

تفسير انوار القرآن

نوشته:

عبدالرؤف مخلص

فهرست سوره‌ها^۱

ترتیب نزول	تعداد آیات	شماره صفحه	ترتیب مصحف	نزول	اسم سوره
۵	۷	۲	۱	مکیه	فاتحه
۸۷	۲۸۶	۱۱	۲	مدنی	بقره
۸۹	۲۰۰	۲۸۸	۳	مدنی	آل عمران
۹۲	۱۷۶	۴۲۷	۴	مدنی	نساء
۱۱۲	۱۲۰	۵۸۲	۵	مدنی	مائده
۵۵	۱۶۵	۶۹۴	۶	مکی	انعام
۳۹	۲۰۶	۸۰۵	۷	مکی	أعراف
۸۸	۷۵	۹۲۷	۸	مدنی	انفال
۱۱۳	۱۲۹	۹۷۷	۹	مدنی	توبه
۵۱	۱۰۹	۱۰۷۲	۱۰	مکی	یونس
۵۲	۱۲۳	۱۱۳۹	۱۱	مکی	هود
۵۳	۱۱۱	۱۲۰۸	۱۲	مکی	یوسف
۹۶	۴۳	۱۲۷۱	۱۳	مدنی	رعد
۷۲	۵۲	۱۳۰۸	۱۴	مکی	ابراهیم
۵۴	۹۹	۱۳۳۸	۱۵	مکی	حجر
۷۰	۱۲۸	۱۳۷۰	۱۶	مکی	نحل
۵۰	۱۱۱	۱۴۴۱	۱۷	مکی	اسراء
۶۹	۱۱۰	۱۵۰۸	۱۸	مکی	کهف
۴۴	۹۸	۱۵۶۷	۱۹	مکی	مریم

^۱ برای مطالعه سوره مورد نظر بر روی نام سوره کلیک کنید.

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٤٥	١٣٥	١٦٠٦	٢٠	مكي	طه
٧٣	١١٢	١٦٦٤	٢١	مكي	انبيا
١٠٣	٧٨	١٧١٦	٢٢	مدني	حج
٧٤	١١٨	١٧٦٤	٢٣	مكي	مومنون
١٠٢	٦٤	١٨٠٨	٢٤	مدني	نور
٤٢	٧٧	١٨٦٣	٢٥	مكي	فرقان
٤٧	٢٢٧	١٩٠١	٢٦	مكي	شعراء
٤٨	٩٣	١٩٦٠	٢٧	مكي	نمل
٤٩	٨٨	٢٠٠٥	٢٨	مكي	قصص
٨٥	٦٩	٢٠٥٤	٢٩	مكي	عنكبوت
٨٤	٦٠	٢٠٩٢	٣٠	مكي	روم
٥٧	٣٤	٢١٢٤	٣١	مكي	لقمان
٧٥	٣٠	٢١٤٧	٣٢	مكي	سجده
٩٠	٧٣	٢١٦٣	٣٣	مدني	احزاب
٥٨	٥٤	٢٢٢٩	٣٤	مكي	سباء
٤٣	٤٥	٢٢٦٣	٣٥	مكي	فاطر
٤١	٨٣	٢٢٩٢	٣٦	مكي	يس
٥٦	١٨٢	٢٣٢٥	٣٧	مكي	صافات
٣٨	٨٨	٢٣٧١	٣٨	مكي	ص
٥٩	٧٥	٢٤٠٤	٣٩	مكي	زمر
٦٠	٨٥	٢٤٥٢	٤٠	مكي	غافر
٦١	٥٤	٢٤٩٥	٤١	مكي	فصلت
٦٢	٥٣	٢٥٣١	٤٢	مكي	شورى
٦٣	٨٩	٢٥٧١	٤٣	مكي	زخرف

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٦٤	٥٩	٢٦٠٩	٤٤	مكي	دخان
٦٥	٣٧	٢٦٢٨	٤٥	مكي	جاثيه
٦٦	٣٥	٢٦٤٨	٤٦	مكي	احقاف
٩٥	٣٨	٢٦٧٥	٤٧	مدني	محمد
١١١	٢٩	٢٦٩٩	٤٨	مدني	فتح
١٠٦	١٨	٢٧٢٦	٤٩	مدني	حجرات
٣٤	٤٥	٢٧٥٢	٥٠	مكي	ق
٦٧	٦٠	٢٧٧٢	٥١	مكي	ذاريات
٧٦	٤٩	٢٧٩٣	٥٢	مكي	طور
٢٣	٦٢	٢٨١٠	٥٣	مكي	نجم
٣٧	٥٥	٢٨٣٧	٥٤	مكي	قمر
٩٧	٧٨	٢٨٥٧	٥٥	مدني	رحمن
٤٦	٩٦	٢٨٨٣	٥٦	مكي	واقعه
٩٤	٢٩	٢٩٠٨	٥٧	مدني	حديد
١٠٥	٢٢	٢٩٣٤	٥٨	مدني	مجادله
١٠١	٢٤	٢٩٥٧	٥٩	مدني	حشر
٩١	١٣	٢٩٨١	٦٠	مدني	ممتحنه
١٠٩	١٤	٢٩٩٨	٦١	مدني	صف
١١٠	١١	٣٠٠٧	٦٢	مدني	جمعه
١٠٤	١١	٣٠٢١	٦٣	مدني	منافقون
١٠٨	١٨	٣٠٢٩	٦٤	مدني	تغابن
٩٩	١٢	٣٠٤٠	٦٥	مدني	طلاق
١٠٧	١٢	٣٠٥٢	٦٦	مدني	تحریم
٧٧	٣٠	٣٠٦٣	٦٧	مكي	ملك

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
٢	٥٢	٣٠٨١	٦٨	مكى	قلم
٧٨	٥٢	٣١٠٠	٦٩	مكى	الحاقه
٧٩	٤٤	٣١١٦	٧٠	مكى	معارج
٧١	٢٢	٣١٢٨	٧١	مكى	نوح
٤٠	٢٨	٣١٤٠	٧٢	مكى	جن
٣	٢٠	٣١٥٥	٧٣	مكى	مزمل
٤	٥٦	٣١٦٧	٧٤	مكى	مدثر
٣١	٤٠	٣١٨٤	٧٥	مكى	قيامت
٩٨	٣١	٣١٩٨	٧٦	مدنى	انسان
٣٣	٥٠	٣٢١٢	٧٧	مكى	مرسلات
٨٠	٤٠	٣٢٢٤	٧٨	مكى	نبأ
٨١	٤٦	٣٢٣٦	٧٩	مكى	نازعات
٢٤	٤٢	٣٢٤٨	٨٠	مكى	عبس
٧	٢٩	٣٢٥٩	٨١	مكى	تكوير
٨٢	١٩	٣٢٦٨	٨٢	مكى	انفطار
٨٦	٣٦	٣٢٧٥	٨٣	مكى	مطففين
٨٣	٢٥	٣٢٨٧	٨٤	مكى	انشقاق
٢٧	٢٢	٣٢٩٤	٨٥	مكى	بروج
٣٦	١٧	٣٣٠٢	٨٦	مكى	طارق
٨	١٩	٣٣٠٨	٨٧	مكى	اعلى
٦٨	٢٦	٣٣١٥	٨٨	مكى	غاشيه
١٠	٣٠	٣٣٢٢	٨٩	مكى	فجر
٣٥	٢٠	٣٣٣٢	٩٠	مكى	بلد
٢٦	١٥	٣٣٣٨	٩١	مكى	شمس

ترتيب نزول	تعداد آيات	شماره صفحه	ترتيب مصحف	نزول	اسم سوره
۹	۲۱	۳۳۴۳	۹۲	مکی	لیل
۱۱	۱۱	۳۳۴۹	۹۳	مکی	ضحی
۱۲	۸	۳۳۵۵	۹۴	مکی	شرح یا انشراح
۲۸	۸	۳۳۵۹	۹۵	مکی	تین
۱	۱۹	۳۳۶۵	۹۶	مکی	علق
۲۵	۵	۳۳۷۴	۹۷	مکی	قدر
۱۰۰	۸	۳۳۷۷	۹۸	مدنی	بینه
۹۳	۸	۳۳۸۲	۹۹	مدنی	زلزله
۱۴	۱۱	۳۳۸۷	۱۰۰	مکی	عادیات
۳۰	۱۱	۳۳۹۱	۱۰۱	مکی	قارعه
۱۶	۸	۳۳۹۴	۱۰۲	مکی	تکاثیر
۱۳	۳	۳۴۰۰	۱۰۳	مکی	عصر
۳۲	۹	۳۴۰۳	۱۰۴	مکی	هُمَزَة
۱۹	۵	۳۴۰۶	۱۰۵	مکی	فیل
۲۹	۴	۳۴۱۱	۱۰۶	مکی	قریش
۱۷	۷	۳۴۱۴	۱۰۷	مکی	ماعون
۱۵	۳	۳۴۱۸	۱۰۸	مکی	کوثر
۱۸	۶	۳۴۲۱	۱۰۹	مکی	کافرون
۱۱۴	۳	۳۴۲۴	۱۱۰	مدنی	نصر
۶	۵	۳۴۲۸	۱۱۱	مکی	مسد
۲۲	۴	۳۴۳۲	۱۱۲	مکی	اخلاص
۲۰	۵	۳۴۳۶	۱۱۳	مکی	فلق
۲۱	۶	۳۴۴۱	۱۱۴	مکی	ناس

مقدمه

عقیده‌ی اهل سنت و جماعت درباره‌ی اسماء و صفات خداوند

یکی از لازمه‌های ایمان به خداوند، ایمان به اسماء و صفات باری تعالی می‌باشد، ایمان به اینکه خداوند رحمان، رحیم، قوی، عزیز است. و باید متذکر شد که اسماء و صفات خداوند توقیفی هستند، یعنی هر اسم و وصفی که برای ذات باری تعالی در قرآن و سنت صحیح آمده است قابل استدلال است.

و باید دانست خداوند سبحان شبیه و مانند هیچ یک از مخلوقاتش نیست، می‌فرماید: لیس کمثله شیء وهو السميع البصیر. در اینجا با وجود اثبات صفت شنیدن و دیدن برای خود، هرگونه تشبیه و همانندی را از خود نفی می‌کند. و همچنین در سایر اسماء و صفات وارده باید به آنها ایمان داشت و از هر گونه تأویل و تحریف و تشبیه خودداری نمود.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (۱۸۰) ﴿الأعراف: ۱۸۰﴾. (یعنی خداوند اسمهای زیبایی دارد، شما با ذکر آن اسمها خداوند را در دعاهایتان فرا خوانید، و کسانی را که در اسمهای خداوند دچار الحاد شدند رها کنید، به زودی خداوند آنها را به سزای اعمالشان می‌رساند).

از جمله صفاتی که زیاد در قرآن و سنت آمده صفت دست می‌باشد، مانند: ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ ﴿الفتح: ۱۰﴾، ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ﴾ ﴿المائدة: ۶۴﴾، ﴿قَالَ يَا لَيْسَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي﴾ ﴿ص: ۷۵﴾، که در این صفات باید باور داشت که خداوند دارای دست است ولی به هیچ وجه این دست مانند دست مخلوقان نیست، و حتی نباید در ذهن تصور چنین دستی را برای خداوند سبحان کرد. و همچنین نباید آن را به قدرت یا چیزهای دیگری تأویل کرد، زیرا اگر خداوند می‌خواست چنین کلمه‌ای را به کار ببرد هیچ مانعی وجود نداشت و می‌فرمودند: قدرت خداوند بالای همه قدرتهاست. و همچنین دیگر صفات خداوند، که تمامی این صفات را به گونه‌ای برای خداوند ثابت می‌کنیم که از هر گونه همانندی با مخلوقانش به دور است.

سوره فاتحه

مکی است، و دارای (۷) آیه است.

وجه تسمیه: با توجه به این که فاتحه به معنای آغاز هرچیز است، این سوره را نیز «فاتحة الكتاب» نامیدند زیرا قرآن با آن افتتاح شده است، از طرفی این اولین سوره از مصحف شریف است که کاتبان قرآن آن را می‌نویسند و اولین سوره از کتاب مجید الهی است که خواننده آن را تلاوت می‌کند؛ هر چند از نظر ترتیب نزول آیات، این سوره اولین آیات نازل شده قرآن نیست.

سوره فاتحه دوازده نام دارد که مشهورترین آنها سه نام زیر است: «فاتحة الكتاب»، «أم الكتاب» و «سبع المثانی»^۱. از دیگر نامهای مشهور آن «حمد»، «صلاة» و «واقیه»^۲ می‌باشد.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری و احمد از ابی سعید بن المعلی رضی الله عنه است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من فرمودند: «بدان، قبل از آن که از مسجد خارج شوی، تو را از بزرگترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت ابوسعید می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستم را گرفتند و همین که خواستند از مسجد خارج شوند، گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! مگر شما نگفتید که تو را از بزرگترین سوره قرآن آگاه خواهم ساخت؟ فرمودند: آری بزرگترین سوره قرآن: ﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ﴾ است؛ این همان سبع المثانی (هفت آیت تکرارشونده) و قرآن عظیمی است که به من داده شده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم در صحیحش و نسائی در سننش از ابن عباس رضی الله عنه، آمده است که فرمود: «جبرئیل علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که بناگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از بالای سرخویش صدایی را شنیدند. جبرئیل علیه السلام نگاهش را به سوی آسمان دوخت و گفت: این دری است که هم‌اکنون در آسمان گشوده شد و قبل از این هرگز گشوده نشده بود.

۱ یعنی: هفت آیه ای که قرائت آنها در نمازها تکرار می‌شود.

۲ یعنی: نگاه دارنده.

راوی ادامه می‌دهد: سپس، از آن درفرشته‌ای نزد رسول خدا ﷺ فرود آمد و گفت: «أبشر بنورين قد أوتيتهما لم يؤتهما نبي قبلك: فاتحة الكتاب وخواتيم سورة البقره، لن تقرأ حرفا منها إلا أوتيته».

«مژده باد تو را به دو نوری که برایت داده شده و قبل از تو به هیچ پیامبری داده نشده است؛ [آنها عبارتند از] فاتحه الكتاب و آیات پایانی سوره بقره. [این را بدان که] هرگز هیچ حرفی از آنها را قرائت نمی‌کنی، مگر آن که همان را داده می‌شوی».

سوره فاتحه متضمن معانی قرآن کریم، مشتمل بر اصول و فروع دین، دربردارنده اصول عقیده و عبادت و شریعت، راهنمایی به سوی درخواست هدایت از رب العالمین و در خواست برکنار ماندن از راه منحرفان است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ نمی‌دانستند که چگونه میان سوره‌ها فاصله قرار داده و آنها را از هم جدا کنند تا آن که: بسم الله الرحمن الرحيم بر ایشان نازل شد». در حدیث شریف آمده است: «كل أمر ذي بال لم يبدأ بسم الله فهو أبتى: هر کار مهمی که به نام خدای عزوجل آغاز نشود، آن کار ابتر [بی‌خیر و برکت] است». همچنین صحابه رضی الله عنهم تلاوت کتاب خدا جل جلاله را با: (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می‌کردند، لذا تلاوت آن در آغاز هرسخن و عمل نیکی، مستحب است. خواندن آن در آغاز وضوء نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است: «برای کسی که نام خداوند جل جلاله را بر وضوء نبرد، وضوئی نیست». همچنین خواندن آن در هنگام ذبح - نزد امام شافعی - مستحب است، ولی ائمه دیگر آنرا واجب شمرده‌اند. در هنگام غذا خوردن نیز خواندن آن مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است: «قل بسم الله وكل بيمينك وكل مما يليك: وقتی می‌خواهی غذا بخوری، در آغاز آن بسم الله بگو، آن‌گاه با دست راستت بخور و از آنچه در جلوی تو است بخور». چنان‌که خواندن آن در هنگام مقاربت جنسی نیز مستحب می‌باشد زیرا در حدیث شریف آمده است:

«لو أن أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال: بسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان ما رزقتنا، فإنه إن يقدر بينهما ولد لم يضره الشيطان أبدا».

«اگر یکی از شما آن گاه که می خواهد با همسرش همبستر شود، بگوید: به نام خدا، بار خدایا! ما را از شیطان دور بدار و شیطان را از آنچه روزی مان نموده ای (از فرزند) بر کنار بدار؛ در این صورت اگر در میان آن دو فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز نمی تواند به او آسیبی برساند».

«به نام الله بسیار بخشاینده و بسیار مهربان» الله: یعنی معبود بر حق؛ نام مقدس ذات خداوند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ است که بر غیر وی اطلاق نگردیده. اصل آن «اله» است که بر هر معبودی - به حق یا به باطل - اطلاق می گردید و سرانجام اطلاق آن بر معبود برحق غالب گشت. به قولی: «الله» اسم اعظم الهی است زیرا به تمام صفات قدسی موصوف می شود؛ چنان که خداوند متعال فرموده است:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُهُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾

«الله کسی است که معبودی جز او نیست، دانای نهان و آشکار است، رحمان و رحیم است...» [حشر / ۲۲ - ۲۴].

ملاحظه می کنیم که در این دو آیه، تمام اسماء دیگر، صفات «الله» قرار گرفته اند. و از آنجا که جز خدای تبارک و تعالی کسی دیگر به نام «الله» نامیده نشده، لذا طبق قاعده برای «الله» در سخن عرب اشتقاقی سراغ نداریم بنابراین، اسم الله «جامد» است نه «مشتق» و این رأی اکثر اصولیان و فقها می باشد.

«رحمن» و «رحیم»، دو اسم مشتق از رحمت - بر وجه مبالغه - اند، البته مبالغه «رحمان» از «رحیم» در معنای رحمت بیشتر است. چنان که ابن جریر طبری در تفسیر آنها می گوید: «خداوند متعال بر تمام خلق رحمان و به مؤمنان رحیم است». اسم «رحمن» نیز ویژه خداوند متعال می باشد که دیگران نباید بدان نامیده شوند.

بنابراین، معنای اجمالی «بسم الله الرحمن الرحيم» این است: قبل از هر چیز، به نام خدای عزوجل و به یاد و تسبیح او آغاز می کنم در حالی که از او در تمام امور خویش یاری می جویم زیرا او پروردگار و معبود برحق است که رحمتش بر همه چیز گسترده

است، نعمت دهنده نعمتهای بزرگ و کوچک تنها اوست و تنها بخشش و مهربانی و احسان اوست که فراوان، مدام و مستمر است.

حکم آن: مالکی‌ها و حنفی‌ها برآنند که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه و سایر سوره‌ها نیست، بلکه تنها آغازگر سوره‌هاست که فقط برای قراردادن فاصله میان سوره‌ها در ابتدای آنها نوشته شده است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که: «بسم الله الرحمن الرحيم» آیه‌ای از سوره فاتحه است، لذا خواندن آن در نماز واجب می‌باشد. از اختلاف فقهی یاد شده که بگذریم، اُمت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که: «بسم الله الرحمن الرحيم» بخشی از یک آیه در سوره «نمل» است:

﴿ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾

«این نامه‌ای از جانب سلیمان است و این نامه به نام خداوند بخشایشگر مهربان است.» [نمل / ۳۰].

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

«جمله ستایش‌ها شایسته خداوند است» حمد: ثنا و سپاس زبانی است که جهت تفضیل و برتری دادن گفته می‌شود. فرق در میان «حمد» و «شکر» یکی در این است که حمد فقط به زبان است، اما شکر هم به زبان، هم به قلب و هم به سایر اعضا می‌باشد. دیگر این که شکر فقط در برابر نعمت است، ولی حمد به جهت کمال محمود می‌باشد؛ هر چند در برابر نعمتی نباشد. و از آنجا که هیچ موجودی در ذات، صفات و اسماء از خدای عزوجل کاملتر نیست و هیچ نعمتی نیست مگر این که مستقیماً یا به واسطه، به آن ذات متعال برتر برمی‌گردد، پس در حقیقت تمامی حمدها و شکرها سزاوار اوست و تنها او مالک هر حمد و شکری است. در حدیث شریف آمده است: «أفضل الذكر لا إله إلا الله، وأفضل الدعاء الحمد لله: بهترین ذکرها لا اله الا الله و بهترین دعاها الحمد لله است». آری همه ستایشها از آن خداوندی است: «که رب عالمیان است» رب: به معنی پروردگار، مالک، سرور، سالار، مصلح، مدبر و معبود؛ اسمی از اسمای خداوند متعال است و برغیروی - جز با قید و اضافت - اطلاق

نمی‌شود؛ مثل این که بگویی: «هذا الرجل رب المنزل: این مرد رب (صاحب) منزل است.» «عالمین» جمع عالم؛ عبارت از هر موجودی غیر از خداوند متعال است. بعضی برآند که عالم مجموعه موجودات عاقل است که شامل چهار نوع انس، جن، فرشتگان و شیاطین می‌شوند. بر اساس این تعریف؛ به حیوانات و چهارپایان، عالم گفته نمی‌شود.

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٥٠﴾

«بسیار بخشنده و بسیار مهربان است» تفسیر این آیه در توضیح معنای: «بسم الله الرحمن الرحيم» بیان شد. و از آنجا که در اتصاف خداوند متعال به ﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ معنای تخویف و هیبت وجود داشت، پروردگار مهربان، آن آیه را به: ﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ که متضمن ترغیب و تشویق است، متصل ساخت تا به این ترتیب، در بیان صفات خویش، معنای بیم و هراس را با رغبت و امید همراه و یکجا گرداند زیرا این دو معنی در کنار یکدیگر، انگیزه بهتری برای بندگان در اطاعت و فرمانبرداری از او پدید می‌آورند.

مَلِكٍ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥١﴾

«مالک روز جزاست» در قرائت دیگری، «ملک» نیز خوانده شده و هر دو قرائت: «ملک و مالک» صحیح و متواترند. اما بعضی گفته‌اند: «ملک» عامتر و بلیغ‌تر از «مالک» است زیرا فرمان ملک بر مالک در ملک وی نافذ می‌باشد و او نمی‌تواند جز با نظر و رأی ملک در ملک خویش تصرف کند. برخی دیگر گفته‌اند که: «مالک» بلیغ‌تر است زیرا خداوند متعال مالک مردم و همه جهانیان می‌باشد. ولی صحیح‌تر این است که تفاوت در میان دو صفت نسبت به پروردگار سبحان این است که: ملک وصفی برای ذات او تعالی است، درحالی‌که مالک وصفی برای فعل او می‌باشد.

یوم‌الدین: روز محاسبه و جزاست از سوی پروردگار سبحان برای بندگانش. قتاده می‌گوید: «یوم‌الدین: روزی است که خداوند عز وجل در آن بندگان خویش را در برابر

اعمالشان کیفر یا پاداش می‌دهد». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «یوم‌الدین: روز حساب خلایق است که پروردگار متعال آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد؛ اگر اعمالشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، به آنها کیفر شر می‌دهد، مگر آنان که مورد بخشش حق تعالی قرار گیرند». در حدیث شریف آمده است: «زیرک و هوشیار کسی است که نفس خویش را مورد محاسبه قرار داده و برای بعد از مرگش تلاش و کوشش نماید».

إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ﴿٥٠﴾

«تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌خواهیم» یعنی: فقط تو را به عبادت واستعانت مخصوص می‌گردانیم، نه غیر از تو را نمی‌پرستیم و نه از غیر تو یاری می‌خواهیم. عبادت: در لغت، به معنای نهایت فروتنی و تذلل است. و در اصطلاح شریعت: عبارت از عملی است که جمع‌کننده هر دو معنای محبت و فروتنی کامل، و خوف و بیم باشد.

به‌کاربردن دو فعل «نعبد» و «نستعین» به صیغه جمع، به قصد نشان دادن تواضع و فروتنی از سوی بندگان است، نه به این معنی که آنان خود را تعظیم کرده و بزرگ داشته‌اند. گویی که بنده به قصور و کوتاهی خویش از ایستادن به تنهایی در پیشگاه خداوند بزرگ اعتراف نموده و می‌گوید: بار خدایا ایستادن به تنهایی در آستان مناجات تو سزاوار شأن من نیست، بدین خاطر، به سایر مؤمنان پیوسته و قطره‌ای از اقیانوس ایشان می‌شوم، پس دعایم را با ایشان بپذیر و مقدم ساختن عبادت بر استعانت، به این سبب است که اولی وسیله‌ای برای درخواست دومی می‌باشد.

ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می‌گوید: «پروردگارا! فقط تو را به یگانگی می‌خوانیم و فقط از تو می‌ترسیم نه از غیر تو و بر طاعتت و بر کلیه امور خویش، فقط از تو یاری می‌خواهیم». قتاده می‌گوید: «خداوند جل جلاله در این آیه به بندگانش دستور می‌دهد تا عبادت را فقط برای او خالص گردانیده و در امور خویش فقط از او یاری بخواهند».

أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١﴾

«ما را به راه راست هدایت فرما» راهی که ما را به سرمنزل انس و قرب تومی رساند. هدایت: عبارت است از: ارشاد، یا توفیق، یا دلالت و راهنمایی. اما شخص راهیافته و هدایت شده‌ای که از پروردگار متعال طلب هدایت می‌کند، این درخواستش به معنای طلب افزودن بر هدایت وی است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ أَهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾

«و کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان افزود» [۱۷/۴۷].

صراط مستقیم: راه روشن اسلام است که هیچ کجی‌ای در آن نیست، همان راهی است که پیامبران علیهم‌السلام بدان برانگیخته شدند تا سرانجام خداوند متعال رسالت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پایان‌بخش رسالت‌هایشان گردانید. گفتنی است که صراط مستقیم دربرگیرنده همه اموری است که انسان را به سعادت دنیا و آخرت نایل می‌گرداند؛ اعم از عقاید، احکام، آداب و غیره. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمرعان رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «خداوند برای صراط مستقیم مثلی را آورده است. بدین گونه که بر دو پهلوی صراط دو دیوار است که در آنها دروازه‌هایی گشوده شده و بر آن درها پرده‌هایی آویخته شده و بر سر در صراط، دعوتگری است که می‌گوید: هان ای مردم! همگی در صراط داخل شوید و کج نروید. و دعوتگر دیگری است که در بلندای صراط قرار گرفته، و چون انسان بخواهد تا قسمتی از این درها را بگشاید، به او می‌گوید: وای بر تو! آن را باز نکن، که اگر باز کنی قطعاً به آن وارد می‌شوی. بنابراین، صراط اسلام است، دو دیوار، حدود الهی و درهای باز شده محرمات وی‌اند، دعوتگری که بر سر صراط است، کتاب خدا قرآن‌کریم است و دعوتگری که بر بلندای صراط است، واعظ و اندرزگوی الهی در قلب هر مسلمانی است».

علما گفته‌اند: «خداوند متعال برای انسان پنج محور هدایت عنایت فرموده که او می‌تواند با توسل به این محورها، به قله سعادت جاودانی نایل آید:

۱ - هدایت الهام فطری: که انسان از ابتدای تولد از آن برخوردار می‌باشد، چون احساس نیاز به غذا و نوشیدنی.

۲ - هدایت حواس: که متمم و مکمل هدایت اول است. گفتنی است که انسان و حیوان هر دو در این دو نوع هدایت مشترکند.

۳ - هدایت عقل: که برتر از دو هدایت قبلی است.

۴ - هدایت دین: که هدایتی خطا ناپذیر است.

۵ - هدایت یاری و توفیق الهی: که مخصوص تر از هدایت دینی است.

و همین نوع اخیر از هدایت است که خداوند متعال در این آیه ما را به خواستن دائمی آن فرمان داده است».

مِرْطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ ﴿۷۰﴾

«راه کسانی که به آنان نعمت ارزانی داشته‌ای» این نعمت یافتگان گرامی، همان کسانی هستند که در سوره «نساء» از آنان یاد شده است، جایی که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾

«و هر کس از خدا و پیامبر اطاعت کند، در زمره کسانی است که خداوند به ایشان نعمت داده است؛ اعم از پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان وه! آنهاچه همراهان و دوستان نیکویی هستند. این فضلی است از جانب خدا و خدا دانایی بسنده است» [۶۹/۴].

«نه (راه) کسانی که مورد خشم قرار گرفته‌اند» یعنی: ما را با گروهی قرار نده که از راه مستقیم منحرف شده‌اند، گروهی که از رحمت تو دورند و به سبب آن که با وجود شناخت حق از آن روی برتافته اند، به سخت‌ترین عذاب و شکنجه مبتلامی گردند. این مغضوبان به قول جمهور علما و طبق فرموده رسول خدا ﷺ، یهودیانند.

«و نه» راه «گمراهان». این گروه بر اساس فرموده رسول خدا ﷺ - و به قول جمهور علما - نصاری (مسیحیان) می‌باشند. یعنی از آنجایی که یهودیان حق را شناختند ولی آگاهانه آن را فرو گذاشته و از آن روی برتافتند، سزاوار خشم و غضب الهی گردیدند و از آنجا که نصاری (مسیحیان) نیز از روی جهل و ناآگاهی، از راه حق منحرف شده و

در مورد مقام و منزلت عیسی علیه السلام غلو و زیاده‌روی کردند، در گمراهی آشکاری قرار گرفتند.

«آمین» یعنی: خداوندا! دعایمان را اجابت کن. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«ما حسدتکم الیهود علی شیء ما حسدتکم علی السلام والتأمین».

«یهود بر هیچ چیز دیگر، به اندازه سلام گفتن و آمین گفتن بر شما حسد نورزیده اند.» باید دانست که «آمین» دعا بوده و از کلمات و آیات قرآن نیست. البته آمین گفتن بعد از خواندن سوره فاتحه سنت است، به دلیل این حدیث شریف: «هنگامی که امام آمین می‌گوید، شما نیز آمین بگویید زیرا هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان همراه گردد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود».

نظر احناف و مالکی‌ها این است که: آهسته خواندن آمین از بلند خواندن آن بهتر است. اما شافعی‌ها و حنبلی‌ها بر آنند که: آمین در نمازهای سری آهسته و در نمازهای جهری بلند خوانده شود و مقتدی نیز در گفتن آمین با امامش همراهی کند.

علمای اسلام در باره حکم خواندن سوره فاتحه در نماز، بر دو نظرند. نظر احناف این است که مطلق قرائت قرآن در نماز - چه سوره فاتحه و چه غیر آن - به مقدار سه آیه کوتاه یا یک آیه بلند فرض است بنابراین، خواندن سوره فاتحه در نماز فرض نبوده بلکه واجب می‌باشد. رأی دوم: رأی جمهور علما (مالکی‌ها، شافعی‌ها، حنبلی‌ها) است که خواندن سوره فاتحه را در نماز فرض می‌دانند.

﴿سوره بقره﴾

مدنی است، و دارای (۲۸۶) آیه است.

وجه تسمیه آن: این سوره به سبب در برداشتن داستان «بقره»، یعنی گاوی که خداوند متعال بنی اسرائیل را به ذبح آن مأمور گردانید، «بقره» نامیده شد. به قولی: این سوره اولین سوره‌ای است که در مدینه نازل گردید.

فضیلت آن: در باره فضیلت آن احادیث بسیاری روایت شده است. از آن جمله؛ مسلم، ترمذی و احمد از نواس بن اسمعان رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یؤتی بالقرآن وأهله الذین كانوا يعملون به فی الدنیا، تقدمهم سوره البقره وآل عمران: در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی‌که در پیشاپیش آنها سوره بقره و آل عمران قرار دارند». همچنین در حدیث شریف دیگری به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اقرأوا القرآن فإنه شافع لأهله يوم القيامة، اقرأوا الزهراوين فإنهما يأتيان يوم القيامة كأنهما غمامتان أو غيابتان، أو كأنهما فرقان من طير صواف يحاجان عن أهلها يوم القيامة، ثم قال: اقرأوا البقره، فإن أخذها بركة وترکها حسرة، ولا تستطيعها البطلة: قرآن را بخوانید زیرا قرآن شفاعت‌کننده اهل خویش در روز قیامت است. زهراوین (بقره و آل عمران) را نیز بخوانید زیرا آن‌دو در روز قیامت می‌آیند؛ گویی دو پاره ابر سفید و نورانی، یا دو چتر، یا دودسته از پرندگان بال‌گشاده‌اند، آن‌گاه از اهل خود در روز قیامت محاجه (پشتیبانی و دفاع) می‌کنند و بر آنها سایه می‌افکنند. سپس فرمودند: بقره را بخوانید زیرا خواندن آن برکت و ترک آن حسرت است و ساحران نمی‌توانند بر خواننده آن تسلط و سیطره و نفوذ یابند - یا ساحران نمی‌توانند آن را حفظ کنند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لاتجعلوا بیوتکم قبورا فان البیت الذی تقرأ فیہ سوره البقره لا یدخله الشیطان: خانه‌هایتان را گورستان نگردانید زیرا شیطان به خانه‌ای که در آن سوره بقره خوانده شود، وارد نمی‌شود». در حدیث شریف دیگری از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ان لكل شیء سناما، و ان سنام القرآن البقره، و ان من قرأها فی بیته لیله لم یدخلها الشیطان

ثلاث لیال: همانا برای هرچیز اوجگاهی است و قطعا اوجگاه و قله قرآن، سوره بقره است، بدانید که هر کس شبانگاه آن را در خانه‌اش تلاوت کند، شیطان سه شب به آن خانه وارد نمی‌شود».

سوره بقره طولانی‌ترین سوره قرآن کریم است و همانند سایر سوره‌های مدنی به بنای ساختار زندگی منظم مسلمانان در جامعه مدنی و تبیین ابعاد آن توجه و عنایت دارد، جامعه‌ای که در آن دین و دولت با هم بوده و از یک‌دیگر جدانیستند زیرا این دو در نظام اسلامی همچون جسم و روح لازم و ملزوم یک‌دیگر می‌باشند. لذا بنیاد برنامه‌های شریعت اسلامی در مدینه، بر نهادینه ساختن عقیده اسلامی و بر پا داشتن کاخ عمل صالح که ترجمان این ایمان و عقیده است استوار می‌باشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان



خوانده می‌شود: «الف، لام، میم». قرطبی می‌نویسد: «حروف مقطعه‌ای که در اوایل بعضی از سوره‌های قرآن آمده است، سر الهی در قرآن است و جز خداوند متعال کسی دیگر این سر را نمی‌داند. سپس می‌افزاید: اما جمع بسیاری از علما گفته‌اند: ما دوست داریم تا درباره آنها سخن گفته و فوایدی را که در حروف مقطعه نهان است، جويا شویم و از معانی‌ای که می‌توان از آنها دریافت کرد، آگاه گردیم. پس ایشان در این باره به تأویلاتی پرداخته و نظریاتی ارائه کرده‌اند که در اینجا به مشهورترین آن بسنده می‌کنیم و آن این نظر است که: خداوند عَلَّامٌ عربها را با این حروف مقطعه به مبارزه با قرآن فرامی‌خواند، بدین معنا که این حروف به حروف هجای زبان عربی اشاره دارد تا به اعراب اعلام کند که قرآن مرکب از همان حروفی است که خودشان با آن سخن می‌گویند، پس اگر مدعی هستند که قرآن کلام خداوند عَلَّامٌ نیست، نظیر آن را بیاورند! و چون عجز و ناتوانی آنان در این مبارزه و هم‌آورد طلبی آشکار است بنابراین، حجت بر آنان بلیغ‌تر و رساتر می‌گردد زیرا با وجود آن که قرآن از حروف مورد تکلمشان

خارج نیست، نفس این واقعیت که نمی‌توانند همانند آن را ساخته و برای مبارزه با آن به میدان آورند، خود برهانی روشن بر حقانیت قرآن کریم و الهی بودن آن می‌باشد»

زمخشری می‌گوید: «حروف مقطعه همه جمعا در اول قرآن کریم وارد نگردید تا مبارزه طلبی و هم‌آوردخواهی قرآن بلیغ‌تر و جدی‌تر باشد، همان گونه که هدف از تکرار داستانهای قرآن نیز، تکرار اندرزها و هشدارهای الهی به بندگان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «از این رو، هر سوره‌ای که با این حروف آغاز شده است، حتما ذکر برتری قرآن و بیان اعجاز و عظمت آن نیز در آن سوره وجود دارد». گفتنی است؛ حقیقتی که ابن‌کثیر در اینجا به آن پرداخته، با پژوهش استقرائی در بیست‌ونه سوره قرآن روشن شده است، همچون این سوره و سوره‌های: ﴿الْم ۱﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿۲﴾ نَزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ ﴿آل عمران: ۱ - ۳﴾، ﴿الْمَص ۱﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴿[الأعراف: ۱ - ۲]﴾، ﴿الر ۱﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ ﴿[إبراهيم: ۱]﴾، ﴿الْم ۱﴾ نَزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ ﴿[السجدة: ۱ - ۲]﴾ ﴿حَم ۱﴾ نَزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿[فصلت: ۱ - ۲]﴾ و دیگر سوره‌هایی که با حروف مقطعه آغاز شده‌اند.

ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾

«این کتاب» یعنی: این قرآن عظیم «هیچ شبهه‌ای در آن نیست» یعنی: در این حقیقت هیچ شک و شبهه‌ای نیست که این کتاب از جانب خداوند متعال نازل شده است «هدایتی برای متقین است» هدایت: راهنمایی است برای رسیدن به مطلوب. متقین: کسانی هستند که خود را از آنچه که به زیانشان است نگاه داشته‌اند، به همین خاطر به اوامر الهی پایبند گشته و از نواهی و محرمات او پرهیز کرده‌اند. ابن‌عباس رضی الله عنه در تفسیر: (هدی للمتقین) می‌گوید: «متقین کسانی هستند که از مجازات خداوند جل جلاله پرهیز کرده و هدایتی را که می‌شناسند، فرو نمی‌گذارند، و در تصدیق به آنچه که از سوی وی آمده است، به رحمتش امید دارند». در حدیث شریف آمده است: «لا يبلغ العبد أن يكون من المتقين حتى يدع ما لا بأس به حذراً مما به بأس: بنده به جایگاه متقیان و پرهیزگاران

نمی‌رسد تا آن‌گاه که آنچه رادر آن مانع و ایرادی نیست، به‌خاطر پرهیز از ارتکاب آنچه که در آن مانع و ایرادی هست، ترک نکند». از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که مردی به وی گفت: «تقوی چیست؟ ابوهریره رضی الله عنه از وی پرسید: آیا تاکنون با مسیر پر از خاری مواجه شده‌ای؟ آن مرد گفت: آری! ابوهریره رضی الله عنه فرمود: در آن هنگام چه کرده‌ای؟ مرد گفت: چون خار را دیدم، از آن برجسته، یا از رفتن به آن راه‌منصرف گشته‌ام. ابوهریره رضی الله عنه فرمود: تقوی یعنی همین!»

شکی نیست که تقوی کانون تمام خوبی‌ها، سفارش الهی به گذشتگان و آیندگان و بهترین صفتی است که انسان مؤمن می‌تواند به آن آراسته گردد. چنان‌که ابودرداء رضی الله عنه نیز چنین گفته است.

آن‌گاه خداوند متعال چهار صفت را برای متقین ذکر می‌کند، نخستین صفت این است:

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿۲﴾

«آنان که به غیب ایمان می‌آورند» ایمان: در لغت، تصدیق و باور محض است، ولی آن‌گاه که به طور مطلق به کار برده شود؛ مراد از آن همان ایمانی است که شامل هر سه اصل اعتقاد، قول و عمل باشد. که بیشتر ائمه براین نظرند. احمدبن حنبل و شافعی گفته اند: «اجماع بر آن است که ایمان عبارت از: قول و عمل هر دو می‌باشد». گفتنی است که ایمان به آنچه خدای عزوجل نازل فرموده، تجزیه پذیر نمی‌باشد. اما «غیب»: هرآن چیزی است که عقلا به آن راه نمی‌یابد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وجود آن خبر داده‌اند، مانند نشانه‌های قیامت، عذاب قبر، نشر و حشر، صراط، میزان، بهشت و دوزخ. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «الإيمان أن تؤمن بالله وملائكته وكتبه ورسله واليوم الآخر، وتؤمن بالقدر خيره وشره: ایمان آن است که خدا، فرشتگان، کتابها، پیامبرانش و روز آخرت را باور کنی و همچنین قدر را در خیر و شر آن تصدیق‌نمایی». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوعبیده جراح رضی الله عنه گفت: یارسول‌الله! آیا کسی از ما اصحاب بهتر هم هست؛ با توجه به این که ما به شما ایمان

آورده و همراه شما جهاد کرده‌ایم؟ فرمودند: «آری! بعد از شما کسانی خواهند آمد که به من در حالی که مرا ندیده‌اند ایمان می‌آورند، آنها از شما بهترند»
 دومین صفت متقیان این است: «و نماز را برپا می‌دارند» برپاداشتن نماز: ادای آن، با رعایت ارکان، سنن و آداب آن در اوقات تعیین شده آن است.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر ﴿وَيُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ﴾ می‌گوید: «یعنی نمازهای پنج‌گانه را برپا می‌دارند». همچنین او می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی بجا آوردن کامل رکوع، سجده، تلاوت و خشوع در آن». قتاده می‌گوید: «بر پاداشتن نماز؛ یعنی نگاه داشتن وقت، وضوء، رکوع و سجده آن». خلاصه این که: تقوای پیشه‌گان نماز را بر وجه کامل - با رعایت شروط، ارکان، آداب و خشوع آن - برپا می‌دارند. بنابراین، نماز بی حضور همانند پیکر بی روح است.

سومین صفت متقیان این است: «و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی زکات اموالشان را می‌پردازند». اما ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه کریمه عام است و شامل زکات فرض و صدقات نفل - همه - می‌شود، بی هیچ گونه تفاوتی میان صدقه فرض و صدقه نفل و میان انفاق بر نزدیکان و غیر آنان». رأی صحیح‌تر نیز همین رأی است. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نماز و انفاق مال را در بسیاری از آیات باهم ذکر می‌کند زیرا نماز؛ حق خداوند متعال و انفاق مال؛ نیکی و احسان به مخلوقات وی است»

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

چهارمین صفت متقیان این است: «و آنان که به آنچه به سوی تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند» یعنی: تو را در آنچه که از جانب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به همراه آورده‌ای و نیز آنچه را که پیامبران قبل از تو به همراه آورده‌اند، تصدیق می‌کنند و میان پیامبران الهی: هیچ گونه تفاوتی قایل نشده و آنچه را که ایشان از بارگاه پروردگار خویش آورده‌اند، انکار نمی‌کنند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سه تن‌اند که پاداششان را دوبار دریافت می‌کنند:

۱- شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبر خویش و هم به من ایمان آورده. ۲ - برده‌ای که حق خدا و حق مالکانش را ادا کرده است. ۳ - شخصی که به کنیزک خویش آدابی نیکو آموخته سپس آزادش ساخته و باوی ازدواج کرده است.» «و آنانند که به آخرت یقین دارند» مراد این است که آنان بی هیچ‌گونه شکی به برانگیخته شدن پس از مرگ، حشر و نشر و دیگر امور آخرت باور دارند، نه آن گروهی که می‌پندارند به پیامبران و کتابهای آسمانی پیشین ایمان آورده‌اند، در حالی که به آنچه تو به همراه آورده‌ای، کفر می‌ورزند.

مجاهد می‌گوید: «در اول سوره بقره چهار آیه در وصف مؤمنان، دو آیه در بیان صفات کافران و سیزده آیه در بیان صفات و ویژگی های منافقان است»

أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

«آنان از هدایتی از جانب پروردگار خویش برخوردارند» یعنی: حال این گروهی که تقوی، ایمان به غیب و آخرت و انجام فرایض را با هم جمع و همراه کرده‌اند، چنین است که: از نور، برهان، صلاح، استواری و پایداری از جانب پروردگار خویش برخوردار می‌باشند و این خداوند عَلَّامٌ است که به ایشان چنین توفیقی ارزانی داشته است «و تنها آنانند که رستگار و نجات یافته‌اند» در دنیا و آخرت زیرا آنچه را از خداوند عَلَّامٌ به وسیله ایمان به او و کتابها و پیامبرانش و به وسیله اعمال شایسته و صالح درخواست کرده‌اند، دریافت داشته و از شر آنچه که از آن‌گریزان بوده‌اند، نجات و رهایی می‌یابند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

«به راستی آنان که کافر شده‌اند، برایشان یکسان است؛ چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی، ایمان نمی‌آورند» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! آنان که بر انکار رسالت و انکار آیات بیناتی که به همراه آورده‌ای، اصرار ورزیده‌اند، با آن که حق برایشان واضح و روشن گشته، شک و شبهه‌هایشان کاملاً از بین رفته و یقینشان به راستگویی‌ات فراهم

آمده؛ آنان هرگز از هشدارهایت بهره‌مند نمی‌شوند، چراکه فقط از خواهش‌های نفس خویش پیروی می‌کنند. کفر: پوشیدن و پنهان کردن چیزی است و به کافر از آن رو کافر گفته می‌شود که او در واقع حقیقت را پوشانیده و نعمتهای الهی بر خود را پنهان کرده است. البته هر کس به قرآن ایمان نداشته باشد، کافر است. انذار: آگاهی دادن همراه با بیم‌دهی است.

این آیه و آیه بعدی، تسلی بخش رسول اکرم صلی الله علیه و آله است تا نه از ایمان نیاوردن قوم خود دریغ و افسوس خورند و نه به ایمانشان طمع کرده و امیدوار شوند. سبب نزول دو آیه (۶ - ۷) در صحیح‌ترین روایت این است که: این آیات درباره رؤسای یهود و از آن جمله؛ حیی بن أخطب و کعب بن أشرف نازل شد.

خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧﴾

«خداوند بر دلها و بر شنوایی‌هایشان مهر نهاده است» مراد این است که بر دل‌هایشان قفل نهاده؛ در نتیجه ایمان و نوری به آنها راه نمی‌یابد «و بر بینایی‌هایشان پرده‌ای است» بنابراین، نور هدایت را نمی‌بینند و پیام هدایت را نمی‌شنوند و درک نمی‌کنند. ابن جریر طبری می‌گوید: «حقیقت این است که چون گناهان بر دلها پیایی در آیند، دلها را قفل می‌کنند، در نتیجه نور هدایت به‌سوی دل‌هایی اینچنین، هیچ راه نفوذی ندارد و کفر قطعاً دامنگیر آنان است». در حدیث شریف آمده است: «یا مقلب القلوب ثبت قلوبنا علی دینک: ای گرداننده دلها! دل‌ایمان را بر دینت پایدار بدار». «و برای آنها عذابی بزرگ و هولناک است» به سبب آن که آیات الهی را تکذیب کردند. پس تعبیر مهر نهادن بر دلها و دیده‌ها و شنوایی‌ها، دال بر جای‌گرفتن و ریشه‌دار شدن کفر در دل‌هایشان است تا بدانجاکه آنان اسباب و انگیزه‌هایی را که زمینه‌ساز رهنمونی‌شان به تأمل و تفکر در دلایل ایمان و ارزشهای آن است، گم کرده‌اند. بنابراین، از تعبیر «مهر نهادن» این معنی بر نمی‌آید که آنان قهراً بر کفر مجبور گردیده باشند، بلکه این تمثیلی برای سنت خداوند متعال است در تأثیر ممارست و تمرین کفر و اعمال آن بر دل‌هایشان تا بدانجا که کفر بر دل‌هایشان چیره شده و هیچ‌گونه استعداد و پذیرشی برای

غیر آن در نهادشان باقی نمانده است. چنان‌که آیه (۸۸) همین سوره نیز این معنا را به روشنی بیان می‌دارد: ﴿ وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾ : «و گفتند: دل‌هایمان غلف است». همچنین این حدیث شریف: «ان المؤمن اذا اذنب ذنبا كانت نكته سوداء في قلبه، فان تاب و نزع و استعتب صقل قلبه، و ان زاد زادت حتى تعلق قلبه، فذلك الران الذي قال الله تعالى: كلا بل ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون: هر گاه مؤمن مرتکب گناهی گردد، نکته‌ای سیاه در قلبش می‌نشیند، پس اگر توبه کند و از آن گناه دست بکشد و از خدای عزوجل طلب خشنودی کند، قلبش صیقل می‌یابد و اگر بر گناه بیفزاید، سیاهی قلبش نیز افزون می‌شود تا بدانجا که سیاهی بر قلبش غالب می‌گردد و این همان زنگاری است که خداوند متعال درباره آن فرموده است: چنین نیست، بلکه بر دل‌هایشان - به سبب آنچه می‌کردند - زنگار افتاده است»^۱.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: ما به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌ایم ولی آنان هرگز مؤمن نیستند» خدای سبحان در این سوره ابتدا از مؤمنان حقیقی و بعد از آن از کفار حقیقی یاد کرد و اینک از منافقان که از هیچ یک از دو گروه یاد شده نبوده بلکه به گروه سومی تبدیل شده‌اند، سخن به میان می‌آورد. آری! آنان در ظاهر امر با گروه اول و در باطن با گروه دوم همراه شده‌اند. ولی با وجود تمام نیرنگ‌هایی که به‌کار برده‌اند، از ساکنان طبقه زیرین جهنم‌اند. نفاق: عبارت است از آشکار ساختن خیر و پنهان داشتن شر، و بر دو نوع است: نفاق اعتقادی که صاحب خویش را در دوزخ جاودان می‌سازد و نفاق عملی که از بزرگترین گناهان کبیره است.

دلیل این که اوصاف منافقان در سوره‌های مدنی نازل شده این است که: در مکه به سبب ضعف مسلمانان نفاقی وجود نداشته زیرا کسی در مکه برای ایشان شأن و شوکتی قایل نبوده تا به دوستی و هم‌سویی با ایشان تظاهر نماید. و از آنجا که اهداف و برنامه‌های منافقان بر بسیاری از مردم پوشیده و مبهم می‌ماند، لذا خداوند متعال برای

^۱ قرآن کریم [۸۳/۱۴]

روشن ساختن احوال آنان صفات متعددی را مطرح می‌نماید که هر یک از آنها بازتابی از نفاق است و مشخصه و مظهر اصلی نفاق، طمع بستن به قدرت، یا ترس و گریز از آن می‌باشد.

يُخَدِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَمَا يُخَدِعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٩﴾

«آنان با خدا و کسانی که ایمان آورده‌اند نیرنگ می‌کنند، حال آن که فریب نمی‌دهند مگر خودشان را» یعنی: هنگامی که منافقان خواستند، با ذاتی که فریب نمی‌خورد نیرنگ کنند، در حقیقت خود را فریب داده‌اند زیرا فریبکاری فقط با آن کسی ممکن است که از باطن امور آگاهی نداشته باشد «ولی» آنها این حقیقت را «درک نمی‌کنند» خداع: بر گردانیدن دیگران از مقصد و هدفشان با نیرنگ و فریب است که مراد از آن در اینجا آشکار ساختن اسلام و پنهان داشتن کفر می‌باشد.

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾

«در دل‌هایشان بیماری است» مراد از این بیماری؛ فسادی است که یا با شک و نفاق، یا با انکار و تکذیب در عقایدشان رخنه کرده است «و خدا بیماریشان را افزایش بخشید» با تجدید و تداوم نعمتها و احسانهای دینی و دنیوی خویش بر پیامبر گرامیش، لذا آنان به شک و دودلی بیشتر و حسرت و اندوه مستمر و شدت نفاق مبتلا شدند «و به کیفر دروغی که می‌گفتند» یعنی: به کیفر ادعای دروغین پذیرفتن ایمان «عذابی دردناک و جانکاه در پیش دارند»

ابن کثیر می‌گوید: «حکمت در خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان - با وجود علم آن حضرت ﷺ به حقیقت حال برخی از آنان - در این فرموده ایشان به عمر رضی الله عنه بیان شده است: «دوست ندارم اعراب در میان خود چنین شایع کنند که محمد اصحاب خویش را می‌کشد» زیرا اعراب فقط ظاهر قضیه را ملاک قضاوت خویش قرار می‌دادند و از حقیقت ماجرا که کفر منافقان است آگاهی نداشتند». اما امام شافعی رحمه الله در این باره می‌گوید: «دلیل خودداری رسول اکرم ﷺ از کشتن منافقان، نمایان کردن

اسلام از سوی آنان بود». چنان‌که در این حدیث شریف که همه بر صحت آن اجماع دارند، آمده است: «أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا لا إله إلا الله، فإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم إلا بحقها وحسابهم على الله عزوجل: مأمور شده‌ام که با مردم تا آن زمان بجنگم که لا اله الا الله بگویند، پس چون این کلمه را گفتند، خونها و اموالشان را از تعرض من در پناه نگاه داشته‌اند مگر به حق آن و در نهایت حسابشان با خدای عزوجل است». معنای این حدیث شریف این است که: هر کس کلمه طیبه را گفت، احکام اسلام در ظاهر بر او جاری می‌شود، حال اگر به این کلمه اعتقاد هم داشته باشد، ثواب آن را در آخرت می‌یابد و اگر اعتقاد نداشته باشد، جاری شدن حکم مسلمانی بر وی در دنیا، هیچ سودی برایش در آخرت نخواهد داشت.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ﴿١١﴾

«و چون به آنان گفته شود: در زمین فساد نکنید» با نفاق، برقرار ساختن پیوند دوستی با کفار و متفرق ساختن مردم از پیرامون محمد ﷺ و قرآن و ایمان زیرا با این عمل فساد انگیزتان آنچه در زمین است - با هلاک شدن مردم و ویرانی دیارشان - تباہ می‌شود «می‌گویند: ما اصلاح‌گرایانی بیش نیستیم» یعنی: کار ما فساد افروزی نیست بلکه ما فقط مردمانی مصلح هستیم که در جهت خیر و صلاح و اصلاح می‌کوشیم. بدین سان است که چون خداوند ﷻ آنان را از فساد نهی می‌کند، مدعی می‌شوند که صفت «صلاح» ویژه آنان است. خاطر نشان می‌شود که این روش مفسدان در هر زمانی است که فسادشان را در قالب «صلاح» معرفی می‌کنند. اما خداوند ﷻ این ادعایشان را با رساترین بیان رد نموده و آنان را به وصف فسادگر که در حقیقت به آن موصوف هستند، محکوم نمود و فرمود:

أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ ﴿١٢﴾

«آگاه باشید که آنان یقیناً فسادگرانند، لیکن خود نمی‌دانند» یعنی: نمی‌دانند که خود حقیقتاً فسادکارند زیرا آنها با حق و اهل آن دشمنی کرده و راه خدا ﷻ را بر روی مردم

می‌بندند و خدای عزوجل را نافرمانی می‌کنند، پس هر کس خدا عزوجل را نافرمانی کند، بی‌گمان در زمین فساد نموده است زیرا صلاح کار آسمان و زمین با اطاعت و فرمان بردن از خداوند متعال می‌باشد.

ابن جریر طبری می‌گوید: «منافقان با نافرمانی پروردگارشان، ضایع ساختن فرایض وی، شک افگنی در دین وی و همکاری و هم‌پیمانی با دشمنان وی و رسولش، در روی زمین فسادگرند».

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا كَمَا ءَامَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا ءَامَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَلَكِن لَّا يَعْلَمُونَ

۱۳

«و چون به آنان گفته شود: همان‌گونه که سایر مردم ایمان آورده‌اند، شما هم ایمان بیاورید، می‌گویید: آیا ما نیز همانند کم‌خردان و نادانان ایمان بیاوریم؟» این‌گونه است که از روی استهزا و تحقیر، به مؤمنان نسبت بی‌خردی را می‌دهند و همین وقاحت‌شان سبب شد تا خداوند عزوجل سفاقت و بی‌خردی را منحصرأ به خودشان مربوط دانسته و بگوید: «آگاه باشید که آنان همان کم‌خردانند؛ ولی نمی‌دانند».

علت این که خداوند متعال در بیان فسادکاریشان: «لایشعرون» و در بیان ایمان نیاوردنش: «لایعلمون» فرمود، این است که: شعور؛ ادراک امور پنهانی و علم؛ یقین داشتن و مطابقت فهم با واقعیت است و از آنجا که فسادانگیزی در زمین امری محسوس است و منافقان چنان حس بالایی ندارند که آن را درک کنند، پس نسبت دادن بی‌شعوری به آنان با این حالشان سازگار است، اما از آنجا که ایمان یک امر قلبی است و آن را فقط کسی درک می‌کند که حقیقتش را بداند، لذا به دلیل آن که آنها از چنین علمی بی‌بهره‌اند، پس حقیقت ایمان را نیز در نمی‌یابند، از این‌رو نسبت دادن بی‌علمی به آنان در اینجا نیز کاملاً با حالشان سازگار و هماهنگ است.

وَإِذْ لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَيَّ سَيَّطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤُونَ

«و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد می‌کنند، می‌گویند: ایمان آورده‌ایم» این‌سخن را از روی نفاق و نیرنگ و ظاهر سازی می‌گویند تا در منافع و غنایم سهیم

گردند «و چون با شیطانهای خود خلوت می کنند» شیطانهایشان: رؤسا و پیشوایانشان در کفر هستند، هم آنان که سازمان دهندگان شر و فساد می باشند. آری! به شیطانهایشان «می گویند: درحقیقت ما با شما ایم» و در کفر خویش پایدار و ثابت قدم می باشیم «ما هدفمان تنها ریشخند کردن و مسخره کردن است» لذا در نهان و واقعیت امر، نه با مؤمنان موافقیم و نه به آنان تمایلی داریم.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه در باره عبدالله بن ابی و یاران منافقش نازل شد، آن گاه که او ابوبکر و عمر و علی رضی الله عنهم را ستود در حالی که قبل از آن محرمانه به یاران خود گفت: ببینید که چگونه این بی خردان را نسبت به شما اغفال می کنم؟! لیکن سیوطی می گوید: «این اسناد، جدا بی اساس است».

اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾

«این خداوند است که آنان را به باد تمسخر و ریشخند می گیرد» یعنی: حق تعالی به منظور دفاع و یاری بندگان مؤمن خویش، خواری و حقارت را بر آنان فرود آورده، از آنان انتقام می گیرد و مسخره شان می کند. نسبت دادن فعل استهزا به خداوند جل جلاله، از باب هم شکل گویی (مشاکله)^۱ است، یعنی به آنان در برابر استهزایشان کیفر می دهد «و آنان را در سرکشی و طغیانشان فرو می گذارد» یعنی: مهلتشان می دهد «تا سرگردان شوند» یعنی: تا در کفر، لجاجت، باطل و سرکشی خودشان دست و پا زنند و همچنان حیران و سرگردان باقی بمانند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتِ بِتَجَارَتِهِمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾

«آنان کسانی هستند که گمراهی را به جای هدایت خریدند» یعنی: گمراهی را با هدایت مبادله کردند. اصل ضلالت: سردرگمی و انحراف از جاده مستقیم و گم کردن

^۱ مشاکله در علم بلاغت: به معنای هماهنگ بودن دو جمله در لفظ به همراه اختلاف آنها در معنی است؛ مانند این فرموده خداوند متعال در سوره شوری (و جزاء سیئه سیئه مثلها : و پاداش بدی، بدی همانند آن است) [۴۰/۴۲] در حالی که پاداش بدی در حقیقت بدی نیست، بلکه مجازات بدکار نوعی عدالت و احسان است، لذا اسم بدی در اینجا به طریق مشاکله بر آن اطلاق گردیده است.

راه و سرچشمه هدایت است «و تجارتشان سودی نبخشید» یعنی: در تجارت پیروی از کفر به جای ایمان، هیچ سودی نبردند «و» به سبب خریدن کفر به جای ایمان، ترک هدایت به سوی گمراهی، ترک جماعت به سوی افتراق و جدایی، رها کردن امنیت به سوی بیم و هراس و نهایتاً ترک سنت به سوی بدعت: «هدایت یافته نبودند».

خلاصه این که: خداوند متعال در آیات فوق چهار صفت از اوصاف زشت منافقان را بر شمرده، که هر یک از آنها به تنهایی کافی است تا مجازات الهی را بر آنان فرود آورد، این صفات عبارتند از:

- ۱- فریبکاری با خدای عزوجل و با مؤمنان.
- ۲- فسادانگیزی و تبهکاری در روی زمین.
- ۳- روی گردانیدن از ایمان و عقیده صحیح.
- ۴- تردید، سردرگمی و تجاوز از مرز عقل سلیم، با نسبت دادن بی‌خردی به مسلمین.

مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ، ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٧﴾

«مثل آنان همچون مثل کسی است که به سختی آتشی بر افروخت و همین که آتش پیرامونش را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان تاریکیهایی که نمی‌بینند رهایشان کرد» ابن مسعود رضی الله عنه و جمعی دیگر از صحابه رضی الله عنهم در تفسیر این آیه کریمه گفته‌اند: «بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه؛ گروهی از مردم در ظاهر اسلام را پذیرفته ولی در باطن امر نفاق را پیشه خویش ساختند، بدین سبب خدای عزوجل فرمود: داستان آنان همانند داستان کسی است که گرفتار ظلمت و تاریکی شده و آتشی را برمی‌افروزد و این آتش پیرامون وی را روشن می‌سازد، به طوری که می‌تواند اطرافش را ببیند تا بدینوسیله از افتادن در آنچه که موجب آزار وی می‌شود بپرهیزد، در این اثنا آتش وی خاموش می‌شود و در نتیجه او حیران و مبهوت برجای خود می‌ایستد و نمی‌داند که چگونه خود را از اشیای موزی پیرامونش حفظ نماید! این است حال منافقی که در ظلمت شرک به سر می‌برد و همین که اسلام را پذیرفت و

حلال را از حرام و خیر را از شر باز شناخت و از این نعمتها برخوردار گشت، بناگاه کافر می‌شود و حالش چنان واژگون می‌گردد که حلال را از حرام و خیر را از شر باز نمی‌شناسد».

امام رازی می‌گوید: «تشبیه در اینجا در نهایت درستی و صحت است زیرا منافقان در آغاز با ایمان خود نوری را کسب کردند، ولی سرانجام این نور را با نفاق خود از بین برده و در سرگردانی و گمراهی بزرگی غوطه‌ور شدند چراکه هیچ سرگردانی‌ای بزرگتر از سرگردانی در دین نیست».

صُمُّ بَكْمُ عُمِي فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٨﴾

«کرنند، لال‌اند، کورند بنابراین، به‌راه نمی‌آیند» یعنی: صاحبان این آتش برافروخته، پس از خاموش شدن آن کر شده‌اند، به طوری که صدای هیچ آوازدهنده‌ای را که به‌سوی راه راست فراشان می‌خواند نمی‌شنوند، گنگ شده‌اند؛ زیرا نمی‌توانند از راه و مقصد خویش بپرسند، کور شده‌اند؛ زیرا راه را نمی‌بینند بنابراین، قادر به بازگشت به راه خویش نیستند. و این گونه اند اهل نفاقی که اسلام آورده و سپس کافر شده‌اند.

أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمٌ وَّرَعْدٌ وَّرَبْقٌ يَّجْعَلُونَ أَصْنَعَهُمْ فِيءِ آذَانِهِمْ مِّنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ

مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

«یا داستانشان چون» داستان کسانی است که در معرض «بارانی سخت از آسمان قرار گرفته اند» خداوند عَلَّامٌ در اینجا باران را برای قرآن مثل زده‌است زیرا در قرآن آیاتی نازل شده که منافقان را مرعوب و بیمناک می‌گرداند «در آن باران تاریکی‌ها و رعدوبرقی است» تاریکی‌ها، عبارت است از: تاریکی شب تاریکی ابرو تاریکی خود باران. مراد از رعد: نداها و بانگ‌های تکان‌دهنده قرآن است «از بیم مرگ ناشی از صاعقه‌ها، انگشتانشان را در گوشه‌هایشان می‌کنند» یعنی: از خطر به وسیله‌ای می‌پرهیزند که هرگز پناهشان در آن نیست. و این گونه اند منافقان که هیچ راه دیگری جز این نیافتند که گوشه‌هایشان را از شنیدن آیات قرآن ببندند «ولی خداوند بر کافران

احاطه دارد» احاطه: فروگرفتن از تمامی جهات و جوانب است بدانسان که فرد احاطه شده به هیچ وجهی از وجوه، راه گریزی نداشته باشد.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: دو تن از منافقان مدینه از نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله گریخته جهت پیوستن به مشرکان به سوی مکه می‌شتافتند، در میان راه، بارانی سخت که خداوند متعال در این آیه از آن یاد کرده است، آنان را فراگرفت، پس هرگاه صاعقه فرود می‌آمد، آنان از بیم آن که مبادا هلاکشان گرداند، انگشتان خود را به گوشه‌های خویش فرو می‌بردند و چون برق می‌درخشید، در روشنی آن اندک راهی می‌رفتند، در غیر آن در جای خود می‌خکوب باقی می‌ماندند. و چون در این ظلمات سخت گرفتار شدند، گفتند: ای کاش این ظلمت شب به پایان رسد که یک‌بار دیگر نزد محمد صلی الله علیه و آله رفته دستهایمان را در دستان ایشان بگذاریم و با ایشان صادقانه بیعت نماییم! و این چنین نیز شد زیرا آن دو، از آن شب پرحادثه رهیده به مدینه برگشتند و اسلامی راستین آوردند. پس خداوند جل جلاله آن دو تن را برای منافقانی که در مدینه بودند، مثلی گردانید.

آری! قرآن لبریز از خیر است و آیاتی که بر نزول آن از جانب پروردگار سبحان دلالت دارد همانند باران، آیات مشتمل بر بیم و وعید و عذاب همانند رعد و صاعقه و آیات در بردارنده حجتها و برهانهای روشنگر، همانند برق است.

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ سَاءَ اللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

«نزدیک است که برق، چشمانشان را برباید» یعنی: نزدیک است که آیات قاطع و محکم قرآن، پنهان‌کاریهای منافقان را برملا سازد «هرگاه که بر آنان روشنی بخشد، پیش روند» یعنی: چون اموال و اولادشان بسیار می‌شود، یا به غنیمت و فتحی می‌رسند، به راه حق روان گشته و می‌گویند: بی‌شک که دین محمد صلی الله علیه و آله راست و برحق است بنابراین، بر آن پایداری می‌ورزند «و چون راهشان را تاریک‌کند، بر جای خود بایستند» یعنی: چون اموال این منافقان نابود می‌گردد و بلا و مصیبتی به آنان می‌رسد،

می‌گویند: این همه به سبب دین محمد ﷺ است، آن‌گاه به کفر برمی‌گردند «و خداوند اگر می‌خواست شنوایی‌ها و بینایی‌های» ظاهر «آنان را» همچون شنوایی‌ها و بینایی‌های باطن‌شان «برمی‌گرفت زیرا خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله بر نابود کردن شنوایی‌ها و بینایی‌هایشان.

خلاصه این که: ممکن است نفاق کوتاه مدتی راه را بر صاحب خود روشن‌گرداند، اما این امر همچون برقی جهنده زود گذر است و سپس چون آتش خاموش می‌شود و این خود نمایانگر آن است که نفاق دوام و پایداری ندارد.

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١١﴾

«ای مردم! پروردگارتان را که شما و پیشینیانتان را آفریده است، پرستید، باشد که به تقوا گرایید» «یا» در «یا ایها الناس» حرف نداست و کار برد آن در ندا دادن کسی است که از ندا دهنده دور باشد، یا فراموش کار، یا غافل باشد، اما اگر کسی که نزدیک است با آن مورد ندا قرار گیرد، این به قصد بزرگداشت شخص نداشتونده، بیدار ساختن نهادها، جلب انظار و ترغیب دل‌های غافل است. پس اقتضای حال این بود که مردم در اینجا به چنین ندایی بلیغ و مؤکد مخاطب قرار داده شوند. «خلق»: ایجاد و اختراع بدون داشتن مثال و نمونه سابقی است.

خدای عزوجل نعمت آفرینش را از آن روی در این آیه به یادآوری مخصوص گردانید و با آن بر بندگان خویش منت نهاد که تمام نعمتها مترتب بر این نعمت است و این نعمت اصل و اساس همه نعمتهاست زیرا بدون آن، هیچ نعمت دیگری وجود پیدا نمی‌کند. دلیل دیگر یادآوری از نعمت آفرینش در این آیه است که: مشرکان به

آفرینشگری خداوند ﷻ معتقد بودند، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ

مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [الزخرف: ۸۷] «و اگر از آنان پرسید که چه کسی آنان را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: الله». لذا خداوند متعال بر آنان به چیزی منت نهاد که به آن معترفند و انکارش نمی‌کنند.

و از آنجا که مؤمنان نیز شامل این خطابند، پس دستور دادن ایشان به عبادت و پرستش، به معنای این است که ایشان باید بر ایمان خویش بیفزایند و پیوسته به آن روی آورند و بر آن پایدار باشند. اما عبادت کفار؛ مشروط به اقرار آنان به شهادتین است زیرا این اقرار، تنها راه ورودشان به عرصه عبادت حق تعالی می‌باشد. و هرچند این معنی صراحتاً در آیه ذکر نشده، ولی به طور ضمنی و تلویحی از آن دانسته می‌شود چه همان‌گونه که وضو، نیت و فراهم آوردن دیگر مقدمات نماز بر شخص مأمور به نماز شرط است، شرط اولیه صحت عبادت کفار نیز ایمان می‌باشد.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ
فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

«همان خدایی» را بپرستید «که زمین را برای شما فرشی» گسترده ساخت که بر آن قرار می‌گیرید «و آسمان را بنایی» استوار «قرار داد» که چون گنبدی بر فراز دنیایان افراشته شده است «و از آسمان آبی فرود آورد؛ و بدان از میوه‌ها رزقی برای شما بیرون آورد» یعنی: از آن انواع رنگارنگی از میوه‌ها و نباتات را برای شمارویانید تا در زمان مقرر از آنها بهره بگیرید «پس برای خدا همتیانی قرار ندهید» یعنی: برای او شریکانی نگیرید که آنها را همانند وی عبادت کنید «درحالی که خود می‌دانید» که این همتیان ادعائی، نه شما را آفریده‌اند، نه زمین را برایتان فرشی گسترده ساخته‌اند و نه آسمان را برایتان به صورت سقفی برافراشته‌اند، چنان‌که برای شما میوه‌هایی نیز بیرون نیاورده‌اند. پس بدانید که فقط ذاتی سزاوار پرستش است که شما را آفریده و با پدید آوردن این نعمتها، استمرار حیاتتان را بر روی زمین نسل اندر نسل، تضمین کرده است، لذا این کائنات بزرگ، دلیل و راهنمای روشنی بر یگانگی باری تعالی در الوهیت، ربوبیت و عبودیت می‌باشد.

نقل است که از یکی از بادیه‌نشینان عرب پرسیدند: از نظر تو دلیل وجود پروردگار متعال چیست؟ گفت: «یا سبحان الله، إن البعر يدل على البعير، وإن أثر الأقدام لتدل على المسير، فسَاء ذات أبراج، وأرض ذات فجاج وبحار ذات أمواج! ألا يدل ذلك على وجود اللطيف

الخبیر؟: یا سبحان الله! فضله شتر بر وجود شتر و اثر پاها بر و جودر هگذر دلالت می کند، پس آیا این آسمان دارای برجها، این زمین دارای درهها و این دریاها پر از امواج بر وجود خداوند لطیف خبیر دلالت نمی کنند؟!».

ابن کثیر می گوید: «امام رازی رحمته الله از امام مالک رحمته الله نقل کرده است که او در پاسخ به سؤال هارون الرشید از این آیه، به اختلاف زبانها، صداها و نغمهها بریگانگی باری تعالی استدلال کرد». همچنان نقل است که برخی از زندیقان از امام ابوحنیفه رحمته الله درباره وجود حق تعالی سؤال کردند، او به آنان گفت: «اجازه بدهید تا درباره کاری که هم اکنون به من خبرش را داده اند بیندیشم، آن گاه پاسخ شما رامی دهم... به من گفته اند: کشتی ای سنگین بار که حامل انواع کالاهای تجارته است، بی هیچ نگهبان و ناخدایی می آید و می رود و امواج دریاها را می شکافد!». آن گروه دهری مشرب گفتند: «این سخنی که تو می گویی، از زبان هیچ عاقلی بیرون نمی آید!» امام گفت: «پس وای بر شما! آیا یک کشتی به ناخدا نیاز دارد، اما این همه موجودات در عالم بالا و پایین، با این نظام متقن و مستحکم خود، هیچ آفریننده ای ندارند؟! همان بود که آن گروه در ماندند و به حق برگشته به دست آن امام همام اسلام آوردند. همچنان نقل است که از امام شافعی رحمته الله در باره وجود آفریدگار سؤال کردند، او در پاسخ گفت: «این برگ توت را که می بینید؛ طعم آن یکی است، ولی کرم که آن را می خورد، از آن ابریشم تولید می شود، زنبور که آن را می خورد، از آن عسل تولید می شود، گوسفند و گاو و شتر که از آن می خورند، از آن سرگین و پشکل خارج می شود و آهو که از آن می خورد، از آن مشک می تراود. پس همین برگ توت، بزرگترین برهان بر وجود آفریدگار سبحان است». از امام احمد حنبل رحمته الله نیز نقل است که در پاسخ به سؤالی راجع به وجود آفریدگار گفت: «در اینجا قلعه ای است مستحکم، صاف و براق، نه دری دارد و نه منفذی، بیرون آن چون نقره سپید و درون آن چون طلای سرخ است، بناگاه دیوار آن می شکافد و از آن حیوانی شنوا و بینا، زیبا و رعنا خارج می شود. پس این قلعه، بزرگترین دلیل بر وجود آفریدگار سبحان است». منظور وی از آن قلعه، تخم مرغ بود که پرنده از آن پدید می آید.

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّمَّنْ مِثْلِهِ ۚ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِمَّنْ دُونِ اللَّهِ ۚ إِنَّ
 كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٣﴾

بعد از اثبات وحدانیت و نفی شرک، خداوند متعال به اثبات نبوت پرداخته و می‌فرماید: «و اگر در آنچه بر بنده خود» محمد ﷺ «نازل کرده‌ایم، در شک هستید» یعنی: اگر در حقانیت قرآن کریم شک دارید؛ «پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» و این‌گونه است که خداوند متعال، مخالفان را به آوردن سوره‌ای - هر چند کوچک - همانند قرآن، که از بلاغت بی‌مانند، سلامت بیان، خبردادن از غیب و دیگر خصوصیات اعجازی قرآن برخوردار باشد، به مبارزه و تحدی فرامی‌خواند «و گواهان خود را - غیر خدا - فراخوانید» یعنی: کسانی را که برای شما بر این امر گواهی دهند که آنچه را در مقابله با قرآن آورده‌اید، همانند قرآن است، حاضر نمایید. ابن عباس رضی الله عنهما در معنای آیه می‌گوید: «یعنی از خدایان باطل خود در این امر یاری و پشتیبانی بخواهید» «اگر راست می‌گویید» در این که محمد ﷺ قرآن را از نزد خود بر ساخته است زیرا شما نیز همانند او عرب و فصیح و بلیغ هستید. سوره: بخشی از قرآن است که دارای اول و آخر می‌باشد و حداقل آن سه آیه است.

فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ ۗ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ﴿٢٤﴾

«ولی اگر چنین نکردید» یعنی: اگر عجزتان از آوردن نظیر قرآن بر خودتان آشکار گشت و نتوانستید این کار را بکنید «و هرگز نمی‌توانید کرد» لن: برای تأکید نفی در آینده است. یعنی: هرگز نظیر قرآن را نمی‌توانید آورد. البته این معجزه دیگری از اخبار غیبی قرآن است زیرا چنین معارضه‌ای از سوی کفار در گذشته و حال تحقق نیافته و در آینده نیز هرگز تحقق نخواهد یافت. آری! اکنون که عجزتان در این میدان آشکار است؛ بیایید با ایمان به خدا جل جلاله و کتابها و پیامبرانش و انجام فرایض و اجتناب از نواهی‌اش: «از آن آتشی که سوخت آن مردمان و سنگها هستند و برای کافران آماده شده، پرهیزید» و دست از عناد و لجاجت در برابر حق بردارید. بلی! آتش دوزخ با همان چیزهایی برافروخته شده که سوزاندن خود آنها مورد نظر است. ابن کثیر

می‌گوید: «مراد از سنگهای آتش افروز جهنم در آیه کریمه؛ سنگ کبریت سیاه است که حرارت آن بسیار بالا است - خداوند جلّ جلاله ما را از آن پناه دهد». به قولی دیگر: مراد سنگهایی است که مشرکان از آنها بت تراشیده و آنها را می‌پرستند.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما من نبي من الأنبياء إلا وقد أعطي من الآيات ما آمن على مثله البشر، وإنما كان الذي أوتيته وحياً أوحاه الله إليّ، فأرجو أن أكون أكثرهم تابعاً يوم القيامة: هیچ پیامبری از انبیا نیست، مگر این که معجزاتی به وی داده شده است که بشر به همانند آن ایمان می‌آورند، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که حق تعالی آن را بر من نازل نموده است، پس امیدوارم که در روز قیامت نسبت به آنان بیشترین پیروان ردا داشته باشم». یعنی: از میان همه انبیاء علیهم السلام فقط ایشان به این امر مخصوص گشته‌اند که کتابشان معجزه است، برخلاف دیگر کتب الهی که - نزد بسیاری از علما - معجزه نیست بنابراین، چون معجزه ایشان بعد از وفاتشان نیز استمرار دارد، لذا امیدوار آن شدند که پیروانشان از پیروان دیگر پیامبران علیهم السلام بیشتر باشند. قرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر عقیده اهل حق است که: دوزخ هم اکنون وجود دارد و آفریده شده است، بر خلاف اهل بدعت که می‌گویند: دوزخ تاکنون آفریده نشده است».

وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَبِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَنْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥﴾

«و بشارت بده کسانی را» تبشیر: خبردادن از چیزی است که اثر مزده بخش و سرور انگیز آن بر پوست چهره انسان آشکار شود. آری! بشارت بده کسانی را: «که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند» یعنی: همان کارهای درست و صوابی را که از ایشان خواسته شده و بر ایشان فرض گردیده، انجام داده‌اند. یا کسانی که اعمالی را

انجام داده‌اند که خداوند عز وجل انجام داوطلبانه آنها را نیکو شمرده است زیرا بهشت با ایمان و عمل صالح قابل دسترسی است.

عبارت: (أمنوا وعملوا الصالحات) نزدیک به شصت بار در قرآن کریم به کار رفته است؛ و این خود نشان دهنده آن است که ایمان و عمل صالح لازم و ملزوم یکدیگرند.

آری! مژده بده به ایشان «که برایشان جناتی است» جنت: نام بهشت دارالخلد و سرای ثواب و پاداش است که مشتمل بر باغهای بسیاری است و آن را جنت نامیده‌اند زیرا جنت در لغت به معنی پوشانیدن است و بهشت ساکنان خود را در زیر درختهای انبوه خویش می‌پوشاند. آری! برایشان جناتی است: «که از فرودست آنها» یعنی: از زیر درختان و قصرهای آنها «جویها روان است، هرگاه میوه‌ای از آن روزی آنان شود» از هر نوعی از انواع میوه‌ها که باشد؛ «می‌گویند: این همان است که پیش از این نیز روزی ما بوده» یعنی: این میوه، شبیه و نظیر و از جنس همان میوه است. این سخن را بدان سبب می‌گویند که رنگ میوه‌های بهشتی شبیه هم‌اند، هرچند که حجم و طعم و بوی آنها مختلف است و چون از آن می‌خورند، طعم آن را مخالف طعم میوه اول می‌یابند (و به ایشان همانند آن) میوه قبلی در خوبی و نیکویی «داده شود» زیرا هیچ یک از آنها پست و نامطبوع نیست و در شکل نیز مشابه همدیگرند «و در آنجا همسرانی پاکیزه دارند» که حوران بهشتی و غیر ایشانند «و هم در آنجا جاویدانند» نه می‌میرند و نه از آن بیرون برده می‌شوند. مراد از پاکیزه بودن جفتهای بهشتی این است که: آنچه به زنان دنیا از پلیدی حیض و نفاس و بزاق و سایر پلیدیها می‌رسد، به همسران بهشتی نمی‌رسد.

در حدیث شریف آمده است که: هر مرد بهشتی دو همسر دارد. علما گفته‌اند: «یکی از آن دو، از زنان دنیا است و دیگری از زنان بهشت». خلود: بقای دائم و همیشگی‌ای است که هرگز گسست و انقطاعی ندارد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهل الجنة يأكلون فيها ويشربون، ولا يتفلون، ولا يبولون، ولا يتغوطون ولا يتمخطون، قالوا: فما بال الطعام؟ قال: جشاء ورشح كرشح المسك، ويلهمون التسبیح والتحمید كما تلهمون النفس: همانا اهل بهشت در بهشت می‌خورند و می‌آشامند، نه آب دهان می‌اندازند، نه

ادرار و مدفوع می‌کنند و نه آب بینی می‌اندازند. اصحاب گفتند: پس غذایی که می‌خورند چه می‌شود؟ فرمودند: به آروغی و ترشح عرقی چون ترشح مشک، دفع می‌شود. و خواندن «سبحان الله»، و «الحمد لله» بر آنان چنان الهام می‌شود که نفس کشیدن برای شما».

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي ۚ أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ۗ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴾ (۳۶)

«خداوند از آن شرم ندارد که هر مثلی را بزند» معنای: «لایستحیی: شرم ندارد» در مورد خداوند متعال حقیقت شرم و حیا نیست، بلکه به این معنی است که او مثل زدن را فرو نمی‌گذارد زیرا حیا؛ دگرگونی و در هم شکستگی‌ای است که از بیم عیب و نکوهش، بر انسان روی می‌دهد و این در حق خداوند متعال محال است. دلیل این که خدای سبحان از معنای «ترک نمی‌کند» به (شرم نمی‌کند) تعبیر کرد، این است که هر کس از چیزی شرم کند، آن را فرومی‌گذارد و فرو گذاشتن آن چیز از آثار و ثمرات حیا است، پس به کار گرفتن این تعبیر، مجاز است و از باب اطلاق ملزوم و اراده لازم می‌باشد. بنابراین، هرگاه در مورد حق تعالی تعبیر «حیا» به کار رفت، مراد از آن بیمی که مبدأ و مقدمه حیا می‌باشد نیست، بلکه همان طور که گفتیم، مراد معنای لازم آن، یعنی فرو گذاشتن یک کار است. مثل: در لغت به معنی شبیه و نظیر است. مثل زدن در گفتار این است که: برای یک حال چیزی بیان شود که مناسب آن حال باشد و با ذکر آن مثل، حسن و قبح پنهان آن حال، آشکار گردد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از گروهی از صحابه رضی الله عنهم روایت کرده است که فرمودند: «چون خدای عزوجل با آیه: ﴿ مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا ... ﴾ ، و آیه: ﴿ أَوْ كَصَيْبٍ مِّنَ السَّمَاءِ ... ﴾ درباره منافقان مثل زد، منافقان گفتند: خداوند جل جلاله برتر و بزرگتر از آن است که چنین مثل‌هایی بزند. پس این آیه کریمه تا: ﴿ أَوْلَٰئِكَ هُمُ

الْخَسِرُونَ نازل شد. همچنین کفار می گفتند: در قرآن ذکر زنبور عسل و عنکبوت و مورچه آمده است و ذکر این اشیاء با کلام فصیحان سازگار نیست! خدای سبحان این سخن کفار و منافقان را نیز رد نموده و فرمود: من هر مثلی می‌زنم؛ «پشه باشد یا فروتر از آن» یعنی: کوچکتر و فروتر از پشه؛ چون بال آن - که این قول بیشتر محققان است - یا بزرگتر و فراتر از آن «پس کسانی که ایمان آورده‌اند، می‌دانند که آن مثل از جانب پروردگارشان حق است» و ثابت. حق: مقابل باطل است. «ولی کسانی که به کفر گرایده‌اند، می‌گویند: خدا از این مثل چه قصدی داشته است؟ خدا بسیاری را با آن گمراه و بسیاری را با آن هدایت می‌کند» یعنی: قصد و اراده خدا جَلَّ جَلَلُهُ این است تا با این مثل، بسیاری - چون منافقان - را گمراه‌سازد و بسیاری - چون مؤمنان - را هدایت نموده و بر هدایتشان بیفزاید، چرا که هر یک از دو گروه، این راه را با انتخاب خودشان برگزیده‌اند، پس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ با موجودیت سبب، بر مسبب می‌افزاید «ولی جز فاسقان را با آن گمراه نمی‌کند» از آن روی که آنان، نافرمان شده و سخن پروردگار خود را سبک انگاشتند، پس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به سبب این فسق گمراهشان می‌کند. فسق: در لغت به معنی خارج شدن است، اعراب می‌گویند: «فسقت الرطبه عن قشرها: خرمای رطب از پوست خود خارج شد». اما فسق در عرف شرع: به معنای خروج از طاعت خدای عزوجل می‌باشد و بر کسانی که به سبب کفر یا به سبب گناه از دایره طاعت حق تعالی بیرون می‌روند - هر دو - اطلاق می‌شود بنابراین، اصطلاح «فاسق» شامل کافر و مؤمن گنهکار هر دو می‌شود، لیکن فسق کافر شدیدتر است. ولی با آن که صفت فسق بر کافر و مؤمن گنهکار هر دو اطلاق می‌شود، اما مراد این‌آیه کریمه از «فاسقون»، کافراند نه مؤمنان، به دلیل این که خداوند متعال در بیان اوصافشان می‌فرماید:

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٢٧﴾

«همان کسانی که عهد خدا را پس از بستن آن نقض می‌کنند» یعنی آنان اولاً به عهد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ اقرار کرده و متابعت آن را گردن نهاده‌اند، ولی بعداً کافر شده و عهد خویش را شکستند. نقض: درهم شکستن و از هم گسستن هر چیزی است که محکم و استوار گشته؛ اعم از بنا یا ریسمانی، یا عهد و پیمانی. عهد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ اوامر و نواهی‌ای است که پایبندی به آن در قرآن به بندگان سفارش شده است؛ چون طاعت حق تعالی و خودداری از نواهی وی. میثاق: آنچه که یک چیز به وسیله آن محکم ساخته می‌شود، به طوری که شکستن آن دشوار باشد. میثاق عهد: محکم ساختن پیمان با سوگند است. مراد از عهد خدا جَلَّ جَلَالُهُ در این آیه، پیمانی است که خداوند متعال در کتابهای پیشین از بندگان خود در مورد ایمان آوردن به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در عصر رسالت ایشان گرفته است، همچنین عهد خدا جَلَّ جَلَالُهُ به معنای فهم سنن هستی پروردگار متعال با اندیشه و تفکر و به کار گرفتن نعمت عقل و حواس در اموری است که به سوی این فهم راهبرند، پس شکستن پیمان به این معنی: بکار نگرفتن این موهبت‌ها در چیزی است که برای آن آفریده شده‌اند. «و» این فاسقان همان کسانی اند که: «آنچه را خدا به پیوستنش امر نموده، می‌گسلند» یعنی: صله رحم و پیوند قرابت و خویشاوندی و هر چیزی را که خدای عزوجل به پیوستن و انجام دادن آن فرمان داده است - از قبیل بر پا داشتن احکام و رعایت حدودش - می‌گسلند و رعایت نمی‌کنند. پس صله رحم در اینجا دارای معنایی عام و گسترده است که هم پیوند رحم میان خویشان و اقوام و هم صله معنوی میان ایمان به تمام پیامبران: و پایبندی به احکام شریعت الهی و رعایت کلیه اوامر وی را دربر می‌گیرد. و این قول جمهور علما است. «و» این فاسقان همان کسانی اند که: «در زمین به فساد می‌پردازند» یعنی: غیر خداوند متعال را پرستش کرده، در تعامل و برخورد خویش با دیگران به جور و جفا می‌پردازند، از شهوات پیروی می‌کنند، مرتکب معصیتهای می‌شوند و میان مردم فتنه برمی‌افروزند، که این‌ها نهایت فساد انگیزی است «آنانند که زیانکارانند» یعنی: آنان اهل دوزخند و چنان نیست که می‌پندارند؛

باشکستن عهدالهی به مصالح و منافع مورد نظر خویش می‌رسند زیرا وفا به عهد خداوند ﷻ بزرگترین منفعتها است، در حالی که آنها این منفعت برتر را از دست داده‌اند. بنابراین، فسق موجب زیان و خسارت است، چنان که طاعت موجب سود و راحت؛ چه خسارتی بزرگتر از محرومیت از رحمت خداوند منان! و چه سودی برتر از رضا و بهشت برین وی!

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٨﴾

«چگونه به خداوند کفر می‌ورزید؟» استفهام برای انکار و به شگفتی واداشتن از حال آنهاست که با وصف موجودیت حجت و برهان بر حقانیت ایمان، کفر وانکار می‌ورزند. آری! چگونه به خداوند سبحان کفر می‌ورزید، در حالی که ازداستان آفرینش آگاهید و خوب می‌دانید که: «با آن که بیجان بودید» قبل از آفرینش «او به شما جان بخشید» یعنی: خداوند متعال شما را از عدم آفرید و در شما روح دمید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به‌سر رسیدن اجلهایتان «و باززنده می‌کند» شما را در روز قیامت «آن‌گاه به سوی او بازگردانده می‌شوید» در میدان محشر، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «شما قبل از آن که آفریده شوید، خاک بوده‌اید؛ و این خود، یک مرگ است، آن‌گاه شما را آفرید و زنده‌گردانید؛ و این حیات است، باز شما را می‌میراند و به گورهایتان می‌روید؛ و این مرگ دوم است، باز شما را در روز قیامت زنده می‌گرداند؛ پس این حیات دیگری است. بنابراین، در اینجا دو مرگ و دو زندگی است». آیه کریمه (۴۰) از سوره «غافر» نیز مؤید این معنی است: ﴿قَالُوا رَبَّنَا أَمَتَنَا اثْنَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَيْنِ﴾ «گفتند: پروردگارا! ما را دوبار میرانده و دوبار زنده کرده‌ای...».

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ

يُكَلِّمُ شَيْءٍ عَالِمٌ ﴿٢٩﴾

«اوست آن ذاتی که آنچه در زمین است» یعنی: زمین و آنچه را که در آن است «همه را برای شما آفرید» به عنوان گرامیداشت و تکریم و نعمت و توشه و منفعتی برای شما از سوی خویش تا زمانی معین «سپس» بعد از آفرینش زمین «به سوی آسمان قصد کرد» با اراده خویش، به قصدی درست و استوار که مخصوص به خود اوست «و هفت آسمان را استوار کرد» یعنی: آفرینش آنها را استوار کرد و سامان بخشید، به گونه‌ای که هیچ خلل و بی‌نظمی‌ای در آنها نیست «و او به هر چیزی دانا است» یعنی: علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش محیط و فراگیر است.

این آیه: ﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ﴾ «بقره/۲۹» و آیه: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ أَسْتَوَىٰ﴾ «طه/۵» از مشکلات تفسیر است، که علما درباره آن بر سه رأی اند:

رأی اول: مربوط به بسیاری از ائمه است که می‌گویند: ما این آیه را می‌خوانیم و به آن ایمان داریم، ولی آن را تفسیر نمی‌کنیم. امام مالک رحمته الله در این باره سخن مشهوری دارد که می‌گوید: «استوا معلوم است و کیفیت آن با عقل قابل درک نیست، ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است».

رأی دوم: رأی فرقه «مشبهه» است که می‌گویند: «استواء؛ ارتفاع و قرار گرفتن بر یک چیز است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَإِذَا أَسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ﴾ (و چون تو (ای نوح) و همراهانت بر بالای کشتی قرار گرفتید) [۲۸/۲۳]». که این رأی باطل است زیرا چنین استوائی از صفات اجسام می‌باشد و خداوند متعال از آن منزّه است.

رأی سوم: رأی برخی از علماء است که می‌گویند: مراد از «استوی» ارتفاع و برتری امر خداوند متعال است.

اما انتخاب ابن جریر طبری این است که: «استوی: در اینجا به معنای قصد کردن و اراده نمودن خداوند متعال به سوی آفرینش آسمانهاست و ما کیفیت این قصد و اراده وی را نمی دانیم».

همچنین این آیه و دیگر آیات قرآن در این باره، دال بر وجود هفت آسمان و هفت زمین اند، ولی در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنان خبری که حقیقت آسمانها و زمین را روشن سازد نیامده است بنابراین، فایده‌ای در بحث از طبیعت آنها نمی بینیم و فقط به ظاهر قرآن کریم در این باره ایمان داریم و به وسیله آن، بر عظمت آفریدگار بزرگ استدلال می کنیم.

بایسته یادآوری است که امام رازی در تفسیر خویش نظریات علمای علم نجوم عصر خویش در باره آفرینش آسمانها و زمین را نقل کرده، که این نظریات با اکتشافات علمی عصر جدید چندان همخوانی ندارد. پژوهش‌ها و کاوشهای نجومی در عصر حاضر نیز فرضیاتی را در این باره بیرون داده اند و هنوز هم سخت در تکاپوی این میدانند، ولی مهم این است که بدانیم؛ هرگونه کاوش و پژوهش بشری در این رابطه، اگر که نتیجه‌ای صحیح و منطقی به همراه داشته باشد، قطعاً در راستای فهم و تفسیر عینی آیات کونی قرآن کریم است.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «که چون پروردگارت به فرشتگان گفت» فرشتگان اجسام نورانی و موجودات صرفاً روحانی‌ای هستند که نمی‌خورند و نمی‌آشامند، به تسبیح حق تعالی و اطاعت اوامر او - از جمله تدبیر پاره‌ای از امور عالم - اشتغال دارند، از ارتکاب گناه معصوم و فاقد شهوت می‌باشند. آری! خداوند متعال به فرشتگان گفت: «من در زمین خلیفه‌ای خواهم گماشت» ابن کثیر می‌گوید: «یعنی: قومی را در زمین مقیم خواهم ساخت که برخی از پی برخی دیگر، قری پس از قری و نسلی بعد از نسلی، در آن جایگزین می‌شوند». گفتنی است که خداوند جل جلاله فرشتگان را نه از روی

مشاوره، بلکه برای بیرون آوردن مافی‌الضمیرشان با این خطاب مخاطب ساخت. خلیفه: در پی آینده کسی است که قبل از وی وجود داشته‌است. به قولی: مراد از خلیفه در اینجا آدم عليه السلام است «فرشتگان گفتند: آیا در زمین کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد» با شرک و ارتکاب معاصی و کشتار و آزار دیگران؟.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که فرشتگان با آن که غیب را نمی‌دانند، از کجا دانستند که خداوند جل جلاله در زمین کسی را می‌گمارد که در آن فساد انگیزخته و خونها بریزد؟ پاسخ این است که ایشان از جانب خدای سبحان نسبت به این موضوع به وجهی از وجوه، علم و آگاهی قبلی داشته‌اند؛ به این صورت که یا قبلا خود حق تعالی به آنان از این امر خبر داده بود، یا این قضیه را در لوح محفوظ دیده بودند، یا می‌دانستند که فقط جنس خود آنان (یعنی فرشتگان) از گناه معصومند و بس، یا انسان را به جنیان که قبلا ساکن زمین بوده‌اند، قیاس کردند و یا می‌دانستند که طبیعت ماده ترکیبی از خیر و شر است.

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهرا مراد فرشتگان از این سخن، شخص حضرت آدم عليه السلام نبود، بلکه مرادشان برخی افراد از جنس بشر بود».

آری! فرشتگان این سخن را نه بر وجه اعتراض، بلکه به‌خاطر کسب آگاهی از حکمت گماشتن این جانشین در زمین مطرح کردند، گویی آنان گفتند: پروردگارا! حکمت در آفرینش این جانشینان جدید - با وجود آن که فسادانگیزند - چیست؟ «و حال آن که ما تسبیح می‌گوییم به حمد تو و به پاکی تو اقرار می‌کنیم» یعنی: ما همراه با ستایش، تو را از هرگونه نقصی به تنزیه یاد کرده و می‌گوییم: «سبحان الله و بحمده»، و تو را تمجید و تعظیم می‌کنیم. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد: یا رسول الله! کدام سخن بهتر است؟ فرمودند: «آنچه را که خدای عزوجل برای فرشتگان خویش برگزید، یعنی: سبحان الله و بحمده». «و به تقدیست می‌پردازیم» تقدیس: تطهیر و به پاکی یاد نمودن است. یعنی: ما تو را از آنچه که سزاوار شأن و عظمت و جلالت نیست و ملحدان به تو نسبت می‌دهند، یا منکران بر تو افترا می‌بندند؛ به تنزیه یاد کرده و تقدیست می‌کنیم، پس چرا به وجود ما (فرشتگان)

اكتفا نشده است؟ «فرمود: هر آینه من می دانم آنچه که شما نمی دانید» از مصلحت در خلیفه ساختن آدم علیه السلام.

قتاده در تفسیر آیه کریمه می گوید: «در علم ازلی خداوند جل جلاله رفته بود که از نسل بشر؛ پیامبران و نیکان و صدیقان و عابدان و زاهدان و اولیا و اتقیا و جمله ساکنان بهشت به وجود خواهند آمد، از این رو آنان را خلیفه ساخت». قرطبی و غیر آن، با این آیه بر وجوب نصب خلیفه و امام (رئیس دولت) در جامعه اسلامی استدلال کرده اند تا آن امام، اختلافات میان مردم را حل و فصل نموده، داد مظلومانشان را از ظالمانشان بستاند، حدود را برپا دارد و سایر شئون مهمی را که جز با نصب حاکم، عملی نمی شود، به سامان آورد زیرا آنچه که واجب جز با آن تمام نشود؛ خود نیز واجب است. ابن کثیر می گوید: «واجب است که امام: مرد، آزاد، بالغ، عاقل، مسلمان، عادل، مجتهد، بینا به امور، سالم الأعضاء، آگاه به آراء و اندیشه ها و امور جنگی و قریشی نسب باشد، اما هاشمی بودن و معصوم بودن وی شرط نیست». باید دانست که میان علمای اهل سنت و جماعت، در وجوب امامت هیچ خلافتی نیست.

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ



«و خدا همه نامها را به آدم آموخت» یعنی: نامهای همه اشیا و موجودات را بامعانی و او صاف و افعال آنها. بعضی گفته اند: مراد نامهای فرشتگان و نامهای یکایک نسل آدم علیه السلام است «سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود» و از اسمای مسمیات؛ یعنی اعیان و اشخاص موجودات که آدم آنها را آموخته بود، از ایشان سؤال کرد «و فرمود: اگر راست می گوئید، از اسمای اینها به من خبر دهید» یعنی: اگر در این ادعای خود که به خلافت زمین از غیر خویش سزاوارترید، راستگومی باشید، پس نامهای این اشیا را به من بگوئید.

قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٣﴾

اما فرشتگان درماندند و «گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه که خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم» لذا به قصور و ناتوانی خویش اعتراف کردند. گفتنی است که این خود به برتری آدم و رمز گزینش وی بر فرشتگان - که آموختن چیزهایی به وی است که فرشتگان آنها را نمی‌دانند - اشاره دارد، پس نباید به برتری خویش بر آدم افتخار کنند.

قَالَ يَتْلُوا آيَاتِهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾

«فرمود» خدای عزوجل به آدم عليه السلام: «ای آدم! ایشان را از اسامی آنان خبر ده» آدم عليه السلام در اجابت این فرمان حق تعالی به آنان توضیح داد که: اسم آن چیز، این است... و اسم آن چیز، این... و همین‌طور تا به آخر... «و چون آدم آنان را از اسماءشان خبر داد» در این هنگام خدای سبحان خطاب به فرشتگان «فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم» یعنی: آنچه را که از میدان درک و دریافت مخلوقات نهان است - از جمله، به موضوع برتری آدم و نسل و تباروی به وسیله علم و دانش ایشان - دانایم؛ «و می‌دانم آنچه را آشکار می‌کنید» ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «مراد از آن، این سخن فرشتگان خطاب به خداوند جل جلاله است که آیا در زمین کسی را قرار می‌دهی که در آن فساد می‌کند و خونها می‌ریزد؟» «آیه/۳۰». «و» نیز می‌دانم «آنچه را پنهان می‌داشتید» یعنی: آنچه را که ابلیس در درون خود از کبر پنهان می‌داشت. این تأویل ابن عباس رضی الله عنه است - والله اعلم. یا مراد این است: می‌دانم آنچه را که فرشتگان به طور پنهانی در میان خود گفته بودند. چنان که از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: فرشتگان در میان همدیگر گفتند: «خداوند جل جلاله هرگز موجودی گرامی‌تر از ما در نزد خود، نمی‌آفریند، پس ما به خلافت در زمین سزاوارتریم». لیکن ابن جریر طبری قول اول را - که آن هم از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده - ترجیح داده است.

امام رازی رحمته الله گفته است: «آیه تعلیم نامهای اشیا و خواص و صفات آنها به آدم، دلیل بر فضیلت علم است زیرا خدای سبحان، کمال حکمت خویش در آفرینش آدم علیه السلام را جز با علم آشکار نساخت و اگر در عالم امکان چیزی گرمی تراز علم وجود می داشت، باید حق تعالی فضیلت آدم علیه السلام را با آن چیز آشکار می ساخت نه با علم».

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٤﴾

«و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس همه به سجده در افتادند»
 سجود: در سخن عرب به معنای فروتنی و تذلل و خردی در برابر کسی است که برای وی سجده می شود. و در اصطلاح شرع: نهادن پیشانی بر زمین است. آری! نهادن چهره بر زمین، نمایانگر نهایت مرتبه فروتنی و خاکساری است. این آیه بیانگر نوعی دیگر از تکریم و گرمی داشت الهی از آدم علیه السلام و نشان دهنده فضیلت اوست، از آن روی که خداوند جل جلاله فرشتگانش را برای او به سجود واداشت.

علما در بیان احکام سجده گفته اند: سجده کردن برای خداوند متعال به شیوه عبادت، و برای غیر وی به شیوه گرمی داشت و تحیت است، همچون سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام و سجده برادران یوسف علیه السلام برای وی. اما باید یادآور شد که سجده بردن برای غیر خدا جل جلاله در شریعت اسلام حرام گردیده و این کار - به قول اکثر علما - تا عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مباح بود، ولی ایشان از آن نهی کردند. در حدیث شریف آمده است که چون درخت و شتر برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردند، اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! ما به سجده کردن برای شما از درخت و شتر مرمنده سزاوارتریم! آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا ینبغی أن یسجد لأحد إلا لله رب العالمین: سزاوار نیست که برای احدی غیر از خداوند پروردگار جهانیان، سجده شود». و در عوض به مصافحه (دست دادن) دستور دادند.

خلاصه این که: امت اسلام اتفاق نظر دارند بر این که سجده فرشتگان برای آدم علیه السلام، نه سجده عبادت و تعظیم، بلکه سجده تحیت و گرمی داشت بود.

آری! همه سجده کردند «جز ابلیس» و هرچند او از جنیان بود، ولی سجده کردن برای آدم علیه السلام به این دلیل بر او واجب شده بود که در میان فرشتگان به سر می برد. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «نام ابلیس عزازیل بود و او در آغاز از اشراف فرشتگان بود، اما بعداً تمرد ورزید و ابلیس نامیده شد زیرا ابلیس به معنای نا امید است، چراکه خداوند جل جلاله او را از همه خیرها ناامید گردانید». ولی قول اول که ابلیس از جن بود، برتر است چرا که آیه کریمه «كهف ۵۰/» به صراحت می گوید: ﴿كَانَ مِنَ الْجِنِّ﴾ (او از جنیان بود). همچنین به این دلیل که ابلیس امر حق راعصیان کرد و فرشتگان از این عصیان برکنارند. آری! او همان بود «که سر باز زد» از سجده کردن برای آدم علیه السلام «و کبر ورزید» و دچار آفت خود بزرگ بینی شد «و از کافران گشت» یا در علم خداوند جل جلاله از کافران بود. در حدیث شریف آمده است: «لا يدخل الجنة من كان في قلبه مثقال حبة من خردل من كبر: کسی که در قلبش به اندازه دانه ارزنی از کبر باشد، به بهشت وارد نمی شود». چنان که بر اثر همین تکبر، ابلیس برای ابد از بهشت الهی محروم گردید.

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۳۵﴾

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت سکونت گزینید و از هرکجای آن که خواهید، فراوان بخورید» عیش رغد: زندگی آسایشمند و گوارایی است که هیچ رنج و دردی در آن نیست و خوردن به رغد، خوردن به فراوانی و گوارایی بدون رنج و درد و بی هیچ گونه منعی است «ولی به این درخت نزدیک نشوید» در نهی آدم و حوا از نزدیکی به درخت - با وجود آن که نزدیک شدن به آن حرام نیست، بلکه خوردن از آن حرام است - معنای سد ذریعه و قطع وسیله وجود دارد. یعنی: نزدیک شدن به آن، خود وسیله ای در جهت ارتکاب نهی است، از این جهت به جای نهی از خوردن، از نزدیک شدن نهی شدند. آری! به درخت ممنوعه نزدیک نشوید: «که» در صورت نزدیک شدن به درخت و تناول از آن «از ستمکاران خواهید بود» بر خود؛ با معصیت و نافرمانی پروردگار.

مفسران در تفسیر: «هذه الشجرة: این درخت»، اختلاف نظر دارند؛ برخی گفته اند: درخت ممنوعه؛ درخت انگور بود. برخی دیگر گفته اند: درخت ممنوعه، خوشه گندم بود. برخی دیگر برآند که: درخت ممنوعه، درخت انجیر بود. ابن جریر طبری می گوید: «درست آن است که گفته شود: خدای عزوجل آدم و زنش را از خوردن درخت معینی از درختان بهشت نهی کرد، پس آن دو از آن درخت ممنوعه خوردند و ما دقیقا نمی دانیم که این درخت چه درختی بود، دلیلی هم در این باره از قرآن و سنت صحیح وجود ندارد و دانستن آن مفیدفایده ای نیز نیست».

فَازَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ

وَمَتَّعُوا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٣٦﴾

«پس شیطان هردو را از آن لغزانید» یعنی: شیطان به سبب آن درخت، آن دو رابه لغزش کشانید. بعضی گفته اند: ضمیر «عنها: از آن» به جنت برمی گردد، یعنی: شیطان آن دو را از جنت دور گردانید. زله: اشتباه و لغزش است. «و از آنچه در آن بودند» از نعمتها و کرامتها، یا از بهشت «ایشان را به در برد» نسبت این به در بردن از آن روی به شیطان داده شد که او اغواگر آدم گشت، چراکه آدم و حوا بر اثر این وسوسه او که آن درخت؛ درخت جاودانگی و پادشاهی ابدی است، از آن خوردند.

آن گاه خداوند عزوجل آنان را به خروج از بهشت دستور داد: «و گفتیم: فرود آید» این دستوری به آدم و حوا و به تبع آن دو، نسل ایشان به بیرون آمدن از بهشت برین به سوی زمین است «بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید» یعنی: نسل آدم در زمین با یکدیگر به دشمنی و ستیز می پردازند. عدو: دشمن و عدوان: ظلم صریح و آشکار است. «و برای شما در زمین قرارگاهی» یعنی: جای استقراری «و متاعی است تا وقت معین» یعنی: تا هنگام مرگ. بعضی گفته اند: تا هنگام برپایی قیامت. متاع: آنچه که مورد بهره برداری و برخوردارگی قرار می گیرد؛ اعم از خوردنی ها، نوشیدنی ها، پوشیدنی ها و مانند آنها.

فَلَقَّحْ أَدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿٣٧﴾

«سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود» یعنی: گرفت و پذیرفت که عبارت از این دعای آدم و حوا بود: ﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (پروردگارا! ما بر خود ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی، مسلماً از زیانکاران خواهیم بود) (۲۳/۷)، و خداوند عَلَّامُ السَّمْعِ کلمات فوق را به آن دو الهام کرد. «و خداوند از او درگذشت» یعنی: رحمت خویش را بر آدم عَلَّامُ السَّمْعِ بازگرداند و توبه‌اش را پذیرفت «چرا که او توبه‌پذیر مهربان است» توبه: به معنای بازگشت است، اگر با «عن» متعدی شود؛ معنای آن بازگشت از معصیت و اگر با «علی» متعدی شود - چون این آیه - معنای آن پذیرفتن توبه است.

علما گفته اند: توبه از انسان پذیرفته نیست مگر به چهار شرط:

- ۱- پشیمانی از گناهان گذشته.
- ۲- ترک گناه در حال.
- ۳- تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده.
- ۴- رد حقوق و مظالم بندگان و راضی نمودن خصم با رساندن حقیقش به او و عذرخواهی از وی به زبان.

قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِذَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾

«گفتیم: جملگی از آن» یعنی: از بهشت «فرود آید، پس اگر از جانب من به شما هدایتی رسد» در زمین. مراد از هدایت: کتاب خدا عَلَّامُ السَّمْعِ است «آنان که از هدایت پیروی کنند» یعنی: کتاب من را بپذیرند و به آن عمل کنند «برایشان خوفی نیست» خوف: بیم از امری ناخوش آیند در آینده است «و محزون نخواهند شد» حزن: ضد سرور و شادمانی است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٨﴾

«ولی کسانی که کفر ورزیدند» به خدا ﷻ و هدایتش را نپذیرفتند و به کتابهای نازل شده وی عمل نکردند «و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اصحاب دوزخند» مصاحبت دوزخیان با دوزخ؛ به معنای اقتران و پیوستگی شان با آن است «آنان جاودانه در آند» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون، ولكن أقواماً أصابتهم النار بخطاياهم فأماتهم إمامة حتى إذا صاروا فحماً أذن في الشفاعة: اما اهل دوزخ - یعنی کسانی که خود اصحاب دوزخند - نه در آن می میرند و نه زنده می مانند، ولی مردمانی هستند که (از اهل دوزخ نیستند) بلکه آتش به وسیله گناهانشان به آنان رسیده است، پس آتش آنان را می میراند، میراندنی تا این که چون به ذغال تبدیل شدند، در خصوص آنان اذن شفاعت داده می شود».

اینک به پاره‌ای از نظریات و احکام این آیات توجه نمایید:

۱- درباره کیفیت آفرینش حوا همسر آدم ﷺ میان علما دو رأی است: رأی اول این است که: او از پهلوی چپ آدم ﷺ آفریده شد، چنان که از آیات قرآنی و احادیث نبوی بر می آید. رأی دوم: رأی برخی از مفسران است که می گویند: حوا از جنس وجود آدم یعنی از خاک آفریده شد. استنباط این گروه از آیات وارده در این باب نیز همین معنی است. آنها در تأویل: «وخلق منها: و آفرید از او...» «نساء / ۱»، می گویند: مراد از آن آفرینش حوا از جنس آدم است، نه از وجود خود وی. از نظر این گروه، احادیث وارده در این باب و از جمله حدیث شریف: «إن المرأة خلقت من ضلع...»: زن از پهلو آفریده شده است»، نیز چنین تأویل می شود که: چون در رفتار و اخلاق زنان نوعی عدم اعتدال وجود دارد بنابراین، به شیوه تمثیل منش اخلاقی آنها به استخوان پهلو که کج است تشبیه شد.

۲- اهل سنت اجماع دارند بر این که بهستی که آدم ﷺ از آن فرود آورده شد، همان بهشت دارالخلد برین است.

۳- جمهور علما (مالک، ابوحنیفه، شافعی) بر آنند که انبیا: از گناهان صغیره و کبیره هر دو معصومند زیرا اگر ارتکاب گناه در حق ایشان جایز باشد، اقتدا به ایشان ممکن نیست و بنابراین، خطای آدم علیه السلام گناهی صغیره بود که قبل از نبوت وی صادر شد و عصمت انبیا: از گناه بعد از نبوت است. یا آنچه از وی سرزد، نسیان بود نه عصیان و سهو و نسیان منافی با عصمت نیست. و همین معنی ترجیح دارد زیرا خدای عزوجل خود می‌فرماید: ﴿فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ «آدم فراموش کرد و ما برای او عزمی نیافتیم» (طه/۱۱۵)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَوْفُوْا بِعَهْدِيْ اُوْفٍ يَّهْدِيْكُمْ وَاِيْتِيْ فَاَرْهَبُوْنِ ﴿٤٠﴾

در آیاتی که پیش‌رو داریم، خدای عزوجل امتهایی را مورد خطاب قرار می‌دهد که رسالت‌های آسمانی در میان آنان ظهور یافته است. در این میان رشته‌سختن را از یهود آغاز می‌کند زیرا از یک‌سو، یهود قدیمی‌ترین ملت دارای کتاب آسمانی است، از دیگر سو، یهودیان دشمن‌ترین مردم با مؤمنانند. پس، از این‌آیه تا آیه (۱۴۲) این سوره که نزدیک به یک جزء کامل از قرآن کریم را دربرمی‌گیرد، همه پیرامون بنی اسرائیل است تا حقیقت و ماهیت کردارشان را با ابعاد منفی و زشت وجودی‌شان بر ملا گرداند. بایسته یادآوری است که شیوه خطاب قرآنی با یهودیان متنوع است؛ گاهی با آنان از سر عطوفت و نرمش سخن می‌رود، گاهی با تهدید و توبیخ، وقتی بایادآوری از نعمتها - چون همین آیه - و زمانی با شمارش جرایم و جنایاتشان همراه با توبیخ و سرزنش. «ای بنی اسرائیل» اسرائیل: یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم: است، و فرزندان اسرائیل را که عبرانیان یا قوم یهودند، «بنی اسرائیل» می‌نامند و معنی لغوی اسرائیل؛ «بنده خدا» است. پس بنی اسرائیل همان اسباط دوازده‌گانه‌ای هستند که زاد و تبار دوازده فرزند یعقوب علیه السلام می‌باشند. یادآور می‌شویم که عبارت «بنی اسرائیل» در قرآن کریم (۴۱) بار به‌کار رفته است. آری! ای بنی اسرائیل! «نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم» چون فرستادن پیامبران علیهم السلام نازل نمودن کتاب، نجات از چنگ فرعون و غیره «به‌یاد آرید» و این نعمتهایم را شکرگزارید «و به عهدم وفا کنید» همان عهدی که از

شما در مورد پیروی از محمد ﷺ در تورات گرفته‌ام. بعضی گفته‌اند: مراد از عهد، ادای فرایض است «تا به پیمانتان وفا کنم» یعنی: تا به آنچه که به شما از پاداش و مزد و جای دادنتان در بیت المقدس تضمین نموده‌ام، وفا کنم «و تنها از من بترسید» رهبه: شدت ترس است. یعنی: فقط بیم از من را در دلهایتان جای دهید و از احدی جز من نهراسید.

وَأٰمِنُوا بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِنِّي فَاتَّقُونَ ﴿٤١﴾

«و بدانچه نازل کردم» یعنی: به قرآن عظیم «ایمان آرید، که مؤید همان چیزی است که با شماست» یعنی: قرآن موافق و همخوان با تورات و اخبار انبیا: است و با حقی که نزد شماست، مطابقت دارد «و نخستین منکر آن نباشید» یعنی: اولین کسانی نباشید که منکر قرآن گشته‌اند، درحالی که شایسته این است که شما اولین تصدیق‌کنندگان آن باشید «و آیات مرا» یعنی: اوامر و نواهی مرا «به بهایی ناچیز» یعنی: به بهای زندگی ناچیز و ریاستی حقیر و بی‌ارزش که همانا دنیا و شهوات آن است «نفروشید». گاهی هر یک از کلمات «بیع» و «شراء» در سخن عرب، بجای یکدیگر به کار گرفته می‌شود، پس «شراء» در اینجا به معنی فروش است «و تنها از من پروا کنید» و عهد شکنی را فروگذارید.

وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُوا بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤٢﴾

«و حق را به باطل درنیامیزید» با هدف آشفته ساختن اذهان و تباہ‌ساختن ادیان «و حقیقت را کتمان نکنید» مراد از «حقیقت» در اینجا: حجت‌های الهی است که تبلیغ آنها بر آنان واجب است و از آنان پیمان گرفته شده که آنها را بیان کنند، نه کتمان و از آن جمله بشارتهایی است که در مورد بعثت پیامبر آخرالزمان حضرت محمد ﷺ در کتابشان آمده است «درحالی که خود می‌دانید» حقیقت امر را که محمد ﷺ رسول خداوند جل جلاله است و از اخباری که در این باره در کتابهایتان آمده است به‌خوبی آگاهید.

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ﴿٤٣﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» یعنی: به اسلام در آیید، نماز را به همان شیوه‌ای که محمد صلی الله علیه و آله بیان کرده، برپا دارید، زکات را نیز بپردازید و با مسلمانان باشید و به مساجد آنها رفته در جماعت آنها حضور یابید، چنان که می‌فرماید: «و با رکوع کنندگان رکوع کنید» از نماز به «رکوع» تعبیر شد تا یهود را از نماز قدیمشان دور گرداند زیرا یهود در نماز خویش رکوعی نداشتند.

جمهور فقها بر آنند که حضور در جماعت، سنت مؤکده است و واجب نیست، ولی شریعت مقدس بر آن ترغیب بسیار کرده است.

﴿٤٤﴾ أَنَا مُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ نَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٤٤﴾

ای بنی اسرائیل! «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید» یعنی: آیا مردم را به ایمان به خدای متعال و پیامبرانش و وفا به عهد الهی و برپاداشتن نماز و پرداختن زکات و کلیه اعمال شایسته دستور می‌دهید «حال آن که خود را فراموش می‌کنید؟» یعنی: خود را فرو گذاشته و به خودتان فرمان نیکی نمی‌دهید؟ این کار شما بسی زشت است «با این که شما کتاب خدا را می‌خوانید، آیا هیچ نمی‌اندیشید؟» به بدکرداری خویش تا از این کژراهه باز گردید؟ یعنی: اگر شما از آگاهان کتب الهی و حاملان حجت حق هم نبودید، باید صرف این امر که از عقلا هستید، شما را از درپیش گرفتن چنین شیوه‌ای باز می‌داشت، اکنون که کتاب الهی هم در دسترس شماست، چگونه آنچه را که مقتضای عقل است، بعد از فرو گذاشتن آنچه که مقتضای علم است، فرو گذاشته و از برابر آن بی پروا می‌گذرید؟

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: این آیه درباره یهود مدینه نازل شد زیرا چنان بود که یکی از آنان به خویشان و نزدیکان مسلمان خویش و به کسی که میان او و میان یکی از مسلمانان پیوند شیرخوارگی بود، می‌گفت: بر دین اسلام و بر پیروی این مرد - یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله - پایدار باش

زیرا او بر حق است. بدین گونه مردم را به پایبندی به اسلام دستور می دادند، اما خود را فراموش می کردند.

علما گفته اند: خطاب در این آیه هر چند متوجه یهود است، ولی مفاد آن عام می باشد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب.

ابن کثیر می گوید: «بنابر صحیح ترین قول علما - اعم از سلف و خلف - امر به معروف و انجام دادن آن امر به وسیله خود امر کننده، هر دو واجب است و یکی از آنها با ترک دیگری ساقط نمی شود بنابراین، صحیح این است که عالم باید به معروف امر کند؛ هر چند او خود آن را انجام نمی دهد و از منکر نهی نماید؛ هر چند او خود مرتکب آن می گردد. سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: «اگر کار چنان بود که شخص به سبب این که خود را به تمام خوبی ها آراسته نمی دید؛ به معروف امر نمی کرد و از منکر نهی نمی نمود، دیگر نه کسی دیگری را به معروفی امر می کرد و نه از منکری نهی می نمود». ابن کثیر اضافه می کند: «ولی باید دانست که علم بی عمل نکوهیده است، از این جهت در نکوهش عالم بی عمل، احادیث بسیاری آمده است، از جمله این حدیث شریف: «مثل العالم الذي يعلم الناس الخير ولا يعمل به كمثل السراج يضيء للناس ويحرق نفسه: عالمی که خیر را به مردم می آموزد اما خود بدان عمل نمی کند، به چراغی می ماند که به مردم روشنایی می بخشد، ولی خودش را می سوزاند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «در شب معراج بر قومی گذر کردم که زبان آنها با قیچی هایی از آتش بریده می شد، گفتم: این گروه کیانند؟ گفتند: خطیبان و سخنرانان امت از اهل دنیا؛ از آنان که مردم را به نیکی امر می کردند ولی خود را فراموش می نمودند، در حالی که کتاب را می خوانند، مگر آنان تعقل نمی کنند؟».

آن گاه خداوند متعال راه درمان و علاج این آفت را بر یهود نمایانده و می فرماید:

وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ ﴿٤٥﴾

«و یاری جوئید» بر امور خویش «از صبر» با بازداشتن نفسهایتان از شهوات و بسنده کردن بر طاعات. به قولی: مراد از صبر؛ روزه گرفتن است. قرطبی می گوید: «از

این جهت است که رمضان ماه صبر نامیده می‌شود. «و از» گرایشی که «نماز» در شما به سوی خدا ﷻ ایجاد می‌کند، بر واداشتن نفسهایتان به ایمان به محمد ﷺ یاری بجوید، هر چند نفسهایتان این امر را برنتابند.

قرطبی و برخی دیگر از مفسران می‌گویند: «از میان سایر عبادات فقط نماز به یادآوری مخصوص شد تا بر اهمیت آن تأکید گذاشته شود». در حدیث شریف آمده است که: «رسول خدا ﷺ چون از کاری در فشار قرار می‌گرفتند، به سوی نماز پناه می‌بردند». «و هر آینه نماز دشوار است» بر کسانی که به خداوند ﷻ ایمان نیاورده و از طاعت وی تکبر می‌ورزند «مگر بر فروتنان» یعنی: آنان که نفسهایشان در پیشگاه عظمت خداوند ﷻ فروتن و رام است و در برابر این عظمت به آرامش رسیده‌اند.

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلْقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿٤٦﴾

این فروتنان: «همان کسانی هستند که گمان می‌کنند» یعنی: یقین و باور دارند. اعراب گاهی یقین را نیز گمان می‌نامند. مجاهد می‌گوید: «هر ظنی در قرآن به معنای یقین است». آری! یقین دارند «که با پروردگار خود ملاقات خواهند کرد» در روز قیامت «و به سوی او باز خواهند گشت» و او پاداششان را به تمام و کمال خواهد پرداخت و از فضل خویش نیز بر آن خواهد افزود.

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾

«ای بنی اسرائیل! نعمتهایم را که بر شما ارزانی داشتم، یاد کنید» با سپاسگزاری در برابر آنها. بیان این نعمتها در آیه (۱۱) گذشت. یعنی: چون این نعمتها را به یاد آوردید، حق آنها را برپا دارید و به رسول بر انگیخته من ایمان آورید «و این که من شما را بر جهانیان برتری دادم» به قولی: مراد از جهانیان؛ جهانیان زمانشان هستند. به قولی دیگر: بنی اسرائیل بر تمام جهانیان برتری داده شده‌اند و دلیل این برتری ایشان، وجود انبیاپی است که خداوند ﷻ در میانشان برانگیخت. البته این برتری و فضیلت در زمانی بوده که یهود به همه پیامبران مرسل خدامؤمن بوده‌اند، اما اکنون که آنها از ایمان به محمد

سر باز زده‌اند؛ دیگر به‌طور قطع از امت محمد ﷺ برتر نیستند زیرا خداوند ﷻ در وصف امت محمد ﷺ می‌فرماید: ﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ (شما بهترین امتی هستید که برای مردم بیرون آورده شده‌اید) (۱۱۰/۳). بنابراین، برتری و فضیلت بنی اسرائیل بر غیر آنان، نه عام است و نه همیشگی، بلکه از یک جهت محدود به جهانیان زمانشان می‌باشد و از سویی دیگر، وابسته به میزان پایبندی آنان به اوامر الهی است.

وَأَنْتُمْ أَيُّهَا النَّاسُ لَا تَجْرِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٨﴾

«و از روزی بترسید» یعنی: از عذاب روزی بترسید. مراد روز قیامت است «که هیچ کس چیزی را از کسی دفع نمی‌کند» یعنی: در آن روز هیچ کس حقی را به جای دیگری نمی‌پردازد «و از کسی شفاعتی پذیرفته نمی‌شود» اگر فرضاً انسان بتواند کسی را بیاورد که نزد خدا ﷻ برای وی شفاعت کند «و نه بجای وی عوضی گرفته می‌شود» از مال یا خانواده و فرزندان «و یاری هم نخواهند شد» یعنی: کسی را توان و امکان آن نیست که به آنان کمک کند و از عذاب خداوند ﷻ نجاتشان دهد. مفسران اجماع دارند بر این که: عدم سودبخشی شفاعت، فقط در حق کفار است، اما شفاعت به مؤمنان نفع می‌رساند، پس شفاعتی که مردود است؛ شفاعت در حق کافران می‌باشد.

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنَ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٤٩﴾

«و به یاد آرید» ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خویش «آن‌گاه که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم» به قولی: «فرعون» مخصوصاً نام پادشاه زمان موسی ﷺ بود، اما به قولی دیگر: فرعون لقب هر پادشاهی بود از مصریانی که قبل از «بطالسه» بر مصر قدیم حکومت می‌کردند، چنان‌که «قیصر» لقب شاهان روم و «کسری» لقب شاهان فارس بود. ابن کثیر نقل می‌کند که: «نام فرعون زمان موسی ﷺ، ولید بن مصعب بن ریان بود

و او اصالت فارسی داشت و از سرزمین اصطخر بود». «که آنان» یعنی فرعونیان «عذابی سخت را به شما می‌چشاندند» تفسیر این عذاب سخت این است که: «پسران شما را سر می‌بریدند؛ و زنهایتان رازنده می‌گذاشتند» تا آنان را به کنیزی گرفته و ذلیلشان گردانند. دلیل این که فرعون به کشتن پسران بنی اسرائیل و زنده نگه داشتن دختران آنها فرمان داد، این بود که کاهنان به فرعون گفته بودند: از بنی اسرائیل مردی به دنیا می‌آید که نابودی و زوال فرمانروایی‌ات به دست اوست. ابن کثیر می‌گوید: «فرعون لعنه الله، خوابی دید که او را سخت تکان داد؛ در خواب دید که آتشی از بیت المقدس خارج شد و فقط به خانه‌های قبطیان در آمد، نه به خانه‌های بنی اسرائیل. لذا از مضمون خواب این‌گونه برداشت کرد که سقوط حکومتش به دست مردی از بنی اسرائیل خواهد بود، از این رو به اعمال این جنایت فجیع بر بنی اسرائیل فرمان داد.» «و در این کار» یعنی: در عذاب و شکنجه شدنشان به دست فرعون و در نعمت رهایی‌تان از چنگ او «آزمایشی بزرگ از جانب پروردگارتان بود» تا میزان و مقدار ایستادگی‌تان در میدان فرمان‌برداری از خدا ﷻ، ایمان به پیامبرش و شکرگزاریتان از او تعالی، در عینیت امر نمایان شود.

وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ ﴿۵۰﴾

«و یاد کنید هنگامی را که دریا را برای شما شکافتیم» یعنی: بعد از این که شما را از چنگ فرعونیان رهانیدیم و شما با موسی عليه السلام از مصر خارج شدید، فرعون برای دنبال نمودنتان بیرون آمد، در آن هنگام دریا را برایتان شکافتیم و بستر آن را به گونه‌ای خشک و آماده کردیم که بر آن روان شدید. این دریا؛ دریای قلزم (دریای سرخ) بود «و شما را رهانیدیم» از غرق شدن «و آل فرعون» یعنی: فرعون و پیروانش «را غرق کردیم، درحالی که شما نظاره می‌کردید» به سوی خودتان که چه سان نجات می‌یابید، و به سوی فرعونیان که درحال غرق شدن بودند.

نقل است که این روز، روز عاشورا بود، چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون به مدینه آمدند، دیدند که

یهودیان روز عاشورا را روزه می‌گیرند، پس، از آنان پرسیدند: «این روزی که شما آن را روزه می‌گیرید چه روزی است؟»، یهودیان گفتند: این روز؛ روزی است نیک، این روزی است که خدای عزوجل در آن بنی اسرائیل را از چنگ دشمنشان نجات داد و موسی علیه السلام آن را روزه گرفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من از شما به (موافقت با) موسی سزاوارترم»، از آن پس، خودشان آن را روزه گرفتند و به مسلمانان نیز فرمودند: «روز نهم و دهم عاشورا - هر دو - را روزه بگیرید و با یهودیان مخالفت کنید».

وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿٥١﴾

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که با موسی چهل شب وعده گذاشتیم» واعدنا: از باب «مفاعله» است که معنای جانبینی دارد، لذا از جانب خدای سبحان وعده گذاشتن و از جانب موسی علیه السلام قبول حضور در میعادگاه بود. آری! خدای عزوجل بعد از نجات دادن بنی اسرائیل از چنگ فرعون، با موسی علیه السلام وعده گذاشت که به «طور» بیاید تا بعد از مدت چهل شب با وی سخن بگوید و به او وحی کند. این چهل شب به قول اکثر مفسران؛ تمام ماه ذوالقعدة و ده روز از ماه ذی الحجه بود. «آن‌گاه شما در غیاب او گوساله را به پرستش گرفتید» و آن را معبود خویش قرار دادید «درحالی که ستمکار بودید» بر نفسهای خود، با شرک آوردن به خدای سبحان.

ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِّن بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٢﴾

«پس از آن» یعنی: پس از پرستش گوساله «بر شما بخشودیم» و از این گناه عظیمی که مرتکب شدید، به فضل و منت خویش درگذشتیم «باشد که شکرگزاری کنید» شکرگزاری برای خداوند جل جلاله - چنان‌که سهل بن عبدالله گفته است - تلاش و کوشش در جهت طاعت وی و پرهیز از معصیتش در آشکار و نهان است.

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿٥٣﴾

«و» یاد کنید نعمتم را بر خود «آن‌گاه که به موسی کتاب آسمانی» تورات «و فرقان دادیم» به قولی فرقان: حجت و بیان است به وسیله معجزاتی چون عصا وید بیضا که

خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ داد؛ و بدانها میان حق و باطل فرق نهاده می شد «باشد که به راه آید».

دادن کتاب به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از بیرون آمدن بنی اسرائیل به سلامت از دریا بود، چنان که سیاق آیات سوره «اعراف» بر این معنی دلالت دارد.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَنْقُومِ إِيَّاكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمْ الْعِجَلَ فَوُتُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَأَقْبَلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَنَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ ﴿٥٤﴾

«و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من» خطاب وی متوجه کسانی از مردان و زنان قومش می باشد که گوساله را پرستش کردند «شما با گوساله پرستیان بر خود ستم کرده اید، پس به درگاه آفریدگارتان توبه کنید» یعنی: به درگاه ذاتی توبه کنید که شما را آفرید، درحالی که شما با او، دیگران را به پرستش گرفتید «و خودتان را بکشید که این نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است» از علی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتند: توبه گوساله پرستی مان چیست؟ موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: این که برخی از شما برخی دیگر را بکشید. آن گاه خداوند متعال ابری سیاه را بر بالای سرشان فرستاد تا یکدیگر را در هنگام کشتن نبینند و مهرشان بر همدیگر نجنبند. پس کاردها و خنجرها را برگرفته به هم درآویختند و چنان شد که شخص، برادر و پدر و فرزندش را می کشت و پروا نداشت که چه کسی را کشته است تا این که هفتاد هزار تن از آنان به قتل رسیدند. در این هنگام خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به موسی وحی فرستاد که: فرمانشان ده تا دست ننگه دارند، حقا که بر کشتگان آمرزیده شد و توبه باقی ماندگان نیز پذیرفته آمد». «پس خدا توبه شما را پذیرفت» آن گاه که یکدیگر را کشتید و بر باقی ماندگانتان هم بخشود «که او توبه پذیر مهربان است» بر بندگان توبه کارش.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ نُنظَرُونَ ﴿٥٥﴾

«و یاد کنید چون گفتید: ای موسی! هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکارا ببینیم» مراد از جهره: دیدن به چشم سر است. گویندگان این سخن، هفتاد تن

نخبگانی بودند که موسی علیه السلام بعد از گوساله پرستی بنی اسرائیل، آنان را انتخاب کرد و با خود به کوه طور برد تا به درگاه خداوند متعال عذرخواهی کنند «پس صاعقه شما را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان به شما زد و همه مردید «درحالی که می نگرستید» یعنی: این رخداد را به چشم سر می دیدید. دلیل عذاب کردنشان این بود که آنان خواستار امری شدند که خداوند جل جلاله به آن در دنیا اجازه نداده است، و آن درخواست رؤیت وی به چشم سر بود. اما رؤیت حق تعالی در آخرت حق است و احادیث صحیح به تواتر خبر داده اند که بندگان پروردگارشان را در آخرت می بینند، و احادیث بر این امر دلالت قطعی دارند.

ثُمَّ بَعَثْنَاكَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٥٦﴾

«آن گاه پس از مرگتان شما را دیگر بار زنده کردیم؛ تا شکرگزار باشید» این نعمت و دیگر نعمتهای ما را.

وَوَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَىٰ كُلًّا مِنْ طَبِئَتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٥٧﴾

«و ابر را سایبان شما گردانیدیم» خداوند متعال ابری سپید و رقیق را همانند چتری سایبان بنی اسرائیل گردانید، که هر جا می رفتند، با آنان حرکت می کرد تا آنان را از گرمای خورشید در دشت «تیه» که صحرایی میان مصر و شام است محافظت نماید، و این هنگامی بود که بنی اسرائیل از ورود به شهر ستمگران «عمالقه» و جهاد با آنان امتناع کردند «و برایتان من وسلوی فرو فرستادیم» من: شبی بود که از طلوع بامداد تا طلوع خورشید چون مه برآنان از آسمان فرودمی آمد و شیرین گشته به عسل تبدیل می شد و همانند صمغ (انگم) خشک می شد و هر کس به اندازه کفایت یکروزه اش از آن بر می گرفت. گفتنی است که در فارسی به آن «گزانگین» می گویند. در حدیث شریف آمده است: «قارچ از منی است که خدا جل جلاله بر موسی علیه السلام نازل کرد و آب آن شفای چشم است». سلوی: به قولی پرنده «بلد رچین»، و به قولی دیگر عسل است.

و به آنان گفتیم: «از خوراکی‌های پاکیزه‌ای که به شما روزی داده‌ایم بخورید» و شکر نعمت را بجا آرید. اما آنها این همه نعمت پاکیزه حق را ناسپاسی کردند «و آنان» با این ناسپاسی «بر ما ستم نکردند» و زیان نزدند زیرا ما قویتر از آن هستیم که مورد ستم قرار گیریم «بلکه بر خود ستم می‌کردند» چراکه با این کار، سبب قطع این نعمتها بر خودشان شدند. یعنی: به آنان فرمان دادیم که از روزی بی‌زحمت ما بخورند و با عبادت و اطاعت خالصانه و راستین خویش، شکرگزار ما باشند، اما آنها مخالفت کرده و کفر ورزیدند و بدین‌گونه بر خود ستم کردند.

ابن کثیر می‌گوید: «فرود آوردن این نعمت، افزون بر آیات روشن و معجزات قاطعی بود که آنان مشاهده کردند، از همین جاست که فضیلت اصحاب محمد ﷺ بر سایر اصحاب انبیاء ﷺ در صبر و ثبات ایشان، آشکار می‌شود. آری! اصحاب محمد ﷺ در سفرها و غزوات، رنج‌ها و بلاها را در راه خدا ﷻ به‌جان می‌خریدند، از آن جمله در غزوه تبوک، در آن گرمای سخت و جان‌فرسا، تن به تحمل همه گونه سختی‌های جانکاه دادند، اما نه نق می‌زدند و نه خواستار خرق عادت و معجزه می‌شدند، با وجود آن که آوردن معجزه و خرق عادت بر رسول خدا ﷺ بسیار آسان بود».

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُولُوا حِطَّةٌ نَنْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَيَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

«و نیز به‌یاد آرید هنگامی را که گفتیم: بدین شهر درآیید» یعنی: به شهر بیت‌المقدس «و هرگونه که خواستید به خوشی و فراوانی از نعمتهای آن بخورید و سجده‌کنان از در درآیید» دری که به وارد شدن در آن مأمور شدند، دروازه شهر بیت‌المقدس بود. سجود: در اینجا به‌معنای خم شدن است. بعضی گفته‌اند: به معنای تواضع و فروتنی است. دستور دادنشان به فروتنی و خم شدن در پیشگاه عظمت خدا ﷻ، برای آن بود تا این کار، اعترافی از سوی آنان بر فضل الهی درآماده‌ساختن این فتح و نصرت باشد «و حطه بگویند» که این کلمه بر توبه شما دلالت می‌کند. حطه: یعنی: خداوند! گناهان

مان را دور بریز. «تا خطاهای شما رابخشایم و پاداش نیکوکاران» از شما را «خواهیم افزود» به عنوان فضلی از سوی خویش در برابر نیکوکاری ایشان.

حاصل سخن این که: بنی اسرائیل مأمور شدند تا در هنگام فتح بیت المقدس، با گفتار و کردار برای خداوند عَلَّامٌ خَفِيٍّ خضوع نمایند و به گناهان خویش اعتراف کرده و از آنها آمرزش بخواهند زیرا در نعمت‌ها شکور و در نکبت‌ها صبور باید بود. به همین دلیل آثار خضوع و فروتنی بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در هنگام پیروزی آشکار می‌گشت، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه - هنگامی که از (ثبیه علیا) وارد آن می‌شدند - به عنوان شکرگزاری، چنان برای پروردگار خویش خم شدند و خضوع کردند که موی زیر چانه ایشان به جلوی پالان مرکب شان رسید».

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا

يَفْسُقُونَ ﴿٥٦﴾

«اما کسانی که ستم کرده بودند، آن سخن را به چیزی جز آنچه به آنان گفته شده بود، تبدیل کردند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمودند: «به بنی اسرائیل گفته شد: سجده‌کنان به در درآیید و حطه بگویید، پس سخن را عوض کردند و چون از در وارد شدند، درحالی‌که برنشیمنگاه‌هایشان می‌خزیدند، می‌گفتند: حبه فی شعره: گندم درجو» که این جمله‌ای تمسخرآمیز و بی‌معناست. بعضی برآند که آنها: «حنطه: گندم» می‌گفتند «پس بر سر ستمکاران به کیفر نافرمانیشان عذابی از آسمان فرو فرستادیم» رجز: عذاب است. ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا می‌گوید: «هر رجزی در کتاب خداوند عَلَّامٌ خَفِيٍّ به معنای عذاب است». گفتنی است که این عذاب، در رأی گروهی از علما عذاب طاعون بود. نقل است که: در این طاعون هفتاد هزار تن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.

﴿وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ

عَلَيْهِ كُلُّ أَنَاثٍ مَّشْرِبَةٌ ۖ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٦٦﴾

«و هنگامی که موسی برای قوم خود در طلب آب برآمد» استسقاء: طلب باران در هنگامی است که آب نباشد و باران نیاید. آری! درحالی که آنان در دشت تیه بودند، موسی علیه السلام برایشان طلب آب کرد «به او گفتیم: با عصایت بر آن سنگ بزن» و موسی علیه السلام این کار را کرد «آن گاه از آن، دوازده چشمه جاری شد» به عنوان نشانه و معجزه‌ای از سوی خداوند جل جلاله آری! در هنگامی که آنها آبی برای نوشیدن نداشتند، خداوند متعال به عنوان نعمتی بزرگ، آبی حیات بخش را برای آنان از سنگی جاری ساخت و این سنگ؛ سنگ مربعی بود که از هر طرف آن سه چشمه می جوشید و هر وقت که به آب نیاز داشتند موسی علیه السلام با عصایش بر آن می زد و چشمه‌ها از آن روان می شدند و چون از آب بی نیاز می گشتند، چشمه‌ها خشک می شد «به گونه‌ای که هر قبیله‌ای مشرب خود را می دانست» مشرب: آبشخور، یعنی جای نوشیدن آب است. به قولی: هر سبطی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل، چشمه‌ای معین از این چشمه‌ها داشتند که متعلق به آنان بود و باید به غیر آن رجوع نمی کردند. اسباط: نسلهای دوازده گانه از فرزندان یعقوب علیه السلام اند. حسن بصری رحمته الله می گوید: «آن سنگ؛ سنگ معینی نبود و هر سنگی را که موسی علیه السلام با عصای خویش می زد، آب از آن می جوشید و بار دیگر که بر آن می زد، آن سنگ خشک می شد. که این در ارائه حجت، نمایانتر و در نشان دادن قدرت خداوند متعال روشنگرتر است». آری! فوران و جاری شدن آب با عصای موسی علیه السلام، معجزه آشکاری برای وی بود.

صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «معجزات همه از آفرینش خداوند بزرگ و سنت جدیدی هستند که با عادات روزمره ما مغایرت دارند و میان معجزه و اختراعات علمی هیچ گونه سنخیت و شباهتی وجود ندارد زیرا مبنای اختراعات علمی، قوانین و فن آوری های علمی از طریق به کارگیری نیروهای هستی - چون امواج فضا، هوا، انرژی، برق و غیره است، در حالی که مبنای معجزه، صنع الهی است که سنتها و قوانین ساری و جاری بر طبیعت را درهم می شکند». صاحب «المنیر» می افزاید: «گفتنی است که میان

زدن عصا به سنگ و انفجار آب از آن، هیچ رابطه علی و ایجادی وجود ندارد زیرا خداوند بزرگ به انفجار آب از سنگ یا هر جای دیگری، چه با عصا، چه بی واسطه عصا نیز قادر است ولی پای عصای موسی را به میان می‌کشد تا از یک سو به بندگانش اصل ارتباط میان اسباب با مسببات را تعلیم دهد و از سوی دیگر، آنان را متوجه اسباب بسازد تا به قدر توان در بدست آوردن آن بکوشند.

«از روزی خداوند بخورید و بیاشامید» یعنی: به آنان گفتیم؛ از من و سلوی بخورید و از آب برجوشیده از سنگ خارا بیاشامید «و در زمین فتنه و فساد برپان کنید» در فساد افروزی پیشوای دیگران قرار نگیرید و نعمتها را با گردنکشی پاسخ ندهید، که در آن صورت نعمتها از شما بازپس گرفته می‌شود. «عشو»: سخت‌ترین نوع فساد است.

علما گفته اند: در شریعت ما نیز سنت استسقاء (طلب باران) با اظهار عبودیت و ذلت همراه با توبه نصوح، وجود دارد. جمهور علما برآنند که: بیرون رفتن به سوی مصلی و خطبه و نماز جزء سنت استسقاء است، اما حنفی‌ها آن را از سنت استسقاء نمی‌دانند زیرا استسقاء از نظر آنان، تنها دعاء است نه چیزی دیگر.

وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَجَدٍ قَادِعٌ لَنَا رَبِّكَ يُخْرِجُ لَنَا مِنَّا ثَمَرًا مِّنَ الْأَرْضِ مِنْ بَقِيلَا وَقَتْلَاهَا وَفُومَهَا وَعَدْسِيهَا وَبَصْلِيهَا ۗ قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ ۗ آمِيطُوا مِصْرًا ۚ فَإِنَّ لَكُمْ مَآسَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ ۗ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ۗ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٦١﴾

«و» ای بنی اسرائیل! نعمتم را بر خود در فرود آوردن من و سلوی به یاد آورید؛ «آن گاه که» از آن دلتنگ شدید و «گفتید: ای موسی! هرگز تاب تحمل تنها یک خوراک را نداریم» به سبب تکرار همه روزه و یکنواخت بودن آن و نبود غذای دیگری با آن. بدین سان از نعمت روزی پاکیزه و زندگی گوارایی که داشتید، ملول و دلتنگ شدید و مشتاق و آرزومند همان زندگی سخت و طاقت فرسایی گشتید که قبلا بدان خو کرده بودید «پس از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیاز می‌رویاند، برای ما برآورد» مراد آنها سبزی‌های خوردنی؛ چون نعناع و کرفس

و تره و امثال آن بود. بقل: هر گیاه بی ساقه، و شجر: رستنی های دارای ساقه است. فوم: سیر و به قولی گندم است. عدس و پیاز هم که معروفند. «موسی گفت: آیا به جای چیز بهتر خواهان چیز پست تر هستید؟» یعنی: چیزهایی را که از جهات متعددی - چون تغذی، داشتن لذت، رسیدن آنها از سوی خدا ﷻ بی واسطه احدی از مخلوقاتش، حلال بودن آنها بی وجود هیچ شبهه ای و عدم رنج و سختی در به دست آوردن آنها - بر سایر خوراکی ها برتری و فضیلت دارند، جانشین چیزهایی می گردانید که این امتیازات را به همراه ندارند؟ «پس به شهری فرود آید» از شهرهای زراعتی. این گونه بود که خداوند ﷻ به آنان اجازه ورود به شهری را داد. ولی به قولی: امر در اینجا برای تعجیز است. «که آنچه را خواسته آید» از سبزی و سیر و پیاز و غیره «برای شما در آنجا مهیا است» ولی همراه با بیم و خواری و حقارت و قتل و قتال «و» البته این وضع برای یهودیان دور از انتظار نیست، بدان جهت که: «بر پیشانی آنان داغ خواری و ناداری زده شد» و آنان پیوسته در روی زمین پراکنده و آشفته خالد و اگر در قلمرو دولت اسلامی به سر برند، هم باید جزیه بپردازند، که این نیز نشانه ذلت و خواری آنهاست «و به خشمی از سوی خدا بازگشتند» یعنی: سزاوار خشم وی شدند. صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «باید دانست که فقر و ذلت و تنگدستی ابدی یهود، احساسی درون جوش و ریشه دار در اعماق روان آنهاست، یعنی آنها همیشه احساس فقر و ذلت می کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه های روی زمین هم باشند، لذا حسی ریشه دار از داشتن کم و کسر و فقدان وزن معنوی و مادی، بر آنان مسلط است تا بدانجا که آنان مال دنیا را تا سر حد پرستش دوست دارند و این امر جز احساس درونی فقر در نهاد آنها، عامل دیگری ندارد. بر پایی دولتی برای یهود به نام دولت «اسرائیل» نیز، هیچ تضادی با این آیه کریمه ندارد زیرا ارکان اساسی یک دولت حقیقی، یعنی احساس ثبات و استقرار، برای یهود اصلا فراهم نیست، چراکه یهودیان دائما فکر می کنند که اسرائیل در خطر نابودی است».

«این» داستان ننگین ذلت در حیات ملت یهود «بدان سبب بود که آنان به آیات الهی کفر می ورزیدند و پیامبران را به ناحق می کشتند، این از آن روی بود که سرکشی

نموده و از حد درمی گذشتند» یعنی: آنچه از داستان ننگین و ذلت بار در حیات ملت یهود گذشته است و آنچه که بعداً هم از روند بی پایان ذلت و در بدری بر سرشان می آید؛ فقط به سبب کفرشان به خدا ﷻ و کشتن انبیای الهی چون شعیب و زکریا و یحیی: است. آنان با علم و باور به این امر که کشتن ایشان ظالمانه است، مرتکب این جنایت هولناک شدند و توطئه قتل عیسی صلی الله علیه و آله را نیز چیدند که خداوند جل جلاله او را به سوی خود برد و از نیرنگ آنان رهانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة رجل قتله نبي، أو قتل نبياً، وإمام ضلالة، وممثل من الممثلين: سخت ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت: مردی است که پیامبری او را کشته، یا او پیامبری را کشته باشد و پیشوای گمراهی و تصویرگری از تصویرگران است».

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصْرَى وَالصَّبِيَّةَ مِنْ ءَأْمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾

«در حقیقت کسانی که ایمان آوردند» یعنی: رسالت رسول خاتم صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده و از جمله پیروان ایشان شدند «و کسانی که یهودی شدند» بعضی گفته اند: معنای (هادوا)، «تابوا» است، یعنی: کسانی که از پرستش گوساله توبه کردند «ونصاری» یعنی: مسیحیان. نصاری نسبتی به سوی «ناصره» است که قریه ای در فلسطین می باشد و مسیح صلی الله علیه و آله از آن قریه بود. یا از آن رو نصاری نامیده شدند که مسیح صلی الله علیه و آله را نصرت و یاری دادند «و صائبان» قومی اند که از دین یهود و نصاری خارج شده و فرشتگان را پرستش کردند و بقایایی از آنان هنوز در عراق وجود دارند. طبری می گوید: «هر کس از دینی به دین دیگری برگشت، صائبی نامیده می شود؛ همانند مرتدان از اسلام». اما ابن کثیر می گوید: «قوی ترین قول در این باره - والله اعلم - قول مجاهد و موافقان وی و وهب بن منبه است که می گویند: صائبین گروهی هستند که نه بردین یهودند و نه بردین نصاری و مجوس و مشرکان، بلکه گروهی اند که بر فطرت خویش باقی بوده و دین معین و مشخصی ندارند». «هر کس» از گروه های چهارگانه یاد شده «که» در زمان

پیامبر ما ﷺ «به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد، پاداششان نزد خداوند محفوظ است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهناک می شوند» از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: خداوند جل جلاله بعد از آن، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ (و هر که جز اسلام دینی (دیگر) بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی شود و در آخرت از زیانکاران است) (۳/۸۵).

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد زیرا هنگامی که او داستان یاران فارسی خود را به رسول خدا ﷺ بیان کرد و گفت: آنان اهل نماز و نیایش بودند و انتظار بعثت شما را می کشیدند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «آنان در دوزخند». سلمان رضی الله عنه از این امر سخت اندوهگین گشت. و چون این آیه نازل شد، گفت: «گویی کوهی را از سرم برداشتند». ابن کثیر می گوید: «این آیه با روایت بالا که از ابن عباس رضی الله عنه نقل شده، هیچ منافاتی ندارد زیرا روایت ابن عباس رضی الله عنه ناظر بر این معنی است که بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از هیچ کس هیچ راه و روش و عملی جز آنچه که موافق با شریعت محمدی ﷺ باشد، پذیرفته نیست، اما قبل از بعثت رسول خدا ﷺ حکم این است که: هر کس در زمان خود از پیامبر زمانش پیروی کرده باشد، او از اهل هدایت و نجات است».

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۶﴾

«و به یاد آرید» ای یهود «آن گاه که از شما پیمانی محکم گرفتیم» بر این که به آنچه در تورات بر شما مشروع کرده ایم عمل کنید و به پیامبران الهی که به رسالت مبعوث می گردند، ایمان آورید «و طور را بر فراز شما افراشتیم» طور: نام کوهی است که خداوند جل جلاله در آن با موسی علیه السلام سخن گفت. بسیاری از مفسران نوشته اند که: چون موسی علیه السلام از میقات (وعده گاه) الهی در طور بازگشت و الواح تورات را با خود آورد، به بنی اسرائیل گفت: الواح را بگیرید و بدانها عمل کنید. اما آنان گفتند: به آنها عمل نمی کنیم، مگر این که خداوند درباره آنها با ما نیز همچون تو سخن بگوید. پس خداوند

جَلَّالاً به فرشتگان فرمان داد تا کوهی از کوههای فلسطین را که طول آن یک فرسنگ و به اندازه اردوگاه یهود بود، از جا برکنده و چون سایبانی بر بالای سرشان قرار دهند، آن گاه به آنان گفته شد: «آنچه را به شما داده ایم، به جد و جهد» یعنی: با عزمی استوار و محکم «بگیرید» و تعهد بسپارید که آن را به کناری نیفکنید، در غیر این صورت؛ کوه بر سر شما فرود می آید. در این هنگام، بنی اسرائیل از سر توبه، برای خدا جَلَّالاً به سجده در افتادند و با تعهد به این پیمان، تورات را گرفتند.

نقل است که سجده آنان بر نیمه بدنشان بود زیرا از بیم آن که مبادا کوه بر سرشان بیفتد، طوری به سجده در افتادند که نیمی از بدنشان در سجده و نیم دیگر آن در حال نگرستن به سوی کوه بود و چون خدای عزوجل آنان را از آن عذاب رهانید، با خود گفتند: سجده ای بهتر از این سجده نیست زیرا خداوند جَلَّالاً آن را پذیرفت! و بعد از آن نیز بر یک طرف بدن خویش سجده می کردند.

«و آنچه را در آن است، به خاطر بسپارید» مراد این است که تورات را حفظ کنید تا آن را بدانید و بدان عمل کنید «باشد که به تقوا گرایید» و با عمل به تورات، از آتش دوزخ یا از گناهان وارheid. آری! هدف از فروفرستادن کتابهای الهی عمل بدانهاست بنابراین، صرف ترتیل و ترنم به الفاظ قرآن بدون اندیشیدن در اندرزهها و عمل به احکام آن، مفید فایده ای نیست، چنان که در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ رَجُلًا فَاسِقًا يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، لَا يَرْعُوهُ إِلَى شَيْءٍ مِنْهُ: بی گمان از بدترین مردم، فاسقی است که قرآن را می خواند و در برابر چیزی از آن باز نمی ایستد». یعنی: خواندن قرآن در او هیچ تکان و تأثیری ایجاد نمی کند.

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٤﴾

«سپس شما» ای یهودیان! «بعد از آن» دادن پیمان «اعراض کردید» یعنی: از پیمانی که از شما گرفته شد، روی گردانیدید «و اگر فضل خدا و رحمت او بر شما نبود» به این

که شما را مورد لطف و رحمت خویش قرار داد و توبه کردید «مسلم از زیانکاران» یعنی: از بازندگان سعادت دنیا و آخرت «بودید».

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿٦٥﴾

«و کسانی از شما را که در روز شنبه تجاوز کردند، خوب شناختید» آنان یهودیان قریه «أیله» بودند که حرمت روز شنبه را با نیرنگ شکستند زیرا یهودیان در روز شنبه به تعطیل نمودن کارها مأمور بودند، اما برای گریز از این حکم، حيله‌ای طراحی کرده و در آن به شکار ماهی پرداختند، که داستانشان در سوره اعراف (آیات ۱۶۶ - ۱۶۲) به تفصیل می‌آید. «پس به آنان گفتیم: بوزینگانی طرد شده باشید» یعنی: به بوزینه مسخ شوید، در حالی که حقیر و ذلیل و بی‌ارزش هستید. بنابراین، جزای آنان این بود که به مرتبه حیوانی محض تنزل کرده، بدون عقل و اندیشه زندگی کنند و همچون بوزینگان در شهوات خویش فرو روند.

جمهور مفسران بر آنند که: صورتهایشان مسخ شد و در شکل و صورت بوزینه شدند. گفتنی است؛ کسی که مسخ می‌شود، نمی‌تواند بیش از سه روز بخورد، بیاشامد و زندگی کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مسخ آنان هم‌صوری و هم‌معنوی بود - والله اعلم».

فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٦٦﴾

«و ما آن را» یعنی: قریه «أیله» را که مردم آن از فرمان خدا ﷻ تجاوز کردند «نکالی گردانیدیم» نکال: هشدار و عبرت است «برای قومی که پیشاپیش آن قریه بودند» یعنی: برای مردمی که در آن زمان می‌زیستند «و آن قوم که پس از آنان آیند» در زمانهای آینده «و آن را پندی» و هشدار «برای پرهیزکاران» که پس از آنان تا روز قیامت می‌آیند «گردانیدیم». در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا ترتكبوا ما ارتكبت اليهود فتستحلوا محارم الله بأدنى الحيل: مرتكب اعمال يهود نشويد، که محارم الهی را با کمترین حيله‌ای حلال بشمارید».

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَنْتُمْ نَاهَرُونَ قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ

الْجَاهِلِينَ ﴿٦٧﴾

«و» ای بنی اسرائیل! این نعمت ما را بر خود به یاد آورید که در قضیه قتل آن یهودی برای شما عادت را خرق کردیم؛ «هنگامی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می‌دهد که ماده‌گاو را سر ببرید».

در میان بنی اسرائیل مرد عقیمی بود که ثروت کلانی داشت و تنها وارثش برادرزاده‌اش بود، پس برادرزاده‌اش به اندیشه تصاحب آن ثروت، شبانگاه او را کشت و جسدش را به محله‌ای انداخت و فردای آن علیه اهل آن محل ادعا کرد که آنان قاتل اویند، کشمکش میانشان بالا گرفت و نزدیک بود کار به درگیری مسلحانه بکشد، در این هنگام خردمندانشان گفتند: چرا بر یکدیگر اسلحه می‌کشید و خون یکدیگر را می‌ریزید، در حالی که پیامبر خدا در میان شماست؟ پس نزد موسی عَلَيْهِ السَّلَام به داوری رفتند. و خداوند عَزَّ وَجَلَّ برای روشن شدن حقیقت فرمان داد که گاو را ذبح کنند... ولی آنان به موسی عَلَيْهِ السَّلَام «گفتند: آیا ما را ریشخند می‌کنی؟ گفت: پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم» یعنی: چگونه کاری را به خداوند متعال نسبت می‌دهم که او بدان فرمان نداده‌است؟ این کاری است که ممکن است فقط جاهلان آن را مرتکب شوند؟ این کار بیهوده چه سان از کسی چون من که از عقلا هستم سر می‌زند؟.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِصٌ وَلَا يَكْرُ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَافْعَلُوا

مَا تَوْمَرُونَ ﴿٦٨﴾

«گفتند: از پروردگارت برای ما بخواه که چگونگی آن گاو را بر ما روشن کند. گفت: می‌فرماید آن گاو «پیر» فارص: مسن و پیر «و نه بکر» بکر: گاو خردسالی است که هنوز آبستن نشده‌باشد «میانسال بینابین» در میان پیری و جوانی است. و آن گاو است که یک یا دو شکم زائیده‌باشد «پس آنچه دستور یافته‌اید، انجام دهید» این تکرار فرمان به ذبح گاو، توییحی برایشان در برابر سرسختی و

لجاجتشان بود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «اگر آنان در همان آغاز، فرمان را انجام می دادند و هر گاو را ذبح می کردند، این کار از آنان پذیرفته می شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خدای عزوجل هم بر آنان سخت گرفت.»

**قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْثُهَا قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِعٌ لَوْثُهَا تَسْرُ
الْتَّظِيرِ ﴿٦٦﴾**

«گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن کند که رنگش چگونه است؟» این سؤال آنان بیانگر بازگشتشان به سختگیری عادت و همیشگی شان می باشد. خداوند بزرگ هم در پاسخ آنان نگفت که طرح این سؤال ضرورتی ندارد، بلکه شرط دیگری را بر آنان الزام کرد، که برآوردن آن، دستیابی به گاو با آن صفت رامشکل می ساخت، و این شرط جدید، مجازاتی برای آنان در برابر تعنت و سختگیری شان بود، پس موسی علیه السلام «گفت»؛ خداوند بزرگ «می فرماید: آن ماده گاو است زرد، یک دست و روشن» که در آن هیچ آمیزه ای از رنگ دیگری نیست «که رنگش بینندگان را شاد می کند» و شگفت زده می سازد.

قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ تَشَبَهَ عَلَيْنَا وَإِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ لَمُهْتَدُونَ ﴿٧٧﴾

اما آنان باز هم از گمراهی شان دست برنداشته، بلکه به سختگیری ذاتی خویش برگشتند و «گفتند: از پروردگارت بخواه تا بر ما روشن کند که آن چگونه گاو است؟ زیرا چند و چون این ماده گاو بر ما مشتبه شده» یعنی: چون گاوهای دارای رنگ زردخالص فراوانند، لذا خود آن گاو معین بر ما پوشیده مانده و نمی دانیم کدامین گاو، مورد نظر پروردگار ماست؟ «و ما ان شاء الله حتما هدایت خواهیم شد» در صورتی که برای ما در این باره توضیح بیشتری داده شود.

قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقْرَةٌ لَا ذَلُولٌ تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلَا تَسْقِي الْمَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لَا شِيَةَ فِيهَا قَالُوا لَنْ نَجِدَ بِالْحَقِّ فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧١﴾

«گفت» موسی عليه السلام «وی» یعنی: خداوند متعال «می فرماید: درحقیقت آن ماده گاوی است که نه ذلول است» ذلول: گاوی است که کار، آن را ضعیف و رنجورنگردانیده «تا زمین را شیار کند» برای کشت «و نه کشتزار را آبیاری کند» یعنی: از حیوانات آبکش نیز نیست که در کشیدن آب کشاورزی به کار گرفته شود «تندرست» بی عیب و «یکرنگ است» که جز زرد خالص، هیچ لکه و رگه‌ای از رنگ دیگری بر پوست آن نیست. «گفتند: اینک سخن درست آوردی» یعنی: هم‌اکنون اوصاف آن را برای ما به خوبی روشن ساختی و حقیقتی را برای ما بیان کردی که می‌باید در برابر آن درنگ کرد. «پس آن را سر بریدند». نقل است که گاو موصوف به این صفات را برابر با پرکردن پوست آن از زر خالص به دست آوردند و با ذبح آن، فرمانی را اجرا کردند که در اصل آسان و گشاده بود، اما آنان خود نحوه اجرای آن را بر خویشتن تنگ و مشکل ساختند. این سخنشان که: (اینک سخن درست آوردی) نیز در واقع از روی تعنت و سرکشی بود زیرا موسی عليه السلام از همان اول، فرمان الهی را برایشان روشن ساخته بود و سخن درست آورده بود. «و نزدیک بود که این کار را نکنند» به دلیل نیافتن گاوی با آن اوصاف، یا بالابودن بهای آن، یا از ترس رسوایی و افشاشدن قاتل، آن همه بهانه‌های بنی‌اسرائیلی را تراشیدند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «اگر بنی‌اسرائیل نمی‌گفتند: ما ان شاء الله حتماً راهیاب خواهیم شد؛ هرگز به یافتن آن گاو موفق نمی‌شدند و اگر در همان آغاز کار، گاوی از گاوها را می‌گرفتند و ذبح می‌کردند، یقیناً از آنان پذیرفته می‌شد، ولی بر خود سخت گرفتند و خداوند جل جلاله هم بر آنان سخت گرفت.»

از این آیات دانسته می‌شود که: سخت‌گیری در دین و اصرار و پافشاری بر سؤال کردن بسیار در امور دینی، کار پسندیده‌ای نیست، چنان‌که در حدیث شریف به روایت مسلم از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِنَّ أَعْظَمَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمُسْلِمِينَ جَرماً مَنْ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَحْرَمْ عَلَى الْمُسْلِمِينَ، فَحَرَمَ عَلَيْهِمْ مِنْ أَجْلِ مَسْأَلَتِهِ: هَمَانَا

بزرگترین مسلمانان از نظر جرم بر مسلمانان، کسی است که از چیزی سؤال کند که آن چیز بر مسلمانان حرام نگردیده، ولی به سبب سؤال وی، بر آنان حرام شده است».

وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادْرَأْهَا فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۷۲﴾

«و به یاد آرید» ای یهودیان! «که چون شخصی را کشتید و درباره او به ستیزه» و کشمکش با یک دیگر «پرداختید» به گونه‌ای که هریک از شما جنایت را از خود دفع و به دیگری نسبت می‌داد، که قاتل اوست نه من «و خداوند آشکارکننده چیزی است که پنهان می‌ساختید» در میان خود از قضیه آن قتل ناحق.

فَقُلْنَا أَضْرِبُوهُ بَعْضُهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿۷۳﴾

«پس گفتیم: بخشی از بدن گاو را به آن» مقتول «بزنید» و زدند، آن‌گاه خداوند ﷻ او را زنده ساخت و او قاتل خود را معرفی کرد «خداوند این چنین» یعنی: با زنده کردن این چنین «مردگان را زنده می‌کند». در حدیث شریف آمده است که ابورزین عقیلی رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: خداوند ﷻ مردگان را چگونه زنده می‌کند؟ فرمودند: «أما مررت بواد محل ثم مررت به حضرا: آیا تا کنون به وادی خشک و بی‌علف نرفته‌ای که بار دیگر آن را در وقت سبزه‌زار بودنش دیده باشی؟» گفت: چرا، رفته‌ام! فرمودند: «كذلك يحيى الله الموتى: خداوند مردگان را این چنین زنده می‌کند». «و» خداوند ﷻ این چنین «معجزات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلایل دال بر کمال قدرت خویش را «به شما می‌نماید تا ببیندیشید».

خداوند بزرگ در پنج جا از سوره «بقره» درباره زنده ساختن مردگان و مطلق بودن قدرت خویش در این باره، سخن گفته است:

۱- در این داستان.

۲- در زنده ساختن نمایندگان بنی‌اسرائیل که با موسی عليه السلام به کوه طور رفتند - که داستان‌شان گذشت.

۳- در داستان کسانی که از بیم مرگ از دیارشان بیرون رفتند، در حالی که هزاران تن بودند.

۴- در داستان عزیر نبی عليه السلام.

۵- در داستان ابراهیم عليه السلام.

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبِكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشْقُقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ



«سپس بعد از این واقعه» یعنی: بعد از زنده ساختن مقتول «دلهایتان سخت گردید» یعنی: دلهایتان از انابت و باورمندی و تسلیم در برابر معجزات الهی خالی شد، با وجود آن که شما زنده ساختن مقتول و سخن گفتن وی در معرفی قاتل خویش را مشاهده کردید، امری که ایجاب می کرد تا شما موضعی خلاف این داشته باشید، اما بر عکس آنچه باید می بود، دلهایتان سخت شد «همانند سنگ یا سخت تر از آن» یعنی: دل های برخی از شما در سختی مانند سنگ و دل های برخی دیگر سخت تر از سنگ است «چراکه بعضی از سنگها هستند که از آنها جویباران می شکافد» و آن جویباران، زمین را زنده گردانیده و گیاهان و درختان رامی رویاند «و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آنها بیرون می آید» و چشمه سارانی سودمند از آنها سرازیر می شود «و برخی از آنها از بیم خدا فرو می ریزد» از سرکوه ها و صخره ها. پس ای گمراهان بنی آدم! این سنگها با وجود همه صلابت خود، از دل های شما نرم تر است.

امام رازی می گوید: «نیازی به این تأویل وجود ندارد که خشوع و فروتنی در سنگ را از باب مجاز بدانیم، بلکه باید گفت که خدای متعال این صفت را حقیقتاً در سنگ می آفریند، چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصف کوه احد فرمودند: «هذا جبل يحبنا ونحبه» این کوهی است که ما را دوست دارد و ما هم آن را دوست داریم». همچنان حدیث شریف ناله کردن ستون مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم (حنانه) از فراق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بعد از نصب منبر، از کنار آن عبور کرده و به منبر بر نشستند؛

حدیثی است متواتر. همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من سنگی را که قبل از بعثتم در مکه بر من سلام می‌گفت، هم‌اکنون می‌شناسم». «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» بلکه تا زمانی معین مهلتان می‌دهد، آن گاه شما را فرو خواهد گرفت. در حدیث شریف آمده است: «لا تکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فإن كثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة القلب، وإن أبعد الناس من الله القلب القاسی: به غیر ذکر خدا ﷻ سخن بسیار نگویند زیرا سخن گفتن بسیار به غیر ذکر خدا ﷻ، قساوت قلب است و قطعاً شخص سنگدل، دورترین مردم از خدا ﷻ می‌باشد».

﴿أَفَنظَمُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِالْكِتَابِ وَقَدْ كَانَتْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ قَدْ كَانَتْ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا

عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

«آیا طمع دارید» ای مؤمنان! «که یهودیان به شما ایمان بیاورند؟» یعنی: شمارا تصدیق کرده و به دعوت شما لبیک بگویند؟ «با آن که گروهی از آنان کلام خدا» یعنی: تورات «را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش» و دریافتن آیات و احکامش «تحریف می‌کردند» و از جمله تحریف‌های آنها افزودن الفاظی در تورات، یا کاستن از آن، یا تبدیل کردن چیزی از آن به غیر آن، یا حلال نمودن حرام آن به این منظور بود که احکام آن با خواهشها و هوسهایشان مطابق گردد. و نیز از آن جمله بود: تغییر دادن اوصاف رسول خدا ﷺ در تورات و از آن جمله بود: ساقط کردن حدود الهی از اشراف خویش. «و خودشان هم می‌دانستند» یعنی: با آن که می‌دانستند که آنچه می‌کنند، تحریفی است که با دستور خدا ﷻ در تبلیغ احکامش به همان کیفیت حقیقی آن، مخالف است، ولی باز هم مرتکب این عمل می‌شدند؛ پس چگونه در حال و وضعی این چنین، به مسلمان شدنشان طمع می‌ورزید؟

ابن عباس رضی الله عنهما و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: «این آیه درباره هفتاد تن یهودیانی نازل شد که موسی علیه السلام آنان را برگزید تا با خود به کوه طور بربرد و چون با وی بدانجا رفتند، کلام خدا ﷻ را در حال امر و نهی خطاب به موسی علیه السلام شنیدند،

اما هنگامی که به میان قوم خویش برگشتند، دو گروه شدند: گروهی حقیقت را چنان که بود، به راستی باز گفتند و گروهی دیگر آن را تحریف کردند و گفتند: شنیده ما این است که خداوند ﷻ می گفت: اگر توانستید، این کارها را انجام دهید ولی اگر نتوانستید، باکی نیست، آنها را انجام ندهید». اما بیشتر مفسران برآنند که آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که آیه رجم و اوصاف حضرت محمد ﷺ در تورات را تغییر دادند.

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَالُوا ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ ۚ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٧٦﴾

«و چون» منافقان یهود «با مؤمنان روبرو شوند، می گویند: ما ایمان آورده ایم. و وقتی با همدیگر خلوت می کنند» یعنی: چون این یهودیان نفاق پیشه با منافقانشان خلوت می کنند، «می گویند» به آنها با لحنی عتاب آمیز «آیا آنچه خدا بر شما گشوده است، با آنان در میان می گذارید؟» یعنی: آیا در مورد عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، با مؤمنان سخن می گویند «تا در پیشگاه خداوند با آن بر شما حجت آورند؟» محاجه: ابراز حجت است. یعنی: مسلمانان را از عذابی که خداوند ﷻ بر شما حکم کرده، آگاه نسازید که این خود حجتی برایشان علیه شما می شود. اما ابن کثیر در معنای آن می گوید: «آیا به این امر که محمد پیامبر خداست، اقرار می کنید با آن که خود می دانید که در تورات بر پیروی از وی از شما پیمان گرفته شده است؟ این موضوع را انکار کنید و به آن اعتراف ننمایید» «مگر نمی اندیشید؟» که از این سخنان شما چه زیان هایی پدید می آید؟ آری! وضعیت این گونه بود که گروهی از یهودیان مسلمان شده، سپس نفاق پیشه کردند و همینان بودند که سبب نزول مجازات الهی بر نیاکان خود را به مؤمنان عرب بازگو می کردند.

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رسول خدا ﷺ در روز حمله به یهود بنی قریظه، در کنار قلعه هایشان ایستادند و خطاب به آنان گفتند: «ای برادران بوزینه ها! ای برادران خوکها! و ای پرستشگران طاغوت!» یهودیان که این اوصاف خود را از زبان رسول خدا ﷺ شنیدند، به یکدیگر گفتند: چه کسی اوصافمان را به محمد ﷺ خبر

داده است، این خبرها جز از میان خود ما به بیرون درز نکرده است! آیا آنچه را خداوند عز وجل بر شما از عذاب حکم کرده، با مؤمنان در میان می گذارید تا حجتی علیه خودتان گردد؟ همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿۷۷﴾ **أُولَٰئِكَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرْتُوبُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿۷۷﴾**

«آیا نمی دانند که خداوند آنچه را پوشیده می دارند» از کفر خویش به محمد صلی الله علیه و آله و تکذیب وی در هنگامی که با همدیگر خلوت می کنند «و آنچه را آشکار می کنند» از کار و سخنان خود در هنگام ملاقات با مؤمنان «می دانند؟».

﴿۷۸﴾ **وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَإِنَّهُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿۷۸﴾**

«و بعضی از آنان امی هایی هستند» یعنی: از یهودیان گروه بی سوادى هستند که نوشتن و خواندن را نمی دانند، به همین جهت است «که کتاب آسمانی را جز آرزوهای باطلی نمی دانند» مانند این آرزوی خام و دروغین که آنان به سبب اعمال شایسته ادعایی خود، یا بدان سبب که - به باور خویش - پیشینیان صالحی داشتند، آمرزیده می شوند. بعضی گفته اند: «امانی» به معنی خواندن است، یعنی: آنان جز لقله زبان و خواندن طوطی وار بدون فهم، چیز دیگری از تورات نمی دانند «و فقط پندار می بافند» یعنی: این گونه باورهای کاذب، فقط بر گمان و پنداری متکی است که آن را به تقلید دریافته اند و همین عامل است که به آنان اجازه نمی دهد تا چشمانشان به سوی حقایق باز شود. ابن جریر طبری می گوید: «اعراب کسانی از مردان را که خواندن و نوشتن نمی دانستند، از نظر جهل و نادانی به مادرانشان نسبت می دادند و از این روی به آنان امی می گفتند».

این آیه کریمه، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول احکام است، چنان که سلف صالح در صدر اسلام و در سه قرن اولیه، بر بطلان تقلید در عقیده اجماع داشته اند. آری! در آن عصر، مردم بی دانش، عقیده خویش را همراه با دلیل و برهان آن از علما دریافت نموده و کورکورانه از ایشان تقلید نمی کردند.

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْكُتُبَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ أُوَيْدِيهِ ثُمَّ قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُمُونَ ﴿٧٨﴾

«پس وای» یعنی: هلاکت و نیستی «بر کسانی باد که کتاب را» مطابق آنچه که هواهای نفسانی شان به آنان القا می کند «با دستهای خود می نویسند» با آن که نیک می دانند که این کتاب، دست نوشته و دست ساز خود آنهاست «سپس می گویند: این از جانب خداست تا بدان بهای ناچیزی به دست آرند» یعنی: این نویسندگان، فقط به تحریف و تبدیل کتاب الهی اکتفا نکرده بلکه پا را از این حد هم فراتر می گذارند و در محافل و مجالسشان چنین ندا در می دهند که: «این از جانب خداست!!» تا با این جنایت بزرگ خویش، بهای ناچیز و بی ارزشی را به دست آورند «پس وای بر آنان از آنچه به دست خویش نوشته اند» از بر ساخته های دروغین به نام خدای سبحان «و وای بر آنان از آنچه به دست می آورند» از رشوت، در برابر فروش احکام دینی و تحریف حقایق.

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: «این آیه کریمه درباره اهل کتاب نازل شد». عباس رضی الله عنه می گوید: «این آیه درباره یهودیانی نازل شد که اوصاف و شمایل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات تغییر دادند». شمایل رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در تورات چنین توصیف شده بود: «پیامبر خاتم چشمانی سیاه دارد، چهار شانه است، موهای مجعد و صورتی زیبا دارد»، اما یهودیان از سر حسد و تجاوز، این اوصاف را تغییر داده و گفتند: «اوصاف وی در تورات چنین است که: قدی بلند، چشمانی آبی و موهای افتاده دارد».

وَقَالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيُّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا فَلَنْ يُخْلَفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَمْ نَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٠﴾

«و گفتند: هرگز آتش دوزخ جز روزهایی چند، به ما نمی رسد».

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «یهودیان می گفتند: عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در برابر هر یک هزار سال از ایام دنیا، فقط یک روز در دوزخ

عذاب می شویم، پس عذاب ما فقط هفت روز است و سپس قطع می شود». در روایت دیگری آمده است که آنها می گفتند: «ما فقط به مدت چهل شبی که گوساله را پرستیده ایم، عذاب می شویم». «بگو: مگر» در این باره «پیمانی از خدا گرفته اید؟ که خدا پیمان خود را هرگز خلاف نخواهد کرد» اما هرگز چنین نیست و شما هیچ پیمانی در این باره از خداوند ﷻ ندارید، از این جهت در جمله بعدی حرف «ام» که به معنای «بل» است، به کار رفت: «بلکه» حقیقت قضیه این است که «آنچه را نمی دانید به دروغ به خدا نسبت می دهید؟».

بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَاطَبَةُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨١﴾

«چنین نیست» که شما آرزو و خیال پردازی می کنید، بلکه «هر که کار بد کرد» چون شرک و گناه کبیره و از آن توبه نکرد «و گناهان وی او را فراگرفت» یعنی: کسی که همانند اعمال شما عمل کرد و به مانند کفر شما کفر ورزید تا بدانجا که کفر وی بر حسناتش احاطه نمود و هیچ حسنه ای برایش باقی نماند «پس چنین کسانی اهل آتشند و در آن جاودانه می مانند» که سبب جاودانگی شان در دوزخ، شرک آوردن به خداوند متعال است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إياكم ومحقرات الذنوب، فإنهن يجتمعن على الرجل حتى يهلكنه: هان! از گناهان اندک و کوچک شمرده شده بر حذر باشید زیرا این گناهان بر شخص جمع می شوند تا سرانجام او را نابود می کنند».

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٨٢﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند» یعنی: کسانی که ایمان آورده اند به آنچه که شما یهودیان به آن کفر ورزیده اید و عمل کرده اند به آنچه شما آن را ترک کرده اید از دستورات دین خدا صلی الله علیه و آله؛ «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانه می مانند» نه فنا می شوند و نه از بهشت خارج می گردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ
وَالْمَسْكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا

مَنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٨٣﴾

«و به یاد آر» ای پیامبر ﷺ! «که چون از بنی اسرائیل میثاق گرفتیم» مراد از میثاق؛ همان پیمانی است که خداوند ﷻ در حیاتشان بر زبان پیامبران خویش از آنان گرفت. با علم به این که عهد بر دو نوع است: عهد خلقت و فطرت که معروف به «عهد الست» است و عهد نبوت و رسالت، که در اینجا مراد همین عهد دوم است.

مضمون آن عهد این بود: «که جز خداوند را نپرستید» و به توحید وی در عبادت پایبند باشید. و این حق خداوند تبارک و تعالی است که برترین و بزرگترین حقوق است. بعد از آن مؤکدترین و برترین حق؛ حق والدین است، از این جهت فرمود: «و به پدر و مادر احسان کنید» احسان و نیکی به پدر و مادر عبارت است از: رفتار و معاشرت با آنان به شیوه پسندیده، فروتنی در برابر آنان و بجا آوردن امرشان در غیر نافرمانی و معصیت خدا ﷻ در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدم: کدامین عمل بهتر است؟ فرمودند: «نماز گزاردن در وقت آن». گفتم: بعد از آن کدامین عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا ﷻ» «و» نیکی کنید «به خویشاوندان» یعنی: نزدیکان و وابستگان. نیکی به آنان؛ نگه داشت صله و پیوند رحم با آنان و رفع نیازمندیهایشان به اندازه توان است «و» نیکی کنید «به یتیمان» یتیم در میان انسانها: کسی است که پدرش را از دست داده باشد و در میان حیوانات: حیوانی است که مادرش را از دست داده باشد. «و» نیکی کنید «به مساکین» مسکین: کسی است که فقر و نیازمندی او را خوار و زمین گیر کرده است. بیشتر اهل لغت و بسیاری از فقها بر آنند که مسکین از فقیر بی چیزتر است. اما از امام شافعی رحمته الله روایت شده است که فرمود: فقیر از مسکین بی چیزتر و پریشان حالتر است «و با مردم به زبان خوش سخن بگویید» و هرآنچه که شرعا سخن نیک شمرده شود، شامل این امر قرار می گیرد، از آن جمله امر به معروف و نهی از منکر.

در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «لا تحقرن من المعروف شیئاً وإن لم تجد فالق أخاک بوجه منطلق: هیچ امر پسندیده‌ای را حقیر نشمار و اگر چیز دیگری نیافتی، با برادر مسلمانان با چهره‌ای گشاده روبرو شو». «و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» ابن عطیه می‌گوید: «ادای زکات یهودیان چنین بود که مال زکات را در میان می‌نهادند و آنچه که پذیرفته می‌شد، آتشی از آسمان بر آن نازل می‌گشت و بر آنچه که پذیرفته نمی‌شد، آتش نازل نمی‌گشت». اما صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «درباره نوع و چگونگی نماز و زکات اهل کتاب، روایت صحیحی در دست نیست». «پس به حالت اعراض روی برتافتید» از این عهد و میثاق و به آن عمل نکردید «جز اندکی از شما» که عبدالله بن سلام و یارانش از آن جمله بودند و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردند.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِينِكُمْ ثُمَّ أَقْرَضْتُمْ وَأَنْتُمْ

تَشْهَدُونَ ﴿٨٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال در مقام انکار بر یهودیانی که در زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مدینه به سر می‌بردند و در جنگهای اوس و خزرج با هم پیمانان خود شرکت جسته و چه بسا خون یک‌دیگر را می‌ریختند، می‌فرماید: «و به یاد آرید که چون از شما پیمان محکم گرفتیم که خون همدیگر را نریزید» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را نکشید «و یک‌دیگر را از خانه و کاشانه‌تان بیرون نکنید، سپس اقرار کردید و خود گواهِید» یعنی: شما خود گواهِید که به این پیمان اقرار و اعتراف کرده‌اید. آری! خدای سبحان در تورات از بنی‌اسرائیل پیمان گرفته بود که همدیگر را نکشند، برده ن سازند و تبعید نکنند.

ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقًا مِنْكُمْ مِنْ دِينِهِمْ تَبْلُغُونَ عَلَيْهِم بِالْإِيمَانِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسْرَى تَفْذَرُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَسَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٨٥﴾

«ولی باز همین شما هستید» یعنی: شما یهودیان معاصر عهد پیامبر ﷺ هستید «که» در مخالفت با پیمانی که از شما در تورات گرفته شده «یکدیگر را می کشید و گروهی از خودتان را از دیارشان بیرون می رانید و به گناه و تجاوز» یعنی: بی هیچ سبب و دلیل درستی که این کار شما را توجیه کند؛ «برضد آنان باهم همدست می شوید، و» اما «اگر کسانی از شما اسیر گردند» و نزد شما آمده خواهان پرداخت فدیة آزادی خویش گردند، شما مطابق حکم تورات: «به دادن فدیة، آنان را آزادی کنید، با آن که» نه تنها کشتن، بلکه «بیرون کردنشان بر شما حرام شده است، آيا شما به پاره ای از کتاب» تورات «ایمان می آورید و به پاره ای دیگر کفر می ورزید؟».

این آیه کریمه به وضعیت دو قبیله اوس و خزرج - پیش از آن که مسلمان شوند - اشاره دارد زیرا قبل از اسلام، یهودیان بنی قینقاع با خزرج و یهودیان بنی نضیر و بنی قریظه با اوس، همدست و هم پیمان بودند و هرگاه میان اوس و خزرج جنگی درمی گرفت، هر یک از آن دو گروه، هم پیمانانشان را علیه برادران یهودی خویش یاری داده و در نتیجه، یهودی، یهودی دیگر را در گیرودار جنگ اوس و خزرج می کشت و آواره می کرد ولی بعد از آن که آتش جنگ فروکش می کرد، باز آنها اسیران خود را براساس حکم تورات باز خرید می کردند، درحالی که طبق بیان آیات سوره «حشر»، خداوند ﷻ از بنی اسرائیل در تورات پیمان گرفته بود که:

۱- از کشتن همدیگر بپرهیزند.

۲- همدیگر را به ستم آواره نکنند.

۳- در ظلم و تجاوز همدست و همسو نشوند.

۴- اسیران خود را بازخرید و آزاد کنند.

اما بنی اسرائیل از این چهار حکم، تنها به بند چهارم عمل کردند و بس. «پس جزای هر کس از شما که چنین کند، جز خواری در زندگی دنیا» به وسیله عذاب خفت بار الهی «چیزی نیست و روز رستاخیز به سخت ترین عذابها دچار شوند» به سزای این که آیات الهی را به بازی گرفته اند «و خداوند از آنچه می کنید، غافل نیست» بلکه شما را در برابر گناهانتان مجازات می کند.

باید دانست که شریعت مقدس ما بر حکم فدیة دادن اسیران تأکید نموده است، از این رو، دادن فدیة اسیران جنگی از بیت المال واجب است. علمای مالکی و غیر آنان می گویند: «فدیة دادن اسیران واجب است، هر چند در بیت المال یک درهم باقی نماند و علمای اسلام بر این حکم اجماع دارند. و اگر در بیت المال پولی موجود نبود، پرداختن فدیة اسیران بر عامه مسلمانان فرض کفایه است».

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٨٦﴾

«همین کسانی که زندگانی دنیا را به بهای آخرت خریدند» یعنی: کم دنیا را بر بیش آخرت ترجیح دادند «پس نه عذابشان کاسته می شود و نه آنان کمک و یاری می شوند» لذا پشتیبانی ندارند که از عذاب جاودان دوزخ نجاتشان دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبِنْتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ

الْقُدْسِ أَفْكَمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ ﴿٨٧﴾

سپس، خداوند متعال بنی اسرائیل را به عناد و مخالفت و استکبار علیه انبیاء علیهم السلام و پیروی از هوا و هوس های بیجا وصف نموده می فرماید: «و همانا به موسی کتاب» تورات «را دادیم و پس از او پیامبرانی را پشت سرهم فرستادیم» ایشان انبیای بنی اسرائیل بودند که بعد از موسی علیه السلام به نبوت مبعوث شده و به شریعت وی عمل می کردند. مراد این است که این پیامبران: را پیرو موسی علیه السلام گردانیدیم «و به عیسی پسر مریم بیانات بخشیدیم» مراد از بیانات: معجزات آشکاری است که خداوند متعال در

سوره‌های «آل عمران» و «مائده» از آنها یاد کرده و آنها را به دست عیسی صلی الله علیه و آله آشکار ساخت؛ چون زنده کردن مردگان، آفریدن شکل پرنده از گل و دمیدن در آن و سپس تبدیل شدن آن به پرنده جاندار، بخشیدن بهبودی به نابینای مادرزاد و بیماران مبتلا به برص و جزام، خبر دادن به مردم از بسیاری امور غیبی، فرود آوردن «مائده» برای آنان از آسمان و نزول انجیل بر وی. عیسی صلی الله علیه و آله را به زبان سریانی «یسوع» می‌نامند که به معنای سید یا مبارک است و «مریم» به زبان عبری به معنای خدمتکار است زیرا مادرش او را برای خدمت بیت المقدس نذر کرده بود «و او را با روح القدس تأیید کردیم» یعنی: عیسی صلی الله علیه و آله را با روح مقدس که جبرئیل علیه السلام است، تأیید و تقویت نمودیم. گفتنی است؛ احادیثی نیز بر صحت این رأی که «روح القدس» جبرئیل امین است، روایت شده؛ از آن جمله: حدیث شریف زیر به روایت عایشه رضی الله عنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که آن حضرت صلی الله علیه و آله برای حسان شاعر خویش منبری در مسجد نهادند و او بر آن منبر می‌ایستاد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع می‌کرد، پس ایشان در حق وی چنین دعا کردند: «اللهم أید حسان بروح القدس كما نافع عن نبيك : خدایا! حسان را به روح القدس تأیید و یاری کن، همان طوری که او از پیامبرت دفاع کرد». و چنان که در آیه (۱۹۵) از سوره «شعراء» آمده است، به جبرئیل علیه السلام «روح الامین» نیز گفته می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «روح القدس»، روح دمیده شده در عیسی صلی الله علیه و آله است که خداوند جل جلاله او را با آن روح نیرومند تأیید کرد «پس چرا هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف میل شما» یعنی: برخلاف هواهای نفسی شما «برایتان آورد، استکبار کردید؟» و به منظور تحقیر پیامبران: و دورپنداشتن رسالت ایشان، از پذیرش آن سرباز زدید «پس گروهی را دروغگو خواندید» چون عیسی و محمد علیهما السلام را «و گروهی را می‌کشید؟» مراد، بیان حال گذشته است؛ یعنی: گروهی را کشتید، چون یحیی و زکریا علیهما السلام را. اما ابن کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله از کشتن انبیا توسط یهود به صیغه ماضی تعبیر نکرد زیرا مراد حق تعالی این است که یهودیان عصر رسالت نیز در صدد کشتن پیامبر اسلام هستند، چنانچه آنان به وسیله زهر و جادو در پی قتل آن حضرت صلی الله علیه و آله بر آمدند. شاهد این مدعا حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتشان است که گفتند: ما

زالت اكله خيبر تعادني فهذا اوان انقطاع ابهري: پيوسته و هنوز هم، آن خوردن خيبر (از گوسفند آلوده به زهر) مرا آزار می دهد، پس این زمان؛ زمان قطع شدن ورید گردن من است».

وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«و» یهودیان «گفتند: دل‌های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، عبارت از چیزی است که روی آن پوششی قرار دارد. یعنی: کلام تو به دل‌هایمان نمی‌رسد. این سخن را گفتند تا چنین وانمود کنند که دعوت پیامبر ﷺ را نمی‌فهمند و لذا پیامبر ﷺ را از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دست از دعوتشان بردارد «چنین نیست، بلکه خداوند به سزای کفرشان لعنتشان کرده است» یعنی: آنچه از پندار عدم فهم پیام پیامبر عنوان می‌کنند، درست نیست، بلکه خداوند ﷻ به سبب عدم گرویدنشان به سوی ایمان، آنان را از رحمت خویش دور نموده و درحقیقت، سبب کفرشان همین است. لعن: طرد و دورساختن است. بل: برای اضراب یعنی انتقال از یک کلام به کلام دیگری به هدف نفی آن است. «از این رو، اندکی ایمان می‌آورند» آری! ایمان یهود که خداوند متعال از عناد و ناکسی و سرسختی و شدت لجبازی و دوریشان از اجابت گفتن به پیامبران ﷺ به ما داستانها بیان کرده، جدا اندک است زیرا آنان به بخشی از کتاب تورات ایمان آورده و عمل به بخشی دیگر را ترک کرده یا آن را تحریف نموده‌اند، پس حقا که این وصف شایسته شأن آنان است. یا معنای: (فقلیلا ما یؤمنون) این است: آنان اصلا ایمان نمی‌آورند، چنان‌که اعراب می‌گویند: «قلما رایت مثل هذا قط» یعنی: هرگز مانند این ندیدم.

﴿٨٨﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٨٩﴾

«و هنگامی که برای آنان» یعنی: برای یهودیان «کتابی» چون قرآن «از جانب خداوند آمد که مؤید آن چیزی است که نزدشان است» یعنی: قرآن مؤید تورات و انجیل

است زیرا قرآن از آنچه در کتابهایشان است خبر می‌دهد و تأیید کننده آنهاست نه مخالف با آنها، «با آن که پیش از آن در برابر کافران پیروزی می‌جستند» با بعثت پیامبر آخرالزمان و از خداوند عز وجل بر دشمنان خود به حق نبی مبعوث در آخرالزمان، طلب نصرت می‌کردند همان نبی که اوصافش را در تورات می‌یافتند، «ولی همین که آنچه را می‌شناختند» یعنی: پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله «به نزدشان آمد، انکارش کردند».

ابن اسحاق از چند تن از بزرگان انصار در باره سبب نزول این آیه روایت کرده است که فرمودند: «هیچ طایفه‌ای از اعراب در مورد بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون طایفه ما آگاهی نداشتند زیرا یهودیان در جوار ما در مدینه زندگی می‌کردند و آنان اهل کتاب بودند و ما بت پرست، و چون از سوی ما به آنان بدی و آزاری می‌رسید، می‌گفتند: قطعا در این روزگار نزدیک پیامبری برانگیخته می‌شود و زمان بعثت نزدیک است، در آن هنگام ما از او پیروی کرده و همراه با او، شما را چون کشتار عاد و ارم، یک سره می‌کشیم و از میان برمی‌داریم! اما چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به رسالت مبعوث شدند، ما (انصار) از ایشان پیروی کردیم، ولی آنان (یهود) به آن حضرت صلی الله علیه و آله کفر ورزیدند». «پس لعنت خدا بر کافران» یعنی: بر یهودیان «باد».

﴿۱۹﴾ بِسْمَا أَشْرَوْا بِوَيْه أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ بَغْيًا أَن يُنَزِّلَ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَىٰ مَن

يَشَاءُ مِن عِبَادِهِ قَبَاءً وَيَغْضَبِ عَلَىٰ غَضَبٍ ۗ وَاللَّكْفِيرِينَ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿۱۹﴾

«وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود کافر شوند» یعنی: این خودفروشان، در قبال فروش خود هیچ عوضی جز کفر به کتاب منزل خدا عز وجل نگرفته خود را مفت و مجانی در آتش جهنم افکندند، وه! این چه بدمعامله‌ای است که کردند «از سر بغی» یعنی: انگیزه‌شان در این کفر، بغی بود. بغی: حسد و رقابت و بخل و تجاوز است «که چرا خداوند بر هر کس از بندگانش که بخواهد، از فضل خویش فرومی‌فرستد» یعنی: بر اعراب حسد بردند که چرا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله از میانشان مبعوث شده، در حالی که آنان باید می‌دانستند که نبوت فضلی از جانب خداوند عز وجل است که آن را بر هر کس که بخواهد می‌بخشد و

این فضل در انحصار آنان نیست که همیشه به آنان اختصاص داشته باشد «پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند» خشم اول کفرشان به حضرت عیسی علیه السلام و خشم دوم کفرشان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. یا خشم اول، کفرشان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و خشم دوم سرکشی و تجاوزشان علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله است. یا خشم اول، به سبب پرستش گوساله از سوی آنان و خشم دوم به سبب کفرشان به حضرت محمد صلی الله علیه و آله است «و برای کافران عذابی خفت آور است».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُوا بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا تَزْمِنُ بِنَا وَإِنَّا لَكَاذِبُونَ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِن قَبْلُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

«و چون به آنان» یعنی: به یهودیان و امثال آنان از اهل کتاب «گفته شود؛ به آنچه خدا نازل کرده ایمان آورید» یعنی: به قرآن یا هر آنچه که خداوند جل جلاله از کتب آسمانی نازل کرده، ایمان آورید و آنها را تصدیق کنید «می گویند: ما به آنچه بر پیامبر خودمان نازل شده، ایمان می آوریم» و آن را تصدیق می کنیم و همین برای ما کافی است «و به آنچه جز آن است کافر می شوند» یعنی گفتند: ما به غیر آن کافریم «و حال آن که آن» کتاب نازل شده بر محمد صلی الله علیه و آله «حق و مؤید همان چیزی است که نزد آنان است» یعنی: فرق نهادن در تصدیق میان دو چیز متساوی در حقانیت خود - در حالی که هریک از آن دو مصدق دیگری است - هیچ توجیهی ندارد «بگو: اگر مؤمن بودید پس چرا پیش از این، پیامبران خدا را می کشتید؟» یعنی: اگر در این ادعا که به آنچه بر شما نازل گشته مؤمن بودید، چرا پیامبران الهی را کشتید، در حالی که کتاب خودتان شما را از این کار نهی می کند؟

این خطاب هر چند متوجه یهودیان معاصر زمان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است، اما مراد از آن پیشینیانشان می باشند و از آنجا که آنها به عملکرد پیشینیانشان راضی بودند و در تکذیب و دشمنی با انبیا: از نقش قدم پیشینیانشان پیروی کردند، پس همانند آنان گردیدند، از این روی، فعل «قتل» به آنها نسبت داده شد.

❖ **وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ أَخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٢٠﴾**

«و قطعاً موسی برای شما بینات را آورد» مراد از بینات: تورات، یا معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که خداوند ﷻ در آیه (۱۰۱) از سوره «اسراء» به بیان آنها پرداخته است، که عبارت بودند از: عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، من، سلوی، سنگی که از آن چشمه‌های دوازده‌گانه جوشید و فرود آوردن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه و خون به عنوان عذاب بر تکذیب‌پیشه‌گان «سپس در غیاب او شما گوساله را» به پرستش «گرفتید و شما» با این گوساله پرستی‌تان «ستمکار بودید» بر خویشتن.

وَاِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَأَسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَشْرَبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾ «و آن‌گاه که از شما پیمان‌تان را گرفتیم» که به آنچه در تورات است، عمل کنید «و طور را بر فراز شما برافراشتیم» داستان برافراشتن کوه طور بر بالای سرشان در آیه (۶۳) گذشت «و گفتیم: آنچه را به شما داده‌ایم، به قوت بگیرید و بشنوید» یعنی: آن اوامری را که می‌شنوید، اطاعت کنید و بپذیرید. ولی آنها در جواب گفتند: «شنیدیم» یعنی: سخن تو را با حس شنوایی‌مان شنیدیم، ولی «نافرمانی کردیم» امر تو را. یعنی: فرمان تو را نمی‌پذیریم «و مهر گوساله در دل‌هایشان سرشته شد» یعنی: مهر گوساله در دل‌هایشان چنان جای گرفت که گویی دل‌هایشان آن را می‌آشامید و با آن در می‌آمیخت، چنان‌که آب با نوشیدن، در اعضای وجود درهم می‌آمیزد تا بدانجا که به درون بافت‌های وجود می‌رسد. در حدیث شریف آمده است: «حبك الشيء يعمى ويصم: مهر و محبت تو به چیزی، کور و کرت می‌سازد». این مهرورزیدن به گوساله «به سبب کفر آنان» بود، به مثابه مجازات و فرود آوردن خفت و خواری بر آنان «بگو: اگر از اهل ایمان هستید» پس بدانید که «ایمانتان شما را به بدچیزی فرمان می‌دهد» یعنی: دروغین بودن ایمان ادعایی‌تان در

این مورد که گفتید؛ فقط به کتاب خودتان مؤمن و به دیگر کتابها کافر هستید، با این سختتان که: (شنیدیم و نافرمانی کردیم!) ثابت شد، چه این سخن، خود دلیل کذب شما در ادعای ایمانتان می‌باشد، پس شما در واقع به هیچ‌چیز ایمان ندارید، نه به تورات و نه به قرآن.

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ

صَادِقِينَ ﴿١٤﴾

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: یهودیان گفتند؛ کسی دیگر جز ما هرگز وارد بهشت نمی‌شود. پس خداوند متعال نازل فرمود: «بگو» ای محمد ﷺ! به یهودیان «اگر به حکم الهی سرای آخرت مختص شماست نه دیگر مردم» و فقط شما هستید که به بهشت وارد می‌شوید و دیگران با شما در این امر مشارکت ندارند؛ «پس اگر راست می‌گویید آرزوی مرگ کنید» زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته‌باشد، قطعاً مرگ برایش از زندگی پر رنج و گداز دنیا محبوب‌تر است، چرا که دنیا زندان مؤمن می‌باشد.

در بیان معنای مراد آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «مراد این است که بر هر یک از دو گروهی از ما یا شما که در ادعای خود دروغ‌گوست، دعای مرگ کنید. اما یهودیان چنین دعایی نکردند، چرا که به دروغگو بودن خود یقین داشتند». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تفسیر ابن‌عباس رضی الله عنهما از آیه کریمه - یعنی دعابر وجه مباحله - تفسیری است صحیح زیرا میان وجود صلاح و آرزوکردن مرگ هیچ ارتباط منطقی‌ای وجود ندارد و چه بسیار افراد صالحی که مرگ را آرزو نمی‌کنند بلکه دوست دارند که عمری طولانی داشته باشند تا بر اعمال خیرشان بیفزایند و مرتبه‌شان در بهشت برتر گردد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خیرکم من طال عمره، و حسن عمله: بهترین شما کسی است که عمرش دراز و عملش نیکو باشد». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابن‌عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ

فرمودند: «اگر یهودیان مرگ را آرزومی کردند، قطعاً می‌مردند و جایگاههای خود را در دوزخ می‌دیدند».

وَلَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿١٥﴾

«ولی هرگز آن را» یعنی: مرگ را «هیچ‌گاه آرزو نمی‌کنند، به سبب آنچه که دستهای آنان پیش فرستاده است» یعنی: به سبب گناهایی که انجام داده‌اند، گناهایی که مرتکب آنها نه فقط از عذاب ایمن نیست، بلکه اصلاً در رسیدن به بهشت هیچ امیدی ندارد، چه رسد به این که آن را خاص و مخصوص خویش‌پندارد «و خدا به حال ستمگران داناست» این جمله، اعلام ثبت‌نامشان در پرونده و دیوان ستمگران است.

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ عَلَىٰ حَيَاتِهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنُؤْتِيهِم مَّا يُرِيدُونَ فَمَا يُكَفِّرُونَ ﴿١٦﴾

«و هر آینه آنان را حریص‌ترین مردم بر حقیرترین زندگانی» یعنی: کمترین درنگی در دنیا «می‌یابی» چه رسد به زندگانی‌ای بسیار و درنگی طولانی و ماندگار «و حریص‌تر از آنان که مشرکند» و به رستاخیز بعد از مرگ و سرای آخرت ایمان ندارند. بنابراین، یهودیان بی‌تردید از حریص‌ترین مردم بر زندگانی دنیا هستند. دلیل حرص یهود بر زندگانی دنیا تا به این حد؛ جز این نیست که آنها از عذابی که در آخرت در انتظارشان است، به‌خوبی آگاهند «یکی از آنان دوست‌می‌دارد؛ کاش عمر داده شود» و زندگی کند «هزار سال، با آن که اگر چنین عمری هم به او داده‌شود، دور دارنده وی از عذاب نیست و خداوند به آنچه می‌کنند» بندگان از خیر و شر «بیناست» و آگاه است، پس قطعاً هر کس را برابر عمل و اندیشه‌اش جزای مناسب می‌دهد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیات، امتحانی برای آشکار ساختن حقیقت ادعای یهود در میدان‌داری ایمان است و نتیجه امتحان چیزی جز شکست قطعی و خفت‌بار آنان نبوده و نیست».

قُلْ مَنْ كَانِ عَدُوًّا لِحَبْرِيَلٍ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلٰى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّٰهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١٧﴾

ابن کثیر به نقل از ابن جریر طبری می گوید: «دانیان به تأویل، جملگی اتفاق نظر دارند بر این که این آیه در پاسخ به یهودیان نازل شد، هنگامی که پنداشتند جبرئیل دشمن آنها و میکائیل دوستشان است». در بیان سبب نزول آیه، یعنی سببی که یهودیان این سخن را گفتند و باز این پاسخ در ردشان نازل گردید؛ میان علما اختلاف است، اما از مجموع روایات رسیده در این باب چنین بر می آید که سبب این اظهار نظرشان، مناظره ای بود که میان آنها و رسول خدا ﷺ درباره نبوت آن حضرت ﷺ به وقوع پیوست. یهودیان در این مناظره به آن حضرت ﷺ گفتند: اگر دوست تو فرشته دیگری غیر از جبرئیل بود، حتما ما از تو پیروی کرده و تأییدت می کردیم. رسول خدا ﷺ از آنان پرسیدند: چه چیز شما را از تصدیق جبرئیل باز می دارد؟ گفتند: جبرئیل دشمن ماست! «بگو: هر کس دشمن جبرئیل باشد، پس همانا جبرئیل به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل کرده است» و این خود، دلیل شرف و حرمت جبرئیل ﷺ و برتری منزلت وی نزد خداوند متعال است بنابراین، هیچ دلیل موجهی بر دشمنی یهود با او وجود ندارد زیرا از او جز آنچه که موجب دوستی و محبت است صدور نیافته، و این که جبرئیل ﷺ، قرآن کتاب برحق خداوند بزرگ را بر قلب پیامبر آخر الزمان فرود آورده، جرم نیست، از جهت دیگر، قرآن: «مؤید کتابهایی است که در دست آنان است و راهنما و مژده دهنده به مؤمنان است» پس کتابی که خود با تورات همخوان است، چرا این اندازه بغض و نفرت در آنان برانگیزد؟ مگر نه این است که تورات کتاب آنهاست؟

مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِیْلَ وَمِیكَئِلَ فَإِنَّ اللّٰهَ عَدُوٌّ لِّلْكَافِرِیْنَ ﴿١٨﴾

«هر که دشمن خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل است، پس هر آینه، خداوند دشمن کافران است» زیرا هر کس با اولیای خدا ﷻ و سپاهیان دشمنی کند، بی گمان با خدای سبحان دشمنی کرده و به او کفر ورزیده است و خداوند متعال هم دشمن اوست و او را مورد بازپرسی و مجازات قرار می دهد، پس دشمنی با دوستان

خدا ﷻ موجب کفر دشمنان است. مخصوص ساختن جبرئیل و میکائیل به یادآوری بعد از ذکر فرشتگان به طور عام؛ به قصد بزرگداشت و گرامی‌داشت آن دو و اشاره‌ای است به این حقیقت که آن دو هرچند از فرشتگانند، ولی به اعتبار امتیاز خاصی که دارند، به منزله جنس دیگری گردیده‌اند که شریف‌تر و گرامی‌تر از جنس عامه فرشتگان است. در حدیث شریف قدسی آمده‌است: «من عادى لي ولياً فقد بارزني بالحرب: هر کس با دوستی از دوستان من دشمنی کند؛ قطعاً با من اعلام جنگ داده است».

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ﴿١٩﴾

«و همانا بر تو آیاتی روشن» و نشانه‌هایی واضح «فرو فرستادیم» که دلیل نبوت تو اند، آیاتی که اصول اعتقادی را با برهانهای آنها و احکام عملی را با منافع و هدفمندیها و مصالح آنها کاملاً روشن ساخته‌اند و خود بسان نوری روشن در درخشش بوده و هیچ نیازی به دلیل روشنگر دیگری ندارند «و جز فاسقان کسی آنها را انکار نمی‌کند» یعنی: این نشانه‌ها به قدری روشن‌اند که فقط کسانی که از پذیرش فرمان خدا ﷻ سرباز زده و از هوای نفس خویش پیروی کرده باشند، به آنها کفر می‌ورزند، نه آنان که با هدف پیروی از حق، جویای آن هستند. پس این‌آیه به فسق و نافرمانی یهودیان اشاره دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «ابن صوریای یهودی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: ای محمد! چیزی به همراه نیاورده‌ای که ما آن را بشناسیم! و خداوند بر تو نشانه‌ای روشن نازل نکرده تا ما از تو پیروی کنیم! همان بود که خداوند بزرگ نازل فرمود: ﴿وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ...﴾»

أَوْ كَلَّمَا عَنْهُمْ وَأَعَاهَدُوا عَهْدًا ابْتَدَاهُ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیمانی را که در تورات در ارتباط با تصدیق پیامبر آخرالزمان از یهودیان گرفته شده بود به یاد آنان

آوردند، اما مالک بن صیف یهودی گفت: به خدا سوگند که در ارتباط با محمد ﷺ از ما هیچ پیمانی گرفته نشده است! پس خداوند ﷻ در رد این سخن آنان نازل فرمود: «چرا هرگاه پیمانی بستند، گروهی از آنان، آن را شکستند» یعنی: آن پیمان را دور افکنده و زیر پا نهادند؟ «آری، بیشتر آنان ایمان نمی آورند» حسن بصری رحمته الله می گوید: «قطعا هیچ عهد و پیمانی را سراغ نداریم که یهودیان به آن متعهد شده باشند و بعدا آن را نشکسته و پشت سر نینداخته باشند، امروز عهدی می بندند و فردا آن را می شکنند»^۱.

وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ بَدَّ فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٠١﴾

«و چون پیامبری» یعنی: حضرت محمد ﷺ «از سوی خداوند به نزد آنان آمد که تصدیق کننده حقانیت کتابشان بود، گروهی از اهل کتاب» یعنی: یهودیان که خداوند ﷻ به آنان کتاب داد و با آن گرامیشان داشت؛ «کتاب الهی» یعنی: تورات «را پشت سر افکندند» زیرا وقتی به رسول خدا ﷺ و قرآن نازل شده برایشان کفر ورزیدند - بعد از آن که خداوند ﷻ از آنان در تورات پیمان گرفت که آن حضرت ﷺ را تصدیق و پیروی نمایند و حتی اوصافشان را نیز برایشان بیان داشت - دیگر این کفر و انکارشان، در واقع به معنای پشت سرافگندن تورات و رد و انکار آن نیز هست «چنان که گویی» حقیقت را «نمی دانند» یعنی: رفتارشان چون رفتار کسی است که گویی هیچ نمی داند که چه خبر است و چه می کند.

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَٰنَ ۗ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَٰنُ ۗ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ ۗ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ ۗ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ ۗ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ ۗ وَلَقَدْ عَلَّمُوا لَمِينَ

^۱ معاهدات کنونی یهود با فلسطینیان نیز از مصادیق بارز این مقوله است.

أَشْرَبَهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ



«و از آنچه شیاطین» انس و جن «در روزگار سلطنت سلیمان می خواندند» یعنی: به هم می بافتند از سحر و مانند آن «پیروی کردند».

یهودیان بر این پندار بودند که دانش سلیمان همان سحر بوده است و او سحر و جادو را اجازه داده و با آن موافق بوده است. چنان که محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول آیه نقل می کند: برخی از دانشمندان یهود گفتند: آیا از محمد ص در شگفت نیستید که می پندارد سلیمان پیامبر بوده؟ به خدا سوگند که او جادوگری بیش نبوده است! پس خداوند ج این پندارشان را رد کرد و فرمود: «و سلیمان» به سحر نپرداخت و «کفر نورزید». این اعلام صریح بیزاری و تبرئه سلیمان ع هم از سحر و هم از این اتهام یهود است که او - العیاذ بالله - برای بتها سجده کرده است «ولی شیاطین کفر ورزیدند که به مردم سحر می آموختند».

ابن کثیر نقل می کند: «سلیمان ع کتابهای سحری را که به وسیله شیاطین میان مردم پراکنده شده بود، گردآورده و آنها را در صندوقی نهاد و در زیر تختش دفن نمود تا مردم گمراه نشوند و می فرمود: اگر از احدی بشنوم که بگوید: شیاطین غیب را می دانند، گردنش را می زنم! و کسی از شیاطین به تخت وی نزدیک نمی شد مگر این که دردم می سوخت. چون سلیمان ع درگذشت و دانشمندی که از جریان امر آگاه بودند، نیز درگذشتند، شیطان خود را به شکل انسانی درآورده و به صورت سخنرانی ظاهر شد و گفت: ای مردم! سلیمان ع پیامبر نبود، بلکه ساحر بود، اگر باور ندارید، اینک با من بیایید که شما را بر گنجینه سحر وی راهنمایی کنم. آن گاه محل دفن آن صندوق را به مردم نشان داد... در این هنگام بود که جز مؤمنان، دیگران گمراه شده سلیمان ع را ساحر پنداشتند، و سرزنش وی بر سر زبانها افتاد و پیوسته حال آنان چنین بود تا این که خدای عزوجل حضرت محمد ص را به رسالت برانگیخت و برائت سلیمان ع از این تهمت را بر زبان ایشان نازل نمود.

«نیز آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در بابل نازل شده بود» یعنی: شیاطین آنچه را بر این دو فرشته نیز نازل شده بود، به مردم تعلیم می دادند. مردم بابل قومی صابئی بودند که ستارگان هفت گانه را پرستش کرده و آنها را «خدایان» می نامیدند و بر این باور بودند که حوادث جهان جملگی از افعال آنهاست و هم آنان بودند که خداوند متعال، ابراهیم خلیل علیه السلام را به سویشان فرستاد که آنها را به سوی توحید فراخواند.

هاروت و ماروت - بنا بر آنچه که از برخی از سلف نقل شده - در اصل از فرشتگان بودند که خواستند تا به زمین فرود آورده شوند و این خواسته شان برآورده شد و خداوند جل جلاله به آنها طبیعت آدمی و شهوانی داد، پس از آنان گناه سر زد و به کیفر این گناه، در چاهی در بابل عراق فروآویخته شدند. اما ابن کثیر می گوید: «آنچه انبوه مفسران از متقدمان و متأخران، در ارتباط با داستان هاروت و ماروت نقل کرده اند، حاصل همه آنها به اخبار بنی اسرائیلی بر می گردد و ما درباره داستان هاروت و ماروت، حدیث صحیحی که اسنادی پیوسته داشته باشد، نداریم و ظاهر سیاق قرآن هم به بیان اجمالی داستان آنها بسنده نموده، لذا به آنچه در قرآن آمده، ایمان داریم و به همین حد اکتفا می کنیم و خداوند جل جلاله خود به حقیقت حالشان داناتر است».

«با آن که آن دو فرشته به هیچ کس چیزی نمی آموختند، مگر این که می گفتند: ما وسیله آزمایشی» از جانب خداوند جل جلاله «برای شما هستیم، پس زهار کافر نشوی» بنابراین، شیوه آموزش آنها با هشدار و بیم دهی از سحر همراه بود، نه با فراخوانی به سوی سحر «اما» مردم «از آن دو فرشته چیزهایی می آموختند» یعنی: آن دو، چیزهایی از سحر را به مردم تعلیم می دادند و آنان نیز آن را می آموختند «که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی افکنند» زیرا سحر، در افگندن حب و بغض در دلها، یک جا کردن و پراکنده ساختن و نزدیک ساختن و دور گردانیدن، دارای تأثیری است. ابن کثیر می گوید: «سبب تفرقه انداختن میان زن و شوهر به وسیله سحر؛ همانا تخیلی است که بر اثر سحر در مرد یا زن نسبت به دیگری به وجود می آید، همچون زشت جلوه دادن سیما و قد و اندام او، یا زشت نشان دادن رفتار او، یا مانند این از اسباب برانگیزاننده فرقت و جدایی».

در حدیث شریف آمده است: «شیطان تخت خویش را بر آب نهاده سپس لشکریان خود را به میان مردم می‌فرستد و نزدیک‌ترین آنان از نظر مقام و منزلت نزد وی، بزرگ‌ترین آنان در فتنه انگیزی است. یکی از آنها می‌آید و می‌گوید: پیوسته با فلان کس درآویختم تا او را در حالی ترک کردم که چنین و چنان می‌گفت...! ابلیس می‌گوید: نه به خدا، تو کار مهمی نکرده‌ای! آن‌گاه یکی دیگر از آنها می‌آید و می‌گوید: فلان شخص را ترک نکردم تا آن که میان او و همسرش جدایی افگندم! پس ابلیس او را به خود نزدیک ساخته و در آغوشش می‌گیرد و می‌گوید: آری! این تو هستی که واقعا کاری کرده‌ای».

«هرچند نمی‌توانستند به وسیله آن بدون فرمان خدا به احدی زیان برسانند» یعنی: هرچند سحر در حد خود دارای تأثیر است، ولی فقط بر کسی تأثیر زیان‌بخش می‌گذارد که خداوند عز و جل به تأثیر آن در وی فرمان داده باشد. علما براین که سحر ذاتا مؤثر است و دارای حقیقتی ذاتی است، اتفاق نظر دارند و جزمعتزله، ابوبکر رازی از حنفی‌ها و ابواسحاق اسفراینی از شافعی‌ها، کسی دیگر با این اجماع مخالفت نکرده است. «و چیزی می‌آموختند که به آنان زیان می‌رساند و سودی برایشان نداشت» این بخش از آیه بر این حقیقت صراحت دارد که سحر برای صاحب خود سودی در بر ندارد و نفعی به وی نمی‌رساند، بلکه در واقع برای وی زیان محض است «و به خوبی می‌دانستند که هر کس خریدار آن باشد» یعنی: هرکس این برساخته‌های شیاطین را با کتاب خدا عز و جل عوض کند «در آخرت بهره‌ای ندارد، وه! چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند» که دانستند، ولی به علم خویش عمل نکردند، از این رو نادان خوانده شدند.

ابن‌کثیر به نقل از امام رازی می‌گوید: «سحر بر هشت نوع است:

۱- سحر دروغ‌پردازانی که ستارگان سیار هفت‌گانه را می‌پرستیدند و بر این باور بودند که این ستارگان، گرداننده کار عالم و آورنده خیر و شر هستند. همینان بودند که خداوند عز و جل برای ابطال عقیده فاسدشان، ابراهیم ع را به میانشان فرستاد.

۲- سحر کسانی که قدرت تلقین و القای نیرومندی دارند زیرا نفسها به اوهام گردن نهاده و از تلقین تأثیر می‌پذیرند.

۳- نوع دیگری از سحر؛ یاری خواستن از ارواح زمینی، یعنی جنیان است. جنیان بر دو قسم‌اند: مؤمنان جن، و کفار آنها که شیاطینشان هستند. برقرارکردن ارتباط با این ارواح زمینی، آسانتر از برقرارکردن ارتباط با ارواح آسمانی است زیرا میان آنها مناسبت و نزدیکی وجود دارد.

۴- نوع دیگری از سحر؛ تخیلات و شعبده‌بازی و چشم بندی است. برخی از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.

۵- نوع دیگری از سحر؛ کارهای شگفت‌انگیزی است که از ترکیب آلات و ابزار بر نسبت‌های هندسی پدیدار می‌شود، چون سواری که در دست آن بوقی است، هرگاه که ساعتی از روز بگذرد، بر آن بوق می‌دمد، بی‌آن که کسی به آن دست بزند. از آن جمله، تصاویری است که رومیان و هندیان صورت‌نگاری می‌کنند، به طوری که بیننده میان آنها و میان انسان فرقی نمی‌گذارد. برخی دیگر از مفسران برآنند که سحر ساحران فرعون از این نوع بود.

۶- نوع دیگر از سحر؛ یاری جستن از خواص ادویه در غذاها و رنگهاست. آری! تأثیر خاصیت‌های اشیا انکار ناپذیر است، چنان‌که تأثیر نیروی مغناطیس و آهن‌ربا ملموس و غیر قابل انکار می‌باشد.

۷- نوع دیگر از سحر؛ تأثیر گذاری روانی است، بدین‌گونه که - مثلاً - ساحرادعا می‌کند که اسم اعظم را می‌داند و جن به فرمان وی است، پس اگر شنونده کم‌خرد باشد، این سخن را باور کرده و قلبش بدان متمایل می‌شود، لذا در روان وی نوعی از رعب و ترس پدیدار می‌گردد و چون خوف آمد، نیروی حواس ضعیف می‌شود، در این هنگام است که ساحر هر چه بخواهد می‌تواند به وی انجام دهد.

۸- نوع هشتم، سحر با سخن چینی و دو به هم‌زنی از راه‌های ظریف و نیرنگ‌بازانه است، که این نوع سحر، میان مردم شایع می‌باشد».

ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «دلیل این که بسیاری از این انواع در فن سحر برشمرده شده‌اند، این است که: درک و دریافت آنها بسیار ظریف است زیرا سحر از نظر لغوی عبارت از

چیزی است که سبب آن پنهان باشد، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «ان من الیوان لسحر: همانا بعضی از بیانها سحر است».

همچنین ابن کثیر در باره حکم آموختن و عمل به سحر می گوید: «فقها درباره کسی که سحر را آموخته و آن را به کار می گیرد، اختلاف نظر دارند، ابوحنیفه و مالک و احمد می گویند: چنین شخصی با این کار کافر می شود. یکی از یاران ابوحنیفه می گوید: آموختن سحر برای پرهیز از آن موجب کفر نیست، اما کسی که به عقیده جایز بودن، یا منفعت سحر آن را می آموزد کافر می شود. همچنین اگر کسی بر این باور بود که شیاطین هر آنچه را بخواهد برای او انجام می دهند، کافر می شود. پس آموزش علم سحر ممنوع نیست، بلکه آنچه ممنوع است عمل به آن می باشد».

علما درباره مجازات ساحر بر دو رأی اند: جمهور علما (ابوحنیفه، مالک و احمد) بر آنند که ساحر کشته می شود زیرا در حدیث شریف آمده است: «حدالساحر ضربه با السیف: حد ساحر، زدن وی به شمشیر است». بنابراین، اگر مسلمانی عمل سحر را انجام داد، مرتد می شود و باید کشته شود. ولی رأی شافعی این است که سحر گناهی از گناهان است، پس اگر ساحر با سحر خود سبب کشتن کسی شد، به سبب آن کشته می شود و اگر موجب زیان شد، به همان مقدار، مورد تأدیب قرار می گیرد. اما رأی اول صحیح تر است.

سعید بن مسیب و مزنی جایز دانسته اند که: از ساحر خواسته شود تا سحر را از شخص جادو شده دور کند.

علما اتفاق نظر دارند بر این که چشم زخم حق است و این معنی در حدیث شریف نیز آمده است.

وَلَوْ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۱۰۳﴾

«و اگر آنان ایمان می آوردند» به پیامبر ﷺ و قرآن «و پرهیزگاری می کردند» از سحر و کفری که در آن فرو رفته اند «هرآینه پاداشی که از نزد الله می یافتند، بهتر بود» برایشان از آنچه که از بهره های ناچیز دنیا به وسیله سحر به دست می آورند، اما «اگر

می‌دانستند» به علمی درست، که چنین نیست بلکه باورهایشان متکی بر پندار و تقلید است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَقُوْلُوْا رِعْنًا وَقُوْلُوْا اَنْظُرْنَا وَاَسْمَعُوْا وَلِلْكَافِرِيْنَ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿١٠٤﴾

ابن عباس رضی اللہ عنہ در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: کلمه (راعنا) معمولاً در میان اعراب به معنای «رعایت حال ما را بکن!» کاربرد داشت، اما این کلمه در زبان یهود، دشنامی زشت بود، پس یهودیان از کاربرد آن در سخن اعراب خوشحال شده با خود گفتند: چه بهتر! ما تاکنون پنهانی محمد را دشنام می‌دادیم، اکنون می‌توانیم این کار را علنی انجام دهیم، لذا فرصت را مغتنم شمرده نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم می‌آمدند و ایشان را با آن مورد خطاب قرار داده می‌گفتند: «راعنا!» و می‌خندیدند، و چنین وانمود می‌کردند که گویی معنای عربی آن را مدنظر دارند، درحالی که حقیقت امر غیر از این بود. سعد بن معاذ رضی اللہ عنہ که به زبان یهود آشنا بود، به این امر پی‌برد و به آنان تهدیدکنان گفت: ای ملعونان! اگر دیگر بار این کلمه را از شما بشنوم، گردنتان را می‌زنم! گفتند: آیا شما خود آن را به کار نمی‌برید؟ پس نازل شد: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، نگوئید راعنا» راعنا: در عربی فعل امر از ماده رعایت است، یعنی: در کار ما بنگر و رعایت حال ما را بکن، اما چنانکه گفتیم؛ این کلمه در زبان یهود معنایی اهانت آمیز دارد و هم‌ریشه با «رعونت» است که به معنای جهل و حماقت می‌باشد. لذا خداوند جل جلاله مؤمنان را از بکاربردن آن نهی کرد تا راه را بر این نیرنگ یهودیان ببندد.

این خود دلیل بر نهی از تشبیه به کفار در قول و فعل است، چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من تشبه بقوم فهو منهم: هر کس خود را به قومی شبیه کرد، پس او از آنهاست». ابن کثیر می‌گوید: «قول درست در این باره نزد ما این است: خدای متعال مؤمنان را از این که به پیامبرش صلی اللہ علیہ و آله و سلم «راعنا» بگویند نهی کرد زیرا این کلمه‌ای است که خداوند جل جلاله از گفتن آن به پیامبرش کراهت دارد».

«و بگویند انظرنا» یعنی: به سوی ما بنگر و مسائل را برای ما بیان کن. که البته این کلمه فاقد آن ایهام زشت بود «و بشنوید» این توصیه را و از خداوند عَلَّامٌ اطاعت کنید و به آنچه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید، بدون طلب مراعات حال خویش گوش فرادهید. اما بدانید که یهود نیز بی مجازات نمی مانند، چراکه: «برای کافران عذابی دردناک است» که همانا آتش جهنم می باشد.

﴿١١٤﴾ مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾

«کسانی از اهل کتاب که کفر ورزیده اند و همچنین مشرکان، دوست نمی دارند که از سوی پروردگارتان خیری بر شما نازل گردد» هر خیری که باشد؛ اعم از وحی یا غیر آن، به سبب شدت دشمنی با شما «حال آن که خداوند هر کس را بخواهد، مشمول رحمت خویش می گرداند» مراد از رحمت در اینجا؛ نبوت است. بعضی گفته اند: مراد؛ جنس رحمت است به طور عام «و خداوند دارای بخشش بیکران است» پس چرا دوست ندارند که هر کس از بندگان خویش را که می خواهد، به رحمت خویش اختصاص دهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: هرگاه برخی از مسلمانان به هم پیمانان یهودیشان می گفتند که به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایمان آورید، آنان در پاسخ می گفتند: این دینی که ما را به سوی آن فرا می خوانید، بهتر از دین مانیست، ای کاش بهتر بود، که در آن صورت ما دعوت شما را اجابت می کردیم! پس خدای عزوجل این آیه را در تکذیبشان نازل کرد.

﴿١١٦﴾ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ نَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١١٦﴾

«هر آیه ای را که نسخ کنیم» نسخ در لغت: به معنای ابطال و از بین بردن است، و هر چیزی که جانشین چیز دیگری شود، در حقیقت آن را نسخ کرده است، چنان که اعراب می گویند: «خورشید سایه را نسخ کرد... پیری جوانی را نسخ کرد».

نسخ در اصطلاح شرع؛ عبارت است از: پایان یافتن تعبد مؤمنان به قرائت یک آیه، یا حکم مستفاد از آن، یا هردو. بدین گونه که خداوند عز وجله حلال را حرام، حرام را حلال، مباح را ممنوع و ممنوع را مباح گرداند و این نمی شود مگر در باب حلال و حرام و منع و اباحت، اما در اخبار ناسخ و منسوخ نیست. اصل نسخ؛ از نسخ کتاب، یعنی نقل آن از نسخه ای به نسخه دیگر برگرفته شده، چرا که نسخ حکمی به حکم دیگر نیز در واقع متحول ساختن آن به غیر آن می باشد.

باید دانست که علمای اسلام از سلف و خلف بر ثبوت نسخ در کتاب الهی اتفاق نظر دارند و جز کسی که نظرش فاقد اعتبار است، مخالف ثبوت نسخ نیست. البته انکار نسخ از سوی یهود نیز مشهور است تا بدین وسیله به انکار نبوت محمد صلی الله علیه و آله دست یابند، به همین جهت یهودیان گفتند: چون محمد برخی از احکامی را که در تورات است نسخ نموده، لذا او پیامبر نیست، در حالی که خود در این حجت خویش به آنچه که در کتاب خودشان - تورات - از نسخ وجود دارد، محکوم و مغلوبند؛ چون نسخ نکاح برادر با خواهرش، که این در شریعت آدم علیه السلام حلال بود و خداوند عز وجله آن را بر موسی علیه السلام و قومش حرام گردانید. آری! هر آیه ای را که منسوخ کنیم «یا آن» آیه «را به فراموشی بسپاریم» یعنی: آن را فراموشتان گردانیم تا آن را نخوانید و به یاد نیاورید «بہتر از آن یا همانندش را در میان می آوریم» یعنی: حکمی را در میان می آوریم که برای مردم در دراز مدت یا کوتاه مدت سودمندتر، یا در منفعت و آسانی خود همانند حکم سابق است زیرا گاهی حکم ناسخ سبک تر می باشد، پس در کوتاه مدت برایشان نافع تر است و گاهی سنگین تر است و ثواب آن بیشتر، لذا در دراز مدت به حالشان سودمندتر است. قتاده می گوید: «خدای عزوجل هر چه را می خواست، از یاد پیامبرش می برد و هر چه را می خواست منسوخ می ساخت». قرائت دیگر (او ننسئها) است، که معنای آن این است: یا آن را به تأخیر می افکنیم. «آیا نمی دانی که خداوند بر هر کاری تواناست» و نسخ هم از جمله توانایی های اوست؟

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه چنین نقل کرده اند: مشرکان مکه گفتند؛ آیا می بینید که محمد صلی الله علیه و آله یارانش را به کاری دستور می دهد و باز خلاف آن رامی گوید،

امروز سخنی انشا می‌کند و فردا آن را نفی می‌نماید؟! پس این قرآن چیزی جز سخن محمد نیست. همان بود که این آیه در رد سخنشان نازل شد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٠٧﴾

«آیا نمی‌دانی که فرمانروایی آسمانها و زمین» یعنی: تصرف در آنها با ایجاد و اختراع و اجرای فرامین «از آن خداوند است» زیرا او به مصالح بندگان خویش داناتر است، لذا نسخ احکام هم تابع این مصالح می‌باشد و گاهی این مصالح باختلاف زمانها تغییر می‌یابد «و شما را جز خداوند ولی و نصیری نیست» ولی: دوست و نزدیک و نصیر: یاور و مددکار است.

أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سَأَلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلُ وَمَن يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ

ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٠٨﴾

در این آیه کریمه خداوند متعال مؤمنان را از سؤال کردن بسیار از رسول خویش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره امور مختلف - قبل از آن که آن امور واقع شوند - نهی می‌کند: «آیا از پیامبر خود همان را می‌خواهید که قبلا از موسی خواسته شد» آنجا که بنی اسرائیل از او خواستند که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام را آشکارا به آنان نشان دهد! همچنین مشرکان از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستند که خدا و فرشتگان را با آنان رویارو گرداند! «حال آن که هر کس کفر را جانشین ایمان کند، مسلما از راه راست گمراه شده است» یعنی: از میانه راه طاعت خدای عزوجل و از راستای آن به بیراهه رفته‌است. در حدیث شریف آمده است: «... آنچه را که من بیان آن را فرو گذاشته‌ام، از من سؤال نکنید زیرا جز این نیست که پیشینیان شما با کثرت سؤالهایشان و اختلاف بانبیایشان هلاک شدند، پس هنگامی که شما را به امری فرمان دادم، آن را تا آنجا که می‌توانید انجام دهید و چون شما را از چیزی نهی کردم، از آن پرهیزید».

ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رافع بن حرمه و وهب بن زید گفتند: ای محمد! برای ما کتابی از آسمان فرود آور تا آن را بخوانیم و جوئیاران را برای ما روان ساز تا از تو پیروی کنیم! پس این آیه نازل شد.

**وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ**

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٩﴾

در این آیات، خداوند متعال بندگان مؤمنش را از هم سویی با کفار اهل کتاب نهی کرده و ایشان را از دشمنی نهان و آشکار آنها و حسدی که بر مؤمنان دارند آگاه می سازد و ایشان را به گذشت و عفو و تحمل تا رسیدن میعاد جهاد مسلحانه و به برپایی نماز و پرداخت زکات فرمان می دهد: «بسیاری از اهل کتاب از روی حسدی که در دل دارند، دوست داشتند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند» از طریق شبهه افگنی در دیتان. انگیزه آنان از این کار حسد است نه حرکت در مسیر حق زیرا این کارشان «پس از این» انجام گرفت «که حق بر آنان آشکار شد» یعنی: پس از این که دانستند محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رسول خداست و اوصاف آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را در تورات و انجیل یافتند، دست به این کار زدند.

حسد بر دو نوع است: حسد پسندیده و حسد ناپسند. حسد ناپسند آن است که در آرزوی زوال نعمت از برادر مسلمان باشی، چه همراه با آن، این آرزو را که آن نعمت از آن تو گردد، داشته باشی یا خیر. اما حسد پسندیده که به نام «غبطه» یا «منافسه» نامیده می شود؛ در این حدیث شریف معرفی شده است: «لا حسد إلا فی اثنتین: رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل وآناء النهار، ورجل آتاه الله مالا، فهو ينفقه آناء الليل وآناء النهار: حسد مذموم است مگر در دو چیز: مردی که خدای عزوجل به او قرآن داده (یعنی آن را حفظ دارد) و در پاسهای شب و روز آن را بر پا می دارد و مردی که خدای عزوجل به او ثروتی داده و او در پاسهای شب و روز آن را بر مستحقان انفاق می کند». حقیقت حسد پسندیده آن است که شخص مسلمان آرزو کند تا همان خیر و

نعمتی را که برادر مسلمانش دارد، او نیز داشته باشد، بی آن که زوال آن نعمت را از برادر مسلمان خویش تمنا کند.

«پس عفو کنید و روی بگردانید» عفو: ترک بازخواست و انتقام در برابر گناه و صفح: دور ساختن اثر گناه و خطای دیگران از نفس، یا روگردانیدن از گناهکار است، که شامل ترک مجازات و ترک سرزنش و ملامت وی هر دومی شود «تا خدا فرمان خویش را بیاورد» یعنی: تا آن گاه که فرمانی از سوی خدای سبحان در مورد مجازات یهودیان برای شما برسد، عفو و گذشت پیشه کنید. مضمون این فرمان که بعداً می آید: قتل گروهی، تبعید برخی، تعیین جزیه بر برخی دیگر و در امان ماندن کسانی از یهودیان است که اسلام آورند «که خدا بر هر کاری تواناست» ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: ﴿فَاعْفُوا وَأَصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ﴾ را آیه: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِشَيْءٍ عِنْدَ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكُمْ دِينُهُ ۚ وَسَأَذِّنُ الصَّلَاةَ لِلنَّاسِ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ منسوخ گردانید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کعب بن اشرف شاعری یهودی بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله را هجو می کرد، پس این آیه درباره وی نازل شد.

وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَمَا نُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ نَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٠﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و هرگونه خیری که پیشاپیش» برای آخرت «خویش بفرستید» بدانید که پاداش و ثواب «آن را نزد خداوند خواهید یافت» بدین سان، خداوند بزرگ مؤمنان را بر اعمال نیک بر می انگیزد تا برایشان در دنیا و آخرت پیروزی عنایت فرماید «خداوند به آنچه می کنید، بیناست» و از عمل هیچ عمل کننده ای غافل نمانده پاداش، یا کیفر هیچ عملی - چه خیر باشد و چه شر - نزد وی ضایع نمی شود.

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ

كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١٣﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره یهود مدینه و نصارای نجران نازل شد زیرا یهود می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن که یهودی باشد و نصاری می‌گفتند: هرگز کسی وارد بهشت نمی‌شود مگر آن که مسیحی باشد پس هر طایفه‌ای، دیگری را به گمراهی متهم می‌کرد.

«و گفتند: هرگز کسی به بهشت درنیاید، مگر آن که یهودی یا نصاری باشد. این آرزوهای» واهی «آنان است» یعنی: این فقط آرزوهای خامی است که آنها در دل می‌پروراند، بی آن که برای این آرزوهای خام، دلیلی در کتابهای نازل شده خدا ﷻ وجود داشته باشد «بگو: اگر راست می‌گویید» یعنی: اگر در این آرزوهای خام و ادعاهای باطلتان راست گوئید «برهانتان را بیاورید» برهان: دلیلی است که با آن یقین به دست آید.

بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٤﴾

«چنان نیست» که می‌پندارند «بلکه» دیگران نیز به بهشت وارد می‌شوند و آنان عبارتند از: «هر کس که خود را با تمام وجود به خدا تسلیم کند» یعنی: هر بشری که روی دل به سوی خدا ﷻ نهاده و عملش را برای او خالص گرداند «و نیکوکار باشد» یعنی: اعمال شایسته انجام دهد «پس مزد وی پیش پروردگار اوست» یعنی: پاداش عمل وی بهشت است «و بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد» در آخرت. اعمال شایسته: اعمالی است که با شرع الهی مطابقت داشته از طریق پیامبران وی ﷺ صادر شده باشد زیرا عمل مقبول الهی دو شرط دارد: اول این که آن عمل، خالصانه برای خداوند ﷻ باشد. دوم این که آن عمل، نیکو بوده و با شریعت خداوند ﷻ موافق باشد. پس اگر عمل، خالصانه برای خداوند متعال بود، ولی با شرع انور موافقت نداشت، پذیرفته نیست؛ به همین جهت، رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرموده‌اند: «من

عمل عملا لیس علیه أمرنا فهو رد: هر کس عملی انجام دهد که مطابق با شریعت ما نباشد، آن عمل مردود است».

**وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصْرَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصْرَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ
كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ ؕ قَالَ اللَّهُ يُحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١١٣﴾**

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس روایت شده است که فرمود: چون هیأت نمایندگی نصارای نجران نزد رسول خدا ﷺ آمدند، دانشمندان یهودی به ملاقات آنان شتافتند، سپس هر دو گروه در محضر رسول خدا ﷺ با یکدیگر به منازعه پرداختند، در این میان، رافع بن حرمه یهودی خطاب به نصاری گفت: شما بر حق نیستید. و بنابراین، به عیسی عليه السلام و انجیل کفر ورزید. از آن طرف مردی از اهالی نجران در پاسخ وی گفت: این شماست که برحق نیستید. به این ترتیب او هم منکر نبوت موسی عليه السلام شده و به تورات کفر ورزید. همان بود که نازل شد: «یهودیان گفتند که مسیحیان برحق نیستند و مسیحیان گفتند که یهودیان برحق نیستند» هر طایفه‌ای از آنها خیر و خوبی را از دیگری نفی کرده و آن را به خود اختصاص دادند، درحالی که شیوه اهل انصاف این نیست زیرا منصف به حقی که نزد خصمش وجود داشته باشد اعتراف، و باطل وی را رد می‌کند و هرگز بغضی که علیه دشمنش دارد، او را به انکار حق وانمی‌دارد «حال آن که کتاب آسمانی رامی‌خوانند» یعنی: هر یک از آنها در کتاب خود، تأیید طرف مقابل را که به او کفر ورزیده‌اند، می‌خوانند «کسانی هم که هیچ چیز نمی‌دانند، سخنی همانند سخن آنان گفتند» یعنی: امتهای قبل از یهود و نصاری نیز که به کتابهای آسمانی علمی نداشتند، همین سخن را گفتند «پس خداوند، روز رستاخیز در آنچه باهم اختلاف می‌کردند، میانشان داوری خواهد کرد» یعنی: خداوند جل جلاله آنها را در روز قیامت با هم گرد خواهد آورد، آن‌گاه میانشان با داوری عادلانه خویش رسیدگی کرده، محق را به بهشت و مبطل را به دوزخ رهسپار خواهد ساخت.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسْجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١٤﴾

«و کیست ظالم تر؟» استفهام انکاری است، یعنی: کسی ظالم تر نیست «از آن کس که نگذارد در مساجد خدا نام وی برده شود» و کسانی را که برای ادای نماز، ذکر و تلاوت و تعلیم قرآن به مساجد می آیند، از آن بازدارد «و در ویرانی آنها بکوشد» یعنی: در ویرانسازی بنای آنها، یا در تعطیل کردن طاعات و عبادات در آنها - چون تعلیم علم، نشستن در آنها برای اعتکاف و امثال آن از فعالیت‌های مشروع دیگر - بکوشد؟ چنان‌که مشرکان در روز حدیبیه با رسول خدا ﷺ همین کار را کردند، آن‌گاه که آن حضرت ﷺ و همراهانشان را از ورود به مکه بازداشتند «آنان را نسزد جز این که ترسان و لرزان در آنها درآیند» یعنی: سزاوارشان این بود که با ترس و لرز از هیبت الله ﷻ که پروردگارشان است، به مساجد وارد می شدند زیرا مساجد خانه‌های عبادت حق تعالی است. یا معنی این است: کفار را با جهاد چنان مرعوب کنید که کسی از آنها با احساس امنیت وارد مساجد شمانشود «در این دنیا برایشان خواری است» یعنی: برای این گروهی که مساجد خدا ﷻ را ویران کرده و از ذکر خدای عزوجل در آنها جلوگیری می کنند، در دنیا از جانب خداوند متعال خواری و ذلتی سخت است، که این خواری و ذلت رابه دست مؤمنان جهادگر در راه دینش بر آنها وارد می سازد، بدین گونه که مجاهدان مؤمن، آنها را می کشند، به اسارت می گیرند و بر آنان جزیه وضع می کنند «وبرایشان در آخرت عذابی بزرگ است» در آتش جهنم.

این آیه مؤمنان را ارشاد می کند که باید مساجد خدا ﷻ را از تسلط کفار نگه دارند، همچنین به مؤمنان اجازه می دهد که هرگاه کفار بیمناک و ذلیل بودند، درهای مساجد را بر رویشان نبندند. مفسران در تعیین مراد آیه از کسانی که مؤمنان را از مساجد خدا ﷻ باز می دارند و در ویرانسازی آنها می کوشند، بر دو قول اند؛ قول اول این است که: مراد از آنان نصاری هستند که مردم را از ادای نماز در بیت المقدس باز می داشتند. قول دوم این است که: مراد از آنان، مشرکان قریشند که رسول خدا ﷺ را در روز

حدیبیه از ورود به مسجدالحرام بازداشتند. ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده، و در بیان سبب نزول آن نیز هر دو قول روایت شده است.

وَاللَّهُ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

«و از آن خداست مشرق» یعنی طلوعگاه خورشید «و مغرب» یعنی غروبگاه آن. آری! طلوعگاه و غروبگاه خورشید و مابین آنها همه ملک خداوند عَلَّامٌ است «پس به هر سو رو کنید» یعنی: به هر سمتی که روی آورید؛ «آنجا رو به خداست» اما این حکم ناظر بر وقتی است که جهت قبله بر نمازگزار پوشیده بماند، یا زمانی که انسان نماز نافله را سوار بر مرکب ادا می کند، چنان که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوار بر مرکبشان به هر سوئی که می رفت، نماز می گزاردند «بی گمان خدا گشایشگر داناست» فضل و عطای وی محصور و محدود نیست و همه چیز و همه کس رادر برمی گیرد و علم وی در به سامان آوردن امور خلقتش فراگیر است.

در این آیه، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و یارانانشان که از مکه اخراج شده و از مسجد و مصلاهی خود رانده شده بودند، مورد دلجویی قرار گرفته اند.

این آیه در رأی جمهور علما منسوخ است زیرا چنان که ابن جریر طبری می گوید: «این حکم قبل از دستور روی آوردن به قبله نازل شده بود تا این عقیده سردمداران ادیان پیشین را ابطال کند که می پنداشتند؛ عبادات جز در معابد درست نیست». ابن عباس رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا می گوید: «اولین چیزی از قرآن که برای ما منسوخ شد - و خدا داناتر است - موضوع قبله بود». اما به قولی: حکم این آیه، مربوط به نماز نافله سوار بر مرکب است؛ چنان که در تفسیر آن بیان شد.

اگر کسی سعی و تلاش خود را در یافتن جهت قبله کرد ولی موفق نشد که آن را بیابد، لذا اجباراً به غیر جهت قبله نماز گزارد، نمازش نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد) جایز است، ولی در رأی مالک، اعاده نماز در وقت آن برایش مستحب می باشد. اما شافعی می گوید: نماز وی درست نیست زیرا قبله شرطی از شروط نماز می باشد.

لیکن در صحت ادای نماز نافله سوار بر مرکب - به هرسویی که روی آورد - در میان فقها اختلافی نیست.

وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ بَلْ لَّهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلُّ لَّهُ قٰنُوْنٌ ﴿۱۱۶﴾

«و گفتند: خداوند فرزندی برای خود برگزیده است» یهودیان گفتند: عزیر پسر خداست، نصاری گفتند: مسیح پسر خداست و کفار عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند. مراد آیه کریمه - چنانکه در بیان سبب نزول آمده است - ردپندار همه این گروه‌هاست «او منزه است» از آنچه به وی از برگزیدن فرزند نسبت می‌دهند «بلکه هرآنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» از آنجمله؛ عزیر و عیسی و فرشتگان همگی بندگان خاضع خداوند ﷻ هستند که از عبادت وی سر بر نمی‌تابند، لذا چگونه می‌توانند فرزندان خدا ﷻ باشند؟ «و همه سر به راه او هستند» یعنی: همه آنها به بندگی پروردگار قیام نموده و برای او خاضعند، پس چگونه فرزند وی می‌باشند؟ ابن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ در حدیث شریف قدسی روایت می‌کند که فرمودند: «خدای متعال فرمود: فرزند آدم تکذیب کرد و دشنام داد؛ تکذیب وی در این است که می‌پندارد، من قادر به بازگرداندن حیات وی به شکل اولیه آن نیستم. اما دشنام دادن وی، در این گفته‌اش در باره من است که: من فرزند دارم، در حالی که من پاک و منزهم از آن که همسر یا فرزندی برگزینم».

بَدِيعِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِؕ وَاِذَا قَضٰى اَمْرًا فَاِنَّمَا يَقُوْلُ لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ ﴿۱۱۷﴾

«نوپدیدآورنده آسمانها و زمین است» یعنی: حق تعالی آفرینش آنها را بدون نمونه پیشینی آغاز و ابداع کرده است «و چون به کاری اراده کند» یعنی: اراده کند که چیزی را بیافریند، یا آن را به سامان آورد «فقط می‌گوید: به وجود بیا، پس بی‌درنگ موجود می‌شود» یعنی: هرچه را که اراده کند، با گفتن کلمه «کن: باش»، می‌آفریند، از آن رو که قدرت وی کامل است، پس چگونه برای وی فرزندی است؟

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ

قَوْلِهِمْ تَشَبَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿١١٨﴾

«بی خردان» یعنی: مشرکان عرب «گفتند: چرا خداوند» بی واسطه «با ما سخن نمی گوید» تا ما را از نبوت محمد ﷺ خبر دهد و ما بدانیم که او پیغمبر است «یا چرا معجزه‌ای برای ما نازل نمی شود» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت وی «آن کسانی که پیش از اینان بودند» یعنی: یهود و نصاری «نیز مانند سخن آنان را گفتند، دل درویشان همانند است» در اتفاقشان بر کفر و طرح خواسته‌های ناروا و پیشنهاد فرستادن معجزات از سوی خدای سبحان «ما نشانه‌های خود را برای مردمی که اهل یقین هستند» یعنی: برای آنان که به حق اعتراف کرده و به اوامر ما گردن می نهند و تصدیق کننده ما می باشند «روشن ساخته ایم» اما آنان که خداوند ﷻ بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر شنوایی و بینایی شان پرده‌ای است، اگر هر نشانه و معجزه‌ای را هم ببینند، ایمان نمی آورند تا آن که عذاب دردناک الهی را مشاهده کنند. چنان‌که این معنی در آیه دیگری آمده است.

سبب نزول آیه کریمه این بود که رافع بن خزیمه به رسول خدا ﷺ گفت: اگر چنان‌که ادعا می کنی، به حق فرستاده خدا هستی، به خدا بگو که با ما سخن بگوید تا سخن وی را بشنویم. پس خداوند ﷻ این آیه را نازل کرد.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ ﴿١١٩﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از رد درخواست کافران در مورد سخن گفتنشان با وی در مورد صحت نبوت، تأکید می کند که محمد ﷺ فرستاده بر حق وی است: «ماتو را به حق فرستادیم تا مزده دهنده و بیم دهنده باشی» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «یعنی تو را مزده دهنده بهشت و بیم دهنده از دوزخ فرستادیم». «و درباره دوزخیان از تو پرسشی نخواهد شد» یعنی: وظیفه تو ابلاغ است و بس و تو در این مورد که چرا دوزخیان ایمان نیاورده‌اند، مورد بازخواست قرار نمی گیری و بدان که مسیرشان خواه ناخواه به سوی جهنم است.

وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ
 الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١٢٠﴾

«و یهودیان و مسیحیان هرگز از تو راضی نمی‌شوند، مگر آن که از کیش آنان پیروی کنی» یعنی: اگر تمام پیشنهاداتشان را هم بپذیری و برآورده کنی، از تو خشنود نمی‌شوند زیرا خواسته آنها، معجزات و نشانه‌هایی نیست که به تو پیشنهاد می‌کنند، بلکه خواسته واقعی آنها برگرداندن از دینت به سوی دین خودشان و پیروی‌ات از خواسته‌ها و هوسهایشان است. همچنین است هر بدعت گذار و پیروهای نفسی که جز پیروی از هوی و هوس خویش، هیچ چیز دیگر او را از اهل حق راضی نمی‌گرداند. پس ای محمد ﷺ! از تلاش برای راضی نمودنشان دست بر دارو به آنان «بگو: هدایت» حقیقی «تنها هدایت الهی است» نه آنچه که شما برآیند از شریعت‌های منسوخ شده و کتاب‌های تحریف شده «و اگر پس از آن علمی که بر تو فرود آمده است، باز از هوسهایشان» یعنی: از تحریفاتی که در کتب خود آورده‌اند، از بدعت‌آفرینی‌هایی که در دین خود کرده‌اند و از احکام و اندیشه‌های ناروایشان؛ «پیروی کنی، در برابر خدا سرور و یآوری نخواهی داشت» این هشدار سختی است که هر چند مخاطب آن رسول اکرم ﷺ اند، ولی مراد کنایی از آن امت ایشانند که باید به هوش باشند تا مبادا در کمین هواها و گرایش به آیین‌های دیگر بیفتند و رضای بدعت‌گزاران را بجویند؛ که هر کس چنین باشد، خوار و بی‌مقدار است.

سبب نزول آیه کریمه بنا به یکی از روایات این بود که: یهودیان از رسول خدا ﷺ خواهان متارکه شده و به ایشان وعده می‌دادند که در صورت موافقت با این پیشنهاد، ممکن است از ایشان پیروی کنند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ ۗ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿١٢١﴾

«کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم» به قولی: مراد از آنان مسلمانانند. به قولی دیگر: مراد کسانی از اهل کتابند که مسلمان شده‌اند. چنان‌که در بیان سبب نزول آن آمده است: آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که همراه جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه باکشتی از سرزمین حبشه

به مدینه آمدند و آنها جمعا چهل مرد از اهالی حبشه و شام بودند. اما ضحاک می‌گوید: «آیه کریمه درباره یهودیانی نازل شد که ایمان آوردند». آری! اینان «آن را چنان که حق تلاوت آن است، می‌خوانند» یعنی: اینان از کتاب خدا جَلَّ جَلَلُهُ پیروی کرده و به مفاد آن عمل می‌کنند، پس حلال آن را حلال، و حرام آن را حرام می‌شناسند، تحریف و تبدیلی در آن پدید نمی‌آورند و آن را بر غیر تأویلش، معنی نمی‌کنند. این تفسیر ابن مسعود رضی الله عنه از جمله: ﴿يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ﴾ است. ولی عمر بن خطاب رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «آنان کسانی هستند که چون به آیه رحمت برسند، آن را از خداوند متعال درخواست می‌کنند و چون به آیه عذاب برسند، از آن به خدا جَلَّ جَلَلُهُ پناه می‌برند». نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین می‌کردند. «آنان کسانی هستند که به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» ولی «کسانی که بدان» یعنی: به کتاب الهی «کفر ورزند، همانانند که زیانکارانند» در دنیا و آخرت و عذاب بر آنان لازم شده است.

يَبْنَئِ إِسْرَائِيلَ يَلْأَذْكُرُوا نِعْمَتِي الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٢٢﴾ وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿١٢٣﴾

«ای بنی اسرائیل! نعمتم را که بر شما ارزانی داشتم و این که شما را بر جهانیان برتری دادم، یاد کنید و از روزی که کسی به داد کسی نرسد و از کسی بدل و بلاگردانی پذیرفته نشود و شفاعت به حال او سود ندهد و یاری نیابند، بترسید» تفسیر نظیر این دو آیه، در آیات (۴۷ و ۴۸) از همین سوره گذشت. بقاعی می‌گوید: «خداوند متعال آنچه را که در آغاز داستان بنی اسرائیل از یادآوری نعمتها و هشدار دادن از عذاب بیان کرده بود، در اینجا تکرار کرد تا روشن شود که این خلاصه داستان است»

﴿ وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴿١٢٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال برای توجه دادن به مقام و شرف ابراهیم خلیلش صلی الله علیه و آله و این که او را امام و پیشوای یکتاپرستی برای مردم گردانید، می‌فرماید: «و چون ابراهیم را

پروردگارش **ابتلا کرد**» ابتلا: امتحان و آزمایش انسان با مکلف کردن وی به اموری است که انجام یا ترک آنها بر وی دشوار است تا در برابر آن پاداش دریافت دارد. و آزمایش ابراهیم علیه السلام: «**با کلماتی**» بود که این کلمات عبارت است از این فرموده باری تعالی: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ «**من تو را پیشوای مردم می گردانم**». «و او آنها را به انجام رساند» یعنی: ابراهیم علیه السلام با این گفته خود: «ومن ذریتی: و از دودمانم نیز به امامت بگمار»؛ خواهان ازدیاد مضمون آن کلمات شد. یا معنای: (فاتمها) این است: ابراهیم علیه السلام به بهترین وجه به حق امامت قیام کرد. ابن کثیر از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می کند که فرمود: مراد از «کلمات»، ده سنت ابراهیمی است که پنج سنت از آنها مربوط به سر انسان و پنج دیگر در سایر اعضای وی است که مجموعاً ده خصلت اند و به **خصلتهای فطرت معروف می باشند و عبارتند از:**

۱- شستن دهان. ۲- شستن بینی. ۳- مسواک کردن. ۴- کوتاه کردن سیبیل. ۵- بازکردن موهای سر از وسط. ۶- ختنه کردن. ۷- گرفتن ناخن ها. ۸- تراشیدن موی زیر بغل. ۹- ستردن موی زهار. ۱۰- استنجا به آب.

ابن کثیر در مورد هدف از «کلمات»، روایات و نظرات دیگری را نیز بیان کرده، آن گاه به نقل از ابن جریر طبری می گوید: «جایز است که مراد از «کلمات» همه این روایات باشد و جایز است که بعضی از این آرا صحیح باشد. اما در این باره حدیث صحیح و مورد اتفاقی نداریم که حتما یکی از آنها را بنا بر تعیین نام ببریم»

«**ابراهیم گفت: و از دودمانم نیز**» یعنی: پروردگارا! از دودمانم نیز پیشوایانی را برانگیز. «**خداوند عز و جل فرمود: عهد من به ستمکاران نمی رسد**» یعنی: در میان دودمانت عاصیان و ستمکاران نیز وجود دارند و بدان که آنان شایستگی پیشوایی را نداشته و به حق آن قیام نمی ورزند، لذا این موهبت من به آنان نمی رسد. آری! امام و پیشوا - چنان که در روایات آمده است - ناگزیر باید از اهل عدالت و عمل به شرع باشد و هرگاه از جاده عدل و عمل به شرع منحرف شد؛ ستمگر می شود.

پس این آیه، در واقع دستوری به مؤمنان است که: هرگز ستمگری را متولی امور شرع و زمامدار جامعه اسلامی نگردانند زیرا امام از آن روی به پیشوایی برگزیده می شود که به

سخن و عمل وی در امور دین اقتدا شود، پس اگر او ظالم یا فاسق باشد، مقتدیان و پیروان خویش را گمراه و از صراط مستقیم منحرف می‌سازد. بنابراین، خواسته ابراهیم علیه السلام فقط در حق کسانی از دودمانش اجابت شده که شایسته امامت و پیشوایی هستند، نه در حق ستمگران آنان.

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَن طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْمُكَافِرِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿١٢٥﴾

«و یاد کنید» ای اعراب! این نعمتم را بر خود «که چون خانه کعبه را بازگشتگاه قرار دادیم» که حجاج بعد از پراکنده‌بودنشان در نقاط مختلف جهان، در آن بازگشتگاه گرد هم می‌آیند «و» قرار دادیم خانه کعبه را «حرم امن مردم» یعنی: محل امنی که نباید کسی در آن از کسی بترسد، چنان‌که بر کسی که به آن پناه‌ببرد، حد اقامه نمی‌شود، لذا کسی که به آن وارد شود، از هر نظر ایمن است. «و» گفتیم: «از مقام ابراهیم نمازگاهی بسازید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: [هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به برابر مقام ابراهیم رسیدند] فرمودند: «این مقام ابراهیم است. گفتیم: یا رسول‌الله! آیا آن را نمازگاهی نمی‌سازید؟ به همین مناسبت بود که آیه فوق نازل شد». همچنین ابن عمر از پدرش رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «با پروردگارم در سه چیز موافقت نمودم؛ در حجاب، در اسیران بدر و در مقام ابراهیم». یعنی: در هر سه مورد بر تأیید رأی من آیه نازل شد. مقام ابراهیم علیه السلام: سنگ معروفی است که ابراهیم علیه السلام برای بنای کعبه بر روی آن می‌ایستاد و هنگامی که او و پسرش اسماعیل علیهما السلام دیوار کعبه را بالا می‌آوردند و به آن ضرورت افتاد، اسماعیل علیه السلام آن را آورد تا پدرش بر آن بایستد. این سنگ به دیوار کعبه چسبیده بود و اولین کسی که آن را به‌جای فعلی آن انتقال داد، عمر بن خطاب رضی الله عنه بود. مقام ابراهیم علیه السلام برای مردم معروف است و آنان مکلفند که در آن دو رکعت نماز طواف را ادا کنند.

علما در این باره که نخستین بانی خانه کعبه چه کسی بود، اختلاف نظر دارند. ابن کثیر پس از آن که نظرهای مختلف در این رابطه را نقل می‌کند، می‌گوید: «غالب کسانی که به این روایات استناد می‌کنند، مرجع آنها منابع اهل کتاب است و اینها اخباری است که نه تصدیق می‌شود و نه تکذیب و نه بر آنها - صرفا - می‌شود اعتماد کرد، اما اگر حدیثی در این باره به صحت رسید، پس بر سر و چشم می‌پذیریم».

«و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانه‌ام را پاکیزه گردانید» از بتها، حضور کفار، پلیدیها، از طواف کردن شخص جنب و حیض و از هر پلیدی دیگری «برای طواف کنندگان و معتکفان» عاکف: کسی است که برای انجام دادن عبادت، مقیم و پایبند مسجد می‌شود. بعضی گفته‌اند: عاکف، مجاور مکه است، نه مقیم مکه و از اهالی آنجا. «و» خانه‌ام را پاکیزه گردانید برای «رکوع و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

فقها در بیان احکام این آیه گفته‌اند:

- ۱- گزاردن دو رکعت نماز طواف واجب است.
- ۲- کسی که وارد حریم کعبه می‌شود از انتقام گرفتن ایمن است، اما حدود در سرزمین حرم اقامه می‌شود، نه در خود خانه کعبه.
- ۳- گماردن ظالم یا فاسق به رهبری سیاسی و قضائی جامعه اسلامی جایز نیست. لیکن باید گفت که حاکم با ارتکاب فسق، خود به خود عزل نمی‌شود تا اهل حل و عقد او را بر کنار نکنند.
- ۴- نماز گزاردن در مسجد الحرام بر طواف نفل فضیلت بیشتری دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ وَنِيسَ الْمَصِيرُ ﴿١٢٦﴾

«و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! اینجا را» یعنی: مکه را «شهری امن بگردان». در احادیث شریف آمده است که: رسول اکرم ﷺ درباره مدینه - همانند دعای ابراهیم عليه السلام در مورد مکه - دعاهای بسیاری نمودند و مدینه منوره را حرم امنی قراردادند، از جمله

آنها این حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه است: «اللهم إني أحرم ما بين جبلتها مثل ما حرم به إبراهيم مكة، اللهم بارك لهم في مدهم وصاعهم: بارخدایا! من میان هر دو کوه مدینه را حرام قرار می‌دهم، چنان‌که ابراهیم مکه را حرام قرار داد. بار خدایا! به آنان (مردم مدینه) در مد و پیمانۀ آنها برکت بده». «و از اهلش» یعنی: از اهل مکه «هر کس از آنان را که به خدا و روز بازپسین ایمان دارد، از میوه‌ها روزی ده» نه کسی را که کفر ورزیده است. اما خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام فرمود: «و هر کس که کفر ورزد، اندکی برخوردارش می‌کنم» از رزق و روزی این دنیا. یعنی: مطمئنا من مؤمنان از اهل این خانه را روزی می‌بخشم، ولی کافران را نیز روزی می‌رسانم زیرا رزق و روزیم همانند امامت و پیشوایی نیست که فقط به پارسایان و مؤمنان اختصاص داشته و به دیگری نرسد، بلکه روزی‌ام‌هم به مؤمنان می‌رسد و هم به کفار «سپس دچار عذاب دوزخش سازم» یعنی: کافرا در آخرت به گونه‌ای گرفتار عذاب آتش می‌گردانم که راه نجاتی از آن نداشته‌باشد «و چه بد سرانجامی است» آن سرانجام شومی که در انتظارشان است.

وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۲۷﴾

«و چون ابراهیم و اسماعیل پایه‌های خانه کعبه را بر افراشتند» بر زیربنا و اساس ثابت و استواری، گفتند: «پروردگارا! از ما بپذیر» این کار پاکیزه را «که درحقیقت تویی شنوای دانا» دعای ما را می‌شنوی و نیتمان را می‌دانی. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز درسی و پنج سالگی - آن‌گاه که قریش خانه کعبه را تجدید بنا می‌کردند - در ساختن خانه کعبه سهم داشتند و همراه با قریشیان سنگ انتقال می‌دادند. چنان‌که اراده الهی بر آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله قرار دهنده «حجرالاسود» در محل آن باشند، که این داستان به تفصیل در کتابهای سیرت آمده است.

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ

الرَّحِيمُ ﴿١٢٨﴾

همچنان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! ما را تسلیم خود قرار ده» یعنی: ما را بر اسلام استوار و پایدار گردان، یا بر اسلام ما بیفزای. افزونی در اسلام، به افزودن ایمان و اعمال نیکوست «و از نسل ما امتی فرمان بردار خود بساز» که عبارت است از: امت محمد ﷺ. بعضی گفته‌اند: مراد اعرابند زیرا همانها نسل و تبار ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام هستند «و مناسک ما را به ما بنما» یعنی: ما را به مناسک حج و مواضع ذبح قربانی مان راهنمایی فرما «و از مادرگذر که تویی توبه پذیر مهربان». مجاهد می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام دعا کرد: پروردگارا! مناسک ما را به ما بنما! پس جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و او را به محل کنونی خانه کعبه آورد و گفت: ستونهای آن را برافراز. ابراهیم علیه السلام ستونهای آن را برافراشت و بنای آن را به انجام رساند. سپس جبرئیل علیه السلام دست وی را گرفته و او را به سوی منی برد و چون به موضع جمره عقبه رسیدند، ناگهان دیدند که ابلیس در پای درخت ایستاده است، جبرئیل علیه السلام به ابراهیم علیه السلام گفت: تکبیر بگو و او را با سنگریزه بزن. ابراهیم علیه السلام تکبیر گفت و او را به هفت سنگریزه زد. ابلیس عقب رفت تا به موضع جمره میانه رسید. ابراهیم علیه السلام بار دیگر او را به هفت سنگریزه زد و تکبیر گفت و در موضع جمره سوم نیز چنان کرد. سپس جبرئیل علیه السلام دستش را گرفت و او را به مشعر الحرام برد و گفت: این مشعر الحرام است. آن‌گاه به راه افتادند تا او را به عرفات برد و گفت: آیا آنچه را که به تو نمایاندم شناختی؟ و سه بار این جمله را تکرار کرد. ابراهیم علیه السلام گفت: «عرفت: آری! شناختم»، بدین جهت است که آن را «عرفات» نامیدند. آن‌گاه به ابراهیم علیه السلام گفت: پس برای حج ندا در ده. ابراهیم علیه السلام پرسید: چگونه ندا در دهم؟ جبرئیل علیه السلام گفت: بگو، هان! ای مردم! پروردگارتان را اجابت کنید. ابراهیم علیه السلام ندا در داد و بندگان خدا عز وجل چنین اجابت گفتند: «لیبک، اللهم لیبک: به فرمان حاضریم پروردگارا! به فرمان حاضریم». پس هر کس در آن روز ابراهیم علیه السلام را اجابت گفته است، او حتما حج انجام می‌دهد.

رَبَّنَا وَأَبْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٣﴾

همچنین ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام دعا کردند: «پروردگارا! در میان آنان» یعنی: در میان اعرابی که از نسل ما دو تن هستند «رسولی از خودشان برانگیز» که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام این دعای ایشان را پذیرفت و از نسل ایشان فرستاده‌ای برانگیخت که حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند. فرستاده‌ای: «که آیات تو را بر آنان بخواند» یعنی: دعای ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام متضمن این خواسته نیز بود که خداوند متعال بر آن پیامبر، قرآنی نازل کند که خوانده شود «و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد» حکمت: شناخت دین، فهم احکام آن و فهم شریعت است «و پاکیزه‌شان کند» از شرک و سایر گناهان «که تو خود عزیز» شکست‌ناپذیر و «حکیمی» در افعال و سخنان خویش، پس از روی حکمت و فرزانه‌گی، هر چیز را در جایگاه آن قرار می‌دهی. در حدیث شریف به روایت ابو امامه رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است که فرمود: گفتیم: یا رسول الله! سرآغاز کار رسالت شما چه بود؟ فرمودند: «سرآغاز آن دعای پدرم ابراهیم بود، عیسی نیز به بعثت من بشارت داد و مادرم (در خواب) دید که از وی نوری خارج شد که قصرهای شام از آن روشن گشت». مراد این است که اولین کسی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در میان مردم یاد کرد و مشهور ساخت، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام بود. ابن کثیر می‌گوید: «مخصوص گرداندن سرزمین شام به ظهور نور رسالت در آن، به استقرار دین و نبوت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سرزمین شام اشاره دارد، از این جهت، شام در آخرالزمان دار اسلام و اهل آن خواهد بود و در آن عیسی بن مریم علیهما السلام فرود خواهد آمد».

وَمَنْ يَرْغَبْ عَنِ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ، وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ

الصَّالِحِينَ ﴿١٣٠﴾

آن‌گاه خداوند عَلَيْهِ السَّلَام در محکومیت عقیده شرک آلود کفار - اعم از مشرکان و اهل کتاب - که مخالف با آیین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است، می‌فرماید: «و چه کسی از آیین ابراهیم روی بر

می‌تابد، مگر آن کسی که سبکسر باشد» یعنی: فقط کسی از آیین حنیف ابراهیم روی بر می‌تابد که نسبت به خویشتن خویش جاهل بوده و درمصلحت خویش نیندیشد و لذا خود را به نابودی بکشاند «و ما او را» یعنی: ابراهیم علیه السلام را «در دنیا برگزیدیم» هنگامی که او را به پذیرش و تبلیغ اسلام مأمور کردیم «و هم او، در آخرت از شایستگان است» و از نیکبختان؛ پس کسی که راه و روش او را فرو گذاشته و گمراهی را انتخاب نماید، بسی نابخرد و نادان است.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: عبدالله بن سلام دوبرادرزاده‌اش به نامهای سلمه و مهاجر را به سوی اسلام دعوت کرد، سلمه دعوت وی را پذیرفت و مسلمان شد، اما مهاجر سر باز زد؛ پس این آیه کریمه نازل گردید.

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْتُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۳۳﴾

«هنگامی که پروردگارش به او» یعنی: به ابراهیم علیه السلام «فرمود: تسلیم شو» یعنی: به دین اسلام چنگ بزن و برای خداوند بزرگ، مخلص و منقاد باش «گفت: به پروردگار جهانیان تسلیم شدم» و فرمان پروردگارم را لیبیک گفتم.

وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۴﴾

«و» شما منحرفان اهل کتاب، به غلط مدعی آن هستید که ابراهیم علیه السلام و فرزندانش یهودی یا نصرانی بوده‌اند زیرا: «ابراهیم و یعقوب به همان سفارش کردند» یعنی: به سفارش خدا جل جلاله در تمسک به آیین اسلام، یا به گفتن کلمه: ﴿أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ سفارش کردند «فرزندان خود را» یعنی: یعقوب علیه السلام نیز فرزندان خود را همچون ابراهیم علیه السلام به این راه و روش سفارش نمود، درحالی که می‌گفت: «ای فرزندان من! خداوند این دین را برای شما برگزیده‌است» یعنی: دین اسلام را، همان آیینی را که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از بارگاه خدا جل جلاله آورده «پس البته نباید جز در حالت مسلمانی بمیرید» یعنی: به اسلام چنگ زنید و از آن جدا نشوید تا آن که چون مرگتان در رسد، درحالی بمیرید که بر دین اسلام پایدار هستید. لذا مراد یعقوب علیه السلام فقط این نبود که تنها در

هنگام مرگ بر حالت اسلام بمیرند، بلکه مراد وی پایداری ایشان بر اسلام در همه حالات تا هنگام مرگ است زیرا انسان می‌داند که خواهد مرد، اما نمی‌داند که چه وقت؟.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ آیا تو نمی‌دانی که یعقوب در روز مرگش فرزندان خود را به یهودیت سفارش کرد؟ پس این آیه در رد این ادعای بی‌اساسشان نازل شد.

**أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ
وَإِلَهَ آبَائِكَ وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُهَا وَجِدْنَا وَالنَّحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿۱۳۳﴾**

آن‌گاه خداوند بزرگ در رد پندار یهود و نصاری که به ابراهیم علیه السلام و فرزندان نسبت یهودیت یا نصرانیت می‌دهند و در رد عقیده مشرکان که از آیین توحیدی ابراهیم علیه السلام انحراف ورزیدند، می‌فرماید: «آیا وقتی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟» یا که بر او افترا می‌بندید؟ حضور مرگ: حضور نشانه‌ها و مقدمات آن است. آری! شما حاضر نبودید، ولی ما حاضر و ناظر بودیم «هنگامی که به پسران خود گفت: پس از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟» فرزندان وی در پاسخش «گفتند: خدای تو و خدای پدران ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خدایی یگانه است، می‌پرستیم» هر چند اسماعیل علیه السلام عموی یعقوب علیه السلام بود، اما فرزندان او را نیز پدر نامیدند زیرا اعراب عمو را نیز پدر می‌نامند «و ما در برابر او تسلیم هستیم» بدین‌گونه بود که یعقوب علیه السلام در هنگام مرگ از فرزندان پیمان گرفت که خدای یگانه را بپرستند و با او چیزی را شریک نگیرند، و آنها بر این پیمان اقرار کردند، پس این اقرارشان خود گواه این حقیقت است که آنان موحد و مسلمان بوده‌اند و یعقوب علیه السلام نیز براساس این اعتراف به مسلمان بودنشان گواهی داد. ابن‌کثیر می‌گوید: «ظاهراً یعقوب فرزند اسحاق، در حیات ابراهیم علیه السلام و ساره به دنیا آمد.»

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧٤﴾

«این امتی است که در گذشته است» تلک: به ابراهیم علیه السلام و فرزندان او و یعقوب علیه السلام و فرزندان او اشاره دارد. امت: یعنی: گروه و جماعت «دست آوردشان برای خودشان و دست آورد شما برای خودتان است و از آنچه آنان می کرده اند، شما بازخواست نمی شوید» این هشدار است به یهود زیرا آنان با تکیه بر این پندار که منسوب به پیشینیان صالحی هستند و با مغرور شدن به این تکیه گاه، از پیروی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سرباز زدند. آری! یهودیان باید بدانند که دست آورد هر گروهی به خودش مربوط بوده و کارنامه پدران، هیچ سودی به حال فرزندان ندارد و هرگز به دردشان نخواهد خورد. این آیه همچنین ردی است بر کسانی که به عمل گذشتگان خویش اتکا کرده و دل خود را با چنین آرزوهای باطلی خوش می کنند. چنان که در حدیث شریف نیز آمده است: «من ابطأ به عمله لم يسرع به نسبه: هرکس عملش بر وی کند آید، نسبش به نفع وی شتاب نمی کند». مراد این است که شما از حسنات گذشتگان نسبی خود سودی نمی برید، به گناهانشان هم مؤاخذه نمی شوید و از اعمالشان مورد بازپرسی قرار نمی گیرید، چنان که آنان نیز از اعمال شما مورد بازپرسی قرار نمی گیرند.

وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٧٥﴾

«و گفتند: یهودی یا مسیحی باشید تا هدایت شوید» یعنی: یهودیان به مسلمانان گفتند: یهودی شوید و نصاری به مسلمانان گفتند: مسیحی شوید تا به حق راه یابید، چنان که در بیان سبب نزول نیز آمده است. «بگو: چنین نیست، بلکه» هدایت و رستگاری در پیروی از «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: گرایش یافته از تمام ادیان باطل به سوی دین حق. حنیفیت؛ کیش و آیین اسلام است «و او از مشرکان نبود» این تعریض و کنایه گویی به یهود و نصاری است. یعنی: ابراهیم علیه السلام مانند شما به خدای عزوجل مشرک نبود، پس چگونه ادعا می کنید که او بر آیین یهودیت یا نصرانیت بوده است؟

قُولُوا ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ رَبِّهِمْ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَمَا أُوتِيَ

مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴿١٣٦﴾

خداوند متعال در این آیه بندگان مؤمنش را به سوی ایمان تفصیلی به آنچه که به وسیله حضرت محمد ﷺ بر ایشان نازل نموده و به ایمان اجمالی به آنچه که بر پیامبران پیشین نازل کرده، ارشاد می نماید و از برخی از پیامبران: به اسم نام برده و از بقیه آنها به اجمال یاد می کند: «بگویند» ای مسلمین! «ایمان آورده ایم به خداوند». از ابی هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: اهل کتاب، تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می کردند، لذا رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب، بلکه بگویید: به خداوند و به آنچه نازل کرده ایمان آورده ایم - تا به آخر آیه». «و» نیز ایمان آورده ایم «به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم واسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: فرزندان دوازده گانه یعقوب علیه السلام هستند که هر یک از آنها فرزندان داشته اند. «سبط» در بنی اسرائیل به منزله «قبیله» در میان اعراب است «و» ایمان آورده ایم «به آنچه به موسی و عیسی و آنچه به همه پیامبران از سوی پروردگارشان داده شده، میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم» که به برخی از آنها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر گردیم، چنان که یهود و نصاری کردند، بلکه ما مسلمانان به تمام انبیا و پیامبرانی که خداوند جل جلاله فرستاده و به همه کتابهایی که نازل نموده، ایمان داریم «و ما در برابر او تسلیم هستیم» و هیچ ستیز و کشمکشی را با او در ملکش نمی پسندیم. آری! بر مسلمانان است که این حقایق را اعلام نمایند و ایمان درست و راستین نیز چنین ایمانی است.

فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أُهْتَدُوا وَإِنْ نُؤَلُّوا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣٧﴾

«پس اگر آنان هم به آنچه شما بدان ایمان آورده اید، ایمان آوردند، قطعاً هدایت شده اند» یعنی: اگر اهل کتاب و غیر آنان نیز همچون شما به تمام کتابهای خداوند جل جلاله و به تمام پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ یک از آنان فرقی نگذاشتند، بی شک به راه

حق هدایت شده‌اند «ولی اگر روی برتافتند، جز این نیست که در شقاق‌اند» شقاق: ستیزه و عناد است «و به‌زودی خداوند شر آنان را از تو کفایت خواهد کرد» این وعده‌ای از سوی حق تعالی به پیامبرش می‌باشد که یقیناً کفایت شر معاندان ستیزنده و روبرتابنده از حق و حقیقت را خواهد کرد. بحمدالله که این وعده محقق شد زیرا مردان بنی‌قریظه به دست پیامبر ﷺ و مؤمنان به قتل رسیدند، بنی‌نضیر به شام تبعید شدند و بر نصارای نجران هم جزیه وضع شد. «که او شنواست» به آنچه که می‌گویند «دانااست» به هر کاری و به آنچه که از کینه و حسد و بغض و نفرت علیه مسلمین پنهان می‌دارند.

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ ﴿۱۳۸﴾

«این» ایمان ناب و تسلیم همه جانبه «رنگ الله است» لذا خود و خانواده‌هایتان را به آن رنگ زنید. آری! اسلام رنگ الهی است و همان‌گونه که رنگ کل یک شیء رنگ آمیزی شده را دربر می‌گیرد، همچنین است اسلام که حال مسلمانان متعهد را کاملاً دگرگون می‌کند. پس مراد از «رنگ خدا» در اینجا ایمان، یا دین خدای عزوجل است که او مردم را بر آن سرشته است.

گفتنی است که اصطلاح «رنگ خدا» اصلاً در معارضه با این عمل نصاری به کار گرفته شد که فرزندان خود را بعد از تولد آنها در درون رنگی زرد غوطه داده و آن را غسل تعمید می‌نامیدند و سبب تطهیر نوزاد می‌شناختند و چون این کار را انجام می‌دادند، می‌گفتند: اکنون او نصرانی‌ای راستین گردید. پس خدای عزوجل با این آیه این عمل‌شان را رد کرد. «و کیست بهتر از خداوند به اعتبار رنگ؟» یعنی: آیا در عرصه وجود، رنگی بهتر از رنگ خدای حکیم دانا هم‌هست؟ رنگ ایمان که خداوند متعال بندگانش را به آن مزین و آراسته ساخته و با آن از پلیدیهای شرک، پاک‌شان می‌گرداند؟ پس بدانید که ما مسلمانان از رنگ‌ها و انگ‌های قلبی بشری که دین یگانه خداوند متعال را آلوده و پارچه پارچه ساخته و امت واحده را به احزابی متعارض با هم تبدیل می‌کنند، پیروی نمی‌کنیم «و ما پرستندگان او هستیم» به اخلاص و انقیاد

تمام، لذا راه کشیشان و راهبان را که پیوسته در دین حق کم و افزون نموده حلال و حرام وضع می‌کنند و رنگ توحید را از نهاد و ضمیر بشریت پاک نموده رنگ پلید شرک را بر آن می‌آیند، پیروی نمی‌کنیم و جز خداوند عزوجلله، پروردگاری دیگر را نمی‌پرستیم.

قُلْ أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلِنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ ﴿١١٣﴾

«بگو» ای پیامبر! به اهل کتاب «آیا درباره خدا با ما بحث و گفت‌وگو می‌کنید؟» یعنی: آیا از روی عناد با ما درباره دین خدا عزوجلله ستیزه و جدال نموده و ادعا می‌کنید که دین حق، همانا یهودیت و نصرانیت است و لاغیر؟ «حال آن که او پروردگار ما و پروردگار شماست» و ما و شما در پناه پروردگاری او و عبودیتمان برایش، در پیشگاهش باهم برابریم، پس چگونه ادعا می‌کنید که شما از ما به خداوند متعال ذی حق‌تر و سزاوارترید؟ و باز در این باره با ما بحث و مشاجره هم می‌کنید؟ «و ما را کردارهایمان و شمارا کردارهایتان است» و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد پرسش قرار نمی‌گیرد. آری! این قاعده کلی همه ادیان برحق است که مسئولیت فردی است، لذا شما هرگز به خدای عزوجل از ما سزاوارتر نیستید «و ما به او اخلاص می‌ورزیم» آری! میان ما و شما این تفاوت فاحش وجود دارد که ما در عبادت پروردگارمان اهل اخلاصیم، اما شما چنین نیستید و ملاک برتری و خصلتی که صاحبش را به قرب و فضل خدای سبحان از دیگران سزاوارتر می‌سازد، نیز همین است، پس چگونه آنچه را که ما به آن نسبت به شما سزاوارتر و ذی حق‌تر هستیم، برای خود ادعا می‌کنید؟ با آن که شما در شرک به خدای سبحان و ادعای الوهیت برای غیر وی مستغرق هستید و ما در اخلاص و عبادت بی‌شائبه در پیشگاه الوهیت وی؟

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ
ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

«یا می‌گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، یهودی یا نصرانی بوده‌اند» و بر دین شما قرار داشته‌اند؟ «بگو: شما داناترید یا خداوند؟» یعنی: خداوند ﷻ به ما خبر داده‌است که این پیامبرانش یهودی و نصرانی نبوده‌اند، ولی شما ادعا می‌کنید که آنان یهودی و نصرانی بوده‌اند، پس آیا شما داناترید یا خدای سبحان؟ «و کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی را که از جانب خداوند بر او مقرر شده است، پنهان دارد؟» قطعاً کسی از چنین انسانی ستمکارتر نیست. هدف؛ نکوهش اهل کتاب بر این امر است که آنان به خوبی از این حقیقت که این جمیع انبیاء ﷺ یهودی و نصرانی نبوده بلکه بر آیین اسلام بوده‌اند، آگاهند، اما با پنهان‌ساختن این گواهی، بلکه حتی با ادعایی کاملاً مخالف با آن، بر خود ستم نموده‌اند. قتاده می‌گوید: «این گروه ستمکار، اهل کتاب هستند که اسلام را کتمان کردند - درحالی که می‌دانند اسلام دین خدا ﷻ است - و به یهودیت و نصرانیت چنگ زده و رسالت محمد ﷺ را کتمان کردند، درحالی که می‌دانند او رسول برحق خداوند ﷻ است». «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» و در برابر این ستم ننگین از عذابتان دست برنخواهد داشت. ابوحنیان می‌گوید: «این جمله در قرآن کریم نمی‌آید، مگر به دنبال ارتکاب معصیتی، پس این جمله، دربرگیرنده وعید و تهدید آنهاست».

تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾

«این امتی است که در گذشته است، برای آنان است آنچه به دست آورده‌اند و برای شماست آنچه به دست آورده‌اید و شما از آنچه آنان می‌کرده‌اند، بازخواست نمی‌شوید» و هیچ‌کس از عمل دیگری مورد بازپرسی قرار نگرفته بلکه فقط از عمل خودش مورد پرسش قرار می‌گیرد. چنان‌که گفتیم، اصل مسؤولیت شخصی یا فردی، قاعده کلی ادیان الهی است، به همین جهت است که حتی این گروه انبیاء ﷺ نیز

باوجود پیشوایی و فضل خویش، در برابر عمل و کارکردشان پاداش داده می‌شوند، پس مردم دیگر سزاوارتر به آن هستند که با آنان برابر اعمالشان رفتار شود.

﴿ سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ

يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٤٢﴾

بخاری در بیان سبب نزول این آیه کریمه از براء رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند، به فرمان خداوند متعال شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزارند، اما در عین حال مشتاق آن بودند که به سوی کعبه نماز بگذارند، پس خداوند جل جلاله نازل فرمود: ﴿ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ ... ﴾ (ما گردانیدن رویت به سوی آسمان را نیک می‌بینیم...) «بقره / ۱۴۴».

به این ترتیب، خداوند متعال به تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه دستور داد، پس بی‌خردان، یعنی یهودیان گفتند: ﴿ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهَا ... ﴾ (چه چیز آنان را از قبله خودشان برگردانید؟)، خداوند متعال در پاسخ آنان فرمود: ﴿ قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ ﴾ (بگو: مشرق و مغرب از آن خداست)...

پس این آیات پایه‌گذار قضیه تغییر قبله است.

«به‌زودی سفیهان خواهند گفت» این اخباری از سوی خدای سبحان به پیامبرش صلی الله علیه و آله و مؤمنان در باره این موضوع است که: در هنگام تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه، مردم کم‌خرد و سبک‌مغز - از یهودیان و منافقان - این سخن را که می‌آید، به‌زودی خواهند گفت. سفهاء: کم‌خردان سبک عقل‌اند و سفاهت: اضطراب در رأی و اندیشه، یا اخلاق است. مراد از سفها در اینجا، منکران تغییر قبله، اعم از یهود، مشرکان و منافقانند. آری! بی‌خردان خواهند گفت: «چه چیز آنان را از قبله‌ای که بر آن بودند؟» یعنی: از بیت المقدس «روی گردان کرد» به سوی کعبه؟ یعنی: مسلمانان را چه شده است که چندی به این طرف روی می‌آورند و باز به سویی دیگر؟ خدای سبحان در پاسخ آنها فرمود: «بگو: مشرق و مغرب از آن خداست» پس این در حوزه فرمانروایی

اوست که به هرسمت و جهتی که بخواهد، فرمان روی آوردن بدهد «هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می کند» این تعبیر، اعلام کننده این حقیقت است که تغییر قبله به سوی کعبه، هدایت و رهنمونی‌ای از سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امت ایشان است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اهل کتاب فرمودند: «آنان با ما در هیچ چیز به اندازه حسدورزیدنشان (در سه چیز ذیل) با ما حسد نمی ورزند:

۱- حسد ورزیدنشان بر روز جمعه، روزی که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد ولی آنها از آن گمراه گشتند.

۲- بر قبله، که خداوند متعال ما را به آن رهنمون شد و آنان از آن گمراه شدند.

۳- بر آمین گفتن ما پشت سر امام». یعنی: این سه چیز حسد برانگیزترین امور علیه ما است.

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٢٣﴾

«و همچنین شما را امتی وسط گردانیدیم» وسط در لغت: میانه یا مرکز دایره یک چیز است، سپس برای صفات پسندیده عاریت گرفته شد زیرا هر صفت پسندیده‌ای در میانه افراط و تفریط قرار دارد. پس وسط یعنی برگزیده و بهتر، یا میانه رو. ابن کثیر در اینجا معنای «برگزیده و بهتر» را برای «وسط» یاد کرده و می گوید: «از آنجا که خداوند متعال این امت را، امت برگزیده گردانید، آن را به کامل ترین شریعتها و استوارترین برنامه‌ها و روشن ترین روشها مخصوص ساخت؛ چنان که می فرماید: ﴿وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ...﴾ (او شما را برگزید و در دین هیچ دشواری بر شما قرار نداد، این دین، آیین پدرتان ابراهیم است...). آری! شما در همه امور دین و دنیا، بهترین امتهای و میانه‌روترین آنها بوده و از هرگونه افراط و تفریط به دور هستید؛ نه مانند یهود و مشرکان مادی‌گرا هستید و نه

مانند برخی از مسیحیان، روحانی محض، بلکه شماحق جسم و روح - هر دو - را ادا کرده و با فطرت انسانی هم‌آوا می‌باشید «تا بر مردم گواه باشید» یعنی: شما را امت وسط گردانیدیم تا در روز قیامت برای انبیای الهی علیه امتهایشان گواهی بدهید که: ایشان قطعاً پیام خدا ﷺ را که مأمور تبلیغ آن برای امتهایشان بوده‌اند، به آنها رسانده‌اند «و پیامبر بر شما گواه باشد» یعنی: پیامبر خاتم ﷺ برای شما گواهی دهد که پیام الهی را به شما ابلاغ کرده‌است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «نوح در روز قیامت فراخوانده می‌شود، پس به وی گفته می‌شود: آیا پیام الهی را ابلاغ کرده‌ای؟ می‌گوید: آری! آن‌گاه قومش فرا خوانده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: آیا نوح پیام حق را به شما رساند؟ می‌گویند: نزد ما هیچ هشداردهنده‌ای نیامده است، نزد ما هیچ‌کسی نیامده است! آن‌گاه به نوح گفته می‌شود: چه‌کسی برای تو گواهی می‌دهد؟ می‌گوید: محمد ﷺ و امتش». همچنین در حدیث شریف آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنا وأمتي يوم القيامة على كوم مشرفين على الخلائق، ما من الناس أحد إلا ود أنه منا، وما من نبي كذبه قومه إلا ونحن نشهد أنه قد بلغ رسالة ربه عز وجل: من و اتمم روز قیامت بر تپه‌ای بلند و مشرف بر خلائق قرار داریم، هیچ‌یک از مردم نیست مگر این که آرزو می‌کند که کاش او هم از جمله ما بود، و هیچ پیامبری نیست که قومش او را تکذیب کرده‌باشند، مگر این که ما گواهی می‌دهیم که او پیام پروردگار خویش را به آنان رسانده است». «و قبله‌ای را که بر آن بودی» یعنی: بیت‌المقدس را «مقرر نکردیم، مگر برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد، معلوم بداریم» یعنی: بیت‌المقدس را قبله شما نگردانیدیم مگر برای این که شما را بیازماییم تا چون آن را به سوی کعبه برمی‌گردانیم، مؤمن پیرو را از مرتد کافر و منافق، درعینیت امر باز شناسیم. «هرچند این کار، جز بر کسانی که خدا هدایتشان کرده، سخت‌گران می‌آید» یعنی: قضیه تحویل قبله، موضوع دشواری است که ایمان به آن جز بر راهیافتگان به راه حق که سینه‌هایشان به تصدیق تو گشاده شده،

سخت گران می‌آید «و خداوند هرگز ایمان شما را» یعنی: نماز شما را به سوی بیت‌المقدس «ضایع نمی‌گرداند».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مسلمانانی نازل شد که تا هنگام مرگشان بر قبله بیت‌المقدس نماز می‌خواندند، لذا حق تعالی به مسلمانان اطمینان می‌دهد که نمازهایشان پذیرفته است. به قولی: مراد از این جمله که: (ایمان شما را ضایع نمی‌گرداند)، پایدار ساختن مؤمنان بر ایمانشان در هنگام تغییر قبله و نیفگندنشان در شک و تردید در این باره است، که چون شکاکان و تردید مشربان دیگر، راه تردید و تحیر را دنبال نکنند «به راستی که خداوند نسبت به مردم رؤوف و مهربان است» رؤوف: کسی است که رأفتی بسیار دارد، رأفت: از بین بردن زیان و ناخوشی است، اما رحمت عام‌تر است زیرا هم شامل دفع ضرر می‌شود و هم رساندن خیر و نیکی.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ زنی از اسیران را دیدند که میان او و کودکش جدایی افتاده بود، پس او در میان اسیران می‌گشت و هرگاه کودکی از اسیران را می‌یافت او را به آغوش گرفته و به سینه‌اش می‌چسباند و بازمی‌گشت تا کودکش را بیابد و چون او را یافت، محکم به آغوشش گرفته پستان خود را به دهانش گذاشت. در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا فکر می‌کنید که این زن فرزندش را در آتش خواهد افکند در حالی که قادر است تا او را نیفگند؟» گفتند: خیر یا رسول الله! فرمودند: «به خدا سوگند که خداوند متعال به بندگان خود از این زن نسبت به فرزندش مهربانتر است».

**قَدْ زَرَى تَقَلَّبَ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَوْلَيْتَكَ قِبَلَهُ تَرْضَاهَا فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ
بِغَفِيلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٤﴾**

«ما گردانیدن رویت در» نگریستن به سوی «آسمان را نیک می‌بینیم» که به شوق و انتظار فرود آمدن فرمان تغییر قبله، گاه‌گاه به سوی آسمان می‌نگری. (تقلب و جهک): گاه‌گاه نگریستن تو را به سوی آسمان. «اینک روی تو را به سوی قبله‌ای می‌گردانیم

که از آن خوشنود هستی» یعنی: آن را دوست می‌داری و به سوی آن مشتاق هستی «پس به سوی مسجدالحرام روی آور» یعنی: در نمازت به سمت و سوی مسجدالحرام روی آور. کعبه، مسجدالحرام نامیده شد تا اشاره‌ای باشد به این که بر شخصی که دور از کعبه است، رو آوردن به جهت و سمت کعبه واجب است، نه به سوی عین کعبه زیرا روی آوردن به عین کعبه برای شخصی که از آن دور است، متعذر و مشکل می‌باشد «و هر جا بودید» یعنی: در هر جایی از زمین که بودید «روی خود را به سوی آن» یعنی: به سوی مسجدالحرام «بگردانید و درحقیقت اهل کتاب نیک می‌دانند که این» تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه «حقی است از جانب پروردگارشان» و به فرمان خدا ﷻ انجام گرفته است «و خدا از آنچه می‌کنند» با برانگیختن شبهه‌ها و ترویج فتنه‌ها «غافل نیست» و به زودی آنان را در برابر آن مجازات خواهد کرد. آگاهی اهل کتاب از تغییر قبله مسلمانان؛ یا از جهت ابلاغ انبیایشان به آنان بود، یا این موضوع را در کتب آسمانی خود یافته‌اند.

در بخاری و مسلم از براء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز هجرت به مدینه، به فرمان الهی شانزده یا هفده ماه به سوی بیت المقدس نماز می‌گزاردند، اما بسیار مشتاق آن بودند که کعبه قبله‌شان باشد و بدین سبب فرمان تغییر قبله نازل شد. یادآور می‌شویم؛ اولین نمازی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سوی کعبه خواندند، نماز عصر بود، و مردی از آنان که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این نماز را در جماعت خوانده بود، از مسجد بیرون آمد و در یکی از مساجد دیگر بر نمازگزارانی گذشت که در حال رکوع بودند، پس گفت: شهادت می‌دهم به خدا ﷻ که با رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم به سوی کعبه نماز گزارده‌ام. در این هنگام آنها همچنان که در حال نماز بودند، به سوی کعبه چرخیدند». ابن کثیر می‌گوید: «اینان نمازگزاران مسجد قبا بودند و آن نماز؛ نماز بامداد بود». هم‌او به نقل از مفسران می‌گوید: «حکم تغییر قبله در حالی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد که ایشان دو رکعت از نماز ظهر را خوانده بودند و ماجرای آمدن یکی از نمازگزاران و خبر دادن به دیگران، در مسجد بنی سلمه رخ داد، بدین جهت، این مسجد به نام مسجد قبلتین نامیده شد». در حدیث شریف به روایت

ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کعبه، قبله اهل مسجدالحرام است، مسجدالحرام قبله اهل حرم، و حرم قبله اهل زمین از اتم در مشرقها و مغربهای آن». مفسران گفته اند: اشتیاق رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روی آوردن به سوی کعبه سه دلیل داشت:

۱- کعبه، قبله پدرشان ابراهیم علیه السلام بود.

۲- اعراب به لحاظ تعلق روحی ای که به کعبه داشتند، با تحویل قبله به سوی آن، انگیزه بیشتری برای ایمان آوردن پیدا می کردند.

۳- یهودیان می گفتند: محمد با ما مخالفت می کند، اما از قبله ما پیروی می نماید، لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله دوست داشتند که زمینه این طعنه یهود هم از میان برود.

علما در بیان احکام قبله گفته اند: فقها اتفاق نظر دارند بر این که روی آوردن به قبله، شرط صحت نماز است، مگر در حالت خوف یا اضطراب، یا در نماز نافله سوار بر مرکب (حیوان، کشتی یا هواپیما) زیرا قبله در حالت خوف، همان جهتی است که امنیت در آن وجود داشته باشد و قبله بر بالای مرکب نیز همان جهتی است که مرکب به آن روی آورد. همچنین علما اتفاق نظر دارند بر این که: کعبه قبله همه افقهاست و نمازگزاری که در کعبه حضور دارد و آن را مشاهده می کند، روی آوردن به عین آن بر وی فرض است. همچنین ایشان اجماع دارند بر این که: نمازگزارانی که از کعبه دورند، باید به جهت و سمت آن روی آورند.

وَلَيْنَ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ



«و اگر هرگونه آیه ای برای اهل کتاب بیاوری، از قبله تو پیروی نمی کنند» یعنی: هیچ برهان و حجت و معجزه ای در آنان تأثیر نمی گذارد و به حق باز نمی گردند، هرچند همه گونه برهان و حجت هم به آنان ارائه شود زیرا آنان پیروی از حق را به سبب آن ترک نکرده اند که دلیلی داشته اند یا شبهه ای بر آنان روی نموده است،

بلکه ترک حق از سوی آنان، جز تمرد و عناد هیچ انگیزه دیگری نداشته و ندارد. آری! آنان نیک می‌دانند که برحق نیستند، پس هر کس در چنین وضع و حالی قرار داشته باشد، بی‌گمان از معجزه و برهان نفعی نمی‌برد («و تو») نیز «پیرو قبله آنان نیستی» تصریح بر این امر، به منظور دفع طمع اهل کتاب و قطع امیدشان از بازگشت مجدد رسول خدا ﷺ به قبله سابق است «و خود آنان پیرو قبله یک‌دیگر نیستند» بدان جهت که یهود در نماز خود به سوی بیت‌المقدس روی می‌آورند و نصاری به سوی طلوع‌گاه خورشید «و اگر پس از علمی که بر تو آمده‌است، از هوسهای آنان» یعنی: از قبله آنان «پیروی کنی» قبله آنان، هوی و هوسشان تلقی شد زیرا بعد از صدور امر روی آوردن به سوی کعبه، پیروی از این حکم بر آنان نیز لازم گردید، لذا باقی ماندنشان بر قبله دیگری غیر از کعبه، چیز دیگری جز پیروی از هوی و هوس نیست و اگر تو از هوی و هوسهای آنان پیروی کنی «در آن صورت از ستمکاران خواهی بود». این خطاب هرچند متوجه رسول اکرم ﷺ است، اما مراد از آن، برخی از امت ایشان می‌باشند زیرا رسول خدا ﷺ از ستم و گناه معصومند. دلیل این که رسول خدا ﷺ مورد این خطاب قرار گرفته‌اند، بزرگ‌ساختن شأن قبله و نیز وجود این حقیقت است که قرآن بر ایشان نازل می‌شود، پس طبیعی است که ایشان مخاطب آن باشند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٦١﴾

«کسانی که به آنان کتاب داده‌ایم، او را» یعنی: محمد ﷺ و نبوتش را «می‌شناسند، همان‌گونه که فرزندانشان را می‌شناسند» و بیشترین شناخت نسبت به انسان را پدر و مادر وی دارند زیرا فرزند از همان کوچکی تا بزرگسالی زیر نظر و رعایت آنان است «و مسلماً گروهی از آنان، دیده و دانسته حق را پنهان می‌دارند» آنان دانشمندان گمراه اهل کتابند که به اوصاف پیامبر آخرالزمان ﷺ آشنایی دارند، نه آن گروهی که ایمان آورده‌اند؛ چون عبدالله بن سلام و یارانش.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١٤٧﴾

«حق از جانب پروردگار توست» یعنی: حق همان چیزی است که از سوی پروردگارت نازل شده است، نه آنچه که اهل کتاب به تو خبر داده‌اند «پس هرگز از تردیدکنندگان نباش» لذا هنگامی که خدای سبحان پیامبرش ﷺ را از شک و تردید در امر قبله و غیر آن نهی می‌کند، دیگران به پرهیز از این شک و دودلی سزاوارترند. یا خطاب متوجه رسول اکرم ﷺ است اما مراد از آن، امت ایشانند.

وَلِكُلِّ وِجْهَةٍ هُوَ مَوْلَاهُمْ فَأَسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَ مَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

﴿١٤٨﴾

«و برای هرکسی جهتی است که او روی خود را به سوی آن می‌گرداند» یعنی: برای اهل هر دینی - به حق یا به باطل - قبله‌ای است. یا مراد این است: ای امت محمد ﷺ! برای هر یک از شما قبله‌ای است که بدان روی می‌آورید؛ از شرق یا غرب، یا جنوب یا شمال زیرا قبله نسبت به اماکن مختلف، اختلاف پیدا می‌کند «پس در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی گیرید» یعنی: به سوی آنچه که خداوند ﷻ به شما امر نموده است بشتابید؛ از رو آوردن به سوی مسجدالحرام و رو آوردن به سوی هر چیزی که می‌تواند از مصادیق خیر به شمار آید و به سوی ادای نماز در اول وقت آن بشتابید «هرجا که باشید، خداوند همگی شما را گرد می‌آورد» برای مکافات و مجازات روز قیامت، چنان‌که نماز شما در جهت‌های مختلف را از چنان نظم و سیاقی برخوردار گردانید که گویا همه آنها به سوی جهت واحدی است «درحقیقت خدا بر همه چیز تواناست» از جمله، بر گرد آوردنتان در روز قیامت.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لِلْحَقِّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَفِيلٍ عَمَّا

تَعْمَلُونَ ﴿١٤٩﴾

«و از هر جا بیرون آمدی، روی خود را به سوی مسجدالحرام بگردان» مسجدالحرام: مسجدی است که به کعبه احاطه دارد و مساحت آن در توسعه جدید از (۲۷) هزار متر،

به (۱۸۰) هزار متر مربع گسترش یافته است. خاطر نشان می شود که نام «مسجد الحرام» در قرآن کریم پانزده بار آمده است «و البته این» فرمان «حق است و از جانب پروردگار توست و خداوند از آنچه می کنید، غافل نیست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ إِنَّ اللَّهَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةً إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَمَنِّي عَلَيْكُمْ وَلَمَّا كُنْتُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٠﴾

«و از هر جا بیرون آمدی» در سفرها، یعنی: هر جا که بودی؛ در خشکی یا دریا «روی خود را به سمت مسجد الحرام بگردان» تکرار امر، به منظور اهتمام و عنایت به شأن قبله است «و هر جا که بودید» ای جماعت های مسلمین! در سایر نقاط زمین، در مدینه منوره و در سایر مساجد بجز مسجد الحرام، «رویهای خود را به سوی آن» یعنی: به سمت کعبه «بگردانید» اگر رو آوردن به سوی عین کعبه مقدور نبود «تا مردم را بر شما حجتی نباشد» یعنی: تا یهودیان علیه شما حجت و بهانه ای نداشته باشند زیرا یهودیان می گفتند: محمد ﷺ در قبله ما با ما موافقت و همراهی می کند و نزدیک است که در دین ما نیز با ما موافقت و همراهی نماید. حجت: به معنای محاججه، یعنی مخاصمه و مجادله است. خداوند ﷻ آن را حجت نامید و سپس به فساد آن حکم کرد؛ چرا که از ظالمی سرزده بود، بدین جهت فرمود: «غیر از ستمگرا نشان» و آنان مشرکان عربند که به زودی بر شما احتجاج خواهند ورزید و خواهند گفت: همانا محمد ﷺ در دین خود متحیر گشته، و به قبله ما روی بازگردانید، مگر به این دلیل که ما از او راه یافته تریم و چنان که به قبله ما برگشت، به زودی به دین ما نیز برخواهد گشت.

اما قتاده می گوید: «مراد از ستمگران، اهل کتابند که چون خداوند ﷻ پیامبرش را به سوی کعبه برگرداند، گفتند: این مرد به سوی خانه پدری و دین قومش مشتاق گشت. و غیر این از سخنانی که جز از بت پرست یا یهودی یا منافقی، شنیده نمی شود». «پس، از آنان نترسید» یعنی: از طعنه ها و ایرادهای آنان نترسید زیرا این طعنه ها و جدالها، ناروا و

بی حاصل است و به شما زیانی نمی‌رساند «و از من بترسید» زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا داشته باشید «و تا نعمت خود را بر شما کامل گردانم» یعنی: قبله و جهت روی نمودن به سوی خویش را به این خاطر به شما شناساندم تا نعمت خود را بر شما تمام گردانم. آری! هدایت به سوی قبله، اتمام نعمت است زیرا موجب آن می‌شود تا شریعت شما مستقل و کامل گردد «و تا هدایت شوید» به سوی حقی که دیگران از آن به بیراهه رفته‌اند. به همین دلیل است که این امت، شریف‌ترین و برترین امتهاست.

كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ﴿١٥١﴾

آری! نعمت قبله را بر شما ارزانی داشتیم؛ «همچنان که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادیم» یعنی: نعمت قبله، همانند نعمت رسالت است. بعضی گفته‌اند: معنای کلام بنا بر تقدیم و تأخیر می‌باشد، یعنی: پس مرا یاد کنید (آیه ۱۵۲)، چنان که پیامبری از خودتان را به میان شما فرستادم؛ «که آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند» از اخلاق پست، اعمال جاهلیت و پلیدی نفسها، و شمارا از تاریکی‌ها به سوی نور می‌برد «و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد» حکمت: سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است «و آنچه را نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد» زیرا مسلمانان در عصر جاهلیت نادان و جاهل بودند، پس به برکت رسالت و به یمن پیامبری آن حضرت صلی الله علیه و آله، از آن حالت جهل و نادانی بیرون آمده و حال اولیا و اخلاق و سجایای علما را پیدا کردند و داناترین و پاکدل‌ترین مردم گشتند.

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ﴿١٥٢﴾

«پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم» یعنی: یاد کنید مرا به طاعت تا یاد کنم شما را به پاداش و مغفرت. بعضی از سلف در معنای آن گفته‌اند: «کسی که مرا درحالی یاد می‌کند که مطیع است، بر من سزاوار است که او را به مغفرت خود یاد کنم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای عزوجل فرمود: ای فرزند آدم! هر که مرا نزد خود یاد

نماید، من نیز او را نزد خود یاد می‌کنم و هر که مرا در محضر جماعتی یاد کند، او را در حضور جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم.» «و مرا شکرگزارید» شکر: شناخت احسان منعم و سخن گفتن از آن است «و مرا کفران نکنید» کفر: در اینجا به معنای پوشیدن نعمت است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند دوست دارد که اثر نعمتش را بر کسی از خلقش که به او نعمتی می‌بخشد، ببیند.»

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٣﴾

چون حق تعالی از بیان موضوع «شکر» فارغ شد، به بیان «صبر» می‌پردازد زیرا بنده از دو حال خالی نیست؛ یا در نعمتی است که باید بر آن شکرگزار باشد، یا در بلا و مصیبتی است که باید بر آن صبر کند.

«ای مؤمنان! از صبر و نماز یاری بجوئید» بر انجام دادن اوامر و دفع محنتها و دشواریهایی که برای شما پیش می‌آید. صبر بر سه نوع است:

۱- صبر بر ترک محرّمات و گناهان.

۲- صبر بر انجام دادن طاعات و عبادات، که ثواب بیشتری از اولی دارد زیرا مقصود اصلی همان است.

۳- صبر بر مصایب و ناملایمات.

«زیرا خدا با صابران است» و آنان را به مطلوبشان می‌رساند.

وَلَا تَقُولُوا لِمَن يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ءَامُوتٌ بَلْ ءَحْيَاءٌ وَلٰكِن لَّا تَشْعُرُونَ ﴿١٥٤﴾

«و به آنان که در راه خدا کشته می‌شوند، نگوئید که مرده‌اند» بلکه «زنده‌اند، ولی شما» در هنگام مشاهده اجساد شهدا بعد از قبض ارواحشان، از این حیات چیزی «نمی‌دانید» هم از این رو ظاهر حال را معتبر قرار داده و ایشان را مرده می‌پندارید، درحالی که ایشان در واقع امر مرده نیستند، بلکه حیات برزخی دارند. در بیان سبب نزول آمده است که: آیه کریمه درباره شهدای غزوه بدر نازل شد.

وَلَنْبَلُوَكُمْ بَشْيَءٌ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ﴿١٥٥﴾

«و قطعاً شما را به چیزی از ترس» چون آسیب دشمن یا غیر آن «و گرسنگی» و قحطی «و کاهش در اموال» به سبب بلایای طبیعی و غیر آن، و نیز به سبب آنچه که خداوند عز وجل بر امواتان از زکات و مانند آن فرض گردانیده است «و کاهش در جانها» با مرگ و کشته شدن در جهاد «و کمبود محصولات» به سبب رسیدن آفات، یا به سبب مرگ فرزندان «می آزماییم» و امتحان می کنیم «و مزده بده صابران را» که در بلاها صبر و شکیبایی پیشه می کنند.

آن گاه خداوند بزرگ به معرفی این صابران پرداخته، می فرماید:

الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ﴿١٥٦﴾

«کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد» مصیبت: نکبت و سختی ای است که انسان از آن آزرده و رنجور می شود، هر چند که آن پیش آمد کوچک باشد «می گویند: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم». این کلمات، ملجأ مصیبت رسیدگان و پناه امتحان شدگان است زیرا جامع معنای اقرار به عبودیت الهی و اعتراف به رستاخیز و حشر و نشر می باشد. ام سلمه رضی الله عنها می گوید: «روزی ابوسلمه (شوهرم) از پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سخنی شنیدم که بدان شادمان شدم، ایشان در این حدیث شریف فرمودند: «هیچ بنده ای نیست که مصیبتی به او برسد، آن گاه بگوید: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** - اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها: بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده، مگر این که خداوند عز وجل به او پاداش داده و برایش بهتر از آن را جایگزین می کند». ام سلمه می گوید: پس این حدیث را از او به خاطر سپردم و چون او درگذشت، (انا لله و انا اليه راجعون) گفته و چنین دعا کردم: «اللهم أجرني في مصيبتی وأخلف لي خيراً منها: بار خدایا! مرا در مصیبتم پاداش داده و برای من بهتر از آن را عوض بده»، سپس با خود گفتم: بهتر از ابوسلمه برای من از کجا پیدا خواهد شد؟! همان بود که چون عده ام گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله از من - در حالی که مشغول پیرایش پوستی بودم - اجازه ورود خواستند،

دستهایم را شستم و به ایشان اذن ورود دادم، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشستند و مرا برای خودشان خواستگاری نمودند، و چون از سخن خویش فارغ شدند، گفتم: یا رسول الله! من چه کاره‌ام که به شما رغبت نداشته باشم، لیکن من زنی هستم که غیرتی سخت دارم، لذا از آن بیم دارم که از من چیزی ببینید که خداوند عَزَّ وَجَلَّ مرا به سبب آن عذاب کند، جزاین؛ من زنی هستم که سن و سالی از من گذشته است، دیگر این که عیالوار نیز هستم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اما آنچه که از غیرت و رشک» چشم و همچشمی باهووها» نام بردی، پس به زودی خدای عزوجل آن را از تو دور خواهد ساخت. و این که گفتم، سنت بالاست، من هم در این امر مانند تو هستم. و اما آنچه از عیالواری خویش گفتم، بدان که عیال «افراد تحت تکفل» تو عیال من هستند». ام سلمه می‌گوید: سپس خواسته رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پذیرفتم و ایشان با من ازدواج کردند و چنین بود که خدای عزوجل برایم جانشینی بهتر از ابوسلمه - یعنی رسول گرامی خویش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - راعنایت کرد».

أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ ﴿١٥٧﴾

«بر آنان» یعنی: بر آن مصیبت‌رسیدگان صابر «صلواتی است از سوی پروردگارشان» صلوات: در اینجا به معنای آمرزش و ستایش نیکوست «و رحمتی» یعنی: بر ایشان به صورت پی‌درپی رافتی است پس از رافتی و رحمتی است پس از رحمتی «و اینانند که راه یافته‌اند» به سوی حق و صواب و خشنودی خداوند متعال.

﴿إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِن شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٥٨﴾﴾

«درحقیقت صفا و مروه از شعائر الهی است» یعنی: از نشانه‌های مناسک خداوند عَزَّ وَجَلَّ است. صفا و مروه نام دو کوه از کوههای معروف مکه‌اند که میان آنها (۷۶۰) متر فاصله است و هم‌اکنون با سقفی زیبا پوشانده شده‌اند. مراد از شعائر: اماکن عبادتی است که خداوند عَزَّ وَجَلَّ آنها را به‌عنوان نشانه‌هایی برای مردم قرار داده‌است، که این اماکن؛ شامل

عرفات، منی، مشعرالحرام، مسعی (محل سعی بین صفا و مروه) و منحر (محل ذبح قربانی) می‌شود. «پس چون کسی حج خانه خدا را به جا آورد» یعنی: برای ادای فریضه قصد خانه کعبه کند «یا عمره بگزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو را طواف کند» طواف در صفا و مروه به معنای تکرار پیمودن آنها، یا حرکت شتابان میان آنها در حج و عمره است. عمره: در لغت به معنی زیارت است و در اصطلاح شرع؛ زیارت مخصوصی است از بیت‌الحرام برای انجام عباداتی که همچون عبادات حج اند، با این فرق که در آنها وقوفی در عرفه و مزدلفه و منی نیست، همچنین عمره، وقت معینی نداشته بلکه وقت آن تمام‌ایام سال می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که سعی میان صفا و مروه به اجماع علماء عبادتی از مناسک حج و عمره به‌شمار می‌رود. جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد) در بیان حکم آن برآند که: سعی میان صفا و مروه رکن است و هر کس موفق به انجام آن نشد، باید در سال آینده حج جدیدی انجام دهد. اما حنفی‌ها برآند که سعی واجب است نه رکن، پس با ذبح گوسفندی جبران می‌شود.

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که عروه رضی الله عنه به وی گفت: از این آیه چنین استنباط می‌کنم که اگر کسی میان صفا و مروه سعی نکرد، بروی گناهی نیست! عایشه در پاسخ گفت: از آیه برداشت درستی نکرده‌ای ای خواهرزاده عزیزم! اگر آیه موافق این تأویل تو بود، باید عبارت آن چنین می‌بود: «فلا جناح علیه أن (لا) يطوف بهما» به صیغه نفی. یعنی: «بر آن کس که میان آن دو طواف نکند، گناهی نیست»، در حالی که عبارت به صیغه اثبات است، ثانیاً سبب نزول آیه این است که انصار قبل از اسلام، برای بت منات که آن را می‌پرستیدند، احرام می‌بستند و هر کس برای آن احرام می‌بست، از طواف به صفا و مروه احساس حرج و گناه می‌کرد، بدین خاطر بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد، سپس بعد از آن، رسول خدا صلی الله علیه و آله حکم سعی میان صفا و مروه را روشن ساخته و مشروعیت آن را اعلام کردند؛ لذا مجاز نیست که کسی طواف میان آنها را ترک کند. همانا خداوند جل جلاله حج و عمره کسی را که میان صفا و مروه سعی نکند، کامل نمی‌گرداند زیرا آنها را از نشانه‌های عبادت خویش خوانده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بر شما فرض گردانیده، پس سعی بجا آورید».

بخاری نیز در بیان سبب نزول آن روایت کرده است: انس بن مالک رضی الله عنه از صفا و مروه مورد سؤال قرار گرفت، فرمود: «ما بر این باور بودیم که سعی بین صفا و مروه از کارهای جاهلیت است لذا چون اسلام آمد، سعی در میان آن رافرو گذاشتیم، سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود». «و هر کس افزون برفریضه، کار نیکی انجام دهد» یعنی: افزون بر هفت بار، سعی بجا آورد، یا اعمال خیری در سایر عبادات انجام دهد «خداوند قدردان و داناست» و پاداش آن عمل نیک را - هرچند اندک باشد - به بسیار می دهد.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَأَهْدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ ۖ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ ﴿١٥٦﴾

«کسانی که آیات روشن و رهنمودهایی را که نازل کرده ایم، کتمان می کنند» کتمان آشکار نکردن چیزی در عین نیاز و انگیزه برای آشکار ساختن آن است. این کتمان کنندگان چنان که در بیان سبب نزول آمده است، احبار یهود و راهبان نصاری رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پنهان می کردند و جز آنان هر کس دیگر هم که حق را پنهان کند، مشمول این خطاب می شود. آری! حق را کتمان می کنند؛ «بعد از آن که آن را برای مردم در کتاب روشن ساخته ایم» کتاب: اسم جنس است که شامل تمام کتابهای آسمانی می شود «خدا آنان را لعنت می کند» لعنت وی: دورساختن و طردکردن آنها از رحمت خویش است «و لعنت کنندگان» یعنی: فرشتگان و مؤمنان «لعنتشان می کنند» بعضی گفته اند: هر کس که می تواند لعنت بفرستد، آنان را نفرین می کند، که جنیان نیز در زمره آنان قرار می گیرند.

ابن کثیر از ابوالعالیه و قتاده نقل می کند: «کافر در روز قیامت برپاساخته می شود، آن گاه خداوند او را لعنت می کند، سپس فرشتگان... و سرانجام همه مردم او را لعنت می کنند». تهدید و هشدار این آیه، آن قدر سخت است که نمی توان برای آن اندازه ای تصور کرد. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه أَلجم یوم القیامة بلجام من نار: هر کس از علمی مورد سؤال قرار گیرد و آن را کتمان کند، خداوند او را در روز قیامت

با دهنه‌ای از آتش لگام می‌زند». علمای اسلام برآنند که: اگر عالم به قصد کتمان علم خویش احکام را نگوید، گنهکار می‌شود، اما اگر قصد وی این نباشد، بیان احکام بر وی لازم نیست، به شرط آن که مطمئن باشد دیگران از آن حکم آگاهی دارند، ولی اگر کسی از مسئله‌ای مورد سؤال قرار گرفت؛ تبلیغ آن بر وی واجب است. بعضی از علما برآنند که آیه کریمه بر عدم جواز مزد گرفتن در برابر تعلیم به دیگران دلالت می‌کند، لیکن علمای متأخر بر جواز گرفتن مزد در برابر تعلیم علوم دینی فتوی داده‌اند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٠﴾

آری! آنان شایسته لعنت هستند؛ «مگر کسانی که توبه کردند» از کتمان آیات الهی «و به صلاح بازآمدند» یعنی: آنان که اصلاح کردند آنچه را که فاسد ساخته بودند «و آشکار کردند» حقیقت را، لذا آنچه را که خداوند عز وجل در کتبش بیان نموده، به مردم گفتند «پس بر آنان خواهم بخشود» بنابراین، این گروه سزاوار لعنت نیستند «و من توبه‌پذیر مهربانم» بر آنان که به سویم به حالت زاری و فروتنی روی می‌آورند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ هُمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣١﴾

اما: «کسانی که کافر شدند و در حال کفر مردند، لعنت خدا و فرشتگان بر آنان باد» علما با استدلال به این آیه گفته‌اند: لعن گفتن بر کافر معینی جایز نیست زیرا حالش در هنگام درگذشتش معلوم نمی‌باشد که آیا قطعا بر کفر مرده است یا خیر. ولی در تجویز لعن کفار به طور عام و کلی بدون تعیین فردی معین، میان علما هیچ خلافتی نیست. چنان‌که لعن گنهکاران به طور عام نیز اجماعا جایز است. اما لعن یک گنهکار معین، به اتفاق جایز نیست، به دلیل روایتی که می‌گوید: «شرابخواری را به جرم ارتکاب عمل می‌گساری چندبار مکرر نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردند، در این اثنا برخی از حاضران گفتند: خدا او را لعنت کند، چقدر زیاد شراب می‌نوشد! امارسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: علیه برادر مسلمانان یاور شیطان نباشید». این حدیث شریف در بخاری و مسلم روایت شده‌است. باید دانست که لعن کفار، جزایی بر کفرشان، زجر و توبیخی برایشان به سبب آن کفر و آشکار ساختن قباحت و زشتی کفرشان است. البته

از ادب اسلام به دور است که رودرروی کسی بر او لعنت گفته شود زیرا این فحاشی است.

«و لعنت تمام مردم» بر آنان باد. این لعنت در روز قیامت است. اما در دنیا؛ فرستادن لعنت بر آنان از همه مردم ساخته نیست - و الله اعلم.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿١٦٢﴾

آری! کافرانی که در حال کفر مردند؛ «در آن» یعنی: در دوزخ، یا در لعنت «جاودانه می مانند، نه عذابشان کاسته می شود و نه مهلت می یابند» پس در این لعنت فراگیر، جاودانه ماندگارند.

وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾

«و خدای شما» که سزاوار عبادت از سوی شماست «خدایی یگانه است که» در ذات و صفات خویش نظیر و همتایی ندارد «خدایی جز او نیست و رحمان و رحیم است» این آیه به این حقیقت اشاره دارد که اولین چیزی که بیان آن واجب و کتمان آن حرام است؛ همانا موضوع توحید می باشد. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «من كان آخر كلامه لا إله إلا الله، دخل الجنة: هر کس که آخرین سخنش لا اله الا الله باشد، وارد بهشت می شود».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْوَانِ السَّمَاءِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلُوكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيْحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِينَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٦٤﴾

عطاء در بیان سبب نزول این آیات می گوید؛ آیه: (و خدای شما خدایی یگانه است...) [۱۶۳] در مدینه بر رسول خدا ﷺ نازل شد، پس کفار قریش در مکه گفتند: چگونه همه مردم را یک خدا بسنده است؟ همان بود که نازل شد: «هرآینه در آفرینش آسمانها و زمین و در پی هم آمدن شب و روز» یعنی: به دنبال هم آمدن آنها، اختلاف

آنها در روشنی افشاندن و تاریکی افگندن، گرما و سرما، کمی و فزونی و در اسباب و نتایج اینها که مشحون و آکنده از حکمت‌های بالغه و رعایت مصلحت مخلوقات است «و» در «کشتی‌هایی که در دریا روانند با آنچه به مردم سود می‌رسانند» با فراهم کردن امکان سیر و سفر دریایی مردم و انتقال کالاهای تجارتي و بارهای سنگینشان در میان قاره‌های مختلف زمین «و» در «آبی که خداوند از آسمان فرو فرستاده و با آن زمین را پس از مردنش زنده گردانیده و در آن هرگونه جنبنده‌ای را پراکنده کرده» از کلیه جنبنده‌ها و خزنده‌هایی که در زمین می‌خزند. کلمه «دابه» بر آن حیواناتی اطلاق شده که در سواری و باربری مورد استفاده قرار می‌گیرند. «همچنان در گردانیدن بادها» یعنی: فرستادن آنها به صورت بادهای عقیم و بارورکننده، بادهای بسیار سرد و هلاک‌کننده، باد گرم و تفت آلود، باد خوشگوار و پیروزی‌آورنده، باد نرم و ملایم و باد توفانی و درهم‌کوبنده. به قولی: گردانیدن باد؛ به معنای فرستادن آن به جهت‌های جنوب و شمال و مشرق و مغرب است. بادی که به جهت مشرق می‌وزد، باد «صبا»، بادی که به جهت مغرب می‌وزد، باد «دبور» و باد کج که میان دو باد از بادهای چهارگانه می‌وزد، باد «نکباء» نامیده می‌شود «و در ابری که میان آسمان و زمین مسخر شده است» یعنی: به فرمان خداوند متعال رام شده است و هر جا که او بخواهد می‌رود. بعضی گفته‌اند: تسخیر آن، به معنای ثبوت و آرمیدن آن میان آسمان و زمین بدون ستون و تکیه‌گاه آشکاری است. آری! در این پدیده‌های شگفت‌آور و عظیم: «واقعا نشانه‌هایی وجود دارد» بر وجود و یگانگی خداوند عز و جل «برای قومی که می‌اندیشند» زیرا هر اندیشمند و عاقلی می‌داند که هیچ‌یک از خدایان ادعایی کفار، قادر به آوردن چیزی از این پدیده‌ها نیستند، پس هر کس فقط به یکی از این پدیده‌ها به امعان نظر و به‌گونه عمیق و دقیق بیندیشد و از ابزارهای علم و تجربه برای شناخت ابعاد عظمت آنها کمک بگیرد، به‌طور حتم و قطع باور خواهد کرد که صانع و آفریننده آنها خدای سبحان است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَخِذُّ مِن دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ ﴿١٣٥﴾

اما با وجود این دلایل روشن و مفید که نشانگر سلطه و چیرگی بی‌انتهای خداوند قدیر و حکیم است، باز هم: «برخی از مردم هستند که همتیانی برای خداوند قایل می‌شوند» یعنی: از بتها و دیگر معبودان باطل برای خدای سبحان همانندهایی برگزیده و آنها را به پرستش می‌گیرند «و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند» یعنی: همچنان که مؤمنان خداوند منان را دوست می‌دارند. یا چنان که مشرکان خداوند عزوجل را دوست دارند؛ معبودان باطل خویش را نیز دوست می‌دارند «ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، خداوند را دوست تر می‌دارند» یعنی: بیشتر از آنچه که کفار معبودان باطل خویش را دوست می‌دارند زیرا مؤمنان در هیچ حالی از خدای عزوجل روی بر نمی‌گردانند، در حالی که کفار فقط به هنگام سختی‌ها و انقطاع اسباب مادی، به خدای سبحان روی می‌آورند «کسانی که» با برگزیدن بتها و دوست داشتن آنها همچون خدای سبحان، بر خود «ستم نموده‌اند، اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند، تمام نیرو از آن خداست و خداوند سخت کیفر است» آری! اگر نیروی لایزال الهی و گرفتن ناگهانی او در روز قیامت و عجز و درماندگی خدایانشان را از دفع نمودن عذاب از خود، می‌دیدند؛ هرگز این معبودان باطل را به دوستی بر نمی‌گزیدند. یا معنی این است: ای محمد! اگر توستمگران را در عذاب ببینی، قطعاً کار بزرگی را دیده‌ای. که در هردو صورت، جواب شرط مضمراست.

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ﴿١٣٦﴾

«آن‌گاه که پیشوایان از پیروان بیزاری جویند» یعنی: پیشوایان کفر و رؤسا و سردمداران باطل از پیروان خویش که آنان را در کفر پیروی نموده‌اند، در روز قیامت تبری و بیزاری می‌جویند «و عذاب را مشاهده کنند» یعنی: هم پیروان و هم پیشوایان، عذاب را مشاهده می‌کنند. بعضی گفته‌اند: این تبری جستن، به هنگام مشاهده عذاب دنیاست. به قولی دیگر: این تبری جستن، به هنگام دیدن عذاب و محاسبه روز آخرت

است «و میانشان پیوندها بریده گردد» یعنی: روابط و علایقی که در دنیا آنها را به یکدیگر پیوند می‌داد؛ چون رابطه خویشاوندی و...، از هم گسسته می‌شود.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّا كُنَّا نَدْرِكُهُمْ لَسَخَّطْنَا لَهُمْ أَعْيُنَنَا وَكَلَّمْنَا بَدُنَنَا بِالْحَقِّ لَئِنَّا كُنَّا كَارِهِينَ

عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ ﴿١٧٧﴾

«و پیروان می‌گویند: کاش برای ما بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا همان‌گونه که آنان از ما بیزار می‌جستند، ما نیز از آنان تبری می‌جستیم» و عمل شایسته انجام می‌دادیم «این‌گونه، خداوند کارهایشان را - که بر آنان مایه حسرتهاست - به آنان می‌نماید» یعنی: خداوند بزرگ عملهای فاسدشان را به آنان نشان می‌دهد و این خود مایه حسرتشان می‌شود. همچنان اعمال نیک و شایسته‌ای را که مکلف به انجام آن بوده‌اند ولی آن را ترک کرده‌اند، به آنان می‌نماید و این نیز مایه حسرت و افسوسشان می‌شود. آری! خداوند جَلَّالاً به آنان می‌نماید که اعمالشان بدترین اثر را بر زیان آنها داشته است زیرا این اعمال جز حسرت و بدبختی، چیز دیگری برایشان به ارمغان نیاورده است «و از آتش بیرون آمدنی نیستند» این تعبیر، گویای جاودانه ماندن کفار در دوزخ است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ كُلُّوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿١٧٨﴾

بعد از آن که خداوند بزرگ، حقیقت توحید خویش را بیان کرد؛ اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که فقط او روزی‌دهنده تمام مخلوقاتش می‌باشد: «ای مردم! از آنچه در زمین است، حلال و پاکیزه را بخورید» یعنی: آنچه را که حلال و گواراست و خداوند جَلَّالاً بر شما حرام نکرده است، بخورید. حلال: چیزی است که خداوند جَلَّالاً آن را مباح کرده، حرام: چیزی است که خداوند جَلَّالاً آن را ممنوع گردانیده و حلال طیب: آن است که در آن هیچ شبهه و گناهی نبوده و هیچ حقی از دیگران به آن تعلق نداشته باشد. «و از گامهای شیطان» در آنچه که شرع خداوند جَلَّالاً آن را تحریم نکرده و او بر شما حرام می‌گرداند و از سایر خواسته‌های وی «پیروی نکنید چراکه او دشمن آشکار

شماست» ابن عباس رضی اللہ عنہ می گوید: «سوگند یا نذری که در حال خشم از انسان صادر شود؛ از خطوات شیطان است، پس باید آن را نقض کرد و کفاره آن، کفاره سوگند (یمین) است». همچنین روایت شده است که نزد عبدالله بن مسعود رضی اللہ عنہ شیر و نمکی آوردند و او همراه با جمع، شروع به خوردن آن کرد، در این اثنا مردی از آن جمع کناره گرفت. ابن مسعود رضی اللہ عنہ فرمود: به رفیقتان هم بدهید! اما آن مرد گفت: من نمی خواهم. ابن مسعود رضی اللہ عنہ پرسید: آیا روزه داری؟ گفت: نه! پرسید: پس چرا نمی خوری؟ گفت: بر خود حرام ساخته ام که هرگز شیر نخورم. فرمود: این از خطوات شیطان است، بخور و برای سوگندت کفاره بده. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی اللہ عنہ آمده است: «این آیه نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم تلاوت شد، در این هنگام سعد بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ برخاست و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که مرا مستجاب الدعوه گرداند. آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: ای سعد! خوراکی را پاک گردان، مستجاب الدعوه می شوی. سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، دعای انسان به سبب آن که لقمه حرامی را در شکمش می افکنند، چهل روز پذیرفته نمی شود. و آن بنده ای که گوشت بدنش از حرام و ربا رشد یافته باشد، آتش دوزخ به وی سزاوارتر است».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه درباره قبایل «ثقیف»، «خزاعه» و «بنی مدلج» نازل شد که گوشت انواع خاصی از چهارپایان را بر خود حرام کرده بودند.

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

«او» یعنی: شیطان «شما را فقط به بدی و فحشاء فرمان می دهد» فحشاء: از حد گذشتن در زشتی و قباحت است. بعضی گفته اند: فحشاء، زنا است «و» شیطان «شما را بر آن می دارد که آنچه نمی دانید به خداوند نسبت دهید» چون تحریم حیوانات «بحیره، سائبه و و صیله» که بیان آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می آید و نظایر اینها از اموری که اهل باطل آن را برای خود دین و شریعت قرار داده اند. پس همه چیزهایی - از اعیان و اموال موجود در روی زمین - که برتحریم آنها نصی شرعی نیامده است،

اصل و اساس در آنها حلال بودن است تا آن‌گاه که دلیلی شرعی بر حرمت آنها اقامه شود.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا أُولَٰئِكَ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٧﴾

«و چون به آنان» یعنی به کفار «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است» از فرمان دادن به یگانه پرستی و حلال ساختن پاکیزگی‌ها «پیروی کنید؛ می‌گویند: نه بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته‌ایم، پیروی می‌کنیم. آیا هر چند نیاکانشان چیزی رادرك نمی‌کرده و به راه صواب نمی‌رفته‌اند» باز هم درخور پیروی هستند؟ آخر پدرانشان در گمراهی آشکاری بوده‌اند و یک نمونه آن، تحریم چیزهایی توسط آنهاست که خداوند ﷺ آن را حرام نکرده است، پس آیا اگر راه و رسم پدران از عقلی صحیح و نقلی صریح، یعنی از سرچشمه خرد و هدایت آسمانی بی‌بهره‌باشد، باز هم باید کورکورانه از آنان پیروی کرد؟

بنابراین آیه و امثال آن از آیات، امت اسلام اجماع دارند بر این که تقلید در عقاید جایز نیست و بر هر مکلف (بالغ عاقل)، آموختن عقیده توحید و یقین به آن فرض است. تقلید: نزد علما عبارت است از: قبول سخنی بدون حجت. اما «اتباع»، پذیرفتن سخن دیگری بعد از شناخت دلیل آن است. اما در مورد تقلید در احکام باید گفت: بر هر شخص عامی‌ای که نمی‌تواند احکام را از اصول آنها استنباط کند، فرض است که از اهل علم بپرسد و از فتوایشان پیروی کند.

وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٨﴾

«و مثل کافران» یعنی: صفت آنان «مثل کسی است که حیوانی را که جز صدا و ندایی نمی‌شنود، بانگ می‌زند» در این آیه دعوت‌گر و اندر زدهنده کفار، یعنی حضرت محمد ﷺ، به چوپانی تشبیه شده‌اند که شتران یا گوسفندان خود را بانگ می‌زند، اما آن چهارپایان بی‌عقل و خرد، جز صدا و ندایی مبهم و غیرقابل فهم، چیز دیگری را نشنیده

و ندای دعوتگر را درک نمی‌کنند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «داستان اینان، همانند داستان گاو و الاغ و گوسفند است، که اگر به آنها سخنی بگویی، سخنت را نمی‌فهمند، اما صدایت را می‌شنوند. کافر نیز چنین است، اگر او را به خیری امر یا از شری نهی کنی، یا به وی اندرزی بدهی، آنچه را که می‌گویی درک نمی‌کند، ولی صدایت را می‌شنود.» «کر و گنگ و نابینا هستند» پس توانایی شنیدن و دیدن و سخن گفتن به حق را ندارند «و از این رونمی‌اندیشند» یعنی: نمی‌توانند در آنچه که به آنان گفته می‌شود، بیندیشند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا كُلُوْا مِنْ طَيِّبٰتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوْا لِلّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ اِيَّاهُ تَعْبُدُوْنَ ﴿۱۷۲﴾

بعد از آن که خداوند متعال تمام مردم را به بهره‌برداری از خیرات و برکات زمین ارشاد فرمود، اینک در اینجا مؤمنان را به خطاب زیر مخصوص می‌گرداند زیرا ایشان به فهم کلام الهی سزاوارترند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از نعمتهای پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم، بخورید» و آنچه را که ما حرام نکرده‌ایم، حرام نگردانید و از خوردن غذاهایی که اهل جاهلیت و غیر آنان از پیش خود حرام می‌گردانند، پرهیز نکنید «و خدا را شکر کنید اگر تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر تنها او را می‌پرستید، از پاکیزگی‌ها بخورید و از تحریمهای غیرخدایی پروا نکنید و شکرگزار این نعمتها باشید زیرا خوردن پاکیزگی‌ها؛ غذای جسم شماست و شکر نعمت؛ غذای روح شما.

اِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ اَلْمَيْتَةَ وَاَلْدَمَّ وَاَلْحَمَّ اَلْخَنِزِيْرَ وَاَمَّا اَهْلًا بِهٖ لَغَيْرِ اللّٰهِ فَمَنْ اَضْطَرَّ غَيْرَ بَآغٍ وَّلَا عَادٍ فَلَا اِثْمَ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۱۷۳﴾

چون خداوند متعال، بهره‌برداری از آنچه را که حلال و پاکیزه است، مباح گردانید و چیزهای حلال هم بسیار بود، اینک حرامها را برای آنها بیان می‌کند زیرا حرامها نسبت به حلال‌ها اندک هستند، پس حرامها را بر چیزهایی منحصر می‌نماید که اینک بیان می‌شود: «خداوند تنها میته را بر شما حرام کرده است» میته: خودمرده (مردار)، حیوانی است که روح از بدن آن بدون ذبح شرعی جدا شده باشد. مراد از «میتة» در

اینجا، حیوان مردار خشکی است نه دریا زیرا خوردن تمام حیوانات بحری (آبزیان) - اعم از زنده و مرده آنها - در نزد جمهور فقها جایز است. اما حنفی‌ها بجز ماهی، دیگر حیوانات آبی را استثنا کرده و خوردن آنها را حرام می‌دانند.^۱ «و» حرام کرده است بر شما «خون را» خون حرام: خون ریخته است، نه خون باقی‌مانده در عروق حیوان بعد از ذبح آن. روایت شده است که چون عایشه رضی الله عنها گوشت می‌پخت، زردی خون موجود در داخل عروق آن، به سطح دیگ یا قابلمه نمایان می‌شد، اما رسول خدا ﷺ آن را می‌خوردند و در خوردن آن هیچ تردیدی به خود راه نمی‌دادند. «و» حرام کرده است بر شما «گوشت خوک را» و تمام بدن خوک حرام است «و» حرام کرده است بر شما «آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده» به هنگام ذبح آن، چون نام لات و عزی و غیر آنها. اهلل: بلند کردن صداست زیرا مشرکان چون برای بتان ذبح می‌کردند، صدای خویش را به ذکر نام آنها بلند می‌کردند، مثلاً با صدای بلند می‌گفتند: به نام لات! به نام عزی! از این رو هر ذبح‌کننده‌ای را «مهل» نامیدند، هر چند صدای خویش را به بردن نامی بلند نکند «اما اگر کسی» به خوردن چیزی از این محرمات به منظور حفظ جان خود «ناچار شود» به دلیل گرسنگی و فقدان خوراکی حلالی که بدان تغذیه نماید، یا به سبب اجبار و اکراه از سوی دیگران «در صورتی که باغی و عادی نباشد» یعنی: بیشتر از حد نیاز نخورده و از خوردن آن گریز و چاره‌ای هم نداشته باشد «بر او گناهی نیست» زیرا خداوند ﷻ در حال اضطرار و ناچاری به او اجازه خوردن از محرمات را می‌دهد و او را بدان مؤاخذه نمی‌کند. مراد از «باغی» کسی است که بیشتر از مقدار نیاز از محرمات می‌خورد و مراد از «عادی» کسی است که این محرمات را در حالی می‌خورد که از آنها گریز و چاره‌ای دارد «در حقیقت خدا آمرزنده» است گناه کسی را که در حال ناچاری از چیزهای حرام می‌خورد «و مهربان است» به او زیرا حرام را بر وی در هنگام ضرورت، حلال گردانیده است.

بنابراین آیه، محرمات حقیقی از خوردنی‌ها در شریعت اسلام عبارتند از:

^۱ تفصیل این احکام را در کتب فقه بجوئید.

۱- گوشت خود مرده (مردار)

۲- خون ریخته حیوانات.

۳- گوشت خوک.

۴- حیوان ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آن نام غیر خدای عزوجل بر آن برده شود. البته حصر تحریم در انواع چهارگانه فوق؛ حرمت غیر آنها را که در شریعت بیان شده نفی نمی‌کند بنابراین، محرّمات بیان شده در آیه (۳) از سوره «مائده» و محرّمات دیگری که رسول خدا ﷺ حرمت آنها را بیان کرده‌اند - که بیان آنها نیز در این تفسیر شریف خواهد آمد - به حرامهای چهارگانه فوق اضافه می‌شوند.

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ نَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٦﴾

«کسانی که آنچه را خداوند از کتاب نازل کرده، پنهان می‌دارند و بدان بهای ناچیزی به دست می‌آورند» زیرا متاع و بهره فانی دنیا که در برابر پنهان ساختن و تغییر دادن شرع خدا ﷻ گرفته می‌شود، هرچند بسیار پنداشته شود، بدون شک ناچیز و اندک است زیرا عوض حقیقی آن، سعادت دنیا و آخرت است که قربانی شده است «آنان جز آتش در درون خویش فرو نمی‌برند» یعنی: آن بهای ناچیزی که در قبال پنهان کردن آیات الهی دریافت می‌دارند، عذاب آخرت را بر آنان مسلم گردانیده و سبب ورودشان به دوزخ می‌شود «و خداوند روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید» به دلیل فرود آمدن خشم وی بر آنان و ناخشنودی از آنان. طبری می‌گوید: «خداوند متعال با آنان در آنچه که دوست دارند، سخن نمی‌گوید، هرچند در آنچه که دوست ندارند، با آنان سخن می‌گوید». «و پاکشان نمی‌دارد» یعنی: اعمال پلیدشان را اصلاح نمی‌کند که از گناه پاک شوند «و برای آنان عذابی است دردناک» که همانا آتش دوزخ است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه و آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَشْتُرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ...﴾ سوره «آل عمران»، هر دو درباره یهود نازل شد زیرا رؤسا و علمای آنان از سفلگان خویش هدایایی گرفته و به آنها وعده می‌دادند که پیامبر آخر الزمان از میانشان

بر انگيخته می‌شود. پس چون رسول خدا ﷺ از غیر آنان برانگيخته شدند، آنها از زوال ریاست و اخاذی‌های خویش بیمناک شده و لذا صفات حقیقی پیامبر آخرالزمان ﷺ در تورات را کتمان کردند و اوصاف دیگری را برساخته و به عوام خویش گفتند: اینک اوصاف پیامبر آخرالزمان همین‌هاست، که با اوصاف محمد هیچ شباهتی ندارد! اما آیه کریمه هر کس دیگری را نیز دربرمی‌گیرد که شرع خدا ﷻ را پنهان ساخته و در برابر آن رشوه بگیرد، همچنین هرکسی را که در ازای منفعت عاجل و یا مصلحت زایل و زودگذری، به تغییر دادن چیزی از دین خدا ﷻ و کتمان حق راضی گردد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ ﴿١٧٥﴾

«آنان همان کسانی هستند که گمراهی را به بهای هدایت و عذاب را به ازای آموزش خریدند» تفسیر نظیر این جمله در آیه (۱۶) گذشت «پس چه شکیبایند بر آتش دوزخ!» ما: مفید تعجب است و مراد از آن به شگفت انداختن بندگان مؤمن از حال آنان است، چرا که آنها با کمال بی‌پروایی، اسباب و علل استحقاق عذاب آتش را به کار گرفتند، گویی با این کار خود بر مجازات آتش جهنم شکیبیا گشتند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لِيُشَاقِقِ بَعِيدٍ ﴿١٧٦﴾

«این» چیزی که ذکر شد از مجازات آتش جهنم و پیامدهای دیگر برای آنان «از آن است» یعنی: به سبب آن است «که خداوند کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی و برای برپا ساختن حق «نازل کرده است» پس بیان آن بر علما واجب و پرهیز از کتمان آن ضروری است، لذا هرگاه از آن مورد سؤال قرار می‌گیرند، یا نیازی به بیان آن پیش می‌آید، باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای آن را اعلام کنند «و کسانی که در آن اختلاف ورزیده‌اند» با ایمان به برخی از آن و کتمان برخی دیگر آن - که یهودیانند - یا مراد مشرکانند که برخی از آنان گفتند؛ این کتاب سحر است و برخی گفتند؛ افسانه‌های

پیشینیان است، اینان همگی «در شقاق» یعنی: مخالفت و ستیزه و کشمکش «دور و درازی» از حق و حقیقت «قراردارند».

❖ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ
السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا
وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿١٧٧﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در رد بر یهود و نصاری نازل شد که درباره تغییر قبله سخن گفته و طعن و ایراد بسیاری را مطرح می کردند، پس خدای عزوجل روشن ساخت که: روی نمودن به سوی مشرق و مغرب ذاتا مقصود نیست و کار نیکی شمرده نمی شود. ابن کثیر می گوید: «این آیه کریمه، مشتمل بر جملاتی بزرگ و دارای قواعدی ژرف و عمیق و عقیده‌ای خالص و استوار است».

«نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب (یعنی: جهات مختلف) بگردانید، بلکه نیکی آن است که کسی به خدا ایمان بیاورد» یعنی: نیکی، نیکی کسی است که به خدا ﷻ ایمان بیاورد. بر: کلمه‌ای است که جامع هر خیر؛ اعم از ایمان، اعمال شایسته و اخلاق نیک است و این آیه کریمه آن را به اصول ایمان و اصول اعمال صالح تفسیر کرده است.

«و» نیز نیکی آن است که ایمان بیاورد به «روز بازپسین و فرشتگان» فرشتگان: موجوداتی نورانی هستند که دارای مأموریتها و وظایف متعددی می باشند، سرشت آنان بر طاعت حق تعالی است، اورا عصیان نمی کنند و هر آنچه را که دستور یابند، انجام می دهند.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «کتاب» مراد از کتاب: جنس کتاب، یعنی تمام کتابهای آسمانی است.

«و» همچنین نیکی آن است که ایمان بیاورد به «پیامبران و مال خود را با وجود دوست داشتن آن به ذوی القربی» یعنی نزدیکان و خویشاوندان خود «بدهد» دادن مال به نزدیکان و خویشاوندان - چنانچه فقیر باشند - هم صدقه است و هم صله رحم.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را به «یتیمان» فقیر بدهد زیرا آنان از فقرای غیر یتیم به دادن صدقه سزاوارترند، چراکه توان کسب و کار را ندارند.

«و» همچنین مال خود را به «مساکین» بدهد که چیزی را برای تأمین معیشت خود نمی یابند، پس نشسته اند و به دستهای مردم می نگرند.

«و» همچنین مال خود را به «در راه ماندگان» یعنی: مسافران نیازمندی بدهد که از مال خویش جدا مانده و برایشان امکان حاضر کردن آن وجود ندارد.

«و» مال خود را به «سائلان» یعنی: به متکدیانی بدهد که ناچار به گدایی و درخواست کردن می شوند. باید دانست که گدایی حرام است جز برای ضرورتی، لذا برای سائل لازم است تا از حد ضرورت تجاوز نکند و به ادب درخواست کردن ملتزم باشد و آن این است که بدون پافشاری و اصرار درخواست کمک کند. و چنانکه در حدیث شریف آمده است، گرفتن صدقه برای شخصی که بی نیاز است و قادر به کسب و کار می باشد، حلال نیست چه مرد باشد و چه زن و چنین شخصی باید کاری شرافتمندانه برای خود جست و جو کند.

«و» همچنین نیکی آن است که مال خود را «در» راه آزادکردن «بردگان» بدهد. مراد خریدن بردگان و آزادکردن آنهاست. به قولی دیگر: مراد آزادکردن اسیران است. در حدیث شریف آمده است: «بهترین صدقه آن است که در حال سلامتی و حرص بر مال خویش که آرزوی توانگری را داری و از فقر می ترسی؛ صدقه بدهی».

«و» همچنین نیکی آن است که «نماز را برپا دارد» با رعایت تمام ارکان و شرایط آن .

«و» همچنین نیکی آن است که «زکات را بدهد». بیان جداگانه زکات، دلیل بر آن است که مراد از انفاق یاد شده در بالا، صدقه نافله است نه زکات فرض. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «إن فی المال حقاً سوی الزکاة: قطعا در مال حقی است بجز زکات».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که چون» با خدا جَلَّ جَلَالُهُ یا مردم «عهد بستند، به عهد خود وفادارند» به شرط این که عهدشان با مردم، خلاف اوامر دینی نباشد، پس چنانچه این عهد در معصیتی بود، وفا به آن واجب نیست. روشن است که خیانت و پیمان شکنی و خلف وعده از نشانه‌های نفاق است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «نشانه منافق سه چیز است؛ چون سخن پردازد، دروغ گوید و چون وعده کند، خلاف نماید و چون امانت به وی سپرده شود، خیانت کند».

«و» همچنین نیکان «آنان» اند «که در سختی» یعنی: شدت فقر «و زیان» یعنی: در بیماری مزمن یا فقدان عزیزان «و به هنگام جنگ، صابرند» صبر: نصف‌ایمان است؛ زیرا صبر و شکیبایی، بر رضای انسان مؤمن به قضا و قدر الهی دلالت می‌کند. در حدیث شریف آمده است که فرار از میدان جنگ، یکی از هفت گناه کبیره می‌باشد. «اینان کسانی‌اند که راست گفته‌اند» در ادعای ایمان خویش «و هم‌اینان متقیانند» تقوی: خود نگه‌داری از خشم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ با پرهیز از گناهان است. علما گفته‌اند: این آیه کریمه، آیه بزرگی از امهات احکام است زیرا در کل متضمن شانزده قاعده عقیدتی و اخلاقی می‌باشد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْاُنْثَىٰ بِالْاُنْثَىٰ فَمَنْ عَفِيَ لَهٗ مِنْ اَخِيهِ شَيْءٌ فَاٰتِ بِمَا بِالْمَعْرُوْفِ وَاَدَّاءُ اِلَيْهِ بِاِحْسَنِ ذٰلِكَ تَخْفِيْفٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَرَحْمَةٌ مِّنْ اَعْتَدَكُمۡ بَعْدَ ذٰلِكَ فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ﴿١٧٨﴾

در بیان سبب نزول این آیه کریمه، دو روایت آمده است: بنا به روایتی، این آیه در رد و محکومیت عملکرد مردم در دوران جاهلیت نازل شد که به شیوه ستمگری عمل کرده، از حد متجاوز و پیرو شیطان بودند؛ مثلاً اگر برده‌ای از یک قوم قوی و قدرتمند، به وسیله برده‌ای منسوب به قومی فرودست کشته می‌شد، آن قبیله قدرتمند، مغرورانه می‌گفتند: ما باید آزادی را در برابر آن به قتل برسانیم! و اگر زنی از آنان کشته می‌شد، می‌گفتند: باید مردی را در برابر آن بکشیم! همین گونه آنان فرادست را در مقابل

فرو دست نمی‌کشتند، اما در برابر قتل یک فرد اشرافی، چند تن از فرودستان را می‌کشتند.

به روایتی دیگر: این آیه در باره دو طایفه از اعراب نازل شد که یکی از آنها مسلمان و دیگری با مسلمانان هم‌پیمان بود، آن دو طایفه، زنان و بردگان و اشخاص آزادی را از یک‌دیگر به قتل رسانده بودند، پس رسول خدا ﷺ در میانشان حکمی را صادر نمودند و آیه کریمه در تأیید حکم ایشان نازل شد.

«ای مؤمنان! بر شما در مورد کشتگان، قصاص مقرر شده است» یعنی: اگر کسی مسلمانی را به عمد و از روی تجاوز کشت، کشتن آن به طور همانند - در هنگام مطالبه صاحب حق - فرض است و صاحب حق، اولیای مقتول‌اند. قصاص: یعنی عملی همانند با عمل قاتل زیرا مسلمانان در میزان اسلام باهم برابرند، هر چند بعضی شریف باشند و بعضی ضعیف، بعضی زیبا باشند و بعضی زشت، بعضی ثروتمند باشند و بعضی فقیر، بعضی مرد باشند و بعضی زن «آزاد در برابر آزاد و برده در برابر برده» یعنی: آزاد در برابر قتل شخص آزاد و برده در برابر قتل شخص برده قصاص می‌شود. از این قید چنین برمی‌آید که آزاد با قتل برده قصاص نمی‌شود - که جمهور فقها بر این نظرند - اما امام ابوحنیفه رحمته الله بر آن است که آزاد در برابر برده قصاص می‌شود، به دلیل عام بودن آیه (۴۵) سوره «مائده» که تفسیر آن خواهد آمد. از حضرت علی رضی الله عنه و ابن مسعود رضی الله عنه نیز همین رأی نقل شده است. امام بخاری نیز می‌گوید: مولی با کشتن برده خویش کشته می‌شود، به دلیل این حدیث شریف: «هر کس برده‌اش را کشت، او را می‌کشیم و هر کس بینی‌اش را برید، بینی‌اش را می‌بریم و هر کس او را عقیم (جنسی) کرد، او را عقیم می‌کنیم».

جمهور فقها بر آنند که مسلمان با کشتن کافر قصاص نمی‌شود. دلیل آنها این حدیث شریف رسول خدا ﷺ است که فرمودند: «مسلمانی در برابر کفاری کشته نمی‌شود». «و زن در برابر زن» قصاص می‌شود، اگر او را کشت. اگر زنی مردی را کشت، نیز به طریق اولی قصاص می‌شود و اگر مردی زنی را کشت، نیز قصاص می‌شود، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ که فرمودند: «همانا مرد در برابر زن کشته می‌شود».

همچنین مذهب ائمه اربعه - جز در یک روایت از احمد بن حنبل - این است که یک گروه با کشتن یک تن قصاص می‌شوند. «پس کسی که گذشت شد به او چیزی از خون برادرش» یعنی: اگر قاتل، یا جانی از سوی مجنی علیه (کسی که جنایت بر وی انجام گرفته)، یا از سوی ولی مقتول، در برابر قتل یا جرحی که کرده بود، از انجام قصاص مورد عفو قرار گرفت، به مجنی علیه (کسی که جنایت بر او انجام گرفته)، یا ولی وی، دیه قتل یا دیه جراحت (ارش) تعلق می‌گیرد. قید (اخیه: برادرش) عاطفه برانگیز است و این پیام را می‌رساند که: عمل قتل، اخوت ایمانی را نمی‌گسلاند. آری! اگر چنین عفو و گذشتی در کار بود «پس حکم آن پیروی کردن به نیکویی است» یعنی: مطالبه صاحب حق از قاتل یا جانی، باید با رفتاری پسندیده توأم باشد، به این نحو که اگر قاتل تنگدست بود، باید صاحب حق به او مهلت دهد («و» بر قاتل «رسانیدن خون‌بهاست به وی به خوش خویی» بدون تعلل و امروز و فردا کردن، یا انکار، یا به کار بردن سخنانی زشت «این حکم» حکم عفو و دیه «تخفیف و رحمتی از سوی پروردگار شماست» یعنی: خداوند عز و جل بر این امت، قصاص و عفو با عوض یا بدون عوض - هر دو - را مشروع گردانید و چنان‌که بر یهود و نصاری تنگ گرفت، بر آنان تنگ نگرفت زیرا بر یهود، قصاص یا عفو بدون دیه، و بر نصاری، عفو بدون دیه را فرض گردانید «پس هر کس بعد از آن» یعنی: بعد از عفو «از اندازه درگذرد» به این صورت که بعد از گرفتن دیه، قاتل را بکشد، یا قاتل را عفو نموده و بعد از آن قصاصش نماید؛ «برای او عذابی دردناک است» در آخرت با آتش دوزخ، یا درد دنیا با انجام قتل.

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيٰوةٌ يَاۤأَيُّهَاۤ اَلۡاَبۡيَۡ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُوۡنَ ﴿۱۷۸﴾

«و ای خردمندان! برای شما در قصاص زندگانی‌ای است» به اعتبار این که قصاص به خودداری مردم از قتل یک‌دیگر می‌انجامد «باشد که به تقوا روی آورید» و از بیم قصاص، از خون‌ریزی پرهیزید. آری! این است قانون «قصاص» در اسلام، قانونی که جامعه بشری در هیچ عصری از آن بی‌نیاز نیست و بجز آن، هیچ مجازات دیگری - از

جمله زندان - نمی‌تواند بسیاری از افراد خونریز را از ارتکاب جنایت باز دارد، پس این قصاص است که حیاتی آرام و پایدار را برای جامعه فراهم کرده و از میزان جنایت قتل در جامعه بشری می‌کاهد زیرا هنگامی که قاتل به خوبی بداند که اگر بکشد، کشته می‌شود؛ یقیناً از ارتکاب عمل قتل دست برمی‌دارد و در اینجاست که دو حیات محفوظ می‌ماند، یکی حیات مقتول و دیگری حیات خود قاتل^۱.

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿١٨٠﴾

«بر شما فرض شده است که چون مرگ یکی از شما فرا رسد» فرارسیدن مرگ؛ فرارسیدن اسباب و علائم آن است. آری! در این هنگام بر انسان فرض است؛ «این که اگر خیری بر جای گذارد» یعنی: اگر مالی باقی می‌گذارد، باید «وصیت کند» چرا که دیگر مجالی برای زندگی وی باقی نمانده است. بعضی از مفسران، «خیر» را به مال بسیار تفسیر کرده‌اند، اما ظاهراً - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه و گروهی از تابعین نیز گفته‌اند - مراد از «خیر»، مطلق مال است، چه کم باشد و چه بسیار زیرا اسم «خیر» بر مال اندک و بسیار هر دو اطلاق می‌شود. آری! باید وصیت کند، اما برای چه کسی؟ «برای پدر و مادر و خویشاوندان خود» و بعد از اجرای وصیت وی، بقیه مالش برای فرزندان باقی می‌ماند.

البته این حکم در اول اسلام مشروع شد و سپس وصیت برای نزدیکان با آیات میراث (در سوره نساء و غیر آن) منسوخ گردید. همچنین با این حدیث شریف: «لا وصیه لوارث: برای هیچ وارثی وصیتی نیست». نسخ وصیت برای وارث، رأی جمهور فقها و بیشتر مفسران بلکه به قول ابن کثیر، حکمی اجماعی است. اما حکم وصیت برای غیر وارث، به حال خود باقی است و بنابر ارشاد همین آیه و نیز احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وصیت نمودن از ثلث مال برای غیر وارث، مستحب و نافذ می‌باشد، از جمله این حدیث شریف: «ما حق امریء مسلم له شیء یوصی فیه بیئت لیتین إلا ووصیته مکتوبه

^۱ تفصیل احکام قصاص در کتب فقه بیان شده و در اینجا مجال تفصیل بیشتر نیست.

عنده: اگر شخص مسلمان دارای مالی است که می‌باید در آن وصیت کند، شاید که دو شب را بگذرانند، مگر این که بایستی وصیت وی نوشته شده در نزدش نهاده باشد». همچنان وصیت باید «به‌طور معروف» یعنی عادلانه و پسندیده و بدون هیچ افراط و تفریطی باشد بنابراین، وصیت کننده نباید توانگری را بر فقیری برتری دهد، یا به بیشتر از ثلث (یک‌سوم) مال وصیت کند. ولی حنفی‌ها وصیت به کل مال را نیز در صورتی که وصیت کننده میراث بری از خود به‌جا نگذاشته باشد، جایز دانسته اند «این حقی است» واجب و لازم «بر پرهیزگاران». البته باید دانست که قبل از نسخ حکم وصیت با آیات میراث، وصیت نمودن واجب بود، ولی بعد از نسخ - چنان که گفتیم - در حق غیر وارث مستحب و در مورد وارث حرام است.

فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٨١﴾

«پس هر کس» وصیت را «بعد از شنیدنش تغییر دهد» چه آن تغییردهنده خودوصی، یا گواه بر وصیت باشد «گنااهش تنها بر گردن همان کسانی است که آن را تغییر می‌دهند» و بر وصیت کننده هیچ بازخواستی نیست زیرا او، با انجام وصیت به تکلیف خود عمل کرده است «و خداوند شنواست» سخن وصیت کننده را «دانااست» به فعل وصی و دیگران، پس آنان را در برابر عملشان جزا می‌دهد.

فَمَنْ خَافَ مِنْ مَوْصٍ جَنَفًا أَوْ إِثْمًا فَأَصْلَحَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨٢﴾

«پس هر کس از اجحاف یا گناه وصیت کننده‌ای ترسید» جنف: گرایش از حق و عدل به سوی خطا و اشتباه و اثم: انحراف عمدی در وصیت از جاده عدل و انصاف است. مثال آن این است که وصیت کننده از ثلث مال، بیشتر وصیت کند، یا برای فرد توانگری وصیت نماید. در حدیث شریف آمده است: «اجحاف در وصیت، از گناهان کبیره است». آری! هر کس مشاهده کرد که وصیت کننده در وصیت خود ستم یا گناهی را مرتکب شده است؛ «پس میانشان اصلاح آورد» یعنی: آشتی و اختلافی را که میان ورثه به سبب آن وصیت ناروا واقع شده بود؛ به اصلاح آورد، بدین گونه که آن قسمت

از متن وصیت را که به زیان برخی از ورثه و مخالف با شرع خداوند عز و جل بود، ابطال و آنچه را که حق بود - چون وصیت برای نزدیکان غیر ارث برنده - ابقا و اثبات نمود، در این صورت «بر او» یعنی: بر شخصی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر ایجاد می‌کند «گناهی نیست زیرا خدا آمرزنده مهربان است» بر کسی که با هدف خیر و اصلاح، در وصیت تغییر به وجود می‌آورد.^۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لِمَا كُنتُمْ تَنقُوتُونَ ﴿۱۸۳﴾

«ای مؤمنان! بر شما روزه فرض گردانیده شد» روزه: خودداری از خوردن، نوشیدن، مقاربت جنسی و دیگر شکننده‌ها از طلوع بامداد تا غروب آفتاب همراه با نیت است «همان‌گونه که بر آنان که پیش از شما بودند، فرض شده بود» یعنی: همان‌گونه که روزه، بر امت‌های بشری - از زمان آدم علیه السلام تا هم‌اکنون که عهد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است - فرض شده بود. آری! تاریخ، نشان دهنده این واقعیت است که روزه در میان تمام ملل مشروع بوده است، حتی در میان مصریان قدیم، رومی‌ها، یونانی‌ها و هندیان. در تورات کنونی نیز - با وجود تحریف آن - روزه و روزه‌داران مورد ستایش قرار گرفته‌اند. این نقل نیز صحیح است که موسی علیه السلام چهل روز، روزه گرفت، اما یهودیان عصر حاضر، یک هفته روزه می‌گیرند. همچنین، انجیل‌های کنونی، روزه را ستوده و آن را عبادت می‌شمارند و مشهورترین روزه نصاری، روزه بزرگ قبل از عید «فصح» است، سپس رؤسای کلیسا انواع دیگری از روزه را نیز بنیاد نهادند. به قولی: مراد از ﴿الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ﴾ (کسانی که پیش از شما بودند)، اهل کتابند. «باشد که به تقوی گرایید» با پایبندی به روزه زیرا روزه انگیزه‌های ارتکاب گناهان را در نهاد انسان تضعیف می‌کند و شهوت را که مبدأ معصیت است درهم شکسته لذتهای دنیا را بی‌ارزش می‌گرداند و این همه تقوی‌آفرین است. در حدیث شریف آمده است: «الصوم نصف الصبر: روزه

^۱ برای آشنایی با احکام تفصیلی وصیت به کتب فقه رجوع نمایید.

نصف صبر است». همچنین روزه از ابعاد و جنبه‌های گوناگونی پدیدآورنده تقوی است، که مهم‌ترین این ابعاد عبارتند از:

۱- روزه، نفس انسان را در آشکار و نهان بر خشیت و بیم از خداوند متعال تربیت می‌کند زیرا جز پروردگار بزرگ، هیچ کس دیگری ناظر و مراقب شخص روزه‌دار نیست و این از بزرگترین فواید روحی روزه می‌باشد.

۲- روزه، از حدت و غلیان شهوت می‌کاهد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الصوم جنه» یعنی: روزه سپر نگه‌دارنده‌ای از آلودگی به شهوات و ارتکاب گناهان است.

۳- روزه، احساس شفقت و رحمت به ممنوع را در انسان بیدار می‌سازد.

۴- روزه، تحقق‌بخش معنای برابری میان توانگران و فقرا و اشراف و عوام است و این از فواید اجتماعی روزه می‌باشد.

۵- روزه، انسان را به نظم و برنامه‌ریزی و مهار نمودن اراده عادت می‌دهد.

۶- روزه، بنیه جسمی را تجدید نموده، سلامتی و نیروی حافظه را تقویت و بدن را از رسوبها و تخمیرات زیان‌بخش می‌رهاند، چنان‌که این معنی و بیش از آن نیز در این حدیث شریف آمده است: «صوموا تصحوا: روزه بگیرید تا تندرست شوید».

أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٤﴾

آری! بر شما فرض شده است «روزه گرفتن روزهای چند شمرده شده» یعنی: روزهای معلوم و معین اندکی - برای آسان‌گیری بر شما. این ایام معین به قول جمهور مفسران، عبارت از ماه مبارک رمضان است. ابن‌کثیر نقل می‌کند: رسول خدا ﷺ بعد از هجرت به مدینه، از هر ماه سه روز را روزه می‌گرفتند و روز عاشورا را نیز روزه می‌گرفتند تا آن‌که خداوند متعال روزه رمضان را فرض نمود. «پس هر کس از شما بیمار» بود و توان روزه گرفتن را نداشت، خوردن برای وی عزیمت است و اگر توان آن را داشت، ولی همراه با قبول ضرر و مشقت، پس خوردن روزه برای وی رخصت است «یا» هر

کس از شما «در سفر باشد» سفری به اندازه مسافت کوتاه کردن نماز، یعنی (۸۹) کیلومتر در نزد جمهوررفقاها و (۹۶) کیلومتر در نزد حنفی‌ها «پس لازم است» بر وی روزه گرفتن «شمار آن از روزهای دیگر» که باید آنها را در عوض روزهایی که خورده است، روزه گرفته و روزه‌های فوت شده را قضا کند «و بر کسانی که روزه طاقت فرساست» یعنی: بر کسانی که روزه را به دشواری تحمل می‌کنند و تاب و تحمل آن را ندارند، چون پیرمردان کهنسال، زنان باردار و بیماران مزمن، پس بر اینان «فدیه‌ای است که عبارت از خوراک دادن به یک بینواست» به جای خوردن هر روز از ایام روزه، و این خوراک باید از میانه آن چیزی باشد که شخص، خانواده خویش را با آن اطعام می‌کند. مقدار آن در نزد حنفی‌ها، نصف صاع (دومد) از گندم، یاصاعی از غیر آن - چون خرما یا جو - برای هر روزی است که می‌خورد و یا غذایی آماده است که کفایت یک‌روزه مسکین را بنماید. و مقدار آن در نزد جمهور، یک مد از خوراک غالب مورد استفاده آن منطقه است.^۱ «و هر کس به دلخواه خود خیری» بیشتر «انجام دهد» یعنی: بر اندازه خوراک مقرر در فدیة بیفزاید، یا به علاوه یک مسکین، مسکین دیگری را نیز غذا بدهد «پس آن برای او بهتر است و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است» یعنی: برای این گروه معذور، روزه گرفتن بهتر از روزه خوردن همراه با پرداخت کفاره است.

بیشتر ائمه (مالک، ابوحنیفه و شافعی) بر آنند که روزه گرفتن مسافر - چنانچه بر او دشوار نبود - برایش بهتر از روزه خوردن است، ولی امام احمد بر آن است که برای مسافر خوردن روزه بهتر از روزه گرفتن می‌باشد. و در نزد جمهور، پی‌درپی گرفتن روزه قضایی مستحب است نه واجب. و اگر چنان شد که ادای روزه از شخصی فوت شد و رمضان دیگری آمد و او آن را قضا نکرده بود، در نزد جمهور بر وی کفاره لازم است و کفاره او این است که برای هر روز، یک نفر مسکین را خوراک دهد. اما امام ابوحنیفه بر آن است که کفاره‌ای بر وی نیست.

^۱ مد (۶۷۵) گرم است و صاع در نزد حنفی‌ها (۳۹۰۰) گرم و در نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم است.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از مجاهد روایت شده است که گفت: این بخش از آیه: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ...﴾ درباره مولایم قیس بن سایب نازل شد که توان روزه گرفتن را نداشت و با نزول آن او روزه را خورد و برای هر روز، یک نفر مسکین را اطعام می کرد.

شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ فَمَن شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ وَمَن كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِّنْ أَيَّامٍ أُخَرَ يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْتَكُم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٨٥﴾

«ماه رمضان» همان ماهی است «که در آن قرآن» در شب قدر به تمامی و یکباره از لوح محفوظ به بیت المعمور در آسمان دنیا «فرو فرستاده شده است» و سپس جبرئیل عليه السلام آن را سوره به سوره و آیه به آیه در مدت بیست و سه سال بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل کرد. یا: اولین آیات آن در ماه رمضان نازل شد و نزول این آیات در شب قدر بود «کتابی که مردم را راهبر و» متضمن «دلایل آشکار هدایت است» که این دلایل آشکار، مخصوص به آیات محکم آن می باشد «و» کتابی که «جداکننده حق از باطل است» یعنی: قرآن، میزان و معیار جداکننده حق از باطل است «پس هر کس از شما این ماه را دریابد» یعنی: در آن مقیم باشد، نه مسافر «باید آن را روزه بدارد و کسی که بیمار یا در سفر است» باید به شماره آن، «تعدادی از روزهای دیگر» را روزه بگیرد و اگر در بخشی از ماه، مقیم و در بخشی دیگر مسافر بود، روزه گرفتن در ایام اقامت وی برایش حتمی است، اما در سفر، رخصت خوردن دارد «خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد» به همین جهت است که برای مریض و مسافر، رخصت خوردن داده است.

باید دانست که یسر؛ یعنی آسان گیری و عدم سخت گیری، از مقاصد پروردگار سبحان در تمام امور دین است و رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تحقق بخشیدن به این مقصد، همیشه به آسان گیری ارشاد و از سخت گیری نهی می کردند، چنان که در این حدیث شریف

فرمودند: «یسروا ولا تعسروا، وبشروا و لاتنفروا: آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و متنفر و پراکنده نگردانید».

«و می‌خواهد که شماره مقرر را تکمیل کنید». لام در (لتکملوا العده) برای تعلیل است، لذا معنی چنین می‌شود: به این علت در حالت‌های بیماری و سفر رخصت روزه خوردن را به شما دادیم که به شما آسانی را می‌خواهیم و می‌خواهیم که شماره ایام مقرر را تکمیل کنید، پس هر کس به سبب عذر بیماری، یا سفر، نتوانست آن را با ادا تکمیل کند، باید بعدا با قضا آن را تکمیل نماید، از این رو، قضا نمودن روزه برای مریض و مسافر، به منظور کامل ساختن شماره ایام ماه و تکمیل اجر و پاداش آنان است «و تا خدا را به بزرگی بستائید» با روزه گرفتن و ذکر وی در هنگام کامل ساختن شمار ایام روزه‌داری «به سپاس آن که رهنمونی‌تان کرده است» به سوی احکام سراسر منفعت بار، لذا عظمت وی و حکمت بالغه‌اش در اصلاح نمودن بندگانش را به یاد آورید و بدانید که او با مشروع ساختن احکام مورد نظر خویش، بندگانش را تربیت می‌کند و می‌سازد پس احکام وی همه؛ از نظر معنوی و حسی برای ساختن و تربیت شخصیت آنهاست «و باشد که شکرگزاری کنید» برای خداوند عز و جل در برابر همه این نعمتها و در برابر این که او به هریک از دو حالت عزیزت و رخصت، حق آن را در جایگاه مقررش داده است.

جمهور علمای اهل تأویل بر آنند که این آیه، دلیل بر مشروعیت تکبیر گفتن در عید فطر است. روایت شده است که برخی از سلف، در شب عید فطر - از هنگامی که هلال شوال را می‌دیدند تا هنگام بیرون رفتن امام برای نماز عید - تکبیر می‌گفتند. لفظ تکبیر در نزد امام مالک و گروه دیگری از علما این است که سه بار «الله اکبر» بگوید. ولی از علما الفاظ دیگری چون: تکبیر و تهلیل و تسبیح، هر سه نقل شده است. اما درباره وقت و مدت تکبیر، از ابوحنیفه و مالک نقل شده است که گفته‌اند: در عید فطر از وقت بیرون آمدن شخص از خانه‌اش تا رسیدن وی به مصلی تکبیر گفتن مستحب است و چون نماز به پایان رسید، عید هم‌به پایان می‌رسد. ولی شافعی و احمد بن حنبل

می‌گویند: تکبیر گفتن، از وقت غروب خورشید شب عید تا وقت ادای نماز عید به دنبال نمازها و در هر وقت دیگری مستحب است^۱.

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ﴿١٨٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مرد اعرابی ای نزد پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: یارسول‌الله! آیا پروردگار ما نزدیک است؛ که در این صورت با وی مناجات کنیم؟ یا که دور است تا او را بانگ زنیم؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند، همان بود که این آیه نازل شد: «و هرگاه بندگانم درباره من از تو پرسند» به ایشان بگو: «من نزدیکم» به آنان با علم خویش و به آنچه که مقتضای اجابت دعاء است. پس مراد قرب مکانی نیست «و دعای دعاکننده را - به هنگامی که مرا بخواند - اجابت می‌کنم». در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لِيَسْتَجِيبُ أَنْ يَبْسُطَ الْعَبْدُ إِلَيْهِ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ فِيهَا خَيْرًا فَيُرَدِّمَهَا خَائِبَتَيْنِ: هَمَانَا خَدَاوَنَدُ مَتَعَالٍ حَيَا مِي كُنْدُ مِنْ أَيْنَ كِه بِنْدَه دِسْتَانِش رَا بَه سُوِي اَو بَه دَعَا بَرْدَارْدُ - دَر حَالِي كِه اَز اَو دَر اَنهَا خِيْرِي مِي خَوَاهْدُ - وَ اَو اَنهَا رَا خَالِي بَر گِرْدَانْدُ». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ بِدَعْوَةٍ لَيْسَ فِيهَا اِثْمٌ وَلَا قَطِيعَةٌ رَحِمَ إِلَّا اَعْطَاهُ اللَّهُ بِهَا اِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: اِمَّا اَنْ يَعْجَلَ لَه دَعْوَتَه، وَاِمَّا اَنْ يَدْخِرَه لَه فِي الْاٰخِرِي، وَاِمَّا اَنْ يَصْرَفَ عَنْه مِنْ السُّوْءِ مِثْلَهَا: هَيْجَ مُسْلِمَانِي نِيْسْت كِه دَر بَار گَاه خَدَاوَنْدُ عَزَّ وَجَلَّ دَعَائِي بَكُنْد كِه دَر اَن دَعَا گِنَاه وَ قَطْعَ رَحْمِي نِيْسْت، مَگَر اَيْن كِه خَدَاوَنْدُ عَزَّ وَجَلَّ بَه وَسِيْلَه اَن دَعَا، بَه وِي يَكِي اَز سَه خِصْلَتِ زِيْر رَا مِي دِهْد: يَا اَيْن كِه دَعَائِيش رَا بَه طَوْر عَاجِلِ بَرَايْش مُسْتَجَابِ مِي گِرْدَانْد. يَا اَجْر اَن رَا بَرَايْش دَر اٰخِرْتِ ذَخِيْرَه مِي كُنْد وَ يَا اَيْن كِه بَدِيِي رَا بَرَابَرِ اَن دَعَا اَز وِي بَاز مِي دَارْد». جمهور علما بر آنند که دعا از مهمترین مقام‌های عبودیت است زیرا خداوند بزرگ خودش از ما خواسته است که او را به دعا بخوانیم، که این خود بر فضل

^۱ احکام تفصیلی روزه را در کتب فقه و فتوی بجوید

واهمیت دعا دلالت می‌کند. چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «الدعاء مخ العبادة: دعا مغز عبادت است».

از شرایط دعاکننده این است که:

۱- به قدرت مطلقه الهی دانا بوده و یقین داشته باشد که همه اسباب و وسایط در قبضه تسخیر وی می‌باشد.

۲- با حضور قلب و نیت راستین دعا کند زیرا خداوند عَلَّامٌ دعا را از قلبی که غافل باشد نمی‌پذیرد.

۳- از خوردن حرام بپرهیزد.

۴- از دعا کردن ملول و دلتنگ نشود.

و از شرایط خود دعا این است که:

۱- دعا باید از امور جایز بوده و شرعا مطلوب باشد.

۲- دعا علیه حقوق مسلمانان نباشد.

۳- اوقات دعا عبارت است از: وقت سحر، وقت افطار، مابین اذان و اقامه، مابین ظهر و عصر روز چهارشنبه، وقت بیچارگی و پریشانی، حالت سفر و بیماری، هنگام نزول باران و هنگام رویارویی در جهاد فی سبیل الله که درباره همه اینها احادیث و روایات آمده است. و چون شروط دعا فراهم شد، مورد اجابت قرار می‌گیرد.

«پس آنان» یعنی: بندگان من «باید برای من فرمان برداری کنند» یعنی: مرابخوانند «و

به من ایمان آورند» یعنی: ایمان داشته باشند به این که چون مرابخوانند، اجابتشان

می‌گویم. یا معنی این است: بر ایمان خویش تداوم و استحکام بخشند «باشد که راه

یابند» و اجابت دعا شامل راهیافتن شخص دعاکننده به اسباب آن نیز می‌شود، یعنی

خداوند متعال برای دعاکننده، راه‌های رزق و شفا و کامیابی و تحقق دیگر دعا‌های وی

را هموار و آماده می‌سازد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیان این آیه در میانه احکام روزه - که بر

انگیزاننده مؤمنان بر دعاء است - ارشادی است بر این امر که باید در هنگام به پایان

رساندن رمضان و در هنگام هر افطاری، سخت در دعا کوشید، چنان‌که در حدیث

شریف آمده است: «لصائم عند افطاره دعوة مستجابة: برای روزه‌دار در هنگام افطارش، دعایی است پذیرفته شده و مستجاب».

أَحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَابِسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَشِّرُوهُمْ وَأَبْتغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَشِّرُوهُمْ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسْجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۱۷۷﴾

«آمیزش شما با زنانان در شبهای روزه برای شما حلال کرده شد» رفت: کلمه جامعی است که شامل تمام آن چیزهایی که مرد از زن خود در امور شهوانی می‌طلبد؛ اعم از مقاربت و غیر آن، می‌شود «آنان برای شما لباسی هستند و شما هم برای آنان لباسی هستید» بدان جهت که هر کدام شما به دیگری، همچون آمیزشی که میان لباس و پوشنده آن است، با همدیگر آمیزش دارید. یعنی هر یک از زن و مرد، رفیقش را همچون لباسی پوشانده و او را از بدکاری باز می‌دارد. همچنان این تعبیر قرآنی، کنایه از نیاز هر کدام آنها به دیگری است و از این روست که خداوند متعال بر آنها آسان گرفت و رخصت آمیزش داد «خداوند دانست که شما در حق خودتان خیانت می‌کردید» با آمیزش در شبهای رمضان. اصل خیانت آن است که شخص بر چیزی امین گردانیده شود، ولی امانت را نگه ندارد. دلیل این که خداوند متعال آمیزش‌کنندگان در شبهای رمضان را خاین بر نفسهایشان نامید، این است که زیان این کار به خودشان برمی‌گردد. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «در آغاز فرضیت روزه، خوردن و نوشیدن و مقاربت بعد از نماز عشا تا افطار شب دیگر، بر مسلمانان حرام بود تا آن که برخی از صحابه - و از جمله آنان عمر بن خطاب رضی الله عنه - بعد از عشا با زنانشان آمیزش کردند و غذا خوردند، آن‌گاه شکایتشان را از ارتکاب این عمل نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. این بود که آیه کریمه نازل شد». جمهور علما بر آنند که روزه کسی که بامداد بر وی در حال جنابت طلوع کرده، صحیح است.

«پس توبه شما را» از خیانت به نفسهائتان «پذیرفت و از شما درگذشت» مراد این است که بر شما آسان گرفت و میدان را بر شما فراخ گردانید «پس اکنون» در شبهای ماه رمضان می‌توانید «با آنان آمیزش کنید و آنچه را خدا برای شما مقرر داشته، طلب کنید» به قولی: مراد از (آنچه را خدا برای شما مقرر داشته) طلب فرزند است. به قولی دیگر: مراد از آن، طلب شب قدر است. یعنی: مشغولیت به آمیزش و مباحهای دیگر، نباید شما را از طلب دریافتن فضیلت ليله‌القدر غافل‌گرداند «و بخورید و بیاشامید تا رشته سپید از رشته سیاه نمودار شود» رشته سپید: سپیدی است که در هنگام بامداد در همه پهنه افق منتشر می‌شود، نه صبح کاذب که مانند دم‌گرگ به صورت طولی در افق بالا رفته ولی از نظر عرضی در همه افق منتشر نمی‌شود، پس صبح کاذب چیزی را حرام و حلال نمی‌گرداند و فقط این صبح صادق است که خورد و نوش و دیگر محذورات روزه را حرام می‌گرداند. رشته سیاه: سیاهی شب است. نمودار شدن رشته سپید؛ جدا شدن آن از سیاهی شب می‌باشد، که این جز با داخل شدن وقت بامداد محقق نمی‌شود. و این خود، دلیل بر استحباب تناول غذای سحر در روزه است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «تسحروا فان فی السحور برکه: در سحر غذا تناول کنید زیرا در تناول آن برکت است». «پس از آن، روزه را تا فرارسیدن شب تمام کنید» بنابراین، آغاز به اتمام رساندن روزه؛ وقت غروب خورشید است.

باید دانست که تعجیل در افطار و تأخیر در تناول سحری سنت است و مستحب است که روزه‌دار با چند عدد خرما افطار نماید و اگر خرما نبود با چند جرعه آب. چنان‌که در حدیث شریف آمده است. روزه‌گرفتن شش روز از ماه شوال نیز مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس رمضان را روزه گرفت، سپس آن را با شش روز از شوال نیز دنبال کرد، این برای او همچون روزه همه عمر (روزگار) است». در شریعت ما از «روزه وصال»، یعنی پیوند دادن یک یا چندین روز و شب از روزه با یک‌دیگر نهی به عمل آمده، چه این نوع روزه از ویژگی‌های رسول خدا ﷺ می‌باشد. «و در حالی که در مساجد معتکف هستید، با زنان درنیامیزید» یعنی: با آنان مقاربت

نکنید. اعتکاف: عبارت از بر عهده گرفتن طاعتی است مخصوص، در وقتی مخصوص، با شرطی خاص و در جایی خاص. معتکف: کسی است که مقیم مسجد گشته، خودش را برای این عبادت مقید می‌گرداند.

جمهور علما بر آنند که هرچند انگیزه بخش‌های جماع؛ چون بوسه و لمس شهوت‌انگیز بر معتکف حرام است، لیکن اگر این کارها به انزال مرد نینجامید، اعتکاف وی را فاسد نمی‌سازد. اما مالکی‌ها بر آنند که بوسه و مساس شهوت‌انگیز نیز، اعتکاف را فاسد می‌کند. علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف واجب نیست، بلکه نافله‌ای از نوافل است که رسول خدا ﷺ و اصحاب و همسرانشان بدان عمل کرده‌اند و با نذر نیز لازم می‌شود. همچنان علما اجماعاً بر آنند که اعتکاف درست نیست مگر در مسجد. ابوحنیفه و شافعی و احمد بر آنند که: اقل مدت اعتکاف یک لحظه است و اکثر آن حد معینی ندارد.^۱

«اینها حدود الهی است، پس بدانها نزدیک نشوید» حدود: جمع حد است وحد در لغت یعنی: مانع میان دو چیز، سپس بر آن اموری اطلاق گردید که خدای عزوجل آنها را برای بندگان خویش مشروع گردانیده است. باید دانست که اگر بعد از ذکر حدود، (فلا تقربوها) بیاید؛ مراد از آن ممنوعات و محرّمات الهی است و اگر بعد از آن، (فلا تعتدوها) بیاید، مراد از آن، احکام مقررّه الهی بر بندگانش می‌باشد که جایز نیست از آن تجاوز کنند. و اگر مراد از حدود؛ عامه احکام باشد، پس معنای (فلا تقربوها) این است که: متعرض تغییر احکام نشوید، یا به مرز میان حق و گمراهی نزدیک نشوید. «این‌گونه خداوند آیات خود را برای مردم بیان می‌کند» یعنی: چنان که خداوند ﷻ روزه و احکام و تفصیل آن را برای مردم بیان کرد؛ دیگر احکام خویش را نیز بر زبان پیامبرش حضرت محمد ﷺ برای آنان بیان می‌کند «باشد که تقوی پیشه کنند» زیرا احکام الهی پدیدآورنده تقوی است.

^۱ تفصیل احکام روزه و اعتکاف را در کتب فقه بجوئید.

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ

وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٨٨﴾

«و اموالتان را در میان خودتان به باطل نخورید» مراد از باطل در اینجا، خوردن آن مالی است که شریعت اسلام، گرفتن آن را از مالکش مباح نگردانیده و اگر خورده شود، به ناحق خورده شده است و این شامل هر چیزی می‌شود که بدون عوض مقابلی، یا بدون رضای مالک آن گرفته شود. مراد از خوردن اموال؛ گرفتن و مسلط شدن بر آنهاست و از آن به خوردن تعبیر نمود زیرا بزرگترین هدف به دست آوردن مال، خوردن آن می‌باشد. البته خوردن مال به باطل دو صورت دارد:

۱- گرفتن آن بر وجه ستم و دزدی و زورگیری و مانند اینها.
۲- گرفتن آن از راه غیر شرعی، حتی اگر مالک آن را به طیب خاطر هم بدهد؛ چون پرداخت پول به زن زناکار، دادن پول قمار، دادن پاداش برای فالبین، دادن بهای شراب... که هرچند این اموال به طیب خاطر داده می‌شوند، اما خوردن و دادن آنها حرام و باطل است. پس آیه کریمه به طور کلی اینها و مانند آن از سایر وجوه حرام را شامل می‌شود.

«و آن را» یعنی: اموالتان را «به قضات ندهید» به عنوان رشوه تا به ناحق به نفعتان حکم کنند و «تا بخشی از اموال مردم را به گناه» یعنی: به ستم و تجاوز و با وسایل غیرمشروع؛ چون گواهی دادن و سوگند خوردن به دروغ، یا مانند آنها؛ «بخورید، درحالی که خودتان» هم خوب «می‌دانید» که به ناحق و ناروا مرتکب این عمل می‌گردید، که این خود، نمایانگر جرأت بر ارتکاب گناه است.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر شخصی است که بر ذمه وی مالی است، اما گواه و مدرکی علیه وی وجود ندارد، پس مال را انکار نموده و بارفتن نزد حکام، در صدد پایمال نمودن حق است»، چنان‌که در سبب نزول آن آمده است: «امرؤ القیس بن عابس کندی و عبدان حضرمی بر سر موضوع زمینی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرافعه رفتند، امرؤ القیس مدعی علیه بود و عبدان مدعی و چون آیه کریمه نازل شد، امرؤ القیس خود را از قضیه کنار کشید و زمین را به عبدان وا گذاشت.

در بیان احکام آیه کریمه فقهای اسلام آرای دارند: امام ابوحنیفه رحمته الله بر آن است که حکم قاضی در عقدها و فسخها، ظاهرا و باطنا نافذ می‌شود، هرچند گواهان؛ گواهانی دروغین باشند. مثال آن این است که مردی ادعا می‌کند که زنی را به نکاح گرفته است، اما زن منکر این ادعا می‌شود، مرد بر ادعای خویش دوگواه دروغین می‌آورد و قاضی هم بر مبنای آن به ازدواج میان آن دو حکم می‌کند، در این صورت برای آن مرد آمیزش با آن زن مباح است، اما اجرای حکم قاضی بر این نحو مقید به دوشروط می‌باشد:

۱- این که قاضی نداند که گواهان دروغین هستند.

۲- این که قضیه از اموری باشد که قاضی در آنها صلاحیت انشای حکم را دارد.

اما جمهور فقها برآنند که حکم قاضی در ظاهر قابل اجراست نه در باطن، لذا حکم وی حلال را حرام و حرام را حلال نمی‌گرداند و حقی را ایجاد نمی‌نماید، به دلیل این حدیث شریف: «نحن نحکم بالظاهر والله يتولى السرائر: ما فقط به ظاهر حکم می‌کنیم و خداوند عهده‌دار پنهانی‌هاست». به هر حال؛ برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در عین یقین به نارو بودن ادعای خویش، فقط با تکیه بر مهارت خود، یا وکلای دعوایش، به دادگاه مراجعه نماید و باید بداند که مال مؤمن برایش به ناحق حلال نیست، هرچند قاضی بدان حکم نماید، بلکه مؤمن باید قاضی حقیقی را که خداوند احکم الحاکمین است مدنظر داشته باشد. در حدیث شریف به روایت ام سلمه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ألا إنما أنا بشر وإنما يأتيني الخصم، فلعل بعضكم أن يكون الحن بحجته من بعض فاقضي له، فمن قضيت له بحق مسلم فإنها هي قطعة من نار، فليحملها أو ليذرها: هان! بدانید که من هم بشری هستم و شما نزد من به دادخواهی می‌آیید، پس چه بسا که بعضی از شما در ارائه حجت خویش از برخی دیگر لحنی رساتر و بیانی شیواتر داشته باشد و من هم برابر چیزهایی که می‌شنوم به نفع وی حکم صادر می‌کنم، لذا کسی که من برایش از حق برادر مسلمانش چیزی حکم کردم، بداند که آن چیزی جز پاره‌ای از آتش نیست، در این صورت او مختار است که آن را بر می‌دارد یا که می‌گذارد».

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴾

۱۸۹

این آیه کریمه، تکمیل کننده احکام روزه است زیرا روزه و افطار هر دو به رؤیت هلال بستگی دارند.

«درباره هلالهای ماه از تو می پرسند». ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می گوید: این آیه کریمه درباره معاذبن جبل رضی الله عنه و ثعلبه بن غنم رضی الله عنه - دو تن از انصار - نازل شد که گفتند: یا رسول الله! چرا ماه همانند رشته نخ باریکی نمایان می شود و سپس بزرگ و بزرگتر می گردد تا که تبدیل به ماه تمام می شود و باز یکبار دیگر، قرص آن رو به کاستی و باریکی می گذارد تا به همان شکل اولیه خود بازمی گردد، چرا قرص ماه به یک حالت واحدی نیست؟ این بود که خداوند متعال به اسلوب حکیمانه خویش، از حکمت هلالهای ماه به آنها خبر داد نه از حقیقت آن سؤال زیرا پاسخ دادن به آن، مفید فایده ای نیست، بدان جهت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه معلم نجوم برانگیخته شده اند و نه آموزگار علوم کیهانی، پس بهتر این است که پاسخ سؤال، به حکمت و هدف تغییر شکل هلال بپردازد تا به ماهیت آن. «بگو: آن، وقت نمای مردم و موسم حج است» هلال ماه، وقت نما و گاه شمار مردم است در زمان سر رسید بدهکاریهایشان و در موسم روزه، نماز، افطار، عده زنان، مناسک حج و در همه معاملات و قراردادهایی که مدت دار است. «و نیکی آن نیست که از پشت خانه ها درآیید» در بیان سبب نزول آن روایت شده است: انصار وقتی به حج یا عمره احرام می بستند، قبل از تمام کردن حج، از در خانه های خود وارد نمی شدند تا سقف خانه میان آنان و آسمان حایل نگردد زیرا براین باور بودند که هیچ چیز نباید میان فرد محرم و آسمان حایل گردد، اما قریش خود را «احمسی»، یعنی در دین خویش سرسخت و حماسی می دانستند و برای خود امتیاز ویژه ای قایل گشته در حال احرام از در وارد منازل می شدند، پس خداوند متعال این رسم غلط و این تبعیض ناروا را برانداخت و فرمود؛ این کار هرگز نشانه نیکی نیست «بلکه نیکی آن است که کسی تقوی پیشه کند» یعنی: نیکی؛ نیکی آن کسی

است که تقوی پیشه کرده و از خدا پروا کند؛ با ترک مخالفت وی «و به خانه‌ها از در ورودی آنها درآید» در حال احرام نیز، همچون غیر آن از اوقات دیگر «و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید» یعنی: از مجازات نجات یابید.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتُلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿١٩٠﴾

«و در راه خدا» یعنی: در راه برتری دین خدا ﷺ و اعلاى کلمه وی «با کسانی که با شما می‌جنگند، بجنگید ولی ستمکار» و آغازگر جنگ «نباشید زیرا خداوند تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد» و دوستی خداوند بزرگ نسبت به بنده؛ اراده خیر و ثواب برای اوست. چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ با کسانی که سرجنگ با ایشان داشتند، می‌جنگیدند و از کسانی که با جنگ متعرض ایشان نمی‌شدند، دست نگه می‌داشتند تا این که آیه (۵) از سوره «توبه» نازل شد و فرمان داد: (و چون ماههای حرام به سر آمد، آن‌گاه مشرکان را هر جا که یافتید، بکشید...). بعضی گفته‌اند: «و لا تعتدوا» به معنای نهی از تجاوز در اثنای جنگ و نهی از قتل زنان و کودکان و پیرمردان غیر محارب است.

علما درباره مشروعیت جنگ در اسلام گفته‌اند: قبل از هجرت، جنگ مسلحانه - با آیات بسیاری - ممنوع بود، سپس خداوند ﷺ آن آیات را در مدینه منسوخ گردانید. ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کند: اولین آیه‌ای که در باره صدور اذن جنگ نازل شد؛ آیه (۳۹) از سوره «حج» بود: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾ که تفسیر آن در جای خود می‌آید. لیکن بیشتر علمای تفسیر بر آنند که اولین آیه در خصوص صدور اجازه جنگ، همین آیه (۱۹۰) از سوره «بقره» است.

وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَفَّنْتُهُمْ وَأَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجْتَهُمْ وَالْفَنَاءُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقْبَلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يُقْتَلُوا فِيهِ فَإِنْ قَتَلْتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿١٩١﴾

«و هر کجا بر آنان دست یافتید، آنان را بکشید و از آنجا که شما را بیرون راندند» یعنی: از مکه «آنان را بیرون برانید و فتنه از قتل بدتر است» یعنی: فتنه‌ای که

آنها خواستند تا شما را به آن دراندازند - که عبارت از برگردانیدنشان به کفر و شرک است - سخت تر و بدتر از کشتن است. یا مراد این است: شرک مشرکان، بدتر از قتلی است که آن را بزرگ می‌پندارند. یا مراد از فتنه، انواع آزار و شکنجه‌ای بود که مشرکان علیه مسلمانان به کار می‌بردند. گروهی از علما گفته‌اند: این آیه کریمه مفید آن است که: جنگیدن در صورتی برای شما جایز است که کفار با شما بجنگند، سپس این حکم، با آیه: ﴿وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً﴾ «توبه ۳۶»، و نیز آیات «۵، ۱۲۳، ۲۹» از همان سوره منسوخ شد. اما ابن عباس، عمر بن عبدالعزیز و مجاهد بر آنند که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و مراد آن این است: با کفاری که با شما در حال جنگ هستند بجنگید، اما با کشتن زنان و کودکان و کشیشان مرتکب تجاوز نشوید. ابن کثیر و امام رازی نیز بر قول به نسخ اشکال وارد کرده‌اند. و در این که آیا سبب جنگ مسلحانه اسلامی (جهاد)، دفع آزار و تجاوز است یا محو کفر؟ جمهور فقها بر قول اول و شافعی و جمعی دیگر بر قول دوم‌اند، و هر یک هم دلایل خود را دارند.^۱ «و در مسجد الحرام» یعنی: در سرزمین حرم «با آنان نجنگید» حرم: شامل شهر مکه و پیرامون آن تا ماکن نشانه‌گذاری شده در عرفات و تنعیم و غیر آن که محدوده سرزمین حرم را مشخص می‌کنند، می‌باشد «مگر آن که آنان در آنجا با شما بجنگند، پس اگر با شما بجنگند، آنان را بکشید که کیفر کافران چنین است» یعنی: اگر آنها آغازگر جنگ در حرم بودند، شما نیز از جنگیدن در حرم پروا نکنید و با آنان بجنگید. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیات می‌گوید: این آیات در صلح حدیبیه نازل شد زیرا خطر آن متصور بود که مشرکان در سال بعد به پیمان خود وفا نکرده و مسلمانان را از ورود به حرم بازدارند و جنگ را آغاز کنند.

^۱ نگاه کنید به تفسیر المنیر ۱۸۷/۲.

فَإِنْ أَنْهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٢﴾

«پس اگر دست برداشتند» از جنگیدن با شما، و به اسلام وارد شدند «خداوند آمرزگار مهربان است» بنابراین، شما نیز در آن صورت، از آنان درگذرید زیرا اسلام گناهان ماقبل خود را از بین می‌برد.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ أَنْهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١١٣﴾

«و با آنان چندان نبرد کنید تا فتنه ناپود شود» یعنی: بساط شرک درهم پیچیده‌شود، و این در هنگامی متصور است که توانایی کفار در بازداشتن مردم از راه خدا ﷻ به کلی از میان رفته و هر مسلمانی بر دین خویش ایمن باشد «و دین فقط دین الهی باشد» و قدرت و سلطه ادیان باطل به‌زیر آید. پس چون انسانها از شرک دست بردارند، جنگیدن با آنان روا نیست. دین: عقیده، عبادت و عمل صالح - هر سه - را در بر می‌گیرد «پس اگر دست برداشتند» از شرک، در آن صورت «تجاوز جز بر ستمکاران» و جنگیدن جز با آنان که با شما می‌جنگند «روانیست». عکرمه می‌گوید: «ستمکاران کسانی هستند که از گفتن کلمه طیبه «لا اله الا الله» ابا می‌ورزند».

الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَتُ قِصَاصٌ فَمَنْ أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَأَعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا أَعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَأَتَّقُوا

اللَّهِ وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١١٤﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه ذوالقعدة سال ششم هجری (سال حدیبیه) که از جمله ماههای حرام است، به قصد ادای عمره از مدینه به سوی مکه رفتند، ولی مشرکان ایشان را از ورود به کعبه باز داشتند، پس خداوند صلی الله علیه و آله با داخل ساختن ایشان به کعبه در همان ماه ذی‌القعدة سال آینده، از مشرکان قصاص گرفت و آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد: «ماه حرام در برابر ماه حرام است» یعنی: اگر در ماه حرام با شما جنگیدند و حرمت آن را پایمال کردند، به عنوان مجازاتی بر عملکرد آنان، حرمت‌شکنی را مقابله به‌مثل کنید؛ با جنگیدن در ماه حرام. ماههای حرام عبارتند از: رجب و سه ماه‌متوالی ذوالقعدة، ذوالحجه و محرم، که چهار

ماه در سال می‌باشد و از آن جهت به آن ماههای حرام می‌گویند که جنگیدن در آنها در شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام حرام بود، اما حرمت آنها در شریعت ما با آیه (۹) از سوره «توبه» منسوخ گردید. «و حرمتها قصاص دارند» مراد از حرمت: چیزی است که شرع شریف از بی‌احترامی به آن منع کرده‌است، پس هر کس در مال یا جان خویش مورد تجاوز قرار گرفت، باید با متجاوز به‌طور همانند عمل کند، یعنی: بدون ظلم یا ارتکاب حرامی، تجاوز وی را مقابله به مثل نماید، که این رأی امام شافعی و جمع دیگری از علماء است. اما فقهای دیگر می‌گویند: گرفتن قصاص و استیفای حقوق مالی، منحصر از وظایف حکام می‌باشد. «پس هر کس به شما تعدی کرد» با جنگیدن در حرم، یا در حال احرام، یا در ماه حرام «همان‌گونه که بر شما تعدی کرد بر او تعدی کنید» حق تعالی مقابله با تعدی را تعدی نامید زیرا این دو، صورتاً بایک‌دیگر شباهت دارند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله حتی در برخورد با مشرکان هم به رعایت عدالت دستور داد». «و از خداوند پروا کنید» در انتقام‌گیری و عمل متقابل «و بدانید که او با پرهیزگاران است» به یاری و نصرت خویش.

وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۰﴾

«در راه خدا» یعنی: در جهاد در راه وی «انفاق کنید» زیرا جهاد همان‌گونه که با جان است، با مال نیز هست، لذا مسلمانان باید برای تجهیز سپاه و تأمین هزینه‌های جهادی انفاق کنند. سپس خداوند بزرگ، عدم انفاق مال از سوی آنان را به معنای در هلاکت افگندن آنها به دست خود معرفی می‌نماید: «و خود را بادت خود به هلاکت نیفکنید» یعنی: تسلیم اسباب هلاکت نشوید، بلکه برای خود اسباب نجات را فراهم کنید و بدانید که نگاه‌داشتن اموال و مصرف نکردن آنها در جهاد فی سبیل‌الله، در معرض هلاکت افگندن خویش است زیرا این امر، دشمن را علیه شما نیرومند می‌کند «و نیکی کنید» با انفاق مال و غیر آن «که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره انصار نازل شد که پس از روبروشدن با قحطسالی، از انفاق در راه خدا جل جلاله دست برداشتند.

وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ، فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِّن صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَنَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ذَلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١٦﴾

سبب نزول آیه کریمه این است که مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و سؤال کرد: یا رسول الله! مرا در انجام عمره به چه چیز دستور می دهید؟ پس نازل شد: «و برای خدا حج و عمره را به اتمام رسانید» یعنی: حج و عمره را با رعایت همه حقوق آنها ادا نمایید، پس هر کس به حج یا عمره احرام بست، به پایان رساندن آن بر وی واجب است. بعضی گفته اند: به اتمام رساندن حج و عمره این است که هر یک از آنها مستقلا و به تنهایی به جای آورده شوند، نه همراه با حج «تمتع» و حج «قران». یعنی عمره باید در غیر ماههای حج ادا شود و این قول عمر رضی الله عنه است.

صاحب تفسیر «المنیر» با گردآوری همه اقوال در این باره گفته است: «به اتمام رساندن حج و عمره عبارت است از: ادای آنها به طور تام، بدون کاستن چیزی از شرطها و افعال آنها و بدون این که چیزی از محظورات احرام در اثنای آنها از حاجی یا معتمر سرزند و این با ادای مناسک بر وجه مطلوب شرعی آن - در ظاهر - و با اخلاص برای خداوند متعال و نداشتن قصد منفعتی دنیوی - در باطن - میسر است. و بجز این معنی که از آن برمی آید؛ قید (اتموا) بیانگر این نیز هست که مسلمانان، ادای مناسک حج و عمره را عملا در سال ششم شروع نموده اما از به اتمام رساندن آن بازداشته شدند، پس خدای عزوجل فرمود: اینک آنها را به اتمام رسانید. از این جهت، عمره سال هفتم را عمره قضا می نامند». «و اگر محصر شدید». گفتنی است؛ به کسی که بعد از بستن احرام به دلیل بیماری یا وجود دشمن یا غیر آن از علل در مسیر راه از ورود به مکه بازداشته می شود، اصطلاحا «محصر» می گویند. آری! اگر از ورود به مکه بازداشته شدید؛ «آنچه از هدی میسر است، قربانی کنید» هدی: حیوانی از شتر یا گاو یا گوسفند است که به خانه کعبه اهدا می شود تا قربه الی الله در مکه ذبح شده و میان فقرا تقسیم شود. حسن می گوید: «برترین هدیه شتر، اوسط آن گاو و کمترین آن

گوسفندی است». «و تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده» محل: جای فرود آوردن قربانی است و آن در نزد شافعی و مالک، همان محل احصار (بازداشته شدن از ادامه طی طریق به سوی حج) است. اما در نزد حنفی‌ها، محل خود حرم است. آری! تا قربانی به محل قربانگاه نرسیده «سر خود را تراشید» یعنی: خود را حلال نسازید. این خطابی است به همه کسانی که احرام بسته‌اند، که تا وقتی قربانی خود را ذبح نمی‌کنند - اگر با خود قربانی‌ای دارند - نباید خود را با تراشیدن سر، حلال سازند «و هر کس از شما بیمار باشد، یا در سر ناراحتی‌ای داشته باشد» چون شپش زدگی، یا سردرد و ناچار شود که در حال احرام سر بتراشد «به کفاره آن باید روزه‌ای بگیرد، یا صدقه‌ای بدهد، یا قربانی‌ای بکند» یعنی: باید یکی از سه کار ذیل را انجام دهد: با سه صاع از خوراک غالب آن سرزمین، به شش نفر مسکین خوراک بدهد^۱، یا گوسفندی را قربانی کند و یا سه روز، روزه بگیرد. نسک: اصلاً به معنای عبادت است، اما در اینجا مراد از آن حیوان مذبوحه می‌باشد و آن را نسک نامیدند زیرا ذبح حیوان در حرم، از بهترین و شریف‌ترین عباداتی است که مؤمن به وسیله آن به خداوند متعال تقرب می‌جوید. «أو» برای تخییر (انتخاب) است، یعنی: اگر کسی به دلیل بیماری یا وجود ناراحتی‌ای در سر خویش، قبل از ذبح سر می‌تراشد، باید یکی از این سه کار را انتخاب کند و انجام دهد و کسانی که بدون داشتن عذری سر می‌تراشند، نیز در این حکم، همانند شخص معذور می‌باشند. و آنان که سر نمی‌تراشند، اما - به سبب داشتن عذری یا بدون آن - از خوشبویی، پوشیدن لباس غیر احرام و استعمال روغن بهره می‌گیرند، نیز مشمول این حکم‌اند.

بخاری در بیان سبب نزول: ﴿فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا﴾ از کعب بن عجره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «در ایام مناسک، آن قدر بی‌حال گردیدم که مرا بر دوش خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند، در حالی که شپش‌ها بر سر و صورتم می‌دویدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مرا بر این حال دیدند، فرمودند: فکر نمی‌کردم که تا بدین حد به زحمت افتاده باشی،

^۱ صاع: چهار مد است که نزد حنفی‌ها (۲۹۰۰) گرم و نزد جمهور (۲۷۵۱) گرم می‌باشد. مد: (۶۷۵) گرم است.

آیا گوسفندی را می‌توانی بیابی؟ گفتم: نه! فرمودند: پس سه روز روزه بگیر، یا شش نفر مسکین را اطعام کن، به هر نفر مسکین نیم صاع از طعام و آن‌گاه سرت را بتراش. همان بود که درباره من نازل شد: ﴿فَن كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا﴾، لذا این بخش از آیه کریمه درباره من نازل شده است، ولی ای مسلمین! حکم آن در باره شما نیز عام است. «پس چون ایمنی یافتید» یعنی: چون از بیم دشمن ایمن شدید، یا از بیماری شفا یافتید، لذا به علت بیماری، یا بیم از دشمن، یا به علت احصار^۱، از به اتمام رساندن مناسک باز داشته نشدید؛ «پس هر کس با عمره به سوی حج بهره بگیرد» یعنی: هر کس به سبب فراغت از عمره، از محظورات احرام بهره بگیرد، سپس مجدداً در ماههای حج برای حج احرامی دوباره ببندد - که این را اصطلاحاً حج تمتع می‌نامند - «بر اوست» یعنی: برحاجی متمتع است «که هرآنچه میسر باشد، قربانی کند» در مکه بعد از احرام بستن برای حج تا نقصی که به سبب بهره‌گیری و تمتع وی از محظورات احرام به وجود آمده، جبران شود. و بهتر این است که این قربانی را در روز نحر (عید قربان) ذبح نماید «پس کسی که قربانی‌ای نیافت» به سبب نداشتن مال، یا به دلیل نبودن حیوان قربانی «باید در هنگام حج سه روز، روزه بدارد» یعنی: در ایام حج، از هنگامی که برای حج احرام می‌بندد تا یوم النحر (روز دهم ذی‌الحجه) سه روز، روزه

^۱ علامه رشید احمد گنگوهی در کتاب «زبدة المناسک» می‌گوید: محرمی که به سبب خوف دشمن یا درنده یا به علت غلبه بیماری در راه بماند، در اصطلاح او را «محصر» می‌نامند، اگر این فرد محصر مفرد است یا معتمر پس باید یک دم یا قیمت آن را به کسی داده آن را به مکه بفرستد تا جانور را در حرم ذبح کنند، و تاریخ وقت ذبح باید از قبل معین باشد تا محرم بعد از ذبح بتواند حلال شود. برای این ذبح ایام نحر ضروری نیست و اگر برای کسی این دم یا قیمتش میسر نباشد، پس تا زمانی که در حرم حیوانی ذبح کرده نشود و یا خودش رفته طواف و سعی و حلق نکند، نمی‌تواند حلال شود و محصری که قارن باشد دو دم بفرستد و اگر یکی بفرستد از هیچ احرامی نمی‌تواند خارج شود. و اگر محصر نتواند دم بفرستد بلکه محصور بماند تا وقتی که مانع زائل شود و سپس خود او برود، این کار هم درست است. آنجا رفته زمان حج را دریابد چه بهتر و الا افعال عمره را ادا کرده حلال شود. و کسی که محصر می‌شود، فقط با ذبح حلال می‌شود، چه حلق بکند یا نکند. اگر پیش از ذبح حلال شد، یا مطلع شد که ذبح در حرم واقع نشده بلکه در سرزمین حل واقع شده است، پس بر وی کفاره جنایت واجب است، اگر جنایت تکرار شود، باید کفاره هم مکرر بدهد.

بدارد و بهتر این است که قبل از روز ششم ذی‌الحجه، روزه گرفتن را آغاز کند، چرا که روزه گرفتن روز عرفه مکروه است و روزه گرفتن در ایام تشریق نیز - درقول صحیح‌تر منقول از امام شافعی - جایز نیست «و هفت روز پس از بازگشتان» به وطن و سرزمین خود باید روزه بگیرید «این ده روز کامل است». تأکید بر روی عدد ده روز، برای دفع این توهم است که حاجی نپندارد؛ میان گرفتن سه روز روزه در ایام حج، یا هفت روز در هنگام بازگشت به خانه خود، مخیر خواهد بود، نه! او مخیر نیست و این ده روز کامل را باید روزه بدارد و از آن هیچ کم نمی‌شود. پس مراد از تمتع، این است که شخص در ماههای حج برای انجام عمره احرام ببندد و سپس خود را حلال ساخته در مکه مقیم گردد تا فرارسیدن ایام حج که باز برای حج احرامی دوباره می‌بندد. بدین ترتیب است که حاجی در مقطع موجود میان دو احرام؛ از آن امور مباحی تمتع می‌گیرد که بهره‌گرفتن از آنها برای وی در حال احرام حلال نیست. «این» حج تمتع «برای کسی است که اهل مسجدالحرام نباشد» یعنی: از اهل مکه و اطراف آن تا محلات میقات نباشد - در نزد حنفی‌ها - و تا دو منزلی حرم ساکن نباشد - در نزد شافعی - بنابراین، اهل مکه فقط می‌توانند حاجی «مفرد» باشند، نه حاجی «تمتع» و نه حاجی «قران» زیرا تمتع، در واقع تسهیل و تخفیفی برای حجاج آفاقی یعنی غریبانی است که نیاز به این رخصت دارند، چرا که مشقتها سفر را تحمل کرده‌اند، در حالی که اهل حرم به این رخصت نیازی ندارند «و از خدا بترسید» با رعایت دقیق اوامر و بازداشتن خود از نواهی اش و بترسید از این که تجاوزی از شما سرزند «و بدانید که خدا سخت کیفر است» برای آنان که از حدودش تجاوز می‌کنند.

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَةٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ وَمَا تَفَعَّلُوا مِنْ خَيْرٍ يَسَلِّمُهُ اللَّهُ وَتَكْرَدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ وَاتَّقُونِ يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ ﴿١١٧﴾

«حج در ماههای معینی است» یعنی: وقت انجام اعمال حج، در ماههای معینی است که در رأی امام مالک، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و تمام ذوالحجه. ولی در رأی جمهور

علما، عبارتند از: شوال، ذوالقعدة و ده روز از ماه ذوالحجه. و کسانی که گفته‌اند: احرام بستن برای حج قبل از ماههای معین آن جایز نیست، به این آیه استدلال کرده‌اند. بنابراین، هر کس قبل از فرارسیدن این ماهها احرام بست، باید خود را با انجام دادن عمره حلال گرداند - و این مذهب امام شافعی است. پس از نظر امام شافعی، نیت حج جز در این وقت معین صحیح نیست، لذا اگر کسی قبل از ماههای حج احرام بست، احرام وی برای عمره منعقد می‌گردد نه برای حج. اما نظر جمهور فقها این است که: احرام بستن برای حج قبل از ماههای حج جایز است، ولی این کار مکروه می‌باشد زیرا سنت این است که برای حج فقط در ماههای حج احرام بسته شود. اما دلیل صحت احرام بستن در غیر ماههای حج این است که احرام شرط حج است، پس تقدیم شرط بر ادا جایز می‌باشد، چون تقدیم وضو بر ادای نماز. «پس هر کس در این ماهها، حج را بر خود لازم گردانید» یعنی: به اعمال حج شروع کرد؛ با احرام بستن در ظاهر، با نیت و قصد حج در باطن و با گفتن تلبیه در نطق و بیان، لذا با این امور و مقدمات؛ حج را بر خود لازم گردانید «پس نه رفتی است» در حج. رفت: مقاربت جنسی و سخن گفتن ولو به کنایه، درباره آمیزش با زنان است «و نه فسوقی» است در حج. فسوق: خارج شدن از حدود شرع است، چه با انجام دادن آنچه که مخصوصا در حال احرام، حرام است - مانند تراشیدن سر - و چه با انجام دادن آنچه که در احرام و غیر آن حرام است - چون زنا و ظلم. بعضی گفته‌اند: فسوق؛ به معنای دشنام دادن است «و نه جدالی است در حج» جدال: مجادله کردن با کسی و به خشم آوردن و به ستیزه و داشتن اوست. مراد از صیغه «نفی» در هر سه جا، «نهی» است، یعنی: این امور در حج حرام است «و هر کار خیری که انجام می‌دهید» چون دادن صدقه‌ای «خدا آن را می‌داند» و بنابراین، به شما در برابر آن پاداش می‌دهد. این تشویق و ترغیبی است بر انجام دادن اعمال خیر بعد از ذکر شر و بر طاعت بعد از ذکر معصیت. در حدیث شریف آمده است: «من قضی نسکه وسلم المسلمون من لسانه ویده، غفر له ما تقدم من ذنبه: هر کس مناسک حجش را انجام داد و مسلمین از آزار زبان و دستش در امان بودند، گناهان گذشته‌اش آمرزیده می‌شود». «و توشه بگیرید» برای سفر حجتان.

سبب نزول: برخی از اعراب (اهالی یمن) می‌گفتند: چگونه ما به حج خانه پروردگاران رفته و قصد او را می‌کنیم، اما او به ما نان نمی‌دهد؟! این ممکن نیست؛ قطعاً او روزی‌مان می‌دهد. پس با اطمینان از این امر، بدون زادوبرگی به حج می‌رفتند و می‌گفتند: ما بر خدای سبحان توکل می‌کنیم. لذا خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلام فرمود که معنای توکل این نیست و ایشان را از این کار نهی کرد و فرمود: بدانید «که درحقیقت بهترین توشه تقوی است» یعنی بهترین توشه برای سرای آخرت و بهترین توشه دنیا، کاری است که انسان را بر تقوای حق تعالی یاری داده و او را از درخواست کمک از مردم باز دارد «و ای خردمندان! از من پروا کنید» الباب: جمع لب است و لب هر چیز؛ خالص شده آن است، از این جهت به عقل؛ لب گفته‌اند.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ
فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْتُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ

لِمَنِ الضَّالِّينَ ﴿١٦٨﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: عکاظ، مجنه و ذوالمجاز، سه بازار تجارتي در دوران جاهلیت بود که در ایام مناسک رونق خاصی به خود می‌گرفت، اما بعد از اسلام، مسلمانان از این که در ایام حج تجارت کنند، احساس گناه کردند و در این مورد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمودند، پس نازل شد: «بر شما گناهی نیست که در طلب روزی پروردگارتان برآیید» و تجارت و طلب روزی را با حج یک‌جا گردانید، ولی نباید تجارت به مقصد اصلی شما در حج تبدیل شود، و نباید مشغولیت به تجارت به نقصانی در اعمال حج شما بینجامد «و چون از عرفات» به سوی مزدلفه «کوچ نمودید» بعد از وقوف در عرفات زیرا وقوف - یعنی توقف در آن - بر حاجی فرض است و این عمل از مهم‌ترین ارکان حج می‌باشد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «حج همان عرفه است». خاطر نشان می‌شود که روز عرفه - یعنی روز نهم ذی‌الحجه - فضیلت بزرگی داشته و گناهان بزرگ در آن بخشیده می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ روزی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ

بیشترین تعداد را در آن از آتش دوزخ آزاد نماید، چون روز عرفه نیست...». عرفات را به این نام نامیدند، از آن رو که مردم در آن با یکدیگر معرفت و شناخت پیدا می‌کنند. آری! چون از عرفات کوچ نمودید «خدا را در مشعرالحرام یاد کنید» با تلبیه (لیک گفتن) و ادای نمازهای مغرب، عشاء و بامداد و دعا کردن بعد از نماز بامداد. مشعرالحرام: محل کوه قزح در سرزمین مزدلفه است که امام بر آن قرار گرفته و نمازهای مغرب و عشاء روز نهم ذی‌الحجه و نماز بامداد روز دهم ذی‌الحجه را بر آن اقامه می‌کند. بعضی گفته‌اند: مشعرالحرام؛ میان دو کوه مزدلفه از تنگه عرفه تاوادی محسر قرار دارد. آن را «مشعر» نامیدند، چون نشانگاهی برای عبادت است و آن را «حرام» نامیدند، چون دارای حرمت است و اعمال منهییه نباید در آن انجام شود. در حدیث شریف به روایت مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ در مشعرالحرام به ذکر و دعا ایستادند، چندان که صبح کاملاً روشن شد». «و یادش کنید به شکرانه آن که شما را راه نموده است» یعنی: ذکر کنید خداوند متعال را به ذکری نیکو، چنان که به هدایتی نیکو شما را هدایت نمود و به سوی نشانه‌ها و احکام دین و مناسک حج خویش راهنمونیتان کرد «و هرآینه پیش از این، از گمراهان» از راه حق «بودید» هم در عقیده و هم در عمل؛ زیرا به عبادت بتان مشغول بوده و آنها را به پرستش و شفاعت می‌گرفتید.

ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا لِلَّذِينَ ابْتَأْتُوا اللَّهَ عَفْوًا رَجِيًّا ﴿١٧٧﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: قریش و قبایل هم‌کیش آن (قبایل حمس)، قبلاً در مزدلفه وقوف می‌کردند و سایر مردم در عرفات. آنها در توجیه این کارشان می‌گفتند: ما مانند سایر مردم نیستیم! ما «اهل الله» و حرم‌نشینان او هستیم. پس آیه کریمه نازل شد و این تبعیض را از میان برداشته اصل مساوات و برابری میان همه مسلمانان را بر پا و استوار گردانید: «سپس از همان جا که» انبوه «مردم روانه می‌شوند، شما نیز روانه شوید» ای قریش! یعنی: در صبحگاه روز عید برای رمی جمرات از مزدلفه به سوی منی روانه شوید.

و از آنجا که اعمال حج بسیار است و انسان در انجام همه آنها از کوتاهی و قصور خالی نیست بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به طلب آمرزش فراخواند: «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان، در اماکن نزول رحمت و مواضع قبول دعا «که خدا آمرزنده مهربان است» باید دانست که خواندن دعای «سیدالاستغفار» در اینجا و در همه اوقات، فضیلت خاصی دارد. در حدیث شریف آمده است: «سیدالاستغفار این است که بنده بگوید: اللهم أنت ربّي لا إله إلا أنت خلقتني وأنا عبدك وأنا على عهدك ووعدك ما استطعت، أعوذ بك من شر ما صنعت، أبوء لك بنعمتك عليّ وأبوء بذنبي، فاغفر لي فإنه لا يغفر الذنوب إلا أنت. هر کس این دعا را در شب بخواند و در آن شب بمیرد؛ وارد بهشت می شود و هر کس آن را در روز بخواند و در آن روز بمیرد؛ به بهشت وارد می شود». در صحیح مسلم آمده است که چون رسول خدا ﷺ از نماز فارغ می شدند؛ سه بار از خدای عزوجل طلب مغفرت می کردند. ابن جریر نقل می کند که آن حضرت ﷺ در شامگاه روز عرفه برای امت خویش آمرزش خواستند.

فَإِذَا قُضِيَتْكُمْ مَنَاسِكُكُمْ فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ

النَّاسِ مَن يَقُولُ رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن خَلْقٍ ﴿٢٠﴾

«پس چون مناسکتان را ادا نمودید» یعنی: چون در ایام نحر (روزهای عید قربان) از اعمال حجتان فارغ شدید، که اعمال این روزها عبارت است از: رمی جمرات، ذبح، تراشیدن سر و طواف افاضه «پس همان گونه که پدرانتان را یاد می کنید، یا بهتر و بیشتر از آن، خداوند را یاد کنید».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: رسم اعراب این بود که چون از حج خویش فارغ می شدند، در محل جمرات می ایستادند و از مفاخر نیاکان و مناقب گذشتگان خویش سخن می گفتند، پس خدای متعال آنان را به جای این کار به ذکر و یاد خویش فرا خواند. یادآور می شویم که رسول خدا ﷺ در حجه الوداع، در دومین روز از ایام تشریق، خطبه ای ایراد نموده و اعراب را به ترک این گونه فخر فروشی ها فراخواندند و آن این حدیث شریف ایشان است: «أيها الناس! إن ربكم واحد، وإن أباكم واحد، ألا لا

فضل لعربي على عجمي، ولا لعجمي على عربي، ولا لأحمر على أسود، ولا لأسود على أحمر إلا بالتقوى، أبلغتُ؟ قالوا: بلغ رسول الله» «ای مردم! بی گمان پروردگارتان یکی است و بی گمان پدرتان یکی است، آگاه باشید که عربی را بر عجمی و عجمی را بر عربی، سرخ را بر سیاه و سیاه را بر سرخ هیچ فضل و برتری ای نیست مگر به تقوی. آیا ابلاغ کرده ام؟ همه یکصدا گفتند: آری! رسول خدا ﷺ ابلاغ نمود».

«پس، از مردمان کسانی هستند که می گویند: پروردگارا در همین دنیا به ما عطا کن و حال آن که برایش در آخرت نصیبی نیست» یعنی: برای چنین کسانی بهره ای در آخرت نیست که آن را بطلبند زیرا تمام هم و غمشان محدود و محصور به همین دنیا است.

در این آیه کریمه، مسلمانان از محدود ساختن دعاها بر طلب دنیا نهی شده اند. پس این آیه، نکوهش گر کسانی است که دنیا را منتهای آمال و بزرگترین هدفشان قرار می دهند.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ رَبَّنَا آئِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿٢١﴾

«و از آنان کسانی هستند که می گویند: پروردگارا! به ما در دنیا بهره نیک و در آخرت هم بهره نیک عطا فرما و ما را از عذاب دوزخ در امان بدار» که اینان مؤمنانند. بهره نیک دنیا: چیزهایی است که نیکوکاران در دنیا طلب می کنند، چون همسری زیبا و شایسته، فرزندان صالح، روزی پاکیزه و سلامتی و عافیت. و بهره نیک آخرت: خشنودی پروردگار رحمان، حور عین و دیگر پاکیزگی هایی است که خداوند عزوجل در آن برای پرهیزگاران نیکوکار وعده داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «بیشترین دعایی که رسول خدا ﷺ آن را می خواندند، همین دعای «ربنا اتنا...» بود.

أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٢٢﴾

«اینانند که از» جنس «آنچه که به عمل آورده اند» با حج و دعای مذکور «آنان را بهره ای است و الله سریع الحساب است» زیرا او را کاری از کار دیگری به خود مشغول

نمی‌گرداند، و چنان‌که در حدیث شریف آمده است؛ او تمام خلق را در مدت نصف روز از ایام دنیا محاسبه می‌کند.

❖ **وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٠٣﴾**

«و خدا را در روزهایی معین یاد کنید» که عبارت‌اند از: روزهای یازدهم، دوازدهم و سیزدهم ذی‌الحجه که روزهای زدن جمرات در منی بوده و بی هیچ اختلافی، ایام تشریق می‌باشند. البته ذکری که بدان مأمور شده‌اند؛ تکبیر گفتن حجاج در هنگام زدن جمرات (سنگریزه‌ها) در منی، و تکبیر گفتن سایر مسلمین در مناطق و سرزمینهایشان در تمام جهان بعد از نمازها و غیر آن، از صبح روز عرفه تا بعد از نماز عصر آخرین روز از ایام تشریق است. و در این ذکر، حاجی و غیر آن برابرند، جز این که غیر حاجی، در روز عرفه تکبیر می‌گوید، اما حاجی در آن تلبیه می‌گوید «پس هر کس شتاب کرد» به خارج شدن از منی و بنابراین، اعمال مربوطه «را در دو روز» انجام داد «گناهی بر او نیست» یعنی: هر کس در روز دوم از ایام تشریق، جمرات را زد و از منی بیرون رفت، گناهی بر او نیست «و هر کس تأخیر کرد» و جمرات را در روز سوم نیز زد، آن‌گاه از منی کوچ نمود، نیز «گناهی بر او نیست» چون هر دو صورت مباح است و حاجی میان هر دو امر مخیر می‌باشد. اما ماندن در منی به مدت سه شب و سه روز برای زدن جمرات، بهتر است «برای کسی که تقوی پیشه کرده است» و در حج خویش، از خدا پروا داشته‌است. یعنی: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که در حج خویش تقوی داشته باشد. بعضی در معنی آن می‌گویند: گناه به کسی تعلق نمی‌گیرد که بعد از بازگشتن از حج تقوی را رعایت کند و از تمام گناهان بپرهیزد «و از خدا پروا کنید و بدانید که در پیشگاه او محشور خواهید شد» در آخرت، پس شما را در برابر اعمالتان جزای دهد.

بدین سان، خداوند متعال در هشت آیه - یعنی از آیه ۱۹۶ تا ۲۰۳ - به بیان عمده احکام حج و عمره و ارشادات خویش در آنها پرداخت. که ما در ضمن آیات، نظر فقها را نیز تا آنجا که مجال بود، به اجمال نقل کردیم^۱

قابل ذکر است که مناسک حج در میان اعراب جاهلیت، از زمان ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام شناخته بوده و اسلام نیز که آمد؛ بعد از زدودن انواع شرک و منکرات از دامن آن، آن را به حال خود ابقا کرد، ولی در آن برخی از مناسک را افزود. یادآور می شویم که خداوند متعال، فریضه حج را در سال ششم هجری بر مسلمانان با این فرموده‌اش: ﴿وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا﴾ «آل عمران / ۹۷»، فرض گردانید و اولین حجی که مسلمانان انجام دادند، در سال نهم هجری به امارت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود در سال دهم هجری عازم حج گردیدند و مناسک رابه جای آوردند. همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام عمرشان چهار عمره زیر را به جای آورده‌اند که همه آنها در ماه ذی القعدة بود:

۱- عمره حدیبیه، در ذی القعدة سال ششم.

۲- عمره قضاء، در ذی القعدة سال هفتم.

۳- عمره جعرانه، در ذی القعدة سال هشتم.

۴- عمره همراه با حج، در ذی القعدة سال دهم.

در حدیث شریف آمده است: «ادای عمره‌ای در رمضان، معادل با ادای حجی است که همراه با من انجام شده باشد».

باید دانست که: علما در فرضیت حج اتفاق نظر، ولی در فرضیت عمره اختلاف نظر دارند. شافعی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: عمره نیز چون حج فرض است. اما مالکی‌ها و حنفی‌ها بر آنند که عمره سنت است. همچنین علما در این باره که کدام یک از حج «قران، تمتع و مفرد» بهتر است و فضیلت بیشتری دارد؛ اختلاف نظر دارند. احناف بر آنند که حج «قران» افضل است، سپس حج «تمتع» و بعد از آن حج «مفرد». مالکی‌ها و

^۱ تفصیل این احکام را باید در کتب جست.

شافعی‌ها عکس آن رامی‌گویند و حنبلی‌ها برآنند که بهتر از همه «تمتع»، سپس «افراد» و بعد از آن حج «قران» است. تعریف افراد، تمتع و قران به اجمال این است:

۱- حج افراد: احرام بستن فقط برای حج، سپس احرام بستن برای عمره بعد از به‌تمام رساندن حج است.

۲- حج تمتع: مخصوص حاجی آفاقی است و عبارت است از: احرام بستن برای عمره در ماههای حج از میقات، سپس احرام بستن برای حج از مکه مکرمه.

۳- حج قران: آن است که شخص برای حج و عمره با هم یکجا احرام ببندد، یا به یکی از آنها احرام ببندد، سپس دیگری را در آن - در یکسال و در ماههای حج - داخل گرداند.

در اینجا به‌طور فهرست‌وار به احکام ذکر شده در این آیات اشاره می‌کنیم:

۱- ادای تام و کامل حج و عمره.

۲- حکم احصار، که تعریف آن گذشت.

۳- احرام بستن.

۴- ذبح هدی.

۵- جزای (فدیه) تراشیدن سر در حال احرام.

۶- فدیه حج تمتع.

۷- وقت حج.

۸- حکم مقیمان مسجدالحرام.

۹- ممنوعات احرام.

۱۰- تجارت در حج.

۱۱- اصل برابری و مساوات و نفی امتیازات جاهلی در حج.

۱۲- دعا و ذکر در حج.

۱۳- استغفار در حج.

۱۴- رمی جمرات.

۱۵- وقوف به عرفه.

۱۶- تکبیر گفتن و اوقات آن در ایام حج.

۱۷- تلبیه گفتن.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ ﴿٢٠٤﴾

«و از مردمان کسی هست که سخن او، تو را درباره زندگانی دنیا به شگفت می‌آورد» از آن روی که سخنش باب طبع تو و نمایانگر ایمان و خیر است. مراد از آنان: منافقانند که با سخنان چرب و نمکین، ایمان را آشکار و کفر را پنهان می‌دارند. این آیه کریمه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، درباره منافقی به نام «اخنس بن شریق» نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ آمده با سخنان شیرین خویش اظهار مسلمانی کرد و همین‌که از نزدشان خارج شد، در راه برگشت خود، زمینهای زراعتی مسلمانان را سوزانده و چهارپایانشان را پی و نابود کرد.

«و» آن منافق «خدا را بر آنچه در دل دارد، گواه می‌گیرد» یعنی: سوگندهایی جدی می‌خورد و به پیامبر ﷺ می‌گوید: خداگواه است که شما چه قدر در قلب من محبوب هستید! یا خداگواه است که من چه اندازه به اسلام وفادار و متعهد هستم! «و حال آن که او سخت‌ترین دشمنان است».

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ ﴿٢٠٥﴾

«و چون برگردد» از نزد تو ای محمد ﷺ! «می‌شتابد» و می‌کوشد با تمام توان خود «که در زمین فساد نماید» با ویرانگری، سازماندهی اعمال خرابکارانه و ایذایی و مکر و توطئه چینی علیه مسلمین «و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند فساد را دوست ندارد» این تعبیر، همه انواع فساد را شامل می‌شود، بی‌هیچ فرقی میان آنچه که موجب فساد و تباهی در دین یا در دنیا است. بعضی گفته‌اند: مراد این است که چون ستمگر به حکومت برسد و در زمین فساد کند، خداوند ﷻ بر اثر حاکمیت فسادانگیز او، باران را از خلائق بازمی‌دارد و به سبب این امر، کشتزارها نابود و نسلها تباه می‌گردند.

وَإِذْ قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُ لَهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٦﴾

«و چون به او گفته شود؛ از خدا پروا کن، نخوت و تکبر او را به گناه می‌کشاند» یعنی: خود بزرگ‌بینی او را از قبول پند و اندرز باز می‌دارد، به‌خاطر گناهی که در قلب وی است و علت نفاقش می‌باشد. یا: غلبه و چیرگی هوای نفس بر او، وی را به گناه وامی‌دارد. یا: از سر استکبار و خود بزرگ‌بینی، مرتکب کفر می‌گردد «پس جهنم برای او بس است» به‌عنوان سزا و عقاب وی «و چه بد آرامگاهی است» مهاد: بستر آماده شده برای خواب است و جهنم از روی تهکم و ریشخند به این نام نامیده شد زیرا محل استقرار کفار می‌باشد.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٧﴾

«و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد» واز جان خویش در اعمالی چون جهاد و امر به معروف و نهی از منکر می‌گذرد. از صهیب رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون از مکه قصد هجرت به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کردم، قریشیان به من گفتند: ای صهیب! هنگامی که به سرزمین ما آمدی، هیچ مال و ثروتی نداشتی و اکنون با مال و ثروت از میان ما خارج می‌شوی؟ به‌خدا که هرگز اجازه این کار را به تو نمی‌دهیم! پس به آنان گفتم: اگر مالم را به شما بدهم، از سر راهم کنار می‌روید؟ گفتند: آری! آن‌گاه مالم را به آنان دادم و راه را بر من باز کردند. حرکت کردم تا به مدینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیدم، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند، فرمودند: «ابایحیی معامله را برد، ابایحیی معامله را برد!» آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه درباره هر مجاهدی که در راه خدا جَلَّ جلاله پیکار می‌کند، نازل شده است.» «و خدا نسبت به بندگانش مهربان است» پس به آنان در برابر عمل اندک، پاداشی عظیم عنایت کرده و به بیشتر از حد توانشان مکلفشان نمی‌گرداند و از خوان بی‌کران رحمت و احسان خویش بر آنان سرازیر می‌سازد و اگر چنین نبود، شر گروه مفسدان در زمین غالب و فراگیری شد تا بدانجا که دیگر در آن صلاحی باقی نمی‌ماند.

علمای مالکی در بیان حکم این آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه، دلیل و هشدار است بر رعایت احتیاط در امور دین و دنیا و ضرورت تحقیق و تفحص در احوال شهود و قضات و این که حاکم نباید به ظاهر احوال مردم عمل کند تا از باطن کار آنان جست و جو نکرده باشد. اما قول صحیح - چنان که قرطبی گفته - این است که: به ظاهر عمل می‌شود تا آن‌گاه که خلاف آن آشکار شود، به دلیل این فرموده عمر رضی الله عنه که در بخاری روایت شده است: «ای مردم! همانا وحی قطع شده است و ما هم اکنون شما را بر آن چیزی مؤاخذه می‌کنیم که از اعمال شما بر ما آشکار می‌شود، پس هر کس به ما خیر را آشکار ساخت، او را ایمن گردانیده و به خود نزدیک می‌گردانیم و ما را به اسرار نهران وی کاری نیست و خداوند جل جلاله خود حساب نهران او را می‌کند و هر کس به ما بدی را آشکار ساخت، نه او را ایمن می‌گردانیم و نه تصدیقش می‌کنیم، هر چند بگویند که کارم در نهران نیکوست».

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

بعد از آن که خدای سبحان از تقسیم شدن مردم به سه طایفه مؤمنان، کافران و منافقان یاد کرد، اینک مؤمنان را چنین فرمان می‌دهد: «ای مؤمنان! همه یک جا به آیین اسلام درآیید» یعنی: به تمامی اسلام و به تمامی خود به آیین اسلام درآیید، به زبانها و دل‌های خود و به همه ارکان و شاخه‌ها و فروع اسلام. برخی از مفسران «کافه» را حال از «ادخلوا» می‌دانند، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای مسلمانان! همه شما به تمامی به اسلام در آیید. ابن کثیر می‌گوید: «اما معنای صحیح همان معنی اول است». آری! اسلام تجزیه‌پذیر نیست و شخص مسلمان در برابر احکام ثابت و قطعی اسلام، قدرت پذیرش یا رد ندارد، پس یا باید اسلام را به تمامی آن بپذیرد، یا این که از اسلام به تمامی آن خارج است «و از گامهای شیطان پیروی نکنید» در تجزیه و تفرقه‌افگنی در دین، یا در اختلاف و کشمکش و از شبهات و گناهی که شیطان با هدف

گمراه ساختن شما به شما دستور می‌دهد، اطاعت نکنید و به راههای او نروید «که او دشمن آشکار شماست».

فَإِنْ زَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٠٩﴾

«و اگر دچار لغزش شدید» و پای شما از رفتن به راه حق لنگید و از آن انحراف ورزیده و به راههای شیطان گرایش پیدا کردید «پس از آن که برای شما دلایل آشکار آمد» بر این که ورود به اسلام، یگانه انتخاب بر حق است «بدانید که خداوند غالب» است و انتقام گرفتن از شما او را عاجز نمی‌گرداند «حکیم است» و جز به حق انتقام نمی‌گیرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه کریمه درباره عبدالله بن سلام و یارانش از یهود که به اسلام مشرف شده بودند نازل شد، هنگامی که آنان روز شنبه را بزرگ داشتند و از گوشت و شیر شتر اظهار کراهت کردند و گفتند: یارسول‌الله! روز شنبه روزی است که ما آن را بزرگ می‌داریم، پس به ما بزرگداشت آن را اجازه دهید، تورات نیز کتاب خداوند ﷺ است، لذا به ما اجازه دهید تا شبانگاه به قرائت آن بپا خیزیم! این بود که آیه کریمه نازل شد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٢١٠﴾



«انتظار نمی‌کشند» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند «غیر از این که خدا نزدشان بیاید» برای داوری نهایی و حساب و عذاب. یعنی: انتظار نمی‌کشند جز این که امر وی یا عذابش بر آنان فرود آید. علمای سلف گفته‌اند: ما به صفت «آمدن» برای خداوند ﷺ که در این آیه کریمه و نظایر آن از آیات بیان شده‌است، بدون تحریف و تعطیل و تکلیف و تمثیل، ایمان داریم. آری! قول در باره صفات خداوند متعال، همچون قول در باره ذات اوست، چیزی همانند او نیست، نه در ذات، نه در صفات و نه در افعالش. «و» آنان که از ورود به آیین اسلام سر باز زده‌اند، انتظار نمی‌کشند جز

این امر را که «فرشتگان» بیایند برای اجرای فرامین خدا ﷻ در مورد این منحرفان «در سایبانهایی از ابر سپید» و نازک و رقیق «و کار» داوری خواه‌ناخواه «یک‌سره خواهد شد» و عذابشان تحقق خواهد پذیرفت «و سرانجام، کارها به خدا بازمی‌گردد» در آخرت، آن‌گاه حق تعالی به همه مردم در برابر اعمالشان جزایی مناسب می‌دهد. این آیه کریمه اشاره‌ای است برای مؤمن به این که می‌باید به سوی توبه و اصلاح حال خویش بشتابد تا عذاب الهی او را غافلگیر نکند زیرا اگر در دوران حیاتش قیامت او را غافلگیر نسازد، مرگ یا بیماری که از عمل صالح باز می‌دارد، غافلگیرش خواهد ساخت.

سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِّنْ آيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ وَمَنْ يُّدَلِّ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ



«از بنی اسرائیل پرس؛ چه بسیار نشانه‌های روشنی به آنان دادیم» ای محمد ﷺ! از بنی اسرائیل پرس با پرسشی سرزنش‌گرانه، که ما به وسیله انبیای خویش چه معجزات و برهانهای روشن بسیاری به سویشان فرستادیم؛ چون عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، فرود آوردن من و سلوی و غیره. یا از آنان پرس که درباره حقانیت رسالت تو چه آیات روشنی به آنان داده‌ایم؟ - که هر دو تفسیر صحیح است - ولی هنگامی که آنان این نعمتهای ما را ناسپاسی کردند، به شدیدترین وجه مجازات شدند، پس همچنین است حال و روز آنان در عصر رسالت، آن‌گاه که به پذیرفتن تمامی اسلام فراخوانده می‌شوند، اما به آیات الهی کفر ورزیده و از اجابت این خواسته سر باز می‌زنند، پس باید سرنوشتی همانند نیاکانشان را انتظار بکشند «و هر کس نعمت خدا را» یعنی: هدایت و دین و آیات روشن وی را که به انبیای خویش داده است «پس از آن که برای او آمد دگرگون سازد» به جای شکرگزاری در برابر آنها، باید بداند «که خداوند سخت کیفر است».

این آیه کریمه حامل چنان تهدید و تخویفی برای یهودیان است که هرگز اندازه آن را نمی‌توان تصور کرد.

زَيْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَسَخَّرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ

مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣١٢﴾

«زندگانی دنیا در چشم کافران آراسته گردانده شده است» و با فریفته شدن به همین آرایشهاست که کفار از زندگانی آخرت رویگردانند، اما مؤمنان، مفتون این آرایشها نگشته و رویکرد ایشان به سوی آخرت است «و» این کفار بدبخت «مؤمنان را ریشخند می‌کنند» به خاطر فقرشان و می‌گویند: بهره اینان از دنیا، همانند بهره رؤسای کفر و پیشتازان عرصه گمراهی نیست، هم آنان که رسیدن به متاع دنیا را سر منزل سعادت و محرومیت از آن را مایه بدبختی می‌دانند - خاطر نشان می‌شود که در زمان نزول این آیه کریمه غالب مؤمنان فقیر و تهیدست بودند - اما این تاریک‌دلان کور ذهن، بی‌خبر از آنند که: «پرهیزکاران در روز قیامت از آنان برترند» زیرا ایشان در بهشتند و کافران در دوزخ. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس برای مرد یا زن مؤمنی خواری طلب کند، یا او را به خاطر فقر و تنگدستی‌اش تحقیر نماید، خدای عزوجل او را در روز قیامت تشهیر نموده و رسوایش می‌گرداند و هر کس بر مرد یا زن مؤمنی بهتان بزند، یا به او چیزی نسبت دهد که در او نیست، خدای سبحان وی را در روز قیامت بر پشته‌ای از آتش می‌افکند تا آن که از نسبتی که به آن مؤمن داده است، بیرون آید، بی‌گمان جایگاه و منزلت یک مؤمن نزد خدای متعال، برتر و گرمی‌تر از جایگاه یک فرشته مقرب است و هیچ چیزی نزد خداوند جل جلاله محبوب‌تر از مرد مؤمن توبه‌کار، یا زن مؤمن توبه‌کار نیست و مؤمن در آسمان معروف و شناخته شده است، همان گونه که یک مرد در میان خانواده و فرزندان شناخته شده است». «و خداوند هر کس را بخواهد، بی‌حساب» در دنیا «روزی می‌بخشد» بدون اندازه، بدون حساب ایمان و کفر یا تقوی و بدکاری وی و این از ایجابات عدل و رحمت عام او بر همه خلائق است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دنیا نزد خداوند جل جلاله به اندازه بال‌پشه‌ای ارزش می‌داشت، هرگز به کافری جرعه آبی از آن نمی‌چشانید». اما در آخرت وضع این‌گونه نیست زیرا رزق مؤمن پرهیزکار

در آن وسیع‌تر از رزق وی در دنیا است، در حالی که کافر در آنجا روزی جز عذاب جهنم ندارد.

لیکن باید دانست که حال ملتها و امتهای - بر خلاف افراد - در دنیا نیز همچون آخرت کاملاً متفاوت است زیرا سنت پروردگار درباره امتهای این است که با کار و تلاش و سازندگی به آنان عزت می‌دهد و با بی‌کاری و تنبلی، آنان را ذلیل می‌گرداند.

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٣٠﴾

«مردم، امتی یگانه بودند» یعنی: همه مردم - از دوران آدم عليه السلام تا عسرنوح عليه السلام - بر دین یگانه‌ای بودند که همانا دین اسلام است، سپس چون زمان به‌درازا کشید، پرستش بتها رایج شد و مردم به دو شاخه ایمان و کفر تقسیم شدند. بعضی گفته‌اند: مراد، نوح عليه السلام و همراهان وی در کشتی هستند که همه بر آیین توحید بودند. اما رأی اول، رأی جمهور مفسران است. یادآور می‌شویم که لفظ «امت» در قرآن کریم به معانی ذیل به‌کار رفته است:

۱- جماعت. ۲- ملت؛ یعنی کیش و آیین. ۳- زمان. ۴- امام. و چنان‌که گفتیم، مراد از آن در اینجا - در رأی اکثر مفسران - دین و آیین است «پس خداوند پیامبران را برانگیخت» برای هدایت بشر. اما در اینجا رأی دیگری است که می‌گوید: مردم همه در گمراهی یک امت بودند، پس خداوند جل جلاله پیامبران عليه السلام را برای هدایت بشر برانگیخت. ولی ابن‌کثیر رأی جمهور را ترجیح داده، یعنی این‌که: مردم همه امت هدایت بودند و بعد از آن که در کار دین اختلاف کردند، خداوند جل جلاله پیامبران عليه السلام را برانگیخت: «مژده‌آور و بیم‌دهنده» مژده‌آور برای اهل ایمان و عمل صالح و بیم‌دهنده برای اهل کفر و فساد «و با آنان، کتاب» یعنی: جنس کتب آسمانی «را به حق فرو فرستاد تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند» از عقاید و امور غیبی و حسن و قبح اعمال «داوری کند» یعنی: تا کتبهای آسمانی، میان مردم داور باشد. ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید:

«میان نوح و آدم علیهما السلام ده قرن فاصله بود و مردم در این ده قرن، همه بر شریعت حق پایدار بودند و بعد از آن بود که در دین اختلاف پدیدار شد». پیامبرانی که قرآن از آنان به نام یاد کرده، هجده تن اند. «و هیچ کس در آن» یعنی: در کتب آسمانی سابق «اختلاف نکرد، مگر کسانی که» این کتابها «به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد، از رشک و رقابتی که با هم داشتند» یعنی: اختلاف نکردند، مگر به سبب حسد و حرص بر دنیا، در حالی که کتب آسمانی، داعی اتفاق و وحدت و مایه رهنمونی‌شان به راه هدایت بود. مراد از آنان؛ یهودیان و مسیحیانند «پس خداوند، مؤمنان را به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد» یعنی: خداوند ﷻ امت محمد ﷺ را با بیان علل اختلافات پیشینیان در قرآن، به سوی حق هدایت کرد «به اذن خویش» یعنی: به فرمان و علم خویش «و خداوند هر که را خواهد» از خلق خویش «به سوی راه راست هدایت می‌کند» و حکمت و حجت بالغه، از آن اوست.

در دعای مأثور آمده است: «اللهم أرنا الحق حقاً وارزقنا اتباعه، وأرنا الباطل باطلاً وارزقنا اجتنابه، ولا تجعله ملتبساً علينا فنضل، واجعلنا للمتقين إماماً: بارخدا! به ما حق را، حق بنمایان و پیروی از آن را روزی‌مان کن و به ما باطل را باطل بنمایان و پرهیز از آن را روزیمان کن و آن را بر ما پوشیده و مبهم نگردان که گمراه می‌شویم و ما را پیشوای پرهیزگاران بگردان». در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما آخرین امت (در دنیا) و اولین آنها در روز قیامت هستیم و اولین کسانی هستیم که به بهشت وارد می‌شویم، لیکن امتهای دیگر قبل از ما کتاب داده شده‌اند و ما بعد از آنان، اما خداوند ﷻ ما را به آنچه از حق که آنان در آن اختلاف کردند، هدایت نمود، پس این روز - یعنی روز جمعه - روزی است که آنها در آن اختلاف کردند و خداوند ﷻ ما را به آن رهنمون شد بنابراین، مردم در آن پیرو ما هستند زیرا فردا - شنبه - برای یهود و پس فردا - یکشنبه - برای نصاری است». یعنی: عید ما جمعه است و عید آنها روزهای شنبه و یکشنبه.

ابن کثیر از عبدالرحمن بن زید بن اسلم رضی الله عنه و او از پدرش نقل می‌کند که در تفسیر فرموده خداوند متعال: ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَا اٰخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِاِذْنِهِ﴾ فرمود: «سایر

امت‌ها در روز جمعه اختلاف کردند؛ زیرا یهود روز شنبه را برای خود عید گرفتند و نصاری روز یک‌شنبه را، پس خداوند جَلَّالَهُ امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به روز جمعه هدایت نمود. همچنان آنان در قبله اختلاف کردند؛ زیرا نصاری به سوی مشرق روی آوردند و یهود به سوی بیت المقدس، لذا خداوند متعال امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به سوی کعبه رهنمون شد. همین طور در نماز اختلاف کردند؛ به گونه‌ای که برخی از آنان رکوع می‌کنند نه سجده و برخی سجده می‌کنند نه رکوع، برخی در حال نماز سخن می‌گویند و برخی در حال نماز راه می‌روند، پس خداوند جَلَّالَهُ امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به نماز حقیقی هدایت نمود. همین گونه در روزه اختلاف کردند؛ به طوری که برخی از آنها قسمتی از روز را روزه می‌گیرند و برخی از آنها از غذاهای مخصوصی روزه می‌گیرند، پس خداوند جَلَّالَهُ امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در این امر نیز به حق راه نمود. همچنان در باره ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان گفتند که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام یهودی بود و نصاری گفتند که او نصرانی بود، در حالی که خدای عزوجل او را مسلمانی پاک دین گردانیده بود، پس خداوند جَلَّالَهُ امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در این امر نیز به حق راه نمود. همین طور درباره عیسی عَلَيْهِ السَّلَام اختلاف کردند؛ زیرا یهودیان بر وی دروغ بسته و به مادرش بهتانی عظیم نسبت دادند و نصاری - پناه بر خدا - او را یکی از سه خدا پنداشتند - اما خداوند جَلَّالَهُ او را روح و کلمه و بنده خویش معرفی کرد و امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در این مورد نیز به حق راه نمود».

ابوالعالیه می‌گفت: «این آیه، راه خروجی از شبهات و گمراهی‌ها و فتنه هاست».

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْمِبًا وَالضَّرَّاءُ وَزُلُزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّا نَصْرُ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿٣٤﴾

«آیا پنداشتید» ای امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «که داخل بهشت می‌شوید» یعنی: بلکه پنداشتید. زیرا «بل» مفید افتتاح سخنی جدید است «و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟» یعنی: پنداشتید که داخل بهشت می‌شوید؟ در حالی که شما همانند امت‌های پیشین مورد امتحان ما قرار نگرفته‌اید تا

چنان‌که آنان شکیبایی پیشه کردند، صبر و پایداری ورزید «آنان دچار سختی و زیان شدند» یعنی: فقری بسیار سخت را تحمل کرده و بیماریها و زخمها در راه خدا ﷺ برداشتند. بآساء: فقر و تنگدستی شدید و همه رنج‌هایی است که به انسان در غیر بدن وی می‌رسد؛ چون گرفتن مال، طردکردن وی از خانه و وطن و تهدید امنیت و آسایش وی. اما ضراء: بیماری و هر آن چیزی است که به انسان در بدنش می‌رسد، چون زخم و قتل... «و تکانها خوردند» با بیم و هراس‌ها و این حالت استمرار یافت؛ «تا جایی که پیامبر خدا و کسانی که با وی ایمان آورده بودند، گفتند: پس نصرت الهی کی فرا می‌رسد؟» این سخن را در طلب نصرت الهی و احساس دیر کرد و طولانی شدن زمان آن بر زبان آوردند. آن‌گاه خدای عزوجل ایشان را با این گفته خویش بشارت داد: «بدانید که نصرت الهی نزدیک است».

از قتاده و سدی در بیان سبب نزول روایت شده است که گفتند: این آیه کریمه در غزوه احزاب - آن‌گاه که مسلمانان با رنج‌ها، مشکلات و فشارهای طاقت‌فرسایی روبرو شدند - نازل گردید تا ضمن مژده دادنشان به فتح و گشایش، این حقیقت را نیز به ایشان خاطر نشان سازد که ایمان، حقوق و واجباتی دارد که سرانجام به سعادت هردو جهان منتهی می‌شود، اما این سعادت دو جهانی را همین‌گونه مجانی و آسان نمی‌دهند، بلکه مؤمن باید مأموریت و رسالت خویش را در زندگی ایفا کند و جان‌نثارانه به میدانهای جهاد و مبارزه با دشمن و مجاهده بانفس خویش بشتابد و کاخ ایمان را با آرایشی از عمل صالح و بر زیربنایی از تقوی و اخلاص بر افرازد تا مستحق این پاداش گردد.

يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّهِ وَاللَّيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ

وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٦١٥﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: مؤمنان از رسول خدا ﷺ پرسیدند که چه چیزی از اموال خود را انفاق کنند؟ پس نازل شد: «از تومی پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو: آنچه که از خیر انفاق کنید» یعنی: از مال پاک و حلال. چنین

مالی «خیر» نامیده شد زیرا در راههای خیر انفاق می‌شود «پس به پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان و مسکینان و به در راه مانده تعلق دارد و هر نیکی‌ای که انجام دهید، البته خدا به آن دانااست» و در برابر آن پاداش می‌دهد. تفسیر نظیر این عبارت در آیه (۱۷۷) گذشت. ملاحظه می‌کنیم که مؤمنان از چیزی که باید انفاق کنند پرسیدند، اما خداوند ﷻ از نحوه مصرف صدقات به آنان پاسخ داد تا تنبیهی بر این حقیقت باشد که این امر به دانستن مقدم‌تر است.

صحیح آن است که این آیه کریمه محکم است نه منسوخ زیرا این آیه برای بیان وجوه مصرف صدقه نافله است، چرا که مقدار انفاق را تعیین نکرده است، درحالی که مقدار زکات فرض به اجماع معین است. در حدیث شریف آمده است: «برمادر، پدر، خواهر و برادرت، سپس بر نزدیکتر... و نزدیکترت انفاق کن».

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٧٦﴾

«بر شما جهاد فرض شده است» و این، یکی از موارد آزمون شماس است. مراد از جهاد در اینجا، جنگ مسلحانه با کفار است «و آن برای شما ناخوشایند است» کره: مشقتی است که خوشایند نفسها نیست. آری! جهاد مشقت‌آمیز است زیرا مستلزم صرف مال و صرف جان و جدایی از خانه و خانواده می‌باشد «و چه بسا چیزی را ناخوش داشته باشید، در حالی که آن به سود شما باشد» همانند جهاد، که چه بسا در آن پیروز و فاتح شده، هم به غنیمت می‌رسید و هم به اجر و پاداش الهی و کسانی هم که کشته می‌شوند، به فیض شهادت نایل می‌گردند «و چه بسا چیزی را خوش داشته باشید» چون استراحت و ترک جهاد «در حالی که آن به زیان شما باشد» زیرا در آن صورت، دشمن بر شما چیره شده و مغلوبتان می‌کند و در درون خانه و عمق سرزمینتان، قصد جان و مال و ناموستان را کرده و شما را باسختی‌ها و مصایبی روبرو می‌سازد که بسیار سخت‌تر از جهادی است که شما آن را ناخوش می‌دارید و این افزون بر منافع

کوتاه مدت و بلندمدت دیگری است که آنها را با ترک جهاد از دست می‌دهید «و خداوند می‌داند» که صلاح و رستگاری شما در چیست «و شما نمی‌دانید».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون جهاد بر مسلمانان فرض شد، این کار بر آنان سخت و دشوار آمد و آن را ناخوش داشتند، پس آیه کریمه نازل گردید». عکرمه می‌گوید: «بعد از نزول این آیه کریمه، محبت جهاد در دل‌های مسلمانان ریشه‌دار شد». ابن شهاب زهری می‌گوید: «جهاد، فریضه‌ای برگردن همه آحاد امت است، چه آنان که در میدان جهادند و چه آنان که در منازل خود هستند زیرا کسی که در خانه خود نشسته است، اگر به کمک فراخوانده‌شد، باید کمک کند و اگر از وی فریادرسی شد، باید به فریاد برسد و اگر به او فرمان رفتن به جهاد داده شد، باید عازم جهاد شود و اگر هم به او نیازی نبود، درخانه خویش می‌نشیند». یعنی: حقیقت امر چنین است و چنین باید باشد. از این جهت در حدیث شریف آمده است: «من مات ولم یغز و لم یحدث نفسه با الغزو مات میتة جاهلیة: هر کس بمیرد، در حالی که جهاد نکرده و در اندیشه و نهاد خویش هم‌اندیشه و نیت جهاد را نداشته، به مرگ جاهلیت مرده است». جمهور علما بر آنند که جهاد - به حسب نیاز یا به حسب حال - بر تمام مسلمانان فرض عین است، بدین ترتیب که اگر غلبه با اسلام بود، جهاد فرض کفایه است و اگر غلبه با دشمن بود، جهاد تا تحقق پیروزی فرض عین است.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَالُونَ لَكُمْ حَتَّى يَرْضَوْكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَظَلُّوْا وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢١٧﴾

«از تو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «درباره جنگ در ماه حرام می‌پرسند» که حکم آن چیست؟ «بگو: جنگیدن در آن گناهی بزرگ است» و کاری نارواست «اما بازداشتن از راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و بازداشتن از مسجد الحرام و راندن اهل آن، در نزد خداوند نارواتر است» که کفار مکه، همه این اعمال را مرتکب می‌شدند «و فتنه از

کشتار بزرگتر است» مراد از فتنه در اینجا: واداشتن و برانگیختن مستضعفان مؤمن به ترک دینشان با آزار و شکنجه است، که این بزرگتر از کشتن آنهاست - اگر حتی آنان را می‌کشتند «و اینان همچنان» مستمرا «با شما کارزار می‌کنند» و دشمنی می‌ورزند «تا اگر بتوانند» زمینه را برای آن آماده کنند که «شما را از دینتان برگردانند» به سوی کفر «و هر کس از شما که از دینش برگردد و در حال کفر بمیرد، اعمالش در دنیا و آخرت باطل» و تباه «شده است» باید دانست که در دنیا برمرتد حکم مسلمان جاری نمی‌شود و او - چنانچه بر کفر بمیرد - چیزی از ثواب آخرت را نیز که اسلام ایجادکننده آن است، به دست نمی‌آورد «و اینان دوزخی‌اند و جاودانه در آنند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ دو ماه قبل از غزوه بدر، سریه‌ای را به فرماندهی عبدالله بن جحش رضی الله عنه برای ترصد (کمین) کاروانی از قریش اعزام کردند، آنها با کاروان «عمروبن حضرمی» که از طایف به مقصد مکه روان بود، روبرو شدند، شب اول ماه رجب الحرام بود، اما مسلمانان از حلول ماه حرام آگاه نبودند، پس به آن کاروان حمله برده عمروبن حضرمی راکشند و اموال کاروان را به غنیمت گرفتند و چون نزد رسول خدا ﷺ آمدند، آن حضرت رضی الله عنه به آنها فرمود: «سوگند به خدا که من شما را به جنگیدن در ماه حرام دستور نداده بودم». آن حضرت رضی الله عنه، غنایم را نیز از ایشان تحویل نگرفتند. از سوی دیگر، مشرکان هم این موضوع را دست‌آویز خویش قرار داده، پیامبر رضی الله عنه را مورد سرزنش قرار می‌دادند که مقدسات را زیر پا می‌گذارد و حرمتها را می‌شکند! همان بود که آیه کریمه نازل شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را تحویل گرفتند.

آیه کریمه بر حرمت جنگ در ماههای حرام دلالت می‌کند، لیکن جمهور علمابر آنند که حکم این آیه کریمه به آیه (۵) از سوره «توبه» منسوخ شده، لذا جنگیدن با مشرکان در ماههای حرام مباح است. چنانچه رسول خدا ﷺ خود با قبیله هوازن در حنین و با قبیله ثقیف در طایف جنگیدند و این در ماه حرام بود.

بیان برخی از احکام:

۱- مالک و ابوحنیفه بر آنند که ارتداد هدر دهنده و از بین برنده اعمال نیک است، حتی اگر مرتد مجدداً به اسلام برگردد. ولی شافعی می‌گوید: هدر رفتن عمل مرتد، مشروط به آن است که او بر کفر بمیرد.

۲- حنفی‌ها بر آنند که مستحب است تا مرتد به توبه فرا خوانده شود و اسلام بروی عرضه گردد، لیکن این کار واجب نیست، اما جمهور فقها بر آنند که فراخواندن وی به توبه قبل از کشتنش - تا سه بار - واجب است.

۳- میراث مرتد: از نظر ابوحنیفه رَحِمَهُ آنچه که مرتد در حال ارتداد خویش به دست آورده است، مال «فیء» است و به بیت‌المال مربوط می‌شود، ولی آنچه که در حال اسلام به دست آورده و سپس مرتد شده، به ورثه مسلمانش تعلق می‌گیرد. اما مالک، شافعی و احمد بر آنند که میراث وی در هر حال متعلق به بیت‌المال می‌باشد.

إِنَّ الدِّينَ أَمْنٌ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْلِيَّكَ يَرْجُونَ اللَّهَ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَّحِيمٌ

«آنان که ایمان آوردند» و بر ایمانشان پایداری کرده‌اند «و کسانی که در راه خدا» از دار کفر به سوی دار اسلام «هجرت» کرده‌اند «و» آنان که «جهاد کرده‌اند، به رحمت الهی امیدوارند و خداوند آمرزگار مهربان است».

علما در بیان احکام گفته‌اند: از علت فرضیت هجرت چنین دانسته می‌شود که هر جا و هر گاه که این علت در هر زمان و مکانی تکرار شد، هجرت بر مسلمان فرض است، پس برای هیچ مؤمنی جایز نیست که در سرزمینی که در آن به خاطر دین و عقیده و عملش مورد آزار و تحت فشار قرار می‌گیرد، اقامت گزیند.

بیان سبب نزول: این آیه کریمه درباره سریه (گروه) عبدالله بن جحش رضی الله عنه نازل شد زیرا ایشان گفتند: یا رسول الله! آیا می‌توانیم امیدوار باشیم که حمله به کاروان حضرمی برای ما غزوه‌ای به حساب می‌آید که در آن، مستحق دریافت اجر مجاهدان باشیم؟ همان بود که خداوند جل جلاله از این حقیقت که ایشان به دلیل ایمان، هجرت و جهاد خویش، باید امیدوار پاداش الهی باشند، خبر داد.

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ

نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١٧﴾

مفسران در بیان سبب نزول ابتدای آیه کریمه گفته‌اند: عمر بن خطاب، معاذ بن جبل و جمعی از انصار^{رضی الله عنهم} نزد رسول خدا^{صلی الله علیه و آله} آمدند و گفتند: یا رسول الله! درباره شراب و قمار به ما فتوی بدهید زیرا این دو از بین برنده عقل و غارتگر مال اند. پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل فرمود. از روایات رسیده در این باره چنین برمی آید که تحریم شراب در اسلام تدریجی بوده و چهار مرحله را پشت سر گذاشته است، که البته این سیاست تربیتی موفق است، لذا برای درمان عادت ریشه دار شرابخواری و رهانیدن مردم از این آفت بزرگ، چهار آیه کریمه نازل شد:

۱- آیه: ﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا﴾ «نحل/ ۶۷»، که با نزول این آیه کریمه هنوز شراب بر مسلمانان حلال بود.

۲- آیه: ﴿قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ...﴾ یعنی: همین آیه، که پس از نزول آن گروهی از شراب نوشی دست کشیدند و جمعی هم به آن ادامه دادند و نزول آن مقدمه‌ای بر حرمت قطعی شراب در سوره «مائده» است.

۳- آیه: ﴿لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى...﴾ «نساء/ ۴۳»، که مسلمانان را از شراب نوشی در اوقات نماز نهی کرد.

۴- و چهارمین آیه: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...﴾ «مائده / ۹۰» است که شراب و قمار... رابه طور قطع تحریم کرد.

«درباره خمر و میسر از تو می پرسند» شراب را «خمر» نامیدند؛ زیرا خمر به معنای پوشاندن است و شراب نیز عقل را می پوشاند و از کار می اندازد. خمر در رأی حنفی ها عبارت است از: آب انگوری که همچنان گذاشته شود تا به غلیان آمده و بی آن که آتشی به آن نزدیک شود، تیره شود و کف بیرون آورد. و از غیر آب انگور نیز، هر آنچه که عقل را بپوشاند و مستی آور باشد، در حکم شراب انگور است، اما بجز شراب انگور، مقدار اندک از دیگر شرابها که سکر آور نباشد، حرام نیست. ولی در رأی جمهور

فقها، «خمر» بر آب سکرآور انگور، خرما، ذرت و هر مسکر دیگری اطلاق می‌شود بنابراین، کم و بسیار آن حرام است.

میسر: قمار است و از «یسر» برگرفته شده که به معنای آسانی است زیرا قمار کسبی است بی‌مشقت و بی‌زحمت. قمار اعراب با تیر بود که با آنها بر سر گوشت‌شتر، قمار می‌کردند، بدین ترتیب که ده تیر برداشته بر روی هفت عدد از آنها سهمی معین را می‌نوشتند و سه تا از آنها را بی‌علامت و نشان باقی می‌گذاشتند، آن‌گاه شترانی را به نسیه می‌خریدند و قبل از شروع قمار، آنها را ذبح کرده به بیست و هشت یا ده قسمت تقسیم می‌کردند، آن‌گاه تیرهای ده‌گانه را در کیسه‌ای نهاده و شخص معتمدی از آنان بعد از حرکت دادن کامل آن کیسه، یکی یکی آنها را بیرون می‌آورد، پس کسی که تیر دارای بهره‌ای نصیبش می‌شد، بهره‌اش را می‌گرفت و کسی که تیر بی‌نشانی به نامش خارج می‌شد، چیزی نمی‌گرفت و به‌علاوه بهای همه شتران را تاوان می‌داد، سپس این بهره‌ها را به فقرا می‌دادند و خود از آن چیزی نمی‌خوردند و به این کار افتخار می‌کردند و کسی را که با آنان در این کار مشارکت نمی‌کرد، مورد نکوهش قرار می‌دادند. جمعی از علمای سلف گفته‌اند: «هر چیزی که در آن معنی قمار، یعنی گرفتن مال توسط فرد برنده از فرد بازنده به وسیله بازی باشد - از قبیل نرد، یا شطرنج، یا غیر آن از بازیهایی دیگر و حتی بازی بچه‌ها با گردو و تیله - از قمار است».

«بگو: در آن دو» یعنی در شراب و قمار «گناهی بزرگ و منافی برای مردم است» گناه: سخن یا عملی است که زیانبار باشد و زیان گناه یا در بدن است، یا در روان، یا در عقل، یا در مال، که زیان شراب شامل همه اینهاست. و از جمله گناهان متعلق به شراب؛ جنگ وجدال و فحش و ناسزاگویی، به تعطیل انجامیدن نمازها و ترک سایر تکالیف شرعی از سوی فرد می‌گسار است. منفعت شراب یا اقتصادی است، یا شهوانی؛ منفعت شهوانی شراب با نشاط و طراوتی است که به‌طور گذرا برای فرد شرابخوار دست می‌دهد، اما منفعت اقتصادی آن در تجارت آن است. گناه قمار: فقر و باختن مال و دشمنی و دل‌آزاری و کینه‌ورزی قماربازان با یک‌دیگر است و منفعت آن: سودی است که از طریق آن به فقر می‌رسد، یا منفعت آن؛ به دست آوردن مال از سوی

شخص برنده، بدون زحمت است «ولی گناه آنها از سود آنها بزرگتر است» زیرا هیچ خیر و منفعتی، با فساد عقل که لازمه شراب‌نوشی است، برابر نمی‌باشد و هیچ خیری در قمار نمی‌تواند با خطرکردن (ریسک) در مال و خود را در معرض فقر قرار دادن و جلب دشمنی‌هایی برابر باشد که از آن پدید می‌آید و چه بسا که قماربازی و شراب‌نوشی به ریختن خونها و هتک حرمتها بینجامد. صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «برگه‌های بخت آزمایی، قمار محسوب می‌شود و حرام می‌باشد».

«و از تو می‌پرسند، چه چیزی انفاق کنند؟ بگو مازاد بر مخارج خانواده خود را» برخی از علما بر آنند که این بخش از آیه کریمه، با آیه زکات فرض منسوخ شده. اما صحیح آن است که حکم این آیه کریمه ثابت است و منسوخ نیست و جمهور مفسران برآنند که حکم آن در مورد صدقه نافله می‌باشد. «بدین‌سان خداوند آیات خود را برایتان روشن می‌سازد، باشد که در دنیا تفکر کنید» و مقداری از اموال خویش را برای رونق دادن به امور زندگی‌تان نگه دارید «و در آخرت» نیز تفکر کنید، لذا بقیه آن را در وجوهی مصرف نمایید که شما را به رونق دادن آخرتتان یاری می‌کند، لذا باید هم در کار دنیا بیندیشید و هم در کار آخرت. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی: در زوال و فنای دنیا و روی آوردن به سوی بقای آخرت بیندیشید».

در توضیح معانی آیه کریمه، احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند: «هرگاه یکی از شما فقیر بود، باید از خودش شروع کند و اگر از نیاز وی چیزی افزون شد، باید همراه با خود، به افراد تحت تکفلش بپردازد، سپس اگر بعد از آن افزونی‌ای یافت، باید به دیگران صدقه کند».

سبب نزول قسمت دوم آیه، یعنی: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ...﴾ بنا به روایت ابن عباس رضی الله عنه این بود که: چون صحابه رضی الله عنهم به انفاق در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمان یافتند، جمعی از آنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و گفتند: ما نمی‌دانیم که این انفاقی که بدان مأمور شده‌ایم، چیست و چه مقدار از اموالمان را باید انفاق کنیم؟ پس نازل شد: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...﴾

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَّهُمْ خَيْرٌ وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
 الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَغْنَتْكُمُ إِنَّا اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٠﴾

«و در باره یتیمان از تو می پرسند» یعنی: از تکفل و سرپرستی ایشان و مشکلاتی که سرپرستان در این عرصه دارند زیرا اگر آنان را به حال خویش بگذارند، گنهکار می شوند و اگر مال خود را از اموالشان جدا سازند و برای آنها خوراک جداگانه ای در نظر بگیرند، این کاری است دشوار، پس چه باید بکنند؟ «بگو: کار کردن به صلاح آنان بهتر است» از این که آنان را به حال خود رها کنید «و اگر با آنان همزیستی کنید» و غذا و خوراک و برنامه معیشت آنان را با خود یکجا سازید «آنها برادران» دینی «شما هستند» یعنی: این کار جایز است و به شما در این باره رخصت داده می شود «و خدا مفسد را از مصلح بازمی شناسد» این هشدار به اولیای ایتام است. یعنی: خدا ﷻ می داند که چه کسی قصد خوردن و تباه ساختن مال یتیم را دارد و چه کسی از این کار احساس گناه کرده و در پی اصلاح و رشد اموال یتیم و بهبود آینده وی است «و اگر خدا می خواست» در این باره «شما را به دشواری می انداخت» ولی کار را بر شما گشاده گردانید و به شما اجازه همزیستی و آمیزش با ایتام را داد، پس، از تباه ساختن اموالشان بپرهیزید «همانا خداوند غالب و چیره است» بر کار خویش «حکیم» است در احکام و در آفرینش خویش.

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: آن گاه که آیه: ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (و به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر به شیوه ای که نیکوتر است) «انعام ۱۵۲»، و آیه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ﴾ (همانا کسانی که اموال یتیمان را می خورند...) «نساء ۱۰» نازل شد؛ هر کسی که یتیمی در خانه اش بود، خوراک خود را از خوراکش و نوشیدنی خود را از نوشیدنی اش جدا ساخت و چنان بود که اگر از غذای یتیم چیزی باقی می ماند، آن را برایش نگه می داشتند که بعدا آن را بخورد و چه بسا که او نمی خورد و باقی مانده غذا فاسد

می شد. پس این شیوه کار برآنان دشوار شد و ناگزیر این قضیه را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتند. آن گاه خداوند متعال این آیه کریمه را نازل کرد.

بیان احکام: امام ابوحنیفه رحمته الله بر آن است که اگر سرپرست یا وصی یتیم دختر، نکاح دادن وی را به صلاح حالش بداند؛ می تواند او را به نکاح دهد و هم می تواند خود با وی ازدواج کند. جصاص از مضمون آیه: ﴿قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ﴾ جایز بودن اجتهاد در احکام حوادث را استنباط کرده است زیرا اصلاح مورد نظر آیه کریمه در مورد یتیمان، از راه اجتهاد و حدس غالب، دانسته می شود.

وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ تُؤْمِنَ ۚ وَلَا مَآءَةً مُّؤْمِنَةً خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْبَتَتْكُمْ وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ وَلَا أَعْبَجَكُمْ أَوْلِيَّكُمْ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ ۗ وَبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۳۱﴾

«و با زنان مشرک ازدواج نکنید، مگر آن که ایمان بیاورند» مشرکات: زنان بت پرست اند و ازدواج مسلمانان با سایر زنان کافر حربی غیر کتابی نیز همانند آنان حرام است، مگر زنان یهودی و مسیحی، که ازدواج با آنان جایز است، چنان که حکم آن در آیه (۵) از سوره «مائده» می آید. «و البته کنیزی مؤمن بهتر از زن آزاد مشرکی است» یعنی: اگر یکی از شما با کنیزی مسلمان ازدواج کند، این برایش از ازدواج با زن آزاد کافری بهتر است «هرچند که زیبایی او شما را به شگفت آورد» یعنی: هر چند آن زن کافر شما را با زیبایی، یا ثروت، یا اشرافیت خود به شگفت آورد «و زنان مسلمان را» مطلقاً «به همسری مشرکان در نیاورید، مگر آن که ایمان آورند. و برده ای مؤمن بهتر از مرد آزاد مشرکی است، هرچند شما را به شگفت آورد» مال و ثروت و جاه و جمال وی. اجماع امت بر این است که مرد مشرک به هیچ وجهی از وجوه نمی تواند با زن مؤمنی هم بستر شود، به سبب خفت و ذلتی که از این کار به اسلام رخ می نماید، و قطعاً اسلام این خفت را نمی پذیرد «آنان» اشاره به سوی مردان و زنان مشرک است «به سوی آتش دوزخ فرامی خوانند» یعنی: آنان با معاشرت، گفتار و کردار خود، شما را به سوی اعمالی فرامی خوانند که موجب آتش دوزخ است، پس خویشاوندی و

معاشرت و مصاحبت آنان، خطر عظیمی را متوجه دین انسان مسلمان و فرزندان وی می‌گرداند، لذا هرگز برای یک فرد مسلمان جایز نیست تا خود و خانواده خویش را در معرض چنین خطری قرار دهد «و خداوند فرامی‌خواند» بر زبان پیامبرانش «به سوی بهشت و آمرزش» یعنی: به سوی عملی که موجب قطعی شدن بهشت برای عمل‌کننده است «به اذن خویش» یعنی: به اراده خویش. بنابراین، ازدواج مرد مؤمن نیکوکار با زن مؤمن نیکوکار، در پرتو معاشرت، گفتار و رفتار شایسته؛ خود فراخواننده به سوی بهشت است «و آیات خود را برای مردم روشن می‌گرداند، باشد که متذکر شوند» و خیر را از شر تمییز داده و از حکم حق تعالی سر بر نتابند.

در حدیث شریف آمده است: «تکح المرأة لأربع: لماها ولحسبها ولجمالها ولدینها، فاظفر بذات الدین تربت یداک: زن برای چهار چیز به نکاح گرفته می‌شود: برای مالش، برای حسب و نسبش، برای زیبایی‌اش و برای دینش، پس تو به سوی زن دیندار بشتاب، دستهایت خاک آلود بادا». همچنان در حدیث شریف آمده است: «الدنیا متاع وخیر متاع الدنیا المرأة الصالحة: دنیا (همه‌اش) متاع است و بهترین متاع دنیا زن شایسته می‌باشد». همچنان در حدیث شریف آمده است: «لا تنکحو النساء لحسنهن فعی حسنهن أن یردین، ولا تنکحوهن علی أموالهن، فعی أموالهن أن تطغین، وانکحوهن علی الدین، فلامة سوداء جرداء ذات دین أفضل: زنان را به خاطر زیبایی‌شان به نکاح نگیرید زیرا چه بسا زیبایی‌شان هلاکشان گرداند و با آنان به خاطر اموالشان ازدواج نکنید زیرا چه بسا اموالشان سرکششان گرداند و بر اساس دینداری‌شان با آنان ازدواج کنید زیرا به طور قطع کنیزکی سیاه و کچل، اما متدینی بهتر است».

حکمت در این که شریعت مطهر اسلام، ازدواج مرد مسلمان را با زن اهل کتاب جایز، ولی ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی را ناجایز دانسته، این است که: زن کتابی می‌تواند با ازدواج با یک مرد مسلمان، بر دین و آیینش باقی بماند زیرا مرد مسلمان به اصول ادیان آسمانی دیگر نیز باورمند است، اما زن مسلمان غالباً نمی‌تواند بدون تأثیرپذیری از مرد اهل کتاب، با وی زندگی مشترکی داشته باشد، به دلیل آن که قدرت سرپرستی

با مرد است و قطعاً وفاق و انسجام روحی و معنوی آن دو برهم می‌خورد. با این حال، ازدواج مرد مسلمان با زن کتابی نیز - در عین جایز بودن - مکروه می‌باشد. ائمه اربعه، بر حرمت ازدواج مسلمان با زن مجوسی (آتش پرست)، اتفاق نظر دارند.

وَيَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٣٣﴾

«و از تو درباره حیض می‌پرسند، بگو: آن اذی است» حیض در اصطلاح شرع: خون فاسدی است که در هر ماه یک دوره از رحم زن خارج می‌شود و کمترین مدت آن در نزد ابوحنیفه و یارانش سه روز و اکثر آن ده روز است و آنچه از این مدت کم یا بر آن افزون شود، «استحاضه»^۱ است نه حیض. کمترین مدت حیض در نزد شافعی و احمد یک شبانه روز و در نزد مالک یک بار جهش خون حتی در یک لحظه است و اکثر آن پانزده روز است و آنچه بر این مدت افزون شد، استحاضه می‌باشد. اذی: کنایه از پلیدی و آسیب است. «پس در مدت حیض از زنان کناره بگیرد» مراد از این کناره‌گیری، ترک مقاربت جنسی است، نه ترک همنشینی یا لمس کردن آنان زیرا در رأی حنبلی‌ها، هر نوع بهره‌گیری و لذت‌جویی از آنان - بجز مقاربت - جایز است. اما در رأی جمهور فقها، کناره‌گیری از زن حیض از میان ناف تا زانوی آن واجب است. و چنان‌که در بیان سبب نزول آیه کریمه به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است، اسلام؛ سنت یهود و اعراب عصر جاهلیت را که بر زنان حیض سخت می‌گرفتند و با آنان هم‌غذا و هم‌خانه نمی‌شدند، با نزول این آیه کریمه لغو گردانید. «و با آنان نزدیکی نکنید تا پاک شوند» و پاک‌شان؛ با قطع شدن خون حیض است «پس چون پاک شدند» و به آب غسل کردند، با آنان نزدیکی نمایید.

در رأی جمهور فقها: نزدیکی با زن حیض بعد از قطع شدن حیض و غسل آن حلال است و در صورت عدم وجود آب، تیمم نیز جانشین آب می‌شود، اما در رأی حنفی‌ها،

^۱ استحاضه، خونی است که به علت بیماری یا عارضه دیگری غیر از حیض، پدید می‌آید. خون استحاضه - در مذهب احناف - نه مانع روزه است، نه مانع نماز و نه مانع هم بستر شدن.

نزدیکی با زن حیض به مجرد قطع شدن حیض و قبل از آن که غسل کند، جایز است، به شرط آن که قطع شدن حیض در حداکثر مدت آن باشد. آری! چون پاک شدند؛ «از همانجا که خدا به شما فرمان داده است، با آنان آمیزش کنید» و آن فرج زن است. یا معنی این است: از راه حلال با زنان درآمیزید، نه از راه زنا و حرام «خداوند توبه کاران و پاک شوندهگان را دوست می دارد» مراد: توبه کاران از گناهان و پاک شوندهگان از جنابت و پلیدیها می باشند.

**فَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُّلَقَوهُ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ**

«زنان شما کشتزار شما هستند» یعنی: آنان کشتزار نسل انسان هستند، چنان که زمین زراعتی کشتزار گیاهان و حبوبات است «پس بر هر روشی که خواستید، به کشتزار خویش درآیید» یعنی: از هر جهت که خواستید با آنان مقاربت کنید؛ از جهت پس، از جهت پیش، از جهت پهلو، به طور خوابانده بر پشت و به هر شیوه‌ای دیگر، به شرط آن که مقاربت و آمیزش در محل کشتزار؛ یعنی فرج زن باشد، برخلاف شیوه یهود که می گفتند: جماع از پس پشت، سبب تولد فرزند دوبین (احول) می شود و چنان که بخاری و مسلم در بیان سبب نزول از جابر رضی الله عنه نقل کرده اند، آیه کریمه در رد همین پندار یهود نازل شد. «و پیش فرستید» یعنی: اعمال صالحه را «برای خود» که بی گمان پاداش آن را نزد خداوند جل جلاله خواهید یافت.

ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مراد از آن، گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در هنگام جماع است». در حدیث شریف آمده است: «اگر کسی در هنگام آمیزش بگوید: باسم الله، اللهم جنبنا الشيطان وجنب الشيطان مما رزقتنا: به نام خدا، بارخدایا! شیطان را از ما و از آنچه روزیمان ساخته‌ای، برکنار دار. پس اگر در آن آمیزش بین آن دو فرزندی مقدر باشد، شیطان هرگز نمی تواند به او آسیبی برساند». «و از خدا بترسید» در این که مرتکب چیزی از محرمات وی گردید «و بدانید که او را ملاقات خواهید کرد» در

هنگامه رستاخیز، پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. این تأکیدی است بر هشدار و بیم‌دهی آنان. «و مؤمنان» تقوی پیشه «را بشارت ده» به رستگاری بزرگ.

وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ



«و خداوند را دست‌آویز سوگندهای خود قرار ندهید که از کار نیک و پرهیزگاری و آشتی‌دادن بین مردم بگریزید» یعنی: هرگاه بر قطع صله رحم با نزدیکان خویش، سوگند خوردید، یا بر این امر سوگند خوردید که خیرات نداده و کارهای نیک را انجام ندهید، پس سوگند به خداوند سبحان را مانعی برای انجام نیکوکاریتان قرار ندهید، بلکه از سوگند خود کفاره داده و آن کار نیک را انجام دهید. آیه کریمه معنای دومی نیز دارد و آن این است: به خاطر اراده خیر و نیکی و تقوی و اصلاح میان مردم بسیار سوگند نخورید زیرا سوگند خوردن بسیار، نوعی سبک‌انگاری و جسارت و جرأت بر خداوند متعال است، در حالی که مؤمن باید حق تعالی را چنان‌که شایسته است، تعظیم و توقیر نماید و حتی‌الامکان از دست‌آویز قراردادن نام وی دوری گزیند، چه در سوگند خود راستگو و چه دروغگو باشد، چنان‌که صاحبان زهد و تقوی، حتی سوگند راست را هم کمتر می‌خوردند. مثلاً امام ابوحنیفه رحمته الله بر خود الزام کرده بود که اگر به راست هم سوگند خورد، باید دیناری صدقه دهد. «و خداوند شنواست» سخنان شما را «دانااست» به احوال شما. در حدیث شریف نیز آمده است: «من حلف علی یمین فرأی غیرها خیراً منها فلیکفر عن یمینه ولیفعل الذی هو خیر: هر کس بر امری سوگند خورد، سپس غیر آن را بهتر از آن یافت، باید که از سوگند خود کفاره داده و آن کاری را که بهتر است انجام دهد».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت آمده است: یک روایت گویای آن است که این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او سوگند خورده بود که بر مسطح خادمش انفاق نکند؛ هنگامی که او در داستان افک (بهتان علیه عایشه رضی الله عنها) با منافقان همراه شد، چنان‌که آیه (۲۲) سوره «نور» نیز در این باره نازل گردید. در

روایتی دیگر: این آیه کریمه درباره عبدالله بن رواحه رضی الله عنه نازل شد، آن گاه که سوگند خورد با دامادش بشیربن نعمان سخن نگوید و میان او و زنش سازش نیاورد و می گفت: چون بر این امر سوگند خورده‌ام، دیگر کاری از من ساخته نیست و نمی توانم سوگندم را بشکنم! پس خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبْتُمْ قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿٢٢٥﴾

«خداوند شما را به سوگندهای لغوتان مؤاخذه نمی کند» سوگندلغو: در نزد شافعی سوگندی است که شخص در اثنای سخن گفتن خویش، از روی عادت و بی اختیار - نه به قصد سوگند خوردن - بر زبان می آورد، همچنان در شوخی ها و مزاح ها... چون گفتن: آری والله! نه والله! که چنین سوگندی لغو و بیهوده است، یعنی: نه گناهی بر آن مترتب است، نه حکم سوگندشکنی و نه کفاره ای زیرا این درحقیقت سوگند نیست. ولی در رأی جمهور (ابوحنیفه، مالک و احمد): سوگند لغو آن است که شخص بر چیزی سوگند می خورد، به این گمان که آن چیز رخ داده است، سپس در واقع امر، خلاف آن آشکار می شود، پس چنین سوگندی کفاره ندارد، اما آنچه که بدون قصد سوگند خوردن بر زبان جاری می شود، در نزد آنان کفاره دارد. صاحب تفسیر «المنیر» رأی اول را ترجیح داده زیرا خداوند متعال سوگند را به دو قسم تقسیم نموده: یکی سوگند لغو و دیگری آنچه که به قصد صادر می شود و فقط در صورت دوم فرموده است: «ولیکن مؤاخذه می کند شما را به آنچه که قصد کرده است دلهای شما و خداوند آمرزنده» است، یعنی: سوگند لغو را می آمرزد، از آنجا که شما را بر آنچه که بدون قصد بر زبان می آورید، مؤاخذه نمی کند و از آنجا که برای شما در سوگندهای قصدی و عمدی نیز - با پرداخت کفاره - راهی به سوی حانث شدن (سوگندشکستن) قرارداده است «بردبار است» و به مجازات شما شتاب نمی کند.

لِّلَّذِينَ يُؤَلُّونَ مِن نِّسَابِهِمْ رَيْبٌ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ فَإِنْ فَاءُ وَإِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٢٦﴾

«برای کسانی که از زنان خود ایلاء می کنند» ایلاء: سوگند خوردن مرد به عدم هم خوابگی با زن خویش به مدت چهار ماه یا بیشتر از آن است، اما اگر به کمتر از این

مدت سوگند خورد، باید انتظار بکشد که آن مدت بگذرد، سپس با زنش مقاربت نماید، ولی در صورت سوگند خوردن به چهار ماه یا بیشتر از آن، حکم شرع: «چهار ماه انتظار کشیدن است» یعنی: مرد باید چهار ماه انتظار بکشد و در سوگند آن چیز دیگری بر وی نیست، ولی بعد از گذشت چهار ماه، مرد دیگر نمی‌تواند به قصد زیان زدن و آزار زن، او را همچنان بلا تکلیف به حال خود رها کند، بلکه اگر زن مطالبه حق خود را از مرد کرد، قاضی مرد را مخیر می‌گرداند که یا به زن خویش رجوع کند و یا او را طلاق دهد، پس اگر به وی رجوع نکرد و ازدادن طلاق هم ابا ورزید، قاضی برای رفع ضرر از زن، با درخواست وی صیغه طلاق را جاری می‌کند «پس اگر بازگشتند» یعنی: از سوگند یاد شده و به سوی استمرار رابطه زوجیت و نکاح باز آمدند، «خداوند آمرزنده مهربان است» بر بندگان گنهکار خویش. رجوع مرد به زن - در رأی جمهور - هم خوابگی با وی است؛ برای کسی که عذری نداشته باشد، اما در نزد حنفی‌ها؛ رجوع قولی هم صحیح است.

وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۲۲۷﴾

«و» اما «اگر آهنگ طلاق کردند» آن مردان ایلاء کننده و تصمیم گرفتند که به زنان ایلاء کرده خویش باز نگردند «در حقیقت خدا شنوای دانا است» گفتار آنها را می‌شنود و عزمشان را می‌داند، پس در برابر آن، جزای مناسب حالشان به آنان می‌دهد. یعنی: مردان ایلاء کننده بعد از گذشت چهار ماه، فقط دو انتخاب درپیش دارند؛ یا رجوع کردن به زنان ایلاء شده، یا طلاق دادن آنها و راه سومی درپیش نیست. یعنی نمی‌توانند بر مدت ایلاء بیفزایند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «ایلاء مردم در جاهلیت یک یا دو سال و حتی بیشتر از این بود، پس خدای عزوجل مدت چهار ماه را برای آن تعیین کرد و کمتر از این مدت ایلاء نیست». سعید بن مسیب رضی الله عنه می‌گوید: «ایلاء؛ ضرار (زیان‌رسانی) اهل جاهلیت بود، بدین‌سان که مرد خواهان زنش نبود، اما دوست هم نداشت که کسی دیگر با وی ازدواج کند، لذا سوگند می‌خورد که هرگز به وی نزدیکی

نکند. پس، او را بلا تکلیف به حال خود وامی گذاشت، که خدای عزوجل این ستم آشکار در حق زنان را از میان برداشت». مسلم در صحیح خویش روایت می کند که: رسول خدا ﷺ هم ایلاء کردند و هم طلاق دادند. گفتنی است که سبب ایلاء آن حضرت ﷺ درخواست زنانشان از ایشان در مورد نفقه ای بود که ایشان به تأمین آن - به گونه ای که زنانشان می خواستند - قادر نبودند.

وَالْمُطَلَّعَةُ يَرْبِضُ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لهنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنْنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيُعَوِّلُهُنَّ أَحَدٌ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٢٨﴾

«و زنان طلاق داده شده باید مدت سه قرء انتظار بکشند» قرء: در سخن عرب هم بر «طهر» یعنی بر مدت پاکی زن از عادت ماهیانه اطلاق می شود و هم بر «حیض» و این از الفاظ اضداد است. اصل قرء به معنی اجتماع است، پس طهر که قرء نامیده می شود؛ از آن روی که خون در مدت پاکی زن از عادت ماهیانه، در کل بدنش جمع شده است و حیض که قرء نامیده می شود؛ از آن روی که خون در رحم وی جمع می گردد. لذا مدت سه حیض یا سه طهر - بنا بر اختلاف فقها - عده زن مطلقه است. حکمت در مشروعیت عده؛ شناخت پاکی رحم زن از نطفه مرد برای جلوگیری از به هم آمیختگی در نسبها است. «و برایشان روا نیست که آنچه را خداوند در رحمهایشان آفریده» از حیض یا حمل «پنهان دارند، اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارند». این هشدار سختی است به زنانی که حمل موجود در رحم خود را پنهان می دارند تا زمینه ازدواج پیش هنگام جدیدی را برای خود مساعد گردانند، یا حیض را پنهان می دارند تا بر زمان استمرار نفقه شوهر بر خود در مدت عده شان بیفزایند. پس کسی که حمل یا حیض را بیپوشاند؛ مستحق اسم ایمان نیست «و شوهرانشان اگر» با رجوع کردن به زنانشان در طلاق رجعی «قصد اصلاح را دارند» نه قصد ضرر رسانیدن به آنان را «در این مدت» انتظار در عده «سزاوارتر به بازگرداندن آنها هستند» اما اگر مدت عده گذشت، زن سزاوارتر به تصمیم گیری درباره خود است «و برای زنان است» بر عهده

مردان «همانند آنچه که برعهده زنان است» از وظایف در قبال شوهران «به‌طور پسندیده» در شرع، پس مردان باید با زنان خویش به حسن معاشرت رفتار نموده و به آنها زیان نرسانند و زنان نیز متقابلاً همین‌طور؛ بنابراین، ازدواج در اسلام پیمان‌بردگی و تملیک نیست، بلکه عقدی است که بر اساس مصالح کلی، حقوق مشترک و مساوی رادر میان زن و شوهر پدید می‌آورد «و» لیکن «برای مردان برآنان» یعنی: برزنان «درجه‌ای برتری هست» که مرد این درجه را به سبب متکفل بودن امور نفقه و تأمین هزینه خانواده، اهل جهاد بودن و داشتن تدبیر، به دست آورده است. یعنی: بر زن است که از اوامر مرد و خواسته‌های وی در آنچه که متعلق به شئون خانه و خانواده و حتی در امور مخصوص به خود وی است - مادامی که اوامرش معصیت خداوند متعال را دربر نداشته باشد - اطاعت کند، لذا این درجه برتری مرد، درجه «قوامت» و ولایت وی بر اداره امور خانواده است «و خداوند غالب» است در ملک خویش «حکیم است» در آنچه که برای خلقش مشروع ساخته است.

اما ابن کثیر می‌گوید: «درجه برتری مرد؛ فضیلت وی در خلق و خلق، مقام و منزلت، طاعت امر الهی، دادن نفقه و پرداختن به مصالح زندگی خانواده و برتری وی در دنیا و آخرت است». لیکن شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» از جمله: ﴿بِالْمَعْرُوفِ وَاللِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ﴾ برداشت دیگری دارد؛ او می‌گوید: «گمان می‌کنم که این درجه برتری مردان بر زنان فقط مقید به سیاق همین آیه کریمه باشد، یعنی این که: درجه برتری فقط ناظر بر حق مردان در برگرداندن زنان مطلقه رجعی‌شان به حوزه زندگی زناشویی در مدت عده می‌باشد و نه بیشتر از آن. دلیل سپردن حق رجعت به مرد هم این است که مرد خود طلاق‌دهنده است بنابراین، معقول نیست که مرد طلاق بدهد، اما حق رجعت از آن زن باشد، پس این حقی است که طبیعت این موقف آن را به مرد می‌دهد. لذا باید گفت که: این درجه برتری مرد بر زن، عام و مطلق نیست و فقط به همین مورد خاص مربوط می‌شود و نه بیشتر از آن».

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر زن از به پایان رسیدن عده خویش با سپری شدن حیض‌های سه‌گانه در محدوده زمانی ممکن خبر می‌دهد، خبر وی مورد تصدیق قرار می‌گیرد زیرا این امر از امور مخصوص به اوست که دیگران از آن آگاهی ندارند. بوداوود و ابن ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از اسماء بنت یزید بنت سکن انصاری رضی الله عنها روایت کرده‌اند که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ طلاق داده شدم و تا آن هنگام برای زن مطلقه عده‌ای نبود، پس خداوند متعال با نزول این آیه، عده طلاق را مشروع گردانید.

الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَنٍ وَلَا يُحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يَخَافَا أَلَّا يُعِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُعِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٢﴾

حاکم و ترمذی و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عایشه رضی الله عنها روایت کرده‌اند که فرمود: «در جاهلیت سنت بر آن بود که مرد به هر تعدادی که دلش می‌خواست، زن خویش را طلاق می‌داد و اگر در عده به او رجوع می‌کرد، مجدداً زن وی می‌شد، حتی اگر صد بار یا بیشتر هم او را طلاق داده بود. این وضع بعد از اسلام نیز ادامه داشت تا آن‌گاه که مردی از مسلمانان به زن خویش گفت: به‌خدا سوگند که نه تو را طلاق می‌دهم تا راه خود درپیش‌گیری و بروی و نه هم، هرگز تو را آرام می‌گذارم و جای و قرار می‌دهم! زن گفت: چگونه چنین چیزی ممکن است؟ مرد پاسخ داد: بدین‌گونه که تو را طلاق می‌دهم و هر بار که نزدیک بود تا عده‌ات به پایان رسد، باز به تو رجوع می‌کنم! زن، نزد رسول خدا ﷺ رفت و ماجرا را به ایشان بازگفت، رسول خدا ﷺ سکوت کردند تا این که نازل شد:

«طلاق دوبار است» یعنی: طلاق که در آن شوهران، حق رجعت به زنان خود را دارند، دو طلاق است و بعد از طلاق سوم دیگر رجعتی در کار نیست. یا مراد از (مرتان) این است که: دو طلاق نباید به یکباره صادر شود زیرا جمع کردن دو، یا سه طلاق در یک بار حرام است، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ به ابن عمر رضی الله عنهما»

فرمودند؛ سنت (در طلاق) این است که طهر روی آورد، آن‌گاه زن در هر طهر یک طلاق داده شود». اما اگر طلاق‌دهنده برخلاف سنت، هر سه طلاق را در یک لفظ جمع کرد، علما در حکم آن اختلاف نظر دارند: جمهور علما - از آن جمله ائمه مذاهب اربعه - بر آنند که با آن سه طلاق واقع می‌شود، اما همراه با کراهت - در نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها - و کراهت، به سبب مخالفت آن با سنت است. اما در نزد شیعه امامیه: بر آن هیچ طلاقی واقع نمی‌شود. و در نزد شیعه زیدیه، ابن تیمیه و ابن قیم: فقط یک طلاق بر آن واقع می‌شود نه بیشتر. «پس از آن» یعنی: پس از هر یک از این دو طلاق «یا باید او را به نیکی نگاه داشت» با رجعت به وی «یا به نیکی رها کرد» بدین‌گونه که تا پایان عده به زن رجوع نکرده و او را با رفتار نیک و پرداخت متعه و حقوقش، به خانه‌کسانش فرستاد.^۱ مجاهد، عطاء، جمهور سلف و علمای شهرهای معروف به فقاہت گفته‌اند: «مراد از رهاکردن زن به نیکویی: ﴿أَوْ تَرِيحٌ بِإِحْسَنِ﴾ طلاق سوم است، به دلیل حدیث شریف وارده از رسول خدا ﷺ که از ایشان سؤال شد؛ خداوند متعال می‌فرماید: (طلاق دو بار است) پس طلاق سوم کجاست؟ آن حضرت ﷺ فرمودند؛ طلاق سوم: ﴿أَوْ تَرِيحٌ بِإِحْسَنِ﴾ است».

«و برای شما» شوهران «روا نیست که از آنچه به آنان داده‌اید» از مهر «چیزی بازستانید» بر وجه زیان رساندن به آنان «مگر آن که طرفین در به پاداشتن حدود خدا بیمناک باشند» یعنی: نگران این باشند که نمی‌توانند - به هر دلیلی - زندگی مشترک خویش را با حسن معاشرت ادامه دهند و زن مخصوصاً نگران آن باشد که نمی‌تواند از مرد اطاعت کند «پس اگر بیمناک شدید» ای حکام جامعه اسلامی، یا ای میانجی شوندگانی که برای اصلاح میان زن و شوهر تلاش می‌کنید «که آن دو، احکام خدا را برپا نمی‌دارند» با حسن معاشرت و همزیستی پسندیده و مهرآمیز، در این صورت «گاهی بر آنان نیست در آنچه که زن برای آزادکردن خود فدیہ دهد» یعنی: برای راضی نمودن شوهر، مالی به او داده و در عوض از او طلاق بگیرد. و این همان

^۱ بیان متعه در آیه (۲۳۶) می‌آید.

خلع است که - اگر شوهر در صدد پس گرفتن آنچه به زن از مهر داده است و در صدد آزار رساندن به وی از این طریق نبود - جایز می باشد.

در حدیث شریف آمده است: «هر زنی که بدون وجود مشکلی از شوهرش طلاق خویش را خواست، بوی بهشت بر وی حرام است». «اینها حدود الهی است» یعنی: احکام نکاح و جدایی مذکور، حدود الهی است که شما مأمور به اطاعت و اجرای آن هستید «پس از آن» حدود «تجاوز نکنید» با سرپیچی از آنها «و کسانی که از حدود احکام الهی تجاوز کنند، آنان همان ستمکارانند» زیرا ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است. این آیه، فرموده خداوند متعال: ﴿وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ﴾ (و شوهرانشان به بازگرداندنشان ذی حق ترند) «بقره/۲۲۸» را خاص می گرداند زیرا شمار طلاق را که مرد در آن حق رجعت به زن را دارد، معین می کند.

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ. فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳۰﴾

آن گاه خداوند متعال حکم طلاق سوم را که رابطه زن با مرد بعد از آن به «بینونه کبری» یعنی متارکه کامل و جدایی بزرگ می انجامد، بیان نموده می فرماید: «و اگر شوهر» بعد از دو طلاق سابق، برای بار سوم «او را طلاق داد، پس از آن، دیگر برای او حلال نیست تا این که زن با شوهری غیر از او ازدواج کند» و آن شوهر دیگر با او جماع (مقاربت) نموده، سپس یا او را به طور طبیعی طلاق دهد، یا وفات کند. ولی اگر شوهر دوم از ازدواج خود با آن زن، قصد حلال ساختن او را برای شوهر اولش داشت، این کار حرام است، به دلیل ادله ای که در نکوهش نکاح «حلال کننده» و مذمت فاعل آن وارد شده و شرع انور، هم «حلال کننده» و هم هر کس دیگری که او را برای برداشتن مانع شرعی از پیش پای شوهر اول به این کار فرا خوانده است، لعنت کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «أَلَا أُنَبِّئُكُمْ بِالْمُسْتَعَارِ؟ قَالُوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ! قَالَ: هُوَ الْمُحَلَّلُ، لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَلَّلَ وَالْمُحَلَّلَ لَهُ: أَيَا شِمَا رَا از بز نر عاریت شده خبر ندهم؟ اصحاب گفتند: چرا یا رسول الله، خبر

دهید. فرمودند: او فرد حلال‌کننده است، خداوند لعنت کرده است فرد حلال‌کننده را و نیز آن کسی را که زن برایش حلال کرده شده است». بنابراین، با نکاح محلل، زن برای شوهر اول خویش حلال نمی‌شود. ولی حنفی‌ها و شافعی‌ها می‌گویند: چنانچه در عقد، حلال‌کردن را شرط نکرده بود، آن نکاح با کراهیت صحیح است. «پس اگر» شوهر دوم «وی را طلاق داد» و با فسخ نکاح از زن جداشد، یا مرد، در این صورت «اگر آن دو» یعنی: زن و شوهر اول «پنداشتند که حدود خدا را» یعنی: حقوق متقابل زناشویی‌ای را که بر ذمه یک‌دیگر دارند «برپا می‌دارند، گناهی بر آن دو» یعنی: بر شوهر اول و زن سابقش «نیست که به یک‌دیگر بازگردند» و عقد ازدواج جدیدی با یک‌دیگر منعقد کنند، که این عقد ازدواج جدید صحیح بوده و مرد را یک‌بار دیگر مالک سه طلاق جدید می‌گرداند «و اینها حدود احکام الهی است که آن را برای قومی که می‌دانند» حقایق را «بیان می‌کند» زیرا جاهل، امر و نهی خداوند متعال را نگه نمی‌دارد و بدانها پایبند نیست.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره عایشه دختر عبدالرحمن بن عتیک نازل شد که زن رفاعه بن وهب پسر عمویش بود. ماجرا این‌گونه بود که رفاعه او را سه طلاقه کرد، بعد از آن او با عبدالرحمن بن زبیر قرظی ازدواج نمود و این شوهر دومی نیز او را طلاق داد، آن‌گاه خواست تا به عقد نکاح شوهر اولش بازگردد، لذا نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: عبدالرحمن (شوهر دومم) قبل از آن که با من مقاربت کند، طلاقم داد، آیا می‌توانم نزد شوهر اولم بازگردم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «خیر! نمی‌توانی تا آن‌گاه که شوهر دیگری غیر از وی با تو مقاربت کند». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ به آن زن فرمودند: «آیا می‌خواهی که به سوی رفاعه برگردی؟ نه! این کار ممکن نیست تا وقتی که تو از عسیره او (عبدالرحمن) نچشی و او از عسیره تو». مراد از چشیدن عسیره: کمترین حد دخول آلت مرد به فرج زن است.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلْيَنْ أَجْلِهِنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّخِذُوا آيَاتِ اللَّهِ هُزُوعًا وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٣﴾

«و چون زنان را طلاق دادید و به پایان عده خویش رسیدند» یعنی: به پایان عده خویش نزدیک شدند «آن گاه، یا آنان را به نیکی نگاه دارید» بدون قصد رساندن آزار و زیان به آنها «یا به نیکی رهایشان کنید» یعنی: آنان را به حال خودشان واگذارید تا عده‌شان سپری شود و آن گاه با آزادی از حیطة نکاح شما، زندگی جدیدی را از سر بگیرند «ولی آنان را برای آزار و زیان رساندن نگاه ندارید تا به آنان ستم کنید» یعنی: در صورتی که نه به آنان نیازی دارید و نه هم محبتی، پس نباید به قصد طولانی ساختن عده و مدت انتظار آنان - که هدف از آن آزار و زیان رساندن به آنهاست - به آنان رجوع کنید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مردان به قصد آزار رساندن و بلا تکلیف نگاه داشتن زنان، آنان را طلاق داده و در پایان عده به آنان رجوع می کردند و تا نزدیک بود که عده‌شان به سر آید، باز مجدداً همین کار را تکرار می کردند، پس نه با آنان به نیکی معاشرت می کردند و نه رهایشان می ساختند تا زندگی جدیدی را از سر بگیرند. بعد از اسلام نیز برخی از مسلمانان همین گونه عمل کردند، این بود که آیه کریمه در نهی از این کار نازل شد. «و هر کس چنین کند، قطعاً بر خود ستم نموده است» زیرا خود را در معرض عذاب وجدان و عذاب الهی - هر دو - قرار داده است «و آیات خدا را به تمسخر بگیرید» زیرا همه آیات الهی جدی است و هر کس در آنها به شوخی برخورد کند، حکم آنها قطعاً بر وی لازم می شود، لذا از اعمال رایج در جاهلیت پرهیزید.

در بیان سبب نزول این بخش اخیر از آیه کریمه آمده است: در جاهلیت رسم بر آن بود که مرد زنش را طلاق می داد، یا زنی را به نکاح می گرفت، یا برده اش را آزاد می ساخت، سپس می گفت: من شوخی کردم! پس اسلام، شوخی با احکام شرعی را مردود اعلام کرد. بنابراین، اگر مردی زنش را طلاق داد و گفت: شوخی کردم؛ مسلماً

طلاق واقع می‌شود، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز است که جدی گرفتن آنها جدی و شوخی کردن در آنها هم جدی است، نکاح، طلاق و رجعت». «و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید» که عبارت از: اسلام و قوانین و برنامه‌های آن است، پس از آن که در جاهلیتی کور و تاریکی‌های انبوه تو در تو قرار داشتید «و» به یاد آورید «آنچه را که» حق تعالی «از کتاب» یعنی: قرآن «و حکمت» یعنی: سنت نبوی ﷺ «بر شما نازل کرده و بدان پندتان می‌دهد» یعنی: شما را با آنها تعلیم داده و به وسیله آنها بیدار و هوشیارتان می‌گرداند، پس نعمت‌های عظمای کتاب و سنت را - با عمل به آنها - شکر گزارید «و از خدا پروا داشته باشید و بدانید که خدا به هر چیزی داناست» و از جمله به چگونگی عملکرد شما در قبال اوامر و حدود مقرر خویش، پس یقیناً شما را در برابر اعمالتان جزای دهد.

وَإِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَنْ أَجَلَهُنَّ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَضَوْنَ بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ ذَٰلِكَ يُوعِظُ بِهِ، مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۚ ذَٰلِكُمْ أَزْكَ لَكُمْ وَأَطْهَرُ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

بخاری و غیر آن در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: معقل بن یسار رضی الله عنه خواهرش را به عقد مردی از مسلمانان در آورده بود، آن مرد مدتی با خواهرش به سر برد، آن گاه وی را یک طلاق داد و به او رجوع نکرد تا عده‌اش به پایان رسید، لیکن هم آن مرد دوستدار زن بود و هم آن زن هوادار مرد، سرانجام، مرد عزمش را جزم کرده به همراه جمعی نزد معقل برادرش به خواستگاری او آمد، ولی معقل به وی گفت: ای ناکس! تو را با ازدواج خواهرم گرامی داشتیم، اما تو طلاقش دادی؟! نه! به خدا که دیگر هرگز زنت نمی‌شود و به سویت بر نمی‌گردد. همان بود که خداوند متعال - که نیاز آن دو را به یکدیگر می‌دانست - نازل فرمود: «و چون زنان را طلاق دادید و عده خود را به پایان رساندند، آنان را از ازدواج با همسرانشان، چنانچه به خیر و خوشی به توافق رسیده بودند، بازندارید». چون معقل فرمان پروردگارش را شنید، گفت: به جان و دل فرمانبرم! آن گاه شوهرخواهر سابقش را فراخواند و به او گفت: مرا ببخش؛ اینک خواهرم را مجدداً برای تزویج می‌کنم و گرامیت می‌دارم! و همین کار را هم کرد.

بنابراین، خطاب در آیه کریمه متوجه اولیای زنان است که نباید دختران یا خواهران مطلقه‌شان را از رجوع به شوهران سابقشان در هنگام عده، یا از ازدواج مجدد با آنان بعد از انقضای عده - به شرط رضایت و توافق کامل جانبین - منع نمایند. به قولی: خطاب متوجه شوهران سابق است. یعنی: شما شوهران به انگیزه ننگ و غیرت جاهلیت، زنان سابق خود را که عده‌شان را گذرانده‌اند، از ازدواج با فرد دلخواهشان ممانعت نکنید، چنان که بسیاری از سران و سلاطین، از این که زنان سابقشان همسر مردانی دیگر شوند، به انگیزه نام و ننگ جلوگیری می‌کنند. والبته «هر کس از شما به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشد، به این» دستورها عمل کرده و از آنها «پند می‌گیرد» پس رعایت «این امر برای شما پر برکت‌تر و پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به پلیدیهای معنوی و فساد ضمیر «و خدا می‌داند» آنچه را که برای شما از سود و صلاح در اجرای این احکام نهفته است «و شما نمی‌دانید» این حقیقت را، لذا از فرمان وی پیروی کنید.

﴿ وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَهَا لَا تُضَارَّ وَالِدَةٌ بِوَلَدِهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَالِدِهِ وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْرِعُوا فَأَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا ءَاتَيْتُم بِالْمَعْرُوفِ وَالْفُقُورُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٣٣﴾

چون خداوند متعال احکام نکاح و طلاق را ذکر کرد، حکم شیرخوارگی را نیز بیان می‌نماید زیرا گاهی زن و شوهر در حالی از هم جدا می‌شوند که فرزند خردسالی دارند: «و مادران، فرزندانشان را دو سال کامل» به طور تحقیقی نه تقریبی «شیر دهند». مراد از (والدات) در این آیه کریمه، زنانی هستند که طلاق گرفته‌اند و (یرضعن) هرچند خبر است، اما به معنی امر می‌باشد، یعنی: مادران مأمور به شیردادن فرزندانشان هستند. از نظر حنفی‌ها، هدف از آوردن قید «دو سال کامل» در اینجا؛ تعیین مدت شیرخوارگی‌ای که حرمت رضاعی در آن ثابت می‌شود، نیست زیرا مدت شیرخوارگی‌ای که سبب حرمت رضاعی می‌شود، در نزد آنان، سی ماه است. «این برای

کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند» پس شیردادن دو سال کامل حتمی نیست، بلکه هدف از تعیین آن، بیان حد نهایی مکلف بودن مادر است، لذا کوتاه ساختن این مدت با توافق پدر و مادر طفل جایز است. باید دانست که مادر مطلقه تا آن‌گاه که ازدواج مجدد نکند - به اتفاق فقها - به حضانت (نگهداری) طفل خویش ذی‌حقت‌تر است «و خوراک و پوشاک آنان بر وجه پسندیده برعهده پدر است» یعنی: تأمین مخارج خوراک و پوشاک مادری که به شیردادن طفل مشغول است، برعهده پدر، یعنی آن‌کسی است که فرزند برایش متولد شده است و این حق مادران مطلقه است که به عنوان مزد شیردهی‌شان به آنان تعلق می‌گیرد. اما در مورد مادران غیرمطلقه باید گفت: تأمین نفقه و پوشاک آنها مسلماً برعهده پدر می‌باشد، حتی اگر هم فرزندان خود را شیر ندهند «هیچ کس جز به اندازه توانش مکلف نمی‌شود» نه زن، مکلف به شکیبایی بر مزد اندک و مخارج ناچیز است و نه پدر طفل، مکلف به پرداخت نفقه مسرفانه خارج از حیطة توانش می‌باشد، بلکه آنچه معتبر است، حداوسط نفقه در حد عرف است. «هیچ مادری نباید به سبب فرزندش زیان ببیند و هیچ پدری هم نباید به سبب فرزندش زیان ببیند» یعنی: مادر نباید پدر را به سبب فرزندش زیان برساند، بدین گونه که از وی مخارج سنگینی که از حد توانایی وی خارج است - بابت خوراک و پوشاک خویش - طلب کند و شوهر سابق هم نباید به مادر طفل زیان برساند، بدین سان که در چیزی از تعهدات و وظایفی که برعهده اوست، کوتاهی نموده، یا فرزند را بی هیچ سببی از آغوش مادرش جدا نماید.

نسبت دادن فرزند به هر یک از پدر و مادر در هر دو جا، برای جلب عطف آن دو است. صیغه (مضاره)، مقتضی مشارکت هر یک از پدر و مادر در وارد نمودن ضرر است، تعبیری که خود گویای آن است که زیان رساندن یکی از آنها به دیگری، در واقع زیان رساندن به هر دو است. همچنان به تبع زیان رسانی پدر و مادر به یک‌دیگر؛ طفل نیز در این بین متضرر می‌شود. «و مانند همین احکام برعهده وارث نیز هست» یعنی: اگر پدر مرد؛ پرداخت مخارج شیردهی طفل، برعهده وارث پدر، یا وارث طفل، یا وصی، یا قیم اوست، چنان‌که این مخارج در حیات پدر برعهده خود وی بود. و اگر

پدر ارثی از خود به جای نگذاشته بود، عصبه وی (یعنی اقربای صلبی درجه یک وی) باید این مخارج را پردازند، پس مراد از «وارث»؛ یا وارثان پدر هستند که پرداخت نفقه و پوشاک مادر شیرده به طور عرفی و بر وجه پسندیده، برعهده ایشان می‌باشد، یا وارثان طفل‌اند، یعنی کسانی که در صورت مرگ طفل از وی میراث می‌برند، که لفظ (وارث)، محتمل هر دو معنی است. به هر حال؛ زیان رساندن به مادر از سوی این وارث، چه وارث طفل باشد و چه وارث پدر؛ حرام است، چنان‌که این کار بر پدر حرام‌بود.

«و اگر پدر و مادر بخواهند با رضایت و مشاوره یک‌دیگر، کودک را» به‌طور پیش‌هنگام قبل از دو سال «از شیر بازگیرند، گناهی بر آن دو نیست» اما اگر یکی از پدر و مادر بخواهد طفل را از شیر جدا نماید، ناگزیر باید با طرف دیگر مشورت‌نموده، موافقت او را جلب نماید تا توافق کامل میان آن دو به‌دست آید. «و اگرخواستید برای فرزندان خود دایه بگیرید» یعنی: شیردهی دیگر غیر از مادرانشان «بر شما گناهی نیست، به شرط آن که چیزی را که پرداخت آن را به‌عهده گرفته‌اید، به‌درستی پردازید» به مادران، به حساب آنچه که در مدت شیردهی به فرزندان شما شیر داده‌اند، یا به زنان دایه و شیرده دیگر و در پرداخت مزد آنها کوتاهی یا سهل‌انگاری نکنید زیرا چه بسا واکنش منفی آنان به طفل برگردد و این خود، انگیزه‌ای برای کوتاهی و سهل‌انگاریشان در حق طفل گردد.

باید دانست که مزد گرفتن مادر در برابر شیردادن به طفلش تا آن‌گاه که در قید نکاح یا عده‌باشد، جایز نیست، مگر در نزد امام شافعی رحمته‌الله که این کار مطلقاً جایز است. جواز اجیرکردن زن شیرده دیگری غیر از مادر هم، مشروط به عدم زیان‌رساندن به مادر می‌باشد، چراکه مادر در امر نگه‌داری فرزندش حق اولویت‌دارد، چنان‌که در آغاز آیه کریمه گذشت. «و از خدا پروا کنید و بدانید که خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد بنابراین، اگر حقوق زنان و کودکان را ادا نمودید و پدر و مادر از زیان رساندن به یک‌دیگر پرهیز کرده و از خداوند متعال پروا داشتند؛ فرزندانشان اولاد شایسته‌ای در دنیا و سبب پاداش اخروی‌شان خواهند

شد، اما اگر آنان هواهای نفسانی را مدار عمل خود قرار دادند؛ یقیناً فرزندانشان در دنیا برایشان بلا و فتنه و در آخرت هم سبب عذاب خواهند بود.

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمْ وَيَدْرُونَ أَرْوَاجًا يَرَبِّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣٣﴾

به دنبال بیان احکام طلاق و رجعت و مسؤولیتهای پدران در قبال فرزندان شیرخواره و همسران مطلقه‌شان؛ خداوند متعال حکم عده وفات را بیان می‌کند تا این گمان پیش نیاید که عده وفات هم، مانند عده طلاق است: «و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی» یعنی: زنانی را «پس از خود بجا می‌گذارند» پس زنانشان «باید چهار ماه و ده روز» یعنی: چهار ماه و ده شبانه روز «انتظار بکشند» و پس از آن می‌توانند ازدواج مجدد نمایند. حکمت در تعیین این مدت برای عده وفات دو چیز است:

۱- احتمال این که زن حامله باشد. و هرچند جنین غالباً در چهارماهگی زنده می‌شود و حرکت می‌کند، اما خدای سبحان ده شبانه‌روز دیگر را احتیاطاً بر آن افزوده زیرا چه بسا که جنین ضعیف بوده در چهارماهگی قادر به حرکت نباشد. و در صورت محرز شدن حمل؛ عده زن حامله، وضع حمل اوست.

۲- در تعیین این مدت، حرمت نهادن به نکاح اول نیز مورد نظر است. قابل ذکر است که عده وفات برای زن؛ چه زن صغیره باشد چه کبیره، چه حیضه باشد و چه یائسه، همان مدت چهار ماه و ده روز است و عده زن حامله چه از وفات و چه از طلاق - به قول جمهور علما - وضع حمل اوست.

«پس هرگاه عده خود را به پایان رساندند، در آنچه آنان به نحو پسندیده درباره خود انجام می‌دهند» از آرایش کردن، روی آوردن به خواستگاران و نهایتاً ازدواج مجدد، در صورتی که بر وجه پسندیده و مخالف شرع نباشد «گناهی بر شما نیست و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» پس می‌داند که چه کسی زنان را به ناروا از ازدواج مجدد باز می‌دارد و چه کسی حدود و حقوق مقرر را به خوبی رعایت می‌کند بنابراین، هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

با این آیه کریمه بر وجوب «احداد» برای زن معتده در عده وفات استدلال شده است. احداد: عبارت است از ترک زینت و آرایش، اعم از به‌کاربردن خوشبویی، پوشیدن لباسهای جدید و زیورآلات و بیرون رفتن از منزل - جز به‌جهت ضرورت یا عذری - نیز مشمول آن می‌شود. باید دانست که در رأی‌جمهور علما، پرداخت نفقه زنی که در عده وفات شوهرش به‌سر می‌برد، واجب نیست زیرا رابطه همسری (زوجیت) میان آن دو به پایان رسیده است، لیکن اهل‌علم بر وجوب پرداخت نفقه زن حامله‌ای که طلاق ثلاثه یا طلاق رجعی داده شده است اجماع دارند. همچنان علما اجماع دارند بر این که اگر کسی زنش را طلاق رجعی داد، سپس قبل از به پایان رسیدن عده وی، وفات کرد؛ بر آن زن، عده وفات لازم است و هم او از آن شوهر ارث می‌برد. عده وفات؛ بر زن آزاد، کنیز، صغیره و کبیره - چه با او آمیزش انجام گرفته باشد، چه نگرفته باشد - همه آنها لازم می‌گردد. گفتنی است که سوگواری بر مرگ نزدیکان فقط سه روز است، اما سوگواری بر مرگ شوهر - چنان‌که گفتیم - چهار ماه و ده روز می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «برای زنی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد؛ روانیست که بر هیچ مرده‌ای بیشتر از سه روز سوگواری کند، مگر بر شوهرش، که سوگواری برای او چهار ماه و ده روز است...». اکثر علما بر آنند که این آیه کریمه ناسخ حکم آیه: ﴿وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ﴾ (بقره/۲۴۰) می‌باشد، که بیان آن خواهد آمد.

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ سَتَذْكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ حَتَّى يَبْلُغَ الْكِتَابُ أَجَلَهُ، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ حَلِيمٌ



«و درباره آنچه شما به طور سربسته از زنان» عده‌دار که در عده وفات، یا طلاق ثلاثه به‌سر می‌برند «خواستگاری کرده، یا» نیت و عزم ازدواج با آنان بعد از انقضای عده را «در دل نگه‌دارید، گناهی بر شما نیست» تعریض (سربسته): ضد تصریح است و به

معنای این است که انسان مقصود خویش را به مخاطب با لفظی بفهماند که آن لفظ صراحتاً برای مقصود او نهاده نشده است، بلکه تلویحاً و اشارتاً بر آن دلالت دارد و بنابراین، فهم آن به قرینه‌ای نیاز دارد، چرا که از ذهن شنونده دور است. پس خواستگاری به شیوه سربسته و کنایی چنین است که: خواستگار چیزی را ذکر کند که بر آنچه ذکر نکرده است، دلالت کند، مانند این که به زن بگوید: آمده‌ام تا بر تو سلام کنم و به چهره‌ات بنگرم...! ای کاش زنی شایسته برایم پیدا می‌شد!... و از این قبیل سخنان کنایه آمیز دیگر. خطبه: یعنی: آنچه که خواستگار همراه با برخورد لطف‌آمیز در گفتار و عمل، از زن می‌طلبد. «خدا می‌دانست که شما به زودی آنان را یاد خواهید کرد» یعنی: خدا عزوجل می‌دانست که شما از بیان رغبت خویش به آن زنان شکیبایی نمی‌ورزید و قطعاً این تمایل خود را با آنان در میان می‌گذارید بنابراین، به شما رخصت خواستگاری تلویحی نه تصریحی از آنان را داد «ولی با آنان قول و قرار پنهانی نگذارید» یعنی: مرد مثلاً به زن عده‌دار نگوید: با من ازدواج کن، چون که دل‌باخته توام و باید به من قول بدهی که غیر از من با دیگری ازدواج نکنی... و از این قبیل سخنان دیگر «مگر آن که سخنی پسندیده بگویند» یعنی: آنچه که بر خواستگاری تلویحی‌ای که مباح گردانیده شده، دلالت کند، مثل این که بگوید: به راستی که تو زیبایی...! من به زنان نیاز دارم...! یا این که از خودش در برابر زن توصیف کند و مثلاً بگوید: من مردی هستم که اخلاقی نیکو دارم، دست و دل باز هستم و... از این قبیل سخنان «و به عقد زناشویی تصمیم نگیرید» یعنی: عقد نکاح را منعقد نگردانید «تا زمان مقرر به سر آید» یعنی: تا عده زن به پایان رسد. حرام بودن عقد نکاح در عده، مورد اتفاق همه مذاهب است و با نکاح در حال عده، زن بر مرد حلال نمی‌شود. «و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید» از عزم بر نکاح، یا غیر آن «می‌داند پس، از او بر حذر باشید» از این که شما را در صورت عزم بر چنین نکاحی، مجازات نماید «و بدانید که خداوند آمرزنده است» بر کسی که از او پروا می‌کند «بردار است» با به تأخیر افگندن مجازات خطاکاران.

پس به‌طور خلاصه، از آیه کریمه احکام ذیل برداشت می‌شود:

۱- خواستگاری صریح و بی‌پرده از زن در حال عده، اجماعاً جایز نیست، لیکن خواستگاری کنایی و تلویحی از زنی که در حال عده وفات یا طلاق باین به‌سر می‌برد، جایز است.

۲- خواستگاری صریح یا کنایی از زنی که در عده طلاق رجعی به‌سر می‌برد به اجماع علما جایز نیست زیرا زنی که در حال عده طلاق رجعی به‌سر می‌برد، هنوز حکم همسری او برای شوهرش پابرجاست.

۳- انعقاد و اجرای عقد نکاح بر زنان در حال عده، شرعاً حرام بوده و اجماع علما بر آن است که تأویل مضمون: ﴿حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْكَتْبُ أَجَلَهُ﴾ در آیه کریمه، به معنی انقضای عده زن می‌باشد.

۴- اگر شخصی با زن در حال عده‌ای عقد نمود و عروسی کرد، قاضی باید نکاح آن دو را فسخ کند و آن نکاح به اتفاق فقها باطل است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ وَعَلَى الْمَقْتَرِ قَدْرَهُ مَتَّعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۳﴾

«هیچ گناهی بر شما نیست اگر زنان را طلاق دادید» یعنی: مسئولیتی - اعم از گناه یا مهر و مانند آن - بر عهده شما نیست اگر زنان را طلاق دادید؛ «در آن وقت که هنوز با آنان مساس نکرده و برای آنان مهری نیز معین نکرده‌اید» مراد از مساس: جماع (مقاربت) است، پس اگر جماع صورت گرفت و مهری هم از قبل تعیین نشده بود، زن مستحق مهر مثل خود می‌شود «و آنان را» یعنی: زنانی را که قبل از تعیین مهر و قبل از مقاربت طلاق می‌دهید «بهره‌مند سازید» به متعه. یعنی: به آنها چیزی - از پوشاک یا طلا یا مانند آن - به عنوان بخشش تقدیم کنید تا این بخشش، جایگزینی باشد برای آنچه که آنها از مهر از دست داده‌اند «توانگر به اندازه توان خود و تنگدست به اندازه توان خود» پس کیفیت متعه به وضعیت اقتصادی شوهر مربوط است، لذا متعه‌ای که شوهر غنی می‌دهد، بر متعه‌ای که شوهر فقیر می‌دهد، برتری دارد «بهره دادن بر وجه معروف» یعنی: بر وجهی متعه بدهید که در شرع و عرف موافق با آن، پسندیده باشد

«لازم شده» این متعه دادن به عنوان حقی واجب «بر» ذمه «نیکوکاران» یعنی: کسانی که در برخورد با زنان مطلقه، روشی نیکو در پیش می‌گیرند.

وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٧﴾

در آیه قبل، حکم زن مطلقه قبل از دخولی بیان شد که از قبل برایش مهری معین نشده بود، اما در این آیه، خداوند متعال حکم نوع دوم را بیان می‌کند و آن زن مطلقه قبل از دخولی است که برایش مهری معین شده است: «و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان دادید، درحالی که برایشان مهری معین کرده‌اید، پس» واجب ذمه شما این است که: «نصف آنچه را» به عنوان مهر برایشان «تعیین نموده‌اید» به آنان بدهید «مگر این که زنان خود، ببخشند» یعنی: مگر این که زنان مطلقه یادشده، این نیمه مهر مشخص شده‌ای را که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برایشان برعهده شوهران طلاق‌دهنده‌شان واجب گردانیده‌است، به شوهرانشان ببخشند، که در این صورت مانعی وجود ندارد که شوهران این نیمه را به آنان نپردازند «یا کسی که سررشته نکاح در دست اوست، ببخشد» که این سررشته‌دار - بنابر دو نظری که در این باره میان فقها وجود دارد - یا شوهر، یا ولی زن است. مذهب ابوحنیفه و شافعی (در رأی جدید وی) این است که مراد از: ﴿أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾ (یا کسی ببخشد که گره‌بند و سررشته نکاح در دست وی است)، شوهرمی‌باشد. بنابراین قول، معنی این است: شوهر نیمه دیگر مهر معین شده را نیز به زن مطلقه خود ببخشد و مهر آن را کامل بپردازد، یا چنانچه مهر مسمی را قبلاً به طور کامل به زنش پرداخته است، بعد از طلاق، نصف آن را از وی باز پس‌نستاند، که ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده. قول دوم در معنای مراد آیه کریمه این است که مراد از: (کسی که سررشته نکاح در دست اوست)، ولی زن مطلقه است، یعنی: ولی زن مطلقه‌ای که بعد از مقاربت شوهر، طلاق داده شده و مهری هم قبلاً برای آن مسمی (معین) شده است، همچون خود آن زن مطلقه

می‌تواند، آن نصف مهری را که زن با طلاق خویش مستحق آن شده است بر شوهرش ببخشد و آن را از وی نگیرد. «ولی»: یا پدر زن است، یا برادرش، یا کس دیگری از نزدیکانش که متولی عقد نکاح وی شده است. و این مذهب امام‌مالک است. زمخشری می‌گوید: «صحت قول اول آشکار است».

«و بخشش و بخشایش شما به تقوی نزدیکتر است» این خطابی است متوجه مردان و نیز زنان - به‌طور تغلیبی - که آنان را به گذشت و بخشش در برابر یک‌دیگر تشویق و ترغیب می‌کند، پس کسی به تقوی نزدیکتر است که بخشنده‌تر باشد «و بزرگواری را در بین خودتان فراموش نکنید» یعنی: هرچند طلاق روابط شما را تیره و مکدر ساخته، ولی به حرمت پیوندی که میان شما وجود داشته، اجازه بدهید تا نسیمی از فضل و مهربانی و گذشت بر این فضای مکدر بوزد، پس هرگز بزرگواری و فضل نسبت به یک‌دیگر را فراموش نکنید «بی‌گمان خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» و از اعمال شما آگاه است، پس شما را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد.

خلاصه احکام این دو آیه کریمه عبارت است از:

۱- امام ابوحنیفه و اصحابش بر آنند که دادن متعه به زنی که قبل از دخول (آمیزش) و قبل از تعیین مهر طلاق داده شده؛ مطلقاً واجب است، اما دادن متعه به سایر زنان مطلقه، چون زنی که بعد از دخول طلاق داده می‌شود، یا زنی که قبل از دخول اما بعد از تعیین مهر طلاق داده می‌شود، مستحب است. ولی در مذهب شافعی، دادن متعه به هرگونه زن مطلقه‌ای واجب است، مگر برای آن زن مطلقه‌ای که شوهرش با او آمیزش (مقاربت) نکرده و مهری هم برایش معین شده‌است زیرا او مستحق نصف مهر تعیین‌شده خویش می‌باشد.

۲- مذهب ابوحنیفه و احمدبن حنبل بر آن است که مهر با خلوت صحیحه تماماً لازم می‌شود. ولی مشهور از مذهب شافعی و مالک این است که مهر با خلوت صحیحه لازم نمی‌شود؛ مگر این که آن خلوت، با دخول (مقاربت) همراه باشد.

۳- برای متعه در قرآن و سنت حدی معین نگردیده، لذا فقها در مقدار اقل و اکثر آن اختلاف نظر دارند. حد ادنای آن در نزد ابوحنیفه رحمته الله پیراهن و چادر و لحافی است. ولی

شافعی رحمته الله می گوید: شوهر به اعطای حد معینی از متعه مجبور نشود، مگر به حد اقل آنچه که اسم متعه بر آن اطلاق گردد.

۴- به زن مطلقه قبل از دخول که مهر برایش مشخص شده است؛ اجماعاً دادن نصف مهر واجب است.

۵- شوهر می تواند نصف دیگر مهر مسمی (معین) را برای زن مطلقه قبل از دخول ببخشد، یا زن، یا ولی او می توانند از آن برای شوهر در گذرند.

حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ ﴿۳۳۸﴾

«بر نمازها مواظبت کنید» یعنی: بر ادای نمازهای پنج گانه در اوقات آنها و بارعایت ارکان و شروط آنها همراه با خشوع قلب، مداومت و استمرار ورزید «بویژه نماز میانه» که به قول اکثر علمای صحابه رضی الله عنهم و جمهور تابعین نماز عصر است زیرا قبل از آن، دو نماز و بعد از آن نیز دو نماز وجود دارد و لذا این نماز در میانه نمازهای پنج گانه قرار دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جنگ احزاب فرمودند: «خداوند جل جلاله قبرها و خانه هایشان (مشرکان) را پر از آتش گرداند که ما را از نماز وسطی - نماز عصر - بازداشتند تا خورشید غروب کرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ أَحَبَّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ تَعْجِيلُ الصَّلَاةِ لِأَوَّلِ وَقْتِهَا: بِيْ گمان محبوب ترین اعمال نزد خدا جل جلاله، تعجیل نماز در اول وقت آن است». «و برای خدا فروتنانه بایستید» یعنی: در نماز به وقار و طمأنینه و خشوع برپا بایستید. برپا ایستادن در نماز فرض، فرض است، اما در نماز نفل، نشستن یا اداکردن آن بر بالای مرکب (ماشین، قطار، هواپیما، الاغ...) جواز دارد. «قنوت» در اینجا به معنی سکوت، یا به معنی طاعت و خشوع، یا به معنی ذکر خداوند متعال در حال قیام همراه با خشوع است.

سبب نزول: ائمه شش گانه حدیث و غیر آنان از زیدبن ثابت رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله ما با یکدیگر در اثنای نماز سخن می گفتیم، یعنی: یکی از ما با رفیق پهلویی خویش سخن می گفت تا این که نازل شد: ﴿وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ﴾ (و

برای خدا فروتنانه بپا ایستید)، پس به سکوت مأمور شده و از سخن گفتن در نماز نهی شدیم.

فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ



«ولی اگر بیمناک بودید» از دشمنی، یا از سیل، یا از درنده‌ای؛ پس در حال خوف «پیاده یا سواره نماز گزارید» یعنی: برای شما جایز است که در حال شدت خوف و هراس، سواره بر مرکب خود، یا در حال پیاده‌روی، رو به سوی قبله یا بدون آن، همراه با حرکت و انتقال و جولان و حمله و گریز، نماز را به جا آورید «و چون ایمن شدید» یعنی: چون خوف و هراس شما برطرف شد؛ «پس خدا را یاد کنید چنان که به شما آموخته است» از قوانین و برنامه‌های اسلام «آنچه که» قبل از آن «نمی‌دانستید» یعنی: با از بین رفتن خوف، نماز را با رعایت تمام شروط و ارکان آن به هیأت کامل و اصلی و رو به قبله ادا کنید. این آیه کریمه ناظر بر حکم نماز خوف همراه با امام، که نمازگزاران در آن به دو قسمت تقسیم می‌شوند، نیست زیرا این حکم در سوره «نساء» می‌آید.

خلاصه احکام دو آیه گذشته این است:

۱- نماز به هیچ حالی از شخص مکلف ساقط نمی‌شود و ترک آن با هیچ گونه عذری جایز نیست، هرچند به هنگام رویارویی با دشمن در صف کارزار، یا در حال شدت بیماری باشد، از همین روی اسلام آن را به کیفیتی مشروع گردانیده که با تمام احوال، تناسب و هماهنگی داشته باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به عمران بن حصین رضی الله عنه فرمودند: «ایستاده نماز بگزار، پس اگر نتوانستی به طور نشسته و اگر باز هم نتوانستی به پهلو». حتی در صورت وجود عذر، نماز گزاردن به اشاره پلک‌ها، یا با اجرای ارکان آن به قلب نیز جایز است. و این مذهب جمهور (مالک، شافعی و احمد) می‌باشد. اما ابوحنیفه بر آن است که نماز گزاردن در حالت جنگی که همراه با جولان و جست و گریز است، باطل می‌باشد و فقط در صورتی جایز است که امکان

درنگ کردن بر جای خود وجود داشته باشد، در غیر آن، رزمندگان باید نماز را به تأخیر اندازند.

۲- در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها؛ نماز با سخنی که به جهت مصلحت خود نماز از روی سهو صادر شده باشد، باطل نمی‌شود، اما احناف بر آنند که نماز با سخن گفتن به قصد یا به سهو، یا از روی جهل و خطا، یا اجبار، با بیان حداقل دو حرف، باطل می‌شود.

۳- جمهور علما جایز دانسته‌اند که مقتدی صحیح و سالم، پشت سر امام بیماری که بر ایستادن قادر نمی‌باشد، نماز بخواند زیرا هر یک از آنها فرض خویش را به اندازه توان خویش ادا می‌کند، ولی مشهور از مذهب مالک، باطل شدن چنین نمازی - هم برای امام و هم برای مأموم - است.

باید دانست که صدور دستور مواظبت بر نماز در میان طرح احکام خانواده، به این حقیقت اشاره دارد که: شرایط متحول زندگی خانوادگی و آشفتگی‌هایی که احیاناً در آن به‌ظهور می‌رسد، به‌هیچ وجه نباید ما را از نماز که یادآور عملی پیوند انسان با خدای عزوجل است، به خود مشغول گرداند.

وَالَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنكُمُ وَيَدْرُونَ أَرْزُوجًا وَصِيَّةً لِأَرْزُوجِهِمْ مَتَّعًا إِلَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ فَإِن خَرَجْنَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا فَعَلْنَ فِي أَنفُسِهِنَّ مِن مَّعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٤﴾

«و کسانی از شما که مرگشان فرا می‌رسد و همسرانی برجای می‌گذارند، باید برای همسرانشان وصیت کنند که آنان را تا یک سال بهره‌مند سازند» از نفقه و پوشاک و نیازهای ضروری آنان «و» آنان را از خانه شوهران «بیرون نکنند» یعنی: آنان مستحق بهره‌مندی از خوراک و لباس و اقامت در خانه‌های شوهران متوفای خود می‌باشند و نباید از خانه آنان بیرون رانده شوند.

در ابتدای اسلام - پیش از نزول آیات میراث - زنان از شوهرانشان ارث نمی‌بردند، اما زن بعد از درگذشت شوهر، به مدت یک‌سال عده می‌کشید و باید در آن یک سال، نفقه و مسکنش از ترکه شوهرش تأمین می‌شد. پس حکم این آیه کریمه - در رأی جمهور - با آیه میراث در سوره «نساء» که سهم زن را از ارث شوهرش معین ساخت و آیه

(۲۳۴) از همین سوره که مربوط به عده وفات است، منسوخ شد و به جای یک سال عده، چهار ماه و ده روز مقرر گشت. «پس اگر بیرون بروند» به اختیار خودشان قبل از تمام شدن یک سال «بر شما» یعنی: بر ولی متوفی، یا حاکم شرع، یا غیر آنها «گناهی نیست در آنچه که آنان درباره خود انجام می دهند» از آماده شدن برای پذیرش خواستگاران و آرایش نمودن برای آنان «به طور پسندیده» یعنی: به طوری که در شرع پسندیده است و منکر به شمار نمی رود زیرا بعد از بیرون رفتنشان از خانه شوهر متوفی، دیگر کسی بر آنان ولایتی ندارد. این خود دلیل بر آن است که: زنان در رعایت یا عدم رعایت یک سال نشستن در خانه شوهر مخیر بوده اند و این امر بر آنان حتمی نبوده است. و چنان که گفتیم؛ حکم این آیه کریمه - بنا بر رأی جمهور مفسران و فقها - منسوخ است «و خداوند عزیز» و غالب است در ملکش «حکیم است» در صنعش. در بیان سبب نزول روایت شده است: مردی از اهالی طائف با خانواده خویش به مدینه آمد و در آنجا درگذشت، پس برای پدر و مادر و فرزندان از ارث او سهم قرار دادند، اما به زنش چیزی ندادند، جز این که به ورثه متوفی امر کردند تا نفقه وی را از ترکه شوهرش به مدت یکسال بپردازند. آن گاه این آیه کریمه نازل شد.

وَالْمُطَلَّاتِ مَتَعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ ﴿۲۴۱﴾

«و بهره مند ساختن زنان طلاق داده شده لازم است» به متعه «به طور معروف» یعنی: به نیکویی و به شیوه ای پسندیده «که بر پرهیزگاران مقرر است». آرای فقها در خصوص «متعه» را قبلاً در آیه (۲۳۷) بیان کردیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: چون آیه ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدْرَهُ...﴾ تا ﴿حَقًّا عَلَى الْمُحْسِنِينَ﴾ «بقره / ۲۳۶» نازل شد؛ مردی گفت: «بنابراین، اگر قصد احسان و نیکی را داشتم به زن مطلقه ام متعه می دهم و در غیر آن خیر!». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٤٢﴾

«بدین گونه، خداوند آیات خود را برای شما بیان می کند، باشد که بیندیشید» در آنچه که در احکام الهی از حکمت و مصلحت هست، پس به خیر دنیا و آخرت رهنمون شوید.

با یک جمع بندی اجمالی از آیات فوق، ملاحظه می کنیم که زنان مطلقه عموماً دارای چهار حالت ذیل می باشند:

۱- زنان مطلقه ای که با شوهرانشان آمیزش داشته اند و قبلاً مهری هم برایشان مقرر شده است، که این گروه از زنان، مستحق کل مهریه خود هستند و عده آنان هم سه حیض یا سه طهر است.

۲- زنان مطلقه ای که نه مورد آمیزش قرار گرفته اند و نه هم برایشان مهری تعیین شده است؛ که برای این دسته از زنان، بر حسب توان شوهرانشان متعه واجب است و مستحق مهری نمی شوند.

۳- زنان مطلقه ای که برایشان مهر مقرر شده، ولی مورد آمیزش قرار نگرفته اند، که این دسته از زنان، مستحق نصف مهر تعیین شده خود می باشند.

۴- زنان مطلقه ای که مورد آمیزش قرار گرفته اند، اما مهری برایشان مقرر نگردیده، که این دسته از زنان، بدون هیچ گونه خلافی مستحق مهر مثل خود می باشند. یعنی: باید دیده شود که مهر امثالشان از زنان و دختران خانواده و اقربا و خویشاوندانشان چه مقدار بوده، پس آنان نیز همان مقدار را دریافت می کنند.

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ ۚ﴾

﴿ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٢٤٣﴾﴾

«آیا از» حال «کسانی که هزاران هزار بودند و از بیم مرگ از خانه و کاشانه خود خارج شدند، خبر نیافتی؟» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «آنان چهارهزار تن بودند که از طاعون فرار نموده و گفتند: به سرزمینی می گریزیم که در آن از مرگ خبری نباشد...» «پس خداوند» به امر تکوینی خود «به آنان گفت: بمیرید» و همه مردند «سپس آنان

را زنده کرد» بعد از هشت روز یا بیشتر؛ به دعای پیامبرشان که گویند؛ نام او «حزقیل» بود، پس روزگاری زندگی کردند، در حالی که نشان مرگ برآنان نمودار بود و آمده است که هیچ جامه‌ای را نمی‌پوشیدند مگر این که به شکل کفن بر می‌گشت.

ابن‌کثیر در بیان داستان این گروه می‌گوید: «بیش از یک‌تن از سلف نقل کرده‌اند که این گروه، اهالی شهری در زمان بنی‌اسرائیل بودند که گرفتار طاعونی سخت شدند، پس گریزان از مرگ به بیابان زدند و در وادی فراخی فرود آمدند و چنان بسیار بودند که کران تا کران وادی را پر کردند. در این هنگام، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به سوی آنان دو فرشته فرستاد، آن‌گاه یکی از آن دو فرشته از فرودست وادی و دیگری از فراز آن بانگی مرگبار در دادند که بر اثر آن همه به یکباره چون مرگ یک‌تن مردند و بعد از مرگشان مردم دورادورشان را دیوارکشیدند و به مرور زمان اجسادشان پراکنده و پوسیده شد. چون روزگاری دراز براین واقعه گذشت، پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل به نام «حزقیل» بر گورستان آنها گذشت، در این اثنا از خدای عزوجل درخواست کرد تا آنان را به دست وی زنده‌گرداند، خدای متعال این درخواست وی را اجابت کرد و به او دستور داد تا بگوید: هان ای استخوانهای پوسیده! خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به شما فرمان می‌دهد که فراهم‌آیید. پس استخوانهای اجساد به همدیگر پیوستند. سپس به او دستور داد تا چنین‌ندا دردهد: ای استخوانها! خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به شما فرمان می‌دهد تا گوشت و عصب و پوست را بر خود بپوشانید. آن‌گاه - در حالی که آن پیامبر شاهد صحنه بود - چنین شد. سپس به وی دستور داد تا ندا کند: هان ای ارواح! خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به شما فرمان می‌دهد که هر روحی به همان جسد مقرر خویش که او را زنده و شاداب می‌ساخت، برگردد. در این هنگام همه آنان زنده برپا ایستادند، در حالی که نظاره می‌کردند و می‌گفتند: «سَبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». که زنده‌گردانیدن مجدد ایشان، دلیلی قاطع بر وقوع معاد جسمانی در روز قیامت است.

«آری، خداوند نسبت به مردم صاحب بخشش است» و از جمله فضل و بخشش‌وی، زنده کردن این گروه بود «ولی بیشتر مردم» که همانا کافران هستند «سپاس نمی‌گزارند» این فضل و بخشش را. آری! بخشش و فضل خداوند متعال بر

این گروهی که از ترس مرگ گریختند، زنده‌ساختن مجددشان بود تا درس عبرت بگیرند و بدانند که ترس از مرگ، راه نجات از آن نیست، اما فضل خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر مخاطبان این آیه، ارشادشان به سوی اندیشیدن و عبرت گرفتن از داستان این گروه است تا بدانند که خداوند متعال بر هر کاری قادر است و بدانند که پرهیز و احتیاط نمی‌تواند راه را بر قدر ببندد.

هدف از بیان این داستان، تشجیع و ترغیب مسلمین بر جهاد است، با دادن این پیام به ایشان که: حذر کردن از مرگ و ترک جهاد به خاطر آن، نجات دهنده از مرگ نیست، چنانچه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مرگ انسان را اراده کرده باشد.

وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٤﴾

«و در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خداوند شنوای داناست» و از مرگ نترسید که جهاد عامل مرگ نیست، بلکه جهاد برای امت اسلامی حیات‌بخش است. علما گفته اند: باید دانست که عمر، سرنوشت، بلیات و امراض، همه به دست بلا کیف‌خداوند متعال است و ایمان به این امر واجب می‌باشد، ولی از آنجا که مقدرات برای ما شناخته شده نیست، لذا جایز است تا به منظور نگهداشت خویش از ناخوشی‌ها، به اسباب متوسل شویم، از اشیای ترسناک قبل از هجوم آنها پرهیزیم، و از قراردادن خویش در معرض خطر نابودی احتیاط کنیم، اما اگر به‌رغم به کار بستن وسایل و گرفتن احتیاط، بنده دچار بلا و مصیبتی شد، باید صبر و شکیبایی را از دست ندهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردم سرزمین طاعون زده را از بیرون آمدن از آن به قصد فرار و مردم خارج از آن منطقه را از ورود به آن منع کردند.

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَمْعَانًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ

رُجَعُونَ ﴿٢٤٥﴾

بعد از آن که خدای سبحان به جهاد امر کرد، اینک به انفاق مال در راه خویش نیز دستور می‌دهد زیرا جهاد نیاز به امکانات مالی دارد: «کیست آن که به خدا وام دهد وامی نیکو؟» یعنی: به طیب خاطر و بدون فشار و آزار و منتی. وام دادن به خدا جَلَّ جَلَالُهُ

مثلی است برای تقدیم عمل نیکی چون انفاق مال، که انجام‌دهنده آن سزاوار ثواب می‌شود و از جمله، انفاق آن سبب می‌شود: «تا خدا آن را برای او چند برابر بیفزاید» یعنی: در آن رشد و فزونی و برکت عنایت کند تا بدانجا که از ده تا بیشتر از هفتصد برابر اصل خود گردد «و خداست که» در روزی بندگان «قبض» پدید می‌آورد؛ برای ابتلایشان «و بسط پدید می‌آورد» برای امتحانشان. قبض: تنگی و کم ساختن رزق و بسط: گشایش و وسیع ساختن آن است. این خود، هشدار است بر این که: هر کس به هنگام بسط و گشایش روزی بخل ورزد، نزدیک است که کار بر وی به قبض دگرگونه شود «و به سوی او بازگردانده می‌شوید» ای بندگان، پس شما را در قبال آنچه که در راه وی تقدیم کرده‌اید، پاداش می‌دهد و اگر هم بخل ورزیده باشید، شما را مجازات می‌کند. ابن‌زید می‌گوید: «خداوند متعال از روی امتحان بر تو گشایش پدید می‌آورد، درحالی که تو بیرون رفتن به جهاد را نمی‌پسندی و به زمین سنگینی می‌کنی و او بر دیگری تنگ و سخت می‌گیرد، در حالی که مشتاق و سبکبال برای جهاد است، پس آنچه در دست داری بیرون افکن که فقط این دستگیر تو خواهد بود».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: چون آیه ﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ﴾ «بقره/۲۶۱» نازل شد، رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «رب زد امتی: خدایا برای امت من بیفزای»، آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. بنابراین، این آیه کریمه در نزول متأخر ولی در تلاوت، مقدم است.

علما در بیان احکام گفته‌اند: به وام‌دادن پول، حبوبات، خوراکی‌ها و حیوانات جایز است و بر عهده وام‌گیرنده باز گرداندن همانند آن چیزی است که وام گرفته‌است. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که قرارداد شرط افزودن در مقدار وام به هنگام بازیافت آن - ولو به مقدار یک حبه - ربا است و حرام می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ أبعثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿١٢٦﴾

آن‌گاه خداوند متعال بعد از بیان داستان گذشته، این داستان را برای تشویق و ترغیب مؤمنان بر جهاد و برای بیان این حقیقت که جهاد در امتهای پیشین هم‌مطلوب و مشروع بوده است، مطرح می‌کند: «آیا از» حال و داستان «ملاء از بنی اسرائیل پس از» درگذشت «موسی خبر نیافتی» ملاً: سران و اشرافند. این داستان، ناظر بر دورانی است که بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علیه السلام به چنگال ستمگران (قوم عمالقه) گرفتار شدند و مدتی طولانی تحت ستم آنان به سر برده از دیار و کاشانه خویش بیرون رانده شدند «آن‌گاه که به پیامبرشان» که گفته می‌شود، شمویل^۱ بود «گفتند: پادشاهی برای ما بگمار» که بر گرد او جمع شویم و به رأی و اندیشه او عمل کنیم «تا در راه خدا» همراه با او «پیکار کنیم. آن پیامبر گفت: اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد، چه بسا پیکار نکنید، گفتند: چرا در راه خدا نجنگیم با آن که ما از دیارمان رانده» و از زنان «و از فرزندانمان جدا ساخته شده‌ایم» باکشته‌شدن و به اسارت در آمدن زنان و فرزندانمان به وسیله قوم جالوت، لذا با وجود اقتضای جنگیدن با قوم جالوت، هیچ مانعی فراروی این امر که پیکار کنیم وجود ندارد «پس چون جنگ بر آنان فرض شد، همگی» به دلیل سستی در اراده و تصمیم و اضطراب در نیتها؛ «پشت کردند» از جنگ «جز شمار اندکی از آنان» آنان همانهایی بودند که با طالوت از رودخانه عبور کردند. به قولی: شمار آنان به تعداد اهل بدر - سیصد و سیزده تن - بود «و خداوند به حال ستمگران دانا است» پس آنان را در برابر ترک جهاد که ستمی آشکار است، مجازات می‌کند.

^۱ شمویل، معرب صمویل است.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا
وَمَنْ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً

فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٤٧﴾

«و پیامبرشان» شمویل «به آنان گفت: خداوند طالوت را به فرمانروایی شما برگزیده است» او را برای فرماندهی و رهبری شما آماده نموده و شما را به فرمانبرداری از وی و جنگیدن تحت فرمانش امر می‌کند. نقل است که طالوت، نه از نسل نبوت بود و نه از نسل پادشاهی، بلکه چوپان یا دباغی بود فقیر، و دربنی اسرائیل سنت بر آن بود که پیامبران از سبط «لاوی» و پادشاهان از سبط «یهودا» برمی‌خاستند و چون طالوت از تبار هیچ‌یک از این دو سبط نبود «گفتند: چگونه او را بر ما پادشاهی باشد با آن که ما به پادشاهی از وی سزاوارتریم و به او از جهت مال گشایشی داده نشده است؟» یعنی: چگونه ممکن است که طالوت پادشاه ما شود، درحالی که او نه از تبار شاهان است و نه هم از ثروتمندان و سرمایه‌داران تا ما به خاطر اشرافیت یا سرمایه او، از وی پیروی و فرمانبرداری کنیم؟ «پیامبرشان گفت: خداوند او را بر شما برگزیده است» به پادشاهی و فرمانروایی و گزینش خداوند متعال حجت قاطع است «و او را در دانش بر شما برتری بخشیده است» آری! دانش؛ این ویژگی‌ای که ملاک برتری انسان و گل سرسبد همه فضایل و از بزرگترین دلایل و وجوه برتری بر دیگران است «و» نیز او را «در نیروی بدنی» بر شما برتری داده است، نیرویی که تأثیر آن در جنگها و مانند آن از مسئولیتهای سنگین واضح و روشن می‌باشد. به قولی: او را طالوت نامیدند، به جهت طول قد و قامت آن زیرا او پهلوانی بود که هم در دیانت و هم در توانایی جسمی و کاردانی جنگی - یعنی اوصافی که در رهبری و فرماندهی ملاک و معیار شناخته می‌شوند - بسی نیرومند بود. آری! روشن است که فضایل شخصی و ذاتی انسان، بر ثروت و شرافت در نسب مقدم است .

«و خداوند پادشاهی خود را به هر کس که بخواهد می‌دهد» زیرا ملک، ملک وی و بندگان هم بندگان وی اند، پس شما را چه جای اعتراض بر امری که نه ملک شماست

و نه هم در حوزه تصرف شما قرار دارد؟ «و خدا واسع» و گشایشگر فضل خویش است و «دانا است» به کسی که سزاوار پادشاهی است و برآن توانایی دارد. پس، از این دو آیه کریمه چنین بر می آید که: جهاد در راه خدا ﷻ، آمادگی روانی، تربیتی، علمی، شایستگی، جرأت و شجاعت، عزم و نیت صادقانه، اخلاص و روحیه ایثار و قربانی را می طلبد.

وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ
وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٤٨﴾

«و پیامبرشان به آنان گفت: نشانه» صدق و صحت «فرمانروایی او این است که برای شما صندوقی می آید که در آن آرامشی از جانب پروردگارتان است» یعنی: آن صندوق سبب آرامش دلهای شما در مورد موضوع گزینش طالوت است که در آن اختلاف ورزیده‌اید و مایه ثبات و پایداریتان در هنگام رویارویی با دشمنانتان است. سکینه: از سکون، به معنی وقار و آرامش است. «و یادگاری از میراث آل موسی و آل هارون است» یادگار نهاده شده در آن صندوق عبارت بود از: عصای موسی و ریزه‌های الواح تورات که تورات اولین بار در آنها نوشته شده بود. بعضی چیزهای غیر اینها را نیز افزوده‌اند. به قولی: مراد از آل موسی و آل هارون، نه خاندان آنها، بلکه خود آنها هستند، یعنی: این یادگارها نه از خانواده موسی عليه السلام و هارون عليه السلام بلکه مربوط به خود آن دو بود. «و فرشتگانش آن را حمل می کنند» آری! فرشتگان به دستور پروردگار متعال، آن صندوق را که گویند از چوب طلا اندود ساخته شده بود، در برابر دیدگان آنها در میان آسمان و زمین حمل کرده آن‌گاه فرود آمدند و آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند. یادآور می شویم که انبیای بنی اسرائیل، این تابوت سکینه (صندوق عهد) را در جنگها پیشاپیش خود حرکت می دادند و آن را وسیله پیروزی خود می دانستند «مسلمانا اگر مؤمن باشید، برای شما در این رویداد نشانه‌ای است» بر شایستگی طالوت به فرمانروایی. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «عمالقه فلسطین در یکی از جنگها، آن

صندوق را از بنی اسرائیل به زور گرفتند، لذا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به نشانه حقانیت طالوت، آن را به وسیله فرشتگان به سوی وی باز فرستاد و فرشتگان آن را در برابر طالوت بر زمین نهادند و چون بنی اسرائیل این صحنه را دیدند، گفتند: اینک آری! پس، به طالوت تسلیم شده و او را پادشاه خود ساختند و به جهاد تحت فرمان وی آماده شدند و طالوت از میان جوانان آنها هفتاد هزار تن را برای جهاد برگزید.

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهَ كَمَنْ فِتْنَةٍ قَلِيلًا غَلَبَتْ فِئَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٢٤٦﴾

«و هنگامی که طالوت با لشکریان رهسپار شد» از شهر خویش بیت المقدس و لشکر را از شهر به جنگ «عمالقه» خارج کرد، فصل؛ فصل تابستان و هوا سخت گرم بود، لذا لشکریان از طالوت آب خواستند، او «گفت: خداوند شما را به وسیله رودخانه‌ای می‌آزماید» نقل است که: مراد از آن رودخانه‌ای در میان اردن و فلسطین است. گفتنی است که هدف از این آزمون، سنجش میزان اطاعت لشکریان وی بود. طالوت افزود: «پس هر کس از آن بنوشد از پیروان من نیست» لذا هر کس از من در این دستور اطاعت کند، در سایر فرمانها نیز مطیع من خواهد بود و هر کس این دستور را نادیده بگیرد و خواهش نفسش بر او چیره شود، پس او در سایر امور سخت و دشوار، به طریق اولی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ را عصیان و نافرمانی خواهد کرد «و هر کس از آن نخورد، قطعا او از من است، مگر کسی که با دستش غرفه‌ای بگیرد» اغتراف: گرفتن آب به دست یا به وسیله دیگری است و (غرفه) برگرفتن آب با یک کف دست، یا با هر دو کف دست است. آری! طالوت، فقط نوشیدن یک مشت آب را به آنان رخصت داد تا آزار تشنگی را اندکی از آنان برطرف ساخته باشد و تا بدین وسیله بتوانند کشمکش نفس خویش را مهارکنند «پس همه از آن نوشیدند» و از فرمانده خویش نافرمانی کردند، لذا او نیز به آنان اجازه نداد که باوی در جنگ با دشمن همراهی کنند «جز

اندکی از ایشان» که نوشیدند و ایشان به تعداد اصحاب بدر (سیصد و سیزده تن) بودند، چنان که در صحیح بخاری و غیر آن آمده است.

ابن جریر از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «ما در میان خودمان چنین می‌گفتیم که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله در روز بدر سیصد و ده تن و اندکی بودند، به شماره اصحاب طالوت که با وی از نهر گذشتند و از نهر نگذشت بجز مؤمنی». اما سدی می‌گوید: «تمام لشکر طالوت هشتاد هزار تن بود، هفتاد و شش هزار تن آنان از آب نهر نوشیدند و فقط چهار هزار تن با طالوت باقی ماندند». اما با وجود این آزمایشی که از پایداری و اطاعت آنها به عمل آمد، کسانی هم که از نهر گذشتند، آنچنان که باید به هنگام رویارویی با دشمن، پایداری نکردند «و هنگامی که طالوت و کسانی که همراه وی ایمان آورده بودند از آن نهر گذشتند» آنان همان تعداد اندکی بودند که از وی اطاعت کردند، هر چند که در میزان یقین و صلابت دینی‌شان با هم تفاوت داشتند، چرا که در این هنگام بددلان‌شان «گفتند: امروز ما را یارای» مقابله با «جالوت و سپاهیان» نیست» جالوت: مشهورترین قهرمان فلسطینی‌ها و فرمانده آنان بود. اما «کسانی که به دیدار خداوند یقین داشتند، گفتند: بسا گروهی اندک که بر گروهی بسیار به اذن خدا پیروز شدند و خداوند با صابران است» یعنی: پیروزی با صبر و پایداری همراه است، نه با بسیاری تعداد.

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبَّتْ أقدامَنَا وَأَنْصُرْنَا

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٢٥٠﴾

«و آن‌گاه که برای جنگ با جالوت و سپاهیان به میدان آمدند» برزوا: در براز بیرون آمدند. «براز»: زمین و فضای فراخ است «گفتند: ای پروردگارا! بر ما باران صبر فروریز و گامهایمان را استوار بدار» یعنی: ما را نیرومند گردان تا به شکست روبرو نشویم و از میدان جنگ نگریزیم «و ما را بر خدانشناسان پیروزگردان» و یاریمان کن تا بر جالوت و سپاهیان غالب گردیم.

فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ذُو

فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٢٥١﴾

«پس آنان را به اذن خدا» یعنی: به امر و اراده وی «شکست دادند و داوود، جالوت را کشت» داوود فرزند «یسی» است، و طالوت او را جهت نبرد با جالوت برگزید و او با فلاخن و چوبدستی خویش، جالوت قهرمان طاغوت را کشت «و خداوند به او پادشاهی ارزانی داشت» او را به پادشاهی بنی اسرائیل برگزید و این در حیات طالوت بود «و» نیز به او «حکمت را» ارزانی داشت، بعد از مرگ صمویل و طالوت. مراد از حکمت در اینجا، نبوت است. خاطرنشان می شود که قبل از داوود، پادشاهی و نبوت برای هیچ کس فراهم و یک جا نشده بود و خداوند ﷺ نبوت و پادشاهی را هر دو یک جا به او بخشید، در حالی که قبلاً چوپانی بیش نبود. زبور نیز بر داوود ﷺ نازل شد «و از آنچه می خواست به او آموخت» یعنی: از آنچه که مشیت خداوند متعال بر آن رفته بود، به داوود آموخت، همچون صنعت زره سازی، شناخت زبان پرندگان و داوری میان مردم در اختلافات و دعاوی آنان «و اگر خداوند برخی از مردم را» که کارگزاران اسباب شر و فساد هستند «به وسیله برخی دیگر» از آنان که به وسیله جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، جلو شر و فساد و مفسدان را می گیرند «دفع نمی کرد، قطعا زمین تباه می شد» زیرا اهل فساد بایرپا کردن شراره های شر و فتنه که براندازنده نسلها و آبادانی ها و کشتزارهاست، بر زمین غلبه می کردند و مسلمانان را از میان برداشته، مساجد و عبادتگاهها را ویران می ساختند، پس این اهل ایمانند که با نیرومندی مادی و معنوی خویش، بازدارنده شر و فساد از روی زمین می باشند «و خداوند نسبت به جهانیان فضل دارد» و براساس همین فضل خویش، برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر دفع نموده و شراره های شر و فتنه را فرو می خواباند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٥٢﴾

«این» اموری که در این داستان مطرح شد «آیات الهی است که ما آن را به حق» یعنی: خبر صحیحی که در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست «بر تو می‌خوانیم و به راستی تو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «از جمله پیامبرانی» تصریح و تأکید بر رسالت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، برای تقویت قلب و تثبیت نهاد و استوارتر ساختن امر نبوت ایشان و رد این سخن کفار است که می‌گفتند: تو پیامبر نیستی.

پرتوی از تاریخ بر داستان طالوت و جالوت: بنی‌اسرائیل مدتی پس از درگذشت حضرت موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سرزمین فلسطین وارد شدند و (۳۵۶) سال در آنجا به سر بردند، در این مدت، آماج حملات ملت‌های مجاور خود - چون عمالقه عرب، اهالی مدین، فلسطین و آرامی‌ها - قرار گرفتند، که گاهی پیروزمی‌شدند و گاهی هم مغلوب می‌گشتند. در اواسط سده چهارم در عهد «عالی‌کاهن» بود که بنی‌اسرائیل در نزدیکی غزه با فلسطینی‌های ساکن «اشدود» درگیر شدند، آنان در این جنگ مغلوب فلسطینی‌ها گشته و صندوق مقدس (تابوت) را از دست دادند و این صندوق، به چنگ فلسطینی‌ها افتاد، که این امر بر بنی‌اسرائیل سخت دشوار آمد. بقیه داستان اجمالاً در آیات فوق آمده است.

﴿ تِلْكَ آيَاتُ الرَّسُولِ فَوَلَّوْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ ۗ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنِ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَّنْ ءَامَنَ وَمِنْهُمْ مَّنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْتَلُوا وَلَكِنِ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ﴿٢٥٣﴾

«این پیامبران» که در آیه سابق با جمله: ﴿وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ به آنان اشاره شد «بعضی از آنان را بر بعضی برتری بخشیده‌ایم» یعنی: به بعضی از آنان، بیش از دیگران از مزایای کمال بخشیده‌ایم و ایشان را به خصلت‌های پسندیده‌ای که در غیرشان نیست مخصوص گردانیده‌ایم و از جمله پیامبر آخرالزمان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را. اگر گفته شد: پس وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و میان این حدیث شریف مرفوع

ابوهریره رضی الله عنه که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «مرا بر انبیای دیگر برتری ندهید»، چیست؟ می‌گوییم: آن حضرت صلی الله علیه و آله این سخن را یا بر سبیل تواضع فرموده‌اند، در عین این که خود به این حقیقت آگاه بوده‌اند که برترین انبیا و رسل هستند. یا این سخنان قبل از زمانی بوده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله از برتری خویش بر دیگر انبیا آگاه گردند. یا این سخنان حمل بر آن می‌شود که در هنگام مناقشه و مشاجره پیرامون این موضوع، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. یا مرادشان این بوده که: به انگیزه عصبیت، مرا بر دیگر انبیا: برتری ندهید. پس این حدیث به هیچ وجه به معنی نفی برتری آن حضرت صلی الله علیه و آله بر دیگر انبیا نیست. چنان‌که آن حضرت صلی الله علیه و آله در حدیث شریف دیگری فرموده‌اند: «أنا سید ولد آدم: من سرور و سالار فرزندان آدم هستم». ولی بنابر حدیث اول، سزاوار نیست که ما بنابر تعیین بگوییم که محمد صلی الله علیه و آله برتر از موسی یا عیسی علیهما السلام اند، بلکه بدون تعیین پیامبری از پیامبران می‌گوییم که: حضرت محمد صلی الله علیه و آله از همه انبیا و رسل برتر هستند.

«از آنان کسی هست که خداوند با او سخن گفته است» و ایشان حضرات موسی و محمد علیهما السلام اند و این از جمله برتری‌هایی است که خداوند جل جلاله به ایشان بخشیده است «و بعضی را درجات بلند ارزانی داشت» ایشان پیامبرانی هستند که جایگاه و منزلتشان در نزد خدای سبحان بسی بزرگ و متعالی است. احتمال دارد که مراد از این بعضی، پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشند، به سبب کثرت مزایایی که دارند و هم محتمل است که مراد از آن ادریس علیه السلام باشد که خداوند جل جلاله وی را به جایگاهی بلند رفعت داد و به آسمانها برد. یا مراد از آنان، پیامبران اولی العزم: هستند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در شش چیز بر انبیا برتری داده شده‌ام:

- ۱- جوامع الکلم به من داده شده.
- ۲- به من با افگندن رعب و وحشت در دل دشمنانم، پیروزی و نصرت عطا گردیده.
- ۳- اموال غنیمت برایم حلال گردانیده شده.
- ۴- زمین برایم پاک و سجده گاه گردانیده شده.

۵- به سوی کافه خلق خدا ﷻ برانگیخته شده‌ام، نه به سوی یک قوم و نژاد و منطقه خاص.

۶- خاتم انبیا هستم و نبوت به من ختم گردیده».

«و به عیسی بن مریم معجزات آشکار دادیم» این از جمله برتریهایی است که خدای سبحان به او عنایت فرمود، معجزاتی چون زنده ساختن مردگان، شفادادن بیماران لاعلاج و غیره «و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم» روح القدس: جبرئیل علیه السلام است و تفسیر آن در (آیه ۸۷) گذشت. پس آیه کریمه دلیل بر آن است که میان انبیا: در فزونی الطاف و عنایات الهی، احوال و مقامات، ویژگی‌ها، کرامتها و معجزات، تفاوت و تفاضل وجود دارد، اما باید گفت که در اصل نبوت میانشان هیچ برتری و تفاضلی نیست و ایشان در نبوت و هدف واحد خویش، همه با هم برابرند، پس مزیت و برتری آنها بر یکدیگر به خصوصیات دیگری مربوط است که افزون بر اصل نبوت می‌باشد. «و اگر خدا می‌خواست، کسانی که پس از آنان آمدند» یعنی: پس از پیامبران، یا پس از موسی و عیسی و محمد: «بعد از آن همه دلایل روشنی که بر آنان آمد، به کشتار یکدیگر نمی‌پرداختند، ولی» امتهای انبیا بعد از ایشان «اختلاف پیشه کردند» و با هم درافتادند تا بدانجا که به کشتار یکدیگر پرداختند و به ملت‌های گوناگونی تبدیل شدند «پس بعضی از آنان ایمان آوردند» و بر ایمان خویش استقامت ورزیدند «و بعضی کفر ورزیدند» همچون مسیحیان بعد از حضرت عیسی علیه السلام و یهودیان بعد از حضرت موسی علیه السلام. «کفر» ضد ایمان است، همچنین «کفر» به معنی انکار نعمت که ضد شکر می‌باشد، نیز آمده است «و اگر خدا می‌خواست» که بعد از این اختلاف با همدیگر نجنگند «با همدیگر کشمکش و کارزار نمی‌کردند، ولیکن خداوند هر آنچه را اراده کند، انجام می‌دهد» از یاری رساندن و توفیق بخشیدن، یا خوارساختن و رسوا نمودن هر کس که بخواهد، پس هیچ ردکننده‌ای برای حکم وی و هیچ تبدیل‌کننده‌ای برای قضا و داوری وی نیست، لذا مشیت خداوند متعال بر آن رفته است که این موجود بشری در همان خط سیری که هم اکنون هست قراردادشته باشد - با این ساختار دو قطبی درون خود و با این استعداد‌های متضادش که هم قابل هدایت و هم قابل

گمراهی است - و اراده الهی بر آن است که بشر در انتخاب راه هدایت، یا گمراهی، مختار باشد، و اختلاف و کشمکش هم لازمه اینهاست .

**يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ وَلَا شَفْعَةٌ
وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٥٤﴾**

«ای مؤمنان! از آنچه روزیتان داده‌ایم، انفاق کنید» در راه خدا ﷻ، مادام که بر ذخیره کردن آنچه که در روز قیامت به نفع شماست، برای خود قادرید «پیش از آن که روزی فرا رسد که در آن نه دادوستدی است» تا آنچه را که سبب نجات است برای خود خریداری نمایید «و نه» در آن روز «دوستی» و صداقت و محبتی است «و نه شفاعتی» مؤثر است، مگر برای آنان که خداوند ﷻ به ایشان اذن شفاعت بدهد. و این روز، روز قیامت است. «و کافران همان ستمکارانند» چرا که پیامبران: را تکذیب کرده و هشدارها را نادیده گرفتند و از اعلامیه‌ها فرمان نبردند. عطاء بن دینار گفته است: «سپاس خدای عزوجل را که فرمود: کافران همانا ستمکارانند و نفرمود: ستمکاران همانا کافرانند، چرا که دیگر کار بر همگان دشوار می‌شد». به قولی: مراد از کافران؛ منکران فرایض الهی و از جمله ترک‌کنندگان و بازدارندگان زکاتند زیرا امر به «انفاق» در این آیه، ناظر بر زکات فرض می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٢٥٥﴾

«خداست که معبودی جز او نیست» یعنی: معبود بر حقی جز او نیست «زنده است» یعنی: او تعالی زنده پاینده‌ای است که نه حیات وی زایل و نه متحول و دگرگون می‌شود «و» هم اوست «قیوم» یعنی: قیام‌کننده به تدبیر امور آفرینش و مخلوقات خویش و حفظ و نگه‌داشت آنها و برپادارنده‌ای که همه موجودات به او نیازمندند و او از همه آنها بی‌نیاز می‌باشد «نه خوابی سبک او را فرا گیرد» سنه: خواب سبک و

غنودنی است که به عنوان مقدمه خواب پدید می‌آید و احساس رخوت و سستی و فروافتادن پلکها (چرت) نشانه آن می‌باشد. خواب: حالتی است خاص که بر جانداران عارض می‌شود و با آن، حواس ظاهری از احساس و ادراک باز می‌ماند. «و نه» او را «خوابی گران» فرامی‌گیرد، پس بر حق تعالی هیچ نقص و غفلت و فراموشی‌ای از تدبیر امور مخلوقاتش، دست نمی‌دهد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» و تحت سلطه و فرمان او می‌باشد «کیست آن کس که جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟» هیچ‌یک از بندگانش قادر نیست که نزد وی به احدی از آنان - با شفاعت یا غیر آن - نفعی برساند تا آن‌گاه که حق تعالی خود به شفاعت کننده اذن شفاعت ندهد «می‌داند آنچه را در پیش‌رویشان است» از آخرت «و آنچه در پشت سرشان است» از دنیا. که این خود دلیل احاطه علم وی به تمام کائنات - اعم از گذشته، حال و آینده آنها - می‌باشد «و به چیزی از علم او احاطه و آگاهی نمی‌یابند مگر آنچه خود بخواهد و کرسی او آسمانها و زمین را دربر گرفته» ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «کرسی حق تعالی، علم اوست». طبری این رأی را ترجیح داده. از نظر اهل لغت نیز، اصل کرسی به معنای علم است، از این جهت به علما «کراسی» گفته می‌شود زیرا آنان تکیه‌گاه‌های مردم و محل اعتماد ایشانند. در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «کرسی حق تعالی محل و موضع هردو قدم اوست». به قولی دیگر: مراد از کرسی، عظمت و بزرگی خدای عزوجل است و الا - در حقیقت امر - نه کرسی‌ای است و نه نشستنی و نه هم کسی که بنشیند. به قولی دیگر: مراد از کرسی، فرمانروایی خداوند متعال است. باید دانست که به قول صحیح، کرسی غیر از عرش است و عرش از کرسی بزرگتر می‌باشد، چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «من بر آنم که واجب است تا ما به عرش و کرسی همان‌گونه که در قرآن مجید آمده است ایمان داشته باشیم و حق تعالی خود به مراد خویش از آنها داناتر است». «و نگهداری آنها بر او دشوار نیست» یعنی: نگه‌داشت آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، بر خداوند متعال سنگین و دشوار نیست و به

او از این کار کمترین مشقتی نمی‌رسد «و او بلند مرتبه بزرگ‌قدر است» بر مخلوقاتش از روی قدر و منزلت، والا و برتر و بر آنان تواناست و بر همه چیز غالب و مسلط می‌باشد. پس مراد از علو؛ علو قدر و مرتبه‌است، نه علو مکانی زیرا خدای سبحان از قرار گرفتن در مکان مبرا و منزه می‌باشد. خاطر نشان می‌شود که این آیه کریمه را «آیه‌الکرسی» می‌نامند.

فضیلت آیه‌الکرسی: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از ابی بن کعب رضی الله عنه سؤال کردند: کدامین آیه از آیات کتاب خدای عزوجل بزرگتر است؟ گفت: آیه‌الکرسی، فرمودند: «تهنیت باد بر تو علم، ای ابامندرا!». همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزیدبن سکن آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان اسم اعظم خداوند جل جلاله در این دو آیه کریمه است: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾، و ﴿الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ (آل عمران / ۱). همچنین در حدیث شریف آمده است: «آیه‌الکرسی سرور همه آیات قرآن است و در هیچ خانه‌ای که شیطان در آن است، خوانده نمی‌شود، مگر این که شیطان از آن خانه بیرون می‌رود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ دبر كل صلاة مكتوبة آية الكرسي لم يمنعه من دخول الجنة إلا أن يموت»: کسی که پس از هر نماز فرض آیه‌الکرسی را بخواند، هیچ چیز دیگری او را از ورود به بهشت باز نداشته است، جز این که بمیرد». احادیث بسیار دیگری نیز در فضیلت آیه‌الکرسی آمده است که به جهت اختصار از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «آیه‌الکرسی مشتمل بر ده جمله مستقل است که همه به ذات‌الهی متعلق‌اند و در آنها تمجید و تعظیم خدای یکتا می‌باشد».

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥٦﴾

«در دین هیچ اجباری نیست» یعنی: هیچ‌کس از کفار را - در صورتی که به پرداخت جزیه تن دردهد - به قبول اسلام اجبار و اکراه ننمایید زیرا دلایل و برهانهای دین حق

آشکار و روشن است و نیازی به این وجود ندارد که کسی را به اجبار به آن وادار نمود. در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: گروهی از انصار مدینه گفتند: «ما قبل از اسلام با این اعتقاد که دین یهود از دین ما بهتر است؛ فرزندانمان را به دین آنان درآوردیم و حالا که خدای عزوجل اسلام را نمایان گردانید، دیگر می‌باید فرزندانمان را به جبر و اکراه به پذیرش اسلام وادارنماییم»، پس چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرزندان انصار را مخیر ساخته و آنان را به پذیرفتن اسلام، اجبار و اکراه نکردند. آری! اکراه و اجبار منتفی است؛ «چرا که رشد از غی، به روشنی آشکار شده است» مراد از رشد در اینجا؛ ایمان و مراد از غی؛ کفر است. یعنی: راه از بی‌راهه متمایز و آشکار و ایمان با دلایل و برهانهای خود متجلی و روشن گردیده است بنابراین، نیازی به اجبار کسی بر پذیرش اسلام وجود ندارد «پس هر کس به طاغوت کفر ورزد» طاغوت: کاهن، شیطان، بت و هر سردمداری در عرصه گمراهی است «و به خدا ایمان آورد» بعد از آن که راه از بی‌راهه بر وی آشکار گشته است؛ «هرآینه به عروه‌الوثقی چنگ زده است» عروه: یک طرف ریسمانی است که به شکل حلقه‌ای گره‌زده می‌شود و هر کس به چاهی فرو رود، یا از آن بالا آید، آن حلقه را محکم در دست خویش می‌گیرد. مراد از آن در اینجا؛ وسیله نجات است. وثقی: یعنی: محکم به هم گره‌زده شده و سخت استوار. آری! هر کس ایمان آورد؛ به دستاویزی محکم و استوار چنگ زده است «که گسستنی برای آن نیست» یعنی: آن حلقه هرگز باز و گسسته نمی‌شود تا کسی را که به آن چنگ زده، هلاک کند، بلکه فرد چنگ‌زننده به خود را همان‌طور به بهشت می‌رساند و از بهشت فقط کسی جدا می‌افتد که به آن حلقه چنگ زده باشد.

ابن‌کثیر آرای علما درباره «عروه‌الوثقی» را چنین نقل می‌کند: «عروه‌الوثقی؛ ایمان است». سدی می‌گوید: «عروه‌الوثقی اسلام است». سعیدبن جبیر و ضحاک می‌گویند: «عروه‌الوثقی؛ کلمه طیبه لا اله الا الله است». انس بن مالک رضی الله عنه می‌گوید: «عروه‌الوثقی قرآن است». سالم ابن ابی‌الجعد می‌گوید: «عروه‌الوثقی دوست داشتن در راه الله و دشمنی ورزیدن به خاطر اوست». آن‌گاه ابن‌کثیر در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «همه این

اقوال صحیح است و میان آنها هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد. «و خداوند شنواست» همه گفتنی‌ها را «دانااست» به همه اعتقادات؛ اعم از کفر و ایمان. قرطبی گفته است: «از آنجا که ایمان به خدا عز وجل و کفر به طاغوت، از اموری است که به زبان گفته می‌شود و قلب آن را باور می‌کند، پس، مناسب بود که در اینجا صفت «سمیع» برای گفتنی‌ها و صفت «علیم» برای معتقدات به کار رود، که چنین شد».

این آیه کریمه قاعده‌ای بزرگ از قواعد اسلام و رکنی عظیم از ارکان سیاست، برنامه و راه و روش آن است. قاعده‌ای که اجبار کسی را به پذیرش دین روانمی‌داند و همچنین به کسی این اجازه را نمی‌دهد که فردی از اهل ادیان را به اجبار از دین وی خارج سازد. البته این قاعده هنگامی تحقق می‌پذیرد که مسلمانان قوی و نیرومند باشند، به گونه‌ای که بتوانند از هویت و حیات دینی‌شان در برابر فتنه‌گران حراست و حفاظت نمایند، لذا برای تأمین آزادی دعوت و ایمنی از فتنه، جهاد علیه سلطه متجاوز امری اجتناب‌ناپذیر است و بعد از آن، موضوع‌گردن نهادن به اسلام در حوزه فردی و گروهی، چیزی است که به قناعت اختیاری انسانها از طریق حجت و برهان، یا گفت‌وگو به شیوه‌ای که نیکوتر است، وا گذاشته می‌شود و در این میدان، دیگر نه جهاد مسلحانه‌ای در کار است و نه اجبار و فشاری.

صاحب تفسیر «المنیر» پس از آن که اقوال و آرای مفسران در خصوص منسوخ شدن این آیه کریمه را با آیه: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ جِهْدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ «توبه/۷۳» نقل می‌کند؛ این استنباط را به دست می‌دهد که قول به نسخ آن ضعیف است، لذا قول صحیح این است که آیه کریمه منسوخ نیست. شهید سید قطب رحمته الله نیز در «فی ظلال القرآن» این آیه کریمه را از بارزترین وجوه گرامی‌داشت خداوند متعال از انسان می‌داند و با بیانی مدلل نشان می‌دهد که میان اصل عدم اکراه بر دین و اصل مشروعیت جهاد مسلحانه، هیچ‌گونه تعارض و تناقضی وجود ندارد و هر یک از آنها مجال خاص خود را دارا می‌باشند^۱.

^۱ نگاه کنید به ترجمه فارسی المنیر (۲/۴۲-۴۰) و متن عربی «فی ظلال القرآن ۱/۲۹۳-۲۹۶»، طبع دار الشروق.

اللَّهُ وَرَبُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ لَهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُهُم مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٥٧﴾

«خداوند ولی مؤمنان» یعنی: یاور و سرور و کارسازشان «است، آنان را از تاریکی‌ها» یعنی: از شبهات گمراه‌کن، جهل و پرستش طاغوت «به سوی نور» علم و هدایت و ایمان «بیرون می‌آورد» ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند ﷻ نور را به‌صیغه مفرد و ظلمات را به صیغه جمع یاد کرد؛ زیرا حق یکی است و متعدد نمی‌شود، اما کفر و گمراهی انواع و اقسام زیادی دارد». «و کافران سرورانشان طاغوت است که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها خارج می‌کنند» مراد از طاغوت در اینجا؛ ائمه و فلاسفه کفرند که کافران را به کفر و الحاد امر کرده و کفر را برآنان آرایش می‌دهند و بدین‌وسیله آنان را از نور فطرت الهی که مردم را برآن سرشته است و از راه انبیاء ﷺ که دعوت به سوی عقاید راستین و شریعت‌های روشن و مستقیم است، به سوی تاریکی‌های کفر خارج می‌کنند «آنان اهل آتشند، آنان در آن جاودانند».

ابن‌جریر طبری در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: کسانی که به عیسی عليه السلام ایمان آورده بودند و چون پیامبر خاتم الأنبياء وآلته مبعوث شدند، به ایشان نیز ایمان آوردند؛ از مصادیق این آیه‌اند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبرَهِمَ فِي رَبِّهِ ءَأَن ءَاتَهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبرَهِمُ رَبِّيَ الَّذِي يُعْبَدُ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ إِبرَهِمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالسَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥٨﴾

«ای محمد! آیا ندیدی» با قلب خویش «آن کسی را که با ابراهیم در باب پروردگارش محاجه کرد» گویند: او نمرود بن کنعان بود که در عراق پادشاهی می‌کرد و مرکز فرمانروایی‌اش بابل بود و نقل است که او پادشاه عالمگیر زمان خود بود که دنیا را تماماً زیر سلطه و فرمان خویش درآورده بود. «در مقابل آن که خدا به او پادشاهی داده بود» یعنی: طول مدت پادشاهی‌اش، او را به این طغیان و گردنکشی واداشت زیرا نقل است که او به مدت چهارصد سال بر مسند پادشاهی قرارداشت و در این پادشاهی

و ناز و نعمت، مغرور و گردنکش شد، در حالی که نعمت اساساً انگیزه بخش شکر و سپاس است نه ناسپاسی و گردنکشی، هم از این روی او با ابراهیم علیه السلام به مقابله و مکابره پرداخت، «آن گاه که ابراهیم گفت: پروردگارم آن کسی است که زنده می کند و می میراند» یعنی: دلیل قطعی وجود پروردگار توانا، ایجاد این پدیده های مشاهده شده بعد از عدم آنها و باز معدوم ساختن آنها بعد از وجودشان است و این بالضروره، دلیل بر وجود فاعل مختاری است زیرا این پدیده ها به خودی خود به وجود نیامده اند و لابد ایجادکننده ای آنها را آفریده است و این آفریننده، همان پروردگاری است که من به سوی پرستش وی به یگانگی فرامی خوانم. اما نمرود به کبر و نخوت خود ادامه داد و «گفت: من نیز زنده می کنم و می میرانم». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «نمرود، دو مرد را که به اعدام محکوم بودند، احضار کرد، پس یکی از آنها را کشت و دیگری را بخشید و بدین گونه ادعا کرد که او زندگی بخشیده و میرانیده است، که البته این ادعایش مغالطه ای بیش نبود زیرا قصد ابراهیم علیه السلام این بود که پروردگار متعال زندگی و مرگ را در اجساد می آفریند، ولی قصد نمرود کافر این بود که او قادر است تا از کشتن درگذرد؛ و این خود زنده ساختن است و قادر است تا بکشد؛ که این خود میراندن است. روشن است که این پاسخ ابلهانه ای بود که هرگز قرار دادن آن در مقابل حجت ابراهیم علیه السلام صحیح نیست». آن گاه ابراهیم علیه السلام حجتی به میدان او آورد که در آن مغالطه روی نمی دهد و به کافر این مجال فراهم نمی شود که از آن با تکبر و لجاجت بگریزد: «ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرق برمی آورد، پس تو آن را از مغرب برآور» یعنی: هرگاه تو مدعی آن هستی که زنده می کنی و می میرانی؛ پس کسی که زنده می کند و می میراند، هم او در نظام هستی نیز می تواند تصرف کند - اعم از آفرینش آن، یا دست بردن در برنامه ها و نظامات آن - لذا من از تو می خواهم که اگر راست می گویی؛ اینک این خورشید را که هر روز از مشرق طلوع می کند، از مغرب بر آور؛ «پس آن کافر مغلوب شد» و بر جای خویش میخکوب گشت و متحیرانه ساکت ماند «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی کند» یعنی: به آنان حجت و برهانی را الهام نمی کند، بلکه حجتشان در نزد پروردگار متعال، محکوم به شکست و بطلان است.

سدی می‌گوید: «این مناظره میان ابراهیم و نمرود بعد از بیرون آمدن ابراهیم علیه السلام - به سلامت از آتش - روی داد زیرا قبل از آن، میان آن دو ملاقاتی روی نداده بود». ابن‌کثیر به نقل از زید بن اسلم می‌گوید: «نمرود غله و خوارباری فراوان داشت و مردم برای گرفتن غله نزد وی می‌رفتند. ابراهیم علیه السلام نیز همراه با آنان نزد وی رفت، هم در آنجا بود که این مناظره میان آن دو روی داد. پس نمرود به ابراهیم علیه السلام غله‌ای نداد - چنان‌که به مردم می‌داد - و چون ابراهیم علیه السلام از نزد وی به سوی خانواده‌اش بر می‌گشت، در مسیر راه، بار خویش را از توده خاکی که نزدیک خانه‌اش بود پر کرد و با خود گفت: چون نزد خانواده خود بروم، آنان را با نمایاندن این بار از خود وا می‌آورم. به خانه که رسید، بار خود را گذاشته، تکیه داد و خوابید. زنش ساره به سوی دو کیسه همراه ابراهیم علیه السلام که پر از خاک بود رفت و آن دو را پر از خوراکی‌ای پاکیزه یافت و از آن غذایی گوارا پخت. چون ابراهیم علیه السلام از خواب بیدار شد، غذایی لذیذ را در برابر خود آماده یافت، پرسید: این را از کجا آورده‌اید؟ ساره گفت: از غله‌ای که همینک آوردی! پس ابراهیم علیه السلام دانست که این، روزی از جانب خدای عزوجل بوده است».

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَيْفَ لَيْتُ قَالَ لَيْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَل لَّيْسَتْ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ



«یا» ندانستی داستان «کسی را که بر قریه‌ای گذشت» این کس، به قول مشهور: عزیز علیه السلام از انبیای بنی‌اسرائیل بود که بر قریه‌ای از سرزمین بیت‌المقدس که به دست بخت‌النصر ویران شده بود، گذشت. به قولی: مراد از قریه؛ اهالی آن است. «که سقفها و دیوارهایش فرو ریخته بود» یعنی: سقف‌ها و دیوارهای آن قریه بر سر ساکنان خود فرو ریخته بود. عروش: سقفهاست. به قولی: معنای آن این است: آن قریه خالی از

سکنه بود، در حالی که خانه‌ها آباد و پابرجا بودند. عزیر علیه السلام با مشاهده این وضع با خود گفت: «چگونه خداوند» مردم «این ویرانکده را پس از مرگشان زنده می‌کند؟» این چنین بود که او احیای مجدد آن قریه یا شهر را در حالتی که مشابه حالت مردگان است، بعید پنداشت. مراد وی، بعید پنداشتن زنده شدن مجدد مردم آن قریه بود «پس خداوند او را» یعنی: عزیر را «صد سال میراند، سپس برانگیختش» و بدین گونه برای او در وجود خودش، بر معاد مثل و نمونه‌ای زد. و از زنده ساختن او به «بعث» تعبیر شد نه «احیاء»، برای اعلام این امر که عزیر علیه السلام همچون بار اول؛ زنده‌ای عاقل و با ادراک کامل گردید. خداوند جل جلاله بعد از برانگیختن مجددش به او گفت: «چقدر درنگ کرده‌ای؟» در حال مرگ؟ «گفت: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ام» عزیر این سخن را بنابه پندار خودش گفت زیرا خدای عزوجل او را در آغاز روز میراند و پس از صدسال در آخر روز زنده ساخت، پس چون دید که خورشید هنوز می‌تابد، گمان کرد که آن خورشید؛ خورشید همان روز است و او فقط چند ساعتی بیش نخوابیده است «گفت» پروردگار متعال «چنین نیست، بلکه صد سال درنگ کرده‌ای» در حال مرگ «پس به خوراک و نوشیدنی خود» که گویند؛ انجیر و شیره انگور بود «بنگر، که» با وجود سپری شدن این مدت طولانی، طعم و رنگ آن به قدرت لایزال ما «تغییر نکرده است و به درازگوش خود بنگر» که چگونه اعضا و اجزای وجودش متلاشی شده و استخوانهای آن درهم ریخته است و بدان که این واقعه برای آن است که هم پاسخ سؤال تورا بدهیم «و هم تو را نشانه‌ای برای مردم گردانیم» در مورد معاد و برانگیخته شدن بعد از مرگ. گفته‌اند: نشانه قراردادن عزیر، در این حقیقت بود که او بعد از گذشت صد سال، به مانند روزی که مرده بود، جوان برانگیخته شد، درحالی که فرزندان و نوادگان خود را همگی پیر و کهنسال یافت. «و به این استخوانها بنگر که چگونه آنها را به حرکت درمی‌آوریم» یعنی: آنها را بر روی همدیگر قرار داده و به هم پیوند می‌دهیم «سپس گوشت را بر آن می‌پوشانیم» یعنی: استخوانها را با گوشت می‌پوشانیم. ابن کثیر نقل می‌کند: «آن شهر ویرانه بعد از مدت هفتاد سال از مرگ عزیر علیه السلام آباد و مسکونی شده بود». گفتنی است؛ اولین چیزی که خداوند جل جلاله در

عزیر آفرید، چشمانش بود و او با چشم خود می‌دید که چگونه استخوانهایش یکی یکی به دیگری پیوسته و سپس بر آنها گوشت پوشانده می‌شود، آن‌گاه بر وی روح دمیده شد «پس چون این حال برای او آشکار شد» یعنی: چون برای او آنچه را که قبل از این بعید می‌پنداشت، به عینیت آشکار گشت «گفت: به یقین می‌دانم که خداوند بر هر چیزی تواناست» یعنی: اکنون می‌دانم به نوع دیگری از دانستن که قبل از این نمی‌دانستم و آن علم عیان است، پس، هم‌اکنون من داناترین اهل زمان خویش به این حقیقت هستم. به قرائتی دیگر (اعلم... آمده است؛ که در این صورت معنی این است: خداوند عَلَّامٌ به او دستور داد تا این حقیقت را به نحوی بداند که در آن، آرامش و اطمینان قلبی وجود دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أُولَٰئِكَ ثُمُورٌ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣١﴾

«و» ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! به یاد آور «آن‌گاه که ابراهیم گفت: پروردگارا! به من بنما که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟» جمهور علما بر آنند که این سؤال ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از روی شک و تردید در قدرت خداوند متعال نبود زیرا ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام هرگز در قدرت حق تعالی بر زنده‌ساختن مردگان شک و شبهه‌ای نداشت، بلکه فقط می‌خواست تا کیفیت زنده شدن را به چشم سر ببیند. ابن کثیر می‌گوید: «برای این درخواست ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام چند سبب ذکر کرده‌اند، از آن جمله این که چون او به نمرود گفت: (پروردگار من همان است که زنده می‌گرداند و می‌میراند)؛ دوستدار آن شد که در این باره، از علم یقین به عین‌الیقین ارتقا یابد». بنابراین، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام با این خواسته‌اش نه رؤیت قلب، بلکه رؤیت چشم را اراده داشت تا برای او طمأنینه و آرامش حاصل شود. پس خداوند عَلَّامٌ در پاسخ وی «فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟» به این که من به زنده‌ساختن مردگان قادرم، که اینک از من نمایاندن آن را می‌خواهی؟ طرح این سؤال، در عین علم خداوند عَلَّامٌ به ایمان داشتن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام، برای تعلیم دادن

به شنوندگان است «گفت: چرا» باور داشته‌ام و ایمان آورده‌ام که تو بر این کار توانایی «و لیکن برای این که» با یک جاشدن دلیل عیان همراه با دلایل ایمان «دلم آرام گیرد»، خواستار این معاینه و مشاهده گردیده‌ام. آری! ابراهیم علیه السلام هرگز در زنده شدن مردگان شکاک و متردد نبود و برای پیامبران: چنین شک و تردیدی جایز هم نیست، ولی او به خاطر آن خواهان دیدن این امر شد که فطرت انسان براین سرشته شده که از مشاهده آنچه که از وجود آن خبر یافته، به اطمینان دست می‌یابد.

به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف فرموده‌اند: «خبر یافتن همچون معاینه و دیدن نیست». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در قرآن کریم آیه‌ای از این آیه کریمه امیدوار کننده تر نیست». خواجه عبدالله انصاری رحمته الله علیه می‌گوید: «یقین را سه رتبت است، اول علم‌الیقین، پس عین‌الیقین؛ پس حق‌الیقین، ابراهیم علیه السلام خواست تا هر سه رتبت در او جمع شود و علم‌الیقین، عین‌الیقین گردد». لذا خداوند متعال خواسته ابراهیم علیه السلام را اجابت نموده «فرمود: چهار پرنده را بگیر و آنها را پیش خود ریزیز گردان» یعنی: بعد از برگرفتن چهار پرنده، هرکدام آنها را قطعه‌قطعه کن «سپس بر سر هرکوهی پاره‌ای از آنها را بگذار» یعنی: از هرکدام آنها پاره‌ای بر سر هرکوهی قرار ده «آن‌گاه آنها را فرا خوان، شتابان به سوی تو می‌آیند» یعنی: شتابان به سوی تو به پرواز در می‌آیند «و بدان که خداوند، عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالب و توانایی است که چیزی او را عاجز نمی‌گرداند و در صنع و تدبیر خویش فرزانه و باحکمت است.

نقل است که ابراهیم علیه السلام چهار پرنده را از چهار نوع بر گرفت: طاووس، کرگس، کلاغ و خروسی را. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «ابراهیم علیه السلام پرنده‌گان ریزیز شده و به هم در آمیخته را بر هفت کوه قرار داد، آن‌گاه سرهایشان را به دست خود گرفت، سپس نگاه کرد که چگونه اجزای آنها به هم می‌پیوندند و پرهایشان یکی یکی به هم می‌آید و همه زنده شدند».

مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ
وَاللَّهُ يُضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٦﴾

سبب نزول: این آیه کریمه درباره عثمان بن عفان و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما نازل شد زیرا اولی سپاه تبوک را به هزار شتر، همراه با نمد و یراق و جهاز آنها مجهز کرد و به علاوه چاه آب خیزی داشت که آن را نیز بر مسلمانان صدقه کرد و دومی چهار هزار درهم را در راه خدا ﷺ انفاق نمود. ابوسعید خدری رضی الله عنه می گوید: پیامبر گرامی اسلام ﷺ را دیدم که دستانشان را بالا برده در حق عثمان رضی الله عنه چنین دعا می کردند: «پروردگارا! من از عثمان بن عفان راضی شده‌ام، پس، تو نیز از او راضی باش.»

«صفت کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند» یعنی: در جهاد برای اعلائی کلمه الله «همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه‌ای صد دانه باشد» یعنی: صفت انفاقشان مانند صفت کشت دانه‌ای با این اوصاف است. مراد خوشه‌های هفت‌گانه‌ای است که از یک ساقه واحد سر می‌زند، یعنی یک ساقه به هفت شاخه منشعب می‌شود که در هر شاخه یک خوشه و در هر خوشه صد دانه است «و خداوند برای هر کس که بخواهد» پاداشش را «چند برابر می‌کند» یعنی: باز هفتصد برابر را برای کسانی که آداب انفاق را رعایت کنند^۱ و انفاقشان برای برتری کلمه خدا ﷺ باشد، چند برابر می‌کند «و خداوند گشایشگر» است. یعنی فضل و بخشش وی گشاده است و از خلقش فراگیرتر و گسترده‌تر می‌باشد «دانا است» به کسانی که مستحق این فضل و بخشش هستند و نیز به کسانی که مستحق آن نیستند.

این آیه کریمه اقتضا می‌کند که انفاق در جهاد پاداشی هفتصد برابر داشته باشد، در حالی که در آیه دیگری آمده است که یک کار نیک، ده برابر پاداش دارد لذا از این امر دانسته می‌شود که پاداش ده برابر، متعلق به انفاق در غیر جهاد از دیگر راه‌های خیر بوده و فقط پاداش انفاق در جهاد است که هفتصد برابر می‌باشد. امام احمد از عیاض بن غطفان روایت کرده است که گفت: نزد ابوعبیده آمدیم تا او رابه سبب ناراحتی‌ای که

^۱ آداب انفاق را در آیات بعد می‌خوانیم.

به پهلویش عارض شده بود، عیادت کنیم در این هنگام همسرش بر بالینش نشسته بود. پس به همسرش گفتیم: ابو عبیده رضی الله عنه شب را چگونه گذراند؟ گفت: به خدا که شب را برخوردار از پاداش الهی گذراند. ابو عبیده رضی الله عنه به سخن درآمد و گفت: نه! چنین نیست، من شب را با چنین حالی سپری نکرده‌ام. در این اثنا رویش را که به طرف دیوار بود، به سوی عیادت‌کنندگان برگرداند و گفت: آیا از من نمی‌پرسید که به زخم چه گفتم که او از سخنم چنین برداشتی کرده‌است؟ در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «هر کس مازاد بر نیاز خود را در راه خدا جَلَّ جَلَّالُهُ انفاق کند، پاداش وی هفتصد چند آن است و هر کس بر خود انفاق کند، یا مرضی را عیادت نماید، یا چیز آزردهنده‌ای را دور سازد، هر کار نیکی از این قبیل، پاداشی ده برابر دارد و روزه سپر مؤمن است تا آن‌گاه که او [با ارتکاب حرام] آن را نشکند و پاره نکند و هر کس که خدای عزوجل او را به آفت و بلایی در جسمش مبتلا گردانید، آن آفت برایش حطه‌ای [کفاره‌ای برای گناهان] است». یعنی: زن ابو عبیده رضی الله عنه که این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را از شوهرش شنیده بود، استنباط وی این بود که چون وی به آفتی مبتلا هست، این برایش پاداشی است.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٤﴾

«کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس در پی آنچه انفاق کرده‌اند، منت و آزاری در میان نمی‌آورند» من: سخن گفتن شخص از بخشش و انفاق خود است، که آن سخن به گوش گیرنده می‌رسد و مایه آزار روحی وی می‌گردد و این از گناهان کبیره است. اذی: دشنام‌دادن، فخرفروشی و تکبر به انفاق مال و یادآوری آن به کسی است که فقیر دوست ندارد او از آن آگاه شود. آری! چنین کسانی که اموالشان را بی‌منت و آزار در راه خدا جَلَّ جَلَّالُهُ انفاق می‌کنند: «پاداششان برایشان نزد پروردگارشان» محفوظ «است». این که خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ در اینجا انفاق‌کنندگان را به پروردگاری خود منسوب می‌سازد، گرامی داشت و بزرگ داشتی برای آنان و تأکیدی

بر دریافت پاداش از سوی ایشان است «و بیمی بر آنان نیست» در هر دو سرای دنیا و آخرت «و آنان اندوهگین نمی‌شوند» این تعبیر، بیانگر نفی همیشگی حزن و اندوه از آنان است.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر إليهم ولا يزكهم ولهم عذاب أليم: المنان بما أعطى، والمسبل إزاره، والمنفق سلعته بالحلف الكاذب: سه کس‌اند که خدای عزوجل در روز قیامت با آنان سخن نمی‌گوید، به سوی آنان نمی‌نگرد، آنان را تزکیه نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است: منت‌گذارنده در برابر آنچه‌که بخشیده است، کسی که در راه‌رفتن، شلوار (ولباسش) را از روی کبر و خودبزرگ‌بینی بر زمین به دنبال خود می‌کشد و کسی که کالای خود را با سوگند دروغ می‌فروشد».

❖ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتَّبِعُهَا أَدَىٰ وَاللَّهُ غَفِيْرٌ حَلِيْمٌ ﴿٣١٣﴾

«گفتاری پسندیده» و دعا و کلامی خوش در برخورد با فرد سائل و نیازمند، از سوی کسی که مورد درخواست کمک قرار می‌گیرد «و گذشت» و چشم‌پوشی از پافشاری و تندی سائل «بہتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد و خداوند بی‌نیاز بردبار است» این آیه کریمه در عین این که بیانگر این حقیقت است که برگرداندن فقرا با زبانی خوش و رفتاری نیک، بہتر از دادن صدقه به ایشان همراه با آزار و منت می‌باشد؛ دلجویی از نیازمندان و امید بخشیدن به آنان نیز هست، با دادن این پیام به آنان که: اگر از نزد اغنیا دست خالی برمی‌گردند، باید به فضل و بخشایش خداوند جل جلاله امیدوار باشند. مراد از «مغفرت»، پرده پوشی رفتار بدنیا‌زمند و گذشت از وی است، چنانچه او بر درخواستش چنان پافشاری و اصرار ورزید که سبب کدورت خاطر توانگر شد.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِثَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ
مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٦٦﴾

«ای مؤمنان! صدقات خود را با منت و آزار باطل نکنید» باطل کردن صدقات؛ از بین بردن اثر و تباه ساختن ثواب آنهاست زیرا منت و آزار و ریا، صدقات را باطل و بی اثر می گرداند «همانند کسی که مالش را برای خودنمایی بر مردم انفاق می کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد» یعنی: مانند کسی که مالش را ریاکارانه برای نمایش دادن به مردم انفاق می کند و هدف او از این کار، کسب رضای الهی و ثواب آخرت نیست، بلکه فقط می خواهد مدح و ستایش مردم را به سوی خود جلب نماید تا مردم او را به اوصاف نیک بشناسند و مثلاً بگویند؛ فلان شخص، سخاوتمند و جواد است «پس مثل او همچون مثل تخته سنگی است» صاف و هموار «که بر آن خاکی باشد و باران سنگینی بر آن ببارد و آن را سخت و صاف واگذارد» یعنی: آن باران سنگین، خاکی را که بر روی آن تخته سنگ نشسته است، ببرد و آن را صاف و سترون باقی گذارد. پس همچنان است این فرد خودنمای ریاکار، که صدقات ریایی او نه نفعی از ثواب به او می رساند و نه هم مال وی باقی می ماند، همچون صخره ای که نه سبزی بر آن می روید و نه هم خاکش باقی می ماند «آنان نیز از آنچه کرده اند، بهره ای نمی برند» یعنی: منت گذاران و آزاردهندگان و ریاکاران نیز، نه از آنچه انفاق کرده اند، پاداش و حاصلی می برند و نه هم بعد از انفاق، قادر به بازگردانیدن مال خود می باشند، در حالی که قبلاً در به دست آوردن آن، چه رنجها و زحمتهای کشیده اند! «و خداوند قوم کافر را» تا آن گاه که بر کفر خویش باشند «هدایت نمی کند» به سوی آنچه که خیر و صلاحشان در آن است. این تعبیر به این واقعیت اشاره دارد که ریا و منت نهادن از صفات کفار است، نه از اوصاف مؤمنان.

باید دانست که:

۱- آیات کریمه، شامل انفاق نفل و فرض - هر دو - می شود، پس نیازی نیست که بگوییم: آیه (۲۶۱) قبل از آیه زکات نازل شده و سپس با آیه زکات منسوخ گردید.

۲- آیه کریمه (۲۶۱) دلیل بر آن است که شغل کشاورزی از بهترین مشاغل است، بدان جهت که خدای عزوجل به آن مثل زده است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ مسلمانی نیست که نهالی می‌نشاند و یا مزرعه‌ای را کشت می‌کند که بعدا پرنده‌ای، یا انسانی، یا حیوانی از آن می‌خورد، مگر این که آن محصول، برایش صدقه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «روزیتان را در نهانگاه‌های زمین بجوید». یعنی: کشاورزی نمایید. آری! کشاورزی از جمله فرض‌های کفایی است، پس بر حاکم مسلمانان واجب است که مردم را بر کشاورزی مجبور نماید.

۳- منت‌گذاری؛ یعنی یادآوری از احسان خویش و آن را به رخ شخص نیازمند کشیدن، از گناهان کبیره است، به دلیل احادیث وارده درباره نکوهش شدید این کار.

۴- در حدیث شریف آمده است: «سخن نیکو صدقه است و از امور پسندیده یکی این است که با برادر مسلمانان با چهره باز و بشاش روبرو شوی».

وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّتٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَتَأْتَتْ أَكْطَافَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۳۵﴾

«و مثل کسانی که اموالشان را برای طلب خشنودی خداوند و اعتقاد برخاسته از دل خویش انفاق می‌کنند» یعنی: آنان که با بذل اموال، دل و جان و نهان خویش را بر ایمان و اعتقاد و عبادات استوار و پایدار می‌سازند و انفاق مال را وسیله‌ای برای ریاضت و تمرین و عادت دادن نفس خویش بر ایمان و اعتقاد می‌شناسند و یقین‌دارند به این که خداوند متعال به ایشان در برابر آن پاداشی بس وافر عنایت می‌کند. یا معنای ﴿وَتَنْبِيئًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ﴾ این است: آنان که نفس خویش را برایمان و بذل مال در راه خدا ﷻ پایدار و ثابت قدم گردانیده و آن را از بیماری بخل و مال‌دوستی تزکیه می‌کنند، مثل آنان «همچون مثل جنتی است» جنت: باغی است که در آن درختانی انبوه می‌روید تا بدانجا که آن را می‌پوشاند «که» این باغ «بر فراز ربوه‌ای قرار دارد» ربوه: پشته‌ای است که اندک بلندی دارد. توصیف باغ به این که بر فراز پشته‌ای قرار دارد؛ برای آن است که درختان و سبزی‌هایی که بر آن پشته می‌روید، نیکوتر از درختان و

سبزه‌زارهای دیگر مکانهاست، چه غالبا وزش بادهای نرم، به آن هوایی لطیف و گوارا و کیفیتی والا و دلپذیر می‌بخشد، هم از این روی است؛ «که اگر باران سنگینی بر آن بیارد، دو چندان محصول برآورد» میوه‌هایش نسبت به باغهای دیگر، به سبب این باران سنگین «و اگر باران سنگین بر آن نیارد» دست کم «باران سبک» و ریزی هم برای آن کافی است. طل: باران سبکی است که قطراتی ریز دارد «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، بیناست» آری! این چنین است داستان مؤمنی که اگر خداوند جَلَّ به او ثروت و سرمایه‌ای بسیار بریزاند، او هم برای رضای حق تعالی صدقه‌ای بسیار می‌دهد، اما اگر همچون باران سبک، به ثروتی اندک دست یابد؛ باز هم از صدقه دادن و انفاق دست برداشته بذل و بخشش را کاملا قطع نمی‌کند و نفع این صدقه اندک در نزد خدا جَلَّ بسیار است، چرا که هدف بخشنده آن، به دست آوردن رضای الهی می‌باشد.

حسن در تفسیر ﴿وَتَثْبِيتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ﴾ می‌گوید: «در صدر اسلام چون یک مسلمان وارسته قصد صدقه دادن را داشت، با خویشتن خویش درنگ و تأملی می‌کرد؛ پس اگر آن صدقه برای خدا جَلَّ می‌بود، آن را می‌بخشید و اگر غیر از این می‌بود، دست نگه می‌داشت». برخی دیگر در معنای آن گفته‌اند: «آنان که اموالشان را برای طلب خشنودی خدا جَلَّ انفاق می‌کنند، بصیرتی باز و ضمیری روشن دارند و این بصیرت و بینایی ضمیر، آنها را بر انفاق در طاعت الهی پایدار و استوار می‌گرداند زیرا ایشان به هنگام دادن صدقه می‌نگرند که آیا این صدقه رضای الهی را در پی دارد یا نه؟ پس اگر برای خدا جَلَّ بود، آن را می‌دهند و در غیر آن دست نگه می‌دارند». تعلیل آیه کریمه به دو علت: ﴿اَبْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ﴾ و ﴿وَتَثْبِيتًا مِّنْ اَنْفُسِهِمْ﴾ دلالت بر این دارد که: انسان مؤمن باید با عمل خویش این دو امر را مدنظر داشته باشد:

۱- طلب رضای خداوند متعال به انگیزه بندگی برای او. ۲- تزکیه نفس خویش از شائبه‌های بخل و ریا و دیگر آلودگی‌ها.

أَيُّدُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّن نَّجِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضُعْفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ﴿٣١﴾

«آیا کسی از شما دوست دارد» همزه (آیود) برای استفهام انکاری و نفی است، یعنی: کسی دوست ندارد «که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان آنها «نهرها روان باشد» ذکر اختصاصی خرما و انگور، درحالی که بعداً می‌فرماید: «و هرگونه میوه‌ای برایش به‌بار آورد» برای این است که خرما و انگور بهترین و نیکوترین درختان است «درحالی که او را پیری رسیده» و پیری شخص، او را در معرض شدت نیازمندی قرار می‌دهد زیرا شخص پیر از کار و کسب و جمع نمودن اسباب دنیا ناتوان است، از همین روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در دعای خویش می‌فرمودند: «اللهم اجعل اوسع رزقک علی عند کبر سنی وانقضاء عمری: بارخدایا! وسیع‌ترین روزیت را بر من در هنگام کهنسالم و رو به پایان آمدن عمرم قرار بده». «و» آن شخص «فرزندانی خردسال دارد» زیرا کسی که هم سن بالا و هم فرزندانی ضعیف داشته باشد و ناگهان «گردبادی آتشین بر آن باغ بوزد» و باغ او را که تمام هستی‌اش می‌باشد، یکسر «بسوزاند»؛ بدون شک، آه و افسوس و درد و اندوهش بر ازدست‌دادن آن باغ، بسیار سخت و کمرشکن خواهد بود زیرا او نه در آن سن و سال توش و توانی دارد که باغش را دوباره غرس کند و نه فرزندان خردسال او، چنین توان و نیرویی دارند. «اعصار» باد سختی است که همانند ستونی به‌سوی آسمان بالا می‌رود و سپس راست می‌ایستد، که به آن گردباد می‌گویند. مراد از «نار»، باد سرد شدید و سوزانی است که چون بر درختان وزد، همه را پاک بسوزاند «این‌گونه، خداوند آیاتش را برای شما روشن می‌گرداند تا اندیشه کنید» درعواقب امور؛ و بنابراین، صدقات و انفاق‌هایتان را در جهت رضای خدا ﷻ با اخلاص همراه کنید و از این مثل عبرت بگیرید.

پس این آیه کریمه تمثیلی است برای کسی که کار خیری می‌کند، اما در کنارش کار دیگری را به آن ضمیمه می‌نماید که آن را هدر و باطل و بیهوده گرداند، در چنین

صورتی، آن عمل نیک در روز قیامت - که او سخت به آن نیاز دارد - دستش را نمی‌گیرد و گره‌ای از مشکل بی‌علاج او نمی‌گشاید، همچون صاحب چنان باغی که با چنان حادثه‌ای روبرو شده است. ابن‌کثیر در تفسیر این آیه کریمه روایت می‌کند: «عمر رضی الله عنه روزی از اصحاب پرسید: به نظر شما آیه: ﴿أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ...﴾ درباره چه کسی نازل شده است؟... ابن عباس رضی الله عنه گفت: این آیه کریمه مثلی است برای عملی، عمر رضی الله عنه پرسید: کدام عمل؟ ابن عباس رضی الله عنه گفت: برای مرد توانگری که به طاعت خدا جل جلاله عمل می‌کند، سپس حق تعالی (به قصدامتحان) شیطان را به سوی او می‌فرستد، از آن پس به گناهان عمل می‌کند تا گناهان همه اعمال او را در خود فرو می‌برند». ابن‌کثیر می‌گوید: «همین روایت در تفسیر این آیه کریمه کافی است».

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنفِقُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِآخِذِيهِ إِلَّا أَنْ تُغِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَمِيدٌ ﴿٢٧﴾

«ای مؤمنان! از چیزهای پاکیزه‌ای که به دست آورده‌اید انفاق کنید» یعنی: از بهترین و برگزیده‌ترین و حلال‌ترین اموال خویش انفاق کنید. مراد از انفاق در اینجا، زکات فرض است و به قولی: معنای آن عام است در زکات فرض و صدقات دیگر «و از آنچه برای شما از زمین برآورده‌ایم» که عبارت از: میوه‌ها، حبوبات، سبزیجات، معادن، گنجها و دفینه‌های زیرزمین است، نیز انفاق کنید. و حاشا! «قصد انفاق» چیزهای «ناپاک و بد» و پست «را نکنید» یعنی: مال وامانده و ناباب را به صدقات و خیرات اختصاص ندهید «درحالی که آن را» اگر به عنوان حقوقتان به خودتان بدهند «خود شما نیز گیرنده آن نیستید» به هیچ نحو و در هیچ زمانی «مگر آن که در آن چشم‌پوشی کنید» یعنی: اگر یکی از شما آن را در بازار ببیند که فروخته می‌شود، یا کسی آن مال پست را به وی اهدا نماید، یا در برابر حق وی به وی بدهد، هرگز آن را - جز با بی‌میلی و از روی کم‌رویی و چشم‌پوشی - نمی‌پذیرد، پس هرگاه خود به آن چیز نامرغوب و ناباب رغبت ندارید، چگونه حق خدا جل جلاله را از آن می‌پردازید؟ «و بدانید که خداوند بی‌نیاز» است از انفاقهای شما، پس انفاق مال قطعاً به منفعت خود

شماست «ستوده است» و سزاوار حمد و ستایش در برابر نعمتهای وافری که به شما بخشیده است و از جمله ستایش و شکرگزاری که سزاوار جلال و عظمت اوست، یکی هم انفاقان از اموال پاکیزه‌ای است که به شما ارزانی نموده است، پس بدانید که خداوند عَلَّامٌ پاک است و جز پاک را نمی‌پذیرد.

ملاحظه می‌شود که آیاتی از قرآن کریم که در آنها مطالبه انفاق مال می‌شود، غالباً یا به عبارت **﴿وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾** ختم می‌شوند، یا به عبارت **﴿اللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ﴾** «آیه بعد»؛ و خود این امر ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که مال انفاق شده بخشی از همان نعمتهایی است که حق تعالی خود به بندگانش ارزانی نموده است. در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند عَلَّامٌ بدی را با بدی محو نمی‌کند، بلکه بدی را با نیکی محو می‌کند زیرا پلیدی نمی‌تواند محوکننده پلیدی باشد...». همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: برای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سوسماری هدیه آوردند، اما آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نه آن را خوردند و نه از خوردن آن نهی کردند. گفتم: یا رسول الله! آیا مساکین را با آن اطعام کنیم؟ فرمودند: «از آنچه خود نمی‌خورید، آنان را اطعام نکنید».

الشَّيْطَانُ يَعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ



«شیطان شما را از فقر بیم می‌دهد» تا در راه خدا عَلَّامٌ انفاق نکنید «و به ناشایستی و فحشا» یعنی: به گناهان و هزینه نمودن اموال در راه آنها و بخل ورزیدن از انفاق در راههای خیر «فرمان می‌دهد» اعراب به بخیل، «فاحش» می‌گویند، از بس که بخل در نزد آنان زشت و ناپسند است «ولی خداوند از جانب خود به شما وعده مغفرت می‌دهد» مغفرت: پوشاندن گناهان بندگان در دنیا و آخرت است «و فضل و بخشش» را وعده می‌دهد. فضل وی آن است که بهتر از آنچه را که انفاق کرده‌اند، به آنان عوض دهد و در روزیشان گشایش و فراخی پدید آورد و در آخرت هم به آنان بهتر و بیشتر و برتر و زیباتر از آنچه که انفاق کرده‌اند، ارزانی نماید «و خداوند واسع است» در

فضل و رحمت خویش و «دانااست» به آنچه که انفاق می‌کنید، پس شما را در برابر آن پاداشی مناسب عطا می‌نماید.

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو

الْأَلْبَابِ ﴿٣٧﴾

«او» تعالی «به هر کس که بخواهد، حکمت می‌بخشد» حکمت: به قول جمهور علما عبارت از: علم و دانش و قرآن است بنابراین، حکمت به نبوت اختصاص ندارد، بلکه از آن عام‌تر می‌باشد. به قولی دیگر: حکمت، فهم و روشن‌بینی در امور است. به قولی دیگر: حکمت، رسیدن به حق است در گفتار و کردار. بعضی هم آن را به دانش قرآن تأویل کرده‌اند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «حکمت؛ یعنی معرفت به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مقدم و مؤخر، حلال و حرام و امثال و حکم قرآن». در حدیث شریف آمده است: «من حفظ القرآن فقد أدرجت النبوة بين كتفيه غير أنه لا يوحى إليه: هر کس قرآن را حفظ کرد، در حقیقت نبوت در میان دو شانه‌اش جاگرفته، جز این که به او وحی نمی‌شود». «و به هر کس حکمت داده‌شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد» یعنی: فقط کسی خطاب شرع و مضمون کلام الهی را به کار می‌بندد و از آنها پند می‌پذیرد که صاحب عقل سلیم باشد.

وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ. وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿٣٧﴾

«و هر نفقه‌ای را که انفاق کردید، یا هر نذری که بر خود گردانیدید، قطعاً خداوند آن را می‌داند» و بر انجام آن پاداش و بر ترک آن سزایتان می‌دهد. این عبارت، حامل معنای مژده و تهدید هر دو است. «نذر» در لغت؛ عزم بر پایبندی به چیزی خاص و لازم گردانیدن آن بر خود است و در اصطلاح شریعت؛ تعهد و پیمان بستن انسان به طاعتی است که خداوند عز وجل آن را بر وی لازم نگردانیده است، اما چون خود انسان آن را بر خود لازم می‌گرداند بنابراین، بر وی واجب و لازم می‌شود «و برای

ستمکاران» یعنی: کسانی که با مخالفت امر به انفاق و عدم وفا به نذر، خود را به گناه می‌آیند «هیچ یاوری نیست».

باید دانست که علما بر وجوب وفا به نذر طاعت و حرام بودن ارتکاب معصیتی که نذر به آن تعلق گرفته، اتفاق نظر دارند، به دلیل این حدیث شریف: «نذر بر دو گونه است: ۱ - آنچه که در طاعت خدای عزوجل نذر شده باشد و قطعاً باید به آن وفا کرد. ۲ - آنچه که در نافرمانی خدای عزوجل نذر شده باشد، که این نذر برای شیطان است و در آن وفایی نیست و کفاره آن؛ کفاره قسم می‌باشد». اما به قول جمهور فقها؛ انسان در وفا کردن به نذر در یک کار مباح و در عدم وفا به آن مخیر است، همچون نذر به خوردن، لباس پوشیدن و امثال آن، به دلیل این حدیث شریف: «نذری نیست مگر در آنچه که رضای خداوند متعال با آن مدنظر باشد».

إِنْ بُدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيَكْفُرُ عَنْكُمْ

مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۷۷﴾

«اگر صدقات خویش را آشکار کنید، این کار خوبی است» و هیچ ایراد و اشکالی به همراه ندارد «و اگر آن را پنهان دارید و به مستمندان بدهید» یعنی: پنهانی آن را از مال خویش بیرون کرده و به فقرا بدهید «این برای شما بهتر است» بهتر بودن پنهان‌کاری در پرداخت صدقات، در خصوص صدقه نافله است تا از ریا دور باشد، نه در زکات فرض زیرا در پنهان کردن زکات فرض هیچ فضیلتی نیست، بلکه حتی اکثر علما بر آنند که آشکار ساختن آن بهتر است تا دیگران هم به زکات دهنده اقتدا کنند «و» خداوند متعال با صدقه پنهان و صدقه آشکارتان «بخشی از گناهانتان را می‌زداید» نه همه گناهانتان را زیرا صدقه، همه گناهان را نابود نمی‌کند «و خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد، پس، از ریاکاری و انفاق برای غیر خدا عزوجل حذر کنید.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سبعة يظلهم الله في ظله يوم لا ظل إلا ظله: إمام عادل، وشاب نشأ في

عبادة الله، ورجلان تحاببا في الله اجتماعا عليه وتفرقا عليه، ورجل قلبه معلق بالمسجد إذا خرج منه حتى يرجع إليه، ورجل ذكر الله خاليا ففاضت عيناه، ورجل دعت امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله رب العالمين ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شمله ما تنفق يمينه: هفت کس اند که خدای عزوجل ایشان را در سایه عرش خویش جای می دهد، در روزی که هیچ سایه ای جز سایه اونیست: زمامدار عادل، جوانی که در عبادت خدا ﷻ رشد یافته، دو کسی که به خاطر خدا ﷻ باهم دوستی نموده برای او باهم جمع می شوند و در راه او از یکدیگر جدا می گردند، مردی که دل وی آویخته به مسجد است؛ از همان گاه که از آن بیرون می آید تا آن که مجددا به سوی آن برگردد، کسی که در خلوت خویش خدا ﷻ را یاد می کند و چشمانش پر از اشک می شود، مردی که زنی صاحب جاه و جمال او را به سوی خویش می خواند، اما او می گوید: من از خداوند پروردگار عالمیان می ترسم و مردی که صدقه ای را انفاق می کند و آن را به گونه ای پنهان می دارد که دست چپش نمی داند که دست راستش چه چیز انفاق کرده است». در حدیث شریف دیگری آمده است: «صدقه السر تطفیء غضب الرب عزوجل: صدقه پنهانی، خشم پروردگار عزوجل را فرو می نشاند».

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول می گوید: این آیه کریمه در شأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد زیرا عمر رضی الله عنه نصف مالش را نزد رسول خدا ﷺ آورد و آن را تقدیم ایشان کرد و رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «ای عمر! پشت سرت برای خانواده ات چه باقی گذاشته ای؟» عمر گفت: نصف مالم را. اما ابوبکر رضی الله عنه تمام مال خویش را به گونه ای تقدیم آن حضرت ﷺ کرد که در نهان داشتن آن سعی بسیار داشت، طوری که می خواست آن را حتی از خودش نیز پنهان دارد، رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «برای خانواده ات چه باقی گذاشته ای ای ابوبکر؟» گفت: وعده خدا و وعده پیامبرش را. عمر رضی الله عنه چون این ماجرا را شنید، گریست و گفت: پدر و مادرم فدایت باد ای ابوبکر! سوگند به خدای عزوجل که هیچ گاه من و تو باهم در کار خیری مسابقه ندادیم، مگر این که تو در آن بر من سبقت گرفتی.

﴿ لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِقُوا وَمَا

تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِ الْيَتِيمَ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٧٧﴾

«هدایت آنان» یعنی: هدایت کفار «برعهده تو نیست» ای پیامبر ﷺ! «بلکه خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: برعهده تو نیست تا آنان را به اسلام درآوری و پذیرای اوامر و نواهی شرع گردانی، بلکه خدا ﷻ هر که را بخواهد هدایت می‌کند. این نوع از هدایت که همانا هدایت توفیق بخشیدن به راه خیر و سعادت است، مختص به خدای عزوجل می‌باشد، پس تکلیف تو فقط تبلیغ، ارشاد و راهنمایی به سوی خیر است و بس.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «تا این آیه نازل نشده بود رسول خدا ﷺ دستور می‌دادند که جز بر اهل اسلام صدقه نکنید، اما بعد از نزول آن، ایشان صدقه دادن به هر فرد سائلی را - از هر دینی که باشد - اجازه دادند». از این جهت این مقوله در میان عرفا رایج شد که: «نانش دهید و از ایمانش نپرسید».

«و هر مالی که انفاق کنید» بسیار باشد، یا کم «به سود خود شماست» و خدا ﷻ را از آن سودی نیست، چه او از عالمیان بی‌نیاز است «و سزاوار نیست که انفاق کنید مگر برای طلب خشنودی خدا» یعنی: انفاق معتبر و مقبول، فقط همان است که برای رضای الهی باشد «و هر آنچه را که انفاق کردید، پاداش آن به‌طور کامل به شما داده خواهد شد و ستمی بر شما نخواهد رفت» پس آن‌گاه که صدقه دهنده، برای خشنودی خدا ﷻ انفاق می‌کند، پاداش وی چند برابر به او می‌رسد و دیگر او مسئول این امر نیست که صدقه وی به دست شخص خوبی رسیده، یا به دست شخص بدی زیرا او به هر حال - بنا بر نیت خود - صاحب ثواب است.

لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ
يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَاقًا وَمَا
تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿٣٧﴾

«صدقات برای فقرایی است» یعنی: صدقات خود را برای آن تهیدستانی بدهید «که خود را وقف در راه خدا کرده‌اند» با جهاد و مبارزه «و نمی‌توانند در زمین سفر کنند» برای تجارت یا زراعت و امثال آن از مشاغل دیگر، به منظور تأمین مخارج زندگی، چراکه تمام وقت به جهاد مشغولند و خود را برای آن وقف کرده‌اند، یا هجرت کرده‌اند تا در تحت فرمان خدا و رسول وی باشند. همچون اصحاب صفه^۱ که به‌طور دسته‌جمعی شب و روز در مسجد النبی زندگی می‌کردند و به عبادت و تلاوت مشغول بوده مشتاقانه در تمام غزوات و سریه‌ها داوطلب جهاد می‌شدند و چنان که در بیان سبب نزول آمده است، این آیه کریمه در شأن ایشان نازل شد.

علما در بیان احکام گفته‌اند: تکدی در اسلام حرام است مگر برای ضرورتی، پس تکدی برای کسی که به کسب و کار توانایی دارد، حلال نیست، به دلیل این حدیث شریف: «لا تحل الصدقة لغني ولا لذي مرة سوي»: صدقه برای شخص ثروتمند و کسی که توانایی دارد و سلیم الاعضاء است روا نیست».

علما برآنند که گدایی برای سه کس حلال است:

- ۱- فقیر و محتاجی که زمین‌گیر شده باشد.
- ۲- کسی که وامی سنگین بر عهده‌اش قرار داشته باشد. و آن وامی است که انسان خود به پرداخت آن متعهد گشته بی‌آن که در قبال آن عوضی گرفته باشد، چون مال ضمانت، یا انفاق برای اصلاح ذات‌البین و انفاق برای دفع مظلومه‌ای.
- ۳- کسی که پرداخت دیه فرد صالح، یا دوستی را بر عهده گرفته است که اگر آن دیه را ندهد، آن فرد کشته می‌شود و او از کشته‌شدن وی دردمند می‌گردد.

^۱ صفه: سایه بانی بود پیوسته به مسجد النبی ﷺ. و اصحاب صفه از مهاجران قریش بودند که نه در مدینه مسکنی داشتند و نه قوم و قبیله‌ای و در صفه مسجد النبی به سر می‌بردند و تعدادشان چهارصد تن بود.

و این حدیث شریف جامع هر سه معنای یادشده است: «المساله لاتحل الا لذی فقرمدقع، او لذی غرم مفتح، اولذی دم موجع»، پس الحاح و پافشاری بر تکدی، با وجود بی‌نیازی از آن روا نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که اموال مردم را به تکدی از آنان می‌طلبد تا سرمایه‌دار گردد، جز این نیست که اخگر آتش را برای خویش درخواست نموده است، پس او مختار است که به کم قناعت ورزد، یا همچنان افزون طلبی پیشه کند».

«و» آن فقرای مجاهد در راه خدا رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ «از مناعتی که دارند، هر کس ناآگاه باشد، آنان را توانگر می‌انگارد» زیرا ایشان خود را از سؤال کردن بازداشته و هرگز اظهار فقر و مسکنت نمی‌کنند، به طوری که شخص بی‌اطلاع از حالشان، ایشان را توانگر می‌پندارد، اما شخص با بصیرت، ایشان را از نشانه‌هایشان می‌شناسد: «آنان را به سیمایشان می‌شناسی» با ضعف و بی‌حالی بدنهایشان و نشانه‌های دیگری که گویای فقر و نیازمندی آنهاست، که این به فراست مؤمن و بینش نافذ صاحبان خرد و بصیرت بستگی دارد. در حدیث شریف آمده است: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست مؤمن پروا کنید زیرا او به نور خدا می‌نگرد». «از مردم به اصرار چیزی نمی‌خواهند» یعنی: آنان مانند دیگر نیازمندان یا متکدیان نیستند که به اصرار و پافشاری، از مردم خواهان خیرات شوند، بلکه قطعاً از مردم چیزی نمی‌خواهند، نه با اصرار و الحاح و نه بدون آن، به جهت وارستگی و مناعت‌طبعی که دارند. این معنی، بنا بر رأی جمهور مفسران است. اما به قولی دیگر: مراد این است که آنان از مردم درخواست کمک می‌کنند، ولی نه با پافشاری و اصرار و سماجت. «و هر مالی که انفاق کنید، خداوند به آن آگاه است» پس چیزی از آن بر وی پنهان نمی‌ماند و به زودی در برابر آن بهترین پاداش را به شما خواهد داد.

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٧٧﴾

«کسانی که اموالشان را در شب و روز و نهان و آشکارا انفاق می‌کنند» به دلیل رغبت زیاد و اشتیاق شدیدی که بر انفاق مال دارند تا بدانجا که از این کار نه در شب دست برمی‌دارند و نه در روز و به مجرد این که بر نیاز نیازمندان آگاهی یابند، آشکارا و پنهان، بخشش می‌کنند «پاداششان نزد پروردگارشان» محفوظ «است و نه بیمی بر آنهاست و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: از هول و هراسهای روز قیامت ایمنند و به آن لذتهای دنیوی‌ای که از دست داده‌اند، اندوهگین نمی‌شوند، یا نگران این امر نیستند که سرنوشت فرزندانشان بعد از فوتشان چه خواهد شد زیرا اینان به رستگاری بزرگ رسیده‌اند. مقدم ساختن شب بر روز و صدقه پنهانی بر صدقه آشکار؛ به این حقیقت اشاره دارد که صدقه پنهانی بر صدقه آشکار برتری دارد.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: این آیه کریمه درباره تأمین علوفه اسبان جهادگر نازل شد. حدیث شریف ذیل به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها نیز بر صحت این روایت دلالت می‌کند؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که اسبی را در راه خدا پرورش می‌دهد و به منظور دریافت ثواب بر آن خرج می‌کند، بداند که سیری و گرسنگی، سیرابی و تشنگی و ادرار و سرگین آن اسب، همه روز قیامت در میزان حسنات وی گذاشته می‌شود».

الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧٨﴾

چون خداوند متعال حال مؤمنان وارسته پرداخت کننده زکات و صدقات را بیان کرد، اکنون به بیان حال کسانی می‌پردازد که رباخوار و حرام‌خوارند: «کسانی که ربا می‌خورند» ربا: در لغت؛ افزودن است و در اصطلاح شریعت؛ افزودن مالی است

مخصوص بدون عوضی در مبادله مال با مال. یا افزودن در مقدار یا مدت معامله دادوستد یا وام است.

در جاهلیت عملکرد غالب این بود که چون زمان پرداخت وام سر می‌رسید، طلبکار به وامدار می‌گفت: یا وامت را می‌پردازم و یا بر مبلغ می‌افزایم! پس اگر وامدار وام را نمی‌پرداخت، بر اصل مالی که بر ذمه وی بود، مقداری می‌افزود و در مقابل، طلبکار به او تا مدتی دیگر مهلت می‌داد. که این، «ربای نسیه» نامیده می‌شود و به اتفاق علمای اسلام حرام است. و هر چند هشدار این آیه کریمه متوجه خود رباخواران است، اما حدیث شریف زیر، دیگران را نیز که در این قضیه به نوعی دخیلند، به رباخوار ملحق گردانیده است، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خدا لعنت کند خورنده، خوراننده، نویسنده و گواهان ربا را». و فرمودند: «آنان همه باهم برابرند».

آری! این رباخواران «بر نمی‌خیزند» یعنی: در روز قیامت از قبرهایشان به سوی میدان محشر «مگر مانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، آشفته سرش کرده است» یعنی: مانند کسی برمی‌خیزد که شیطان بر او چیره شده و او را مجنون کرده است. مفسران می‌گویند: رباخوار در روز قیامت همچون مجنون برانگیخته می‌شود - به عنوان مجازاتی برای وی و نفرت‌انگیز کردن وی نزد اهل محشر - زیرا حرص و آز و شیفتگی او به جمع کردن مال دنیا، او را در دنیا آن‌چنان از جای برکنده و مدهوش و بیخود گردانیده بود که در حرکت خود شبیه دیوانگان گردیده بود. خبط: برخاستن به‌طور ناموزون و بدون برخوردار از تعادل است، همانند برخاستن شخصی که دچار بیماری صرع شده باشد و تا می‌خواهد برخیزد، تلوتلو می‌خورد و بر زمین می‌افتد. مس: جنون است. «این» حال و فرجام بدرباخواران «بدان سبب است که آنان گفتند: جز این نیست که دادوستد مانند رباست» یعنی: آنان خرید و فروش و ربا را یک چیز پنداشتند، به این دلیل که انسان همان‌طوری که در دادوستد سود می‌برد، در ربا نیز سود می‌برد.

خداوند ﷻ این قیاس فاسدشان را این‌گونه رد می‌کند: «و حال آن که خداوند دادوستد را حلال و ربا را حرام گردانیده است» یعنی: فرق میان آنها این است

که خداوند عز وجل دادوستد (بیع) را حلال و نوعی از انواع آن را که داد و ستد همراه بارباست، حرام گردانیده زیرا دادوستد (بیع) انجام نمی‌گیرد، مگر به روی نیازی و آن معاوضه و مبادله‌ای است عادلانه که زیان آشکاری در آن نیست، اما ربا صرفاً بهره‌برداری سوء از نیازمندی انسان گرفتار و درمانده است که هیچ عوضی در قبال آن وجود ندارد. رد این پندار آنان که بیع مانند ریاست با این تعبیر که: خداوند عز وجل بیع را حلال و ربا را حرام گردانیده است؛ برای قطع جدال و بگومگویی آنها و بیان سخنی فیصله‌کن در این رابطه است. بلی! تو تا آنجا که می‌خواهی میان بیع و ربا وجوه مشابهت را جست‌وجو کن، ولی سخن این است که آیا مؤمن هستی یا نه؟ پس اگر مؤمنی، شأن مؤمن آن است که بی‌هیچ جدال و بگومگویی خدای عزوجل را در تمام اوامر و نواهی‌اش اطاعت می‌کند و الا اگر پای دلیل و حجت هم در میان باشد، بدون شک، مفسد ربا و محاسن بیع و تجارت بر هیچ فرد عاقل و آگاهی پوشیده نیست، پس چگونه می‌گویند که بیع مانند ریاست؟

اما ابن‌کثیر می‌گوید: «این سخن مشرکان که (بیع مانند ریاست) به معنی قیاس ربا به بیع از سوی آنان نیست زیرا مشرکان به مشروعیت اصل بیعی که خداوند عز وجل آن را در قرآن مشروع گردانیده، اعتراف نداشتند و اگر این سخن آنان از باب قیاس می‌بود؛ باید می‌گفتند: انما الربا مثل البیع: همانا ربا مانند بیع است، درحالی‌که گفتند: انما البیع مثل الربا: بیع مانند رباست، پس چرا آن مباح و این حرام گردانیده شده؟». «پس هر کس اندرزی از جانب پروردگارش بدو رسید» که نهی از ربا از آن جمله است «و» بنابراین «از رباخواری بازایستاد» امر خدا عز وجل و اندرز وی را اجرا و اطاعت کرد و در برابر آن رام و فرمانبردار شد، پس «آنچه گذشته، از آن اوست» یعنی: او در رباخواریهای گذشته دوران جاهلیت خویش، مورد مؤاخذه نیست زیرا سودی که او در گذشته خورده، قبل از نزول حکم تحریم ربا بوده است «و کارش به خدا واگذار می‌شود» در بخشیدن گناهش و ساقط کردن بار تبعات گذشته از گردنش «و هر که به سودخواری بازگشت» یعنی: به معامله سود. یا: هر که به سوی این سخن بازگشت که خرید و فروش مانند ریاست؛ «انان اهل آتشد و جاودانه در آند» مراد از خلود و جاودانه ماندن در

آتش - در باره مؤمنانی که مرتکب این جنایت می‌شوند - ماندگار بودن در دوزخ به مدت دور و درازی است، نه برای همیشه.

ابن کثیر می‌گوید: «باب ربا بر بسیاری از دانشمندان از مشکل‌ترین ابواب است، چنان‌که عمر رضی الله عنه فرمود: آیه ربا از آخرین آیات قرآن کریم از نظر زمان نزول بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کردند و آن را برای ما به‌طور شافی بیان نفرمودند، پس هرآنچه را که شبهه‌ناک است فرو گزاید و به‌سوی چیزهایی روی آرید که شبهه‌ناک نیست». در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده‌است که فرمودند: «ربا هفتاد بخش است و آسانترین آن از نظر مجازات، همانند مجازات آن مردی است که با مادر خود هم‌بستر شود». هم‌او در حدیث شریف دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَأْكُلُونَ فِيهِ الرِّبَا. قَالَ: قِيلَ لَهُ: النَّاسُ كَلِمَةٌ؟ قَالَ: مَنْ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُمْ نَالَهُ مِنْ غِبَارِهِ: بَرِ مَرْدَمِ زَمَانِي مِىْ آيِدْ كِهْ دَرِ اَن رِبَا مِىْ خُورِنْد». راوی می‌گوید: از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که آیا همگی مردم در آن روزگار ربا می‌خورند؟ فرمودند: «هر کس از آنان که ربا نخورد، غباری از آن بدو می‌رسد».

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَاَ وَيُرِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ ﴿٣٧﴾

«خداوند ربا را نابود می‌سازد» یعنی رکت آن را در دنیا از بین می‌برد، هرچندکه بسیار هم باشد. یا کلاً آن را از دست صاحبش بیرون برده و مالش را پاک نابود می‌سازد. چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «إِنَّ الرِّبَاَ وَإِنْ كَثُرَ، فَإِنَّ عَاقِبَتَهُ تَصِيرُ إِلَى قَل: رِبَا هِرْچِنْد بَسِيَار بَاشَد، لِيَكِن سِرَانجَام اَن بَه كَمِي وَ كَاسْتِي مِى گَرَايِد».

«و» خداوند متعال «بر صدقات می‌افزاید» یعنی: در مالی که زکات و صدقات آن داده شده می‌افزاید، و در ثواب آن برکت نهاده آن را مضاعف می‌گرداند و برپاداش صدقه دهنده می‌افزاید، چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «هر کس پیمانهای از خرما را که از کار پاکیزه به‌دست آورده‌باشد - زیرا خداوند جل جلاله جز پاکیزه را نمی‌پذیرد - صدقه دهد، پس بی‌گمان خداوند جل جلاله آن را با دست بلاکیف راست خود پذیرفته سپس آن را برای صاحبش پرورش می‌دهد، همان طوری که یکی از شما کره اسب خود را پرورش

می دهد تا بدانجا که چون کوه بزرگ می شود». «و خداوند هیچ ناسپاس گناهکاری را دوست نمی دارد» یعنی: حق تعالی ناسپاس در دل و گنه کار در گفتار و کردار را دوست نمی دارد زیرا دوستی خدای عزوجل مخصوص توبه کاران و پاکیزگان از آلودگی هاست. در این آیه کریمه هشدار سخت و محکم بر کسانی است که ربا می خورند و می گویند: فرقی میان بیع و ربا نیست، که خداوند عز وجل با کلمه (کفار) به کفران و ناسپاسی آنها حکم نموده و در واقع اعلام داشته است که سودخواری از افعال اهل کفر است نه از اعمال اهل اسلام.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾

«به راستی کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و نماز برپا داشته و زکات داده اند، پاداششان نزد پروردگارشان است و نه بیمی بر آنهاست و نه آنان اندوهگین می شوند» خداوند متعال نماز و زکات را به یادآوری مخصوص گردانید - با آن که تعبیر (کارهای شایسته) شامل نماز و زکات نیز می شود - به خاطر اهتمام و عنایت به شأن این دو عبادت بزرگ زیرا این دو عمل، بزرگترین دو رکن عبادات عملی اسلام هستند. این آیه کریمه مقایسه و مقارنه ای است میان کفار و مؤمنان تا فرق میان این دو گروه آشکار شود.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٧٨﴾

آن گاه خداوند متعال بندگان مؤمن خویش را به رعایت تقوی فرمان داده و آنان را از آنچه که سبب دوری از رضایش می شود نهی می کند: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند بترسید و بازمانده ربا را» که در نزد دیگران باقی مانده «رها کنید» و واگذارید «اگر واقعا مؤمنید» پس ایمان شما مستلزم آن است که از اوامر الهی امتثال نموده و از نواهیش اجتناب کنید.

این آیه کریمه اموال ربایی را که هنوز رباخواران آنها را قبض نکرده‌اند، ابطال نموده و گرفتن آنها را حرام نموده است.

فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِنْ تُبْتُمْ فَلَكُمْ زُؤْمٌ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

«و اگر چنین نکردید» و آنچه را از ربا باقی مانده رها نکرده و از آن پرهیز ننمودید «پس با خبر باشید به جنگی از جانب خدا و رسولش» یعنی: در آن صورت، خدا و رسولش به شما اعلام جنگ می‌دهند. بنابراین، بر زمامدار مسلمین است که به رباخواران اعلام جنگ دهد تا آن که از ربا دست بردارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس به رباخواری پایدار باشد و از آن دست نکشد، بر امام مسلمین لازم است تا او را به توبه فرا خواند، اگر توبه کرد و دست کشید، چه بهتر، در غیر این صورت، گردش را بزند». بنابراین، خوردن ربا و عمل به آن از گناهان کبیره است «و اگر توبه کردید» یعنی: از ربا «پس اصل مالهایتان از آن شماست» که آن را می‌گیرید «نه شما ستم می‌کنید» بر بدهکاران خود با گرفتن سود مازاد بر اصل رأس‌المال «و نه بر شما ستم می‌شود» از سوی آنان، با تأخیر و امروز و فردا کردن و کم دادن اصل مال. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خطبه حجه‌الوداع فرمودند: «آگاه باشید! هر ربایی که در جاهلیت بود، از ذمه شما برداشته شده است و برای شماست اصل اموالتان، نه ستم می‌کنید و نه بر شما ستم می‌رود».

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول از عکرمه روایت کرده است که گفت: این دو آیه کریمه درباره قبیله ثقیف نازل شد و ثقیفیان بعد از نزول آن گفتند: ما را تاب جنگ با خدا و رسولش نیست. پس توبه کردند و فقط اصل اموالشان را از بدهکاران گرفته و از سود آن چشم پوشیدند.

وَإِنْ كَانَتْ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَىٰ مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

«و اگر بدهکار تنگدست بود» و مالی را نیافت تا بدان وام خویش را بپردازد «پس لازم است مهلت دهید تا» هنگام «گشایش» و توانگری وی. مفاد این آیه کریمه عام است درباره تمام کسانی که بدهکارند «و اگر بدانید؛ بخشیدن آن برایتان بهتر است» یعنی: برای شما بهتر است که وام را از آنان که به راستی قدرت پرداخت ندارند، کاملاً ساقط نمایید و صرفاً به دادن مهلت به آنها اکتفا نکنید. در حدیث شریف آمده است: «هر کس دوست دارد که خداوند عز وجل او را در سایه عرش خویش جای دهد - در روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست - پس باید بر تنگدست آسان بگیرد، یا اصلاً وام را بر او ببخشد».

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: بنی‌عمروبن‌عمیر که اموالی را برای بنی‌مغیره به سود داده بودند، به آنان گفتند: اصل اموالمان را بدهید و ما از شما سودی نمی‌خواهیم، ولی بنی‌مغیره در پاسخ آنان گفتند: ما هم‌اکنون تنگدست هستیم و چیزی برای پرداختن نداریم، پس به ما مهلت دهید تا میوه‌ها به دست‌آید. اما بنی‌عمرو تقاضایشان را نپذیرفتند. این بود که خداوند متعال این آیه کریمه را نازل نمود.

وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

«و از روزی بترسید که در آن به سوی خداوند بازگردانده می‌شوید» و آن روز مردن است «سپس به هرکسی جزای هرکاری که کرده است، به تمامی داده می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود» ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آخرین آیه قرآن که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، همین آیه: ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ...﴾ بود و در میان نزول آن و رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط سی‌ویک روز فاصله بود». در این باره روایات دیگری چون نه شب، هفت شب، سه شب یا سه ساعت نیز آمده است. همچنین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که در این حدیث شریف فرمودند: «در امت‌های پیشین تاجری بود که به مردم قرض می‌داد و چون تنگدستی را می‌دید، به خدمتکارانش می‌گفت: از او درگذرید، شاید خدای عزوجل از ما درگذرد. پس خدای عزوجل (به فرشتگان)

فرمود: ما از این شخصی که از مردم درمی‌گذشت، به گذشت نمودن سزاوارتریم، پس از وی در گذرید».

خلاصه احکام بیان شده در آیات مبارکه (۲۷۵ - ۲۸۱) متضمن پنج موضوع است:

۱- جواز انواع دادوستد.

۲- تحریم ربا و محکومیت سخت رباخواران.

۳- مهلت دادن به بدهکار تنگدست.

۴- پاداش ایمان و عمل شایسته.

۵- و امر به تقوی.

ربا بر دو نوع است:

۱- ربای نسیه. ۲- ربای افزوده. ربای نسیه یا در وام است، یا در دادوستد. صورت آن در وام این است که مقدار معینی از مال برای مدت محدودی به وام‌داده شود؛ به این شرط که در صورت تمديد مدت، بر اصل مبلغ افزوده شود و این همان نوع ربایی است که در زمان جاهلیت متعارف بود. این نوع از معامله ربوی هم اکنون نیز در سیستم‌های بانکی رایج است. مثال ربای نسیه در معاملات و دادوستدها: فروختن یک کیلو از گندم به یک کیلو و نیم به این شرط است که مثلاً بعد از دو ماه به فروشنده پرداخت شود و چنان‌که گفتیم، این نوع ربا به اتفاق حرام است.

اما ربای افزوده در دادوستدها و معاملات این است که: مال معینی با شرط افزودن یکی از دو عوض بر دیگری، در حال نقداً فروخته شود، چون فروش یک کیلو خرما به دو کیلو. که این نوع ربا نیز حرام است. ربای افزوده در وام این است که: مثلاً کسی صد درهم وام به دیگری می‌دهد، به این شرط که سال آینده دویست درهم از وی بازستاند. که این نیز حرام است. پس با توجه به این که آیات کریمه به قید ربای نسیه مقید گردانیده نشده و به طور مطلق ذکر گردیده‌اند، لذا بر حرمت تمام معاملات ربوی - اعم از ربای نسیه رایج در جاهلیت و انواع ربای مرسوم فعلی - دلالت می‌کنند، چنان‌که بر تحریم مصالحه میان وام‌دهنده و بدهکار در وام مدت‌دار بر مقداری کمتر از اصل وام، نیز دلالت می‌کنند، چرا که این هم به معنی ربای جاهلیت می‌باشد. مثالش این است

که کسی از دیگری مبلغ هزار دینار تا مدتی معین طلبکار است، پس با بدهکار به مبلغ پانصد دینار به طور نقد مصالحه می‌کند. گفتنی است که از انواع ربا، فروش وام به وام می‌باشد، که این نیز حرام است.

باید دانست که از نظر جمهور فقها - از آن جمله ائمه مذاهب چهارگانه - حرمت ربا به شش نوع معینی که در حدیث شریف ذیل ذکر شده محدود و منحصر نمی‌باشد، بلکه حرمت آن به هر چیزی که علت ربا در آن موجود باشد، تسری می‌یابد. آن حدیث شریف این است: «طلا در برابر طلاست، نقره در برابر نقره، گندم در برابر گندم، جو در برابر جو، خرما در برابر خرما، نمک در برابر نمک، مثل در برابر مثل، برابر با یک‌دیگر، دست به دست، اما چون این اجناس مختلف شد، معامله کنید هرگونه که خواهید، به شرط این که دادوستد باشد». یعنی: جنس و بها بلافاصله معاوضه و قبض گردد.

از نظر جمهور فقها، چون عقد ربا باطل است، لذا فسخ آن نیز واجب می‌باشد، ولی احناف عقد ربا را فاسد می‌دانند، پس از نظر آنان، ربا ساقط می‌گردد، اما اصل بیع صحیح است. بنا بر مذهب ابوحنیفه، مالک و شافعی، بدهکاری که مدعی ورشکستگی مالی است، باید زندانی شود تا ورشکست بودن وی مدلل و ثابت گردد^۱.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنُمُ بَيْنَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَآكُتُبُوهُ وَلْيَكُتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكُتِبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكُتُبْ وَلْيَمْلِكِ الَّذِينَ عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِينَ عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُونَ أَنْ يُعْطُوا هُوَ فليُكْتَبَ لَهُ بِالْعَدْلِ وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَأَمْرَانِ مِنْ تَرْضُونَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْمَعُوا أَنْ تَكُتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلٍ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكُتُبُوهَا

^۱ در مورد علت تحریم ربا و زیانهای فردی و اجتماعی آن؛ نگاه کنید به تفسیر المنیر، ترجمه فارسی (۱۳۴/۳).

وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَلَنْتَهُمُ فَسُوقُكُمْ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمُكُمْ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٨٢﴾

این آیه کریمه که به آیه «تداین» معروف است، با (۱۷۲) کلمه و (۵۷۹) حرف، بلندترین آیه قرآن کریم می‌باشد.

«ای مؤمنان! اگر تا می‌عادی مقرر با یکدیگر به دین معامله کردید». «عین» در نزداعراب عبارت از مالی است که حاضر باشد و «دین» مالی است که غایب باشد. از قید: (تا می‌عادی مقرر)، استدلال شده است به این که: قید نکردن زمان در معاملات مدت‌دار جایز نیست و مخصوصاً زمان معامله «سلم» باید معین باشد. «سلم»، یا «سلف» فروش نسبه به نقد است و «سلف» بر وام نیز اطلاق می‌شود. آری! اگر با یکدیگر به وام و قرض معامله کردید، پس باید «آن را بنویسید» یعنی: معامله دین را با زمان و سررسید آن بنویسید زیرا نوشتن چنین معامله‌ای، به دفع هر نوع نزاع و قطع ریشه هر نوع خلافی میان طرفین معامله، کمک شایانی می‌کند «و باید نویسنده‌ای» صورت معامله را «براساس عدالت میان شما بنویسد» این دستوری است به طرفین عقد معامله دین که: باید نویسنده‌ای را انتخاب کنند که در قلب و قلم وی، طرفداری و تمایلی به نفع یکی از جانبین عقد و به زیان دیگری وجود نداشته باشد، بلکه نویسنده باید در بین طرفین معامله جویای حق و عدالت باشد «و هیچ نویسنده‌ای نباید از نوشتن» سند عقد تداین «خودداری کند، همان‌گونه که خداوند او را آموزش داده است» با این فرموده خود که: نوشته‌اش باید براساس عدالت باشد. یا معنی این است: باید او به همان شیوه‌ای بنویسد که خداوند ﷻ از نویسندگی به او آموخته است، لذا در نوشتن بخالت نکرده و در آن کوتاهی نرزد «و کسی که وام بر عهده اوست، باید» به نویسنده آنچه را که باید بنویسد «املا کند و نویسنده بنویسد و از خدا که پروردگار اوست پروا کند و چیزی از آن نکاهد» و از آنجا که موضوع گواهی و شهادت، بر این اقرار بدهکار که دین بر ذمه‌اش ثابت است، بنا می‌گردد لذا حق تعالی وی را به املا و دیکته کردن مطلب و مضمون مربوطه بر نویسنده و رعایت تقوی در آنچه که به او دیکته می‌کند دستور داد و او را از کاستن از اصل مقدار وام در اقرارش

نهی کرد. بعضی گفته‌اند: بلکه نهی از کاستن متوجه نویسنده است «پس اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه بود» سفیه: کسی است که به سبب سفاهت و کم عقلی، نمی‌تواند در مال به درستی تصرف کند «یا» اگر کسی که حق بر ذمه اوست «ضعیف بود» ضعیف: پیرمرد سالمند و خرف، بچه خردسال، شخص گنگ، یا کسی است که توانایی تعبیر و بیان را به‌طور باید و شاید ندارد «پس ولی او باید با عدالت املا نماید» یعنی: از جای افراد ناتوان یاد شده، باید اولیا و اوصیاءشان، یا شخص مترجمی، املا و دیکته کند «و دو شاهد از مردانتان را بر آن گواه بگیرید» یعنی: دو مرد مسلمان را که بر سند دین (بدهکاری) گواهی دهند، فرا خوانید و آنان را گواه بگیرید. بنابراین، شاهدگرفتن بر عقد «مداینه» واجب است. بعضی گفته‌اند: شاهدگرفتن مستحب است و در آغاز امر واجب بود، اما با آیه بعدی: ﴿فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فليؤدِّ الْأَدَى...﴾، وجوب آن منسوخ گردید.

«پس اگر دو مرد حاضر نبودند، یک مرد را با دو زن گواه بگیرید از آن گواهانی که می‌پسندید» گواهی دادن آنها را، به سبب دیانت و عدالت ایشان. گفتنی است که یک مرد و دو زن، کمترین حد نصاب شهادت در این معامله است. و علت گرفتن دو شاهد زن این است «که اگر یکی از آنها فراموش کرد، آن دیگری به یادش آورد» یعنی: اگر یک زن فراموش کرد، زن دیگر به یادش آورد زیرا برخلاف مردان، چنین وضعی بر زنان عارض می‌شود و چه بسا که یک بخش از شهادت را این یکی فراموش کند و بخش دیگری را آن یکی، لذا هریک از آن دو، می‌تواند در یادآوری مطلب به رفیق خود کمک کند. فراموشی از شهادت، فراموش کردن جزئی از آن و به یاد آوردن جزء دیگری است «و چون گواهان فرا خوانده شوند» یعنی: چون گواهان برای ادای شهادتی که قبلاً متحمل آن شده‌اند، فرا خوانده شوند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: چون به منظور دریافت و قبول شهادت، فراخوانده شوند «نباید خودداری ورزند» از ادا، یا قبول شهادت «و ملول و ناراحت نشوید از این که آن را» یعنی: بدهی را «چه اندک باشد، چه بسیار تا میعاد آن بنویسید» زیرا چه بسا نظر به بسیار بودن معامله و امگیری و

وامدهی، یا بسیار بودن مقدار آن، از نوشتن آن خسته و دل‌تنگ شوید، پس نباید از این کار غفلت کنید.

سپس خداوند متعال به این امر تأکید بیشتری نموده و می‌فرماید: «این نوشتن شما نزد خدا عادلانه‌تر» و صحیح‌تر و در حفظ و نگه‌داشت مفاد عقد، مؤثرتر «و برای شهادت درست‌تر» یعنی: بر اقامه شهادت، شما را یاری کننده‌تر و از نظر محکم‌کاری، مفیدتر است «و برای این که دچار شک نشوید» به احتیاط «نزدیک‌تر است» زیرا نوشتن سند در معامله مدت‌دار، هر نوع شک و شبهه‌ای را از آن معامله برطرف می‌سازد «مگر آن که داد و ستد نقدی باشد» با حاضر بودن هر دو عوض، یعنی هم کالا و هم بهای آن «که آن را میان خود» دست به دست «دستگردان می‌کنید» مراد از آن: معاملات پایاپای و دست‌به‌دست است، که «در این صورت، بر شما گناهی نیست که آن را ننویسید، و» اما «چون دادوستد کردید، بر آن گواه بگیرید» یعنی: به هر حال، اگر در تجارت و معامله پایاپای، نوشتن لازم نیست، گرفتن گواه لازم است. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: هرگاه دادوستد کردید - هر نوع دادوستدی - چه پایاپای باشد و چه مدت‌دار، بر آن گواه بگیرید. خاطر نشان می‌شود که نزد جمهور فقها، امر در اینجا بر ارشاد و استحباب حمل می‌شود نه بر وجوب. نقل است که ابن عمر رضی الله عنهما چون معامله نقدی می‌کرد، گواه می‌گرفت و چون به نسبه معامله می‌کرد، آن را می‌نوشت.

«و هیچ نویسنده و گواهی نباید زیان رسانده شود» یا زیان برساند، با تحریف و تبدیل و زیاد و کم کردن در نوشتن یا گواهی. یا معنی این است: نباید طرفین عقد بر نویسنده و گواهان زیان برسانند، به این که آنان را هنگامی برای نوشتن سند یا قبول و ادای شهادت فراخوانند که به کار مهمی از مهمات خویش مشغولند، پس نباید در هنگام فراخوانی شان بر آنها سخت بگیرند و در صورتی که تأخیری از آنها در این جوابگویی به وجود آید، یا این که از جایی دور به حضور در جلسه شهادت یا کتابت فراخوانده شوند، نباید به آنها رنج و آزاری برسانید «و اگر چنین کنید» و به گواهان، یا نویسنده آزار و زیان برسانید، یا گواهان و نویسنده به طرفین معامله زیان برسانند «پس این» کار «از نافرمانی شماست» یعنی: در این صورت، از طاعت حق به نافرمانی آن روی

آورده‌اید «و از خدا پروا کنید» در امر و نهی وی «و خدا» بدین‌گونه در این آیات و غیر آن از آیات خویش «به شما آموزش می‌دهد» آنچه را که به دانستن آن نیاز دارید «و خدا به هر چیزی داناست» از جمله به حقایق امور و مصالح و عواقب آنها زیرا علم وی به تمام کائنات محیط است و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند.

﴿ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهْنَ مَقْبُوضَةٌ ۖ إِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِيَ مِنْ أَمْنَتِهِ وِلَا تَكْفُرُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْفُرْ فَإِنَّهُ إِثْمٌ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾

«و اگر در سفر بودید» و معامله مدت‌دار انجام دادید. و هرچند فقط بر سفر تصریح شد، اما هر عذر دیگری - همچون عذر سفر - نیز مشمول این حکم است «و نویسنده‌ای نیافتید، پس باید رهنی بگیرید» رهن: عبارت است از وثیقه‌ای که بدهکار (راهن) به طلبکار (مرتهن) می‌دهد که هرگاه پس از سررسید معین، وام خویش را نپردازد، طلبکار بتواند حق خویش را از جنس مورد رهن به‌دست‌آورد. جمهور فقها بر آنند که در رهن، «قبض» یعنی دریافت گروی، یاب‌اصطلاح «عین مرهونه» شرط و معتبر بوده و «رهن» جز با گرفتن «عین» آن تمام نمی‌شود. اما امام مالک بر آن است که گرو نهادن (ارتهان)، با ایجاب و قبول صحیح می‌شود، هرچند در آن قبض عین هم صورت نگیرد. بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت می‌کنند که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نمودند درحالی که زره ایشان در نزد یهودی - در برابر مقداری از جو که برای خوراک خانواده‌شان گرفته بودند - در گرو بود». پس بنابر این سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، گروی در حضرنیز جایز است.

«و اگر برخی از شما برخی دیگر را امین دانست» یعنی: اگر طلبکار، بدهکار را برحق خویش امین دانست و لذا از وی گروی نگرفت، یا مورد وام را نوشت و وثیقه‌ای ترتیب نداد «پس آن‌کس که امین شمرده شده» یعنی: بدهکار «باید امانت‌وی را بازپس دهد» یعنی: وامی را که بر ذمه وی است باید به طلبکار بازپس دهد. وام را «امانت» نامید؛ بدان جهت که در آن طلبکار، وامدار را در مالی که به وی داده است و

در قبال آن رهنی نگرفته و وثیقه و گواهی نخواست، امین گردانیده است «و باید از خداوند که پروردگار اوست، پروا کند» یعنی: وامدار نباید چیزی از حق طلبکار را انکار نماید. شعبی در تفسیر آن می‌گوید: «اگر همدیگر را امین دانستید، پس باکی نیست که عقد معامله مدت‌دار را ننویسید، یا بر آن گواه نگیرید». بنابراین تفسیر، این آیه کریمه ناسخ وجوب شاهدگرفتن در عقد مدت‌دار است «و شهادت را پنهان نکنید» آن‌گاه که برای ادای شهادت فراخوانده می‌شوید «و هر که آن را کتمان کند، قلبش گناهکار است» یعنی: او شخص فاجری است که از افتادن در معصیت خدا ﷻ پروایی ندارد زیرا ممکن است با کتمان شهادت وی، حق صاحب حق ضایع شود. حق تعالی قلب را مخصوصاً گناهکار نامید؛ زیرا اولاً: قلب، محل پذیرش شهادت است، ثانیاً: اگر قلب گناه کرد، دیگر اعضا از آن پیروی می‌کنند «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، داناست» و چیزی از امور شما بر او پنهان نیست.

موضوع این دو آیه کریمه: مستند ساختن معاملات مدت‌دار و وامها به سه وسیله نوشتن سند (قولنامه)، گواه‌گرفتن و گرو نهادن است. ملاحظه می‌کنیم که معاملات و داد و ستدهای مدت‌دار در این دو آیه، بر سه نوع معرفی شده‌اند:

۱- معامله با نوشتن قولنامه و سند و گواه‌گرفتن.

۲- معامله با سپردن گروی دریافت شده.

۳- معامله بر اساس اعتماد مطلق طرفین عقد به یکدیگر.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آیه کریمه مخصوصاً درباره معاملات (سلم) نازل شده است». یعنی سبب نزول آیه «سلم»، اهالی مدینه بوده‌اند، پس هر چند که سبب نزول این دو آیه کریمه خاص است، ولی موارد و مصادیق آنها عام بوده و همه معاملات مدت‌دار (نسیه) را در بر می‌گیرد.

باید دانست: حکمت در احکامی که خدای عزوجل در این دو آیه کریمه بدانها امر فرموده؛ حفظ روابط دوستی در میان مردم و جلوگیری از بروز کشمکش‌هایی است که در میان آنان بر محور مسائل مالی بروز می‌نماید و به قطع روابط میان آنها می‌انجامد.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ

يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٨٤﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و اگر آنچه در دلهاى خود دارید» از شر و بدى و تصميم بر آن «آشكار يا پنهان كنيد، خداوند شما را بر آن محاسبه مى كند، آن گاه هر كه را بخواهد مى آمرزد و هر كه را بخواهد عذاب مى كند و خداوند بر هر چيزى تواناست» يعنى: خداوند ﷻ بندگان را محاسبه مى كند؛ هم بر آنچه كه آشكار سازند و هم بر آنچه كه در ضمير و اندرونشان - از امورى كه بر آنها حساب و بازپرسى مترتب مى شود - پنهان دارند؛ همچون كتمان شهادت، شك، نفاق، تكذيب در دين و مانند آن. اما چنانچه بنده در دل با خود بگويد كه: فلان وفلان گناه را انجام مى دهم، ولى در عمل مرتكب آنها نشود، پس او بخشوده است، به دليل اين حديث شريف: «إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ لِهَذِهِ الْأُمَّةِ مَا حَدَّثَتْ بِهِنَّ أَنْفُسُهُنَّ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ: هَمَانَا خَدَاوَنَدُ ﷻ بَرَايِ اَيْنِ اَمْتِ اَنْچِه رَا كِه دَر دَرُونِ خُودِ حَدِيثِ كُنَد، اَمْرِيذِه اَسْت تَا اَن گاه كه به آن سخن نگويند يا بدان عمل نکنند». ابن عباس مى گويد: «چون اين آيه كريمه نازل شد، مسلمانان سخت بي قرار شدند زيرا وسوسه اى كه در نهاد انسان خطور مى كند، از توان و اختيارش خارج است، از اين رو، كار محاسبه به سخن و عمل وابسته شد نه به حديث نفس و قصد درونى».

در روايت ابوهريره رضي الله عنه آمده است: چون اين آيه كريمه بر رسول خدا ﷺ نازل شد؛ اين معنى بر اصحابشان سنگين آمد، پس به محضر آن حضرت ﷺ آمدند و گفتند: يا رسول الله! پيش از اين به اعمالى مكلف شده بوديم كه تاب و توان آنها را داشتيم؛ مانند نماز، روزه، جهاد، صدقه و... اما اکنون كه خدای عزوجل اين آيه كريمه را نازل فرموده، ما تاب و توان آن را نداريم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «آيا مى خواهيد همان سخنى را بگويد كه اهل كتاب قبل از شما گفتند: سمعنا وعصينا: شنيديم و نافرمانى كرديم! نه چنين نكنيد، بلكه شما بايد بگويد: سمعنا وأطعنا غفرانك ربنا وإليك المصير».

پس چون مسلمانان این را گفتند... خداوند متعال با نزول آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا...﴾ حکم این آیه کریمه را منسوخ گردانید.

هرچند که ظاهر این روایت بر منسوخ بودن این آیه به آیه ما بعدش: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...﴾ دلالت می‌کند - همان‌گونه که برخی از مفسران صحابه و تابعین از آن چنین فهمیده‌اند - لیکن قول راجح آن است که این آیه کریمه منسوخ نیست و مراد از این سخن ابوهریره رضی الله عنه که: «خداوند آن را منسوخ ساخت» نیز این است که حق تعالی آنچه را که مایه نگرانی اصحاب بود، از خاطرشان دور ساخت، پس آیه: ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ...﴾ ناسخ آن نه، بلکه واضح‌کننده مفاد آن می‌باشد. حدیث یادشده نیز این معنی را روشن می‌سازد. همچنین حدیث شریف زیر که ابن‌کثیر آن را از بخاری و مسلم نقل نموده است: «قال الله! إذا همَّ عبدي بسيئة فلا تكتبها عليه، فإن عملها فاكتموها سيئة، وإذا همَّ بحسنة فلم يعملها فاكتموها حسنة، فإن عملها فاكتموها عشرًا - وفي رواية - كتبها الله عنده عشر حسنات إلى سبعمئة ضعف إلى أضعاف كثيرة: رسول خدا ﷺ فرمودند: خدای عزوجل فرمود؛ چون بنده من قصد گناهی نمود، آن را به زیان وی ننویسد، ولی اگر قصد خود را عملی کرد، بر او یک گناه بنویسد و چون به کار نیکی قصد نمود، اما آن را عملی نکرد، برای وی یک ثواب بنویسد و اگر آن را عملی کرد، برای وی ده ثواب بنویسد - در روایت دیگری آمده است - خداوند آن کار نیک را در نزد خود، از ده نیکی تا هفتصد برابر و تا مراتب بسیار بیشتری، می‌نویسد».

خلاصه این که: خدای سبحان هرچند محاسبه و بازپرسی می‌کند، لیکن کسی را جز در آنچه که در حوزه توان اوست عذاب نمی‌کند و وسوسه‌های درونی از توان انسان خارج است.

ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ
 أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٦٨﴾

چون خدای سبحان در سوره مبارکه «بقره» احکام بسیاری را بیان کرد، در پایان آن، عظمت مقام سبحانیت خود را با آیه: ﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ...﴾ تبیین نموده و پس از آن، تصدیق پیامبر خود ﷺ و تصدیق مؤمنان را به تمام این احکام و اعتقادات مطرح می‌کند و می‌فرماید: «پیامبر بدانچه از جانب پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده است» یعنی: پیامبر خدا ﷺ به تمام احکام و اعتقاداتی که در این سوره ذکر شد، تصدیق و باور نموده است، همچنین «مؤمنان همگی، به خدا و فرشتگان ایمان آورده‌اند» یعنی: ایمان آورده‌اند که فرشتگان وجود دارند و بندگان مکرّم الهی و واسطه میان او و انبیایش در فروآوردن پیامهایش می‌باشند («و» ایمان آورده‌اند «به کتابهای وی» زیرا این کتابها دربرگیرنده برنامه‌ها و قوانینی هستند که بندگان به وسیله آنها خدای عزوجل را بندگی می‌کنند («و» ایمان آورده‌اند «به پیامبرانش» زیرا ایشان مبلغان پیامهای الهی برای بندگان هستند. و مؤمنان می‌گویند: «میان هیچ‌یک از فرستادگانش فرق نمی‌گذاریم» در این که فرستاده الله ﷻ و مبلغ شریعت اویند و برخی را بر برخی دیگر در این امر برتری نمی‌دهیم، پس چنان نیست که به برخی از پیامبران ایمان داشته و منکر رسالت برخی دیگر از آنان گردیم «و می‌گویند» یعنی: پیامبر و مؤمنان که «شنیدیم و اطاعت کردیم» یعنی: پروردگارا! با شنوایی‌هایمان پیامهای تو را دریافته و با ادراکمان آنها را فهمیده و به آنچه که در آنهاست گردن نهادیم و دعوت تو را اجابت گفتیم، پس «پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم» یعنی: آمرزشت را بر ما فروریزان! «و بازگشت به سوی توست» با حشر و نشر در روز قیامت.

لَا يَكْلِفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ
 أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لِطَاقَةِ
 لَنَا بِهِ ۗ وَاعْفُ عَنَّا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٣٨١﴾

«خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانایی اش مکلف نمی سازد» تکلیف: امر نمودن به چیزی است که در آن مشقت و سختی وجود دارد. وسع: طاقت و توان است «هر کس هر چه نیکی کند، به سود او» است و پاداش آن مربوط به خود وی است «و هر چه بدی کند، به زیان اوست» و باید پیامدهای آن را خودش متحمل شود زیرا مسئولیت، فردی است. و نیز مؤمنان می گویند: «پروردگارا! اگر فراموش کردیم، یا به خطا رفتیم، بر ما مگیر». در حدیث شریف آمده است: «چون مؤمنان این دعا را خواندند، حق تعالی فرمود: به تحقیق که اجابت کردم. پس گناه خطا و فراموشی را از آنان برداشت.»

علما اتفاق نظر دارند بر این که: گناه در حال خطا و فراموشی از ذمه مؤمن برداشته است، چنان که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند ﷻ از امت من در سه چیز در گذشته است: از خطا و فراموشی و این که [در سخن یا عمل] مجبور به انجام کار حرامی گردند». «پروردگارا! بار گرانی بردوش ما مگذار، همچنان که بر پیشینیان ما گذاشتی» اصر: تکلیف سنگین و کار دشوار و سخت است. آیه کریمه به اصحاب ﷺ تعلیم می دهد که از خدای سبحان بخواهند تا از تکالیف سنگینی که بر دوش امتهای قبلی نهاده، بر دوش آنها نگذارد هرچند تاب و توان آن را هم داشته باشند، چنان که بر بنی اسرائیل سخت گرفت و تکالیفی چون قتل نفس در توبه و قطع موضع نجاست در پاک ساختن جامه را بر آنان وضع کرد.

«پروردگارا! آنچه تاب و توان آن را نداریم، بر دوش ما مگذار» مراد از آن: تکالیف شاقه ای است که انسان به آسانی تاب و تحمل آنها را ندارد. در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنفیة السمحة: به دین حق گرای آسان برانگیخته شده ام». پروردگارا! «و از ما در گذر» در آنچه که میان ما و توست - از تقصیرات و لغزشهای ما - که تو به

آنها داناتری «و بر ما بیامرز» آنچه را که در میان ما و بندگان توست، پس بدیها و اعمال زشتان را بر آنان آشکار نگردان. یعنی بر گناهانمان قلم عفو بکش و آنها را بپوشان «و بر ما رحمت آور» یعنی: بر ما - با رحمتی از جانب خویش - در آینده کار ما نیز تفضل نما پس به توفیق خویش ما را دریاب و ما را دیگر در گناه در نیفگن «تو مولای مایی» یعنی: توحامی و مددکار و سرور و سالار مایی و ما غلامان و چاکران تو هستیم «پس ما را بر گروه کافران پیروز گردان» زیرا از حق مولی است که غلامان و بندگان را نصرت دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدای متعال به دنبال هر دعایی از این دعاها فرمود: به تحقیق که اجابت کردم».

آری! حق تعالی امت محمد ﷺ را به چیزی از خطا یا فراموشکاری مؤاخذه نمی کند، تکالیف سنگینی را که بر دوش امتهای قبلی نهاده بود بر دوش آنان نهاده، احکامی که تاب و تحمل آن را ندارند بر آنها وضع نکرده، از آنان در گذشته، آنان را آمرزیده و مشمول رحمت بی کران خویش گردانیده و بر خدانشناسان پیروشان ساخته است - که ستایش مخصوص پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما راجع به فضیلت این سه آیه آخر سوره بقره آمده است: رسول خدا ﷺ چون آخر سوره بقره و آیه الکرسی را می خواندند، می خندیدند و سپس می فرمودند: «أعطيتهما من كنز الرحمن تحت العرش: این دو را از گنجی که در زیر عرش رحمان است، داده شده ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «من قرأ بالآيتين من آخر سورة البقرة في ليلة كفتاه: هر کس دو آیه آخر سوره بقره را در شبی بخواند، این دو آیه کریمه او را بسنده است». یعنی: دافع هر شر و بلائی از اوست. احادیث وارده در فضل این دو آیه کریمه بسیارند. ابن جریر می گوید: «چون آیه ﴿إِنَّمَا أَمْرُ الرَّسُولِ بِمَا أُنزِلَ...﴾ بر رسول خدا ﷺ نازل شد، جبرئیل عليه السلام به رسول خدا ﷺ گفت: همانا خدای عزوجل تو و امت را به نیکوترین وجه ستوده است، لذا از او بخواه که خواستهات اجابت می شود. پس رسول خدا ﷺ چنین درخواست نمودند: ﴿لَا يَكْفُرُ اللَّهُ نَفْسًا...﴾ تا به آخر آیه...»

خلاصه احکام سه آیه فوق این است:

- ۱- ایمان تجزیه پذیر نیست و مؤمن باید به تمام آنچه که خدای عزوجل وحی و ابلاغ نموده و به برحق بودن تمام رسالت‌های آسمانی ایمان داشته باشد.
- ۲- ایمان مستلزم اطاعت است.
- ۳- اسلام دین سهولت و آسانی است و پیروان خویش را در حد توان آنها مکلف گردانیده، نه بیش از آن.
- ۴- مسئولیت، فردی است و هیچ کس بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد.
- ۵- گناه و مؤاخذه، از دو حالت خطا و فراموشی، برداشته شده است.

﴿سوره آل عمران﴾

مدنی است و دارای (۲۰۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «آل عمران» نامیده شد که داستان خانواده عمران پدر مریم و شرح رخداد تولد عیسی: در آن بیان شده است. سوره بقره و آل عمران مشترکا به نام «زهرآوین» نیز نامیده می‌شوند زیرا این دو سوره، بسان دو نور روشنگر؛ خواننده خویش را با فروغ هدایتبخش خویش، به سوی حق و حقیقت رهنمون می‌گردند. یا بدان جهت که خواننده این دو سوره، در روز قیامت از نوری تمام برخوردار می‌شود. یا به سبب آن که هر دو سوره، متضمن اسم اعظم خداوند عز و جل هستند.

این سوره اجماعاً مدنی است.

ابن ابی حاتم، ابن جریر طبری، ابن اسحاق و ابن منذر در بیان سبب نزول آغاز این سوره تا آیه هشتاد و سوم آن گفته‌اند: این آیات درباره وفد (هیأت نمایندگی) نصاری نجران نازل شد که در سال نهم هجری همراه با شصت سوار به مدینه آمدند و چهارده تن از اشراف آنان، از جمله رئیس، وزیر و اسقف‌هایشان نیز در میانشان بودند. آنها با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره عیسی علیه السلام و عقاید نصرانی خویش مناظره کردند، همان بود که این آیات نازل شد و سیمای حق و حقیقت را از میان‌پندارهای باطلشان، نمایان گردانید.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره و سوره بقره - به‌طور مشترک - احادیثی روایت شده است که بخشی از آنها در آغاز سوره «بقره» نقل شد، از آن جمله این حدیث شریف به روایت مسلم از نواس بن سمران رضی الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «در روز قیامت، قرآن و اهل آن که در دنیا به آن عمل می‌کردند، آورده می‌شوند، درحالی که سوره‌های بقره و آل عمران، پیشاپیش آنها قرار دارند».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام الله بسیار بخشنده و بسیار مهربان

الف لام میم

«الف. لام. میم» خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف در آغاز سوره‌ها، داناتر است. سخن پیرامون حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ

«الله؛ جز او معبودی نیست، حی قیوم است» تفسیر «حی» و «قیوم»، در سوره «بقره/آیه ۲۵۵» گذشت. همچنین در آنجا گفتیم که این آیه کریمه و آیه الکرسی حامل اسم اعظم خداوند جل جلاله می‌باشند.

نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ

ای محمد صلی الله علیه و آله! خداوند جل جلاله «این کتاب را» یعنی: قرآن را «به حق» یعنی: به راستی و به حجت غالب «بر تو نازل کرد، درحالی که مصدق است» یعنی: موافق است با «آنچه که پیش از آن می‌باشد» از کتب آسمانی «و تورات و انجیل را فرود آورد» بر موسی و عیسی علیهما السلام. تورات: کلمه عبری به معنی شریعت است و مشتمل بر پنج سفر می‌باشد که عبارت‌اند از: سفر تکوین، سفر خروج، سفر لاوین، سفر عدد و سفر تشنیه اشتراع. و به آن «عهد قدیم» نیز می‌گویند. انجیل: کلمه یونانی است که به معنی «تعلیم جدید»، یا «بشارت» است و آن را «عهد جدید» نیز می‌نامند و مشتمل بر سیرت مسیح صلی الله علیه و آله و برخی از تعالیم وی می‌باشد.

مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَأَنْزَلَ الْفُرْقَانَ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤﴾

«پیش از آن» یعنی: حق تعالی تورات و انجیل را پیش از نازل کردن قرآن فرود آورد «برای هدایت مردم» یعنی: برای هدایت تمام بشریت در زمان رسالت خود آن پیامبران عليهم السلام. یادآور می‌شویم که امت ما نیز به پیروی از آن بخش از شرایع آسمانی سابق که منسوخ نگردیده است، مکلف هستند به شرط آن که در قرآن یا سنت صحیح، از آن امور بر وجه تأیید و اثبات آنها ذکر کرده باشند «و فرقان را نازل کرد» فرقان: قرآن کریم است. یعنی کتابی که در مورد حقیقت امر عیسی عليه السلام و غیر آن از امور، جداکننده حق از باطل می‌باشد «کسانی که به آیات خدا کفر ورزیدند، بی‌تردید عذابی سخت در پیش دارند و خداوند غالب» و «صاحب انتقام» سخت و بزرگی «است» برای آنان که آیات او را تکذیب و پیامبرانش را انکار می‌کنند. نعمت: مجازات است. مردم می‌گویند: «فلانی از فلانی انتقام گرفت»؛ آن‌گاه که به سبب جرم سابقش، او را به کیفر برساند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٥﴾

«هرآینه هیچ چیز بر خدا پوشیده نمی‌ماند، نه در زمین و نه در آسمان» و از جمله آنچه که بر وی پوشیده نمی‌ماند، ایمان مؤمنان و کفر کافران است. آسمان و زمین را مخصوصاً یاد کرد زیرا حس بشری از محدوده آنها به عوالم دیگر فراتر نمی‌رود.

هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦﴾

«اوست کسی که شما را آن‌گونه که می‌خواهد در رحمها صورتگری می‌کند» از پسر و دختر، زیبا و زشت، سیاه و سفید، بلند و کوتاه، و نیز شکل دادن به اعضا؛ اعم از چشم و گوش و بینی و غیر آن از اندامها و همین گونه، آفرینش طبایع، اخلاقیات، حامل‌های وراثتی و غیره «هیچ معبودی جز آن توانای حکیم نیست» که در ملکش غالب و در آفرینش و صنعش، صاحب حکمت است.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
 زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ
 يَقُولُونَ ءَأَمْتَابِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٧﴾

«اوست کسی که کتاب» قرآن «را بر تو نازل کرد که بخشی از آن آیات محکم است» محکم: آیه‌ای است که به سبب وضوح و روشنی‌اش احتمال بیش از یک وجه تفسیری را ندارد، لذا صرف توجه به آن، مفید فهم معنی مورد نظر از آن می‌باشد، پس در آن امکان تغییر و تحریف از معنی و وجه حقیقی آن وجود ندارد» آنها ام‌الکتاب اند» یعنی: آیات محکم، اصل و اساس قرآنند که مبنا و تکیه‌گاه آن قرار می‌گیرند پس هرآنچه که به ظاهر با آیات محکم مخالف باشد، به سوی آنها برگردانده می‌شود تا وجه و معنی حقیقی آن دانسته شود. ابن‌کثیر می‌گوید: «آیات محکم؛ حجت پروردگار، پناهگاه بندگان و دفع‌کننده دشمنانند که هرگز از آن معانی‌ای که برای آنها وضع شده‌اند، قابل تحریف و تغییر نمی‌باشند». «وبخش دیگر متشابهات است» متشابه: آیه‌ای است که امکان دگرگون ساختن و تحریف و تأویل در معنی آن وجود دارد و این تشابه، یا از خفا و عدم واضح بودن معنی مراد، یا وجود احتمالات متعدد در آن و یا تردد در میان چند وجه تفسیری ناشی می‌شود، همچون حروف مقطعه اوایل برخی از سوره‌ها. قرطبی می‌گوید: «متشابه چیزی است که خداوند عَلَّمَ علم آن را به خودش منحصر گردانیده و کسی از مخلوقاتش را بر آن آگاه نساخته است، همچون وقت برپایی قیامت و مانند آن از امور غیب».

علت وجود آیات متشابه در قرآن کریم - با علم به این که قرآن به عنوان هدایتگر مردم نازل شده - همانا متمایز ساختن مؤمنان راستین از افراد سست ایمان و روشن ساختن فضیلت راسخان در علم، یعنی کسانی است که در آیات الهی‌اندیشه، تدقیق و پژوهش می‌کنند و از کژروی در قرآن می‌پرهیزند.

«اما آنان که در دل‌هایشان زیغ است» زیغ: میل و انحراف از حق است. آری! آنان «برای فتنه‌جویی» یعنی: فتنه‌انگیزی و گمراه کردن مردم در دینشان و پوشانیدن حقیقت بر آنان «و در طلب تأویل آن» یعنی: طلب تأویل آیات متشابه بر وجهی که

دلخواهشان و موافق با مذاهب فاسدشان است «از متشابه آن پیروی می کنند» یعنی: به تشابهات قرآن چنگ می زنند و به وسیله آنها در مؤمنان شک و تردید برانگیخته و آن تشابهات را در بدعتی که بر آن قرار دارند، دلیل و تکیه گاه خویش می گردانند «حال آن که تأویل آن» آیات متشابه «را جز خداوند و راسخان در علم نمی دانند» یعنی: راسخان و ریشه داران در علم نیز، تأویل تشابهات را می دانند، در حالی که: «می گویند: به آن ایمان آوردیم» یعنی: به همه قرآن - اعم از محکم و متشابه آن - ایمان آوردیم «همه از جانب پروردگار ما است» یعنی: از آنجا که همه قرآن از بارگاه پروردگار متعال است، پس اختلافی در آن نیست بنابراین، ما به همه آن ایمان داشته، متشابه آن را که احتمالات متعددی دارد، به سوی محکم آن که احتمالی جز حق را ندارد، برمی گردانیم وارجاع می دهیم و بدین وسیله است که معنی مراد از متشابه نیز بر ما روشن می شود. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «من از کسانی هستم که تأویل تشابهات را می دانند». سخن ابن عباس رضی الله عنه عین حقیقت است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «در حق وی چنین دعا کردند: **اللهم فقهه في الدين وعلمه التأويل: خدایا! او را در دین فقیه و دانا کن و تأویل را به او بیاموز.**»

به قولی دیگر، معنای: **(وَمَا يَكْمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ...)** این است: تأویل متشابه را جز خدا جل جلاله هیچ کس دیگر، حتی راسخان و ثابت قدمان در علم هم نمی دانند. بنابراین قول، در قرائت، بر کلمه «الله» وقف می شود و در این صورت، عبارت: **(وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...)** جمله مستأنفه مستقلی است که معنی آن چنین می شود: «راسخان در علم می گویند: ایمان آوردیم به این که متشابه از بارگاه خداوند جل جلاله است و ما معنی و تأویل آن را نمی دانیم». بر اساس این قول؛ مراد از متشابه: مسائلی چون وقت برپایی قیامت، ماهیت روح و مانند آن از اموری است که بشر آنها را نمی داند «و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از راسخان در علم مورد سؤال قرار گرفتند، در پاسخ فرمودند: «**مَنْ بَرَّتْ يَمِينَهُ، وَصَدَّقَ لِسَانَهُ وَاسْتَقَامَ قَلْبَهُ وَمَنْ عَفَّ بَطْنَهُ وَ**

فرجه، فذلک من الراسخین فی العلم: کسی که به راستی و درستی سوگندخورد، زبان او راست گوید، قلب او مستقیم باشد و کسی که عفت را در شکم و فرج خود نگاه دارد، او از راسخان در علم است». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه کریمه را تلاوت نمودند، آن‌گاه فرمودند: «چون کسانی را دیدید که در قرآن مجادله می‌کنند، آنان همان کسانی هستند که در این آیه کریمه مورد نظر خداوند ﷻ می‌باشند [یعنی فتنه‌گرند] پس از آنان حذر کنید». همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوامامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا «در تفسیر: (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَبَهَ مِنْهُ) فرمودند: «هم الخوارج: آن (منحرفان کج رو) خوارج اند». ابن کثیر می‌گوید: «این حدیث، اگر هم حدیث موقوف - یعنی سخن صحابی باشد - معنی آن صحیح است زیرا اولین بدعتی که در اسلام پدید آمد، فتنه خوارج بود».

حق تعالی در آیه دیگری قرآن را تماما محکم معرفی نموده است: (كُنْتُ أَهْكُمْتُ آيَاتِهِ) «این کتابی است که آیات آن تماما محکم گردانیده شده است» [هود / ۱]. مراد از آن این است که قرآن کلامی است بر حق، دارای الفاظی فصیح و معانی‌ای صحیح که در آن هیچ عیب و نقصی وجود ندارد. در آیه دیگری تمام قرآن متشابه معرفی شده: (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا) «خداوند بهترین کلام را نازل فرمود که تماما متشابه است» [زمر / ۲۳]، به این معنی که برخی از آیات قرآن با برخی دیگر در زیبایی، راستی، هدایت‌گری و سالم بودن از تناقض، متشابه و همانند است، لذا معنی این دو آیه کریمه با آیه مورد بحث ما در اینجا در تضاد نیست و میان آیات هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد.

این آیه کریمه درباره نصارای نجران نازل شد که می‌گفتند: «خداوند وقتی از خودش در قرآن سخن می‌گوید، صیغه جمع: «نحن: ما»، و «انا: ما» را به کار می‌برد، و این ضمائر برای جمع‌اند، لذا خداوند سوم سه خداست». پاک و برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند. پس خدای متعال آنان را به برگردانیدن این موارد به سوی آیات محکم

خویش دستور داد، چون آیه: (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) (بگو: الله یگانه است)، و آیه: (إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ) (جز این نیست که خداوند یگانه است).

رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٨﴾

سپس خداوند متعال از راسخان در علم چنین خبر می‌دهد: آنان چون پیروان متشابه و کژروان از راه راست را می‌بینند، چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! پس از آن که ما را هدایت کردی» به سوی حق «دل‌هایمان را دستخوش انحراف نگردان» یعنی: دل‌هایمان را با پیروی نمودن از متشابهات منحرف نگردان، چنان‌که دل‌های کسانی که از متشابهات پیروی می‌کنند، منحرف گردیده است. در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ این دعا را بسیار می‌خواندند: «یا مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك: ای گرداننده دلها! دلم را بردینت پایدار بدار». «و رحمتی» بزرگ و وسیع فقط «از جانب خود بر ما ارزانی دار، هرآینه تو خود بخشنده‌ای» و برای هرکس که خواهی، بخششی فراوان عنایت می‌کنی. در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب رضی الله عنه از عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ چون شبانگاه از خواب بیدار می‌شدند؛ این دعا را می‌خواندند: «لا إله إلا أنت سبحانك، أستغفرک لذنبی، واسألك رحمتك، اللهم زدني علما ولا تزغ قلبي بعد إذ هديتني، وهب لي من لذنك رحمة، إنك أنت الوهاب»^۱.

رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّكَ اللَّهُ لَا يُخَلِّفُ أَلِمِعَادَ ﴿٩﴾

همچنان راسخان در علم چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! تو گردآورنده مردمانی» یعنی: برانگیزاننده و زنده‌کننده و گردهم آورنده آنانی «در روزی» یعنی: برای حساب

^۱ ترجمه: خدایا! جز تو معبودی نیست، پاکی تورااست، از تو برای گناهانم آمرزش می‌خواهم و از تو رحمتت را می‌طلبم، خدایا! بر علم من بیفزای، قلبم را منحرف نگردان و به من از جانب خودت رحمتی ببخش، همانا تو بسیار بخشنده‌ای.

روزی «که هیچ شکی در آن نیست» که همانا روز قیامت است و در وقوع آن و وقوع حساب و جزا در آن، هیچ شکی نیست «قطعا خداوند در وعده خلاف نمی‌کند» یعنی: ای معبود برحق من! وفا به عهد لایق شأن توست و در این امر شکی نیست. این دعا خود می‌رساند که هم و غم راسخان در علم، کار آخرت و فکر و سودای آن است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ هُمْ وَقُودُ النَّارِ ﴿١٠﴾

«در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، اموال و فرزندانشان چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع نمی‌کند» یعنی: اموال و فرزندانشان نمی‌توانند در نزد خداوند عز وجل سودی به آنان رسانده و آنان را از عذاب الهی نجات دهند «و آنان خود، هیزم جهنم‌اند» یعنی: آتش‌انگیز جهنم‌اند که جهنم با سوختن آنها شعله‌ور می‌شود.

كَذَّابٍ آلَ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١١﴾

«همانند شیوه آل فرعون» یعنی: شیوه و عادت آنان همچون عادت و شیوه فرعونیان و چگونگی رفتار آنان با موسی علیه السلام است، و چنان‌که اموال و اولاد فرعونیان نتوانست برای آنان کاری بکند، همچنین اموال و فرزندان اینان نیز نمی‌توانند برایشان کاری از پیش ببرند «و» نیز شیوه و عادت آنان همچون عادت «کسانی» است «که پیش از آنان» یعنی پیش از فرعونیان «بودند» از امتهای کافرو خدانشناس «که آیات ما را دروغ شمردند، پس خداوند آنان را گرفت» یعنی: باجزاهای مهلک مجازاتشان کرد «به گناهانشان» که از جمله این گناهان، یکی هم دروغ انگاشتن آیات الهی بود «و خدا سخت کیفر است».

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا سَعْتٌ وَلَٰكِن سَوْفَ يُعْذَبُونَ وَتُحْشَرُونَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١٢﴾

«به کسانی که کفر ورزیده‌اند بگو» مراد از آنان یهود، و به قولی: مشرکان مکه‌اند. آری! به آنان بگو: «به‌زودی مغلوب خواهید شد» در دنیا «و» سپس در آخرت «در

دوزخ محشور می شوید و چه بدجایگاهی است» دوزخ. سپاس بر خدای عزوجل که این تهدید خویش را با کشتن بنی قریظه، جلای وطن کردن بنی نضیر، فتح خیبر، تحمیل جزیه بر سایر یهود و پیروزکردن مسلمانان در بدر، عملی گردانید.

قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِتْنِ الْأَقْتَابِ فَتَةً تَقْتُلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَى كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأْيَ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٣﴾

ای یهودیان! «قطعا در برخورد میان آن دو گروه» مسلمانان و مشرکان که در روز بدر باهم رودررو شدند؛ «برای شما نشانه‌ای است» بزرگ که بر صدق و راستی این امر دلالت می کند که حق تعالی عزت دهنده دین و یاری دهنده پیامبرش و برافرازننده دعوت و رسالت وی می باشد، پس ای یهودیان! شما باید از روزی چون روز بدر حذر کنید تا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنچه را بر سر مردم مکه آورد، بر سر شما نیاورد، روزی که در آن «گروهی در راه خدا می جنگیدند و دیگر» گروه «کافر بودند که مسلمانان آن کافران را به چشم» یعنی: با دیدی روشن و آشکار، بی هیچ گونه ابهامی «دو برابر خویش می دیدند». مشرکان در بدر سه برابر مسلمانان بودند، پس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنان را در دید مسلمانان اندک - دوبرابر - نشان داد تا دل‌هایشان قوی گردد - با عنایت به این امر که قبلا به مسلمانان اعلام شده بود که صد تن از ایشان بر دویست تن از کفار غالب می گردند - «و خدا هر که را بخواهد، به نصرت خویش تأیید می کند» یعنی: کسانی را که اراده تأیید و تقویتشان را داشته باشد، نصرت می دهد و از جمله این نصرت؛ تأیید اهل بدر با اندک دیدن شمار نیروهای دشمن بود «یقینا در این امر» یعنی: در اندک دیدن شمار بسیار مشرکان «عبرتی است» و موعظه‌ای بزرگ «برای اولی الابصار» یعنی: برای صاحبان بینشهای نافذ که از آنچه می بینند، درس عبرت می گیرند، پس ای یهودیان! آیا شما از این امور عبرت نمی گیرید تا ایمان آورید؟

ابن کثیر می گوید: «اگر کسی گفت که وجه جمع نمودن میان این آیه کریمه و آیه (۴۴) از سوره «انفال» چیست که در آنجا خداوند متعال می فرماید: «وآن گاه که آنان را - چون رو در رو شدید - در چشم شما اندک نمود و شما را نیز در چشم آنان اندک نمود

تا خداوند کاری را که کردنی بود، به انجام رساند؟ می‌گوییم: آن کم نمایاندن مسلمانان در چشم مشرکان در حالتی بود، و این بسیارنمایاندن در حالت دیگری. از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیات (۱۲ - ۱۳) روایت شده است که فرمود: چون اهل بدر به آن پیروزی شگرف دست یافته و به مدینه بازگشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یهودیان را در بازار بنی قینقاع گردآورده و خطاب به آنان فرمودند: «ای گروه یهود! اسلام آورید پیش از آن که خداوند جل جلاله آنچه را که به قریش رسانید به شما نیز برساند». ولی آنان در پاسخ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد! به خود مغرور نشو که چند نفری از قریشیان را کشتی، آنها کارناآزموده و بی تجربه بودند و به فنون رزم آشنایی نداشتند، سوگند به خدا که اگر با ما بجنگی، می‌دانی که ما مرد میدانیم و می‌دانی که تاکنون به رزم‌آورانی چون ما رویارو نشده‌ای! پس خدای متعال این آیات را نازل فرمود.

**زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْمَنْطَرِ الْمَقْنَطَرِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ
وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَعَآبِ**



«دوستی شهوات برای مردم آراسته شده» یعنی: خداوند متعال، شهوات را در چشم مردم - به منظور آزمایش و امتحانشان - آراسته است. یا آرایش‌دهنده شیطان است که با برانگیختن مردم به سوی شهوات، آنان را از واجبات و تکالیفشان غافل می‌گرداند. این شهوات عبارت‌اند از: تمام خواستنی‌ها و آرزوهای نفسی‌ای که مفرح قلب‌اند و قلب از آنها احساس لذت و خوشی می‌نماید. «از جمله» آراسته شده برای شما دوستی «زنان و پسران» زنان را در رأس این خواستنی‌ها ذکر فرمود، به سبب کثرت اشتیاق و تمایل نفسهای مردان به سوی آنان. و پسران را به یاد آوری مخصوص گردانید نه دختران را زیرا محبت دختران عام و فراگیر نیست. در حدیث شریف آمده است: «ما ترک بعدی فتنه اضر علی الرجال من النساء: بعد از خود، فتنه‌ای زیانبارتر از زنان را بر مردان سراغ ندارم». اما اگر هدف از محبت به زنان، پاکدامنی و توالد و تناسل فرزندان شایسته باشد؛ این امر مطلوب، بلکه مستحب است، چنان‌که در حدیث شریف آمده

است: «الدنيا متاع وخير متاعها المرأة الصالحة»: دنیا همه متاع است و بهترین متاع آن، زن شایسته می‌باشد. «و» برای مردم آراسته شده، محبت «قناطیر مقنطره از زر و سیم» قناطیر: جمع قنطار و هر قنطار صد رطل است، و مراد از آن مال هنگفت و بسیار می‌باشد. مقنطره: یعنی به مقادیر زیاد مضاعف گردانیده شده. از سعید بن جبیر رضی الله عنه نقل شده است که مراد از آن، صد هزار دینار می‌باشد. یادآور می‌شویم که به هنگام ظهور اسلام، صد مرد سرمایه‌دار از مقنطرها در مکه وجود داشتند. «و» برای مردم آراسته شده «اسبان مسومه» یعنی: اسبانی که در چراگاهها و مراتع رها شده‌اند. یا مسومه: یعنی نشانه‌گذاری شده با نشانه‌ای که به وسیله آن از دیگر اسبان تمییز داده می‌شوند «و» برای مردم آراسته شده «محبت چهارپایان» که عبارت‌اند از: شتر و گاو و گوسفند «و محبت زراعت» یعنی: مزارع، که شامل خود زمین و کشت آن می‌شود. «این همه بهره زندگانی دنیاست» یعنی: آنچه ذکر شد، تماما بهره‌های گذرای زندگانی دنیاست که فنا می‌شود و باقی نمی‌ماند «و» حال آن که «فرجام نیکو» که می‌ماند و جاودانه است «نزد خداست».

باید دانست که هدف آیه کریمه قطعاً این نیست که انسان را از محبت معتدل شهوات که امری فطری است باز دارد، به دلیل این که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ) (ای محمد! بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش بیرون آورده و روزی‌های پاکیزه را حرام گردانیده؟) «اعراف / ۳۲». پس آنچه منع شده؛ افراط و زیاده‌روی در محبت شهوات و گرفتار شدن در گردونه آن است، به گونه‌ای که با طغیان شهوات، دین و وظایف دنیوی و آخرتی انسان به فراموشی سپرده شود. عبارت: (زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ) نیز مستدعی پلیدی و منفور بودن شهوات نیست، بلکه این تعبیر، بیانگر طبیعت این شهوات است، پس مطلوب آن است که بندگان خدا ﷻ شهوات را در جایگاه طبیعی آن قرار دهند، به گونه‌ای که دل‌بستگی به آن سبب طغیان علیه ارزشهایی نشود که در عرصه وجود از

شهوات گرامی تر و برترند. بنابراین، اسلام نیازهای فطری را به رسمیت می‌شناسد و در صدد سرکوب غرایز نیست.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «خدای متعال طبعاً محبت این چیزها را در دل انسان قرار داده و در این امر هزاران حکمت وجود دارد؛ از آن جمله این‌که: اگر طبیعت انسان به طرف این چیزها مایل نبود، نظام جهان به هم می‌خورد زیرا در آن صورت چه کسی نیاز داشت که زحمت کشاورزی و کارگری و صنعت‌گری را متحمل شود، یا تمام مساعی خویش را در تجارت مبذول دارد.

آبادی و بقای جهان در این نهفته است که محبت این اشیا در طبیعت انسان ایجاد شود تا او خود درصدد تهیه و جمع‌آوری آنها برآید، کارگر صبح هنگام با این فکر از خانه بیرون می‌آید که مقداری پول به دست آورد، ثروتمند با این اندیشه خانه را ترک می‌کند که قدری پول صرف کرده کارگری بیاورد تا از او کار بگیرد، تاجر، وسایل لوکس تهیه کرده در انتظار مشتری می‌نشیند تا سرمایه‌ای ببندد و مشتری نهایت سعی خود را به کار می‌برد تا با پولی که دارد، اسباب و وسایل مورد نیاز خود را خریداری کند، اگر اندکی تأمل شود، همین علایق دنیوی است که همه را از خانه‌هایشان بیرون آورده است و نظام تمدن جهان را براساس اصولی منظم و مستحکم قرار داده است.

حکمت دیگر این است که اگر میل و محبت نعمتهای دنیوی در قلب انسان قرار نداشته باشد، نمی‌تواند طعم نعمتهای اخروی را درک کند و نه به آنها تمایل داشته باشد، پس چه نیازی دارد که درصدد انجام اعمال نیک باشد تا بهشت را کسب نماید و از اعمال بد پرهیز کند تا از دوزخ نجات یابد.

حکمت سوم که در اینجا بیشتر مورد توجه است، این است که محبت این اشیا طبعاً در دل انسان ایجاد شده تا از او امتحان گرفته شود که چه کسی در محبت آنها غرق شده و آخرت را فراموش می‌کند و چه کسی بر حقیقت گذرا بودن و فانی بودن آن وقوف یافته و فقط به حد ضرورت و معقول به فکر آنها می‌باشد و آنها را در مسیر سعادت اخروی به کار می‌برد. چنان‌که در آیه (۷) از سوره «کَهِف» حکمت این تزیین به همین صورت بیان شده است: (إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا) (ما

آنچه را که بر روی زمین است برای زمین زینتی قرار دادیم تا مردم را مورد آزمایش قرار دهیم که چه کسی عمل نیک انجام می‌دهد).

ولی در بعضی از آیات، این نوع تزئین به شیطان نسبت داده شده؛ مانند آیه (۴۸) سوره «انفال»: (زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ) مراد از آن، تزئین چیزهایی است که شرعا و عقلا بد باشند، یا مراد آن درجه تزئین است که به سبب گذشتن از حدبد باشد و گرنه تزئین مباحات نه تنها بد نیست بلکه در آنها فواید بسیاری نیز وجود دارد، بنابراین، در بعضی آیات این تزئین صراحتاً به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ نسبت داده شده، همان‌طور که ذکر آن گذشت. شکی نیست که دائماً به فکر مسایل مادی بودن، روح و جان انسان را خسته می‌سازد و مهلت استفاده از دنیا را نیز از انسان سلب می‌کند و خود این، نوعی عذاب برای انسان است. بنابراین، تلاش در میدان امور دنیوی باید رعایت احکام الهی را همراه با اعتدال در نصب العین خود داشته و رستگاری دو جهان را مدنظر داشته باشد؛ لذا به کار بردن آن در راه‌های نادرست و یا زیاده روی در راه صحیح که به سبب آن انسان از آخرت غفلت ورزد، مایه هلاک است.

مولانای رومی چه قدر این مضمون را به‌طور عالی به نظم کشیده آنجا که می‌گوید:

آب‌اندر زیر کشتی پشتی است آب‌در کشتی هلاک کشتی است

متاع دنیا برای وجود انسان مانند کشتی‌ای است که اگر آب زیر آن باشد برایش مفید و یاریگر است، ولی اگر آب به درون کشتی راه یابد، غرق شدن و نابودی آن را به دنبال خواهد داشت!

آیه بعدی به‌همین حقیقت ناظر است:

﴿ قُلْ أَوْفَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿۱۵﴾

«بگو: آیا به بهتر از اینها» یعنی: به بهتر از این خواستنی‌ها و آرزومندیهای بی‌ارزش دنیوی «آگاهتان کنم؟» اینک آگاهتان می‌کنم؛ آن چیز بهتر این است: «برای آنان که

^۱ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین‌پور - با تلخیص.

تقوا پیشه کرده‌اند، باغهایی است که از فرودست آنها جویباران جاری است، جاودانه در آنند» چنان جاودانگی‌ای که مرگ و فنا به آن گزندی نمی‌رساند «و جفتهایی پاکیزه دارند» یعنی: همسرانی دارند که از پلیدیهای حیض و نفاس و دیگر پلیدی‌هایی که به همسران دنیایی عارض می‌گردد، پاکند «و» به‌طور مستمر «از خشنودی خداوند برخوردارند» که این برخورداری، ایشان را از دگرگون شدن نعمت ایمن و آسوده خاطر می‌گرداند «و خدا بر بندگانش بیناست» لذا، هر کس رابراساس استحقاق و برحسب ایمان و عملش پاداش و جزا می‌دهد. دلیل این که حق تعالی متقیان را به دریافت این نعمت برتر مخصوص گردانید این است که فقط آنان سزاوار این نعمت برتر می‌باشند.

آن‌گاه خداوند متعال بندگان با تقوایش را چنین توصیف می‌کند:

الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا أَمْنَا فَأَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَنَنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٦﴾

«آنان که می‌گویند؛ پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به تو و به کتابها و پیامبرانت «پس» به فضل و رحمت خویش «گناهان ما را بپامرز و ما را از عذاب دوزخ نگاهدار».

الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ ﴿١٧﴾

«آنان صابران» اند که بر طاعت خدا ﷻ و از محرمات وی شکیبایی و پرهیز می‌کنند «و صادقان» اند که نیتهای و دلها و زبانهایشان در آشکار و نهان راست و مستقیم است «و فرمانبرداران» خدایند که دلهایشان برای او خاشع و تپنده است «و آمرزش خواهان در سحرگاهان اند» و در فضیلت استغفار در اوقات سحر، احادیث بسیاری آمده است. بعضی می‌گویند: مراد از آن، نمازگزاران نماز بامداد یا نماز آخر شب‌اند. البته شروع اوقات سحر از هنگامی است که شب پشت می‌کند تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌نماید. در حدیث شریف آمده است: «ينزل الله تبارك وتعالى في كل ليلة إلى سماء الدنيا حين يبقى

ثلث الليل الأخير، فيقول: هل من سائل فأعطيه؟ هل من داع فأستجيب له؟ هل من مستغفر فأغفر له؟: خداوند متعال هر شب - آن گاه که یک سوم آخر شب باقی می ماند - به آسمان دنیا فرود می آید، پس می فرماید: آیا درخواست کننده ای هست که به او ببخشم؟ آیا دعاکننده ای هست که دعایش را اجابت کنم؟ آیا آمرزش خواهی هست که او را ببامرزم؟». استغفار: طلب آمرزش به زبان همراه با حضور قلب است زیرا خداوند متعال دعای کسی را که قلبش غافل است، نمی پذیرد. گفتنی است که نزد علمای سلف مراد از فرود آمدن حق تعالی فرود آمدنی است که سزاوار ذات وی است، بدون تعیین کیفیت و مکان. و هر چند قرطبی آن را به فرود آمدن فرشتگان حق تعالی تأویل کرده، ولی رأی اول راجح است.

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ



«گواهی داد الله» یعنی: بیان کرد و اعلام داشت و آگاهی داد؛ با آیات تکوینی و تشریحی و حجتهای روشن خود «که جز او هیچ معبودی نیست» پس حق تعالی با آنچه که بیان کرده و آنچه که آفریده، ما را به سوی وحدانیت خویش و این که فقط او معبود بر حق است، راهنمایی کرده است «و فرشتگان» نیز گواهی می دهند، که گواهی آنها، اقرار به وحدانیت الله ﷻ است «و صاحبان دانش» نیز گواهی می دهند. گواهی آنان به معنی ایمانشان به وحدانیت الله ﷻ و بیان این حقیقت به مردم با زبان است. و در این که خداوند ﷻ نام علما را با نام خود و نام فرشتگان خویش مقرون ساخته، فضیلتی بزرگ و فخر و شرفی سترگ برای اهل علم است. از زبیر بن عوام رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله در عرفه شنیدم که این آیه کریمه را تلاوت کردند، سپس در این حدیث شریف فرمودند: «ای پروردگار! من نیز بر این حقیقت از گواهان هستم». «همواره به عدل قیام دارد» یعنی: خداوند ﷻ در تمام امور به عدل قیام دارد، یا همواره برپادارنده عدل و داد است «جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست» در حدیث شریف آمده است: «هر کس به هنگام خواب این آیه کریمه

را بخواند، حق تعالی هفتاد هزار فرشته می‌آفریند که تا روز قیامت برایش طلب آمرزش می‌کنند».

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه در پاسخ سؤال دو تن از اسقف‌های شام نازل شد که به مدینه آمدند و از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بزرگترین گواهی و شهادت خدای عزوجل در کتابش چیست؟ و چون این آیه نازل شد، آن دو ایمان آوردند.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْوَعْدُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٩﴾

«در حقیقت، دین» مقبول و پذیرفته شده «نزد خدا همان اسلام است» و حق تعالی دینی غیر از آن را از احدی نمی‌پذیرد. آری! دین مورد رضای الهی اسلام است، یعنی این آیینی که مبتنی بر توحید حق تعالی است و انبیای عظام ﷺ پیام‌آور آن بوده‌اند و مورد اتفاق همه ایشان بوده است. کلمه «اسلام» در اینجا، دربرگیرنده ایمان نیز هست، از آن روی که اسلام؛ مشمول تصدیق، قول و عمل - هر سه - می‌شود «و کسانی که کتاب به آنان داده شده، با یک‌دیگر در دین خدابه اختلاف نپرداختند» یعنی: یهودیان در میان خود، نصاری در میان خود و بازیهودیان و نصاری در میان همدیگر، در امر دین به اختلاف نپرداختند «مگر پس از آن که علم برایشان آمد» علمی که دو کتاب آسمانی تورات و انجیل مشمول آن بود، که این علم، بر وجوب توحید باری تعالی و لزوم طاعت وی و تسلیم شدن به فرمانش صراحت دارد «آن هم به سبب بغیی که میانشان وجود داشت» یعنی: اختلاف یهود و نصاری در این حقیقت که آیا پیامبر خاتم ﷺ به حق پیامبر است یاخیر، همچنان اختلافشان در نبوت عیسی ﷺ و اختلافات دیگری که در میان خود داشته و دارند، فقط به سبب حسدی است که در میانشان وجود داشته و دارد، این اختلاف تا بدانجاست که یهودیان گفتند: نصاری برحق نیستند، و نصاری گفتند: یهودیان برحق نیستند. آری! همه این اختلافات به سبب دوری آنها از حق و به انگیزه کبر و خودخواهی و خودبرتربینی و حسد است «و

هر کس به آیات خدا کفر ورزد، پس بداند که خدا سریع الحساب است» و آنان را بسیار زود مجازات می کند.

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسَلْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعَنِ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ءَأَسَلْتُمْ فَإِنْ أَسَلْتُمْ
فَقَدْ أَهْتَكُوا وَإِنْ قَوْلُوا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠﴾

«پس» ای محمد ﷺ! «اگر با تو» درباره توحید باری تعالی «محاچه کردند» یعنی: جدال و مناظره کردند؛ با شبهات باطل و سخنان تحریف شده خویش «بگو: من روی خود را تسلیم خدا نموده‌ام» یعنی: دین و عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و رو به سوی او نموده‌ام. ذکر «وجه» به جهت شرف آن است، و وقتی چهره برای حق تعالی تسلیم بود، غیر آن به طریق اولی به او تسلیم است «و هر که مرا پیروی کرده» از مسلمانان، او نیز خود را تسلیم خداوند عزوجل نموده و نیت خویش را برای او خالص گردانیده.

«و به اهل کتاب و امیین بگو» امیین: یعنی قوم بی کتاب، که در اینجا مراد مشرکان عرب اند زیرا آنها کتاب آسمانی‌ای نداشتند که آن را بخوانند. آری! به آنان بگو: «آیا اسلام آورده‌اید؟» یعنی: برای شما برهانهای قاطع بسیاری آمده است که شما را به قبول اسلام وامی‌دارد، اینک آیا اسلام را پذیرفته و به موجبات آن عمل کرده‌اید، یا خیر؟ «پس اگر اسلام آورده‌اند، قطعاً هدایت شده‌اند» یعنی: به هدایتی که بی شک بهره‌ای بزرگ است، نایل گردیده و به رستگاری دنیا و آخرت رسیده‌اند «و اگر روی برتافتند» از قبول حجت «فقط رساندن پیام برعهده توست» یعنی: مسئولیت تو فقط رساندن پیام الهی به آنهاست و تو بر آنان مسلط نیستی، پس مبدا جانان را از حسرت خوردن بر عدم ایمانشان بفرسای «و خداوند به» امور و احوال «بندگان بیناست» لذا مطمئن باش که آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

این آیه کریمه و امثال آن از آیات، از آشکارترین دلایل بر عام بودن بعثت آن حضرت ﷺ به سوی تمام خلق است، چنان‌که کتاب و سنت در بیشتر از یک آیه

وحدیث بر آن دلالت دارند. در حدیث شریف آمده است: «بعثت إلى الأحمر والأسود: به سوی سرخ و سیاه [یعنی کافه خلق] مبعوث گردیده‌ام». همچنین در حدیث شریف آمده است: «پیامبران همه، مخصوصاً به سوی قوم خودشان فرستاده می‌شدند، اما من به سوی عموم مردم مبعوث گردیده‌ام».

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيَّ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٦١﴾

«کسانی که به آیات خدا کفر می‌ورزند و پیامبران را به ناحق می‌کشند» مراد از آنان در اینجا، مخصوصاً یهودیان اند که برخی از انبیای ماقبل عليه السلام را کشتند و به جان رسول اکرم ﷺ نیز سوء قصد نمودند «و می‌کشند کسانی را که به قسط» یعنی: به عدل و داد «امر می‌کنند از مردم» آنان آمران به معروف و ناهیان از منکرند که ظالم را از ظلم وی باز می‌دارند «پس آنان را به عذابی دردناک بشارت ده» بشارت: خبر سرور انگیز است و بکارگرفتن آن در خبر بد، به قصد تهدید، تحقیر و استهزاء آنهاست.

مبرد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «گروهی از بنی اسرائیل بودند که پیامبران به نزدشان آمده و آنان را به سوی خداوند ﷻ دعوت کردند، ولی آنان پیامبران را کشتند، سپس بعد از آن پیامبران، مؤمنان دیگری به مسئولیت دعوت قیام کرده آنها را به سوی دین خدا ﷻ فراخواندند، ولی ایشان را نیز کشتند. پس این آیات درباره آنان نازل شده است». مراد آیه؛ شرمسار ساختن یهودیان منحرف از راه حق تا روز قیامت و تهدید و سرزنش یهودیانی است که در زمان آن حضرت ﷺ به سر می‌بردند.

در حدیث شریف آمده است که ابو عبیده جراح رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ پرسید: «چه کسی در روز قیامت عذاب سخت‌تری دارد؟ فرمودند: مردی که پیامبری را، یا امر کننده به معروف و نهی کننده از منکری را کشته باشد. آن‌گاه این آیه کریمه راتلاوت کردند». یادآور می‌شویم که امر به معروف و نهی از منکر بر امتهای پیشین نیز واجب بود.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی که به معروف امر یا از منکر نهی می‌کند، او خلیفه خداست در زمینش و خلیفه رسول اوست و خلیفه کتاب اوست». باید دانست که از شروط امر کننده به معروف و نهی کننده از منکر - در نزد اهل سنت و جماعت - این نیست که حتما او از اهل عدالت باشد، بلکه این واجب عامی بر ذمه تمام مسلمانان است. همچنین مسلمانان بر این که تغییر دادن منکر بر هر کسی که بر آن توانست واجب می‌باشد، اجماع دارند. البته مراحل تغییر منکر را احادیث شریف معین ساخته است، ولی همه این احادیث، به قید استطاعت مقید می‌باشند. و باز هم ما در مورد امر به معروف و نهی از منکر، احکامی را در این تفسیر شریف - در آیات مربوطه آن - بیان خواهیم کرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَأْتِهِمُ النَّصِيرُ ﴿٢٢﴾

«همانانند که اعمالشان در دنیا و آخرت تباه شده است» یعنی: برای اعمال نیکی که آن کافران پیامبرکش حق ستیز در دنیا انجام داده‌اند، اثری باقی نمی‌ماند تا با آنان همچون اهل حسنات معامله شود، پس در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند و خواری و ذلت و پستی بر آنان رو نمود و در آخرت هم که مسلما حال و روزگار بدتری دارند «و برایشان هیچ یآوری نیست» که عذاب را از آنان دفع کند.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ تَوَلَّوْا فَرِيقًا مِّنْهُمْ وَهُمْ

مُعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب» تورات «داده شدند» آنان احبار و علمای یهود اند «که چون به سوی کتاب الله» یعنی: همان کتابی که از آن بهره‌ای داده شده‌اند «فراخوانده می‌شوند تا میانشان حکم کند، آن‌گاه گروهی از آنان به حال اعراض» از اجابت آنچه که به سوی آن فراخوانده شده‌اند «روی بر می‌تابند» در عین علم و آگاهی‌ای که از آن دارند و در عین این که به وجوب عمل به آن هم معترفند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَنْ نَمَسَّكَ النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَاتٍ وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

«این» روی گرداندنشان از قبول حکم حق تعالی «بدان سبب بود که آنان» برحسب پندار غلط خود «گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی معین به ما نمی‌رسد» و آن فقط همان مقدار اندکی است که ما گوساله را پرستیده‌ایم «و آنچه افترا می‌کردند» و به دروغ برمی‌ساختند «آنان را در دینشان فریفته کرده است» که از جمله آن، همین سخنی است که بیان شد، و از جمله آن، این سخنشان است که: ما فرزندان و دوستان خدا هستیم! پس آنان این دروغهای خود را راست پنداشتند و پیروانشان نیز، این دروغها را باور کردند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به منظور دعوت یهودیان به سوی خدا جل جلاله، به مدرسه دینی آنان رفتند و آنان را به سوی دین خدا جل جلاله دعوت کردند، در این هنگام نعیم بن عمرو و حارث بن زید خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد! تو بر کدامین دین و آیین هستی؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بر دین ابراهیم علیه السلام هستم». گفتند: آخر ابراهیم هم که یهودی بود! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر چنین است، پس تورات را بیاورید که در میان ما و شما داوری کند». اما آنان نپذیرفتند. آن‌گاه خدای عزوجل، آیات (۲۳ - ۲۴) از این سوره را نازل کرد و بعد از آن تهدیدکنان فرمود:

كَيْفَ إِذَا جَمَعْتَهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ وُوفِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

«پس چگونه خواهد بود» حالشان «آن‌گاه که آنان را در روزی که هیچ شکی در آن نیست» و هیچ آدم عاقلی در وقوع آن به خود شکی راه نمی‌دهد، که روز قیامت است «گرد آوریم؟» آنان باید بدانند که خواه ناخواه در دام آن روز گرفتار می‌شوند و با چنین حيله‌ها و دروغ‌پردازی‌هایی، نمی‌توانند آن را از خود دفع کنند. آری! در آن روز به آنان و امثالشان از کسانی که با خدا و رسولش سر ستیز داشته‌اند و با فریفته شدن به برساخته‌های خویش، بر خداوند متعال جرأت و جسارت ورزیده‌اند، روشن می‌شود که این دروغ‌بافی‌ها و حيله‌گریها به حالشان سودی نداشته و چون خدای سبحان آنان را

نزد خویش گردآورد و سؤال و حساب در میان آید، این اکاذیب نزد وی عذری قابل پذیرش نیست «و» چگونه خواهد بود حالشان در آن روز که «به هرکس جزای کردارش به تمامی داده شود و به آنان ستم نرود» با افزودن گناهی بر گناهانشان، یا کاستن چیزی از اعمال شایسته‌شان؟.

قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمَلِكَ مِنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ! در مقام تعظیم و شکر پروردگار خویش، درحالی که کار را همه به او سپرده و بر او توکل کرده‌ای «بارخدا، ای مالک ملک» یعنی: ای مالک جنس و حقیقت فرمانروایی «هرآن کس را که بخواهی، فرمانروایی می‌بخشی و از هرکه بخواهی فرمانروایی را می‌گیری، هرکه را بخواهی عزت می‌بخشی و هرکه را بخواهی خوار می‌گردانی، همه خیر» از روی آفرینش و تقدیر «به‌دست توست» نه به‌دست غیر تو «و تو بر هر چیز توانایی» و توانایی‌ات مطلق است. ابن‌کثیر می‌گوید: «در این آیه کریمه خدای سبحان پیامبر خویش ﷺ و امتشان را به‌سوی شکر نعمت خویش ارشاد و توجیه می‌کند زیرا او نبوت را از بنی‌اسرائیل گرفت و آن را به پیامبر قریشی عربی، فرستاده خویش به‌سوی انس و جن و خاتم الانبیاء علی‌الاطلاق ﷺ تفویض کرد و این پیامبر محبوب خویش را به ویژگی‌هایی مخصوص گردانید که به هیچ پیامبری از پیامبران داده نشده است، چون دادن علم صفات و شریعت خویش به آن حضرت ﷺ، آگاه ساختنش بر پاره‌ای از اخبار غیبی گذشته و آینده، آشکارساختن حقایق آخرت بر ایشان، منتشر ساختن امتشان در مشارق و مغارب زمین و غیر این از موهبت‌هایی که همه سزاوار شکر و سپاس اند».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ از خداوند متعال درخواست کردند تا فرمانروایی روم و فارس را به امتشان ببخشند، پس این آیه کریمه نازل شد.

تَوَلَّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتَوَلَّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ

تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٧﴾

همچنان بگو ای محمد ﷺ! پروردگارا! تو همانی که «شب را به روز و روز را به شب درمی آوری» یعنی: از درازی این می‌گاهی و بر کوتاهی آن می‌افزایی، آن‌گاه برابر می‌شوند، سپس از آن یکی می‌گاهی و بر این یکی می‌افزایی تا با هم تفاوت یابند، آن‌گاه بار دیگر آنها را میزان و برابر می‌گردانی، و این قانون ثابت در تمام فصلهای سال است، پس هر چه از یکی از آنها بکاهی، در دیگری می‌افزایی. بنابراین قانونمندی خداوند متعال است که زمان شب و روز در تمام ایام سال به‌طور ثابت (۲۴) ساعت است و این مقدار ثابت، در هیچ فصلی با فصل دیگر و در هیچ مکانی با مکان دیگر اختلاف ندارد «و زنده را از مرده بیرون می‌آوری و مرده را از زنده» یعنی: انسان ذی روح و زنده را از نطفه مرده بیرون می‌آوری، سپس نطفه مرده را از شخص زنده، همین‌گونه تخم را از مرغ بیرون می‌آوری و مرغ را از تخم، درخت خرما را از هسته آن بیرون می‌آوری، سپس هسته را از درخت خرما. بعضی گفته‌اند که معنی این است: مؤمن را از کافر بیرون می‌آوری و کافر را از مؤمن «و هر که را بخواهی، بی حساب روزی می‌دهی» یعنی: به او روزی‌ای فراخ و فراوان می‌بخشی. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اسم اعظم خداوند عز وجل که چون او را بدان بخوانند، دعایشان را اجابت می‌کند، در این آیه آل عمران است».

لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ

تَكْفُرُوا مِنْهُمْ نَفْسَهُ وَيَحْذَرُكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿٢٨﴾

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان با جمعی از انصار مدینه رابطه دوستی برقرار کرده بودند تا از این طریق، ایشان را از دینشان بر گردانند، در این میان جمعی از مسلمانان دلسوزانه به آن انصاریان گفتند: از این یهودیان مکار حذر کنید و از این پیوند دوستی بپرهیزید،

مبادا شما را در دیتان به فتنه در افکنند. اما آن انصاریان، نصیحت برادران دینی خویش را نپذیرفتند، همان بود که نازل شد: «مؤمنان نباید کافران را - به جای مؤمنان - به دوستی بگیرند» و با آنها مهر و محبت بورزند و قلبا به همیاری با آنان متمایل باشند «و هر که چنین کند» یعنی: هر که کافران را به جای مؤمنان به ولایت و دوستی بگیرد «در هیچ چیز از الله نیست» یعنی: او را از دوستی خداوند عز وجل هیچ بهره‌ای نیست، بلکه او در همه احوال خویش از حق تعالی بریده و او نیز از وی بیزاری جسته است «مگر آن که به نوعی از حذر کردن شر آنان رادفع کنید» یعنی: مگر آن که ظاهرا با زبانهایتان با آنان اظهار دوستی کنید، درحالی که دلهایتان از آنان ناراحت است، و این کار هم در صورتی مباح است که شما در میان کفار به حال استضعاف به سر برید و در برابر آنان تاب و توانی نداشته باشید.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در این آیه، خدای سبحان مؤمنان را از ملاطفت با کفار و گرفتن آنها به عنوان محرم اسرار به جای هم‌کیشان مؤمنشان نهی کرده. مگر در صورتی که کفار بر مؤمنان غالب باشند، ایشان از روی ناچاری می‌توانند در ظاهر امر با آنان اظهار لطف و محبت نموده اما در کار دین با آنها مخالفت ورزند». هم‌او می‌گوید: «تقیه به زبان عبارت است از این که: کسی به گفتن سخنی مجبور ساخته شود که آن سخن معصیت خدا عز وجل است، لذا از ترس مردم آن سخن را بر زبان می‌آورد، در حالی که قلبش به ایمان مطمئن است، چنین تقیه‌ای به وی زیانی در دین نمی‌رساند. ولی باید دانست که تقیه فقط به زبان است و چنین نباشد که تحت عنوان «تقیه»، دست به کشتن کسی دراز کند، یا خود را به گناهی بیالاید، که در این صورت معذور شناخته نمی‌شود». ابودرداء رضی الله عنه می‌فرماید: «إنا لنكشر في وجوه أقوام وقلوبنا تلعنهم: ما بر روی مردمی می‌خندیم، درحالی که دل‌هایمان آنان را لعنت می‌کند». «و خداوند شما را از خود» یعنی: از مجازات خود «برحذر می‌دارد» اگر کفار را در آشکار و نهان به دوستی و ولایت بگیرید «و بازگشت به سوی خداوند است» پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در بسیاری از آیات قرآن، مسلمانان به طور مجمل و مفصل از دوستی و موالات با غیر مسلمانان به شدت منع شده‌اند. مسلمانان ناآگاه از مطالعه چنین آیات صریحی، در این شبهه قرار گرفته‌اند که در دین مقدس اسلام هیچ‌گونه مجالی برای مدارا و حسن اخلاق با دگراندیشان وجود ندارد. از طرف دیگر؛ از بسیاری آیات قرآن، فرمانها و عملکرد پیامبر ﷺ، رفتار خلفای راشدین و صحابه کرام رضی الله عنهم چنان احسان و سلوک و اظهار همدردی و غمخواری با غیر مسلمین ثابت می‌شود که مانند آن را در میان هیچ‌یک از ملل جهان نمی‌توان یافت. پس اگر مسلمانان به طور سطحی قضاوت کنند، میان احکام و فرمانهای قرآن و سنت پیامبر ﷺ تعارض خواهند یافت؛ اما این تصورات نتیجه برخورد سطحی با تعالیم حقیقی قرآن است. اگر آیات قرآن را که مربوط به این موضوع است از مواضع مختلف جمع کرده و در آنها بیندیشیم، در آن صورت، نه برای غیر مسلمانان جای شکایتی باقی می‌ماند و نه در میان احادیث و آیات تعارضی مشاهده خواهد شد و این موضوع به گونه‌ای روشن خواهد شد که در آن فرق بین موالات، احسان، همدردی و غمخواری و حقیقت هر یکی معلوم گردد، و این‌که از آنها چه اندازه جایز و چه مقدار ناجایز است و آن که ناجایز است، وجوه و دلایل عدم جواز آن چه چیزهایی است.

اصل این است که تعلق و رابطه بین دو شخص یا دو گروه، دارای درجات متفاوتی است؛ یک درجه از تعلق، موالات قلبی یا محبت و مودت قلبی است که فقط مختص مؤمنان است و این گونه تعلق مؤمن با غیر مؤمن در هیچ صورتی جایز نیست.

درجه دوم مواسات است که به معنی همدردی و خیر خواهی و نفع رسانی است. البته این کار به غیر از کفار حربی‌ای که با مسلمانان بر سر پیکارند با سایرین جایز است.

در آیه هشتم از سوره «ممتحنه» تفصیل آن چنین بیان شده است: (لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقْتُلُوا فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوا مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ) (خدای تعالی شما را منع نمی‌کند از کسانی که با شما نمی‌جنگند در دین و بیرون نکرده‌اند شما را از خانه‌هایتان که با احسان و انصاف با آنان رفتار کنید).

سوم، درجه مدارا است که معنی آن خوش خلقی ظاهری و برخورد دوستانه است، که این با تمام غیر مسلمانان در مواردی جایز است، از جمله وقتی که مقصد از آن، فایده رساندن دینی باشد، یا آنان مهمان باشند، یا هدف، حفظ خود شخص از ضرر و شر آنها باشد، که مراد از آیه: (إِلَّا أَنْ تَكْفُرُوا مِنْهُمْ تَقْوَةً) در اینجا، همین درجه مداراست. یعنی: با کفار موالات جایز نیست مگر در حالی که بخواهید خود را از شر آنان حفظ کنید و چون مدارا صورتا موالات می‌باشد بنابراین، این مورد از حکم نهی از موالات با کفار مستثنی شده است.

چهارم، درجه معاملات است که با آنان تجارت یا اجاره یا پیمان کاری و معاملات صنعت و حرفه انجام شود. این نیز با غیر مسلمانان جایز است بجز موقعی که از آن معامله، ضرری به عموم مسلمانان برسد.

عمل رسول خدا ﷺ و خلفای راشدین و دیگر صحابه رضی الله عنهم گواه این مدعا است. بر همین اساس است که فقها فروش اسلحه به کفار حربی را ممنوع کرده و باقی معاملات را اجازه داده‌اند. اما به کار گرفتن کفار یا خود برایشان کار کردن، هر دو جایز است.

رسول خدا ﷺ که رحمه للعالمین است با غیر مسلمانان آنچنان احسان و همدردی و خوش رفتاری می‌نمود که نظیرش در جهان یافت نمی‌شود. سالی که در مکه مکرمه قحط سالی شد، پیامبر ﷺ به دشمنانی که آن حضرت رضی الله عنه را از وطن بیرون کرده بودند، کمک کرد و هنگامی که مکه مکرمه به دست پیامبر رضی الله عنه فتح شد و همه دشمنان مغلوب لشکریان اسلام شدند، همه را آزاد کرد و فرمود: «لا تثریب علیکم الیوم» یعنی شما امروز تنها بخشیده نمی‌شوید بلکه بر مظالم و جرایم گذشته خود نیز سرزنش نخواهید شد. وقتی آن حضرت رضی الله عنه در جنگ با دشمنان کسی را به اسارت می‌گرفتند، آن چنان با وی رفتار می‌کردند که کسی با اولاد خویش چنان رفتار نمی‌کند. کفار و مشرکین انواع آزار و شکنجه را به آن حضرت رضی الله عنه روا داشتند اما هیچ‌گاه ایشان به فکر انتقام‌گیری نیفتاد و هیچ‌وقت در حق آنان نفرین نکرد.

حضرت عمر فاروق رضی الله عنه برای ذمیان نیازمند غیر مسلمان مانند دیگر مسلمانان از بیت‌المال حقوق مقرر کرد. تاریخ گواه این مطلب است که خلفای راشدین و صحابه

گرام ﷺ چگونه با این قبیل افراد رفتار کرده‌اند؛ همه اینها در حد مواسات و مدارا و معاملات انسانی بود نه موالاتی که از آن نهی شده است.^۱ بعد از آن حق تعالی علم محیط خود به همه مخلوقات را بیان نموده می‌فرماید:

قُلْ إِنْ تَحْفَظُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ بُنْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٩﴾

«بگو» ای محمد ﷺ «اگر آنچه را در سینه‌های شماست» از دوستی و همدلی باطنی با کفار، یا غیر آن از اموری که رضای حق تعالی در آن نیست «پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند» پس در برابر آن شما را جزا می‌دهد «و نیز آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است، می‌داند» بنابراین، علم وی عامتر و فراگیرتر از آن اموری است که شما آن را پنهان یا آشکار می‌دارید «و خداوند بر هر چیزی تواناست» لذا او را نافرمانی نکنید زیرا در آن صورت، با مجازات او روبرو خواهید شد.

صاحب تفسیر «المنیر» در بیان احکام می‌گوید:

۱ - این دو آیه کریمه و امثال آن از آیات، از عقد پیمان و قرارداد میان مسلمانان با غیر آنان نهی نمی‌کند، چنان‌که پیامبر خدا ﷺ با قبیله خزاعه - در حالی که هنوز بر شرک خویش بود - پیمان بستند. ولی شرط این است که به کفر کافران رضایت باطنی وجود نداشته باشد. اما دوستی و موالات با کفار حربی‌ای که اسباب آزار مسلمانان را فراهم آورده باشند، جایز نبوده بلکه دشمنی با آنها واجب است.

۲ - برخی از مالکی‌ها برآنند که این آیات، دلیل بر آن است که یاری جستن از کفار در جنگ روا نیست. ولی بیشتر پیروان مذاهب اربعه، یاری جستن از کافر علیه کافر را جایز می‌دانند، در صورتی که آن کافر، به مسلمانان پندار و اندیشه نیک داشته باشد. ولی شافعی‌ها حتی این یاری جستن را نیز به این شرط مشروط گردانیده‌اند که مسلمانان به یاری آنها نیاز داشته باشند.

^۱ تفسیر «معارف القرآن»، ترجمه فارسی از علامه محمدیوسف حسین‌پور - با تلخیص.

۳ - آیه کریمه (۲۸)، دلیل بر مشروعیت «تقیه» است. تقیه عبارت است از: نگهداری جان، یا آبرو، یا مال از شر دشمنان، که این بر حسب نوعیت دشمن بر دو نوع تقسیم می‌شود؛ زیرا دشمن یا دشمن دین است، یا دشمن دنیا. اگر دشمن دین باشد؛ پس مسلمانی که در مکانی قرار دارد که در آن بر آشکار ساختن دین خویش قادر نیست، بر وی واجب است که از آن مکان هجرت کرده به جایی برود که در آن توانایی اظهار دینش را دارد و اگر از مستضعفان است و قادر به هجرت نیست، بر وی رواست که در دار کفر بماند و به قدر ضرورت با آنها در ظاهر امر همراهی و موافقت کند، اما این اظهار موافقت، رخصت است و آشکار ساختن دین خویش عزیمت. و اگر دشمن، دشمن دنیای انسان باشد و او به سبب مال، یا امور دنیوی خویش در جایی احساس خطر کند، به قول راجح، در این صورت نیز هجرت بر وی واجب است.

يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا

وَيَحْذَرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿۳۰﴾

«روزی که هرکسی آنچه کار نیک به جای آورده و آنچه بدی مرتکب شده، حاضر شده می‌یابد و آرزو می‌کند: کاش میان او و آن» کارهای بد «فاصله‌ای دور بود» حسن می‌گوید: «هر یک از شما در آخرت دوست دارد که هرگز با عمل بد خویش روبرو نشود، اما در دنیا حال برعکس است و او از گناه خویش لذت می‌برد». علت تکرار عبارت: «و خداوند شما را از خودش برحذر می‌دارد» که در آیه (۲۸) نیز آمده، تأکید بر این هشدار است تا این هشدار بزرگ، همیشه آویزه گوش و هوش مؤمنان باشد و فراموششان نگردد ولی حق تعالی در عین حال، از روی لطف و مهربانی‌ای که بر بندگانش دارد، این تهدید شدید و هشدار سخت را به رأفت خویش پیوسته می‌گرداند: «و خدا به بندگانش رئوف است» حسن بصری می‌گوید: «از رأفت حق تعالی بر بندگان است که آنان را از کیفر خویش برحذر می‌دارد». بعضی در معنی آن می‌گویند: خداوند متعال به خلقش رئوف و مهربان است، پس دوست دارد که آنان بر راه مستقیم و دین قویمیش پایدار و پیرو پیامبر گرامی‌اش باشند.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣١﴾

«بگو» ای محمد ﷺ! به مدعیان دوستی من «اگر خدا را دوست دارید» یعنی: اگر به حق در ادعای محبت خداوند ﷺ صادق و راستگو هستید «پس، از من پیروی کنید» در راه اسلام زیرا شما می دانید که من پیامبر بر حق خداوند ﷺ هستم «تا خدا دوستانه بدارد و گناهانتان را بر شما بیامزد و خداوند آمرزنده مهربان است» لذا محبت خداوند ﷺ بر بندگان، اثر پیروی آنان از پیامبر ﷺ و فرمانبرداری از وی است و اثر محبت خدا ﷺ بر بنده، انعام وی بر او به آمرزش و فضل و رحمت می باشد. این کثیر می گوید: «این آیه کریمه، حکمی است علیه کسانی که ادعای محبت خدا ﷺ را دارند، اما رهرو طریقه محمدی ﷺ نیستند». پس چنین کسانی در واقع امر در ادعایشان دروغگو هستند تا آن گاه که در همه گفتار و کردار خویش، از شریعت محمدی و دین نبوی ﷺ پیروی کنند، چنان که در حدیث شریف آمده است: «هرکس کاری بکند که مطابق با شریعت ما نباشد، آن کار مردود است».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه از حسن بصری رحمته الله روایت شده است که گفت: در زمان رسول خدا ﷺ مردمی بودند که می گفتند: ای محمد! سوگند به خداوند که ما ذات متعال او را دوست می داریم. همان بود که حق تعالی نازل فرمود: (بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید...).

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ ط فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

«بگو» ای محمد ﷺ! «خدا و پیامبر او را اطاعت کنید» در تمام اوامر و نواهی «پس اگر رویگردان شدند» از اطاعت و محبت خدا و رسولش، بدانند که «قطعا خداوند کافران را دوست ندارد» بر آنان نمی آمزد و آنان را مورد خشم خود قرار می دهد. این آیه دلیل بر آن است که مخالفت از راه و روش محمدی ﷺ کفر است.

❖ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٣﴾

چون خدای سبحان به بیان این حقایق پرداخت که دین مورد پسندش، دین اسلام است و محمد ﷺ پیامبر برحقش می باشد که محبت هیچ کس به او، جز با اطاعت و پیروی از این پیامبر برگزیده اش صدق پیدا نمی کند و اختلاف اهل کتابهای انجیل و تورات در این حقیقت، هم فقط و فقط برخاسته از انکار خدا ﷻ و حسد با این پیامبر ﷺ است؛ اکنون به اثبات رسالت عیسی ﷺ و بیان این حقیقت می پردازد که او از اهل بیت نبوت، از معدن رسالت و در عین حال مخلوق تربیت یافته ای از مخلوقات وی است، بنابراین، غلو و افراط در تقدیس وی سزاوار نیست. و بیان این حقیقت با این مقدمه آغاز می شود: «به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» یعنی: خداوند ﷻ این قافله انبیاء ﷺ را از میان جهانیان به نبوت برگزید. تخصیص آدم ﷺ به یادآوری برای آن است که او پدر همه بشر است، و برگزیدنش به این معنی است که حق تعالی او را به دست بلاکیف خویش آفرید، در او از روح خویش دمید، فرشتگان خویش را برای او به سجده در افکند، به او نامه های همه اشیاء را تعلیم داد و او را به بهشت برین خویش ساکن گردانید. ذکر نوح ﷺ نیز بدان جهت است که او آدم ثانی و اولین پیامبر برانگیخته الهی برای دفع شرک و مبارزه با طغیان می باشد. ذکر آل ابراهیم ﷺ برای این است که رسول خدا ﷺ و بسیاری از پیامبران دیگر، از این خاندان برانگیخته شده اند. و ذکر آل عمران برای این است که عیسی ﷺ از این خاندان است زیرا مریم، دختر عمران و مادر عیسی ﷺ است. پس خدای متعال، این گروه را از میان انبیا: مخصوصا بدان سبب یاد کرد که تمام انبیا و رسل از نسل ایشانند.

ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

«در حالی که این جماعت» انبیاء ﷺ «نسلی بودند بعضی از آنان از بعضی دیگر پیدا شده» در نسب، چنان که برخی از آنان، در نیت و عمل و اخلاص و توحید نیز، از

تبار برخی دیگر بودند «و خداوند شنوای داناست» شنواست سخنانشان را، داناست به احوال ایشان.

إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۵﴾

«آن‌گاه که زن عمران» که نامش حنه بود «گفت: پروردگارا، آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم» یعنی: برای عبادت «تا آزاد از هر قید» و مشغله دنیایی، خالصانه پرستشگر تو و خادم معبدت «باشد» و چیزی از امور دنیا او را به خود مشغول نگرداند «پس از من بپذیر» این نذر را که در رحم دارم «که تو شنوای دانایی» دعایم را می‌شنوی و به نیت مخلصانه‌ام دانایی. ابن کثیر به نقل از محمدبن اسحاق می‌گوید: «حنه مادر مریم - همسر عمران - زنی بود که باردار نمی‌شد، روزی پرنده‌ای را دید که جوجه خویش را صدا می‌زند، در این هنگام آرزو کرد که کاش او هم فرزندی می‌داشت، پس به بارگاه حق تعالی دعا کرد و حق تعالی دعایش را اجابت نمود و در نتیجه او از شوهرش باردار شد، آن‌گاه گفت: (پروردگارا! آنچه در شکم خود دارم، نذر تو کردم...)». یادآور می‌شویم که نذر کردن فرزند در شریعتشان جایز بود و فرزند هم باید از نذر پدر و مادراطاعت می‌کرد.

فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ

وَإِنِّي أَعِيدُهَا بِلَكَ وَذَرَيْتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۳۶﴾

«پس چون فرزندش را بزاد، گفت: پروردگارا! هرآینه من دختر زاده‌ام» حنه زن عمران از زادن فرزند دختر افسوس خورد و محزون شد زیرا آنچه را امیدوار بود و نزد خود فکر و برنامه‌ریزی کرده بود - یعنی زادن فرزند پسر - محقق نگشته بود «و خدا به آنچه او زاید، داناتر است» این از کلام خدای سبحان بر سبیل بزرگداشت شأن آن نوزاد دختر - یعنی مریم - و اعلام این حقیقت به مادرش هست که: نباید از زادن دختر، محزون و متأثر باشد، چه، پروردگار به‌زودی این‌دختر وی و فرزندش - عیسی علیه السلام - را آیت و نشانه‌ای برای همه جهانیان خواهد گردانید «و پسر مانند دختر

نیست» این از سخن مادر مریم و دنباله اظهار حسرت و حزنش می‌باشد. یعنی: پسری را که برای نذر شایستگی داشت و من می‌خواستم که خادم مسجدالاقصی باشد، مانند دختر نیست که از نظر نیرومندی و از جهاتی دیگر، برای این خدمتگزاری آمادگی کامل ندارد «و من نامش را مریم نهادم» مریم به زبان عبری، یعنی: خدمتکار پروردگار. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، دلیل بر جایز بودن نامگذاری فرزند در روز تولد وی است». چنان‌که این حکم در سنت نیز ثابت شده است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «امشب فرزندی برایم متولد شد که او را به نام پدرم، ابراهیم نام نهادم».

آن‌گاه مادر مریم به دعای خویش چنین ادامه داد: «و هر آینه من، او و نسل وی را از شر شیطان ملعون در پناه تو می‌کنم» تا شیطان بر اغوا نمودن او و فرزندانش قادر نباشد. و خداوند جل و علا این دعایش را مستجاب گردانید زیرا در حدیث شریف آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که شیطان او را در هنگام ولادتش مساس می‌کند، جز مریم و پسرش».

فَنَقَبْنَا رَبُّهَا بِمَبُولٍ حَسَنِ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَلَهَا زَكْرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَمْرُومُ أَنْ لَأَبٍ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٧﴾

«پس پروردگار، مریم را قبول کرد قبولی نیک و بالنده ساخت او را بالیدنی نیک و زکریا را به سرپرستی» و اداره امور «او برگماشت» قتاده می‌گوید: «مریم، دختر سرور و پیشوای قوم بود زیرا عمران پدرش امامشان در نماز بود، از این جهت، علما و کشیشان همه داوطلب سرپرستی از وی شدند و هیچ یک از آنان حاضر نبود تا این امتیاز را به دیگری ببخشند، سرانجام برای تعیین سرپرست وی به قرعه‌کشی تن دادند و قرعه به نام زکریا - شوهرخواهر، یا شوهر خاله‌مریم - برآمد و بدین سان بود که زکریا سرپرستی و تربیت وی را بر عهده گرفت». «هر بار که زکریا در محراب بر او وارد می‌شد» محراب: ایوانی در جلو معبد است که دری دارد و به وسیله نردبانی کوچک بر آن بالا می‌روند و کسی که در آن قرار داشته باشد، از دید کسانی که در معبد هستند

پنهان می ماند، لذا محراب، گرمی ترین جایگاه برای نشستن است. و اهل کتاب به آن «مذبح» می گویند. آری! هر بار که زکریا علیه السلام به محراب نزد مریم می رفت: «نزد او خوراکی می یافت» یعنی: نوعی از انواع خوراکی ها را نزد وی می یافت. در روایات است آمده است: چون زکریا بر وی وارد می شد، میوه زمستان را در فصل تابستان و میوه تابستان را در فصل زمستان نزد وی می یافت. ابن کثیر می گوید: «این خود دلیل کرامت اولیا می باشد». و چون زکریا این میوه ها را نزد وی یافت: «گفت: ای مریم! این از کجا برای تو آمده است؟» و آن زمان، زمان قحطی و خشکسالی نیز بود «مریم» در پاسخ گفت: «این از نزد خداوند است» لذا دیدن این میوه ها نزد من جای شگفتی و استبعاد ندارد، چرا که «خدا به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می بخشد» به هنگام فصل و موسم آن روزی و بدون آن.

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٢٨﴾

«آنجا بود» یعنی: در این مکانی که زکریا نزد مریم ایستاده بود و با مشاهده این حالات و مقامات برای مریم بود که او نیز به شوق و طمع فرزند افتاد، هرچند خود پیرمردی کهنسال، و زنش نیز پیر زنی نازا بود. آری! آنجا بود «که زکریا به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: پروردگارا! به من از نزد خود فرزندی پاک و پسندیده عطا کن، که تو شنوای دعایی» و پذیرنده آن. آری! زکریا بی درنگ به این حقیقت پی برد، که همان خدایی که به فراهم نمودن چنین میوه های بهشتی برای مریم قادر است، بی تردید بر پدید آوردن فرزند از پیرمردی کهنسال و زنی نازا و عقیم نیز تواناست.

فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَسَيِّدًا وَحَصُورًا وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣١﴾

«آن گاه در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود، فرشتگان ندایش دادند» به قولی: مراد از فرشتگان، جبرئیل علیه السلام است «که خداوند تو را به» تولد «یحیی مژده می دهد»

اسم یحیی در انجیل «یوحنا» بود «که تصدیق کننده» حقانیت «کلمه‌ای است از جانب الله» یعنی: تصدیق کننده عیسی علیه السلام است. عیسی علیه السلام را «کلمه الله» نامیدند زیرا او با کلمه «کن» از سوی خدای سبحان به وجود آمد. چنین بود که یحیی علیه السلام به دنیا آمد و به نزدیک بودن بعثت عیسی علیه السلام مژده داد، و عیسی علیه السلام در زمان وی مبعوث شد. یادآور می‌شویم که یحیی پسرخاله عیسی علیه السلام و اولین کسی بود که به وی ایمان آورد و تصدیقش کرد. همچنین یحیی «سید است و حضور» سید: کسی است که با بردباری، بزرگواری و پرهیزکاری، بر قوم خویش سیادت و سروری می‌کند. حضور: کسی است که از زنان، خوددار و پرهیزنده است. آری! یحیی علیه السلام از نزدیکی به زنان محصور بود و مانند دیگر مردان با آنان مقاربت نمی‌کرد، یا به سبب آن که بر این کار قادر نبود، یا از روی زهد و عفت نفس، خود را از این کار باز می‌داشت.

قاضی عیاض در کتاب «شفاء» می‌گوید: «بدان که کناره‌گیری یحیی از زنان، به سبب آن نبود که او آلت مردی نداشت زیرا این نقیصه‌ای است که لایق شأن انبیاء علیهم السلام نیست، بلکه معنای آن این است که او از گناهان معصوم بود، گویی از نزدیکی به گناه باز داشته می‌شد». «و» یحیی «پیامبری از شایستگان است» یعنی: او پیامبری است که فرایض و تکالیف الهی و حقوق مردم را ادا می‌کند. این دومین مژده در مورد یحیی علیه السلام بعد از بشارت به تولد وی است.

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَأَمْرًا قَائِمًا قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿٤٠﴾

زکریا که سالمند بود «گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری باشد در حالی که پیری‌ام بالا گرفته است» و کهنسال گشته‌ام. گویند که او نود، یا صد و بیست سال عمر داشت. «و» درعین حال «زنم عاقر است» عاقر: زنی است که نمی‌زاید، یعنی: عقیم بودن، مانع بچه‌دار شدن وی می‌شود. به این ترتیب، زکریا به وجود آمدن فرزند را از خود و همسرش دور پنداشت زیرا عادت حکم می‌کند که فرزند از چنین مرد و زنی به وجود نیاید «گفت» پروردگار متعال «همچنین است، خدا هر چه بخواهد می‌کند» از کارهای

عجیب و شگفت آور، و در پیشگاه قدرت وی هیچ کاری دشوار نیست. پس، ای زکریا!
چرا این کار را بعید می‌پنداری؟

**قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالِ آيَتُكَ إِلَّا تَكَلَّمَ النَّاسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمَزًا وَادَّكُرَ رَبُّكَ كَثِيرًا
وَسَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ ﴿٤١﴾**

زکریا «گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» که با آن از باردار شدن زخم آگاه شوم و این نعمت را با سپاس و شکر تو دنبال کنم «فرمود: نشانه‌ات این است که سه روز نمی‌توانی با مردم سخن گویی جز به رمز» یعنی: در این سه روز - با آن که صحیح و سالم هستی - از سخن گفتن با مردم - اما نه از اذکار و نیایش‌ها - بازداشته می‌شوی. حق تعالی این نشانه را برای آن قرار داد تا زکریا در این سه روز به شکرانه نعمتی که بر وی ارزانی داشته است، کاملاً خود را برای ذکر وی فارغ‌گرداند. رمز: اشاره نمودن با لبها، یا چشمها، یا ابروها، یا دستهاست «و پروردگارت را بسیار یاد کن و شامگاهان» از هنگام زوال خورشید تا غروب آن «وبامدادان» از طلوع صبح تا چاشتگاه «او را تسبیح گوی» و نماز بگزار. نماز راتسبیح نامید زیرا در آن تنزیه و تقدیس خداوند متعال از بدی‌ها و عیب‌هاست.

وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ﴿٤٢﴾

«و یاد کن هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را برگزیده» برای این که نامت را با ولادت مسیح، بلند و برتر گرداند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بهترین زنان جهان چهار تن‌اند؛ مریم دختر عمران، آسیه زن فرعون، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «از مردان کسان بسیاری به پایه کمال رسیده‌اند، اما از زنان غیر از مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون کسی دیگر به پایه کمال نرسیده، و همانا فضل و برتری عایشه بر سایر زنان، همچون برتری آب‌گوشت بر سایر غذاهاست». «و پاک ساخته» تورا ای مریم از کفر، یا از همه

پلیدیهای حسی و معنوی «و تو را بر زنان جهان برگزیده» تا روز قیامت. پس مریم عَلَيْهَا دوبار برگزیده شده، یکی گزینش وی برای ولادت مسیح، و دیگری گزینش وی بر تمام زنان جهان. یا گزینش اول؛ پذیرفتن وی به خدمتگزاری بیت المقدس و گزینش دوم؛ متولدشدن پیامبری از وی است.

يَمْرِيْمُ أَفْتِي لِرَبِّكَ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَبِي مَعَ الرُّكْعِيْنَ ﴿٤٣﴾

«ای مریم! فرمانبردار پروردگار خود باش» یعنی: برای خدای خویش خاشع و فروتن باش و نماز بگزار و در نمازت قیام را طولانی گردان. قنوت: طاعت همراه با فروتنی است «و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع کن» یعنی: نماز را با جماعت نمازگزاران ادا کن. یا همانند آنان نماز بگزار، هرچند که همراه با آنان نمازنگزاری.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُ أَقْلَمَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ وَمَا

كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٤﴾

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «این» اموری که به تو در این آیات خبر دادیم «از اخبار غیب است که بر تو وحی می کنیم» و تو از مشاهده آنها غیب بوده ای «و تو در نزد آنان» یعنی: در حضور آنان «نبودی، آن گاه که قلمهایشان را انداختند که کدامیک مریم را سرپرستی کنند و تو در نزد آنان نبودی هنگامی که با یکدیگر کشمکش می کردند» در امر تربیت مریم، که چه کسی حضانت وی را برعهده گیرد؟ عکرمه می گوید: «آنان سرانجام قرعه کشی کرده و قلمهای قرعه را در آب جاری (نهر اردن) انداختند، به این شرط که قلم هر کس که در آب ایستاد و با آب روان نشد، اوسرپرست مریم است، پس قلمهای همگی، بجز قلم زکریا، در آب روان شد». آری ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تو در این صحنه ها حاضر نبودی، بلکه خداوند عَلَّمَ تو را با وحی خویش از این امور باخبر ساخت، چون همگان اذعان دارند که تو از کسانی نبودی که انجیل را می خواندند، یا با نصاری معاشرت و همنشینی داشتند، پس خبر دادنت از این امور، دلیل صدق و راستی تو در ادعای رسالت است.

إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿٥٥﴾

«چنین بود که فرشتگان گفتند: ای مریم! خداوند تو را به کلمه‌ای از جانب خود بشارت می‌دهد» این کلمه خود عیسی علیه السلام است که با کلمه «کن» به وجود آمد. یعنی خداوند جل جلاله فرمود: «کن: موجود شو»، و عیسی علیه السلام به وجود آمد «که نام او مسیح است» عیسی علیه السلام به سبب آن «مسیح» نامیده شد که: هیچ بیماری را با دست خویش مساس نمی‌کرد، مگر این که آن بیمار شفا می‌یافت. یا بدان سبب که بسیار سیاحت می‌کرد. یا بدان سبب که او خود به «برکت» مورد مساس قرار گرفت، یعنی: بر او روغنی مالیده شد که بر انبیاء الیناء مالیده می‌شود. این تعبیر خداوند متعال: «عیسی فرزند مریم» با وجود آن که مخاطب کلام خود مریم است و ظاهراً نیازی به ذکر نام وی نبود، برای توجه دادن به این حقیقت است که عیسی علیه السلام بدون پدر متولد می‌شود، و به همین دلیل او به مادرش نسبت داده شد «و در دنیا و آخرت وجیه است» وجیه: کسی است که دارای جاه و کرامت باشد. و جاهت عیسی علیه السلام در دنیا به نبوت و در آخرت به شفاعت و علو درجه است «و از مقربان» بارگاه الهی «است».

وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٦﴾

«و او در گهواره» به اعجاز «و در میان‌سالی» به وحی و رسالت «با مردم سخن می‌گوید» مهد: گهواره طفل در دوران شیرخوارگی اوست. کهل: میان‌سالی است «و از شایستگان است» یعنی: عیسی علیه السلام از بندگان صالح و شایسته خدا جل جلاله است. پس این بشارت: ولادت عیسی علیه السلام، سخن گفتن وی در گهواره، رسیدن وی به سن کهولت، بودن وی از بندگان شایسته خدا جل جلاله، برخورداری وی از جاهت، بودن وی از زمره علما و بودن وی از شمار پیامبران را، جملگی دربر می‌گیرد.

قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ﴿٤٧﴾

«مریم گفت: پروردگارا! چگونه برایم فرزندی باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نزنده است؟» از آنجا که مریم تولد فرزند را بدون مردی که پدرش باشد، متضمن خرق عادت دید، بعید پنداشت که از وی به شیوه معمول، فرزندی بدین گونه به دنیا آید. اما حق تعالی در پاسخ وی «فرمود: خداوند بدین سان هر چه را بخواهد می آفریند، چون اراده او به کاری تعلق گرفت، فقط به آن می گوید: موجود شو، پس بی درنگ موجود می شود» بدون کار و کوشش و حرکتی و این نیست مگر به سبب کمال قدرت حق تعالی.

وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنجِيلَ ﴿٤٨﴾

«و به او کتاب و حکمت و تورات و انجیل می آموزد» مراد از کتاب: خط و نویسندگی است و مراد از حکمت: علم نافع و قوت فهم و حسن تدبیر در امور، بانهادن هر کاری در جایگاه مناسب آن است.

وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِي الْمَوْقِنَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُم إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٤٩﴾

«و» عیسی علیه السلام را به عنوان «پیامبری به سوی بنی اسرائیل» می فرستد، همراه با پیامی که مضمون آن این است: «من از سوی پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام» به عنوان نشانه‌ای بر نبوت خویش. یادآور می شویم که عیسی علیه السلام به سوی غیر بنی اسرائیل فرستاده نشده بود، مگر از آنجا که آنان او را انکار و تکذیب کردند، او برخی از پیروانش را به سوی بعضی از امت‌های دیگر، چون اهالی انطاکیه فرستاد.^۱ آن‌گاه

^۱ نگاه کنید به سوره «یس» ۲۷-۱۲».

عیسی علیه السلام در شرح معجزه خویش گفت: «من از گل برای شما چیزی به هیأت پرنده» یعنی: مانند شکل و هیأت پرنده «می‌سازم، آن‌گاه در آن می‌دمم، پس پرنده‌ای» جاندار «می‌شود» و مانند سایر پرندگان می‌پرد «به اذن الهی» یعنی: اگر اذن خدای عزوجل نبود، آن مخلوق قدرت پریدن نداشت، پس درحقیقت، آفرینش به فعل خدای سبحان بود که آن را به دست عیسی علیه السلام اجرامی کرد بنابراین، برابر ساختن گل و دمیدن در آن، از عیسی علیه السلام و آفرینش از خدای عزوجل بود «و نابینای مادرزاد و پیس را بهبود می‌بخشم» پیسی عارضه‌ای است معروف و عبارت از لکه‌های سفیدی است که بر پوست بدن انسان ظاهر می‌شود. دلیل این که خدای سبحان فقط از این دو بیماری یاد کرد، این است که این دو بیماری غالباً به معالجه بهبود نمی‌یابند «و مردگان را به اذن الهی زنده می‌کنم و از آنچه می‌خورید و در خانه‌هایتان ذخیره می‌کنید، به شما خبر می‌دهم» البته مردم قاعدتاً برآنچه که انسان در خانه‌اش ذخیره می‌کند، یا در خانه‌اش می‌خورد، آگاهی پیدانمی‌کنند، پس این خود، معجزه‌ای برای عیسی علیه السلام بود «مسلم در این» معجزات «برای شما نشانه‌ای است» بر صدق رسالت من «اگر مؤمن باشید» و آیات روشن الهی را تصدیق کنید.

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَلَا حِجْلَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ وَجِئْتُكُمْ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

«و» عیسی علیه السلام گفت: آمده‌ام تا «تصدیق‌کننده تورات باشم که پیش از من» نازل شده «است» یعنی: از آنجا که تورات به بعثت عیسی علیه السلام بشارت داده و اوصاف وی را بیان کرده است، پس بعثت عیسی علیه السلام در حقیقت، تصدیقی برای تورات است. یادآور می‌شویم که عیسی علیه السلام احکام تورات را در آن چیزهایی که به نسخ آنها مأمور نشده بود، رعایت می‌کرد، که این خود در راستای تصدیق تورات قرار داشت «و تا پاره‌ای از آنچه را که بر شما حرام شده، برای شما حلال کنم» یعنی: همچنان برانگیخته شدم تا بعضی از آن چیزهایی را که خداوند جل جلاله در تورات بر شما حرام گردانیده بود، چون

چربی حیوانات و هر حیوان دارای ناخن و غیر آن از محرّماتی را که خداوند ﷻ به منظور تنبیه بنی اسرائیل، با تحریم آنها بر آنان سخت گرفته بود، بر شما حلال گردانم. بعضی گفته‌اند: فقط چیزهایی بر یهودیان حلال گردانیده شد که نه تورات، بلکه احبار یهود خود بر آنان حرام ساخته بودند «و از جانب پروردگارتان برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، پس از خداوند پروا کنید و مرا اطاعت کنید» در دینم، که عقیده به توحید و یگانگی حق تعالی است.

﴿۵۱﴾ **إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**

«بی‌گمان، خداوند پروردگار من و پروردگار شماست، پس او را پرستید که راه راست همین است» و تمام پیامبران بر پیمودن این راه اتفاق نظر دارند. به این ترتیب، عیسی علیه السلام صراحتاً اعلام کرد که پروردگارشان نیست، لذا زیاده‌روی نصاری در مورد وی بعد از بردنش به آسمان و ادعای این که او یکی از سه‌خدا می‌باشد، یک بهتان بیش نیست، بلکه عیسی علیه السلام خود گفت: من نیز بنده‌خدایم، چنان‌که شما همگی بندگان خدا هستید، پس دیگر چرا نصاری عیسی علیه السلام را به خدایی می‌گیرند؟

﴿۵۲﴾ **فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِئُوتُ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ**

﴿۵۳﴾ **ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَأَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ**

«پس چون عیسی از آنان احساس کفر کرد» یعنی: دانست به علمی که در آن هیچ شبهه‌ای نیست، همچون دریافت آنچه که به وسیله حواس درک می‌شود. به‌کار گرفتن «احساس» در ادراک امور معنوی، مجاز است نه حقیقت، آری! اودر این هنگام «گفت: انصار من در راه خدا چه کسانی‌اند؟» انصار: جمع نصیر، به‌معنی یاران و یاوران است. یعنی: یاران من در دعوت به‌سوی خداوند ﷻ و رساندن پیام وی به مردم چه کسانی‌اند؟ «خواریون» که دوازده مرد از شاگردان و مقربان نزدیک عیسی علیه السلام بودند «گفتند: ما انصار خدا هستیم» یعنی: ما یاوران دین خدا ﷻ و پیامبرانش هستیم.

حواری: در لغت به معنی یار و یاور است «به خدا ایمان آورده‌ایم و گواه باش که ما تسلیم هستیم» یعنی: ای عیسی! تو در روز قیامت برای ما گواهی بده که ما در ایمانمان مخلص و وفاکیش و در برابر خواسته تو فرمانبردار و منقاد بوده‌ایم. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا ﷺ چون در روز احزاب داوطلب خواستند، زبیر رضی الله عنه داوطلب میدان‌شد، بار دیگر داوطلب خواستند، باز هم او داوطلب شد، در این اثنا فرمودند: برای هر پیامبری حواری است و حواری من زبیر است».

رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٢﴾

حواریون در ادامه گفتند: «پروردگارا! به آنچه نازل کرده‌ای ایمان آوردیم و از پیامبرت پیروی کردیم، پس ما را در زمره گواهان» بر وحدانیت خویش و تصدیق پیامبرت «بنویس» و قرار بده.

وَمَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٥٤﴾

«و» کسانی که عیسی علیه السلام از آنان احساس کفر کرد، یعنی کفار بنی‌اسرائیل «مکر ورزیدند» مکر: تدبیری پنهانی است که شخص مکر شده را به ورطه‌هایی می‌افکند که در محاسبه‌اش قرار نداشته است و استعمال آن در توطئه و برنامه‌ریزی بد و فتنه‌گرانه غالب شده است «و خداوند هم مکر در میان آورد» و مکر وی استدراج^۱ وی برای بندگان از جایی است که نمی‌دانند. بعضی گفته‌اند: مکر خدا جل جلاله در اینجا؛ عبارت از افکندن شباهت عیسی علیه السلام بر یکی از حواریون و بالابردن خود عیسی علیه السلام به سوی آسمان بود، به طوری که لشکریان کفر که به قصد کشتن عیسی علیه السلام به محل اقامت وی آمدند، همان حواریبی را که شبیه عیسی علیه السلام بود، گرفته او را کشتند و به دار آویختند و گمان کردند که عیسی علیه السلام را کشته و به دار آویخته‌اند «و خداوند بهترین مکرکنندگان

^۱ استدراج: نزدیک کردن مجرم به تدریج و درجه‌به‌درجه به سوی عذاب است، بدان‌سان که خداوند جل جلاله به آنان با وجود گناه و نافرمانی‌شان نعمت می‌بخشد تا به آن سرمست شوند و از یاد مرگ و توبه غافل گردند. پس استدراج در واقع، گرفتن الهی به طور آهسته و به شیوه‌ای است که گمانش را نمی‌برند.

است» یعنی: او در مکرورزی از آنان قویتر، در تدبیر و برنامه‌ریزی از آنان نافذتر و بر رساندن ضرر به آنان که بخواهد - از جایی که آنها هرگز حساب آن را هم نکرده‌اند - نیرومندتر است، اما جز با مکرکنندگان مکر نمی‌کند.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يٰعِيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَجَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ



«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی! من برگیرنده توام» از زمین. ابن کثیر می‌گوید: «مراد از برگرفتن (وفات) در اینجا، به خواب بردن وی است». آن‌گاه او در این باره به آیات و احادیثی استشهد می‌کند، از جمله آیه: (وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ) (اوست ذاتی که شما را در شب می‌میراند) «انعام/۶۰». همچنین به این حدیث شریف که رسول خدا ﷺ هرگاه از خواب بیدار می‌شدند، می‌فرمودند: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا... سپاس خدایی را که ما را زنده گردانید بعد از آن که میرانید...». اما قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که حق تعالی، عیسی عليه السلام را بدون وفات و خواب به آسمان برد». طبری نیز همین قول را اختیار کرده، از ابن عباس رضي الله عنه نیز همین قول به صحت رسیده، امام شوکانی نیز بر همین معنی تأکید می‌کند و قول صحیح نزد محققان از علما نیز همین است. «و بالابرندة توام به سوی خویش» در آسمان، و بدین‌گونه نگه‌دارنده توام از آسیب کفار و این که به تو دست یابند، یا تو را به قتل رسانند «و پاک کننده توام از کسانی که کافر شده‌اند» یعنی: پاک کننده توام از مجاورت با کفار؛ با بالابردنت به سوی آسمان، دور کردنت از آنان و نجات دادنت از آنچه که تو را بدان متهم می‌کردند «و برترگرداننده پیروان تو تا روز قیامت بر کافران هستم» یعنی: کسانی را که از تو و پیامت پیروی کرده‌اند تا روز قیامت بر کافران برتری می‌دهم. مراد از ایشان، نخبه‌یاران و پیروان عیسی عليه السلام هستند که زیاده روی در تقدیس وی را به جایی نرساندند که او را خدا بخوانند. همچنین در این زمهراند مسلمانان زیرا ایشان نیز

از آنچه عیسی عليه السلام آورد، پیروی نموده و او را - بی هیچ غلو و زیاده رویی - به اوصافی که سزاوار آن است توصیف کردند. به قولی دیگر معنی آیه کریمه این است: نصاری پیرو عیسی عليه السلام پیوسته و مدام بر نسلهای باقی مانده از یهودیان غالبند زیرا یهودیان به عیسی عليه السلام کفر ورزیدند، و غلبه نصاری بر آنان با قوت و عزت و پیروزی آنهاست - والله اعلم. «آن گاه بازگشت شما به سوی من است و در آنچه در آن اختلاف ورزیدید بین شما داوری می کنم» در روز قیامت.

فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَعَذَبُ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ مِنَ النَّصِيرِينَ ﴿٥٦﴾

«اما کسانی که کفر ورزیدند، در دنیا و آخرت به سختی عذابشان می کنم» در دنیا؛ باکشتن و اسیر ساختن و به دار مجازات آویختن و در آخرت؛ با عذاب آتش «و یاورانی ندارند» تا آنان را از این عذاب سخت برهانند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٥٧﴾

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، خداوند مزدشان را به تمامی» یعنی: به طور کامل و فراهم شده «به آنان می دهد» با نیششان به سعادت و آرامش در دنیا و بهشت در آخرت «و خداوند پیدادگران را دوست ندارد» این، کنایه از خشم خداوند متعال بر آنهاست.

ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ ﴿٥٨﴾

ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! «اینهاست» اشاره به اخبار عیسی عليه السلام و دیگران است که بیان شد «که ما آن را از آیات و ذکر حکیم بر تو می خوانیم» مراد از «ذکر حکیم» قرآن کریم است که دربرگیرنده حکمتها و آیات محکمی است که هیچ خللی در آنها نیست. در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن ابی حاتم روایت شده است: راهبان نجران نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمدند، پس یکی از آنها از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پرسید: «پدر عیسی عليه السلام کیست؟» و عادت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم این بود که در پاسخ دادن شتاب نمی کردند و منتظر

می ماندند تا از جانب پروردگارشان به ایشان چه می رسد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «لازم بود که احوال و خدمات حضرت عیسی علیه السلام برای امت اسلام به گونه ای واضح بیان شود تا به هنگام نزول ایشان، هیچ شک و تردیدی برای این امت باقی نماند. البته در این باره، حکمت ها و مصالح فراوانی نهفته است، از جمله:

۱ - اگر شناخت حضرت عیسی علیه السلام برای امت اسلامی محدود و کم باشد، امت اسلامی به هنگام نزول ایشان دچار تردید خواهد شد و تصور خواهد کرد که حضرت عیسی علیه السلام به آنان ربطی ندارد و چگونه ممکن است که به کمک ایشان بشتابد؟

۲ - هر چند حضرت عیسی علیه السلام به هنگام نزول در آخرالزمان به عنوان رسول و نبی تشریف نمی آورد ولی او از منصب نبوت و رسالت معزول نشده، بلکه به عنوان خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جهت رهبری امت تشریف می آورد؛ مانند آنکه والی ناحیه ای برای انجام مأموریت به منطقه دیگری برود که از والی گری منطقه خویش معزول نیست. لذا همان گونه که در زمان حیات نخست ایشان، انکار نبوتش کفر به شمار می رفت، در آن هنگام نیز انکار نبوتش کفر خواهد بود. لذا امت مسلمان که از قبل بر اساس اشارات قرآن به نبوت او ایمان آورده بود، اگر هنگام نزول او را نشناسد، در انکار مبتلا می شود. بنابراین، علایم و صفات او بیش از حد، نیاز به توضیح داشت.

۳ - واقعه نزول عیسی علیه السلام در آخر عمر جهان به وقوع می پیوندد. اگر احوال و علایم او مبهم می بود، امکان داشت که کسی دیگر مدعی شود که من مسیح پسر مریم هستم؛ لذا به وسیله همین علایم است که چنین مدعیانی محکوم به شکست اند، چنان که در هندوستان شخصی به نام میرزا احمدقادیانی مدعی شد که من مسیح موعودم و علمای امت بر اساس همین علایم، قول او را رد کردند».

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٩﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: هیأت نمایندگی نصارای نجران به رسول خدا ﷺ گفتند: چرا تو رفیق ما عیسیٰ علیهما السلام را دشنام می‌دهی؟ رسول خدا «فرمودند: مگر من در حق او چه می‌گویم؟ گفتند: می‌گویی او بنده خداست! رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! او بنده خدا و کلمه اوست که او را بر دوشیزه باکره القا کرد. آنها خشمگین شدند و گفتند: آیا تا کنون انسانی را دیده‌ای که بدون پدر آفریده شده باشد؟ اگر راست می‌گویی نظیر او را به ما معرفی کن. همان بود که خداوند متعال نازل فرمود: «به راستی مثل عیسی در نزد خدا همچون مثل آدم است» در این که عیسی علیهما السلام هم مانند آدم علیهما السلام بدون پدر آفریده شد، بلکه حتی آفرینش آدم از آفرینش عیسی علیهما السلام نیز شگفت‌انگیزتر است زیرا آدم علیهما السلام بدون پدر و مادر آفریده شد، چرا که حق تعالی «او را از خاک آفرید، سپس بدو گفت: موجود شو، پس بی‌درنگ موجود شد» همچنین است عیسی علیهما السلام که خداوند جل جلاله به او گفت: بدون پدر موجود شو، و او موجود شد. لذا شما چگونه او را به خدایی می‌گیرید، درحالی که اقرار دارید به این که آدم علیهما السلام بشری است مخلوق؟ پس عیسی علیهما السلام نیز همچنین است، بلکه حتی او به مخلوق بودن اولی است. مثل: عبارت از شأن و وضع عجیب و حیرت‌آور است. آری! تشبیه عیسی به آدم، از باب تشبیه امری عجیب به امری عجیب‌تر از آن می‌باشد تا بدین وسیله این مثل درنفسهای بشری اثری بیشتر گذاشته و سخن خصم را قاطعانه‌تر در هم بکوبد.

الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٠﴾

«حق از جانب پروردگار توست، پس از تردیدکنندگان نباش» این خطاب، متوجه هر شنونده‌ای است. یعنی: ای مخاطبان! سخن راست و درست درباره عیسی علیهما السلام همان است که بیان شد، پس کسی از شما در این حقیقت مردد و دودل نباشد. یا خطاب متوجه پیامبر اکرم ﷺ است و نهی ایشان از تردید، برای افزودن بر تثبیت و پایداری‌شان می‌باشد.

فَمَنْ حَاكَمَكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ ﴿٦١﴾

«پس هر که با تو محاجه کند» ای محمد ﷺ! «در این باره» یعنی: درباره عیسی صلی الله علیه و آله، و مدعی باشد که او - العیاذ بالله - خداست «پس از دانشی که برای تو آمده» یعنی: بعد از آن که خداوند متعال در آیات پیشین تو را از حقیقت امر عیسی صلی الله علیه و آله خبر داد، در آن صورت «بگو: بیایید» یعنی: بشتابید و به میدان آید تا «پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و اشخاص خود و اشخاص شما را فراخوانیم» یعنی: هر یک از ما و شما خود و فرزندان و زنان خویش را فراخوانیم «سپس مباحله کنیم» ابتهال: در اصل؛ بلند کردن دستها به بارگاه خداوند جل جلاله و دعا کردن به لعن و نفرین یا غیر آن، از روی جد و با تضرع و زاری است «و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» یعنی: همه ما در دعاهایمان بگوییم: خدایا! لعنت خویش را بر هر یک از ما دو گروه که دروغگوست قرار بده. در روایات آمده است که: نصاری نجران با رسول خدا صلی الله علیه و آله محاجه و مناظره کرده مدعی الوهیت عیسی صلی الله علیه و آله شدند، در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را به «مباحله» فراخواندند. برخی از علما می گویند: «معنی آیه کریمه این است که: اگر نصرانی ای با تو درباره عیسی صلی الله علیه و آله مجادله کرد، او را به مباحله فراخوان.»

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٢﴾

«هر آینه داستان حق و حقیقت همین است و معبودی جز خدا نیست» یعنی: آنچه که خداوند جل جلاله بر پیامبرش در شرح حال عیسی صلی الله علیه و آله - از همان هنگام ولادت و پیدایش وی تا رسالتش - بیان کرد، همان با واقعیت منطبق است؛ لذا هیچ معبود برحق دیگری که سزاوار پرستش باشد، جز خدای یگانه وجود ندارد، لذا مبالغه نصاری در این باره، خلاف واقع و عاری از حقیقت است «و خداوند غالب و حکیم است» پس هیچ کس نمی تواند با او در صنعش برابری کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا با نمایندگان نصاری نجران مباحله [مباحله] کنند، اما یکی از آنان [که باهوش تر از

دیگران بود] به رفیق خود گفت: با او ملاحظه نکنید زیرا سوگند به خدا که اگر او پیامبر باشد و با او ملاحظه کنیم، نه ما و نه آنان که در پشت سر ما هستند [یعنی قوم ما]، هرگز از عذاب الهی نمی‌رهیم و شما نیک دانستید که او پیامبر مرسل است و در موضوع عیسی به شما سخنی قاطع و روشنگر آورد، پس اگر با او مباحله کنید؛ سرتاسر این وادی بر شما آتشفشان می‌شود. همان بود که تن به مباحله ندادند و از سر تسلیم در آمده و در پاسخ به درخواست رسول خدا ﷺ گفتند: آنچه می‌خواهی به تو می‌دهیم [یعنی جزیه می‌پردازیم] لذا با ما مردی امین را بفرست، رسول خدا ﷺ فرمودند: برخیز ای اباعبیده! و چون ابوعبیده به پاخواست، فرمودند: این شخص، امین این امت است».

این آیه کریمه از جمله نشانه‌های روشن و حجت‌های مبرهن نبوت حضرت محمد ﷺ است زیرا اثبات می‌کند که ایشان مسیحیان را به «مباحله» فراخواندند، اما از آنجا که آنها بر بطلان عقیده خویش و صحت و درستی عقیده اسلام باور داشتند، تن به مباحله نداده و به پرداخت جزیه راضی شدند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿١٣﴾

«پس اگر رویگردان شدند، همانا خداوند به» حال «مفسدان داناست» یعنی: اگر از این حق واضح و روشن اعراض کردند، بدان که این عینا همان فساد افروزی در روی زمین است زیرا چنین موضع‌گیری‌ای، بازگشت به شرک و کفر می‌باشد و شرک و کفر زاینده فساد و تباهی است و خدای سبحان به حال مفسدان داناست و آنان را در برابر اعمالشان مؤاخذه می‌کند.

قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ تَعٰلَوْا اِلٰى كَلِمَةٍ سَوٰمٍ بَيْنِنَا وَبَيْنَكُمْ اَلَّا نَعْبُدَ اِلَّا اللّٰهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهٖ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا اَرْبَابًا مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ اِن تَوَلَّوْا فَقُولُوْا اَشْهَدُوْا بِاَنَّا مُسْلِمُوْنَ ﴿١٤﴾

«بگو» ای پیامبر! خطاب به یهود و نصاری «ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما برابر است» یعنی: دعوت من از شما این است که: بیایید تابه سخنی که

در کتاب آسمانی ما و کتاب آسمانی شما به طور برابر و یکسان موجود است و شریعت‌های آسمانی در آن هیچ اختلافی ندارند، اقرار کنیم، آن سخن این است: «که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم» یعنی: چیزی از مخلوقات را با خالق سبحان مورد پرستش قرار ندهیم. و این است پیام توحید و متن دعوت همه انبیای الهی «و» بیاید «بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خداوند به پروردگاری نگیرد» و هیچ‌کس از ما دیگری را سجده نکند، بلکه همگی متفقا برای خدای عالمیان سجده کنیم و مانند کسانی نباشیم که به پروردگاری مسیح و عزیر معتقدند.

این آیه کریمه حجت است بر این امر که: در مسایل دینی؛ چون عبادات و حرام و حلال، جز به سخن پیامبر معصوم، به سخن کسی دیگر - چون امام و فقیه - استناد نمی‌شود، در غیر این صورت؛ شرک در ربوبیت - یعنی امری که قرآن کریم در آیات بسیاری آن را مردود اعلام کرده است - به وقوع می‌پیوندد.

«پس اگر از این» دعوت «اعراض کردند، بگوئید: گواه باشید به این که ما مسلمانیم» یعنی: ما به احکام پروردگار تسلیم و منقاد، به خداوندی او خشنود و به نعمتهایی که در این دین قویم بر ما ارزانی نموده، معترفیم. ابن عباس رضی الله عنهما به نقل از ابوسفیان می‌گوید: هرقل نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را طلب کرد و آن را خواند. در آن نامه چنین آمده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهربان. از محمد رسول خدا به هرقل بزرگ روم! سلام بر آنان که پیرو هدایت اند. اما بعد! همانا من تو را به سوی اسلام دعوت می‌کنم. مسلمان شو تا در سلامت بمانی، در این صورت خداوند جل جلاله پاداش تو را دوبار می‌دهد، اما اگر روی برتافتی، بی‌گمان، گناه رعایایت هم بر دوش توست، و: ای اهل کتاب! بیاید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است، که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم...».

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تُحَاجُّوْنَ فِىْ اٰبْرٰهِيْمَ وَمَا اُنزِلَتْ التَّوْرَةُ وَالْاِنْجِيْلُ اِلَّا مِنْ بَعْدِيْهِۗۤ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ

تَعْقِلُوْنَ ﴿٦٥﴾

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیات (٦٥ - ٦٧) روایت شده است که فرمود: نصارای نجران و احبار یهود به نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرد آمده و در حضور ایشان با یکدیگر نزاع و مشاجره کردند؛ احبار یهود گفتند: جز این نیست که ابراهیم یهودی بود. و نصاری گفتند: جز این نیست که ابراهیم نصرانی بود. پس حق تعالی نازل فرمود: «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم محاجه می کنید، با آن که تورات و انجیل بعد از او نازل شده است؟ آیا تعقل نمی کنید؟» به این ترتیب، خدای سبحان پندارشان را رد کرد و این حقیقت را روشن ساخت که آئین های یهود و نصاری بعد از ابراهیم علیه السلام پدید آمده اند زیرا یهودیت بعد از موسی علیه السلام پدید آمد و کتاب موسی علیه السلام تورات است، و نصرانیت بعد از عیسی علیه السلام پدید آمد و کتاب وی انجیل است، در حالی که ابراهیم علیه السلام روزگاری دراز قبل از آنها می زیست، پس چگونه ابراهیم علیه السلام می تواند یهودی یا نصرانی باشد؟!

هٰتٰنُمْ هٰتٰوْلَآءِ حٰجَبْتُمْ فِیْمَا لَكُمْ بِهٖۤ اَعْلَمُ فِیْمَ تَحَاجُّوْنَ فِیْمَا لَیْسَ لَكُمْ بِهٖۤ اَعْلَمُ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا

تَعْلَمُوْنَ ﴿٦٦﴾

«هان، شما» ای یهودیان «همان کسانی هستید که درباره آنچه نسبت به آن علمی داشتید، محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که بدان علمی ندارید محاجه می کنید؟ و خداوند می داند و شما نمی دانید» مراد از آنچه که یهودیان نسبت به آن علمی داشتند، احکام موجود در تورات - اعم از حلال و حرام و انواع عبادات - است، هر چند که آنان در آنها نیز به مقتضای دانش خویش عمل نکردند و در این دانسته های خود نیز به ناحق جدال و مشاجره نمودند. اما آنچه که بدان علمی ندارند، این پندارشان است که ابراهیم علیه السلام بر دینشان بود. علما گفته اند: این آیه کریمه بر وجوب محاجه در امر دین؛ یعنی: اقامه دلیل و حجت علیه باطل گرایان، دلالت می کند.

مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾

«ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه حنیف» یعنی: گرایش یافته بود از تمام ادیان باطل به سوی آیین توحید و «مسلمان بود» یعنی: مطیع خداوند ﷻ و پرستشگر او بود و دینش، دین اسلام بود «و از مشرکان نبود».

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٨﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ ای محمد! سوگند به خدا که تو می‌دانی ما از تو و دیگران به دین ابراهیم سزاوارتر و به او نزدیکتریم؛ زیرا ابراهیم یهودی بود و جز حسد هیچ چیز دیگری تو را از پذیرش این امر باز نمی‌دارد! پس حق تعالی نازل فرمود: «درحقیقت، نزدیکترین مردم به ابراهیم» یعنی: سزاوارترین مردم در وابستگی به وی «همان کسانی هستند» از یاران و پیروانش «که او را پیروی کرده‌اند» یعنی: به او ایمان آورده و از او اطاعت کرده‌اند و از آیینش پیروی کرده و به دینش اقتدا نموده‌اند «و» نیز نزدیکترین مردم به ابراهیم ﷺ «این پیامبر» یعنی: محمد ﷺ است. اولویت رسول خدا ﷺ به ابراهیم ﷺ از آن جهت است که ایشان از نسل ابراهیم ﷺ اند، همچنان بسیاری از امور در شریعت محمدی ﷺ با آیین ابراهیم ﷺ موافق است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَلَايَةَ مِنَ النَّبِيِّينَ وَإِنَّ وَلِيَّيَ مِنْهُمْ أَبِي وَخَلِيلَ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ»: همانا برای هر پیامبری دوستی از پیامبران است و دوست من از ایشان، پدرم و خلیل پروردگارم عزوجل، ابراهیم ﷺ است». «و کسانی که ایمان آوردند» از امت محمد ﷺ، آنان نیز به ابراهیم ﷺ نزدیکتر و سزاوارترند «و خدا کارساز مؤمنان است» با نصرت و تأیید خویش.

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّوكُمْ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره طوایف یهودی بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع نازل شد، آن گاه که گروهی از مسلمین را به سوی دین خویش دعوت کردند: «گروهی از اهل کتاب» یعنی: راهبان و رؤسای گمراهشان «آرزو کردند که کاش شما را گمراه سازند» یعنی: آنان بسیار دوست دارند که شما ربا پیرو ساختن به راه و روش باطل خویش، گمراه سازند «در صورتی که جز خودشان را گمراه نمی کنند» چراکه گامهای مؤمنان در راه ایمان ثابت و استوار است و مسلما وبال کار کسانی که بخواهند مؤمنان را از دینشان منحرف نمایند، به خودشان برمی گردد «و» اما آنها این حقایق را «نمی فهمند».

يٰۤأَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ﴿٧٠﴾

«ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می ورزید؟» یعنی: چرا به آنچه که در کتابهای شما از دلایل نبوت محمد ﷺ آمده است، یا به قرآن که در برگرفته اوصاف آن حضرت ﷺ و آشکارترین دلیل بر صدق و راستی ایشان می باشد، کفر می ورزید؟ «با آن که خود گواهی می دهید» بر آنچه که در کتابهای شما از این دلایل وجود دارد و می دانید که این دلایل حق است؟

يٰۤأَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْفُرُونَ بِالْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٧١﴾

«ای اهل کتاب! چرا حق را به باطل درمی آمیزید» آمیختن حق به باطل؛ خلط کردن آن با تحریفات عمدی و داخل کردن آن چیزهایی در دین است که از دین نیست و منحرفان به این منظور آن را در دین وارد می کنند تا حقایق را بر مردم پوشانیده و آنان را گمراه سازند «و» چرا «حقیقت را کتمان می کنید، با آن که خود می دانید» که رسول خدا ﷺ بر حق است؟.

وَقَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ءَامِنُوا بِالَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَجَهِ النَّهَارِ وَكَفَرُوا ءَاخِرَهُ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ ﴿٧٢﴾

«و جماعتی از اهل کتاب گفتند». آنان چنانکه در سبب نزول آمده است؛ رؤسا و اشراف یهود بودند که به فرومایگان قوم خود گفتند: «به آنچه بر مؤمنان نازل شده، در آغاز روز ایمان آورید و در پایان روز کافر شوید» و بدین سان در وقتی اندک مرتد گردید «شاید آنان برگردند» یعنی: تا مؤمنان در دین خویش به شک بیفتند و برخی از آنان از اسلام برگردند زیرا آنان از این ارتداد زودرس شما به این نتیجه می‌رسند که گویا شما بر چیز باطلی از دینشان آگاهی یافته‌اید که به این زودی از آن برگشته‌اید بنابراین، در حقانیت دین خویش به شک می‌افتند. این از یک جهت؛ از جهت دیگر، پذیرش اسلام و برگشت فوری از آن، کار را بر کسانی که می‌خواهند مرتد شوند، آسان می‌سازد زیرا دیگران را می‌بینند که قبل از آنان به ارتداد گراییده‌اند. ولی توطئه این گروه شاید و مغضوب یهودی کاملاً بی‌اثر است زیرا آنان نمی‌دانند که خداوند ﷻ دل‌های مؤمنان را بر اسلام پایدار و گام‌هایشان را در این راه محکم و استوار گردانیده است، پس هرگز یاهوهای دشمنان خدا ﷻ، دل‌ها و گام‌هایشان را متزلزل نمی‌سازد و بادهای عناد، اراده‌هایشان را از جا نمی‌جنباند.

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هُدَىٰ اللَّهِ أَن يُؤْتَىٰ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيْتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ عِنْدَ

رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلَيْهِمْ ﴿٧٣﴾

«و جز به کسی که از دین شما پیروی می‌کند، ایمان نیاورید» این سخن چنانکه در بیان سبب نزول آمده است از جمله سخنان احبار یهود به زیردستانشان بود. یعنی: رؤسای یهود به فرومایگان‌شان گفتند: تصدیق و باور راستین خود را فقط به پیروان دین و اهل آیین خود اختصاص دهید، اما اگر برای مسلمانان، تصدیقی هم نشان می‌دهید، این فقط ظاهر سازی و فریبکاری‌ای بیش نباشد. ابن‌کثیر در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «یعنی: به هیچ کس اطمینان نکنید و رازتان را جز به پیروان دینتان، با هیچ کس دیگری در میان نگذارید و آنچه از علم می‌دانید، برای مسلمانان آشکار نگردانید زیرا آن را از

شما می‌آموزند و با شما در آن برابر و هم‌طراز می‌شوند و حتی به وسیله آن بر شما ممتاز نیز می‌گردند زیرا آنان شدیداً به‌ایمان خویش پایبند و پایدارند. یا این که مسلمانان با تمسک به آنچه که خود شما گفته‌اید، علیه شما دلیل و حجت ارائه می‌کنند».

«بگو: هر آینه هدایت، هدایت الهی است» یعنی: هدایت فقط به‌دست اوست والا اگر هدایت مولود و نتیجه شناخت حق می‌بود، شما گروه یهود، حق را به خوبی شناختید، ولی نفسهایتان با شما بر ایمان به‌حق همراهی و موافقت نکرد. این بیان الهی جمله معترضه‌ای در میانه سخن رؤسای یهوداست و به دنبال آن ادامه سخنشان در توجیه بازداشتن پیروان خویش از ایمان می‌آید که گفتند: «نکند به‌کسی نظیر آنچه به شما داده شده است داده شود، یا در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند» یعنی: ما بدان جهت این نقشه پنهان‌کاری را کشیده‌ایم که از این که مسلمانان صاحب نبوت و کتاب شوند، بر آنان رشک می‌بریم و داشتن این فضیلت را برایشان تحمل نمی‌کنیم و دیگر برای این که مسلمانان در روز قیامت به‌پیشگاه خدا جَلَّ جَلَالُهُ بر ما احتجاج نورزند که ما در دنیا حق را می‌شناختیم، اما از آن پیروی نکردیم. یا آنها ایمان آوردن کسانی از ما را که مسلمان شده‌اند و بر اسلام خویش ثابت‌قدم‌اند، حجت نیاورند. «بگو: بی‌شک فضل به‌دست خداست» و از جمله فضل وی، نبوت و دین اسلام است «آن را به هر کس که بخواهد، می‌بخشد» پس هیچ‌کس نمی‌تواند فضل الهی را از کسی بازدارد، یا در بازگردانیدن آن از کسی که خدا جَلَّ جَلَالُهُ می‌خواهد تا بدو رسد، تحکم کند و این حقیقت مسلمی است که خدای عزوجل خواسته است تا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امت ایشان را به این فضل آشکار؛ یعنی این دین مبین اختصاص دهد «و خداوند گشایشگر دانا است» فضل وی بر اهل فضل وسیع و گسترده است و او خود به اهل فضل دانا است.

يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

«هر کس را که بخواهد، به رحمت خود مخصوص می‌گرداند» به قولی: مراد از رحمت، نبوت است «و خداوند صاحب فضل عظیم است» فضل وی فراگیر و بزرگ، و رحمتش بر همه چیز گسترده است.

﴿ وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَا يُؤَدُّهُ إِلَيْكَ إِلَّا مَا دُمَّتْ عَلَيْهِ قَائِمًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمْنِ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

«و از اهل کتاب کسی هست که اگر او را بر قنطاری» از طلا «امین شماری، آن را به تو بازمی‌دهد» قنطار: صد رطل است و هر رطل دو کیلو و نیم می‌باشد. این تعبیر، کنایه از بسیاری مال امانت است. «و از آنان کسی هست که اگر دیناری» واحد «به او امانت دهی، آن را به تو بازمی‌دهد» این تعبیر، کنایه از قلت مقدار مال امانت و شدت حرص و طمع شخصی است که امانت بدو سپرده شده. یعنی: در میان اهل کتاب، امانت‌دارانی هستند که امانت خویش را می‌پردازند، هر چند مال امانت بسیار و هنگفت باشد. همچنین از آنان خائنانی هستند که امانت را باز پس نمی‌دهند، هر چند بی‌ارزش و ناچیز هم باشد. و شکی نیست که هر کس در بسیار امانت نگاهدار باشد، در کم به‌طریق اولی امین است، و هر کس در کم خاین باشد، در بسیار به‌طریق اولی خاین است. آری! این خاینان حتی یک دینار امانت را باز پس نمی‌دهند؛ «مگر آن که پیوسته بر سرش ایستاده باشی» یعنی: مگر آن که دائما برای اثبات حق خود با مدرک و گواه، مطالبه مکرر، اعمال فشار، تنگ‌ساختن حلقه گریز بر وی و تقاضای مصرانه حق خود، بر سر وی به‌پا بایستی «این بدان سبب است که آنان گفتند: بر ما در باب امین هیچ راهی نیست» امین: قوم عرب و دیگر امت‌هایی اند که اهل کتاب نیستند. یعنی: بر ما در ستم‌نمودن به آنان و خوردن مالشان هیچ گناه و حرجی نیست، چه آنان در دین با ما مخالفند! عجیب‌تر این که ادعا کردند: دستور این ستمگری به آنان در

کتاب آسمانی‌شان داده شده است!! «و با این که خودشان می‌دانند، بر خدا دروغ می‌بندند» یعنی: این یاوه‌هایی که می‌گویند، در دینی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر آنان نازل کرده نیست، بلکه تماما ساخته و پرداخته خودشان است، و آنان دانسته بر خدای سبحان دروغ برمی‌بندند.

نقل است که مردی از ابن عباس رضی الله عنه پرسید: هنگامی که ما به جهاد می‌رویم، از اموال اهل ذمه چیزهایی - مثلا مرغ ماکیان و گوسفند - را برای خود می‌گیریم. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: درباره آنچه می‌گیرید چه نظری دارید؟ گفت: می‌گوییم؛ بر ما در این کار هیچ گناهی نیست. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: این سخن شما همچنان است که اهل کتاب گفتند: (لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمْنِ سَيْئٌ) (بر ما در خوردن مال امیین هیچ گناهی نیست!) بدانید که آنها چون جزیه را پرداختند، اموالشان برای شما حلال نیست، مگر به طیب خاطر ایشان.

بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧٦﴾

«نه چنان است» که می‌پندارند و به هم می‌بافند، بلکه آنان قطعا بر دروغهایی که می‌بندند و بر حلال شمردن اموال قوم عرب بر خود، مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌گیرند و چنانچه مال کسی را به ناحق خوردند - هر چند آن کس کافر، یا مخالف دینشان هم باشد - گناه و مسئولیت این خیانت را برعهده دارند زیرا «هر که به پیمان خود» با حق تعالی «وفا کند» و از او فرمانبرداری کرده و به شریعتش عمل نماید «و پرهیزگاری نماید» یعنی: مال کسی را به باطل نخورد و حقوق و امانتها را به اهل آنها بسپارد «بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد» و دوستانش را اکرام می‌کند و گرامی می‌دارد.

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلْقَ لَهُمْ فِي الْأٰخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٧﴾

«کسانی که در عوض عهد الهی و سوگندهای خود بهای ناچیزی را می گیرند» زیرا بهایی که سبب عذاب انسان گردد؛ هر چند بسیار باشد، اندک است. آنان یهودیان و همانندانشان اند که چون اموال و حقوق دیگران را می خورند، منکر خوردن آن می شوند و اگر بر این امر سوگند هم داده شوند، به دروغ سوگند می خورند «آن گروه» یعنی: آنان که چنین صفتی دارند «در آخرت بهره ای ندارند و خداوند با آنان سخن نمی گوید» هیچ سخنی را به کلی. یا با آنان سخنی نمی گوید که اسباب خوشحالی شان گردد و نشانه لطف وی به آنان باشد «و به سویشان نمی نگرد» به نظر رحمت، بلکه بر آنان خشم می گیرد و آنان را در برابر گناهانشان عذاب می کند «و پاکشان نمی گرداند» از گناهان و پلیدی ها، بلکه فرمان می دهد که آنان را به دوزخ در افکنند «و عذابی دردناک در پیش دارند».

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هرکس به دروغ سوگند خورد تا بدین وسیله مال شخص مسلمانی را تصاحب کند، در حالی با خدا ملاقات می کند که او بر وی خشمگین است. در این هنگام صحابی ای که مدعی مال خود بر یهودی ای بود و شاهدهی هم نداشت، گفت: یا رسول الله! پس در این صورت، او سوگند دروغ می خورد و مالم از بین می رود! همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: (إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا...).

از این آیه کریمه استنباط می شود که در شریعت خدای عزوجل میان مسلمان و غیر آن در ادای حقوق و امانتها مطلقاً فرقی وجود ندارد زیرا حق به ذات خود محترم است و حق، حرمت و منزلت خود را از اشخاص نمی گیرد تا در این صفت خود از آنان تأثیر پذیر گردد.

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُودُونَ أَلْسِنَتَهُم بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ

وَيَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٧٨﴾

«و از آنان» یعنی: از یهودیان «گروهی هستند که زبان خود را» به خواندن «کتاب» تحریف شده‌ای «می‌پیچانند» یعنی: آنچه را بر کتاب خدا ﷻ افزوده‌اند و تحریف کرده‌اند، چنان می‌خوانند که گویی این هم از کتاب خدا ﷻ است «تا آن را از کتاب پندارید» و گمان کنید که آن هم از کلام نازل شده خداوند متعال است «با این که آن از کتاب نیست» و قطعاً مطالب بر بافته خودشان است «ومی‌گویند: آن از نزد خداوند است» یعنی: به دروغ و افترا چنین سخنی می‌گویند «در صورتی که آن از سوی خداوند نیست و بر خدا دروغ می‌بندند با این که خودشان می‌دانند» که دروغ‌گویند و این از بزرگترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه نیز درباره رهبران و علمای یهود نازل شد.

مَا كَانَ لِشِرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ

وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّكُمْ نَبِيًّا كَمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ ﴿٧٩﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: هنگامی که علمای یهود و هیأت نصاری نجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرد آمدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به اسلام دعوت نمود؛ ابورافع قرظی یهودی گفت: ای محمد! آیا می‌خواهی تا چنان‌که نصاری عیسی را می‌پرستند، ما نیز تو را پرستش کنیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پناه بر خدا ﷻ از چنین کاری! پس خدای متعال به این ارتباط نازل فرمود: «هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد، سپس او به مردم بگوید: به جای خدا بندگان من باشید» یعنی: چنین مقوله‌ای، نه سخنی راست و درست است و نه هم سزاوار گفتن زیرا انبیای عظام: در ادای امانت رسالت، سفیران برگزیده الهی میان او و خلقت هستند، که او ایشان را به وحی خویش مخصوص

گردانیده، پس بی‌تردید از مختصات ایشان، راست فهمی و اخلاص برای خدای عزوجل است بنابراین، هرگز از هیچ پیامبری چنین ادعایی سر نمی‌زند که مردم را به سوی کفر فراخوانده و بگوید: ای مردم! مرا پرستش کنید نه خدای عزوجل را! زیرا این برخلاف طبیعت اشیاء است.

آیه کریمه در رد نصاری نازل شد که بر عیسی علیه السلام سخنانی را افترا بستند که اصلاصحت ندارد و گفتن چنین سخنانی در باره وی و هر یک از برادرانش - از خانواده پیامبران علیهم السلام - سزاوار هم نیست.

«و لیکن» پیامبر الهی می‌گوید: «ربانی باشید» ربانی: کسی است که به دین رب، دانا، به طاعت وی سخت متمسک و همراه با آن از حلم و حکمت برخوردار است. چنانکه محمدبن حنیفه در روز وفات ابن عباس رضی الله عنه گفت: «الیوم مات ربانی هذة الأمة: امروز ربانی این امت در گذشت». آری! پیامبر الهی می‌گوید: ربانی باشید «به سبب آن که کتاب تعلیم می‌دادید و به سبب خواندن آن» یعنی: به همراه علمتان به کتاب آسمانی، به طاعت پروردگار سخت پایبند و متمسک و در این میدان نیرومند باشید زیرا شما کتاب الهی را می‌خوانید، آن را به مردم درس می‌دهید و آنان را به تمسک بدان امر می‌کنید، پس کسی که حق را به دیگران می‌آموزد، قطعاً خود وی باید بیشتر از دیگران به آن پایبند باشد.

وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٨٠﴾

«و شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری بگیریید» یعنی: و برای هیچ پیامبری - چه عیسی علیه السلام باشد، چه غیر وی - سزاوار نیست که بعد از یافتن دانش و هدایت از سوی خداوند متعال، مردم را به پرستش خود یا پرستش فرشتگان و پیامبران دیگر دستور دهد، و قطعاً هیچ فرستاده الهی چنین کاری نمی‌کند «آیا پس از آن که مسلمان شده‌اید، شما را به کفر فرمان می‌دهد؟».

یادآور می‌شویم که در عرف قرآن، دین تمام انبیاء علیهم السلام اسلام است زیرا اسلام دین فطرت می‌باشد، به همین جهت این تعبیر به کار گرفته شد.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: علم درست، فقاقت عمیق و فهم صحیح اسرار شرعی؛ می‌طلبد که عالم به تکالیف شرعی، بدان عامل و پایبند نیز باشد.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾

بعد از آن که حق تعالی این حقیقت را که پیامبران علیهم‌السلام به یگانگی و توحید و اخلاص برای وی دستور می‌دهند، روشن ساخت، در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که ایشان همه رسالتهای الهی را تصدیق و تأیید نموده و امتهای خویش را نیز به تصدیق آن دستور می‌داده‌اند زیرا حق تعالی از انبیای خویش پیمان گرفته‌است تا برخی از آنها در امر ایمان تصدیق‌کننده برخی دیگر بوده و همدیگر را به این کار سفارش کنند و امتهای خود را نیز به آن دستور دهند: «و هنگامی که خداوند از پیامبران میثاق گرفت» میثاق: عهد مؤکد و محکمی است که عهدکننده بر خود لازم می‌گیرد، بدان متعهد می‌شود و آن تعهد را به‌سوگند، یا به چیزی دیگر از صیغه‌های تأکید؛ مؤکد می‌گرداند. آری! از ایشان بر این امر پیمان گرفت: «که هرگاه به شما کتاب و حکمتی دادم» یعنی: اگر چیزی از کتاب و حکمت به شما دادم «آن‌گاه پیامبری به‌سویتان آمد که آنچه را با خود دارید، تصدیق کرد» یعنی: پیام و دعوت او با آنچه که به شما داده‌ام، موافق بود «بر شماست که به او ایمان آورید و یاریش دهید» و از آنجا که گرفتن میثاق، به‌منزله سوگند دادن است، از این‌رو، این جمله در حکم جواب قسم می‌باشد. یعنی: رسالتهای انبیاء علیهم‌السلام همگی کامل‌کننده یک‌دیگرند و هدف همه آنها یکی است، گذشته از این، همگی آنها در اصول متفق‌اند و اختلافشان در فروع هم به خیر و مصلحت خود امتهاست، چرا که فروع، همراه با دگرگونی حیات انسان و هماهنگی با زمان و زندگی، می‌تواند متغیر و دگرگون باشد. اما اگر دو پیامبر - مثلاً - در یک عصر و یک امت با هم هم‌زمان شدند - مانند موسی و هارون علیهما‌السلام - آن دو در تمام امور با هم متفق‌اند. و اگر اقوام آنها مختلف بود، پس پیامبری که متأخر است،

به دعوت پیامبر متقدم ایمان می آورد، چنان که حضرت لوط علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و پشتیبان دعوت وی شد. و اگر دو پیامبر در پی یکدیگر آمدند، مانند موسی و عیسی علیهما السلام، در این صورت هر یک از آنها دعوت دیگری را تصدیق می کند. همچنین است بعثت پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين که باید از سوی تمام امتهای انبیای گذشته مورد تأیید و تصدیق قرار بگیرد.

از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را - از آدم علیه السلام گرفته تا پیامبران بعد از وی - برنینگیخت، مگر این که از وی درباره محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیمان گرفت که اگر در زمانش به رسالت مبعوث گشت، باید به او ایمان آورده و یاری اش کند. همچنین خداوند متعال به هر یک از پیامبران دستور داد تا از قوم خویش نیز در این باره پیمان بگیرد». در حدیث شریف آمده است: «لو كان موسى وعيسى حيين لما وسعهما الا اتباعي: اگر موسی و عیسی زنده می بودند، ایشان را جز پیروی از من، هیچ گنجایش دیگری نبود». پس پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين در واقع امام اعظمی هستند که اگر در هر عصری می بودند، اطاعت ایشان بر همه انبیاء عليهم السلام واجب بود و از این جهت، در شب اسراء - آن گاه که ارواح همه انبیا: در بیت المقدس گردهم آمدند - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امامت ایشان را در نماز عهده دار شدند. همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شفیع روز محشر هستند، قضیه ای که در آن روز حتی پیامبران اولی العزم از آن می گریزند. «آن گاه» خداوند متعال خطاب به پیامبرانش «فرمود: آیا اقرار کردید و گرفتید بر این کار اصر مرا؟» خداوند جل جلاله عهدی را که از پیامبرانش گرفت، «اصر» نامید زیرا اصر: به معنای پیمان سخت و محکمی است که صاحب خویش را به وفا نمودن به آنچه که بر خود لازم گرفته و امی دارد و این خود نشان دهنده محکم ساختن این پیمان از سوی پروردگار متعال است «گفتند: آری! اقرار کردیم. فرمود: پس گواه باشید و من با شما از گواهانم» یعنی: من بر اقرار شما و گواهی دادن بعضی از شما بر بعضی دیگر در این امر، از گواهان هستم.

فَمَنْ تَوَلَّى بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفٰسِقُونَ ﴿٨٢﴾

«پس کسانی که بعد از این» پیمانی که از تمام پیامبران علیهم السلام و تمام امتها گرفته شده «روی برتابند» از تو ای محمد صلی الله علیه و آله! «پس آن گروه، همانا فاسقان اند» یعنی: بیرون رفتگان از دایره فرمان الهی اند.

أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِيَّاهِ

يُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

«آیا جز دین الله را می جویند؟» یعنی: آیا مردم، دینی غیر از دین خدای آفریننده موجودات را می طلبند و از آن پشتیبانی می کنند؟ «با آن که هر که در آسمانها» از فرشتگان «و» هر که در «زمین است» از تمام مخلوقات موجود در آن «خواه و ناخواه برای الله منقاد است» مفسران در معنی (کرها: ناخواه) گفته اند: یعنی همه چیز در آسمانها و زمین - حتی حیوانات و جمادات - منقاد فرمان الهی بوده، از قوانین کونی وی اجبارا اطاعت و انقیاد می کنند و حتی کافر نیز ناخواسته فرمانبردار خدای عزوجل و پیرو قوانین هستی اوست، هر چند که دل و زبانش منکر باشد. به قولی: مراد، اسیران مسلمان امتها هستند که در زنجیرها و قلاده های اسارت خویش به سوی بهشت برده می شوند. همزه (أفغیر الله ...) همزه انکار است، یعنی طلب دینی جز دین الله جل جلاله، کاری بس نارواست. و مفعول که: (غیر دین الله) است بر فعل: (بیغون) مقدم ساخته شد زیرا مفعول در اینجا مهم تر است، از آن رو که انکار متوجه معبودان باطل می باشد. طلب دینی غیر از دین الهی؛ فرمانبردن و تسلیم شدن در برابر آن دین و پرستش باطل می باشد «و به سوی او بازگردانیده می شوند» در روز قیامت، پس حق تعالی هر کس را مطابق عمل وی پاداش می دهد.

قُلْ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالنَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ

مُسْلِمُونَ ﴿٨٤﴾

ای محمد ﷺ! «بگو: به خدا و آنچه بر ما نازل شده ایمان آوردیم» و این حقیقت را از سوی خود و امت خویش اعلام کن «و» بگو: ایمان آوردیم به «آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط نازل شده» اسباط: قبایل بنی اسرائیل از احفاد و نوادگان فرزندان دوازده گانه یعقوب عليه السلام اند که به موسی عليه السلام ایمان آوردند «و» ایمان آوردیم به «آنچه به موسی و عیسی و پیامبران» دیگر «از جانب پروردگارشان داده شده و میان هیچ یک از آنان فرق نمی گذاریم» چنان که یهود و نصاری فرق گذاشته، به بعضی از پیامبران عليهم السلام ایمان آوردند و به برخی دیگر کافر شدند. تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره/۱۳۶» گذشت. «و ما او را فرمانبرداریم» یعنی: ما برای حق تعالی منقاد و مخلص هستیم.

وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٨٥﴾

«و هر که جز اسلام، دینی دیگر بجوید، هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است» پس بعد از بعثت محمد عليه السلام، دین دیگری جز دین ایشان پذیرفته نیست، چون دین ایشان ناسخ همه ادیان دیگر است، لذا، کسی که به دین اسلام گردن نهاده باشد، در روز قیامت برای وی نجاتی نیست. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا عليه السلام آمده است: «در روز قیامت، اعمال می آیند، در آغاز نماز می آید و می گوید: پروردگارا! من نماز هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه زکات می آید و می گوید: پروردگارا! من زکات هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی. آن گاه روزه می آید و می گوید: پروردگارا! من روزه هستم. پروردگار متعال می فرماید: تو بر خیر هستی و امروز به سبب تو می گیرم و به سبب تو می دهم».

مجاهد و سدی در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه کریمه درباره حارث بن سوید انصاری نازل شد که با دوازده تن از اسلام برگشته و به کفار مکه پیوست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: حارث بعد از نزول این آیات مجدداً به اسلام گرایید.

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرُّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٦﴾

«چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند، هدایت می‌کند؟ با آن که شهادت دادند که این رسول، برحق است و برایشان دلایل روشن آمد» یعنی: بعید است که خداوند جل جلاله قومی را به سوی حق هدایت کند که بعد از ایمان آوردن و گواهی دادن به حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از آمدن دلایل روشن از کتاب خدای سبحان و معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله، و بعد از شناخت آنها از این دلایل و آگاهی از مقتضیات آن، به کفر برگشتند «و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند» که مرتدان از دین برگشته، از آن جمله اند. شکی نیست که گناه مرتد بزرگتر از گناه کسی است که بر کفر باقی مانده و اصلاً اسلام را نپذیرفته است زیرا مرتد، حق را شناخته و سپس از روی عناد و تمرد از آن روی برتافته و سبب ایجاد شک و شبهه در دین گردیده است.

أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿٨٧﴾

«آنان» یعنی: مرتدان «سزایشان این است که لعنت خدا» یعنی: دوری و طرد از رحمت وی «و لعنت فرشتگان و مردم، همگی بر آنان است» یعنی: مرتدان سزاوار این همه لعنت هستند.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٨﴾

«در آن» لعنت، یا در آتش دوزخ که نشانه آن است «جاودانه می‌مانند، نه عذاب از آنان کاسته می‌گردد و نه به آنان مهلت داده می‌شود» و در کار عذابشان به آنان تأخیری داده می‌شود.

سپس حق تعالی توبه‌کنندگان را استثنا کرده و می‌فرماید:

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٨٩﴾

«مگر کسانی که پس از آن» یعنی: پس از ارتداد «توبه کردند و به اصلاح آوردند» یعنی: آنچه را که با ارتداد از دین خویش تباه ساخته بودند، به وسیله اسلام به اصلاح و سامان آوردند «پس بی‌گمان خداوند آمرزنده مهربان است» و این از لطف و رأفت و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که توبه‌کاران را می‌پذیرد و بر آنان می‌آمرزد. باید دانست که توبه مرتد - چنانچه مخلصانه به سوی اسلام بازگردد - نیز پذیرفته می‌شود. امام شوکانی می‌گوید: «در حد علم من، در این باره میان علما هیچ اختلافی نیست». از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی از انصار، اسلام آورد و سپس مرتد شده به شرک پیوست، آن‌گاه پشیمان گشته کسی را به سوی قومش فرستاد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بپرسید: آیا برایم توبه‌ای هست؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد و بعد از آن که قومش به وی اطمینان دادند، مجدداً اسلام آورد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزَادُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾

«به راستی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر خود افزودند» باپایداری در کفر و افزودن بر نیرنگ و توطئه علیه اسلام و اهل آن «هرگز توبه آنان پذیرفته نمی‌شود» به هنگام مرگ، چنان که خداوند متعال در آیه (۱۷/۴) می‌فرماید: (و توبه کسانی که مرتکب کارهای ناشایست می‌شوند و سرانجام چون مرگ هریک از آنان فرا رسد، می‌گویند: اینک توبه کردم؛ پذیرفته نیست). بعضی برآنند که این آیه کریمه ناظر بر یهودیان است زیرا آنان بودند که به عیسی صلی الله علیه و آله و سلم کفر ورزیدند، سپس چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به رسالت مبعوث گردیدند، به ایشان نیز کافر شدند «و آنان خود گمراهان اند».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يُبْعَلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلءُ الْأَرْضِ ذَهَبًا وَلَوْ اقْتَدَىٰ بِهِ
 أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَّاصِرِينَ ﴿٩١﴾

«در حقیقت کسانی که کافر شده و در حال کفر مرده‌اند» چه کفار اصلی باشند، چه مرتدان و از دین حق برگشتگان «هرچند فراخنای زمین را پر از طلا کنند و آن را فدیة دهند» یعنی: هرچند در روز قیامت برای نجات خویش از عذاب دوزخ، به اندازه گنجایش روی زمین از طلا فدیة آورند «هرگز از هیچ یک از آنان پذیرفته نمی‌شود، آنان را عذابی دردناک است و هیچ یاری دهنده‌ای نخواهند داشت» یعنی: هیچ کسی نیست که در روز قیامت از عذاب خداوند عز وجل نجاتشان دهد. در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت مردی از اهل دوزخ آورده می‌شود، آن‌گاه حق تعالی به او می‌گوید: آیا از عذابم به اندازه گنجایش زمین از طلا فدیة می‌دهی؟، آن مرد می‌گوید: آری! پروردگار می‌فرماید: دروغ گفتی، کمتر از این را از تو خواستم؛ از تو در صلب پدرت آدم عهد گرفتم که به من چیزی را شریک نیاوری، ولی تو ابا ورزیدی». اما علت این که افعال نیک دنیوی کافر، در آخرت سودی به حالش ندارد، در این حدیث شریف بیان شده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از عبدالله بن جدعان مورد پرسش قرار گرفتند - و او شخص مهمان نوازی بود، اسیران را با خرید می‌کرد و آزاد می‌ساخت و مردم را اطعام می‌نمود - که آیا اعمال خیر دنیوی وی برایش در آخرت سودی دربر دارد؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا، أنه لم يقل يوماً من الدهر: رب اغفر لي خطيئتي يوم الدين: نه! چیزی از آنها به حالش سودی ندارد زیرا او در طول زندگی خود حتی روزی از روزها هم نگفت: پروردگارا! خطاهای مرا در روز قیامت ببامرز».

با نگاهی به آیات (۸۹ - ۹۰)، ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال، کافران رادر مجموع به سه گروه تقسیم کرده است:

- ۱ - آنان که صادقانه توبه کردند و آیه (۸۹) ناظر بر ایشان است.
- ۲ - آنان که توبه‌شان صحیح نبوده و آیه کریمه (۹۰) ناظر بر آنان است.
- ۳ - آنان که اصلاً توبه نکرده و بر کفر مرده‌اند، که آیه کریمه (۹۱) ناظر بر آنان است.

لَنْ نَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

«هرگز به نیکوکاری نمی‌رسید» یعنی: هرگز به درجه «ابرار» که عبارت از ایمان راستین، شایستگی در عمل و قبول آن است نمی‌رسید و هرگز ثواب «بر» را که بهشت است در نمی‌یابید «تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید» یعنی: مگر آن که نفقه شما در راه خدا ﷻ - اعم از جهاد و غیر آن از طاعات - از آن اموالی باشد که آن را دوست دارید. در احادیث شریف آمده است که شماری از اصحاب ﷺ بعد از نزول این آیه کریمه نزد رسول خدا ﷺ آمده و نفیس‌ترین اموالشان را پیشکش راه خدا ﷻ کردند. «و از هر چه انفاق کنید، قطعاً خدا بدان داناست» و بر آن پاداشتان می‌دهد.

﴿ كُلُّ الطَّعَامِ كَانَ حَلَالًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَائِيلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ ﴿١٣﴾

قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْرَةِ فَاتْلُوهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٣﴾

«همه خوراکیها برای بنی اسرائیل حلال بود، جز آنچه پیش از نزول تورات، اسرائیل بر خود حرام کرده بود» به قول جمهور مفسران، مراد از «اسرائیل» در اینجا یعقوب عليه السلام است، نه ملت اسرائیل زیرا «اسرائیل»، لقب یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم عليه السلام است. نقل است که یعقوب عليه السلام گوشت و شیر شتر را بر خود حرام کرده بود، به قولی دیگر: او هر گوشت دارای رگ و پی‌ای را بر خود حرام کرده بود. ابن عباس رضي الله عنه - به استناد فرموده رسول خدا ﷺ در پاسخ به سؤال یهودیان از آن حضرت ﷺ در باره علت این تحریم - می‌گوید: «یعقوب عليه السلام بیماری عرق‌النساء (سیاتیک) داشت، پس برای خدا ﷻ نذر کرد که اگر از این بیماری شفایش بخشد، رگ‌ویی (عرق) و گوشت هر حیوانی را که دارای رگ و پی باشد، نمی‌خورد و حق تعالی شفایش بخشید، بعداً فرزندانش نیز از سنت وی پیروی کردند. لذا این تحریم مربوط به قبل از نزول تورات است، و تمام خوراکی‌ها در تورات حلال بود. «بگو: اگر راست می‌گویید» و سخن مرا باور ندارید «تورات را بیاورید و آن را بخوانید» تا راستی و درستی آنچه را که قرآن از این داستان برای شما بیان کرده است، دریابید زیرا تورات بر آنچه گفتم، ناطق است.

نقل است که پیامبر ما ﷺ نیز، غسل یا خادمشان ماریه را بر خود حرام کردند، اما خداوند جل و علاه ایشان را در این امر تأیید نکرد و آیه (۱) از سوره «تحریم» را در این ارتباط نازل فرمود - که تفسیر آن خواهد آمد.

فقها در این مسئله که اگر کسی چیز مباحی را بر خود حرام ساخت، بر وی کفاره لازم می‌شود یا خیر؟ بر دو رأی اند؛ در مذهب احناف بر وی کفاره لازم می‌شود و در مذهب شافعی بروی کفاره لازم نمی‌شود.

فَمَنْ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١٤﴾

«پس کسانی که بعد از این» یعنی: بعد از آوردن تورات و تلاوت آن، یا بعد از این تحدی و هم‌اوردطلبی با آنان در خصوص آنچه که در کتاب خودشان آمده‌است؛ «بر خدا دروغ بندند، آنان خود ستمکارانند» زیرا کسی که به داوری کتاب خودش و آنچه که اعتقاد شرعی درست خویش می‌شناسد، فرا خوانده شود و باز هم بعد از آن جدل‌کنان بر خدای سبحان دروغ بریندد، هیچ‌کس از وی ستمکارترینست.

قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٥﴾

«بگو» ای پیامبر به یهودیان «خداوند راست گفت. پس از کیش ابراهیم که حنیف بود و از مشرکان نبود، پیروی کنید» یعنی: مادام که صدق رسالت من با تمام وضوح و درخشش بر شما روشن شده، از آیین اسلام که من بر آن هستم پیروی کنید. حنیف: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق.

إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: مسلمانان و یهودیان بر سر کعبه و بیت‌المقدس به همدیگر فخر می‌ورزیدند؛ یهودیان می‌گفتند که بیت‌المقدس از کعبه برتر است، بدان جهت که محل هجرت انبیاء الهیاء می‌باشد و درس‌زمین مقدس قرار دارد. و مسلمانان می‌گفتند: بلکه کعبه برتر است، همان بود که نازل شد:

«درحقیقت اولین خانه‌ای که برای مردم نهاده شده» به منظور عبادت حق تعالی در زمین «همان است که در بکه است» یعنی: خانه کعبه است، که بنیان‌گذار آن ابراهیم علیه السلام بود «و مبارک» است. برکت کعبه؛ بسیاری خیر آن برای کسی است که در آن مقیم می‌شود، یا قصد زیارت آن را می‌کند، به جهت بسیاری نعمتها و خیراتی که از همه‌جا به سوی مکه سرازیر می‌شود و به سبب ثواب مضاعفی که در آن نصیب مؤمنان می‌گردد «و هدایتی است برای جهانیان» چه بسا به این سبب که توحید باری تعالی در آن برپا می‌گردد، در مشاعر مقدسه ذکر وی بسیار می‌شود و سنت خلیلین (ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام) در آن احیا می‌گردد.

خداوند متعال با توصیف کعبه به عنوان اولین پرستشگاه؛ بر افضلیت آن نسبت به اماکن عبادی دیگر تأکید می‌گذارد. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «اولین مسجدی که در روی زمین بنا شد، مسجد الحرام و دومین آن مسجد الاقصی بود، که به فاصله چهل سال از بنای کعبه بنا گردید». «بکه» همان مکه است. به قولی: وجه تسمیه آن به بکه این است که ستمگران رابرآن دسترسی نیست و اگر به آن قصد تجاوز داشته باشند، مکه گردنهایشان رامی‌شکند. یا سبب این نامگذاری، ازدحام مردم در آن است، به طوری که زنان در نماز، به سبب کثرت ازدحام، پیش روی مردان قرار می‌گیرند. ابن کثیر می‌گوید: «برای مکه نامهای بسیاری را یاد کرده‌اند، چون مکه، بکه، بیت العتیق، بیت الحرام، بلد الامین، ام القری، قلدس^۱، مقدسه، حاطمه، رأس، بنیه، بلده و کعبه».

فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَنِّي وَعَنْ عِبَادِي عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

«در آن نشانه‌هایی روشن است» که از جمله این نشانه‌ها؛ «مقام ابراهیم است» و آن صخره‌ای است که ابراهیم علیه السلام در هنگام بنای کعبه بر آن می‌ایستاد و نقش پاهای وی در آن صخره به‌طور برجسته نمایان است. و حق تعالی به ما دستور داده که آن را

^۱ قلدس: پاک‌کننده از گناهان.

نمازگاه خویش قرار دهیم.^۱ آری! این سنگ از نشانه‌های روشن الهی است، چرا که نیکی‌ها در آن مقام دو برابر می‌شود و پرنده از فراز آن نمی‌تواند پرواز کند (و) از جمله نشانه‌های روشن الهی در کعبه این است که «هر که در آن درآید، در امان است» یعنی: هر که از دشمنی یا چیزی بیمناک باشد و به بیت‌الحرام درآید، از همه ترسها ایمن می‌گردد و بر مردم واجب است که متعرض او نشوند؛ هر چند خونی را ریخته باشد، یا مالی را گرفته باشد، تا آن که از حرم خارج شود، ولی هر کس در داخل حرم مرتکب جرمی شد، دستگیر می‌شود و جزا بر او اقامه می‌گردد زیرا خود او بوده که هتک حرمت حرم را آغاز کرده است و بنابراین، مشمول این حکم خداوند متعال قرار گرفته که می‌فرماید: (وَالْحُرْمَتُ قِصَاصٌ) (وهتک حرمتها قصاص دارد) «۲/۹۴».

از جمله نشانه‌های روشن در مکه، وجود صفا و مروه و منی و عرفه و دیگر مشاعر مقدس است و از آن جمله، نابودشدن کسانی از جباران است که قصد تجاوز به حریم آن را بکنند.

«و برای الله است بر عهده مردمان حج خانه کعبه» این تأکیدی بر حق باری تعالی و بزرگداشتی از حرمت خانه کعبه است «برای کسی که توانایی رفتن به آن را دارد» تقدیر آن چنین می‌شود: کسی راهی حج خانه کعبه بشود که استطاعت رفتن به آن را دارد، این استطاعت عبارت از: زاد و راحله، یعنی توشه و اسباب سفر است «وهر که کفر ورزد» یعنی: نشانه‌های روشن و فضایل کعبه را انکار نماید «یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است» و طاعات و عبادات بندگان اصلاً به او نفعی نمی‌رساند، بلکه این خود بندگان هستند که با ادای این طاعات به کمال انسانی خویش نایل می‌گردند.

عکرمه در بیان سبب نزول: (وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) می‌گوید: چون آیه (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا...) : (هر که جز اسلام دینی دیگر بجوید، هرگز از وی پذیرفته نمی‌شود) نازل شد، یهودیان گفتند: اکنون که چنین است، ما هم مسلمان هستیم! رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «خدای عزوجل حج خانه کعبه را بر مسلمانان فرض

^۱ نگاه، سوره «بقره/۱۲۵».

گردانیده»، اما آنان در پاسخ گفتند: «ولی آن را بر ما فرض نگردانیده!»، لذا از انجام مناسک حج سر باز زدند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

بیان احکام:

۱ - امام ابوحنیفه بر آن است که اگر کشتن کسی در زمین حل به علت قصاص، ارتداد یا زنا واجب باشد و او به سرزمین حرم پناه برد، بر وی تعرض نمی‌شود، ولی نباید به او، جا، غذا و آب بدهند و با او خرید و فروش و معامله کنند تا به بیرون آمدن از سرزمین حرم ناگزیر گردد. اما امام مالک و امام شافعی می‌گویند: قصاص گرفتن در حرم از قاتل قتل عمد، جایز است.

۲ - حج در عمر یک بار فرض و تکرار آن در هر پنج سال یک بار سنت است.

۳ - امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد بن حنبل بر آنند که ادای حج در همان سال اولی که شخص مکلف واجد استطاعت و بقیه شرطهای ادای آن می‌شود، فرض است. ولی امام شافعی و محمد بن حسن شیبانی بر آنند که در ادای حج مبنی بر مهلت (تراخی) است نه بر فوریت.

۴ - بنا به مذهب امام مالک، نیابت در حج جایز نیست، اما جمهور فقها آن را به جای کسی که فوت کرده و حج نکرده است و به جای بیماری که قادر به ادای حج نیست، جایز می‌دانند. لیکن مالکی‌ها حج را از ذمه بیمار زمین‌گیری که قدرت نگاه داشتن خود را بر بالای مرکب ندارد، ساقط دانسته‌اند. در نزد آنان نیز، اجیرکردن شخص برای انجام دادن حج به جای کسی که مرده است و قبل از مرگش به این امر وصیت کرده، جایز است.

۵ - استطاعت حج منوط به داشتن توشه راه و وسیله نقلیه، به اضافه عدم وجود مانع بدنی؛ چون بیماری، ترس از دشمن و عدم امنیت راه است.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«بگو: ای اهل کتاب! چرا به آیات خدا کفر می‌ورزید، در حالی که خداوند شاهد و ناظر کردار شماست» و برآنچه می‌کنید آگاه است؟ پس آن‌گاه که کلمه کفر را بر زبان

می‌آورید، یا افعالی را انجام می‌دهید که کفر به دلایل حق و معجزات نبوت، یا کفر به آیات تورات است، او شما را می‌بیند.

**قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتٰبِ لِمَ تَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللّٰهِ مَنۢ ءٰمَنَ تَبَعُوْهَا عَوَجًا وَّأَنْتُمْ شٰهَدَآءُ ۗ وَمَا اللّٰهُ بِغَفِيْلٍ
عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ﴿۱۹﴾**

«بگو: ای اهل کتاب! چرا کسی را که ایمان آورده است، از راه خدا باز می‌دارید» پس توطئه‌ها می‌چینید، نیرنگها می‌اندیشید و برنامه‌ها می‌ریزید تا در میان مؤمنان، فتنه کفر و شرک را برپا سازید و با همه توان تلاش می‌کنید تا میان مردم و ایمان به حق تعالی حایل گردید «و برای آن راه کجی ای می‌طلبید» یعنی: می‌خواهید تا با القای این شبهات و موهومات که راه خدا ﷻ ناهموار و ناهنجار است؛ این راه را برای مردم کج و بی‌بهره از اعتدال و استقامت معرفی کنید تا ادعاهای باطلتان را تثبیت نمایید «با آن که خود» به راستی آن «گواهید» و می‌دانید که اسلام تنها دین مقبول و پذیرفته الهی است، چنان‌که این حقیقت را از کتابهای نازل شده بر پیامبران خود دانسته‌اید، پس چرا علیه اسلام این همه کید و توطئه می‌چینید؟ «و خدا از آنچه می‌کنید، غافل نیست» ولی شما را تا رسیدن موعد عذابتان مهلت می‌دهد و آن‌گاه مجازاتتان می‌کند.

يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا اِنْ تُطِيعُوْا فَرِيْقًا مِّنَ الَّذِيْنَ اٰتَوُا الْكِتٰبَ يَرُدُّوْكُمْ بَعْدَ اِيْمٰنِكُمْ كَفْرِيْنَ ﴿۱۰۰﴾

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان بر اساس پیوند همجواری و پیمانهایی که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از فرقه‌ای از اهل کتاب فرمان برید» یعنی: اگر به دسایس و نیرنگ‌های آنان گوش فراداده و به سخنان آنان اعتماد کنید، شما را به سوی همان هدفی که خود دارند، سوق می‌دهند و آن این است که: «شما را پس از ایمانتان به کفر برمی‌گردانند».

وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ ۗ وَمَنْ يَعْتَصِم بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَىٰ صِرَاطٍ

مُسْتَقِيمٍ ﴿١١٠﴾

«و چگونه کفر می‌ورزید» مراد این نیست که آن گروه از مسلمانان کافر شده‌اند، چرا که به صفت ایمان: (یا ایها الذین آمنوا) مخاطب گردیده‌اند، بلکه مراد این است که راه دوستی با یهودیان، به کفر منتهی می‌شود. آری! چگونه به راهی می‌روید که سرانجام آن کفر است «با آن که آیات الهی بر شما خوانده می‌شود» پس بر شماست که این آیات را بخوانید و به آنها چنگ زنید تا از اهداف توطئه‌آمیزی که یهودیان در قبال شما دارند، آگاه شوید «و رسول خدا در میان شماست» پس به او رجوع نمایید و قضایا را به او ارجاع دهید، که در این صورت قطعاً نیرنگ یهودیان بی‌اثر می‌شود. البته رجوع به شخص پیامبر ﷺ در حال حیات ایشان بود، اما بعد از درگذشت ایشان؛ آثار و نشانه‌ها و سیرت ایشان و قرآنی را که از جانب حق تعالی آورده‌اند و سنت ایشان، همگی در میان ما باقی است و علمای امت هم این منابع و معارف را می‌شناسند، پس چنان است که رسول خدا ﷺ برای همیشه در میان ما هستند، به شرط آن که به آستان سنت و سیرتشان رجوع کرده و بدانها تمسک جوئیم تا از دسایس و فتنه‌های کفار اهل کتاب و غیر آنان در امان مانیم «و هر کس به خداوند پناه برد، به راه راست هدایت شده‌است» بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را به پناه بردن به خود و ترک اعتماد و گرایش به دشمنانش ارشاد می‌کند تا راه هدایت به رویشان هموار شود و از گمراهی‌ای که از سوی دشمنان برایشان برنامه ریزی شده است، رهایی یابند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول این آیات از زیدبن اسلم روایت کرده است که فرمود: شاس بن قیس یهودی پیرمردی بسیار عقده‌ای و کینه‌توز علیه مسلمانان بود، روزی نامبرده از برابر مجلس اوس و خزرج که با هم گرم گفت‌وگو بودند گذشت، پس محبت و الفت و صفایی را که از آنان دید، او را سخت برآشفته ساخت و روزگار جاهلیت را به یاد آورد که اوس و خزرج با هم درگیر جنگی طولانی و دشمنی‌های دراز دامنی بودند. در این اثنا جوانی از یهودیان را که با وی بود، دستور داد که برود و با آنان بنشیند و روز «بعثت» را که در آن میان اوس و خزرج جنگی سخت شعله‌ور

شده بود به خاطرشان بیاورد. جوان یهودی چنین کرد. پس احساسات دوران جاهلیت در میان آنان برانگیخته شد و مشاجره آغاز گشت و کارچنان بالا گرفت که به میدان جنگ و سلاح کشید. رسول خدا ﷺ که از ماجرا آگاه شدند، به سویشان شتافته و خطاب به آنان فرمودند: آیا درحالی که من در میان شما هستم، داعیه جاهلیت را سر داده‌اید؟ آن‌گاه در این باره، خطابه‌ای موجز و بلیغ ایراد کردند که بر اثر آن مسلمانان به خود آمدند و دانستند که این انگیزه، بر اثر وسوسه شیطان و مکر دشمنانشان بوده است. آن‌گاه همدیگر را به گرمی در آغوش گرفته و به آیین مهر و صفا بازگشتند. و خداوند متعال این آیات را نازل نمود.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهٖۙ وَلَا تَمُوْنُوْا اِلَّا وَاَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ ﴿١٠٤﴾

«ای مؤمنان! از خداوند - چنان‌که سزاوار پروای اوست - پروا کنید» یعنی: از حق تعالی چنان پروا کنید که سزاوار الوهیت اوست. تقوایی این‌گونه، عبارت است از این که: بنده اموری را که انجام دادن آنها بر وی لازم است، انجام داده و اموری را که ترک کردن آنها بر وی لازم است، ترک کند و در این جهت، نهایت سعی و کوشش خویش را به‌خرج دهد «و جز در حال مسلمانی نمیرید» یعنی: برحالی جز حال اسلام قرار نداشته باشید تا چون مرگ شما در رسد - و چه‌بسا که ناگهانی آید - درحالی بر شما آید که مسلمان باشید. ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر: (حق تقاته) می‌گوید: «حق تقوی این است که خدای سبحان مورد اطاعت قرار گرفته و از او نافرمانی نشود، یاد کرده شود و فراموش نگردد و مورد شکر و سپاس قرار گیرد نه کفران و ناسپاسی». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «معنای (حق تقاته) این است که: حق تعالی حتی به مدت یک چشم برهم زدن هم، مورد نافرمانی قرار نگیرد».

مفسران می‌گویند: چون این آیه کریمه نازل شد، به‌کار بستن این تکلیف بر اصحاب رضی الله عنهم دشوار آمد، پس گفتند: یا رسول الله! چه کسی توان این چنین تقوایی را دارد؟! همان بود که آیه: (فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ) (تا آنجا که می‌توانید تقوای الهی را پیشه کنید) «۱۶/۶۴» نازل شد و آیه مورد بحث ما را منسوخ گردانید. بعضی گفته‌اند: معنی این است که از

خدا آنچنان تقوی کنید که سزاوار تقوای اوست تا آنجا که می‌توانید. پس بنابراین معنی، آیه کریمه منسوخ نیست.

وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠٣﴾

«و همگی به حبل الله چنگ زنید و پراکنده نشوید» حبل الله: عهد خدا، یا دین وی، یا قرآن، یا اسلام است و همه اینها در معنی با هم مترادفند. پس خدای سبحان مؤمنان را به چنگ‌زدن جمعی به ریسمان اسلام، یا قرآن دستور داده و ایشان را از پراکندگی‌ای که ناشی از اختلاف در دین است، نهی می‌نماید. البته اختلافی که از آن نهی شده است، اختلاف در اصول دین و حاکم ساختن هواها و امیال نفسانی و منافع شخصی است، اما اختلاف اجتهادی در فروع دین، نکوهش نگردیده بلکه پسندیده و ستوده است و از نشانه‌های آسان‌گیری شریعت‌خدا می‌باشد - چنان‌که این حقیقت از نصوص قرآنی و احادیث نبوی برمی‌آید. «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که دشمنان همدیگر بودید» و همدیگر را می‌کشید و غارت و چپاول می‌کردید، پس به سبب این نعمت؛ همگی باهم برادر شدید. چنان‌که قبل از اسلام، قبایل اوس و خزرج در یثرب، درگیر جنگ خانگی خونینی بودند، ولی به نعمت اسلام، با هم یار و برادر شدند: «پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به نعمت او برادران هم شدید. و بر لبه پرتگاه آتش بودید» به سبب کفری که در آن قرار داشتید «و او شما را از آن» با اسلام «رهانید» یعنی: شما بر لبه گودال دوزخ بودید زیرا هر کس از شما که می‌مرد به دوزخ می‌افتاد، پس حق تعالی حضرت محمد ﷺ را فرستاد و به وسیله ایشان، شما را از این پرتگاه رهانید. در حدیث شریف آمده است: «کتاب خدا ﷻ ریسمان الهی‌ای است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است». «این‌گونه خداوند آیات خود را برای شما به روشنی بیان می‌دارد تا هدایت شوید».

وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

۱۱۴

«و باید از شما گروهی باشند که به خیر دعوت کنند» یعنی: باید گروهی از شما به فریضه امر و نهی و دعوت اسلامی قیام کنند و با تعلیم و موعظه و ارشاد و با سلطه و قدرت و حکومت، مردم را به سوی آنچه که سود دنیا و آخرتشان در آن است، فراخوانند و دستور دهند. به قولی مراد این است: همگی شما باید امتی باشید که دعوت الی الله و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید. ولی قول اول صحیح‌تر است زیرا «من» در آیه کریمه مفید بعضیت است، لذا امر به معروف و نهی از منکر فرض کفایه می‌باشد که انجام آن بر فرد فرد امت، فرض عین نیست و اجرای آن سزاوار شأن هر کسی هم نیست. ابن‌کثیر از ابوجعفر باقر رضی الله عنه نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه کریمه را خواندند و سپس در این حدیث شریف فرمودند: «الخير اتباع القرآن وستي: خیر؛ در پیروی قرآن و سنت من است» «و» باید از شما گروهی باشند که «به کار پسندیده امر و از کار ناپسند منع کنند» به دست، یا به زبان. باید دانست که امر به معروف و نهی از منکر در نزد جمهور فقها، از فرایض کفایی اسلام است که اگر اهل علم - یعنی آنان که می‌دانند معروف چیست تا به آن امر کنند و منکر چیست تا از آن نهی کنند - به آن قیام کنند، فرضیت آن از دیگران ساقط می‌گردد و در غیر آن، فرضیت آن بر ذمه هر فرد مسلمانی باقی می‌ماند، همان گونه که عمومیت این فریضه، از آیه (۱۱۰) نیز برمی‌آید.

آری! امر به معروف و نهی از منکر از بزرگترین واجبات شریعت مطهر اسلام واصلی مهم از اصول آن می‌باشد زیرا با این واجب بزرگ است که نظام اسلامی کامل می‌شود، بدان جهت که گاهی بعضی از پیروان دین حق، به سبب جهل و ناآگاهی، یا به انگیزه پیروی از هواها و خواهشهای نفس، از دین خویش منحرف می‌شوند، یا از ادای تکالیف و مسئولیتهای خویش شانه خالی می‌کنند، یا به یکدیگر ظلم می‌کنند، پس اگر کسی نباشد که راه را روشن، جاده را نشانه‌گذاری، گمراه را راهنمونی، مقصر را موعظه و ظالم را بر سر جای خود بنشانند، بدون شک انحرافات بزرگ و بسیاری در جامعه

پدید می‌آید، هم بدین جهت است که حق تعالی ما را از دچار شدن به سرنوشت و عاقبتی همانند سرنوشت و عاقبت بنی اسرائیل برحذر می‌دارد، آنجا که آنان را به علت فرو گذاشتن فریضه امر به معروف و نهی از منکر، لعنت می‌نماید: (بنی اسرائیل مورد لعنت قرار گرفتند؛ چرا که سرکشی کردند و از حد درگذشتند، آنان یک‌دیگر را از منکری که مرتکب می‌شدند نهی نمی‌کردند، چه بد است کار و کردارشان) «مائده/۷۹».

«و آن گروه» یعنی: گروهی که به فریضه امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند «ایشانند رستگاران» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به فلاح و رستگاری. در حدیث شریف آمده است: «من رأی منکم منکرا فلیغیره بیده، فان لم یستطع فبلسانه، فان لم یستطع فبقلبه، وذلک أضعف الایمان: هرکس از شما منکری را دید، باید آن را به دست خود تغییر دهد، اگر نتوانست به زبان خود و اگر نتوانست به قلب خود و این ضعیف‌ترین پایه ایمان است».

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿۱۰۵﴾

«و همانند کسانی نباشید که پراکنده شدند و با هم اختلاف کردند» آنان یهود و نصاری هستند که خدای متعال از پراکندگی و اختلاف در آنچه که به آنان نازل شده بود، نهیشان کرد ولی آنها سرپیچیدند و اختلاف پیشه کردند؛ «پس از آن که بینات برایشان آمد» بینات: آیات روشنی است که تبیین‌کننده حق و موجب عدم اختلاف است. بعضی گفته‌اند: آنان که پراکنده شدند، بدعت‌گذاران از امت اسلام و فرقه‌هایی‌اند که خود را از جماعت عظیم امت جدا نموده و با آنچه که از ضروریات و بنیادهای دین است، مخالفت می‌ورزند «و برایشان عذابی بزرگ است». در حدیث شریف آمده است: «یهود به هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و نصاری همچنان، اما امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوند». در روایتی دیگر اضافه شده است: «همه آنها در آتش‌اند مگر یک گروه، اصحاب پرسیدند؛ آن گروه کیست یا رسول الله؟ فرمودند: آنان که رهرو راه من و اصحاب من‌اند».

يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿١٠٦﴾

آری! برایشان در روز قیامت عذابی سهمگین است؛ «روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه شود» یعنی: هنگامی که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، چهره‌های مؤمنان سفید و چهره‌های کفار سیاه است «اما سیاه‌رویان» به آنان گفته می‌شود: «آیا بعد از ایمانتان کافر شدید؟ پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» سیاه‌رویان بنا بر قولی: اهل کتاب، به قولی: مرتدان، به قولی: منافقان و به قولی دیگر: مبتدعان اند.

وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٠٧﴾

«و اما سپیدرویان همواره در رحمت خدا» یعنی: در بهشت و سرای کرامت وی «جاویدانند».

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ فَلَمَّا لَعَلَّيْنِ ﴿١٠٨﴾

«اینها آیات خداست که آن را به حق بر تو می‌خوانیم» یعنی: ای محمد ﷺ! درحالی این آیات و حجت‌های روشن خویش را بر تو می‌خوانیم که این آیات، باحق - که همان عدل و راستی است - درهم تنیده است «و خداوند هیچ ستمی بر جهانیان نمی‌خواهد» با عذاب کردن آنان، مگر آن که خود مستحق عذاب باشند. لذا حق تعالی حاکم و داور عادل است که ستم نمی‌کند زیرا او به همه چیز دانا و تواناست و با داشتن این اوصاف، هیچ نیازی به آن ندارد که به کسی از خلقش ستم کند.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿١٠٩﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» پس در آن هر گونه که خواهد و به هر نحوی که اراده کند، تصرف می‌کند «و کارها همه به سوی خدا

بازگردانده می‌شود» هم از این رو است که خدای عزوجل از ظلم بی‌نیاز است، چراکه تمام آنچه در آسمانها و زمین است، در قبضه اوست و او مرجع همه امورات.

**كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ
ءَامَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١١٠﴾**

«شما» امت اسلام «بهترین امتی هستید» یعنی: در علم خدا ﷻ «که برای مردم بیرون آورده شده است» یعنی: پدید آورده شده است. به قولی معنی این است: شما بهترین امت هستید؛ از آنجا که ایمان آورده‌اید. این آیه دلیل بر آن است که امت اسلام علی‌الاطلاق بهترین امتهاست و این بهترین بودن، در بین اول این امت و آخر آن مشترک می‌باشد، هر چند که اصحاب ﷺ در مجموعه امت بهترین آنان‌اند. به قولی دیگر معنی این است: شما سودمندترین مردم برای مردم هستید. آری! این بهتر و سودمندتر بودن شما به خاطر آن است که: «به معروف امر می‌کنید و از منکر نهی می‌نمایید و به خدا ایمان دارید» یعنی: بهترین امت هستید تا آن‌گاه که بر این اوصاف متصف و به این شیوه از عقیده و عمل رهرو باشید، پس چون ایمان به خدا ﷻ، امر به معروف و نهی از منکر را کنار گذاشتید، این بهترین بودن از شما سلب شده و همراه با آن، عزت و اعتبار و غلبه شما هم از بین می‌رود.

دلیل این که امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان مقدم ذکر شد، این است که ذکر این خصلت، به برتری مسلمانان بر غیر آنان دلالت‌کننده‌تر است، بدان جهت که غیر مسلمانان نیز ادعای ایمان را دارند، هر چند که از حقیقت ایمان دورگشته‌اند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از امت من هفتاد هزار تن به من داده شدند که بدون حساب به بهشت داخل می‌شوند، چهره‌هایشان همچون ماه شب چهارده است، دل‌هایشان همه بر دل یک تن از ایشان، پس از خدای عزوجل افزون بر آن طلب کردم و در نتیجه او مرا با هریک از آنان، هفتاد هزار تن افزون داد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أهل الجنة عشرون

ومائة صف، هذه الأمة من ذلك ثمانون صفاً: اهل بهشت صد و بیست صف اند و این امت هشتاد صف از ایشان را تشکیل می دهند».

«و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند» یعنی: اگر یهود به خدا ﷻ و پیامبران و کتابهایشان ایمانی همچون ایمان مسلمین آورده بودند «قطعاً برایشان بهتر بود» ولی آنها چنین نکردند، پس چه کردند؟ «برخی از آنان مؤمن اند» یعنی: همان کسانی که به رسول خدا ﷺ ایمان آوردند «ولی بیشترشان فاسق اند» یعنی: از راه حق خارج، در باطل خویش سرگردان و تکذیب کننده رسول خدا ﷺ هستند.

عکرمه و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: این آیه کریمه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم برده آزاد شده ابو حذیفه نازل شد، بدان جهت که مالک بن صیف و وهب بن یهودای یهودی به این گروه از اصحاب ﷺ گفتند: دین ما بهتر از دینی است که شما ما را به آن دعوت می کنید و ما از شما برتر و نیکوتریم! پس خداوند ﷻ این آیه کریمه را نازل کرد.

لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أَذَىٰ وَإِنْ يَفْتِكُوكُمْ يُولُوكُمُ الْأَذَىٰ ثُمَّ لَا يُنصِرُونَ ﴿٣١١﴾

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: رؤسای یهود در صدد آزار و اذیت کسانی از میانشان که ایمان آورده بودند - چون عبدالله بن سلام و همراهان وی - برآمدند، پس خداوند ﷻ نازل فرمود: «هرگز زیان نرسانند به شما جز اندک آزاری» یعنی: هرگز نمی توانند هیچ نوعی از انواع زیان را به شما برسانند، مگر نوعی از اذیت و آزار را که عبارت از دروغ بستن و تحریف و بهتان است، اما بر وارد ساختن زیانی که در حقیقت زیان باشد - چون جنگ و غارت و امثال آن - قادر نیستند «و اگر با شما بجنگند، به شما پشت می کنند» یعنی: شکست می خورند و قادر به مقاومت در برابر شما نیستند، چه رسد به این که بتوانند به شما زیانی برسانند «سپس نصرت داده نمی شوند» بلکه کارشان همچنان پیوسته زار است. پس شما مسلمانان باید این اوصاف سه گانه: «امر به معروف، نهی از منکر و ایمان به خدا ﷻ» را پیوسته حفظ کنید تا این امتیاز و برتری برای شما باقی بماند و در غیر آن، ورق به زیان شما برخواهد گشت.

یادآور می‌شویم که مژده شکست یهود در برابر سلف صالح ما - به عنوان اخبار از غیب - تحقق یافت زیرا یهودیان مدینه با همه طوایف خود شکست خوردند و از جزیره العرب محو شدند.

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَ مَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحُبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبِأُيُودٍ بَغَضٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿١١٢﴾

«هر کجا یافته شوند» یعنی: در هر جایی که یهودیان باشند و آنان را بیابید «بر آنان خواری زده شد» یعنی: یهود را هرکجا ذلت و خواری در احاطه گرفته «مگر به عهدی از سوی خدا» یعنی: فقط عقد ذمه و قبول جزیه و گردن نهادن آنها به کتاب خدا ﷻ است که به آنان پناه می‌دهد «و مگر به عهدی از مردمان» یعنی: زنهار و امان مسلمین، یا یاری و پشتیبانی کسان دیگری غیر از مسلمین است که برای آنان مجالی فراهم می‌کند «و به خشمی از خدا گرفتار آمدند» یعنی: خشمی از سوی خدا ﷻ که سزاوار آن هستند، دامنگیرشان شد «و مهر بینوایی بر آنان زده شد» یعنی: فقر و مسکنت و خشم و ذلت از تمام جوانب بر آنان احاطه کرد و گرفتار فقر و ذلتی بی‌پایان، یا احساس آن در ضمیر و شعور و روان خود هستند «این» زدن مهر ذلت و بینوایی و فقر بر آنان و گرفتار شدنشان به خشم الهی «بدان سبب است که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند و پیامبران را به ناحق می‌کشتند و این به سزای آن است که نافرمانی کردند و از حد درگذشتند».

باید دانست که فقر و مسکنت ابدی یهودیان، ربطی به مال و دارایی آنها ندارد، چه این فقر و ذلت در اعماق روان آنها ریشه دار است، لذا آنها همیشه احساس فقر می‌کنند، حتی اگر مالک تمام گنجینه‌های دنیا هم باشند^۱.

^۱ رجوع کنید به تفسیر المنیر، ۱/۱۷۴.

بعد از نزول این آیه کریمه، همه موارد یاد شده بر یهودیان و اهل کتاب واقع شد و هیچ معرکه‌ای میان مسلمین و اهل کتاب روی نداد، مگر این که خداوند عز وجل در آن پیروزی را به نام مسلمین رقم زد تا آن‌گاه که به دین و شریعت خویش پایبند بودند، ولی چون از دین خویش فاصله گرفتند، ورق به زیان آنها برگشت.

❖ لَيْسُوا سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ ءَاتَاءَ آيَاتٍ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ﴿١١٣﴾

«آنان یکسان نیستند» یعنی: اهل کتاب بر حال ذلت باری که بیان شد، یکسان و همانند نیستند، بلکه «از میان اهل کتاب گروهی درست کردار» و به ضوابط امر و شرع الهی، برابر و مستقیم «اند که آیات الهی را در اوقات شب می‌خوانند» یعنی: آیات قرآن را در نماز شب (تهجد) و در ساعات مختلف شب می‌خوانند «و سربه سجده می‌نهند» در حالی که نماز می‌خوانند. تعبیر از نماز به سجده، برای آن است که سجده نمونه خضوع و تذلل بنده در بارگاه الهی است.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشهور در نزد بسیاری از مفسران این است که این آیات درباره آن عده از دانشمندان اهل کتاب نازل شد که ایمان آوردند؛ چون عبدالله بن سلام، اسد بن عبید، ثعلبه بن سعیه و غیر ایشان».

يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٤﴾

این گروه از اهل کتاب: «به خدا و روز قیامت ایمان دارند و به معروف امر و از منکر نهی می‌کنند» به مفهوم عام این واجب دینی. ولی بعضی برآنند که مراد از امر به معروف در این‌جا؛ امرشان به پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و نهی‌شان از مخالفت با آن حضرت صلی الله علیه و آله است «و در کارهای خیر شتاب می‌کنند» و تنبلی و کاهلی نمی‌ورزند زیرا ارزش ثواب کارهای خیر را می‌شناسند «و آنان از شایستگان‌اند» یعنی: با شایستگانند که همانا صحابه رضی الله عنهم می‌باشند. پس بنابر تعریفی که از این گروه ارائه شد،

این مجموعه از اهل کتاب نیز در زمره بهترین امتی هستند که برای مردم پدید آورده شده است، یعنی همان امت اسلام که ذکرش گذشت.

وَمَا يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكْفَرُوهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿١١٥﴾

«و هر کار خیری که انجام دهند» هر چه باشد. و به قرائت: (تفعلوا) معنی این است: هر کار خیری که شما امت اسلام انجام دهید «هرگز درباره آن ناسپاسی نبینند» یعنی: بدون ثواب و پاداش نخواهند ماند، بلکه ثواب آن به ایشان داده می شود «و خداوند به تقوای پیشگان داناست» پس هرگز پاداش آنان نزد وی ضایع نمی شود.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ تُنْفِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١٦﴾

چون خداوند عز وجل از مؤمنان اهل کتاب یاد کرد، در این آیه کریمه از کفارشان نیز سخن می گوید: «کسانی که کفر ورزیدند» به قولی: مراد از آنان بنی قریظه و بنی نضیر از یهودند «هرگز اموالشان و اولادشان چیزی را» از آنان دفع نمی کند. اولاد را خداوند عز وجل می خواهد تا آنان را در آن درافکند؛ «از آنان دفع نمی کند». اولاد را مخصوصا یاد کرد زیرا اولاد محبوب ترین نزدیکان به انسان و امیدانگیزترین پایگاه اتکای وی برای دفع بلاها و سختی ها هستند «و آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه خواهند بود».

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَأَهْلَكَتْهُ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنفُسُهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١١٧﴾

آن گاه خداوند متعال در بیان عدم کارایی اموالشان که آن را در دشمنی با خدا عز وجل و رسولش و نبرد علیه اسلام مصرف می کنند، می فرماید: «مثل آنچه آنان در زندگانی این دنیا خرج می کنند» یعنی: صفت این اموالشان در عدم سود و ثمردهی و ناکارایی

خود «همانند بادی است که در آن سرمای سوزانی است» صر: سرمای سخت و سوزان است «که به کشتزار قومی که بر خود ستم کرده‌اند، بوزد و آن را نابود سازد» پس صاحبان آن کشتزار بعد از همه امیدهایی که به سود و ثمر آن بسته بودند، هیچ بهره‌ای از آن نمی‌گیرند و به علاوه، اموالی را هم که صرف این زراعت کرده بودند، نیز از دستشان می‌رود، همچنین‌اند کفار که از این کشت بی‌ثمر خود طرفی نمی‌بندند. بعضی گفته‌اند: این مثلی است برای آن کارهای خیری که کفار با اموال خود در حال کفر انجام می‌دهند و در روز قیامت متوجه می‌شوند که ثمره آن به‌کلی نابود شده است «و خدا به آنان ستم نکرده، بلکه آنان خود بر خویشان ستم کرده‌اند» هنگامی که اموال خویش را در ستیزه جویی با خداوندی که هرگز مغلوب نمی‌شود، نابود کردند. آری! همانند این باد سوزان که کشت آن قوم ستمگر را پاک از بین برد، اینان نیز اموالشان را صرف کردند، اما باد سوزان شرک، تلاشها و تکاپوها و سرمایه‌گذاریهای باطلشان را نابود کرد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا بَطٰنَةً مِّنْ دُوْنِكُمْ لَا يٰۤاَلُوْنَكُمْ خَبٰٓءًا وَّ دُوًّا مَّا عِنْتُمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِيْ صُدُوْرُهُمْ اَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْاٰيٰتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُوْنَ ﴿١١٨﴾

ابن جریر طبری و ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: مردانی از مسلمانان به اساس پیوند همجواری و پیمانمایی که در جاهلیت بود، با برخی از یهودیان روابط صمیمانه‌ای داشتند، پس خدای عزوجل نازل فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان» یعنی: از غیر مسلمین که کفار و منافقاند، «بطانه نگیرید» بطانه شخص: یاران خصوصی و همدل و همراز وی اند که در بطن امور وی قرار دارند و او آنها را از رازها و امور خصوصی خود آگاه می‌سازد. آری! از آنان دوست و همراز نگیرید زیرا آنان «از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند» و به هر آنچه که کار را بر شما خراب سازد، متوسل می‌گردند. خیال: فساد در فعل و جسم و عقل است «و به رنج و محنت افتادن شما را دوست دارند» یعنی: آرزو دارند تا در آنچه که مایه درد و رنج و سختی و زیان است، درافتید «بغضاء از

لحن و سخنان آشکار شده است» بغضاً: شدت بغض است، که این در سخنانشان هویدا است، پس از شدت حسد بر خود می‌پیچند و زبانهایشان از سر ضمیرشان خبر داده است، لذا تقیه را کنار گذاشته و صراحتاً به تذکیر روی آورده‌اند و سرانجام، خبث و پلیدی نهاد و اندرونشان از آنچه از زبانهایشان می‌لغزد، کاملاً برملا شده است «و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگتر است» به طوری که این لغزشهای زبانی، در مقایسه با آنچه که در سینه‌های پراز کینه‌شان علیه دین و دعوت و امت نهان می‌دارند، بسیار اندک است؛ پس ای مؤمنان! «درحقیقت ما نشانه‌ها را برای شما بیان کرده‌ایم، اگر تعقل کنید» لذا باید دشمنانتان را بشناسید و دوست و دشمن را از یک‌دیگر تمیز و تشخیص دهید.

هَاتَتْهُمُ أَوْلَاءَهُمْ يُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوا بَعْضِكُمْ إِنَّا لِلَّهِ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١١٣﴾

«هان» ای حامیان کسانی که از آنان برای خود دوست و همراه نهانی گرفته‌اید؛ بدانید که فقط «شما باید که آنان را دوست دارید، ولی آنان شما را دوست ندارند» از آنجا که غیظ و حسد در سینه‌هایشان علیه شما آکنده شده و استحکام یافته است «و شما به همه کتابها ایمان دارید» و از جمله کتاب آنان، پس شما را چه شده است که درحالی آنان را به دوستی می‌گیرید که به کتاب شما ایمان نمی‌آورند؟ «و چون با شما رودررو شوند، می‌گویند» از روی نفاق و تقیه «ایمان آوردیم. و چون خلوت کنند، از شدت خشم بر شما، سر انگشتان خود را می‌گزند» از روی حسرت و تأسف که چرا از انتقام گرفتن از شما عاجزند «بگو: به غیظ خویش بمیرید» یعنی: قطعاً خداوند جَلَّ جَلَالُهُ تمام‌کننده نعمت خویش بر مؤمنان و پیروز کننده و به روی صحنه آورنده دین خویش است، پس اینک بر غیظ خود بیفزایید تا بر اثر آن دق مرگ شوید «که خداوند به راز درون سینه‌ها» یعنی: به همه خلجانهایی که بر سینه‌ها می‌گذرد و به

همه اندیشه‌هایی که در نهانها شکل می‌گیرد «دانااست» و از جمله بر آنچه که این گروه در دل‌هایشان پنهان می‌دارند. مراد این آیه کریمه، منافقان اهل کتاب اند.

إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ سَوَّاهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿١٢٠﴾

«اگر به شما خیری برسد» از پیروزی، نعمت و فراوانی، یا نیرومندی و غیره، هر چند هم که اندک باشد «آنان را ناخشنود و ناراحت می‌کند؛ و اگر به شما بدی و ناخوشی‌ای برسد، از آن شاد می‌شوند» پس هرکس در چنین موضعی قرار داشته باشد، هرگز شایسته آن نیست که به دوستی و همدلی گرفته شود. باید دانست که در دو جمله: (إِنْ تَمَسَّكُمْ حَسَنَةٌ)، و: (وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ)، تعبیر شگرف بلاغی قرآن به خوبی نمایان است زیرا تعبیر «مساس حسنه»، مفید آن است که این دشمنان نفاق پیشه، از رسیدن کمترین خیری به مسلمانان ناراحت می‌گردند و تعبیر «اصابه سیئه»، مفید آن است که تا زمانی مصیبت بر مسلمانان کاملاً فراگیر و همه‌جانبه نباشد و به اصطلاح، کارد به استخوانشان نرسد، خوشحال نمی‌شوند «و اگر صبر کنید» بر دشمنی آنان، یا بر دشواری‌های جنگ با آنان «و پرهیزگاری نمایید» از دوستی و مهرورزی به آنان «نیرنگ آنان هیچ زیانی به شما نمی‌رساند» و اندیشه‌ها و حرکت‌های سوء آنان علیه شما و دینتان، کاملاً بی‌اثر است «یقیناً خداوند به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» پس، بر اعمال و افکارشان آگاه و بر بی‌اثر ساختن توطئه‌هایشان تواناست.

علما در بیان احکام گفته‌اند: برای مسلمانان جایز نیست تا کفار - اعم از یهود، نصاری و مشرکان - را دوست همراز، مشاور و امین خویش قرار دهند، ولی جایز است که از آنها به عنوان کارگزار و کارمند در کارهای حکومتی‌ای که به مسائل حساس و محرمانه امت و رازهای سیاسی آنها مربوط نباشد، استفاده شود، چنانچه این روش در سیره خلفا دیده شده است. همچنین بنابراین آیات، گواهی دشمن علیه دشمنش صحت ندارد - که علمای مدینه و حجاز بر این نظراند، اما از امام ابوحنیفه جایز بودن آن روایت شده است.

وَإِذْ غَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقْعِدًا لِلْقِتَالِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٣١﴾

آن‌گاه خداوند متعال به بیان داستان احد می‌پردازد، آزمونی که مؤمنان و منافقان را از یک‌دیگر متمایز گردانید و صابران پایدار در عرصه‌های سختی را نمایان ساخت. آری! سیاق قرآنی به ذکر جنگ با قریش در بدر و احد منتقل می‌شود تا یهودیان درس عبرت بگیرند و بدانند که اگر درگیر جنگ با مسلمانان شوند، چه فرجام بدی در انتظارشان خواهد بود. پس، در مجموع شصت آیه کریمه - از آیه ۱۲۰ تا ۱۸۰ - پیرامون غزوه احد می‌باشد.

«و یاد کن زمانی را که بامدادان از پیش خانواده‌ات بیرون آمدی» یعنی: ای پیامبر! زمان بیرون آمدن از خانه‌ات را در صبحگاه روز شنبه، هفتم شوال سال سوم هجری به یادآور، آن‌گاه که بیرون آمدی، «و مؤمنان را در موضعی برای جنگیدن فرود می‌آوردی» یعنی: آنها را در سنگرها مستقر و آماده رویارویی با دشمن می‌کردی «و خداوند شنواست» سخنان مؤمنان را در مشاوره با تو «دانااست» به همه نیتها و کردارهای بندگانش.

إِذْ هَمَّتْ طَّائِفَتَانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلَا وَاللَّهُ وَلِيُّهَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣٢﴾

«آن‌گاه که دو طایفه از شما بر آن شدند که بزدلی کنند» این دو طایفه عبارت از: بنی سلمه از قبیله خزرج و بنی حارثه از قبیله اوس بودند که روز احد در دو جناح لشکر قرار داشتند، پس خواستند تا از همراهی با رسول اکرم ﷺ در این غزوه منصرف گردند، اما خدای عزوجل دل‌های مؤمنان را از تسلیم شدن به سستی و جبن حفظ کرد و بنابراین، بازگشتند «و حال آن که خداوند یاورشان بود» هم بدین سبب، آنان را از سستی و ترسویی در پناه خود قرار داد و از میدان کارزار بازنگشتند، چنان‌که منافقان به رهبری عبدالله بن ابی بازگشتند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٣٧﴾

«و یقیناً خداوند شما را در بدر یاری کرد در حالی که» به سبب کمی تعداد خویش «ناتوان بودید» تا بدانید که پیروزی از جانب حق تعالی است و به کثرت عده وعده وابسته نیست. این جمله مستأنفه‌ای است که برای پایدارساختن مؤمنان در میدان معرکه ایراد شد تا این حقیقت را به یادشان آورد که پیروزی، نتیجه صبر و پایداری است «پس، از خدا پروا کنید، باشد که سپاسگزاری نمایید» زیرا تقوی برانگیزاننده شکر و سپاس است.

إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزْلِينَ ﴿١٣٨﴾

«آن گاه که به مؤمنان می گفتی» یعنی: ای پیامبر! به یاد آور هنگامی را که در روز بدر به مؤمنان می گفتی: «آیا شما را کفایت نمی کند که پروردگارتان شما را با سه هزار فرشته فرود آمده یاری کند؟» یعنی: براساس برداشت تو، مؤمنان این اندازه مدد از فرشتگان را ناکافی می پنداشتند.

بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ﴿١٣٩﴾

﴿١٣٩﴾

«بلی، اگر صبر کنید» بر شدت و سختی جنگ و پایداری ورزید در معرکه [و تقوا پیشه سازید] «وکافران بر شما با همین جوش و خروش خود بتازند» در موعدی که مقرر کرده اند «همان گاه پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشته نشاندار مدد می رساند» یعنی: همان گاه که آنان بر سر شما فرود آیند، فرشتگان هم بی هیچ گونه تأخیری به میدان جنگ حاضر می شوند، درحالی که خود را با نشانه‌هایی نشاندار کرده اند. البته رسم کار در معرکه‌ها چنین بود و چنین هست که افراد شجاع و نترس، خود را با پیشانی بندی سرخ رنگ یا نشانه‌ای دیگری نشانده گذاری می کنند تا جایگاه و پایگاهشان در صف کارزار شناخته شود. روایت شده است که فرشتگان در روز بدر

دستارهایی سفید، یا سرخ، یا سبز، یا زردرنگی بر سرهای خویش بسته بودند. به قولی: آنها بر اسبانی ابلق سوار بودند.

امام فخرالدین رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «اهل تفسیر و سیر اجماعاً بر آن‌اند که فرشتگان در روز بدر با کافران به صورت عینی (فیزیکی) جنگیدند»، پس چنان نبود که امداد؛ امدادی معنوی باشد، آن گونه که صاحب تفسیر «المنار» می‌گوید. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «فرشتگان در جنگ بدر عملاً شرکت کردند، اما در دیگر غزوات حضوری به شمار و مدد داشتند، ولی عملاً نمی‌جنگیدند».

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِنَطْمِئِنَ قُلُوبُكُمْ بِهِ. وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْمُنِزِلِ الْحَكِيمِ ﴿١٢٦﴾

«و خدا آن را» یعنی: امداد با فرشتگان را «جز مژده‌ای برای شما قرار نداد» تا به وسیله آن به پیروزی خویش شادمان گردید «و تا دل‌هایتان به آن» یعنی: به رسیدن امداد فرشتگان «آرام گیرد، و» لیکن باید بدانید که «پیروزی جز از جانب خداوند توانای حکیم نیست» پس، بسیاری رزمندگان و امکانات جنگی - جز با یاری پروردگار و تأیید و توفیق وی - هیچ تأثیری در سرنوشت جنگ ندارد و اگر خدای عزوجل می‌خواست، بدون جنگی از سوی شما، به کار آنان پایان می‌داد و دین خود را نصرت می‌بخشید، ولی این جنگ را ترتیب داد و آن را برای شما به عنوان تکلیف شرعی مقرر گردانید تا ایمان و پایداری شما را بیازماید، چنان‌که می‌فرماید: (وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَأُنْصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ) (و اگر خدای خواست از آنان انتقام می‌کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید) «محمد/۴». پس، داستان مشارکت فرشتگان در این آیات (۱۲۴ - ۱۲۷)، به قول قوی و راجح، مربوط به غزوه بدر است نه غزوه احد، هرچند به قولی: مراد آیات، امداد مؤمنان در روز احد می‌باشد زیرا حق تعالی به ایشان وعده داد که اگر در احد پایداری ورزند، ایشان را به فرشتگان مدد می‌رساند، اما پایداری نکردند، لذا یک فرشته را هم به یاریشان نفرستاد، چه اگر به فرشتگان مدد می‌شدند، شکست نمی‌خوردند.

لَيَقْطَعَنَّ طَرَفًا مِّنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتُمُهُمْ فَيَنْقَلِبُوا خَائِبِينَ ﴿١٣٧﴾

«چنین کرد تا هلاک کند بخشی از کافران را» یعنی: شما را در بدر پیروز ساخت تا طایفه‌ای از کفار را نابود سازد و آنان کسانی بودند که در روز بدر کشته شدند «یا آنان را خوار سازد» او یکتُمُهُم: یا اندوهگین‌شان ساخته، دایره را بر آنان تنگ گرداند و جلو تکبر و سرمستی آنها را گرفته خوار و تارومارشان کند «تا نومیدانه بازگردند» بی آن که به هدف و مرام خود دست یافته باشند. یادآور می‌شویم که غزوه بدر در روز جمعه، هفدهم رمضان المبارک سال دوم هجری اتفاق افتاد.

لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٣٨﴾

ابن عمر رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرکان را نفرین کرده و در نفرین خود مردانی از آنان را به اسم یاد می‌کردند، همان بود که حق تعالی نازل فرمود: «اختیار این کار با تو نیست» یعنی: خداوند جل جلاله اختیارکارشان را دارد و هرچه بخواهد با آنان می‌کند؛ از نابود ساختن، شکست دادن و عذاب نمودنشان، یا بازگرداندنشان به سوی رحمت و هدایت خود با تشریف ایشان به اسلام، چنان‌که می‌فرماید: «یا از آنان درگذرد، یا عذابشان کند» در دنیا و آخرت «چراکه ستمکارند» و مستحق این عذاب می‌باشند.

این آیه کریمه در بردارنده این اشاره است که: فرجام کار قبیله قریش ایمان خواهد بود. از روایات دیگر نیز بر می‌آید که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از غزوه احد که در آن به مسلمانان آسیب سختی وارد شد و حضرت حمزه رضی الله عنه به شهادت رسید، مشرکان را در قنوت نماز صبح نفرین می‌کردند، اما بعد از نزول این آیه کریمه، دیگر آنان را در نماز نفرین نکردند.

وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٣٩﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست» پس بدانید که گستره ملک خداوند متعال، فراخ است «هرکه را بخواهد» بیامرزد، «می‌آمرزد و هرکه

رابطه‌ها را عذاب کند، «عذاب می‌کند» پس ملک، ملک اوست و هرچه بخواهد در آن می‌کند و هرچه اراده کند، به ثبوت می‌رساند «و خداوند آمرزنده مهربان است» این اشاره‌ای به این حقیقت است که رحمت حق تعالی بر خشم وی پیشی گرفته و لذا این دعوتی است از قریش که در موضع خود در قبال اسلام، تجدیدنظر کنند.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَأْكُلُوْا اٰرْبَابَكُمْ مِّمَّا كَفَرْتُمْ وَاَنْتُمْ اِلٰهٌ لِّكُمْ تَفْلِحُوْنَ ﴿۱۳۰﴾

آن‌گاه خداوند متعال در بین داستان احد، آیه معترضه‌ای را در مورد نهی از رباخواری می‌آورد تا مؤمنان از خوردن ربا دست برداشته و اموالشان را در راه خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ انفاق نمایند و برای نشر اسلام آماده باشند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! ربا را چند و چندین برابر نخورید» حرام بودن ربا در همه حالات و به همه صور و اشکال آن، واضح و آشکار است، لیکن آیه کریمه در اینجا ناظر بر شکلی خاص از رباست که در میان اعراب مرسوم بود، آن شکل و شیوه چنین بود که آنان مال را تا زمانی معین به وام ربوی می‌دادند و چون وقت بازپرداخت وام سر می‌رسید، هم بر مال می‌افزودند و هم در زمان بازپرداخت وام و این کار را برای بارهای پیاپی تکرار می‌کردند تا بدانجا که فرد رباخوار چندین برابر وامی را که در آغاز داده بود، باز پس می‌گرفت. یادآور می‌شویم که امروزه این نوع ربا را «سود مرکب» می‌نامند. قید (أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً: چند و چندین برابر) برای بیان واقعیت ستم زشتی است که مردم در جاهلیت به آن مبتلا بودند و قطعاً به این معنی نیست که اگر ربا کم بود، خوردن آن جایز باشد بنابراین، کم و بسیار ربا همه حرام قطعی است و از اشد گناهان کبیره محسوب می‌شود «و از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن ربا «باشد که رستگار شوید».

وَأْتُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِيْنَ ﴿۱۳۱﴾

«و از آتشی که برای کافران آماده شده است، پروا کنید» این ارشادی است به مؤمنان که باید از آنچه کفار در معاملاتشان انجام می‌دادند، بپرهیزند. یعنی: خوردن ربا، از

عملکرد و شیوه کفار است، پس شما مؤمنان باید از ربایی که ایمان را از شما سلب می‌کند و با آن همچون کفار مستوجب آتش می‌شوید؛ بپرهیزید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۱۳۳﴾

«و از خدا و رسول او فرمان برید» در هر امر و نهی «باشد که» با فرمان بردن از خدا عَلَّاهُ و رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «مشمول رحمت قرار گیرید».

﴿۱۳۳﴾ وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۱۳۳﴾

«و بشتابید به سوی آمرزشی از جانب پروردگار خویش و بهشتی که پهنای آن مانند عرض آسمانها و زمین است» و چون آسمان و زمین در حد علم بندگان، عریض‌ترین و فراخ‌ترین مخلوقات خدای سبحان اند، بدین جهت در تشبیه از آنها یاد شد «برای پرهیزگاران آماده شده است» پس چگونه مرتکب کارهایی می‌شوید که شما را از بهشتی به این وسعت و عظمت محروم گرداند، در حالی که برای پرهیزگاران آماده شده است؟ و چرا ربا می‌خورید که شما را در دوزخی فروافکند که برای کافران آماده شده است؟.

این آیه کریمه دلیل بر آن است که بهشت و دوزخ هم‌اکنون آفریده شده‌اند و موجودند. قول جمهور علما نیز همین است. در حدیث شریف آمده است: «مردی به محضر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: حق تعالی فرموده است: (بهشتی که پهنای آن مانند آسمان و زمین است)، پس به من خبر دهید که در این صورت، دوزخ در کجاست؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آیا می‌بینی که چون شب می‌آید همه چیز را می‌پوشاند، در آن وقت روز در کجاست؟ آن مرد گفت: در آن جایی که خدا عَلَّاهُ بخواهد. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: پس همچنین است دوزخ، در آن جایی است که خدا بخواهد».

الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِ الْغَيْظِ وَالْمَافِينِ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ

الْمُحْسِنِينَ ﴿١٧٤﴾

پرهیزگاران «همانان» اند «که در سراء» یعنی: حالت آسانی و گشایش و راحت «و ضراء» یعنی: در تنگی و سختی و رنج «انفاق می کنند و خشم خود را فرومی خورند» آن را در دل های خویش حبس کرده و به سبب خشم و غیظ خود به کسی ظلم نمی کنند. گفته می شود: «کظم غیظه: خشم خود را فروخورد و آن را بروز نداد». در حدیث شریف آمده است: «هرکس خشم خود را فرو خورد در حالی که بر اظهار و اجرای آن قادر است، خدای عزوجل درونش را پر از امن و ایمن می کند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از اصحاب ﷺ پرسیدند: «شما در میان خود به چه کسی پهلوان می گوئید؟» گفتند: به کسی که پهلوانان نتوانند او را در کشتی به زانو در آورند. فرمودند: «نه! چنین نیست، بلکه قهرمان کسی است که در هنگام خشم بر خود مسلط است». درباره شیوه فرونشاندن خشم نیز در حدیث شریف آمده است: «همانا خشم و غضب از شیطان است و شیطان از آتش آفریده شده، پس چون یکی از شما خشمگین شد، باید وضو بگیرد». «و» پرهیزگاران همانان اند که «از مردم درمی گذرند» یعنی: از مجازات کسی که به آنان بد کرده و مستحق مؤاخذه است، درمی گذرند. البته این فضیلت و کرامت در صورتی است که بر انتقام کشی قادر باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «سه چیز است که بر آن سوگند می خورم:

۱ - هیچ مالی از صدقه دادن کم نمی شود.

۲ - خداوند ﷻ در برابر عفو و گذشت، جز عزت نمی افزاید.

۳ - هر که برای خدا ﷻ تواضع کند، خداوند ﷻ او را رفعت می دهد».

نظر به این همه فضیلت است که خداوند ﷻ این مقام را از مقامات احسان برشمرده و می فرماید: «و خداوند محسنان را دوست می دارد» یعنی: آنانی را که با انفاق و بردباری و گذشت در امورشان، روش احسان و نیکوکاری را در پیش می گیرند.

**وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرَ
الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾**

«و» پرهیزگاران «آنان» اند «که چون فاحشه‌ای مرتکب شوند» فاحشه: هر کار زشت و هر معصیتی است، اما اختصاص آن به زنا، در استعمال غلبه یافته زیرا زنا از زشت‌ترین معاصی است «یا چون بر خود ستم روا دارند» با ارتکاب گناهان. بعضی گفته‌اند: فاحشه گناه کبیره و ستم بر خود، گناه صغیره است. آری! در آن‌هنگام: «یاد کنند الله را» با زبانها و دل‌های خویش «پس آمرزش خواهند برای گناهان خویش» از بارگاه خدای آمرزگار. انس رضی الله عنه می‌گوید: به من رسیده است که چون این آیه کریمه نازل شد، ابلیس گریست (که بیچاره شدم). «و چه کسی جز خدا، گناهان را می‌آمرزد» با آمرزش کاملی که به دنبال خود سرزنش و عقوبتی نداشته‌باشد؟ لذا هیچ گناهی - هر چند هم که بزرگ باشد - در برابر مغفرت الهی چنان بزرگ نیست که سبب عدم آمرزش وی شود. در حدیث شریف آمده است: «ابلیس گفت: پروردگارا! سوگند به عزتت که پیوسته فرزندان آدم را گمراه می‌کنم تا آن‌گاه که ارواحشان در اجسادشان باشد. حق تعالی فرمود: سوگند به عزت و جلالم که پیوسته بر آنان می‌آمرزم تا آن‌گاه که از من آمرزش بخواهند». «و» پرهیزگاران «بر آنچه مرتکب شده‌اند» از گناهان «با آن که می‌دانند» و آگاهند که آن کار گناه است «اصرار نمی‌کنند» مراد از اصرار: عزم بر بازگشت به گناه و عدم دست کشیدن نهایی از آن با توبه است.

عطاء در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است: آیه کریمه درباره خرما فروشی به نام «بنهان التمار» نازل شد که کنیتش «ابومقبل» بود، روزی زنی خوبرو از او خرما خرید، پس او آن زن را به سوی خود کشید و او را بوسید، اما بعد از این عمل خویش پشیمان گشته به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و داستان خویش را به ایشان باز گفت. آن‌گاه این آیه کریمه نازل گردید.

أُولَئِكَ جَزَاءُكُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَمِلِينَ ﴿١٣٨﴾

«آنان پاداششان آمرزشی از جانب پروردگارشان و باغهایی است که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه در آن بمانند و پاداش اهل عمل چه نیکوست» یعنی: پاداش پرهیزگاران که اعمال نیک یادشده را انجام می‌دهند، این است که بر گناهانشان قلم عفو کشیده می‌شود و به بهشت درمی‌آیند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ‌کسی نیست که مرتکب گناهی شود، سپس به هنگام یادآوری از گناهش برخیزد و وضو بگیرد، آن‌گاه دو رکعت نماز خوانده و از خدای عزوجل از آن گناه خویش آمرزش بخواهد، جز این که خداوند جل جلاله بر او می‌آمرزد - آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند».

قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١٣٧﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون مؤمنان در واقعه احد شکست خوردند و هفتاد تن از آنان به شهادت رسید، خداوند متعال نازل نمود: «قطعاً پیش از شما سنتهایی سپری شده است» یعنی: وقایعی که حق تعالی آنها را در امتهای تکذیب‌کننده حق به اجرا درآورده و از سنتهای وی به‌شمار می‌روند، که از جمله این سنتها، یکی هم رابطه اسباب و مسببات با همدیگر است «پس» اگر در وقوع این سنتها شک دارید «در زمین بگردید» به قصد عبرت گرفتن «و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟» زیرا شکی نیست که مشاهده آثار امتهای بربادرفته، تأثیری در نفوس انسانها به جامی‌گذارد که تنها شنیدن ویادآوری اخبار آنها، دارای چنان تأثیری نیست، به‌همین دلیل است که خدای عزوجل ما را به گردشگری و نگرش در احوال امتهای دستور داده است.

هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٨﴾

«این» امر به سیر و سفر در زمین و نگرستن در عاقبت حال ستمگرانی که هلاک شده و دیارشان را خالی و متروک و درهم فروریخته باقی گذاشته‌اند و آیات این قرآن؛ «بیانی برای مردم است» اعم از تکذیب‌کنندگان دعوت حق و غیر آنان «و رهنمود و اندرزی برای پرهیزگاران است» پس قرآن بیانگر عبرت‌ها برای تمام مردم - اعم از مؤمن و کافرشان - است، ولی فقط برای پرهیزگاران رهنمود و اندرزی است، نه برای غیر ایشان.

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٩﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله در روز احد شکست خوردند، در این اثنا خالد بن ولید با دسته‌ای از سواران مشرک از فرازکوه حمله‌کنان روی آورد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین دعا کردند: «بارالها! آنان را بر ما پیروز و مسلط نگردان، خدایا! ما جز تو نیرویی نداریم، بارالها! در این سرزمین کسی جز همین نفرات وجود ندارد که تو را عبادت کند». آن‌گاه حق تعالی این آیات را نازل فرمود. همان بود که عده‌ای از تیراندازان مسلمان برآنان حمله‌ور شده و سواران مشرک را زدند و از کوه عقب راندند. و این است معنای فرموده خداوند جل جلاله: (وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ...) «و سستی نورزید و اندوهگین نشوید» وهن: سستی، ناتوانی، ترک آمادگی، دل زدگی و عدم توسل به اسباب قوت و نیرومندی است. آری! سست و اندوهگین نشوید، بلکه بدانید «که شما برترید» بعد از این واقعه بر دشمنانتان و برآنان پیروزید «اگر مؤمن باشید» یعنی: اگر مؤمنید، سست و اندوهگین و افسرده نشوید. یا اگر مؤمن باشید، برترید.

خداوند متعال در این آیه کریمه مؤمنان را به شکیبایی و پایداری فراخوانده مصایب روز احد را به آنان تسلیت و تعزیت می‌گوید و آنان را بر جنگ با دشمنانشان برانگیخته از سستی و ترس و بزدلی باز می‌دارد.

**إِنْ يَمَسَّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ
الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿١٤﴾**

راشد بن سعد در بیان سبب نزول آغاز این آیه کریمه می‌گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ اندوهگین و ناراحت از احد بر می‌گشتند، زنی همراه با جنازه‌های شوهر و پسرش که هر دو شهید شده بودند، می‌آمد و به خاطر آن دو فغان و شیون می‌کرد و بر سر و صورتش می‌زد، در این اثنا پیامبر اکرم ﷺ مناجات‌کنان با پروردگارشان گفتند: «آیا با پیامبرت همچین می‌کنند؟!» پس حق تعالی نازل فرمود: «اگر به شما قرحی رسیده» قرح: زخم و آسیب است «آن قوم را نیز آسیبی همانند آن رسیده است» یعنی: اگر آنها در روز احد بر شما دست یافتند و آسیب وارد کردند، شما نیز در روز بدر آنان را - با کشتن هفتاد تن از نخبگان و سردمداران‌شان - خوار و ذلیل ساختید؛ «و ما این روزها» ی پیروزی و نصرت «را در میان مردم به نوبت می‌گردانیم» در وقایعی که میان امته‌ها و ملت‌ها در جنگ‌ها روی می‌دهد. آری! سنت ما بر این رفته است که پیروزی را میان امته‌ها دستگردان نماییم، گاهی این گروه غلبه نماید و گاهی آن گروه دیگر، چنان‌که ای مسلمین! برای خود شما در روز بدر و احد این رخداد اتفاق افتاد، اما بدانید که سرانجام، پیروزی با مؤمنان است «و تا خداوند مؤمنان را معلوم بدارد» یعنی: با پایداریشان در میدانهای نبرد، کاملاً متمایزشان گرداند تا پادشاه به آنان تعلق گرفته بتواند و الاخدای سبحان به علم ازلی خود همه چیز را می‌داند.

ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول آخر این آیه کریمه روایت کرده‌است: چون خبر نتیجه جنگ احد در مدینه دیر رسید، زنان از شهر بیرون رفتند تا از اخبار احد آگاهی یابند، در این هنگام دو تن را دیدند که سوار بر شتر از رزمگاه می‌آمدند، پس زنی از آنان پرسید: از رسول خدا ﷺ چه خبر دارید؟ یکی از آن دو پاسخ داد: ایشان زنده‌اند. زن گفت: اکنون دیگر باکی ندارم که خدای عزوجل از بندگان‌ش هر چه بخواهد شهید برگیرد. پس قرآن کریم مطابق آنچه که او گفت نازل شد: «و» تا خداوند ﷻ «از میان شما شهدایی بگیرد» یعنی: ایشان را به فیض و کرامت شهادت

نایل گرداند. باید دانست که کشتگان راه خدا ﷻ را از آن رو «شهید» نامیدند که ایشان در راه دعوت به سوی الله ﷻ کشته شده‌اند و نزد وی علیه کسانی که به قتلشان رسانده‌اند بر این حقیقت گواهی می‌دهند که: کشتنشان به ستم و تجاوز بوده است. بعضی گفته‌اند: بلکه سبب نامگذاری آنها به «شهید» این است که: نیل به بهشت برایشان شهادت داده شده است «و خداوند ستمکاران را دوست ندارد» پس سلطه ستمگران بقا و دوامی نداشته و سرانجام حق تعالی آنان را عذاب می‌کند.

وَلِيْمَحْصَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ ﴿١٤١﴾

«و» نیز این آسیبی که به شما رسید، برای آن بود «تا خدا، مؤمنان را پاک گرداند» ایشان را از گناهانشان بیالاید و خالص گرداند و پس از آن، صحیفه‌های اعمالشان پاک و پاکیزه شده و جز حسنات هیچ شایبه دیگری در آنها باقی نماند. تمحیص: پاکسازی است. «و کافران را نیست و نابود سازد» یعنی: ریشه‌شان را به سبب سرکشی و طغیانشان از بیخ برکند و آنها را مستأصل گرداند زیرا آنان چون پیروز گردند، سرکش و مغرور و متجاوز می‌شوند و این خود سبب تباهی و نابودی آنان می‌گردد. پس این آیات، بیانگر حکمت غلبه نهایی کفار بر مؤمنان در روز احد است، که در اینجا به سه حکمت پرداخته شده است:

- ۱ - متمایز ساختن و معلوم گردانیدن اهل ایمان و پایداری در صحنه عمل.
- ۲ - رسیدن بعضی از مؤمنان به فیض شهادت.
- ۳ - افگندن کفار در چاله طغیان و استکبار تا این امر به استدراج و نابودی کاملشان بینجامد.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿١٤٢﴾

«آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، حال آن که خداوند هنوز مجاهدان شما را متمایز نساخته و پیش از آن که صابران را معلوم بدارد؟» یعنی: آیا پنداشتید که به بهشت وارد می‌شوید قبل از آن که اهل جهاد و اهل پایداری و صبر از میان شما، به

علم ظهور، از دیگران متمایز گردند؟ پس اینک در غزوه احد از همدیگر متمایز گشتند. مراد از: (وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ ...) (هنوز خدا جهادگرایان را معلوم نداشته)؛ نفی علم از حق تعالی نیست، بلکه مراد از آن، عدم ظهور عینی این امر در عرصه واقعیت است، چرا که در حقیقت، خدای عزوجل همه چیز را از ازل می‌داند، پس هدف؛ برپا داشتن حجت بر مردم است تا از آنان کاری به عرصه ظهور آید که موجب ورودشان به بهشت و احراز شایستگی آمرزش حق تعالی گردد.

وَلَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ نَنْظُرُونَ ﴿١٤٣﴾

«و شما مرگ را سخت آرزو می‌کردید» مؤمنان در آرزوی روزی بودند که در آن جنگی میان آنها و کفار به وقوع آید تا به فیض شهادت نایل گردند و کسانی که در بدر حضور نداشتند، می‌گفتند: ای کاش ما را هم روزی چون روز بدر بود که در آن با مشرکان می‌جنگیدیم و به خیری در آن آزموده می‌شدیم، آن گونه که در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز آمده است. اما چون واقعه احد پیش آمد، به هزیمت روی آوردند، با آن که خود ایشان بودند که سخت پافشاری کردند تا پیامبر ﷺ برای صف آرایی علیه کفار، از مدینه خارج شود، ولی در میدان عمل جز تعدادی از آنان پایداری نکردند، که انس بن نضر رضی الله عنه عموی انس بن مالک رضی الله عنه یکی از ایشان بود. آری! در آرزوی مرگ بودید: «پیش از آن که با آن روبرو شوید» سبب این که مؤمنان آرزوی جنگ و آرزوی مرگ را می‌کردند، آرزوی شهادت از سوی ایشان بود «پس آن را دیدید» یعنی: مرگ را «درحالی که نگاه می‌کردید» هنگامی که تعدادی از شما به شهادت رسیدند. در حدیث شریف آمده است: «لا تتمنوا لقاء العدو، وسلو الله العافية، فإذا لقيتموهم فاصبروا، واعلموا أن الجنة تحت ظلال السيوف: آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خدا عافیت بخواهید، اما چون با آنان روبرو شدید، پایداری ورزید و بدانید که بهشت در زیر سایه‌های شمشیرهاست».

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که رسول خدا ﷺ در احد مجروح شدند، شیطان فریاد زنان گفت: اینک محمد کشته شد! پس برخی از مسلمانان سست و منفعل شدند تا بدانجا که گوینده‌ای گفت: محمد ﷺ که کشته شد دیگر مقاومت چه فایده‌ای دارد، لذا تسلیم شوید زیرا آنان (مشرکان)، نیز برادران شما هستند. دیگری گفت: اگر او پیامبر بود کشته نمی‌شد! پس نازل شد: «و محمد جز فرستاده‌ای نیست، پیش از او هم پیامبرانی گذشته‌اند» لذا او هم می‌میرد چنان‌که پیامبران دیگر مردند، همچنین ممکن است کشته شود، چنان‌که بعضی از آنها کشته شدند. البته این، قبل از نزول آیه (۶۷) از سوره «مائده» بود که خداوند ﷻ در آن حفظ جان پیامبرش ﷺ را از گزند دشمنان دعوت تضمین کرد. «آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما بر پاشنه‌های خود برمی‌گردید» یعنی: اگر او در گذشت یا کشته شد، چگونه مرتد می‌شوید و دین و عقیده خویش را رهایی کنید، با آن که می‌دانید که پیامبران علیهم‌السلام برای همیشه زنده نمی‌مانند، بلکه می‌میرند و این پیروانشان هستند که به دین ایشان تمسک می‌جویند، هر چند پیامبران خود - به سبب مرگ یا شهادت - در میانشان نباشند؟ «و هر کس بر پاشنه‌های خود برگردد» با پشت کردن از جنگ، یا با ارتداد از اسلام «پس هر گزهیج زیانی به خدا نمی‌رساند» بلکه به خودش زیان می‌رساند «و خداوند به زودی شکرگزاران را پاداش می‌دهد» یعنی: کسانی را که پایداری کرده، جنگیدند و به شهادت رسیدند زیرا ایشان بدین وسیله، نعمت خدای عزوجل بر خود را که اسلام است، شکرگزاری کرده‌اند.

در هنگام درگذشت پیامبر اکرم ﷺ که اصحاب بسیار سراسیمه و حیران شده بودند تا بدانجا که عمرؓ تهدید کنان می‌گفت: اگر کسی بگوید که محمد ﷺ رحلت کرده‌است، گردنش را می‌زنم! آری! در این هنگام، ابوبکر صدیقؓ فرمود: «هر کس محمد ﷺ را می‌پرستید، پس بداند که یقیناً محمد ﷺ درگذشت و هر کس خدا ﷻ را می‌پرستد، بدون شک خداوند ﷻ زنده است و نمی‌میرد. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت

نمود). لذا این آیه کریمه خود، تمهید وزمینہ سازی برای امر درگذشت پیامبر اکرم ﷺ است.

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِنَبَأًا مُّوجَّلاً وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٥﴾

«و هیچ نفسی را نرسد که جز به اراده الله» یعنی: به قضا و قدر وی «بمیرد، نوشته شده است به قید وقت» یعنی: خداوند ﷻ مرگ را برای هر شخصی در موعدی معین که هیچ پس و پیش نمی شود، مقرر کرده است؛ بسیار دیده شده که مردان قهرمان و شجاع در میدانهای نبرد زنده مانده اند و انسانهای ترسو و بزدل در مأوا و مأمن شان مرده اند، پس انسانهای ترسو باید به خود آیند و در محاسباتشان تجدیدنظر کنند. سپس حق تعالی هدف و مقصد خلقت بشر را بیان می کند؛ این هدف از دیدگاه بشر یا خواستن دنیا است، یا خواستن آخرت: «و هر که» با عملش «پاداش این دنیا را بخواهد» چون غنیمت و مانند آن «به او از آن» یعنی: از پاداش آن «می دهیم و هر که» با عمل خویش «پاداش آخرت را» که همانا بهشت است «بخواهد، به او از آن می دهیم» و حسنات وی را چند و چندین برابر به فراوانی پاداش می بخشیم. فرموده خدای عزوجل: (یرد: بخواهد)؛ به این حقیقت اشاره دارد که: این اراده شخصی است که طبیعت عمل - از خیر یا شر - را تعیین می کند «و به زودی شکرگزاران را پاداش خواهیم داد» یعنی: کسانی را که اوامر و فرمانهای ما را در عرصه جنگ و پایداری و غیره اطاعت می کنند. از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «پایداران بر دین خویش، ابوبکر و اصحاب وی هستند»، و علی رضی الله عنه همیشه می فرمود: «ابوبکر امیر شکرگزاران بود».

وَكَانَ مِنْ نَبِيِّ قَتَلَ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ ﴿١٤٦﴾

«و چه بسیار پیامبری که همراه او خداپرستان بسیاری نبرد کردند» یعنی: بسیاری از پیامبران علیهم السلام با دشمنان خدای عزوجل جنگیدند و علما و عابدان ربانی همراه با ایشان

نبرد کردند. ربیون: ربانیان هستند که به خداپرستی و شناخت مقام ربوبیت حق تعالی نسبت داده شده‌اند. یا (ربیون) به معنای جماعت‌های بسیار است، که مفرد آن «ربی»، به معنای جماعت و گروه می‌باشد. «پس به سبب مصیبتی که در راه خدا به آنها رسید، سستی نکردند» یعنی: دوستان خدا ﷺ با کشته شدن پیامبرانشان و یا کشته شدن همراهان و همسنگرانسان سست نشدند «و ناتوانی نکردند» از استمرار نبرد با دشمن «و زبونی نکردند» به سبب رنجها و مصیبت‌هایی که در جهاد به آنان رسید. استکانت: ذلت و خضوع و تسلیم شدن است «و خداوند صابران را دوست می‌دارد» لذا به آنان پاداش می‌دهد.

این آیه کریمه نوعی تعریض و کنایه‌گویی به آن عده از مسلمانانی است که در احد از شایعه کشته شدن رسول خدا ﷺ لرزه بر اندامشان افتاد و در حالی که اراده تسلیم شدن به مشرکان را داشتند، می‌گفتند: ای کاش قاصدی از سوی ما نزد عبدالله بن ابی برود تا او برای ما از ابوسفیان رهبر مشرکان (در آن زمان) امان بگیرد.

وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿١٤٧﴾

«و سخن ایشان» یعنی: سخن آن گروهی که در هنگام رویارویی با دشمن، همراه انبیای الهی بودند «جز این نبود که گفتند: پروردگارا! بیامرز بر ما گناهان ما را» به قولی: مراد از آن، گناهان صغیره است «و از حد گذشتن ما را در کارمان» به قولی: مراد از آن، گناهان کبیره است. اسراف: زیاده‌روی و گذشتن از حد است. آری! ایشان از روی شکسته‌نفسی و فروتنی، ملتمسانه آمرزش خواستند، با آن که ربانیان عابدپیشه‌ای برای الله ﷻ بودند «و گامهای ما را استوار دار» در میدان‌های نبرد و جبهه‌های پیکار «و ما را بر گروه کافران نصرت ده».

فَإِنَّهُمْ لَأَنَّ اللَّهَ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحَسَنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤٨﴾

«پس خداوند به آنان» به سبب این پایداری و انابت «پاداش این دنیا» را - از پیروزی، غنیمت، عزت و مانند آنها «و پاداش نیک آخرت را» که نعمت عظمای بهشت است «عطا کرد و خداوند نیکوکاران» در امور جنگ را «دوست می‌دارد» پس در دنیا و آخرت به آنان پاداشی درخور و شایسته عنایت می‌کند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا

خَسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌فرماید: این آیه کریمه در ارتباط با سخن منافقان نازل شد که در هنگام شکست احد به مؤمنان می‌گفتند: نزدبرادران خود (مشرکان) بر گردید و به دینشان در آید! لذا این آیه کریمه، داعیه‌کسانی را که بعد از برگشتن ورق به نفع مشرکان در غزوه احد، دعوت به تسلیم شدن کردند و امیدوار بودند که مشرکان با آنان برخورد نیک بنمایند، رد می‌کند.

«ای مؤمنان! اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند، اطاعت کنید، شما را بر پاشنه‌های شما برمی‌گردانند» یعنی: شما را از دین اسلام به سوی کفر برمی‌گردانند «و آن‌گاه زیانکار می‌شوید» یعنی: در این بازگشت به کفر، سراسر زیان می‌کنید؛ در دنیا با انقیاد از دشمن و چشیدن طعم ذلت و حقارت و تبدیل نمودن اسلام به کفر و در آخرت؛ با حرمان از بهشت و معذب شدن در دوزخ.

بَلِ اللَّهِ مَوْلَانَكُمْ وَهُوَ خَيْرُ النَّاصِرِينَ ﴿١٥٠﴾

«بلکه خداوند مولای شماست و او بهترین یاری‌دهندگان است» یعنی: پس به سوی مشرکان بازنگردید و از آنها پشتیبانی نکنید و از حزب خدا جل جلاله باشید و همدست و هم‌پیمان علیه دشمنان وی زیرا فقط خداوند جل جلاله مولای شماست نه آنها و فقط خداوند جل جلاله یاریگر شماست نه غیر وی.

سُنَّتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا وَدَّعَهُمُ النَّارُ وَبِئْسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ ﴿١٥١﴾

از سدی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: آن گاه که ابوسفیان و مشرکان از احد بازگشته و به سوی مکه روی آوردند؛ بعد از این که قسمتی از راه را پیمودند پشیمان شده و با خود گفتند: وه! چه بدکاری کردیم؛ آنان را کشته و زخمی کردیم تا آن که چون مشتی بیش از آنان باقی نماند، همین گونه رهایشان کردیم! اینک بیایم که برگردیم و آنها را ریشه کن ساخته کار را یک سره کنیم. پس چون عزم خود را بر این کار جزم کردند، حق تعالی در دلهایشان رعب و وحشت افگند و از این تصمیم خویش منصرف گردیدند، آن گاه نازل شد: «به زودی در دلهای کافران رعب و هراس خواهیم افگند» زودا که دلهایشان را پر از ترس و بیم و بیقراری کنیم «به سبب شرک ورزیدنشان به خدا که بر آن هیچ گونه حجت و برهانی نفرستاده» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هیچ گونه دلیل و بیان و برهانی بر شرک قرار نداده «و جایگاهشان آتش است و جایگاه ستمکاران چه بد است» پس ای سست ایمانان! چگونه از آنان پشتیبانی می کنید؟ قطعاً اگر شما از آنان پشتیبانی کنید، شما هم با آنانید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده است که به هیچ پیامبری قبل از من داده نشده:

- ۱ - با افگنده شدن بیم و رعب بر قلب دشمن، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده ام.
- ۲ - زمین همه برایم سجده گاه و پاکیزه قرار داده شد.
- ۳ - غنایم برایم حلال گردانیده شد.
- ۴ - اجازه شفاعت به من داده شد و در حالی که انبیای قبل از من این امتیاز خود را در دنیا خواستند، من آن را برای بندگان که شرک به خدا جَلَّ جَلَالُهُ نیاورده اند، به آخرت نگه داشته ام.
- ۵ - پیامبران قبل از من مخصوصاً به سوی قوم خویش برانگیخته می شدند، ولی من به سوی همه مردم مبعوث گردیده ام».

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّا بَعَدَ مَا أَرَىٰكُمْ مَا تُحِبُّونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٢﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه هنگامی نازل شد که بعضی از مسلمین گفتند؛ از کجا دچار این شکست و مصیبت شدیم، در حالی که خداوند عز وجل به ما وعده پیروزی داده بود؟ پس حق تعالی در پاسخشان فرمود: «و قطعاً خداوند وعده خود را در حق شما راست گردانید» با نصرت دادنتان «آن گاه که به فرمان او آنان را می کشتید» و تارومار می ساختید زیرا در آغاز نبرد احد، فتح و ظفر با مسلمین بود تا بدانجا که آنان نه تن از پرچمداران دشمن را که یکی پس از کشته شدن دیگری پرچمشان را به دوش می گرفت، کشتند و نزدیک بود که کار مشرکان یک سره شود، که در این هنگام مسلمین به جمع آوری غنایم مشغول شده و تیراندازان محافظ گذرگاه کوه احد، سنگر مهم و کلیدی خود را به طلب غنیمت ترک کردند و همین امر بود که سبب هزیمت شد «تا آن گاه که سست شدید» یعنی: جبون و ضعیف شدید «و در امر» و دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که به تیراندازان فرمان داده بود: در مواضع خود محکم و استوار و پایدار بمانند، «بایک دیگر به نزاع پرداختید» زیرا برخی از تیراندازان گفتند: سپاه ما پیروز شد، پس جای درنگ نیست، برویم و به غنایم برسیم! اما برخی دیگر که فرمانده شان عبدالله بن جبیر رضی الله عنه نیز در میانشان بود، گفتند: طبق فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جای خود می مانیم و نباید تکان بخوریم! «و پس از آن که آنچه را دوست داشتید» از پیروزی و نصرت «به شما نشان داد» در آغاز جنگ احد، آن گاه «نافرمانی کردید» از دستور پیامبر ما صلی الله علیه و آله و سلم و گلوگاه مهم کوهی را برای طلب غنایم ترک کردید. جمله قبل از «اذا» ی شرطیه، بر جواب آن دلالت می کند، پس معنی چنین می شود: حق تعالی نیز در برابر این عملتان، نصرت خود را از شما بازداشت «برخی از شما دنیا را می خواست»

با دست یافتن به غنیمت «و برخی از شما آخرت را می‌خواست» یعنی: پاداش آخرت را؛ با باقی ماندن در سنگرهای خود به پیروی از فرمان رسول خدا ﷺ - همچون عبدالله بن جبیر رضی الله عنه و همراهانش - «سپس برای آن که شما را بیازماید، از آنان بازتان گردانید» یعنی: بعد از آن که بر مشرکان استیلا یافته بودید، شما را از آنان - با فرار و هزیمت‌تان - بازگردانید تا امتحاناتان کند و در نتیجه انسانهای مخلص از ناخالصان متمایز گردند. مراد این است که حق تعالی با شما چون کسانی معامله کرد که مورد امتحان قرار می‌گیرند، در غیر آن‌خداي متعال به حقایق امور داناست و به امتحان کردن کسی نیاز ندارد «و هر آینه از شما درگذشت» به سبب آن که دانست؛ از کرده خویش پشیمان شده‌اید، لذا بعد از نافرمانی‌تان شما را از ریشه برنکند. نافرمانی‌شان چنان‌که گفتیم؛ در مورد دستور رسول خدا ﷺ به تیراندازان بود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به تیر اندازان فرمودند: «اگر دیدید که کشته می‌شویم، به یاریمان نیایید و اگر دیدید که فتح کردیم و غنیمت گرفتیم، نیز با ما در جمع‌آوری غنایم مشارکت نکنید». یعنی: به هیچ صورتی نباید مواضع خود را ترک کنید. اما آنها چون شکست مشرکان را دیدند، مواضع و سنگرهای خود را ترک کردند «و خدا نسبت به مؤمنان صاحب تفضل و بخشش است» با عفو نمودن و در گذشتن از آنان.

❖ **إِذْ تَصْعَدُونَ وَلَا تَكُونُوا عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِيٰ أُخْرَانِكُمْ فَأَتَيْتَكُمُ غَمًّا يَغْمِرُ لِكَيْلًا تَحْزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا مَا أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٥٣﴾**

«آن‌گاه که در حال گریز بالا می‌رفتید» یعنی: به یاد آورید زمانی را که راه خویش را در پیش گرفته، سراسیمه و هراسناک در حال گریز از وادی احد دور می‌شدید «و به هیچ‌کس التفات نمی‌کردید» یعنی: آنچنان به گریز از میدان معرکه مستغرق بودید که کسی به دیگری توجه و التفاتی نداشت، یا به فریادهای رسول خدا ﷺ توجهی

نداشتید «و پیامبر شما را از پشت سرتان می خواند» فریاد پیامبر ﷺ با گروه اندک همراه وی به دنبالان این بود: «هان ای بندگان خدا ﷻ! باز گردید، ای بندگان خدا ﷻ! به نزد من بشتابید». اما شما به این فریادها بی اعتنا بودید. یادآور می شویم که در آن هنگام با رسول خدا ﷺ جز دوازده تن، هیچ کس دیگری باقی نمانده بود «پس جزا داد شما را به اندوهی بر اندوهی» یعنی: به اندوه شکست و فرار تان از دشمن، به سبب اندوهی که با نافرمانی خود، بر رسول خدا ﷺ وارد ساختید. پس غم اول؛ شکست خوردن، محرومیت از غنیمت و شهادت برخی از یاران بود و غم دوم که سبب غم اول گردید؛ درد و ناراحتی ای بود که رسول خدا ﷺ را به سبب نافرمانی تان در آن افگندید. و چنان که ابن جریر طبری گفته است، این همان قول راجح در معنای آیه کریمه می باشد «تا سرانجام بر آنچه از کف داده اید» از غنیمت «و برای آنچه به شما رسیده است» از هزیمت «اندوهگین نشوید و خداوند به آنچه می کنید، آگاه است».

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَدِّ الْأَعْمَىٰ أَمَنَةً نُّعَاسًا يَنَشِي طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِن شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِم مَّا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُل لَّو كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٥٤﴾

از زیربن عوام ﷺ در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: در روز احد سرم را بلند کردم و همین طور به اطرافم می نگریدم، پس کسی از اصحاب نبود مگر این که سرش بر اثر خواب سبک به گریبانش فرو می افتاد، سوگند به خدا ﷻ که در حال خواب سخن معتب بن قشیر را بسان رؤیایی می شنیدم که می گفت: اگر رأی و نظر ما در کار بود و چیزی از اختیار به ما واگذاشته می شد؛ در اینجا کشته نمی شدیم! پس این جمله وی را به خاطر سپردم، آن گاه خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل

فرمود: «سپس بعد از آن اندوه و محنت، آرامشی بر شما نازل کرد» با وجود آن که اسباب ترس و هراس فراهم بود و این آرامش به صورت «خوابی سبک» بود «که گروهی از شما را فرا گرفت» و آنان مؤمنانی بودند که در طلب پاداش الهی به جنگ رفته بودند، پس این خواب سبک سبب آرامش و سکون دل و زوال غم و پایداریشان در نبرد گردید. اما طایفه دیگر عبارت بودند از: معتب بن قشیر و یارانش از منافقان که به طمع غنیمت بیرون آمده بودند و بعد از دگرگون شدن اوضاع، از تأسف بر خود می‌پیچیدند و حتی از حضور در معرکه آنچنان پریشان و نگران بودند که سخنانی درهم و برهم می‌گفتند. آری! «و گروهی فقط در غم جان خویش بودند» و تمام هم‌و‌غم آنها فقط غم جانشان بود و طبعاً در چنین حالتی از اضطراب و التهاب نمی‌توانست خواب بر آنها غلبه کند و از جانبی، مستحق این آرامش هم نبودند «و درباره خدا، گمانهای ناروا همچون گمانهای جاهلیت می‌بردند» پندارشان این بود که رسالت پیامبر ﷺ برحق نیست و ایشان پیروز نمی‌شوند و دعوتشان به سوی دین حق، پا نمی‌گیرد «می‌گفتند» به رسول خدا ﷺ «آیا ما را در این کار بهره‌ای هست؟» از نصرت و غلبه بر دشمن تا از غنیمت برخوردار شویم؟ هدفشان از این سخن این بود که: البته ما را بهره‌ای نیست؛ زیرا آن منافقان عقیده نداشتند که دین اسلام، دین بر حقی است «بگو: سررشته کارها یک‌سر به دست خداست» پس نه شما و نه دشمن شما را در آن نقشی نیست، نصرت و فتح از جانب او و شکست و هزیمت هم به دست اوست، بدانید که عنایت خدا ﷻ در حق پیامبرانش، مانع از آن نیست که پیروزی و شکست در جنگ نوبتی نباشد، اما چیزی که مهم است، این است که: سرانجام کار چیست و از آن کیست؟ «آنان چیزی را در دل‌هایشان پوشیده می‌داشتند» که نفاق بود و آن را برای تو اظهار نمی‌کردند، بلکه از تو همانند کسی که مطلبی را نمی‌داند و خواهان فهم آن است، سؤال می‌کردند «می‌گفتند» گویی کسی می‌پرسد که آنچه را در دل‌هایشان پنهان می‌داشتند چیست؟ پس حق تعالی می‌گوید: آنها در میان خود، یا در دل‌های خود می‌گفتند: «اگر ما در این کار اختیاری داشتیم، در اینجا کشته نمی‌شدیم» یعنی: کسانی از ما که در این معرکه از بین رفتند، کشته نمی‌شدند «بگو: اگر شما در

خانه‌های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً» با پای خود «به‌سوی قتلگاههای خویش می‌رفتند» و گزیری نداشتند از این که به‌سوی قتلگاههای خود بیرون نیایند زیرا قضای الهی برگشت‌ناپذیر است «تا بدین‌سان خداوند آنچه را در دل‌های شماست» از اخلاص و یقین و ثبات و توکل؛ در عینیت امر «بیازماید و آنچه را در دل‌های شماست» از وسوسه‌های شیطان «پاک گرداند» و تزکیه‌تان کند «و خداوند به راز سینه‌ها آگاه است» و چیزی از آن بر او پنهان نیست، پس سبب آن که بندگان را امتحان می‌کند، این است تا به مردم حقایق را بنمایاند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥٥﴾

«کسانی از شما که روز برخورد دو گروه» در غزوه احد «پشت کردند» و منهزم شدند، جز این نیست که «شیطان آنان را به لغزش کشاند» یعنی: آنان را با وسوسه ارتکاب گناه، دچار شکست و هزیمت نمود و این شکست نبود «مگر به‌سبب بعضی از کار و کردار» گناه آلود خود «شان» که عبارت از مخالفت با فرمان پیامبر ﷺ بود، پس در ازای این مخالفت، از نصرت الهی‌ای که به آنان وعده داده شده بود، باز داشته شدند. این خود دلیل بر آن است که گناه انسان را به گناه می‌کشاند، چنان که طاعت به اطاعت وا می‌دارد «و قطعاً خداوند از آنان درگذشت» به‌سبب توبه و عذرخواهی‌شان «زیرا خداوند آمرزگار بردبار است» در مجازات شتاب نکرده و به بنده فرصت می‌دهد تا خطایش را جبران و تقصیرش را درمان کند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُرَىٰ لَوْ
كَانُوا عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكُمْ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

بَصِيرَةٌ ﴿١٥٦﴾

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که کفر ورزیدند» مراد: منافقان - به رهبری عبدالله بن ابی - اند «و به برادرانشان» یعنی: در حق برادرانشان در کفر، یا در نسب، یا در دوستی و رفاقت «هنگامی که» به منظور تجارت و مانند آن «به سفر رفتند» و در سفر مردند «یا جهادگر شدند» یعنی: به جهاد بیرون رفته و در جنگ کشته شدند «گفتند: اگر نزد ما می ماندند، نمی مردند و کشته نمی شدند» این سخن را گفتند، چراکه به قضا و قدر الهی ایمان نداشتند «تا خداوند این» پندار را که اگر به جهاد بیرون نمی رفتند، کشته نمی شدند «در دلهایشان مایه حسرتی قرار دهد» آری! حق تعالی این پندار را برای افزودن این حسرت در دلهایشان ایجاد کرد «و خداست که زنده می کند و می میراند» هر زمانی که بخواهد و در هر جایی که بخواهد؛ در جهاد، سفر، یا غیر آن و نشستن در خانه بازدارنده مرگ نیست، پس ای مؤمنان! موضع شما در هنگام مرگ برادر یا عزیزی در سفر، یا تجارت، یا جنگ، همانند موضع کفار نباشد، چنان نباشد که شما بر شهادت شهیدان خویش حسرت و افسوس بخورید و باید از صابرائی باشید که به مقدرات الهی ایمان راسخ دارند «و خدا به آنچه می کنید، بیناست» و هیچ چیز از امور پیدا و پنهان بر او پوشیده نیست.

وَلَكِنْ قُتِلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لِمَغْفِرَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٍ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿١٥٧﴾

«و اگر در راه خدا کشته شوید» در جهاد «یا بمیرید» در سفر، یا در غیر آن «قطعا آمرزشی از خدا و رحمتی از او، بهتر است از آنچه آنان جمع می کنند» یعنی: مزیت کشته شدن، یا مردن در راه خدا ﷻ و تأثیر شگرف آن در جلب مغفرت و رحمت الهی، بهتر از آن چیزهایی است که مردم از دنیا و منافع آن، جمع آوری می کنند، پس برای

مؤمن شایسته نیست که آمرزش خدای عزوجل و رحمت وی را بر بهره‌های فانی دنیا ترجیح دهد زیرا آنچه باقی و ماندگار است، بهتر از چیزهای گذرا و فانی است.

وَلَيْنَ مُتَّمَّ أَوْ قَاتِلَتُمْ لِإِلَى اللَّهِ تُحْشَرُونَ ﴿١٥٨﴾

«و اگر مردید، یا کشته شدید» به هر وجه و صورتی «قطعا به سوی خدا گرد آورده می‌شوید» یعنی: مرگ برادران شما، فراقی ابدی نیست که دیگر ملاقاتی در پی نداشته باشد، بلکه همه به سوی خدای عزوجل گرد آورده می‌شوید و او همه را با هم در پیشگاه خود حشر می‌کند.

فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ إِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ ﴿١٥٩﴾

«پس به سبب رحمتی از جانب الله» بر تو و بر آنان بود که «با آنان نرمخو شدی» یعنی: نرمش و مهربانی پیامبر ﷺ بر مردم، نیست جز به سبب رحمت بزرگی که به عنوان مددی از سوی حق تعالی بر آن حضرت ﷺ ارزانی داشته شد تا دلهای یارانشان به ایشان گرایش پیدا کند و کار دین اوج گیرد و استوار گردد «و اگر درشتخوی» فظ: تندخوی درشتگوی، بی‌عاطفه و بدخلق «و سخت‌دل بودی» غلظت قلب: سنگدلی و عدم حساسیت و انفعال و تأثیرپذیری آن برای خیر است «قطعا از پیرامون تو پراکنده می‌شدند» و سر خود گرفته هر یک به راهی می‌رفتند و متفرق می‌شدند «پس از آنان درگذر» در آنچه که به تو تعلق می‌گیرد از حقوق «و برآنان آمرزش بخواه» از خداوند جل جلاله در آنچه که به حق خدای سبحان تعلق می‌گیرد «و با آنان در کارها مشورت کن» یعنی: در اموری که در مانند آن مشورت صورت می‌گیرد، یا با آنان در امر جنگ مشورت کن. این دستور به علاوه این که خاطر اصحاب ﷺ را خوش ساخته و مودت ایشان را جلب می‌کند، معرف مشروعیت اصل مشورت در میان امت بعد از رحلت پیامبر ﷺ نیز هست. مراد: مشاوره در اموری است که شرع درباره آنها موضع روشن و واضحی اتخاذ ننموده و میدان را برای تضارب آرا در آن باز گذاشته است، نه

در امور مسلم شرعی و رسول خدا ﷺ عملاً با یارانشان در چنان اموری مشورت می‌کردند. ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «هیچ کس بیشتر از رسول خدا ﷺ مشورت نمی‌کرد». چنان‌که آن حضرت رضی الله عنه در غزوه بدر، غزوه خندق، غزوه حدیبیه و حتی در داستان افک با اصحابشان مشورت کردند.^۱

بنابراین، بر زمامداران امور جامعه اسلامی واجب است که با علما در آنچه که نمی‌دانند، یا در آنچه از امور دین که برایشان مشتبه و مشکل می‌شود، با کارآگاهان و فرماندهان ارتش در آنچه که متعلق به امور جنگ است، با خبرگان و اندیشه‌وران مردم در آنچه که متعلق به مصالح مردم است و با سران رجال دیوانی، مأمورین دولت و وزرا در آنچه که به سازندگی کشور و مصالح آن مربوط می‌شود؛ مشاوره و رایزنی کنند. قرطبی می‌گوید: «در وجوب معزول ساختن زمامداری که با اهل علم و دین مشورت نمی‌کند، هیچ خلافتی نیست». «و چون عزم را جزم نمودی» یعنی: چون بعد از مشاوره، بر اجرای امری مصمم گشتی و دلت بر آن تصمیم مطمئن شد «بر خدا توکل کن» در انجام آن امر «زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».

باید دانست که توکل به معنای ترک اسباب نیست، بلکه به معنای سپردن نتایج کارها به حق تعالی بعد از توسل به اسباب است. امام رازی می‌گوید: «آیه کریمه دلالت بر این دارد که: توکل این نیست که انسان خودش را به خودش واگذارد و هیچ کاری انجام ندهد - چنان‌که بعضی از جهال می‌پندارند - و اگر چنین باشد، امر به مشورت، با امر به توکل در منافات قرار می‌گیرد، بلکه توکل بر حق تعالی این است که انسان اسباب ظاهری را به کار بندد، لیکن در قلبش بر آنها اطمینان نداشته باشد، بلکه اطمینانش بر پناه و عصمت حق تعالی باشد». و حدیث شریف وارده درباره داستان آن اعرابی، حدیث مشهوری است: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و خواست تا شتر خویش را همین‌گونه به حال خودش رها کند و گفت: یا رسول الله! آیا شتر خویش را رها کنم و بر خدا توکل کنم، یا آن را ببندم و بر خدا توکل نمایم؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را ببند و بر خدا توکل کن». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است

^۱ نگاه کنید به مختصر تفسیر ابن کثیر ۱/۳۳۱ و ترجمه فارسی تفسیر المنیر ۳/ ۱۶۸.

که رسول خدا ﷺ از «عزم» موردسؤال قرار گرفتند، پس در تعریف آن فرمودند: «عزم، مشاوره با اهل رأی و سپس پیروی از ایشان است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: (وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ) درباره ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نازل شد که حواریان رسول خدا ﷺ و وزیران ایشان و پدر همه مسلمین بودند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: «اگر شما دو تن در مشورتی با یکدیگر هم‌رأی و متفق شوید، من هرگز از رأی شما بر نمی‌گردم».

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذَلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

«اگر خداوند شما را نصرت دهد، هیچ‌کس بر شما غالب نیست» یعنی: پس فقط پیرو فرمانهای حق تعالی بوده و فقط او را پشتیبان خویش بدانید و فقط به او اتکا کنید «و اگر شما را فروگذارد» و در نبردتان علیه دشمنان دست از یاری شما بردارد، «چه کسی بعد از او شما را نصرت خواهد داد؟» پس سرچشمه حقیقی قدرت و پیروزی، حق تعالی است «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر اسباب و ادوات و نیروی ظاهری خود.

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ وَمَنْ يَغُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد قتیفه سرخرنگی نازل گردید که در روز بدر از اموال غنیمت گم شد و یکی از مردم گفت: شاید رسول خدا ﷺ آن را برداشته باشند! «و هیچ پیامبری را نسزد که خیانت ورزد» یعنی: هرگز خیانت از پیامبری بر نمی‌آید تا به چیزی از غنائم دست برده و آن را بدون اطلاع یارانش به خود

اختصاص دهد زیرا خدای عزوجل پیامبرانش را از کارهای زشت و فرومایه معصوم داشته است، لذا کار نامناسب از ایشان صادر نمی‌شود.

این آیه کریمه انبیای الهی را از «غلول» تنزیه می‌کند. غلول: آن است که انسان از مال مسلمین چیزی را که حقی در آن ندارد، به خودش برگیرد، خواه آن چیز از اموال غنیمت باشد، یا از اموال زکات، یا از اموال هدیه، و - بر اساس این آیه کریمه - غلول حرام است و از گناهان کبیره می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ رشته کرکی را از پشت شتری از شتران غنیمت برگرفته و خطاب به یاران‌شان فرمودند: «حق من در این موی کرک، همانند حق هریکی از شماست. پس هان! از غلول بر حذر باشید زیرا غلول در روز قیامت خواری و رسوایی‌ای بر صاحب خویش است. حتی باید نخ و سوزن و مافوق این از غنایم راتسلیم کنید». «و هرکس خیانت ورزد، روز قیامت با آنچه در آن خیانت کرده، بیاید» این جمله، متضمن تحریم غلول و خیانت و برحذر ساختن شدید از آن است زیرا غلول در غنیمت، تنها گناهی است که فاعل آن در روز قیامت در حضور مردم و زیر نگاه آنان مجازات می‌شود و همه اهل محشر از کار وی آگاه می‌گردند، این مجازات؛ آمدن او در روز قیامت همراه با مال خیانت در حالی است که حامل آن مال است و آن مال وبال گردن اوست، قبل از آن که مورد محاسبه قرار گیرد. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ مردی به نام ابن لثیبه از قبیله «ازد» را به جمع‌آوری اموال زکات برگمارده بودند، پس با اموال جمع‌آوری شده آمد و گفت: این بخش مال شماست، اما این بخش دیگر، مال من است که به من هدیه داده شده! رسول خدا ﷺ بر منبر رفتند و فرمودند: چه شده است عامل را که او را بر عملی می‌فرستیم، پس می‌گوید: این از آن شماست و این دیگر به من هدیه داده شده! چرا در خانه پدر و مادر خود ننشست تا بنگرد که آیا به وی هدیه داده می‌شود یا خیر؟! سوگند به ذاتی که جان محمد ﷺ در دست بلاکیف اوست، یکی از شما به آن خیانت نمی‌کند، مگر این که در روز قیامت می‌آید و آن مال برگردن او آویخته است، اگر شتر باشد؛ آن را بانگ شتر، اگر گاو باشد آن را آواز گاو و اگر گوسفند باشد، آن را آواز گوسفند است...». «آن‌گاه به هرکس جزای کار و کردارش به تمامی داده می‌شود»

چه اعمال خیر انجام داده باشد، چه اعمال شر «و بر آنان ستم نرود» با افزودن بر حجم اعمال بدشان.

أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿١٦٤﴾

«آیا کسی که خشنودی خدا را پیروی کرده» و در اوامر و نواهی الهی جویای رضای وی است - چون انبیای وارسته و منزّه الهی از آلودگی به محرمات «همانند کسی است که» به سبب مخالفت اوامر و نواهی الهی و خیانت - از جمله، غلول در غنایم «به خشمی» عظیم «از خدا دچار شده و جایگاهش جهنم است؟» نه، قطعاً این دو، باهم سرنوشتی یکسان و عاقبتی همانند ندارند، چراکه عاقبت آنان بهشت برین و عاقبت اینان وادی جهنم است «و چه بد بازگشتگاهی است» جهنم برای مغضوبان عصیان پیشه.

هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِعْرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٥﴾

«آنان نزد خداوند درجاتی دارند» متفاوت از همدیگر زیرا درجات کسانی که پیرو رضای الهی هستند، همچون مراتب کسانی که دچار خشم و عذاب وی شده اند، نیست، درجات آنان در جنات نعیم است و درکات اینان طبقات جحیم؛ و پایین ترین طبقه دوزخ، طبقه مربوط به منافقان است «و خداوند به آنچه می کنند، بیناست» پس چیزی از اعمال آنها - از تزکیه نفوس گرفته تا بلندترین درجات و از فرو گذاشتن تزکیه تا پایین ترین درکات - بر او پوشیده نیست و به زودی جزای اعمالشان را به طور کامل می دهد.

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١٣٤﴾

«به یقین خداوند بر مؤمنان منت نهاد، آن گاه که پیامبری از خودشان در میانشان برانگیخت» چه اگر پیامبر از غیر جنس بنی آدم می بود، با بعثت او کمال نوع انسان - به سبب اختلاف در جنسیت - محقق نمی شد. آری! این پیامبر برانگیخته از میان خودشان، کسی است: «که آیات او را بر آنان می خواند» یعنی: قرآن را بر آنان می خواند، بعد از آن که اهل جاهلیت بودند و چیزی از قوانین و برنامه های حق را نمی شناختند «و پاکیزه شان می دارد» از نجاست کفر «و به آنان کتاب» قرآن «و حکمت» سنت «می آموزد، در حالی که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند» که هیچ شکی در آن نیست. پس این ها به طور کلی چهار نعمت بزرگ است که خدای عزوجل با بعثت آن رسول معظم، بر امت اسلام ارزانی داشت.

علما در بیان احکام گفته اند:

- ۱ - هرگاه کسی در چیزی از اموال غنیمت خیانت کرد و آن مال نزد وی دیده شد؛ از وی باز گرفته شده و تأدیب و تعزیر می گردد. تعزیر و تأدیب وی در مذهب احمد بن حنبل چنین است که کالا و اثاثیه وی - بجز سلاح و جامه تنش و زین و یراق اسب و مرکبش و اموال غنیمت که از وی باز پس گرفته می شود - دیگر اموالش سوزانده می شود. اما مذهب مالک، شافعی و ابوحنیفه این است که کالا و اثاثیه خیانت کار در غنیمت، سوزانده نمی شود، ولی جایز است که او را مجازات مالی کنند.
- ۲ - علما اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی در اموال غنیمت خیانت کرد؛ باید قبل از آن که مردم متفرق شوند، آن را به تقسیم کننده غنایم برگرداند و اگر او را ندید، (یک پنجم) سهم آن را به امام (زاممدار) مسلمانان برگرداند و بقیه را صدقه کند.
- ۳ - هدایایی که از اموال غنیمت به متولیان امور فرستاده می شود، یا تعلق می گیرد، از جمله غلول (خیانت) در غنیمت است و حکم آن در رسوایی آخرت، حکم خیانت کار در غنیمت می باشد.

أَوْلَمَّا أَصَبْتُمْ مِصْبِيَّةً قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَهَا قُلْتُمْ أَنَّنِي هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٦٥﴾

«آیا هنگامی که به شما مصیبتی رسید» مراد شکست و کشته شدن در روز احد است «که دوچندان آن را» بر دشمنان خود «وارد آورده بودید» در روز بدر - زیرا در روز احد هفتاد تن از مسلمین به شهادت رسیدند، درحالی که در روز بدر؛ هفتاد تن از مشرکان کشته و هفتاد تن دیگر اسیر گشتند. آری! با آن که ضربه دوچندان به مشرکان وارد آورده بودید «گفتید» از روی تعجب «این از کجاست؟» یعنی: این شکست و کشته شدن ما از چه روی است؟ حال آن که ما در راه خدا ﷺ می جنگیم و رسول خدا ﷺ نیز با ماست و خداوند ﷻ هم به ما وعده پیروزی بر مشرکان را داده است؟ «بگو: آن» شکست «از نزد خودتان است» به سبب مخالفت تیراندازان از این فرمان پیامبر ﷺ که: به هیچ حالی از احوال نباید سنگرهای خود را ترک کنند «بی گمان خدا به هر چیزی تواناست».

عمر ﷺ در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مسلمانان به علت آنچه در بدر - از گرفتن فدیة از اسیران - انجام داده بودند، در روز احد مجازات شدند. از علی ﷺ نیز نظیر این تفسیر روایت شده است.

وَمَا أَصَبْتُمْ يَوْمَ التَّقِي الْجَمْعَانِ فَيَا ذَنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٦٦﴾

«و آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید» مراد کشتار و جراحت و شکست در روز احد است «به اذن خدا بود» یعنی: به قضا و قدر وی بود. بعضی در معنای آن گفته اند: آنچه در روز برخورد دو گروه به شما رسید، کار خدا ﷻ بود که میان شما و آنان را خالی گذاشت و آنان را بر شما پیروز گردانید «و تا مؤمنان را معلوم بدارد» در عرصه ظهور و امتحان. پس شکست شما از روی حکمتی بود که تربیت مؤمنان، بر حذر داشتنشان از نافرمانی و متمایز ساختن مؤمنان از منافقان، جلوه هایی از آن است.

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ
لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ



«همچنین تا منافقان را معلوم بدارد» مراد از معلوم داشتن آنان، آشکار ساختن وضعشان و سرانجام متمایز گردانیدن صفشان از مؤمنان است. مراد از منافقان، عبدالله بن ابی و یاران وی هستند. از ابن شهاب و غیر وی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسول خدا ﷺ با هزار تن از یارانشان به سوی احد بیرون رفتند، پس چون منزلی از راه بین احد و مدینه را پیمودند، عبدالله بن ابی خود با نثلث (یک سوم) مردم، از صف ایشان کنار کشید، درحالی که می گفت: محمد ﷺ از آنان اطاعت کرد (و از مدینه بیرون رفت) و حرف مرا در باقی ماندن در مدینه و دفاع از درون شهر، نپذیرفت، به خدا سوگند که ما نمی دانیم چرا و به چه خاطر، خود را در اینجا به کشتن بدهیم؟ همان بود که با پیروان خود از اهل شک و نفاق بازگشت. «و چون به آنان گفته شد، بیایید در راه خدا بجنگید» اگر از مؤمنان به خدا ﷻ و روز آخرت هستید «یا دفاع کنید» از خود و فرزندان و دیارتان، اگر به خدا ﷻ و روز آخرت ایمان ندارید. به قولی: مراد این است که شما از پشت سر ما دفاع کنید، ولی در خط مقدم نجنگید. به قولی دیگر: مراد این است که شما جمعیت و سیاهی لشکر ما را بیشتر سازید. اما منافقان از پذیرش همه این درخواستها ابا ورزیده و «گفتند: اگر می دانستیم جنگی خواهد بود» و برخوردی رخ خواهد داد «مسلمانان شما پیروی می کردیم» و همراه با شما می جنگیدیم، ولی در آنجا جنگی در کار نیست! بعضی گفته اند؛ معنی این است: اگر ما به جنگیدن آشنا و بر آن توانا بودیم، یا آن را به مصلحت مقرون می دانستیم، از شما پیروی می کردیم. «آن روز، آنان به کفر نزدیکتر بودند» یعنی: روزی که با خفت و خواری از شما کنار کشیدند و این سخن را گفتند، به کفر نزدیکتر بودند «تا به ایمان» در نزد کسانی که می پنداشتند؛ آنان مسلمانند. «به زبان خود چیزی می گویند که در دلهایشان نیست» یعنی: منافقان ایمان را اظهار و کفر را پنهان می دارند. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «سخنی که می گویند، به صحت آن ایمان ندارند،

از آن جمله این سخنشان: (اگر می دانستیم جنگی خواهد بود، از شما پیروی می کردیم)؛ زیرا آنها قطعاً و یقیناً می دانستند که لشکری از مشرکان برای انتقام کشی از مسلمانان به مرز مدینه آمده است، پس طرح این موضوع به گونه یک معما از سوی منافقان، جای بسی تأمل دارد. «و خدا به آنچه نهان می دارند، داناتر است» و می داند که چه نیرنگ‌هایی را علیه مسلمانان پنهان داشته‌اند. شکی نیست که این تهدیدی آشکار و رسوایی‌ای بزرگ برای منافقان است.

الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

«آنان» یعنی: آن منافقان، همان کسانی هستند که خود در خانه «نشستند» و از جهاد خودداری کردند «و در باره برادران» و نزدیکان «خویش» از مؤمنان که در واقعه احد به شهادت رسیدند «گفتند: اگر از ما پیروی می کردند» در بیرون رفتن از مدینه «کشته نمی شدند» در این جنگ «بگو: اگر راست می گوئید، مرگ را از خودتان دور کنید» یعنی: کسی نمی تواند از قدر الهی حذر کند و بی گمان هر که کشته شد؛ به اجل خود کشته شده است و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست، پس اگر شما راست می گوئید که نشستن در خانه، انسان را از مرگ و کشته شدن به سلامت نگه می دارد؛ باید نمیرید، حال آن که مرگ بر شما آمدنی است، هرچند که در قصرها و برج‌هایی نیرومند نیز قرار داشته باشید.

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿٣٩﴾

«و هرگز کسانی را که کشته شدند» از مؤمنان در روز احد و همین‌طور تمام مؤمنانی را که در سایر اماکن کشته شدند، یا کشته می شوند «در راه خدا» یعنی: برای اعلای کلمه‌الله و یاری دادن دین وی «مرده مپندار» یعنی: گمان نکن که مرده‌اند «بلکه» آنان «زنده‌اند» به زندگانی حقیقی، چنان که در حدیث شریف آمده است: «ارواح شهدا در جوف پرندگان سبز در بهشت قرار دارند و در بهشت می خورند و می خرامند و روزی

داده می‌شوند». البته این امر منافاتی با این معنی ندارد که آنان نسبت به ما مرده نباشند زیرا حیات شهدا، حیاتی برزخی است که جزء غیب است و خدای عزوجل خود به کیفیت آن دانایتر می‌باشد. «که» آن شهدا «نزد پروردگارشان» یعنی: در پناه کرامت وی، نه این که به وی از نظر مکان و قرب مسافت نزدیک باشند «روزی داده می‌شوند» یعنی: حق تعالی در پناه کرامت خود، به آنان از خوراکی‌ها و میوه‌های بهشتی، غذا و نوشیدنی می‌دهد و روزیشان نزد وی مستمر است، هرچند که رزقشان از دنیا با شهادتشان قطع شده است.

در مورد غسل، کفن و نماز جنازه شهدا، فقها دو نظر دارند: احناف بر آنند که شهید را با جامه‌اش کفن نموده و بر وی نماز بخوانند و اگر مکلف و پاک بود، غسل داده نمی‌شود. اما جمهور فقها بر آنند که: شهید نه غسل داده می‌شود، نه کفن می‌شود و نه بر او نماز خوانده می‌شود و اگر نجاست موجود بر بدن وی غیر از خون بود، آن نجاست از بدن وی پاک گردانیده می‌شود.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٧٠﴾

«به آنچه خدا از فضل خود به آنان داده است، شادمانند» یعنی: شهدا به آنچه که حق تعالی از کرامت شهادت به آنان ارزانی نموده است و به حیات حقیقی‌ای که در آن قرار دارند و به آنچه که از رزق و روزی خدای سبحان به ایشان می‌رسد، خوشحال و مسرورند «و برای کسانی که از پی ایشانند» از برادران مؤمنشان «و هنوز به آنان نپیوسته‌اند» و به شهادت نرسیده‌اند «شادی می‌کنند؛ که نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: خوشحالند از این که بر برادران مؤمنشان که در آینده به شهادت می‌رسند، یا بر ایمان می‌میرند؛ هیچ بیم و اندوهی در فردای آخرت نیست.

❖ **يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ** ﴿١٧١﴾

«شادی می کنند» برای برادرانشان از اهل ایمان و جهاد «بر نعمت و فضل خدا» چون بهشت برین و خشنودی حق تعالی، که نزد وی دیده اند «و این که خداوند پاداش مؤمنان را تباه نمی گرداند» یعنی: دریافتند که خداوند ﷻ پاداش هیچ مؤمنی را که عمل نیک انجام داده باشد، ضایع نمی کند، پس برای این امر نیز شادمانند.

در حدیث شریف آمده است: شهدا چون به بهشت رفتند و آن همه قدر و منزلت و نعمتی را که برایشان در بهشت هست، دیدند، گفتند: ای کاش برادرانمان در دنیا از این همه کرامتی که نصیب ما شده است، آگاه می شدند تا به میدانهای کارزار شتافته و به شهادت می رسیدند و به این خیری که ما دست یافته ایم نایل می گشتند. پس پروردگارشان به ایشان خبر داد که: من خبر و چگونگی حالتان را بر پیامبران نازل کردم! آن گاه شهدا از این امر خوشحال و شادمان شدند. و این است معنای: **(وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا...)**

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٧٢﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: غزوه احد در ماه شوال رخ داد و تجار در ماه ذی قعدة به حوالی مدینه آمده و در محل بدرالصغری اردو می زدند و بازاری را بر پا می کردند. آنان در این سال نیز، بعد از واقعه احد به آنجا آمده بودند و در حالی که مؤمنان از احد زخمها بر تن و جان خویش داشتند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از ایشان جهت تعقیب دشمن داوطلب خواستند... و فرمودند: «من خود رونده ام، هر چند هیچ کس با من همراه نشود». پس ابوبکر، عمر، عثمان، علی، زبیر، سعد، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، عبدالله بن مسعود، حذیفه و ابوعبیده با هفتاد تن از صحابه رضی الله عنهم آمادگی شان را اعلام کرده داوطلبانه بیرون آمدند و در تعقیب ابوسفیان حرکت کردند تا به منطقه «صفراء» رسیدند، در این هنگام حق تعالی نازل فرمود: «آنان که دعوت خدا و پیامبر را اجابت کردند» آن گاه که ایشان را بعد از بازگشت از احد، به تعقیب کردن ابوسفیان و لشکر قریش فراخواند تا با نشان دادن قوت و نیرومندی مسلمین، مشرکان

را مرعوب گرداند «بعد از آن که زخم برداشته بودند» و با پیکرهای فروکوفته و زخم‌خورده از آسیب جنگ، به مدینه بازگشته بودند، بی‌درنگ فرمان پیامبر ﷺ را لبیک گفته با همان پیکرهای رنجور و زخمی، افتان و خیزان به تعقیب دشمن پرداختند؛ «برای کسانی از آنان که نیکی و پرهیزگاری کردند، پاداشی بزرگ است».

از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که به عروه بن زبیر رضی الله عنه فرمود: «ای خواهرزاده‌ام! پدرانت زبیر و ابوبکر رضی الله عنهما، از زمره این نیکان و پرهیزگاران بودند». یادآور می‌شویم که این غزوه، به نام غزوه «حمراء الاسد» نامیده شده است که تابع غزوه احد می‌باشد.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَآخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: ابوسفیان وقتی خواست تا از احد برگردد، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: وعده ما و شما سال آینده در بدر است، همان جایی که یارانمان را به قتل رساندید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمودند: اگر خدا خواست، وعده ما با شما در همانجاست. پس چون سال بعد فرا رسید، ابوسفیان با مکیان بیرون آمده در محلی به نام «مجنه» از ناحیه «مرالظهران» فرود آمد، اما حق تعالی در دل وی رعب و وحشت افکند و بازگشت به مکه را قرین مصلحت یافت. در این اثنا با نعیم بن مسعود اشجعی که از عمره بازگشته بود، برخورد، پس به او گفت: من با محمد و یارانش در موضع بدر وعده گذاشته بودم، ولی از آنجا که امسال؛ سال قحطی و خشکسالی است، صلاح نیست که ما با آنان درگیر شویم، این کار باید سالی باشد که در آن از گیاهان بچرانیم و شیر بنوشیم. اما من دوست ندارم که محمد به وعده‌گاه آید، ولی ما نیامده باشیم. لذا به مردم مدینه بپیوند و آنان را از خارج شدن به میدان سست و منفعل گردان و در برابر این خدمت، ده شتر پاداش داری. نعیم به مدینه آمد و مأموریت بی‌سرانجام خود را انجام داد، پس نازل شد: «همان کسانی که مردم به آنان گفتند» مراد از مردم، همان شخص اعرابی، یعنی نعیم بن مسعود اشجعی است که

ابوسفیان او را فرستاده بود و او به مسلمانان گفت: «مردمان» یعنی: ابوسفیان و سپاهش «برای شما گرد آمده‌اند، پس از آنان بترسید» آری! ابوسفیان از باب جنگ روانی علیه مسلمانان، این پیام را به‌طور غیر مستقیم - از طریق نعیم بن مسعود اشجعی - به پیامبر ﷺ و مؤمنان فرستاد، اما به‌جای ترس و جبن، این کار «بر ایمانشان افزود» و هیچ تزلزلی در عزم و اراده مؤمنان ایجاد نکرد «و گفتند: خداوند ما را بس است و چه نیکو کارسازی است» یعنی: خداوند ﷻ شر آنان را از ما دفع می‌کند و او ما را بسنده است و هم‌اوست که بر وی توکل می‌کنیم و تمام امورمان را به او می‌سپاریم. پس طبق وعده به بدرالصغری رفتند و همراهشان اسباب و وسایل تجارته‌ای بود، لذا خرید و فروش و معامله کرده و نان‌روغنی و کشمش خریدند و سودی بسیار برده سالم و سرفراز به مدینه بازگشتند.

در حدیث شریف آمده است: چون در مشکلی عظیم در افتادید، «حسبنا الله ونعم الوکیل» بگویید. همچنین در حدیث شریف به روایت عایشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون غم بر پیامبر ﷺ شدت می‌گرفت، آن حضرت دست خویش را بر سر و محاسن خویش کشیده و بعدا نفسی بلند می‌کشیدند و می‌فرمودند: «حسبی الله ونعم الوکیل».

فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّهَمُ سُوءٌ وَاَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿١٧١﴾

«پس بازگشتند» یعنی: بعد از آن که مسلمانان برای رویارویی با لشکر قریش از مدینه بیرون رفتند؛ بازگشتند «با نعمتی از جانب خدا» که سلامت و عافیت از گزند دشمنشان بود «و فضلی» یعنی: با پاداشی که خداوند ﷻ بر آنان عنایت کرد. بعضی در معنی آن گفته‌اند: با سودی در تجارت «در حالی که هیچ آسیبی به آنان نرسیده بود» از کشته‌شدن، یا جراحی «و همچنان جویای خشنودی الهی بودند» در آنچه که انجام می‌دادند و آنچه که فرو می‌گذاشتند، که از جمله آن، خارج‌شدنشان به میدان در این غزوه بود «و خداوند دارای فضل عظیم است».

إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ. فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٧٥﴾

«جز این نیست که این خبردهنده» که می‌خواهد تا شما مؤمنان را از نبرد با دشمن سست و کند سازد «شیطان است که از دوستان خود می‌ترساند» یعنی: ابلیس لعین است که با وسوسه انگیزی خود، مؤمنان را از دوستان خویش که کافرانند می‌ترساند و در ایشان این واهمه را القا می‌کند که گویا کفار دارای قدرت و شوکتی هستند. بعضی گفته‌اند: مراد از شیطان، آن شخص اعرابی یادشده است که هشدار ابوسفیان را به مؤمنان انتقال داد «پس، از آنان نترسید» یعنی: از کفار نترسید، چه آنان دوستان شیطان‌اند و محکوم به شکست و رسوایی، لذا بر مبنای این ترس موهوم، از رویارویی با دشمن و دنبال نمودن وی جبون نشوید و سستی نکنید «و از من بترسید، اگر مؤمنید» پس آنچه را به شما فرمان می‌دهم، انجام دهید و منهیاتم را فرو گذارید زیرا من سزاوار آن هستم که از من پروا کرده و از اوامر و نواهی‌ام حساب ببرید، چرا که خیر و شر همه به دست من است.

وَلَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْرِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

«و» ای محمد ﷺ «آنان که در نصرت کفر می‌شتابند، تو را اندوهگین نسازند» به قولی: آنان قومی بودند که مرتد شدند و پیامبر اکرم ﷺ از این کارشان سخت مغموم و اندوهگین گشتند زیرا آن حضرت ﷺ بر ایمان مردم سخت مشتاق بودند، لذا خدای سبحان ایشان را تسلیت گفته و از اندوه خوردن نهی کرد. به قولی دیگر: رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن بر کفر قوم خویش، بسیار افراط می‌کردند، پس حق تعالی ایشان را از افراط در این کار نهی نمود، چنان‌که در آیه (۸) از سوره «فاطر» نیز می‌فرماید: (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَتٍ...) (پس مبدا جانان را از حسرت خوردن بر آنان بفرسای). «اینان هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند» یعنی: کفر آنان از ملک خدای سبحان چیزی کم نمی‌کند. یا مراد این است: آنان هرگز به دینی که پروردگار

برای بندگانش مشروع ساخته است، نمی‌توانند زیانی برسانند «خداوند می‌خواهد که در آخرت برایشان بهره‌ای» در بهشت، یا بهره‌ای از ثواب «قرار ندهد و برای آنان عذابی بزرگ است» به سبب کوشش و شتابشان در گرایش به سوی کفر، پس زیان کفرشان به خودشان برگشته و محرومیت از بهره آخرت را به سویشان جلب می‌کند.

إِنَّ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٧٧﴾

«در حقیقت، کسانی که کفر را به بهای ایمان خریدند» یعنی: کفر را به ازای ایمان گرفتند، چنان‌که خریدار، کالا را در قبال بهای آن می‌گیرد «هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی‌رسانند و برایشان عذابی دردناک است».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُطَمِّئِهِمْ لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُطَمِّئِهِمْ لِيَزِدَّا دُورًا وَإِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿١٧٨﴾



«و کافران هرگز نپندارند که مهلت دادن ما به آنان» با طول عمر و فراوانی در ارزاق، یا پیروزی مقطعی و ناپایدار در روز احد «به سودشان است» قطعاً موضوع چنین نیست، بلکه «ما فقط» از آن روی «به آنان مهلت می‌دهیم تا بر گناه خویش بیفزایند و عذاب خفت‌باری» در کمین خویش «دارند». پس خدای سبحان به شیوه استدراج، به کفار طول عمر و زندگی مادی گوارا می‌دهد تا بر گناهان خویش بیفزایند و مهلت دادن به گناهکاران جزء سنن الهی است زیرا اگر خداوند عز وجل هر گناه و بدی‌ای را بلافاصله در دنیا جزا می‌داد، چهره جهان تغییر می‌یافت و «تکلیف» و «اختیار» انسان به حال خود باقی نمی‌ماند.

مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِن رُّسُلِهِ مَن يَشَاءُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ



ابوالعالیه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مسلمانان از رسول خدا ﷺ درخواست کردند تا به ایشان نشانه‌ای داده شود که به وسیله آن، میان منافق و مؤمن تمییز دهند، پس حق تعالی نازل فرمود: «خداوند بر آن نیست که مؤمنان را بر این حالی که شما بر آن هستید» از آمیختگی با منافقان «واگذارد» بلکه اسبابی را پدید می‌آورد و آزمونهایی - همچون صدور فرمان جهاد و هجرت - را به وقوع می‌پیوندد «تا آن که پلید» یعنی: منافق و نافرمان «را از پاک» که همانا مؤمن پاکیزه و وارسته است «جدا کند» پس محتتها و سختی‌های جهاد و هجرت، میدان واقعی این جداسازی است، چنان که در احد رسوایی منافقان آشکار گشت «و خدا بر آن نیست که شما را از غیب آگاه گرداند» تا بتوانید پاک و ناپاک را از یک‌دیگر تمییز دهید زیرا خداوند ﷻ علم غیب را مخصوص خودش گردانیده و هیچ‌کس را بر آن آگاه نمی‌گرداند، پس تصور نکنید که جدا ساختن مؤمن از منافق بر اساس وحی الهی؛ به معنای آگاه ساختن از امور غیب است «ولیکن خدا از فرستادگانش هر که را بخواهد برمی‌گزیند» و او را بر چیزی از غیب خویش آگاه می‌گرداند تا مؤمن و منافقان را از یک‌دیگر بازشناساند. چنان‌که از رسول اکرم ﷺ چنین اخبار غیبی‌ای - و از جمله معرفی بسیاری از منافقان - صادر شد، جز پیامبر اکرم ﷺ، دیگر مؤمنان روشن‌بین نیز ممکن است گاهی منافقان را با بسیاری گناهان و بدی احوالشان و قرائنی که از آنان نمودار می‌شود، تشخیص دهند «پس به خدا و پیامبرانش ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَاللَّهُ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١٨٠﴾

جمهور مفسران در بیان سبب نزول این آیه کریمه برآنند که این آیه درباره بازدارندگان زکات نازل شد. «و کسانی که به آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، بخل می‌ورزند» و آن را در راه خدا ﷺ انفاق نمی‌کنند «هرگز تصور نکنند که آن بخل برایشان خوب است» و به سودشان می‌باشد «بلکه آن به زیانشان است، به زودی آنچه که به آن بخل ورزیده‌اند، روز قیامت طوق گردنشان می‌شود» یعنی: به زودی اموالی که به آن بخل ورزیده‌اند، بر گردنهایشان طوقی از آتش می‌شود. بخل: آن است که انسان حقی واجب را از صاحب حق بازداشته و از انفاق مال درجایی که لازم است، خودداری کند «و میراث آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: هر آنچه که اهالی عالمهای آسمانها و زمین میراث بر آن می‌شوند، برای خدا ﷻ است، پس چرا انسانها به اموال بخل ورزیده و آن را در جایی که به آنان دستور داده‌ایم، انفاق نمی‌کنند، درحالی که این اموال، نزدشان عاریتی است برگشت پذیر؟ «و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» و شما را مطابق آن جزا می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت ابی‌هریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «من آتاه الله مالا فلم يؤد زكاته، مثل له شجاعا اقرع له زبيبتان يطوقه يوم القيامة، يأخذ بلهزمتيه ثم يقول: انا مالک، انا کنزک: کسی که خداوند صلی الله علیه و آله و سلم به او مالی داد، اما او زکات مالش را نپرداخت، آن مال در روز قیامت به شکل افعی سرتاسی برای او در می‌آید [که از بس زهر دارد، موهایش ریخته است]] و آن افعی [مهیّب] طوق گردن او شده سپس دو طرف دهان آن شخص را گرفته او را می‌گزد تلاوت کردند.

از آنجا که پس از نابودی خلق، دارایی‌ها و اموال بدون وجود هیچ‌گونه مدعی‌ای باقی می‌مانند، لذا - بنابر عادت - از این چیزها به عنوان میراث حق تعالی تعبیر شد، با آن که اینها در حقیقت نسبت به حق تعالی میراث نیستند زیرا وارث کسی است که چیزی را به ارث برد که قبلا مالک آن نبوده است، درحالی که خدای متعال مالک آسمانها و زمین و همه موجودات می‌باشد.

لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَقَتْلَهُمُ الْأَنْبِيَاءَ

بِعَيْرِ حَقٍّ وَنَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿١٨١﴾

سبب نزول آیه کریمه: یهودی‌ای به نام فنحاص به ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: ما به خدا هیچ نیازی نداریم و اوست که به ما نیازمند است، ما چنان‌که او نزد ما تضرع می‌کند، نزد وی تضرع نمی‌کنیم و اگر او از ما بی‌نیاز بود - چنان‌که رفیق شما می‌پندارد - از ما وام نمی‌خواست. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «هنگامی که حق تعالی آیه: (مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا) را نازل نمود، یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله! آیا پروردگارت فقیر است که از بندگانش طالب قرض می‌شود؟ همان بود که نازل گردید: «مسلم خداوند سخن کسانی را که» از روی غرور ثروت و جهل به حقیقت حال خداوند متعال «گفتند: خدا نیازمند است و ما توانگریم، شنید» به قولی: مراد آنها این بود که اگر به راستی خداوند جل جلاله بر زبان محمد صلی الله علیه و آله از ما طالب قرض شده باشد، پس اوفقی‌تر است. لذا خواستند تا با این القاءات خود در دین اسلام شک‌افگنی کنند «به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت» در صحیفه‌های فرشتگان نویسنده اعمال و آن را نگه داشته و در برابر آن مجازاتشان خواهیم کرد «و به ناحق کشتن پیامبران را به دست آنان می‌نویسیم» این سخن یهود را که گفتند: خداوند - پناه براو - نیازمند است، با گناه کشتن پیامبران توسط آنان پیوسته ساخت تا تنبیهی بر وقاحت و بزرگی گناه این سخنشان باشد. نسبت دادن قتل پیامبران صلی الله علیهم و آلهم و آلهم به یهودیان عصر رسالت - هرچند آنان مجری آن قتلها نبودند - برای این است که آنها از عملکرد اجداد خویش راضی بوده و آن را مورد تأیید قرار می‌دادند «و می‌گوییم: عذاب سوزان را بچشید» یعنی: با این سخنی که به آنان در دوزخ می‌گوییم، از آنان انتقام می‌گیریم. حریق: آتش شعله‌ور و سوزان است.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَاتِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٨٢﴾

«این» عذاب سوزان «به خاطر کار و کردار پیشین شماست» و زندگی غرق در گناه و معصیت شما در دنیا، و گرنه «خداوند هرگز نسبت به بندگان بیدادگر نیست» پس عذابی که به شما می‌چشانند، ستم نیست بلکه عین عدالت است.

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عٰهَدَ اِیْتِنَا اَلَّا نُوْمِنَ لِرَسُوْلِ حَتّٰی یَاْتِنَا بِقُرْبٰنٍ تَاْكُلُهٗ النَّارُ فَلَ قَدْ

جَاءَكُم رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِیْ بِالْبَیِّنٰتِ وَبِالَّذِیْ قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ﴿١٨٣﴾

«اینان کسانی هستند که گفتند: خداوند با ما پیمان بسته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، مگر آن که برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش، آن را بسوزاند» سنت در بنی‌اسرائیل بر این بود که آنها قربانی‌ای را عرضه می‌کردند، سپس پیامبرشان برمی‌خاست و دعا می‌کرد، آن‌گاه آتشی از آسمان فرود می‌آمد و آن قربانی را می‌سخت. البته حق تعالی این شیوه را جزء آیین‌های دینی همه پیامبران خویش قرار نداده و آن را به عنوان دلیل صدق نبوت ایشان نگردانیده. اما بنی‌اسرائیل ادعا کردند که از بارگاه الهی در این باره عهد و پیمانی دارند و با این شیوه میان کسانی که به دروغ ادعای نبوت می‌کنند و کسانی که به حق پیامبرند، فرق می‌گذارند. پس حق تعالی این ادعایشان را رد نموده و فرمود: «بگو: قطعا پیش از من پیامبرانی بودند که دلایل آشکار را با آنچه گفتید» از تقدیم قربانی به شکل فوق «برای شما آوردند، پس اگر راست می‌گویید، چرا آنان را کشتید؟» همچون یحیی فرزند زکریا، اشیاء علیها السلام و سایر پیامبرانی را که به دست شما یهودیان به قتل رسیدند؟ پس قضیه؛ قضیه مخالفت و عناد است، نه قضیه قناعت و حجت و برهان. قربان: هر چیزی است که به وسیله آن به سوی خدای سبحان تقرب جسته‌شود؛ اعم از حیوانات یا چیزهای دیگر.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيْنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿١٨٤﴾

آن‌گاه حق تعالی برای دلجویی پیامبر گرامی خویش می‌فرماید: «پس اگر تو را تکذیب کردند، بدان که پیامبرانی هم که پیش از تو» همانندت «معجزات و صحیفه‌ها و کتاب روشنگر آورده بودند، با انکار و تکذیب مواجه شدند» لذا بر سخنان یاوه آنان شکبیا باش و با آنان مبارزه کن. زبر: جمع زبور، به معنای کتاب است.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَن زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾

«هر نفسی چشنده مرگ است» حق تعالی مرگ را سرنوشت هر موجود زنده‌ای گردانیده‌است، خواه این موجود بشر باشد، یا فرشته، یا جن، یا حیوان، پس هیچ‌کس را از سرکشیدن جام مرگ گریزی نیست «و همانا روز رستاخیز پادشاهیتان به‌طور کامل به شما داده می‌شود» و فقط در این روز است که پاداش به‌طور کامل پرداخته می‌شود، پس آنچه که در دنیا، یا در عالم برزخ به انسان داده می‌شود، فقط بخشی از پادشاهت است. این خود به این حقیقت اشاره دارد که بخشی از پادشاهت - خیر باشند یا شر - گاهی در دنیا، یا قبر به انسان می‌رسند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ الْقَبْرَ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حَفْرَةٌ مِنْ حَفْرِ النَّارِ: همانا قبر، باغی از باغهای بهشت، یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است». «پس هر که از آتش دوزخ دور داشته شده و به بهشت درآورده شد، قطعا کامیاب شده است» یعنی: به آنچه می‌خواسته دست یافته و از آنچه هراس داشته، نجات یافته‌است زیرا هرگونه کامیابی و رستگاری‌ای - هرچند که برآورنده تمام خواسته‌های انسان باشد - بدون بهشت هیچ است و نجات از هرگونه زیانی هم - چنانچه صاحب آن از آتش دوزخ نجات یابنده نباشد - نجات نیست «و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست» متاع: هرآن‌چیزی است که انسان از آن نفع و بهره می‌گیرد. غرور: فریفته‌شدن به آرزوها و خواهشهای دنیاست.

این آیه کریمه، متضمن مژده و بیم (وعد و وعید) به تصدیق‌کنندگان و تکذیب‌کنندگان پیامبر ﷺ است. از سعیدبن جبیر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: وعید و تهدید در این آیه کریمه، فقط متوجه کسی است که دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهد، اما کسی که آخرت را به وسیله دنیا می‌طلبد، دنیا برایش بهترین متاع و بهره‌ای است و این هشدار شامل وی نمی‌شود. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «حقیقتا جای یک تازیانه در بهشت، بهتر از دنیا و مافیهاست، اگر می‌خواهید آیه: (فَمَنْ زُحِرَ...) را بخوانید تا این حقیقت بر شما روشن شود».

علما در بیان احکام گفته اند: سنت است که در هنگام احتضار و جان‌کندن، به انسان کلمه شهادت تلقین شود، بدون خواستن از وی که آن را تکرار کند زیرا چه بسا که تکرار، سبب ملال و دلتنگی وی گردد. همچنین مستحب است که در آن هنگام سوره «یس» نیز بر وی خوانده شود زیرا در حدیث شریف آمده است که خواندن «یس»، مردن را بر شخص محتضر آسان می‌سازد. همچنان سنت است که در بردن مرده به سوی گورستان تعجیل شود.

﴿ تَتَّبَلُّوكَ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ وَاَلَّذِيْنَ اَوْثَوْا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِيْنَ اَشْرَكُوْا اَذٰى كَثِيْرًا وَاِنْ تَصٰبَرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر ۝۱۸۱ ﴾

«و شما قطعاً در مالها و جانهایتان آزموده خواهید شد» یعنی: به طور قطع در اموال خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ با از دست دادن آنها بر اثر حوادث و مصایب، بذل و انفاقهای واجب و سایر تکالیف شرعی‌ای که متعلق به اموال است. همچنان در جانهای خود مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرید؛ بامرگ، مبتلا شدن به بیماری‌ها، ازدست‌دادن عزیزان و کشته شدن در راه خدا ﷻ.

با توجه به این که آیه کریمه بعد از هجرت مؤمنان به مدینه و قبل از غزوه بدر نازل شد؛ این خطابی است به رسول خدا ﷺ و امت ایشان جهت تسلیت و دلجویی‌شان بر کید و آزارهای کافران و فاسقان که در آینده با آن روبرو خواهند شد تا مؤمنان خود را

به پایداری و شکیبایی بر تحمل رنجها و ناخوشی‌ها آماده ساخته، از هم‌اکنون راه دشواری را که پیش‌رو دارند، در نظر بگیرند «و از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «و همچنان از کسانی که به شرک گراییده‌اند» که سایر طوایف کفر از غیر اهل کتاب‌اند؛ «سخنان دل‌آزار بسیاری خواهید شنید» از طعن و تمسخر در دین و مقدسات و آبروی خویش.

بنا به روایتی در سبب نزول، این بخش از آیه کریمه درباره کعب بن اشرف یهودی نازل شد که رسول خدا ﷺ را با اشعار خویش هجو می‌کرد و در این اشعار؛ کفارقریش را علیه آن حضرت ﷺ بر می‌انگیخت.

«ولی اگر صبر کنید و تقوی پیشه نمایید» صبر: مقید ساختن و پایبند کردن نفس بر چیزی است که آن را ناخوش دارد، همچون فرو خوردن خشم و مقاومت در برابر سختی‌ها با روحیه پایداری و احساس رضایت. تقوی: دوری گزیدن از گناهان و پایبندی به دستورات الهی است. آری! اگر چنین کنید، بی‌تردید «این» صبر و پرهیزگاری «از عزم امور است» یعنی: از آن کارهایی است که بر شما واجب است تا تصمیم خود را بر آن استوار کنید. گفته می‌شود: «عزم‌الامر»، آن‌گاه که شخص کار را محکم کرده و آن را به سامان رساند و استوار گرداند.

قول راجح این است که: حکم این آیه کریمه منسوخ نیست زیرا جدال به شیوه نیکوتر، همیشه مطلوب است، چنان‌که رسول اکرم ﷺ با وجود آن که به جهاد دستور داده شده بودند، با یهودیان مدارا می‌کردند و از منافقان در می‌گذشتند.

**وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْفُرُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ
وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُئْسَ مَا يَشْتَرُونَ**

«و یاد کن هنگامی را که خداوند از کسانی که به آنان کتاب داده شده» یعنی: از یهود و نصاری «پیمان گرفت، که حتما باید آن را برای مردم بیان نماید و کتمانش نکنید» یعنی: نبوت آن حضرت ﷺ را برای مردم بیان نموده و آن را پنهان ندارید «پس آن عهد را پشت سر خود انداختند» یعنی: عهد و پیمان الهی را بی‌محبا

پشت‌سر افگندند «و آن را به بهای ناچیزی» از بهره‌های پست و پلید و بی‌ارزش دنیا «فروختند، چه بد است آنچه خریدند!».

این آیه کریمه متضمن هشدار و سخت‌گیری است تا چیزی از علم سودمند را پنهان نکنند. در حدیث شریف آمده است: «من سئل عن علم فکتمه الیوم القیامه بلجام من نار: هرکس از علمی مورد پرسش قرار گیرد و آن علم را بپوشاند، در روز قیامت به دهنه‌ای از آتش لجام زده می‌شود». که این خود بروجوب نشر علم برای مردم دلالت می‌کند. علی رضی الله عنه می‌فرماید: «خداوند جل جلاله از مردم جاهل و نادان عهد نگرفته که بیاموزند، اما از علما عهد گرفته که بیاموزانند».

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا فَلَا تَحْسَبَنَّهُمْ بِمَفَازَةٍ مِنَ الْعَذَابِ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

«هرگز کسانی را که به آنچه کرده‌اند شادمانی می‌کنند و دوست دارند که بر آنچه نکرده‌اند، مورد ستایش قرار گیرند، رسته از عذاب مپندار و آنان عذاب دردناکی در پیش دارند» یعنی: هرکس به کارهای نیکی که انجام داده، شادمانی کند و دوست داشته باشد که مردم به آنچه هم که نکرده است، او را ستایش کنند، پس او را نجات یافته از عذاب مپندارید.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: روزی مروان برای دربان خود گفت: ای رافع! نزد ابن عباس رضی الله عنه برو و به او بگو: اگر چنان باشد که هر شخصی از ما که به آنچه کرده شادمان است و دوست دارد که به آنچه نکرده ستوده شود؛ مورد عذاب قرار گیرد، بی‌گمان همه ما مورد عذاب قرار می‌گیریم؟ ابن عباس رضی الله عنه در پاسخ فرستاده وی فرمود: «این آیه کریمه به شما چه ارتباطی دارد؟ حقیقت امر این است که این آیه درباره اهل کتاب نازل شد»، سپس آیه ماقبل را تلاوت نمود: (وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ...) همچنین ابن عباس رضی الله عنه در همین رابطه می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از اهل کتاب درباره چیزی سؤال کردند ولی آنها در پاسخ، حقیقت را کتمان نموده و سخنی دروغین آوردند و درحالی از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بیرون رفتند که به ایشان چنین وانمود می‌کردند که به سؤالشان پاسخ درستی داده‌اند و با این پاسخ در پیشگاه آن حضرت صلی الله علیه و آله قابل ستایش خواهند بود! از سوی دیگر شادمان بودند از این که پاسخ واقعی را از ایشان پنهان داشته‌اند. همان بود که آیه کریمه این صحنه‌سازی آنان را برملا و مال کارشان را هویدا ساخت.

به روایتی دیگر، آیه کریمه درباره کسانی از منافقان نازل شد که از جهاد تخلف می‌کردند، اما هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهاد بر می‌گشتند، به حضور ایشان آمده عذرخواهی می‌نمودند و دوست داشتند که به آن چیزی مورد ستایش قرار گیرند که انجام نداده بودند. حافظ ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «جمع کردن میان این دو روایت ممکن است زیرا محتمل است که آیه کریمه در مورد هر دو گروه نازل شده باشد».

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٨١﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست و خداوند بر هر چیزی تواناست» این آیه کریمه در رد و تکذیب سخن جاهلانه یهودیانی نازل شد که گفتند: (إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ) (خدا فقیر و ما توانگر هستیم) «آیه ۱۸۱».

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ أَلْوَانِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿١٩٠﴾

«مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز» و تفاوت آنها در درازی و کوتاهی و گرمی و سردی و غیره «آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و راهنماهای روشن و برهانهای واضحی است که بر وجود آفریننده سبحان دلالت می‌کند، اما «برای صاحبان خرد» های ناب از شائبه‌های نقص و عقلهای وارسته از کجی‌ها و انحراف زیرا مجرد تفکر در نشانه‌هایی که خدای سبحان در این آیه کریمه از آنها یاد کرده است، برای عاقل بسنده و کافی است تا او را به ایمانی پیوند دهد که هیچ شک و شبهه‌ای نمی‌تواند آن را متزلزل کرده و به درون آن رخنه نماید بنابراین، واجب است که ایمان انسان بر پشتوانه دلایل یقینی متکی و مستظهر باشد، نه بر تقلید و وراثت. در حدیث شریف آمده است: «وای بر کسی که این آیه کریمه را بخواند و در

آن تفکر نکند». همچنان روایت شده است که در شب نزول این آیه کریمه، رسول خدا ﷺ تا بامداد پیوسته می‌گریستند. باید دانست که میدان تفکر، آفریده‌های حق تعالی است نه ذات وی زیرا درک حقیقت ذات الهی محال و ناممکن است.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٣١﴾

آن‌گاه حق تعالی صاحبان خرد را چنین تعریف و توصیف می‌کند: «هم‌آنان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند» یعنی: صاحبان خرد کسانی هستند که میان فکر و ذکر جمع نموده و خداوند متعال را در همه احوال یاد می‌کنند، چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ خدای عزوجل را در همه اوقات یاد می‌کردند. به قولی: مراد از «ذکر» در اینجا نماز است. یعنی: کسانی که نماز را در هیچ حالی از احوال ترک نمی‌کنند و آن را در حال نبود عذر ایستاده و در حال وجود عذر، نشسته و به پهلو خوابیده ادا می‌کنند «و در آفرینش آسمانها و زمین تفکر می‌کنند» یعنی: در صنع بدیع و متقن آسمانها و زمین و استحکام و ثبات آنها و عظمت و بزرگی اجرام آنها می‌اندیشند. یادآور می‌شویم که دعوت به تأمل در شگفتیهای آفرینش از مضامین اصلی قرآن است. این آیه کریمه و آیات مشابه آن، ناظر بر «برهان اتقان صنع» در حکمت اسلامی است. این متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! اینها را بیهوده» و به‌بازی و عبث «نیافریده‌ای» بلکه اینها را دلیلی بر حکمت و قدرت خویش آفریده‌ای تا زمین را میدان آزمایش بندگانت قرار داده و فرمانبردارانت را از سرکشانتمت تمایز گردانی «منزهی تو» از آنچه که لایق شأن خداوندی‌ات نیست «پس ما را از عذاب آتش دوزخ درامان بدار».

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ ﴿١١٢﴾

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! هر که را تو در آتش افگنی، یقیناً رسوایش کرده‌ای» و خوار و بی‌مقدارش ساخته‌ای «و برای ستمکاران» یعنی: برای کافران «هیچ یاورانی نیست».

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ ءَامِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ ﴿١١٣﴾

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! همانا ما شنیدیم که دعوتگری به ایمان فرا می‌خواند» که این دعوتگر همانا رسول خدا ﷺ است و به قولی: دعوتگر، قرآن است «که به پروردگار خود ایمان آورید، پس ایمان آوردیم» یعنی: به ندای این دعوتگر لبیک گفته و ایمان آوردیم «پروردگارا» تکرار ندا برای اظهار فروتنی و تضرع است «گناهان ما را پیامرز و سیئات ما را بزدای» یعنی: گناهان کبیره و صغیره‌مان را به مغفرت خویش درپوشان، یا آن کوتاهی‌هایی را که در حقوق بندگانت از ما سر زده است، برملا و آشکار نکن، باعذاب کردن ما در برابر آنها «و ما را در زمره ابرار بمیران» ابرار: جمع «بار» است و ایشان کسانی اند که در طاعت پروردگار سعی بلیغ و کوشش وسیع می‌نمایند و گستره طاعاتشان بسیار وسیع است. به قولی: ایشان پیامبران الهی ﷺ و صالحان‌اند.

رَبَّنَا وَءَايَاتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْوَعْدَ ﴿١١٤﴾

همچنان متفکران و اندیشمندان ذاکر می‌گویند: «پروردگارا! و آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده‌ای، به ما عطا کن» وعده‌ای که بر زبان پیامبران ﷺ داده شده، همانا پاداش خداوند ﷻ بر اهل طاعت وی است «و ما را روز رستاخیز رسوا نگردان» که این رسوایی، ذلت و حقارتی ننگین است «زیرا تو وعدهات را خلاف نمی‌کنی» آری! خداوند متعال به دلیل قدرت و کمال و انعام بزرگ خویش،

وعده‌هایی را که بر زبان پیامبرانش عليه السلام به بندگان مؤمن و نیکوکار خویش سپرده و کتابهایش نیز متضمن آن هستند - چون آمرزش گناهان، نجات از عذاب و رهیافتنشان به بهشت - هرگز خلاف نمی‌کند، در صورتی که مستحق آن باشند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله هنگامی که به نماز تهجد برمی‌خاستند، آیات ده‌گانه آخر سوره آل عمران را می‌خواندند و سپس با خدای خویش چنین مناجات می‌کردند: «اللهم اجعل في قلبي نوراً، وفي سمعي نوراً، وفي بصري نوراً، وعن يميني نوراً، وعن شمالي نوراً، وعن يدي نوراً، وعن خلفي نوراً، وعن فوقي نوراً، وأعظم لي نوراً يوم القيامة: بارخدایا! در قلبم نوری را پدید آور و در شنوایی‌ام نوری را و در بینایی‌ام نوری را و از جانب راست من نوری را و از جانب چپم نوری را و از پیشاپیش من نوری را و از پشت سرم نوری را و از فراز سرم نوری را و برای من در روز قیامت نوری بزرگ قرارده».

علما بر آنند که: خواندن این آیات ده‌گانه بعد از بیدار شدن از خواب در شب - با اقتدا به رسول اکرم صلى الله عليه وآله - مستحب است.

فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَمَلٍ مِّنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنَ بَعْضٍ ۗ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ بَّخْرِيٍّ مِّن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ ﴿١٦٥﴾

«پس پروردگارشان دعایشان را اجابت کرد» با دادن این وعده: «که من عمل هیچ صاحب عملی از شما را ضایع نمی‌کنم» با ندادن ثواب آن «از مرد یا زن» تصریح بر زنان، به‌خاطر دلخوش کردن آنهاست، وگرنه آنان نیز در عموم معنای (الذین آمنوا و عملوا الصالحات) داخلند. آیه کریمه ضمناً زنان را به مشارکت در دعوت اسلامی و آنچه که از هجرت و جهاد به‌دنبال خود دارد، تشویق و ترغیب می‌نماید «همه از همدیگرید» یعنی: مردان شما در طاعت حق تعالی مانند زنان شما هستند و زنان شما مانند مردان شما، مردان از زنان به وجود آمده‌اند و زنان از مردان و هر دو از یک اصل

منشعب گردیده‌اند زیرا هر دو جنس، از نسل آدم و حوا بوده و هر دو جنس مکلف می‌باشند.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه هنگامی نازل شد که ام سلمه رضی الله عنها به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! من نمی‌شنوم که حق تعالی از هجرت زنان نیز سخنی به میان آورده باشد. «پس کسانی که هجرت کرده‌اند» به سوی رسول خدا ﷺ از مردان و زنان؛ با ترک دار و دیار خود «و» کسانی که «از خانه‌های خود رانده شده» اند در طاعت خدای عزوجل «و» کسانی که «در راه من آزار دیده‌اند» مراد آزارهایی است که به سبب ایمان خویش به حق تعالی از مشرکان می‌دیدند تا از دین خویش برگردند، اما این آزارها، جز تمسک بیشترشان به دین حق، هیچ اثر دیگری بر آنان نداشت و همه کسانی که به سبب تمسکشان به دین الهی، مورد آزار و اذیت و شکنجه قرار می‌گیرند، در خطاب آیه کریمه داخل‌اند «و» کسانی که «جنگیده‌اند» با دشمنان خدا ﷻ که «کشته شده‌اند» در راه خدا ﷻ - که این برترین مقامات است. مراد، به شهادت رسیدن برخی از آنهاست، آری! اینانند که: «سیئاتشان را می‌زدایم» زیرا هجرت در راه خدا ﷻ گناهان ما قبل خود را محو می‌کند و جهاد و شهادت در راه خدا ﷻ، تمام گناهان - بجز وام را - پاک می‌گرداند، چنان‌که در احادیث آمده است «و» آنان را در باغهایی که از فرو دست آنها جویباران روان است، درمی‌آورم. این پاداش الهی است و پاداش نیکو نزد خداوند است» که به عمل‌کنندگان تعلق می‌گیرد.

لَا يَغْرَنَكَ تَقَلُّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبَلَدِ ﴿١٣٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره مشرکان مکه نازل شد زیرا آنان در آسایش و رفاه و نعمت به سر می‌بردند و تجارت می‌کردند، پس برخی از مسلمانان گفتند: دشمنان خدا ﷻ را در امر معیشت و گذران زندگانی شان به خیر و نیکی می‌یابیم، حال آن که ما از فقر و فاقه و سختی به جان آمده‌ایم! همان بود که نازل شد: «گشت و گذار کافران در شهرها» و ترتیب دادن سفرهای تجارتي از سویشان با هدف

رونق بخشیدن به زندگی مادی «تو را نفریب» زیرا این متاعی است اندک که در این دنیا از آن بهره‌مند می‌شوند و سپس بازگشتشان به سوی دوزخ است. عکرمه می‌گوید: «مراد؛ آمد و رفت شب و روز آنان و نعمتهایی است که از آن بهره می‌برند».

مَتَاعٌ قَلِيلٌ ثُمَّ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿١١٧﴾

«این» متاع دنیا «بهره‌مندی ناچیزی است» که نسبت به پاداش خدای سبحان هیچ‌گونه اعتبار و ارزشی ندارد «سپس جایگاهشان دوزخ است و چه بد آرامگاهی است» آن جایگاهی که با کفر خود، در دوزخ برای خود آماده کرده‌اند. بایسته یادآوری است که دوزخ از روی ریشخند و سرزنش، آرامگاه نامیده شد.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ ﴿١١٨﴾

«لیکن» درمقابل جهنم برای کفار؛ «کسانی که تقوای پروردگارشان را پیشه ساخته‌اند» به علاوه همه منافع بسیار دیگری که از این کار می‌برند «برای ایشان باغهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است و جاودانه در آنند، نزلی از جانب خدا است» نزل: آنچه که برای میهمان آماده می‌شود؛ از پذیرایی و هدیه، یا منزلی که در آن جای می‌گیرد «و آنچه نزد خداوند است» از نعمتهایی که برای پیروان و مطیعان خویش آماده نموده «برای نیکوکاران بهتر است» از منافی که کفار در سفرهای تجارتي و در مشاغل دیگر به‌دست می‌آورند.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِعَابَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ

الْحِسَابِ ﴿٣٣﴾

«و البته از میان اهل کتاب، کسانی هستند که به الله ایمان می آورند و به آنچه فرود آورده شد به سوی شما و به آنچه فرود آورده شده به سوی خودشان» نیز ایمان می آورند «در حالی که در برابر خدا خاشع اند» یعنی: برخی از اهل کتاب بهره ای از دین برده اند و همانند دیگران، شریک رسوایی هایی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از آن در آیات این سوره و آیات مشابه آن سخن گفته، نیستند زیرا این «بعض»، میان ایمان به الله جَلَّ جَلَالُهُ و آنچه بر پیامبرش حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرود آورده و آنچه که برانبیای خودشان نازل کرده، جمع می کنند و «عوض آیات خدا بهایی اندک نمی ستانند» یعنی: پیروی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به خاطر کسب مقام یا جاه دنیوی ای، فرو نمی گذارند «اینانند که نزد پروردگارشان پاداش خود را دارند» پاداشی مکرر، نه یکبار، بلکه دوبار، چنان که در «سوره قصص / ۵۴» آمده است. «آری! خداوند سریع الحساب است».

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: «آیه کریمه درباره نجاشی پادشاه حبشه نازل شد، که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر وی نماز جنازه غایب گزاردند». ولی حسن بصری؛ می گوید: «آیه کریمه درباره آن عده از اهل کتاب نازل شد که قبل از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می زیستند و بعد از بعثت آن حضرت، از ایشان پیروی کرده و به اسلام گرویدند».

يَتَّيِبُهَا لِلدِّينِ ءَأَمْثُوا أَوْصَارُهُمْ وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٠﴾

«ای مؤمنان! صبر پیشه کنید و پایداری ورزید» حق تعالی مؤمنان را به صبر بر طاعات و شکیبایی از شهوات برمی انگیزد. باید دانست که: یکی «صبر» است و دیگری «مصابره»، یعنی: پایداری در برابر دشمنان و شکیبایی بر سختی های جنگ، که مصابره از صبر سخت تر و دشوارتر است «و برای جهاد آماده باشید» یعنی: در مرزهای سرزمین اسلامی در حال آماده باش قرارداشته باشید، درحالی که اسبان و دیگر وسایل جهاد را

مهیای کار نگاه می‌دارید و این آمادگی را اصطلاحاً «مرابطه» می‌نامند. انتظار کشیدن نمازها در مساجد نیز از «رباط» است. بنابراین، «رباط»، محکم کردن مرزها و پایبندی به مساجد است «و از خدا پروا کنید، باشد که رستگار شوید» پس تقوای الهی سبب رستگاری است، تقوایی که این سوره با سفارش به آن ختم و سوره بعدی با سفارش به آن آغاز می‌شود.

از ابوهریره رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: درحقیقت در زمان رسول اکرم «چنان غزوه‌ای نبود که مؤمنان در آن مرابط (به حال آماده باش) باشند، لیکن این آیه کریمه درباره کسانی نازل شد که با خواندن نمازها در اوقات آن و سپس باقی ماندن در مساجد و ذکر خدای عزوجل در آنها، مساجد را آباد نگاه می‌دارند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا «فرمودند: «آیا شما را از آنچه که خداوند جل جلاله با آن گناهان را محو و درجات را بلند می‌سازد آگاه نکنم؟ (اینک آگاهتان می‌کنم): کامل ساختن وضو با وجود سختی‌ها، گام نهادن بسیار به سوی مساجد و انتظار کشیدن نمازی بعد از نمازی؛ این است رباط، این است رباط، این است رباط».

در فضیلت آمادگی (رباط) در راه خدا جل جلاله و پشتیبانی از مسلمانانی که در سرزمین دشمن در مقابل آن قرار دارند، نیز احادیث بسیاری آمده است، از آن جمله این حدیث شریف است: «آمادگی یک روز در راه خدا جل جلاله بهتر از دنیا و مافیهاست». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکسی که می‌میرد، بر عمل وی مهر ختام زده می‌شود، جز مرابط در راه خدا جل جلاله که عملش بر وی - تا برانگیختنش در روز قیامت - جریان داده می‌شود، چنان که از عذاب قبر و سؤال نکیر و منکر نیز ایمن می‌گردد».

﴿سوره نساء﴾

مدنی است و دارای (۱۷۶) آیه است.

وجه تسمیه: چون احکام متعلق به زنان در این سوره بسیار است، از این جهت، آن را سوره «نساء الکبری»، و در مقابل آن، سوره «طلاق» را سوره «نساء القصری» نامیده‌اند. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: در سوره «نساء» پنج آیه است که اگر تمام دنیا و مافیها را در عوض آنها به من بدهند، مرا بدین اندازه شادمان نمی‌کند، این پنج آیه عبارتند از: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظِلُّمُ مَثْقَالَ ذَرَّةٍ) «آیه ۴۰» و: (إِنْ جَحْتَنِبُوا كَبَابٍ مَا نُنْهَوْنَ عَنْهُ) «آیه ۳۱» و: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ) «آیه ۴۸» و آیه: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) «آیات ۶۵ - ۶۶».

سوره مبارکه «نساء» متضمن احکام خانواده کوچک؛ یعنی هسته اولیه اجتماع و خانواده بزرگ؛ یعنی جامعه اسلامی و رابطه آن با کل جامعه انسانی می‌باشد، به همین دلیل است که این سوره در نخستین آیه، وحدت اصل و منشأ آفرینش انسان را با بیانی روشن و شگرف تبیین کرده و تقوای الهی را به عنوان مراقب و نگهبان این رابطه عام اجتماعی معرفی می‌نماید.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَوَجَدَكُمْ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنَسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ

الَّذِي نَسَأَ لُونَكُمْ بِهِ، وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا ﴿۱﴾

«ای مردم! از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش را نیز از او پدید آورد» یعنی: شما را از آن یک‌تنی آفرید که در آغاز او را خلق کرد - و او آدم علیه السلام است - سپس از پهلوی چپ آدم علیه السلام جفتش را که حواء است درحالی آفرید که آدم علیه السلام در خواب بود، پس چون بیدار شد و حواء را دید، از وی خوشش آمد و به وی متمایل گردید و حواء نیز با او انس گرفت. در حدیث شریف آمده است: «همانا زن از پهلو آفریده شده و کج‌ترین بخش پهلو قسمت بالای

آن است، پس اگر بخواهی که آن را راست سازی؛ آن را شکسته ای و اگر از آن بهره برداری کنی؛ درحالی بهره برداری کرده ای که کجی در آن هست». «و از آن دو» یعنی: از آدم و حواء «مردان بسیار و زنان» بسیاری را درروی زمین «پراکند» با زاد و ولدشان «و از خدایی پروا نمایند که به نام او از همدیگر درخواست می کنید» چنان که می گوئیم: «به خاطر خدا ﷻ و به نام او از تومی خواهم که چنین و چنان کنی». در حدیث شریف آمده است: «من سألكم بالله فاعطوه: هر که از شما به نام خدا ﷻ کمک خواست، پس به او بدهید». «همچنین از گسستن پیوند ارحام پروا کنید» یعنی: همان طوری که بر شما لازم است تا از خدا ﷻ پروا کنید، همین گونه باید صله رحم را رعایت نموده و از نزدیکان خویش نگسلید زیرا صله رحم از جمله اموری است که خداوند ﷻ به رعایت آن دستور داده است. ارحام: نام تمام نزدیکان و خویشاوندان - اعم از مردان و زنان - بدون فرقی بین محرمان و غیر آنهاست، اما مراد از آن در اینجا: نزدیکانی هستند که از جهت پدر و مادر با انسان قرابت داشته باشند. علما اتفاق نظر دارند بر این که صله رحم واجب است. «همانا خداوند همواره بر شما نگهبان است» پس او اعمال خیر و شر شما را زیر نظر داشته و شما را در برابر آن جزای دهد. در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ را چنان عبادت کن که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

در روایت ابراهیم نخعی، قتاده، اعمش و حمزه: (الارحام) به جر خوانده شده، که بنابراین قرائت؛ از آیه کریمه جایز بودن درخواست به نام رحم و به حق پیوند آن نیز بر می آید و البته این، به معنای سوگند خوردن به غیر باری تعالی نیست.

وَأَتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَبَدَّلُوا الْخَيْرَ بِالْظَلِيمِ وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا ﴿٢٤﴾

«و اموال یتیمان را به آنان بازدهید» این خطاب متوجه اولیا و اوصیای یتیمان است. یتیم: کسی است که پدر نداشته و هنوز به دوران بلوغ نرسیده است زیرا در حدیث شریف آمده است: «پس از بلوغ، یتیمی ای نیست». و - چنان که از آیه (٦) همین سوره بر می آید - اموال ایتام فقط زمانی به ایشان برگردانده می شود که به سن بلوغ برسند، که

در آن زمان در حقیقت یتیم نیستند، پس اطلاق یتیم به آنها در این آیه، مجاز است، به اعتبار حالت یتیمی‌ای که قبل از رسیدن به سن بلوغ داشته‌اند «و پلید را با پاک بدل نکنید» یعنی: ای مؤمنان! با اموال ایتام همان کاری را نکنید که در جاهلیت مبنای رفتار مردم با آنان بود زیرا در جاهلیت مردم اموال سره و مرغوب ایتام را گرفته و اموال ناسره و نامرغوب خود را به جای آن می‌گذاشتند. بعضی گفته‌اند؛ معنی **(وَلَا تَبَدَّلُوا الْغَنِيَّةَ بِالْفُقَرَاءِ)** این است: اموال ایتام را که برای شما حرام و پلید است نخورید، بلکه اموال پاک و حلال خودتان را بخورید «و اموال آنان را همراه» و با ضمیمه کردن «با اموال خود نخورید، که این گناهی بزرگ است».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره مردی از قبیله غطفان نازل شد که از پسر برادر یتیمش اموال بسیاری نزد وی بود، پس چون آن یتیم به سن بلوغ رسید، اموال خویش را از عمویش طلب کرد، اما او از دادن اموال وی سرباز زد. و بعد از آن که این آیه نازل شد، اموالش را به وی باز داد.

وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمِينِ فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَتًى وَثَلَاثَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْلَمُوا فَوَاحِشَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعْلَمُوا ﴿۲۰﴾

«و اگر ترسیدید که در حق دختران یتیم به عدل و انصاف رفتار نکنید، در این صورت از زنانی که می‌پسندید به نکاح خود درآورید» از غیر دختران یتیم که بر شما حلالند، نه از زنانی که خداوند عَزَّ وَجَلَّ بر شما حرام گردانیده «دو زن، یا سه زن یا چهار زن» یعنی: یک، دو، سه، یا چهار تن را به همسری خویش درآورید. و جمع کردن بیشتر از چهار زن برای یک مرد جایز نیست.

بیان معنای مراد آیه: در جاهلیت، اولیای دختران یتیم - چون پسرعموهایشان - آنان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، اما حقوق مقرر در نکاح - چون مهر - را به آنان نپرداخته و در این باره با آنان مانند غیرشان از همسران رفتار نمی‌کردند، پس خدای عزوجل از نکاح آنان توسط اولیایشان نهی کرد، مگر این که با ایشان به عدل و داد

رفتار شود و بالاترین مهری را که مستحق آن هستند و سایر حقوق زناشویی به آنان داده شود، در غیر این صورت باید - بجز دختران یتیم - از زنان دیگر موردپسند خویش به همسری بگیرند. لذا هرکس به گمان غالب خود می‌پندارد که در حق دختر یتیم چنان که باید عدالت نمی‌کند، باید از ازدواج با او صرف نظر کرده و یک زن دیگر، یا در صورت ضرورت حتی تا چهار زن را به نکاح خود درآورد و در حق دختر یتیم ستم نکند «و اگر می‌ترسیدید که به عدالت رفتار نکنید» میان همسرانتان در نوبت هم‌خوابی، نفقه، معاشرت و مانند آنها، پس فقط «به یک زن اکتفا کنید» نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: اگر می‌ترسیدید که میان آنها در محبت عدالت نمی‌کنید - پس فقط یک زن بگیرید نه بیشتر. اما قول راجح این است که: عدالت معنوی، یا محبت قلبی در آیه کریمه مورد نظر نیست زیرا این امر از وسع و توان انسان خارج است، همان گونه که رسول خدا ﷺ خود به عائشه رضی الله عنها - در مقایسه با سایر ازواج مطهرات - محبت قلبی بیشتری داشتند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «اللهم هذا قسمي فيما أملك فلا تؤاخذي فيما تملك ولا أملك: بار خدایا! این تقسیم من است در چیزی که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی (یعنی محبت قلبی) و من مالک آن نیستم، مورد مؤاخذه قرار نده». «یا» اکتفا کنید «به آنچه که مالک شده‌اید» از کنیزان، هرچند تعدادشان بسیار باشد. مراد: معاشرت جنسی با کنیزان از طریق ملکیت است، نه از طریق ازدواج. خاطرنشان می‌شود که کنیزان ملکی، حقی در نوبت هم‌خوابی ندارند.

در یکی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردم از خوردن اموال یتیمان احساس گناه کرده و خود را از آن باز می‌داشتند، اما در امر زنان، با دست باز عمل کرده و هر چه می‌خواستند از آنان به ازدواج خویش در می‌آوردند و گاهی میانشان عدالت کرده و چه بسا که عدالت را در میانشان رعایت نمی‌کردند، پس چون از احکام یتیمان سؤال کردند، پیوست با جواب آن این آیه هم نازل شد تا ایشان را به این امر متوجه سازد که همان گونه که از بی‌عدالتی در مورد یتیمان بیم دارند، در مورد زنان نیز از بی‌عدالتی بیمناک بوده و بیشتر از آن تعدادی را که رسیدگی به حقوق آنها

برایشان ممکن نیست، نکاح نکنند زیرا زنان نیز در ضعف و ناتوانی‌شان همانند یتیمان هستند. لذا از این روایت معنای دیگری نیز برمی‌آید. اما آنچه قبلا در تفسیر آیه گفتیم، بر مبنای روایت عائشه رضی الله عنها بود، اما این معنی که از سبب نزول بر می‌آید؛ قول ابن عباس رضی الله عنهما است.

«این نزدیکتر به آن است که ستم نکنید» یعنی: اکتفا نمودن به یک زن، نسبت به جمع کردن میان دو زن یا بیشتر از آن، به سالم ماندن آنان از آلودگی به جور و ستم، نزدیکتر است. امام شافعی؛ در معنی (الا تعولوا) گفته است: «به نکاح گرفتن یک زن نزدیکتر به آن است که عیالوار نشوید». سفیان گفته است: «الا تعولوا - به این معنی است: اکتفا نمودن به یک زن، نزدیکتر به آن است که فقیر نشوید».

بیان احکام:

۱ - امام ابوحنیفه به جایز بودن نکاح دختر یتیم در حال صغارت وی نظر دارد. اما امام مالک، امام شافعی و جمهور علما برآنند که نکاح دختر یتیم تا آنگاه که بالغ نگردد، جایز نیست.

۲ - ولی دختر یتیم - مثلا پسر عموی وی - در صورت عدالت در پرداخت مهر، می‌تواند بعد از بلوغش با وی ازدواج کند و این رأی ابوحنیفه است، اما زفر و شافعی بر آنند که ولی نمی‌تواند - به عنوان عقدکننده - او را به ازدواج خودش درآورد، مگر به اجازه حاکم و زمامدار زیرا ولایت در نکاح، شرطی از شروط عقد است.

در تفسیر «معارف القرآن» آمده است: «بعضی از عدم توجه به آیات در یک سوء تفاهم عجیبی قرار گرفته‌اند و آن این است که: در این آیه دستور رسیده که اگر احساس خطر کنید که نمی‌توانید عدل و مساوات را برقرار نمایید، به ازدواج با یک زن اکتفا کنید و در آیه دیگری واضح ساخته که قطعاً نمی‌توان عدل و مساوات را رعایت نمود. پس نتیجه این شد که نکاح بیش از یک زن مطلقاً جایز است.

اما باید اندیشید که اگر هدف خداوند جل جلاله در این آیات، جلوگیری از نکاح بیش از یک

زن می‌بود، او چه نیازی داشت که به این تفصیل پردازد که: **(فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ**

مَثْنٍ وَثُلَاثَ وَرُبْعٍ) یعنی نکاح کنید از زنان مورد پسندتان دودو، سه سه و چهار چهار»

زیرا در آن صورت بی عدالتی یقینی است؛ پس «احساس خطر» در این مورد معنایی نخواهد داشت. به علاوه، بیان قولی و عملی رسول خدا ﷺ و صحابه کرام ﷺ و تعامل متداوم آنها بر این گواه است که اسلام هیچ‌گاه ازدواج با بیش از یک زن را جلو گیری ننموده و حقیقت همان است که رعایت عدالت و مساوات در امور اختیاری و عدم توان مساوات در امور غیراختیاری یعنی در محبت و تمایل قلبی است؛ لذا بین این دو آیه هیچ‌گونه تعارضی وجود ندارد و نه در این آیات دلیلی بر ممنوعیت تعدد زوجات آمده است».

وَأَتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبَّن لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِّنْهُ فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَّرِيئًا ﴿٤﴾

«و مهر زنان را از روی طیب خاطر» به‌عنوان هدیه‌ای «به ایشان بدهید و اگر به میل خودشان چیزی از آن را به شما واگذاشتند، پس آن را حلال و گوارا بخورید» لذا آنچه در حلال بودن این واگذاری معتبر است، خوشی خاطر زنان است، نه مجرد موافقت آنها با الفاظی که از آن رضایت و طیب خاطر بر نمی‌آید. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر (هَنِيئًا مَّرِيئًا) می‌گوید: «هرگاه زن بدون زیان رساندن و فریب مرد، مهر خود را به وی بخشید، پس آن هنیء و مریء؛ یعنی نوشین و گواراست». هنیء: در لغت؛ غذایی است که خورنده از آن لذت می‌برد و مریء: غذایی است که خوب هضم شده و از آن تغذی به عمل آید.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: رسم بر آن بود که چون مردی دخترش را به نکاح می‌داد، مهرش را برای خود گرفته و آن را به دختر نمی‌داد،^۱ پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. اما به قولی دیگر: مخاطب آیه شوهران، اولیا و سرپرستان زنان‌اند که از خوردن مهر آنان منع شده‌اند.

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَّرْفُوعًا ﴿٥﴾

^۱ چنان‌که هم اکنون رسم و رواج حاکم در بسیاری از مناطق افغانستان چنین است.

«و به سفیهان اموالتان را ندهید» مراد: اموال خود ایتام است و دلیل این که حق تعالی اموال را به اوصیای ایتام نسبت داد این است تا بدین وسیله ایشان را به نگهداری از اموال ایتام همچون اموال خودشان برانگیزد. اصل «سفه» آشفتگی و ناهنجاری در خرد و رفتار است. مراد از سفیهان در اینجا؛ اطفال نابالغ، یا انسانهای کم خرد و سست اندیشه‌ای - اعم از مرد و زن، بزرگسال یا خردسال - هستند که به طرق بازدهی اموال که سبب رشد و بهره‌وری بیشتر آن می‌شود، آشنا نبوده و از راه‌های زیان که سبب نابودی و تباهی اموال می‌شود، نمی‌توانند پرهیز کنند بنابراین، چنین کسانی از تصرف در اموالشان ممنوع (محجور) قرار داده می‌شوند زیرا «که خداوند آن را» یعنی: اموال را «سبب قوام معیشت شما قرار داده است» به طوری که امور زندگی‌تان به وسیله همین اموال سر و سامان می‌گیرد، پس اگر سفیهان کم خرد این اموال را تباه سازند، بار دوش شما می‌شوند «و از آن، خوراک و پوشاکشان دهید» یعنی: برایشان از اموال خودشان مقرری‌ای بپردازید که به وسیله آن مخارج خوراک و پوشاک خویش را تأمین کنند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» یعنی: به آنان وعده نیکو بدهید. مثلاً بگویید: هرگاه به سن رشد رسیدید، یا خردتان به رشد رسید؛ اموالتان را به خودتان بر می‌گردانیم.

وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ ءَأْتَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا
وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ
أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٦﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ثابت فرزند رفاعه و عمویش نازل شد زیرا رفاعه در حالی در گذشت که فرزندش ثابت خردسال بود، سپس عمویش به محضر رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: پسر برادرم یتیم است و درخانه‌ام تحت تکفلم به سر می‌برد، بفرمایید که چه چیز از مالش برایم حلال است و چه وقت مالش را به وی باز دهم؟ در این هنگام بود که خداوند متعال نازل فرمود: «و یتیمان را بیازمایید» این آزمایش چنین است که: سرپرست یتیم در دیانت و اخلاق وی تأمل کند تا به نجابت و حسن تصرفش پی ببرد، همچنان چیزی از مالش را به وی داده و او را

ببازماید تا از نحوه تصرف وی در مالش، حقیقت حالش را بداند. ترتیب دادن این آزمایش - در نزد ابوحنیفه و شافعی - قبل از بلوغ و در نزد مالک بعد از بلوغ است «تا هنگامی که به حد نکاح» یعنی: به سن بلوغ «برسند» سن بلوغ نزد شافعی و احمد بن حنبل رحمتهما پانزده سالگی و نزد مالک و ابوحنیفه: هفده سالگی است. از علامات بلوغ در مرد: فرود آمدن آب منی و روییدن موی ظهار و در زن: باردار شدن وی و دیدن عادت ماهانه (حیض) است «پس اگر در ایشان رشد» یعنی: حسن تدبیر و کاردانی «سراغ یافتید» و از این امر مطمئن شدید «اموالشان را به آنان برگردانید» لذا اموال یتیمان به آنان داده نمی‌شود، مگر بعد از بلوغ و بعد از دریافت رشد و کاردانی آنان با حسن تصرف در اموالشان، به گونه‌ای که اموال خود را در جای معقول و مورد ضرورت مصرف نموده و در آن اسراف و تبذیر نکنند. رشد: در نزد شافعی عبارت است از: صلاح در دین و حسن تصرف در مال. اما در نزد جمهور فقها (رحمهم الله) رشد، فقط اهلیت تصرف در مال است.

امام ابوحنیفه بر آن است که هرگاه یتیم به سن بیست و پنج سالگی رسید، مالش به هر حال به وی باز گردانده می‌شود، هر چند در او رشد و فهمی هم سراغ نشد. اما مذهب جمهور این است که: تا وقتی رشد و اهلیت یتیم ثابت نشود، مال وی به وی داده نمی‌شود؛ در هر سنی که باشد. «و آن اموال را» در کودکی و کوچکی آنان «به اسراف و شتاب نخورید، از ترس آن که بزرگ شوند» و اموال خویش را در اختیار بگیرند. یعنی: این گونه نباشد که شما از هم اکنون که آنها صغیرند، با خود بگویید: باید قبل از این که یتیم به سن بلوغ برسد و اموال خویش را از چنگم بیرون برد، اموالش را در راهی که دلخواه من است، مسرفانه و به شتاب مصرف کنم! «و هر کس توانگر بود، باید که پرهیزگاری کند» و از اموال یتیم دوری گزیند «و هر کس تنگدست بود، باید در حد عرف از آن بخورد» و چنان نباشد که با اموال ایتام خوشگذرانی و عشرت نموده و در خوردن، نوشیدن و پوشیدن، مسرفانه و مرفهانه عمل نماید. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: وصی یا ولی نباید جز به اندازه مزد کارشان در مال یتیم، از آن بخورد. «پس چون اموالشان را به آنان برگردانید» بعد از بلوغ و رشدشان «بر آنان

گواه بگیرید» که اموال خویش را از شما دریافت کرده‌اند و بدین گونه است که تهمت‌ها از شما دفع شده و از عاقبت دعواها و جنجال‌های بعدی ایمن می‌شوید. گواه گرفتن در نزد مالکی‌ها و شافعی‌ها، واجب و در نزد احناف، مستحب است. «و خداوند برای حسابرسی کافی است» و در هر آنچه انجام می‌دهید، حسابگر اعمال و گواه احوال شماست.

الرِّجَالُ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرٌ نَّصِيبًا مَّفْرُوضًا ﴿٧﴾

سبب نزول: در دوران جاهلیت رسم آن بود که به زنان و پسر بچه‌هایی که قدرت جنگیدن نداشتند، میراث نمی‌دادند؛ پس نازل شد: «مردان از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی دارند و زنان نیز از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان برجای گذارند، سهمی، آن مال کم یا زیاد باشد» یعنی: از تمام آنچه که متوفی برجای می‌گذارد، برای مردان و زنان نزدیک به وی که ارث بر هستند، سهم و بهره‌ای است، هر چند مال متروکه جز برای استفاده مردان صلاحیت نداشته باشد؛ مثلاً سلاح جنگی باشد، یا این که فقط برای استفاده زنان صلاحیت داشته باشد، چون زیورآلات «که به عنوان سهمی معین و مقرر گردیده است» یعنی: این حقی است ثابت که خداوند متعال آن را فرض ساخته و دست‌بردن در آن باهدف‌ازین‌بردن، یا کاستن از آن جایز نیست.

وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينُ فَأَرْزُقُوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا ﴿٨﴾

«و چون خویشاوندان» غیر ارث‌بر «و یتیمان و مستمندان بر سر تقسیم ترکه حضور یابند، پس به آنها چیزی از آن بدهید» هر مقداری که ورثه به طیب خاطر می‌دهند «و با آنان سخنی پسندیده بگویید» سخن پسندیده، سخنی است که از منت و آزار بدور

باشد، چون عذرخواهی از آنان بدین مضمون: ببخشید، ما مالک این اموال نیستیم، بلکه این اموال از آن یتیمان است.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آیه میراث (آیه ۱۱) حکم این آیه را منسوخ گردانید». این قول ابن عباس رضی الله عنهما، مذهب جمهور فقها و ائمه اربعه نیز هست. اما از ابن عباس رضی الله عنهما در روایتی دیگر نقل شده است که فرمود: آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست، لذا امر به دادن چیزی از ارثیه به نزدیکانی که ارث بر نیستند، مفید و خوب است، هر چند که مردم عمل به آن را ترک کرده اند. ولی به نظر فقهای مذاهب، دادن چیزی از ترکه متوفی به نزدیکان غیر ارث بر، مستحب است نه واجب.

وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوْا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضِعْفًا خَافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا

سَدِيدًا ۱

«و کسانی که اگر فرزندان ناتوانی از خود برجای گذارند، بر» آینده «آنان بیم دارند، باید» از ستم بر یتیمان مردم نیز «بترسند، پس باید از خدا پروا دارند و باید» اوصیا به یتیمان، یا حاضران به فرد محضر «سخنی استوار و درست بگویند» که با حق و عدالت موافق باشد. این خطاب متوجه اوصیای ایتم و دربرگیرنده این اندرز و موعظه برای ایشان است: باید با یتیمانی که تحت تکفل خویش دارند، همان کنند که دوست دارند بعد از درگذشت ایشان با فرزندان خودشان انجام شود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «این آیه ناظر بر مردی است که در حال احتضار قرار دارد و کسی که در نزد وی حاضر است می شنود که او وصیتی می کند که به حال ورثه اش مضر است، پس خداوند جل جلاله این شخص شنونده وصیت را امر می کند تا فرد محضر را در مورد وصیتش به راه حق و عدالت برگرداند».

إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۱۰

«هرآینه آنان که اموال یتیمان را به ظلم می خورند، جز این نیست که در شکم خویش آتش را می خورند» و روز قیامت با این نوع از عذاب معذب می شوند «و

به زودی در آتشی فروزان در آیند» فروزش آتش؛ شعله‌ها و زبانه‌های آن است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در روز قیامت گروهی از مردم در حالی از قبرهای خود برانگیخته می‌شوند که شعله‌های آتش از دهانهایشان زبانه می‌کشد. سؤال شد: یا رسول الله ﷺ! آنان کیستند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینید که خداوند متعال فرموده است: (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ آلِيَتَمَىٰ ظُلْمًا ...).

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلَّذِ كَرٍ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِن كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِن كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلَا بَوَىٰهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ مِمَّا تَرَكَ إِن كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِن لَّمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَةُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِن كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ الشُّدُّ مِّنْ بَعْدِ وَصِيَّتِهِ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دِينٌ ؕ أَبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه در پاسخ به سؤال جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنه و شکایت زن سعد بن ربیع از عموی فرزندان در مورد عدم پرداخت مال ارثیه پدرشان به آنان نازل شد. خاطرنشان می‌شود که این آیه کریمه، آیه بعد از آن و آیه پایان بخش این سوره، آیات علم میراث (فرائض) اند. در حدیث شریف آمده است: «فرائض را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا فرائض نصف علم است و این علم فراموش می‌گردد و اولین چیزی است که از میان امت من برداشته می‌شود»^۱.

«خداوند به شما در حق اولادتان حکم می‌کند» یعنی: در باره میراث فرزندان کسانی از شما که می‌میرند، چنین حکم می‌کند که: «پسر را» از آنها «برابر بهره دو دختر است» مراد حالتی است که فرزندان بجا مانده از متوفی، ذکور و اناث باهم باشند، پس در این حالت، میراث پسر دو برابر میراث دختر است زیرا مرد برای تأمین هزینه‌ها و مخارج زندگی خانواده، سامان دادن به شغل و حرفه و تجارت و تحمل تکالیف زندگی، به این سهم مضاعف نیاز دارد. باید دانست که اگر در میان میراث‌بران،

^۱ احکام تفصیلی میراث را در کتب فقه جویا شوید.

فرزندان ذکوری بودند، آنچه که از میراث بران سهم بر (ذوی الفروض) باقی می ماند، برای آنان است، به دلیل این حدیث شریف: «فرائض (سهم معین در میراث) را به اهل آنها بسپارید و آنچه که از ذوی الفروض (صاحبان سهم معین) باقی ماند، برای نزدیکترین مرد از ذکور است». اما اگر متوفی دارای فرزندی نبود، فرزندان پسران (نوه‌ها) این سهم را صاحب می شوند «و اگر» همه ورثه متوفی «دختر» باشند و همراه آنها پسری نباشد و این دختران «از دو تن بیشتر باشند، پس سهم آنان دوسوم ماترک» متوفی «است» و اگر دختران فقط دو تن بودند، باز هم سهم آنان دوسوم میراث بجامانده از متوفی است؛ در قیاس به دو خواهری که آخرین آیه از این سوره حکم میراث آنها را صراحتاً بیان کرده و گفته است: (اگر متوفی فرزندی نداشت و دو خواهر از خود بجا گذاشت، آن دو خواهر مستحق دوسوم میراث وی اند). بنابراین، هرگاه دو خواهر، مستحق دوسوم ترکه باشند، دو دختر به طریق اولی مستحق این سهم هستند.

«و اگر» دختر «یکی باشد، پس برای اوست نصف ترکه» متوفی «و برای هریک از پدر و مادر وی» اگر بعد از مرگش زنده بودند «یک ششم از ارثیه» متوفی مقرر شده است «اگر متوفی دارای فرزندی باشد» از ذکور یا اناث، یک تن یا بیشتر، یا نوه پسری داشته باشد «ولی اگر متوفی فرزندی نداشته باشد» یعنی: نه فرزندی و نه فرزند پسری (نوه‌ای) «و وراثان او پدر و مادر وی باشند» به تنهایی و انفراد، یعنی با آنها هیچ وارث دیگری همراه نباشد، چون فرزند و نوه و شوهر، یا همسر و فقط آن دو وارث فرزندان باشند: «پس برای مادرش یک سوم است» و بقیه ارثیه، یعنی دوسوم دیگر را پدر می برد. اما اگر همراه با آنها شوهر یا همسر متوفی نیز وجود داشتند، در این صورت مادر فقط مستحق یک سوم ارثیه متوفی - بعد از پرداخت سهم شوهر یا همسر - می باشد و سهم شوهر نصف ارثیه و سهم همسر یک چهارم آن است «و اگر متوفی برادرانی» یا خواهرانی «داشته باشد، مادرش یک ششم سهم دارد» از مال ارثیه، چه آنان برادران متوفی باشند چه خواهرانش و چه یک برادر با یک خواهر باشند، چه دوتن یا بیشتر. اما یک برادر، یا یک خواهر، مادر را از یک سوم به یک ششم سهم ماترک محجوب نمی گرداند. البته این تقسیم میراث «پس از ادای وصیتی است که متوفی بدان

سفارش کرده، یا بعد از ادای دین» یعنی: دوسوم، یا یک‌سوم، یا یک‌ششم، یا غیر اینها از ارثیه برای آنانی که ذکر شد تعلق نمی‌گیرد، مگر بعد از پرداختن به وصیت متوفی و بعد از پرداخت وامهایی که بر ذمه اوست.

علما - از سلف و خلف - اجماعاً برآنند که پرداخت وام بر وصیت مقدم است و بعد از پرداخت وام و اجرای وصیت است که باقی‌مانده ترکه بر ورثه تقسیم می‌شود. لذا وصایایی که به بیشتر از یک‌سوم مال ارثیه تعلق گیرد، قابل اجرا نیست. «پدرانتان و فرزندانان، شما نمی‌دانید که کدام‌یک برای شما سودمندترند» یعنی: از این رو است که خداوند عز و جل میراث را بدین‌گونه در میان اصول و فروع شما تقسیم کرد و تقسیم میراث را به خود شما محول ننمود و برخلاف رسوم جاهلیت، در اصل استحقاق میراث، پدران و فرزندان را با هم برابر گردانید.

این احکام مندرج در این آیه «فریضه‌ای است» مقرر و معین بر عهده شما «از جانب الله، هر آینه الله دانا» است به مصالح شما «حکیم است» به آنچه در حق شما برنامه ریزی کرده است.

❖ **وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يُوْصِيْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٌ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّلُثُ مِمَّا تَرَكَتُمْ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يُوْصَوْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٌ وَإِنْ كَانَتْ رَجُلٌ يُوْرَثُ كَلِدَةً أَوْ امْرَأَةً وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّتِ يُوْصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿١١﴾**

«و نیمی از میراث زنان شما از آن شماست، اگر فرزندی نداشته باشند» خطاب در اینجا متوجه شوهران است. مراد از فرزندی: پسر، یا دختر، یا فرزندان پسر می‌باشند، چه از شوهر آن میراث‌بر باشند چه نباشند «پس اگر ایشان را فرزندی باشد، شما را از آنچه بگذاشته‌اند یک چهارم سهم است» یعنی: در صورتی که زن فرزندی نداشته

باشد، نصف ارثیه زن از آن شوهر است، اما با وجود فرزند - هرچند در رده‌های پایین هم باشد (یعنی نوه و نتیجه زن باشد) - سهم شوهر یک‌چهارم ارثیه زنش هست، البته این سهم «پس از انجام وصیتی» است «که به آن سفارش کرده باشند، یا» پرداخت «وامی که دارند».

اما حکم میراث بردن زنان از شوهرانشان چنین بیان شده است: «و برای زنان است یک چهارم سهم از آنچه شما بگذاشته‌اید، اگر فرزندی نداشته باشید» چه این فرزند از زنان ارث‌بر باشد، چه نباشد «پس اگر شما را فرزندی باشد، در این صورت برای زنان یک هشتم سهم است از آنچه بگذاشته‌اید، بعد از ادای وصیتی که به آن سفارش کرده باشید، یا پرداخت بدهی‌ای» و باید دانست: زن در سهمی که - با وجود فرزند و بدون وجود آن - دارد، با زنان دیگر شوهرش مشارکت دارد. یعنی: اگر زن موجود در عقد نکاح شوهر یکی باشد، این سهم از آن وی است، اما اگر شوهر بجز وی، زن یا زنان دیگری هم داشته باشد، همه زنان وی در این سهم - بی هیچ خلافتی - باهم شریکند و آن را به‌طور مشترک مستحق می‌شوند. سخن در مورد بدهی و وصیت متوفی هم بر آن وجهی است که گذشت. «و اگر مرد، یا زنی که از او ارث می‌برند کلاله باشد» کلاله: متوفایی است که نه فرزندی دارد، نه پدر و نه جدی. یادآور می‌شویم که اعراب هر متوفایی را که پدر، یا فرزند، یا جدی از راه نسبی (تعصیب) از وی میراث نبرد، (کلاله) می‌نامند، پس کلاله، مردان یا زنان متوفایی هستند که برادران، یا عموها، یا پسر عموهایشان از ایشان میراث می‌برند. اصل (کلاله) از «اکلیل» است و مناسبت میان آنها این است که همچنان که اکلیل بر سر احاطه دارد، این میراث بران نیز از حواشی متوفی بروی احاطه داشته و از اصول و فروع وی نمی‌باشند. آری! اگر مرد یا زنی کلاله باشد «و برادر، یا خواهری داشته باشد» علما اجماع دارند بر این که: مراد از برادر و خواهر در اینجا، برادران و خواهران مادری (اخیافی) هستند. البته حکم میراث‌برادران و خواهران پدری و مادری (اعیانی) و برادران و خواهران پدری (علاتی)، در آخر سوره می‌آید. «پس برای هر یک از آن دو یک ششم سهم ترکه‌است» چه برادر مادری او باشد و چه خواهر مادری او و ذکور و

انات در این حکم برابرند، اما به شرط این که تنها باشند؛ «اما اگر آنان زیاده از این بودند» یعنی: اگر برادران اخیافی، یا خواهران اخیافی منفردا، یا به طور مختلط، بیشتر از یک تن بودند «پس آنان در یک سوم ماترک باهم شریکند» یعنی: فقط ثلث (یک سوم) ارثیه را مالک می شوند، با تساوی تمام در میان مذکر و مؤنث خویش.

ابن کثیر می گوید: «برادران و خواهران اخیافی با بقیه ورثه از چند وجه اختلاف دارند؛ اول این که: آنها با کسی که بدو منسوبند - یعنی با مادرشان - میراث می برند. دوم این که: ذکور و اناث آنها در میراث با هم برابرند. سوم این که: میراث نمی برند، مگر آن گاه که مرده ایشان کلاله باشد، یعنی: نه فرزندی داشته باشد، نه پدر و نه جدی. بنابراین، آنان همراه با پدر و جد و فرزند و فرزند فرزند متوفی، میراث نمی برند. چهارم این که: سهم ایشان به هیچ وجه از ثلث مال بیشتر نمی شود، هر چند ذکور و اناث آنها بسیار هم باشند». البته «پس از انجام وصیتی که بدان سفارش شده یا بعد از پرداخت بدهی ای که دارند و باید که او در وصیت و بدهی به حال ورثه زیان رسان نباشد» و به هیچ وجهی از وجوه زیان و اضرار، قصد زیان رساندن به آنان را نداشته باشد. مثلاً به این صورت که برای کسی به چیزی اقرار کند که بر ذمه وی نبوده است، یا برای کسی چیزی را وصیت کند و هدفش از این اقرار و وصیت، جز زیان رساندن به ورثه چیز دیگری نباشد. یا مطلقاً برای وارث یا برای غیر آنان بیشتر از ثلث ارثیه را وصیت کند، در حالی که ورثه آن را اجازه نداده و به چنین امری راضی نیستند. بنابراین، هر اقراری به بدهکاری، یا هر وصیتی که هدف از آن زیان رساندن به ورثه باشد؛ باطل و مردود است و هیچ چیز از آن اجرا نمی شود - نه ثلث و نه کمتر از آن.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «زیان رساندن در وصیت از گناهان کبیره است». «این است وصیت خدا» پس هر وصیتی از سوی بندگان که مخالف آن باشد، مسبوق به وصیت الهی است، لذا وصیت خداوند جل جلاله به پیروی سزاوارتر می باشد بنابراین، وصایایی که مخالف آن باشد کنار گذاشته می شود، همچون وصایایی که متضمن برتری دادن برخی از ورثه بر برخی دیگر، یا مشتمل بر وجهی از وجوه زیان رسانی به آنان است «و خداوند دانا» است به میراث بران «بردبار است» بر اهل

جهالت و نادانی از شما. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مرد، یازنی، شصت سال تمام به طاعت حق عمل می‌کند، سپس چون مرگ ایشان در می‌رسد، در وصیت زیان می‌رساند و در اثر آن آتش دوزخ برایشان واجب می‌گردد».

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٣﴾

«اینها» که گذشت از احکام «حدود مقرره الله است» یعنی: مرزهای تعیین شده اوست که تجاوز از آن‌ها روا نیست. حدود: جمع حد، عبارت است از: قوانین و احکامی که خداوند ﷻ آنها را برای بندگانش وضع کرده است تا به آن عمل کنند و از آن تجاوز نمایند. گاه حدود بر محرمانی اطلاق می‌شود که خداوند ﷻ آنها را منع کرده است، به همین جهت، مجازاتهای معین در شریعت، «حدود» نامیده شده‌اند. «و هر که از خدا و پیامبرش اطاعت کند» در تقسیم میراث و غیر آن از احکام «او را به بهشت‌هایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه در آن هستند و این همان کامیابی بزرگ است» که هیچ رستگاری و کامیابی‌ای در دنیا با آن نمی‌تواند برابری کند.

وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِيبٌ ﴿١٤﴾

«و هر که الله و رسول او را نافرمانی کند و از حدود مقرر او تجاوز کند» با تغییر دادن این احکام، یا فرو گذاشتن عمل به آنها «خداوند او را در آتشی درآورد که جاودانه در آن است و او راست عذاب خفت بار و رسوا کننده» در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فرائض (علم میراث) را فراگیرید و آن را به مردم نیز تعلیم دهید زیرا من شخصی درگذشتنی هستم و همانا علم نیز برچیده خواهد شد و فتنه‌ها پدیدار خواهد گشت تا بدانجا که دوتن درباره

فریضه میراث با هم اختلاف پیدا می‌کنند، اما کسی را نمی‌یابند که در مورد آن حکم کند».

**وَالَّتِي يَأْتِيكَ الْفَحِشَةُ مِنْ نِسَائِكَ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِنَّ أَرْبَعَةً مِنْكُمْ فَإِنْ شَهِدُوا
فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَقَّهِنَّ الْمَوْتُ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ﴿١٥﴾**

«و کسانی از زنان شما که مرتکب فاحشه می‌شوند» فاحشه: فعل ناشایست است و مراد از آن در اینجا، فعل «زنا» است «بر آنان چهار مرد را از جنس خویش» از مسلمانان عادل «گواه طلبید، پس اگر» چهار مرد بر جرم آنان «شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس کنید تا آن که مرگ عمرشان را پایان دهد» و از آمیزش با مردم منعشان کنید. یادآور می‌شویم که این حکم در اول اسلام بود، سپس منسوخ شد. آری! حکم همین است که آنان باید در خانه‌ها زندانی شوند «یا خداوند برایشان راهی مقرر کند» به این که در موردشان حکمی دیگر نازل کند. و با نزول آیه «حد» برای مرد و زن زناکار، چنین هم کرد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در آغاز اسلام، زن چون زنا می‌کرد، در خانه (به‌طور مادام‌العمر) زندانی می‌شد... تا این که آیه مبارکه سوره نور نازل شد: (الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا) (نور/۲)»، و به این ترتیب خداوند ﷻ برای آنان راهی از این حالت گشود، از آن پس، هرکس مرتکب زنا می‌شد، دره (تازیانه) می‌خورد و رها می‌شد». از این رو در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آیه حد فرمودند: «بگیرید از من (این حکم را): به تحقیق که خداوند برای آنان راهی مقرر کرد، [آن راه این است که:] مجازات زنا با بکر با بکر (زنی که شوهر نکرده و مردی که زن نگرفته) صد تازیانه و تبعید یک‌سال است و مجازات زنا با ثیب با ثیب (مردی که زن گرفته و زنی که شوهر کرده) صد تازیانه و سنگ‌باران است».

اما حنفی‌ها بر آنند که بعد از تازیانه زدن، دیگر تبعیدی نیست، که رأی جمهور فقها برخلاف آن است. البته مرد و زن متأهل زناکار - در نزد جمهور - فقط رجم می‌شوند، بدون تازیانه. اما احمد بن حنبل می‌گوید: رجم و تازیانه هر دو بر آنان جاری می‌گردد. و حکم گواهی چهار شاهد مسلمان عادل بر عمل زنا، باقی است و منسوخ نشده است.

وَالَّذَانَ يَأْتِيْنَهَا مِنْكُمْ فَتَاذُوْهُمَا فَاِنْ تَابَا وَاَصْلَحَا فَاَعْرِضُوْا عَنْهُمَا اِنَّ اللّٰهَ كَانَ تَوَّابًا

رَجِيْمًا ﴿١٦﴾

«و آن دوکس از شما که زنا می کنند» یعنی: آن مرد و زنی که از میان مردان و زنان شما مرتکب عمل زشت زنا می گردند «پس آنان را آزار دهید» و برنجانیدشان؛ با زدن و توبیخ و تشر و سرزنش. خطاب در اینجا متوجه حکام و «اولی الامر» جامعه اسلامی است. آری! در آغاز، حکم زن زناکار، زندانی ساختنش در خانه و آزار رساندن به وی - هر دو - بود و حکم مرد زناکار آزار رساندن او بود بدون زندان. «پس اگر توبه کردند» از فعل زنا «و به صلاح آمدند» و نیکوکاری پیش گرفتند «از» تعذیب و آزار «آنان دست بردارید، زیرا خداوند توبه پذیر مهربان است» این حکم چنان که گفتیم، قبل از نزول آیه حد بود و با نزول آن منسوخ گردید.

اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللّٰهِ لِلَّذِيْنَ يَعْمَلُوْنَ السُّوْءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوْبُوْنَ مِنْ قَرِيْبٍ فَاُولٰٓئِكَ يَتُوْبُ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ

وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿١٧﴾

«جز این نیست که وعده قبول توبه بر الله لازم است» یعنی: حق تعالی خود بر خویشتن واجب گردانیده که توبه توبه کاران را - چنانچه به سویی توبه کار شوند - بپذیرد و از آنها درگذرد، اما اعتقاد ما بر این است که پذیرفتن توبه، عقلا بر خدای متعال واجب نیست. البته پذیرش توبه «تنها برای کسانی است که از روی جهالت مرتکب ناشایستی» یعنی: گناهان «می شوند» مراد از جهالت در اینجا: عدم شناختن گناه نیست، بلکه سبکسری و بی شرمی در ارتکاب عمل گناه آلودی است که ارتکاب آن سزاوار شأن شخص خردمند نمی باشد. البته این حالت سبکسری، در هنگام فوران شهوت، یا فوران خشم بر انسان پدید می آید. ولی ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «هرکس که مرتکب عمل ناشایستی می شود، او قطعاً نادان و جاهل است زیرا ارتکاب کار ناشایست، خود اثر جهالت اوست». آری! آن جاهلان سبکسری که مرتکب گناه می شوند «سپس به زودی توبه می کنند» از گناهانشان «آنانند که خداوند توبه شان را

می‌پذیرد» در حدیث شریف آمده است: «تحقیقا خداوند توبه بنده را - مادامی که در حال غرغره مرگ و جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». بنابراین، مراد از توبه کردن در زمانی نزدیک؛ توبه کردن در فاصله زمانی میان ارتکاب گناه تا هنگام مشاهده فرشته مرگ، یعنی: (ملک‌الموت) از سوی شخص توبه‌کار است. «و خداوند دانای حکیم است» پس در همه امور از روی دانایی و فرزنگی حکم می‌کند.

**وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي بُتُّ
أَكُنَّ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾**

«و وعده قبول توبه برای کسانی نیست که گناه می‌کنند تا وقتی که مرگ یکی از آنان در رسد» به‌گونه‌ای که می‌داند که حالا دیگر حتما می‌میرد و هیچ امیدی به‌زنده ماندنش باقی نمانده است و در آخرین هنگام «می‌گوید: اکنون توبه کردم» که این توبه هیچ سودی به حال وی ندارد «و نیز توبه کسانی که در حال کفر می‌میرند» زیرا کسانی که بر کفر می‌میرند، اساسا توبه‌ای ندارند و وجود آن در حق ایشان همانند عدم آن است «برای اینان» یعنی: برای هر دو گروه «عذابی دردناک آماده ساخته‌ایم» به جزای گناهان آنان.

علما در بیان احکام گفته اند:

- ۱ - توبه از گناه به اتفاق امت بر مؤمنان فرض است.
- ۲ - توبه از گناهی، همراه با ادامه‌دادن در گناه دیگری، جایز است.
- ۳ - توبه کسانی که این دو آیه ناظر بر احوال ایشان است، پذیرفته می‌شود، نه توبه شخص محتضر در حال احتضار و نه توبه کافر در قیامت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذَهَبُوا بِبَعْضِ مَآءَاتِيَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا ﴿١٩﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای شما روا نیست که زنان را برخلاف میلشان به ارث برید» یعنی: برای شما حلال نیست که آنان را از طریق ارث برای خویش گرفته و محبوس و مقیدشان گردانید، با این پندار که شما از خودشان به نفس‌هایشان ذی‌حقت‌تر هستید، چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند و می‌کنند، لذا شما باید بدانید که زن کالایی نیست که به ارث برده شود «و نیز» ای شوهران! یا ای اولیای شوهر متوفی! برای شما حلال نیست که «ایشان را منع کنید» از این که بادیگری غیر از شما ازدواج کنند تا با این منع بتوانید میراث ایشان را - هنگامی که می‌میرند - از آن خود سازید، یا بتوانید از این وسیله فشار برای بازپس گرفتن مهر ایشان استفاده کرده و آن گاه به ایشان اجازه ازدواج بدهید.

زهری و ابومجلز می‌گویند: «رسم و عادت اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد و از خود همسری بجا می‌گذاشت، پسر آن مرد از غیر آن زن، یا یکی دیگر از نزدیکان نسبی وی، جامه خویش را بر او می‌افکند و با این کار به آن زن از خود زن و از اولیایش ذی‌حقت‌تر می‌شد». بخاری نیز در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «رسم اهل جاهلیت بر این بود که چون مرد می‌مرد، اولیای متوفی به (تصاحب) زن وی سزاوارتر تلقی می‌شدند، پس اگر یکی از آنان می‌خواست، او را به نکاح می‌گرفت و اگر می‌خواستند، او را به دیگری به زنی می‌دادند و اگر هم نمی‌خواستند، او را اصلاً به نکاح نمی‌دادند، پس به هر حال؛ آنها به تصمیم‌گیری درباره وی ذی‌حقت‌تر و سزاوارتر بودند». در روایتی دیگر از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است: «اگر آن زن زیبا می‌بود، یکی از بستگان نزدیک شوهر متوفایش او را به نکاح خویش می‌گرفت و اگر زشت و نازیبا می‌بود، او را در بند خویش می‌داشت تا بمیرد و میراثش را بگیرد، یا او را وامی‌داشت که خود را بازخرد کند و در قبال آزادی وی از او فدیة‌ای می‌گرفت و رهایش می‌کرد». در روایت بخاری اضافه شده است:

«همان بود که این آیه کریمه نازل شد». حاصل مطلب این که: آنها مهر را همچون ثمن و بهایی برای زن به حساب می‌آوردند.

آری! این کار را نکنید «تا بخشی از آنچه را به آنان داده‌اید، به دست آرید» و مهر را از آنان بازپس گرفته و از چنگشان به در برید «مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند» این استثنا مخصوص شوهر است نه نزدیکان وی. یعنی: فقط شوهر این امکان را دارد که با زن فسادپیشه خود روشی سختگیرانه داشته باشد. ابوقلابه می‌گوید: «هرگاه زن شخص مرتکب زنا شد، پس باکی نیست که به او زیان رسانده و در معاشرت بر وی سخت بگیرد و او را زیر فشار و آزار بگذارد تا آن که از مهر خویش برای وی درگذرد. یعنی این که از وی فدیة بازستاند». جمعی گفته‌اند: مراد از (فاحشه: زشتکاری) در آیه کریمه، بدزبانی زن و ناسازگاری وی با شوهر است. اما ابن جریر ترجیحا بر آن است که کلمه (فاحشه) عام است و شامل زنا، ناسازگاری، بدزبانی و اعمالی از این دست همه می‌شود «و با زنان به وجه پسندیده زندگانی کنید» یعنی: به آن شیوه‌ای که در شریعت و در میان خانواده زن، پسندیده شناخته شده؛ چون خوشرفتاری، انفاق بر آنان به طوردروست و دادن حق آنان در شب گذرانی. البته این معنی در کمر بند همان اموری است که خدای عزوجل حلال گردانیده است بنابراین، خوشرفتاری با زنان به معنی آزاد گذاشتن آنان در ارتکاب محرمات نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهلی: بهترین شما، بهترین شماست برای خانواده‌اش و من بهترین شما هستم برای خانواده‌ام». «و اگر آنان را» یعنی: زنانتان را «دوست ندارید» به سببی از اسباب، بی آن که مرتکب بدکاری، یا ناسازگاری شده باشند، پس باید صبر کنید و شکیبایی ورزید و در امر جداشدن از آنان شتاب نکنید «زیرا چه بسا چیزی را ناخوش بدارید و خداوند در آن خیر بسیاری نهاده باشد» از قبیل استمرار و مداومت صحبت و به دنیا آمدن فرزندان صالح و شایسته از آن زنی که دوستش ندارید. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «مرد مؤمن از زن مؤمنه نفرت نوردد زیرا اگر از نظر شکل و شمایل و رفتار، او را نمی‌پسندد، چه بسا از بعدی دیگر از وی راضی گردد».

**وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَاتٍ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا
أَتَأْخُذُونََهُ بُهْتَنَا وَإِنَّمَا مُبِينًا ﴿٢٠﴾**

«و اگر خواستید همسری» جدید «را جانشین همسری» دیگر، یعنی زن پیشین خود «کنید و به یکی از آنها قنطاری داده باشید» به عنوان مهر، یا هدیه. قنطار: صد رطل طلا است و هر رطل دو کیلو و نیم است «پس چیزی از او پس نگیرید» یعنی: اگر مرد، زن خویش را از روی بی میلی به او طلاق داد، بی آن که طلاق به انگیزه بدکاری و ناسازگاری وی باشد، پس در این صورت برای مرد حلال نیست که چیزی از آنچه را که به او به عنوان مهر یا هدیه داده است، از او بازپس بگیرد «آیا آن را به ستم و تعدی آشکار» یعنی: به ناحق و حرامی واضح «می گیرید» ای مردان؟ بهتان: ستم و دروغی است که طرف مورد تعدی را مبهوت و حیرت زده گرداند، که این بدون شک، حرام و گناهی بزرگ است.

وَكَيفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَى بَعْضُكُمْ إِلَى بَعْضٍ وَأَخَذْتُ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٢١﴾

«و چگونه آن را می ستانید» این تعبیر، مفید انکار بعد از انکار است «با آن که از یک دیگر کام گرفته اید؟» ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «افضاء: مقاربت جنسی است، ولی حق تعالی از آن به کنایه یاد کرد، برای آن که به مسلمانان ادبی برتر رایاموزد». «و» چگونه از زنان مهر یا هدیه را باز پس می ستانید، در حالی که «زنان از شما عهدی محکم گرفته اند؟» که این عهد، همانا عقد نکاح است، عقدی که مرد و زن را با نیرومندترین رابطه به هم پیوند داده و قوی ترین تعهدات را میان آنها ایجاد می کند. پس اگر مرد بعد از عقد نکاح، با زنش مقاربت یا خلوت شرعی کرد، زن مستحق کل مهر خویش است و بر شوهر، گرفتن چیزی از وی در صورت طلاق دادنش حرام است، مگر در حالتی که زن مرتکب زنا، یا ناسازگاری شده باشد - چنان که بیان آن گذشت. در نزد احناف و حنبلی ها، مهر با «خلوت صحیحه» ثابت می گردد، اما شافعی ها و مالکی ها بر آنند که مهر با مقاربت مقرر و ثابت می شود نه به صرف خلوت.

خلاصه این که آیات فوق بر چهار حق از حقوق مسلم زنان تصریح و تأکید دارد:

- ۱ - تحریم به ارث بردن زنان.
- ۲ - نهی از ممانعت زن از ازدواج مجدد در صورت وقوع طلاق.
- ۳ - حق زن در برخورداری از معاشرت به شیوه نیکو و پسندیده.
- ۴ - حق زن در دریافت مهریه خویش به طور کامل.

**وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَمَقْتًا
وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿۲۳﴾**

در بیان سبب نزول آمده است: در جاهلیت رایج بود که چون پدران می‌مردند، فرزندانی که از غیر زنانشان بودند، زنان پدرانشان را به نکاح خویش درمی‌آوردند، پس نازل شد: «و با زنانی که پدرانتان آنان را به ازدواج خود درآورده‌اند، ازدواج نکنید» به جهت رعایت کرامت و احترام و بزرگداشت پدرانتان. این جمله مفید نهی از آن عادت زشت جاهلیت است «مگر آنچه که در گذشته» قبل از نزول این آیه «رخ داده‌است» که خداوند جل جلاله شمارا بر آن مؤاخذه نمی‌کند «همانا این کار ناشایست و منفور می‌باشد و بدراهی است».

در جاهلیت، نکاح پسر با زن پدر را - چنانچه پدر می‌مرد یا زن خود را طلاق می‌داد - نکاح «مقت» یعنی نکاح مبعوض و منفور می‌نامیدند زیرا این کار از نظر صاحبان خرد، سخت منفور و ناپسند و بدترین رسم و روش است. تعبیر (آباء: پدران)، به اجماع علما؛ اجداد (پدر بزرگ‌ها) را نیز در بر می‌گیرد.

**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ
وَبَنَاتُ الْأَخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ الَّتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَعَةِ وَأُمَّهَاتُ
نِسَائِكُمْ وَرَبِّبَاتِكُمُ الَّتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّن نِّسَائِكُمُ الَّتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ فَإِن لَّمْ
تَكُونُوا دَخَلْتُم بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِّن**

أَصْلَابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا

رَحِيمًا ﴿٣٢﴾

این آیه؛ آیه تحریم محارم نسبی، محارم رضاعی و محارم به وسیله پیوندهای خویشاوندی (سببی) است، چنان که ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «بر شما هفت گروه در نسب و خویشاوندی حرام شده است. سپس این آیه را تلاوت کرد».

«بر شما مادرانتان حرام شده است» یعنی: به نکاح گرفتن آنان. لفظ (مادران)، شامل مادر بزرگان پدری و مادری - هر چند در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند - نیز می‌شود زیرا همه آنها مادران شخص می‌باشند. «و» بر شما حرام شده است «دخترانتان» دختران: شامل دختران فرزندان هم می‌شود، هر چند در مرتبه‌های پایین‌تری قرار داشته باشند (چون نوه‌ها و نتیجه‌ها)، چه آن دختران از پسران شخص باشند و چه از دختران وی. جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و احمد بن حنبل) نکاح دختر زنا را بر پدر زانی اش که از آب نطفه (منی) وی متولد شده است، بر وی حرام می‌دانند زیرا او نیز در واقع دختر وی است، هر چند که حرامزاده می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خواهرانتان» خواهران: شامل خواهران اعیانی (پدری و مادری)، خواهران اخیافی (مادری) و خواهران علاتی (پدری)، همه می‌شود.

«و» بر شما حرام شده است «عمه‌هایتان» عمه: اسم هر زنی است که خواهر پدرتان، یا خواهر یکی از اجدادتان باشد. گاهی عمه از جهت مادر است و آن خواهر پدر مادر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «خاله‌هایتان» خاله: اسم هر زنی است که خواهر مادرتان، یا خواهر یکی از مادر بزرگ‌هایتان باشد. گاهی خاله از جهت پدر است و آن خواهر مادر پدر می‌باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران برادر» دختر برادر: اسم هر مؤنثی است که برادر شما با او نسبت ولادت مباشر و مستقیم، یا نسبت ولادت بالواسطه‌ای داشته باشد، هر چند هم در مراتب خود دور باشد. «و» بر شما حرام شده است «دختران خواهر» دختر خواهر: اسم هر مؤنثی است که خواهر شما با او نسبت ولادت مستقیم یا بالواسطه‌ای داشته باشد، هر چند در مرتبه خود دور هم باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آن مادران شما که شما را شیر داده‌اند» در طول دوره دوساله شیرخوارگی. اما بعد از آن مدت، شیرخوردن از زنی سبب تحریم نمی‌شود. در احادیث صحیح تعداد شیرخوردن به پنج مرتبه مقید شده است، اما مسئله در بین مذاهب مورد اختلاف است: شافعی‌ها بر آنند که تحریم به کمتر از پنج بار شیردادن ثابت نمی‌شود، اما احناف و مالکی‌ها بر آنند که شیرخوردن اندک در اثبات تحریم، همچون شیرخوردن بسیار است، هر چند یک قطره بیشتر نباشد. و حنبلی‌ها بر آنند که کمتر از سه بار شیردادن حرام نمی‌گرداند. «و» بر شما حرام شده است «خواهران رضاعی شما» خواهر رضاعی: دختری است که طفلی با او از پستان یک زن شیر خورده باشد. بنابراین، خدای عزوجل شیرخوارگی را به منزله نسب قرار داد و زن شیردهنده را مادر «شیرخوار» نامید، از این رو، شوهر شیردهنده؛ پدر رضاعی وی است و پدر و مادر او؛ پدربزرگ و مادر بزرگ وی و خواهر او؛ عمه وی و هر فرزندی که برای شوهر زن شیردهنده متولد گردد، هر چند از غیر آن زن شیرده باشد - چه قبل از شیرخوردن او متولد شده باشد و چه بعد از آن - همه برادران و خواهران وی هستند و مادر زن شیرده، مادر بزرگ وی است و خواهرش خاله وی و هر آن کسی که برای آن زن از همین شوهر به دنیا آید، برادران و خواهران پدری و مادری وی هستند و هر آن کسی که برای زن شیرده از غیر آن شوهر متولد شود؛ حکم برادران و خواهران مادری وی را دارند.

«و» بر شما حرام شده است «مادران زنانان» که عبارتند از: مادرزن و مادر بزرگ‌های او، که به مجرد عقد نکاح دختر، بر شوهر حرام می‌شوند «و» بر شما حرام شده است «دختران زنانان» یعنی: دختراندرهائیتان «که در کنار شما پرورش یافته‌اند - از بطن آن زنانان که با آنان همبستر شده‌اید» ربیبه: دختری است که تحت رعایت و سرپرستی ناپدری (شوهر مادر) تربیت می‌شود. البته تربیت و پرورش دختراندر - بنا بر قول جمهور - در تحریم وی معتبر نیست زیرا دختر زن هنگامی که شوهر با مادرش آمیزش جنسی (مقاربت) کند، بر وی حرام می‌شود، ولو این که آن دختر در خانه ناپدری خویش تربیت هم نشده باشد، لذا قید تربیت و پرورش در اینجا، بنا بر غالب

عرف بیان شده و لذا آن را در اصل تحریم، هیچ دخلی نیست «پس اگر با آنها همبستر نشده‌اید، بر شما گناهی نیست» یعنی: در نکاح دختر اندرانتان بر شما گناهی نیست، اگر قبل از همبستر شدن با مادرانشان از آنها جدا شده باشید.

علما از همین آیه این قاعده شرعی را استنباط کرده‌اند که: «مادران را نکاح دختران، و دختران را مقاربت با مادران حرام می‌گرداند». اما در سایر محرمات سببی که عبارتند از: زن پدر، زن پسر و مادرزن، باید گفت که به مجرد عقد نکاح مرد با زن، این گروه بر وی حرام می‌شوند، حتی اگر هم با زن خویش آمیزش جنسی نکرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «زنان پسرانتان» یعنی: زنان پسرانتان به مجرد عقد نکاح پسرانتان با آنان، بر شما حرام می‌شوند، هرچند که فرزندان با آنان مقاربت هم نکرده باشند، اما مشروط بر این که این فرزندان، فرزندان باشند: «که از پشت شما باشند» یعنی: پسرخوانده‌های شما نباشند، پس زنان پسرخوانده‌های شما که از پشت غیر شما هستند، بر شما حرام نیستند، بر خلاف آنچه که در جاهلیت مرسوم بود.

«و» بر شما حرام شده است «این که جمع کنید میان دو خواهر» یعنی: ازدواج با خواهرزنتان پیش از آن که از وی با طلاق دادن یا مرگش جدا شوید، بر شما حرام شده است. همچنین جمع نمودن میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر یا دختر خواهر وی حرام است. البته قاعده کلی در این مورد این است: هر آن دو زن دارای قرابتی که اگر یکی از آنها را مذکر فرض کنیم؛ نکاح آن دیگری برایش حرام باشد، جمع کردن میان آنها در نکاح حرام است و این حرمت تا آن‌گاه باقی می‌ماند که یکی از آن دو در عقد مرد باشد. «مگر آنچه گذشته است» یعنی: خداوند ﷻ بر آنچه که از این نکاح‌های حرام قبل از نزول تحریم گذشته باشد، شما را مؤاخذه نمی‌کند. همچنین مسلمین اجماع دارند بر این که معنای فرموده حق تعالی: (حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ...) تا آخر آیه، این است که عمل جنسی با این گروه، چه از طریق نکاح و چه از طریق ملک یمین (تملک از طریق بردگی) حرام است و هر دو حرمت باهم برابر است و این حرمت در هر دو گروه ساری و جاری است.

پس آیه کریمه بر تحریم هفت کس از نسب دلالت می‌کند که عبارتند از:

- ۱ - مادر و مادر بزرگ‌ها، هرچند که در مرتبه‌های بالاتر قرار داشته باشند.
- ۲ - دختر و دختران فرزندان، هرچند که در مرتبه‌های پایین‌تر قرار داشته باشند.
- ۳ - خواهر.
- ۴ - عمه.
- ۵ - خاله.
- ۶ - دختر برادر.
- ۷ - دختر خواهر.

چنان‌که آیه کریمه بر تحریم شش کس از غیر نسب نیز دلالت دارد، که عبارتند از:

- ۱ - مادر رضاعی.

- ۲ - خواهر رضاعی. و مانند آن است تمام اصول و فروع زن شیرده.

- ۳ - دختران زنانی که با مادرانشان مقاربت انجام گرفته است.

- ۴ - زنان پسران.

- ۵ - جمع کردن میان دو خواهر، یا میان زن و عمه وی، یا میان زن و خاله وی، یا میان زن و دختر برادر و دختر خواهر وی^۱.

«بی‌گمان خداوند آمرزنده است» و آنچه را قبل از ابلاغ این تحریم‌ها گذشته است، بر شما می‌آمرزد «مهربان است» بر شما زیرا فقط کسانی را بر شما حرام ساخته که تحریم آنها رحمتی برای شماست و در تحریم آنها حکمت‌های بالغه‌ای وجود دارد که در دنیا و آخرت خویش از آنها مستفید و بهره‌مند می‌شوید.

^۱ تفصیل احکام محرمات را در کتابهای فقه بجوید.

﴿ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مَا تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۚ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرْضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٢٤﴾

«و زنان شوهردار بر شما حرام شده است» پس زن شوهردار برای غیر شوهر خویش حلال نیست، مگر این که از شوهر خویش جدا گردد و عده او سپری شود «به استثنای زنانی که مالک آنان شده‌اید» یعنی: کنیزانی را که به ملک یمین از دارحرب اسیر کرده‌اید - هرچند که در دارحرب شوهر هم داشته باشند و شوهرانشان در دارحرب باشند - بر شما حلالند، اما اگر مردی کنیز شوهرداری را خریداری کرد، کامجویی جنسی از آن کنیز برایش حلال نیست، مگر این که شوهرش از وی جدا گردد.

بعد از آن که حق تعالی محرمات نسبی و سببی را معرفی کرد، می‌فرماید: «این فریضه الهی است که بر شما مقرر شده است» یعنی: این حکمی است لازمی که تغییردادن آن بر کسی روا نیست، پس، از حدود مقرر وی بیرون نروید و به شریعت وی پایبند باشید «و بر شما سواى این محرمات» که در این آیات ذکر شد «حلال است، که طلب نکاح کنید به اموال خویش» یعنی: بر شما حلال است که با دادن مهریه از اموال حلال خویش، ازدواج با زنان یا کنیزانی را طلب کنید که خداوند تعالی آنها را بر شما حلال گردانیده است و مبادا با اموال خویش حرام راطلب کنید.

ذکر «اموال» در این مقام، دلیل بر آن است که نکاح جز به مهر صحت پیدا نمی‌کند و هرچند در هنگام عقد از مهر نام برده نشود، مهر واجب می‌گردد. آری! طلب نکاح کنید به اموال خویش «عفت طلب کنان» از آلوده شدن به زنا «نه شهوت رانان» یعنی: نه زناکنندگان. احسان: عفت طلبی و نگهداشت نفس از فروافتادن در حرام است. مسافح: از سفح است، سفح عبارت است از: ریختن آب منی در غیر جایگاه صحیح آن، که همانا فرج حلال زن باشد. یعنی: طلب نکاح شما با امواتان باید در حلال باشد، نه در زناکاری و حرام «پس کسی از زنان که از او بهره گرفتید» یعنی: با جماع و آمیزش جنسی به وسیله نکاح شرعی، از او برخوردار شدید «پس مهرشان را» که بر آن با هم

به توافق رسیده بودید «به عنوان فریضه‌ای به آنان بدهید» یعنی: مهر برای زنان از جانب خدای متعال مقرر شده است. بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، زنانی هستند که از آنان با نکاح متعه بهره گرفته می‌شود. یادآور می‌شویم که نکاح متعه در صدر اسلام مشروع بود و سپس منسوخ شد. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز خیبر از نکاح متعه و از خوردن گوشت خران اهلی، نهی کردند». «و بر شما در آنچه که با یک‌دیگر بعد از مهر مقرر به توافق رسیدید گناهی نیست» یعنی: اگر شما زنان و شوهران بعد از مقرر کردن مهر، با رضایت یک‌دیگر مهر را زیاد یا کم کنید، باکی بر شما نیست، چه زن حاضر شود که از مقدار مهر خویش کم نماید، یا کل آن را به شوهر خویش ببخشد و چه شوهر تصمیم بگیرد که بر مقدار مهر زن بیفزاید و یا هرگونه تصمیمی که درباره ادامه، یا از هم‌گسستن زندگی زناشویی خویش بگیرید «هر آینه الله دانای حکیم است» دانا و صاحب حکمت است در آنچه که آفریده و در احکامی که برای خلق خویش مشروع گردانیده است و از جمله در احکام مربوط به عقد نکاح که سبب حفظ نسب‌ها، بقای نسل و خوشبختی زن و مرد می‌شود.

قابل ذکر است که (محصنات) در قرآن کریم به سه معنی به کار رفته است:

۱ - زنان شوهردار - نظیر همین آیه.

۲ - زنان پاکدامن «نور/۴».

۳ - زنان آزاد (آیه بعدی).

وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنَ
 فَيَتِيكُمْ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَءَاتُوهُنَّ
 أَجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَفَّحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أَحْصَيْتُمْ فَإِنَّ أُتِيكُم
 بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَسَى الْعَمَلُ مِنْكُمْ وَأَنْ
 تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٥﴾

«و هرکس از شما که طول» یعنی: توانایی و امکانات مالی «نداشته باشد که» به وسیله آن «با زنان آزاد» و پاکدامن «مؤمن ازدواج کند، پس باید که از آنچه دست شما از کنیزان باایمان مالک شده است، نکاح کند» یعنی: برای چنین کسی رواست که کنیز مسلمانی را که در ملک دیگری غیر از خود وی است به نکاح گیرد. اما اگر توانایی مالی ازدواج با زن آزادی را داشت، ازدواج با کنیز بر وی حرام است. نکاح کنیز کتابی نیز جایز نیست و این رأی جمهور فقهاست. اما رأی احناف - که در ادامه همین آیه ذکر می‌شود - بر جایز بودن آن است. «و خدا به ایمان شما داناتر است» پس در صورت ضرورت، از ازدواج با کنیزان امتناع نورزید زیرا چه بسا که ایمان برخی از آنان، از ایمان برخی از زنان آزاد بهتر باشد. البته این قید، به این امر توجه می‌دهد که باید ظاهر ایمان آنان را پذیرفت «همه از یک دیگرید» زیرا همه شما - چه کنیز و چه آزاد - فرزندان آدم علیه السلام هستید. این تعبیر هشدار می‌دهد که نباید به نسبتها و حسبها فخر ورزید «پس کنیزان را با اجازه اهل آنان نکاح کنید» یعنی: با اجازه مالکان آنها. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که مالک کنیز، ولی او می‌باشد و ازدواج کنیز بدون اجازه وی صحیح نیست». «و مهرهایشان را به وجه معروف به آنان بدهید» یعنی: بر آن وجهی که در شرع و عرف نیکو، معروف و پسندیده است و چنان نباشد که به خاطر کنیز بودنشان، چیزی از مهرهایشان را از روی اهانت فروگذار نموده، یا در این امر به آنان زیان برسانید. و مالکان آنان مالک مهرهایشان نیز هستند «در حالی که عقیقه باشند» و پاکدامن «نه زناکار» یعنی: کنیزانی را به نکاح نگیرید که به طور علنی مرتکب زنا می‌گردند «و نه دوست پنهانی گیرنده» او زنی است که به طور پنهانی با فردی زنا می‌کند. یادآور می‌شویم که اعراب در جاهلیت زنای علنی را عیب می‌پنداشتند، اما گرفتن دوست پنهانی را عیب نمی‌شمردند. پس، خدای سبحان بدین گونه از به نکاح گرفتن و به نکاح دادن کنیزی که به طور آشکار، یا پنهانی به عمل زنا آلوده باشد، نهی کرد «آن‌گاه چون ازدواج کردند، اگر مرتکب فاحشه شدند» فاحشه: در اینجا عبارت از عمل زنا است «پس بر آنان نیمی از عقوبت زنان آزاد است» یعنی: چنان عقوبتی که تجزیه آن ممکن باشد و آن عبارت از: جلد (زدن

تازیانه) است، نه رجم زیرا رجم (سنگسار) نصف نمی‌شود. بنابراین، مجازات کنیزان زناکار پنجاه تازیانه است زیرا حد زناى زن آزاد غير محصنه (شوهرنکرده) صد تازیانه می‌باشد.

امام شافعی می‌گوید: «مسلمانان اتفاق نظر دارند بر این که اگر برده مرتکب زناشد، بر وی رجمی نیست، به دلیل همین آیه که مجازاتشان را نصف مجازات زنان آزاد گردانیده است». از قید (اذا احصن: در صورتی که ازدواج کرده باشند) دانسته می‌شود که: اگر کنیزی زنا کرد که ازدواج نکرده بود، حدی بر وی نیست بنابراین، ابن عباس رضی الله عنهما بر آن است که بر چنین کنیزی حد جاری نمی‌شود، بلکه فقط به منظور تأدیب مورد لت و کوب قرار می‌گیرد. اما جمهور علما بر آنند که حد بر کنیز ازدواج نکرده‌ای نیز که مرتکب زنا گردد، جاری می‌شود. «این» ازدواج با کنیزکان مملوک «برای کسی از شما» رخصت است «که از آرایش گناه بیم دارد» به دلیل این که تمکنی ندارد تا با ازدواج با زن آزاد، عطش شهوت خویش را فرو نشاند. عنت: مشقت و زیان و ترس از درافتادن در گناه است. اما امام ابوحنیفه و یارانشان - برخلاف رأی جمهور - در جایز بودن نکاح کنیزان، ترس از آلوده شدن به گناه و عدم توان مالی بر ازدواج با زنان آزاد را شرط نکرده‌اند، بلکه گفته‌اند: هر گاه مرد با زن آزادی در حال ازدواج نبود، نکاح کنیز مؤمن و کتابی برایش جواز دارد، چه قدرت مالی ازدواج با زن آزادی را داشته باشد، چه نداشته باشد و چه از آرایش به گناه بیم داشته باشد، چه نداشته باشد زیرا مراد از آیه: (وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ) «مائده/۵» زنان پاکدامن‌اند و این معنی عام است در زنان آزاد و غیرآزاد. «و صبر کردن» از نکاح کنیزان «برای شما بهتر است» از نکاح با آنان زیرا نکاح با آنان به برده ساختن فرزند، خوارساختن نفس و کاستی مقام و منزلت شخص می‌انجامد «و خداوند آمرزنده مهربان است» لغزش‌های شما را می‌آمرزد و آنچه را که سبب مشقت است، به رحمت خویش از شما دور می‌گرداند.

يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنْنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ



«خداوند می خواهد» احکام خویش را «برای شما بیان کند» و آنچه را که از اعمال نیک و مصالح شما بر شما پنهان است، برایتان روشن سازد «و شما را به سیره و سنت پیشینیان» یعنی: انبیای گذشته و پیروان صالح ایشان «راهبر شود» تا به سنتهای حسنه آنان اقتدا کنید «و» نیز می خواهد تا «از شما در گذرد» یعنی: بر شما به رحمت بازگردد و به شما توفیق عطا فرماید تا از آن مخالفت‌هایی که داشتید، توبه کنید و از همین روست که به شما در ازدواج با کنیزان رخصت داد «و الله دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان خویش، صاحب حکمت است در آنچه که برایشان مشروع گردانیده است.

وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ يَمِيلُوا مَيْلًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾

«و خدا می خواهد که بر شما به رحمت بازگردد» و از شما درگذرد. این تأکیدی است بر (ویتوب علیکم) در آیه قبل و تکرار آن به سبب ذکر کسانی است که در مقابل این توبه قرار دارند: «و آنان که پیروی شهوات را می کنند» که عبارتند از: زناکاران از کفار و فجار «می خواهند که میل کنید» به سوی راه و روش فسادآلود آنان و میل کنید از راه میانه به سوی راه ستم، از حق به سوی باطل و کجروی پیشه کنید به «کجروی بزرگ» یعنی: می خواهند که بدون در نظر داشت هیچ قید و بند شرعی، بدکاریهای آنان را انجام دهید زیرا زناکاران فقط به فکر شهوت‌رانی خود هستند، بی آن که در عواقب امور، یا در حلال و حرام خداوند عز وجله بنگرند. مراد از شهوات در اینجا: فقط آن خواهشهایی است که شرع شریف آنها را حرام نموده، نه آنچه که در شریعت حلال است.

يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا ﴿٤٨﴾

«خداوند می‌خواهد که سبک کند از شما» بار شما را در امر قوانین و اوامر و نواهی خود، به همین جهت برای شما نکاح کنیزان و غیر آن از آسان‌گیری‌های دیگر را رخصت داده است «و انسان ضعیف آفریده شده است» در برابر شهوات، پس ناتوان است از این که بر نفس خویش چیره شده و بر شهوت سرکش خویش مهاربزند و در برابر آن مقاومت کند، از همین روست که خداوند عز وجل خواسته است تا بر این موجود ضعیف آسان گرفته و بسیاری از امور را بر او مباح گرداند، چنان‌که در این آیات روشن ساخته است.

سیاق آیه کریمه می‌رساند که این ضعف، ناظر بر ضعف انسان در برابر زنان است، به همین جهت، حق تعالی دایره را برای وی در امر زنان فراخ گردانید. و کعب می‌گوید: «در امر زنان، عقل مرد از سر وی می‌پرد».

يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِإِلْطِإٍ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٢١﴾

«ای مؤمنان! اموال خود را در میان خود به ناحق نخورید» یعنی: به شیوه‌ای که شریعت آن را مباح نگردانیده؛ همچون دزدی، خیانت، زورگیری، قمار، معاملات ربوی و امثال آن. تفسیر نظیر این آیه، در سوره بقره «آیه ۱۸۸» گذشت «مگر آن که تجارتی باشد» تجارت: دادوستد با معامله خرید و فروش است. حق تعالی مخصوصاً از تجارت یاد کرد، نه از سایر انواع دادوستدها زیرا دادوستد از طریق خرید و فروش، اکثر و اغلب دادوستدها را تشکیل می‌دهد. آری! تجارتی باشد «به تراضی خودتان» تراضی: عبارت از آگاهی هر یک از خریدار و فروشنده است از آنچه که می‌گیرد - بدون غش زدن یا پنهان کردن عیب جنس یا پول - و سپس جدا شدن آنهاست بعد از معامله به توافق و رضایت. و قبل از جدا شدن آن دو خیار (اختیار) فسخ معامله پابرجاست که اصطلاحاً آن را «خیار مجلس» می‌نامند. اما احناف بر آنند که: چون طرفین معامله، عقد را با توافق و رضایت بستند، آن معامله جایز است، هر چند که از محل عقد متفرق هم

نشده باشند. همچنان از نظر احناف؛ آیه کریمه بر جواز دادوستد دست به دست (بیع به تعاطی) دلالت می‌کند، اما شافعی‌ها آن را جایز نمی‌دانند «و خود را نکشید» یعنی: ای مسلمین! بعضی از شما بعضی دیگر را نکشید، مگر به سببی که شرع شریف آن را به رسمیت شناخته باشد و خودکشی نیز نکنید.

نسفی در تفسیر این نهی، پنج مورد را ذکر کرده که همه آنها حرامند:

۱ - نکشید کسی را که از جنس شماست از مؤمنان؛ زیرا مؤمنان همه چون یک‌تن‌اند.
۲ - هیچ کس نباید خودکشی کند، یعنی نباید به وسیله‌ای از وسایل خودکشی انتحار نماید.

۳ - نباید با ستم نمودن به یک‌دیگر در اموال، همدیگر را بکشید زیرا کسی که بر دیگری ستم می‌کند، چنان است که خودش را نابود می‌سازد.

۴ - از هواهای نفستان پیروی نکنید، که در آن صورت خود را به هلاکت افکنده‌اید.

۵ - مرتکب عملی نشوید که موجب قتل گردد.

در حدیث شریف آمده است: «هرکس خودش را با کارد و آهنی بکشد، روز قیامت کاردش در دست اوست و شکم خویش را در آتش جهنم با آن می‌درد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس به وسیله سمی خودکشی کند، سم وی در دست وی است و آن را در آتش جهنم جرعه‌جرعه می‌نوشد - در آن جاودان و ابدی است و هرکس خود را از کوهی فرو افکند و بکشد، او در آتش جهنم فروافکنده شده است - در آن جاودان و ابدی است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هرکس خود را به چیزی بکشد، به وسیله همان چیز در روز قیامت عذاب می‌شود». «بی‌گمان خداوند نسبت به شما مهربان است» و از رحمت وی به شماست که شما را به اموری متوجه و متنبه ساخته که سبب صیانت اموال و بقای ابدان شماست، در حالی که امت‌هایی چون بنی اسرائیل را در امر توبه، به خودکشی مکلف ساخت.

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدْوَانًا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾

«و هرکس چنین کند» یعنی: مال مردم را به ناروا بخورد، یا مرتکب قتل خود یا دیگران شود، «از روی تجاوز و ستم» یعنی: در حالی که قصد و مرام وی در این اعمال، تجاوز و ارتکاب ناروا - چون گرفتن مال دیگران به جور و چپاول، یاغصب و زورگیری، کشتن دیگران به غیر خطا و در غیرقصاص یا ارتداد، یا اجرانمودن حد - باشد، «پس به زودی وی را در آتشی» عظیم و مخصوص «درمی آوریم و این کار» یعنی: درآوردن او به آتش «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز نمی تواند حق تعالی را ناتوان سازد.

إِنْ جَاءَكُمْ كِبَائِرٌ مِنْهُمْ فَغَنِّمْ عَنْهُمْ مَا يُغْنِيهِمْ مِنْ جُنَاحِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

«اگر از کبائر منهایت پرهیز کنید» یعنی: اگر از گناهان کبیره ای که حق تعالی شما را از آنها نهی کرده است، دوری کنید «از شما سیئات شما را» یعنی: گناهان صغیره شما را «نابود می سازیم و شما را به جایگاهی ارجمند درمی آوریم» یعنی: به جایگاهی شایسته، نیکو و دلخواه، که بهشت برین است. خاطر نشان می شود که احادیث در باب گناهان کبیره بسیار است، که بعضی از این احادیث آنها را به هفت گناه و بعضی به کمتر از آن محدود ساخته اند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از هفت چیز هلاک کننده پرهیزید»، در این اثنا از ایشان سؤال شد که این هفت چیز هلاک کننده چیست؟ فرمودند: «الشرك بالله، و قتل النفس التي حرم الله إلا بالحق، والسحر، وأكل الربا، وأكل مال اليتيم، والتولي يوم الزحف، وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات»: این هفت چیز عبارتند از: شرک به خدا ﷻ، کشتن نفسی که خداوند متعال کشتن آن را حرام گردانیده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن در روز جنگ و تهمت زدن به زنان پاکدامن مؤمنی که از آن اتهام به دور و بی خبرند». لیکن ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «گناهان کبیره از هفت به هفتاد نزدیکتر است». هم او می گوید: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند ﷻ آن را به

آتش، یا غضب، یا لعنت، یا عذاب خویش ختم کرده باشد». امام شمس‌الدین ذهبی نیز در باب کبائر کتابی نوشته و در آن هفتاد گناه کبیره را بر شمرده است.

وَلَا تَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۳۲﴾

از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: ام سلمه گفت؛ یارسول‌الله! مردان به جهاد می‌روند و ما نمی‌رویم و نیز برای ما نصف میراث است؟ همان بود که خدای عزوجل نازل کرد: «و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر بعضی برتری بخشیده است، آرزو نکنید» اما جایز است که شخص آرزو کند تا حال وی مانند حال رفیقش باشد، بی آن که در آرزوی زوال این حال از رفیقش باشد «مردان از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای دارند و زنان نیز از آنچه حاصل کرده‌اند بهره‌ای» پس خداوند عز وجل به حسب اقتضای اراده و حکمت خویش، برای هریک از دو گروه بهره‌ای از کار و کردارشان قرار داده‌است که آنان را در برابر آن جزای مناسب می‌دهد «و فضل خدا را از وی درخواست کنید» یعنی: بجای این که به تمنا و آرزوی نعمت و مقام این و آن مشغول شوید، خود کار و تلاش کنید و از خداوند عز وجل خواهان خیر و فضل وی گردید زیرا فضل او گسترده و فراگیر است و از آن به شما ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سلوا الله من فضله، فإن الله يحب أن يسأل، وإن أفضل العبادة انتظار الفرج: از فضل خداوند درخواست کنید زیرا حق تعالی دوست دارد که مورد درخواست قرار بگیرد و بهترین عبادت انتظار گشایش است». «بی‌گمان خدا به هر چیزی داناست» پس فضل و بخشش وی از روی علم است و چون مورد درخواست قرار گیرد، آن را می‌داند، لذا بر خدای سبحان درکار، یا حکمی از افعال و احکام وی اعتراض نکنید.

وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ^١ وَالَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَتَأْتُوهُمْ
نَصِيْبُهُمْ^٢ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا^٣

«و برای هر یک» از شما، یا برای هر مالی «از آنچه پدر و مادر و خویشاوندان نزدیک بجا گذاشته‌اند، میراث برانی قرار داده‌ایم» که آن مال را احراز می‌کنند. موالی: نزدیکان ارث بر انسان هستند که به میراث وی نزدیک شده آن را مالک می‌شوند «و کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید، نصیبشان را به ایشان بدهید» مراد نزدیکان و دوستان هم‌پیمانی هستند که اصطلاحاً آنان را «موالی موالاه» می‌نامند.

در جاهلیت رسم بر آن بود که هم‌پیمانان از یک‌دیگر ارث می‌بردند، بدین‌سان که مردی با مرد دیگری پیمان دوستی می‌بست و به او می‌گفت: تو از من میراث می‌بری و من از تو! این رسم کهن، در دوران جاهلیت و در آغاز اسلام نیز پابرجا بود، سپس با آیه: (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ): (خویشاوندان نسبت به یک‌دیگر از دیگران در کتاب خدا سزاوارترند) «انفال/۷۵» منسوخ گردید و برای هم‌پیمان فقط وصیت و نیکوکاری باقی ماند، به دلیل این فرموده حق تعالی: (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَيَّ أُولِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا): (مگر آن که بخواهید به دوستان خود (وصیت یا) احسانی بکنید) «احزاب/۶».

ولی در نزد احناف، حکم این آیه منسوخ نیست و اگر کسی با دیگری عقد «موالاه» بست، از وی میراث می‌برد، اما بعد از صاحبان فروض (سهم بران) و بعد از عصبه^۱ و ذوی‌الارحام. پس تفسیر آیه کریمه نیز از نظر احناف چنین است: چون مرد یا زنی مسلمان شد و وارثی نداشت، از قوم عرب نبود و برده‌آزاد شده هم نبود، می‌تواند به شخص مسلمان عربی بگوید که: با تو براین شرط پیمان دوستی می‌بندم که اگر جنایت کردم، بجای من دیه بدهی و اگر مردم از من میراث بری! و آن دیگری هم بگوید: پذیرفتم! پس در این صورت عقد «موالاه» منعقد گردیده و آن شخص عرب از هم‌پیمان خود میراث می‌برد؛ در صورتی که کسی از اصحاب فروض، عصبه، یا

^۱ عصبه: نزدیکان انسان اند از جهت پدر و بی. آنان را عصبه نامیدند زیرا به شخص احاطه می‌کنند و او به سبب ایشان نیرو می‌گیرد و از حمایت و پشتیبانی ایشان برخوردار می‌گردد. لسان‌العرب.

خویشاوندان شخص هم‌پیمانانش که از او در ارث ذی‌حق‌ترند، وجود نداشت «همانا خداوند همواره بر هر چیزی گواه است» و او دانای آشکار و نهان می‌باشد بنابراین، بر عقدها و معاملات شما نیز گواه است، پس به تعهدات خود در قبال همدیگر وفا کنید. این فرموده حق تعالی بلیغ‌ترین مژده و هشدار است زیرا وقتی خداوند عَلَّمَ بر پیمانهای ما گواه باشد، ما را در برابر وفا به آنها پاداش داده و در برابر پیمان‌شکنی مجازات می‌کند.

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ
فَالصَّالِحَاتُ قَنِينَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّيْنُ نَافُونَ نُسُوزَهُنَّ فِعْزُهُنَّ
وَأَهْبُرُهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ إِنِ اطَّعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ
عَلِيمًا كَبِيرًا ﴿٢٤﴾

«مردان بر زنان قیام‌اند» ابن‌کثیر در تفسیر (قومون...) می‌گوید: «یعنی: مرد رئیس زن، بزرگ و حاکم او و مؤدب اوست - اگر کثروی پیشه کرد - بنابراین، بر زنان است تا از مردان در امور پسندیده و معروفی که به ایشان دستور می‌دهند، اطاعت کنند». این ریاست مرد بر زن «به سبب آن است که الله برخی آدمیان را بر برخی برتری داده است» یعنی: مردان به خاطر آن مستحق این مزیت شدند که خدای عزوجل ایشان را به اوصافی در عقل و جسمشان بر زنان برتری بخشیده است تا بدانجا که از میان آنان خلفا و حکام و امرا و جهادگران برمی‌خیزند. همچنان فضیلت مردان بر زنان در امور دیگری است که زنان در آن امور، شایستگی و توانایی کاملی ندارند، چون کامل بودن روزه و نماز مردان و چون نبوت، خلافت، امامت، اذان، خطبه، جماعت، جمعه، گواهی در حدود و قصاص، مالک بودن نکاح و طلاق و ثابت شدن نسب از آنان. این سبب اول «قوامیت» مردان بر زنان بود، سبب دوم این است: «و نیز به سبب آن که مردان از اموال خویش» بر زنان «خرج کردند» و می‌کنند. یعنی: مهر و نفقه بر دوش مردان است. این آیه، دلیل وجوب پرداخت نفقه زنان از سوی مردان می‌باشد.

اما در عصر حاضر، برخی از مردم کوتاه‌نظر و سطحی بین، قضیه «قوامت» مرد بر زن را به معارضه کشانده و به این استدلال واهی تکیه می‌کنند که در برخی از دولتها، زنان به ریاست و حاکمیت رسیده و اعتبار و جایگاه بلندی را احراز نموده‌اند. پاسخ این است که: قاعدتا در چنان احوال و اوضاعی، نتایج برآمده از حاکمیت زنان را باید - نه فقط در کوتاه‌مدت، بلکه در کوتاه مدت و بلندمدت هر دو - مورد ارزیابی قرار داد و آن‌گاه قضاوت کرد. «پس زنان شایسته» و نیکوکار، «فرمانبردارند» برای خدا عز وجل و برای شوهرانشان و برپا دارنده حقوقی هستند که رعایت آن برای آنها واجب است؛ اعم از حقوق خدا عز وجل و حقوق شوهرانشان «و نگاه‌دارنده‌اند واجب غیابت را» یعنی: هر آنچه را که حفظ آن در هنگام غیاب شوهرانشان بر آنان واجب است، حفظ می‌کنند، از جمله: حفظ و نگاه‌داشت نفس خویش، حفظ پاکدامنی خویش و حفظ فرزندان شوهر و خانه و اموال و اسرار وی. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بهترین زنان، زنی است که چون به سوی وی بنگری، تو را شاد سازد و چون به وی دستور دهی، از تو فرمان برد و چون از وی غایب شوی، تو را حفظ کند در نفس خویش و مال تو». بلی! زنان شایسته نگهدارنده این امورند «به نگاه‌داشت‌الله» یعنی: حفظ و نگهداری امور فوق در غیاب شوهر از سوی زنان، به سبب حفظ الهی و یاری و توفیق وی است «و زنانی را که از نشوزتشان بیم دارید» نشوز: سرکشی و نافرمانی و برتری‌جویی بر شوهر است. اعراب می‌گویند: «نشزت المرأه: زن بر شوهرش گردنکشی کرد»، یعنی از امرش اطاعت نکرد، از تمکین (مباشرت جنسی) در برابر وی بدون عذری سر باز زد، بدون اجازه شوهرش از خانه بیرون رفت و مانند این از امور «پس» در برخورد با چنین زنان ناشزه‌ای، نخست «پندشان دهید» یعنی: آنچه را که خدای عزوجل بر عهده آنان نهاده است؛ از اطاعت شوهر، حسن معاشرت و دیگر واجبات ذمه آنان رابه یادشان آورید و نصیحتشان کرده به پذیرش این امور ترغیب و از عواقب سرکشی و نشوزت بیمشان دهید. و این اولین راه حل است.

در حدیث شریف آمده است: «اگر من کسی را دستوردهنده می‌بودم که برای کسی سجده کند، بی‌گمان زن را دستور می‌دادم که برای شوهرش سجده کند - به سبب حق

بزرگی که شوهر بر ذمه وی دارد». «و سپس» دومین راه حل این است که: «آنان را در خوابگاهها ترک کنید» یعنی: از خوابگاههایشان دوری کنید و آنان را در زیر روانداز (لحاف) خویش جای ندهید. این تعبیر، کنایه از عدم آمیزش جنسی با آنان است. بعضی گفته‌اند: دوری‌گزیدن در خوابگاه آن است که شوهر در بستر خواب به وی پشت کند «و» اگر این هم تأثیر نکرد، پس سومین راه حل این است که: «آنان را بزنید» چنان زدن که به قصد تأدیب و اصلاحشان باشد، نه زدن سخت و گزنده و آزاردهنده. خاطر نشان می‌شود که سنت رسول اکرم ﷺ این زدن را مقید به آن نموده است که با نرمی و ملایمت باشد، به طوری که به نقص عضوی در وی نینجامد و اثری از خود بر جای نگذارد «پس اگر از شما اطاعت کردند» چنان که باید و شاید و سرکشی و نشوز را فرو گذاشتند «دیگر بر آنها هیچ راهی را نجوید» به چیزی از گفتار، یا کرداری که آنان را ناخوش آید، پس آنان را به عشق‌ورزی و محبت نسبت به خود مجبور و مکلف نگردانید، که این در اختیارشان نیست، لذا بهانه‌جویی و زیاده‌روی نکنید «بی‌گمان خدا بلند مرتبه بزرگ است» پس بدانید که قدرت خداوند ﷻ بر شما بزرگتر از قدرت شما بر زنانان می‌باشد بنابراین، بر آنان ستم نکنید و قدرت خدای متعال را بر خود به‌یاد آورید زیرا قدرت او فوق همه قدرتهاست.

وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْعَثُوا حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ. وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٥﴾

این حالت اول بود که نشوز و نفور و ناسازگاری در آن از سوی زن است. اینک حالت دوم را در این آیه بیان می‌کند: «و» ای اولیای امور و ای قضات و حکام شرع! «اگر از بالا گرفتن اختلاف میان آنان» یعنی: میان زن و شوهر «بیمناک بودید، پس بفرستید» به‌سوی زن و شوهر «داوری از خانواده مرد و داوری از خانواده زن را» چنان داورانی را که از نظر عقل و دین و انصاف، به حکمیت و داوری میان آن دو شایستگی داشته باشند. در اینجا خداوند متعال مشخص می‌سازد که داوران باید از خانواده و خویشان مرد و زن باشند، چرا که خانواده مرد و زن، به احوال آنان آشناتر، رازهای

خصوصی و محرم آنان را نگه‌دارنده‌تر و بر ایجاد فضای صلح و سازگاری میان آن دو و سامان‌یافتن مجدد کار و بار زندگی مشترکشان مشتاق‌ترند. البته تعیین داوران فقط در زمانی است که روابط میان زن و شوهر، به‌گونه‌ای پیچیده و نابسامان باشد که طرف ناحق در میان آنها مشخص‌نگردد، اما اگر طرف ناحق شناخته شده بود، در این حالت، حق طرف دیگر قطعاً از وی گرفته می‌شود.

آری! بر داوران است که کوشش مقدورشان را در اصلاح میان زن و شوهر به خرج دهند، پس اگر بر این اصلاح قادر بودند، به مقتضای آن حکم می‌کنند، به این ترتیب که در صورت مقصر بودن مرد؛ وی را از آزار زنش بازداشته و در عین حال وی را به پرداخت نفقه ملزم می‌کنند. و اگر زن مقصر بود؛ مانع انفاق بر وی می‌شوند. یا مانند این از فیصله‌هایی که بعد از بررسی مشکلات میان آن‌دو، در کار داوری خویش اعمال می‌نمایند. ولی اگر اصلاح میان زن و شوهر از توان داوران خارج بود و آنها در نتیجه‌گیری‌شان به این حقیقت رسیدند که دیگر ادامه این زندگی مشترک به‌طور سالم و طبیعی آن ممکن نیست و باید آن‌دو از هم جدا شوند، در این صورت، می‌توانند میان آنها دوری و جدایی افکنند.

علما اجماع دارند بر این که فیصله داوران در امر جمع‌نمودن میان زن و شوهر نافذ است. ولی فیصله آنها در تفریق و جدایی‌افکندن، به نزد جمهور علما نافذ، اما از نظر احناف نافذ نیست زیرا احناف برآنند که داوران صلاحیت جمع‌کردن را دارند، نه صلاحیت جدایی‌افکندن را و در صورتی که قادر به جمع‌کردن و ایجاد سازش و تفاهم میان آن دو نبودند، قضیه را به قاضی ارجاع دهند، لذا تفریق میان آن‌دو، جز به حکم قاضی انجام نمی‌گیرد. «اگر داوران اصلاح» میان زن و شوهر «را بخواهند» و نیت آنها در این مورد، نیتی صادقانه و دلسوزانه باشد «خداوند میان آن‌دو» یعنی: میان زن و شوهر «سازگاری می‌دهد» تا به الفت و حسن‌معاشرت بازگشته و به زندگی مشترکشان سروسامانی دوباره بدهند. اما اگر داوران در کار داوری‌شان با یک‌دیگر اختلاف کردند، حکم آنها - به اجماع علما - نافذ نیست «هرآینه خداوند دانا و آگاه

است» داناست به اراده داوران و آگاه است به کسی - از زن یا شوهر - که ستمگر می باشد.

❖ **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ
اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا ﴿٣٦﴾**

«و خدا را پرستید و چیزی را با او شریک نگردانید» در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به معاذبن جبل رضی الله عنه فرمودند: «آیا می دانی که حق خداوند جل جلاله بر بندگان چیست؟ معاذ گفت: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: این که او را پرستند و چیزی را با او شریک نیاورند. سپس فرمودند: آیا می دانی که اگر این کار را کردند، حق بندگان بر خدا جل جلاله چیست؟ حق آنان این است که ایشان را عذاب نکند». پس اولین امر و اولین فریضه؛ همانا معرفت خداوند متعال، خواندن وی به یگانگی، طاعت وی، و عدم شرک آوردن به وی در شأن الوهیت و ربوبیت وی است «و به پدر و مادر احسان کنید» در سخن و عمل و انفاق بر آنان در هنگام نیازشان «و به خویشان و یتیمان و مسکینان» نیز احسان کنید. تفسیر آن در سوره بقره «آیه/ ۱۷۷» گذشت «و به همسایه خویشاوند» نیز احسان کنید. او کسی است که به همراه همسایگی در مسکن، به انسان نزدیکی نسبی نیز داشته باشد. یا مراد از: (وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ) همسایه نزدیک و دیوار به دیوار است. «و به همسایه بیگانه» یعنی: بیگانه و اجنبی، یا همسایه دور نیز احسان کنید. بعضی گفته اند: مراد از آن، همسایه یهودی و نصرانی است. خاطرنشان می شود که حق همسایه به حسب نزدیکی و دوری منزل وی تفاوت پیدا می کند، پس به هراندازه که منزلش دورتر باشد؛ حق وی هم ضعیف تر می شود و به هراندازه که منزلش نزدیکتر باشد، حق وی هم قوی تر می شود. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره حق همسایه فرمودند: «جبرئیل پیوسته به من درباره همسایه سفارش می کرد تا بدانجا که گمان بردم؛ همسایه از همسایه ارث می برد».

«و» احسان کنید «به هم‌نشین در پهلو نشسته» یعنی: به همسر، به رفیق سفر و به رفیق اقامت در تحصیل علم، یا آموزش صنعت، یا انجام تجارت، یا مانند اینها «و» احسان کنید به «ابن السبیل» یعنی: به مسافری که به‌طور گذرا از نزد شما می‌گذرد، پس بر مقیم است تا به مسافر احسان کند. سبیل: یعنی: راه. بعضی گفته‌اند: مراد از آن، مسافر در راه‌مانده‌ای است که توشه راهش تمام شده باشد. به قولی دیگر: مراد از آن میهمان است «و» احسان کنید «به آن کسی که دست شما مالک وی شده» و ایشان غلامان و کنیزان اند، چنان‌که رسول خدا ﷺ دستور دادند که غلامان و کنیزان باید از همان غذایی اطعام شوند که مالک آنان می‌خورد و از همان لباسی پوشانده شوند که مالک آنان می‌پوشد. همچنین در حدیث شریف آمده است: «برده مستحق غذا و پوشاک خویش است و از کار جز به حد توان خود مکلف ساخته نشود». «هرآینه الله دوست ندارد کسی را که مختال» یعنی: متکبر و بی‌پروا و بی‌ملاحظه باشد بر مردم و بر همسایگان خویش «و فخر فروش باشد» فخر: خود ستایی، برشمردن مناقب و افتخارات خویش و گردن‌فرازی و خود بزرگ‌نمایی است. اما اگر کسی نعمت‌های حق تعالی را بر خود به منظور اعتراف به فضل وی، برشمرد، او شکرگزار است و به واجب شکر حق تعالی قیام ورزیده، لذا سزاوار نکوهش نیست - چنان‌که در آیه بعد آمده است.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٣٧﴾

همچنان خداوند متعال دوست ندارد: «همان کسانی را که بخل می‌ورزند» در آنچه که در دست دارند و بنابراین، از ادای حقوق خود سرباز می‌زنند «و مردمان را به بخل می‌فرمایند» گویی آنان از جود و سخاوت دیگران در مال و دارایی‌شان نیز احساس انزجار و دلتنگی می‌کنند! و این نهایت خست و پستی و حماقت و نادانی و بی‌حیایی و اوج زشتی و فرومایه‌گی طبع است «و» همان کسانی که «آنچه را خداوند از فضل خویش بدانها ارزانی داشته، پوشیده می‌دارند» یعنی: به فقر و مسکنت تظاهر می‌کنند

تا نیازمندان به برخورداری هایشان پی نبرند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند جَلَّ جَلَالُهُ چون بر بنده‌ای نعمتی می‌دهد، دوست دارد که اثر آن نعمت بر وی هویدا گردد». «و برای کافران عذابی خوارکننده آماده کرده‌ایم» که به وسیله آن در آخرت خوار و بی‌مقدارشان می‌گردانیم.

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ

لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا ﴿٣٨﴾

«و» حق تعالی دوست ندارد «کسانی را که اموالشان را برای نمایش، پیش چشم مردمان می‌بخشند» و می‌خواهند به مردم چنین وانمود کنند که سخی و بخشنده‌اند تا به کرم و دهش مشهور شده و میان مردم به آن فخر و مباهات ورزند. و آنان منافقان یا کافران‌اند، به دلیل این جمله: «و به الله و روز قیامت، معتقد نیستند. و هر که شیطان قرین او باشد» قرین: یار و همنشین است «پس وی چه بدهمدمی است» زیرا شیطان همدمش را به ورطه‌های هلاک درافکنده، او را به بخل، فخرفروشی، خودستایی و بخشش مال با هدف نمایش و ریا و شهرت دستور می‌دهد و با این کار از پاداش انفاق مال در راه حق محرومش گردانیده و درعین حال با انفاق مال وی در راه باطل، مالش را نیز بر وی تلف می‌گرداند، پس رفیق و همدمی این چنین، بسیار بدهمدمی است! در حدیث شریف آمده است: «صاحب مالی که مالش را به خاطر آن انفاق و صدقه می‌کند تا به او گفته شود که: فلان فردی بخشنده است، در زمره اولین سه تنی است که آتش در روز قیامت بر آنان شعله‌ور می‌شود».

وَمَا ذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا ﴿٣٩﴾

«و اگر به خدا و روز بازپسین ایمان می‌آوردند و از آنچه خدا به آنان روزی داده، انفاق می‌کردند، چه زیانی برایشان داشت ؟ و خدا به» کار و کردار «آنان داناست» و آنان را به حالشان رها نمی‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِن تَكَ حَسَنَةً يُّضْعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

«و هر آینه خداوند به وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند» ذره: واحد «ذر» است و ذر عبارت است از: مورچه بسیار ریز و کوچک. بعضی گفته‌اند: هر جزء از اجزای غبار و گرد، یک ذره است. امروزه به یک واحد اتم که با چشم عادی دیده نمی‌شود، نیز «ذره» می‌گویند. یعنی: خداوند ﷻ از ثواب اعمالشان چیزی کم نمی‌کند و در عذاب گناهانشان هموزن ذره‌ای نمی‌افزاید، چه رسد به مافوق آن. در حدیث شریف طولانی شفاعت آمده است: «... آن‌گاه خدای عزوجل خطاب به فرشتگان می‌فرماید: برگردید و کسی را که در قلب وی به اندازه همسنگ دانه‌سپندی از ایمان یافتید، از دوزخ بیرون آورید». در روایت دیگری آمده است: «به مقدار پایین‌ترین پایین‌ترین هموزن ذره‌ای از ایمان... پس فرشتگان خلقی بسیار را از دوزخ بیرون می‌آورند». آن‌گاه راوی حدیث فرمود: اگر می‌خواهید آیه: (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) را بخوانید.

«و اگر آن» ذره «عمل نیکی باشد، دوچندانش می‌کند» به مراتب بسیار و آن راچند و چندین برابر مضاعف می‌سازد، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند پاداش یک حسنه را به دوهزار برابر مضاعف می‌گرداند». اما حق تعالی کیفر گناه و بدی را دوچندان نمی‌سازد «و از نزد خویش پاداشی بزرگ می‌بخشد» به صاحبان اعمال نیک.

فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَٰئِلَةٍ شَهِيدًا ﴿٤١﴾

«پس حالشان چگونه باشد آن‌گاه که از هر امتی گواهی آوریم؟» یعنی: حال و روز این کافران چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی علیه آنان گواهی به میدان آوریم؟ البته این گواهان از کسانی هستند که آنها را به‌سوی خدای عزوجل فراخوانده و عهد الهی را به آنان یادآوری کرده‌اند، اما آنان در پاسخ، راه انکار و اعراض را در پیش گرفته‌اند. پس گواهان، انبیای عظام: اند که در روز قیامت برامتهایشان گواهی می‌دهند «و تو را بر آنان گواه آوریم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو رابر کسانی که پیام الهی را به آنان ابلاغ کرده‌ای، گواه می‌آوریم تا بر مؤمنان به‌ایمانشان، بر کافران به کفرشان و بر

منافقان به نفاقشان گواهی دهی. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: «بر من قرآن بخوان! گفتم: یا رسول ا، من بر شما قرآن بخوانم درحالی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمودند: آری! من دوست دارم که قرآن را از دیگران بشنوم. پس سوره «نساء» را خواندم تا چون به این آیه رسیدم: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) ﴿٤١﴾ فرمودند: دیگر کافی است. در این اثنا متوجه شدم که چشمان آن حضرت صلی الله علیه و آله از اشک لبریز شده است».

يَوْمَ يَذُودُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَعَصُوا الرَّسُولَ لَوْ سَوَىٰ بِهِمُ الْأَرْضَ وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ حَدِيثًا ﴿٤٢﴾

«آن روز، آنان که کفر ورزیده‌اند و از پیامبر نافرمانی کرده‌اند، آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بر آنان هموار گردد» یعنی: آرزو می‌کنند که ای کاش زمین بشکافد و آنان در آن فرو روند، سپس خاک بر آنان به همان شکل اول خود هموار گردد و هیچ نام و نشانی از آنان باقی نماند تا به مکافات عمل خویش دچار نشوند «و نمی‌توانند هیچ سخنی را از خداوند پنهان کنند» بلکه رازهایشان همه بر وی آشکار و ارائه شده است و سخنانی که در میان خویش ردوبدل کرده‌اند، به نزد وی معلوم است و بر نهان کردن آن از آن رو توانا نیستند که اندامهایشان بر ضدشان گواهی می‌دهد.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ وَلَا جُنُبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَايِبِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٤٣﴾

از علی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: عبدالرحمن بن عوف میهمانی‌ای ترتیب داد و برای ما غذایی آماده کرد و شرابمان نوشانید، پس شراب در ما اثر کرد و چون موقع نماز فرا رسید، فلان... را در نماز امام ساختند و او سوره (قل یا ایها الکافرون) را این چنین خواند: (قل یا ایها الکافرون، ما

أعبد ما تعبدون ونحن نعبد ما تعبدون! پس خداوند عز وجل نازل فرمود: **«ای مؤمنان! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید»** یعنی: در حال مستی نماز نخوانید، یا در این حال به مساجد داخل نشوید **«تا زمانی که بدانید چه می‌گویید»** یعنی: تا آن‌گاه که اثر سکر و مستی از شما برطرف شود و بدانید که چه می‌گویید زیرا شخص مست نمی‌داند که چه می‌گوید. این خود می‌رساند که هدف عبادت، فقط با آن عبادتی برآورده می‌شود که عبادتی خاشعانه باشد. خاطر نشان می‌شود که این آیه ناظر بر مرحله سوم از مراحل تحریم شراب است، سپس در چهارمین مرحله - در سوره مائده - هرگونه شراب مستی‌آوری به کلی حرام گردید **«و هنگامی که جنب هستید به نماز نزدیک نشوید»** جنب: کسی است که به وی جنابت رسیده است و جنابت، اثر هر مقاربت جنسی، یا انزالی است، چه همراه با احتلام باشد، یا بدون آن **«مگر آن که راه‌گذر باشید تا زمانی که غسل کنید»** زیرا در حال سفر برای شما جایز است که در صورت نیافتن آب، با تیمم نماز بخوانید. البته این تفسیر، ناظر بر نحوه فهم احناف از آیه کریمه است. اما بعضی گفته‌اند: معنی این است که در حال جنابت به مواضع نماز، یعنی به مساجد نزدیک نشوید، مگر این که از یک سوی مسجد به سوی دیگر آن در حال گذر باشید زیرا در نزد جمهور فقها (ابوحنیفه، مالک و شافعی) جنب می‌تواند از مسجد گذر کند، اما نمی‌تواند در آن بنشیند زیرا درنگ کردن وی در مسجد حرام است تا آن که غسل نموده یا در صورت عدم وجود آب، تیمم کند. اما امام احمد بن حنبل درنگ نمودن جنب در مسجد را در صورتی که با وضو باشد، جایز می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی حکم تیمم را بیان نموده می‌فرماید: **«و اگر بیمار بودید»** و در صورت استعمال آب، یکی از شما در حال یا آینده، از تلف شدن یا آسیب دیگری بر خود بیم داشت، یا چنان سست بنیه بود که توان رسیدن به جای آب رادر خود نمی‌دید **«یا در سفر بودید»** این قید مفید معنی جواز تیمم برای هرکسی است که اطلاق اسم مسافر بر وی صادق است و این شرط نیست که سفر، سفر قصر (کوتاه کننده نماز) باشد. بعضی گفته‌اند: در صورت عدم وجود آب، فرد مقیم نیز می‌تواند تیمم کند. **«یا یکی از شما از قضای حاجت آمد»** کنایه از ادرار و مدفوعی است که از انسان خارج می‌شود **«یا با**

زنان آمیزش کرده‌اید» با بوسیدن و دست‌مالی، یا تماس دادن غیر آن از بدن آنان با هدف برآوردن شهوت و بهره‌گیری و لذت‌جویی جنسی. مذهب ابوحنیفه رحمته الله این است که مراد از آن فقط جماع (مقاربت) است. ابن جریر طبری می‌گوید: «این رأی به صواب اولی است، به دلیل صحت این خبر وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که ایشان بعضی از زنان خویش را می‌بوسیدند و سپس نماز می‌خواندند، بی‌آن که وضو بگیرند». ابن‌کثیر نیز این رأی را ترجیح داده است «و آب نیافتید» در نزدیکی خود بعد از جست‌وجوی آن، یا این که استعمال آب برای شما زیان داشت، یا مانعی دیگر چون دشمن، یا درنده، یا بیماری، یا عدم وجود ابزار آب‌کشی، شما را از دسترسی به آب بازمی‌داشت «پس» در همه مواردی که ذکر شد «تیمم کنید» یعنی: قصد کنید «بر صعيد پاک» صعيد: روی زمین است، چه بر آن خاکی باشد، یا نباشد. به سطح زمین صعيد گفتند زیرا سطح زمین آخرین قسمتی از آن است که بر آن صعود می‌کند. و این مذهب مالک است. ولی شافعی و احمد بن حنبل بر آنند که: صعيد فقط خاک است، پس تیمم جز بر خاک بر چیز دیگری روا نیست، لذا تیمم بر صخره سنگ و سنگریزه جایز نیست. اما ابوحنیفه می‌گوید: تیمم بر هر چیزی صحیح است که از جنس خاک باشد، مانند سنگریزه، آهک و زرنیخ «پس چهره‌ها و دست‌هایتان را به آن» یعنی: به آن زمین پاک و طاهر «مسح کنید» به نیت تیمم. کیفیت تیمم این است که: شخص هر دو کف دست خویش را به زمین زده، آن‌گاه آنها را طوری بر روی خود بکشد که تمام روی وی را در بر گیرد و بار دوم هر دو کف دست خویش را به زمین زده و با دست راست، دست چپ خویش را از سر انگشتان تا انتهای آرنج مسح کند و باز با دست چپ، دست راست خود را همین‌گونه مسح نماید، طوری که هیچ بخشی از دستان وی تا آرنج بدون مسح باقی نماند «هرآینه الله عفوکننده آمرزنده است» چنان‌که بر شما عفو کرد و کوتاهی و تقصیر شما را در این موارد آمرزید و با رخصت دادن در تیمم و فراخ ساختن عرصه تکلیف، بر شما رحم نمود بنابراین، شما می‌توانید در هنگام وجود عذر، بدون وضو یا غسل نماز بخوانید.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بر امتهای دیگر به سه چیز برتری داده شده‌ایم: اول این که صفوف ما در نماز مانند صفوف فرشتگان گردانیده شد. دوم این که همه عرصه زمین برای ما مسجد گردانیده شد. و سوم این که خاک زمین برای ما پاک‌کننده گردانیده شد - هرگاه که آب نیافتیم».

سبب نزول مشروعیت تیمم: بخاری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «با رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری بیرون رفتیم و چون به بیابان، یا به «ذات‌الجیش» رسیدیم، گردن‌بند من پاره شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله درنگ کردند تا گردن‌بند من پیدا شود، مردم نیز همراهشان درنگ کردند و در آن بیابان نه آبی بود و نه هم با ما آبی وجود داشت، در این هنگام مردم نزد ابوبکر پدرم رفتند و گفتند: آیا نمی‌بینی که عائشه چه کرد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را معطل ساخت، در حالی که در اینجا نه آبی است و نه مردم آبی به همراه دارند؟! پس درحالی که رسول صلی الله علیه و آله سرشان را بر زانویم نهاده و به خواب رفته بودند، ابوبکر رضی الله عنه آمد و سرزنش‌کنان به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و مردم را معطل ساخته‌ای درحالی که نه در اینجا آبی است و نه آنها آبی به همراه دارند؟! و همین‌گونه به سرزنش‌م ادامه می‌داد و می‌گفت آنچه خدا خواسته بود که بگوید، آن‌گاه شروع به زدن در پشت من کرد و چیزی جز خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله بر روی زانویم مرا از تحرک باز نمی‌داشت. در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله از خواب برخاستند و حق تعالی آیه تیمم را نازل کرد و مسلمانان همه تیمم کردند. هم در این وقت اسیدبن حضیر گفت: ای خانواده ابوبکر! این اولین برکت شما نیست. آن‌گاه شتری را که من سوار آن بودم از جا به حرکت درآوردم و گردن‌بند خود را در زیر آن یافتم».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يَشْتُرُونَ الضَّلَالَةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضِلُّوا السَّبِيلَ ﴿٤٤﴾

«آیا به کسانی که بهره‌ای از کتاب داده شده‌اند» مراد یهودیان اند «ننگریستی» به قلب خویش؟ مراد از کتاب، تورات است «آنان گمراهی را می‌خرند» و به هدایت بدل می‌کنند، چرا که بعد از روشن‌شدن حجت بر صحت نبوت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و وجود بشارت به بعثت ایشان در تورات و انجیل، هنوز هم بر یهودیت

باقی مانده‌اند «و می‌خواهند که شما نیز راه را گم کنید» یعنی: آنان به گمراهی خودشان اکتفا نکرده بلکه می‌خواهند که با کتمان و انکار حق و با نیرنگ‌های دیگر، شما مؤمنان را نیز از راه حق بدر برند تا به محمد ﷺ کفر ورزید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَعْدَائِكُمْ وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا ﴿٤٥﴾

«و» ای مؤمنان! «خدا به دشمنان شما داناتر است» و به آنچه که برای شما از گمراهی می‌طلبند، پس از آنان بر حذرتان می‌دارد «و کافی است که خدا سرپرست شما باشد و کافی است که خدا یاور شما باشد» یعنی: کافی است که خدا ﷻ کارساز و یاور شما بوده و در جبهه‌ها و سنگرهای نبرد، نصرت‌تان دهد، پس به ولایت و نصرت وی اکتفا کنید و دیگران را به ولایت و نصرت نطلبید.

مِنَ الَّذِينَ هَادُوا يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا لِيًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ وَطَعْنًا فِي الدِّينِ وَلَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَسْمَعُ وَأَنْظُرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٤٦﴾

«برخی از آنان که یهودی اند» یعنی: ای مؤمنان! خدا ﷻ شما را بر یهودیان معاند نصرت می‌دهد. همچنین محتمل است که این عبارت ابتدای سخن باشد، یعنی: از یهودیان گروهی هستند که «کلمات را از جاهای خود برمی‌گردانند» و از جمله اوصاف رسول اکرم ﷺ را از مواضع آن برداشته و در عوض کلماتی دیگر را بجای آن قرار می‌دهند. یا مراد این است که: کلمات را بر غیرتأویل حقیقی آن تأویل می‌کنند «و می‌گویند: شنیدیم» سخن تو را «و نپذیرفتیم» امر تو را. محتمل است که این سخن را آهسته گفته باشند «و بشنو» که «ناشنوا گردی» این نفرینی از سوی آنان علیه پیامبر اکرم ﷺ است - مرگشان باد که این گونه از حق برمی‌گردند! یا معنای: (وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ) این است: سخن ما را بشنو و نشنیده بگیر. که این سخن، ظاهراً احتمال مدح و ذم هر دو را دارد، مدح به این معنی که: گوش تو سخن ناخوش را نشنود و ذم به این

معنی که: ای کاش ناشنوا گردی! (وَرَاعِنَا): یعنی: به ما التفات کن.^۱ و این سخن را «با پیچانیدن زبان خود» می‌گویند. یعنی دشنام خویش را طوری در لفافه سخن در هم می‌آمیزند که کسی به حقیقت مرادشان پی نبرد. آری! با زبان‌بازی از گفتن حق طفره رفته و از خبث و پلیدی‌ای که دارند زبان‌هایشان را با تعریض و کنایه به سوی چیزهایی برمی‌گردانند و کج می‌سازند که در دل‌هایشان پنهان داشته‌اند «و به قصد طعنه زدن در دین» این سخن را می‌گویند زیرا چنین استدلال می‌کنند که: اگر او پیامبر بود، قطعاً می‌دانست که ما با گفتن (راعنا) او را دشنام می‌دهیم! که خدای سبحان با آگاه ساختن پیامبر خویش ﷺ از این امر، این استدلالشان را بی‌اثر گردانید «و اگر آنان می‌گفتند: شنیدیم» سخنت را «و فرمان بردیم» از دستورت «و بشنو» آنچه را که ما می‌گوییم «و به ما بنگر» یعنی: اگر آنان به جای (اسمع غیر مسمع: بشنو و نشنیده بگیر)، می‌گفتند: (اسمع: بشنو)، و اگر به جای (راعنا) که در زبان عبری دشنام است، می‌گفتند: (انظرنا: در کار ما بنگر)؛ «قطعاً برای آنان بهتر» بود از آنچه گفتند «و درست‌تر بود» یعنی: این در نزد خداوند ﷻ درست‌تر و استوارتر و بهتر از سخن اولشان، یعنی جمله: (سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمِعٍ وَرَاعِنَا) بود، «ولی» آنان راه و روش درستی را در پیش نگرفتند و از همین رو «خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده است» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده است «و در نتیجه ایمان نمی‌آورند مگر اندکی» و آن عبارت است از: ایمانشان به بعضی از کتابهای آسمانی و به بعضی از پیامبران الهی، نه به کتب و پیامبران دیگر. یا معنی این است: فقط اندکی از آنان ایمانی راستین می‌آورند.

^۱ سخن در باب (راعنا) در سوره بقره «آیه/ 140» گذشت. (راعنا) در زبان عبری از ریشه «رع» به معنای شر و برابر با واژه «بد» در زبان انگلیسی است.

**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلْكَتِبَ ءَامِنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِمَا مَعَكُمْ مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا
عَلَىٰ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ ؕ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾**

«ای اهل کتاب! به آنچه فرو فرستادیم و تصدیق کننده همان چیزی است که با شماست، ایمان آورید» یعنی: به قرآنی که تصدیق کننده تورات است، ایمان آورید. سپس حق تعالی آنان را به خشمی از سوی خویش بیم می دهد، بدان جهت که آنان حق را شناخته و با وجود آن، پیروی از آن را فروگذاشتند و به ضدآن عمل کردند. آری! ایمان آورید «پیش از آن که چهره‌هایی را مسخ و محو کنیم» یعنی: صورتهای شما را با محو نشانه‌ها و مشخصات آن محو کنیم، بدین گونه که چهره‌هایتان را همچون پشت گردنهایتان گردانیده و بینی‌ها و دهانها و ابروها و چشم‌هایتان را از میان برداریم «پس آنها را بازپس گردانیم» یعنی: بعد از محو کردن علائم صورت، آنها را به موضع قفا باز پس گردانیم، بدین گونه که صورتهایتان را از طرف پشت‌هایتان بگردانیم که به قهقرا راه روید و چشماتان را از پشت گردنتان بیرون آوریم. یا چهره‌هایتان را به پایین بدنتان و پایین بدنتان را به بالای بدنتان آوریم، طوری که سر و صورتنان بر زمین و پاهایتان رو به هوا باشد. که این خود، بر عذاب سخت و سهمگین بودن مجازاتشان دلالت می کند «یا آنان را لعنت کنیم، چنان که اصحاب سبت را لعنت کردیم» لعنت اصحاب سبت (حرمت شکنان روز شنبه) عبارت بود از: مسخ نمودن آنان به بوزینه و خوک. بعضی گفته اند: مراد، خود لعنت اصحاب سبت است که به هر زبانی ملعون اند «وامر الهی انجام پذیر است» یعنی: فرمان وی خواه ناخواه تحقق یافتنی است، در هر زمانی که او تحقق آن را اراده نماید. روایت شده است که این آیه، سبب مسلمان شدن کعب احبار گردید.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾

«مسلمانا خداوند این را که به او شرک ورزیده شود، نمی بخشد» یعنی: برای کسی که بر شرک مرده و قبل از مرگ از آن توبه نکرده است، احتمال آمرزش شرک وی وجود

ندارد «و غیر آن را بر هرکه خواهد می‌آمرزد» یعنی: غیر اهل شرک از گنهکاران مسلمین در مشیت آمرزش حق تعالی داخلند و این امر موکول به اراده وی است، پس حق تعالی برای هرکس از موحدان که بخوهد می‌آمرزد، ولو این که هر گناهی را - اعم از کبیره یا صغیره - مرتکب گردیده و از گناه خویش توبه هم نکرده باشند - که این مذهب اهل سنت و جماعت است - و هرکه را هم که بخوهد عذاب می‌کند «و هرکس که به خدا شرک ورزد، درحقیقت گناه عظیمی را بر یافته است» زیرا شرک بزرگترین گناهان کبیره است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «دیوانهای اعمال در نزد خدای عزوجل سه دیوان است: دیوانی است که حق تعالی به آن اهمیتی نمی‌دهد و دیوانی است که حق تعالی چیزی از آن را فروگذار نمی‌کند و دیوانی است که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد. اما دیوانی که حق تعالی آن را نمی‌آمرزد، دیوان شرک ورزیدن به اوست، خدای عزوجل فرموده است: **(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...)**، و فرموده است: **(إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ)** [المائدة: ۷۲]: در حقیقت هر کس به خداوند شرک ورزد، خداوند بر او بهشت را حرام گردانیده است) «مائده/۷۲». اما دیوانی که به آن اهمیت نمی‌دهد؛ دیوان ستم بنده بر خود در میان خود و خدای خویش است - از روزه یا نمازی که آن را ترک کرده - زیرا خدای متعال این را نمی‌آمرزد، ولی اگر بخوهد از آن در می‌گذرد. و اما دیوانی که خداوند **عَلَّامٌ** چیزی از آن را فرو نمی‌گذارد؛ دیوان ظلم و ستم بندگان بر یکدیگر است، که خواه‌نخواه قصاص دارد».

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بِلِ اللَّهِ يُرَكِّي مِنْ يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٤٩﴾

«آیا به سوی کسانی که خود را پاک می‌شمارند» با ادعای فضایل و برتری هایی که مربوط به آنان نیست «ننگریسته‌ای؟» چنان‌که یهود و نصاری گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم! یا مانند این سخن برخی از مردم که می‌گویند: ما هیچ گناهی نداریم و همچون کودکان از گناه پاکیم! بعضی گفته‌اند: مراد آیه کریمه، ستایش بعضی مردم از

بعضی دیگر است. البته این هشدار است عام برای هر کسی که خود را تزکیه می کند، می ستاید و پاکیزه و بی عیب می شناسد. حق تعالی می فرماید: چنین نیست «بلکه خداست که هر که را بخواهد پاک می گرداند» زیرا فقط او به کسانی از بندگان که سزاوار این تزکیه هستند و کسانی از آنان که سزاوار آن نیستند، داناست، پس بندگان باید تزکیه خود را - با هدف برتری طلبی و تفاخر برهمدیگر - فروگذاشته و یکدیگر را مورد مدح و ستایش قرار ندهند. در حدیث شریف به روایت مقداد بن اسود رضی الله عنه آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما دستور دادند که بر روی مداحان خاک پاشیم». در روایت ابی بکره رضی الله عنه آمده است: «... اگر یکی از شما خواسته یا نخواست، رفیقش را مدح کرد، باید بگوید: احسبه کذلک ولا ازکی علی الله احدا: او را چنین... می پندارم و کسی را بر خدا تزکیه نمی کنم». «و به قدر فتیلی بر آنان ستم نمی رود» فتیل: نخ رشته مانند روی هسته خرماست. معنی این است: این گروهی که خود را تزکیه می کنند، به اندازه گناه تزکیه خویش عذاب می شوند و افزون بر آن - ولو به اندازه رشته روی هسته خرمایی - مورد ستم قرار نمی گیرند و از ثوابی نیز که مستحق آن باشند، به مقدار رشته روی هسته خرمایی کم نمی شود.

أَنْظِرْ كَيْفَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَكَفَى بِهِ إِثْمًا مُّبِينًا ﴿٥٠﴾

«بین چگونه بر الله دروغ می بندند» در تزکیه خود و این ادعا که فرزندان و دوستان خدایند «و بس است که این یک گناه آشکار باشد» یعنی: همین دروغ به مثابه آشکارترین دلیل بر بدکاری دروغگو و ارتکاب عمدی معصیت از سوی وی کافی است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا ﴿٥١﴾

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از عکرمه روایت کرده است که گفت: حی بن اخطب و کعب بن اشرف یهودی به مکه رفتند، مردم مکه به آنان گفتند: شما

اهل کتاب و اهل علم هستید، لذا نظرتان را در باره قضیه ما و محمد به مابگوئید؟ پس آنها از مکيان پرسیدند: شما بر چه راه و روشی قرار دارید و محمد بر چه راه و روشی؟ مشرکان پاسخ دادند: ما کسانی هستیم که صله ارحامان را به جا می آوریم، گله شتر را قربانی می کنیم، مردم را شیر و آب می نوشانیم، اسیران را آزاد می کنیم و حجاج را سیراب می گردانیم، اما محمد مرد بی همه کس و بی همه چیزی است که صله ارحام ما را بریده و رهنان حجاج از قبيله «غفار» از او پیروی می کنند، پس آیا ما بهتریم یا او؟ یهودیان گفتند: شما از وی بهتر و راه یافته ترید! پس، خدای عزوجل نازل فرمود: «آیا ندیدی به سوی کسانی که بهره ای از کتاب داده شدند» و آنان یهودیان اند «که به جبت و طاغوت ایمان می آورند» جبت: سحراست. و طاغوت: کاهن و هر آنچه که بجز الله ﷻ مورد پرستش قرار گیرد و هر معبودی بجز خدا ﷻ که به پرستش خویش راضی باشد، یا در نافرمانی خدا ﷻ مورد اطاعت قرار گیرد. «و در باره کافران می گویند» یعنی: یهودیان درباره کافران می گویند: «اینان از کسانی که ایمان آورده اند، راه یافته ترند» از همین رو بود که یهودیان در جنگ احزاب با مشرکان همدست شدند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا ﴿٥٤﴾

«اینان گروهی هستند که خداوند لعنتشان کرده است» یعنی: آن یهودیان را از رحمت خویش دور ساخته است، از آن رو که قریش را - با وجود کفرشان به خدای عزوجل و پرستش بتها - بر رسول خدا ﷺ و مؤمنان برتری دادند و به خاطر پیروی از هوای نفس، به طور آگاهانه با حق به ستیزه برخاستند و چنین نکردند مگر به خاطر این که یاری و پشتیبانی قریش را جلب کنند «و هر که را خدا لعنت کند، هرگز برای او یآوری نخواهی یافت» که عذاب و خشم فرود آمده الهی را از وی دفع کرده و وی را یاری و یآوری نماید.

أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ فَإِذَا لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا ﴿٥٣﴾

«آیا آنان» یعنی: یهودیان «نصیبی از حکومت دارند؟» استفهام مفید انکار است. یعنی: آنان در دنیا بهره‌ای از حکومت و فرمانروایی، یا بهره‌ای از ملک الهی ندارند و اگر هم داشتند «در آن هنگام به مردم به قدر نقیری هم نمی‌دادند» به سبب شدت بخل و حسدی که دارند. نقیر: نقطه پشت هسته خرماست.

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا ﴿٥٤﴾

«بلکه به مردم حسد می‌ورزند» یعنی: یهودیان با رسول خدا ﷺ و اصحابشان رشک و حسد می‌ورزند «بر آنچه که خدا از فضل خویش به ایشان عطا کرده است» چون قرآن و نبوت و نصرت و سرکوب دشمنان و عزت روزافزون «در حقیقت ما به خاندان ابراهیم» نیز «کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» یعنی: آنچه ما به محمد ﷺ و اصحابش از فضل خویش داده‌ایم، چیز تازه و نوی نیست زیرا یهودیان خوب می‌دانند که ما به خاندان ابراهیم عليه السلام که بنی‌اسرائیل هم از تبارشان هستند، نیز کتاب و حکمت و فرمانروایی عظیمی دادیم. به قولی: یهودیان با رسول خدا ﷺ به این حسد ورزیدند که خدای سبحان برای ایشان ازدواج با نه زن را مباح گردانید و گفتند: او جز ازدواج با زنان هم و غم دیگری ندارد. پس خدای عزوجل آنچه را در این باره به ابراهیم عليه السلام و خاندانش - که سلیمان و داوود علیهما السلام نیز از ایشانند - بخشیده بود، به یادشان آورد زیرا خداوند جل جلاله به ایشان نیز هم کتاب و حکمت و حکومت بخشیده بود و هم زنانشان بسیار بیشتر از زنان حضرت محمد ﷺ بودند.

فِيَهُمْ مَنْ ءَامَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ﴿٥٥﴾

«پس برخی از آنان» یعنی: از یهودیان «به وی» یعنی: به پیامبر ما ﷺ «ایمان آوردند و برخی از آنان از او روی برتافتند» به قولی، مراد این است که: برخی از یهودیان از

داستان خاندان ابراهیم علیه السلام و فضایل داده شده به ایشان اعراض کردند - که این تفسیر با سیاق آیات بیشتر انسجام و هماهنگی دارد «و برای آنان دوزخ پرشراره بس است» به عنوان مجازاتی بر کفر و عناد و مخالفتشان.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّبُهُمْ نَارًا كَمَا فَضَّجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَلْنَهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ
إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٥٦﴾

«در حقیقت کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، به زودی در آتشی» عظیم «درآوریم که هرگاه پوستهایشان پخته» و سوخته گردد «پوستهای دیگری» که ناسوخته باشد «بر جایش نهیم» زیرا این کار در رساندن عذاب به بدنهایشان، تأثیری فزونیتر دارد. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است که حق تعالی همان پوست اولی را دوباره به تنشان باز می‌گرداند «تا عذاب را بچشند» یعنی: از آنجا که پوست سوخته احساس درد و الم را ازدست می‌دهد، پوستشان را از نو بازمی‌گردانیم تا هرگز احساس درد و الم از آنان قطع نشده و همیشه برآنان دوام و استمرار داشته باشد. در روایتی از عمر رضی الله عنه آمده است: «در هر ساعت صدبار پوست بدنشان عوض می‌شود» «هرآینه الله غالب حکیم است» یعنی: غالب است در انتقام گرفتن، با حکمت است در آنچه که با مجرمان انجام می‌دهد.

این آیه از آیات معجز علمی قرآن کریم است زیرا این حقیقت علمی که احساس درد مستقیماً با پوست بدن رابطه داشته و اعصاب حسی در پوست بدن قرار دارد، حقیقتی است که علم طب اخیراً به کشف آن قادر شده‌است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَمْ يَكُنْ فِيهَا
أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَوَقَدْ خَلُّوا فِيهَا ظِلَالًا ﴿٥٧﴾

«و به‌زودی کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهایی که از زیر آن جویباران جاری است، درآوریم. برای همیشه در آن جاودانند و در آنجا

برای آنان زنان پاکیزه وجود دارد» که از همه پلیدیهایی که بر زنان دنیا عارض می‌شود، پاکند «و آنان را به سایه‌ساری سایه‌گستر درآوریم» ظل‌ظلیل: سایه‌ساری انبوه و خوب و پایداری است که هرگز گرما و سموم را به اندرون آن راهی نیست. بدین‌سان است که جاودانگی در بهشت برای آنان، با لذت نگاه و لذت برخورداری و لذت‌فضا و محیط، یک‌جا می‌گردد - که خدای منان روزیمان گرداند - در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا در بهشت درختی است که سوار در سایه‌سار آن صد سال راه می‌پیماید، اما آن رابه‌پایان نمی‌رساند - این درخت، شجره‌الخلد (درخت جاویدان) است».

❖ **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٨﴾**

«خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهل آنها بسپارید» خطاب الهی در این آیه شامل تمام مردم در تمام امانت‌ها می‌شود، پس این خطاب، هم ادای فرایض و تکالیف را که امانت حق تعالی بر دوش انسان است و هم امانت‌های عادی در میان مردم را دربر می‌گیرد. اما زمامداران از نخستین مخاطبان آیه کریمه و در پیشاپیش آنان قراردارند، پس ادا کردن امانت، رد مظالم و جستن عدل در احکام و فرامین صادره از سوی آنان، جزء اولین واجبات و تکالیفشان در مسند زمامداری است. و چنان که گفتیم؛ غیرآنان از مردم نیز در این خطاب داخلند بنابراین، بر همه مردم واجب است تا امانت‌ها را بازگردانده، در گواهی‌ها و اخبار تحقیق و بررسی نموده و در همه امور، داوری صحیح نمایند. در حدیث شریف آمده است: «به کسی که تو را امین گردانیده، امانت را بسپار و بر آن کس که به تو خیانت کرده، خیانت نکن». «و به شما فرمان می‌دهد که چون میان مردم حاکم شوید، به عدالت حکم کنید» مراد از عدالت در اینجا این است که: حاکم یا قاضی، به‌سوی یکی از طرفین دعوی گرایش نیابد و بنابراین، هیچ کس را به‌خاطر قرابت وی، یا جاه و مقام، یا مصلحت و منفعتی که از او تمنا دارد، یا هر غرض هوس‌آلود دیگری بر خصمش برتری ندهد، بلکه باید مطابق

آنچه که قرآن عظیم و سنت نبوی کریم برای وی روشن ساخته است، فقط به نفع همان کسی حکم کند که حق از آن وی است. آری! حاکم باید در میان مردم براساس مساوات حکم کند، بی آن که یکی را بر دیگری برتری دهد، مگر این که کسی واقعا صاحب این فضل و برتری باشد، مثلا در عمل صالح سخت کوش بوده، یا از اهل خیره، یا علم، یا نیرومندی در جهاد، یا نظایر اینها باشد «در حقیقت نیکو چیزی است آنچه خدا شما را به آن پند می دهد، در حقیقت خدا شنوا» است به آنچه حکم می کنید «بیناست» به حاکم، هنگامی که حکمش را صادر می کند، پس او می داند که آیا حاکم در حکم خویش جویای عدالت است، یا این که مطابق هوای نفس خویش حکم کرده است. در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل همراه حاکم است تا آن گاه که ستم نکند، پس چون ستم کرد، او را به خودش وامی گذارد».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه، کلید خانه کعبه را از عثمان بن طلحه گرفتند و وارد خانه شدند و هنگامی که از خانه خارج شدند این آیه را تلاوت می کردند، آن گاه عثمان بن طلحه را فراخوانده و کلید را به او بازپس دادند.

به هر حال، بیشتر مفسران برآنند که: حکم این آیه عام است و شامل همه مردم می باشد. بعضی هم گفته اند: این آیه فقط در مورد حکام و زمامداران جامعه اسلامی نازل شده است.

**يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اطِيعُوْا اللّٰهَ وَاَطِيعُوْا الرَّسُوْلَ وَاُوْلِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ نَنْزَعْنٰمْ فِيْ شَيْءٍ فَرُدُّوْهُ اِلَى اللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ
 اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ذٰلِكَ خَيْرٌ وَّاَحْسَنُ تَاْوِيْلًا ﴿٥٩﴾**

آن گاه که خدای سبحان قضات و ولات امر جامعه اسلامی را فرمان داد که چون میان مردم حکومت و داوری می کنند، باید به حق و عدل حکم نمایند؛ در اینجا مردم را به اطاعت از آنان فرمان می دهد: «ای مؤمنان! خدا را اطاعت کنید» با اطاعت از کتاب وی «و پیامبر را اطاعت کنید» با اطاعت از شخص وی در حیاتش و اطاعت از سنت وی بعد از وفاتش «و» اطاعت کنید «اولی الامر را از جنس خویش» یعنی: اولی الامر مسلمان را، اما حاکم غیر مسلمان نه بر مسلمان ولایتی دارد و نه طاعتی. فرمان اطاعت

از خدا و رسول بر فرمان اطاعت از حکام از آن رو مقدم است که اگر حاکم یا قاضی یا غیر آنان، حکمی مخالف با حکم خدا و رسول وی صادر نمایند، حکمشان مردود است. و (اولی الامر) عبارت اند از: سلاطین و قضات و کلیه کسانی که دارای ولایت شرعی می‌باشند نه ولایت طاغوتی. البته مراد آیه؛ اطاعت آنان در اوامر و نواهی ایشان تا آن‌گاه است که این اوامر و نواهی متضمن معصیت الهی نباشد زیرا برای هیچ مخلوقی در معصیت الله ﷻ اطاعتی نیست، چنان‌که این حکم در احادیث بسیاری از رسول خدا ﷺ نیز ثابت شده است. بعضی گفته‌اند: اولی الامر؛ اهل قرآن و فقاہت اند، یعنی: آنان که به حق امر می‌کنند و به حق فتوی می‌دهند در حالی که به آن علم دارند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «روشن است که معنای اولی الامر در آیه کریمه عام است و علما و امرا هر دو را شامل می‌شود - والله اعلم». باید دانست؛ از مفاد حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه برمی‌آید که: در هنگام کثرت خلفا و امرا، باید به بیعت اولین آنها وفا کرد. «**پس هرگاه اختلاف کردید**» میان یک‌دیگر، یا اختلاف کردید با حکام خود «**در چیزی**» از امور؛ «**آن را به سوی خدا و پیامبر عرضه بدارید**» عرضه داشتن به سوی خدا؛ همانا ارجاع دادن امر مورد اختلاف به کتاب حکیم وی است و عرضه داشتن به سوی پیامبر؛ ارجاع دادن آن امر به سوی ایشان است در حیاتشان با سؤال نمودن از ایشان و عرضه داشتن آن است بر سنت مطهره ایشان بعد از وفاتشان. آری! باید این‌چنین کنید «**اگر به خداوند و روز بازپسین ایمان دارید**» پس این عرضه داشتن و بازگشت دادن امور مورد اختلاف به کتاب و سنت، بر اختلاف‌کنندگان امری حتمی و الزامی بوده و از شأن کسانی است که به خدا تعالی و روز آخرت ایمان دارند زیرا بازگشت به کتاب و سنت در حالت نزاع و کشمکش، مقتضای طاعت است «این» بازگشت دادن امر اختلافی به مراجع یاد شده «**بہتر**» است برای شما در کوتاه مدت «و نیکوتر است به اعتبار تأویل» یعنی: این امر به اعتبار عاقبت و انجام کار نیز برای شما بہتر از تأویلی است که خود در هنگام اختلاف و نزاع به آن دست می‌یابید - چنانچه امر مورد اختلاف را به غیر خدا و رسول وی برگردانید.

در اینجا علما سؤالی را مطرح کرده‌اند و آن این است: اگر انسان در شرایطی قرار گرفت که نظام حاکم بر جامعه، کافر یا غیر مشروع بود، او از چه کسی باید اطاعت کند؟ شیخ سعیدحوی در تفسیر خویش «الأساس فی التفسیر» به این سؤال این‌گونه پاسخ داده است: «در اینجا دو نوع طاعت است؛ یکی طاعت اجباری از نظام و قانون که انسان در قبال آن اختیاری نداشته باشد و خواه‌نخواه باید به آن گردن نهد و دیگری طاعت اختیاری است. باید گفت که: طاعت اختیاری در همچو حالتی، نه از آن حکام، بلکه از آن علمای ربانی است زیرا ایشان میراث‌بران نبوت هستند». در فتاوی‌ای ابن‌عابدین آمده است: «فقهای احناف در این‌باره که اگر زمامدار حکمی صادر کرد که اکثریت تنفیذ حکم وی را زیانبار می‌دانستند، گفته‌اند: در همچو حالی باید از رأی اکثریت پیروی کرد».

سبب نزول آیه کریمه: مناقشه خالدبن ولید و عماربن یاسر در یکی از سریه‌ها (گروه‌های اعزامی برای جنگ) بود زیرا عمار به فردی از مشرکان امان داد، ولی خالد که امیر گروه بود، امان دادن وی را نمی‌پذیرفت و وقتی آنها نزد رسول خدا ﷺ آمدند؛ رسول خدا ﷺ در عین حالی که امان دادن عمار را نافذ ساختند، ولی او را از این که در آینده به رغم خواسته امیر به کسی امان بدهد، نهی کردند، آن‌گاه آیه کریمه نازل شد. بنابراین، از سبب نزول نیز بر می‌آید که اطاعت امر واجب است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۚ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿٦٠﴾

«آیا ننگریستی به سوی کسانی که می‌پندارند» یعنی: ادعا می‌کنند که «به آنچه بر تو نازل شده» از وحی و قرآن «و به آنچه پیش از تو نازل شده» بر پیامبران الهی «ایمان آورده‌اند» ولی با این‌همه «می‌خواهند که داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند؟» این آیه بیانگر انکار و استبعاد از سوی خدای عزوجل است بر هر کسی که ادعای ایمان را دارد ولی با وجود آن می‌خواهد تا در قضایا و دعاوی خویش، به سوی غیر کتاب خدا ﷻ و سنت رسولش ﷺ به داوری و دادخواهی برود. پس چگونه

می‌توان گفت؛ کسانی که نزد کاهنان و بتان و طاغوتان به داوری می‌روند، به کتابهای آسمانی ایمان دارند؟! طاغوت: کاهن و هرکس و هر مرجعی است که به غیر کتاب و سنت حکم کند. به قولی: مراد از طاغوت در اینجا، شیطان است با لشکریان و پیروان خویش. به قولی دیگر: طاغوت هر کسی است که در طغیان و تجاوز و مبارزه علیه اسلام از حد می‌گذرد. و همه این اقوال صحیح است «بِأَنَّهُ كَقِطْعَةِ عَصْفِ الْمَيْمُونِ يَأْتِيهِمْ فِي أَيَّامِ الْمُنَافِقِ إِذْ يَعْتَصِمُونَ بِاللَّيْلِ إِذْ يُنَادُوا لِلرَّاسِخِينَ لَوَافِقًا أَوْ بِالضُّلَمِ إِذْ هُمْ أَقْبَرُ» (سوره منافقین) «باید بدانند که منافقان در روز قیامت مانند قطعه‌ای از پشم میمونی هستند که در روز منافقان می‌آید و آن‌ها در شب‌ها می‌پندارند که با راسخین (مؤمنان) یار و یاورند یا در تاریکی که آن‌ها در روز قیامت در تاریکی هستند»

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا

۶۱

«و چون به آنان گفته شود» یعنی: به منافقان «به‌سوی آنچه خدا نازل کرده و به‌سوی پیامبر بیایید» یعنی: به داوری خواهی به سوی کتاب خدا ﷻ و شخص پیامبر ﷺ در حیاتش و به‌سوی سنت وی پس از وفاتش بیایید «منافقان را می‌بینی که به کلی از تو اعراض می‌کنند» یعنی: با تنفر و انزجار تمام، از داوری قرآن و پیامبر ﷺ روی بر می‌تابند.

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ يَمَّا قَدَّمْتَهُمْ يُرْمُؤُنَّ بِهَا عُنْفًا وَيَصْتَفِعُونَ بِهَا لِهَيْبَتِكَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ وَإِلَىٰ عَذَابِ اللَّهِ هُمُ الْمَرْجُونَ

۶۲

«پس چگونه است آن گاه که به آنان به سبب کار و کردار پیشینشان مصیبتی برسد» یعنی: حالشان چگونه خواهد بود و چه خواهند کرد آن گاه که به سبب گناهی که مرتکب شده‌اند و از جمله؛ بردن قضایای خویش به سوی طاغوت، گرفتار مصیبت

سنگینی گردند؟ آری! یقین است که آنان در چنین حالتی، از دفع آن مصیبت ناتوان اند «سپس نزد تو می آیند» و از کارکرد خویش عذرخواهی می کنند «و به خدا سوگند می خورند که ما جز نیکویی و موافقت قصدی نداشتیم» یعنی: ما از بردن قضایای خویش به داوری نزد غیر تو، جز احسان و نیکوکاری و ایجاد سازش و توافق میان دو خصم، هیچ قصد دیگری نداشته ایم، پس قطعاً هدف ما ستیز و مخالفت با تو نبوده است و به صحت آن داوری هرگز اعتقاد نداشته ایم! اما خدای عزوجل آنان را این گونه تکذیب می کند:

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللَّهُ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ قَوْلًا بَلِيغًا ﴿١٣﴾

«اینان گروهی اند که خدا می داند آنچه در دلهایشان است» از نفاق و دشمنی باحق. یعنی: قطعاً می داند که آنان منافق اند «پس از آنان اعراض کن» و از پذیرش عذرشان روی برتاب «و پندشان ده» یعنی: از فرجام شوم نفاق بیم و هشدارشان ده «و به آنان بگو در دل های آنان» یعنی: در حق نفسهای آنان. یا به آنها در خلوت که جز خودشان کس دیگری در آن محضر نباشد، بگو: «سخنی مؤثر را» یعنی سخنی رسا و بلیغ را که در امر پنددهی آنان، راه به مقصود برد و در آنان مؤثرافتد، مثلاً آنان را به ریختن خونها و سلب اموالشان بیم ده، یا سخنی به آنان بگو که در دلهایشان مؤثر افتد و آنان را به بدی و انحراف راه و روش شان باورمند گرداند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیات درباره مردی از انصار و مردی از یهود نازل شد که با هم در قضیه ای دعوا و مرافعه داشتند، یهودی می گفت: میان من و تو محمد صلى الله عليه وآله وسلم داور باشد! اما انصاری می گفت: میان من و تو کعب بن اشرف داور باشد! ابن کثیر بعد از آن که روایات دیگر در بیان سبب نزول این آیات را نیز نقل می کند، چنین می گوید: «آیات عام تر از همه اینهاست زیرا در مورد نکوهش هر کسی است که از کتاب و سنت عدول کرده و به داوری باطل تن در دهد. مراد از طاغوت در این آیات نیز هر باطلی است».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ

فَأَسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ﴿٦٤﴾

«و هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که اطاعت شود» در آنچه که امر ونهی می کند «به اذن الله» یعنی: به علم وی، یا به توفیق وی. بنابراین، او پیام رسان خدای عزوجل است، پس اطاعت از وی، در واقع اطاعت از خداوند متعال می باشد، لذا اطاعت از وی را برامتش فرض گردانیدیم «و اگر این جماعت» که ذکرشان در بالا گذشت «هنگامی که به خود ستم کردند» با ترک اطاعتت و داوری خواستن از طاغوت «پیش تو می آمدند» درحالی که از نفاق و شقاق و جنایات و مخالفتهایشان دست بردار و توبه کار بودند «و از الله آمرزش می خواستند» برای گناهان خویش «و پیامبر نیز برای آنان طلب آمرزش می کرد» یعنی: نزد تو نیز تضرع و زاری می کردند تا به شفاعت آنان برمی خاستی و برای آنان طلب آمرزش می کردی «هرآینه خدا را» بسیار «توبه پذیر» و بسیار «مهربان می یافتند» برای خود ^(۱).

^۱ - ابن جریر طبری می گوید:

«تفسیر کلام پروردگار یکتا در آیه ۶۴ سوره النساء:

﴿.. وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾. «... و اگر آنان هنگامی که به خود ستم روا می داشتند، پیش تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می نمودند، و پیغمبر نیز برای آنان درخواست بخشش می کرد، بیگمان خدا را بس توبه پذیر و مهربان می یافتند».

ابو جعفر می گوید: خداوند سبحان در این آیه مبارکه می فرماید: اگر آن منافقان (آنانیکه در آیات پیشین سخنان میان آمد - از آیه ۶۰ همین سوره - وقتی که بسوی حکم و قضاوت خداوند و داوری پیغمبر او ﷺ خوانده شدند... بدو پشت نموده و از او میگریزند و دیگران را نیز از او باز می دارند: ﴿يُضِدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا﴾ (النساء: ۶۱).

﴿إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ﴾: با ارتکاب گناهان کبیره و از آنجمله داوریشان پیش طاغوت. و سرباز زدنشان از حکم کتاب الهی و از فرامین رسول و فرستاده پروردگار آنگاه که بسوی او خوانده می شوند.

﴿جَاءُوكَ﴾: به نزد تو ای محمد (ﷺ) می آمدند. یعنی: آنگاه که به پیش طاغوت رفته بودند و به داوری او سر تسلیم خم نموده و راضی شده بودند، توبه کنان و پشیمان از کرده خویش پیش تو می

فَلَا وَرَيْكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿١٥﴾

«چنین نیست» که پندار منافقان در مورد ایمان به پیام‌های نازل شده بر تو و پیشینیان راست باشد، بلکه «به پروردگارت سوگند که ایمان نمی‌آورند تا آن که تو را در آنچه میانشان مایه اختلاف است» و در آن باهم کشمکش و مشاجره دارند «داور گردانند» یعنی: تو را در تمام امورشان میان خود حاکم و داور گردانیده و احدی جز تو را به داوری برنگزینند و «آن‌گاه در آنچه داوری کردی، هیچ دلتنگی در خود نیابند» پس صرف پذیرش و تن دادن به داوری رسول خدا ﷺ کافی نیست تا آن‌گاه که این اذعان و پذیرش، از صمیم قلب نبوده و از رضایت و اطمینان و طیب‌خاطر برنخاسته باشد «و تسلیم شوند» یعنی: در ظاهر و باطن اذعان و انقیادکنند «به تسلیم‌شدنی» کامل که هیچ تردیدی در آن آمیخته نباشد و شائبه هیچ مخالفتی آن را نیالاید. بدین‌سان ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی ایمان را که سرمایه حقیقی بندگان صالح

آمدند. و از خداوند عاجزانه درخواست می‌کردند که از گناهانشان در گذرد و رسوایشان نکند. و آن‌گاه پیامبر خدا ﷺ نیز از خداوند متعال آمرزش ایشان را درخواست می‌کرد. و این است معنای گفته الهی:

﴿فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ﴾

و عبارت ﴿لَوْجِدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾ «بیگمان خداوند را بس توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند». بدانها می‌گوید: اگر چنانچه می‌کردند و از کرده خویش پشیمان شده توبه می‌نمودند بیگمان که خداوند را توبه‌پذیر می‌یافتند. یعنی: خداوند آنها را از آنچه پست و زشت می‌پندارند بدانچه می‌پسندند بر می‌گرداند.

و او را ﴿رَّحِيمًا﴾ یعنی؛ با آنها مهربان می‌یافتند. که از روی مهر خویش آنها را بر گناهانی که از آن توبه کرده‌اند بازخواست نمی‌کرد.

مجاهد می‌گوید: این آیه اشاره دارد به آن یهودی و مسلمانی که برای داوری پیش کعب بن اشرف رفته بودند...».

خدا عز وجل است، از منافقان نفی کرد تا آن گاه که مقصد و مرامشان داور قرار دادن رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد. چنان که در حدیث شریف نیز آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یکی از شما ایمان نمی آورد تا آن که هوس و خواسته اش پیرو آن چیزی باشد که من آورده ام».

در یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: دو مرد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله به مرافعه (داوری) رفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله به نفع شخص ذی حق علیه طرف ناحق حکم کردند، اما آن شخص محکوم گفت: من به این داوری راضی نیستم! طرف از وی پرسید: پس من چه باید بکنم؟ گفت: این که نزد ابوبکر رضی الله عنه به مرافعه برویم! و نزد ابوبکر رضی الله عنه رفتند، او گفت: حکم همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند. اما رفیق وی به فیصله ابوبکر رضی الله عنه هم راضی نشد و گفت: نزد عمر رضی الله عنه می رویم! نزد عمر رضی الله عنه رفتند و صاحب حق ماجرا را به عمر رضی الله عنه باز گفت، عمر رضی الله عنه از شخص محکوم پرسید: آیا موضوع چنین است که این مرد می گوید؟ محکوم پاسخ داد: آری! آن گاه عمر رضی الله عنه به خانه اش رفت و با شمشیری برهنه بیرون آمده سر آن محکوم را از تنش جدا کرد. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اقْرَبُوا مِنْ دِينِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ تَثْبِيتًا ﴿٦٦﴾ وَإِذَا لَا تَأْتِنَهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٦٧﴾ وَلَهَدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٦٨﴾

«و اگر ما بر آنان می نوشتیم» یعنی: مقرر می داشتیم و فرض می گردانیدیم «که خود را بکشید» همچنان که بر بنی اسرائیل چنین مقرر داشتیم «یا از خانه های خویش بیرون روید» یعنی: از دار و دیار خویش هجرت کنید «این کار را جز اندکی از آنان» که خود را برای خداوند متعال خالص ساخته اند «نمی کردند» بدان جهت که کار دین بر ناخالصان دشوار است و مخلصان هم که نادراند.

این آیه کریمه بیانگر مقدار حقی است که حق تعالی بر بندگان دارد و آن این است که باید او را در شرع و امرش اطاعت کنند، پس اگر حق تعالی بندگان را به قتل

همدیگر دستور می‌داد، یا به این که خودکشی کنند، یا به ترک منازل و موطنشان تن در دهند، بی‌گمان اطاعت حضرت وی بر بندگانش واجب بود، اما اگر او این کار را می‌کرد، جز اندکی از بندگانش فرمانش را اجرا نمی‌کردند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: جماعتی از صحابه که عمر رضی الله عنه از زمره آنان بود، در هنگام نزول این آیه گفتند: اگر پروردگار ما بر ما چنین مقرر می‌داشت، ما فرمان او را به کار می‌بستیم، ولی ستایش او را که ما را از چنین تکالیف سختی عافیت بخشید. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «همانا از امت من مردانی هستند که ایمان در دل‌هایشان پایدارتر از کوه‌های محکم و استوار است.» «و اگر آنان آنچه را که بدان پند داده می‌شوند» از پیروی شرع و انقیاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «به کار می‌بستند؛ قطعاً» این کار «برایشان بهتر بود» در دنیا و آخرت «و محکم‌تر» بود «در استواری» گام‌هایشان بر حق و پایداری و ثبات ایمان‌هایشان و قطعاً آنها در این هنگام در امر دین خویش لحظه‌ای تردید و اضطراب به خود راه نمی‌دادند «و در آن صورت» یعنی: در صورتی که در قبال او امر ما چنین گوش به فرمان می‌بودند، ما هم «یقیناً پاداشی بزرگ» و مستمر «از نزد خویش به آنان می‌دادیم» که هرگز قطع نمی‌شد «و قطعاً آنان را به راهی راست هدایت می‌کردیم» و دل‌هایشان را به سوی آن راهیاب می‌ساختیم.

**وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا ﴿٦١﴾**

«و کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که خداوند بر آنان انعام نموده است» به وارد نمودنشان در بهشت و رساندنشان به آنچه که برایشان «از» همراهی «پیامبران و صدیقان» آماده نموده است. صدیقان پیروان فاضل‌انبیای عظام هستند. صدیق: کسی است که تصدیق به دین خداوند صلی الله علیه و آله و سلم و کتابها و پیامبرانش را به نهایی‌ترین مراتب خود رسانده و در این میدان به جایگاه‌های بلندی رسیده‌است، به‌طوری که ظاهرش آراسته به صداقت و باطنش در حال مراقبه و حضور است. «و» نیز کسانی که از خدا و پیامبر اطاعت کنند، در زمره کسانی هستند که حق تعالی برایشان

همراهی «شهیدان» راه خود «و» همراهی «صالحان» یعنی: صاحبان اعمال شایسته را که احوالشان به صلاح و سامان آمده و اعمالشان نیکو گشته، آماده نموده است «و اینان نیک رفیقانی» یعنی: همرها و همدمانی «هستند». ابن کثیر می گوید: «معنای این حدیث شریف که آن حضرت ﷺ به هنگام رحلتشان فرمودند، نیز همین است: اللهم الرفیق الأعلى: بارخدایا! رفیق والاتر و برتر را انتخاب می کنم». همان گونه که از احادیث دیگر نیز بر می آید؛ هیچ پیامبری نیست، جز این که در بیماری وفات خویش، میان دنیا و آخرت مخیر ساخته شده است.

از عائشه رضی الله عنها در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول! یقینا شما نزد من از خودم محبوبترید و یقینا شما نزد من از فرزندم محبوبترید و من چون در خانه خویش هستم و به یاد شما می افتم، نمی توانم بر فراق شما شکیبایی کنم، پس از جا برمی خیزم و نزد شما می آیم و چون به سوی شما می نگرم (دلم آرام می گیرد)، اما هنگامی که مرگ خود و شما را در پیش نظر می آورم، می دانم که شما چون به بهشت درآید، به مقام و جایگاه والای خویش همراه انبیا: بالا برده می شوید، ولی اگر من به بهشت درآیم، از آن بیم دارم که شما را نبینم! رسول خدا ﷺ در پاسخ وی چیزی نگفتند تا این که جبرئیل ﷺ فرود آمد و این آیه را آورد: (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...). لذا این آیه برای تسلی او و امثالش از مؤمنان نازل شد.

ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا ﴿٧٠﴾

«این بخشش الهی است» یعنی: آنچه این مطیعان از پاداش عظیم و رفاقت و همراهی پیامبران و صدیقان به دست می آورند، همانا فضل و بخشش الهی است «و خدا دانای بسنده است» می داند که چه کسی مستحق این بخشش و فضل است، پس او را از گروهی که ذکر شد قرار می دهد و از آنان که مستحق این گرامیداشت نیستند، ممتاز می گرداند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَانفِرُوا ثُبَاتٍ أَوْ انفِرُوا جَمِيعًا ﴿٧١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» در برابر دشمن سلاح بگیرید و همیشه «بر حذر باشید» از این که دشمنان دین، شما را غافلگیر نموده و ریشه‌کن سازند، لذا همیشه بیدار، هشیار، مجهز و آماده باشید «پس» بپاخیزید و برای نبرد با دشمن «رهسپار شوید، گروه‌گروه» یعنی: به دسته‌ها و گروه‌های جداگانه متشکل، گروهی بعد از گروهی و دسته‌ای پس از دسته‌ای. این فرمان؛ شامل دستور جنگ به شیوه چریکی نیز می‌شود «یا بیرون روید به‌طور دسته جمعی» یعنی: در ترکیب یک سپاه واحد تا این خروج دسته‌جمعی و انبوه شما، از جهتی بر دشمنان سخت‌تر و سنگین‌تر باشد و از سوی دیگر، از این خطر که دشمن در صورت خروج انفرادی شما را برباید و از پای در آورد، ایمن گردید، پس در حالتی که به‌خروج دسته‌جمعی برای جهاد احساس نیاز می‌شود، باید به‌طور دسته جمعی به جنگ دشمن رهسپار شوید، اما اگر به بیرون آمدن به‌طور دسته‌جمعی (نفیر عام) نیازی نیست و به میدان رفتن برخی از شما می‌تواند پاسخگوی دشمن باشد، این نیز کافی است. ولی به هر حال؛ حقیقتی که نباید هیچ‌گاه از آن غفلت کنید این است که: خطر کفر جز با جهاد دفع نمی‌شود. چنان‌که از وقتی مسلمانان فریضه جهاد را فراموش کردند، دشمن بر سرزمین‌هایشان مسلط شد و هر طماعی به داشته‌هایشان چشم طمع دوخت بنابراین، میزان بازگشت به اسلام؛ جهاد در راه خدا جَلَّالَهُ است.

وَإِنْ مِنْكُمْ لَمَنْ يُبْطِنُ فَإِنْ أَصَبْتُمْ مِصِيبَةً قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيدًا ﴿٧٢﴾

«و قطعاً از میان شما کسی است که درنگ و سستی می‌کند» تبطنه: کندی، درنگ و تأخیر است. مراد منافقان‌اند که هم خود از جهاد باز می‌نشستند و هم دیگران را از این امر باز می‌نشانند. یعنی: از جنس شما و از آنان که در حقیقت از شما نیستند، ولی خود را در جمع شما درآورده و به شما منسوب ساخته‌اند و از روی نفاق در برابر شما اظهار ایمان می‌کنند، کسانی هستند که مؤمنان را از جهاد سست و کند می‌سازند «پس اگر مصیبتی به شما برسد» چون قتل، یا هزیمت، یا نابودی مال و ثروت «می‌گویید»

این منافق «خدا بر من نعمت بخشید که با آنان حاضر نبودم» در غیر آن به من نیز همان می‌رسید که بدانها رسید! و بدین‌گونه واپسگرایی از جهاد را نعمت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر خود می‌پندارد، در حالی که از این حقیقت غافل است که پاداش عظیم جهاد و شهادت را از دست داده است. این است منطق و دیدگاه منافقان که به امور از عینک منافع شخصی خود نگاه می‌کنند، نه از زاویه تکلیف و واجب الهی و همه امور را به مقیاس و معیار سود و زیان دنیوی‌شان می‌سنجند، نه به مقیاس طاعت خدا جَلَّ جَلَالُهُ و در عین حال شناختشان از حق تعالی بسیار ناقص و قاصر است زیرا تصور می‌کنند که تخلف و سرپیچی از دستور الهی به همراه نجات از مصایب، دلیل رضای الهی است، در حالی که چنین نیست.

**وَلَيْنَ أَصَابِكُمْ فَضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لِيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَلْبِغْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ
فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧٣﴾**

«و چون به شما فضلی» یعنی: غنیمتی، یا فتحی «از جانب خداوند برسد، البته می‌گوید» این منافق، همچون سخن یک حاسد نادم «چنان که گویی هرگز میان شما و میان وی دوستی نبوده» یعنی: گویی او اصلا با شما سابقه دوستی نداشته و اصلا از اهل دین شما نبوده است؛ «ای کاش همراه ایشان بودم تا به فوزی عظیم می‌رسیدم!» یعنی: آرزو می‌کند که کاش با مؤمنان به میدان نبرد می‌رفت تا بهره خویش از غنیمت را به دست می‌آورد. پس این منافق، دستیابی به غنیمت را فوزی عظیم برای خویش دانسته و جز این، هیچ هدف و مرام دیگری - چون اعلائی کلمه‌الله و پیروزی اسلام - ندارد. یا معنی این است: آن منافق می‌گوید؛ چرا مرا در غنیمت و فتح خویش شرکت نمی‌دهید؟ گویی من اصلا شما را دوست نداشته و یاریتان نکرده‌ام؟

﴿ فَيُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقْتَلْ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٧٤﴾

«پس باید آنان که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند» که مؤمنانند «در راه خدا بجنگند» یعنی: اگر این گروه منافق سست گام غنیمت پرست، با دشمنان دین نجنگیدند، پس باید مؤمنان با اخلاصی که جانهایشان را نثار راه الله ﷻ نموده و زندگانی دنیا را به آخرت می‌فروشند، با آنان بجنگند.

این انگیزش و تشویقی از سوی حق تعالی برای مؤمنان است که: هلا! به سوی میادین جنگ بشتابند. و در عین حال، هشدار است به ناخالصان، که باید نیت‌هایشان را برای او خالص گردانند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرکس به خاطر این بجنگد که فقط کلمه الله ﷻ برتر باشد، پس فقط همان جهاد، در راه خدا ﷻ است». همچنین در حدیث شریف دیگری فرمودند: «هرکس در دفاع از مال خویش کشته شود، شهید است و هرکس در دفاع از جان خویش کشته شود، شهید است».

سپس حق تعالی جنگجویان در راه خویش را - در هر دو صورت فوز به شهادت یا پیروزی - به پاداش و اجر عظیم جهاد فی سبیل الله به همراه برتری و غنیمت در دنیا وعده داده، می‌فرماید: «و هرکس در راه خدا بجنگد و کشته یا پیروز شود، به زودی پاداشی بزرگ به او خواهیم داد» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ برای مجاهد در راه خویش تضمین نموده است که اگر او را [بشهادت] به سوی خویش بازگیرد، به بهشتش در آورد، یا [اگر شهید نشد] او رابه سلامت همراه با پاداش، یا غنیمت [به‌خانه‌اش] برگرداند».

﴿ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا

مِن هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلِهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِن لَّدُنكَ نَصِيرًا ﴿٧٥﴾

«و چرا شما در راه خدا و در راه نجات مستضعفین نمی‌جنگید» که عبارتند از: «مردان و زنان و کودکان» گرفتار در دست کفار «هم‌آنان که می‌گویند: پروردگارا!

مارا از این شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، بیرون آر» مراد از شهری که مردمش ستم پیشه‌اند، شهر مکه است که در وقت نزول آیه کریمه این چنین بود، ولی خداوند متعال ستم را صراحتاً به مکه نسبت نداد؛ به‌خاطر تشریف و تکریم آن. اما این وصف، بر هر شهر و مکانی که مردمانی ستم پیشه داشته باشد، نیز مصداق دارد «و» آن مستضعفان تحت ستم می‌گویند: پروردگارا! «برای ما از جانب خویش کارسازی مقرر کن و برای ما از جانب خویش یآوری تعیین فرما» مراد از مستضعفان در اینجا: مؤمنانی هستند که در مکه زیر فشار و شکنجه کفار به‌سر برده و از هجرت به‌سوی سرزمینی که در آن زندگی باعزتی داشته‌باشند، عاجز و ناتوان بودند و هم آن‌اند که رسول خدا ﷺ برای ایشان چنین دعا می‌کردند: «خدایا! ولید بن ولید، سلمه بن هشام، عیاش بن ربیع و همه مستضعفان از مؤمنان را نجات ده». عبدالله ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «من و مادرم نیز از مستضعفان بودیم».

از آیه کریمه چنین بر می‌آید که: نجات‌دادن مستضعفان از زیر یوغ ستم و اسارت مستکبران، از بزرگترین و بارزترین وجوه جهاد در راه خدا ﷻ است زیرا «راه خدا» مفهوم عام و کلی‌ای است که شامل هر امر خیری می‌شود. و باید دانست که هر عصری مستضعفان خویش را دارد، چنان‌که مستضعفان عصر ما بسیارند، در حالی که همت و عزم ما در جهاد برای رهایی‌نشان از زیر یوغ ستم، بسی اندک و ناچیز است.

الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ

كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ﴿٧٦﴾

«مؤمنان در راه خدا کارزار می‌کنند» یعنی: جنگ آنها برای این هدف و مقصد است، نه غیر آن از مقاصد «و کافران در راه طاغوت» یعنی: در راه شیطان و آنچه‌که او در دل‌های مردم می‌افکند «می‌جنگند» و بر سر این راه با هم کارزار می‌کنند. چون جنگیدن برای نمایش غیرت و فخرفروشی، طلب پیروزی به ناروا، برتری‌جویی بر دیگران، چپاول اموال مردم، انتقام‌گیری به ناحق، افتخار به عصبیتها و قومیتها و دیگر کژراهه‌های شیطان «پس با یاران شیطان بجنگید که کید شیطان» یعنی: مکر و نیرنگ

او و پیروانش از کفار، در نهایت امر «ضعیف است» زیرا این نیرنگ، برپایه غروری میان تهی مبتنی است که هیچ حاصلی ندارد و نیز نیرنگ شیطان از آن جهت ضعیف و بی بنیاد است که در مقابل نصرت خدا عَلَّاهُ برای مؤمنان قرار دارد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَنَعَ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧٩﴾

در عصر ما کسانی پیدا می‌شوند که تصور می‌کنند؛ اسلام فقط نماز و روزه و زکات... است، اما این که جهاد و مبارزه نیز از اسلام باشد، خیر! در پندار آنها چنین چیزی نیست، درحالی که این تصور، تصور نادرستی است که حق تعالی بندگان مؤمن و با تقوایش را از آن برحذر داشته و می‌فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد» فعلا «دست از جنگ نگهدارید و نماز را برپا دارید و زکات بدهید» ایشان اصحاب پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند که به ترک جنگ در مکه مأمور شدند، اما در برابر اذیت و آزاری که از مشرکان می‌دیدند، بی‌تاب گشته و از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اجازه می‌خواستند تا دست به شمشیر برده و شر مشرکان را از خود بازدارند و نزد آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفته می‌گفتند: هنگامی که ما مشرک بودیم، عزت و شوکتی داشتیم، اما چون ایمان آوردیم، خوار و درمانده شدیم! پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را به صبر و تحمل فراخوانده و می‌فرمودند: «به من دستور داده شده تا با گذشت و مدارا عمل کنم، پس [فعلا] با اینان درگیر جنگ نشوید». و یاران پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پیروی از دستور ایشان، دندان بر روی جگر گذاشته خویش‌نماری می‌کردند تا آن که به مدینه هجرت کردند «ولی همین که» در مدینه «کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان، از مردم مانند ترس از خدا، یا ترسی سخت‌تر می‌ترسند» یعنی: برخی از آنان از مردم به مقدار ترسی که از خدا عَلَّاهُ دارند می‌ترسند و برخی حتی از آن هم بیشتر و سخت‌تر بنابراین، در مدینه - نه از روی شک در دین، بلکه از ترس مرگ و بیم و هول شدید از کشته‌شدن - از جنگ سستی و کندی ورزیدند.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «این ترس، ترسی طبعی است زیرا سرشت انسان بر آن است که از آنچه بیم هلاکت وی در آن می‌باشد، غالباً کراحت دارد، پس منشأ ترس مؤمنان از جنگ، نفرت از فرمان الهی نیست». بعضی برآنند که آیه کریمه در شأن منافقان است که قبل از فرضیت جهاد، اسلام آوردند، اما چون جهاد فرض شد، از آن نفرت و کراحت ورزیده و سستی کردند «و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما جهاد را مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی کوتاه مهلت ندادی؟» یعنی: چرا ما را تا مدتی دیگر - ولو کوتاه - مهلت ندادی تا در این مدت از زندگی دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌شدیم؟ این آیه شبیه به آیه دیگری در سوره «محمد» است: (وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا...): و کسانی که ایمان آورده‌اند می‌گویند: چرا سوره‌ای - درباره جهاد - نازل نمی‌شود؟ اما چون سوره‌ای صریح نازل شد و در آن نام جهاد آمد، آنان که در دل‌هایشان مرضی است، مانند کسی که به حال بیهوشی مرگ افتاده به تو می‌نگرند، ولی فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برای آنان بهتر است و چون کار به تصمیم کشد، قطعاً خیر آنان در این است که با خداوند صادق باشند) «محمد/۲۰». «بگو: بهره‌مندی دنیا اندک است» و زودگذر، که بر صاحبش هرگز نمی‌پاید، ولی پاداش «آخرت برای کسی که تقوی پیشه کند، بهتر است. و بر شما به اندازه فتیلی هم ستم نخواهد رفت» فتیل: رشته باریکی در پشت هسته خرما است. یعنی: بر شما در آخرت به اندازه ذره ناچیزی هم ستم نمی‌رود، پس از جهاد رو برنتابید.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ وَإِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ﴿٧٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال در جهت تشویق و برانگیختن آن عده از مسلمانانی که از بیم مرگ دست از جهاد کشیده‌اند و در بیان فساد جبن و ترسی که درون آنها را پر کرده و در روان آنها درآمیخته است، می‌فرماید: «هرکجا باشید، مرگ شما را درمی‌یابد» و «حذر»، نمی‌تواند شما را از «قدر» نجات دهد، پس مرگ خواه‌ناخواه آمدنی است و هرکه با شمشیر نمیرد، به‌غیرآن از اسباب دیگر می‌میرد و این امری قطعی است

«هرچند در بروج مشیده باشید» بروج مشیده: برجهای بسیار محکم، بلند و سر به فلک کشیده است. یعنی: چون اجل انسان در رسد، برجهای بسیار محکم و سر به فلک کشیده هم نمی‌توانند مرگ را از وی دفع کنند. پس حق تعالی نفرت از جنگ را با دو نسخه درمان می‌کند: یکی شناساندن حقیقت دنیا نسبت به آخرت. و دیگری فهماندن این حقیقت که مرگ پس و پیش نمی‌شود و برای آن میعاد است معین.

بعد از آن، حق تعالی به بیان بیماری دیگری می‌پردازد که خواستاران تأخیر فریضه جهاد به آن دچار شده‌اند، این بیماری نیز همچون بیماری اول، بیماری‌ای است که ممکن است مسلمانان در هر زمان و مکانی به آن مبتلا شوند: «و چون به آنان خیری برسد» یعنی: نعمتی چون فراوانی و آسوده حالی «می‌گویند: این از سوی خداوند است» تا اینجای کار سخنشان درست است و هیچ اعتراضی هم بر آن نیست، اما آنچه مورد اعتراض است این سخن است: «و اگر شری به آنان برسد، می‌گویند: این از سوی توست» یعنی: اگر به منافقان نعمتی برسد، آن را به خداوند متعال نسبت می‌دهند، ولی اگر به آنان نعمت و بلایی چون قحطی و سختی رسید، آن را - در عصر نزول آیه - به رسول خدا ﷺ نسبت می‌دادند و ممکن است امثال آنان در هر عصری، این نسبت را به میراث‌بران پیامبر ﷺ بدهند. «بگو» موضوع چنان نیست که شما می‌پندارید، بلکه «همه از سوی خداوند است» چه خیر و چه شر «پس چه حال است این قوم را، نزدیک نیستند که سخنی را بفهمند» تا بدانند که گیرنده و دهنده همانا خداوند متعال است و همه اینها از حکم او صادر می‌شود!؟

مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٧٩﴾

«هرچه به تو برسد» ای انسان! «از خوبیها» و نعمت‌های زندگی، چون آسایشها و آرامشها و فراوانی‌ها و سلامتی... «از جانب خداست» و به فضل و رحمت وی زیرا کسی را بر خدا ﷻ هیچ حقی نیست «و هر شری که به تو برسد، از خود توست» یعنی: هر سختی و بدبختی و بلا و مشقتی که به تو برسد، آن نیز از سوی خدا ﷻ است ولی به سبب و علتی از جانب خودت؛ چون گناهی که مرتکب آن شده‌ای و به کیفر

آن، مبتلای بلا و بدبختی و عذابی گردیده‌ای. پس اشتباه منافقان در این است که به جای آن که به سوی خدا ﷻ باز گردند و به طور کلی به او التجا کنند تا خشم و عذاب خویش را از آنان بر دارد، رسول خدا ﷺ را سبب این مصیبت‌ها معرفی می‌کنند، در حالی که رسول خدا ﷺ رحمتی برای جهانیان است «و تو را برای مردم به پیامبری فرستادیم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو رحمت و نعمتی برای مردم هستی، تو از گناه معصوم هستی و تو جز مبلغی برای مردم نیستی بنابراین، مقدرات خلاق به دست تو نیست تا سود و زیان و خیر و شر از سوی تو باشد و چیزی از امر الهی در تصرف تو نیست تا مصائبی که به آنان می‌رسد، از جانب تو باشد «و گواه بودن خدا» بر این حقیقت که او تو را به رسالت فرستاده است «بس است» و او میان تو و میان آنان بر این حقیقت گواه می‌باشد.

مَنْ يُطِيعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٥﴾

«هرکس از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خداوند اطاعت کرده است» لذا فرمانبرداری از پیامبر ﷺ، در واقع فرمانبرداری از خدا ﷻ است زیرا پیامبر جز به آنچه که خدا ﷻ به وی فرمان داده دستور نمی‌دهد و جز از آنچه که خدا ﷻ از آن نهی نموده، نهی نمی‌کند، پس اطاعت از مبلغ و پیام‌رسان، در واقع اطاعت از آن‌کسی است که او را به این مأموریت برانگیخته است و هرکس این حقیقت را درک کند، قطعاً در نهایت انضباط و اخلاص، از رسول خدا ﷺ اطاعت می‌کند.

خاطر نشان می‌شود که رسول خدا ﷺ فرمان‌برداری از امرای مسلمان را نیز شامل اطاعت از خود گردانیده‌اند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هرکس از من اطاعت کند، در حقیقت از خدا ﷻ اطاعت کرده است و هرکس از من نافرمانی کند، در حقیقت خدا ﷻ را نافرمانی کرده است و هرکس از امیر اطاعت کند، در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس امیر را نافرمانی کند، در حقیقت مرا نافرمانی کرده است.» «و هرکس رویگردان شود» یعنی: از اطاعت تو اعراض کند و سر برتابد، پس او در حقیقت خدای عزوجل را نافرمانی کرده است زیرا ما «تو را نگهبان ایشان» یعنی:

نگهبان اعمال ایشان «نفرستاده‌ایم» بلکه بر عهده تو فقط و فقط تبلیغ است، نه این که دل‌هایشان را به حق گرویده و باورمند گردانی زیرا این کار در توان تو نیست.

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ وَاللَّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّنُونَ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٨١﴾

آن‌گاه خداوند متعال از حال منافقانی خبر می‌دهد که در ظاهر امر از خود موافقت و طاعت بروز می‌دهند، اما در باطن، خلاف آن را پنهان می‌دارند: «ومی‌گویند؛ فرمانبرداریم» یعنی: وقتی نزد تو باشند، می‌گویند: «سمعا و طاعتا»، کارما فرمانبرداری است «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند، گروهی از آنان شبانه جز آنچه تو می‌گویی تدبیر می‌کنند» یعنی: سختی را تغییر داده و سخنی دیگر می‌اندیشند و بر زبان می‌آورند. یا معنی این است: سختی را در مورد مأموریتی که به آنان سپرده‌ای و ایشان را بر آن گمارده‌ای، تحریف و تغییر می‌دهند «و الله می‌نویسد» در نامه‌های اعمالشان «آنچه را که شبانه می‌گویند» تا در برابر آن مجازاتشان کند «پس از آنان روی برتاب» یعنی: آنان را به حال و کار و کردارشان واگذار «و بر خدا توکل کن» در کار آنان تا فرصت و مجال انتقام از آنان را فراهم گرداند «و خداوند کارسازی را کافی است» برای کسانی که بر وی توکل کنند. بدین‌سان حق تعالی به پیامبرش فرمان می‌دهد که در مقابله با این عمل منافقان، توکل را با روی برتافتن از آنان یکجا سازد. آن‌گاه حق تعالی عامل این بیماری‌شان را که همانا عدم تدبیر در کتاب خدا ﷻ است، بیان داشته می‌فرماید:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ﴿٨٢﴾

«آیا در» آیات «قرآن نمی‌اندیشند؟» یعنی: آیا از قرآن روی برتافته و در معانی و مبانی آن تأمل و اندیشه نمی‌کنند تا به هدف و مرام قرآن پی ببرند؟ بی‌شک اگر آنان - چنان‌که باید - در آن اندیشه و تعمق نمایند، به این حقیقت می‌رسند که در قرآن هیچ

اختلاف، ناهماهنگی و تعارضی نیست و قطعا در آن صورت، معنای این فرموده حق تعالی را که: (همه از جانب خداست) «آیه/۷۸»، و این فرموده وی: (و آنچه از بدی به تو می‌رسد، از خود توست) «آیه/۷۹»، را می‌فهمند «و اگر» قرآن «از جانب غیر خدا می‌بود» چنان‌که کفار می‌پندارند «قطعا در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند» و در آن تفاوت و تناقض فاحش و عدم انطباق با واقع را ملاحظه می‌کردند زیرا این عوارض از خصوصیات کلام بشر است، بویژه هنگامی که سخن بشر طولانی شود و گوینده‌اش از امور غیبی خبر دهد؛ قطعا اندک بررسی‌ای در سخنان وی نشان خواهد داد که درستی و مطابقت با واقع، به‌ندرت در آن مشاهده می‌شود، درحالی‌که معانی قرآن کریم در همه امور - چون توحید، حلال و حرام، خبر دادن از غیب... - بعضا مکمل و مؤید بعضی دیگرند. یا معنی این است: اگر قرآن از نزد غیر خدا جَلَّ جَلَالُهُ می‌بود، قطعا آنها از نظر بلاغت و بیان معانی، در آن تفاوت‌های آشکاری می‌دیدند.

علما با این آیه در رد سخن برخی از فرقه‌ها استدلال کرده‌اند که می‌گویند: «فهم معنای قرآن جز به تفسیر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امام ممکن نیست». آن‌گاه حق تعالی قضیه مهم دیگری را در موضوع جهاد مطرح می‌کند که به جنگ شایعه‌ها و جنگ روانی ارتباط دارد و راه درمان آن را نیز بیان می‌نماید:

وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلًا (۸۳)

«و چون خبری» حاکی از «ایمنی، یا وحشت به آنان برسد، انتشارش می‌دهند» گروهی از سست ایمانان بودند که وقتی خبری را که مایه آرامش بود - چون خبر پیروزی مسلمین و نابودی دشمنانشان - یا خبری را که مایه نگرانی و وحشت بود - چون خبر شکست مسلمین - می‌شنیدند، آن خبر را فاش می‌کردند. به قولی: آنان خبرهای فتنه‌انگیز و روحیه‌برانداز منافقان را به‌گوش مسلمانان می‌رساندند و شایعه‌های دروغین را پخش می‌کردند، که از این امر فسادی آشکار و خللی دامنه‌دار پدید می‌آمد «حال آن که اگر آن را به سوی پیامبر و به سوی اولی الامر خویش

ارجاع می‌کردند» اولی الامر: اهل علم و اندیشه، یا فرمانروایان اند که مردم در امور خویش به آنها رجوع می‌کنند «آن‌گاه اهل استنباط ایشان به آن پی می‌بردند» یعنی: اگر چنان می‌کردند، اهل درک و استنباط، با تدبیر و اندیشه سالم خویش، درستی یا نادرستی آن خبر را استخراج و از همدیگر تفکیک می‌کردند، لذا شیوه درست و صحیح برخورد با اخبار و رویدادها این بود که آنها از پخش اخبار پرهیز کنند تا رسول خدا ﷺ خود آن را پخش نمایند، یا اولی الامرشان عهده‌دار این مهم گردند؛ زیرا ایشان به‌خوبی می‌دانند که چه چیزی باید افشا گردد و چه چیزی در پرده کتمان باقی بماند «و اگر فضل خدا بر شما نبود» با پاکسازی شما از این شائبه‌ها «و رحمت وی» بر شما نبود، با فرستادن پیامبر و فرودآوردن کتاب خویش بر شما و نگهداشت‌تان از فروافتادن در راه باطل «یقیناً از شیطان پیروی می‌کردید» در وسوسه افگنی‌های وی «جز اندکی» از شما و ایشان کسانی‌اند که از فطرتی صاف و پاک برخوردارند.

اگر این حقیقت را مورد لحاظ قرار دهیم که (اولی الامر) بنابر یکی از وجوه تفسیری، علما می‌باشند؛ و جاهت رأی کسانی را در می‌یابیم که قضیه اجتهاد را - که عبارت از استنباط احکام است - و قضیه مجتهدینی را که علم و تقوی و ملکات باطنی‌شان آنان را شایسته استنباط احکام گردانیده؛ شامل مضمون این آیه گردانیده‌اند.

در روایت مورد اتفاق بخاری و مسلم راجع به سبب نزول آمده است: چون این خبر به عمر رضی الله عنه رسید که رسول خدا ﷺ زنان خویش را طلاق داده‌اند، به مسجدالنبی رفت و از مردم شنید که این سخن را در میان‌شان ردوبدل می‌کنند، پس نتوانست شکیبایی کند و یک‌راست به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و اجازه ورود خواست، آن‌گاه از رسول خدا ﷺ پرسید که آیا زنان خویش را طلاق داده‌اند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: خیر! گفت: الله اکبر! آن‌گاه بر سر در مسجد ایستاد و باصدای بلند گفت: آگاه باشید، رسول خدا ﷺ زنان خویش را طلاق نداده‌اند. سپس این آیه نازل شد.

فَقَنْدِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تَكُلْفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكْفِ بِأَسْ أَلَّذِينَ كَفَرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بِأَسْ وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا ﴿٨٤﴾

پس از آن که خدای عزوجل تمام مؤمنان را در یک فرمان عام به جهاد فراخواند و سست‌دلان را سرزنش کرده و آفت‌های چندی را درمان نمود، اینک هر فرد را به طور جداگانه نیز - از خلال فرمان دادن به رسول خویش - به جهاد دستور می‌دهد: «پس» ای محمد! ﷺ «در راه خدا پیکار کن» به نفس نفیس خویش «جز عهده‌دار شخص خود نیستی» یعنی: تو مسؤول عمل اصحاب خویش نیستی که جهاد می‌کنند یا نه، بلکه به اجرای فرمان خدای عزوجل بر نفس خود ملزم هستی، پس اگر تو را تنها هم گذاشتند، به تنهایی بجنگ «و مؤمنان را برانگیز» بر مبارزه و جهاد «نزدیک است که خداوند بلای کافران را بگرداند» و با پیروزشاختن آسیب آنان را بازدارد. کلمه (عسی) که در مورد خداوند ﷻ مفید قطعیت است، مؤمنان را به بازداشتن بلا و آسیب کافران از ایشان، متوقع و امیدوار می‌سازد، لذا این وعده‌ای از سوی خدای سبحان است و وعده او خواه‌نخواه انجام شدنی است «و خداست که قدرتش بیشتر» و صولتش بزرگتر است «و» عذاب و «کیفرش سخت‌تر است» از این تعبیر چنین بر می‌آید که مقاومت کفار در برابر مؤمنان نیز شدید است، ولی عذاب خداوند ﷻ و اعمال قدرت وی بر آنان شدیدتر می‌باشد. چنان‌که از آیه کریمه این حقیقت نیز بر می‌آید که: سرسختی کافران علیه اهل ایمان، جز با نیروی بازدارنده جهاد مهار نمی‌شود بنابراین، باید مؤمنان را از راه سخنرانی، انتشار کتب و اعلامیه‌ها به جهاد برانگیخت. و از مثالهای برانگیختن مؤمنان به جهاد از سوی آن حضرت ﷺ؛ این فرموده ایشان در روز بدر خطاب به یارانشان است: «قوموا إلى جنة عرضها السموات والأرض: یاران! پیاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن همانند آسمانها و زمین است».

مَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفْعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقِينًا ﴿٨٥﴾

«هرکس شفاعت پسندیده‌ای بکند، از» خیر «آن نصیبی می‌برد و هرکس شفاعت ناپسندیده‌ای کند، از» شر «آن نصیبی می‌برد» شفیع: کسی است که دیگری را به انجام کاری سفارش و تشویق می‌کند. و شفاعت پسندیده، سفارش دیگران به انجام امور نیک و طاعت حق تعالی است، پس هرکس در کار خیری شفاعت و سفارش کند تا نفعی به دیگران برساند، یا شری را از کسی دفع نماید، از پاداش آن شفاعت بهره و نصیبی می‌برد و هرکس به شر و بدی‌ای سفارش کند، از گناه آن نصیب می‌برد؛ چون کسی که به سخن‌چینی و غیبت می‌پردازد، یا دیگری را به دزدی و فحشا سفارش می‌کند، یا به‌طور کلی در جلب ضرر یا دفع منفعت یا در امر غیر جایزی سفارش می‌کند «و خداوند همواره بر هرچیزی مقتدر است» و هم‌اونگهبان مقادیر اعمال شماست، پس شما را بر اعمالتان جزا می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: «اشفعوا توجروا، ویقضی الله علی لسان نبیه ماشاء: شفاعت کنید تا اجر و پاداش داده شوید، اما خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ هر چه را خواسته‌است، بر زبان پیامبر خویش حکم می‌کند».

مجاهدبن‌جبیر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره سفارش‌ها و واسطه‌شدن‌های مردم برای یک‌دیگر نازل شد. برخی از مفسران با توجه به سیاق آیات، «شفاعت حسنه» را به جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَّالُهُ و «شفاعت سیئه» را به جهاد در راه شیطان تفسیر کرده‌اند زیرا جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَّالُهُ تنها وسیله نجات مستضعفان از چنگال مستکبران می‌باشد.

وَإِذَا حُيِّتُمْ بِنَحِيَةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا ﴿٨٦﴾

«و چون شما را به تحیتی بنوازند» تحیت: سلام گفتن است. بعضی گفته‌اند: تحیت در اینجا، دادن پاسخ عطسه زننده با گفتن: «یرحمک الله» است. یاران امام ابوحنیفه برآنند که مراد از تحیت در اینجا هدیه دادن است، به‌دلیل این فرموده‌حق تعالی: (پس با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید). یعنی: هدیه بهتر از آنچه به‌شما داده‌اند، بدهید. و اگر

مراد از «تحیت» سلام باشد، پس تحیت بهتر این است که در جواب سلام کسی که به گفتن سلام ابتدا می‌کند، چیزی را بیفزاید، مثلاً چون سلام‌دهنده گفت: «السلام علیکم»، جواب‌دهنده بگوید: «و علیکم‌السلام ورحمه‌الله». که این جواب بر لطف و طراوت و صفای تحیت می‌افزاید. و افزودن در جواب سلام مستحب و پیش‌دستی در سلام گفتن سنت است که در باره آن ترغیب فراوان آمده، اما دادن جواب سلام فرض است، به دلیل فرموده حق تعالی: «پس با تحیتی بهتر از آن، یا همانند آن پاسخ دهید» یعنی: اگر جواب سلام را به شیوه بهتر ندادید؛ حداقل به مانند آن پاسخ دهید، اما ندادن جواب سلام به‌طور کلی، جایز نیست زیرا جواب سلام فرض است. و کم‌کردن جواب سلام از مقداری که سلام‌کننده با آن به سلام ابتدا نموده است، نیز جایز نیست.

در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «و علیک‌السلام ورحمه‌الله». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمته». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک‌السلام ورحمه‌الله و برکاته». سپس دیگری آمد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله ورحمه‌الله و برکاته». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب وی فرمودند: «وعلیک». آن شخص گفت: یا رسول‌الله! پدر و مادرم فدای شما باد، فلان و فلان که نزد شما آمدند و بر شما سلام گفتند، سلام آنها را به بیشتر از جواب سلام من برگردانیدید؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آخر تو برای ما چیز بیشتری باقی نگذاشتی، حق تعالی فرموده است: و چون شما را به تحیتی بنوازند، با تحیتی بهتر از آن پاسخ دهید یا همانند آن را برگردانید. و ما همانند آن را به تو برگردانیدیم». ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حدیث دلالتی است بر این که افزودن بر کلمات سلام به بیشتر از: السلام علیکم ورحمه‌الله و برکاته، مشروع نیست».

فقها گفته‌اند: غیر مسلمانان در جواب دادن سلام به همانند آن، یا به نیکوتر از آن، از عمومیت آیه مستثنی می‌باشند زیرا در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «در سلام گفتن بر یهود و نصاری آغازگر نباشید و اگر با آنان در راهی روبرو شدید، آنان را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین قسمت راه

ناگزیر گردانید». و چنان که از احادیث دیگر نیز برمی آید، اگر غیرمسلمانی به مسلمانی سلام گفت؛ باید فقط در جواب آن بگوید: «و علیکم: بر شما باد». اما احناف از حکم عدم جایز بودن ابتدا نمودن به سلام برای غیرمسلمانان، حالتی را که مسلمان در آن نیازی به شخص ذمی ای دارد، استثنا کرده و ابتدا کردن به سلام را در چنین حالتی برای وی جایز دانسته اند.

صاحب «هدیه علائیه» از حنفیه می گوید: «سلام گفتن بر فاسقی که فسقش علنی باشد مکروه است، چنان که سلام گفتن بر کسی که حقیقتاً از دادن جواب سلام عاجز می باشد نیز مکروه است، چون سلام دادن بر شخصی که مشغول خوردن غذاست، یا بر کسی که شرعاً از جواب دادن عاجز است، همچون خواننده نماز، خواننده قرآن، ذکرکننده، سخنران، کسی که به ایشان گوش فراداده است، تکرارکننده فقه در تدریس، کسی که مشغول حل و فصل دعاوی میان مردم است، کسی که در حالت مذاکره علم شرعی است، مؤذن، اقامت گوینده، مدرس، کسی که به نماز و تسبیح نشسته است، کسی که تلبیه می گوید، سلام گفتن بر دختران جوان بیگانه، بر کسی که بازی غیر مباحی را انجام می دهد، کسی که غیبت مردم را می کند، یا کبوتر پرواز می دهد، بر پیرمرد بذله گو، بر دروغگو، بر بیهوده کار، بر کسی که مردم را دشنام می دهد، یا به چهره دختران و زنان نامحرم می نگرد - تا آن گاه که به توبه اینان علم نداشته باشیم - همچنان سلام گفتن بر کسی که با همسرش مشغول عمل جنسی و معاشقه است، بر کسی که عورت وی برهنه است، بر کسی که در حال قضای حاجت قرار دارد، بر کسی که به خواب سبک یا خواب سنگینی فرورفته است و بر کسی که در حمام است، مکروه می باشد.

باید دانست که در هر جایی که سلام گفتن در آن مشروع نیست، دادن جواب سلام نیز مشروعیتی ندارد، همچنان دادن جواب سلام طفل و شخص مست و دیوانه واجب نیست و دادن جواب «سلام علیکم» به سکون میم در «سلام» نیز واجب نیست. همچنان حنفیه می گویند: «انسان باید با سلام گفتن؛ تجدید عهد با اسلام و این امر را نیت کند که به مؤمنی در مال، یا آبرویش زیانی نرساند».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در همه کشورهای جهان رایج است که وقتی مردم با یک‌دیگر ملاقات کنند، کلمه‌ای را برای موافقت و اظهار محبت فیما بین، اظهار می‌دارند؛ اما اگر مقایسه شود، معلوم می‌گردد که هیچ احوال‌پرسی‌ای به اندازه سلام اسلامی جامع نیست؛ زیرا در الفاظ سلام اسلامی تنها محبت نیست، بلکه ادای حق محبت نیز هست. در واقع سلام گوینده از خداوند چنین می‌خواهد که شما را از تمام آفات و آلام سالم نگهدارد... سلام، دعای حیات طیبه در حق برادر مسلمان است، اظهار این حقیقت هم هست که همه ما محتاج حق تعالی هستیم و نمی‌توانیم بدون اذن او به یک‌دیگر نفع برسانیم و به‌اعتبار این معنی این کلمه یک عبادت هم هست و وسیله‌ای برای تذکر برادر مسلمان به این‌که یاد خدا را فراموش نکند نیز هست. همچنین کسی که از خدای خواهد که دیگری از تمام آفات و تکالیف حفظ شود، گویی او در ضمن این، وعده می‌کند که شما از دست و زبان من مأموم هستید و من محافظ جان و مال و آبروی شما نیز هستم».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌افزاید: «ابن عربی در (احکام القرآن) قول امام ابن عیینه را نقل فرموده که می‌گوید: «اتدري ما السلام؟ يقول انت آمن مني» یعنی شما می‌دانید که سلام چیست؟ سلام کننده در واقع می‌گوید: شما از جانب من در امان هستید. خلاصه اینکه تحیه اسلامی جامعیت جهانی دارد، در آن ذکر خدا ﷻ است، تذکیر نیز هست، نوعی اظهار محبت با برادر مسلمان هم هست، برای او بهترین دعا نیز هست، با او این معاهده نیز هست که تو از دست و زبان من ایمنی. کاش مسلمانان این کلمه را به مثل رسم عموم و بر مبنای عادت ادا نمی‌کردند، بلکه حقیقت آن را درک کرده و به مضامین بلند آن متوجه می‌شدند»^۱. «همانا خداوند حسابگر همه چیز است» و شما را بر هر ریز و درشتی محاسبه می‌کند، از جمله در سلام گفتن و تحیت. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، به بهشت وارد نمی‌شوید تا ایمان نیاورید و ایمان نمی‌آورید تا با

^۱ بقیه مسائل و آداب سلام را در کتب آداب بجوئید.

همدیگر محبت نورزید، آیا شما را بر امری راهنمایی نکنم که اگر آن را انجام دهید، با همدیگر مهر و محبت می‌ورزید؟ سلام گفتن را در میان خود منتشر کنید».

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا ﴿٨٧﴾

«الله کسی است که هیچ معبودی جز او نیست» پس الوهیت فقط مخصوص اوست «به یقین در روز قیامت» یعنی روز قیام کردن مردم از قبرها «که هیچ شکی در آن نیست» نزد آنان که حجت‌ها و برهان‌های خدای عزوجل را درمی‌یابند «شما را گرد می‌آورد» به سوی حساب «و راستگوتر از خدا در سخن کیست؟» آری! هیچ کس از خدای عزوجل در اخبار و سخنانی که می‌گوید، راستگوتر نیست، به دلیل بی‌نیازی، قدرت و کمال حق تعالی و به دلیل این که دروغ گفتن بر آن ذات متعال محال است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیه، بر حشر نمودن مردم در صحرای محشر سوگند خورده است.

﴿ فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٍ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْتَدُوا مِنْ أَضَلِّ اللَّهِ وَمَنْ

يُضِلِّ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿٨٨﴾

مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردمانی از اهالی مکه نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده و از روی ریا اسلام می‌آوردند، سپس به سوی قوم خویش بازگشته و در بت‌پرستی نگونسار می‌گشتند و هدفشان از این کار این بود که هم در اینجا و هم در آنجا ایمن باشند، پس خدای عزوجل دستور داد که اگر از کفار کناره نگیرند و به راه صلاح بازنیایند، با آنان پیکار شود. به روایتی دیگر: این آیه درباره منافقانی نازل شد که از میانه راه احد به مدینه برگشتند، پس اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در تصمیم‌گیری پیرامون آنان به دو گروه تقسیم شدند؛ گروهی می‌گفتند: با آنان می‌جنگیم و گروهی دیگر می‌گفتند: نه! با آنان نمی‌جنگیم.

«شما را چه شده است که درباره منافقان دو دسته شده‌اید» یعنی: چرا درباره آنان اختلاف پیدا کرده‌اید تا بدانجا که در این باره به دو رأی متفرق گشته‌اید، آخر چرا

قاطعانه به کفر آنان حکم نمی‌کنید؟ «و حال آن که خداوند آنان را به سزای آنچه انجام داده‌اند، سرنگون ساخته‌است» یعنی: آنان را به‌سوی کفر باز گردانده و برکفر هلاکشان ساخته‌است. رکس: سرنگون ساختن یک چیز، یا بازگردانیدن اول آن به‌سوی آخر آن است. یعنی: به سبب کار و کردارشان که همانا پیوستن به دارکفر است، در وادی کفر سرنگونشان ساخته‌است. بدین جهت، از مفاد آیه جوازکشتن آنان برمی‌آید «آیا می‌خواهید کسی را که خدا در گمراهی‌اش وانهاده، به راه آورید؟» یعنی: آیا می‌خواهید کسی را در جمله راهیافتگان قرار دهید که خداوند عز وجل او را در کفر و گمراهی نگونسار ساخته و قتلش را جایز شمرده‌است؟ یا معنی این است: آیا می‌خواهید آنان را راهیافته بنامید، در حالی که خداوند عز وجل گمراهی‌شان را آشکار گردانیده‌است؟ این تعبیر، مفید سرزنش آن گروه از مؤمنانی است که با منافقان به نرمش برخورد می‌کردند «و حال آن که هرگز برای کسی که خداوند در گمراهی‌اش وانهاده» به سبب عملکرد ناروایش «راهی به‌سوی هدایت نخواهی یافت» یعنی: جستن راه هدایت برای چنین کسی، سودی دربر ندارد. ممکن است که از نص آیه فهم دیگری نیز بیرون آید و آن این است: خداوند عز وجل بر هر کس گمراهی را خواسته باشد، تو هرگز برای وی هیچ راهی نمی‌یابی، بلکه او در هر راهی سرگردان است و نمی‌تواند هیچ راه روشنی را درپیش بگیرد. و این خود نشانه منافق است که همیشه در حال تحیر، جابجا کردن موضع‌گیری‌ها، تناقض در رفتار و تنش درونی بسر می‌برد.

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً ۗ فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فُتَّخِذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨١﴾

«آنان دوست دارند که شما نیز کافر شوید، همان‌گونه که خودشان کافر شده‌اند» یعنی: این گروه منافق، از روی عناد و کفر و درازدستی در گمراهی، در آرزوی کافرشدن مؤمنان به‌سر می‌برند «تا در نتیجه» شما و آنها «باهم برابر باشید» درکفر «پس زنهار، از میان آنان برای خود دوستانی اختیار نکنید تا آن که در راه خدا هجرت کنند» یعنی: برای هیچ‌کس از آنان یار و پشتیبان نباشید تا آن که با هجرت،

ایمانشان را اثبات کنند زیرا در آغاز اسلام، هجرت اعلان عملی مسلمان شدن بود، از آن رو که هجرت، موالات عملی با اسلام و مسلمین است. آری! خدای عزوجل ما را از ولایت و دوستی با چنین مردمی نهی نموده است؛ مگر بعد از این که در سخن و عمل، ولاء و وابستگی کامل خود را به اسلام و اهل اسلام و دار اسلام اثبات کنند «پس اگر روی برتافتند» از ایمان و هجرت «هرکجا آنان رایافتید» یعنی: بر آنان دست یافتید «آنان را به اسارت بگیرید و بکشید و از آنان یار و یآوری برای خود نگیرید» یعنی: نه آنان را یاری کنید و نه از آنان یاری را بپذیرید. البته این حکم درباره مردمی است که ادعای مسلمانی نموده، سپس معاندانه به دارحرب پیوستند، نه درباره منافقانی که با مؤمنان در مدینه یکجا ساکن بودند زیرا منافق در داراسلام وضع خاص خود را دارد و کشته نمی‌شود، مگر این که نفاق خویش را آشکار کند، یا زمامدار مسلمان (امام) با داشتن گواه و مدرک، به کشتن وی حکم نماید. بنابراین، حکم اصلی درباره منافقان خارج از داراسلام، یا حیطه دولت آن، کشتن و عدم یارگیری از آنها و یاری دادن آنهاست.

اما این حالت استثناهایی هم دارد:

إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَنَّاكُمْ فَإِنِ اعْتَرَفْتُمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا أَيْكُمْ أَلَسَلَّمْ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ﴿١٠﴾

«مگر کسانی که با قومی که بین شما و آنها پیمانی است، پیوند دارند» یعنی منافقانی را که از راه «جوار» و «حلف» به قومی می‌پیوندند که میان شما و آنان میثاق و پیمانی است، نکشید زیرا عهد و پیمان شامل آنان نیز می‌شود. بعضی گفته‌اند: مراد از «پیوند» در اینجا، پیوند نسبی است. این اولین صورت استثنا شده از حکم قتل منافقان خارج از حیطه دار اسلام است.

اما صورت دوم: «یا نزد شما بیایند درحالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ آمده است» یعنی: از یکسو دل‌هایشان از جنگیدن با

شما به تنگ آمده و از جانبی جنگیدن با قومشان به نفع شما نیز بر آنان آسان نیست، پس دوست ندارند که در جنگ طرف هیچ جناحی را بگیرند، لذا آنان نیز از دستور قتال مستثنی هستند. ابن کثیر برای این گروه مثالی زده و گفته است: «نمونه این گروه، جمعی از بنی هاشم بودند که در بدر با بی میلی با مشرکان همراه شدند - همچون حضرت عباس و دیگران - هم از این رو بود که در آن روز رسول خدا ﷺ از کشتن عباس منع کرده و دستور دادند تا به اسارت گرفته شود». «و اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را بر شما مسلط می ساخت» برای ابتلا و آزمایش شما، یا برای پاکسازی صف شما، یا به مثابه مجازاتی بر گناهان شما و در آن صورت «حتماً با شما می جنگیدند» و موقف بی طرفی اختیار نکرده، به صف کارزار با شما می پیوستند «پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند» یعنی: اگر به وسیله عهد و پیمانی که با شما منعقد می کنند، به سازش و کنار گذاشتن جنگ با شما متمایل شدند «پس» دیگر «خدا برای شما راهی بر آنان قرار نداده است» بنابراین، نه کشتن آنان بر شما رواست و نه به اسارت در آوردن و چپاول اموالشان زیرا وارد شدن آنها از در تسلیم، مانع هرنوع تجاوزی بر آنان گشته و این کار را علیه آنان حرام ساخته است.

بنابراین، خدای عزوجل مسلمانان را از متعرض شدن به جنگ دو گروه زیر نهی کرد:

- ۱- گروهی که با مسلمانان عهد و پیمان بسته و به عهد و پیمان خویش پایبندند.
- ۲- گروهی که از جنگ با مسلمانان کناره گرفته و به بستن عقد صلح و سازش با ایشان مایلند.

سَتَجِدُونَ ءَاخِرِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا بِنُصْرَتِكُمْ وَيَأْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا مَا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يَعْزِلُواكُمْ وَيَلْقُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا أَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْلُبُوا فِي سُبْحَانَ اللَّهِ مَا هُمْ بِأَعْيُنِنَا ۗ وَتَلَاوَمَتِ الْأَعْيُنُ عَنَّا وَإِنَّا لَنَاصِرُونَ

جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ﴿١١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: گروهی از اهالی تهامه از رسول خدا ﷺ امان خواستند و هدف آنها این بود که در نزد مسلمانان و قوم خویش هردو ایمن باشند، پس نازل

شد: «به‌زودی، گروهی دیگر را خواهید یافت که می‌خواهند هم از شما درامان باشند و هم از قوم خودشان» این گروه در سیمای ظاهری خویش مانند گروه قبلی، اما در نیت باطنی خود غیر از آن گروهند زیرا اینان قومی منافق هستند که نزد شما اسلام را آشکار می‌سازند و نزد قوم خویش کفر را تا با این ترفند از آسیب هر دو گروه ایمن باشند، پس فرق اینان با گروه قبلی در این است که اینان در باطن با کفارند، درحالی‌که گروه اول در موضع‌گیری بی‌طرفانه خویش صادق بودند «هرگاه که به فتنه بازگردانیده می‌شوند» یعنی: هرگاه قومشان آنان را به‌سوی فتنه شرک و جنگ فرا می‌خوانند و از آنان می‌طلبند که با مسلمانان بجنگند «در آن نگونسار انداخته می‌شوند» یعنی: در دام کفر گرفتار آمده، در آن فرو می‌روند و نگونسار می‌شوند، هم از این رو به‌سوی قوم خویش بازگشته با شما می‌جنگند و از هیچ‌گونه آزار و زیانی علیه شما دست برنمی‌دارند، لیکن در عین حال، کار بر آنها آشفته و تحیر و سردرگمی بر آنها چیره است «پس اگر از شما کناره‌گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند» و چنان عهد و پیمانی به شما ندادند که به سبب آن از عدم مشارکتشان در جنگ با خود مطمئن شوید «و از» جنگیدن با شما «دست برنداشتند، هرکجا آنان را یافتید به اسارت بگیرید و بکشیدشان» یعنی: هرکجا که آنان را یافته و بر آنها دست پیدا کردید، آنها را به اسارت بگیرید و به قتل برسانید.

لذا در مجموع از آنان سه چیز خواسته شده است:

۱- کناره‌گرفتن از جنگ با مسلمانان.

۲- مسلمان‌شدن کامل و پشت‌نمودن قطعی به کفر و در غیر آن حکمشان حکم مرتدان است.

۳- دست‌نگه‌داشتن از آزار مسلمین.

پس اگر این سه چیز را عملاً اثبات نکردند، در معرض هجوم فیصله‌کن شما قرار می‌گیرند و در این صورت: «آنانند که ما برای شما علیه آنان حجتی آشکار قرار داده‌ایم» که با این حجت آشکار، بر آنها مسلط می‌شوید و سرکوب و محکومشان

می‌کنید. آری! این حجت روشن، سرنگون‌شدنشان در فتنه بدون کمترین مقاومتی در برابر آن و آشکار شدن حالشان در کفر و خیانت و زیان‌رسانی به مسلمین است.

وَمَا كَانِ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِيهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانِ مِنْ قَوْمٍ عَدُوِّكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَإِنْ كَانِ مِنْ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ فَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِيهِ وَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِّنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٢﴾

مجاهد و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره عیاش بن ابی‌ربیع برادر مادری ابوجهل نازل شد که در روز فتح مکه مردی را که به خاطر اسلام در مکه شکنجه‌اش می‌کرد، کشت، درحالی‌که بی‌خبر از آن بود که این مرد مسلمان شده و حتی هجرت نیز کرده است.

«و هیچ مؤمنی را نسزد که مؤمنی را - جز به خطا - بکشد» یعنی: مؤمن همچون کافر - که حکم انفاذ قتل آن گذشت - نیست بنابراین، برای مؤمن به هیچ حالی روا نیست که مؤمنی دیگر را - جز به خطا و اشتباه - به قتل رساند. خاطر نشان می‌شود که وجوه خطا و اشتباه بسیار است، و ضابطه در همه آنها، عدم وجود قصد و تعدد می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «ریختن خون شخص مسلمانی که به یگانگی خدا جَلَّ جَلَالُهُ و رسالت من گواهی می‌دهد، حلال نیست مگر به یکی از سه چیز: کشتن نفس در برابر نفس، کشتن شخص دارای همسری که مرتکب زنا می‌شود و کشتن کسی که ترک‌کننده دین خویش و جداشونده از جماعت مسلمین است». و اگر یکی از این امور سه‌گانه روی داد، باز هم، کسی از رعیت حق اجرای قتل را ندارد، بلکه این کار برعهده زمامدار مسلمانان، یا جانشین وی می‌باشد «و هرکس که مؤمنی را به خطا بکشد، بر اوست که برده مؤمنی را آزاد کند» یعنی: باید غلام یا کنیز مؤمنی را به کفاره این قتل خطا آزاد نماید. حکمت در آزاد کردن برده مؤمن در این مورد این است که: چون او شخص مؤمنی را از قطار زندگان خارج ساخته، لذا بر او لازم است تا جان

مؤمن دیگری مانند وی را در قطار اشخاص آزاد در آورد زیرا آزادسازی اش از قید بردگی، همچون زنده کردن وی است. این واجب اول بر عهده وی میباشد؛ «و» واجب دوم این است که: «به اهل او دیه پرداخت کند» دیه: مالی است که به عنوان خون‌بهای مقتول به ورثه وی داده می‌شود تا آن را همچون میراث میان خود تقسیم نمایند. مراد از (اهل)، ورثه مقتول است.

تفصیل احکام دیه در سنت پاک رسول خدا ﷺ تبیین شده و فقها احکام آن را تدوین کرده‌اند.

در نزد احناف، جنس دیه به حسب پول رایج هر سرزمین چنین سنجیده می‌شود: برای دارندگان طلا هزار دینار، برای دارندگان نقره ده هزار درهم و برای دارندگان شتر، صد شتر. قابل ذکر است که دیه در قتل خطا بر «عاقله قاتل» لازم می‌گردد نه بر خود وی. و «عاقله» در نزد علمای حجاز، نزدیکان قاتل از جهت پدری وی - یعنی عصبه وی هستند - ولی در نزد احناف، «عاقله» کسان و نزدیکان ثبت شده در دیوان (ثبت احوال) قاتل‌اند، آن‌گونه که عمر رضی الله عنه این دیوان را تنظیم نموده است. و اگر عاقله از پرداخت دیه ناتوان شد، دیه مقتول از بیت‌المال عمومی (خزانه دولت) پرداخت می‌شود.

«مگر این که آنان صدقه کنند» یعنی: پرداخت دیه به هر حال برای ورثه مقتول واجب است، مگر این که آنان این دیه را بر خانواده قاتل ببخشند. ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه این بخشش را - به جهت ترغیب و برانگیختن مؤمنان بر پرداخت آن - صدقه نامید «پس اگر مقتول از گروهی است که دشمنان شمایند» یعنی اگر مقتول منسوب به کفار حربی است «در حالی که خود وی مؤمن است» یعنی: خود مقتول مؤمن است «قاتل باید بنده مؤمنی را آزاد کند» بنابراین، اگر مسلمانی، مسلمان دیگری را می‌کشد که در بلاد کفار است و از آنان بوده، اما مسلمان شده ولی هجرت نکرده، هیچ دیه‌ای بر قاتل وی نیست، بلکه قاتل فقط باید برده مؤمنی را آزاد کند و دیه از ذمه عاقله وی ساقط است زیرا کسی که ایمان آورده اما هجرت نکرده، حرمت و کرامت وی نسبت به مؤمنی که ایمان آورده و هجرت کرده، کمتر است «و اگر» مؤمن مقتول «از قومی باشد که» کافرند و اما «میان شما و میان آنان پیمانی است» موقتی یا دائمی

«پس باید به خانواده وی دیه پرداخت نماید» یعنی: عاقله قاتل این فرد مؤمن، باید به ورثه آن مقتول که از اهل ذمه، یا از هم‌پیمانان مسلمین هستند، دیه بپردازند (و) قاتل وی باید «برده مؤمنی را» نیز «آزاد نماید» چنان‌که گذشت «و هر کس بنده‌ای نیافت» یا مال وی برای خریدن برده گنجایش نداشت «بر اوست که دو ماه پیاپی روزه بگیرد» به طوری که هیچ روزی از ایام این دو ماه را نخورد و اگر روزی از روزه‌های این دو ماه را خورد، باید همه این دو ماه را باز از سر، روزه بگیرد. اما خوردن روزه به سبب وجود عذری چون حیض (عادت ماهانه زنان) و مانند آن، موجب از سرگرفتن روزه نیست. ولی در خوردن به سبب عارض شدن بیماری، میان فقها اختلاف است، که رأی امام ابوحنیفه، از سرگرفتن روزه می‌باشد.

این کفاره «به عنوان توبه» قاتل مشروع شده «است از جانب الله» به عنوان رحمتی از سوی وی «و خداوند دانای حکیم است» داناست؛ چون در هر موردی به حکم مقرر آن فرمان می‌دهد، حکیم است؛ چون از روی حکمت او امرش را مشروع می‌گرداند. تعبیر قرآنی: (فمن لم یجد: هر کس برده‌ای نیافت)، مظهري از مظاهر اعجاز قرآنی است زیرا این حقیقت را می‌رساند که بیان قرآن از نظر دقت چنان بالاست که همه زمان و مکان را می‌گنجاید زیرا مفهوم آن، هم شامل عدم توانایی مالی شخص در خریدن برده می‌شود و هم شامل نبودن برده - همچون عصر و زمان ما.

**وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَعَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ
وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ﴿۱۳﴾**

«و هر کس عمداً مؤمنی را بکشد» درحالی که می‌داند که او مؤمن است «پس جزای او جهنم است که جاودانه در آن می‌ماند و خداوند بر او خشم می‌گیرد و لعنتش می‌کند» یعنی: از او انتقام می‌گیرد و او را از رحمت خویش طرد می‌کند «و برای او عذابی عظیم آماده ساخته است» و او به سبب گناه بزرگی که مرتکب شده، مستحق این همه مجازات است. نشانه قتل عمد: کشتن انسان با وسیله‌ای از وسایل کشنده‌ای است که عمل قتل عادتاً به مانند آن وسیله انجام می‌گیرد؛ چون شمشیر، تفنگ، سم و

امثال آن. ولی کسی که از قتل عمد توبه کار شد، سزاوار این کیفر نیست. اما باید دانست که در توبه قتل عمد، قاتل ناگزیر باید به قتل اعتراف و خود را برای قصاص تسلیم کند؛ چنانچه قصاص واجب بود، یا دیه پردازد - چنانچه قصاص واجب نبود - در صورتی که قاتل توانگر بوده و بر پرداخت کل دیه یا بعضی از آن قادر باشد، چه در قتل عمد، عاقله قاتل متحمل دیه قتل نبوده بلکه دیه به مال خود وی تعلق می‌گیرد. اما اگر قاتل قتل عمد، از این گناه عظیم توبه کرد و عزم خود را بر این امر که دیگر به قتل هیچ‌کسی دست نیالاید جزم نمود، بی‌آن که به قتل اعتراف نموده و خود را به عدالت تسلیم نماید، در این صورت به قبول توبه وی یقین قاطع نداریم، ولی خدای عزوجل ارحم الراحمین است و اوست که میان بندگان خویش در آنچه که میان خویش اختلاف داشته‌اند، داوری می‌کند. هرچند که در این آیه کریمه برای قاتل قتل عمد، توبه و کفاره‌ای ذکر نشده، چنان‌که برای قاتل خطا ذکر شده، که این خود دلیل عدم پذیرش این دو از قاتل در قتل عمد است. چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما نیز بر آن است که قتل عمد توبه‌ای ندارد، به دلیل احادیث بسیاری که بر بزرگی این جنایت دلالت می‌کنند و از جمله این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله: «اولین قضیه‌ای که میان مردم در روز قیامت فیصله می‌شود، قضیه خونهاست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «قطعا نابودی دنیا در نزد خدا، آسانتر از کشتن شخص مسلمانی است». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «اگر اهالی آسمانها و زمین بر کشتن مرد مسلمانی گرد آیند، بی‌گمان خداوند همه را بر روهایشان در آتش می‌افکند». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «هرکس بر کشتن مسلمانی یاری نماید - هرچند با بخشی از یک کلمه - روز قیامت در حالی می‌آید که میان هر دو چشمش چنین نوشته شده: این شخص از رحمت خدا نومید است».

اما جمهور فقها بر آنند که توبه قاتل عمد پذیرفته می‌شود. مراد از جاودانه ماندن وی در دوزخ نیز در رأی جمهور، درنگ کردن وی به مدت دورودرازی است، نه ماندگار بودن همیشگی وی زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله به تواتر احادیثی نقل شده است که مفاد همه آنها این است: «هرکس در قلبش کمترین ذره‌ای از ایمان باشد، سرانجام از دوزخ بیرون آورده می‌شود». بنابر همین رأی جمهور است که علما گفته‌اند: «در قتل عمد سه حق

است: حق خدا جَلَّ جَلَالُهُ، حق مقتول و حق اولیای دم. اما حق اولیای دم، تسلیم کردن قاتل به آنان است که یا قصاصش کنند یا از وی دیه بگیرند، همچنان می‌توانند او را عفو کنند. و حق خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به توبه ساقط می‌شود - چنانچه خدای عزوجل آن توبه را بپذیرد. اما حق مقتول به روز قیامت باقی می‌ماند، که یا خدای عزوجل او را از قاتلش راضی گرداند، یا اگر بخواهد وی را عذاب کند».

يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَيَّبُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَن أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ أَسَلَمَ لَسَتْ
مُؤْمِنًا تَبَتُّونَ عَرْضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَٰلِكَ كُنْتُمْ مِن
قَبْلُ فَمَنْ ءَلَىٰ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿١٤﴾

ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردی از قبیله بنی سلیم بارمه گوسفندی از نزد گروهی از یاران رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گذشت و بر ایشان سلام گفت. در این اثنا ایشان در میان خود گفتند: این شخص بر ما سلام نگفت مگر به خاطر این که از ما ایمن باشد! این سخن را گفتند و بروی حمله برده به قتلش رساندند و گوسفندانش را به عنوان غنیمت نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آوردند. همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون در راه خدا سفر کنید» یعنی: چون به جهاد بیرون روید، یا دشمن دین را با سلاح بکوبید «پس نیک تفحص کنید» یعنی: نیک پرس و جو و تأمل کنید تا یقین حاصل نمایید که آن کس که بر وی ضربه می‌زنید، از مؤمنان نیست «و به کسی که نزد شما اسلام را» یعنی کلمه شهادت را «اعلام و اظهار نموده است، نگویید: تو مؤمن نیستی» به قولی دیگر معنی این است: برای کسی که به شما «السلام علیکم» گفته، نگویید که تو مسلمان نیستی. «تا بدین وسیله متاع زندگانی دنیا را بجوید» یعنی این اشتهای غنیمت است که شما را از تحقیق و بررسی در مورد مسلمانی آن شخص باز می‌دارد، درحالی که این غنیمت چیزی جز بهره فانی دنیای دون نیست «و نزد الله غنیمتهای بسیاری است» از آنچه که بی ارتکاب هیچ محظوری برای شما حلال می‌باشد و با برخورداری از این حلالهای پاکیزه، از کشتن و به غنیمت گرفتن مال کسانی که از در تسلیم و انقیاد درآمده‌اند، بی‌نیاز می‌گردید «قبلا خودتان نیز

همین گونه بودید» یعنی: خودتان نیز قبلا از کفار بودید «ولی خداوند بر شما منت نهاد» و از ریختن خونهای شما جلوگیری کرد - آن گاه که کلمه شهادت را بر زبان جاری ساختید. یا معنی این است: شما نیز همان گاه که به اسلام درآمدید، کلمه شهادت را بر زبان آوردید و خونها و امواتان به سبب آن از تعرض مصون ماند، بی آن که کسی در پی کسب اطمینان از این امر باشد که آیا در اظهار اسلام، دلهایتان با زبانهایتان هماهنگ و همراه بوده است یا خیر! یا معنی این است: ای مسلمانان! شما نیز در آغاز کار، اسلام خویش را در میان قوم خویش پنهان می داشتید، چنان که این شخصی که در اثنای جنگ به شما اظهار اسلام کرد، مسلمانی خود را در میان قوم خویش پنهان می داشت، ولی چون شما به صحنه آمدید، او فرصت و زمینه آن را یافت که مسلمانی خویش را علنی کند، لذا حال و وضع نخستین خویش را فراموش نکرده و به امثال خودتان رحم کنید «پس به درستی تفحص کنید» و پرس و جو نمایید تا مرتکب قتل ناحق نشوید. تکرار برای تأکید است «همانا خداوند به آنچه می کنید، آگاه است» پس شما را در برابر اعمالتان مؤاخذه خواهد کرد. سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: «این جمله، تهدید و هشدار است».

از این آیه کریمه می فهمیم که: فرق اساسی در میان جنگ مسلمانان و جنگ دیگران این است که: غیر مسلمانان برای دنیا می جنگند، اما مسلمانان برای برتری کلمه الله.

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ
 الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ
 أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٥﴾

«مؤمنان خانه نشین غیراهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می کنند، یکسان نیستند» اهل ضرر: اهل معاذیراند که عذرهایی چون بیماری، معلولیت، نابینایی، لنگی و غیره به آنان ضرر وارد نموده، تا بدانجا که از جهاد بازشان داشته است، پس اگر نیت و عزم مؤمنان معذور فقط این باشد که در صورت نبود عذر، قطعاً به جهاد می رفتند، در این صورت، آن معذوران نیز در درجه مجاهدان قرار

داشته و همانند پاداش ایشان را دارند، چنان‌که در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ در یکی از غزوات خطاب به مجاهدان فرمودند: «قطعا در مدینه مردمی هستند که شما هیچ مسیری را نپیموده و هیچ وادی‌ای را پشت‌سر نگذاشته‌اید، مگر این که با شما در آن همراهند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! درحالی‌که در مدینه هستند با ما همراهند؟ فرمودند: آری! وجود عذرایشان را بازداشته است».

آن‌گاه خدای عزوجل در بیان برتری مجاهدان بر خانه‌نشینان می‌فرماید: «خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند، به درجه‌ای بر خانه‌نشینان مزیت بخشیده» یعنی: یاد و نام آنان را بلند گردانیده و با مدح و ثنای خود، به ایشان برتری بخشیده است. مراد از درجه برتری در اینجا، برتری آنها بر غیر معذوران است، چه دارندگان عذر در صورتی که نیتشان صحیح باشد، درجه‌ای همانند با مجاهدان را دارند - چنان‌که گفتیم «و خداوند همه را» اعم از مجاهدان و خانه‌نشینان را «وعده نیکو داده» یعنی: وعده پاداش نیکو داده که همانا بهشت است «و خداوند جهادگران را بر جهاد گریزان به پاداشی عظیم برتری داده‌است» که این پاداش عظیم عبارت است از:

دَرَجَاتٍ مِّنْهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۱۱﴾

«درجات» و مرتبه‌هایی «بس بزرگ از جانب او» به قولی: مراد از درجات در اینجا، همان درجه سابق است. به قولی دیگر معنی این است: حق تعالی مجاهدان را بر خانه‌نشینان معذور، به یک درجه برتری داده، اما مجاهدان را بر خانه‌نشینان جهادگریز غیر معذور، به درجات و مرتبه‌های بیشتری برتری بخشیده است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در بهشت صد درجه است که خداوند جل جلاله آنها را برای مجاهدان فی سبیل الله آماده نموده و فاصله میان هر دو درجه، همانند فاصله میان آسمان و زمین است». «و» نیز ارزانی داشته است به آنان «آمزش و بخشایش را و خدا آمرزنده مهربان است» چراکه عذر را می‌پذیرد و پاداش را ارزانی می‌دارد.

باید دانست که این آیه بر جهاد فرض کفایی دلالت دارد. جهاد فرض کفایی جهادی است که اگر تعدادی کافی از مسلمانان به آن بپردازند، مجاهدان به سبب آن از پاداش برخوردار می‌گردند و خانه‌نشینان هم در نرفتن به آن گنهکار نمی‌شوند، درحالی‌که اگر جهاد، فرض عین باشد، یا فرض کفایه باشد ولی شمار کافی از مسلمانان بدان نپرداخته باشند، در این صورت، خانه‌نشینان مرتکب گناه عظیمی شده‌اند که به سبب آن سزاوار ورود به دوزخ هستند.

اما این که چه وقت جهاد فرض عین و چه وقت فرض کفایه است؟ پاسخ به این سؤال، تفصیلات بسیاری دارد، که اینک برخی از اشکال آن را به اختصار بیان می‌داریم:

۱ - جهاد فرض عین است، اگر امام (زمامدار مسلمانان)، اعلام بسیج عمومی (نفیر عام) نماید.

۲ - جهاد فرض عین است، اگر سرزمینی اسلامی مورد تهاجم قرار بگیرد، در این صورت اگر اهالی آن توان دفاع از خود را نداشتند، فرضیت عینی به همجواری آنان انتقال می‌یابد و همین‌طور دایره فرضیت قدم‌به‌قدم گسترده‌تر می‌شود تا آن که کل امت را در بر می‌گیرد.

۳ - جهاد فرض عین است اگر مرتدان یا کافران بر منطقه‌ای از مناطق مسلمانان مسلط شده باشند.

و اگر همه مسلمانان در امنیت قرار داشته باشند، جهاد فرض کفایه است. یعنی در این صورت، باید در راه انتشار دعوت اسلامی با جبهه‌ای از جبهات دار حرب بجنگند. در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه درباره غزوه بدر نازل شد.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْتُمُ الْمَلَائِكَةَ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١٧﴾

در بیان سبب نزول آمده است: در مکه مسلمانانی بودند که به مدینه هجرت نکرده بلکه در میان کفار باقی مانده بودند، درحالی‌که کفار مکه آنان را از اظهار اسلام و انجام

عبادات و شعائر دینی‌شان بازداشته و چه بسا که اجباراً آنان را با خود به جنگ علیه مسلمانان می‌کشاندند و مجاهدان مسلمان بی‌خبر از این که آنها مسلمان‌اند، به قتلشان می‌رساندند، پس نازل شد: «**هرآینه آنان که فرشتگان**» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «**جانشان را می‌گیرند**» با قبض ارواحشان «**در حالی که بر خویشان ستمکار بوده‌اند**» با هجرت نکردن از دیار کفر. پس ظلم و ستمشان بر خویشان، همزیستی با کفار و ترک فریضه هجرت است «**فرشتگان به‌ایشان**» یعنی: به این مسلمانان ستمکار باقی مانده در دار حرب «**می‌گویند: شما در چه حال بودید؟**» این سؤال، سؤالی توییحی است، یعنی: موقف شما در برابر دیتان چگونه بود؟ آیا شما با وجود همزیستی با کفار و ترک هجرت، اهل دیانت هم بودید؟! یا معنی این است: آیا شما در زمره اصحاب پیامبر ﷺ بودید، یا در زمره مشرکان؟ آنان پوزش خواهانه «**پاسخ می‌دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم**» که به اظهار دین و هجرت از سرزمین خویش توانا نبودیم. فرشتگان در رد این‌سخنشان سرزنش کنان «**می‌گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید**» و خود را از زیر بار ستم کفار نجات داده همراه با مسلمین به عبادت خدای عزوجل پردازید؟ چرا! شما این امکان را داشتید زیرا انسان اگر به کاری تصمیم بگیرد، حتماً راهکار آن را هم پیدا خواهد کرد. مراد از (ارض) در اینجا، هر مکان و منطقه‌ای از مناطق کره زمین است که برای هجرت آماده و مناسب باشد، اما مراد از (ارض) اول، هر سرزمینی است که هجرت از آن واجب است «**پس آن گروه جایشان دوزخ است و چه بدجایی است**» یعنی: آن گروه مسکن و مأوایی جز دوزخ ندارند و چه بد جا و چه بد سرانجامی است.

پس این آیه، دلیل فرضیت هجرت از دار کفر به سوی دار اسلام است برای هر کسی که به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر این امر اجماع وجود دارد». اما اگر به برپاداشتن دین خویش در دار کفر قادر بود، آیا باز هم هجرت از دار حرب به سوی دار اسلام و از دار ظلم به سوی دار عدل و از دار بدعت به سوی دار سنت بر وی واجب است؟ علما در این باره بر دو قول‌اند. احناف

می‌گویند: هجرت بر او واجب است. و شافعی‌ها می‌گویند: باقی ماندن در دار کفر برای وی مستحب می‌باشد.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ﴿٩٨﴾

«مگر آنان که حقیقتاً مستضعف‌اند از مردان و زنان و کودکان» همانند بیماران مزمن و فرودستان دیگری «که چاره‌جویی نمی‌توانند» در جهت گریز از دیار کفر با توسل به اسباب نجات، چرا که به این اسباب دسترسی ندارند «و هیچ راهی نمی‌یابند» برای گریز از این بن‌بست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت: «من و مادرم از مستضعفان حقیقی بودیم».

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴿٩٩﴾

«پس آن جماعت» مستضعفان بیچاره و بی‌وسيله که در واقع عذری داشته‌اند «باشد که خدا از ایشان درگذرد» این وعده‌ای قطعی از سوی حق تعالی به درگذشت از آنان است زیرا کلمه (عسی) هرچند در اصل برای طمع و توقع می‌باشد، اما هرگاه خدای عزوجل در چیزی به طمع افگند، آن چیز وجوبا واقع می‌شود، چرا که وقتی آن ذات کریم بنده خود را به طمع افگند، به وعده خویش وفا می‌کند «همانا خداوند همواره عفوکننده و آمرزنده است» این تعبیر، تأکیدی بر فریضه هجرت از دیار کفر است تا بدانجا که تارک هجرت به سبب عذر که هجرت بر وی واجب نیست نیز چنین بیندارد که ترک هجرت برای وی، گناهی است که می‌باید از آن طلب عفو و بخشایش کرد.

﴿١٠٠﴾ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمِجْ فِي الْأَرْضِ مُرْتَمِّمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ

وَرَسُولِهِ ثُمَّ يَدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٠٠﴾

«و هر که در راه خدا هجرت کند» یعنی: هجرت وی با قصدی درست و نیتی خالصانه همراه بوده و به چیزی از انگیزه‌ها و شائبه‌های دنیوی آلوده نباشد «در زمین اقامتگاههای فراوان خواهد یافت» که به‌رغم میل قومی که از نزدشان هجرت کرده

است و به کوری چشم و خاری آنان، در آن اقامتگاهها ساکن می‌شود. مراغم: سرزمین هجرت است که انسان به کوری چشم دشمنش، راه آن را در پیش می‌گیرد «و» در هجرت خویش «گشایشها» خواهد یافت، هم در سرزمینی که به‌سوی آن هجرت می‌کند و هم در رزق و روزی خویش «و هر که از خانه خود هجرت کنان به‌سوی الله و پیامبرش به‌در آید» و به آنجایی برود که خدا ﷻ و رسولش ﷺ دستور داده‌اند «سپس مرگش در رسد» قبل از آن که به مکانی که قصد هجرت به‌سوی آن را کرده است، برسد «حقا که پاداش» هجرت «او» به‌طور کامل «بر الله ثابت شده است» یعنی: پاداش وی در نزد حق تعالی چنان ثابت شده‌است که هرگز برگشت‌پذیر نیست، هرچند که به دار هجرت هم نرسد «و خدا آمرزنده مهربان است» به عمل مؤمن می‌آمرزد و به نیت وی رحم می‌کند.

علما گفته‌اند: «هر هجرتی برای طلب علم، یا حج، یا جهاد، یا رفتن شخص به سرزمینی با هدف افزودن بر طاعت، یا با هدف قناعت، یا زهد و طلب روزی پاکیزه؛ هجرت به‌سوی خدا و رسول وی است». اما در اعمال، نیت معتبر است، چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «... هر کس هجرت وی به‌سوی الله و رسولش باشد، قطعا هجرت وی به‌سوی الله و رسول وی است و هر کس هجرت وی به‌سوی دنیایی باشد که به آن دست یابد، یا به‌سوی زنی باشد که آن را تزویج کند، پس هجرت وی به‌سوی همان چیزی است که به قصد دستیابی به آن هجرت کرده است».

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده‌است که فرمود: ضمربه‌بن جندب رضی الله عنه از خانه‌اش هجرت کنان به‌در آمد و به قومش گفت: مرا بر دوش برداشته از سرزمین شرک به‌سوی رسول خدا ﷻ بیرون برید. اما پیش از آن که نزد رسول خدا ﷻ برسد، در راه هجرت درگذشت. پس این آیه کریمه در شأن وی نازل شد.

وَإِذَا صَرَيْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ
 الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿١٠١﴾

«و چون در زمین رهسپار سفر شدید، بر شما گناهی نیست که نماز را کوتاه سازید» یعنی: نمازهای چهار رکعتی را دو رکعت بخوانید. این آیه دلیل بر آن است که کوتاه کردن (قصر) نماز بر مسافر واجب نیست، بلکه مسافر مخیر است که اگر بخواهد نماز را قصر کند و اگر بخواهد آن را کامل بخواند، چنان که این مذهب شافعی رحمته الله است. اما در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله، قصر در سفر عزیمت است نه رخصت، پس قصر در سفر الزامی بوده و کامل خواندن نماز در آن جایز نیست زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله در تمام سفرهایشان به کوتاه خواندن نماز پایبند بوده اند و به دلیل این فرموده عمر رضی الله عنه: «فرض نماز در سفر بر زبان پیامبرتان، دو رکعت کامل بدون قصر است»، همچنان این فرموده عائشه رضی الله عنها: «اولین بار که نماز فرض شد، دو رکعت بود، پس این دو رکعت در سفر تثبیت و در اقامت و حضر بر آن افزوده شد». باید دانست که سفر مباح کننده قصر در نزد احناف مسیرسه روز راه است که به مقیاس امروزی (۹۶) کیلومتر می شود. بلی! نماز را باید قصر کنید «اگر می ترسید که کافران شما را در بلا می افکنند، چرا که کافران برای شما پیوسته دشمنی آشکارند» ظاهر این آیه، مفید آن است که قصر در سفر جایز نیست، مگر این که با خوف فتنه و بلا از سوی کافران همراه باشد و لذا با وجود ایمنی از جانب آنان، قصر نماز جواز ندارد. لیکن در سنت نبوی صلی الله علیه و آله به اثبات رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با وجود ایمن بودن از آزار کفار، نماز را در سفر قصر نمودند بنابراین، در نزد اهل سنت، خوف و هراس از دشمن، شرط جایز بودن قصر نماز در سفر نیست.

وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَافِيَةً مِنْهُمْ مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا
 فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَأْتِ طَافِيَةٌ أُخْرَى لَمْ يَسْأَلُوا فَلْيَصَلُّوا مَعَكَ وَلِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ
 وَأَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِن كَانَ بِكُمْ أَذًى مِّن مَّطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرَضَىٰ أَن تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٠٢﴾

این آیه خطابی است به رسول خدا ﷺ و به هر امیر و فرماندهی بعد از ایشان، که باید در هنگام خوف با همراهانشان نماز خوف را برپا دارند. یادآور می‌شویم که رسول خدا ﷺ دوبار نماز خوف خوانده‌اند، یکبار در «عسفان»، بار دیگر در سرزمین «بنی سلیم» و اصحاب ایشان نیز بعد از رحلتشان، بارها نماز خوف خوانده‌اند - چنان‌که معروف است. «و چون در میان مؤمنان بودی» در هنگام خوف «و برایشان نماز برپا داشتی، پس باید گروهی از ایشان با تو بایستند» یعنی: بعد از این که آنان را به دو گروه تقسیم کردی، یک گروه در برابر دشمن قرارگیرند و گروهی دیگر همراه تو در نماز بایستند «و باید که سلاح‌های خود را نیز بگیرند» یعنی: هم گروهی که با تو نماز می‌خوانند و هم گروهی که در برابر دشمن می‌ایستند، هر دو باید سلاح‌های خود را بگیرند. اما نمازگزاران باید آن مقدار سلاح بگیرند که مانع نمازشان نگردد. مراد این است که باید حامل اسلحه خود باشند، به گونه‌ای که در هنگام نیاز بتوانند بی‌درنگ به آن دسترسی داشته باشند تا این مجهز بودن به سلاح، امید دشمن‌شان را از هر نوع بهره‌برداری از فرصت، قطع نماید «پس چون» نمازگزاران همراه با تو «به سجده روند» یعنی: یک رکعت یا تمام نماز را با تو ادا نمایند «آن گروه دیگر باید که پشت سر قرار گیرند» یعنی: گروه اول بعد از فراغت از آن رکعت یا فراغت از تمام نماز، باید برای حراست در مقابل دشمن قرارگیرند، آن‌گاه گروه دوم به نماز بایستند.

احناف و بسیاری دیگر از فقها در تفسیر آن می‌گویند: چون گروه اول یک رکعت خویش را با دو سجده برگزار کرد، باید برگردد و در برابر دشمن بایستد و گروه دوم به نماز بپیوندد و چون گروه دوم نماز خویش را به پایان رساند، گروه اول در همان جایی که هست، نماز خویش را تکمیل نماید، یا مجدداً به جایی که در اول نماز گزارده برگردد و نماز خویش را تکمیل نماید. اما مالک رحمته الله می‌گوید: نماز گروه اول با همان یک رکعت به پایان می‌رسد زیرا در نزد وی، نماز خوف فقط یک رکعت است «و باید که آن گروه دیگر که هنوز نماز نخوانده، بیاید» و آن همان گروهی است که در برابر

دشمن ایستاده و هنوز نماز نگزارده «پس با تو نماز خوانند» در رکعت دوم بر همان وصفی که گروه اول نماز گزارده است، بعد از آن رسول خدا ﷺ سلام دهند و گروه دوم یک رکعت دیگر خویش را به اتمام برسانند. در نزد مالک رحمته الله با این یک رکعت نماز هر دو گروه به اتمام می‌رسد، اما در نزد غیر وی از فقها، هر یک از دو گروه، باید آنچه را که از وی فوت شده است، کامل گردانند. نخست گروه دوم و بعد از آن گروه اول «و باید که بگیرند» یعنی: این گروه دیگر «احتیاط خود را» یعنی: باید به هوش باشند و اگر ابزاری چون زره و مانند آن دارند، به کار بگیرند «و سلاحهای خود را بگیرند» گرفتن سلاح در نزد شافعی شرط و در نزد احناف مستحب است. آیه کریمه روشن نمی‌سازد که هریک از دو گروه چه مقدار نماز باید بخوانند، پس ذکر دو رکعت در اثنای شرح و تفسیر، به این اعتبار است که غالباً نماز خوف در سفر برگزار می‌شود و نمازها در سفر، اغلب دو رکعتی است.

باید دانست که نماز خوف دارای اشکال و اوصاف متعددی است که بیان آنها در سنت وارد شده و همه آنها درست است و هرکس به یکی از آن صورتها نماز بگزارد، بی‌گمان دستور شریعت را انجام داده است و آنچه در این آیه ذکر شده، جامع همه آن صور می‌باشد. لیکن احناف به استناد احادیث وارده در این باب، کیفیت نماز خوف را چنین بیان نموده‌اند: «امام مردم را به دو گروه تقسیم نماید، گروهی با وی بایستند و گروهی در برابر دشمن قرار گیرند، آن‌گاه امام با گروه اول یک رکعت و دو سجده بگزارد، بعد از آن این گروه در برابر دشمن بروند و گروه دوم از برابر دشمن بیاید و امام با ایشان یک رکعت دیگر با دو سجده گزارده و سلام دهد، اما مقتدیانش که مسبوق هستند سلام ندهند، بلکه باید پیاده برای حراست به مقابل دشمن بشتابند، سپس گروه اول به جای اولی بازآیند، یا برای کم‌ساختن از تحرک، نماز خود را در همان جایگاه و سنگرشان منفردا و بدون قرائت به اتمام رسانند زیرا آنان حکم لاحق را دارند. سپس تشهد خوانده، سلام دهند و برای حراست در مقابل دشمن بازگردند، آن‌گاه گروه دوم بیایند و نمازشان را با قرائت سوره‌ای همراه با سوره فاتحه به اتمام برسانند، چرا که ایشان در ابتدا همراه امام در نماز داخل نشده‌اند، پس در حکم مسبوق به‌شمار

می‌روند». خاطر نشان می‌شود که این کیفیت نماز خوف، از زهری، نافع، ابن عمر و ابن عباس روایت شده‌است. احناف درباره نماز خوف در وقت مغرب می‌گویند: «امام با گروه اول دو رکعت و با گروه دوم یک رکعت نماز بگذارد».

آن‌گاه حق تعالی در بیان حکمت مشروعیت نماز خوف می‌فرماید: «کافران آرزو دارند که شما از سلاحها و سازوبرگ خویش غافل شوید، پس یکباره بر شما حمله کنند» و با تمام نیرو و توان خویش چنان بر شما بتازند و کار را بر شما چنان دشوار سازند که دیگر به حمله دومی نیاز نداشته باشند «و اگر از باران در زحمتید، یا بیمارید، گناهی بر شما نیست که جنگ افزارهای خود را بر زمین بگذارید، ولی مواظب خودباشید» تا دشمن غافلگیرانه بر شما حمله‌ور نشود. به این ترتیب، حق تعالی برای مجاهدان، نهادن سلاح به هنگام زحمت باران و در حال بیماری را رخصت داد و سپس ایشان را به گرفتن احتیاط و مواظبت از خویشان فرمان داد تا دشمن از فرصت بهره‌برداری سوء نکند «بی‌گمان خداوند برای کافران عذاب خفت‌باری آماده کرده است» پس بدانید که دستور رعایت احتیاط از آن‌رو نیست که انتظار آن متصور باشد که کفار بر شما غلبه کنند، بلکه این دستور، امری تبعیدی از سوی حق تعالی است.

**فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ فِيمَا وُقِعْتُمْ وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ
 إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا ﴿١٠٣﴾**

«و چون نماز را تمام کردید» یعنی: چون از ادای نماز خوف فارغ شدید «پس خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهای خویش» یعنی: در تمام احوال و حتی در حال جنگ «یاد کنید و چون آسوده‌خاطر شدید» از وجود دشمن و حالت خوف از میان رفت «نماز را برپا دارید» یعنی: نمازی را که وقت آن داخل می‌شود، بر صفت مشروعه آن به‌طور کامل و با رعایت اذکار و ارکان و طمأنینه آن، برپا دارید «زیرا نماز بر مؤمنان فرض وقت معین شده‌ای است» یعنی: نماز فریضه‌ای است که خدای عزوجل آن را

بر بندگان خویش در اوقات معلوم و معینی فرض گردانیده و هر وقتی از اوقات آن دارای آغاز و انجامی است، لذا برپاداشتن نمازها در غیر اوقات آنها جایز نیست، مگر به خاطر وجود عذری شرعی، چون به خواب ماندن، یا سهوکردن، یا مانند آن، به همین دلیل است که خدای عزوجل شما را به برپاداشتن نماز در حال خوف - به کیفیتی که بیان شد - دستور داده و حتی در این حالت نیز، به تأخیر انداختن آن را از وقت معین آن اجازه نداده است.

در بیان سبب نزول روایت شده است: رسول خدا ﷺ با یارانشان در «عسفان» بودند که مشرکان به فرماندهی خالدبن ولید در رسیده و در میان مسلمانان و قبله مستقر شدند، آنها با خود گفتند: هم اکنون وقت نمازی بر آنان فرامی‌رسد که از خود و فرزندانشان برایشان محبوب‌تر است، پس مترصد آن فرصت باشید! همان بود که جبرئیل علیه السلام این آیات را در میان ظهر و عصر فرود آورد.

وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٠٤﴾

«و در تعقیب قوم سستی نکنید» یعنی: در جست‌وجو و دنبال کردن گروه کفار، از خود ضعف و سستی نشان ندهید، بلکه نیرومندی و چابکی را به نمایش گذارید زیرا «اگر شما دردمند می‌شوید، آنان نیز همان‌گونه که شما درد می‌کشید، درد می‌کشند» لذا کفار از شما به پایداری در میدان کارزار و تحمل مرارت جنگ، سزاوارتر نیستند، پس شما را چه می‌شود که همانند آنان پایداری نمی‌ورزید «حال آن که» شما از آنها به پایداری سزاوارترید زیرا «شما از الله» پاداشی بزرگ و اجری عظیم را در آخرت و پیروزی دین خویش را بر سایر ادیان در دنیا «امیدوارید» یعنی: «آنچه که آنها امید ندارند» به سبب کفر و انکارشان، پس به هر حال، شما به پایداری در میدان معرکه سزاوارترید، چراکه شما و آنان درآسیب و درد جنگ، با هم برابرید، اما این فقط شما هستید که در امیدواری ثواب و یاری و تأیید پروردگار، برگ برنده را در

اختیار دارید و آنها از این امیدواری محروم‌اند «و الله همواره دانای حکیم است»
داناست به دردهایی که می‌کشید، حکیم است در آنچه که به شما دستور می‌دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَبَكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلْخَائِبِينَ حَصِيمًا



سبب نزول این آیات این بود که: مردی از منافقان به‌نام طعمه‌بن‌ایبیرق که از طایفه «بنی‌ایبیرق» بود، مقداری مواد خوراکی و سلاح را از رفاعه‌بن‌زید دزدید، اما شخص پاک و شایسته‌ای به‌نام لبیدبن‌سهل را به آن متهم ساخت. به روایتی دیگر: او زرهی از آن اموال دزدی را در خانه مرد یهودی‌ای به‌نام زیدبن‌سمین‌افگند. و چون برخی از مردم سارق حقیقی را - که آن شخص منافق بود - شناختند، قومش نزد رسول خدا ﷺ از وی به دفاع پرداختند تا بدانجا که نزدیک بود رسول خدا ﷺ - به این استناد که متهم‌کننده آن منافق گواه و مدرکی ندارد - در داوری خویش به‌سوی آنان گرایش یابند. این بود که نازل شد: «ما این کتاب را به‌حق و راستی بر تو نازل کردیم» ای محمد ﷺ! «تا به‌موجب آنچه خدا به تو آموخته» به وسیله وحی، یا به موجب آموخته‌های دیگری که تو را بدان راه‌نموده‌است؛ چون اجتهاد «میان مردم حکم کنی» برخی از علمای اصول - از جمله ابومنصور ماتریدی - با استناد به این آیه گفته‌اند: رسول خدا ﷺ حق داشته‌اند که به اجتهاد خویش حکم کنند، چنان‌که در حدیث شریف نیز آمده‌است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «جز این نیست که من هم بشری هستم، لذا بر مبنای آنچه که می‌شنوم، حکم صادر می‌کنم و چه بسا یکی از شما در بیان حجت خویش لحن رساتری نسبت به بعضی دیگر داشته باشد و بنابراین، به نفع وی حکم صادر کنم، پس بدانید؛ آن کسی که من حق مسلمانی را برای وی حکم کرده‌ام، قطعا آن چیز پاره‌ای از آتش است، پس با علم به این حقیقت، باید آن را بر دارد، یا بگذارد». «و زنه‌ار جانبدار خیانتکاران مباش» که به‌خاطر آنان با ذی‌حقان جدال کنی. این آیه دلیل بر آن است که دفاع و جانبداری از کسی جایز نیست، مگر بعد از آن که به برحق بودن وی یقین داشته باشیم. و وکیلان مدافع شامل حکم عام این آیات هستند

زیرا آنان در بسیاری از حالات، جز دفاع از گنهکاران و خائنان، هم و غم دیگری ندارند. پس باید دانست که دفاع از گنهکاران و خائنان به خدا عَلَّامٌ، پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مسلمانان، به هیچ وجه جایز نیست.

وَأَسْتَغْفِرِ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١١٦﴾

«و از خدا آمرزش بخواه» در این امر که از بنی‌ایبیرق جانبداری کردی «که خدا آمرزنده مهربان است» نقل است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دفاع از بنی‌ایبیرق به قتاده پسر برادر رفاعه بن زید که مال‌باخته بود، گفته بودند: «قصدا اهل‌بیتی را کردی که از آنان به اسلام و صلاح یاد شده‌است، آنان را به سرقت متهم می‌کنی، بی‌آن که دلیل و بینه‌ای داشته باشی». پس چون آیه‌کریمه نازل شد و راز حقیقی سرقت را برملا ساخت، بنی‌ایبیرق سلاح را به مال‌باخته برگرداندند.

وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَنفُسُهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأَيُّبٌ مِّنْ كَانَ حَوَانًا نِّمَامًا ﴿١١٧﴾

«و از کسانی که به خویشان بازمی‌گردد «دفاع نکن» یعنی: از جایشان حجت و دلیل ارائه نکن «زیرا خداوند هرکس را که خیانتگر و گناه پیشه باشد، دوست ندارد» پس وقتی خداوند عَلَّامٌ خیانتکاران را دوست ندارد، دیگر هیچ مسلمانی نباید از آنان دفاع کند. خوان: بسیار خیانت پیشه. اثیم: بسیار گناه‌پیشه.

يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ

بِمَا يَعْمَلُونَ مُخِيطًا ﴿١١٨﴾

«اینان پنهان می‌دارند از مردم» اعمال ناشایست خود را، چرا که از آنان حیامی‌کنند و از آسیب و زیانشان بیم دارند «و از خداوند پنهان نمی‌کنند» اعمال زشت خود را و ملاحظه این امر را نمی‌کنند که خداوند عَلَّامٌ بر آشکار و نهانشان آگاه است. پس باید بدانند که نمی‌توانند چیزی را از او پنهان بدارند، چرا که هیچ‌چیز از او پنهان نمی‌ماند،

پس باید از حق تعالی حیا کنند «و» چگونه می‌توانند اعمال خود را از او پنهان کنند، در حالی که «او با آنهاست آن‌گاه که در شب چاره‌اندیشی می‌کنند» و در میان خود در مورد «آنچه که خدا از سخنان نمی‌پسندد» به رایزنی و برنامه‌ریزی می‌پردازند. نیرنگ پردازی و چاره‌اندیشی را «تبییت» نامید؛ زیرا عادتاً این کارها در شب طراحی می‌شود و در روز به اجرا درمی‌آید «و خدا به آنچه انجام می‌دهند، همواره احاطه دارد» و علم و اراده وی بر آنها محیط است، پس چگونه است که از او حیا نکرده و به نافرمانی او می‌پردازند.

هَاتَتْهُ هَتُؤَلَاءَ جَدَلْتُمْ عَنْهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجِدِلُ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمْ مَنْ

يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا ﴿١١٩﴾

«هان، شما همانان هستید که از خیانت‌کنندگان در زندگی دنیا جانبداری کردید» مراد کسانی از طایفه بنی‌ایبرقاند که از قوم دزد خویش دفاع کردند «پس چه کسی در روز رستاخیز از آنان در برابر خدا جانبداری خواهد کرد» هنگامی که خدای آگاه بر همه طرحها و تدبیرهایشان، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نماید؟ «یا کیست که برایشان وکیل باشد» یعنی: کیست که بتواند به وکالت از آنان در موضع دفاع و جانبداری آنان قرار گرفته و عذاب الهی را از آنان باز دارد؟ خدایا! هیچ کس نیست که در برابر تو یارای دفاع از کسی را داشته باشد.

وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٢٠﴾

«و هرکس کار سوئی کند» سوء: زشتی و بدی‌ای است که اثر آن به دیگران متعدی شود و در اینجا مراد از آن گناه است نه شرک «یا بر خود ستم ورزد» با انجام معصیتی از معاصی‌ای که اثر آن به دیگران متعدی نمی‌شود «سپس از خدا آمرزش بخواهد» یعنی: از حق تعالی بخواهد تا گناهی را که مرتکب شده است بروی بپوشاند و اثر آنها را از وی محو کند، با این سخن خویش: «استغفرالله: از خدا آمرزش می‌خواهم»، یا:

«اللهم اغفر لي: خدایا! بر من بیامرز»؛ در این صورت «خدا را آمرزنده می یابد» برای گناهانش و «مهربان» می یابد به خودش.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «خدای مهربان در این آیه بندگانش را از بردباری، عفو، کرم، رحمت و مغفرت گسترده خویش آگاه می سازد و اگر گناهان بنده از آسمانها و زمین و کوهها هم بزرگتر باشد، بی گمان خدای عزوجل آن را بر کسانی که توبه و استغفار کنند، می آمرزد». همچنین در این آیه، آن شخص دزد از قوم بنی ایبرق، مورد ترغیب قرار می گیرد که به سوی توبه شتافته و از خدا عز وجل آمرزش بخواهد و بداند که او را آمرزنده و مهربان خواهد یافت. اما حکم آیه کریمه عام است درباره همه بندگانی که مرتکب گناه شده و سپس از خدای سبحان آمرزش می طلبند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که مرتکب گناهی از گناهان بشود، سپس وضو ساخته و دو رکعت نماز بگزارد و آن گاه از خداوند عز وجل برای آن گناهش آمرزش طلبد، مگر این که بر وی آمرزیده می شود».

وَمَنْ يَكْسِبْ إِثْمًا فَإِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١١٣﴾

«و هرکس گناهی مرتکب شود، فقط آن را به زیان خود مرتکب شده» چرا که فرجام و پیامد آن به خودش برمی گردد. یعنی: قوم آن شخص دزد، نباید از دزدی وی در تنگنا و فشار قرار گیرند، به گونه ای که آنان را وادارد تا از وی به ناحق دفاع کنند زیرا گناه سرقت وی فقط متوجه خود وی است و این گناه اصلا به آنان مربوط نیست «و الله دانای حکیم است» داناست به گنهکاران و صاحب حکمت است؛ از آن رو که به این قاعده بزرگ حکم کرد تا بدان عمل کنید و بدانید که گناه فقط گریبان صاحب خویش را می گیرد و بس.

وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ رَدَّهَا بِهٖ بَرِيئًا فَقَدْ أَحْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا ﴿١١٤﴾

«و هرکس خطا یا اثمی مرتکب شود» خطا: لغزشی است که به عمد یا غیر عمد از انسان سرزند، اما «اثم» فقط عامدانه انجام می شود. و بعضی گفته اند: «خطا»، گناه

صغیره است و «اثم» گناه کبیره «سپس آن را به گردن بی گناهی بیندازد» بی گناه در این داستان، همانا لیبیدن سهل است که بنی ابیرق او را به ناحق به دزدی متهم ساختند «قطعا بهتان و گناهی آشکار را بر دوش گرفته است» بهتان: دروغ بستن بر شخص بی گناه است. آن را بهتان نامیدند زیرا بی گناه از آن در بهت و حیرت قرار می گیرد، به دلیل این که از آن برکنار و بی خبر است، لذا چون می شنود که آن دروغ را به وی نسبت داده اند، مبهوت و متحیر می شود.

**وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ
وَمَا يُضِلُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ ؕ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ ۗ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا ﴿١١٣﴾**

«و اگر فضل خدا و رحمت او بر تو نبود» خطاب متوجه رسول خدا ﷺ است. مراد از این فضل و رحمت بر ایشان این است که: پروردگار متعال ایشان را به لطف و عنایت و نگره داشت خویش، در قضیه «بنی ابیرق» از حق و حقیقت آگاه ساخت. آری! اگر این امر نبود «طایفه ای از آنان» یعنی: از گروه مدافع بنی ابیرق، که اسیدبن عروه و یارانش بودند «قصد آن کرده بودند که تو را گمراه سازند» از حکم کردن به حق «و گمراه نمی کنند مگر خود را» زیرا فرجام این کارشان به خودشان برمی گردد «و هیچ گونه زیانی به تو نمی رسانند» زیرا خدای سبحان نگهبان توست از کید و نیرنگ و زیان و گمراه سازی مردمان و او در همه حال مؤید توست. و نیز بدان جهت که تو در این قضیه دزدی، به ظاهر امر و به اجتهاد خویش عمل کرده ای، پس قبل از نزول وحی درباره آن، هیچ زیانی متوجه تو نیست و اینک وحی آمد و حقیقت را بر تو روشن ساخت «و خداوند بر تو کتاب نازل کرد» یعنی: او قواعد و احکام و اموری را - در این آیات و غیر آن - در حوزه شریعت تو قرار داد که در بردارنده خیر بسیاری است «و» نیز بر تو «حکمت» نازل کرد. حکمت: سنت است که خدای عزوجل آن را بر رسول خویش فرو فرستاد «و به تو آموخت آنچه را» که قبلا «نمی دانستی» از احکام

وامور «و فضل الهی بر تو بزرگ» و بسیار «است» زیرا لطف و فضلی بزرگتر از نبوت و نزول وحی نیست. خطاب به رسول خدا ﷺ، در واقع خطاب به امتشان نیز هست، پس امت رسول خدا ﷺ این فضل را از طریق کتاب و سنت، از آن حضرت ﷺ به ارث برده‌اند.

❖ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِّن نَّجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ

يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٤﴾

«در بسیاری از نجواهایشان خیری نیست» نجوا: رازگویی و مشورت پنهانی در امری از امور به طریق درگوشی و پوشیده بین دو یا چند تن، غالباً در حضور دیگران است، به طوری که سوءظن حاضران غیرشنونده را برمی‌انگیزد. پس مراد آیه کریمه این است که در اغلب رازگویی‌های این‌چنینی مردم، خیری نیست «مگر» رازگویی در امور سه‌گانه زیر:

«کسی که» به وسیله نجوا «به صدقه یا معروفی فرمان دهد» معروف: لفظ عامی است که شامل تمام انواع نیکوکاری‌ها و امور پسندیده می‌شود «یا» فرمان دهد به «اصلاح بین مردم» اصلاح بین مردم؛ عام است در همه مشاجراتی که میان آنان در خونها، آبروها، اموال و دیگر دعواها و مرافعات روی می‌دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا شما را از کاری که درجه‌آن بهتر از درجه روزه و نماز و زکات است آگاه نگردانم؟ یاران گفتند: چرا یارسول‌الله! فرمودند: این کار اصلاح ذات‌البین است زیرا فساد ذات‌البین تراشنده است، نمی‌گویم تراشنده موی است؛ بلکه تراشنده دین است». «و هرکس برای طلب خشنودی الله چنین کند» یعنی: به این امور سه‌گانه فرمان دهد «به‌زودی او را پاداش بزرگی خواهیم داد» ولی هرکسی که به‌انگیزه دیگری جز خشنودی الله ﷻ - همچون انگیزه ریا و ریاست‌طلبی - به امور یادشده فرمان دهد، نه‌تنها مستحق این ستایش و پاداش نیست، بلکه حتی ممکن است از گناه آن هم نجات نیابد زیرا اعمال، وابسته به نیت است. در حدیث شریف به روایت ام‌حبیبه رضی‌الله عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «کلام ابن‌آدم

کله عليه لا له، الا ذکرالله عزوجل، او امر بمعروف، اونهي عن منکر: سخن فرزند آدم تماما به زیان اوست نه به سود او، بجز ذکر خدای عزوجل، یا امر به معروفی، یا نهی از منکری».

**وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا نُبَيِّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ
جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿١١٥﴾**

«و هرکس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر مشاقه کند» مشاقه: در اصل به معنای دشمنی و مخالفت است. یعنی: هرکه با نجواگری در گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ، راه شقاق و مخالفت با ایشان را در پیش بگیرد، پس از آن که راه هدایت بر او روشن و مشخص شده و صدق و صحت رسالت را با براهین قاطعه آن دانسته است «و» هرکس «راهی جز راه مسلمانان را» که همانا پایداری در دین اسلام و تمسک به احکام آن است «پیروی کند» و با اهل کفر و گمراهی پیوند دوستی برقرار نماید «او را بدانچه روی خود را بدان سو کرده، وا می گذاریم» یعنی: او را به کفار و گمراهان ملحق می کنیم و به آنچه که در دنیا انتخاب نموده و او را می گذاریم «و به دوزخش می کشانیم» یعنی: در آخرت به او عذاب آتش را می چشانیم «و» دوزخ «چه بازگشتگاه بدی است!».

در تفسیر «کشف الاسرار» خواجه عبدالله انصاری رَحِمَهُ اللهُ آمده است: «مراد از (سبیل مؤمنین) که در این آیه بر لزوم پیروی از آن تأکید شده است، اجماع اهل حق در هر عصری است». شافعی رَحِمَهُ اللهُ نیز این آیه را بر صحت اجماع دلیل گرفته است زیرا عصمت مؤمنان از این که بر خطا اجماع و اتفاق کنند، تضمین شده است. چنان که رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرمودند: «لا یجتمع امتی علی الضلاله: امت من بر گمراهی جمع نمی شود».

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَهُ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا

بَعِيدًا ﴿١١٦﴾

«خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و فروتر از آن را بر هر که بخواهد می‌آمرزد و هرکس به خداوند شرک ورزد، قطعا دچار گمراهی دور و درازی شده است» چرا که او قوانین عقل را معطل ساخته، نگرش‌های وی فاسد شده، روش وی ازجاده اعتدال و استقامت منحرف و سعادت دنیا و آخرت از دستش رفته است. تفسیر نظیر این آیه در آیه (٤٨) نیز گذشت.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنْتَنَا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا ﴿١١٧﴾ لَعْنَةُ اللَّهِ وَقَالَ

لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ﴿١١٨﴾

«مشرکان بجای خدا جز بت‌های مادینه را نمی‌پرستند» یعنی: بت‌هایی را می‌خوانند که به نام دختران نامگذاری کرده‌اند، چون لات، عزی و مناه. بعضی گفته‌اند: مراد از (اناثا) فرشتگان‌اند زیرا مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند. ضحاک می‌گوید: «مشرکان می‌گفتند: فرشتگان دختران خدایند و ما از آن‌رو آنان را می‌پرستیم تا ما را به خدا نزدیک سازند، بنابر همین دیدگاه بود که آنها رابه‌خدایی گرفته و تصاویر و تمثالهایی از دختران برای آنان تراشیدند و زروزیور و گردن‌بند و جواهر بر آنان آویختند و گفتند: اینها شبیه آن دختران خدا هستند که ما ایشان را می‌پرستیم! یعنی شبیه فرشتگان‌اند». بعضی دیگر از مفسران (اناثا) رابه اشیای غیرذی روح، چون سنگ و چوب خشک و غیره تفسیر کرده‌اند، که بنابراین تفسیر، معنی چنین می‌شود: «مشرکان جز مردگانی بی‌جان رانمی‌پرستند». «و نمی‌پرستند جز شیطان مرید را» که ابلیس لعین است زیرا پیروی آنان از فرمان‌های ابلیس و آرایش‌های او به این معنی است که در واقع او راپرستیده‌اند. مرید: یعنی: متمرد، سرکش و متجاوز از حد. «که خدا او را لعنت کرد» یعنی: خداوند عز وجل شیطان را از رحمت خویش طرد کرد و او را از مقامات عالیه بیرون راند «و او گفت: همانا از بندگان تو سهم معینی برمی‌گیرم» یعنی: یقینا

بخش معینی از بندگانت را که در علم ازلی ات رفته است، در زیر پوشش گمراهیم قرار می‌دهم تا آنها را از عبادتت به سوی کفر و انکارت منحرف سازم. قتاده می‌گوید: «از هر هزار تن؛ نهصد و نود و نه تن رهسپار دوزخ‌اند».

وَلَا ضَلَّانَهُمْ وَلَا مَتِّينَهُمْ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَبْتِكُنْ أَذَانَ الْأَنْعَمِ وَلَا مَرْنَهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ

وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِّن دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُّبِينًا ﴿١١٣﴾

«و البته آنان را گمراه می‌کنم و البته آنان را در آرزوی باطل» دور و دراز «درمی‌افکنم» آرزوهایی که ناشی از وسوسه افگنی‌ها و آرایش‌های من است، چرا که فرو گذاشتن راه تو را به آنان می‌آرایم و با درافگندنشان در آرزوهای باطل، آنان را به تأخیر توبه و امروز و فردا کردن در آن فرمان می‌دهم و این پندار خام را در آنان می‌افکنم که عمرشان طولانی خواهد بود و خیلی آرزوها دارند که باید به آن دست یابند و از این قبیل... «و البته وادارشان می‌کنم تا گوشه‌های چهارپایان را بشکافند» و ببرند. چنان‌که کفار به امثال امر شیطان و پیروی از رسم و راه وی، گوشه‌های حیوانات «بحیره، سائبه و وصیله»^۱ را به‌نشانه اختصاص دادن آنها به بتان می‌شکافتند «و البته وادارشان می‌کنم تا آفرینش الله را تغییر دهند» به قولی؛ مراد از آن: خایه‌کشی، برکندن چشمها و بریدن گوشه‌های حیوانات اختصاص یافته به بتان است. به قولی دیگر: مراد از آن، تغییر دادن فطرت و خلقتی است که خدای عزوجل مردم را بر آن سرشته است. خاطر نشان می‌شود که گروهی از علما خایه‌کشی چهارپایان را اگر به قصد ازدیاد منافع آنها چون چاقی بیشتر و... باشد رخصت داده‌اند، اما خایه‌کشی انسان‌ها روا نیست زیرا این کار، مثله و تغییر دادن آفرینش خدا جل جلاله است. بعضی دیگر - چون شاه ولی‌الله دهلوی - خال‌کوبی بدن و شبیه‌سازی مردان به زنان و زنان به مردان را نیز جزو آن می‌دانند. و درباره همه اینها احادیث آمده است «و هرکس که شیطان را به‌جای خداوند دوست گیرد» با پیروی از وی و امثال او امرش و فرو گذاشتن پیروی

^۱ تعریف آنها در آیه (۱۰۳) سوره «مائده» می‌آید.

الله ﷻ و امتثال اوامر وی «قطعا دستخوش زیان آشکاری شده است» آری! کدامین زیان بزرگتر از باختن هدایت در دنیا و باختن آخرت - با رهسپارشدن به دوزخ است؟!.

يَعِدُّهُمْ وَيَمْتَنِيهِمْ وَمَا يَعِدُّهُمْ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٣٠﴾

«به آنان وعده می دهد» شیطان، وعده های باطل و بی اساس را، از قبیل این که: نه بهشتی در کار است، نه دوزخی، نه رستاخیز و نه حسابی «و آنان را در آرزو می افکند» به آرزوهای نابکار و بیهوده «و شیطان به آنان وعده نمی دهد» با افگندن این وسوسه های میان تهی در اندرونشان «بجز غرور» یعنی: آنان را با این وعده های خام می فریبد و در این وعده ها منافی را به آنان می آراید، در حالی که در آنها جز زیان محض چیز دیگری نیست. ابن عرفه می گوید: «غرور چیزی است که ظاهری دوست داشتنی، اما باطنی نفرت آلود دارد».

أُولَئِكَ مَاؤُنْهْمُ جَهَنَّمُ وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا ﴿١٣١﴾

«آن گروه» یعنی: دوستان شیطان که به وسوسه های وی لبیک گفته و در دام فریب وی در افتاده اند «جایگاهشان جهنم است و از آن گریزگاهی ندارند» یعنی: جایی را ندارند که از عذاب جهنم به سوی آن بگریزند.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

فِيهَا أَبَدًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا ﴿١٣٢﴾

سپس خدای عزوجل حال نیکبختان پرهیزگار را با کرامتهایی که دارند ذکر نموده می فرماید: «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی آنان را در باغهایی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است درآوریم، همیشه در آن جاودانند» بدون زوال و بدون انتقال «وعده خدا حق است» یعنی: خداوند ﷻ این را

به آنها وعده داده است به وعده راستین و وعده او خواه‌نخواه انجام‌شدنی است «وجه کسی در سخن از خدا راستگوتر است؟» یعنی: هیچ‌کس در سخن از خدا عز وجله راستگوتر نیست. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خطبه خویش چنین می‌گفتند: «ان اصدق الحدیث کلام الله، وخیر الهدی هدی محمد، وشر الامور محدثاتها، و کل محدثه بدعه، وکل بدعه ضلاله، وکل ضلاله فی النار: همانا راست‌ترین سخن، سخن خدا عز وجله است و بهترین روش، روش محمد صلی الله علیه و آله است و بدترین امور، امور نوپدید است و هر نوپدیدی بدعت و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی‌ای در دوزخ است»^۱.

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ، وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١١٣﴾

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: نقل است که مسلمانان و اهل کتاب بر همدیگر فخرفروشی کردند، اهل کتاب گفتند: پیامبران ما قبل از پیامبر شما بوده‌اند و کتاب ما قبل از کتاب شماست، پس ما از شما بهتریم! و مسلمانان گفتند: پیامبر ما خاتم پیامبران است و کتاب ما ناسخ کتابهای شماست، پس ما نزدالله عز وجله از شما بهتریم! این بود که نازل شد: «کار بر وفق آرزوهای شما و آرزوهای اهل کتاب نیست» یعنی ورود به بهشت، یا فضل و قرب نزد خداوند عز وجله و رهایی از عذاب وی، به‌صرف آرزو در دسترس نیست، چه این آرزوها به اهل کتاب مربوط باشد؛ چنان‌که گفتند: ما فرزندان و دوستان خداییم و آتش جز چند روزی معدود به ما نمی‌رسد! و چه این آرزوها به مسلمانان مربوط باشد؛ چنان‌که برخی از آنها گفتند: در روز قیامت منادی‌ای ندا می‌کند و می‌گوید: هرکس اسم او محمد است به بهشت درآید! یا هرکس در روز جمعه، یا در فلان شهر درگذشته‌است، به بهشت درآید... آری! همه اینها آرزوهای بی‌اساسی است، بلکه «هرکس بدی کند، در برابر آن کیفر داده می‌شود و برای خود

^۱ مراد از امور نوپیدا - چنان‌که از تعریف امام شاطبی از بدعت برمی‌آید - پدید آوردن امور نو در حوزه دینی بدون هیچ استنادی به شرع خدای عزوجل است، نه نو آوریها در امور دنیا.

بجز الله هیچ دوست و هیچ یاری دهنده‌ای نمی‌یابد» لذا هرکس مرتکب کار بدی - اعم از شرک یا غیر آن - بشود، در دنیا یا آخرت در برابر کارکردش کیفر می‌بیند و در این امر میان مسلمان و کافر هیچ فرقی نیست.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه فرود آمد، مفاد آن بر بسیاری از اصحاب سخت تمام شد تا بدانجا که برخی از آنها - از جمله ابوبکر صدیق رضی الله عنه - گفتند: یا رسول الله! چگونه ما بعد از نزول این آیه رستگار می‌شویم، آخر در برابر هر عمل بدی کیفر می‌یابیم؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدا بر تو بیامزد ای ابوبکر! آیا تو بیمار نمی‌شوی؟ آیا در رنج و تعب نمی‌افتی؟ آیا به تو اندوه و دردی نمی‌رسد؟» ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: چرا یا رسول الله! فرمودند: پس اینها از جمله آن چیزهایی است که با آن کیفر داده می‌شوید».

بنابراین روایت و روایات متعدد دیگر، هر درد و مصیبتی که به انسان مسلمان می‌رسد و حتی خاری که بر بدنش می‌خلد، کفاره گناهانش می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه و ابی سعید از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ درد و رنج و بیماری و آفت و حزن و حتی نگرانی‌ای به مسلمان نمی‌رسد، مگر این که خدای عزوجل با آن، گناهانش را کفاره می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون گناهان بنده بسیار شود و او دارای چنان اعمال نیکی نباشد که کفاره گناهانش گردد، خدای عزوجل او را به غم و اندوهی مبتلا می‌گرداند تا این امر گناهان وی را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: یا رسول الله! هرکسی که مرتکب بدی‌ای شود، در برابر آن جزا داده می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آری! اما هر کس که کار نیکی انجام دهد در برابر آن ده پاداش داده می‌شود، پس نابود شد کسی که یگان‌های وی ده‌گان‌هایش را مغلوب گردانید».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا ﴿١٦٤﴾

«و کسانی که کارهای شایسته کنند، چه مرد باشند چه زن، درحالی که مؤمن باشند، ایشان وارد بهشت شده و به قدر نقیری مورد ستم قرار نمی گیرند» یعنی: به اندازه ذره ناچیزی هم از پاداش آنان کاسته نمی شود. نقیر: گودی کوچک پشت هسته خرماست. و مقید ساختن عمل به ایمان، دلیل این عقیده اهل سنت و جماعت است که: عمل از ایمان نیست، بلکه عمل نشانه‌ای بر ایمان و کمالی در آن است.

وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿١٦٥﴾

«و کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد» یعنی: خود را برای خدا عز وجل خالص گرداند در حالی که به نیکویی‌ها عامل باشد. پس ظاهر عمل، به متابعت شرع نیکو می شود و باطن آن، به اخلاص و چون یکی از این دو شرط موجود نبود، عمل فاسد و تباه است «و» کیست نیکوتر به اعتبار دین از آن کس که روی دل به درگاه خدا آورده و نیکوکار باشد و در عین حال «از آیین حنیف ابراهیم پیروی کند؟» پاسخ این است که هیچ کس به اعتبار دین از چنین کسی نیکوتر نیست، «و» چگونه نیکوتر از او باشد درحالی که: «خدا ابراهیم را خلیل گرفت» یعنی: او را برگزیده خویش ساخت و به کرامت‌های خاص خود مخصوصش گردانید. حنیف: یعنی: گراینده از ادیان باطل به سوی دین حق، که اسلام است. خلیل: نزدیکترین دوستت به دوستی که تو او را با محبت و الفت خویش مخصوص می گردانی و او تو را. البته درجه «خلت» برترین مقامات «محبت» است که خدای عزوجل ابراهیم علیه السلام را در نزد خویش به این مقام برگزید. ذکر مقام و جایگاه ابراهیم علیه السلام در اینجا، از باب ترغیب در پیروی از آیین وی است زیرا کسی که خدای عزوجل او را به دوستی گرفت، سزاوار آن است که از راه و روش وی پیروی شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا ﴿١١٣﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خداست» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که خداوند عَلِيمٌ ابراهیم را برای این خلیل خویش نگرفت که به او فخر نماید و از او نیرو بگیرد، بلکه او را به خاطر طاعت وی و به عنوان پاداشی برای وی در برابر عبودیت خالصانه‌اش، خلیل خویش گرفت بنابراین، حق تعالی به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ و احدی از خلقش نیازمند نیست، چرا که هر چه در آسمانها و زمین است از آن اوست «و خداوند بر همه چیز احاطه دارد» با علم خویش و هیچ چیز کوچک و بزرگی نیست مگر این که در حیطه و دایره علم وی است و او بر همه چیز چیره و مسلط است - پاکی و ستایش ویژه اوست.

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتِمَّى النِّسَاءِ الَّتِي لَا تُوْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَرَضَوْنَ أَن تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوَالِدَانِ وَأَن تَقُومُوا لِلْيَتَامَىٰ بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ﴿١٢٧﴾

«و از تو در باب زنان طلب فتوی می‌کنند» که با آنان چه نوع رفتار باید کرد؟ افتاء: روشن ساختن امری مبهم و استفتاء: سؤال کردن از حکم خدای عزوجل در مورد امور مبهم است. «بگو: الله به شما در باب زنان فتوی می‌دهد» یعنی: در مورد آنچه از آن سؤال کردید، حکم را برای شما بیان می‌کند «و آنچه خوانده می‌شود بر شما در کتاب» یعنی: آنچه از قرآن که در آغاز سوره «نساء» نازل شده است. مراد از آن آیه:

﴿ وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ ... ﴾ است؛ «در حق آن زنان یتیمی نازل شده که حق مقررشان را به ایشان نمی‌دهید» یعنی: مفاد آیه سوم این سوره که تفسیر آن گذشت، این است که: برخی از شما حق دختران یتیم را در مهریه و میراث به آنان نمی‌پردازید؛ «و» در عین حال «رغبت می‌کنید که با آنان نکاح کنید» به سبب زیبایی و جوانی‌شان، پس چنین نکنید مگر آن که مهرآنان را همچون امثالشان کاملاً به آنان بپردازید. یا معنی این است: شما از نکاح کردن آنان به سبب زشتی و بدشکلی‌شان

روی بر می گردانید، اما در عین حال، نکاح دادن آنان به دیگران را نیز ناخوش می دارید زیرا در آن صورت، آن دختر یتیم شوهرش را شریک مالش می گرداند («و» آنچه که بر شما درباره زنان یتیم و درباره کودکان مستضعف در آیه (۱۱) سوره «نساء» خوانده شد و آن آیه: (يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنِ...) است «درباره کودکان مستضعف نازل شده است» یادآور می شویم که اهل جاهلیت، میراث زنان و کودکان مستضعف را نمی دادند، بلکه فقط به مردانی میراث می دادند که آماده جنگ و دیگر امور مهم می بودند، پس حکم پروردگار درباره آنان که در آغاز سوره نیز گذشت: «این است که در حق یتیمان به عدل و انصاف رفتار کنید» و حکام جامعه اسلامی و اولیای ایام، مکلف به رعایت این حکم هستند. بلی! درباره این استفتایی که مطرح کردید، آیات اول سوره پاسخگوی شماست.

علامه شاه ولی الله دهلوی می گوید: «پاسخ این استفتا تفصیلی داشت، پس حق تعالی بعضی مسائل را به آیات سابقه حواله فرمود و آن مسئله تحریم ظلم بر دختران یتیم است و بعضی را در اینجا جواب داد و آن مسئله نشوز و تحریم میل کلی به یک زن و اعراض از زن دیگر و اباحت طلاق در صورت ضرورت است - که در آیات بعدی (۱۲۸ - ۱۳۰) می آید.» «و هر خیری که انجام دهید» در رعایت حقوق کسانی که ذکرشان رفت «قطعا خدا به آن دانااست» و شما را برحسب کارکرد شما پاداش می دهد.

وَإِنْ أَمْرَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۲۸﴾

«و اگر زنی از نشوز یا اعراض شوهرش بیمناک باشد» نشوز مرد از زنش: دوری گزیدن و بدبردنش از وی، میلش به جدایی از وی، بازداشتن نفقه از وی و زدن یا دشنام دادن وی است. و «اعراض» وی از زنش این است که به سبب کبرسن، یا زشتی و ناهنجاری ای در خلقت یا خلق وی، یا به سبب دلتنگی از وی و چشم دوختن به ازدواج با زنی دیگر، یا غیر این از علل، با وی انس و الفت نگیرد و با وی کمتر سخن

بگوید «پس» اگر چنین بود «بر آن دو گناهی نیست در آن که صلح آورند در میان خود به نوعی از» انواع «صلح» مثلا با ساقط کردن تمام نوبت زن، یا بخشی از نوبت وی، یا ساقط کردن بخشی از نفقه یا بخشی از مهرش. و درمقابل؛ امتیازی که مرد به زن می دهد این است که او را همچنان در حباله نکاح خویش نگه دارد «و صلح بهتر است» یعنی: صلح و سازشی که دلها بر آن آرام گرفته و اختلافات با آن برطرف شود، بهتر از جدایی، یا ادامه کشمکش و خصومت میان زن و شوهر است.

ابن جریر طبری از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که گفت: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آنها بدشکل یا بزرگسال است، و او به وی چندان مایل نیست، پس این زن به شوهرش می گوید: طلاقم نده و در مقابل آن تو درباره من منخیر هستی (که حقم را در نوبت شب رعایت نکنی). چنان که سوده بنت زمعه همسر رسول خدا ﷺ نیز که پا به سن گذاشته بود، از بیم آن که مبدا رسول خدا ﷺ طلاقش دهند، به آن حضرت ﷺ گفت: یا رسول الله! نوبت من از آن عائشه باشد». آری! او ترجیح داد که افتخار همسری رسول خدا ﷺ را از دست ندهد و رسول خدا ﷺ هم درخواست وی را پذیرفتند تا امتشان در مشروعیت و جواز این امر به ایشان تاسی و اقتدا کنند «و بخل در نفوس حضور دارد» حق تعالی خبر می دهد که بخل در نفس هریک از زن و شوهر، بلکه در تمام نفوسها لانه دارد، به طوری که گویی همیشه در نفسها حضور و غلبه داشته و به حکم سرشت و طبیعت، در هیچ حالی از آنها غایب نمی شود، لذا این بخل است که مرد را وامی دارد تا از حسن معاشرت، تأمین نفقه زن به طور پسندیده و مانند آن از حقوقی که برعهده وی است امتناع کند، همچنین این بخل است که زن را وامی دارد تا وجایی را که در قبال شوهرش دارد، به ایفا ننگرفته و حاضر نباشد تا از چیزی از حقوقش در برابر وی درگذرد «و اگر نیکوکاری و پرهیزگاری کنید» یعنی: اگر شما مردان با زنان خویش معاشرت نیکو داشته و از آنچه که جایز نیست؛ چون ناسازگاری و رویگردانی، پرهیزید «قطعا خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است» و شما را در قبال آن به زودی پاداش می دهد.

وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمَعْلُوقَةِ وَإِنْ تَصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٣﴾

«و شما هرگز نمی‌توانید میان زنان عدالت کنید» در محبت و مقاربت جنسی و نفقه و گفت‌وگو و انس و الفت و غیره، به‌گونه‌ای که به یکی از آنها به هیچ وجهی از وجوه نسبت به دیگری تمایل بیشتری نداشته باشید «هرچند بر عدالت حریص باشید» از آن رو که طبایع بشری بر تمایل بیشتر به یکی از آنها سرشته شده است، به‌طوری که مردان در این باره مالک دل‌هایشان نبوده و هرگز نمی‌توانند نفس‌هایشان را به رعایت برابری تام و تمام میان زنانشان وادارند، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ می‌گفتند: «خدایا! این نوبت بخشی و تقسیم من است در آنچه که من مالک آن هستم، پس مرا در آنچه که مالک آن نیستم سرزنش نکن» «پس» اکنون که هرگز نمی‌توانید میان زنان تماماً عدالت کنید «به یک طرف یکسره تمایل نورزید» که طرف دیگر را تماماً ترک نمایید «تا آن که او را مانند معلقه رها کنید» معلقه: زنی است که نه به معنای واقعی وجود شوهر را احساس می‌کند و نه مطلقه است که تکلیف خود را بفهمد، لذا در سرگشتگی و بلا تکلیفی دست‌وپا می‌زند. شکی نیست که این حال و وضع، زیان بزرگی را متوجه او می‌سازد بنابراین، لازم است تا مرد برای او از نفس خویش سهمی بدهد، هرچند که این سهم اندک باشد «و اگر به اصلاح پردازید» یعنی: اگر آنچه را که تباه ساخته‌اید از امر معاشرت نیکو با زنانتان و رعایت عدالت در میان آنان، به صلاح و اصلاح آورید «و پرهیزگاری نمایید» از خدا ﷻ با ترک آنچه که رضای وی در آن نیست و از تمایل یکسره به یک طرف پرهیزید، بدانید که «یقیناً خداوند آمرزنده مهربان است» و به کوتاهی‌هایی که قبلاً از شما سر زده، شما را مؤاخذه نمی‌کند.

وَإِنْ يَنْفَرَا يُعْنِ اللَّهُ كُفْلًا مِنْ سَعَتِهِ، وَكَانَ اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ﴿١٣﴾

«و اگر آن دو از یکدیگر جدا شوند» یعنی: اگر به صلح و سازشی نرسند و به وسیله خلع یا طلاق، از هم جدا شوند «خداوند هر یک را بی نیاز می گرداند» ازدیگری، بدین سان که برای مرد زنی را مهیا می گرداند که با وی سازش داشته باشد و چشم و دلش به او آرام گیرد و برای زن نیز مردی را نصیب می کند که از مصاحبت با وی لذت برده و کاملاً احساس خوشبختی نماید و بنابراین، حق تعالی هر دو را «از توانگری خویش» روزی می دهد، به چنان روزی ای که آنان را بی نیاز گرداند. از علی رضی الله عنه درباره این آیه سؤال نمودند، فرمود: «این آیه ناظر بر مردی است که دو زن دارد و یکی از آن دو ناتوان شده، یا بدشکل و بدهیکل است و لذا مرد می خواهد تا از وی جدا گردد، اما زن بر این اساس با وی صلح می کند که او یک شب نزد وی باشد و چند شب دیگر نزد زن دیگرش، لیکن وی را طلاق ندهد، پس آنچه که زن به خاطر خوشی به آن راضی شود، باقی در آن نیست، اما اگر زن از قرارداد صلح برگشت، مرد باید میان آنها به برابری رفتار نماید». «و خداوند گشایشگر حکیم است» گشایشگر است در دهش و بخشش خویش، صاحب حکمت است؛ از آن رو که اجازه داده تا رشته چنین ازدواج تلخی با طلاق از هم گسسته شود.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنْ

تَتَّقُوا اللَّهَ ۚ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَمِيدًا ﴿١٣﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداوند است. و ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده، سفارش کردیم» یعنی: در کتابهایی که بر آنان فرود آوردیم به آنان امر کردیم «و نیز به شما» یعنی: هم به آنان و هم به شما امر کردیم که «از خدا پروا کنید» و تقوی پیشه کنید. لذا امر به تقوی مخصوص امت ما نیست و این سفارش دیرینه ای است که خدای عزوجل پیوسته بدان توصیه کرده است، چه فقط به وسیله تقوی است که بنده نزد خدا جل جلاله خوشبخت می شود. و چنان که حق تعالی ما و پیشینیانمان را به تقوی دستور داد، هم به آنان فرمود وهم به ما می فرماید: «و اگر کفر

بورزید» چه باک، که «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست و خدا بی‌نیاز ستوده صفات است» یعنی: بی‌نیاز است از خلق خویش و از پرستش آنان و سزاوار آن است که ستوده شود. فایده این تکرار، تأکید است تا بندگان به گسترایی ملک پروردگار پی ببرند و در آن بیندیشند و تأمل کنند و بدانند که خداوند عَلَّامٌ از خلقش بی‌نیاز و بر آنان تواناست و بنابراین، از حق وی است که مورد اطاعت قرار گیرد، نه مورد نافرمانی.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلًا ﴿۱۳۳﴾

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خداست و خدا کارسازی را کافی است» این آیه بیانگر موجبات تقوی و توکل است زیرا وقتی خلق همگی از آن خدای متعال اند و او آفریننده و مالک آنهاست؛ پس این حق اوست که در میان خلقش مطاع بوده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و در همه امور فقط به او توکل شود نه بر غیر وی. پس سیاق این آیات دلیل بر آن است که رأس همه امور توحید و توکل است. آن‌گاه حق تعالی بندگان را چنین بیم می‌دهد:

اِنْ يَشَاەءْ يُدْهِبْكُمْ اَيُّهَا النَّاسُ وَيَاەتِ بِاٰخِرِيۡنَ ؕ وَكَانَ اللّٰهُ عَلٰۤىٰ ذٰلِكَ قَدِيۡرًا ﴿۱۳۴﴾

«ای مردم! اگر خدا بخواهد شما را از میان می‌برد» یعنی: شما را فنا می‌سازد و می‌میراند «و دیگرانی را پدید می‌آورد» یعنی: مردمی دیگر غیر از شما، یا خلقی دیگر غیر از انسانها را پدید می‌آورد، آن‌گاه ایشان نه همانند شما، بلکه مطیع و گوش به فرمان خواهند بود «و خداوند بر این کار تواناست».

مَنْ كَانَ الدُّنْيَا فَوْعَدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيْعًا بَصِيْرًا ﴿۱۳۵﴾

«هر که طالب جزای دنیا باشد» یعنی: هر کس در عقیده و عمل و رفتار و جهاد خویش چیزی از پاداش دنیا را بخواهد - مثلاً مجاهدی که طالب غنیمت جنگ باشد نه مزد اخروی جهاد «پس پاداش دنیا و آخرت نزد خداست» بنابراین، چنین کسی به

کمترین و حقیرترین دو پاداش اکتفا کرده است، آخر چرا او آن قدر بلندهمت نیست که با عمل خویش پاداش دنیا و آخرت هردو را از خدا طلب کند و احراز نماید «و خدا شنوای بیناست» شنواست سخنان بندگان را، بیناست به کار و کردارشان. این هم وعده و هم وعید است.

چون معانی مالکیت، قدرت و پاداش دهی پروردگار متعال در دنیا و آخرت، در نفسها استقرار پیدا کرد؛ حق تعالی به رعایت عدالت دستور صادر نموده و می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ
إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىَٰ أَن تَعْدِلُوا وَإِن تَلَوُّا أَوْ تَعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا﴾ (۱۳۰)

«ای مؤمنان! پیوسته» با سعی و سخت‌کوشی تمام «به عدالت قیام کنید» در میان مردم، در آنچه که از امورشان برعهده می‌گیرید و نیز به عدالت قیام کنید در حق کسانی که زیر دست شما هستند از زنان و فرزندان. خطاب آیه کریمه، قضات و امرا را نیز دربر می‌گیرد «و برای خدا گواهی دهید» یعنی: در ادای گواهی، خدا عز وجله را در نظر داشته‌باشید و رضای او را طلب کنید؛ با برپاداشتن گواهی در میان مردم بر وجه راستین آن که همانا اظهار حق است «ولو آن‌که» این گواهی حق «به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندانتان باشد» رعایت عدالت در گواهی دادن علیه‌خود؛ اقرار به حقوقی است که بر ذمه خود انسان قرار دارد و رعایت عدالت در گواهی دادن علیه پدر و مادر و خویشاوندان؛ گواهی دادن او به حقی است که دیگری بر ذمه آنان دارد. پدر و مادر از آن‌رو ذکر شده‌اند که نیکی کردن به آنها واجب است و در عین حال آنها دوست‌داشته‌ترین خلق برای فرزند هستند. همین‌طور نزدیکان انسان نیز در مظان دوستی و تعصب وی قرار دارند، پس هرگاه انسان در میزان عدل و حق، علیه این محبوبترین کسان خویش گواهی داد، بدون شک گواهی حق وی علیه مردم بیگانه، حتمی است «اگر» کسی که علیه وی گواهی داده می‌شود «توانگر باشد» پس نباید به خاطر توانگر بودنش و جلب منافع یا دفع زیانش، از گواهی دادن علیه وی صرف نظر

شود «یا» اگر «فقیر باشد» نباید به‌انگیزه دلسوزی و ترحم بر وی و رعایت حالش، ادای گواهی علیه وی فرو گذاشته شود «به هر حال خدا به آن‌دو» از شما «سزاوارتر است» و مهربانتر «پس از خواهش نفس پیروی نکنید» در جلب منفعت برای خود، یا والدین و نزدیکان خویش و دفع زیان از آنان «با ترک عدالت» پس فریفته‌شدن به خواهشها و منافع، شما را به ترک عدالت وا ندارد «و اگر سخن را بیچانید» یعنی: اگر حقی را که ادای درست آن بر شما واجب است، فروگذارید؛ با تحریف نمودن شهادت برخلاف حقیقت آن - به روشی که خواهش نفس شما را برآورد و از جمله با زبان‌بازی «یا اعراض نمایند» از ادای شهادت به‌طور کلی، با کتمان نمودن آن «قطعا خدا به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

این آیه عام است در باره قضات و شهود. اعراض شهود از ادای شهادت، روشن است و صریح آیه به آن ناطق می‌باشد، اما اعراض و زبان‌بازی قاضی نیز این است که: او در جریان دادرسی از یکی از دو طرف دعوی روی گرداند، یا از سخن‌گفتن با وی سربپیچد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه مخصوص به شهود است زیرا در جاهلیت چنان بود که شخص اگر شهادت حقی درباره پسرعمو یا خویشاوند خویش می‌داشت و او را فقیر و تنگدست می‌یافت، زبانش را از ادای آن شهادت علیه وی درمی‌پیچید، یا آن شهادت را به‌طور کلی پنهان می‌کرد تا آن‌گاه که آن خویشاوند و نزدیک وی، توانگر شود و دینش را بپردازد. این بود که آیه کریمه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بهترین گواهان کسی است که گواهی‌اش را قبل از آن که از وی خواسته شود، ادا نماید».

از آنجا که ایمان رکن اساسی تقوی است و این سوره در حقیقت شارح اصل «تقوی» که در آغاز سوره «بقره» مطرح شد، می‌باشد بنابراین، خداوند متعال می‌فرماید:

**يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ ؕ وَالْكِتٰبِ الَّذِي نَزَّلَ عَلٰی رَسُوْلِهِ ؕ وَالْكِتٰبِ الَّذِي اَنْزَلَ
مِنْ قَبْلُ ؕ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ ؕ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا ﴿١٣٦﴾**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیامبر او و کتابی که بر پیامبرش فرود رستاده ایمان بیاورید» یعنی: بر ایمانتان ثابت قدم بوده و بر آن مداومت ورزید و آن راپیوسته تجدید نمایید. پس این دستور، از باب تحصیل حاصل نیست، بلکه از باب افزودن بر کمال کامل است، چنان‌که مؤمن در هر نمازی می‌گوید: ﴿ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴾: (ما را به راه راست هدایت کن). یعنی: بر هدایت‌مان بیفزای و ما را بر آن بر راه راست ثابت قدم نگهدار «و» ایمان آورید «به کتابهایی که قبلاً نازل کرده است» این دستور، شامل ایمان به همه کتابهای آسمانی می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در اینجا پنج رکن از ارکان ایمان را ذکر کرد زیرا رکن ششم که ایمان به قدر حق تعالی است، بخشی از مضمون ایمان به خداوند ﷻ می‌باشد «و هر که به الله و به فرشتگان او و کتابهایش و پیامبرانش و روز آخرت کفر ورزد، درحقیقت گمراه شده است» از راه راست «به گمراهی دور و درازی» زیرا کفر به هر رکنی از ارکان ایمان، کفر به کل آن می‌باشد، پس چنین کسی هرچه زودتر باید به راه هدایت برگردد.

**اِنَّ الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ ءَامَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا ثُمَّ اَزَادُوْا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ
سَبِيْلًا ﴿١٣٧﴾**

«کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند، آن‌گاه بر کفر خود افزودند، هرگز الله آنان را نمی‌آمرزد و هرگز به آنان راهی نمی‌نماید» زیرا پس از این همه فروروی در لجن کفر و نفاق، دیگر از آنها کاملاً بعید است که خود را برای خدا ﷻ خالص گردانیده و به او ایمانی راستین بیاورند، چه اضطراب و کفر مستمر و انکار دائم آنها، دلیل بر آن است که آنها با دین حق بازی می‌کنند و در گرویدن به حق، نیت درست و تصمیم خالصانه‌ای ندارند. این گروه

عبارتند از: منافقان و زندیقان، که چون نزد مسلمانان و تحت اشراف و نظر آنان باشند، ادعای اسلام می‌کنند، ولی آن‌گاه که از نزد مسلمانان بروند، اظهار کفر می‌نمایند. افزودن کفر از سوی آنان؛ پایداری آنها بر کفر تا هنگام مرگ است. به همین جهت ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در صورتی بر آنان آمرزیده نمی‌شود که بر کفر خویش تا دم مرگ استمرار ورزند». در غیر آن، اگر کافر ایمان آورد و ایمانش را خالص گرداند و از کفر تماما دست بکشد، در این صورت خدای عزوجل او را به راه راست هدایت نموده است و اسلام ماقبلش را محو می‌نماید و ویران می‌سازد. علی رضی الله عنه با این آیه که در آن کفر بعد از ایمان سه بار ذکر شده است، چنین استدلال می‌کند که: مرتد باید سه بار به توبه فراخوانده شود.

ذکر منافقان بعد از این آیات، مشعر بر آن است که حال فوق از احوال منافقان است:

بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣٨﴾

«منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک در پیش دارند» بشارت دادن عذاب به منافقان، استهزا به آنان است زیرا این در واقع بیم دادن است نه بشارت.

الَّذِينَ يَخِذُّونَ الْكُفْرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْبَسْنَاهُمْ لُجُجًا كَثِيرًا سِيَّئًا فِي الْأَعْيُنِ وَمَا يَشْعُرُونَ عَنْ كُفْرِهِمْ إِلَّا أَنْ يُقَالُوا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ﴿١٣٩﴾

«همان کسانی که کافران را دوست خود می‌گیرند» یعنی: کافران را بر کفرشان پشتیبانی و بر گمراهی‌شان یاری می‌کنند و دلها و عواطفشان با کافران است «بجز مؤمنان» یعنی: مؤمنان را دوست خویش نمی‌گیرند «آیا عزت را نزد آنان می‌جویند» که این خیالی خام است «چرا که عزت، همه از آن خداست» پس به هر که بخواهد از آن می‌بخشد و آن را از هر که بخواهد باز می‌دارد. باید دانست که عزت و ارجمندی موجود در نزد غیر حق تعالی، همه از فیض و فضل اوست، پس مؤمن، عزت را جز از خداوند جل جلاله نمی‌طلبد. عزت: غلبه و قوت و نیرومندی است. تفسیر عملی این آیه در عصر ما، وابستگی برخی از فرزندان مسلمین به احزاب کفر و

جریانهای انحرافی دین ستیز یا دین گریز است، که این ساده لوحان، عزت خویش را در پیوستن به آنان می جویند.

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِذْ أَنْتُمْ مِثْلُهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا ﴿١٤٠﴾

«و البته خدا در کتاب» خویش قرآن و دقیقا در آیه (۶۸) از سوره «انعام»؛ «بر شما نازل کرده که: هرگاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد، با آنان ننشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند» یعنی: در هنگام شنیدن کفر و استهزا به آیات خدا ﷻ، با کفار همنشین مشوید تا به سخنی دیگر غیر از آن پردازند «چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود» یعنی: اگر در مجالس تمسخر و استهزای آنان بنشینید و از این کار دست برندارید، در آن صورت، شما هم در کفرمانند آنان هستید، پس اجتناب از مجالس کسانی که به آیات الهی کفر ورزیده و آن را مورد استهزا قرار می دهند، از تقوی است و بدانید که: «خداوند گردآورنده منافقان و کافران است همه یکجا در دوزخ» به جهت یکجا بودن آنها در کفر و استهزا در دنیا، پس چنان که منافقان با کافران در کفرشان مشارکت کردند؛ همچنین خداوند متعال میان آنان در جاودانه بودن در دوزخ مشارکت می آورد. آیه (۶۸) سوره «انعام» این است: (وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ ...): و چون دیدی کسانی به قصد تخطئه در آیات ما فرو می روند، از آنان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند). این حکم آن گاه نازل شد که گروهی از مسلمانان با مشرکان و یهودیان همنشینی می کردند، درحالی که آنها در مجالس خویش قرآن را به ریشخند و استهزا می گرفتند، پس مؤمنان از این همنشینی ها منع شدند. برخی از علما با استدلال به همین آیه، همنشینی با فاسقان و اهل بدعت را از هر جنسی که باشند، حرام دانسته اند.

آن گاه حق تعالی با بیان اوصاف بیشتری از منافقان بر شناختن آنان می افزاید:

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ﴿١٤١﴾

«همانها که مترصد شمایند» یعنی: انتظار می‌کشند که چه بر سر شما می‌آید و کدامین خیر یا شری به شما می‌رسد «پس اگر از جانب خداوند به شما فتحی برسد» با پیروز ساختنتان بر مخالفان کافرتان «می‌گویند: مگر ما با شما نبودیم» در آراستگی به اسلام و پایبندی به احکام آن؟ لذا سهم ما را از غنیمت بدهید «و اگر کافران نصیبی برند» از پیروزی و غلبه بر شما، به سبب حکمتی که خداوند جَلَّ تحقق آن را اراده کرده است «می‌گویند» این منافقان به کافران: «مگر ما بر شما تسلط نداشتیم» یعنی: مگر ما به شما روشن نساختیم که بر کیش شما هستیم، ولی با مسلمانان درمی‌آمیزیم تا آنها را از جنگیدن با شما سست کنیم؟ یا معنی این است: آیا ما بر شما تسلط نداشتیم و این امکان برای ما موجود نبود که شما را بکشیم و مسلمانان را علیه شما برانگیزیم؟ «و آیا شما را از ضرر مسلمانان باز نداشتیم؟» یعنی: آیا ما با سست ساختن و ترسانیدن مسلمانان از شما، آنها را از شما دور نکردیم تا بدانجا که دل‌هایشان از دفاع سست شد و از انتقام گرفتن از شما ناتوان شدند؟

مراد آیه این است که: منافقان به آن گروهی گرایش پیدا می‌کنند که غلبه و پیروزی با وی باشد و به گروه غالب چنین وانمود می‌کنند که با آنان علیه گروه مغلوب همدست بودند. این است شیوه منافقان - خداوند جَلَّ لعنتشان کند.

کسانی از اهل اسلام که به پیروی از روش منافقان در کسب مال و جاه و قدرت، به صاحبان بهره‌های دنیا تمایل ورزند و با آنان از در تملق و دوستی و خضوع و فروتنی درآیند و در جانب مقابل با کسانی که بهره‌ای از دنیا ندارند، به‌درستی و سختی و بداخلاقی رفتار کنند و آنها را تحقیر و تمسخر نموده و با آنها به گونه ناپسند رفتار کنند، نیز شبیه این منافقان هستند - که خدای عزوجل اخلاق اهل نفاق را محو و آنان را سیه‌روی و بی‌پناه گرداند. «پس خداوند روز قیامت میان شما داوری می‌کند» یعنی: ای مؤمنان و منافقان! بدانید که خداوند جَلَّ به زودی در روز قیامت میان شما

داوری می‌کند و در این روز است که حقایق آفتابی شده و پنهان‌کاریها برملا می‌گردد «و خداوند هرگز برای کافران، بر» زیان «مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است» اگر مراد از (راه تسلط)، پیروزی و نصرت مؤمنان بر آنان باشد، این در روز قیامت است و اگر مراد از آن، حجت و برهان باشد، این در دنیا است. یعنی: خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان در حجت غلبه نمی‌دهد، بلکه حجت همواره از آن مؤمنان است. برخی آیه را بر چنین معنی می‌کنند: خدای سبحان برای کافران بر زیان مؤمنان راه تسلطی قرار نمی‌دهد، مادامی که آنان پایبند عمل به حق بوده و به باطل راضی نباشند، پس تا زمانی که مؤمنان به شریعت خداوند ﷻ عامل بوده و به‌طور بایدوشاید رهرو راه شریعت باشند، حتماً حق تعالی کفار و منافقان را سرکوب نموده و با برترساختن درجات مؤمنان بر درجات کفار و منافقان، کرامت اهل ایمان را نمایان می‌گرداند.

صاحب تفسیر المنیر و حضرت شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گویند: «مراد آیه کریمه این است که خداوند ﷻ کافران را بر مؤمنان چنان مسلط نمی‌سازد که اهل اسلام را به کلی مستأصل و ریشه‌کن ساخته و شوکت و دولت آنها را تماماً از بین ببرند بنابراین، آیه کریمه پاسخی است به منافقانی که به انتظار زوال و نابودی کامل دولت مؤمنان بودند و با کفار از آن‌رو سازش و همکاری می‌کردند که - به پندارخام خود - در هنگام ریشه‌کن شدن مؤمنان، از پایمال شدن بیمناک بودند».

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَدِّعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَدِيعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا

يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٤٤﴾

«منافقان با خدا نیرنگ می‌کنند» با آشکارساختن ایمان و پنهان داشتن کفر. یامعنی این است: منافقان به دوستان خدا ﷻ نیرنگ می‌زنند. پس به این معنی، حق تعالی فریب‌بازی با دوستانش را - به عنوان گرامیداشتی برای مؤمنان - فریب‌بازی با خود معرفی کرد، چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «هرکس دوست مرا آزار داد، بی‌گمان مرا آزار داده است». «و حال آن که خداوند به آنان نیرنگ می‌زند» یعنی: خداوند متعال با آنان چون نیرنگ‌زننده‌ای رفتار می‌کند، بدین‌گونه که آنان را در دنیا بر

همان حال تظاهر به اسلام و می‌گذارد تا بدین وسیله خونها و اموالشان از تعرض مصون بماند و عذابشان را به سرای آخرت محول کرده و در برابر نیرنگشان، درک اسفل از دوزخ را جایگاهشان می‌گرداند «و چون منافقان به سوی نماز برخیزند، با کسالت بر می‌خیزند» پس درحالی نماز می‌خوانند که کاهل، کسل، دلمرده و گرانبارند، نه به ثوابی امیدوارند و نه از عذابی بیمناک و «با مردم ریا می‌کنند» ریا: نمایاندن کار و رفتاری پسندیده و زیبا به منظور نمایش دادن به مردم است، نه به منظور پیروی از امر خدا ﷻ. در حدیث شریف آمده است: «هرکس نماز را در جایی که مردم او را می‌بینند، نیکو بخواند، اما در خلوت که کسی او را نمی‌بیند، آن را سرسری از سر بگذراند، این توهینی است که به آن بر پروردگار عزوجل اهانت روا داشته است.» «و یاد نمی‌کنند» منافقان «الله را جز اندکی» یعنی: نماز نمی‌خوانند مگر اندکی زیرا منافقان اصلا دور از دیدگان مردم نماز نمی‌خوانند. یا معنی این است: منافقان خدا ﷻ را به تسبیح و تهلیل - جز به طور اندک و نادر - ذکر نمی‌گویند و اگر این ذکر اندک هم خالصانه برای خدا ﷻ بود؛ قطعا بسیار بود، ولی این هم خالصانه نیست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در وصف نماز منافق فرمودند: «این نماز منافق است، این نماز منافق است، این نماز منافق است: منتظر آفتاب می‌ماند تا چون آفتاب در میان دو شاخ شیطان قرار گرفت (یعنی در شرف غروب بود)، برمی‌خیزد، پس چهار منقار می‌زند و در آن خدا ﷻ را جز اندکی یاد نمی‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سنگین‌ترین نمازها بر منافقان نماز عشاء و نماز بامداد است و اگر آنها می‌دانستند که در این دو نماز چه پاداشی است، حتما به این دو نماز می‌آمدند، هر چند به حالت سینه‌خیز - یعنی بر روی زانو و شکم خویش...».

مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَن مَّجِدَ لَهُ سَبِيلًا ﴿١٥٢﴾

«در میان این و آن مترددند» یعنی: منافقان در کار خویش میان مؤمنان و مشرکان و میان کفر و ایمان، متردد و دودل‌اند، نه ایمانی خالصانه می‌آورند و نه صراحتا به کفر می‌پیوندند «و هر که را خدا گمراه کند» یعنی: هر که را خداوند ﷻ خوار سازد و توفیق

را از وی سلب نماید «پس هرگز راهی برای او نخواهی یافت» یعنی: راهی که او را به حق برساند، یا اصلاً برای او هیچ راهی نخواهی یافت؛ بلکه او هر روز در راهی است و هیچ ثبات و استقراری ندارد.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَنْخِذُوا بِالْكَافِرِينَ أَزْوَاجًا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلْيَسَ اللَّهُ بِمَعْلُومٍ عَلَيْكُمْ
سُلْطَنَا مُبِينًا ﴿١٤٤﴾

«ای مؤمنان! کافران را دوست نگیرید» یعنی: کافران را از خواص و نزدیکان خویش نگردانید و با آنان رابطه دوستی برقرار نسازید «بجای» برادرانتان از «مؤمنان» چنانکه منافقان چنین کردند «آیا می‌خواهید در پیشگاه خداوند برای خود حجتی روشن» و الزام‌آور «قرار دهید» که شما را به سبب این حجت، یعنی موالات و دوستی با کافران، عذاب کند؟ ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «سلطان» در قرآن همه‌جا به معنای حجت است.

إِنَّ الْكَافِرِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ يَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ﴿١٤٥﴾

«هرآینه منافقان در درک اسفل جهنم‌اند» درک: فروترین پله و طبقه است و به آنچه در بالا قرار دارد، «درج» گفته می‌شود. یعنی: درجه در بلندی به کار می‌رود و «درک» در پایینی. روایت شده است که دوزخ دارای هفت طبقه است و منافق در فروترین طبقه آن که «هاویه» نامیده می‌شود، قرار دارد «و هرگز برای آنان هیچ یآوری نخواهی یافت» که از این درک اسفل نجاتشان دهد. عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «منافقان در درک اسفل در صندوقهای سربسته‌ای از آتش قرا دارند». دلیل سخت‌تر بودن عذاب منافق از کافر این است که:

۱- منافق در دنیا از شمشیر مسلمانان در امان مانده است، پس عدالت ایجاب می‌کند که در آخرت تاوان آن را بازپس دهد.

۲- علاوه بر این که منافق در کفر خود همانند کافر است، اسلام و مسلمین را هم به ریشخند گرفته است.

۳- کفر منافق شدید و غائله‌ها و فتنه‌گری‌های او بسیار است.

**إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۝
وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٦﴾**

«مگر کسانی که توبه کردند» از نفاق خویش «و اصلاح نمودند» آنچه را با نفاق از احوال خویش فاسد ساخته بودند «و به خدا چنگ زدند» چنگ زدن به حق تعالی؛ تمسک به او و اعتماد به وعده‌های وی است «و دین خود را برای خدا خالص گردانیدند» به طوری که به اطاعت غیر وی آلوده نگردد «پس آن گروه، همراه مؤمنانند» در احکام دنیا و آخرت. سپس خداوند متعال آنچه را که به این مؤمنان وعده داده است، بیان نموده می‌فرماید: «و خداوند به زودی به مؤمنان پاداش بزرگی می‌بخشد» پس باید منافقان به سوی توبه و اصلاح بشتابند زیرا برای کسانی که به راه خلوص و صلاح برمی‌گردند، نیز مانند این پاداش است.

مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِن شَكَرْتُمْ وَءَامَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا ﴿١٦٧﴾

«اگر شکر کنید و ایمان آورید، خدا می‌خواهد با عذاب شما چه کند؟» بدون تردید عذاب نمودن شما چیزی بر ملک و اقتدار حق تعالی نمی‌افزاید، چنان‌که عذاب نکردن شما چیزی از قدرت و ملک وی نمی‌کاهد، پس اگر شکرگزار و مؤمن باشید، خدا عز وجل از عذاب نمودن شما چه منفعتی می‌برد؟

ملاحظه می‌کنیم که در این عبارت، دعوتی لطف‌آمیز به منافقان پیشکش شده است تا خود را اصلاح نمایند. حق تعالی شکر را بر ایمان مقدم گردانید زیرا شخص عاقل در آغاز به نعمت‌های بزرگی که در وجود وی و دنیای هستی قرار دارد، می‌نگرد آن‌گاه شکر و سپاس مبهمی را تقدیم منعم خود می‌نماید و چون نگرش‌هایش به شناخت منعم انجامید، در اینجاست که به منعم ایمان می‌آورد، آن‌گاه دیگر پیوسته شکرگزار وی است «و خدا همواره شکرپذیر داناست» یعنی: قدردان بندگان در برابر طاعت آنهاست و در قبال شکرگزاریشان به ایشان اجر عظیمی می‌دهد و آن را از ایشان می‌پذیرد.

﴿ لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا ﴾ (۱۴۸)

«خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد» مانند دادکشیدن و صدا بلند کردن در فحش و دشنام، حتی اگر آنچه که به شخص دشنام داده شده نسبت می‌دهند، صحیح نیز باشد؛ «مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد» یعنی: کسی که مورد ستم قرار گرفته، این حق را دارد که بانگ بردارد، داد بکشد و بگوید: فلانی بر من ستم کرد. به قولی دیگر: مراد این است که مظلوم می‌تواند ستمگر خود را نفرین کند. در حدیث شریف آمده است: «از دعای مظلوم پرهیزید زیرا در میان او و خداوند عَلَّامٌ هیچ حجابی نیست». همچنین مظلوم می‌تواند از ظالم شکایت کند و بگوید: «فلان بر من ستم کرد، یا فلان شخص ستمگری است». لذا برای کسی که مورد ستم قرار می‌گیرد، جایز است تا علیه ستمگرش سخنی را بر زبان آورد که برای او بد و آزار دهنده باشد. در حدیث شریف آمده است: «تعلل و بهانه‌جویی بدهکاری که به پرداخت بدهی خویش قادر است، ظلم است و موجب رواشدن مجازات و پایمال کردن حرمت و آبروی وی می‌گردد». اما برای مظلوم جایز نیست که در فریادزدن به بدی علیه ظالم، از حق خود تجاوز کند که اگر چنین کرد، تجاوزگر به‌شمار می‌رود «و خداوند شنوای دانا است» داد و فریاد مظلوم را می‌شنود و ظلم ظالم را می‌داند.

آن‌گاه حق تعالی بندگانش را به گذشت و عفو برانگیخته و می‌فرماید:

﴿ إِنْ بُدُوا خَيْرًا أَوْ تُخَفُّوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا قَدِيرًا ﴾ (۱۴۹)

«اگر خیری را آشکار کنید، یا پنهانش دارید» یعنی: اگر خیری را آشکارا یا پنهانی انجام دهید؛ «یا از بدی‌ای» که در حق شما می‌شود «عفو کنید» و اصلاً آنرا به دل نگیرید «هرآینه خدا عفوکننده است» از بندگانش و «توانا» است برانترقام گرفتن از آنان به سزای آنچه کرده‌اند. یعنی: به خدای سبحان اقتدا کنید زیرا او درعین توانایی‌ای که دارد، درمی‌گذرد و عفو می‌کند پس شیوه عفو و گذشت حتی در مواردی که شخص حق به‌جانب نیز باشد، بهتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بار مسؤولیت دو شخص دشنام‌دهنده بر کسی

است که شروع به دشنام دادن می کند تا آن گاه که مظلوم از حد درنگذرد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ مالی از صدقه دادن کم نشد و خداوند جَلَّالٌ در برابر عفو جز عزت نیفزود و هر کس برای رضای خدا جَلَّالٌ تواضع کند، حق تعالی وی را رفعت می دهد». پس عفو و گذشت از سوی کسی که به گرفتن حق خویش قادر است ولی در عین حال آن را به خدا جَلَّالٌ وا می گذارد، بهتر است اما کسی که از گرفتن حق خویش ناتوان است، عفو و گذشت وی هم ارزشی ندارد.

این دو آیه بر این امر دلالت دارند که عفو و گذشت و نگه داشتن زبان، از قضایای اساسی در موضوع ایمان است زیرا سیاق آیات کلا درباره ایمان می باشد.

**إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُوا نُؤْمِنُ
بَعْضٌ وَنَكْفُرُ بَعْضٌ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١٥٠﴾**

«کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می ورزند» کفر به برخی از پیامبران، در واقع کفر به خدا جَلَّالٌ و به تمام پیامبرانش می باشد «و می خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند» یعنی: آنها به سبب کفر به برخی از پیامبران، به همه ایشان کفر ورزیده اند ولی در عین حال مدعی هستند که به خداوند جَلَّالٌ ایمان دارند پس این در واقع جدایی افگندن است میان خدا و میان پیامبرانش «و می گویند: به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می کنیم» مراد از آنان یهودیانند که به حضرت موسی ایمان آورده و به حضرات عیسی و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفر ورزیدند. همچنین مراد نصاری هستند که به حضرت عیسی ایمان آورده اما به حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفر ورزیدند «و می خواهند میان این دو، راهی برای خود اختیار کنند» یعنی: می خواهند تا در میان ایمان و کفر، دینی بینابین را در پیش بگیرند تا خود را از حجتی که گریبانگیرشان می شود، برهانند. این آیه محکوم کننده اندیشه و رفتار کسانی است که تحمل نام کافر بر آنان دشوار می آید ولی در عین حال به تمام الزامات ایمان گردن نمی نهند و حق و حرمت آن را چنان که باید رعایت نمی کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿١٥١﴾

«آنان به حق کافرند» یعنی: آنان در کفر خویش کامل و تمام عیارند؛ کفری حقیقی و واقعی «و ما برای کافران عذابی خفت‌بار آماده کرده‌ایم».

وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٥٢﴾

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده و میان هیچ‌کدام از آنان» با دیگری «فرق نمی‌گذارند» بلکه به همگی آنها ایمان دارند - و این صفت بعد از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در کسی جز پیروان ایشان فراهم نیست زیرا این امت محمد صلی الله علیه و آله است که به تمام پیامبران و تمام کتاب‌های آسمانی ایمان دارد - آری! هم‌آنان‌اند که «خداوند به‌زودی پاداششان را خواهد داد و خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده‌گناهانشان است، اگر گناهی داشته باشند؛ مهربان است به ایشان در دنیا و آخرت.

این یکی از قواعد فهم موضوع کفر و ایمان بود و آن‌گاه که این قاعده تثبیت شد، سیاق آیات به بیان ستمگری یهودیانی می‌پردازد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان نیاوردند:

يَسْتَأْذِنُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزَلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسَىٰ أَكْبَرَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ فَعَفَوْنَا عَنْ ذَلِكَ وَإِنَّا لَمُتَّبِعُونَ ﴿١٥٣﴾

«اهل کتاب از تو می‌خواهند که یکباره کتابی از آسمان برایشان نازل کنی». در بیان سبب نزول آمده است: یهودیان از رسول خدا صلی الله علیه و آله خواستند تا در برابر دیدگانشان به آسمان بالا رفته و بر صحت ادعای خود کتاب نوشته شده‌ای را که دلیل راستگویی ایشان باشد، یکباره بر آنان فرود آورند چنان‌که موسی یکباره تورات را به میان آنان آورد. گفتنی است که این درخواستشان به انگیزه عناد و سرسختی و لجاجت بود، نه از روی حقیقت‌جویی، به دلیل این که آن ملعونان: «از موسی بزرگتر از این را خواستند و

گفتند: خدا را آشکارا به ما نشان بده پس صاعقه آنان را فروگرفت» یعنی: آتشی از آسمان بر آنان فرود آمد و هلاکشان ساخت «به سزای ظلمشان» که از روی عناد و لجبازی چنین درخواستی را مطرح کردند و گرنه موسی عليه السلام خود نیز از خداوند جل جلاله همین درخواست را کرد ولی درخواست وی از روی ایمان و شوق بود اما آنان ایمان آوردن خود را به تحقق این درخواست مشروط و معلق ساختند درحالی که رؤیت عینی پروردگار در دنیا ممتنع است. البته این امر، مستلزم امتناع رؤیت پروردگار در آخرت نیست، به دلیل این که در باره وقوع حتمی این رؤیت احادیث متواتری آمده است پس هرکه با این آیه بر امتناع رؤیت پروردگار در روزقیامت استدلال کرده، مرتکب اشتباه آشکاری شده است. و از احادیث وارده درباره رؤیت پروردگار متعال در آخرت، این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله است: «بی گمان شما در آخرت پروردگارتان را خواهید دید چنان که این ماه را می بینید، در رؤیت پروردگار بر یکدیگر ازدحام نمی کنید و در جای بر یکدیگر تنگ نمی گیرید پس اگر می توانستید که نمازی قبل از طلوع خورشید و نمازی قبل از غروب آن از شما فوت نشود، حتما این کار را بکنید».

«سپس گوساله را به پرستش گرفتند»^۱ بجز خدا جل جلاله «بعد از آن که بینات برای آنان آمد» یعنی: بعد از آن که معجزات نه گانه موسی عليه السلام را نیز دیدند، گوساله را به پرستش گرفتند. بینات: معجزات روشن - چون ید بیضا، عصا و شکافته شدن دریاست «و از آن هم درگذشتیم» یعنی: از آن لجبازی و عناد و گوساله پرستی شان هم - از روی فضل و بخشایش خویش - درگذشتیم و آنان را پاک برینداختیم «و به موسی سلطانی روشن» یعنی: حجتی آشکار «عطا کردیم» که عبارت از معجزات و نشانه های دیگر بود. اما آنان با وجود همه این معجزات، باز هم به انحراف و عناد خویش ادامه دادند. حق تعالی «حجت» را «سلطان» نامید زیرا هر کس دارای حجت باشد، خصمش را مقهور و منکوب می گرداند.

^۱ داستان گوساله پرستی شان در سوره های «بقره/۵۴»، «اعراف/۱۵۳ - ۱۴۸» و «طه/۹۸ - ۸» بیان شده است.

وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ مِثْقَالَ عَرِينٍ وَقُلْنَا لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَعْدُوا فِي السَّبْتِ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِثْقَالَ عَرِينًا ﴿١٥٤﴾

«و کوه طور را برای گرفتن پیمان‌شان بالای سرشان برافراشتیم» روایت شده است که: چون قوم یهود از قبول شریعت موسی عليه السلام و پایبندی به احکام تورات سرباز زدند، خدای عزوجل کوه طور را بر بالای سرشان برافراشت تا بدانجا که کوه همانند سایبانی بر بالای سرشان قرارگرفت «و به آنان گفتیم: سجده‌کنان از در درآیید» یعنی: به دروازه شهر بیت‌المقدس در حالی وارد شوید که سرهایتان را فروانداخته باشید و این در هنگامی بود که خداوند جل جلاله به آنان اذن فتح بیت‌المقدس را داد اما آنان فرمان خدا جل جلاله را دگرگون کردند و درحال خزیدن بر نشیمنگاه‌هایشان وارد شهر شدند و در اینجا نیز عصیان ورزیدند، چرا که طبیعتشان با عصیان و مخالفت در آمیخته است «و به آنان گفتیم: در روز شنبه تجاوز نکنید» و به شکار ماهی نپردازید اما به شیوه همیشگی‌شان مخالفت ورزیدند و عصیان کردند «و از آنان پیمانی محکم گرفتیم» این همان پیمانی است که پروردگار متعال از آنان در تورات گرفت، بر این که: اوصاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله را که در تورات است، بیان کنند و آن را پنهان ننمایند.

فَمَا نَقِضِهِمْ مِيثَقَهُمْ وَكُفِّرِهِمْ بَيِّنَاتٍ اللَّهُ وَقَالِهِمُ الْأَنْبِيَاءُ بَعِيرٍ حَقٍّ وَقَوْلِهِمْ قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥٥﴾

«پس به سزای پیمان‌شکنی‌شان» حرام ساختیم برآنان پاکیزگی‌هایی را که برآنان حلال بود. گفتنی است که تحریم پاکیزگی‌ها بر آنان، همان نتیجه‌گیری‌ای است که بعد از ادامه بحث در آیه (۱۶۰): (فِظْلَمِ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا...) مطرح می‌شود. و ادامه ماجرا این است: «و انکارشان نسبت به آیات خدا و کشتار ناحق آنان از انبیا» کشته‌شدگان حضرات یحیی و زکریا علیهماالسلام و غیر ایشان بودند «و گفتارشان که دل‌های ما غلف است» غلف: جمع اغلف، به‌معنای پوشیده با غلاف است، یعنی: دل‌هایمان در پرده است، از این رو آنچه را که تو می‌گویی، فهم نمی‌کنیم «نه بلکه خدا به سبب

کفرشان بر دلهایشان مهر زده» پس عدم پذیرش حق از سوی آنان، به سبب درغلاف بودن دلهایشان - به آن معنایی که اراده دارند - نیست بلکه بر اساس مهر زدن حق تعالی بر دلهایشان است «و در نتیجه، جز شماری اندک ایمان نمی آورند» بنابراین، سبب عدم پاسخگویی شان به ندای حق، کمی یا نبود ایمان در آنان است.

وَيَكْفُرْهُمْ وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ بَهْتِنًا عَظِيمًا ﴿١٧٦﴾

«و به سبب کفرشان» به مسیح عليه السلام «و سخنشان که به مریم بهتان بزرگی زدند» آن سخن، متهم ساختنش به زنا با شخصی به نام یوسف نجار از صالحان، بود.

وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أَخْلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ﴿١٧٧﴾

«و به سبب گفته شان که ما مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» یهودیان به دروغ ادعا کردند که عیسی عليه السلام را کشته اند و به قتل وی افتخار کردند. شاید یادکردن عیسی به نام پیامبر خدا از سوی آنان نیز، به قصد استهزا و ریشخند بود زیرا یهود منکر رسالت عیسی عليه السلام هستند و به این که عیسی عليه السلام پیامبر است اعتراف نمی کنند. بنابراین، آنها فقط به کفر اکتفا نکردند بلکه به ادعای کشتن عیسی عليه السلام نیز افتخار و شادمانی کردند «و حال آن که نه او را کشتند و نه بر دار کردند» و این ادعایشان دروغی بیش نیست «ولیکن امر بر آنان مشتبه شد» یعنی: شبه عیسی عليه السلام بر غیر وی افکنده شد و آنها کس دیگری را به جای عیسی عليه السلام کشتند درحالی که از حقیقت حال وی در شک بودند «و بی گمان کسانی که در باره عیسی اختلاف کردند» به این ترتیب که برخی از آنان گفتند: او را کشتیم! اما کسانی که بالا بردن وی به سوی آسمان را دیدند، گفتند: نه! او را نکشتیم. بعضی گفته اند: اختلاف در میانشان از آنجا ناشی شد که فرقه نسطوری ها از نصاری گفتند: عیسی - العیاذبالله - از جهت انسانی (ناسوت) خود بر دار کشیده شد نه از جهت خدایی (لاهوت) خود. و فرقه ملکانی ها گفتند: کشتن و بر دار کشیدن مسیح به کمال و تمام در ناسوت و لاهوت وی انجام شده. پس آنها

«از حال او در شکند» و در تردد و سردرگمی، در این شک و تردیدشان دست و پا زده و در جهل خویش سرگردان و متحیرند «و هیچ علمی بدان ندارند، فقط از حدس و گمان پیروی می‌کنند» یعنی: آنان به حال مسیح علمی قاطع ندارند بلکه فقط از گمانشان پیروی می‌کنند و از این رو مضطرب و مترددند «و او را به یقین نکشته‌اند» یعنی: کشتن وی در نزدشان یقینی نیست بلکه امری مشکوک و موهوم است. یا معنی این است: قطعاً و یقیناً او را نکشته‌اند.

بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾

«بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد» بیان بالا بردن عیسی علیه السلام به آسمان در سوره «آل عمران/ ۵۵» گذشت. در روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است: «آن‌گاه که خدای عزوجل اراده بالا بردن عیسی را کرد... عیسی علیه السلام به یارانش که دوازده تن از حواریون بودند، گفت: کدامیک از شما حاضر است تا شباهت من در وی افکنده شده و بجایم کشته شود و به پاداش این کار، در عین درجه و مرتبه‌ام (در بهشت) همراه من باشد؟ پس تازه‌جووانی از کم سن‌وسال‌ترین ایشان برخاست و داوطلب این کار شد... آن‌گاه شباهت عیسی علیه السلام در وی افکنده شد و عیسی علیه السلام از روزنه‌ای که در آن خانه بود، به سوی آسمان برکشیده شد. یهودیان که خانه را در محاصره خود داشتند، به طلب وی به خانه درآمدند و شبیه وی را گرفته به قتلش رساندند، سپس بر دارش آویختند...».

«و خدا غالب و حکیم است» غالب و تواناست؛ پس هر کس که به آستانش التجا نماید، بی‌پناه نمی‌ماند، با حکمت است؛ در تمام آنچه که می‌آفریند یا انجام می‌دهد و از جمله در امر بالا بردن عیسی علیه السلام.

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنُوا بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾

«و از اهل کتاب کسی نیست، مگر آن که پیش از مرگ خود حتماً به او ایمان می‌آورد» یعنی: هیچ یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌میرد، مگر این که به مسیح ایمان آورده باشد. به قولی معنی این است: عیسی علیه السلام نمی‌میرد مگر این که تمام اهل کتاب در عصر

وی - آخرالزمان - به او ایمان می‌آورند. به قولی دیگر معنی این است: گروه‌هایی از اهل کتاب در زمان برانگیختن عیسی علیه السلام در آخرالزمان، او را درمی‌یابند و به او ایمان می‌آورند. پس مراد؛ ایمان آوردن به وی در هنگام فرودآمدنش از آسمان در آخرالزمان است چنان‌که احادیث زیادی در این باره نقل شده و قول راجح نیز همین است. خاطر نشان می‌شود که امت اسلام برفرو آمدن عیسی علیه السلام از آسمان در آخرالزمان اجماع دارند و از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیشتر از هفتاد حدیث و از صحابه کرام رضی الله عنهم بیشتر از چهل اثر در این باره وارد شده است.^۱ نصاری نیز بر همین عقیده‌اند و از کتابهای یهود نیز این استنباط برمی‌آید.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «فرزند مریم به عنوان حاکمی عادل در میان شما فرود می‌آید، صلیب رامی‌شکند، خوک (دجال) را می‌کشد، جزیه را وضع می‌کند، مردم را به سوی اسلام فرامی‌خواند و خدای عزوجل در زمان وی تمام ملل - بجز ملت اسلام - را هلاک می‌گرداند... سپس در روی زمین امنیت عام و تام برپا می‌شود... و عیسی چهل سال زندگی می‌کند، آن‌گاه می‌میرد و مسلمانان بر وی نماز جنازه می‌گزارند...». «و روز قیامت او» یعنی: عیسی علیه السلام «بر آنان» یعنی: بر اهل کتاب «گواه است» علیه یهود شهادت می‌دهد که او را تکذیب کرده‌اند و علیه نصاری شهادت می‌دهد که در وی غلو و افراط کرده‌اند تا بدانجا که گفتند: او فرزند خداست. همچنین عیسی علیه السلام در حق کسانی که حقیقتاً به او ایمان آورده‌اند، گواهی می‌دهد.

فِي ظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ﴿١٦٠﴾

«پس به سزای ستمی که از یهودیان سر زد» که این ستم بزرگ عبارت از: جرایم متعدد آنهاست، همان جرایم و جنایاتی که در آیات سابق برشمرده شد، «و» نیز «به سبب این که آنان» خود و دیگران «بسیاری را از راه خدا بازداشتند» باجلوگیری

^۱ عبدالحی لکنوی در این باره، کتابی به نام: «التواتر الصریح فی نزول المسیح» تألیف نموده است، کسی که خواهان تحقیق در این موضوع است، به آن کتاب مراجعه کند.

از پیروی محمد ﷺ، تحریف کتاب خدا، کشتن انبیاء الیهم السلام و دیگر گناهان معروفی که از آنان سرزد. آری! به همه این اسباب: «چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حلال بود، حرام کردیم» نه به سبب دیگری پس این پندارشان نادرست است که این محرمات بر پیشینیانسان نیز حرام بوده است.

خدای سبحان چیزهای پاکیزه‌ای را که بر آنان حرام شد، در آیه: (وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ...) «انعام/۱۴۶» بیان نموده است. ابن کثیر می‌گوید: «ممکن است این تحریم، تحریم قدری باشد، به این معنی که خداوند متعال آنان را برتأویل و تحریف کتابشان برگماشت به طوری که چیزهای حلال را بر خود حرام کردند تا بر خود سخت بگیرند. همچنین محتمل است که این تحریم، تحریم شرعی بوده و از سوی حق تعالی انجام گرفته باشد. به هر حال؛ مهم این است که بدانیم: این فرموده حق تعالی (حَرَمْنَا عَلَيْهِمْ طَيْبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ): (بر آنان چیزهای پاکیزه‌ای را حرام نمودیم که برایشان حلال شده بود)، متعلق به تمام ماقبل و مابعد خود؛ یعنی به تمام آیات (۱۶۶) تا (۱۵۵) مربوط است و بسان نتیجه‌گیری‌ای برای این آیات می‌باشد».

وَآخِذْهُمْ بِالْزُبُرِ وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۱۳۱﴾

«و نیز به سبب رباگرفتنشان - با آن که از آن نهی شده بودند - و به ناروا مال مردم خوردنشان» به رشوه و سایر وجوه حرامی که می‌گرفتند؛ ما آن چیزهای پاکیزه را بر آنان حرام ساختیم «و ما برای کافرانشان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» در آخرت هم، به علاوه عذاب دنیا.

**لَنْ يَكُنَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ
وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١١٢﴾**

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: آیه کریمه درباره عبدالله بن سلام، ثعلبه بن سعیه، اسد و زید بن سعیه و اسد بن عبید نازل شد که به اسلام در آمده و رسالت حضرت محمد ﷺ را تصدیق کردند.

«لیکن راسخان آنان در علم» یعنی: پایداران و ثابت قدمان از اهل کتاب در علم کتاب «و مؤمنان» مراد از مؤمنان، یا مؤمنان اهل کتاب اند، یا مؤمنان مهاجر و انصار، یا همگی آنان. آری! اینان «به آنچه بر تو نازل شده و به آنچه پیش از تو نازل شده، ایمان دارند و بخصوص نمازگزاران و زکات دهندگان و مؤمنان به خدا و روزبازپسین، به زودی به ایشان پاداشی بزرگ خواهیم داد».

آن گاه حق تعالی خبر می دهد که فرستادن وحی و فرودآوردن کتاب بر محمد ﷺ امری نوپدید نیست بلکه خداوند متعال چنان که بر سایر پیامبران علیهم السلام وحی فرستاد؛ به آن حضرت ﷺ نیز وحی و کتاب فرستاد:

**﴿ إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالذِّينِينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا
﴿١١٣﴾**

«ما همچنان که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، به تو نیز وحی فرستادیم» پس ای محمد ﷺ! کار تو در امر رسالت، مانند کار انبیای پیشین علیهم السلام است و تو تافته جدا بافته ای نیستی. از نوح علیهم السلام مخصوصاً یادآوری شد زیرا او اولین پیامبری است که بر زبانش قوانین الهی مشروع گردید.

ابن اسحاق از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت می کند: آیه کریمه درباره جمعی از یهودیان از جمله عدی بن زید نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند جل جلاله پس از موسی به هیچ کس وحی نفرستاده است. «و نیز به سوی ابراهیم و اسماعیل و

اسحاق و یعقوب و اسباط وحی فرستادیم» اسباط: قبایل اند از تبار یعقوب، یعنی: به سوی پیامبران آن قبایل وحی فرستادیم - والله اعلم. «و» نیز وحی فرستادیم به سوی «عیسی و ایوب و یونس و سلیمان و به داوود زبور بخشیدیم» زبور: کتاب نازل شده بر داوود علیه السلام است. قرطبی می گوید: «زبور دارای یکصد و پنجاه سوره است که در آنها حکمی از احکام و حلال و حرام بیان نشده بلکه همه آنها حکمت و اندرز است». مزبور: فصلی است مشتمل بر سخنانی از داوود علیه السلام که در آن به بارگاه خدای عزوجل از دشمنانش دادخواهی می کند، خداوند جل جلاله را علیه آنها به یاری می خواند و گاهی هم در آن به موعظه هایی می پردازد.

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا



«و پیامبرانی» یعنی: فرستادیم پیامبرانی را «که داستان آنان را بر تو خوانده ایم» و اخبار آنان را به تو گفته ایم «پیش از این» در همین سوره و در غیر آن از سوره های قرآن - که ایشان مجموعاً بیست و پنج پیامبر اند «و پیامبرانی که داستان آنان را بر تو نخوانده ایم» و سرگذشت آنان را به تو بازگو نکرده ایم زیرا در قرآن از آنها ذکری نرفته است «و خداوند آشکارا با موسی سخن گفت» حقیقتاً نه مجازاً، بی میانجی و واسطه ای. گفتنی است که مخصوص ساختن موسی علیه السلام به سخن گفتن، تشریف و گرامیداشتی برای وی است که نشانه قدر و منزلتش به بارگاه خدای سبحان می باشد و بدین جهت، موسی علیه السلام «کلیم الله» لقب گرفت. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که: «از رسول خدا پرسیدم که شمار انبیا چند تن است؟ فرمودند: صد و بیست و چهار هزار تن. گفتم: رسولان ایشان چند تن اند؟ فرمودند: سیصد و سیزده تن - جمعی بسیارند». ابن کثیر می گوید: «انبیایی که نامهایشان در قرآن ذکر شده است عبارتند از: آدم، ادریس، نوح، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، ایوب، شعیب، موسی، هارون، یونس، داوود، سلیمان، الیاس، الیسع، زکریا، یحیی، عیسی، ذوالکفل و سرور همه آنان محمد علیهم الصلاه والسلام».

رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٦٥﴾

«پیامبرانی که مژده‌دهنده و بیم‌دهنده بودند» مژده‌دهنده بودند به مطیعان و بیم‌دهنده بودند به گناهکاران «تا پس از فرستادن پیامبران، مردم را بر خداوند حجتی نباشد» یعنی: آنها را به‌خاطر آن فرستادیم تا بعد از فرستادنشان، هیچ بهانه و عذری برای هیچ بهانه‌جویی باقی نماند. همین مضمون در سوره «طه/۱۳۴» چنین آمده است: (و اگر پیش از آن آیات و معجزات، آنان را به عذابی نابود می‌ساختیم، بی‌شک می‌گفتند: پروردگارا! چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی تا پیش از آن که خوار و زار شویم، از آیات تو پیروی کنیم؟) «و خدا عزیز و حکیم است» یعنی: بر مجازات منکران در برابر انکارشان غالب و تواناست و در برانگیختن پیامبران دارای حکمت است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هیچ کس از خداوند جل جلاله غیرتمندتر نیست، بدین جهت بی‌حیایی و زشتی‌ها را - چه علنی باشد چه پنهان - حرام گردانید و هیچ کس از خداوند جل جلاله مدح و ستایش را بیشتر دوست ندارد بدین جهت، او خودش را ستایش گفت و هیچ کس عذر را بیشتر از خداوند جل جلاله دوست ندارد، بدین جهت است که او پیامبران را مژده‌دهنده و بیم‌دهنده فرستاد» تا برای هیچ کس در رد و انکار حق، عذری باقی نماند.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «چون خدای سبحان می‌دانست که عقل انسان در رساندن وی به سرمنزل هدایت، ابزار ناقصی است و عقل از ترسیم راه و روشی راستین برای انسان در زندگی دنیا قاصر است پس حکمت و رحمت وی چنین اقتضا کرد که پیامبران را به‌سوی مردم بفرستد و مردم را مورد بازپرسی قرار ندهد مگر بعد از تبلیغ و رسالت».

لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٣١١﴾

ابن اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنان فرمودند: به‌خدا سوگند من خوب می‌دانم که شما به خوبی می‌دانید که من فرستاده خدا هستم! ولی

آنان در جواب آن حضرت «گفتند: خیر! ما به چنین چیزی علم و آگاهی نداریم! این بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «لیکن خدا به» حقانیت «آنچه بر تو نازل کرده است، گواهی می‌دهد و آن را به علم خویش نازل کرده است» یعنی: چون حق تعالی به شایسته بودن برای رسالت، عالم وداناست، از این رو قرآن را بر تو فرودآورده، علمی که دیگران از آن بی‌بهره اند. یا کتاب را به سبب علمی که به مصالح بندگان داشت، فرودآورد. دلیل این که حق تعالی قرآن را به علم خویش فرودآورد این است که: قرآن دربرگیرنده اموری است که علم انسان مطلقاً از آنها قاصر است و هرگز ممکن نیست که علم وی به آنها برسد - مانند دانستن امور غیبی - یا مخصوصاً در زمان نزول قرآن ممکن نبود که علم انسان به آنها برسد - چون بسیاری از رازهای این کائنات «و فرشتگان نیز گواهی می‌دهند» به نبوت و رسالت رسول خدا ﷺ «و کافی است که خدا گواه باشد» بر معجزات که دلیل صحت نبوت توست، هرچند دیگران گواهی ندهند پس بر تکذیب کفار اندوهگین نباش زیرا گواهی خدای عزوجل برای توست کافی است و معجزاتی که به تو داده است دلایل روشن و قاطعی بر صحت نبوت توست.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١٣٧﴾

«هرآینه کسانی که کافر شدند و از راه خدا» که دین اسلام است، مردم را «بازداشتند» با انکار نبوت حضرت محمد ﷺ و با این سخنشان که: اوصاف وی را در کتاب خویش نمی‌یابیم بلکه آنچه می‌دانیم این است که نبوت در نسل هارون و داوود منحصر می‌باشد! و با این سخنشان که: شریعت موسی عليه السلام منسوخ نمی‌شود؛ آنان «بی‌تردید به گمراهی دور و درازی افتاده‌اند» زیرا به علاوه کفر خود، دیگران را نیز از راه حق بازداشته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا يَهْدِيَهُمْ طَرِيقًا ﴿١٣٨﴾ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٣٩﴾

«هرآینه کسانی که کفر ورزیدند» با انکار وجود خدای سبحان و انکار آیات و کتابها و پیامبرانش «و ظلم کردند» به دیگران؛ با بازداشتنشان از راه راست، یا ظلم کردند بر محمد ﷺ؛ با کتمان نبوت ایشان، یا ظلم کردند بر خود؛ با کفر خویش «خداوند بر آن نیست که آنان را پیامرزد» چنانچه بر کفر خویش استمرار ورزند و بر کفر بمیرند «و» خداوند بر آن نیست که آنان را «به راهی هدایت کند» در راستای خیر و رشد و رستگاری؛ «مگر راه جهنم» زیرا آنان با انتخاب بدی که داشتند و با زیاده روی در شقاوت خویش، مرتکب اعمالی شدند که موجب این فرجام نامیمون برای آنان می شود «که جاودانه تا ابد در آن می مانند» یعنی: به جاودانگی همیشگی ای که هیچ پایانی ندارد «و این امر» یعنی: جاودانه ماندن ابدی آنان در جهنم «بر خدا آسان است» زیرا هیچ چیز بر خدای سبحان دشوار نیست.

این آیه و آیه قبل، در مورد گروهی است که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که آنان ایمان نمی آورند بلکه بر کفر می میرند.

يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمَنُوا خَيْرًا لَكُمْ وَإِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧٠﴾

«ای مردم! این پیامبر، حق و حقیقت را از جانب پروردگارتان برای شما آورده است پس ایمان بیاورید که به خیر شماست» یعنی: ایمان آوردن برای شما بهتر است و به خیر و صلاح شماست بنابراین، کسی که دین حق و راستین خدای عالمیان را می خواهد، باید بداند که آن دین؛ فقط دین محمد ﷺ است «و اگر کافر شوید» یعنی: اگر بر کفرتان پایدار باشید، بدانید که: «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداست» پس کسی که آفریننده شما و کائنات دیگر باشد، قطعاً بر مجازاتتان در برابر افعال زشتتان نیز تواناست و هم او از شما و از ایمانتان بی نیاز بوده و از کفر و

ناسپاسی تان متضرر نمی‌شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنان که ایمان می‌آورند یا کفر می‌ورزند و با حکمت است؛ از آن‌رو که میان مؤمن و کافر در جزا برابری قائل نمی‌شود.

يٰۤاَهْلَ الْكِتٰبِ لَا تَغْلُوْا فِیْ دِیْنِكُمْ وَلَا تَقُولُوْا عَلٰی اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ اِنَّمَا الْمَسِيْحُ عِيسٰی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُوْلٌ اَللّٰهُ وَكَلِمَتُهُ اَلْقِنْحَا اِلٰی مَرْیَمَ وَرُوْحٌ مِّنْهُ فَنَامُوْا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِۦ وَلَا تَقُولُوْا ثَلٰثَةٌ اٰنْتَهُمْ خَيْرًا لَّكُمْ اِنَّمَا اللّٰهُ اِلٰهُ وَاحِدٌ سُبْحٰنَهُ اَنْ یَّكُوْنَ لَهٗ وَلَدٌ لَّهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیْلًا ﴿۱۷۱﴾

«ای اهل کتاب! در دین خود غلو نکنید» غلو: افراط و درگذشتن از حد است. مراد، غلو نصاری درباره عیسی علیه السلام است - تا بدانجا که او را به خدایی گرفتند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در مدح و ستایش من مبالغه نکنید چنان‌که نصاری درباره عیسی بن مریم مبالغه کردند زیرا جز این نیست که من بنده خدا هستم پس بگویید: محمد بنده خدا و رسول وی». در مقابل افراط نصاری در تقدیس عیسی علیه السلام، تفریط یهود در دشمنی و اهانت به وی است تا بدانجا که به او - پناه بر خدا - نسبت حرامزادگی دادند. گفتنی است که غلو دری فراخ دارد و شامل امور بسیاری می‌شود؛ از عقاید گرفته تا عبادات و غیره «و» ای اهل کتاب! «بر الله جز حق را نگویند» یعنی: حق تعالی را جز به صفات علیا و اسمای حسناى وی و جز به آنچه که سزاوار وی است از حق وصف نکنید پس برای او زن و فرزند قرار ندهید چنان‌که یهود گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست. قطعاً چنین باورهای ناروایی در مورد پروردگار سبحان، تجاوز از حق و حقیقت است «جز این نیست که مسیح - عیسی بن مریم - پیامبر خداست» پس او نه فرزند خدای سبحان است و نه پروردگار بلکه پیامبری است همچون سایر پیامبران. ابن منظور در لغت‌نامه «لسان العرب» درباره وجه تسمیه مسیح چند وجه یاد کرده‌است، از جمله این که: چون عیسی علیه السلام بیماران اگمه و ابرص را با مسح کردن بدن آنها به اذن الهی شفا می‌بخشید؛ او را مسیح نامیدند. یادآور می‌شویم که کلمه مسیح یازده بار در قرآن به کار رفته است.

«و» مسیح «کلمه اوست که آن را به سوی مریم افکنده» یعنی: پروردگار متعال مسیح عَلَيْهِ السَّلَام را با کلمه (کن) تکوینی خویش ایجاد کرد لذا او بی واسطه پدر، بشری گردید و مانند سایر افراد بشر با مقیاس‌های عالم اسباب آفریده نشد. یا مراد این است که: عیسی عَلَيْهِ السَّلَام کلمه خداست زیرا او وسیله هدایت قرار می‌گیرد چنان که کلمات وسیله هدایت قرار می‌گیرند «و روحی از جانب الله است» زیرا حق تعالی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام را فرستاد تا بر گریبان پیراهن مریم بدمد و او بعد از آن به اذن الله عَلَيْهِ السَّلَام باردار شد. نسبت دادن روح به سوی الله عَلَيْهِ السَّلَام در اینجا، برای تکریم و تشریف است چنان که اضافه ناقه و بیت به سوی حق تعالی در آیه: (هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ) «اعراف/۷۳»، و آیه: (وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ) «حج/۲۶» برای تکریم و تشریف بیت و ناقه است و گرنه تمام ارواح، تمام شترها و تمام خانه‌ها آفریده حق تعالی است. مسیح (روح) نامیده شد؛ زیرا او به اذن الله عَلَيْهِ السَّلَام مردگان جسم و جان را زنده می‌کرد و مرده دلان را نیز به اذن الله عَلَيْهِ السَّلَام با انوار حیاتبخش دین حق حیات می‌بخشید «پس به خداوند و پیامبران ایمان بیاورید» یعنی: ایمان آورید به این که حق تعالی خدای یگانه‌ای است که کسی را نزاده، از کسی زاده نشده و هیچ‌کس همتای وی نیست و ایمان آورید به این که پیامبران همگی راستگویند پس نه تکذیبشان کنید و نه در مورد آنان چنان غلو و افراط نمایید که برخی از آنها را به خدایی برگزینید «و نگویند معبودان سه‌اند» نصاری با مذاهب و فرقه‌های گونه‌گونی که دارند، همگی بر تثلیث (سه‌گانه‌پرستی) متفق‌القول‌اند. البته مرادشان از (ثلاثه)، اقانیم سه‌گانه است، بدین‌گونه که آنان خدای سبحان را «جوهر واحد» یعنی موجود قائم به نفسی می‌شناسند که دارای سه اقنوم (اصل و تشخیص) است، اقنوم وجود، اقنوم حیات و اقنوم علم. و بسا می‌شود که از اقانیم ثلاثه به «اب» و «ابن» و «روح‌القدس» تعبیر می‌کنند. همچنین مرادشان از معبودان سه‌گانه، خدای سبحان، مریم و مسیح است. شکی نیست که نصاری در این پندارهایشان، در گزاره و نادانی و خبطی عمیق درافتاده‌اند. «بازایستید از این» عقیده باطل تثلیث «که به خیر شماست» این بازایستادن لذا از این عقیده کفرآمیز بدر آید «جز این نیست که الله معبودی یگانه است» و برای او شریکی نیست «پاک و منزّه از آن است که برای او

فرزندی باشد» به پاکی و تنزیهی تمام، آخر چگونه برای او فرزندی است درحالی که: «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس شریک یا فرزندی هم که برای او قرار دادید، نیز از جمله این آفریده‌ها و در قلمرو ملک اوست «و خداوند کارسازی را کافی است» او تدبیر کار آسمانها و زمین را بسنده است پس کسی به فرزند نیاز دارد که خودش از عهده کاری برنیاید و لذا به فرزندی نیازمند گردد که او را یاری نماید در حالی که خدای سبحان از همه چیز بی‌نیاز است و همه به او نیازمندند پس چگونه او دارای فرزندی است؟!

لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا ﴿١٧٢﴾

«مسیح هرگز ابا ندارد از این که بنده خدا باشد» یعنی: مسیح نه از بندگی خدا ننگ و نفرت دارد، نه عبودیت برای حق تعالی را عیب می‌پندارد و نه خود را از مقام بندگی که بلندترین مقام برای انسان است برتر می‌شناسد بلکه او به حق این بندگی را کرامتی بزرگ برای خود دانسته و هرگز از آن برائت نمی‌جوید، چنانچه نصاری خود در انجیل می‌خوانند که: عیسی الصلی علیہ و آله و سلم پیوسته به سوی خدا تضرع و زاری می‌کرد و او را پرستش می‌نمود و می‌گفت: پروردگار معبود ما، خدایی است یگانه. «و نه فرشتگان مقرب ابا می‌ورزند» و تکبر می‌کنند از این که بندگان مطیع خدای سبحان باشند. این رد پندار نصاری و پرستندگان فرشتگان از قوم عرب است. مراد از: فرشتگان مقرب، «کروبیان»، یعنی فرشتگانی اند که پیرامون عرش به سر می‌برند، چون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل: و کسانی که در طبقه ایشان قرار دارند.

علما در باب افضلیت بشر بر فرشتگان گفته‌اند: خواص بشر - یعنی انبیایشان - بهتر از خواص فرشتگان، یعنی رسولان ایشان علیهم السلام چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل... هستند اما خواص فرشتگان از عوام مؤمنان بشر بهترند و عوام مؤمنان بشر - که مراد صالحان ایشانند - بهتر از عوام فرشتگان‌اند. «و هر کس از پرستش حق تعالی ابا داشته باشد و کبر بورزد» یعنی: هر کس به انگیزه تکبر و بزرگ‌شماری خویش، از عبادت خداوند

متعال سرباز زند «پس به زودی خداوند همگی آنان را» اعم از اباآوردگان و غیر آنان را «نزد خویش گرد می آورد» و با حسابرسی عادلانه خویش، هر کس را در برابر عملش، جزای مناسب می دهد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا فَيَعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا



«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، پاداششان را به تمام و کمال می دهد و از فضل خود به ایشان افزون تر می بخشد و اما کسانی که استنکاف و استکبار ورزیده اند، به عذابی دردناک دچارشان می سازد و در برابر خداوند برای خود هیچ یار و یآوری نمی یابند» تفسیر نظیر این آیه گذشت.

يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَهُم بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا ﴿۱۷۴﴾

«ای مردم! درحقیقت برای شما از جانب پروردگارتان برهانی آمده است» با کتابها و پیامبرانی که به سوی شما فرستاده و با معجزات و برهانهایی که برای شما نمایانده است. برهان: دلیل از بین برنده عذر، و حجت: دورکننده شبهه است. «و ما به سوی شما نوری تابناک نازل کردیم» که همانا قرآن است. قرآن را نور نامید زیرا به وسیله آن از ظلمت گمراهی به فراخنای نور هدایت، راهیاب توان شد پس این نور تابناک راه شما را روشن می سازد و همه قضایا را فرارویتان واضح و آشکار می گرداند به طوری که در برابر عقلها و دلهایتان هیچ تاریکی ای باقی نمی گذارد.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمًا ﴿١٧٥﴾

«اما کسانی که به الله ایمان آوردند و به او چنگ زدند» یعنی: به آستان الله ﷻ، یا به نور یادشده که قرآن است، چنگ زدند «پس به زودی آنان را در جوار رحمت و فضلی از جانب خویش در» بهشت در «آورد و ایشان را به سوی خود، به راهی راست هدایت کند» راهی که در آن هیچ کژی ای نیست، که این راه عبارت است از: تمسک به اسلام و ترک غیرآن از ادیان. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «قرآن صراط مستقیم خداوند و حبل متین اوست». همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هان! آگاه باشید که به زودی فتنه‌هایی رخ خواهد داد. گفتم: یا رسول الله! راه خروج از آن فتنه‌ها چیست؟ فرمودند: کتاب خدا...».

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمْرٌ هَاكَ لَيْسَ لَكَ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنْ كَانَتَا أَنْثَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَن تَضِلُّوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٧٦﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من بیماری از هوش رفته بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به عیادت آمدند، آن گاه بر من آبی پاشیدند، به هوش آمدم و به ایشان گفتم: میراث بران من فقط «کلاله» هستند، بفرمایید که تقسیم میراث ایشان چگونه است؟ در این هنگام حق تعالی آیه فرائض (میراث) را نازل کرد.

«از تو فتوی می طلبند» درباره کلاله «بگو: خداوند درباره کلاله به شما چنین فتوی می دهد» کلاله: کسی است که پدر و فرزندی ندارد. تفسیر آن در آغاز این سوره «آیه/۱۲» نیز گذشت. «اگر مردی هلاک شود» یعنی: بمیرد «و فرزندی نداشته باشد» فرزند: لفظ مشترکی است که بر پسر و دختر هر دو اطلاق می شود. به ذکر عدم

وجود فرزند در اینجا بسنده شد - با آن که عدم وجود پدر نیز در کلاله معتبر است - به خاطر روشن بودن این حکم. والله اعلم «و» آن مرد کلاله «خواهری داشته باشد پس نصف ترکه از آن اوست» مراد از خواهر: به اجماع علما خواهر اعیانی است که از پدر و مادر شخص است و اگر خواهر اعیانی نبود، خواهر پدری (علاتی) نیز قائم مقام اوست، نه خواهر مادری (اخیافی) زیرا سهم خواهر مادری - چنان که در آیه (۱۲) از همین سوره گذشت - سدس (یک ششم) قسمت مال متروکه است.

جمهور علما برآنند که خواهران پدری و مادری (اعیانی)، یا خواهر پدری (علاتی) همراه با دختران متوفی، عصبه به شمار می‌روند و اگر با آنان برادری نبود، مال باقی مانده از ذوی‌الفروض (سهم‌بران) را همراه با دختران متوفی به ارث می‌برند بنابراین، اگر از متوفی یک دختر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر نصف ترکه و سهم خواهر نیز نصف آن است و اگر از وی یک دختر و یک دختر پسر و یک خواهر بجا ماند، سهم دختر، نصف و سهم دختر پسر، سدس و سهم خواهر، باقی مانده مال است - از راه عصبه بودن. «و» اگر زنی بمیرد و برادری داشته باشد «آن برادر از او ارث می‌برد» یعنی: همه ترکه خواهرش را به ارث می‌برد «در صورتی که زن فرزندی نداشته باشد» مراد فرزند ذکور است. همچنان برادر، ترکه باقی مانده از ذوی‌الفروض را به ارث می‌برد. مثلاً اگر از زن، شوهر و برادری بجا ماند، شوهر نصف ترکه را می‌برد و باقی مانده ترکه، یعنی نصف دیگر، به طریق تعصیب از آن برادر می‌شود. این حکم کلی در مورد همه عصبات است که اگر با خود ذوی‌الفروضی نداشته باشند، کل مال متروکه را می‌برند و در غیر آن، ایشان باقی مانده مال متروکه را بعد از سهم ذوی‌الفروض، به ارث می‌برند «پس اگر خواهران دو تن باشند» یا بیشتر از دو تن «برای آنان دوسوم ترکه میت است» اگر میت فرزندی نداشته باشد - چنان که گذشت «و اگر آنان» که از راه اخوت میراث می‌برند «گروهی برادر و خواهر باشند» یعنی: برادر و خواهر باهم مختلط باشند «پس برای هر مرد» از آنان «سهمی مانند سهم دو زن است» در آنچه از ترکه که از راه تعصیب می‌گیرند «خدا برای شما بیان می‌کند» حکم میراث «کلاله» و سایر احکام را «تا گمراه نشوید» زیرا دوست ندارد که در ظلمت نادانی، از وادی

گمراهی سر بیرون آورید «و خداوند به هر چیزی داناست» و از جمله به تقسیم نمودن میراثهای شما در میان بازماندگان ارث برتان، به روش شایسته و نمونه‌ای که مقتضای حکمت بالغه اوست.

در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ حکمی را بیشتر از حکم کلالة سؤال نکردم تا بدانجا که آن حضرت صلی الله علیه و آله از اصرار زیاد من بر این سؤال به ستوه آمده و با انگشت خویش به سینه‌ام زدند و فرمودند: «مگر آیه صیف^۱ که در آخر سوره نساء است، برایت کفایت نمی‌کند؟». خطابی می‌گوید: «حق تعالی درباره کلالة دو آیه نازل کرد، یکی را در زمستان؛ و آن آیه اول سوره نساء است که حکم کلالة را به اجمال بیان می‌کند و دیگری در تابستان، که آیه آخر سوره نساء است پس آیه اول را آیه (شتاء: زمستان) و آیه دوم را آیه (صیف: تابستان) نامیدند». همچنان از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ای کاش رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد سه قضیه زیر به ما فرمانی می‌دادند که در برابر آن بازمی‌ایستادیم و حکم نهایی و فیصله‌کنی از آن می‌گرفتیم: ۱- حکم میراث جد (پدر بزرگ). ۲- حکم میراث کلالة. ۳- بابی از بابهای ربا».

^۱ یعنی: آیه‌ای که در تابستان نازل شده است.

﴿سوره مائده﴾

مدنی است و دارای (۱۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن که دربرگیرنده داستان مائده است، سوره «مائده» نامیدند. به نام سوره «عقود» و سوره «منقذه» نیز نامیده می شود. سوره مائده دربرگیرنده احکام تشریحی و سه داستان است. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «مائده آخرین سوره ای است که نازل شد پس آنچه که در آن از حلال می یابید؛ حلال بشمارید و آنچه که در آن از حرام می یابید؛ حرام بشناسید». بعضی گفته اند: مراد عائشه رضی الله عنها از سخن فوق این است که: هیچ آیه منسوخه ای در این سوره وجود ندارد. اما ابن عباس رضی الله عنهما بر آن است که دو آیه در آن منسوخ می باشد - که در جای خود بیان خواهیم کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «در این سوره با موضوعات مختلفی روبرو می شویم اما آنچه که همه آنها را به هم مربوط می سازد، هدف یگانه ای است که قرآن کریم برای به ثمر رساندن آن آمده است، این هدف عبارت است از: به وجود آوردن امت، برپاساختن دولت و شیرازه ساختن جامعه ای ویژه، بر اساس عقیده، جهان بینی و ساختاری مخصوص که در آن یگانگی خدای عزوجل در الوهیت، ربوبیت و حاکمیت، اصل و اساس امور است، خداوندی که انسان مؤمن، راه و رسم زندگی، نظامنامه ها، معیارها و ملاکهای ارزشی خود را فقط از او می گیرد...».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

**يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَيْمَتُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَوْتَتَهَا غَيْرِ الْمُحْلِ الصَّيْدِ
وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾**

«ای مؤمنان» نقل است که شخصی نزد عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمد و به او گفت: به من اندرزی ده! ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: «چون شنیدی که خداوند متعال می فرماید: (یا

ایهاالذین آمنوا! ای مؤمنان! پس خوب گوش فراده زیرا یا خیری است که حق تعالی به آن امر می‌کند، یا شری است که از آن نهی می‌نماید. آری! ای مؤمنان! «به عقود وفا کنید» مراد از عقود: عهدها و پیمانهایی است که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در مورد اجرای احکام و قوانین خویش از بندگانش گرفته و آن پیمانها را بر ذمه‌شان لازم گردانیده و ایشان نیز آنها را به گردن گرفته‌اند و با این سخن خود: (سمعنا و اطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم)، یا مانند آن از تعبیرات، به آن متعهد شده‌اند چنان‌که این عقود شامل پیمانها و معاهداتی که مؤمنان در میان همدیگر استوار می‌کنند نیز می‌شود، از جمله، قراردادهای معاهدات و معاملاتی که از دوران جاهلیت در میان مردم باقی مانده بود. پس معنای اجمالی آیه کریمه این است: به عهدها و قراردادهایی که با خدا و خلقش بسته‌اید وفا کنید. در حدیث شریف آمده است: «هر حلف و پیمانی که در جاهلیت بود، اسلام جز محکمی بیشتر چیز دیگری بر آن نیفزود اما در اسلام حلفی نیست». گفتنی است که وفاکردن به پیمانهای بجا مانده از دوران جاهلیت، به آن معاهدات و پیمانهای محدود می‌شود که در حوزه تعاون و همیاری بر امور خیر قرارداداشته باشد، نه پیمانها و قراردادهای مبتنی بر گناه و تجاوز.

«بر شما چارپایان از قسم انعام حلال گردیده» انعام: اسمی است که بر شتر و گاو و گوسفند اطلاق می‌شود «جز آنچه حکمش بر شما خوانده خواهد شد» و آن عبارت از محرماتی است که خدای سبحان در آیه (۳) از همین سوره بیان کرده است «در حالی که نباید شکار را در حال احرام، حلال بشمارید» این جمله استثنا از (بهیمه الانعام) است، یعنی: بر شما چارپایان مذکور حلال گردیده، جز حیوانی که در حال احرام شکار می‌کنید زیرا شکار خشکی و خوردن از گوشت آن برای شخص محرم (در حال احرام) حرام است، همچنین شکار حرم مکه بر محرم و غیر آن حرام می‌باشد. مراد از (حرم): کسی است که به حج، یا عمره، یا به هر دو احرام بسته باشد. «خداوند هر حکمی که بخواهد مقرر می‌دارد» از احکامی که مخالف با عادات و رسوم اعراب است زیرا فقط اوست که حق حلال ساختن و حرام ساختن و قانون‌گذاری را دارد، چراکه او پروردگار شماست بنابراین، به مصالح بندگان خویش داناتر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهُدَىٰ وَلَا أَلْفَلَكِيَدَ وَلَا ءَاتِينَ الْبَيْتِ
 الْحَرَامِ يَتَّبِعُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَن صَدُّوكُمْ
 عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَن تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا
 اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾

«ای مؤمنان! شعائر الله را هتک حرمت نکنید» با اخلال وارد کردن به چیزی از مناسک حج، یا با ایجاد مانع میان این شعائر و میان کسانی که می‌خواهند به بزرگداشت آنها پرداخته و عبادت خدای عزوجل را در آنها به‌جای آورند. شعائر: جمع شعیره؛ عبارت از هر چیزی است که به مثابه شعار و نشانه قرار داده‌شده باشد اما مراد از آن در اینجا، پاسداشت و رعایت حرمت اماکن اعمال حج؛ اعم از صفا و مروه و غیر آن است. یا مراد از شعائر در اینجا: فرایض و مقدسات الهی است «و هتک حرمت نکنید ماه حرام را» یعنی: حرمت ماههای چهارگانه حرام را که عبارت‌اند از: ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم و رجب، با جنگیدن در آنها و بازداشتن حاجیان و عمره‌گزاران از بیت‌الله الحرام، در هم نشکنید و حلال نشمارید.

اجماع علما بر آن است که خدای عزوجل جنگیدن با مشرکان و کافران را در ماه‌های حرام و غیر آن از ماه‌های سال، حلال گردانیده است بنابراین، حکم این بخش از آیه منسوخ است. اما به قولی دیگر معنی آیه این است: در ماه‌های حج اعمالی را انجام ندهید که سبب بازداشتن مردم از انجام حج گردد. بنابراین تفسیر، نسخی در کار نیست. «و نه» هتک حرمت کنید «هدی را» هدی: جمع هدیه، به معنی قربانی‌ای است که به بیت‌الله الحرام اهدا می‌شود؛ اعم از شتر، یا گاو، یا گوسفند. پس حق تعالی مؤمنان را نهی می‌کند از این که حرمت حیوانات اهدایی را رعایت نکنند، به این که مثلاً آن را از صاحبش بگیرند، یا میان هدیه و میان رسیدن آن به بیت‌الحرام مانع ایجاد کنند «و نه» هتک حرمت کنید «آنچه را که در گردن آن قلاده می‌اندازند» و آن عبارت از چهارپایانی است که در هنگام اهدای آنها به بیت‌الحرام، بر آنها گردن‌بند می‌نهند و هتک حرمت آنها، گرفتن آنها به‌غصب است. عطف (قربانی‌های قلاده‌دار) بر (هدی)، از باب عطف خاص به عام و به منظور سفارش بیشتر مؤمنان به رعایت حرمت قربانی

است. خاطر نشان می‌شود که نهادن گردن‌بند (قلاده) بر گردن حیوانات قربانی، سنت ابراهیمی است که اسلام نیز آن را ابقا کرد. ابن‌کثیر در معنی آیه کریمه می‌گوید: «افگندن قلاده برگردن حیوانات هدیه را ترک نکنید تا بدین وسیله، حیوانات هدیه از چهارپایان دیگر متمایز گردند و این امر شناخته شود که آنها به کعبه اهدا گردیده‌اند تا اگر کسی قصد تعرض به آنها را دارد، از این کار دست بردارد.» «و نه» هتک حرمت کنید «قصدکنندگان بیت‌الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» یعنی: حرمت زائران و راهیان بیت‌الحرام را نیز نگه دارید، به این معنی که ایشان را از رفتن به بیت‌الحرام به منظور ادای حج، یا عمره، یا سکونت در حریم آن، یا تجارت در آن منع نکنید، همانان که در گشایش معاش و بدست آوردن منافع تجارت، جویای فضل پروردگار خویش و با انجام دادن مناسک حج، جویای خشنودی و رضای وی هستند. پس مراد از فضل در اینجا: تجارت، یا ثواب است.

بنا به روایتی، سبب نزول آیه کریمه این بود که: مشرکان بنا بر آیین خود، به حج و عمره می‌آمدند و قربانی اهدا می‌کردند، در این میان مسلمانان خواستند تا بر آنها حمله برند، همان بود که آیه: (يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ...) نازل شد و تجاوز به آنان را حرام گردانید. اما بعد از آن حق تعالی با این فرموده‌اش: (فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَمَلِهِمْ هَكَذَا) (مشرکان بعد از این سال، دیگر نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند) «توبه/۲۸»، این حکم را منسوخ کرد. ابن‌جریر نقل کرده است: اجماع بر آن است که قتل مشرک - چنانچه به وی امان داده نشده بود - جواز دارد، هر چند قصد بیت‌الحرام یا بیت‌المقدس را هم کرده باشد. علمامی گویند: حتی اگر مشرک، برگردن یا بازوهای خویش تماما پوست درختان حرم را هم آویخته باشد، کشته می‌شود، در صورتی که پیمان یا امانی از سوی مسلمانان نداشته باشد. ولی جمعی بر آنند که آیه کریمه منسوخ نیست بلکه از محکومات است و حکم آن مربوط به حجاج و زوار مسلمان می‌باشد. «و چون از احرام خود بیرون آمدید پس» می‌توانید «شکار کنید» در بیرون از سرزمین حرم.

از زیدبن اسلم رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله با یارانشان در حدیبیه بودند که مشرکان ایشان را از ورود به حرم بازداشتند و این بر مسلمانان بسیار سخت و ناگوار بود، در این میان، گروهی از مشرکان اهالی مشرق که قصد انجام عمره را داشتند، از راه رسیدند. اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله موقع را مغتنم شمرده گفتند: اینک نوبت ماست، ما نیز اینان را از ورود به حرم بازمی‌داریم چنان‌که یارانشان ما را از آن بازداشتند! پس خدای عزوجل نازل فرمود: «و البته کینه‌توزی سخت گروهی که شما را از مسجد الحرام بازداشتند، نباید شما را به تعدی وادارد» یعنی: بغض و دشمنی شما با آنان - به سبب آن که شما را از مسجد الحرام بازداشتند - نباید شما را به تجاوز بر آنان وا دارد. برخی از سلف گفته‌اند: نیکوترین شیوه برخورد با کسی که خدای عزوجل را در مورد تو نافرمانی کرده، این است که: تو حق تعالی را در مورد وی فرمان بری. پس فقط تعامل به این شیوه است که تحسین برانگیز می‌باشد.

«و در بر و پرهیزگاری با یک‌دیگر همکاری کنید» یعنی: باید برخی از شما در نیکوکاری و پرهیزگاری، با برخی دیگر همکار و مددکار باشید. بر: کلمه فراگیری است که «آیه بر» در سوره «بقره» آن را تفسیر کرده است. همچنان این حدیث شریف: «البر ما اطمانت الیه النفس... بر چیزی است که روان انسان به آن آرام گیرد...». از سیاق آیه دانسته می‌شود که مراد از (بر) در اینجا، عفو و گذشت و پرهیز از انتقام‌گیری است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «الدال علی الخیر کفاعله: کسی که بر کار خیر راهنمایی می‌کند، همچون انجام‌دهنده آن کار خیر است». «و با یک‌دیگر بر اثم و عدوان همکاری نکنید» اثم: نافرمانی خداوند عزوجل و عدوان: تعدی بر مردم به ستم و نارواست. گفتنی است که این نهی الهی شامل هزاران شکل از اشکال عمل بشری می‌گردد زیرا روابط اجتماعی غالباً از دو حال خارج نیست؛ یا تعاون بر نیکوکاری و بر تقوی است، یا تعاون بر گناه و تجاوز «و از خدا پروا دارید که خدا» بر نافرمانان بی‌تقوی و معاونان بر گناه و تجاوز «سخت کیفر است».

صاحب تفسیر «معارف القرآن» می‌گوید: «در این جمله اخیر از این آیه، قرآن کریم در باره یک مسئله اصولی و اساسی که روح کل نظام عالم بوده و صلاح و فلاح و زندگی

و بقای انسان به آن بستگی دارد که همان مسأله تعاون و همیاری با یکدیگر است، قضاوت حکیمانه‌ای فرموده است زیرا هر انسان هوشیار و دانایی به این مسأله واقف است که انتظام کامل جهان بر تعاون و همکاری استوار گردیده و هیچ فرد دانشمند، یا ثروتمند و یا قدرتمندی به تنهایی قادر به تهیه لوازم زندگی خویش نمی‌باشد مثلاً انسان قادر نیست جهت تهیه نان خود از کشت گندم گرفته تا بهره‌گیری از آن و یا جهت آماده کردن لباس از کشت پنبه تا درست شدن پارچه‌های مورد نظر تمام مراحل را به تنهایی طی نماید.

منظور این است که انسان در هر قسمتی از زندگی خویش به همیاری هزارها و شاید صدها هزار انسان دیگر نیازمند است. زیرا نظام کل جهان بر این تعاون متکی است. با اندکی تأمل معلوم می‌شود، انسان نه تنها در مورد زندگی دنیوی خویش به همیاری و همبستگی دیگران احتیاج دارد بلکه در مرحله مردن تا دفن در قبر و حتی بعد از آن به دعای مغفرت و ایصال ثواب بازماندگان محتاج است.

خداوند جل شأنه از حکمت بالغه و قدرت کامله خویش برای این جهان نظام محکمی ساخته، هر انسان را محتاج دیگری قرار داده است. مستمند را به ثروتمند، ثروتمند را جهت انجام کارش به کارگر، تاجر را به مشتری، مشتری را به تاجر، معمار را به آهنگر... محتاج ساخته و همه آنان نیازمند به خداوند عز و جلاله هستند. اگر این احتیاج همگانی نمی‌بود و تعاون تنها بر برتری اخلاقی قرار می‌داشت چه کسی کار دیگری را انجام می‌داد؟ عاقبت چنین وضعی مانند سرانجام ارزشهای اخلاقی موجود در این دنیا می‌شد. چنانچه این تقسیم کار از طرف سازمان دولتی یا بین‌المللی‌ای به صورت یک قانون مطرح می‌گردید امروز در سراسر جهان همانند دیگر قانونهای بین‌المللی که دچار چالش اند، با مشکل روبرو می‌شد. پس این تنها نظام الهی قادر مطلق و حکیم‌الحکما است که در قلوب مردمان مختلف آرزو و استعداد کارهای گوناگون را پدید آورده تا آنان محور زندگی خویش را بر این شیوه زنجیره‌ای از تعاون قرار دهند.

هریکی را بهر کاری ساختند *** میل او را در دلش انداختند

آری! اگر یک اداره بین‌المللی یا دولتی در میان مردم تقسیم کار انجام می‌داد و گروهی را برای آب رسانی، بعضی را برای تهیه غذا مقرر می‌کرد، چه کسی از چنین دستوراتی

اطاعت می‌کرد که مثلاً راحتی و خواب خوش شب خود را ترک کرده و در این کار مشغول باشد. الله تعالی هر انسانی را برای انجام کار خاصی خلق کرده و رغبت آن امور را در قلبش ایجاد کرده تا بدون اجبار قانونی به آن مشغول بوده و از آن طریق ارتزاق نماید.

نتیجه این نظم است که انسان با مصرف مقداری پول قادر است لوازم زندگی خویش را به آسانی فراهم نماید. مثلاً خوراک پخته و لباس دوخته شده و اثاثیه ساخته شده منزل و خانه‌های آماده با پول به آسانی تهیه می‌گردد. و اگر چنین نظمی وجود نمی‌داشت یک انسان میلیاردی با خرج تمام ثروتش قادر به تهیه یک دانه گندم نبود.

بر اثر همین نظام خداوندی است که اگر شما در هتل باشید و غذای مورد استفاده خویش را خوب مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهید پی خواهید برد که آرد آن از جایی، روغن آن از جایی، گوشت از جایی، ادویه از جاهای مختلف، ظروف و میز و صندلی از کشورهای دیگر، کارگر و آشپز از شهرهای مختلف است و لقمه‌ای که به دهان شما می‌رسد و سبب ترشح بزاق می‌گردد نتیجه کار و فعالیت صدها انسان و کارخانه و حیوان می‌باشد.

چنانچه صبح از خانه بیرون آید و بخواهید یکی دو فرسخ راه را طی کنید از تاکسی و یا اتوبوس و غیره جهت کار خویش استفاده می‌کنید در صورتی که آهن آن مثلاً از استرالیا، چوب از برمه، موتور از آمریکا، راننده از جایی و کمک راننده از جایی دیگر است، این همه وسایل خلق خدا از کجا و چرا آن هم برای مبلغی ناچیز در خدمت شما هستند، آیا دولت موظف و مجبورشان کرده تا چنین آمادگی را داشته باشند؟ با اندکی تأمل در خواهید یافت که این یک قانون الهی است که خداوند عز و جل به‌طور تکوینی در دلها ایجاد و به مرحله اجرا درآورده است.^۱

^۱ به نقل از تفسیر «معارف القرآن» با تلخیص - ترجمه علامه محمد یوسف حسین پور.

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ
 وَالطَّيْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذُكِّرْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ
 الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ
 نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ ﴿٢﴾

«بر شما حرام شده است مردار» یعنی: حیوانی که خود - بدون ذبح شرعی - می‌میرد.
 «و» بر شما حرام شده است «خون» یعنی: خون ریخته سیال اما خوردن خون کبد، سپرز (طحال) و خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند، مباح است.
 «و» بر شما حرام شده است «گوشت خوک و» بر شما حرام شده است «آنچه نامی جز خدا به هنگام ذبحش برده باشند» علما درباره مذبوحه‌ای که بردن نام خدا عَلَّاهُ عمدا یا سهوا در آن ترک شده باشد، اختلاف نظر دارند، که بیان آرایشان در سوره «انعام» خواهد آمد. تفسیر محرّمات یاد شده، در آیه (۱۷۳) سوره «بقره» نیز گذشت.
 «و» بر شما حرام شده است «آنچه به خفه کردن مرده باشد» بر اثر فعل خود حیوان، یا بر اثر فعل آدمی، یا به غیر آن از علل؛ فی‌المثل ریسمان در گردن آن بیچد تا بمیرد. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت گوسفند را خفه می‌کردند و چون می‌مرد آن را می‌خوردند.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به سنگ یا چوب مرده باشد» بی آن که ذبح شود. در حدیث شریف آمده است که عدی بن حاتم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! من شکار را با معراض^۱ هدف قرار می‌دهم و شکارش می‌کنم. فرمودند: «اگر شکار را با معراض زدی و تیر در بدنش فرو رفت، آن را بخور و اگر با پهنا به نشانه اصابت کرد، بدان که آن (وقیذ) است پس آن را نخور». اجماع فقها نیز بر مفاد این حدیث شریف منعقد شده است.

^۱ معراض: تیر بی‌پر و ستبرمیی است که به پهنا به نشانه برسد، نه به نوک.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه از بلندی افتاده باشد» مثلا به چاهی افتاده باشد، یا از کوهی به پایین افتاده و بر اثر آن مرده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه به شاخ زدن حیوان دیگری مرده باشد» بدون ذبح، هرچند شاخ آن حیوان او را خونی کرده و حتی از ذبحگاهش هم خون خارج شده باشد.

«و» بر شما حرام شده است «آنچه درنده از آن خورده باشد» یعنی: آنچه را که درنده نیشداری چون شیر و پلنگ و گرگ، از هم دریده، برخی از آن را بخورد و حیوان بر اثر آن جراحت، بدون ذبح بمیرد «مگر آنچه» که بعد از این آفت‌ها «ذبح کرده باشید» یعنی: آنچه را که قبل از مردن آنها به موقع ذبح شرعی کرده باشید و هنوز در آنها آثار و نشانه‌های حیات باقی مانده باشد به طوری که در هنگام ذبح، از خود اضطراب و عکس‌العمل نشان دهند؛ بر شما حلالند. گفتنی است که این استثنا بر حیوان خفه کرده و مابعد آن جاری می‌شود نه بر ماقبل آن زیرا استثنا از (منخنقه: حیوان خفه کرده) شروع می‌شود و این مذهب جمهور فقها (ابوحنیفه، شافعی و احمد) است.

«و آنچه برای نصب ذبح شده است» به منظور تعظیم و بزرگداشت آنها «بر شما حرام است» نصب: سنگهایی بود که در جاهلیت نصب می‌شد و مورد پرستش قرار می‌گرفت و بت‌پرستان خون حیوانات ذبح‌شده را بر آنها می‌ریختند. مجاهد می‌گوید: «نصب، سنگهایی بود در حوالی مکه که مشرکان حیوانات را بر روی آنها ذبح می‌کردند».

«و» بر شما حرام شده است «این که شناخت قسمت و نصیب خود را به تیرهای ازلام طلب کنید» ازلام: تیرهای مخصوصی بود که اعراب به وسیله آنها فال می‌گرفتند و آنها را به سه قسمت تقسیم کرده در دسته اول جمله «بکن» و در دسته دوم جمله «نکن» را می‌نوشتند و دسته سوم سفید بود و هیچ چیز بر آنها نوشته نشده بود و چون کسی از مشرکان می‌خواست تا شانس و قسمت خود را - مثلا در ازدواج یا سفر یا امر مهم دیگری - بشناسد، آن تیرهای شبیه به هم را در کیسه‌ای می‌انداخت، سپس دستش را به آن کیسه داخل می‌کرد و یکی از آنها را بیرون می‌آورد، اگر از تیرهای «بکن»

بیرون می‌آمد، آن کاری را که بر آن تصمیم گرفته بود انجام می‌داد، اگر از تیرهای «نکن» بیرون می‌آمد، آن کار را انجام نمی‌داد و اگر از تیرهای سفید بیرون می‌آمد، فال زدن را تکرار می‌کرد تا یکی از تیرهای دسته اول یا دوم بیرون آید. پس خدای عزوجل این کار را حرام گردانید زیرا این کار نوعی ادعای علم غیب و از «تکهن» است.

«اینها همه فسق است» یعنی: این محرمات یاد شده، یا این تیرهای ازلام، خروج از طاعت حق تعالی است. (فسق) در اینجا، شدیدتر از کفر است «امروز کافران از دین شما ناامید گردیده‌اند» یعنی: امروز آنها از نابودکردن دینتان و این که شما رابه دین خویش برگردانند، ناامید شده‌اند. خاطر نشان می‌شود که این آیه، در روز عرفه سال دهم هجری در حجه‌الوداع نازل شد. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر این آیه می‌گوید: «اهل مکه از این امر که شما مسلمانان به دین‌شان - یعنی پرستش بتان - بازگردید، مأیوس شده‌اند». در حدیث شریف آمده است: «شیطان از این که نمازگزاران در جزیره‌العرب او را پرستش کنند، مأیوس شده است و به این راضی شده که در غیر این از اموری که آن را حقیر می‌پندارید، مورد اطاعت قرار گیرد...». «پس از آنان نترسید» از این که بر شما غلبه کنند، یا دینتان را نابود گردانند «و از من بترسید» به‌طور خالصانه تا شما را همیشه برآنان نصرت بخشیده و در دنیا و آخرت از آنان برتر گردانم «امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم» با غالب ساختن آن بر همه ادیان و با کامل ساختن احکامی که مورد نیازتان است؛ اعم از حلال و حرام و غیره.

این آیه در روز جمعه - که روز عرفه نیز بود - بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درحالی نازل شد که خدای عزوجل اسلام را پیروز ساخته و پیامبرش را نصرت داده بود. روایت شده است که مردی از یهودیان نزد عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین! شما آیه‌ای را در کتاب خویش می‌خوانید که اگر بر ما جماعت یهود نازل می‌شد، قطعاً روز نزول آن را عید می‌گرفتیم. عمر رضی الله عنه پرسید: کدام آیه؟ یهودی گفت: آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ). عمر رضی الله عنه فرمود: «به‌خدا سوگند که من به روز و ساعتی که این آیه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، دانایم و آن ساعت، شبانگاه روز عرفه و روز جمعه بود». «و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم» با کامل ساختن دین، فتح مکه، سرکوب کفار و ناامیدکردنشان

از غلبه و پیروزی بر شما همان طوری که کامل ساختن نعمت را با این فرموده‌ام به شما وعده داده بودم: **(وَلَا تُمَيِّمُ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ)** (بقره/۱۵۰). «و دین اسلام را برای شما پسندیدم» همین دینی را که شما امروز برآیند، به عنوان دین پسندیده و آیین برگزیده خویش تا واپسین دم از عمر دنیا برگزیدم. ابن جریر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ پس از این تاریخ، فقط هشتاد و یک روز زنده بودند، سپس به سوی رفیق اعلی شتافتند».

بیان نعمت کامل ساختن دین در سیاق بیان حکم این محرمات، نشان‌دهنده این حقیقت است که تحریم پلیدیهای یاد شده، از کمال این دین می‌باشد.

«و هر کس در مخمصه‌ای ناچار شود» یعنی: هر کس به حکم ضرورت و اضطرار گرسنگی، مجبور به خوردن گوشت مردار و دیگر محرماتی که بعد از آن ذکر شد، گردد «بی آن که به گناه متمایل باشد» یعنی: بی آن که این محرمات را به قصد لذت‌جویی یا تجاوز از حدود الهی و نافرمانی وی تناول کند «بی تردید خدا آمرزنده مهربان است» بر آن فرد مضطر می‌آمرزد و نسبت به وی مهربان است، چراکه آن چیزهای حرام را بر وی مباح گردانیده است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «فقها برآنند که تناول گوشت مردار - بر حسب حالات مختلف - گاهی واجب، گاهی مستحب و گاهی مباح است؛ و وجوب تناول آن در زمانی است که شخص بیم‌هلاک داشته و چیز دیگری غیر از آن را برای خوردن نیابد». همچنان ابن‌کثیر می‌گوید: «در جواز تناول گوشت مردار، این امر شرط نیست که بر شخص سه روز بگذرد و او غذای حلالی برای خوردن نیابد - چنان‌که بسیاری از مردم عوام و غیرآنان چنین می‌پندارند - بلکه هرگاه که ناچار شد، خوردن آن برایش جایز است». در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «قطعا خدای عزوجل دوست دارد که رخصتهایش عملی گردد، همان‌گونه که از انجام معصیت خود بد می‌برد».

این آیه بنا بر قول محققان، آخرین آیه نازل شده قرآن نیست بلکه آخرین آیه؛ آیه کریمه: **(وَأَنْتُمْ أَيُّهَا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ)** (بقره/۲۸۱) می‌باشد.

يَسْتَلُونَكَ مَاذَا أَجَلَ لَهُمْ قُلْ أَجَلَ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ

اللَّهُ فَاكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَنْقُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾

در بیان سبب نزول آمده است: عدی بن حاتم و زید بن مهلهل از رسول خدا ﷺ سؤال کردند: یا رسول الله! حق تعالی گوشت مردار را حرام گردانیده پس بفرماید که از خوردنی‌ها چه چیزهایی بر ما حلال است؟ همان بود که نازل شد: «از تومی پرسند چه چیز» از خوراکی‌ها «برایشان حلال شده است؟ بگو» ای پیامبر ﷺ «برای شما همه پاکیزه‌ها حلال گردیده» یعنی: هرآنچه که پلید نیست بر شما حلال است. آری! این پاکیزه‌ها، شامل همه چیزهایی می‌شود که حکم تحریم آنها در کتاب خدا ﷻ، یا سنت پیامبرش، یا اجماع امت، یا قیاس اثبات نشده است. برخی (طبیات) را به حیوانات ذبح شده‌ای که به هنگام ذبح آنها نام خدا ﷻ برده می‌شود، تفسیر کرده‌اند «و آنچه دست‌آموز کرده باشید از حیوانات شکاری در حالی که شکار تعلیم دهندگانید» مکلب: مربی سگهای شکاری است که کیفیت شکار کردن را به آنها تعلیم می‌دهد و مربی سایر حیوانات و پرندگان شکاری را نیز مکلب می‌نامند. پس مکلب کسی است که انواع فوت و فن‌های شکار را به جانوران شکاری آموزش می‌دهد. یعنی: همچنین خداوند متعال بر شما صید حیوانات شکاری دست‌آموزتان را حلال گردانیده است، که این حیوانات شکاری عبارت‌اند از: سگ‌ها تازی‌ها و سایر درندگان و پرندگان شکاری، همچون چرخ و باز که انسان به کمک آنها شکار می‌کند. قرطبی می‌گوید: «اگر سگ از شکاری که آن را صید می‌کند چیزی نخورد و در شکار از زخم یا نیش خود اثری بجا گذاشت و مسلمان شکارچی در هنگام فرستادن آن به شکار نام خدا ﷻ را بر آن برد، قطعاً شکار آن درست است و بی هیچ خلافتی خورده می‌شود.» «که با آنچه خدا به شما آموخته است» یعنی: با آنچه که خداوند ﷻ در شما آفریده است، از عقل و خردی که راهکارها و روشهای آموزش و تمرین دادن حیوانات شکاری را به وسیله آن فرامی‌گیرید «آنها را دست‌آموز می‌کنید» و در نتیجه آن آموزش‌هاست که این حیوانات، شکاری می‌شوند. نشانه شکاری بودن حرفه‌ای سگ بعد از آموزش دادن آن این است که: صید را به‌طور مکرر و حداقل تا سه بار متوالی

بگیرد و از آن صید چیزی هم نخورد. «پس» اگر حیوانات شکاری با این شرایط برای شما شکار کردند «از آنچه برای شما نگه داشته اند بخورید» اما اگر خود آنها از شکار خوردند، این دلیل بر آن است که صید را برای خود شکار کرده و برای خود نگه داشته اند پس خوردن آن برای شما حلال نیست. که این حدیث شریف رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خطاب به عدی بن حاتم نیز دلیل بر حرمت آن است: «چون سگ دست آموز خویش را به شکار فرستادی و نام خدا جل جلاله را بر آن بردی، از آنچه برای تو می گیرد و نگه می دارد بخور ولی اگر خودش از آن صید خورد، تو دیگر از آن نخور زیرا از آن بیم دارم که آن را فقط برای خودش نگه داشته باشد».

ولی برخی از فقها گفته اند: اگر پرنده شکاری از شکار خویش خورد، خوردن آن، شکار را حرام نمی گرداند زیرا صرف انس گرفتن پرنده شکاری به صاحبش و برگشتن وی نزدش همراه با شکار، نشانه آموزش دیدگی وی است. «و نام خدا را بر آن ببرید» یعنی: بر حیوان شکاری در هنگام فرستادن آن به شکار، نام خدا جل جلاله را ببرید و اگر صیاد نام خدا جل جلاله را بر آن نبرد، آن شکار در نزد جمهور فقها - بجز شافعی - حلال نیست، مگر این که نام خدا جل جلاله را به فراموشی ترک کرده باشد. و اگر صیاد شکار را در حالی دریافت که صید دارای حیات یقینی بود، باید آن را ذبح کند و نام خدا جل جلاله را بر آن ببرد. گفتنی است که صید تیر نیز همانند صید حیوان است و چنان که در حدیث شریف آمده است، باید در هنگام شلیک کردن تیر به سوی صید، نام خدا جل جلاله برده شود. «و از خداوند پروا کنید» یعنی: از مخالفت امر وی در تمام احکام فوق بپرهیزید «که الله زود حساب کننده است» و از شما در برابر افعالتان حساب می گیرد.

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَفِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَسِرِينَ



«امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده» حق تعالی این حکم را به عنوان تأکیدی بر احسان و منت خویش، تکرار فرمود «و طعام اهل کتاب برای شما حلال است» طعام: نام هر چیزی است که خورده می‌شود، که مذبوحه اهل کتاب از آن جمله است. لذا تمام خوراکی‌های پاکیزه یهود و نصاری - بدون فرق میان گوشت و غیر آن - برای مسلمین حلال است. اما در اینجا مراد آیه از طعام - از باب ذکر عام و اراده خاص - مذبوحه اهل کتاب است. علی، عائشه و ابن عمر رضی الله عنهم گفته‌اند: «اگر می‌شنوی که شخص کتابی‌ای نام غیر خدا سبحانه را در هنگام ذبح حیوان بر آن می‌برد، از گوشت آن حیوان نخور». ولی مالک رضی الله عنه گفته است: «بردن نام غیر خدا سبحانه از سوی اهل کتاب در هنگام ذبح حیوان، سبب کراهیت خوردن از آن می‌شود نه سبب حرمت آن». ولی در صورتی که مسلمان از این امر آگاهی نداشت که شخص کتابی در هنگام ذبح حیوان چه گفته است، در آن صورت، خوردن مذبوحه وی بی‌هیچ خلافتی حلال است زیرا این خبر به صحت رسیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از گوسفند به زهرآلوده‌ای که زن یهودی به ایشان اهدا کرد، تناول کردند. لیکن مذبوحه مجوس (آتش پرستان) حلال نیست، همچنین مذبوحه ملحدان و بت پرستان و هر کافر دیگری غیر از یهود و نصاری حلال نیست. نکاح زنانشان نیز جایز نیست زیرا آنها اهل کتاب نیستند. اما بجز حیوانات مذبوحه، سایر غذاهایشان به اجماع حلال است، چراکه این غذاها برای عموم مردم مباح می‌باشد و هیچ دلیلی بر تخصیص و تبعیض آنها وجود ندارد «و طعام شما برای آنان حلال است» یعنی: طعام مسلمین برای اهل کتاب حلال است بنابراین، هیچ گناهی بر مسلمانان نیست که اهل کتاب را از حیوانات مذبوحه خویش اطعام کنند چنان که ایشان از حیوانات مذبوحه آنها می‌خورند و این از باب پاداش‌دهی و مقابله به مثل و مبادله نیکویی‌هاست.

«و» نیز ای مؤمنان! برای شما حلال است «ازدواج با زنان عقیفه مؤمن» نه زنان زناکار. نسفی می‌گوید: «عقیفه بودن، یا آزاد بودن زن مؤمن، شرط صحت نکاح نیست بلکه از این ارشاد الهی استحباب برمی‌آید نه وجوب بنابراین، نکاح کنیز مسلمان و نکاح زنان غیرپاکدامن نیز برای مسلمان حلال است». فقها نیز - بجز امام احمدبن حنبل - عفت را شرط صحت عقد ازدواج میان مرد و زن مسلمان قرار نداده‌اند «و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده» نیز برای شما با ازدواج حلالند.

ملاحظه می‌کنیم که آیه کریمه از این مسأله که طعام ما مسلمین برای اهل کتاب حلال است یاد کرد اما از این امر که زنان مسلمان برای مردان اهل کتاب حلالند، ذکری به‌میان نیاورد، که این خود، دلیل حرمت زنان مسلمان بر آنان است. شرط حلال بودن زن کتابی برای ما - در نزد جمهور فقها - پاکدامنی اوست بنابراین، در تحت این آیه کریمه زنان آزاد عقیفه یهودی و نصرانی داخل می‌شوند، نه زنان زناکار و بدکاره آنها «به شرط این که مهرهای آنان را به آنان پردازید» این قید دلیل بر آن است که مهر، حق زن است - چه مسلمان باشد و چه غیرمسلمان - بنابراین، مهر گرفتن از زن حرام می‌باشد چنان‌که بعضی از غربی‌ها چنین می‌کنند بلکه عکس آن که همانا دادن مهر به زن باشد، واجب است «و» به شرط این که «عفت جوینده باشید» یعنی: انگیزه شما از ازدواج با زنان کتابی، طلب پاکدامنی و عفت برای خودتان باشد «نه شهوت رانان» یعنی: نه به زنای آشکار و آورندگان «و نه آن که زنان را پنهانی دوست خویش بگیرید» با هدف شهوت‌رانی و زناکاری با آنان. خدن: در اینجا به معنای دوست و معشوقه است و بر مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل؛ عفت‌جویی، عدم رو آوردن به زنای آشکار و عدم گرفتن دوستان پنهانی را در ازدواج مردان مسلمان با زنان کتابی شرط قرار داد چنان‌که در زنان اهل کتاب نیز، عقیفه بودن آنها را شرط قرارداد «وهر کس به ایمان کفر ورزد» یعنی: هر کس مرتد گردیده و به شرایع و قوانین اسلام کفر ورزد «قطعاً عمل» نیک سابق «وی تباه شده و او در آخرت از زیانکاران است» زیرا بهشت را باخته و

به جای آن جاودانگی ابدی در دوزخ را خریده است پس چه زیانی از این بزرگتر می باشد؟!

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ
وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ
عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَمَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا
فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ
يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

«ای مؤمنان! چون به نماز برخاستید» و بی وضو بودید «پس روهای خود را بشوید»
با آب و وضو بگیرید. فریضه وضو قبلا با فرضیت نماز در مکه فرض گردیده بود و
در اینجا بر فرضیت آن تأکید می شود تا جزء آیات تلاوت شده قرآن قرار گیرد. یادآور
می شویم که وضو گرفتن برای هر وقت نمازی مستحب است و فقط آن گاه فرض
می شود که انسان بی وضو بوده و قصد نماز گزاردن را داشته باشد. انس بن مالک رضی الله عنه
فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به هنگام ادای هر نماز، وضویی جدید می گرفتند. از وی
پرسیده شد: شما چگونه عمل می کردید؟ فرمود: ما نمازها را - تا آن گاه که بی وضو
نمی شدیم - با یک وضو می خواندیم». بنابراین، وضو بالای وضو فقط یک امر مستحبی
است، اما فضیلت زیادی دارد، چنان که در حدیث شریف آمده است: «وضو بالای
وضو، نوری بر بالای نور است». نقل است که: «هر کس بر بالای وضو، وضو کند
برایش ده حسنه نوشته می شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول
خدا صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه همه نمازها را با یک وضو خواندند، عمر رضی الله عنه از ایشان پرسید:
امروز شما کاری کردید که تاکنون نمی کردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای عمر! من
قصدا این کار را کردم»، یعنی: تا چنین تصور نشود که وضو کردن برای هر نماز، واجب
است.

فقها گفته اند: مضمضه و استنشاق (آب در دهان و بینی کردن) نیز جزء شستن روی
است چنان که بر خلال کردن ریش نیز دلیل شرعی آمده و در صورتی که ریش انبوه

باشد، خلال کردن آن مستحب است. در مذهب مالک و شافعی، مضمضه و استنشاق در وضو و غسل مستحب، در مذهب احمدبن حنبل واجب و در مذهب ابوحنیفه در غسل فرض و در وضو مستحب است. «و» بشوید «دستهای خود را تا مرفق» مرفق: مفصلی است میان مچ دست و بازو که آرنج نامیده می‌شود. و چون نمازگزار وضو می‌کند، باید آب را بر هر دو آرنج خویش نیز سرازیر نماید «و سرهای خود را مسح کنید» با آب. فرض مسح در نزد احناف؛ مقدار یک‌چهارم سر، در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها؛ کل سر و در نزد شافعی؛ حداقل آنچه که اسم مسح بر آن اطلاق می‌شود، در این‌باره کافی است حتی اگر بخشی جزئی از موی سرش را هم مسح کرد. همچنین در مذهب شافعی، تکرار مسح تا سه‌بار مستحب است، در مذهب احناف، سه‌بار مسح با یک آب مستحب است و در مذهب احمدبن حنبل، یک بار مسح کردن کافی است «و پاهای خود را تا شتالنگ بشوید» شتالنگ: قوزک پاهاست و قوزکها عبارت از دو استخوان مدورمانند برآمده در پایین‌ترین قسمت استخوان ساق پایند. خاطر نشان می‌شود که احادیث درباره شستن پا بسیار است، از آن جمله در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله وضو گرفته و هر دو پایشان را شستند و فرمودند: «این وضویی است که خداوند جل جلاله نماز را جز با آن قبول نمی‌کند». مسح بر موزه‌ها نیز به احادیث متواتر ثابت شده است.

«و اگر جنب بودید پس غسل کنید» یعنی: تمام بدن خود را با آب بشوید، طوری که چیزی از آن ناشسته باقی نماند «و اگر بیمار یا در سفر بودید، یا یکی از شما از قضای حاجت آمد، یا با زنان نزدیکی کرده باشید و آبی نیافتید پس با خاک پاک تیمم کنید و از آن به چهره و دستهایتان بکشید» تفسیر نظیر این مقطع از آیه، در سوره نساء (آیه/۴۳) به‌طور شافی و کافی بیان شد، همچنین سخن درباره ملامت زنان و تیمم بر خاک پاک در آنجا گذشت. «خداوند نمی‌خواهد برای شما دشواری قرار دهد» در باب طهارت، به‌همین سبب است که به شما در هنگام بیماری و فقدان آب - به عنوان گشایش و رحمتی از سوی خویش - رخصت تیمم داد «لیکن می‌خواهد تا شما را پاک سازد» از گناهان، یا می‌خواهد شما را با خاک، پاک سازد زیرا پاکسازی با

آب برای شما مقدور نبود. پس انسان مسلمان به وسیله وضو از پلیدی‌های حسی و معنوی هر دو پاک شده و در نماز پاک و مصفا به محضر پروردگارش قرار می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: گناهان همراه با قطرات آب وضو از اعضای بدن انسان فرومی‌ریزند. «و» خداوند عز وجله می‌خواهد که «نعمت خود را بر شما تمام کند» با رخصت دادن تیمم برای شما در هنگام نبودن آب. یا می‌خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند؛ به وسیله مشروع کردن احکام شرعی‌ای که به سبب آنها شما را شامل ثواب گردانیده است «باشد که شکرگزاری کنید» نعمت‌های پروردگار را بر خود و با شکرگزاری، مستحق ثواب شکرگزاران گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کلید بهشت نماز و کلید نماز وضوء است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست که وضو کند و وضویش را کامل سازد و بعد از آن بگوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ؛ مگر این که درهای بهشت گانه بهشت برایش گشوده می‌شود که از هر دری می‌خواهد به آن درآید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وضوکنندگان را تشویق کردند که بعد از وضوی خود بگویند: «اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين: خدایا! مرا از توبه‌کاران و پاک شدگان قرارده».

وَأَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقْتُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأَتَقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

«و نعمت الله را بر خود به یاد آورید» مراد؛ نعمت والای اسلام عزیز است «و» به یاد آورید «میثاق الله را که به آن با شما عهد بسته است، آن‌گاه که گفتید: شنیدیم و فرمانبرداری کردیم» یعنی: به یاد آورید پیمان خود را هنگامی که این سخن را گفتید و با گفتن آن در حقیقت با خدا عز وجله عهدی محکم بستید. به قولی: مراد از این پیمان، عهدی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عقبه از مسلمانان گرفتند، به این مضمون که: در سختی و آسانی از ایشان بشنوند و فرمان برند. بعد از آن، هر کس دیگری هم که به اسلام مشرف می‌شد، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر این شرط بیعت می‌کرد. این خود دلالت

می‌کند بر این که سخن مؤمنان: (سمعنا وأطعنا: شنیدیم و اطاعت کردیم)؛ عهد و میثاقی با رسول خدا ﷺ نیز هست.

خدای عزوجل این پیمان را به این دلیل به خود منسوب ساخت که عقد آن در «عقبه»^۱، به امر و اذن او بود چنان‌که می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ) : (ای پیامبر! همانا کسانی که با تو بیعت می‌کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند...) «فتح/۱۰». بایسته یادآوری است که این آیه با آیه اول این سوره: (يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ) در معنی به هم پیوسته است. در کتب حدیث آمده است که صیغه بیعت مؤمنان با رسول خدا ﷺ چنین بود: «بایعنا رسول الله على السمع والطاعة، فى منشطنا و مكرهنا، و اثره علينا، و أن لا ننازع الامر أهله: بارسول خدا ﷺ بر شنیدن و فرمان بردن در همه اوامر و در آسانی و سختی بیعت کردیم، به‌عنوان یک انتخاب و گزینشی که ما برای خود برگزیده‌ایم و بر این که در کار (حکومت) با اهل آن کشمکش نکنیم». به قولی دیگر: مراد از میثاق الهی در این آیه، عهدی است که حق تعالی در روز (الست) از بنی‌آدم گرفت، عهدی که آیه کریمه: (وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ... «اعراف/۱۷۲»، از آن خبر داده است. مجاهد می‌گوید: «هرچند که ما آن پیمان را به یاد نمی‌آوریم اما همین که خدای عزوجل از آن به ما خبر داده، کافی است». «و از خدا پروا دارید» در شکستن پیمان «که خداوند به راز دلها» یعنی: به آنچه که دلها از خیر و شر پنهان می‌دارند «آگاه است» این جمله، هم وعده و هم وعید است.

يَتَّيِبُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ءَآلٍ تَعَدَّلُوا أَعَدَّلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

«ای مؤمنان! به داد برخیزید برای خدا» یعنی: به برپاداشتن حق الله ﷻ متعهد باشید و بر آن بپاخیزید؛ به منظور کسب رضا و تعظیم امر وی و به انگیزه طمع در ثواب و بیم از عقاب وی، نه برای رضای مردم و کسب نام نیک در میان آنان. تفسیر نظیر آن در

^۱ داستان بیعت عقبه در کتابهای سیرت آمده است.

سوره نساء (آیه/۱۳۵) نیز گذشت. تعبیر (قوامین) به صیغه مبالغه، مفید آن است که مؤمنان مأمورند تا به بهترین شکل به برپاداشتن حق الهی بپاخیزند «گواهی دهندگان به قسط باشید» نه به ستم. قسط: عدل است «و دشمنی قومی، شما را بر ترک عدالت و اندارد» در حق آنان تا گواهی ای را که به نفع آنان است، پنهان کنید «عدالت کنید که آن» یعنی عدالت «به تقوا نزدیکتر است» همان تقوایی که نه یکبار بلکه همیشه به آن مأمور شده‌اید. یا عدالت کنید که عدالت به پرهیز نمودن از آتش دوزخ نزدیکتر است «و از خدا پروا دارید» در اوامر و نواهی وی «که خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است» این جمله نیز، هم وعده و هم وعید است. رعایت مساوات میان فرزندان و عدم تبعیض میان آنها نیز، از عدالت می‌باشد.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٩﴾

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، به آمرزش و پاداشی بزرگ وعده داده‌است» این پاداش بزرگ بهشت است، وه! چه بزرگ است این پاداش!

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١٠﴾

«و کسانی که کافر شدند و آیات» تشریحی و تکوینی «ما را تکذیب کردند، ایشانند اهل دوزخ» که هرگز از آن جدایی ندارند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَن يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ

فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«ای مؤمنان! نعمت الله را بر خود یاد کنید، آن‌گاه که قومی آهنگ آن کردند که بر شما دست یازند» و به قتلان برسانند «و خدا دستانشان را از شما کوتاه داشت و از خدا پروا دارید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» زیرا اوست که مصائب و بلیات را از ایشان دفع می‌کند و هم‌او ایشان را کافی است. آری! این نعمت الهی،

نعمتی است مکرر که صحابه رضی الله عنهم آن را بارها مشاهده کردند و مسلمانان در هر عصر و زمانی آن را لمس می‌کنند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است: یهودیان بنی‌نضیر خواستند تا در یک سوء قصد برنامه‌ریزی شده علیه جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، سنگی بزرگ را از فراز قلعه خویش بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همراهانشان که به منظور فیصله دادن قضیه‌ای به آنجا رفته بودند، بیفکنند. جبرئیل علیه السلام آمد و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این توطئه باخبر ساخت، همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یاران همراهشان بی‌درنگ از آنجا برخاستند و به مدینه پیوستند، آن‌گاه این آیه نازل شد. بعضی برآنند که سبب نزول آیه کریمه، این روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یکی از سفرها به محلی فرود آمدند و یارانشان برای دور ماندن از آزار گرمای سوزان آفتاب، به سایه درختان بیابانی پناه بردند، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز شمشیر خویش را به درختی آویخته بودند. در این اثنا اعرابی‌ای برجست و شمشیر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را برگرفته از غلاف کشید و تهدیدکنان به سوی ایشان رو آورد و گفت: چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آرامش و اطمینان کاملی فرمودند: خداوند! اعرابی دو، یا سه بار همین تهدیدش را تکرار کرد و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با کمال خونسردی فرمودند: خداوند! در اینجا بود که آن اعرابی شمشیر را در غلاف کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاران خویش را فراخوانده و ایشان را از کار آن اعرابی آگاه ساختند در حالی که او در کنار ایشان نشسته بود اما او را مجازات نکردند.»

با تأمل در این مقطع از آیات، ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل ندای (ای مؤمنان) را پنج بار تکرار نموده است؛ بار اول: در امر به وفا به عهدها و پیمان‌ها. بار دوم: در کار حلال ساختن امور معینی بر ایشان. بار سوم: در امر به طهارت. بار چهارم: در امر به عدالت. و بار پنجم: در یادآوری از نعمت‌ها. همچنان ملاحظه می‌کنیم که در خلال این نداها، امر به رعایت تقوا نیز بسیار تکرار می‌شود. پس مؤمن باید همیشه در قلب، زبان و دیگر اعضای خویش به خدای سبحان تسلیم بوده و پیوسته عهد خود با خدای خویش را به یاد داشته باشد. و از مقتضای آن این است که: خود را از پلیدی‌های حسی و معنوی برکنار داشته و به نماز پایبند باشد و از مقتضای پاکیزگی و نماز این است که:

در شکم و شهوت مرتکب حرام نگردد، از محرّمات الهی اجتناب کند، به کسی در گناه و تجاوز دست یاری و کمک ندهد، بر نیکوکاری و تقوا یار و یاور باشد و نعمت‌های الهی را بر خود به‌یاد آورد. پس این اوامر همه در یک تسلسل منطقی و در یک انسجام و هماهنگی کاملی، باهم مرتبط و به‌هم پیوسته می‌باشند.

❖ **وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾**

«و همانا خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت» به‌طور مؤکد و محکم، در رابطه با آنچه که در آخر همین آیه می‌آید «و از میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم» نقیب: سالار و سرکرده قوم است - چون به ساماندهی و تدبیر امورشان برگزیده شود. به قولی: مراد از برانگیختن این سرکردگان این است که هریک از آنها به نمایندگی از یک «سبط» و در مجموع دوازده نقیب از دوازده سبط، به‌عنوان پیشاهنگ برگزیده شدند تا اخبار و اوضاع سرزمین شام و فلسطین و مردم ستمگر آن را به بررسی و تحقیق گرفته و نیرو و توان جنگی‌شان را مورد سنجش قراردهند؛ نقبای یاد شده پس از مطالعه اوضاع دریافتند که ستمگران آن دیار از نیرویی بس عظیم برخوردارند لذا این تصور برآنان چیره شد که بنی اسرائیل توان رویارویی با فلسطینیان را ندارند. ولی آنان در میان خود عهد بستند که این راز را از بنی اسرائیل مخفی نگهداشته و آن را فقط با موسی علیه السلام در میان گذارند. اما پس از برگشت از آن سفر مطالعاتی، ده‌تن از آنان خیانت کردند و کسان و نزدیکان خویش را از اوضاع مطلع ساختند. همان بود که این خبر شایع شد تا بدانجا که حمله بنی اسرائیل به فلسطین کلا خنثی گردید و بنی اسرائیل به موسی علیه السلام گفتند: تو و پروردگارت بروید بجنگید، ما همین‌جا نظاره‌گیریم! به قولی دیگر: آن نقبا و سرکردگان، مأموریت دیگری داشتند و آن این بود که: هر نقیبی کفیل و ضامن سبط

خویش بوده و از سبط خویش بر ایمان و خداترسی بیعت بگیرد و این است معنای برانگیختن شان.

«و خداوند گفت» به بنی اسرائیل. و این همان مضمون پیمانی است که از آنان گرفت: «من با شما هستم» با نصرت و یاری و حمایت خود «اگر نماز را برپا داشتید» به شیوه درست آن، همان گونه که آن را مشروع ساخته‌ایم «و اگر زکات را دادید» مراد صدقاتی است که حق تعالی بر ایشان فرض گردانیده بود «و اگر به پیامبران من ایمان آوردید» بدون فرق نهادن میان احدی از آنان «و ایشان را تقویت کردید» یعنی: اگر ایشان را گرامی داشتید، یا دشمنانشان را از ایشان دفع کردید و نصرت و یاریشان دادید «و اگر الله را وام دادید وامی نیک» یعنی: اگر در راههای خیر بی هیچ منت و آزاری انفاق کردید؛ آری! اگر این کارها را کردید: «البته از شما گناهان شما را نابود سازم و البته شما را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورم اما اگر پس از این» میثاق «کسی از شما کفر ورزد، قطعاً راه راست را گم کرده است» یعنی: از راهی که مقصد نهایی آن رسیدن به خشنودی خدا جل جلاله است، خارج گردیده است.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عقبه - در آستانه هجرت به مدینه - که قبایل اوس و خزرج به دعوت ایشان لبیک گفته بودند، دوازده تن نقیب از آنان برگزیدند، سه تن از اوس و نه تن از خزرج و از آنان پیمان گرفتند که: به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورند، شرایع و قوانین اسلام را برپادارند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمایت کنند و یاری دهند و در قبال وفا به این پیمان، پاداش ایشان بهشت است لذا آن دوازده تن نمایندگان اوس و خزرج، به نمایندگی از قوم خود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کردند و پیمان بستند. چنان که تفصیل این واقعه در کتب سیرت آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که از بنی اسرائیل در پنج چیز میثاق گرفته شد ولی آنها پیمان را شکستند و به کیفر این پیمان‌شکنی به قسوت قلب و لعنت دچار شدند چنان که در آیه بعدی می‌خوانیم. پس هر کس در دل خویش قسوت و سختی‌ای یافت، باید بنگرد که در کدام یک از این امور یا سایر اوامر الهی کوتاهی نموده است.

در عصر ما دل‌های مردم بسیار سخت شده است پس باید به دنبال راهی باشیم که دل‌هایمان را نرم گرداند و این راه چیزی جز برگشت به دین خدا ﷻ نیست.

**فِيمَا نَقَضِهِمْ مِيثَقَهُمْ لَعْنَهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَنَسِيَّةً يَّحْرِفُونَ الْكَلِمَةَ عَن مَّوَاضِعِهَا
وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ، وَلَا نَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَأَعْفُ عَنْهُمْ وَأَصْفَحْ إِنَّ
اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾**

«پس به سبب پیمان‌شکنی‌شان، لعنت‌شان کردیم» یعنی: یهودیان را به این سبب، از رحمت خویش طرد نمودیم و دور ساختیم «و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم» چنان‌که خیری را فراموشی گیرند و در برابر سخن خیر و حرکت خیر، هیچ نرمش و رقت و انعطافی از خود نشان نمی‌دهند تا بدانجا که «کلمات را از مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: آنها را تغییر می‌دهند، یا برخلاف تأویل حقیقی آنها تأویل می‌کنند^۱ و قطعاً سنگدلی‌ای سخت‌تر از افترا بستن بر خدای عزوجل و تغییر دادن وحی اش وجود ندارد «و بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، به فراموشی سپردند» یعنی: آنان بخش بزرگی از تورات را ترک نموده، یا آن را به غفلت و فراموشی سپردند «و تو همواره بر خائنه‌ای از آنان آگاه می‌شوی» خائنه: خیانت، دروغ، نافرمانی، بدکارگی، نیرنگ و توطئه است که یهودیان پیوسته با پیامبران الهی به‌کار می‌بردند و ای رسول ما! با تو نیز همین شیوه را به‌کار می‌برند «مگر عده‌اندکی از آنان» آنان مؤمنان ایشان - چون عبدالله بن سلام و یارانش - هستند لذا از ایشان بیم خیانت نداشته باش «پس از آنان درگذر و اعراض کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد» یعنی: از خیانت‌کاران بنی‌اسرائیل در گذر و از کردار ناشایست‌شان چشم‌پوشی کن و فعلاً از جنگیدن با آنان صرف نظر نما. سپس حق تعالی این حکم را در (آیه/۲۹) از سوره «توبه» منسوخ گردانید و فرمود: (قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ)؛ و

^۱ نگاه کنید به تفسیر آیه (۶۶) از سوره «نساء».

پیامبر ﷺ را به جنگیدن با آنان تا هنگامی که در کمال ذلت و حقارت به دست خویش جزیه بپردازند، فرمان داد.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُوكَ أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ



«و از کسانی که گفتند: ما نصاراییم؛ میثاق آنان را گرفتیم» یعنی: از کسانی که به ادعای نصرت دادن حق تعالی خود را نصاری نامیدند، نیز مانند پیشینیانشان از بنی اسرائیل - که قبلاً ذکرشان رفت - پیمان گرفتیم «پس بخشی از آنچه را که بدان اندرز داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: بخش بزرگی از میثاقی را که از آنان گرفته شده بود، بی‌درنگ پس از گرفتن آن نادیده گرفته و پشت‌پا افگندند «پس ما هم تا روز قیامت میانشان» یعنی: میان یهود و نصاری، یا مخصوصاً میان نصاری «دشمنی و کینه افگندیم» که به فرقه‌های متعددی - چون یعقوبیه، نسطوریه و ملکانه - تقسیم و تجزیه شده، همدیگر را تکفیر کرده و آشکارا در میان خویش به دشمنی پرداختند، که این دشمنی همچنان تا روز قیامت ادامه دارد «و خداوند به‌زودی آنان را از آنچه می‌کردند، خبر می‌دهد» یعنی: به‌زودی جزای پیمان‌شکنی‌شان را در روز قیامت در می‌یابند.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: به‌فراموشی سپردن بخشی از وحی الهی و فرو گذاشتن عملی آن، به دشمنی و کشمکش میان یک امت می‌انجامد پس ما امت اسلام نیز که عملاً بخش‌هایی از وحی الهی را ترک کرده‌ایم، باید به دین مبین خویش رو آوریم؛ باشد که خدای عزوجل میان دلهایمان الفت افگند.

يَأْهَلِ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ
مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْقُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ

۱۵

«ای اهل کتاب! پیامبر ما» یعنی: حضرت محمد ﷺ «به سوی شما آمده است تا بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی» تورات و انجیل که بر شما نازل شده بود «پنهان داشته‌اید» چون آیه «رجم»، داستان «اصحاب شنبه» که به بوزینه مسخ شدند و اوصاف پیامبر آخرالزمان «را بر شما روشن کند و از بسیاری» دیگر از اموری که پنهان داشته‌اید «در می‌گذرد» و آن را بیان نمی‌کند زیرا انسانیت دیگر به بیان آنها نیازی ندارد. یا معنی این است: از بسیاری از شما درمی‌گذرد و بنابراین، شما رادر قبال خطاهایی که از شما سر می‌زند، مؤاخذه نمی‌کند «هرآینه از جانب الله نوری و کتاب روشنی برای شما آمده است» مراد از نور: حضرت محمد ﷺ اند. بعضی گفته‌اند: مراد از نور، اسلام یا قرآن است.

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

«که خداوند به سبب آن» نور و کتاب روشن «کسانی را که از رضای او پیروی می‌کنند» یعنی: از آنچه که او پسندیده و به آن راضی است «به سوی راههای سلامت» و نجات از عذاب «رهنمون می‌گردد» راههایی که به «دارالسلام» که همانا بهشت برین است منتهی می‌شود؛ بهشتی که از هرگونه آفتی پاک و مبرا است «و آنان را به اراده» و توفیق «خویش از تاریکی‌ها» ی کفر و شرک و شک و نفاق و فسق و فجور «به سوی نور» اسلام «بیرون می‌برد و به راهی راست هدایت‌شان می‌کند».

از عکرمه در بیان سبب نزول روایت شده است که گفت: یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمده و حکم «رجم» را از ایشان پرسیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: داناترین شما کیست؟ آنها به سوی «ابن‌صوریا» اشاره کردند. رسول خدا ﷺ ابن‌صوریا را به

خداوندی که تورات را بر موسی عليه السلام نازل کرد و طور را بر بالای سرشان برافراشت و پیمانهای از آنان گرفت، سوگند دادند که: حقیقت را پنهان نکند و بگوید که آیا ادعای پیامبر اسلام عليه السلام در بودن آیه رجم در تورات، با واقع امر منطبق نیست؟ ابن صوری از سوگندهای جدی رسول خدا عليه السلام به لرزه درآمد و از بیم عذاب، حقیقت را افشا نمود و گفت: واقعیت این است که چون عمل زنا در میان ما رایج شد، آیه رجم را کنار نهادیم و مرتکبان زنا را صد تازیانه زده و به جای رجم، سر مجرم را تراشیدیم. همان بود که رسول خدا عليه السلام به رجم زناکار یهودی حکم کردند و این آیه کریمه نازل شد.

**لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ ۗ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ ۚ وَفِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ
السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۗ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾**

«کسانی که گفتند: خدا همان مسیح پسر مریم است، مسلماً کافر شده‌اند» یعنی: با این سخن‌شان از کافران شده‌اند و چه کفری زشت‌تر از آن است که به بشری نسبت خدایی دهند «بگو: اگر خدا اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است، جملگی به هلاکت رساند، چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد؟» یعنی: چه کسی قادر است که حق تعالی را از این کار بازدارد؟ پس هرگاه کسی قادر به بازداشتن خداوند جل جلاله از این کار نیست، نتیجه طبیعی چنین امری این است که جز آن ذات یگانه، هیچ خدا و رب و معبود برحقى وجود ندارد و اگر چنان‌که نصاری می‌پندارند، مسیح خدا می‌بود، قطعاً باید قدرت و سلطه‌ای در اختیار می‌داشت، در نتیجه باید قادر می‌بود که هر نیرنگ و توطئه‌ای را از خود دفع نماید. درحالی‌که به پندار شما او به دار آویخته شده و به قتل رسیده‌است پس اگر او به‌راستی خدا بود، چرا این حمله - به ظن شما - نابودکننده را از خود دفع نکرد و چرا قادر نشد که مرگ را از مادرش به هنگام در رسیدن اجل وی دفع کند؟ پس هرگاه او توان دفع مرگ را از مادر - این گرامی‌ترین موجود برای خود - نداشته، مسلماً از دفع نمودن چیزی از عذاب خدا جل جلاله از شما، عاجزتر و ناتوان‌تر است «و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه

مابین آنهاست، از آن خداست، هر چه بخواهد، می آفریند» چنان که عیسی را بدون واسطه پدر از مادری آفرید لذا قدرت حق تعالی مطلق است بنابراین، از مرد و زن هر دو فرزند می آفریند؛ چون عموم انسانها، از زن بدون مرد فرزند می آفریند؛ چون آفرینش عیسی علیه السلام و بدون مرد و زن هم انسان می آفریند؛ چون آفرینش آدم علیه السلام «و خدا بر هر چیزی تواناست» و اینها همه دلایل روشن عظمت و نشانه‌های کمال قدرت وی است پس چگونه به چیزی از اینها، بر خدایی غیر وی استدلال می کنید. سیاق آیات همه در رد بر نصاری است.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَىٰ نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ ۗ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُم بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ ۗ وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ



«و یهودیان و مسیحیان گفتند: ما پسران خدا و دوستان اویم» یهودیان همان چیزی را برای خودشان ادعا کردند که برای «عزیر» ادعا کرده بودند، آنجا که گفتند: (عزیر پسر خداست)! نصاری نیز آنچه را که برای مسیح می پنداشتند - آنجا که گفتند: (مسیح پسر خداست)! - به خود نیز منسوب ساختند پس خود را - به صرف ادعاهای باطل و آرزوهای لاطائل و بیهوده - دوستان خدا جل جلاله و پسران وی پنداشتند «بگو» اگر به راستی شما در این جایگاه و منزلت قرار دارید «پس چرا» خداوند جل جلاله «شما را بر گناهانتان عذاب می کند» با کشتن و مسخ کردنتان در دنیا و با آتش دوزخ در آخرت؟ که خود نیز به این عذاب معترفید. ای بی خردان! آیا نمی دانید که پسر از جنس پدر خویش است و چیزی که صدور آن از پدرش محال باشد، از او سر نمی زند درحالی که از شما گناه صادر می شود؟! آیا نمی دانید که دوست؛ دوست خویش را عذاب نمی کند درحالی که شما مورد عذاب قرار می گیرید؟! پس این خود، دلیل بر آن است که شما در این ادعایتان دروغ گوید «بلکه شما هم بشری هستید از جمله کسانی که» حق تعالی «آفریده است» همچون سایر بندگان خویش پس از جنس بشر هستید نه فرزندان وی پس بدانید که حق تعالی بر تمام بندگان خویش حاکم است: «هر که را بخواهد،

می‌آمرزد و هر که را بخواهد، عذاب می‌کند» یعنی: بندگان خود را در برابر خیر و شر محاسبه می‌کند و هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد پس او خواسته است که هر که را بر کفر می‌میراند، به عدل خویش عذاب کند و بر کسانی که از کفر توبه کرده‌اند، به فضل خویش بیامرزد و گنهکاران را - اگر بخواهد عفو و اگر بخواهد، عذاب کند «و فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست، از آن خداوند است و بازگشت همه به سوی اوست».

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نعمان بن اضاء، بحری بن عمرو و شاس بن عدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت و گو کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنان را به سوی خدای عزوجل دعوت نموده و از عذابش بیم دادند ولی آن سیه‌رویان گفتند: ای محمد! تو ما را از چه چیز می‌ترسانی؟ آیا نمی‌دانی که: (ما پسران خدا و دوستان وی هستیم؟) همان بود که پروردگار متعال آیه: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصْرَىٰ نَحْنُ أَبْنَاؤُ اللَّهِ وَأَحِبُّهُ» را نازل فرمود.

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِّنَ الرَّسُلِ أَن تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا

نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١١﴾

«ای اهل کتاب! هر آینه پیامبر ما» حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم «به سوی شما آمده است که برای شما بیان می‌کند» حقایق و معارف الهی، احکام و قوانین شرعی و آنچه را که پنهان می‌کردید و آنچه را که در آن دچار اختلاف شده بودید «در دوران فترت رسولان» زیرا قبل از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، رسالت آسمانی مدت مدیدی انقطاع یافته بود. روایت شده است که ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «میان میلاد عیسی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و سلم پانصد و شصت و نه سال فاصله بود». ابن کثیر می‌گوید: «بنابراین، نعمت بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن برهه از زمان، از کامل‌ترین نعمتها بود و نیاز به این بعثت هم، نیازی بود عام و فراگیر زیرا فساد بر همه بلاد دامن گسترده و طغیان و جهل بر همه بندگان - بجز اندکی از احبار یهود و زهاد نصاری که بر بقایایی از دین حق متمسک باقی مانده بودند - خیمه فروهشته بود».

آری! پیامبر ما به سوی شما آمده است: «تا نگویند» در روز قیامت «که هیچ مژده دهنده و بیم دهنده‌ای نزد ما نیامد» یعنی: ما پیامبر خود را فرستادیم تا مبادا در مقام عذرخواهی از کوتاهی و تقصیر خویش، در روز قیامت چنین سخنی بگویید «پس قطعاً برای شما مژده‌دهنده و بیم‌دهنده‌ای آمده است» یعنی: راه این عذر و بهانه بر شما مسدود شد زیرا اینک پیامبر مژده‌بخش و هشداردهنده‌ای نزد شما آمده است که مؤمنان را بشارت و کفار را بیم می‌دهد «و خدا بر هر چیزی تواناست» پس از کمال قدرت وی است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله را با این همه کمالات به رسالت فرستاد، مطیعان را در راه حق ثابت‌قدم و استوار و نافرمانان را در گمراهی و فلاکت نگونسار گردانید.

**وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَنْقُورِ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا
وَأَتَّكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿۲۰﴾**

«و یادکن زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! نعمت خدا را بر خود یاد کنید» در آغاز از آنها خواست که نعمت خدا صلی الله علیه و آله را اجمالاً بر خود به یاد آورند، آن‌گاه - به‌طور خاص - سه نعمت از این نعمتها را به تفصیل این‌گونه یادآوری کرد: «آن‌گاه که در میان شما پیامبرانی قرار داد و شما را پادشاهانی ساخت» یعنی: در میان شما پیامبرانی برانگیخت و برخی از شما را پادشاه ساخت. اطلاق پادشاهان به آنان از این باب است که مثلاً نزدیکان شاه می‌گویند: ما پادشاهانیم! بعضی گفته‌اند: مراد از (ملوکا) این است که: آنان مالک امر و صاحب اختیار خویش شدند، بعد از آن که مملوکانی در قبضه تصرف فرعون و قبطیان بیش نبودند. مجاهد می‌گوید: (و جعلکم ملوکا) به این معنی است: شما را صاحب خانه‌ها، همسران و خدمتکاران گردانید». به تأیید این دیدگاه تفسیری، روایت شده است که: «مردی از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنه پرسید: مگر ما از فقرای مهاجرین نیستیم؟ عبدالله به وی گفت: آیا زنی داری که نزد وی قرار و آرام یابی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: آیا مسکنی داری که در آن سکونت گزینی؟ مرد پاسخ داد: آری! گفت: پس تو از اغنیا هستی. آن مرد گفت:

خدمتکاری نیز دارم. عبدالله گفت: در این صورت از پادشاهان هستی». «و داد به شما» یهودیان «آنچه که به هیچ یک از عالمیان نداد» چون نعمت من و سلوی، سنگ چشمه بار، ابر سایه بان در صحرای سینا، کثرت انبیاء علیهم السلام، کثرت شاهان و غیر این از نعمتها. یامعنی این است: داد به شما آنچه که به هیچ یک از عالمیان زمانتان نداد زیرا بنی اسرائیل در زمان خویش نسبت به یونانیان و قبطیان و سایر تیره های بنی آدم، شریف ترین مردم بودند. ابن کثیر نیز این معنی دوم را ترجیح داده است.

يَقَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾

آن گاه موسی علیه السلام بر یادکرد نعمت، یک امر و یک نهی را بنیان نهاد، امر این بود: «ای قوم من! به سرزمین مقدس» فلسطین «درآید» مقدس: یعنی پاک شده، یا مبارک «که خداوند برای شما مقرر داشته است» یعنی: خداوند جل جلاله آن سرزمین را در علم ازلی خویش قسمت و تقدیر شما کرده و مسکن و مأوای شما گردانیده است. اما باید دانست که این قسمت و تقدیر مربوط به زمانی بود که بنی اسرائیل نیکوکار بودند و چون فاسد شدند و به فسادگری روی آوردند، خداوند جل جلاله به وسیله بندگان شایسته اش آنها را از آن سرزمین اخراج کرد و امروز نیز که یهودیان تبه کارترین قوم روی زمین هستند، هرگز شایستگی حضور در آن را ندارند.

و نهی موسی به آنان این بود: «و بر پشت خود روگردان نشوید» یعنی: از فرمان من روگردانید و به عقب باز نگردید و دستور من در مورد جنگ با ستمگران را به سبب ترسوئی و ضعف، بر زمین نگذارید «که» در آن صورت «زیانکار می شوید» و خیر دنیا و آخرت را از دست می دهید.

قَالُوا يَمْوَسَّىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَرِينَ وَإِنَّا لَنَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنهَا فَإِنَّا

دَخَلُونَا ﴿٢٢﴾

«گفتند: ای موسی! در آنجا قومی زورآور هستند» یعنی: در فلسطین مردمی هستند زورآور با قامتهای بلند و پیکرهای تنومند که مردم را بر آنچه که بخواهند، مجبور

می گردانند. مراد از آنان: قوم «عمالقه» اند «و تا آنان از آنجا بیرون نروند، ما هرگز وارد آن نمی شویم» یعنی: با جنگ وارد آن نمی شویم «پس اگر از آنجا بیرون روند» بدون جنگ «ما وارد می شویم». این بیان صریح علت امتناعشان از ورود به فلسطین است، یعنی: عدم ورود ما به آن، علتی جز این ندارد.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾

«دو مرد از آنان که می ترسیدند و خداوند بر آنان انعام کرده بود گفتند» آن دو مرد، یوشع بن نون و کالب بن یوفنا از نقبای دوازده گانه بنی اسرائیل و از خداترسان و متقیان بودند. یا آنها از ضعف و جبن بنی اسرائیل می ترسیدند. و خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ با پایدار ساختن شان در ایمان و دادن یقین به وعده های نصرت و پیروزی خویش، بر آنان نعمت داده بود. آری! آن دو گفتند: «ای قوم! از راه دروازه بر آنان وارد شوید» یعنی: از دروازه شهر بر ستمگران عمالقه وارد شوید «که اگر از آن درآمید، قطعاً پیروز خواهید شد» آن دو این سخن را با ایمان و اطمینانی که به وعده های الهی داشتند، گفتند چنان که در پایان سخنشان افزودند: «و اگر مؤمنید، به خدا توکل کنید» زیرا ایمان به خداوند متعال، مقتضی توکل است. توکل: عبارت است از: قطع علائق و پیوندهای قلبی از غیر خدا جَلَّ جَلَّالَهُ و ترک کرنش و تملق ناروا در برابر مخلوقات وی.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَتَلْنَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾

﴿٢٤﴾

«گفتند» بنی اسرائیل به حضرت موسی الْحَلِيِّ «ای موسی! ما ابداً در آن وارد نمی شویم مادام که آنان» یعنی: عمالقه «در آنجا هستند» این سخنشان از روی جبن و بزدلی، یا به انگیزه عناد و جسارت بر خدای عزوجل و رسول وی بود. به این ترتیب، آنها ورود به شهر بیت المقدس را نفی کرده و سپس این نفی را با ذکر (ابداً) مؤکد ساختند، آن گاه

ورود به آن را به بیرون رفتن جباران از آن مشروط ساختند «پس تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا می نشینیم» یعنی: مایوسه در این مکان می مانیم، نه با تو پیش می رویم و نه به عقب برمی گردیم. این سخن را از روی نادانی نسبت به خدای عزوجل و صفات وی و به انگیزه کفر به حقایق و واجبات مربوط به ذات و صفات الهی گفتند. نقل است که: «رسول خدا ﷺ در روز بدر، از باب کسب رأی اصحابشان با ایشان مشورت نموده فرمودند: اینک جنگ حتمی است پس چه باید کرد؟ مقداد بن عمرو رضی الله عنه به نمایندگی از دیگر اصحاب برخاست و گفت: سوگند به ذات اقدس الهی که ما چون بنی اسرائیل نیستیم که بگوییم: تو و پروردگارت بروید و بجنگید، ما همین جا نشسته ایم! بلکه ما از سمت راست، از سمت چپ، از پیش رو و از پشت سر شما با آنان می جنگیم. یاران دیگر نیز با تعابیری از این دست، اعلام آمادگی کردند... عبدالله ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: آن گاه دیدم که چهره مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله از این سخنان شکفت و ایشان بسیار شادمان شدند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾

«گفت» موسی علیه السلام از باب شکوی به سوی پروردگار خویش: «پروردگارا! من» در راه یاری دادن دینت «جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم» اما قوم من که از فرمانم سرپیچیدند و تو خود شاهد هستی! «پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز» ما را از آنان متمایز گردان و در مجازات به آنان نپیوندان. یا معنی این است: تو خود میان ما و آنان فیصله کن.

قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

«فرمود» خداوند متعال به موسی «پس آن سرزمین» یعنی: سرزمین مقدس «چهل سال» نه بیشتر از آن «بر آنان» یعنی: بر آن گروه سرکش و نافرمان «حرام شده است» به سبب سر باززدنشان از جنگ با ستمگران «در زمین سرگردان می شوند» و حیران و سرگشته این سو و آن سو می روند و می آیند، بی آن که راه و مقصد روشنی در پیش

داشته باشند. سعید بن جبیر می‌گوید: «بنی اسرائیل در طول این چهل سال، هر روز بامداد به راه افتاده سرگشته و حیران در بیابانها راه می‌پیمودند و هیچ وقت قرار و آرام نداشتند. این سرزمین حیرانی و پریشانی، سرزمین سینا بود که قرآن آن را «تیه» یعنی محل سرگردانی و گم‌گشتگی نامید و موسی عليه السلام نیز در دشت تیه با آنان بود». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان چهل سال تمام، گم‌گشته و سرگردان بودند چنان که موسی و هارون و نیز همه کسانی که عمرشان از چهل سال متجاوز بود، در تیه در گذشتند و چون آن چهل سال گذشت، یوشع بن نون که بعد از موسی عليه السلام رهبر قوم گردید، آنان را به خیزش و جهاد فراخواند و با بهره‌گیری از توان معنوی نسل نوپایی که به دست موسی عليه السلام بر مبنای ایمان و جهاد و دانش و پایداری، تربیت و پرورش یافته بودند، قیام کرد و فلسطین را فتح کرد». مفسران نقل کرده‌اند: احدی از کسانی که گفته بودند: (ما وارد آن شهر نمی‌شویم مادام که آن جباران در آن هستند...)، در آن چهل سال، وارد سرزمین فلسطین نشد. «پس» ای موسی! «بر گروه فاسق ستمگر اندوهگین نباش» بدین سان خدای عزوجل به سبب ترک جهاد فرض، دوبار آن گروه از بنی اسرائیل را «فاسق» نامید.

ملاحظه می‌کنیم که این داستان، متضمن سرزنش یهود و بیان رسوایی‌هایشان و نیز مخالفت‌هایشان با خدای عزوجل و پیامبر وی است.

﴿ وَأَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلُ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُنْقَبَلْ مِنَ الْآخِرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴾ (۳۷)

«و» ای پیامبر خاتم الأنبياء و المرسلين! «بر آنان داستان دو پسر آدم را به راستی بخوان، هنگامی که هر یک از آن دو قربانی‌ای عرضه داشت» قربان: آنچه که به وسیله آن به خدای عزوجل تقرب جسته می‌شود؛ از ذبح حیوان یا تقدیم صدقه‌ای «پس، از یکی از آن دو» قربانی‌اش «پذیرفته شد» او هابیل بود «و از دیگری پذیرفته نشد» که او قابیل بود.

ابن کثیر در شرح داستان قابیل و هابیل می‌گوید: «در آن زمان سنت چنان بود که حوا در یک شکم دو فرزند توأمان به دنیا می‌آورد که یکی از آنها پسر و دیگری دختر بود. آدم به ضرورت حال، دخترانش را به پسرانش تزویج می‌کرد؛ به این نحو که دختر این شکم را به عقد پسر شکم دیگر در می‌آورد. و این کار در آن زمان روا بود. از قضا خواهر هابیل از جمال بی‌بهره و خواهر قابیل زیبا بود. آدم علیه السلام طبق سنت و قانون آن زمان، خواست تا خواهر هابیل را به عقد قابیل و خواهر قابیل را به عقد هابیل در آورد اما قابیل نپسندید و گفت: من با خواهر خودم عقد می‌کنم! آدم علیه السلام گفت: حال که تو نمی‌پسندی پس هر دویتان قربانی‌ای تقدیم کنید، قربانی هر کس که پذیرفته شد، آن دختر زیبا از آن وی باشد. قربانی قابیل دسته‌ای از خوشه گندم بود زیرا او شغل کشاورزی داشت و او آن را از پست‌ترین محصول گندم خویش انتخاب کرد ولی هابیل که صاحب گوسفندانی بود، گوسفندی از بهترین آنها را برای قربانی برگزید. پس خدای عزوجل قربانی هابیل را پذیرفت و آن را به بهشت بالا برد اما قربانی قابیل مورد قبول قرار نگرفت و در اینجا بود که قابیل با هابیل حسد ورزید» «گفت» قابیل به هابیل «حتما تو را خواهم کشت» انگیزه وی از این سخن، غیرت و رشک بود «هابیل گفت: خدا فقط از متقیان می‌پذیرد» گویی او به برادرش گفت: آنچه دیدی از خودت دیدی، نه از من زیرا سبب عدم پذیرش قربانیت، همانا بی‌تقوایی خودت بود. آن‌گاه افزود:

لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنَّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾

«اگر دست به سوی من دراز کنی تا مرا بکشی» یعنی: اگر قصد قتل را بکنی «من دستم را به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، چراکه من از خداوند، پروردگار جهانیان می‌ترسم» یعنی: من عمل تبه‌کارانه تو را با عملی همانند آن، پاسخ نمی‌دهم زیرا در آن صورت من و تو هر دو در ارتکاب گناه باهم برابر می‌شویم و بدان که علت اقدام نکردن من به قتل، همانا ترس از رب العالمین است.

این سخن هابیل به معنی تسلیم شدن وی به قتل است. در حدیث شریف آمده است: «آن گاه که فتنه برخاست، مانند بهترین دو فرزند آدم باش». ایوب سختیانی می گوید: «درحقیقت اولین کسی که به این آیه عمل کرد، عثمان بن عفان رضی الله عنه بود». چنان که سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه به هنگام فتنه زمان عثمان رضی الله عنه گفت: گواهی می دهم که این حدیث شریف را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که فرمودند: «همانا به زودی فتنه ای روی خواهد داد که در آن شخص نشسته بهتر از شخص ایستاده، شخص ایستاده بهتر از شخص رونده و شخص رونده بهتر از شخص شتابنده است». گفتم: یا رسول الله! اگر کار چنان بود که شخص مهاجم بر من در خانه ام وارد شد و خواست تا مرا به قتل رساند؟ فرمودند: «در آن صورت همانند فرزند آدم (هابیل) باش».

هر چند در شریعت ما دفاع از نفس - اجماعاً - جایز است و کسی که به ناحق مورد هجوم قرار می گیرد، مأمور به دفاع از خود می باشد اما در این که این دفاع بروی واجب است یا خیر؟ میان علما اختلاف نظر وجود دارد اما قول صحیح تر، وجوب دفاع از نفس است زیرا در آن معنای نهی از منکر وجود دارد و نیز به دلیل این فرموده خداوند متعال: **(وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ)**: (و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نمی کرد، همانا فساد زمین را فرا می گرفت) «بقره/۲۵۱». گفتمی است که ارجحیت دفاع از نفس، در شرایطی است که فتنه و شبهه ای در میان نباشد ولی آن گاه که فتنه به پا خاسته بود و هریک از طرفین چنین می پنداشت که در راه خدا جل جلاله می جنگد پس از نظر برخی؛ در چنین شرایطی، ترک دفاع از نفس - به دلیل همین آیات - اولی و ارجح است.

إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾

هابیل در ادامه گفت: «من می خواهم که گناه مرا ببری» یعنی: گناه کشتن مرا «و گناه خود را» یعنی: گناهی را که قبل از کشتن مرتکب شده ای، نیز برداری، و به سبب همین گناهان هم بود که قربانیت پذیرفته نشد. یادآور می شویم که آن گناهان قابیل

عبارت بود از: نافرمانی والدین، کینه و حسد «پس در نتیجه از اهل دوزخ باشی و این است سزای ستمگران» یعنی: دوزخ سزای ستمگران است.

فَطَوَعَتْ لَهَا نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾

«پس نفس وی کشتن برادرش را در نظرش سهل و آسان نمود» یعنی: نفس «اماره بالسوء» قابیل، کشتن برادر را بر وی آسان نمایان ساخت و او را بدان ترغیب کرد و این تصور را در او القا نمود که قتل برادر بسیار سهل و گواراست و او از آن شرف و دستاوردی خواهد داشت «پس» با آهنی که در دست داشت «او را کشت و از زیانکاران شد» با ریختن خون به ناحق برادر.

فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يُنَوِّلتِي أَعجزتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِي سَوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾

«پس خداوند زاغی را فرستاد که زمین را» با چنگال و منقارش «می کاوید تا بدین وسیله به او بنمایاند که چگونه جسد برادرش را پنهان کند» آری! چون قابیل برادرش هابیل را کشت، نمی دانست که چگونه جسدش را پنهان کند زیرا هابیل اولین کس از اولاد آدم بود که جان باخته بود پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ دو زاغ را فرستاد و آن دو زاغ در پیش چشم قابیل باهم جنگیدند و در نهایت یکی از آنها دیگری را کشت، آن گاه با چنگ و منقار برایش گودالی حفر کرده جسدش را در آن افکند و سپس بر آن خاک پاشید، قابیل که این صحنه را دید «گفت: ای ویل بر من!» ویل: کلمه‌ای ناشی از حسرت و حزن و به معنی هلاکت است، یعنی: ای خاک نابودی بر سرم باد! «آیا ناتوان هستم از آن که مانند این زاغ باشم و سوأت برادر خود را بپوشم» سوأت: یعنی پیکر جان باخته قابیل را. «پس از پشیمان شدگان شد» آن گاه با افسوس و اندوه جسد برادر را به خاک سپرد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هیچ شخصی به ستم کشته نمی شود، مگر این که

اولین قاتل فرزند آدم نیز از خون وی سهمی دارد زیرا قابیل اولین کسی بود که شیوه کشتن را بنیان گذاشت».

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لُمُسْرِفُونَ ﴿٣٣﴾

«به این جهت» یعنی: به سبب قتل یادشده بود که «بر بنی اسرائیل حکم کردیم» یعنی: حادثه پدیدآمده در میان دو فرزند آدم و انواع مفسد برآمده از قتل عمد بود که سبب مشروع ساختن این حکم بر بنی اسرائیل گردید: «که هر کس کسی را به غیر عوض کسی» یعنی: به غیرعوض کشتن کسی که موجب قصاص است «یا به غیرفساد در روی زمین» که همانا شرک به خدای عزوجل می باشد «بکشد پس چنان است که همه مردم را کشته باشد» مجاهد می گوید: «یعنی: خدای عزوجل جزای کسی را که انسان مؤمنی را به عمد می کشد، جهنم قرارداد، بر او خشم گرفته، او را لعنت کرده و عذابی بزرگ را برایش آماده ساخته است پس اگر او بر فرض تمام مردم را هم می کشت، جزای وی بیش از این نبود».

برخی در تفسیر (فساد در زمین) گفته اند: فساد در زمین عام است در شرک و غیر آن و برخی از مظاهر فساد عبارت است از: راهزنی، خون ریزی، دریدن و پایمال کردن مقدسات و نوامیس و ارزشها، غارت و چپاول اموال، تجاوز بر بندگان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به ناحق، ویران کردن آبادیها، قطع درختان، از بین بردن و خشکاندن نهرها و هرگونه فساد دیگری که موجب کشتن فاعل آن باشد. «و هر کس، کسی را زنده بدارد» یعنی: هر کس از کسی که قتلش واجب شده، درگذرد. مجاهد می گوید: «زنده داشتن نفس، نجات دادن وی از غرق، یا از آتش سوزی، یا از زیر آوار، یا از ورطه نابودی است» «پس چنان است که همه مردم را زنده داشته است» یعنی: سپاسگزاری از وی بر همه مردم لازم است. برخی در معنی آن گفته اند: یعنی: پاداش وی چنان عظیم است که گویی همه مردم را زنده داشته است. با توجه به این که حکم فوق در همه ادیان عام و

مشترک است، شاید دلیل تخصیص بنی اسرائیل به این حکم در این آیه، که از عبارت: (بر بنی اسرائیل حکم کردیم) بر می آید، این باشد که: آنان اولین امتی بودند که وعید الهی در مورد قتل نفس، بر ایشان نازل شد چنانکه عامل دیگر این تخصیص، کثرت خونریزی و کشتن پیامبران علیهم السلام از سوی آنان است. «و هرآینه پیامبران ما برای بنی اسرائیل نشانه‌های روشنی آوردند پس از آن، بسیاری از آنان در زمین زیاده‌روی می‌کنند» در کشتار و خونریزی تا بدانجا که آنان پیامبران علیهم السلام را کشتند.

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ جِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾

این آیه کریمه درباره حد «حرابه» یا حکم راهزنان (قطاع‌الطریق) و کسانی از مسلمانان نازل شد که به فسادافگنی در روی زمین می‌پردازند.

«همانا جزای کسانی که با خدا و پیامبر وی به محاربه برمی‌خیزند» با ستیز علیه دین خدا صلی الله علیه و آله و کتاب و شریعت و دوستان وی. محاربه با خدا صلی الله علیه و آله؛ عصیان و گردنکشی علیه وی، محاربه با رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ حمل سلاح برضد ایشان است و جنگیدن با مسلمانان در عصر پیامبر و بعد از آن همانند آن می‌باشد؛ چنانچه محاربان با اسلحه بر مردم حمله کنند و راهها را به منظور غصب اموال مردم و کشتن آنها بدون وجود شبهه، یا اراده اصلاح، یا دفع فساد قطع نمایند. باید دانست که حکم آیه کریمه در مورد مشرکان و غیر آنان از کسانی که مرتکب این جنایت بزرگ می‌گردند، عام است. امام ابوحنیفه و یارانشان می‌گویند: «محاربه، فقط شامل راهزنی است و حمله به دیگران در شهرها شامل این مضمون نمی‌شود زیرا در شهرها برای فریادگر امکان فریادرسی هست، برخلاف راهها که از چنین امکانی به‌دور می‌باشد». «و» همانا جزای کسانی که «در زمین به قصد فساد می‌شتابند» یعنی: در آن فساد افروزی می‌کنند «این است که کشته شوند» بدون به دار آویختن و قطع دست و پا، چنانچه فقط نفس بی‌گناهی را به قتل رسانده بودند «یا بر دار کرده شوند» چنانچه هم مال را گرفته و هم کشتار کرده

بودند. به دارآویختن فقط بعد از کشتن است پس جایز نیست که محارب قبل از کشته شدن به دار آویخته شود «یا دستها و پاهایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود» چنانچه فقط مال را گرفته و مرتکب کشتار نشده بودند. مراد از آن: فقط بریدن دست راست و پای چپ است «یا از وطن تبعید شوند» چنانچه نه مرتکب قتل نفس شده و نه مالی را گرفته باشند بلکه با راهزنی مسلحانه فقط به ارباب مردم پرداخته باشند زیرا راهزن مسلح و دارای نیرو مورد تعقیب قرار داده می شود تا آن که دستگیر شود و حد بر وی اقامه گردد، یا به تعقیب وی تا بدانجا ادامه داده می شود که از دار اسلام بگریزد و دیگر امکانی برای تعقیب وی وجود نداشته باشد.

فقها در تفسیر «نفی» یعنی تبعید، آرای متعددی دارند. شافعی رحمته الله در معنی آن می گوید: «از شهری به شهری و از سرزمینی به سرزمینی گریزانده می شوند و مورد تعقیب و جست و جو قرار داده می شوند تا حد بر آنان اقامه گردد». مالک رحمته الله می گوید: «راهزن از سرزمینی که این جنایت را در آن مرتکب شده، به محل دیگری تبعید می گردد و در آنجا زندانی می شود، همانند زناکار». احمد بن حنبل رحمته الله می گوید: «معنای نفی این است که محاربان تارومار شوند و به آنان امکان اقامت در هیچ سرزمینی داده نشود». ابوحنیفه و یارانش - رحمهم الله - می گویند: «مراد از نفی در اینجا، زندانی کردن راهزن است». اما از ظاهر آیه چنین استنباط می شود که: راهزن فقط از آن سرزمینی که در آن مرتکب این عمل شده، طرد می شود، بدون این که زندان یا مجازات دیگری بر وی اعمال شود. برخی دیگر از علما گفته اند: امام (حاکم) در میان به کار بردن این مجازاتهای چهارگانه مخیر است پس هر چه از آنها را که می خواهد، اعمال نماید.

بنابراین، مجازات راهزنان مسلح (قطاع الطريق) مجموعاً دارای چهار حالت است:

- ۱ - کشتن آنان؛ در صورتی که فقط مرتکب قتل شده باشند.
- ۲ - به دار آویختن آنان؛ چنانچه مرتکب قتل و چپاول اموال - هردو - گردیده باشند.
- ۳ - بریدن دست و پای آنان به کیفیتی که ذکر شد؛ چنانچه فقط مال را چپاول کرده و مرتکب قتل نشده باشند.
- ۴ - نفی و تبعیدشان از وطن - با تفصیلی که فقها به آن نگریسته اند.

باید دانست که در «محاربان» سه شرط باید تحقق یابد:

۱ - این که: محاربان دارای قوت و شوکت و اسلحه باشند، چه محارب یک تن باشد، یا بیشتر از آن تا از دزدان متمایز گردند.

۲ - این که: عمل راهزنی در دار اسلام انجام گرفته باشد.

۳ - این که: محاربان مال را علنا بگیرند زیرا اگر آن را پنهانی بگیرند، دزد به شمار می‌رود نه محارب، که در آن صورت حد آنها حد سرقت است.

«این» مجازات هایی که ذکر شد «خزبی برای آنان در دنیا است» خزی: ذلت و رسوایی است «و در آخرت هم برای آنان عذابی بزرگ است» که همانا آتش دوزخ می‌باشد.

در بیان سبب نزول آیه «حرابه» از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: گروهی هشت نفره از قبیله «عکل» به مدینه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و بر اسلام بیعت کردند اما آب و هوای مدینه بر آنان سازگار نیفتاد و بیمار شدند پس از این حالت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا با ساریان به صحرا بیرون نمی‌روید تا از شیر و ادرار شتران وی بنوشید (و بهبود یابید)؟» گفتند: چرا! بیرون می‌رویم. پس بیرون رفتند و از شیر و ادرار شتران نوشیدند و بهبود یافتند، آن‌گاه ساریان را به قتل رسانده و شتران را ربودند. خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به تعقیب آنان فرستادند. سرانجام مأموران گماشته تعقیب، دستگیرشان کرده نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آوردند. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند تا دستها و پاهایشان را بریده و بر چشمهایشان میخ آهنین بکوبند، سپس آنان را در آفتاب افکنند تا به ذلت بمیرند. و چنان کردند.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾

«مگر کسانی که پیش از آن که بر آنان دست یابید، توبه کرده باشند» یعنی: در این صورت، حدود یاد شده از آنان ساقط می‌شود، جز آنچه که به حق بندگان (حق العباد) مربوط باشد «پس بدانید که الله آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند، آنان را می‌آمرزد و بر آنان رحمت آورده و عذابشان نمی‌کند.

لذا آیه کریمه آن محاربانی را که قبل از دست یافتن بدیشان توبه می‌کنند، از مجازات استثنا کرده است بنابراین، محاربی که قبل از قدرت یافتن بر وی توبه می‌کند، به هیچ بندی از بندهای مجازات یاد شده در آیه قبل، مورد مجازات قرار نمی‌گیرد. ولی بعضی از اهل علم، از جمله احناف برآنند که: توبه محارب قبل از قدرت یافتن به وی، مجازات قصاص و سایر حقوق بندگان را از وی ساقط نمی‌گرداند. حکم دیگری که در مورد «محارب» وجود دارد، این است که: طالب خون (ولی دم) هیچ سلطه و اختیاری در مورد مجازات محارب قاتل ندارد و عفوش در مورد وی جایز و نافذ نیست بلکه قضیه موکول به امام (حاکم) است که در محدوده اختیاراتش در قبال وی تصمیم بگیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣٥﴾

«ای مؤمنان! از خداوند پروا دارید» با پرهیز از نواهی وی «و به سوی او طلب وسیله کنید» یعنی: چیزی را طلب کنید که شما را به او نزدیک سازد. پس «وسیله» به اتفاق و اجماع مفسران، عبارت است از: عمل قربت و طاعتی که به آن قرب الهی خواسته می‌شود و از مصادیق آن تقوا و دیگر صفات نیکی است که بندگان با توسل به آن به پروردگارشان تقرب می‌جویند. اما توسل به مخلوق، اگر به معنی طلب دعا از وی باشد، در جایز بودن آن شکی نیست؛ در صورتی که آن مخلوق زنده باشد، همان‌گونه که عمر رضی الله عنه در هنگام استسقا (دعای طلب باران) به حضرت عباس رضی الله عنه عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم توسل جست. ولی اگر آن مخلوق مرده باشد، توسل به وی جایز نیست و این گونه توسل از بدعت‌هایی است که هیچ‌یک از سلف صالح آن را انجام نداده‌اند. امام ابوحنیفه رحمته الله نیز توسل جستن به یکی از بندگان و قسم دادن خداوند متعال را به حق یکی از مخلوقات وی، ناجایز دانسته و رأی ابن تیمیه نیز همین است. بایزید بسطامی می‌گوید: «استغاثه مخلوق به مخلوق مانند استغاثه زندانی به زندانی دیگر است». لیکن علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» با آن که توسل به اسماء الله را ترجیح می‌دهد اما توسل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در زندگی و مرگشان نیز جایز می‌داند.

«و در راه او جهاد کنید» یعنی: علیه کسانی که دین و آیین‌شان مورد قبول حق تعالی نیست، با مالها، جانها و زبانهایتان جهاد کنید «باشد که رستگار شوید» بنابراین؛ تقوی، عمل صالح و جهاد، راه رستگاری است پس کسی که در یکی از اینها کوتاهی کرد، قطعا در حرکت به سوی رستگاری کوتاهی کرده است.

**إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَلَا هُمْ يَشعُرُونَ ﴿٣٦﴾**

«در حقیقت، اگر تمام آنچه در زمین است برای کافران باشد و مثل آن را نیز با آن داشته باشند تا به وسیله آن خود را از عذاب روز قیامت باز خردند، هرگز از آنان قبول نمی‌شود و برای آنان است عذابی دردناک» پس هیچ راه نجاتی فرارویشان نیست.

يُرِيدُونَ أَن يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِمُخْرِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٧﴾

«می‌خواهند که از دوزخ بیرون آیند، در حالی که از آن بیرون آمدنی نیستند و برای آنان عذابی پایدار است» این عذاب دائم و پایدار، برای کفار است نه برای گنهکاران مسلمین زیرا گنهکاران مسلمین بعد از معذب شدن در دوزخ به اندازه گناهانشان، از آن بیرون آورده شده و به بهشت وارد ساخته می‌شوند چنان‌که در احادیث شریف آمده است.

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾

چون خدای سبحان حکم «محارب» را که به زورگیری علنی اموال مردم و راهزنی آشکار می‌پردازد، بیان داشت، اکنون به دنبال آن، حکم دزد (سارق) را که به ربودن پنهانی مال مردم می‌پردازد، بیان می‌نماید: «و مرد دزد و زن دزد؛ دست آنان را ببرید» یعنی: حد شرعی مرد و زن دزد این است که دست راست هر یک از آنان را از بند

ببرید «به کیفر آنچه کرده‌اند» از عمل دزدی. این مجازات «نکالی است» یعنی: عذابی است بازدارنده و عبرت‌انگیز «از جانب الله» پس بر آنان اندوهگین نباشید «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: حق تعالی غالبی است که در حکم خویش مورد معارضه قرار نمی‌گیرد، همان گونه که در حکم خویش بر بریدن دست مرد و زن دزد، صاحب حکمت نیز هست. سرقت: گرفتن چیزی است که دارای حفاظ یا نگهبان (حرز) باشد به‌طور پنهانی از چشم دیگران. مال دارای حرز؛ یعنی مال دارای حریم حفاظتی بر دو نوع است: یکی آن مالی است که خود دارای حرز می‌باشد، چون مال نهاده شده در خانه یا صندوق کسی. دیگری مالی است که دارای حرز بیرونی است، چون اماکنی که پاسبان و نگهبان دارد.

مال مسروقه باید چهار صفت داشته باشد:

۱ - باید به مقدار نصاب شرعی باشد. لازم به ذکر است که نصاب سرقت در نزد احناف، یک دینار یا ده درهم شرعی است و در کمتر از ده درهم حدی جاری نمی‌شود. اما نصاب سرقت در نزد جمهور فقها، ربع دینار، یا سه درهم است.

۲ - مال مسروقه باید از نظر شرعی، مالیت و ملکیت داشته و فروش آن جایز باشد. پس اگر شراب و خوک - مثلاً - که مالیت ندارند، مورد دستبرد قرار گیرند، مال مسروقه به شمار نمی‌روند.

۳ - سارق در مال مسروقه، ملکیت یا شبهه ملکیت نداشته باشد.

۴ - مال مسروقه باید از جمله اموالی باشد که سرقت در آن موضوعیت داشته باشد، نه - مثلاً - برده بزرگسال که سرقت آن موضوعیت ندارد.

اما شرایط معتبر در سارق عبارت است از:

۱ - بلوغ. ۲ - عقل. ۳ - عدم ملکیت مال مسروقه. ۴ - عدم ولایت وی بر کسی که مالی را از او می‌دزدد.

باید دانست که حدود به شبهات دفع می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ادراوا الحدود بالشبهات: حدود را با شبهه‌ها دفع کنید».

فَن تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾

«پس هر که بعد از ستم کردنش» یعنی: بعد از بریدن دستش به سبب دزدی «توبه کند و به صلاح آورد» عمل خویش را با برگرداندن مال دزدی شده «خدا توبه او را می پذیرد زیرا خداوند آمرزنده مهربان است» از در رحمت به سوی وی باز می گردد و توبه وی را می پذیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ بعد از قطع دست سارقی به وی فرمودند: «به سوی خدا توبه کن». سارق گفت: توبه کردم. فرمودند: «خداوند توبهات را پذیرفت».

در سنت پیامبر اکرم ﷺ دلایلی وجود دارد بر این که: اگر حدود به سوی ائمه (حکام) ارجاع شد، اجرای آنها واجب و لازم و اسقاط آنها ممتنع است اما اگر قبل از ارجاع به سوی حاکم، سارق مورد عفو قرار گرفت، یا توبه کرد، حد از وی ساقط می گردد.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَعْفُو لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾

«آیا ندانسته ای» ای محمد ﷺ! یا ای انسان! «که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست، هر که را بخواهد عذاب می کند» پس او خواسته است تا کسانی را که بر کفر مرده اند، عذاب نماید «و هر که را بخواهد، می بخشد» و او وعده داده است که توبه کاران را ببامرزد «و خدا بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عفو و بر عذاب.

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنكَ الَّذِينَ يُسْكَرُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَّعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤١﴾

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیات درباره مرد و زن یهودی‌ای نازل شد که زنا کرده بودند و یهودیان که حکم سنگسار (رجم) زناکاران را لغو کرده و مجازاتی سبک را جانشین آن ساخته بودند، در آن قضیه نزد رسول خدا ﷺ آمدند، بدین منظور که ایشان نیز بر آن مرد و زن یهودی همچون خود یهودیان حکم کنند تا بدین وسیله بتوانند در پیشگاه خداوند ﷻ بر تغییر دادن حکم تورات در مورد رجم، حجتی به دست آورند. اما رسول خدا ﷺ به رجم آن دو فرمان دادند.^۱

«ای پیامبر! کسانی که در کفر شتاب می‌ورزند» به هنگام وجود هر فرصت و به اندک بهانه‌ای «تو را اندوهگین نسازند؛ از آنان که به زبان خود گفتند: ایمان آوردیم! حال آن که دل‌هایشان ایمان نیاورده‌است» و آنها منافقان‌اند «و از آنان که یهودی شدند» گروهی هستند که: «به سخن دروغ گوش می‌سپارند» یعنی: سخنان دروغ رؤسای تحریف‌گیشان را که به تحریف تورات پرداخته‌اند، می‌پذیرند. یا معنی این است: شنوای سخن تو هستند تا بر تو دروغ بسته، سختی را تحریف نمایند «برای گروه دیگری خبرچینی می‌کنند» که این گروه دیگر «هنوز پیش تو نیامده‌اند» و به مجلس حاضر نشده‌اند. آنها طایفه‌ای از یهودیان بودند که به انگیزه تکبر و تمرد، خودشان به مجلس رسول اکرم ﷺ حاضر نمی‌شدند اما از میان خود جاسوسانی را به مجلس آن حضرت ﷺ فرستاده و آنها را با تعلیمات خود توجیه می‌کردند «اینان کلمات» کتاب آسمانی «را از جاهای خود بعد از ثبوت آنها در مواضع آنها تحریف می‌کنند» یعنی: از جمله اوصاف گروه یادشده این است که: کلمات خدا ﷻ را از مواضع آن که حق تعالی در آن نهاده‌است، از حیث لفظ یا از حیث معنی تغییر می‌دهند. شاید مراد این باشد که: آنها تورات را تحریف می‌کنند و از جمله این تحریف‌اتشان، حکم رجم (سنگسار کردن) مرد و زن زناکار بود که بجای آن، حکم سیاه کردن روی و رسوا کردن زناکاران را نهادند.

«می‌گویند» این تحریف‌گران به پیروان خود «اگر این» حکم تحریف شده «به شما داده شد، آن را بپذیرید» و بدانید که آن حق است «و اگر این به شما داده نشد پس

^۱ داستان در کتب حدیث به تفصیل آمده است.

دوری کنید» یعنی: اگر محمد ﷺ این سخن تحریف شده ما را به شما تحویل داد، آن را بگیری و بدان عمل کنی اما اگر غیر آن را به شما گفت، از پذیرفتن آن و عمل به آن پرهیزید «و هر که الله فتنه او را» یعنی: گمراهی او را «اراده کند، هرگز برای او در برابر خداوند از دست تو چیزی بر نمی آید» یعنی: تو هرگز نمی توانی آن فتنه و گمراهی را از او دفع کنی و قادر نیستی که به او نفعی رسانده و او را به راه راست هدایت کنی. این عبارت، قطع کننده امید آن حضرت ﷺ از ایمان آوردن آنهاست «اینان کسانی هستند که خداوند نخواسته است دل‌هایشان را پاک کند» از پلیدیهای کفر و نفاق چنان که دل‌های مؤمنان را پاک ساخت زیرا آنها خود کفر و نفاق را برگزیده‌اند «در دنیا برای آنان رسوایی‌ای است» از سوی خداوند متعال، با آشکار کردن نفاق منافقان، تحمیل جزیه بر کافران یهود و بر ملا کردن تحریفها و پنهان‌کاری‌های آنان در مورد احکام منزله الهی در تورات «و برای آنان در آخرت عذاب بزرگی است» که همانا جاودانگی در دوزخ می‌باشد.

سَمِعُونَ لِلْكَذِبِ أَكْثَرُونَ لِلسَّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَكَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾

«آنان پذیرا و شنوای سخن دروغ و خورنده سحت اند» سحت: هر مال حرامی است و به معنی زایل شدن است، چرا که حرام طاعات را از بین برده و پاداش آنرا محو می‌کند. بعضی گفته‌اند: مراد از سحت در اینجا رشوه است زیرا آیه کریمه درباره یهودیان نازل شد که چون مجرم و مقصر با رشوه نزد حکامشان می‌رفت، سخن وی شنیده می‌شد و به قول خصم محق وی، هیچ توجهی به عمل نمی‌آمد «پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان حکم کن، یا از آنان روی بگردان» یعنی: ای رسول ما ﷺ! تو در قبال آنان مخیری، که در میانشان حکم کنی یا از آنان روی برگردانی.

علما اجماع دارند بر این که اگر مسلمان و ذمی‌ای نزد حکام مسلمین در قضیه‌ای دادخواهی کردند، بر آنها واجب است تا میان آنان حکم نمایند اما در مورد دادخواهی اهل ذمه نزد حکام مسلمان در قضایای داخلی‌شان، میان علما اختلاف نظر وجود دارد؛

به قولی: حکم نمودن میان آنان جایز است، یعنی حاکم مسلمان می‌تواند میانشان حکم کند و هم می‌تواند آنان را برگردانده و در میانشان حکم نکند. به قولی دیگر: حکم کردن میان آنان واجب است. بنابراین قول، جمعی از مفسران برآنند که منخیرکردن رسول خدا ﷺ و حکام مسلمان بعد از ایشان در این مورد، منسوخ شده است به این فرموده حق تعالی: (وَإِنْ أَحْكَم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...): (و در میان آنان بر حسب آنچه خداوند نازل کرده است، حکم کن) «مائده/۴۹». «و اگر از آنان روی برتابی، هرگز زیانی به تو نمی‌رسانند» یعنی: اگر انتخاب تو اعراض و روی گردانی از آنان و حکم نکردن در میانشان باشد، آنها هیچ راهی به سوی سلطه‌گری و زیان رسانی بر تو ندارند «و اگر حکم کردی» یعنی: اگر انتخابت، داوری کردن در میانشان بود «پس در میانشان به قسط حکم کن» یعنی: به عدالت و انصافی که حق تعالی تو را بدان فرمان داده و آن را بر تو نازل کرده است «هرآینه الله عدالت‌کنندگان» در همه امور «را دوست می‌دارد».

وَكَيْفَ يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ

بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

«و چگونه تو را داور قرار می‌دهند و حال آن که تورات در نزد آنان است که در آن حکم خدا آمده است» در این آیه، رسول خدا ﷺ از این امر که از سوی یهودیان به حکمیت برگزیده شوند، به تعجب درافکنده می‌شوند، چنین امری از آن رو شگفت برانگیز است که یهودیان نه به آن حضرت ﷺ ایمان دارند و نه به کتاب نازل شده بر ایشان، از سوی دیگر، آنچه که رسول خدا ﷺ را در مورد آن به داوری فرامی‌خوانند، نزد خودشان در کتابشان تورات موجود است - چون حکم رجم و نظایر آن - بنابراین، فراخواندن رسول خدا ﷺ به داوری از سوی آنها، فقط می‌تواند از یک عامل ناشی شده باشد و آن طمع آنها به موافقت و همراهی پیامبر ﷺ با تحریف‌گری‌ها و هوسبازیهای آنان است و بس اما هنگامی که پیامبر خدا ﷺ با اهداف ناپاکشان همراه و

هم آوا نشدند «آن‌گاه آنان بعد از این» داوری خواهی، از پیامبر خدا ﷺ «پشت می‌کنند و واقعا آنان مؤمن نیستند» نه به تو و نه به کتاب خودشان.

**إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ
وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا الْكَاسَ
وَآخْشَوْنَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾**

«همانا ما تورات را فرود آوردیم، در آن هدایت و نوری است» آن هدایت و نور عبارت است از: بیان احکام شرعی، مژده بعثت محمد ﷺ و وجوب پیروی از ایشان «که به موجب آن» یعنی: به موجب تورات «پیامبرانی که مسلم اند» یعنی: انبیای بنی‌اسرائیل که مسلمان و منقاد فرمان خدا ﷻ بودند «برای یهود حکم می‌کردند»

(الَّذِينَ أَسْلَمُوا) : (آنان که مسلمان بودند)؛ صفتی است در مدح پیامبران بنی‌اسرائیل عليهم السلام که پروردگار عزوجل با این توصیف، پوزه یهود را به خاک می‌مالد، چرا که در واقع به آنها می‌گوید: ای نگونبختان! پیامبرانتان پیرو و منقاد دین اسلامی بوده‌اند که اکنون محمد ﷺ برای احیای آن برانگیخته شده‌است، در حالی که شما در ورطه‌های هلاک دست‌وپا می‌زنید! آری! به هیچ پیامبری از پیامبران، یهودی یا نصرانی گفته نمی‌شود بلکه تمام آنها مسلمان بوده‌اند «وهمچنین ربانیون» به تورات حکم می‌کنند. ربانیون: علمای برخوردار از حکمت و بینش و آگاه به سیاست مردم و تدبیر امور آنان‌اند. همچنین «احبار» یعنی: دانشمندان فهیم و خبره یهود به تورات حکم می‌کنند. آری! همه آنها به تورات حکم می‌کردند و حکم می‌کنند «به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده‌بود» یعنی: انبیای بنی‌اسرائیل، آن علمای ربانی را به نگهداری تورات از هرگونه تغییر و تبدیلی امر کرده و آن را به عنوان امانتی به ایشان سپرده بودند «و بر آن، شهدا بودند» شهدا: یعنی: ایشان مراقبان و نگهبانانی بودند که با نظارت خویش، تورات را از تغییر و تبدیل حفظ می‌کردند و بر کتاب الله جل جلاله گواه بودند. «پس» ای رؤسای یهود! «از مردم نترسید و از من بترسید و آیات مرا به بهای

ناچیزی نفروشید» یعنی: حکم کردن به کتاب نازل شده الهی را به سبب ترس از دیگران، یا به‌انگیزه تمایل به منفعت، یا به‌دست آوردن رشوه‌ای، کنار نگذارید «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود کافرند» حکم این‌آیه شامل همه کسانی نیز می‌شود که عهده‌دار امر حاکمیت جامعه اسلامی می‌شوند اما به کتاب خدا ﷻ حکم نمی‌کنند. بعضی برآند که این آیه محمول بر آن است که فرو گذاشتن (حکم بما انزل الله)؛ از روی استخفاف، یا حلال شمردن، یا انکار احکام منزله الهی باشد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هر کس منکر حکم کردن به آنچه که خدا ﷻ نازل کرده، گردد، قطعاً کافر شده است ولی کسی که به (ما انزل الله) معترف و مؤمن بود اما به آن حکم نکرد، قطعاً ظالم و فاسق است». همچنان از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «مراد از این کفر؛ کفری نیست که حاکم مسلمان را از آیین اسلام خارج سازد بلکه کفر مراتبی دارد و این کفری است در مرتبه‌ای پایین‌تر چنان‌که ظلم هم مراتبی دارد و ظلمی است فروتر از ظلمی دیگر، همان‌طوری که فسق نیز مراتبی دارد و فسقی است فروتر از فسقی دیگر پس کفر و ظلم و فسق دارای پله‌ها و مراتبی است».

باید یادآور شد که: در اینجا در خصوص حکم نکردن به (ما انزل الله) سه آیه داریم که عبارتند از: آیات (۴۴، ۴۵ و ۴۷). در آیه (۴۴) آمده است: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ): (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان کافرند). در آیه (۴۵) آمده است: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ): (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان ستمگرند) و در آیه (۴۷) آمده است: (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ): (و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده، حکم نکنند پس آنان فاسق اند). ابن جریر طبری می‌گوید: «آیه اول درباره مسلمان، آیه دوم درباره یهود و آیه سوم درباره نصاری است».

وَكُتِبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ
وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَّهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا
أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

«و در آن» یعنی: در تورات «بر آنان» یعنی: بر یهود «مقرر داشتیم که جان در برابر جان است» یعنی: در تورات قصاص را - با کشتن نفس در برابر نفس - بر یهود لازم گردانیدیم، چه مقتول بزرگسال باشد چه خردسال، چه مرد باشد و چه زن. یادآور می‌شویم که شریعت پیشینیان ما - اگر منسوخ نشده باشد - شریعت ما نیز هست بنابراین، حکم قصاص بر ما نیز لازم است.

امام ابوحنیفه رحمته الله با استدلال به عام بودن این آیه بر آن است که: مسلمان در برابر کافر ذمی و آزاد در برابر برده کشته می‌شود. اما رأی جمهور فقها در این دو حکم، مخالف با رأی ایشان است. لیکن جمهور فقها در حکم قصاص مرد در برابر زن، متفق القول اند «و چشم در برابر چشم است» یعنی: اگر چشم انسانی توسط انسان دیگری به عمد کور ساخته شد، یا از حدقه در آورده شد و در آن هیچ امکانی برای بینایی باقی نماند، در این صورت، چشم شخص جنایتکار در برابر آن کور ساخته می‌شود یا برکنده می‌شود «و بینی در برابر بینی است» یعنی: اگر کسی بینی کسی را تماماً برید، بینی جنایت پیشه در برابر آن بریده می‌شود «و گوش در برابر گوش است» یعنی: اگر کسی گوش کسی را تماماً برید، گوش وی در برابر آن بریده می‌شود «و دندان در برابر دندان است» یعنی: اگر دندان کسی به عمد کنده یا شکسته شد، مقابلتاً با دندان جانی همان گونه عمل می‌شود و در همه دندانها به طور برابر عمل می‌شود و بعضی بر بعضی دیگر برتری ندارند پس هیچ فرقی میان دندانهای پسین، دندانهای نیش، دندانهای آسیاب و... نیست. همچنان لازم است تا قصاص گرفتن از جانی با آنچه که بر مجنی علیه رفته است، همانند باشد، مثلاً در برابر گوش راست باید گوش راست قصاص شود، نه گوش چپ «و زخمها نیز» به همان ترتیب «قصاص دارند» لذا، از جانی همانند زخمی که بر مجنی علیه وارد نموده، قصاص گرفته می‌شود؛ چنانچه از قصاص

گرفتن زخم، بیم اتلاف نفس نمی‌رفت و در عین حال، مقدار زخم از نظر عمق یا طول یا عرض شناخته می‌شد، در غیر آن، از جانی ارش (دیه جراحی) گرفته می‌شود. بایسته یادآوری است که ائمه فقه، ارش هر زخمی را به مقادیری مشخص، تعیین کرده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: «زخم گاهی در مفصل است: چون قطع دست، پا و مانند آن، که اجماعاً قصاص در آن واجب است. گاهی در مفصل نیست بلکه در استخوان است، که فقها در این بخش اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه رحمته الله و یارانش می‌گویند: بجز دندان، در سایر استخوانها قصاص واجب نیست. شافعی رحمته الله می‌گوید: قصاص گرفتن از استخوانها، مطلقاً در هیچ موردی واجب نیست. مشهور از مذهب امام احمد رحمته الله نیز همین است». اینها همه در صورتی است که جنایات فوق به‌گونه عمدی صادر شده باشد اما جنایت در حال خطا موجب دیه یا تعویض قضائی است «و هر که از آن قصاص درگذرد پس آن، کفاره گناهان اوست» که خدای عزوجل با درگذشت از وی، گناهانش را محو می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابودرداء رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «هیچ مسلمانی نیست که در چیزی از جسمش به وی عمداً زخم و جراحی وارد گردد و از آن درگذرد، مگر این که خداوند جل جلاله با آن، درجه‌ای به وی برتری داده و گناهی را از وی کم می‌کند».

«و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود ستمگرند» یعنی: قطعاً ستمی که از آنان سرزده، ستمی به غایت بزرگ است زیرا تحقق عدالت جز با حکم خدای عزوجل متصور نیست لذا هر کس از حکم وی روی برتابد، یقیناً مرتکب ستم بزرگی شده است.

وَقَفَيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ يَعِيسَىٰ ابْنَ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ۗ وَأَتَيْنَهُ الْإِنجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ

وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾

«و به دنبال این پیامبران» مسلمان که قبلاً وصفشان گذشت «عیسی پسر مریم را فرستادیم درحالی که تورات را که پیش از او بود، مصدق بود» یعنی: عیسی پسر مریم را ادامه دهنده و دنبال‌کننده راه پیامبران بنی‌اسرائیل گردانیدیم درحالی که او به

تورات مؤمن بود، به مفاد آن حکم می‌کرد و آن را اساس دین و دعوت خویش قرار داده بود «و به او انجیل را عطا کردیم که در آن هدایت و نوری است و تصدیق‌کننده تورات قبل از آن است» لذا حقایق آن را تأیید و تثبیت می‌کند، نه این که ناقض آن باشد «و» انجیل همچنان «هدایت و موعظه‌ای برای متقیان است» زیرا فقط آنان‌اند که از اندرزها و هدایات آن پند می‌گیرند.

وَلِيَحْكُمَ أَهْلَ الْإِنجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾

«و باید که اهل انجیل به آنچه که خدا در آن نازل کرده، حکم کنند» یعنی: به اهل انجیل فرمان دادیم که به آن حکم کنند «و کسانی که بر وفق آنچه خداوند نازل کرده حکم نکنند، آنان خود فاسقند» یعنی: از دایره طاعت حق تعالی خارجند. پس دستور الهی به مسیحیان این بود که نباید به انگیزه رغبت در دنیا، یا بیم و هراس از مردم، احکام انجیل را ترک کنند. آری! حکم کردن به انجیل قبل از بعثت محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حق بود اما بعد از آن؛ این حقیقت روشن است که پیروان انجیل در چندین جا از کتاب خودشان به عمل بر آنچه که خداوند عَلَّمَهُمْ در قرآن بر محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل کرده، مأمور شده‌اند زیرا قرآن ناسخ آن بخش از احکام کتابهای نازل شده قبلی است که با احکام آن مخالف باشد.

شیخ ابومنصور ماتریدی می‌گوید: «جایز است که هر سه آیه (٤٧، ٤٥ و ٤٤) را بر منکران حکم (بما انزل الله) حمل کنیم، یعنی منکران حکم (بما انزل الله)؛ هم کافر، هم ظالم و هم فاسق‌اند زیرا ظالم و فاسق مطلق، کافر است، نه شخص مسلمان». قول دیگر در تفسیر: (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) در هر سه آیه این است: هر کس به آنچه خداوند عَلَّمَهُمْ نازل کرده حکم نکند، او به نعمت حق تعالی کافر، در حکم خود ظالم و در فعل خود فاسق است.

وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال خطاب به پیامبرش حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «و ما این کتاب» یعنی: قرآن «را به حق به سوی تو نازل کردیم درحالی که تصدیق‌کننده کتابهای پیشین» یعنی: کتابهایی است که حق تعالی بر انبیای پیشین نازل کرده «است» زیرا قرآن دربرگیرنده دعوت به سوی الله ﷻ، امر به خیر و نهی از شر است چنان‌که کتابهای پیشین مشتمل بر اینهاست «و» به علاوه آن، قرآن «بر آنها مهیمن است» یعنی: قرآن شاهد صحت و درستی کتابهای نازل شده پیشین و تثبیت‌کننده آن بخش از آیات و احکام آنهاست که منسوخ نگردیده‌اند و ناسخ آن بخش است که مخالف آیات آن می‌باشد. پس با توجه به معنای (هیمنه)، باید گفت که:

- ۱ - قرآن بر کتب پیشین مراقب و ناظر است.
- ۲ - قرآن نگهبان اصول قوانین و برنامه‌های دینی آنهاست.
- ۳ - قرآن بر آنها حاکم و غالب است زیرا قرآن تنها مرجع شناخت محکم و منسوخ آنها می‌باشد.
- ۴ - قرآن بر آنها امین و مؤتمن است زیرا مشتمل بر احکام و آیاتی از کتب پیشین است که مورد عمل قرار می‌گیرند، یا منسوخ و متروک گردیده‌اند.
- ۵ - و نهایتاً این که قرآن بیان‌کننده بسیاری از امور و احکامی است که علمای یهود و نصاری آنها را تحریف کرده و در آنها دست برده‌اند. و لفظ (مهیمن) در آیه کریمه، شامل همه این معانی است.

«پس در میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده» در قرآن «حکم کن». جمهور علما بر آنند که این آیه، مخیر گذاشتن پیامبر ﷺ در امر حکم کردن یا حکم نکردن میان اهل کتاب را که در آیه «مائده/۴۳» آمده است، منسوخ می‌کند. «و از هواهایشان» یعنی:

از هوس‌ها و خواهش‌های امت‌های پیشین «پیروی نکن، با دور شدن از حقی که به‌سوی تو آمده» یعنی: با دور شدن از حقی که خدا عَلَيْهِ السَّلَام بر تو نازل کرده زیرا پیروان هر دین و آیینی در این اندیشه هستند که کار بر وفق مراد آنان و مطابق با اعتقادات و احکام و قوانینی باشد که از پیشینیان خود دریافت کرده‌اند، هرچند آن قوانین، باطل و منسوخ گشته یا از حکم حقیقی‌ای که خداوند بر انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام نازل کرده، با دست‌بردها و تحریفات بشری فاصله گرفته باشد. چنان‌که یهود احکامی چون سنگسار (رجم) زناکار و نظایر آن را در تورات تحریف نمودند پس تو ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! با پیروی از هوس‌هایشان، از راه حق عدول یا انحراف نکن «برای هر یک از شما» امت‌ها «شریعت و راه روشنی قراردادیم» یعنی: تورات، انجیل و قرآن را برای پیروانشان، شریعت و برنامه روشنی قرار داده‌ایم. گفتنی است که این حکم قبل از منسوخ شدن شریعت‌های پیشین به‌وسیله قرآن بود اما بعد از آن، دیگر جز آنچه حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با خود آورده‌اند، هیچ شریعت و راه حقی در میان نیست «و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت می‌گردانید» با داشتن یک شریعت، یک کتاب و یک پیامبر «ولی چنین نکرد تا شما را در آنچه به شما بخشیده است» یعنی: از شریعت‌های مختلف بر شما نازل کرده است «ببازماید» با اختلاف شریعت‌ها؛ تا میزان متابعت و فرمانبرداری هر امت از شریعت آن، در عمل نمایان گردد که آیا بدان پایبند هست و بدان اذعان و باور دارد، یا این که آن را ترک کرده و به هواها و هوسهایش متمایل گشته و خریدار گمراهی در برابر هدایت گردیده است.

این آیه دلیل بر آن است که یکی از حکمت‌های اختلاف شریعت‌ها، به علاوه رعایت مصالح بندگان که با اختلاف زمانها و اشخاص مختلف می‌شود، ابتلا و آزمایش امت‌هاست «پس در انجام کارهای نیک سبقت بگیرید» یعنی: ای مسلمانان! بر غیر خود از اصحاب شریعت‌هایی که بر اساس شریعت خودشان به‌سوی طاعت الله عَلَيْهِ السَّلَام شتافته‌اند، سبقت گرفته و براساس شریعت خود، به طاعت الله عَلَيْهِ السَّلَام عمل کنید «بازگشت همه شما یکجا به‌سوی خداست، سپس درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردید، شما را آگاه خواهد ساخت» با جزادانتان به آنچه که مناسب حال شماست، امری که

میان اهل حق و اهل باطل از شما جدایی افکنده و این دو گروه را از یکدیگر متمایز می‌گرداند. این جمله علت سفارش به سبقت گرفتن در کارهای نیک را بیان می‌کند.

وَأَنَّ أَحْكَمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَأَحْذَرَهُمْ أَنْ يَقْتُلُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ ۗ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾

«و میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن» این تأکید مجددی بر وجوب حکم کردن به احکام منزله الهی است «و از خواهش‌های آنان پیروی نکن» یعنی: اگر اهل کتاب نزد تو آمدند تا در میانشان حکم کنی و تو هم می‌خواستی که میانشان حکم کنی پس باید حکمت موافق با آن چیزی باشد که بر تو نازل کرده‌ایم، نه طبق آنچه که هواها و هوسهای آنان می‌طلبند، یا طبق آنچه که در کتابهای تحریف‌شده آنهاست «و از آنان برحذر باش؛ مبدا که تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده، به فتنه دراندازند» یعنی: مبدا تورا از آن به بیراهه برند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل پیامبرش را - با آن که معصوم و امین بودند - نسبت به فتنه کفار هشدار داد تا امت ایشان به ایشان اقتدا کنند و تا طمع اهل هوا و هوس از این امت به کلی قطع گردد «پس اگر اعراض کردند» از پذیرفتن حکمت «بدان که خدا می‌خواهد آنان را به کیفر بعضی از گناهانشان برساند» یعنی: بدون شک این اعراضشان بدان جهت است که خداوند سُبْحٰنَهُ اراده کرده تا آنان را به کیفر برخی از گناهانشان برساند که این گناهشان عبارت است از: روگردانی از تو و پشت نمودن به آنچه که به همراه آورده‌ای، «و هرآینه بسیاری از مردم نافرمانند».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که: هیچ انسان یا امت یا گروه یا حکومتی، از حکم خداوند متعال روبر نمی‌تابد، مگر این که خداوند سُبْحٰنَهُ به سبب این روگردانی، مصیبت دنیوی‌ای را بر او نازل خواهد کرد. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: کعب بن اسد، ابن صلوبا، عبدالله بن صوری و شاس بن قیس یهودی با یک دیگر گفتند: بیاییم نزد محمد برویم، شاید بتوانیم او را از دینش رویگردان کنیم! پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! تو می‌دانی که ما دانشمندان یهود و اشراف

و رهبران ایشان هستیم لذا اگر ما از تو پیروی کنیم، تمام یهودیان از ما پیروی می کنند و با ما مخالفت نمی ورزند پس اینک به تو پیشنهادی می دهیم؛ آن پیشنهاد این است که میان ما و قوممان خصومتی است و ما در این خصومت تو را به داوری خواهیم طلبید، آن وقت تو به نفع ما علیه آنان حکم کن، که در این صورت به تو ایمان می آوریم و از تو پیروی می کنیم! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَفْحَكُمُ الْجَاهِلِيَّةُ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

«آیا خواستار حکم جاهلیت اند؟» یعنی: ای پیامبر! آیا از حکم تو که مبتنی بر آیات الهی است رو برگردانده به آن پشت می کنند و حکم دوران جاهلیت را که برآیند جهل، کوتاه فکری و هوس های آنان است می طلبند؟! در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «منفورترین مردم نزد خدای عزوجل دو کس اند؛ اول: کسی که در اسلام سنت جاهلیت را می طلبد. دوم: کسی که خون شخصی را به ناحق می طلبد تا آن را بر زمین بریزد.» «و برای مردمی که یقین دارند، داوری چه کسی از خدا بهتر است؟» یعنی: در نزد اهل یقین، حکمی بهتر از حکم خداوند جل جلاله وجود ندارد، برخلاف اهل جهل و هوا که فقط همان حکمی را می پسندند که با هوسهایشان سازگار باشد، ولو این که آن حکم، باطل و بی اساس هم باشد.

این آیه بر فضیلت یقین دلالت می کند و نشان می دهد که تجدید حیات امت اسلامی بر مبنای قرآن و شریعت، جز با پرورش یقین در نهاد مسلمانان امکان پذیر نیست. ابن کثیر در تعلیقی بر این آیه می گوید: «در زمان ما، تاتارها کتابی به نام (یاسا) را که بر ساخته سیاستهای پادشاهشان چنگیزخان و آمیزه ای از احکام برگرفته از شریعت های یهودی، نصرانی، اسلام و غیره است و بسیاری از احکام آن بر هواهای خود آن پادشاه مبتنی است، حاکم ساخته و آن را بر کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول وی صلی الله علیه و آله مقدم می گردانند پس هر کس از آنان چنین کند، کافر است و جنگیدن با وی واجب می باشد تا آن گاه که به حکم خدا جل جلاله و رسول وی صلی الله علیه و آله برگردد.»

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آنچه که ابن‌کثیر آن را نمونه قابل استشهاد در عصر و زمان خودش دیده، ما هم اکنون در بسیاری از کشورهای اسلامی به صورت حاکمیت قوانین غیراسلامی مشاهده می‌کنیم و به همان فتوایی نیز فتوا می‌دهیم که ابن‌کثیر به آن فتوا داده‌است». سپس می‌افزاید: «ما هر حکومتی را که مجموعه برنامه‌ها و قوانین حاکم بر آن، ناقض شهادتین شمرده شود، کافر می‌شناسیم، همین گونه مؤیدان و پشتیبانان آن حکومت را ولی اضافه می‌کنیم که: حکم تکفیر یک نظام حاکم، به این معنی نیست که بر هر فردی از افرادی که در آن نظام کار می‌کنند، به کفر حکم شود بلکه گاهی ممکن است یک نظام، نظامی کافر شناخته شود ولی رئیس خود آن نظام مسلمان باشد پس حکم کفر بر افراد - بنابر تعین - تابع فتوای شخص آگاه و بابصیرتی است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾

در بیان سبب نزول این آیات روایات متعددی آمده‌است. به روایت سدی این آیات درباره دو مردی نازل شد که یکی از آنان بعد از غزوه احد به رفیقش گفت: اما من نزد فلان یهودی می‌روم و به آیین وی درمی‌آیم تا اگر حادثه‌ای روی داد، یا خطری پدید آمد، این کار برایم سودمند باشد. آن دیگر نیز گفت: من هم نزد فلان نصرانی در شام رفته به آیین وی درمی‌آیم و به وی پناه می‌گیرم.

«ای مؤمنان! یهود و نصاری را دوست نگیرید» بجای خدا ﷻ تا با آنان همپاری و هم‌پیمانی کنید. به قولی: مخاطب این سخن منافقان‌اند که با یهود و نصاری موالات و دوستی برقرار می‌کردند و وصفشان به ایمان، به اعتبار ظاهر حالشان است. سپس حق تعالی علت نهی از موالات با یهود و نصاری را ذکر نموده می‌فرماید: «بعضی از آنان دوستان بعضی دیگرند» یعنی: یهودیان دوستان یکدیگر و نصاری نیز دوستان یک‌دیگرند پس اگر با شما اظهار دوستی نمایند هرگز در این امر صادق نخواهند بود. به قولی دیگر: مراد آیه این است که یهودیان در دشمنی با پیامبر ﷺ و دشمنی با

دعوت ایشان، دوستان و پشتیبانان نصاری و نصاری دوستان و پشتیبانان آنانند، هر چند که در میان خود نیز درگیر دشمنی و تضاد می‌باشند لذا کفار در برابر اسلام و مسلمین ملت واحده‌ای هستند «و هر کس از شما آنان را دوست گیرد، جزو آنان است» یعنی: او از جمله آنان و در شمار آنان است. این جمله، وعید و هشدار سختی است به مسلمانانی که در برقرار ساختن پیوند دوستی با یهود و نصاری متساهل اند «همانا الله گروه ستمکاران را» یعنی: کسانی را که با موالات و دوستی با کفار، بر خود ستم می‌کنند «هدایت نمی‌کند» به سوی راه راست.

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ تَدْمِينًا ﴿٥٢﴾

«پس کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: بیماری نفاق و شک در دین است «می‌بینی که در» دوستی و هم‌پیمانی با «یهود و نصاری می‌شتابند» و آن‌گاه در توجیه هم‌پیمانی با آنان «می‌گویند: می‌ترسیم به ما حادثه ناگواری برسد» یعنی: بیمار دلان، دوستی و موالات خود با یهود و نصاری را این‌گونه توجیه می‌کنند: می‌ترسیم کفار بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غلبه کنند، آن‌گاه دولت و شوکت از آن ایشان گردد و دولت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برافتد و در آن صورت از سوی آنان بر سرما بلایی بیاید. در زمان ما نیز منافقان به آستان کفار و به خدمت آنان می‌شتابند و به وسایل و شیوه‌هایی پناه می‌برند که آنها را به کفار نزدیک گرداند «پس نزدیک است که الله فتح را بیاورد» که همانا غلبه و پیروزی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر کافران است. که لله الحمد این وعده به زودی هم تحقق یافت زیرا طوایف یهود از مدینه تارومار گردیدند؛ بدین‌سان که جنگندگان طایفه بنی‌قریظه کشته شده و زنان و کودکانشان به اسارت درآمدند و طایفه بنی‌نضیر از سرزمین خود تبعید گردیدند. به قولی دیگر: مراد، فتح سرزمین‌های مشرکان و پدید آوردن گشایش و رهایی در کار مسلمانان است. «یا» زودا که خداوند عَزَّ وَجَلَّ «امر دیگری را از جانب خود» بیاورد، چنان امری که شکوه و شوکت یهود و همراهان و هم‌پیمانانشان را درهم شکند. به قولی: مراد از آوردن امر دیگر، افشای حال منافقان و

آگاهانیدن رسول خدا ﷺ از اندیشه‌های پنهانی درون آنها و صادر نمودن فرمان قتل آنهاست «تا سرانجام از آنچه در دل خود پنهان داشته‌اند» از نفاقی که آنها را بر دوستی و موالات با کفار واداشت «پشیمان گردند» به سبب آشکار گشتن بطلان اسباب و عللی که برای موالاتشان با کفار تصور می‌کردند و ثبوت خلاف آن در عرصه واقعیت. بنابراین، اصلی را که باید دریابیم این است که: نفاق، بیماری‌ای است در قلب، همچون بیماری کفر یا حسد یا کینه یا کبر و غیره، که نمود و مظهر اصلی آن، ولایت و دوستی با کافران و منافقان است؛ این ولایت گاهی پنهانی است و گاهی آشکار، گاهی به شکل و شیوه‌ای است و زمانی به شیوه‌ای دیگر پس انسان مؤمن باید همیشه به هوش بوده و در جهت پاکسازی نهاد خویش از شائبه‌های نفاق و مظاهر ولایت و دوستی با کفار و منافقان، تلاش ورزد.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا

خَسِرِينَ ﴿٥٣﴾

«و مؤمنان می‌گویند: آیا اینان» یعنی: منافقان، که در آیه کریمه از آنان به اشاره (اهؤلاء) تعبیر شده. آری! چون نفاق منافقان آشکار گردد، مؤمنان به یک‌دیگر می‌گویند، یا مؤمنان یهودیان را مخاطب ساخته و در حالی که به سوی منافقان اشاره می‌کنند، می‌گویند: آیا اینان «بودند که سخت‌ترین سوگندهایشان را به نام خدا می‌خوردند که جدا همراه و همدست شمايند» با یاری کردن و پشتیبانی از شما در جنگ. «جهد ایمان»: غلیظترین سوگند هاست. «امروز اعمال آنان نابود شد» یعنی: امروز اعمالی که منافقان در موالات با کفار و یهود و نصاری انجام دادند، تباه گشت. یا هر عملی که انجام داده بودند، تباه گشت. این از سخن خدای عزوجل به عنوان گواهی‌ای بر هدر رفتن اعمالشان است «پس زیانکار گشتند» در دنیا و آخرت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى
 الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

بعد از بیان این حقیقت که موالات با کفار از سوی مسلمانان، کفر و نوعی از انواع ارتداد است، حق تعالی در این آیه به بیان احکام مرتدان می‌پردازد: «ای مؤمنان! هر کس از شما از دین خود برگردد پس به زودی خدا قومی را به عرصه می‌آورد که ایشان را دوست می‌دارد و ایشان نیز او را دوست می‌دارند» مراد از این قوم که خدای سبحان آوردنشان را به عرصه وعده داده است، ابوبکر صدیق رضی الله عنه و لشکرش از صحابه و تابعین‌اند که بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اهل رده (مرتدان) جنگیدند. همچنان آیه کریمه همه مؤمنانی را در بر می‌گیرد که بعد از ایشان می‌آیند و با مرتدان می‌جنگند؛ در همه زمانها. پس این مؤمنانی که با مرتدان جنگیدند، یا در آینده می‌جنگند، همگی دارای اوصاف عظیمی هستند که در مدح و ستایش پروردگار متعال از ایشان جلوه‌گر شده است، چون این وصف که: ایشان خدای عزوجل را دوست می‌دارند و او نیز دوست‌شان می‌دارد و این که آنان: «با مؤمنان مهربان و فروتن و بر کافران درشت‌طبع و سخت‌گیرند» یعنی: در برابر مؤمنان عاطفه و شفقت و فروتنی و در برابر کفار، شدت و غلظت و گردن‌فرازی را به نمایش می‌گذارند و چون این وصف بزرگ که: «در راه الله جهاد می‌کنند و از ملامت هیچ ملامتگری نمی‌ترسند» یعنی: آنان به حدی در عقیده و عمل خویش راسخ و پایدار و سرسخت هستند که اصلاً به نیرنگ‌های دشمنان حق و حزب شیطان که به انگیزه حسد و بغض و نفرت از حق و اهل آن، مؤمنان را مورد تحقیر و تمسخر قرار داده و خوبی‌ها و زیبایی‌هایشان را زشت و کارنامه‌ها و مفاخرشان را معیوب جلوه‌گر می‌سازند، هیچ ارزش و اهمیتی نمی‌دهند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا به هفت چیز فرمان داد:

- ۱ - این که با مساکین دوستی و نزدیکی کنم.
- ۲ - این که همیشه به فرودست خود بنگرم، نه به فرادست خود.
- ۳ - این که صله رحم (پیوند با نزدیکان) را بجا آورم، هرچند آنان به من پشت کنند.

۴ - این که از کسی چیزی درخواست نکنم.

۵ - این که سخن حق را بگویم، هر چند تلخ باشد.

۶ - این که در راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ از سرزنش و ملامت هیچ ملامتگری نترسم.

۷ - و این که (لا حول و لا قوه الا بالله) را بسیار بگویم زیرا این کلمات از گنجی در زیر عرش خدای سبحان است».

«این» اوصافی که ذکر شد: «فضل الهی است که آن را به هر که بخواهد می دهد و خداوند گشایشگر داناست» از گشایشگری وی است که فضل و رحمتش بسیار است و از دانایی وی است که این اوصاف را به کسانی می بخشد که شایستگی آنرا داشته باشند.

باید دانست که این آیه کریمه، نمایانگر بعدی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است زیرا درحالی از ارتداد اعراب خبر می دهد که هنوز این پدیده در میانشان ظهور نکرده بود و یک امر غیبی به شمار می رفت. آری! بعد از مدتی پدیده ارتداد ظهور کرد و در عهد ابوبکر صدیق رضی الله عنه به شکل گسترده ای خود را نشان داد به طوری که قبایل بزرگی از اعراب، چون «غطفان» و «فزاره» و «بنی سلیم» و در مجموع یازده گروه مرتد شدند.

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾

«جز این نیست که ولی شما، تنها الله است» یعنی: خداوند تبارک و تعالی ولی و یابوری است که دوست داشتن و موالات با وی فرض عین ذمه هر مسلمانی است «و» جز این نیست که ولی شما «رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را می دهند در حالی که در رکوع اند» مراد از رکوع: خشوع و خضوع برای الله جَلَّ جَلَلُهُ است. یعنی: نماز را درحالی که خاشع و خاضع اند برپا می دارند و زکات را در حالی که بر فقرا تکبر نورزیده و بر آنان برتری نمی جویند، می پردازند پس ایشان پیوسته فروتن اند. خداوند متعال (ولی) را در آیه کریمه به صیغه مفرد آورد درحالی که از ولایت یک جمع یاد شده است؛ تا به این حقیقت توجه دهد

که ولایت وی اصل و ولایت غیر وی تبع است و اگر به صیغه جمع «اولیاءکم...» می فرمود؛ دیگر در سخن، اصل و تبعی مطرح نبود.

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿٥٦﴾

«و هر کس که خدا و پیامبر او و مؤمنان را ولی خود بداند» پیروز است، چرا که «حزب خدا همان پیروزمندانند» حزب خدا ﷺ: مؤمنانی هستند که به یاری شریعت خدا ﷺ برخاسته اند. به این ترتیب، خدای عزوجل به کسانی وعده پیروزی بر دشمنانشان می دهد که او و پیامبرش و مؤمنان را به دوستی بگیرند.

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است: چون طایفه یهودی بنی قینقاع با رسول خدا ﷺ جنگیدند، عبدالله بن ابی منافق بر اساس پیمانی که با آنان داشت، از یاری مسلمانان سر باز زد درحالی که می گفت: من مردی هستم که از روز بد می ترسم و از اتحاد با دوستانم دست بر نمی دارم! اما عباد بن صامت رضی الله عنه که او نیز دوستان و هم پیمانان زیادی از یهودیان داشت، نزد رسول خدا ﷺ رفت و از حلف و دوستی با یهودیان برائت جست و از تمام تعهداتی که با آنها داشت، خلعید کرد و گفت: از هم سوگندی و ولایت و دوستی با این کافران به بارگاه خدا ﷺ و پیامبرش بیزاری می جویم.

این سه آیه، اوصاف حزب الله را بیان کرده اند پس بر هر فرد و هر جمع مسلمانی است که به خود بنگرد و نیک بیندیشد که آیا این اوصاف در او هست یاخیر؟.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلِمَا مَنَ الَّذِينَ أوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ

وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنَّم مُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

«ای مؤمنان! کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند، چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و چه از کافران، دوستان خود نگیرید» این آیه از موالات و هم پیمانی با کسانی نهی می کند که دین خدا ﷺ را به تمسخر و ریشخند می گیرند و این معنی عام است در تمام کسانی که به ورطه مخالفت با

دین خدا ﷻ درمی‌افتند؛ اعم از مشرکان، اهل کتاب و اهل بدعت‌هایی که به اسلام منتسب اند «و اگر به راستی مؤمنید، از خداوند پروا کنید» و گرد دوستی و یاری و هم‌پیمانی با گروه‌های دشمن با خدا ﷻ و رسولش نگردید، چنان نباشد که آنان دیتتان را به مسخره بگیرند اما شما در مقابل، آنان را به دوستی بگیرید بلکه باید این کار آنها با انکار و دشمنی از جانب شما، مقابله شود.

ملاحظه می‌کنیم که اگر آیه (۵۱) از موالات با یهود و نصاری نهی کرد، این آیه، نهی از موالات با همه کفار، اعم از ملحدان، مشرکان، آتش‌پرستان، هنود، بودایی‌ها و دیگر فرقه‌های معاند با اسلام را دربر می‌گیرد.

﴿۵۷﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَلَعِبًا ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۵۸﴾

«و چون به‌سوی نماز ندا می‌کنید، آن را به مسخره و بازی می‌گیرند» برخی از یهودیان به هنگامی که صدای اذان را می‌شنیدند، آن را به مسخره گرفته و می‌گفتند: خدا دروغگو را لعنت کند! و چون مسلمانان به نماز برمی‌خاستند و رکوع و سجده می‌کردند، به مسلمانان می‌خندیدند و ایشان را مسخره می‌کردند «این به‌سبب آن است که آنان مردمی‌اند که نمی‌اندیشند» زیرا نفس عادت استهزا و تمسخر، شأن و شیوه نابخردان و سبک مغزان است، چه رسد به آن که شعائر دین حق مورد تمسخره قرار گیرد.

در روایات آمده است که: اذان بعد از هجرت به هنگام تحویل قبله به‌سوی کعبه مشروع شد و اذان از شعائر اسلام و نشانه جداکننده میان «دارحرب» و «داراسلام» است چنان‌که رسول خدا ﷺ چون گروه جنگی (سریه) ای را به جهاد می‌فرستادند، به آنان دستور می‌دادند که اگر در محله و سرزمینی صدای اذان را شنیدند، دست به سلاح نبرند و اگر در آن صدای اذان را نشنیدند، حمله برند.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقُمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾

«بگو: ای اهل کتاب! آیا جز به خاطر این بر ما عیب می‌گیرید» یا با ما ستیزه می‌کنید، یا انکار می‌ورزید، یا نسبت به ما بدبین هستید: «که به خدا و آنچه بر ما و آنچه پیش از ما نازل شده است، ایمان داریم» درحالی که به خوبی می‌دانید که ما برحق هستیم؟ «و آیا» این شیوه رفتار شما با ما «جز به خاطر آن است که بیشتر شما فاسقید؟» با ترک ایمان و بیرون رفتن از حوزه امتثال اوامر الله ﷻ؟ آری! عیب‌جویی و انکار شما ناشی از فسق و نافرمانی شماست.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِمَّنْ ذَاكَ مُثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾

آن‌گاه خدای سبحان این حقیقت را به پیامبرش روشن می‌کند که در اینجا مردمی هستند نکوهیده و دارای عیب که به‌واقع باید آن را عیب گفت و آن کفرشان است که موجب لعنت خدای سبحان و خشم وی بر آنان گردید تا بدانجا که این لعنت و خشم به فرجام نامیمون مسخ آنان انجامید: «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا شما را به بدتر از این به اعتبار مثبت» یعنی: به اعتبار کیفر ثابت و غیر قابل برگشت «در پیشگاه الله خبر دهم؟» اینک شما را از این مردم بد عاقبت‌تر خبر می‌دهم: «همانان که خدا لعنت‌شان کرده» یعنی: از رحمت خویش طردشان نموده «و برآنان خشم گرفته و آنان را بوزینگان و خوکان گردانید» یعنی: برخی را به صورت بوزینه و برخی را به صورت خوک مسخ کرد. مراد قوم یهودند زیرا خدای سبحان حرمت‌شکنان روز شنبه را به بوزینه مسخ کرد - چنان‌که تفصیل داستان آن در سوره «اعراف» می‌آید - و از نصاری نیز، منکران مائده نازل شده بر عیسی علیه السلام را به خوک مسخ کرد. (مثبت): غالباً در مورد احسان و نیکی به‌کار می‌رود اما در این آیه به معنای کیفر و مجازات به‌کار رفته. «و» نیز گردانید از آنان «پرستشگران طاغوت» یعنی: کسانی که طاغوت را می‌پرستند. طاغوت: شیطان یا کاهن است «اینانند که از نظر منزلت» و جایگاه در روز قیامت

«بدتر و از راه‌راست گمراه‌ترند» پس آنچه در مورد گمراهی مسلمانان می‌پندارند، ناروا و بی‌اساس است بلکه این وصف‌الحال خودشان می‌باشد.

وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿١٦﴾

«و چون نزد شما می‌آیند، می‌گویند: ایمان آوردیم» یعنی: اظهار اسلام می‌کنند «و حال آن که با کفر وارد شده و قطعاً با کفر بیرون رفته‌اند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! نزد تو در حال کفر وارد شدند و باز با کفر از نزد تو بیرون رفتند پس آنچه از تو شنیدند؛ قطعاً در آنان هیچ تأثیری نکرد بلکه همان طوری که وارد شده بودند، به همان وضع هم بیرون رفتند «و الله داناتر است به آنچه پنهان می‌داشتند» در نزد تو از کفر و اظهار می‌داشتند از اسلام، همراه با آشکار کردن شادمانی ظاهری برای تو.

وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسْرِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَيْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

«و بسیاری از آنان را» یعنی: از منافقان، یا از یهود، یا جمعا از هر دو گروه را «می‌بینی که در گناه شتاب می‌کنند» یعنی: به‌سوی دروغ، یا به‌سوی شرک می‌شتابند «و» می‌شتابند به‌سوی «تعدی» یعنی: ستمی که به دیگران متعدی می‌شود، یا به‌سوی در گذشتن از حد در ارتکاب گناهان «و» نیز شتاب می‌ورزند به‌سوی «حرام‌خواری خویش» سحت: مال حرام و مخصوصاً رشوه است «واقعا چه اعمال بدی انجام می‌دادند».

لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٨﴾

«چرا خداپرستان و دانشمندان، آنان را از دروغ‌گفتن‌شان و حرام‌خواری‌شان نهی نمی‌کنند؟» یعنی: چرا علمایشان مردم را از منکراتی چون دروغ‌گویی، حرام‌خواری و رشوت و ظلم که در میان‌شان شیوع یافته، نهی نمی‌کنند و نهی از منکر را فرو گذاشته‌اند؟ «راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند» یعنی: چه بد است این کار

و کردار علمایشان که قوم و مردم خویش را می‌بینند که در حرام و گناه فرورفته‌اند ولی با وجود آن، آنها را به حال خود وا می‌گذارند، بی آن که هیچ اهمیتی به این امر بدهند، یا در صدد تغییر این حالت برآیند، یا از مشاهده این منکرات چهره درهم کشند. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این آیه، «خواص» را که علمای تارک «امر به معروف» و «نهی از منکر» اند، به شدیدترین وجه و حتی سخت‌تر از توبیخی که در حق انجام‌دهندگان این گناهان روا داشته، توبیخ و سرزنش می‌کند زیرا این علما از آن جاهلان به گناه و ستم و حرام آلوده، بدبخت‌تر و تیره‌روزر و بد فرجام‌تر و مجرم‌ترند. پس خدای سبحان ببخشاید و نگه دارد آن عالمی را که در موضوع فریضه امر به معروف و نهی از منکر، به مسؤولیت خود قیام می‌کند. در صحیح ترمذی آمده است: «آن‌گاه که مردم ظالم را ببینند اما دست وی را از ارتکاب ظلم نگیرند، نزدیک است که خداوند عز و جل آنان را به عذابی عام از نزد خود درافکند». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه شدیدترین آیه قرآن در رابطه با توبیخ علما می‌باشد».

**وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلِيَزِيدَنَّ
كَيْدًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقِيَامَةَ بَيْنَهُمُ الْعَدْوَةُ وَالْبَعْضَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كَلَّمَا أَوْقَدُوا
نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَالَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾**

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه درباره «فناحاص» یهودی نازل شد که گفت: (إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ) : (خدا فقیر و ما بی‌نیاز و ثروتمند هستیم) «آل عمران/۱۸۱»، در این هنگام ابوبکر صدیق رضی الله عنه بر او سیلی ای زد. ^۱ به قولی دیگر: این آیه درباره یهودی دیگری نازل شد که گفت: ای محمد! پروردگارت بخیل است و انفاق نمی‌کند.

«و یهودیان گفتند: دست خدا بسته است» مراد یهودیان - لعنه الله علیهم - در اینجا این است که خداوند - العیاذ بالله - بخیل است «به گردن بسته باد دستهای آنان» این تفرینی است علیه آنان که: به بخل گرفتار گردند. همچنان جایز است مراد آیه این باشد

^۱ نگاه کنید به آیه «۱۸۱/آل عمران».

که: دستهای آنان با اسارت در دنیا، یا با عذاب در آخرت، بسته می‌شود «و به سبب آنچه گفتند، لعنت شدند» یعنی: به سبب آن که گفتند: دست خدا ﷻ بسته است، از رحمت خداوند ﷻ دور ساخته شدند. «بلکه هر دو دست او گشاده است» یعنی: چنان نیست که شما یهودیان ملعون می‌پندارید بلکه حق تعالی در منتهای جود و سخا و بخشش و گشاده دستی قرارداد، آیا این همه نعمت‌هایی که در آسمانها و زمین است، جز ثمره فضل دستان بلاکیف اوست؟ سپاس و ثنا بر وی باد! ملاحظه می‌کنیم که یهودیان به صیغه مفرد گفتند: (دست خدا بسته است)! اما خدای سبحان در پاسخ آنان به صیغه تنییه فرمود: (بلکه هر دو دست او گشاده است) تا منتهای جود و سخای خویش را نشان دهد، چرا که اوج جود و سخای یک جواد در آن است که با هر دو دست خود ببخشد «هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند» یعنی: بخشش و انفاق خدای سبحان به مقتضای مشیت اوست پس اگر بخواهد رزق و روزی را گشاده می‌دارد و اگر هم بخواهد آن راتنگ می‌گرداند زیرا پدیدآورنده گشایش و تنگدستی اوست لذا اگر روزی و نعمت را تنگ گرداند، این نیز به مقتضای حکمت بالغه او می‌باشد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «همانا دست خدا پر است و بخشش و انفاق، از آن چیزی کم نمی‌کند...». «و قطعا آنچه به سوی تو از جانب پروردگار تو فرو فرستاده شده» از قرآن که دربرگیرنده احکام نیکوست «بر طغیان و کفر بسیاری از آنان» یعنی: بسیاری از یهود و نصاری «می‌افزاید» یعنی: آیات منزله برتو، بر کفر و طغیان آنان می‌افزاید، به سبب رشک و حسدی که در نهادشان است «و در میان آنان» یعنی: در میان یهود، یا در میان یهود و نصاری «تا روز قیامت دشمنی و کینه افکنیم» که این دشمنی و کینه هرگز انقطاع نمی‌پذیرد و اگر اتفاق و هم‌پیمانی‌ای هم در میانشان مشاهده شود، این فقط یک پدیده ظاهری و نمایشی است «هربار که آتشی را برای جنگ برافروختند، خداوند آن را خاموش ساخت» یعنی: هربار که جمعی را به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیج کردند و برای آن سازوبرگ و نیرو آماده نمودند، خدای سبحان جمعشان را پراکنده و نیرویشان را متلاشی ساخت پس نه کاری از پیش بردند و نه سودی به چنگ آوردند. آری! آنها

پیوسته علیه اسلام جنگ افروزی کرده و برای آن ساز و برگ و نیرو گرد می آورند اما خدای عزوجل این تلاش ها و تکاپوهایشان را بی اثر و بی سرانجام می گذارد. در عصر ما نیز یهود و نصاری در برخی از نبردها بر مسلمانان پیروز نگشتند، مگر بدین سبب که در برابر پرچمهایی می جنگیدند که به نام اسلام برافراشته نشده بود «و در زمین به فساد می کوشند» یعنی: در ارتکاب اعمالی که فسادبار و فسادانگیز است جد و جهد می ورزند، که تلاش در جهت نابودی اسلام و توطئه علیه اهل اسلام از بزرگترین مصادیق فسادانگیزیهایشان است چنان که انتشار فحشا و نابودی اخلاق ملتها نیز از مفاسد بزرگشان می باشد «و خداوند مفسدان را دوست نمی دارد».

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دَخَلَتْهُمْ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾

«و اگر اهل کتاب ایمان می آوردند» به آنچه که محمد ﷺ به همراه آورده است، همان طوری که در کتاب های نازل شده الهی بر خود به این کار مأمور شده اند «و» اگر «پرهیزگاری می کردند» از گناهان، که شرک به خداوند متعال و انکار دعوت رسول اکرم ﷺ از بزرگترین آنهاست «قطعا گناهانشان را» که مرتکب شده اند، هر چند هم بسیار و گوناگون است «می زدودیم و آنان را به بوستانهای» بهشتی «پر نعمت درمی آوردیم» چراکه دیگر در شمار مسلمانان درآمده بودند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِّنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

«و اگر آنان تورات و انجیل را بر پا می داشتند» یعنی: اگر احکام مندرج در آنها را که ایمان به رسالت محمد ﷺ از جمله آن است، بر پا می داشتند «و» اگر آنان «آنچه را که از سوی پروردگارشان بر آنها نازل شده است» از دیگر کتب الهی، برپا می داشتند «قطعا از بالای سرشان» از برکات آسمانی «و از زیر پاهایشان» از برکات زمینی «برخوردار می شدند» با فراهم شدن اسباب رزق و روزی و کثرت و تعدد انواع آن بر

ایشان. آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که عمل به طاعت خدای عزوجل سبب گشایش رزق است «از میان آنان گروهی میانه‌رو هستند» و آنان مؤمنانشان - چون عبدالله بن سلام و پیروانش و طایفه‌ای از نصاری هستند. ابن‌کثیر می‌گوید: «حق تعالی اقتصاد و میانه‌روی را بلندترین مقامات یهود و نصاری ذکر کرد در حالی که میانه‌روی از مقامات متوسط این امت است و مرتبه (سابقین) فوق آن می‌باشد»، چنان‌که در سوره «فاطر/۳۲» آمده است: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ). که ترجمه و تفسیر آن خواهد آمد. «و بسیاری از آنان چه بدکردارند» آنان کسانی‌اند که بر کفرشان اصرار ورزیده و از اجابت دعوت محمد ﷺ و ایمان آوردن به رسالت ایشان سربر می‌تابند.

﴿ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ مَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴾ (۱۷)

«ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت به‌سویت نازل شده، ابلاغ کن» در این دستور، پیامبر خدا ﷺ مأمور شدند تا تمام آنچه را که از سوی خدای عزوجل به‌ایشان نازل شده، به مردم برسانند و چیزی از آن را پنهان نکنند و هیچ چیز از احکام و معارف منزله الهی بر خود را، با احدی به‌عنوان راز در میان نگذارند بلکه آن را به همگان ابلاغ کنند. و رسول خدا ﷺ این مأموریت را به شایسته‌ترین شکل آن انجام دادند. بخاری از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت می‌کند که فرمود: «هر کس به تو بگوید: محمد ﷺ چیزی از احکام و امور منزله الهی را پنهان ساخته در حالی که خدای عزوجل به او چنین مأموریت داده است که: (بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ)؛ بدان که او دروغ‌گوست». همچنان از عائشه رضی‌الله‌عنها روایت شده‌است که فرمود: «اگر حضرت محمد ﷺ پنهان‌کننده چیزی از قرآن می‌بود، باید این آیه را که در مورد ازدواج ایشان با زینب است پنهان می‌کرد: (وَنُحْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ)؛ (و چیزی را که خدا آشکارکننده آن بود، تو در دل خود پنهان می‌کردی و از مردم می‌ترسیدی، با آن

که خدا سزاوارتر بود که از وی بترسی...» (احزاب/۳۷). «و اگر چنین نکنی» یعنی: اگر برخی از این آیات منزله را، هرچند تا مدتی پنهان سازی «پیامش را نرسانده‌ای». و به‌خاطر اهمیت امر تبلیغ بود که رسول خدا ﷺ بعد از رساندن پیام الهی به مردم، در چندین جا آنان را گواه گرفتند و فرمودند: «هل بلغت؟ آیا پیام الهی را به شما رسانده‌ام؟». و مردم به‌ابلاغ رسالت از سوی ایشان گواهی دادند. «و خدا تو را از گزند مردم نگاه می‌دارد» مراد از مردم در اینجا، کفاراند، به‌دلیل مابعد آن: «هرآینه خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند» زیرا آنان خود راه هدایت را انتخاب نکرده‌اند، همین‌گونه، آنان را بر رساندن آسیب و گزند به تو راه نمی‌نماید زیرا از امروز به بعد خدای منان تو را بی‌هیچ وسیله‌ای از کید و توطئه کسانی که خواسته باشند به تو آسیبی برسانند، نگاه می‌دارد پس دیگر هیچ مانعی فراروی تو در ابلاغ همه آنچه که از جانب حق تعالی به سویت وحی می‌شود، وجود ندارد لذا چیزی از آن را پنهان نکن.

خدای سبحان در این آیه به رسولش از آن رو وعده حفظ و حمایت می‌دهد تا این توهم دشمنان را که گویا مصلحت‌اندیشی رسول خدا ﷺ در امر نگهداشت خود از آسیب مردم، ایشان را به پنهان کردن پیام الهی وا می‌دارد، دفع نماید. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ از سوی اصحابشان مورد حراست قرار می‌گرفتند و چون آیه (وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ) نازل شد، سر خویش را از قبه بیرون آورده و خطاب به نگهبانان فرمودند: ای مردم! بازگردید زیرا خدای عزوجل مرا در پناه نگهبانی خویش گرفت». و هر کس توطئه‌ها و سوءقصد‌های فراوان علیه جان پیامبر ﷺ را از جانب قریش، یهود و غیر آنان را مورد بررسی قرار دهد و به رغم اینها، سالم ماندن آن حضرت ﷺ را از آسیب این توطئه‌ها ملاحظه نماید؛ کمال این معجزه را درمی‌یابد.

**قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِن رَّبِّكُمْ
وَلَزِيدتْ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾**

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: نافع بن حارثه، سلام بن مشکم، مالک بن صیف و رافع بن حرمه از یهود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا تو نمی‌پنداری که به دین و آیین ابراهیم هستی و به آنچه که از تورات نزد ما است ایمان داری و گواهی می‌دهی که اینها به راستی از سوی خداوند متعال است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری! چنان است که می‌گویید ولی شما بدعتها پدید آوردید و آنچه را که در تورات در مورد گرفتن پیمان از شما در امر تصدیق من آمده است، انکار کردید و به آنچه که مأمور تبیین آن به مردم شده بودید، کفر ورزیدید لذا من نیز از این بدعت‌هایتان برائت جستیم». گفتند: حال که چنین است، بدان که ما بر حق و هدایت قرار داریم و به آنچه در دست ما است، تمسک می‌جوئیم، لذا نه به تو ایمان می‌آوریم و نه از تو پیروی می‌کنیم! همان بود که خدای عزوجل در رد این پندارهایشان نازل نمود: «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «ای اهل کتاب! شما بر چیزی» از حق و هدایت «نیستید تا» آن‌گاه که «به تورات و انجیل عمل نکرده‌اید» یعنی: تا آن‌گاه که به تمام اوامر و نواهی‌ای که در تورات و انجیل وجود دارد - و از جمله دستور به پیروی از محمد صلی الله علیه و آله و پرهیز از مخالفت با وی - عمل نکرده‌اید «و» نیز تا برپا ندارید «آنچه را که به شما از سوی پروردگارتان نازل شده است» که قرآن است، چرا که عمل به آن دو کتاب، بدون عمل به این کتاب اخیر، صحت پیدا نمی‌کند «و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید» یعنی: نزول قرآن، کفری بر کفرشان و طغیانی بر طغیانشان می‌افزاید «پس بر قوم کافر اندوه مخور» یعنی: دیگر دریغ و افسوس خوردن بر این گروه را بس کن و بدان که با وجود پیروان مؤمن، تو را به آنها و ایمانشان هیچ نیازی نیست.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالنَّصَارَىٰ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾

«کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند، و صابئین» بیان معنای (صابئین) در سوره «بقره/۶۲» گذشت «و نصاری» یعنی: حاملان انجیل «هرکس» از آنان «که به خدا و روز آخرت ایمان آورد و کار نیکو کند پس نه ترسی بر آنان است» در هنگام لقاءالله «و نه اندوهگین می‌شوند» بنابراین، هرکسی از آن طوایف که به این باورها ایمانی راستین و خالصانه داشته باشد و کارهای شایسته انجام دهد، البته بر او هیچ بیم و اندوهی نیست، یعنی اندیشه و اعتقاد سابقش به او هیچ زیانی نمی‌رساند.

بایسته یادآوری است که اجماع مسلمانان منعقد است براین که: یهودیان، نصرانیان و صابئینی که دعوت رسول خدا ﷺ به آنان رسیده اما مسلمان نشده‌اند، از اهل دوزخ می‌باشند.

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رَسُولًا قُلْنَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾

«همانا ما از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم» بر توحید و یکتاپرستی «و به‌سوی آنان پیامبرانی را فرستادیم» تا برنامه‌ها و قوانین دین را به آنان بشناسانند و از مخالفتها بیم‌شان دهند اما «هرگاه که پیامبری احکامی برخلاف دلخواهشان آورد، گروهی را به دروغ نسبت دادند و گروهی را کشتند» یعنی: برخی از آن پیامبران را دروغگو انگاشته و برخی را هم کشتند، که از جمله تکذیب شدگان، عیسی و امثال وی از انبیا هستند و از شمار کشته شدگان، زکریا و یحیی علیهما السلام.

وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِئْتَهُ فَعَمُوا وَصَمُوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُوا كَثِيرٌ مِّنْهُمْ

وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

«و پنداشتند که فتنه‌ای در کار نیست» یعنی: بنی‌اسرائیل پنداشتند که آزمایش و امتحانی - با انواع سختی‌ها - در کار نخواهد بود تا میزان پایبندی‌شان به پیمان مذکور در عرصه واقعیت آشکار شود. گفتنی است که این پندارشان به خاطر این بود که می‌گفتند: (ما فرزندان خدا و دوستان وی هستیم) «مائده/۱۸» بنابراین از سودای امتحان آسوده خاطر می‌باشیم. «پس کور و کر شدند» یعنی: از دیدن راه هدایت کور و از شنیدن حق کر شدند، آن‌گاه که با احکام تورات مخالفت ورزیده و «اشعیاء» پیامبر را کشتند «سپس» بعد از آن که توبه کردند «خدا توبه آنان را پذیرفت» و قحطی را از آنان برداشت؛ «دیگر بار بسیاری از آنان کور و کر شدند» اشاره به اعمالی است که بعد از توبه مرتکب شدند؛ چون کشتن یحیی فرزند زکریا و سوء قصد به جان حضرت عیسی علیه السلام «و خداوند به آنچه می‌کنند، بیناست» پس آنان را بر حسب اعمالشان جزا می‌دهد.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ وَاعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن

أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾

«قطعا کسانی که گفتند: الله همان مسیح پسر مریم است، کافر شدند» گویندگان این سخن، فرقه‌ای از نصاری به نام «یعقوبیه»، و به قولی: فرقه دیگر به نام «ملکانیه»^۱ بودند که گفتند: خداوند جل جلاله در ذات عیسی حلول کرده است! اماخدای سبحان این پندار غلطشان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «حال آن که مسیح می‌گفت: ای بنی‌اسرائیل! الله را بپرستید؛ پروردگار من و پروردگار شما» پس در حالی که مسیح خود دعوتگر راه توحید بود، آنها چگونه به خود اجازه می‌دهند که در حق کسی ادعای الوهیت کنند

^۱ اصطلاح رایج معاصر در مورد این دو فرقه، «کاتولیک» و «ارتودکس» می‌باشد.

که خودش به بندگی اعتراف می‌کند و می‌گوید: من هم بنده‌ای همچون یکی از شما هستم؟ همان مسیحی که گفت: «هر کس به خدا شریک ورزد، قطعا او بهشت را بر وی حرام کرده است و جایگاه وی دوزخ است و برای ستمکاران هیچ یاری دهنده‌ای نیست» آری! این سخن نیز، حکایت ادامه سخن عیسی علیه السلام است. اما به قولی دیگر: این سخن خداوند جل جلاله است.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌُ وَحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

«هرآینه کسانی که گفتند: الله سوم سه کس است، کافر شدند» مراد از سه کس: خدای سبحان، عیسی و مریم‌اند. به قولی دیگر: مراد این سخن‌شان است که گفتند: خداوند از حیث شخصیت سه‌گانه است، در عین این که طبیعت یا ذات او یگانه می‌باشد. این سه شخصیت یا سه «اقنوم»، عبارتند از: «اقنوم پدر»، «اقنوم پسر» و «اقنوم روح القدس». «و حال آن که خدایی جز خدای یکتا نیست» یعنی: در دایره هستی، معبود برحق جز خدای سبحان نیست. به قولی: این دنباله سخن نصاری است. یعنی گفتند: خدایان سه شخص‌اند، در عین حال آن سه خدا، یکتا و یگانه‌اند «و اگر از آنچه می‌گویند» که سراسر کفر است «باز نایستند» و آن راترک نکنند «به کافران‌شان عذابی دردناک خواهد رسید» اما کسانی که اسلام آوردند، یا اسلام می‌آورند، از این حکم مستثنا هستند.

أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾

«آیا توبه نمی‌کنند» و رجوع نمی‌نمایند «به سوی الله و از وی آمرزش نمی‌خواهند» از بستن چنان افترايي که خدای عزوجل را بر سر خشم می‌آورد و آنان را در برابر مجازات سخت و سنگین وی قرار می‌دهد؟ «و خدا آمرزنده مهربان است» و این از منتهای کرم و جود و لطف و رحمت وی بر خلقش می‌باشد که با وصف ارتکاب این افترا و بهتان عظیم، باز هم آنان را به سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند.

مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا
يَاكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظِرْ كَيْفَ نَبِّئُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظِرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾

«عیسی پسر مریم جز پیامبری که پیش از او نیز پیامبرانی گذشته اند، نیست» یعنی: عیسی علیه السلام فقط در مقام پیامبری قرار دارد و هرگز مقام او از این محدوده فراتر نرفته و نمی رود تا به پندار باطلشان به مرتبه الوهیت یا فرزندى خدای (لَمْ يَكِلِدْ وَلَمْ يُوَلِّدْ) برسد بلکه او از جنس پیامبرانی است که قبل از وی آمده بودند و معجزاتی هم که خدای سبحان به دست وی پدیدار ساخت، موجب الوهیت وی نمی شود زیرا پیامبران قبل از وی نیز، نظیر این معجزات را آورده اند چنان که حق تعالی عصا را در دست موسی زنده گردانید و آدم را بدون پدر آفرید لذا اگر طبق پندار آنان، عیسی علیه السلام به خاطر این معجزات، خدا یا فرزند خدا گردیده پس پیامبران قبل از وی نیز - العیاذ بالله - خدا بوده اند!! «و مادرش زنی صدیقه بود» یعنی: مریم زنی صادق و راستگو، یا تصدیق کننده فرزندش عیسی علیه السلام در رسالت وی بود لذا این امر که او مادر عیسی بود، مستلزم الوهیت وی نیست بلکه او هم در وصف زن بودنش، زنی مانند دیگر زنان است چنان که تصدیق عیسی علیه السلام از سوی مادرش مریم، دلیل بر آن است که مریم پیامبر نیز نبود. پس نظر ابن حزم و جمعی دیگر مبنای محکمی ندارد که مادر عیسی، مادر موسی و ساره زن ابراهیم: را پیامبر می دانند، با استدلال به این که فرشتگان با ساره و مریم سخن گفته اند و پروردگار متعال درباره مادر موسی فرموده است: (و به مادر موسی وحی کردیم که موسی را شیر بده) «قصص/۷».

آری! رأی جمهور علما بر آن است که خداوند جل جلاله جز از جنس مردان، پیامبری برای بشر برنینگیخت. حتی شیخ ابوالحسن اشعری می گوید: «مسلمین بر این امر اجماع دارند». «هر دو غذا می خوردند» یعنی: عیسی و مریم همچون سایر افراد بشر غذا می خوردند پس کسی که چون سایر آفریدگان غذا بخورد، قطعاً پروردگار نیست زیرا فقط کسی غذا می خورد که به غذا نیازمند باشد و اگر غذا خوردن را ترک نماید، هلاک گردد. همچنان، کسی که غذا بخورد، برای قضای حاجت به مستراح می رود درحالی که پروردگار سبحان نه به غذا نیازی دارد و نه می میرد - پاک و برتر است

پروردگار سبحان از این افتراها به پاکی و برتری بزرگ «بنگر چگونه آیات خود را برای آنان روشن می‌سازیم» و بطلان‌پندارهای بی‌بنیادشان را برملا می‌گردانیم؟ و این عبارت، مخاطبان را از حال این گروهی که بشری را بر مسند خدایی می‌نشانند، به تعجب در می‌افکند. «باز بنگر چگونه رویگردان می‌شوند» از شنیدن حق و تأمل در آن، بعد از این بیان روشن؟ عجباً بر حال این گروه!

قُلْ أَنْعَبُدُوكَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا غیر از خدا چیزی را می‌پرستید که اختیار زیان و سودی را برای شما ندارد؟» پس کسی که نه می‌تواند به شما سودی برساند و نه می‌تواند زیانی را از شما باز دارد، چگونه از سوی شما مورد پرستش قرار می‌گیرد؟ مراد، مسیح و مادرش مریم علیهما السلام اند «و همانا خداوند شنوای داناست» و هر کس چنین باشد، فقط او به رساندن نفع و بازداشتن زیان تواناست، بدان جهت که او بر هر شنیدنی و دانستنی‌ای احاطه دارد بنابراین، فقط او خدای برحق است نه غیر وی.

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ

قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٧٧﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق از حد نگذرید» یعنی: افراط‌گرایی و گزافه‌گویی و تجاوز از حد - چون ادعای الوهیت عیسی و در پیش گرفتن روشهای افراطی ناروا - را کنار بگذارید. ولی باید دانست که غلو و افراط در حق، یعنی به کارگرفتن تمام سعی و کوشش بشری در جست‌وجوی حق و حقیقت و کشف آن، مطلوب است و چنین افراطی مذموم نیست «و خواهشهای نفسی قومی را که پیش از این گمراه شدند و بسیاری» از مردمان «را گمراه کردند و خود از راه راست منحرف شدند، پیروی نکنید» آنان، پیشینیان و پیشوایان یهود و نصاری قبل از بعثت محمدی ﷺ بودند. مراد این است که اسلاف یهود و نصاری خود قبل از بعثت حضرت محمد ﷺ گمراه شده و بسیاری از مردم را در آن دوران گمراه ساختند و

آیندگان‌شان نیز بعد از بعثت آن حضرت ﷺ به روش گمراه سازی مردم ادامه دادند زیرا روش گمراهی را برای پسینیان خود بنیان گذاشته و خط انحراف را ترسیم کردند.

لُعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾

«کسانی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم» یعنی: در تورات و انجیل «مورد لعنت قرار گرفتند، این بدان سبب بود که عصیان ورزیده و از حد می گذشتند» مانند از حد گذشتن‌شان در شکستن حرمت روز شنبه و کفرشان به عیسی عليه السلام. یعنی: سبب این لعنت و نفرین، نافرمانی و تجاوزشان بود، نه چیز دیگری. آن‌گاه در تفسیر بیشتر این عصیان می فرماید:

كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾

«آنان یک‌دیگر را از عمل زشتی که مرتکب آن می شدند، منع نمی کردند» یعنی: آن لعنت‌شدگان بنی اسرائیل، انسانهای گنهکار و متجاوز را از تکرار گناهی که انجام داده بودند، یا از ارتکاب گناهی که برای انجام دادن آن آماده می شدند، نهی نمی کردند. لازم به یادآوری است که امر به معروف و نهی از منکر، از مهمترین قواعد اسلام و بزرگترین فرایض شرعی آن است. ابن عطیه می گوید: «اجماع مسلمانان بر این است که نهی از منکر بر کسی که توان آن را دارد و در صورت انجام دادن آن، از رسیدن زیان بر خود و بر مسلمانان ایمن است، فرض می باشد اما اگر بیم چنین زیانی متصور بود، باید در دلش منکر را انکار نموده و مرتکب منکر را ترک نماید و با وی آمیزش نکند». «چه بد است آنچه می کردند» از ترک انکار آنچه که انکارش بر آنان فرض بود. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «همانا اولین نقصی که در کار بنی اسرائیل وارد آمد، از آنجا ناشی شد که چون مردی با مرد دیگری روبرو می شد و وی را در منکری می دید، به او می گفت: ای مرد! از خدا پروا کن و از این منکر دست بردار زیرا این کار بر تو جایز نیست اما همین که فردای آن بار

دیگر با همان شخص ملاقات می‌کرد، ارتکاب منکر از سوی او، وی را از این که با او در یک‌جا بخورد و بیاشامد و همنشینی کند، باز نمی‌داشت پس وقتی چنین کردند، خداوند دل‌های بعضی از آنها را به بعضی دیگر زد (یعنی در میانشان بغض و دشمنی افکند) و سپس لعنت‌شان کرد». همچنان رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «همانا خداوند عامه مردم را به عمل خاصه آنان (یعنی اندکی از آنان که مرتکب منکرات می‌شوند) عذاب نمی‌کند تا آن‌گاه که منکر را در میان خویش ببینند و با وجود آن که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند پس وقتی چنین کردند، خداوند (خشک و تر را باهم می‌سوزاند) و خاصه و عامه هر دو را عذاب می‌کند».

تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُنْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾

«بسیاری از آنان را» یعنی: از یهودیان را «می‌بینی که با کافران» یعنی: با مشرکان «دوستی می‌کنند» درحالی‌که مشرکان بر دین استوار و حقی قرار ندارند «راستی چه زشت است آنچه نفس‌های آنان برای آنان پیش فرستاده است» از کارنامه ننگینی که با آن به عرصه‌گاه قیامت وارد می‌شوند «آن چیز خشم‌گرفتن الله بر آنان است و آنان در عذاب جاودانند» یعنی: آنها در واقع برای خود خشم‌خداوند ﷻ در آخرت را پیش فرستاده‌اند پس چون در روز قیامت برانگیخته شوند، در جایگاه خشم الهی فرود می‌آیند و این، جایگاه حتمی آنهاست.

وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨١﴾

«و اگر به خدا و پیامبر» یعنی: پیامبر خود، یا پیامبر آخرالزمان «و آنچه که به سوی او فرود آمده» از کتاب «ایمان می‌آوردند» به ایمانی خالصانه بدون هیچ آمیزه‌ای از نفاق، در این صورت «آنان را» یعنی: مشرکان را «به دوستی نمی‌گرفتند» زیرا خدا ﷻ و

پیامبرش آنها را از دوستی با مشرکان نهی کرده‌اند پس دوستی با مشرکان خود دلیل نفاق است «ولی بسیاری از آنان فاسقند» یعنی: از دایره ولایت و طاعت الله ﷻ خارج گردیده و به کفر و نفاق خویش استمرار می‌دهند.

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدُوًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَيْهِمْ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصْرُكَ إِنَّكَ يَوْمَئِذٍ مِّنْهُمْ قَسِيصٌ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ (۸۲)

ای مخاطب! «مسلمانان یهودیان و مشرکان را دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان می‌یابی» پس، خطاب متوجه هرکسی است که صلاحیت مخاطب شدن با آن را دارد. یعنی: یهودیان و مشرکان - لعنهم الله - سرسخت‌ترین همه مردم در دشمنی با مؤمنان اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بیان دشمنی تاریخی یهودیان با مؤمنان می‌گوید: «کسی که جنگ احزاب را علیه مسلمانان برانگیخت، یهودی بود... کسی که در فتنه زمان عثمان رضی الله عنه عوام را برانگیخت، گروه‌ها را برشوراند و شایعات را پراکند، یهودی بود... کسی که حرکت وضع احادیث دروغین از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وضع روایات جعلی را در تاریخ و سیر رهبری کرد، یهودی بود... کسی که نعره‌های قومی را در آخرین خلافت مسلمانان (دوران عثمانی) برانگیخت، آتاتورک یهودی بود... و شما در پشت سر هر فتنه و توطئه‌ای علیه مسلمین، دست یهودیان را می‌بینید. از این که بگذریم؛ در پشت سر اندیشه مادی الحادی، یک یهودی است... در ورای اندیشه ویرانگر محوری بودن غریزه جنسی در زندگی انسان، یک یهودی قرار دارد... و بالاخره در پشت سر همه مکاتب و اندیشه‌های ویرانگر، یهودیان قرار دارند.» «و قطعاً مهربانترین مردم نسبت به مؤمنان کسانی را می‌یابی که گفتند: ما نصارا ایم، این بدان سبب است که از آنان کشیشان و راهبانی هستند» یعنی: نصاری را به دوستی و مودت با مؤمنان از آن رو نزدیکتر می‌یابی که در میان نصاری، کشیشان دانشمند و راهبان حق‌پرستی هستند که فروتنی برای خداوند صلی الله علیه و آله و سلم، رحم، سودرسانی به مردم و

حق‌جویی را به آنان آموزش می‌دهند. مراد از کشیشان در آیه کریمه، نیایشگران حق‌پرست و پیروان دانشمندان دینی هستند. رهبانیت و ترهب: عبارت است از: تعبد در صومعه‌ها و کلیساها «و نیز» دوستی و محبت نصاری با مؤمنان «به سبب آن است که آنان کبر نمی‌ورزند» از پذیرفتن سخن حق بلکه در برابر آن متواضعند، بر خلاف یهودیان که از این وصف به‌دور می‌باشند زیرا کفرشان، کفر عناد و انکار است. نسفی می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که علم سودمندترین چیزهاست، هرچند علم کشیشان باشد. همین‌طور بیزاری از کبر، سودمندترین چیزهاست؛ هرچند این بیزاری از سوی نصرانی‌ای باشد».

**وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا
فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾**

«و چون اینان» یعنی: این دسته از نصاری که وصفشان گذشت «آنچه را بر این پیامبر نازل شده است بشنوند، می‌بینی که چشمانشان از اشک لبریز می‌شود» یعنی: آنها در هنگام شنیدن قرآن، به پری چشمانشان اشک می‌ریزند «به سبب آنچه از حق شناخته‌اند» یعنی: به سبب آنچه که از قرآن شنیده‌اند زیرا دریافته‌اند که این شنیده‌هایشان حق و حقیقت است زیرا این حقایق را در کتاب خود (انجیل) نیز یافته‌اند «می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم» به این کتابی که از سوی تو بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است و نیز ایمان آورده‌ایم به پیامبری که این کتاب را بر وی نازل کرده‌ای «پس ما را در زمره گواهان بنویس» یعنی: ما را در شمار امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار ده، همانان که بر مردم در روز قیامت گواهی می‌دهند. یا ما را در زمره گواهان بر صدق و راستگویی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و این که او فرستاده برحقت به‌سوی مردم است، بنویس.

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾

«و ما را چه شده است که به خدا و آنچه از حق که به ما رسیده، ایمان نیاوریم» یعنی: چه سد و مانعی در میان ما و ایمان به حقیقت - که همانا رسالت حضرت

محمد ﷺ است - می تواند حایل شود درحالی که مقتضی ایمان موجود است و آن طمع ما به دریافت انعام الهی است: «و حال آن که طمع داریم که پروردگاران ما را با قوم صالحان همراه و وارد کند» یعنی: در حالی که ما چشم داریم تا در مصاحبت صالحان - از انبیاء علیهم السلام و پیروان فرمانبردارشان - به بهشت وارد شویم زیرا دیگر هرگز به عواملی که ما را بر کفر به خداوند ﷻ و پیامبرش وادارد، التفاتی نمی کنیم.

فَأَثَبَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾

«پس به پاس آنچه گفتند، خدا به آنان باغهایی پاداش داد که از زیر درختان آن نهرها جاری است، در آن جاودانه می مانند و این پاداش نیکوکاران است» آری! خدای عزوجل در برابر این سخنشان که آن را به اخلاص گفتند و به مضمون آن نیز معتقد و باورمند بودند، چنین پاداش شایسته ای به ایشان داد.

در بیان سبب نزول آمده است: رسول خدا ﷺ عمرو بن امیه ضمری را همراه با نامه ای به سوی نجاشی پادشاه حبشه فرستاده او را به دین حق دعوت کردند پس نجاشی به دنبال راهبان و کشیشان فرستاده همه آنان را گرد آورد، سپس از جعفر بن ابی طالب ﷺ خواست تا بر آنان قرآن بخواند، جعفر ﷺ بر ایشان سوره «مریم» را قرائت کرد پس همه آنان ایمان آوردند و چشمانشان از اشک لبریز شد و همانانند که خداوند ﷻ آیه: (وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَبَهُمْ مَوَدَّةً) را تا (فَاكْتُنَبَ مَعَ الشَّاهِدِينَ) در شأن ایشان نازل کرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

و برای این که کسی از آیات قبل چنین برداشت نکند که ستایش یادشده، شامل همه نصاری است، خداوند متعال می فرماید: «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، آنان اهل دوزخ اند» پس بدانید که ثنا و ستایش ذکر شده، از آن گروه خاصی از نصاری است که اوصاف فوق در آنها یکجا شده است؛ که پذیرفتن اسلام از سوی ایشان در رأس آن اوصاف است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَحْرَمُوْا طَيِّبٰتِ مَاۤ اَحَلَّ اللّٰهُ لَكُمْ وَلَا تَسْتَدْوِۡرٰتِ اللّٰهِ لَا يُحِبُّ الْمَعْتَدِيْنَ ﴿٨٧﴾

از ابن عباس رضي الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: گروهی از صحابه - که عثمان بن مظعون رضي الله عنه یکی از ایشان بود - گفتند: آلت‌های تناسلی خود را قطع می‌کنیم و شهوات دنیا را ترک نموده فقط به عبادت و نیایش حق تعالی مشغول می‌شویم و همانند راهبان به منظور عبرت گرفتن و عبادت، در زمین به سیر و سفر می‌پردازیم! چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله به دنبال ایشان فرستاده و شنیده‌های خود را در این باره با آنها در میان گذاشتند. آنان خبر رسیده را تصدیق کردند و گفتند: آری! چنین گفتیم و قصد چنین کاری را داریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ولی من روزه می‌گیرم و می‌خورم، نماز می‌خوانم و می‌خوابم و با زنان ازدواج می‌کنم پس هر کس به سنت من چنگ زند، او از من است و هر کس به سنت من چنگ نزند، او از من نیست». همان بود که درباره این گروه از صحابه نازل شد:

«ای مؤمنان! طیباتی را که الله برای شما حلال ساخته است حرام نشمارید» طیبات: لذایذی است که خدای عزوجل آنها را به بندگانش حلال ساخته است. بنابراین، خداوند متعال مؤمنان را نهی می‌کند از این که چیزی از پاکیزگی‌ها را بر مبنای این پندار بر خود حرام سازند که حرام کردن پاکیزگی‌ها، به معنای طاعت و تقرب به حق تعالی است و از مقوله زهد و رویگردانی از دنیا می‌باشد، یا به هر بهانه دیگری نباید حلالی از حلال‌های خداوند جل جلاله را بر خود حرام گردانند. چنان‌که برخی از عوام الناس در هر عصر و زمانی چنین می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند: این چیز بر من حرام است! آن چیز را بر خود حرام ساختم! و الفاظی مانند اینها - که نهی قرآنی شامل آن می‌شود «و از حد در نگذرید» با حلال کردن آنچه که حق تعالی آن را بر شما حرام گردانیده. یعنی: در اعمال رخصتها و فرورفتن در تساهل و آسان‌گیری، کار را به آنجا نرسانید که حرامی را بر خود حلال گردانید زیرا این کار نیز بر شما نارواست، همان‌گونه که سخت‌گیری‌های بی‌مورد، چون حرام کردن حلالها ناجایز می‌باشد «همانا الله از حدگذرندگان را دوست نمی‌دارد».

امام ابوحنیفه، امام احمدبن حنبل و پیروانشان برآنند که: هر کس چیزی را تناول کرد که آن را بر خود حرام ساخته بود، بر وی کفاره یمین (سوگند شکنی) لازم می‌شود.

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«و آنچه الله به شما روزی داده است؛ حلال و پاکیزه بخورید» لذا نه آنها را بر خود حرام بشمارید و نه پلید و نجس «و از آن خدایی که به او ایمان دارید پروا دارید» یعنی: در همه امور از خداوند متعال پروا دارید، از جمله در حلال و حرام وی. این آیه دلالت می‌کند بر این که ایمان به خداوند عزوجل، موجب تقوا و پرواداشتن از وی در امر و نهی وی است.

و از آنجایی که حرام کردن پاکیزگی‌ها بر خود، غالباً با سوگند همراه است پس بیان حکم سوگند در اینجا مناسب می‌نمود، به همین جهت فرمود:

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّرتَهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسْكِينٍ مِنْ أَوْسَطِ مَا تَطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كَسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفْرَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ



«خداوند شما را به سوگندهای لغو بازخواست نمی‌کند» یعنی: سوگندهای لغو، بازپرسی و مؤاخذه‌ای ندارند و پرداخت کفاره هم در آنها واجب نیست. سوگند لغو: در مذهب شافعی رحمته این است که شخص در اثنای سخنش بگوید: نه والله! آری والله!، بی آن که از آن قصد قسم خوردن را داشته باشد، که این نوع از سوگندهای بیهوده، اغلب به طریق عادت از انسان صادر می‌شود. اما از نظر جمهور فقها: سوگند لغو آن است که شخص در خبردادن از گذشته یا از حال، گمان خویش را بر مبنای وقوع مفاد آن خبر قرار داده و بر وقوع آن امر پنداری سوگند بخورد؛ درحالی که واقعیت امر برخلاف آن باشد. بیان حکم سوگند لغو در سوره «بقره» نیز گذشت. «ولی شمارا به سبب محکم کردن سوگندها به قصد مؤاخذه می‌کند» یعنی: شما را به سوگندهای محکم و

منعده‌ای که از روی قصد و اراده یاد می‌کنید، مؤاخذه می‌کند، در صورتی که این سوگندها را بشکنید.

پس سوگندها عموماً بر دو نوع اند:

۱- سوگندهای لغو. ۲- سوگندهای محکم و از روی اراده. اما در این جا نوع سومی از سوگند است که آن را «یمین غموس» می‌نامند. سوگند غموس در نزد احناف عبارت است از: سوگند خوردن قصدی بر وقوع امری در گذشته یا حال که واقع نشده است. احناف برآنند که سوگند «غموس» کفاره‌ای ندارد زیرا سزای آن فروغلتیدن و غوطه‌ور شدن در جهنم است چنان‌که از نام آن پیدا است. «پس کفاره آن» یعنی: کفاره سوگند منعده، از کسی که با اراده و آگاهانه سوگند می‌خورد و سوگند خود را می‌شکند: «طعام دادن ده مسکین است از جنس میانه آنچه که خانواده خود را می‌خورانید» یعنی: آن ده مسکین را از میانگین آنچه که عادتاً به کسان و خانواده خود می‌خورانید، اطعام کنید و طعام دادن ایشان از غذاهای اعلا بر شما واجب نیست، همان‌گونه که خوراندن به مسکین از طعام ادنی و پست نیز جایز نمی‌باشد و اطعام آنها تا سرحد سیرکردن آنهاست. احناف می‌گویند: اطعام به‌طور ادنی؛ سه نوبت غذا دادن با نان خورش، اطعام به‌طور ادنی؛ یک‌بار غذا دادن از خرما یا جو و اطعام به‌طور اوسط؛ دو نوبت غذا دادن در نهار و شام است. عمر و عائشه رضی الله عنهما گفته‌اند: برای هر یک از ده مسکین، نیم صاع از گندم یا خرما پردازد. رأی احناف نیز همین است. اما شافعی می‌گوید: برای هر مسکین یک «مد»^۱ پردازد. «یا» کفاره سوگند قصدی «پوشانیدن آنان است» یعنی: پوشانیدن لباسی به آن ده مسکین است که بدنشان را بپوشاند، هرچند یک قواره لباس باشد. به قولی: مراد از (کسوت)، آن مقدار از لباس است که با پوشیدن آن، خواندن نماز جایز باشد. ولی احناف برآنند که حد ادنای لباس، لباسی است که تمام بدن را بپوشاند، از این جهت، دادن فقط یک ازار و عمامه کافی نیست. «یا» کفاره سوگند قصدی «آزاد کردن برده‌ای است» از قید بردگی. شافعی شرط کرده است که آن برده باید مؤمن باشد اما احناف، مؤمن بودن وی را شرط

^۱ صاع: عبارت از (۲۷۵۱) گرم، و مد: یک‌چهارم صاع است.

نکرده‌اند. بنابراین، کسی که سوگند می‌خورد و باز سوگند می‌شکند، در میان سه کار یاد شده مخیر است و هر یک از آنها را که می‌خواهد، می‌تواند انجام دهد.

«پس هر که اینها را نیافت، بر اوست که سه روز روزه بگیرد» یعنی: هر کس یکی از سه چیز یادشده را نیافت، روزه گرفتن سه روز پیاپی، کفاره وی است. و این رأی جمهور فقهاست. اما مالکی‌ها می‌گویند: گرفتن سه روز روزه به‌طور متفرق نیز درست است. «این است کفاره سوگندهای شما هنگامی که سوگند خوردید» و بعد از آن سوگند شکسته و حانث گردیدید زیرا دادن کفاره قبل از سوگندشکنی - چنان‌که احناف گفته‌اند - جایز نیست «و سوگندهای خود را نگاه دارید» این عبارت به سه معنی است:

۱ - سوگندهای خود را نگاه‌دارید و به سوگند خوردن شتاب نوزید.

۲ - سوگندهایی را که خورده‌اید نگاه‌دارید و به شکستن آنها نشتابید.

۳ - چنانچه سوگندهای خود را شکستید، در پرداخت کفاره سهل‌انگاری نکنید.

«این‌گونه خداوند برای شما آیات خود را بیان می‌کند» با این‌چنین بیان روشنی «باشد که شکر کنید» این نعمتهایی را که او بر شما منت نهاده‌است، چون نعمت بیان شریعت و روشن‌ساختن احکام خود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ



«ای مسلمانان! جز این نیست که خمر و میسر» تفسیر خمر و میسر (شراب و قمار) در سوره «بقره» گذشت. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: تمام انواع قمار از «میسر» است، حتی بازی بچه‌ها با گردو و مهره‌های نرد. «و» جزاین نیست که «انصاب» یعنی: بتانی که برای پرستش نصب شده بودند «و ازلام» یعنی: تیرهای قرعه، که تفسیر آن در اوایل این سوره گذشت «رجس است» رجس: بر پلیدیها و نجاستها اطلاق می‌شود «و از عمل شیطان است» زیرا این شیطان است که اعمال یادشده را برای شما نیکو جلوه داده و آنها را آرایش می‌دهد «پس، از آن پرهیز کنید» یعنی: از

پلیدی، یا از عمل شیطان پرهیز کنید؛ و در هر دو صورت معنی یکی است. «باشد که رستگار شوید» و به فیض رستگاری نایل گردید.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی با چندین تأکید، شراب و قمار را حرام اعلام کرد: تأکید اول این که: آنها را در ردیف پرستش بتان قرار داد. تأکید دوم این که: آنها را رجس، یعنی نجس معنوی معرفی کرد، هرچند به قول بعضی: در شراب نجاست حسی نیز هست. تأکید سوم این که: آن دو را از عمل شیطان نامید و روشن است که از شیطان جز شر خالص سر نمی‌زند. تأکید چهارم این که: مؤمنان را دستور داد تا از آن پرهیزند، که این تعبیر در نهی، از معنای (ترک کردن) بلیغ تر است. و نهایتاً این که: پرهیز از آنها را موجب رستگاری اعلام کرد پس هرگاه پرهیز از آنها رستگاری باشد، روشن است که ارتکاب آنها، سراسر زیان و خسارت است.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: درباره شراب سه آیه نازل شده است، اولین آنها آیه: (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ) «بقره/۲۱۹» است و بعد از نزول آن، برخی از اصحاب رضی الله عنهم چنین تبصره کردند که شراب حرام گشته لذا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اجازه بدهید تا چنان که خداوند متعال در این آیه فرموده، از منافع شراب بهره گیریم! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در قبال این درخواست آنها سکوت نمودند. بعد از آن آیه: (لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى) «نساء/۴۳» نازل شد، باز برخی چنین تبصره کردند که شراب حرام شده است لذا اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! بسیار خوب؛ در نزدیک اوقات نماز شراب نمی‌نوشیم. باز هم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سکوت نمودند. سپس آیه: (إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ...) نازل شد. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اکنون دیگر شراب (به‌طور قطع) حرام گردید.

در حدیث شریف آمده است: «کل مسکر خمر، وکل مسکر حرام، ومن شرب الخمر فمات وهو یدمنها لم یتب، لم یشربها فی الآخرة. هر چیز مستی‌آوری شراب است و هر مستی‌آوری حرام است پس هر کس شراب نوشید و در حالی مرد که هنوز به آن معتاد بود و از آن توبه نکرده بود، آن را در آخرت نمی‌نوشد».

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ

فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوُونَ ﴿٩١﴾

بعد از آن که حق تعالی در آیه سابق حکم تحریم شراب و قمار را اعلام کرد، اکنون در این آیه حکمت تحریم آنها را بیان می‌کند: «همانا شیطان می‌خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه بیندازد» این از مفسد دنیوی شراب و قمار است (و) از مفسد دینی نیز در آنها بسیار است، از جمله این که شیطان می‌خواهد: «شما را از یاد الله و از نماز بازدارد پس آیا شما دست برمی‌دارید؟» و از آنها به‌طور نهایی باز می‌ایستید؟ یعنی: دیگر بس است، بازیستید! عمر رضی الله عنه چون این آیه را شنید، فرمود: بازیستادیم پروردگارا!

احناف بر آنند که: بازی با نرد، شطرنج، قاب قمار، منقل چینی، ورق و مانند اینها مکروه تحریمی است، هرچند که با قمار همراه نباشد اما امام ابویوسف بازی با شطرنج را مباح دانسته، مشروط به این شرایط که:

- ۱ - بازی شطرنج با قمار همراه نباشد.
- ۲ - شخص به‌طور دائم به آن پایبند نباشد.
- ۳ - به واجبی از واجبات وی خلل وارد نسازد.
- ۴ - بر آن بسیار سوگند نخورد.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرُّسُولَ وَأَحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَى رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾

«و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و بر حذر باشید» از نافرمانی خدا جل جلاله و پیامبرش، یعنی: ترس و حذر از مخالفت را با طاعت خدا جل جلاله و رسولش یکجا گردانید «پس اگر رو گردانیدید» از فرمانبرداری و ترس از خدا جل جلاله و اطاعت رسولش صلی الله علیه و آله «بدانید که بر پیامبر ما جز پیام رساندن آشکار نیست» یعنی: در آن صورت، شما بر پیامبر هیچ زیانی وارد نساخته‌اید زیرا مأموریت وی فقط ابلاغ آیات است و بس بلکه برخود زیان رسانده‌اید؛ چراکه از تکلیف خویش روی برتافته‌اید.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ

اتَّقَوْا وَءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾

«بر کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند، در آنچه خوردند» قبل از تحریم شراب، از هر نوع خوراکی و نوشیدنی‌ای که میل داشتند «گناهی نیست، چون تقوا پیشه کردند» یعنی: چرا که از آنچه بر آنان حرام گشته بود؛ چون شرک و غیره، پرهیز کردند «و ایمان آوردند و اعمال شایسته کردند و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعدا بر آنان حرام شد، با وجود آن که قبلا بر آنان مباح بود «و ایمان آوردند» به تحریم آن «و باز تقوا پیشه کردند» و پرهیزگاری کردند از آنچه که بعد از آن تحریم، بر آنان حرام شد و قبلا بر آنان مباح بود «و نیکوکاری کردند» یعنی: اعمال نیک انجام دادند.

مراد از تقوا و ایمانی که در اول ذکر شد؛ تحقق اصل تقوا و اصل ایمان در آنان است، مراد از تقوا و ایمانی که بار دوم ذکر شد؛ ثبات و دوام ایشان بر تقوا و ایمان است و مراد از تقوای سوم؛ پرهیز از ظلم بر بندگان و احسان و مواسات با آنان است. یا مراد از تقوای اول؛ خودداری از شرک، مراد از تقوای دوم؛ خودداری از محرمات و مراد از تقوای سوم؛ خودداری از شبهات است «و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد».

سبب نزول: چون آیه تحریم شراب و قمار نازل شد، گروهی از صحابه گفتند: چگونه خواهد بود سرانجام کار کسانی از ما که قبل از تحریم درگذشتند درحالی که تا دم مرگ شراب می‌نوشیدند و تا دم مرگ اموال به دست آمده از قمار را می‌خوردند و درحالی مردند که این غذاهای حرام در شکم‌شان بود؟ پس آیه کریمه نازل شد و روشن ساخت که چون آنها قبل از تحریم شراب و قمار درگذشته‌اند لذا بر آنان گناهی نیست درحالی که پرهیزگار هم بوده‌اند.

بایسته یادآوری است که حد شراب، بنابر رأی جمهور فقها هشتاد شلاق (دره) است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِيَبْلُوكُمْ ءَلَلَهُ بِشَىْءٍ مِّنَ الصَّيْدِ تَنَالَهُ ءَأَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ ٱللَّهُ مَن يَخَافُهُ ۖ ٱلْغَيْبُ فَمَن

أَعْتَدَىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ ۖ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٤﴾

«ای مؤمنان! هرآینه خداوند شما را به چیزی از شکار که در دسترس شما و نیزه‌های شما باشد خواهد آزمود» یعنی: شما را به چنان شکار آماده‌ای می‌آزماید که در آن به تیراندازی، راندن حیوانات شکاری و تعقیب و دنبال نمودن آنها نیازی نباشد بلکه آن شکارها - به منظور آزمایشتان - همه در دسترس و در برد نیزه‌هایتان قرار داشته باشد. آری! شکار یکی از موارد تأمین زندگی مادی اعراب بود و خدای عزوجل ایشان را با تحریم آن در حال احرام و در سرزمین حرم، مورد آزمایش قرار داد چنان‌که بنی‌اسرائیل را با عدم تجاوز از حدود مقرر در روز شنبه، مورد آزمایش قرار داد «تا معلوم بدارد که چه کسی غایبانه از وی می‌ترسد» یعنی: خدای عزوجل این آزمایش را ترتیب خواهد داد تا به علم ظهور معلوم بدارد که چه کسی از شما پنهان از چشم مردم، از او پروا می‌دارد، همان‌گونه که از او در پیش چشم و گوش مردم پروا می‌دارد زیرا پروا داشتن از خداوند عز وجل به‌طور غایبانه و نهان از چشم و گوش مردم، خود برهان ایمان است «پس هر کس بعد از آن تجاوز کند، برای اوست عذاب دردناک» به‌جهت مخالفت وی با امر و شرع الهی.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه در عمره حدیبیه نازل شد، آن‌گاه که انبوهی از جانوران و پرندگان بر مسلمانان در محل اردویشان درآمده و آن محل را پوشانیدند، به‌گونه‌ای که ایشان در گذشته چنین جمع انبوهی از حیوانات و پرندگان شکاری را هرگز ندیده بودند. همان بود که خدای عزوجل ایشان را از کشتن شکار در حال احرام نهی کرد.

بایسته یادآوری است که این آزمایش برای مؤمنان تا روز قیامت استمرار دارد چنان‌که می‌فرماید:

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَلِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّرَةٌ طَعَامُ مَسْكِينٍ أَوْ عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ فَيَنْقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾

«ای مؤمنان! درحالی که محرمید» یعنی: درحالی که جهت انجام حج یا عمره یا هر دو، احرام بسته‌اید «شکار را نکشید و هر کس از شما عمداً آن را بکشد» یعنی: درحالی آن را بکشد که به یادآورنده احرام خویش است، یا از حرمت کشتن آن آگاه است «باید نظیر آنچه کشته است کفاره‌ای بدهد» یعنی: بر وی تحمل کیفر و پرداخت کفاره‌ای همانند با آنچه کشته؛ واجب است «از چهارپایان» یعنی: از شتر، یا گاو، یا گوسفند «که حکم کند به آن» یعنی: به آن جزا و کیفر، یا به همانند بودن آنچه که کشته است «دو تن عادل از میان شما» یعنی: دو مرد معروف به عدالت از میان مسلمانان به آن حکم کنند پس چون آن دو به آن حکم کردند، آن کفاره بر وی لازم می‌شود «و به صورت هدی به کعبه برسد» یعنی: اگر دو تن حکم عادل به کفاره حکم کردند، با آن حیوان کفاره، همان کاری انجام می‌شود که با قربانی انجام می‌شود؛ از فرستادن آن به سوی مکه و ذبح نمودن آن در آنجا. البته مراد آیه عین کعبه نیست زیرا قربانی در خود کعبه ذبح نمی‌شود بلکه مراد سرزمین حرم است و هیچ خلافتی در این نیست «یا باید کفاره‌ای بدهد که عبارت است از: طعام دادن مساکین، یا برابر آن روزه بگیرد» اما بر کسی که بدون عمد شکار را می‌کشد، کفاره‌ای نیست. برخی گفته‌اند: بر وی نیز کفاره است.

بایسته یاد آوری است که علما مقدار کفاره در هر گونه صیدی را مقرر داشته‌اند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «جزای صید یکی از سه چیز تواند بود:

۱ - همانند صید را در حرم ذبح کند. این همانندی در نزد شافعی به خلقت و هیأت و در نزد ابوحنیفه به قیمت است زیرا مماثلت به خلقت و هیأت متعذر می‌باشد پس مراد مماثلت معنوی است و داوران باید قیمت آن را بسنجند نه حیوانی مانند آن را.

۲ - به قیمت صید، خوراکی‌ای خریده و آن را به مسکینان بدهد. در نزد شافعی باید به هر مسکین مدی از طعام و در نزد ابوحنیفه به هر مسکین نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو بدهد.^۱

۳ - بجای اطعام هر نفر مسکین به شمار مسکینان یک روز روزه بدارد. پس جانی در میان سه نوع کفاره یادشده مخیر است «تا وبال کردار خود را بچشد» وبال: یعنی: سرانجام بد و جزای کشتن شکار را «الله از آنچه گذشت» از جانب شما، درمورد شکارکردن صید حرم قبل از نزول حکم کفاره «عفو کرده است ولی هر کس که بازگردد» به سوی کشتن شکار، بعد از این بیان قاطع «پس خدا از او انتقام می‌گیرد» در آخرت و او را به سبب گناهانش عذاب می‌کند «و خداوند غالب و صاحب انتقام است» بر کسی که از حدود اسلام تجاوز کند. برخی گفته‌اند: معنی این است که خداوند عز وجل از او با وضع نمودن کفاره انتقام می‌گیرد چنان‌که جمهور فقها از جمله امام ابوحنیفه، پرداخت کفاره را بر تکرارکننده این جنایت، واجب شناخته‌اند بنابراین، در نزد آنان جزا با تکرار شکار تکرار می‌شود زیرا جزای آخرت مانع وجوب جزای دنیا بر وی نیست. اما شریح و سعیدبن جبیر گفته‌اند: او در اولین باری که مرتکب این عمل شد، باید کفاره بدهد، ولی اگر این عمل را تکرار کرد، بار دوم بر وی به کفاره حکم نمی‌شود بلکه به وی گفته می‌شود: برو که خدای عزوجل از تو انتقام می‌گیرد! یعنی: گناه تو بزرگتر از آن است که با کفاره جبران شود.

خاطر نشان می‌شود که بر مبنای احادیث شریف، حیوانات و حشرات موذی ذیل از حکم قتل صید در حالت احرام مستثنا هستند: ۱ - کلاغ. ۲ - زغن (غلیواج). ۳ - عقرب. ۴ - موش. ۵ - سگ درنده. و گرگ نیز به سگ ملحق می‌شود. پس در کشتن آنها گناه و کفاره‌ای نیست.

^۱ یک صاع (۲۷۵۱) گرم است، و مد یک‌چهارم صاع است.

أَجَلٌ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ، مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحَرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

«برای شما» حتی در حال احرام نیز «شکار دریا حلال شده است» شکار دریا: شکار حیوانات آبی (آبزیان) است. مراد از دریا در اینجا: هر آبی است که در آن شکار دریایی یافت می‌شود، هرچند آن آب، آب نهر یا چاهی باشد «و» همچنین برای شما حلال شده «طعام دریا» طعام دریا: خوردنی‌ای از خوردنی‌های آن است که دریا به بیرون افکند، یا بر روی آب آید. اما در نزد ابوحنیفه، ماهی مرده‌ای که بر روی آب دریا می‌آید، خورده نمی‌شود و بجز ماهی، خوردن سایر حیوانات دریایی نیز در نزد احناف روا نیست. ولی غیر احناف، (صید) را در آیه کریمه به شکاری که از دریا زنده گرفته می‌شود و (طعام) را به آنچه که دریا بعد از مردن آن را به بیرون می‌افکند، تفسیر کرده‌اند. آری! شکار و طعام دریا را برای شما حلال گردانیدیم «تا برای شما منفعتی باشد» و مقیمانی که آن را به طور تازه مصرف می‌کنند، از آن نیرو بگیرند «و برای قافله» یعنی: منفعتی باشد برای مسافران شما که از آن توشه برمی‌گیرند و گوشت حیوان شکارشده را خشک می‌کنند، یا آن را در یخچالها نگهداری می‌کنند - چون عصر حاضر - «ولی شکار بیابان بر شما حرام گردیده است، مادام که محرم باشید» یعنی: تا آن‌گاه که لباس احرام بر تن داشته باشید. همچنان شکار غیر محرم بر محرم حرام است، اگر غیر محرم آن را جهت استفاده محرم شکار کرده بود، مگر در رأی احناف که خوردن شکار خشکی را که به وسیله غیر محرم صید شده باشد؛ در هر حال برای محرم جایز می‌دانند، چه به منظور استفاده وی شکار شده باشد، چه در غیر آن. شکار خشکی شامل هر حیوانی می‌شود که در خشکی تخم‌گذاری و تولید نسل نماید، هرچند پاره‌ای از اوقات در دریا زندگی کند، چون مرغابی «و از خدایی که نزد او محشور می‌شوید پروا دارید» زیرا او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

﴿ جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْغُرَبَاءَ أَلْبَيْتَ الْحَرَامِ قِيَمًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ يَكُلُّ شَيْءٍ عَلَيْهِ ﴿١٧﴾

«خداوند کعبه را که بیت الحرام است، سبب قوام امور مردمان» یعنی: مایه و مدار سامانیابی و انتظام امور معاش و معاد و دین و دنیایشان «گردانید» زیرا در حج، منافع و مصالحی نهفته است که سبب رونق دین و دنیایشان می‌شود؛ آری! در حج نیایشگرانشان به اوج عبودیت واصل می‌شوند، خائف و هراسناکشان ایمن می‌شود، ضعیفشان نصرت داده می‌شود، تجارشان در آن سود می‌برند، فقرايشان در آن اطعام می‌شوند و اخيرا این که خداوند ﷻ مناسک حج را سبب آبادانی وادی ای غیرمزروع گردانید، وگرنه در آن هیچ کسی اقامت نمی‌گزید «و» خداوند ﷻ «ماه حرام را» نیز سبب انتظام و سامان یافتن امور مردم گردانید، طوری که مردم در ماههای حرام - ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب - نه خونی را می‌طلبند، نه با دشمنی می‌جنگند و نه به امر مقدس و ارزش مورداحترامی بی‌حرمتی می‌کنند پس ماههای حرام - از این حیث - نیز مایه قوام و انتظام امور مردم است. ولی باید گفت که: حرمت قتل و قتال عادلانه در ماههای حرام، در شریعت ما منسوخ شده است «و» خداوند ﷻ «هدی را» یعنی: حیواناتی را که به مکه اهدا می‌شود «و قربانی‌های قلاده‌دار را» نیز سبب انتظام امور مردم گردانید زیرا بجز منافع دیگری که در آنهاست، وقتی کسی حیوان دارای گردن‌بند (قلاده) را با خود همراه کند، فهمیده می‌شود که او عزم حج یا عمره را دارد و بنابراین، کسی متعرض وی نمی‌گردد. و قربانی قلاده دار را مخصوصا یاد کرد درحالی که این نوع قربانی نیز از (هدی) است، به خاطر آن که ثواب آن بیشتر و شکوه حج با آن جلوه‌گتر است «این بیان برای آن است تا بدانید که الله آنچه را که در آسمانهاست و آنچه را که در زمین است می‌داند و تا بدانید که الله به همه چیز داناست» پس براساس حکمت و علم مطلق خویش، احکام را مشروع می‌گرداند.

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾

«بدانید که عقوبت الله سخت است» بر کسی که احکام وی، حرم قدسی وی و حرمت احرام را سبک انگارد و به مقدسات و ارزشهای وی بی حرمتی کند «و بدانید که خدا آمرزنده مهربان است» بر تائبان و بازگشت کنندگانی که به آستان عفو و رحمت وی باز می آیند.

مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾

«بر عهده پیامبر جز رساندن پیغام» برای شما «نیست» پس اگر امتثال و اطاعت نکردید، مسلماً جز به خودتان زیان نرسانده و جز در حق خودتان جنایت نکرده‌اید اما تا جایی که به رسول خدا ﷺ مربوط است؛ ایشان به تکلیف خود عمل کرده، دستور خدای عزوجل را انجام داده و به واجب تبلیغ قیام کرده است پس برای شما در کوتاهی‌ها و تقصیرهایتان هیچ عذری نیست «و خداوند آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» لذا نفاق یا وفاق شما بر او پنهان نمی‌ماند.

قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ

تَفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «خبیث و طیب» یعنی: پلید و پاک «برابر نیست» مراد از خبیث: حرام و مراد از طیب: حلال است. یا مراد؛ انسان‌های بد و شرور و مردمان خوب و پاکند. یا مراد؛ اعمال بد و اعمال نیک است. قرطبی می‌گوید: «لفظ، عام است و همه این معانی را دربر می‌گیرد». آری! این دو برابر نیستند «هرچند کثرت پلیدیها تو را به شگفت آورد» زیرا پلیدی یک چیز، سود و ثمر آن را از بین برده و برکت آن را نابود می‌کند «پس ای صاحبان خرد! از الله پروا کنید» و اعمال صالحه را بر کردارهای ناشایست برگزینید و از پاکان و نیکان مردم باشید، نه از تبهکاران و پلیدان آنها «تا رستگار شوید».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنَ أَشْيَاءَ إِن بُدَّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ وَإِن قَسَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنزَلُ الْقُرْءَانُ

تُبَدَّ لَكُمْ عَفَا اللَّهُ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٥١﴾

پس از آن که خداوند عز وجل حکم شکار در حال احرام را بیان کرد، در اینجا مؤمنان را از مطرح کردن پرسش‌هایی که به انگیزه گرایش به تحریم اشیا عنوان می‌شود، نهی کرده و به آنان چنین ادب می‌آموزد: «ای مؤمنان! از آن چیزهایی نپرسید» که به پرسیدن از آنها نیازی ندارید و به شما در امر دیتتان مدد نمی‌رسانند. آری! از پیامبر خدا عز وجل در چنین مواردی سؤال نکنید «زیرا اگر حقیقت آنها برای شما آشکار شود، شما را غمگین می‌کند» و بر شما ناخوش می‌آید. از جهتی دیگر، سؤال کردن از امور بی‌فایده و از آنچه که بدان نیازی نیست، ممکن است سبب وجوب آن امر بر سؤال‌کننده و بر دیگران شود چنان‌که یکی از روایات وارده در بیان سبب نزول این آیه، دال بر این امر است. در این روایت آمده‌است؛ یکی از اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: آیا حج در هر سال فرض است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین شدند و فرمودند: اگر بگویم: آری! بی‌گمان بر شما واجب می‌شود. همان بود که آیه کریمه نازل شد. «و اگر از آنها هنگامی که قرآن نازل می‌شود سؤال کنید» بدانید که با وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میانتان و نزول وحی بر وی؛ «البته برای شما روشن ساخته می‌شود» جواب آن سؤالتان؛ با پاسخ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم یا با نزول وحی در باره آن موضوع «خدا از آنها گذشت» یعنی: خدا عز وجل از آنچه در گذشته سؤال کردید درگذشت پس دیگر بار به این شیوه بازنگردید. یا خدا عز وجل از مکلف کردنتان به آن تکالیف درگذشت «و خداوند آمرزنده بردبار است» و از بردباری وی است که شما را - جز بعد از هشداردانتان - مجازات نمی‌کند.

حاصل معنی این است: در پیرامونتان اموری است که قرآن از آنها سکوت کرده و شما را در مورد آنها به چیزی مکلف نکرده است پس، از آن چیزها سؤال نکنید ولی اگر به‌رغم این سؤال کردید، حکم آن بر شما نازل می‌شود، هرچند که شما را غمگین کند. در حدیث شریف آمده است: «بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان از نظر جرم،

کسی است که از چیزی سؤال می‌کند که حرام نشده است اما به سبب سؤال وی حرام می‌شود».

بعد از نزول این آیه، صحابه رسول خدا ﷺ به این ادب پایبند شدند به طوری که از طرح سؤالات بی‌فایده پرهیز کرده و فقط به آنچه که پیامبر اکرم ﷺ به ایشان ابلاغ می‌نمود، اکتفا می‌کردند. اما بعد از عصر رسول اکرم ﷺ، طرح سؤالات در مورد امور شرعی جایز است زیرا امروزه دیگر بیم آن نمی‌رود که حلال یا حرامی نازل شود.

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾

«همانا قومی پیش از شما، از مانند آنها سؤال کردند، باز به آن کافر شدند» یعنی: کسانی از امت‌های پیشین، سؤال‌هایی مطرح کردند که نیازی به طرح آنها نبود و ضرورتی دینی طرح آنها را ایجاب نمی‌کرد اما چون بر اساس پرسشهای خود به تکالیفی مکلف شدند، به آن تکالیف عمل نکردند، که نمونه این چنین اموری در آیین‌های یهود و نصاری فراوان است.

پس قاعده‌ای که از این آیات برمی‌آید این است: از رسول خدا ﷺ ابتدائاً چیز نوری را نپرسید اما جایز است که درباره آنچه نازل شده، به قصد فهمیدن و عمل کردن به آن، توضیح بخواهید.

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَٰكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ

لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٠٣﴾

«الله هیچ بحیره و سائبه و وصیله و حامی‌ای را مشروع نگردانیده است» بحیره: ماده‌شتری بود که اهل جاهلیت گوش آن را می‌شگافتند و شیر آن را به بتان اختصاص می‌دادند پس کسی حق دوشیدن آن را برای خود نداشت و شگافتن گوش آن نشانه‌ای بر این امر بود. سائبه: ماده‌شتری بود که نذر بتان می‌کردند و رهایش می‌ساختند، یا شتر نری بود که کسی به این نیت مشروط نذر بتان می‌کرد که اگر مثلاً خداوند ﷻ او را از بیماری‌ای به سلامت برهاند، یا او را از سفر به منزل و مأوایش برگرداند، در این

صورت آن شتر را آزاد بگذارد که در هر جایی می‌خواهد به چرا و آب برود و کسی بر آن سوار نشود. وصیله: ماده شتری بود که اگر دوشکم مادینه می‌زاید، به خودشان تعلق می‌گرفت اما اگر نرینه‌ای می‌زاید، به بتان اختصاص می‌یافت. حامی: شتر نری بود که چون از پشت وی ده فرزند به‌وجود می‌آمد، می‌گفتند: حالا دیگر پشتش داغ شده پس رهایش می‌کردند و دیگر نه کسی بر آن سوار می‌شد، نه او را از آب و علفی باز می‌داشتند. اینها اموری چند بود که اهل جاهلیت آنها را اختراع کرده و در آنها به روش پیشینیانشان تمسک می‌جستند. «ولی کافران بر الله دروغ می‌بندند» زیرا آنها این‌چیزها را به انگیزه تدین و تعبد بر خود حرام کرده و این تحریم را به خدای سبحان نسبت می‌دادند؛ درحالی‌که خدای عزوجل آنها را حرام نکرده بود «و بیشترشان تعقل نمی‌کنند» زیرا افعال و دیدگاه آنان از عقل و فهم نشأت نمی‌گیرد. چنان‌که آیه بعدی، نمونه دیگری از جهل و بی‌خردی آنان را این گونه معرفی می‌کند:

**وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولُو كَانٍ
ءَابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ﴿١٠٤﴾**

«و چون به آنان گفته شود: به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبرش بیایید؛ می‌گویند: آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است» یعنی: هرگز به قرآن و به پیامبر ایمان نمی‌آوریم زیرا دین پدرانمان برای ما کافی است «آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند» یعنی: حتی اگر هم پدرانشان جاهلانی گمراه بوده باشند، باز هم بر دین آنان باقی می‌مانند؟ حال آن‌که سزاوار نیست کسی فقط به‌خاطر این که پیشینیانش در راهی روان بوده‌اند، به کیش و آیین آنان باقی بماند، بویژه آن‌گاه که فساد شیوه‌های پیشینیان آشکار باشد، یا راه و روش آنان با کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ در مخالفت قرار داشته باشد. بنابراین، اگر اقتدا به کسی لازم است؛ آن‌کس باید عالمی راه‌یافته باشد درحالی‌که پدرانشان نه علمی داشتند و نه از هدایتی برخوردار بودند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فِيئَتِيكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

«ای مؤمنان! به خودتان پردازید» یعنی: شما در قبال خودتان مسؤول هستید پس خودتان را بپایید، یا خودتان را نگاه دارید «هرگاه شما راه یافته باشید، کسی که گمراه شده است، به شما زیان نمی‌رساند» یعنی: چنانچه شما خود در حدود مسؤولیت نفس خویش، به سوی حق راهیاب و هدایت شده باشید، گمراهی کسانی از مردم که گمراه شده‌اند، به شما زیانی نمی‌رساند.

باید دانست که این آیه به معنای نفی و جوب امر به معروف و نهی از منکر نیست زیرا آیات قرآنی و احادیث نبوی بسیاری، بر جوب حتمی و قطعی امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کنند. پس این آیه کریمه که بر مسؤولیت شخصی تأکید می‌کند، بر کسانی حمل می‌شود که توانایی قیام به واجب «امر به معروف و نهی از منکر» را ندارند، یا بر کسانی حمل می‌شود که گمان نمی‌کنند امر به معروف و نهی از منکر به هیچ حالی از احوال در مخاطبشان تأثیری بجا گذارد، یا از آن بیم دارند که از امر به معروف و نهی از منکر با چنان زیانی روبرو شوند که صرف تصور وقوع آن، ترک آن را به آنان توجیه می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: شما این آیه را می‌خوانید و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهدید... (یعنی آن را بر ترک امر به معروف و نهی از منکر حمل می‌کنید) در حالی که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «آن‌گاه که مردم منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خدای عزوجل همه آنان را به عذاب خویش گرفتار کند». از ابو ثعلبه خشنی نیز روایت شده است که فرمود: درباره این آیه از شخص بسیار آگاهی سؤال کردم، آری! درباره آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم پس در حدیث شریف فرمودند: «بلکه باید به معروف امر و از منکر نهی کنید تا آن‌گاه که چون [در زمانی قرار گرفتید که فقط] از بخل و حرص اطاعت و از هوای نفس پیروی می‌شد و خودپرستی و دنیا محوری مدار اعتبار بود و هر صاحب رأی و نظری فقط به رأی خویش دلخوش و فریفته می‌گردید پس در آن وقت بر شما مخصوصا مسؤولیت نفس خود شماس...». «بازگشت همگی شما

به سوی خداوند است، آن گاه شما را از آنچه انجام می دادید، آگاه می سازد» یعنی: راه یافتگان و گمراهان هر دو به سوی خدا ﷻ باز می گردند و او به زودی تمام آنها را از اعمالشان خبر داده و در برابر عملشان محاسبه شان خواهد کرد، سپس همگی را در برابر اعمالشان جزا خواهد داد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا شَهِدُوْا بَيْنَكُمْۙ اِذَا حَضَرَ اَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِيْنَ الْوَصِيَّةِ اِنَّهَا اَنْتَ اَوْ اَخْرَاجُكَ مِنْ غَيْرِكَۙ اِنْ اَنْتُمْ صَرِيْحٌ فِى الْاَرْضِ فَاَصْبَبْتُمْ مُصِيبَةَ الْمَوْتِ تَحْسِبُوْنَهُمَا مِنْۢ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيَقْسِمَنَّ بِاللّٰهِ اِنْ اَرْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِيْ بِهٖ ثَمَنًا وَّلَوْ كَانَ ذَا قُرْبٰىۙ وَلَا تَكْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّآ اِذَا لَمِنَ الْاٰثِمِيْنَ ﴿۱۶﴾

آیات سه گانه زیر از نظر اعراب، لفظ و حکم، از دشوارترین آیات قرآنی است: «ای مؤمنان! نصاب شهادت در میان شما» شهادت در اینجا: عبارت از گواهی ای است که از سوی شهود ارائه می شود. آری! نصاب شهادت در میان شما «هنگامی که مرگ یکی از شما حاضر آید» حضور مرگ: حضور علائم و نشانه های آن است «این است که در موقع وصیت باید از میان خود دو تن را» یعنی: دو تن از مردان مسلمان را «به گواهی در میان خود فراخوانید که عادل باشند» یعنی: این دو تن شاهد مسلمان باید عادل باشند «یا دو تن از غیرتان را» یعنی: از کفار را «به گواهی فراخوانید، اگر در زمین سفر کرده باشید» و گواه مسلمانی موجود نبود «ومصیبت مرگ شما را فرارسید» یعنی: نشانه های مرگتان در رسید. پس در چنین شرایطی می توانید دو تن کافر را به گواهی فراخوانید که بعد از مرگتان حامل وصیتتان به سوی ورثهتان گردند و نیز حامل مال بجامانده از شما به سوی آنان باشند.

آیه کریمه دلیل جایز بودن گواهی اهل ذمه بر مسلمانان در سفر و در مورد وصایا می باشد. یعنی: جواز گواه گرفتن کافر، مقید به دو شرط یاد شده است. واگر به گواهان کافر مشکوک شده و علیه آنها ادعای خیانت کردید: «آنان را» برای ادای سوگند «بعد از نماز» عصر، یا غیر آن از نمازها «بازدارید». خاطر نشان می شود که ادای سوگند و

فیصله قضایا بعد از نماز عصر در میان مسلمانان مرسوم بود. و حکمت در سوگند دادن بعد از نماز، تغلیظ و به تکان واداشتن وجدان و ضمیر سوگندخورنده است «پس اگر در صداقت آنان شک کردید» و مردد بودید «به الله قسم خورند» آن دو تن شاهد، به این مضمون «که: ما این حق را به هیچ قیمتی نمی‌فروشیم» یعنی: ما بهره‌مان از سوی خداوند عز وجل را به این متاع ناچیز دنیا نمی‌فروشیم تا به خاطر دستیابی به مال دنیا، به نام مقدس او سوگند دروغ یادکنیم! «هرچند کسی که به نفع او گواهی می‌دهیم، صاحب قرابت باشد» یعنی: هرچند فرد (مشهودله) از نزدیکان ما باشد، ما قطعاً حق و راستی را بر رضای وی ترجیح می‌دهیم «و گواهی الله را پنهان نمی‌کنیم» یعنی: گواهی‌ای را که خدای عزوجل به نگهداری و بزرگداشت آن امر کرده، پنهان نمی‌کنیم «که در غیر این صورت، از گناهکاران خواهیم بود» این جمله نیز در حکم قسم داخل است.

**فَإِنْ عَمِرَ عَلَىٰ أَنَّهُمَا اسْتَحَقَّ إِثْمًا فَاخْرَأَنَّ يَوْمَئِذٍ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأُولَئِينَ
فِي قِسْمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَدْنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَدَتِهِمَا وَمَا أَعْتَدْنَا إِلَّا إِذَا لِمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾**

«و اگر معلوم شد که آن دو دستخوش گناه شده‌اند» یعنی: اگر بعد از اجرای مراسم تحلیف، آگاهی حاصل شد که آن دو شاهد، یا آن دو وصی، با دروغ گفتن در شهادت یا در سوگند، یا با ظهور خیانتی دیگر مرتکب گناهی گردیده‌اند؛ «پس دو کس دیگر بجای آنها بایستند که قرابت نزدیکتری به متوفی داشته باشند» یعنی: دوتن دیگر که از نزدیکان متوفی باشند، بجای آن دو، جهت ادای سوگند علیه آنها بپا ایستند و بر آنچه که حق و حقیقت است؛ شهادت بدهند یا سوگند بخورند «از گروهی که هر یک از دو گواه دروغ به زبردستی بر آنان، مال را حق خود ساخت» یعنی: این دو تن شاهد نزدیک به متوفی، از کسانی باشند که از سوی آن دو شاهد اول، بر آنان جفا رفته و ستم شده است «پس به الله سوگند خورند که گواهی ما درست‌تر از گواهی آن دو است» یعنی: علیه دو شاهد کافر سوگند یاد کنند که: شهادت ما از شهادت آنها

درست تر است و آنها دروغگو و خائن هستند و ما امانت‌دار و راستگو «و ما از حد تجاوز نکرده‌ایم» یعنی: ما این سوگند را علیه آنها به دروغ و بهتان نخورده‌ایم «و در غیر این صورت از ستمکاران باشیم» اگر در کارمان دروغ و دغلی وجود داشته باشد.

ذَلِكَ آدَبٌ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَأَنْعُقُوا اللَّهَ وَأَسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا

بَهْدَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

«این» روش «نزدیکتر است به آن که شهادت را بر وجه آن ادا کنند» یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان بردارنده گواهی وصیت، گواهی را بر وجه درست و به‌طور شاید و باید آن ادا کنند و آن را تحریف و تبدیل نکرده و در آن خیانت نورزند «یا از آن بترسند که سوگندها بعد از سوگندهای آنان برگردانده شود» یعنی: این روش نزدیکتر به آن است که گواهان وصیت ایمن باشند از این ترس که سوگندها به ورثه برگردانده شده و آنها برخلاف گواهی آنان سوگند بخورند زیرا اگر کسی بداند که بعد از سوگند وی، سوگند دیگری از جانب مدعی نخواهد بود، سوگند دروغ می‌خورد لذا سوگند ورثه بعد از سوگند شهود وصیت، سبب می‌شود تا شهود وصیت از سوگند خوردن به‌دروغ، پرهیز و احتیاط کنند «و از خدا پروا دارید» در امر خیانت و سوگند دروغ «و حکم او را بشنوید» به شنیدن پذیرش و اجابت «و الله گروه فاسقان را راه نمی‌نماید» یعنی: بیرون‌روندگان از دایره اطاعت خود را به حق راهیاب نمی‌گرداند.

حاصل معنای دو آیه کریمه فوق این است: اگر به کسی نشانه‌های مرگ دررسد، باید وصیت کند و دو تن شاهد عادل مسلمان را بر وصیت خود گواه بگیرد و چنانچه در سفر بود و جز کافران کس دیگری در حول و حوش وی نبود و دو تن شاهد مسلمان نیافت، جایز است تا دو تن شاهد کافر را بر وصیت خویش گواه بگیرد. سپس اگر ورثه شخص وصیت‌کننده، در گواهی آن دو تن شک کردند، باید آن دو کافر به خداوند عَلَّامٌ سوگند بخورند بر این که: به‌حق شهادت داده و چیزی از شهادت را کتمان نکرده‌اند و در مال متروکه متوفی که به آنها سپرده، خیانت ننموده‌اند. آن‌گاه اگر بعد از

این سوگند، در عمل خلاف سوگندشان به ظهور رسید، یا تصور می‌رفت که چیزی از ترکه متوفی به وجهی از جوه در ملکیت آن دو تن درآمد است، در این هنگام، دو تن از مردان ورثه متوفی، علیه آن دو گواه کافر سوگند بخورند و بعد از آن به مفاد این سوگند عمل می‌شود.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «تمیم داری و عدی بن بداء دو تن از نصرانیانی بودند که در مکه تجارت می‌کردند... و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند، آنان مرکز تجاری خویش را به مدینه انتقال دادند. در مدینه، یک تن از مسلمانان به نام بدیل سهمی یکجا با آنان به قصد تجارت عازم شام گردید، بدیل در راه بیمار شد و احساس کرد که از آن بیماری جان به سلامت نخواهد برد پس به دست خویش وصیتی نوشته و آن را در درون کالای تجارتی‌اش پنهان نمود، آن‌گاه وصیت کرد و آنها را بر وصیت خویش گواه گرفت. و چون درگذشت، آنها از میان کالای تجارتی‌اش ظرفی را که با طلا نقش‌ونگار یافته بود، برای خود برداشتند و چون به مدینه آمدند، ماجرای بیماری و مرگ بدیل را به خانواده‌اش بازگفته و اموالش را به آنان سپردند. هنگامی که خانواده بدیل کالایش را گشودند، وصیت‌نامه او را که صورت اموال خود را نیز در آن نوشته بود، یافتند اما از آن ظرف خبری نبود. لذا نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شکایت نمودند، همان بود که آیات مبارکه نازل شد...».

ابن جریر طبری می‌گوید: «ترجیح این است که حکم آیه منسوخ نیست بلکه محکم است.»

❖ **يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّمُ الْغُيُوبِ (۱۸)**

«روزی که خدا، پیامبران را گرد می‌آورد» که همانا روز قیامت است. مخاطب آیه مؤمنانند که باید این روز را به یاد آورند، یا از آن حذر کنند. آری! روزی که خداوند تعالی پیامبران را گرد می‌آورد «پس می‌فرماید: چه پاسخی به شما داده شد؟» یعنی: امت‌هایتان که خدای عزوجل شما را به سوی آنان برانگیخت، به شما چه پاسخی

دادند؟ «می‌گویند: ما علمی نداریم، تویی که دانای رازهای نهانی» با آن که پیامبران علیهم‌السلام به چگونگی پاسخی که امت‌هایشان به ایشان داده‌اند دانا بودند ولی به منظور اظهار عجز و ناتوانی خود در پیشگاه خدای علام‌الغیوب، چنین گفته و پاسخ این سؤال حق تعالی را به خود وی تفویض کردند. به قولی دیگر: پیامبران علیهم‌السلام از هول و وحشت عرصه محشر، پاسخ امت‌هایشان را از یاد بردند. و این قولی است که می‌تواند یکجا کننده این سخن‌شان با گواهی‌ای باشد که بعداً درباره امت‌هایشان می‌دهند. به قولی دیگر: محتمل است که مراد پیامبران علیهم‌السلام این باشد که: ما به اخلاص امت‌هایمان علمی نداریم زیرا فقط تویی که دانای آشکار و نهان هستی.

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتَبْرِئُ الْأَكْمَامَ وَاللَّبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٠﴾

«هنگامی که خداوند گفت: ای عیسی پسر مریم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور» ابن‌کثیر می‌گوید: «یادآوری این نعمت به عیسی علیه‌السلام بعد از بالابردن وی به سوی آسمان بود. یا این یادآوری به وی در روز قیامت است و تعبیر از آن به صیغه ماضی، برای آن است که بر وقوع حتمی آن دلالت کند». هدف از یادآوری نعمت بر او و بر مادرش، همانا آشنا ساختن امت‌ها به کرامت، علو مقام و رفعت شأنی است که خداوند جل جلاله آن‌دو را بدان مفتخر، معزز و ممتاز گردانید چنان‌که این یادآوری، دربرگیرنده توبیخ کسانی نیز هست که آن‌دو را به خدایی گرفتند زیرا آنان در واقع از این حقیقت غفلت کرده‌اند که این انعام‌ها بر عیسی و مادرش همه از جانب خدای سبحان بوده و آن‌دو، بندگانی از زمره بندگان وی‌اند که از این نعمت‌هایش برخوردار شده‌اند پس عیسی و مریم هیچ صلاحیت و قدرتی، افزون بر آنچه که خدای سبحان به آنها عنایت کرده، ندارند. آری! نعمت مرا بر خود و بر مادرت به یاد آور «آن‌گاه که تو

را تأیید کردم» یعنی: نیرو دادم «به روح القدس» یعنی: روح پاکی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به آن مخصوص گردانید. به قولی: روح القدس، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است. یعنی: تو را به وسیله جبرئیل تأیید و تقویت کردم «با مردمان در گهواره» به اعجاز «سخن می گفتمی» در حال کودکی «و در میانسالی» نیز سخن می گفتمی، و سخن گفتنت در هر دو حالت، هیچ تفاوتی باهم نداشت «و آن گاه که به تو کتاب را آموختم» یعنی: خط و سواد، یا مطلق کتاب - یعنی جنس آن را «و حکمت» یعنی: سخن محکم و استوار را «و تورات» یعنی: کتاب موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ را «و انجیل را» یعنی: کتابی را که بر خودت وحی کردم «و آن گاه که به اذن من از گل به شکل پرنده می ساختی، آن گاه در آن می دمیدی پس به اذن من پرنده ای می شد» متحرک و زنده، مانند سایر پرندهگان «و کور مادرزاد و پیس را به اذن من شفا می دادی و آن گاه که مردگان را بیرون می آوردی» زنده از قبرهایشان و این برای تو معجزه ای بزرگ بود؛ «به اذن من» همه اینها به حکم و فرمان الهی بود و عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در همه اینها هیچ نقشی جز این نداشت که فقط از امر الهی پیروی کند «و هنگامی که بازداشتتم» یعنی: دفع کردم و برگردانیدم «از تو شر بنی اسرائیل را» وقتی قصد کشتن تو را کردند «آن گاه که برای آنان حجت های آشکار» یعنی: معجزه های روشن «آوردی پس کسانی از آنان که کافر شده بودند گفتند: اینها جز سحر آشکار نیست» چون در برابر درخشش این معجزات بزرگ خیره ماندند و تجلی آنها، چشم و روانشان را پر ساخت، قادر به انکار کلی آنها نشده بلکه آنها را به سحر و جادو نسبت دادند.

وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَآمَنَّا وَشَهِدْنَا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴿١٣١﴾

«و چون وحی کردم» یعنی: الهام کردم «به سوی حواریون، که به من و پیامبرم ایمان آورید» پس نور توحید و اخلاص را در دلهایشان افگندم. به قولی دیگر معنی این است: به حواریون بر زبان پیامبرم عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ دستور دادم که به من و رسالت پیامبرم ایمان آورید. حواریون: شاگردان و پیروان راستین عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ بودند «گفتند: ایمان

آوردیم» یعنی: آنها دعوت عیسی علیه السلام را اجابت کردند «و» گفتند: «گواه باش که ما مسلمانیم» یعنی: پروردگارا! گواه باش به این که ما در ایمان خویش کاملاً مخلص و به تو کاملاً تسلیم هستیم.

إِذْ قَالَ الْخَوَارِئُوتُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ ۖ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۳﴾

این آیه بیانگر داستان «مائده» است، داستانی که این سوره نسبت خود را از آن بر گرفته. «هنگامی که حواریون گفتند: ای عیسی پسر مریم! آیا پروردگار تو می تواند که بر ما مائده ای از آسمان فرو فرستد؟» به قولی: این درخواست حواریون از آن رو نبود که در توانایی خداوند متعال شک کرده باشند زیرا آنها به قدرت حق تعالی باور راسخ داشتند بلکه به سبب نیاز آنها به خوراکی بود. به قولی دیگر: آنها با درخواست مائده، خواستار طمأنینه و آرامش قلبی شدند چنان که ابراهیم علیه السلام گفت: (پروردگارا! به من بنمایان که مردگان را چگونه زنده می کنی...) «بقره/۲۶۰». و آیه بعد، گواه هر دو قول است زیرا نیاز به خوراک و اطمینان قلبی هر دو در آن مطرح شده است. مائده: سفره ای است که بر آن غذا نهاده شده باشد. عیسی علیه السلام در پاسخ حواریون «گفت: اگر مؤمنید، از خدا پروا کنید» یعنی: چنانچه در ایمان خود راستگویید، از خدا پروا کنید و از این درخواست و امثال آن صرف نظر نمایید زیرا از شأن مؤمن به دور است که چنین پیشنهاداتی را به حق تعالی ارائه کند.

قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَنَطْمِئِنَّ قُلُوبُنَا وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿۱۱۴﴾

«گفتند: می خواهیم که از آن بخوریم» زیرا جمع بزرگی با عیسی علیه السلام همراه بودند که غذای کافی برای خوردن نداشتند «و دلهای ما آرام گیرد» با مشاهده کمال قدرت خداوند جل جلاله، یا به این امر که خداوند متعال درخواست ما را مورد اجابت قرار داده است «و بدانیم که به ما راست گفته ای» یعنی: به عین یقین بدانیم که تو در ادعای نبوتت به ما راست گفته ای «و در نزول آن» یعنی: در فرود آمدن مائده از آسمان «از

گواهان باشیم» در نزد کسانی از بنی اسرائیل یا از سایر مردم که شاهد فرود آمدن آن نیستند.

قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَأَرْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾

چون «عیسی بن مریم» این سخنان آنها را که بیانگر هدفشان از فرود آوردن مائده بود، شنید «گفت: بارالها! پروردگارا! از آسمان خوانی» پر از غذا «بر ما نازل فرما تا عیدی برای ما باشد» یعنی: تا روز فرود آمدن آن برای ما عیدی باشد «برای اول و آخر» امت «ما» یعنی: هم برای آنان که در عصر ما زندگی می کنند و هم برای کسانی که بعد از ما می آیند. به قولی: نزول مائده بر آنان در روز یکشنبه بود و از این جهت نصاری آن روز را عید خود قرار دادند «و» تا «نشانه ای از جانب تو» باشد. یعنی: دلالت و حجت روشنی باشد بر کمال قدرتت و درستی ادعای کسی که به رسالتش فرستاده ای «و ما را روزی ده» که با آن بر عبادتت نیروگیریم «و تو بهترین روزی دهندگانی» بلکه در حقیقت، غیر از تو روزی دهنده ای نیست.

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾

«خدای سبحان» خواسته عیسی علیه السلام را اجابت کرد و «فرمود: من فرو فرستنده آن بر شما هستم» و وعده من حق است و من خلف وعده نمی کنم «ولی پس از آن» یعنی: پس از فرود آوردن مائده «اگر کسی از شما کافر شود» و انکار ورزد «پس او را به عذابی تعذیب کنم که به آن» یعنی: به مانند آن «هیچ یک از اهل عالم را عذاب نکرده باشم» چرا که آنها در آن صورت، معجزه ای را تکذیب کرده اند که محسوس است و آن را به چشم سر دیده اند پس عذابشان نیز عذابی سنگین و بی مانند خواهد بود.

جمهور مفسران بر آنند که مائده بر آنان نازل شد، برخلاف قولی که می‌گوید: وقتی آنها به عذاب تهدید شدند، گفتند: به نزول مائده نیازی نداریم. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «مائده، بر عیسی صلی الله علیه و آله و حواریون نازل شد و آن خوانی آماده از ماهی و نان بود که از آن در هر جایی که می‌رفتند و در هر زمانی که می‌خواستند، می‌خوردند». ابن کثیر بر اساس روایت عمار بن یاسر رضی الله عنه می‌گوید: «... آنها مأمور بودند که خیانت نکرده و غذای امروز را برای فردا ذخیره نکنند اما خیانت نموده و ذخیره کردند پس پروردگار به کیفر آن، به خوک و بوزینه مسخشان کرد».

ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که قریش نیز به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: از پروردگارت بخواه تا کوه صفا را برای ما طلا گرداند و آن وقت به تو ایمان می‌آوریم...! رسول اکرم صلی الله علیه و آله دعا کردند و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: پروردگارت بر تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: اگر می‌خواهی، کوه صفا را برای آنان به طلا تبدیل می‌کنم اما اگر کسی بعد از آن کفر ورزید، او را چنان عذاب کنم که احدی از جهانیان را عذاب نکرده باشم. و اگر هم می‌خواهی، در توبه و رحمت را به روی آنان گشاده بدارم [و کوه صفا را به طلا تبدیل نکنم]. رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «بلکه در توبه و رحمت را [برکوه طلا] ترجیح می‌دهم».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این گفت‌وگو میان عیسی صلی الله علیه و آله و حواریون، ما را به طبیعت قوم عیسی صلی الله علیه و آله و برگزیده‌ترین‌هایشان آشنا می‌سازد... ملاحظه می‌کنیم که میان آنها و اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرقی است بزرگ زیرا حواریون با آن همه معجزات حسی آشکاری که از عیسی صلی الله علیه و آله دیدند، باز هم خواستار معجزه‌ای دیگر شدند در حالی که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله بعد از آن که اسلام آوردند، حتی یک معجزه هم درخواست نکردند... این است تفاوت عظیم حواریون عیسی صلی الله علیه و آله با حواریون محمد صلی الله علیه و آله».

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ۖ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَ الْنَّهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ ۖ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ ۖ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ ۚ تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ ۚ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾

«و یاد کن هنگامی را که خداوند گوید: ای عیسی بن مریم! آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را بجز خداوند به خدایی گیرید؟» یعنی: ای محمد ﷺ! روز قیامت را به یادآور که حق تعالی در آن روز این سخن را به عیسی علیه السلام می گوید. این رأی جمهور مفسران در تفسیر آیه کریمه است. ولی به قولی دیگر: خداوند متعال این سخن را به هنگام بالابردن عیسی علیه السلام به آسمان، جهت رد پندارهای نصاری در باره وی بعد از بالابردنش به آسمان به وی گفت. و با آن که خداوند جل جلاله می دانست که عیسی علیه السلام چنین سخنی به نصاری نگفته است اما به منظور توبیخ نصاری و قطع حجت شان، از عیسی علیه السلام در این باره سؤال کرد. به قولی: حق تعالی این سخن را بدان جهت نیز عنوان کرد تا به مسیح علیه السلام بیگانهاند که قومش بعد از او منحرف گردیده و به او پندارهایی دروغین بسته اند؛ چون گرفتنش به خدایی و پرستش وی و مادرش در حالی که خداوند متعال او را به سویشان برای این فرستاد که آنان را به یگانگی پرستی دعوت نماید. «عیسی گفت: تو را به پاکی یاد می کنم» یعنی: پروردگارا! تو منزهی و من تو را از این بهتان ها تنزیه می کنم «مرا نسزد که آنچه را از حق من نیست بگویم» یعنی: سزاوار من نیست که به خود چیزی را که از حق و حد من نیست، ادعا کنم. سپس عیسی علیه السلام این امر را به علم الهی ارجاع داد و گفت: «اگر این سخن را گفته باشم پس بی شک تو آن را دانسته ای» یعنی: من به سوی تو چه عذری پیش آورم در حالی که تو خود به حقیقت امر دانایی «می دانی آنچه را در ضمیر من است» و آن را از مردم پنهان می دارم «و نمی دانم آنچه را در ضمیر توست» لیکن من به علم نهان تو و آنچه که می خواهی انجام دهی، هیچ آگاهی ندارم «این فقط تو هستی که دانای رازهای نهانی» یعنی: تو فقط دانای هر چیزی هستی که از دسترس حواس و ادراک بنی آدم دور است.

مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي

كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾

«جز آنچه خود مرا به آن فرمان داده بودی، به آنان نگفتم» یعنی: به آنان جز آنچه را که تو خود به من فرمان داده بودی، فرمان نداده‌ام بنابراین، من به آنان گفتم: «که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، پرستید و مادام که در میان آنان بودم، بر آنان شاهد بودم» یعنی: بر آنان نگهبان و ناظر بودم و احوالشان را تحت اشراف و مراقبت خود داشتم و آنان را از مخالفت فرمانت باز می‌داشتم «پس آن‌گاه که مرا متوفی کردی، تو خود بر آنان نگهبان بوده‌ای» یعنی: چون مرا به آسمان بردی، تو خود بر آنان نگهبان و به آنان دانا و گواه بوده‌ای. پس (وفات) در اینجا به معنی مرگ نیست زیرا عیسی علیه السلام در آسمان بر همان حیاتی که در دنیا داشت، باقی است تا آن که در آخرالزمان به زمین فرود آید «و تو بر همه چیز نگهبانی» هم بر سخن و عمل من و هم بر سخن و عمل آنان.

إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

«اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند» پس با آنان هرآنچه خواهی، می‌کنی «و اگر بر آنان پیامرزی پس تویی عزیز» یعنی: قادر و توانا بر این کار «حکیم» و فرزانه هستی در افعال خویش.

عیسی علیه السلام این سخن را بر وجه استعطاف، یعنی درخواست مهربانی از حق تعالی برای آنان، مطرح کرد چنان‌که مولی در حق غلام خویش مورد این درخواست قرار می‌گیرد. همچنان ملاحظه می‌کنیم که عیسی علیه السلام در این سخن، از توانایی حکم کردن در مورد امتش در روز قیامت بیزاری می‌جوید بلکه حکم کردن در باره آنان را فقط به خداوند یگانه متعال مربوط می‌داند که هرچه خواهد با آنان می‌کند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله شبی تا بامداد این آیه را تلاوت نموده و با همین یک آیه، رکوع و سجده می‌کردند پس چون صبح دمید، گفتیم: یا رسول الله! شما تمام شب پیوسته تا بامداد این آیه را می‌خواندید و با آن رکوع و سجده می‌کردید، راز

این کار در چیست؟ فرمودند: «من [در این شب] برای امت خود از پروردگار عزوجل درخواست شفاعت نمودم و او این شفاعت را به من عطا کرد. امت من به این شفاعت دست می‌یابد - ان شاء الله - اما این شفاعت مخصوص کسی است که به خدای عزوجل چیزی را شریک نیاورد».

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لِمَنْ جَنَّتْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٣﴾

«خداوند فرمود: این روزی است که در آن راستگویان را راستی‌شان» یعنی: راستگویی‌شان در دنیا، یا: راستگویی‌شان در آخرت «نفع می‌رساند» و ممکن است هر دو قول را جمع کرد و گفت: یعنی راستگویی پیوسته‌شان در دنیا و آخرت به آنان در روز قیامت نفع می‌رساند. «برای آنان باغهایی است» یعنی: در بهشت «که از فرودست آن جویباران جاری است، جاودانه درآیند، خدا از آنان خشنود شد» با طاعات خالصانه‌ای که برای وی انجام دادند «و آنان نیز از او خشنود شدند» با پاداشی که دریافت کردند، پاداشی فراوان که اصلاً به خیالشان خطور نمی‌کرد و عقلهایشان از تصور آن عاجز بود «این است فوز عظیم» زیرا این رستگاری، باقی و ماندگار است درحالی که رستگاری دنیا ناپایدار می‌باشد. فوز: دست‌یافتن به مطلوب به کاملترین و عالی‌ترین شکل آن است.

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٣٠﴾

«فرمانروایی آسمانها و زمین برای الله است» پس این فرمانروایی نه از آن عیسی عليه السلام است، نه از آن مادرش، نه از آن سایر کسانی که به دروغ به پروردگاری نسبت داده شده‌اند و نه هم از دیگر مخلوقات خدای سبحان «و» برای الله است «فرمانروایی آنچه در آنهاست» یعنی: فرمانروایی آنچه در آسمانها و زمین است از تمام خلایق، همگی

تماما ملک خداوند متعال‌اند، از آن رو که او از داشتن فرزند و پدر منزه است «و او بر همه چیز تواناست» پس هرگز به یاری دادن یاریگری از آنان محتاج نیست.

﴿سوره انعام﴾

مکی است و دارای (۱۶۵) آیه است.

وجه تسمیه: به سبب آن که در آیات (۱۳۹، ۱۳۸) این سوره، از (انعام: چارپایان) سخن رفته است، آن را «انعام» نامیدند.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «سوره انعام تماما یکباره بر من نازل شد درحالی که هفتاد هزار فرشته با بانگ تسبیح و تحمید آن را همراهی می کردند». علمای اسلام می گویند: این سوره صف آرای محاجه و مبارزه با مشرکان و تکذیب کنندگان معاد است و به پایدار ساختن اصول عقیده و ایمان در بنیاد اندیشه و خرد و ضمیر انسان توجه دارد. شش آیه از این سوره مدنی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ



در آغاز این سوره، حق تعالی همراه با ستایش خود، از قدرت کامله خویش خبر می دهد، حقیقتی که یگانگی و شایستگی اش برای تمام ستایش ها را اثبات می کند پس می فرماید: «ستایش آن خدایی راست که آسمانها و زمین را آفرید و تاریکی ها و نور» یعنی: سیاهی شب و روشنی روز و تاریکی های کفر و نور ایمان «را پدید آورد» (ظلمات) را به صیغه جمع اما (نور) را به صیغه مفرد ذکر کرد، از آن رو که ظلمات کفر و نفاق بسیار و نور هدایت یکی است «آن گاه کافران» با وجود این حجتها و نشانه ها «با پروردگار خویش» غیر وی را «برابر می کنند» یعنی: کافران بعد از مشاهده این آفرینش عظیم، بجای آن که فقط حق تعالی را ستایش کنند، نعمت هایش را ناسپاسی کرده، معبودان باطلی را با او برابر می کنند و شریک می آورند که بر چیزی از آنچه که خداوند متعال بدان تواناست، قادر نیستند و این، نشان دهنده منتهای حماقت و نادانی و بی شرمی آنهاست.

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾

«اوست آن که شما را از گل آفرید» مراد، آفرینش آدم عليه السلام است که اصل و بنیاد نوع بشر می باشد «آن گاه اجلی را مقرر داشت» برای شما، یعنی: وقت مرگ شما را «و نزد او میعادی معین است» برای برپاساختن قیامت. به قولی: اجل اول؛ فاصله میان آفرینش انسان تا مرگ او و اجل دوم؛ فاصله میان مرگ تا زنده شدن مجدد اوست. به قولی دیگر: اجل اول؛ مدت عمر دنیاست و اجل دوم؛ مدت عمر انسان تا هنگام مرگ وی است «با این همه شما شک می کنید» یعنی: با آن که مشاهده می کنید که از آغاز تا انتها بر شما چه می رود، باز هم در امر بعثت خویش، شک می کنید!! آیا نمی دانید؛ آن ذاتی که شما را از گل آفرید و زندگانی دانا و با خرد گردانید و برای شما این حواس و این اندامها را پدید آورد، سپس همه آنها را از شما سلب کرده و شما را بعد از آن، مردگانی بی جان و استخوانهایی پوسیده و پراکنده می گرداند به طوری که به اصل جمادی خود باز می گردید؛ همان ذات قادر متعال، از برانگیختن مجدد شما نیز ناتوان نیست و یقیناً اجسام شما را به شکل اولیه آن برمی گرداند و ارواح را بدان باز می گرداند؟!!

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾

«و اوست الله در آسمانها و در زمین» یعنی: اوست معبود، یا مالک، یا متصرف آسمانها و زمین «نهران و آشکار شما را می داند و نیز آنچه را که عمل می کنید می داند» و هیچ پوشیده ای بر او پنهان نیست.

آیات سه گانه فوق، در واقع چون مقدمه ای برای سوره «انعام» است و به مضمون اصلی این سوره که عبارت از محاجه با مشرکان و منکران معاد و پایدار ساختن اصول عقیده در نهاد بشر است، اشاره دارد.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾

«و برای آنان» یعنی: برای مشرکان «هیچ نشانه‌ای از نشانه‌های پروردگارشان نمی‌آید» همانند معجزات انبیاء عليهم السلام و سایر نشانه‌هایی که از قدرت حیرت‌انگیز پروردگار صادر می‌شود «مگر این که از آن روی بر می‌تافتند» بی‌آن که بدان کمترین توجه و التفاتی داشته باشند. آری! آنها از نشانه‌هایی روی برمی‌تابند که هر کس ذره‌ای عقل و خرد داشته باشد، نمی‌تواند در این حقیقت که آنها اثر فعل خدای سبحان‌اند، شک کند، آنها باید به‌وسیله همین آیات و نشانه‌ها، به یگانگی خداوند متعال راه می‌یافتند اما اسفا! که هیچ نشانه‌ای از این نشانه‌ها را ندیدند، جز این که از آن روی برتافتند. روایت شده است که: مشرکان مکه به رسول خدا صلى الله عليه وآله گفتند؛ دعاکن تا ماه دو نیم شود، آن‌گاه ما ایمان می‌آوریم! ایشان دعا کردند و ماه دو نیم شد، نیمی از آن به جانب کوه حراء رفت و نیمی به جانب دیگر، چنان‌که ابن مسعود رضي الله عنه می‌گوید: «من کوه حراء را در میان دو نیمه ماه دیدم». اما آنها با وجود مشاهده این معجزه ایمان نیاوردند و گفتند: این سحری است آشکار!

فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٥﴾

«به تحقیق آنان حق را» یعنی: قرآن را «تکذیب کردند» زیرا قرآن بزرگترین معجزه و نشانه پروردگار است، به‌دلیل این که چون آنها در مورد قرآن به معارضه (تحدی) فراخوانده شدند، از آوردن مانند آن ناتوان گردیدند. یا معنی این است: اگر آنان از نشانه‌های الهی رو بگردانند، جای استبعاد نیست درحالی که بزرگتر از آن، یعنی قرآن را «آن‌گاه که به سویشان آمد» تکذیب کردند و به قولی معنی این است: آن‌گاه که محمد صلى الله عليه وآله به سویشان آمد، او را تکذیب کردند «پس به‌زودی اخبار آنچه بدان استهزا می‌کردند، به آنان خواهد رسید» یعنی: به‌زودی برای آنان آشکار خواهد شد که آنچه بدان استهزا و تمسخر می‌کردند، در جایگاه استهزا قرار نداشته است و آشنایی‌شان به این حقیقت: در هنگام ارسال عذاب الهی بر آنان، یا در هنگام پیروزی و غلبه اسلام در دنیا، یا در روز قیامت است.

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ يُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ
مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ ﴿٦﴾

«آیا ندیده‌اند که پیش از آنان چه بسیار قرن‌ها را هلاک کردیم» قرن: بر مدت انقضای عمر اهل هر عصری اطلاق می‌شود. یعنی: آیا از طریق شنیدن اخبار و معاینه آثار، این حقیقت برایشان آشکار نشده که چه بسیار امت‌ها را در عصری پس از عصر دیگر - به سبب این که انبیای خود را تکذیب می‌کردند - نابود کردیم «امت‌هایی که آنان را در زمین به قدری تمکین داده بودیم که شما را تمکین نداده‌ایم» یعنی: ما به آن امت‌های تکذیب پیشه که قبل از شما بودند، از مال دنیا و طول عمر و نیرومندی بدنی، به اندازه‌ای اقتدار و امکانات داده بودیم که به شما نداده‌ایم ولی با این حال، همگی آنان را نابود کردیم پس نابود کردن شما با این ضعف و بی‌اقتداریتان بر ما آسانتر است. گفتنی است که مردم مکه نخستین مخاطبان قرآن در این موردند. «و بارانهای آسمان را پی‌درپی بر آنان فرورستاده‌بودیم و رودبارها را از زیر آنان» یعنی: از زیر درختان و منازل آنان «روان ساختیم، آن‌گاه آنان را به سبب گناهانشان هلاک کردیم» پس اقتدار و امکاناتشان هیچ سودی به حالشان نکرد «و بعد از آنان امتی دیگر» یعنی: نسلی دیگر «پدید آوردیم» تا آنان را بیازماییم اما آن نسل نیز همانند آنها عمل کردند و همانند آنها هم نابود شدند پس شما ای اهل مکه! و ای منکران در همه جا و هر زمان! به خود آید.

این آیه بیانگر سنت الهی در عذاب کردن و نابودساختن جوامعی است که غرق گناه و نافرمانی حق تعالی می‌شوند. باید دانست: از اموری که مردم در آن بسیارزود فریب می‌خورند، این است که بدکاران سرکش و مفسدان عاصی، یا ملحدان کافر را در زمین، مقتدر و متمکن می‌بینند... ولی حقیقت این است که مردم در قضاوت خویش شتاب می‌کنند، آنها آغاز یا میانه راه را می‌بینند اما به پایان راه فکر نمی‌کنند و پایان راه فقط آن‌گاه دیده می‌شود که تحقق یابد! پایان راه دیده نمی‌شود، مگر در ویرانه‌های گذشتگان و خرابه‌های ستمگران. که قرآن در بسیاری از داستان‌های خود، ما را به همین وادهای ویران می‌برد تا درس عبرت بگیریم.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالُوا الَّذِيْنَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾

سبب نزول: این آیه کریمه درباره نضربین حارث و دو تن دیگر از قریشیان نازل شد که گفتند: ای محمد! به تو ایمان نمی‌آوریم تا برای ما از نزد خداوند نوشته‌ای نیاوری که چهار فرشته همراه آن بر صحت آن و درستی رسالت گواهی دهند.

«و اگر کتابی نوشته بر کاغذ بر تو نازل می‌کردیم، آن‌گاه آنان با دستان خویش آن را لمس می‌کردند» تا بدانجا که از طریق حس بینایی و بساوایی‌شان هر دو، آن را درمی‌یافتند «قطعا کافران» آنان «می‌گفتند: این، جز سحری آشکار نیست» بنابراین، به آنچه که مشاهده و لمس کرده بودند، از روی عناد و سرکشی ایمان نمی‌آوردند پس درحالی که رفتار آنان با یک حقیقت دیدنی و محسوس این چنین باشد، دیگر حال آنها با وحی مجرد بر رسول خدا ﷺ که به وسیله فرشته موکلی نازل می‌شود که نه آن را می‌بینند و نه احساس می‌کنند، چگونه خواهد بود؟

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَكِّتٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

سبب نزول: رسول خدا ﷺ قوم خویش را به سوی اسلام فراخواندند و حکم خدای عزوجل را به آنان ابلاغ کردند اما جمعی از سران قریش گفتند: ای محمد! کاش با تو فرشته‌ای همراه گردانیده می‌شد تا درباره رسالت با مردم سخن می‌گفت...! همان بود که نازل شد: «و کافران گفتند: چرا بر پیامبر فرشته‌ای فرودآورده نشد» یعنی می‌گویند: ای محمد! چرا خداوند بر تو فرشته‌ای نازل نکرد، به گونه‌ای که ما آن را ببینیم و او با ما در این باره که تو پیامبر هستی، سخن بگوید تا به تو ایمان آورده و از تو پیروی کنیم؟ «و اگر فرشته‌ای نازل می‌کردیم» یعنی: به همان اوصافی که آنها پیشنهاد کردند، به گونه‌ای که او را مشاهده کرده و با او سخن می‌گفتند و از او سخن می‌شنیدند؛ «قطعا کار تمام شده بود» یعنی: بی‌تردید آنان را هلاک ساخته بودیم؛ چنانچه در هنگام فرود آمدن فرشته و دیدن وی، ایمان نمی‌آوردند «باز دیگر مجال و مهلتی داده نمی‌شدند» بعد از فرود آمدن و مشاهده آن فرشته. یا معنی این است: اگر

فرشته را مشاهده می‌کردند، از هول و هراس دیدن او جان می‌باختند و نابود می‌شدند. انبیاء علیهم‌السلام هم که گاهی فرشتگان را به صورت اصلی آنها می‌دیدند - چنان‌که در مورد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است - به این دلیل بود که ایشان با وجود آن که بشرند ولی استعداد و قابلیت‌های روانی و روحی و قلبی آنها با بشر عادی فرق می‌کند.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِم مَّا يَلِيْسُونَ ﴿٩﴾

«و اگر آن فرستاده را فرشته‌ای می‌گردانیدیم، بی‌گمان او را به صورت مردی درمی‌آوردیم» یعنی: اگر هم آن فرستاده به سوی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را فرشته‌ای می‌گردانیدیم که او را مشاهده کنند و مورد خطابش قرار دهند، بی‌گمان او را مردمی گردانیدیم زیرا انسانها نمی‌توانند فرشتگان را به صورت حقیقی‌ای که حق تعالی ایشان را بر آن آفریده، ببینند، مگر بعد از آن که به شکل اجسام مشابه با اجسام بنی‌آدم - با همان تراکم و جسامت و چگالی آن - مجسم شوند چنان‌که ابن عباس رضی‌الله‌عنهم فرمود: «اگر آنها فرشته را به صورت اصلی آن می‌دیدند، قطعاً می‌مردند زیرا تاب و توان دیدن فرشته را نداشتند». حتی در مقیاس عالم ماده نیز ثابت شده است که: میدان درک حواس بشر محدود است و چشم بشر نمی‌تواند ماده را در صورت تلطیف شده آن، یا در حالتی که دارای چگالی و تراکم بسیار بالایی باشد، ببیند، همان گونه که «انشتین» این قانون را توضیح داده است. پس هرگاه در عالم ماده چنین باشد، در عالم غیب چگونه خواهد بود؟ بنابراین، اگر خدای عزوجل رسول خویش به سوی بشر را فرشته مشاهده شده مورد خطابی قرار می‌داد، قطعاً انسانها از او می‌گریختند و با او انس نمی‌گرفتند و رعب و وحشت از او سراپای وجودشان را فرا می‌گرفت، آن وقت، طبیعی بود که ترس حاصله از این امر، آنان را از سخن گفتن با آن فرشته و مشاهده وی باز می‌داشت «و هرآینه کار را بر آنچه که هم‌اکنون اشتباه می‌کنند، بر آنان مشتبه می‌گردانیدیم» یعنی: همین التباس و خلطیتی که هم‌اکنون درآند و می‌گویند که پیامبر هم بشری مانند ماست، در آن صورت نیز اتفاق می‌افتاد زیرا وقتی آنان فرشته را به صورت انسانی وی

می دیدند، قطعاً می گفتند: این هم انسان است و فرشته نیست پس کار همچنان بر آنان مشتبه و آشفته باقی می ماند.

وَلَقَدْ أَسْنَهَزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكُمْ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

آن گاه حق تعالی پیامبر اکرم ﷺ را از این که با تکذیب دروغ انگاران قومش روبرو می گردد، تسلیت و دلجویی نموده می فرماید: «و همانا پیش از تو نیز پیامبرانی به استهزا گرفته شدند» یعنی: اگر تو با استهزای آنان روبرو هستی، انبیای پیشین نیز در معرض چنین استهزایی قرار داشته اند «اما آنچه را ریشخند می کردند، گریبانگیر ریشخندکنندگان آنان شد» یعنی: آنچه بدان ریشخند می کردند، بر خودشان فرود آمد و استهزایشان به «حق»، سبب نابودیشان گردید.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «در زمین سیر کنید، آن گاه بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است؟» یعنی: در زمین سیروسفر کرده و آثار و ویرانه های بجا مانده از پیشینیان را بنگرید تا بدانید که چه عقوبتهایی بر سر آنان فرود آمده است، بعد از آن که در نعمتهای بزرگ مستغرق بودند پس اگر شما نیز همچنان شیوه نادرست و نقش پای آنان را در تکذیب حق دنبال کنید، به آنان پیوسته و بسان آنان هلاک می شوید.

قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كُنَّ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا

رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

«از آنان بپرس» ای پیامبر ﷺ که «آنچه در آسمانها و زمین است، از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» یعنی: از آنان این سخن را بپرس پس اگر پرسیدند: از آن کیست؟ بگو: از آن خداست، به اعتراف خودتان - چراکه مشرکان در این حقیقت شکی نداشتند - یا برای آنان در این باره که آسمانها و زمین از آن خدا ﷻ است، حجت و

دلیل بیاور و چون به این اصل اعتراف کردند؛ فهم این حقیقت که خدای مالک آسمانها و زمین بر فرودآوردن عذابی عاجل قادر است، نیز بر آنها دشوار نخواهد بود ولی حق تعالی «رحمت را بر خود مقرر کرده است» مراد این است که: با وعده‌ای مؤکد، رحمت خویش را به بندگانش وعده داده است و وعده او خواه‌ناخواه تحقق پذیرفتنی است بنابراین، بندگانش را به شتاب عذاب نمی‌کند بلکه از آنان توبه و انابت را می‌پذیرد چنان‌که فرستادن پیامبران علیهم‌السلام، فرودآوردن کتابهای آسمانی و برپاداشتن ادله بر حقانیت حق نیز از رحمت وی بر آنهاست.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «آن‌گاه که خدای عزوجل آفرینش خلق را به پایان رساند، نامه‌ای به عبارت زیر نوشت و آن را در نزد خویش بر بالای عرش نهاد: همانا رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است.» «یقیناً شما را در روز قیامت گرد می‌آورد که هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در روز قیامت یا در گرد آوردنتان نیست اما خداوند متعال مهلتتان می‌دهد و گردآوردنتان را از قبرهایتان تا روزی که منکر آن هستید، به تأخیر می‌اندازد «کسانی که بر خود زیان زده‌اند، ایمان نمی‌آورند» یعنی: کسانی که به این حقیقت ایمان ندارند، به زودی در روز گردآوری، بر آنان روشن خواهد شد که با این عمل خویش به خود زیان زده و خود را غرق خسران کرده‌اند.

❖ وَ لَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾

«و برای اوست آنچه در شب و روز ساکن است» یعنی: همه چیزهایی که در شب و روز آرام و ساکنند، از آن حق تعالی هستند. آری! با تأمل در پدیده‌های هستی، ملاحظه می‌کنیم که بعضی اشیا همه‌وقت در حال سکون و آرامش به‌سر می‌برند؛ چون جمادات و بعضی اشیا در شب آرام‌اند؛ چون اغلب حیوانات و بعضی از آنها در روز آرام‌اند؛ مانند بسیاری از پرندگان و درندگان و حشرات. به قولی: مراد این است که هرچه در شب و روز آرام است و هرچه هم که تحرک و تکاپو دارد، جملگی از آن حق تعالی است.

عنوان کردن حرکت و سکون در این مقام، به معنای برپاداشتن حجت علیه کافران است زیرا حرکت و سکون، مقتضی حدوث عالم است و حدوث عالم، بوجود آفریننده‌ای برای آن دلالت می‌کند و آفریننده آن مالک آن است و چیزی از وی پنهان نیست، به همین دلیل، آیه کریمه را این‌گونه به پایان برد: «و اوست‌شنوای دانا» لذا هیچ چیز بر او پنهان نیست. پس هرگاه چنین است، مکلفان باید از روز قیامت حذر کنند زیرا ذاتی که احوال و اوضاعشان را نقد می‌کند، به همه امور آگاه و بیناست و حساب هم سخت است، جز بر کسی که خدا عز وجل خود آن را بروی آسان سازد.

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ وَليًا فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُهُ وَلَا يُطْعَمُ قُلُوبَنَا أَمْ نَرُتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسَمَهُ وَلَا تَكُونَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «آیا غیر از خدا - فاطر آسمانها و زمین - را ولی خود گیرم؟» در حالی که اوست که آنها را از کتم عدم اختراع کرده و آفریده است؟ نقل است که مشرکان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به پرستش بتان دعوت کردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله مأمور شدند که این سخن را به آنان بگویند «و اوست که به همگان روزی می‌خوراند و خود روزی نمی‌خورد» یعنی: حق تعالی به مردم رزق و خوراک می‌دهد در حالی که خود از خورد و خوراک و کسی که اطعامش کند بی‌نیاز است پس از آنجایی که هیچ نیرویی جز خدای سبحان نمی‌آفریند و روزی نمی‌دهد لذا شایستگی این را که به پرستش گرفته شود، نیز ندارد. آری! ای پیامبر! بعد از آن که ولایت و سروری غیر خدا عز وجل را انکار می‌کنی، به آنان «بگو: من مأمورم که نخستین مسلمان باشم و به من فرمان داده شده که هرگز از مشرکان نباشم» مأمورم تا اولین کسی از قوم خود باشم که به طاعت و توحید حق تعالی گردن می‌نهد و اولین کس از این امت باشم که درست تسلیم فرمان خدای عزوجل است. به راستی هم چنین بود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از همه امت خویش در اسلام جلو بودند.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با پرستش غیر وی، یا مخالفت امر یا نهی وی «هرآینه از عذاب روز بزرگ می ترسم» که همانا روز قیامت است، آن گاه که گردنکشان و نافرمانان در برابر اعمالشان مورد محاسبه و عذاب قرار می گیرند - جز آن کس که خداوند ﷻ او را شامل رحمت خویش گرداند.

مَنْ يُصِرْفَ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿١٦﴾

«آن روز، کسی که عذاب از وی برگردانده شود» یعنی: هرکسی که عذاب از وی در روز قیامت بازداشته شود «قطعا خدا بر او رحمت آورده» یعنی: یقینا او از اهل رحمت عظمی، یعنی از اهل نجات است و به زودی به بهشت وارد خواهد شد «و این همان فوز آشکار است» فوز: عبارت از به دست آوردن سود و منتفی شدن زیان است لذا مسلم است که نجات در روز قیامت، فوز و رستگاری کامل و آشکاری است.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

«و اگر خداوند به تو زیانی برساند» و سختی و بلا و ضرری چون فقر، بیماری یا بلای دیگری را بر تو نازل کند «کسی جز او برطرف کننده آن نیست» یعنی: کسی جز او قادر به برداشتن آن زیانی که بر تو نازل می شود، نیست «و اگر خیری به تو برساند» چون گشایش و نعمت و رفاه، یا عافیت و سلامتی، یا غیر آن از نعمت‌ها «پس او بر همه چیز تواناست» و از جمله این توانایی وی، رساندن شر و خیر است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا می کردند: «اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجدم منك الجدم: بارخدايا! عطای تو را هیچ بازدارنده‌ای نیست و آنچه را که تو بازش داری، هیچ بخشنده‌ای نیست و جایگاه و ثروت هیچ صاحب جلال و ثروتی در دنیا، در آخرت به وی از جانب سودی نمی‌رساند» بلکه آنچه که به وی سود می‌رساند، ایمان و عمل صالح است و بس.

بعد از آن که خدای عزوجل پیشنهاد کافران را در مورد فرستادن فرشته و فرود آوردن نامه‌ای از آسمان که دال بر تصدیق رسالت باشد، بیان کرد و روشن ساخت که این‌گونه پیشنهادات، ناشی از عناد و استهزای آنان است، نه از سر اشتیاق به کشف و دریافت حقیقت، اینک در این آیات به پیامبرش دستور می‌دهد که به مشرکان چهار سخن را بگوید و به کار بستن این چهار دستور، داروی درد کافران است پس هر کس از اهل کفر که بخواهد ایمان آورد، راه همین است که باید برود:

۱ - سیروسفر در زمین و عبرت گرفتن از فرجام کار تکذیب‌کنندگان.
 ۲ - شناخت مالکیت و فرمانروایی همه‌جانبه حق تعالی و دیدن آثار رحمت وی بر همه چیز.

۳ - نگرش در آفرینش حق تعالی.

۴ - اعلان ترس و نگرانی از عذاب خدا ﷻ.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْغَنِيُّ ﴿١٨﴾

«و اوست قاهر» یعنی: غالب و چیره و برتر «بر بندگان خود» که گردنهای گردنکشان در برابر وی فرو افتاده و سرهای جباران در پیشگاه وی به ذلت نگونسار شده است. خاطر نشان می‌شود؛ در «قهر» معنای مزیدی است که در «قدرت» نیست و آن بازداشتن دیگران از رسیدن به مراد و مقصود خویش است «و اوست حکیم» در اجرای مراد خود «آگاه» به آن کس که سزاوار قهر است از بندگان وی.

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ ۖ وَمَنْ بَلَغَ أَيْتُكُمْ لَتَشْهَدُنَّ آتَ مَعِ اللَّهِ ۗ اللَّهُ أَعْرَضَ قُلْ لَا أَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ وَحْدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی برتر است در باب شهادت» یعنی: کدامین گواه در گواهی خود برتر است؟ پاسخ این است: «بگو: خدا، که میان من و شما گواه است» پس وقتی خدای سبحان میان پیامبر خود ﷺ و میان آنان گواه باشد، قطعاً او در گواهی برای رسول خویش، برتر است. به قولی: جواب سؤال در (قُلِ اللَّهُ) تمام می‌شود،

یعنی: خدا برتر است در گواهی دادن. در این صورت، جمله بعد از آن: **(شَهِدُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ)** جمله مستقل دیگری است. یعنی: او میان من و میان شما گواه است «و این قرآن به من وحی شده است تا شما را با آن بیم دهم و کسی را نیز که قرآن به او می‌رسد، بیم دهم» آوردن این عبارت بعد از بیان گواهی خدای عزوجل، این معنی را می‌رساند که فرود آوردن قرآن بر پیامبر ﷺ، بخشی از گواهی حق تعالی برای پیامبرش می‌باشد. یعنی: قرآن بدان جهت بر من وحی شده است تا شما و تمام مردم - اعم از انس و جن - را با همه ملل و اقشار و اصناف مختلفشان، چه آنان که در حال حاضر موجودند و چه آنان که در زمانهای آینده - تا روز قیامت - به وجود خواهند آمد، با آن بیم و هشدار دهم زیرا احکام قرآن، فراگیر همه بشر و همه جن است، چه آنان که در عصر رسالت موجود بوده‌اند و چه آنان که بعداً به وجود آمده یا می‌آیند، به شرط آن که دعوت اسلام به آنان برسد و این قرآن را بشنوند. همین طور، پیامبر ﷺ نیز بیم‌دهنده آنهاست زیرا آنان در هنگام لقای الهی از چگونگی پاسخ‌گویی خود به دعوت الله ﷻ که به وسیله پیامبرش ابلاغ شده و از اعمالی که در دنیا انجام داده‌اند، مورد سؤال و بازخواست قرار می‌گیرند چنان‌که رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «از سوی خدای عزوجل (پیام وی را) برسانید و ابلاغ کنید زیرا هر کس آیه‌ای از کتاب خدا به او برسد، در حقیقت فرمان خداوند به او رسیده است».

«آیا شما شهادت می‌دهید که خدایان دیگری با الله وجود دارند؟ بگو» ای پیامبر ﷺ! اگر شما شهادت دهید «من چنین شهادتی نمی‌دهم» زیرا این شهادت از باطل‌ترین باطل‌هاست «بگو: جز این نیست که او معبودی یگانه است و بی‌تردید، من از آنچه شما شریک او قرار می‌دهید، بیزارم» یعنی: از بتانی که آنها را خدایان خویش قرار می‌دهید، یا از شرک‌آوردنتان به خدای عزوجل، بیزار و برکنارم زیرا من فقط به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهم. آیه کریمه دلیل بر آن است که تبلیغ اسلام بر مسلمانان فرض است.

الَّذِينَ آتَيْنَهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ، كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

«کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده‌ایم» چون تورات و انجیل «او را می‌شناسند» یعنی: رسول خدا ﷺ را با شمایل و اوصافش می‌شناسند زیرا این شمایل و اوصاف در کتابهایشان بیان شده است «همان گونه که فرزندان ایشان را می‌شناسند» و کسی همچون پدر و مادر انسان، او را نمی‌شناسد پس اهل کتاب در این سخن خود که: ما محمد ﷺ را نمی‌شناسیم، دروغ‌گویند. روایت شده است که بعد از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، عمر رضی الله عنه به عبدالله بن سلام گفت: خدای عزوجل این آیه را - که شما پیامبر خاتم وی را همچون فرزندانان می‌شناسید - نازل فرموده لذا به من بگو که شناخت شما از ایشان چگونه است؟ عبدالله بن سلام گفت: سوگند به خدا جل جلاله که چون او را در میان شما دیدم، چنان شناختمش که فرزندم را می‌شناسم، حتی من - بدون تردید - محمد ﷺ را از فرزندم نیز بهتر می‌شناسم زیرا من نمی‌دانم که زنان چه کرده‌اند...!». «کسانی که بر خود زیان زده‌اند» از مشرکان و ملحدان و منکران رسالت - اعم از اهل کتاب و تمام کفار «آنان ایمان نمی‌آورند» یعنی: انکارشان از رسالت پیامبر ﷺ ناشی از عدم شناخت نیست بلکه ناشی از عناد و تمردشان است، عناد و تمردی که به سبب آن به خود زیان وارد کرده‌اند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على الله كذبا أو كذب بآياته إنه لا يفلح الظالمون ﴿٢١﴾

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بسته» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدا جل جلاله دروغ بسته و مدعی بودن چیزی در تورات یا انجیل یا قرآن شده که در آنها نیست «یا آیات او را» یعنی: معجزات روشن و آشکار، یا آیات قرآن عظیم او را «تکذیب کرده» و با این تکذیب، دروغ بستن بر خدای عزوجل را با دروغ انگاشتن فرمان وی در مورد لزوم و وجوب ایمان به قرآن و پیامبر ﷺ، یکجا گردانیده و به این ترتیب، هم کاذب شده و هم مکذب «بی‌تردید ستمکاران رستگار نمی‌شوند» و چگونه رستگار می‌شوند؛ درحالی که دو چیز باطل - یعنی دروغ انگاشتن دین حق و دروغ بستن بر خداوند جل جلاله - را باهم یکجا کرده‌اند؟.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّا سُرَّكَاؤُكُمْ الَّذِينَ كُنْتُمْ زَعُمُونَ ﴿٢٢﴾

«و» ای محمد! یادآوری کن به آنان از «روزی که همه آنان را حشر می‌کنیم» یعنی: از روز قیامت، که خدای عزوجل پرستندگان و پرستش‌شدگان باطل را همه یکجا در آن گرد می‌آورد «آن‌گاه به کسانی که شرک آورده‌اند، می‌گوییم» از روی توبیخ «شریکان شما که آنها را شریک خدا می‌پنداشتید، کجایند؟» یعنی: کجایند خدایان پنداری شما که در چنین حالی به شما هیچ سودی نمی‌رسانند؟ یا خدایانشان احضار می‌شوند ولی از آنجایی که به هیچ وجه منفعتی از آنان بر نمی‌آید، وجود آنها همانند عدم وجودشان است بنابراین، خدای سبحان با این خطاب آنان را توبیخ می‌کند. آری! درحقیقت شریکی برای خدای عزوجل وجود نداشته بلکه آنها بوده‌اند که به ناروا معبودان باطلی را که بجز خدای یگانه یا همراه با او مورد پرستش قرار می‌دادند، شرکای وی نامیدند.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾

«آن‌گاه فتنه آنان جز این نیست که می‌گویند: قسم به الله - پروردگارانمان - که ما مشرک نبوده‌ایم» یعنی: جواب آنها جز انکار و بیزارگی جستن از شرک، چیز دیگری نیست. مفسران در بیان معنای «فتنه» در این آیه، چند وجه ذکر کرده‌اند که قوی‌ترین آن «عاقبت» است. یعنی: عاقبت و فرجام کفرشان که به آن افتخار کردند و بر سر آن جنگیدند، چیزی جز انکار و بیزارگی جستن از شرک نیست. از دیگر وجوه در معنای «فتنه»، این نظر ابن عباس رضی الله عنهما است: «فتنه آنان، یعنی حجت آنان». عطاء می‌گوید: «فتنه آنان، یعنی عذرخواهی آنان».

أَنْظِرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَعَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

«بنگر، چگونه بر خود دروغ بستند» با انکار شرکی که از آنان در دنیا روی داد «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم گشت» یعنی: افترایشان بر باد رفت و نابود شد و این پندار یاوه‌شان که شریکان آنها را به خدا جل جلاله نزدیک می‌کنند، متلاشی و باطل گشت و

میان آنها و چیزهایی که بجز الله ﷻ پرستش می کردند، جدایی افتاد و در نتیجه، این معبودان باطل نتوانستند هیچ نیازی را برای آنان برآورده کنند.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَمَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمًا إِلَيْهِ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ بُعِدْنَا عَنْكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

ابن عباس رضی الله عنهما و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته اند: ابوجهل و سران قریش شبانگاه دور از دیده مردم و بی آن که یکی از آنها از حال دیگری آگاه باشد، به قرآن گوش می سپردند پس نازل شد: «و از آنان» یعنی: از مشرکان «کسانی هستند که به تو گوش می دهند» آن گاه که قرآن می خوانی «ولی ما بردلهایشان پرده ها افکنده ایم تا آن را نفهمند» یعنی: درحالی که قطعاً ما بر دلهایشان پرده هایی کشیده ایم، چون دوست نداریم که آنها قرآن را درک کنند «و در گوشهایشان سنگینی ای نهاده ایم» یعنی: از شنیدن قرآن ناشنوایشان ساخته ایم «تا بدانجا که کافران چون نزد تو آیند، با تو مجادله می کنند» یعنی: آنها در کفر و عنادشان بدانجا رسیده اند که به صرف ایمان نیاوردن اکتفا نکرده بلکه جدال کنان نزد تو می آیند و «می گویند: این جز افسانه های پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، جز از جنس داستانها و افسانه های بی پایه ای که پیشینیان آن را در کتابهایشان نوشته اند، نیست. آری! آنها پنداشتند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را از این داستانها و اخبار برگرفته است درحالی که قرآن جز فروفرستاده خدای عزیز و حمید نیست.

وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْتَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٦﴾

«و آنان مردم را از او باز می دارند و خود نیز از او دور می شوند» یعنی: مشرکان هم مردم را از ایمان به قرآن، یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم باز می دارند و هم خود از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دور می شوند. یا: مردم را از آسیب رساندن به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باز می دارند اما درعین حال، خود نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوری می گزینند. بنابر روایتی در بیان سبب نزول: این آیه درباره ابوطالب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد زیرا او در همان حالی که کفار را از

آزاردادن پیامبر ﷺ باز می داشت، خود نیز از اجابت دعوت پیامبر ﷺ در مورد پذیرش اسلام دوری می کرد. «و هلاک نمی کنند مگر خود را ولی نمی دانند» یعنی: آنچه از بازداشتن مردم و دور شدن از اجابت دعوت حق از آنان سر می زند، سبب نابودی خود آنان می شود زیرا با این کار، خود را در معرض عذاب الهی و خشم وی قرار می دهند اما نمی دانند که چه بلایی بر سر خویش می آورند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٧﴾

«و اگر آنان را هنگامی که بر آتش عرضه می شوند، ببینی» بی تردید منظره هولناک و حالت دهشتناکی را خواهی دید زیرا در حالی که بر پل (صراط) بر فراز جهنم نگاه داشته می شوند و آتش را مشاهده می کنند؛ «می گویند: ای کاش بازگردانیده شویم!» به سوی دنیا «آن گاه آیات پروردگار خویش را به دروغ نسبت ندهیم و از مؤمنان شویم» و گذشته عبرت انگیز خود را جبران نماییم. آری! چنین آرزویی می کنند ولی هیئات که این آرزویشان برآورده شود.

بَلْ بَدَأْتُمْ مَا كَانُوا يَحْفَونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٣٨﴾

«نه؛ بلکه آنچه را پیش از این نهان می داشتند، بر آنان آشکار شده است» یعنی: چون عقاید و اعمال نابکارشان بر آنان آشکار شد و دانستند که حتما به سبب شرکشان نابود می شوند، از روی استیصال و درماندگی، به آرزوها و وعده های دروغین روی آوردند. یا: حقیقت باوری که در دنیا به راستگویی محمد ﷺ داشتند اما آن را پنهان کرده و در محافل و مجامع خود ایشان را تکذیب می کردند، بر آنان در آخرت آشکار شد. یا: کفر و شرکشان که آن را در آخرت با این سخن پنهان می کردند: (به خدا - پروردگار ما - سوگند که ما مشرک نبودیم) «انعام/۲۳»، در آخرت با گواهی دادن اعضا و اندامهایشان، بر آنان آشکار شد. پس آیه کریمه سه وجه تفسیری دارد. «و اگر بازگردانده هم بشوند» به سوی دنیا، آن طور که آرزو کردند «قطعا برمی گردند به» انجام دادن «آنچه از آن نهی شده بودند» از امور ناروایی که در رأس آنها شرک است، همان گونه که

ابلیس دید آنچه را از آیات الهی دید ولی بازهم عناد ورزید و سر به تمرد برداشت «و قطعاً آنان دروغگویند» در این وعده‌شان که در صورت بازگشت به دنیا از مؤمنان می‌گردند بلکه این سخن را فقط به انگیزه نجات از مهلکه‌ای که در آن درافتاده‌اند، می‌گویند.

آری! وقتی با این طبیعت نابهنجار و این منش نابکارشان آشنا شویم، آن‌گاه درمی‌یابیم که چرا سزاوار جاودانگی در دوزخ گردیده‌اند.

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾

«و گفتند: حیاتی جز همین زندگی این جهانی ما نیست» لذا ما همه توانمان را برای ساماندهی این زندگانی دنیا و بهره‌برداری شهوانی در آن، مایه می‌گذاریم و هرگز برای آخرت کاری نمی‌کنیم زیرا آخرت وجود ندارد «و ما برانگیختنی نیستیم» بعد از مرگ. وه! این چه جهالتی است بزرگ!!

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾



«و اگر ببینی آن‌گاه که در حضور پروردگار خویش بازداشته می‌شوند» برای حساب و کتاب، یقیناً کاری بزرگ، منظره‌ای هولناک و دهشت‌انگیز را مشاهده کرده‌ای، در آن حال که «خدا به آنان می‌گوید: آیا این حق نیست؟» یعنی: آیا این رستاخیزی که شما منکر آن بودید، حقیقت ندارد؟ و آیا این کیفری که شما آن را انکار می‌کردید، حاضر و آماده نیست؟ «می‌گویند: چرا، سوگند به پروردگارمان» که این حق است. آری! آنها به آنچه منکر آن بودند، اعتراف می‌کنند و این اعترافشان را با سوگند، مؤکد می‌سازند «می‌گوید» حق تعالی «پس به سبب آن که کفر می‌ورزیدید، این عذاب را بچشید» یعنی: به سبب کفرتان به حق، اینک کفرتان را دریابید.

**قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرُنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ
أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ ۗ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿٣١﴾**

«در حقیقت، کسانی که لقای الهی را دروغ انگاشتند زیانکار شدند» مراد، تکذیبشان به رستاخیز و کیفر آخرت است «تا آن گاه که قیامت بناگاه بر آنان دررسد، می گویند: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم» یعنی: ای دریغ‌ها! ما را فراگیرید، وای و صد افسوس و حسرت بر ما و بر غفلت و قصور بسیار مان در باب قیامت! که بدان بها ندادیم و اهمیت قائل نشدیم و آن را تصدیق نکردیم! «و آنان بارهای خویش را» یعنی: بار گناهان خویش را «بر می‌دارند» به این معنی که چون گناهان گریبانگیرشان شده است، از بر دوش کشیدن آن گرانبار شده‌اند، گویی این گناهان بر پشت آنهاست «آگاه شوید؛ چه بد است آنچه بر می‌دارند» و چه زشت است آنچه بر دوش می‌کشند! یعنی: آنها در حالی حشر می‌شوند که گناهانشان بر پشت‌شان است تا به سبب آن عذاب شوند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٣٢﴾

«و زندگانی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست» مراد آیه، تکذیب این سخن کفار است که: حیاتی جز این زندگانی دنیا نیست. لذا بشر باید بداند که حیات حقیقی‌ای که باید برای آن کار کرد، همانا حیات آخرت است زیرا حیات آخرت، دائمی و ناگسستنی است «و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند» از شرک و معاصی «بهبتر است» این عبارت دلیل بر آن است که جز اعمال متقیان هرچه هست؛ بازی و سرگرمی و بیهودگی است «آیا در نمی‌یابید؟» و اندیشه نمی‌کنید تا ایمان آورید؟ و آیا به بی‌ارزش بودن زندگی دنیا نسبت به زندگی آخرت هیچ نمی‌اندیشید تا برای آخرت عمل کنید؟ آخر باید بیندیشید که حیات؛ محدود به این مقطع کوتاه عمر دنیوی نیست بلکه حیات از نظر طولی در عمق زمان، از نظر عرضی در عمق آفاق و از نظر عمقی در ژرفای عوالم بی‌کران باری تعالی امتداد یافته و از نظر حقیقت خود هم متنوع است.

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزَنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَا يَكْذِبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بَيَّاتُوا لِلَّهِ يَسْحَدُونَ ﴿٣٣﴾

«همانا می دانیم که آنچه آنان می گویند تو را اندوهگین می کند» یعنی: پس اندوهگین نباش که «در واقع آنان تو را تکذیب نمی کنند» یعنی: به شخص تو نسبت دروغگویی نمی دهند زیرا آنان به راستگویی و صداقت شخص تو معترفند ولی تکذیب آنها به آنچه که از پیام الهی به همراه آورده‌ای، برمی گردد، از این جهت فرمود: «ولی ستمکاران آیات الله را انکار می کنند» یعنی: آنها درحقیقت آیات الهی و کتاب وی را تکذیب می کنند. چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است: ابوجهل به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: بدان که ما شخص تو را دروغگو نمی شناسیم ولی آنچه را که با خود آورده‌ای، دروغ می دانیم. در روایت دیگری آمده است که گفت: ... به خدا سوگند که من می دانم او پیامبر است ولی ما چه وقت پیرو طایفه «عبد مناف» بوده‌ایم که حالا باشیم؟!

وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَىٰ مَا كَذَّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَنهْم نَصْرًا وَلَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ

جَاءَكَ مِنْ نَّبَايِ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾

«و هر آینه پیامبرانی پیش از تو نیز تکذیب شدند» پس طبیعت نفس بشری ای که به کفر آلوده شده، در هر عصر و زمانی این‌گونه بوده است «ولی» آن پیامبران «بر آنچه تکذیب شدند و بر آزاری که دیدند صبر کردند تا یاری ما به آنان رسید و برای وعده‌های الله» در یاری دادن به پیامبرانش «هیچ تغییر دهنده‌ای نیست» این آیه، دلجویی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و تسلی بخش ایشان است. یعنی: ای رسول گرامی ما! بر آزارها و انکارها شکبیا باش و به پیامبران پیش از خود اقتداکن و اندوه نخور چنان‌که آنان بر آزارها و انکارها صبر پیشه کردند تا پیروزی و نصرت ما به تو نیز برسد چنان‌که به ایشان رسید و تو یقیناً بر دروغ انگاران پیروز و غالب هستی - و سپاس خدای عزوجل را که چنین هم شد «و همانا از اخبار پیامبران به تو رسیده است» یعنی: بعضی از اخبار پیامبران و کیفیت نجات دادن ایشان و همراهان مؤمن‌شان و این که چگونه خدای عزوجل تکذیب‌کنندگان را هلاک گردانید، به تو رسیده است پس این اخبار، خود دلیل روشن آن است که سرانجام ما تو را پیروز می گردانیم.

وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ أُسْتِطْعَتَ أَنْ تَبْنِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

«و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می آید» آری! رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از اجابت دعوت حق بر ایشان سخت گران می آمد و آن را بسیار بزرگ انگاشته بر آن سخت اندوهگین می شدند پس خدای سبحان به آن حضرت ﷺ روشن ساخت که آنچه از رویگردانی کفار از دعوت حق می بینند، خواه ناخواه روی دادنی است، بدان جهت که این کار در علم او سبقت گرفته است لذا اصلاح حالشان قبل از آن که او بدان اذن دهد، از توان آن حضرت ﷺ خارج است. آری! اگر رویگردانی آنان بر تو گران می آید؛ «پس اگر می توانی که نقبی در زمین بجویی» تا از آن نقب برای آنان نشانه و معجزه ای بیاوری «یا نردبانی در آسمان» بجویی «تا برای آنان معجزه ای بیاوری» چنین کن! ولی چنین نتوانی کرد پس حزن و اندوه را کنار بگذار. آری! خدای سبحان در این امر که به پیامبرش ﷺ معجزه حسی دائمی نداد، حکمت روشنی قرار داده است زیرا اگر او به پیامبرش معجزه ای می داد که به وسیله آن کفار را به ایمان آوردن ناچار سازد، در آن صورت، برای «تکلیف» که مدار آن بر ابتلا و امتحان بندگان است، هیچ معنی و موضوعیتی باقی نمی ماند، به همین دلیل است که فرمود: «و اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را بر هدایت گرد می آورد» به شیوه اجبار و اکراه ولی او این کار را نخواست بلکه موضوع را به انتخاب خود آنان وا گذاشت - و از آن خداست حکمت بالغه «پس از جاهلان نباش» زیرا شدت اشتیاق به اجابت کفار و سختی اندوه بر اعراض آنان - قبل از آن که خداوند متعال به ایمانشان اذن دهد - از کارکرد اهل جهل است و تو قطعاً از آنان نیستی. یا: از کسانی نباش که این حقیقت را نمی دانند و حکمت های بزرگ حق تعالی را در این کار در نمی یابند.

﴿ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴾ (۳۶)

«تنها کسانی اجابت می‌کنند» دعوت حق را «که می‌شنوند» به شنوایی فهم و قبول، بدان‌گونه که عقل اقتضا می‌نماید و فهم ایجاب می‌کند؛ که گروه یاد شده از آنان نیستند بلکه آنان به منزله مردگانی هستند که نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند «و مردگان را خداوند در روز قیامت برمی‌انگیزد پس به سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: چنان‌که خداوند ﷻ در روز قیامت مردگان را برمی‌انگیزد، همین‌طور ممکن است که دل‌های مرده این گروه کفار را به سوی فهم آنچه که تو به همراه آورده‌ای، متمایل و راهیاب گردانیده و این دلمردگان را زنده دل گرداند. ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزوجل کفار را که مرده‌دل اند، به تن مردگان تشبیه کرد و این از باب تهکم و استهزای آنهاست».

﴿ وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يُنْزِلَ آيَةً وَلَٰكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (۳۷)

«و گفتند: چرا آیه‌ای از سوی پروردگارش بر او نازل نشده است؟» مرادشان از (آیه) در اینجا، نشانه و معجزه‌ای است که به ایمان آوردن ناچارشان گرداند، مانند فرودآوردن فرشتگان در جلو چشم آنان، یا برکندن کوه و بالابردن آن برفراز سرشان... پس خدای عزوجل به پیامبرش دستور داد: «بگو» ای پیامبر ﷺ در پاسخ آنان «بی‌گمان خداوند قادر است بر آن که آیه‌ای فرود فرستد» بر من که شما را به ایمان آوردن مجبور گرداند ولی او این کار را نکرد تا فایده «تکلیف» که ابتلا و امتحان است، نمایان گردد. همچنان، اگر حق تعالی نشانه‌ای از آن دست که آنان طلب کردند، نازل می‌کرد، دیگر بعد از نزول آن نشانه، به آنان مهلت نمی‌داد بلکه اگر ایمان نمی‌آوردند، بی‌درنگ عذابشان می‌کرد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» که خداوند ﷻ بر فرودآوردن معجزه پیشنهادی آنان قادر است، همچنان نمی‌دانند که در صورت فرودآوردن این معجزه پیشنهادی، فرجام آن، چه قدر برایشان سنگین و فاجعه‌بار خواهد بود.

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمٌّ أَمْثَالِكُمْ مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ نُرِيدُ إِلَى رَبِّهِمْ

مُحْشَرُونَ ﴿٣٨﴾

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با دو بال خویش می‌پرد مگر آن که آنها» نیز «امت‌هایی همانند شما هستند» یعنی: آنها گروه‌ها و دسته‌های گوناگونی همانند شما هستند که هر یک در پیدایش، چگونگی زیست، تجمع، تغذیه، نیاز به کارپرداز و مدبر... و غیر این از شئون زندگی خویش، دارای نظام و برنامه مخصوص به خود می‌باشند و خدای عزوجل آنان را نیز همچون شما آفریده و روزی داده است و این گروه‌های مختلف از مخلوقات خدای عزوجل نیز، در حیطه علم و تقدیر و سلطه و احاطه وی قرار دارند. به قولی دیگر: (أَمْثَالِكُمْ: همانند شما هستند) به این معنی است: این امتهای نیز در ذکر خدای عزوجل و راهیابی فطری به سوی وی و برخورداری از هدایت تکوینی، همانند شما هستند. قید پرواز پرنده‌گان با (دو بال)، برای نفی مجاز و تأکید بر اراده معنای حقیقی پرواز است. «در کتاب هیچ چیزی را فروگذار نکرده‌ایم» از امور شما و امور این امت‌ها. مراد از «کتاب»، لوح محفوظ است زیرا خداوند متعال تمام حوادث را در آن به ثبت رسانده است. یا مراد؛ قرآن است. یعنی: هیچ چیز از آنچه را که خلق به بیان آن نیاز دارند، فروگذار نکردیم، مگر این که قرآن را فراگیر آن ساختیم.

بیان حقیقت جامعیت و فراگیری قرآن کریم در سیاق ذکر انواع جنبنده‌گان زمین، به اعجاز علمی قرآن کریم اشاره دارد، که علم زیست‌شناسی گوشه‌هایی از این اعجاز را به نمایش گذاشته است.

«پس همه به سوی پروردگارشان محشور می‌شوند» یعنی: همه امت‌های مذکور، در قیامت حشر می‌شوند. این تعبیر براین حقیقت دلالت دارد که امت‌های جنبنده و پرنده نیز همچون بنی‌آدم محشور می‌شوند. از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هیچ جنبنده و پرنده‌ای نیست مگر این که در روز قیامت محشور خواهد شد، آن‌گاه برای برخی از آنها از برخی دیگر قصاص گرفته می‌شود، حتی از حیوان شاخ‌دار برای حیوان بی‌شاخ، سپس به آن حیوان گفته می‌شود: به خاک تبدیل شو! و در این هنگام است که

کافر می‌گوید: (یا لیتنی کنت ترابا: ای کاش من هم خاک بودم!). اما به قولی: مراد از «حشر» در اینجا، مرگ این جانوران است. به قولی دیگر: مراد از «حشر»، حشر کفار است.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُغُرٌ عَلَيْكُمْ وَبِئْسَمَا لَلظَّالِمِينَ فِي مَا كَانُوا عَمِلِينَ ﴿٣٩﴾

«و کسانی که آیات ما را دروغ انگاشتند، کردند» یعنی: با گوش‌هایشان سخن حق را نمی‌شنوند «و گنگ‌اند» با زبان‌هایشان سخن حق را نمی‌گویند «و در تاریکی‌هایند» یعنی: در تاریکی‌های کفر و جهل و حیرت سرگشته‌اند و به چیزی که صلاحشان در آن است، راهیاب نمی‌شوند زیرا از بینایی‌ها و شنوایی‌هایشان بهره نمی‌گیرند، از این رو همچون حواس‌باختگانی هستند که به هیچ حال از حواس خود بهره گرفته نمی‌توانند، همانند شخص کر و کور و لالی که در تاریکی سختی دست‌وپا می‌زند، نه می‌تواند راهش را ببیند، نه مردم را به یاری فراخواند تا او را راهنمایی کنند و نه هم کسی او را از دور می‌بیند تا راهنمایی‌اش کند پس چگونه چنین کسی به سوی راه نجات رهنمون می‌شود و به مقصد خویش می‌رسد؟ «الله هر که را بخواهد، گمراه می‌کند و هر که را بخواهد، بر راه راست قرارش می‌دهد» به این شیوه که او را به سوی اسلام هدایت می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که: حق تعالی خالق افعال است و معاصی شامل اراده وی اند و وضع «اصلاح» بر او واجب نیست.

قُلْ آرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ السَّاعَةُ أَعْبَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به من خبر دهید: اگر عذاب الهی به شما دررسد، یا قیامت به شما دررسد، آیا کسی جز خدا را می‌خوانید؟» یعنی: آیا در این حالت - که حالت رسیدن عذاب یا برپایی قیامت است - کسی غیر خدا جَلَّ جَلَّالَهُ را - از قبیل بتانی که پرستش

می کنید - به زاری می خوانید، یا فقط خدای سبحان را می خوانید؟ «اگر راستگویند» در این ادعای خود که بتان شما نفع و ضرر می رسانند و چنان که می پندارید، خدایانند؟

بَلْإِيَّاهُ نَدْعُونَ فَيَكْشِفُ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَنْسَوْنَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

«نه بلکه تنها او را می خوانید» نه دیگران را. آری! در آن احوال سخت که پریشانی بر شما چیره شده و دستتان از اسباب مادی کوتاه می گردد، فقط او را می خوانید، آن هم با نهایت اخلاص و تضرع «پس» خداوند متعال «اگر بخواهد آنچه را که برای دفع آن دعا می کنید، دفع می کند» و آن عذاب و وحشت را از شما برمی دارد «و آنچه را که برای او شریک قرار داده‌اید، فراموش می کنید» از بتان و مانند آنها پس در آن حال نه آنها را می خوانید و نه دفع بلیه‌ای را که در آن افتاده‌اید، از آنها انتظار دارید بلکه از آنها همانند روگردانی فراموشکار، رو برمی گردانید زیرا می بینید که در آن هنگام از آنها برای شما هیچ سودی متصور نیست. آری! بازگشت انسان در مواقع سختی به سوی خدای عزوجل، خود دلیل قاطعی است براین که ایمان به خدا عز وجل و یگانگی وی، در فطرت انسان سرشته شده است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَآخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٤٢﴾

«و به یقین ما به سوی امت‌هایی که پیش از تو بودند، پیامبرانی فرستادیم و آنان را به بأساء دچار ساختیم» بأساء: فقر و مصایب در اموال است «و به ضراء» ضراء: بیماری و مصایب در ابدان است «تا زاری کنند» یعنی: تا ما را با تضرع که همانا شکستگی و خاکساری است بخوانند و از گناهان خویش توبه کنند زیرا قاعده این است که دلها در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، خاشع و فروتن می شوند.

فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

«پس چرا وقتی که عذاب ما به سراغشان آمد، تضرع نکردند» به سبب شدت تمرد و افراط در کفر چنان که می فرماید: «ولی» حقیقت این است که «دل‌هایشان قسی شد»

یعنی: سخت و درشت شد پس از این عذاب درس عبرت نگرفته بلکه بر سرکشی‌شان افزودند «و شیطان، کار و کردارشان را در نظرشان آراست» یعنی: با مصمم ساختن‌شان بر کفر، به اغوایشان پرداخت.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمَ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾

«پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: چون هشدارها و تذکرات عبرت‌انگیز ما در یادآوری مصیبت‌های مالی و جانی، هیچ اثری از پندپذیری و دردسوز در آنان ایجاد نکرد و از این پندها روی برتافتند؛ «درهای همه چیز را بر آنان گشودیم» یعنی: از باب «استدراج»، درهای نعمت را با همه انواع آن به روی آنان باز کردیم «تا چون به آنچه داده شده بودند» از نعمت‌های گونه‌گون «شاد شدند» به شاد شدن سرمستی و ناسپاسی و گردنکشی و تکبر و پنداشتند که از این همه رفاه و نعمت به سبب آن برخوردار گشته‌اند که کفر و انکارشان درست و برحق است؛ «ناگهان آنان را فرو گرفتیم» به‌طور غیرمترقبه و به‌گونه‌ای که اصلاً انتظار آن را نداشتند «پس یکباره نومید شدند» مبلس: کسی است که به سبب شدت بدبختی و بدروزی‌ای که بر وی فرود آمده است، غرق حزن و اندوه گردیده و از هر چیزی مأیوس می‌شود.

اگر به تاریخ، نگاهی گذرا داشته باشیم، ملاحظه می‌کنیم که واقعیت زندگی بشر، نمونه چنین امت‌هایی را فراوان شناخته است؛ زیرا امت‌های بسیاری را می‌یابیم که خدای سبحان آنها را در اوج مدنیت و رفاه و نعمت، به سرایشب اضمحلال و فروپاشیدگی درافکنده است و این سنت الهی است و سنت الهی را هیچ دگرگونی‌ای نیست. عقبه‌بن عامر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که در حدیث شریف فرمودند: «چون دیدی که خدای عزوجل در عین فروروی بنده در نافرمانی‌های وی، به او دوست‌داشتنی‌های دنیا را می‌دهد پس بدان که آن استدراج است»، آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند. همچنین از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در حدیث شریف فرمودند: «چون خداوند برای قومی بقا یا رشد و بالندگی را اراده داشته باشد، به آنان وارستگی و میانه‌روی در تنعمات را ارزانی می‌کند و چون به آنان اراده نابودی و ریشه‌کن شدن را داشته باشد، در خیانتی را بر آنان می‌گشاید». آن‌گاه این آیه کریمه و آیه بعدی را تلاوت کردند.

فُطِعَ دَائِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾

«پس بنیان و ریشه ستمکاران برکنده شد» یعنی: همه آنها از اول تا آخر به طور یکپارچه ریشه‌کن و نابود شدند و بعد از آن، دیگر به ساحت وجود دنیوی و دوران رشد و توسعه و بالندگی باز نمی‌گردند «و سپاس خداوند راست که پروردگار جهانیان است» یعنی: سپاس خدای عزوجل را بر نابودی آنان.

این آیه به مؤمنان می‌آموزد که باید در هنگام فرود آمدن نعمت‌ها - که نابودی ظالمان از بزرگترین آنهاست - خدای عزوجل را ستایش گویند زیرا ظالمان - یعنی آنان که در زمین فساد کرده و در صلاح نمی‌کوشند - بر بندگان خدای عزوجل از هر سختی و مصیبتی سخت‌تر و خطرناک‌ترند. پس بارخدا! بندگان مؤمنان را از ظلم ظالمان برهان و شر آنها را از سرشان کم کن و ریشه آنها را برکن و بر ویرانه‌های ستم آنان کاخ عدل همگانی و همه‌جایی را برافراز.

همچنین از این آیات درمی‌یابیم که: رفاه و نعمت، همچون ابتلای شدت، ابتلای دیگری است و ابتلا در نعمت، سخت‌تر از ابتلا در مصیبت است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَنَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ

نُصِرْفُ الْآلَايَتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ: «به من خبر دهید» یعنی به نظر شما: «اگر الله شنوایی شما را و چشمهای شما را بازگیرد» یعنی: نیروهایی را که در این دو حاسه شماست، از شما بازگیرد، یا هر دو حاسه یادشده را کاملاً محو و نابود گرداند «و بر دل‌هایتان مهر نهد» تا بدانجا که دیگر فهم چیزی در امکان آنها نباشد «کیست معبودی غیر از خداوند که

آنها را به شما برگرداند؟» پس در این امر خوب بیندیشید. «بنگر» ای محمد ﷺ! «که چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم!» این جمله مفید «تعجیب: به‌شگفتی واداشتن» است، یعنی: از این بیان بلیغ و بدیع در شگفت شو. تصریف آیات: آوردن آنها بر وجوه مختلف؛ گاهی با هشدار و انذار، زمانی با نمایاندن عذرها، وقتی با ترغیب و گاهی با تخویف و ارباب و تهدید است «آن‌گاه آنان روی برمی‌تابند» از این آیات!؟

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعَثَتْهُ أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به‌نظر شما اگر عذاب الله بر شما بیاید» یعنی: به من خبر دهید که اگر عذاب خدا ﷻ به شما برسد؛ «ناگهانی» بغته: به‌طور غافلگیرانه و بدون بروز هیچ‌گونه نشانه و مقدمه‌ای که بر رسیدن عذاب دلالت کند «یا آشکارا» جهره: عذاب آشکار این است که بعد از بروز مقدماتی که بر وقوع آن دلالت کند، روی دهد و با آن نشانه‌ها دریابند که لابد عذاب الهی آمدنی است. آری! اگر چنین شود؛ «آیا جز قوم ستمکار هلاک می‌شوند؟» یعنی: قطعاً اگر چنین شود، جز گروهی که با کفر به پروردگار عزوجل بر خود ستم کرده‌اند، به عذاب و خشم الهی نابود نمی‌شوند.

وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾

«و ما پیامبران را نمی‌فرستیم جز بشارت‌دهنده» به وعده پاداش بزرگ برای کسانی که از ایشان پیروی کنند «و بیم‌دهنده» از عذاب سخت برای کسانی که ایشان را نافرمانی کنند «پس هر که ایمان آورد» به آنچه که پیامبران ﷺ با خود آورده‌اند «و اصلاح کرد» حال خود را با انجام دادن آنچه که پیامبران ﷺ به سوی آن فرامی‌خوانند «پس هیچ بیمی» به هیچ وجهی از وجوه «بر آنان نیست» نسبت به آینده‌ای که پیش رو دارند «و نه اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

«و کسانی که آیات ما را دروغ پنداشتند، به آنان به سبب فسقشان عذاب می رسد»
یعنی: به سبب خارج شدنشان با کفر از دایره فرمان های خدای عزوجل، به عذاب گرفتار می شوند.

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِن آتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿٥٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به شما نمی گویم که گنجینه های» قدرت «خدا نزد من است»
تا هر معجزه ای را که پیشنهاد کنید، بیاورم «و نمی گویم که غیب را می دانم» تا از امور
ناپیدا به شما خبر داده و شما را از رویدادهایی که در روزگاران آینده واقع خواهد شد،
آگاه گردانم.

گفتنی است که خداوند ﷻ پیامبرش را بر پاره ای از علوم غیب آگاه گردانید و به هر
مسلمان دیگری نیز گاهی امر حقی را الهام می کند - که چه بسا این نیز به نوعی با امر
غیبی ای پیوند داشته باشد - ولی باید دانست که این اساس و زیر بنایی نیست که یک
مسلمان همه امور خویش را بر آن بنا کند.

«و به شما نمی گویم که من فرشته هستم» تا مرا به کارهای خارق العاده ای مکلف
گردانید که بشر تاب و توان آن را ندارد «من جز آنچه را که به سویم وحی می شود» و
به تبلیغ آن برای شما مأمور گردیده ام «پیروی نمی کنم» و حتی یک سر سوزن هم از
آن تخطی نمی نمایم «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا نابینا و بینا برابرند؟» یعنی: گمراهان و
هدایت یافتگان، یا کافر و مسلمان، هرگز با هم برابر نیستند «آیا تفکر نمی کنید» در این
امر تا عدم برابری میان آنها را دریابید و آن گاه از روش کسانی پیروی کنید که حق را
دیده و راه را یافته اند؟

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِيَّ وَرِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٥١﴾

«و به وسیله قرآن کسانی را که از محشور شدن در نزد پروردگارشان اندیشناکند، هشدار بده» زیرا هشدار دادن در آنها تأثیر می‌کند، به سبب این که خداترس‌اند، برخلاف کسانی از گروه‌های کفر که به سبب انکار رستاخیز، از حشرونشر نمی‌ترسند و بنابراین، هشدار دادن در آنها تأثیری نمی‌کند.

این آیه دربرگیرنده همه کسانی است که به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان دارند؛ اعم از مسلمانان، اهل ذمه و برخی از مشرکانی که هرچند - در اصل - روز حشر را باور ندارند ولی از آن بیم دارند که خبر دادن رسول خدا ﷺ در این مورد، صحت داشته باشد. بنابراین، کسانی که به معاد اعتقاد داشته و از فرا رسیدن آن بیمناک‌اند، پندادانشان مفیدتر و هشدار دادنشان سودمندتر است. و این خود نشان‌دهنده آن است که اولین قضیه مهم در دعوت اسلامی؛ قضیه ایمان است. چنان‌که روایت شده‌است که ابن عمر رضی الله عنهما فرمود: «قبل از آن که قرآن به ما آموخته شود، ایمان به ما داده می‌شد.» «برای آنان بجز الله هیچ دوست و شفیع نیست» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را هشدار بده که از آن بیمناکند که جز خداوند جل جلاله هیچ دوست و یاور و شفاعت‌گری نداشته باشند تا آنان را یاری و نصرت دهد، یا در نزد خدای عزوجل شفاعت و سفارش آنان را بکند تا در نتیجه از عذاب وی نجات یابند «باشد تا پرهیزگاری کنند» یعنی: به وسیله این هشدار، در زمره اهل تقوی درآیند.

این آیه، پندار کسانی از کفار معترف به حشر را رد می‌کند که تصور می‌کنند؛ پدران یا بتانشان برایشان شفاعت می‌کنند و آنان منحرفان اهل کتاب، یا مشرکانی هستند که می‌پندارند؛ بتان برایشان شفاعت می‌کنند.

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٢﴾

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده‌است که فرمود: مصعب، بلال، عمار، خباب و غیر آنها از ضعفا و فقرای مسلمانان در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

بودند، که گروهی از اشراف قریش نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: ای محمد! آیا به همین گروه بی همه چیز دل خوش کرده و از قومت بریده‌ای؟ آیا همین گروه بینوا هستند که خداوند از میان ما بر آنان منت نهاده است؟ آیا می‌پنداری که ما پیرو همین‌ها می‌شویم؟! آنان را از خود بران! شاید اگر آنان را برانی، ما از تو پیروی کنیم! همان بود که نازل شد: «و کسانی را که پروردگار خود را بامدادان و شامگاهان به نیایش می‌خوانند در حالی که خشنودی او را می‌خواهند، از خود مران» یعنی: کسانی را که صبح و شام برای حق تعالی نماز می‌گزارند و ذکر او را بر دل و بر زبان دارند در حالی که در عبادت خود اخلاص داشته و جز رضای او هیچ هدف و مرام دیگری را دنبال نمی‌کنند، از خود مران. سعیدبن مسیب می‌گوید: «مراد، ادا کنندگان نمازهای فرض اند». آری! اینان را از خود مران بلکه از نزدیکان و رازداران خود قرار بده «چیزی از حساب آنان بر تو و چیزی از حساب تو بر آنان نیست» نه تو عهده‌دار چیزی از حساب آنان هستی و نه آنان عهده‌دار چیزی از حساب تو پس دیگر چرا آنان را از خود می‌رانی؟ پس به آنان روی آور، با آنان بنشین و مبادا به انگیزه رعایت حق کسانی که در دین و فضل به پایه و مقام آنها نیستند، آنان را از خود برانی «که برایشان و از ستمکاران گردی» یعنی: اگر آنان را برانی، از ستمکاران می‌گردی.

**وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ
بِالسَّكِرِينَ ﴿٥٣﴾**

«و بدین گونه ما برخی از آنان را به برخی دیگر آزمودیم» یعنی: مستکبران را با مستضعفان آزمودیم و امتحان کردیم «تا بگویند» مستکبران و گردنکشان «آیا اینانند» کسانی «که خدا از میان ما بر آنان منت نهاده است» و آنان را با واصل کردن به حق، گرامی داشته است؟ در حالی که ما رؤسا و پیشوایان قوم هستیم؟ خداوند متعال فرمود: «آیا خداوند خود به احوال شکرگزاران آگاه‌تر نیست؟» پس شما را چه شده است که جاهلانه اعتراض می‌کنید و منکر فضل فضل می‌گردید؟.

شایان یادآوری است که غالب پیروان رسول خدا ﷺ در آغاز بعثت، مستضعفان و بینویان - از مردان و زنان و بردگان - بودند و از اشراف - جز اندکی - از آن حضرت ﷺ پیروی نکردند، که خدای عزوجل در این آیات، از این مستضعفان و همه مستضعفان دیگری که در طول تاریخ، پیشگام پذیرفتن حق و پیشاهنگ قافله آن می شوند، تجلیل کرده است.

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلِّمُوا عَلَيْنَا مِنْكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا إِبْجَهَلَةً فُتِرَتْ مِنْ بَعْدِهِ. وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غُفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾

«و چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند» آنان همان مستضعفان مؤمنی هستند که خداوند ﷻ پیامبرش را از راندن ایشان نهی کرد «پس بگو» ای پیامبر ﷺ برای خوش ساختن خاطر و تجلیل و گرمی داشت مقدمشان: «سلام بر شما». یا معنی این است: سلام خداوند ﷻ را به آنان برسان. و چنان بود که رسول خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، هر وقت آن مستضعفان را می دیدند، در سلام گفتن بر ایشان، سبقت می جستند «پروردگارتان بر خود رحمت را لازم گردانیده» یعنی: به آن مستضعفان بگو که پروردگارتان از روی فضل و احسان خویش، این رحمت و مهربانی را بر خود واجب گردانیده پس ایشان را به رحمت وسیع پروردگارشان مژده بده. به قولی دیگر، معنی این است: پروردگارتان در لوح محفوظ بر خود رحمت را نوشته است. «هر کس از شما که از روی جهالت مرتکب کار ناشایستی شود» یعنی: کار جاهلان را انجام دهد، نه کار اهل حکمت و تدبیر را^۱ «آن گاه بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب آن عمل زشت «توبه کند و اصلاح نماید» آنچه را که با معصیت و گناه فاسد کرده بود پس، از روی اخلاص به راه صواب و عمل طاعت بازآید «بداند که خداوند آمرزنده مهربان است» بر اهل ایمان می آموزد و رحم می کند.

^۱ باید گفت که هر گناهی از روی جهالت سر می زند. نگاه کنید به تفسیر «نساء / ۱۷».

وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

«و بدین سان آیات خود را به روشنی بیان می‌داریم» در امر دین و حکم هر گروهی را با نسبتی که به دین دارند، به تفصیل و توضیح تمام روشن می‌سازیم «تا راه و رسم مجرمان آشکار گردد» یعنی: تا ای پیامبر ﷺ! راه و روش کافران و معاندانی که تو را به راندن مستضعفان امر می‌کنند، از راه و روش مؤمنان، بر تو متمایز گردد.

قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَا آتِيْعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذَا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَبِينَ ﴿٥٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «من نهی شدم» یعنی: به ادله سمعی و عقلی برگردانیده شدم از این «که آن کسانی را که شما بجز الله می‌پرستید، عبادت کنم. بگو: من از هوا و هوسهای شما» یعنی: از راه و رسم‌ها و هدفهای فاسدتان که مسبب افتادن در گمراهی می‌شود «پیروی نمی‌کنم» از قبیل این خواسته که معبودان باطلتان را پرستش کنم و مستضعفان مؤمن را از خود برانم! «آن‌گاه» اگر از هوا و هوس‌های شما پیروی کنم «گمراه شده باشم و از راه‌یافتگان نباشم».

آیه کریمه روشن می‌سازد که پیروی از هوا و هوس، سبب فروافتادن در گمراهی است و آنان به همین سبب، از راه‌یافتگان نبودند.

قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عَزَدِي مَاتَسْتَعْجِلُونَّ بِهِ ۚ إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ يَقُضُّ الْحَقُّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَصْلِينَ ﴿٥٧﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «هرآینه من از سوی پروردگار خود بر حجت آشکاری هستم» یعنی: من از جانب پروردگار خود به پشتوانه برهان و یقین روشنی استوار هستم و شک و هوا و هوس، تکیه‌گاه من نیست چنان‌که شما در پیروی از شبهات باطل و شک‌ورزیهای بی‌اساس، هیچ تکیه‌گاهی جز هوس‌های ناروا ندارید «و شما آن را دروغ پنداشتید» یعنی: پروردگار را، یا حجت آشکار را. «آنچه به‌شتاب از من

می‌طلبید» از عذاب الهی «در نزد من نیست» یعنی: در اختیار من نیست. نقل است که مشرکان از فرط تکذیب و از روی استهزا و تمسخر، خواستار نزول عذاب عاجل و شتابان الهی می‌شدند. بعضی در معنای آن گفته‌اند: معجزاتی که از من به شتاب می‌طلبید در نزد من نیست «حکم جز به دست خداوند نیست» در همه چیز، از جمله در اجابت یا عدم اجابت درخواست عجلانه عذاب، یا فرودآوردن معجزات «او گویای حق است» یعنی: خداوند متعال در آنچه که بدان حکم می‌کند، بیان‌کننده حق و حقیقت است و هیچ حکمی از احکام وی خالی از حکمت نیست. یا او بیان‌کننده قضایای حق است «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» میان حق و باطل، با آنچه که در میان بندگانش حکم می‌کند و فیصله می‌دهد. فصل: قضاوت و داوری است.

قُلْ لَوْ أَن عِنْدِي مَا سْتَعْجِلُونَ بِهِ لَفُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اگر آنچه را به شتاب از من می‌طلبید، نزد من بود» یعنی: اگر فرودآوردن عذاب درخواست شده شما در توان من بود «همانا کار بین من و شما یکسره می‌شد» زیرا آن را بر شما فرود می‌آوردم، آن‌گاه دیگر کار میان من و شما به انجام خود می‌رسید «و خداوند به ستمکاران آگاه‌تر است» به همین جهت، عذاب را - به مقتضای علم و حکمتش - در وقت مناسب آن فرود می‌آورد.

﴿٥٩﴾ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا

يَعْلَمُهَا وَلَا حَبْأَ فِي ظِلْمَةٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَأْسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٥٩﴾

بعد از این گفت وگویی طولانی که خدای عزوجل میان پیامبرش و معاندان دین حق ترتیب داد، اینک سیاق آیات به موضوع علم الهی می‌پردازد: «و کلیدهای غیب» یعنی: گنجینه‌های غیب. یا کلیدهای گنجینه‌های غیب «تنها نزد اوست، هیچ کس جز او آن را نمی‌داند» یعنی: احدی از خلقش به چیزی از امور غیبی‌ای که او علم آنها را به خودش مخصوص ساخته، آگاهی ندارد.

این آیه، اباطیل و یاوه‌گویی‌های کاهنان، منجمان، رمالان و دیگرانی را که مدعی دانستن اموری فراتر از حد و شأن خویش هستند، دفع می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس نزد عراف (کاهن، منجم، رمال) برود و از او چیزی را سؤال کند، چهل شب از وی نمازی پذیرفته نمی‌شود». همچنین در حدیث شریف راجع به «علم غیب» آمده است: «کلیدهای غیب پنج چیز است که جز خدای سبحان کسی به آنها علم ندارد:

- ۱- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که فردا چه کاری انجام می‌دهد.
 - ۲- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در رحم‌ها چیست» از اوصاف اخلاقی و ایمانی جنین».
 - ۳- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که باران چه وقت نازل می‌شود.
 - ۴- کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که قیامت چه وقت برپا می‌شود.
 - ۵- و کسی جز خدا ﷻ نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد»^۱.
- «و آنچه را در خشکی و دریاست» از نبات و حیوان و جماد و جواهر و عناصر و غیره «می‌داند» به علم تفصیلی «و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر این که آن را می‌داند» یعنی: هیچ برگی از هیچ درختی فرو نمی‌افتد، مگر این که حق تعالی به آن آگاه است و شمار، زمان و مکان سقوط آن را می‌داند «و هیچ دانه‌ای» نیست «در تاریکی‌های زمین» یعنی: در اماکن تاریک آن، چون بطن زمین «و هیچ تر و خشکی نیست» این تعبیر، شامل تمام موجودات می‌شود «مگر این که در کتابی روشن ثبت است» که همانا لوح محفوظ، یا علم خداوند متعال می‌باشد.

^۱ برای آگاهی بیشتر از مفاد و مصادیق این امور، نگاه کنید به تفسیر سوره «لقمان / 34».

وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَىٰ أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾

«و اوست آن که در شب شما را قبض روح می کند» یعنی: در شب شما را به خواب فرو می برد و ارواح شما را که به وسیله آن قادر به تمییز و تصرف می گردید، در آن قبض می کند، از این رو گفته اند که: خواب مرگ صغری است. «و آنچه را در روز کسب کرده اید» یعنی: آنچه را از خیر و شر با اندامها و اعضای وجود خود در روز انجام داده اید «می داند» این تعبیر بدان معنی نیست که حق تعالی افعالی را که ما در شب انجام می دهیم، نمی داند، یا ما را در روز به وسیله خواب قبض روح نمی کند زیرا مخصوص ساختن یک چیز به یادآوری، دلیل بر نفی ماعدای آن نیست «سپس شما را در آن» یعنی: در روز «برمی انگیزد» مراد بیدار شدن انسان از خواب در روز است «تا میعاد معین» یعنی: تا میعاد که برای زندگی و رزق و روزی هر فردی از افراد بندگان تعیین شده است، «به انجام رسانده شود، سپس بازگشت شما به سوی اوست، آن گاه شما را از آنچه می کردید خبر می دهد» این آیه کریمه بر احاطه علم خداوند متعال به تمام مخلوقاتش در همه احوال و اطوار هستی و مرگشان دلالت می کند.

خدای عزوجل در این آیه، خواب را «وفات»، و در جای دیگری آن را «مرگ» نامیده؛ بنابراین، از تعبیر فوق چنین برمی آید که ما می توانیم به وسیله خواب، چیزهایی را در مورد عالم مرگ، عالم برزخ، عذاب، یا نعمت های قبر بدانیم زیرا در همان حالی که ما شخص به خواب رفته را ساکن و آرام و بی حرکت می بینیم، ممکن است او در حال عذاب یا نعمت قرار داشته باشد و با خوابهایی که می بیند، این حالات را احساس کند.

البته این بدان معنی نیست که حال شخص مرده و شخص به خواب رفته یکی است بلکه این بدان معنی است که خواب تابلویی کوچک شده از مرگ است. در حدیث شریف آمده است: «النوم اخو الموت: خواب برادر مرگ است».

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا

يُفَرِّطُونَ ﴿١١﴾

«و اوست قاهر بر بندگان خود» یعنی: حق تعالی بر کار خود درباره آنها غالب است «و بر شما نگهبانانی می فرستد» یعنی: فرشتگانی که آنها را نگهبان شما از افتادن در آفات قرار داده است چنان که این فرشتگان، اعمال شما را نیز نگاه می دارند. در حدیث شریف آمده است: «در میان شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی درپی می آیند، این دو گروه در نماز بامداد و نماز عصر باهم یکجا می شوند، سپس آنان که شب را در میان شما گذرانده بودند، عروج می کنند، آن گاه پروردگارشان - درحالی که او خود به کار ایشان داناتر است - از ایشان می پرسد: بندگانم را در چه حالی بجا گذاشتید؟ می گویند: آنان را درحالی ترک کردیم که نماز می خواندند و درحالی به میانشان آمدیم که نماز می خواندند».

حکمت در این امر که فرشتگان نگهبان، اعمال انسان را می نویسند - با آن که خدای عزوجل خود به همه چیز از همه کس داناتر است - همانا آوردن دلیل مادی محسوسی برای اقامه حجت بر انسان است و نیز بدان جهت که اگر انسان بداند که اعمالش این گونه دقیق، ضبط و تدوین می شود، خود را از منهیات بازداشته و به طاعات و عبادات روی می آورد. «تا وقتی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرشتگان ما او را قبض روح می کنند» که این فرشتگان، ملک الموت (عزرائیل) و یاوران او هستند. توفته: یعنی: طلب کرد دریافت روح او را. «درحالی که آنان تفریط نمی کنند» یعنی: آن فرشتگان، در آنچه که بدان - از اکرام یا اهانت به ارواح - مأمور گشته اند، هیچ کوتاهی و فرو گذاشتی نمی کنند. در اینجا بخشی از یک حدیث شریف طولانی ای را که به این ارتباط در تفسیر ابن کثیر آمده است، نقل می کنم. ابوهریره رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمودند: «فرشتگان درحال احتضار شخص بر بالای سر وی حاضر می شوند پس اگر آن شخص نیکوکار باشد، می گویند: بیرون آی ای روح پاکیزه ای که در جسم پاکیزه ای بوده ای، بیرون آی خوشحال و ستوده، نه خشم آلود و ناستوده... و اگر شخص

بدکرداری باشد، می‌گویند: بیرون‌آی ای روح پلیدی که در جسم پلیدی بوده‌ای، بیرون
آی نکوهش شده و مژده باد تو را به جوشاب و چرکاب...».

ثُمَّ رُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقَّ ۚ لَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاكِمِينَ ﴿٦٢﴾

«آن‌گاه به‌سوی خداوند - مولای برحقشان - بازگردانیده می‌شوند» یعنی: فرشتگان
موکل مرگ، ارواح بندگان را بعد از قبض نمودن آنها، به‌سوی خدای عزوجل که مالک
عادل آنهاست باز می‌گردانند «آگاه باشید که حکم از آن اوست» در دنیا و آخرت
پس اگر خدانشناسان ظاهرا در دنیا با حق تعالی کشمکش می‌کنند، قطعاً در آخرت
چنین نیست؛ در آنجا حکم در ظاهر و باطن از آن اوست «و او سریع‌ترین حساب‌رسان
است» لذا در کار حسابرسی و حسابگری به تأمل نیازی ندارد چنان‌که بندگان در
حسابرسی به تفکر و تدبر و تأمل نیاز دارند.

قُلْ مَنْ يُنْحِيكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ أَلْبَرِ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّيِّنًا أَنجِنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

﴿٦٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ! «کیست که شما را از تاریکی‌های بیابان و دریا نجات
می‌دهد؟» آن‌گاه که «او را به زاری و مناجات پنهانی می‌خوانید که: اگر ما را نجات
دهد» یعنی: اگر ما را نجات دهی «از این محنت» و شدتی که بر ما فرود آمده است
«بی‌گمان از شکرگزاران خواهیم شد» برای تو به اخلاص تمام، در برابر نعمت نجات
دادن‌مان از این سختی‌ها.

قُلْ اللَّهُ يُنْحِيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُشْكِرُونَ ﴿٦٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «الله شما را از آن» تاریکی‌ها و سختی‌ها «نجات می‌دهد و از هر
کربی» کرب: غم و اندوهی است که روح انسان را می‌آزارد «و باز شما شرک
می‌ورزید» به خدای سبحان بعد از آن که به شما احسان کرد؛ با ره‌ساختنتان از چنگال

سختی‌ها و محنت‌ها و غمها و گرفتاری‌ها در حالی که شریکان نمی‌توانند هیچ سودی به شما برسانند و هیچ گرفتاری‌ای را از شما برطرف کنند پس چگونه این شرک‌گزاری را به‌جای آن شکرگزاری‌ای که خود وعده داده بودید، قرار می‌دهید؟ چه قدر غافل و ناسپاس هستید؟!

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْسِكُمْ سُيُوفًا مِّنَ السَّمَاءِ يَنْزِلُ فِي مَوَاقِعِ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ

بَأْسَ بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَرْتُ الْأَيْمَانَ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست توانا براین که بر شما عذابی را بفرستد» از همه اطراف و جوانبتان: «از بالای سر شما» و آن عذابی است که از آسمان فرود می‌آید؛ چون بارانهای ویرانگر، باریدن سنگ و صاعقه‌های مهلک - چنان‌که پروردگار متعال، قوم لوط و اصحاب فیل را سنگ‌باران کرد «یا از زیر پاهای شما» با فروبردنتان در زمین (خسف) و با زلزله و غرق چنان‌که فرعون را غرق وقارون را در زمین فرو برد. در حدیث شریف مربوط به «نشانه‌های قیامت» آمده‌است: «همانا در میان این امت، قذف، خسف و مسخ پدید می‌آید». «یا شما را گروه‌گروه به‌هم اندازد» یعنی: حق تعالی تواناست بر این که شما را گرفتار هواهای متضاد، نحله‌ها و اندیشه‌های مختلف، آرا و نظریات تفرقه‌بار و اختلاف کلمه نماید به‌طوری که سرتاپا غرق کشمکش و معارضه درونی با یک‌دیگر گردید، یا با یک‌دیگر بجنگید «و شر و بلای بعضی از شما را به بعضی دیگر بچشانند» چون کشتن و غارت و به اسارت گرفتن همدیگر چنان‌که در عصر حاضر، امت اسلام در بسیاری از نقاط زمین مبتلای این عذاب است «ببگیر چگونه آیات خود را گونه‌گون بیان می‌کنیم» یعنی: حجت‌ها و دلایل آشکار را از وجوه مختلف و به‌شیوه‌های گونه‌گون برایشان بیان می‌کنیم «باشد که بفهمند» حقیقت را پس به‌وسیله بیانهای متنوع و روشهای گونه‌گون، به‌سوی حقی که آن را برایشان روشن ساخته‌ایم، بازگردند. در حدیث شریف به روایت سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از محل اقامت خود در بالای مدینه، به‌سوی قسمت سفلی آن آمدند و چون در راهشان به مسجد بنی‌معاویه (قریه‌ای از قرای انصار)

رسیدند، به آن مسجد وارد شده و در آن دو رکعت نماز گزارند و ما نیز با ایشان نماز گزاریم، آن گاه با پروردگارشان مناجات طولانی ای نمودند، سپس به سوی ما بازگشتند و فرمودند: «از پروردگام سه چیز را درخواست کردم؛ اما او دو تا از آنها را به من داد و یکی را از من بازداشت: از او خواستم که امتم را با غرق نمودن و با قحطی هلاک نکند؛ و او این دو را به من عطا کرد و از او خواستم که شر و بلای آنان را در میان خودشان نیفکند (آنان را دچار اختلاف کلمه نگرداند) اما او آن را از من بازداشت». البته این حدیث شریف بدین معنی نیست که بخش‌هایی از این امت، هرگز به قحطی و غرق گرفتار نمی‌شوند بلکه به این معنی است که امت اسلام با این بلیات ریشه‌کن نمی‌شود و کاملاً نابود نمی‌گردد. ابن‌کثیر نقل می‌کند که رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «من بر امتم جز از ائمه (حکام) گمراه‌گر بیم ندارم زیرا چون شمشیر در میان امتم نهاده شد تا روز قیامت از میانشان برداشته نخواهد شد».

وَكَذَبَ بِهِ قَوْمَكَ وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾

«و آن را قوم تو دروغ شمردند درحالی که آن حق است» یعنی: قومت قریش، قرآن یا عذاب را تکذیب کردند درحالی که اینها حق و راست اند «بگو» ای پیامبر ﷺ! «بر شما نگهبان نیستم» یعنی: من نگهبان اعمال شما نیستم تا شما را در برابر تکذیبتان کیفر دهم بلکه من رسول پروردگام هستم و بر رسولان بلاغ باشد و بس.

لِكُلِّ نَبَأٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

«هر خبری را مستقری است» یعنی: هر خبری که قرآن از آن خبر می‌دهد - اعم از امور دنیا یا آخرت - وقت وقوعی دارد که لابد در آن وقت به وقوع می‌پیوندد. یا برای هر خبر در آینده سرانجامی است که این امر که آن خبر حق یا باطل بوده است، در آن آشکار می‌شود «و به زودی خواهید دانست» نهایت و سرانجام آنچه را که من از وقوع و نزول آن بر شما خبر داده‌ام. این هشدار محکم و مؤکد بر وقوع و تحقق اخبار قرآن است.

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا

تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾

«و چون کسانی را که در آیات ما فرو می‌روند» به قصد تخطئه، یا تکذیب و رد و استهزا «ببینی، از آنان روی گردان» یعنی: آنان را به حال خود واگذار و با آنان درگوش سپردن به همچو منکر بزرگی همراه مشو. پس اگر با گروهی نشستنی و در این اثنا، آنان به کندوکاو تخطئه‌گرانه و فروروی جدال پردازانه در آیات ما پرداختند، بی‌درنگ از مجلس آنان برخیز «تا وقتی که به سخنی غیر از آن پردازند» یعنی: تا سخنی را که با آن مغایر باشد، در میان آورند. بدین‌سان خدای عزوجل رسول خویش و به تبع ایشان مؤمنان را، به رویگردانی و اعراض از مجالسی که در آنها به آیات خدا ﷻ توهین روا داشته می‌شود و از هم‌نشینی و انس گرفتن با بدعت‌گذاران گمراه‌کننده نهی می‌کند زیرا در هم‌نشینی و مؤانست با آنان، چندین برابر آفاتی است که در هم‌نشینی با گناهکاران وجود دارد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: آیه کریمه ناظر بر هم‌نشینی با کسانی است که در آیات خدای عزوجل جدال و بگومگو می‌کنند. «و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت» که از مجلس آنان برخیزی و ترکشان کنی «پس بعد از آن که به یاد آوری» فرمان ما را «با قوم ستمکار منشین» بلکه دردم برخیز.

باید یادآور شد که بر انبیاء علیهم السلام در تبلیغ احکام شرع که برایشان واجب است، اصلاً فراموشی روی نمی‌دهد بلکه پدید آمدن فراموشی بر ایشان، در امور عادی همچون سهو در اثنای نماز و مانند آن ممکن است.

علما گفته‌اند: هر کس در آیات خدای عزوجل به ناحق و در غیرصواب فروروی کرد - چه مؤمن بود، چه کافر - باید هم‌نشینی با وی فرو گذاشته شود و آمیزش و معاشرت با فاسق مطلقاً مکروه است، مگر این که معاشرت با بدعتیان و فسادپیشگان، به قصد موعظه و اندرزدهی و اصلاح مفاسدشان باشد.

وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَنْقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَا كَنْ ذِكْرِي لَعَلَّهُمْ يَنْقُونَ ﴿٦٩﴾

«و چیزی از حساب کافران برعهده پرهیزگاران نیست» یعنی: بر کسانی که از جدال و فروروی تخطئه‌گرانه در آیات خدا ﷻ می‌پرهیزند، از همنشینی با فروروندگان در این آیات - چنانچه با آنان همنشینی کردند - هیچ گناهی نیست زیرا گناه فرورونده در آیات الهی، بر عهده خود وی است «ولی بر آنان پنددادن لازم است» یعنی: پرهیزگاران باید از مجلس آنان برخیزند تا با این کار خود، عظمت گناهشان را، به آنان یادآور شوند «باشد که پرهیز کنند» آن گمراهان و این عمل ناشایست خود را ترک نمایند.

تفسیر آیه کریمه دو وجه دارد: بنابر وجه اول؛ همنشینی با کفار برای متقیان مؤمن - چنانچه در فروروی‌هایشان مشارکت نورزند - رخصت داده شده زیرا روایت شده است که مسلمانان گفتند: اگر ما در هر وقتی که آنان به قرآن استهزا می‌کنند، از مجالسشان برخیزیم، دیگر نه می‌توانیم در مسجد الحرام بنشینیم و نه طواف کنیم! همان بود که به ایشان در این امر رخصت داده شد. وجه دوم این است: اگر از همنشینی با آنان پرهیز کردید، گناه فروروی آنان در آیات خدا ﷻ برعهده شما نیست.

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَنْ تَبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِنْ تَعَدَلَ كُلُّ قَدَلٍ لَأُؤَخَذَ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ

أُتْبِلُوا بِمَا كَسَبُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

«و کسانی را که دین خود را» همان دین حقی که پذیرش و عمل به آن بر آنان واجب است «به بازی و سرگرمی گرفتند، رها کن» و هرچند مأمور رساندن حجت به آنان هستی اما دلت را آویخته آنان نکن زیرا آنها اهل تعصب و سرسختی و گردنکشی هستند «و زندگانی دنیا آنان را فریفته است» تا بدانجا که آن را بر حیات جاودانی آخرت ترجیح داده و منکر رستاخیز گشته‌اند «و به وسیله این قرآن اندرز ده، مبادا کسی به سبب کار و کردارش به مهلکه افتد» ابسال: تسلیم شدن شخص به هلاکت

است. یعنی: چه بسا کسی که به وسیله قرآن پند گرفته، بخواهد که خود را از عذاب الهی - قبل از آن که بدان گرفتار آید - نجات دهد زیرا آن گاه که عذاب نازل شد: «او را در برابر خداوند نه یاوری است و نه شفیع و اگر هر فدیهای بدهد، از او پذیرفته نمی شود» یعنی: اگر این انسانی که به عذاب الهی وا نهاده شده، هر فدی و عوضی را برای رهایی خود تقدیم کند، آن فدی از وی پذیرفته نمی شود و در نتیجه، او همچنان در مهلکه خویش دست و پا می زند «آن گروه» که دین خویش را به بازی گرفته اند، هم آنان «اند که به وبال آنچه کردند به مهلکه گذاشته شدند» یعنی: همان گروه هستند که به سبب کار و کردار خویش، به هلاکت سپرده شدند «برای آنان آشامیدنی ای از آب جوشان است» که چون آن را می نوشند، روده هایشان را قطع می کند «و برای آنان است عذاب دردناک» و سخت «به سبب آن که کافر بودند».

قُلْ اَنْدَعُوْا مِنْ دُوْبِ اللّٰهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلٰٓى اَعْقَابِنَا بَعْدَ اِذْ هَدٰنَا اللّٰهُ كَالَّذِيْ اَسْتَهْوَتْهُ الشَّيْطٰنُ فِي الْاَرْضِ حَيْرٰنًا لّٰهُ اَصْحَبُ يَدْعُوْنَهُ اِلَى الْهُدٰى اَتَيْنَا قُلُوْبًا هٰدِيَةً وَنُزِّلْنَا لِقَابِ الْاَعْمٰىنِ ﴿٧١﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ! به این گروه کفار «آیا به جای خداوند چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می رساند و نه زیانی» یعنی: چگونه به جای خداوند ﷻ بتانی را بپرستیم که اگر از آنان طالب منفعتی گردیم، به هیچ وجه نمی توانند سودی به ما برسانند چنان که به هیچ وجه از زیان آنها نیز بیمی نداریم؟ پس کسی که فاقد هرگونه توان و سلطه ای باشد، قطعاً سزاوار پرستش نیست «و آیا بعد از آن که خدا ما را هدایت کرده است، بر پاشنه های خود بازگردانیده شویم؟» یعنی: به سوی شرک و گمراهی ای بازگردیم که خدای سبحان ما را از آن بیرون آورده و به اسلام هدایت کرده است؟ «مانند کسی که شیطانها در زمین او را از راه به در برده اند» آنان غولهای بیابانی، یا سرکشان از جنیان اند که در بیابان راه را بر انسان گرفته و او را به نام و نام پدر و جدش فرامی خوانند و او هم - با این پندار که او را به راه سلامت رهنمون

می‌شوند - از آنان دنباله‌روی می‌کند اما چون بر سر عقل می‌آید و چشم باز می‌کند، می‌بیند که او را به بیابان برهوت بی آب و علف و ناپیدایی درافکنده‌اند که در آن سربه‌نیست می‌شود و از تشنگی می‌میرد. این است مثل کسی که بجز خدای برحق لاشریک، خدایان دروغین را به پرستش گیرد. آری! این انسان درافتاده دردام غولان بیابان: «حیران است» و سرگشته، نه راه به‌جایی می‌برد و نه می‌داند که چه کار باید بکند تا از این مهلکه به درآید «برای وی یارانی است که او را به سوی راه راست می‌خوانند، که: به سوی ما بیا» یعنی: آن شخص سرگشته، در راه رفیقان و همراهانی دارد که وی را به سوی راه راستی که به مسکن و مأوایش می‌رساند، فرامی‌خوانند و به او می‌گویند: با ما بیا! اما او به سخن آنان گوش فرامی‌دهد و از راهنمایی آنان بهره نمی‌گیرد زیرا او حیران است و نمی‌داند که کدام یک از طرفین او را به راه درست فرامی‌خوانند «بگو» ای پیامبر ﷺ! «بی‌گمان هدایت، همان هدایت الهی است» یعنی: قطعاً دین راست و درست، دین وی است که آن را برای بندگانش پسندیده و غیر از آن هر چه هست، باطل و گمراه‌کننده است «و» بگو: «دستور یافته‌ایم به این که تسلیم پروردگار جهانیان باشیم» یعنی: خالصانه او را عبادت کنیم و کسی را با وی شریک قرار ندهیم.

وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾

«و این که نماز را برپا دارید و از او بترسید» یعنی: همچنین دستور یافته‌ایم به این که نماز را برپا داشته و خداترس باشیم. پس این همان راه هدایت است «وهم‌اوست که به سویش محشور می‌شوید» یعنی: تنها و تنها به‌سوی او گرد آورده می‌شوید و حکم در محشر و بعد از آن تنها و تنها به دست اوست و در آن روز، جز آنچه از اعمال نیکو - که در رأس آنها تقوا و نماز است - پیش فرستاده‌اید، هیچ چیز دیگر به شما سودی نمی‌رساند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَنَّا الْغَيْبُ وَالشَّهَادَةُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

«و او کسی است که آسمان و زمین را آفرید، به» آفرینشی «حق» یعنی: با تدبیری محکم و به عدل پس اوست آفریننده و مالک و مدبر آسمانها و زمین و هرچه در آنهاست «و روزی که بگوید: موجود شو، بی‌درنگ موجود شود؛ سخن او حق است» یعنی: چون خلایق را به حشر و رستاخیز فرمان می‌دهد، جملگی از وی فرمان می‌برند، چرا که هرچیزی بی‌درنگ به‌دستور او موجود می‌شود و همه سخنان و کارهای او مبتنی بر حق و حکمت است پس چگونه ما به‌جای این خدای بزرگ، چیزی را بخوانیم که نه منفعتی به ما می‌رساند و نه زیانی و از آن گذشته، با پرستش آن به قهقرا برمی‌گردیم؟ «و روزی که در صور دمیده شود؛ فرمانروایی از آن اوست» صور: شاخی (شیپوری) است که اسرافیل علیه السلام در آن می‌دمد، که دمیدن اول برای میراندن زندگان و دمیدن دوم برای احیای مجدد آنهاست. مراد در اینجا دمیدن دوم است. ابن‌کثیر می‌گوید: «درحقیقت سه نفخه (دمیدن) است، نفخه اول؛ برای ایجاد هول و هراس از قیام قیامت، نفخه دوم؛ برای هلاک ساختن خلق و نفخه سوم؛ نفخه برخاستن برای حضور در پیشگاه رب‌العالمین است» «دانای غیب و شهود است» خدای سبحان داناست به هر آنچه که نهان است و هر آنچه که پیداست «و اوست حکیم» یعنی: فرزانه استوارکار در تمام آنچه که از وی سر می‌زند، از جمله در زنده ساختن و میراندن «آگاه» است به همه چیز، از جمله به حساب و جزا.

﴿٧٤﴾ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ إِذْ رَأَى أَنَّهُ أَخَذَ أُصْنَامًا مِّنَ آلِهَةٍ إِنِّي أَرَأَيْتَكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٧٤﴾

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم به پدر خود آزر گفت» ابراهیم ابوالانبیاء، دهمین فرد از اولاد «سام» جد بزرگ اعراب است که در شهر «اور» (یعنی نور) از سرزمین «کلدان» که هم‌اکنون به‌نام «اورفه» معروف است و در جنوب ترکیه درمجاورت مرز سوریه واقع شده، به دنیا آمد. به قولی: نام پدر ابراهیم، «تارح» بود، به قولی دیگر: پدرش دو نام داشت: آزر و تارح. آری! ابراهیم به پدرش گفت: «آیا بتان را به خدایی

می‌گیری؟» و آنها را می‌پرستی؟ در حالی که آنها شایسته الوهیت نیستند؟ این استفهام، توییحی است «همانا من تو و قومت را» که باتو در پرستش بتان موافقت «در گمراهی‌ای آشکاری می‌بینم» از راه حق و حقیقت. آری! کدامین گمراهی آشکارتر و بزرگتر از گرفتن غیر خداوند عَلَّاهُ به خدایی است؟.

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿٧٦﴾

«و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را» یعنی: آنچه که در آنها از آفرینش و عظمت و قدرت و فرمانروایی است «به ابراهیم نمایاندم» نری: نمایاندم و نشان دادیم. آری! چنان بود که آزر و قومش؛ بتان، ستارگان، خورشید و مهتاب را می‌پرستیدند پس خدای عزوجل خواست تا آنها را به اشتباهشان متوجه گرداند لذا با نمایاندن گستره فرمانروایی خویش بر ابراهیم عَلَّاهُ، زمینه احتجاج وی را بر قومش فراهم گردانید. به قولی: حق تعالی گستره ملک و فرمانروایی عظیم خود در پهنای آسمانها و زمین را به ابراهیم عَلَّاهُ بدانسان نمایان و مکشوف ساخت که او از بالا به سوی عرش و از پایین به سوی فروترین طبقات زمین نگریست. ابن‌کثیر می‌گوید: «محتمل است که خداوند عَلَّاهُ حجابها را از برابر بینایی حسی ابراهیم عَلَّاهُ دور کرده باشد و بنابراین، او آنها را به چشم سر دیده باشد. همچنین احتمال دارد که ابراهیم عَلَّاهُ با بصیرت قلبی و بینش درونی خود، این حقایق را دیده و دریافته باشد». به قولی دیگر: ابراهیم عَلَّاهُ فقط آنچه را که خداوند متعال در این آیه از ملکوت آسمانها و زمین حکایت کرده‌است، مشاهده کرد «تا از جمله یقین‌کنندگان باشد» یعنی: عجایب آفرینش و غرایب ملکوت خود را به ابراهیم عَلَّاهُ نشان دادیم تا او پیامبری برخوردار از علم و آگاهی بوده و علم وی از روی یقین باشد به طوری که نسبت به عظمت و قدرت حق تعالی بر همه چیز، ذره شکی در نهاد خود نداشته باشد.

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى الْكَوْكَبَ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ ﴿٧٦﴾

«پس چون شب بر او پرده افگند» یعنی: او را با تاریکی خویش پوشاند «او ستاره‌ای را دید» نقل است که ابراهیم علیه السلام ستاره مشتری، یا زهره را دید «گفت: این پروردگار من است» درباره این سخن ابراهیم علیه السلام و سایر سخنان وی در این باب - که در دو آیه بعدی می‌آید - میان مفسران دو نظر وجود دارد؛ یک نظر این است که: ابراهیم علیه السلام این سخنان را هنگامی گفت که در دوره طفولیت خویش به سر می‌برد و دارای بینش آنچنان عمیقی نبود. نظر دوم این است که: او این سخنان را در مقام مناظره و به مثابه حکایت از حال و اعتقادات آن بت پرستان می‌گفت تا آنان را در حجت ملزم گرداند پس هدفش از طرح این سخنان، اقامه حجت علیه قومش بود، نه این که به آنها باور داشته باشد. ابن کثیر این قول را که سخنان ابراهیم علیه السلام در این باب، در مقام مناظره بود، نه از روی تأمل و قناعت درونی وی؛ ترجیح داده است «پس چون افول کرد» یعنی: چون آن ستاره غروب کرد «گفت» ابراهیم علیه السلام: بی گمان آنچه غروب کند، خدا نیست زیرا خدا؛ زنده، پاینده و تدبیرکننده امور آسمانها و زمین می‌باشد پس «من افول کنندگان را» یعنی: خدایانی را که غروب می‌کنند «دوست ندارم».

فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْنَ لِمَن يَهْدِي رَبِّي لِأَكُونُ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾



«پس چون ماه را تابان دید» یعنی: طلوع کنان دید «گفت: این است پروردگار من! آن گاه چون افول کرد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکند» به سوی راه و روش حق «قطعاً از گروه گمراهان می‌شوم» یعنی: از کسانی می‌شوم که به حق راه نیافته و بر خود ستم می‌کنند و خود را از بهره خیر خویش، محروم می‌گردانند. بدین سان، ابراهیم علیه السلام به قومش فهماند که هر کس ماه را به خدایی بگیرد؛ گمراه است. و چرا ابراهیم علیه السلام به افول استدلال کرد نه به طلوع؟ زیرا استدلال به افول، بر بطلان الوهیت آن چیز افول کننده، دلالت کننده تر است.

فَلَمَّا رَأَى السَّمْسَ بَارِزَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَنْقُورُ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ



«پس چون خورشید را طلوع کرده دید، گفت: این پروردگار من است» زیرا «این بزرگتر است» از ستارگان و مهتاب لذا این سزاوارتر به آن است که خدا باشد «و چون افول کرد، گفت: ای قوم من! هر آینه من از آنچه شریک مقرر می‌کنید بیزارم» یعنی: از اجرام فلکی ای که آنها را شرکای خدا قرار داده و به پرستش آنها می‌پردازید، بیزار و برکنارم. ابراهیم علیه السلام این سخن را هنگامی گفت که برایش روشن شد که این پدیده‌ها آفریدگانی هستند که به رساندن نفع و دفع زیانی قادر نمی‌باشند و هیچ یک آنها هم خدای هستی نیستند، به دلیل این که افول می‌کنند. یا ابراهیم علیه السلام از باب مناظره، قوم خود را قدم‌به‌قدم با شیوه حکیمانه و منطقی، به سوی این باور رهنمونی کرد که اعتقاداتشان، هیچ پشتوانه‌ای از دلیل و برهان ندارد.

إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

«همانا من روی خود را» یعنی: تمام و کلیت وجود و شخصیت و عبادت خود را «به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را آفریده است» و آنها را از کتم عدم پدید آورده است «در حالی که حنیف هستم» یعنی: گراینده هستم از همه ادیانی که چیزی از خلق خدا جل جلاله را با وی شریک می‌آورند به سوی دین حق، پاکدین و پاکدل هستم «و از مشرکان نیستم» که چیزی از خلق خداوند جل جلاله را با وی شریک گردانم.

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحِبُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَن يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا

وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

از دلایلی که تأیید می‌کند؛ ابراهیم علیه السلام این سخنان را در مقام مناظره با قوم خود گفت، نه از سر تأمل و گرایش به الوهیت این پدیده‌ها؛ این فرموده خداوند متعال است: «و قومی با او محاجه کردند» یعنی: با او در امر توحید ستیزه و مجادله کردند، همان

توحید خالصانه‌ای که او به آن رسیده بود پس خواستند تا او را به صحت و درستی پرستش خدایان باطل قانع نموده و او را از زیان و خشم آن خدایان بترسانند «گفت: آیا با من درباره الله محاجه می‌کنید» یعنی: در باره این حقیقت روشن که او از شریک و همتا منزّه است «حال آن که او مرا هدایت کرده است» به سوی توحید و یگانگی خویش درحالی که شما می‌خواهید تا من در شرک و گمراهی و جهالت و عدم هدایت، همانند شما باشم؟ «و من از آنچه شریک او می‌سازید، بیمی ندارم» یعنی: من از آنچه که خود مخلوقی از مخلوقات خداست - چون سنگی که نه زیانی می‌رساند و نه نفعی - هیچ بیمی ندارم «مگر آن که پروردگارم چیزی» از زیان برایم «اراده کند» در برابر گناهی که مرتکب گردیده باشم، که در این هنگام فرمان از آن اوست و در این صورت، این زیان از سوی اوست نه از سوی معبودات باطل شما «و علم پروردگار من به هر چیزی احاطه یافته است» و به همه چیز فراگیر است پس اگر فرود آوردن شری را بر من اراده کند، آن شر، خواه‌ناخواه به من می‌رسد «پس آیا پند نمی‌گیرید» و متذکر نمی‌شوید تا میان توانا و ناتوان تمییز دهید؟.

وَكَيفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾

«و چگونه از آنچه شریک خدا می‌گردانید، بترسم درحالی که شما از آن که برای خداوند چیزی را شریک ساخته‌اید که هیچ دلیلی بر آن بر شما فرو نفرستاده است، نمی‌هراسید؟» یعنی: چگونه از آنچه که نه زیان می‌رساند و نه سود، نه می‌آفریند و نه روزی می‌دهد، بترسم حال آن که شما از شریک آوردن به خدای لاشریک نمی‌ترسید، با آن که او زیان‌رسان و نفع‌رسان و آفریننده و روزی‌دهنده است و از سوی دیگر، او هیچ حجت و دلیلی هم بر این شرک بر شما نازل نکرده که به آن استدلال و احتجاج کنید «پس کدام یک از ما دو گروه به امن» و امان از عذاب «سزاوارتر است؟» گروه مؤمنان به خدای قوی قادر و کافران به بت ناتوان، یا گروه مؤمنان به بت ناتوان و

کافران به خدای قوی قادر؟ آری! به من خبر دهید که کدام یک از این دو گروه، به امن و امان و عدم ترس و بیم سزاوارتر است «اگر می‌دانید» و برهانهای راستین را شناخته و آنها را از شبهه‌های نادرست و باطل تمییز می‌دهید؟.

سپس ابراهیم علیه السلام خود به این سؤال چنین پاسخ داد:

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۸۲﴾

«کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را به ظلم نیالودند، آن گروه ایشان راست ایمنی و ایشانند راه‌یافتگان» یعنی: ایشان از کسانی که شرک آورده‌اند، به ایمن بودن سزاوارترند. معنای: **(وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ)** این است که: ایشان ایمانشان را به شرک نیالودند زیرا مراد از ظلم در اینجا، شرک است.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: چون آیه کریمه نازل شد، این حکم بر اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دشوار آمد و گفتند: کدام یک از ما بر نفس خود ظلم نمی‌کند؟ اگر کار چنان باشد که همه ما از ایمنی بی‌بهره باشیم، در این صورت همه بیچاره گشته‌ایم؟ همان بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «معنای آیه کریمه چنان نیست که شما می‌پندارید بلکه چنان است که لقمان به فرزندش گفت: فرزندم! به خدا شریک نیاور زیرا بی‌گمان شرک ظلمی است عظیم». یعنی: مراد از ظلم در این آیه، شرک است.

وَنِلَّكَ حُجَّتُنَا ءَاتَيْنَهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۸۳﴾

«و آن حجت ما است» یعنی: حجت‌هایی که ابراهیم علیه السلام بر قومش اقامه کرد و بیان آن گذشت، حجت ما است «که به ابراهیم در برابر قومش دادیم» یعنی: او را با آموختن این حجتها نصرت دادیم و به‌وسیله آنها بر قومش غلبه کرد «درجات هرکس را که بخواهیم بلند می‌گردانیم» با هدایت و راهنمایی وی به‌سوی حق و تلقین حجت و علم و حکمت به وی چنان‌که درجات و مراتب ابراهیم علیه السلام را بلند بردیم «هرآینه

پروردگار تو حکیم است» در بلند بردن مقام و مرتبه هرکسی که بخواهد «داناست» به کسانی که شایستگی این رفعت و برتری را دارند.

**وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ
وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾**

«و به او» یعنی: به ابراهیم علیه السلام «اسحاق و یعقوب را بخشیدیم» به عنوان بخششی از سوی خود. یعقوب علیه السلام فرزند فرزندش اسحاق علیه السلام است «و هر یک از آنان را هدایت کردیم» زیرا همه ایشان را به نبوت برگزیدیم «و نوح را» که جد ابراهیم علیه السلام است «پیش از این هدایت کردیم» این خود، ما را به فضل الهی بر ابراهیم علیه السلام در اجداد و احفادش نیز رهنمایی می کند «و از نسل او» یعنی: از نسل نوح علیه السلام «داوود و سلیمان» فرزند وی را «و ایوب و یوسف» فرزند یعقوب «و موسی و هارون را هدایت کردیم» نسل نوح را جداگانه نام برد زیرا یونس و لوط که در آیه بعد از آنها نام برده می شود، از نسل ابراهیم علیه السلام نیستند، چراکه لوط فرزند هاران فرزند آزر، برادرزاده ابراهیم علیه السلام است. دلیل این که خدای سبحان هدایت این گروه انبیاء علیهم السلام را از زمره نعمتهایی بر می شمارد که بر ابراهیم علیه السلام ارزانی داشت، این است که: فضل و شرف فرزندان، به پدران می پیوندد «و این گونه، نیکوکاران را پاداش می دهیم» یعنی: همان گونه که این گروه انبیا را که اعمال خود را با جهاد و دعوت و پایداری نیکو ساختند، پاداش دادیم، همچنین هر نیکوکار دیگری را پاداش می دهیم.

وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾

«و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همگی از صالحان بودند، هدایت کردیم» به قولی: الیاس، همان ادریس است. ولی این قول درست نیست زیرا ادریس قبل از نوح می زیست درحالی که الیاس از نسل نوح است زیرا او برادرزاده هارون برادر موسی - علیهما السلام - است. چنان که این آیات نیز بر این امر دلالت می کند.

ذکر عیسی در زمره نسل ابراهیم یا نوح، دلیل بر آن است که فرزندان دختری از نسل مرد به حساب می‌آیند زیرا نسبت عیسی به ابراهیم از راه مادرش مریم است. داخل بودن حسن و حسین رضی الله عنهما در نسل رسول خدا ﷺ نیز مانند این است چنان که در حدیث شریف به روایت صحیح البخاری آمده است که آن حضرت ﷺ به حسن بن علی رضی الله عنهما فرمودند: «همانا این فرزندانم سید است و شاید که خداوند ﷻ به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان، صلح و آشتی برقرار کند».

وَإِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُوشَعَ وَحُوطًا وَكَانَ أَهْلًا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾

«و اسماعیل و یسع را هدایت کردیم» به قولی: یسع، خضر الیکلی است. به قولی دیگر: او از اصحاب الیاس الیکلی است و آن دو، قبل از یحیی و عیسی - علیهما السلام - می‌زیستند (و) نیز هدایت کردیم «لوط را» لوط برادرزاده ابراهیم الیکلی بود «وهریک را بر عالمیان برتری دادیم» یعنی: هر یک از این گروه پیامبران را با نبوت، بر غیر وی از مردم برتری دادیم پس انبیاء الیکلی بهترین بشرند.

وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾

«و برخی از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان را» هدایت کردیم و بر جهانیان برتری دادیم «و آنان را برگزیدیم» اجتناب: برگزیدن، یا خالص ساختن، یا برتری دادن است «و آنان را به سوی راه راست هدایت کردیم» یعنی: به سوی اسلام که همانا دین یگانه خداوند ﷻ در همه عصرهاست.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیات فوق، اولاً چهارتن از انبیاء الیکلی را نام برد که عبارتند از: نوح، ابراهیم، اسحاق و یعقوب الیکلی، سپس از ذریه (نسل) آنان چهارده تن دیگر از انبیاء الیکلی را - که در مجموع هجده تن می‌شوند - ذکر کرد. اما ترتیب در میانشان معتبر نیست زیرا حرف «و» در این آیات، موجب ترتیب نمی‌باشد.

حکمت در این که انبیا: در این آیات به سه دسته تقسیم شده‌اند، عبارت است از این که:

۱ - داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون علیهم السلام در میان نبوت و پادشاهی جمع کردند زیرا داوود و سلیمان پادشاه بودند، ایوب امیر، یوسف وزیر و موسی و هارون علیهم السلام حاکم بودند چنان که فرموده خداوند متعال درباره ایشان: **(وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ)** نیز به این معنی است که نیکوکاران را با یکجا ساختن میان ریاست دنیا و نعمتهای آن و نعمت هدایت دینی و ارشاد مردم، این گونه پاداش می دهیم.

۲ - زکریا، یحیی، عیسی و الیاس علیهم السلام به زهد در دنیا ممتاز بودند لذا خدای عزوجل ایشان را به وصف (صالحین) توصیف کرد.

۳ - اسماعیل، یسع، یونس و لوط، نه از پادشاهان بودند؛ مانند گروه اول و نه از دنیا رویگردان بودند؛ مانند گروه دوم بلکه بر جهانیان زمان خود برتری داشتند، از این جهت به فضل و برتری بر جهانیان توصیف شدند.

ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحِطَ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۸﴾

«این است هدایت الله» یعنی: هدایت و برتری و گزینشی که از آیات گذشته در مورد انبیاء علیهم السلام دانسته شد، همانا هدایت الله جل جلاله است «که هر که را از بندگان خویش بخواهد، به آن هدایت می کند» از روی فضلش و هر که را بخواهد گمراه می گرداند؛ از روی عدلش و هدایت یافتگان کسانی هستند که خداوند جل جلاله ایشان را به گزینش خیر و پیروی از حق توفیق داده است «و اگر ایشان» یعنی: آن گروه انبیای یاد شده و وابستگان و پیروانشان «شریک مقرر می کردند، قطعاً حبطه شدی از آنان» یعنی: از حسناتشان «آنچه انجام داده بودند» حبط: بی اثر گردیدن و تباه شدن است.

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ۚ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوْا بِهَا بِكَفِرِينَ ﴿۸۹﴾

﴿۸۹﴾

«این گروه» انبیایی که ذکرشان رفت «کسانی هستند که آنان را کتاب و حکم دادیم» حکم: یعنی علم و حکمت «و نبوت» دادیم که بلندترین مراتب بشری و بلندترین

مقامات عبودیت برای حق تعالی است «پس اگر این گروه» یعنی: کفارقریش که معاندان رسول خدا ﷺ هستند و غیر آنان از سایر اهل زمین «به آیات قرآن کافر شوند، بی گمان ما برای ایمان به آن» یعنی: برای ایمان به آیات قرآن «گروهی دیگر را گماردیم که هرگز کافر نمی شوند» نه چیزی از قرآن را انکار می کنند و نه یک حرف از آن را رد می نمایند و ایشان مهاجرین و انصارند که به برداشتن بار این امانت توفیق داده شدند تا بدانجا که گویی بر این کار گمارده شده اند. همچنان از موکلان و گماشتگان به ایمان کسانی هستند که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف به ایشان چنین اشاره کرده اند: «گروهی از امت من پیوسته بر حق آشکار قرار دارند و مخالفان ایشان به ایشان زیانی رسانده نمی توانند تا آن که امر خدا ﷻ (قیامت) در رسد».

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَتِهِمْ افْتَدَاهُ قُلُوبًا لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِن هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

«این جماعت» انبیای ذکر شده «کسانی هستند که الله آنان را هدایت کرد پس به هدایت آنان افتدا کن» لذا رسول خدا ﷺ در اموری که بر ایشان درباره آن نصی نازل نشده بود، به اقتدای انبیای پیشین مأمور بودند «بگو» ای پیامبر ﷺ «از شما هیچ مزدی بر آن درخواست نمی کنم» یعنی: در برابر انجام رسالت خویش و تبلیغ قرآن از شما هیچ مزدی نمی طلبم «این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست» یعنی: قرآن: موعظه، یادآور و بیدارگری برای تمام خلق، اعم از جن و انس و همه کسانی است که در هنگام نزول آن موجود بودند، یا آنان که بعدا به وجود می آیند.

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَن أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاء بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِّلنَّاسِ طَجَعَلُونَهُ قِرَاطِينَ بُدُونَهَا وَنُحْفُونَ كَثِيرًا وَعُلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا ءَابَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ

ذَرَّهُمْ فِي خَوَاضِعِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿١١﴾

«و خداوند را چنان که سزاوار اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: قدر و حرمت خداوند متعال را چنان که باید نشناختند، یا او را چنان که شایسته عظمت اوست، بزرگ نشمردند؛ «آن گاه که گفتند: خداوند هیچ چیز را بر هیچ بشری نازل نکرده است» یعنی: آن گاه که مشرکان قریش، منکر ارسال پیامبران و نزول کتابها از سوی حق تعالی شدند «بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی کتابی را که موسی آن را آورده است فروفرستاد؟» شما مشرکان به فرودآوردن تورات بر موسی اذعان و اعتراف دارید و از طریق اخباری که از یهودیان دریافت کرده‌اید، این امر را می‌دانید، از این گذشته یهودیان را در فرودآمدن چنین کتابی بر آنان تصدیق هم می‌کنید؟ «همان کتابی که» یعنی: توراتی که «روشنی و هدایتی برای مردم بود، و آن را به صورت طومارها در می‌آوردید» خطاب از مشرکان به سوی یهود برمی‌گردد، یعنی: شما یهودیان تورات را ورق‌پاره‌های جدا شده و از هم شکافته‌ای می‌گردانید تا به این ترتیب، هدفتان از تحریف و تبدیل تورات برحسب دلخواهتان از جمله پنهان ساختن اوصاف حضرت محمد ﷺ که در آن ذکر شده است، برآورده شود «آنچه را از آن می‌خواهید آشکار می‌کنید» از کاغذهایی که از تورات جدا کرده‌اید «و بسیاری را» یعنی: بسیاری از تورات را «پنهان می‌کنید» پس یهودیان، تورات را به دو بخش طومارهای جداگانه‌ای تقسیم کرده بودند تا به آشکارساختن یا پنهان کردن آنچه که می‌خواستند، قادر گردند «در صورتی که به شما» یهودیان در قرآن «آنچه که شما و پدرانتان نمی‌دانستید آموخته شد» آموزه‌های یهودیان از قرآن، اخباری است که پیامبر ما حضرت محمد ﷺ از وحی خداوند ﷻ به ایشان دادند زیرا وحی الهی در قرآن مشتمل بر خبرهایی است که یهود و نصاری نه از کتب خویش آنها را آموخته بودند، نه از زبان پیامبران خویش دریافت کرده بودند و نه پدرانشان آنها را آموخته بودند. یا خطاب متوجه

این امت است، که در این صورت معنی چنین می‌شود: چه کسی بر شما قرآنی را که در آن اخبار گذشتگان و آیندگان است، نازل کرد؟ اخباری که نه شما آن را می‌دانستید و نه پدرانتان؟ «بگو: خدا» یعنی: خدا ﷻ آن را نازل کرد «آن‌گاه آنان را بگذار تا در کندوکاوشان بازی کنند» یعنی: آن‌گاه رهایشان کن تا همانند کودکان بازی‌گوش، در ژرفای باطل خود بازی کنند و هیچ پروایشان را نداشته‌باش.

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مردی از یهودیان به نام مالک بن صیف نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با ایشان مشاجره کرد، آن‌گاه از سرخشم گفت: (ما أنزل الله علی بشر من شیء: خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است) پس این آیه کریمه در رد پندار وی نازل شد. اما روایت راجح در بیان سبب نزول، روایت ابن عباس رضی الله عنه است که می‌گوید: آیه کریمه درباره قریش نازل شد.

**وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مَبْرُوكٌ مُّصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿١٢﴾**

«و این» قرآن «کتابی است مبارک» یعنی: بسیار بابرکت و دارای منافع و فواید عظیم؛ بدان جهت که مشتمل بر منافع دنیا و آخرت و علوم اولین و آخرین است «که ما آن را فرو فرستادیم» بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس شما یهودیان چگونه می‌گویید که: (خداوند هیچ چیز بر هیچ بشری نازل نکرده است)؟ «تصدیق کننده آن چیزی است که پیش از آن آمده است» یعنی: قرآن موافق کتابهایی چون تورات و انجیل است که خداوند جل جلاله بر پیامبران پیشین نازل کرده است «و تا مردم ام‌القری و کسانی را که پیرامون آنند» از قبایل عرب و سایر طوایف بنی‌آدم؛ از عرب و عجم «بیم دهی» ام‌القری (مادرشهر): مکه مکرمه است که در منزلت و جایگاه خویش، از همه شهرها بزرگتر می‌باشد زیرا اولین خانه‌ای که برای عبادت مردم بنا گردیده، در آن واقع شده است، همچنان، به خاطر آن که مکه قبله‌گاه این امت و محل حج آنان است و در ناف زمین قرار دارد لذا ابلاغ پیام به مردم مکه و هشدار دادن آنان، معنا انذار و بیم‌دهی سایر اهل زمین را نیز دربر دارد، چراکه اهل زمین تابع این مادرشهر بزرگ امت اسلام‌اند «و البته مؤمنان به

آخرت، به قرآن ایمان می آورند و آنان بر نماز خود محافظت می کنند» یعنی: سزاوار کسانی که به سرای آخرت معتقدند، آن است که به این کتاب ایمان آورند زیرا تصدیق به آخرت و بیم از عاقبت، موجب پذیرفتن دعوت کسی است که مردم را به سوی چیزی فرامی خواند که خیر آخرت به وسیله آن در دسترس و دفع زیان آخرت هم به وسیله آن مقدور می باشد پس ایمان به آخرت و خوف از عاقبت، اصل دین و نماز هم ستون دین است، بدین جهت از این دو امر مخصوصا یاد شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا أَنفُسَكُمُ الْيَوْمَ تُجْرَزُونَ عَذَابَ آلِهَةٍ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿١٣﴾

«و ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بر می بندد کیست؟» همچون کسانی که گفتند: خداوند جل جلاله بر هیچ بشری هیچ چیز نازل نکرده است. یا معنی این است: چگونه می گوید که خداوند جل جلاله بر هیچ بشری چیزی نازل نکرده است در حالی که این سخن شما مستلزم تکذیب انبیاء علیهم السلام است و هیچ کس ستمکارتر نیست از آن کس که بر خدا جل جلاله دروغ بر بندد و چنین بیندارد که پیامبر است در حالی که در واقع امر پیامبر نیست، یا بر خدای سبحان در چیزی از چیزهای دیگر - همچون تحریم حیوانات اختصاص یافته به بتان - دروغ بر بندد «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «می گوید: به من وحی شده، حال آن که در حقیقت چیزی بر وی وحی نشده است» همچون کسانی که به دروغ مدعی نبوت می شوند پس اینان نیز ستمکارترین مردم اند. آری! بی گمان خدای عزوجل انبیایش را از گفتن دروغ، مصون و محفوظ نگه داشته است، بر خلاف آنچه شما مشرکان در مورد ایشان می پندارید زیرا ادعای دروغ، شأن و شیوه رهبران کذاب جریانهای ضلالت - همچون مسلیمه کذاب، اسود عنسی و سجاح است - که به دروغ مدعی نبوت شدند «و» کیست ستمکارتر از «آن کس که گفت: به زودی نظیر آنچه را خدا نازل کرده است، نازل می کنم» چرا که بر معارضه قرآن توانا هستم و می توانم قرآنی همانند آن انشا کنم. «انشاء» را از باب مشاکلت، «انزال» نامید.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در مورد کسانی نازل شد که گفتند: (لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا) (اگر می‌خواستیم، قطعاً مانند این قرآن را می‌گفتیم) «انفال/۳۱». یک روایت دیگر در بیان سبب نزول آیه کریمه این است که: آیه کریمه در باره عبدالله بن ابی سرح نازل شد که نویسنده وحی بود و چون رسول خدا ﷺ آیه: (ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ) را بر او املا کردند، بی‌درنگ با خود گفت: (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ). آن حضرت ﷺ به او فرمودند: «بنویس؛ این چنین نازل شده است که تو خواندی». پس چون سخنش با وحی موافق گردید، در شک افتاد و با خود گفت: اگر محمد در ادعای نبوت راستگو باشد؛ در واقع به من نیز مانند او وحی فرستاده شده و اگر دروغگو باشد؛ من هم سخنی همسان سخن وی گفته‌ام! بنابراین، از اسلام مرتد شد و به مشرکان پیوست. اما در روز فتح مکه مجدداً اسلام آورد - چنان‌که داستان وی معروف است.

«و اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان در غمرات مرگ باشند» غمرات: جمع غمره، به معنی شدت است یعنی: اگر بنگری آن‌گاه که ظالمان - یعنی منکران وحی خدا ﷻ، یا مدعیان دروغین نبوت، یا پرچمداران معارضه با قرآن - در سكرات مرگ و سختی‌های جان‌کندن قرار دارند؛ بی‌گمان کار بزرگی را دیده‌ای «و فرشتگان دستهایشان را بر آنان گشوده‌اند» برای گرفتن ارواحشان، یا برای عذاب نمودنشان درحالی‌که پتکهای آهنین در دستهایشان است و به آنان چنین نهیب می‌زنند: «روح‌های خود را بیرون آرید» از این شداید و سختی‌های جان‌کندن که در آن در افتاده‌اید، یا جانهای خود را از دست ما بیرون آرید و آنها را از عذاب نجات دهید، یا ارواح خود را بیرون آرید تا آن را از اجساد شما برگیریم و جانهایتان را برای ما تسلیم کنید «امروز به سبب آنچه به ناحق به خداوند نسبت می‌دادید» از انکار فرودآوردن کتابها از سوی خدای متعال بر پیامبرانش و ادعای این که خدای عزوجل شرکایی دارد «و به سبب آن که از آیات او سرکشی می‌کردید» یعنی: از تصدیق آیات الهی و عمل به آنها تکبر می‌ورزیدید؛ «به کیفر عذاب خوارکننده می‌رسید» پس این عذاب خوارکننده‌ای که بدان کیفر یافته‌اید، کیفری متناسب و برابر با جرم شماست.

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرْدَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرْكُم مَّا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ
 شُفَعَاءَ كُفَّ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿١٤﴾

«و» می‌گوییم به آنان در روز قیامت: «همانا پیش ما تنها آمده‌اید» یعنی: یکی یکی، جدا از خانواده و مال و یاران و پشتیبانان خود و هرآنچه که بجای خدای سبحان می‌پرستیدید، پیش ما آمده‌اید و امروز چیزی از آنها به‌کارتان نمی‌آید «چنان‌که شما را نخستین بار آفریدیم» یعنی: بر همان وصفی پیش ما می‌آیید که در هنگام خارج شدن از شکمهای مادرانتان بر آن قرار داشتید؛ عریان و ختنه نشده «و آنچه را به شما عطا کرده بودیم پشت سر خود نهاده‌اید» خول: ناز و نعمت‌ها و خدم و حشمی را که در دنیا به شما بخشیده بودیم، همه را پشت سر نهاده و چیزی از آنها را نزد ما با خود همراه نیاورده‌اید و نه به وجهی از وجوه، از آنها به‌نفع خود استفاده کرده‌اید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برای تو از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش ساخته‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش کرده‌ای، یا صدقه داده‌ای و باقی گذاشته‌ای؟ بدان که هرچه جز این گذاشته‌ای، همه از بین رفتنی است و در واقع آن را برای مردم گذاشته‌ای.» «و شفاعت‌کنندگان شما را باشما نمی‌بینیم» همانان که در دنیا عبادتشان کردید و گفتید: (ما آنها را جز برای آن که هرچه بیشتر ما را به خدا نزدیک کنند، نمی‌پرستیم) «۳/۳۹». «همانان که گمان می‌کردید؛ در عبادت شما شریکند» با خداوند متعال و از سوی شما سزاوار پرستش می‌باشند، همان‌گونه که حق تعالی سزاوار آن است «به‌یقین پیوند میان شما بریده شد» یعنی: اینک در آخرت پیوند میان شما و معبودان باطلتان بریده شد «و آنچه را که می‌پنداشتید» از شرک و شرکا «از دست شما رفت» و میان شما و میان آنان، فاصله وصل نشدنی افتاد.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول روایت کرده است؛ نضر بن حارث گفت: لات و عزی برای من شفاعت می‌کنند! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

﴿ إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَىٰ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ فَالِقُ

تُؤَفِّكُونَ ﴿١٥﴾

«هر آینه الله شکافنده دانه‌ها و هسته‌هاست» شکافنده دانه‌هاست که از آنها گیاهان و نباتات را بیرون می‌آورد و شکافنده هسته‌هاست که از آنها درختان را بیرون می‌آورد. نوی: جمع «نواه»، بر هر میوه و محصولی اطلاق می‌شود که دارای هسته باشد، مانند خرما و زردآلو و هلو. «زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: موجود دارای حیات حیوانی و نباتی را از موجود ضعیف و ناچیزی همچون نطفه و بیضه و زمین مرده بیرون می‌آورد درحالی که آنها فاقد حیات هستند.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن زنده از مرده؛ شکل‌گیری وقوام‌پذیری حیاتی موجودات زنده از غذاهاست بنابراین، موجود زنده با خوردن اشیای مرده رشد و نمو می‌کند زیرا غذا مرده است و رشد نمی‌کند.

«و بیرون‌آورنده مرده از زنده است» یعنی: بیرون‌آورنده نطفه و بیضه از حیوانات زنده است. یا معنای دو جمله فوق این است: بیرون‌آورنده مؤمن از کافر و بیرون‌آورنده کافر از مؤمن است - با ولادت.

در تفسیر جدید علمی گفته شده: مراد از بیرون آوردن مرده از زنده؛ خارج‌شدن مایعاتی همچون شیر از بدن موجودات زنده است زیرا شیر مایع سیالی است که در آن چیز زنده‌ای وجود ندارد درحالی که نطفه دارای حیوانات (سلولهای) زنده‌ای است که از بدن حیوان زنده خارج می‌شود.

«این» یعنی: صانع این صنع عجیب و پدیدآورنده این کارگاه بدیع که ذکر شد، همانا «الله است پس چگونه به بیراهه برگردانیده می‌شوید؟» یعنی: با آن که این صنع بدیع و این قدرت کامل پروردگار را می‌بینید، چگونه از حق برگشته و از آن روی بر می‌تابید؟.

فَالِقُ الْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾

«هم اوست که شکافنده صبح است» یعنی: شکافنده ستون صبح از تاریکی شب است، یا آفریننده نور و روشنی روز است «و شب را آرامگاه گردانید» که مردم در آن از جنب و جوش و تکاپو برای معاششان آرام گرفته و از خستگی روز می‌آسایند و به خواب می‌روند، همان‌گونه که دوستان خداوند متعال، شبانگاه از وحشت خلق به سوی انس با حق، آرام می‌گیرند «و خورشید و ماه را معیار حساب گردانید» یعنی: آنها را وسیله و نشانه حساب و کتابی قرارداد که مصالح بندگان به آن وابسته است زیرا سیروسفر خورشید و ماه، بر اندازه‌های معینی استوار می‌باشد که کم و زیاد نمی‌شود و هر یک از آنها را منازلی است که در تابستان و زمستان و دیگر فصلهای سال، آن را می‌پیمایند پس اختلاف شب و روز از نظر درازی و کوتاهی، بر این حرکت مترتب است. آری! بدین‌سان پروردگار متعال خورشید و ماه را وسیله و معیار حساب قرار داد تا بندگان را به قدرت عظیم و صنع بدیع خویش رهنمون گردد «این است اندازه‌گیری آن توانای دانا» و ذات ذوالجلالی که از توانایی‌ها و دانایی‌های او، یکی هم راهبری خورشید و ماه بر چنین تدبیر استوار و محکمی است.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

﴿٩٧﴾

«و اوست آن که برای شما ستارگان را بیافرید تا به وسیله آنها در تاریکی‌های شب، به هنگام راهپیمایی تان در: «خشکی و دریا راه یابید» آری! هنگامی که راههای خشکی و دریا بر شما مشتبه و ناپیدا می‌شود، ستارگان بهترین وسیله پیدا کردن راه برای شماست و این یکی از منافع است که خدای عزوجل ستارگان را برای برآوردن آن آفریده‌است.

بی‌مناسبت نیست اگر به این حقیقت «علمی - تجربی» اشاره کنیم که: خطوط طول و عرض، به شکلی از اشکال به وضعیت ستاره قطب ارتباط دارند و این خطوط، اساس راهیابی انسان معاصر در فضا، دریا و خشکی می‌باشند «به یقین ما آیات خود را برای

گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان کرده‌ایم» پس تدبر و علم و معرفت است که افق روشنی را به سوی آیات و نشانه‌های الهی می‌گشاید.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٧٨﴾

«و اوست آن که شما را از یک تن» یعنی: از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ «پدید آورد» که این در عین دلالت بر قدرت حق تعالی، بر وحدت اصل و نوع انسانی نیز دلالت می‌کند، امری که خود مقتضی لزوم شناخت و تعاون میان مردم است، چه آنان همه از یک‌پدرند و برادران یکدیگر می‌باشند و برادر با برادر یار و غمخوار است، نه دشمن مکار «پس برای شما قرارگاهی است و ودیعتگاهی» یعنی: برای شما بر روی زمین قرارگاهی و در اندرون آن ودیعتگاهی است. به قولی دیگر معنی این است: برای شما قرارگاهی است در رحم زنان و ودیعتگاهی است در صلب (پشت) مردان. «هرآینه آیات را به تفصیل برای قومی که می‌فهمند» و اهل درک و خردند «بیان کرده‌ایم».

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ذکر نجوم، تعبیر: (لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ) و در اینجا تعبیر: (لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ) را به کار برد زیرا پی‌بردن به حکمت آفرینش بشر از یک‌تن واحد و تطور آن به احوال مختلف، به دقت نظر و عمق فهم و فکر نیاز دارد، که معنای «فقه» نیز همین است اما دانستن جایگاه‌های ستارگان و راهیابی به وسیله آنها در خشکی و دریا، با مقداری از دانش و مشاهده ظاهری هم ممکن است و به دقت نظر و تفکر عمیق متوقف نیست، از این جهت، تعبیر «علم» برای آن متناسب بود بنابراین، هریک از دو تعبیر فوق، مطابق مقتضای حال می‌باشد.

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَبِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«و اوست آن که از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به وسیله آن آب، هرگونه گیاه» یعنی: گونه‌های مختلف گیاهی «را برآوردیم» تعبیر: (فَأَخْرَجْنَا بِهِ) : (پس به وسیله آن بر آوردیم)؛ التفاتی است از حالت غایب به حالت تکلم، که این «التفات»، مفید عنایت به شأن انسان و نعمتهایی است که به زندگی او مربوط می‌شود «و از آن گیاه، جوانه سبزی بیرون آوردیم» خضر: سبزیجات تروتازه است «که از آن جوانه سبز، دانه‌های متراکمی برمی‌آوریم» یعنی: دانه‌های درهم‌ریخته‌ای که برخی با برخی به هم پیوسته‌اند چنان‌که در ترکیب خوشه‌ها می‌بینیم «و از شکوفه درختان خرما خوشه‌هایی است نزدیک به زمین» یعنی: به فرمان حق تعالی خوشه‌های درختان خرما از شکوفه‌های آن بیرون می‌آید، درحالی که «دانیه» است. دانیه: یعنی: نزدیک است به طوری که شخص در هر دو حال ایستاده و نشسته به آن دسترسی دارد. زجاج می‌گوید: «معنی این است که: بعضی از این خوشه‌ها نزدیک و در دسترس است و بعضی دور. و جمله (بعضی از آنها دور است) حذف شد زیرا ماقبل آن بر آن دلالت می‌کرد». «و نیزباغهایی از درختان انگور و زیتون و انار - همانند و غیرهمانند - بیرون آوردیم» یعنی: میوه‌هایی که در حجم و رنگ همانند و در طعم و مزه غیرهمانند هستند.

سپس خدای سبحان به فرزندان آدم علیهم‌السلام فرمان می‌دهد تا به‌سوی این میوه‌ها در مرحله شکوفه‌دهی و در مرحله پختگی و نضج آنها که مرحله بهره‌برداری از آنهاست و برای بدنشان در آن هنگام بسیار سازگار و مفید است، به دیده عبرت بنگرند و در این حقیقت نیک تأمل کنند که خدای عزوجل چگونه از خاک تیره‌میوه‌های الوان پدید می‌آورد، چگونه از یک خاک و یک آب، هزاران گونه گیاه و ثمر با هزاران گونه خواص و طعم و رنگ تقدیم انسان می‌کند؟ پس فرمود: «به میوه آن چون ثمر دهد

بنگرید» که چگونه شکوفه آن ضعیف و غیرقابل بهره‌گیری است «و» نیز بنگرید به سوی «پختگی آن، آن‌گاه که برسد. قطعا در اینها برای مردمی که ایمان می‌آورند، نشانه‌هاست» یعنی: در آنچه که به اجمال و تفصیل ذکر شد؛ برای اهل ایمان نشانه‌هایی است راه‌گشا به سوی وجود و یگانگی خدای توانای حکیم زیرا پدید آوردن اجناس مختلف و گوناگون از یک اصل؛ فقط به قدرت آفریننده توانایی ممکن است که به راز و رمزهای مخلوقاتش به خوبی آگاه است پس تأمل در هر بخشی از آنها، فتح بابی به سوی این آیات و نشانه‌هاست.

آری! آیه (۹۹) تا (۹۵)، متضمن چهار نوع از ادله بر وجود خدای آفریننده و بر یگانگی، علم، قدرت و حکمت وی است:

نوع اول: برگرفته از دلالت احوال نباتات و حیوانات است.

نوع دوم: برگرفته از احوال نجوم و افلاک است.

نوع سوم: برگرفته از احوال انسان و خلقت وی از یک اصل و یک ریشه است.

و نوع چهارم: برگرفته از روش رویانیدن و تنوع گونه‌های اشجار و نباتات و اختلاف انواع میوه‌ها و محصولات است. که علم جدید در هر بابی از این ابواب، میادین عظیمی را پیموده و افقهای جدیدی را در جهت ایمان و یقین به روی عقل و قلب انسان رهپوی جستجوگر گشوده است. پس در واقع ما در این آیات، در برابر کتاب باز شده هستی پروردگار عزوجل قرار داریم. اسفا! که غافلان هر لحظه از کنار آنها می‌گذرند اما لختی هم در برابر آنها درنگ نکرده و دمی دیده جان و دلشان را بر شگفتی‌ها و ابداعات آن باز نمی‌کنند.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا

يَصِفُونَ ﴿۱۰۰﴾

«و برای خدا شریکانی از جن قرار دادند» یعنی: مشرکان، شیطان‌های جنی را شریک خدای عزوجل پنداشته و به پرستش و تعظیم آنها پرداختند، همان‌گونه که به پرستش و تعظیم پروردگار می‌پرداختند «حال آن که خداوند آنان را آفریده است» یعنی: در

حالی که به قطعیت می‌دانند که خداوند عَلَّامٌ جنیان را آفریده‌است. یا: در حالی که مشرکان به‌طور قطع می‌دانند که خدای عزوجل آفریننده آنهاست پس چگونه دیگران را با آفریدگار متعال خود به پرستش می‌گیرند؟ «و برای او، پسران و دخترانی تراشیدند» یعنی: مشرکان در خیال خود برای خداوند متعال پسران و دخترانی بر ساختند زیرا ادعا کردند که فرشتگان دختران خداوند. نصاری نیز ادعا کردند که مسیح عَلَّامٌ پسر خداست، یهود هم ادعا کردند که عزیر پسر خداست «بدون علم» بلکه از روی جهل خالص و نادانی محض «او پاک است» و مقدس «و برتر است» و فراتر «از آنچه وصف می‌کنند» برایش از سخنان باطل و بی‌اساس.

بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَفَنُ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ يَكْفِي شَيْءٌ عَلِيمٌ ﴿١١١﴾

«نوپدیدآورنده آسمانها و زمین است» یعنی: حق تعالی مبدع و نوآورنده آنها بر این وضع محکم و متین و منظم و استوار، بدون نمونه‌برداری پیشینی است «چگونه برای او فرزندی باشد» یعنی: چگونه کسی که به وصف آفرینندگی آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست، موصوف می‌باشد؛ دارای فرزند است؟ آخر چگونه او آنچه را که خود آفریده، به فرزندی می‌گیرد؟ از سوی دیگر، ولادت از صفات اجسام است و مخترع اجسام، خود جسم نیست تا برایش فرزندی مانندی باشد «در صورتی که برای او همسری نبوده» پس هرگاه برایش همسری وجود نداشته باشد، وجود فرزند هم برای وی ناممکن است. همچنان فرزند باید از دو شیئی که با هم تناسب داشته باشند، متولد گردد در حالی که هیچ چیز از مخلوقات خداوند متعال با او هیچ نوع تناسب و تشابهی ندارد؛ زیرا «او همه چیز را آفریده است» و از آن جمله فرشتگان و مسیح و عزیر را «و او به هر چیزی داناست» پس هر کس بر این اوصاف باشد، از همه چیز بی‌نیاز است در حالی که فقط نیازمندان خواستار فرزند هستند.

ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَأَعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٠٣﴾

«این است الله، پروردگار شما» یعنی: ذات متصف به اوصاف برتر سابق، همانا الله پروردگار شماست «هیچ خدایی جز او نیست، آفریننده همه چیز است پس او را بپرستید» یعنی: هر کس جامع این اوصاف باشد، فقط او سزاوار پرستش است بنابراین، غیر او را نپرستید «و او بر همه چیز نگهبان است» و ناظر همه اعمال شما می باشد.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٤﴾

«چشمها او را در نمی یابند» یعنی: چشمها به کنه حقیقت او نمی رسند. لذا آنچه در اینجا نفی شده است، دریافتن و احاطه نمودن بر حق تعالی است، نه اصل رؤیت وی؛ زیرا مؤمنان، خداوند متعال را در آخرت می بینند چنان که خود می فرماید: (رُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) : (در آن روز، صورتهایی شاداب و مسرورند و به پروردگار خویش می نگرند) «القیامه/ ۲۲ - ۲۳». همچنان دیدن حق تعالی در آخرت با احادیث متواتر - به چنان تواتری که شک و شبهه ای را در آن راهی نیست - نیز ثابت شده است «و او دیدگان را درمی یابد» یعنی: حق تعالی به آنها احاطه می کند و به کنه و حقیقت آنها می رسد به طوری که هیچ پوشیده ای از آنها بر او پنهان نمی ماند.

از عکرمه درباره آیه: (لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ) : (چشمها او را در نمی یابند)، سؤال شد، در پاسخ گفت: آیا شما آسمان را نمی بینید؟ گفتند: چرا؟ گفت: آیا همه آن را می بینید و نگاهتان همه آن را احاطه می کند؟ گفتند: خیر! گفت: پس دیدن خداوند متعال در آخرت نیز این چنین است. قتاده می گوید: «او بزرگتر از آن است که دیدگان او را دریابند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «بینایی بشر و حواس و ادراکات ذهنی او همه برای آن آفریده شده تا او به وسیله آنها با این کائنات تعامل کرده و به تکلیف خلافت در زمین قیام نماید و آثار وجود الهی را در صفحات این هستی آفریده شده

درک نماید اما در باره ذات خدای سبحان باید گفت که: قدرت دریافت وی به بشر داده نشده زیرا حادث توان آن را ندارد که وجود ازلی و ابدی را ببیند... بگذریم از این که قیام به امر خلافت در زمین، مستلزم دیدن خدای سبحان نیز نیست... به هر حال؛ اگر پیشینیان گاهی چنین درخواستی می‌کردند، می‌گوییم که آنها ساده‌اندیش و کوتاه‌نظر بوده‌اند ولی درخواست معاصران در این مورد را بر امری جز سماجت نمی‌توان حمل کرد زیرا اینان از «اتم» و «الکترون» و «پروتون» و «نیوترون» سخن می‌گویند درحالی که هیچ یک از آنها، اتم و الکترون و امثال آنها را ندیده‌اند ولی چون آثار این پدیده‌ها را می‌بینند؛ وجود آنها را هم مسلم گرفته‌اند اما وقتی برای آنان از وجود خدای سبحان سخن می‌رود، آن هم از طریق آثار بی‌نهایتی که وجود مطلق وی دارد؛ بی‌هیچ دانش و هدایت و برهان روشنی، در این موضوع جدال می‌کنند و خواهان دلیل مادی محسوس می‌گردند، گویی این هستی به تمامی خود و این زندگی با همه اعجوبه‌هایش کافی نیست که در مقام این دلیل قرار گیرد». «و اوست لطیف» یعنی: حق تعالی بر بندگانش مهربان است. لطف از سوی حق تعالی: توفیق و عصمت اوست. بعضی گفته‌اند: لطیف کسی است که رازها را به آسانی درک می‌کند. و اوست «آگاه» که به همه اشیاء، اعم از آشکار و نهان آنها احاطه علمی دارد.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾

«به‌راستی بصائری از سوی پروردگارتان برای شما آمده است» بصائر: جمع بصیرت؛ به چند معنی اطلاق می‌شود: نور و باور قلب، شناخت ثابت و پایدار، یقین، عبرت و نیرویی که به وسیله آن حقایق علمی درک و دریافت می‌شود. و درمقابل آن «بصر» قرار دارد که اشیای حسی به‌وسیله آن درک می‌شود پس مراد از بصائر: حجتها و برهان‌های روشنی است که هر کس در آنها به‌چشم خرد بنگرد، حق را می‌بیند. این حجتها در آیات این سوره و غیر آن از سوره‌ها، و همچنین در احادیث رسول خدا ﷺ که وحی خفی می‌باشد، تجلی یافته است. «پس هر که به دیده بصیرت بنگرد، به سود خود اوست» یعنی: هر کس حجت را خردورزانه درک و باور کرده و به مفاد آن عمل

کند؛ این کار به نفع خود اوست «و هر کس نابینا ماند» از دیدن حجت و آن را درک نکرده و به آن باور ننماید «پس به زیان خود اوست» و خود او از مشاهده حقیقت کور مانده است.

بگو: ای محمد! ﷺ «و من بر شما نگهبان نیستم» تا اعمالتان را بر شما شمرده و بر شما نظارت و نگهبانی کنم بلکه من پیامبری هستم که پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و اوست که بر شما نگهبان است.

وَكَذَلِكَ نَضْرَفُ الْآيَاتِ وَلِيَقُولُوا دَرَسَتْ وَلِيُنَبِّئَهُ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١٠٥﴾

«و این گونه، آیات خود را گوناگون بیان می‌کنیم» به گونه‌های وعد و وعید، القای بیم و امید و موعظه و تنبیه در بیان عقیده توحید «تا مبدا بگویند: تو درس خوانده‌ای» مشرکان در هنگام شنیدن آیات قرآن خواهند گفت: ای محمد! بی‌گمان تو این پیام را از سوی پروردگار نیاورده‌ای بلکه این همان علم و دانش اهل کتاب است که آن را فراگرفته و از آنان آموخته‌ای. پس خدای متعال برای دفع این شبهه؛ قرآن را به‌طوری گوناگون بیان کرد تا مجال این القائات نادرست برای آنان فراهم نشود زیرا بیانی این‌چنین، به‌صرف خواندن کتابهای پیشین و بدون وحی الهی، از کسی بر نمی‌آید «و تا این که آن را» یعنی: قرآن را «برای گروهی که می‌دانند» حق را؛ پس از آن پیروی می‌کنند و می‌شناسند باطل را؛ پس از آن اجتناب می‌کنند «بیان کنیم».

اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾

«پیروی کن» ای محمد! «از آنچه از جانب پروردگارت به تو وحی شده» در اینجا خدای متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که ذهن و فکر خود را به مشرکان مشغول نکند بلکه به پیروی آنچه که بدان مأمور شده است، مشغول باشد «هیچ معبودی جز او نیست» از این‌رو فقط باید به وحی و امر وی اندیشید و از آن پیروی کرد «و از مشرکان روی بگردان» با عفو و گذشت و تحمل آزارها و ترک نمودنشان به نرمی و ملایمت؛ تا خدای عزوجل بر تو و دعوتت از طریق هجرت و جهاد و غیر آن

گشایشی پدید آورد و آن‌گاه بتوانی احکام خداوند عَلَّامٌ را در میانشان برپاداری. این حکم قبل از نزول آیه «قتال» بود و به آیه قتال منسوخ شد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

«و اگر خدا می‌خواست آنان شرک نمی‌آوردند» یعنی: قطعا خداوند متعال قادر است بر این که همه آنان را مؤمن گرداند به‌طوری که شرک نیاورند و اگر می‌دانست که ایمان را انتخاب می‌کنند، یقیناً آنان را به‌سوی ایمان رهنمایی می‌کرد ولی حق تعالی به علم فراگیر خویش دانست که آنان شرک را انتخاب می‌کنند، هم از این‌رو برای آنان شرک را اراده کرد؛ پس فرمان در دست اوست لذا ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تو این‌قدر بر ایمانشان حریص نباش. این آیه دلیل بر آن است که: شرک نیز به مشیت خدای سبحان تعلق دارد. «و تو را بر آنان نگهبان نگردانیدیم» یعنی: تو را مراقب و ناظر اعمال آنان و محکوم به سبب جرایم آنان نگردانیدیم «و تو وکیل آنان نیستی» یعنی: تو قیّم آنچه که نفعشان در آن است نیستی تا منفعت را به‌سوی آنان جلب کنی لذا تو جز ابلاغ رسالت، هیچ مسؤولیت و تعهد دیگری در قبال آنان نداری.

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٠٨﴾

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که فرمود: مشرکان مکه گفتند: ای محمد! یا از دشنام‌دادن خدایان ما دست بردار، یا که پروردگارت را هجو می‌کنیم و او را به‌باد دشنام و ناسزا می‌گیریم! همان بود که نازل شد: «و» ای مسلمانان! «آنهايي را که مشرکان جز خدا می‌پرستند، دشنام ندهید چراکه آنها از سر دشمنی و نادانی خدا را دشنام خواهند داد» یعنی: خدایان باطل مشرکان را دشنام ندهید زیرا در آن صورت، آنها از روی ظلم و تجاوز از حق و از روی نادانی نسبت به آنچه که در حق خدای سبحان از تقدیس و تعظیم واجب است، او را دشنام خواهند داد «این‌گونه برای هر امتی کردارشان را آراستیم» یعنی: به مانند آرایش دادن این باطل آشکار در

پیش چشم و دل مشرکان، برای هر امتی از امت‌های کفر، کردار آنان را آراستیم «آن‌گاه بازگشت‌شان به سوی پروردگارشان است و او آنان را از حقیقت کار و کردارشان آگاه می‌سازد» و در برابر آن جزایشان می‌دهد.

چه قدر زشت و نفرت‌بار است حال کسانی که دشنام دادن پروردگار متعال در پیش چشم و دلشان، برای دفاع از بت یا طاغوتی آراسته می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کسی که پدر و مادرش را دشنام می‌دهد، ملعون است. اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! چگونه شخص پدر و مادرش را دشنام می‌دهد؟ فرمودند: او پدر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتا پدرش را دشنام می‌دهد، همچنان او مادر شخص دیگری را دشنام می‌دهد و آن شخص هم مقابلتا مادرش را دشنام می‌دهد». پس در صورتی که فراهم ساختن زمینه دشنام دادن پدر و مادر، مستوجب این همه توبیخ باشد، چگونه است حال کسانی که سبب دشنام دادن خداوند تعالی و تقدس می‌شوند!

شیخ سعیدحوی در تفسیر «الاساس» به مناسبت این آیه، سخنی را از علامه الوسی نقل کرده، آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «چنانچه طاعت، فرض یا واجب یا سنت یا مستحب بود، باید آن را انجام داد، بدون پروا داشتن از پیامدی که بر آن مترتب می‌شود اما اگر امری از امور، مباح بود و بر انجام دادن آن مفسده و مصلحتی مترتب می‌گشت؛ در این صورت، شخص باید ببیند که جنبه مصلحت مقدم‌تر است یا جنبه دفع مفسده، آن‌گاه با در نظر داشت آن عمل کند و در هر دو صورت هم مأجور است».

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَهُمْ آيَةٌ لِّيُؤْمِنُوا بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٩﴾

«و» مشرکان «با سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند» یعنی: به سخت‌ترین سوگندهایی که در قدرت و توانشان بود «که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید، حتماً به آن ایمان می‌آورند» یعنی: اگر محمد ﷺ معجزه‌ای از معجزاتی را که آنان پیشنهاد داده‌اند یا می‌دهند، بیاورد؛ قطعاً به او ایمان می‌آورند. و از آنجا که

مشرکان عقیده داشتند که خداوند عَلَّامٌ، خدای اعظم است، از این رو به نام اوسوگند خوردند. «بگو» ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «جز این نیست که معجزات تنها در اختیار الله است» این معجزه پیشنهادی شما و غیر آن از معجزات، همه در اختیار حق تعالی است و هیچ چیز از این معجزات در اختیار من نیست پس اگر خدا عَلَّامٌ بخواهد، آن را فرود می آورد و اگر نخواهد فرود نمی آورد «و شما چه می دانید که اگر معجزه ای هم بیاید، باز ایمان نمی آورند» یعنی: ای مسلمانان! چه چیز شما را آگاه ساخته است که اگر معجزه ای برای آنان بیاید، ایمان می آورند؟ نه! چنین نیست، آنان ایمان نمی آورند و حقیقت حال همین است که من شما را از آن آگاه ساختم پس این قدر بر ایمان آوردنشان حریص نباشید.

از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با قریش گفت و گو کرده و از آنان خواستند که ایمان بیاورند اما آنها در پاسخ گفتند: ای محمد! به ما خبر می دهی که با موسی عصایی بود... عیسی مردگان را زنده می کرد... ثمود ماده شتری داشت و... پس تو هم برای ما از این گونه معجزات بیاور تا تو را تصدیق کنیم! رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «دوست دارید که به شما چه چیزی را بیاورم؟» گفتند: کوه صفا را برای ما طلاگردان. فرمودند: «اگر چنین کنم، مرا تصدیق می کنید؟»، گفتند: آری! والله که اگر چنین کنی، ما همه از تو پیروی می کنیم. آن گاه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برخاستند و به دعا مشغول شدند، همان بود که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در رسید و به ایشان چنین فرمود: «اگر می خواهی، خداوند عَلَّامٌ کوه صفا را به طلا تبدیل می کند اما اگر در آن هنگام نیز تو را تصدیق نکردند، قطعاً عذابشان می کند و اگر هم می خواهی آنان را به حال خودشان واگذار تا توبه کارشان توبه کند». رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «بلکه ترجیح می دهم که توبه کارشان توبه کند». همان بود که خدای عزوجل آیه:

(وَاقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ...) را نازل کرد.

وَنَقَلَبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَرَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَىٰ مَرَّةً وَقَدْ رَأَيْتُمُ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾

«و دلها و دیدگانشان را برمی گردانیم» در روز قیامت بر شعله‌های سوزان و اخگرهای فروزان جهنم «چنان که نخستین بار به آن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاوردند» در دنیا بلکه درباره قرآن آرا و اندیشه‌های باطلی را به هم بافتند و سخنان درهم و برهم بسیاری گفتند. یا ممکن است معنی چنین باشد: شما چه می‌دانید که ما دلها و دیدگانشان را بر می‌گردانیم، در نتیجه حقیقت را درنیافته و حق را نمی‌بینند بنابراین، اگر حتی معجزه‌ای محسوس هم نازل شود ایمان نمی‌آورند چنان‌که اولین بار در هنگام نزول آیات ما ایمان نیاوردند «و آنان را رها می‌کنیم» یعنی: در دنیا مهلت‌شان می‌دهیم و مجازات‌شان نمی‌کنیم «تا در طغیان‌شان سرگردان بمانند» و سرگشته و حیران در طغیان و تجاوزشان دست‌وپا زنند.

﴿ وَلَوْ أَنَّا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَكِّيَّةَ وَلَكُمُ الْمُنَىٰ وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ

يَشَاءَ اللَّهُ وَلَٰكِن أَكْثَرُهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

«و اگر ما» درخواست این گروه مشرک را اجابت کرده و «فرشتگان را به سوی آنان می‌فرستادیم» تا به چشم سر آنها را دیده و با آنان سخن بگویند و از زبان ایشان از صدق و راستگویی‌ات باخبر شوند «و اگر مردگان با آنان سخن می‌گفتند» یعنی: اگر طبق پیشنهاد دیگری که دادند، مردگانی که برای آنان شناخته شده هستند، به فرمان ما زنده ساخته می‌شدند و به آنان می‌گفتند: همانا این پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادعای رسالتش از سوی خدا عَلَّامٌ راستگوست پس به او ایمان آورید؛ «و» اگر «بر آنان هر چیزی را» از جنس معجزات و نشانه‌ها «دسته دسته گردمی‌آوردیم» قبلاً: دسته‌دسته و گروه‌گروه، یا به‌طور رویاروی و قابل مشاهده «هرگز ایمان نمی‌آوردند» به اختیار و انتخاب خود «مگر آن که خدا بخواهد» که ایمان آورند. یعنی: پس تو ای پیامبر! دل‌نگران ایمان آوردنشان نباش بلکه همچنان که مأمور شده‌ای، فقط پیامت را به آنها ابلاغ کن. «ولی بسیاری از آنان نمی‌دانند» این حقیقت را تا از خداوند متعال ملتمسانه درخواست

هدایت کنند. یا معنی این است: بسیاری از مؤمنان نمی‌دانند که حتی اگر خواسته‌ها و پیشنهادات اینان برآورده هم بشود؛ باز هم ایمان نمی‌آورند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: گروهی از کفار مکه و زعمای آن نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده و به ایشان گفتند: یا فرشتگان را به ما نشان بده که بر رسالت تو گواهی بدهند، یا بعضی از مردگانمان را زنده کن تا از آنان بپرسیم که آیا تو بر حق هستی یا خیر؟ یا خدا و فرشتگان را با ما رویاروی گردان...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

**وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا
وَأَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١١٣﴾**

«و بدین گونه برای هر پیامبر دشمنانی را پدید آوردیم» یعنی: چنان‌که تو را به کفر و عناد این مشرکان معاند مبتلا کردیم، پیامبران قبل از تو را نیز به این آزمایشها مبتلا کرده و بر هریک از آنان دشمنانی از کفار زمانشان برگماردیم زیرا ابتلا سبب ثبات و پایداری و بسیار شدن اجر و ثواب است. نقل است که ورقه بن نوفل به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «قطعا هیچ کس پیامی همچون پیام تو نیاورده است مگر این که مورد دشمنی قرار گرفته». آری! این دشمنان «از شیاطین انس» اند، چون کاهنان و ساحران و رؤسای کفر - که از خدای ذوالجلال نمی‌ترسند («و» از شیاطین «جن» اند. شیاطین جن: فرزندان ابلیس لعنه الله هستند که سایر جنیان و همچنان آدمیان را گمراه می‌سازند.

در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه نماز می‌خواند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمودند: «ای ابوذر! آیا از شیاطین انس و جن‌پناه جستی؟». ابوذر گفت: مگر از آدمیان هم شیاطینی وجود دارند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آری!» آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند.

«بعضی از آنها به بعضی دیگر سخنان به ظاهر آراسته القا می‌کنند» یعنی: بعضی از آنها بعضی دیگر را به طریق پنهانی وسوسه می‌کنند و سخنان باطل خود را با روکشی دروغین می‌آرایند «تا فریب دهند» با آن سخنان همدیگر را «و اگر پروردگار تو می‌خواست، چنین نمی‌کردند» یعنی: اگر او می‌خواست، شیاطین را از وسوسه‌افگنی

بازمی داشت ولی او این کار را نکرد تا مؤمنان را بیازماید و بر ثوابشان بیفزاید «پس آنان را با آنچه به دروغ می سازند» بر تو و بر خداوند عَلَّامٌ «واگذار» زیرا حق تعالی آنان را مجازات نموده و سرانجام، تو را بر آنان پیروز می گرداند.

وَلِنَصِّغَنَّ إِلَيْهِ أَفْعِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿١١٣﴾

«و» شیاطین سخنان فریبنده به ظاهر آراسته را القا می کنند «تا دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، میل کند» یعنی: تا دلهای باطل پرستان و عاشقان دنیا به سوی باطل و به سوی ظاهرآرایی های شیاطین انس و جن، میل کند «و تا» این باطل پرستان «آن» فریب و سخن باطل «را بپسندند» برای خود، بعد از گوش سپردن و گرویدن به آن «و تا هر چه عمل کننده آنند، بکنند» از گناهان و معاصی ای که لایق شأنشان است.

أَفَعَبَرَ اللَّهُ بِتَعْنِي حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِّن رَّبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿١١٤﴾

«بگو» ای پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «آیا داوری جز خدا طلب کنم؟» حق تعالی به پیامبرش دستور می دهد تا درخواست مشرکان را در تعیین داور میان خود و آنان در مورد آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، رد کند زیرا خدای سبحان میان او و آنان داوری عادل است و چگونه داوری جز او می طلبند: «با این که اوست که این کتاب را به سوی شما واضح شده فرو فرستاد» یعنی: کتابی را به شما فرو فرستاد که شیوا و روشن، تبیین شده و فراگیر، جداکننده میان حق و باطل و به طور مفصل جوابگوی همه قضایاست «وکسانی که بدیشان کتاب داده ایم» یعنی: اهل کتاب «می دانند که قرآن از جانب پروردگار تو به راستی فرو فرستاده شده است» و به این حقیقت علم راسخ دارند، هر چند که اظهار انکار و مکابره کنند، چرا که نزد آنان در کتب منزله الهی - چون تورات و انجیل - بر این حقیقت دلایل روشنی وجود دارد «پس، از تردیدکنندگان مباش» نقل است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از نزول این آیه فرمودند: «نه شک و تردید

می‌کنم و نه سؤال می‌نمایم». پس این خطاب مقتضی وقوع شک از سوی آن حضرت ﷺ نیست. یا خطاب متوجه شنونده است، یعنی: ای شنونده! در این که اهل کتاب به حق و حقیقت دانا هستند، از تردیدکنندگان مباش.

وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَتِهِ ۗ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١٥﴾

«و سخن پروردگارت به صدق و عدل سرانجام گرفته است» یعنی: بی‌گمان خدای عزوجل وعده خویش را به اتمام رسانده و شریعت خویش را نازل کرده و به وسیله آن حق را آشکار و باطل را رسوا نموده است، وعده‌ها، هشدارها و خبرهای او آراسته به صدق و راستی و اوامر و احکام و قوانینش برخوردار از عدل و داد است «کلمات او را دگرگون‌کننده‌ای نیست» نه در آنها خلافی است و نه برای آنچه که او به آن حکم کرده، تغییردهنده‌ای است «و او شنوای دانا است» شنواست به آنچه می‌گویند، دانا است به آنچه که در اندرون خویش پنهان می‌دارند.

وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَنَا فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿١١٦﴾

«و اگر از بیشتر اهل زمین» یعنی: از کفار «فرمانبرداری کنی» زیرا آنان اکثریت هستند «تو را از راه خدا گمراه می‌کنند» و از دین وی به بیراهه می‌کشند. آری! سنت خدای سبحان در خلقتش بر آن رفته‌است که حق جز به دست اقلیتها پای نمی‌گیرد اما اکثر مردم، پیرو خواهشها و هواهای نفسانی خویش در امور دین هستند و «جز از وهم و گمان پیروی نمی‌کنند» وهم و گمانی که هیچ اصل و اساسی از علم و عقل ندارد، مثلاً این گمان که: معبودان باطل سزاوار پرستش‌اند و آنان بندگان را به خداوند متعال نزدیک می‌سازند! همچنان سایر پندارهای بی‌اساس در اندیشه دینی بشر «و جز این نیست که دروغ می‌بافند» یعنی: آنان در ادعاهای باطل خود، حدس و تخمین و دروغ به هم می‌بندند.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿١١٧﴾

«بی‌گمان پروردگار تو به کسانی که از راه وی دور می‌شوند داناتر است و او به راه‌یافتگان نیز داناتر است» پس ادعاهای آنچنانی، در نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

«پس، از آنچه نام خدا به هنگام ذبح بر آن برده شده‌است، بخورید» و چیزی از آن را بر خود حرام نگردانیده و تحت عنوان تدین، از خوردن آن امتناع نکنید زیرا حیوان حلال گوشتی که در هنگام ذبح آن نام خدا جَلَّ جَلَلُهُ بر آن برده شود، حلال است «اگر به آیات او» یعنی: اگر به احکام او از اوامر و نواهی «ایمان دارید» فقط گوشت حیواناتی را بخورید که نام خدا جَلَّ جَلَلُهُ بر آن برده می‌شود، نه نام خدایان پنداری آنان و نه گوشت حیوان خود مرده (مردار) را.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ

وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۗ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾

«و شما را چه شده‌است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده، نمی‌خورید؟» یعنی: چه چیز شما را از خوردن گوشت حیوان حلالی که نام خدا جَلَّ جَلَلُهُ را در هنگام ذبح آن برده‌اید، باز می‌دارد، بعد از آن که خدای عزوجل خود برای شما از آن اذن خوردن داده‌است «حال آن که خداوند آنچه را بر شما حرام کرده، به تفصیل برایتان بیان کرده‌است» یعنی: خوراکی‌های حرام را به بیانی مفصل و روشن که هیچ جایی برای شک و شبهه برایتان باقی نمی‌گذارد، با این فرموده خود: (قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...) «انعام / ۱۴۵» - که تفسیر آن بعدا می‌آید - بیان کرده است. همچنین بیان محرمات در آیات (۵ - ۱) سوره «مائده» نیز گذشت «جز آنچه بدان ناچار باشید» یعنی: جز محرماتی که به خوردن آن ناچار و مضطر باشید زیرا ضرورت، حرام را مباح می‌گرداند «و همانا بسیاری، مردم را به خواهش نفس خویش از روی نادانی گمراه می‌کنند»

همانند کفاری که حیوانات «بحیره» و «سائبه» و مانند آنها را بر خود تحریم کردند^۱ و نیز همه کسانی که با تحریم و تحلیل‌های برخاسته از هوی و هوس خود، مردم را گمراه ساخته‌اند و مردم نیز از آنها پیروی کرده و غافل از آنند که این راه و رسم، پیروی از جهل و گمراهی است چنان‌که در میان بسیاری از ملتها محرماتی رواج دارد که منشأ تحریم آنها فقط هوی و هوس و نادانی می‌باشد «بی‌گمان پروردگار تو به تجاوزکاران» از حق به‌سوی باطل «داناتر است».

وَذُرُوا ظَهْرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ ﴿۱۳۰﴾

«و گناه آشکار و پنهان را رها کنید» گناه آشکار: گناه اعضا و اندامهای بیرونی و گناه پنهان: افعال قلب است. یا معنی این است: هم گناهانی را که آشکارا مرتکب می‌شوید و هم گناهانی را که در نهان انجام می‌دهید، همه را ترک کنید. به‌قولی دیگر: مراد زنای علنی و زنای پنهان، یا انجام فعل زنا با زناکاران معروف و مشهور، یا با معشوقه‌های پنهانی است. در حدیث شریف به روایت نواس بن سمان رضی الله عنه آمده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله راجع به گناه پرسیدم، فرمودند: «الإثم ما حاك في صدرك وكرهت أن يطلع الناس عليه: گناه چیزی است که در دلت رسوخ کند و دوست نداشته باشی که مردم بر آن آگاه شوند». «بی‌شک کسانی که مرتکب گناه می‌شوند، جزا داده خواهند شد» در قیامت «در برابر آنچه که می‌کردند» در دنیا.

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخِرَ إِلَىٰ أُولِيَآئِهِمْ لِيُجْدِلُوَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿۱۳۱﴾

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده نخورید» چون حیوانات مردار (خودمرده) و آنچه که به نام غیر خدا جل جلاله ذبح شده است. اما حیوانی که مسلمان آن را ذبح کرده است، ترک عمدی نام بردن از الله جل جلاله در هنگام ذبح آن - در نزد جمهور فقها - موجب حرمت

^۱ نگاه کنید به تفسیر «مائده/ ۱۰۳».

تناول آن می‌گردد ولی ترک آن به فراموشی زیانی ندارد. ولی شافعی و دیگران گفته‌اند: بردن نام خدا (بسم الله...) در هنگام ذبح، مستحب است نه واجب پس اگر مسلمان آن را - ولو به عمد - ترک کرد، هیچ زیانی ندارد و موجب حرمت نمی‌گردد زیرا نام خدا عز وجله در قلب هر مسلمانی وجود دارد. بعضی گفته‌اند: آیه کریمه در بیان حکم حیوانات مردار (خودمرده‌ای) که اصلاً ذبح نشده‌اند و حکم حیواناتی نازل شده که به نام غیر خدا عز وجله ذبح گردیده‌اند. «وَأَنْ قَطْعًا فَسُقِ اسْت» یعنی: خوردن گوشت حیوانی که به نام غیر خدا عز وجله ذبح شده و خوردن گوشت خودمرده و مانند آن، بیرون رفتن از دایره فرمان حق تعالی و حکم وی است «و هَرَأَيْنَهُ شَيَاطِينَ وَسُوسَةَ الْقَا مِي كُنْتُمْ بِهِ سَوِي دُوسْتَانِ خُوشِ تَا بَا شَمَا خُصُومْتُمْ كُنْتُمْ» یعنی: شیاطین در ذهن و ضمیر دوستان خود القائات و شبهاتی می‌افکنند که پایه خصومت و جدال آنان با شما قرار می‌گیرد، مانند این سخن آنان در مورد خوردن گوشت حیوان خودمرده به دوستانشان: «شگفتا! از آنچه که خدا آن را کشته است، نمی‌خورید اما از آنچه که شما خود آن را کشته‌اید، می‌خورید؟»، که این القای باطل، آنان را به خوردن حیوانات خودمرده و جدال با شما در این امر، بر می‌انگیزد «و اگر از آنان فرمانبرداری کنید» در امر و نهی‌شان و در مورد حلال شمردن حلالهای خدا عز وجله «قَطْعًا شَمَا هَم مَشْرُكٌ هَسْتُمْ» مانند آنان زیرا هر کس به حلال کردن چیزی که خداوند عز وجله آن را حرام کرده، اعتقاد یقینی داشته باشد، قطعاً کافر است.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه: (وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...) نازل شد، فارسیان که در جاهلیت از دوستان قریش بودند و میانشان مراوده و مکاتبه برقرار بود، نزد قریش فرستاده و به آنان چنین پیغام دادند: با محمد جدال کنید و به او بگویید؛ آیا حیوانی را که تو با دست خود به وسیله کارد ذبح می‌کنی حلال است اما آنچه که خداوند عز وجله با کاردی از طلا آن را ذبح نموده (یعنی حیوان خودمرده)، حرام می‌باشد؟! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢٢﴾

«آیا کسی که مرده بود پس زنده‌اش گردانیدیم» یعنی: کافر بود پس به سوی اسلام هدایتش نمودیم زیرا ایمان حیاتبخش دلهاست «و نوری به او بخشیدیم که با آن میان مردم راه می‌رود» مراد از نور در اینجا: هدایت و ایمان است. بعضی گفته‌اند: نور، قرآن است. به قولی دیگر: نور، حکمت است. پس صاحب ایمان و قرآن و حکمت؛ در امور زندگی و در میان مردم، با پشتوانه بصیرت و بینشی از سوی پروردگار خویش حرکت می‌کند و زندگی می‌نماید، آری! آیا چنین کسی «همانند کسی است که وصفش این است که گرفتار تاریکی‌ها» ی کفر و گمراهی «است و از آن بیرون آمدنی نیست» و زمینه و فضای این را که از کفر و گمراهی دست بکشد، از دست داده است؟ «بدین سان برای کافران کار و کردارشان آراسته شده است».

از زیدبن اسلم در بیان سبب نزول نقل شده است که گفت: این آیه در شأن عمر بن الخطاب رضی الله عنه و ابوجهل بن هشام نازل گردید زیرا آن دو در حال گمراهی مرده بودند اما خدای عزوجل عمر رضی الله عنه را به اسلام زنده گردانید و عزت بخشید و ابوجهل را در کفر و گمراهی‌اش ابقا کرد و این بدان جهت بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا کردند: «بارخدایا! اسلام را به ابی جهل بن هشام یا عمر بن الخطاب عزت بخش» و دعایشان در حق عمر رضی الله عنه مستجاب گردید. ابن کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که مفاد آیه کریمه عام است و شامل هر مؤمن و کافری می‌شود».

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُّجْرِمِينَ لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾

«و بدین گونه» که بزرگان مکه را فاسقان آن قرار دادیم «در هر شهری گناهکاران بزرگش را پدید آوردیم تا در آن مکر ورزند» مکر: تدبیر پنهانی برای برگردانیدن دیگری از برآوردن خواسته‌اش با حيله و نیرنگ یا چرب‌زبانی است و معنای آن در

اینجا: گردنکشی و ستم و به‌کار بردن حيله و نیرنگ در مخالفت باره استقامت می‌باشد. گفتنی است که مخصوص ساختن گناهکاران بزرگ به‌یادآوری از آن‌روست که رؤسا و سردمداران بر ارتکاب فساد توانا تر و جسورترند «و بی‌گمان مکر نمی‌ورزند مگر در حق خود» یعنی: وبال و فرجام بد مکر ورزیدنشان به خودشان برمی‌گردد «و درک نمی‌کنند» این حقیقت را از فرط جهل و فروری‌شان در خواهش‌ها و هوسهای پلید.

آری! سنت خدای عزوجل در جوامع بشری این است که کشمکش میان حق و باطل را برافروخته و صف‌بندی میان ایمان و کفر را تشدید می‌کند و در آغاز؛ نفوذ و تسلط از آن سردمداران جرم و رهبران فسق و عصیان و اهل انحراف است ولی سرانجام کار؛ فوز و فلاح نهایی از آن اهل حق و ایمان و استقامت می‌باشد.

وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

«و چون آیتی بر آنان بیاید» یعنی: چون آیتی از آیاتی را که خدای عزوجل بر تو نازل کرده است، به بزرگان و رؤسای قریش خبر دهی، یا برایشان معجزه‌ای بیاوری؛ «می‌گویند: هرگز ایمان نمی‌آوریم تا آن‌گاه که مانند آنچه به پیامبران الهی داده شده، به ما نیز داده شود» مرادشان این است که: ایمان نمی‌آورند مگر آن که به وحی و رسالت برگزیده شوند «خدا بهتر می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد» زیرا رسالت، مانند مناصب دنیوی نیست که بتوان آن را به سعی و کوشش و مال و جاه به‌دست آورد، بلکه فضلی از جانب الله ﷻ و مقام و منصبی دینی است که ضوابط و شرایط مخصوص به خود را دارد لذا حق تعالی آن را به هر که خواهد می‌بخشد پس بدانید که انتخاب الهی براین قرار گرفته تا رسالت را در شخص محمد ﷺ، رسول برگزیده و محبوب خویش قرار دهد لذا آنچه را که از شأن شما نیست و لیاقت آن را ندارید، درخواست نکنید. از وائله بن اسقع روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «خداوند از اولاد ابراهیم، اسماعیل را برگزید و از قریش،

بنی‌هاشم را و از بنی‌هاشم مرا». «به‌زودی این مجرمان را از جانب الله صغاری خواهد رسید» صغار: خواری و ذلت و رسوایی است «و عذابی سخت به‌سبب آن که مکر می‌کردند» زیرا این سردمداران نگفتند آنچه را که گفتند، مگر به‌سبب کبری که در دل‌هایشان وجود داشت.

این آیه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است؛ درباره ولیدبن مغیره نازل شد که گفت: اگر به‌راستی نبوت حق بود، بی‌گمان من از محمد به آن سزاوارتر بودم زیرا من هم سنا از او بزرگترم و هم در مال و اولاد از او بیش و افزونتر می‌باشم!

فَمَنْ يُرِدْ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَقُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢٥﴾

«پس هر که را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه وی را برای اسلام گشاده می‌کند» یعنی: دلش را باز و گشاده می‌کند تا اسلام را با سینه باز و منشرح بپذیرد. در حدیث شریف به روایت عبدالرزاق، ابن جریر طبری و غیر ایشان آمده است: اصحاب از رسول خدا ﷺ راجع به این آیه پرسیدند؛ یا رسول‌الله! چگونه سینه انسان راه‌یافته گشاده می‌شود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «نور یقذف فيه، فینشرح له وینفصح: نوری است که در او افکنده می‌شود پس سینه‌اش از آن نور، باز و گشاده می‌شود». گفتند: آیا برای این گشادگی و انشراح، نشانه‌ای هم هست که با آن شناخته شود؟ فرمودند: «الإصابة إلى دار الخلود، والتجافي عن دار الغرور، والاستعداد للموت قبل لقاء الموت: آری! نشانه آن رجوع به‌سوی سرای جاودانگی، دل برکندن از سرای غرور و قرار و آرام نگرفتن در آن، و آمادگی برای مرگ قبل از روبروشدن با آن است». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ سؤال شد: از مؤمنان چه کسی هشیارتر و زیرکتر است؟ فرمودند: «بیشترین آنان در یادآوری از مرگ و بیشترین آنان در آمادگی برای بعد از مرگ». «و هر کس را که» خداوند عزوجل «بخواهد گمراه کند، سینه‌اش را تنگ می‌گرداند در نهایت تنگی» به‌طوری که در آن هیچ جایی برای ایمان و هدایت نباشد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی سینه‌اش را برای پذیرش (لا اله الا الله) تنگ می‌گرداند تا بدانجا

که این کلمه طیبه به آن وارد نمی‌شود». زجاج می‌گوید: «حرج، نهایت تنگی است». «چنان‌که گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود» زیرا کسی که به آسمان بالا رود، به دلیل فشار هوا و کمبود اکسیژن، سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی نزدیک است که خفه شود.

گفتنی است که با اکتشافات جدید علمی، روشن شده که این تشبیه از معجزات قرآن کریم می‌باشد زیرا حقیقت علمی‌ای که این آیه به بیان آن پرداخته، در عصر نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. آری! این آیه، حال معنوی کسی را که به سوی اسلام فراخوانده می‌شود - درحالی‌که برای وی گمراهی مقدر شده است - به حالت حسی کسی تشبیه می‌کند که از بالا رفتن به سوی آسمان سخت احساس سینه‌تنگی می‌کند، گویی می‌خواهد خفقان بگیرد و این معنی که صعود به بالا سبب نفس تنگی می‌شود در روزگار نزول قرآن کریم شناخته شده نبود. خاطر نشان می‌شود؛ آوردن این آیه معجز در سیاق این فقره که با بیان درخواست معجزه از سوی مشرکان آغاز گردید، پیام بس روشنی به همراه دارد. «این‌گونه خداوند رجس را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند می‌اندازد» رجس: پلیدی و ناپاکی، یا عذاب، یا هر چیزی است که فاقد خیر باشد.

وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٦﴾

«و این راه پروردگار توست» یعنی: راهی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همراهان مؤمنشان بر آن هستند، دین پروردگار عزوجل است «که مستقیم است» و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست «هرآینه ما آیات خود را برای گروهی که پند می‌پذیرند» یعنی: دارای فهم و درک پندپذیری از سوی خدا و رسول وی هستند «به روشنی بیان کرده‌ایم».

﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ ﴿١٣٧﴾

«برای آنان» یعنی: برای این گروهی که پند می‌پذیرند «نزد پروردگارشان دارالسلام است» دارالسلام: بهشت است زیرا بهشت، سرای سلامتی از هر ناخوشی و ناملایماتی است و مؤمنان از آن‌رو مستحق این سرای سلامتی هستند که با سیر در صراط مستقیم

از آفات انحراف و کجروی سالم باقی مانده‌اند «و او ولی آنان است» یعنی: خداوند ﷻ مددکار و کارساز و متولی امر آنان است تا آن که درحالی به بهشت درآیند که از هر ستم و ناخوشی‌ای ایمنند «به سبب آنچه می‌کردند» یعنی: به سبب اعمال نیک و پاکیزه‌شان.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ جَمِيعًا يَمْعَشَرُ الْجِنَّ قَدْ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَلِيدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾

«و روزی که خداوند همه آنان را یکجا حشر کند» یعنی: همه بشر و جن را در محشر گرد آورد، می‌فرماید: «ای گروه جنیان» یعنی: ای شیطانهای جنی «از آدمیان پیروان بسیار گرفتید» یعنی: از آنان بسیاری را اغوا و گمراه کردید تا درحکم پیروان شما شدند، در نتیجه، ما نیز آنان را با شما یکجا حشر کردیم. «و دوستان آنها از آدمیان می‌گویند» یعنی: پیروانشان از کفار انسی، در پاسخ به آن فرموده حق تعالی می‌گویند: «پروردگارا! ما از همدیگر بهره‌مند شدیم» بهره‌برداری جنیان از آدمیان، لذت‌گرفتن‌شان از پیروی آدمیان است اما بهره‌مندی آدمیان از جنیان این است که: چون آرایش‌دهی گناهان را از جنیان پذیرفتند و در گناهان فروافتادند، از آن گناهان لذت بردند و بهره‌مند شدند، همچنان اهل جاهلیت و هم‌قطاران‌شان، جنیان را در القائاتشان تصدیق می‌کردند و از این تصدیق خویش لذت می‌بردند و کاهنان و عرفان هم در برابر آن، به چیزی از بهره‌های دنیا دست می‌یافتند «و به میعادى که برای ما مقرر داشته بودى، رسیدیم» یعنی: به میعاد روز قیامت. این نوعی حسرت خوردن بر گذشته و اعترافی از سوی‌شان به فرارسیدن میعادگاه الهی‌ای است که آن را در دنیا تکذیب می‌کردند. «خدا می‌فرماید: آتش دوزخ جایگاه شماست» یعنی: اقامتگاه و منزلگاه شما و دوستان شماست «جاودانه درآیند مگر آنچه خدا بخواهد» مگر در آن وقتی که خداوند ﷻ، نبودنتان را در دوزخ بخواهد. یا: مگر در آن اوقاتی که از عذاب سوزان به

عذاب سرد زمهریر یا آب جوشان درآید «بی گمان پروردگار تو حکیم داناست» به آنچه که با دوستان و دشمنانش انجام می دهد.

روایت شده است که ابن عباس رضی الله عنه در تبصره ای بر این آیه فرمود: «برای هیچ کس سزاوار نیست که بر خدای عزوجل در مورد خلقتش حکم کرده و آنان را از پیش خود به بهشت یا دوزخ فرود آورد». مراد ابن عباس رضی الله عنه این است که نباید کسی حکم خدا جل جلاله را در مورد کسی - اعم از مؤمن یا کافر - پیشگویی کرده و قاطعانه بگوید که: جایگاه فلان - مثلاً - در بهشت یا در دوزخ است.

وَكَذَلِكَ نُؤَيِّبُ بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٣﴾

«و این گونه بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می کنیم» یعنی: این گونه ستمکاران جن را بر ستمکاران انس و نیز بعضی از ستمکاران را بر بعضی دیگر مسلط می کنیم تا آنان را هلاک کنند و به ذلت کشانند. یا معنی این است: بعضی از ستمکاران را در دوزخ، دوستان یا پیروان بعضی دیگر قرار می دهیم؛ «به کیفر آنچه می کردند» یعنی: مسلط ساختن بعضی از ظالمان بر بعضی دیگر، به سبب کار و کردار کفرآمیز و گناه آلودشان است. از اعمش روایت شده است که گفت: «ازسلف صالح شنیدم که می گفتند: چون زمانه فاسد شود، خدای عزوجل بدترین مردم را بر مردم حاکم می کند». فضیل بن عیاض گفت: «هرگاه دیدی که ظالمی از ظالم دیگر انتقام می گیرد پس بپاخیز و با خوشحالی تماشا کن».

يَمَعَشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا عَلَىٰ أَنْفُسِنَا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

«ای گروه جن و انس» یعنی: روزی که آنان را محشور می کنیم، به آنان از باب سرزنش می گوئیم: ای گروه جن و انس! «آیا از میان شما فرستادگانی برای شما نیامدند که آیات مرا بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان شما را بیم دهند؟» یعنی: آیا فرستادگانی از انس نزد شما نیامدند که کتابهای خداوند جل جلاله را بر انس و جن

تلاوت کنند و شما را از ملاقات روز قیامت بیم دهند؟ زیرا جمهور سلف و خلف برآنند که از جن پیامبری مبعوث نشده است و جنیان فقط حامل پیامی به سوی طایفه خویش هستند که آن را از پیامبر انسی می شنوند. «می گویند: بر خود اعتراف کردیم» که پیامبران آمدند و پیامت را به ما ابلاغ کردند. این اقراری از سویشان به این حقیقت است که حجت خدای عزوجل بر آنان در فرستادن پیامبران واجب گردیده است «و زندگی دنیا آنان را فریب داده بود» زندگی دنیا با آرایشها و زینتهای خود، آنان را به خود مشغول گردانیده بود بنابراین، دلهایشان به سوی آن گروید تا بدانجا که این گرایش، آنان را به سوی تکذیب پیامبران کشانیده و از ایمان به ایشان باز داشت «و بر خود گواهی دادند که کافر بوده اند» در دنیا به پیامبران مرسل حق تعالی و آیاتی که ایشان با خود آورده بودند. این گواهی دیگری از سوی آنان بر ضد خودشان است.

ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَفْلُونَ ﴿١٣٦﴾

«این» فرستادن پیامبران و خواندن آیات «به سبب آن است که هرگز پروردگار تو هلاک کننده شهرها از روی ستم نیست درحالی که مردم آنها غافل باشند» آری! خدای عزوجل هلاک کننده مردم شهرها به ستم نیست زیرا او برتر از آن است که ستم کند بلکه به امتهای عذر نمایانده و فقط در صورتی هلاکشان می کند که سزاوار این هلاکت باشند و او با فرستادن پیامبران حامل بیم و امید به سوی مردم، پرده پندار و غفلت و بی خبری را از جلو روی آنان برمی دارد. یا معنی این است: خداوند عَلَّامٌ هلاک کننده شهرها نیست به سبب ستمی که کرده اند، مگر بعد از برپا کردن حجت بر آنان.

وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٧﴾

«و برای هر یک طبق کار و کردارشان درجاتی است» برای هر یک از دو گروه جن و انس در آخرت، برحسب اعمالشان، درجات و مراتب متفاوتی - در بهشت یا دوزخ - است «و پروردگارت از آنچه می کنند، غافل نیست» ابویوسف و محمد - رحمهما الله

- با این آیه استدلال کرده‌اند بر این که: جنیان نیز در برابر طاعت حق تعالی پاداش داده می‌شوند و به بهشت وارد می‌شوند.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ ﴿٧٣﴾

«و پروردگار تو غنی و صاحب رحمت است» یعنی: خدای سبحان از خلقش بی‌نیاز است، نه به خودش نیاز دارد نه به عبادتشان، نه ایمانشان به وی نفعی می‌رساند، نه کفرشان به وی زیانی اما با وجود این بی‌نیازی، بر آنان صاحب رحمت و مهربانی است، که رحمت وی بر ایشان با وجود کمال بی‌نیازی، خود بیانگر منتهای فضل و کرم وی است و از رحمت اوست که آنان را به تکالیف چندی مکلف کرده است تا ایشان را در معرض منافی همیشگی قرار دهد «اگر بخواهد، شما را از میان می‌برد» و با عذاب ریشه‌کن می‌کند ای بندگان نافرمان! «وبعد از شما» یعنی: بعد از نابود ساختنتان «هر که را بخواهد» از خلقش «جانشین می‌سازد» از آنان که نسبت به شما در برابر او فرمان پذیرترند «همچنان که شما را از نسل قومی دیگر پدید آورد» به قولی: مراد از آن قوم، سرنشینان کشتی نوح عليه السلام اند.

إِن مَّا تَوْعَدُونَ لَأَن يَأْتِيَنَّكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٧٤﴾

«قطعا آنچه به شما وعده داده می‌شود» از برانگیختن در قیامت و مجازات در آخرت «آمدنی است» خواه‌ناخواه و به‌طور حتم زیرا خداوند عز وجل خلف وعده نمی‌کند «و شما گریزنده نیستید» از عذاب من و نمی‌توانید مرا درمانده کنید. اعراب می‌گویند: «أعجزني فلان: فلان مرا درمانده ساخت»؛ آن‌گاه که از نزد وی بگریزد و او نتواند خود را به وی برساند. این تعبیر رد کننده این پندار مشرکان است که می‌گفتند: «من مات فقد فات: هر کس مرد؛ در حقیقت فنای ابدی شد و جان به در برد». از ابی سعید خدری رضي الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در حدیث شریف فرمودند: «یا بني

آدم، إن كنتم تعقلون فعدوا أنفسكم من الموتى، والذي نفسي بيده إنها توعدون لآت وما أنتم بمعجزين: ای فرزندان آدم! اگر شما اهل خرد و اندیشه هستید، خود را از مردگان بشمارید زیرا سوگند به آن ذاتی که جانم در ید اوست، آنچه وعده داده شده‌اید البته آمدنی است و شما گریزنده نیستید».

قُلْ يَفْقَهُمْ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن تَكُونُ لَهُ عَقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿١٣٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «ای قوم من! بر حالت خویش عمل کنید» این جمله دارای دو معنی است:

۱ - بر همان راه و روشی که هستید پایداری کنید، اگر می‌پندارید که بر جاده هدایت روان هستید.

۲ - هرچه در توان شماست انجام دهید و بر کفر و دشمنی تان پای بفشارید.

«من نیز عمل کننده‌ام» من هم بی‌پروا به شما و بی‌آن که به کفرتان اهمیتی بدهم، بر راه و روش و برنامه خود پایبند و پایدار و مقاوم و برقرار هستم «به‌زودی خواهید دانست» چه کسی برحق است و چه کسی بر باطل و به‌زودی خواهید دانست «که عاقبت پسندیده سرا» یعنی: پیروزی و وراثت زمین در سرای دنیا و نیک‌فرجامی سرای آخرت «از آن کیست» آیا از آن ماست یا از آن شما؟ «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: کافران «رستگار نمی‌شوند» آری! خدای عزوجل وعده‌اش را برای پیامبرش محقق کرد و او را بر سرزمین‌های مخالفانش مسلط گردانیده مکه را برای وی گشود و او را بر تکذیب‌کنندگان قومش غالب و بر کل جزیره‌العرب مسلط گردانید و همه اینها در حیات آن حضرت ﷺ روی داد و بعد از حیات ایشان در دوران خلفای ایشان نیز، شهرها و قلمروهای بزرگ دیگری فتح گردید.

در این آیه خدای سبحان یکی از شیوه‌های ادبی انذار و هشدار را که تعجیز و تحدی است و در قرآن کریم نمونه‌های دیگری نیز دارد، به‌کار برده است.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِزْقِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿١٣﴾

در آیات ذیل، خدای عزوجل انواعی چند از احکامی را که اهل جاهلیت برای خود اختراع کرده بودند، در میان می‌گذارد، که نوع اول عبارت است از: «و برای خداوند از زراعت و چهارپایانی که خود او آفریده‌است، بهره‌ای قائل شدند و به پندار خود گفتند که: این سهم برای الله است و این سهم برای شرکایی که ما مقرر کرده‌ایم» یعنی: کفار عرب برای خداوند ﷻ از آنچه خود از کشت و میوه درختان و نسل‌های چهارپایان آفریده، سهمی مقرر کرده آن را صرف مسکینان و میهمانان می‌کردند، همین‌گونه برای خدایان باطل خود نیز بهره‌ای از این اشیا مقرر کرده و آن را صرف متولیان بتان و خدمتکاران آستان آنان می‌کردند و چون اموال اختصاص یافته به بتان تمام می‌شد؛ از سهمی که برای خدا مقرر کرده بودند، برداشته و به وجوه مصارف بتان می‌افزودند و می‌گفتند: خداوند از این وجوه بی‌نیاز است. یا اگر چیزی از سهم خداوند ﷻ در سهم بتان در هم می‌آمیخت، آن را به حال خود واگذاشته و می‌گفتند: خدا بدان نیازی ندارد. ولی اگر از سهم بتان در سهم خداوند ﷻ در می‌آمیخت، آن را جدا کرده و می‌گفتند: بتان بدان نیازمندند. «پس آنچه خاص شرکایشان بود، به خدا نمی‌رسید» یعنی: به مصارفی نمی‌رسید که خداوند ﷻ صرف اموال در آنها را مشروع گردانیده، همچون صدقه، صلہ رحم و اطعام میهمان «ولی آنچه خاص خدا بود، به شرکای آنان می‌رسید» یعنی: آن را در مصارف مربوط به دستگاه بتان و بت‌سالاران مصرف می‌کردند «چه بد حکم می‌کنند» در این که خدایان باطل خود را بر خدای سبحان برگزیده و مخلوقی ناتوان را بر خالق توانا ترجیح می‌دهند. قطعاً این‌گونه سخنان و اعمال، صرفاً بر پندار غلط آنان متکی است، که خداوند ﷻ نه آنها را بدان امر کرده، نه همچو تقسیم‌بندی‌ای را برایشان مشروع گردانیده است.

وَكَذَلِكَ زَيْنٌ لِكَثِيرٍ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ لِيُزِدُوهُمْ وَيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾

نوع دوم از احکام اختراع کرده اهل جاهلیت عبارت بود از: «و این گونه» که شیاطین اختصاص دادن سهمی برای خدا عز وجل و سهمی دیگر برای بتان را در چشم مشرکان آراستند، همین گونه «شرکایشان در نظر بسیاری از آنان قتل فرزندانشان را آراستند» یعنی: شیاطین این عمل زشت را نیز در چشم و دلشان نیکو جلوه دادند «تا آنان را هلاک کنند» یعنی: تا سرانجام، آن دختران و پسران بی گناه را هلاک کنند، با کشتن و زنده به گور کردن به ناحق آنان. یا شیاطین، مشرکان را با گمراه کردنشان هلاک و نابود کنند «و تا مشتبّه» و درهم و برهم «سازند» شیاطین «بر آنان دین شان را» و در نتیجه آنان نتوانند میان آنچه که برایشان مشروع است، با آنچه که مشروع نیست، فرق بگذارند. بعضی گفته اند: مراد از شرکا در اینجا، خدمتکاران بتان از کاهنان و پرده داران اند که زنده به گور کردن دختران را از بیم نیازمندی یا به اسارت درآمدن آنها و کشتن فرزندان را از بیم فقر و درویشی، در چشم و دل مشرکان می آراستند. همین طور به نام خدای بزرگ سوگند یاد می کردند که اگر به آنان این تعداد (عددی معین را ذکر می کردند) از اولاد پسر عنایت نماید، یکی از آنان را برای او قربانی می کنند چنان که عبدالمطلب، چنین نذر کرد و قرعه به نام عبدالله پدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برآمد، و سرانجام او با فدیّه دادن صد شتر، از ذبح وی منصرف شد «و اگر خدا می خواست چنین نمی کردند» یعنی: این جنایت از سوی آنان به اراده تکوینی خداوند عز وجل سرزد، بر اساس حکمتی که او خود به آن داناتر است «پس آنان را با آنچه افترا می بندند واگذار» یعنی: آنان و افترا بستن شان بر خدای سبحان را رها کن؛ زیرا این اعمالشان به تو زیانی نمی رساند.

وَقَالُوا هَذِهِ أَمْثَلُ الَّذِي أَتَيْنَا بِهَا لَآ يَنْفَعُكُمْ فِيهَا لَآ يُغْنِيكُمْ عَنْهَا وَاللَّهُ حَرِيبٌ أَذًى
وَأَنْتُمْ لَا تَذَكَّرُونَ أَسْمَ اللَّهُ عَلَيْهَا افْتِرَاءٌ عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٨﴾

نوع سوم از انواع احکام ساختگی اهل جاهلیت این بود: «و گفتند: این چهارپایان و زراعت ممنوع است» یعنی: حرام و ممنوع (قرنطینه) است زیرا به بتان ما اختصاص دارد «و جز کسی که ما بخواهیم، هیچ کس نباید از آن بخورد، به زعم خودشان» و آنان خدمتگزاران بتان و مردان بودند که منحصرًا حق استفاده از آن اموال را داشتند «و چهارپایانی دیگر است که سواری بر پشت آنها حرام شده است» و آن عبارت است از: حیوانات «بحیره»، «سائبه» و «حام» که به نوعی توتّم عصر جاهلی بودند.^۱ پس از روی جهالت، سواری یا حمل بار بر این نوع از چهارپایان را تحریم می کردند «و چهارپایان دیگری است که نام خدا را بر آنها نمی گیرند» این نوع سوم از چهارپایان ذکر شده در این آیه است و آن عبارت از: چهارپایانی است که آنها را به نام بتانشان و برای آنان ذبح می کردند، نه به نام خداوند جَلَّ جَلَلُهُ. بعضی گفته اند: مراد آیه این است که حتی آنان سوار بر این چهارپایان به مناسک حج هم نمی رفتند تا بر پشت آنها نام خدا جَلَّ جَلَلُهُ را ببرند «به محض افترا بر خدا» یعنی: در این ادعای خود که این اعمال از دین خدا جَلَّ جَلَلُهُ است، دروغ گو بوده و بر خدا افترا می بستند «خداوند به زودی آنان را در برابر آنچه که افترا می بستند، جزا خواهد داد».

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِهِمْ خَالِصَةٌ تَأْتِي الْبُحَيْرَةَ فَأَدْبَارَ هَاهُنَا وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفْتُمْ إِنَّهُ كَحْيَمٌ عَلَيْهِ ﴿١٣٩﴾

«و گفتند: آنچه در شکم این چهارپایان است» مراد آنها جنین های شکم چهارپایان «بحیره» و «سائبه» بود «خاص مردان ماست» یعنی: فقط برای آنها حلال است «و بر همسران ما حرام است» مرادشان همه زنان اعم از دختران، خواهران، همسران و مانند آنها از زنان بودند. بعضی برآند که مراد آیه: شیر آن حیوانات بود که آن را برای مردان

^۱ نگاه کنید به تفسیر «مائده/۱۰۳».

حلال و برای زنان حرام گردانیدند «و اگر مرده باشد» یعنی: اگر جنینی که در شکم آن چهارپایان است، مرده باشد «پس آنان همه در آن» یعنی: در جنین مرده «شریکند» و مرد و زن هر دو از آن می‌خورند. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اگر گوسفند، جنین نر می‌زاید، آن را ذبح می‌کردند و فقط مردان حق تناول از آن را داشتند نه زنان و اگر جنین ماده می‌زاید، آن را رها کرده و ذبح نمی‌کردند و اگر جنین، مرده متولد می‌شد، مردان و زنان همه در آن شریک بودند چنان‌که حق تعالی در این آیه فرموده است». «خداوند به زودی وصف آنان را جزا خواهد داد» یعنی: به زودی در برابر این سخنان و احکام اختراعی‌شان به آنان سزای مناسب خواهد داد «زیرا او حکیم» است در افعال و اقوال و شریعت و مقدرات خویش «دانا است» به عقیده و اعمال خیر و شر بندگان خویش پس جزای همه را به کاملترین وجه خواهد داد.

**قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا
وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٤٠﴾**

«هر آینه کسانی که فرزندان خود را» یعنی: دختران خود را «کشتند» با زنده به گور کردنشان «از روی سفاهت و نادانی» نه از روی حجت عقلی یا شرعی «زیانکار شدند» سفاهت: سبک مغزی، کم‌خردی و نادانی است. آری! آنان از روی جهل و کم‌خردی ندانستند که این خداوند عز و جلاله است که روزی دهنده فرزندانشان است، نه خودشان «و» نیز زیانکار شدند کسانی که «آنچه را خداوند روزیشان داده بود، حرام کردند» از چهارپایانی که آنها را «بحیره» و «سائبه» می‌نامیدند «از روی افترا به خداوند» زیرا خدای سبحان هیچ چیز از این اشیا را حرام نکرده است «در حقیقت آنان گمراه شدند و راه یافته نبودند» به سوی راه صواب در این حرام ساختن‌های خویش.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اگر دوست داری که از جهالت اعراب آگاه شوی پس آیات بعد از صدوسوم از سوره انعام: (قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا ...) را بخوان».

❖ **وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخَلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ** ﴿۱۸۱﴾

«و اوست کسی که باغهای داربست‌دار» یعنی: برداشته شده بر ستونها «و بدون داربست را» یعنی: درختان فروگذاشته بر روی زمین را که بر ستونها برافراشته نیستند «پدید آورد» به قولی: درختان داربست‌دار (معروشات)، درختانی است که بر روی زمین پهن می‌شود، مانند انگور و خربزه و خیار و غیره، یا به وسیله ستونها برپا می‌شود تا شاخه‌ها بر آن فرو غلتد و درختان بدون داربست (غیرمعروشات)، درختانی است که بر ساق خود ایستاده باشد، مانند درخت خرما و سایر درختان ستون‌دار «و پدید آورد درختان خرما و زراعتی را که محصولات آن گوناگون است» یعنی: بر وبار و طعم و لذت و میوه آن و دانه یا گوشتی که از آن می‌خورند، گوناگون است. بدین‌سان خدای عزوجل با این گوناگونی طعمها و لذتهایی که برای نوع بشر آفریده است، مهربانی‌اش را بر بندگانش منت می‌گذارد «و پدید آورد زیتون و انار را که شبیه به یک‌دیگر و غیرشبیه‌اند» در رنگ و طعم خود. تفسیر این مفاهیم در آیه (۹۹) گذشت «بخورید از میوه‌های آن چون میوه داد» هرچند که آن میوه به پختگی نرسید «و حق آن را در روز بهره‌برداری از آن بدهید» به قولی: این آیه مبین فرضیت ادای زکات کشت و میوه است. به قولی دیگر: بر مالک واجب است تا در روز درویدن و چیدن کشت و میوه، بر مساکینی که بر سر چیدن محصول حاضرند، مقداری از آن؛ چون یک مشت، یا یک دسته و مانند آن بدهد و آنان را محروم نکند. امام ابوحنیفه رحمته الله با تمسک به این آیه و عام بودن حدیث نبوی‌ای که بخاری آن را در این مورد از ابن عمر رضی الله عنهما روایت

کرده‌است، پرداخت زکات را در هر آنچه که از زمین می‌روید، چه مواد خوراکی باشد یا غیر آن - بجز هیزم و علف خشک و سبزیجات تازه و انجیر و شاخه خشک درخت خرما و نی‌بوریا (اقارون) و نی‌شکر - واجب دانسته است. آن حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما این است: «در آنچه که آسمان آن را آب می‌دهد، عشر است و در آنچه که به وسیله شتر یا به وسیله دلو و چرخ آبکش آبیاری می‌شود، نصف عشر است.»

اما رأی جمهور فقها بر این است که: زکات در کشت و میوه واجب نیست، مگر در آنچه که قابل بهره‌برداری غذایی و قابل ذخیره کردن باشد. وقت وجوب زکات - به قول راجح که همانا رأی ابوحنیفه رحمته الله است - روز چیدن یا روز درو کردن است «ولی اسراف نکنید» یعنی: در خوردن یا در صدقه دادن «که او اسراف‌کاران را دوست ندارد» زیرا آنان حق را پایمال کرده و از حد در گذشته‌اند.

ابن جریر در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه **(وَلَا تُسْرِفُوا...)** درباره ثابت بن قیس بن شماس نازل شد که خرمای نخلستان خود را چید و گفت: هیچ‌کس امروز نزد من نمی‌آید مگر این که او را اطعام می‌کنم پس تا شامگاه مردم را با چنان دست و دلبازی‌ای اطعام کرد که هیچ چیز برای خودش باقی نماند.

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَسَاتٌ كُلُّوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿١٤٤﴾

«و نیز پدید آورد از چهارپایان، حیوانات بارکش و حیوانات کرک و فرس دهنده را» یعنی: خداوند متعال برای شما از چهارپایان، اصناف هشت‌گانه‌ای را پدید آورد که در آیه بعدی ذکر می‌کند، در حالی که باربردارنده و فرس‌دهنده‌اند. حموله: حیوان باری، یعنی شتر است اما فرس: حیوانی است که مردم از مو و پشم و کرک آن برای خود فرس می‌سازند. بعضی گفته‌اند: حموله؛ شتران بزرگ‌سال اند و فرس: شتران خردسال که بر آنها بار حمل نمی‌شود «از آنچه الله» از این اشیاء «شما را روزی داده است بخورید و از گامهای شیطان پیروی نکنید» چنان‌که مشرکان کردند؛ با تحریم آنچه که خداوند جل جلاله حرام نکرده و حلال ساختن آنچه که او حلال نگردانیده «هرآینه

او برای شما دشمنی آشکار است» پس همیشه شیطان لعین را در امر دیتان متهم و محکوم بدانید.

**ثُمَّ نَبِيَّةٌ أَرْوَجُ مِنْ الصَّكَّانِ أَتَيْنَ وَمِنَ الْمَعْرِزِ أَتَيْنَ قُلَّ الذَّكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيْنِ أَمَا
أَسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيْنِ نَبِيَّوْنِي بِعَلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٤٣﴾**

در بیان سبب نزول آمده است: مالک بن عوف و یارانش گفتند؛ آنچه در شکم این چهارپایان «بحیره» و «سائبه» است خاص مردان ماست، لذا فقط برای آنها حلال است و بر همسران ما حرام می‌باشد پس نازل گردید:

«آفرید» برای شما از چهارپایان بارکش و حیوانات دارای کرک و پشم «هشت جفت را» یعنی: هشت فرد را زیرا هریک از نر و ماده جفت آن دیگر است و به آن «زوجان» هم گفته می‌شود «از گوسفند دو قسم» نر و ماده. ضأن: گوسفندان دارای پشم‌اند «و از بز دو قسم» نر و ماده. معز: برخلاف ضأن، گوسفند موداری است که گوشهای کوتاهی دارد «بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا خداوند این دو نر را یا این دو ماده را حرام کرده است؟» مراد از دو نر: قوچ و بز نر و مراد از دو ماده: میش و بز ماده است «یا آنچه را که رحم آن دو ماده در بر گرفته است؟» این استفهام؛ انکار و توبیخ بر مشرکان در امر تحریم این حیوانات است، یعنی: آیا رحم حیوان بیش از یک نر یا یک ماده را دربر می‌گیرد پس چرا بعضی از آن را حرام و بعضی را حلال می‌گردانید؟ اگر به نظر شما ماده بودن حیوان سبب حرمت آن است، باید هر حیوان ماده‌ای حرام باشد، و اگر نر بودن سبب حرمت آن است، باید هر حیوان نری حرام باشد، و اگر هر چیزی که رحم حیوان آن را برمی‌دارد حرام باشد پس باید همه جنین‌ها حرام باشند، نه فقط جنین حیوان ماده پس علت و قیاس شما همه فاسد است. «مرا از روی علم خبر دهید» یعنی: به علمی که مستند به خبر خبردهنده صادقی باشد لذا هرگاه دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید پس نقلی صحیح از کتب الهی یا از شریعت ابراهیم و اسماعیل - علیهما السلام - و دلیلی از کلام خداوند متعال بیاورید «اگر راستگو هستید» در این که خدای متعال آنها را حرام کرده است.

این آیه بیانگر جهل اعراب قبل از اسلام در مورد آن چیزهایی است که بر خود از چهارپایان تحریم می‌کردند. یعنی خدای عزوجل می‌فرماید: ما نه این چهارپایان و نه چیزی از نتاج آنها را بر شما حرام نساخته‌ایم، بلکه همه آنها را برای بهره‌برداری بنی‌آدم آفریده‌ایم.

وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ ءالَّذِكْرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنثَيَيْنِ أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثَيَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّيْكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٤٤﴾

«و همچنین از شتر دو قسم و از گاو دو قسم» یعنی: نر و ماده «آفرید. بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا نرهای آنها را حرام کرده‌است یا ماده‌های آنها را، یا آنچه را که رحم‌های آن دو ماده در بر گرفته است؟» استفهام همچون آیه قبل انکاری و توبیخی است. پس حالا که دلیل عقلی‌ای بر این تحریم ندارید، دلیل نقلی‌ای بیاورید: «مگر وقتی که خداوند شما را به آن سفارش کرد، حاضر بودید؟» یعنی: اگر دلیل مستند علمی‌ای در دست ندارید؛ آیا در هنگامی که خداوند ﷻ به این تحریم حکم کرد، حاضر و شاهد بودید که آنها را حرام می‌پندارید؟ نقل است که مالک بن عوف در این هنگام سکوت کرد و چیزی نگفت. رسول خدا ﷺ فرمودند: بگو، چرا سخن نمی‌گویی؟ گفت: تو بگو، من حرفی برای گفتن ندارم، من می‌شنوم. لذا آن حضرت ﷺ دنباله آیه را خواندند: «پس چه کسی ستمکارتر است از آن کس که برخدا دروغ بندد تا مردم را بی‌هیچ علم و اطلاعی به گمراهی بکشاند؟» یعنی: هیچ‌کس از آن کس که بر خدا ﷻ دروغ بندد و چیزی را حرام گرداند که باری تعالی آن را حرام نکرده، و باز آن را به دروغ و افترا به خدای سبحان نسبت دهد، ستمکارتر نیست چنان‌که رهبران مشرکان چنین کردند «بی‌گمان خداوند قوم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند» یعنی: کسانی را که علم وی برآن پیشی گرفته که بر کفر می‌میرند، به سبب آنچه که از ستم مرتکب گردیده‌اند.

این آیه بیانگر بزرگی گناه کسی است که چیزی از آفریده‌های حق تعالی را بدون دلیل و سند صحیحی تحریم می‌کند.

قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خَيْزِرٍ فَإِنَّهُمْ رَجَسٌ أَوْ فَسَقًا أَهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلْيَنْزِلْ رِجْسًا غَفُورًا

رَجِيمٌ ﴿١٤٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «در آنچه به من وحی شده است» تا ساعت نزول این آیه - زیرا بعد از نزول این آیه، چیزهایی حرام گردید - «هیچ چیز بر خورنده‌ای که آن را می‌خورد حرام نمی‌یابم» از خوردنیها و آشامیدنی‌ها. یا معنی این است: در آنچه بر من از قرآن وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم زیرا وحی از طریق سنت چیزهایی را حرام گردانید. یا معنی این است: در آنچه بر من در مورد چهارپایان وحی شده است، هیچ چیز حرامی نمی‌یابم «مگر آن که مردار باشد» مردار: عبارت از حیوان حلال‌گوشتی است که ذبح نشده باشد «یا خون‌ریخته» یعنی: خون روان اما خون غیر ریخته؛ چون خونی که بعد از ذبح در عروق حیوان باقی می‌ماند و خون کبد و طحال (جگر و سپرز) و آنچه از گوشت حیوان که در هنگام ذبح به خون آغشته شده، بخشوده و مباح است «یا گوشت خوک زیرا که این» یعنی: خوک «پلید است، یا آنچه که از روی فسق به هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن برده شده باشد» یعنی: به نام بتان ذبح شده باشد. که این کار به سبب فروروی مرتکب آن در فسق و نافرمانی، فسق نامیده شد. از ابن عباس، ابن عمر و عایشه رضی الله عنهن روایت شده است که فرمودند: «جز آنچه که خدای سبحان در این آیه ذکر کرده، هیچ حرام دیگری وجود ندارد». آری! آیه: (قُلْ لَا آجِدُ فِي مَا أُوْحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا...)، بر انحصار محرمات در آنچه که ذکر شد، دلالت می‌کرد - اگر این آیه مکی نمی‌بود - اما چون این آیه مکی است، بعد از آن در مدینه منوره با نزول سوره «مائده» چهار چیز دیگر که عبارت از: (منخنقه، موقوده، متردیه و نطیحه)

است، نیز بر محرمات فوق اضافه شد.^۱ به علاوه اینها، تحریم هر درنده نیش‌دار، هر پرنده چنگال‌دار، خر اهلی و سگ نیز در سنت رسول اکرم ﷺ به اثبات رسیده است. «پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی ناچار» به خوردن این محرمات «گردد، قطعاً پروردگار تو» بر شخص مضطر و ناچار چنانچه از محرمات یادشده تناول کرد «آمرزنده مهربان است»^۲.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «اهل جاهلیت چیزهایی را می‌خوردند و چیزهایی را پلید می‌دانستند و نمی‌خوردند پس خدای عزوجل پیامبرش را برانگیخت و کتابش را نازل کرد و حلال خود را حلال و حرام خود را حرام نمود لذا آنچه را که خداوند متعال حلال گردانیده، حلال است و آنچه را که حرام کرده، حرام است و آنچه که از آن سکوت کرده، بخشوده است. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت نمود».

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمًا عَلَيْهِمْ شُحُومُهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿۱۶۳﴾

آن‌گاه خداوند متعال روشن می‌سازد که آنچه را در تورات بر یهودیان حرام کرده بود، محرماتی است که در این آیه ذکر می‌شود پس اهل جاهلیت از کجا و با چه استنادی چیزهای خاصی را بر خود تحریم کردند درحالی که تحریم آنها نه در تورات آمده است و نه در قرآن؟

«و بر یهود هر جانور ناخن‌داری را حرام ساختیم» از مجاهد روایت شده است که گفت: «مراد از جانور ناخن‌دار: هر حیوانی است که انگشتان پای آن از هم شکافته نباشد زیرا حیواناتی که انگشتان آنها از هم شکافته است، بر یهودیان حلال بود. او اضافه می‌کند: چون انگشتان پای مرغ خانگی و گنجشک از هم شکافته است پس این پرنده‌گان، بر یهودیان حلال بود و یهودیان از گوشت آنها می‌خوردند اما چون کف پای شتر، شترمرغ و غاز، دارای انگشتان شکافته شده نیست، اینها و هر پرنده یا حیوان

^۱ نگاه کنید به تفسیر آیه سوم از سوره «مائده».

^۲ تفسیر «مضطر» و حالت «اضطرار» در سوره «بقره» آیه (۱۷۳) گذشت.

دیگری که دارای سپل (سم) بوده و انگشتان از هم شکافته شده‌ای ندارند، بر آنان حرام بود.» (و از گاو و گوسفند، پیه آن دو را بر آنان حرام کردیم) که عبارت از: پیه کلیه‌ها و پیه رقیقی است که بر روی شکمبه آنها قرار دارد. آن‌گاه حق تعالی پیه پشت و روده‌ها و استخوانها را از این تحریم استثنا کرده فرمود: «مگر آنچه بر پشت آن دو، یا بر روده‌هاست، یا آنچه به استخوان چسپیده است» در تمام مواضع بدن حیوان و از آن جمله دنبه وی زیرا دنبه به استخوان دم حیوان چسپیده است پس این سه نوع پیه و چربی، بر یهودیان حرام نیست «این» تحریم «را به سزای ستم‌کردنشان به آنان کیفر دادیم» یعنی: این اشیائی که بر یهودیان حرام گردید و در قرآن حرام اعلام نشده، اساساً از پاکیزه‌هاست اما به مثابه کیفری بر ظلم و ستم و تجاوز یهودیان، بر آنان حرام گردانیده شد «و همانا ما راست‌گوییم» در خبری که پیرامون تحریم اشیای فوق بر یهودیان، به تو دادیم پس این پندارشان که یعقوب (اسرائیل) آنها را بر خود حرام کرده بود، اصلاً درست نیست. یا معنی این است: ما در کیفری که به آنان دادیم، عادل هستیم.

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٤٧﴾

«پس اگر تو را دروغگو انگاشتند» یعنی: اگر یهودیان تو را در این اموری که به تو وحی نمودیم، دروغگو شمردند، یا: اگر مشرکانی که چهارپایان را به اقسام مختلف ذکر شده در آیات (۱۳۹ - ۱۳۸) تقسیم کردند و بعضی از آنها را حلال و بعضی را حرام پنداشتند، تو را دروغگو شمردند؛ «بگو: پروردگار شما صاحب رحمتی گسترده است» و از رحمت اوست حلم و بردباری او به شما و عدم شتابش به کیفردادنتان «ولی عقوبت او از گروه مجرمان بازگردانده نمی‌شود» زیرا اگر سزاوار عذاب شتابان و عاجل باشند، آن را بر آنها فرود می‌آورد پس دروغ‌انگاران نباید به رحمت واسعه باری تعالی فریفته شده و از بیم عذابش آسوده‌خاطر باشند.

در این آیه ترغیب و ترهیب (بیم و امید) با هم پیوست گردانیده شده و این شیوه قرآن کریم در بسیاری از آیات آن است.

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بِأَسْنَانِهِمْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ
 وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ﴿١٤٨﴾

«زود باشد که مشرکان» قریش و غیر آنان «بگویند» بر سبیل مناظره و شبهه پراکنی:
 «اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدرانمان شرک نمی‌آوردیم و چیزی را» خودسرانه
 «تحریم نمی‌کردیم» هدف مشرکان از این سخن این است که آنچه انجام داده‌اند، حق
 است و اگر حق نمی‌بود، باید خدای سبحان به‌سوی پدرانشان پیامبرانی می‌فرستاد تا
 آنها را به فرو گذاشتن شرک و ترک تحریم آنچه که او حرام نگردانیده و حلال نشمردن
 آنچه که او حرام گردانیده، دستور دهند پس هرگاه حق تعالی چنین نکرده، این بدان
 معنی است که او از این اعمالشان راضی بوده است «پیشینیان آنان هم به همین‌گونه
 تکذیب کردند» یعنی: پیشینیانشان هم با استناد به همچو حجت‌های بی‌اساسی،
 پیامبران خویش را تکذیب کردند «تا آن که عقوبت ما را چشیدند» و عذاب خویش
 را بر آنان فرود آوردیم. پس اگر حجت آنان درست می‌بود، خدای سبحان به آنان
 عذاب نمی‌چشانید «بگو: آیا نزد شما علمی هست تا آن را برای ما آشکار کنید»
 یعنی: آیا دلیلی بر این امر در دست دارید که خدای سبحان به شرک شما و نیز به
 حلال‌سازیها و حرام‌سازیهای شما راضی بوده است؟ قطعاً چنین نیست پس بدانید که
 صرف وقوع فساد از سوی شما، به هیچ‌وجه بر خشنودی خداوند متعال از شما دلالت
 نمی‌کند، چرا که مشیت باری تعالی در همه حال، عین رضای او نیست «شما جز از
 گمان پیروی نمی‌کنید» یعنی: حقیقت این است که شما جز از پندار و خیال و
 اعتقادات فاسد پیروی نمی‌کنید، پندارها و باورهایی که خواستگاهی جز جهل و نادانی
 و اشتباه ندارند «و شما جز دروغگو نیستید» یعنی: شما فقط دروغ و خیال به‌هم
 می‌بافید.

قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَلِيغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْتُكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٤٩﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «حجت رسا و روشن» که عذرهایشان در پیشگاه آن منقطع شده و شبهه‌ها، پندارها و توهماتشان در برابر آن هیچ می‌شود «از آن خداوند است» و مختص و ویژه اوست «پس اگر خدا می‌خواست» که همگی شما را یکجا بدون تعلیم و ارشاد و اندیشه و استدلال، هدایت کند، «قطعا همه شما را هدایت می‌کرد» و چون فرشتگان شما را خلقتا همیشه مؤمن و مطاع می‌گردانید تا در حوزه انتخاب و اراده و تمیز دادن میان خیر و شر و حق و باطل، هیچ نقشی نداشته باشید ولی از حکمت اوست که هدایت و گمراهی - هر دو - را بر اسباب آنها معلق گردانید لذا در کسانی که شایستگی هدایت را دارند - به توفیق خویش - هدایت را آفرید و در کسانی که سزاوار گمراهی هستند - به عدل خویش - گمراهی را آفرید.

قُلْ هَلْ مِمَّنْ شُهِدَ كُمْ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا إِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعِ

أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِعَايِنِنَا وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «گواهان خود را که گواهی می‌دهند به این که خدا اینها را» یعنی: این اشیای پنداری شما را «حرام کرده است بیاورید پس اگر هم شهادت دادند» بدون علم و اطلاع و فقط از روی گزافه‌گویی و تعصب «تو با آنان شهادت نده» یعنی: تو آنان را تصدیق نکن و به این گواهی دروغ آنان تسلیم نشو «و از هوسهای کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، پیروی نکن» زیرا آنان سردمدار دروغ انگاران آیات ما بوده و به آخرت ناباوراند «و آنان با پروردگار خود همتا قرار می‌دهند» یعنی: برای او از مخلوقاتش - چون بتان - همتایانی قرار می‌دهند پس چگونه از کسانی پیروی می‌کنی که خردهایی این‌چنین سست و بی‌بنیاد داشته و فقط از هوا و هوسشان پیروی می‌کنند؟. آیه کریمه دلیل بر آن است که تکذیب‌کنندگان آیات الهی، پیرو هوا و هوس خویش هستند زیرا اگر از دلیل پیروی می‌کردند، باید آیات الهی را تصدیق می‌نمودند.

﴿ قُلْ تَعَالَوْا أَنزَلْ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أَمَلِيٍّ مَخْنُوعٍ نَزَقْنَاكُمْ مِنْ إِنْسَانٍ وَأِنْسَانُكُمْ وَأَنَا هُمُ الْمَرْءُ الْمُنْفَكُ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَٰلِكُمْ وَصَنَّمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ ﴾

ابن مسعود رضی اللہ عنہ فرمود: هر کس می خواهد به وصیت مهر شده رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بنگرد، باید آیات «۱۵۳-۱۵۱» از سوره «انعام» را بخواند:

«بگو» ای پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «بباید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است، برای شما بخوانم» این محرمات الهی عبارت‌اند از: «این که چیزی را با او شریک قرار ندهید» یعنی: نخستین چیز از محرمات این است که: حق تعالی بر شما لازم گردانیده، یا شما را برای آن آفریده که چیزی را با او شریک قرار ندهید. «و به پدر و مادر احسان کنید» با امتثال امر و نهی آنها و این خود به معنای نهی از نافرمانی آنها نیز هست. «و فرزندان خود را از بیم املاق نکشید، ما شما و آنان را روزی می‌رسانیم» زیرا رزق بندگان بر عهده مولایشان است. بنابراین، سومین حرام؛ کشتن فرزندان است. املاق: فقر است. یادآور می‌شویم که اهل جاهلیت فرزندان خود را - اعم از ذکور و اناث - از بیم فقر و تنگدستی می‌کشتند و به‌علاوه در خصوص دختران، این رفتار ظالمانه را از بیم عار و ننگ نیز اعمال می‌کردند. «وبه فواحش» یعنی: گناهان «نزدیک نشوید» و از آن جمله است زنا و لواط «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه آن کارهای زشت و ناشایست علنی باشد، چه پنهان. این چهارمین حرام است. «و هیچ نفسی را که خداوند کشتنش را حرام ساخته است، جز به حق نکشید» کشتن نفس به قصاص، کشتن آن به سبب ارتداد، از حق است و این همان اسبابی است که شرع احسان و کشتن آن به سبب ارتداد، از حق است و این همان اسبابی است که شرع شریف در باب قتل مسلمان آنها را مشروع گردانیده است. چنان‌که احادیث بسیاری بر آن ناطق است، از آن جمله روایت ابن مسعود رضی اللہ عنہ از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است که در حدیث شریف فرمودند: «ریختن خون شخص مسلمانی که بر یگانگی خداوند و رسالت من گواهی می‌دهد حلال نیست مگر به یکی از سه سبب: زنا یا مرد زنی یا زن یا زن

شوهردار، کشتن نفس به قصاص نفس و کشتن کسی که دین خود را ترک کرده و از جماعت مسلمین بریده است». پس حرام پنجم کشتن نفس به ناحق است. «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: شما را به آنها امر کرده و رعایت آنها را بر شما فرض گردانیده است «باشد که شما بفهمید» امر و نهی خداوند متعال را.

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْكَيْلِ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا تَكْفُفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَٰلِكُمْ وَصَّانِكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٢﴾

«و به مال یتیم نزدیک نشوید» یعنی: به هیچ وجه متعرض مال یتیم نشوید «مگر به» شیوه و «نحوه‌ای که» آن شیوه «هرچه نیکوتر باشد» نسبت به غیر آن از شیوه‌ها و آن شیوه‌ای است که صلاح و نفع یتیم و رشد و نمو مال وی، در آن نهفته باشد «تا زمانی که به حد رشد» یعنی: کمال بلوغ و سن جوانی «خود برسد» و آن زمانی است که یتیم در تصرفات مالی خویش، شیوه‌ای استوار و به‌هنجار و راه و روش رشدیافتگان را دنبال کند، نه روش بی‌خردان و اسراف‌کاران را. پس ششمین حرام؛ خوردن مال یتیم است. «و پیمان‌ها و ترازو را به قسط» یعنی: به عدالت تمام در دادوستد «بیمایید» در هنگام خرید و فروش. پس هفتمین حرام؛ کاستن از پیمان‌ها و وزن است.

«هیچ کس را جز به قدر توانش تکلیف نمی‌کنیم» در تمام تکالیف شرعی و از آن جمله تکلیف پیمودن پیمان‌ها و ترازو به شیوه عادلانه‌ای که پرهیز از کاستن و افزودن در آن ممکن باشد «و چون سخن گویند» در داوری، یا شهادت، یا جرح، یا تعدیل^۱ «پس انصاف را رعایت کنید» و در سخن خویش جویای صواب باشید، لذا به‌خاطر رعایت نزدیکی کسی، یا به انگیزه دوری کسی؛ روش متعصبانه و طرفدارانه‌ای را در پیش نگیرید و هرگز به حساب حق و عدل، به‌سوی دوستی - به‌خاطر دوستی‌اش - متمایل

^۱ حکم به بطلان صحت روایت، یا ادای شهادت کسی را به‌خاطر وجود عیب و ایراد شرعی در وی، جرح و حکم به عدالت شخص را تعدیل گویند.

نشوید و بر دشمنی - به صرف دخالت دادن انگیزه دشمنی خود با وی - اجحاف و ستم روا ندارید بلکه در میان مردم به عدل و داد رفتار کنید «هرچند» آن صاحب دعوی، که سخن به نفع یا علیه اوست «صاحب قرابت باشد» با شما. پس حرام هشتم؛ دروغ گفتن و شهادت دادن به ناحق و نارواست.

«و به عهد الله وفا کنید» یعنی: هرگاه در نذر، یا سوگند، یا هر امر حق دیگری با خدا ﷻ عهد بستید، به آن وفا کنید. همچنان کسی که اسلام آورده است، درحقیقت با خدای عزوجل بر طاعت وی عهد بسته است بنابراین، تعبیر وفا به عهد خدای عزوجل، شامل عهد وی در اعتراف به ربوبیتش و عهد وی بر طاعتش در امر و نهی نیز می‌شود. پس نهمین حرام عهدشکنی است. «اینها» که ذکر شد «خدا شما را به آن سفارش کرده است» یعنی: با امری مؤکد و محکم، شما را به آنها فرمان داده است «باشد که پند گیرید» و از آنچه خدا ﷻ شما را از آن نهی کرده، خود را باز دارید.

وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّيْتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾

«و بدانید که این است راه راست و درست من» یعنی: راه رساننده به سرمنزل رضای من که همانا دین من است، همین راه است «پس» فرمان من به شما این است که «از آن پیروی کنید و از راههای دیگر پیروی نکنید» یعنی: از ادیان و اندیشه‌هایی که راههای متضاد و بینابینی را دنبال می‌کنند، پیروی نکنید «که این راهها شما را جدا می‌کنند» یعنی: دور می‌افکنند و منحرف می‌کنند «از راه الله» یعنی: از راه راست الله ﷻ که همانا دین اسلام است. تعبیر (راههای دیگر) در آیه کریمه، مفهومی است عام که شامل یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و سایر ملل و نیز تمام شیوه‌های مبتنی بر بدعت و گمراهی و متکی بر هواها و اندیشه‌های انحراف انگیز و فساد آمیز می‌شود. پس دهمین حرام؛ پیروی از راه و روشهای غیرالهی است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله با دست مبارک خود در زمین خطی کشیدند، سپس فرمودند: این راه راست و مستقیم

خداست، آن‌گاه خطوطی از راست و چپ آن خط کشیدند و فرمودند: اینها راههای دیگر است و هیچ راهی از آنها نیست مگر این که بر آن شیطانی قرار دارد که به سوی آن فرامی‌خواند. آن‌گاه آیه کریمه: **(وَأَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمًا ...)** را تلاوت کردند. «اینهاست که خدا شما را به آن سفارش کرده است، باشد که تقوا پیشه کنید» و از پیروی هوی و هوسها پرهیزید.

از عباد بن صامت رضی الله عنه روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف خطاب به اصحاب خود فرمودند: «کدام یک از شما بر مفاد این سه آیه با من بیعت می‌کند؟ سپس تلاوت نمودند: **(قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ ...)** تا از تلاوت هر سه آیه فارغ شدند... آن‌گاه فرمودند: هر کس به آنها وفا کند، پاداش وی بر خدا جل جلاله است و هر کس از آنها چیزی کم کند و خدای عزوجل او را در دنیا (به مجازات) دریابد، این همان کیفر اوست و هر کس را که به آخرت بیندازد پس سروکارش با اوست که اگر خواهد، وی را بدان مورد مؤاخذه قرار می‌دهد و اگر خواهد، از وی درمی‌گذرد». پس اینها در مجموع، ده وصیت الهی برای انسان است.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی آیه اول از این سه آیه را با **(لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)**، آیه دوم را با **(لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ)** و آیه سوم را با **(لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ)** به پایان آورد، که مناسبت هریک از تعبیر در هریک از آیات روشن است زیرا اگر انسانها تعقل و تفکر کنند، به هوش می‌آیند و پند می‌گیرند و اگر پند گرفتند؛ از محرمات پرهیز کرده و به تقوی می‌گیرند پس هر یک از آنها زمینه‌ساز دیگری است.

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَالَمٍ يُقَاتِلُوا

رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ (۱۵۶)

«آن‌گاه به موسی کتاب آسمانی دادیم» تقدیر سخن چنین است: ای محمد! به مشرکان بگو؛ ما قبل از آن که قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کنیم، به موسی نیز کتاب آسمانی دادیم بنابراین، توصیه‌هایی که ذکر شد، در شریعت‌های الهی دیگر نیز آمده

است. پس روی سخن در مجموع با مشرکان است. (تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ) مفسران این جمله را به دو وجه معنی کرده‌اند:

۱ - تورات را به شیوه‌ای که نیکوترین و جامع‌ترین شیوه‌هاست، به اتمام رساندیم.
۲ - به این منظور به موسی کتاب آسمانی دادیم تا نعمت را بر کسی که با پایبندی به طاعت خدای عزوجل نیکی کرده‌است - که خود موسی الکلیله است - به پایه اتمام برسانیم. «و برای این که همه چیز را به روشنی بیان کنیم» یعنی: احکام همه چیز را «و» برای این که تورات «هدایت و رحمتی باشد تا آنان» یعنی: بنی اسرائیل «به ملاقات پروردگار خویش ایمان بیاورند» یعنی: رستاخیز و حساب و دیدار پروردگار عزوجل در محشر را باور کنند.

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٥٥﴾

«و این» قرآن کریم «کتابی مبارک است» یعنی: بسیار بابرکت است، به سبب آن که دربرگیرنده خیر و منفعت دینی و دنیوی است «که ما آن را نازل کرده‌ایم پس از آن پیروی کنید» و پیروی از آن بر شما حتمی است «و پرهیزگاری کنید» از مخالفت با قرآن و تکذیب آنچه که در آن است «باشد که شما» اگر آن را بپذیرید و با آن مخالفت نورزید «مورد رحمت» خداوند متعال «قرار گیرید».

أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابُ عَلَيَّ طَائِفَتِينَ مِنْ قَبْلِنَا وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَفِيلِينَ ﴿١٥٦﴾

«تا نگویند» ای اعراب «که کتاب آسمانی» یعنی: تورات و انجیل «فقط بر دو طایفه پیش از ما نازل شده‌است» که یهود و نصاری هستند و بر ما کتابی نازل نشده «و به تحقیق که ما از تلاوت آنان» یعنی: از تلاوت کتابهای آنان به زبانهایشان «بی‌خبر بوده‌ایم» یعنی: نمی‌دانستیم که در آنها چه بوده است، چرا که زبانشان را نمی‌فهمیده‌ایم و مخاطب آن کتابها نبوده‌ایم.

مراد؛ اثبات حجت بر مشرکان با فرودآوردن قرآن بر محمد ﷺ است تا مشرکان در روز قیامت نگویند که: تورات و انجیل بر دو امت قبل از ما نازل گردیده بود و ما از مضامین آنها غافل بودیم.

**أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَهُدًى
وَرَحْمَةً فَمَن أَظْلَمُ مِمَّن كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجِرِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَن آيَاتِنَا سُوءَ
الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾**

«یا بگویند که: اگر کتاب آسمانی بر ما نازل می‌شد» چنان‌که بر دو طایفه پیش از مانازل شد «قطعا از آنان راه‌یافته‌تر بودیم» زیرا ما اعراب؛ اذهانی بیدارتر، فهمی راسختر و حافظه‌ای نیرومندتر داشتیم. بنابراین، چنین سخن و چنین معذرتی ازسوی شما با فرستادن محمد ﷺ و فرودآوردن قرآن بر وی، به‌کلی ناوارد و مردود است «پس به‌تحقیق که برای شما حجتی از جانب پروردگارتان آمده است» یعنی: ای گروه عرب! خداوند ﷻ بر پیامبرتان کتابی روشن نازل کرده و این پیامبر از میان خود شماست پس به عذرهای باطل و بهانه‌های مردود و ناوارد توسل نجوید «و هدایت و رحمتی است» این کتاب الهی برای بندگانی که پیرو آند «پس ستمکارتر از آن‌کس که آیات خدا را» که رحمت و هدایتی برای مردم‌اند «دروغ پندارد و از آنها اعراض کند» و با رویگردانی از آنها گمراه شود «کیست؟ به‌زودی کسانی را که از آیات ما روی می‌گردانند، به‌سبب اعراضشان، به عذابی سخت مجازات خواهیم کرد».

**هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ
لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا إِنَّا مُنظِرُونَ ﴿١٥٨﴾**

«آیا جز این انتظار دارند» یعنی: ما حجت را بر وحدانیت و ثبوت رسالت پیامبر خویش برپاداشته و باورهای نادرست‌شان را ابطال کرده‌ایم لذا بعد از این، جز این انتظاری ندارند؛ «که فرشتگان به‌سویشان بیایند» یعنی: فرشتگان مرگ برای قبض

ارواحشان بیایند «یا پروردگار تو بیاید» در روز قیامت برای داوری نهایی میانشان «یا بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: نشانه‌ها و علائمی که بر فرارسیدن قیامت دلالت می‌کند «روزی که بعضی از نشانه‌های پروردگار تو بیاید» یعنی: همان نشانه‌هایی که آنان پیشنهاد کرده‌اند و عبارت از نشانه‌هایی است که آنان را به ایمان آوردن مجبور می‌کند؛ چون طلوع خورشید از مغرب و خروج «دابه الارض» که با آنها سخن می‌گوید؛ در آن روز: «نفعی نمی‌بخشد هیچ کسی را ایمان آوردن آن» به سبب این که در آن روز تکلیف ایمان آوردن برداشته می‌شود زیرا آن‌روز، روزی است که همگان حق را به رأی‌العین می‌بینند و همه بالاجبار به آن ایمان می‌آورند بنابراین، ایمان آوردن در آن به کسی سودی نمی‌رساند، چرا «که ایمان نیاورده بود پیش از این» یعنی: پیش از آمدن بعضی از آن نشانه‌ها «یا در ایمان آوردن خود خیری به دست نیاورده بود» با عمل صالحی که تقدیم کرده باشد. یعنی: در آن روز که بعضی از نشانه‌های پروردگارت بیاید، از هیچ‌کس عمل صالحی پذیرفته نمی‌شود؛ در صورتی که قبلاً به آن عمل صالح عامل نبوده باشد بنابراین، هر کس پیش از آمدن نشانه‌های قیامت، فقط ایمان آورده اما در ایمان خویش هیچ عمل شایسته‌ای نکرده باشد، یا عمل شایسته‌ای کرده ولی ایمان نیاورده باشد؛ بی‌گمان این ایمان یا این عمل نیک، به حال وی هیچ سودی ندارد «بگو: انتظار بکشید» یکی از سه چیز یاد شده در اول آیه را، «ما نیز منتظریم» برای شما یکی از آنها را.

در حدیث شریف آمده است: «قیامت برپا نمی‌شود تا آن که خورشید از غروبگاه خود طلوع نکند پس چون خورشید از غروبگاه خود طلوع کرد و همه مردم آن را دیدند، در آن هنگام همگی آنها ایمان می‌آورند اما این ایمان آوردنشان در وقتی است که برای هیچ کسی ایمان آوردن آن سودی نمی‌بخشد...».

إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

۱۵۹

«به تحقیق کسانی که دین خود را پراکنده ساختند» یعنی: دین خود را تکه تکه کرده، برخی از آن را گرفتند و برخی را وانهادند. مراد: یهود، نصاری و مشرکانند که بعضی از آنها بتان را پرستیدند و بعضی فرشتگان را، همچنان مراد همه کسانی هستند که در دین خدا ﷻ بدعت نهاده و اموری را به میان می آورند که خدای عزوجل بدانها فرمان نداده است «و فرقه فرقه شدند» یعنی: گروه گروه و حزب حزب شدند. پس این معنی بر هر امتی صادق است که اساس کارشان در امر دین بر وحدت و اجتماع و یگانگی استوار بوده، سپس هر گروهی از آنان، رأی نادرست شخصی از سرکردگان خود را پیروی کرده و در نتیجه، از آنها فرقه ها و گروه های مختلفی پدید آمده است «تو هیچ گونه مسؤول آنان نیستی» یعنی: تو از بدعتها و تفرقه سازی های آنان، بیزار و پاک و مبرا هستی و بر تو فقط هشدار دادن و بیم دادن است و بس. عمر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف به عایشه صدیقه رضی الله عنها فرمودند: «کسانی که دین خود را پراکنده ساخته و فرقه فرقه شدند، آنها اصحاب بدعتها و اصحاب هواها و اصحاب گمراهی از این امت هستند، ای عائشه! بدان که برای هر صاحب گناهی توبه ای است، بجز صاحبان بدعتها و هواها که برایشان توبه ای نیست، من از آنان بیزارم و آنان نیز از ما بیزارند». «جز این نیست که کارشان فقط با خداوند است» پس اوست که به آنچه مقتضای مشیت وی است، مجازاتشان می کند «آن گاه» در روز قیامت «آنان را از حقیقت آنچه می کردند» از اعمالی که مخالف با شریعت و تکالیف و واجبات معینه وی بر آنان بود «آگاه می سازد» و حقیقت اعمالشان را به آنان خبر می دهد.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مَثَلِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۱۳۰﴾

«هر کس کار نیکی بیاورد، ده چندان آن پاداش دارد» این همان پاداشی است که خدای منان آن را بر خود لازم گردانیده. و گاهی بر ده چندان نیز می افزاید، همانند

دانه‌ای که هفت خوشه می‌رویاند و در هر خوشه صد دانه است. حتی روایاتی آمده است که بر اساس مفاد آن، انجام‌دهنده بعضی از اعمال نیک، پاداشی بی‌حساب دریافت می‌کند به طوری که نمی‌توان آن را به حدود مرزی معین محدود کرد «و هر کس کار بدی بیاورد» از کارهای ناشایست «پس جز مانند آن جزا داده نمی‌شود» بی‌آن که بر آن افزوده شود. پس کیفر کار بد، بدی‌ای همانند آن است در سبکی و سنگینی خود. مثلاً کیفر شرک، جاودانگی در آتش است و کیفر گناهی که یک مسلمان انجام می‌دهد، سزایی همانند آن است. البته این در صورتی است که مرتکب معصیت توبه نکند اما چنانچه توبه کرد، یا ثوابهایش بر گناهانش غلبه کرد، یا خدای منان او را به رحمت خود درپوشانید و با آمرزش خویش بر او بخشید پس در همه این صورتها، بر وی مجازاتی نیست. گفتنی است که حد و کیفر عقوبات در دنیا نیز مشخص ساخته شده است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «بی‌گمان پروردگارتان رحیم است پس هر کس قصد کار نیکی کند ولی آن را انجام ندهد، برایش یک حسنه نوشته می‌شود اما اگر آن را انجام داد، از ده تا هفتصد حسنه تا مراتب بسیار بیشتر از آن، برای او نوشته می‌شود و هر کس قصد انجام کار بدی را بکند اما آن را به عمل نیاورد، برای او یک بدی نوشته می‌شود، یا هم خدای عزوجل آن بدی را از کارنامه وی محو می‌کند...» «و بر آنان» یعنی: بر کسانی که کار نیک یا بدی در آخرت می‌آورند «ستم نخواهد شد» با کاستن از ثواب حسنات نیکوکاران، یا افزودن بر کیفر بدکاران.

قُلْ إِنِّي هَدَيْتِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣١﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «هرآینه پروردگارم مرا به سوی راه راست هدایت کرده است» این راه راست؛ «دینی است استوار» و پایدار، که در آن هیچ کجی‌ای نیست، این راه و روش استوار؛ «آیین ابراهیم حنیف است» حنیف: یعنی: حق‌گرا «و او از مشرکان نبود». در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شب رابه صبح می‌آوردند،

می فرمودند: «اصبَحنا على ملة الاسلام و كلمه الاخلاص و دين نبينا محمد و ملة ابراهيم حنيفا و ما كان من المشركين: بر آيين اسلام و كلمه اخلاص و دين پیامبرمان حضرت محمد ﷺ و ملت حق گرای ابراهیم که از مشرکان نبود، صبح کردیم».

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «در حقیقت نماز من» مراد از نماز: تمام انواع نمازهاست «و نسک من» نسک: جمع نسیکه، به معنای ذبیحه است. یعنی: قربانی من. بعضی گفته اند: نسک به معنی عبادت است، یعنی: عبادات من «و زندگانی و مرگ من» یعنی: آنچه را که از اعمال خیر در زندگانی ام انجام می دهم، یا اعمال خیری که ثواب آنها پس از مرگ به من می رسد؛ چون وصیت کردن به صدقات و انواع دیگر از اموری که خیر جاری است و مایه تقرب به سوی خدا ﷻ است. بعضی گفته اند: مراد؛ خود زندگانی و مرگ است. آری! اینها همه «برای خدا، پروردگار جهانیان است» یعنی: خاص و خالص برای اوست.

لَا شَرِيكَ لَهٗٓ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِيْنَ ﴿١٦٣﴾

«او را هیچ شریکی نیست» یعنی: هیچ چیز را با او در نماز و نیایش و زندگانی و مرگ شریک نمی آورم «و به همین راه و روش فرمان یافته ام» از سوی پروردگارم «و من نخستین مسلمانانم» یعنی: نخستین مسلمان امت خویش هستم زیرا اسلام هر پیامبری بر اسلام امتش مقدم است. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ چون نماز را شروع می کردند، چنین می گفتند: «وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض تا - و انا اول المسلمین». که شافعی ها با استدلال به همین روایت، بعد از تکبیر افتتاح این آیه را می خوانند و حنفی ها: (سبحانک اللهم...) را می خوانند ولی مالکی ها بعد از تکبیر هیچ چیز دیگر نخوانده و رأسا به قرائت فاتحه آغاز می کنند.

قُلْ أَغْيَرَ اللَّهُ رِبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا نُزُرُ وَازِدَةً وَلَا نُزُرُ أُخْرَىٰ ثُمَّ
إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آیا غیر از الله پروردگاری بجویم» یعنی: چگونه جز الله ﷻ پروردگاری دیگر جسته و پرستش الله ﷻ را رها کنم؟ یا چگونه برای الله ﷻ شریکی قراردادده و آن دو را باهم پرستش کنم؟ «و» حال آن که «اوست پروردگار همه چیز» پس آنچه که مرا به عبادتش فرامی خوانید، پرورده او و مخلوقی همانند من است و بر رساندن نفع یا ضرری قادر نیست پس چگونه جز حق تعالی پروردگاری دیگر بجویم؟ «و هیچ کس جز بر زیان خود گناهی انجام نمی دهد» یعنی: هیچ کس قادر نیست که گناهی به زیان غیر خود انجام دهد پس اگر گناهی انجام دهد، این گناه به زیان خود اوست «و هیچ باربرداری، بار گناه دیگری را بر نمی دارد» بنابراین، هیچ انسان پاک و بی گناهی، گناه شخص ناپاک و گنهکاری را بر نمی دارد و به گناه او مؤاخذه نمی شود «سپس بازگشتان به سوی پروردگارتان است، آن گاه شما را از حقیقت آنچه در آن اختلاف داشتید» در امر ادیانی که در آنها متفرق گشته بودید «آگاه می سازد» و تفرقه سازان را به کیفر می رساند.

در این آیه، روش اهل جاهلیت که با گناه یک شخص، کسی از نزدیکانش را، یا با گناه عضوی از یک قبیله، عضو دیگری از آن قبیله را مورد مؤاخذه قرار می دادند، مردود اعلام شده است. یادآور می شویم که فرموده حق تعالی در آیه (۲۵) از سوره «نحل»: (لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ ...) (تا روز قیامت، بار گناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می کنند. آگاه باشید؛ چه بدباری را می کشند!)، بدین معنی است که: شخص گمراه گر، بخشی از بار گناه گمراهی پیروانش را نیز در روز قیامت بر دوش می کشد، بی آن که از گناه آن شخص گمراه چیزی کم شود.

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلْقَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَسْئَلُكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ مِنْهُ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

«و اوست کسی که شما را در زمین جانشین یکدیگر قرار داد» یعنی: شما را در عمران و آبادانی زمین، خلیفه و جانشین یکدیگر گردانید. بعضی گفته‌اند: مراد این است که نوع انسان در زمین، خلیفه خداوند عز وجل است «و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد» در خلقت و رزق و نیرومندی و فضل و علم و او در این کار حکمتهایی دارد «تا شما را در آنچه به شما داده است» از این نعمتها «بیازماید» که چگونه این نعمتها را شکر می‌گزارید و غنی با فقیر، شریف با وضع و حاکم با محکوم چگونه رفتار می‌کند؟! «همانا پروردگار تو زودکیفر است» و هرچند این کیفر در آخرت می‌باشد، لیکن هر امر آمدنی‌ای نزدیک است «و هم‌او آمرزنده مهربان است» یعنی: حق تعالی بر کسانی که به او و پیامبران و کتابهایش ایمان آورند و آنچه را که از هدایت نازل کرده، پیروی کنند و شکرگزارش باشند، بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است.

ملاحظه می‌کنیم که خدای منان بر حقیقت آموزگاری و مهربانی خود نسبت به سرعت در کیفرش، بیشتر تأکید می‌گذارد و این خود می‌رساند که رحمت حق تعالی از خشمش وسیع‌تر و بزرگتر است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرموده‌اند: «آن‌گاه که خداوند عز وجل خلقش را آفرید، در کتابی که نزد وی بر فراز عرش قرار داشت، چنین نوشت: بی‌گمان رحمت من بر خشمم غلبه کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدای عزوجل رحمت را صد بخش گردانید، نودونه بخش از آن را در نزد خویش نگاه‌داشت و فقط یک بخش از آن را به زمین فرود آورد پس از همین یک بخش است که خلاق در میان یکدیگر به مهر و مرحمت می‌پردازند تا بدانجا که حیوان سُم خود را از بچه‌اش دور نگه می‌دارد، از بیم آن که سُمش به وی اصابت کند و به او آسیبی برسد».

﴿سوره اعراف﴾

مکی است و دارای (۲۰۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آمدن اسم اعراف در آن - که داستانش خواهد آمد - «اعراف» نامیده شد.

سوره اعراف - بجز هشت آیه از آن - مکی است، که آیات مکی از این فرموده خداوند متعال: **(وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ...)** شروع و تا آیه: **(وَإِذْ نَفَقْنَا الْبَلَّ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ...)** ادامه دارد.

موضوع این سوره مبارکه، بیان اصول عقیده و تفصیل داستانهای انبیاء علیهم السلام است.

المصّ ①

«الف. لام. میم. ص» از حروف مقطعه است و خداوند جل جلاله به مرادش از آوردن این حروف دانایتر می باشد. گفتنی است که سخن در باره حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» نیز گذشت.

كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لَتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرًا لِلْمُؤْمِنِينَ ②

«کتابی است» یعنی: این قرآن کتابی است «که به سوی تو فرو فرستاده شده پس نباید در سینهات از ناحیه آن هیچ تنگی ای باشد» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! از بیم آن که مردم تو را در ابلاغ این کتاب تکذیب کرده و به تو آزار و اذیتی برسانند، هیچ تنگدل مباش زیرا خدای عزوجل خود نگهبان و یاور توست. همچنان از این امر تنگدل مباش که به قرآن ایمان نیاورده و به دعوت تو لبیک نگفته اند زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس. به قولی دیگر؛ مراد این است: نباید در این امر که قرآن کتاب حق تعالی است و آن را برای دعوت بندگان خویش به سوی دین حق بر تو نازل کرده، در سینهات هیچ تردید و ابهامی وجود داشته باشد. «تا به وسیله آن هشدار دهی» یعنی: قرآن بر تو فرود آورده شد تا به وسیله آن مردم را بیم و هشدار دهی «و برای مؤمنان پندآموزی باشد» زیرا

کتاب خدا جَلَّ جَلَالُهُ مردم را گاه‌به‌گاه به‌یاد پروردگارشان افکنده و ایشان را به آنچه که شایسته طاعت وی است، رهنمون می‌شود پس این کتاب، در واقع از طریق پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به‌سوی مردم فرستاده شده‌است.

اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مِمَّا تَدَّكُرُونَ ﴿٢﴾

«آنچه را از جانب پروردگارتان به‌سوی شما فرود آورده شده، پیروی کنید» که همانا قرآن عظیم و سنت نبی کریم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است زیرا سنت، مبین و مفسر قرآن می‌باشد چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (وَمَا آءَانِكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا): (و آنچه را که پیامبر به‌شما داده، بگیرید و از آنچه شما را بازداشته، بازایستید) «حشر/۷».

«و بجز او از دوستان دیگر پیروی نکنید» این جمله دو وجه دارد:

- ۱ - غیر خدا جَلَّ جَلَالُهُ را معبود خویش نگیرید و آنها را شرکای خدای یگانه قرار ندهید.
- ۲ - بجای کتاب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از دوستانی پیروی نکنید که دین خویش را از آنان تقلید کرده‌اید چنان‌که اهل جاهلیت با اطاعت از رؤسای خود در حلال و حرام، چنین می‌کردند.

«چه اندک پند می‌گیرید!» یعنی: بشر از آن رو به حقیقت امر ایمان کم توجه کرده و این حق بدیهی را فراموش می‌کند، یا از برابر آن به نادانی می‌گذرد، که دین خدای عزوجل را فرو گذاشته و از مراجع و معبودان دیگر پیروی می‌کند.

وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيِّنًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿٤﴾

«و چه بسیار شهرها که هلاکشان کردیم» یعنی: بسیاری از مردم شهرهای تکذیب‌کننده حق را به‌سبب مخالفت‌شان با پیامبرانشان نابود کردیم «پس، شبانگاه عذاب ما به سوی آنان آمد» درحالی که به خواب آرمیده بودند «یا به‌هنگامی که در قیلوله بودند» قیلوله: خواب نیمروز است. بعضی گفته‌اند: قیلوله، استراحت در نیمروز به‌سبب شدت گرماست، چه با خواب همراه باشد چه نباشد. خدای سبحان این دو وقت را مخصوصاً برای فرودآوردن عذاب مقرر کرد زیرا این دو وقت، اوقات آرامش

و استراحت است لذا فرود آمدن عذاب در آنها سخت تر و وحشتناک تر می باشد. نسفی می گوید: «قوم لوط علیه السلام شبانگاه به وقت سحر و قوم شعیب علیه السلام به وقت قیلوله نابود ساخته شدند».

فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٥﴾

«و هنگامی که عذاب ما بر آنان آمد، سخنشان جز این نبود که گفتند: به راستی که ما ستمکار بودیم» یعنی: دعای آنان به بارگاه پروردگارشان در هنگام فرود آمدن عذاب، جز اعترافشان به ظلم بر خویشان، چیز دیگری نبود اما این اعتراف بعد از وقت، هیچ سودی به حالشان نداشت.

فَلَنَسَعَنَّ الَّذِينَ الَّذِينَ أُزِيلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾

«پس، قطعاً از کسانی که پیامبران به سوی آنان فرستاده شده اند» یعنی: از امتهای گذشته «خواهیم پرسید» از این که به دعوت پیامبرانشان چه پاسخی داده اند «و قطعاً از خود فرستادگان نیز خواهیم پرسید» یعنی: از پیامبرانی که آنان را برانگیخته ایم نیز خواهیم پرسید که امتهایشان به دعوتشان چه پاسخی داده اند، چه کسی از آنان اطاعت کرده و چه کسی عصیان ورزیده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آن می گوید: «از پیامبران در مورد آنچه که ابلاغ کرده اند، خواهیم پرسید و این پرسشها به خاطر آن است که این حقیقت بر همگان هویدا گردد که ما بر مردم شهرهای نابود شده ستم نکردیم، هنگامی که نابودشان ساختیم بلکه آنان خود با تکذیب پیامبران علیهم السلام بر خویشان ستمگر بوده اند». در حدیث شریف آمده است: «همه شما راعی هستید و همه از رعیت خویش مورد پرسش قرار می گیرید پس امام (زامدار) از رعیت خویش، مرد از خانواده خویش، زن از خانه شوهر خویش و برده از مال مولای خویش مورد سؤال قرار می گیرند».

فَلَنُقْضَنَّ عَلَيْهِمْ بِعَلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾

«همانا از روی علم به آنان بیان خواهیم کرد» یعنی: آنچه را که در میانشان به هنگام دعوت پیامبران عليهم السلام روی داده است، به آنان گزارش خواهیم داد درحالی که به حقیقت آن رخدادهای و به احوال آشکار و نهانشان در نحوه پاسخگویی به پیامبرانشان دانا هستیم «و ما غایب نبوده ایم» از آنان و احوالشان تا چیزی از آنچه که در میانشان روی داده است، بر ما پنهان باشد.

این خود دلیل بر آن است که پرسش حق تعالی از آنان، به خاطر کسب آگاهی از اخبار مجهولی نیست بلکه برای آگاه کردنشان از رویدادهایی است که در میانشان واقع شده است.

وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾

«و در آن روز وزن حق است» یعنی: اعمال بندگان در روز قیامت به وسیله میزان (ترازو)، به شیوه عادلانه و بی ذره‌ای ستم و اجحاف، به وزن حقیقی سنجیده می‌شود. و هرچند که اعمال اعراض‌اند و در حقیقت امر، جرم و جسامتی ندارند ولی - چنان‌که از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است - حق تعالی در روز قیامت آنها را به اجسام تبدیل می‌کند «پس هر کس که کفه اعمال او» یعنی: کفه اعمال نیک وزن شده او «سنگین باشد، ایشان خود رستگارانند».

جمهور علما برآنند که نامه‌های اعمال در روز قیامت با ترازویی که دارای زبانه و دو پله است و زن می‌شود تا خلاق به سوی آن بنگرند و در نتیجه، عدل الهی آشکار و راه عذر بر معذرت خواهان مسدود شود چنان‌که زبانه‌ها و اندامهایشان نیز بر اعمالشان گواهی می‌دهند. بسیاری از علما برآنند که وزن اعمال مخصوص مؤمنان است و اعمال کفار؛ هرچه باشد نابود می‌شود.

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

«و هر کس کفه اعمال» نیک «او سبک باشد» و کفه بدیها و گناهانش برتری و سنگینی یابد «پس آن گروه، آنانند که به خود زیان زده‌اند، به سبب آن که به آیات ما ستم می‌کردند» یعنی: با آیات ما برخلاف شیوه‌ای که سزاوار آن بود، تعامل می‌کردند زیرا سزاوار آیات ما این بود که مورد تعظیم و احترام قرار گیرند، نه این که با تکذیب و انکار روبرو شوند. ظلم: نهادن یک چیز در غیر جایگاه آن است.

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَةً قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾

«و همانا شما را در زمین استقرار دادیم» یعنی: برای شما در آن، جای بودوباش قرار دادیم، یا شما را بر تصرف در زمین توانا گردانیدیم «و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم» از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و غیره «اما چه کم سپاسگزاری می‌کنید» شکرگزاریتان در برابر این نعمت‌ها چه اندک است!.

وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ

السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾

«و به تحقیق که شما را آفریدیم» یعنی: آدم عليه السلام را از خاک آفریدیم «باز به صورتگری شما پرداختیم» یعنی: آدم عليه السلام و به تبع آن همه شما را صورت بخشیدیم. یا معنی این است: ما اولاً ارواح را آفریده و سپس کالبدها را در آنها صورت و سامان بخشیدیم. یا معنی این است: شما را در پشتهای مردان آفریده و در رحمهای زنان صورت‌نگاری کردیم «آن‌گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید» به سجده تحیت و شادباش «پس سجده کردند» فرمان ما را اجابت کردند و بی‌درنگ سجده نمودند «مگر ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود» و به انگیزه تکبر از سجده‌کردن برای آدم عليه السلام ابا و ورزید.

قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدًا لِأَمْرِكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِمَّنْ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾

«فرمود» خداوند متعال به ابلیس «چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را از این که سجده کنی بازداشت؟» طرح این سؤال به منظور برپاداشتن حجت علیه ابلیس و نمایاندن کفر و کبر و عناد و افتخار او به اصل خویش و برای کوبیدن و توبیخ وی است، و گرنه خدای سبحان به علت سرپیچی ابلیس از اطاعت فرمانش داناست و به طرح این پرسش نیازی ندارد «گفت» ابلیس در پاسخ خداوند متعال «برای این که من از او بهترم» لذا به پندار ابلیس، عامل بازدارنده‌اش از سجده برای آدم؛ باورش به برتری بر آدم و عیب پنداشتن این امر بود که کسی به پایه وی برای کسی به پایه آدم علیه السلام سجده کند «مرا از آتشی آفریده‌ای و او را از گل» ابلیس براین باور بود که عنصر آتش از عنصر گل بهتر است، به دلیل این که عنصر آتش نورانی و عنصر گل ظلمانی است درحالی که این قیاس ابلیس، قیاسی باطل و اشتباهی آشکار از سوی آن ملعون بود زیرا از شأن خاک و گل، سنگینی و وقار و بردباری و پایداری است چنان که گل محل رویش سبزه و رشد و بالندگی و اصلاح نیز هست درحالی که از شأن آتش، سوزندان و شتاب و سبکی است چنان که آتش وسیله عذاب نیز می‌باشد درحالی که خاک چنین نیست، به همین دلیل بود که عنصر سازنده ابلیس او را تباه ساخت درحالی که عنصر سازنده آدم، او را به ساحل توبه و انابت و انقیاد و نهایتاً مغفرت و نجات کشانید.

قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾

«فرمود» خداوند جل جلاله به ابلیس «پس از آن فرو شو» یعنی: اکنون که تکبر ورزیده‌ای، از آسمان فرود آی زیرا آسمان جایگاه فرمانبردارانی چون فرشتگان است که خدای عزوجل را در فرمان وی سرکشی نمی‌کنند، از این مقام به سوی زمینی فرو شو که مقر عاصیان و مطیعان هردوست «پس تو را نرسد که در آن تکبر نمایی» زیرا آسمان برای متکبرانی چون تو که از فرمان پروردگار خویش سربرمی‌تابند، جایگاهی مناسب و آماده نیست «پس بیرون شو» یعنی: از بهشت «هرآینه تو از خوارشدگانی» تو به

کیفر استکبار و گردن‌کشی‌ات، نزد خدای سبحان و بندگان نیکوکارش، از اهل خواری و ذلت و حقارت هستی و هرکسی که ردای استکبار را بر دوش افکند، با پوشش خواری و خردی و بی‌مقداری عذاب می‌شود و هرکسی که ردای تواضع و فروتنی را درپوشد؛ خدای عزوجل قدر و مرتبتش را گرامی و فراتر می‌گرداند.

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾

«گفت» ابلیس «بارالها! مرا تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند مهلت ده» گویی او درخواست کرد که هرگز نمیرد زیرا پس از روز رستاخیز، دیگر مرگی درکار نیست. اما او تا برانگیخته شدن آدم و ذریه‌اش برای حسابرسی روز قیامت، یعنی تا دمیدن در صور مهلت داده شد، نه بیشتر.

قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾

«فرمود» خداوند ﷻ به ابلیس «همانا تو از مهلت داده‌شدگانی» نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز دمیدن در صور. به‌قولی: حکمت در مهلت دادن به وی: قرارداد بندگان در معرض آزمایش است تا مطیعان از عاصیان در عرصه ظهور شناخته شوند. گفتنی است که ابلیس با وجود نافرمانی‌اش، جسارت این درخواست را به خود داد زیرا به حلم ذات ذوالجلال دانا بود.

قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾

«گفت» ابلیس «پس به‌سبب آن که مرا گمراه کردی، من هم برای فریفتن آنان حتماً بر سر راه راست تو می‌نشینم» یعنی: به‌سبب آن که مرا به بیراهه افگندی تا بدانجاکه سجده برای آدم را ترک کردم و در نتیجه مرا به عذابی مهلک روبرو ساختی، اینک من هم در فریفتن آدمیان از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم تا به‌سبب من تباه‌گردند، همچنان‌که من به‌سبب فرو گذاشتن سجده برای پدرشان آدم، تباه گردیدم بنابراین، بر

سر راه اسلام در کمین آنان می‌نشینم تا ایشان را به دام گمراهی خویش درافکنم چنان‌که دشمن بر سر راه دشمن کمین می‌کند.

ثُمَّ لَا يَنْهَهُم مِّنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَنِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شُكْرِيَّتٌ ﴿١٧﴾

«آن‌گاه بر آنها از پیش‌روی آنان می‌تازم» تا ایشان را در امر آخرت به شک درافکنم «و از پشت سرشان» بر آنان می‌تازم تا ایشان را به دنیا راغب گردانم «و از طرف راست‌شان» یعنی: از طرف نیکی‌ها و حسناتشان بر آنان می‌تازم تا ایشان را از آن برگردانم «و از طرف چپشان» یعنی: از طرف گناهان و بدکاریهایشان نیز برایشان می‌تازم تا ایشان را به آن درافکنم؛ پس با این هدف که آنان را به هر وسیله ممکن از راه راستت به بیراهه برم، از هر چهار جهت بر آنان می‌تازم زیرا دشمن از همین چهار جهت بر دشمنش می‌تازد. ذکر دو جهت بالا و پایین را به سبب آن فرو گذاشت که رحمت از بالا به سوی آدمیان فرود می‌آید و پایین هم محل سجده است.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ‌گاه این دعاها را در صبح و شام ترک نمی‌کردند: «اللهم إني أسألك العافية في الدنيا والآخرة، اللهم إني أسألك العفو والعافية في ديني ودنياي وأهلي ومالي، اللهم استر عوراتي وآمن روعاتي، اللهم احفظني من بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي ومن فوقي وأعوذ بعظمتك أن أغتال من تحتي»^۱.

آن‌گاه شیطان افزود: «و بیشترشان را شکرگزار نمی‌یابی» به علت تأثیر وسوسه و اغوای من در آنان.

^۱ بارخدايا! از تو در دنیا و آخرت عافیت می‌طلبم. بارخدايا! من از تو در دین و دنیا می‌طلبم و در خانواده و مالم عافیت می‌طلبم. خدايا! عیبهایم را بپوشان و نگرانی‌هایم را به آرامش مبدل کن. خدايا! مرا از پیش‌روییم و از پشت سرم و از جانب راستم و از جانب چپم و از فراز سرم حفظ کن و به بزرگی‌ات پناه می‌برم از این که از طرف پایین گرفتار گردم.

آری! بدین سان بود که ابلیس در بنی آدم گمانی زد و تیر گمانش به هدف نشست و بنابراین، اکثریت بنی آدم از شاگردان؛ یعنی از مؤمنان نشدند چنان که باری تعالی می فرماید: (وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُمْ لَأَنْبِيَائٌ مِنْهُمْ لَمْ يَأْمُرُوا بِالْفَحْشَىٰ وَلَا يُنْهَوْنَ مِنَ الْمُنْكَرِ إِلَّا إِسْتَأْذَنُوا بِهِ بِآذَانٍ مُّسْمِعَةٍ مِّنْ عُذُنِ الرَّسُولِ فَذُكِّرُوا بِاللَّغْوِ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ) (سبأ / ۲۰).

قَالَ أَخْرِجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَّاذُورًا لِّمَن يَبْعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾

«فرمود» خداوند متعال خطاب به ابلیس «از آن بیرون رو» یعنی: از آسمان، یا از بهشت «نکوهیده و رانده شده» از رحمت من «که قطعاً هر که از آدمیان از تو پیروی کند، قطعاً دوزخ را از همه شما یکجا پر می کنم» این سوگند و هشدار از سوی حق تعالی به کسانی است که طاعت او را وانهادند و از راه شیطان پیروی می کنند.

وَيَتَكَادَمُ أَسْكُنُ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

«و گفتیم: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید» این سخن بعد از اخراج ابلیس از آسمان، یا از بهشت به ایشان گفته شد «پس از هر جا که می خواهید بخورید» از هر نوعی از انواع میوه های بهشتی که می خواهید. «ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد» با نافرمانی من و مخالفت امر من. پس حق تعالی بهره گیری از تمام درختان بهشت را - بجز این یک درخت - برای آدم و حوا مباح گردانید.

مفسران در نوعیت این درخت ممنوعه اختلاف نظر دارند و در تعیین آن روایت صحیحی هم نقل نشده است لذا از بحث درباره آن فایده ای متصور نیست، و ما وارد این بحث نمی شویم.

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْءِ نِيَّتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد» یعنی: با آنان به طور آهسته و به تکرار سخن گفت «تا برایشان آنچه را از شرمگاههایشان که از دیدشان پوشیده بود آشکار گرداند» یعنی: شیطان خواست تا با آشکار ساختن عورت‌های آدم و حوا که از دیدشان مستور بود، به آنان بدی کند زیرا قبل از آن، آدم و حوا نه خود عورت‌های خویش را می‌دیدند و نه یکی از آنها عورت دیگری را می‌دید.

این آیه دلیل بر آن است که برهنگی (کشف عورت)، از بزرگترین مصیبت‌هاست و پوشش عورت از ایجابات طبع و عقل سلیم می‌باشد چنان‌که برهنگی، فطرتی حیوانی است که انسان سلیم به آن گرایش نمی‌یابد. علما گفته‌اند: عورت آدم و حوا فقط برای خودشان آشکار گردید نه برای دیگران «و گفت» ابلیس به آدم و حوا «پروردگارتان شما را نهی نکرده‌است» از خوردن «این درخت، جز برای این که مبادا دو فرشته گردید» یعنی: برای آن که فرشته نگردید «یا از جاودانگان شوید» یعنی: تا از کسانی نگردید که هرگز نمی‌میرند و همیشه ساکن بهشت هستند.

وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لِنَاصِرٍ ﴿٢١﴾

«و برای آن دو، سوگند یاد کرد که من قطعاً از خیرخواهان شما هستم» زیرا من پیش از شما ساکن این مکان بوده‌ام و می‌دانم که راز جاودانگی در چیست. یا معنی این است: چنان‌که ابلیس بر خیرخواهی خویش برای آنان سوگند خورد، آن دو نیز، بر قبول این مرام او سوگند خوردند، یعنی آدم و حوا او را تصدیق کردند و این اندیشه در نهادشان خطور نکرد که او دروغگوی گمراه‌کننده‌ای است و تعبیر (قاسمهما) که از باب مفاعله است و بر انجام دو طرفه فعل دلالت می‌کند، نیز مؤید این معنی است.

**فَذَلَّهُمَا يُرْوَرٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا
أَلَمْ أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكَا عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٢٢﴾**

«پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید» تدریج و ادلاء: فرستادن یک چیز از بالای به سوی پایینی است. پس معنی این است: شیطان به وسیله این سوگند دروغ فریبنده و با این وسوسه خود، آدم و حوا را از مرتبه بلندی و برتری که همانا مرتبه طاعت و کرامت است، به پستی و هبوط کشانید «پس چون آن دو از آن درخت چشیدند» یعنی: چون از آن درخت خوردند «عورت‌هایشان بر آنان آشکار شد» زیرا لباس از تن‌شان فرو ریخت «و شروع کردند به چسبانیدن برگ‌های درختان بهشت بر خود» به قولی: آن برگ‌ها؛ برگ درخت انجیر بود که آن را بر عورت‌های خود به صورت طبقه‌ای از برگ‌ها بر بالای طبقه‌ای دیگر می‌چسبانند تا عورت‌های خود را بپوشانند «و پروردگارشان به آنان ندا درداد» درحالی که سرزنش‌کنان به آنان می‌گفت: «که مگر شما را از این درخت نهی نکرده بودم» آری! این خطاب، عتاب و سرزنشی از سوی خداوند متعال بر آدم و حواست، از آن رو که آنان با دستور خدا عَلَّاهُ مخالفت کرده و از آن درخت معین ممنوعه خوردند و از آنچه که باید حذر و احتیاط می‌کردند - که همانا کید شیطان بود - حذر نکردند در حالی که حق تعالی قبلاً آنان را از نیرنگ‌های شیطان بر حذر داشته بود چنان‌که می‌فرماید: «و به شما نگفته بودم که بی‌گمان شیطان دشمن آشکار شماست» یعنی: دشمنی وی با شما تا بدانجا آشکار است که او این دشمنی خویش را پنهان هم نمی‌کند.

فَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾

«گفتند» آدم و حوا «پروردگارا! بر خود ستم کردیم» اعتراف می‌کنیم که با این مخالفت، مرتکب گناه گردیده‌ایم و بر خود ستم کرده‌ایم. این اعتراف آدم و حوا، برخلاف شیوه ابلیس بود که از معصیت خویش عذرخواهی نکرد و از پروردگار خویش آمرزش نخواست بلکه استکبار ورزید «و اگر بر ما نیامرزی و به ما رحم

نکنی، قطعا از زیانکاران خواهیم بود». البته این دعا و زاری نیز نمایانگر توبه آنهاست.

قَالَ أَهَيُّوا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَعُ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾

«فرمود: فرود آید» این خطاب الهی هم شامل آدم و حوا و ذریه آن دو و هم شامل ابلیس است «بعضی از شما برای بعضی دیگر دشمنید» خداوند متعال دشمنی آنها در میان یکدیگر را، نوعی از مجازات برای آنان قرار داد «و برای شما در زمین مستقری است» یعنی: جایگاه استقراری است «و» برای شما در آن «بهره‌مندی‌ای است» که در آن از خوراکی‌ها و آشامیدنی‌ها و مانند آنها برخوردار و بهره‌مند می‌شوید «تا وقتی معین» که همانا وقت مرگ شما، یا وقت برپایی قیامت است.

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

«فرمود» خداوند متعال: «در آن» یعنی: در زمین «زندگی می‌کنید و در آن می‌میرید و از آن برانگیخته می‌شوید» به‌سوی سرای آخرت، به منظور دریافت پاداش و جزای خویش.

ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در این آیات، سه نمونه از خلق خویش را معرفی می‌کند: نمونه‌ای که در طاعت مطلق و تسلیم کامل قرارداد، نمونه دیگری که در عصیان مطلق و استکبار منفور غوطه‌ور است و طبیعت سوم که ترکیبی از خیر و شر را باهم دارد، که همانا طبیعت بشری است.

يَبْنَیْ ءَادَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ لِبَاسًا يُورِي سَوَاءَ تَكْمُ وَرِدِشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ ءَايَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٢٦﴾

«ای فرزندان آدم! هرآینه ما بر شما لباسی را فرود آوردیم که عورت‌های شما را می‌پوشاند» این لباس از پشم و پنبه و از سایر اجناسی است که خداوند متعال صنعت

آنها را به فرزندان آدم آموخت و با فرودآوردن آنها بر آنان منت گذاشت تا عورتهای خود را که ابلیس بر آنان آشکار ساخت، بپوشانند. و از آن به «انزال: فرودآوردن» تعبیر شد؛ زیرا آب که به طور مستقیم یا غیر مستقیم سرمنشأ همه منافع و از آن جمله لباس است، از آسمان فرود می آید. «و برای شما ریشی است» مراد از ریش در اینجا: لباس زینت است، یعنی بر شما دو لباس فرود آوردیم، لباسی برای پوشش عورتهايتان و لباس دیگری برای آرایشتان پس حکمت از انواع لباسها و پوشیدنی‌هایی که حق تعالی استفاده از آنها را به بنی آدم الهام کرد، هم پوشش و هم زینت است. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در هنگام پوشیدن لباس فرمودند: «الحمد لله الذي رزقني من الرياش ما أتجمل به في الناس وأواري به عورتی: ستایش خدایی را که به من از جامه‌های فاخر، آن مقدار ارزانی فرمود که با آن در میان مردم خود را بیارایم و عورتم را نیز با آن بپوشانم». «ولی لباس تقوا؛ این بهتر است» یعنی: لباس ایمان و عمل صالح، لباس زهد و پرهیزگاری از گناهان و لباس ترس از خدای عزوجل؛ بهترین و زیباترین لباس هاست. به قولی: مراد از لباس تقوا، زره و کلاه خودی است که مجاهد فی سبیل الله آن را در جهاد می پوشد «این» فرودآوردن انواع لباسها و بیان لباس تقوا «از نشانه‌های الله است» که بر فضل و رحمت وی به بندگانش دلالت می کند «باشد که متذکر شوند» و این نعمت عظیم را بشناسند.

ملاحظه می کنیم که خداوند متعال در این آیه، نعمت خویش بر ما بندگان را به دادن دو لباس؛ یعنی لباس حسی و لباس تقوی یادآور گردید زیرا در واقع میان هردو نوع لباس، تلازم وجود دارد چه لباس تقوی؛ عورتهای ضمیر و قلب انسان را می پوشاند و نهاد وی را به نور معنویت می آراید و لباس حسی؛ عورتهای جسم وی را می پوشاند و تن وی را می آراید پس پوشش جسم نیز نشانه‌ای از نشانه‌های تقواست.

يٰۤاٰدَمُ لَا يَفۡدِنَنَّكَ الشَّيۡطٰنُ كَمَاۤ اَخۡرَجَ اٰبَوٰنِكَ مِنَ الْجَنَّةِ يٰۤزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَۤمَاۤ
 اٰتٰهُمۡ بِرَبِّكَ هُوَ وَقَبِيۡلُهُۥ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوۡهُمۡ اِنَّا جَعَلْنَا الشَّيۡطٰنَ اَوْلِيَاۤءَ لِّلَّذِيۡنَ لَا يُؤۡمِنُوۡنَ ﴿۳۷﴾

«ای فرزندان آدم! زنهار تا شیطان شما را گمراه نسازد چنان که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون راند» یعنی: برحذر باشید از این که شیطان شما را بفریبد و از طاعت الهی به بیراهه برد؛ آن گاه از تتان لباس حسی، یا از روح و قلبتان لباس تقوا را بیرون کشد و در نتیجه، شما را از ورود به بهشت محروم کند. یا برهنگی را در برابر دید کسانی که نظرکردن به عورتتان بر آنان حلال نیست، در چشم و دلتان بیاراید؛ زیرا شیطان را در این میدان ید طولایی است - همان گونه که پدر و مادرتان را فریفت «و لباسشان را از آنان برکند تا عورتهایشان را بر آنان نمایان کند» بدین سان ایشان را در معصیتی درافکند که مجازات آن نمایان گشتن عورت هایی بود که ازدیدشان پنهان بود «هرآینه شیطان و قبیله اش شما را از آنجا که آنها را نمی بینید، می بینند» لذا خود را از این که شیطان شما را عریان ببیند، نگهدارید زیرا حق تعالی شما را از نمایان ساختن عورتهایتان نهی کرده است.

تردیدی نیست که هر کس - همانند شیطان - فرزندان آدم را از آنجایی ببیند که آنان او را نمی بینند، بی گمان چنین کسی دارای نیرنگ بس بزرگی است پس شایسته آن است که انسان در قبال چنین دشمن بزرگی، نهایت خودداری و پاسداری را از حریم ارزشهای خویش بنماید. چنان که احادیث وارده در این باب نیز، مؤکد این معنی است. ذوالنون مصری می گوید: «اگر شیطان تو را از جایی می بیند که تو او را نمی بینی؛ پس تو هم از کسی یاری بخواه که شیطان را از جایی می بیند که او وی را نمی بیند. آن کس؛ همان کریم پرده پوش و رحیم آمرزگار است». (قبیله): یعنی قبیله شیطان. مراد از قبیله شیطان، یاران و لشکریان و نسل و تبار وی از شیاطین اند «همانا ما شیاطین را اولیای نامؤمنان گردانده ایم» یعنی: ما شیاطین را بر کافران یاور و توجیه کننده و مربی و مسلط ساخته ایم.

علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی»، در ذیل این آیه تحقیقی را پیرامون امکان دیدن جن بیان کرده و از آن چنین نتیجه می گیرد: آیه کریمه قضیه مطلق و همیشگی ای

را بیان نمی‌کند بنابراین، نفی دیدن جن برحسب عادت است و دیدن آن برای بشر امکان دارد چنان‌که در احادیث و اخبار و آثار آمده است.

وَإِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحِشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

«و چون کار زشتی کنند، می‌گویند: پدران خود را بر آن یافتیم و خدا ما را بدان فرمان داده است» درحالی‌که بودن پدرانشان بر راه‌ورسمی زشت و ناشایست، هرگز انجام‌دادن آن کار زشت را از سوی آنان توجیه نمی‌کند و خدای سبحان هرگز آنان را به کارهای زشت فرمان نداده است بلکه آنان را به پیروی از شیوه و راه انبیاء عليهم السلام و عمل به کتابهای نازل‌شده فرمان داده و از مخالفت با انبیاء عليهم السلام و کتابهای خویش و از جمله ارتکاب فحشا و دیگر اعمال خلاف عفت، نهیشان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده‌است: این آیه درباره طواف برهنه مشرکان به خانه کعبه نازل شد زیرا مشرکان با اقتدا به پدران خویش، به‌طور برهنه به خانه کعبه طواف می‌کردند و مدعی بودند که از سوی خدای سبحان به این شیوه مأمور هستند. تأویلشان نیز این بود که در جامه‌ای طواف نمی‌کنند که خدا جل جلاله را در آن جامه نافرمانی کرده‌اند. «بگو: قطعاً خدا به کار زشت فرمان نمی‌دهد» پس چگونه چنین افترايي بر خدای سبحان می‌بندید؟ «آیا چیزی را که نمی‌دانید به خداوند نسبت می‌دهید؟» درحالی‌که سخن‌گفتن از روی جهل و نادانی، در هر امری زشت و ناپسند است پس کار چگونه خواهد بود اگر این سخن برخواسته از جهل و آمیخته با دروغ، به خدای سبحان نسبت داده شود؟

قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ

تَعْمُدُونَ ﴿٢٩﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «پروردگارم به قسط فرمان داده‌است» و به آنچه که در نزد هر عاقلی نیکو و زیباست پس او چگونه به زشتی‌ها فرمان می‌دهد؟ آری! او امر و فرمانهای

خداوند متعال، مبتنی بر قسط است لذا به من بگوئید که برهنگی و دیگر اعمال زشت شما در کجای این قاموس جای دارد و اینها را از کجا آورده‌اید؟. قسط: عدل است و خدای عزوجل با تعبیر به قسط، روشن می‌سازد که به عدل فرمان می‌دهد نه به فحشا؛ آن‌گونه که آنان پنداشته‌اند «و» فرمان داده است به «این که در هر مسجدی روی خود را مستقیم کنید» یعنی: در هر مسجدی که بودید، برای حق تعالی نماز بگزارید در حالی که در نماز خویش روی دل به سوی او کرده و روی تن به سوی قبله نمایید «و او را بخوانید در حالی که دین خود را برایش خالص گردانیده‌اید» یعنی: خداوند متعال را در حالی عبادت کنید که دعا یا عبادت خویش را برای او خالص گردانیده و چیزی را با او شریک نمی‌آورید «همچنان که شما را آفرید، به سوی او برمی‌گردید» یعنی: همان‌گونه که شما را در آغاز آفرینش پدید آورد، باز آفرینشتان را اعاده می‌کند و باز آفرینی از نو آفرینی بر او مشکل‌تر نیست. به قولی دیگر: چنان که شما را از شکمهای مادرانتان عریان و بی‌همه‌چیز بیرون آورد، باز به سوی او در حالی برمی‌گردید که هیچ‌چیز با شما نیست چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در موعظه‌ای فرمودند: «ای مردم! بی‌گمان شما لخت و عریان و ختنه‌نشده به سوی خدای عزوجل حشر می‌شوید. آن‌گاه این آیه کریمه را تلاوت کردند:

(كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ، وَعَدَّا عَلَيْهَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) (الأنبياء: ۱۰۴).

با این آیات، متوجه این حقیقت می‌شویم که موضوع لباس و پوشش و نحوه آرایش؛ جدا از شریعت خدا صلی الله علیه و آله و سلم و برنامه وی برای زندگی نیست، از این جهت است که در سیاق آیات، میان موضوع لباس، و موضوع ایمان و شرک، چنین ارتباطی برقرار گردیده است.

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ

آری! به سوی حق تعالی در حالی باز می‌گردید که به دو گروه تقسیم شده‌اید: «گروهی را راه نمود» که همانا گروه نیکبختان یعنی مسلمانانند «و گروهی گمراهی برآنان

ثابت شده است» که گروه بدبخت کفار می‌باشند «زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرور و معبود خود گرفته‌اند» یعنی: این بدبختی و گمراهی‌شان به سبب آن است که شیاطین را در نافرمانی خدا ﷻ اطاعت کرده‌اند «و می‌پندارند که راه یافته‌اند» و این حال و وضع هر کافری است که با وجود قرار داشتن در نهایت گمراهی؛ می‌پندارد که در نهایت هدایت و معرفت و صواب قرار دارد.

﴿يَبْنَىءُ آدَمَ خُدُوًا زَيْنَتَكَرْ عِنْدَكَرْ مَسْجِدٍ وَكَلُوًا وَاشْرَبُوًا وَلَا تَسْرِفُوًا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ (۳۱)

«ای فرزندان آدم! زینت خود را در هر مسجدی برگیرید» به این ترتیب، خداوند متعال بندگانش را به آراسته‌شدن به زینت و پوشیدن عورت در هنگام حضور در مساجد جهت انجام نماز و طواف، دستور می‌دهد.

این آیه - چنان‌که در بیان سبب نزول به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است - عمل مشرکانی را که در خانه کعبه برهنه طواف می‌کردند، مردود اعلام می‌کند. به دلیل همین آیه و احادیثی که در معنی آن روایت شده است، سنت است که شخص نمازگزار در حال نماز به بهترین شکل و شمایل خویش حاضر شود زیرا نماز، مناجات با پروردگار متعال است بنابراین، به کارگرفتن زینت و استعمال خوشبویی در هنگام ادای نماز مستحب می‌باشد و چنان‌که در احادیث شریف آمده است، لباس سفید از بهترین لباس‌هاست. جمهور فقها برآنند که پوشیدن عورت، فرضی از فرایض نماز است. «و بخورید و بیاشامید ولی اسراف نکنید» یعنی: اسراف و زیاده‌روی در خوردن و نوش و در همه چیز، ناپسند است «هرآینه الله اسراف کاران را» یعنی: متجاوزان از حلال به سوی حرام را «دوست ندارد» بنابراین، باید با رعایت میانه‌روی از پاکیزگی‌ها بهره‌برداری کرد پس ترک غذا و نوشیدنی، از زهد نیست و کسی که کلا غذا و نوشیدنی را ترک می‌کند، کشنده نفس خویش است و از اهل دوزخ می‌باشد و کسی که غذا و نوشیدنی را به گونه‌ای کم می‌خورد که در اثر آن بدن وی به ضعف گراید و از انجام تکالیف خویش - اعم از طاعات و عبادات، یا ادای مسؤولیت‌های مربوط به خود و کسان تحت تکفلش - ناتوان گردد؛ با اوامر و ارشادات الهی مخالفت کرده است. همان‌گونه که اسراف در

انفاق مال و خورد و نوش و آرایشها و آسایشهای زندگی بر وجهی که جز بی‌خردان و اسراف‌ورزان بدان روی نمی‌آورند، نیز مخالف با فرامین و احکامی است که حق تعالی برای بندگانش مشروع گردانیده‌است. و همه اینها در این نهی قرآنی داخل است. برخی از سلف گفته‌اند: خداوند متعال همه علم طب را در نصف آیه گردآورده است:

(وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا).

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ، وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «چه کسی زینت الهی را که برای بندگانش بیرون آورده، حرام کرده است؟» زینت: چیزی است که انسان خود را به آن می‌آراید، اعم از لباس یا غیر آن از اشیای مباح؛ همچون زیورآلات، جواهر و غیره. معنای: (برای بندگانش بیرون آورده) این است که: باری تعالی این زینت‌ها را برایشان رام و مسخر گردانیده؛ با آفریدن اصل آنها - همچون آفرینش پنبه از زمین و ابریشم از کرم - بنابراین، بر کسی که جامه فاخر و گران‌قیمت می‌پوشد، هیچ مانع و حرجی نیست، چنانچه در حد اسراف داخل نشود و آن پوشیدنی از چیزهایی نباشد که حق تعالی آنها را حرام کرده است. همچنان بر کسی که خود را به چیزی می‌آراید که آن را تحت عنوان کلی «زینت» می‌توان جای داد، هیچ حرجی نیست، در صورتی که مانع شرعی در برابر آن وجود نداشته باشد و هر کس می‌پندارد که بهره‌گیری از زینت الهی با این مصادیقی که ذکر کردیم، مخالف با زهد و پرهیزگاری است، بدون شک در اشتباه است.

«و» نیز خداوند متعال حرام نکرده‌است «پاکیزه‌ها را از رزق» یعنی: خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های پاک را پس بدان که ترک این پاکیزگی‌ها نیز از زهد نیست. ترک خوردن گوشت و خوردنی‌های پاکیزه و لذیذ دیگر - چون میوه‌ها، شیرینی‌ها و غیره - نیز شامل این نهی الهی می‌باشد. آری! آیه کریمه برای این آمده است تا بر کسانی که این پاکیزگی‌ها و زینتها را بر خود یا بر دیگران تحریم می‌کنند، انکار نماید و این روش نادرست‌شان را مردود اعلام کند. از رسول خدا ﷺ روایت شده‌است که در حدیث

شریف فرمودند: «دور از خودپسندی و تکبر و اسراف بخورید، بنوشید، صدقه کنید و بپوشید زیرا حق تعالی دوست دارد تا اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند».

«بگو» ای پیامبر ﷺ «این نعمتها برای مؤمنان در زندگانی دنیا است» یعنی: این نعمتها - اعم از خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و دیگر پاکیزگی‌ها - اصالتاً در زندگانی دنیا برای مؤمنان است، هرچند کفار نیز به‌طور تبعی و طفیلی در این برخورداریه‌ها با آنان مشارکت دارند تا آن‌گاه که زنده باشند «برای آنان در روز قیامت خالص شده است» یعنی: این نعمتها در روز قیامت نیز خاص و مختص مؤمنان می‌باشد و کفار در آنها با ایشان مشارکت ندارند «بدین‌سان آیات خود را بیان می‌کنیم» تا حلال از حرام متمایز گردد «برای گروهی که می‌دانند» که خدای عزوجل شریکی ندارد.

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ

سُلْطَنًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْمُونَ ﴿٣٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «جزاین نیست که پروردگارم فواحش را حرام کرده است» فواحش: گناهان بسیار زشت و ناشایست است «آنچه آشکار باشد از آن و آنچه پوشیده باشد» یعنی: چه این فواحش به‌گونه علنی انجام بگیرد و چه به‌طور پنهانی «و گناه را حرام کرده است» و این معنی، شامل هرگونه معصیتی است که سبب عذاب الهی گردد «و» حرام کرده است «تعدی ناحق را» یعنی: ستم و کبر و گردنکشی‌ای بر مردم را که از حد و حق متجاوز است «و این که چیزی را با خدا شریک مقرر کنید که او هیچ دلیلی بر حقانیت آن نازل نکرده است» البته روشن است که خدای سبحان بر این امر که دیگری با او شریک گردانیده شود؛ هرگز حجت و برهانی نازل نمی‌کند پس این تعبیر، به منظور رد پندار مشرکانی به‌کار گرفته شده که ادعا کردند؛ به فرمان خدا ﷻ شرک آورده‌اند «و» حرام کرده است بر شما «این که چیزی را که نمی‌دانید» حقیقت آن را و این که خداوند ﷻ آن را گفته باشد؛ «به خدا نسبت دهید»

مانند حلالها و حرامهایی که مشرکان به خدای سبحان نسبت می‌دادند در حالی که خداوند عَلَّاهُ هرگز بدانها فرمان نداده است.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾

«و برای هر امتی اجلی است» یعنی: برای هر امتی وقت معین و محدودی است که حق تعالی آن امت را در آن میعاد معین می‌میراند و هلاک می‌گرداند «پس چون اجلشان فرارسد» یعنی: چون میعاد امتی از امتها فرارسد «نه ساعتی پس افتند و نه ساعتی پیش افتند» و آنچه بر آنان مقدر گردیده است، هم در آن ساعت واقع می‌شود. اما از نظر معنوی، حیات و عزت و سعادت یک امت، به پیروی از شرع خدای عزوجل و پایبندی و تمسک به دین و اخلاق و فضیلت وابسته است چنان‌که مرگ و بدبختی آن امت، به روگردانی از دین و انتشار مفساد و منکرات و مظالم وابسته می‌باشد و این مرگ نیز میعاد معینی دارد.

يَبْنَئِي ۚ أَدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ۖ فَأَنبِئِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ ۖ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾

﴿٣٥﴾

«ای فرزندان آدم! اگر برای شما پیامبرانی از جنس خودتان بیایند» یعنی: اگر نزد شما پیامبرانی از جنس خودتان آمدند که «آیات مرا بر شما می‌خوانند» یعنی: احکام من را به شما خبر می‌دهند و آن را برای شما تبیین می‌کنند پس از این گروه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اطاعت کنید و ایشان را تصدیق و پیروی نمایید «پس هر که پرهیزگاری کند» از معاصی خدای سبحان «و اصلاح کند» حال نفس خویش را؛ با پیروی از پیامبران: و لیبیک گفتن به ندای دعوت آنان «پس هیچ ترسی بر آنان نیست» از ستم یا عذابی که در آینده گریبانگیرشان شود «و نه ایشان اندوهگین می‌شوند» در روز قیامت بر آنچه که در دنیا پشت سر گذاشته‌اند. یا معنی این است: آنها اصلاً در هیچ حالی بیمی ندارند؛ زیرا در تمام امور خویش زیر سایه عنایت الهی به سر می‌برند و در هیچ حالی هم اندوهگین نیستند زیرا در همه امورشان به خدا عَلَّاهُ توکل می‌کنند.

وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾

«و کسانی که آیات ما را» که پیامبران ما بر آنان خوانده‌اند «دروغ انگاشتند و از آنها» یعنی: از اجابت و عمل به آنچه که در آنهاست «تکبر ورزیدند، اینان همدم دوزخند و در آن جاودانند» لذا به سبب کفرشان هرگز از آن بیرون برده نمی‌شوند.

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِنَ الْعَذَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا إِنَّا مَا كُنْتُمْ نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَيْنَا أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

«پس ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بزند، یا آیات او را تکذیب کند، کیست؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بسته و از کار دین چیزی را مشروع گرداند که او بدان فرمان نداده است، یا آنچه را که پیامبران علیهم‌السلام آورده‌اند، تکذیب نماید «آن گروه» دروغگو بر خدای عزوجل و دروغ‌انگار آنچه که به وسیله پیامبران علیهم‌السلام به سویشان آمده است؛ «به آنها بهره آنان از آنچه در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «بر آنان نوشته شده» از خیر و زینت دنیا و پاکیزگی‌های آن - اعم از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی «می‌رسد تا آن‌گاه که چون نزد آنان فرستادگان ما» یعنی: ملک‌الموت و همکارانش «بیایند که جانشان را بستانند، گویند: کجاست آنچه بجز خداوند می‌پرستیدید؟» یعنی: کجاست خدایان باطلی که بجز خداوند می‌خواندید و می‌پرستیدید؟ اینک آنها را جست‌وجو کنید تا امروز برای شما کاری بکنند و نفعی برسانند «می‌گویند: آنان از نظر ما ناپدید شدند» و ما را گم کردند پس نمی‌دانند که ما کجاییم. یا از نزد ما رفتند و ناپدید شدند و ما نمی‌دانیم که آنها کجایند «و علیه خود گواهی دادند که کافر بوده‌اند» یعنی: به کفر خود اعتراف و اقرار کردند.

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا
 ادَّارَكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَبْتُمْ وَأُؤْتِنْتُمْ رَبَّنَا هَذَا أَكَلْنَا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ
 ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

«می فرماید» خداوند متعال «که داخل آتش شوید در میان امت‌هایی که پیش از شما
 بوده‌اند» یعنی: همراه با امت‌هایی که قبل از شما گذشته‌اند؛ «از جن و انس» و آنان
 کفار دو نوع جن و انس از همه امتها هستند «هرگاه که امتی در آتش درآید» از
 امتهای گذشته «امت دیگر مانند خود را لعنت می‌کند» یعنی: امت دیگری را که قبل
 از او به دوزخ درآمده است، لعنت می‌کند، چرا که این امت اخیر به سبب اقتدا به امت
 پیشین، به این سرانجام شوم پیوسته است «تا وقتی که چون همه یکجا در دوزخ به
 یک‌دیگر رسند» اعم از امتهای پیشین و پسین و رهبران و پیروان. تدارک: به یک‌دیگر
 پیوستن و ملحق شدن، پی‌درپی آمدن و گردهم آمدن است «می‌گوید گروه متأخر از
 آنان» یعنی: کسانی که در ورود به دوزخ آخرین‌ها هستند، که فرومایگان و پیروان یا
 متأخران در زمان می‌باشند «در حق گروه متقدم از آنان» که در ورود به دوزخ بر آنان
 پیشگام بوده‌اند و آنان رؤسا و بزرگان‌شان، یا متقدمان در زمان‌اند. آری! می‌گویند:
 «پروردگارا! آنان ما را گمراه کردند» جایز است مرادشان این باشد که: گروه متقدم ما
 را گمراه کرده‌اند زیرا ما متأخران از آنان تبعیت کرده و بعد از آنان به دین‌شان اقتدا
 کردیم و آنان را الگو و پیشوای خویش قرار دادیم. همچنان جایز است مراد این باشد
 که: رؤسا و رهبران ما را گمراه کردند «پس از عذاب آتش، مضاعف به آنان بده»
 ضعف: افزون شدن بر مانند خود به یک‌بار یا چندین بار است، یعنی: عذابی دوچند یا
 چند و چندین برابر به آنان بده «الله می‌فرماید: برای هر کدام عذاب مضاعف است»
 یعنی: هر گروه از شما؛ چه گروه اول و چه آخر، چه متقدمان و چه متأخران، چه
 رهبران و چه پیروان، همه عذابی دوچندان یا به مراتب چندین برابر دارید زیرا اگر
 پیروان نمی‌بودند، رهبران از خود هیچ سلطه‌ای نداشتند و اگر متأخران از متقدمان

پیروی نمی‌کردند، نمی‌توانستند چنین کنند «ولی شما نمی‌دانید» عذابی را که برای هر گروه هست. یا یک گروه مقدار عذاب گروه دیگر را نمی‌داند.

وَقَالَتْ أُولَئِكَ لَهُمْ لَأْخِرُهُمْ فَمَا كَانَتْ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٣٩﴾

«و گروه متقدم از آنان به گروه متأخر می‌گویند» یعنی: پیش‌درآمدگان در دوزخ به کسانی که بعداً به آنان می‌پیوندند، یا پیشوایان به پیروان می‌گویند: «شما را بر ما هیچ برتری نیست» یعنی: برای شما هیچ تخفیفی در عذاب نیست زیرا آنچه در اینجا معتبر است، دستاورد و عمل خود انسان است و در این که در دنیا پیرو باطل بوده است نه پیش‌رو در آن، هیچ عذری از او پذیرفته نیست لذا ما هر دو گروه؛ اعم از پیشوا و پیرو، در کفر و استحقاق عذاب، برابریم «پس عذاب آتش را بچشید» چنان‌که ما چشیده‌ایم «به سبب آنچه می‌کردید» از نافرمانی‌های حق تعالی و کفر به وی.

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْفِيلِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾

«هرآینه کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آنها تکبر ورزیدند، هرگز برای آنان» یعنی: برای ارواحشان، آن‌گاه که بمیرند «دروازه‌های آسمان گشوده نمی‌شود» چنان‌که در این باب احادیث بسیاری نیز روایت شده‌است. به قولی دیگر: درهای آسمان به‌روی دعاهایشان؛ چون دعا نمایند و به‌روی اعمالشان؛ چنانچه عمل نیکی بکنند، گشوده نمی‌شود پس دعا و عملشان نه به‌سوی خدای عزوجل برداشته می‌شود و نه مورد پذیرش قرار می‌گیرد بلکه به‌خودشان برگردانده می‌شود، آن‌گاه فرشتگان آن را بر رویشان می‌کوبند. ابن‌جریج می‌گوید: «نه درهای آسمان به‌روی ارواحشان گشوده می‌شود و نه به‌روی اعمالشان». که این سخن، جامع هر دو قول است. «و به بهشت در نمی‌آیند تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید» یعنی: در هیچ حالی از احوال به بهشت در نمی‌آیند، بدین جهت درآمدنشان به بهشت را به محال معلق گردانید و فرمود: (تا وقتی که شتر در سوراخ سوزن درآید). سوراخ سوزن را

بویژه از این جهت یاد کرد که در غایت تنگی قرار دارد. جمل: شتر نر است. بعضی گفته‌اند: جمل به معنی طناب کلفت است «و بدین سان» یعنی: به‌مانند این جزای وحشتناکی که بیان کردیم «مجرمان را کیفر می‌دهیم».

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

«آنان را از دوزخ فرشهاست» مهاد: فرش است «و از بالایشان پوششهاست» غواشی: لحافهاست، یعنی از بالایشان آتشی است که آنان را همانند لحاف می‌پوشاند. حاصل سخن این که: بسترها و بالاپوشهایشان از آتش جهنم است «و این گونه، بیدادگران» بر نفسهای خویش «را سزا می‌دهیم».

آن‌گاه به سرانجام نیک مؤمنان پرداخته، می‌فرماید:

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

﴿٤٢﴾

«و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، هیچ کس را جز به قدر توانش مکلف نمی‌کنیم» بنابراین، چنین فهمیده نشود که ورود به بهشت؛ منوط به انجام دادن اعمالی است که در حیطه توان و امکان انسان قرار ندارد «آن گروه» مؤمن نیکوکردار «همدم بهشتند، ایشان در آنجا جاودان می‌باشند».

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍ فَجَرَىٰ مِنْ نَجْمِهِمْ الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنَّ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رَسُولٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَنُودُوا أَنْ تَتَكَّمُ الْجَنَّةُ أَوْرِثَتُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

«و هرگونه کینه‌ای را از سینه‌هایشان می‌زداییم» یعنی: خدای عزوجل کینه‌هایی را که بهشتیان در دنیا بر یک‌دیگر داشته‌اند، از سینه‌هایشان پاک می‌کند و می‌سترد تا بدانجا که دل‌هایشان صاف و شفاف می‌شود و یک‌دیگر را از ته دل دوست می‌دارند، چه اگر در دل‌هایشان به مانند دنیا غل و غش و کینه وجود داشته باشد، قطعا این امر در التذاذ و

برخورداریشان از نعمتهای بهشت کاستی و کمی پدید می‌آورد زیرا کسانی که با یک‌دیگر کینه می‌ورزند، زندگی بر آنان در کنار هم خوش نمی‌گذرد. غل: کینه پنهان در سینه‌هاست. بعضی برآند که: زدودن کینه در بهشت، به این معنی است که بهشتیان در برتری مقامها و درجات و منزلت‌هایشان، با یک‌دیگر حسد نمی‌ورزند. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آن‌گاه که مؤمنان از آتش دوزخ نجات می‌یابند، بر سر پلی که میان بهشت و دوزخ است متوقف ساخته می‌شوند، سپس در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است از یک‌دیگرشان قصاص گرفته می‌شود تا آن که چون پاک و مصفا گشتند، به آنان اجازه ورود به بهشت داده می‌شود. سوگند به ذاتی که جانم درید اوست، آنان منزل و مأوای خویش در بهشت را بهتر از مسکنی که در دنیا داشته‌اند، می‌شناسند».

علی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه فرموده است: «به‌خدا که این آیه درباره ما اهل بدر نازل گردید». «از زیر قصرهایشان نهرها جاری است و می‌گویند: ستایش خدایی راست که ما را به این، هدایت نمود» یعنی: ما را به این پاداش بزرگ که همانا جاودانگی در بهشت و زدودن کینه از دل‌هایمان است، راه نمود. یا در دنیا به ایمان و عمل صالح که وسیله این رستگاری عظیم است، هدایت‌مان نمود «و ما هرگز مستعد راه یافتن نبودیم» و توان راه‌یابی به این همه فیض و منزلت را نداشتیم «اگر الله ما را رهبری ننمودی» پس او راهبر شد تا ما راه یافتیم «بی‌شک فرستادگان پروردگار ما به راستی و درستی آمدند» بهشتیان از سر شادمانی و شادکامی از عاقبت خوشی که بدان رسیده‌اند، این سخن را می‌گویند «و ندا داده شوند» به مثابه پیام‌تبریکی برایشان بر این نعمت عظمای الهی: «اینک این بهشتی است که آن را به پاداش آنچه انجام می‌دادید، میراث یافته‌اید» یعنی: آن را با عمل خویش که از فضل الهی بر شما بود، به دست آورده‌اید. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید و با اعمال شایسته به خدا تقرب جوید ولی بدانید که هرگز کسی با عملش وارد بهشت نمی‌شود. اصحاب گفتند: حتی شما یا رسول‌الله؟ آن‌حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: حتی من؛ مگر این که خدای عزوجل مرا به رحمت خویش درپوشاند». پس اگر فضل خدای سبحان بر

شخص عمل‌کننده نباشد و او را بر عمل توانایی نبخشد، او هرگز موفق به انجام عمل شایسته نمی‌شود. همچنین روایت شده‌است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «بهشتیان چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: صحیح و تندرست باشید؛ و هرگز بیمار نشوید، شادمان و نیکوحال و در ناز و نعمت باشید؛ و هرگز در رنج و سختی و آزار قرار نگیرید، جوان شوید؛ و هرگز پیر و فرتوت نگردید، جاودان باشید؛ و هرگز نمیرید».

وَأَذَى أَصْحَابِ الْجَنَّةِ أَصْحَابِ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَفِرُونَ



«و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا دهند» بعد از آن که هریک از دو گروه در منزل و مقام خویش استقرار می‌یابند: «که ما آنچه را پروردگاران به ما» از نعمتها «و عده داده بود، راست یافتیم» یعنی: به آن رسیدیم «پس آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما» از عذاب دردناک «و عده کرده بود، راست یافتید» یعنی: به آن رسیدید؟ بهشتیان این سخن را در مقام اعتراف به نعمتهای خداوند ﷻ مطرح می‌کنند «گفتند» دوزخیان «آری» ما نیز وعده پروردگاران را راست یافتیم. ابن‌کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ کشتگان مشرکان در بدر را که به چاهی افکنده شدند، نیز با این ندای کوبنده مورد خطاب قرار دادند: ای اباجهل بن هشام! ای عتبه بن ربیعہ! ای شیبه بن ربیعہ...! آیا آنچه را که پروردگارتان به شما وعده کرده بود، راست یافتید؟ زیرا من آنچه را که پروردگارم به من وعده کرده بود، راست یافتم». در این اثنا عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! شما گروهی را مورد خطاب قرار می‌دهید که اکنون گندیده‌اند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به خدایی که جانم در ید اوست، شما به آنچه من می‌گویم، نسبت به آنها شنواتر نیستید ولی آنان نمی‌توانند پاسخ دهند».

«آن‌گاه آوازدهنده‌ای در میان آنان» یعنی: در میان دو گروه «آواز درمی‌دهد» به‌قولی: این آوازدهنده از فرشتگان گماشته بر دوزخ است «که: لعنت خدا بر ستمگران باد!

هم آنان که مردم را از راه الله» یعنی: از پیمودن راه حق «باز می‌داشتند و برای آن راه کجی را می‌خواستند» یعنی: مردم را از آن راه می‌رمانیدند و در راستی و درستی آن راه، عیب و اشکال وارد می‌کردند؛ با این سخن‌شان که این راه، راه ناحق و ناصوابی است و حق فقط همان چیزی است که ما خود در آنیم «و آنان آخرت را منکرند» از این رو، باکی از سخنان و اعمال منکرشان ندارند، چرا که از عقاب و حسابی نمی‌ترسند.

وَيَنْهَمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا عَلَيْكُمْ لَمَّا دَخَلُوا هُمْ
يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾

«و در میان آن دو، حجابی است» یعنی: در میان آن دو گروه، یا در میان بهشت و دوزخ، دیواری است «و بر اعراف مردمانی هستند» اعراف: بلندیه‌های دیواری است که در میان بهشتیان و دوزخیان زده شده است و در لغت: به معنی مکان بلند و مرتفع می‌باشد.

علما درباره اصحاب اعراف بر چند وجه اختلاف نظر دارند: بعضی برآنند که اصحاب اعراف، شهدایند. بعضی برآنند که آنان، فضلا و صلحای مؤمنانند که فارغ از مشغله وانفسای خود در اعراف به مطالعه احوال مردم مصروف می‌باشند - که این قول مجاهد است. بعضی برآنند که اصحاب اعراف، فرشتگانی‌اند که بر آن دیوار گماشته شده‌اند و مؤمنان و کافران را قبل از ورودشان به بهشت و دوزخ از هم جدا می‌کنند. بعضی برآنند که آنان مردمی‌اند که ثواب‌ها و گناهانشان برابر است و اعمال نیکشان کمتر از آن است که بتوانند به وسیله آن وارد بهشت گردند، سپس به فضل و رحمت الهی وارد بهشت می‌شوند و آخرین کسانی که به بهشت وارد می‌شوند، ایشان‌اند. که این قول ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما و عده دیگری از سلف است و ابن کثیر نیز این قول را ترجیح داده و از دیگر اقوال قوی‌تر می‌باشد. به هر حال؛ بر اعراف مردمانی هستند: «که هر یک از اهل بهشت و دوزخ را به سیمای آنان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌های آنان؛ چون سپیدی یا سیاهی چهره‌هایشان «و اهل بهشت را ندا می‌دهند»

یعنی: کسانی که بر اعرافند، هنگامی که اهل بهشت را می‌بینند، ایشان را به‌عنوان تحیت و شادباش و اکرامشان چنین ندا می‌دهند: «که سلام بر شما باد. اینان هنوز وارد بهشت نشده‌اند اما طمع آن را دارند» یعنی: اصحاب اعراف هنوز وارد بهشت نشده‌اند ولی به ورود در آن طمع داشته و چنین امیدی را در سر می‌پروراند زیرا فضل و رحمت الهی بر اهل بهشت را می‌بینند و می‌نگرند که رحمت خداوند متعال بر خشم وی غلبه کرده است.

روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «آن‌گاه که رب‌العالمین از داوری میان بندگان فارغ می‌شود، به اصحاب اعراف می‌گوید: شما آزادکردگان منید پس در هر جایی از بهشت که می‌خواهید، بهره ببرید و بخرامید».

❖ **وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَرُهُمْ فَلِقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾**

«و چون چشمانشان» یعنی: چشمان اصحاب اعراف «به‌سوی دوزخیان گردانیده شود، می‌گویند: پروردگارا! ما را در زمره گروه ستمکاران» که به دوزخ درافتاده‌اند «قرار نده».

وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَا لَا يَرْفُونَهُمْ بِسِيمَانِهِمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾

«و اهل اعراف مردانی» از سران کفار «را ندا می‌دهند که آنان را به قیافه‌هایشان می‌شناسند» یعنی: به نشانه‌هایشان و «می‌گویند: جمعیت شما» که آن را برای بازداشتن از راه خدا جل جلاله گرد می‌آوردید. یا آن مالهایی را که در جهت باطل گرد می‌آوردید «و آن‌همه سرکشی که می‌کردید» یعنی: استکبار و گردنکشی تان «کفایت تان نکرد» و به کارت‌ان نیامد، بلکه سرانجام به این روزگار بد و این عذاب ابد درافتادید.

أَهْلُوا الَّذِينَ أَدْبَأْتُمْ لَا يَبَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ أَدْخَلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾

«آیا هم‌اینان بودند که شما سوگند یاد می‌کردید که هرگز خدا شامل هیچ رحمتی قرارشان نمی‌دهد؟» یعنی: اصحاب اعراف در حالی که به‌سوی فقرا و مستضعفان

مسلمان که به بهشت درآمده‌اند، اشاره می‌کنند، خطاب به کفار می‌گویند: مگر هم‌اینان نبودند که شما آنها را به حساب نمی‌آوردید و سوگند یاد می‌کردید که خدا عز و جل هیچ رحمتی به آنان نخواهد رسانید «اینک به بهشت درآید، نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» این از ادامه سخن اصحاب اعراف است. یعنی اصحاب اعراف به مسلمانان می‌گویند: اینک به بهشت درآید... به قولی دیگر: این سخن خداوند عز و جل خطاب به خود اصحاب اعراف است که ایشان را به رحمت خود وارد بهشت می‌گرداند.

از سدی نقل شده است که گفت: «اصحاب اعراف مردم را از سیمایشان می‌شناسند؛ اهل دوزخ را با سیاهی چهره‌هایشان و اهل بهشت را با سپیدی چهره‌هایشان پس چون از برابر گروهی که آنان را به سوی بهشت می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: سلام علیکم! و چون از برابر گروهی که آنان را به سوی دوزخ می‌برند، عبور می‌کنند؛ می‌گویند: پروردگارا! ما را با قوم ستمگر همراه مگردان».

وَنَادَىٰ أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنِ افْضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَی الْكٰفِرِیْنَ ﴿۵۰﴾

«و دوزخیان بهشتیان را ندا می‌دهند که: چیزی از آب، یا از سایر آنچه که الله به شما روزی داده‌است، بر ما بریزید» چرا آنان - درحالی‌که از اجابت طلب خویش مأیوس‌اند - از بهشتیان چنین درخواستی می‌کنند؟ برای آن که شخص درمانده و متحیر، سخنان بافایده و بی‌فایده هر دو را می‌گوید. و تعبیر (افیضوا: بر ما بریزید)، دلیل بر آن است که بهشت بر فراز دوزخ قرار دارد «می‌گویند» اهل بهشت «هرآینه الله این هردو را» یعنی: آب و دیگر خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های گوارا را «بر کافران حرام ساخته‌است» پس ما با چیزهایی که خدای سبحان بر شما حرام کرده‌است؛ نمی‌توانیم به شما مدد و معاونتی بکنیم.

**الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلِمَبَاغِرَتَهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَلْيَوْمَ نَنْسَهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ
يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾**

آن‌گاه خداوند متعال می‌فرماید: «کسانی که دین خود را به بازی گرفتند و زندگانی دنیا فریشان داد» لذا آخرت را فراموش کرده و به بقای طولانی در دنیا فریفته شدند «پس امروز آنان را فراموش می‌کنیم» یعنی: در دوزخ رهایشان می‌کنیم «چنان‌که آنان ملاقات این روز خویش را» یعنی: ملاقات روز آخرت را «فراموش کردند و چنان‌که آیات ما را انکار می‌کردند» بنابراین، خصلت‌هایی که سبب هلاکت‌شان گردید، عبارت بود از: حب دنیا، فراموش کردن آخرت و دروغ انگاشتن آیات الهی.

وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عَلَيْهِمْ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

آن‌گاه حق تعالی برای اعلام این حقیقت که با فرستادن پیامبران: به‌سوی مشرکان، حجت را بر آنها تمام کرده و جای هیچ‌گونه عذری را برایشان باقی نگذاشته است، می‌فرماید: «و هرآینه برای آنان کتابی آوردیم» که همانا قرآن است «که روشن و شیوایش ساخته‌ایم» یعنی: حلال و حرام و اندرزها و داستانهای آن‌را روشن و متمایز ساخته‌ایم «از روی علم» یعنی: درحالی که به کیفیت روشن‌ساختن احکام آن دانا و عالم بوده‌ایم «و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان است» پس قرآن در عین این که واضح و روشن است، هدایت و رحمتی نیز هست، لیکن برای مؤمنان.

**هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ
شُفْعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ﴿٥٣﴾**

«آیا آنان جز در انتظار تأویل آنند؟» یعنی: کفار جز عذابی را که در قرآن به آنان وعده داده شده است، انتظار نمی‌کشند، عذابی که سرانجام، کارشان بدان منتهی خواهد شد. ربیع در تفسیر آن می‌گوید: «پیوسته از تأویل قرآن مسائلی نو به‌میان می‌آید تا آن

که روز حساب فرارسد و در آن روز است که تأویل آن به اتمام می‌رسد. «روزی که تأویل آن فرارسد» که همانا روز قیامت است «کسانی که آنرا پیش از آن فراموش کرده بودند» یعنی: کسانی که قرآن را قبل از آن که مصداق وعده‌های آن فرارسد و فرجام مورد بحث در آن، تحقق یابد، ترک کرده بودند؛ «می‌گویند: بی‌شک فرستادگان پروردگار ما حق و حقیقت را آورده بودند» بدین‌گونه، در جایی به این حقیقت اقرار و اعتراف می‌کنند که این اعتراف در آنجا هیچ سودی به حالشان ندارد «پس آیا امروز ما را شفاعتگرانی هست؟» این جمله به معنای تمناست. یعنی: ای کاش برای ما شفاعتگرانی می‌بود «تا برای ما شفاعت کنند» در نزد پروردگار ما تا ما را از عذاب دوزخ معاف گرداند «یا بازگردانیده شویم» یا برای ما شفاعت کنند که خدای سبحان ما را به سوی دنیا بازگرداند «آن‌گاه عمل کنیم» اگر بازگشت داده شویم «غیر آنچه می‌کردیم» از معاصی و اعمال شرک‌آلود «به‌راستی که به خود زیان زدند» یعنی: آنان از زندگی و توانمندیهای خود در جهت صلاح و فلاح خویش هیچ بهره‌ای نگرفتند پس زندگی آنان بر آنان بلا و محنت گردید، گویی هستی خود را باخته‌اند، همانند تاجری که رأس‌المال خود را می‌بازد «و گم شد از آنان آنچه افترا می‌کردند» یعنی: دروغ‌بافی‌هایشان که در دنیا برمی‌ساختند، تباه و نابود شد، یا معبودهایی که در دنیا شریک خدای سبحان قرار می‌دادند، از نزدشان ناپدید شد و هیچ سودی به آنان نرسانید.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي السَّمَاءَ بِطَبَقٍ مِّنْ نُّجُومٍ وَسُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ الْإِنسَانَ مِنْ عَلَقٍ وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَّمَ الْقُرْآنَ وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَّمَ الْحَمِيرَ وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَّمَ الْبَقَرَ إِذَا حَمَلَ أَثْقَالًا وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَّمَ الدَّجَالَ حُرُوفًا وَمَعَانٍ وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَّمَ الْحَمِيرَ إِذَا حَمَلَ أَثْقَالًا وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَّمَ الْبَقَرَ إِذَا حَمَلَ أَثْقَالًا وَإِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي عَلَّمَ الدَّجَالَ حُرُوفًا وَمَعَانٍ



«همانا پروردگار شما آن الهی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» به قولی: این روزها از روزهای دنیا بود. به قولی دیگر: این روزها از روزهای آخرت بود

که هر روز آن به اندازه هزار سال دنیا است. نقل است که: اولین روز از این روزهای شش‌گانه، یک‌شنبه و آخرین آن، روز جمعه بود.

علما در بیان حکمت این آفرینش تدریجی گفته‌اند:

۱ - هرچند خدای سبحان بر آفرینش خلقت در یک آن واحد هم قادر است و همین که به آن بگوید: «کن: موجود باش»، بی‌درنگ موجود می‌شود ولی برای هرچیز نزد او میعاد است و سنتش بر آن رفته که آفرینش روند تدریجی داشته و مرحله‌به‌مرحله به تکامل برسد.

۲ - باری تعالی با این آفرینش تدریجی، خواسته است تا به ما تأنی در امور را بیاموزاند.

۳ - ایجاد یک چیز بعد از چیز دیگر، بر وجود آفریننده مدبر مرید مختار و فعال ما یشاء دلالت‌کننده‌تر است.

«سپس بر عرش مستوی شد» استواء: عبارت از برتری و استقرار است و خدای سبحان خود به کیفیت آن دانای‌تر می‌باشد و ما به آن به‌گونه‌ای که به جلال و عظمت وی سزاوار است، عقیده داریم. از ام‌سلمه در تفسیر: **(ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ)** روایت شده است که فرمود: درک کیفیت استوا در حیطه عقل نیست اما استوا مجهول هم نیست، و اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است. از مالک بن انس رضی الله عنه نیز روایت شده است که شخصی از وی پرسید: خدای سبحان چگونه بر عرش استوا یافت؟ مالک گفت: «استوا معلوم است (یعنی در لغت) و کیف (یعنی کیفیت این استوا) مجهول است و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت می‌باشد». این است مذهب سلف صالح در این باب. عرش: عبارت از تخت جهانداری است که بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل می‌باشد. «شب را به روز می‌پوشاند» یعنی: حق تعالی شب را همچون پرده‌ای برای روز می‌گرداند که با ظلمت خویش، روشنی آن را می‌پوشاند «شب، روز را به شتاب می‌طلبد» یعنی: در حالی شب را به روز می‌پوشاند که شب شتابان در طلب روز است و در هیچ حال و لحظه‌ای از طلب آن سست نمی‌شود. گفتنی است که این تعبیر، یکی از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است که حرکت و

دوران محوری زمین را اثبات می‌کند. «و آفتاب و ماه و ستارگان را» آفرید «که رام‌شده فرمان اویند» یعنی: برطبق اراده و امر تکوینی او بی‌هیچ‌گونه تخلفی سیر می‌کنند «آگاه شو که خلق و امر او راست» یعنی: کائنات همه آفریده او و فرمان در آن، فرمان اوست. «امر» عبارت از: فرمانهای تکوینی و احکام تشریعی حق تعالی است «الله، پروردگار جهانیان به غایت بزرگ است» یعنی: برکت و خیر او بسیار بزرگ و پرگستره است.

ابودرداء رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف این دعای مأثور را روایت کرده‌است: «اللهم لك الملك كله ولك الحمد كله وإليك يرجع الأمر كله، أسالك من الخير كله وأعوذ بك من الشر كله: بارخدایا! تمام ملک از آن توست و تمام حمد از آن توست و تمام امر به‌سوی تو برمی‌گردد پس، از تو تمام خیر را می‌طلبم و از تمام شر به تو پناه می‌برم».

أَعُوذُ بِكُمْ تَضَرُّعًا وَخَفِيَّةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٥٥﴾

«پروردگارتان را به زاری بخوانید» یعنی: با تضرع و تذلل و تملق و اخلاص و رغبت، به‌سوی او دعا کنید «و» پروردگارتان را به «خفیه» بخوانید. خفیه: خواندن خداوند متعال به‌طور پنهان از چشم و گوش مردم است زیرا خواندن حق تعالی بدین شیوه، رگ‌وریشه ریا را به‌کلی قطع می‌کند. احناف با این آیه، برخفیه خواندن آمین در نماز استدلال کرده‌اند زیرا در نزد آنان، آمین دعاء است. «هرآینه او از حدگذرندگان را» یعنی: تجاوزکنندگان از مرز اوامر خود را - چه در دعا و چه در امور دیگر - «دوست ندارد».

یادآور می‌شویم؛ تجاوز در دعا چنین است که: دعاکننده در دعا صدایش را بسیار بلند کند و فریاد برآورد، یا در دعایش چیزی را بخواهد که حق وی نیست؛ چون جاودانگی در دنیا، یا دست‌یافتن به آنچه که ذاتا محال است، یا دستیابی به منازل و مقامات انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم در آخرت. چنان‌که از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: مردم صداهایشان را در دعا بلند نمودند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «ای مردم! بر خود آسان بگیرید زیرا شما ذات ناشنوا یا غیبی را نمی‌خوانید

بلکه ذاتی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است...» عبدالله بن مغفل رضی الله عنه از فرزندش شنید که می‌گوید: «بارخدایا! من از تو می‌خواهم که چون به بهشت وارد می‌شوم، به من قصری سپید ببخشی! عبدالله گفت: فرزندم! از خدا بهشت را بخواه و به او از دوزخ پناه ببر و همین قدر کافی است زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که در حدیث شریف فرمودند: «گروهی هستند که در دعا و وضو، از حد در می‌گذرند».

خلاصه آداب دعا این است:

- ۱ - دعاکننده باید با وضو باشد.
- ۲ - رو به قبله باشد.
- ۳ - قلبش را از خطرات و مشغولیت‌ها خالی گرداند.
- ۴ - دعا را با درود آغاز و با درود به پایان برد.
- ۵ - دستها را به سوی آسمان بردارد.
- ۶ - مؤمنان را در آن شریک سازد.
- ۷ - جویای ساعاتی باشد که ساعات اجابت دعاست؛ همچون ثلث اخیر شب، وقت افطار، روز جمعه، حالت سفر و دیگر مواردی که در روایات آمده است.

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ



«و در زمین بعد از اصلاح آن فساد نکنید» یعنی: بعد از آن که خدای منان با فرستادن پیامبران علیهم السلام و نازل کردن کتب و تبیین قوانین و احکام، زمین را به صلاح آورد و بعد از آن که مؤمن یا کافری آن را آبادان کرد، در آن فساد نکنید؛ با کشتن مردم و ویران ساختن منازلشان و قطع درختانشان و مسدود ساختن انهارشان. و از جمله فساد در زمین: کفر به خدای سبحان، افتادن در معاصی وی و لغو کردن قوانین و شرایع وی بعد از برقرار شدن آنهاست «و او را با بیم و امید بخوانید» بیم از این که خدای عزوجل دعایتان را اجابت نکند و امید به این که دعایتان را مورد اجابت قرار دهد. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «بیم از فرجام فلاکت‌بار عذاب باری تعالی و امید به

ثواب خجسته و فرخنده وی». «هرآینه رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است» این تعبیر، بندگان را به سوی خیر ترغیب و به آنها در این جهت نشاط و شادابی می‌بخشد. نیکوکاران: کسانی‌اند که ایمان به وجود و یگانگی خدای سبحان را با ایمان به غیب یکجا کرده، فرایض خدا ﷻ را بجا آورده و از محرمات وی می‌پرهیزند و ترس و مراقبت الله ﷻ را در دل دارند، هم از این رو اعمالشان را نیک می‌گردانند.

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَهُ لِلَّذِي آمَنَ بِآيَاتِنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٧٧﴾

این آیه، متضمن ذکر نعمتی از نعمتهای بی‌شماری است که خداوند ﷻ بر بندگانش ارزانی نموده، در عین حال که دلیلی از دلایل وحدانیت و ثبوت الوهیت حق تعالی نیز هست: «و اوست آن که بادهای را مژده‌رسان پیشاپیش رحمت خود» که باران است «می‌فرستد» یعنی: بادهای مژده‌رسان بارانند «تا آن‌گاه که ابرهای گرانبار را بردارند» یعنی: تا آن‌گاه که چون بادهای ابرهایی را که با محموله آب خود گرانبارند، حمل کنند، در این هنگام: «آن را» یعنی: ابر را «به سوی زمین مرده‌ای» یعنی: سرزمین بایر و بی‌گیاهی «می‌رانیم. پس، از آن» ابر گرانبار «آب فرود می‌آوریم» به آن سرزمین بایر و مرده «آن‌گاه از آن هر میوه‌ای برآوریم» یعنی: با آن آب همه‌گونه میوه و سبزه می‌رویانیم و برمی‌آوریم «بدین‌سان مردگان را بیرون می‌آوریم» یعنی: مردگان را نیز همانند بیرون آوردن میوه‌ها و رستنی‌ها، در روز محشر از قبرها بیرون می‌آوریم زیرا وقتی در پیشگاه قدرت حق تعالی بیرون آوردن میوه‌ها به این صورت عجیب و با این عملیه پیچیده و عظیم، ممکن بود، دیگر چه چیزی، آن قادر لایزال را از بیرون آوردن مردگان از قبرهایشان ناتوان می‌گرداند؟ «باشد که پند گیرید» و به قدرت عظیم خداوند متعال و صنع بدیع وی و این که او بر زنده ساختن مجدد و برانگیختن دوباره شما تواناست، پی ببرید زیرا میان دو بیرون آوردن فوق، هیچ فرقی نیست.

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ

يَشْكُرُونَ ﴿٥٨﴾

«و شهر پاک، گیاهش به اذن پروردگارش برمی آید» در اینجا مراد از بلد: زمین و خاک است. یعنی: خاک پاک، گیاهش به اذن پروردگار و فراهم ساختن شرایط ضروری برای رویدن آن؛ به نیکوترین، تمامترین و کاملترین شکل خود بیرون می آید «و آن زمینی که ناپاک است، گیاهش جز اندک و بی فایده برنمی آید» یعنی: خاک پلید، جز گیاهی پلید و ناچیز بیرون نمی آورد. نکد: یعنی بی خیر و ناچیز. این تمثیلی برای دلهاست، که قلب پندپذیر مؤمن را به زمین پاکیزه و قلب فاسق پندگریز را به زمین پلید تشبیه کرده است «این گونه، آیات خود را برای مردمی که شکرگزاری می کنند» از حق تعالی و به نعمت های وی اعتراف می کنند «گونه گون بیان می کنیم».

ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر: (وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ...) می گوید: «این مثلی است که خدای عزوجل برای مؤمن زده است زیرا می فرماید: مؤمن پاکیزه است و عملش نیز پاکیزه است چنان که زمین پاکیزه میوه پاکیزه دارد، و: (وَالَّذِي خَبثَ...) مثلی است که برای کافر زده شده است زیرا او همانند زمین شوره زاری است که از آن برکت برنمی آید پس کافر خود پلید است و عمل وی نیز پلید می باشد».

از ابی موسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «مثل آنچه که حق تعالی مرا بر آن از هدایت و علم برانگیخته است؛ همانند بارانی بسیار است که بر زمینی فرود آید پس بخشی از آن زمین، پاک و حاصلخیز است که آب را می پذیرد و علف و سبزه فراوان می رویاند و بخشی از آن خشک و سخت است که آب را بر بستر خود نگه می دارد و خداوند جل جلاله مردم را از آبش نفع می رساند که از آن نوشیده و حیوانات خود را سیراب می کنند و با آن کشت و زرع می نمایند. اما بخش دیگری از آن زمین، بیابانی هموار است که نه آبی را بر بستر خود نگه می دارد و نه گیاهی را می رویاند. پس این است مثل کسی که در دین خدای عزوجل آگاهی کسب نموده و بنابراین، آنچه که خدای عزوجل مرا بر آن برانگیخته، به وی نفع بخشیده است از این رو، هم خود آن را دریافته و هم آن را به دیگران تعلیم

داده‌است. همچنان این است مثل کسانی که هدایت و علم الهی که برای ابلاغ آن برانگیخته شده‌ام، به آنان رسیده اما در برابر آن سری بلند نکرده و آن را نپذیرفته‌اند».

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنِّ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ

عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾

خداوند متعال داستان آدم عليه السلام را در آغاز سوره بیان کرد، اکنون به بیان داستانهای انبیای دیگر عليه السلام پرداخته و ابتدا از نوح عليه السلام آغاز می‌کند زیرا او اولین فرستاده خداوند عليه السلام به سوی بشر بعد از آدم عليه السلام است: «هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم» نوح عليه السلام در سرزمین عراق می‌زیست و خدای عزوجل او را در سن پنجاه سالگی به رسالت مبعوث گردانید. ابن کثیر می‌گوید: «میان آدم و نوح - علیهما السلام - ده قرن فاصله بود، که در طول این ده قرن، مردم همه بر آیین اسلام و توحید پایدار بودند و در عصر نوح بود که شرک و انحراف پدیدار شد». نام نوح، (۴۳) بار در قرآن کریم ذکر شده و داستان وی نیز به تفصیل در سوره‌های اعراف، هود، مؤمنون، شعرا، قمر و نوح آمده است و شغل وی نجاری بود. ترمذی و دیگران گفته‌اند: تمام خلق هم‌اکنون از نسل نوح عليه السلام هستند. بعضی برآند که ادریس عليه السلام قبل از نوح عليه السلام می‌زیسته است. «گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من» فقط «خدا را پرستید که شما را بجز او هیچ خدایی نیست» تا سزاوار این باشد که معبود شما قرار گیرد. بدین سان، نوح عليه السلام پرچم دعوت خویش را بر مبنای توحید و پرستش حق تعالی برافراشت و از قومش خواست تا به سوی آیین توحید بازگردند، همان آیینی که آدم عليه السلام و نسل‌های بعد از وی بر آن بوده‌اند «هرآینه من بر شما از عقوبت روزی بزرگ بیمناکم» یعنی: اگر خدای سبحان را نپرستید، بر شما از عذاب روز قیامت، یا عذاب روز طوفان بیمناکم. قوم نوح عليه السلام بتانی را برای پرستش برگزیده بودند که خداوند متعال در سوره «نوح» به ذکر آنها پرداخته است و نامهای آنها: ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر بود.

ماجرای پدید آمدن اولین بت پرستی در میان فرزندان آدم این‌گونه بود که: در میان آنها اشخاص نیکوکار و صالحی زندگی می‌کردند و چون آنها مردند، قومشان بر سر

گورهایشان مساجدی بنا کرده و تمثال آنها را در آن مساجد به تصویر کشیدند تا احوال نیک آنها را همیشه به یاد آورده و خود را پایبند شیوه ایشان گردانند و چون زمان درازی بر این منوال گذشت، رفته رفته مجسمه‌ها و نمادهایی بر مثال این تصویرها ساخته و آنها را به نام آن گروه صالح نام‌گذاری کردند و در نتیجه، بتانی به نامهای ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر که همه از صالحان بودند، تراشیدند.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُّكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾

«ملأ از قوم نوح گفتند» ملأ: اشراف و رؤسای قوم‌اند «بی‌گمان ما تو را در گمراهی آشکاری می‌بینیم» در دعوت به سوی پرستش خداوند یگانه.

قَالَ يَنْقُورِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾

«گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من! در من هیچ‌گونه گمراهی‌ای نیست بلکه من پیامبری از سوی پروردگار عالمیان هستم» که مرا به سوی شما فرستاده است تا خیر و فضیلت را به سوی شما سوق داده و شر و رذیلت را از شما دفع کنم. بدین‌سان بود که نوح عليه السلام ضلالت را از خود نفی و رسالت را برای خود اثبات نمود.

أَبْلَغَكُمْ رَسُولَاتِي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾

«به شما پیامهای پروردگارم را می‌رسانم» که حق تعالی آن پیامها را برای ابلاغ به شما به من وحی کرده است «و برای شما نیکخواهی می‌کنم» یعنی: نیت خود را در خیرخواهی برای شما، از شائبه‌های فساد خالص گردانیده‌ام و فقط صلاح امور شما را می‌جویم «و از جانب خداوند چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید» از اوصاف بی‌مثال، قدرت عظیم و شدت خشم وی بر دشمنانش زیرا حق تعالی مرا از این امور آگاه می‌گرداند.

أَوْعِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَىٰ رِجْلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٦٣﴾

«او عجبتم» آیا بعید پنداشتید، یا: تکذیب کردید، یا: انکار ورزیدید و تعجب کردید «از آن که به شما ذکری» یعنی: وحی و موعظه‌ای «از جانب پروردگارتان بر مردی از خودتان آمد؟» یعنی: بر زبان مردی از میان خودتان که او را می‌شناسید و او از جنس دیگری - مثلاً از جنس فرشتگان و جن - نیست تا از او برمید بلکه بشری همانند شماست که به او انس می‌گیرید، همچنان او مردی از خود شماست که او را از اوان نوجوانی به راستگویی و امانتداری می‌شناسید و می‌دانید که نه گمراه بوده‌است و نه دروغگو و آمده‌است «تا شما را بیم دهد» از عاقبت کفر «و تا شما پرهیزگاری کنید و باشد که» به سبب فوایدی که این بیم‌دادن به شما می‌رساند و به سبب پرهیزگاریتان «مورد رحمت» و رضای خدای سبحان «قرار گیرید».

فَكَذَّبُوهُ فَأَجِيتَهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ

﴿٦٤﴾

«اما او را تکذیب کردند پس او و کسانی را که با وی بودند» یعنی: ایمان آورده و همراه وی بودند «نجات دادیم در کشتی» این همان کشتی‌ای است که خداوند متعال نوح عليه السلام را به ساختن آن دستور داد تا او و مؤمنان همراهش به وسیله آن از خطر طوفان نجات یابند «و کسانی را که آیات ما را دروغ پنداشتند» و بر این شیوه ناروا استمرار ورزیده به سوی توبه بازنگشتند «غرق کردیم» در همان دار و دیارشان «زیرا آنان گروهی نابینا بودند» یعنی: کوردل بودند، به گونه‌ای که نه موعظه‌ای به آنان سود می‌رسانید و نه پندی در آنان کارگر بود. تفصیل این داستان در (آیات ٤٨ - ٣٥) سوره «هود» آمده است.

﴿ وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٥﴾﴾

«و به سوی قوم عاد برادرشان هود را فرستادیم» یعنی: یکی از اعضای قبیله آنها به نام «هود» را زیرا «برادر» در اینجا به معنی برادر نسبی نیست. قبیله عاد، قومی عرب از قدیمی ترین امتهای موجود در روی زمین و ظاهراً قدیمی تر از قوم ابراهیم علیه السلام بوده‌اند لذا ذکر داستان‌شان بعد از داستان نوح علیه السلام مناسب می‌نمود. مراد از قوم عاد در اینجا، قوم عاد اول است که ساکن احقاف - ریگزار میان عمان و حضرموت در سرزمین یمن - بوده‌اند و بعد از نابودی آنان، قبیله عاد دیگری پدید آمد که آنها نیز ساکنان یمن - اما نه در احقاف بلکه در حدود سرزمین قحطان و سبا - می‌زیسته‌اند که آنان را عاد دوم می‌نامند. گفتنی است که ذکر عاد بجز قرآن، در سایر کتب آسمانی نیامده است. «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست پس آیا پرهیزگاری نمی‌کنید؟» چنین بود که هود علیه السلام آنان را به سوی عبادت و توحید الهی دعوت کرد، دعوتی که در نهایت به تقوی و پرهیزگاری می‌انجامد.

﴿ قَالَ أَمْلَأُوا الذِّبْنَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ ۚ إِنَّا لَنَرُّنَكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿١٦﴾﴾

«اشراف و بزرگانی که کافر بودند از قومش، گفتند: هرآینه ما تو را در سفاهت می‌بینیم» سفاهت: سبک‌خردی و حماقت است. بدین گونه بود که آنها به ناروا آن پیامبر عالیقدر را به سبک‌مغزی و کم‌خردی متهم کردند و وقیح‌تر این که گفتند: «و هرآینه ما تو را از دروغگویان می‌پنداریم» در ادعای رسالت.

﴿ قَالَ يَقَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلٰكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعٰلَمِينَ ﴿١٧﴾ ۖ أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ

نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾﴾

«گفت: ای قوم من! در من سفاهتی نیست بلکه من فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار عالمیان هستم، پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما

خیرخواهی امینم» امین: شناخته شده به امانت داری و صداقت، که ضد خیانت است. یعنی: مطمئننا من در پیامهای الهی هیچ گونه تغییری وارد نکرده‌ام.

أَوْعِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَضْطَةً فَأَذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ ﴿١١﴾

«آیا تعجب کردید که بر مردی از خودتان پندی از جانب پروردگارتان برایتان آمده تا شما را بیم دهد؟ و یاد کنید زمانی را که خداوند شما را پس از قوم نوح جانشینان آنان قرار داد» هود عليه السلام به فرمان خداوند جل جلاله نعمتی از نعمتهایش را به قوم خود یادآوری کرد، این نعمت؛ قراردادن آنها به عنوان ساکنان زمین بعد از هلاکت قوم نوح عليه السلام، یا قراردادن آنها به عنوان پادشاهان روی زمین بود. آن گاه به ذکر نعمت دیگری پرداخت: «و در خلقت، بر قوت شما افزود» یعنی: در آفرینش، به شما قدوقامتی تنومند و بلند - افزون بر آنچه که دیگران از نظر بدنی داشتند - عنایت نمود. نقل است که: بلندی قامت شخص بلندقدشان صد گز و از کوتاه‌قدشان شصت گز بود «پس نعمتهای خدا را به یاد آورید» بر خود که از جمله آنها، نعمت جانشین ساختن در زمین و افزودن در خلقت و نیرومندیتان و سایر نعمتهایی است که به شما ارزانی داشته است «باشد که رستگار شوید» زیرا یادآوری نعمت، انگیزه‌بخش شکر آن است و هر که شکر و سپاس حق تعالی را بجا آورد، بی‌شک رستگار می‌گردد.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأِنَّا بِمَا تَعَدْنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾

«گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا تنها الله را بپرستیم» حال آن که این شیوه یگانه‌پرستی در نزد ما ناشناخته و ناپسند است زیرا ما پدرانمان را برخلاف این شیوه - که تو ما را به سوی آن می‌خوانی - یافته‌ایم. از همین رو گفتند: «و» آیا «آنچه را که پدرانمان می‌پرستیدند، رها کنیم» و دیگر دنبال راه و رسم پدران خویش نگردیم؟ نه!

چنین چیزی از ما ساخته نیست «پس اگر از راستگویان هستی، آنچه را به ما وعده می‌دهی، برای ما بیاور» آنها از بس که در برابر خدای سبحان متمرّد و متکبر بودند، با این سخن عذابی را که هود عليه السلام بدان هشدارشان می‌داد، به شتاب طلبیدند.

**قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَصَبٌ أَن تُجِدُونِي فِي أَسْمَاءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ
وَأَبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَأَنْظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٧١﴾**

گفت: به راستی که بر شما از جانب پروردگارتان عقوبت و خشم ثابت شد» یعنی: حقا که سزاوار خشم و عذاب الهی گشتید و خواه‌ناخواه این عذاب و خشم بر شما فرود آمدنی است. هود عليه السلام عذابی را که انتظار وقوع آن می‌رفت، همانند امر واقع معرفی کرد، به منظور دادن این هشدار به آنان که این عذاب حتما بر آنان واقع می‌گردد. رِجْسٌ: عذاب سخت است «آیا با من در باب نامهایی چند مجادله می‌کنید» یعنی: نامهای بتانی که می‌پرستید؟ هود عليه السلام بتان را مجرد نامهای بی‌مسمی معرفی کرد زیرا نه فقط مسمیات آنها دارای هیچ حقیقتی نیست بلکه حتی اطلاق نام «خدایان» بر آنها در اصل بی‌پایه است پس گویی این خدایان، معدوم‌اند و هیچ وجود خارجی ندارند و آنچه که موجود است، فقط نامهای آنهاست؛ «که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» یعنی: شما و پدرانتان از نزد خود معبودان باطلتان را به این نامها نامیده‌اید و در واقع امر، اینها هیچ حقیقتی ندارند «و خداوند هیچ حجت و برهانی بر آن نازل نکرده‌است» که به آن بر صحت این راه‌ورسم باطلتان حجت آورید. سپس آنان را به سخت‌ترین هشدار تهدید کرد و فرمود: «پس منتظر باشید که من هم با شما از منتظرانم» یعنی: منتظر عذابی باشید که آن را درخواست کرده‌اید زیرا من هم با شما از منتظران نزول این عذاب هستم و این عذاب قطعا بر شما آمدنی است.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

«پس او و کسانی را که با او بودند» یعنی: به دعوتش ایمان آورده بودند «به رحمتی از جانب خویش نجات دادیم» از عذاب فرودآمده بر کافران «و کسانی را که آیات

ما را دروغ شمردند، ریشه کن کردیم» به طوری که حتی یک تن از آنان هم باقی نماند که جانشین شان گردد «و از مؤمنان نبودند» یعنی: ریشه این قوم سرکشی را که میان تکذیب به آیات و عدم ایمان به حق جمع کرده بودند، بریدیم پس این ریشه کن کردن در جای مناسب خود بود.

یادآور می شویم؛ عذابی که خدای سبحان بر قوم هود عَلَيْهِ السَّلَام نازل کرد، تندباد سرکش بسیار سردی بود که دیار و اشجارشان را پاک ویران کرد، تندبادی که صخره های بزرگ را با خود حمل می کرد و بر چهره هایشان می کوبید و آنها را از جا برکنده بر زمین می کوفت چنان که حق تعالی در سوره «الحاقه» می فرماید: (اما عاد؛ به وسیله تندبادی توفنده و سرکش هلاک شدند که خدا آن را هفت شب و هشت روز پیایی بر آنان گماشت پس آن قوم را در آن مدت فروافتاده می دیدی، گویی آنها تنه نخلهای میان تهی هستند) «آیات ۸ - ۶».

وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذُرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾

«و» فرستادیم «به سوی قوم ثمود، برادرشان صالح را» ثمود: قبیله ای از اعراب اولیه بودند که در منطقه «حجر» واقع در شمال مدینه منوره در میان حجاز و شام نزدیک وادی القری سکونت داشتند. قبیله ثمود بعد از قوم عاد وارث دیار و سرزمین آنها شدند چنان که آیه (۷۴) از همین سوره تصریح می کند. این قبایل همه از اعراب اولیه بوده اند که قبل از ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام می زیسته اند. ابن عمر رضی الله عنهما روایت می کند که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در سال نهم هجری - هنگامی که به مقصد تبوک روان بودند - از برابر دیار و منازل قوم ثمود گذشتند، او می گوید: «چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لشکر را در تبوک فرود آوردند، مردم از چاههای آبی که قبیله ثمود آب آشامیدنی خود را از آنها تهیه می کردند، آب کشیدند و از آن آب خمیر ساخته دیگها را نصب کردند تا غذا بپزند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان فرمان دادند که غذای دیگها را بیرون ریخته و خمیرها را علوفه شتران

کنند، آن‌گاه ایشان را از آن محل کوچانیدند تا به چاهی رسیدند که شتر صالح عليه السلام از آن می‌نوشتید پس در آن محل فرود آمدند». همچنین آن حضرت عليه السلام اصحاب‌شان را از ورود به منازل قومی که به عذاب الهی گرفتار شده بودند، نهی می‌کردند و می‌فرمودند: «در حقیقت، من می‌ترسم که به شما مانند آنچه که به آنان رسید، برسد لذا به منزلشان وارد نشوید». باید یادآور شد که آثار مدائن صالح عليه السلام تا به امروز باقی است و به نام «فتح الناقه» شناخته می‌شود.

«گفت» صالح عليه السلام «ای قوم من! خدا را پرستید، برای شما معبودی جز او نیست» صالح عليه السلام قومش را به عبادت خدای سبحان فراخواند، عبادتی که باری تعالی خلق را به‌خاطر آن آفریده‌است، او به آنان فهماند که عبادت جز برای خدای یگانه سزاوار نیست و جز وی هیچ معبودی این صلاحیت را ندارد که به پرستش گرفته شود. آری! دعوت به سوی توحید و نفی شرک، خلاصه و عصاره دعوت همه پیامبران عليهم السلام بوده است چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: (و همانا در هر امتی پیامبری فرستادیم، با این پیام که: خدای یگانه را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید) «نحل / ۳۶». صالح عليه السلام خطاب به قومش افزود: «در حقیقت، برای شما از جانب پروردگارتان بینه‌ای آمده است» بینه: یعنی معجزه روشن و آشکار، که عبارت بود از: بیرون‌آوردن ماده‌شتری از سنگ سخت و خارا «این ماده شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست پس آن را بگذارید تا در زمین خدا بخورد» یعنی: آن را رها کنید و آزاد بگذارید که در زمین خدا جل جلاله بچرد و هرچه خواست از آن بخورد زیرا این شتر؛ شتر خدا جل جلاله است و زمین هم که زمین وی می‌باشد پس او را از آنچه که مال و ملک شما نیست، بازندارید. صالح عليه السلام آن را شتر خدا جل جلاله نامید زیرا آن شتر با امر تکوینی خداوند جل جلاله بدون داشتن پدر و مادری آفریده شده بود «و به او» هیچ‌گونه «آسیبی نرسانید» یعنی: به هیچ وجه با گزند و آزار متعرض او نشوید «که آن‌گاه شما را عذابی دردناک فرومی‌گیرد».

نقل است که قوم صالح عليه السلام خود از او خواستند تا برایشان از صخره سنگی خارا، ماده‌شتری بیرون آورد که خروج آن را به رأی‌العین بینند پس صالح عليه السلام از آنها عهدها و پیمانها گرفت که اگر خواسته‌شان را اجابت کند، قطعا به او ایمان خواهند آورد و

چون آنها این عهدها و پیمانها را سپردند، صالح علیه السلام دعا کرد و آن صخره سنگ به جنبش در آمد و - همان گونه که خواسته بودند - ماده شتری پاک، تنومند و بی عیب از آن بیرون آمد و چنان بزرگ و قوی و پرهیبت بود که چون از برابر چهارپایان دیگر می گذشت، همه از او می رمیدند. در این هنگام، رئیس آن قوم و پیروانش ایمان آوردند. صالح علیه السلام به فرمان خدای عزوجل چنین مقرر کرد که یک روز آن ماده شتر آب چاهشان را بنوشد و روز دیگر آنان از آب آن چاه استفاده کنند و در آن روز که او آب چاه را می نوشید، آنها از شیر وی می نوشیدند زیرا چنان شیرآور بود که چون او را می دوشیدند، هر مقدار از ظرفی که می خواستند، از شیر آن پر می شد و قوم همه از شیرش سیر و سیراب می شدند.

وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ شُهُولِهَا قُصُورًا

وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٧٤﴾

«و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان آنان گردانید» یعنی: حق تعالی شما را در زمین جانشین قوم عاد گردانید. یا شما را در آن فرمانروا گردانید «و به شما در زمین جای مناسب داد» یعنی: شما را در آن مستقر گردانید، به طوری «که از بخشهای هموار و نرم آن برای خود قصرها می ساختید» یعنی: از خاکهای آن سرزمین، خشت و آجر و مانند آن از مصالح ساختمانی دیگر ساخته و با آن، کاخها و قصرها بنا می کردید. (بوأ): از مصدر «مبأه»، عبارت است از: منزلی که انسان در آن ساکن می شود «و از کوهها برای خود خانه هایی می تراشیدید» قوم ثمود، با بهره گیری از نیرو و صلابت بدنی و تنومند بودن هیكل هایشان، کوهها را تراشیده و در دل کوهها برای خود مغاره ها و خانه های مسکونی می ساختند. به قولی: انتخاب درون صخره های سخت و کوههای مستحکم برای سکونت از سوی آنها، به این دلیل بود که ساختمانها و سقفهای دیگر، قبل از به پایان آمدن عمرشان ویران می شد - از بس عمر طولانی ای داشتند «پس نعمتهای خدا را به یاد آورید» تفسیر نظیر این عبارت در داستان قبل

گذشت «و در زمین سر به فساد بر ندارید» یعنی: در آن با نافرمانی خدا و رسولش، فتنه و فساد برپا نکنید.

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٥﴾

«سران قوم او که استکبار می‌ورزیدند، به مستضعفانی که ایمان آورده بودند» و تحت ستم و استضعاف آنان قرار داشتند «گفتند: آیا می‌دانید که صالح از سوی پرورگارش فرستاده شده است؟» این سخن را از باب استهزا و تمسخر گفتند. «اهل ایمان» یعنی: پیروان صالح عليه السلام «گفتند: بی‌تردید ما به آنچه وی بدان رسالت یافته‌است، مؤمنیم» یعنی: ما نه فقط به صدق و راستی او در این ادعا داناییم بلکه به او و رسالتش مؤمن بوده و از آن گذشته، تابع و مطیع امرش نیز هستیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي ءَامَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٧٦﴾

«کسانی که استکبار می‌ورزیدند، گفتند: ما به آنچه شما بدان ایمان آورده‌اید» یعنی: به رسالت صالح عليه السلام «کافریم» این سخن را درحالی گفتند که معجزه آشکار و حجت پایدار حق تعالی درمیان آنان بود - پس لعنت خداوند جل جلاله بر کافران باد.

فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يُصَلِّحُ اقْتِنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧٧﴾

«پس آن ماده‌شتر را پی کردند» یعنی: پی‌های آن را بریدند، یا آن را ذبح کردند. و با آن‌که همه آنها درکشتن ماده‌شتر مستقیماً شرکت نداشتند بلکه یک تن از آنان او را کشت ولی از آنجا که این کار با رضا و موافقت همگی آنان انجام گرفت لذا این عمل به همه آنان نسبت داده شد «و از فرمان پروردگار خود سرپیچیدند» یعنی: از قبول فرمان باری تعالی در مورد ماده‌شتر و همچنان ازگردن نهادن به دین وی استکبار و عناد ورزیدند «و گفتند: ای صالح! اگر از پیامبران هستی، آنچه را به ما وعید

می‌دهی» از عذاب «برای ما بیاور» این سخن را از روی تحدی (مبارزه‌طلبی) و استخفاف گفتند.

فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثِيمِينَ ﴿٧٨﴾

«پس آنان را رجفه فرو گرفت» رجفه: یعنی زلزله سخت. برخی گفته‌اند: رجفه، فریادی سخت و سهمگین بود که با یک تکان سخت، دل‌هایشان را از جا برکند «و در سرای خویش» یعنی: در شهر و سرزمین خویش «از پا در آمدند» جاثمین: بر زانوهای چهره‌های خویش به زمین چسبیده و بی‌جان و بی‌حرکت گردیدند، همانند پرنده‌ای که بر روی درافتد و از پا درآید. روایت شده است که: پی‌کردن ماده‌شتر از سوی آنان در روز چهارشنبه و نزول عذاب بر آنان در روز شنبه بود پس همه - جز صالح علیه السلام و پیروانش از اهل ایمان - هلاک شدند.

فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّصِيحَةَ ﴿٧٩﴾

«پس صالح از آنان روی برتافت» آن‌گاه که از اجابت دعوت حق از سوی آنان مأیوس شد و درحالی‌که به آنان پشت کرده و از آنان رویگردان شده بود، از سرزمین‌شان رفت «و گفت» صالح علیه السلام، در بیان حقیقت حال خویش به آنان: «ای قوم من! به راستی که من پیام پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیر خواهی کردم ولی شما نصیحتگران را دوست نمی‌دارید» من از هیچ کوششی در ابلاغ رسالت حق به شما فروگذار نکردم، اما شما این دعوت را نپذیرفتید و از آن سر برتافتید پس عذاب الهی بر شما لازم گشت و اینک آنچه را که تکذیب کرده و به شتاب می‌طلبیدید، بر شما فرود می‌آید. همچنان محتمل است که صالح علیه السلام این سخن را بعد از مرگشان - از روی حسرت بر آنچه که از ایمان و سلامتی از عذاب از دست دادند - خطاب به آنان گفته باشد.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

«و» فرستادیم «لوط را» به رسالت. لوط عليه السلام فرزند هاران فرزند آزر، برادزاده ابراهیم عليه السلام بود که با عمویش ابراهیم عليه السلام از سرزمین عراق به سرزمین بیت المقدس هجرت کرد، سپس خدای عزوجل او را به سوی اهالی شهری به نام «سدوم» در نزدیکی بیت المقدس، به رسالت برانگیخت «هنگامی که به قوم خود گفت: آیا آن فاحشه را مرتکب می شوید» یعنی: آن خصلت بسیار زشت و سخت ناشایست را که فعل لواط می باشد «که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است؟» یعنی: احدی قبل از شما آن را مرتکب نگردیده است؟ زیرا فعل لواط، قبل از آنان در میان هیچ امتی از امت ها شایع نبود.

إِنَّكُمْ لَأَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾

«همانا شما از روی شهوت، به جای زنان با مردان در می آمیزید» یعنی: شما، همسرانی را که خداوند متعال برایتان آفریده است و به حسب فطرت برای آمیزش آماده بوده و صلاحیت مقاربت را دارند و فقط آنانند که جایگاه برآوردن شهوت و موضع لذت جویی می باشند، فروگذاشته و به فعل لواط با مردان رو می آورید، فعل ناشایستی که هدفی سازگار با عقل و فطرت سالم نداشته و جز شهوت رانی هیچ منظور دیگری از آن ندارید پس شما در ارتکاب این عمل زشت، همانند چهارپایانی هستید که صرفا به انگیزه شهوت رانی بر همدیگر فرومی جهند «بلکه شما قومی مسرف و تجاوز کارید» که این فعل شما مستوجب لعنت و خشم خداوند جل جلاله است زیرا این فعلی است انحرافی که با عقل سلیم و فطرت مستقیم هیچ سازگاری ندارد و علت خارج بودن آن از مقتضای فطرت، اسراف و خارج شدن لواطکار از حد اعتدال بشری می باشد.

امام ابوحنیفه برآن است که: گواهی دوتن در انجام فعل لواط کافی است و مجازات لواطکار این است که از مکانی مرتفع به پایین افکنده شده سپس با پرتاب سنگ دنبال گردد چنانکه با قوم لوط چنین شد و این جزا تعزیر است نه حد. اما جمهور فقها

(مالک، شافعی و احمدبن حنبل) برآند که: مجازات لواط، حد است نه تعزیر و حد لواط، رجم (سنگسار) فاعل و مفعول تا مرگ آنهاست، خواه شخص لواطکار محصن (زن‌دار) باشد، خواه غیر محصن. در یک روایت دیگر از شافعی رحمته الله حد لواط مانند حد زنا است بنابراین، اگر لواطکار محصن بود، رجم می‌شود، در غیر آن، صد شلاق زده می‌شود. مقاربت با زنان از راه پشت (دبر) نیز که «لواط صغری» نامیده می‌شود، به اجماع علما حرام است.

وَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِّنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَّنطَهُرُونَ ﴿٨٤﴾

«ولی جواب قوم او» در برابر انکار و محکوم کردن این عمل از سوی لوط علیه السلام «جز این نبود که گفتند: آنان را» یعنی: لوط و پیروانش را «از شهرتان بیرون کنید» و از روی استهزا افزودند: «هرآینه آنان مردمی منزه طلب هستند» که از افتادن در عمل لواط تبری جسته و پاکی می‌طلبند بنابراین، نباید با ما در شهر ما سکونت داشته باشند. این پاسخ استهزا آلودشان، هیچ ارتباطی به نصیحت لوط علیه السلام نداشت بلکه پاسخ مناسب این بود که نبوت وی را تصدیق کرده و از فرمان وی اطاعت می‌کردند و به خواسته وی پاسخ مساعد می‌دادند ولی آنان این پاسخ زشت را که از نفس‌های پلید و فطرت‌های واژگونه‌شان برخاسته بود، به وی تحویل دادند، عجباً از این منطقی واژگونه! منطقی که می‌گوید: باید کسانی که پاک و پرهیزکارند، از شهر بیرون روند تا پلیدان و ناپاکان در آن باقی بمانند؟! این منطق؛ منطق جاهلیت در هر زمان و مکانی است چنان‌که در عصر حاضر نیز مشاهده می‌کنیم که اغلب پاکان و پرهیزکاران، در طرد و تبعید به سر می‌برند.

فَأَجْبَنَهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾

«پس او و اهل خانه او رانجات دادیم» آن‌گاه که در صبحگاه شبی که عذاب ما بر مردم شهر «سدوم» فرود آمد، لوط و خانواده‌اش را از آن شهر بیرون آوردیم^۱ «مگر

^۱ تفصیل این داستان در سوره هود (آیات ۸۳ - ۷۷) آمده است

زنش را» حق تعالی زن لوط علیه السلام را از اهلش استثنا کرد زیرا او به لوط علیه السلام ایمان نیاورده بود «که» به همین جهت زن لوط علیه السلام «از باقی ماندگان بود» در عذاب خداوندی و حکم حق تعالی این بود که او نیز در زمره نابودشدگان باشد.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

«و بر سر آنان بارشی بارانیدیم» غیر از آن بارشی که بدان عادی بودند، که این بارش، همانا بارش گل پخته سنگ شده بر آنان بود چنان که در آیه: (وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ) «هود / ۸۲» آمده است. «پس بنگر که آخر کار مجرمان» یعنی: کافران «چگونه بود!».

وَالِی مَدِیْنٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَنْقُورِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾

این پنجمین داستان از داستانهای انبیاء علیهم السلام در این سوره، بعد از داستانهای نوح، هود، صالح و لوط علیهم السلام است:

«و به سوی قوم مدین، برادرشان شعیب را فرستادیم» یعنی: به سوی مردم مدین، پیامبری از خودشان را که شعیب علیه السلام بود فرستادیم. شعیب علیه السلام - پیامبر قومش مدین - از انبیای عرب است و از وی در قرآن کریم - در سوره های اعراف، هود، شعراء و عنکبوت - یازده بار یاد شده است و بعثت وی به پیامبری، قبل از حضرت موسی علیه السلام بود. علما او را خطیب انبیاء علیهم السلام می نامند، به سبب آن که او دعوت خویش را با حجتی رسا به قومش ابلاغ کرد. یادآور می شویم که شهر «مدین»، نزدیک «معان» واقع در جنوب شرق اردن بر سر راه حجاز قرار دارد و مدین هم بر قبیله مدین و هم بر شهرشان اطلاق می شود «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست» شعیب علیه السلام با یادآوری این نکته به قومش که آنان قوم او هستند و او

یکی از خود آنهاست پس طبعاً دوست‌دار چیزی است که صلاحشان در آن می‌باشد، آنها را به‌سوی پرستش خداوند عز وجل دعوت کرد سپس آنها را به یگانه‌شناسی و یگانه‌پرستی که در رأس دعوت همه پیامبران علیهم السلام قرار دارد، فرمان داد و این پندار را که پرستش چیزی از بتانشان حق باشد، رد کرد و همه را باطل و نابود شده خواند «در حقیقت، برای شما از جانب پرورگارتان برهانی روشن» یعنی: معجزه‌های آشکار «آمده است» ولی قرآن بیان نکرده که معجزه شعیب رضی الله عنه چه بود پس این خود دلیل بر آن است که هر پیامبری معجزه‌ای داشته است، چه معجزه وی بیان شود و چه نشود. آری! این پیام شعیب رضی الله عنه بود به قومش از جنبه اعتقادی آن، اما او از جنبه عملی نیز، به روی عمده‌ترین انحراف عملی‌شان انگشت گذاشت و گفت: «پس پیمان‌ها و ترازو را تمام نهد» یعنی: به خریدار یا فروشنده، با به‌کار گرفتن پیمان‌ها یا عیاری ناقص، کم ندهید و به غیر آن از شیوه‌های دیگر کاستن و افزودن در اشیای مورد معامله، به حق‌خوری از دیگران نپردازید. آری! قوم شعیب رضی الله عنه معاملات خود را با پیمان‌ها و ترازو انجام می‌دادند ولی پیمان‌ها و ترازو را تمام ننهاد و از حق صاحب حق می‌کاستند «و به مردم اشیای آنان را ناقص ندهید» بخش: عبارت است از: نقص و آن یا با معیوب ساختن کالا، یا با کم کردن از آن، یا به تردستی، فریبکاری و نیرنگبازی انجام می‌گیرد و همه اینها شامل معنای خوردن اموال مردم به نارواست. بعضی گفته‌اند: قوم شعیب رضی الله عنه از هر چیزی که در بازارهایشان وارد می‌شد، عوارض و حقوق گمرکی می‌گرفتند و نهی الهی ناظر بر این معنی است «و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید» تفسیر نظیر این عبارت، در آیه (۵۶) گذشت «این» رهنمودها «برایتان بهتر است» در دنیا و آخرت «اگر باور دارید» سخنم را.

وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ مَن آمَنَ بِهِ وَتَبِعُونَهَا
عَوجًا وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَذَّبْتُمْ وَأَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ



«و بر سر هر راهی نشینید که بترسانید» مردم را از شکنجه و آزارتان. نقل است که: قوم شعیب علیه السلام بر سر راههایی که به خانه وی منتهی می شد، می نشستند و کسانی را که قصد رفتن به نزد وی را داشتند، از عذاب و عقاب خویش بیم داده و می گفتند: او شخصی است کذاب لذا نزد او نروید «و» تا «کسی را که به او ایمان آورده است، از راه الله بازدارید» مراد از بازداشتن از راه الله جل جلاله، بازداشتن مردم از رسیدن به شعیب علیه السلام است. بعضی گفته اند: مراد؛ نهی آنان از نشستن بر سر راه دین و بازداشتن کسانی است که قصد رفتن به آن را دارند، نه نشستن حقیقی بر سر راهها پس حقیقت لفظ، مراد نیست «و برای آن راه، کجی نجوید» یعنی: برای راه خدا جل جلاله کجی، ناهمواری و ناهنجاری نجوید و آن را برای مردم به این وصف معرفی نکنید «و هنگامی را به یاد آورید که شما اندک بودید» از نظر تعداد «پس شما را بسیار گردانید» از طریق توالد و تناسل. بعضی در معنی آن گفته اند: شما فقیر بودید، اما حق تعالی شما را توانگر گردانید «و بنگرید که فرجام کار فسادکاران» از امتهای گذشته؛ چون قوم نوح و هود و صالح و لوط علیهم السلام «چگونه بوده است؟» مگر جز این بود که خدای عزوجل هلاکشان کرد و آثار وجودشان را از عرصه هستی محو گردانید؟!

وَإِن كَانَ طَائِفَةٌ مِّنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ، وَطَائِفَةٌ لَّا يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ

بَيْنَنَا وَهَوَّخِزُّ الْحَكِيمِينَ ﴿٨٧﴾

«و اگر گروهی از شما به آنچه من بدان فرستاده شده ام ایمان آورده و گروهی دیگر ایمان نیاوردند پس صبر کنید» یعنی: انتظار بکشید «تا خداوند در میان ما حکم کند، که او بهترین حکم کنندگان است» زیرا حکم و داوری او، بر حق و عدل مبتنی است و بیم آن نمی رود که او در حکم خویش ستم کند. آری! حکم خداوند جل جلاله در میان دو

گروه، مانند حکم کردن میان دو خصم است: یعنی این که محقان را بر مبطلان پیروز می‌سازد.

در این آیه، مؤمنان به صبر بر آزار کفار مأمور گردیده‌اند تا آن که خدای عزوجل پیروشان گرداند.

❖ **قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي**

مِلَّتِنَا قَالَ أُولَئِكَ كَفَرِينَ ﴿٨٨﴾

«سران قومش که استکبار ورزیده بودند» یعنی: اشراف و بزرگان سرکش، مستکبر و کافرشان «گفتند: ای شعیب! یا بی‌گمان تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند، از شهر خودمان بیرون می‌کنیم، یا به کیش ما برگردید» بدین گونه، آن سران مستکبر فقط به ترک ایمان و انکار دعوت حق اکتفا نکرده بلکه از روی سرکشی، سبکسری، غرور، ناسپاسی و تجاوز، پا را از این حد فراتر گذاشتند و پیامبر خویش و مؤمنان را به بیرون کردن از شهر نیز تهدید کردند. یعنی از نظر آنها، شعیب علیه السلام و همراهانش ناگزیر دو راه بیشتر در پیش رو ندارند: یا بیرون شدن از شهر و یا بازگشت به کیش باطل کفری آنان «گفت» شعیب علیه السلام «حتی اگر دلمان نخواهد؟» یعنی: آیا ما را به کیش خویش باز می‌گردانید، هرچند ما از بازگشت به آن کراهت و نفرت داشته باشیم؟ یا معنی این است: آیا از شهر بیرونمان می‌کنید، هرچند ما خواهان بیرون شدن از آن نباشیم؟ قطعاً شما چنین حقی ندارید و برای شما روا نیست به چیزی مجبورمان کنید که دلمان آن را نمی‌خواهد زیرا کسی که زیر فشار و اجبار قرار گیرد و از خود اختیاری نداشته باشد، نه موافقتش موافقت به حساب می‌آید و نه بازگشتش به آیین دیگری، بازگشت حقیقی تلقی می‌شود.

قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ جَعَلْنَا اللَّهَ مِنهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ



«در حقیقت، اگر بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید، به دین شما» که شرک است «برگردیم، به خدا دروغ بسته‌ایم» زیرا شرک، دروغ بستن به خدای سبحان است، از آن رو که کائنات جز آفریدگار، مدبر و معبودی یگانه که همانا الله جل جلاله است، آفریدگار دیگری ندارد پس هر کس به خدای سبحان شریک قایل شود، بی‌گمان به او دروغ بسته و مدعی نقص الوهیت و ربوبیت وی شده است. جمله: (بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشید) مفید این معنی است که جرم بازگشت مؤمن به کفر، بزرگتر از جرم کسی است که حق برای وی روشن نشده و در اصل کافر بوده است زیرا کسی که بعد از ایمان مرتد می‌شود، در کفری بزرگتر و الحادی سخت‌تر از کفر کسانی فرورفته که در اصل کافر بوده‌اند «و هرگز ما را نسزد» یعنی: هرگز برای ما درست نیست و نه هم اصولی و قاعده‌مند است «که به آن بازگردیم» به هیچ حالی از احوال، بعد از آن که خداوند جل جلاله ما را از آن نجات بخشید «مگر آن که الله، پروردگار ما بخواهد» یعنی: مگر آن که در مشیت خداوند جل جلاله چنین رفته باشد که ما به کفر برمی‌گردیم زیرا امور کائنات همه - اعم از خیر و شر - به مشیت او وابسته است «پروردگار ما از روی دانش بر هر چیزی احاطه دارد» یعنی: علم وی به همه موجودات احاطه دارد پس او می‌داند که چه دگرگونی‌هایی بر احوال بندگانش روی می‌دهد «بر خدا توکل کرده‌ایم» فقط بر او تکیه و اعتماد کرده‌ایم در این که ما را بر ایمان پایدار و ثابت قدم بدارد، میان ما و کفر و اهل آن مانع و حائل ایجاد کند، نعمت خویش را بر ما تمام گرداند و ما را از عذاب خود در پناه عصمت خویش نگه‌دارد «پروردگارا! میان ما و میان قوم ما به راستی فیصله کن، که تو بهترین فیصله‌کنندگانی» یعنی: میان ما و میان قوم ما به حق و راستی حکم و داوری کن، با پیروز ساختن اهل حق بر اهل باطل. گویی ایشان خواستار فرود آمدن عذاب بر کافران شدند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِذْ أَخْبَرُوكُمْ

«و آن اشرافی از قومش که کافر بودند، به یاران خود گفتند: اگر از شعیب پیروی کنید» یعنی: اگر به دین وی در آید و دین خودتان را فروگذارید «در این صورت قطعاً زیانکارید» مرادشان از زیانکار شدن؛ هلاکت‌شان است. یا مراد: زیان کردن به سبب تمام دادن پیمان‌ها و وزن و ترک کم‌فروشی‌ای است که بر اساس آن با مردم معامله می‌کردند.

فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَثِيمِينَ

«پس رجفه» یعنی: زلزله «آنان را فرو گرفت» بعضی گفته‌اند: رجفه، بانگ مرگبار عذاب بود «پس در سرای خویش، مرده به زانو در افتاده صبح کردند» و کاملاً از پا درآمدند. تفسیر نظیر این عبارت، در داستان صالح علیه السلام گذشت.

الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا لَمْ يَفْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ

«کسانی که شعیب را تکذیب کرده بودند، گویی خود هرگز در آن سرزمین ساکن نبوده‌اند» یعنی: آن قوم چنان ریشه‌کن شدند و آن دیار بعد از نزول عذاب، چنان خراب و خالی شد که گویی کسی قبلاً در آن سکونت نداشته است. اعراب می‌گویند: «غنیت بالمکان» آن‌گاه که در مکانی اقامت گزینند «تکذیب کنندگان شعیب، خود همان زیانکاران بودند» که خود و مایملک خویش را همه پاک باختند. یعنی: آن گونه نبود که اشراف مستکبر ادعا می‌کردند زیرا بر عکس پندارشان، آن زیان، نصیب مؤمنان به شعیب علیه السلام نگردید بلکه آن زیان در فرجام به خود آنان و موافقان‌شان پیوست.

فَنَوَىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَأَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ

كُفْرِينَ ﴿١٣﴾

«پس، از آنان روی برتافت» یعنی: شعیب عليه السلام چون نزول عذاب را بر آنان مشاهده کرد، از آنان روی برتافت «و گفت: ای قوم من! به راستی که پیامهای پروردگارم را به شما رساندم و برای شما خیرخواهی کردم، دیگر چگونه بر قوم کافر» به خدای سبحان، پای فشارنده بر کفر و متمرّد از اجابت دعوت حق «اندوه بخورم؟» نه! هرگز بر آنان دریغ و اندوه نمی خورم.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْأَسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿١٤﴾

«و در هیچ شهری، پیامبری» از پیامبران «را نفرستادیم» که بعد از آن مردم آن شهر و منطقه او را تکذیب کرده باشند «مگر آن که مردم آن را به بأساء» یعنی: سختی و فقر «و ضراء» یعنی: رنج و مرض «گرفتار کردیم تا باشد که به زاری در آیند» یعنی: برای این که به زاری و خاکساری در آیند و در نتیجه، استکبار و تکذیب پیامبران عليهم السلام را فروگذارند.

ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ ءِآبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ

لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

«سپس» بعد از گرفتار کردن مردم آن شهرها و مناطق به احوال بد، تنگدستی و مرض و عدم عبرت گرفتن و بیدار شدن آنها از خواب غفلت و سكرات غرور و استكبار، وضع را دگرگون ساخته و «به جای بدی» ای که به آنان از بلاها و محنتها رسانیده بودیم؛ «نیکی را قرار دادیم» به قصد امتحان، که بر اثر آن در خیر، فراوانی، ایمنی و گشایش قرار گرفتند «تا آن که انبوه شدند» در جمعیت و درمال و مکت خویشتن «و گفتند: پدران ما را هم همین گونه رنج و راحت می رسیده است» یعنی: قطعاً آنچه که به ما

از رنج، فقر و بیماری و بعدا از فراوانی، گشایش و نعمت رسید، همان رخدادی است که قبل از ما بر پدران و نیاکانمان نیز همانند آن گذشته است.

مرادشان از این سخن این بود که: رخدادها و دگرگونی‌های مشتمل بر سختی و آسانی و رنج و راحت، گردش روزگار و عادت زمانه است که در پیشینیان و آیندگان همه یکسان جاری و ساری بوده و می‌باشد و تا زمان و زندگی بوده، این تحولات هم بوده است پس قطعاً این از باب مؤاخذه و مجازات در برابر اعمال و رفتار ما و به عنوان ابتلا و امتحان ما نیست.

با چنین نحوه نگرشی بود که آنها تصدیق نکردند که این رویدادها از جانب خدای سبحان با هدف ابتلای آنها و مجازاتشان در برابر ظلم و ستم‌شان بوده‌است. البته حال این مکذبان برخلاف حال مؤمنانی است که در راحتی و نعمت شکر کرده و بر رنج و ناخوشی صبر می‌کنند چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «شگفتا بر کار مؤمن؛ خدای عزوجل هیچ حکمی را بر او اجرا نمی‌کند، مگر این‌که آن حکم برایش خیر است زیرا اگر به او رنج و سختی‌ای برسد؛ صبر پیشه می‌کند و این به خیر اوست و اگر به او خوشی و راحتی‌ای برسد؛ شکر می‌گزارد و این هم به خیر اوست». همچنین در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن پیوسته مبتلای رنج و بلاست تا آن‌که از گناهانش پاک و صفا بیرون آید، اما مثل منافق، همچون مثل خر است، که نمی‌داند صاحبش او را در کجا و به‌خاطر چه بسته کرده و به‌خاطر چه رها کرده است».

«سپس آنان را بناگاه فرو گرفتیم» یعنی: به دنبال آن‌که این سخن را گفتند، بناگاه آنان را بی هیچ تأخیر و مهلتی گرفتار عذاب کردیم. در حدیث شریف آمده است: «موت الفجاء رحمه للمؤمن و أخذه أسف للكافر: مرگ ناگهانی، رحمتی برای مؤمن و فروگرفتن تأسف باری برای کافر است». آری! آنان را بناگاه فرو گرفتیم «درحالی‌که بی‌خبر بودند» از این فروگرفتن ناگهانی و اصلاً انتظار وقوع آن رانداشتند. این نحوه فروگرفتن‌شان از جانب باری تعالی، خود برای افزودن بر عذاب‌شان است، چه حق تعالی آنان را درحالی فرو نگرفت که در رنج و سختی بودند بلکه درحالی آنان را

گرفتار سرپنجه عذاب خویش ساخت که در نعمت و راحتی و گشایش و رفاه قرار داشتند تا این گونه گرفتار ساختن؛ عذابشان را سخت تر و هولناک تر گرداند.

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَنَحْنَاهُمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾

«و اگر اهل آن شهرها» که پیامبران خویش را به سویشان فرستادیم «ایمان آورده بودند» به آن پیامبران: «و پرهیزگاری کرده بودند» از پافشاری بر کفر و اصرار بر زشتی ها و پلیدی هایی که مرتکب می گشتند «قطعا بر آنان برکاتی از آسمان و زمین می گشودیم» یعنی: برای آنان خیرات و برکات آسمان و زمین را فراهم و میسر می ساختیم چنان که درهای بسته با بازکردن گشوده می شود. مراد از خیر آسمان: باران و مراد از خیر زمین: رستنی ها و سایر برکات آن است. این آیه دلیل بر آن است که رفاه سالم اقتصادی، با ایمان و تقوی و پایبندی به شریعت الله ﷻ در دسترس است «ولیکن» اهالی آن شهرها «تکذیب کردند» آیات و پیامبران ما را، از این رو، نه ایمان آوردند و نه تقوی پیشه کردند «پس آنان را به» سبب «آنچه می کردند» از گناه و کفر «فرو گرفتیم» به عذاب و بلا.

أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَن يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيِّنًا وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾

«آیا اهل شهرها» یعنی: کافران آنها «ایمن شده اند از این که عذاب ما شبانگاه - درحالی که به خواب فرو رفته اند - به آنان برسد؟» مراد؛ ساکنان شهرهایی چون عاد و ثمود و مدین اند که قبلا ذکرشان رفت. به قولی دیگر: مراد از «قری»، شهر مکه و ماحول آن است، از آن رو که رسول خدا ﷺ را تکذیب می کردند.

أَوَامِنُ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾

«یا اهل شهرها ایمن شده‌اند از این که عذاب ما نیمروز به آنان در رسد» آن گاه که آفتاب می‌درخشد و بالا می‌آید «درحالی که به بازی سرگرمند» یعنی: در حالی که مشغول اموری هستند که هیچ فایده‌ای برایشان در بر ندارد لذا بیشتر به بازی می‌ماند؟

أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾

«آیا از مکرالله» یعنی: از عذابی که برایشان اندیشیده است - در حالی که از آن بی‌خبرند «ایمن شده‌اند؟» به قولی دیگر: مکر خدا در اینجا، استدراج او برای آنان با بخشیدن نعمت و سلامتی و فرو گذاشتن شان بر همین حال؛ سپس فرو گرفتن ناگهانی شان است «با آن که جز گروه زیانکار» که همانا کافرانند «کسی خود را از مکر خدا ایمن نمی‌داند».

أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ أَصْبَنَهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

«آیا برای کسانی که زمین را پس از هلاک ساکنان آن به ارث می‌برند، روشن نشده است که اگر می‌خواستیم آنان را به کیفر گناهانشان می‌رساندیم» و نابودشان می‌کردیم، همان گونه که ساکنان قبلی آن سرزمین را نابود کردیم؟ «و بر دل‌هایشان طبع می‌نهم تا دیگر نشنوند» طبع: مهر نهادن و قفل کردن چیزی است به طوری که هیچ چیز به اندرون آن نفوذ نکند. یعنی: آنها به سبب مهر نهادن بر دل‌هایشان، چنان گشته‌اند که پندها، حجت‌ها و بیم و هشدارهای پیامبران الهی را نمی‌شنوند لذا حقیقت گرفتار ساختن‌شان به چنگ عذاب - با وصف روشنی و وضوح خود - بر آنها روشن نمی‌شود و از این امر غافلند که میان آنان و پیشینیانشان هیچ گونه فرقی وجود ندارد.

تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا

مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾

«این شهرها را» که قبلاً ذکر آنها رفت و نابودشان ساختیم، که عبارت از: شهرهای اقوام نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام بودند، «برخی از خبرهای آن را بر تو» ای محمد صلی الله علیه و آله «حکایت می‌کنیم» ولی آنها خبرهای دیگری هم دارند که ما آن را بر تو حکایت نکرده‌ایم «در حقیقت پیامبرانشان معجزات روشن برایشان آوردند، اما آنان بر آن نبودند که ایمان آورند» در هنگام آمدن پیامبران حامل معجزات، «به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند» یعنی: قبل از آن که پیامبران علیهم السلام آن معجزات را برایشان بیاورند. یا معنی این است: هنگامی که این معجزات را دیدند، ایمان نیاوردند، به سبب آن که قبل از دیدن آن معجزات تکذیب پیشه کرده بودند پس حالشان در هنگام آمدن پیامبران با این معجزات، همانند حالشان قبل از آن است «این گونه، خدا بر دلهای کافران مهر می‌نهد» زیرا دانسته است که آنها پایداری بر کفر را انتخاب می‌کنند، از این رو، هیچ پند و تذکر، ترغیب و تشویق و بیم و تهدیدی در آنان سودمند واقع نمی‌شود.

وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

«و در بیشتر آنان» یعنی: در بیشتر مردم «وفای به عهد نیافتیم» بلکه عهدشکنی خوی و شیوه آنهاست. مراد از (عهد)، همان عهدی است که از بشر در «عالم ذر»^۱ گرفته شد. به قولی دیگر: مراد از عهدشکنان، کفارند به طور عام که اکثرشان عهد و وفایی ندارند و فقط اندکی از آنان گاهی به عهد خویش وفا نموده و بر آن پایدار باقی می‌مانند «و بیشتر آنان را جدا نافرمان یافتیم» لذا علت هلاک ساختن مردم آن شهرها، جز این نبود که فرمانهای ما را پشت پا افکنده و آن را پاس نداشتند.

^۱ نگاه کنید به تفسیر (اعراف/ ۱۷۲).

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

۱۰۳

«آن گاه بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبران یاد شده «موسی را فرستادیم» یعنی موسی فرزند عمران علیه السلام بزرگترین انبیای بنی اسرائیل را «به همراه آیات خویش» یعنی: با معجزاتی که ذکر آن می آید؛ چون اژدها، ید بیضا و غیره. یادآور می شویم که نام موسی علیه السلام بیش از صدوسی بار در قرآن کریم ذکر شده و زندگی او - از همان آغاز تولد که مادرش او را در درون صندوقی نهاد و به نیل انداخت تا مرحله تربیتش که در کاخ فرعون سپری شد، سپس هجرتش، باز بعثتش و داستانهای بعد از آن - داستانهای شگفتی دارد. آری! او را با معجزات خویش «به سوی فرعون» پادشاه مصر «و ملاء وی» یعنی: اشراف قومش فرستادیم. مخصوص ساختن اشراف قوم فرعون به یادآوری، از آن روست که دیگران پیروانشان هستند. شایان ذکر است؛ در آن دوران هر کسی که بر سرزمین مصر پادشاهی می کرد، فرعون لقب می گرفت لذا نام فرعون زمان موسی علیه السلام بنا به قولی: متناح فرزند رمسیس «۱۲۲۵ ق.م» بود. «ولی آنها به آیات ما ستم کردند» یعنی: آیات ما را تکذیب کردند زیرا تکذیب به آنچه که از راست ترین راستهاست، بدون شک ستمی بزرگ است. به قولی دیگر معنی این است: بر مردم به سبب این آیات ما ستم کردند زیرا آنها را از ایمان به این آیات باز داشتند. یا معنی این است: در حق خود به سبب این آیات ستم کردند، از آن رو که این آیات را دروغ انگاشتند «پس ببین که فرجام مفسدان چگونه بود» یعنی: پایان کار دروغ انگاران و کافران به این آیات، پایانی بس ننگین بود زیرا آنان به دریا غرق شدند.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱۰۴

آن گاه خدای عزوجل از مناظره موسی علیه السلام با فرعون و لگام زدن او بر وی با حجت و آشکار ساختن معجزات روشن به دست او در حضور فرعون و قومش خبر داده می فرماید: «و موسی گفت: ای فرعون! بی تردید من فرستاده ای از سوی پروردگار

جهانیان هستم» پس کسی که فرستاده پروردگار تمام جهانیان باشد، قطعاً شایسته اجابت و سزاوار تصدیق است.

حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بَيْنَكُمْ وَأَنْزِلُ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ



«سزاوارم که به خداوند جز سخن حق نسبت ندهم» یعنی: من سخت مشتاق و سزاوار آن هستم که شما را از متن پیام خویش - چنان که هست، بی هیچ دخل و تصرفی در آن - با خبر و آگاه گردانم «من در حقیقت برای شما از سوی پروردگارتان بینه‌ای آورده‌ام» یعنی: برهان‌هایی به همراه آورده‌ام که به وسیله آنها راستگویی‌ام در این حقیقت که فرستاده‌ای از سوی رب‌العالمین هستم، واضح و آشکار می‌شود «پس بنی اسرائیل را همراه من بفرست» موسی علیه السلام از فرعون خواست تا بنی اسرائیل را آزاد بگذارد تا همراه وی به سرزمین مقدس بازگردند زیرا بنی اسرائیل در آن زمان نزد فرعون در تبعید و اسارت قرار داشته و از بازگشت به بیت المقدس باز داشته شده بودند.

قَالَ إِن كُنتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِن كُنتَ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۱۰۶﴾

«گفت» فرعون به موسی علیه السلام، نه تو را در آنچه که گفتی تصدیق می‌کنم و نه تو را در آنچه خواستی اجابت می‌نمایم ولی «اگر معجزه‌ای آورده‌ای» از نزد خداوند جل جلاله چنان که ادعا می‌کنی «آن را حاضر کن» تا آن را مشاهده کنیم و در آن بنگریم «اگر از راستگویان هستی» در ادعای خود.

فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿۱۰۷﴾

«پس موسی عصایش را افکند و بناگاه» در واقعیتی قابل رؤیت، به‌طور نمایان و بی هیچ‌گونه التباسی «اژدهایی آشکار شد» و چون فرعون این اژدهای واقعی را دید،

متوحش گشته از جای خود برجست و فریاد زد؛ ای موسی! آن را بگیر! که به تو ایمان می‌آورم...! و موسی علیه السلام آن را گرفت. ثعبان: اژدهای بزرگ نرینه است.

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بِيضَاءٌ لِلنَّظِيرِينَ ﴿١٠٨﴾

«و دست خود را بیرون کشید» یعنی: موسی علیه السلام دست خود را از گریبان خویش خارج کرد، یا آن را از زیر بغل خویش بیرون کشید «پس بناگاه برای تماشاگران سپید و درخشنده پدیدار شد» یعنی: دست وی به گونه‌ای سپید و درخشان پدیدار شد و از آن چنان نوری ساطع می‌گشت که برای هر بیننده‌ای آشکار بود، بی آن‌که آن سپیدی به علت پیسی و عیب دیگری باشد.

قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾

«ملاء» یعنی: اشراف «از قوم فرعون با یک‌دیگر گفتند» هنگامی که تبدیل شدن عصا را به اژدها و درخشان شدن دست موسی علیه السلام را بی هیچ‌گونه پیسی یا عیب دیگری مشاهده کردند؛ «بی شک این شخص» یعنی: موسی علیه السلام «ساحری داناست» یعنی: او در علم سحر، بسیار داناست.

همین سخن در سوره «شعراء»، در حکایت از زبان فرعون نه اشراف قومش بیان شده است پس طریق جمع کردن در میان دو آیه این است که: یا فرعون و اشراف قومش هر دو این سخن را گفتند، یا در آغاز، فرعون این سخن را گفت، سپس اشراف قوم، سخنش را مبنا قرار دادند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَمَّا ذَا قُرْئُونِ ﴿١١٠﴾

آن‌گاه برخی به برخی دیگر گفتند، یا فرعون به آنان گفت: «می‌خواهد شما را از سرزمیتان» که سرزمین مصر بود «بیرون کند پس چه می‌فرمایید» یعنی: درباره موسی چه رأی و نظری دارید و چه دستور می‌دهید؟ گویی فرعون می‌خواست چنین وانمود

کند که او اجراکننده اوامر آنهاست در حالی که فقط چند لحظه قبل (انا ربکم الاعلی) می‌گفت.

قَالُوا آتِنَا زُجْرًا وَأَنْحَاةً وَأَسْوَءَ مَا يَكْسِبُ الْأَغْيَابُ ﴿١١٣﴾

«گفتند» اشراف قوم فرعون در پاسخ وی: «ای فرعون! او و برادرش را بازدار» یعنی: موسی و برادرش را باز دار و مجازات آنها را تا زمانی دیگر به تأخیر انداز «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی: گروهی را در شهرهایی که ساحران در آن زندگی می‌کنند، بفرست.

يَأْتُونَكَ بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿١١٣﴾

«تا» آن گروه گماشته «هر ساحر دانایی را» که در فن سحر مهارت داشته و به این فن بسیار دانا و آشناست «نزد تو آورند» شایان ذکر است که سحر در آن زمان، رواج و رونق بسیاری داشت.

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٣﴾

«و ساحران نزد فرعون آمدند» یعنی: فرعون گروهی را به شهرها فرستاد و آنها ساحران را جمع کردند و نزد فرعون آوردند «و گفتند: همانا ما را مزدی می‌باید اگر غالب شویم» ساحران از فرعون خواستند تا اگر با سحر خویش بر موسی عليه السلام غالب شدند، برایشان پاداشی درخور و شایسته مقرر دارد.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿١١٤﴾

فرعون در پاسخ آنان «گفت: آری! و مسلما شما از مقربان خواهید بود» یعنی: قطعاً اگر غالب شوید، برایتان پاداشی بزرگ خواهد بود و به علاوه آن، نزد من مقام و قربی ویژه نیز خواهید یافت. یعنی: او به آنان وعده منصب و مقام را داد.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقَى وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ مَحْنُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٥﴾

«گفتند: ای موسی! اول تو می‌افگنی» عصایت را «یا این که ما می‌افکنیم؟» یعنی: انتخاب نوبت با تو است. این سخن را گفتند تا اعتماد به نفس خویش را در این کار به نمایش گذاشته و چنین وانمود کنند که پیروز میدان خواهند بود؛ هرچند که نوبت آخر از آنان باشد.

قَالَ الْفُؤَاءُ فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبُوهُمْ وَجَاءَ وَبِسِحْرِ عَظِيمٍ ﴿١١٦﴾

موسی علیه السلام در پاسخشان «گفت: شما بیفکنید» موسی علیه السلام ترجیح داد تا آنان شروع کننده باشند و این خود، نشانه این واقعیت بود که او به آنها اهمیتی نمی‌دهد و از آنچه با خود آورده‌اند، ترس و واهمه‌ای ندارد زیرا موسی علیه السلام یقین کامل داشت که هیچ چیز بر معجزه غالب نمی‌شود. نقل است که: حکمت درمقدم ساختن ساحران این بود تا مردم کار آنها را بنگرند و در آن خوب تأمل کنند و چون از مشاهده باطل بزک کرده آنها فارغ شوند، آن‌گاه حق آشکار و روشن در میان آید، که قطعا در این هنگام، اثر آن در نهادشان عمیق‌تر خواهد بود «پس چون افگندند» ساحران ریسمانها و عصاهای خود را «دیدگان مردم را به سحر بستند» یعنی: آنان با باطل بزک کرده و آرایش داده خویش و با نیروی خیالی‌ای که جادوگران، شعبده‌بازان و فن‌آوران عرصه تردستی و حقه‌بازی در دیگران می‌افکنند، چشمان مردم را از این‌که بتوانند ادراکی درست و واقعی داشته باشند، فروبستند «و مردم را به هول و هراس انداختند» ترس و هراس سختی در دل‌های مردم افگندند «و سحری بزرگ در میان آوردند» در چشم‌های بینندگان و تماشاگران؛ هرچند که سحرشان در واقع امر، هیچ حقیقتی نداشت و نوعی از سحر بود که خیال‌افگنی و تردستی بیش نیست.^۱ در روایات آمده است که ساحران فرعون در زیر طنابها و عصاهایشان ماده «زئبق» را جاسازی کردند و چون آن ماده بر اثر نیروی حرارت به تمدد آغاز کرد، طنابها و عصاهایشان نیز به حرکت و جنب و جوش در آمد.

^۱ ولی نوعی از سحر، دارای حقیقت و تأثیر است. نگاه کنید به تفسیر (بقره/۱۰۲).

﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلِقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴾ (۱۱۷)

«و به موسی وحی فرستادیم که عصای خود را بیفکن! پس» عصایش را انداخت و ازدها شد و «آنچه را به دروغ ساخته بودند» از ریسمانها و عصاها «فروبلعید» حق تعالی ساخته‌هایشان را دروغ نامید زیرا آن ساخته‌ها در واقع دارای هیچ حقیقتی نبود بلکه شعبده‌بازی و خیال‌افکنی‌ای بی‌اساس و دروغین بود و بس.

﴿ فَوَقَّعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾ (۱۱۸)

«پس حق واقع شد» یعنی: حق با آنچه که موسی عليه السلام با خود آورده بود، آشکار و روشن گشت «و آنچه آنان می‌کردند» از سحر «باطل شد» یعنی: بطلان سحرشان آشکار شد.

﴿ فَغَلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَبِيرِينَ ﴾ (۱۱۹)

«پس مغلوب شدند» فرعون و پیروانش و ساحران «در آنجا» یعنی: در آن صحنه‌ای که سحر خویش را به میدان افگندند و «بازگشتند» از آن صحنه و میدان «خوار شده» و خرد و ذلیل و شکست‌خورده، با کارها و کوشش‌های برباد رفته.

﴿ وَالْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ﴾ (۱۲۰)

«و ساحران» بی‌اختیار «به سجده در افتادند» زیرا آنها از آنچه دیده بودند، سخت تکان خورده و به حقیقت ماجرا پی برده بودند لذا برای خدای عزوجل به سجده درافتادند.

﴿ قَالُوا يَا مَنَّا رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ (۱۲۱) ﴿ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴾ (۱۲۲)

«گفتند» ساحران «به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم، پروردگار موسی و هارون» آنها دانستند که کار موسی عليه السلام سحر نیست و امکان ندارد که معجزه وی ساخت دست بشر باشد لذا این حقیقت را به صراحت اعلام کردند که به پروردگار جهانیان؛ پروردگار

موسی و هارون ایمان آورده‌اند تا گمانه‌زنانی از قوم فرعون در این گمان نیفتند که سجده آنها برای فرعون بوده است.

قَالَ فِرْعَوْنُ ءَاَمَنْتُ بِهِ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَّكْرَتُمْوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِنُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٣٣﴾ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفٍ ثُمَّ لَأُسَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾

«فرعون گفت: آیا پیش از آن که من به شما اجازه دهم، به او ایمان آوردید؟» این پرسش، ناشی از سوء اندیشه و سبکی خرد فرعون بود زیرا او از این امر غفلت یا تغافل کرد که ایمان آوردن به حق، به اجازه کسی مربوط نیست، چرا که نجات انسان، در گرو این ایمان و نابودی وی در ترک آن است پس چگونه حرکت به سوی نجات و فرار از ورطه هلاک، به اذن کسی نیازمند است؟ اما فرعون که غرق خودپرستی بود، به سخن خویش چنین ادامه داد: «قطعا این مکرری است که آن را در این شهر اندیشیده‌اید» یعنی: این نیرنگی است که شما ساحران به همدستی موسی - براساس قرار و توافقی که از قبل با یک‌دیگر داشته‌اید - در شهر به راه انداخته‌اید «تا از آن» یعنی: از شهر مصر «اهل آن را» از قبطیان «بیرون کنید» و خود بر آن مسلط شوید و با بنی‌اسرائیل در آن حاکم گردید. معنای: (فی‌المدینه) این است: شما این نیرنگ و توطئه را هنگامی سازماندهی و تدارک دیدید که در شهر بودید، قبل از آن که با موسی به میدان خارج از شهر جهت مبارزه بیرون آید «پس به زودی خواهید دانست» که: «البته دستها و پاهایتان را به خلاف یک‌دیگر» یعنی: پای راست و دست چپ، یا پای چپ و دست راست هر یک از شما را «می‌برم، آن‌گاه همگی تان را» بدون استثنا «به دار می‌آویزم» بر تنه‌های درختان خرما.

قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿١٣٥﴾

«گفتند» ساحران؛ هرچه خواهی بکن، ما از مرگ هیچ پروایی نداریم زیرا «ما به سوی پرورگارمان باز خواهیم گشت» و به او روی خواهیم آورد و یقین داریم که به‌زودی

خدای عزوجل تو را در قبال این عملت مجازات خواهد کرد و با ما - به پاداش آنچه که در راه وی به جان خریده‌ایم - به نیکویی رفتار خواهد نمود. پس هنگامی که فرعون ساحران را به عذاب دنیا هشدار داد، ایشان او را به عذاب الهی در آخرت هشدار دادند.

وَمَا نَعْمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْ رَبَّنَا أَنْفَرْنَا عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ ﴿١٣﴾

«و بر ما عیب و ایراد نمی‌گیری» و ما را کینه‌توزانه مجازات نمی‌کنی «جز برای این که ما به معجزات پروردگارمان - هنگامی که برایمان آمد - ایمان آوردیم» با آن که این ایمان آوردن، یقیناً شرفی بزرگ و خیری کامل است و آراسته شدن به این شرف بزرگ و این خیر و کمال، مستوجب درود و شادباش و تحسین است، نه عیب و انکار و انتقام‌گیری.

آن‌گاه ساحران، گفت‌وگو با فرعون را فرو گذاشته روی سخن به جناب معبود برحق خویش آوردند، تحفه نیاز پیشکش کردند و با سپردن کار خویش به او گفتند: «پرورگار! بر ما شکیبایی فرو ریز» یعنی: چنان بارشی از صبر و شکیبایی بر ما فروریز که ریزش قطرات نورانی و اطمینان‌بخش آن، کاملاً غرقمان گرداند. بدین‌گونه بود که آنها بلیغ‌ترین و کاملترین انواع صبر را درخواست کردند زیرا اولاً بر عذابی که از سوی فرعون در شرف فرود آمدن بود، آمادگی عام و تام داشتند و خود این درخواست، نشانه روشن این آمادگی است و ثانیاً هدفشان از این درخواست این بود که خود را به پایداری در راه حق و ثابت‌قدمی بر ایمان مصمم ساخته و با استقامت، پیمانی استوار ببندند، از آنجا که به پروردگار استقامت پیوسته‌اند «و ارواحمان را در حالی قبض کن که مسلمان باشیم» نه تحریف‌گر و تقلب‌گر، نه تبدیل‌کننده باطل به حق و نه فریفته باطل و باطل‌پرستان، یا فریبنده مردم از راه راستی.

از سدی روایت شده است که گفت: «فرعون همه آن ساحران را کشت و قطعه‌قطعه‌شان کرد». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنها در آغاز روز ساحرانی فریبگر و در آخر آن، شهادایی پاکیزه روح پاک‌پیکر بودند».

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذُرْكُ وَءَالِهَتِكَ قَالَ سَنُقَدِّمُ

أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَعِجِي. نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾

«و اشراف از قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در زمین فساد کنند؟» با افگندن پراکندگی، برهم‌زدن وحدت و یکپارچگی و نابود کردن دینی که مردم این سرزمین بر آن قرار دارند؟ این‌گونه است که دعوت به سوی حاکمیت خداوند عَلَّامٌ و براندازی حاکمیت طاغوت، از نظر طاغوتیان، فسادافگنی در زمین شناخته می‌شود («و») آیا موسی را رها می‌کنی تا «تو را رها کند؟» یعنی: از عبادتت براثت جسته و به پرستش گردن نهد («و») همچنان، عبادت «معبودانت را» رها کند؟ به قولی: فرعون بتانی داشت که قومش آنها را به قصد قربت می‌پرستیدند و به قولی دیگر: فرعون خود، خورشید را می‌پرستید «فرعون گفت: به زودی پسرانشان را می‌کشیم و دخترانشان را زنده نگاه می‌داریم» یعنی: فرزندان ذکور بنی اسرائیل را می‌کشیم و فرزندان انانیشان را برای خدمتکاری و کنیزی، زنده نگاه می‌داریم.

این دومین فرمان از سوی فرعون بر این جنایت بود؛ زیرا او قبل از تولد موسی عَلَيْهِ نیز - به سبب پیشگویی منجمان - با بنی اسرائیل چنین کرده بود، اما در عمل، خلاف برنامه‌ریزی وی تحقق یافت زیرا به فرمان الهی، موسی عَلَيْهِ در درون کاخش پرورش یافت («و ما بر آنان مسلطیم» یعنی: بر بنی اسرائیل برتریم و با قهر و غلبه خویش، بر آنان دست بالا را داریم پس آنان مقهور و محکوم ما هستند و هرچه بخواهیم با آنان می‌کنیم. ولی فرعون از آنچه که خدای سبحان برای وی و پیروانش برنامه‌ریزی کرده بود، غافل بود و نمی‌دانست که چه فرجام شومی در انتظار وی است!.

قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَأَصْبِرُوا إِنَّا الْأَرْضُ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾

«موسی به قوم خود گفت» آن‌گاه که ایشان از این تهدید فرعون به وحشت افتادند «از خدا مدد طلب کنید و صبر نمایید» بر این محنت «چراکه زمین از آن

خداوند است، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، به میراث می‌دهد» این وعده‌ای از سوی موسی علیه السلام به قومش، به پیروزی بر فرعون و قوم وی است. سپس آنان را بشارت داد به این‌که: «و عاقبت از آن پرهیزگاران است» یعنی: عاقبت نیک و سرانجام ستوده و پسندیده در دنیا و آخرت، از آن بندگان پرهیزگار حق تعالی، یعنی من و همراهان من است. عاقبت هر چیز: آخر آن است.

قَالُوا أُودِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٨﴾

بنی اسرائیل غرولندکنان از روی شک و تردید «گفتند» ای موسی! «پیش از آن‌که تو نزد ما بیایی» به عنوان پیامبر «مورد آزار قرار گرفتیم» هنگامی که فرعون قبل از تولدت، فرزندان ذکور ما را می‌کشت «و بعد از آن‌که به سوی ما آمدی» به عنوان پیامبر، نیز مورد آزار قرار گرفتیم زیرا هم اکنون نیز فرزندان ذکورمان به قتل می‌رسند. به قولی دیگر معنی این است: قبل از آن‌که تو نزد ما بیایی، مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با به‌کارگرفتنمان از سوی فرعون در اعمال شاقه بدون مزد و بعد از آن‌که نزد ما آمدی، نیز مورد اذیت و آزار قرار گرفتیم؛ با ترسی که هم اکنون در مورد خود و فرزندان و خانواده‌هایمان داریم. «گفت» موسی علیه السلام «امید است که پروردگارتان دشمنان را هلاک کند و شما را در زمین خلیفه گرداند» یعنی: به شما در زمین فرمانروایی و پادشاهی عنایت کند. این تصریحی است بر آنچه که موسی علیه السلام قبلاً به‌طور رمزگونه و سربسته به آن اشاره کرده بود، آنجا که گفت: (زمین از آن خداست، آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد به میراث می‌دهد...) «(۱۲۸)». «آن‌گاه بنگرد که چگونه عمل می‌کنید» آیا شما نیز همانند فرعون و قومش استکبار می‌ورزید، یا به شیوه‌ای عمل می‌کنید که مورد رضای حق تعالی است.

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقَصْنَا مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾

«و در حقیقت ما آل فرعون را» مراد از آل فرعون در اینجا، قوم وی است «به قحطی‌ها گرفتار کردیم» یعنی: به خشکسالی‌ها و قحطی‌های پیایی و مصیبت‌بار «و به نقصان میوه‌ها» به سبب عدم فرود آمدن باران و بسیاری آفات و بلیات «باشد که عبرت گیرند» و پند بپذیرند و در نتیجه از گمراهی باز گردند؛ زیرا مردم در سختی‌ها، نرم‌دل‌تر و فروتن‌تر اند.

فَإِذَا جَاءَهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ ۗ أَلَا إِنَّمَا طَّيَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

«پس هنگامی که حسنه‌ای به آنان روی می‌آورد» مراد از حسنه؛ گشایش و فراوانی نعمت و ارزانی نرخ‌هاست «می‌گفتند: سزاوار این هستیم» یعنی: این نعمتها را بر اساس لیاقت و استحقاق خودمان به دست آورده‌ایم و این از شایستگی‌های خود ماست «و اگر به آنان ناخوشی‌ای می‌رسید» چون خشکسالی و قحطی و بسیاری امراض و مانند آن از بلیات «به موسی و همراهان او شگون بد می‌زدند» یعنی می‌گفتند: این همه از شومی آنهاست! «آگاه باشید که شگون بد آنان تنها نزد خداست» یعنی: سبب و منشأ خیر و شر و گشایش و قحطی‌ای که به آنان می‌رسد، همه از نزد خداوند متعال است، نه از نزد موسی و همراهانش. این پاسخی است به آنان به همان شیوه اعتقاد و فهم خودشان، به همین دلیل؛ از خیر و شری که به قدر خداوند متعال و حکمت و مشیت وی جاری می‌شود، به «طائر» یعنی فال و شگون تعبیر شد و این از باب «مشاکله»^۱ است لذا مراد از آن، اثبات اعتقاد به فال و شگون نیست. «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که همه چیز از نزد خداوند متعال است بلکه فقط از روی جهل و نادانی، خیر و شر را به غیر خداوند متعال نسبت می‌دهند.

^۱ مشاکله: به معنای هم‌شکل‌گویی؛ عبارت از: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لَتَسْحَرْنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٧٢﴾

«و گفتند» قوم فرعون، ای موسی! «هر گونه نشانه شگرفی برای ما بیاوری که به وسیله آن ما را سحر کنی، ما به تو ایمان آورنده نیستیم» عناد و اصرار بر کفر و فساد، چنان با جان و روانشان درهم آمیخته بود که ادعا کردند؛ میان معجزه و سحر هیچ گونه فرقی نیست و بر مبنای این پندار بود که به موسی گفتند: اگر بسان ساحران که با سحر خویش پدیده‌های شگرفی می‌آورند؛ تو نیز به ما هرچه بیاوری تا ما را از این راه و روش مان برگردانی، ما به تو ایمان نمی‌آوریم. بدین گونه، خواستند موسی علیه السلام را کاملاً از ایمان آوردن خود مأیوس کنند تا دیگر دعوت حق را به آنان پیشکش نکند.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ ء آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ

﴿١٧٣﴾

«پس بر آنان طوفان را فرستادیم» طوفان: سیلی سخت و فراگیر است که زمین را غرق و منازل و درختان را نابود می‌کند. به قولی دیگر: مراد از طوفان؛ مرگ است «و ملخ» را فرستادیم تا کشتزارهایشان را بخورد و فوج ملخ چنین کرد «و قمل» یعنی: شپش و کنه‌ریز را فرستادیم. به قولی: «قمل»، ملخ کوچک (ملخ پیاده) است قبل از آن که بپرد. به قولی دیگر: کک است «و غوکها» رافرستادیم. غوک (قورباغه): حیوان معروفی است که در آب زندگی می‌کند «و خون را» فرستادیم. روایت شده است که رود نیل بر آنان خون سیلان کرد. به قولی دیگر: مراد از آن، خون‌بینی است. آری! اینها را فرستادیم «به صورت نشانه‌هایی مفصل» یعنی: روشن و آشکار «و باز هم استکبار کردند» یعنی: بعد از فرود آوردن این نشانه‌ها، باز هم از ایمان به خداوند متعال تکبر ورزیدند «و قومی مجرم بودند» که به حق راه نیافته و از باطل دست نمی‌کشیدند.

وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِن كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ
لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾

«و هنگامی که عذاب بر آنان فرود آمد» با آفات و بلیاتی که ذکر شد. به قولی: مراد از عذاب در اینجا، طاعون است که فقط در یک روز هزاران تن از قبطیان را به کام خود کشید «گفتند: ای موسی! پروردگارت را به آن عهدهی که نزد تو دارد، برای ما بخوان» یعنی: او را به آن اسماء و ادعیه‌ای که به تو وحی کرده است، یا به آنچه که تو را به وسیله آن به نبوت مخصوص گردانیده است، برای ما بخوان. یا برای ما درحالی دعا کن که به عهد و پیمانی که از حق تعالی نزد خود داری، متوسل می‌گرددی «اگر این عذاب را از ما برطرف کنی، حتماً به تو ایمان می‌آوریم» یعنی: نبوتت را تصدیق می‌کنیم «و بنی اسرائیل را قطعاً با تو می‌فرستیم» که با تو به سرزمین مقدس بروند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ آجَلٍ هُم بِلَاغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴿١٣٥﴾

«و چون عذاب را - تا مدتی که آنان بدان رسنده‌اند - از آنان برداشتیم» یعنی: تا مدتی که برای هلاک ساختن‌شان به وسیله غرق مقرر کرده بودیم «بناگاه عهد می‌شکستند» و آن پیمانی را که داده بودند، بی‌محابا پشت پا می‌زدند، هم از این رو برخلاف آنچه که قبلاً بدان متعهد گردیده بودند، از فرستادن بنی اسرائیل با موسی علیه السلام امتناع ورزیدند.

فَأَنقَمْنَا مِنْهُم فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾

«سرانجام از آنان انتقام گرفتیم» چرا که عهدشکنی کردند «و در دریا غرقشان ساختیم، به سبب آن که آیات ما را دروغ می‌انگاشتند و از آنها غافل بودند» یعنی: در نشانه‌های شگرف ما هیچ نمی‌اندیشیدند.

وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرِقَ الْأَرْضِ وَمِغْرِبَهَا الَّتِي بَرَكَتْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ
 كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ فِرْعَوْنًا وَقَوْمَهُ وَمَا
 كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

«و به آن قومی که به استضعاف کشیده می شدند» یعنی: به بنی اسرائیل که با کشته شدن و خدمتکاری فرعون و قومش، پیوسته به خواری و تحقیر کشیده می شدند «مشارق و مغارب سرزمینی را که در آن برکت نهادیم» و سرزمین فلسطین بود «به میراث دادیم» برکت نهادن در سرزمین فلسطین؛ بیرون آوردن میوه ها و محصولات زراعتی در آن به بهترین و سودبارترین شکل است زیرا سرزمین فلسطین، حاصلخیزترین و آماده ترین سرزمین ها برای کشاورزی است «و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل تحقق یافت» یعنی: آن وعده به شکل کامل خودتحقق و استمرار یافت، که عبارت بود از: (وَرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ): (می خواهیم بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده اند، منت نهاده و ایشان را پیشوایان مردم گردانیم و ایشان را وارث زمین کنیم) «القصص/ ٥» «به سبب آن که صبر کردند» بر آنچه که به آنان از سوی فرعون و قومش می رسید، همین گونه بر جهاد در راه خدا ﷻ نیز صبر و پایداری کردند «و آنچه را که فرعون و قومش ساخته بودند» از آبادیها و قصرها و کارخانه ها «و آنچه که بر می افراشتند» از بوستانها «ویران کردیم» به قولی: (یعرشون) به معنای «بینون» است، یعنی: کاخهای استواری را که بنا می کردند، کاملا ویران کردیم. آری! خداوند متعال فلسطین را به بنی اسرائیل داد - هنگامی که مسلمان بودند - و اکنون آن را به ما داده است زیرا ما مسلمان هستیم و آنها کافر پس فلسطین امروز و فردا از آن مسلمانان است و بر آنان است که آن را از چنگ دشمن بازگیرند.

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ يَجْهَلُونَ ﴿١٧٨﴾

«و بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم» یعنی: به آنان قدرت و توان عبور از «دریای سرخ» را دادیم، آن‌گاه که موسی با عصایش به آن دریا زد و آب دریا از هم شکافته شد و ایشان از آن عبور کردند «تا به قومی رسیدند که بر بتان خویش مجاورت می‌کردند» یعنی: بتان خود را عبادت می‌کردند. به قولی: آنان از قبیله «لخم» بودند و بتانشان عبارت بود از: تمثالهای گاو. به قولی دیگر: آن قوم از کنعانیان بودند. «گفتند» بنی اسرائیل «ای موسی! همان‌گونه که برای آنان خدایانی است، برای ما نیز معبودی قرار ده» یعنی: برایمان بتی قرار ده که آن را پرستش کنیم، همان‌گونه که این قوم بتانی را می‌پرستند «گفت: به راستی شما قومی هستید که نادانی می‌کنید» زیرا شما چنان معجزات و نشانه‌های روشنی را مشاهده کردید که هر کس کمترین علم و دانایی‌ای می‌داشت، بعد از مشاهده آنها، از پرستش غیرحق تعالی وحشت می‌کرد و سخت تکان می‌خورد، اما شما در جهل و عناد و رنگ‌به‌رنگ‌شدن، سرسخت‌ترین خلق خدا هستید زیرا با وجود مشاهده آن همه معجزات، چنین درخواست و قیحانه‌ای را عنوان می‌کنید. در روایات آمده است: یاران رسول خدا ﷺ دیدند که مشرکان درختی به نام «ذات‌انواط» را به پرستش گرفته و سلاح خویش را بر آن می‌آویزند پس به رسول خدا ﷺ گفتند: «برای ما نیز ذات‌انواطی قرار دهید چنان‌که آنها ذات‌انواطی دارند!» رسول خدا ﷺ برآشفتند و فرمودند: «نزدیک است شما نیز همان سخنی را بگویید که قوم موسی به وی گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان‌که آنان خدایانی دارند!».

إِنَّ هَؤُلَاءِ مُتَّبِعُوا مَا فِيهِ وَيَنْظِلُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧٩﴾

آن‌گاه موسی ﷺ بر جهل آنان تأکید نهاده گفت: «در حقیقت آنچه این گروه» بت پرست «در آند» از پرستش بتان «بر باد و نابود است» تبار: نابودی و تباهی است «و آنچه انجام می‌دادند باطل است» یعنی: تمام اعمالی که انجام می‌دادند - و از جمله

پرستش بتان - بر باد و بی بنیاد است پس ای قوم جاهل من! چرا از حق دلتنگ شده و دنبال این مزخرفات می گردید؟.

قَالَ أَغَيَّرَ اللَّهُ أَنْبِيَاءَكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾

«گفت» موسی عليه السلام «آیا غیر از خدا معبودی برای شما بجویم» یعنی: چگونه غیر از خدا عز وجل معبودی برای شما بجویم درحالی که شما نشانه‌ها و معجزات بزرگی را از جانب حق تعالی مشاهده کرده‌اید که حتی مشاهده بعضی از آنها هم برای گرایش‌تان به یگانه پرستی کافی بود، آخر چگونه چنین کنم: «با آن که او شما را بر جهانیان» زمانتان «برتری داده است؟» با نعمت هایی که بر شما بخشیده است؛ چون نابود کردن دشمنانتان، جانشین ساختن‌تان در زمین، بیرون کردن‌تان از زیر بار خواری و پستی به سوی جایگاه برتری و عزت و هدایت نمودن‌تان به سوی دین حق؟ چگونه این همه نعمت معبود یگانه را با پرستش غیر وی پاسخ می دهید؟!

نسفی به مناسبت این آیه چنین روایت کرده است: «یهودی‌ای به حضرت علی عليه السلام گفت: شما بعد از درگذشت پیامبرتان - قبل از آن که حتی آب وی^۱ خشک شود - باهم اختلاف کردید! علی عليه السلام در پاسخ وی فرمود: شما هنوز آب پاهایتان^۲ خشک نشده بود که به موسی عليه السلام گفتید: بتی را برای ما خدا قرارده!!».

وَإِذْ أُنبِئْتُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ آبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

«و یاد کنید هنگامی که شما را از دست فرعونیان نجات دادیم، که شما را سخت شکنجه می کردند؛ پسرانتان را می کشتند و دخترانتان را زنده می گذاشتند» و شما را با چنان عذاب سختی تعذیب می کردند تا بدانجا که به آن عذاب عادت کرده بودید، همانند شتری که به چراگاه خویش عادت می کند پس چگونه بعد از نجات از چنان

^۱ یعنی: آب غسل وی، یا آبی که بر قبرش پاشیدید.

^۲ بعد از خروج از دریای سرخ.

عذابی، باز هم دیگران را با ما شریک می‌گردانید؟ «و در این» نجات دادنتان از زیانها و عذابه‌های بزرگ «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» یعنی: نعمت بزرگی بود که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ شما را با آن نعمت، آزمایش و امتحان می‌کرد که آیا به حق شکرگزاری وی قیام می‌کنید یا خیر؟

❖ **وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمَمٍ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَزْبَعَاتٍ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ**

هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلَحَ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾

«و با موسی، سی شب وعده گذاشتیم» از جمله گرامیداشت و تجلیل خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ، تعیین این مدت به‌عنوان موعدی برای مناجات و سخن گفتن با وی بود. شاید بردن او به این میعادگاه برای آن بود تا حق تعالی بر ایمان و یقینش بیفزاید چنان‌که با محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شب «اسراء و معراج» چنین کرد و نیز برای آن بود تا با وی پیمان ببندد و تورات را به وی بسپارد پس موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به میعادگاه رفت و آن مدت را روزه گرفت «و آن میعاد را با ده شب دیگر به اتمام رساندیم تا آن‌که میعاد پروردگارش در چهل شب به سر آمد» یعنی: بعد از آن‌که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ به وعده‌گاه رفت، بر آن میعاد، ده شب دیگر افزودیم.

بیشتر مفسران برآنند که آن چهل شب عبارت بود از: تمام ماه ذی‌القعدة و ده روز از ماه ذی‌الحجه بنابراین، موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ میقات را در روز عید قربان به اتمام رسانید و حق تعالی با وی در این روز سخن گفت. همچنین در همین روز بود که خداوند متعال، دین اسلام را برای حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اکمال رسانید چنان‌که می‌فرماید: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) «مائده / ۳». «و موسی به برادرش هارون گفت» هنگامی که عازم کوه طور - میعادگاه مناجات با پروردگارش - بود «در میان قوم من جانشین من باش و در اصلاح» حال بنی‌اسرائیل «بکوش» با حسن سیاست، اداره امور آنان به مهربانی و رسیدگی دلسوزانه به اوضاع و احوال آنان «و از راه و روش فسادگران پیروی نکن» یعنی: راه عاصیان را نرو و یاور ستمگران

نباش بلکه راه اهل صلاح و اصلاح را بیمای. این سخن؛ نصیحت، بیدارباش و تذکری از سوی موسی به برادرش هارون بود و الا هارون خود، نزد خداوند متعال پیامبری بزرگ مقدار است.

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرِنِي وَلَكِنْ أَنْظِرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرِنِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥٣﴾

«و چون موسی به وعده‌گاه ما آمد» برای سخن گفتن با ما «و پروردگارش با او سخن گفت» یعنی: کلام خویش را بی‌واسطه و بدون کیفیت به او شنوید. به قولی: موسی علیه السلام کلام خداوند متعال را از تمام جهات شنید و آن هفتاد تنی که برای رفتن با وی به میعادگاه انتخاب شده بودند، نیز کلام حق را شنیدند «عرض کرد: پرورگارا! مرا به خویش بینا کن تا به سوی تو بنگرم». قتاده می‌گوید: «چون موسی کلام الهی را شنید، به دیدن وی نیز طمع بست و مشتاق دیدارش گردید». «فرمود» خدای سبحان «هرگز مرا نخواهی دید» با این چشم فانی در این دنیای فانی بلکه رؤیت من با چشمی ممکن است که باقی باشد، در سربایی که باقی و جاویدان است.

تعبیر (لَنْ تَرِنِي) مفید آن است که موسی خداوند متعال را در وقتی که طالب دیدن وی شد، ندید، اما دیدن حق تعالی در آخرت به احادیث متواتر به اثبات رسیده است، چنان تواتری که بر آشنایان به سنت مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله مخفی نیست، هم از این‌رو، خداوند متعال فرمود: «لَنْ أَرِي: من هرگز دیده نمی‌شوم» بلکه فرمود: (لَنْ تَرَانِي: تو مرا نمی‌بینی). «ولی به کوه بنگر پس اگر بر جای خود قرارگرفت، مرا خواهی دید» یعنی: نه تو توان دیدن مرا داری و نه آنچه که از نظر جرم، صلابت و قوت از تو بزرگتر است - که عبارت از کوه می‌باشد - لذا اگر در هنگامی که من خود را به کوه می‌نمایانم، کوه بر جای خود قرار گرفت و متزلزل نشد «مرا خواهی دید» ولی اگر کوه از برداشت تجلی رؤیت من ناتوان گشت، بدان که تو از کوه ناتوان‌تری. این سخن به

منزله ارائه تمثیلی برای موسی عليه السلام به وسیله کوه است. «پس چون پروردگارش به کوه تجلی کرد» یعنی: به کوه ظهور کرد. تجلی یک چیز، نمایان شدن آن است «آن کوه را ریزیز کرد» یعنی: تجلی ذات حق، آن کوه را پخش و متلاشی کرد، چندان که کوه در هم فروریخت و به زمین همواری تبدیل شد. به قولی: آن کوه؛ کوه طور بود. در حدیث شریف مرفوع انس آمده است: «کوه در زمین فرو رفت». «و موسی بیهوش بر زمین افتاد» صعقا: مأخوذ از صاعقه است، یعنی: از هوش رفت و بر زمین فروافتاد. «و چون به خود آمد» از آن بیهوشی «گفت: تو منزهی» سبحانک: ای خدای سبحان! تورا تنزیه می کنم و به پاکی یاد می نمایم، به تنزیهی تمام «به درگاہت توبه کردم» از تکرار چنان درخواستی در دنیا «و من نخستین مؤمنانم» به تو، قبل از قوم خود که به عظمت و جلالت معترفند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «حجاب پروردگار نور است، اگر آن را بردارد، انوار روی وی، تمام آنچه را که در منظرش از مخلوقاتش قرار می گیرند، می سوزاند».

قَالَ يٰمُوسَىٰ إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلِمَةٍ فَخُذْ مَاءً مِّنْ آتِنَاكَ وَكُن مِّنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾
 «فرمود: ای موسی! همانا من تو را به پیامها و به کلام خویش بر مردم برگزیدم»
 یعنی: تو را از میان مردم روزگارت به رسالت و شنوایدن سخن خود - بی هیچ واسطه‌ای - مخصوص گردانیدم «پس آنچه را به تو عطا کرده‌ام، بگیر» یعنی: این شرف بزرگ و این فخر عظیم نبوت و حکمت، یا کلام و مناجات را بگیر «و از شکر گزاران باش» بر این عطای بزرگ و این اکرام سترگ.

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَنْوَاجِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَخُذْهَا بِقُوَّةٍ وَأْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِهَا سَأُرِيكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾
 «و برای موسی در الواح از هر چیزی» یعنی: از هر آنچه که بنی اسرائیل در دین و دنیایشان به آن نیاز داشتند «موعظه‌ای» قراردادیم، که بنی اسرائیل و غیر آنان از آن پند

و اندرز بگیرند «و برای هر چیزی تفصیلی نگاشتیم» از احکامی که به روشنگری و تفصیل نیاز دارد «پس فرمودیم: آن را به قوت بگیر» یعنی: ای موسی! الواح را، یا موعظه‌ها و روشنگری‌های همراه با تفصیل را، با جدیت و نشاط بگیر و به آنچه در آنهاست، عمل کن. الواح: به قول راجح، الواح تورات بود «و به قومت دستور بده تا به بهترین آنچه در آن است عمل کنند» یعنی: به بهترین احکامی که در تورات است - از تکالیفی که پاداش آنها بیشتر است - عمل کنند. شایان ذکر است که صبر و پایداری در برابر نیرنگ و تجاوز دیگران، عفو و گذشت، عمل به عزیمت نه رخصت، انجام دادن احکام شرعی به نیکوترین وجه آن و ترک اعمال منهی، از جمله بهترین موعظه‌ها و احکام تورات بود. بدین سان، موسی عليه السلام مأمور شد تا خودش احکام تورات را با قوت و شدتی بیشتر از آنچه که قومش را بدان امر می‌کند، بگیرد و بدانها عمل کند «به زودی سرای نافرمانان را به شما نشان خواهم داد» تا از دیدن آن عبرت بگیرید. به قولی: مراد از سرای نافرمانان، منازل کفار از ستمگران فرعون و عمالقه است.

سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلَّآءَ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغِيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٦٦﴾

«به زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از آیات خود» یعنی: از فهم کتاب خود، یا از ایمان آوردن به آن «باز خواهم داشت» زیرا تکبر، فقط شایسته ذات من است «به طوری که اگر هر نشانه‌ای را بنگرند، به آن ایمان نیاورند» با وجود بسیاری نشانه‌ها و معجزه‌ها و دلالت روشن آنها بر حق «و اگر راه راستی را ببینند، آن را در پیش نگیرند و اگر راه گمراهی را ببینند، آن را راه خود قرار دهند، این» بازداشتن و رویگردان ساختن‌شان از نشانه‌های حق و مخالفت‌شان با حق «بدان سبب است که آنان آیات ما را دروغ انگاشتند و از آن غافل ماندند» به غفلت عناد و اعراض، نه غفلت سهو و جهل. یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را بدان جهت از ایمان و

تصدیق به رسالت برگردانید که آنها به انگیزه استکبار و گردنکشی، بر تکذیب و رویگردانی از حق اصرار ورزیدند، به رغم آن که معجزات بسیاری را هم دیدند.

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُحْزَنُونَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ



«و کسانی که آیات ما و دبدار آخرت را» یعنی: روبروشدن با آنچه را که در آخرت بدان وعده داده شده‌اند «تکذیب کردند، اعمالشان حبط شده است» با آن که این اعمال در جایگاهی قرار داشت که از آن امید منفعت برده می‌شد. حبط شدن: بی‌اثر شدن اعمالی است که صورت ظاهر آنها، صورت طاعت است؛ چون صدقه و صله رحم «آیا جز در برابر کار و کردارشان جزا می‌یابند؟» یعنی: خداوند به هیچ وجه بر آنها ستم نکرده و بر کیفری که سزاوار آن بوده‌اند، نیفزوده است.

وَآتَخَذَ قَوْمٌ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ

سَبِيلًا أَتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ



«و قوم موسی پس از او» یعنی: پس از رفتنش به کوه طور «از زیورهای خود» یعنی: از زیورهایی که در شب گریز خود، از مصریان به عاریت گرفته بودند «مجسمه گوساله‌ای برای خود ساختند» یعنی: تمثالی از گوساله کامل بی روحی «که صدای گاو داشت» آن گاه این گوساله را به خدایی گرفتند. شایان ذکر است که گاوپرستی عادتی از عادات قوم فرعون بود. خوار: صدای گاو است، چون بانگ برکشد.

روایت شده‌است که موسی با قوم خود وعده گذاشت که به مدت سی شب به طور برود و پس از آن، از میعادگاه برگردد. اما چون مأمور شد که ده شب دیگر را بر آن مدت بیفزاید، نتوانست سر قرار معین به میان قومش بازگردد. در این هنگام «سامری» که بنی‌اسرائیل از وی حرف‌شنوی داشتند، به آنان گفت: با شما زیوراتی از کسان فرعون است که آنها را به عاریت گرفته بودید تا خود را در مراسم عید بیارایید و اکنون که خداوند کسان او را غرق کرده، آن زیورات را نزد من آورید. بنی‌اسرائیل از وی اطاعت

کرده زیورات را به وی سپردند و او از آنها تمثال گوساله‌ای ساخت، سپس مشتی از خاکی را که از نقش سم اسب جبرئیل علیه السلام برگرفته بود، در آن افکند و در نتیجه، آن تمثال آواز گاو برداشت. «آیا ندیدند که آن گوساله با آنان هیچ سخن نمی‌گوید» چه رسد به این‌که قادر به جلب منفعت یا دفع مضرتی از آنان باشد «و هیچ راهی بدانها نمی‌نمایاند؟» یعنی: آیا ندیدند که آنان را به هیچ راه خیر حسی یا معنوی‌ای دلالت و راهنمایی نمی‌کند؟ پس چگونه او را بر کسی ترجیح می‌دهند که اگر تمام دریاها مرکب گردند تا کلماتش را بنویسند، قبل از آن‌که کلمات وی به پایان آید، آب دریاها تمام می‌شود و هم‌اوست که خلق را به سوی حق هدایت کرده‌است؟ «آن» گوساله «را گرفتند» به خدایی و پرستش «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس خود به این کار. یا ستمکار بودند در همه چیز. و چه ستمی از شرک بزرگتر است؟

وَمَا سَقَطَ فِي آيَاتِهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ

مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

«و چون سخت پشیمان شدند» از پرستش گوساله. به قولی: این ندامت‌شان پس از بازگشت موسی علیه السلام از میقات بود «و دیدند که واقعا گمراه شده‌اند» یعنی: دریافتند که با پرستش گوساله، به معصیت خدای سبحان مبتلا گشته‌اند «گفتند: اگر پروردگار ما به ما رحم نکند و بر ما نبخشاید، قطعاً از زیانکاران خواهیم بود» در دنیا و آخرت. چنین بود که با فریاد و استغاثه و تضرع مخلصانه، به خدای منان پناه بردند و با خلوص دل به وی التجا کردند.

وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِن بَعْدِي أَعَجِلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ
 وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ
 الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾

«و چون موسی خشمناک و اندوهگین به سوی قوم خود بازگشت» از کوه
 طور. بعضی گفته‌اند: تأسف، حالتی فراتر و سخت‌تر از خشم است «گفت: پس از من،
 چه بد جانشینی برای من بودید!» و در غیابم چه بد عمل کردید! «آیا بر فرمان
 پروردگارتان شتاب کردید» یعنی: آیا بر میعاد چهل روزه‌ای که پروردگارم به من
 وعده داده بود، شتاب کردید؟ چرا مهلت ندادید که این میعاد به سر آید؟ و در غیابم این
 عمل زشت و نامیمون را مرتکب شدید؟ یا معنی این است: آیا با پرستش گوساله
 به سوی عذاب پروردگارتان شتاب کردید؟ «و الواح را افگند» یعنی: موسی علیه السلام چون
 بر قومش وارد شد و دید که به پرستش گوساله زانو زده و معتکف عبادت آن هستند،
 از شدت خشم و تأسف، الواح را بر زمین افگند. این قول جمهور علما - از سلف و
 خلف - است. نقل است که الواح تورات از زمرد، یا از یاقوت بود. در حدیث شریف
 آمده است: «خداوند بر موسی ببخشاید؛ به راستی که بیننده چون شنونده نیست زیرا
 وقتی خدای عزوجل به او خبر داد که قومش بعد از او گمراه شده‌اند، با شنیدن این
 خبر الواح را به زمین نیفگند ولی چون آنان را به معاینه و مشاهده در این حالت دید،
 الواح را به زمین افگند». «و سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود می کشید»
 موسی علیه السلام در اعتراض به این امر که چرا برادرش هارون، جلو این فتنه سامری را
 نگرفته و رسم باطل پرستش گوساله را تغییر نداده، سر وی را گرفت و او را می کشید
 «هارون گفت: ای فرزند مادرم! این قوم مرا ضعیف شمردند و چیزی نمانده بود که
 مرا بکشند» پس توان آن را نداشتم که این انحراف و باطلشان را تغییر دهم. دلیل
 این که هارون علیه السلام گفت: ای فرزند مادرم! و نگفت: ای برادرم! این بود که آن جمله،
 جمله‌ای مهرانگیز و عاطفه‌باری بود و گرنه، موسی و هارون دو برادر اعیانی (پدری و
 مادری) یک‌دیگر بودند. دلیل دیگر این بود که مادرشان - چنان که گفته‌اند - زنی مؤمنه
 بود «پس مرا دشمن شاد نکن» با مؤاخذه و اهانت به من، که این همان آرزوی قلبی

گوساله‌پرستان است «و مرا در شمار گروه ستمگر قرار نده» یعنی: با خشمگین شدن بر من، مرا در شمار قوم ستمگر، یعنی گوساله‌پرست قرار نده، آخر من بسان آنان مرتکب این عمل زشت نگردیده‌ام. یا معنی این است: به این باور نباش که من هم از آنان هستم.

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلَاخِي وَأَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٥١﴾

پس چون برای موسی عليه السلام برائت هارون محقق شد «گفت: پرودگارا! من و برادرم را بیامرز» موسی عليه السلام خواست تا با این دعا، بیم شماتت و دشمن‌کامی را از ساحت برادرش برطرف سازد، گویی او نحوه رفتار خود با برادرش را به نکوهش گرفت و چنین نشان داد که رفتاری این‌گونه با وی، هیچ توجیهی نداشته است و در عوض کوتاهی و قصوری که از او در حق برادرش سرزد، برایش از بارگاه حق تعالی طلب مغفرت کرد و به علاوه آن، از پروردگارش چنین تمنا کرد: «و ما را در پناه رحمت خود درآور، که تو مهربان‌ترین مهربانانی» پس عصمت خویش در دنیا و بهشت خویش در آخرت را از ما دریغ نکن.

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَنَالُهُمْ غَضَبٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾

«همانا کسانی که گوساله را گرفتند» به خدایی و پرستش «به زودی خشمی از جانب پروردگارشان به آنان خواهد رسید» و چه بسا که این خشم، همان کیفر کشتن یک‌دیگر باشد که در دنیا بر آنان نازل شد^۱ زیرا مأمور شدنشان به کشتن یک‌دیگر؛ از خشم خداوند جل جلاله بود «و» به زودی به آنان «ذلتی در زندگی دنیا» خواهد رسید. این ذلت مخصوص کسانی است که گوساله را به پرستش گرفتند و شامل نسل‌های بعد از آنان نمی‌شود «و ما افتراکنندگان را این‌گونه جزای دهیم» و از آن جمله، این گروهی

^۱ نگاه کنید به تفسیر سوره (بقره/۵۴).

را که به عبادت تمثال گوساله رو آوردند، درحالی که معبودشان نبود. پس هر کسی که بر خدای سبحان افترا و دروغ بندد، به زودی در زندگی دنیا بر او خشم و خواری ای از سوی خدای سبحان خواهد رسید چنان که به آن گوساله پرستان رسید. علما می گویند: هر صاحب بدعتی ذلیل است.

وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَآمَنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٦﴾

«ولی کسانی که مرتکب سیئات شدند» هر سیئه‌ای؛ اعم از کفر و معاصی «سپس بعد از آن توبه کردند و ایمان آوردند» با خلوص نیت و از صدق دل «قطعا پروردگار تو بعد از آن» یعنی: بعد از آن توبه، یا بعد از ارتکاب آن سیئه «آمرزگار مهربان است» لذا کارنامه سیاهشان را محو کرده و به رحمت خویش آنان را به بهشت وارد می کند. البته این حکم عامی است که شامل پرستشگران گوساله نیز می شود تا بدانند که گناه هرچند بزرگ باشد، عفو خداوند متعال از آن بزرگتر است.

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضِبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ فِي ذُكْرٍ هَدَىٰ وَرَحْمَةٍ لِّلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يُزْهَبُونَ ﴿١٥٧﴾

«و چون خشم موسی خاموش شد، الواح را» که در هنگام خشم خویش آنها را افکنده بود «برگرفت» از «سکون» خشم به «سکوت» آن تعبیر شد، گویی خشم انسان در حالت فوران و جوشش، سخن می گوید. زمخشری می گوید: «این آیه خشم را به صورت شخص برآشفته‌ای تصویر می کند که امر و نهی می کند و مثلا به موسای خشم آلود می گوید: به قومت چنین و چنان بگو، الواح را بینداز، سر برادرت را بکش! و این از لطایف تشبیه قرآنی است.» «و در نسخه آن برای کسانی که از پروردگارشان بیمناک بودند، هدایت و رحمتی بود» یعنی: در آنچه که از الواح شکسته استنساخ گردیده و به الواح جدید نقل داده شده بود، هدایت و رحمتی بود، هدایتی که بنی اسرائیل به وسیله آن به احکام شرعی راه می یافتند و رحمتی که از عمل به آن احکام، بر آنان فیضان می شد.

قتاده می‌گوید: «موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح تورات اوصاف امتی را می‌یابم که بهترین امت پدید آورده شده در روی زمین برای مردم هستند، امتی که به معروف امر و از منکر نهی می‌کند.. پس آنان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که در آفرینش خویش آخرین، اما در ورود به بهشت، پیش‌آهنگ است، پروردگارا! ایشان را امت من گردان! پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. موسی گفت: ای پروردگارم! من در الواح اوصاف امتی را می‌یابم که مصاحفشان در سینه‌هایشان است و آن را از سینه‌های خویش می‌خوانند، پروردگارا! ایشان را از امت من گردان. پروردگار متعال فرمود: آن امت؛ امت احمد است. قتاده می‌گوید: به ما نقل شده است که در این هنگام موسی علیه السلام الواح را بر زمین انداخت و گفت: بار خدایا! پس مرا نیز از امت احمد بگردان»^۱.

وَإِخَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلُ وَإِنِّي أَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَن تَشَاءُ وَتَهْدِي مَن تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيْنَا فَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ ﴿١٥٥﴾

«و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد را برای میقات ما» یعنی: برای آوردن ایشان به وعده‌گاهی که ما برایش مقرر کرده بودیم «برگزید» زیرا بعد از آن که قومش به‌گوساله‌پرستی روی آوردند، پروردگار عزوجل به وی دستور داد که با جمعی از بنی‌اسرائیل، در آن میعاد معین به کوه طور بیاید تا نمایندگان قومش از پرستش‌گوساله عذرخواهی کنند «و چون رجفه» یعنی: زلزله سخت «آنان را فروگرفت» نقل است که آنها را چنان زلزله‌ای فروگرفت که همه مردند «موسی گفت: ای پروردگار من! اگر می‌خواستی آنان را و مرا پیش از این هلاک می‌کردی» موسی علیه السلام این سخن را از سر افسوس و اندوه گفت. یعنی: اگر اراده نابود ساختن ما را داشتی، ای کاش ما را قبل از آن‌که به سویت بیاییم، به علت گناهانمان نابود می‌کردی زیرا اکنون از آن بیم

^۱ ابن‌کثیر این روایت را در تفسیر خویش نقل کرده و آن را ضعیف هم نخوانده است

دارم که بنی اسرائیل بگویند؛ من آنان را با نیرنگ و توطئه پیش ساخته‌ای از سوی خود، به قتلگاه کشانیده‌ام! آن‌گاه ادامه داد: «آیا ما را به سزای آنچه کم‌خردان ما کرده‌اند، هلاک می‌کنی؟» به قولی: مراد موسی علیه السلام از «کم‌خردان»، سامری و یارانش بودند «این حادثه جز امتحان تو نیست» یعنی: قضیه سامری و پرستش گوساله، فقط آزمایشی از سوی توست «هر که را بخواهی به وسیله آن گمراه و هر که را بخواهی، هدایت می‌کنی» پس تو هستی که هدایت و گمراهی به دست توست، امر؛ امر تو و حکم؛ حکم توست، هر که را بخواهی، هدایت می‌کنی و هر که را بخواهی، گمراه می‌گردانی، ملک؛ تماما ملک تو و خلق و امر همه از آن توست لذا اگر بخواهی، قطعا این بی‌خردان را هدایت می‌کنی.

آن‌گاه موسی علیه السلام به سوی دعا و جلب مهربانی پروردگار بازگشت و گفت: «تو ولی مایی» یعنی: متولی و کارساز امور مایی «پس ما را بیامرز» در برابر لغزشها و گناهایی که مرتکب شده‌ایم «و به ما رحم کن» به رحمت گسترده خویش که فراگیر همه چیز است «و تو بهترین آمرزندگان».

﴿وَكَتَبْنَا لَهُ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ إِنَّا هُنَا مُّهِمُونَ قَالَتْ أُوذِيْتُ مِنْ أُمَّةٍ مِّنْ أُمَّةٍ﴾



«و بنویس» یعنی: مقدر کن «برای ما در این دنیا نیکی‌ای» یعنی: با توفیق دادن ما بر انجام اعمال صالح، یا با سرازیر ساختن نعمتها در این دنیا بر ما فضل و عنایت بفرما، که در رأس آنها، نعمت عافیت و گشایش در رزق است «و در آخرت نیز» یعنی: در آخرت نیز برای ما بهشت را بنویس «زیرا که ما به سوی تو بازگشته‌ایم» و از گمراهی توبه کرده‌ایم. از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «بنی اسرائیل را از آن‌رو، یهود نامیدند که آنان گفتند: اناهدنا الیک». «خداوند فرمود: عذاب خود را به هر کس بخواهم می‌رسانم» از کسانی که بر آن نیستم تا آنان را ببخشایم. مراد از عذاب: زلزله

سختی است که بدان گرفتار شدند، یا هرگونه عذابی - از جمله عذاب این گروه - در تحت آن داخل است «و رحمتم همه چیز را فراگرفته است» اعم از مکلفان و غیر آنها و مسلمان و کافر را.

سپس حق تعالی خبر می‌دهد که او به‌زودی این رحمت فراگیر را بر گروههای زیر مقرر خواهد داشت:

«و به زودی رحمت کامله خود را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند» از شرک و گناهان «و زکات» فرض «را می‌دهند و کسانی که به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: به تمام کتابهای ما تصدیق و اذعان می‌کنند، «مقرر می‌دارم» که اینان امت محمد ﷺ هستند.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْنُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ ۗ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾

«همانان که از این پیامبر امی پیروی می‌کنند» که محمد ﷺ است. امی: یعنی: از امت‌های غیر اهل کتاب. به قولی: امی کسی است که خواندن و نوشتن را نمی‌داند و در اصل از «ام» یعنی مادر است، به این معنی که مادرش او را از خود جدا نکرده تا علم و دانش بیاموزد. کلمه «امی» به‌عنوان وصف رسول گرامی اسلام، فقط دو بار در قرآن کریم به‌کار رفته است، یکی در این آیه و دیگری در آیه بعدی «همان که او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می‌یابند» یعنی: یهود و نصاری، نام و اوصاف آن حضرت ﷺ را در دو کتابی که مرجع دینی آنهاست، نوشته می‌یابند.

از عطاء بن یسار روایت شده است که گفت: با عبدالله بن عمرو بن عاص - رضی الله عنهما - ملاقات کردم و به او گفتم: مرا از اوصاف رسول خدا ﷺ بیاباگاهان! فرمود: «آری والله! آن حضرت ﷺ در تورات به بعضی از اوصافی که در قرآن برای ایشان ذکر شده، توصیف شده‌اند، از جمله این‌که در تورات آمده است: ای پیامبر آخرالزمان!

بی‌گمان ما تو را شاهد، مژده‌دهنده، بیم‌دهنده و پناهگاهی برای امی‌ها فرستادیم، تو بنده ما و پیامبر ما هستی، ما تو را متوکل نامیده‌ایم، تو نه درشتخو هستی نه سنگدل، نه جیغ و دادکننده در بازارها، تو بدی را با بدی پاداش نمی‌دهی بلکه عفو می‌کنی و درمی‌گذری و هرگز خداوند تو را قبض روح نمی‌کند تا آن‌گاه که به‌وسیله تو ملت کج و منحرف را راست گرداند، به این‌که بگویند: لا اله الا الله و به وسیله تو چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای غلف‌شده را باز می‌گرداند». «پیامبری که آنان را به معروف امر می‌کند» معروف: تمام مکارم اخلاقی‌ای است که در دلها پسندیده است، نه زشت و ناپسند «و آنان را از منکر نهی می‌کند» منکر: یعنی آنچه که دلها آن را زشت و ناپسند می‌شناسد؛ چون بدی‌ها و ناهنجاری‌های اخلاقی و کردارها و گفتارهای زشت و نامیمون. در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون حدیثی را از من شنیدید که دلهای شما آن را می‌پسندید و موها و پوستهای شما برای آن نرم و ملایم می‌شد (یعنی بر جان و دل شما می‌نشست و بر تن و روان شما تأثیر می‌گذاشت) و چنین می‌یافتید که آن حدیث به (قلب) شما نزدیک است پس من سزاوارترین شما به (گفتن) آن حدیث هستم، اما اگر حدیثی را از من شنیدید که دلهایتان آن را نپسندید و موها و پوستهایتان از آن نفرت ورزید (یعنی از شنیدن آن منزجر شدید) و چنین می‌یافتید که آن حدیث از شما دور است؛ بدانید که من دورترین شما از آن حدیث هستم». «و پیامبری که برای آنان پاکیزه‌ها را حلال می‌گرداند» یعنی: اشیای لذیذ را و به‌خصوص آنچه را که بر بنی‌اسرائیل به‌سبب گناهانشان حرام گردیده بود «و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می‌گرداند» یعنی: نجاستها و پلیدی‌های حقیقی - همانند حشرات و گوشت‌خوک - را، به سبب قبح و زیانی که در آنهاست. خبائث: هر چیزی است که طبع سلیم آن را پلید و نفس آن را ناپاک بشمارد و تناول آن سبب درد و آفت گردد. بعضی از علما می‌گویند: هر خوراکی‌ای را که خداوند متعال حلال گردانیده، آن خوراکی پاکیزه است و هم در جسم و هم در دین سودمند می‌باشد و هرچه را که خداوند متعال حرام گردانیده، آن چیز - هم در جسم و هم در دین - پلید

و زیانبار است. «و پیامبری که از دوش آنان بار گران آنان را» یعنی: تکالیف شاقه سنگین را «و قیدوبندهایی را که بر آنان بوده است، بر می دارد».

تکالیف شاقه‌ای که بنی اسرائیل به آن مکلف بودند، تکالیفی نبود که در آن مصلحتی ذاتی نهفته باشد بلکه آن تکالیف، به‌عنوان مجازاتی بر اعمال بدشان بر آنان وضع شده بود؛ چون تحریم غنایم جنگی، تحریم همنشینی با زن حائض، بریدن موضع نجاست از لباس و قتل نفس به‌عنوان نشانه‌ای بر توبه پس بدانید که این پیامبر امی؛ پیام‌آور آسانی و بخشایش است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بعثت بالحنيفية السمحة: به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«پس کسانی که ایمان آوردند» از شما بنی اسرائیل و از دیگران «به او» یعنی: به محمد ﷺ «و بزرگش داشتند» یعنی: حرمت او را نگه داشتند «و یاریش کردند» یعنی: به یاری وی علیه دشمنانش قیام کردند «و» به‌همراه پیروی از خودش «نوری را» یعنی: قرآنی را «که با او نازل شده است، پیروی کردند» با عمل به سنت وی که شامل اوامر و نواهی است «آنان همان رستگارانند» که به خیر و فلاح فائز شده‌اند، نه غیر آنان از امتهای دیگر.

این اوصافی است که اولاً و قبل از هر کس دیگر بر صحابه بزرگوار، پاک‌کردار و منقبت آثار رسول خدا ﷺ انطباق دارد، صحابه عالی‌مقداری که به آن پیامبر هدی ایمان آورده و همراه با ایشان جهاد کردند، ایشان را بزرگ و گرامی داشتند، از ایشان حمایت کردند و جانهای خود را در راه نشر دعوت ایشان فدا نمودند. بعد از آن این اوصاف، بر تابعین آنان، یعنی کسانی که از صحابه به‌نیکی تبعیت کردند، انطباق دارد. سپس بر هر کس دیگری که تا روز قیامت بر روش و سیرت ایشان حرکت کند. البته کسانی از بنی اسرائیل که به پیامبر ما ﷺ ایمان آورده و ایشان را یاری کرده‌اند، یا می‌کنند، نیز شامل این بشارت هستند.

پس در روز میعاد با بنی اسرائیل در کوه طور بود که خدای عزوجل قباله رحمت را به‌نام امت اسلامی نوشت. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «موسی عليه السلام از پروردگارش درخواستی کرد، اما خدای عزوجل آنچه را او خواسته بود، به محمد عليه السلام

و امت‌شان داد و فرمود: (فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ...) لذا هرچه را که موسی عليه السلام از پروردگارش در این آیه خواسته بود، همه را به محمد صلى الله عليه وآله وسلم عنایت کرد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

«بگو: ای مردم!» این خطابی عام برای همه مردم است، اعم از سرخ و سیاه و عرب و عجم‌شان «من پیامبر خدا به‌سوی همه شما هستم» بدون استثنا. بنابراین، رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به‌سوی همه بشریت و فراتر از آن به‌سوی کافه انس و جن فرستاده شده‌اند، نه چون غیرشان از پیامبران عليه السلام که مخصوصا به‌سوی قوم خود برانگیخته می‌شدند. پس آشکارترین مزیت رسالت اسلامی این است که: این رسالت؛ عام، فراگیر و ابدی است.

احادیث بسیاری نیز بر اصل عمومیت رسالت نبوی صلى الله عليه وآله وسلم تأکید گذاشته‌اند، چون حدیث شریف وارده به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم که فرمودند: «به من پنج خصلت داده شده که به هیچ‌یک از انبیای قبل از من داده نشده است:

- ۱ - با رعب و وحشتی که از من در قلب دشمنم افکنده می‌شود، به اندازه مسافت یک ماه راه، نصرت داده شده‌ام.
- ۲ - تمام زمین برایم سجده‌گاه و پاک قرار داده شده پس هر کس از امتم در هرجایی از زمین که هست، همین‌که وقت نمازش فرا می‌رسد، باید نماز بگذارد.
- ۳ - غنایم جنگ برایم حلال شده، درحالی‌که قبل از من برای کسی حلال نشده بود.
- ۴ - به من (حق) شفاعت داده شده.
- ۵ - پیامبران قبل از من مخصوصا به‌سوی قوم خویش برانگیخته می‌شدند، درحالی‌که من به‌سوی عموم مردم برانگیخته شده‌ام»^۱.

^۱ این حدیث شریف، برای استشهاد، در چندین جا از این تفسیر شریف به تکرار نقل شده است.

آری! ای پیامبر! بگو: من فرستاده خدا ﷺ به سوی عموم شما هستم «همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست، هیچ معبودی جز او نیست» زیرا کسی که فرمانروای آسمان و زمین و مابین آنها باشد، فقط او معبود برحق است. همچنین بگو: پروردگار من کسی است «که زنده می‌کند و می‌میراند» لذا فقط او سزاوار یگانگی در ربوبیت است «پس به خدا و به پیامبرش که نبی امی است ایمان آرید» امی بودن پیامبر ﷺ، از بزرگترین ادله رسالت ایشان است زیرا پیامبری که خود امی است، قرآنی را به‌عنوان معجزه نبوت خود آورده که شگفتی‌های آن پایان ناپذیر است و سنتی را با خود به همراه آورده که کمالات آن حدومرزی ندارد «کسی که الله و کلمات او را تصدیق می‌کند» یعنی: پیامبری که آنچه را پروردگار بر خودش و بر انبیای قبل از وی نازل کرده، تصدیق می‌کند «و او را پیروی کنید، باشد که هدایت شوید» به‌سوی راه راست. یعنی: بی‌گمان راه‌یابی به امور دین، با پیروی از آن حضرت ﷺ ممکن و میسر است، چه از سوی بنی اسرائیل و چه غیرشان از امت‌ها و ملت‌ها.

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٥٦﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال، داستان سامری و یارانش و تزلزل بنی اسرائیل را در دین‌شان بیان کرد، در اینجا حال گروه دیگری از قوم موسی ﷺ را بیان می‌کند که با آن گروه مخالفند: «و از میان قوم موسی جماعتی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند» یعنی: مردم را به‌سوی هدایت دعوت می‌کنند، در حالی که خود به لباس حق ملبس و به زیور هدایت آراسته‌اند. یا معنی این است: به وسیله حقی که خود به آن آراسته‌اند، مردم را راهنمون می‌شوند «و به آن» یعنی: به حق «داوری می‌نمایند» به شیوه عادلانه در حکم و قضاوت میان خویش. یا به حق عمل می‌کنند - همچون عبدالله بن سلام و امثال وی از اهل کتاب.

وَقَطَعْنَاهُمْ أَثْنَئِ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَّأً وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَنَهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ
 الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ أَثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَمَ
 وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَىٰ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن
 كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

«و آنان را» یعنی: قوم موسی علیه السلام را «به دوازده سبط تقسیم کردیم» یعنی: بعضی از آنان را از بعضی دیگر متمایز گردانیدیم، تمایزی که به تقسیم شدن آنها به واحدهای «اسباط» انجامید به طوری که هر سبط منفرداً معروف و شناخته شده بود و از خود نقیب (نماینده‌ای) داشت. اسباط جمع سبط: نام واحد اجتماعی یهودیان قدیم است «که هر یک امتی بودند» یعنی: هر سبط، قبیله‌ای از نسل یک پدر - از فرزندان یعقوب علیه السلام - بودند «و به موسی وحی فرستادیم، آن‌گاه که قومش از او آب خواستند» هنگامی که در دشت (تیه) دچار تشنگی شدند «که با عصایت بر سنگ بزن پس، از آن جوشید» یعنی: موسی علیه السلام با عصایش به سنگ زد، آن‌گاه از آن سنگ جوشید و روان شد «دوازده چشمه» به تعداد اسباط و برای هر سبطی چشمه‌ای پدید آمد که از آن می‌نوشیدند «هر گروهی آبشخور خود را بشناخت» یعنی: هر سبطی چشمه مخصوص به خود را که از آن می‌نوشید، شناخت «و ابر را بر فراز آنان سایبان کردیم» تا در آن دشت، آنان را از گرمای خورشید نگهبان باشد و هر جا که می‌رفتند، آن ابر سایبان با آنان حرکت می‌کرد و می‌رفت و هر جا که اقامت می‌گزیدند، با آنان می‌ایستاد و مقیم می‌شد «و بر آنان من و سلوی» یعنی: ترنجبین و بلدرچین «را نازل کردیم» توضیح من و سلوی، درسوره «بقره/ ۵۷» گذشت «از چیزهای پاکیزه‌ای که روزی‌تان کرده‌ایم بخورید» یعنی به آنان گفتیم: از چیزهای لذیذ و پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم، بخورید «و بر ما ستم نکردند» با مخالفت و کفران نعمت و عدم قدرشناسی آنچه که باید پاس آن را می‌داشتند «بلکه بر خودشان ستم می‌کردند» زیرا فرجام شوم این ناسپاسی‌شان، به خودشان برمی‌گشت.

پس قومی که با پیامبر خودشان چنین رفتاری داشته باشند، از آنان بعید نیست که دین و دعوت جدید را هم رد نمایند لذا ای امت محمد ﷺ! موضع گیری های یهود در قبال دعوت اسلامی را بعید نپندارید، در عین حال، به هوش باشید که مانند آنان در این منجلاب نیفتید.

**وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ
سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَتِكُمْ سَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١١١﴾**

«و یادکن هنگامی را که به آنان گفته شد: در این شهر سکونت گزینید» یعنی: در شهر بیت المقدس «و از آن بخورید» یعنی: از نعمتها و پاکیزگی هایی که در آن سرزمین است، بخورید «هرجا که خواستید» یعنی: در هر مکانی از مکانهای آن که خواستید «و بگویید: حطه» تفسیر «حطه» در سوره «بقره/ ۵۸» گذشت «و سجده کنان از دروازه شهر در آید» یعنی: با گفتن کلمه «حطه»، از دروازه بیت المقدس سجده کنان در آید «تا گناهان شما را بر شما ببخشاییم» یعنی: چون پیروزمندانه وارد شهر بیت المقدس شدید و غرور و بدمستی پیروزی بر شما چیره نشد، در نتیجه برای ما خاشع و زبون و فروتن گشته گوشی شنوا و جانی مطیع و به فرمان داشتید؛ این خود آمرزشی برای گناهان شماست «و به زودی بر پاداش نیکوکاران خواهیم افزود» با نعمت هایی که بر آنان می بخشاییم.

به این ترتیب، به آنان دو وعده داده شد: یکی وعده آمرزش عام برای همگی به شرط اطاعت و دیگری وعده ای مخصوص به نیکوکاران در مورد افزودن بر پاداششان. از روایات چنین بر می آید که: دستور ورود به بیت المقدس برای یهودیان، در زمان یوشع، جانشین موسی ﷺ داده شد.

فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١١٢﴾

«پس کسانی از آنان که ستم کردند، سخنی را که به آنان گفته شده بود، به سخن دیگری تبدیل کردند» یعنی: به جای (حطه)، کلمه بی معنای دیگری چون «حنطه» یا «حبه فی شعره» گفتند، که بیان آن در سوره «بقره» گذشت «پس به سزای آن که ستم می کردند» یعنی: به سبب ستمشان «عذابی از آسمان بر آنان فرو فرستادیم» که این عذاب به قول گروهی از علما، عذاب طاعون بود. گویند: در این طاعون، هفتاد هزارتن از بنی اسرائیل در یک روز هلاک شدند.
نظیر این آیه در سوره «بقره/۵۹» نیز گذشت.

وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١١٣﴾

«و سؤال کن» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «از یهود» برای توبیخ، یادآوری و متوجه ساختن آنها نسبت به آنچه بر گذشتگانشان روی داد، همانان که چون دین خدای عزوجل را به بازی گرفتند و بر امر و نهی وی نیرنگ بازی کردند، مسخشان کرد، آنان عبارت بودند: «از اهالی آن شهری که در کنار دریا بود» بیشتر مفسران برآنند که: مراد از آن، شهر «ایله» است که در جوار خلیج عقبه واقع شده. امروزه نیز خلیج «ایلات» معروف است و یهودیان نام قدیمی آن را احیا کرده و شهر مجاورش را «ایلات» نامیده‌اند. به قولی دیگر: آن شهر، شهر «طبریه» بود. اعراب، شهر را قریه می‌نامند، به این جهت، تعبیر: **(وَسَأَلَهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ)** گویای معنی است. «هنگامی که تجاوز می کردند» از حدود الهی با شکار ماهی «در روز شنبه» درحالی که در آن روز از شکار ماهی منع شده بودند «آن‌گاه که روز شنبه آنان» یعنی: روزی که آنان به تعظیم روز شنبه مشغول می شدند «ماهیهایشان به طور آشکاری بر روی آب می آمدند» به گونه‌ای که در

دسترس و آماده شکار بودند «و روزی که شنبه نمی‌داشتند» یعنی: روزهای دیگر، غیر از روز شنبه «به‌سوی آنان» ماهی‌ای بر روی آب «نمی‌آمد، این‌گونه ما آنان را به‌سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند، می‌آزمودیم» یعنی: خدای عزوجل به‌سبب ظهور نافرمانی در میان‌شان، آنان را مورد ابتلا و آزمایش قرار داد و با دستور بزرگداشت روز شنبه، از شکارکردن در آن روز که سبب حرمت‌شکنی آن می‌شد، نهی‌شان کرد ولی درعین حال، برای آزمایش آنان چنین مقدر کرد که در آن روز، ماهیان بسیاری بر سطح آب بیایند به‌طوری که گرفتن و شکارکردن آنها بسیار سهل و ساده بود، اما در روزهای دیگر، ماهی‌ها اصلاً به سطح دریا و بر روی آب نمی‌آمدند به‌طوری‌که به سختی قادر به شکارکردن آنها بودند.

آری! این فرمان الهی، امتحانی برای آنان بود که میزان توانایی‌شان را بر شکیبایی در برابر محرمات الهی نشان می‌داد پس گروهی از آنان نتوانستند از شکار در این روز شکیبایی کنند لذا برای شکار در آن، حيله‌ای اندیشیدند - که تفصیل آن در سوره‌های «بقره» و «نساء» گذشت.

وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا أَلَّهَ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعذِرَةٌ إِيَّانَا رَبِّنَا وَلَعَلَّهُمْ يَنْفِقُونَ ﴿١٦٤﴾

«و آن‌گاه که گروهی از آنان گفتند» گروهی از صالحان آن شهر به جمعی دیگر از صالحان که در نصیحت و موعظه تجاوزگران و حرمت‌شکنان روز شنبه جدوجهدی بلیغ می‌کردند، گفتند: «برای چه قومی را پند می‌دهید که خداوند هلاک‌کننده آنهاست» یعنی: ریشه‌کن کننده آنهاست با عذاب؟ «یا عذاب‌کننده آنان است به عذابی سخت» به‌سبب حرمت‌شکنی و گناه و نافرمانی‌شان؟ این سخن را هنگامی گفتند که از قبول موعظه از سوی حرمت‌شکنان و دست‌کشیدن‌شان از ارتکاب گناه، مأیوس شدند. «گفتند» اندرز دهندگان: «تا برای ما عذری نزد پروردگارتان باشد» یعنی: اندرز ما به آنان در حکم پیشکش کردن معذرتی به درگاه پروردگار است تا حق تعالی ما را به ترک امر به معروف و نهی از منکر که از واجبات مهم دینی بر ذمه

ماست، مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار ندهد «و شاید آنان پرهیزگاری کنند» و بر اثر این اندرزهای پی هم ما، از نافرمانی‌ای که در آن غوطه‌ورند، دست بکشند. بایسته یادآوری است که بنی‌اسرائیل، در مورد شکار در روز شنبه به سه گروه تقسیم شده بودند: گروهی نافرمانی نموده و شکار کردند، گروهی بی‌طرفی و گوشه‌گیری اختیار کرده نه از آن نهی کردند و نه خود نافرمانی نمودند و گروه سوم در عین این‌که خود نافرمانی نکردند، حرمت‌شکنان را نیز از نافرمانی نهی کردند.

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾

«پس هنگامی که آنچه را بدان پند داده شده بودند، فراموش کردند» یعنی: هنگامی که نافرمانان آن شهر، پند و موعظه صالحان نهی‌کننده از منکر را نادیده گرفتند و از یاد بردند «کسانی را که از کار بد نهی می‌کردند، نجات دادیم و ستمکاران را» که همان نافرمانان تجاوزگر در روز شنبه بودند «به عذابی سخت گرفتار کردیم» بئیس: یعنی: شدید و سخت «به سبب آن‌که نافرمانی می‌کردند» با بیرون رفتن از دایره فرمان و اطاعت ما.

فَلَمَّا عَتَا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ ﴿١٦٦﴾

«و چون از ترک آنچه که از آن نهی شده بودند، سرپیچی کردند» یعنی: چون حرمت‌شکنان روز شنبه، در نافرمانی خداوند متعال به انگیزه تمرد و تکبر، از حد گذشتند «به آنان گفتیم: بوزینگانی خوار شده شوید» و همان گونه که به آنان فرمان دادیم، بوزینگانی زبون و مطرود شدند، به این ترتیب؛ آنان را به عذاب مسخ، عذاب کردیم.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «نهی‌کنندگان از منکر نجات یافتند و مرتکبان منکر هلاک شدند ولی من نمی‌دانم که با بی‌طرفان خاموش چگونه عمل شد؟ به خدا سوگند؛ اگر می‌دانستم آن قومی که گفتند: چرا این قوم را پند می‌دهید... با

نهی کنندگان نجات یافته‌اند، این امر برایم از شتران سرخ‌فام دوست‌داشتنی‌تر بود ولی می‌ترسم که عذاب بر هر دو گروه، یعنی مرتکبان حرام و بی‌طرفان خاموش - باهم - نازل شده باشد». همچنین از عکرمه روایت شده است که فرمود: «پیوسته به ابن عباس رضی الله عنه دلیل می‌گفتم تا سرانجام در این نظر با من همراه شد که آن بی‌طرفان نیز نجات یافته‌اند و چون به این نتیجه رسید، بر من به‌عنوان جایزه حله‌ای^۱ پوشانید».

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفَيْصِمَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ ۖ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٧﴾

«و یاد کن هنگامی را که پروردگارت اعلام داشت» به بنی‌اسرائیل «که البته تا روز قیامت بفرستد» یعنی: مسلط سازد و برگمارد «بر آنان، کسانی را که بدیشان عذاب سخت بچشانند» این وعده الهی است و وعده الهی حق است، بدین جهت؛ یهودیان در طول تاریخ به‌دست ملت‌های مختلف، خوار و زبون و زیر شکنجه و عذاب بوده‌اند و همیشه جزیه می‌پرداخته‌اند و تا روز قیامت نیز درگیر عذاب خواهند بود؛ چنان‌که حق تعالی سلیمان علیه السلام را بر آنان برگماشت تا به آنان عذاب بچشانند پس از وی بابلی‌های مجوس را بر آنان برگماشت که به فرماندهی «بخت‌النصر» بر آنان یورش برده کشتند و بردند و به اسارت گرفتند و بر آنان جزیه نهادند، سپس نصاری را بر آنان برگماشت و در نهایت مسلمانان را «آری! پروردگار تو زود کیفر است و همواره آمرزنده بسیار مهربان می‌باشد».

شایان ذکر است که سلطه معاصر یهودیان بر فلسطین، امری عارضی و موقت است که به اذن پروردگار از بین‌رفتنی است چراکه ما به وعده و کلام الهی ایمانی راسخ داریم.

^۱ حله: جامه‌ای است که همه تن را می‌پوشاند.

**وَقَطَعْنَا فِي الْأَرْضِ أُمَّامًا مِنْهُمْ الصَّالِحِينَ وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَيَلَوْنَهُمْ بِالْحَسَنَاتِ
وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾**

مجازات یادشده در آیه قبل برای یهودیان، اولین مجازاتشان است و دومین مجازاتشان این است: «و بنی اسرائیل را در زمین به صورت گروههایی پراکنده ساختیم» پس هیچ منطقه‌ای از نواحی روی زمین نیست، مگر این که گروهی از آنان در آن وجود دارند «برخی از آنان صالحانند» ایشان کسانی‌اند که به حضرت محمد ﷺ ایمان آوردند، یا در آینده ایمان می‌آورند و نیز کسانی از ایشانند که قبل از بعثت محمدی ﷺ بر حق مرده‌اند، بی آن که در اعتقاد و عمل خویش تحریف و تبدیلی آورده باشند «و برخی از آنان جز اینند» یعنی: برخی دیگر، در صلاح و شایستگی غیر از آن گروه‌اند، به این معنی که: فاسق و نافرمان می‌باشند «و آنان را به حسنات و سیئات آزمودیم» یعنی: با خوشی‌ها و ناخوشی‌ها، خیر و شر، امنیت و ناامنی، فراوانی و تنگدستی و نعمت و مشقت امتحان‌شان کردیم، همچون سنت ما در هر امتی «باشد که آنان بازگردند» از کفر و معاصی‌ای که در آن هستند.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّبَعَ بِتُقَاتٍ أَلَمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٦٩﴾

«آن‌گاه بعد از آنان، جانشینانی بد از پی آمدند» یعنی: نسلی که جانشین آن گروه صالح شده و بعد از آنان به عرصه وجود آمدند، مردمانی ناشایست بودند. خلف: به سکون لام، بر جانشین صالح و بد هر دو اطلاق می‌شود، اما «خلف» به فتح لام، فقط بر جانشین صالح اطلاق می‌شود «و» این جانشینان بد «وارث کتاب شدند» یعنی: تورات را از اسلاف‌شان به میراث بردند و هرچند آن را می‌خواندند ولی بدان عمل نمی‌کردند، به همین جهت است «که متاع این دنیای پست را اختیار می‌کنند» یعنی: به سوی منافع آن می‌شتابند؛ با گرفتن رشوت و مال حرام در مقابل تحریف کلمات

خدا عز وجل، رسمی ساختن باور سهل انگارانه در عمل به احکام تورات و کتمان آیات آن «و می گویند: آمرزیده خواهیم شد» یعنی: به بهانه این که شامل مغفرت الهی قرار خواهند گرفت، در گناهان می لولند و با آن که در گمراهی درازدست و جسورند، از سر غفلت و سماجت می گویند: بر ما باکی نیست، هر چه بکنیم، خداوند آمرزنده است. قرطبی می گوید: «این وصفی که خدای سبحان یهودیان را بر آن نکوهش کرده، هم اکنون در میان ما مسلمانان موجود است. آن گاه روایتی از معاذ بن جبل رضی الله عنه را نقل می کند که فرمود: «به زودی قرآن در سینه گروههایی از مردم چنان کهنه خواهد شد که جامه کهنه می شود، آن را می خوانند ولی از آن لذت و بهره ای نمی برند، پوست میشان را بر دل گرگان می پوشانند، اعمالشان همه از روی طمع است و با خوف الهی آمیخته نیست، اگر در عمل کوتاهی ورزند؛ می گویند: باز کامل می کنیم! و اگر بدی کنند؛ می گویند: به زودی بر ما آمرزیده می شود زیرا ما به خداوند چیزی را شریک نمی آوریم!». «و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می ستانند» و باز هم مغفرت الهی را بهانه و تکیه گاه جنایت خود قرار می دهند و این گونه است که پیوسته، باری بعد از بار دیگر، مرتکب جنایت می شوند و هر بار هم به مغفرت الهی استناد می کنند.

سدی می گوید: «بنی اسرائیل هیچ قاضی ای را به کار قضاوت بر نمی گماشتند، مگر این که رشوه می گرفت پس اگر از او می پرسیدند: چرا رشوه می خوری؟ می گفت: بر من آمرزیده می شود! پس بر او ایراد می گرفتند و طعن می زدند، اما اگر او می مرد یا برکنار می شد و شخصی از آنان که بر او طعن زده بود، به جایش منصوب می گشت، باز خود او هم رشوه می گرفت پس مراد خداوند متعال از عبارت: (و اگر متاعی مانند آن بدیشان برسد، باز آن را می ستانند)، همین است». آنها غافل از آنند که اصرار بر گناه و به ازاء آن، استناد به مغفرت الهی، پایه و مبنایی ندارد چراکه: «آیا از آنان در کتاب» آسمانی تورات «پیمان گرفته نشده که بر خداوند جز راستی و درستی نسبت ندهند» بدون تحریف یا تبدیل کلام وی به انگیزه بیم یا طمع از کسی؟ «با این که آنچه را که در تورات است خوانده اند؟» یعنی: عمل به این پیمان را درحالی ترک کرده اند که آنچه

را در تورات است، خوانده و دانسته‌اند پس مفاد این پیمان را از روی علم و آگاهی ترک کرده‌اند، نه از روی جهل و نادانی و این گناهی شدیدتر و جرمی بزرگتر است «و سرای آخرت بهتر است» از این متاع پست و ناقابل دنیوی «برای کسانی که پروا پیشه می‌کنند» از خدا عزوجل لذا از ارتکاب معاصی وی اجتناب و از تحریف کلام وی و نیرنگ‌جویی بر وی، حذر می‌کنند «آیا باز هم تعقل نمی‌کنید؟» یعنی: کسانی که از این شیوه دست بر نمی‌دارند، از چنان عقل و خردی برخوردار نیستند که آنها را از این راه و رسم باطل باز دارد، به همین جهت، به سوی این تعقل فراخوانده شدند.

وَالَّذِينَ يَمْسِكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ ﴿٧٠﴾

«و کسانی که به کتاب تمسک می‌کنند» یعنی: از یهودیان گروهی هستند که به کتاب تورات تمسک جسته و به آنچه که در آن است، عمل می‌کنند و در امر دین خویش به آن رجوع می‌کنند «و نماز را برپا داشته‌اند» نماز؛ به جهت اهمیتی که دارد، به یادآوری مخصوص شد. پس آنان نیکوکارانی هستند که پاداش آنها نزد خدا عزوجل ضایع نمی‌شود زیرا چنگ زدن به کتاب آسمانی، نماد و نشانه نیکوکاریشان است لذا بدانند که «ما پاداش مصلحان را ضایع نمی‌کنیم».

﴿٧١﴾ وَإِذْ نَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظِلَّةٌ وَظَنُوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

﴿٧١﴾ تَتَّقُونَ

«و یادکن هنگامی را که کوه را بر فرازشان برافراشتیم» یعنی: کوه طور را از ریشه برکنده بر فراز سرشان قرار دادیم «گویی که سایبانی بود» یعنی: گویی آن کوه، ابری سایبان‌آسا بود «پس چنان پنداشتند که کوه بر سرشان فرو خواهد افتاد» و به آنان گفتیم: «آنچه را که به شما داده‌ایم به قوت بگیرید» یعنی: آن را با جدوجهد و تصمیم بگیرید «و آنچه را که در آن است» از احکامی که برای شما مشروع گردانیده‌ایم «به خاطر بسپارید» و فراموش نکنید «شاید که به تقوی گرایید».

قتاده می‌گوید: خدای عزوجل کوه را از ریشه برکند و آن را بر فراز سرشان قرارداد، سپس فرمود: یا دستور مرا بگیرید، یا شما را با این کوه تیرباران می‌کنم. آنها همان لحظه آن را پذیرفتند ولی بعد از آن، مجدداً به نافرمانی روی آوردند، درحالی‌که اقتضای فطرت غیر از این بود چنان‌که می‌فرماید:

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾

«و یاد کن» عهد فطرت را «هنگامی را که پرورگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت» چنان‌که در روایات آمده است: خدای سبحان چون آدم را آفرید، پشتش را مسح کرد و ذریه وی را از آن بیرون آورد، آن‌گاه از آنان بر ربوبیت خویش عهد گرفت، که این عهد را «عهد الست» و آن عالم را؛ «عالم ذر» می‌نامند لذا خداوند متعال فطرت بشر را بر توحید و خدانشناسی سرشته است «و آنان را بر خودشان گواه ساخت» یعنی: هر یک از آنان را بر شخص خودش گواه ساخت «که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواه شدیم» بر خودمان به این‌که تو پروردگار ما هستی «تا مبادا روز قیامت بگویند، ما از این امر بی‌خبر بودیم» یعنی: از شما عهد گرفتیم تا در روز قیامت نگویند: ما به این امر که الله پروردگار ما، یگانه و لاشریک است؛ هیچ علم و آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَنهَلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْتَطُونَ ﴿١٧٣﴾

«یا بگویند که: پدران ما در گذشته مشرک بوده‌اند و ما نسلی پس از آنان بودیم» که به حق راه نیافته و راه صواب را نمی‌شناختیم لذا کار در میان ما نیز بر همان شیوه‌ای استمرار یافت که پیشینیان ما برآن بودند «آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان» از پدران ما «انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟» در حالی که ما گناهی نداریم، چرا که در جهل قرار داشته و از اندیشیدن ناتوان بوده‌ایم و فقط از ردپای پدرانمان پیروی

کرده‌ایم؟ یعنی: اگر حجت بر آنان بر پا نمی‌شد و از آنان عهد قبلی گرفته نمی‌شد، از این عذر و بهانه‌ها می‌آوردند.

علما در تفسیر آیه «عهد الست» بر دو رأی‌اند: رأی اول؛ رأی سلف و رأی دوم؛ رأی خلف است. رأی سلف بر آن وجهی است که ما تفسیر کردیم، یعنی این‌که: پروردگار عزوجل حقیقتاً ذریه آدم را از پشت وی بیرون آورد و از آنان عهد و پیمان گرفت. اما رأی خلف این است که: این آیه از باب مجاز و تمثیل است و خدای عزوجل ذریه آدم را از پشت وی بیرون نیاورد بلکه ادله کونی را بر وحدانیت خویش اقامه کرد و عقل‌های بنی‌آدم بر وحدانیت حق تعالی گواهی داد پس اقامه ادله بر توحید، به منزله آن است که گویا باری تعالی به مخلوقش گفته است: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان هم پاسخ داده‌اند: چرا، تو پروردگار مایی و ما بر این حقیقت گواهییم. لذا مراد از این گواه گرفتن، خلقت فطری آنها بر توحید و یگانه‌پرستی است. این گروه از علما می‌گویند: به همین دلیل است که پروردگار فرمود: ما ذریه را از پشت آدم بیرون آوردیم. بلکه فرمود: ذریه را از پشت بنی‌آدم بیرون آوردیم. یعنی: نسل‌های بنی‌آدم را یکی از پی دیگری آفریدیم و برای هر نسل هم از طریق پیامبران صلی الله علیه و آله و کتابهای آسمانی و همچنان کتاب مشاهد و منظور کونی خویش - که کائنات است - دلایل توحیدی اقامه کردیم و آن نسلها در طول عصرها به زبان قال و حال هر دو، بر توحید ما گواهی دادند.

ابن‌کثیر میان این دو توجیه تفسیری - از حیث قاعده و مبدأ - هیچ‌گونه تعارضی نمی‌بیند و هر دو را موجه می‌داند. در باب بیرون آوردن نسل آدم صلی الله علیه و آله از پشت وی در عالم «ذر»، احادیثی آمده است، که قائلان به رأی دوم (رأی خلف)، احادیث را نیز بر معنای مورد نظر خود تفسیر کرده‌اند.

وَكَذَلِكَ نَفَصَّلُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٧٤﴾

«و این گونه، آیات خود را به تفصیل بیان می‌کنیم و باشد که آنان بازگردند» به سوی حق، و باطلی را که برآند ترک کنند.

از این دو آیه چنین می‌فهمیم که خداوند متعال برای هیچ کس، در فرار از عبودیت خود، عذر و حجتی باقی نگذاشته است.

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاسْلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾

«و خبر آن کس را که به او آیات خود را بخشیده بودیم، بر آنان بخوان» یعنی: واقعه دیگری را که برای یکی از اسلاف بنی‌اسرائیل روی داد، به آنان یادآوری کن، همان کسی که به او علم آیات خویش را بخشیده بودیم، هنگامی که فرمان پروردگار خود را به خاطر هوای نفسش ترک کرد و خدای سبحان هم به کیفر آن در کفر نگونسارش ساخت. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اومردی به نام بلعم بن باعورا از اهالی بیت المقدس بود که اسم اعظم خداوند جل جلاله را می‌دانست، چون موسی علیه السلام با سپاه بنی‌اسرائیل به قصد حمله به جباران (عمالقه) فرود آمد، خویشان بلعم همراه با پسرعموهایش نزد وی آمدند و گفتند: موسی مردی تندمزاج و خشم‌آلود است و با او لشکری است بسیار، شکی نیست که اگر بر ما پیروز شود، همگی مان را نابود می‌کند لذا به بارگاه خداوند دعا کن تا موسی و همراهانش را از ما برگرداند. بلعم گفت: اگر من به بارگاه الله جل جلاله چنین دعایی بکنم، دنیا و آخرتم همه از دست می‌رود. بنابراین، این درخواست‌شان را رد کرد، اما آنها از وی دست برنداشتند و پیوسته اصرار کردند تا سرانجام به خواسته آنان تسلیم شد و به بارگاه الهی دعا کرد. در روایات آمده است: هر دعایی که او علیه موسی و همراهانش می‌کرد، خداوند جل جلاله زبانش را به سوی قوم خودش برمی‌گردانید و هر دعایی که به سود قوم خودش می‌کرد، خداوند جل جلاله زبانش را به سوی بنی‌اسرائیل برمی‌گردانید. قومش که ناظر این صحنه بودند، به او گفتند: ای بلعم! آیا می‌دانی که چه می‌کنی؟ آخر به نفع آنها و علیه ما دعا می‌کنی! گفت: این دیگر، چیزی است که در اختیار من نیست، این چیزی است که خداوند جل جلاله بر آن غلبه کرده است. راوی می‌افزاید: در این اثنا، زبانش از کامش بر روی سینه‌اش بیرون افتاد و به آنان گفت: حالا دیگر، دنیا و آخرت از دست من رفت و جز نیرنگ و حيله چیز دیگری برایم باقی نماند. پس به آنان این نیرنگ را آموخت

که زنان را آرایش کرده به میان لشکر بنی اسرائیل بفرستند. آنها چنین کردند و مردی از بنی اسرائیل با یکی از آنان زنا کرد، آن گاه خداوند عز وجل بر بنی اسرائیل طاعونی نازل کرد که در یک روز هزاران تن از آنان را به کام مرگ کشید...».

«پس، از آن آیات عاری گشت» یعنی: بلعم باعورا از علم آن آیات به کلی تهی گشت چنان که گوسفند از پوست خویش کشیده می شود و برهنه می گردد «و آن گاه شیطان در پی او افتاد» یعنی: شیطان او را دنبال کرد تا به او رسید و قرین و همدم وی شد «پس از گمراهان گشت» گمراهانی که در گمراهی جا افتاده اند، که کفار فجارانند.

وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَنْكَنُهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوْنَهُ فَشَئِلُهُ كَسَلًا الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلَ عَلَيْهِ
يَلْهَثُ أَوْ تَرَكَهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصِصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣١﴾

«و اگر می خواستیم، قدر او را به سبب آن آیات بالا می بردیم» یعنی: اگر می خواستیم، به سبب علم آن آیات، قدر و منزلتش را بالا برده و او را گرامی می داشتیم و به جایگاه علمای ابرار، ارتقای می دادیم «اما او به زمین گرایید» یعنی: به سوی دنیا گرایید و آن را بر آخرت ترجیح داد «و از هوای نفس خود پیروی کرد» در ترجیح دادن دنیا و لذتهای آن بر آخرت و نعمت های جاودانه اش. آری! او به جیفه دنیای دون که ستمگران به وی دادند تا علیه اهل حق دعا کند و بر آنان نیرنگ زند، دل بست «از این رو وصف او» در پستی و خست «مانند وصف سگ است» در پست ترین احوال آن که بیرون آوردن زبان از کام خویش است «که اگر بر آن حمله ور شوی، زبان از کام برآورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری، باز هم زبان از کام برآورد» یعنی: بلعم باعورا چنان است که اگر فهم و حکمت را بر او بار کنی، آن را بر نمی دارد و اگر هم او را به حال خودش واگذاری، به خیری راه نمی یابد. به قولی دیگر معنی این است: اگر پندش دهی، گمراه می شود و اگر او را به حال خودش واگذاری، نیز گمراه می شود پس او در گمراهی ای پیوسته قرار داشته و گمراهی همیشه گریبانگیرش می باشد، به سبب آن که از آیات پرورگارش تهی و عاری شده لذا او همچون سگی

است که اگر به حال خود رها باشد، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر بر وی حمله‌ور شوند، نیز زبان از دهان بیرون می‌آورد، درحالی‌که سایر حیوانات چنین نیستند زیرا اگر بر آنان حمله‌ور شوی، زبان از دهان بیرون می‌آورند و در غیر آن خیر، اما سگ در هر دو حالت، زبان از دهان بیرون می‌آورد.

«این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند» یعنی: این مثل پست و خفت‌بار، مثل و وصف گروهی است که بعد از علم و آگاهی به آیات ما، آنها را تکذیب نمودند و تحریف کردند؛ اعم از یهود و غیر آنان «پس این داستانها را بر آنان حکایت کن» یعنی: داستان مرد تهی شده از آیات ما و غیر آن از داستانهای پندآموز را بر آنان حکایت کن چراکه مثل و وصفشان، همانند مثل این گروهی از یهود است که تو را تکذیب می‌کنند «شاید آنان بیندیشند» و از گمراهی باز آمده به سوی راه صواب روی آورند.

سَاءَ مَثَلًا لِّلْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَأَنفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٧٧﴾

«چه زشت است از روی مثل» یعنی: چه زشت است داستان و وصف «قومی که آیات ما را تکذیب کردند» چرا که افعالشان زشت است «و به خود ستم می‌کردند» یعنی: با تکذیب آیات بر کسی دیگر جز بر خود ستم نمی‌کردند.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِيٌّ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿١٧٨﴾

«هر که را خدا هدایت کند، همانا او راه‌یافته است» به سوی شرع و امر خداوند ﷻ به بندگانش پس هدایتی جز به توفیق حق تعالی و آفرینش وی نیست «وکسانی را که گمراه نماید، آن گروه ایشانند زیانکاران» که در زیان کامل فرو افتاده‌اند.

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ
 آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٨﴾

«و در حقیقت، بسیاری از جن و انس را» که عبارت‌اند از کفار هر دو گروه «برای جهنم آفریدیم» البته خداوند متعال در حال آفرینش‌شان می‌دانست که فرجام کارشان سرانجام به سوی جهنم است، چرا که اختیارا به عمل اهل دوزخ عمل می‌کنند. آری! او - قبل از آن‌که آنان به دنیای هستی قدم گذارند - می‌دانست که در زندگی خود چگونه عمل خواهند کرد. آن‌گاه در علت جهنمی بودنشان می‌فرماید: «چرا که آنان دل‌هایی دارند که با آنها در نمی‌یابند» حقایق را چنان‌که رهیافتگان درمی‌یابند «و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند» راه رشد و راستی و نشانه‌های الهی را «و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند» پندها و اندرزها را بنابراین، از چشمانشان دیدن راه هدایت رخت بر بسته، هرچند که چشمانشان در غیر این میادین، از دید و بینایی برخوردار است و از گوش‌هایشان شنیدن پندهای سودمند و قوانین و احکامی که کتابهای منزل و سنن پیام‌آوران خدا ﷺ در بردارند، از بین رفته لذا این چیزها را نمی‌شنوند، هرچند که از نیروی شنوایی کلا بی‌بهره نبوده و غیر آن از سخنان را می‌شنوند و می‌پذیرند «آنان» که موصوف به این اوصافند «همانند چهارپایانند» در سود نگرفتن از حواس و مشاعر خود «بلکه گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان آنچه را که به سود و زیانشان است، درمی‌یابند و بنابراین، از آنچه که برایشان سودمند است، سود گرفته و از آنچه که زیانبار است، پرهیز می‌کنند، اما این گروه؛ در میان سود و زیان خود - به اعتبار آنچه که خدای عزوجل از آنان خواسته و آنها را بدان مکلف نموده - هیچ‌گونه تمیزی نمی‌دهند «آن گروه، همانا غافلانند» یعنی: آنان نسبت به خداوندی ﷻ و آیات و شریعت وی و آنچه که برای اهل طاعت و معصیت آماده کرده است، در غفلت کامل قرار دارند.

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«و برای الله نامهای نیکو است» یعنی: نیکوترین نامها از آن خداوند عَلَّامٌ است و به وی اختصاص دارد زیرا نامهای وی بر نیکوترین مسمی که ذات ذوالجلال اوست و بر شریفترین معانی؛ چون رحمت، قدرت، علم، حکمت، آگاهی، عزت و غیره دلالت می‌کنند «پس او را به آن نامها بخوانید» مثلاً بگویید: یا الله! یا رحمن! یا رحیم! یا علیم!... زیرا خواندن خدای سبحان با نامهای نیکوی وی، از اسباب اجابت دعاء است «و کسانی را که در مورد نامهای الله کثروی می‌کنند واکذارید» يلحدون: الفاظ یا معانی نامهای الهی را تحریف می‌کنند «به زودی به سزای آنچه انجام می‌دادند، کیفر خواهند یافت».

شایان ذکر است که الحاد (کجروی) در اسماء خداوند متعال بر سه وجه است:

- ۱ - تغییردادن اسماء الهی - چنان‌که مشرکان کردند - زیرا آنها اسم «لات» را از الله، اسم «عزی» را از عزیز و اسم «مناه» را از منان گرفتند.
 - ۲ - افزودن بر نامهای الله عَلَّامٌ، چون اختراع نامهایی برای وی که بدانها اذن نداده است زیرا نامهای خداوند متعال، توقیفی است که در آنها مجال دخل و تصرف وجود ندارد.
 - ۳ - کم کردن از اسمای خداوند متعال؛ با انکار بعضی از آنها.
- در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره مردی از مسلمانان نازل شد که در نماز خویش می‌گفت: یا رحمن! یا رحیم! در این اثنا کسی از مشرکان گفت: مگر محمد و یارانش نمی‌پندارند که پروردگار یگانه‌ای را می‌پرستند پس چرا این مرد دو پروردگار را می‌خواند؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا خدای عزوجل نودونه نام دارد - صد تا بجز یکی - و هر کسی که آنها را بشمارد (حفظ کند) به بهشت وارد می‌شود. همانا خداوند متعال فرد است و عدد فرد را دوست دارد».

وَمَنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ ﴿١٨١﴾

«و از میان کسانی که آفریده‌ایم» آنها را برای بهشت «گروهی هستند که به حق دلالت می‌کنند و به حق حکم می‌کنند» به قولی: مراد از آنان فرقه‌ای از این امت مرحومه هستند که پیوسته بر جاده آشکار حق روانند و اصطلاحاً «فرقه ناجیه» نامیده می‌شوند - چنان‌که در حدیث صحیح آمده است.

وَالَّذِينَ كَذَبُوا بِعَايِنِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٢﴾

اما فرقه دوم: «و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، آنان را به تدریج از جایی که نمی‌دانند فرو می‌گیریم» استدراج: فروگرفتن تدریجی و پایه به پایه، با فروریختن نعمتها بر مستدرجان و افگندن فراموشی شکر این نعمتها بر دل و جان و زبانشان است؛ در حالی که پندار مستدرجان این است که پی‌درپی آمدن نعمتها بر آنان، نشانه نزدیکی‌شان به خداوند عز و جل و اکرام و گرامیداشت او از آنهاست و غافل از آنند که این امر، نشانه خواری و دوری و مهجوری آنها از الطاف حق تعالی می‌باشد زیرا آنان با سرازیر شدن نعمتها در غفلت فرورفته، به لجن گمراهی غوطه‌ور می‌شوند و به راههای هدایت پشت می‌کنند.

وَأْمَلِي لَهُمْ إِيَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿١٨٣﴾

«و به آنان مهلت می‌دهم» یعنی: مدت این بهره‌گیری‌هایشان را طولانی ساخته و از آنان مجازات را به تأخیر می‌اندازم «همانا کید من استوار است» کید خداوند عز و جل تدبیر اوست و او تدبیر خویش را «کید» نامید زیرا فروریختن نعمت در عین مهلت دادن به آنان ظاهراً کید است؛ چراکه در ظاهر امر احسان ولی درحقیقت امر خواری و خسران می‌باشد.

أَوَلَمْ يَنْفَكُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١٨٥﴾

«آیا نیندیشیده‌اند که همنشین آنان هیچ جنونی ندارد؟» یعنی: آیا در این امر نیندیشیده‌اند که رسول خدا ﷺ که همنشین‌شان است هیچ جنونی ندارد و او به هیچ‌وجه دیوانه نیست «او جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیست» که آنان را از سوی خداوند ﷻ بیم و هشدار می‌دهد و بر نبوت خویش دلیل و برهان آشکار هم دارد. قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: رسول خدا ﷺ به کوه صفا بالا رفته، قبیله قریش را یکایک به‌نام تیره‌ها و شاخه‌های آن فراخواندند، آن‌گاه خطاب به آنان فرمودند: ای بنی‌فلان! ای بنی‌فلان! و آنان را از عذاب خداوند ﷻ و رخدادهای عبرت‌بار وی برحذر ساختند. در این اثنا سخنگویی از آنان گفت: بی‌گمان این همنشین شما دیوانه است! و تا بامداد بر این سخن عربده می‌کشید، همان بود که آیه کریمه نازل شد.

أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ ﴿١٨٥﴾

فِي آيِ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾

«آیا در ملکوت آسمانها و زمین ننگریسته‌اند؟» یعنی: در حقیقت، این گروه در فرمانروایی عظیم پروردگار بر آسمانها و زمین و مخلوقاتش، به دیده تأمل و استدلال ننگریسته و نیندیشیده‌اند تا از این نگرش و اندیشه بهره‌مند شده و به‌وسیله آن به‌سوی ایمان به وجود و وحدانیت پروردگار متعال راه‌یابند «و» نیز آیا نیندیشیده‌اند «در آنچه که خداوند از هر چیزی آفریده است» اعم از حیوان و نبات و افلاک...؟ قطعا نیندیشیده‌اند زیرا اگر می‌اندیشیدند، آفرینش خدای سبحان خود، بازتابگر تجلیات وجود و عظمت اوست و قطعا نظر و اندیشه در آن، راهگشاست «و» آیا نیندیشیده‌اند در «این‌که چه بسا اجلشان نزدیک شده باشد» و به‌زودی بمیرند؟ پس چرا قبل از آن‌که مدت تعیین شده برای اندیشه و ایمان و عبادت، با به‌سر رسیدن اجله‌ایشان به پایان آید، در آنچه که وسیله هدایت و منفعت‌شان است تأمل و اندیشه نمی‌کنند؟ «پس بعد از قرآن، به کدام سخن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر به قرآن ایمان نیآورند، جز آن

به کدام سخن ایمان می آورند در حالی که از قرآن هیچ سخنی بهتر و انگیزه بخش تر بر اندیشه و تأمل و عبرت گرفتن و ایمان، نیست؟.

مَنْ يُضِلِّ اللَّهُ فَلا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٨﴾

«هر که را خداوند گمراه کند، برای او هیچ هدایتگری نیست و» خداوند عز وجل «آنان را در طغیانشان» یعنی: در کفرشان «سرگردان و می گذارد» یعنی: سنت وی این است که آنان را واگذارد تا در تاریکی های گمراهی شان سرگردان بمانند.

باید دانست که نسبت دادن گمراه سازی به خداوند متعال در آیه کریمه، از باب نسبت دادن آن به سوی نظامی است که او وضع کرده و به سوی سنتی است که در آفرینش انسان منظور داشته است لذا اگر انسان خود گمراهی را انتخاب کند، غیر از خدا عز وجل هیچ کس را راهبر خویش نخواهد یافت چراکه سنت وی، وا گذاشتن گمراهان در تاریکی های گمراهی است بنابراین، از سوی خداوند عز وجل هیچ اجباری بر گمراه ساختن شان وجود ندارد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجِيبُهَا لَوْفَهَا إِلَّا هُوَ نُقِلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا

تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْتَةً يَسْتَأْذِنُكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾

«از تو سؤال می کنند» سؤال کنندگان که یهودیانند و به قولی: قریش اند «درباره ساعت» یعنی: در باره قیامت. قیامت را (ساعت) نامید زیرا به طور ناگهانی روی می دهد. یا این که قیامت با وجود فاصله زمانی خود، در نزد خدای عزوجل همچون ساعتی از ساعات در نزد خلق وی است. آری! از تو می پرسند: «که استقرار آن چه وقت است؟» یعنی: خداوند عز وجل چه وقت قیامت را برپا می کند؟ مرساها: لنگرگاه آن چنان که کشتی ای که از آن سوی دریا می آید، در کنار ساحل لنگر می اندازد «بگو: علم آن، تنها نزد پروردگار من است» و جز او کسی دیگر آن را نمی داند پس باری تعالی نه وقت آن را به فرشته مقربی خبر داده و نه به پیامبری. حکمت در پنهان نگه داشتن وقت قیامت این است که: پنهان نگه داشتن وقت آن، بر طاعت خدای عزوجل

برانگیزاننده تر و بر بازداشتن از گناه، هشداردهنده تر است چنان که حق تعالی وقت مرگ را نیز به همین دلیل پنهان نگه داشته است «جز او هیچ کس آن را به موقع خود آشکار نمی گرداند» یعنی: جز خدای سبحان کسی دیگر آن را پدید نیاورده و پرده غیب را از برابر آن کنار نمی زند «بر آسمانها و زمین گران است» یعنی: آسمانها و زمین به دلیل بزرگی حادثه قیامت تاب و توان تحمل آن را ندارند زیرا در هنگام این رخداد، آسمان شگافته شده، ستارگان تار و مار می شوند و دریاها می خشکند. یا معنی این است: فرشتگان و جن و انس، همه در آرزوی آن هستند که وقت آن را بدانند و پنهان بودن این امر بر آنان گران و سنگین است «جز ناگهان به شما نمی رسد» یعنی: درحالی به شما می رسد که شما را غافلگیر می کند و شما از بیم وقوع آن ایمن اید.

در حدیث شریف آمده است: «بی گمان قیامت مردم را هیجان زده و سراسیمه می سازد زیرا درحالی فرا می رسد که شخصی حوضش را مرمت می کند، دیگری چهارپایانش را آب می دهد، آن دیگر کالایش را در بازار به نمایش می گذارد و ترازویش را بالا و پایین می برد...».

«از تو می پرسند چنان که گویا تو از آن آگاهی» یعنی: چنان که گویی تو از زمان وقوع آن آگاهی. یا چنان که گویی تو از آن کاوش کرده و درباره آن بسیار پرس و جو می کنی؛ «بگو: جز این نیست که علم آن تنها نزد خداست ولی بیشتر مردم نمی دانند» که علم قیامت مخصوص خداوند عزوجل است.

گفتنی است؛ کلیدهای غیب که جز خدای عزوجل کسی آنها را نمی داند، پنج چیز است و یکی از آنها وقت برپایی قیامت می باشد.^۱

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا

مَسْنَى السُّوءِ إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٨﴾

«بگو: جز آنچه خدا خواسته است، برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم» این آیه تأکیدی بر آیه قبلی است که حاکی از عدم علم پیامبر در باره موعد فرارسیدن قیامت و

^۱ نگاه کنید به (انعام/۵۹) .

چند و چون آن بود. یعنی: هرگاه برای خودم اختیار سود و زیانی را ندارم، دیگر به طریق اولی، بر دانستن آنچه که خداوند عز وجل علم آن را ویژه خود گردانیده، نیز توانا نیستم «و اگر غیب» یعنی: آینده را «می دانستم، قطعاً خیر بیشتری می اندوختم» پس - مثلاً - خرید می کردم؛ هنگامی که در خریدم منفعتی می بود و می فروختم؛ هنگامی که منفعت در فروختن می بود و در نتیجه، مالم بسیار می شد. از سوی دیگر، در هیچ معامله ای زیان نمی کردم زیرا فقط به سوی آن معامله ای می شتافتم که سود آور است... و همین گونه در تمام امور؛ به طوری که - مثلاً - در جنگها همیشه پیروز می بودم «و هرگز هیچ ناگواری ای به من نمی رسید» زیرا با علمی که به غیب داشتم، خود را از هر زیان و ناخوشی و آسیبی حفظ می کردم «من جز بیم دهنده و مژده آور برای گروهی که ایمان می آورند، نیستم» یعنی: من مبلغی از سوی خداوند عز وجل برای احکامش هستم که مردم را به وسیله آن بیم و بشارت می دهم و قطعاً من کسی نیستم که غیب خدای سبحان را بداند لذا نه خبر دادن از غیب در حوزه مأموریت من است و نه علم و آگاهی به آن، از اوصاف و خصوصیات من.

❖ **هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَنَجَدٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّهَا حَمَلَتْ**

حَمَلًا حَفِيظًا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَفَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِن آتَيْنَا صَلَاحًا صَلَحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾

«اوست کسی که شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم علیه السلام است. به قولی: مراد از نفس واحد، جنس و شکل یگانه است، یعنی: شما را از یک جنس و به یک ساختار آفرید «و همسرش» حوا «را از وی پدید آورد» و او را از یکی از دنده های آدم آفرید «تا» آدم «بدان آرام گیرد» و انس یابد زیرا جنس با جنس خویش، انس و آرامش می یابد. البته این رخداد در بهشت بود «پس چون آدم با او آمیزش کرد» تغشاه: کنایه از جماع (مقاربت جنسی) است «باردار شد» حوا «به باری سبک» یعنی: بعد از جماع، نطفه جنین در رحم حوا بسته شد و این دوره اول بارداری (علقه) است که زن از آن درد و مشقتی احساس نمی کند «پس چندی با آن بار سبک رفت و آمد کرد» یعنی: حوا چندی با آن حمل گذراند، برمی خاست و می نشست و حرکت می کرد و به

رتق و فتق امور خویش می‌پرداخت و از آن حمل، احساس سنگینی نمی‌کرد «و چون سنگین بار شد» به سبب بزرگ شدن بچه در شکمش «هر دو» یعنی: آدم و حوا «به جناب پروردگار خویش دعا کردند که اگر به ما فرزندی شایسته عطا کنی» یعنی: فرزندی صالح که دارای اخلاقی به‌هنجار و اندامهایی استوار باشد «قطعا از شکرگزاران خواهیم بود» برای تو در برابر این نعمت و همچنان، نسلهای برآمده از ما. به قولی: مراد از فرزند صالح، فرزند سالم و طبیعی است، نه فرزند ناقص الخلقه‌ای که ایشان از تولدش بیمناک بودند.

فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۱۰﴾

«پس چون خداوند» دعایشان را اجابت کرد و «به ایشان فرزندی صالح عطا کرد، برای او در عطایش شریکانی مقرر کردند و خدا از آنچه با او شریک می‌گردانند برتر است» سخن در اینجا از آدم و حوا به نسل پدید آمده از ایشان - از مرد و زن - حمل می‌شود بنابراین، جمعی از مفسران بر آنند که شریک آورندگان در عطای الهی از جنس بنی‌آدمند، نه خود آدم و حوا. حسن بصری می‌گوید: «مراد از این مشرکان، یهود و نصاری‌اند که حق تعالی به آنان فرزندان سالم عطا کرد، اما آنها یهودی و نصرانی شدند».

ابن‌کثیر این تفسیر را از نیکوترین تفاسیر در این موضوع دانسته و می‌گوید: «ما قاطعانه برآنیم که آدم و حوا شرک نوزیدند و مراد آیه، برخی از نسل ایشان است».

ولی برخی دیگر از مفسران - چون سیوطی و شاه ولی‌الله دهلوی - بر آنند که: مراد خود آدم و حوا هستند. تکیه این گروه از مفسران بر حدیث ضعیفی است به روایت سمره رضی الله عنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند: «چون حوا زایمان کرد، ابلیس نزد وی آمد و به وی گفت: فرزندان را عبدالحارث نام کن، که اگر چنین کنی، زنده می‌ماند - و قبلا چنان بود که فرزندان وی می‌مردند - پس این از القات شیطان بود». به تأیید این روایت، روایات اسرائیلی بسیاری که هیچ پایه و اساسی ندارند، نقل شده است که

نمی‌توان بر آنها استناد کرد. آری! شرک و امثال آن، از اعمال لایق شأن انبیاء الهیاء نیست - چنان‌که از آیه بعدی که به صیغه جمع آمده است، نیز پیداست:

أَشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿١١٣﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١١٤﴾

«آیا موجوداتی را با او شریک می‌گردانند که چیزی را نمی‌آفرینند» یعنی: آیا مشرکان پدیدآمده از نسل آدم و حوا، بتان را در امر پرستش شرکای خدای سبحان قرار می‌دهند، با آن‌که می‌دانند که آنها چیزی از مخلوقات را نیافریده‌اند تا سزاوار آن باشند که مورد پرستش قرار گیرند «و خودشان مخلوقند؟» یعنی: این بتان، یا شیاطین، یا دیگر چیزهایی که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند؛ خود مخلوق و آفریده پروردگار لاشریک هستند «و نمی‌توانند یاری‌ای به آنان برسانند» اگر مشرکان از آنها یاری بجویند «و نه می‌توانند خود را یاری دهند» اگر کسی آنها را درهم بشکند و نابود کند. پس هر کس از یاری دادن به‌خود عاجز باشد، مسلماً از یاری دادن دیگران عاجزتر است.

وَإِنْ نَدَعُوهُمْ إِلَىٰ الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سِوَاءَ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَاحِبُونَ ﴿١١٣﴾

«و اگر بتان را به راه هدایت فراخوانید، از شما پیروی نمی‌کنند» و شما را در این دعوت اجابت نمی‌کنند «چه آنها را بخوانید، یا خاموش بمانید، برای شما یکسان است» حال آنها در هنگام خواندن و عدم خواندن شما یکسان است زیرا آنها چیزی بیش از سنگهای تراشیده و جامد نیستند.

إِنَّ الَّذِينَ نَدَعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادُ اللَّهِ عَبَادُكُمْ فَادْعَوْهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١١٤﴾

«در حقیقت، کسانی را که به‌جای الله می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند» حتی شما از آنها کامل‌ترید زیرا شما زندگانی هستید که سخن می‌گویید، راه می‌روید، می‌شنوید و می‌بینید، درحالی‌که بتان این‌گونه نیستند ولی همانندی آنها با شما در این

است که آنها نیز مانند شما مملوک خدای یگانه و رام شده فرمان وی می‌باشند «پس آنها را بخوانید» برای جلب منفعت یا دفع زیانی «اگر راست می‌گویید» در این ادعایتان که آنها بر رساندن نفع و ضرر قادراند «باید شما را اجابت کنند» اگر که زنده‌اند؟ خطاب از باب تعجیز و بیان ناتوانی آنهاست.

اَللّٰهُمَّ اَرْجُلُ يَمْسُوْنَ بِهَا اَمْرٌ لَّهُمْ اَيِّدِ يَبْطِشُوْنَ بِهَا اَمْرٌ لَّهُمْ اَعْيُنٌ يُّبْصِرُوْنَ بِهَا اَمْرٌ لَّهُمْ اَاذَانٌ يَّسْمَعُوْنَ بِهَا قُلْ اَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوْنَ فَلَا تُنظَرُوْنَ ﴿١٦٥﴾

آن‌گاه، همانندی کامل بتان با انسانها را نفی نموده می‌فرماید: «آیا بتان پاهایی دارند که با آن راه بروند؟» یعنی: این بتانی که شما آنها را در پرستش، شرکای خدای سبحان قرار داده‌اید، چیزی از وسایل و ابزارهایی را که شما دارید، از جمله، ابزار راه رفتن را در اختیار ندارند «یا دستهایی دارند که با آن کاری انجام دهند؟» یبطشون بها: به وسیله آن چیزی را بگیرند، یا به وسیله آن بزنند «یا چشمهایی دارند که با آن ببینند، یا گوشهایی دارند که با آن بشنوند» همانند شما؟ قطعاً چنین نیست پس چگونه چیزهایی را که این همه ناتوان و بی‌آلت و ابزار و تا این حد عاجز و بیچاره هستند، به خدایی می‌خوانید؟ بطش: گرفتن به قوت است «بگو: شریکان خود را بخوانید» ای مشرکان! «سپس در باره من حيله به کاربرید» یعنی: اگر شما و آنان بر چیزی از نیرنگ و توطئه علیه من توانا هستید، به اتفاق هم؛ هر کید و نیرنگ و بداندیشی‌ای که دارید، در باره من روا دارید و هیچ کوتاهی نکنید «و مرا مهلت ندهید» یعنی: در فرود آوردن آسیب و زیان به من، هیچ تأخیری روا ندارید. بدین‌گونه، خدای متعال پیامبرش را مأمور مبارزه‌طلبی با آنان کرد تا عجز و ناتوانی خدایان باطل‌شان را در انجام کارها، برآنان آشکار گرداند.

ابن‌کثیر روایت می‌کند: «معاذبن‌عمر و بن‌جموح و معاذبن‌جبل دو نوجوان بودند که با هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه مسلمان شدند، آن دو نوجوان غیور مسلمان، شبانگاه بر بتان مشرکان هجوم برده آنها را می‌شکستند و خرد و ریز نموده و از آنها برای بیوه‌زنان، هیزم درست می‌کردند تا قومشان از این امر عبرت بگیرند و به ماهیت بی‌جان

و بی‌ارزش بتان پی ببرند. از قضا که عمرو بن جموح پدر معاذ بن جبل که رئیس قومش نیز بود، بتی داشت که آن را می‌آراست و معطر می‌کرد و می‌پرستید پس آن دو شبانگاه می‌آمدند و بت وی را بر سرش واژگون کرده آن را به پلیدی‌ها می‌آغشتند. عمرو بن حجوح که به خانه می‌آمد و بت خویش را بر این وضع می‌دید، از این وضع ناراحت شده آن را می‌شست و خوشبو می‌ساخت و نزد آن شمشیری نهاده خطاب به آن می‌گفت: از خودت دفاع کن! اما آن دو نوجوان، بازهم این کار را با آن بت تکرار می‌کردند و او نیز مجدداً آن بت را می‌شست و می‌آراست. تا این‌که سرانجام، آنها بتش را گرفته و آن را با سگ مرده‌ای به هم بستند و آن دو را بر ریسمان چاهی که در آن نزدیکی بود، آویختند. چون عمرو آمد و این منظره را دید، تأملی کرد، آن‌گاه به خود آمد و متوجه شد که دین وی، دین باطل و بی‌بنیادی بوده است پس گفت:

تالله لو كنت إلهما مستدن لم تك والكلب جميعا في قرن

به خدا سوگند؛ اگر تو خدایی سزاوار پرستش بودی؛

این‌گونه با سگ مرده هم آغوش نمی‌شدی.

سپس اسلام آورد و مؤمنی نیکو شد و در روز احد به فیض شهادت نایل گشت - که خداوند عز وجل از او راضی باد!

إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابُ وَهُوَ تَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٣١﴾

«بی‌تردید، کارساز من الله است، آن‌که قرآن را فرو فرستاده» یعنی: چگونه از بتانی که دارای اوصاف کذایی هستند، هراسی در دل راه دهم، درحالی‌که سرور و کارسازی چون خدای عزوجل دارم که به‌سوی او پناه می‌برم، از او یاری می‌جویم و او مرا بر شما پیروز می‌گرداند «و همو متولی صالحان است» یعنی: اوست که شایستگان را حفظ می‌کند، ایشان را نصرت می‌دهد و میان آنان و میان دشمنانشان مانع می‌شود و این از سنت وی است. صالح: هر کسی است که عقیده‌اش از خرافات و اوهام سالم و اعمالش نیکو باشد.

وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصَرَكُمْ وَلَا تَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١١٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْمَدَىٰ
لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١١٨﴾

«و کسانی را که به جای او می خوانید، نمی توانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری دهند و اگر آنها را به راه هدایت فراخوانید، نمی شنوند» زیرا آنها نه عقلی دارند و نه حیاتی «و آنها را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که هیچ نمی بینند» مشرکان، بتان را به صورت تمثالهایی به شکل آدمیان، یا حیوانات دارای دست و پا و چشم می ساختند و چشمان آنها را چنان باز به نقش و تصویر می کشیدند که گویی خیره به دیگران می نگرند، لیکن آن پیکرهای بی جان، تمثالهای جامدی بیش نبودند که نه می توانستند چیزی را بگیرند، نه کاری را انجام دهند، نه راه بروند و نه چیزی را ببینند.

خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿١٣١﴾

«عفو پیشه کن» خذالعفو: یعنی آنچه را که سهل و آسان است از اخلاق و اعمال و صدقات مردم، بگیر و بپذیر، بی آن که به امری مکلفشان گردانی که بر آنان دشوار است. سپس بعد از نزول این آیه، مسلمانان به اجرای حدود و پرداخت زکات مکلف شدند. لذا مراد از «عفو» در این آیه، در پیش گرفتن شیوه بخشایش و آسان گیری، نه سخت گیری و فشار در رفتار و معامله با مؤمنان است.

آری! رسول خدا ﷺ به پیروی از این دستور، هیچ گاه در میان دو کار مخیر ساخته نشدند، مگر این که آسان ترین آن را انتخاب کردند، مشروط به این که آن کار آسان تر، گناه نمی بود چنان که در حدیث شریف فرمودند: «آسان بگیرید و سخت نگیرید و بشارت دهید و نفرت برنینگیزید». «و به معروف امر کن» معروف: هر خصلت پسندیده ای است که عقلها آن را پسندد و روانها بدان اطمینان یابد «و از نادانان روی بگردان» یعنی: چون در دستور دادنشان به معروف، برای آنان حجت بر پا داشتی، اما آن کار معروف را انجام ندادند، در این صورت از آنان روی بر تاب و در مقابل این جهالتی که از آنان سر می زند، با آنان بگومگو و مشاجره نکن.

باید یادآور شد که قواعد و اصول سه‌گانه مطرح شده در این آیه، تبیین‌کننده اصول فضایل و مکارم اخلاقی در اموری است که به رفتار و معامله انسان با دیگران تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای جبرئیل! توضیح این آیه چیست؟ جبرئیل گفت: پروردگارت می‌فرماید: توضیح آیه این است که با کسی که با تو قطع پیوند می‌کند، بیبندی و به کسی که تو را محروم می‌گرداند، بدهی و از کسی که بر تو ستم می‌کند، درگذری». جعفر صادق علیه السلام فرمود: «در این آیه، خداوند متعال پیامبرش را به مکارم اخلاق دستور می‌دهد و در قرآن، آیه‌ای جامع‌تر از این آیه درباره مکارم اخلاق وجود ندارد».

وَمَا يَزُغْكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾

از آنجا که دستور روگرداندن از جاهلان، با دستور پناه بردن به خداوند سبحان از شر شیاطین - برای پرهیز از مفاسد و شرارت‌هایشان - مناسبت داشت پس فرمود: «و اگر از شیطان وسوسه‌ای به تو رسد، به خدا پناه بر زیرا که او شنوای داناست» یعنی: به او التجا کن زیرا او این التجای تو را می‌شنود و می‌داند بنابراین، شر شیطان را از تو دفع می‌کند. نزغ: وسوسه کردن به فساد است، اعراب می‌گویند: نزغ بیننا: یعنی در میان ما فساد افکند.

خطاب در این آیه، متوجه کل مکلفان و در رأس آنان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

إِنَّ الدِّينَ أَتَقْوَا إِذَا مَسَّهُمْ طَلِيفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾

«در حقیقت، متقیان چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد، خدا را به یاد آورند» یعنی: عظمت امر و نهی پروردگارش را به یاد می‌آورند «و بناگاه بینا شوند» یعنی: بیدار می‌شوند و می‌دانند که این خیال و خطر شیطانی است لذا خود را از نافرمانی خدای سبحان باز داشته بر شیطان می‌شورند و او را نافرمانی می‌کنند. وسوسه شیطان: آراستن گناه و دستور دادن او به انجام بدی در هنگام خشم است. طائف: یعنی

وسوسه طوافگر زیرا وسوسه القایی از سوی شیطان است که به وسوسه خیال شباهت دارد، بر انسان سرک می‌کشد و چون طوافگری بر گرد او می‌تند.

وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٦﴾

«و برادرانشان آنان را به گمراهی می‌کشاند و هیچ کوتاهی نمی‌کنند» یعنی: شیاطین، برادران و یاران بدکار و فاسق خویش از گمراهان انسی را، در راه گمراهی جلو داده و ریسمان فساد را برایشان رها می‌کنند تا در چراگاههای گمراهی بچرند. گمراهان انسی نیز این جلوداری را از شیاطین پذیرفته به آنان اقتدا می‌کنند و بسان حیوانی رام، مشتاقانه به چراگاههای فساد و انحراف و ظلمت وارد می‌شوند پس شیاطین در این عرصه هیچ فرو گذاشت و کوتاهی نورزیده و هرگز از رها کردن ریسمانهایشان باز نمی‌ایستند و میان گمراهان انسی و خواسته‌های گناه‌آلودشان هیچ مانعی ایجاد نمی‌کنند بلکه پیایی بر وسوسه و گمراه کردنشان می‌افزایند تا سرانجام در باتلاق فساد و گمراهی نابود شوند.

اصل در این مضمون تشبیه‌گونه این است که: مالک حیوان، رسنش را در دست خویش گرفته آن را وا می‌گذارد که بچرد و چون حیوان، محیط نزدیک به خود را از علف پاک کرد، باز مالکش، چندی دیگر از آن ریسمان را رها می‌کند تا آن حیوان در میدانی وسیع‌تر از آن بچرد، اما اگر حیوان می‌خواست به جایی برود که از رفتن به آنجا برایش زیانی متصور بود، صاحبش، ریسمان را جمع کرده و حیوان را به سوی خود واپس می‌کشاند. ولی شیطان چنین نیست بلکه گمراهان را در میادین ضلالت و ظلمت تا بدانجا پیش می‌افکند که هلاک گردند.

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أُنشِئُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٧﴾

«و هرگاه برای آنان آیه‌ای نیاوری، می‌گویند: چرا از خود برنگزیدی؟» چون نزول وحی به تأخیر می‌افتاد، کفار به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: چرا آیات را از نزد خود انشا

نمی‌کنی؟ «بگو: من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم» و به شما ابلاغ می‌نمایم «این» قرآن نازل شده بر من، همانا «روشنگریهایی از سوی پروردگارتان است» که هر کس آن را بپذیرد، به وسیله آن راهیاب شده و به نیروی بینش ایمانی مجهز می‌شود، اما مرا در آن دخل و تصرفی نیست «و برای گروهی که به آن ایمان می‌آورند، هدایت و رحمتی است» که مؤمنان به وسیله آن به آنچه که مایه رضا و خشنودی پروردگارشان است، رهنمون می‌شوند.

وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۲۰۱﴾

«و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش بسپارید و خاموش مانید» تا بدان نفع گیرید و به آنچه که در آن از حکمتها و مصلحتهای بزرگ است، بیندیشید. البته گوش فرا دادن و خاموش ماندن در هنگام تلاوت قرآن - در نماز و غیر آن - یک واجب عام است بنابراین، قرآن را چون سایر سخنان قرار ندهید که هر کس بخواهد، از آن روی بر می‌گرداند «تا مشمول رحمت شوید» یعنی: تا با امتثال امر خدای سبحان در شنیدن آیات کتابش، به رحمت و رستگاری نایل گردید.

آیه کریمه از جمله دلایل احناف بر کراهیت قرائت مقتدی پشت سر امام است.

وَأَذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ نَضْرَعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْفُدُوِّ وَالْأَصْوَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۲۰۲﴾



«و پروردگار خود را در دل خویش یاد کن» به‌طور آهسته و همراه با تأمل و تدبیر. این حکمی عام در همه اذکار است؛ اعم از قرائت قرآن، دعا، تسبیح، تهلیل و غیره. آری! یادکن باری تعالی را «به زاری و ترس و بدون بانگ برداشتن» یعنی: طوری او را با ترس و زاری یادکن که به خودت بشنوانی پس صدایت را در ذکر بلند نکن زیرا یاد کردن پنهانی، به اخلاص نزدیکتر و به اندیشیدن ممدتر است. آری! او را این‌گونه یادکن «در بامدادان» غدو: اوقات بامداد و غدوه: بامداد است «و شامگاهان» یعنی: در

اوقات شبانگاه. اصیل: بعد از عصر تا مغرب است «و از غافلان نباش» یعنی: از غافلان ذکر و یاد خدای عزوجل و از غافلان قرائت در نماز نباش.

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ، وَيُسَبِّحُونَهُ، وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿٢٦﴾

«به یقین، کسانی که نزد پروردگار تو هستند» مراد فرشتگانند «از عبادت او گردنکشی نمی‌کنند و او را تسبیح می‌گویند» یعنی: خداوند متعال را به بزرگی می‌ستایند و او را از هر عیب و نقصی به پاکی یاد می‌کنند «و فقط برای او سجده می‌کنند» یعنی: او را به عبادت سجده که شریف‌ترین عبادات است، مخصوص می‌گردانند.

این اولین سجده تلاوتی در قرآن کریم است که بر خواننده و شنونده آن - اجماعاً - سجده واجب می‌شود.

﴿سوره انفال﴾

مدنی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به «انفال»، بیان حکم غنایم جنگی در آن است. این سوره در غزوه «بدرکبری» نازل شد و از احکام جهاد فی سبیل الله، قوانین جنگ و صلح و ناکام ماندن توطئه‌های مشرکان علیه رسول گرامی اسلام ﷺ سخن می‌گوید.

**يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾**

«ای پیامبر! از تو درباره انفال» یعنی: غنایم جنگ «می‌پرسند، بگو: انفال به خدا و رسول او اختصاص دارد» یعنی: صدور حکم درباره آنها به خدا و رسول او اختصاص دارد، که رسول او آن را میان شما طبق فرمان خدای سبحان تقسیم می‌کند و شما در این باره هیچ اختیاری ندارید. انفال: در کلام عرب به هر احسان و نیکوکاری ای اطلاق می‌شود که نیکوکار آن را از روی فضل و لطف، در حق کسی انجام دهد، بی آن‌که انجام آن بر وی واجب باشد. پس «انفال»، از ریشه «نفل» به معنای فضل و بخشش است بنابراین، غنایمی که خداوند متعال آن را بر مؤمنان حلال گردانیده است، احسان و فضل ویژه او بر ایشان است چرا که این غنایم، بر امت‌های دیگر قبل از امت محمدی ﷺ حرام بود. شاهد سخن ما این حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پنج چیز به من داده شده که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است»، سپس به بیان این پنج چیز پرداختند تا به موضوع غنایم رسیدند و فرمودند: «و غنایم برایم حلال شد در حالی که قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است»^۱.

از عباد بن صامت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است: هنگامی که مسلمانان و مشرکان در بدر با هم روبرو شدند، خدای عزوجل مشرکان را شکست داد

^۱ این حدیث شریف به طور کامل در سوره «اعراف» نقل شد.

و بعد از شکست دشمن، اصحاب به سه گروه تقسیم شدند؛ گروهی دشمن را تعقیب و تار و مار می‌کردند، گروهی به اردوگاه درهم فروریخته دشمن ریخته اموال و اشیای برجای مانده از آنان را جمع‌آوری می‌کردند و گروه سوم پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده بودند تا دشمن بر آن حضرت ﷺ حمله ناگهانی نیاورد. چون شب فرا رسید و هر سه گروه گرد هم آمدند، در این هنگام کسانی که غنایم را جمع کرده بودند، گفتند: چون ما آن را جمع کرده‌ایم لذا کس دیگری جز ما در آن سهمی ندارد. از سوی دیگر، کسانی که به جست‌وجوی دشمن و تعقیب آن پرداخته بودند، گفتند: شما از ما به این غنایم ذی‌حقت‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که دشمن را از این اموال دور کرده و او را به شکست روبرو کردیم. گروه سوم نیز که رسول خدا ﷺ را در میان خویش گرفته بودند، گفتند: شما دو گروه از ما در این غنایم ذی‌حقت‌تر نیستید زیرا این ما بودیم که پیرامون رسول خدا ﷺ حلقه زده و از بیم آن‌که مبدا دشمن به ایشان گزندگی ناگهانی برساند، به ایشان مشغول شدیم. همان بود که آیه کریمه: **(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ ...)** نازل شد، آن‌گاه رسول خدا ﷺ غنایم را میان اصحاب تقسیم کردند.

بعضی در تفسیر آیه کریمه گفته‌اند: این آیه، غنایم را ملک رسول خدا ﷺ گردانید و سپس این حکم با «آیه ۴۱» از همین سوره: **(وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ...)** منسوخ شد. در تفسیری دیگر، ابن عباس رضی الله عنهما «انفال» را به بخششی معنی کرده که امام (حاکم) آن را بعد از تقسیم غنایم به بعضی از رزمندگان - افزون بر استحقاقشان - می‌دهد؛ چون پول و کالا و سلاح شخص کشته‌شده (سلب) یا مانند آن. همین معنی به فهم بسیاری از فقها نیز شتافته است، چنانچه مذهب شافعی، ابوحنیفه و مالک این است که انفال عبارت است از: اموالی که امام بنا بر اجتهاد خود از حساب خمس به کسانی خاص از لشکریان می‌بخشد و به آن برخی از لشکریان را بر اساس شجاعت‌شان، یا دلیل دیگری بر دیگران ترجیح می‌دهد. بنابراین، انفال از (خمس) پرداخته می‌شود، نه از چهار قسمت دیگر که سهم صاحبان غنیمت است.

«پس از خدا پروا دارید» در اجرای اوامر و اجتناب از نواهی وی («و» از آن جمله این که: «با یکدیگر سازش نمایید» زیرا اصحاب بدر در تقسیم غنائم اختلاف کرده بودند. مکحول می گوید: «ایجاد سازش و اصلاح ذات‌البین در میانشان بدین گونه میسر بود که غنائم همه برگردانده شود و در میان کسانی که استحقاقشان نزد رسول خدا ﷺ ثابت شده و در میان کسانی که جنگیده‌اند و غنیمت گرفته‌اند، تقسیم شود.» «و اگر به راستی مؤمن هستید، از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» این ارشاد برای تهییج و برانگیختن مؤمنان بر تقوی و اصلاح ذات‌البین و اطاعت خدا و رسول وی است زیرا ایمان به‌سامان نمی‌شود مگر با این سه چیز، از این جهت اطاعت خدا و رسول به عنوان نشانه‌ای بر صدق ایمان معرفی شد.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّت قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾

«جزاین نیست که مؤمنان» کامل «همان کسانی هستند که چون یاد خدا به میان آید، دل‌هایشان بترسد» یعنی: پدیدآمدن ترس و بیم از خداوند متعال در هنگام یادکرد وی، از شأن مؤمنان است. سدی می گوید: «این صفت از اوصاف کسی است که چون می‌خواهد ستمی بنماید، یا چون قصد ارتکاب گناهی را می‌کند، به‌وی گفته می‌شود: از خدا بترس! در این هنگام قلبش می‌لرزد و احساس عظمت و عزت و جلال باری تعالی، وجدان و نهادش را تکان داده از آن ستم و گناه بازمی‌ایستد.» «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «چون آیات خدا بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید» زیرا پشت سرهم آمدن ادله، درک و یقین انسان مؤمن را نیرومندتر می‌گرداند «و» مؤمنان کامل همان کسانی هستند که «بر پروردگار خود توکل می‌کنند» نه بر غیر وی. توکل بر خدا: تفویض و سپردن کار به اوست، از همین رو، سعیدبن جبیر رضی الله عنه گفته است: «توکل بر خدای عزوجل، همه ایمان است.»

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴿٢﴾

«همانان که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: آنان همان مؤمنانی هستند که میان اعمال قلب؛ چون بیم از خدای عزوجل، اخلاص و توکل و میان اعمال اعضا و اندامها؛ چون نماز و زکات جمع می‌کنند. ملاحظه می‌کنیم که دو آیه فوق، گردآورنده پنج وصف (تقوی، اصلاح ذات‌البین، اطاعت اوامر خدا و رسول، خشیت الهی و توکل) است و همین پنج وصف، تمام انواع خیر را در بر می‌گیرد، به همین جهت، خداوند متعال بعد از بیان آنها می‌فرماید:

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

«آن گروه» که به اوصاف یاد شده موصوف‌اند «در حقیقت، ایشانند مؤمنان» یعنی: مؤمنان کامل و راستین که در ایمان به عالی‌ترین درجات و نهایی‌ترین مراتب آن رسیده‌اند. (حقاً): مفید این معنی است که ایشان به کلی از کفر بری و برکنارند. امام ابوحنیفه، با استناد به این آیه می‌گوید: «اگر کسی از شما پرسید که آیا مؤمنید؟ باید بگویید، آری! من حقا مؤمن هستم! و نگوئید: من مؤمنم ان شاءالله». «برای آنان درجاتی است» یعنی: برای این گروه، منازل و مقامات خیر و کرامت و شرفی است در بهشت، که بعضی از این منزلها - به حسب ایمان و اعمال صالح صاحبان خود - از بعضی دیگر برتر است چنان‌که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «همانا کسانی که (در بهشت) در مراتب پایین‌تر از اهل علیین قراردارند، آنها را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افقی از افق‌های آسمان را می‌بینید». آری! این درجات برایشان «نزد پروردگارشان» است. بیان این‌که این درجات نزد پروردگارشان است، متضمن افزودن بر گرامی‌داشت و تشریف و تفضیم ایشان می‌باشد «و» برای ایشان «آمزشی است» گناهانشان را «و روزی‌ای نیک است» که از فضل بیکران پروردگار و دریای پایان‌ناپذیر جود او، بر ایشان سرازیر می‌شود.

در حدیث شریف آمده است که روزی حارث بن مالک انصاری رضی الله عنه به محضر رسول خدا ﷺ مشرف شد، ایشان به وی فرمودند: «کیف أصبحت یا حارث؟ قال: أصبحت

مومنًا حقاً. قال: انظر ما تقول، فإن لكل شيء حقيقته، فما حقيقه إيمانك؟ فقال: عزفت نفسي عن الدنيا فأسهرت ليلي وأظمأت نهاري، وكأني أنظر إلى عرش ربي بارزاً، وكأني أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فيها، وكأني أنظر إلى أهل النار يتضاغون فيها. فقال: يا حارث! عرفت فألزم - ثلاثاً: ای حارث! حالت چگونه است و در چه حالی قرار داری؟ حارث گفت: در این حال که مؤمن راستین گردیده‌ام! رسول خدا ﷺ فرمودند: بنگر که چه می‌گویی ای حارث! زیرا برای هر چیزی حقیقتی است، به من بگو که حقیقت ایمان تو چیست؟ حارث گفت: نفسم را از دنیا بازداشته‌ام لذا شبم را زنده دار بوده و روزم را تشنه می‌دارم و گویی به‌سوی عرش پروردگرم چنان می‌نگرم که در برابرم بارز و آشکار است و گویی به‌سوی اهل بهشت - در حالی که با هم دیدار می‌کنند - می‌نگرم و گویی به‌سوی اهل دوزخ می‌نگرم که به یک‌دیگر بانگ می‌زنند و صدایشان را به فریاد و گریه بلند می‌کنند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای حارث! شناختی پس (به مستلزمات این شناخت) پایبند باش! و این سخن را سه بار تکرار کردند».

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ ﴿٥﴾

«همچنان که پروردگارت تو را از خانه‌ات به حق» یعنی: به حکمت و صواب «بیرون آورد» به‌سوی جنگ بدر «و حال آن‌که گروهی از مؤمنان سخت کراهت داشتند» از این‌که از مدینه بیرون روند. کاف در (كَمَا أَخْرَجَكَ) برای تشبیه است و کراهیت اصحاب در حکم غنایم را - هرچند که به آن رضا دادند - به کراهیت‌شان در عزیمت به جنگ بدر تشبیه می‌کند.

خداوند متعال در این آیه و مابعد آن، به بیان این حقیقت می‌پردازد که در پیروزی بدر، فضل و منت فقط به او برمی‌گردد لذا غنایم نیز از آن او و پیامبرش هست. آری! از فضل بی‌پایان او بود که مؤمنان را از مدینه به جنگ مشرکان بیرون آورد، درحالی‌که اکثرشان از این امر کراهت داشتند و باز آنان را به میدان جنگ با سپاه کفار کشانید، در حالی‌که اکثرشان قصد این رویارویی را نداشتند، همین‌گونه، فضل و منت وی بر ایشان

با امداد رساندنشان به وسیله فرشتگان تا غیراین از احسانهای دیگری که این سوره به بیان آنها می‌پردازد.

در اینجا مختصر اشاراتی به واقعه بدر لازم است. ابن کثیر روایت می‌کند: «چون رسول خدا ﷺ شنیدند که ابوسفیان با کاروان تجارتی قریش از شام عازم مکه است، خطاب به اصحاب‌شان فرمودند: این قافله قریش با اموال آنهاست، به‌سوی آن بیرون آید، شاید خدای منان از فضل خود آن را بهره شما گرداند. پس، برخی از مردم سبکبال برخاستند و با پیامبر ﷺ به راه افتادند، اما برخی دیگر، سنگینی نمودند و نرفتند چراکه رسول خدا ﷺ برای این کار داوطلب خواسته بودند و بیرون رفتن اجباری نبود. از سوی دیگر، اصحاب در این اندیشه نبودند که با قریش جنگی در میان خواهد آمد.

از آن طرف، ابوسفیان وقتی نزدیک حجاز رسید، از بیم مسلمانان دل‌نگران و جویای اخبار بود و چون از حرکت ایشان به قصد کاروان خویش آگاه شد، بی‌درنگ پیکی به مکه فرستاد و قریش را به جنگ برانگیخت لذا آنان با همه ساز و برگ خویش چابک به سوی مدینه حرکت کردند. در این میان، رسول خدا ﷺ با اصحاب‌شان به قصد قافله ابوسفیان در حرکت بودند که در جایی به‌نام «ذفران» از خبر حرکت قریش آگاه شدند، در اینجا بود که با اصحاب خویش به مشورت پرداختند، اصحاب از مهاجر و انصار یک‌صدا اعلام کردند که به جنگ آماده‌اند. همان بود که غزوه بدر روی داد، غزوه‌ای که اهم وقایع آن را در این سوره مرور خواهیم کرد.

يُجِدُّ لُوْنَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَانَمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾

«با تو درباره حق - بعد از آن که روشن گردید - مجادله می‌کردند» مجادله اصحاب با رسول خدا ﷺ از آنجا ناشی می‌شد که آن حضرت ﷺ ایشان را به قصد کاروان تجارتی از مدینه بیرون برده بودند ولی قافله تجارتی از دست رفت چرا که ابوسفیان با زرنگی آن را از راه و مسیر معینش به بیراهه برد و راه ساحلی را در پیش گرفت پس پیامبر اکرم ﷺ اصحاب را درحالی به جنگ فراخواندند که ایشان آمادگی چندانی برای آن نداشتند، به همین جهت، فرمان جنگ برآنان دشوار آمد و گفتند: اگر قبلاً ما را

از وقوع جنگ آگاه می‌کردید، قطعاً برای آن آمادگی پیدا کرده و مقدمات آن را فراهم می‌کردیم. **(فِي الْحَقِّ)**: یعنی با تو درباره جنگ بعد از آن مجادله می‌کردند که برایشان آشکار شد که تو جز به اذن خداوند متعال به هیچ امری دستور نمی‌دهی «گویی به‌سوی مرگ رانده می‌شوند و ایشان در آن می‌نگرند» یعنی: در حالی که میدان جنگ رهسپار شدند که از پیروزی نا امید بودند و اصلاً به فکر آنها خطور نمی‌کرد که در این نبرد، پیروز شوند، بر عکس در انتظار شکست هم بودند به طوری که گویی در حال و وضع کسی قرار گرفته‌اند که به‌سوی قتلگاه رانده شده و اسباب و وسایل قتلش را چنان فراهم می‌بیند که در وقوع آن کمترین شکی ندارد.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾

«و به یاد آورید هنگامی را که خدا به شما یکی از دو گروه را وعده داد» دو گروه: یکی کاروان تجارتي قریش و دیگری سپاه ابوجهل بود «که از آن شما باشد» حق تعالی به پیامبرش در هنگام بیرون رفتن‌شان به‌سوی بدر وحی فرستاد که: قطعاً پیروزی از آن شماست؛ یا با تصاحب قافله قریش که حامل کالای تجارتي از شام بود، یا با غلبه بر سپاه قریش که از مکه به‌قصد جنگ با مسلمانان حرکت کرده بود «و شما دوست داشتید که دسته بی‌سلاح» یعنی: قافله تجارتي «برای شما باشد» زیرا این قافله، غنیمتی بی‌دردسر و دور از تیرگی و دشواری جنگ بود چراکه سپاهی همراه قافله نبود که به دفاع از آن پردازد «حال آن‌که خداوند می‌خواست که دین حق را به فرمانهای خویش ثابت کند» با پیروز ساختن‌تان بر سپاه تا دندان مسلح قریش و کشتن سران آن و اسیر گرفتن بسیاری از آنان، با این‌هدف که نیرومندی اسلام نمایان شود «و می‌خواست تا بنیاد کافران را ببرد» و آنان را ریشه‌کن کند.

یعنی: شما خواستار منفعتی عاجل و زودگذر بودید، درحالی‌که خداوند عَزَّ وَجَلَّ اموری والاتر از آن؛ چون برتر ساختن کلمه خویش و پیروزی حق را اراده داشت پس میان این دو هدف، تفاوت و فاصله بسیاری است.

لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨﴾

«می خواست تا حق را ثابت کند» یعنی: اسلام را در زمین پایدار گرداند و بنیان آن را مستحکم کند «و باطل را نابود گرداند» یعنی: شرک را محو و نابود کند «هرچند مجرمان» یعنی: مشرکان قریش، یا تمام گروهها و طوائف کفر «خوش نداشته باشند».

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنْي مُبْدِكُمْ بِأَنْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرَدِّينَ ﴿٩﴾

«هنگامی را» به یاد آورید «که پروردگار خود را به فریاد می طلبید».

آری! چون فرمان الهی در رسید و مسلمانان دانستند که از جنگ با سپاه قریش هیچ گزیزی ندارند و از سوی دیگر فزونی لشکر قریش و کمی تعداد خود را دیدند، در این هنگام به جناب پروردگار خویش فریاد و استغاثه برآوردند، حتی شخص رسول اکرم ﷺ وقتی این صحنه را دیدند، رو به قبله نموده دستان خویش را به آسمان برافراشتند و شروع کردند به راز و نیاز و ناله و فریاد به بارگاه پروردگار خویش و به صدای بلند او را چنین می خواندند: «اللهم آتني ما وعدتني، اللهم إن تهلك هذه العصابة من أهل الإسلام لا تعبد في الأرض: بار الها! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی گیری». «پس دعای شما را اجابت کرد که: من یاری دهنده شما هستم با هزار کس از فرشتگان» که دوشادوشتان علیه مشرکان وارد کارزار شوند «که» آن فرشتگان «از پی خود گروهی دیگر آورند» به طور پیاپی. زیرا خداوند متعال در آغاز، مسلمانان را با هزار کس از فرشتگان مدد رساند، سپس آن تعداد را به سه هزار افزایش داد و بعدا آنان را با پنج هزار تن به حد کمال رسانید.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ



«و خداوند این را» یعنی: مدد رساندنتان به وسیله فرشتگان را «جز بشارتی قرار نداد» برای شما بر پیروزی تان «و تا آن که دلهای شما بدان» امداد «آرام گیرد و پیروزی جز از نزد خدا نیست» پس بدانید که پیروزی مسلما از نزد فرشتگان نیست زیرا نصرت دهنده شما و فرشتگان هر دو، خود باری تعالی است «همانا الله عزیز» و غالبی است که مغلوب نمی شود «و حکیم است» در تمام کارهای خود و از آن جمله در مشروع ساختن جهاد برای سرکوب دشمنان خویش.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ما در این حقیقت که فرشتگان در روز بدر همراه ما بودند، هیچ شکی نداریم اما در غزوات دیگر بعد از بدر؛ خدای عزوجل خود به آن داناتر است». همچنین روایات، حاکی از مشاهده عینی فرشتگان در غزوه بدر - از سوی صحابه و مشرکان هر دو - است.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِّنْهُ وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَكُم بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمُ رِجْسَ

الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

«هنگامی که شما را در پرده خوابی سبک که آرامش بخشی از سوی او بود، پوشاند» یعنی: خداوند جل جلاله در بدر چنان سکون و آرامشی بر دلهایتان مسلط گردانید که بدون احساس هیچ گونه بیم و هراسی، آرام به خواب رفتید و این خواب در همان شبی بود که فردای آن جنگ واقع می شد. بعضی گفته اند: بلکه در حال رویارویی دو صف نبرد، ایشان را خواب سبک فرا گرفت و سبب آرامش شان در جنگ شد «و از آسمان آبی بر شما فرو ریخت» خداوند جل جلاله قبل از شروع جنگ، بر لشکر مسلمانان بارانی فرود آورد تا بدانجا که از وادی بدر سیل سرازیر شد «تا شما را با آن پاک گرداند» یعنی: تا پلیدی ها را از شما بزداید لذا به آن آب غسل کرده و به بهترین و کاملترین وجه نماز گزاردید. قابل ذکر است که تا آن وقت، تیمم در اسلام مشروع نگردیده بود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «مشرکان قریش بر چشمه آب بدر فرود آمده بودند لذا آب از

دسترس مسلمانان خارج بود پس تشنگی بر ایشان غلبه کرد، به علاوه، در حال جنابت یا بی‌وضوئی نماز می‌خواندند، همان بود که خداوند متعال از آسمان آبی نازل کرد که مؤمنان نه فقط از آن آشامیدند بلکه ظروف خویش را پر از آب نموده، چهارپایان خود را سیراب و از جنابت نیز غسل کردند». «و از شما پلیدی شیطان را بزداید» یعنی: هراس و وسوسه تشنگی و وسوسه‌های دیگری را که شیطان بر شما می‌افکند «و تا دل‌هایتان را محکم سازد» و در صحنه‌های جنگ، پایدار و نیرومند گرداند «و گام‌هایتان را بدان استوار دارد» زیرا در میان سپاه مسلمانان با لشکر مشرکان، زمین ماسه‌زاری قرار داشت پس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ باران را فرستاد تا سستی و شکنندگی و گردوغبار آزاردهنده آن زمین ماسه‌زار را از بین ببرد.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَأِكَةِ إِنِّي مَعَكُمْ فَاذْبُرُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَالِفِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

سپس خداوند متعال فضل و نعمت دیگری از نعمتهای خود بر مؤمنان را یادآوری می‌کند: «آن‌گاه که پروردگار تو به فرشتگان وحی می‌فرستاد که من با شما هستم» با تأیید و یاری خویش «پس مؤمنان را ثابت قدم بدارید» یعنی: به آنان مژده پیروزی بدهید، یا آنان را بر جنگ ثابت‌قدم بدارید؛ با حاضر شدن در صحنه به همراهشان و بسیار ساختن شمارشان «به زودی در دل کافران رعب خواهم افکند» تفسیر نظیر این عبارت، در سوره «آل عمران/۱۵۱» گذشت «پس فراز گردنها را بزنید» یعنی: فراز گردنهای مشرکان را بزنید، چرا که فراز گردنها جای مفاصلی است که زدن در آنها بر سرعت قطع شدن کردن می‌افزاید. به قولی: این دستور متوجه فرشتگان و به قولی دیگر: متوجه مؤمنان بود. اما قول اول رجحان دارد «و از آنان همه سرانگشتان را بزنید» یعنی: سرانگشتان دست‌های مشرکان را بزنید زیرا چون سرانگشتان قطع شود، فرد مضروب از جنگ باز می‌ماند، برخلاف سایر اعضا. ربیع بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «مردم در روز بدر، کشتگان مشرکان به دست فرشتگان را با نشانه قطع شدن فراز گردنها و

سرانگشتانشان می‌شناختند و سرانگشتان کشتگان چنان بود که گویی در آتش سوخته است».

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾

«این» کشتار مشرکان «به سبب آن است که آنان با خدا و پیامبرش به مخالفت برخاستند» و دشمنی و عناد نمودند «و هر کس با خدا و پیامبرش به مخالفت برخیزد، قطعاً خدا سخت کیفر است».

ابن کثیر می‌گوید: «مجازات مشرکان در روز بدر، از نوع مجازات تکذیب کنندگان امت‌های پیشین بود».

ذَلِكَ فَمَنْ فَذَقُوهُ وَأَنْتُمْ لِلْكَافِرِينَ عَذَابُ النَّارِ ﴿١٤﴾

«اینها را» یعنی: این عذاب عاجلی را که گریبانگیر شما مشرکان شد «بچشید» درد آن را احساس کنید و غصه آن را جرعه‌جرعه بنوشید «و بدانید که برای کافران عذاب آتش جهنم مهیاست» اشاره به عذاب پایدار و درازمدت آینده آنان در آخرت است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيْتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمْ الْأَدْبَارَ ﴿١٥﴾

«ای مؤمنان! چون با انبوه کافران رودر رو شدید» زحفا: به هم گلاویز شده و به سوی همدیگر روی آوردید «پس به آنان پشت نکنید» و به شکست و انهزام تن در ندهید.

وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقُنَالٍ أَوْ مُتَحَرِّزًا إِلَىٰ فِتْنٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

«و هر کس در آن روز پشت خود را به سوی آنان بگرداند» یعنی: هر کس در روز رویارویی بدر با قبول انهزام و شکست، به دشمن پشت کند، مورد خشم خداوند تعالى قرار می‌گیرد «مگر آن‌که برای نبردی» مجدد «کناره‌جو باشد» و از روی به‌کار بردن

تاکتیک و نیرنگ جنگی و فریب دادن دشمن، از یک جناح به جناح دیگر جنگ و از یک سنگر به سنگر دیگر برود، بسان رزمنده‌ای که از روی تاکتیک به دشمن پشت می‌کند تا این گمان را در وی بیفکند که گویا شکست خورده است تا دشمن او را تعقیب کند و بدین وسیله، او بتواند مجدداً دشمن را غافلگیر ساخته و بر دستیابی به وی قادر شود زیرا جنگ فریب است. پس یا این باشد و «یا پناه‌جو باشد به جمعی» دیگر از مسلمانان هم‌رزمش - جز آن گروهی که در مقابل دشمن قرار دارد - حتی اگر مجاهدی عضو یک گروه جنگی بود و از خط اول رویارویی به سوی فرمانده خویش، یا به سوی مرکزیت و پایتخت آن دولت (رئیس حکومت) گریخت، در تحت این رخصت داخل است ولی اگر پایتخت و مرکزیت خود مورد هجوم دشمن قرار گرفته بود و مسلمانان سنگر دیگری نداشتند، دیگر گریز از صحنه نبرد توجیهی ندارد و باید همه تا مرز شهادت بجنگند. اما اگر فرار از صحنه جنگ، شامل هیچ یک از دو مورد یاد شده نمی‌شد: «پس قطعاً» شخص فرارکننده از میدان جنگ «به خشمی از سوی الله گرفتار شده است» یعنی: بجز رزمنده‌ای که با هدف جنگ مجدد با دشمن به‌طور تاکتیکی از میدان کناره می‌گیرد، یا رزمنده‌ای که به جمع دیگری از مسلمانان هم‌رزمش پناه می‌برد، هر فرارکننده دیگری از صحنه جنگ، به خشمی مسلم از سوی خدا عز و جل بازگشته است «و جایگاهش دوزخ است» پس فرارش او را در بلایی سخت‌تر و عقوبتی بزرگتر از آنچه از آن گریخته، درافکنده است «و چه بد سرانجامی است» دوزخ، که او به سبب پشت کردن به دشمن، بدان پیوسته است.

بایسته یاد آوری است که پشت کردن در نبرد، از گناهان کبیره و از جمله هفت گناه هلاک‌کننده‌ای است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف بیان کرده‌اند: «از هفت گناه هلاک‌کننده بپرهیزید. اصحاب پرسیدند: یا رسول‌الله! این هفت گناه هلاک‌کننده چیست؟ فرمودند: شریک آوردن به خدای سبحان، سحر، کشتن نفسی که خداوند عز و جل قتل او را حرام کرده است - جز به حق - خوردن ربا، خوردن مال یتیم، پشت کردن به دشمن در روز جنگ و متهم ساختن زنان پاکدامن مؤمن بی‌خبر به زنا».

احناف بر آنند که عقب‌نشینی از میدان جنگ و پناه گزیدن به نیروهای پشت خط اول نبرد - اعم از مرکزیت فرماندهی، یا پایتخت دولت اسلامی - در صورتی جایز است که سپاه اسلام در میدان جنگ از دوازده هزار نفر کمتر باشد، اما اگر سپاه اسلام دوازده هزار نفر یا بیشتر از آن بود، جایز نیست که در برابر دشمن فرار و عقب‌نشینی نمود، هر چند تعداد دشمن به مراتب بیش از مسلمانان باشد. احناف در این حکم به این حدیث شریف استدلال کرده‌اند: «بهترین همراهان چهارتن، بهترین سربه‌ها (گروه‌های جنگی پارتیزانی) چهارصدتن و بهترین لشکرها چهار هزارتن‌اند و سپاهی که دوازده‌هزار تن باشد، از کمی تعداد شکست نمی‌خورد و هرگز به این علت مغلوب نمی‌شود».

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتُمْ إِذْ رَمَيْتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

«پس شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت» با فراهم ساختن اسباب و مقدمات پیروزی شما «و ای محمد! تو نیفگندی وقتی که افگندی» آن مشت خاک را «بلکه خدا بود که افگند» یعنی: در حقیقت این تو نبودی که افگندی بلکه صورت افگندن از تو و حقیقت آن از خدای متعال بود زیرا اگر حقیقتاً افگنده تو می‌بودی، اثر یک مشت شن و خاک جز به همان اندازه که عادتاً از انداختن یک فرد بشر متصور است، بیش نبود و آنچنان اثری گسترده و شکننده از آن ایجاد نمی‌شد که ذرات یک مشت خاک، به چشم و بینی تمام اعضای لشکر مشرکان برسد و همه را تارومار گرداند پس در حقیقت، این انداختن، فعل خدای سبحان بود که چنین اثر بزرگی بر آن مترتب گشت، اثری که بشر تاب و توان تحمل آن را ندارد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در روز بدر، دستهای خود را به آسمان بلند کرده و به بارگاه الهی چنین التجا نمودند: «پروردگارا! اگر این جمع را هلاک کنی، دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری». در این اثنا جبرئیل علیه السلام در رسید و به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت: مشت

خاک برگیر و آن را بر روی مشرکان بیفگن! رسول خدا ﷺ مшти خاک را گرفته و آن را بر روی مشرکان افگندند و فرمودند: «شاهت الوجوه: چهره‌های مشرکان منفور باد» پس کسی از مشرکان نماند مگر این‌که بر چشمها و سوراخ‌های بینی و دهان وی چیزی از این مشت خاک رسید، در این هنگام بود که همه پشت کردند و تار و مار شدند. «و تا مسلمانان را از نزد خویش بخششی نیکو عطا کند» یعنی: خداوند متعال این کار را فقط برای آن کرد تا بر مسلمانان نعمتهای نیکو و زیبای خود را ارزانی بدارد. مراد از (بَلَاءٌ حَسَنًا) بخششی نیکو است. «همانا الله شنواست» دعای آنان را «دانااست» به احوالشان.

ذٰلِكُمْ وَاِنَّ اللّٰهَ لَمُوْهُنْ كَيۡدِ الْكٰفِرِيۡنَ ﴿١٨﴾

«حال این بود» که بیان کردیم؛ از پیروز ساختن مؤمنان و نگونسار کردن کفار «و بدانید که خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند» یعنی: قطعاً هدف از این عنایات الهی بر شما که در این آیات بیان شد، انعام نمودن به مؤمنان و نقش برآب ساختن نقشه کافران بود.

اِنْ تَسْتَفِيۡحُوۡا فَقَدْ جَآءَكُمُ الْفَتْحُ وَاِنْ تَنْهَوۡا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَاِنْ تَعُوۡدُوۡا نَعُدُّ وَاِنْ تُنۡفِیۡ عَنۡكُمۡ فَعَنۡكُمۡ شَيْۡئًا وَّلَوْ كَثُرَتۡ وَاِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُؤْمِنِيۡنَ ﴿١٩﴾

«اگر طلب فتح می‌کردید پس فتح به شما آمد» خطاب متوجه کفار است و هدف از آن استهزایشان می‌باشد زیرا در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان قریش هنگامی که از مکه برای جنگ با مسلمانان بیرون می‌رفتند، از خداوند ﷻ خواستند تا میان آنها و مسلمانان داوری نماید و در جنگی که پیش رو است، گروه بر حق را پیروز گرداند. لذا خدای عزوجل با لحنی تمسخرآلود خطاب به آنان می‌فرماید: اگر داوری می‌خواستید، اینک نتیجه داوری برایتان آمد! «و اگر باز ایستید» از کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ «آن» باز ایستادن از کفر و دشمنی «برای شما بهتر است؛ و اگر باز گردید» به سوی کفر

و دشمنی و نبرد علیه اسلام و مسلمانان «ما هم بر می گردیم» با مسلط ساختن مؤمنان بر شما، همان‌گونه که ایشان را در بدر بر شما مسلط کردیم «و بدانید که گروه شما هرچند زیاد باشد، هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد» مراد از این گروه، قوم قریش در مکه است «و بدانید که خدا با مؤمنان است» پس هر کس خدا با او باشد، قطعاً پیروز است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اطِيعُوْا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُۥ وَلَا تَوَلَّوْا عَنّٰهُ وَاَنْتُمْ تَسْمَعُوْنَ ﴿٥٠﴾

«ای مؤمنان! خدا و فرستاده او را فرمان برید» در همه چیز و از آن جمله در جنگ «و از او روی برنتابید درحالی که می شنوید» ندای او را.

وَلَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ قَالُوْا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُوْنَ ﴿٥١﴾

«و مانند کسانی نباشید که گفتند: شنیدیم» پیام حق را و اطاعت کردیم «و حال آن که نمی شنوند» و در حقیقت اطاعت نمی کنند. آنان منافقان یا یهودیانند زیرا با گوشه‌ایشان پیام حق را می شنوند، بی آن که آن را بفهمند و بدان عمل کنند پس آنان همانند کسی هستند که اصلاً نشنیده است. یا مراد این است: آنان پیام حق را شنیدند ولی آن را اجابت نکردند بلکه گفتند: شنیدیم و نافرمانی کردیم!

﴿٥٢﴾ اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِيْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ ﴿٥٢﴾

«قطعاً بدترین جنبندها» که بر روی زمین می جنبند و حرکت می کنند «نزد خداوند» یعنی: در حکم و داوری وی «ناشنوایان لالی هستند که نمی اندیشند» در آنچه که نفعشان در آن است تا به سوی آن بشتابند و در آنچه که زیانشان در آن است تا از آن اجتناب کنند پس آنان در نزد خداوند ﷻ بدترین جنبندها هستند زیرا هر جنبنده‌ای جز آنان در روی زمین، میان خیر و شر - به نسبت - فرق نهاده و نفع و ضرر خود را از هم تمییز می دهد.

وصف کردن کفار به ناشنویان گنگ - درحالی که به ظاهر هم می شنوند و هم نطق می کنند - به سبب عدم بهره گیری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است.

﴿۲۳﴾ وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ

«و اگر خدا در آنان» یعنی: در آن گروه کرولال «خیری می یافت، قطعاً به آنان می شنواید» به چنان شنوایی ای که از آن سود برده و در اثر آن، حجتها و برهانها را دریابند «و اگر آنان را شنوا می کرد، حتماً باز به حال اعراض، روی برمی تافتند» زیرا این امر که آنان ایمان نمی آورند، در علم باری تعالی سبقت گرفته است.

﴿۲۴﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّهُ اللَّهُ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَهِكُمْ تُحْشَرُونَ

«ای مؤمنان! به ندای خداوند و پیامبر که شما را به پیامی حیات بخش فرامی خواند، لبیک اجابت بگویند» یعنی: به سوی اطاعت ما و اطاعت از پیامبر ما صلى الله عليه وآله و اجرای اوامر وی بشتابید زیرا بی تردید، کمال حقیقی و زندگی سعادت‌مندان و با عزت شما، در گرو این اطاعت و عمل به این اوامر است، از آنجا که پیامبر شما را به سوی اموری فرامی خواند که حیات حقیقی تان در آن است؛ چون علم شریعت زیرا علم؛ حیات است و جهل؛ مرگ و همانند پذیرش اوامر و نواهی قرآن؛ زیرا حیات ابدی و نعمت سرمدی در گرو امتثال فرمانهای قرآن است و همانند جهاد؛ زیرا جهاد سبب بقای حیات شماست، چرا که اگر دشمن مورد هجوم قرار نگیرد، خود بر شما هجوم برده و نابودتان می کند.

اما از سیاق آیات چنین بر می آید که لبیک گفتن به ندای خدا جل جلاله و پیامبرش صلى الله عليه وآله در اینجا، بیشتر ناظر بر اجابت فرمان جهاد است چنان که محمد بن اسحاق از عروبه بن زبیر رضي الله عنه چنین نقل کرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید بن معلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در مسجد مشغول ادای نماز بودم که در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا فراخواندند ولی (به تصور این که به پایان رساندن نماز اولی است) اجابت شان نگفتم لذا چون نماز را تمام کردم به محضر ایشان شتافتم و گفتم: یا رسول الله! شما مرا در حالی فراخواندید که مشغول ادای نماز بودم! فرمودند: مگر خداوند متعال نفرموده است که: به ندای خدا و پیامبر - چون شما را فراخواند - لیبیک اجابت بگویید؟». «و بدانید که خداوند میان آدمی و دلش حائل می گردد» یعنی: مادامی که دل‌هایتان نرم و به فرمان است، به سوی اجابت اوامر خداوند متعال بشتابید، قبل از آن که احوال متغیر شود و دل‌هایتان از شما فرمان نبرد. فرمان نبردن دل از انسان بامرگ وی است که نقطه پایان عمل اوست. یا: هر کس بسیار گناه کند، چه بسا که قلبش از معانی ایمانی دور شود و بعد از آن به اجابت گفتن حق تعالی و پیامبرش مایل نگردد.

در حدیث شریف به روایت ام سلمه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این دعا را بسیار می خواندند: «اللهم مقلب القلوب ثبت قلبي على دينك: بارالها! ای گرداننده دلها! دلم را بر دینت ثابت نگه دار». گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله! مگر دلها را دگرگونی ای است؟ فرمودند: «آری! خدای عزوجل هیچ کس از بنی آدم را نیافریده، مگر این که قلبش در میان دو انگشت از انگشتان بلاکیف اوست پس اگر بخواهد، آن را راست و مستقیم و اگر هم بخواهد کج و منحرفش می گرداند لذا از الله پروردگارمان درخواست می کنیم که دل‌هایمان را - بعد از آن که هدایتان نموده - منحرف نگرداند و از او می طلبیم تا رحمتی از بارگاه خود بر ما ببخشاید، همانا او بسیار بخشاینده است...». «و بدانید که به سوی او حشر خواهید شد» در روز قیامت، آن گاه به شما بر حسب سلامت دلها و اخلاص در طاعاتتان، پاداش می دهد.

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٣٥﴾

«و از فتنه‌ای» یعنی: از آزمون و محنتی «پرهیزید که فقط به ستمکاران شما نمی رسد» یعنی: از فتنه‌ای پرهیزید که از ظالم گذشته، دامن گیر خوبان نیز می شود و

صالح و طالح همه را دربر می‌گیرد زیرا آن‌گاه که به اوامر خدا و رسولش لبیک نگوید و در مقام تأیید حق و انکار باطل بر نیاید، چه بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در حدیث شریف به روایت عدی بن عمیره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خدای عزوجل عامه مردم را به سبب اعمال بد عده به‌خصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر این‌که منکر را در میان خود ببینند و در حالی که بر انکار آن قادرند، آن را انکار نکنند، آن وقت است که خداوند جل جلاله خاص و عام همه را عذاب می‌کند.» «و بدانید که خداوند سخت کیفر است» و عذاب نمودن کسانی که مباشرتا و مستقیما مرتکب اسباب عذاب نشده بلکه به‌طور غیرمستقیم مسبب آن گردیده‌اند، نشانه‌ای از شدت عقاب وی است. آری! آنان کسانی‌اند که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کرده‌اند و بر اثر آن، در جامعه فساد شیوع یافته است، در این هنگام است که عذاب بر اهل منکر - مخصوصا - فرود نمی‌آید بلکه به‌طور عام و همگانی، بر اصحاب منکر و معروف همگی نازل می‌شود. بنابراین، جهاد در راه خدا جل جلاله و امر به معروف و نهی از منکر، دو عامل بزرگ حیاتبخش برای مسلمین است.

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَفَكُمْ الْإِنْسَانُ فَأَوْنَكُمْ وَآيْدَكُمْ بِبَصْرِهِمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦٦﴾

«و یاد کنید» ای مهاجران! و به قولی: ای امت عرب! «هنگامی را که شما در زمین، اندک و مستضعف بودید» مراد: سرزمین مکه است «می‌ترسیدید که مردم شما را بر بایند» مراد از مردم: مشرکان قریش و به قولی: فارسیان و رومیانند. خطف: گرفتن و ربودن به سرعت است. «پس او شما را جای داد» یعنی: خدای منان شما را به مدینه، یا به سوی انصار، جای و مأوی داد «و شما را به پیروزی خود نیرومند گردانید» در روز بدر «و شما را از چیزهای پاکیزه روزی داد» که از جمله آنها یکی هم غنایم جنگ است «تا باشد که سپاس بگذارید» این نعمت‌ها را و بنابراین، خدا و رسول وی را در همه چیز اجابت و اطاعت کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمْنَتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٧﴾

«ای مؤمنان! به خدا و پیامبر او خیانت نکنید» با ترک آنچه که شما را بدان مکلف نموده‌ایم و با فرو گذاشتن آنچه که پیامبر ما ﷺ شما را به انجام آن سفارش کرده و شما را بر آن امین قرار داده است «و در امانت‌های یک‌دیگر» که در میان خودتان بر آن امین قرار داده شده‌اید، نیز «خیانت نکنید» که از جمله آنها، افشاکردن اسرار مؤمنان برای کافران و منافقان است «در حالی که خود می‌دانید» که این کار خیانت است، اما عمدا مرتکب این خیانت می‌شوید. به این ترتیب، خداوند متعال مؤمنان را از خیانت به خود، پیامبرش و همدیگرشان نهی کرد.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابی‌لبابه بن عبدالمنذر نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ او را نزد طایفه بنی‌قریظه فرستادند تا این پیغام را که باید به داوری رسول خدا ﷺ درباره خود تن در دهند، به آنان برساند. پس چون ابولبابه پیغام رسول خدا ﷺ را به آنان رساند، با او در این امر مشورت کردند، او به زبان خویش به آنان چنین مشورت داد که: حکم رسول خدا ﷺ را درباره خود - هرچه که باشد - بپذیرند ولی با دست، به حلقوم خویش اشاره کرد! یعنی این‌که: پذیرش حکم رسول خدا ﷺ به معنی گردن زدن شماست! ولی بی‌درنگ متوجه شد که با این کار به خدا و رسولش خیانت کرده است لذا سوگند خورد که لب به هیچ خوردنی و نوشیدنی‌ای نمی‌زند تا بمیرد، یا خدای منان بر وی توبه‌پذیر شود. آن‌گاه به مسجدالنبی رفت و خود را محکم به یکی از ستونهای مسجد بست و به مدت نه روز در این حال باقی ماند تا کارش بدانجا رسید که از گرسنگی و تشنگی بی‌هوش و بی‌رمق می‌افتاد. همان بود که خدای عزوجل از پذیرش توبه او به پیامبرش خبر داده این آیه را نازل فرمود. در این هنگام مردم آمدند و به وی مژده دادند و خواستند تا او را از ستون مسجد باز کنند، اما او سوگند خورد که باید خود رسول خدا ﷺ با دست مبارکشان او را باز نمایند، همان بود که رسول خدا ﷺ آمدند و وی را باز کردند...».

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا آمَاؤُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

«و بدانید که اموال و اولاد شما فتنه هستند» یعنی: آنها سبب افتادنتان در فتنه هستند زیرا همین اموال و اولادند که باعث سقوط شما در دامن بسیاری از گناهان و در نتیجه عذاب باری تعالی می‌شوند. یا معنی این است: اموال و اولاد شما آزمایشی برای شما هستند تا در عینیت آشکار شود که شما حدود و احکام الهی را در مورد آنها رعایت می‌کنید یا خیر؟ «و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» پس حق خداوند متعال را بر اموال و اولادتان مقدم بدانید و مبادا اموال و اولادتان سبب آن گردند که امانت را خیانت کنید.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

«ای مؤمنان! اگر از خدا پروا دارید، برای شما فرقانی قرار می‌دهد» یعنی: برای شما به وسیله تقوی، از ثبات دل و قدرت بصیرت و حسن هدایت چنان نیرویی قرار می‌دهد که بتوانید با آن، میان حق و باطل فرق گذاشته، شبهات را بشناسید و در روشنی آن، از آنچه مایه بیم و هراس شماست حذر کنید. یا «فرقان» به معنی پیروزی است زیرا این پیروزی است که حق را از باطل متمایز و نمایان می‌گرداند «و» اگر از خدا عز وجل پروا بدانید «سیئات را از شما می‌زداید و شما را می‌آمزد» یعنی: گناهان شما را محو می‌سازد و از آنها در می‌گذرد. در روایتی آمده است: مراد از «سیئات» گناهان صغیره و مراد از «ذنوب»، گناهان کبیره است «و خدا صاحب فضل بزرگ است» بر بندگانش. پس بدانید که تقوی کلید این همه موهبت‌هاست.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ

الْمَكْرِينَ ﴿٣٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکشند یا اخراج کنند».

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: شبی سران قریش در مکه پیرامون این موضوع با هم مشورت کردند که کار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را یکسره نمایند پس برخی از آنان گفتند: چون صبح بر او دمید، او را به بند کشید. برخی دیگر گفتند: بلکه از مکه اخراجش کنید. برخی دیگر گفتند: از هر قبیله جوانی را انتخاب کنید که همه به طور دسته جمعی بر او یورش برند و او را باضربه ای چون ضربه یک مرد به قتل رسانند، در آن صورت، خون او میان همه قبایل توزیع خواهد شد و قطعاً بنی هاشم قدرت جنگیدن با تمام قبایل و تیره های قریش را ندارند. سرانجام بر این رأی اجماع کردند. همان بود که خدای عزوجل پیامبرش را از نیرنگ و نقشه دشمنان آگاه کرد. آن گاه حضرت علی رضی الله عنه مأمور شد تا بر بالین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخوابد تا دشمنان غافل گردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شبانگاه با ابوبکر صدیق رضی الله عنه راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند تا به غار ثور رسیدند.

«و آنان مکر می کردند و خداوند هم مکر می کرد» یعنی: مشرکان در خفا علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیرنگها و توطئه ها می تنیدند، اما خدای عزوجل در مقابل، نیرنگهایشان را بی اثر می کرد و بدانند که در برابر این نیرنگها مجازاتشان می کند و نیرنگهایشان را به خودشان بر می گرداند. مجازات الهی از باب «مشاکله»^۱ مکرنامیده شد «و خداوند بهترین تدبیرکنندگان است».

^۱ مشاکله یا هم شکل گویی: اتحاد در لفظ و اختلاف در معنی است.

وَإِذَا تَنَالَى عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذِهِ آيَاتٍ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ



«و چون آیات ما بر آنان خوانده شود، می گویند» از روی سرسختی، تعصب، تمرد و دوری از حق «شنیدیم» آنچه را که تو بر ما می خوانی «اگر بخواهیم مانند این را» که تو بر ما خوانده ای «می گوئیم» اما چون به دنبال آن رفتند که مانند آیات قرآن را بسازند، از این کار ناتوان شدند، آن گاه ناگزیر از روی عناد و تمرد گفتند: «این جز اساطیر پیشینیان نیست» یعنی: این قرآن، همان چیزی است که نویسندگان و اسطوره پردازان، از اخبار و داستانهای پیشینیان می نویسند.

در بیان سبب نزول آمده است: گوینده این سخن، نضر بن حارث - لعنه الله - بود، او سپس در جنگ بدر اسیر شد و رسول خدا ﷺ دستور دادند تا به سختی کشته شود و همچنان شد.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ هَذِهِ حَقًّا لَقَدْ سَمِعْنَا نَحْنُ وَآبَاءُنَا وَإِخْوَانُنَا مِن قَبْلُ حَقًّا مِّنْ قَبْلِهِمْ فَانصَبُوا لِجَهَنَّمَ نِجْمًا كَمَا جَاءُوا بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَيَسْئَلُنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ أَمْ رَبَّنَا أَنزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ أَمْ لَهُمْ آيَاتٌ لَّا يَتَذَكَّرُونَ

يَعَذَابُ الْيُسْرِ ﴿٣٣﴾

«و هنگامی که گفتند: خدایا! اگر این قرآن همان حق از جانب توست پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا عذابی دردناک بر سر ما بیاور» این سخن را از سر جهل و تندروی و افراطگری در انکار و تکذیبشان گفتند، در حالی که حق این بود تا بگویند: خدایا! اگر این قرآن حق است، ما را به سوی آن هدایت کن و به ما توفیق بده تا از آن پیروی کنیم!

وَمَا كَانُوا يَتَذَكَّرُونَ ﴿٣٣﴾

«و مادام که تو در میانشان هستی، خداوند عذاب کننده آنان نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! مادام که تو در میانشان هستی، آنان از عذاب استیصال و براندازی کامل در مهلت قرار دارند زیرا سنت خدای عزوجل بر آن است که هیچ امتی را درحالی که

پیامبرشان در میانشان است، به عذاب استیصال عذاب نکند «و خدا عذاب کننده آنان نیست درحالی که استغفار می کنند» یعنی: خداوند ﷻ عذاب کننده مشرکان نیست مادامی که آمرزش می خواهند. روایت شده است که کفار قریش به هنگام طواف می گفتند: «غفرانک: پروردگارا! از تو آمرزش می خواهیم». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «در میان کفار قریش دو امان وجود داشت: یکی وجود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دیگری استغفار پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از میانشان رفتند، اما استغفار باقی ماند». همچنان ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «خداوند هیچ قومی را - مادامی که انبیاشان در میانشان باشند - به عذاب ریشه کن نمی کند تا آن که انبیا را از میانشان بیرون برد». در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل دو امان برای امتم نازل نموده است: (وَمَا كَانَتْ أَلَلَةُ لِعَذَابِهِمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَتْ أَلَلَةُ مُعَذِّبِهِمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ) «یک امان، وجود من در میانشان است و امان دیگر، استغفار» پس چون من درگذرم، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می گذارم». اما به قولی معنی این است: اگر از کسانی باشند که به خدا ایمان داشته باشند و از او آمرزش بخواهند، او عذاب کننده شان نیست. به قولی دیگر معنی این است: خداوند ﷻ عذاب کننده شان نیست مادامی که در میانشان کسانی از مسلمانان هستند که استغفار می کنند ولی چون مسلمانان از میانشان بیرون رفتند، خداوند ﷻ در روز بدر و بعد از آن، عذاب شان کرد.

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

«و چیست آنان را که خداوند عذاب شان نکند، حال آن که» آنان مردمی را که به خدای یگانه ایمان آورده و از پیامبرش پیروی می کنند «از مسجد الحرام بازمی دارند» و به ایشان امکان ادای مناسک را نمی دهند. یعنی: آنان به سبب فجایعی که مرتکب شده اند، مستحق عذاب خداوند ﷻ هستند ولی این عذاب به برکت اقامت رسول خدا صلی الله علیه و آله در میانشان، بر آنان نازل نگشت. «و» آنان مردم را از مسجد الحرام در حالی باز می دارند که «متولیان آن نیستند» این رد سخن مشرکان است که می گفتند: ما

متولیان کعبه هستیم «اولیای آن جز متقیان نیستند» یعنی: متولیان آن فقط کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند زیرا خانه کعبه از آن خدا ﷻ است پس دوستان و اولیای بتان، بر آن هیچ‌گونه ولایتی ندارند. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: اولیا و دوستان شما چه کسانی‌اند؟ فرمودند: «هر شخص با تقوایی». آن‌گاه تلاوت کردند: **(إِنَّ أَوْلِيَآؤَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ)**. «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا ﷻ، یا شایسته تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ



«و نماز آنان در خانه کعبه جز سوت کشیدن و کف‌زدن نیست» یعنی: در دوره سلطه مشرکان، خانه کعبه به چنان عبادتی که خداوند ﷻ در آن بر وجه مشروع مورد تعظیم قرار گیرد، آبادان نبود بلکه کعبه با حرکات سبک و بی‌معنایی چون سوت کشیدن و کف‌زدن - آن هم به نام نماز - عرصه‌گاه حرکات و قیحانه آنان شده بود. به قولی معنی این است: مشرکان در خانه کعبه سوت می‌کشیدند و دست می‌افشاندند و این حرکات را فقط به این هدف به جای نماز قرار می‌دادند که نمازگزاران مسلمان را از نمازشان باز داشته و ایشان را در نمازشان به اشتباه افکنند «پس ای کافران! به سزای آن که کفر می‌ورزیدید، عذاب را بچشید» یعنی: این است پاداش شما در برابر آنچه کردید. مراد سزایی است که در روز بدر به آنان رسید.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيُضِدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْمَرُونَ



محمد بن اسحق در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل می‌کند: بعد از شکست مشرکان در بدر، فرزندان مشرکانی که در بدر کشته شده بودند، از ابوسفیان و دیگرانی که در قافله تجارتی قریش اموالی داشتند، خواستند که آن اموال، صرف انتقام گرفتن از مسلمانان شود و آنها نیز پذیرفتند پس نازل شد: «همانا کافران اموالشان را خرج می‌کنند تا

مردمان را از راه الله بازدارند» با به راه انداختن نبرد علیه رسول خدا ﷺ و جمع کردن لشکری برای این هدف «پس زود باشد که آن را خرج کنند، باز» فرجام «آن انفاقشان، حسرتی بر آنان باشد» و غرق حسرت و ندامت گردند زیرا آن اموال را - بی آن که حاصلی از آن به دست آورند - می‌بازند و تلاشهای مذبحانه‌شان سراسر برایشان مصیبت‌بار خواهد بود «سپس مغلوب می‌شوند» و این وعده ما است چنان که فرموده‌ایم: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾: (خدا مقرر کرده است که حتما من و فرستادگانم غالب خواهیم شد) «مجادله/۲۱». سرانجام کار نیز این گونه بود و وعده خدای سبحان به واقعیت پیوست. لذا اخبار این آیه از معجزات است و در صورت تکرار شرایط؛ این معجزه تا روز قیامت به حال خود باقی است «و کافران به سوی دوزخ رانده می‌شوند» پس هم اموالشان تباه می‌شود، هم در دنیا مغلوب می‌گردند و هم در آخرت مورد عذاب قرار می‌گیرند و این همه به سود مؤمنان است.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَعْمَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُمْ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ أُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٣٧﴾

«چنین است تا خداوند» گروه «پلید را» که کفارند «از» گروه «پاک» که مؤمنانند «جدا کند و ناپاکی را روی یک‌دیگر نهد پس آن همه را یکجا توده سازد» یعنی: گروه‌های کفار را بر روی هم نهد و یکجاشان سازد تا از فرط ازدحام و انبوهی‌شان، همچون پشته هیزمی برهم نهاده و بهم فشرده، متراکم گردند «پس» آن‌گاه «آن را» یعنی: آن گروه پلید را «در جهنم اندازد، اینان همان زیانکارانند» که خود و اموال خود را باخته‌اند.

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ



«به کافران بگو: اگر باز ایستند» از دشمنی رسول خدا ﷺ و مخالفت با وی، با ورود در اسلام «آنچه گذشته است» از کفر و اعمال بدشان، از جمله دشمنی و جنگشان علیه مسلمانان «بر آنان آمرزیده می‌شود» زیرا - چنان‌که در احادیث آمده است - اسلام، ما قبلش را محو می‌کند.

امام ابوحنیفه رحمته الله به استناد این آیه می‌گوید: «اگر مرتد مسلمان شد، قضا آوردن عبادت‌های ترک شده بر وی لازم نیست».

«و اگر باز گردند» یعنی: اگر به جنگ و دشمنی و کفر خود استمرار دهند «به یقین سنت خدا در مورد پیشینیان گذشته است» یعنی: بدانند که سنت خدا ﷻ بر آنان نیز خواهد گذشت چنان‌که بر امت‌های پیشینی که عملکردی مانند عملکردشان داشتند و به عذاب الهی گرفتار شدند، گذشت پس اینان نیز باید فرجامی مانند فرجام آنان را انتظار داشته باشند.

وَقَدْ نَلَّوْهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كَلَهُمُ اللَّهُ فَإِنِ آنتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا

يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣٩﴾

«و با آنان» یعنی: با کفار «بجنگید تا فتنه‌ای بر جای نماند و دین، همه برای الله باشد» یعنی: تا مسلمانی یافته نشود که در دین خویش مورد آزار قرار گیرد. البته این آرمان زمانی برآورده خواهد شد که سلطه عالم همه از آن مسلمانان گردد و بساط حاکمیت‌های کفر برچیده شود.

آیه کریمه، بیانگر این حقیقت است که هدف نهایی جهاد مسلحانه در اسلام، رسیدن به وضعیتی جهانی است که در آن کلمه خداند ﷻ برتر و سلطه از آن مسلمانان باشد، نه به این معنی که کسی بر گردن نهادن به دین اسلام مجبور ساخته شود بلکه به این معنی که چنان سلطه‌ای بر روی زمین باقی نماند که مانع دخول انسانها به دین اسلام شود. تفسیر نظیر این عبارت در سوره «بقره/۱۹۳» نیز گذشت. «پس اگر باز ایستند» از

کفر «قطعا خدا به آنچه انجام می دهند، بیناست» بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می دهد.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانِكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٤٠﴾

«و اگر روی برتافتند» از ایمان و از کفر باز نیستادند «پس بدانید» ای مؤمنان «که الله مولای شماست» یعنی: نصرت دهنده شماست لذا به ولایت و نصرت وی اعتماد کنید «چه نیکو مولایی و چه نیکو یاری دهنده ای است» لذا هر کس به شرف ولایت و دوستی الله ﷻ نایل شد؛ رستگار و هر کس که از نصرت وی برخوردار گشت؛ پیروز است.

﴿٤١﴾ وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ، وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّلَاقِ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

«و بدانید که هر چیزی را» اندک یا بسیار «از کافران به غنیمت گرفتید» چگونگی تقسیم آن این است که: «یک پنجم آن برای خدا و برای پیامبر و خویشاوندان او و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است» غنیمت: آن بخش از اموال کفار است که مسلمانان به شیوه قهر و غلبه بر آن دست یابند و غنایم شامل هر چیزی - اعم از زمین، کالا، پول و... است - که مسلمانان از کفار به غنیمت می گیرند و باید امام (زمامدار) آنها را براساس سهام مقرر در این آیه، تقسیم کند ولی احناف در مورد زمین برآند که: امام در تقسیم یا ابقای آن به دست مالکان اصلی آن و در عوض، مقرر کردن خراج بر آن، مخیر است و در صورت تعیین خراج؛ زمین کما فی السابق ملک مالکان خود می گردد.

امام شافعی رحمته الله می گوید: خمس (یک پنجم) غنایم به پنج قسمت تقسیم می شود زیرا سهم خداوند رحمته الله و رسول وی صلی الله علیه و آله یکی است که در مصالح مؤمنان به مصرف می رسد و چهار سهم باقی مانده، به چهار صنفی تعلق می گیرد که در آیه ذکر شده است. ولی

امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: خمس غنایم فقط بر سه صنف تقسیم می شود: یتیمان، مساکین و در راه ماندگان (مسافران). زیرا حکم سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و اقربایشان با وفات ایشان از بین رفته است و اگر سهمی هم به اقربای پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، فقط از باب فقر و مسکنتشان است - چنانچه فقیرباشند - نه از باب قرابتشان. مراد از (لذی القربی): اقارب پیامبر صلی الله علیه و آله؛ یعنی بنی هاشم و بنی مطلب اند.

این در مجموع چگونگی تقسیم همان یک سهم «خمس» است، اما چهارسهم باقی مانده غنایم بر غنیمت گیری تقسیم می شود که در جنگ حضور داشته اند. مذهب امام ابوحنیفه رحمته الله در این باره این است که به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم داده می شود. ولی امام شافعی و امام مالک رحمهما الله بر آنند که: سوار سه سهم دارد و پیاده یک سهم.

«اگر به خداوند ایمان آورده اید» یعنی: اگر به خداوند مؤمن و باورمندید پس به حکم و فرمان وی در باره چگونگی تقسیم غنایم که در اینجا به شما اعلام کرده، تسلیم باشید و از آنچه که شما را در آن سهمی نیست، قطع طمع کنید و به چهارپنجم سهم خود قناعت ورزید (و) اگر «به آنچه که فرو فرستادیم بر بنده خویش» محمد صلی الله علیه و آله؛ از فرشتگان و پیروزی و معجزات و آیات «در روزفرقان» ایمان آورده اید، در حکم غنایم همین گونه عمل کنید که فرمان داده ایم. «روز فرقان»: روز بدر است زیرا این روز بود که میان اهل حق و اهل باطل، جدایی افگند «روزی که آن دو گروه» یعنی: مسلمانان و کافران «با هم رو در روشدند. و خداوند بر هر چیز توانا است» از آن جمله بر نصرت دادن جمعی اندک بر جمعی بسیار چنان که در بدر چنین کرد.

سپس در بیان تفصیلی بعضی از رخدادهای بدر می فرماید:

إِذْ أَنْتُمْ بِالْمُدَوَّةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْمُدَوَّةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَا خْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنِكُمْ وَيَحْيَىٰ مَن حَيَّ عَنْ بَيْنِكُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

«آن‌گاه که شما در کناره نزدیک بودید» یعنی: شما در دامنه‌ای از وادی بدر اردو زده بودید که به مدینه نزدیک‌تر بود «و آنان در کناره دورتر بودند» یعنی: دشمن در دامنه دورتر از مدینه و نزدیکتر به سمت مکه موضع گرفته بود «و کاروان پایین‌تر از شما بود» مراد؛ کاروان تجارتی ابوسفیان است که در موقعیتی پایین‌تر از دو گروه، در نزدیک ساحل دریا راه می‌پیمود. پس در حالی که وضعیت این‌گونه بود، خدای عزوجل با یاری دادن مؤمنان بر کفار، بر ایشان منت گذاشت «و اگر با یک‌دیگر وعده جنگ گذاشته بودید، قطعاً در وعده‌گاه خود اختلاف می‌کردید» یعنی: اگر شما و مشرکان مکه با هم بر این امر که در این موضع رو در رو شوید، وعده قبلی می‌گذاشتید، قطعاً با یک‌دیگر وعده خلافی می‌کردید زیرا شما را قلت تعدادتان و کثرت دشمنان از وفا به وعده سست می‌کرد و آنان را ترس و هیبتی که از رسول خدا ﷺ در دل داشتند، یا آنان را تمایل به سالم ماندن قافله‌شان، از آمدن به میعادگاه باز می‌داشت «و لیکن» حق تعالی شما و آنان را در این آوردگاه گردآورد «تا الله کاری را که کردنی بود به انجام رساند» از پیروز ساختن دوستان و خوار ساختن دشمنانش و عزت بخشیدن به دینش و به ذلت کشانیدن کفر در حالی که هرگز محاسبه دو گروه بر این مبنا نبود که این اتفاق به این صورت روی می‌دهد، اما خدای عزوجل این اتفاق را به همین شکل محقق گردانید «تا هلاک گردد کسی که هلاک شدنی است بعد از قیام حجت و زنده بماند کسی که زنده ماندنی است بعد از قیام حجت» و بعد از آن؛ دیگر هیچ‌کس را بر خدای عزوجل عذر و حجتی باقی نماند. بعضی گفته‌اند؛ معنی این است: تا کفر کسی که کافر شده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد، همین‌گونه؛ اسلام کسی که اسلام آورده است، بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای باشد زیرا با پیروزی اهل ایمان در بدر و جداسازی میان حق و باطل، شبهه به کلی از میان رفت بنابراین، اگر بعد از این انسانی به سبب استمرارش بر کفر، در وادی هلاکت افتاد و سزاوار عذاب گردید، هلاکت وی بی‌هیچ‌گونه شبهه‌ای است و در روز قیامت برایش حجتی باقی نمانده است که بگوید: من در شبهه بودم و کار بر من پوشیده و آشفته بود. همین‌گونه برای اهل ایمان در این‌که بر حق هستند، شبهه‌ای باقی نمی‌ماند زیرا دیگر این حقیقت

برایشان روشن و آفتابی شده است که دین خدا ﷻ پیروز است و دوستانش فاتح و مسلمانند «و همانا الله شنوای داناست» تمام سخنان بندگان را می شنود و همه چیز آنان را می داند - اعم از کفر کافر و ایمان مؤمن را.

إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ فِي مَنَامِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَدْنَاكُمْ كَثِيرًا لَفَاشَلْتُمْ وَلِنَنْزِعَنَّهُ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾

«هنگامی که خداوند آنان را» یعنی: لشکر مشرکان را «در خوابت به تو اندک نشان داد» رسول خدا ﷺ در خواب، لشکر مشرکان را اندک دیدند و این خواب را به یاران خویش نقل کردند و نقل آن، سبب ثبات و پایداری اصحابشان گردید «و اگر آنان را به تو بسیار نشان می داد، البته سست می شدید و حتما با یکدیگر در کار نزاع می کردید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ لشکر مشرکان را در خواب بسیار می دیدند، بی گمان اصحابشان از جنگیدن با کفار احساس جبن و انفعال و سستی می کردند و در کار جنگ با یکدیگر نزاع و کشمکش می نمودند که آیا با کفار رودر رو شوند یا خیر؟ «ولی خدا به سلامت داشت» شما را و از سستی و بزدلی در پناه عصمت خویش در آورد لذا آنان را در چشم رسول خدا ﷺ کم نشان داد «چراکه او به راز دلها داناست» و نقاط ضعف و قوت بندگان را به درستی می داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّيَمُّمِ فِي آعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي آعْيُنِهِمْ لِيَقْضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾

«و آن گاه که با هم روبرو شدید، آنان را در دیدگان شما اندک نمایاند و شما را نیز در دیدگان آنان اندک نمایاند» تا هریک از دو گروه را علیه دیگری - با ضعیف نشان دادن آن - برانگیزد. این اندک نمایی تا بدانجا بود که گوینده ای از مسلمانان به دیگری گفت: آیا مشرکان را در حد هفتاد تن تخمین می زنی؟ او در پاسخش گفت: آنها در حدود صد تن اند. حال آن که شمار واقعی مشرکان، نزدیک به هزار تن بود. همین گونه

مسلمانان را در چشم مشرکان کم نمایند تا بدانجا که گوینده‌ای از مشرکان گفت: آنها در حد خورندگان یک گوسفند در یک نوبت غذا بیش نیستند. البته اندک نمایاندن مسلمانان در چشم کفار قبل از شروع جنگ بود، اما چون جنگ آغاز شد، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مسلمانان را در چشم مشرکان بسیار نشان داد^۱ «تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند» یعنی: این اندک نمایاندن طرفین در دید یک‌دیگر، برای آن بود تا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ میان آنان جنگ را برافروزد؛ برای تعذیب کسانی که اراده انتقام گرفتن از آنان را دارد و انعام بخشیدن بر کسانی که قصد نعمت دادن به آنان را دارد «و کارها به سوی خدا بازگردانده می‌شود» پس به آنچه بخواهد حکم می‌کند - و سپاس او را که به سود اهل ایمان حکم کرد.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اِذَا لَقِيْتُمْ فِيْهَا كُفْرًا وَاذْكُرُوْا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴿٤٥﴾

«ای مؤمنان! چون با گروهی رو در رو شدید، ثابت قدم باشید» و در نبرد با دشمنان دین، سست و جبون نشوید. البته گاهی ثبات و پایداری جز با عقب‌نشینی به‌منظور آماده شدن برای نبردی مجدد، یا پیوستن به جمعی دیگر از هم‌زمان، حاصل نمی‌شود. این آیات آموزنده آداب جنگ و شیوه شجاعت از سوی خداوند متعال برای بندگان مؤمنش در هنگام رویارویی با دشمنان است و در مجموع شامل پنج قاعده می‌شود که اولین آنها ثبات و پایداری است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «ای مردم! آرزوی رویارویی با دشمن را نکنید و از خداوند متعال عافیت بخواهید ولی چون با دشمن روبرو شدید، ثابت‌قدم و پایدار باشید و بدانید که بهشت در زیر سایه شمشیرهاست».

قاعده دوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و خدا را بسیار یاد کنید» در میدانهای جنگ، بویژه در هنگام اضطراب و مشوش بودن دل‌هایتان چراکه یاد خدا جَلَّ جَلَالُهُ شما را بر ثبات و پایداری و اطمینان قلبی یاری می‌کند و او را به زبان‌هایتان یاد کنید و در میادین و سنگرهای نبرد به او التجا برید چنان‌که یاران طالوت در عرصه‌گاه نبرد

^۱ نگاه کنید به «آل عمران/ ۱۳»

گفتند: ﴿رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾
 (بقره/۲۵۰). «باشد که رستگار شوید» یعنی: به مراد خویش درکسب پیروزی و
 دریافت پاداش الهی برسید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا أَنْفُسَكُمْ تَذَهَبَ رِيحٌ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾

قاعده سوم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و از خدا و پیامبرش اطاعت
 کنید» در همه چیز و از جمله؛ در امر جهاد و مبارزه، نه از هواها و آراء و تمایلات
 خویش.

قاعده چهارم از قواعد جنگ و عوامل پیروزی این است: «و با یکدیگر نزاع نکنید که
 در این صورت بزدل می شوید» تنازع؛ عبارت از: اختلاف در رأی است، که این امر
 سبب جبن و سستی در جنگ می شود «و» در صورت اختلاف و تنازع «شان و
 شوکتان بر باد می رود» مراد از ریح: نیرومندی و پیروزی و به قولی: دولت و شوکت
 است، که حق تعالی در اینجا نافذ بودن امر دولت را به باد در وزش آن، تشبیه کرده
 است «و صبر کنید، همانا الله با صابران است» این قاعده پنجم از قواعد جنگ و
 آداب آن است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطْرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

«و مانند کسانی نباشید که از خانه هایشان با حالت سرمستی و نمایشگری در چشم
 مردم خارج شدند» آنان قبیله قریش بودند که در روز بدر، مغرورانه و خرامان با زنان
 آوازخوان و طبل و دهل و موسیقی خارج شدند و با وجود آن که در میان راه به آنان
 خبر رسید که قافله ابوسفیان به سلامت رسته و خطر از آن دفع شده است، اما به مکه
 باز نگشتند بلکه گفتند: ناگزیر باید به بدر برویم و در آنجا خیمه و خرگاه برپاساخته،
 شراب بنوشیم و به عیش و عشرت و پایکوبی و دست افشانی پردازیم و زنان

آوازه‌خوان برای ما آواز بخوانند تا اعراب آوازه قوت و شوکت‌مان را بشنوند. پس این حرکت‌هایشان جز به انگیزه سرمستی و تکبر و خودنمایی در چشم‌مردم و جلب سپاس و ثنای آنان و فخر فروشی و ریا نبود، از همین رو در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ قریش را این‌گونه مغرور و سرمست دیدند، به بارگاه الهی مناجات کردند و گفتند: «بارالها! این قریش است که با فخر و کِبکبه خویش به میدان روی آورده تا با تو زورآزمایی کند و پیامبرت را تکذیب نماید، بارالها! آنان را به هنگام بامداد کمرشکن کن». همچنین در حدیث شریف آمده است: «خداوند سکوت را در سه چیز دوست دارد:

۱ - به هنگام تلاوت قرآن.

۲ - به هنگام جنگ.

۳ - به هنگام حمل جنازه».

مطالعه فنون جنگ نیز نشان می‌دهد که سروصدا و همه‌مه در جنگ، نشانه ضعف روحیه است. «و» مانند کسانی نباشید که «از راه الله باز می‌دارند» صد: حائل شدن میان مردم و میان راههای هدایت و گمراه‌ساختن آنان است. یعنی: در خارج شدن به میدان جنگ، همانند این گروه ریاکار بازدارنده از راه خدا ﷻ نباشید «و خدا به آنچه می‌کنند، احاطه دارد» این، تهدیدی برای مشرکان است.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفُتَاتِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

«و» به یاد آورید «هنگامی را که شیطان اعمالشان را برایشان بیاراست» یعنی: در آنان این پندار را افگند که با جنگیدن علیه مسلمانان، کاری نیک انجام می‌دهند. آری! شیطان در رأس لشکری از شیاطین به صورت انسانی متمثل شد «و گفت» به مشرکان «امروز هیچ کس از مردم بر شما غلبه‌کننده نیست و همانا من جار شما هستم» یعنی: پناه‌دهنده شما هستم از هر دشمنی، یا امان‌دهنده شما هستم وگفت: من از قبیله

بنی‌کنانه هستیم. ابلیس خود، به صورت «سراقه بن مالک بن جعشم» که از سران قبیله یاد شده بود به میدان بدر آمد و قریش از قبیله بنی‌بکر هراس داشت که از پشت، به وی ضربه نزند «پس چون هر دو گروه» یعنی: گروه مسلمانان و گروه مشرکان «روبرو شدند، شیطان بر پاشنه‌های خود بازگشت» یعنی: به عقب بازگشت «و گفت: همانا من از شما بیزارم» زیرا او نشانه‌های پیروزی مسلمانان را با امداد خداوند ﷻ از طریق فرستادن فرشتگان دید، به همین جهت از مشرکان براءت جست، سپس در بیان علت بیزاری جستن خویش گفت: «همانا من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید» شیطان جبرئیل علیه السلام را درحالی دید که فرشتگان همراه وی بودند «همانا من از الله می‌ترسم» شیطان از آن ترسید که از سوی فرشتگانی که در معرکه حاضر بودند، به وی بلایی برسد. به قولی دیگر: چون دید که نه او را یارای رویارویی است و نه مشرکان را لذا بیم و ترس از خدای عزوجل را بهانه قرار داد و بدین‌گونه تعلل ورزید. آن‌گاه ادامه داد: «و خدا سخت کیفر است» بر کسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ غَرَّ هَوَاهُ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ

عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

«هنگامی که منافقان» در مدینه، همان کسانی که اظهار ایمان کردند ولی در باطن کافر بودند «و کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: شکاکانی که نفاقی ندارند ولی به جهت این که نومسلمانند، عقیده حق در آنان کاملاً رسوخ نکرده است؛ «می‌گفتند: این گروه را» یعنی: مسلمانان را «دینشان فریفته است» تا بدانجاکه با تکلف و دشواری، تن به کاری سخت چون جنگ با قریش می‌دهند، درحالی‌که هرگز تاب و توان این کار را ندارند. حق تعالی در پاسخشان می‌فرماید: «و هر کس بر خدا توکل کند، بداند که خداوند، عزیز حکیم است» پس هیچ نیرویی نمی‌تواند بر وی غالب شود و از غلبه اوست که اندک را بر بسیار و ضعیف را بر قوی مسلط می‌کند و از حکمت اوست که دوستان و دشمنانش را با هم برابر نمی‌سازد و توکل‌کنندگان بر خود را خوار و ذلیل نمی‌گرداند.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ



«و اگر ببینی» ای بیننده! «هنگامی که فرشتگان جان کافران را می ستانند» مراد؛ کافرانی هستند که فرشتگان در روز بدر آنان را به قتل رساندند. به قولی دیگر: مراد فرشتگان موکل مرگ اند که ارواح کافران را قبض می کنند. آری! اگر صحنه قبض ارواحشان را ببینی، بی گمان کاری بزرگ را دیده ای «بر چهره ها و بر پشت های آنان می زنند» به قولی: زدن فرشتگان بر چهره ها و بر پشت های کفار، به هنگام مرگ و جان ستاندن آنهاست. به قولی دیگر: این کار در روز قیامت است، هنگامی که فرشتگان، کفار را به سوی دوزخ می رانند «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: فرشتگان به کفار می گویند: عذاب سوزان را بچشید. در حدیث شریف آمده است: «چون ملک الموت با چهره ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می آید، به او چنین می گوید: ای روح پلید! بیرون آی به سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه ای از دود تار. آن گاه روح وی در اجزای بدنش متفرق می شود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می شود، به گونه ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افگار می شود».

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ آيَاتِكُمْ وَآبَ اللَّهِ لَيْسَ بِظَلْمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾

«این» مجازات سخت «به سبب آن کرداری است که دستان شما پیش فرستاده است» یعنی: به سبب معاصی ای است که مرتکب شده اید «و» به سبب «آن است که الله بر بندگان ستمگر نیست» زیرا حق تعالی پیامبران خویش را به سویشان فرستاده و کتابهای خویش را بر آنان فرود آورده و راه را بر آنان روشن ساخته ولی آنان این ارزشها را پاس نداشتند لذا مستحق این کیفر عادلانه گردیدند.

كذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدٌ

الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

بعد از آن که خدای سبحان، از نزول عذاب خویش بر مشرکان در بدر خیر داد، اینک به دنبال آن، حقیقتی را عنوان می‌نماید که از سنت وی در گروههای کفار حکایت می‌کند: «همانند عادت فرعونیان و پیشینیان آنان که به آیات الهی کفر ورزیدند، آن‌گاه خداوند آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد، هرآینه الله توانای سخت‌کیفر است» یعنی: سنت الهی در عذاب کردن گروه قریش، همانند سنت پیشین وی در تعذیب گروههای کفاری است که عادت و شیوه آنها کفر ورزیدن به آیات الهی بوده است لذا این کفرشان است که سبب فرود آمدن عذاب خدای سبحان بر آنان شده است پس همان‌گونه که آنان بر عادت و شیوه خویش در تکذیب ادامه می‌دهند؛ متقابلاً عادت و سنت الهی هم بر تعذیب‌شان جریان یافته است. دأب: عادت است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾

«این» عذابی که خداوند عز وجل بر آنان فرود آورد «بدان سبب است که خداوند دگرگون‌کننده نعمتی نیست که بر قومی ارزانی داشته» یعنی: عادت الهی در بندگانش، عدم دگرگون ساختن نعمتها بر آنان است؛ «مگر آن‌که آنان آنچه را که در دل دارند، تغییر دهند» از احوال و اخلاق خویش، با کفران نعمتهای الله عز وجل و ناسپاسی احسان و اهمال اوامر و نواهی وی. پس دگرگون ساختن نعمت بر آل فرعون و بر مشرکان مکه، نتیجه عملکرد و احوال خود آنان است و قانون الهی در همه عصرها و نسل‌ها همین‌گونه بوده است «و خداوند شنواست» سخنان تکذیب‌کنندگان را «دانااست» به آنچه که انجام می‌دهند.

كَذَابَ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ ۖ وَكُلُّ كَاثِرٍ ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾

«همانند عادت فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند» تکرار این جمله برای تأکید است، همچنین با بیان نوع عذاب در این آیه، بر تفصیل موضوع افزوده شده است «آیات پروردگار خویش را دروغ شمردند پس ما آنان را به سزای گناهانشان هلاک و فرعونیان را غرق کردیم و همه آنها ستمکار بودند» یعنی: کسان فرعون و پیشینیانشان و همین‌طور مشرکان مکه که در بدر به عذاب الهی گرفتار شدند، همه بر خود و دیگران ستمکار بودند، به سبب این‌که مرتکب اعمالی چون کفر به خدای سبحان و آیات و پیامبران و نیز ظلم بر دیگران در برخورد و رفتارشان می‌گردیدند پس سنت الله ﷻ این بود که آنان را به عقوبت فرو گیرد و فرعونیان را با غرق و دیگران را نیز به شیوه‌های گوناگون هلاک گرداند. در سیرت آمده است: چون خبر کشته شدن ابوجهل در بدر به رسول خدا ﷺ رسید، آن حضرت ﷺ حرکت کردند تا بر سر نعش وی رسیدند، آن‌گاه ایستادند و فرمودند: «این شخص، فرعون این امت بود».

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾ الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرْوَةٍ وَهُمْ لَا يُتَّقُونَ ﴿٥٦﴾

«بی‌تردید، بدترین جنبندها» یعنی: بدترین آنچه که بر روی زمین از انواع جانداران می‌جنبد «در نزد خدا» یعنی: در حکم وی «کسانی‌اند که کفر ورزیده‌اند» یعنی: کسانی‌اند که بر کفر خویش اصرار ورزیده و در گمراهی غوطه‌ور شده‌اند زیرا این کفار کودن، عقل و خردشان را در آنچه که باید، به‌کار نگرفته و به آنچه که صلاحشان در آن است، راه نیافته‌اند «پس آنان ایمان نمی‌آورند» اصلاً و ابداً از گمراهی‌شان باز نمی‌گردند و به دلیل پافشاری بر کفر، هرگز انتظار نمی‌رود که از آن بازگردند «همان کسانی که از آنان پیمان گرفتی، سپس پیمان خود را» که از آنان گرفته بودی «در هر بار می‌شکنند» یعنی: در هر پیمانی «و پروایی» از پیمان‌شکنی «ندارند» و از عاقبت آن

نترسیده و از اسباب آن نمی‌پرهیزند. و از این گروهند طائفه بنی‌قریظه که رسول خدا ﷺ با آنان بر این امر که کفار را یاری نکنند، پیمان بستند، اما آنها به این عهد خود وفا نکرده بلکه به مکه رفتند تا کفار را به جنگ مسلمانان برانگیزند و به آنها وعده یاری و کمک بدهند، که بر اثر آن، قریش و قبایل مشرک دیگر به سوی غزوه خندق شتافتند. پس از آنجا که بنی‌قریظه عهد خویش را با مسلمانان شکستند، مسلمانان نیز به دنبال شکست و فرار مشرکان در غزوه خندق، حساب‌کار را با آنان یکسره کردند چنان‌که این داستان در سیرت نبوی به تفصیل آمده است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در این آیه، کفار را بدترین جنبندگان روی زمین معرفی کرد، آن‌گاه از میان آنان پیمان شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

فَإِذَا تَفَفَنُوا فِي الْحَرْبِ فَشَرَدُوا بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ ﴿٥٧﴾

«پس اگر در جنگ آنان را یافتی» یعنی: اگر در میدان جنگ بر آنان قدرت یافته و بر مغلوب ساختن‌شان توانا شدی «به سبب آنان» یعنی: با کشتن و تیره‌روز ساختن آنان «کسانی را که پشتیبان آنان هستند» از محاربان اهل شرک «متفرق ساز» و تار و مار کن «باشد که عبرت گیرند» یعنی: چنان درسی به آنان بده که عبرت پشتیبانانشان گردد تا از تو هراسی عمیق در دل بدارند و از بیم آن‌که بر آنان همان فرود آید که بر پيشاهنگانشان فرود آمد، از جنگ با تو دست بردارند.

وَإِذَا تَخَافَتْ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُنَافِقِينَ ﴿٥٨﴾

«و اگر از گروهی بیم خیانت داری» یعنی: اگر از گروهی که با آنان عهد بسته‌ای، بیم نیرنگ و پیمان‌شکنی داری و اگر از آنان نشانه‌های خیانت به ظهور رسید «پس بینداز به سوی آنان» پیمانی را که میان تو و آنان است «به‌طور برابر» یعنی: به شیوه‌ای که تو و آنان به‌طور یکسان بدانید که آن پیمان، شکسته شده و دیگر قابل اعتبار نیست لذا به‌گونه آشکار و اعلام‌شده، طرف مقابل را از بی‌اعتبار بودن پیمان باخبر و آگاه گردان و جنگ را با آنان به‌طور غافلگیرانه و ناگهانی آغاز نکن. هرچند آیه کریمه در شأن

یهود مدینه نازل شده ولی حکم آن عام است و هر هم‌پیمانی را که بیم شکستن عهد از او متصور باشد، در بر می‌گیرد «زیرا خدا خائنان را دوست نمی‌دارد» این هشدار برای رسول خدا ﷺ است که مبادا قبل از اعلام صریح و بی‌پرده بی‌اعتبار بودن عهد طرف مقابل، به آنان حمله کنند.

در حدیث شریف به روایت بیهقی از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «سه چیز است که مسلمان و کافر در آن برابرند:

۱ - کسی که با وی عهدی بسته‌ای، به عهد با وی وفا کن؛ مسلمان باشد یا کافر زیرا عهد برای خدا جل جلاله است.

۲ - کسی که میان تو و او رابطه رحم (خویشاوندی و قرابتی) است، آن رابطه را بپیوند؛ مسلمان باشد یا کافر.

۳ - کسی که تو را بر امانتی امین می‌گرداند، امانتش را به وی برگردان؛ مسلمان باشد یا کافر».

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْزُونَ ﴿٨١﴾

«و باید که نپندارند کافران» درباره خود «که آنان پیشی بسته‌اند» یعنی: نپندارند که از نزد ما جان به در برده و به سلامت بسته‌اند، یا نپندارند که نیرومندتر از آن هستند که تو را بر آنان غالب گردانیم «زیرا آنان عاجز نتوانند کرد» یعنی: هرچند برخی از آنان از معرکه «بدر» گریخته و جان به‌در برده‌اند ولی بدانند که خواه ناخواه آنان را با عذاب خویش در خواهیم یافت و گریزی از عذاب ما ندارند پس ای پیامبر ﷺ! مطمئن باش که جان به‌در بردگان از بدر، سرانجام گرفتار خواهند شد. و از آنجا که مبارزه علیه کفار آمادگی می‌طلبد، مسلمانان باید مجهز باشند زیرا عذاب خداوند جل جلاله بر کفار، به دست مؤمنان فرود می‌آید:

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ. عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخِرِينَ
 مِنْ دُونِهِمْ لَا نَعْلَمُونَهُمْ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا
 تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

«و» ای مسلمانان! «هر چه در توان دارید برای آنان از قوه مهیا سازید» قوه: هر چیزی است که بتوان با آن در جنگ نیرومند شد و توان رزمی را بالا برد، از آن جمله؛ تجهیز نفرات، تأمین سلاح، مهمات، ساختن دژها و سنگرهای مستحکم، آموزش فنون جنگ و سایر تدبیرات جنگی ای که باید توان و تلاش مسلمانان صرف آن بشود.

ابن کثیر می گوید: «معنای قوه وسیع است». شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف (قوه) را به «رمی: افگندن تیر» تفسیر کرده اند: «أَلَا إِنَّ الْقُوَّةَ الرَّمِيَّ: آگاه باشید که قوه، تیر اندازی است». لذا آماده ساختن وسایل تیر اندازی و شلیک گلوله با همه انواع آن - از توپ‌های مختلف گرفته تا بمب اتمی و غیره - در مفهوم «رمی»، شامل است «و» ای مسلمانان! هر چه در توان دارید «از اسبان آماده» در برابر دشمن، مهیا سازید. در حدیث شریف آمده است: «در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر بسته شده؛ [یعنی] پاداش و غنیمت». «تا با این» تدارکات و آمادگی‌ها «دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» که همانا مشرکان مکه و غیر آنان از گروه‌هایی اند که با شما می‌جنگند «و» نیز بترسانید «قوم دیگری را جز آنان که شما آنان را نمی‌شناسید و خداوند می‌شناسدشان» که همانا منافقان و به قولی: یهود و به قولی: فارس و روم و دیگرانی هستند که دشمنی آنها تا هنوز برای شما شناخته نشده است «و آنچه در راه الله انفاق کنید» یعنی: در جهاد «هر چه باشد» اندک و ناچیز، یا انبوه و بسیار «پاداشش به شما تمام داده می‌شود» در دنیا و آخرت به چند و چندین برابر «و شما مورد ستم قرار نمی‌گیرید» در بازگرفتن پاداشتان بلکه پاداش خود را به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

بدین‌گونه، خدای متعال آیه کریمه را با دستور آماده‌سازی نیروها آغاز و با امر به انفاق به پایان برد زیرا بسیج و آماده‌سازی نیرو، بدون انفاق مال میسر نیست.

❖ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١١﴾

«و اگر به صلح گراییدند، تو نیز به آن میل کن» یعنی: اگر دشمنان به صلح و دادن جزیه متمایل شدند، از آنان بپذیر.

به قولی: این آیه، به آیه «سیف» در سوره «برائه»: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ «آیه/۵» منسوخ گردید. اما ابن کثیر - ترجیحا - بر آن است که نه این آیه منسوخ است و نه در آن تخصیصی است بلکه امر به قتال، ناظر بر هنگام استطاعت و پذیرش صلح ناظر بر هنگام عجز مسلمانان و نیرومندی دشمن و عدم توازن میان نیروی آنان با نیروی مسلمانان است.

شایان ذکر است که ترتیب دادن عقد صلح با دشمن به اتفاق علما جایز است ولی به سر رساندن آن الزامی نیست، به این معنی که اگر نشانه‌های خیانت دیده شد، الغای پیمان صلح به طور اعلام شده آن جایز است «و بر خدا توکل کن» درگرایش به سوی صلح و از نیرنگ آنان اندیشناک نباش زیرا «که او شنوای» آن چیزی است که می‌گویند «دانا است» به آنچه می‌کنند.

❖ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢﴾

«و اگر بخواهند که تو را فریب دهند» با صلح در حالی که خیانت و نیرنگشان را پنهان می‌دارند «خدا برای تو بس است» و شرارت‌های آنها با غدر و پیمان‌شکنی را از تو باز می‌دارد «همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرو داد» پس همان خدایی که در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، همو در آینده نیز - هنگامی که از سوی آنان فریب و پیمان‌شکنی روی دهد - تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

وَأَلْفَ بَيْتٍ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بِئِنَّ قُلُوبَهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنِهِمْ
 إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾

«و هم اوست که میان دل‌هایشان» یعنی: دل‌های مؤمنان که وسیله نیرومندی تو هستند «الفت انداخت» مراد؛ الفت انداختن میان دل‌های اوس و خزرج است که در جاهلیت عصبیت شدید و جنگ‌های بزرگی در میان‌شان مشتعل بود پس خدای عزوجل با توفیق دادنشان به ایمان، در میان دل‌هایشان الفت انداخت. به قولی: مراد؛ الفت انداختن میان دل‌های مهاجران و انصار است «اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی، نمی‌توانستی میان دل‌هایشان الفت برقرار کنی» از آنجا که عصبیت و عداوت در میان‌شان به حدی رسیده بود که دفع آن به وسایل مادی به‌هیچ وجه ممکن نبود «ولی الله میان آنان الفت افکند» به فضل و رحمت و با قدرت عظیم و صنع بدیع خویش و با حکمت و بینشی که به وسیله دین استوار و قویم خویش به ایشان عنایت نمود. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ هنگامی که برای انصار درباره غنایم حنین سخنرانی می‌کردند، خطاب به ایشان فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و خداوند ﷻ شما را به وسیله من هدایت کرد؟ آیا شما را فقیر نیافتم و خداوند ﷻ شما را به سبب من توانگر کرد؟ و آیا شما متفرق نبودید پس خداوند ﷻ به وسیله من میان شما الفت افکند؟». «همانا او غالب است» و کسانی را که به فریب مؤمنان متوسل می‌شوند، سرکوب و مقهور می‌گرداند «و باحکمت» است، در پیروز ساختن مؤمنان.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾

«ای پیامبر! خدا و مؤمنانی که پیرو تو هستند تو را کافی است» یعنی: خدا ﷻ برای تو کافی است و مؤمنان نیز برای تو کافی‌اند. همچنین محتمل است که معنی این‌گونه باشد: خدا ﷻ هم برای تو کافی است و هم برای مؤمنانی که پیرو تو هستند.

يَأْتِيهَا النَّيُّ حَرِيصُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَدْرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

«ای پیامبر! مؤمنان را به جهاد برانگیز» و رغبت ده. البته رسول خدا ﷺ به پیروی از این فرمان، همیشه امت‌شان را به جهاد تشویق و تحریک می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر به یارانشان فرمودند: «پاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همه آسمانها و زمین است» «آل‌عمران/۱۳۳». در این اثنا یکی از اصحاب به نام عمیر بن حمام رضی الله عنه گفت: پهنای آن به وسعت آسمانها و زمین است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آری! گفت: به! به! آن‌گاه خرمایی چند را که در دست داشت، انداخت و گفت: تا من این خرماها را بخورم، این مدت، زمانی طولانی است! سپس پیش تاخت و جنگید تا که به شهادت رسید.

آن‌گاه خداوند متعال برای پایدار ساختن دل‌های مؤمنان و آرام‌ساختن خاطر ایشان چنین بشارتشان می‌دهد: «اگر از شما بیست تن صابر باشند، بر دویست تن غالب می‌شوند» این بشارت به همین نسبت - یک تن از مسلمانان در برابر ده تن از کفار - در هر شماری جاری است «و اگر از شما صد تن باشند، بر هزار تن از کافران پیروز می‌گردند» و هر گروهی از مسلمانان که به کمتر از این تعداد مغلوب گشت، این از ضعف ایمان یا عدم صبر و پایداری، یا عدم آمادگی، یا به‌خاطر وجود نزاع و اختلاف در میان‌شان، یا غیر این از علل و اسبابی است که در این سوره به برخی از آنها اشاره شده است. به قولی: این آیه کریمه هرچند به صیغه خبری آمده، اما به معنی امر است، یعنی: مسلمانان از سوی خدای سبحان مأمورند به این‌که یک گروه جنگی از آنان، در مقابل دشمنی که ده برابرشان است پایداری کند «چراکه آنان قومی‌اند که نمی‌فهمند» حکمت جنگ را چنان‌که شما می‌فهمید زیرا آنان فقط به قصد برتری‌جویی و توسعه‌طلبی می‌جنگند ولی شما برای اعلای کلمه‌الله جهاد می‌کنید پس آنها بدون داشتن بینش و درکی متعالی از جنگ و اهداف آن می‌جنگند و هر کس این چنین باشد، او اکثراً مغلوب است.

الَّذِينَ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾

و چون جنگیدن با کفار به این حساب و معیار، بر مسلمانان دشوار آمد و آن را بسیار سخت پنداشتند و ضعفشان در عینیت نمایان شد، خدای مهربان بر آنان تخفیف و رخصت داد و فرمود: «اکنون خدا بر شما تخفیف داده و معلوم داشت که در شما ضعفی است پس اگر از شما صد تن شکبیا باشند، بر دویست تن پیروز گردند و اگر از شما هزار تن باشند، بر دو هزار تن غالب آیند - به اذن الله» بنابراین، خداوند متعال در این تخفیف، مسلمانان را مکلف گردانید که یک تن از ایشان در برابر دو تن از کفار پایداری کرده و بر آن دو تن غلبه نماید «و خداوند با صابران است» به عنایت و رحمت و نصرت خود.

مَا كَانَتْ لِيْنِي أَنْ يَكُونَ لَهُمْ أَسْرَى حَتَّى يُثَخِّبَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

«برای هیچ پیامبری سزاوار نیست که اسیرانی بگیرد تا در زمین از آنان سخت کشتار کند» زیرا با کشتار است که مقاومت کفار کاملا سلب شده و قدرت و توان آنها بر سازماندهی حرکتی فعال علیه شما، از بین می‌رود لذا از کفار کشتار سختی به پا کنید.

خدای سبحان در این آیه خبر می‌دهد که در روز بدر، کشتن مشرکان واجب ذمه مسلمانان بود نه اسیر ساختن و گرفتن فدیة (سربها) از آنان، آن‌گونه که مسلمانان در آن روز عمل کردند «شما متاع دنیا را می‌خواهید» با آنچه که از فدیة (سربها) می‌گیرید «و خداوند آخرت را می‌خواهد» برای شما، با پاداشی که در بسیارکشتن کفار برایتان تعلق می‌گیرد «و الله غالب» است پس دشمنانش را سرکوب می‌کند و «با حکمت است» در سرزنش نمودن دوستانش.

تَوَلَّاءُ كَتَبْتُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لِمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

«اگر حکم پیشین الهی نبود» در این که مسلمانان را با عمل اجتهادی آنان عذاب نکند «قطعا به شما در آنچه گرفتید» از مال، به عنوان فدیة اسیران بدر «عذابی بزرگ می‌رسید» آری! تصمیم مسلمانان به گرفتن فدیة از اسیران بدر، عملی اجتهادی بود زیرا اجتهادشان بر این مبنی استوار بود که زنده نگه داشتن کفار، چه بسا سبب مسلمان شدن آنان گردد و از سویی، با اموال به دست آمده از درک فدیة، می‌توان بنیه مالی جهاد را تقویت کرد. اما به قولی: مراد از حکم پیشین الهی، حکم وی به آمرزش گناهان گذشته و آینده اهل بدر است.

ابن کثیر می‌گوید: «حکم اسیران در نزد جمهور علما بر همین منوال باقی ماند و استمرار یافت، یعنی این که، امام (زاممدار مسلمانان) درباره اسیران کافر مخیر است؛ اگر می‌خواهد آنان را بکشد چنان که رسول خدا ﷺ با بنی قریظه چنین کردند و اگر می‌خواهد فدیة (سربها) بگیرد چنان که ایشان با اسیران بدر عمل کردند».

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾

«پس، از آنچه به غنیمت برده‌اید، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: از فدیة‌ای که به غنیمت برده‌اید، گوارا بخورید زیرا فدیة اسیران از جمله غنایمی است که خدای عزوجل آن را برای شما حلال ساخته است. بدین گونه، خدای منان - بعد از آن که در آیه گذشته مسلمانان را بر اسیر گرفتن کافران عتاب و سرزنش نمود - در این آیه بهره‌گیری از فدیة اسیران را برایشان مجاز اعلام می‌کند تا مسلمانان از مفاد این سرزنش و عتاب، چنین استنباط نکنند که اموال فدیة بر ایشان حرام است «و از خداوند پروا دارید» در رویدادهای آینده لذا دست به کاری نزنید که شما را بدان فرمان نداده است «همانا خدا آمرزنده است» آن تقصیری را که از شما سرزد «مهربان است» به شما، از همین رو به شما رخصت داد تا از فدیة اسیران بهره‌برداری نمایید و آن را بر خود حرام تلقی نکنید.

از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون غزوه بدر با پیروزی مسلمانان به پایان رسید، اسیران را آوردند، در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رو به اصحابشان کرده فرمودند: رأی شما درباره این اسیران چیست؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اینان قوم و خانواده شما هستند لذا آنها را نکشید، چه بسا که خدای عزوجل بر آنها توبه‌پذیر شود. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! اینان شما را تکذیب کرده و شما را از دیارتان بیرون رانده و با شما جنگیده‌اند لذا آنان را پیش افکنید و گردنهایشان را بزنید. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بنگرید که در کجا وادیی پر از هیزمی است پس آنان را در آن وادی افکنده بر آنان آتش افروزید تا در کام شعله‌های آن فرو روند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بعد از شنیدن آرای یادشده فرمودند: «همانا شما تنگدست و فقیر هستید پس احدی از آنان نباید از نزد شما رهایی یابد؛ جز با فدیة یا با گردن زدن». همان بود که خدای عزوجل آیه: **(مَا كَانَتْ لِيَنْبِيَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ ...)** را نازل نمود و رسول خویش را بر این امر مورد عتاب قرار داد.

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَعْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾

«ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو» همانها که در روز بدر به اسارتشان گرفته و از آنان فدیة (سربها) گرفته‌اید «اگر خداوند در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد» یعنی: حسن ایمان و صلاح نیتی «البته بهتر از آنچه از شما گرفته شده» از فدیة «به شما عطا می‌کند» یعنی: به شما در همین دنیا، یا در آخرت، رزقی بهتر و سودمندتر از آن را عوض می‌دهد «و بر شما می‌آمزد» گناهانتان را «و الله آمرزنده مهربان است».

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «عباس رضی الله عنه عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: این آیه درباره من نازل شد زیرا من رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از اسلام آوردن خویش آگاه ساخته و از ایشان خواستم تا بیست اوقیه‌ای را که از من به عنوان سربها (فدیة) در بدر گرفته شده، به من برگردانند، اما ایشان ابا و ورزیدند پس خدای عزوجل در عوض، به

من بیست غلام عنایت نمود که همه آنها تاجر بودند و هر یک از آنها به اندازه تمام آن مالم ثروت داشتند». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «اسیران بدر به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: به پیامی که با خود آورده‌ای، ایمان آوردیم و گواهی می‌دهیم که فرستاده خداوند صلی الله علیه و آله هستی و برایت نزد قوم خویش خیرخواهی می‌کنیم. همان بود که آیه کریمه نازل شد».

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾

«و اگر بخواهند به تو خیانت کنند» یعنی: اگر سخن‌شان در مورد پذیرفتن اسلام و خیرخواهی برای مسلمانان دروغ باشد «همانا پیش از این نیز به خدا خیانت کرده‌بودند» زیرا کفر ورزیدند و با تو جنگیدند «پس خداوند مسلط کرد» تو را «بر آنان» بنابراین، اگر باز هم به خیانت باز گردند؛ خداوند صلی الله علیه و آله مجدداً تو را بر آنان مسلط خواهد کرد «و خدا دانای حکیم است» پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می‌داند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾

خداوند متعال این سوره مبارکه را با بیان حکم «موالات» به پایان برده و مؤمنان را به چهار گروه دسته‌بندی می‌کند و جایگاه هر دسته از آنان را در قبال این حکم بیان می‌کند تا هر گروه، دوستانشان را که از آنان یاری می‌جویند، بشناسند. در جانب مقابل؛ کفار را نیز دوستان (اولیاء) یک‌دیگر معرفی می‌نماید: «همانا کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده‌اند» حق تعالی پناه‌گزینان به سوی مدینه را «مهاجر» نامید زیرا ایشان به طلب رضا و لیبیک گفتن به ندای او، وطن خویش را ترک کردند. پس مهاجران در حکم موالات، اولین گروه‌اند «و کسانی که جای دادند و نصرت کردند» یعنی: انصار مدینه «اینان بعضی دوستان بعضی دیگرند» و در نصرت و یاری‌گری کارساز

یکدیگر می‌باشند. البته ایشان در حکم موالات دسته دوم اند. یادآور می‌شویم که علما بر برتری مهاجران بر انصار اجماع دارند.

به قولی معنی این است: مهاجران و انصار در میراث نیز با هم مشارکت داشته و از یکدیگر میراث می‌برند. چنان‌که در صدر اسلام چنین بود و مهاجران و انصار، با هجرت و نصرت از یکدیگر میراث می‌بردند، سپس خداوند متعال حکم میراث میان آنها را با آیه (۷۵) از همین سوره: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ...﴾ منسوخ گردانید.

«و کسانی که ایمان آورده اند ولی هجرت نکرده‌اند، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست» یعنی: شما به نصرت و یاری آنان مکلف نیستید. یا شما از میراث آنان هیچ سهمی ندارید، هر چند از نزدیکان نسبی شما هم باشند زیرا آنان به فریضه هجرت قیام نکرده و هنوز در «دارحرب» به سر می‌برند «مگر آن‌که هجرت کنند» و الزامات خویشاوندی دینی را به‌جا آورند. اینان دسته سوم از مؤمنان در حکم موالات اند. «و اگر در کار دین از شما مدد طلب کردند» یعنی: اگر این گروهی که ایمان آورده اما هجرت نکرده‌اند، از شما علیه مشرکان یاری خواستند؛ «پس بر شماست یاری کردن آنان» یعنی: یاری کردن آنان بر شما فرض است «مگر» این‌که از شما یاری بجویند «علیه گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است» که در این صورت، نباید آنها را علیه گروه هم پیمان خود یاری کنید زیرا عهد و پیمان ناگزیر باید رعایت شود در حالی‌که یاری کردن مسلمانان موصوف علیه هم پیمانانتان، شکستن این پیمان است و خداوند ﷻ خائنان و پیمان‌شکنان را دوست ندارد پس عهدی را که میان شما و میان آن گروه هم پیمانان است تا به پایان رسیدن مدت آن نشکنید «و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» لذا به هوش باشید که از حدود مشروع الهی تجاوز نکنید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿۷۳﴾

«و کسانی که کفر ورزیدند، برخی از آنان دوستان برخی دیگرند» این بیان، در برگیرنده این پیام کنایی برای مسلمانان است که: نباید با کفار دوستی و همیاری نمایند و هر نوع ولایتی میان آنان منتفی است «اگر این دستور را به‌کار نیندید» یعنی: ای

مسلمانان! اگر دستور موالات با مؤمنان و همیاری با آنان را با تفصیلی که ذکر شد، همین گونه دستور ترک موالات با کافران را به کار نبندید «در زمین فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد آمد» هم در دین و هم در دنیا، چه اگر مسلمانان علیه کفار ید واحده نشوند و کفر را علیه خود ید واحده نشناسند، در این صورت، لابد کفر غلبه خواهد کرد و فساد فراگیر خواهد شد. در حدیث شریف آمده است: «من جامع المشرك و سکن معه فانه مثله: هر کس با مشرک در آمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾

«و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه الله جهاد نمودند و کسانی که پناه داده و نصرت کرده اند، آنان همان مؤمنان واقعی اند» یعنی: آنان در ایمان خود کاملند زیرا ایجابات و مقتضیات ایمان - چون هجرت از وطن و جدایی از خانواده و مال و مسکن به خاطر عقیده و در راه آن - را فراهم آورده اند «برای آنان است» از نزد خداوند متعال «آمرزشی» برای گناهانشان در آخرت «و» برای آنان در دنیا «رزق کریمی است» رزق کریم: روزی شایسته ای است که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

«و کسانی که بعد از این ایمان آورده اند» یعنی: بعد از نزول این آیات «و هجرت نموده و همراه شما جهاد کرده اند» یعنی: بالاخره به کاروان جهاد و هجرت پیوسته اند «این گروه نیز از زمره شمایند» یعنی: ایشان در استحقاق موالات و یاری گری، کمال ایمان و مغفرت و برخورداری از روزی ای نیک و شایسته، از جمله مهاجران و

انصارند. یادآور می‌شویم که اینان در حکم موالات دسته چهارم از مؤمنانند «و صاحبان قرابت» یعنی: نزدیکان نسبی، یا خویشاوندان سببی «نسبت به یکدیگر در کتاب خدا» یعنی: در حکم وی «سزاوارترند» که قبل از هرچیز دیگر، میراث‌بردن آنها از یکدیگر شامل این سزاوارتر بودن می‌شود، به خاطر وجود سبب آن‌که همانا نزدیکی و قرابت است «آری، خدا به هر چیزی دانا است».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود عقد برادری بستند، که بر این اساس، بعضی از آنها از بعضی دیگر به حکم پیوند و خویشاوندی عقیده، میراث می‌بردند تا آن‌که این آیه کریمه نازل شد: ﴿وَأُولُوا الْأَرْحَامِ...﴾، آن‌گاه میراث‌بردن بر اساس خویشاوندی عقیده منسوخ گردید و میراث به نسب تعلق گرفت». یعنی: این آیه نسخ آن حکم است. اما «ولایت‌عامه» یعنی رابطه نصرت و تعاون میان مسلمانان و خویشاوندی عقیده، امری است پایدار که تا روز قیامت باقی است.

﴿سوره توبه﴾

مدنی است و دارای (۱۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «توبه» نامیدند که در آن بیان توبه مؤمنان عموماً و توبه تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است. شایان ذکر است که سوره توبه در سال نهم هجری، یعنی یک سال بعد از فتح مکه نازل شد.

مفسران نقل می‌کنند: رسول خدا ﷺ بعد از برگشتن از غزوه تبوک، در این اندیشه بودند که به سفر حج بروند، لیکن به یاد آوردند که مشرکان در این سال هم به عادت سالهای قبل، در خانه کعبه برهنه طواف می‌کنند پس از این که با آنان یکجا باشند، احساس کراهت کردند، از این رو در آن سال ابوبکر صدیق رضی الله عنه را امیر حج تعیین کردند تا مناسک حج را به مردم اقامه کند و چون ابوبکر رضی الله عنه عازم شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله به دنبال وی، ده آیه اول از این سوره را با علی رضی الله عنه فرستادند تا این آیات را به مردم مکه و به کافه مردم در مناسک حج ابلاغ نماید و پیمانهای مشرکان را - بعد از آن که پیمان شکنی از سویشان بسیار شده بود - به سوی آنان افکنده و ملغی اعلام کند؛ علی رضی الله عنه مردم را در مناسک این گونه ندا می‌کرد:

«ای مردم! جز انسان مؤمن، کسی دیگر به بهشت داخل نمی‌شود.

بعد از این، هیچ کس نباید در خانه کعبه برهنه طواف کند.

بعد از گذشت این سال، دیگر مسلمان و کافر نباید با هم در بیت الحرام گرد آیند.

هر کس که میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمانی است، پیمانش تا به پایان رسیدن مدتش دارای اعتبار است و هر کس که با ایشان پیمانی ندارد، بداند که مهلت وی فقط چهار ماه است و بس».

از عثمان رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: صلی الله علیه و آله سوره «انفال» از اوایل سوره‌های نازل شده در مدینه و سوره «برائت» از آخرین سوره‌های نازل شده در آن است و از آنجا که داستان «برائت» شبیه داستان «انفال» بود، من چنین پنداشتم که «برائت» جزء «انفال» است،

از طرفی رسول خدا ﷺ رحلت کردند در حالی که برای ما بیان نکرده بودند که «برائۀ» جزء «انفال» است یا خیر، به همین جهت، من این دو سوره را به هم پیوسته ساخته و میان آنها (آیه فاصله دهنده) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را نوشتم.

باید دانست که اصحاب ﷺ بعد از امیرالمؤمنین عثمان ﷺ نیز به وی اقتدا کرده و در آغاز آن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) را نوشتند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «از علی رضی الله عنه پرسیدم که چرا در آغاز سوره برائۀ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) نوشته نشده؟ فرمود: زیرا (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) امان است و برائۀ حکم شمشیر و ملغی کردن پیمانها را فرود آورد لذا در آن، امانی نیست». بدین جهت، «برائۀ» و «عذاب» از نامهای مشهور این سوره است و برای آن چندین نام دیگر نیز روایت شده است چنانکه نسفی نامهای آن را چنین نقل می کند: «برائۀ، توبه، مقشقه (بیزاری کننده از نفاق)، مبعثره (افشاکننده رازهای منافقان)، مشرده (برهم زننده منافقان و مشرکان)، مخزیه (خوارکننده منافقان و مشرکان)، فاضحه (رسواگر منافقان و مشرکان)، مشیره، حافره، منکله و مدمدمه - که در معنی شبیه هم اند - یعنی تارومار کننده کفار و منافقان».

علما در روشنی آیات این سوره گفته اند: اهل کتاب، در میان سه انتخاب زیرقرار دارند:

۱ - پذیرفتن اسلام.

۲ - تن دادن به جنگ.

۳ - قبول جزیه.

اما مشرکان عرب - به اجماع علما - دو انتخاب بیشتر پیش رو ندارند: پذیرفتن اسلام، یا کشته شدن. ولی فقها در غیر مشرکان عرب اختلاف نظر دارند ولی در طول تاریخ، با غیر از مشرکان عرب - از جمله با مجوس - مانند اهل کتاب رفتار شده، یعنی از آنان جزیه نیز پذیرفته شده. شایان ذکر است که جزیه، رمز گردن نهادن به سلطه اسلام و مسلمانان است.

البته آیات نخست این سوره، از اعلام برائت و جنگ علیه مشرکان و اهل کتاب سخن می گوید.

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

«این» آیات «اعلام برائتی است از طرف خدا و پیامبرش نسبت به آن مشرکانی که با آنان عهد بسته بودید» عهد: عقد و پیمانی است که با سوگند محکم ساخته شده باشد. خدای عزوجل به مسلمانان خبر می‌دهد که او و پیامبرش به سبب پیمان‌شکنی‌هایی که از سوی کفار روی داده است، از این معاهدات اعلام برائت و بیزاری می‌کنند بنابراین، بر معاهدین مسلمان واجب است تا عهدها و پیمانهای آنان را بی‌اعتبار اعلام کنند. در یک نگاه کلی ملاحظه می‌کنیم که در آن موقعیت، وضعیت مشرکان در قبال مسلمانان خارج از حالات زیر نبود:

یا این که آنها با مسلمانان پیمانی داشتند، یا پیمانی نداشتند و کسانی که با مسلمانان پیمانی داشتند؛ یا پیمان‌شان مدت معینی داشت یا نداشت و کسانی که پیمان‌شان مدت معینی داشت، یا این مدت کمتر از چهار ماه بود، یا بیشتر از آن و کسانی که پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت داشت، یا صاحبان آن به تعهدات خود وفادار بودند یا خیر. بنابراین، اعلام شد که:

- ۱ - کسانی که نیت خیانت و پیمان‌شکنی علیه مسلمانان دارند، حکم‌شان این است که پیمان‌شان لغو و بی‌اعتبار اعلام شود (این حکم در سوره انفال گذشت).
- ۲ - کسانی که به تعهدات خود وفادارند و پیمان‌شان بیشتر از چهار ماه وقت دارد، باید به پیمان با آنان وفا کرد.
- ۳ - کسانی که پیمانی مطلق از قید زمان دارند، یا پیمان‌شان کمتر از چهار ماه وقت دارد، باید به آنان چهار ماه فرصت داد - چنان که در آیه بعد می‌خوانیم - و بعد از آن، دیگر هیچ عهد و پیمانی با آنان مدار اعتبار نیست.
- ۴ - مشرکانی که پیمانی با مسلمانان ندارند، حکم آنان در مقدمه این سوره بیان شد.

فَيَسْجُودُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَلِمُوا أَنَّكُمْ عِزٌّ مُّعْجِزٌ بِاللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾

«پس ای مشرکان! چهارماه دیگر در زمین بگردید» یعنی: خدای سبحان بعد از بی‌اعتبار اعلام کردن پیمان مشرکان، به آنان مجال داد که چهارماه دیگر به‌طور آزادانه و با امنیت کامل در زمین سیر کنند و به هرجایی که می‌خواهند بروند و برای جنگ آماده شوند ولی بعد از این مدت، دشمن جنگی خدا و رسولش شناخته شده و در هرجایی که یافته شوند، کشته می‌شوند. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که آغاز این مدت، روز حج اکبر سال نهم هجری و پایان آن، دهم ربیع‌الآخر سال دهم هجری بود. «و بدانید که شما نمی‌توانید خدا را عاجز گردانید» یعنی: بدانید که تعیین این مهلت چهارماهه برای شما از روی عجز ما نیست بلکه از روی مصلحتی است تا کسی که توفیق توبه می‌یابد، توبه‌کار شود و بدانید که از خداوند عز وجل گریزی ندارید و نمی‌توانید او را به ستوه آورید «و بدانید که خدا رسواکننده کافران است» یعنی: خوار و خردکننده آنان است، در دنیا؛ باکشتن و به اسارت درآوردن و در آخرت؛ با عذاب نمودن کسانی که بر کفر پای می‌فشارند.

وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ عِزٌّ مُعْجِزٌ لِلَّهِ وَيَسِّرِ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ سُبُلًا وَنُزُلًا وَأَنْذِرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابِ آيَاتِهِ

«و اذانی است» اذان: یعنی: اعلام و اعلان عامی است «از جانب الله و رسول او برای مردم» یعنی: برای کافه مردم، بدون اختصاص قوم و گروهی «در روز حج اکبر» که این روز، در مذهب مالک روز عید اضحی و در مذهب احناف و شافعی، روز عرفه است. توصیف آن به «اکبر» به این دلیل است که مردم همه در این روز، گرد هم می‌آیند چراکه معظم افعال حج در آن انجام می‌شود، یا بدان سبب که عمره «حج اصغر» نامیده شده، این مناسک، «حج اکبر» نامیده می‌شود. دلیل تعیین این وقت خاص برای ابلاغ این اعلامیه، این است که اعلام آن در این روز؛ چنان‌عام، آشکار و فراگیر می‌باشد که بعد از آن، تهمت پیمان‌شکنی به هیچ وجه به مسلمانان نمی‌چسبد، از سوی دیگر، رسیدن آن به تمام مردم در این روز، تضمین شده است.

متن این اعلامیه این است: «که خدا از مشرکان بیزار است» یعنی: بی‌گمان او از مشرکان پیمان‌شکن براءت می‌جوید «و رسول او نیز» قطعا از آنان بیزار است. ملاحظه می‌کنیم که حق تعالی در آیه اول، از ثبوت «براءت» و بیزاری از مشرکان خبر داد و در این آیه، آن را اعلام می‌دارد. البته ثبوت «براءت» در آیه اول، ناظر بر مشرکانی بود که با مسلمانان پیمانی داشتند، اما اعلام براءت در اینجا، عام است در مورد تمام مشرکان. «پس اگر توبه کردید» از کفر، «آن» توبه «برای شما بهتر است» از استمرارتان در آن «و اگر روی بگردانید» و بر کفر خویش باقی بمانید «پس بدانید که شما درمانده کننده خداوند نیستید» یعنی: از وی گریزنده نیستید بلکه او دریابنده شماست لذا شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند «وکافران را از عذاب دردناک خبر ده» به عنوان جزایی بر کفرشان.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْفُضُوا عَنْكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتَيْنَا آلِيَهُمْ
عَاهَدُوا إِلَيْنَا مَدِينَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾

«مگر آن مشرکانی که با آنان پیمان بسته‌اید و چیزی از تعهدات خود را نسبت به شما فروگذار نکرده‌اند» و از جانبشان هیچ فروگذاشتی در تعهداتشان - ولو ناچیز - روی نداده است، به این معنی که عهد شما را نقض نکرده‌اند «و هیچ‌کس» از دشمنانتان «را علیه شما پشتیبانی نکرده‌اند پس پیمان آنان را تمام کنید» یعنی: به عهد خود با آنان به طور تام و کامل پایبند باشید «تا مدتشان» یعنی: تا همان مدتی که با آنان عهد بسته‌اید، هرچند بیشتر از چهار ماه باشد «چرا که خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد» یعنی: کسانی را که از او در محرماتش پروا می‌دارند و بنابراین، به عهد خویش وفا می‌کنند.

این آیه دلیل بر آن است که: از اهل عهد و پیمان با مسلمانان، کسانی بودند که عهد خود را شکسته و کسانی هم بودند که بر آن پایداری کرده بودند لذا خدای سبحان به پیامبرش اجازه داد تا با کسانی که پیمان‌شکنی کرده‌اند، پیمان‌شکنی کند و دستور داد که به عهد خود با کسانی که پیمان‌شکنی نکرده‌اند تا به سر رسیدن مدت آن وفا نماید.

ملاحظه می‌کنیم که این آیه، امر به گردش در مدت چهار ماه را که در آیه (۲) آمده است، در مورد این گروه استثنا کرد و در موردشان مجال را از آن فراتر برد.

فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۵﴾

«پس چون ماههای حرام سپری شد» یعنی: همان چهار ماهی که ما به آنان تا پایان آن مهلت داده‌ایم؛ «مشرکان را هر جا که یافتید بکشید» یعنی: در هر مکانی که آنان را یافتید، با آنان بجنگید تا به قتلشان رسانید، همراه با رعایت احکامی که خداوند جل جلاله در جنگ با کفار مشروع گردانیده است «و آنان را بگیرید» یعنی: آنان را به اسارت بگیرید زیرا کسی که از آنان دستگیر می‌شود، اسیر است «و آنان را به حصر درآورید» حصر: بازداشتن‌شان از تصرف در بلاد مسلمانان جز به اجازه خود آنهاست «و برای آنان در هر مرصدی بنشینید» مرصد: کمین‌گاهی است که دشمن از آن مورد ترصد قرار می‌گیرد. یعنی: برای آنان در مواضعی بنشینید که از آن مواضع، آنان را مراقبت و ترصد کنید.

این آیه کریمه که متضمن دستور کشتن مشرکان بعد از به‌سر رسیدن چهار ماه حرام است، در مورد همه مشرکان عام بوده و هیچ مشرکی از حکم آن خارج نیست؛ جز آنان که سنت نبوی استثنایشان کرده است، که عبارتند از: زنان، کودکان نابالغ، افراد عاجز و ناتوانی که به هر دلیلی توان جنگیدن را نداشته و غیرمحارب شناخته می‌شوند و اهل کتابی که جزیه می‌پردازند.

همچنین این آیه، هر آیه دیگری را که در آن مؤمنان به روی‌گرداندن از مشرکان و شکیبایی بر آزارشان دستور یافته‌اند، منسوخ می‌کند زیرا این آیه اعلام می‌دارد که دیگر دوره صبر و شکیبایی در برخورد با مشرکان به‌پایان آمده است، به همین دلیل، این آیه کریمه را «آیه سیف» نامیده‌اند. از ابن عمر رضی الله عنهما در حدیث شریف متواتر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مأمور شده‌ام که با مردم^۱ بجنگم تا آن‌که گواهی دهند که

^۱ مراد از مردم در این حدیث شریف، به اجماع علما مشرکان عرب‌اند.

معبودی جز خدای یگانه نیست و محمد رسول خداست و نماز را برپا دارند و زکات را پردازند و چون این گونه کردند، خونها و اموالشان از جانب من در پناه است مگر به حق اسلام و حساب کارشان با خداست». چنان که حق تعالی می فرماید: «پس اگر توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات دادند، راه را بر آنان گشاده گردانید» یعنی: آنان را به حال خود واگذاشته نه اسیرشان کنید، نه به محاصره شان درآورید و نه آنان را بکشید «زیرا خدا آمرزنده مهربان است» آمرزنده است آنچه را که قبل از اسلام - از کفر و خیانت - مرتکب گشته اند، مهربان است؛ زیرا حکم قتل را از آنان بعد از مسلمان شدنشان برمی دارد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ اتَّبِعْهُ مَأْمُومًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

«و اگر کسی از مشرکان» غیر معاهد بعد از گذشت چهار ماه نزد تو آمد و «از تو پناه خواست» یعنی: از تو امان خواست «به او پناه بده» یعنی: پناه او باش و از او حمایت کن «تا کلام خدا را بشنود» از تو و چنان که باید، در آن تدبر کند و برحقیقت دعوت واقف شود «سپس او را به جای امنش برسان» یعنی: اگر بعد از شنیدن کلام خدا ﷻ، مسلمان نشد، او را به سرزمینی که در آن ایمن است برسان و بعد از آن که او را به مأمّنش رساندی، برایت جایز است تا با وی بجنگی زیرا در آن هنگام، او دیگر از جوار (پناه) تو خارج شده و به مأمّن خویش رسیده است. این آیه دلیل بر آن است که: مستأمن نباید مورد آزار قرار گیرد و باید به او امکان بازگشت به کشورش داده شود. «این» فرمان پناه دادن به آنان «از آن است که آنان قومی نادانند» یعنی: آنان از علم نافع که وسیله تمییز خیر از شر است، بی بهره اند لذا امان دادن به این گروه را بدین سبب مشروع گردانیده ایم تا نسبت به دین ما آگاهی پیدا کنند و دعوت ما در میان بندگانمان منتشر شود.

آیه کریمه مفید عام بودن حکم امان برای اهداف دینی، یا سیاسی، یا تجاری است - چنانچه این امان از امام (زمامدار مسلمان) یا نایب وی خواسته شود. البته احناف بر

این امر تصریح کرده‌اند که: مستأمن حق اقامت دائمی در دار اسلام را نداشته و می‌تواند فقط به مدت چهار ماه - برای ضرورتی - در دار اسلام اقامت گزیند پس بر امام (زامدار مسلمان) واجب است تا مستأمن را به هنگام برآمدن نیاز وی، به خروج از کشور اسلامی دستور دهد و به او اعلام کند که اگر بعد از دستور خروج، باز هم به مدت یک سال به اقامت در کشور اسلامی ادامه داد، او بعد از این مدت، به یک شهروند ذمی تبدیل می‌شود و بنابراین، جزیه بر وی مقرر است و باید آن را بپردازد.

**كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقِيمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾**

«چگونه برای مشرکان نزد خدا و نزد فرستاده او عهده‌ای تواند بود» یعنی: محال است که این گروه، عهد و پیمانی نزد خداوند ﷻ و نزد رسولش داشته باشند، حال آن‌که اضعاف شما هستند و غدر و خیانت را برای شما پنهان داشته و در پی فرصتی هستند تا عهد شما را بشکنند پس به این امر طمع ندوزید که با آنان عهد و پیمانی ببندید و با خود در این رابطه، حدیث نفس هم نکنید «مگر در مورد کسانی که با آنان کنار مسجد الحرام عهد بسته بودید» و آن عهد را نشکستند «پس مادام که با شما بر سر عهد پایدارند شما نیز با آنان پایدار باشید» یعنی: با آنان نجنگید. مراد؛ پیمان صلح حدیبیه است که یک‌سال قبل از نزول این سوره، در میان پیامبر اکرم ﷺ و مشرکان منعقد گردید. به قولی: مراد از آن قوم پایدار بر عهد خود: قوم «بنی‌کنانه» بودند.

باید دانست که رسول خدا ﷺ و مسلمانان، بر اساس فرمان الهی، در عهد خود با قریش و مردم مکه استوار باقی ماندند و بر مبنای معاهده حدیبیه، از ذی‌القعدة سال ششم هجری تا سال هشتم هجری، متارکه میان قریش و مسلمانان استمرار داشت تا آن‌که قریش عهد خود را شکسته و قبیله بنی‌بکر را که هم‌پیمانان بودند بر قبیله خزاعه که هم‌پیمان رسول خدا ﷺ بودند، یاری دادند، در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ به جنگ با آنان مصمم شده و در رمضان سال هشتم هجری مکه را فتح

کردند «هرآینه خداوند متقیان را دوست می‌دارد» اشاره است به این که وفا به عهد و پایداری و استواری بر آن، از اعمال متقیان است.

**كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَى قُلُوبُهُمْ
وَكَثُرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾**

«چگونه برای آنان» یعنی: برای مشرکان «عهدی است، با این که اگر بر شما دست یابند» و غلبه پیدا کنند «در باب شما نگاه نمی‌دارند» یعنی: در حق شما مراعات نمی‌کنند «الی را» ال: قرابت و خویشاوندی است «و نه ذمه‌ای را» ذمه: عهد و پیمان است «شما را با زبانشان راضی می‌کنند» با مجامله و خوشگویی، برای این که دل‌هایتان را به دست آورند و شما را راضی نگه دارند «حال آن که دل‌هایشان از آن ابا دارد» و برخلاف آن می‌تپد زیرا دل‌هایشان پر از کینه و بغض علیه شماست، دل‌هایشان دوست‌دار چیزی است که زیان و نقص شما در آن نهفته است «و بیشترین آنان فاسقند» فسقشان عبارت است از: تمرد و بی‌باکی در کفر، جسارت بر نافرمانی و بیرون شدن از دایره حق با پیمان شکنی و عدم رعایت معاهدات.

أَشْتَرُوا بِعَايَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾

«آیات خدا را به بهای ناچیزی فروختند» یعنی: آیات قرآن را که از جمله آن، آیات متضمن دستور وفا به عهد است، به بهای اندک و پستی که همانا بهره‌های فانی مورد نظر آنهاست، فروختند «و از راه الله باز داشتند» خود از حقوقی برتافتند و غیر خویش از مردم را نیز از راه حق بازداشتند «به راستی آنان چه بداعمالی انجام می‌دادند» یعنی: این کارکردشان چه بد و ناشایست بود.

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾

«درباره هیچ مؤمنی» اعم از یاران رسول خدا ﷺ، یا غیر ایشان «هیچ ال» یعنی: پیوند خویشاوندی «و ذمه‌ای» یعنی: پیمانی «را رعایت نمی‌کنند» یعنی: نزد آنان مطلقاً و به هیچ وجه، مراعات هیچ حقی از حقوق مؤمنان مطرح نیست. به این ترتیب در آیه (۸) عدم رعایت حق از سوی آنان را در خصوص اصحاب رسول خدا ﷺ ذکر کرد و در اینجا در مورد همه مؤمنان به‌طور عام بیان فرمود «و آنان همان تجاوزکارانند» یعنی: آنان با پیمان شکنی، از حد حلال به‌سوی حرام تجاوز کرده‌اند. یا در شر و تمرد به منتهای آن رسیده‌اند. پس کسانی که دارای وضع و حالی این‌چنین باشند، چگونه شایسته برخورداری از امنیت هستند و چگونه می‌توان از جنگ با آنها دست برداشت؟

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخِوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفِصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

«پس اگر توبه کردند» از شرک و به احکام اسلام گردن نهاده پرستش لات و منات و عزیزی را فرو گذاشتند و به وحدانیت خدا ﷻ و رسالت رسول بر حق وی ﷺ گواهی دادند «و نماز را برپا داشتند و زکات را دادند، در این صورت، آنان برادران شما در دین» و مسلمانانی همانند شما «هستند» بنابراین، جنگیدن با آنان برای شما جایز نیست. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «این آیه کریمه جنگیدن با اهل نماز، یا ریختن خون آنها را حرام کرده است». «و ما آیات خود را برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌داریم» پس باید در آیات ما تأمل کنند.

ابوبکر صدیق رضی الله عنه در جنگ با بازدارندگان زکات به این آیه کریمه و امثال آن از آیات تکیه کرد. در عصر ما نیز بسیاری از مسلمانان، زکات نمی‌پردازند، آیا اگر امروز هم ابوبکری در میان ما بود؛ اینان آسوده خاطر بودند؟!

وَإِنْ تَكْفُرُوا أَيمَنَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَبِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿۱۲﴾

«ولی اگر سوگندهای خود را پس از پیمان خویش شکستند» یعنی: اگر پیمان‌هایی را که با مسلمانان بسته‌اند و آن پیمانها را با سوگند استوار کرده‌اند، شکستند و به‌علاوه آن

«به شما در دینتان طعنه زدند» یعنی: پیمان شکنی را با طعنه زدن به دین اسلام و دشنام‌گویی به آن همراه کردند «پس با ائمه کفر» یعنی: با سران و پیشوایان آن «بجنگید» تخصیص سران کفر به یادآوری از آن رو است که قتل آنان مهم‌تر است لذا این بدان معنی نیست که کفار دیگر، کشته نمی‌شوند «چرا که برای آنان سوگندی نیست» یعنی: سوگندهای کافران هرچند در صورت سوگند است، اما در حقیقت سوگند نیست تا آنان به خاطر آن سزاوار مصون ماندن خون و مالشان باشند. آری! با آنان بجنگید «باشد که بازایستند» از کفر و پیمان شکنی و طعنه زدن به اسلام لذا به هوش باشید که برای باز داشتن‌شان از فساد، هیچ راهی جز جنگ وجود ندارد.

**أَلَا تَقْتُلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدءُكُمْ أَوْلَکَ
مَرَّةً أَنْ تَخْشَوْنَهُمْ فَأَلَّهَ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱۳﴾**

«آیا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که رسول خدا را بیرون کنند و آنان بودند که نخستین بار جنگ را با شما آغاز کردند، نمی‌جنگید؟» این خطاب به منظور برانگیختن مؤمنان بر جنگ و تأکید بر تحقق آن است زیرا کسانی که پیمان را بشکنند و پیامبر ﷺ را از مکه اخراج کنند و خود آغازگر جنگ هم باشند، مسلماً سزاوار آند که با آنان پیکار شود و هر کس از جنگیدن با آنان کوتاهی ورزد، بی‌گمان شایسته توبیخ است «آیا از آنان می‌ترسید؟» یعنی: می‌ترسید که از سوی آنان به شما حادثه‌ای ناخوش آیند برسد و به همین علت جنگ با آنان را فرومی‌گذارید؟ «خدا سزاوارتر به آن است که از وی بترسید، اگر مؤمنید» زیرا زیان‌رسان و نفع‌رسان حقیقی فقط اوست پس باید تنها از او بترسید و بدانید که جنگیدن با کسانی که حق تعالی شما را به جنگ آنها فرمان داده است، از نشانه‌های خداترسی شماست و بدانید که ایمان کامل مستدعی آن است که مؤمن جز از پروردگارش از هیچ نیروی دیگری نترسد و از دیگران پروایی نداشته باشد لذا از غیر خدا عز وجله نترسید.

قَتَلُوهُمْ يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيُنْصِرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ

مُؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾ وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٥﴾

«با آنان بجنگید، خداوند آنان را به دست شما عذاب می‌کند و رسوایشان می‌سازد و شما را بر آنان پیروز می‌گرداند و سینه‌های گروهی از مؤمنان را شفا می‌بخشد»
لذا بر جنگ شما با مشرکان، فواید و آثار مثبت بسیاری مترتب است، از جمله:

۱ - عذاب نمودن کفار به دست مؤمنان؛ با کشتن و اسیر کردن آنان.

۲ - رسوا ساختن آنان، که این رسوا ساختن یا با اسارت آنها به دست مؤمنان است، یا با ذلت و پستی‌ای که بر آنان فرود می‌آید.

۳ - پیروز ساختن و مسلط کردن مسلمانان بر آنان.

۴ - شفا بخشیدن و خنک گردانیدن دلها و سینه‌های قوم مؤمنی که خود شاهد و حاضر عرصه جنگ نبوده‌اند. و بنابر روایات؛ این قوم، قبیله «خزاعه» هم پیمان رسول خدا ﷺ بودند که حق تعالی سینه‌هایشان را از سرکوب قبیله «بنی‌بکر» تشفی داد و آنان را به شکست‌شان دلشاد کرد. «و خشم و خروش دلهایشان را ببرد» یعنی: خدای سبحان با جنگ، خشم و غیظ دلهای مؤمنان را که به سبب پیمان‌شکنی کفار سخت برافروخته بودند، برطرف می‌کند. باید یادآور شد که این وعده‌ها همه تحقق یافت و این معجزه قرآن کریم است «و خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد» چنان‌که توبه کسانی از مردم مکه را که در روز فتح مکه توبه کردند و اسلام آوردند و اسلامشان نیک به سامان شد، پذیرفت. این هم خبری است که قرآن کریم از مسلمان شدن قریب الوقوع مشرکان و توبه آنان می‌دهد و این خبر نیز به تحقق پیوست «و خدا دانای حکیم است» به رویدادهای آینده دانا و در قبول توبه از توبه‌کاران صاحب حکمت است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ

وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَّلِجَّةً وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

بعد از اعلام بیزاری از مشرکان، اعلام فرضیت جنگ و بیان حکمت و ضرورت آن، اینک سیاق قرآنی به تصحیح دیدگاه و جهان بینی مؤمنان می پردازد: «آیا پنداشته‌اید که به خود واگذار می‌شوید» بی آن‌که در اموری مورد ابتلا و آزمایش قرار بگیری که مؤمن و منافق با آن امور از یک‌دیگر متمایز ساخته می‌شوند «در حالی که خداوند تا هنوز کسانی از شما را که جهاد کرده‌اند، متمایز نگردانیده است؟» یعنی: چنین نپندارید که به حال خود وا گذاشته می‌شوید، با آن‌که خداوند ﷻ هنوز کسانی را که در جهادشان مخلص‌اند از غیر مخلصان متمایز نگردانیده است «و» کسانی را نیز که «جز خدا و پیامبر و مؤمنان هیچ دوست پنهانی نگرفته‌اند» از مشرکان متمایز نساخته است؟ ولیجه: محرم اسرار و دوست پنهانی است. حاصل معنی این است: خداوند ﷻ حتما گروه مجاهد باصلابت و سازش ناپذیر را از کسانی که جز خدا، رسولش و مؤمنان، برای خود از مشرکان هم‌راز و دوست پنهانی گرفته‌اند و اسرار مسلمانان را نزد آنان فاش کرده و از امور و مسائل مسلمانان آگاهشان کرده‌اند، متمایز می‌گرداند «و خداوند به کار و کردار شما» اعم از خیر و شر «آگاه است» و شما را در برابر آن جزا می‌دهد.

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَيْهِ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حِطَّتْ أَعْمَلُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

«مشرکان را نرسد که مساجد خدا را آباد کنند» یعنی: برای آنان صحیح و روا نیست که مساجد را در عبادات باطلشان مورد بهره‌برداری قرار داده و به امر آبادانی و خدمت مساجد پردازند. به قولی: مراد این آیه، مخصوصا مسجدالحرام است «درحالی که به کفر خویش شهادت می‌دهند» با انجام دادن عملی کفر؛ چون نصب بتان، گرفتن آنها به خدایی و تقدیم عبادت و نیایش برای آنها پس چگونه می‌توان میان چنین اعمالی با آباد ساختن مساجد که فقط از شأن مؤمنان است، جمع کرد؟ به قولی: مراد از گواهی دادن آنها بر کفر، این قول آنان است در طواف خویش: «لیبک لا شریک لک إلا شریکا هو لک تملکه و ما ملک - پروردگارا! به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست، جز

شریکی که از خود توست و تو مالک آن شریک هستی و مالک آنچه که او دارد!!»
 «آناند که اعمالشان» که بدان افتخار می کردند و می پنداشتند که اعمال خیری است
 «تباه شده» و از جمله، آبادسازی مساجد. یعنی این اعمالشان باطل شده و هیچ اثری
 برای آن باقی نمانده «و خود در آتش جاودانند».

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَن ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ
 إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَن يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿١٨﴾

«مساجد خدا را تنها کسانی آباد می کنند» به آباد ساختن معنوی و حسی «که به خدا
 و روز آخرت ایمان آورده و نماز برپاداشته و زکات داده و جز از خدا نترسیده اند»
 و شکی نیست که تنها انسان مؤمن، این اعمال شایسته را - چنان که پروردگار متعال
 بدان فرمان داده - انجام می دهد بنابراین، فقط مؤمن یکتاپرست سزاوار آباد ساختن
 مساجد است نه کسی که از این اوصاف تهی باشد. مراد از این که ایشان جز خدا عز وجله از
 هیچ کس دیگر نترسیده اند، این است که: ایشان از بتی، یا بشری، یا خدای پنداری ای یا
 از غیر آنها در باب دین نترسیده اند، به این معنی که چنان نبوده تا به سبب ترس از آن
 امر غیر خدایی، رضای غیر خدا عز وجله را بر رضای وی برگزینند، در غیر آن؛ ترس از
 چیزهای ترسناک یک امر طبیعی است که انسان قادر به نگهداری خود از آن نمی باشد
 «پس امید است که این گروه از راه یافتگان باشند» هرگاه راهیابی و هدایت این
 مؤمنان یکتاپرست، فقط در حد امید و توقع باشد، چگونه خواهد بود حال کفاری که
 به هیچ یک از این صفات موصوف نیستند! این کثیر می گوید: هر «عسی: امید است» در
 قرآن کریم که مربوط به خداوند عز وجله باشد، حق و ثابت است و یقیناً تحقق یافتنی است.
 به قولی: امید در این آیه راجع به بندگان است، یعنی: آنها باید به راه یافته بودن خود
 امیدوار باشند.

﴿ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴾ ﴿١٩﴾

«آیا آب دادن به حاجیان و آباد کردن مسجدالحرام را همانند عمل کسی قرار داده‌اید که به خدا و روز آخرت ایمان آورده و در راه او جهاد کرده است؟ نه! این دو نزد خدا یکسان نیستند» یعنی: این گروه کافر آب‌دهنده به حجاج و آبادکننده مسجدالحرام، با آن گروه مؤمن به خدا عز وجله و روز آخرت و جهادگر در راه وی، برابر نیستند پس چگونه ادعا می‌کنند که از نظر عمل و جایگاه، بر مؤمنان بهتری و برتری دارند؟ «و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند» آنان را ستمگر نامید، چرا که آباد کردن مسجدالحرام هیچ سودی به حالشان ندارد.

سپس گروه برتر را معرفی نموده، می‌فرماید:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ



«کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد کرده‌اند» یعنی: جمع‌کنندگان میان ایمان و هجرت و جهاد با مال و جان «نزد خدا مقامی والاتر دارند» و به دریافت خیری که نزد خداوند متعال است، نسبت به گروه مشرکی که به اعمال تباه‌شده خویش افتخار می‌کنند، سزاوارترند «و آن گروه» موصوف به اوصاف یاد شده «ایشان همان رستگارانند» یعنی: ایشانند اختصاص یافتگان به رستگاری در نزد خداوند عز وجله، نه غیر آنان از اهل شرک، هرچند که آن گروه مشرک به حاجیان آب بدهند و کعبه و مسجدالحرام را آباد کنند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ

اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾

«پروردگارش آنان را» یعنی: آن گروه مؤمن مجاهد را «به رحمتی از جانب خود و به خشنودی و به باغهایی که در آنها نعمت‌های دائم و پایدار دارند، مژده می‌دهد» و اینها نعمت‌هایی است که از توصیف توصیف‌گران و تصور تصورکنندگان خارج

است. نعیم مقیم: نعمتهای دائم و پایداری که هیچ‌گاه از صاحب خود جدا نمی‌شود. «جاودانند در آن به‌طور ابد، بی‌گمان خداست که نزد او پاداشی بزرگ است» و این‌که این پاداش هرگز انقطاعی ندارد، نشانه عظمت آن است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: «چون پدرم عباس رضی الله عنه در روز بدر اسیر شد، در پاسخ به سرزنش مؤمنان گفت: اگر شما در اسلام و هجرت و جهاد بر ما پیشدستی کردید، ما هم از کسانی هستیم که مسجدالحرام را آباد کرده، حجاج را آب داده و اسیران را از بند رها می‌کردیم. پس خداوند متعال نازل فرمود: **(أَجْمَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ ...)**. یعنی: اعمال کذایی شما، در دوران شرک بوده است و حق تعالی اعمال نیکی را که در دوران شرک انجام شده باشد، نمی‌پذیرد». در روایتی دیگر آمده است: «این علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود که حضرت عباس را به سختی توبیخ کرد و او را از حضور در جنگ علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قطع رحم به درستی سرزنش نمود».

**يٰٓأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءِآبَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ
وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾**

«ای مؤمنان! اگر پدرانان و برادرانان کفر را بر ایمان ترجیح دادند، آنان را به دوستی نگیرید» این حکم قطع پیوند ولایت و دوستی میان مؤمنان و کفار است که تا روز قیامت باقی است «و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند» بر خود، بر مؤمنان و بر دین و شریعت خداوند متعال. حکم به ستمکار بودن آنان دلیل بر آن است که: دوستی با کفار، از بزرگترین و سنگین‌ترین گناهان است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه و آیه بعد از آن، درباره سرزنش متخلفان از هجرت و برانگیختن مؤمنان بر ترک بلاد کفر نازل شد و مؤمنانی را که پدران و برادرانشان در کفر باقی مانده بودند، از موالات با آنان - که نوعی تأیید از آنان تلقی می‌شود - نهی کرد.

قَدْ لِن كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾

«بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و عشیره شما» عشیره شخص، نزدیکان نسبی او هستند «و اموالی که کسب کرده‌اید و تجارتي که از کسادش بیمناکید» مراد از کساد اموال در اینجا: عدم فروش آن به سبب فوت وقت به خاطر هجرت و مفارقت از وطن، یا به سبب مقاطعه کافران با مؤمنان است «و منزلهایی که می‌پسندید» یعنی: آنها را خوش داشته و بدانها بسیار مایلید و همیشه دست‌اندرکار رسیدگی به آنها و تجهیز اسباب و اثاثیه آنها هستید تا پیوسته دل‌پسند و زیبا باشند. آری! اگر این چیزها «نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است» به طوری که با مشغول شدن به آنها از حق خداوند عز وجل و اجرای اوامر وی و هجرت و جهاد در راه وی غافل مانده‌اید «پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را به اجرا درآورد» و عذاب و مجازاتی را که مقتضای مشیت وی است، محقق گرداند «و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند» زیرا کسانی که آنچه را ذکر شد، از خدا عز وجل و رسول وی صلی الله علیه و آله دوست‌تر داشته و به جهاد در راه وی تمایل نداشته باشند، فاسق‌اند و سزاوار هدایت نمی‌باشند.

این آیه کریمه، انذار و هشدار بزرگی است برای کسانی که با پیش کشیدن عذرها و بهانه‌های واهی، از جهاد تخلف می‌کنند - که این گروه در عصر ما فراوانند! چه قدر غافل و از خود راضی‌اند مسلمانانی که از خداوند عز وجل طمع‌ها و انتظارات دورودرازی دارند، در حالی که خود سزاوار عذاب وی می‌باشند؟! پناه بر خدا از خشم و عذاب وی. در حدیث شریف آمده است: «آن‌گاه که مال را به مبلغی بیشتر از قیمت حقیقی

آن به نسیه معامله کردید [معامله عینه] و آن‌گاه که دم‌های گاو را گرفتید (کنایه از حکومت ستم و جور است) و آن‌گاه که به کشاورزی راضی شده و جهاد در راه خدا ﷺ را ترک کردید، بی‌گمان خداوند ﷻ بر شما ذلتی را مسلط می‌گرداند که تا به دین خویش برنگردید، قطعاً آن را از شما دور نمی‌کند.

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مَّدْيَنَ ﴿٢٥﴾

«قطعاً خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد و نیز در روز حنین» شما را یاری کرد. «حنین» وادی‌ای در میان مکه و طائف است «آن‌هنگام که بسیاری تعداد شما، شما را به شگفت آورده بود» اما در غزوات قبل از حنین، مسلمانان از نظر تعداد کم بودند لذا در آن غزوات، به بسیاری تعداد خویش شاد و شگفت‌زده نمی‌شدند «ولی آن بسیاری تعداد، به هیچ وجه چیزی را از شما دفع نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید» بر اثر ترس و بیمی که بر شما چیره شده بود «سپس درحالی که پشت به دشمن کرده بودید، برگشتید» یعنی: شکست خوردید.

در شوال سال هشتم هجری - بعد از فتح مکه - به رسول خدا ﷺ خبر رسید که قبایل «هوازن» و «ثقیف» به رهبری مالک بن عوف متحد شده و برای نبرد با ایشان آماده گردیده‌اند و هم‌اینک با زنان، فرزندان، گوسفندان و چهارپایانشان به میدان روی آورده‌اند. رسول خدا ﷺ با مسلمانان همراهشان که به (۱۲۰۰۰) مرد جنگی بالغ می‌شدند، به مقابله آنها شتافتند. در این هنگام گوینده‌ای از مسلمانان گفت: امروز از کمی تعداد خویش مغلوب نمی‌شویم! همان بود که مسلمانان شکست خوردند و تنها رسول اکرم ﷺ با گروه اندکی از مسلمانان که تعدادشان به حدود صد تن بالغ می‌شد - و ابوبکر، عمر، عباس عموی پیامبر ﷺ و ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بودند - پایداری کردند، سپس مسلمانان فراری به ندای رسول اکرم ﷺ لبیک گفته به خود آمدند و از عقبه‌های فرار، به میدان کارزار بازگشتند و نهایتاً پیروزی و ظفر نصیب ایشان شد. یادآور می‌شویم که حنین آخرین غزوه بر ضد مسلمانان است که مسلمانان نهایتاً در آن

پیروز شدند و مشرکان شکست خوردند. در این غزوه بود که رسول خدا ﷺ از مرد مشرکی به نام صفوان بن امیه، زره‌ها و سلاح‌هایی را به عاریت گرفتند. امام ابوحنیفه رحمته الله و امام شافعی رحمته الله با استناد به این روایت گفته‌اند: اگر سلطه غالب، سلطه اسلام باشد، باکی نیست که از مشرکان علیه مشرکان یاری جسته شود، اما اگر حاکمیت شرک برتر بود، یاری جستن از مشرکان مکروه است.

**ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ، وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٣٦﴾**

«آن‌گاه خداوند آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان فرود آورد» یعنی: پس از شکست موقت مسلمانان در حنین، خداوند متعال آرامشی را که مایه تسکین خاطر ایشان شد بر ایشان فرود آورد و ترس و هراس را از ایشان برطرف کرد و در نتیجه، مسلمانان جرأت یافتند که مجدداً به میدان جنگ با مشرکان برگردند و به رسول خدا ﷺ که پایدارانه در میدان بودند، پیوندند. مراد این است که خداوند متعال آرامش خود را هم بر کسانی که پایداری کردند و شکست نخوردند و هم بر کسانی که فرار کردند اما مجدداً باز گشتند و جنگیدند - که اغلب آنها از انصار بودند - هر دو نازل نمود «و سپاه‌یانی فرو فرستاد که آنها را نمی‌دیدید» که فرشتگان بودند «و کافران را عذاب کرد» با قتل و اسارت و از دست دادن اموال و فرزندان «و این است سزای کافران».

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٧﴾

«سپس خداوند بعد از این، توبه هر کس را بخواهد می‌پذیرد» یعنی: خداوند بعد از عذابی که بر کافران در حنین فرو فرستاد، بر کسانی که به سوی اسلام رو آوردند، توبه‌پذیر می‌شود چنان‌که قبول اسلام را بر بقیه قبیله هوازن الهام کرد و از آنان توبه‌پذیر گشت به طوری که بعد از گذشت بیست روز از واقعه حنین، آنها با خلعت مسلمانی به ملاقات رسول خدا ﷺ شتافتند «و خدا آمرزنده مهربان است».

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٢٨﴾

«ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند» مراد نجاست معنوی، یعنی نجاست شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتا نجس‌العین نیست زیرا خدای سبحان، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است، همچنان ثابت شده که رسول خدا ﷺ در ظروف کفار خوردند و آشامیدند، در ظروف آنها وضو گرفتند و کفار را در مسجد خویش فرود آوردند. و این قول جمهور علماء است. ولی به قولی: کفار ذاتا نجس‌اند، از آن گذشته، آنان غسل جنابت نمی‌کنند بنابراین، جسما هم نجس‌اند «پس نباید که به مسجد الحرام نزدیک شوند» یعنی: کفار نباید به حرم مکی - از جمله به مسجد الحرام - وارد شوند، هرچند به منظور انجام دادن حج و عمره زیرا به آنان اجازه داده نمی‌شود که مطابق آیین‌های شرکی خود، حج یا عمره بگذارند. اما درباره مساجد دیگر - بجز مسجد الحرام - باید گفت: اهل مدینه بر آنند که باید هر مشرکی را از هر مسجدی منع کرد زیرا آنان نجس‌اند و مساجد، پاک و پاک‌کننده و نهی مشرکان از نزدیک شدن به مسجد الحرام، در حقیقت به معنای نهی مسلمانان از دادن چنین امکانی به آنهاست و این مذهب امام مالک رحمته الله است. ولی احناف، ورود به مساجد را - اعم از مسجد الحرام یا غیر آن - برای کفار مباح شمرده‌اند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است. اما شافعی رحمته الله بر آن است که مشرکان باید - مخصوصا - از مسجد الحرام بازداشته شوند. «بعد از این سال» یعنی: بعد از سال نهم هجری. شایان ذکر است؛ این همان سالی است که ابوبکر رضی الله عنه طبق فرمان رسول خدا ﷺ، امارت حجاج را برعهده داشت. پس بر مبنای این آیه، ورود مشرکان به حرم مکی از آغاز سال دهم هجری ممنوع شد «و اگر از فقر بیمناکید پس به زودی خدا - اگر بخواهد - از فضل خود شما را توانگر خواهد ساخت» عکرمه می‌گوید: «خداوند متعال مسلمانان را با فرود آوردن پیایی و فراوان باران، رویاندن سبزیجات، حاصلخیز کردن زمین‌ها، اسلام آوردن اعراب - که اسباب توانگری و وسایل مورد نیاز مؤمنان را به مکه حمل می‌کردند - و با اموال غنیمت و فیه و جزیه،

توانگر ساخت». جمله (اگر بخواهد)، به مؤمنان می‌آموزد که همه امور را به مشیت خداوند متعال معلق سازند و همه امیدها را به او بریندند «همانا خداوند داناست» به تمام امور، از جمله به مصالح بندگانش «حکیم» است در برآوردن آرزوها و در هر آنچه که حکم و اراده کند.

در بیان سبب نزول آمده است: چون مسلمانان، مشرکان را از ورود به حرم مکی و محل برگزاری مناسک منع کردند، از آنجا که همین مشرکان مواد غذایی و اموال تجارتنی را به سوی حرم مکی می‌آوردند؛ شیطان ترس از فقر را در دل‌های مسلمانان انداخت و با خود گفتند: منبع درآمد ما که همین‌ها بودند، اکنون زندگی خود را از کدام منبع تأمین کنیم؟ همان بود که خدای عزوجل به ایشان وعده داد که از فضل خویش، توانگرشان خواهد ساخت - و سپاس او را که چنان کرد.

قَبِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿١٣﴾

این آیه اتمام حجتی علیه اهل کتاب است زیرا اهل کتاب، حقیقت را به طور آشکار و هویدا در تورات و انجیل می‌دیدند لذا کفرشان سخت مستوجب سرزنش است.

«با کسانی از اهل کتاب کارزار کنید که به خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: خداوند عزوجل رابه حق معرفتش نمی‌شناسند «و به روز آخرت نیز ایمان نمی‌آورند» این دو جمله، به بیان جرمشان از جنبه اعتقادی می‌پردازد «و آنچه را خدا و پیامبرش» در کتاب و سنت «حرام گردانیده‌اند، حرام نمی‌دارند» این جمله، بیانگر فزون بودن جرمشان با مخالفت حکم شرع در اعمال است «و به دین حق گردن نمی‌نهند» که دین اسلام است. این جمله تأکیدی بر معصیت و نافرمانی آنان، با انحراف و عناد و تکبر از تسلیم شدن به حق است. آری! با آنان بجنگید «تا آن‌که با کمال خواری به دست خود جزیه دهند» بی‌هیچ نکول و امتناعی. به قولی؛ معنی این است: تا آن‌گاه که به دست خود جزیه بدهند، بی آن‌که کسی دیگر را در پرداخت آن وکیل و نماینده خویش سازند. قید: (کمال خواری)، مفید آن است که ذمی باید جزیه را درحالی بدهد که

خوار و ذلیل باشد به طوری که خودش شخصا - و نه از طریق نماینده‌ای - با کمال ذلت آن را حاضر کند و در حال پرداخت جزیه، خودش ایستاده و کسی که آن را از وی تحویل می‌گیرد، نشسته باشد. جزیه: مبلغی از مال است که پرداخت آن بر کافری که به وی اجازه اقامت در دار اسلام داده می‌شود، به عنوان جزایی بر کفر وی، مقرر گشته است.

مذهب شافعی و احمد بن حنبل این است که جزیه جز از اهل کتاب یا امثالشان - چون مجوس - گرفته نمی‌شود. اما ابوحنیفه بر آن است که از تمام عجم‌های غیر مسلمان - چه از اهل کتاب باشند و چه از مشرکان - جزیه گرفته می‌شود ولی از اعراب جزیه گرفته نمی‌شود - مگر این که از اهل کتاب باشند - لذا اعراب دو راه بیشتر ندارند؛ یا باید مسلمان شوند و یا شمشیر بر آنها حاکم است. امام مالک بر آن است که گرفتن جزیه از تمام کفار - اعم از کتابی، مجوسی و بت‌پرست - جایز است.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه، اولین فرمانی است که در قضیه جنگ با اهل کتاب صدور یافت زیرا بعد از آن که جزیره العرب کاملاً در حوزه فرمانروایی اسلام در آمد، خداوند پیامبرش را به جنگ با اهل کتاب فرمان داد و این در سال نهم هجری به هنگامی بود که رسول خدا ﷺ به جنگ روم آماده شده و غزوه تبوک را تدارک می‌دیدند». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بر یهود و نصاری در سلام گفتن جلو نیفتید و چون با یکی از آنها در راهی روبرو شدید، او را به در پیش گرفتن تنگ‌ترین آن راه مجبور کنید». به همین جهت بود که امیرالمؤمنین عمر رضی الله عنه شروطی را بر ذمیان اهل کتاب وضع کرد که بهترین معرف خواری و نگونسازی آنهاست، این شروط معروف است و ما بخشی از آن را در اینجا از تفسیر ابن کثیر نقل می‌کنیم:

«... در شهر خویش دیر و کلیسا ایجاد نمی‌کنیم...»

آنچه را که از معابدمان ویران شود، مجدداً آباد نمی‌کنیم...»

دروازه کلیساهایمان را به روی احدی از مسلمانان در شب و روز نمی‌بندیم و همیشه در آنها را به روی رهگذران و مسافران باز می‌گذاریم.

کسانی از مسلمانان را که از شهر ما می‌گذرند، سه روز پذیرایی نموده و ایشان را اطعام می‌کنیم.

در منزل، یا کلیساهای خود، جاسوسی را جای نمی‌دهیم...

به فرزندانمان قرآن نمی‌آموزیم...

هیچ یک از نزدیکانمان را از ورود به اسلام - چنانچه بخواهند به آن درآیند - باز نمی‌داریم.

به مسلمانان حرمت می‌گذاریم و اگر در مجالس ما قصد نشستن داشتند، جلو روی آنان بپا می‌خیزیم.

به مسلمانان در چیزی از لباسهایشان - اعم از کلاه و عمامه و نعلین و شکافتن فرق سر - خود را مشابه نمی‌گردانیم.

به زبان مسلمانان سخن نمی‌گوییم و القاب و کنیه‌های آنان را بر خود نمی‌گذاریم.

بر چهارپایان به‌طور برهنه - بدون زین - سوار می‌شویم.

بر گردن‌هایمان شمشیر نمی‌آویزیم و برای خود هیچ سلاحی بر نمی‌گیریم...

موهای جلو سر خود را می‌چینیم تا از دور شناخته شویم و در هر جا که بودیم، به شیوه و سنت خودمان در لباس و شکل و شمایل پایبندیم.

بر کمرهایمان زنار می‌بندیم.

بر فراز کلیساهایمان صلیب نصب نمی‌کنیم... تا به آخر».

به راستی قبول این شرایط، نمایانگر کمال ذلت و خواری کفار و اوج اعتلا و عزت مسلمانان در آن عصر است. شایان ذکر است؛ اولین کسانی که قبل از وفات رسول خدا ﷺ جزیه پرداختند، اهالی شام بودند.

جا دارد تا ما مسلمانان، امروزه اندکی در حال و روز خویش تأمل کرده و ببیندیشیم، مگر نه این است که حال و روز ما اکنون شبیه حال دیروز آنان شده است؟ و این نیست مگر به علت دوریمان از اصول اسلام، که فرو گذاشتن جهاد، از جمله مهمترین مظاهر آن است.

**وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصْرَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ
بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالَتْهُمْ اللَّهُ أَنْفٌ يُؤْفَكُونَ ﴿٢٠﴾**

«و یهود گفتند: عزیر پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که عزیر علیه السلام تورات را برای آنان - بعد از آن که آن را فراموش کرده بودند - از حافظه خود املا کرد «و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست» این سخن را هنگامی گفتند که دیدند؛ او مردگان را زنده می کند، به علاوه خود هم بدون پدر به دنیا آمده است «این سخن آنان است به دهانهایشان» یعنی: از آنجا که این سخن نه پشتوانه‌ای از بیان دارد و نه از منطق و برهان پس صرفاً یک ادعای میان تهی است که هیچ ارزشی ندارد و جز این که همین گونه از دهانهایشان خارج شده، مفید هیچ فایده در خور اعتباری نیست «به سخن قومی تشبه می جویند که پیش از این کافر شدند» زیرا نسبت پدر دادن به خدای سبحان، گمراهی نفرین شده قدیمی است که آن را در بسیاری از ادیان انحرافی قدیم می یابیم و از جمله، در میان پرستشگران بتان که می گفتند: لات، منات، عزی و فرشتگان دختران خدایند! «خدا آنان را بکشد» این نفرینی از سوی حق تعالی علیه آنهاست که نابود می شوند؛ زیرا کسی که خدا عز وجله او را بکشد، هلاک شده است. به قولی معنی این است: خدا آنان را لعنت کرد. به قولی دیگر معنی این است: آنها سزاوار آنند که مورد این نفرین قرار گیرند. آری! خدا آنان را بکشد؛ «چگونه بازگردانده می شوند؟» یعنی: چگونه بعد از آن که برایشان دلیل و برهان اقامه شد، از حق به سوی باطل بازگردانده شده و به بیراهه می روند؟!

**اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا
إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا أَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢١﴾**

«اینان دانشمندان و راهبان خود را بجز الله به خدایی گرفتند» زیرا آنچه را که دانشمندان و راهبانشان برایشان حلال می کردند، حلال می شمردند و آنچه را که بر آنان حرام می ساختند، حرام می شمردند و در امر و نهی‌هایی که با احکام خداوند عز وجله

مخالف بود، از آنان اطاعت می‌کردند. بدین‌گونه بود که آنچه را در کتابهای حق تعالی بود، نسخ کرده و از اعتبار ساقط کردند پس در حقیقت، به منزله کسانی شدند که برای خویش خدایانی غیر از خدای یگانه گرفته‌اند زیرا از علما و راهبان‌شان چنان اطاعت کردند که از خدایان اطاعت می‌شود «و» همچنان، نصاری «مسیح پسر مریم را» به خدایی گرفتند و او را معبود خویش قرار دادند. این تعبیر اشاره به آن دارد که یهود نیز «عزیر» را معبود خویش گرفته‌اند. امروزه در کشورهای اسلامی نیز بسیاری از احزاب و مؤسسات و بسیاری از رهبران و حاکمان، نقش معبود را در جامعه ایفا می‌کنند و خود را برای مردم به منزله بت قرار داده‌اند - پناه بر خدا «با این‌که مأمور نبودند جز این‌که خدای یگانه را پرستند» یعنی: دانشمندان و راهبان و عیسی و عزیر، جز به عبادت خداوند یگانه مأمور نبودند پس چگونه می‌توانند خودشان خدا باشند؟ و چگونه پیروان آنها حق دارند آنها را به خدایی بگیرند؟ «معبودی جز او نیست، منزه است او از آنچه با او شریک می‌گردانند» یعنی: باری تعالی از این‌که با وی در طاعت و عبادتش شریک آورند، پاک و منزه است.

يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأَ أَنْ يَتِمَّ نُورُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ



«می‌خواهند» این گروه اهل کتاب که «نور الله را با دهانهایشان خاموش کنند» نوع دیگری از گمراهی اهل کتاب، تلاشهای بی‌ثمرشان در جهت از بین بردن حق با سخنان باطل و مجادلات مردود و بی‌پایه است پس آنها در مثل به کسی می‌مانند که می‌خواهد نوری را که در همه افقها پرتو گسترده، خاموش کند، آنها با فوت کردنش لذا او چه قدر باید دیوانه و احمق باشد؟! «و الله نمی‌گذارد، مگر آن‌که نور خود را» یعنی: دین استوار و شریعت نورانی خود را «کامل کند، هرچند کافران ناخوش شوند» زیرا آنان خواسته‌ای دارند و خداوند عَلِيمٌ خواسته‌ای و البته این خواسته خداوند عَلِيمٌ است که نافذ و جاری است.

آری! هر کس تاریخ مبارزات اهل کتاب علیه مسلمانان را بررسی نموده و فقط این امر را مورد توجه قرار دهد که مؤسسات «تبشیری» وابسته به بنیادگرایان مسیحی، چه مقدار سرمایه‌های هنگفتی را علیه اسلام به مصرف می‌رسانند؛ آن‌گاه، بقا و گسترش اسلام را مورد تأمل قرار دهد، بی‌شک معنی آیه را بهتر درک می‌کند.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

«هم اوست که پیامبر خود» محمد ﷺ «را با هدایت فرستاد» یعنی: با برهانها و معجزات و احکامی که آنها را برای بندگانش مشروع کرده است و مردم را به وسیله آنها هدایت می‌کند «و» هم اوست که پیامبر خود را با «دین حق» که اسلام است فرستاد، اسلامی که مثل عقیده حق و معرفت توحید خالص است و از صرف عبادت برای هر گونه مخلوقی، عاری و منزّه می‌باشد «تا آن را» یعنی: تا پیامبرش، یا دین حق را به وسیله حجتها و برهانهایی که اسلام دربرگیرنده آن است «بر همه ادیان پیروز گرداند» و سپاس خدای عزوجل را که این وعده هم روی داد «هرچند مشرکان خوش نداشته باشند» این پیروزی و غلبه را ولی به کوری چشم همه آنها، اسلام همیشه غالب و پیروز است. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَسَيَّلَغَ لِي مَلِكَ أُمَّتِي مَا زَوَى لِي مِنْهَا: خدای عزوجل زمین را با مشارق و مغارب آن برای من در هم پیچید (به طوری که همه این گستره را دیدم) و به زودی فرمانروایی امتم به آن محدوده‌ای از زمین که برایم در هم پیچیده شد، خواهد رسید».

﴿يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَجْبَارِ وَالرَّهْبَانِ لِيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْزُبُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبِئْسَ لَهُمْ بَعْدَآءُ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾﴾

«ای مسلمانان! در حقیقت، بسیاری از دانشمندان و راهبان اهل کتاب، اموال مردم را به ناروا می‌خورند» یعنی: بسیاری از سردمدارانی که یهود و نصاری آنان را به خدایی گرفته‌اند، مال حرام - همچون رشوه - را می‌خورند. احبار: علمای یهود و رهبان: زاهدان نصاری اند. سفیان بن عیینه می‌گوید: «هر کس از علمای ما که فاسد شود، در او مشابهتی به یهود است و هر کس از عباد و زهاد ما که فاسد شود، در او مشابهتی به نصاری است». «و» همچنان آن احبار و رهبان «آنها را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: مردم را از رفتن به راهی که به رضا و قرب حق تعالی می‌انجامد - که همانا دین اسلام است - باز می‌دارند «و کسانی که طلا و نقره را کنز می‌کنند» یعنی: کسانی که زکات اموال خود را نمی‌پردازند زیرا مالی که زکات آن ادا شود، کنز نیست، هرچند هم بسیار باشد - که قول راجح در تفسیر (کنز) همین است. کنز: هر چیزی است که بر روی هم جمع‌آوری و ذخیره و گنج شود. «و آن را» یعنی: آن گنجها و اموال را «در راه الله خرج نمی‌کنند پس این گروه را به عذابی دردناک بشارت بده» مراد از آنان: یا همان احبار و راهبان اهل کتابند - که مسلمانان دارای این صفت، نیز شامل این حکم می‌شوند - یا این که مراد مسلمانان گردآورنده اموال و انفاق‌نکننده آنند که از باب تغلیظ و توییح، با احبار حرام‌خوار اهل کتاب یکجا ذکر شده‌اند. بشارت دادن آنان به عذاب، از باب استهزا و تحقیر آنهاست.

يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٥﴾

«روزی که آن گنجینه‌ها را در آتش دوزخ بگدازند» یعنی: روزی که آتش دوزخ را با حرارت و دمای شدیدی که دارد، با آن اموال و گنجها برافروزند «و پیشانی و پهلو و پشت آنان را با آنها داغ کنند» این اعضا به سبب آن به یادآوری مخصوص شد که آن ممسکان چون فقیری را می‌دیدند، روترش می‌کردند و چون در مجلسی با فقیری روبرو می‌شدند، از او رو برتافته و با پشت کردن و پهلو گرداندن به او، تحقیرش می‌کردند. یا معنی این است: این عذاب بر هر چهار سوی بدنشان شعله‌ور است «این

است آنچه برای خود ذخیره نهادید» یعنی: از باب استهزا و توییخ به آنها گفته می‌شود: این همان اموالی است که آن را اندوخته‌اید تا از آن سود بگیرید، این است سود آن؛ «پس آنچه را ذخیره می‌کردید، بچشید» یعنی: کیفر و فرجام بد آن را بچشید. ابن عمر رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه فرمود: «مفاد این آیه ناظر بر مال‌اندوزی قبل از فرضیت زکات است و چون زکات فرض شد، خدای عزوجل آن را پاک‌کننده اموال گردانید، سپس اضافه کرد: اگر به اندازه کوه احد طلا داشته باشم، مشروط به این که شمار آن را بدانم و زکات آن را بدهم و در آن به طاعت خدا عز وجل عمل کنم، هیچ باکی ندارم».

در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم طلا و نقره را گنج می‌کنند، شما این گروه از کلمات را برای خود گنج نمایید: «اللهم إني أسألك الثبات في الأمر والعزيمة على الرشد، وأسألك شكر نعمتك، وأسألك حسن عبادتك، وأسألك قلباً سليماً، وأسألك لساناً صادقاً، وأسألك من خير ما تعلم، وأعوذ بك من شر ما تعلم، وأستغفرك لما تعلم، إنك علام الغيوب: بارخدایا! من از تو در کار (خیر) پایداری و بر راه رشد؛ تصمیم و عزم محکم می‌طلبم و از تو می‌خواهم که به من توفیق شکرگزاری نعمت را ارزانی بداری و از تو می‌خواهم که به من توفیق دهی تا عبادتت را به نیکویی انجام دهم و از تو دلی سالم و زبانی صادق می‌طلبم و از تو از خیر آنچه که می‌دانی، می‌طلبم و به تو از شر آنچه که می‌دانی، پناه می‌برم و از تو از آنچه که می‌دانی، آمرزش می‌خواهم، همانا تو دانای غیب‌هایی». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «آیا تو را از بهترین آنچه که شخص گنج می‌کند آگاه نکنم؟ آن بهترین، زن شایسته است که چون شخص به سوی وی بنگرد، او را شادمان گرداند و چون وی را فرمان دهد، اطاعتش کند و چون از وی غایب شود، نگهدار (آبرو و مال) وی است».

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الَّذِينَ أَلْقَيْمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقْتَلُونَكُمْ كَافَّةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

«همانا شمار ماهها نزد خداوند» یعنی: در حکم و قضا و حکمت وی «در کتابش» یعنی: در آنچه که مطابق سنن و قوانین هستی خود در نظام و کتاب بزرگ کائناتش به ثبت رسانده و مقرر داشته «از روزی که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است» یعنی: این دوازده ماه، از آغاز آفرینش عالم، در علم و قضای وی ثابت است «از این دوازده ماه، چهار ماه حرام است» که عبارتند از ماههای: ذوالقعدة، ذوالحجه، محرم و رجب، که سه ماه اول پیاپی و ماه اخیر فرد است.

دلیل این که ماههای حرام به این ترتیب قرار داده شده، این است تا زمینه برای برگزاری مناسک حج و عمره به خوبی فراهم شود. آری! ماه ذوالقعدة قبل از شروع ماههای حج حرام قرارداد شد تا مردم در آن از جنگ باز ایستند و زمینه برای سفر حج مساعد و آماده باشد و ماه ذی الحججه حرام قرارداد شد تا مردم با امنیت و آرامی خاطر، مناسک حج را در آن انجام دهند، بعد از آن ماه محرم حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی کامل به سرزمینها و مناطقتشان برگردند و ماه رجب در وسط سال حرام قرارداد شد تا در آن با ایمنی تمام عمره انجام دهند «این است دین استوار» یعنی: قرار دادن این ماهها به این شیوه و حرمت گذاشتن به این چهار ماه حرام؛ همانا دین درست و مستقیم، حساب صحیح و استوار و عددی به تمام و کمال است «پس در آنها بر خود ستم نکنید» یعنی: در ماههای حرام، یا در تمام ماهها - با ارتکاب گناهان، برافروختن جنگ و هتک حرمت آن ماهها - بر خود ستم نکنید. به قولی: تحریم جنگ در ماههای حرام به دلیل این آیه کریمه، ثابت و محکم است و منسوخ نگردیده. اما به قول مشهورتر؛ این حکم منسوخ است و جنگ در راه خدا ﷺ در همه ماهها بی هیچ مانعی بر مسلمانان فرض است «و همگی شما» با همدستی و تعاون همدیگر «با مشرکان بجنگید چنان که آنان همگی با شما» به همدستی و تعاون با همدیگر «می جنگند و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است» لذا آنان را نصرت می دهد و پایدارشان می گرداند و هر

کس خدا عَلَّاهُ با او باشد، قطعاً پیروز است و سرانجام کار، از آن اوست. بدین سان خداوند متعال مؤمنان را به تقوی بر می‌انگیزد و در صورت داشتن تقوی، پیروزی را برایشان تضمین می‌کند.

**إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيُكْرِمُونَهُ عَامًا لِيُوَاطِعُوا
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءُ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾**

«جز این نیست که نسیء فزونی‌ای در کفر است» نسیء: عبارت است از: به تأخیرافگندن تحریم ماههای حرام و جابجا کردن آنها از ماهی به ماهی دیگر. در جاهلیت، اعراب به دو هدف در زمان ماههای حرام دخل و تصرف می‌کردند؛ اول این‌که: ترک جنگ و غارت در سه ماه متوالی (ذی‌القعدة، ذی‌الحجه و محرم) بر آنان دشوار بود. دوم این‌که: عبادت و تجارت در موسم حج - در فصل تابستان که فصل گرم‌است، بر آنان سخت تمام می‌شد.

شیوه دست بردن آنان در زمان نیز به دو گونه بود؛ اول: کیسه کردن سال قمری، یعنی کامل کردن نقص آن تا با سال شمسی برابر شود زیرا دوران ماهانه قمر (۸/۲ ثانیه + ۴۴ دقیقه + ۱۲ ساعت + ۲۹ روز است) که با این حساب؛ سال قمری از سال شمسی تقریباً یازده روز کمتر می‌شود و از طرفی، ماههای قمری همیشه از یک فصل به فصل دیگر در حال گردش است بنابراین، اعراب به هر سه سال قمری یک ماه می‌افزودند تا آن نقص را کامل کرده و سال قمری را با سال شمسی مساوی گردانند و به این وسیله بتوانند وقت حج را منطبق با منافع و مصالح مادی خویش در زمان معینی قرار داده و تجارت خویش را در آن زمان سروسامان دهند. روش دوم: نسیء بود؛ نسیء: به تأخیر افگندن حرمت یک ماه به ماهی دیگر است، مثلاً آنها به‌خاطر اهدافی که ذکر شد، در بعضی از سالها ماه محرم را حلال و بجای آن ماه صفر را حرام می‌گردانیدند لذا حق تعالی تصرف‌شان در جابجا کردن ماههای قمری را نکوهش کرد و فرمود: این کار شما

(فزون‌ای در کفر است). یعنی: این کار بر کفر شما به خدا ﷻ و رسول وی و روز آخرت می‌افزاید زیرا تغییر دادن سنت الهی، معصیتی است بزرگ و هر معصیتی از سوی کافر، سبب فزون‌ی در کفر وی است «که کافران به وسیله آن گمراه ساخته می‌شوند» یعنی: کسی که این روش باطل را برای آنان بنیان گذاشته، آنان را با این روش و سنت غلط، گمراه می‌گرداند «آن را» یعنی: آن ماه حرام را «یک سال حلال می‌شمرند» با بدل کردن آن به ماهی دیگر از ماههای حلال «و یک سال دیگر آن را حرام می‌شمارند» یعنی: حرمت آن را به حال خود نگه داشته، جنگ را در آن حلال نمی‌شمارند «تا با شماره ماههایی که خداوند حرام کرده است، موافق سازند و در نتیجه آنچه را خداوند حرام کرده، بر خود حلال گردانند» آری! مشرکان هیچ ماهی از ماه‌های حرام را بر خود حلال نمی‌کردند، مگر این که ماهی دیگر را به جای آن حرام می‌گردانیدند تا ماههای حرام همچنان - علی‌الظاهر و فقط در شمار - چهار ماه باقی بماند. پس خداوند متعال این دست بردنشان را که انگیزه آن فقط هوای نفسشان در برافروختن جنگ در ماه حرام بود، مردود اعلام می‌کند «کردارهای بد آنان برایشان آراسته شده است» یعنی: شیطان بدکرداریهایشان و از جمله «نسیء» را برایشان آراسته است «و خداوند گروه کافران را» یعنی: کسانی را که بر کفر خویش استمرار ورزیده و پایداری بر باطل را برگزیده‌اند «هدایت نمی‌کند».

**يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَالَكُمُ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنَا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ
بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾**

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، شما را چه شده است که چون به شما گفته می‌شود: در راه خدا بیرون آید، سنگین شده به سوی زمین میل می‌کنید» تا در خانه و دیارتان باقی بمانید. یا به سوی دنیا و شهوات آن میل می‌کنید و رنجها و دشواریهای سفر را ناخوش می‌دارید.

در بیان سبب نزول آمده است که این آیه کریمه در عتاب و سرزنش کسانی نازل شد که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک تخلف کردند.

یادآور می‌شویم که غزوه تبوک در سال نهم هجری، یعنی یک‌سال بعد از فتح مکه واقع شد. و تبوک، جایی در میان وادی القری و شام است. نفیر: بیرون رفتن برای جنگ است. اصل **(إِنَّا قُلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ)**، «تثاقلتم» است، یعنی: سست و گرانجان شده و به باقی ماندن در سرزمین خود میل کردید «آیا به جای آخرت به زندگی دنیا» یعنی: به نعمت‌های آن «دل خوش کرده‌اید؟» مگر نمی‌دانید که نعمت‌های آخرت با جهاد در راه ما دست یافتنی است، نه با نشستن و بهره‌ور بودن از نعمت‌های مادی؟ «متاع زندگانی دنیا در برابر آخرت» یعنی: در پهلوی آخرت و در برابر آن «جز اندکی نیست» که اصلاً ارزش و اهمیتی ندارد. در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز چنان‌که یکی از شما این انگشتش را - و به‌سوی انگشت سبابه خویش اشاره کردند - در دریا داخل کند نیست پس باید بنگرد که آن را با چه مقدار از آب بیرون می‌آورد!».

إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٣﴾

«اگر بیرون نیایید» به‌سوی جهاد «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با سرکوب نمودن و به ذلت کشیدنتان به دست دشمنانتان، یا به عذاب کونی و بلایای طبیعی «و بجای شما قوم دیگری را می‌آورد» که دین خدا عز وجل را یاری دهند و در نتیجه؛ دولت و عزت در آنها قرارگیرد «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با فرو گذاشتن فرمان وی در رفتن به میادین جهاد. یا هیچ زیانی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌رسانید؛ با ترک یاری وی و رهسپار نشدن با وی به‌سوی جهاد «و خدا بر همه چیز تواناست» و از جمله توانایی‌های وی، عذاب نمودنتان و عوض کردنتان با قوم دیگری است. آیه کریمه دربرگیرنده تهدید و هشدار بزرگی است برای گرانجانان و سنگین دلان از رفتن به جهاد.

إِلَّا نَضْرِبُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِينَ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

«اگر او را یاری ندهید» یعنی: اگر یاری رسول خدا ﷺ را فروگذارید، بدانید که خداوند ﷻ متکفل و عهده‌دار کار وی است و «قطعا خداوند او را نصرت داد» در دوران کمی‌ها و کاستی‌ها و تنگناها و او را بر دشمنانش پیروز ساخت. یا کسانی‌که در گذشته نصرتش داده‌اند - هنگامی که با پیامبر ﷺ جز یک تن، کسی دیگر همراه نبود - باز هم او را نصرت خواهند داد «آن‌گاه که کافران او را بیرون کردند» از مکه «و او نفر دوم از دو تن بود» که آن دو تن، یکی خود رسول خدا ﷺ و دیگری ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود «هنگامی که این دو کس در غار بودند» این غار در کوه «ثور» در سمت راست مکه، به فاصله یک ساعت راه از آن قرار دارد، که رسول خدا ﷺ با یارشان ابوبکر رضی الله عنه سه روز را در آن به سر بردند «آن‌گاه که می‌گفت» پیامبر ﷺ «به یار خود» ابوبکر رضی الله عنه «اندوهگین نباش که خدا با ماست» با یاری و نگهداری‌اش و هر کس که خدا ﷻ با او باشد؛ هرگز مغلوب نمی‌شود و هر کس مغلوب نشود؛ سزاوار آن است که اندوه و نگرانی را بر او رنگی نباشد «پس خداوند سکینه خود را بر او فرو فرستاد» سکینه: آرامش است. یعنی: تشویش و تلاطم و اضطراب پیامبر خویش را تسکین داد تا بدانجا که ترس و نگرانی از دل آن حضرت ﷺ بیرون رفت و کاملاً آرامش یافتند. به قولی مراد این است: خداوند ﷻ اضطراب ابوبکر رضی الله عنه را تسکین داد. ولی قول اول راجح است «و او را به لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، قوت داد» که این لشکریان فرشتگان بودند و چهره‌ها و دیدگان کفار را از یافتن مخفی‌گاه پیامبر ﷺ برگردانیدند. یا بعد از آن، فرشتگان را در غزوات به یاری پیامبر خویش فرستاد چنان‌که در بدر چنین کرد «وکلمه کسانی را که کفر ورزیدند، فروتر ساخت» یعنی: کلمه شرک را، در نتیجه؛ دولت مشرکان را به پایان آورد «و کلمه خداست که برتر

است» که این کلمه؛ کلمه توحید و دعوت اسلامی می‌باشد، کلمه‌ای که وصف همیشگی آن، برتری و فوقیت بر هر کلمه دیگری است. آری! اسلام همیشه برتر است، هیچ‌گاه پستی را نمی‌پذیرد و هیچ چیز بر آن برتری نمی‌یابد «و خداوند عزیز حکیم است» یعنی: غالب و قاهر است؛ با نصرت دادن اهل کلمه خویش، حکیم است؛ و جز آنچه راکه با حکمت و صواب منطبق باشد، انجام نمی‌دهد، که از آن جمله است ذلیل ساختن اهل شرک.

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۶۱﴾

«بیرون آید» به جهاد «سبکبار و گرانبار» یعنی: شاد و بانشاط، یا افسرده و بی‌نشاط، فقیر و غنی، پیر و جوان، پیاده و سواره، مجرد و متأهل و خلاصه همگی شما؛ جز کسی که دارای عذری است، به جهاد بیرون آید «و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا جَاهِدُوا فرض کفایه است ولی اگر جز بسیج تمام مسلمانان در منطقه یا مناطقی از زمین، نیروی دیگری نمی‌توانست جلو دشمن را سد کند و دشمن به آن منطقه یا مناطق، غالب شده بود، جهاد بر عموم مسلمانان آن منطقه؛ و در صورت عدم کفایت، قدم به قدم بر مناطق همجوار آن فرض عین می‌شود و اگر دشمن به داراسلام نزدیک گشته اما به آن وارد نشده بود، نیز جهاد بر همگی فرض عین است. همچنان بر امام (حاکم مسلمانان) فرض است تا در هر سال یکبار بر دشمنان اسلام یورش برد تا یا به اسلام در آیند و یا این‌که با حقارت جزیه پردازند «این» امر به نفیر عام و امر به جهاد «برای شما خیر است» یعنی: به ذات خود خیری است بزرگ، یا بهتر از استراحت و نشستن در خانه است «اگر بدانید» و کسی که از بهتر بودن جهاد آگاه نباشد، نادان است.

ابن‌کثیر نقل می‌کند: «روزی ابوطلحه سوره (برائۀ) را می‌خواند و چون به این آیه رسید، گفت: از این آیه چنین در می‌یابم که پروردگار متعال همه ما - اعم از پیر و جوان - را به جهاد فراخوانده است پس ای فرزندانم! مرا مجهز کنید که عازم جهاد

شوم. فرزندانش گفتند: پدر جان! خداوند عز وجل بر تو رحم کند، آخر تو همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد کردی تا رحلت کردند، بعد از آن همراه ابوبکر رضی الله عنه جهاد کردی تا رحلت کرد، سپس همراه عمر رضی الله عنه جهاد کردی تا به شهادت رسید، پدر جان! این همه مجاهدات تو را بس است و ما از جای تو به جهاد می‌رویم! ولی ابوظحله نپذیرفت و به نیروی دریایی مسلمانان پیوسته به کشتی نشست و عازم جهاد شد، اما در میان راه درگذشت و مجاهدان جزیره‌ای را نیافتند تا او را در آن دفن کنند - مگر بعد از نه روز از درگذشتش - ولی با وجود گرمی هوا، جسد مبارکش در طول این مدت هیچ تغییری نکرد، سرانجام او را در آن جزیره دفن کردند».

**لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَدَدَتْ عَلَيْهِمُ الشَّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوْ
أَسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٤﴾**

بعد از آن که خداوند متعال فرجام ترک جهاد را بیان کرد و به نفیر عام فرمان داد؛ اینک به درمان آفت تخلف از جهاد می‌پردازد: «اگر منفعتی زودیاب در پیش می‌بود» یعنی: ای پیامبر! اگر آنچه ایشان را به آن فرامی‌خوانی، غنیمتی نزدیک و در دسترس می‌بود، نه سفری دور و توان فرسا «و اگر سفری آسان» و متوسط - نه خیلی دور و نه خیلی نزدیک - در پیش می‌بود «قطعاً از تو پیروی می‌کردند» یعنی: این گروه متخلف از جهاد، قطعاً همراه تو می‌آمدند «ولی راه پرمشقت» یعنی: غزوه تبوک «بر آنان گران آمد» زیرا از یکسو این غزوه سفری دور و پرمشقت بود و از سوی دیگر، سال؛ سال قحطی و تنگدستی و فصل؛ فصل گرما بود «و به زودی» تخلف‌کنندگان از غزوه تبوک «به خدا سوگند خواهند خورد» درحالی که می‌گویند: «اگر می‌توانستیم» یعنی: اگر تاب و توان مالی و بدنی می‌داشتیم «حتماً با شما بیرون می‌آمدیم» و از جهاد تخلف نمی‌کردیم ولی آنها با این سوگند دروغ «خود را هلاک می‌کنند» زیرا کسی که به دروغ سوگند خورد؛ بی‌گمان خودش را هلاک ساخته است «و خدا می‌داند که آنان دروغ‌گویند» در این سوگندی که به شما خواهند خورد؛ بلکه آنها توان بیرون آمدن به

جهاد را داشتند، اما سرپیچی و سستی کردند و به سبب زحمت و مشقت جهاد، از آن روی برتافتند.

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنَتْ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعَلَّمَ الْكَذِبِينَ ﴿٤٣﴾

«خدایت ببخشاید» این عتابی لطف‌آمیز برای رسول خدا ﷺ است زیرا با بخشایش او تعالی آغاز شد «چرا پیش از آن که حال راستگویان بر تو معلوم گردد و دروغگویان را بشناسی، به آنان اجازه دادی؟» چرا با عذرهایی که نزد تو مطرح کردند، در دادن اجازه تخلف از جهاد به آنان شتاب کردی؟ و قدری تأنی و درنگ نمودی تا صدق و راستی راستگویان در پیش کشیدن عذرها و دروغ دروغگویان در این امر، بر تو روشن شود؟

لَا يَسْتَعِذُّكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلَيْهِمْ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾

«کسانی که به الله و روز آخرت ایمان آورده‌اند، در این که به مالها و جانهای خود جهاد کنند، از تو اجازه نمی‌طلبند» یعنی: مؤمنان، در باب تخلف از جهاد از تو اجازه نمی‌طلبند بلکه عادت و شیوه آنها این است که بی هیچ توقفی و بی آن که منتظر صدور اجازه از سوی تو بمانند، به سوی جهاد می‌شتابند.

حق تعالی جهاد با مال را بر جهاد با نفس مقدم ساخت؛ زیرا جهاد با نفس بدون مقدم ساختن جهاد با مال، قابل تحقق نیست «و خدا به حال تقواییشان داناست» همانان که از تو اجازه تخلف نخواستند.

إِنَّمَا يَسْتَعِذُّكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآزَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾

«جز این نیست که تنها کسانی از تو اجازه» سرپیچی از جهاد و تخلف از آن را «می طلبند که به الله و روز آخرت ایمان ندارند» و آنان منافقانند. ذکر ایمان به خدا و روز آخرت از آن روست که این دو امر، برانگیزاننده جهاد در راه خدا ﷺ است «و دل‌هایشان شک آورده است پس آنان در شک خود سرگردان» و متحیر «اند» بنابراین، گروهی که از تو اجازه تخلف می طلبند و هیچ عذری هم ندارند، مؤمن نیستند بلکه در دین خود شکاک و متحیر و مضطربند، آنها به سوی راه صواب ره نیافته و به پاداش الهی امیدی ندارند.

❖ **وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾**

«و اگر اینان به راستی اراده بیرون رفتن» به جهاد را «داشتند، قطعاً برای آن سازوبرگی تدارک می دیدند» و از تدارک قبلی ساز و برگ سفر، تغافل نمی کردند چنان که مؤمنان برای این امر آماده گی گرفتند لذا آنها در این ادعایشان دروغگویند و در اصل، قصد رهسپار شدن به جهاد را نداشتند و نه برای آن توشه راه و سلاحی آماده کرده بودند «ولی الله برانگیختن آنان را خوش نداشت پس آنان را از حرکت منصرف گردانید» یعنی: آنان را از بیرون رفتن با تو باز داشت و منصرف گردانید چرا که گفتند: اگر به ما اجازه ماندن داده نشود و به عازم شدن مجبور شویم، فساد برپا کرده و دشمن را علیه مؤمنان برمی انگیزیم. پس سست ساختن و بازداشتن آنها از حرکت، به مصلحت مؤمنان بود «و به آنان گفته شد: بنشینید» یعنی: خداوند متعال گرایش به نشستن را در دل‌هایشان افکند؛ برای این که آنان را خوار و ذلیل فروگذارد و با ذلت در خانه خود وامانند «با خانه نشینان» یعنی: با آفت زدگان معذور؛ از کوران و بیماران و زنان و کودکان. در این تعبیر؛ چنان تحقیر و تمسخر و کوچک شماری ای برای آنها نهفته است که بر هیچ عاقلی مخفی نتوان بود.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا أَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ
 وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

«اگر با شما بیرون می آمدند، جز خبال برای شما نمی افزودند» یعنی: جز فساد و شر چیز دیگری برای شما نمی افزودند زیرا آنان بزدلانی خوار و حقیر بیش نیستند. این تعبیر، تسلیت و دلجویی ای برای مؤمنان از تخلف منافقان است. خبال: فساد، دو به هم زنی، اختلاف افگنی و شایعه پراکنی است «و البته به سرعت خود را میان شما می افگندند» یعنی: با تمام شتاب در میان شما به فسادانگیزی و فتنه جویی می پرداختند، با دروغها و اکاذیبی که برمی ساختند و برمی پراکندند، دروغهایی که موجب فساد ذات البین است «و در حق شما فتنه جویی می کردند» بابرهم انگیختن و دوبهم زدن و تیره کردن روابط نیک شما «و در میان شما سخن شنوایانی دارند» که دروغ پردازیهای آنان را شنیده و پذیرفته، سپس آن را به شما انتقال می دهند و در نتیجه میان شما و برادران دینی تان اختلاف و فساد ذات البین می پراکنند. یا معنی این است: در میان شما جاسوسانی هستند که سخنانتان را شنیده و به آنان انتقال می دهند «و خدا به ستمگران دانا است» و می داند که اگر با شما به جهاد بیرون آیند، چه آفاتی از سوی آنان علیه شما متصور خواهد بود! از این جهت، حکمت بالغه وی چنین اقتضا کرد که همراه شما به جهاد بیرون نیایند.

شایان ذکر است که این گروه متخلف، از رؤسای اوس و خزرج بودند و عبدالله بن ابی رئیس منافقان از جمله آنان بود. آری! در میان بیرون رفتگان به جهاد از انصار مدینه، کسانی بودند که از این رؤسای خویش سخن شنوی داشتند چرا که هنوز برای آن رؤسا در میان قومشان شأن و هیبتی بود.

لَقَدْ ابْتَعُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَكَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرَاهُونَ ﴿٤٨﴾

«هرآینه پیش از این نیز فتنه را طلب کرده بودند» یعنی: منافقان پیش از غزوه «تبوک» نیز، جوای فسادانگیزی، دو بهم زنی، شایعه پراکنی، جوسازی، متفرق ساختن وحدت

کلمه مؤمنان و پراکنده ساختن جمعشان گشته بودند و این در آغاز تشریف‌فرمایی رسول خدا ﷺ به مدینه بود که اعراب همه از یک تیرکش به‌سوی مؤمنان هجوم آورده و یهود مدینه و منافقان نیز با آنان هم‌داستان شدند و در غزوه احد کردند آنچه کردند «و کارها را بر تو وارونه ساختند» یعنی: آرا و نظریاتی گوناگون علیه اسلام مطرح ساخته و نیرنگها و توطئه‌های مختلفی را سازمان دادند تا شاید چیزی از این وارونه‌سازی‌ها در مسلمانان و در تو اثر کرده و عزمتان را بر جهاد سست کند «تا آن‌که حق آمد» یعنی: نصرت و تأیید حق تعالی آمد «و امر خدا آشکار شد» با عزت دادن دین، برتر ساختن شریعت و سرکوب دشمنانش «در حالی که آنان ناخشنود بودند» از پیروزی حق و این پیروزی به رغم میل آنان بود.

**وَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ آذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ
بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾**

بعد از بیان اجمالی موضع‌گیری منافقان در آیات قبل؛ اینک حق تعالی به بیان حال مجموعه‌هایی می‌پردازد که هریک از آنها، معرف و مصداق نمونه مشخصی از نمونه‌های نفاق اند: «و از آنان» یعنی: از منافقان «کسی است که می‌گوید» به رسول خدا ﷺ «مرا اجازه ده» در تخلف از جهاد و باقی ماندن در مدینه «و مرا در فتنه نینداز».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون رسول خدا ﷺ قصد عزیمت به غزوه تبوک را داشتند، به جدبن‌قیس فرمودند: ای جد! رأی تو در جهاد با بنی‌الاصفر (روم) چیست؟ جدبن‌قیس گفت: یا رسول‌الله! من شخصی هستم شیفته زنان و چون زنان بنی‌الاصفر (رومیان) را ببینم، فریفته آنان می‌شوم پس به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه نینداز! به قولی دیگر؛ معنی این است: به من اجازه ماندن بده و مرا در فتنه - یعنی در گناه - نینداز زیرا اگر به من اجازه ماندن هم ندهی، اذن تو هم که نباشد، من تخلف می‌کنم و در این صورت به گناه درمی‌افتم. «آگاه باش که هم‌اکنون در فتنه افتاده‌اند» یعنی: در آن فتنه‌ای که از آن نام بردند، که عبارت از فتنه

تخلف از جهاد و بهانه‌تراشی‌های بی‌اساس و بیهوده است، در افتاده‌اند و چه فتنه‌ای بزرگتر از تخلف از جهاد است! «و همانا دوزخ دربرگیرنده کافران است» و آنان را از آن گریز و گزیری نیست زیرا اسباب و علل احاطه دوزخ در آنها فراهم است.

إِنْ تُصِيبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلٍ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

«اگر به تو حسنه‌ای برسد، آنان را ناخوش می‌کند و اگر به تو مصیبتی برسد، می‌گویند: ما از قبل حساب کار خود را داشتیم» یعنی: ما از قبل احتیاطمان را نموده و جانب حزم و دوراندیشی را از دست نداده‌ایم و بنابراین، به جنگ بیرون نیامدیم چنان‌که مؤمنان بیرون آمدند و به این مصیبت درافتادند. حسنه: غنیمت و فتح و پیروزی و مصیبت: زخم و جراحت است. «و شادمانه روی برتافته، برمی‌گردند» در حالی که از سلامت خود و مصیبت مؤمنان شادمانند.

در اینجاست که خداوند متعال به پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور می‌دهد که برایشان سه اصل زیر را تفهیم کند:

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

«بگو: هرگز به ما جز آنچه که الله برای ما نوشته است» در لوح محفوظ از خیر و شر «نمی‌رسد» و چون او ما را به جنگ مأمور نموده پس ما به هر حال، امر او را اطاعت می‌کنیم «اوست مولای ما» یعنی: اوست نصرت‌دهنده و کارساز ما، اوست که سرانجام، کار را به سود ما رقم زده و قطعاً دین خویش را بر تمام ادیان پیروز می‌گرداند و هر رخدادی هم که برای ما اتفاق بیفتد - هرچند در ظاهر امر شر باشد - در نهایت به خیر دنیا و آخرت ماست «و باید که مؤمنان بر خدا توکل کنند» توکل بر خدا عَلَيْهِ السَّلَام، سپردن امور به وی است و مؤمنان جز به خداوند عَلَيْهِ السَّلَام، برکسی دیگر توکل نمی‌کنند و شایسته آنها نیز همین است که چنین مطیع و متوکل باشند.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ ﴿٥٢﴾

اصل دوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: آیا برای ما جز یکی از این دو نیکی را انتظار می‌برید؟» آیا برای ما جز پیروزی یا شهادت، چیز دیگری را انتظار می‌برید؟ مگر نمی‌دانید که هر دوی اینها نزد ما بس خوش آیند و گواراست؟ «در حالی که ما انتظار می‌کشیم» در باره شما یکی از دو بدی و بدفرجامی را؛ یا «که خداوند به شما از نزد خود عذابی برساند» یعنی: عذاب کوبنده‌ای که از آسمان فرود می‌آید و شما را نابود می‌کند «یا» بچشانند به شما عذابی «با دست ما» یعنی: با غالب ساختن ما مؤمنان بر شما و کشتن و اسیر گرفتن و غارت کردن و به بندکشیدن شما «پس انتظار بکشید» برای ما آنچه را که ذکر کردیم از سر انجام میمون و خجسته «که ما نیز با شما در انتظاریم» آن فرجام نامیمونی را که کار شما بدان خواهد انجامید.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُنْقَبَلَ مِنْكُمْ إِتْكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٣﴾

اصل سوم که باید به منافقان تفهیم شود، این است: «بگو: چه با رغبت انفاق کنید، چه با بی‌میلی، هرگز از شما پذیرفته نمی‌شود» اگر به میل و رغبت خود، اما بدون دستوری از جانب خدا ﷻ و رسولش انفاق کنید، یا با بی‌میلی به امر خدا ﷻ و رسولش، انفاق کنید بدانید که انفاق شما هرگز نزد حق تعالی پذیرفته نیست «چراکه شما قومی فاسق بوده‌اید» در حالی که خداوند ﷻ فقط از تقوایبندگان می‌پذیرد. فسق: نافرمانی و تمرد است.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا
وَهُمْ كَسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٥٤﴾

«و هیچ چیز مانع پذیرفته شدن انفاقهای آنان نشد جز این که به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و جز با حال کسالت به نماز نمی آیند» خداوند متعال در این آیه، سه چیز را به عنوان عوامل بازدارنده پذیرفته بودن انفاق آنان ذکر می کند: اول کفر. دوم این که جز در حال کسالت و کاهلی و گرانجانی نماز نمی گزارند زیرا آنان نه از نمازگزاردن امید ثوابی دارند و نه از عذابی می ترسند پس نمازشان چیزی جز ریا نیست. سوم این که: «انفاق نمی کنند» اموالشان را «جز با کراهت» نه با رغبت و دلخوشی، از آن رو که آنها می پندارند؛ انفاق مال در راه خدا ﷻ، قرارداد آن در معرض اتلاف و نابودی است چرا که به وعده های خداوند ﷻ و رسول وی ﷺ در پاداش انفاق مال، هیچ باور ندارند.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ
كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

«پس اموال و فرزندانشان تو را به شگفت نیاورد» و آنچه را که از اموال و فرزندان دارند، نیک بیندار زیرا «جزاین نیست که خدا می خواهد به وسیله اینها در زندگی دنیا عذاب شان کند» به سبب این که آنها پروردگاری را که بخشنده این نعمتهاست، شکر گزار نبوده و پرداخت زکات آن اموال و دادن صدقات دیگر را در موارد لزوم، فرومی گذارند «و جانشان درحالی بیرون آید که کافر باشند» یعنی: خداوند متعال می خواهد تا ارواحشان در حال کفر از بدنهایشان بیرون آید بدان جهت که پیامهای منزله بر انبیا ﷺ را نپذیرفته و بر کفر مصمم اند و با لجاجت و سماجت، در گمراهی فرورفته اند.

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لِمَنكُم مَّا هُمْ مِنْكُمْ وَلَئِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرُقُونَ ﴿٥٦﴾

«و به خدا سوگند یاد می‌کنند که قطعاً از شما هستند» یعنی: مسلمانند و از جمله شما هستند «در حالی که آنان از شما نیستند» زیرا نهاد و عواطفشان با کفار است «لیکن آنان گروهی هستند که می‌ترسند» از رویارویی با دشمنان، به علت جبن. یا مراد این است: از آن می‌ترسند که بر آنان نیز همان کشتار و اسارت و بدبختی‌ای فرود آید که بر مشرکان فرود آمد و بنابراین، نزد شما از روی تقیه به اسلام تظاهر می‌کنند در حالی که حقیقت و واقع امر غیر از این است.

لَوِيحِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغْرَبًا أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾

«اگر پناهگاهی را بیابند» که خود را در آن از آسیب شما نگه دارند «یا غارهایی را» بیابند که خود را در آن از دید شما پنهان دارند تا آنان را به بیرون رفتن همراهان به میدانهای جنگ ملزم نگردانید «یا سوراخی را» یعنی: جایی چون تونل یا کانالی را بیابند که در آن از دید شما مخفی شوند «قطعاً شتابزده به سوی آن روی می‌آورند» یعنی: چنان با شتاب به سوی آن پناهگاه روی آورده و از نزد شما می‌گریزند که هیچ چیز آنها را بر نمی‌گرداند چنانکه اسب - اگر بر آن مهار نزنند - به تندی می‌گریزد. پس اینان مخفیگاهی را برای پنهان کردن خود نمی‌یابند، هم از این روست که جز تظاهر به غیر حقیقت، دیگر راه و چاره‌ای فرارویشان وجود ندارد.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ ﴿٥٨﴾

در اینجا حق تعالی به بیان اوصاف مجموعه دوم از منافقان می‌پردازد: «و برخی از آنان در صدقات» یعنی: در توزیع و تقسیم اموال زکات «بر تو خرده می‌گیرند پس اگر به آنان از آن داده شود» به‌اندازه‌ای که می‌خواهند «خشنود می‌گردند» از نحوه عملت لذا بر تو عیب نمی‌گیرند، از آن رو که جز بهره‌ناچیز وفانی دنیای دون، دیگر مرام و مقصدی ندارند و از دین و تدین به‌دورند «و اگر به آنان از آن داده نشود» در حدی که می‌خواهند و جویای آن هستند «بناگاه به خشم می‌آیند» و اظهار ناخشنودی کرده، می‌غرند و بر خود می‌پیچند.

ابن کثیر در بیان سبب نزول می گوید: «اموال زکاتی را نزد رسول خدا ﷺ آوردند، ایشان آن اموال را در موارد معین آن تقسیم کردند، در این حال، مردی از انصار که همه جا پشت سر ایشان حرکت می کرد، گفت: این تقسیم عادلانه نبود! همان بود که این آیه نازل شد».

**وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ
إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾**

«و اگر آنان بدانچه خدا و پیامبرش به آنان داده اند» یعنی: بدانچه که خداوند ﷻ برای ایشان مقرر داشته و رسول وی ﷺ به آنان داده است «راضی می شدند» هر چند که بهره شان اندک هم می بود، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً برایشان بهتر بود «و» اگر «می گفتند: خدا ما را بس است، به زودی خدا از فضلش و رسول او به ما می دهند» و این همان چیزی است که ما توقع و انتظار آن را داریم؛ «ما به سوی الله راغبیم» در این که به ما از فضل خود آنچه را امیدوار آن هستیم بدهد، آری! اگر چنین می کردند؛ قطعاً رفتاری این گونه، بهتر از خشم و اعتراضشان بود. این آیه کریمه آداب بزرگی را به ما می آموزد.

**﴿ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَرَمِينَ
وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦٠﴾**

چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ﷺ خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصرف صدقات را بیان نمود تا طعن و اعتراضشان را دفع و به فتنه انگیزی شان پایان دهد: «جز این نیست که صدقات به فقیران اختصاص دارد» فقیر: کسی است که چیزی ندارد. زیاد بن حرث رضی الله عنه می گوید: «مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: از اموال زکات به من بدهید. رسول خدا ﷺ فرمودند: بدان که خدای عزوجل به حکم پیامبر یا کس دیگری در باب صدقات (اموال زکات) راضی نشده بلکه خودش در باره آن فیصله نموده و آن را به هشت قسمت تقسیم کرده پس اگر تو هم از آن اصناف هستی، اینک به تو نیز از آن می دهم».

«و» اموال زکات «به مساکین اختصاص دارد» در حدیث شریف آمده است که اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مسکین کیست یا رسول الله؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند، توانگر نیز بر احوالش پی‌نمی‌برد و متوجه فقر وی نمی‌شود تا بر وی صدقه کند و او خود نیز از مردم چیزی درخواست نمی‌کند». در نزد احناف مسکین کسی است که وضع اقتصادیش از فقیر بدتر باشد. همچنین در نزد احناف، کسی که مالک بیست دینار یا دویست درهم شرعی، یعنی نصاب زکات است، نباید زکات بگیرد و کسی که منزل و خادمی دارد، به اجماع علما از زکات بی‌نیاز پنداشته نمی‌شود.

«و» اموال زکات «به کارگزاران جمع‌آوری آن اختصاص دارد» یعنی: کسانی که حاکم مسلمانان آنها را برای جمع‌آوری اموال زکات می‌فرستد، آنان نیز یکی از اصناف هشت‌گانه مستحق اموال زکات به‌شمار می‌روند.

«و» اموال زکات «به مؤلفه‌القلوب اختصاص دارد» آنان زعمای قبایلی بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله دل‌هایشان را به‌دست می‌آوردند تا مسلمان شوند، یا بر اسلام پایداری نمایند. نسفی می‌گوید: «مؤلفه‌القلوب سه دسته‌اند: دسته‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله با دادودهدش، آنها را به اسلام علاقه‌مند می‌ساختند تا مسلمان شوند، دسته دوم کسانی بودند که اسلام آورده بودند ولی همراه با ضعف و دسته سوم کسانی بودند که شرشان از مؤمنان به وسیله مال دفع می‌شد». احناف و مالکی‌ها می‌گویند: با انتشار اسلام و قدرتمند شدن آن، سهم مؤلفه‌القلوب ساقط شده است لذا اکنون مستحقان زکات فقط هفت دسته‌اند. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «شکی نیست که اگر بار دیگر اسلام به غربت خویش بازگشت و مسلمانان ضعیف شدند، حاکم مسلمان می‌تواند سهم مؤلفه‌القلوب را احیا کند».

«و» اموال زکات «در راه آزادی بردگان اختصاص دارد» به این ترتیب که بردگانی مکاتب شده^۱ را خریداری کرده و آزادشان کنند و این مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست.

^۱ مکاتب: برده‌ای است که با مولای خود عقد می‌بندد بر این که آزادی خود را در برابر بهایی بازخرید کند و چون آن مبلغ را به مولایش داد، آزاد می‌گردد.

اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن بالاستقلال آن نیز شامل این معنی است.

«و» اموال زکات «به وام‌داران اختصاص دارد» مراد از آنها: کسانی‌اند که زیر بار قرض بوده و توان بازپرداخت آن را ندارند، اما کسی که به سبب تصرفات ناموجه و اسراف آمیز خود مقروض شده باشد، وامش از وجوه زکات یا غیر آن پرداخت نمی‌شود، مگر مشروط به آن‌که از تکرار این شیوه در معاملات مالی‌اش توبه کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری کردند و همین‌طور به یاری‌کردنشان از بابت این وجوه، ارشاد نمودند. احناف می‌گویند: «غارم» کسی است که وامی بر گردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

«و» اموال زکات «در راه خدا اختصاص دارد» این صنف عبارت‌اند از: مجاهدان و مرزدارانی^۱ که در سنگرها و مرزهای کشور اسلامی آماده رویارویی با هر خطر احتمالی می‌باشند، که به منظور تأمین هزینه‌های جهاد و تقویت استحکامات دفاعی، از وجوه زکات به ایشان پرداخت می‌شود، هرچند توانگر هم باشند. ولی احناف فقیر بودن آنها را برای دریافت زکات، شرط کرده‌اند. همچنین حجاجی که از مال و ثروت خویش جدا افتاده‌اند، شامل این دسته می‌شوند، هرچند توانگر هم باشند.

«و» اموال زکات «به ابن السبیل اختصاص دارد» ابن السبیل: مسافری است که توشه رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا به هر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه بازمانده پس بر چنین کسی، از اموال زکات پرداخت می‌شود، هرچند در محل بود و باش و زندگی خود، از اغنیا هم باشد «این فریضه‌ای از جانب خداست» یعنی: محدود بودن صرف اموال زکات در اصناف یادشده؛ حکمی ثابت و لازم است که حق تعالی آن را بر بندگانش فرض نموده و ایشان را از تجاوز از آن نهی کرده است «و خدا دانا» است به مصلحت بندگان و به آنچه که در توان آنهاست و بر ایشان

^۱ کسانی که در مرزها، یا اردوگاههای نظامی، آماده فرمان و مشغول حراست هستند، اصطلاحاً «مرابط» نامیده می‌شوند.

دشوار نیست «حکیم است» در تعیین فریضه زکات، در چگونگی توزیع آن و در همه چیز.

در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر باید بر همه هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را ناجایز می‌دانند.

**وَمَنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦١﴾**

آن‌گاه حق تعالی حال مجموعه سوم از منافقان را این‌گونه بیان می‌کند:

«و از آنان کسانی هستند که پیامبر را آزار می‌دهند و می‌گویند که او زودباور است» اذن: به کسی گفته می‌شود که سخن هر کسی را که می‌شنود، تصدیق می‌کند و میان سخن درست و نادرست فرقی نمی‌گذارد. منافقان هنگامی این سخن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دادند که به حلم آن حضرت صلی الله علیه و آله و گذشت‌شان از جنایات خویش - که ناشی از بزرگواری و بردباری و چشم‌پوشی ایشان بود - غره شدند. که این نوعی دیگر از رسوایی‌های منافقان است «بگو: اذنی نیکو برای شما است» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله از شما می‌شنود ولی او نیکوشنونده‌ای برای شماست زیرا او سخن خیر را باور می‌دارد نه سخن شر را و خیر را از شر باز می‌شناسد. آن‌گاه حق تعالی (اذن خیر) را این‌گونه تفسیر می‌کند: «به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می‌کند» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله به خداوند جل جلاله باور دارد و سخن او را تصدیق می‌کند، از آن رو که عظمت و جلال و نشانه‌های کمال لایتناهی او را شناخته است، همچنان، پیامبر صلی الله علیه و آله سخن مؤمنان را می‌شنود، می‌پذیرد و تصدیق می‌کند «و برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را می‌آزارند عذاب دردناکی در پیش دارند» در هر دو سرای دنیا و آخرت.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «گوش سپردن به سخن دیگران، از بارزترین اوصاف رهبران بزرگ است زیرا گوش سپردن به دیگران، در به‌دست آوردن دل‌هایشان اثر بزرگی برجا می‌گذارد ولی منافقان این خصلت ممتاز را نقیصه‌ای برای رسول خدا ﷺ قلمداد کردند، درحالی‌که آیه کریمه نشان داد که گوش دادن رسول خدا ﷺ به سخن دیگران، همراه با احتیاط و دقیقا هوشمندانه بوده است به‌طوری‌که ایشان میان سخنان حق مؤمنان و سخنان باطل دیگران، فرق می‌گذاشتند».

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنَّ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

«برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را خشنود گردانند» منافقان در خلوت و مجالس خصوصی‌شان بر رسول خدا ﷺ طعنه می‌زدند و چون این خبرها به مؤمنان می‌رسید، نزد مؤمنان آمده و به ایشان سوگند می‌خوردند که آنچه درباره‌آنها به گوش ایشان رسیده، واقعیت ندارد و آنها چنان سخنانی نگفته‌اند «در صورتی که اگر مؤمن باشند، سزاوارتر است که خدا و فرستاده او را خشنود سازند» با طاعت و فرمانبرداری خود ولی آنان به سبب کوری باطنی خود، عظمت خداوند ﷻ و مقام منیع پیامبرش را در نمی‌یابند بنابراین، قصد دارند تا مسلمانان را با سوگندهای دروغین خود ارضا نمایند.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مردی از منافقان گفت؛ اگر آنچه محمد می‌گوید، حق باشد مسلمانان از خر هم بدترند! فردی از مسلمانان این سخنش را شنید و آن را به رسول خدا ﷺ رساند، ایشان به دنبال آن منافق فرستاده و او را مورد بازپرسی قرار دادند، اما او پشت سرهم سوگند می‌خورد که چنین سخنی نگفته است! همان بود که این آیه نازل شد.

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ مِنَ مُكَادِرِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَأَبَى لَهُمْ نَارَ جَهَنَّمَ خَلِيلًا فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

«آیا ندانسته‌اند که هر کس با خدا و پیامبرش مخالفت ورزد» و با ایشان درافتد و دشمنی کند «بی‌گمان برای او آتش جهنم است که در آن جاودانه می‌ماند، این» عذاب، همانا «خفت و خواری بزرگ است» و چه خواری از افتادن به دوزخ و جاودانگی در آن بزرگتر می‌باشد؟!!

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَزِرُوا وَإِنَّ اللَّهَ لَمُخْرِجٌ مِمَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

«منافقان از آن بیم دارند که بر مسلمانان» یعنی: بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله «سوره‌ای فرود آورده شود» در باره‌شان «که آنان را» یعنی: منافقان را «از آنچه در دلهایشان است» از کفر و نفاق و دشمنی با خدای عزوجل و پیامبرش صلی الله علیه و آله «خبر دهد» یعنی: آنان را از نفاق نهانی‌ای که افزون بر نفاق آشکار خود پنهان می‌دارند، خبر دهد. مراد؛ آگاه ساختن منافقان از این امر است که مؤمنان از آنچه آنها در دلهای خود پنهان می‌دارند، آگاهند «بگو» به منافقان «مسخره کنید» این تهدیدی برایشان است «بی‌گمان خداوند آشکار کننده چیزی است که از آن بیمناکید» یا با فرودآوردن سوره‌ای و یا با آگاه ساختن پیامبرش از رازهای خائنه‌تان.

وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ

تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾

«و اگر از آنان پرسید» درباره آنچه که در طعنه زدن به دین و عیب‌جویی مؤمنین گفته‌اند، بعد از آن که خداوند جل جلاله تو را بر آن آگاه کرده است؛ «مسلمانا می‌گویند: ما فقط شوخی و بازی می‌کردیم» یعنی: ما به چیزی از کار تو و مؤمنان مشغول نبوده، فقط سرگرم بازی خویش بوده‌ایم «بگو: آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می‌کردید؟» بدین‌سان خداوند متعال انکار دروغین‌شان را رد کرد و آنان را در جایگاه معترفان به وقوع این جنایت قرار می‌دهد.

لَا تَعْتَدِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا

مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

«عذر نیاورید» زیرا این عذرآوری و التماس دروغین از شما پذیرفته نیست و دیگر این کارها بعد از بر ملامت رازهای خائنه‌تان، هیچ سودی به حالتان ندارد «همانا شما بعد از ایمانتان» یعنی: بعد از آن‌که اظهار ایمان کرده بودید «کافر شده‌اید» یعنی: کفرتان را با استهزایی که از سویتان روی داد، نمایان ساخته‌اید «اگر از گروهی از شما درگذریم» مراد از آنان: کسانی بودند که ایمانشان را از کدورت نفاق خالص ساخته و از نفاق توبه کردند. و یکی از آنان، شخصی به نام مخشی بن حمیر بود که در پیامبر ﷺ درآویخت و به زاری می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ! نام خودم و نام پدرم بر من اثر کرد^۱ و این خیریت را مرتکب شدم! در روایات آمده است: توبه مخشی پذیرفته شد و نامش را عبدالرحمن گذاشتند و او از خداوند ﷻ درخواست کرد تا در مکانی نامعلوم به شهادت رسد، همان بود که در روز جنگ «یمامه» به شهادت رسید و هیچ نشانی از او نیافتند.

آری! اگر گروهی را که از نفاق توبه کردند، مورد بخشایش قراردهیم «البته گروهی دیگر را عذاب می‌کنیم چراکه آنان مجرم بودند» یعنی: بر نفاق خویش مصر بودند و از آن توبه‌کار نشدند.

از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «شخصی در غزوه تبوک در مجلسی گفت: ما همانند این قاریان خویش به شکم راغب‌تر، به زبان دروغ‌گوتر و در هنگام نبرد جبون‌تر ندیده‌ایم! مردی از اهل آن مجلس در پاسخ وی گفت: دروغ گفתי، تو منافق هستی و این یاوه‌ها را از سر نفاق می‌گویی، قطعاً من رسول خدا ﷺ را از سخنان آگاه خواهم ساخت. همان بود که این ماجرا به رسول خدا ﷺ رسید و در این ارتباط قرآن نازل شد. راوی اضافه می‌کند: من آن شخص منافق را دیدم که بر تنگ میان بند شتر رسول خدا ﷺ درآویخته بود، درحالی‌که

^۱ مخشی: یعنی متعفن و گندیده. حمیر: یعنی خر. پس مخشی بن حمیر، یعنی گندیده فرزند خر!

سنگها پاهایش را می خراشید و می گفت: «یا رسول الله! ما فقط بازی و سرگرمی می کردیم! و رسول خدا ﷺ به او می گفتند: (أَبَا اللَّهِ وَعَائِنَهُ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ) : آیا به خدا و آیات او و پیامبرش تمسخر می کردید؟».

الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿١٧﴾

«مردان و زنان منافق همه از یک دیگرند» مردان منافق، در نفاق همانند زنانشان هستند و احوالشان در این امر با هم یکسان است «امر به منکر و نهی از معروف می کنند» بدین سان است که در نفاق و دوری از ایمان، حد نهایی انحطاط را می پیمایند «و دستهای خود را فرو می بندند» یعنی: از انفاق مال در صدقه و صلح و جهاد که امری لازمی است، بخل می ورزند «خدا را فراموش کردند» تا بدانجا که بیم و پروای وی در ذهن و نهادشان خطور نمی کند «پس خدا هم فراموششان کرد» یعنی: آنان را از رحمت و فضل خویش به دور داشت «در حقیقت، این منافقانند که فاسقند» یعنی: منافقان در فسقشان کاملند، فسقی که عبارت از تمرد و بریدن از هر گونه خیری است.

وَعَدَّ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿١٨﴾

«خدا به مردان و زنان منافق و کافران، آتش دوزخ را وعده داده است، در آن جاودانه اند، آن برایشان کافی است» یعنی: آتش دوزخ برایشان بس است و به عذابی برتر از آن نیازی ندارند. این تعبیر خود، بر سختی عذابشان دلالت می کند «و خدا آنان را لعنت کرد» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرد و دور ساخت «و برای آنان عذاب پایداری است» که از آنان هیچ جدایی ندارد.

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَآكَثَرَ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ
 فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا
 أُولَئِكَ حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٦﴾

آن‌گاه خطاب به منافقان می‌فرماید: «مانند کسانی که پیش از شما بودند» یعنی: شما منافقان مانند پیشینیان از کفار هستید، یا عمل شما مانند عمل پیشینیان است، آنها «از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند پس از نصیب خویش» که خداوند ﷻ برایشان از لذت‌های دنیا مقدر کرده بود «برخوردار شدند و شما نیز» ای منافقان! «از نصیب خویش برخوردار شدید» همان نصیبی که خداوند ﷻ برای شما مقدر کرده بود «همان‌گونه که آنان که پیش از شما بودند، از نصیب خویش برخوردار شدند» بدین‌سان است که خداوند متعال غرق شدن در بهره‌های دنیا را - بدان‌گونه که به غفلت از حق منعم ذوالمنن بینجامد - بر هر دو گروه عیب گرفته و نکوهش می‌کند «و شما فرورفتید» در لذت‌های دنیا و لهو و لعب آن و به قولی: در تکذیب آیات خدا ﷻ «همان‌گونه که آنان فرو رفتند» در این اعمال و در این امور «آن گروه» موصوف به این اوصاف «حبط شد» یعنی: تباه و نابود شد «اعمالشان» مراد اعمالی است که از نظر شکلی و صوری، اعمال نیک است. آری! اعمال نیک آنان تباه شد «در دنیا و آخرت» تباهی اعمالشان در دنیا به این طریق است که سرانجام، غنا و بی‌نیازی‌ای که بدان امیدوارند، به فقر و مسکنت می‌انجامد و عزت و شرفی که بدان چشم دارند، به ذلت می‌پیوندد و قوتی که بدان امیدوارند، به ضعف می‌گراید. اما تباهی اعمالشان در آخرت به این است که: سرانجام به دوزخ رهسپار می‌شوند و به چیزی از اعمالی که آن را طاعت و قربت می‌پنداشتند، بهره‌مند نمی‌شوند «و آن گروه همان زیانکارانند» زیرا در برابر این اعمال خویش، هیچ ثواب و پاداشی ندارند.

در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، قطعا شما وجب به وجب و قدم به قدم از سنت‌های پیشینیان پیروی می‌کنید؛ تا بدانجا که اگر آنان به سوراخ سوسماری درآمده باشند، شما هم به آن وارد می‌شوید». اصحاب ﷺ

گفتند: یا رسول الله! مراد شما از پیشینیان ما چه کسانی اند؟ آیا اهل کتابند؟ فرمودند: «آری! چه کسانی جز آنانند؟».

أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ
وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَنْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

«آیا به آنان» یعنی: به منافقان «خبر کسانی که پیش از آنان بودند، نرسیده است» خبر و گزارشی که دارای اهمیت و در خور توجه و تأمل است؟ و آن عبارت است از: گزارش کارنامه پیشینیان و جزایی که در قبال آن به آنها تعلق گرفت. آن گاه خداوند متعال از آن پیشینیان شش گروه را ذکر می کند که اعراب فی الجمله اخبارشان را شنیده و از داستانهایشان آگاه بودند.

اول خبر: «قوم نوح» که به وسیله توفان، به هلاکت رسیدند.

«و» دوم: خبر قوم «عاد» که به وسیله بادی مهلک نابود ساخته شدند.

«و» سوم: خبر قوم «ثمود» که به بانگ مرگبار گرفتار شدند.

«و» چهارم: خبر «قوم ابراهیم» که خداوند جَلَّ جَلالُه پشه را بر آنان مسلط کرد و نمروند ملعون را به وسیله پشه به هلاکت رساند.

«و» پنجم: خبر «اصحاب مدین» که قوم شعیب رضی الله عنه بودند و زلزله آنان را فروگرفت.

«و» ششم: خبر «اهل مؤتکفات» یعنی: مردم شهرهای زیر و زبر شده قوم لوط رضی الله عنه که خداوند جَلَّ جَلالُه با سنگباران به هلاکتشان رسانید. و آن شهرها را بدان جهت که از ریشه و پایه برآنان منقلب و واژگون گشت به طوری که فراز آنها به فرود آنها تبدیل شد، «مؤتکفات» نامیدند.

«پیامبرانشان» یعنی: پیامبران آن گروهها و طوایف شش گانه «معجزات روشنی برای آنان آوردند پس هرگز خدا بر آن نبود که به آنان ستم کند» زیرا پیامبران آن را

بیم و هشدار دادند «ولی آنان بر خود ستم روا می‌داشتند» به سبب کفر به خداوند عز وجل و عدم انقیاد در برابر پیامبرانش.

**وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾**

چون حق تعالی صفات ذمیمه منافقان را ذکر کرد، به دنبال آن صفات ستوده مؤمنان را بیان نموده می‌فرماید: «و مردان مؤمن و زنان مؤمن دوستان یک‌دیگرند» یعنی: دل‌هایشان در محبت و عطوفت دوجانبه، با همدیگر متحد است و عاملی که ایشان را با هم یکجا و هم‌آوا ساخته، کار دین و ایمان به خدای عزوجل است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مؤمن برای مؤمن همانند ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگر را مستحکم می‌گرداند، آن‌گاه انگشتانشان را در یک‌دیگر داخل کردند». پس مؤمنان «به معروف امر می‌کنند» یعنی: به آنچه که در شرع معروف و پسندیده است نه منکر و ناپسند، که توحید خدای سبحان و ترک پرستش غیر وی از آن جمله است «و از منکر» یعنی: از آنچه که در دین ناپسند است «نهی می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و خدا را فرمانبرداری می‌کنند» در انجام آنچه که ایشان را بدان دستور داده است «و رسول او را» نیز در اوامر و نواهی وی که همه از سوی حق تعالی است، پیروی می‌کنند «آن گروه» موصوف به این اوصاف؛ «خدا به زودی آنان را مشمول رحمت خود قرار خواهد داد» در دنیا و آخرت، با برآوردن وعده‌های خویش «همانا الله غالب و حکیم است» غالب است بر هر چیزی، از جمله بر پاداش دادن و مجازات آنان، حکیم است؛ که هم پاداش و هم عقاب را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

البته هر کس حال مسلمانان را در عصر ما مورد تأمل قرار دهد، به این واقعیت می‌رسد که عامه مسلمانان، از مجموعه این اوصاف فاصله گرفته‌اند و عامل انحطاط اوضاع و احوالشان نیز همین است.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ
فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

«خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی وعده داده است که از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آن «نهرها جاری است، در آن جاودانه‌اند و نیز خانه‌های پاک» و پسندیده‌ای وعده داده است که هیچ پلیدی و نابسامانی‌ای در آنها نیست، در آنها خوش می‌زیند و در اوج برخورداری و رفاه به سر می‌برند «در بهشتهای عدن» عدن: یعنی: جاویدان که اقامت در آنها هرگز انقطاع و پایانی ندارد. «عدن» به قول راجح: نام شهری در بهشت است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «گفتیم؛ یا رسول الله! به ما از بهشت بگویند که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن درآید، خوش برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود». «و خشنودی‌ای» هر چند اندک «از» سوی «الله، بزرگتر است از همه» این نعمتهای بهشتی‌ای که خداوند متعال به ایشان داده است زیرا ایشان برای همیشه از خشم باری تعالی ایمن می‌شوند و مسلماً هیچ چیز از لذات جسمانی - هر چند هم که بزرگ باشد - با کمترین خشنودی‌ای از سوی حق تعالی برابر نیست زیرا رضای خداوند متعال سبب هر رستگاری و سعادت است «این» باغهای بهشتی و خشنودی حق تعالی «همان کامیابی بزرگ است» و هر رستگاری و کامیابی دیگری که مردم آن را کامیابی و رستگاری می‌پندارند، دون آن می‌باشد.

در حدیث شریف به روایت ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند متعال به اهل بهشت می‌فرماید: ای اهل بهشت! می‌گویند: لبیک ای پروردگار ما! به فرمان حاضریم و خیر همه در دست توست. می‌فرماید: آیا راضی شدید؟ می‌گویند: پروردگار! مگر ما را چه شده است که راضی نباشیم درحالی‌که تو به ما چیزهایی

بخشیده‌ای که به هیچ یک از مخلوقات عطا نکرده‌ای؟ می‌فرماید: آیا به شما بهتر از این را عطا نکنم؟ می‌گویند: پروردگارا! مگر چه چیز بهتر از این است؟ می‌فرماید: خشنودی‌ام را بر شما روا داشته و بعد از آن هرگز بر شما خشم نمی‌گیرم».

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن» جهاد با کفار؛ جنگیدن با آنهاست تا یا مسلمان شوند، یا جزیه پردازند. و جهاد با منافقان، اقامه حجت و برپاداشتن حدود بر آنان است زیرا آنان بیشترین کسانی‌اند که موجبات اقامه حدود را مرتکب می‌شوند چراکه از حق تعالی نمی‌ترسند «و بر آنان غلظت کن» غلظت: شدت دگرگونی و خشونت است. آری! رفتار مؤمنان با این دو گروه در دنیا باید این‌چنین باشد «و» اما در آخرت؛ «جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است!» علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام می‌فرماید: «خدای متعال رسول خود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را با چهار شمشیر برانگیخت: شمشیری برای مشرکان، شمشیری برای کفار اهل کتاب، شمشیری برای منافقان و شمشیری برای باغیان». آن‌گاه آیات مربوط به جهاد با این چهار گروه را تلاوت کرد. از این روایت چنین دانسته می‌شود که منافقان اگر نفاقشان را اظهار نمایند، جهاد مسلحانه علیه آنان لازم است و این قول؛ انتخاب ابن‌جریر طبری است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يَعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

«به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند» سخن کفر را. در یکی از روایات، در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه به سبب سخن یکی از منافقان نازل شد که گفت: اگر محمد در سخنانش نسبت به برادران ما - که سروران و برگزیدگان ما هستند - صادق باشد پس، ما بدتر از درازگوشیم! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از این سخن وی آگاه شدند ولی گوینده آن شروع به سوگند خوردن کرد که این سخن کفرآمیز را نگفته است. «در

حالی که قطعاً سخن کفر را گفته‌اند» و آن همان سخنی است که بیان کردیم «و پس از اسلام آوردنشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: بر فرض صحیح بودن اسلامشان، آنچه را که موجب کفر است انجام داده‌اند، یا بعد از اظهار اسلام، اظهار کفر کرده‌اند «و قصد کاری را کرده‌اند که موفق به انجام آن نشدند» به قولی: این قصدشان عبارت بود از سوء قصد به جان رسول خدا ﷺ در راه بازگشت از غزوه تبوک، که دوازده تن از منافقان سازمان دهنده آن بودند «و به عیب‌جویی برخاستند مگر بر آن که خدا از فضل خود آنان را بی‌نیاز ساخت و رسول وی» یعنی: به انکار و اعتراض و عیب‌جویی برخاستند، مگر بر آنچه که درخور ثنا و ستایش است نه سزاوار اعتراض و انکار و آن عبارت است از: بی‌نیاز ساختن خداوند ﷻ و رسولش آنان را از فضل خویش زیرا قبل از تشریف‌آوری رسول خدا ﷺ به مدینه، آنان در تنگی معیشت به‌سر می‌بردند ولی بعد از آن که رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، وضع زندگی‌شان رو به بهبودی و گشایش نهاد و اموالشان بسیار شد «پس اگر توبه کنند» از نفاقشان «برایشان بهتر است» از این نفاقی که در آن دست‌وپا می‌زنند «و اگر روی برتابند» از توبه و ایمان «خداوند آنان را عذاب می‌کند به عذابی دردناک در دنیا» با کشتن و به اسارت درآوردنشان به‌دست مؤمنان «و» در «آخرت» با عذاب دوزخ «و برایشان در زمین هیچ ولی و نصیری نیست» که از عذاب الهی نجاتشان دهد.

❖ وَمِنْهُمْ مَّنْ عٰهَدَ اللّٰهَ لَئِنۡ اٰتٰنَا مِنْ فَضْلِهٖ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُوْنَنَّ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ﴿٧٥﴾

«و از آنان» یعنی: از منافقان «کسانی‌اند که با خدا عهد بسته‌اند که اگر از فضل خویش» یعنی: از مال و ثروت «به ما عطا کند، قطعاً صدقه می‌دهیم و از نیکوکاران خواهیم شد» با شکرگزاری برای خداوند ﷻ به وسیله ایمان و عمل صالح.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره یکی از اهالی مدینه به‌نام ثعلبه بن حاطب نازل شد و او از کسانی بود که مسجد ضرار را بنا کردند. ابن جریر طبری به اختصار داستان ثعلبه بن حاطب را با اسانید آن از ابن عباس و حسن و قتاده روایت نموده و سپس این داستان را به تفصیل، اما با سند ضعیفی از ابی‌امامه باهلی چنین نقل کرده

است: ثعلبه بن حاطب نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! از خدا بخواهید که به من مالی ارزانی دارد زیرا سوگند به ذاتی که شما را به حق برانگیخته است، اگر او به من مالی عنایت کند، قطعاً حق هر ذی‌حقی را از آن خواهم داد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «وای بر تو ای ثعلبه! مال اندکی که شکر آن را بتوانی گزارد، بهتر از مال بسیاری است که تاب شکر آن را نتوانی آورد». ولی او گفت: یا رسول الله! التماس می‌کنم که از خدا برای من این گونه درخواست کنید. پس رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «بارالها! به ثعلبه مالی ارزانی دار». راوی می‌گوید: پس از آن، ثعلبه گوسفندانی را پروراند و آن گوسفندان چنان‌که کرمها و حشرات به‌زودی و به انبوهی رشد و تکثر می‌کنند، تکثر کردند تا بدانجا که در اندک مدتی، مدینه بر آنها تنگ آمد و ثعلبه بناچار با آنها از مدینه به صحرا بیرون رفت، باز هم گوسفندان او بیشتر و بیشتر شدند و این روند چنان روبه‌فزونی بود که او باز هم از حول و حوش مدینه دورتر رفت، سرانجام، کار او بدانجا انجامید که نه به نماز جمعه‌ای حاضر می‌شد و نه به جنازه‌ای. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب! ای وای بر ثعلبه بن حاطب!».

سپس آن حضرت ﷺ دو تن از اصحاب ﷺ را برای جمع‌آوری زکات اموال و احشام مردم، به اطراف و نواحی فرستادند، آن دو تن نزد ثعلبه نیز آمدند و از او خواستند تا زکاتش را بپردازد ولی او گفت: آنچه که شما زکات نامش گذاشته‌اید، چیزی جز جزیه نیست! بدین گونه، از دادن زکات سرباز زد. آن دو به مدینه بازگشتند و چون رسول خدا ﷺ ایشان را دیدند، قبل از آن‌که با ایشان سخنی بگویند، فرمودند: «ای وای بر ثعلبه بن حاطب!». همان بود که خدای عزوجل این سه آیه را درباره وی نازل کرد. یکی از نزدیکان ثعلبه که این آیات را شنید بی‌درنگ نزد وی آمد و به وی گفت: وای بر تو ای ثعلبه! درباره تو این... و این آیه نازل شده است. راوی می‌گوید: همان بود که ثعلبه به مدینه آمد و زکات مال خویش را به رسول خدا ﷺ تقدیم کرد و گفت: یا رسول الله! این زکات مال من است که اینک تقدیم شما می‌کنم. اما رسول خدا ﷺ خطاب به وی فرمودند: خدای عزوجل مرا از پذیرفتن زکات تو منع کرده است. ثعلبه شروع به گریستن کرد و بر سر خود خاک می‌افشاند ولی هرچه التماس کرد، رسول

خدا ﷺ از وی نپذیرفتند. سپس بعد از ایشان، ابوبکر صدیق رضی الله عنه نیز در عهد خویش از وی نپذیرفت، بعد از او، عمر رضی الله عنه و عثمان رضی الله عنه نیز از وی نپذیرفتند و سرانجام، در خلافت عثمان رضی الله عنه مرد.

فَلَمَّا آتَتْهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧٦﴾

«پس چون از فضل خویش به آنان بخشید، بدان بخل ورزیدند» و بر عکس سوگندی که خورده بودند، چیزی از آن را صدقه ندادند «و اعراض کنان برگشتند» از طاعت حق تعالی، در حالی که بر این اعراض خویش مصر بودند.

فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

«در نتیجه، به سزای آن که وعده خویش را با خداوند خلاف کردند و از آن روی که دروغ می گفتند، در دلهایشان - تا روزی که او را دیدار می کنند - پیامدهای نفاق را باقی گذارد» پس این سزا به دو دلیل است، یکی خلف وعده و دیگری دروغ، به همین جهت، رسول خدا ﷺ خلف وعده و دروغ را دو نشانه از نشانه های نفاق معرفی کرده اند. آری! خدای متعال به سزای بخلشان، پیامدهای نفاق را در دلهایشان مستمرا تا روز قیامت باقی گذاشت، روزی که با خدای عزوجل ملاقات می کنند. یا معنی این است: بخل، نفاقی پایدار در دلهایشان باقی گذارد زیرا سبب نفاقشان چیزی جز بخل نبود.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَهُ الْغَيْبُ ﴿٧٨﴾

«آیا ندانسته اند» منافقان «که خداوند راز و نجوایشان را می داند» در مورد طعنه زدن بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بر یارانسان و بر دین اسلام «و خداوند دانای غیبهاست» پس هیچ چیز - از جمله آنچه که از منافقان سر می زند - بر وی مخفی نمی ماند.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا

جَهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٨﴾

در بیان سبب نزول آمده است: منافقان، مسلمانان داوطلبی را که به میل و رغبت خود - افزون بر زکات فرض - به طور داوطلبانه صدقه نافله می دادند، مورد طعن و تمسخر قرار می دادند و چون یکی از مؤمنان، چیز اندکی از مال خود را داوطلبانه صدقه می کرد، منافقان می گفتند: خدا از این صدقه وی بس بی نیاز است! و اگر یکی از ایشان مال بسیاری را صدقه می کرد، باز هم طعنه زنان می گفتند: این شخص فقط از روی ریا چنین کرده و صدقه وی خالصانه برای خدا نبوده است! همان بود که نازل شد: «کسانی که بر داوطلبان مؤمن در صدقات عیب می گیرند و عیب می گیرند بر کسانی که جز به اندازه توانشان» چیزی را برای صدقه کردن «نمی یابند» و آن مال اندک هم حاصل دسترنج و زحمتشان است «و آنان را مورد تمسخر قرار می دهند» یعنی: آن منافقان، هم کسانی را که کم انفاق می کنند و هم کسانی را که بسیار انفاق می کنند، مورد تمسخر قرار می دهند؛ سزای آنها این است که: «خدا تمسخرشان کرد» یعنی: خوار و ذلیل و رسوایشان کرده و در برابر این تمسخر جزایشان می دهد «و برایشان عذابی دردناک است» در آخرت.

اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا

بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾

«چه برای آنان آمرزش بخواهی چه آمرزش نخواهی» هرگز خداوند عز وجل بر آنان نمی آمرزد. یعنی: آمرزش خواستن و عدم آن از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای منافقان یکسان است بدان جهت که آنها شایستگی این را ندارند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایشان آمرزش بخواهد، یا خدای سبحان آنان را مورد مغفرت قرار دهد «اگر هفتادبار برای آنان آمرزش طلب کنی، خداوند هرگز آنان را نمی آمرزد» یعنی: خدای سبحان هرگز بر آنان نمی آمرزد، هرچند برایشان به دفعات بسیار و با پافشاری و اصرار زیاد، آمرزش بخواهی. پس مراد، عدد هفتاد نیست و ذکر عدد هفتاد از آن روست که اعراب، عدد

هفتاد را در مبالغه کثرت به کار می‌برند «این» نیامرزیدن بر آنان «به سبب آن است که آنان به خدا و رسولش کفر ورزیده‌اند» یعنی: سبب عدم آمرزش آنان، کفرشان به خدا و رسول وی است و برای کافران آمرزشی نیست «و خدا گروه فاسقان را» یعنی: متمردان خارج از اطاعت و فرمان را «هدایت نمی‌کند» زیرا آنان به سبب فسق خویش، موفق به یافتن راهی که آنها را به مطلوب برساند، نمی‌شوند.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾

«برجای گذاشتگان، به خانه‌نشینی خود پس از رسول خدا شادمان شدند» آنان منافقانی بودند که تنبلی، تن‌پروری، نفاق و شیطان لعین، آنها را از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک بازداشت لذا از رسول خدا ﷺ اجازه خواستند که در خانه بنشینند و به کاروان جهاد نپیوندند. رسول خدا ﷺ نیز به آنان اجازه داده و در مدینه برجاشان گذاشتند و آنان با این نشستن بعد از رسول خدا ﷺ و تخلف از جهاد، شادمان شدند «و از این‌که با مال و جان خود در راه خدا جهاد کنند، کراهت داشتند» سبب این نفرتشان از جهاد، حرص و بخلشان بر مال و جان، عدم ایمان و اخلاص و نفاقشان بود «و گفتند: در این گرما بیرون نروید» منافقان به برادران خویش در نفاق چنین گفتند تا آنها را از رهسپردن به جهاد سست نموده و همدیگر را به مخالفت با فرمان خدا و رسولش سفارش کنند. یا این سخن را به مؤمنان گفتند تا عزم ایشان را در جهاد سست کنند «بگو: آتش جهنم گرم‌تر است، اگر دریابند» یعنی: ای منافقان! چگونه از این گرمای اندک می‌گریزید، درحالی‌که آتش جهنم که به آن وارد خواهید شد و جاودانه در آن خواهید ماند، از آنچه که هم‌اکنون از آن فرار می‌کنید، گرم‌تر و سوزان‌تر است زیرا آتش دوزخ گرمایی است نامتناهی و پایان‌ناپذیر پس یقیناً کسی که برای مصون ماندن از مشقتی اندک، خود را در مشقتی ابدی می‌افکند، از هر جاهلی جاهل‌تر است.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه: (...نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ) را خواندند، آن گاه فرمودند: «خدای سبحان هزار سال بر آتش دوزخ برافروخت تا سپید شد، سپس هزار سال دیگر بر آن برافروخت تا سرخ شد، آن گاه هزار سال دیگر بر آن افروخت تا سیاه شد لذا آتش دوزخ همانند شب سیاه است و شعله‌های آن روشنی بر نمی‌تاباند».

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

«پس به‌سزای آنچه می‌کردند» از معاصی و نافرمانی‌ها «اندکی بخندند و بسیار بگریند» یعنی: منافقان در آخرت کم خواهند خندید و بسیار خواهند گریست، همان‌گونه که در دنیا دین خود را به بازی و تمسخر گرفته و بسیار می‌خندیدند و این امری است قطعی و محتوم.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَدْنُوكَ لِالْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ نَّخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ نُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَائِلِينَ ﴿٨٣﴾

«پس اگر خدا تو را از غزوه تبوک «به‌سوی گروهی از آنان باز آورد» دلیل این‌که فرمود: (به‌سوی گروهی از آنان)، نه به‌سوی همه آنان زیرا کسانی از منافقان بودند که از نفاق خویش توبه کرده و از تخلف و واپس‌مانی از جهاد نادم شدند. آری! اگر از تبوک بازگشتی «و» بعد از آن، آن گروه منافق «از تو برای بیرون آمدن» همراهت در غزوه دیگری «اجازه خواستند، بگو» به آنان: «شما هرگز با من خارج نخواهید شد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نبرد نخواهید کرد» پس محرومیت از شرف جهاد، اولین مجازات معنوی آنان است، همچنان این ممنوعیت بدان جهت است که همراهی‌شان با مؤمنان، مفسده برانگیز و فتنه‌خیز است «زیرا شما نخستین بار به نشستن راضی شدید» در غزوه تبوک «پس اکنون هم با خانه‌نشینان» یعنی: با بیماران، زنان و کودکان که به دلیل عذر، از رفتن به غزوه تبوک بازماندند، در خانه «بنشینید».

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ



دومین مجازات منافقان این است: «و هرگز بر هیچ یک از آنان» یعنی: از منافقان «که بمیرد، نماز نگذار و بر سر قبرش نایست» قبلا چنان بود که وقتی کسی دفن می‌شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله بر سر قبر وی می‌ایستادند و برایش دعا می‌کردند ولی در این آیه از ایستادن بر سر قبر هر منافقی به منظور دعا کردن بر وی منع شدند. از آن پس، چون به جنازه‌ای فراخوانده می‌شدند، در باره شخصیت متوفی سؤال می‌کردند، اگر از او ستایش می‌شد، بر او نماز می‌گزاردند، در غیر آن به نزدیکانش می‌گفتند: «شأنکم بها: شما دانید و جنازه‌تان» و بر آن نماز نمی‌گزاردند. همچنین عمر رضی الله عنه بر جنازه شخص مجهول الحال نماز نمی‌گزارد تا حدیفه بن یمان رضی الله عنه بر او نماز نگذارد زیرا حدیفه، امین راز پیامبر صلی الله علیه و آله بود و منافقان را به نام و هویت‌شان دقیقاً می‌شناخت «چراکه آنان به خدا و رسول او کافر شدند و در حال فسق مردند» پس این است علت منع آن حضرت صلی الله علیه و آله از نمازگزاردن بر مرده منافقان و ایستادن بر سر قبر آنان. بدین‌گونه حق تعالی منافقان را بعد از وصف نمودن به کفر، به فسق نیز وصف نمود زیرا کافر گاهی در دین خویش پایدار است، اما دروغ، نفاق، نیرنگ، جبن و خبائث که از اوصاف منافقان است، منافق را از کافر نیز زشت‌تر و ناشایست‌تر گردانیده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «از عمر بن الخطاب رضی الله عنه شنیدم که فرمود: چون عبدالله بن ابی سرکرده منافقان مدینه مرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواندن نماز جنازه بر وی دعوت شدند و بر جنازه وی حاضر شدند و چون به‌پا ایستادند تا بر وی نماز بگذارند، به ایشان گفتم: آیا بر دشمن خدا عبدالله بن ابی نماز می‌گذارید که گویند این... و این... سخن بود؟ بدین‌گونه ایام و کارنامه‌های ننگین او را بر می‌شمردم و رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم می‌کردند تا چون بسیار گفتم، فرمودند: ای عمر! دست از من بردار، آخر من از بارگاه حق تعالی مخیر ساخته شده‌ام، به من گفته شده: (أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ...): «چه بر آنان آمرزش بخواهی و چه نخواهی، اگر برایشان هفتاد بار آمرزش بخواهی، هرگز خداوند بر آنان نمی‌آمرزد» پس اگر بدانم که بیش از هفتاد بار

آمزش خواهی ام سبب آمزش وی می شود، قطعاً بر هفتاد بار می افزایم! آن گاه بر وی نماز خواندند و جنازه وی را مشایعت کرده بر سر قبرش ایستادند تا از تدفین وی فارغ شدند. عمر رضی الله عنه می گوید: من از جرأت خود بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در شگفت شدم - و خدا ورسولش به آنچه می گویم داناترند - ولی به خدا سوگند که اندک زمانی بیش نگذشت که این دو آیه نازل شد: (وَلَا تَصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ ...). بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر هیچ منافقی نماز جنازه نگزاردند.

نهی خدای عزوجل از نمازگزاردن بر منافقان، مقابلتا بیانگر این حقیقت نیز هست که نماز جنازه از بزرگترین قربتها در حق مؤمنان می باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به جنازه تا نماز گزاردن بر میت حاضر شود، برایش یک قیراط (پاداش) است و هر کس تا هنگام دفن وی بماند، برایش دو قیراط است». از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیده شد که آن دو قیراط چیست؟ فرمودند: «کوچکترین آنها همانند کوه احد است». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان رضی الله عنه راجع به فضیلت ایستادن بر سر قبر مؤمن آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از دفن مرده فارغ می شدند، بر سر قبرش می ایستادند و می فرمودند: «برای برادران آمزش بخواید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او هم اکنون مورد پرسش قرار می گیرد».

وَلَا تَعْجَبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

«و اموال و فرزندان آنان تو را به شگفت نیندازد، جز این نیست که خدا می خواهد آنها را به وسیله آن در دنیا عذاب کند و جانشان در حال کفر بیرون رود» تفسیر نظیر این آیه کریمه در آیه (۵۵) گذشت. نسفی در حکمت تکرار آن می گوید: «تکرار آن برای تأکید است تا مخاطب همیشه این معنی را در نظر داشته باشد، در عین حال که هر آیه در جای خود پیام خاص خود را دارد، از جمله آن که این آیه، بیانگر سومین مجازات معنوی منافقان است».

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٨٦﴾

«و چون سوره‌ای» به قولی: مراد همین سوره، یعنی سوره «برائة» است «نازل شود» بدین مضمون «که: به خداوند ایمان آورید و همراه با پیامبرش جهاد کنید» علیه دشمنان دین خدا ﷺ «توانمندانشان» یعنی: صاحبان مال و ثروت و مکتب، یا رؤسا و بزرگانشان که چشم مردم به سوی آنهاست «از تو عذر و اجازه می‌خواهند و می‌گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم» یعنی: اجازه بده که ما با برجای ماندگان معذور از جنگ؛ همچون ضعفا و بیماران زمین‌گیر بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُوْنَ ﴿٨٧﴾

«به این راضی شدند که با خانه‌نشینان باشند» یعنی: آنها به سبب نفاق و بیماری باطنی و شک و جبنی که در دل‌هایشان است، ابا نورزیدند از این‌که پشت سر رسول خدا ﷺ با زنانی که در خانه‌ها از مردان جانشینی می‌کنند، باقی بمانند «و بردل‌هایشان مهر زده شده است» از آن رو که خود کفر و نفاق را انتخاب کرده‌اند «در نتیجه قدرت درک ندارند» که بفهمند؛ در جهاد چه رستگاری و سعادت و در تخلف از جهاد؛ چه نابودی و شقاوتی نهفته است.

لَكِنَّ الرُّسُلَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّتِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّتِكَ هُمْ الْمُقَلِّحُونَ ﴿٨٨﴾

«ولی» اگر این گروه منافق از جهاد تخلف کردند، کسانی که بهتر از آنانند، به جهاد پیاخاستند؛ یعنی: «پیامبر و کسانی که با او ایمان آورده‌اند، با اموال و جانهای خود جهاد کردند و اینانند که همه خیرات برای آنان است» خیرات: شامل همه خوبیها و نیکی‌هاست بنابراین، منافع دین و دنیا همه را دربر می‌گیرد. به قولی؛ خیرات: زنان

خوبروی تن آرا در بهشت اند «و این گروه همان رستگارانند» که به هر مطلوبی نایل می شوند. از خدای عزوجل مسئلت می کنیم که ما را از این فوز عظیم محروم نگرداند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾

«خداوند برای آنان باغهایی آماده کرده است که از زیر» درختان و ساختمانهای آن «نهرها روان است و در آن جاودانه اند. این همان رستگاری بزرگ است».

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾

سپس مجموعه دیگری از آیات می آید که در مورد عذر نرفتن به جهاد سخن می گوید؛ این که چه وقت این عذر صحیح و چه وقت صحیح نیست؟ و از خلال بیان این موضوع، ما به طبیعت نفاق و اوصاف منافقان آشنا می شویم: «و معذران اعرابی نزد تو آمدند تا به آنان اجازه» ترک جهاد «داده شود» معذر: کسی است که عذر پیش می افکند، اما در واقع عذری ندارد. یعنی: گروهی از بادیه نشینان عرب، عذر و بهانه هایی نادرست پیش کشیدند تا رسول خدا ﷺ به آنان اجازه نرفتن به جهاد را بدهند ولی گروه دیگری بودند که هیچ عذری مطرح نکرده بلکه بدون عذرخواهی نشستند و از جهاد تخلف ورزیدند، که آنان منافقان اعراب بودند «وکسانی که به خدا و رسول او دروغ گفتند، در خانه نشستند» و با وجود آن که با رسول خدا ﷺ بر حرف شنوی و اطاعت بیعت کرده بودند، اما نه ایمان آوردند و نه تصدیق کردند بنابراین، با تخلفشان از جهاد بدون مطرح کردن هیچ عذری، این حقیقت نمایان شد که آنها در بیعت بر ایمان نیز دروغگو بوده اند.

پس متخلفان از جهاد سه گروه بودند:

- ۱ - کسانی که به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد بازماندند.
- ۲ - کسانی که هیچ عذری نداشته اما در نرفتن به جهاد، عذرهای بی اساسی پیش افکندند و اجازه نشستن خواستند.

۳ - کسانی که نه عذری داشتند و نه اجازه نشستن خواستند، که اینان بدترین سه گروه بودند.

«به زودی به کافران از آنان» یعنی: به کافران از بادیه‌نشینان متخلف عذرتراش غیرمعدور و تکذیب‌کنندگان بی‌پروا «عذاب دردناک خواهد رسید».

ابن‌اسحاق در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره گروهی از قبیله بنی‌غفار نازل شد.

**لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ
وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾**

آن‌گاه خداوند متعال بیان می‌دارد که چه کسانی به حق و به سبب داشتن عذری واقعی، از جهاد تخلف می‌کنند: «بر ناتوانان هیچ گناهی نیست» که زنان و کودکانند «و بر بیماران هیچ گناهی نیست» مراد از آنان: بیماران مزمن، پیران فرتوت، نابینایان، لنگان و امثال آنانند. یعنی: بر آنان هیچ ایراد و گناهی درتخلف از جهاد نیست، به این دلیل که عذرشان واقعی و موجه است و این عذرها به بدن و جسم مربوط می‌شود. سپس به بیان عذرهایی می‌پردازد که به مال برمی‌گردد نه به بدن و می‌فرماید: «و بر کسانی که چیزی نمی‌یابند تا» در راه جهاد «خرج کنند، هیچ گناهی نیست» پس باوجود داشتن چنان معاذیر بدنی یا مالی‌ای، جهاد از آنان ساقط بوده و برایشان فرض نیست «به شرط آن‌که برای خدا و پیامبرش خیرخواهی کنند» نصیحت و خیرخواهی برای خدا عز وجله عبارت است از: ایمان‌آوردن به وی، عمل به شریعت وی و ترک اموری که با شریعتش مخالف است و شکی نیست که خیرخواهی به بندگان خدا عز وجله، محبت مجاهدان راه وی، خیراندیشی برایشان در امر جهاد و یاری نکردن دشمنانشان به وجهی از وجوه، درقدم اول شامل معنی خیرخواهی برای خدا عز وجله است. اما نصیحت و خیراندیشی برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبارت است از: تصدیق نبوت ایشان، اطاعت‌شان در هرآنچه که بدان امر یا نهی می‌کنند، موالات و دوستی با دوستان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم،

دشمنی با دشمنان ایشان، محبت و تعظیم آن حضرت ﷺ و احیای سنت‌شان بعد از رحلت‌شان با تمام توان و با همه سعی و امکان.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا دین، نصیحت است و سه بار این جمله را تکرار کردند. اصحاب گفتند: یا رسول الله! نصیحت و خیرخواهی برای چه کسی؟ فرمودند: برای خدا، برای کتاب و پیامبرش و برای پیشوایان (زمامداران) مسلمانان و عامه آنان». «بر نیکوکاران هیچ راهی نیست» یعنی: بر معذوران خیراندیش و خیرخواه، هیچ ایراد و عتاب و عقابی در نرفتن به جهاد نیست و ثواب جهاد برایشان مترتب است، به سبب این که ترک جهاد از سوی آنان، نه به انگیزه بی‌رغبتی به آن بلکه به سبب وجود عذر موجهی بوده است «و خدا آمرزنده مهربان است» لذا بر کسانی که به سبب عذر از جهاد تخلف کرده‌اند؛ می‌آمرزد و به کسانی که مستحق رحمت وی هستند، مهربان است.

ابن‌کثیر برای آیه کریمه دو سبب نزول نقل کرده و گفته است: بخش اول آیه، درباره معذوران جسمی - از جمله عائذبن‌عمرو مزنی - و بخش دوم، درباره بنی‌مقرن بن مزینه و غیر آنان از انصار که «بکاءون: گریندگان» لقب گرفتند؛ نازل شد.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ ﴿١٢﴾

«و نیز گناهی نیست بر کسانی که چون پیش تو آمدند تا سوارشان کنی» بر مرکبها، برای این که به جهاد رهسپار شوند «گفتی: چیزی پیدا نمی‌کنم تا بر آن سوارتان کنم» یعنی: تو مرکبی نیافتی که بر آن سوارشان کنی و در نتیجه «برگشتند؛ درحالی که چشمانشان سرشار از اشک بود» چون به آنان گفتی: وسیله‌ای برای سوار کردنشان نمی‌یابم! از نزد تو درحالی برگشتند که گریان و نالان بودند «از اندوه این که چرا چیزی نمی‌یابند که خرج راه کنند» نه در نزد خود و نه در نزد تو.

ایشان گروهی از انصار بودند که چون پیامبر اکرم ﷺ برای غزوه تبوک بسیج عمومی اعلام کردند، نزد ایشان آمدند و خواستند تا وسیله سواری در اختیارشان قرار داده شود

که عازم آن غزوه گردند. به قولی: ایشان از پیامبر ﷺ توشه راه خواستند. به قولی دیگر: ایشان از پیامبر ﷺ، جز کفش هیچ چیز دیگری نخواستند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به شرکت‌کنندگان در جهاد فرمودند: «همانا مردانی را در مدینه برجای گذاشته‌اید که هیچ وادی‌ای را نمی‌پیمایید و هیچ راهی را نمی‌روید، مگر این‌که با شما در پاداش شریکند، ایشان را عذر - و به روایتی بیماری - از مشارکت در جهاد بازداشت.»

پس آنان مجموعاً چهار گروهند که دارای معاذیر حقیقی به‌شمار می‌روند و برایشان در تخلف از جهاد هیچ گناهی نیست.

﴿ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (۱۳)

آن‌گاه خداوند متعال به بیان حال گروهی می‌پردازد که به هیچ وجه معذور نیستند: «جز این نیست که راه» عتاب و ایراد و مؤاخذه، فقط «بر کسانی است که با این‌که توانگرند» و وسیله‌ای را که خود را بدان به جهاد مجهز کنند، می‌یابند، با آن‌هم «از تو اجازه می‌طلبند» در تخلف از جهاد «به این راضی شده‌اند که با زنان خانه‌نشین باشند» خوالف: زنان خانه‌نشین هستند «و خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است، در نتیجه آنان» به سبب این مهر نهادن «نمی‌فهمند» آنچه را که سودشان در آن است تا آن را بر آنچه که مایه خسران و زیانشان است، ترجیح دهند.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنزِلُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

«هنگامی که به سوی آنان باز گردید، برای شما عذر می‌آورند» این جمله، از حال منافقان متخلفی که در مدینه باقی ماندند، چنین خبر می‌دهد که آنها به‌زودی در هنگام بازگشت مؤمنان از غزوه تبوک، از عدم مشارکت خود در جهاد نزد آنان عذر پیش

می آورند «بگو: عذر نیاورید که هرگز سخن شما را باور نمی کنیم» یعنی: شما را در این عذآوریتان تصدیق نمی کنیم.

آن گاه سبب تصدیق نکردن آنها را بیان کرده، می فرماید: «همانا خداوند ما را از بعضی از خبرهای شما آگاه گردانیده» یعنی: عذرتان را بدان جهت نمی پذیریم که خدای عزوجل از طریق وحی، ما را به دروغ بودن معاذیرتان آگاه کرده و هم اینک ما به حقیقت حال شما واقفیم «و خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید» در آینده، که آیا از شر و فسادی که هم اکنون بر آن هستید، دست برمی دارید یا خیر «آن گاه به سوی دانای نهان و آشکار» که خدای تبارک و تعالی است «باز گردانیده می شوید و شما را از آنچه می کردید خبر می دهد» زیرا او به هر قول و عمل و نیتی که از شما صدور یافته - اعم از آنچه که نهان می داشتید، یا آنچه که بدان تظاهر می کردید - داناست و در نتیجه، شما را در قبال آن جزا می دهد.

**سَيَعْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِعَرْضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَهُم جَهَنَّمُ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٥﴾**

«چون به سوی آنان باز گردید، به زودی نزد شما به خدا سوگند خواهند خورد» یعنی: به زودی عذرهای بی اساسی را که آورده اند، با سوگندهای دروغ مؤکد خواهند ساخت «تا از آنان صرف نظر کنید» یعنی: هدفشان از آن سوگندهای دروغین این است که شما مؤمنان از آنان درگذرید و صرف نظر کنید و به سبب تخلفشان از جهاد، سرزنش و مؤاخذه شان نکرده و هیچ بازپرسی از آنان ننمایید و در عوض، از آنان اظهار رضایت و خشنودی کنید «پس از آنان رو بگردانید» یعنی: ترک و طردشان کرده، از گناهشان در نگذرید و از آنان اعلام رضایت نکنید «چراکه آنان پلیدند» و تمام اعمالشان پلید و زشت است پس به این علت، دیگر اهلیت پذیرش پند و ارشاد به سوی خیر و دریافت هشدار در مورد پرهیز از شر را ندارند بنابراین، تنها برخوردی که سزاوار شأن آنهاست، وا گذاشتنشان به حالشان می باشد «و به سزای آنچه می کردند، جایگاهشان دوزخ است».

يَجْلِفُونَ لَكُمْ لِرِضْوَانِهِمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿١٦﴾

«برای شما سوگند یاد می‌کنند تا از آنان خشنود گردید» یعنی: هدف حقیقی آنها از سوگند خوردن این است تا سوگندهایشان شما را راضی سازد و بنابراین، دشمنی تان به دنیایشان زیان نرساند «پس اگر شما از آنان خشنود شوید» برای کمک به حال و وضعشان چنان‌که خواسته آنان نیز همین است، بدانید که «قطعا خدا از گروه فاسقان خشنود نمی‌شود».

هدف باری تعالی، نهی مؤمنان از خشنودی و راضی بودن از منافقان است زیرا راضی بودن از کسانی که خداوند عز وجله از آنان راضی نیست، کاری است که هرگز هیچ مؤمنی آن را انجام نمی‌دهد. این تعبیر بدان جهت به کار گرفته شد تا چنین پنداشته نشود که رضای مؤمنان از منافقان، مقتضی رضای خدای متعال نیز هست.

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٧﴾

«بادیه‌نشینان عرب، در کفر و نفاق سخت‌ترند» از دیگران زیرا آنان دل‌هایی سخت‌تر، طبیعت‌هایی درشت‌تر و زبان‌هایی خشن‌تر دارند بنابراین، آنها بالطبع از پذیرش کتاب‌های الهی و پیام‌های پیامبران وی دورترند. چنان‌که احادیثی روایت شده است که مشعر بر این حقیقت است، از جمله حدیث شریف وارده به روایت عائشه رضی الله عنها که فرمود: گروهی از بادیه‌نشینان عرب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بودند، آنها از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند: آیا شما کودکانتان را می‌بوسید؟ یاران فرمودند: آری! گفتند: ولی سوگند به خدا که ما کودکانمان را نمی‌بوسیم! در این اثنا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «وقتی خدای عزوجل رحمت و مهر را از دل‌هایتان برداشته است، من چه می‌توانم بکنم!». اعراب: ساکنان بادیه از قوم عربند. پس کسانی از قوم عرب که ساکن شهرهایند، «عربی» و کسانی از آنان که در بادیه و صحرا سکونت دارند، «اعرابی» نامیده می‌شوند.

«و» بادیه‌نشینان عرب «سزاوارترند به این‌که حدود شریعتی را که خدا بر پیامبرش نازل کرده، ندانند» به سبب دوریشان از اماکن انبیا صلی الله علیه و آله و سلم و از دیار نزول وحی «و خدا

دانای حکیم است» داناست به احوالشان، صاحب حکمت است در امهال و فرصت دادن به آنان.

ابن کثیر می گوید: «به سبب درشت خویی و سنگدلی بادیه نشینان بود که خداوند عز وجل از آنان پیامبری برنینگیخت بلکه پیامبران علیهم السلام را از مردم شهرها برانگیخت».

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُرِّ الدَّوَابِّ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ



«و از اعراب» یعنی: از بادیه نشینان «کسانی هستند که آنچه را انفاق می کنند» در راه خدا عز وجل «تاوان می شمارند» برای خود و بر این باور اند که این خسارتی برایشان است پس فقط از روی ریا و تقیه انفاق می کنند «و برای شما دوائر را انتظار می برند» دائره: پیش آمد مصیبت بار و تقلب روزگار است که در آن نعمت به بلا دگرگون می شود. آری! اینان برای شما انتظار چنین روزی را می کشند تا غلبه شما از میان برود و آن وقت، زکات اموال خود را نپردازند.

شایان ذکر است که بعد از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مصداق این خبر قرآنی به تحقق پیوست پس این آیه، معجزه ای از معجزات غیبی قرآن کریم است.

«پیشامد بد» و حادثه های ناگوار؛ چون شر و شکست و عذاب و بلا و هر پیش آمد ناگوار دیگری «بر آنان باد» بدین گونه خداوند متعال نفرین خود را با آن رخدادی که آنها در حق مسلمانان انتظار می بردند، همانند گردانید «و خدا شنواست» به آنچه که می گویند «داناست» به آنچه که در ضمیر خویش پنهان می دارند.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَانًا وَعِنْدَ اللَّهِ وَصَلَاتٍ

الرَّسُولِ إِلَّا إِنَّا قُرْبَانًا لَهُمْ سَيَدْخُلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱﴾

«و برخی دیگر از اعراب» یعنی: از بادیه نشینان «کسانی اند که به خدا و روز آخرت ایمان دارند» اینان گروه دوم از بادیه نشینان هستند «و آنچه را انفاق می کنند» در راه

خدا ﷻ «سبب تقرب نزد خدا می‌شمارند» قربات: آنچه که انسان به سبب آن به خدا ﷻ تقرب و نزدیکی جوید «و صلوات پیامبر را» یعنی: دعاهای نیک و آمرزش‌خواهی پیامبر را نیز مایه تقرب نزد خدای سبحان می‌شمارند، از آن رو که به خدا ﷻ و پیامبرش ایمانی نیرومند و باوری راسخ دارند «آگاه باش که بی‌گمان این» انفاق و صدقاتشان و نیز دعاها و آمرزش‌خواهی پیامبر ﷺ «قربتی است» مقبول و پذیرفته‌شده «برای آنان» نزد خدای متعال «به‌زودی خدا ایشان را در جوار رحمت خویش در می‌آورد» رحمت پروردگار متعال: محبت وی است با مؤمنان و آنچه که از خیر دنیا و بهشت آخرت به ایشان عنایت می‌کند «همانا خداوند آمرزنده است» و عیب مقصران را می‌پوشاند «مهربان است» و تلاش و کوشش اندک‌مایه‌گان را می‌پذیرد.

**وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ
وَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١٠٠﴾**

«و سابقون الاولون از مهاجران و انصار» سابقون الاولون از مهاجران: پیشگامان و سبقت‌کنندگان نخستین از اصحابی‌اند که به هر دو قبله نماز خوانده‌اند، یعنی سابقه آنها در اسلام به عهدی می‌رسد که هر دو قبله را دریافته‌اند. یا کسانی‌اند که شاهد «بیعت‌الرضوان» بوده‌اند. یا اهل «بدر»‌اند؛ و بهترین‌شان خلفای چهارگانه‌اند به ترتیب، سپس شش تن باقی مانده از «عشره مبشره»، آن‌گاه اهل «بدر»، سپس مجاهدان «احد»، آن‌گاه اهل «بیعت‌الرضوان» در «حدیبیه». و سابقون الاولون از انصار: نخستین پیشگامانی از انصار هستند که با رسول خدا ﷺ در «بیعت عقبه اول و دوم»، بیعت کرده‌اند، که تعدادشان در بیعت عقبه اول هفت تن و در بیعت عقبه دوم، هفتاد تن بود «و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کرده‌اند» یعنی: کسانی که از نخستین پیشروان پیشگام مهاجر و انصار، پیروی کرده‌اند. ایشان دنباله روان و از پی‌آیندگان آنانند؛ از صحابه ﷺ و تابعینی که بعد از ایشان آمده‌اند، یا تا روز قیامت می‌آیند، در صورتی که از نخستین پیشگامان دین و دعوت، با نیکوکاری در کردار و گفتار پیروی کنند. آری! همین پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و پیروان راستین آنان هستند که: «خدا از ایشان

خشنود شد» و طاعات و عباداتشان را پذیرفت و از تقصیراتشان در گذشت و بر آنان خشم نگرفت «و ایشان نیز از او خشنود شدند» بر آنچه که از فضل خویش به آنان عطا کرد و از نعمت دینی و دنیوی خویش بر آنان سرازیر کرد «و برای آنان» همراه با رضای خویش «باغهایی آماده کرده که از زیر آن نهرها روان است، همیشه در آن جاودانند، این است همان کامیابی بزرگ».

پس این آیه، گواهی و مژده و بشارتی است از سوی خدای منان به بهشت و رستگاری در آخرت برای پیشروان و پیشگامان از اصحاب پیامبر ﷺ چنان که این آیه مژده بخش کسانی نیز هست که رهرو راه ایشان بوده و ایشان را برای خود مقتدا و الگو قرار می دهند.

دلیل این که پروردگار متعال سابقه داران را بر دیگر مسلمانان برتری و فضیلت داد، همانا ایمان و انفاقشان در دوران ضعف اسلام و قبل از غلبه و انتشار آن است.

وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى الْإِنْفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُمْ
سَعَدَ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَيْكَ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿١٠١﴾

در اینجا با مجموعه دیگری از آیات روبرو می شویم که به ما زوایای بیشتری از اوصاف و روشهای منافقان را روشن ساخته و در مقابل، اوصاف مؤمنان را نیز روشن می کند: «و برخی از بادیه نشینانی که پیرامون شما هستند، منافقاند» این گروه، منافقانی بودند که پیرامون مدینه سکونت داشتند «و نیز بعضی از اهل مدینه» مردمانی منافقاند که «بر نفاق خو گرفته اند» یعنی: بر نفاق پایداری کرده، در آن مهارت کسب نموده و شدیداً بر آن سرسختی نشان می دهند و از آن منصرف نگشته اند. شایان ذکر است که مهارتشان در نفاق تا بدانجا بود که نفاقشان حتی بر رسول خدا ﷺ نیز مخفی ماند، چه رسد به سایر مؤمنان «تو آنان را نمی شناسی، ما آنان را می شناسیم» یعنی: ای محمد ﷺ! تو آنان را به اشخاص و اعیانشان نمی شناسی؛ زیرا آنان در نفاق ماهرند و از آنچه که موجب شک و شبهه در ایمانشان گردد، دوری می گزینند به طوری که نفاقشان بر انسان مخفی مانده و جز برای خدای سبحان بر دیگران آشکار نیست «ما

به زودی آنان را دو بار عذاب می‌کنیم» مراد از دوبار عذاب، یکی رسوا ساختن و برملا کردن نفاقشان و دیگری عذاب نمودنشان در آخرت است. به قولی: مراد از دو بار عذاب؛ یکی نزول مصایب بر اموال و اولاد و جانهایشان و دیگری عذاب قبر است «آن‌گاه به سوی عذابی بزرگ بازگردانیده می‌شوند» یعنی: به سوی درک اسفل در دوزخ.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

در این آیه، خداوند عز وجل به بیان حال گروه دیگری از متخلفان می‌پردازد که تخلفشان از جهاد، به انگیزه نفاق نبوده بلکه گناهی همراه با ایمان بوده است: «و دیگرانی هستند که به گناهان خود اعتراف کردند» یعنی: از اهل مدینه گروهی دیگرند که در واقع امر مؤمن بوده اما از غزوه تبوک بی‌هیچ عذر موجهی تخلف کردند و بعداً از این کار خود پشیمان شدند ولی برای توجیه تخلف خویش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله، به پیش کشیدن عذرهای دروغین متوسل نگشته بلکه در عوض امیدوار بودند که خداوند عز وجل برآنان توبه‌پذیر شود «عملی نیک را» یعنی: اعمالی را که قبلاً انجام داده بودند؛ از پایبندی به احکام و برنامه‌های اسلام و رفتن به جهاد در سایر غزوات «با عمل دیگر که بد است درآمیخته‌اند» مراد: تخلفشان از غزوه تبوک است. ولی ایشان یک‌بار دیگر این عمل بد را با عمل نیکی دنبال کردند که عبارت از: اعترافشان به آن عمل بد و توبه‌شان از آن است «نزدیک است که خداوند توبه آنان را بپذیرد» زیرا اعترافشان به گناه، خود توبه است «که همانا خداوند آمرزنده مهربان است» گناهان را می‌آمرزد و بر بندگانش بزرگوارانه می‌بخشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه در شأن ابولبابه و گروهی از یارانش نازل شد که از همراهی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه تبوک تخلف کردند و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله از تبوک بازگشتند، آنان خود را به ستونهای مسجد بسته، سوگند خوردند که جز رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی دیگر نباید از ستونها بازشان کند. و بعد از نزول

این آیه، رسول خدا ﷺ شخصا آنها را از ستونهای مسجد باز کردند. ولی حکم آیه کریمه درباره همه مؤمنان خطاکار، عام است.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۳﴾

«از اموال آنان صدقه‌ای بگیر» که کفاره گناهانشان باشد. به قولی: مراد از آن، ادای زکات فرض است. به قولی دیگر: مراد؛ دادن صدقه مخصوصا از سوی این گروهی است که به گناهانشان اعتراف کرده‌اند زیرا آنها بعد از پذیرش توبه‌شان اموال خویش را تقدیم رسول خدا ﷺ کردند، همان بود که این آیه نازل شد و آن حضرت ﷺ را به گرفتن بعضی از اموالشان - نه کل آن - دستور داد «تا آنها را با آن» زکات، یا صدقه‌ای که از آنان می‌گیری «پاک و پاکیزه سازی» تطهیر: از بین بردن اثر گناهی است که دامنگیر آنان شده بود. تزکیه: افزودن بیشتر و کاملتر در این پاکسازی است. آیه کریمه دلیل بر فضیلت صدقه است زیرا گناه به وسیله آن محو می‌شود، هرچند در بزرگی خود به مانند تخلف از جهاد باشد.

«و برای آنان دعاکن» یعنی: بعد از گرفتن این صدقه از اموالشان، در حق آنان دعای خیر کن. از این جهت، سنت است که گیرنده صدقه به هنگام گرفتن آن، در حق دهنده صدقه دعا کند «زیرا دعای تو برای آنان سکنی است» سکن: آنچه که روان بدان آرام و اطمینان گیرد «و خدا شنوای داناست» شنوای دعایت، یا شنوای اعتراف به گناه و دعای آنان است، داناست به آنچه که در نهادشان از اندوه و پشیمانی بر گناه وجود دارد.

عبدالله بن ابی اوفی رضی الله عنه می‌گوید: «چون زکات قومی را نزد رسول خدا ﷺ می‌آوردند، رسول خدا ﷺ برایشان دعا می‌کردند...».

الَّذِينَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿۱۰۴﴾

آن‌گاه ایشان را به رو آوردن به سوی توبه و دادن صدقه برانگیخته می‌فرماید: «آیا ندانسته‌اند که تنها خداوند است که از بندگانش توبه را می‌پذیرد» زیرا او از اطاعت

مطیعان بی‌نیاز است و از معصیت عاصیان، پروایی ندارد «و صدقات را می‌گیرد» یعنی: می‌پذیرد «و» آیا ندانسته‌اند «که خداست که خود توبه‌پذیر مهربان است» به کسانی که صدق و راستگویی‌شان را در توبه و انابت بدانند؟.

این آیه، گرامی‌داشت و تشریفی بزرگ برای عمل صدقه و انجام‌دهندگان آن است و مفید این معنی است که پذیرفتن توبه و صدقه، در حوزه اختیارات رسول خدا ﷺ یا دیگران نیست بلکه فقط مخصوص خداوند ﷻ می‌باشد پس صدقه‌دهندگان باید فقط رضای او را مدنظر داشته باشند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند صدقه را پذیرفته و آن را با دست (بلاکیف) راستش می‌گیرد، آن‌گاه برای شما آن را چنان پرورش می‌دهد که یکی از شما کره اسبش را پرورش می‌دهد تا بدانجا که یک لقمه از صدقه او، همانند کوه احد می‌شود».

وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنشِرُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

«و بگو» ای محمد ﷺ! به این گروه توبه‌کار و غیر ایشان: «عمل کنید که به زودی خدا و رسول وی و مؤمنان در عمل شما خواهند نگریست» پس به سوی اعمال خیر و بی‌ریا بشتابید و اعمالتان را برای خدای عزوجل بی‌آلایش گردانید. و عمل اگر نیکو و شایسته باشد، مؤمنان آن را می‌شناسند «و به زودی» پس از مرگ «به سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده می‌شوید» یعنی: به سوی خدای بزرگی که هیچ چیز بر وی پنهان نیست و تمام دانستنی‌ها نزد وی یکسان است، چه آن را آشکار سازید، چه پنهان دارید «آن‌گاه شما را به آنچه انجام می‌دادید، آگاه خواهد کرد» و در برابر آن، شما را جزا خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر یکی از شما در درون صخره بی‌منفذی که نه دری دارد و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان خداوند عملش را - هرچه که باشد - برای مردم بیرون خواهد افگند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا اعمالتان بر اقارب و عشایر متوفایتان عرضه می‌شود پس اگر

اعمالتان خیر باشد، آنها بدان شادمان می‌شوند و اگر غیر از این باشد، می‌گویند: بارخدا! آنان را نمیران تا هدایت‌شان کنی چنان‌که ما را هدایت کردی».

وَأَخْرُوكَ مُرَجَّوْنَ لَأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٦﴾

آن‌گاه حق تعالی به ما از گروه دیگری از متخلفان مؤمن سخن می‌گوید که همچون گروه اول، در توبه سعی و مجاهده نکردند و خداوند عز وجل قبول توبه آنان را به تأخیر افگند ولی سرانجام توبه‌شان را پذیرفت: «و دیگریانی هستند که به امر الهی واگذاشته اند، یا این است که آنان را عذاب می‌کند» اگر بر حالی که در آن قرار دارند، باقی بمانند «و یا توبه آنها را می‌پذیرد» اگر توبه راستینی کرده و در توبه‌شان به اخلاصی تمام آراسته گردند «و خدا دانای حکیم است» داناست به‌راستین بودن یا دروغین بودن توبه ایشان، صاحب حکمت است در به تأخیرافگندن پذیرش توبه از ایشان.

در بیان سبب نزول آمده است: ایشان سه تن از انصار به‌نامهای؛ کعب بن مالک، هلال بن امیه و مراره بن ربیع بودند که از غزوه تبوک تخلف کردند و هرچند همانند گروه ابولبابه، از این کار پشیمان بودند ولی خود را به ستونهای مسجد نبسته و در توبه جدیت نکردند پس در چنین حالتی، کارشان به فرمان الهی موقوف ماند. در آخر سوره خواهد آمد که خداوند عز وجل سرانجام توبه آنان را نیز پذیرفت.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

مِنْ قَبْلُ وَلِيَحْلِفَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٧﴾

در این آیه خداوند متعال از گروه دیگری به ما سخن می‌گوید که از عوامل نفوذی و به اصطلاح معاصر، «ستون پنجم» دشمن‌اند: «و آنهایی که مسجدی برای زیان رسانیدن ساختند» تا به مسلمانان زیان برسانند. این گروه، منافقانی بودند که به رهبری شخصی به‌نام ابوعامر راهب، در جوار مسجد قبا مسجدی بنا کردند که به نام «مسجد ضرار» لقب گرفت. ضرارا: یعنی: به قصد ضرر رساندن به مؤمنان و آزارافگنی در میانشان. «و» آن مسجد را «برای کفر» ساختند زیرا از ساختن آن مسجد، قصدی جز تقویت اهل

کفر و نفاق نداشتند «و برای تفرقه‌افگندن میان مسلمانان» همین‌گونه آن منافقان خواستند تا به بهانه ساختن «مسجد ضرار»، درمسجد «قباء» حاضر نشوند و در نتیجه، جماعت مسلمانان کم شود، که این کارشان، زاینده اختلاف، از بین برنده الفت و محبت و دارای چنان ابعاد خطرناکی بود که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست «و» آن مسجد را بنا کردند جهت «کمینگاه ساختن برای کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از ساختن مسجد ضرار «با خدا و پیامبر او به محاربه برخاسته بودند» که آنان همان گروه نفاق، به رهبری ابوعامر راهب بودند «و البته سوگند می‌خورند که» از بنای این مسجد «هدفی جز نیکی و خیر» یعنی: ذکر خدا ﷻ و مهربانی به مسلمانان «نداشتیم. ولی خدا گواهی می‌دهد که آنان قطعاً دروغگویند» در این سوگند خود.

در بیان سبب نزول آمده است: ابوعامر راهب، مردی از اشراف طایفه خزرج بود که در جاهلیت نصرانی شده بود و هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و ظهور اسلام، رؤیاهای شیرین او را در ریاست و رهبری قومش پریشان ساخته بود پس به جبهه نفاق پیوست و گروهی تشکیل داد و به آن گروه منافق گفت: مسجدتان را بسازید و آنچه می‌توانید از نیرو و سلاح آماده کنید زیرا من آهنگ قیصر - شاه روم - را دارم و از روم چنان لشکر عظیمی را خواهم آورد که محمد و یارانش را با آن از مدینه بیرون کنم. و چون از بنای مسجد خود فارغ شدند، برای رسمیت دادن به آن، نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما مسجدی را برای معلولان و نیازمندان و برای شبهای سرد و بارانی بنا نهاده‌ایم و دوست داریم که شما تشریف بیاورید و به ما در آن نماز اقامه کنید! آن حضرت ﷺ فرمودند: من اکنون عازم سفر هستم و اگر ان‌شاءالله از سفر بازگشتیم، به میان شما خواهیم آمد و در آن مسجد برای شما نماز خواهیم گزارد. همان بود که وحی نازل شد و آن حضرت ﷺ را از راز توطئه و نیرنگشان آگاه کرد. پس چون از سفر بازگشتند، دو تن از اصحاب ﷺ را فراخوانده به ایشان فرمودند: به‌سوی این مسجدی که اهل آن ستمگرند، بروید و آن را ویران کنید و آتش بزنید. آن دو، شتابان به آن مسجد رفتند و در حالی که منافقان طراح آن توطئه در میان آن بودند، مسجد را آتش زدند و ویران کردند و سپس از آنجا رفتند.

لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لَمَْسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ
يَتَّخِذُوا لِلَّهِ وَاللَّهِ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾

«هرگز در آن نایست» مراد: نهی پیامبر ﷺ از نمازگزاردن در مسجد ضرار است
«هرآینه مسجدی که از روز نخست بنیادش بر تقوی نهاده شده» که مسجد «قبا»
وبه قولی: مسجدالنبی ﷺ است. مراد از (مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ) روز تأسیس آن است «سزاوارتر
است که در آن» یعنی: در مسجد تقوی «ایستاده شوی» یعنی: اگر حتی نمازگزاردنت
در مسجد منافقان جایز می‌بود، بی‌گمان ایستادنت به نماز و ذکر خدا ﷻ در مسجدی
که بر بنیاد تقوی تأسیس شده، سزاوارتر بود «در آن، مردانی‌اند که دوست دارند خود
را پاک سازند» از همه پلیدی‌ها - به وسیله وضو و غسل - و بر پاکسازی خود در
هنگام عارض شدن موجب آن، حریصند «و خداوند پاکیزگان» از نجاسات و گناهان
«را دوست می‌دارد» و از آنان راضی است. درباره فضیلت مسجد «قبا» احادیثی آمده
است، از آن جمله این حدیث شریف است: «گزاردن نمازی در مسجد قبا، همانند
انجام دادن یک عمره است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره نمازگزاران مسجد قبا نازل
شد. رسول خدا ﷺ از ایشان سؤال کردند که شما چگونه خود را پاک می‌سازید؟
گفتند: بعد از استنجا با کلوخ، به آب نیز استنجا می‌کنیم.

آیه کریمه، دلیل بر استحباب نمازگزاردن در مساجد قدیمی بنا شده بر بنیاد توحید و
تقوی و بر استحباب نمازگزاردن همراه با جماعت صالحان و پاکیزگان است. در حدیث
شریف آمده است: روزی رسول خدا ﷺ برای یاران خود نماز بامداد را اقامه کردند و
در آن سوره «روم» را خواندند ولی در قرائت به اشتباه افتادند و چون از نماز فارغ
شدند فرمودند: «قرآن بر ما پوشیده می‌شود، [علت این است که] مردمانی از شما همراه
ما نماز می‌خوانند که وضوی خویش را کامل انجام نمی‌دهند پس هر کس همراه ما در
نماز حاضر می‌شود، باید وضوی خویش را نیکو گرداند».

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرْفٍ
 هَارٍ فَانفَارَ بِهِ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾

«آیا کسی که بنیاد خود را بر خداترسی و خشنودی الهی نهاده بهتر است، یا کسی که بنای خود را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط پی‌ریزی کرده و با آن در آتش دوزخ فرومی‌افتد؟» یعنی: کسی که بنیاد کار خود را بر زیربنای قوی و محکم که همانا تقوای الهی و خشنودی اوست پی‌ریزی کرده - چون تأسیس مسجد قباء - بهتر از آن کسی است که به خلاف این، بنایش را بر لب پرتگاهی مشرف به سقوط گذاشته است که آن ساختمان با بانی خود یکجا در آتش جهنم فرو می‌افتد؟ پس ساختن آبادی بر اساس تقوی؛ کنایه از اخلاص در اعمال است و ساختن بنا بر کناره رودخانه مشرف به سقوط؛ کنایه از ریا و عجب و داشتن نیت ناخالص در اعمال است. جرف: کناره و لبه وادی‌ای است که در معرض هجوم آب و سیل‌بردگی قرار دارد. هار: یعنی: مشرف به سقوط «و خدا گروه بیدادگران را هدایت نمی‌کند» یعنی: به آنان - به عنوان مجازاتی بر نفاقشان - توفیق خیر نمی‌دهد.

لَا يَزَالُ بُيِّنْتَهُمُ الَّذِينَ يَبَوُّوْنَ رَبِيَّةً فِيْ قُلُوْبِهِمْ اِلَّا اَنْ تَقَطَّعَ قُلُوْبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ ﴿١١٠﴾

«همواره آن ساختمانی که بنا کرده‌اند، در دل‌هایشان سبب شک» و برانگیزاننده شبهه و نفاق «است» زیرا بانیان مسجد ضرار، منافقانی شکاک بودند که بعد از ویران ساختن آن مسجد و ختنی شدن نیرنگ و توطئه‌شان، به تصمیم خود بر کفر و دشمنی و کینه علیه اسلام، افزودند «تا آن‌که دل‌هایشان پاره‌پاره شود» یعنی: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان؛ یا با مرگ، یا با شمشیر پاره‌پاره شود و فقط در این هنگام است که شک و شبهه از دل‌هایشان رخت برمی‌بندد. یا مراد این است: پیوسته در شک و نفاق به سر می‌برند تا دل‌هایشان به وسیله توبه و پشیمانی از نفاق، پاره و پریشان شود «و خدا دانای حکیم است» داناست به نیت‌هایشان، صاحب حکمت است در جزا دادن آنها به سبب جرایم‌شان.

﴿ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَدِّلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِيَعِيكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾

بعد از آن که خداوند متعال رسوایی‌های منافقان را شرح داد، در اینجا فضیلت جهاد را بیان می‌کند: «همانا خداوند از مسلمانان جانها و مالهایشان را به این که بهشت برایشان باشد، خریده است» یعنی: گروه مجاهد، جانهایشان را به خدای متعال در قبال بهشت فروخته‌اند زیرا جانها و مالهایشان را به جهاد بخشیده‌اند و خدای متعال هم در مقابل، بهشت را به ایشان بخشیده است «همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند» یعنی: در میدانهای جنگ به قصد کشتن کفار پیش می‌تازند و در این راه، حتی خود نیز تن به کشته شدن می‌دهند پس اگر چنین کردند، بی‌گمان سزاوار بهشت گردیده‌اند، هرچند بعد از تعرض و اقدام علیه کفار و قرار دادن خود در معرض کشته‌شدن، کشته هم نشدند «این به‌عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست» خدای سبحان خبر می‌دهد که استحقاق بهشت برای مجاهدان، وعده راستین و ثابتی از سوی او در کتابهای تورات و انجیل است، همچنان‌که این وعده در قرآن نیز هست «و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟» مسلماً هیچ‌کس! زیرا حق تعالی صادق‌الوعدی است که وعده خویش را هرگز خلاف نمی‌کند «پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید، شادمان باشید» و اظهار مسرت و بهجت نمایید زیرا در آن چنان سودی کرده‌اید که هیچ یک از مردم در هیچ معامله‌ای آنچنان سودی نمی‌کند - مگر کسی که به‌مانند شما عمل کند «و این همان کامیابی بزرگ است» زیرا هیچ کامیابی‌ای بزرگتر از بهشت نیست پس کجایند کسانی که با خدای خویش چنین معامله سراسر منفعت‌باری انجام دهند؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه در شأن هفتاد تن از انصاری نازل شد که با آن حضرت صلی الله علیه و آله در «عقبه کبری» بیعت کردند. عبدالله بن رواحه رضی الله عنه در بیان این رخداد می‌گوید: «در آنجا من به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتم: هرچه می‌خواهید برای پروردگار متعال و برای خود شرط نمایید». آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «برای پروردگارم شرط می‌نمایم

که او را عبادت کنید و چیزی را با او شریک نیاورید و برای خودم شرط می‌نمایم که آنچه را از جانها و مالهایتان باز می‌دارید، از من نیز باز دارید». بیعت‌کنندگان گفتند: اگر چنین کنیم، پاداشمان چیست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «پاداش شما بهشت است». انصار گفتند: معامله سود کرد، نه فسخ می‌کنیم و نه طالب فسخ آن می‌شویم! همان بود که نازل شد: **(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ...)**.

**التَّائِبُونَ الْعَمِيدُونَ الْحَمِيدُونَ الْمُخْلِصُونَ الْمَكِينُونَ
الْمُعْتَصِمُونَ الذُّكُورُ الْمَفْعُولُونَ خَشَعَ لَهُمْ السُّكُوتُ الْأَمْرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّكَاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَفِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٣﴾**

اما چه کسانی خود را برای این معامله آماده می‌کنند؟ «آنان توبه‌کنندگانند» یعنی: بازگشت‌کنندگانند از شرک و نفاق و معصیت به سوی طاعت خدا ﷻ «عبادت‌کنندگانند» یعنی: قیام‌کنندگان به عبادت خدای عزوجل همراه با اخلاصی که بدان مأمور شده‌اند «حمدگویانند» که خدای متعال را در رنج و راحت و در سختی و آسانی، سپاس و ثنا می‌گویند «سائحانند» به قولی: سائحان؛ روزه‌داران و به اقوالی دیگر: مجاهدان، یا دانشجویان، یا سیر و سفر‌کنندگان در زمین به منظور پند و عبرت گرفتن از احوال مردم‌اند «رکوع و سجده‌کنندگانند» یعنی: بر نماز خویش مواظب و نگاهبانند «امر‌کنندگان به معروف» یعنی: به آنچه که در شریعت، پسندیده است «و نهی‌کنندگان از منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را انکار نماید و ناپسند بداند «و نگاه‌دارندگان حدود خدایند» یعنی: به احکام و برنامه‌های خداوند ﷻ و اوامر و نواهی وی که آن را در کتب خویش و بر زبان پیامبرانش نازل کرده، پایبندند. «و مؤمنان را» یعنی: کسانی را که به اوصاف یاد شده موصوفند و به راستی شایسته وصف ایمان می‌باشند؛ «بشارت ده».

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هر کس بر این اوصاف بمیرد، مرگ او در راه خدا ﷻ است». پس اینها در مجموع، ده وصف است و دعوت‌گران و مربیان این امت، اگر می‌خواهند که نسلی را براساس ایمان و عقیده تربیت کنند، باید این اوصاف ده‌گانه را نصب‌العین خویش قرار دهند.

مَا كَانَتْ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أَوْلَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ

لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿١١٣﴾

در بیان سبب نزول آمده است: چون ابوطالب به حال احتضار در آمد، رسول خدا ﷺ در حالی که ابوجهل و عبدالله بن امیه نیز نزد وی بودند - بر سر بالین وی نشستند و به وی فرمودند: ای عم من! بگو: لا اله الا الله تا با آن نزد خدا ﷻ برایت حجت آورم. ولی ابوجهل و عبدالله بن امیه به وی گفتند: ای ابوطالب! آیا از آیین عبدالمطلب رو بر می گردانی؟! رسول خدا ﷺ پیوسته این سخن را به ابوطالب تکرار می کردند و در مقابل؛ ابوجهل و ابن امیه او را به عناد و مخالفت برمی انگیزتند، سرانجام، آخرین سخنی که ابوطالب به ایشان گفت، این بود: من بر آیین عبدالمطلب هستم! و از این که «لا اله الا الله» بگوید، ابا ورزید. پس چون رسول خدا ﷺ از ایمان آوردن وی مأیوس شدند، فرمودند: «حالا که چنین است، من هم تا آن گاه که از آمرزش خواستن برایت نهی نشوم، برایت آمرزش می طلبم». همان بود که نازل شد: «بر پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند خویشاوندانشان باشند پس از آن که برایشان آشکار گردید که آنان اهل دوزخ اند» بدان جهت که بر شرک مرده اند.

این آیه متضمن قطع موالات با کفار، تحریم آمرزش خواهی برای آنان و تحریم درخواست چیزی برای آنهاست که آن درخواست، برایشان جایز نیست. همچنین نمازخواندن بر جنازه کافر، آمرزش خواهی برای وی است و از آن نهی به عمل آمده است. البته نزدیکی و خویشاوندی انسان مؤمن با کافری، هیچ سودی - در امثال این امور - به حال وی ندارد.

در روایت دیگری از ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه آمده است: «رسول خدا ﷺ روزی به گورستان رفتند و بر سر قبری از مقابر نشسته زمان درازی را با رازونیاز گذراندند و گریستند و من هم بر گریه ایشان گریستم، آن گاه فرمودند: این قبری که بر سر آن نشسته ام، قبر مادرم هست و من از پروردگارم اجازه خواستم که در حق وی دعا کنم، اما او به من اجازه نداد».

وَمَا كَانَتْ آسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا بِآيَاهُ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿١١٤﴾

آن‌گاه خداوند متعال، عذر ابراهیم علیه السلام را در آمرزش خواهی وی برای پدرش ذکر می‌کند: «و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، جز برای وعده‌ای که به او داده بود، نبود» آن‌گاه که به پدرش گفت: (لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ) ^۱. همچنین وعده ابراهیم به پدرش قبل از آن بود که برایش از طریق وحی روشن شود که او از اهل دوزخ و ازدشمنان خدا جل جلاله است «ولی هنگامی که برای ابراهیم روشن شد که او دشمن خداست، از او بیزاری جست چرا که ابراهیم اواهی حلیم بود» اواه: زاری‌کننده فروتنی است که چون خطاهایش را به یاد آورد، از آن در آه و درد و ناله می‌افتد و می‌گوید: آه! از گناهانم، آه! از مجازاتی که به سبب این گناهان با آن روبرو می‌شوم! حلیم: شخص بردباری است که از اشتباهات درمی‌گذرد و بر آزارها صبر می‌کند.

وَمَا كَانَتْ آيَةُ اللَّهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ هَدَاهُ اللَّهُ لِقَوْمٍ يُحِبُّونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١٥﴾

«و خدا بر آن نیست که گروهی را پس از آن‌که هدایت‌شان کرد، گمراه کند، مگر آن‌که چیزی را که باید از آن پرواکنند، برایشان بیان کرده باشد» یعنی: خداوند جل جلاله بعد از آن‌که گروهی را به سوی اسلام و تطبیق برنامه‌های آن هدایت کرد، گمراهی را بر آنان روا نمی‌دارد تا آن‌گاه که بر چیزی از محرمات وی - بعد از آن‌که برایشان روشن شده باشد که آن چیز حرام است - قصد نکرده باشند؛ اما اگر قبل از آن‌که برایشان روشن شود که آن چیز حرام است، مرتکب آن کار حرام گردند، در این صورت گناهی بر آنان نیست و بدان مؤاخذه نمی‌شوند زیرا اطاعت و معصیت، بعد از بیان اوامر و نواهی است «همانا خداوند به همه چیز داناست» و هیچ چیز از حیطة بیکران علم وی خارج نیست.

^۱ نگاه کنید به سوره «ممتحنه/ ۴»

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿١١٦﴾

«در حقیقت، فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است، زنده می کند و می میراند و برای شما جز خدا یار و یاور نیست» پس به نصرت خدا ﷻ مطمئن و دلگرم باشید و از دشمنان وی نهراسید.

در حدیث شریف به روایت حکیم بن حزام رضی الله عنه آمده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحابشان بودند، در این اثنا خطاب به ایشان فرمودند: «آیا آنچه را من می شنوم، شما نیز می شنوید؟» اصحاب رضی الله عنهم گفتند: ما چیزی نمی شنویم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اما من صدای ناله آسمان را می شنوم و نباید آسمان را بر این که ناله می کند، سرزنش کرد؛ در حالی که جای وجبی در آن نیست مگر این که بر آن فرشته ای یا سجده می کند، یا به عبادت ایستاده است».

آیه کریمه برانگیزاننده مؤمنان بر تقوی و جهاد است.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١١٧﴾

«به یقین، خداوند بر پیامبر ببخشود» در این که به واپس ماندگان متخلف از غزوه تبوک اجازه تخلف داد، یا در این که برای مشرکان آمرزش خواست «و» نیز ببخشود بر «مهاجران و انصار» گناهایشان را بدان جهت «که در آن ساعت دشوار» که همانا غزوه تبوک بود «از پیامبر پیروی کردند» و از پیروی او تخلف نورزیدند «بعد از آن که چیزی نمانده بود که دلهای دسته ای از آنان از جای برود» و از قید طاعت و اطاعت بگردد و منحرف شود.

آنان گروهی بودند که به سبب دشواری جهاد و سختی بزرگی که در آن افتاده بودند، در اندیشه برگشت از جبهه جهاد فرورفتند.

«باز بر ایشان توبه پذیر شد» یعنی: بر کسانی که نزدیک بود تخلف کنند، یا برهمگی مؤمنان «چرا که او نسبت به آنان رءوف و رحیم است».

عمر رضی الله عنه در وصف دشواری و سختی غزوه تبوک می گوید: «هنگامی بارسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به غزوه تبوک عازم شدیم که چله تابستان بود و هوا سخت گرم، روزی در منزلی فرود آمدیم و در آن به ما تشنگی سختی دست داد تا بدانجا که گمان کردیم گردنهای ما بریده خواهد شد... در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه گفت: یارسول الله! خدای عزوجل شما را به دادن خیر در دعایتان عادت داده است لذا تمنا می کنم برای ما دعا کنید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا دوست داری که چنین کنم؟» ابوبکر گفت: آری! پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستانشان را به آسمان به دعا برداشتند و هنوز آنها را پایین نیاورده بودند که آسمان باریدن گرفت و تند و پیوسته بارید، سپس آرام گرفت و اصحاب رضی الله عنهم ظرفی را که به همراه داشتند، از آب پر کردند. در این اثنا رفتیم تا بنگریم که گستره و میدان بارش باران تا کجا بوده است؟ با کمال شگفتی دیدیم که باران از محیط قرارگاه ما فراتر نرفته است».

آری! پیروی اصحاب رضی الله عنهم از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در همچو ساعات دشواری ای بود که سبب بخشایش حق تعالی بر آنان گردید زیرا تصمیم قاطع ایشان به جهاد در تنگدستی و شدت گرما، با علم به نیرومندی دشمنی چون امپراطوری روم، تصمیمی بسیار سخت و توان فرسا بود که مؤمنان دشواری آن را با همه وجود خود لمس می کردند، اما آن همه سختی را در راه خدا جل جلاله و نشر اسلام و تقویت دولت و صولت آن، تحمل کردند، هم ازین رو، شایسته برتری درجات شده و از توبه و مغفرت برخوردار گشتند و در نهایت، خدای عزوجل هم از ایشان راضی شد و هم راضی شان ساخت. سبب نزول آیه کریمه، غزوه تبوک بود.

وَعَلَى الَّذِينَ خَلَفُوا حَقٌّ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ

لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

«و بر آن سه کس که بازپس داشته شدند» یعنی: همچنین خداوند جل جلاله بر آن سه تنی که از پیوستن به جهاد در تبوک تأخیر کردند و توبه آنان همچون توبه گروه متخلف دیگر

- از صاحبان عذر که ذکرشان گذشت - دردم پذیرفته نشد،^۱ نیز توبه‌پذیر گردید و رسول خدا ﷺ توبه آنها را پذیرفته تلقی نکردند تا آن‌که این آیه و آیه بعدی در باره قبول توبه‌شان نازل شد «**تا آنجا که زمین با همه فراخی‌اش بر آنان تنگ گردید**» به سبب روگردانی مردم از آنان و سخن نگفتن کسی با آنان چراکه رسول خدا ﷺ مردم را از سخن گفتن با آنان نهی کرده بودند «**و از خود به تنگ آمدند**» یعنی: قبول توبه ایشان تا بدانجا به تعویق افتاد که آنان از خود هم به تنگ آمده و به سبب وحشت تنهایی و اندوه زیاد، سخت تنگدل شدند «**و دانستند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست**» یعنی: دانستند که هرگز هیچ پناهی از خدای سبحان جز به سوی خود او ندارند؛ آن هم با توبه و استغفار «**سپس خدا به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند**» یعنی: حق تعالی به رحمت خود بر آنان بازگشت تا توبه کنند و در آینده با استقامت و استواری عمل نمایند و اگر از آنان کوتاهی و گناهی سر زد، از آن نادم گردند و با توبه، به سوی خدای سبحان بازگردند. «**همانا الله رئوف و رحیم است**»

داستان توبه این سه تن (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه) که به رسول خدا ص راست گفتند و عذرهایی دروغین پیش نیفکنده بلکه به خطای خود در تخلف از غزوه تبوک اعتراف کردند، در کتب سیرت و در سبب نزول آیه کریمه^۲ آمده و داستانی معروف و مشهور است و در این داستان، برای مؤمنان عبرتها و موعظه‌هایی است بزرگ.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ ﴿۱۳۱﴾

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و با راست‌گویان باشید» آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که توبه آن سه تن که پذیرفته شد، بر اثر صدق و راستی ایشان بود پس راستی، نجات‌بخش انسان از مهالک است.

^۱ نگاه کنید به آیه «۱۰۶»

^۲ همچنین در آیه « 106 » همین سوره.

نسفی با این آیه، بر حجیت اجماع استدلال کرده زیرا خداوند عَلَّامٌ به ما دستور داده تا با صادقان باشیم و این خود، مستلزم پذیرفتن سخنان نیز هست.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّأُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كَيْبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾

در این آیه کریمه، خدای متعال آن عده از اهالی مدینه و ما حول آن از اعراب را که از همراهی با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک تخلف کردند، مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دهد: «برای مردم مدینه و کسانی که پیرامون ایشانند از بادیه‌نشینان» چون قبایل مزینه، جهینه و اشجع «سزاوار نیست که از همراهی رسول خدا باز پس مانند» یعنی: آنان را نرسد که وقتی رسول خدا ﷺ خود به نفس نفیس و تن پاکیزه خویش به سوی جهاد می‌شتابد، آنان از همراهی آن حضرت ﷺ - چه در غزوه تبوک و چه در غیر آن از غزوات - بدون دستور ایشان تخلف ورزند؛ برخلاف غیر مردم مدینه از اعراب زیرا بدون شک مردم مدینه و پیرامون آن، به سبب نزدیکی و همجواری با رسول خدا ﷺ، سزاوارتر به یاری و متابعت ایشان بودند و از دیگر اعراب خواسته نشده بود تا با پیامبر ﷺ به غزوه تبوک بروند «و نه این» سزاوار آنهاست «که جان خود را از جان او عزیزتر بدانند» و فقط به حفظ جان خود و مصون نگاه داشتن آن از سختی‌ها حریص بوده اما به حفظ و صیانت جان جانان، سالار دو جهان، عزیز و گرامی‌ترین خلق پروردگار عالمیان و رسول خدا ﷺ به سوی انس و جان، هیچ اشتیاقی از خود نشان ندهند بلکه بر آنها فرض است تا همراه با رسول خدا ﷺ، رنجها و مشقتها را به جان خریده و جان خود را به پای جان آن حضرت ﷺ بذل و نثار کنند «این» و خوب متابعت آن حضرت ﷺ و نهی از تخلف «به سبب آن است که به آنان هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی‌ای در راه خدا» یعنی: در طاعت وی و جهاد با دشمنانش «نمی‌رسد» ظماً: تشنگی، نصب: رنج و تعب و مخمصه: گرسنگی شدیدی است که

شکم بر اثر آن فرونشیند، به گونه‌ای که گویی پنهان شده است «و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد، قدم نمی‌گذارند» یعنی: هیچ جایی از اماکن کفار را با گام‌هایشان، یا با سم اسبانشان نمی‌کوبند، که آنها را به سبب این کوبیدن، به خشم و غیظ درآورند «و هیچ دست‌بردی از دشمنی به دست نمی‌آورند» با کشتن، یا اسیرگرفتن، یا شکست دادن و یا غنیمت گرفتن از آن «مگر این‌که به سبب آن، عمل صالحی برایشان نوشته می‌شود» یعنی: برایشان حسنه پذیرفته شده‌ای نوشته می‌شود که به سبب آن پاداش می‌یابند «زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» یعنی: آنان نیکوکارند پس باید بدانند که خداوند عز وجل پاداششان را ضایع نمی‌کند.

وَلَا يُفْقُونَ نَفَقَةَ صَغِيرَةٍ وَلَا كَبِيرَةٍ وَلَا يَقَطْعُونَ وَادِيًا إِلَّا كَتَبَ لَهُمُ لِحْزِهِمْ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«و» این گروه مجاهد در راه خدا عز وجل «هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی‌کنند و هیچ وادی را» یعنی: کوره‌راهی را در میان کوهها، یا پشته‌ای را «نمی‌پیمایند، مگر این‌که به حساب آنان نوشته می‌شود» یعنی: این عمل صالح‌شان در انفاق و جهاد، به حساب حسناتشان نوشته می‌شود «تا خدا آنان را» به سبب آن عمل صالح «در مقابل نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش دهد» یعنی: پاداشی بهتر از آنچه می‌کردند به آنان بدهد، یا پاداش بهترین اعمالشان را بدهد، بدین معنی که اعمال دون‌پایه‌تر ایشان را نیز به اعمال برترشان بیوندد تا پاداششان هرچه بیشتر و بیشترتر گردد.

امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه از این آیه کریمه حظی وافر و بهره‌ای عظیم برده بود زیرا او فقط در غزوه تبوک، سیصد شتر را با جل و جهاز آن به علاوه وجوه نقدی بسیاری انفاق کرد تا بدانجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از امروز به بعد، بر ابن عفان هیچ عملی زیان نمی‌رساند».

﴿ وَمَا كَانُ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
 وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾ (۱۳۲)

«و شایسته نیست که مؤمنان همگی رهسپار جهاد شوند» و مدینه را خالی گذارند
 «پس چرا از هر فرقه‌ای از آنان، گروهی رهسپار نشدند» تا دیگران در مدینه
 باقی‌بمانند «تا» آنان که در مدینه باقی مانده‌اند «در دین دانشمند شوند تا قوم خود را
 - وقتی به سوی آنان بازگشتند - بیم دهند، باشد که آنان بترسند» از کیفر الهی؟
 یعنی: جمعی از یک فرقه باید به جهاد بیرون آیند و کسانی که از همان جمع در مدینه
 باقی مانده‌اند، برای طلب علم ماندگار شوند و چون مجاهدان از جنگ برگشتند، آن
 علم و دانش را به ایشان تعلیم دهند تا ایشان از کیفر الهی بترسند. همچنین احتمال
 دارد که معنی آیه این باشد: تا کسانی که با پیامبر ﷺ رهسپار جهاد شده‌اند، با آنچه از
 قرآن و احکام دین که در مورد جنگ و معاملات و غیره از پیامبر ﷺ می‌آموزند، در
 دین فقیه و دانشمند شوند و وقتی بر می‌گردند، آن دانسته‌ها را به قوم خویش تعلیم
 دهند تا آنها از کیفر الهی بترسند.

براساس این آیه طلب علم فرض کفایه است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «چون خداوند تعالی
 بر تخلف‌کنندگان از جهاد سخت گرفت، مردم گفتند: دیگر هیچ یک از ما، از همراهی
 با هیچ غزوه یا سریه‌ای تخلف نخواهیم کرد. پس به مجرد اعزام سپاهی از سوی
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مقصدی از مقاصد، همه با آن سپاه همراه می‌شدند و رسول
 خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه تنها باقی ماندند. ابن عباس رضی الله عنهما اضافه می‌کند: لذا این آیه مخصوص
 به سریه‌ها (دسته‌های جنگی) است، اما نهی از تخلف به معنی عام آن، در مواردی است
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود به نفس نفیس خویش عازم غزوه‌ای گردند».

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ
 الْمُتَّقِينَ ﴾ (۱۳۳)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کسانی از کافران که نزدیک شما هستند بجنگید»
 خدای سبحان به مؤمنان فرمان می‌دهد تا در جنگ با کفاری که نزدیک ایشانند،

سخت‌کوشی نمایند، بر این اساس بود که رسول خدا ﷺ به جنگ مشرکان در جزیره‌العرب اولویت دادند «و باید که کافران در شما درشتی بیابند» یعنی: مسلمانان باید در جنگ با کفار، شیوه خشونت و درشتی را در پیش گیرند، چه با زبان و چه با سلاح. و هرچند جهاد علیه کل کفار فرض است، اما آغاز کردن به جنگ با کفاری که به مجاهدان نزدیکند، مهمتر و مقدم‌تر می‌باشد، سپس در مرحله دوم، جهاد با کفاری مطرح است که از نظر مکانی دورتر از آنان قرار دارند و این اولویت از نظر فاصله مکانی، همین‌طور مرحله به مرحله درجه‌بندی می‌شود «و بدانید که خدا با متقیان است» با پیروز ساختن ایشان در جهاد.

آری! حرکت جهادی در قرنهای سه‌گانه اول اسلام که بهترین این امت در آن می‌زیستند، بر این منوال بود و همراه با حرکت جهادی، فتوحات اسلامی نیز پیوسته جریان داشت تا این‌که چون فتنه‌ها سربرآوردند و هواها و اختلافات در میان شاهان و امرای ممالک اسلامی بالا گرفت و جهاد با کفار به خاموشی گرایید، دشمنان در بلاد اسلام طمع کردند و بر بسیاری از سرزمین‌های آنان مسلط شدند. پس این رهنمودهای قرآن، برای حرکت‌های جهادی دارای اهمیت خاصی است.

وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ آيَاتُكُم زَادَتْهُ هِدًىءً وَإِيمَانًا فَمَا آلَ الَّذِينَ ءَأَمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿١٢٤﴾

«و چون سوره‌ای نازل شود، از میان آنان» یعنی: از میان منافقان «کسی است که می‌گوید» به برادرانش در نفاق «این» سوره نازل شده «ایمان کدام یک از شما را افزود؟» منافقان این سخن را از روی انکار و به استهزا کشاندن مؤمنان می‌گویند. خداوند متعال در رد سخنان می‌فرماید: «اما کسانی که ایمان آورده‌اند، قطعاً بر ایمانشان افزوده است» یعنی: نزول آن سوره، به سبب موعظه‌ها و ارشاداتی که دربر دارد، بر ایمانشان به خدای متعال و تصدیقشان به کتاب و اخبار وی افزوده است، از سوی دیگر؛ آیات آن سوره بر تکالیفشان در میدان عمل و جهاد می‌افزاید پس طبیعی است که در قبال افزایش تکالیف و به تبع آن، افزایش طاعات و عباداتشان، ایمانشان

نیز افزون می‌شود «و آنان شادمان می‌شوند» یعنی: مؤمنان همراه با افزایش ایمان، از نزول وحی و منافع دینی و دنیوی‌ای که بر آن مترتب است، شادمان می‌شوند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١٢٥﴾

«و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری» شک و نفاق «است پس» سوره نازل شده «پلیدی‌ای بر پلیدیشان» یعنی: کفری بر کفرشان «افزود» بنابراین، در این کفر و فساد سرسخت‌تر شده و آن را در درون جانهای پلیدشان بیشتر رسوخ می‌دهند و بر آن استمرار می‌ورزند «و» سرانجام «در حال کفر مردند» پس تا دم مرگ بر کفر قرار دارند.

أُولَٰئِكَ يَرْوُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ

﴿١٢٦﴾

«آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند» یفتنون: آزموده می‌شوند به قحطی و سختی و امراض و آفات، یا با دستور یافتن به جهاد همراه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «باز هم توبه نمی‌کنند» از نفاق خویش و به خود نمی‌آیند به سبب این آزمایش «و پند و عبرت هم نمی‌گیرند» تا در روش خود تجدید نظر کنند؟ این آیه از حال منافقان و تعصب و سرسختی‌شان در نفاق، به تعجب وامی‌دارد.

وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرِيكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهِ

قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

«و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از آنان به بعضی دیگر نگاه می‌کنند» و از روی انکار وحی و تمسخر به آن، به سوی همدیگر چشمک می‌زنند در حالی که می‌گویند: «آیا کسی» از مؤمنان «شما را می‌بیند؟» تا اگر نبیند، از جایی که وحی در آن نازل می‌شود به در رویم زیرا ما تحمل شنیدن آیات را نداریم و باید به جایی برویم که

فارغ‌البال به طعن و تمسخر مشغول گردیم و بر مؤمنان بخندیم «سپس باز می‌گردند» مخفیانه از مجلس وحی به‌سوی منازل خود، یا باز می‌گردند از آنچه که مقتضی هدایت و ایمان است، به‌سوی آنچه که مقتضی کفر و نفاق می‌باشد «خدا دلهایشان را بازگردانیده است» از فهم قرآن و از خیر و از آنچه که مایه رشد و هدایت‌شان است و خوار و بی‌مقدارشان کرده است «زیرا آنان گروهی هستند که نمی‌فهمند» آنچه را که شنیده‌اند، از آن رو که تدبر نمی‌کنند و انصاف ندارند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾

«قطعاً، برای شما» ای گروه عرب، یا ای مسلمانان، یا ای بنی‌آدم! «پیامبری آمده است» که خداوند ﷻ او را به‌سوی شما فرستاده است، پیامبری جلیل‌القدر و عظیم‌الشان «از خودتان» از جنس‌تان در این‌که عرب و بشر است.

بایسته یادآوری است که در میان اعراب، هیچ قبیله‌ای نبود مگر این‌که با رسول خدا ﷺ نسبتی نژادی داشت، اعم از «مضری» ها و «ربیعی» های آن و دیگران. یعنی: نسب رسول خدا ﷺ در تمام قبایل عرب شاخه و ریشه می‌دواند. بنابراین تفسیر، معنی این است: ای گروه عرب! این پیامبر از میان شما برخاسته است. اما زجاج می‌گوید: این خطابی برای تمام جهانیان است لذا معنی این است: ای بشریت! این پیامبر از جنس بنی‌آدم است که خداوند ﷻ وی را به‌عنوان رحمتی به‌سوی‌شان فرستاده است «دشوار است بر وی رنج شما» یعنی: هر رنجی که شما می‌برید، بر این پیامبر سخت و سنگین است. عنت: رنج و مشقت حاصل از تحمل عذاب دنیا، یا عذاب آخرت است «بر شما حریص است» یعنی: حریص است بر این‌که در آتش دوزخ نیفتید، یا حریص است بر ایمان و هدایت شما «ونسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است» پس شما را چه شده که حق خدا ﷻ را درباره وی ادا نمی‌کنید و همراه وی به جهاد بر نمی‌خیزید!؟

به روایت ابی‌بن‌کعب، این آیه از نظر ترتیب نزول، آخرین آیه قرآن کریم است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿١٣﴾

«پس اگر روی برتافتند» از تو ای محمد ﷺ! و به آنچه که به همراه آورده‌ای، عمل نکردند و آن را نپذیرفتند «بگو: خدا برایم بس است، هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: خدایی که در الوهیت یکتاست، برایم بس است و من نیازمند اتکا بر غیر وی نیستم، یا به سوی کسی جز وی التجا نمی‌کنم «بر او توکل کردم» یعنی: تمام امورم را به او تفویض نمودم «و او پروردگار عرش عظیم است» و هر کس صاحب عرش عظیم - که بزرگترین مخلوقات است - باشد، بی‌گمان توکل بر او، آدمی را از تمام خلق بی‌نیاز می‌گرداند.

از ابوالدرداء رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هر کس در صبح و شام، هفت بار: حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ - را بخواند، خدای عزوجل هر مهمی را از وی کفایت و هر حاجتی را برایش برآورده می‌کند».

﴿سوره یونس﴾

مکی است و دارای (۱۰۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر داستان یونس پیامبر صلی الله علیه و آله در آن؛ «یونس» نامیده شد.

موضوع آن همانند موضوعات سوره‌های مکی دیگر، بر محور اثبات توحید، ویران‌سازی مبانی شرک، اثبات نبوت و معاد، دفع شبهات گمراهان و پایدار ساختن روح تقوی در ضمیر مؤمنان می‌چرخد.

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

«الف، لام، راء» سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره یونس متضمن آن است «آیات کتاب» یعنی قرآن «حکیم است» یعنی: کتابی که با بیان حلال و حرام و حدود و احکام؛ محکم و استوار ساخته شده. اما به قولی: (حکیم) در اینجا به معنی حکمت آموز است زیرا قرآن کریم مشتمل بر حکمتهاست. به قولی دیگر: (حکیم) در اینجا به معنی حاکم است چنان‌که این آیه شاهد مدعا است:

(وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ) : (و با پیامبران، کتاب را به‌راستی فرود آورد تا آن کتاب، میان مردم در آنچه پیرامون آن اختلاف کرده‌اند، حکم کند...) «بقره / ۲۱۳».

أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ
عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالُوا الْكُفْرُونَ إِنَّ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾

در این آیه، خداوند متعال تعجب و شگفتی در امر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را مورد انکار و معترضان به قرآن را مورد محکومیت و سرزنش قرار می‌دهد: «آیا برای مردمان شگفت‌آور است» یعنی: چگونه برای آنان مایه شگفتی است «که به‌سوی مردی از

خودشان وحی فرستادیم که مردم را بیم ده؟» یعنی: پیامهای حق را که در قرآن و در این سوره می‌آید، به‌طور هشدار آمیز به آنان برسان؟ در حالی‌که در وحی فرستادن به‌سوی مردی از اهل جنس خودشان، چیزی که مایه تعجب باشد وجود ندارد زیرا با اهل یک جنس و نژاد، فقط اهل همان جنس می‌تواند آمیزش و معاشرت داشته باشد و بنابراین، فقط چنین کسی می‌تواند پیامها، اخبار و ارشادات الهی را به آنان منتقل کند پس اگر پیامبر از جنس فرشتگان، یا از جنس جنیان می‌بود، برآوردن این هدف، متعذر و دشوار می‌گردید چرا که انسانها به او انس نمی‌گرفتند.

این در صورتی است که تعجب و شگفتی‌شان از این باشد که آن حضرت صلی الله علیه و آله پیامبری از جنس و نژاد خودشان است، اما اگر سبب تعجب‌شان یتیم بودن، یا فقر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد، باید گفت؛ این امر که یک یتیم یا یک فقیر، جامع خصلت‌های خوب، برخوردار از کمال و شرف و دیگر اوصافی باشد که او را شایسته امانت‌داری وحی و رسالت الهی گرداند، نیز به هیچ‌وجه شگفت‌آور نیست.

واقعیتی مسلم است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله قبل از آن‌که از سوی خدای متعال به رسالت برگزیده شوند، چنان در نزد قریش و در دل و دیده آن به اوصاف و خصلت‌های کمال و برتری شناخته شده بودند که این حقیقت نزدشان از انوار خورشید نیز درخشان‌تر بود تا بدانجا که آنها حضرتش را «امین» می‌نامیدند. «و مؤمنان را به این که ایشان را نزد پروردگارشان قدم صدقی است بشارت ده» قدم صدق: یعنی مقام و منزلت راستین و درجه و مرتبه‌ای عالی و رفیع. به قولی: «قدم» به معنی «متقدم» است. یعنی برایشان در صدق و راستی سابقه شرف است. به قولی دیگر: مراد از «قدم»، خیر و نیکی‌ای است که پیش گذشته است. بنابراین، معنی چنین می‌شود: برای آنان اعمال شایسته‌ای است که آن را پیشاپیش خویش برای روز معاد فرستاده‌اند «کافران گفتند: همانا این مرد» یعنی محمد صلی الله علیه و آله «جادوگری آشکار است» پس ای پیامبر! بر این سخنانشان شکبیا باش و به راه دعوت پایدارانه ادامه بده.

إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدِيرُ الْأَمْرَ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

«همانا پروردگار شما آن خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» یعنی: از روزهای دنیا. که قول صواب در نزد جمهور همین است. اما به قولی دیگر: مراد از این شش روز، روزهایی است که هر روز آن، برابر با هزار سال در مقیاس دنیاست چنانکه در آیه کریمه (۴۷) از سوره «حج» آمده است: (و بی گمان یک روز نزد پروردگارت، مانند هزار سال است از آنچه که می شمیرید). «سپس بر عرش مستقر شد» و این ترجمه شاه ولی الله دهلوی است. در برخی از ترجمه های دیگر آمده است: (سپس بر عرش استیلا یافت). عرش: بزرگترین مخلوقات خدای متعال و سقف همه آنهاست و چنانکه در تفسیر ابن کثیر آمده، عرش یاقوتی است سرخ فام^۱ «امر را تدبیر می کند» یعنی: حق تعالی، کار فرمانروایی آسمانها و زمین و عرش و سایر مخلوقات را به مقتضای حکمت خویش، به یگانگی سامان می دهد «هیچ شفاعتگری مگر بعد از اذن او نیست» یعنی: به کسی این امکان داده نمی شود که نزد خداوند متعال در امری از امور - جز بعد از اذن و دستور خود وی - شفاعت کند زیرا حق تعالی به جایگاه حکمت و صواب داناتر است. البته این معنی، بیانگر انفراد و انحصار پروردگار متعال در تدبیر همه امور در همه چیزهاست «این است خدا پروردگار شما» با این صنع بدیع و اقتدار عظیمش «پس او را بپرستید» به یگانگی؛ زیرا فقط او سزاوار پرستش است نه غیر او «آیا پند نمی گیرید؟» زیرا کسی که کمترین استعدادی برای پندآموزی و پایین ترین توانی برای عبرت گیری داشته باشد، این حقیقت بر وی مخفی نمی ماند که کسی جز حق تعالی سزاوار پرستش نیست و مگر برای شناخت این حقیقت، جز وحی و رسالت راه دیگری وجود دارد؟.

حاصل سخن این است: چگونه فرستادن رسولی به سوی مردم از جنس خودشان بر خداوندی که همچو اقتدار عظیمی دارد، محل تعجب خواهد بود؟!

^۱ تفسیر استوا بر عرش، قبلا گذشت.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٤١﴾

«بازگشت همه شما یکجا به سوی اوست» پس با ره توشه‌ای از پیروی وحی حق تعالی برای ملاقات وی آماده شوید. این از جنس همان هشدار است که در آغاز سوره به اجمال مطرح گردید و بعد از آن به مؤمنان بشارت داده شد.^۱ «وعده خدا حق است» یعنی: بازگرداندن همگی‌تان به سوی او، وعده‌ای حق و راستین از سوی وی است که آن را هرگز خلاف نمی‌کند «بی‌گمان هموست که آفرینش را آغاز می‌کند» از خاک پس همو که آغازگر و ایجادگر است، به طریق اولی امکان بازآفرینی نیز در حوزه قدرت مطلقه وی می‌باشد «سپس آن را بازمی‌گرداند» به سوی حیات اخروی بعد از مرگ آن «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، به قسط» یعنی: به عدالتی که در آن هیچ ستمی نیست «پاداش دهد و کسانی که کافر شدند، برای آنها آشامیدنی‌ای از حمیم است» حمیم: آب نهایت داغ و جوشان است «و» آن کافران «به سزای کفرشان عذابی دردناک در پیش دارند».

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۗ مَا خَلَقَ
اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٠﴾

«او کسی است که آفتاب را ضیاء و ماه را نور ساخت» ضیاء: روشنی و درخششی است که از ذات یک چیز پدید آمده باشد، مانند روشنی آتش و چراغ، اما نور: روشنی‌ای است که از چیز دیگری که خارج از ذات یک چیز است به وسیله پرتوافکنی و انعکاس نور به وجود می‌آید، مانند انعکاس نور از آینه. و از آنجاکه نور ماه از نور خورشید پدید می‌آید پس آیه کریمه، با دقتی معجزانه این معنی را به دست داده و یکی از معجزات علمی قرآن کریم را به تجلی گذاشته است. «و» هموست که «برای ماه منزهایی معین کرد» یعنی: مسیر ماه را در منزهایی، مقدر و معین کرد. منزل ماه:

^۱ نگاه کنید به (آیه/ ۲).

مسافتی است که ماه آن را با حرکت مخصوص به خود در یک شبانه‌روز طی می‌کند و منازل آن جمعا بیست و هشت منزل است که ماه هر شب در یکی از آنها فرود آمده و از آن تجاوز نمی‌کند به طوری که در اولین منزل خود بسیار کوچک نمایان گشته و سپس کم‌کم بزرگ و بزرگتر پدیدار می‌شود تا که به کمال خود رسیده و به شکل ماهی تمام می‌درخشد و چون به سوی آخرین منازل خود حرکت کند، باز در یک سیر نزولی، باریک و مقوس و ضعیف و ضعیف‌تر نمایان می‌شود تا بدانجا که در آخر ماه، دو یا یک شب از انظار پنهان می‌گردد. آری! حق تعالی برای ماه منزهایی معین کرد «تا شمار سالها و حساب را بدانید» و اگر این برنامه معین و مقدر الهی برای سیر ماه و خورشید نبود، مردم شمار سالها و حساب امور خویش را نمی‌شناختند و بالطبع، بسیاری از مصالح و منافعشان را که به شمار حساب سال و ماه مربوط است، نمی‌دانستند. این آیه به آموختن علم نجوم و حساب تقویم و شناسه‌های زمانی دعوت می‌کند «خداوند اینها را جز به حق نیافریده است» یعنی: خداوند متعال آسمانها و زمین را نیافریده و در آنها نیکوترین برنامه‌ها و نظامها را برنامه‌ریزی نکرده، مگر برای آنکه عظمت و قدرت و حکمت و حقانیت او دانسته شود و لذا مورد پرستش قرار بگیرد. «نشانه‌های خود را» یعنی: دقایق و باریکی‌های نظام هستی را «برای گروهی که می‌دانند، به روشنی بیان می‌کند» پس هرگاه خدای عزوجل از بیان چنین اموری غفلت نمی‌کند، دیگر چگونه امری به عظمت وحی و رسالت را فرومی‌گذارد؟ لذا شگفتی شکاکان از فرود آوردن وحی، کاملا بی‌مورد است.

إِنَّ فِي أُخْتِ الْإِيلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾

«به راستی در آمدورفت شب و روز و آنچه خدا در آسمانها و زمین آفریده، برای گروهی که پرهیزگاری می‌کنند» از حق تعالی با اجتناب از عذاب و خشم وی «نشانه‌هاست» بنابراین، تقوایپیشه‌گان از ترس این‌که مبادا در ورطه‌ای درافتند که با رضای خداوند عز وجل مخالف باشد، در مخلوقات وی به امعان و دقت نظر می‌اندیشند. البته این تفکر و اندیشه ایشان بدان جهت نیز هست که ایشان، فرجام و عاقبت کار و

آنچه را که در معاد به صلاح‌شان است، مورد توجه قرار می‌دهند. تفسیر در پی یک‌دیگر آمدن و آمدورفت شب و روز، در سوره «بقره/۱۶۴» گذشت.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾

أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ مِنَ النَّارِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾

«همانا کسانی که به لقای ما امید ندارند» نه از آن ترس و بیمی دارند و نه طمع و امیدی به آن بسته‌اند «و به زندگی دنیا خشنود شده‌اند» به جای آخرت، با برگزیدن اندک فانی بر بسیار باقی «و بدان اطمینان یافته‌اند» یعنی: به زندگانی دنیا دل سپرده‌اند و نفسهایشان بدان آرام گرفته و خوش و خرم شده است به طوری که اندک اضطراب و پریشانی‌ای از اندیشه آخرت در نهادشان باقی نمانده است «وهم کسانی که از آیات ما» یعنی: از دلایل و نشانه‌های وحدانیت ما «غافل‌اند» و در آنها تفکر و تأمل نمی‌کنند؛ «اینان جایگاهشان» محل اقامتشان «آتش است، به سبب آنچه می‌کردند» از کفر به کتاب و رسالت و تکذیب معاد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي

جَنَّاتٍ النَّعِيمِ ﴿٩﴾

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: میان ایمان و عمل صالح جمع کرده‌اند «پروردگارشان به ایمانشان آنان را هدایت می‌کند» یعنی: آنان را به سبب ایمانشان به سوی عمل صالح و شاهراه هدایت رهنمون می‌شود پس بدین وسیله «به باغهای پر ناز و نعمت» واصل می‌شوند در بهشت برین «که جویباران از فرودست آنان جاری است» یعنی: از فرودست باغهای بهشتیان، یا از پیش‌روی آنان جویباران جاری است زیرا ایشان بر تختهای برافراشته‌ای قراردادارند.

دَعْوَتُهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَأَخِرُ دَعْوَتُهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ



«دعوايشان در آنجا» یعنی: دعا و ندا و نیایش بهشتیان در بهشت این سخن است: «سبحانک اللهم: خداوندا! پاکی تو راست» پس دعایی که بهشتیان آن را زمزمه می‌کنند، تسبیح و تقدیس خدای سبحان است «و تحیتشان در آنجا سلام است» یعنی: درود و دعایشان در میانشان، یا تحیت و درود خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ یا فرشتگان برایشان، سلام گفتن است «و پایان دعایشان این است که: الحمد رب العالمین» یعنی: پایان بخش دعایشان که تسبیح الهی است، این است که می‌گویند: همه ستایشها از آن خداوند، پروردگار عالمیان است.

در حدیث شریف آمده است: «براهل بهشت تسبیح و تحمید همان‌گونه الهام می‌شود که نفس کشیدن به آنان الهام می‌شود». یعنی بهشتیان از گفتن حمد و تسبیح خدای عزوجل، هیچ نوع دشواری‌ای احساس نمی‌کنند بلکه یاد خدا جَلَّ جَلَّالَهُ آرام بخش جانها و روانهایشان است.

❖ وَلَوْ يُعْجِلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَلَهُمْ بِالْأَخْيَرِ لَفُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا

يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١﴾

«و اگر خداوند به همان شتابی که مردم خیر را می‌طلبند، شر را به آنها به شتاب می‌رساند» یعنی: اگر خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ عذاب را برای مردم به شتاب می‌رساند، همان‌گونه که آنها به سوی خیر و پاداش شتاب می‌ورزند؛ «قطعا اجلشان فرامی‌رسد» یعنی: قطعا ناپود ساخته می‌شدند ولی حق تعالی به آنان مهلت می‌دهد. به قولی معنی این است: اگر خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ دعای بد مردم را در حق جانها و مالها و نزدیکانشان، همانند دعاهای خیرشان زود اجابت می‌کرد، قطعا هلاکشان می‌ساخت زیرا بسیاری از مردم در حق خود یا دیگران به مرگ و هلاکت نفرین می‌کنند و برآورده شدن این نفرین‌ها را به شتاب می‌طلبند، اما حق تعالی شر و بدی را شتابان به آنان نمی‌رساند بلکه مهلتشان می‌دهد و اجابت دعاهای بدشان را به تأخیر می‌اندازد و این به خاطر حلم و رحمت

بالغه او به بندگان است. از همین رو در حدیث شریف آمده است: «لا تدعوا علی أنفسکم، لا تدعوا علی أولادکم، لا تدعوا علی أموالکم، لا توافقوا من الله ساعة فيها إجابة فيستجيب لكم: در حق جانهایتان دعای بد نکنید، در حق فرزندانان دعای بد نکنید، در حق امواتان دعای بد نکنید، با (قضای) خدا ﷻ در ساعتی که ساعت اجابت است و دعای بدتان هم در آن مستجاب می شود، موافق نیفتید». چنان که مشرکان مکه دعا می کردند: «خدایا! اگر این دین، دین حقی است که از نزد تو آمده است پس بر ما از آسمان سنگ بباران، یا بر ما عذابی دردناک بفرست» «انفال/۳۲». ولی خدای متعال دعایشان را اجابت نکرد، به خاطر این حکم حکیمانه خویش که برای بسیاری از آنان، ایمان را مقدر کرده بود.

«پس کسانی را که به دیدار ما امیدی ندارند، در بیراهی شان سرگردان وامی گذاریم» یعنی: نامؤمنان را در گردن کشی و تکبر و حق ناباوری و حق ستیزیشان، متحیر و سردرگم فرو می گذاریم؛ زیرا آنان خواهند گفت که ما از خداوند ﷻ خواستیم تا بر ما سنگ بباراند پس اگر قرآن حق می بود، او این کار را می کرد و چون این کار را نکرد، دیگر مسلم شد که قرآن بر حق نیست! بگذار که در این خیال سرگردان باشند.

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد، ما را» برای دورساختن آن رنج «به پهلو یا نشسته یا ایستاده می خواند» گویی فرمود: به بارگاه ما در تمام حالات یاد شده و غیر آن از حالات دعا می کند و به هیچ حال از دعا دست بر نمی دارد «و چون گرفتاریش را برطرف کنیم، به راه خود می رود، گویی ما را برای دفع کردن رنجی که به او رسیده، نخوانده بود» یعنی: چون گرفتاریش را برطرف کنیم، همان راه و روش کفرآلود و ناسپاسانه ای را در پیش می گیرد که قبل از رسیدن رنج و آسیب بر آن روان بود و حالت سختی و بلا و محل دعا و تضرع را فراموش می کند و به آن باز نمی گردد، گویی اصلا با آن حال، هیچ سابقه و آشنایی ای نداشته است.

این حالت برای بسیاری از مسلمانان نیز اتفاق می‌افتد زیرا زبانهایشان در هنگام نزول مصایب و رنجها و آفتها، به دعا و نیایش و زاری نرم می‌شود، اما چون خدای متعال آن رنج و آفت را از ایشان برطرف کرد، دیگر غافل می‌شوند و واجب شکر نعمت در برابر اجابت دعا و برطرف ساختن رنج و آسیب و بدی از خود را از یاد می‌برند در حالی که این کار لایق شأن مؤمنان نیست. در حدیث شریف آمده است: «تعرف إلى الله في الرخاء، يعرفك في الشدة: خداوند عز وجل را در راحتی بشناس؛ تو را در سختی می‌شناسد». پس بار خدایا! ما را بر شکر نعمتهایت برانگیز و آن حالاتی را که با اجابت دعاهایمان در آنها، بر ما منت گذاشتی، همیشه در خاطرهایمان حاضر و زنده نگه بدار تا شکر تو را بسیار بجا آوریم زیرا هرچند تو از شکر و سپاس ما بی‌نیازی، اما ما سخت به آن نیازمندیم. «این‌گونه برای اسرافکاران آنچه انجام می‌دادند زینت داده شده است» یعنی: اعراض و رویگردانی از دعا، غفلت از شکر و سرگرمی و اشتغال به شهوات، در نظر اسرافکاران آراسته ساخته شده است.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ

نَجْرِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٣﴾

«و هرآینه قرن‌های پیش از شما را» یعنی: امتهای پیشین را «هلاک کردیم، آن‌گاه که ستم کردند» با تکذیب و جرأت و جسارت علیه پیامبران ما و تطاول و درازدستی‌شان در گناهان و نافرمانی‌ها «و پیامبرانشان» که ما به سویشان برانگیخته بودیم «با نشانه‌های روشن» و معجزاتی که بر صدق و راستگویی آن پیامبران دلالتی آشکار و روشن داشت «به‌سوی آنان آمدند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند» راه ایمان به‌روی آنان بدان جهت هموار نشد که برای آن آمادگی نداشتند و نیز الطاف الهی از آنان سلب شده بود «این‌گونه مردم مجرم» یعنی کافر «را جزا می‌دهیم» و این هشدار است سخت برای کفار مکه و دیگر تکذیب‌کنندگان رسالت پیامبر خاتم الأنبياء.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

«آن‌گاه شمارا» ای کسانی که محمد ﷺ به سویتان به رسالت مبعوث شده است «بعد از آنان در زمین خلیفه ساختیم» یعنی: بعد از آن امتهایی که اخبارشان را می‌شنوید و آثارشان را می‌نگرید، شما را در زمین جانشین ساختیم «تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید» آیا اعمال خیر انجام می‌دهید، یا اعمال شر؟ و بدانید که با شما بر حسب عملتان رفتار می‌کنیم و بدانید که شما زیر نظر ما قرار دارید پس می‌نگریم که آیا عمل شما به‌گونه‌ای است که از پیشینیان عبث گرفته‌اید، یا این‌که به ناز و نعمت و آسایشی که در آن قرار دارید، فریفته می‌باشید؟ در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان دنیا شیرین و سبز است و همانا خداوند ﷻ جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید لذا از دنیا بپرهیزید و از زنان بپرهیزید زیرا اولین فتنه بنی‌اسرائیل از زنان بود».

وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِشْرًا غَيْرَ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِي نَفْسِي إِنْ أَتَيْتُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» مراد آیتی در کتاب مجید الهی است که بر اثبات توحید و ابطال شرک دلالت می‌کند «کسانی که به دیدار ما امید ندارند» یعنی منکران معاد «می‌گویند: قرآن دیگری جز این بیاور» که در آن پرستش بتان مورد نکوهش قرار نگرفته باشد «یا آن را عوض کن» با منسوخ ساختن و از میان برداشتن بخشی از آیات یا کل آیات آن و نهادن آیتی دیگر به جای آن که با اهداف ما سازگار باشد «بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم» بلکه این در حوزه فرمان خدای متعال است که اگر بخواهد، به تغییر قرآن فرمان می‌دهد پس این کار هرگز در توان و امکان من نیست «جز آنچه را که به من وحی می‌شود» از نزد خدای سبحان «پیروی نمی‌کنم» بی هیچ‌گونه تغییر و تبدیل و تحریفی «در حقیقت اگر من

پروردگارم را نافرمانی کنم» بر فرض و تقدیر - با انجام دادن آنچه که شما از من می‌طلبید «از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم» که همانا روز قیامت است.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَبْتُكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ

أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

«بگو: اگر خدا می‌خواست، آن را بر شما نمی‌خواندم» یعنی: اگر خدا عز وجل می‌خواست که قرآن را بر شما نخوانم و آن را به شما ابلاغ نکنم، قطعاً آن را بر شما نمی‌خواندم زیرا خواندن کتابی اعجازگر از سوی شخص امی‌ای چون من، کاری فراتر از مرز عادت است «و» اگر خدا عز وجل می‌خواست «خود او هم شما را بدان آگاه نمی‌گردانید» یعنی: شما را از قرآن به زبان من آگاه نمی‌گردانید «قطعاً پیش از آن» یعنی پیش از نزول قرآن «عمری در میان شما به سر برده‌ام» یعنی: زمان درازی به مدت چهل سال را، که در همه آن مدت مرا به راستگویی و امانتداری می‌شناختید و می‌دانستید که از کسانی نبودم که خواندن و نوشتن می‌دانند بنابراین، کتابهای نازل شده بر پیامبران علیهم‌السلام را نخوانده‌ام و علمی را که نزد دانشمندان است، نیاموخته‌ام و دنبال چیزی از این باب نرفته‌ام و نه مشتاق آن بوده‌ام، آن‌گاه در چنین اوضاع و احوالی، به رسالت مبعوث شدم و کتابی را به شما آوردم که از آوردن سوره‌ای همانند آن عاجز و از معارضه با آن درمانده‌اید در حالی که شما قوم عرب، در فصاحت و بلاغت شهرتی عالمگیر دارید «آیا تعقل نمی‌کنید؟» تا این حقیقت را بدانید که صدور همچو قرآنی از شخصی مانند من با آن پیشینه، ممتنع است؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمَجْرِمُونَ

﴿١٧﴾

«پس کیست ستمکارتر از آن کس که دروغی بر خدا بربندد، یا آیات او را تکذیب کند؟» چون مشرکان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خواستند تا قرآنی غیر از این قرآن را به آنها

بیاورد، یا آن را تبدیل کند، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برایشان روشن ساخت که اگر چنین کند، بر خدای عزوجل دروغ بسته است و ستمی بزرگتر از این وجود ندارد «به راستی مجرمان رستگار نمی شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به مرادی نمی رسند. خدای عزوجل با این سه آیه، بر این حقیقت که قرآن از سوی وی است، حجت اقامه کرد.

عبدالله بن سلام رَضِيَ اللهُ عَنْهُ می گوید: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مدینه تشریف آوردند، یهودیان از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رمیده و از پذیرش دین حق گریزان شدند و من هم از کسانی بودم که از ایشان رمیده بودند ولی چون ایشان را دیدم، دانستم که چهره ایشان، چهره مردی کذاب نیست... و اولین سخنی که از ایشان شنیدم این حدیث شریف بود: «ای مردم! سلام گفتن را در میان خود انتشار دهید، محتاجان را اطعام کنید، صله ارحام را برقرار کنید و در شب - هنگامی که مردم در خوابند - نماز بگذارید، در این صورت، به سلامتی به بهشت وارد می شوید».

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ
قُلْ أَنْتِيتُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ



«و» در حالی که مشرکان پرستش خداوند عَلَّمَهُ را به طور کلی ترک هم نمی کنند، اما «به جای خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند» اگر آنها را نپرستند «و نه به آنان سود می رساند» در صورتی که آنها را بپرستند. درحالی که معبود راستین کسی است که هرگاه بخواهد، سود و زیان برساند و اگر چنین نباشد پس فایده پرستش وی چیست؟ «و می گویند: اینها نزد خدا شفاعتگران ما هستند» مشرکان می پندارند که بتان برای آنها نزد خداوند عَلَّمَهُ شفاعت می کنند و او بر اثر این شفاعت، آنان را در برابر گناهانشان عذاب نمی کند، همچنان می پندارند که خدایانشان نزد الله عَلَّمَهُ در اصلاح احوال دنیایشان نیز برایشان واسطه می شوند! این است منطق سخیف و ابلهانه شرک «بگو: آیا خداوند را از چیزی که در آسمانها و زمین نمی داند، آگاه

می‌کنید؟» یعنی: خدای سبحان برای خود از تمام مخلوقاتش که در آسمانها و زمین وی به سر می‌برند، هیچ شریک و شفيعی را سراغ ندارد پس شما این شریکان را از کجا برای وی یافته‌اید؟! «پاک و برتر است از آنچه شریک وی قرار می‌دهند».

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِي مَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٩﴾

آن‌گاه حق تعالی از این واقعیت خبر می‌دهد که پدیده شرک در میان مردم امری نوپیداست و بشریت در اصل همگی بر یک دین بوده‌اند: «و مردم، جز امتی واحد نبودند» امتی موحد و یکتاپرست برای خدای سبحان و مؤمن به وی. این یگانگی دینی، یا در عهد آدم عليه السلام و قرنهای ده‌گانه بعد از وی بوده است، یا بعد از طوفان نوح عليه السلام که بر روی زمین هیچ کافری باقی نگذاشت «پس اختلاف پیدا کردند» بعد از آن، یعنی بعضی کافر شدند و بعضی دیگر همچنان مؤمن باقی ماندند و در نتیجه، بعضی با بعضی دیگر در دین اختلاف پیدا کردند «و اگر کلمه‌ای که سابقاً از سوی پروردگارت صادر شده است نبود» آن کلمه این است که خداوند متعال در مورد این اختلاف، جز در روز قیامت میانشان داوری نخواهد کرد. آری! اگر این کلمه نبود: «قطعا فیصله می‌کرد» خدای سبحان «میان آنان» در دنیا «در آنچه که در آن اختلاف دارند» و در نتیجه، محق را از مبطل جدا می‌ساخت ولی پروردگار متعال، نظر به آن کلمه‌ای که هرگز برگشت‌پذیر نیست، از این کار امتناع کرد.

نسفی می‌گوید: «حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش». به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مؤاخذه نمی‌کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران عليهم السلام چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾: (وما تا پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم) «اسراء/ ۱۵».

نتیجه سخن این است که: برانگیختن پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و فرودآوردن وحی؛ در واقع برای بازگرداندن مردم به اصل توحیدیشان می‌باشد پس چرا مردم از آن در شگفت می‌شوند؟

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

«و می‌گویند: چرا معجزه‌ای از سوی پروردگارش بر او فرودستاده نشده است؟» گوینده این سخن مردم مکه بودند، گویی آنان به نشانه‌های آشکار و معجزات بزرگ و استواری که بر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده بود، هیچ اهمیتی نداده و از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستار معجزه جدیدی چون زنده ساختن مردگان، تبدیل نمودن کوهها به طلا و امثال آن شدند «بگو: جز این نیست که غیب فقط مخصوص خداوند است» یعنی: فرودستادن معجزه، امری غیبی است و علم آن به خود خداوند عَلَّمَهُ اختصاص دارد بنابراین، نه مرا به آن علمی است، نه شما و نه سائر مخلوقات را «پس انتظار بکشید» فرود آمدن آنچه را که پیشنهاد کرده‌اید «که من هم با شما از منتظرانم» حکم خدا عَلَّمَهُ را درباره خود و درباره شما.

ابن‌کثیر می‌گوید: «اگر خداوند عَلَّمَهُ می‌دانست که آنها به خاطر کسب یقین و هدایت، طالب معجزه جدیدی هستند، قطعاً اجابتشان می‌کرد ولی دانست که فقط از روی عناد و مکابره و لجاجت، این درخواست را پیش افکنده‌اند پس آنان را در عناد و لجاجتشان واگذاشته و با این آیات، بر حقانیت قرآن و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بطلان عقاید مشرکان و خواسته‌های نابجای آنان حجت بر پا کرد و شبهات بی‌بنیاد آنان پیرامون رسالت را ویران کرد.»

امام ابو محمد بن حزم اندلسی، بخشی از معجزات رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که به تواتر نقل شده است، چنین بر می‌شمرد:

۱ - قرآن کریم.

۲ - شق القمر که به درخواست قریش در مکه روی داد.

۳ - اطعام گروهی بسیار با غذایی اندک در منزل جابر رضی الله عنه و در منزل ابوطلحه رضی الله عنه در روز جنگ خندق و اطعام سپاهی که تعدادشان نهصد تن بود از خرمایی چند که از بس اندک بود، دختر بشیربن سعد آن را به دست خود آورد و همه از آن خوردند تا سیر شدند و هنوز هم از آن خرما چیزی باقی ماند.

۴ - فواره زدن آب از میان انگشتان آن حضرت و نوشیدن و سیراب شدن تمام یک لشکر از آن. همچنان، ریختن از آب وضوی آن حضرت رضی الله عنه در چشمه خشک تبوک و جوشیدن آب از آن و نوشیدن تمام لشکر تبوک که هزاران تن بودند از آن چشمه و سیراب شدن آنها و آب دار شدن این چشمه تا روز قیامت. همین طور از آب وضوی ایشان در چاه حدیبیه ریخت و در حالی که آن چاه قبلاً خشک بود و آب نداشت، آب از آن جوشیدن گرفت به طوری که هزار و چهارصد تن از آن نوشیدند و همه سیراب شدند.

۵ - زدن سپاه مشرکان در بدر با مشتی خاک و رسیدن آن خاک به چشم همه آنها و تارومار شدنشان که آیه (۱۷) سوره «انفال» مبین آن است.

۶ - ناله ستونی در مسجدالنبی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پای آن خطبه می خواندند بعد از ساختن منبر و شنیدن تمام حاضران صدای ناله آن را که چون آواز شتر می نالید و مویه می کرد - که بعد از آن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله او را در بغل گرفتند و آرام شد.

۷ - دعوت ایشان از یهودیان که اگر بهشت مخصوص آنهاست و در این ادعاستگو هستند، آرزوی مرگ کنند و عجز یهودیان از این امر - که قرآن این ماجرا را حکایت کرده است.

۸ - خبر دادن ایشان از غیب، از جمله در موارد آتی:

• خبر دادن ایشان از این که عمار رضی الله عنه را گروهی باغی به شهادت می رسانند - و چنین شد.

• خبر دادن ایشان از این که به عثمان رضی الله عنه بلوایی می رسد و در قبال آن بهشت از آن وی است - و چنین شد.

- خبر دادن ایشان از این که حسن بن علی رضی‌الله عنهما سید و سالاری است که خداوند ﷻ به وسیله او میان دو گروه عظیم از مسلمانان صلح پدید می‌آورد - و چنین شد.
- خبر دادن ایشان در مورد دوزخی بودن مردی که در جهاد حاضر بود و بعداً آن مرد خودکشی کرد - و چنان شد که خبر داده بودند.
- ۹ - سراقه بن مالک بن جعثم در راه هجرت ایشان به مدینه، ایشان را دنبال کرد تا با دستگیر نمودنشان، جایزه مشرکان مکه را از آن خود کند ولی پاهای اسب وی در زمین فرورفت و به دنبال آن دودی او را دنبال کرد و التماس سراقه در این حال از آن حضرت ﷺ و دعای ایشان و به راه افتادن مجدد اسب وی.
- ۱۰ - خبر دادن ایشان از این که دستبندهای کسری شاه فارس، در دستان سراقه گذاشته می‌شود - و چنین شد.
- ۱۱ - خبر دادن ایشان از کشته شدن اسود عنسی که به دروغ ادعای نبوت کرده بود، در شب قتل وی در حالی که او در صنعاء یمن بود و نیز خبر دادن ایشان در همان شب از این که چه کسی او را به قتل رسانده است - و چنان بود که خبر دادند.
- ۱۲ - اعلام مرگ نجاشی از سوی ایشان در حالی که میان او و ایشان چندین روز راه فاصله بود و بیرون شدن ایشان و تمام اصحابشان به گورستان بقیع و نماز جنازه خواندن بر او و صحت یافتن این خبر که او در همان روز وفات کرده بود.
- ۱۳ - بیرون شدن ایشان از خانه خود در مکه از حلقه محاصره دوازده تن از افراد قریش که منتظر ایشان بودند تا ایشان را به زعم خود بکشند و پاشیدن خاک بر سر آنان و در نتیجه ندیدن آنها ایشان را.
- ۱۴ - شکایت شتر نزد ایشان و تواضع آن در برابر ایشان در حالی که اصحابشان نیز حاضر بودند.
- ۱۵ - دعوت ایشان از دو درخت که نزد ایشان بیابند و آمدن هر دو درخت و یکجا شدن آنها، سپس دستور دادن ایشان به رفتن آن دو درخت و رفتن آنها.
- ۱۶ - آن حضرت ﷺ بیشتر میانه بالا بودند ولی چون با قد بلندان راه می‌رفتند، از آنها بلندتر دیده می‌شدند.

۱۷ - آن حضرت صلی الله علیه و آله نصاری را دعوت به مباحله کردند و خبر دادند که اگر آنان مباحله کنند، همگی نابود می‌شوند و نصاری با اطمینان از صحت سخن آن حضرت صلی الله علیه و آله، حاضر به مباحله نشدند - که قرآن کریم نیز شاهد این خبر است.

۱۸ - خبر دادن ایشان از این که خود کشنده ابی بن خلف جمحی خواهند بود - و چنان شد زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز احد اندک خدشه‌ای بر او وارد کردند - که بر اثر آن هلاک گشت.

۱۹ - سخن گفتن بازوی مسموم گوسفند با ایشان - که من را به سم آلوده اند و از من تناول نکنید.

۲۰ - آن حضرت صلی الله علیه و آله در روز بدر به اصحابشان خبر دادند که قتلگاه رهبران قریش در کجا و کجا از میدان بدر خواهد بود و چنان شد که فرموده بوند.

۲۱ - آن حضرت صلی الله علیه و آله خبر دادند که گروه‌هایی از امت ایشان در دریا به جنگ دشمن خواهند رفت و به ام حرام بنت ملحان گفتند: تو نیز از آنان هستی و او نیز از ایشان گردید.

۲۲ - زمین برای آن حضرت صلی الله علیه و آله درهم پیچانده شد به طوری که مشارق و مغارب آن را دیدند و خبر دادند که فرمانروایی امتشان به آن محدوده‌ها که دیده بودند، خواهد رسید - و چنان شد زیرا فرمانروایی امت ایشان از اول مشرق تا بلاد سند و ترک و تا آخر مغرب به اقیانوس اطلس و سرزمین بربر رسید، اما فرمانروایی آنها در جنوب و شمال به مانند مشرق و مغرب، گسترده نشد.

۲۳ - به فاطمه دختر خود - رضی الله عنها - خبر دادند که او اولین فرد از اعضای خانواده ایشان خواهد بود که بعد از درگذشتشان به ایشان ملحق خواهد شد - و چنان شد.

۲۴ - به همسران خویش خبر دادند که آن کسی که در انفاق از دیگران دراز دست‌تر است، زودتر به ایشان ملحق خواهد شد و زینب بنت جحش که در صدقه دادن دستی درازتر داشت، اولین همسر ایشان بود که بعد از درگذشت ایشان به ایشان پیوست.

۲۵ - پستان گوسفندی را مسح کردند و بر اثر آن، پستان خشکیده آن لبریز از شیر شد، که همین معجزه سبب اسلام عبدالله بن مسعود رضی الله عنه گردید. بار دیگر در خیمه ام معبد خزاعی چنین معجزه‌ای از ایشان روی داد.

۲۶ - در روز خیبر بر چشمان علی رضی الله عنه که ناراحتی داشت، از آب دهان خود مالیدند و چشمان وی در دم شفا یافت و بعد از آن دیگر هرگز او به چشم درد مبتلا نشد و پرچم را به او دادند و فرمودند: جز فاتحانه بر نمی‌گردد - و چنان شد.

۲۷ - اصحاب رضی الله عنهم، تسبیح گفتن غذا را در میان دستان آن حضرت صلی الله علیه و آله می‌شنیدند.

۲۸ - حکم بن ابی العاص، از روی استهزا راه رفتن رسول اکرم صلی الله علیه و آله را تقلید کرد، فرمودند: همچنان باش! و تا مرد، بدنش مرتعش بود».

وَإِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُوبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿١١﴾

«و چون به مردم پس از سختی‌ای که به آنان رسیده است، رحمتی بچشانیم، بناگاه آنان را در آیات ما نیرنگی است» یعنی: چون خداوند متعال بر مردم با فرودآوردن باران و به عمل آوردن میوه‌ها و محصولات، نعمت ارزانی داشته و بر آنان در معیشت و ارزاق، وسعت و گشایش پدید آورد - بعد از آن‌که بر اثر خشکسالی و تنگی معیشت، رنجها به آنان رسیده است - آنها نعمت‌هایش را شکر نگزارده و چنان‌که باید، قدر آن را نمی‌شناسند بلکه مشرکان این نعمتها را به بتان بی‌جان ناتوان و غیر قادر بر رساندن سود و زیان نسبت داده و در آیات خدا عز و جل طعن زدند و در جهت دفع این آیات، به هر حيله و نیرنگی متوسل گشتند «بگو: خداوند در مکر سریع‌تر است» یعنی: در مجازات کردن شتابان‌تر است «در حقیقت، فرستادگان ما آنچه را نیرنگ می‌کنید، می‌نویسند» مراد از فرستادگان: فرشتگان (کرام الکاتبین) هستند که نیرنگهای کفار را نوشته و آن را بر دانای آشکار و نهان عرضه می‌کنند لذا وقتی این امر بر فرشتگان نگهبان مخفی نباشد، چگونه بر خداوند قدیر علیم و خبیر، مخفی تواند بود؟

هُوَ الَّذِي يُسِرُّكُمْ فِي اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَجَرِينَ بِحَمِّ بَرِيحٍ طَبَّيْتُمْ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِن أَبْجَيْتَنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٢٢﴾

«او کسی است که شما را در خشکی و دریا می گرداند» یعنی: شما در خشکی به وسیله پاهایی که حق تعالی برای بهره گیری تان آفریده است و به وسیله چهارپایان و دیگر وسایل نقلیه ای که برای سواریتان خلق کرده است، راه می پیمایید و به شما فن ساختن کشتی هایی را که عرض و طول دریاها و اقیانوسها را بر آنها می پیمایید، نیز الهام کرد «تا وقتی که در کشتیها نشینید و آنها با بادی خوش» که کشتی ها را به جلو می راند و توفانی و ناپایدار نیست که کشتی ها را بشوراند «آنان را ببرند و آنان بدان باد موافق شاد شوند، بناگاه بر آنان بادی تند وزد» عصف: شدت وزش باد است «و موج از هر طرف» یعنی: از تمام جهات و از همه اطراف «بر آنان تازد و یقین کنند که از هر سو گرفتار شده اند» و در محاصره امواج سرکش افتاده اند، یعنی هلاکت و نابودی بر گمانهایشان غلبه کند «در آن حال به جناب الله دعا کنند» و خالصانه به سوی او متوجه شوند، از آن رو که می دانند: فقط او بر نجات دادنشان تواناست «در حالی که دین خود را برایش پاک و خالص کرده اند» یعنی: در این حال، دعایشان را به هیچ شائبه ای نمی آلاینند چنان که عادتشان در غیر چنین تنگنایی بر آن بود که بتانشان را در دعا شریک می ساختند. و با تأکید و سوگند می گویند: «که اگر ما را از این بلا برهانی، قطعاً از شکرگزاران خواهیم شد».

البته برگشت به آستان الله ﷻ در هنگام سختی ها، خود دلیل بر آن است که نهاد خلق، بر بازگشت به سوی خدای متعال سرشته شده و بشر فطرتاً خداپرست و خداشناس است. همچنین این آیه نشان دهنده آن است که دعای فرد مضطر و بیچاره مستجاب می شود، هر چند کافر باشد.

فَلَمَّا أَجَبَهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بِغَيْرِكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ مَتَّعَ
الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾

«پس چون نجاتشان داد» خداوند جَلَّالَهُ از این محنت و دعایشان را اجابت کرد «ناگهان در زمین به ناحق سرکشی می‌کنند» و بی‌آن‌که شبهه‌ای داشته باشند، فقط از روی تمرد و عناد، در زمین فساد ورزیده و به بیراهه می‌روند و آن دعاها و سوگندها و پیمانها و عهدهایی را که با خداوند جَلَّالَهُ بسته بودند، فراموش می‌کنند «ای مردم! جز این نیست که سرکشی شما فقط به زیان خود شماست» پس سرکشی و تجاوز انسان به دیگران، در واقع تجاوز و سرکشی بر خود وی است، به اعتبار این‌که فرجام و پیامد آن تجاوز - که چیزی جز مجازات و انتقام نیست - به خود وی برمی‌گردد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون تجاوز و قطع پیوند رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند عقوبت آن را در دنیا زود برساند، به همراه آنچه که برای صاحبش در آخرت از عذاب ذخیره می‌کند». «بهره زندگانی دنیاست» یعنی: بهره‌مندی شما از سرکشی، فقط محدود به زمان تنگ زندگانی دنیاست «سپس بازگشتان به سوی ماست» بعد از این زندگی گذرا و بهره‌مندی چند روزه دنیا «آن‌گاه شما را از آنچه می‌کردید» در دنیا از خیر و شر «باخبر خواهیم کرد» و شما را در برابر آن جزا خواهیم داد بنابراین، هر کس خیری می‌بیند؛ باید خدا جَلَّالَهُ را سپاس گوید و هر کس شری می‌بیند؛ باید جز خودش کسی دیگر را سرزنش نکند. مکحول با استناد به حدیث شریف می‌گوید: «سه خصلت است که هر کس آنها را داشته باشد، آن سه خصلت علیه خود وی‌اند: نیرنگ، تجاوز و پیمان‌شکنی».

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ
 حَيْثُ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا عَلَيْهَا آثْمًا لَنَا لَوْلَا أَوْ
 نَهَا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

بعد از آن که خدای متعال از بهره دنیا یاد کرد، اکنون جمله مستأنفه و مستقلى را می آورد که متضمن بیان حال دنیا و سرعت انقضای آن است: «جز این نیست که مثل زندگانی دنیا مانند آبی است که آن را از آسمان فرو ریختیم» یعنی: مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال خود، همانند وصف گیاهان روی زمین در سرعت زوال بهجت و شادابی و خرمی آن است «پس با آن» آب «رستنیهای زمین درهم آمیخت» و بر اثر آن، رستنیها به حد کمال خود رسید «از آنچه مردم و چهارپایان می خورند» از دانهها و میوهها و علوفه «تا آن گاه که چون زمین پیرایه خود را بر گرفت و آراسته گردید» یعنی: چون زمین با انواع رستنیها و گلها و گیاهان رنگارنگ، طناز و زیبا و نگارینه شد و جلوهها و آراستگیهای خود را به تمام و کمال به نمایش گذاشت، رستنیهایی که بعضی از آنها مشابه رنگ طلا، بعضی مشابه رنگ نقره، بعضی مشابه رنگ یاقوت، بعضی مشابه رنگ زمرد و... است.

خدای متعال در این آیه، زمین را به زنی تشبیه کرده که جامههای زیبا و رنگارنگ و زیوراتی گونه گون بر خود می پوشد و خود را به انواع آرایشها می آراید تا انظار را به خود جلب نماید. «و ساکنان آن پنداشتند که بر آن» یعنی: برچیدن محصولات آن و بهره گیری از آن «توانا هستند، بناگاه فرمان ما» یعنی عذاب ما «شبی یا روزی به زمین آمد پس آن را مانند زراعت از بن بریده گردانیدیم» یعنی: کشت آن را شبیه محصول از بن درویده و تباه شده ای گردانیدیم «که گویی دیروز» به صورت سبز و تازه و شاداب «وجود نداشته است، این گونه» یعنی: به مانند این تفصیل بدیع و این بیان رفیع «آیات» یعنی: حجتها و ادله قرآنی «را» که از جمله آنها یکی هم این آیه است «برای مردمی که اندیشه می کنند» و از این مثلها به زوال دنیا و سرعت نابودی و تباهی آن پی می برند و درس عبرت می گیرند، «به روشنی بیان می کنیم».

وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٥﴾

آن‌گاه که خدای متعال ارزش ناپایدار زندگی دنیا و سرعت دگرگونی و زوال آن را برای بندگانش بیان کرد، در اینجا آنان را به سرای آخرت ترغیب می‌کند: «و خدا شما را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند» یعنی: سرای بهشت که سرای سلامتی از آفات است «و هر که را خواهد، به سوی راه راست هدایت می‌کند» یعنی: توفیق می‌دهد. آری! خداوند ﷻ همه بندگان را به سوی سرای سلامتی فرا می‌خواند، اما جز هدایت‌یافتگان به آن وارد نمی‌شوند. در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «در خواب دیدم که جبرئیل بالای سر من و میکائیل پایین پای من است و یکی از آنها به دیگری می‌گوید: برای او (پیامبر) مثلی بزن. در این هنگام یکی از آنها خطاب به من می‌گوید: جز این نیست که مثل تو و مثل امتت همانند مثل پادشاهی است که برای خود سرایی برگرفته، سپس در آن سرا خانه‌ای بنا کرده و باز در آن خانه، سفره‌ای گسترده، آن‌گاه فرستاده‌ای برانگیخته تا مردم را به سوی غذایش دعوت کند ولی برخی از آنها آن فرستاده را اجابت گفته و برخی هم به آن دعوت اعتنایی نمی‌کنند پس آن پادشاه، خداوند ﷻ است، آن سرا، اسلام است و آن خانه بهشت و تو ای محمد! آن فرستاده هستی پس هر کس تو را اجابت گفت، به اسلام در آمد و هر کس به اسلام در آمد، به بهشت در آمد و هر کس به بهشت در آمد، از نعمتها بهره‌مند شد».

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا لِمُنْسَقٍ وَزِيَادَةٍ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَدَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾



«برای کسانی که کار نیکو کرده‌اند، نیکویی‌ای است» یعنی: برای کسانی که به تکالیف و واجبات الهی بر ذمه خود، به نیکویی قیام کرده و آنها را به درستی انجام داده‌اند و از نواهی او خود را بازداشته‌اند، پاداش نیکویی است که همانا بهشت است «و زیادتی بر آن است» آن زیادت؛ فضل و عنایت الهی بر ایشان با دادن این امکان

است که: بر روی حضرتش در بهشت بنگرند. تفسیر (زیاده) به نظر کردن الی وجه الله؛ قول جمهور علما از سلف و خلف می باشد.

در حدیث شریف به روایت امام احمد و امام مسلم از صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کردند، آن گاه فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ در آیند، منادی ای چنین ندا می کند: ای اهل بهشت! همانا شما نزد خداوند جل جلاله وعده ای دارید که می خواهد به آن وعده برای شما وفا کند. می گویند: آن وعده چیست؟ مگر میزان اعمال نیک ما را سنگین نساخت، مگر روسپیدمان نگردانید، مگر ما را به بهشت وارد نکرد و از دوزخ دورمان نساخت؟ در این هنگام حق تعالی حجاب را از برابر آنان کنار می زند و ایشان به سوی او می نگرند. سوگند به خدای عزوجل که او چیزی را دوست داشتنی تر و آرام بخش تر برای آنان، از نظر کردن به سوی خویش نبخشیده است.» «وچهره هایشان را هیچ غبار و ذلتی نمی پوشاند» نه روی آنان را سیاهی ای می پوشاند و نه دود و دخان دوزخ، گرد خواری و حسرت و ندامت و افسردگی را بر چهره هایشان می نشاند «اینان اهل بهشتند و در آن جاودانه خواهند بود».

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِيْسِئَلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِرٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قُطْعًا مِنْ أَيْلٍ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٤٧﴾

«و کسانی که مرتکب بدیها شده اند، بدانند که جزای بدی مانند آن است» یعنی: خداوند متعال جزای یک بدی را با یک بدی می دهد و بر آن نمی افزاید پس جزای بدی در کوچکی و بزرگی خود، همانند بدی است نه بیش از آن «و بر آنان غبار خواری نشیند» از اثر گناهانشان و ترس و دلهره ای که از آن دارند «برای آنان در برابر خداوند هیچ پشت و پناهی نیست» یعنی: هیچ کس آنها را از خشم و عذاب خدای قهار پناه نمی دهد «گویی چهره هایشان با پاره هایی از شب تار پوشیده شده است» از بس که دود و دخان آتش و سیاهی آن، چهره هایشان را فرو پوشانیده است «آنان اصحاب آتش اند که» هیچ جدایی ای از آن ندارند و «جاودانه درآند».

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ فَرِيقًا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاءُهُمْ مَا كُنْتُمْ

إِنَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

«و روزی که همگی آنان را حشر کنیم» یعنی: تمام اهل زمین؛ اعم از انس و جن، نیکوکار و بدکار، موحدان و پرستشگران معبودان باطل را برای بازپرسی گردآوریم «آن‌گاه به کسانی که شرک ورزیده‌اند، می‌گوییم» به منظور سرکوب و سرزنش آنها در حضور اهل محشر و در حضور معبودانشان: «شما و شریکانتان» که آنها را همراه با خدای لاشریک به پرستش گرفته بودید «بر جای خود باشید» یعنی: در جای معین خود، جدا از مقام و موضع مؤمنان بایستید «پس میان آنها جدایی می‌افکنیم» یعنی: معبودان را از عبادت‌کنندگانشان جدا می‌کنیم، یا مشرکان و مؤمنان را از یک‌دیگر جدا می‌کنیم و هرگونه پیوندی را که در دنیا میان آنان بوده است، می‌گسلانیم «و شریکانشان» به آنان «می‌گویند: شما ما را نمی‌پرستیدید» یعنی: ما شما را به پرستش خویش دستور نداده و فرا نخوانده بودیم بلکه شما هوس و گمراهی خود و نیز شیاطیتان را که گمراهتان کرده بودند، می‌پرستیدید زیرا آنان بودند که شما را به پرستش ما فرمان دادند و شما هم از آنان اطاعت کردید. بنابراین، معنی انکار پرستش عابدان از سوی معبودان، انکار این امر است که به آنان چنین دستوری داده باشند.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغْفِيلِينَ ﴿٢٩﴾

«پس خدا به عنوان گواه میان ما و میان شما بس است» یعنی: خدای سبحان گواه است بر این‌که: ما شما را به عبادت خویش دستور نداده‌ایم، یا گواه است بر این‌که: ما به این کار شما راضی و خشنود نبوده‌ایم «همانا ما از پرستش شما بی‌خبر بودیم» ما آگاه نبودیم که شما ما را می‌پرستید و نه هم این کار را از شما خواسته بودیم چرا که عقل و شعوری نداشتیم. این سرزنشی است بزرگ برای مشرکان که خدایان ناشنوا، نابینا و بی‌شعوری را به پرستش گرفته‌اند.

هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

«آنجاست» یعنی: در آن مکان یا در آن زمان است «که هر کسی آنچه را پیش فرستاده بود، در می‌یابد» یعنی: هر کس جزای عملی را که پیش فرستاده بود، می‌چشد و می‌آزماید؛ که آیا عملش زشت بوده یا زیبا، سودمند بوده یا زیانبار، مورد قبول بوده یا مردود؟ «و به‌سوی خدا، مولای حقیقی خود باز گردانیده می‌شوند» یعنی: آنان که شرک ورزیده‌اند، به‌سوی پروردگار بر حق خویش که ربوبیتش حق است بازگردانیده می‌شوند، نه به‌سوی معبودات باطلی که برگرفته‌اند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شد» خدایان باطلشان در آخرت ناپدید شده و هیچ سودی به آنها نمی‌رسانند و نه می‌توانند برای آنان میانجی‌گری و شفاعتی بکنند پس قبل از آن‌که چنین روزی در رسد، باید از پرستش این معبودهای باطل دست بردارند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

«بگو: کیست که به شما از آسمان روزی می‌بخشد» با فرستادن باران و بخشیدن نتایج و ثمرات آن «و» کیست که به شما از «زمین» روزی می‌بخشد؛ با رویاندن نباتات و پدید آوردن معادن؟ پس لابد اعتراف می‌کنید که خداوند عَلِيمٌ، بخشنده و آفریننده اینهاست «یا کیست که مالک گوشها و دیدگان است» چه کسی آنها را براین اوصاف عجیب و بر این خلقت شگفت‌انگیز آفریده است، بدان گونه که از آنها به چنین بهره‌مندی عظیمی برخوردار می‌شوید؟ «و کیست که زنده را از مرده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی انسان را از نطفه، جوجه را از تخم، سبزی را از دانه، عالم را از جاهل و مؤمن را از کافر بیرون می‌آورد؟ «و مرده را از زنده بیرون می‌آورد» یعنی: چه کسی نطفه را از انسان، جاهل را از عالم و کافر را از مؤمن بیرون می‌آورد؟ «و کیست که کار جهان را تدبیر می‌کند» یعنی: آن را به نظم و نظامی بی‌مانند، اداره می‌کند و سامان می‌بخشد؟ «خواهند گفت: خدا» یعنی: اگر انصاف دهند و بر اساس ایجابات فکر

صحیح و عقل سلیم قضاوت کنند، به زودی به این سؤال چنین پاسخ خواهند داد که: فاعل این امور، همانا خداوند عز وجل است چنان که مشرکان به این حقیقت اعتراف داشتند «بگو: پس چرا پروا نمی کنید» یعنی: با آن که این حقیقت را می دانید، چرا از خدایی که این پدیده ها را نظم و سامان می بخشد، پروا نمی کنید تا او را به یگانگی پرستش کنید.

فَذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

«این است خدا، پروردگار حقیقی شما» نه آنچه را که با وی شریک قرار داده اید و بر چیزی توانا نیستند «و بعد از حق جز گمراهی چیست؟» پس، ربوبیت حق تعالی به اقرار خودتان حق است لذا غیر آن باطل می باشد «پس چگونه بازگردانیده می شوید؟» یعنی: چگونه از حق آشکار عدول کرده به بیراهه می روید و غیرباری تعالی را به پروردگاری می گیرید؟!!

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

«این گونه» یعنی: به مانند این حقیقت، یا به مانند برگشتن این گروه از حق «کلمه پروردگارت» یعنی حکم و فیصله وی «بر کسانی که فسق ورزیدند» یعنی: از حق به سوی باطل خارج شده و از روی عناد و مکابره، در کفر خویش تمرد کردند «به حقیقت پیوست که: آنان ایمان نمی آورند» آری! این است آن حکم ازلی خداوند عز وجل که: کافر معاند و فاسق، اهلیت و شایستگی هدایت را ندارد و خدای عزوجل او را هدایت نمی کند.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُوهُ قُلِ اللَّهُ يَسْبُدُ الْخَلْقَ ثُمَّ يَعْبُدُوهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾

بعد از آن که خداوند متعال بر ربوبیت خویش حجت برپا داشت، اینک با بیان عجز معبودان باطل، بر نفی شرک و محکومیت مشرکان، حجت برپا می دارد: «بگو؛ آیا از شریکان شما کسی هست که آفرینش را آغاز کند و باز آن را برگرداند» باآفریدن

انسان و سپس برانگیختنش بعد از مرگ و بازگردانیدن شب بعد از روز و غیره؟ «بگو: فقط خداست که آفرینش را آغاز می‌کند و باز آن را بر می‌گرداند» یعنی: شما جز این دیگر پاسخی ندارید و هرگز نمی‌توانید برای شریکان پنداری‌تان، چنین توانایی‌ای را ادعا کنید «پس چگونه بازگردانیده می‌شوید» از حق به‌سوی باطل؟.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

«بگو: آیا از شریکان شما کسی هست که به‌سوی دین حق راه نماید؟» یعنی: به‌سوی دین اسلام ارشاد کرده و مردم را به‌سوی حق دعوت نماید؟ طبعاً پاسخ آنان منفی است پس چون گفتند: نه! «بگو: خداست که به‌سوی دین حق راه می‌نماید» به وسیله فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و نازل کردن کتابهایش و به وسیله نشانه‌هایی که در مخلوقات خویش آفریده و آنها را جلو چشم و عقل بشر قرار داده تا با تأمل و نگرش در آنها از طریق به‌کارگیری خرد و فهم خویش، به حق رهنمون شوند «پس، آیا کسی که به‌سوی حق هدایت می‌کند، سزاوارتر است که مورد پیروی قرار گیرد، یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آن‌که خود، هدایت شود؟» یعنی: آیا کسی که مردم را به‌سوی حق هدایت می‌کند - که خدای سبحان است - سزاوارتر به پیروی و اقتدا می‌باشد، یا کسی که حتی خودش به نیروی خود هدایت نمی‌شود، مگر این‌که دیگری او را هدایت نماید، چه رسد به این‌که غیر خویش را هدایت کند؟ «شما را چه شده، چگونه داور می‌کنید؟» این چه حکمی است که با شریک گرفتن این گروه برای خدای سبحان، بدان حکم می‌کنید؟ آخر چگونه میان خدا جل جلاله و خلقش تساوی قایل می‌شوید؟ مگر عقل‌هایتان پاک از بین رفته و خرده‌هایتان تباه شده است؟

وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

«و بیشترشان جز از گمان پیروی نمی کنند» یعنی: این شیوه پندار و عملشان، نه از روی خرد و بصیرت بلکه حاصل پندار و گمانی است که بر خاسته از گمان پیشینیان است، همانان که می پنداشتند: این خدایان دروغین، آنها را به خدای بزرگ نزدیک می سازند و نزد وی برایشان شفاعت می کنند. آری! این گمانشان هرگز بر حجت و سند و تکیه گاهی از خرد و بینش متکی نبوده بلکه صرفاً پندار و خیالی باطل و بی اساس است «و گمان به هیچ وجه از معرفت حق بی نیاز نمی گرداند» زیرا کار دین بر علم و یقین مبتنی است، نه بر خیال و پندار و با علم است که حق از باطل متمایز می شود نه با گمان و تکهن «همانا خدا به آنچه می کنند» از پیروی گمان و فرو گذاشتن حق «دانا است» پس این کارهایشان بی کیفر نمی ماند.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ

فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

«و چنان نیست که این قرآن از سوی کسی غیر از خداوند به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: با منطق و عقل برابر نیست که چنین قرآنی با این شأن والا و این معجزات عظیم، ساخته و پرداخته دیگران، اما منسوب به خداوند عز وجل باشد زیرا جز خدای عزوجل، هیچ کسی بر آوردن نظیر آن توانا نیست «بلکه» خدای سبحان این قرآن را نازل کرده در حالی که «تصدیق کننده آنچه پیش از آن است، می باشد» از کتابهای منزل بر انبیاء علیهم السلام و آن کتابها قبل از نزول قرآن به آن بشارت داده اند پس قرآن آمده است تا آنها را تصدیق کند «و» احکام و قوانین بیان شده در قرآن «تفصیل کتاب است» یعنی: بیانگر همه چیز است، اعم از حلال و حرام و غیر آن از احکامی که بر مردم مقرر گردیده چنان که در حدیث شریف آمده است: «در قرآن خبر پیشینیان و پسینیان شماس است و حکم آنچه در میان شماس است». «در آن هیچ شبهه ای نیست، از

جانب پروردگار عالمیان است» بنابراین، تعجب شما از فرود آوردن آن بر رسول اکرم ﷺ کاملاً بی‌مورد است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَفَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

«یا می‌گویند» کفار مکه «آن را به دروغ ساخته است» پیامبر از نزد خود «بگو: پس سوره‌ای مانند آن بیاورید» در بلاغت، حسن صنعت ادبی و ساختار معجز بیانی زیرا شما نیز در شناخت زبان عرب و بلاغت کلام آن، مانند من هستید «و فراخوانید هر که را می‌توانید» فراخوانید و به وی استعانت جوید از همیاران و پشتیبانان خود - اعم از قبایل عرب و خدایان باطلی که آنها را شرکای خدای سبحان می‌پندارید «اگر راستگو هستید» در این ادعای خود که قرآن به دروغ بر ساخته شده! پس اگر چنین کردید، آن وقت در اتهامی که به من نسبت می‌دهید، راستگو هستید. اما مشرکان و معاندان به هنگام شنیدن این سخن منصفانه و این تسلیم جدلی، حتی کلمه‌ای مانند قرآن را هم به میدان آورده نتوانستند بلکه فقط به دامن عنادهای بی‌پایه و لجبازی‌های بی‌پشتوانه‌شان چسبیدند.

ابن کثیر می‌گوید: «این سومین مورد از اعلام هم‌اوردطلبی (تحدی) قرآن با مشرکان است و در هر سه جا هم، عجزشان آشکار شد».

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَتْ

عَنْبَةَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

«بلکه چیزی را دروغ شمردند که به علم آن احاطه نداشتند» یعنی: به تکذیب قرآن قبل از آن شتاب ورزیدند که آن را مورد تدبر قرار داده و معانی آن را بفهمند و بر آنچه که دربرگیرنده آن است، احاطه علمی داشته باشند و هر کس چیزی را قبل از آن‌که به آن احاطه علمی داشته باشد، تکذیب نماید بی‌گمان در این تکذیب خویش، جز به جهل و بی‌دانشی به هیچ اصل و تکیه‌گاه دیگری متمسک نشده و بنابراین، با این تکذیب به بلندترین صدا، منادی جهل و بی‌خردی و اثبات‌کننده کوتاه‌بینی و کوتاه

اندیشی خویش از دریافت حجتها و برهانها شده است «و هنوز تأویل آن برایشان نیامده است» یعنی: سرانجام اخبار غیبی ای که در قرآن وعده داده شده، هنوز برآنان روی نداده تا بدانند که آیا این اخبار راست است یا دروغ؟ پس چرا گراف می‌گویند و سفسطه می‌بافند؟!

حاصل معنی این‌که: قرآن از دو جهت کتاب اعجاز‌گری است؛ یکی از جهت اعجاز لفظی و دیگری از جهت اخبار غیبی خود، اما مشرکان قبل از آن‌که در اعجاز لفظی آن نگریسته و اخبار غیبی آن را در محک آزمون قرار دهند، به تکذیب آن مبادرت کردند «کسانی که پیش از آنان بودند» از امتهای نیز «همین‌گونه» بی‌پشتوانه دلیل و برهان «تکذیب کردند» پیامبرانشان را و هنگامی که پیامبرانشان حجتها و برهانهای خداوند ﷺ را برایشان آوردند، قبل از آن‌که به علم آن احاطه داشته و به تأویل اخبار آن برسند، آنها را تکذیب کردند «پس بنگر که عاقبت ستمگران» از امتهای پیشین «چگونه بوده است» و آنها با چه فرجام بدی روبرو شدند! چنان‌که قرآن داستانهایشان را بیان کرده. پس ای تکذیب‌کنندگان! از سرنوشتی همچون سرنوشت آنان حذر کنید، که مبادا گریبان‌گیر شما نیز بشود.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يُؤْمِنُ بِهِ ۖ وَمِنْهُمْ مَّنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ ۗ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾

«و از آنان کسی است که بدان ایمان می‌آورد» یعنی: از آنان کسی است که در نهان و ژرفنای وجود خود به قرآن ایمان آورده و می‌داند که قرآن راست و بر حق است ولی صرفاً به انگیزه مکابره و عناد، آن را تکذیب می‌کند «و از آنان کسی است که بدان ایمان نمی‌آورد» و در نهان وجود خود نیز، قرآن را تصدیق نمی‌کند بلکه به انگیزه جهل، آن را تکذیب می‌نماید «و پروردگار تو به حال مفسدان داناتراست» پس آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. مراد از مفسدان: کسانی‌اند که بر عناد خویش اصرار می‌ورزند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «حق تعالی به کسانی که مستحق هدایتند، داناتر است؛ پس هدایتشان می‌کند و به کسانی که مستحق گمراهی‌اند نیز داناتر است؛ پس گمراهشان می‌گرداند لذا حق تعالی عادل است که هرگز ستم نمی‌کند».

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلُكُمْ أَنتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

«و اگر تو را تکذیب کردند» یعنی: اگر بر تکذیب خویش استمرار ورزیدند و از این که دعوت را اجابت کنند، نا امید شدی «بگو: عمل من به من اختصاص دارد و عمل شما به شما اختصاص دارد» یعنی: از آنان و از عملشان بیزار می‌باشم و بگو: جزای عمل من به خود من و جزای عمل شما به خود شما اختصاص دارد زیرا من پیام حق را به شما ابلاغ کرده‌ام و جز این، بر عهده من هیچ تکلیف دیگری نیست «شما از آنچه من می‌کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می‌کنید بری و برکنارم» یعنی: شما به عمل من مؤاخذه نمی‌شوید و من به عمل شما مورد مؤاخذه قرار نمی‌گیرم.

وَمِنْهُمْ مَن يَسْتَعِينُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الصَّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

«و» ای پیامبر ﷺ! «از آنان کسانی هستند که به سوی تو گوش فرا می‌دهند» آن‌گاه که قرآن می‌خوانی و احکام و برنامه‌های اسلام را تعلیم می‌دهی، اما چه سود که به گوش هوش نمی‌شنوند «آیا تو می‌توانی به ناشنوایان بشنوانی» یعنی: به کسانی که فراروی شنوایی‌شان مانعی وجود دارد و این مانع، همان بغض و نفرتی است که آنان را از پذیرفتن حق باز می‌دارد؟ پس هر کس ناشنوا و لایعقل باشد، یقیناً چیزی را نمی‌فهمد و سخنی را که به وی گفته شود، نمی‌شنود «هرچند که تعقل نکنند؟» یعنی: آیا تو اصرار داری که به ناشنوایان بشنوانی، هرچند با وجود ناشنوایی، از عقل هم بی‌بهره باشند؟ زیرا ناشنوای عاقل، چه بسا با فراست چیزی را دریابد، اما اگر نبود عقل و شنوایی هر دو با هم یکجا شد، دیگر فهم چیزی ناممکن است.

وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الضَّالِّينَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ ﴿٤٣﴾

«و از آنان کسی است که به سوی تو» به چشم حقارت «می‌نگرد، آیا تو نابینایان را - هرچند نبینند - هدایت توانی کرد؟» و هر کس که کوری ظاهر و باطن در او جمع شود، یقیناً از دریافت حق ناتوان است.

هدف این آیه، تسلیت و دلجویی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. آری! طیب اگر بیماری را ببیند که اصلاً علاج‌پذیر نیست، از وی رو بر می‌گرداند و از مشغول شدن به وی صرف‌نظر می‌کند پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز که طیب دلهایند، باید از این کوردلان بی‌بصیرت روی برگردانند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

«در حقیقت، خداوند به هیچ وجه به مردم ستم نمی‌کند» با سلب حواس و خرد از آنان «بلکه مردم خود بر خویشان ستم می‌کنند» به سبب تعصب و لجبازی در برابر حق که در طبیعت‌هایشان نهفته است و در نتیجه، تباه ساختن حواس و خرد خویش پس این خود آنان هستند که با این تعصب و عناد، بر خویشان ستم کرده‌اند و خدای عزوجل به هیچ‌وجه بر آنان ستم نکرده بلکه آنان را آفریده و برایشان مشاعر و ادراکاتی قرار داده که بوسیله آن بتوانند حقایق را به کاملترین شکل دریابند و حواسی را در آنها خلق کرده که به وسیله آن به خواسته‌های خود رسیده و مصالح و منافع دنیوی‌شان را برآورده سازند، همچنان او راه را میان آنان و مصالح دینی‌شان باز گذاشته تا غبار دیده و دل را بشویند و به جاده حق روان گردند، اما اسفا که هوسهای رنگارنگ، همچون پرندۀ براقش بر نفس‌هایشان برنشسته و دمام لحظه‌های غفلت‌شان را شکار می‌کند.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّزِبَتْهُمْ أَسْبَابُ السَّمَاءِ مِنَ السَّمَاءِ يَنزِلُ فِيهَا بِرُحَابٍ غُلَّاقٍ كَالسَّمِ الْخِثِّ الْأَسْوَدِ ﴿٤٥﴾

«و روزی که آنان را حشر می‌کند، گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده‌اند» در دنیا، یا در گورهایشان. این مدت دراز را بدان جهت بسیار کم می‌پندارند که عمرهای خود را در دنیا ضایع کرده بودند، یا لذتهای دنیا را به سبب طول درنگ و توقف در محشر فراموش می‌کنند، گویی این لذتها اصلاً وجود واقعی نداشته است «با هم اظهار آشنایی می‌کنند» یعنی: احساس می‌کنند که در دنیا جز زمانی اندک که

بعضی با بعضی دیگر در آن آشنا شده و سپس از هم جدا گشته‌اند، به سر نبرده‌اند و این اظهار آشنایی هم، در هنگام برخاستن از گورهاست، سپس همین آشنایی اندک نیز در صحنه هولناک محشر از بین می‌رود، از این رو آنها در محشر هیچ منفعتی را از یک‌دیگر امیدوار نیستند «قطعاً کسانی که دیدار خدا را دروغ شمردند زیان‌کار شدند» و کدام زیان از باختن خود و کسان و نزدیکان خویش، بزرگتر است «و راه‌یافته نبودند» در راه و روشی که در پیش گرفته بودند زیرا پایان این راه، به دوزخ انجامید و چون برای جزا و حساب محشور شوند، به این حقیقت پی می‌برند.

وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوبَنَّكَ فَإِنَّا مَرْجِعُهُمْ إِيَّاهُ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

«و اگر بعضی از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم، به تو بنمایانیم» در زندگی‌ات، چون پیروز ساختن دینت با قتل و اسارت آنان «یا تو را بمیرانیم» قبل از آن‌که این وعده‌ها محقق گردد «به هر حال؛ بازگشتشان به سوی ماست» و آنان را در آخرت عذاب می‌کنیم، آن‌گاه در آنجا عذابشان را به تو می‌نمایانیم پس اگر به‌طور زود هنگام و عاجل از آنان انتقام نگیریم، قطعاً بدان که در آخرت از آنان انتقام می‌گیریم «سپس خدا بر آنچه می‌کنند گواه است» یعنی: سپس خداوند عز وجل در روز قیامت علیه آنان به آنچه که بعد از تو کرده‌اند، گواهی می‌دهد. نظیر آن این نقل قول قرآن از عیسی علیه السلام است: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ﴾ (من تا آن‌گاه که در میانشان بودم، بر آنان گواه بودم، اما چون مرا به سوی خود فراخواندی، تو خود بر آنان ناظر و گواه بوده‌ای) (مائده/۱۱۷).

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُمُ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

«و برای هر امتی» از امت‌های گذشته «پیامبری است» که خدای متعال او را به سوی آنان فرستاد و آن پیامبر احکام مشروع و وی را به آنان بیان نمود «پس چون پیامبرشان آمد» و پیامی را که خداوند عز وجل او را برای ابلاغ آن فرستاده بود، به آنان ابلاغ کرد، آنها

همگی تکذیبش کردند «میانشان به قسط» یعنی به عدل «داوری می شود» یعنی: میان آن امت و پیامبرش در دنیا داوری می شود پس پیامبر نجات می یابد و تکذیب کنندگان هلاک می گردند «و بر آنان ستم نمی رود» با این عذاب زیرا آنها مجرمند و در برابر جرم خویش کیفر یافته اند.

بعضی از مفسران برآنند که این رخداد در آخرت است. یعنی میان هر امتی و پیامبرش در روز قیامت داوری می شود... تا به آخر.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

«و می گویند» بعد از آن که به آنان اعلام شد که عذاب در انتظارشان است «اگر راست می گویند» که وعده عذاب حق است پس «این وعده چه وقت است؟» این سؤال را از سر شتاب زدگی و استبعاد مطرح می کنند. پس رسول خدا ﷺ مأمور شدند تا این گونه به آنان پاسخ دهند:

قُلْ لَا أَمْرٌ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَجِرُّونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

«بگو: برای خود زیان و سودی در اختیار ندارم» پس چگونه می توانم چنین اختیاری را برای دیگران داشته باشم؟ «مگر آنچه خدا خواسته است» لیکن آنچه که خدا ﷻ از این سود و زیان در حق من خواسته است، تحقق می یابد زیرا من هم بنده ای از بندگان خداوند ﷻ هستم و فرمان و مشیت وی بر من جاری است.

امام شوکانی در تفسیر «فتح القدير» می گوید: «در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که خوی و عادتشان بر آن قرار گرفته که رسول خدا ﷺ را پیوسته به فریادرسی بخوانند و در هنگام نزول حوادث و مصیبتی که جز خدای سبحان هیچ کس دیگری بر دفع آن قادر نیست، به آن حضرت ﷺ استغاثه بجویند. همچنین در این آیه، درسی بس بزرگ و هشداري بس بلیغ برای کسانی است که از رسول خدا ﷺ چیزهایی را می طلبند که جز خدای سبحان، کس دیگری به برآوردن آن قادر

نیست زیرا مقام حاجت‌خواهی، مقام رب‌العالمین است. اینان طلب حاجت از خدای پرورنده آفریننده دهنده بازدارنده روزی رسان را فرو گذاشته و به جای آن یا به جناب رسول الله ﷺ یا به دیگر اموات متوسل می‌گردند و تحقق مراد خویش را از آنان می‌طلبند. چگونه است که اینان از مخالفتی که با معنی لاله‌الاله در آنان حلول کرده، دست بر نداشته گاهی این اموات را راسا و بالاستقلال به فریاد می‌طلبند و گاهی همراه با ذات ذوالجلال و شکی نیست که شیطان با این وسیله، به «گمراه ساختن» بسیاری از این امت متوسل گردیده است ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾: (آنان می‌پندارند که این کار نیکی است که انجامش می‌دهند) «کهف/ ۱۰۴». پس بر این مصیبت عظمی انا لله و انا الیه راجعون می‌گوییم.

«برای هر امتی اجلی است» که آنچه را خدای سبحان در باره آن امت - از عذاب یا غیر آن - اراده کرده است، در آن میعاد معین بر آن امت فرود می‌آورد «و چون اجلشان فرا رسد، نه ساعتی پس افتند» از این اجل و میعاد معین «و نه» ساعتی از آن «پیش افتند» پس ای تکذیب‌کنندگان! به نزول عذاب شتاب نکنید.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُهُ بَيْنَنَا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

«بگو: به من خبر دهید؛ اگر عذاب او شب یا روز به شما در رسد، به هر حال، مجرمان چه چیزی از آن عذاب به شتاب می‌خواهند؟» زیرا عذاب امری منفور است که دلها از آن نفرت داشته و طبایع از آن می‌پرهیزد پس موجب شتابشان در طلب عذاب چیست؟ و در حالی که سزاوار شأن مجرم این است که به سبب جرم خویش از عذاب بترسد، آنها چگونه عذاب را به شتاب می‌طلبند؟!

أَتَرْتُمْ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنُكُمْ بِهِ ءَأَلْتَنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾

«سپس آیا هنگامی که واقع شد، اکنون به آن ایمان می‌آورید؟» آیا بعد از آن‌که عذاب الهی بر شما فرود آمد و خشم و انتقام وی بر شما وارد شد، به او ایمان می‌آورید در حالی که این ایمان به حال شما هیچ سودی نداشته و هیچ زیانی را از شما دفع

نمی‌کند؟ آری! «آیا اکنون» به آن ایمان آورده‌اید «در حالی که پیش از این آن را» یعنی عذاب را «به شتاب می‌طلبیدید» از روی تکذیب و استهزا؟!.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

«سپس به کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر و تکذیب و شک و انکار «گفته می‌شود: عذاب جاوید را» که هیچ گسست و انقطاعی ندارد «بپوشید، آیا جز به کیفر آنچه می‌کردید» در زندگی‌تان از کفر و تکذیب و استهزا و نافرمانی «جزا داده می‌شوید؟» هرگز!.

﴿ وَاسْتَنْبِئُونَا بِحَقِّ هُوَ قَوْلٌ إِذِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾ ﴿٥٣﴾

آن‌گاه حق تعالی سؤال دیگری از سوی مشرکان را مطرح می‌کند: «و از تو خبر می‌گیرند که آیا آن حق است؟» یعنی: آیا آنچه را که به ما از عذاب و معاد و قیامت وعده می‌دهی، راست است؟ «بگو: آری، سوگند به پروردگارم که آن قطعا حق است و شما عاجزکننده نیستید» یعنی: شما نمی‌توانید خدای سبحان را درمانده کرده و از چنگ عذاب بگریزید پس حتما گرفتار آن می‌شوید. ابن‌کثیر می‌گوید: «این یکی از سه موردی است که خداوند متعال در آن، بر وقوع روز آخرت سوگند یاد کرده است».

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ، وَأَسْرَأُ النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَفُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾

«و اگر برای هرکسی که ستم کرده است، آنچه در زمین است می‌بود، قطعا آن‌را فدیة خود می‌داد» یعنی: اگر تمام آنچه در روی زمین از اشیا و اموال نفیس و ذخایر گران‌بها وجود دارد، در روز قیامت از آن هر کافری می‌بود، قطعا دوست داشت تا آن را برای رهایی از عذاب، فدیة و بلا گردان خویش کند «و چون عذاب را ببینند،

پشیمانی خود را پنهان دارند» یعنی: چون عذاب آخرت را که هیبت و وحشت آن، عقلهایشان را ربوده است، ببینند، پشیمانی خود را پنهان می‌دارند تا از شماتت و سرزنش مؤمنان در امان بمانند و این پنهان ساختن ندامت، در هنگام دیدن عذاب است، اما بعد از ورود در عذاب می‌گویند: ﴿يَحْسَرْنَآ عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا﴾: ای دریغ بر ما، بر آنچه درباره آن کوتاهی کردیم «انعام/۳۱» و بدین گونه، آنچه را که پنهان کرده بودند، آشکار می‌کنند «و میان آنها» یعنی: میان مؤمنان و کافران، یا میان رؤسا و پیروانشان «به قسط» یعنی به عدل «فیصله می‌شود و بر آنان ستم نمی‌رود».

الْآيَانَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

«آگاه باشید که آنچه در آسمانها و زمین است، از آن خداوند است» پس او بر آوردن آنچه که به آنان وعده می‌دهد، تواناست «آگاه باشید که در حقیقت وعده خدا حق است» یعنی: وعده او خواه‌ناخواه شدنی و تحقق‌یافتنی است «ولی بیشتر آنان» یعنی بیشتر کفار «نمی‌دانند» که صلاح و فسادشان در چیست تا خود را برای دیدار الهی آماده کنند.

هُوَ يُحْيِي، وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾

«او زنده می‌کند و می‌میراند» پس انتظار بکشید که با شما چه انجام می‌دهد «و به سوی او باز گردانیده می‌شوید» و قطعاً شما را در برابر عقاید و اعمالتان جزا می‌دهد.

يَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ ۗ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

«ای مردم! به یقین که برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است» یعنی: برای شما کتابی آمده است که مشتمل بر پند و اندرز به شیوه بیم و امید دهی است و این یکی از ویژگی‌های قرآن است که همه معانی را به شیوه وعظ و اندرز مطرح

می‌کند «و شفای است برای آنچه در سینه‌هاست» یعنی: قرآن شکوک و شبهاتی را که بر شکاکان چیره می‌شود، درمان کرده و پوچی و ناروایی عقاید باطل را اثبات می‌کند. که این ویژگی دیگری از ویژگی‌های قرآن است «وهدایتی است» یعنی: ارشاد و رهنمودی است برای کسانی که از آن پیروی کرده و در آن می‌اندیشند و راهنمای آنها به سوی راهی است که به بهشت می‌انجامد «و رحمتی است برای مؤمنان» پس قرآن برای مؤمنان سراسر هدایت و رحمت است. این نیز یکی از ویژگی‌های قرآن است که انسان به اندازه ایمان و استعدادش از آن بهره می‌گیرد، اما کافران و منافقان را در آن بهره‌ای نیست.

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴿۵۸﴾

«بگو: به فضل و رحمت خداست که باید شادمان شوند» یعنی: باید مؤمنان به فضل و رحمتی که خدا ﷻ در قرآن برایشان داده و ایشان را از اهل قرآن گردانیده است و نیز به غیر آن از فضل‌های بیکران و رحمت‌های بی‌پایان الهی شادمان شوند «این از هر چه گرد می‌آورند» از بهره‌های فانی دنیا «بهتر است» از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «فضل خدا، قرآن و رحمت وی اسلام است».

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «خدای عزوجل بر پیشانی کسی که او را به اسلام هدایت کرده و به او قرآن را آموخته ولی او از فقر و فاقه شکایت می‌کند - تا روزی که او را ملاقات کند - فقر را می‌نویسد. آن‌گاه

این آیه کریمه را تلاوت کردند: (قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ)».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ إِنَّ اللَّهَ أَذِنَ لَكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْهُ

تَفَرُّوكَ ﴿٥٩﴾

«بگو: به من خبر دهید، آنچه از روزی که خدا برای شما فرود آورده، چرا بخشی از آن را حرام و بخشی از آن را حلال گردانیده‌اید» درحالی که حرام ساختن و حلال ساختن، فقط حق ویژه خداوند جَلَّالَهِ است؟ یادآور می‌شویم که مشرکان این حلال و حرام ساختن را در گوشت چهارپایان اعمال می‌کردند و بعضی از حیوانات را بر مردان حلال و بر زنان حرام می‌گردانیدند^۱ «بگو: آیا خدا به شما اجازه داده، یا بر خدا دروغ می‌بندید؟» اگر این حلال و حرام ساختن به صرف هوی و هوسهای شما باشد، این کار به اتفاق عقلا مردود است ولی اگر با این اعتقاد باشد که اینها حکم خداوند جَلَّالَهِ است، حکم خداوند جَلَّالَهِ فقط از جانب پیامبرانش شناخته می‌شود، درحالی که هیچ حجت و برهانی بر این امر ندارید که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ آنچه را که شما حرام ساخته‌اید، حرام کرده باشند بنابراین، شما در این حلال و حرام‌سازی فقط بر خدای عزوجل افترا می‌بندید.

امام شوکانی در تفسیر «فتح‌القدیر» می‌گوید: «در این آیه شریفه، هشداری سخت به شتاب کنندگان در عرصه فتوی است، آنان که به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا جَلَّالَهِ در شریعتش فتوی صادر می‌کنند. آری! این آیه زنگ خطر را در بیخ گوش آنان به صدا درآورده و آنان را متوجه این حقیقت می‌گرداند که باید در حجتهای خدا جَلَّالَهِ ژرف اندیشانه فروروند و آنها را چنانکه باید از کتاب و سنت بفهمند و به این امر اکتفا نکنند که مستند نهایی و تکیه‌گاه قطعی‌شان از علم، فقط نقل و حکایت قول قائلی از این امت باشد که از او در امر دین خویش تقلید کرده و به آنچه او از کتاب و سنت عمل کرده، عمل کرده‌اند و آنچه را که به آن شخص مجتهد نرسیده، یا رسیده ولی او چنانکه باید آن را نفهمیده، یا این‌که فهمیده ولی در اجتهاد و ترجیح خویش در مورد آن به خطا رفته است، منسوخ تلقی کرده و حکم آن را از بندگان خدا جَلَّالَهِ مرفوع پنداشته‌اند.

^۱ نگاه کنید به سوره انعام «آیه/ 139» و ما بعد آن.

آنها باید به این امر توجه داشته باشند که آن امام مجتهد مرجع تقلید، خود نیز مکلف و متعبد به این شریعت است، همان‌گونه که آنان مکلف و متعبدند و چنان نیست که او در مسند تقنین احکام و اصدار تکالیف و اوامر قرار داشته باشد و دیگران در جایگاه عمل و تقلید بلکه او اجتهادش را کرده و رأیش را ابراز داشته و در واقع آنچه را که بر عهده وی بوده انجام داده و در صورت رسیدن به حق، به دو پاداش و در غیر آن به یک پاداش دست یافته است لذا بر غیر وی از اهل علم که بر نگرش در دلایل کتاب و سنت قادرند، پیروی از وی بدون شناخت دلیل و اندیشیدن در حجتش شایسته نیست».

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِبْتِغَاءَ فَضْلِ اللَّهِ لَدُوِّ فَضَّلِ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

«و کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت چه گمان دارند؟» یعنی: می‌پندارند که در آن روز با آنان چه خواهد شد؟ آیا در برابر جرم عظیم افترا بر خدای سبحان، همین طور بدون مجازات رها خواهند گشت؟ «همانا خدا بر مردم صاحب فضل است» زیرا به آنان عقل و خرد بخشیده و در کنار آن، پیامبران عليهم السلام را به سویشان فرستاده و حلال و حرام را برایشان تبیین کرده «ولی» با همه این فضل و احسانها «بیشترشان سپاسگزاری نمی‌کنند» و کفران نعمت کرده با دین خدا عز وجل می‌ستیزند و شریعت وی را به بازی می‌گیرند.

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

«و نمی‌باشی» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «در هیچ شغلی» یعنی: در هیچ کاری از کارهایی که برایت پیش می‌آید، «و نمی‌خوانی هیچ آیه‌ای از قرآن را که از سوی باری تعالی

آمده» یعنی: در این حال، آیات قرآن را برای اعلام چگونگی حکم آن کار، به امت نمی‌خوانی تا حکم آنها با خواندن دانسته شود «و شما هیچ عملی نمی‌کنید» خطاب برای رسول خدا ﷺ و امت ایشان است «مگر این که ما بر شما گواهییم» شما را می‌بینیم و از شما می‌شنویم «آن‌گاه که بدان مبادرت می‌ورزید» به گفتار و کردار «و هم‌وزن ذره‌ای، نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان نیست» ذره: موریانه سرخ‌رنگ، یا کوچکترین جزء از اجزای ماده است «و نه کوچکتر از آن» یعنی: کوچکتر از ذره، همچون اجزای اتم (الکترون، پروتون و نوترون) «و نه بزرگتر» از آن «چیزی نیست، مگر این که» آن چیز نزد خدا عزوجل «در کتابی روشن» که لوح محفوظ است «نوشته شده است» پس چگونه از او پنهان می‌ماند؟!

هدف از اعلام این حقایق، اولاً: رد بر کسانی است که می‌پندارند؛ خدای متعال به جزئیات دانا نیست، ثانیاً: رساندن اهل خرد به این نتیجه منطقی است که فقط دارنده چنین اوصافی شایسته آن است که حلال و حرام وضع کند و به یگانگی مورد پرستش قرار گیرد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۲﴾

«آگاه باشید که قطعاً بر اولیای الله نه بیمی است» (اولیاء الله: دوستان خدا): نخبگان و برگزیدگان از مؤمنانند که گویی با طاعت خدای سبحان و پرهیز از معصیت وی، به او نزدیک شده‌اند پس بر این گروه نه در هنگامه رستاخیز و حشر و نشر و عرصات قیامت، بیمی است چرا که خدای متعال ضمانت کرده است که ایشان از هول و هراس آن روز ایمن باشند «و نه آنان اندوهگین می‌شوند» بر آنچه که از دنیا از دست داده و پشت سر گذاشته‌اند چنان‌که دوست‌داران دنیا بر از دست دادن آن اندوهگین می‌شوند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

این گروه دوستان خدا ﷺ «همانان» اند «که ایمان آورده‌اند» به آنچه که باید بدان ایمان می‌آوردند «و تقوی ورزیده‌اند» یعنی: از خدای سبحان پروا داشته‌اند؛ با پایبندی به امر و نهی وی. آری! اینان هرگز به مانند دیگران بیم و هراسی ندارند زیرا به تکالیفی که خداوند ﷺ بر ایشان وضع کرده، عمل نموده‌اند و خود را از معاصی و نواهی وی بازداشته‌اند پس ایشان ضمن این که از اعتماد به نفس برخوردار بوده‌اند، به پروردگار خویش نیز گمان نیک داشته‌اند. همچنین آنان، بر از دست دادن خواسته‌ای از خواسته‌ها و مقصدی از مقاصد دنیا اندوهگین نمی‌شوند زیرا می‌دانند که این هم به قضا و قدر الهی است پس سینه‌هایشان برای هرگونه رخدادی، باز و گشاده، جسم و جانشان پرنشاط و دل‌هایشان شادمان و مسرور است. در حدیث شریف به روایت سعید بن جبیر رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: «اولیای خدا ﷺ کیستند؟» فرمودند: «کسانی اند که دیدنشان خدا ﷺ را به یاد انسان می‌آورد».

لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا يَبْدِلُ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكُ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

﴿٦٤﴾

«برای ایشان» یعنی: برای اولیاءالله از جانب خداوند ﷺ «در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است».

مفسران در تفسیر این بشارت، چهار وجه را ذکر کرده‌اند:

۱ - این بشارت، از طریق وحی الهی بر انبیا صلی الله علیه و آله در مورد حالشان در آخرت است که ایشان را به بهشت خویش در می‌آورد و از ایشان خوشنود می‌شود.

۲ - این بشارت، با خوابهای نیکویی است که به آنان در زندگی دنیا، مژده نیک می‌دهد چنان‌که در حدیث شریف مرفوع آمده است: «بعد از من، از وحی جز مبشرات، یعنی رؤیای صالحه‌ای که مؤمن آن را می‌بیند، یا دیگران در حق وی می‌بینند، باقی نمانده است».

۳ - این بشارت، فضل خداوند ﷺ بر مؤمنان با اجابت دعاهایشان در دنیا است.

۴ - این بشارت، مژده دادن فرشتگان به مؤمنان در هنگام احتضارشان است و مضمون این مژده این است: ﴿أَلَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾: (بیم نداشته باشید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد) «فصلت/۳۰».

اما بشارت برای اولیاءالله در آخرت، عبارت است از: ملاقات فرشتگان با ایشان و دادن پیغام کامیابی ایشان به نعمتهای بهشت و به سلامت ماندنشان از عذاب دوزخ. «کلمات خدا را تبدیلی نیست» سخنان خدا ﷻ را عموماً تغییر و تبدیلی نیست و از جمله، وعده‌های او برای بندگان نیکوکارش را. یعنی این وعده‌ها خواه‌ناخواه تحقق یافتنی است «این» پاداش وافر در زندگی دنیا و آخرت «همان کامیابی بزرگ است».

وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

«و سخن آنان تو را غمگین نکند» سخنی که متضمن طعن و تکذیب و عیب‌جویی تو و دین توست زیرا «عزت به تمامی از آن خداست» یعنی: غلبه و قهر در گستره ملک و فرمانروایی باری تعالی، فقط مخصوص اوست پس چگونه آنان را بر تو دستی است تا از سخنانشان اندوهگین شوی؟ «او شنوای داناست» سخنان بندگان را می‌شنود و به احوالشان داناست پس آنان را در برابر آن جزا می‌دهد.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

«آگاه باش که هر که» و هر چه «در آسمانها و هر که» و هر چه «در زمین است، از آن خداست» در عبودیت و در خلق و امر پس همه - از جمله این گروه مشرک - ملک حق تعالی هستند و او در آنان آن‌گونه که بخواهد تصرف می‌کند بنابراین، چگونه می‌توانند برخلاف اذن وی به پیامبرش آزاری برسانند؟ آیه کریمه متضمن هشدار نابودی کسانی است که بشر و فرشتگان و جمادات را به پرستش می‌گیرند زیرا آنها

مملوک را پرستیده و مالک را فرو گذاشته‌اند «و کسانی که جز خدا شریکانی را می‌خوانند، از آنها پیروی نمی‌کنند، اینان در حقیقت جز از گمان پیروی نمی‌کنند» یعنی: مشرکان هر چند معبودات باطل خود را شرکای خداوند ﷻ می‌نامند، لیکن این معبودات نیز مملوک خدای سبحان هستند پس در حقیقت امر، آنها شرکای وی نه بلکه نامهای بی‌مسمایی هستند که صلاحیت مشارکت با آفریننده خویش را ندارند لذا مشرکان نه از این معبودات باطل بلکه قطعاً از این گمان خویش که بتان خدایانی سزاوار پرستش هستند، پیروی می‌کنند و گمان هم که به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند «و آنان جز دروغگو نیستند» یعنی: آنان به حدس و گمان، معبودات باطل را شرکای خدای سبحان فرض می‌کنند، درحالی‌که این حدس و گمان، فرضیه‌ای باطل و دروغی محض است.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ آيَاتٍ لِّتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿١٧﴾

«اوست آن‌که شب را برای شما آفرید تا در آن بیارامید» یعنی: در آن از حرکت و خستگی به سکون و آرامش پیوسته و خود را از رنج کار و مشغله روزگار، فارغ‌بال و راحت گردانید «و روز را روشن» و روشن‌گر «گردانید» که در آن دیدنی‌ها، آشکار و قابل رؤیت می‌شوند و در نتیجه، انسانها در این عرصه‌گاه روشن، به کار و تلاش منفعت بار پرداخته اسباب و اوضاع زندگی و معیشت خویش را سامان می‌بخشند «بی‌گمان در این امر، برای گروهی که می‌شنوند» آنچه را که بر آنان از آیات تنزیلی خوانده می‌شود و در آن اندیشه و تأمل کرده و به دیده عبرت می‌نگرند؛ «نشانه‌هایی است» زیرا این اندیشه و تأمل، خود از بزرگترین اسباب ایمان می‌باشد.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ اِنْ
عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا اَنْقُولُوْكُمْ عَلٰى اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٦٨﴾

آن‌گاه خداوند متعال نمونه‌هایی از سخنان فاسد این مشرکان را بیان کرده و می‌فرماید: «کافران گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار کرده است، او منزّه است، او بی‌نیاز است» بدین‌گونه، خدای سبحان از این باطل آشکار تنزیه جسته و این حقیقت را که از چنین تعلقی بی‌نیاز است، روشن می‌سازد زیرا فرزند فقط از روی نیازمندی خواسته می‌شود در حالی که بی‌نیاز مطلق، هیچ حاجتی ندارد که فرزند آن را برایش برآورده گرداند. همچنین، کسی محتاج فرزند است که خود در معرض انقراض بوده و خواستار فرزندی است که جانشین وی گردد در حالی که خدای عزوجل زنده پاینده‌ای است که بر او مرگ یا فنايي عارض نمی‌شود از این‌رو، او به این تعلق و تعلقاتی مانند آن هیچ نیازی ندارد «آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد «شما را بر این ادعا» که خداوند ﷻ دارای فرزند است «هیچ حاجتی نیست» و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا ندارید «آیا چیزی را که نمی‌دانید» بی‌پشتوانه علم و حجت و برهان «به دروغ بر خدا می‌بندید؟» این، تهدید و توبیخی سخت برای آنان است.

قُلْ اِنَّ الدِّينَ يَفْتَرُوْنَ عَلٰى اللّٰهِ الْكٰذِبَ لَا يَفْلِحُوْنَ ﴿٦٩﴾

«بگو: در حقیقت کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند» با نسبت دادن فرزند و شریک برای وی «رستگار نمی‌شوند» به بهشت و نجات یافتن از عذاب دوزخ.

مَتَّعُ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

﴿٧٠﴾

«متاعی است» فانی «در دنیا» یعنی: اگر هم صاحب این افترا به چیزی از خواسته‌های گذرای خود نایل شود، قطعاً آن بهره‌مندی اندکی در دنیاست «سپس بازگشتشان به سوی ماست» با مرگ «آن‌گاه به سزای آن‌که کفر می‌ورزیدند، به آنان عذاب سخت می‌چشانیم» یعنی: افتراکنندگان را به سبب کفرشان که عللی چون دروغ بستن بر خدای سبحان در پشت سر آن قرار دارد، به عذابی ابدی معذب می‌کنیم.

﴿وَأَنذِرْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَتَقَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بَيِّنَاتٍ اللَّهُ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا

تُنظَرُونَ ﴿٧١﴾

«و خبر نوح را بر آنان بخوان» یعنی: داستان وی را با قومش که به پیام حق وی کفر ورزیدند چنان‌که کفار قریش با تو چنین کردند، بر آنان بخوان «آن‌گاه که به قوم خود گفت: ای قوم من، اگر اقامت من» در میان شما «و اندرز دادن من به آیات خدا» یعنی آیات تکوینی و تنزیلی وی «بر شما گران آمده است» و تاب تحمل آن‌را ندارید «پس» بدانید که من «بر خدا توکل کرده‌ام» بنابراین، روش شما را جز با توکل بر خدای عزوجل، به شیوه دیگری پاسخ نداده و بی‌باک از عملکرد شما، به راه دعوت خویش ادامه می‌دهم «پس عزم‌تان را جزم کنید» و تصمیمتان را استوار گردانید «همراه شریکان خویش» یعنی: آنها را در تصمیم‌گیری‌تان علیه من، یا یاری دادنتان علیه من، به همراهی فراخوانید «باز کارت‌ان بر شما پوشیده نباشد» یعنی: در توطئه علیه من، هیچ پرده پوشی نکرده و هر تصمیمی که علیه من می‌گیرید، به‌طور آشکار و عریان بگیریید «سپس برسانید به من» یعنی: آن‌کاری را که در حق من اراده کرده و آن تصمیمی را که در باره من گرفته‌اید، به معرض اجرا بگذارید «و مهلتم ندهید» بلکه در

کارتان تعجیل کنید و آنچه می‌خواهید با من انجام دهید زیرا من از شما هیچ پروایی ندارم و می‌دانم که شما هیچ کاره‌اید.

این سخن نوح علیه السلام، از روی اعتماد و اطمینان کامل وی به نصرت پروردگارش و اهمیت ندادن و بی‌پروایی وی به تهدیدهای قومش بود.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

۷۲

«پس اگر روی گردانیدید» از پندها و موعظه‌های من و از پروای خدا جل جلاله و پیروی از من «بدانید که من از شما هیچ مزدی را نخواسته‌ام» یعنی: من در برابر پند و اندرز خویش، از شما هیچ مزد و پاداشی را نخواسته‌ام تا مرا در دعوت‌م، به چشمداشت‌های مادی متهم سازید «پاداش من جز بر عهده خدا نیست» و فقط اوست که اجر و ثواب مرا عنایت می‌نماید، چه شما ایمان آورید و چه روی گردانید «و دستور یافته‌ام که از مسلمانان باشم» یعنی: از اهل تسلیم و از اهل اسلام باشم، اسلامی که دین همه انبیای عظام علیهم السلام است، هرچند شریعت‌هایشان متنوع و متعدد باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّتْهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ وَجَعَلْنَاهُمْ حَتِيفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ

۷۳

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: قوم نوح علیه السلام به تکذیب خود استمرار و بر مخالفت و عناد خویش اصرار ورزیدند «آن‌گاه او و کسانی را که با او بودند» از مؤمنانی که - به‌رغم عناد و ایذای قومشان - از او در دین پیروی کرده و در راه حق پایداری ورزیدند «نجات دادیم در کشتی» ای که نوح علیه السلام را مأمور ساختن آن کردیم «و آنان را جانشینان گردانیدیم» در زمین، زمینی که قبلاً از آن نابودشدگان در توفان بود «و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند» از کفار معاند با نوح علیه السلام «غرق کردیم» به وسیله توفان «پس بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله و ای مخاطب که: «فرجام کار بیم‌داده‌شدگان

چگونه بود» یعنی: پایان کارشان چه عبرت‌انگیز بود؟ وما با دروغ‌انگاران حضرات پیامبران، این چنین می‌کنیم. این تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ و تهدیدی برای مشرکان است.

داستان نوح علیهِ السلام قبلا در سوره «اعراف» نیز گذشت و این داستان و امثال آن از داستانهای قرآنی، در برخی از سوره‌های دیگر هم تکرار می‌شود پس راز و حکمت این تکرار در چیست؟

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» برای این تکرار، دو عامل را ذکر می‌کند: اول این‌که: داستانی که در یک سوره مطرح می‌شود، به سیاق آن سوره و جایگاه آن در ترتیب قرآنی کمک می‌کند. یعنی آن داستان، به عنوان بخشی از مضمون تبیین‌کننده آن سوره، به معانی مورد نظر آن، پیوند می‌خورد.

دوم این‌که: داستانهای قرآنی در چهارچوب اندرزه‌های مطرح شده در آن، نقش ویژه خود را در هر سوره ایفا می‌کنند و این داستانها بر اساس طول، توسط یا کوتاه‌بودن یک سوره، هماهنگ با آن عمل می‌نمایند». بنابراین، طرح داستان نوح علیهِ السلام، به سیاق و موضوع عام سوره «یونس» کمک می‌کند و آن عبارت از نفی تعجب و شگفتی آنان از فرستادن پیامبر هشداردهنده‌ای است. چنان‌که طرح این داستان، به شفای قلب بیماردلان از بیماری شک نیز کمک کرده و مؤمن را بر در پیش گرفتن موضعی درست و محکم در برابر کفار تربیت می‌کند.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٦﴾

«آن‌گاه پس از نوح پیامبرانی را به‌سوی قومشان فرستادیم» چون هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب علیهم السلام را «پس برای آنان» یعنی: برای قومشان «بینات را آوردند» یعنی: معجزات، ادله، برهانها و احکام دین را «ولی آنان هرگز مستعد آن نبودند که به چیزی که قبلا آن را دروغ شمرده بودند، ایمان بیاورند» یعنی: ایمان نیاوردند بلکه بر کفر خویش اصرار و استمرار ورزیده و به سبب اصرار پیشین‌شان بر

تکذیب پیامبران، توفیق ایمان نیافتند. یا معنی این است: اقوام این گروه پیامبرانی که بعد از نوح علیه السلام مبعوث شدند، بر آن نبودند تا به آنچه که قوم نوح علیه السلام قبلاً آن را تکذیب کرده بود، ایمان بیاورند «این گونه ما بر دلهای تجاوزکاران» از حد در کفر و فساد «مهر می نهیم» و در نتیجه، دلهایشان پذیرای ایمان نمی شود. بنابراین، مهربانان، به سبب تجاوز خود آنهاست.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ



«سپس بعد از آنان» یعنی: بعد از پیامبرانی که ذکرشان رفت و بعد از امتهایشان «موسی و هارون را با آیات خویش به سوی فرعون و سران قوم وی فرستادیم» آیات: شامل معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که در سوره‌های قبل ذکر شد «ولی آنان گردنکشی کردند» یعنی: از پذیرفتن آیات، تکبر ورزیده و در برابر آن تسلیم نشدند و به آنچه که این آیات دربرگیرنده آن بود، اذعان ننمودند «و قومی مجرم بودند» به سبب استکبار و گردنکشی از پیروی آنچه که موسی و هارون (علیهما السلام) با خود آورده بودند، به همین جهت، موضعی هماهنگ با طبیعت تبه‌کارانه و مجرمانه خود در پیش گرفتند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

«پس چون حق از جانب ما به‌سویشان آمد، گفتند» از روی مکابره و عناد «بی‌گمان این سحری آشکار است» فرعونیان حق را با تأکید هر چه تمامتر، سحر و جادو خواندند، در حالی که می‌دانستند این سخنان دروغی بیش نیست.

قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾

«موسی گفت» اعتراض کنان بر آنان «آیا وقتی حق به سوی شما آمد، می گوید این سحر است؟ آیا این سحر است؟» در حالی که همین معجزه حق بود که سحر ساحران را تماما بی اثر کرد پس این، دورترین چیز از سحر می باشد «و حال آن که ساحران رستگار نمی شوند» یعنی: به مطلوبی دست نیافته و به خیری نمی رسند و از شر و بلایی نجات نمی یابند پس چگونه کسی که فرستاده الله ﷻ و از اهل نجات و رستگاری است، به این وادی سراسر زیان در می افتد؟

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ ءَابَاءَنَا وَتَكُونُ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمْ

بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

«گفتند» فرعونیان «آیا به سوی ما آمده ای تا ما را از دینی که پدرانمان را بر آن یافته ایم» یعنی از پرستش بتان «بازداری و تا کبریا در زمین برای شما باشد» ای موسی و هارون؟ مراد از کبریا: ریاست و پادشاهی است. پس فرعون و فرعونیان، علت عدم پذیرش دعوت موسی ﷺ را به دو امر مربوط ساختند: یکی تمسک به تقلید از پدرانشان و دیگری حرص بر ریاست، چه اگر آنان دعوت موسی ﷺ را اجابت گفته و او را تصدیق می کردند، در این صورت، کلیدهای امر امت وی در اختیارش قرار می گرفت و برای فرعون، ریاست تام و کاملی باقی نمی ماند، چرا که تدبیر و اداره شئون مردم به وسیله دین، اداره فرعون را با سیاستها و روشها و منشهای وی، ملغی و بی اعتبار می گردانید. «و ما به شما دوتن ایمان نمی آوریم» این همان قرار نهایی و فیصله آخرین بود که آن را اعلان کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾

و چون فرعون معجزه ید بیضا و عصای موسی ﷺ را دید، برای این که موضع خویش در قبال دعوت موسی ﷺ را به مردم، موضعی درست و بر حق نمایش دهد، به

گردآوردن جادوگران و ترتیب دادن نمایشنامه‌ای بدین مضمون دستور داد: «و فرعون گفت: هر جادوگر دانایی را پیش من آورید» زیرا او بر این باور بود که معجزات موسی عليه السلام از نوع سحر و جادوست پس بر آن شد تا مردم را تحمیق کند و بفریبد و با سحر و شعبده‌بازی و ایجاد آشوب و هياهو و غوغاسالاری، با پیام موسی عليه السلام معارضه نماید پس خدای متعال این نیرنگ و توطئه وی را بی‌اثر کرد چنان‌که می‌فرماید:

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمُ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلقُونَ ﴿٨٠﴾

«و چون جادوگران آمدند، موسی به آنان گفت: آنچه را اندازنده هستید، بیندازید» یعنی: آنچه را که با خود از ریسمانها و عصاها دارید به میدان افکنید. دلیل این‌که موسی عليه السلام آنها را به پیشگام شدن در اجرای نمایششان فراخواند این بود که: او می‌دانست؛ نمایش آنها خیالاتی بیش نیست و آنها نمی‌توانند عصاها و ریسمانهای خود را در میدان واقعیت به مارها و اژدهای حقیقی تبدیل کنند و چون آنها این خیال‌افگنی‌هایشان را به میدان افکنند، او با ابطال و در هم چیدن عصاها و ریسمانهایشان، جادویشان را محو و بی‌اثر می‌گرداند و بدین‌گونه، عجز و ناتوانی‌شان برای همه کسانی که در صحنه حاضرند، آشکار می‌شود چرا که او عصایش را می‌افکند و پس از تبدیل آن به اژدها، مجدداً آن را به حال اولش برمی‌گرداند و مردم هم آن را در دستش می‌بینند که موجود است، اما ریسمانها و عصاهای ساحران نابود می‌شود، از آن‌رو که تخیل‌افگنی‌ای بیش نبوده که بر باد رفته است و اثری واقعی و برجای ماندنی از خود ندارد.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السَّحَرُ إِنَّ اللَّهَ سَابِغُهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

«پس چون افکندند، موسی گفت: آنچه را شما به میان آوردید سحر است» یعنی: باطل قلابی‌ای است که به‌وسیله آن اموری غیر واقعی را که هیچ حقیقتی ندارد، در خیال مردم به صورت اموری واقعی در می‌افکنید، به‌خلاف آورده من که حق و

واقعیت است زیرا نشانه و معجزه‌ای از معجزات خداوند عَلَّامٌ می‌باشد «به زودی خدا آن را باطل خواهد کرد» یعنی: خداوند متعال به زودی برساخته‌هایتان را محو و بی‌اثر خواهد کرد به طوری که مردم، بطلان آن را - با نشانه‌های اعجازگری که خدای سبحان بر دست من آشکار می‌گرداند - خواهند دانست و به حقیقت امر آن پی خواهند برد «خدا کار مفسدان را تأیید نمی‌کند» و برنامه‌هایشان را به کرسی حقیقت نمی‌نشانند زیرا این سنتی از سنت‌های خداوند عَلَّامٌ است که عمل مفسد، قابلیت اصلاح را ندارد. آن‌گاه حق تعالی سنتی دیگر از سنن خویش را که متمم و مکمل این سنت وی است، ذکر نموده و می‌فرماید:

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

«و خدا حق را ثابت می‌گرداند» یعنی: حق را به عرصه ظهور آورده و آن را به کرسی می‌نشانند و در زمین به آن تمکین می‌دهد. به قولی معنی این است: حق را تبیین کرده و آن را روشن می‌کند «با کلمات خود» که آنها را در کتابهایش بر انبیای خویش فرود آورده است، کلماتی که در برگرفته حجتها و برهانهای او می‌باشند «هر چند مجرمان» از کسان فرعون و دیگران «را خوش نیاید» یا مراد از کلمات: فرمانهای تکوینی باری تعالی است، چون این فرمان وی به عصا که: به اژدها تبدیل شود و ریسمانها و عصاهایشان را فرو بلعد.

فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِّن قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِّن فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَن يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

«سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد جز ذریه‌ای از قوم وی» از زاد و ولد بنی‌اسرائیل. به قولی دیگر: مراد از «ذریه»، گروهی از جوانان و کسان قوم فرعونند. یعنی جز شماری اندک از نژاد و کسان فرعون، کسی دیگر از آنان به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ ایمان

نیاورد و از آن جمله بود مؤمن آل فرعون که ایمانش را پنهان می‌داشت^۱ و از آن جمله بودند آسیه زن فرعون، ماشطه دخترش و زن خزانه دار وی که: «با وجود خوف از فرعون و ملاً آنها» یعنی: اشراف قومش «که مبادا آنان را در فتنه افکنند» یعنی: آنها را از دین حق با آزار و شکنجه برگردانند؛ به موسی عليه السلام ایمان آوردند «و همانا فرعون در آن سرزمین گردنکش بود» یعنی: او در سرزمین مصر و بر مردم آن برتری‌جو، سرکش، متکبر و مستبد بود «و او از اسرافکاران بود» در کفر و در آنچه که از کشتن و به دار آویختن و انواع گوناگون شکنجه‌ها و عذابها بر مردم اعمال می‌کرد. از برخی روایات تاریخی بر می‌آید که فرعون زمان موسی عليه السلام، رعمسیس دوم بود که در مصر منشوری عام صادر کرد و در آن اعلان پروردگاری نمود. و در روشنی این روایات تاریخی، به عمق معنی این آیه پی می‌بریم.

وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِن كُنتُمْ تَحِبُّونَ لَإِخْلَاقِي أَجْرًا مِّمَّنْ بَدَّعُوا مِنِّي قُلُوبًا فَلَآ أُخْلَقُ أَجْرًا وَأَن مِّنْ أَجْرٍ إِلَّا يَرُدُّونَهَا إِلَىٰ مَن يَشَاءُ فِئْتَنَتُوكُمْ وَإِنَّكُمْ لَفِي قَلْبٍ مُّكْرٍ وَإِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

«و موسی گفت: ای قوم من! اگر به خدا ایمان آورده‌اید پس بر وی توکل کنید، اگر اهل تسلیمید» این فرمانی است به بنی‌اسرائیل که آنها را براین امر برمی‌انگیزد که به خدای عزوجل توکل کنند و خود را به او تسلیم کنند؛ یعنی خود را برای وی پاک و خالص گردانند به طوری که شیطان را در نفس‌هایشان هیچ بهره‌ای نباشد زیرا توکل جز با اخلاص تحقق پیدا نمی‌کند و بدون توکل هم هیچ امتی نمی‌تواند به هدف والای الهی خویش دست یابد.

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾

«پس گفتند» بنی‌اسرائیل: «بر خدا توکل کردیم» و این فرمان را پذیرا گشتیم. آن‌گاه به بارگاه حق تعالی رو آورده و چنین دعا کردند: «پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای قوم ستمگر مگردان» یعنی: آنان را بر ما مسلط نکن تا ما را با هدف برگرداندن از دینمان

^۱ نگاه کنید به سوره «غافر/ 28».

شکنجه کنند. یا ما را فتنه‌ای برای آنان نگردان که دیگران را به وسیله ما بفریبند، بدین گونه که به آنان بگویند: اگر این گروه بر حق می‌بودند، ما هرگز بر آنان مسلط نمی‌شدیم که این گونه در بندشان کشیده و شکنجه‌شان کنیم.

وَيَجْنَابُ رَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

«و» نیز بنی اسرائیل گفتند: پروردگارا! «ما را به رحمت خویش از گروه کافران نجات ده» و این چنین‌اند مؤمنان که با خداترسی و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می‌کنند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءَا لِقَوْمِكَمَا بِمِصْرَ بِيُوتًا وَأَجْعَلُوا يُبُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

«و به موسی و برادرش وحی کردیم که شما دوتن، برای قوم خود در مصر خانه‌هایی ترتیب دهید» یعنی: برای قوم خود در مصر، مساجدی را به منظور عبادت خدای متعال بنا کنید. به قولی: مراد از مصر در این آیه، شهر اسکندریه است و به قولی دیگر: مراد مصر قدیم است که در جوار قاهره فعلی قرار داشت «و خانه‌های خود را رو به قبله بسازید» یعنی: مساجد خود را رو به قبله بسازید. به قولی: مراد خانه‌های مسکونی آنهاست که مأمور شدند تا آنها را روبه‌رو و نزدیک همدیگر بسازند زیرا در این کار مصالحی وجود دارد که بر کسی پنهان نیست. بنابر قول اول: مراد از قبله، جهت بیت‌المقدس، یا جهت کعبه است «و نماز را برپا دارید» همان نمازی که خدای متعال شما را به اقامه آن فرمان داده است «و مؤمنان را بشارت ده» ای موسی به آنچه که خداوند عز و جل از پیروزی و جانشین ساختنشان در زمین به آنان وعده داده است.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَن سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

«و موسی گفت: پروردگارا! تو به فرعون و اشراف وی زینت و مالهای بسیار در زندگانی دنیا داده‌ای» زینت: نام هر چیزی است که ابزار آرایش قرار می‌گیرد؛ از لباس، وسیله سواری، زیورات، فرش، سلاح و غیره «پروردگارا! تا گمراه کنند از راه تو» یعنی: فرجام کارشان این بود که نعمت‌هایت را، در برگرداندن مردم از دین حقت مورد بهره‌برداری قرار دادند «پروردگارا! اموالشان را نابود کن» و بی‌برکت و محو گردان «و دل‌هایشان را سخت کن» یعنی: آنها را سنگدل گردان و بر دل‌هایشان مهر بنه که حق را نپذیرند و به استقبال ایمان نشتابند، به گونه‌ای «که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند» یعنی: ایمان آنها با دیدن عذابت همراه شود، که در این هنگام، دیگر ایمان سودی به حالشان ندارد.

این نفرین‌های موسی علیه السلام علیه آنان، حکایتگر خشم وی به خاطر خدا جل جلاله و دینش، علیه فرعون و سران قوم وی، یعنی کسانی بود که برای موسی علیه السلام روشن شده بود که خیری در آنان نیست، به همین جهت بود که خدای متعال دعای او را اجابت کرد چنان‌که می‌فرماید:

قَالَ قَدْ أُجِيبَت دَعْوَتُكُمْ مَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

«خداوند فرمود: دعای هر دوی شما اجابت شد پس استقامت کنید» استقامت: ثبات و پایداری آنها بر تمسک به دین، عدم بیرون رفتن از دایره احکام آن و دعا و التجایشان به سوی خدای عزوجل است «و از راه جاهلان پیروی نکنید» یعنی: از شریعت خدا جل جلاله منحرف نشوید؛ با پیروی از کسانی که علم و دانشی در دین ندارند. و هرچند که دعاکننده موسی علیه السلام بود، لیکن چون هارون علیه السلام نیز به دعای موسی علیه السلام آمین می‌گفت، در اینجا صیغه تشبیه به کار گرفته شد.

علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» از شیخ ابومنصور ماتریدی نقل می‌کند که گفت: «رضا به کفر از حیث این‌که کفر است، کفر می‌باشد، اما رضا به کفر کافر نه از این

حیث بلکه از حیث این که سبب عذاب دردناک برای وی است، کفر نیست و دعای موسی علیه السلام از همین مقوله دوم بود.

﴿ وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ ءَأَمِنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَأَمِنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾

«و بنی اسرائیل را از دریا گذرانندیم» خداوند متعال دریا را خشک کرد و بنی اسرائیل را از آن عبور داد و به ساحل رسانید^۱ «پس فرعون و لشکریانش از راه ستم و تجاوز، آنان را دنبال کردند» بغی: ستم و عدو: تجاوز است «تا وقتی که» فرعون «در شرف غرق شدن قرار گرفت» و آب تا دهانش بالا آمد، «گفت: ایمان آوردم که هیچ معبودی بجز آن که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، نیست» زیرا هنگامی که فرعون و کسانش در تعقیب موسی علیه السلام و قومش به دریا زدند تا از همان راه از دریا بگذرند، آب از هر دو سو به هم آمد و غرقشان کرد، در همین کشاکش غرق بود که فرعون این سخن را گفت. آن لعین صراحتاً نگفت که: به خدا جل جلاله ایمان آوردم زیرا هنوز در او عرقی از دعوای الوهیت باقی مانده بود «و» گفت «من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم شدگان به امر خدا جل جلاله و از کسانی هستم که او را به یگانگی خوانده و ماسوایش را نفی می‌کنند. البته آن ایمان درچنان وقتی، به‌حال وی سودی نکرد چنان‌که خدای متعال فرمود:

﴿ أَكُنْ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾

«اکنون؟» یعنی: آیا اکنون ایمان می‌آوری «درحالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبهاران بودی؟» پس بدان که ایمان آوردن در هنگام دیدن مرگ، هیچ سودی به حالت ندارد. به قولی: گوینده این سخن به وی، جبرئیل علیه السلام بود.

^۱ تفسیر این واقعه در سوره «بقره/ 50» گذشت.

اجماع امت بر آن است که ایمان فرعون پذیرفته نشد، به سبب این سنت الهی که: ایمان در حال فرود آمدن عذاب پذیرفته نمی‌شود.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّكَ بِدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَفِلُونَ ﴿١٣﴾

«پس امروز تو را با جسدت می‌رهانیم» یعنی: تو را از دریا با جسد بی‌روح بیرون می‌آوریم. آری! دریا فرعون را مرده به ساحل افکند به طوری که همگان جسد وی را مشاهده کردند «تا برای کسانی که از پی تو می‌آیند، آیتی باشد» از آیات و نشانه‌های ما، که امت‌های آینده وقتی خبر این واقعه عبرت‌انگیز را می‌شنوند، از آن عبرت بگیرند و کذب و بهتان این ناکسی را که مدعی ربوبیت اعلیٰ شد، بدانند و در نتیجه از تکبر و گردنکشی و تمرد علیه خدای سبحان بپرهیزند. آری! اینک این جثه بی‌جان وی است که در ساحل دریا در فضایی بازافکنده شده پس بروید و آن را ببینید؛ ببینید که او نه خداست و نه رب اعلیٰ بلکه جسد بی‌جان بی‌نوایی است سپرده شده به ماسه‌های سوزان ساحل. بایسته یادآوری است که جسد فرعون تا به امروز هم در موزه آثار باستانی مصر در قاهره موجود است و در معرض بازدید عموم قرار دارد، که همه روزه، جهانگردان بسیاری از آن دیدن می‌کنند و اهل اعتبار از آن عبرت می‌گیرند «و بی‌گمان، بسیاری از مردم از آیات ما» یعنی: از نشانه‌های ما که موجب عبرت‌گرفتن و اندیشیدن است و انسان را از خواب غفلت بیدار می‌کند «غافلند» و از آنها درس عبرت فرا نمی‌گیرند.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ يَلْ مُبْرَأَ صَدَقِي وَرَزَقْنَهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي

بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٤﴾

«به راستی ما بنی‌اسرائیل را در جایگاه‌های نیکو منزل دادیم» یعنی: آنان را در سرزمین نیک و ستوده‌ای که همانا سرزمین بیت‌المقدس و ما حول آن است، اسکان دادیم و فرود آوردیم «و از چیزهای پاکیزه» یعنی: از روزی حلال و پاکیزه در پیش طبع و شرع «به آنان روزی بخشیدیم پس اختلاف نکردند» در امر دینشان و در آن

به شعبه‌های متفرق منشعب نشدند، بعد از آن‌که بر راه و روش واحدی قرار داشتند؛ «مگر پس از آن‌که علم برای آنان حاصل شد» یعنی: مگر بعد از آن‌که تورات را خواندند و به احکام آن دانا شدند. به قولی معنی این است: اختلاف نکردند مگر بعد از آن‌که علم - یعنی قرآن - به آنان آمد، آن‌گاه در کار قرآن اختلاف کردند و بر اثر این اختلاف بود که جمعی به آن ایمان آوردند و دیگران به آن کافر شدند «همانا پروردگار تو در روز قیامت میانشان درباره آنچه بر سر آن اختلاف می‌کردند» از امور دین و دنیا «داوری خواهد کرد» پس محق را در برابر عملش به حق پاداش داده و مبطل را به آنچه که سزاوار آن است، مجازات خواهد کرد.

فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٦٤﴾

«و اگر از آنچه به سوی تو فرو فرستاده‌ایم در تردیدی» خطاب برای هر شنونده یابرای پیامبر ﷺ است که مراد از آن امت ایشانند «از کسانی که پیش از تو کتاب می‌خواندند، پرس» یعنی: از اهل کتابی که اسلام آورده و به دعوت ایمان آورده‌اند - همچون عبدالله بن سلام رضی الله عنه - پرس زیرا ایشان به تو خبر خواهند داد که قرآن کتاب بر حق خدا جل جلاله است و تو پیامبر راستین وی هستی چرا که تورات به این حقیقت شاهد و ناطق است «قطعا حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است» این بیانی است که هرگونه شکی را قلع و قمع می‌کند زیرا به گواهی خدای سبحان براین حقیقت ناطق است که: آنچه باطل‌پرستان در آن تشکیک می‌کنند، حقی است که هیچ باطلی با آن آمیخته نیست و شائبه هیچ شبهه‌ای در آن وجود ندارد «پس از شک‌آوردگان نباش» یعنی: از دودلان متردد و متحیر نباش.

از قتاده؛ روایت شده است که گفت: به ما رسیده است که آن حضرت رضی الله عنه بی‌درنگ پس از نزول این آیه فرمودند: «نه شک می‌کنم و نه «از اهل کتاب» سؤال می‌نمایم بلکه گواهی می‌دهم که قرآن حق است». پس، تعبیر: (از شک‌آوردگان نباش) که در این آیه خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به کار گرفته شده، به معنای این نیست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم

در این مورد شکی داشته اند بلکه این تعبیر در میان اعراب کاربرد دیگری نیز دارد، مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش! چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن نیز در میان اعراب مألوف است.

ابواللیث سمرقندی در تفسیرش «بحرالعلوم» می‌گوید: «خداوند عَلَّامٌ خود به این امر داناتر است که نه آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شک کردند و نه شک می‌کردند ولی او می‌خواست تا ایشان بگویند که: شکی ندارم! چنان‌که به عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «آیا توبه مردم گفتی که من و مادرم را معبود خویش بگیری؟» «مائده/۱۱۶» در حالی که خود می‌دانست عیسی چنین سخنی نگفته است ولی می‌خواست تا او بگوید: «من به مردم چنین سخنی نگفتم».

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «فرض نمودن شک، گاهی مفید اثبات عکس آن می‌باشد که یقین است و این نظریه‌ای است که فلاسفه‌ای مانند دکارت به آن باور دارند بنابراین، از تعبیر فوق این معنی بر نمی‌آید که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قرآن شکی داشته‌اند».

تأویل دیگر این است که: مخاطب، رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند ولی مراد شکاکان امت ایشان می‌باشند نه خود ایشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده است و در میان آنان این شیوه رایج است که گاهی کسی را به چیزی مخاطب می‌کنند در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک أعنی و اسمعی یا جاریه: هدفم تویی، اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و این ضرب المثلی است که می‌گویند: «در به تو می‌گویم، دیوار تو بشنو».

یادآور می‌شویم که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اراده داشتن غیر ایشان، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونُوا مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٩٥﴾

«و از زمره کسانی که آیات خدا را دروغ انگاشتند نباش، که از زیانکاران می‌شوی» این خطاب نیز از باب برانگیختن و پایدار ساختن پیامبر ﷺ و امتشان بر راه حق و قطع طمع‌های باطل پرستان است.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ
الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

«همانا کسانی که حکم پروردگارت» به عذاب «بر آنان ثابت شده» و قضا و قدر الهی براین‌که آنان بر کفر اصرار می‌ورزند و بر کفر هم می‌میرند، بر آنان لازم گردیده «ایمان نمی‌آورند» پس از اینان به هیچ حالی از احوال، ایمان بر نمی‌آید «هر چند هرگونه آیتی برایشان بیاید» از آیات تکوینی و تنزیلی خداوند ﷻ زیرا آیات (نشانه‌ها و معجزات) هیچ سودی به حال آنان نمی‌کند «تا وقتی که عذاب دردناک را ببینند» پس فقط در هنگام مشاهده عذاب است که ایمان می‌آورند چنان‌که فرعون ایمان آورد ولی این ایمان، نه فایده‌ای به حالش داشت و نه نجات‌بخش او بود. در حدیث شریف آمده است: «همانا خدای عزوجل توبه بنده را - تا آن‌گاه که او در غرغره جان‌کندن نباشد - می‌پذیرد». حالت غرغره، حالت مرگ است که انسان در تب و تاب آن دست و پا می‌زند.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ ءَامَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

«چرا هیچ شهری نبود که اهل آن ایمان بیاورد» آن‌گاه که عذاب را می‌بیند «و ایمان آن به حالش سود بخشد؟ مگر قوم یونس» که ایمانشان - به عنوان یک استثنا - در حال مشاهده عذاب پذیرفته شد. یا معنی این است: پس چرا مردم حتی یک شهر از این شهرهایی که ما هلاکشان ساختیم، نبودند که ایمانی به‌هنگام و عبرت‌انگیز بیاورند،

چنان ایمانی که برای خدا عَلَّامٌ خَالِصٌ خالص بوده و قبل از مشاهده عذاب وی باشد و آن را به تأخیر نیندازند چنان که فرعون به تأخیر انداخت؛ مگر قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ «که وقتی» در هنگام مشاهده مقدمات عذاب «ایمان آوردند» به ایمانی معتبر و صادقانه «عذاب رسواگر را در زندگی دنیا از آنان برطرف ساختیم» این همان عذابی است که یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ نزولش را به آنان وعده داده بود، اما آنها عین آن را ندیدند بلکه علامات و نشانه‌های آن را که ابری سیاه و دارای دود غلیظی بود، مشاهده کردند «و تا مدتی آنان را بهره‌مند ساختیم» بعد از برطرف ساختن عذاب از آنان.

داستان قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ، سومین داستان ذکر شده در این سوره پس از داستان نوح و موسی - علیهما السلام - است.

قتاده در تفسیر آیه، بنا را بر وجه اولی که در معنی آن ذکر کردیم، قرار داده و می‌گوید: «حالتی که برای قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ روی داد، در امتهای قبل از آن رخ نداده بود. یعنی ایمان مردم هیچ شهری که کافر شده و سپس در هنگام مشاهده عذاب ایمان آورده بودند - بجز ایمان قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ - سودمند واقع نگردید بنابراین، خدای عزوجل قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ را از این سنت عام که عدم پذیرش ایمان در هنگام رؤیت عذاب است، استثنا کرد. قتاده اضافه می‌کند: به ما نقل شده که قوم یونس عَلَيْهِ السَّلَامُ در نینوی از سرزمین موصل می‌زیستند پس چون پیامبرشان را گم کردند - زیرا وقتی ایمان نیاوردند، او خشمگین از میانشان بیرون رفت، که خود این، یکی از نشانه‌های آشکار نزول عذاب بر آنان بود - در این هنگام، خدای عزوجل گرایش به توبه را در دل‌هایشان افگند پس پوشاک‌های زبر پشمینه‌ای پوشیده به صحرا بیرون رفتند و چهارپایان خود را نیز با خود بردند و میان هر حیوانی با فرزندش جدایی افگندند و چهل بامداد در این حالت به سوی خدای عزوجل بانگ ناله سر دادند و فریاد و ضجه حیوانات نیز همراه با آنان زمین را پرکرده بود پس چون خدای عزوجل صدق و راستی را از دل‌هایشان دریافت و توبه و ندامت راستینشان از اعمال گذشته‌شان را به علم ظهور دانست؛ عذاب را از آنان برطرف ساخت، بعد از آن که عذاب بر آنان فرو آویخته شده و میان آنان و نزول نهایی

عذاب، جز اندک زمانی باقی نمانده بود. این واقعه در روز جمعه، مطابق روز عاشورا اتفاق افتاد».

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُمُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿١١﴾

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعا هر که در زمین است همه یکجا ایمان می‌آوردند» به طوری که همه برایمان یکدل و یکدست می‌بودند و در آن هیچ پراکندگی و اختلافی نمی‌داشتند ولی پروردگار تو این امر را نخواست زیرا ایمانی این‌چنین، مخالف مصلحتی است که خدای سبحان آن را اراده دارد، این مصلحت؛ همانا حکمت بالغه پروردگار در این است که قضیه ایمان را به اختیار انسان واگذارد «آیا تو» ای محمد ﷺ! «مردم را به اکراه وامیداری تا مؤمن شوند؟» بدان که نه این کار در وسع و توان توست و نه جزء تکالیف تو زیرا در امر پذیرفتن دین هیچ‌گونه اجباری نیست و سنت الهی بر آن رفته که فاسقان ستمگر متکبر و گردنکش را هدایت نکند.

وَمَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّحْمَنُ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

«و هیچ کس را نرسد که جز به اذن خدا» و خواست وی «ایمان بیاورد» بنابراین، آنچه که خدا ﷻ نخواهد هرگز روی نمی‌دهد «و بر کسانی که نمی‌اندیشند، پلیدی را قرار می‌دهد» یعنی: عذاب را، یا خواری و رسوایی‌ای را که همانا سبب عذاب است بر کفاری واقع می‌گرداند که در حجت‌های خدا ﷻ تعقل نمی‌کنند و در آیات و ادله‌ای که باری تعالی برایشان بر پا کرده، تدبر و اندیشه نمی‌نمایند. چنان‌که از عدم تعقل آنان یکی این است که به این حقیقت که ایمان و هدایت در اختیار باری تعالی است پی نبرده‌اند، به همین جهت، به بارگاه وی التجا نکردند تا به راه راست خویش هدایتشان کند و نتیجه این شد که در پلیدیشان باقی‌ماندند، خواری و رسوایی بر آنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی گشتند.

قُلْ أَنْظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

«بگو: بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟» یعنی: در آفریده‌هایی که دال بر وجود، وحدت و کمال قدرت صانع و آفریننده خویش‌اند، تفکر و اندیشه کنید «ولی» باید دانست که «نشانه‌های عبرت‌انگیز و هشدارها» یعنی: معجزات، آیات و پیامبران عليهم‌السلام «برای گروهی که ایمان نمی‌آورند» و ایمان نیاوردنشان در علم ازلی خدای سبحان رفته است «سود نمی‌بخشد» پس هر کس این‌چنین باشد، مشاهده هیچ نشانه و معجزه‌ای در وی سودبخش نیست و هیچ دافعی هم نمی‌تواند کفر را از وی دفع کند زیرا کسانی که شقاوت آنها به حد نهایی خود رسیده است، دیگر تفکر و تدبر در این دلایل نیز، برایشان مفید هیچ فایده‌ای نخواهد بود.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا مِثْلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَأَنْظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

﴿١١٢﴾

«پس آیا جز همانند روزهای کسانی را که پیش از آنان درگذشتند، انتظار می‌برند؟» یعنی: این گروه کفار معاصر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، با تکذیب خود، جز نظیر واقعات خدای سبحان بر کفاری را که پیش از آنان درگذشته‌اند انتظار نمی‌برند زیرا انبیای پیشین عليهم‌السلام، کفار زمانشان را از پیش آمد ایامی که در برگیرنده انواع عذاب است هشدار می‌دادند، اما آنان، پیامبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می‌فشردند تا سرانجام، خدای عزوجل عذاب خویش را بر آنان فرود می‌آورد و انتقام خویش را بر آنان روا می‌داشت «بگو: انتظار بکشید» تحقق هشدار پروردگار خویش را «همانا من نیز با شما از منتظرانم» تحقق هشدار پروردگارم را در حقتان.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٣﴾

«سپس، پیامبران خود و مؤمنان را نجات می‌دهیم» یعنی: امتهای تکذیب پیشه را نابود می‌کنیم، آن‌گاه پیامبران خود و مؤمنان همراهشان را نجات می‌دهیم «بدین گونه نجات

می‌دهیم مؤمنان» به محمد «از قریش و دیگران» را» از عذابی که برای کفار آماده کرده‌ایم «وعده داده‌ایم؛ وعده حق لازم بر خود» که چنین کنیم. پس کسی که در تاریخ بنگرد و زندگی پیامبران: و اهل ایمان و فرجام کافران را مورد بررسی قرار دهد، یقیناً این امر، انگیزه‌های نیرومندی برای ایمان او ایجاد می‌کند، مگر این‌که از کوردلان باشد.

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِّن دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٤﴾

«بگو: ای مردم! اگر از دین من» که عبادت خداوند و احد لاشریک است «در شک هستید» و حقیقت آن را دریافته‌اید «پس بدانید که من کسانی را که شما بجای خدا می‌پرستید، نمی‌پرستم» در هیچ حالی از احوال و از پرستش آنها بیزارم «بلکه خدایی را می‌پرستم که جان شما را می‌گیرد» و شما را به سختی عذاب می‌کند «و دستور یافته‌ام که از مؤمنان باشم» و دینم را برای او خالص گردانم. این آیه نشان دهنده آن است که هرگاه مؤمن با موضع‌گیری‌های شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٥﴾

«و به من دستور داده شده که به سوی دین حنیف روی آور» یعنی: من فرمان یافته‌ام که در راه دین حنیف، استقامت و پایداری کرده و در آن به هیچ حالی از احوال تزلزل و تردیدی به خود راه ندهم. وجه: یعنی چهره را به یادآوری خاص گردانید زیرا چهره آدمی شریف‌ترین اعضای اوست. حنیف: یعنی مایل از هر دینی به سوی دین اسلام «و» به من دستور داده شده که «زنهار از مشرکان مباش» نه در عقیده، نه در عمل و نه در راه و روش.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ ﴿١١٦﴾

«و» به من دستور داده شده که: «به جای خدا چیزی را که هیچ سود و زیانی به تو نمی‌رساند، نخوان» زیرا پرستش کسی که نه سودی را جلب نموده و نه بر دفع زیانی قادر باشد؛ بدون شک کاری بیهوده است که هیچ عاقلی آن را انجام نمی‌دهد «که اگر چنین کنی» و آنها را بخوانی و مورد پرستش قرار دهی «در آن صورت، قطعاً از جمله ستمکارانی» بر خود زیرا ستمی بزرگتر از شرک نیست. پس خواندن اموات و جمادات به قصد جلب منفعت یا دفع ضرر، شرک به خدای متعال است و پرهیز و احتیاط از آن لازم می‌باشد.

آن‌گاه خداوند متعال به بیان این حقیقت می‌پردازد که مالک نفع و زیان فقط اوست پس نباید بیم یا امید از دیگران، انسان را از پرستش او به عبودیت غیرش بکشاند:

وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١١٧﴾

«و اگر خدا به تو زیانی برساند» یعنی: این فقط خدای سبحان است که زیان‌رسان نفع‌بخش است پس اگر به بنده خود زیانی برساند، یا وی را در جسمش به آفتی مبتلا گرداند «پس برطرف کننده‌ای برای آن جز خود او نیست» یعنی: هیچ کس - هر کس و هر نیرویی که باشد - نمی‌تواند آن شر و بلا را از وی دفع کرده و میان او و آن شر و بلا مانع گردد، بجز خود خدای یگانه و لاشریک «و اگر خیری برایت بخواهد» یعنی: اگر خداوند متعال بخواهد تا به تو خیری برساند «پس فضل او را هیچ رد کننده‌ای نیست» یعنی: هیچ کس نمی‌تواند میان او و آن فضل و بخشش حائل گردد و هر خیری که به انسان می‌رسد، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است زیرا نعمتهایی که او بر بندگان خود ارزانی می‌دارد، بر اساس استحقاق آنها نیست بلکه او نعمتها را بی هیچ استحقاقی بر آنان می‌فرستد که آفرینش‌شان، نیکو ساختن شکل و شمایل‌شان، جای دادنشان در زمین و هر نعمت دیگری که بر آنان ارزانی می‌دارد، از جمله این نعمتهاست و از آن جمله است هدایت نمودنشان به راه راست و از آن جمله است

نبوتی که محمد ﷺ را بدان مخصوص گردانیده است پس این نعمتها جملگی از فضل خدای عزوجل است و هیچ کس قادر به بازداشتن آنها نیست.

«آن را» یعنی: فضل خود را «به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند» به محض اختیار خود «و او آمرزنده مهربان است» و از جمله آنچه که می‌آمزد، کوتاهی و قصور بندگانش از شکر و سپاس نعمتهای وی است. پس حال که دانستید؛ خیر و شر، نفع و ضرر و رحمت و مغفرت همه در اختیار خداوند ﷻ است، دیگر چگونه غیر او را سزاوار پرستش می‌دانید.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اطلبوا الخیر دهرکم کله، وتعرضوا لنفحات ربکم، فإن لله نفحات من رحمته یصیب بها من یشاء من عباده، واسألوه أن یستر عوراتکم ویؤمن عوراتکم: در تمام عمرتان طالب خیر باشید و خود را برای دهش و بخشش‌های پروردگارتان پیش اندازید زیرا خدای متعال را وزش‌هایی از رحمت است که آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌رساند و از او بخواهید تا عیوب شما را بپوشاند و ترسها و نگرانی‌های شما را برطرف گرداند».

قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾

«بگو: ای مردم! حق از جانب پروردگارتان برای شما آمده است پس هر که هدایت یافت، جز این نیست که به سود خودش هدایت یافته است و هر که گمراه شد، جز این نیست که به زیان خودش گمراه می‌شود» یعنی: سود راهیابی وی مخصوص به خودش هست و زیان کفرش نیز محدود و منحصر به خودش بوده و به دیگری متعدی نمی‌شود و خدا ﷻ را به ایمان و هدایت کسی هیچ نیازی نیست «و من بر شما نگهبان نیستم» تا عهده‌دار و وکیل امور شما بوده و شما را به هدایت مجبورکنم، جز این نیست که من مژده‌رسان بیم‌دهنده‌ای هستم و بس.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَكَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

«و» ای محمد ﷺ! «از آنچه بر تو وحی می‌شود، پیروی کن» و اوامر و نواهی ما را بجا آور «و شکبیا باش» در برابر آزارهای کفار و مشقتهای تبلیغ و بر رنجهایی که از رنگارنگ بودن اخلاق مشرکان و درشتی‌ها و ناکسی‌ها و کجروی‌های آنها می‌بری «تا خداوند فیصله کند» یعنی: میان تو و آنان حکم کند؛ در دنیا با پیروز ساختن بر آنان و در آخرت؛ با عذاب نمودنشان در آتش دوزخ «و او بهترین فیصله‌کنندگان است» لذا برایت سزاوار نیست که در فرارسیدن این داوری نهایی عجله کنی زیرا این داوری حتما روی می‌دهد و هیچ شکی در آن نیست.

سوره هود

مکی است و دارای (۱۲۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان هود عَلَيْهِ السَّلَام است، «هود» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت ترمذی و حاکم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! شما هم که پیر شده‌اید! آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «مرا سوره‌های هود، واقعه، مرسلات، عم یتسائلون و إذا الشمس کورت پیر ساخت». همچنین در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه چیز از سوره هود شما را پیر ساخت؟ فرمودند: این دستور خدای متعال: ﴿فَأَسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ!﴾ (چنان که مأمور شده‌ای، استقامت کن).

فضیلت آن: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سوره هود را در روز جمعه بخوانید».

این سوره، در معنی، موضوع، افتتاح و اختتام خود با سوره «یونس» هماهنگ است و آنچه را که در آن سوره از امور اعتقادی‌ای مانند وصف اسلام، قرآن، پیامبر صلی الله علیه و آله، دعوت به سوی ایمان، اثبات وحی، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن، محاجه با مشرکان و ذکر داستانهای بعضی از انبیاء علیهم السلام به اجمال بیان شده است، با اندک تفصیل بیشتری بیان می‌دارد.

الرَّكِنُ أَحْكَمُ أَيْنَهُ ثُمَّ فَصَلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرٍ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، را» تفسیر حروف مقطعه در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این» قرآن کریم «کتابی است که آیات آن استوار ساخته شده» یعنی: آیات قرآن چنان محکم و متقن گردانیده شده که همچون بنایی استوار، از هرگونه نقص و نقض و کوتاهی و رخنه‌ای برکنار است و این کتاب - برخلاف تورات و انجیل - منسوخ هم نشده است «سپس به تفصیل بیان شده است» با تبیین وعده‌ها، هشدارها و ثواب و

عقاب در آن. مجاهد و قتاده در تفسیر آیه می‌گویند: «قرآن در لفظ خود محکم و در معنی خود مفصل است لذا قرآن در صورت و معنی - هر دو - کامل می‌باشد». «از جانب حکیمی آگاه» یعنی: قرآن را خداوندی استوار ساخته که حکیم است و کسی آن را به تفصیل بیان کرده که به جایگاه نزول احکام و عواقب آنها دانا و آگاه می‌باشد.

أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾

«که» این تفصیل و تبیین، به این مضمون است: «جز خدا را نپرستید» یعنی: پیام آیتی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنها را در قرآن محکم و استوار ساخته و سپس به توضیح و تفصیل آنها پرداخته، مربوط به پرستش اوست که این پرستش باید فقط از آن او بوده و احدی بجز او مورد پرستش قرار نگیرد «به راستی من از جانب او برای شما هشداردهنده‌ام» و نافرمانان را از عذاب وی بیم می‌دهم «و بشارت دهنده‌ام» که فرمانبرداران را به بهشت و خشنودی او مژده می‌دهم.

وَإِنِ اسْتَغْفَرُوا رَبَّهُمْ نَبَأٌ إِلَيْهِ يَسْمَعُهُمْ مَنَّا حَسَنًا إِلَّا أَجَلَ مُسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ وَإِن تَوَلَّوْا

فَأِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

«و» نیز خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در قرآن شما را فرمان داده است به «این‌که: از پروردگارتان آمرزش بخواهید، سپس به درگاه او توبه کنید» آمرزش خواستن را بر توبه مقدم گردانید زیرا هدف مورد نظر و مطلوب از توبه، مغفرت و آمرزش است و توبه سبب دست‌یافتن به آن می‌باشد. به قولی معنی این است: آمرزش بخواهید از گناهان صغیره و توبه کنید به سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از گناهان کبیره «تا شما را بهره‌مند سازد» در دنیا «به بهره نیک» مانند بخشیدن گشایش در روزی و بخشیدن رفاه و فراوانی در معیشت «تا میعاد معلوم» که نزد خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مقدر است و آن هنگام مرگ‌تان می‌باشد «و تا به هر صاحب فضلی» در عقیده و عمل «فضل او را» یعنی: پاداش فضل او را «بدهد» در دنیا، یا در آخرت، یا در هر دو. به قولی؛ معنی این است: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برای هر کسی که

حسناتش بسیار باشد، از فضلی که بدان بر بندگانش تفضل می کند، می بخشد پس فضل اهل فضل از جانب حق تعالی است.

ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر **(وَيُؤْتِي كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ)** می گوید: «هر کس مرتکب گناهی شود، بر دفتر اعمالش یک گناه نوشته می شود و هر کس یک عمل ثواب انجام دهد، بر دفتر اعمالش ده ثواب نوشته می شود. پس اگر در برابر گناهی که مرتکب شده است، در دنیا عذاب شود، همه آن ده ثواب برایش باقی می ماند و اگر با آن در دنیا عذاب نشود، از ده ثواب او فقط یکی گرفته می شود و نه ثواب دیگر برایش باقی می ماند. سپس فرمود: هلاک شد کسی که یگانهای او بر دهگانهایش غلبه کرد.» «و اگر رویگردان شوید» از عبادت و استغفار و توبه «پس در حقیقت من بر شما از عذاب روزی بزرگ می ترسم» که عذاب روز قیامت است. البته این مقام، مقام ترهیب و تخویف است چنان که مقام اول ذکر شده در آغاز آیه، مقام ترغیب بود.

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

«بازگشت شما به سوی خداست» با مرگ، سپس زنده شدن بعد از آن و آن گاه دریافت پاداش و جزا «و او بر هر چیزی تواناست» از جمله بر عذاب کردن شما در مقابل ترک او امرش.

پس این آیات، مقاصد قرآن را در دو چیز خلاصه کرده اند: عبادت و استغفار، و بشارت و انذار زیرا هیچ کس نمی تواند عبادت حق تعالی را چنان که باید انجام دهد لذا همراه با عبادت، استغفار نیز لازم است.

أَلَا إِنَّهُمْ يَأْتُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخَفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسْرُوكُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٥﴾

سبب نزول آیه کریمه این بود که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از برابر کفار می گذشتند، برخی از آنان سینه های خود را پیچانیده و پشت های خود را بر می گردانیدند و

جامه‌های خود را بر سر خویش می‌کشیدند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبینند. به قولی: این آیه درباره گروهی از مشرکان نازل شد که گفتند؛ چون پرده‌های خانه‌هایمان را فروانداخته و پتوهایمان را بر سرهایمان بیندازیم، آن‌گاه سینه‌هایمان را بر دشمنی محمد ﷺ بیچانیم، چه کسی از این حال ما آگاه می‌شود؟

«آگاه باش که آنان سینه‌های خود را می‌پیچند» یعنی: کافران سینه‌های خود را از پیامبر ﷺ بر می‌پیچند و از ایشان به سبب اصرار بر کفر روی بر می‌گردانند. یا آنها دشمنی با اسلام و پیامبر را در سینه‌های خود پنهان می‌دارند؛ «تا از او پنهان شوند» یعنی: تا از خدا ﷻ یا پیامبرش با اعمال بد خود پنهان شوند و بنابراین، خداوند ﷻ پیامبر خود و مؤمنان را از اعمال بدشان آگاه نگرداند؛ «آگاه باش، آن‌گاه که آنها جامه‌هایشان را بر سر می‌کشند» یعنی: آن‌گاه که بر بسترهای خواب خود جای گرفته و پتوهای خود را بر سرهای خود می‌پوشانند، یا آن‌گاه که جامه بر سر می‌کشند تا رسول خدا ﷺ آنها را نبیند؛ «می‌داند» خدای سبحان «آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌کنند» پس از این پنهان‌سازی خود هیچ سودی نمی‌برند زیرا پنهان و آشکارشان نزد خداوند ﷻ یکسان است «چرا که او دانای راز سینه‌هاست» مراد از صدر: ضمیر انسان است که سینه در برگیرنده آن می‌باشد.

❖ وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦﴾

«و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیش بر عهده خداست» حق تعالی انواع خوراکی‌هایی را که سزاوار حال هرگونه جاننداری با اختلاف انواع و گونه‌های آنهاست، تأمین می‌کند. البته تأمین روزی آنان، فضل و بخشش و احسانی از جانب اوست، نه این که بر وی واجب باشد. پس هرگاه خداوند متعال از حال هیچ جاننداری - به اعتبار آنچه که به وی از رزق و روزی مقدر کرده است - غافل نمی‌ماند، دیگر چگونه از احوال، اعمال و اوضاع آنان غافل می‌ماند؟ «و محل استقرار آن را می‌داند» یعنی: حق تعالی جایی از زمین را که آن جاندار در آن استقرار می‌یابد و آرام می‌گیرد، می‌داند «و بازگشتگاه آن را» یعنی: جایی را که آن جنبنده در آن می‌میرد، نیز می‌داند

«همه در کتابی مبین ثبت است» یعنی: همه آنچه که در باره جانداران ذکر شد؛ از محل استقرار آنها گرفته تا محل مردن و رزق و روزی آنها، در کتابی روشن که همانا لوح محفوظ می‌باشد، ثبت است.

شاه ولی الله دهلوی؛ در معنی: **(وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا)** می‌گوید: «مستودع جایی است که آن جاندار را به غیر اختیارش در آنجا نگاه داشته بودند؛ مانند صلب مرد و رحم زن اما مستقر جایی است که او به اختیار خود در آن می‌ماند؛ مانند خانه».

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِن قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾

«و اوست آن که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید» برای این که تانی و تأمل رابه بندگانش بیاموزاند «در حالی که عرش وی بر آب بود» یعنی: قبل از آفرینش آسمانها و زمین، عرش حق تعالی بر آب بود. عرش: مرکز تنظیم ملک و فرمانروایی الله ﷻ و مصدر تدبیر اوست که از آسمانها و زمین بزرگتر است. از ابن عباس رضی الله عنهما پرسیدند: «در آن هنگام آب بر چه چیزی قرار داشت؟ فرمود: بر بستر باد». این آیه دلیل بر آن است که عرش و آب قبل از آفرینش آسمانها و زمین آفریده شده بودند و علم جدید در این راستا روشنی‌هایی افکنده است. «تا شما را بیازماید که کدام یک نیکوکار ترید» در امتثال اوامر و نواهی خداوند ﷻ، آن‌گاه نیکوکار را در برابر نیکوکاری اش و بدکردار را در برابر بدکرداری اش پاداش می‌دهد. دلیل این که فرمود: **(أَحْسَنُ عَمَلًا!)**: (نیکو کردار ترید) و نفرمود: «اکثر عملا!»: بیشتر عمل کننده ترید»، این است که مدار عمل بر کیفیت است نه بر کمیت و عمل نیکو نیست تا برای خدای عزوجل خالص نبوده و با شریعت پیامبرش ﷺ منطبق نباشد. پس هرگاه عملی فاقد یکی از این دو شرط بود، آن عمل هدر و بی‌ثمر است «و اگر بگویی: شما پس از مرگ برانگیخته خواهید شد،

قطعا کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند: این سخن جز سحری آشکار نیست» یعنی: جز باطلی همانند بطلان سحر و فریبی چون فریب آن نیست.

وَلَيْنَ آخِرْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِلَّا أُمَّةً مَّعْدُودَةً لَيَقُولُنَّ مَا يَحْسِبُهُمْ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوقًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨﴾

«و اگر عذاب را از آنان تا مدتی شمرده شده به تأخیر افکنیم» یعنی: تا مدتی اندک شمار. و به قولی: تا آن هنگام که عمر گروهی شمرده شده از مردم سپری شود «می‌گویند: چه چیز آن را باز می‌دارد؟» یعنی: منافقان در این هنگام می‌گویند: چه چیز عذاب را از فرود آمدن باز می‌دارد؟ این سخن را از روی شتابزدگی و استهزا و تکذیب می‌گویند «آگاه باش، روزی که عذاب به آنان برسد از آنان بازگشتنی نیست» یعنی: از آنان بازداشتنی نیست بلکه حتما و خواه‌ناخواه بر آنان فرودمی‌آید «و آنچه را که مسخره می‌کردند آنان را فروخواهد گرفت» یعنی: عذابی که آن را از روی استهزا و تمسخر به شتاب می‌طلبیدند، بر آنان احاطه خواهد کرد و این امری قطعی است. شایان ذکر است که «امت» در قرآن کریم در معانی متعددی به کار رفته که از آن جمله است: ۱- امام. ۲- دین و آیین. ۳- جماعت. ۴- فرقه و طائفه. ۵- زمان.

وَلَيْنَ آذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكْفُرُ ﴿٩﴾

«و اگر از جانب خود به انسان رحمتی بچشانیم» مانند آماده کردن روزی، بخشیدن سلامتی و دور ماندن از رنجها و محنتها. رحمت: نعمت است «سپس آن را از وی برگیریم» یعنی: آن نعمت را از وی سلب کنیم «قطعا او نا امید است» از رحمت ما و از بازگشت آن نعمت و امثال آن سخت مأیوس است «و ناسپاس» کفور: بسیار ناسپاس و کفران‌کننده نعمت است لذا همه نعمتهایی را که در گذشته از آنها بهره مند بوده، فراموش می‌کند و بر نمی‌گردد تا بعد از زوال آنها شکر و سپاس نعمتهای از دست رفته را بکند.

البته ناامیدی پس از زوال نعمت و غفلت بعد از زوال مصیبت، از طبیعت بشر است و شامل انسان مؤمن و کافر - هر دو - می‌شود.

وَلَيْنَ أَذْقَنُهُ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضَرَاءٍ مَسْتَه لِيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾

«و اگر به آدمی پس از محنتی که به او رسیده نعمتی بچشانیم، می‌گوید: سختی‌ها از من دور شد» یعنی: اگر خدای سبحان به بنده خود - بعد از آن که در رنج و بلا، فقر، یا بیماری، یا ترس و بیم گرفتار بوده است - نعمتهای خود - از جمله سلامتی و توانگری - را بچشانند، او این نعمت‌ها را به آنچه که از شکرش سزاوار است مقابله نمی‌کند بلکه می‌گوید: مصیبت‌ها و رنج و محنت‌هایم از من دور شد و اثر آنها از بین رفت! بی آن‌که در برابر دورکردن آن حال و روز بد، شکرگزار خداوند متعال، یا منت‌پذیر وی باشد «بی‌گمان او شادمان و فخر فروش است» یعنی: او به آنچه که خداوند عَلَّامٌ بر وی از نعمتهای آماده خود منت نهاده، بسیار فخر فروش، گردنکش، خودستا و برتری‌جو و از روی سرمستی، سبکسری، تکبر و ناسپاسی بسیار شادمان و به خود بالنده است.

آری! این طبیعت انسان است، به‌جز کسانی که به وصف صبر و عمل صالح موصوف باشند:

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١١﴾

«مگر کسانی که شکیبایی ورزیده و کارهای شایسته کرده‌اند» پس آنها در هر دو حال نعمت و نکبت، در مقام شکر و صبر پایدار بوده خدای عزوجل را در همه حال و از جمله در هنگام زوال نعمت نیز شکر می‌گزارند و حمد و سپاس وی را بر زبان دارند، همان طوری که او را در هنگام زوال نکبت و بلا و حصول نعمت و رفاه یاد می‌کنند، از آن رو که می‌دانند این نعمتها از سوی اوست. پس به داشتن نعمت، سرمست و متکبر نمی‌شوند «آن گروه» موصوف به وصف صبر و عمل به شایستگی‌ها «برای آنان است آمرزشی» برای گناهانشان «و پاداشی بزرگ» و بسیار عظیم برای

اعمال شایسته‌شان. در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست [بلاکیف] اوست، خدای عزوجل در باره مؤمن هیچ حکمی نمی‌کند مگر این که آن حکم به خیر اوست زیرا مؤمن چنان است که اگر به او شادی و گشایشی برسد، شکر می‌گزارد پس این به خیر اوست و اگر به او رنج و سختی‌ای برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست و جز مؤمن هیچ کس دیگر چنین حالی ندارد».

فَلَمَّا كُنَّا تَارِكًا بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقًا بِهِ، صَدْرَكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٣﴾

بعد از آن که خدای عزوجل به بیان این حقیقت پرداخت که قرآن برای تحقق عبودیت و معرفت وی نازل شده است و بعد از آن که حکمت آفرینش آسمانها و زمین و موضع اهل کفر و ایمان را در قبال سختی‌ها و نعمت‌ها بیان کرد، اکنون پیامبرش ﷺ را به پایداری در تمسک به قرآن فرامی‌خواند زیرا هرگونه اخلاقی در تطبیق قرآن، اخلال به عبادت حق تعالی و اخلال در تحقق حکمت آفرینش هستی است: «و مبادا برخی از آنچه را که به سویت وحی می‌شود، فروگذاری» یعنی: مبادا به خاطر خشونت و درشتی کفر و تکذیبی که از سوی کفار می‌بینی و به سبب این که آنان از روی عناد و هوس، معجزات و نشانه‌های حسی را درخواست می‌کنند، برخی از آنچه را که حق تعالی بر تو نازل کرده و تو را به تبلیغ آن مأمور کرده، ترک کنی؛ مانند اموری که شنیدن یا عمل کردن به آن بر آنها دشوار می‌آید، مانند دشنام دادن خدایان باطلشان و دستور دادنشان به یگانه‌پرستی. پس نباید چنین کاری از تو سرزند بلکه تو مأموری تا تمام آنچه را که بر تو نازل کرده‌ایم به آنان ابلاغ کنی، چه آن را دوست بدانند و چه از آن نفرت داشته باشند. لعل: در اینجا برای توقع و ترجیح نیست بلکه استفهام انکاری‌ای است که مراد از آن نفی یا نهی است «و مبادا از آن دل تنگ داری که بگویند: چرا گنجی بر او فرو فرستاده نشده» که از آن بهره گیرد «یا چرا فرشته‌ای با او نیامده است» تا او را تصدیق کرده و از صحت رسالتش به ما خبر دهد؟ «جز این نیست که تو فقط هشداردهنده‌ای، و خدا بر هر چیزی نگهبان است» پس بر او توکل کن و

وحی الهی را با دلی گشاده و سینه‌ای فراخ تبلیغ کن، بی آن‌که به استکبار و استهزای آنان پروا داشته باشی و بدان که حق تعالی به حالشان داناست پس آنان را در برابر سخنان و اعمالشان مجازات می‌کند.

سپس خداوند متعال اعجاز قرآن کریم را به معرض تحدی و هم‌آورد طلبی گذاشته می‌فرماید:

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيْنَ وَأَدْعُوا مَن اسْتَطَعْتُمْ مِّنْ دُونِ اللّٰهِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ﴿۱۳﴾

«یا می‌گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است» و آن را افتراکنان به خداوند ﷻ نسبت می‌دهد؟ «بگو: پس ده سوره برساخته شده مانند آن بیاورید» که در بلاغت، حسن نظم و ترتیب، استحکام الفاظ و استواری و بلندمرتبگی معانی، مانند آن باشد. یعنی: بر فرض که من قرآن را برساخته باشم، آیا جز این است که من نیز بشری مانند شما هستم. پس اگر من این قرآن را بر ساخته‌ام، اینک شما هم به میدان آید و کمترین تعداد از این سوره‌هایی را که من بر ساخته‌ام، بر سازید «و فرا خوانید» برای پشتیبانی خود بر ساختن ده سوره مانند قرآن «هر که رامی‌توانید» که فراخوانید، از انسانهایی که به یاری جستن از آنان توانا باشید و همچنان از کسانی که آنها را عبادت کرده و شریک خدای سبحان قرار می‌دهید «اگر راستگو هستید» در این پندارتان که من این قرآن را برساخته‌ام زیرا اگر قضیه چنان باشد که شما ادعا می‌کنید، در آن صورت در امکان شما نیز هست که مانند آن را بیاورید.

شاه ولی الله هلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «نخست به ده سوره تحدی واقع شد و چون از آن عاجز شدند به یک سوره تحدی فرمود. مانند کسی که دیگری را به نوشتن ده سطر به مبارزه می‌خواند و چون عاجز و درماندگی او در انظار بینندگان روشن شد، می‌گوید: ده سطر نه؛ فقط یک سطر از تو می‌خواهم! خداوند متعال این چنین بر اعجاز قرآن حجت اقامه کرد و این حجت تا روز قیامت برپاست.» این کثیر می‌گوید: «اعجاز قرآن در این است که کلام پروردگار سبحان به کلام مخلوق هیچ شباهتی ندارد چنان‌که ذات و

صفات وی نیز هیچ شباهتی به ذات و صفات مخلوق ندارد - مقدس و منزه است پروردگار ذوالجلال از آنچه باطل اندیشان می‌گویند».

فَإِلَّا تَرَىٰ سَتَجِدُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَن لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٤﴾

«پس اگر شما را اجابت نکردند» یعنی: اگر از عهده کاری که شما از آنان خواسته‌اید و در آن تحدی و معارضه طلبی کرده‌اید، بر نیامدند و آن را انجام ندادند «پس بدانید» به علم یقین ای مؤمنان! یا ای کافران! «که قرآن نازل کرده شده است به علم خدا» یعنی: به علم مخصوص به او که عقلها را به کنه و حقیقت آن دسترسی نیست زیرا قرآن مشتمل بر اعجازی است که احاطه بر آن از توان وامکان بشر خارج است «و بدانید که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: حق تعالی در الوهیت منفرد و یکتاست و دیگران بر آنچه که او بر انجام آن تواناست، توانا نیستند «پس آیا شما گردن می‌نهدید؟» یعنی: آیا شما مسلمانان بر اسلام ثابت قدم و برای خدای عزوجل مخلص هستید و بر طاعات خود می‌افزایید؟ آری! این‌گونه باشید و برای خدا عز وجله گردن نهید زیرا با عجز کفار از آوردن نظیر ده سوره مانند قرآن، برای شما آرامش و بینشی افزونتر از آنچه که قبلا بر آن قرار داشته‌اید، حاصل شده است، هرچند که از قبل نیز، مسلمان و مطیع بوده‌اید. اما اگر مخاطب کفار باشند، معنی چنین است: ای کافران! شما باید بعد از این حجت قاطع مسلمان شوید زیرا عجزتان از آوردن قرآن، خود مستلزم گردن نهادن به اعجاز آن است و لازمه آن این است که: یگانگی خدا عز وجله را باور نموده و اسلام را بپذیرید.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿١٥﴾

«کسانی که زندگی دنیا و تجمل آن را خواسته باشند، حاصل اعمالشان را در همین دنیا به تمامی به آنان می‌دهیم و به آنان در دنیا کم داده نخواهد شد» یعنی: کسانی که بعد از حجت قاطع یاد شده، باز هم به قرآن ایمان نیاورند، مسلما با این اعراض، جز دستیابی به دنیا هیچ هدف و مقصود دیگری ندارند و هر کس با عمل خویش فقط

طالب بهره دنیا باشد، به پاداش دنیا - چون سلامتی، امنیت، گشایش در روزی، بالارفتن میزان بر خورداری، برآورده شدن خواسته‌های مادی و مانند اینها - دست می‌یابد و این امر نیز بر اساس مشیت خدای سبحان است، به دلیل این که می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ﴾ (هر کس خواهان دنیای زودگذر است، به زودی هر که را بخواهیم نصیبی از آن می‌دهیم) «اسراء / ۱۸».

شاه ولی الله دهلوی؛ در تفسیر (وَهُمْ فِيهَا لَا يَبْخُسُونَ) می‌گوید: «پاداش صدقه و صله رحمی که کفار انجام می‌دهند، در دنیا - با گشاده ساختن روزی و سلامت بدنی آنان - داده می‌شود».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّكَارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«اینان کسانی هستند که در آخرت جز آتش برایشان نیست» به سبب آن که در قبال چیزی از اعمال نیک خود قصد پاداش آخرت را نداشته‌اند تا به خاطر آن پاداش نیک سرای آخرت را دریافت نمایند «و آنچه در آنجا کرده‌اند به هدر رفته» یعنی: آنچه که در دنیا از اعمال به ظاهر نیک انجام داده‌اند، در سرای آخرت به هدر رفته زیرا آنان با فساد در اهداف و عدم خلوص نیت، اعمال خود را فاسد و تباه گردانیده‌اند «و آنچه به عمل می‌آوردند، باطل گردیده است» یعنی: اعمالشان از اصل و اساس، باطل بوده است زیرا آن اعمال به وجه درستی که موجب پاداش اخروی باشد، انجام نگردیده است.

شایان ذکر است که هر دو آیه فوق در حکم خود عام‌اند و شامل تمام کسانی می‌شوند که با عمل خویش خواستار دنیا باشند؛ چه کافر و چه مؤمن.

أَفَن كَانَ عَلَىٰ بَيْنَةٍ مِّن رَّبِّهِ، وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِن قَبْلِهِ كَتَبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَمَن يَكْفُرْ بِهِ، مِنَ الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ، فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ

النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

«آیا کسی که از جانب پروردگارش بر بینه‌ای روشن قرار دارد» در ایمان به او و پیروی از پیامبرش ﷺ، همانند کسی است که تمام هدف و مقصدش زندگانی دنیا و آرایش‌ها و آسایش‌های آن است؟ مراد از بینه: قرآن است که حجت روشن حق تعالی می‌باشد. به قولی: مراد از کسی که بر حجت روشن قرار دارد، رسول اکرم ﷺ اند «و شاهدی از جانب پروردگار او پیرو اوست» آن شاهد، قرآن کریم است. و به قولی: شاهد، معجزات پیامبر اکرم ﷺ، یا انجیل است. به قولی دیگر: شاهد، فطرت و قلب و عقل است. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «شاهد، جبرئیل عليه السلام است». یعنی: آیا کسی که بر حجتی روشن قرار دارد و پیوست به آن حجت، گواه و شاهدی از جانب پروردگار خویش نیز دارد؛ همانند خواستاران دنیای دون است؟ هرگز! «و پیش از قرآن، کتاب موسی امام و مایه رحمت بود» تقدیر آیه چنین است: با آن گواه، گواه دیگری که پیش از آن است پیوسته می‌باشد، آن گواه کتاب موسی عليه السلام است، کتابی که مژده‌آور بعثت محمد ﷺ گردید و از این حقیقت که ایشان فرستاده خداوند متعال اند خبر داد. آری! کتاب موسی عليه السلام راهنما و مایه رحمت و نعمت بزرگی بود که خدای عزوجل به وسیله آن بر امت موسی عليه السلام منت گذاشت. امام: کسی یا چیزی است که در دین به آن اقتدا شود. «این گروه» یعنی: کسانی که از جانب پروردگار خویش بر حجتی روشن قرار دارند و به گواهی آن دو شاهد ذکر شده، دانا هستند «به آن ایمان می‌آورند» یعنی: پیامبر اکرم ﷺ یا قرآن را تصدیق می‌کنند و بهشت از آن ایشان است «و هر کس از احزاب به آن کفر ورزد» اعم از مردم مکه و غیر آنها از تمامی اهل ادیان. احزاب: گروه‌ها. «پس آتش وعده‌گاه اوست» یعنی: او خواه‌ناخواه از اهل آتش است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، احدی از این امت پیام من را به گوش یهودی یا نصرانی‌ای نمی‌رساند و سپس او به من ایمان نمی‌آورد مگر این‌که به آتش وارد می‌شود». «پس، از آن در شبهه مباش»

یعنی: از نزول قرآن، یا از وعده‌گاه آتش برای آنان، در شک و شبهه مباش «که آن حق است از جانب پروردگارت» پس در آن مجال هیچ شک و شبهه‌ای نیست «ولی بیشتر مردم ایمان نمی‌آورند» به سبب عنادی که دارند، با وجود آشکار بودن دلایل موجهه ایمان و روشن بودن حجت و برهان.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ ۗ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿١٨﴾

«و چه کسی ستمکارتر از آن کس است که بر خدا دروغ بر بست» با این سخن خویش که بتان نزد خداوند ﷻ برای ما شفاعت می‌کنند و فرشتگان دختران خدا ﷻ اند و مانند این از یاوه‌ها و اراجیف دیگر «آنان بر پروردگارشان عرضه می‌شوند» در صحرای محشر پس آنان را در برابر اعمالشان مورد محاسبه قرار می‌دهد «و گواهان می‌گویند» مراد از گواهان: فرشتگان و پیامبران و علمایی‌اند که آنچه را خدای عزوجل به تبلیغ آن دستور داده است، به آنان ابلاغ کرده‌اند. آری! این گواهان در هنگامی که آن ستمکاران بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، می‌گویند: «اینان» یعنی: این عرضه‌شدگان «همان کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند» با شرکی که به او نسبت دادند «هان! لعنت خدا بر ستمگران باد» یعنی: بر کسانی باد که با دروغ بستن بر خدای عزوجل، بر خود ستم کرده‌اند.

بخاری و مسلم و غیر آنها از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که گفت: از رسول خدا ﷺ در حدیث شریف شنیدم که فرمودند: «خدای عزوجل در روز حساب، مؤمن را به خود نزدیک می‌کند تا بدانجا که او را در پناه رحمتش قرار داده و از چشم مردم مستور می‌گرداند، سپس او را به گناهانش مقرر و معترف ساخته و به او می‌گوید: آیا فلان گناه را که در دنیا مرتکب شده‌ای به یاد می‌آوری؟ آیا فلان گناه دیگر... را به یاد می‌آوری؟ مؤمن می‌گوید: پروردگارا! به یاد می‌آورم! و چون او را به گناهانش معترف و مقرر گردانید و او نزد خود متیقن شد که به هلاکت رسیده است، در این هنگام می‌فرماید: اما من این گناهان را در دنیا بر تو ستر نمودم و پوشاندم و امروز هم آنها را

برایت می‌آموزم. سپس نامه حسناش به وی داه می‌شود. اما گواهان درباره کافر و منافق می‌گویند: **(هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ!)** اینان همان کسانی بودند که بر پروردگار خویش دروغ بستند؛ هان! لعنت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ بر ستمگران باد».

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿١١﴾

«همانان که مردم را از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: این ستمگران همان کسانی هستند که هر که را می‌توانند از دین خدا جَلَّ جَلَّالَهُ باز دارند، از آن باز می‌دارند «و برای آن راه، کجی را می‌خواهند» یعنی: راه خدا جَلَّ جَلَّالَهُ را به کجی وصف می‌کنند تا مردم را از آن متنفر و بدان بداندیش کنند «و هم آنان آخرت را منکرند» و باور ندارند. آری! در عصر حاضر نیز بسیاری از شیاطین انسی را می‌یابیم که همیشه در پی یافتن نقطه ضعفی برای دین خدا جَلَّ جَلَّالَهُ هستند و هرگاه به ظن خود در آن کجی و عیبی تراشیدند، آن را در بوق و کرنا گذاشته اینجا و آنجا تبلیغ می‌کنند. که لعنت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ بر این ستمگران باد.

أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِن دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ يُضَعَّفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ﴿٢٠﴾

«آنان در زمین عاجزکننده نیستند» یعنی: آنان از عذاب خدا جَلَّ جَلَّالَهُ در دنیا گریزی ندارند؛ چنانچه بخواهد آنان را مجازات کند بلکه در زیر قهر و غلبه و در قبضه و سلطه وی قراردارند «و جز خدا دوستانی برای آنان نیست» تا عقوبت وی را از آنان دفع کند. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ به ستمگر مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را فروگرفت، دیگر او را از در گرفت وی نجاتی نیست». هم به این دلیل می‌فرماید: «عذاب برای آنان دو چندان می‌شود» به سبب افترایشان بر خدای عزوجل، بازداشتنشان از راه او و وصف نمودن امت اسلامی به کجی و نقص و بنابر همه این عوامل است که عذاب آنان نسبت به عذاب کفاری که افعالی مانند افعال آنها

را مرتکب نشده‌اند، مضاعف می‌باشد «آنان توان شنیدن حق را نداشتند و حق را نمی‌دیدند» یعنی: آنان در اعراض از حق و بغض و کین در برابر آن تا بدانجا افراط کردند که گویی از شدت تنفر نسبت به حق، نه توان شنیدن آن را داشتند و نه یارای دیدن آن را.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١١﴾

«اینانند که» با پرستش غیر خدا ﷻ «به خود زیان زده‌اند» زیرا خود را به عذاب ابدی دوزخ در افکنده‌اند «و آنچه بر می‌بستند از آنان گم شد» یعنی: شرکای باطلی که بر خدای سبحان افترا می‌بستند و مدعی شفاعتشان بودند، ناپدید شد و جز زیان و خسران چیز دیگری برایشان باقی نماند.

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾

«بدون شک آنان در آخرت زیانکارترند» زیرا بهشت برین را به دوزخ جحیم فروخته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾

﴿٢٣﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان حال اشقیا و سیه روزان، به بیان حال نیک‌بختان می‌پردازد: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و فروتنی کرده‌اند رو نموده به سوی پروردگار خویش» یعنی: در برابر پروردگار خود خشیت و خشوع داشته و در پناه یاد و نام او آرامش یافته‌اند «آنان اهل بهشتند و در آن جاودانند».

❖ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْبَرَ وَالْبَصِيرَ وَالسَّمِيعَ ۚ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

سپس خداوند متعال برای کافران و مؤمنان مثلی زده و می‌فرماید: «مثل این دو گروه، چون نابینا و ناشنوا با بینا و شنواست» پس کافر به کسی تشبیه شده که هم کور و هم کر است و مؤمن به کسی تشبیه شده که هم شنوایی دارد و هم بینایی «آیا در مثل یکسانند؟» یعنی: آیا آن دو گروه در حال و وصف خود برابرند؟ هرگز! «پس آیا پند نمی‌گیرید» از تأمل در عدم برابری میان آنها و در تفاوت آشکاری که میان آنها وجود دارد تا به خود آید و از اهل ایمان گردید؟.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم» درحالی که می‌گفت: «بی‌گمان من برای شما بیم‌دهنده‌ای آشکار هستم» از جانب حق تعالی و با من حجتی است روشن بر این که پیامبر او هستم.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمِ الْإِسْرِ ﴿٣٦﴾

سپس نوح عليه السلام افزود؛ مضمون دعوت من این است: «که جز خدا را نپرستید زیرا من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» نوح عليه السلام این روز سهمگین را به‌طور مبهم یاد نمود و آن را برایشان تفسیر نکرد. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا زَنَّاكَ إِلَّا بَشْرًا مِثْلَنَا وَمَا زَنَّاكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادْنَا بِأَدَىٰ الرِّأْيِ وَمَا زَنَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَنْظِقُكُمْ كَذِبًا ﴿٢٧﴾

«پس ملای که کافر بودند از قوم او گفتند» ملأ: سران و اشرافند. این تعبیر متضمن آن است که برخی از اشراف قوم نوح عليه السلام، کافر نبودند. آری! اشراف کافر از قوم نوح عليه السلام پاسخ او را به گونه‌ای دادند که از سه وجه مقتضی طعنشان در نبوت وی است:

وجه اول این سخنشان است: «ما تو را جز بشری مانند خویش نمی بینیم» ای نوح! نه تو فرشته هستی و نه فرمانروا، از این رو، تو از چنان مزیت خاصی برخوردار نیستی که با آن سزاوار نبوت باشی ولی ما نباشیم.

وجه دوم این سخنشان است: «و نمی بینیم کسی جز اراذل ما از تو پیروی کرده باشد» اراذل: از نظر آنان فقرا و کسانی بودند که مشاغل و حرفه‌های فرومایه‌ای داشته و از حسب و شرف ظاهری‌ای برخوردار نبودند. یعنی: کسی از اشراف از تو پیروی نکرده است پس تو را با این مشقت فرومایه از پیروانت، بر ما هیچ مزیتی نیست زیرا این فرومایگان در آنچه می‌شنوند به نقاط ضعف و اشتباه پی نمی‌برند بلکه هر کسی را که به سوی مذهب و راه و روش جدیدی فراخواند، بی‌آنکه از سخن وی فهم و برداشت درستی داشته باشند، پیروی می‌کنند «آن هم نسنجیده» یعنی: این فرومایگان از تو به طور سرسری، بی‌تأمل و نسنجیده پیروی می‌کنند، بی‌آنکه در این امر که تو آیا حقیقتاً پیامبر هستی یا خیر، تعمق و تحقیق کنند.

وجه سوم از طعنهایشان این سخن بود: «و برای شما بر خود هیچ برتری نمی بینیم» این بخش از سخنانشان را خطاب به نوح علیه السلام و پیروانش - هر دو - گفتند. یعنی: ای نوح! ما برای تو و کسانی از فرومایگان که از تو پیروی کرده‌اند، هیچ‌گونه فضل و برتری‌ای بر خود نمی بینیم که با آن بر ما امتیازی داشته و شایسته این تفوق ادعایی خویش باشید.

سپس آنها بر سبیل استدراک از آن طعنهای سه‌گانه دست برداشته به گمان بی‌بهره از برهان خویش که جز عصبیت محض و حسد و حرص بر باقی ماندن ریاست دنیوی‌شان، هیچ تکیه‌گاه دیگری نداشت، منتقل شدند و گفتند: «بلکه شما را دروغگو می‌پنداریم» یعنی: تو را ای نوح در دعوت و شما پیروانش را در اجابت و تصدیقش، دروغگو می‌پنداریم و شما در دعوت و اجابت با هم تبانی کرده‌اید تا ریاست و رهبری را به چنگ آورید.

قَالَ يَقْوَرُ أَرَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْنَتِهِ مِنْ رَبِّي وَءَانِنِي رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِّيَتْ عَلَيْكُمْ أَنُلْزِمُكُمُوهَا وَأَنْتُمْ لَهَا

كَرْهُونَ ﴿٢٨﴾

«گفت» نوح عليه السلام «ای قوم من! به من خبر دهید که اگر از سوی پروردگارم بر حجتی روشن باشم» یعنی: اگر از سوی پروردگارم در نبوت خود حجت و برهان روشنی داشته باشم که بر صحت نبوتم دلالت کند و پذیرش آن را بر شما حتمی گرداند چه طور؟ آیا باز هم دعوتم را انکار می کنید؟ «و» آیا باز هم انکار می کنید اگر حق تعالی «مرا از نزد خود رحمتی» مانند نبوت «بخشیده باشد که از دید شما پنهان مانده باشد» یعنی: بر شما پوشیده مانده باشد؟ شما باید بدانید که برابر بودن در وصف بشریت، مانع داشتن امتیاز در وصف نبوت نیست زیرا ممکن است که همه انسانها در آدمیت برابر باشند ولی لزوما همه آنها شایستگی وصف نبوت را نداشته باشند «پس آیا ما شما را بدان ملزم کنیم» یعنی: آیا ما می توانیم شما را به پذیرش این دعوت مجبور کنیم و ایمان را علی رغم میل باطنی تان به دلهایتان فرونماییم؟ «در حالی که شما بدان اکراه داشته باشید» بی آنکه در آن تدبر و اندیشه کنید؟ قطعاً این کاری است که جز خدای عزوجل، هیچ کس دیگری بر آن توانا نیست.

وَيَقْوَرُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَآ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ مُّكَلَّفُوا رِبَّيْهِمْ

وَلَكِنِّي أَرْكَبُ قَوْمًا يَجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

«و ای قوم من! بر این امر» یعنی: بر تبلیغ رسالت «مالی از شما درخواست نمی کنم» زیرا فرستاده خدا تعالی در برابر تبلیغ رسالت، از کسی مال و منالی طلب نمی کند تا با این کار در موضع تهمت قرار گیرد «مزد من فقط بر خداوند است» و او برایم کافی است «و من طردکننده کسانی که ایمان آورده اند» از فقرا «نیستم» چنان که شما می خواهید «قطعاً آنان با پروردگارشان دیدارکننده اند» یعنی: آن فقرای مسلمان به لقای پروردگارشان مشرف می شوند و این همه فضل و برتری دارند پس در واقع امر، اشراف حقیقی آنانند که به بارگاه حق تعالی قرب و منزلتی داشته و در برابر ایمانشان

از او پاداش دریافت می‌کنند. یا معنی این است: اگر طردشان کنم، آن‌گاه که با پروردگارش ملاقات کنند، از من شکایت می‌کنند «ولی من شما را قومی می‌بینم که جهالت می‌کنید» و قطعاً فرومایه پنداشتن فقرا و درخواست طرد آنان، از جهل و نادانی شما ناشی شده است، شما باید بدانید که اشراف حقیقی همانا پیروان حق‌اند، هرچند که فقیر و بی‌حسب و نسب باشند و در مقابل، کسانی که با حق می‌ستیزند، اراذل و اوباش فرومایه‌اند، هرچند که توانگر و سرمایه‌دار باشند و این حقیقتی است که در آن کمترین شک و شبهه‌ای وجود ندارد. همچنین این سخن شما که: فقرای مؤمن، سرسری نگر، بی‌تأمل و نسنجیده‌کارند، نکوهشی برایشان نیست زیرا وقتی حق روشن بود، دیگر برای رأی و اندیشه و فکر و تأمل، هیچ مجالی باقی نمی‌ماند و اصولاً فکر و تأمل در امر حقی که روشن و آفتابی است، خود مستوجب مذمت و نکوهش است چنان‌که نقطه مقابل آن محل ستایش می‌باشد، به همین دلیل است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف راجع به ستایش ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند: «هیچ‌کس را به سوی اسلام دعوت نکردم مگر این‌که برایش درنگی بود، جز ابوبکر که هیچ درنگی نکرد و بی‌تأمل پذیرا شد».

وَيَقَوْمٍ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ سَأَلُوا رَبَّهُمْ إِنَّا كُنَّا ذُرِّيَّةً مِّنْ قَبْلِهِمْ إِنَّا نَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَنَا أَوْ يُرْسِلَ بَيْنَنا وَبَيْنَ ذَٰلِكَ بَرَكًا ۖ فَسَوَّاهُمْ فِي دِينِهِمْ وَلَوْ أَن لَّهُم مَّا يَدَّبُّونَ عَلَيْهِمْ آلَاءٌ لَّا يُؤْمِنُونَ

«و ای قوم من! اگر آنان را طرد کنم، چه کسی مرا در برابر خداوند یاری خواهد کرد؟» در حالی که ایشان به سوی ایمان و اجابت دعوتی که خداوند جل جلاله مرا برای برافراشتن پرچم آن فرستاده است، سبقت گرفته و پیشی جسته‌اند؟ بنابراین، فقرا به سبب پیشدستی در ایمان، به اکرام و ترفیع مقام شایسته‌تر و سزاوارترند تا به طرد و راندن و اهانت پس جز جاهلان به حق خدای عزوجل، کسی دیگر با آنان چنان رویه‌ای در پیش نمی‌گیرد و من درحالی‌که فرستاده خدا جل جلاله هستم، چگونه به صف جاهلان از خدا بی‌خبر بی‌بندم؟ وانگهی اگر مرتکب این معصیت بشوم، چه کسی مرا در برابر خداوند جل جلاله یاری خواهد کرد زیرا شکی نیست که مؤمنان شتابگر به سوی طاعت خدا جل جلاله، اولیا و دوستان وی‌اند، هر چند که فقیر بوده و مالک چیزی نباشند پس

اگر من به آنان بدی کنم و طردشان نمایم، یقیناً خدای قهار خصم من خواهد بود، آن وقت چه کسی مرا در برابر مجازات او یاری خواهد کرد؟ «آیا پند نمی‌گیرید» و نمی‌فهمید که هر کس به خداوند عَلَّامٌ ایمان آورد، نباید طرد شود بلکه باید مورد اکرام و تجلیل قرار گیرد؟

این خواسته قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همانند خواسته کافران همانندشان، از خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که ضعفا را از خود طرد کرده و با اشراف قوم نشست مخصوصی داشته باشد و به آنان شأن و منزلتی ویژه قایل شود.

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣١﴾

نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ افزود: «و به شما نمی‌گویم که گنجینه‌های خدا پیش من است» تا به این طریق برای خود فضیلتی را مدعی شوم که شما با نیافتن آن در من، بر دروغگو بودنم استدلال نمایید. مراد از گنجینه‌های خدا عَلَّامٌ: گنجینه‌های روزی وی است «و غیب نیز نمی‌دانم» یعنی: این ادعا را نیز ندارم که غیب خداوند عَلَّامٌ را می‌دانم و بر نهان کار پیروان خویش دانایم بلکه جز این به شما نمی‌گویم که: من هشداردهنده آشکاری هستم و بس «و نمی‌گویم» به شما «که من فرشته‌ام» تا شما بگویید که ما تو را جز بشری مانند خویش نمی‌بینیم «و درباره کسانی که دیدگان شما به خواری در آنان می‌نگرد» از مؤمنان به خدای عزوجل «نمی‌گویم که خدا هرگز بدیشان هیچ خیری نخواهد داد» بلکه بی‌گمان خدای عزوجل عَلَّامٌ با بخشیدن گوهر ایمان، به آنان خیر و نعمت داده است و او یقیناً برتری دهنده آنهاست در دنیا و پاداش‌دهنده آنهاست به پاداشی عظیم در آخرت «خدا به آنچه در ضمیر آنهاست» از صدق ایمان و اخلاص «داناتر است» پس در قبال آن به آنها پاداش می‌دهد. یعنی: اگر در دل‌هایشان خیری وجود داشته باشد، قطعاً خدای عزوجل مطابق آن، از فضل خود به آنان ارزانی می‌دارد و این امر که آنها ضعیف و فقیرند، هرگز مانع دادودهش الهی و ریزش نعمتهایش بر آنان نیست و اگر جز این بگویم: «من در آن صورت از ستمکاران خواهم بود» یعنی: اگر

ایشان را طرد کرده و ایمانشان را نپذیرم و بگویم که خداوند عَلَّامٌ هرگز به ایشان خیر و نعمتی نمی‌دهد - در حالی که بدانچه در ضمیرشان است هیچ علمی ندارم - بی‌شک از ستمکاران خواهم بود.

نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ این گونه با پاسخ‌های بلیغ، حکیمانه، قاطع و در عین حال نرم خود، سخنانشان را رد کرد.

قَالُوا يَا نُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَيْنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٣﴾

«گفتند: ای نوح! به‌راستی با ما مجادله کردی و بسیار هم جدال کردی» یعنی: سخنان ما را با هر گونه حجتی دفع کردی «پس آنچه را به ما وعده می‌دهی» از عذاب، همان که از یک‌سو ما را از آن می‌ترسانی و از سوی خود نیز از فرود آمدن آن بر ما بیمناکی «برای ما بیاور، اگر از راستگویان هستی» در این وعده خویش.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٤﴾

«گفت: تنها خداست که اگر بخواهد آن را برای شما می‌آورد» چه آن را بر شما به تعجیل بفرستد، چه به تأخیر. پس آوردن عذاب در اختیار من نیست بلکه در اختیار کسی است که شما منکر وی هستید «و شما عاجزکننده نیستید» که توان بازداشتن تحقق اراده الهی را در مورد خود داشته باشید و بدانید که با گریختن یا دفاع از خود، از دست رفتنی هم نیستید بلکه هر جا که باشید، در قلمرو قدرت و علم و اراده او هستید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أُنصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

«و اگر خدا خواسته باشد که شما را» به سبب کبر و ستمتان «گمراه کند» از راه رشد و هدایت و جدا کند از راه حق «نصیحت من» که آن را براساس حق نصیحت و خیرخواهی برای خدا عَلَّامٌ - با ابلاغ رسالت و روشن کردن حقیقت - به شما نثار کرده‌ام و بسیار هم نثار کرده‌ام «به شما سود نمی‌بخشد اگر بخواهم» باز هم «شما را

نصیحت کنم» و من نمی دانم که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره شما چه اراده دارد؟ «او پروردگار شماست» پس گمراه کردن و راه نمودن همه در اختیار او و مفوض به سوی اوست «و به سوی او بازگردانیده می شوید» پس شما را در قبال اعمالتان جزا می دهد.

أَمْ يَقُولُونَ أَفَرَبَّنَا قُلْ إِنْ أَفَرَبْنَا فَعَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا يُجْرِمُونَ ﴿٣٥﴾

اکنون در میانه داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ، آیه معترضه ای می آید که رفتار قوم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در قبال داعی حق به زیر سؤال می برد: «آیا می گویند آن را بر بسته است» یعنی: آیا کفار مکه می گویند: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ داستان نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را از نزد خود بر بسته است؟ «بگو: اگر آن را به دروغ سر هم کرده باشم» این جرمی است عظیم «در آن صورت گناه من» و جزای عملکرد من «بر عهده خود من است ولی من از جرمی که به من نسبت می دهید بر کنارم» بنابراین، فرجام خفت بار این افترای شما در باره من، گریبانگیر خود شماست و من از آن بیزار و برکنارم.

وَأُوحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَن قَدَّ أَمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

«و به سوی نوح وحی فرستاده شد که از قوم تو جز کسانی که تاکنون ایمان آورده اند هرگز کسی ایمان نخواهد آورد» حق تعالی با این خبر قاطع، نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را از ایمان آوردنشان مأیوس کرد تا از دعوتشان دست برداشته و برای نجات آماده شود. بنابراین، این سخن خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ، نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ را از ایمان کسانی که تا آن وقت ایمان نیاورده بودند، نومید می کند «پس به سبب آنچه می کردند اندوه مخور» و بدان که گاه انتقام از دشمنانت به سبب عملکردشان فرا رسیده است. ابتئاس: اندوه خوردن به سختی و دشواری است.

وَأَصْنَعُ الْفُلَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيِنَا وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٣٧﴾

«و زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بساز» یعنی: کشتی را پیش دیدگان ما و با حفظ و حمایت ما و براساس آنچه که به سوی تو از کیفیت ساختن آن وحی می فرستیم، بساز. قتاده می گوید: «طول کشتی نوح عليه السلام سیصد گز و عرض آن پنجاه گز بود». به قولی دیگر: ارتفاع آن سی گز در سه طبقه بود، هر طبقه ده گز، طبقه زیرین به چهارپایان و حیوانات وحشی اختصاص داشت، طبقه میانی به انسانها و طبقه فوقانی به پرندگان. «و در باب کسانی که ستم کرده اند، با من سخن مگوی» یعنی: از من برای آنان درخواست مهلت و شفاعت نکن «چراکه آنان غرق شدنی هستند» و حکم محکومیت به غرق از جانب ما برای آنان صادر شده و قضای بی برگشت ما هم بدان رفته است پس هیچ راهی به سوی دفع یا تأخیر آن نیست و آنان قطعا در وقتی که تعیین شده است، غرق شدنی هستند.

وَيَصْنَعُ الْفُلَّكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

«و نوح کشتی را می ساخت» یعنی: شروع به ساختن آن کرد «و هر بار که اشرافی از قوم او بر آن کشتی می گذشتند، او را مسخره می کردند» و می گفتند: ای نوح! بعد از نبوت، اکنون نجار شده ای! یا می گفتند: شگفتا! در خشکی کشتی می سازی، آخر کشتی در خشکی چگونه شناور می شود؟ «می گفت: اگر ما را مسخره می کنید» امروز به سبب ساختن کشتی «ما نیز شما را همان گونه که مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد» در فردای عذاب، به هنگام غرق شدنتان در توفان.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٣٩﴾

«پس به زودی خواهید دانست که بر سر چه کسی عذابی می آید که خوارش سازد» و آن، غرق شدن در دنیا است «و بر او عذابی پایدار فرود می آید» که همانا عذاب پایدار دوزخ در آخرت است؟.

**حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ
وَمَن ءَامَنُ وَمَأْمِنٌ مَّعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤١﴾**

«تا آن گاه که فرمان ما» یعنی: عذاب ما «در رسید و تنور فوران کرد» یعنی: آب چنان جوشش گرفت که حتی از تنور نانوائی فوران کرد. به قولی: مراد تنور نانوائی نیست بلکه مراد روی زمین است و فوران آن نشانه آغاز توفان بود «گفتیم: در کشتی از هر جنسی» یعنی: از هر صنفی از اصناف حیوانات روی زمین «دو نر و ماده را حمل کن و نیز خانوادهات را» ایشان شامل همسر وی، فرزندان و همسرانشان بودند «مگر آن کسی که حکم ما از پیش بر او مقرر شده است» که از غرق شدگان است، او را حمل نکن و بدان که این حکم بر او مقرر نشده مگر از روی علم به این امر که او کفر را به اراده خویش انتخاب می کند «و بردار» در کشتی «کسانی را که ایمان آورده اند» با تو از قومت. سپس خدای سبحان قلت ایمان آورندگان همراه با نوح علیه السلام را نسبت به کسانی که به وی کفر ورزیده بودند وصف نموده می فرماید: «و با او جز عده اندکی ایمان نیاورده بودند» به قولی: همه آنان هشتاد تن بودند که سه تن از پسران نوح علیه السلام به نامهای سام، حام و یافث با همسرانشان نیز در جمله آنان قرار داشتند.

﴿ وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ جَرِّبْنَهَا وَمُرْسَهَاتِ إِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤٢﴾

«و گفت» نوح علیه السلام «در کشتی سوار شوید، به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش» روان شدن کشتی در توفان و لنگر انداختنش پس از پایان آن، به نام خدا جل جلاله و به لطف و رحمت وی است. این سخن را گفت تا آنان را متوجه الطاف الهی بگرداند «همانا پروردگار من آمرزنده» است گناهان مؤمنان با اخلاص را «مهربان است» که نجات دادن این گروه برای بقای نسل بشر و نسل حیوانات و جاندارانی که نوح علیه السلام آنها را با خود در کشتی بعد از طوفان حمل کرد، از مهربانی و فضل و بخشایش وی است. شایان ذکر است که بر مبنای سنت نوح علیه السلام، بردن نام خدا جل جلاله در آغاز سوار شدن بر کشتی یا هر وسیله سواری دیگری مستحب است چنان که رسول

خدا ﷻ در حدیث شریف فرموده‌اند: «امان اتم از غرق - وقتی که به کشتی سوار می‌شوند - این است که بگویند: بسم الله الملك ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى بَشَرٍ مِّن شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعَلَّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾ (انعام/۹۱)،
(بِسْمِ اللَّهِ جَعَلْنَاهَا وَمَرَسْنَاهَا إِنَّ رَبِّيَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ)».

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَا بُنَيَّ ارْكَب مَعَنَا وَلَا تَكُن مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾ قَالَ سَتَأُوذَىٰ إِلَىٰ جِبَلٍ يَْعَصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ ﴿٤٣﴾

«و آن کشتی، آنان را در میان موجی کوه آسا می‌برد» این تعبیر، بیانگر شدت هول و هراسها و نیرومندی توفانی است که تمام روی زمین را فراگرفته و پوشانده بود ولی خداوند ﷻ به فضل و رحمت خویش کشتی و سرنشینان آن را به رغم آن توفان مهیب و در دل آن موجهای کوه پیکر که سرتاسر زمین را فرا گرفته بود، به سلامت نگه داشت «و نوح، پسرش را بانگ در داد» به قولی: نام این پسر وی کنعان، و او از جمله کافران بود. و به قولی: او از منافقان بود «که در کناری بود» از قوم و نزدیکانش، به نحوی که این سخن نوح ﷺ که گفت: در آن سوار شوید... به گوش وی نرسیده بود. به قولی دیگر معنی این است: او در کناری بود از دین پدرش. آری! نوح ﷺ خطاب به او چنین بانگ در داد: «ای پسرک من! با ما سوار شو و با کافران مباش» در خارج از کشتی، یا بر دین آنان مباش زیرا آنان نابود می‌شوند. اما او جاهلانه بر این باور بود که توفان به قله کوهها نمی‌رسد بنابراین، در پاسخ پدرش: «گفت: به زودی به سوی کوهی پناه می‌برم که مرا از آب نگاه دارد» یعنی: با ارتفاعش مرا از غرق شدن در آب باز دارد «نوح گفت: امروز هیچ نگاه دارنده‌ای از عذاب خدا نیست» زیرا این روزی است که در آن عذاب همگانی به تحقق می‌پیوندد «مگر کسی که خدا بر وی رحم کند» یعنی: لیکن کسی که خدا ﷻ بر وی رحم کرده باشد، او را در پناه حمایت

خویش نگاه می‌دارد و این رحمت‌شدگان فقط کشتی‌نشینانند و بس «و» در این هنگام بود که «موج میان آن دو حایل شد» یعنی: امواج فراز آمد و چنان بزرگ و فلک آسا گشت که میان نوح و پسرش حایل گردید و بنابراین، نجات وی از غرق دشوار گشت «پس، از غرق‌شدگان شد» ابن کثیر نقل می‌کند: «امواج آب پانزده گز، و به قولی هشتاد مایل از قله کوه‌ها ارتفاع گرفت».

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَيْ مَاءَكَ وَنَسَمَاءَ أَقْلَبِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَفُضِيَ الْأَمْرُ وَأَسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾

«و گفته شد: ای زمین! آب خود را فروبر» به یکباره، نه آن‌گونه که زمین عادتاً وبه تدریج آب را در خود فرو می‌برد «و ای آسمان! بازمان» از باریدن. گفته می‌شود: «أقلع المطر!»: باران باز ماند» آن‌گاه که از باریدن باز ایستد «و آب کم ساخته شد» یعنی: آب فروکش کرد و فروکاست تا خشک شد «و فرمان گزارده شد» یعنی: کار به سرانجام خود رسید و خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را جملگی نابود کرد «و کشتی بر کوه جودی قرار گرفت» جودی: کوهی معروف در نزدیکی «موصل» است. یادآور می‌شویم که خدای عزوجل کشتی نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بر کوه جودی ابقا کرد تا عبرت و نشانه‌ای برای آیندگان باشد و پیشینیان این امت آن را دیده‌اند.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «جودی کوهی است در الجزیره اما در سفر «تکوین» آمده است که آن کوه، کوه «آارات» است. گفتنی است که ماهواره‌ها - و قبل از آنها یکی از کاوشگران - بقایای کشتی نوح را که معجزه همیشگی دین حق است، در کوهی از کوههای ارمنستان کشف کرده‌اند. والله اعلم». قتاده می‌گوید: «نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دیگر سرنشینان کشتی، در ماه رجب بر آن سوار شدند و صد و پنجاه روز را در آن به‌سر بردند و در روز عاشورا از کشتی بیرون آمدند». این روایت را حدیثی مرفوع نیز تأیید می‌کند. «و گفته شد: مرگ بر قوم ستمکار».

علمای بلاغت جملگی اتفاق نظر دارند بر این‌که این آیه شریفه، در جایگاهی از فصاحت و بلاغت قرار دارد که در وصف نمی‌گنجد و توان توانایان فنون بلاغت و

میدانداران علم بیان و پیشاهنگان علم لغت، از آوردن سخنی که حتی در این عرصه به آن نزدیک باشد، عاجز است. ابوحنیان توحیدی در تفسیر «البحرالمحیط» می‌گوید: «به رغم آن‌که این آیه شریفه، نوزده لفظ بیشتر ندارد ولی در آن بیست و یک نوع از انواع بدیع گرد آمده است، از جمله: مناسبت، مطابقت، مجاز، استعاره، اشاره، تمثیل، ارداف، تعلیل، احتراس، ایضاح، مساوات وصف و...»، ابوحنیان هر یک از این انواع را بر شواهد آن در این آیه تطبیق کرده است.^۱

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ أَبِي مِنَ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكِيمِينَ ﴿٤٥﴾

«و نوح پروردگار خود را آواز داد و گفت: پروردگارا! پسر من از اهل من است» یعنی: او از همان کسانی است که تو نجات آنان را با این فرموده‌ات: **(وَأَهْلَكَ ...)** به من وعده داده‌ای «و البته وعده تو راست است» که در آن هیچ خلافی نیست «و تو بهترین حکم‌کنندگانی» یعنی: تو داناترین و عادل‌ترین حکم‌کنندگانی.

قَالَ يَنْفُخُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتَّبِعْنِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّي أَخْشَاكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ

الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾

پروردگار عزوجل در پاسخ وی «فرمود: ای نوح! در حقیقت او از اهل تو نیست» که من وعده نجات آنان را داده‌ام زیرا او از کسانی نبوده است که به تو ایمان آورده و از تو پیروی کرده‌اند پس نزدیکی و قرابت مورد اعتبار، قرابت در دین است نه قرابت در نسب «همانا او عملی ناشایست است» از بس که او در کردار ناشایست غرق شده، گویی خود عین عمل ناشایست است. پس این تعبیر، گویای مبالغه در نکوهش و مذمت این فرزند نوح **عَلَيْهِ السَّلَام** می‌باشد. یعنی: تو ای نوح! می‌دانی که هرگز عمل ناشایست را با تو نسبت و مناسبتی نیست، او در حقیقت از خانواده و کسان تو نیست، خانواده‌ای که پیامبران خدا **عَلَيْهِمُ السَّلَام** به سوی تشکیل آن دعوت کرده‌اند. بر مبنای این

^۱ نگاه کنید به حاشیه تفسیر «البحرالمحیط ۲۲۷/ ۵»

دعوت، فقط آن رابطه‌ای پابرجا و دارای وجود حقیقی خواهد بود که میان مؤمنان به خدا عز وجله برقرار شده باشد لذا اگر میان دوستان خدا عز وجله و میان دشمنانش رابطه دوستی و موالات وجود داشت، آن رابطه غیرقابل قبول است و قطع شده اعلام می‌شود «پس چیزی را که بدان علم نداری، از من مخواه» یعنی: اگر در علم ازلی من رفته بود که فرزندان مؤمن است، بی‌گمان او را نجات می‌دادم. این آیه دلیل بر عدم جایز بودن دعایی است که انسان به عدم مطابقت آن با شرع علم دارد «من به تو اندرز می‌دهم که مبدا از نادانان باشی» یعنی: ای نوح علیه السلام! من تو را از این که از نادانان باشی و از من چیزی را بخواهی که خواستن آن برایت روا نیست، بر حذر می‌دارم بلکه از عالمان با عمل باش.

و چون نوح علیه السلام دانست که این درخواستش مطابق رضای خداوند عز وجله نبوده بلکه ناشی از گمانی بوده که او در آن به سر می‌برده، بی‌درنگ به خطای خویش اعتراف نمود و طلب مغفرت و رحمت کرد:

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٤٧﴾
 «گفت» نوح علیه السلام «ای پروردگار من! همانا من به تو پناه می‌برم از آن که از تو چیزی بخواهم» در آینده «که بدان علم ندارم» یعنی: به درستی و جایز بودن آن علمی ندارم «و اگر بر من نیامرزی» گناه آنچه را که از روی ناآگاهی و بی‌علمی از تو خواسته‌ام «و به من رحم نکنی» با پذیرفتن توبه‌ام «از زیانکاران باشم» در اعمال خود و از اعمال خود هیچ سودی نخواهم برد.

قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمَّمٌ سَنَمَتُّهُمْ ثُمَّ يَمْشُرُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾

«گفته شد: ای نوح! فرود آی» از کشتی به سوی زمین، یا از کوه به سوی زمین هموار زیرا زمین به فرمان پروردگار آبش را فروبلعید و خشک شد. آری! فرود آی «با سلامی از جانب ما» یعنی: با درود و سلامی از جانب ما، یا با ایمنی کامل «و با برکت‌هایی»

یعنی: با نعمتهای پایدار، فزاینده و رشد یابنده‌ای «فرود آمده بر تو» و این برکات در حق نوح عليه السلام، بسیاری نسل و تبار اوست، به طوری که اکثر انبیاء عليهم السلام و ائمه دین از نسل وی‌اند «و» با برکت‌هایی فرود آمده «بر امتهایی از همراهان تو» مراد امتهایی هستند که از نسل شاخه‌های مختلف همراهان نوح عليه السلام در کشتی به وجود می‌آیند، همچنین این تعبیر شامل حیوانات حمل شده بر کشتی نوح عليه السلام نیز می‌شود زیرا آنها نیز امتها، یعنی گروه‌های مختلف و انواعی گونه‌گون و جداگانه از جانوران بودند «و امت‌هایی دیگرند که به زودی آنان را در دنیا بهره‌مند می‌کنیم، سپس به آنان از جانب ما» در آخرت «عذابی دردناک می‌رسد» مراد: گروه‌هایی از نسل امتهای یادشده تا روز قیامت اند که کافر می‌شوند. پس خداوند جل جلاله آنان را در دنیا بهره‌مند و برخوردار می‌سازد ولی در آخرت بهره‌ای ندارند.

**تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَذَابَ
لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤١﴾**

«این» داستان نوح عليه السلام «از اخبار غیب است که آن را به تو وحی می‌کنیم. پیش از این» وحی ما در قرآن «نه تو آن را می‌دانستی» ای محمد صلی الله علیه و آله «و نه قوم تو» آن را می‌دانستند. پس بیان این داستان از سوی تو با این تفصیل شگرف که گویای حقیقت است، خود دلیلی است برای اهل خرد بر این امر که تو رسول بر حق خداوند جل جلاله هستی «پس صبر کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! بر آنچه که از کفار زمانت می‌بینی چنان‌که نوح عليه السلام صبر کرد «بی‌گمان عاقبت» نیک و پسندیده در دنیا و آخرت «از آن تقوای پیشگان است» یعنی: از آن خداترسانی است که به پیام پیامبران عليهم السلام ایمان دارند، همان‌گونه که فرجام نیک از آن نوح عليه السلام و متقیان همراهش بود.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَفِّرَكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿٥٠﴾

«و فرستادیم به سوی عاد» یعنی: به سوی قبیله عاد که ساکن احقاف یمن بودند «برادرشان هود را» زیرا هود علیه السلام یک تن از اعضای قبیله آنها بود «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، جز او هیچ معبودی برای شما نیست، شما جز افتراکننده نیستید» با گرفتن معبودی جز خدای یگانه و نامیدن آن به نام خدا و دادن حقوق الوهیت به وی.

يَقَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَفِّرَكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ ﴿٥١﴾

«ای قوم من! برای این» تبلیغی که به شما می‌کنم و اندرزی که به شما می‌دهم «پاداشی از شما درخواست نمی‌کنم» و بی‌چشمداشت هیچ پاداشی از شما، رسالتم را ابلاغ می‌نمایم «پاداش من جز بر عهده کسی که مرا آفریده است، نیست» و اوست که مرا در برابر این دعوت پاداش می‌دهد «پس آیا تعقل نمی‌کنید» وقتی نصیحت کسی را رد می‌کنید که از شما در برابر آن هیچ پاداشی نمی‌طلبد!؟

وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِذْ قُوتِكُمْ

وَلَا تُنْوُوا جُحْرِمِينَ ﴿٥٢﴾

«و ای قوم من! از پروردگارتان آمرزش بخواهید» از کفر و گناهی که از شما سر زده است «سپس به سوی او توبه کنید تا آسمان را» یعنی: باران را «بر شما ریزان گشته بفرستد» مدرار: بارانی بسیار ریزان، پیگیر و فراوان. ناقه مدرار: یعنی شتر بسیار شیردهنده. پس این آیه دلالت می‌کند براین که استغفار و توبه، جلب‌کننده روزی آسمان و برکات زمین است و در این باره حدیث شریف بسیار بزرگی آمده است که برای آمرزش خواهان هدیه‌ای بس روح‌افزاست: «من لزم الإستغفار جعل الله له من كل هم فرجاً ومن كل ضيق مخرجاً ورزقه من حيث لا يحتسب: هر کس بر استغفار پایبندی نماید، خداوند جل جلاله به او از هر نگرانی‌ای گشایشی و از هر تنگنایی راه بیرون رفتی پدید می‌آورد و او را از آنجا که حساب نمی‌کند، روزی می‌بخشد». «و نیرویی بر نیروی

شما بیفزاید» یعنی: آمرزش بخواهید و توبه کنید تا گشایش و آسایشی بر فراز گشایش و آسایش شما، یا عزتی بر عزت شما بیفزاید «و مجرمانه روی برنتابید» یعنی: از آنچه که شما را به سوی آن دعوت می‌کنم، تبهکارانه روی بر نگردانید که در این صورت، مرتکب جرم روگردانی از دعوت خدای عزوجل و کفر به آیات و به فرستاده وی می‌شوید.

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

«گفتند: ای هود! برای ما بینه‌ای نیاوردی» یعنی: برای ما دلیل و حجت روشنی نیاوردی که بر مبنای آن عمل کنیم و با آن بر این امر راه بریم که تو فرستاده بر حق خدا هستی و در این ادعای خود بر خدا دروغ بر نمی‌بندی. اما این سخنان دروغی بیش نبود زیرا هر یک از پیامبران الهی معجزاتی با خود آورده‌اند که انسانهای منصف با مشاهده آنها به ایمان پیوسته‌اند «و ما به گفته تو» یعنی: به خاطر این سخن بی‌حجت تو، یا از روی پشت پازدن به سخن تو و اهمیت ندادن به آن «ترک‌کننده معبودان خود» که بجز خدا ﷻ آنان را عبادت می‌کنیم «نیستیم و ما تو را باوردارنده نیستیم».

إِنْ نَقُولُ إِلَّا أَعْرَبْنَاكَ بَعْضَ آلِهَتِنَا بِسُوِّهِ قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٨﴾ مِنْ

دُونِهِ فَيَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ ﴿٥٩﴾

«چیزی جز این نمی‌گوییم که بعضی از خدایان ما» که تو بر آنها عیب و ایراد می‌گیری و رأی ما را در پرستش آنها، بر کم‌خردی و نادانی ما حمل می‌کنی «به تو آسیبی رسانده‌اند» مرادشان از این آسیب، جنون و دیوانگی است. یعنی: آنچه به ما در نفرت انگیزی و فرافکنی علیه بتان می‌گویی و آن را پیوسته تکرار می‌کنی، نشانه جنون و دیوانگی توست «گفت» هود عليه السلام «همانا من خدا را گواه می‌گیرم و شما نیز گواه باشید که من از آنچه جز او شریک وی می‌گیرید، بیزارم» یعنی: من از پرستش آنها

برائت می‌جویم و اعلام می‌کنم که من از کسانی نیستم که آنها را به ربوبیت گرفته‌اند بلکه من دشمن آنها هستم و از شرک‌آوری شما بیزارم «پس همه شما درباره من هر کید و نیرنگی که دارید به کار برید» یعنی: شما و خدایانتان - اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند - هر تصمیمی که می‌خواهید درباره من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید «سپس مهلتم ندهید» زیرا من از شما و نیرنگ شما هیچ پروایی ندارم و برای بتان بی‌جان شما هیچ ارزش و اعتباری قایل نیستم.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

«در حقیقت، من بر خدا پروردگار خود و پروردگار شما توکل کردم» پس او مرا از نیرنگ شما نگاه می‌دارد، هرچند که شما در جستجوی راههای آسیب رساندن به من، تمام سعی و توانتان را هم به کار برید زیرا هر کس بر خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ توکل کرد، او برایش بس است «هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که او مهار هستی‌اش را در دست‌دارد» یعنی: هر گونه جنبنده‌ای - و از آن جمله خود شما - در قبضه قدرت و اراده حق تعالی و تحت سلطه وی قراردارید و مهار هستی همه، در غایت تسخیر و نهایت خضوع و خواری به دست با کفایت بلاکیف توانای اوست. معنی: **(ءَاخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا)**: (موی پیشانی او را در دست گرفته) این است که: او مالک همه جنبنده‌ها، حاکم بر همه آنها، قادر بر تصرف در آنها و مقهورکننده آنهاست که «ناصیه: دسته موی جلو»، تمثیلی براین معنی است «همانا پروردگار من بر راه راست است» یعنی: اراده او در جهت حق و عدل است پس شما را بر من مسلط نمی‌سازد زیرا من به او مؤمن هستم و به سوی راهش دعوت می‌کنم، در حالی که شما به او کافر بوده و از دعوتش روگردانید. به حق که این سخنان هود عَلَيْهِ السَّلَامُ، متضمن حجتی بالغه و دلالتی قاطع بر حقانیت دعوتش و بطلان راه و روش مشرکان منکر وی است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا إِنْ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٥٧﴾

«پس اگر روی بگردانید» یعنی: اگر بر روگردانی از اجابت دعوت حق و تصمیمتان بر کفر استمرار ورزید؛ «به یقین پیغامی را که به منظور آن به سوی شما فرستاده شده‌ام، به شما رسانیدم» و جز این هیچ تکلیف دیگری بر عهده من نیست. پس حجت بر شما تمام است «و پروردگام قومی جز شما را جانشین خواهد کرد» یعنی: یقیناً خداوند عز وجل شما را به سبب این موضع گیریتان در برابر فرستاده‌اش و اعتراضتان از دعوت وی، نابود خواهد کرد سپس قومی غیر از شما را به میان خواهد آورد که در دیار و امواتان جانشینتان باشند «و به او هیچ زیانی نمی‌رسانید» با این روگردانی‌تان؛ نه زیانی بسیار و نه اندک بلکه فرجام بد این کفر و شرک به خود شما بر می‌گردد «در حقیقت، پروردگام بر همه چیز حفیظ است» یعنی: ناظر و مسلط و نگهبان است پس اعمال شما بر او پنهان نمی‌ماند و سرانجام شما را در برابر آن جزا می‌دهد، همچنین او مرا از هرگونه گزندی از سوی شما نگاه می‌دارد.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَنَجَّيْنَاهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٨﴾

«و چون فرمان ما» یعنی: عذاب ما که هلاک کننده قوم عاد بود «در رسید، هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند» و جملگی چهار هزار تن بودند «به رحمتی از جانب خود» یعنی: به رحمتی بزرگ از جانب خود «نجات دادیم» زیرا هیچ کس جز به رحمت ما نجات پیدا نمی‌کند «از عذابی غلیظ» یعنی: از عذابی سخت. به قولی: آن عذاب، باد سموم بود که دیارشان را ویران و خودشان را نابود ساخت تا بدانجا که از آنان احدی باقی نماند.

وَتِلْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِنَا رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُمْ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾

«و این است عاد» اشاره به گورستان و ویرانی‌های برجای مانده از قوم عاد است، گویی حق تعالی فرمود: در زمین بگردید و در آثار و ویرانه‌های قوم عاد به دیده اعتبار بنگرید «آیات پروردگار خود را انکار کردند» یعنی: به آن کفر ورزیده و آن را تکذیب کردند و منکر معجزات وی شدند «و فرستادگانش را نافرمانی نمودند» یعنی: فقط هود عَلَيْهِ السَّلَام را نافرمانی کردند زیرا در عصر هود عَلَيْهِ السَّلَام پیامبر دیگری غیر از وی نبود. ولی آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که هر کس یکی از پیامبران را تکذیب کرد، در واقع تمام آنها را تکذیب کرده است و از جمله، پیامبرانی را که قبل از عصر وی مبعوث شده بودند «و فرمان هر جبار عنیدی را پیروی کردند» جبار: متکبر، و عنید: سرکش طغیانگر و ستیزنده‌ای است که حق را نمی‌پذیرد و به آن گردن نمی‌دهد. یعنی: آنان به سبب اعراض از طاعت خدا عَلَيْهِ السَّلَام و طاعت پیامبرش و به سبب پیروی از رؤسای سرکش و رهبران حق‌ستیز خود در راه شر و فساد، به این سرانجام بد روبرو شدند.

وَأْتِعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا إِنْ عَادَا كَفَرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا بَعْدَ لِعَادِ قَوْمِ هُودٍ ﴿١٠﴾

«و» سرانجام «در این دنیا از پی آنان لعنتی فرستاده شد» که لعنت کنندگان همیشه آنها را نفرین می‌کنند، از این رو لعنت پیوسته گریبانگیر آنهاست، بدان گونه که تا این دنیا باقی باشد، این لعنت هم از آنان جدایی نداشته و همیشه بدرقه راه آنان خواهد بود «و» لعنت در «روز قیامت نیز» گریبانگیر آنان شد و در آنجا نیز مورد لعنت قرار گرفتند چنان که در دنیا مورد لعنت قرار گرفتند «آگاه باش که همانا عادیان به پروردگار خود کافر شدند» یا نعمت پروردگار خود را کفران و ناسپاسی کردند «هان! دوری بر عاد قوم هود باد» یعنی: آنها همیشه از رحمت خدای قهار دور و مطرودند پس نفرین خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بر آنان باد. (قوم هود) از باب عطف بیان بر (عاد) عطف شد تا این قوم که «عاد اول» اند، از عاد دوم که عاد «ارم» است، متمایز شوند.

﴿ وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ

فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُّجِيبٌ ﴿١١﴾

«و» فرستادیم «به سوی ثمود برادرشان صالح را» قوم صالح بعد از قوم عاد به میان آمدند و در منطقه «حجر» که در میان مدینه و شام واقع است، سکونت داشتند «گفت: ای قوم من! خدا را عبادت کنید، برای شما هیچ معبودی جز او نیست، او شما را از زمین پدید آورد» یعنی: او آفرینش شما را از زمین آغاز کرد زیرا تمام بشر از صلب آدم علیه السلام اند و او از زمین خلق شده است. «وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» یعنی: «او شما را آبادکنندگان زمین گردانید» که در آن خانه‌ها بنا نموده و درختان را غرس می‌کنید «پس از او آموزش بخواهید» یعنی: از خدای عزوجل بخواهید تا جرم بزرگ پرستش بتان و سایر گناهی را که مرتکب گردیده‌اید، بر شما بیامزد «سپس به سوی او توبه کنید» یعنی: به سوی عبادت خدای یکتا بازگشته و بر قصور و تجاوز از حدود وی که از شما سرزده است، نادم شوید «که بی‌گمان پروردگار من نزدیک» است به رحمت خود «اجابتگر است» برای کسی که او را بخواند.

بدین گونه است که می‌بینیم؛ دعوت پیامبران علیهم السلام همه یک پیام دارد و آن: عبادت حق تعالی و استغفار از وی می‌باشد.

قَالُوا يَصْلِحُ فَذَكَرْتُ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنهَمْنَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ

مُرِيبٌ ﴿١٢﴾

«گفتند: ای صالح! به راستی تو پیش از این در میان ما مایه امید بودی» یعنی: ما پیش از این امیدوار بودیم که تو در میان ما سرور و سالاری مطاع باشی که از رأی و اندیشه‌ات سود بریم، البته قبل از آن که داعیه نبوت و دعوت به سوی توحید را سردهی. عجباً بر آن قوم! که چون صالح علیه السلام آنها را به سوی خدای عزوجل دعوت کرد، گفتند: اکنون امید ما از تو قطع شد!! «آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز می‌داری؟» استفهام انکاری است. یعنی: این کار تو ناپسند و محکوم است «و بی‌گمان

ما از آنچه تو ما را بدان می خوانی» از عبادت خداوند به یگانگی و ترک عبادت بتان «سخت دچار شکیم» این دعوت قویا محل شبهه و سبب نگرانی و ناآرامی ماست.

**قَالَ يَتَقَوَّمُ آرَاءَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَءَاتَنِي مِنهُ رَحْمَةً فَمَن يَبْصُرْ مِنِّي مِنْ أَلَلِهِ إِنَّ عَصِيئَةً
فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿١٣﴾**

«گفت: ای قوم من! آیا دیدید» رأیتم: یعنی در سخنم اندیشه کنید و به من خبر دهید که: «اگر» در این ادعا «بر بینه‌ای» یعنی: بر حجتی روشن و برهانی صحیح و راستین «از سوی پروردگار خود باشم و او به من از جانب خود رحمتی» یعنی: نبوت را «عطا کرده باشد پس اگر او را نافرمانی کنم» در تبلیغ رسالت و برای رعایت خاطر شما از شما بترسم و بنابراین، تکلیف و وجیبه خود را در رساندن پیامهای حق به شما - دایر بر این که پرستش طاغوتها را فرو گذاشته و خدای عزوجل را به یگانگی بپرستید - به کناری بگذارم، در آن صورت؛ «چه کسی مرا در برابر خدا نصرت می‌دهد» یعنی: چه کسی مرا از عذاب وی باز می‌دارد؟ آری! شما فرض را بر این قرار دهید که من حجت روشنی از جانب پروردگار خود دارم و پیامبری حقیقی و راستین هستم در این صورت، اگر اوامر پروردگارم را نافرمانی کنم، یقینا مرا از عذاب وی گریز و نجاتی نیست. پس راه نجاتم فقط در این است که رسالت و دعوت خداوند ﷻ را که مرا بر آن امین خویش قرار داده، به شما ابلاغ نمایم «در نتیجه، شما جز بر زیان من نمی‌افزایید» یعنی: شما با سست کردن و بازداشتنم از اجرای این تکلیف، مرا سخت زیانکار می‌گردانید زیرا عملم را نابود ساخته و مرا بر عذاب خداوند ﷻ پیش می‌افکنید.

**وَيَتَقَوَّمُ هَذِهِ نَاقَةَ اللَّهِ لَكُمْ ءَايَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا سِوَىٰ فَإِخْذُكُمْ عَذَابٌ
قَرِيبٌ ﴿١٤﴾**

«و ای قوم من! این ماده شتر خداست که برای شما آیه‌ای است» یعنی: این ماده شتر برای شما معجزه آشکار و پدیده شگرفی است زیرا خدای متعال طبق درخواست

خودتان و در جلو نگاهتان، آن را از کوهی برایتان بیرون آورد. شایان ذکر است که شتر برای آنان از شش وجه معجزه بود:

۱ - آفرینش آن از صخره.

۲ - بیرون آوردن آن از دل کوه.

۳ - آفرینش آن همراه با حمل، بی نزدیکی به جفت.

۴ - آفرینش آن به یکباره با آن هیکل بزرگ، بدون ولادت آن از شتری دیگر.

۵ - پیکر عظیم آن؛ به گونه‌ای که آب چشمه قوم صالح یک روز از آن وی و روز بعد از آن کل آن قوم بود.

۶ - شیر بسیاری می داد که خلقی عظیم را بسنده بود.^۱

«پس بگذارید او را تا در زمین خدا بخورد» از آن چراگاه‌هایی که حیوانات دیگر از آن می‌خورند پس در چراگاه بر آن تنگ نگیرید زیرا این ماده شتر خدا ﷻ است و از زمین او می‌خورد «و آسایش نرسانید که آن‌گاه شما را عذابی زودرس فرومی‌گیرد» یعنی: عذابی زود هنگام که نزدیک به آسیب رساندنتان به آن شتر است. و چنین هم شد زیرا آن عذاب، سه روز بعد از پی کردن شتر بر آنان نازل گردید.

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتُّوْا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ ذٰلِكَ وَعَدُوْكُمْ مَكْذُوْبٌ ﴿٦٥﴾

«پس آن ماده شتر را پی کردند» یعنی: آن را به وسیله شمشیر یا مانند آن از وسایل کشتند «پس گفت» صالح ﷺ به آنان «سه روز در خانه‌هایتان برخوردار شوید» یعنی: در منازلتان سه روز از زندگی بهره‌گیرید زیرا بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است «این وعده‌ای بی‌دروغ است».

^۱ تفصیل این داستان در سوره «اعراف» گذشت.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾

«پس چون فرمان ما در رسید» بر فرود آمدن عذاب «صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خود رهانیدیم و از خزی آن روز نجات دادیم» و آن خزی؛ هلاک ساختن قومش با «صیحه» یعنی بانگ مرگبار بود. خزی: ذلت و حقارت و خواری است «به یقین پروردگار تو همان نیرومند شکست‌ناپذیر است» که بر نجات‌دادن دوستان و نابود کردن دشمنانش توانا می‌باشد.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَرِهِمْ جَثِيمًا ﴿٦٧﴾

«و ستمکاران را آن بانگ سخت فراگرفت» یعنی: بانگی سخت و مرگبار بر آنان در داده شد، در نتیجه همه مردند. به قولی: آن بانگ؛ بانگ جبرئیل عليه السلام بود، و به قولی دیگر: بانگی از آسمان بود که دل‌هایشان را تکه پاره کرد «پس صبح کردند در خانه‌هایشان از پا درآمده» یعنی: بامدادان بر روهای خویش چنان در افتاده و بی‌جان بودند که بر خاک چسبیده بودند، همانند پرنده که بر خاک درمی‌غلطد و مرده بر روی می‌افتد. اما در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود ساخته شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار هر دو بر آنان فرود آمد.

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا آلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِمُؤَدَّ ﴿٦٨﴾

«گویی هرگز آنجا نبودند» یعنی: چنان نابود شدند که گویی هرگز در دیارشان مقیم نبوده‌اند و در آن دیار، خانه و بار و بینه نهاده بودند «آگاه باشید که ثمود به پروردگارش کفر ورزیدند» پس سزاوار عذاب شدند «هان! دوری بر ثمود باد» از رحمت خداوند جل جلاله، و چنین هم شد.

قطعا این عذاب، درسی بزرگ برای دعوت‌گران راه حق و عبرتی سهمگین برای منکران آن است.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَمًا قَالَ سَلَمٌ فَمَا لِيثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ ﴿٦٦﴾

«و به راستی فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» چون خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ فرشتگان را فرستاد تا بر قوم لوط عذاب فرود آورند، آنان در راه رفتن به سوی شهر لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آمدند تا او را به تولد اسحاق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرزندش، و به قولی: به هلاکت قوم لوط مژده دهند «آنها سلام گفتند، ابراهیم جواب سلام را داد» فرشتگان به صیغه (سلاما) که به تقدیر (سلمنا سلاما) است و مفید گذرا بودن سلامشان می باشد، به ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ سلام گفتند، اما او با صیغه (سلام) که اسم مرفوع است و مفید دوام و استمرار می باشد، به آنها سلام گفت بنابراین، سلام گفتن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ بلیغ تر بود «پس دیری نباید که» ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ «گوساله ای بریان آورد» حنیز: یعنی: گوشت بریان شده با سنگ داغ، بی آنکه آتش به آن برسد. آری! ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ از میهمانان ناشناخته خود این گونه به گرمی پذیرایی کرد. در حدیث شریف آمده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ جَارَهُ وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَهُ: هر کس به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ و روز آخرت ایمان دارد، باید که همسایه خود را گرمی بدارد و هر کس به خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ و روز آخرت ایمان دارد، باید که میهمان خود را گرمی بدارد».

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَّرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾

«پس چون دید که دستهایشان به غذا نمی رسد» یعنی: چون ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ دید که آنها دستهای خود را به سوی گوساله دراز نمی کنند «ناپسند یافت از آنان» یعنی: این کارشان را ناپسند تلقی کرد و پنداشت که آنها برایش شری به همراه آورده اند زیرا عرف و عادت بر این بود که چون میهمان وارد خانه می شد اما از غذایشان نمی خورد، گمان بر این می رفت که او با خود شری آورده و در حق میزبان قصد بدی دارد «و از آنان در دل خود ترسی احساس کرد» و از آنان وحشتی در دل گرفت «گفتند: ترس،

همانا ما فرستاده شده ایم» با عذاب «به سوی قوم لوط» یعنی: ما فرستادگان پروردگاریم و به سوی قوط لوط علیه السلام فرستاده شده ایم تا عذابشان کنیم.

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلْتَرْزَأُهَا إِسْحَاقُ وَمِنْ زَوْجِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبُ ﴿٧١﴾

«و زن ابراهیم ایستاده بود پس خندید» زیرا در حالی که ابراهیم علیه السلام با فرشتگان نشسته بود، او به خدمت ایستاده بود پس به سبب از بین رفتن ترس و نگرانی، خندید، یا از غفلت قوم لوط با وجود نزدیکی عذاب برآنان خندید. شاه ولی الله دهلوی می گوید: «خنده او به سبب خوشحالی اش از نابودی قوم لوط بود». به قولی دیگر، معنی (ضحکت) این است که: زن ابراهیم علیه السلام در این اثنا حیض شد در حالی که پیره زنی نازا بود و در سن یائسگی قرار داشت. پس بنابراین توجیه، (ضحکت) به معنی خنده نیست بلکه بدین معنی است که: او حیض شد. «پس مژده دادیمش به اسحاق» که او را برای ابراهیم علیه السلام به دنیا می آورد «و» مژده دادیمش «از پی اسحاق به یعقوب» که از فرزندش اسحاق به دنیا می آید. دلیل این که ساره زن ابراهیم علیه السلام به فرزند مژده داده شد نه خود وی، این بود که زنان از به دنیا آمدن فرزند شادتر می شوند، نیز به این دلیل که ابراهیم علیه السلام از هاجر فرزند دیگری داشت که اسماعیل علیه السلام است در حالی که ساره فرزندی نداشت.

ابن کثیر می گوید: «این آیه از صحیح ترین، واضح ترین و نیکوترین دلایل بر این امر است که ذبیح اسماعیل است نه اسحاق زیرا ممتنع است که از یکسو مژده تولد اسحاق و سپس به دنیا آمدن یعقوب علیه السلام از صلب وی داده شود و باز در عین حال که او هنوز طفل خردسالی است، فرمان قربان کردن وی صادر گردد».

قَالَتْ يَوْتَلَقْ ءَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٧٢﴾

«گفت» ساره «وای بر من!» این کلمه ای است که چون کاری شگفت آور بر زنان پیش آید، بر زبانشان بسیار جاری می شود «آیا فرزند می زایم با آن که من پیره زنم» که عمری از من گذشته است. به قولی: او در این هنگام، نود سال داشت «و این شوهرم

پیرمرد است؟ واقعا این چیز بسیار عجیبی است» یعنی: شوهرم ابراهیم علیه السلام نیز پیرمردی است که زنان از چنین کسی باردار نمی‌شوند. به قولی: ابراهیم علیه السلام در این حال صدوبیست سال داشت.

قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾

«فرشتگان گفتند: آیا از کار خدا تعجب می‌کنی» درحالی که چیزی در پیشگاه قدرت وی مستحیل نیست؟ دلیل انکار از تعجب وی و بی‌جا تلقی نمودن آن - با آن‌که تعجب ساره در امری از امور خارق العاده بود - این است که ساره از بیت نبوت و مهد معجزات و خوارق عادات بود لذا بر همچون اوایی این حقیقت پنهان نبود که این کار از مقدورات خدای سبحان است. آری! تعجب نکن زیرا این و امثال آن از نعمت‌ها و موهبت‌های دیگر «رحمت خدا و برکات او بر شماست ای اهل این خانه» یعنی: ای اهل بیت نبوت که تو ای همسر ابراهیم علیه السلام، نیز یکی از آنان هستی. برکت: رشد و نمو و فزونی است «بی‌گمان خداوند حمید است» یعنی: ستوده‌ای است که موجبات ستایش وی از جانب بندگانش بسیار فراوان است «مجید» است، یعنی: صاحب مجد و رفعت و بزرگی است.

بدین‌گونه بود که آرزوی دیرینه ساره هم به ثمر نشست زیرا او در آرزوی آن بود که مانند هاجر پسری داشته باشد، اما به سبب کبر سن خود، از داشتن فرزند مایوس بود تا این که خدای عزوجل او را از طریق فرشتگانش به این موهبت بشارت داد.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبَشْرَىٰ يُجْدِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾

«پس چون ترس ابراهیم» که از این میهمانان ناآشنا در دل خویش احساس کرده بود «زایل شد و بشارت» فرزند دارشدن «به او رسید» دیگر مطمئن گردید و «شروع کرد به جدال کردن با ما در باب قوم لوط» یعنی: با فرستادگان ما در باره قوم لوط چون و چرا می‌کرد. به قولی معنی این است: درباره قوم لوط با ما چون و چرا می‌کرد تا شاید راهی برای به تأخیر افگندن عذاب از آنان بیابد. به قولی: چون ابراهیم علیه السلام این سخن

فرشتگان را که گفتند: (ما به یقین هلاک‌کننده اهل این شهر هستیم) شنید، فرمود: آیا اگر در میانشان پنجاه تن از مسلمانان باشند، شما نابودشان می‌کنید؟ فرشتگان گفتند: نه! فرمود: اگر چهل تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر بیست تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: اگر ده تن باشند... اگر پنج تن باشند؟ گفتند: نه! فرمود: و اگر یک تن باشد؟ گفتند: نه! در اینجا بود که گفت: (یقیناً لوط در آن شهر است. گفتند: ما به کسانی که در آن هستند داناتریم، قطعاً او و خانواده‌اش را نجات می‌دهیم) «العنکبوت / ۳۲».

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّهٌ مُّنِيبٌ ﴿۷۵﴾

«بی‌گمان ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده بود» به سوی خدا عَلَيْهِ السَّلَام. حلیم: بردبار بود که در کارها و در انتقام گرفتن از بدکاران شتاب نمی‌کرد. اواه: بسیار آه‌کشنده، دردمند، پر از سوز و گداز و نرم‌دل بود. منیب: بازگشت‌کننده بود به سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَام. پس این سه دلیل روشن بر رقت قلب، رأفت و رحمت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است. از آیه کریمه چنین بر می‌آید که اوصاف یادشده بود که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را به جدال و چانه زدن در باره قوم لوط واداشت.

يَتَابَرَهُمْ اَعْرَضَ عَنْ هَذَا اِنَّهُ قَدْ جَاءَ اَمْرٌ رَبِّكَ وَاِنَّهُمْ لَمِنَ اَنْتِهِمْ عَذَابٌ غَيْرٌ مَّرْدُوْرٍ ﴿۷۶﴾

پس، از بارگاه الهی جواب آمد: «ای ابراهیم! از این چون و چرا بگذر» زیرا چون و چرای تو در امری است که از آن فراغت حاصل شده و قضای بی‌برگشت ما بر آن رفته است «قطعاً فرمان پروردگارت در رسیده است» بر عذاب نمودنشان و قضایش بر این امر سبقت گرفته «و بی‌گمان عذابی بی‌بازگشت بر آنان خواهد آمد» یعنی: نه آن عذاب را دعایی بر می‌گرداند و نه جدال و چون و چرای بی‌بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان آمدنی است، نه برگشت‌پذیر است و نه دفع شدنی.

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيقًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

«و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند، به آمدنشان ناراحت شد» بعد از آن که فرشتگان از نزد ابراهیم علیه السلام بیرون رفتند، آنها به شکل میهمانانی نزد لوط آمدند. یادآور می شویم که در میان محل اقامت ابراهیم علیه السلام و شهر لوط فقط چند فرسخ فاصله بود. یادآور می شویم که لوط برادرزاده ابراهیم علیهما السلام است. آری! فرشتگان - به عنوان ابتلائی از سوی خداوند متعال بر قوم لوط - به هیأت جوانانی پاکیزه روی و زیبا صورت نزد لوط آمدند و چون لوط ایشان را دید، از آمدنشان ناراحت و اندوهگین گردید «و بر آنان تنگدل شد» زیرا او این خوبرویان را نمی شناخت که چه کسانی اند و چه مأموریتی دارند و فقط آنان را میهمانانی محض می پنداشت، از این رو تنگدل شد که مبادا قوم تبه کارش بر آنان تجاوز کنند چرا که عمل فسق و لواطکاری آنان بر وی هویدا بود «و گفت: امروز، روزی سخت است» زیرا دانست که او برای جلوگیری قومش از اعمال آن عادت پلید با میهمانانش، ناچار به دفاع خواهد شد و تصور می کرد که قومش در این مبارزه احتمالاً بر او پیروز می شوند و او نهایتاً قادر به دفع آنان نخواهد شد.

سدی می گوید: «فرشتگان در راه خود از نزد ابراهیم علیه السلام به سوی شهر لوط، در نیم روز به رودخانه سدوم رسیدند و با دختر لوط روبرو شدند که از آن رودخانه آب می گرفت، گفتند: ای دختر! آیا منزلی هست که پذیرای ما باشد؟ گفت: همین جا درنگ کنید تا نزد شما برگردم. پس نزد پدرش رفت و حکایت را بازگفت... لوط آنان را به منزل خویش آورد به طوری که جز خانواده اش کسی دیگر از آمدنشان آگاه نشد، اما زن لوط از خانه بیرون رفت و قومش را از آمدنشان آگاه کرد و آنها به مجرد شنیدن این خبر، شتابان به سوی خانه لوط روی آوردند.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يَهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقَوِرَ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾

«و قوم او شتابان به سويش آمدند» با هجوم و تهديد. به قولی: (يهرعون) بدین معنی است که آنان می‌دویدند، گویی برای ارتکاب عمل زشت لواط با میهمانان لوط، به‌شتاب از یک‌دیگر پیشی می‌گیرند «و پیش از آن، کارهایی زشت می‌کردند» یعنی: پیش از آن نیز، عادت زشت مقاربت با مردان در میانشان مسلط بود. پس چون شیوه فسق و فجور، نزدشان امری عادی بود، دیگر به‌طور آشکارا و با حالت هجومی، بسان تندری به‌سوی لوط عليه السلام آمده و به‌منظور ارتکاب این عمل با میهمانانش، قصد ایشان کردند، لوط دفاع‌کنان به‌سوی آنان برخاست و «گفت: ای قوم من! اینان دختران منند، آنان برای شما پاکیزه‌ترند» به قولی: مراد لوط عليه السلام این بود که با دخترانم ازدواج کنید. بدین‌گونه بود که او خواست تا دختران خویش را سپر نگهبان میهمانانش گرداند و این منتهای کرم و بزرگواری است. یادآور می‌شویم که در عهد وی، به نکاح دادن زنان مسلمان برای کفار جایز بود. و به قولی: مرادش از این سخن که (اینان دختران منند)، تمام زنان آن شهر بود زیرا پیامبر یک قوم، پدر همگی‌شان است، گویی او توجه‌شان را به‌سوی زنانشان معطوف ساخت. به قولی دیگر: این سخن از سوی لوط به شیوه مدافعه صادر شد تا میهمانانش را به عافیت برگرداند. پس او از این سخنش حقیقت را اراده نداشت و منظورش این نبود که حتما دخترانش را به عقد نکاح آنان درمی‌آورد «آنان برای شما پاکیزه‌ترند» یعنی: حلال‌تر و پاک‌ترند «پس، از خدا بترسید» با ترک آن عمل زشت و انجام این امر مباح «و مرا در باب میهمانانم رسوا نکنید» این ننگ و رسوایی را در حق میهمانانم بر من روا ندارید «آیا در میان شما هیچ مرد رشیدی نیست» تا شما را به ترک این عمل زشت ارشاد کرده و از آن بازدارد؟.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكُمْ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ﴿٧٨﴾

«گفتند: تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت هیچ حقی نیست» یعنی: تو می‌دانی که ما به دخترانت هیچ شهوت و حاجتی نداریم. به قولی: آنها قبلاً از دختران لوط عليه السلام خواستگاری کرده بودند، اما او خواسته آنان را رد کرده بود، از این رو این سخن را گفتند «و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم» یعنی: تو می‌دانی که ما امردان را می‌خواهیم، نه زنان را.

قَالَ لَوْ أَنِّي لِي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ آوِي إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ ﴿٨٠﴾

«لوط گفت: کاش برای مقابله با شما قوتی می‌داشتم» یعنی: ای کاش بر دفع کردن شما قادر می‌بودم، یا یار و مددکاری را با خود می‌یافتم که به همکاری وی شما را خرد و خوار سازم «یا به رکنی شدید پناه می‌جستم» یا کاش می‌توانستم به تکیه‌گاهی استوار، مکانی امن و دژی مستحکم پناه گیرم. به قولی: هدف وی از «رکن شدید»، قوم و قبیله قوی و زورآوری بود که از وی حمایت کند زیرا لوط عليه السلام خود با آن قوم هیچ نسبت عشیره‌ای و قومی نداشت، چه او از اهالی عراق بود. یعنی: ای کاش یکی از این دو امر برایم فراهم می‌بود: نیرومندی و قدرت، یا قوم و قبیله زورآور که اگر چنین می‌بود، یقیناً شما را با تمام شدت از هتک حرمت به حریم خانه و میهمانانم باز می‌داشتم و در مقابل شما سخت مقاومت نموده و شما را چنان سرکوب می‌کردم که درس عبرتی برای دیگران گردد.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جست»، یعنی: حمایت خدای متعال.

قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ إِلَيْكَ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْمُوكَ مِنْكَ أَحَدٌ
إِلَّا أَمْرًا نَّكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ ﴿٨١﴾

فرشتگان «گفتند: ای لوط! همانا ما فرستادگان پروردگار تویم» یعنی: تکیه گاهت سخت محکم و استوار است زیرا ما فرستادگان پروردگار تو هستیم و بنابراین «آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت» هرگز قدرت آن را نخواهند یافت که بر تو دست یافته و گزندی به تو برسانند زیرا ما فرشتگان خداییم که ما را به سویت فرستاده است تا از تو و مؤمنان دفاع کرده و کفار فجار را به هلاکت رسانیم. آن گاه به وی دستور دادند تا از میانشان بیرون رود و گفتند: «پس پاسی از شب گذشته» یعنی: در ساعتی از شب که تاریک باشد «کسان خود را ببر» با خود به قصد کوچ از این شهر «و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد» یعنی: هیچ کس از شما نباید به دنبال خود نگاه کند، یا نباید به آنچه که پشت سر خود از مال و غیره دارد، مشغول شود «مگر زنت» یعنی: لیکن زنت از این دستور مخالفت کرده و به واپس می ننگرد زیرا «که به او رسیدنی است آنچه به آنان رسد» از عذاب «بی گمان وعده گاه آنان صبح است» گویی لوط عليه السلام پرسید: وعده گاه نابودیشان چه وقت است؟ پس به او گفته شد: صبح هنگام! گویی او مدتی سریعتر از این را خواست پس به او گفتند: «آیا صبح نزدیک نیست؟» خداوند جل جلاله صبح را وقت هلاکشان گردانید زیرا مردم در آن هنگام در آرامش به سر می برند و از سوی دیگر، آنها در آن وقت در منازل خود مجتمع اند و برای پرداختن به مشاغل و کارهای خود، پراکنده نشده اند.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنصُورٍ ﴿٨٢﴾

«پس چون فرمان ما آمد» بر وقوع عذاب «آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر لوط و نواحی آن را چنان واژگون کردیم که بلندای آن زیرین آن شد و زیرین آن بلندای آن. به قولی: خداوند جل جلاله به جبرئیل عليه السلام فرمان داد که آن منطقه را به وسیله بال خود از زمین برداشته و با ساکنانش جملگی واژگون کند و او چنین کرد «و بر آن،

سنگ پاره‌هایی از سجیل لایه به لایه باراندیم» یعنی: بر آنها سنگ و گل پیایی، لایه به لایه، بعضی بر بالای بعضی دیگر باراندیم. سجیل: گلی است که با پختن در کوره، یا غیر آن به سنگ تبدیل می‌شود. از عبدالله بن عباس رضی الله عنه نقل شده است که فرمود: «سجیل، معرب سنگ و گل است و این کلمه در اصل فارسی است.»

مُسَوِّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَاهِي مِنَ الظَّالِمِينَ بِيعِدٍ ﴿۸۲﴾

«سنگهایی که نزد پروردگارت نشان کرده بود» یعنی: آن سنگها در خزانه‌های پروردگارت، یا در حکم وی نشانه‌گذاری شده بود و نشانه قومی را داشت که به آن رجم می‌شوند. به قولی: بر سنگها علامتهایی مانند مهر نهاده شده بود. به قولی دیگر: بر هر سنگی نام کسی که باید بر او زده شود، نوشته شده بود. بایسته یادآوری است که شهرهای قوم لوط در میان شام و مدینه منوره قرار دارد و از مردم مکه - که در هنگام نزول آیه از ستمکاران مشرک بودند - دور نیست.

در حدیث شریف آمده است: «در آخر امت من قومی خواهند آمد که مردانشان به مردان اکتفا می‌کنند و زنانشان به زنان پس چون وضع چنین شد، شما عذاب قوم لوط را انتظار داشته باشید: این که خدای عزوجل بر آنان سنگهایی از سجیل بفرستد. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله آخر این آیه را تلاوت کردند: (وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِيعِدٍ): «این نعمت و عذاب سخت از ستمگران دور نیست.»

ابن کثیر می‌گوید: «امام شافعی - در روایتی از وی - و جمعی دیگر از علما برآنند که: لواط کار باید کشته شود، چه محصن باشد چه غیر محصن. اما امام ابوحنیفه بر آن است که لواط کار باید از مکان بلندی به پایین افکنده شود، آن‌گاه اگر زنده ماند، با پرتاب سنگ مورد هدف قرار داده شود»^۱.

^۱ آرای فقها در باره لواط کار، در سوره [اعراف / ۸۱] گذشت.

﴿ وَإِلَىٰ مَدِينَةٍ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَنْفِقُوا بِمَا هُمْ فِيهَا يَكْفُرُونَ ۖ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۗ أَلَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ مَا كَفَرُوا ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَكْفِرُونَ ۗ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ ۚ إِنَّهُ يَنْفَخُ فِي يَدَيْهِ الْمِيزَانَ ۗ وَإِذْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ ﴿٨٤﴾

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان شعیب را» یعنی: به سوی قوم مدین برادر نسبی شان شعیب علیه السلام را فرستادیم. قوم مدین را به نام پدرشان مدین بن ابراهیم، «مدین» نامیدند و داستانشان در سوره اعراف: «آیات ۸۵ - ۹۳» گذشت. شعیب علیه السلام را خطیب انبیا نامیده‌اند، به سبب آن‌که او در امر دعوت، به رسایی و شیوایی هر چه تمام با قومش گفت‌وگو و محاجه می‌کرد «گفت: ای قوم من! خدا را پرستید، برای شما جز او معبودی نیست» بدین‌گونه او مانند همه پیامبران علیهم السلام، دعوت خویش را با ندای توحید آغاز کرد «و پیمانه و ترازو را کم نکنید» بلکه آن‌را به تمام و کمال پردازید «به راستی من شما را در نعمت می‌بینم» یعنی: من شما را در ثروت و رفاه و آسایش می‌بینم پس نعمت خدا جل جلاله را بر خود با معصیت وی و زیان‌رسانی به بندگانش تغییر ندهید زیرا در این نعمت چنان گشایشی فراروی شما قرار دارد که شما را از گرفتن اموال مردم به ناروا، بی‌نیاز می‌کند «و در حقیقت، من بر شما از عذاب روزی فراگیر می‌ترسم» که هیچ یک از شما را استثنا نکند و کسی از شما را از آن گریزگاه یا پناهگاهی نباشد. مراد از این عذاب فراگیر، یا عذاب ریشه‌کن کننده در دنیا، یا عذاب آخرت است.

﴿ وَيَنْفِقُوا أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۗ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿٨٥﴾

«و ای قوم من! پیمانه و ترازو را تمام و کمال دهید به قسط» یعنی: به عدل و داد که این عدل و داد عبارت از عدم کاستن و افزودن در آن است «و به مردم اجناسشان را کم ندهید» با کاستن از حقشان؛ از طریق غش و خیانت، یا تردستی و فریبکاری، یا معامله به شیوه نادرست و رویه‌ای ناهنجار «و در زمین فسادکنان تبهکاری نکنید» عیث: شدیدترین فتنه و فساد - مانند دزدی و غارت و راهزنی است. در حدیث شریف

آمده است: «هیچ قومی روش کم‌فروشی را در پیمانانه و ترازو در پیش نگرفت مگر این‌که خدای عزوجل آنان را به قحطی و گرانی مبتلا کرد».

بَقِيَتْ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿٨٦﴾

«باقیمانده حلال خدا برای شما بهتر است» یعنی: خیر و برکت در آن چیزی است که خداوند عزوجل از حلال برای شما باقی می‌گذارد - بعد از تمام و کمال دادن حقوق مردم به عدل و قسط - و در کم دادن و کم‌فروشی و فساد در زمین هیچ خیر و برکتی نیست «اگر مؤمنید» زیرا این مؤمنانند که از حلال خدا عزوجل بهره می‌گیرند، نه کفار «و بر شما نگهبان نیستم» که بر اعمال شما نظارت و مراقبت و نگهبانی کنم و شما را در قبال آن محاسبه کرده پاداشتان دهم یا مجازاتتان کنم بلکه من ابلاغگری بیش نیستم.

قَالُوا يَنْشَعِبُ أَسْوَدُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ ﴿٨٧﴾

«گفتند» قوم شعیب علیه السلام به شیوه تهکم و استهزا «ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند» از بتان «ترک کنیم؟» هدفشان از این سخن، به ریشخند گرفتن نماز شعیب علیه السلام بود. و از آنجا که شعیب علیه السلام بسیار نماز می‌خواند، آنان به ویژه از نماز یاد کردند. حسن می‌گوید: «آری والله! این نماز شعیب علیه السلام بود که به او فرمان می‌داد تا آنها پرستش بتان را ترک کنند». «یا» آیا نمازت به تو دستور می‌دهد که «در اموالمان به میل خود تصرف نکنیم» از گرفتن و دادن و افزودن و کاستن؟ آخر این اموال ماست پس بر ما هیچ حرج و مانعی نیست که در آنها هر طور که می‌خواهیم و می‌پسندیم تصرف کنیم «بدون شک تو بردبار و رشیدی» این سخن را نیز به شیوه استهزا و تمسخر به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او برخلاف این دو وصف است. به قولی: او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود لذا آن امر و نهی‌هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمردند.

قَالَ يَنْقُورُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنهَنكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿٨٨﴾

«گفت» شعيب رضی اللہ عنہ در مقام برپاداشتن حجت علیه آنان، همانند هر پیامبر دیگری: «ای قوم من! به من خبر دهید اگر از جانب پروردگار خود بر بینه‌ای باشم» یعنی: اگر در آنچه که شما را به آن امر، یا از آن نهی می‌کنم بر حجتی روشن از جانب پروردگار خود قرار داشته باشم «و به من از جانب خود روزی نیک داده باشد» باز هم سزاوار این سرزنش و این گونه برخوردی هستم؟ آیا باز هم امر و نهی شما را به صرف این که شما آن را رد می‌کنید فروگذارم؟ نقل است که شعيب رضی اللہ عنہ توانگر بود و مال بسیاری داشت. ولی به قولی: هدفش از «روزی نیک» نبوت بود. به قولی دیگر: هدف وی برخورداری از اندیشه و حکمت بود «و من نمی‌خواهم که در آنچه شما را از آن باز می‌دارم، با شما مخالفت کنم» یعنی: در شأن من نیست که شما را از چیزی نهی کنم و باز خود مرتکب آن گردم «من قصدی جز اصلاح ندارم» یعنی: از امر و نهی که می‌کنم، قصدی جز اصلاح شما و دفع فساد در دین و معاملاتتان ندارم «تا آنجا که بتوانم» تا حدی که در گنجایش‌تان و طاقتم باشد «و توفیق من جز به تأیید خدا نیست» یعنی: من پیامبر و هدایتگر و راهبر نشده‌ام مگر به تأیید خدای سبحان و توان‌بخشی و فضل و بخشایش وی بر من، در تفویض این موهبت‌های بزرگ «بر او توکل کردم» در تمام امور خویش «و به سوی او باز می‌گردم» یعنی: تمام امورم را به انتخاب او تفویض می‌کنم و در همه حال به سوی او باز می‌گردم.

وَيَنْقُورُ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقَ أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ ﴿٨٩﴾

«و ای قوم من! زنهار تا مخالفت شما با من، شما را بدانجا نکشاند که بلایی مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید، به شما نیز برسد» یعنی: مبادا دشمنی و ستیزه‌جویی، شما را به تکذیب من وادارد که در آن صورت مجازات شما

فرود آمدن عذاب خواهد بود چنان‌که این عذاب بر پیشینیان‌تان فرود آمد «و قوم لوط چندان از شما دور نیست» منطقه آنها از منطقه شما، یا زمان آنها از زمان شما دور نیست زیرا قوم لوط از نظر زمانی، نزدیکترین قوم نابود شده به شما هستند پس، اگر شما نیز مانند آنان خدا ﷻ را عصیان کنید، باید از تکرار ایامی برخوردار مانند ایام آنان بیمناک باشید.

از این آیه چنین بر می‌آید که ترتیب میان داستانها در این سوره، ترتیبی زمانی است، یعنی از نظر زمان ابتدا نوح، سپس هود، بعد از آن صالح، سپس ابراهیم و لوط و در نهایت شعیب عليه السلام می‌زیسته‌اند.

وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ ﴿١٠﴾

«و از پروردگار خود آمرزش بخواهید» در گناهان گذشته خود «سپس به درگاه او توبه کنید» از گناهی که بعد از شما سر می‌زند «همانا پروردگار من مهربان» است بر تائبان و «دوستدار است» بندگان به فرمان را زیرا او آنچه را که مقتضای محبت است، با توبه‌کاران آمرزش خواه انجام می‌دهد؛ از لطف کردن به آنان، سوق دادن خیر به سویشان و دفع شر از ایشان.

قَالُوا يَشْعِيبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا نَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا

بِعَزِيزٍ ﴿١١﴾

«گفتند: ای شعیب! بسیاری از آنچه را که می‌گویی، نمی‌فهمیم» تو به ما خبرهایی از عالم غیب می‌دهی که ما نسبت به آنها هیچ‌آشنایی و معرفتی نداریم، همچون خبر رستاخیز و حشر و نشر و ما آن‌گونه که امور محسوس قابل مشاهده را درک می‌کنیم، این سخنان را نمی‌فهمیم و درک نمی‌کنیم. یا معنی این است: ما صحت و درستی سخنان را در نمی‌یابیم «و واقعا تو را در میان خود ناتوان می‌بینیم» یعنی: تو چنان نیرویی نداری که با آن از خود در مقابل ما دفاع کنی و توان مخالفت با ما را داشته باشی «و اگر قبیله تو نبود قطعا سنگسارت می‌کردیم» رهط: عشیره و قبیله شخص‌اند

که او به آنان تکیه کرده و از توان و نیرومندی آنان نیرو می‌گیرد. دلیل این که آنها قبیله شعیب علیه السلام را مانع زیان رساندن خود به وی معرفی کردند - در حالی که قبیله وی از نظر شمار اندک و آنان هزاران هزار تن بودند - این بود که قبیله شعیب نیز بر دین و آیین آن کفار قرار داشتند. پس آنها چنین وانمود کردند که به احترام هم‌کیشان خود و نه به خاطر ترس از آنان، از شعیب درمی‌گذرند «و تو بر ما عزیز نیستی» که گرمی‌ات بداریم بلکه سنگسار کردنت را به خاطر حرمتی که به قبیله‌ات قایل هستیم، فرو گذاشته‌ایم.

قَالَ يَنْقُورِ أَرْهَطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرًا إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ



«گفت» شعیب علیه السلام «ای قوم من! آیا قبیله من پیش شما از خدا گرمی‌تر است؟» زیرا توهین به انبیاء علیهم السلام در حقیقت توهین به خدای عزوجل می‌باشد پس چگونه شما به خدای عزوجل در مورد رعایت حق پیامبرش حرمت نگذاشته و به قبیله‌ام بیشتر از حرمتی که به خدا جل جلاله قایلید، حرمت می‌گذارید؟ «و خدا را» به سبب عدم اعتنا و ارج‌گذاری به پیامبری که به سوی شما فرستاده است «پشت سر خویش گرفته‌اید» یعنی: او را فراموش کرده و با او همانند چیزی که پس پشت افکنده می‌شود، رفتار کرده‌اید، بی‌آن‌که هیچ اهمیتی به او قایل شوید؟ «درحقیقت پروردگارم به آنچه انجام می‌دهید، احاطه دارد» بنابراین، چیزی از اعمال شما بر او پنهان نمانده و او شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

وَيَنْقُورِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمَلٌ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ

كَذِبٌ وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

و چون شعیب علیه السلام اصرار آنان بر کفر و تصمیمشان بر دین پدرانشان و عدم تأثیر پندواندر ز را در آنان دید، از آنان مأیوس شد و آنان را تهدید کرد که هر چه در توان و امکان دارند، فروگذار نکنند: «و ای قوم من! بر حالت خود عمل کنید»

علی مکانتم: بر روش و حالت و بر حسب توان و امکانات خود عمل کنید «همانا من نیز عمل می‌کنم» بر حسب امکانات و به شیوه خودم «به زودی خواهید دانست» فرجام حال و اعمالتان را که مبتنی بر عبادت غیر خداوند عزوجل و زیان رساندن به بندگانش می‌باشد، آری! خواهید دانست «که عذاب رسواکننده» و خوارکننده فضیحت‌بار «بر چه کسی فرود می‌آید و دروغگو کیست؟» آیا من عذاب‌شونده خواهم بود یا شما؟ آیا من در دعوت و پیام خویش دروغگو بوده‌ام، یا شما در انکار و استکبار و سخنان باطلتان؟ قطعا عذاب او، گریبانگیر مستکبران و برتری‌طلبان می‌شود «و انتظار برید که من هم با شما منتظرم» حکمی را که خداوند عزوجل در میان من و شما فیصله می‌کند.

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا بَنِيَّنا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَنِيْمًا ﴿٦٦﴾

«و چون فرمان ما آمد، شعیب و کسانی را که با او ایمان آورده بودند، به رحمتی از جانب خویش» که همانا هدایت کردنشان به راه ایمان بود «نجات دادیم» از عذاب خفت‌بار «و کسانی را که ستم کرده بودند» به دیگران؛ با گرفتن اموالشان به ناحق و ستم کرده بودند بر خود؛ با تصمیم و پای‌فشاردن بر کفر «بانگ سخت فروگرفت» جبرئیل علیه السلام بر آنان چنان بانگی برآورد و آن بانگ وی چنان سخت و مرگبار بود که همه قالب تهی کردند و ارواح از اجسادشان رخت بر بست «پس در خانه‌هایشان از پا در آمدند» تفسیر (جاثمین) در آیه (٦٧) گذشت.

كَأَن لَّيُغْنَوْنَ فِيهَا ۖ أَلَا بَعْدَ ۖ لِمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ ﴿٦٧﴾

«گویی در آن خانه‌ها هرگز اقامت نداشته‌اند» یعنی: گویی هرگز در خانه‌ها و کاشانه‌هایشان زندگی نکرده بودند «آگاه باش، دوری باد بر مردم مدین، همان گونه که ثمود دور افتادند» بعدا: یعنی مرگ بر مردم مدین، همان‌گونه که ثمود هلاک

شدند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿١٦﴾

«و به راستی، موسی را با آیات خود» تورات «و با سلطانی مبین فرستادیم» سلطان مبین: معجزات روشن و حجت‌های آشکار است. به قولی مراد از «آیات»، معجزات نه‌گانه‌ای است که در سوره «اسراء» بیان شد و مراد از «سلطان»، معجزه تبدیل شدن عصا به اژدهاست.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِۦ فَاتَّبَعُوْا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ ﴿١٧﴾

«به سوی فرعون و ملأ وی» ملأ: اشراف و سران قوم‌اند که سایر قوم در هر امر کوچک و بزرگی، پیرو آنان می‌باشند «ولی سران از امر فرعون پیروی کردند» یعنی: از فرمان وی بر کفر پیروی کردند. همچنین محتمل است که مراد از «امر» فرعون، راه و روش وی باشد «و فرمان فرعون صواب نبود» برشید: یعنی اصلاً در فرمان وی رشد و صوابی وجود نداشت بلکه فرمان وی یکسره گمراهی و اغواگری و عناد بود.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَيَسَّ الْوَرْدَ الْمَوْرُوْدُ ﴿١٨﴾

«او روز قیامت پیشاپیش قومش می‌رود» یعنی: فرعون در سبقت گرفتن به سوی آتش دوزخ پیشاهنگ آنهاست، همچنان که در دنیا جلودار آنان در کفر بود و از او پیروی می‌کردند «پس آنان را به آتش درمی‌آورد» او پیشاپیش آنان در حرکت است و از او پیروی می‌کنند تا آنان را یکجا با خود وارد دوزخ می‌کند «و دوزخ چه ورودگاه بدی برای واردان است» ورد: آبی است که شتر برآن وارد می‌شود تا رفع عطش کند. و کسی که به آب در می‌آید، برای آن در می‌آید که گرمای عطش را از خود فرونشاند در حالی که آتش دوزخ ضد آن است. پس تعبیر (یسس الورد المورود) متضمن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَسْ أَلْرِفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿١١﴾

«و از پی آنان لعنتی آورده شد» یعنی: خدای عزوجل بعد از نابود کردن فرعون و سران قومش، آنان را به لعنت بدرقه کرد، یعنی: از رحمت خویش طرد کرد «و روز قیامت نیز» به لعنت بدرقه می‌شوند و اهل محشر آنان را لعنت می‌کنند. پس لعنت در دنیا و آخرت همیشه بدرقه راه و گریبانگیر حالشان است «چه بد عطیه‌ای است که به آنان داده شده» یعنی: این لعنت پیوسته و همیشگی چه بد عطا و اعانه‌ای است که به آنان داده شده!.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقُصُّهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

بعد از آن که خداوند ﷻ داستان مجموعه‌ای از پیامبران را در این سوره بیان کرد، می‌فرماید: «این» اخباری که در این سوره حکایت کردیم «از اخبار آن شهرهاست که آن را بر تو حکایت می‌کنیم، بعضی از آنها» یعنی: بعضی از آن شهرها «هنوز بر سر پا هستند» بر سقفها و ستونهای خود «و بعضی بر باد رفته‌اند» حصید: درو و ویران شده‌اند به طوری که مبانی و ساختمانهای آنها فروافتاده و نابود شده‌است تا بدانجا که از آنها اثری هم برجای نمانده است.

خداوند متعال در این آیه، نوع اول از آن شهرها را به کشتزاری تشبیه کرد که بر ساقه خویش ایستاده است و نوع دوم را به کشتزاری که درو شده است.

وَمَا ظَلَمْنَهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا

جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ﴿١١٠﴾

«و ما به آنان ستم نکردیم» با نابود کردنشان به وسیله عذاب «ولی آنان خود بر خویشان ستم کردند» با کفر و معاصی‌ای که سبب نابودی است لذا این خود آنان بودند که نابودی را برای خود خریدند «پس چون فرمان پروردگارت» یعنی: عذاب وی «آمد، معبوداتشان که آنها را بجز خدا می‌خواندند، هیچ دفع نکردند از آنان»

عذاب را «و جز بر هلاکت آنان نیفزودند» یعنی: بتانی که آنها عبادت می‌کردند، جز هلاکت و زیان بر آنها نیفزودند در حالی که آنها بر این باور بودند که بتان در به‌چنگ آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٤﴾

«و گرفتن پروردگارت این‌گونه است؛ وقتی که شهرها را» یعنی: مردم شهرها را «در حالی که ستمگر باشند فرومی‌گیرد» یعنی: حق تعالی در حالی اهالی آن شهرها را فرومی‌گیرد که ستمگر باشند «بی‌گمان گرفتن او» یعنی: مجازات و عذاب او «دردناک و سخت» و سهمگین و سنگین «است» این هشدار است به هر ستمگری که نباید به مهلت خدای عزوجل مغرور شود. چنان‌که بخاری و مسلم از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «همانا خدای سبحان به ظالم مهلت می‌دهد تا این‌که چون او را گرفت، دیگر رهایش نمی‌کند»، سپس این آیه را تلاوت کردند: (وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرَىٰ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّمَن خَافَ عَذَابَ الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَّهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾

«قطعاً در این» یادآوری‌ها و در این داستانها «آیتی است» یعنی: عبرت و اندرزی است «برای کسی که از عذاب آخرت می‌ترسد» زیرا فقط آنانند که از عبرتها درس گرفته و از موعظه‌ها پند می‌گیرند «آن روز، روزی است که مردم در آن گردآورده می‌شوند» همگی از اول تا آخر، برای محاسبه و دریافت پاداش یا مجازاتشان «و آن روز، روزی است که جملگی در آن حاضر کرده می‌شوند» یعنی: اهل محشر جملگی اعم از فرشتگان، پیامبران و خلایق - انس، جن، پرندگان، جانوران و جنبندها - در آن احضار می‌شوند.

وَمَا تُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾

«و ما آن را» یعنی: روز قیامت را «جز تا زمان معینی» که به شمار و عدد معلوم است «به تأخیر نمی افکنیم» و بعد از آن مدت، ویرانی دنیا و تحقق جزا را مقدر کرده ایم.

يَوْمَ يَأْتِ لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

«روزی است» روز قیامت «که چون فرا رسد، هیچ کس سخن نگوید» در باب حجت یا شفاعتی «جز به اذن وی» در سخن گفتن به این حجت یا شفاعت زیرا کار در آن روز تنها از آن خدای تبارک و تعالی است و هیچ شفاعتگری نیست مگر بعد از اذن وی «آن گاه بعضی از آنان تیره بخت و بعضی نیکبخت هستند» یعنی: آن وقت مردم به دو گروه تقسیم می شوند: اصحاب دوزخ که شقی و نگونبخت اند و اصحاب بهشت که سعید و نیکبخت اند.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِى النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾

«اما آنان که تیره بخت شده اند» از کفار و گنهکاران. یعنی: در سرنوشت شان به سبب کفر و فساد اعمالشان، شقاوت و تیره بختی نوشته شده است «پس در آتش باشند، برای آنان در آنجا فریاد و عربده ای است» زفیر: بیرون آوردن نفس همراه با آواز و ناله سخت از اثر شدت درد سینه هایشان است. زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خر است. شهیق: دم فروبردن، یعنی ضد زفیر است.

خَلْدِيكٌ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾

«تا آسمانها و زمین برجاست، در آن ماندگارند» یعنی: آنان در دوزخ به طور ابدی ماندگارند که این امر هیچ انقطاع و انتهایی ندارد. مراد از آسمانها و زمین، آسمانها و زمین آخرت است. به قولی: مراد جاودانگی کفار در دوزخ بر سبیل تمثیل است چنان که اعراب می گویند: «چنین و چنان... نمی کنم تا کبوتر آواز بخواند، ستاره بدرخشد و تا آسمان و زمین پابرجا باشند». «مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس

افگندن گروهی از آنان از همراهی با این قافله ابدی؛ به سبب وجود چیزی از ایمان در دل‌هایشان. به قولی: مراد از این استثنا، گنهکاران مؤمن‌اند که از دوزخ بیرون آورده می‌شوند «زیرا پروردگار تو همان کند» در دنیا و آخرت «که خواهد».

همان طوری که از نقل دو قول یاد شده نیز بر می‌آید، مفسران در این امر که مراد از این استثنا کیست، بر چندین قول اختلاف نظر دارند؛ ابن جریر طبری بسیاری از این اقوال را نقل کرده و سپس از میان آنها این قول را انتخاب نموده‌است: «استثنا، به گنهکارانی از اهل توحید بر می‌گردد که خدای ارحم‌الرحمین آنها را به سبب شفاعت شفاعتگران از دوزخ بیرون می‌آورد، سپس «رحمت» وی در می‌رسد و کسانی را که هرگز عمل خیری انجام نداده اما روزی از روزگاران، کلمه (لا إله إلا الله) را بر زبان‌شان جاری کرده‌اند، از دوزخ بیرون می‌آورد چنان‌که احادیث صحیح از رسول گرامی اسلام ﷺ مبین این امر است و بعد از آن، در دوزخ جز کسی که جاودانه بودن در آن بر وی ثابت و مؤکد شده است، باقی نمی‌ماند». و این قولی است که بسیاری از علمای متقدم و متأخر برآیند. از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اگر اهل دوزخ به اندازه ریگهای بیابان هم در دوزخ بمانند، قطعاً برایشان روزی خواهد بود که در آن از دوزخ بیرون آورده می‌شوند». والله اعلم.

❖ **وَأَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ**

مَجْدُوزٍ ﴿١٠٨﴾

«و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند» یعنی: سعادت و نیکبختی در حق‌شان نوشته شده است - به سبب ایمان و اعمال صالحشان «تا آسمانها و زمین برجاست، در بهشت جاودانند مگر آنچه پروردگارت بخواهد» از واپس افگندنشان در قبرهایشان و در محشر - قبل از ورود به بهشت. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «استثنا در اینجا ناظر بر این معنی است که دوام‌آوردنشان در بهشت، امری واجب بالذات نیست بلکه به مشیت خداوند جل جلاله موکول است». «این بخششی غیر منقطع است» یعنی: تا بی‌نهایت پیوسته و بادوام است و هرگز گسستنی و بریدنی نیست. ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند جل جلاله بعد از

استثنای فوق و ذکر مشیت، این جمله را آورد تا کسی گمان نکند که بهشت را بر بهشتیان انقطاع و گسستی است بلکه ماندگار بودن همیشگی آنها در آن، امری حتمی و برگشت‌ناپذیر است.»

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِفُهُمْ نَصِيبُهُمْ عِزٌّ

مَنْقُوصٍ ﴿١٠٩﴾

«پس در باره آنچه که این گروه می‌پرستند، در شبهه مباش» یعنی: در بطلان آنچه که مشرکان از بتان می‌پرستند، هیچ شک و تردیدی نداشته باش، بتانی که نه به رساندن سودی قادرند و نه به دفع زیانی «آنان جز همان‌گونه که قبلاً پدرانشان می‌پرستیدند، نمی‌پرستند» یعنی: هرگز نقل صحیحی از جانب خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ یا عقل صریحی از درون خمیرمایه خردهایشان، وادارنده آنها به پرستش بتان نیست بلکه این پرستش، تقلیدی محض از پدرانشان است و لاغیر «و البته ما بهره آنها را» از عذاب «تمام و ناکاسته خواهیم داد» چنان‌که به تمام و کمال به پدرانشان دادیم، به‌طوری که هیچ چیز از عذابشان کاسته نمی‌شود. به قولی: مراد بهره آنان از خیر و شر است. البته این عبارت متضمن تسلیت و دلجویی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان نیز هست.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَأَخْلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي سَكِّ

مِنْتَهُ مُرِيبٍ ﴿١١٠﴾

«و در حقیقت ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن» یعنی: در مورد آن و در تفصیل احکام آن «اختلاف واقع شد» به گونه‌ای که گروهی به آن ایمان آوردند و گروهی دیگر عمل به بعضی از آن را ترک کردند. پس ای محمد! تو نیز از آنچه از سوی این گروه در مورد قرآن روی داده، تنگدل مباش «و اگر سخنی که از جانب پروردگارت پیشی گرفته است نبود، قطعاً میان آنها فیصله شده بود» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! اگر از قبل حکم و وعده حق تعالی به تأخیر عذاب آنها تا روز قیامت نمی‌رفت - به سبب مصلحتی که در این تأخیر دانسته است - یقیناً در میان قومت یا در

میان قوم موسی علیه السلام داوری می شد و در نتیجه محقان به پاداش و باطل پرستان به عذاب روبرو می شدند «و بی گمان آنان درباره آن» یعنی: درباره عذاب، یا درباره تورات «در شکی قوی اند» پس در این باطل خویش یقین ذهنی و آرامش قلبی ندارند.

وَإِنْ كَلَّا لَمَا لِيَؤْفِقْتَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١٣﴾

«و قطعاً پروردگارت نتیجه اعمال هر یک را به تمام و کمال به آنان خواهد داد» یعنی: بی گمان خداوند جل جلاله جزای هر یک از این گروههایی را که اختلاف کرده اند - اعم از نیکوکاران و بدکاران - به تمام و کمال خواهد داد «و همانا او به آنچه می کنند، آگاه است» و هیچ حرکت و عملی از وی پنهان نیست.

فَأَسْتَقِيمَ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٤﴾

«پس همان گونه که دستور یافته ای ایستادگی کن» که تمام اوامر و نواهی پروردگار به آن حضرت صلی الله علیه و آله، شامل این خطاب می شود. یعنی: در تمام آنها استواری و پایداری کن «و هر که با تو توبه کرده» یعنی: کسانی که توبه کرده و رو به خدا جل جلاله آورده اند، نیز باید با تو پایداری و ایستادگی کنند.

پیام این آیه و موضوع آن بسیار سخت و سنگین است زیرا جز نفس های زکیه و روان های تطهیر شده، هیچ کس دیگر نمی تواند - آن گونه که خداوند جل جلاله بدان دستور داده - استقامت و پایداری کند «و طغیان نکنید» طغیان: تجاوز از حد است. یعنی: با ارتکاب معاصی از حد در نگذیرید «همانا او به آنچه می کنید بیناست» پس شما را مطابق استحقاقتان پاداش می دهد زیرا او نه از چیزی غافل است و نه چیزی بر وی پنهان می ماند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آیه ای دشوارتر و سخت تر از این آیه بررسول خدا صلی الله علیه و آله نازل نشده است»، از این جهت فرمودند: «سوره هود و اخوات آن (یعنی واقعه، مرسلات، عم یسائلون و اذالشمس کورت) مرا پیر ساخت.» که بیان آن در آغاز سوره گذشت.

وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَتَّسِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

۱۱۳

«و به سوی کسانی که ستم کرده‌اند، تمایل نشوید که آتش دوزخ به شما خواهد رسید» به سبب گرایش و تمایلتان به ستمگران. تمایلی که از آن نهی به عمل آمده، راضی بودن به حال و وضعی است که ستمگران بر آن قراردادند، یا نیکو جلوه دادن و آراستن روش ظالمان در نزد دیگران و مشارکت با آنان در چیزی از این گونه اعمال است، اما آمیزش و معاشرت با ظالمان برای دفع زیان و جلب منفعت عاجلی، شامل حکم تمایل و گرایش به آنان نیست. قتاده می‌گوید: «معنی آیه این است که به شرک برنگردید که در آن صورت آتش دوزخ به شما می‌رسد» «و در برابر خدا برای شما دوستانی نیست» یعنی: هنگامی که آتش دوزخ به شما رسید، دیگر کسی وجود ندارد که شما را یاری داده و از آن برهاند، از جمله این گروه ظلمه‌ای که به‌سویشان گرایش یافته‌اید، برای خود و شما هیچ کاری از پیش برده نمی‌توانند «و سرانجام نصرت داده نمی‌شوید» از جانب خدای سبحان زیرا این امر در علم وی سبقت گرفته که شما را به سبب این گرایش که از آن نهی شده‌اید، عذاب می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «المرء علی دین خلیله، فلینظر أحدکم من یخالل: انسان بر دین دوستش می‌باشد پس یکی از شما باید بنگرد که با چه کسی دوستی می‌کند».

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفَا مِنْ أَيْلٍ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهَبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّكِرِينَ

«و در دو طرف روز نماز را برپا دار» مراد از آن: اوقات بامداد و عصر، و به قولی: اوقات بامداد و شام است. آیه کریمه دلیل بر این قول امام ابوحنیفه است که: تأخیر ادای نماز بامداد تا سپیده صبح و تأخیر ادای نماز عصر افضل است زیرا این آیه بر اقامه نماز در دو طرف روز، یعنی زمان اول نزدیک به طلوع و زمان اول نزدیک به غروب، دلالت می‌کند «و ساعتی چند از شب» زلفا: یعنی: ساعتی بعد از ساعت دیگر نماز شب را برپا دار، یا مراد نماز «عشاء» است «همانا حسنات» به‌طور مطلق که نماز از

جمله آنها بلکه ستون آنهاست «گناهان را» به طور مطلق «از میان می برد». به قولی: مراد از سیئات، گناهان صغیره است که حسنات: یعنی طاعات و عبادات از بین برنده آنهاست، به گونه ای که گویی اصلاً وجود نداشته اند «این» اوامری که ذکر شد «پندی برای پندپذیران است».

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «ما من مسلم یذنب ذنباً فیتوضأ ویصلی رکعتین إلا غفر له: هیچ مسلمانی نیست که گناهی مرتکب شود سپس وضو گیرد و دو رکعت نماز بگزارد مگر این که بر وی آمرزیده می شود». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلى رمضان مكفرات لما بینهن ما اجتنبت الكبائر: نمازهای پنجگانه و جمعه تا جمعه و رمضان تا رمضان، کفاره گناهیانی است که در میان آنهاست، به شرط آن که از ارتکاب گناهان کبیره اجتناب شده باشد». همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «اتق الله حيث كنت، وأتبع السيئة الحسنة تمحها وخالق الناس بخلق حسن: هر کجا که هستی، از خدا جل جلاله بترس و گناه را با نیکی و ثواب دنبال کن که آن را از بین می برد و با مردم به خلقی نیکو رفتار کن». اما شروط توبه راستین چهار چیز است:

۱ - دست کشیدن از گناه. ۲ - پشیمانی از آن. ۳ - تصمیم به عدم بازگشت به آن در آینده. ۴ - انجام دادن عمل صالحی که به از بین بردن اثر گناه کمک کند.

ترمذی در سبب نزول این آیه از ابی ایسر رضی الله عنه روایت می کند که فرمود: زنی نزد آمد تا از من خرمایی بخرد پس به او گفتم: در خانه بهتر از این را دارم. و چون به خانه ام آمد، او را بوسیدم. آن گاه پشیمان شده نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و حکایت را به ایشان باز گفتم. فرمودند: با زن مجاهدی که در راه خدا جل جلاله به جهاد رفته، در غیابش این گونه عمل کردی؟ آیا آن مجاهد را با چنین عملی پشتیبانی کردی؟! پس از آن، لحظاتی دراز درنگ کردند، آن گاه این آیه نازل شد.

وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٥﴾

«و شکیبایی پیشه کن» بر آنچه که به آن مأمور شده‌ای؛ از استقامت و پایداری، عدم طغیان و سرکشی، عدم گرایش به سوی ظالمان و برپا داشتن نماز «که خدا پاداش محسنین را ضایع نمی‌گرداند» بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می‌دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین: نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَبْهُونَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿١١٦﴾

«پس چرا از قرنهایی» یعنی: از امت‌هایی که «پیش از شما» عذاب شدند «صاحبان فضلی نبودند» بقیه: آنچه که از یک چیز بعد از میان رفتن اکثر آن باقی می‌ماند، این کلمه اکثرا در چیز اصلحی که باقی می‌ماند، به کار می‌رود زیرا عادتاً آنچه پست و دنی است از بین رفته و آنچه که خوب و با ارزش است باقی می‌ماند و این است همان قانون «بقای اصلح». از همین باب است این سخن اعراب: «فلان من بقیة القوم: فلان از برگزیدگان قوم است». پس معنای بقیه در اینجا این است: چرا باقی‌مانده‌ای از اهل اندیشه و خرد و دین در امت‌های گذشته نبودند «که نهی کنند» مردم را «از فساد در زمین، جز اندکی» یعنی: لیکن اندکی بودند «از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم» یعنی: این شمار اندک از فسادافگنی در زمین نهی می‌کردند لذا ما نجاتشان دادیم «و کسانی که ستم کردند، به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند، رفتند» یعنی: نازپروردگان تنعم و سرمستان باده رفاه و عشرت، این ناز و نعمت را بر مشغول شدن به اعمال آخرت ترجیح دادند و عمرخویش را در شهوات و خواهشهای فانی غرق کردند «و آنان مجرم بودند» یعنی: چون از شهوات خویش پیروی کردند لذا با این کار، مجرم و تبه‌کار بودند. در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که مردم منکر را

دیدند ولی آن را تغییر ندادند، نزدیک است که خداوند ﷻ همه آنان را به عذاب خویش فروگیرد».

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

سپس خداوند متعال سنت خویش در نابود کردن مردم شهرها را بیان داشته و می‌فرماید: «و هرگز پروردگار تو بر آن نبوده است که شهرها را به ستم هلاک کند در حالی که مردمانش اصلاحگر باشند» و با یک‌دیگر به عدل و انصاف رفتار نمایند. پس خدای عزوجل آنها را به مجرد شک و شرکشان هلاک نمی‌سازد تا آن‌که فساد در زمین را با شک و شرک ضمیمه نکنند و این از فرط رحمت خدای عزوجل و سهل‌گیری وی در حقوق خویش است، از این جهت، فقها در هنگام تزامم حقوق، حقوق العباد را بر حقوق الله مقدم ساخته‌اند. سپس به بیان حکمت اختلاف پرداخته می‌فرماید:

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾ إِلَّا مَنْ رَجِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

«و اگر پروردگار تو می‌خواست، قطعا همه مردم را امت واحدی قرار می‌داد» به‌طوری که همه بر حق استوار و پایدار می‌بوده و در آن اختلاف نمی‌کردند و همه بر دین اسلام گرد آمده و ادیان دیگر را رها می‌کردند «و همیشه در اختلافند» یعنی: پیوسته مردم در اختلافند؛ بعضی به راه حق روانند و بعضی به راه باطل، بعضی کافرند و بعضی مؤمن. یا معنی این است: مردم پیوسته - به سبب پیروی از هوی و هوس و سرکشی و استکبارشان - در حق اختلاف می‌کنند «مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده» با هدایت نمودنشان به سوی دین حق. پس اینان بر اصول و ارکان عمده دین حق، اتفاق نظر دارند و در آن اختلاف نمی‌ورزند «و» حق تعالی «برای همین» چیزی که ذکر شد از اختلاف، یا برای رحمت خویش «آنان را آفریده است» به قولی: اشاره «ذلک» به مجموعه اختلاف و رحمت برمی‌گردد. یعنی: آنان را برای این

آفریده است که در حق و باطل اختلاف کنند، در نتیجه او حق پرستان را به رحمت خویش دریابد. ابن جریر طبری به نقل از امام مالک در تفسیر: (وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ) می‌گوید: «یعنی: آنان را برای این آفریده تا گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند». «و تمام شد کلمه پروردگار تو» یعنی: و عده و هشدار و قضا و امر وی ثابت شد و در آن هیچ تغییر و تبدیلی نیست. به قولی: مراد از «کلمه» این سخن پروردگار است: «البتة جهنم را از جن و انس» یعنی: از کسانی که سزاوار آنند از این دو گروه «یکسره پر می‌کنم» زیرا در ازل چنین مقدر کرده‌ام و این قضا و فرمان من است که از هر نوع تغییر و تبدیلی به‌دور است. در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال به بهشت فرمود: تو رحمت منی پس به‌وسیله تو بر هر که بخواهم رحم می‌کنم و به دوزخ فرمود: تو عذاب منی پس به‌وسیله تو هر که را بخواهم عذاب می‌کنم و بر من است پر ساختن هر یک از شما».

وَكَلَّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ



«و هر یک از سرگذشت‌های پیامبران را که بر تو حکایت می‌کنیم، چیزی است که دلت را بدان استوار می‌گردانیم» با افزودن بر یقینت، تقویت طمأنینه و آرامشت و مستحکم‌تر کردن تکیه‌گاه‌های روحی‌ات «و برای تو در این» سوره «حق آمده» یعنی: بر تو در این سوره برهان‌های قاطعی نازل شده که دال بر درستی عقیده به مبدأ و معاد است «و موعظه و تذکری برای مؤمنان است» که مؤمنان آگاه از آن پند می‌گیرند و کسی از ایشان که در آن تفکر کند، به وسیله آن متذکر و متنبه می‌شود. مؤمنان را از آن جهت به این امر مخصوص گردانید که فقط ایشان اهلیت و شایستگی پند گرفتن و توجه و تنبه به آیات قرآن را دارند.

این سوره دربرگیرنده موعظه‌ها، تذکرات و اندرزهای بسیاری در ضمن طرح داستان‌های پیامبران علیهم‌السلام با امت‌هایشان است؛ و روشن می‌سازد که چگونه آن پیامبران، دعوت امت‌هایشان به سوی خدای عزوجل را تداوم و استمرار بخشیده و مجادله‌ها،

مخاصمه‌ها، آزار و اذیت‌های اقوامشان را در این راه تحمل کرده‌اند. همچنین در این سوره، خداوند عَلَّامٌ کیفیت نجات دادن پیامبرانش و مؤمنان همراهشان را به تفصیل تمام بیان کرده و این امر را روشن کرده است که او چگونه ستمگران را نابود کرده و آنها را بعد از آن‌که وجود عینی داشته‌اند، به آثار برجای مانده‌ای از یک ویرانه نابود شده، تبدیل کرده است.

مراد از بیان همه این درسها و ماجراها، استوار ساختن قلب رسول گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دعوتشان و تذکر دادن و توجیه اهل حق به سوی این حقیقت است که سرانجام نیک و عاقبت خوش و پیروزمندانه، در نهایت از آن ایشان است.

در اینجا مناسب است دارد تا به نقل از تفسیر «الاساس»، اهداف داستان (قصه) در قرآن کریم را به اجمال بیان کنیم:

۱ - یکی از هدفهای بیان داستانها در قرآن خبر دادن از تواریخ برخی از امتهای گذشته و روشنی افگندن بر حوادث غیبی مهمی است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هیچ‌یک از قومشان، از آنها آگاهی نداشتند.

۲ - یکی دیگر از این هدفها، آگاه کردن مردم از کوششها و مجاهداتی است که پیامبران جلیل‌القدر الهی در راه نشر دعوتشان به خرج داده‌اند و آگاه کردن مؤمنان از این حقیقت است که قافله پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ برای اظهار حق و ابطال باطل، مجادلات و مناقشات بزرگی را از سر گذرانده‌اند.

۳ - از دیگر اهداف، اظهار این حقیقت است که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ همه در اصول رسالت، یعنی: در ایمان به توحید، معاد، تبیین حق، تعریف ارزشها و ضد ارزشها و همچنان تأیید یکدیگر در دعوت به سوی توحید، اتفاق تمام داشته‌اند.

۴ - داستان، عنصری است شوق‌برانگیز، جذاب و دلچسپ که با به تصویر کشیدن رخدادهای حسی، به امر تربیت و تعلیم و اثبات برهانهای عقلی کمک نموده و در این رابطه اثری اعجاب‌انگیز دارد و پیران، جوانان، زنان و مردان را یکسان تحت تأثیر خویش قرار می‌دهد.

- ۵ - داستان قرآنی مبین این حقیقت است که مأموریت پیامبران علیهم‌السلام فقط تبلیغ وحی و آگاه کردن مردم از هشدارهای الهی در وقوع عذاب بوده است.
- ۶ - داستان، ابعاد استعداد طبایع بشری را در امر ایمان و کفر و خیر و شر روشن می‌سازد.
- ۷ - با داستانهای قرآن، سلطه مطلقه و قدرت بی‌انتهای الهی با پیش فرستادن عذاب دنیوی که نمونه‌ای از عذاب اخروی است، نمایان می‌گردد.
- ۸ - داستان قرآنی متضمن تأیید الهی از پیامبران علیهم‌السلام و آشکارسازنده معجزات و حجت‌های او برای مردم است.
- ۹ - هر یک از داستانهای قرآن مشتمل بر موعظه‌ها و عبرتهای خاصی است که با تنوع و اختلاف نقش پردازان آن، متنوع و مختلف می‌باشد، به طور مثال؛ داستان نوح علیه‌السلام تمثیل‌کننده غرور، داستان قوم عاد تمثیل‌کننده استبداد و بها دادن به قدرت، داستان قوم لوط علیه‌السلام، تمثیل‌کننده انحطاط انسانی و انحراف جنسی، داستان قوم شعیب علیه‌السلام، مظهري از مظاهر انحراف یا ستم اجتماعی و داستان قوم فرعون، تمثیل روشنی از تکیه نافرجام بر سلطه و ثروت و جاه است که یادآوری عاقبت نامیمون این اعمال، کیان و کرسی هر ستمگر طغیان پیشه و فرعون منش را در هر زمان و مکانی می‌لرزاند.
- ۱۰ - داستان در کل، ارائه‌کننده پند و اندرز و درمان‌گر نفسها و روانهاست.
- ۱۱ - خبر دادن یک پیامبر امی که به نوشتن و روایتگری نا آشناست - یعنی حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم - از این داستانها، خود دلیل قاطعی بر نبوت ایشان است.
- ۱۲ - داستانهای قرآنی تبیین‌کننده صلابت و استواری تمام پیامبران علیهم‌السلام در راه دعوتشان است.
- ۱۳ - تکرار یک داستان در سوره‌های مختلف قرآن، برای برآوردن مقاصد و اهداف و معانی بسیاری است که هر بار پیامی نو، اجرایی جدید و اهداف مخصوص به‌خود را به همراه دارد و گاهی این اهداف در جمع‌بندی نهایی حول یک محور واحد گرد می‌آیند.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿١٣١﴾

«و» ای محمد ﷺ «به کسانی که ایمان نمی‌آورند» به حق و نه پند می‌گیرند، نه به هوش می‌آیند و نه بیدار می‌شوند «بگو: بر مکانت خود عمل کنید» مکانتکم: یعنی بر حسب امکانات و بر حال و شیوه و برنامه و جهت‌گیری خود عمل کنید «که ما هم عمل خواهیم کرد» بر راه و روش و برنامه خویش.

وَأَنْظِرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ ﴿١٣٢﴾

«و منتظر باشید که ما نیز منتظریم» یعنی: منتظر فرجام کار ما باشید زیرا ما نیز منتظر فرجام کار شما - یعنی آنچه که بر شما از عذاب و عقوبت خداوند ﷻ فرود می‌آید - هستیم. البته این انتظار به درازا نکشید زیرا دیری نگذشت که رسول خدا ﷺ و مؤمنان، شامل نصرت پروردگار متعال شدند و ستم و سلطه کافران از صحنه روزگار برافتاد.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣٣﴾

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداوند است» یعنی: علم تمام آنچه که در آسمانها و زمین از بندگان غایب است، از آن خداوند ﷻ است و دیگران در این علم با وی مشارکت ندارند «و تمام کارها به سوی او بازگردانده می‌شود» در روز قیامت پس همگان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. لذا ای محمد ﷺ! این امر قطعی است که خدای عزوجل برای تو از آنان انتقام می‌گیرد «پس او را عبادت کن و براو توکل کن» زیرا او تو را بسنده است و او از هر آنچه که ناخوش می‌داری، بازدارنده توست و هر آنچه را که دوست می‌داری به تو می‌دهد «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه به تمام اعمال بندگان داناست. پس در برابر اعمال خیر؛ به شما پاداش خیر و در برابر اعمال بد؛ به شما سزای بد خواهد داد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هوشیار کسی است که نفس خود را خوار کرده و برای بعد از مرگ عمل کند و ناتوان کسی است که به دنبال هواهای نفس خود رفته و بر خداوند عزوجل آرزوها و تمناها ببندد».

بدین گونه است که سوره مبارکه «هود» با همان پیامی به پایان می‌رسد که با آن آغاز شده بود، یعنی: پیام توحید در عبادت و پیام توبه و انابت.

﴿سوره یوسف﴾

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

علما گفته‌اند: خداوند عزوجل داستانهای دیگر انبیاء علیهم السلام را در قرآن به معنای واحد اما در شکلهای و روشهای گونه‌گون و به الفاظ مختلف تکرار کرده است، اما داستان یوسف علیه السلام را فقط در این سوره بیان کرده و آن را دیگر تکرار نکرده است به هر حال، نه مخالفان را توان معارضه با داستانهای مکرر قرآن است و نه توان معارضه با داستانهای غیر مکرر آن.

گفتنی است که خداوند عزوجل این سوره را «احسن القصص: نیکوترین داستانها»، «آیات للسائلین: نشانه‌هایی برای پرسشگران»، «عبرة لاولی الالباب: عبرتی برای خردمندان» و «تصدیق‌کننده کتب آسمانی قبل از قرآن» نامیده است که این خود بیانگر شأن والا و اهمیت بالای این داستان می‌باشد. چنان‌که در این داستان از مواقف ابتلا به سختی‌ها، ابتلا به شهوات، ابتلا به قدرت و بیان عاقبت همه اینها، به زیبایی و رسایی‌ای که فقط شایسته شأن کلام معجز حق تعالی است، سخن رفته است.

موقعیت زمانی نزول این سوره بعد از اوج گرفتن بحران سختی‌ها بر پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه از سوی قریش و بعد از «عام الحزن» که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله همسر خویش خدیجه و عم خویش ابوطالب را از دست دادند، نیز نسیم‌های اطمینان‌بخشی از تسلیت و دلجویی را برای رسول‌گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به همراه داشت و چشم‌اندازی روشن از فرجام امیدبخش کار دعوتشان را به تصویر کشید.

بنابر یکی از روایات، سبب نزول این سوره این بود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: کاش سوره‌ای بر ما نازل شود که در آن امر و نهی و حدود و احکامی نباشد. پس این سوره نازل شد.

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در ابتدای سوره «بقره» گذشت «این آیات، آیات کتاب مبین است» یعنی: این آیاتی که در این سوره بر تو نازل شده، همانا از آیات قرآن مبین است، به این معنی که: حقیقت نزول آنها از جانب خداوند ﷻ روشن، و اعجاز آنها نیز واضح و آشکار است چنان‌که به این معنی نیز مبین و روشنگر است که در آنها احکام و عبرتها و موعظه‌های فراوانی وجود دارد. یا معانی قرآن بدان جهت واضح و روشن است که قرآن به زبان فصیح عربی نازل شده است. یا معانی قرآن برای کسی که در آنها تدبر کند روشنگر است زیرا او از تدبر در این آیات قطعاً به این نتیجه می‌رسد که این آیات از نزد خداوند ﷻ است نه از سوی بشر.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

«ما آن را» یعنی: قرآن را «قرآنی عربی» یعنی: به زبان عربی «نازل کردیم، باشد که شما بیندیشید» یعنی: برای این‌که معانی آن را بدانید، مضامین آن را بفهمید و در آن بیندیشید. و این امکان از آن رو برای شما میسر است که زبان عربی؛ فصیح‌ترین، واضح‌ترین و فراگیرترین زبانها از نظر ظرفیت‌های لغوی، و غنی‌ترین آنها در دادن معانی‌ای است که بر دلها می‌نشیند و بر ذهن‌ها و اندیشه‌ها جای می‌گیرد. بدین‌گونه است که خداوند متعال شریف‌ترین کتاب را با شریف‌ترین زبانها، بر شریف‌ترین پیامبران، با سفارت شریف‌ترین فرشتگان و در شریف‌ترین اماکن زمین نازل کرد و آغاز نزول آن را در شریف‌ترین ماه‌های سال که ماه رمضان المبارک است قرار داد بنابراین، آن را از همه وجوه، به کمال و جمال و شکوه آراست.

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ

الْغَفْلِينَ ﴿٢﴾

«ما بر تو نیکوترین داستان را» در باره سرگذشت امتهای گذشته و سنت‌های خود در باره بندگان خویش «حکایت می‌کنیم، با وحی فرستادن خود به‌سوی تو این قرآن را» و این نیکوترین حدیثی است که کسی با کسی در میان می‌گذارد «و تو قطعاً پیش از این از بی‌خبران بودی» نسبت به این داستان و غیر آن از داستانهایی که از طریق وحی الهی به تو رسیده است.

مفسران گفته‌اند: این سوره، بدین سبب «احسن القصص» است که:

۱- متضمن عبرتها، موعظه‌ها و حکمت‌هایی است که در غیر آن از سوره‌ها وجود ندارد.

۲- در این سوره؛ داستان حال پیامبران، صالحان و فرشتگان و نیز سیرت پادشاهان، بردگان، تاجران، مردان و زنان و نیرنگ‌ها و مکرهایشان آمده است.

۳- هر کسی که در این داستان از او یاد شده است، مآل و سرانجام کارش نجات و سعادت بوده است.

إِذ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ﴿٤﴾

«یاد کن» ای محمد ﷺ! «زمانی را که یوسف به پدرش گفت» پدر یوسف؛ یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم عليه السلام است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «الکریم ابن الکریم ابن الکریم، یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم: گرامی فرزند گرامی فرزند گرامی، یوسف فرزند یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم». آری! یوسف به پدرش گفت: «ای پدر! من» در خواب «یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم» تأویل یازده ستاره، برادران یوسف ﷺ اند که یازده تن بودند - چنان‌که در آخر سوره خواهد آمد - و تأویل خورشید و ماه؛ مادر و پدر یوسف ﷺ اند «دیدم آنها برای من سجده می‌کنند»

یوسف علیه السلام، در تعبیر بیانی خود ستارگان و ماه و خورشید را به جای عقلا نشانده زیرا آنها را به وصف عقلا که سجده است، توصیف کرد.

قَالَ يَبْنَئُ لَا نَقْضُ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

«یعقوب گفت: ای پسرک من! خوابت را برای برادرانت حکایت نکن» زیرا یعقوب علیه السلام تأویل خواب فرزندش را دانست و از آن ترسید که اگر خوابش را به برادرانش بیان کند، آنها نیز تأویل آن را بفهمند و لذا بر وی رشک برند. در حدیث شریف آمده است: «برای برآوردن حوایج خویش، از کتمان آنها یاری جوید زیرا هر صاحب نعمتی محسود حاسدان است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رؤیا - تا آن گاه که صاحبش از آن سخنی نگوید - به پای پرنده‌ای آویخته است اما اگر آن را حکایت کرد، آن رؤیا به واقعیت می‌پیوندد لذا خواب خود را جز به شخص عاقل، یا دوست، یا شخص خیراندیشی حکایت نکنید». یعنی: آن را به کسی بازگو کنید که از آن تعبیری نیکو به شما ارائه دهد.

«که آن گاه در حق تو نیرنگی می‌اندیشند» یعنی: اگر خوابت را به برادرانت بیان کنی، مبادا در باره تو نیرنگی پنهانی که تو به آن پی‌نبری، سازمان دهند و بنابراین، تو را به انگیزه حسد به هلاکت رسانند «زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است» و چه بزرگ دشمنی که دشمنی خود با انسان را اعلان می‌کند! پس قطعاً او برادرانت را بر این نیرنگ و خواهد داشت.

وَكَذَلِكَ يَجْنِبُكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

«و اینچنین پروردگارت تو را بر می‌گزیند» یعنی: همان گونه که پروردگارت تو را با نمایاندن این خواب برگزید، همچنین تو را بر سایر بندگان به نبوت بر می‌گزیند و برادرانت را برایت رام و مطیع می‌گرداند چنان‌که اجرام آسمانی‌ای را که در خواب دیدی، برایت رام کرد و آنها را در پیشگاهت به سجده انحنای و تعظیم واداشت «و به

تو از علم تاویل الاحادیث» یعنی: تعبیر و تفسیر خواب «می آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می کند» و نبوت و پادشاهی را - هر دو - برایت فراهم می آورد که بدون شک در اجتماع این دو نعمت، خیر دنیا و آخرت هر دو وجود دارد. پس بدان که این رؤیایی که خداوند ﷻ به تو در خواب نمایانده است، بر همه این معانی دلالت می کند «همان گونه که قبلا آن را» یعنی: نعمت خود را «بر پدرانت تمام کرد؛ ابراهیم» که خداوند ﷻ او را از آتش نجات داد، به نبوتش برگزید و او را به موهبت خلیل الهی خویش مفتخر ساخت «واسحاق» که به قولی: خداوند متعال او را نیز به نبوت برگزید و از این دو بزرگوار، نسل و تباری پاکیزه و موحد پدید آورد. از این آیه دانسته می شود که اسم پدر گاهی بر پدر بزرگ (جد)، و بر پدر پدر بزرگ (جد جد) نیز اطلاق می شود «همانا پروردگار تو داناست» به خلق خویش و به کسانی که سزاوار این گزینش هستند «حکیم است» در صنع خویش؛ پس کارها را چنان که باید سامان می دهد.

❖ لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ آيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧﴾

«به راستی در سرگذشت یوسف و برادرانش برای پرسندگان نشانه ها است» که این نشانه ها بر بسیاری از حقایق و از جمله بر نبوت حضرت محمد ﷺ دلالت می کند. پرسندگان؛ یهودیان بودند زیرا در یکی از روایات وارده در سبب نزول این سوره آمده است: رسول خدا ﷺ هنوز در مکه بودند که یهودیان از ایشان درباره داستان یوسف ﷺ سؤال کردند و در مکه احدی از اهل کتاب یا کسانی که از سرگذشت انبیاء ﷺ آگاهی ای داشته باشند وجود نداشت، در چنین حالی بود که خداوند ﷻ سوره «یوسف» را به یکباره بر آن حضرت ﷺ نازل فرمود.

همچنین جابر رضی الله عنه روایت می کند که مردی از یهود مشهور به «بستانه یهودی»، نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: ای محمد! مرا از ستارگانی که یوسف ﷺ در خواب دید خبر ده که نامهای آنها چیست؟ راوی می گوید: رسول خدا ﷺ ساعتی سکوت کرده و در پاسخ وی چیزی نگفتند، در این اثنا جبرئیل ﷺ فرود آمد و ایشان را از نامهای آن

ستارگان با خبر ساخت، آن‌گاه ایشان به دنبال آن یهودی فرستاده و به او فرمودند: «اگر من تو را از نامهای آن ستارگان آگاه کنم، ایمان می‌آوری؟» بستانه گفت: آری! فرمودند: «نامهای آنها عبارت است از: جریان، طارق، ذیال، ذوالکفیات، قابس و ثاب، عمودان، فلیق مصبح، ضروح، ذوالفرغ، ضیاء و نور». یهودی گفت: آری والله! نامهای آنها همین‌هاست که برشمردید. برادران یوسف علیه السلام نیز یازده تن بودند، به نامهای: یهوذا، روبیل، شمعون، لاوی، ربالون، یشجر، دینه، دان، نفتالی، جاد و آشر که این یازده تن، از «لیا» دختر خاله یعقوب علیه السلام به دنیا آمده بودند و چون «لیا» درگذشت، یعقوب علیه السلام با خواهر وی «راحیل» ازدواج کرد و او بنیامین و یوسف علیه السلام را به دنیا آورد.

إِذْ قَالُوا لْيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

«هنگامی که» برادران یوسف علیه السلام «گفتند: یوسف و برادرش» بنیامین «نزد پدر ما از ما دوست داشتنی‌ترند» فقط بنیامین را برادر یوسف علیه السلام خواندند در حالی که خود نیز همگی برادران وی بودند، از آن رو که بنیامین برادر اعیانی (پدر و مادری) وی بود، اما ایشان برادران علاتی (پدری) وی بودند «در حالی که ما جمعی نیرومند هستیم» به قولی عصبه: جمعی است بیش از یک نفر تا ده تن. یعنی: درحالی که ما جمعی قوی و نیرومند هستیم، دیگر چگونه پدر ما آن دو تن را که کودکانی خردسال هستند بر همگی ما ترجیح می‌دهد «قطعا پدر ما در خطای آشکاری است» با ترجیح دادن آن دو بر ما و بی‌التفاتی به ما.

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ﴿٩﴾

«یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید» یعنی: یکی از برادران گفت؛ با یوسف علیه السلام یکی از دو کار را باید انجام دهید؛ یا کشتن، یا افکندن وی در سرزمینی گمنام و دور از آبادی که از وی سراغی گرفته نشود. یا برخی به کشتن وی رأی دادند و برخی دیگر به افکندن وی در چنان سرزمینی «تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد» یعنی: در آن صورت، پدر صاف و خالص از آن شما می‌شود، فقط به شما

می‌پردازد و شما را به کمال و تمام دوست می‌دارد «و پس از آن» یعنی: پس از یوسف علیه السلام «مردمی درستکار شوید» در امور دین و فرمانبرداری از پدرتان. یا مردمی شایسته شوید در امور دنیایان چرا که عامل مخدوش کننده عشرت و صفا و شایستگی شما در دنیا، همانا حسد به یوسف علیه السلام است و قطعاً این عامل با غیبتش برطرف می‌شود.

ابن‌کثیر در تفسیر: **(وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ)** می‌گوید: «بدین‌گونه، آنان قبل از ارتکاب گناه، نیت توبه کردند».

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا نَفْقَهُوْا يُوسُفَ وَالْقَوْهَ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْقَظُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِنْ كُنْتُمْ فَعِلِينَ ﴿١٠﴾

«گوینده‌ای از میانشان گفت» به قولی: او «یهودا» بود «یوسف را نکشید بلکه او را در نهانگاه چاه بیندازید» غیابت الجب: در قعر چاه بیندازید که دیدگان بر وی نیفتد. و این چاه در سرزمین بیت‌المقدس بود «تا برخی از مسافران او را بگیرند» آن‌گاه او را با خود به سرزمینی گم‌و‌گور ببرند، به طوری که از چشم پدر و از دید آشنایان پنهان و گمنام بماند «اگر کننده‌اید» یعنی: اگر در کار یوسف علیه السلام به این مشورت من عمل می‌کنید. طرح این توطئه از سوی برادران یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که آنان «نبی» نبوده‌اند. محمدبن اسحق در تأیید این نظر که برادران یوسف علیه السلام نبی نبوده‌اند، می‌گوید: «آنان بر کاری بزرگ همداستان شدند، کاری که قطع رحم، عقوق و نافرمانی پدر، قلت رأفت و رحم بر طفلی کوچک و بی‌گناه و جدایی افگندن میان او و پدر محبوب، کهنسال و قابل رعایتش را همه یکجا گرد آورده بود - خداوند جل جلاله بر ایشان بیامرزد». ابن‌کثیر نیز می‌گوید: «بدان‌که بر نبوت برادران یوسف علیه السلام هیچ دلیلی وجود ندارد».

قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَصْحُونَ ﴿١١﴾

و آن‌گاه که بر افگندن وی در چاه همداستان شدند، نزد پدر رفتند و «گفتند: ای پدر! تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی» یعقوب علیه السلام به‌خاطر علاقه

فراوانی که به یوسف علیه السلام داشت، بر وی سنگین بود که او را با برادرانش بفرستد و شاید این خود از ترسی ناشی می‌شد که از جانب آنان بر جان وی داشت. گویی آنان قبلاً نیز از یعقوب علیه السلام خواهان بیرون آمدن یوسف علیه السلام با خودشان شده بودند، اما او نپذیرفته بود. پس حالا با آن پیشینه‌ای که از موضوع داشتند، این سؤال را از وی کردند و افزودند: «در حالی که ما خیر خواه او هستیم» و در حفظ و نگهداری‌اش می‌کوشیم تا او را به سلامت و عافیت نزد تو برگردانیم؟.

أَرْسَلَهُ مَعَاغِدًا يَرْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٤﴾

«فردا او را همراه ما بفرست تا بگردد» و بخرامد در چمن‌ها، سرگرم شود و میوه بخورد «و بازی کند» از بازیهای مباحی که فقط برای شادمانی و سرگرمی است «و ما به خوبی او را نگهبانیم» از این که به وی آسیبی برسد.

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٥﴾

یعقوب علیه السلام «گفت: این که او را ببرید، سخت مرا اندوهگین می‌کند» به این ترتیب، به ایشان خبر داد که از فرط محبتی که به یوسف علیه السلام دارد و از بیم و نگرانی‌ای که بر جان وی احساس می‌کند، از غیبت وی غمگین می‌شود «و می‌ترسم از آن که گرگ او را بخورد و شما از او غافل باشید» به سبب مشغول بودنشان به گردش و بازی، یا به سبب عدم اهتمام و عنایتان به حفظ و نگهداری‌اش. به قولی: یعقوب علیه السلام این سخن را از بیم و نگرانی‌ای که از ناحیه خود آنان بر جان یوسف علیه السلام داشت گفت و در واقع این جمله که: (می‌ترسم او را گرگ بخورد)، یک تعبیر کنایی بیش نبود - پس مقصود او از «گرگ»، خود برادران بودند. به قولی دیگر: آن سرزمین، سرزمینی گرگ خیز بود پس این تعبیر به معنای حقیقی خود است.

قَالُوا لَيْنَ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿١٤﴾

«گفتند: اگر گرگ او را بخورد، با این که ما گروهی نیرومند هستیم» و بر دفع گرگ تواناییم «در آن صورت ما قطعا زیانکار خواهیم بود» لخاسرون: اگر بر ساده‌ترین کار که نگهداری از یک پسر بچه است قادر نباشیم، در آن صورت، از فرط ضعف و عجز مردمی بی‌مقدار و نابود شونده خواهیم بود لذا شرط به سبب انتفای مشروط منتفی است، یعنی: ما آن قدر بی‌عرضه نیستیم که گرگ او را از نزد ما برباید.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ، وَأَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

«پس وقتی او را بردند» از نزد یعقوب عليه السلام «و همداستان شدند» و عزم خود را با هم جزم کردند؛ «که او را در نهانگاه چاه بگذارند» چنین کردند. تفسیر «غیابه الجب» در آیه (۱۰) گذشت «و به سوی او» یعنی: به سوی یوسف عليه السلام «و وحی کردیم» به منظور برطرف کردن وحشت وی و آرامش دادن به وی چرا که او پسر بچه خردسالی بود که ده مرد جفاجو - آن هم از برادرانش - با دل‌های سختی که از رحم و عاطفه بیگانه شده و مهر و رأفت از آنها رخت بر بسته بود، بر وی تاخت آورده بودند تا هر طوری شده او را از سر راه خود بردارند. آری! به او وحی کردیم «که قطعا آنان را از این کارشان با خبر خواهی ساخت» یعنی: سرانجام، بعد از نجات خویش برادرانت را از چون و چند این توطئه‌ای که در حق تو سازمان دادند، با خبر و آگاه خواهی نمود. چنان که در آیه (۸۹) سخنان یوسف عليه السلام خطاب به برادرانش هنگامی که ایشان برای خرید آذوقه نزد وی به مصر می‌روند، مطرح می‌شود، بعد از آن که او دیگر یوسف عليه السلام گم‌گشته در نهانگاه چاه نیست بلکه متولی تمام گنجینه‌های مصر است. آری! آنان را آگاه خواهی ساخت «در حالی که نمی‌دانند» ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «به زودی آنها را از این کاری که با تو کردند، درحالی آگاه خواهی ساخت که تو را نمی‌شناسند زیرا اصلا به خیال آنها هم نمی‌رسد که روزی با تو در مسند پادشاهی روبرو شوند». در روایات آمده است: برادران بعد از آن که یوسف عليه السلام را زدند و به وی اهانت کردند،

پیراهنش را از تنش بیرون کشیده سپس او را در دلو چاه گذاشتند و چون دلو به نیمه چاه رسید، او را همان‌گونه با دلو در چاه افکندند تا بمیرد. یوسف علیه السلام در آب افتاد، سپس به صخره‌ای پناه برد، در این هنگام بر او بانگ زدند، او به گمان این‌که دلشان به حال وی سوخته است و نسبت به وی بر سر رحم و شفقت آمده‌اند، پاسخ داد، اما قضیه بر عکس بود زیرا آنان خواستند تا صخره‌ای را بروی بیندازند که پاک نابودش کند، اما یهوذا ایشان را از این کار بازداشت. نسفی می‌گوید: «خداوند جل جلاله به یوسف در کودکی وحی فرستاد چنان‌که به یحیی و عیسی: در کودکی وحی فرستاد».

وَجَاءَ وَآبَاهُمُ عِشَاءً بَيَّكُوتَ ﴿١٦﴾

«و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند» یعنی: در تاریکی شب با گریه‌های ساختگی نزد یعقوب علیه السلام آمدند تا این گریه‌ها را پشتوانه دروغ خود ساخته غدر و نیرنگ خویش را رونق دهند و نقابی از تزویر بر روی آن بپوشانند. اعمش می‌گوید: «بعد از آگاهی از داستان برادران یوسف علیه السلام، هیچ شخص گریانی را تصدیق نکن».

قَالُوا يَا أَبَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْعَيْنَا فَآكَلَهُ الذِّبْثُ وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَنَا وَلَوْ

كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

«گفتند: ای پدر! ما رفتیم که مسابقه دهیم» یعنی: مسابقه دویدن، یا مسابقه اسب سواری، یا مسابقه تیراندازی. ازهری می‌گوید: «نضال» مسابقه تیراندازی، و «رهان» مسابقه اسب سواری است و کلمه «نستبق» جامع هر دو معنی است. گفتنی است که هدف از آن مسابقه، تمرین و آموزش مهارت‌های جنگی بوده است «و یوسف را پیش کالای خود گذاشته بودیم» تا از آنها حفاظت کند «آن‌گاه گرگ او را خورد ولی تو باوردارنده ما نیستی» در این عذری که پیش آوردیم، به علت این‌که مادر قلب و نهانت متهم هستیم و به سبب محبت وافر که به یوسف علیه السلام داری «هر چند» در نزد تو، یا در واقع امر «راستگو باشیم».

وَجَاءُوا عَلَى قَيْصِيهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا

تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

«و پیراهنش را آغشته به خونی دروغین آوردند» برادران، گوسفندی را کشته پیراهن یوسف عليه السلام را به خون آن آغشتند، اما فراموش کردند که پیراهنش را پاره کنند. پس یعقوب عليه السلام خطاب به آنان گفت: چه قدر این گرگ ادعایی شما هشیار و فرزانه بوده است که یوسف عليه السلام را می خورد، اما پیراهنش را پاره نمی کند!! «نه بلکه نفس های شما کاری بد را» که با برادرتان انجام دادید «برای شما» یعنی: در پیش چشم و دل شما «آراسته است پس کار من صبری جمیل است» در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ ایشان فرمودند: «صبری که با خود شکایت و گلایه ای به همراه نداشته باشد». «و از خدا مدد طلبیده می شود» یعنی: از او مدد و یاری می طلبم «بر آنچه توصیف می کنید» یعنی: از او بر آشکار کردن و برملا ساختن دروغی که اظهار کردید، مدد می طلبم. یا از او بر تحمل آنچه که شما وصف می کنید، مدد می طلبم.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ قَالَ يَبُشْرَى هَذَا غُلْمٌ وَأَسْرُوهُ بَضْعَةَ وَلِلَّهِ عَلَيْهِمْ بِمَا

يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال از حال یوسف عليه السلام در قعر چاه خبر می دهد: «و کاروانی» یعنی: گروه همسفری که از شام عازم مصر بود «آمد پس وارد خود را فرستادند» وارد: سقایی است که برای گروه آب آشامیدنی می آورد «پس دلوش را انداخت» یعنی: دلوش را به چاه افگند تا آب بکشد، در این هنگام یوسف خود را در ریسمان آویخت و چون سقا دلو را بالا کشید، به جای آب یوسف عليه السلام را دید «گفت مژده باد، این یک پسر است» این مژده را یا به خود، یا به یاران همسفرش داد «و او را پنهان ساختند، کالایی دانسته» یعنی: کاروانیان مسافر، این موضوع را که از چاه چنین پسری را یافته اند، پنهان داشته و گفتند: مالکان این آب این پسر را به ما داده اند تا او را در مصر برایشان بفروشیم. یوسف عليه السلام هم سکوت کرد، از بیم آن که مبادا برادرانش او را گرفته

و به قتل برسانند. اما ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر ﴿وَأَسْرُوهُ بِضَعَّةٍ﴾ می گوید: «برادران یوسف علیه السلام راز کار وی را پنهان داشتند و به کاروانیان نگفتند که او برادرشان است و یوسف علیه السلام نیز از بیم آن که برادران او را به قتل رسانند، راز کار خویش را پنهان داشت.» «و خدا دانا بود به آنچه می کردند» با یوسف علیه السلام از این اعمال محنت بار و از ستم و ابتدالی که - با به فروش رساندنش - او را در آن افکنده بودند درحالی که او «کریم ابن الکریم ابن الکریم» بود. البته خداوند جل جلاله بر دگرگون ساختن حال وی و دفع این بلا از وی توانا بود، اما در این کار، حکمتی نهفته داشت.

وَشْرُوهُ بِشَمَنِ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

«و او را به بهایی ناچیز - درهمی چند - فروختند» یعنی: رئیس آن کاروان و همراهانش او را در مصر به بهایی اندک فروختند. به قولی: مراد این است که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند ﴿بِشَمَنِ بَخْسٍ﴾ به بهایی کمتر از بهای برده‌ای که در وضع و حالی همچون حال و وضع او بود. ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «او را به بیست درهم فروختند». ابن کثیر این قول را که برادران یوسف علیه السلام او را فروختند، ترجیح می دهد و دلیل او این عبارت است: «و در باب یوسف از بی رغبتان بودند» که علاقه‌ای به وی نداشته و اهمیتی به وی نمی دادند. ابن کثیر می گوید: «کاروانیان از یافتن یوسف علیه السلام بسیار شادمان شده و به او به خاطر آن علاقه مند شدند که او را به بهایی مناسب بفروشد. پس این بی رغبتان همان برادر یوسف علیه السلام بودند».

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

«و آن کس از اهل مصر که یوسف را خریده بود» او عزیز مصر بود که عهده دار امر انبارها و گنجینه‌های آن بود «به همسرش گفت: او را گرامی دار» ای همسر من و به او

به خوبی رسیدگی کن، با دادن غذایی پاکیزه و پوشاندن لباسی نیکو به وی «شاید به حال ما سود بخشد» یعنی: شاید او برخی از کارها و نیازهای ما را که از همچو او بی ساخته است، بر آورده کند «یا او را به فرزندی اختیار کنیم» یعنی: او را به فرزندی برگزیده و فرزند خویش گردانیم.

راویان گفته‌اند: عزیز مصر که نزد پادشاه مصر پست وزارت داشت، عقیم بود و از وی فرزندی به دنیا نمی‌آمد. عزیز: به زبان عربی یعنی «ملک». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نام وی «قطفیر» و نام همسرش «زلیخا» یا «راعیل» بود و شاه مصر در آن وقت شخصی بود به نام «ریان» فرزند «ولید» از قوم «عمالقه» که بعداً به نبوت یوسف علیه السلام ایمان آورد و در حیات یوسف علیه السلام درگذشت». روایت شده است که عزیز مصر یوسف علیه السلام را در هفده سالگی اش خرید، او سیزده سال در منزلش زندگی کرد و ریان پادشاه مصر در سی سالگی اش او را به وزارت برگزید و آن پیامبر جلیل‌القدر در صدویست سالگی وفات یافت.

«و بدین‌گونه» اشاره است به آنچه گذشت؛ از نجات دادن یوسف علیه السلام از چنگ برادرانش، بیرون آوردن وی از چاه و مهربان ساختن دل عزیز مصر بر وی تا بدانجا که به جاه و مکنت رسید چنان‌که می‌فرماید: «ما یوسف را در آن سرزمین مکنت بخشیدیم» و او را بر امر و نهی فرمان دادیم «و تا بیاموزیم به او تأویل احادیث را» یعنی: تعبیر خوابها را «و خدا بر کار خویش تواناست» یعنی: کارها همان‌گونه روی می‌دهد که خدای سبحان بخواهد، هر چند مردم در جهت خلاف آن، تدبیرها به‌کار بندند «ولی اکثر مردم نمی‌دانند» که خداوند جل جلاله بر کار خویش تواناست و نمی‌دانند حکمت وی را در خلش که این اکثریت، مشرکان و منکرانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ۖ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا ۚ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿۴۲﴾

«و چون یوسف به عنفوان جوانی رسید» اشد: وقت رسیدن به کمال قوت و اوج رشد است که بعد از آن روند کاستی و فرسودگی بدن شروع می‌شود. به قولی: یوسف علیه السلام در این وقت سی و سه ساله، و به قولی: هجده ساله بود. به قولی دیگر: او

در این وقت به حد بلوغ رسیده بود. آری! در این وقت «به او حکمت و علم عطا کردیم» به قولی: حکمت عبارت بود از نبوت و علم عبارت بود از دانش در دین و دانستن تعبیر خواب. «و نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم» پس هر کس که عملش را نیکو ساخت، خدای عزوجل هم پاداشش را نیکو می‌گرداند.

وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَعَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

«و آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود، با یوسف گفت و شنود کرد تا از او کام گیرد» او زن عزیز مصر بود که نامش - بنا بر آنچه نقل کرده‌اند - زلیخا بود. راوده: از مراوده؛ به معنای خواستن و طلبیدن به نرمی و مهربانی است و گاهی مخصوص به درخواست جماع و کامجویی است «و درها را بست» به قولی: در آنجا هفت در بود که زلیخا یکی را پس از دیگری بست «و گفت: پیش آی» یعنی: ای یوسف! بشتاب و پیش من بیا که از آن توام! بدین گونه او را به کامجویی خویش فراخواند «گفت» یوسف عليه السلام «معاذ الله» یعنی: پناه می‌برم به خدا عز وجل به پناه بردنی استوار، از آنچه که تو مرا به سوی آن فرامی‌خوانی «او آقای من است، جای مرا نیکو ساخت» یعنی: چگونه با تو چنین کاری بکنم در حالی که شوهرت عزیز آقا و سرور و مولای من است که مرا پرورش داده، جایم را نیکو ساخته و به من منزلتی والا بخشیده زیرا هم او بود که به تو گفت: جایگاه او را گرامی دار! پس چگونه او را در حریم همسرش خیانت کرده و تو را در این خواسته‌ات اجابت گویم؟ «قطعا ستمکاران» یعنی: کسانی که نیکی را با بدی پاسخ می‌دهند «وستگار نمی‌شوند».

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِدُوَيْبِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ

عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ ﴿٢٤﴾

«و در حقیقت آن زن آهنگ وی کرد و یوسف نیز آهنگ او کرد - اگر برهان پروردگارش را ندیده بود» پس هر یک آنها به مقتضای طبیعت بشری و سرشت آفرینش، به دیگری میل و رغبت کردند. ثعلب می‌گوید: «زلیخا آهنگ معصیت کرد و بر ارتکاب معصیت مصر بود و یوسف علیه السلام نیز قصد کرد ولی قصدش را عملی نساخت. پس تفاوت میان دو قصد بسیار است». به قولی: یوسف علیه السلام آهنگ زدن زلیخا را کرد. برهان پروردگار: به یادآوردن عهد و پیمان خدا جل جلاله از سوی یوسف علیه السلام در این مورد بود که او از بندگانش عهد گرفته که او را معصیت نکنند. به قولی دیگر: یوسف علیه السلام چهره یعقوب علیه السلام را در برابر خود در هیأتی دید که سرانگشتش را به دندان گزیده و او را از ارتکاب فحشا هشدار می‌داد. «چنین کردیم» یعنی: از جانب خود به یوسف علیه السلام برهانی را نشان دادیم تا به خود آید و عهد و پیمان را به یاد آورد «تا از وی بدی» یعنی: خیانت به عزیز در مورد همسرش «و فحشا» یعنی: زنا «را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست» یعنی: یوسف علیه السلام از کسانی است که خدای عزوجل او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت معصوم نگه داشته است.

وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْأَبِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا

إِلَّا أَنْ يُسَجِّنَ أَوْ عَذَابُ آيَةٍ ﴿٢٥﴾

«و آن دو به سوی در بر یکدیگر سبقت کردند» یعنی: یوسف علیه السلام و زلیخا هر دو به سوی در شتافتند، یوسف علیه السلام قصد فرار و بیرون رفتن از در را داشت و زلیخا قصد آن را داشت تا بر وی سبقت گرفته و از بیرون رفتن بازش دارد «و آن زن پیراهن یوسف را از پشت پاره کرد» زلیخا می‌خواست تا با کشیدن پیراهن یوسف علیه السلام، او را از بیرون رفتن باز دارد که در این اثنا پیراهن یوسف علیه السلام از پشت سر پاره شد «و شوهر زن را نزدیک دروازه یافتند» یعنی: در این هنگام عزیز شوهر زلیخا را در آنجا

یافتند. مراد از «سید: آقا» در اینجا شوهر است «گفت» زن عزیز «جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده چیست؟» زلیخا این سخن را از روی مکر و نیرنگ گفت تا بر قصد بد خود پرده پوشی کند. بدین سان بود که این قصد بد را به یوسف علیه السلام نسبت داد و اضافه کرد: جزای کسی که قصد بدی به زن تو کرده «جز این» نیست «که زندانی یا دچار عذابی دردناک شود» به این ترتیب زلیخا خواست تا به انتقام این که یوسف علیه السلام از خواسته اش نافرمانی کرده، او را به زندان افکند یا به زیر تازیانه اندازد ولی در ظاهر امر به شوهرش چنین وانمود ساخت که یوسف علیه السلام سزاوار این کیفر است چرا که او بوده که به وی تجاوز کرده است.

قَالَ هِيَ رَوَدْتَنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾

«یوسف گفت: این او بود که با من گفت و شنود کرد تا مرا از محافظت نفس من غافل کند» یعنی: این زن تو بود که از من با نرمی و مهر و نیرنگ، کام خواست و من هرگز به وی قصد بدی نکرده ام «و شاهدهی از خانواده آن زن شهادت داد» صحیح این است که آن گواه، طفلی در گهواره بود که به سخن آمد، به دلیل حدیثی که در این باب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که ایشان از جمله چهار طفلی که در گهواره سخن گفته اند، یکی هم شاهد یوسف علیه السلام را ذکر کرده اند. و شهادت وی این بود که گفت: «اگر پیراهن او» یعنی: یوسف علیه السلام «از جلو» یعنی: از پیش رو «چاک خورده پس این زن راست گفته است» که یوسف علیه السلام در حق وی قصد بدی داشته است «و» در این صورت «یوسف از دروغگویان است» در این سخنش که زلیخا از وی کام خواسته است.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٧﴾

«و اگر پیراهنش از پشت» سرش «چاک خورده پس این زن دروغ گفته است» در ادعای خود علیه یوسف عليه السلام «و یوسف از راست گویان است» در ادعایش علیه آن زن.

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

«پس چون دید» عزیز «که پیراهنش» یعنی: پیراهن یوسف عليه السلام «از پشت پاره شده» در این هنگام حقیقت را دریافت و «گفت: این» یعنی: این ماجرا «از کید شماست» ای گروه زنان «که همانا نیرنگ شما زنان، بزرگ است» کید: مکر و نیرنگ است.

يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ ﴿٢٩﴾

آن‌گاه شوهرش برای آن‌که این خبر میان مردم شایع نشود، به یوسف عليه السلام گفت: «ای یوسف! درگذر از این» ماجرا و آن را پوشیده دار و از آن سخن نگو تا خبر میان مردم شایع نشود «و تو ای زن، برای گناه خود» که از تو روی داده است «آمرزش بخواه، بی گمان تو» به سبب این کار «از خطاکاران بوده‌ای» به قصد و عمد. بدین‌گونه بود که عزیز با همسرش به نرمی برخورد کرد، یا به دلیل این‌که غیرت دینی نداشت، یا او را در امری که نمی‌توانست بر آن شکیبایی کند، معذور شمرد.

﴿ وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرْوَدُ فَتَنُهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴾

﴿٣٠﴾

«و زنانی چند در شهر» مصر «گفتند» یعنی: برخلاف خواسته عزیز، خبر بر سر زبانها افتاد و زنانی چند که به قولی: زن حاجب، زن ساقی، زن نانوا، زن زندانبان و زن متولی چهارپایان شاه بودند، گفتند: «زن عزیز از غلام خود کام می‌خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند، همانا محبت او در دلش جای گرفته است» یعنی: محبت

یوسف علیه السلام در دلش جا خوش کرده و او را بیمار ساخته است. شغاف قلب: غلاف آن است «به راستی ما او را در گمراهی آشکاری می بینیم» چرا که با این کار از راه رشد و اقتضای عقل و خرد منحرف شده است.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

«پس چون» زن عزیز «مکر آنان را» یعنی: غیبت آنان را در مورد خود «شنید» به قولی: آنان خواستند تا از این طریق به دیدار یوسف علیه السلام نایل گردند، بدین گونه که زلیخا را بر سر خشم آورند تا یوسف علیه السلام را به آنان نشان دهد، از این رو سخن آنان را «مکر» نامید، البته آنها در این مکر به مراد خود نیز دست یافتند زیرا همسر عزیز: «نزد آنان فرستاد» تا ایشان را فراخواند که به جمال یوسف علیه السلام بنگرند و در همان دامی بیفتند که او در آن افتاده است «و برای آنان متکایی آماده ساخت» یعنی: برای آنان مجلسی آراست و جایگاههایی آماده کرد که بر آن تکیه زنند «و به هر یک از آنان کاردی داد» تا میوه‌هایی را که برایشان آورده بود، پوست بکنند و قطعه قطعه کنند؛ مانند سیب و غیره «و گفت» به یوسف علیه السلام «بر آنان درآی». این برنامه ریزی زلیخا نیز از کوتاهی شوهرش بود زیرا با وصف آنچه که از زلیخا در حق یوسف علیه السلام روی داد، باز هم شوهرش (عزیز) آن دو را در منزل یکجا باقی گذاشته بود «پس چون زنان او را دیدند بزرگ یافتندش» آنان از حسن و جمال بی مانند یوسف علیه السلام مدهوش و بی خود شدند و او را بسی عجیب و شگرف یافتند تا بدانجا که اندامهایشان به لرزه در آمد «و دستانشان را بریدند» چون حسن دلربای یوسف علیه السلام را دیدند، چنان هوش و حواس خود را از دست داده و هیجان زده شدند که به جای میوه، دستانشان را بریدند و احساس درد هم نکردند، از بس که دل‌هایشان به یوسف علیه السلام مشغول بود «و گفتند: پاک است خدا، این آدمی زاد نیست» زیرا چنان زیبایی حیرت انگیز و جمال شگرفی دارد

که در هیچ بشری دیده نشده است «این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست» که در سرشت و طبیعت ایشان، زیبایی‌هایی برتر و فوق‌العاده‌ای نهاده شده است.

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدتُّهُ عَنِ نَفْسِهِ فَأَسْتَعْصِمُ وَلَئِن لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَكُونُنَا

مِنَ الصَّغِيرِينَ ﴿٣٣﴾

«زن عزیز گفت: این همان» نوجوانی «است که درباره او سرزنشم کرده بودید» و مرا در عشق و دلباختگی به‌وی ملامت کرده‌اید. این سخن را هنگامی به آنان گفت که شگفتی و دلربایی یوسف علیه السلام را در چشم و دلشان حاکم دید و آنان را جملگی مفتون و شیدا و عاشق وی یافت تا عذر خود را برای آنها آشکار ساخته باشد و افزود: «آری! من از او کام خواستم ولی او خود را نگاه داشت» یعنی: از من نافرمانی کرد و راه عفت و پاکدامنی را برگزیده از برآوردن خواسته‌ام امتناع کرد تا خود را از این کار در پناه نگاه دارد. بدین‌گونه بود که زلیخا به کامخواهی از یوسف علیه السلام صریحا اعتراف کرد و ادامه داد: «و اگر آنچه را به او دستور می‌دهم نکند، قطعا زندانی خواهد شد» یعنی: در حق او نیرنگی خواهم تنید که سرانجام به زندانش در افگند «و حتما از خوارشدگان خواهد شد» به سبب آن‌که نعمت از وی سلب می‌شود و گرفتار رنج و زحمت می‌شود.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا نَصْرَفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْعَابِدِينَ ﴿٣٤﴾

«یوسف گفت» مناجات‌کنان با پروردگار سبحان «پروردگارا! زندان» که این زن مرا از آن بیم می‌دهد «برای من دوست داشتنی‌تر است از آنچه مرا به‌سوی آن می‌خوانند» تا آن را انجام دهم و در معصیت بزرگی که خیر دنیا و آخرت را از میان می‌برد، درافتم. از این تعبیر و هم از این سخن پادشاه به زنان که در آیات بعدی می‌آید: «وقتی از یوسف علیه السلام کام می‌خواستید، چه منظوری داشتید؟» چنین برمی‌آید که زنان دیگر نیز که در محفل زلیخا گرد هم آمده بودند، یوسف علیه السلام را به‌سوی خود خوانده بودند «و اگر نیرنگ آنان را» در برانگیختنم به تسلیم «از من بازنداری» و مرا به مخالفت و

سرپیچی از اجابت خواسته آنان مصمم نگردانی «البته به سوی آنان خواهم گروید» و مشتاق و دلباخته آنان خواهم گشت «و از جمله نادانان خواهم شد» یعنی: از کسانی خواهم شد که کار جهال و نادانان را مرتکب می‌شوند. بدین گونه بود که یوسف علیه السلام به سوی خدای عزوجل التجا کرد، آن گاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه بزرگ ترسید. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «هفت کس اند که خدای عزوجل ایشان را در سایه خویش جای می‌دهد، روزی که سایه‌ای جز سایه او نیست...» و از این هفت کس مردی را نام بردند که او را زنی صاحب جاه و جمال به سوی خود فرامی‌خواند، اما او می‌گوید: من از خدای عزوجل می‌ترسم.

فَأَسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٤﴾

«پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بگردانید» یعنی: پروردگار یوسف علیه السلام به او لطف کرد و او را از افتادن در معصیت در پناه عصمت خویش قرار داد زیرا آن گاه که خدای عزوجل نیرنگشان را از او بازداشت، چیزی از خواسته‌ها و هواهایشان در او کارگر نیفتاد «همانا او شنواست» دعای دعاکنندگان را «دانااست» به احوال التجا کنندگان به سوی خویش.

ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتٍ لِيَسْجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ ﴿٣٥﴾

«سپس به نظرشان آمد» رأی و اندیشه‌ای در کار یوسف علیه السلام «بعد از آن که نشانه‌ها را دیدند» یعنی: نشانه‌هایی را که دال بر براءت و پاکدامنی وی بود «که البته او را تا مدتی» نامعلوم «به زندان افکنند» آری! رأی عزیز و دیگران در به زندان افگندن یوسف علیه السلام بدین خاطر بود تا بساط این رسوایی خود را جمع کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود، پایان دهند و در قضاوت مردم، براءت زلیخا را به کرسی بنشانند. همچنان احتمال دارد که عزیز خواسته باشد تا با زندانی نمودن یوسف علیه السلام، میان وی و زنش مانع ایجاد کند.

نشانه‌های دال بر برائت یوسف علیه السلام که در این آیه بدانها اشاره شده، به قولی عبارت بود از: پیراهن چاک شده، گواهی آن طفل و بریدن زنان دستان خود را. ولی مشاهده آن نشانه‌ها هیچ تأثیری در آنان نکرد بلکه زلیخا زن عزیز همچنان بر عشق خویش پایدار و بر رأی خویش استوار بود و هر چه را که از نظر وی به امر دستیابی به یوسف علیه السلام کمک می‌کرد، انجام می‌داد و یکی از اقدامات وی در این راستا، به اجرا گذاشتن تهدید قبلی فرستادن یوسف علیه السلام به زندان بود.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

«و دو جوان همراه یوسف به زندان درآمدند» یعنی: سرانجام آنها یوسف علیه السلام را به زندان انداختند و با او دو جوان (یعنی دو برده) به زندان افکنده شدند که به روایتی یکی از آنها نانوی ملک و دیگری ساقی وی بود، آن دو غلام چون یوسف علیه السلام را دیدند به او انس و الفت یافتند. به قولی: آن دو با همدستی یک‌دیگر در غذای ملک سمی ریختند، سپس ساقی از این کار پشیمان شد و به پادشاه گفت: این غذا را نخور که مسموم است. ابن جریر طبری می‌گوید: آن دو از یوسف علیه السلام راجع به علم و دانشش پرسیدند، گفت: من تعبیر خواب را می‌دانم. آن‌گاه از وی درباره خوابهایی که دیده بودند، سؤال کردند چنان‌که خداوند متعال حکایت می‌کند: «یکی از آن دو گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که انگور می‌فشارم» یعنی: در خواب دیدم که برای ساختن شراب، انگور می‌فشارم «و دیگری» یعنی: آن غلام نانوا «گفت: من خویشتن را به خواب دیدم که روی سرم نانی را برداشته‌ام که پرندگان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن آگاه کن» یعنی: از تعبیر خوابهایی که بر تو حکایت کردیم «همانا ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم» یعنی: تو را از کسانی می‌یابیم که خواب را به نیکویی تعبیر می‌کنند، یا تو را از نیکوکاران با زندانیان می‌یابیم.

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكَمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣٧﴾

«گفت: غذایی را که روزی داده می‌شوید برای شما نمی‌آورند» در همین روز و روزهای دیگر «مگر آن‌که من از تعبیر آن» یعنی: بیان ماهیت و کیفیت آن «به شما خبر می‌دهم، پیش از آن‌که به شما برسد» یعنی: پیش از آن‌که آن غذا یا چگونگی آن به شما برسد. این سخن یوسف علیه السلام نظیر این سخن عیسی علیه السلام است: (و به شما از آنچه می‌خورید، خبر می‌دهم) «آل عمران/ ۴۹». یوسف علیه السلام این سخن را به آن دو جوان به این خاطر گفت تا آنان به دعوتی که بعداً در مورد ایمان به خداوند جل جلاله و ترک کفر از آنان می‌کند، منقاد گردند و این خود، زمینه‌ای برای نفوذ دعوت وی در آنان گردد لذا بدانند که او از اهل بیت نبوت است و به اذن خداوند جل جلاله از غیب خبر می‌دهد. مراد از: «ترزقانه: غذایی که روزی داده می‌شوید»؛ عبارت از غذایی بود که از سوی پادشاه یا دیگران به آنها می‌رسید «این» تعبیر خواب «از چیزهایی است که پروردگارم به من آموخته است» از راه وحی و الهام. پس این نه از باب فال بینی و کاهنی و نه از باب ستاره‌شناسی و غیب‌گویی است «همانا من آیین قومی را که به خدا ایمان نمی‌آورند و منکر آخرت هستند» یعنی: کیش و آیین فرمانروای مصر و غیر او را «رها کرده‌ام». این بیان یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای این‌که شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانُوا لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

آن‌گاه یوسف علیه السلام به منظور ترغیب دو رفیق زندانش بر ایمان آوردن به خدای عزوجل افزود: «و آیین پدرانم ابراهیم و اسحاق و یعقوب را پیروی کرده‌ام» هر سه آنها را پدر امید زیرا پدر بزرگ نیز پدر انسان است چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه با استدلال به همین آیه، برای «جد: پدر بزرگ» سهمی همچون پدر در ارث قایل بود «برای ما سزاوار نیست که چیزی را شریک خدا گردانیم» یعنی: برای ما گروه انبیاء علیهم السلام که من و پدرانم از

آنان هستیم، شرک آوردن درست نیست «این» ایمان و توحید «از فضل خدا» و از لطف وی «بر ماست» به سبب نبوتی که در ما قرار داده است، نبوتی که متضمن عصمت از معاصی است «و» همچنان این ایمان و توحید، از فضل خداست «بر مردم» عموماً، به همین خاطر پیامبران علیهم السلام را به سویشان برانگیخته تا آنان را به سوی پروردگارشان راهنمایی کنند و راه و روش حق را برایشان بیان نمایند «ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند» خدای سبحان را در برابر نعمتهایش لذا به او شرک می ورزند.

يَصْحَبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهِ أَلَوْجِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٦﴾ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

و بعد از مقدمه فوق، اینک وقت آن رسیده که یوسف علیه السلام آن دو جوان را به سوی دین حق دعوت نماید: «ای دو رفیق زندانیم، آیا معبودان پراکنده بهترند یا خداوند یگانه قهار؟» یعنی: آیا خدایان پراکنده در ذات، مختلف در صفات و جداگانه در تعداد، برای شما بهترند، یا خدای معبود بر حقی که در ذات و صفات خویش متفرد و یگانه است و برایش هیچ همتا و شریکی نیست، خدای قهار مقتدری که هیچ غلبه کننده ای بر وی غالب نمی شود و هیچ معاندی نمی تواند با وی عناد ورزد؟ به قولی: هنگامی که یوسف علیه السلام این دعوت الهی را به آن دو هم بند خویش عرضه می کرد، در برابر آن دو، بتانی قرار داشت که آنها رامی پرستیدند، از این رو افزود: «شما به جای باری تعالی جز نامهای» بی مسمای «چند را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید» از نزد خود، درحالی که برای آنها بجز همین نامهای خشک و خالی دروغین، چیز دیگری از الوهیت نیست زیرا این خدایان اسمی، جماداتی هستند که نه می شنوند و نه می بینند، نه سودی می رسانند و نه زیانی «خدا بر آنها» یعنی: بر حقانیت این نامگذاری ها «هیچ گونه برهانی» یعنی: حجت و دلیلی که بر صحت آنها دلالت کند «نازل نکرده است، فرمانروایی جز برای خدا نیست» یعنی: جز خدا عز وجل کس دیگری

فرمانروا و حاکم نیست «دستور داده که جز او را نپرستید» و فقط خود او مستحق پرستش است نه غیر وی «این» مخصوص ساختن وی به پرستش «دین قیم است» یعنی: دین مستقیم و درست است «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است.

چنین بود که یوسف علیه السلام از فرصتی که برایش در زندان پیش آمد، با حکیمانه‌ترین شیوه برای عرضه کردن دعوتش استفاده کرد، بدین‌سان که در برابر آنان روش تدرج در دعوت و الزام حجت را به کار گرفت، یعنی: اولاً برتری توحید و یکتاپرستی را بر تعدد خدایان برایشان بیان کرد، ثانیاً: بر عدم شایستگی خدایان اسمی‌شان برای الوهیت، برهان اقامه نمود و ثالثاً: متن و خلاصه حق و حقیقت راستین را در کمال رسایی و ایجاز به آنان عرضه کرد.

آن‌گاه به تعبیر خواب آن دو پرداخته فرمود:

يَصْجِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدَكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَا الْآخَرُ فَيُصَلِّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ ۗ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

«ای دو رفیق زندانیم، اما یکی از شما» که ساقی پادشاه بوده «به مولای خود باده می‌نوشاند» گویی یوسف علیه السلام گفت: اما تو ای ساقی! بار دیگر به همان شغل سقایی خویش برمی‌گردی و پادشاه تو را مجدداً به دربار خویش فرامی‌خواند و از زندان آزادت می‌کند «و اما آن دیگر» که نانوی پادشاه بود «به دار آویخته می‌شود و پرندگان از سر او می‌خورند» و این است تعبیر خوابش که بر سرش نان حمل می‌کند و پرندگان از آن می‌خورند. در بعضی از تفاسیر به نقل از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: بعد از آن‌که یوسف علیه السلام خواب آنان را تعبیر کرد، گفتند: ما اصلاً چنین خوابهایی ندیده بودیم بلکه فقط می‌خواستیم مهارتت را در تعبیر خواب بیازماییم. اما یوسف علیه السلام در پاسخشان فرمود: «امری که شما دو تن از من جويا شدید، فیصله شده است» یعنی: تعبیری که من از خوابهای فرضی شما کردم، تحقق خواهد یافت و به واقعیت

خواهد پیوست. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خواب به پای پرنده‌ای آویخته است تا آن‌گاه که تعبیر نشود پس چون تعبیر شد، محقق می‌شود».

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

«و یوسف به یکی از آن دو که گمان می‌کرد نجات می‌یابد گفت: مرا نزد مولای خود یاد کن» یوسف علیه السلام فقط گمان می‌کرد که آن شخص آزاد می‌شود و به این امر یقین نداشت زیرا تعبیرکننده خواب فقط گمان می‌کند و گمان مبنای داوری اوست. آری! یوسف علیه السلام به آن شخص سفارش کرد که او را نزد مولای خویش (پادشاه مصر) به‌یاد آورد و به آنچه که در او از تعبیر خواب و آگاهی بر اموری از علم غیب مشاهده کرده، توصیفش نماید تا این یادآوری، سبب جلب توجه پادشاه به ستم آشکاری گردد که با به زندان افگندنش بر وی رفته است، بعد از آن‌که پادشاه نشانه‌هایی را که دال بر برائت وی است، مورد توجه و تأمل قرار دهد «ولی شیطان یادآوری به مولایش را از یاد او برد» آن برده ساقی از زندان آزاد شد و از سوی پادشاه مجدداً به کار ساقی‌گری گمارده شد ولی شیطان سفارش یوسف علیه السلام را از یاد و خاطر وی برد. در روایتی از ابن عباس و مجاهد، ضمیر «ربه» به یوسف علیه السلام برمی‌گردد، یعنی: شیطان یاد پروردگار را از خاطر یوسف علیه السلام برد و در نتیجه او چند سال در زندان ماند. اما صواب تفسیر اول است «در نتیجه یوسف چند سال در زندان ماند» بضع سنین: مابین سه تا نه سال. اکثر مفسران بر این نظرند که یوسف علیه السلام هفت سال در زندان ماند.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعُ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَةٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أُنْتَوَى فِي رُؤْيَايَ إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

«و پادشاه گفت» پادشاه مصر در این دوران، ریان بن ولید بود که عزیز شوهر زلیخا وزیر وی بود «من دیدم» در خواب «هفت گاو فربه است که» به دنبال آنها «هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند» گاوهای لاغر به گاوهای فربه حمله برده و آنها را می‌خورند

«و دیدم هفت خوشه سبز» که دانه‌های آنها شیرازه بسته «و هفت خوشه خشکیده دیگر» که به حد درو رسیده‌اند. یعنی: دیدم که هفت خوشه خشک به هفت خوشه سبز رسیده و بر آنها پیچیده‌اند و بر آنها چیره شده و نابودشان ساخته‌اند «ای سران قوم! درباره خواب من به من نظر دهید» یعنی: مرا از تعبیر این خواب آگاه سازید «اگر تعبیر خواب می‌کنید» این خواب پادشاه مصر به خواست و تقدیر الهی سبب شد تا یوسف علیه السلام به طور آبرومندانه و با عزت و کرامت از زندان آزاد شود.

قَالُوا أَصَفَنَّا بِكَ مَا نَحْنُ بِأَوْلِي الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

«گفتند» سران و درباریان پادشاه مصر در پاسخ وی «این خوابهایی پریشان است» حلم: خواب شوریده و درهم و دروغینی است که دارای هیچ حقیقتی نیست، همان گونه که بر اثر تشویش‌های درونی و وسواس شیطان، خیالات دروغین و تصورات بی‌اساسی به انسان دست می‌دهد «و ما به تعبیر خوابهای آشفته دانا نیستیم» و تفسیر خوابهای آشفته و پریشان را نمی‌دانیم. به قولی: قصدشان این بود که تصویر آن خواب را از خاطر پادشاه محو کنند تا ذهن وی بدان مشغول و مشوش نباشد.

وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنْتُمْ بِمَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

«و گفت آن کس از آن دو تن که نجات یافته بود» یعنی: آن جوان ساقی که زندانی بود «و بعد از مدتی به یادآورد» یعنی: بعد از سالهایی که یوسف علیه السلام در زندان گذرانده بود، یوسف علیه السلام را و آنچه که در وی از علم تعبیر خواب مشاهده کرده بود، به یادآورد «من شما را از تعبیر آن آگاه می‌سازم» با سؤال کردن از کسی که در تعبیر خواب دانشی دارد و او کسی جز یوسف علیه السلام نیست «پس مرا بفرستید» پادشاه را با تعظیم مورد خطاب قرار داد و خواست که او را به زندان نزد یوسف علیه السلام بفرستد تا خواب وی را بر او حکایت کرده و با تعبیر آن نزد وی برگردد.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ
يَابِسَةٍ لَعَلَّ أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

پس او را به زندان فرستادند و او نزد یوسف علیه السلام آمد و گفت: «ای یوسف! ای مرد راستگوی! درباره این خواب که هفت گاو فربه، هفت گاو لاغر آنها را می خورند و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر، به ما نظر بده» یعنی: این خواب را تعبیر کن «تا به سوی مردم بر گردم» یعنی: به سوی پادشاه و کسانی که نزد وی انداز سران و بزرگان برگردم «تا آنان بدانند» تعبیر این خواب را و بدانند فضل و دانش تو را در فن تعبیر خواب.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا نَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ
سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ
يَعْصِرُونَ ﴿٤٩﴾

یوسف علیه السلام بی آن که آن جوان را از بابت فراموش کاری اش در امر یادآوری حالش به پادشاه سرزنش کند و بی آن که بیرون آوردن خویش از زندان را پیش شرط قرار دهد: «گفت؛ هفت سال پی در پی بر عادت خود می کارید پس آنچه را درویدید، با خوشه اش کنار بگذارید» یوسف علیه السلام هفت گاو فربه و هفت خوشه سبز را به هفت سال فراخ و حاصل خیز، و هفت گاو لاغر و هفت خوشه خشک را به هفت سال خشک و قحط و بی محصول تعبیر کرد و گفت: آنچه را در هر سال از این سالهای حاصل خیز و فراخ می دروید، همچنان در خوشه هایش وا گذاشته و گندم را از خوشه آن جدا نکنید تا موریه ها و حشرات آن را نخورند «جز اندکی که از آن می خورید» برای تغذیه همان سالتان، بقیه را همچنان در خوشه ها وا گذارید.

«آن گاه پس از آن» یعنی: پس از سالهای فراخی و فراوانی «هفت سال سخت» یعنی: هفت سال خشک و قحط که تحمل آنها بر مردم سخت و دشوار است «می آید که

آنچه را قبلا برای آنها ذخیره کرده‌اید» از این دانه‌های وانهاده درخوشه‌ها «می‌خورند، جز اندکی را که ذخیره می‌کنید» از این حبوبات.

«آن‌گاه پس از آن» چهارده سال؛ «سالی می‌آید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند» چه از میوه‌هایی مانند انگور، چه غیر آن از میوه‌ها و حبوبات، مانند کنجد و غیره، یعنی: مردم در آن سال از قحط و گرانی نجات می‌یابند. مراد وی این بود که پس از گذشت این هفت سال، از سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بر آنها فرج و گشایش پدید می‌آید و رودخانه نیل پر از آب می‌شود زیرا کشت و کار مصریان به آب نیل وابسته است نه به باران. شاید یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به این امر از آن رو پی برد که هفت سال قحط و خشک به پایان نمی‌رسد مگر با سالی فراخ و حاصلخیز.

در اینجا یوسف عَلَيْهِ السَّلَام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی نپرسیده بودند، گویی خدای عزوجل از طریق وحی او را بر آن آگاهانید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتَأْتُونِي بِهٖٓ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَأَلِ النَّسْوَةِ الَّتِي قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید» بعد از این که پادشاه با توصیف غلام ساقی و یافتن تعبیر خواب خویش، به فضل و شرف یوسف عَلَيْهِ السَّلَام پی برد، مشتاق دیدار و آشنایی با آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام گردید «پس هنگامی که آن فرستاده نزد یوسف آمد، یوسف» به او «گفت: نزد رب خود» یعنی: مولا و آقای خود «برگرد و از او پرس که چگونه است حال آن زنانی که دستهای خود را بریدند؟ همانا پروردگار من به نیرنگ آنان آگاه است» بدین‌گونه، یوسف عَلَيْهِ السَّلَام از خارج شدن از زندان سرباز زد و دعوت پادشاه را به طور شتابزده اجابت نگفت تا برائت ساحت وی برای مردم روشن شود. بی‌تردید این حلم و صبر در جایگاه و پایگاهی قرار دارد که عرصه اذهان از تصور آن تنگ است، از این جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اگر من به آن اندازه که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در زندان باقی ماند، باقی مانده بودم، دعوت پادشاه را بی‌درنگ اجابت می‌کردم.» البته این حدیث رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بیان

رخصت در حق امتشان و از روی مهربانی به این امت است تا کسی از امتشان با تکیه بر سنت یوسف علیه السلام اثبات برائت ذمه خود را شرط رهایی از هر مشکلی قرار ندهد.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفُ عَنْ نَفْسِهِ قُلْتُ حَشَ لَلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ الْقَنْ حَصَّصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

«گفت» پادشاه خطاب به آن زنان «حال شما چه حالی بود» یعنی: چه منظوری داشتید «وقتی که با یوسف گفت و شنود کردید تا او را از حفظ نفس وی بلغزانید؟» راودتن: مراده عبارت از خواستن با ملایمت و نرمی است و گاهی مخصوصا به معنی کام خواستن است. از جمله کسانی که خطاب پادشاه شامل حالشان شد، یکی هم زلیخا زن عزیز مصر بود «گفتند: حاش لله» یعنی: پناه بر خدا جل جلاله «ما هیچ بدی و زشتی ای از او سراغ نداریم» که بتوانیم آن را به او نسبت دهیم. پس ساحت یوسف علیه السلام از هرگونه اتهامی مبرا است «زن عزیز گفت» اقرارکنان بر نفس خود به کامخواهی از یوسف علیه السلام «اکنون حق آشکار شد» یعنی: بعد از آن که حق مدتی در پرده خفا باقی مانده بود، اکنون بسیار روشن و واضح درخشید و اینک من اعتراف می کنم که این «من بودم که از او کام خواستم» و از سوی او هیچ گونه مراده و کامخواهی ای از من، روی نداده است «و بی شک او از راستگویان است» در آنچه که در مورد تبرئه خویش و نسبت دادن مراده و کامخواهی به من، گفته است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْغَائِبِينَ ﴿٥٢﴾

«گفت» یوسف علیه السلام «این» درخواست اعاده حیثیت و نفی تهمت «برای آن است تا او» یعنی: عزیز مصر «بداند که من به او در نهان خیانت نکرده ام و بداند که خداوند نیرنگ خائنان را به جایی نمی رساند» اینی لم أخنه بالغیب: من به عزیز در مورد زنش به طور پنهانی در حالی که او از من غایب است، یا من از دید وی غایبم، خیانت نکرده ام.

﴿ وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ (۵۳)

«و من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم» به طور مطلق و کلی. این نیز از سخن یوسف علیه السلام است که از باب هضم نفس و عدم تزکیه خود عنوان کرد. اما ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که این و آیه قبل هر دو حکایت از سخن زن عزیز است و اضافه می‌کند که این قول، مشهورتر و به سیاق داستان مناسب‌تر است. پس اگر - چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید - این از سخنان زن عزیز مصر باشد، معنی چنین است: این سخن را که گفتم برای آن است تا یوسف علیه السلام بداند که من پنهانی در حق وی خیانت نکرده‌ام و آن‌گاه که پادشاه از من سؤال کرد، حقیقت را گفتم ولی با این وجود نفس خود را از خیانت تبرئه نمی‌کنم زیرا وقتی یوسف علیه السلام از نزد من گریخت به او خیانت کردم و او را به زندان افکندم «چرا که نفس قطعاً بسیار به بدی امر می‌کند» یعنی: بی‌گمان از شأن نفس بشری فرمان دادن به بدی است، به سبب این‌که نفس به شهوات گرایش داشته و شهوات در آن تأثیر طبعی دارد و بازداشتن و مهار کردن آن از این گرایش دشوار است «مگر کسی را که پروردگار من رحم کند» بر او و او را از افتادن در معصیت نگاه دارد. یا مگر آن وقت که پروردگارم رحم کند و انسان را از افتادن در این ورطه نگاه دارد «همانا پروردگار من آمرزنده مهربان است».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چه می‌گویید درباره رفیقی که به همراه دارید، رفیقی که اگر او را گرامی داشته و اطاعتش کنید و او را بپوشانید، شما را به بدترین فرجام می‌رساند و اگر او را خوار سازید و عریان و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می‌رساند؟ اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! این چنین رفیقی، بدترین رفیق در روی زمین است. فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه قدرت اوست، این رفیق همانا نفس‌های شماست که در میان پهلوهایتان است.»

﴿ وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُ لَهُ نَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴾ (۵۴)

«و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را مخصوص خود کنم» زیرا عادت شاهان بر آن است که چیزهای نفیس را مخصوص خود می‌گردانند، به طوری‌که

دیگران در آن هیچ سهمی نداشته باشند «پس چون با او سخن گفت» یعنی: چون پادشاه با یوسف علیه السلام سخن گفت و به شایستگی هایش بهتر آشنا شد «گفت: ای یوسف، بی گمان تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی» آری! ارمغان یوسف علیه السلام چنان بزرگ و ارزشمند بود که مهر و محبت او را بر دل پادشاه نشانند و جایگاه او را در اندرون جان وی راسخ کرد که این سخن پادشاه خود مظهر چنین محبتی است. مکین: صاحب جاه و جایگاه و امانت، به نحوی که هر چه را از پادشاه بخواهد، بدان دست یابد، و امین: امانت داری که پادشاه او را بر راز کار خود، یا بر آنچه که به وی از وظایف و مناصب می سپرد، امین بشمارد.

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْمُ ﴿٥٥﴾

«یوسف گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار» یعنی: مرا متولی امر نگهداری خزانه‌های سرزمین مصر و ذخایر خواروبار آن بگردان. یوسف علیه السلام این منصب را از پادشاه مطالبه کرد تا از این جایگاه به نشر عدالت و محو ستم توفیق یافته و از این مقام به عنوان وسیله‌ای در جهت دعوت اهالی مصر به سوی ایمان به خداوند جل جلاله و ترک پرستش بتان استفاده کند زیرا به عهده گرفتن این مقام، یوسف علیه السلام را در موقعیت مطلوبی برای تحقق این اهدافش قرار می داد «همانا من نگهبانی دانا هستم» یعنی: من با داشتن سواد نوشتن و حساب دانی و مانند آن از راه کارهای حفظ و نگهبانی، نگهبان این خزانه‌ها و ذخایر هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی کنم و به وجوه جمع و تفریق و درآمد و بر آمد آنها به خوبی دانایم.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ

الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

«و بدین گونه یوسف را در آن سرزمین تمکن بخشیدیم» یعنی: به او جایگاه و مقامی نیکو و قدرت و نفوذی مهم در سرزمین مصر عطا کردیم تا بدانجا که فرمانروایی مصر از پایگاه رأی و امر او رهبری می شد «که در آن هر جا که بخواهد قرار گیرد» یعنی:

تا در هر جا از سرزمین مصر که بخواهد، فرود آید و سکنی گزیند و در آن چنان تصرف کند که شخص در منزل خویش تصرف می‌کند «به هر که خواهیم» از بندگان خویش «رحمت خود را می‌رسانیم» پس در دنیا با احسان و انعام خویش بر وی رحم می‌کنیم «و مزد نیکوکاران را ضایع نمی‌کنیم» همان گونه که مزد یوسف علیه السلام را ضایع نکردیم؛ آن‌گاه که بر بلای ما صبر کرد و به جهت رضای ما و حاضر و ناظر دانستن ما، خود را در هنگام فتنه، نگاه داشت و عفت و پاکدامنی اختیار کرد.

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که به عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر و حتی کافر جایز است، اما برای کسی که در برپاداشتن حق و عدل از ناحیه خود مطمئن بوده و از چنین اعتماد به نفسی برخوردار باشد و به شرط این که کارش با مراد و هوای آن ستمگر موافق نباشد. چنان که آیه کریمه دلیل بر آن است که طلب حکومت و اظهار آمادگی برای عهده‌دار شدن مقام و مسئولیت، برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و این شایستگی را نیز دارد، جایز است. اما نهی وارده از طلب امارت در حدیث شریف ذیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به عبدالرحمن بن سمره رضی الله عنه فرمودند: «لا تسأل الإمارة: درخواست امارت نکن...»؛ ناظر بر کسانی است که در برپا داشتن حق ولایت عامه، بر نفس خویش اعتماد ندارند، نظر به ضعف و ناتوانی‌ای که دارند. نهی از خودستایی و تزکیه نفس در این آیه کریمه: ﴿فَلَا تُرْكُوا أَنفُسَكُمْ﴾: «خود را تزکیه نکنید» (نجم/۳۲) نیز ناظر بر حالتی است که انسان به عدم پاک بودن نفس خود آگاهی داشته ولی با وجود آن به تزکیه خویش می‌پردازد و از خود ستایش می‌کند. و روشن است که هیچ یک از دو حالت فوق، بر یوسف پیامبر علیه السلام انطباق نداشت.

وَلَا جُرْأَ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْقُونَ ﴿٥٧﴾

«و البته اجر آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزگاری می‌کردند، بهتر است» بدین‌سان خداوند متعال خبر می‌دهد که آنچه برای پیامبرش یوسف علیه السلام و دیگر

مؤمنان با تقوی در سرای آخرت ذخیره کرده است، بزرگ‌تر و بیشتر و باشکوه‌تر از نعمتهای دنیاست.

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾

«و برادران یوسف آمدند» به مصر از سرزمین کنعان. سبب آمدنشان به سرزمین مصر این بود که چون یوسف علیه السلام عهده‌دار وزارت گردید و سالهای فراخ و حاصلخیزی سپری شد و در پی آن سالهای سختی در رسید، قحطی سرزمین مصر را فراگرفت و به سرزمین کنعان رسید، در این مرحله بود که یوسف علیه السلام با احتیاط تمام به توزیع عادلانه غله می‌پرداخت و خود و پادشاه و لشکریانش فقط یک وعده غذا در میانه روز می‌خوردند و صرفه‌جویی را به کمال و تمام رعایت می‌کردند. پس آوازه عدل و داد یوسف مصر به اکناف و اقطار پیچید و مردم از دور دست‌ها برای دریافت آذوقه به مصر می‌آمدند. گفتنی است؛ روش یوسف علیه السلام در کار توزیع غله چنین بود که در طول یک سال به یک نفر بیشتر از بار یک شتر نمی‌داد. در این برهه بود که برادران یوسف علیه السلام نیز جزء کسانی بودند که از کنعان برای دریافت آذوقه به مصر آمدند «پس» برادران یوسف علیه السلام «بر او وارد شدند و او آنان را شناخت» زیرا او هنگامی از آنان جدا شده بود که آنان مردانی تمام سال بودند «ولی آنان او را نشناختند» زیرا در هنگام کودکی‌اش از او جدا شده بودند و حالا که بر وی وارد می‌شدند، او مردی شده بود تمام عیار و با شوکت و ابهت یک پادشاه.

وَلَمَّا جَهَّزَهُم بِجَهَّازِهِمْ قَالَ أَتُنُونِي بِأَنْعَامٍ لَّكُمْ مِنْ بِكْمٍ أَلَّا تَرَوْنَ أَنِّي أُوْفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ﴿٥٩﴾

«و چون آنان را به خواروبارشان مجهز کرد» و آنچه از آذوقه که خواسته بودند به آنان داد، با آنان وارد گفت‌وگو شد و کم‌کم آنان را به حرف آورد تا داستان خویش را به وی روایت کردند و گفتند: ما دوازده برادر بودیم که یکی از آنان در بیابان سربه‌نیست شد!! و او دوست داشته‌ترین ما نزد پدر بود و از وی برادر اعیانی دیگری نزد پدر باقی مانده که پدر او را به سبب آرامش دل خویش نزد خود نگه داشته است.

در این هنگام بود که یوسف عليه السلام موقعیت را مناسب دیده و «گفت: برادر پدری خود را نزد من آورید» یعنی: این بار که برای تهیه آذوقه می آمدید، برادر پدری خود را نیز نزد من آورید. منظور وی «بنیامین» برادر پدرومادری (اعیانی) خود وی بود. و افزود: «مگر نمی بینید که من پیمانۀ را تمام می دهم» و این شیوه همیشگی و پیوسته من است «و من بهترین میزبانان هستم» برای کسی که نزد من آید چنان که شما را به نیکویی میهمانداری کردم؟ آری! یوسف عليه السلام از آنان به بهترین وجه پذیرایی کرد تا آنان را به آمدن مجدد برانگیزد و تشویق کند.

فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ﴿٦٠﴾

سپس در صورت نیاوردن برادر، آنان را تهدید کرد و گفت: «پس اگر او را نزد من نیاوردید، برای شما هرگز نزد من پیمانۀ ای نیست» یعنی: در آن صورت هرگز در آینده چیزی را به شما نمی فروشم «و هرگز به من نزدیک نشوید» که در آن صورت از شما پذیرایی نمی کنم چنان که این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانۀ را به شما تمام دادم.

قَالُوا سَتَرِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

«گفتند: گفت و گو می کنیم با پدرش تا از او دست باز دارد» یعنی: او را از پدر خواهیم خواست و به جدیت تمام سعی و کوشش خواهیم کرد تا دل پدر را به دست آورده او را به آوردنش راضی سازیم و این خواهش تو را بر آورده کنیم. به قولی: مرادشان این بود که او را با نیرنگ و فریب از پدر باز خواهیم ستاند و به هر تدبیر و ترفندی که شده او را نزد تو خواهیم آورد «و ما البته این کار را خواهیم کرد» و در آن هیچ کوتاهی نخواهیم ورزید.

وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ اجْعَلُوا بِضَاعَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿١٢﴾

«و یوسف به غلامان خود گفت: بضاعتشان را در بارهایشان بگذارید» یعنی: سرمایه‌شان را نیز پنهانی در همان ظرفهایی بگذارید که خواروبارشان را نهاده‌اید، به گونه‌ای که خود بدان پی نبرند. بضاعه: سرمایه آنان؛ عبارت از درمهای نقره‌ای بود که با خود از دیار خویش آورده بودند تا با آن آذوقه خریداری کنند «تا وقتی نزد خانواده خود برمی‌گردند، آن را بازیابند، باشد که آنان باز آیند» یعنی: وقتی بدانند که آن خواروبار را بی هیچ بهایی گرفته‌اند، لابد به این ارج و احترام در حق خود پی‌برده و تشویق می‌شوند تا مجدداً به مصر برگردند و نسبت به این احسانی که در باره آنها شده است، سپاسگزاری کنند. شاید هم حکمت برگرداندن بهای کالا به آنان، نگرانی یوسف علیه السلام از این امر بود که آنها بهایی پیدا نکنند تا مجدداً برای خرید آذوقه به مصر برگردند. یا کرم و بزرگواری یوسف علیه السلام به او این اجازه را نداد تا از پدر و برادرانش پولی بگیرد. یا انگیزه او از برگرداندن سرمایه این بود که برادرانش تصور کنند؛ آن پول اشتباها در باروبنه‌شان نهاده شده بنابراین، جهت برگرداندن امانت هم که شده، دوباره برگردند.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْدُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكَتَلُ وَإِنَّا لَلْحَافِظُونَ

﴿١٣﴾

«پس چون به سوی پدر خویش بازگشتند» همراه با آن آذوقه «گفتند: ای پدر! پیمانہ از ما منع شد» در آینده، سپس سخن یوسف علیه السلام را در مورد آوردن برادر باوی در میان گذاشته و گفتند: «پس با ما برادر ما» بنیامین «را بفرست تا پیمانہ بگیریم» از آذوقه به سبب فرستادن او. یعنی: اگر او را بفرستی، پیمانہ جدید می‌گیریم، در غیر آن از دریافت پیمانہ محروم می‌گردیم «و همانا او را» یعنی: برادرمان بنیامین را «نگهبانیم» از آن‌که به او آسیب یا ناراحتی‌ای برسد.

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿٦٤﴾

«گفت» یعقوب علیه السلام «شما را در حق او امین نمی بینم مگر همان گونه که پیش از این، شما را بر برادر وی امین گردانیده بودم» یعقوب علیه السلام از آن ترسید که آنان در مورد بنیامین نیز به او خیانت کنند چنان که در مورد یوسف علیه السلام خیانت کردند و مگر در حق یوسف علیه السلام هم نگفته بودند که: **(وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)**: «همانا ما نگهبان او هستیم»؟! «پس خدا بهترین نگهبان است و اوست مهربان ترین مهربانان» یعنی: حق تعالی به خاطر پیری و ناتوانی ام و اشتیاق فراوانم به دیدار یوسف علیه السلام بر من رحم خواهد کرد و من امیدوارم که خداوند عز وجل او را به من برگرداند پس بر او توکل کردم و او بهترین مهربانان است.

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتْعَهُمْ وَجَدُوا بِضَنَعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبِئُكَ هَذِهِ بَضَعْنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا

وَنِيرُ أَهْلَنَا وَتَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزَدَا دُكَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾

«و هنگامی که بار و بنه خود را باز کردند، سرمایه خود را» که به مصر برده بودند تا با آن آذوقه بخرند «بازگردانده شده به خود یافتند، گفتند: پدرجان! دیگر بیش از این چه می خواهیم» از این پادشاه رعیت پرور نیکو منظر، بعد از آن که با ما چنین احسان بزرگ و شفقت بسیاری کرده؛ چراکه سرمایه مان را برگردانده و ما را در هنگامی که نزد وی بوده ایم سخت گرامی داشته و اکرام کرده است؟ به قولی: **(مَا نَبِئُكَ)** به این معنی است: بعد از این دیگر چه بگوییم و چه توصیفی بالاتر از این را بیابیم که برایت بیفزاییم «این سرمایه ماست که به ما باز گردانده شده» پس کسی که بر ما با بازگرداندن سرمایه مان چنین فضل و احسانی کرده است، به راستی سزاوارستایش و قدردانی است لذا ای پدر! به ما اجازه بده که برویم و بنیامین را نیز با خودمان ببریم «و برای خانواده خود آذوقه می آوریم» میره: غله و خوراک است «و برادر خود» بنیامین را «نگهبانی می کنیم» از آنچه که تو بر وی بیم داری «و زیاده می آوریم» به سبب بردن او «پیمانۀ یک شتر» یعنی: بار یک شتر دیگر را، افزون بر آنچه که این بار

آورده‌ایم «و این پیمان‌های ناچیز است» یعنی: افزودن بار یک شتر بر پادشاه، کاری سهل و ساده است و او این بار اضافه را هرگز بسیار نمی‌شمرد و بر ما در آن مضایقه نمی‌کند.

قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنْ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

«گفت: هرگز او را با شما نمی‌فرستم تا آن‌که عهده‌ی به نام خدا به من بدهید» یعنی: تا به من چیزی بدهید که بتوانم به آن اعتماد کرده و پشت‌گرم باشم که آن چیز، فقط سوگند شما به نام خداوند متعال است: «که حتماً او را نزد من باز آورید» یعنی: باید به نام خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ سوگند یاد کنید که بنیامین را به من بر می‌گردانید «مگر آن‌که گرفتار شوید» یعنی: مگر آن‌که چاره کار درباره‌ی وی از کف اختیار شما برود، یا در پای وی هلاک شوید که اگر چنین شود این نزد من عذری موجه برای شما خواهد بود «پس چون عهد خود را با او استوار کردند» یعنی: به نام خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد وی سوگند خوردند «گفت» یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ «خداوند بر آنچه می‌گوییم وکیل است» یعنی: آگاه و ناظر است زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر وی مخفی نمی‌ماند. پس او کیفردهنده‌ی کسانی است که عهدشکنی کرده و سوگند خود را زیر پا می‌گذارند.

وَقَالَ يَبْنَئِي لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابِ وَجِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

«و گفت: ای پسران من! همه از یک دروازه به شهر وارد نشوید» یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسیدن زیان و آفتی همگانی به آنان ترسید بنابراین، در این اندیشه افتاد که اگر ایشان در هنگام ورود به شهر از هم جدا و پراکنده باشند، مصیبت سبکتر خواهد بود. به قول جمهور مفسران: یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن ترسید که اگر فرزندان وی یکجا باشند، به ایشان چشم زخمی برسد زیرا ایشان بسیار زیبا و با ابهت و با هیبت بودند و در عین این زیبایی و ابهت و هیبت، همه فرزندان یک مرد بودند که این نیز موجب شگفتی و

چشم‌زخم است «بلکه از دروازه‌های مختلف وارد شوید» زیرا این روش شایسته‌تر به آن است که سلامت بمانید؛ چنانچه کسی قصد زیان رساندن به شما را داشته باشد «و البته من» با این سفارش «نمی‌توانم چیزی از قضای خدا را از شما دور بدارم» یعنی: من با این تدبیر خویش نمی‌توانم از شما زیانی را دفع کنم یا منفعتی را برای شما جلب نمایم، اگر خدای عزوجل اراده داشته باشد که به وسیله این سفارشم به شما نفعی نرساند «حکم، جز از آن خداوند نیست» یعنی: تصرف در آفرینش از آن اوست و هر چه در کائنات روی می‌دهد به فرمان اوست؛ پس اگر بخواهد تدبیر اندیشه‌وران را تباه می‌گرداند، هر چند که بر مبنای سنن کونی وی کارها به اسبابی سامان می‌یابند که او مسبب‌ها را به وجود آن اسباب موکول و وابسته کرده است «بر او توکل کردم» یعنی: سروته کارم را جملگی به او تفویض نموده و بر او تکیه کردم و رشته کارم را محکم به قبضه مشیت و به نفحات رحمت و عنایت او سپردم «و توکل کنندگان باید براو توکل کنند» توکل: سپردن کار به خداوند متعال و تکیه کردن به اوست.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ همیشه از چشم‌زخم به خدای عزوجل پناه می‌بردند و می‌گفتند: «أعوذ بكلمات الله التامة من كل شيطان وهامة ومن كل عين لامة: به کلمات تامه خداوند پناه می‌برم از شر هر شیطانی و از شر هر حشره موذی‌ای و از چشم‌زخم هر چشم بدی». ولی در صورتی که چشم‌زخم زننده در حق کسی که به وی چشم بد می‌زند دعای برکت کند، چشم بد به وی زیانی نمی‌رساند، آن دعا این است: «تبارك الله أحسن الخالقين، اللهم بارك فيه: بزرگ است خدایی که نیکوترین آفرینندگان است، بار خدایا! در او برکت بده».

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ
 قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

«و چون همان‌گونه که پدرشان به آنان دستور داده بود، وارد شدند» یعنی: از دروازه‌های مختلف وارد شدند، نه از یک دروازه «نمی‌توانست از سر آنان دفع کند»

این ورود از دروازه‌های مختلف «در برابر خدا» یعنی: از جانب وی «چیزی را» از چیزهایی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام بر آنان مقدر کرده بود، از جمله این که حق تعالی مقدر کرده بود که یوسف عَلَيْهِ السَّلَام، بنیامین را نزد خود نگه دارد «جز این که یعقوب نیازی را که در دلش بود برآورد» که آن نیاز، شفقت وی بر فرزندان و علاقه وی به سلامتی آنان بود پس این نیاز خود را با آن سفارش، برآورده کرد. به قولی: درضمیر یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام این تشویش و بی‌قراری پدید آمد که وقتی پادشاه مصر آنان را با آن شکل و شمایل و سیمای شجاعت‌مندان‌ه‌ای که در وجودشان هویداست یکجا ببیند، به آنان حسد و کینه خواهد ورزید، یا از آنان ترس و بیم در دل خواهد گرفت لذا ممکن است به ایشان گزندی برساند «و بی‌گمان او» یعنی: یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام «از برکت آنچه بدو آموخته بودیم» از توسل به اسباب و گرفتن احتیاط و در عین وقت توکل وی بر ما «دارای دانشی» فراوان «بود ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» چنان‌که او می‌دانست، یا نمی‌دانند که انبیای الهی عَلَيْهِمُ السَّلَام به این حقایق دانایند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَىٰ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ



«و هنگامی که بر یوسف وارد شدند، برادرش را نزد خود جای داد» یعنی: یوسف عَلَيْهِ السَّلَام برادر اعیانی خود بنیامین را در کنار خود گرفت. به قولی: یوسف عَلَيْهِ السَّلَام فرمان داد تا هر دو تن از برادرانش را در یک منزل جای دهند و چون تعداد آنها یازده تن بود، برادرش بنیامین فرد ماند لذا بی‌آن‌که برادران دیگر متوجه شوند، او را به خود ملحق ساخت و در کنارش گرفت و به او «گفت: همانا من برادر تو» یوسف عَلَيْهِ السَّلَام «هستم» او این سخن را در خلوت و در خفا به وی گفت و برادران دیگرش را بر آن آگاه نساخت و اضافه کرد: «پس، از آنچه» برادران درگذشته با ما «می‌کردند، اندوهگین مباش».

از سیاق آیات چنین برمی آید که یوسف علیه السلام بنیامین را به پنهان داشتن این راز از برادرانش دستور داد و با او به توافق رسید که برای نگاه داشتنش در نزد خود، چاره‌ای خواهد اندیشید.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَابَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿٧٠﴾

«پس هنگامی که آنان را به ساز و برگشان مجهز کرد، جام آبخوری را» که قبلاً پادشاه با آن آب می نوشید، سپس از آن به عنوان پیمان‌نامه استفاده می شد «در بار برادر خود» بنیامین «نهاد» رحل: ظرفی بود که در آن غله خریداری شده از مصر نهاده می شد «سپس» به دستور یوسف علیه السلام «ندا دهنده‌ای بانگ در داد که ای کاروان» یعنی: ای کاروانیان! «قطعاً شما دزد هستید» عیر: شتر سواری‌ای است که بار و بینه بر آن نهاده شده است.

قَالُوا وَقَبِلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿٧١﴾ قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا

بِهِ زَعِيمٌ ﴿٧٢﴾

پس چون برادران یوسف علیه السلام این سخن را شنیدند: «گفتند؛ در حالی که به آنان» یعنی: در حالی که به آن بانگ دردهنده از مأموران «روی کرده بودند: چه گم کرده اید؟ گفتند» مأموران یوسف علیه السلام «پیمان‌نامه پادشاه را گم کرده ایم» صواع: پیمان‌نامه است «و برای هر کس که آن را بیاورد، یک بار شتر خواهد بود» یعنی: هر کس داوطلبانه - بی آن که از وی بازرسی و تفتیش به عمل آید - آن را بیاورد، یک بار شتر جایزه دارد. بعیر: شتر مذکر است. سپس آن منادی افزود: «و من ضامن این وعده هستم» یعنی: من ضامنم که این بار به او داده شود.

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتَنَا لِنُفْسِدَ فِي الْاَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿٧٣﴾

«گفتند: به خدا سوگند شما خوب می دانید که ما نیامده ایم تا در زمین فساد کنیم و ما هرگز دزد نبوده ایم» یعنی: برادران یوسف علیه السلام سوگند خوران گفتند: قطعا یوسف علیه السلام و یارانش می دانند که ساحت ما از این اتهام مبراست و دامن ما از پلیدی فسادافروزی در زمین که دزدی از بزرگترین گونه ها و نمونه های آن می باشد، پاک است و شما این حقیقت را در سفر قبلی مان به مصر خوب دانسته اید، به همین دلیل نیز بود که سرمایه مان را در بارهایمان نهاده و آن را به ما برگردانید که این خود دلیل نهایت امانتداری ماست.

قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ اِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾

«گفتند» مأموران یوسف علیه السلام، یا آن منادی «پس اگر دروغگو باشید» در آنچه که از برائت تان ادعا می کنید «کیفر آن چیست؟» یعنی: در آن صورت، نزد شما جزای سرقه پیمانانه چیست؟.

قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذٰلِكَ نَجْزِي الظّٰلِمِيْنَ ﴿٧٥﴾

«گفتند» برادران یوسف علیه السلام «کیفرش همان کسی است که جام در بار او پیدا شود پس کیفرش خود اوست» یعنی: کیفر دزدی پیمانانه، گرفتن همان کسی است که پیمانانه در بار او پیدا شود. آری! جزای دزد در آیین یعقوب علیه السلام این بود که به مدت یکسال برده آن کسی می گشت که از وی دزدی کرده بود «ما ستمکاران را» که بر دیگران با ار تکاب سرقه ستم می کنند «این گونه کیفر می دهیم» و یوسف علیه السلام هم دقیقا در انتظار شنیدن همین سخن بود.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ آخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ آخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ
لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ



«پس شروع کرد» یوسف «به» بازرسی «بارهای آنان» یعنی: بارهای برادران ده گانه «پیش از بار برادرش» برای دفع تهمت از خود و پنهان کردن حيله‌ای که اندیشیده بود «آن گاه آن را» یعنی: آن جام یا پیمانه را «از بار برادرش بیرون آورد، این گونه به یوسف تدبیر و ترفند آموختیم» یعنی: به او این ترفند را وحی کردیم. کید: حيله‌ای است که فرجام آن افتادن شخص فریب خورده از جایی که احساس نمی‌کند در امر ناخوشایندی است که هیچ راهی برای دفع آن وجود ندارد «چرا که او نمی‌توانست برادرش را طبق رسم و آیین پادشاه بازداشت کند» زیرا در آیین پادشاه کیفر دزد این بود که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و دو برابر مالی را که دزدیده است، غرامت بدهد، نه این که - مانند شریعت یعقوب علیه السلام - به مدت یک سال برده ساخته شود «لیکن او را اسیر گرفت» یوسف علیه السلام «به مشیت خداوند» که این راه را بدو نمود «درجات کسانی را که بخواهیم بالا می‌بریم» با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه‌ها و کرامت‌ها به آنان چنان که درجه یوسف علیه السلام را با این مواهب بلند بردیم «و فوق هر صاحب دانشی» از آنان که خداوند جل جلاله ایشان را با علم، رفعت و برتری داده است «دانشوری است» که از نظر مرتبه علمی، از ایشان برتر و بلندمرتبه‌تر است. حسن بصری در تفسیر این جمله می‌گوید: «هیچ دانشمندی نیست مگر این که فوق آن دانشمندی است تا این که کار به خدای عزوجل منتهی می‌شود و اوست که بر فراز همه دانایان و دانشوران قرار دارد». به قولی دیگر: معنای «فوق کل ذی علم علیم» این است: برتر از همه اهل علم و دانش، دانایی است که خدای سبحان می‌باشد.

﴿ قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴾ (۷۷)

«گفتند» برادران یوسف علیه السلام «اگر او دزدی کرده» یعنی: اگر این بار بنیامین دزدی کرده، دور از تصور نیست زیرا «پیش از این نیز برادرش دزدی کرده بود» منظور آنها یوسف علیه السلام بود. به قولی: یوسف علیه السلام به انگیزه مبارزه با منکر، بت طلایی ای را از جد مادری خویش ربوده و آن را شکست و در راه افگند. به قولی دیگر: برادران یوسف علیه السلام هنوز هم در دل بر وی حسد می بردند لذا در اینجا به دروغ نسبت دزدی به وی دادند و اصلاً چنین کاری از سوی یوسف علیه السلام - حتی در مورد آن بت - سابقه نداشت «پس یوسف این سخن را در ضمیر خود پنهان داشت» یعنی: یوسف علیه السلام آزار و صدمه روحی ای را که این سخنشان به وی وارد کرد، فروخورد و اصلاً آن را بروز نداد، لیکن در دل خود «گفت: شما بدترید در منزلت خود» از آن کسی که به او نسبت دزدی دادید و او از این نسبت دروغین کاملاً پاک و مبرا است. یعنی: این شما بودید که کردید آنچه کردید؛ از افگندن من در چاه، دروغ گفتن به پدر و افعال دیگری که گویای دنائت و پستی شماست «و خدا به آنچه وصف می کنید» از باطل و ناروا، با نسبت دادن دزدی به من و برادرم بنیامین «داناتر است».

﴿ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرْنَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ (۷۸)

و چون به اقتضای اعتراف خود برادران، برده ساختن بنیامین الزامی شد، آن وقت شروع کردند به دلجویی یوسف علیه السلام و برانگیختن عاطفه وی: «گفتند: ای عزیز! همانا او پدری پیر و سالخورده دارد» که نمی تواند بر فراق وی شکیبایی کند، از سوپی پدرش به علت ضعف و کهولت سن قادر نیست که خود نزد پسر آید «پس یکی از ما را به جای وی بگیر» که نزد تو بماند زیرا بنیامین در قلب پدر منزلتی دارد که هیچ یک از ما دارای آن نیستیم بنابراین، او چنان که از فراق بنیامین دردمند و نالان می شود، از فراق هیچ یک از ما نمی شود «همانا ما تو را از نیکوکاران می بینیم» بر کافه مردم و

مخصوصاً بر خود. پس با برآوردن این خواسته، احسان خویش را بر ما به انجام و اتمام رسان.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَيْنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا نَظَرْنَا مُوتٍ ﴿٧٩﴾

«گفت» یوسف علیه السلام «پناه بر خدا از آن که جز کسی را که کالای خود را نزد وی یافته‌ایم، بازداشت کنیم» و او کسی جز بنیامین نیست. پس بنابر فتوای خودتان، برده گرفتن او برای ما رواست نه فرد دیگری بجز وی «زیرا در آن صورت قطعاً ستمکار خواهیم بود» اگر بی‌گناهی را به جایش به بردگی گیریم.

فَلَمَّا أَسْتَيْسَرُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ آبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾

«پس چون از او» یعنی: از یوسف علیه السلام و یاری وی در دادن پاسخ مساعد به این درخواست؛ «نومید شدند، مشورت کنان تنها به خلوت رفتند» یعنی: خود را به کناری کشیده با همدیگر نجوا و مشورت کردند «گفت بزرگترشان» در سن که نامش «روبیل» بود. به قولی: مراد بزرگترشان در رأی و خرد است که نامش «شمعون» بود، به دلیل این که او رئیس‌شان بود «مگر نمی‌دانید که پدرتان از شما به نام خدا پیمانی استوار گرفته است» که پسرش را حفظ کنید و او را به وی برگردانید «و پیش از این هم درباره یوسف تقصیر کردید» یعنی: به تقصیر خود در حق یوسف علیه السلام و این که عهد پدر را در باره وی نگاه نداشته و رعایت نکردید، نیز دانایید «پس من هرگز از این سرزمین» مصر «قدم بیرون نمی‌گذارم» و پیوسته در آن اقامت می‌گزینم «تا وقتی که پدرم به من اجازه دهد» به ترک مصر و خارج شدن از آن «یا خدا در حق من داوری کند و او بهترین داوران است» زیرا اوست که به عدالت حکم می‌کند. در معنی جمله (یا خدا در حق من داوری کند) سه وجه آمده است:

- ۱ - خداوند عَلَّامٌ به پیروزی ام بر کسی که برادرم را گرفته است حکم کند لذا با وی بجنگم و برادرم را از وی باز گیرم.
- ۲ - خداوند عَلَّامٌ به پدرم یعقوب الکَلْبَلَاءِ حقیقت ماجرا را وحی کند.
- ۳ - در مصر بمیرم.

أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَيُّكُمْ فَقُولُوا يَا أَبَانَا إِنَّكَ أْتَيْتَنَا سَرَقًا وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ

حَافِظِينَ ﴿٨١﴾

سپس به برادرانش دستور داد که عذر خویش را به پدر بازگویند و گفت: «ای برادران! پیش پدرتان بازگردید و بگویید: پدرجان! پسر دزدی کرد» حکمشان به دزدی در حق بنیامین، به سبب آن بود که بیرون کردن پیمان پادشاه را از باردان وی مشاهده کردند «و گواهی ندادیم جز به آنچه می دانستیم» از بیرون آوردن پیمان از باردان وی «و ما نگهبان علم غیب نبودیم» تا کنه و باطن ماجرا بر ما روشن شود که آیا واقع امر همان است که ما دانسته ایم، یا واقعیت برخلاف آن است؟

شاید هدفشان از این تعبیر: (و ما نگهبان علم غیب نبودیم) القاء این معنی بود که بنیامین در حالی دزدی کرده که ایشان به خواب بوده اند، یا در حالی مرتکب دزدی شده است که از چشمشان پنهان بوده است بنابراین، حقیقت را فقط خدا عَلَّامٌ می داند و گواهی شان در این مورد بر اساس ظاهر قضیه است. یا مرادشان این بود که: ما به عواقب امور دانا نبوده ایم پس وقتی که به تو عهد سپردیم؛ بنیامین را بر می گردانیم، چه می دانستیم که او دزدی می کند؟.

وَسَأَلَ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعَيْرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ ﴿٨٢﴾

«و» ای برادران! به پدر بگویید: پدرجان! «از دهی که در آن بوده ایم پرس» یعنی: از مردم ده محل بودوباش ما که از قرای مصر است، پرس «و از کاروانی که در آن آمده ایم» یعنی: همچنان از کاروانیانی که همراه با آنان در یک قافله به دیارمان

برگشته‌ایم، پرس. به قولی: آن کاروانیان، مردمی شناخته شده از همسایگان یعقوب علیه السلام بودند «و ما قطعاً راست گوییم» در آنچه گفتیم.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

۸۳

«گفت» یعقوب علیه السلام پس از آن که سخنانشان را شنید: «بلکه نفسهای شما امری را برای شما آراسته است» یعقوب علیه السلام آنها را نظر به سابقه‌ای که در کار یوسف علیه السلام داشتند، متهم دانست و گفت: چنین نیست که شما می‌گویید بلکه بار دیگر نفسهای اماره‌تان شما را به گردابی دیگر افکنده است لذا این سخنتان که (پسرت دزدی کرد)، خود ترفندی دیگر است و در واقع امر او دزدی نکرده است. به قولی: مراد وی از این سخن این بود که شما از بردن بنیامین و جدا کردنش از من هدفی جز منفعت‌طلبی خود نداشته‌اید «پس صبر من، صبوری است جمیل» صبر جمیل: صبوری است که صاحب آن از خود شکوه و گلایه‌ای بروز نمی‌دهد بلکه استرجاع (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفته و کار خویش را به خداوند متعال تفویض می‌کند «امید که خداوند همه آنان را» یعنی: یوسف علیه السلام، برادرش بنیامین و فرزند سومم را که در مصر باقی مانده است «به سوی من یکجا باز آورد، همانا او دانای با حکمت است» داناست به حال محزون و پریشان من، با حکمت است در کارها و قضا و قدر خویش و از جمله در مبتلا ساختن من به این پریشانی.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا سَفِي عَلَى يُوسُفَ وَأَبْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

۸۴

«و» بعد از آن، یعقوب علیه السلام «از آنان روی گردانید» و از سخن گفتن با آنان امتناع کرد «و گفت: ای دریغ بر یوسف!» چرا که این غم جدید، غم کهنه اما همیشه شعله‌ور فراق یوسف علیه السلام را در نهاد وی زنده کرده بود «و چشمانش از اندوه سپید شد» یعنی: از بسیاری گریه، سیاهی چشمانش به سپیدی تبدیل شد و نابینا گشت «پس او از غم پر شده بود» چرا که اندوه خود را فرومی‌خورد و آن را اظهار نمی‌کرد.

البته اندوه خوردن در سختی‌ها و مصیبت‌ها، امری انسانی است که اگر به شکیبایی و خود نگه‌داری مقرون باشد، شرعا مذموم نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ بر فوت پسرشان ابراهیم گریستند و فرمودند: «در حقیقت چشم می‌گیرد و دل می‌گیرد، اما جز آنچه که پروردگارمان را خشنود سازد نمی‌گوییم و ای ابراهیم! البته ما از فراق تو محزونیم.»

قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتُوا تَذَكُرُ يُوسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا وَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ ﴿٨٥﴾

«گفتند» فرزندان یعقوب علیه السلام «به خدا سوگند که پیوسته یوسف را یاد می‌کنی» از روی تأسف و درد و دریغ و اندوه و از شدت احساس فراق و دلتنگی، پیوسته نامش را بر زبان داری «تا زار و نزار شوی» حرض: تباهی در جسم یا در عقل از اثراندوه، یا پیری یا مانند آن است «یا از هلاک‌شدگان گردی» و بمیری.

هدف فرزندان یعقوب علیه السلام از این سخن، بازداشتن پدر از گریه و اندوه، به انگیزه شفقت و دلسوزی بر وی بود، هرچند که آنان خود سبب این غم‌هایش بودند. یعنی: ای پدر! یوسف علیه السلام دیگر از میان رفته است، یا - چنان‌که ادعا کرده بودند - او را گرگ خورده است و دیگر تا بمیری هرگز او را نخواهی دید. پس دیگر گریه و ناله به حالت چه سودی دارد؟.

قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِي وَحُرْبِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

«گفت» یعقوب علیه السلام «جز این نیست که من شکایت غم و اندوه سخت خود را پیش خدا می‌برم» بث: آنچه که به انسان از امور بسیار اندوه‌بار می‌رسد، به طوری که آن اندوه چنان سخت و دشوار است که او بر پنهان کردن آن قادر نیست. پس «بث» بزرگترین و دشوارترین اندوه است «و از جانب خدا آنچه را که شما نمی‌دانید می‌دانم» از لطف و احسان وی و پاداش دادنش بر مصیبت. به قولی: مراد یعقوب علیه السلام از این سخن، آگاهی‌اش از طریق وحی بر زنده بودن یوسف علیه السلام بود. به قولی دیگر:

مراد وی علمش به این حقیقت بود که رؤیای یوسف علیه السلام، رؤیایی راستین بوده است و حتماً تحقق پیدا می‌کند.

**يَبْنَئِ أَذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ وَلَا تَأْتَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَأْتِسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا
الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٧﴾**

«ای پسران من! بروید و از یوسف و برادرش تحسس کنید» تحسس: جست‌وجو در کار خیر است، اما تجسس، جست‌وجو در کار شر «و از روح خدا» یعنی: از گشایش و فرج وی «نومید م باشید» و هر چه که انسان از آن به جنبش و نشاط درآید و لذت ببرد، «روح» نامیده می‌شود «زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا نومید نمی‌شود» زیرا کافران به قدرت خدای سبحان و صنع عظیم و الطاف پنهانی وی، علم ندارند.

**فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَأَهْلْنَا الضَّرُّ وَجِئْنَا بِضَعْفٍ مُرْجَةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ
عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ بِعَجْزِ الْمُتَصَدِّقِينَ ﴿٨٨﴾**

«پس چون» برادران بار سوم «بر او» یعنی بر یوسف علیه السلام «وارد شدند، گفتند: ای عزیز» برخی از مفسران از اطلاق لقب «عزیز» بر یوسف علیه السلام، چنین فهمیده‌اند که او در این وقت به مقام مولایش در مسند پادشاهی مصر نشسته بود ولی قول راجح این است که لقب «عزیز» در مصر برای هر صاحب مقام و منصبی بزرگ به کار می‌رفت. آری! برادران گفتند: ای عزیز «به ما و خانواده ما آسیب رسیده است» یعنی: به ما و خانواده ما از کمی باران، گرسنگی و نیازمندی، رنج و بیماری، ضعف و ناتوانی رسیده است «و سرمایه‌ای ناچیز آورده‌ایم» سرمایه‌ای که تجار به سبب کمی و بی‌مقداری، آن را نمی‌پذیرند و مسترد می‌کنند «پس به ما پیمانهای تمام و کمال بده و بر ما تصدق کن» یا به آنچه که افزون بر سرمایه‌مان به ما می‌دهی، یا به چشم پوشیدن از ناسره‌بودن

سرمایه‌ای که باخود آورده‌ایم. یا مرادشان برگرداندن برادر به آنان بود «که خدا صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد» در اینجا او را به زبان ایمان مخاطب ساختند.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾

پس چون یوسف علیه السلام حال و روز سختی را که خانواده‌اش در آن قرار داشتند، از زبان برادرانش شنید و پدر و اندوه سخت وی را در از دست دادن دو فرزند محبوبش به یادآورد، رقت و رأفت و شفقت بر پدر و برادرانش در جان او شوری به پا کرد و بیش از این نتوانست خود را نگاه دارد و «گفت: آیا دانستید وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟» آن‌گاه که به گناهی که در آن اعمالتان بود، علم نداشتید و پایه معرفتتان از درک فرجام آن اعمال کوتاه بود؟ شایان ذکر است که آنچه با یوسف علیه السلام کردند، همان است که خدای سبحان در این سوره داستان آن را بیان کرده، اما آنچه با برادرش بنیامین کردند، اندوه و دردی بود که از فراق برادرش یوسف علیه السلام در جان وی افکندند و اهانت‌ها و تحقیرهایی بود که بنیامین از آنان می‌دید. از پدرش - یعقوب علیه السلام - که چه دردها و اندوه‌ها در فراق وی و بنیامین کشیده بود - نام نبرد، به سبب تعظیم پدر و والا شمردن قدر و جایگاه وی.

قَالُوا أَوَ لَمْ نَكْ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن يَتَّقُ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٠﴾

برادران «گفتند: آیا به تحقیق تو خود یوسفی؟» این سؤالشان از روی تعجب و شگفت‌زدگی بود. به قولی: آنان به مجرد این‌که یوسف علیه السلام گفت: (مَا فَعَلْتُمْ يُّوسُفَ وَأَخِيهِ): (با یوسف و برادرش چه کردید؟)، یوسف علیه السلام را شناختند زیرا با شنیدن این سخن، یکباره به خود آمدند و فهمیدند که جز یوسف علیه السلام کسی دیگر نمی‌تواند در این موقعیت با چنین لحنی در این باره سخن بگوید «گفت: آری، من یوسفم» گویی او گفت: آری! من همان مظلوم غریبی هستم که شما حرام را در حق وی حلال پنداشته و

قصد کشتن و سر به نیست کردن وی را کردید «و این برادر» مظلوم «من است» که بر وی نیز ستم روا داشته‌اید «به راستی خداوند بر ما منت نهاد» با نجات دادنم از چاه و زندان، بالا بردن مقام و جایگاهم و فراهم کردن اسباب وصل و الفت بعد از فراقی سخت و پر محنت. چنین بود که یوسف علیه السلام قبل از آن که به سرزنش و عتاب آغاز نماید، به یادآوری نعمت شتافت «بی گمان هر که تقوا و صبر پیشه کند، خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند» بدین سان بود که یوسف علیه السلام قبل از هر چیز، به بیان فضل عظیم خداوند جل جلاله بر خود و بر برادرش بنیامین پرداخت و بدان اقرار کرد.

قَالُوا تَأَلَّهَ لَقَدْ ءَاتَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخٰطِئِينَ ﴿١١﴾

در اینجا بود که برادران به فضل و برتری یوسف علیه السلام اعتراف کرده و «گفتند: به خدا سوگند که واقعا خدا تو را بر ما برتری داده» و به اوصاف کمال تو را بر ما برگزیده است؛ از جمله به حسن صورت، خوبی سیرت، پادشاهی و قدرت، نبوت و غیره «و ما بی گمان خطا کار بوده‌ایم» خاطی: کسی است که تعدا از وی اعمال ناشایست سرزند، اما مخطی: کسی است که قصد انجام دادن کار خوبی را دارد ولی از رسیدن به آن کار نیک در خطا افتاده و به راهی غیر از آن می‌رود. خطا: گناه است. بدین گونه بود که برادران دانستند که از اعتراف به خطاهای گذشته خود؛ از آن جمله افکندن یوسف علیه السلام در چاه و خطاهای جدید خود؛ از آن جمله متهم کردن وی به سرقت، هیچ گریز و گزیری ندارند.

قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٢﴾

«یوسف گفت: امروز بر شما هیچ سرزنشی نیست» یعنی: امروز نه شما را محکوم می‌کنم و نه به شما توبیخ و ملامت روا می‌دارم و مادام که به گناه خود اعتراف کرده‌اید، نسبت به شما با عفو و گذشت برخورد می‌کنم. پس اگر امروز که روز سرزنش است، بر شما سرزنشی نباشد، بدانید که در آینده نیز نخواهد بود. سپس در حقیقت چنین دعا کرد: «خداوند شما را می‌آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است»

یعنی: وقتی بنده بینوایی مانند من، شما را عفو کند، دیگر از بی‌نیاز آمرزگار، جز عفو و آمرزش چه انتظار دیگری می‌توان داشت؟.

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر روی پدرم بیفکنید تا بینا شود» و نور دیده به وی برگردد. آن پیراهن - به قول صحیح‌تر - پیراهن ابراهیم علیه السلام بود که خدای عزوجل در اثناپی که نمرودیان او را در آتش افکندند، بر وی از حریر بهشت پوشاند، سپس ابراهیم علیه السلام آن را بر تن اسحاق علیه السلام، اسحاق علیه السلام بر تن یعقوب علیه السلام و یعقوب علیه السلام بر تن یوسف علیه السلام پوشاند زیرا بر وی از چشم‌زخم بیم داشت - چنان‌که از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت شده است «و اهل خویش را همه یکجا نزد من آورید» از زنان و کودکان و غیره تا از آثار پادشاهی‌ام منتعم گردند چنان‌که از اخبار هلاکت‌م متالم گشتند.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَتِّدُونِ ﴿١٤﴾

«و چون کاروان رهسپار شد» از مصر به سوی شام و از آبادیهای شهر مصر فاصله گرفت «پدرشان» یعقوب علیه السلام «گفت» به کسانی از خانواده‌اش که در کنعان نزد وی بودند «همانا من بوی یوسف را می‌یابم» زیرا باد صبا به اذن باری تعالی رایحه روح‌نواز یوسف علیه السلام را از آن فاصله دور که به قولی سه شبانه روز راه و به قولی هشت شبانه روز یا بیشتر «هشتاد فرسخ» بود، به مشام جان یعقوب علیه السلام رساند و او را سرمست و خرم و فرحمند گردانید. یعقوب علیه السلام افزود: «اگر مرا به کم‌خردی نسبت ندهید» یعنی: من بوی یوسف را می‌یابم اگر مرا به خرفتی متهم نکنید. خرفتی عبارت از: کم‌شدن عقل به خاطر زیادی سن است.

قَالُوا تَاللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ ﴿١٥﴾

«گفتند: سوگند به خدا که تو سخت در خطای دیرینت هستی» یعنی: حاضران خانواده به وی گفتند: ای یعقوب علیه السلام! قطعاً تو بر همان شیوه همیشگی خود به سبب

افراط در محبت یوسف علیه السلام، از قضاوت واقعی در بیراهه قرار داری، پیوسته به یاد او هستی، هرگز او را فراموش نمی‌کنی، می‌پنداری که او زنده است و امیدواری که به‌سویت باز گردد در حالی که از زمانی دور به این سو، گرگ او را خورده و او دیگر در قید حیات نمی‌باشد.

البته پاسخی به این درستی در جواب پدر پیر پیامبری، از ادب به دور بود.

فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَنمَ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

«پس چون مژده رسان آمد» و به یعقوب علیه السلام رسید «آن پیراهن را بر چهره او انداخت پس بینا گشت» یعنی: بینایی یعقوب علیه السلام با افگندن پیراهن یوسف علیه السلام بر چهره وی به وی برگشت و چشمانش سلامتی خود را بازیافت زیرا شادی و نشاط و بهجت، توان از دست رفته وی را مجدداً به وی برگردانید. مژده رسان به قول سدی: یهوذا فرزند یعقوب علیه السلام بود و دلیل این‌که او حامل این مژده شد، این بود که همو حامل پیراهن آغشته به خون دروغین یوسف علیه السلام نزد پدر نیز بود پس خواست تا آن ننگ را با این رنگ بشوید «گفت» یعقوب علیه السلام «آیا به شما نگفته بودم» که من شمیم عطر یوسف علیه السلام را می‌یابم ولی شما در پاسخم گفتید آنچه گفتید! و آیا به شما نگفته بودم: «که همانا من از جانب خدا چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید» مراد یعقوب علیه السلام سخنی است که قبلاً به آنان گفته بود: **(إِنَّمَا أَشْكُوا بَنِيَّ وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ)** (آیه ۸۶).

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٨﴾

«گفتند: پدرجان! برای ما درباره گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم» یعنی: چون برادران یوسف علیه السلام بعد از رسیدن پیک مژده‌رسان به کنعان نزد پدر

رسیدند، این سخن را گفتند و این گونه به گناه خویش اعتراف کردند. یعقوب علیه السلام به این درخواست‌شان وعده مساعد داد و «گفت: به زودی از پروردگارم برای شما طلب آمرزش خواهم کرد، همانا او آمرزنده مهربان است» زجاج می‌گوید: یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا خواست تا در سحرگاهان در خلوت خویش با خدایش در حقشان دعایی خالصانه نموده و جویای ساعت اجابت گردد چرا که این وقت برای اجابت دعا مساعدتر است. و این از شفقت وی بر فرزندان‌ش بود تا شاید خداوند منان از تقصیراتشان درگذرد. به قولی دیگر: یعقوب علیه السلام از آن رو آمرزش خواستن برایشان را به تأخیر افکند تا رأی یوسف علیه السلام را درباره آنان بداند، یا راستین بودن توبه آنان را بیازماید.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَأَمِينٌ ﴿١٩﴾

آن‌گاه یعقوب علیه السلام با همه کسان و نزدیکانش به سوی مصر حرکت کرد. ابن‌کثیر می‌گوید: چون یوسف علیه السلام از نزدیک شدنشان به مصر آگاه شد، به پیشوازشان بیرون آمد و پادشاه امرای خود و بزرگان مردم را فرمان داد تا همراه با یوسف علیه السلام به پیشواز یعقوب پیامبر خدا بیرون آیند «پس چون بر یوسف در آمدند، پدر و مادر خود را در کنار خویش گرفت» یعنی: ایشان را به قرارگاه خود نزد خودش فرود آورد. مفسران می‌گویند: مراد از (مادر یوسف) زن یعقوب علیه السلام است که خاله یوسف علیه السلام بود زیرا مادر یوسف علیه السلام در هنگام زایمان برادرش بنیامین از دنیا رفته بود. البته این روایت به نقل از منابع اهل کتاب است، اما آنچه از آیه برمی‌آید، گویای این است که مراد، مادر حقیقی یوسف علیه السلام می‌باشد «و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید» که از هر امر ناخوشایندی ایمنید. سبب ایمنی‌شان، جایگاه و منزلتی بود که یوسف علیه السلام در مصر داشت. به قولی: وقتی یوسف علیه السلام در خارج از شهر مصر به پیشواز آنان بیرون آمد و به انتظار آنان در محلی ایستاد و ایشان بر وی وارد شدند، در اینجا بود که: (پدر و مادرش را در کنار خود گرفت و گفت: به خواست خدا با امن و امان وارد مصر شوید).

وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبْتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلْنَا رُبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

«و پدر و مادرش را به تخت برنشاند» یعنی: آنان را با خود بر همان تخت پادشاهی ای برنشاند که پادشاهان بنا بر عادت بر آن می‌نشینند «و آنان در پیشگاه او به سجده در افتادند» یعنی: پدر و مادر و برادران همه در پیش او به سجده درافتادند و این سجده - که سجده تحیت و تکریم است نه سجده عبادت - در شریعتشان جایز بود «و گفت» یوسف علیه السلام «ای پدر! این است تعبیر خواب من که پیش از این دیده بودم» و آن را همان وقت به شما حکایت کردم «به یقین پروردگارم آن را راست گردانید» با محقق ساختن تعبیر آن در عرصه واقعیت «و حقا که به من احسان کرد» پروردگار بزرگ من «آن‌گاه که مرا از زندان خارج ساخت».

یوسف علیه السلام به بیرون آوردن خود از چاه، اشاره‌ای نکرد زیرا یادآوری آن نوعی سرزنش به برادران بود، درحالی که او خود قبلا به آنان گفته بود: امروز هیچ سرزنشی بر شما نیست! «و شما را از بیابان» یعنی: از صحرای کنعان در سرزمین شام «به اینجا آورد» یادآور می‌شویم که خانواده یوسف علیه السلام اهل بیابان و صاحب چهارپایان بودند و از آب و چراگاهی به آب و چراگاه دیگری کوچ می‌کردند «پس از آن‌که شیطان میانه من و برادرانم را بهم زد» و میان ما خلاف افکنده بعضی از ما را علیه بعضی دیگر برشوراند. بدین‌گونه بود که یوسف علیه السلام از روی ادب و به‌لحاظ گرامی‌داشت و رعایت خاطر برادران، گناه آنان را به شیطان حواله کرد «بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد لطیف است» یعنی: او در برآوردن آنچه که بخواهد، صاحب لطف و مهربانی است و آن را به آسان‌ترین شیوه محقق می‌گرداند چرا که مشیت حق تعالی بر هر امر سهل یا دشواری نافذ است «زیرا او دانا» است به خلقش و به راههای مصلحت آنها «حکیم است» در سخنان و افعال و قضا و قدر خویش.

﴿ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمَلِكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقِّقِي بِالصَّالِحِينَ ﴿١٠١﴾

«پروردگارا! تو به من بهره‌ای از پادشاهی دادی» که آن بهره، تولیت وزارت دارایی (مالیه) در دولت پادشاهی مصر از سوی وی بود «و به من از تأویل احادیث» یعنی: تفسیر کتب الهی و تعبیر خوابها «آموختی، ای فاطر آسمانها وزمین» فاطر: یعنی: آفریننده، ابداع‌گر و پدیدآورنده «تویی ولی من» یعنی: یاری‌دهنده و متولی امور من «در دنیا و آخرت» کارساز و پشتیبان من در آنها تو هستی «مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان ملحق گردان» یعنی: مرا در طول زندگی‌ام بر اسلام پایدار گردان، به گونه‌ای که از اسلام لحظه‌ای جدا نشوم تا سرانجام بر آن بمیرم و مرا به نیکان و صالحان از پیامبران عليهم السلام - اعم از پدرانم و غیر ایشان - ملحق گردان تا به پاداشی همانند پاداش و درجات آنان در نزد تو نایل شوم.

ابن‌کثیر می‌گوید: «در اینجا سه احتمال وجود دارد؛ اول این که یوسف عليه السلام این دعا را در هنگام احتضار خویش کرده باشد. دوم این که او رحلت از دنیا بر حال اسلام و پیوستن به صالحان را در هنگامی که اجلش فرامی‌رسد و عمرش به پایان می‌آید، مسئلت کرده باشد، نه این که دردم خواهان مرگ گردیده باشد. سوم این که او در دم طالب مرگ گردیده باشد. باید دانست که طلب مرگ در شریعتشان جایز بوده است». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ پیامبری قبل از یوسف عليه السلام آرزوی مرگ نکرد». البته چنین آرزویی در شریعت ما جایز نیست چرا که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمده است: «هرگز یکی از شما به خاطر رنج و سختی‌ای که به وی فرود آمده، آرزوی مرگ نکند زیرا اگر او نیکوکار باشد، با ادامه حیات بر نیکوکاری خود می‌افزاید و اگر بدکار باشد، چه بسا که در ادامه زندگی، از پروردگار خویش طلب بخشودگی کند پس باید بگوید: اللهم أحييني ما كانت الحياة خيراً لي، وتوفني إذا كانت الوفاة خيراً لي: بارخدایا! مرا تا آن‌گاه که زندگی به خیر من است، زنده بدار و مرا بمیران آن‌گاه که مرگ به خیر من است».

اما در اینجا یک استثنا وجود دارد و آن زمان ظهور فتنه‌ها در دین است که طلب مرگ در این هنگام جایز می‌باشد چنان‌که در حدیث شریف به روایت معاذ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... پروردگارا! چون به قومی فتنه‌ای را می‌خواستی، مرا به‌سویت در حالی قبض کن که به آن فتنه درنیفتاده باشم».

یادآور می‌شویم که یوسف علیهما السلام در صدویست یا صدوهفت سالگی درگذشت و مصریان در محل دفنش اختلاف کردند، اما نهایتاً به این نتیجه رسیدند که او را در صندوقی از مرمر نهاده و در بلندای نیل دفن کنند تا برکت وی هر دو جناح نیل را دربر گیرد، سپس موسی علیهما السلام پیکر او را به مدفن پدرانش در فلسطین انتقال داد. از یعقوب علیهما السلام بگوئیم: بنابه برخی از روایات؛ او بعد از آمدن به مصر، مدت بیست و چهارسال با فرزندش یوسف علیهما السلام در آنجا اقامت کرد، سپس درگذشت و وصیت کرده بود که او را در کنار پدرش در شام دفن کنند. پس جنازه او را به آنجا بردند و در کنار پدرش دفن کردند، یوسف علیهما السلام بعد از دفن کردن پدر در شام به مصر برگشت و بعد از آن بیست و سه سال دیگر نیز زندگی کرد.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿۱۰۲﴾

«این داستان از اخبار غیب است که آن را به‌سوی تو وحی می‌کنیم» ای محمد ﷺ! در حالی که قبل از وحی ما، تو چیزی از این اخبار را نمی‌دانستی «و تو نزد آنان» یعنی: نزد برادران یوسف علیهما السلام «نبودی، آن‌گاه که کارشان را هماهنگ و عزمشان را جزم کردند» و با هم بر افگندن یوسف علیهما السلام در چاه همداستان شدند «درحالی که آنان» در این حالت «نیرنگ می‌کردند» در حق یوسف علیهما السلام و برایش تاروپود غایله‌ها را می‌تنیدند. پس از آنجا که رسول خدا ﷺ به هنگام وقوع این رویداد نزد آنان نبودند و از آنجا که ایشان در میان قومی که از احوال امت‌های گذشته آگاه باشد، نیز نبودند و نه با چنان قومی آمیزش و معاشرت داشتند بنابراین، آگاهی پیامبر ﷺ از این داستان، هیچ منبع دیگری جز وحی الهی ندارد لذا آن حضرت ﷺ فقط از طریق وحی خدای

سبحان از این داستان آگاه شدند. پس این برهان خود، برای ایمان آوردن منکران کافی است.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

«و» لیکن با وصف مشاهده این همه آیات «بیشتر مردم هر چند مشتاق باشی» و در این راه نهایت سعی و تلاش خود را هم به کاربری «ایمان نمی آورند» به خدای متعال؛ جز کسی که او خود بر وی رحم کند؛ بدان جهت که بیشتر مردم بینایی باطنی خود را از دست داده و بر کفر پدران خویش مصمم اند.

بنا به روایتی: قریش و یهود از رسول خدا ﷺ داستان یوسف علیهما السلام و برادرانش را پرسیدند پس رسول خدا ﷺ از طریق وحی از این داستان آگاه و آن را به شیوایی تمام به آنان تشریح کردند، به امید آن که این امر سبب ایمانشان گردد اما آنها ایمان نیاورده و شیوه‌ای را درپیش گرفتند که دور از انتظار رسول خدا ﷺ بود و این امر رسول خدا ﷺ را سخت محزون گردانید، بدین جهت خداوند متعال آن حضرت ﷺ را به صبر و شکیبایی دعوت کرد و دلجویی نمود.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

«و تو از آنان برای آن مزدی نمی طلبی» یعنی: تو در برابر تبلیغ قرآن و تلاوت آن برایشان، مزدی از آنان نمی طلبی. یا از آنان در برابر ایمان آوردنشان یا در برابر داستان‌هایی که برایشان حکایت می کنی، مزد و مقرری ای نمی طلبی چنان که علما و احبار یهود چنین کرده و در برابر ابلاغ آیات تحریف شده تورات، از مردم اغوا شده خویش مزد و پاداش می طلبند «آن» یعنی: قرآن «جز پندی برای» عموم «عالمیان نیست» پس فقط به قریش اختصاص ندارد.

وَكَأَيِّن مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٥٥﴾

«و چه بسیار نشانه‌ها در آسمانها و زمین است» که آنان را به یگانگی خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ دلالت و راهنمایی می‌کند؛ که از جمله نشانه‌ها در آسمانها؛ استوار بودن آنها بدون ستون و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان اعم از سیارات و ثوابت است و از جمله نشانه‌ها در زمین؛ کوه‌ها، بیابانها، دریاها، سبزیها و جاندارانند که بشر را به یگانگی خدای سبحان و این‌که او آفریننده همه این پدیده‌هاست، دلالت و راهنمایی می‌کنند ولی بیشتر مردم «بر آنها» یعنی: از برابر آن نشانه‌ها «می‌گذرند در حالی که از آنها» یعنی: از تأمل در آنها «روی برمی‌گردانند» و بی‌اعتنا و بی‌توجه به آنچه که این نشانه‌ها از دلایل و براهین دربردارند، وجود آفریننده و یگانگی وی را انکار می‌کنند و اگر هم به چشم خویش در آنها بنگرند، اما قطعاً از تفکر و اندیشه و استدلال و عبرت‌گرفتن و درس‌آموختن از آنها روی‌گردانند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿١٥٦﴾

«و بیشترشان به خدا ایمان نمی‌آورند جز این‌که شریک می‌گیرند» یعنی: بیشتر مردم یگانگی آفریننده روزی‌دهنده زنده‌کننده میراننده را انکار نموده و غیر او را با وی در عبادت شریک می‌گردانند چنان‌که اهل جاهلیت چنین می‌کردند زیرا آنان از یک‌سو به خدای سبحان و به این‌که او آفریننده آنهاست مقرر و معترف بودند ولی از سوی دیگر برای او شرکایی قرارداده و آنها را پرستش می‌کردند تا به‌ظن و گمانشان آن شرکا به خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ نزدیک‌شان گردانند.

باید یادآور شویم که یهودیان و نصاری که کشیشان و خاخام‌های خود را بجز خدا جَلَّ جَلَّالَهُ به الوهیت می‌گیرند، نیز مانند آن گروه‌ها هستند. همچنین مانند آنانند معتقدان به مردگان؛ یعنی کسانی که مردگان را بر آنچه که هیچ نیروی دیگری جز خدای سبحان بر آن قادر نیست، توانا می‌پندارند چنان‌که بسیاری از پرستشگران قبور و مزارات را بر این اعتقاد می‌بینیم. اینان از سویی به خدای عزوجل ایمان دارند ولی در عین حال، غیر وی را

صاحب اختیار نفع و زیان می‌پندارند و بدین‌گونه، بخشی از عبادت و نیایش را صرف آنان می‌کنند - که البته این عین شرک است.

از ابو موسی اشعری رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «هان ای مردم! از شرک بپرهیزید زیرا این شرک از خزیدن موریانه پنهان‌تر است»، سپس به یارانشان روش پرهیز از شرک خفی را این‌گونه بیان کردند؛ بگوئید: اللهم إنا نعوذ بك من أن نشرك بك شيئاً نعلمه ونستغفرك لما لا نعلمه: بار خدایا! به تو پناه می‌بریم از این‌که چیزی را با تو شریک آوریم که می‌دانیم و از تو برای آنچه که نمی‌دانیم، آمرزش می‌خواهیم».

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَنِيمةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٧﴾

«آیا ایمنند از این‌که عذاب فراگیر خدا به آنان در رسد» غاشیه: عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد. به قولی: مراد از غاشیه، همان برپا شدن قیامت است. به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست «یا قیامت ناگهان برآنان فرارسد» یعنی: غافل‌گیرانه «در حالی که بی‌خبر باشند» از آمدن آن؟ پس اگر کار چنین است که آنان در میان فرود آمدن عذاب یا فرا رسیدن قیامت قراردارند، دیگر چرا ایمان نمی‌آورند و باز هم بر شرک خویش اصرار می‌ورزند؟.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٨﴾

«بگو: این است راه من» این دعوتی که به سوی آن فرامی‌خوانم و این راه و روشی که برآن هستم، راه من است؛ یعنی سنت من است. سپس این «راه» را چنین تفسیر می‌کند: «با بصیرت به سوی خدا دعوت می‌کنم» یعنی: با حجت آشکار و با یقین و برهان و شناختی که از صحت و درستی پیام خود دارم، به سوی خدا صلی الله علیه و آله دعوت می‌کنم «من و پیروانم» یعنی: کسانی که پیرو من‌اند و به راه و روش من رهنمون شده‌اند نیز به سوی این راه دعوت می‌کنند. یا معنی این است: من و پیروانم هر دو بر حجتی آشکار از سوی خداوند صلی الله علیه و آله قرارداریم «و خدا منزله است» یعنی: او را از هرگونه شریک و

همتایی تنزیه و تقدیس می‌کنم «و من از مشرکان» به خدای سبحان، یعنی از کسانی که به او شرکا و همتایانی مقرر می‌کنند «نیستم».

**وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحَىٰ إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦٩﴾**

«و پیش از تو نیز جز مردانی از اهل شهرها را» به رسالت «فرستادیم که به آنان وحی می‌فرستادیم» یعنی: به آن رسولان بشر وحی می‌فرستادیم چنان‌که به تو وحی می‌فرستیم و رسولان ما در میان بشر، فرشته نبوده‌اند پس چگونه آنها فرستادن تو را به رسالت انکار کرده و بعید می‌پندارند.

نظر جمهور علمای اهل سنت این است که خداوند متعال پیامبرانش را از مردان برانگیخت نه از زنان، از آدمیان برانگیخت نه از فرشتگان و جنیان و از اهل شهرها برانگیخت نه از اهل صحرا و بیابان؛ زیرا مردم شهرها عاقل‌تر، بردبارتر، فاضل‌تر و داناترند، در حالی که مردم دهات و بیابان، خشک مزاج و خشن می‌باشند، از این جهت علما گفته‌اند: از شرایط رسول این است که آدمی، مرد و مدنی باشد. بنابراین، روایتی که می‌گوید: «در میان زنان نیز چهار تن از انبیاء علیهم‌السلام بوده‌اند: حوا، آسیه، مریم و مادر موسی»، روایتی بی‌پایه است.

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند تا فرجام کسانی را که پیش از آنان بوده‌اند، بنگرند؟» یعنی: آیا مشرکان در زمین خدا ﷻ سیر و سفر نکرده‌اند تا به هلاکت‌گاه‌های امت‌های گذشته نگریسته و از آنان درس عبرت بگیرند و در نهایت از تکذیب و شرک خود دست بردارند «و قطعاً سرای آخرت» یعنی: بهشت «برای متقیان بهتر است» از سرای دنیا «آیا نمی‌اندیشید؟» و فهم نمی‌کنید!؟

حَقٌّ إِذَا اسْتَيْسَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كَذَّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِيَ مَن نَّشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١﴾

«تا این که چون فرستادگان ما نومید شدند» یعنی: قبل از تو جز مردانی را به پیامبری برنینگیختیم ولی پیروزی ایشان به تأخیر افتاد تا سرانجام از پیروزی ناامیدشده و پنداشتند که ما اقوام منکرشان را عذاب نمی‌کنیم «و پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند» به قولی، معنی این است: پیامبران علیهم‌السلام بر اثر دیرکرد پیروزی تحت تأثیر این القاء درونی قرار گرفتند که در وعده پیروزی مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند و گمان کردند که به آنان دروغ گفته شده. این معنی که بنابر قرائت تخفیف یعنی: (کذبوا) به تخفیف ذال است، از ابن عباس، عاصم، حمزه و کسائی روایت شده. به قولی دیگر معنی این است: امته پنداشتند که پیامبران علیهم‌السلام در آنچه‌که از پیروزی وعده داده‌اند، مورد خلف وعده قرار گرفته‌اند. یا معنی بنابر قرائت دیگر که قرائت تشدید: «کذبوا» است و این قرائت از عائشه رضی الله عنها نقل شده، چنین است: پیامبران علیهم‌السلام از ایمان تکذیب پیشه‌گان قوم خویش مأیوس شده و پنداشتند که مؤمنان امت‌هایشان نیز آنان را دروغ‌گو شناخته‌اند. ابواللیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه رضی الله عنها نیکوترین تفسیر و شایسته‌تر به مقام انبیای الهی است. «آن‌گاه بود که نصرت ما به آنان در رسید» یعنی: بعد از آن بود که نصرت خدای سبحان به طور ناگهانی به پیامبران علیهم‌السلام در رسید «پس کسانی را که می‌خواستیم، نجات یافتند» که آنان، پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنان همراهشان بودند و تکذیب‌کنندگان هلاک شدند «و عذاب ما از گروه مجرمان» در هنگامی که برآنان فرود می‌آید «برگشت ندارد».

لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾

«به راستی در سرگذشت آنان» یعنی: در سرگذشت پیامبران علیهم‌السلام و اقوام و امتهایشان، یا در سرگذشت یوسف علیه‌السلام و برادران و پدرش «برای صاحبان خرد عبرتی است» عبرت: بینایی‌ای است که از جهل و حیرت رها و مبرا باشد. اولوالالباب: صاحبان

خردهای سالمی‌اند که به وسیله اندیشه و خرد، پند و عبرت می‌گیرند و نهایتاً آنچه را که مصالح دینشان در آن نهفته است، به چشم بصیرت می‌بینند و با دیده دل می‌نگرند و می‌دانند «سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد» یعنی: قرآنی که مشتمل بر این سرگذشتها و داستانهاست، سخنی دروغ و برافته نیست «بلکه تصدیق آنچه که پیش از آن بوده» از کتابهای نازل شده، مانند تورات و انجیل و زبور «است و روشنگر هر چیز است» از قوانین و برنامه‌های کلی‌ای که به شرح و تفصیل نیاز دارند «و هدایتی است» در دنیا که هر کس خداوند عز وجل اراده هدایتش را داشته باشد، به وسیله آن راه می‌یابد «و رحمتی» است در آخرت «برای مردمی که ایمان می‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق می‌کنند و به آنچه که قرآن از ایمان به خدا عز وجل، فرشتگان، کتابها، پیامبران، شریعتها و قضا و قدر وی متضمن است باور دارند، اما جز آنان هر که باشد، از آن نفع نمی‌برد و به آن هدایت نمی‌شود و بنابراین، مستحق آنچه که ایشان سزاوار آند، نیست.

عبرتها و اندرزهایی که از داستان یوسف علیه السلام برگرفته می‌شود، بسیار است که از آن جمله به چند مورد آن به‌طور خلاصه می‌پردازیم:

- ۱- نعمت و محنت، گاهی به نعمت و راحت می‌انجامد، همان گونه که داستان یوسف علیه السلام با غمها و حوادث سخت آغاز شد، اما سرانجام به تخت پادشاهی انجامید.
- ۲- گاهی ممکن است در میان برادران چنان کینه‌ها و عقده‌هایی پدید آید که آنان را به نابود کردن همدیگر بکشاند.
- ۳- پیدایش و رشد یوسف علیه السلام در خاندان نبوت و برخوردارگی وی از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگناهای حوادث و محنتها به‌سوی او گشود.
- ۴- عفت، امانت‌داری و استقامت، منشأ هر خیری برای بشر است اعم از مرد و زن است.
- ۵ - خلوت مرد با زن بیگانه، برانگیزنده فتنه است، بدین جهت، اسلام آن را حرام گردانید.

۶ - ایمان به اصول و مبادی حق و سرسختی و صلابت در عقیده، سپری محکم برای رویاروی با هجوم مکاید و توطئه‌هاست؛ چنان‌که یوسف علیه السلام در پناه این سپر، از مهالک نجات یافت.

۷ - چنگ زدن به آستان خدا جل جلاله در هنگام سختی، پشتوانه و تکیه‌گاه مؤمن است.

۸ - محنت و مصیبت، مؤمن را از مسؤولیت‌هایش در قبال دعوت باز نمی‌دارد چنان‌که زندان، یوسف علیه السلام را از دعوت در راه خدا جل جلاله باز نداشت.

۹ - حسد، سبب خواری و خسران است.

۱۰ - صبر، کلید گشایش است.

سوره رعد

مدنی است و دارای (۴۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب آن که در آن از رعد و برق و صاعقه و فرود آوردن باران سخن رفته است، «رعد» نامیدند.

سوره «رعد» از آن بخش از مقاصد سوره‌های مدنی سخن می‌گوید که به مقاصد سوره‌های مکی شباهت دارد؛ و آن عبارت است از: اثبات توحید، رسالت، معاد و رد شبهات مشرکان.

بنا به روایتی، آیاتی از این سوره مکی است.

الْمَرَّةَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» یعنی: آیات این سوره «آیات کتاب است و آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، حق است» مراد کل قرآن است، یعنی قرآن موصوف به این وصف است که حق است «ولی بیشتر مردم» باوجود وضوح و روشنی این آیات «ایمان نمی‌آورند» به این حقی که خداوند عَلَّامٌ آن را بر تو نازل کرده، از آن رو که در ستیز و عناد و نفاق به سر می‌برند و در قرآن به درستی تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْرِي لِأَجَلٍ

مُسَمًّى يُدِيرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آنها را ببینید، برافراشت» عمد: ستونهاست. یعنی: آسمانها بدون اتکا به ستون بر پایند. به قولی؛ معنی این است که: آسمانها دارای ستونهایی - مانند نیروی جاذبه - هستند ولی شما آنها را نمی‌بینید «سپس بر عرش استقرار یافت» و او خود به کیفیت این استوا دانتر است و ما به آن -

بدون بیان کیفیت، بدون تشبیه، تأویل و تعطیل - ایمان داریم. و چنان که امام مالک رحمته الله گفته است: «استوا مجهول نیست، اما درک کیفیت آن در حیطه عقل نمی باشد و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». «و خورشید و ماه را رام گردانید» برای تأمین منافع خلق و مصالح بندگان که باید به وسیله آنها برآورده شود «هر کدام برای مدتی معین سیر می کنند» یعنی: هر یک از خورشید و ماه در مدار فلکی خود تا میعاد معین که وقت فنای دنیا و برپایی قیامت است، سیر می کنند. به قولی: مراد از (أجل مسمی) منازل خورشید و ماه است که خورشید این منازل را در مدت یک سال و ماه آن را در مدت یک ماه طی می کند «خداوند کار آفرینش را تدبیر می کند» یعنی: او آفرینش را آن گونه که بخواهد اداره می کند «و آیات خود را به روشنی بیان می کند» یعنی: نشانه هایی را که دال بر کمال قدرت و ربوبیت وی اند، به روشنی بیان می کند که آنچه گذشت؛ از بر افراشتن آسمانها بدون ستون یا بدون ستون قابل رؤیت، رام کردن خورشید و ماه و به سیر واداشتن آنها تا میعاد معین، از جمله این نشانه هاست. یا معنی این است: کتاب نازل کرده خود را بیان می کند «باشد که شما به لقای پروردگارتان یقین حاصل کنید» و در صدق و راستی این ملاقات، هیچ شکی به خود راه ندهید و بدانید؛ ذاتی که بر آفریدن این اشیا و سامان دادن و اداره آنها توانا باشد، بر اعاده خلقت شما و گرد هم آوردنتان در محضر خویش برای حساب و جزا نیز تواناست.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى الْأَرْضَ
النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٠﴾

«و اوست آن که زمین را گسترانید» در طول و عرض تا انسان و حیوان امکان گردش و حرکت بالای آن و بهره گیری از منافع آن را بیابند.

باید دانست که گسترده بودن زمین - فی نفسه - منافی با کرویت آن نیست، بدان جهت که ابعاد آن طولانی و گسترده است و به دلیل همین طول مسافت و دوری ابعاد آن

است که زمین - با آن که کروی است - برای ساکنان خود گسترده ظاهر می‌شود.^۱ «و» اوست آن که «در آن، کوه‌ها و نهرها نهاد» رواسی: کوه‌های شامخ و استوار است. گفتنی است؛ کتابهای جغرافیا و علم زمین‌شناسی از بیان این حقیقت پر هستند که اگر کوه‌ها نبود، قشر زمین به شکل هولناکی در معرض شکافها، لرزه‌ها و زلزله‌ها قرار می‌گرفت.

آری! حق تعالی زمین را گسترانید «و از هرگونه میوه‌ای در آن زوجی دوگانه قرار داد» یکی نر و یکی ماده. این تصریحی اعجازگرانه بر حقیقتی است که جدیداً در مورد وجود دو جنس نر و ماده در میوه‌ها کشف و شناخته شده و خود یکی از آیات علمی معجز قرآن کریم است.^۲

«روز را به شب می‌پوشاند» یعنی: روز را به ظلمت شب پوشانیده و شب را همچون لباسی قیرگون بر چهره روز می‌نشانند و آن را تیره و تاریک می‌گردانند، بعد از آن که سپید و روشن و روشنگر بود «قطعا در این امور برای مردمی که تفکر می‌کنند، نشانه‌هایی وجود دارد» دال بر وجود و وحدانیت خدای تبارک و تعالی زیرا آفرینش آنها با این اهداف و منظوره‌ای متعدد و گونه‌گون، خود دلیل وجود آفریننده‌ای حکیمی است که کاروبار آنها را بدین نظم و استحکام سامان داده است ولی کسانی که تفکر نمی‌کنند از دیدن این نشانه‌ها کورند.

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَوِّرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ وَسِنَانٌ وَعَيْرٌ سِنَانٌ يُسْقَى بِمَاءٍ وَجِدٍ
وَنُقُضَلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤١﴾

«و در زمین قطعه‌هایی است» یعنی: کرت‌هایی است «کنار هم» یعنی: نزدیک و چسبیده به هم که خاک آنها یکی است و آب آنها یکی است ولی این قطعه‌ها و کرت‌های متجانس و یکدست با وجود این تجانس، انواع مختلف و گونه‌گونی از میوه‌ها را

^۱ برای آشنایی با تفسیر علمی کروییت زمین از نظر قرآن، نگاه کنید به کتاب «جلوه‌های جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» ص ۱۸۳، از مترجم.

^۲ نگاه؛ مرجع سابق.

می‌رویند «و باغهایی از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه» یعنی: در زمین انواع و اصفافی همانند و انواع و اصفافی ناهمانند از درختان انگور و خرما وجود دارد. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «صنوان، درخت خرمایی است که دو سر و یک تنه دارد» «که همه با یک آب سیراب می‌گردند، و» با وجود این «برخی از آنها را در میوه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم» پس طعم برخی از آنها شیرین و طعم برخی دیگر ترش است، این یکی در منتهای خوبی و خوش مزگی و آن دیگر در مرتبه پایین‌تر از آن قرار دارد، این یکی سرخ است، آن یکی سپید و آن دیگر زرد... با آن‌که همه از یک زمین روئیده و از یک آب سیراب شده‌اند! پس هر کس در این حقایق عمیقاً تأمل و تفکر نماید، بی‌تردید به این قطعیت و یقین می‌رسد که اینها جز ثمره صنع پروردگار حکیم و آگاه چیز دیگری نیست زیرا هنگامی که کشتزار یکی بوده و کرتهای زمین به هم متصل و چسبیده باشد و آبی که زمین با آن آبیاری می‌شود نیز یکی باشد، از نظر عقل هیچ عامل و سببی برای اختلاف گونه‌های درخت و میوه - جز این قدرت بزرگ و این صنع عجیب صانع بی‌مثل و مثال - باقی نمی‌ماند «بی‌گمان در این امر دلایل روشنی است برای مردمی که تعقل می‌کنند» و کار تفکر و اندیشه را که موجب درک این جلوه‌های پر درخشش از قدرت و صنع پروردگار تواناست، ترک نکرده و مهمل نمی‌گذارند لذا در عرصه‌های عبرت‌آموز موجودات، آنچنان که باید تأمل نموده و از آنها درسهای ایمان‌آفرینی بر می‌گیرند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در سه آیه فوق، سه دلیل از ادله آسمانی و شش دلیل از ادله زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خویش گردآورده که دلایل آسمانی عبارتند از:

۱ - برافراشتن آسمانها بدون ستون قابل رؤیت.

۲ - تسلط بر عرش.

۳ - و رام نمودن خورشید و ماه.

اما دلایل زمینی عبارتند از:

۱ - گسترانیدن زمین نسبت به شخص بیننده - در عین کرویت آن.

۲ - آرام ساختن و تعادل بخشیدن به زمین به وسیله کوه‌های استوار.

۳ - به جریان انداختن نهرها و شکافتن چشمه‌ها.

۴ - قرار دادن زوجیت در میوه‌ها.

۵ - پوشانیدن روز به وسیله شب.

۶ - تفاوت تولیدات زمین در کیفیت و کمیت، با وجود اتحاد و یگانگی خاک و آب.

سپس خداوند متعال به بیان سه موقف از مواقف و موضع‌گیریهای کفار می‌پردازد: موضع‌گیری اول: انکار روز آخرت، موضع‌گیری دوم: به شتاب خواستن عذاب و موضع‌گیری سوم: درخواست معجزات است. خدای متعال این موضع‌گیری‌هایشان را در حالی مطرح می‌کند که در آیات قبل، با تبیین اصل آفرینندگی خود، به رد ضمنی آنها پرداخت زیرا پروردگاری که بر آفرینش همه آن پدیده‌های شگرف توانا باشد، بی‌شک بر اعاده آفرینش انسان نیز توانا بوده و از فرستادن عذاب دنیوی هم ناتوان نیست، در عین حال، معجزات و نشانه‌هایش بیشتر از آن است که باز از وی نشانه‌های جدید دیگری خواسته شود.

اینک بنگریم به نخستین موضع‌گیری از این مواضع کفار:

﴿وَإِن تَعَجَبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَلَمْ نَكُنْ لَهَا خَلْقًا بَدِئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبِّهِمْ
أُولَئِكَ الْأَعْزَلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾

«و اگر تعجب کنی» ای محمد ﷺ از تکذیب آنان «پس این سخن آنان عجیب‌تر است» که در تکذیب معاد گفتند: «آیا وقتی خاک شدیم، به راستی در آفرینش جدیدی خواهیم بود؟» یعنی: آیا از بستر خاکی‌مان دوباره به خلعت وجود آراسته می‌شویم و به میدان حشر و نشر در عرصه‌گاه معاد باز می‌آییم؟ بدین‌گونه، اعاده حیات خویش را انکار کرده و آن را بعید پنداشتند در حالی که پروردگار توانا بر ایجاد خلق بی‌هیچ گونه نمونه سابقی، به طریق اولی بر اعاده مجددشان نیز توانا می‌باشد «اینان همان کسانی‌اند که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» یعنی: این گروهی که منکر قدرت حق تعالی بر بعث و حشرند، در حقیقت کسانی‌اند که در کفر لجاجت ورزیده

و در پیمودن درکات منحط آن، به پله نهایی رسیده‌اند «و در گردنهایشان غل و زنجیرهاست» پس این غل و زنجیرها آنان را از راه ایمان بازمی‌گرداند و بنابراین، به ایمان آوردن قادر نمی‌شوند. به قولی: غل و بندها عبارت‌است از اعمال بدشان که همچون گریبانگیر بودن طوق برگردن، گریبانگیرشان می‌شود. ابوحنیفان می‌گوید: «در قیامت زنجیرها و طوقها در گردنهایشان است و آنان را با آن زنجیرها به سوی دوزخ می‌کشانند» «و ایشانند اهل آتش، جاودانه درآند».

وَيَسْتَعِجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾

آن‌گاه موضع‌گیری دوم کفار چنین بیان می‌شود: «و پیش از حسنه، به شتاب از تو سیئه می‌طلبند» سیئه: عذاب مهلک، و حسنه: عافیت و راحت و سلامتی است. یعنی: آنان از شدت کفر، عذاب را قبل از سلامت و عافیت می‌طلبند «حال آن‌که پیش از آنان عقوبتها گذشته است» یعنی: برامثالشان از تکذیب‌کنندگان، عذابها گذشته است پس چرا از سرگذشتهای ننگین پیشینیانشان درس عبرت نگرفته و از فرود آمدن نظیر آنچه که بر امتهای پیشین گذشته است، خود را بر کنار نگه نمی‌دارند «و به‌راستی پروردگارت بر مردم بخشایشگر است» یعنی: صاحب گذشت و بخشایشی بزرگ است «با وجود ستمکار بودنشان» پس با وصف استمرارشان در ارتکاب گناه، به شتاب عذابشان نمی‌کند و این است راز عدم فرود آمدن عذاب عاجل بر آنان.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این امیدوارترین آیه در کتاب خدا عز وجل است». سعیدبن مسیب؛ می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف فرمودند: «اگر عفو و گذشت خداوند عز وجل نمی‌بود، هیچ‌کس به گوارایی و خوشی زندگی نمی‌کرد و اگر بیم و عذاب وی نمی‌بود، بی‌گمان هر کس بر عفو و کرمش تکیه می‌کرد»، یعنی: از ارتکاب هیچ محظوری ابا نمی‌ورزید. «و بی‌گمان پروردگارت سخت کیفر است» پس سرکشان تکذیب‌کننده کافر را به عذابی سخت - بر وفق آنچه مشیت وی اقتضا کند -

عذاب می‌کند، بدین جهت، او مهلت می‌دهد اما مهمل و متروک نمی‌گذارد و سرانجام به حساب کارها رسیدگی می‌کند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّ مَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ﴿٧﴾

اما موضع سوم از مواضع ستیزه‌جویانه کفار عبارت است از: «و کافران می‌گویند: چرا بر این پیامبر نشانه‌ای آشکار از سوی پروردگارش نازل نشده است؟» یعنی: چرا بر او معجزه دیگری غیر از آنچه با خود از آیات معجز آورده، نازل نگردیده، همچون معجزات حسی‌ای که بر پیامبران دیگر نازل شد، مانند عصای موسی و شتر صالح و امثال آن؟ عجب است که آنها نشانه‌های حسی‌ای مانند انشقاق قمر، انقیاد درخت، تبدیل شدن عصا به شمشیر، جوشیدن آب از بین انگشتان پیامبر ﷺ و امثال آن از معجزات را دیدند، اما از روی عناد باز هم نشانه‌های جدیدی درخواست کردند. پس بدان که مشکل آنها نبودن نشانه و معجزه نیست «ای پیامبر! تو فقط هشدار دهنده‌ای» که آنان را از آتش دوزخ بیم و هشدار می‌دهی و کار معجزات به تو هیچ ارتباطی ندارد. آری! رسول خدا ﷺ طبق فرمان الهی مسئولیت انذار و بیم‌دهی را که بر عهده‌شان بود، به نیکوترین شکل به‌سر رسانده و به بلیغ‌ترین وجه انجام دادند «و برای هر قومی راهنمایی است» یعنی: پیامبری است که آنان را به‌سوی آنچه که هدایت و رشدشان در آن است، دعوت و راهنمایی می‌کند.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ ﴿٨﴾

«خداوند می‌داند آنچه را که هر زنی در شکم بار می‌گیرد» از نطفه، یا علقه، یا مضغه؛ از نر یا ماده، از زیبا یا زشت، از سعید یا شقی و این‌که آن جنین در چه حال و وضعی قرار دارد «و» نیز می‌داند «آنچه را که رحمها می‌کاهند و آنچه را که می‌افزایند» مراد افزایش حجم رحم با رشد رو به فزون حمل در آن و کم شدن حجم رحم با بیرون آمدن طفل از آن است. یا مراد، افزونی حجم رحم با افزونی تعداد بچه است زیرا گاهی رحم حامل دوقلو یا چندقلو می‌شود. یا مراد از کاستی رحم، کاستی

آن با سقط جنین است. همچنان محتمل است که افزونی یا کاستی حجم رحم، به مدت زایمان نیز بستگی داشته باشد. پس در هر یک از این امور، معجزه‌ای است «و هر چیزی نزد او اندازه‌ای معین دارد» که خداوند عَلَّامٌ آن را با موازین، مقادیر و نسبت‌های ثابت و معلومی در نزد خویش مرتب و مقدر نموده و بر وفق نظام محاسبه شده‌ای آن را به حرکت درآورده است که از جمله این پدیده‌های هدفدار با برنامه و نظم و حساب، یکی هم نوع جنین و حجم رحم‌های زنان و مدت حمل و حیض آنان است. این یکی دیگر از آیات معجز علمی قرآن کریم است که گستره تمام علوم و معارف تجربی را در نور دیده به طوری که هر اندازه دانشمندان در عرصه‌های هستی کاوش کنند و هر چه به میدان آورند، در راستای کشف جلوه‌های شهودی این آیه است.

عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿۱۰﴾

«دانای غیب و شهادت است» یعنی: خدای متعال دانای هر امر پنهان از میدان حس و دانای هر آشکار محسوس و حاضری است. یا دانای هر معدوم و هر موجودی است «بزرگ بلند مرتبه است» یعنی: حق تعالی با قدرت و عظمت و سلطه قاهرانه خویش، از هر چیز بزرگ و برتر است.

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۱﴾

«یکسان است» در علم وی «کسی از شما سخن را پنهان بدارد و کسی که آن را فاش گرداند» پس حق تعالی هر چه را که انسان پنهان کند، می‌داند همان گونه که علم وی به آنچه که او از خیر و شر آشکار می‌گرداند، نیز احاطه دارد «و» می‌داند «کسی که در شب پنهان است» یعنی: حق تعالی به موجوداتی که در پرده شب پنهان و از عرصه دید چشمها دورند، علم و احاطه دارد «و» نیز احاطه دارد به «کسی که در روز آشکارا حرکت کند» بنابراین، موجودات آشکار، یا پنهان در پرده تاریکی‌ها، همه در پیشگاه علم خدای دانا یکسان و برابرند.

ملاحظه می‌کنیم که در این سه آیه، کمال علم الهی با بیانی نهایت رسا، شافی و کافی متجلی شده است. آری! حق تعالی به همه جزئیات و مفردات هستی داناست، به مقادیر و حدود اشیا داناست، به همه موجودات نهان و به همه اشیای آشکار داناست، علم وی بر همه اشیا - بی هیچ گونه فرقی میان پنهان‌ها و آشکارها - محیط است؛ او ناظر است بر دل تاریکی‌ها چنان‌که ناظر است بر درخشش‌ها و جلوه‌گریها.

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۗ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿١١﴾

«برای او فرشتگانی است از پی یک‌دیگر آینده که او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش نگهداری می‌کنند» یعنی: بر هر یک از انسانها در همه حالات، فرشتگانی گماشته‌اند که او را مطابق آنچه که خداوند عز وجل به ایشان فرمان داده است نگهداری می‌کنند، نه این‌که قادر باشند تا از امر الهی سرپیچی کنند. به قولی: فرشتگان انسانها را از آسیب جنیان نگهداری می‌کنند. به قولی دیگر: او را به امر خدا عز وجل از امر وی نگهداری می‌کنند ولی چون قضا و قدر آمد، از وی دست برمی‌دارند. اینان فرشتگان نگهدارنده (ملائکه حفظه) اند که بعضی از پی بعضی دیگر می‌آیند و او را از همه جهات و جوانب در نگهداری خود دارند.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: والله اعلم این آیه کنایه‌ای در مورد شاهان و امیران است که پاسدارانی را از پیش رو و پشت سر برای نگهداری خود می‌گمارند، خداوند عز وجل می‌فرماید: آیا از آنان در برابر امر من نگهداری می‌کنند؟ غافل از آن که چون من به کسی بدی‌ای را اراده کنم، هیچ نیرویی توان برگرداندن آن بدی را از وی ندارد و نگهدارنده هرگز چیزی را از او دفع نمی‌توانند کرد.»

بلی! خدای منان به هر انسان چهار فرشته را در شب و چهار فرشته را در روز اختصاص داده است که دو تن از آنان نگهدارنده و دو تن نویسنده‌اند و فرشتگان شب از پی فرشتگان روز می‌آیند. فرشتگان نگهدارنده وظایفی دارند، مانند نگهداری انسان در شب و روز از مضرات و حوادث به اذن و امر و رعایت الهی که این فرشتگان دو تن‌اند،

یکی از جلو او را نگهبانی می‌کند و دیگری از پشت سر. دو فرشته دیگر، مأمور حفظ و نگهبانی اعمال خیر و شر انسانند که یکی از آنها به جانب راست وی گمارده است و دیگری به جانب چپش و این دو فرشته، اعمال وی رامی‌نویسند، فرشته دست راست اعمال نیک او و فرشته دست چپ، اعمال بد او رامی‌نویسد. پس مجموع فرشتگان گمارده و موکل برای هر انسان، چهار فرشته در روز و چهار فرشته در شب اند که در هر نوبت، دو تن محافظ و دو تن نویسنده می‌باشند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «بر شما فرشتگانی در شب و فرشتگانی در روز پی‌درپی می‌آیند و هر دو گروه در نماز صبح و نماز عصر یکجا می‌شوند...». در حدیث شریف دیگری آمده است: «همانا با شما کسانی هستند که هرگز از شما جدا نمی‌شوند مگر در هنگام رفتن به قضای حاجت و در هنگام جماع. پس از آنان حیا کنید و گرامی‌شان بدانید».

«در حقیقت خداوند حال قومی را تغییر نمی‌دهد» از نعمت و عافیت «تا وقتی آنان آنچه در دلهایشان دارند» از طاعت خدا جل جلاله «تغییر دهند» پس پروردگار نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته است، سلب نمی‌کند تا آن قوم، آنچه را که در ضمیرش از خیر و اعمال نیک است، تغییر ندهد لذا حفظ و نگهداری فرشتگان نعمتی است که خدای عزوجل در هنگام دگرگون شدن نفسها به سوی شر، آن را دگرگون می‌کند «و چون خداوند برای قومی بدی‌ای را بخواهد» یعنی: آسیب و نابودی و عذابی را «پس هیچ برگشتی برای آن نیست» یعنی: هیچ برگردانی ندارد. به قولی معنی این است: چون خداوند جل جلاله برای قومی بدی‌ای اراده کند، دلهایشان را کور می‌کند تا بلا را برگزینند «و برای آنان بجز او هیچ کار سازی نیست» که کاروبارشان را به سامان آورد و چون به سوی پناه برند، عذاب الهی را از آنان دفع کند. بنابراین، تحول از طاعت خدای عزوجل به سوی معصیت وی، در نهایت؛ تحول از نعمت به سوی مصیبت، از آسایش به سوی رنج و از عزت به سوی ذلت است - که خدای عزوجل ما را از این ورطه مهلك در پناه خود نگاه دارد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾

«و اوست آن که برق را برای بیم و امید به شما می‌نماید» تا بترسید و امید بندید. ترس برای مسافر است که با مشاهده رعدوبرق، دل نگران فرود آمدن باران می‌شود زیرا او از باران متأذی می‌گردد اما امید برای مقیم است که چون برق را ببیند، به نزول باران امیدوار می‌شود «و» اوست آن که «ابره‌ای گرانبار را» که به سبب آبی که در آنهاست، گرانبارند «پدیدار می‌کند».

وَيَسْبِغُ الرِّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلٰئِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ ﴿١٣﴾

«رعد به حمد او تسبیح می‌گوید» مانعی از آن وجود ندارد که خداوند متعال رعد را به نطق آورد زیرا صدای مهیب رعد، شاهد عظمت و قدرت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است. به قولی: تسبیح رعد، گواهی وی به قدرت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است، بی آن که نطق کند «و فرشتگان نیز از بیم او» تسبیحش می‌گویند «و صاعقه‌ها را می‌فرستد و با آنها هر که را بخواهد» از خلقش «مورد اصابت قرار می‌دهد» و بدین گونه او را نابود می‌کند «در حالی که آنان درباره خدا مجادله می‌کنند و او شدیدالمحال است» محال: مکر است. مکر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ: رساندن ناخوشی و بدی به هر کسی است که مستحق آن باشد.

ابن کثیر در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مردی را به سوی کسی از فراعنه عرب فرستاده به آن فرستاده فرمودند: «برو و او را به سوی من فراخوان». آن مرد رفت و به او گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تو را فرامی‌خوانند. آن فرعون متکبر در پاسخ وی گفت: مگر رسول خدا کیست و خدا جَلَّ جَلَالُهُ چیست؟ آیا او از طلاست، یا از نقره، یا از سرب؟ آن مرد نزد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بازگشت و به ایشان گفت: یارسول! من به شما گفتم که او سرکش‌تر از آن است که چنین دعوتی را اجابت کنید، رفتم و او در پاسخم چنین و چنان گفت. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای بار دوم او را به سوی فرستادند، او رفت و این بار نیز از وی چنین پاسخی شنید. بار سوم در اثناپی که فرستاده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با وی در حال گفت‌وگو بود، ناگهان خدای عزوجل ابری را بر سر آن مرد فرعون

منش فرستاد، آن ابر غریدن گرفت و از آن صاعقه‌ای جهید و بر فرق سرش فرود آمد و نابودش کرد. همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در بیان سبب نزول این آیه، روایات دیگری نیز آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چون صدای رعد را می‌شنیدند و برق صاعقه را می‌دیدند، می‌گفتند: «اللهم لا تقتلنا بغضبك ولا تهلكنا بعذابك وعافنا قبل ذلك: بار خدایا! ما را با غضب خود نکش، با عذاب خود هلاک نکن و قبل از اینها ما را عافیت بخش». همچنان طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدید، خدا عز وجل را یاد کنید زیرا رعد بر ذاکر خدا عز وجل اصابت نمی‌کند». لذا خواندن این دو آیه در هنگام رؤیت رعد و برق سنت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون رسول خدا ﷺ صدای رعد را می‌شنیدند، این آیه را می‌خواندند: «سبحان من يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وهو على كل شيء قدير: پاكا خدایي که رعد به حمد وی و فرشتگان نیز از بیم وی تسبیح می‌گویند و او بر همه چیز تواناست». سپس فرمودند: «اگر کسی این دعا را خواند و باز صاعقه بر او اصابت کرد، دیت وی بر من است». و از آنجا که صاعقه نعمتی است که خدای عزوجل با آن انتقام می‌گیرد پس این پدیده در آخرالزمان بسیار واقع می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هنگامی که قیامت نزدیک شود، صاعقه‌ها بسیار می‌شود...».

لَهُ دَعْوَةٌ مَّرْفُوعَةٌ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَتَبَهُ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِيَبْلُغُهُ وَمَا دَعَا الْكُفْرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾

«دعوت حق برای اوست» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «دعوت حق، کلمه حق یعنی لا اله الا الله است». یعنی: برای خدا عز وجل است بر عهده خلق وی که او را به یگانگی بخوانند و دین خویش را برای او خالص گردانند. امام شوکانی در تفسیر «دعوت حق» می‌گوید: «یعنی دعای حق از آن خدای سبحان است و آن عبارت است از دعای انسان به بارگاه الهی در هنگام ترس و بیم زیرا در این حال جز خدای سبحان کسی دیگر به یاری

خوانده نمی‌شود چرا که در هنگام انقطاع اسباب مادی، فقط حق تعالی قادر به اجابت گفتن انسان درمانده است. پس کسی که او را در این حال بخواند، بی‌گمان او را به حق خوانده است.» «و کسانی که جز خدا را می‌خوانند، به هیچ وجه جوابی به آنان نمی‌دهند» یعنی: خدایانی که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌خوانند و پرستش می‌کنند، هیچ پاسخی به هیچ خواسته‌ای از خواسته‌هایشان - هر چه که باشد - نمی‌دهند «مگر مانند کسی که دو دستش را به سوی آب بگشاید تا آب به دهانش برسد در حالی که هرگز آن آب «به او رسیده نیست» یعنی: خدایان به پرستشگران خویش در دعاهایشان هیچ پاسخی نمی‌دهند مگر مانند پاسخ دادن آب برای کسی که دو دستش را از دور به سوی آن دراز نموده و می‌خواهد تا آب از همان دوردست حرکت کند و خود را به او برساند، طبیعی است که آب هیچ پاسخی به این شخص نمی‌دهد زیرا آب نیاز آن شخص را به خود احساس نمی‌کند و قادر نیست که خواسته وی را اجابت گوید. به قولی: کسانی که بتان و مردگان را می‌خوانند، به کسی تشبیه شده‌اند که دستش را بدون در کار بودن ریسمان و دلوی، به سوی چاه آب دراز نموده و از آن آب می‌طلبد «و دعای کافران جز در بی‌فایده‌گی نیست» یعنی: دعای کافران هدر و باطل و نابود است زیرا این دعا به هیچ وجهی از وجوه به حالشان سودی نمی‌بخشد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١٥﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است برای خدا - خواهان و ناخواهان - سجده می‌کند» به سجده تعبد و انقیاد در برابر امر و حکم پروردگار، چون امر وی به صحت و بیماریشان، زندگی و مرگشان و فقر و توانگریشان، چه این سجده به رضا و رغبت باشد؛ مانند سجده فرشتگان و مؤمنان و چه ناخواسته و از روی کراهیت؛ مانند سجده کافران و منافقان در سختی‌ها و تنگناها، یا تسلیم بودن اجباری آنها به سنت‌های مسلط الهی زیرا کفار به‌طور ناخواسته در حالات سختی و ضرورت و از ترس شمشیر مجاهدان، به حکم خدای عزوجل گردن می‌نهند چنان‌که مؤمنان به دلخواه خود منقاد

اویند و حق تعالی را آن‌گونه که به آنان فرمان دهد، عبادت می‌کنند «و سایه‌هایشان به وقت صبح و شام سجده می‌کنند» مراد از آن: سایه انسان است که او را دنبال می‌کند و این سایه به فرمان خدا ﷻ در هیأت سجده قرار داده شده، به گونه‌ای که چون انسان می‌ایستد، سایه وی به حال سجده بر زمین می‌افتد. صبح و شام را مخصوص ساخت زیرا نمایان بودن سایه در این دو وقت، بیشتر مشخص است. غدو: جمع «غده»، عبارت از اول روز است چنان‌که آصال: جمع «اصیل»، عبارت از وقت بعد از عصر تا هنگام غروب است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَتَأْتِخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقَ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَّاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾

سپس خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد تا از کفار سؤال کند: «بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟» آن‌گاه بی‌درنگ خود فرمود: «بگو: خدا» پس گویی پروردگار از پاسخ و باور خود آنان حکایت کرد زیرا کفار مکه به این امر که خداوند ﷻ آفریننده است، مقرر و معتقد بودند «بگو: پس آیا بجز او سرورانی گرفته‌اید» یعنی: هرگاه عقیده دارید که خدای عزوجل آفریننده است پس شما را چه شده است که جز او سروران و سرپرستانی گرفته‌اید «که برای خود هم مالک سود و زیانی نیستند؟» یعنی: آن سرورانتان چنان عاجز و ناتوانند که برای خود هم اختیار سودی را ندارند تا از آن سود برند و اختیار زیانی را هم ندارند که با آن به غیرخویش زیانی برسانند، یا آن زیان را از خود دفع کنند پس چگونه شما از این خدایان ناتوان امید سود و زیان را دارید در حالی که آنان حتی برای خود هم مالک این سود و زیان نیستند؟ «بگو: آیا برابرند نابینا» در دین خود که انسان کافر است «و بینا» در دین خود که انسان موحد است؟ قطعاً برابر نیستند زیرا اولی به واجبات و مکلفیت‌های خود جاهل، و دومی به این واجبات و الزامات داناست «یا آیا ظلمات و نور» یعنی: کفر و

ایمان «برابرند؟» هرگز نه! «یا مگر برای خدا شریکانی مقرر کرده‌اند که مانند آفریدن خدا آفریده‌اند پس در نتیجه، این دو آفرینش برآنان مشتبّه شده است؟» یعنی: آیا برای خدا جَلَّ جَلَلُهُ شرکایی را گرفته‌اند که همچون او آفریننده باشند تا در نتیجه، امر آفرینش بر آنان مشتبّه شود و بناچار بگویند: این گروه نیز همچون خدا جَلَّ جَلَلُهُ آفرینش‌گرند بنابراین، سزاوار پرستش می‌باشند چنان‌که او سزاوار آن است؟ نه! هرگز چنین نیست بلکه آنها برای خدای سبحان شرکایی گرفته‌اند که عاجز و ناتوانند و حتی بر آنچه که انسان خود برانجام آن قادر است، توانا نیستند چه رسد به آنچه که آفریننده برحق به آن تواناست؟ پس چگونه کار برآنان مشتبّه شده است؟ «بگو: خدا آفریننده هر چیزی است» پس آفریننده‌ای غیر از او وجود ندارد بنابراین، این‌که حق تعالی شریکی در عبادت داشته باشد درحالی‌که در آفرینش شریکی ندارد، به هیچ وجه با منطقی و معقول نیست «و اوست یگانه قهار» و غیر او هر چه هست، مقهور و تحت فرمان است پس هر کس چنین شأن و عظمتی داشته باشد، فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می‌باشد.

اهل سنت با این آیه استدلال کرده‌اند بر این‌که افعال بندگان همه مخلوق خداوند متعال است و بنده خود خالق فعل خویش نیست زیرا فعل او «شیء» است و حق تعالی خالق هر «شیء» است پس آنچه در حوزه توان انسان است، همانا عمل و انتخاب چیزی است که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برایش آفریده است، نه بیشتر از آن.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَهُمْ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّبِيلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حُلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ ﴿٧﴾

«همو که از آسمان آبی فروفرستاد پس رودخانه‌هایی روان شدند» یعنی: آب رودخانه‌ها روان شد «به اندازه گنجایش خودشان» پس اگر رودخانه کوچک بود، آب کم و اگر رودخانه بزرگ بود، آب بسیار در آن روان گشت. در این آیه، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ نزول قرآن را که جامع هدایت و بیان است، به نزول باران، و رودخانه‌ها را به دلها

تشبیه کرده است پس برخی از دلها برای گنجاندن خیر و دانش، بزرگ و فراخاند و برخی از آنها برخلاف آن تنگ و کوچک بوده عرصه چندانی برای گنجاندن خیر و حکمت ندارند «و سیل کفی بلند روی خود برداشت» زبد: کف سپید بالا آمده بر روی سیل است. رابی: بلند و بالا آمده بر روی آب «و از آنچه در آتش می‌گدازند» از اجسام معدنی «به طلب پیرایه» یعنی: برای به دست آوردن زیورآلاتی چون طلا و نقره که بدان زینت و آرایش می‌کنند «یا به طلب کالایی» چون ظرفها و ابزارهایی که از آهن و برنج و مس و سرب می‌سازند «کفی مانند آن بر می‌آید» زیرا بر روی گداخته این آهن‌آلات و فلزات نیز، کفی از پلیدی و خاک و فضلات آنها بیرون می‌آید «خداوند برای حق و باطل این چنین مثل می‌زند؛ اما آن کف، بیرون افتاده از میان می‌رود» یعنی: سیل، کف را بر روی زمین می‌افکند و در نتیجه آن کف خشک شده از میان می‌رود و در زمین قرار نمی‌گیرد. همین‌گونه صنعتگر، کف گداخته‌های مذاب معادن را به بیرون افکنده نه از آن زیوری می‌سازد و نه کالا و ابزاری. پس همچنین است باطل که نابود می‌شود «اما آنچه به مردم سود می‌رساند» از آب صاف و گداخته‌های خالص معدنی «پس بر روی زمین باقی می‌ماند» یعنی: در زمین قرار می‌گیرد، بدین‌سان که آب به عروق زمین و بافتهای آن سرازیر شده و در نتیجه، مایه انتفاع و بهره‌گیری مردم می‌شود و مواد مذاب اجسام معدنی نیز در کارگاه‌های زرگری و ریخته‌گری به صورت زیورات و ابزار آلات کارآمد و مفید در می‌آیند و این است مثل حق.

پس مثل مؤمن و عقیده‌اش و منافع ایمان، مانند مثل آبی است که از آن در رویاندن گیاهان و درختان زمین و کسب حیات و طراوت موجودات زنده بهره‌برداری می‌شود و منفعت آن همانند منفعت طلا و نقره و سایر جواهر و فلزاتی است که در معرض بهره‌گیری مردم قرار می‌گیرند. اما مثل کافر و کفرش، همانند کفی است که برباد می‌رود و بسان پلیدی آهن و پلیدیهای دیگری است که آتش از جوهر طلا و نقره به بیرون می‌افکند و به هیچ دردی نخورده از بین می‌رود و به زباله‌دانه‌ها افکنده می‌شود «خداوند مثلها را این چنین می‌زند» یعنی: به مانند این مثل زدن عجیب، خداوند عز وجله

در هر بابی مثلها می‌زند. چنان‌که در سوره «بقره» برای منافقان دو مثل زده و در سوره «نور» برای کفار دو مثل زده - که بیان آن می‌آید - همچنین در سوره‌های دیگر. خلاصه این‌که مثل قرآن کریم - این کلام نور و تجلی‌گاه حقیقت و ایمان - در زنده کردن دلها، مانند آبی است که زمین را پس از مردن آن زنده می‌کند و مانند معدن خالص و بی‌آلایشی است که منافع بسیاری را برای مردم تأمین می‌کند. اما کفر و عقیده باطل مشرکان، همانند کف روی آب یا غش و پلیدی بی‌سود و ثمر برآمده از معادن است.

در سنت نیز مثل‌های مشابهی آمده است. چنان‌که رسول خدا ﷺ حال بهره‌گیران از سنت خود را به حال سه نمونه مختلف زمینی تشبیه کرده‌اند که آب بر آنها فرود می‌آید؛ در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است: «در حقیقت مثل آنچه - از هدایت و علم - که خداوند جل جلاله مرا بر آن مبعوث کرده، مانند مثل بارانی است که بر زمین فرود می‌آید پس بخشی از آن زمین، آب را پذیرفته و جذب می‌کند و در نتیجه گیاه و علف فراوان می‌رویند و بخشی از آن، خشک و سخت است که آب را جذب نکرده و بر روی خود نگه می‌دارد و در نتیجه مردم از آن بهره‌مند می‌شوند؛ می‌نوشند و به حیوانات خود نوشانده و آبیاری و کشت و کار می‌کنند ولی بخشی از آن آب بر زمینی فرود می‌آید که دشت و هامون است، به طوری که نه آبی را در خود نگه می‌دارد و نه گیاهی را می‌رویند. پس این است مثل کسی که در دین خدا جل جلاله فقیه شده و خدای عزوجل او را از آنچه که مرا بدان برانگیخته و بهره‌مند ساخته، بهره‌مند گردانیده است. چنین کسی خود می‌داند و به دیگران هم می‌آموزاند. همچنین این است مثل کسی که سری برای آن برنیفراشته و هدایت خدای عزوجل را که بدان فرستاده شده‌ام، نمی‌پذیرد».

لَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحَسَنَ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ آتَتْ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ لِلْهَادِثِينَ

«برای کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده‌اند» آن‌گاه که ایشان را به‌سوی یگانگی خود و تصدیق انبیا و عمل به برنامه‌هایش فراخواند «حسنی است» یعنی: پاداشی بس نیکو است که همانا بهشت برین است «و کسانی که وی را اجابت نکرده‌اند» یعنی: کسانی که دعوت حق تعالی را رد کرده‌اند «اگر سراسر آنچه در زمین است» از انواع و اصناف اموال «و مانند آن را با خود داشته باشند» یعنی: مانند سراسر آنچه در زمین است، نیز به آن ضمیمه شود و از آنان باشد «قطعا آن را برای بازخريد خود» یعنی: برای برطرف کردن عذاب بزرگ و هول عظیم روز قیامت که در آن قرار دارند «خواهند داد» اما - برفرض اگر این هم در توانشان باشد - از آنان هرگز پذیرفته نخواهد شد بلکه «آن گروه» یعنی: کسانی که ندای پروردگارشان را نشنیده گرفته و او را اجابت نکرده‌اند «برای آنان سختی حساب است» در سرای آخرت. سختی حساب آن است که شخص در برابر کل گناهانش مورد محاسبه قرار گیرد و هیچ چیز از گناهانش آمرزیده نشود «و جایشان در دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و مأوايشان است «و چه بدجایگاهی است» دوزخ که در آن مستقر می‌شوند.

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ إِنَّمَا يَنْذَرُ أُولَٰئِكَ الْأَبْصَارُ﴾

«آیا کسی که می‌داند آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده حق است» و هیچ‌شک و شبهه‌ای در آن نیست «مانند کسی است که نابیناست» و کوردل لذا این حقیقت را نمی‌داند؟ «فقط خردمندانند» یعنی: صاحبان خردهای برترند «که پند می‌پذیرند» اما آنان که از خردی سالم بی‌بهره‌اند، پند نمی‌پذیرند و هر کس پند نپذیرفت، نابیناست.

سپس خدای سبحان ویژگی‌های هر دو گروه را بیان می‌کند و در آغاز به اوصاف و ویژگی‌های اهل حق پرداخته می‌فرماید:

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْعَيْثَ ﴿٢٠﴾

«همان کسانی که به عهد خدا» یعنی: به پیمانهایی که میان خود و پروردگار خویش، یا میان خود و دیگر بندگان - به نام خدا ﷻ - بسته‌اند «وفا می‌کنند و پیمان او را» که بر خود الزام کرده و آن را با سوگند و امثال آن از صیغه‌های تأکید، مؤکد و مستحکم ساخته‌اند «نمی‌شکنند» و هرآنچه را که بنده بر خود واجب گرداند یا به گردن بگیرد، چون نذر و مانند آن نیز شامل «میثاق» می‌شود. پس نخستین وصف اهل حق: وفا به عهد است.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾

دومین وصف اهل حق این است: «و آنان که آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده، می‌پیوندند» همچون صله رحم. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که دوست دارد تا در رزقش توسعه داده شود و باقی مانده عمرش طولانی شود، باید رحم خود را بپیوندد».

سومین وصف اهل حق این است: «و از پروردگار خویش می‌ترسند» ترسی که آنان را بر انجام تکالیفشان و اجتناب از محرّمات وامی‌دارد. خشیه: ترسی است که با شناخت کسی که انسان از او می‌ترسد، همراه باشد.

چهارمین وصف اهل حق این است: «و از سختی حساب می‌ترسند» حساب سخت: حسابی است همراه با بررسی و دقت و تجسس در همه جوانب و اطراف قضیه و مناقشه و پی‌جویی در آن لذا کسی که در حساب مورد پی‌جویی و کاوش قرار گیرد، نمی‌تواند از پس آن برآید و لذا به کیفر روبرو می‌شود. بنابراین، یکی از اوصاف اهل حق این است که قبل از آن که مورد چنین محاسبه‌ای قرار گیرند، با خود محاسبه می‌کنند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ
السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾

پنجمین وصف اهل حق این است: «و کسانی که برای طلب خشنودی پروردگارشان شکیبایی کردند» مراد: شکیبایی بر طاعت خدا ﷻ، شکیبایی از محرمات وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور و المناک وی است.

ششمین وصف اهل حق این است: «و نماز را برپا داشتند» یعنی: آن را در اوقات مخصوص آن بر وفق آداب و ارکانی که خداوند ﷻ آن را مشروع کرده، همراه با خشوع و اخلاص ادا می کنند.

هفتمین وصف اهل حق این است: «و از آنچه روزیشان دادیم، انفاق کردند» لذا زکات اموالشان را ادا کرده و در جایی که واجب یا مستحب است، بذل و انفاق کرده اند «در نهان» به طور خفیه و پنهانی «و آشکارا» به طور علنی تا دیگران نیز به ایشان اقتدا کنند. پنهان دادن صدقه در صدقات نفل افضل است و آشکار دادن آن در زکات فرض.

هشتمین وصف اهل حق این است: «و بدی را با نیکی دفع می کنند» یعنی: بدی کسی را که به ایشان بد کرده است، با احسان و نیکی به وی دفع می کنند، یا عمل بد را با عمل صالح پاسخ می دهند، یا گناه را با توبه دفع می کنند «آن گروه» موصوف به صفات یاد شده «ایشان راست فرجام خوش آن سرای» یعنی: ایشان راست نیک سرانجامی سرای آخرت و دربرگرفتن بهشت و نیز فرجام نیک سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ ﴿٢٣﴾
«همان بهشتهای عدن که در آن وارد می شوند» بهشتهایی که اهل آن در آن اقامت همیشگی داشته و از آن اصلا کوچانده نمی شوند. عدن: لغتا به معنای اقامت است. در تفسیر کشف الاسرار، «جنات عدن» به «بهشتهای پایندگی» معنی شده است «و» وارد می شود در آن «هر که از پدرانشان که نیکوکار باشد» پدران از باب تغلیب ذکر

شده‌اند و این عبارت شامل مادران نیز می‌شود «و زنانشان و فرزندانشان» یعنی: هم خودشان به بهشتهای عدن وارد می‌شوند و هم برای گرامیداشت آنان، پدران و مادران و زنان و فرزندانشان به ایشان ملحق ساخته می‌شوند تا با دیدار دوستان و عزیزان، انس و آرامش تمام یافته و از کمال آسایش برخوردار گردند.

این آیه دلیل بر آن است که با شفاعت و نزدیکی نیکان، درجه انسان علو و برتری می‌یابد چنان‌که جمله: (هرکه نیکوکار باشد از پدران و...) دلیل بر آن است که از نزدیکان این گروه، فقط کسانی وارد بهشت می‌شوند که نیکوکار باشند و صرف این‌که شخص، پدر یا زن یا فرزند کسی از آن گروه باشد - بی‌آنکه خود صالح باشد - کافی نیست بلکه همراه با نزدیک بودن به ایشان، شرط صلاح نیز شرطی الزامی است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در بیماری وفاتشان به فاطمه رضی الله عنها فرمودند: «ای فاطمه دختر محمد! از مال من هرچه می‌خواهی درخواست کن زیرا من نمی‌توانم هیچ چیز از جانب خدا ﷻ را از تو دفع کنم». «و فرشتگان از هر دری برآنان وارد می‌شوند» یعنی: فرشتگان از تمام درهای منازلی که این گروه بهشتی در آنها سکونت می‌گزینند، وارد بهشت شده آن‌گاه به رسم شادباش به ایشان می‌گویند:

سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٤﴾

«سلام بر شما» یعنی: از تمام آفات به سلامت مانید «به پاداش آنچه صبر کردید» یعنی: این پاداش به سبب صبر شما بر تقوای الهی و رعایت اوامر وی است «راستی چه نیکوست فرجام آن سرای!» یعنی: فرجام سرای بهشت. این مدح و ستایشی است بر آنچه که خدای عزوجل به ایشان از نیک‌فرجامی عنایت کرده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آیا می‌دانید اولین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می‌شوند کیستند؟ یاران گفتند: خدا ﷻ و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق خدا ﷻ که وارد بهشت می‌شوند، فقرای مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می‌شود، سیل ناملایمات و تهاجمات به وسیله ایشان سد می‌گردد و یکی از ایشان می‌میرد در حالی که نیازش در

سینه‌اش باقی مانده و توانایی برآوردن آن را در زندگی‌اش نداشته است. پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به کسانی از فرشتگانش که بخواهد می‌گوید: نزد آنان بروید و بر آنان درود و شادباش بگویید. فرشتگان می‌گویند: ما ساکنان آسمان و برگزیدگان از میان خلقت هستیم، آیا ما را می‌فرمایی که نزد آنان رفته و بر آنان درود و سلام بگوییم؟ پروردگار عزوجل می‌فرماید: ایشان بندگان برای من بودند که فقط مرا پرستیده و چیزی را با من شریک نمی‌آوردند، مرزها به وسیله ایشان نگهبانی و بدیها و سختی‌ها به وسیله ایشان دفع می‌شد و یکی از ایشان می‌مرد درحالی که نیاز وی در سینه‌اش بود و آن را نمی‌توانست برآورده کند. آن‌گاه فرشتگان نزد ایشان رفته و از هر دری بر ایشان وارد می‌شوند و می‌گویند: سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آن‌گاه خطاب به ایشان این آیه را می‌خواندند: (سَلَّمَ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ).

وَالَّذِينَ يَنْفُسُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢٥﴾

سپس خداوند متعال به بیان صفات کوردلانی می‌پردازد که حق را نمی‌شناسند و بدان راه نمی‌یابند: «و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند» با کفر، ارتکاب معاصی و زیان رساندن به جانها و مالهای مردم. «بر آن گروه» به سبب این فسادافروزیشان «لعنت است» یعنی: طرد و دوری از رحمت خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ است «و برای آنان بدفرجامی آن سرای است» یعنی: بدفرجامی سرای دنیاست که عذاب دوزخ می‌باشد.

اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ﴿٢٦﴾

«خدا برای هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» پس حق تعالی گاهی روزی را برای کافر گشایش داده و آن را بر مؤمن - از روی ابتلا و امتحان وی - تنگ می‌گرداند لذا نه گشایش در روزی دلیل کرامت و بزرگواری انسان است و نه تنگی

رزق و روزی، دلیل ذلت و اهانت وی «و کافران به زندگی دنیا شاد شدند» و نسبت به آنچه که نزد خدا ﷻ است، غافل و جاهل ماندند «و زندگی دنیا در برابر آخرت جز بهره‌ای ناچیز نیست» در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این که یکی از شما این انگشتش را در دریا فرو برد، نیست - و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند - پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می‌آورد!».

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ



«و کافران می‌گویند: چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای براو نازل نشده است؟» گویی ادله ایمان ناقص و ناکافی است!! در حالی که قرآن عظیم، بزرگترین معجزه الهی می‌باشد. لذا خداوند ﷻ در این آیه و آیات بعد، در پاسخ به این درخواست مشرکان چندین ردیه را عنوان می‌کند «بگو: در حقیقت خداست که هر که را بخواهد گمراه می‌کند» چنان که این گروهی را که می‌گویند: چرا بر او معجزه‌ای نازل نشده، گمراه نمود «و هر کس را که به سوی او بازگردد» و با توبه و دست کشیدن از گناهی که بر آن بوده است، به قلب خویش به سوی او روی آورد؛ «به سوی خود راه می‌نماید» بنابراین، فرود آوردن نشانه‌ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تأثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه به دست خدا ﷻ است. پس هر کس را سزاوار هدایت بداند راه می‌نماید، در غیر آن او رادر سرایشی گمراهی رها می‌کند. پس شایستگان راه هدایت کیستند؟:

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ ﴿۲۸﴾

«همان کسانی که ایمان آورده اند» یعنی: راه‌یافتگان همان کسانی هستند که خدا ﷻ هدایتشان کرده لذا به سوی او بازگشته‌اند و ایمان آورده‌اند «و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد» یعنی: دل‌هایشان با ذکر خدای سبحان به زبان؛ چون تلاوت قرآن، تسبیح،

تمجید، تکبیر و کلمه توحید، یا با شنیدن این اذکار از دیگران، انس گرفته و آرامش می‌یابد «آگاه باش که با یاد خدا» نه با یاد دیگران «دلها آرامش می‌یابد» و هرچند نگرش در مخلوقات خدای سبحان و شگفتی‌های آفرینش وی و معجزاتش، فی‌الجمله آرام‌بخش دلهاست ولی آرامش دادن اینها، همچون آرامشی که یاد خدا جَلَّ جَلَالُهُ در انسان ایجاد می‌کند، نیست.

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنُ مَا أَجْرُهُمْ ﴿٢٩﴾

سپس حق تعالی اهل ایمان را مژده داده می‌فرماید: «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، خوشا به حالشان» طوبی: حال خوش است؛ از شادی و آرامش روح، زندگانی گوارا و خیر و نعمت فراوان. به قولی: طوبی درختی در بهشت است چنان‌که در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «طوبی درختی است در بهشت که سوار در سایه آن صدسال راه می‌پیماید، اما هنوز آن را نمی‌تواند طی کند». و هیچ جای شگفتی هم نیست زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چیزهایی است که نه آنها را چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». قرطبی این قول را صحیح‌تر دانسته است. «و خوش سرانجامی دارند» و خوش جایگاهی که همان سرای بهشت است.

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّتٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِّتَتَّلُوا عَلَيْهِمْ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ

بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿٣٠﴾

«بدین‌گونه تو را در میان امتی که پیش از آن امتهای بسیاری گذشته‌اند فرستادیم» یعنی: تو را در میان گروهی از مردم فرستادیم که پیش از آن گروه‌های بسیاری گذشته‌اند، گروه‌هایی که به‌سوی آنان نیز پیامبرانی را فرستاده بودیم بنابراین، این امت آخرین امتهاست و تو نیز خاتم پیامبران علیهم‌السلام هستی «تا آنچه را به‌سوی تو وحی کردیم بر آنان بخوانی» یعنی: تو را در میان این امت فرستادیم تاقرآن و سایر وحیانیات ما را بر آنان بخوانی «در حالی که آنان به رحمان کفر می‌ورزند» یعنی:

مشرکان مکه منکر آنند که خداوند عَلَّاهُ اسمی به نام رحمان داشته باشد چنان که گفتند: ما نمی‌دانیم که رحمان و رحیم کیست؟ «بگو» ای محمد در پاسخ آنها «او پروردگار من است» یعنی: رحمان آفریننده من است «جز او خدایی نیست» یعنی: جز او هیچ کس و هیچ چیز دیگر سزاوار عبادت و پرستش نمی‌باشد «بر او توکل کرده‌ام» در تمام امور خویش «و به سوی اوست» نه به سوی غیر وی «بازگشت من» زیرا کسی جز او شایسته آن نیست که مرجع قرار گیرد.

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ بِهِ الْمَوْتُ بَل لَّيْلَهُ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَلَمْ يَأْتِيسَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَن لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

«و اگر قرآنی بود که کوهها بدان روان می‌شد» به قولی: این آیه متصل به جواب این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر وی نازل نشده است؟) «آیه ۲۷». یعنی: اگر آنان تفکر کنند، به این حقیقت پی می‌برند که قرآن خود بزرگترین معجزه است زیرا اگر در عرصه هستی کلامی می‌بود که وقتی خوانده می‌شد، کوهها به سبب آن روان گشته و از محل استقرار خود به حرکت در می‌آمدند؛ «یا زمین بدان قطعه قطعه می‌گردید» و با خواندن آن از آن چشمه‌ها و انهار جاری می‌شد، یا زمین از خشیت خدا عَلَّاهُ در هنگام قرائت آن شکافته می‌شد، یا خواننده آن مسافتهای زمین را به وسیله آن می‌پیمود. پس این جمله سه وجه دارد. «یا مردگان بدان به سخن در می‌آمدند» یعنی: یا مردگان با قرائت آن زنده می‌شدند و در نتیجه، هنگام مخاطب قرارگرفتن به قرآن، آن را همچون زندگان می‌فهمیدند، آری! اگر تحقق همه این معجزات با کلام و قرائتی منظور و ملحوظ اراده خدای سبحان می‌بود، آن کلام بدون شک قرآن بود زیرا در عرصه معجزات الهی، حجت و معجزه‌ای بلیغ‌تر و مؤثرتر از قرآن در تأثیرگذاری بر اندیشه‌ها، روانها و ضمائر نازل نشده است، قرآنی که اگر خدای عزوجل آن را بر کوهی فرود می‌آورد، یقیناً آن کوه از ترس خدا عَلَّاهُ خرد و درهم‌کوفته و فروتن می‌شد.

اما اگر پروردگار متعال همه این امور را با قرآن به انجام می‌رساند، باز هم آن مشرکان ایمان نمی‌آوردند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید؛ مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اگر چنان که ادعا می‌کنی به راستی پیامبر هستی؛ پس پدران و بزرگان نخستین ما را که مرده‌اند، به ما بنمایان (زنده گردان) تا با آنان سخن بگوییم، همچنین این کوههای مکه را که به سختی در تنگنای آنها قرار داریم برای ما فراخ گردان. همان بود که آیه کریمه نازل شد.

«بلکه کار همه یکجا از آن خداست» یعنی: اگر قرآنی می‌بود که همه درخواستهایشان با آن محقق می‌شد، یقیناً آن همین قرآن بود، از آنجا که چنان اعجازی در آن وجود دارد که اگر همه انس و جن گرد آیند، نظیر آن را نمی‌توانند بیاورند و از آنجا که قرآن چنان کتابی است که باطل از پس و پیش آن بر آن وارد نمی‌شود.

ولی خداوند متعال آن درخواستهایشان را با این قرآن محقق نکرد بلکه قرآن را بر همین تأثیر و اعجاز لفظی و معنوی کنونی‌اش قرار داد؛ چرا که در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته نبود و اگر در برآوردن خواسته‌هایشان حکمت و مصلحتی نهفته می‌بود، قطعاً خداوند جل جلاله آن را برآورده می‌ساخت. آری! اگر او می‌خواست که آنان قهراً ایمان آورند، یقیناً ایمان می‌آوردند، اما مشیت او بر ایمان همه آنان نرفته است بنابراین، نه به‌راه افتادن کوهها در آنها تأثیری می‌گذارد و نه تحقق دیگر پیشنهادتشان. پس اگر از این نشانه‌ها هر چه بیاید و هر چه ببینند، باز هم بر کفر خویش پای می‌فشرند، به همین جهت فرمود: «آیا کسانی که ایمان آورده‌اند، ندانسته‌اند» و برایشان روشن نشده است «که اگر خدا می‌خواست، قطعاً مردمان را همه یکجا هدایت می‌کرد» بی‌آنکه معجزات و نشانه‌ها را مشاهده کنند؟ ولی حق تعالی جز کسانی را که شایسته هدایت‌اند و عنایت وی در حقشان پیشی گرفته، هدایت نمی‌کند. در آیه کریمه «یأس» به معنی علم به کار رفت زیرا یأس از یک چیز، متضمن علم به آن است.

روایت است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل پیرامون عظمت معجزه قرآن فرمودند: «هیچ پیامبری نیست مگر این که به او از نشانه‌هایی داده شده که بشر به مانند آن نشانه‌ها و معجزات ایمان می‌آورد، اما آنچه که به من داده شده، وحیی است که خداوند عزوجل آن را به من وحی کرده است. پس امیدوارم که پیروان من در روز قیامت از همه آنان بیشتر باشند». معنای این فرموده پیامبر ﷺ این است که: معجزه هر پیامبری با فوت آن پیامبر ختم شده در حالی که قرآن معجزه و حجتی جاودانه و ابدی است که شگفتی‌های آن هرگز به پایان نمی‌آید و دانشمندان و شیفتگان حقیقت هرگز از آن سیر نمی‌شوند و حق تعالی آن را برای صاحبان خرد و اندیشه، معجزه و نشانه‌ای تام گردانیده است «و کسانی که کافر شده‌اند، پیوسته به‌سزای آنچه کرده‌اند، مصیبت کوبنده‌ای به آنان می‌رسد» این هشدار به کفار مکه است که به سبب آنچه از کفر و تکذیب پیامبر ﷺ مرتکب گردیده‌اند، مصیبتی کوبنده یعنی: بلایی بسیار بزرگ و سخت به آنان می‌رسد؛ مانند کشتن، به‌اسارت درآمدن، جنگ و قحطی. قارعه: رنج و بلا و مصیبت است «یا فرود می‌آید» این ضربه کوبنده «نزدیک خانه‌هایشان» و شهرشان که قطعا از فرود آمدن آن ترسناک و متوحش می‌شوند. به قولی معنی این است: تو ای پیامبر! در فتح مکه نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آیی «تا وعده خدا فرا رسد» با فرارسیدن مرگشان، یا با برپایی قیامت، یا با فتح مکه - به قول ابن عباس رضی الله عنهما و جمعی دیگر - «هرآینه خداوند وعده خود را خلاف نمی‌کند» و وعده‌اش قطعا رسیدنی است.

بدین‌گونه پاسخ سؤال و شبهه کافران در مورد درخواست معجزه که در «آیه/۲۷» مطرح گردید، به شیوه‌ای مستدل و منطقی داده شد. و بازهم پاسخ‌های دیگری عنوان می‌شود، از جمله سومین رد بر کافران که ضمن آن رسول خدا ﷺ این‌گونه مورد دلجویی قرار می‌گیرند:

وَلَقَدْ أَسْتَهْزَيْتُمْ بُرْسِلَ مِنْ قَبْلِكُمْ فَأَمَلَيْتُمْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَأْخُذْتَهُمْ فَيَكْفُرُوا بِمَا لَمْ يَكْفُرُوا فَكَانَ عِقَابٌ

«و بی گمان پیامبران پیش از تو نیز مورد تمسخر قرار گرفتند» لذا تو تنها پیامبری نیستی که با تکذیب و استهزا روبرو شده است «پس به کافران مهلت دادم» املاء: مهلت دادن است «سپس آنان را فروگرفتم پس کیفر من چگونه بود» بر گروه‌های کفاری که به پیامبران استهزا کردند؟!

سپس حق تعالی از قیومیت خویش و این که مشرکان سزاوار عذاب هستند و از سنت خویش در کسانی که اراده گمراهی‌شان را دارد، خبر داده می‌فرماید:

أَفَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلُوبَهُمْ أَمْ تَتَّبِعُونَهُمَا بِمَا لَمْ يَكْفُرُوا بِالْأَرْضِ أَمْ يُظَاهِرُونَ مِنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصَدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَنْ يَضِلِّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

هَادٍ ﴿٣٣﴾

«آیا کسی که بر هر شخصی بدانچه کرده است، مراقب است» مانند کسی است که از همه جا بی‌خبر می‌باشد؟ یعنی: آیا خدایی که متولی امور و مدبر احوال خلق و تعیین آجال و ارزاقشان و ناظر و مراقب تمام اعمال و احوال آنها می‌باشد، همانند بتان بی‌جان و بی‌شعور و همانند مردگانی است که مشرکان آنها را - بجز وی - به‌خدایی و پرستش گرفته‌اند؟ بتانی که نه بر چیزی ناظر و مراقب هستند و نه تدبیر امری از امور را برعهده دارند؟ قطعاً او همانند آنان نیست «و برای خدا شریکانی قرار دادند» یعنی: با آن که هرگز نمی‌توان میان خدای سبحان و بتان بی‌جان همانندیی دید، با آن هم، این کافران برای خدای سبحان شریکانی قرار دادند «بگو» ای محمد! «نامهایشان را بیان کنید» یعنی: از این شریکانی که برای خدای سبحان قرار داده‌اید، نام ببرید که آنها کیستند؟ بدانید که آنها حقیرتر از آنند که «خدایان» نامیده شوند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی: اوصاف آنان را ذکر کنید تا با اوصاف خداوند عز وجل مقابله شود و فن مماثلت آشکار گردد - والله اعلم». «یا مگر او را» یعنی: خداوند عز وجل را «به آنچه او در زمین نمی‌داند» و نمی‌شناسد «خبر می‌دهید» از شرکایی که می‌پرستید؟ یعنی خدای

دانا با وجود آن که به آنچه در آسمانها و زمین است آگاه می‌باشد و هیچ چیز بر او پنهان نیست، اما در روی زمین چنین شرکایی را برای خود سراغ ندارد پس شما این شرکا را از کجا آورده‌اید؟ دلیل این که حق تعالی فقط زمین را مخصوص ساخت، این است که مشرکان شرکایی را فقط در زمین برایش ادعا کردند نه در آسمان «یا به سخنی سرسری فریفته می‌شوید» بی‌آن که برای آن حقیقتی باشد؟ یعنی: یا از پدرانتان در سخنی بی‌اصل و اساس و سطحی و میان‌تهی تقلید می‌کنید؟ «بلکه برای کافران مکرشان آراسته شده» مکرشان: کفری است که سردمداران و شیاطین، پیروانشان را به آن می‌فریبند تا به وسیله آن گمراهشان سازند «و از راه بازداشته شده‌اند» یعنی: خدای سبحان به‌عنوان مجازاتی بر شرکشان، آنان را از راه خود بازداشته، یا شیطان آنان را از راه حق بازداشته است «و هر که را خدا گمراه کند» و مشیت وی گمراه ساختنش را اقتضا نماید «او را هیچ راهبری نیست» که به‌سوی خیر رهنمونی‌اش کند.

حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامه حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به‌طور ضمنی رد کرده است.

و بعد از اقامه حجت، این هشدار مطرح می‌شود:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾

«برایشان در زندگی دنیا عذابی است» با کشته شدن، به اسارت درآمدن و مصیبت‌های دیگر «و قطعاً عذاب آخرت سخت‌تر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب دنیا سپری می‌شود در حالی که عذاب آخرت همیشگی و ابدی است، همچنین آتش دوزخ نسبت به آتش دنیا هفتاد برابر سوزان‌تر و سخت‌تر است «و برایشان در برابر خدا هیچ نگهدارنده‌ای نیست» که آنان را از عذابش نگه دارد و نه هیچ پناه‌دهنده‌ای که از عذاب وی پناهمان دهد.

سپس بشارت به اهل تقوی و هشدار به اهل کفر در یک آیه می‌آید:

﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴾ (۳۵)

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آسا و شأن‌والای بهشت برین این است که: «جویباران از فرودست آن» یعنی: از فرودست درختان و منازل آن «جاری است، میوه‌های آن همیشگی است» که هرگز انقطاعی ندارد، آن گونه که میوه‌های درختان دنیا به پایان می‌رسد و تمام می‌شود «و سایه آن همچنین» همیشگی است، کوتاه نمی‌شود و خورشید آن را از بین نمی‌برد «این است سرانجام متقیان و فرجام کافران آتش است» و آنان جز این، فرجام و عاقبت دیگری ندارند.

در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است: «روزی مشغول خواندن نماز ظهر بودیم که ناگهان دیدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جلو رفتند و ما نیز به پیروی از ایشان جلو رفتیم. سپس دست بردند تا چیزی را بگیرند، آن‌گاه واپس آمدند. چون نماز تمام شد، ابی بن کعب رضی الله عنه به ایشان گفت: یا رسول الله! امروز در حال نماز کاری کردید که تاکنون ندیده‌ایم که آن را انجام دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری! امروز بهشت، طراوتها، گلها و میوه‌های آن در حال نماز بر من عرضه شد پس از میوه‌های آن خوشه‌ای انگور را به دست گرفتم تا برای شما بیاورم، اما میان من و آن خوشه مانع ایجاد شد و اگر آن را به شما می‌آوردم و تمام کسانی که در میان زمین و آسمانند از آن می‌خوردند، قطعا چیزی از آن نمی‌کاستند».

﴿ وَالَّذِينَ آمَنَتْهُمْ أَكْتَبَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مآبُ ﴾ (۳۶)

«و کسانی که به ایشان کتاب» تورات و انجیل را «داده‌ایم» و به مقتضای کتابشان عمل می‌کنند «از آنچه به سوی تو نازل شده، شاد می‌شوند» پس اهل راستین آن دو کتاب، از نزول قرآن شاد می‌شوند زیرا آنان قرآن را موافق و مصدق کتابهایشان

می‌یابند. یا مراد: مسلمانان اهل کتابند؛ چون عبدالله بن سلام و همراهانش از یهود و مانند اسلام آوردگان نصاری که هشتاد مرد بودند، چهل تن در نجران، هشت تن در یمن و سی و دو تن در حبشه «و از احزاب کسانی هستند که بخشی از آن را انکار می‌کنند» یعنی: از احزاب و دسته‌های یهود و نصاری کسانی هستند که بر ضد این دین عمل می‌کنند زیرا منکر آنند که احکام و برنامه‌های قرآن، ناسخ برنامه‌های ادیانشان است. بنابراین، شادمانی عده‌ای از آنان به نزول قرآن، فقط به آن بخش از قرآن برمی‌گردد که با کتابهایشان موافق است و انکار منکرانشان هم، متوجه بخشی از قرآن است که مخالف کتابهایشان می‌باشد. در عصر حاضر نیز مبشران و مستشرقان اهل کتاب همین گونه‌اند. «بگو: جزاین نیست که من مأمورم تا خدا را پرستم و به او شرک نورزم» یعنی: جز این نیست که در کتاب نازل شده بر خود، به عبادت خدای عزوجل و یکتاپرستی‌اش مأمور گردیده‌ام و این اصلی است که همه کتابهای آسمانی بر آن متفق بوده و تمام ملل اقتدا کننده به پیامبران علیهم‌السلام نیز بر عدم انکار آن وحدت کامل دارند «به‌سوی او» یعنی: به‌سوی الله جبار «دعوت می‌کنم» نه به‌سوی غیر وی «و بازگشتم به سوی اوست» نه به‌سوی غیر وی پس چگونه دعوتی این‌چنین مورد کفر و انکار قرار می‌گیرد؟!

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

وَأَقِ ۳۷

«و بدین سان قرآن را حکمی عربی فر فرستادیم» یعنی: قرآن را به گونه‌ای نازل کردیم که دربرگیرنده اصول و فروع شریعت بوده و به زبان عربی روشنی بیان شده است و میان مردم در وقایع و قضایا به مقتضای حکمت حکم می‌کند چنان‌که کتابهای آسمانی دیگر بر پیامبران علیهم‌السلام را به زبانهای خودشان نازل کردیم «و اگر از هوا و هوسهایشان پیروی کنی» یعنی: از هوا و هوسهای کفار؛ اعم از مشرکان و اهل کتاب، هوا و هوسهایی که آنان موافقت و همراهی تو را بر آنها می‌طلبند، مثلاً از تو می‌طلبند تا بر قبله آنان - پس از منسوخ شدن آن - نماز بخوانی «پس از دانشی که به تو

رسیده» و خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را به تو تعلیم داده؛ از جمله علمت به منسوخ بودن برنامه‌هایشان، آری! اگر چنان کنی، در آن صورت «در برابر خدا هیچ دوست و حمایتگری نخواهی داشت» که متولی و کارساز امر تو گردیده تو را یاری دهد و از عذاب وی حفظ کند.

این بیان الهی برای قطع نهایی طمع‌های اهل کتاب و مشرکان و نیز برای تحریک مؤمنان بر ثبات در دین خویش است، یعنی: مؤمن نباید بعد از آن که به حجت چنگ زده است، در هنگام روبرو شدن با شبهات، متزلزل گردد. با این آیه، سومین رد قران بر درخواست معجزات از سوی مشرکان، به پایان می‌رسد. و اینک رد چهارم:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِكَايِدَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾

«و هر آینه پیش از تو نیز پیامبرانی فرستادیم و برایشان زنان و فرزندان قرار دادیم» یعنی: پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز از جنس بشرند و طبیعتاً زنانی دارند و فرزندان که از ایشان زنانشان به دنیا آمده‌اند زیرا ما پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را از جنس فرشتگان - که نه ازدواج می‌کنند و نه توالد و تناسلی دارند - نفرستاده‌ایم. پس ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تو در این امر تافته جدا بافته از پیامبران دیگر نیستی. اما شما ای معاندان! چه شده است که در حق پیامبر ما صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چیزی را ناجایز می‌پندارید که پیامبران قبل از وی نیز آن را داشته‌اند؟

کلبی در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: یهودیان، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را مورد طعن قرار داده و گفتند: ما برای این مرد جز زنان و نکاح دیگر هم و غمی نمی‌یابیم و اگر طوری که می‌پندارد او به‌راستی پیامبر می‌بود باید کار نبوت از زنان بازش می‌داشت! همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است: «چهار چیز از سنن پیامبران است: استعمال عطر، مسواک، حنا و عقد نکاح». «و هیچ پیامبری را نرسد که هیچ معجزه‌ای بیاورد» از جمله، آنچه که کفار از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درخواست می‌کنند «مگر به‌اذن خدا» و به حکم وی «برای هر قضایی کتابی است»

یعنی: برای هر امری که خداوند عَلَّمَهُ آن را در حکم و قضای خویش آورده، کتابی است که حق تعالی آن حکم را با میعاد موقت آن در آن نوشته است و آن کتاب: لوح محفوظ است - والله اعلم. یا معنی این است: برای هر رخدادی، وقت و زمان معین و محدودی است که احکام و برنامه‌ها نیز بر اساس حکمتی که خداوند متعال به آن داناست در همان وقت و زمان معین خود مشروع می‌شوند بنابراین، برنامه‌های الهی مبتنی بر مفاد و مصالحی است که با اختلاف احوال و اوقات مختلف می‌شوند، بدین جهت، شرایع همه انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام، متناسب با وقت و زمان خود آمده است. همین‌گونه، برای عمرها، ارزاق و اعمال مردم، وقت و زمان معینی است که آن میعاد زمانی در موعد مقرر و مکتوب خود سر می‌رسد لذا تورات و انجیل به زمانهای خاصی مربوط بوده‌اند و این قرآن عظیم هم به این بخش باقی مانده از عمر دنیا مربوط است. از این جهت خداوند عَلَّمَهُ فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾

«خداوند آنچه را بخواهد» از کتاب‌ها «محو می‌کند» و منسوخ می‌گرداند چنان‌که کتابهای آسمانی پیشین را با نزول قرآن کریم منسوخ گردانید «و آنچه را بخواهد، اثبات می‌کند» و منسوخ نمی‌کند، چون قرآن کریم و شریعت محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. به قولی معنی این است: خداوند عَلَّمَهُ نابودی هر چه را بخواهد، نابودش می‌کند؛ از شقاوت، سعادت، رزق، عمر، خیر یا شر، یعنی: این را به آن تبدیل می‌کند و آن را به جای این می‌نشاند «و ام الكتاب» یعنی: اصل کتاب که نه آن را تبدیلی است و نه تغییری «نزد اوست» به قولی: محو و اثبات در نامه‌هایی است که به دست فرشتگان قرار دارد، اما لوح محفوظ (ام‌الکتاب) را نه محوی است و نه تبدیلی بلکه آیات ناسخ و منسوخ و آنچه که محو یا تبدیل می‌شود و آنچه که باقی می‌ماند و حکم آن از بین نمی‌رود، همه در آن ثبت و محفوظ است. پس لوح محفوظ - به اصطلاح معاصر - حکم بانک مرکزی اطلاعاتی‌ای را دارد که هرگز هیچ چیز از آن محو نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «همانا انسان به سبب گناهی که مرتکب می‌شود، از رزق محروم می‌گردد و قضا را جز دعا بر نمی‌گرداند و در عمر جز نیکوکاری نمی‌افزاید».

خلاصه: عقیده ما این است که:

- ۱ - برای قضای خداوند متعال، دگرگونی و تبدیلی نیست.
 - ۲ - محو و اثبات احکام نیز از جمله اموری است که قضای خدا عز وجل سابقا بر آن رفته است.
 - ۳ - بخشی از قضای الهی حتما واقع می‌شود و آن قضایی است که ثابت و تغییر ناپذیر است و بخشی از آن به اسباب برگردانده می‌شود و آن اموری است که به وسیله اسباب محو و نابود می‌شوند و محو شدن آنها یا به دعاست، یا به صله رحم و نیکوکاری با نزدیکان.
 - ۴ - محو آن بخش از قضای الهی که به اسباب برگردانده می‌شود، شامل نسخ شریعت‌ها نیز می‌گردد، یعنی: گاهی شریعتی، شریعت ما قبل خود را منسوخ می‌کند، مانند نسخ کتابهای آسمانی دیگر به قرآن. و همه اینها به قضا و قدر خداوند عز وجل مربوط است.
 - ۵ - امور همه به اوقات خود وابسته می‌باشند.
- که البته نص آیات و احادیث شریف، به همه این مواد ناطق است.

وَإِنْ مَا نُزِيتَكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَوَفَّيْتَكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿٤٠﴾

«و اگر پاره‌ای از آنچه را که به آنان وعده می‌دهیم» از عذاب «به تو بنمایانیم» قبل از درگذشتت «یا روح تو را پیش از آن بگیریم» و تو را قبل از آن که عذابشان را ببینی، بمیرانیم «به هر حال جز این نیست که بر تو رساندن پیام است» یعنی: برعهده تو جز تبلیغ احکام رسالت نیست «و بر ماست حساب» یعنی: محاسبه آنان در برابر اعمالشان و مجازاتشان در برابر این اعمال برعهده ما است و تو متکفل آن نیستی که کار در حیاتت با ایمان آوردن یا تعذیبشان به پایان برسد.

بدین گونه، خدای عزوجل پیامبرش را دلجویی کرده و او را به عدم شتابزدگی در امر ایمان آوردن یا عذاب نمودنشان فرامی خواند.

سپس خداوند متعال نظر کفار را به سوی یکی از معجزات و نشانه‌ها جلب می کند و آن این نشانه است:

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَخْتَصِمُ لَهَا إِنَّهَا لَمُحْكِمَةٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَلْمِسَابِ



«آیا نمی بینند» مردم مکه «که ما قصد می کنیم به زمین» یعنی: به سرزمین کفر «و از اطراف آن می کاهیم؟» یعنی: ما با فتوحات مسلمین از اطراف و جوانب سرزمین کفر اندک اندک می کاهیم تا سرانجام با فتح مکه که مرکز شرک در آن زمان بود، پایگاه کفر درهم ریخته و کار به اتمام رسید. شایان ذکر است که با قرائت علم جدید، آیه کریمه بر بیضوی بودن و گسترده بودن زمین و عدم کروی بودن آن به طور تمام مدور دلالت کرده و اثبات می کند که زمین از اطراف خود کاسته است و تماما کروی نیست.

«و خداست که حکم می کند، برای حکم او هیچ بازدارنده ای نیست» یعنی: خداوند عز وجل آنچه بخواهد در خلقش حکم می کند پس این یکی را بالا برده و آن یکی را به زیر می کشد، این یکی را زنده می کند و آن یکی را می میراند و قطعاً او به عزت اسلام و برتری آن بر ادیان دیگر حکم کرده است. (لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ) هیچ کس حکم خدای سبحان را نمی تواند برگرداند با کاستن یا تغییر دادن آن «و او سریع الحساب است» پس نیکوکار و بدکار را به سرعت جزا می دهد و حسابرسی آنان او را به دشواری نمی اندازد چنان که محاسبه یکی از آنان او را از محاسبه دیگری به خود مشغول نمی گرداند بلکه او تمام مردم را در یک وقت و زمان محاسبه می کند.

البته سیاق آیات، متضمن بشارت به فتح سرزمینهای کفر است.

سپس خداوند متعال به ما از نیرنگ کفار سخن می گوید:

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُ كُلُّ نَفْسٍ وَسِعَ عِلْمُهُ الْكُفْرَ لِمَنْ عَقَبَى الدَّارِ

۴۲

«و به یقین کسانی که پیش از آنان بودند، نیرنگ کردند» یعنی: کفاری که پیش از کفار مکه بودند با پیامبرانی که خداوند ﷺ ایشان را به سوی آنها فرستاده بود، نیرنگ کرده و به ایشان کافر شدند ولی آن نیرنگ‌ها بی‌اثر و نابود گشت «زیرا تدبیر همه یکجا از آن خداست» و نیرنگ دیگران هیچ اهمیتی نداشته و در مقابل مکر خداوند ﷻ با مکرکنندگان، هیچ ارزش و اثری بر نیرنگ آنها مترتب نیست. سپس در تفسیر این امر که مکر همه از آن اوست، می‌فرماید: «آنچه را که هر کسی به عمل می‌آورد، می‌داند» پس هر کس آنچه را که همه به عمل آورند بداند و برای اعمالشان جزای مناسب آن را آماده کند، یقیناً تمام مکر و تدبیر از آن اوست و مکر دیگران در برابر مکرش بی‌اثر است «و به زودی کافران بدانند که فرجام آن سرای از کیست» یعنی: به زودی می‌دانند که فرجام پسندیده و عاقبت خوش سرای دنیا یا سرای آخرت، از آن کدام یک از دو گروه است، از آن مؤمنان یا غیر ایشان؟.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ

عِلْمُ الْكِتَابِ ۴۳

«و کافران می‌گویند: تو پیامبر نیستی» یعنی: تو ای محمد! فرستاده خدا ﷺ به سوی مردم نیستی «بگو: کافی است خدا در میان من و شما گواه باشد» لذا حق تعالی برای من در مورد صحت رسالت و صدق دعوت‌م گواهی می‌دهد - با معجزاتی که به دستم به اجرا گذاشته است - و این گواهی برایم کافی است، همچنین او به کذب و بطلان راه و روش شما در مورد تکذیب من و مقابله با گواهی‌اش در حق من، آگاه است «و بس است کسی که نزد او علم کتاب است» یعنی: بس است گواهی علمای اهل کتاب در حق من که اوصافم را در کتابهایشان می‌یابند. به قولی این آیه مدنی است و در این صورت معنی این است: گواهی کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند - مانند

عبدالله بن سلام - براي‌م بس است زيرا مسلمانان اهل كتاب بر صدق رسالت من
گواهي مي‌دهند. به قولي ديگر: مراد كسي است كه علم لوح محفوظ نزد اوست و او
خود خداوند جل جلاله است.

سوره ابراهیم

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری این سوره به نام «ابراهیم»، بیان داستان این پیامبر اولی العزم الهی در آن است، داستانی که یادآور حقایق فراوان اعتقادی می‌باشد، همان حقایقی که قریش و مشرکان از آن غفلت کردند.

پیام اصلی و مضمون اساسی سوره «ابراهیم»، بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی نور است.

الرَّكْعَةُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ
الْحَمِيدِ

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت «کتابی است که آن را به سوی تو فرستادیم» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این قرآن کتابی است که ما آن را بر تو نازل کردیم «تا مردم را بیرون آوری» با دعوتشان به سوی این قرآن و تربیت نمودنشان براساس این قرآن «از تاریکی‌ها به سوی روشنایی» یعنی: از تاریکی‌های کفر و شهوت و شرک و شک و جهل و گمراهی، به سوی نور ایمان و علم و هدایت و راهی «به‌اذن پروردگار شان» یعنی: به‌وسیله این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشن‌گر دین حق را به آنان تعلیم دهی. یا معنی این است: احدی از آنان از ظلمت به سوی نور بیرون نمی‌رود مگر کسی که خداوند عَلَّامٌ به بیرون رفتن وی از آن حکم داده است، یا احدی از آنان به سوی نور بیرون نمی‌رود مگر به امر و توفیق حق تعالی «به سوی راه آن شکست‌ناپذیر ستوده» راه خداوندی که بر همه چیز غالب و قاهر، و در همه افعال و اقوال و شرع و امر و نهی خویش ستوده است که آن همان راه و روش روشنی است که او برای بندگانش مشروع کرده است.

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می گوید: «از این آیه و آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ (و هیچ امتی نبوده مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است) (فاطر/۲۴) چنین دانسته می شود که: این فهم برخی از مردم که پیامبران الهی جز در منطقه عربی و بلاد شام برانگیخته نشده‌اند، فهم نادرستی است و پیامبران الهی در میان هر امتی با هر زبانی مبعوث گردیده‌اند».

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾

«خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در آفرینش و در فرمانروایی «و ویل بر کافران از عذابی سخت» ویل: کلمه‌ای است به معنای عذاب و هلاکت. لذا با این کلمه، حکم خدای سبحان به «عذاب و هلاکت» بر کفاری که به وسیله راهنمایی رسول خدا صلی الله علیه و آله از تاریکی‌های کفر و شرک به سوی نور هدایت بیرون نمی‌روند، ثابت و لازم گردیده است. به قولی: معنی (ویل بر آنها از عذابی سخت) این است: کفار از عذاب سختی که گرفتار آن شده‌اند، داد و واویلا و ضجه و شیون و ناله سر می‌دهند. به قولی دیگر: ویل، خود عذاب است.

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٣﴾

سپس در بیان صفات کفار می‌فرماید: «همانان که زندگی دنیا را» به سبب محبتی که به آن دارند «بر آخرت» یعنی: بر زندگی جاودان آخرت و نعمتهای ابدی آن «ترجیح می‌دهند» از آن رو که به آخرت ایمان ندارند «و مردم را از راه خدا بازمی‌دارند» با برگرداندن و بازداشتن آنان از رفتن به آن راه «و در آن کجی ای می‌طلبند» یعنی: برای راه خدا صلی الله علیه و آله کجی و انحراف و اشتباه می‌طلبند تا با هوی و هوسهایشان سازگار گشته و نیازها و اهدافشان را برآورده کند. یا آن را کج می‌طلبند تا در آن طعن و ایراد وارد

کنند «آناند که در گمراهی دورودرازی هستند» از راه حق و صواب. گمراهی به دوری وصف شد زیرا این گمراهی است که صاحب خویش را از راه حق دور می‌کند. پس این آیات برای کفار سه وصف را بر می‌شمارد:

۱ - برگزیدن زندگانی دنیا بر آخرت.

۲ - بازداشتن از راه خدا ﷻ.

۳ - طلب کجی و عیب برای راه خدا ﷻ.

البته کفار همه در این سه وصف شریکند.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ، لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤﴾

«و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم» تا آنچه را که می‌گوید، به آسانی دریابند زیرا اگر پیامبر به زبانی غیر از زبان قومش سخن می‌گفت، قطعاً آنان سخنان او را درک نمی‌کردند و خطاب او را در نمی‌یافتند. پس این لطفی است بسیار بزرگ از جانب خدای منان بر بندگانش «تا بیان کند برایشان» شریعتی را که خداوند متعال برایشان مشروع کرده است و باز قوم آن پیامبرند که شریعتش را به اقوام دیگری که به زبانهای دیگر تکلم می‌کنند، بیان و تبلیغ می‌کنند تا آنان نیز اوامر خداوند ﷻ و شریعت وی را همچون قوم آن پیامبر و اهل زبانش بفهمند و دریابند «پس خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: حق تعالی کسانی را که اسباب گمراهی را برگزیده‌اند، گمراه می‌کند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: کسانی را که اسباب هدایت را برگزیده‌اند، هدایت می‌کند «و اوست غالب باحکمت» غالب است؛ زیرا در خواسته خود مغلوب نمی‌شود و باحکمت است در افعال خویش؛ پس هر که را که شایسته هدایت است، هدایت و هر که را که سزاوار گمراهی است، گمراه می‌کند.

حاصل معنی این است: آن‌گاه که پیامبر مرسل، شرع خدای عزوجل را به قومش به زبان خودشان بیان کرد، دیگر او را بر هدایت کردن کسی هیچ قدرتی نیست زیرا هدایتگر و گمراه‌کننده خود خدای عزوجل است. یا معنی چنین است: درحقیقت

خدای عزوجل کافرانی را که گفتند: محمد به زبان ما سخن می گوید و او یکی از خود ماست پس این نبوت برایش از کجا آمده؟ گمراه کرده است.

**وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥٠﴾**

«و هرآینه موسی را با نشانه‌های خود فرستادیم» یعنی: ای محمد! چنان‌که تو را به پیامبری فرستاده و بر تو کتاب نازل کردیم تا مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور رهبری کنی، همچنان پیامبران دیگر و از جمله موسی علیه السلام را نیز با همین هدف فرستادیم. مراد از نشانه‌های نازل شده بر موسی علیه السلام، معجزات نه‌گانه‌ای است که به وی داده شد. آری! موسی علیه السلام را فرستادیم با این پیام: «که قوم خود» بنی‌اسرائیل «را» که تحت فرمانروایی و در قید بندگی فرعونند «بیرون آور از تاریکی‌ها» یعنی: از تاریکی‌های کفر یا جهلی که به سبب آن به موسی علیه السلام گفتند: برای ما خدایی قرار ده چنان‌که این بت‌پرستان خدایی دارند «به سوی نور» یعنی: به سوی ایمان، یا به سوی علم، یا به سوی حریت و آزادی «و ایام‌الله را به آنان یادآوری کن» ایام‌الله: وقایعی است که خداوند جل جلاله برای رهایی آنان پدید آورد، چون واقعه بیرون‌آوردنشان از زیر اسارت فرعون، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فرودآوردن من و سلوی و دیگر نعمتهایش بر آنان. همچنان مجازاتهای حق تعالی در روزهای بزرگ وی که در آنها از قوم نوح و عاد و ثمود انتقام گرفت، شامل ایام‌الله اند. پس ایام‌الله هم شامل روزهای نعمت است و هم شامل روزهای نقت و نکبت «قطعا در این» یادآوری از ایام‌الله «نشانه‌هاست» یعنی: دلالت‌های بزرگی است که انسانها را بر توحید و کمال قدرت الهی راه می‌نماید «برای هر صبار شکوری» صبار: بسیار شکیب در محتتها و مصیبتهاست. شکور: بسیار سپاسگزار در برابر نعمتهای خداوند متعال است. چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «بی‌گمان کار مؤمن همه شگرف و شگفت است؛ خداوند جل جلاله هیچ قضایی را در حق وی مبرم نمی‌سازد مگر این‌که آن قضا به خیر اوست، چه اگر به او

آفت و رنجی برسد، شکیبایی می‌کند و این به خیر اوست و اگر هم به او خوشی و نعمتی برسد، شکر می‌گزارد و این نیز به خیر اوست.»

جمله: **(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ)** مفید آن است که: فقط کسی از ایام‌الله عبرت می‌گیرد که در او دو وصف صبر و شکر وجود داشته باشد.

**وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ
سُوءَ الْعَذَابِ وَيَذُبُّونَ آبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ
عَظِيمٌ ﴿٦﴾**

سپس خداوند متعال از سخنان موسی عليه السلام در یادآوری از ایام‌الله برای قومش، چنین حکایت می‌کند: «و یاد کن هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: نعمت خدا را بر خود به یاد آورید آن‌گاه که شما را از فرعونیان رهانید» آن‌گاه که من شما را از سرزمین مصر کوچاندم و خدای عزوجل دریا را برایتان گشود و فرعون و لشکریانش را در آن غرق ساخت «همان کسانی که بر شما عذاب سخت می‌چشانیدند» که آن عذاب سخت عبارت بود از: برده کردن بنی‌اسرائیل و به‌کار گرفتنشان در اعمال شاقه «و پسرانتان را سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده می‌گذاشتند» تا خوار و بی‌مقدارشان سازند «و در این امر» که ذکر شد از افعال فرعونیان علیه شما و سپس رهانیدنتان از چنگال آنان «برای شما از جانب پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود» تا در عرصه ظهور معلوم دارد که شما این نعمتها را چگونه پاس می‌دارید! یا معنی این است: نجات دادنتان نعمتی عظیم از جانب حق تعالی بود که شما از شکرگزاری آن عاجزید.

وَإِذْ تَأَذَّتْ رِبِّكُمْ لِنِ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلِنِ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾

«و آن‌گاه که پروردگارتان اعلام کرد» به شما به اعلامی عام و همگانی تا سخن او را بشنوید و آن را به درستی دریابید: «که اگر شکر کنید» یعنی: اگر نعمت‌های یادشده

مرا بر خود واقعا سپاسگزاری کنید «بر نعمت شما می‌افزایم» یعنی: نعمتی بر نعمت دیگر بر شما می‌افزایم، به‌عنوان بخششی از جانب خود. و به قولی معنی این است: قطعا از طاعت خود بر شما می‌افزایم و شما را بیشتر از پیش، گرویده راه‌حق می‌سازم «و اگر ناسپاسی کنید» این نعمتهایم را و آن را انکار نمایید «قطعا عذاب من سخت است» با سلب کردن این نعمتها. پس ناگزیر آنچه که باید، از این عذاب سخت بر شما رسیدنی است و هیچ برگشتی ندارد.

قشیری از صوفیه در تعریف شکر می‌گوید: «حقیقت شکر نزد اهل تحقیق، مقرر بودن به نعمت منعم بر وجه فروتنی است». شبلی می‌گوید: «شکر، دیدن منعم بود، نه دیدن نعمت». نعمت.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ حَمِيدٌ ﴿٨﴾

«و موسی گفت: اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کفر ورزید» یعنی: اگر شما و تمام خلق همه یکجا نعمتهای حق تعالی را ناسپاسی کنید و آن را هیچ شکر و سپاس نگزارید «بی‌گمان خدا بی‌نیاز است» از شکرگزاری شما و بدانید که از این ناسپاسی شما هیچ نقصی هم دامنگیر وی نمی‌شود «ستوده است» یعنی: سزاوار ستایش است؛ به‌خاطر ذات خود، به‌خاطر بسیار بودن نعمتهایش و به‌خاطر منافعی که از شکرگزاری و ستایشتان برای وی به خود شما عاید می‌گردد چرا که حق تعالی با این شکرگزاری از شما راضی شده و به فضل و بخشایش خود بر شما می‌افزاید.

أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَعْيُنَهُمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿١﴾

«آیا خبر کسانی که پیش از شما بودند؛ قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از اقوام ذکر شده «آمدند، به شما نرسیده است؟ کسی جز خدا از

آنان آگاهی ندارد» یعنی: کسی جز خدای سبحان شمار آنها را نمی‌داند و بر آنان به سبب کثرت‌شان احاطه علمی ندارد. مفسران از این تعبیر چنین فهمیده‌اند که شناخت دقیق تاریخ زندگی بشر امری است که از حیظه توان بشر خارج است بنابراین، به آنچه مورخان در این باره نوشته‌اند، نمی‌توان اعتماد مطلق کرد.

محتمل است که این آیه نیز حکایت دنباله سخنان موسی علیه السلام به قومش باشد بنابراین، این آیه در مضمون یادآوری از ایام‌الله برای آنها، داخل است. همچنین احتمال دارد که این آیه بر سبیل «استطراد»^۱ آیه‌ای مستقل و جمله مستأنفه‌ای از کلام خدای سبحان خطاب به امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد که آنان را از مخالفت با آن ذات متعال هشدار می‌دهد. این‌کثیر احتمال دوم را ترجیح داده، به دلیل این‌که داستان عاد و ثمود در تورات نیامده است.

«پیامبرانشان بینات» یعنی: حجتها و دلایل روشن و معجزات را «برایشان آوردند ولی آنان دستهایشان را در دهانهایشان نهادند» تا از روی غیظ و خشم از آنچه که پیامبران علیهم السلام برایشان آورده‌اند، پشت دست به دندان بگزند زیرا پیامبران علیهم السلام در واقع بر بی‌خردی و سفاهتشان و بر بی‌اعتبار ساختن بتانشان حجت‌های کوبنده آوردند. به قولی مراد این است که: آن امت‌ها دستانشان را بر دهان پیامبران علیهم السلام نهادند تا ایشان را خاموش گردانند؛ به انگیزه رد و اعتراض بر سخنانشان «و گفتند: ما به آنچه شما به آن فرستاده شده‌اید، کافریم و همانا از آنچه ما را بدان می‌خوانید» از ایمان به خدای یگانه و ترک ماسوای آن «سخت در شکیم» یعنی: حقیقت آنچه که شما برایمان آورده‌اید، موجب شک و شبهه‌ای سخت و اضطراب و نگرانی بسیار است. پس هرگاه این پیام توحیدی شما امری مشکوک و غیر یقینی است، دیگر چگونه از ما می‌خواهید تا بدان ایمان آوریم در حالی که ما در اصل صحت نبوت شما شک داریم؟ همچنان محتمل است که آنان علیه پیامبران علیهم السلام ادعایی بدین مضمون کرده باشند که: شما غیر از آنچه اظهار می‌دارید، نیات و اهداف اعلام نشده دیگری دارید که عبارت است از

^۱ استطراد: انتقال از موضوعی به موضوع دیگری است - به دنبال کوچکترین مناسبت.

به دست آوردن قدرت و حاکمیت در میان اقوامتان، به دست آوردن اموال و دستیابی به ثروت‌های کلان.

البته آنها این سخن را به خاطر آن گفتند تا عزم پیامبران علیهم‌السلام را در کار دعوت به سوی حق سست ساخته و اراده ایشان را متزلزل کنند.

﴿ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَأَطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخْرِجَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانُ يَعْبُدُ ءَابَاؤُنَا فَأَنُوتَنَا بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

«پیامبرانشان گفتند: مگر در باره خدا - آفریننده آسمانها و زمین - شکی هست؟» یعنی: آیا در وجود و یگانگی حق تعالی - ذاتی که اختراع‌کننده و ایجادگر آسمانها و زمین بعد از عدم آنهاست - شک و تردیدی هست؟ در حالی که وجود و وحدانیت او در منتهای روشنی و وضوح بوده و فطرتها گواه وجود او می‌باشند؟ استفهام انکاری است، یعنی: در این باره هیچ شکی وجود ندارد «او شما را دعوت می‌کند» به سوی ایمان به وجود و یگانگی خود «تا بر شما از گناهانتان بیامرزد» یعنی: تا حق تعالی پاره‌ای از گناهی را که آمرزش آن را بخواهد، بر شما بیامرزد «و تا مدتی معین شما را مهلت دهد» و در دنیا عذابتان نکند. آن مهلت، وقت مرگ شماست «گفتند» هر یک از امت‌های تکذیب‌کننده در پاسخ پیامبرانشان علیهم‌السلام «شما جز بشری مانند ما» در شکل و شمایل و صورت خود «نیستید» می‌خورید و می‌آشامید چنان‌که ما می‌خوریم و می‌آشامیم و شما فرشته نیستید «می‌خواهید که ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند» از بتان و مانند آنها «بازدارید پس» اگر شما در این ادعا که از نزد خدا جل جلاله فرستاده شده‌اید، صادقید «برای ما حجتی آشکار بیاورید» که بر صحت ادعایتان دلالت کند. این درخواست را درحالی مطرح کردند که پیامبران علیهم‌السلام برایشان حجتهای آشکار آورده بودند. پس این‌گونه برخورد با پیامبران علیهم‌السلام، نمایانگر نوعی تعصب و سرسختی در عقاید فاسدشان بود.

**قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِن نَّحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ
وَمَا كُنَّا لِنَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾**

«پیامبرانشان به آنان گفتند: آری» چنان که شما گفتید «ما جز بشری مانند شما نیستیم» در شکل و هیأت و خلقت حقیقی خود «ولی خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد منت می‌گذارد» با برگزیدنش به نبوت پس او خواسته است تا با انتخاب ما به نبوت، بر ما فضل و منت گذارد «و ما را نرسد که برای شما سلطانی بیاوریم» یعنی: برای ما مقدور نیست که به شما حجتی از حجتها را بیاوریم «جز به اذن خدا» یعنی: به مشیت وی. به قولی: مراد از «سلطان» در اینجا، معجزاتی است که کفار بر سبیل سرسختی و لجاجت و تعصب از پیامبران علیهم‌السلام می‌طلبیدند «و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر چیز دیگری. گویی سخن پیامبران علیهم‌السلام در بیان این ویژگی برای مؤمنان، در قدم اول ناظر بر خودشان بود و ایشان خود را مدنظر داشتند. یعنی: توکل ما پیامبران علیهم‌السلام باید فقط بر خدای عزوجل باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

**وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلًا وَلَنُصَبِّرَنَّ عَلَىٰ مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿١٢﴾**

سپس پیامبران علیهم‌السلام به سخن خود چنین ادامه دادند: «و چرا بر خدا توکل نکنیم» یعنی: ما چه عذری داریم که بر حق تعالی توکل نکنیم «و حال آن‌که ما را به راه‌هایمان هدایت کرده است؟» یعنی: حال آن‌که حق تعالی با ما به گونه‌ای عمل کرده است که توکل ما را بر او واجب و لازم می‌گرداند، از آن جمله، هدایت نمودن ما به سوی راهی است که ما را به سرمنزل رحمتش می‌رساند «و البته ما بر آزار شما صبر خواهیم کرد» یعنی: ما سوگند می‌خوریم بر این که در آنچه از سوی شما علیه ما از تکذیب و طرح درخواستهای باطل و سرسختی‌های بی‌جا روی می‌دهد، صابر و

شکیبا خواهیم بود «و توکل کنندگان باید تنها بر خدا توکل کنند» نه بر غیر وی. تکرار این جمله، مفید پایداری پیامبران علیهم السلام در مقام توکل است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَنَعُودَنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُلَاقَنَّكَ الظَّالِمِينَ ﴿١٣﴾ وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

در اینجا بود که آن اقوام سرکش به تهدید متوسل شدند: «و کافران» متمرّد و سرکش «به پیامبرانشان گفتند: البته شما را از سرزمین خود اخراج می‌کنیم، یا این‌که به‌کیش ما بازگردید» چنین بود که آنان پیامبران علیهم السلام را میان بیرون رفتن از سرزمین خود یا بازگشتن به آیین کفر مخیر ساختند، یعنی: اصرار کردند تا یکی از این دو امر را بر پیامبران علیهم السلام تحمیل نمایند. البته این ظلم و تجاوزی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران علیهم السلام را به صرف این‌که دعوت خداوند جل جلاله را برایشان آورده‌اند، از خانه و سرزمین خودشان و از میان کسان و نزدیکانشان اخراج نمایند «پس پروردگارشان به آنان» یعنی: به پیامبران خویش در این حالت خطیر «وحی کرد که حتما ستمگران را» یعنی: همین گروه کافر متمرّد را «هلاک خواهیم کرد».

«و قطعاً شما را پس از آنان» یعنی: پس از نابود کردنشان «در آن سرزمین سکونت خواهیم داد» یعنی: در سرزمین این کافرانی که شما را به اخراج از آن، یا بازگشت به دین خود تهدید کرده‌اند «این» وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکن آنان «برای کسی است که از ایستادن در حضور من» در روز حشر و حساب «بترسد» به قولی دیگر معنی این است: این وعده‌ای که گذشت؛ از به هلاکت رساندن ستمگران و سکونت دادن مؤمنان در منازل و مساکنشان، برای کسی است که از حضور من بالای سر خود و مراقبت و نظارت من بر خود بترسد چرا که من بر همه اعمال بندگان حاضر و ناظر هستم «و از هشدار من

بترسد» یعنی: از تهدید و هشدارم به عذاب، بیم داشته باشد. به قولی: مراد از هشدار، خود عذاب است. یعنی: از عذاب من بترسد.

وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾

«و طلب فتح کردند» یعنی: پیامبران عليهم السلام از خدای عزوجل علیه دشمنانشان فتح و گشایش و نصرت خواستند. یا معنی این است: کفار به گمان این که حق با آنهاست از خدا تعالى خواستند تا میان آنان و پیامبران عليهم السلام داوری نموده، ظالم را نابود ساخته و مظلوم را یاری نماید پس چون خدای عزوجل میانشان داوری کرد، پیامبران عليهم السلام و مؤمنان را نصرت داد «و سرانجام هر جبار عنیدی ناکام شد» جبار: متکبر و زورگویی است که برای هیچ کس بر خود حقی را به رسمیت نمی شناسد. عنید: معاند و ستیزه جویی است که در برابر حق ستیزه پیشه کرده و از آن کناره می جوید، یعنی: کسی است که از اقرار به کلمه توحید: «لا اله الا الله» سربازمی زند.

مِنْ وَّرَائِهِ جَهَنَّمُ وَمَسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ ﴿١٦﴾

«آن کس که دوزخ پیش روی اوست» یعنی: دوزخ در طلب آن گردنکش ستیزنده است و به زودی او را درخواهد یافت «و از آبی چرکین به او نوشانده می شود» صدید: آبی است از چرک و خون که از پوست دوزخیان سرازیر می شود. در حدیث شریف آمده است: «دوزخ در روز قیامت حاضر ساخته می شود، آن گاه خلائق را ندا کرده و می گوید: همانا من بر هر گردنکش ستیزنده ای گمارده شده ام...».

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسَبِّغُهُ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ

وَّرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ﴿١٧﴾

«آن را» یعنی: آن آب چرکین را «جرعه جرعه می نوشد» به دفعات، نه به یکباره، به سبب این که آن چرکاب بسیار تلخ و داغ است «و نزدیک نیست که آن را به سهولت

فروبرد» چراکه آن آب زهرآگین گلوگیر او می‌شود. پس عذاب آن جبار عنید به درازا می‌کشد؛ باری با تشنگی سخت و بار دیگر با نوشیدن این زردآب در این حال مرگبار «و مرگ» یعنی: اسباب مرگ «از هر سو به سراغ او می‌آید ولی نمی‌میرد» تا از آن دردها و سختی‌های جان‌فرسا راحت شود «و عذابی سخت و سنگین در پیشاپیش خود دارد» یعنی: برای او بعد از همه اینها، عذاب سخت و سنگین دیگری است که از عذاب قبلی بسیار تلخ‌تر و دردناک‌تر است.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلْوُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

سپس خداوند جَلَّ جَلَلُهُ برای اعمال تمام کفار مثلی زده می‌فرماید: «مثل کسانی که به پروردگار خود کافر شدند، اعمال آنان مانند خاکستری است که بادی تند در روزی طوفانی بر آن بوزد» یعنی: اعمال نیک کفار - مانند صله رحم، دادن صدقه به فقرا، نیکی با والدین و امثال آن - تباه و مردود است و خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آن را محو و نابود می‌کند چنان‌که باد تند در روز طوفانی به سرعت خاکستر را برداشته و آن را به همه‌جا می‌پراکند، به‌طوری که آن خاکستر کلا نابود شده و جای آن چنان خالی می‌ماند که گویی در آنجا هیچ چیزی نبوده است «بر هیچ چیز از آنچه کسب کرده بودند، قدرت ندارند» یعنی: کفار از این اعمال به هدر رفته و بی‌اثر، هیچ نشانی در آخرت نمی‌بینند تا در برابر آن پاداش و ثوابی دریافت دارند زیرا این اعمالشان بر زیربنای ایمان استوار نبوده تا باقی بماند «این است همان گمراهی دور و دراز» از راه حق و صواب.

الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الصَّلْوُ الْبَعِيدُ ﴿١٨﴾

«آیا در نیافته‌ای» ای انسان! «که خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید؟» یعنی: آنها را بر وجه درست و تدبیر محکمی آفرید و حق هم این بود که آنها را این‌گونه بیافریند تا

با این آفرینش متین، بر کمال قدرت وی استدلال شود «اگر بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی به میان می آورد» یعنی: او توانایی دارد تا نافرمانان را از میان برده و کسانی از خلقتش را - از نوع انسان یا نوع دیگری - به میان آورد که از او فرمان برند.

وَمَا ذَاكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿٢٠﴾

«و این کار بر خداوند دشوار» و ممتنع «نیست» زیرا حق تعالی بر هر چیز قادر است. به همین جهت، تابلویی از تابلوهای قیامت را در برابر ما این گونه به تصویر می کشد:

وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنَ عَذَابِ اللَّهِ مِن شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ سَبَّحْنَا مَا لَنَا مِنَ

مَجِيصٍ ﴿٢١﴾

«و همگی در پیشگاه خداوند ظاهر می شوند» یعنی: همگی در روز قیامت از قبرهای خود به سوی «براز» بیرون می آیند و آن عرصه محشر است که جایی است فراخ و نمایان و همگی - اعم از نیکوکار و بدکار - یکجا در آن گرد می آیند «پس ناتوانان» در اندیشه و خرد «به گردنکشان» و رؤسای متکبری که در دنیا رئیس و سردمدارشان بوده اند «می گویند: همانا ما پیرو شما بوده ایم» در دنیا و به پیروی از شما، پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تکذیب کرده و به خدای سبحان کفر ورزیده ایم «پس آیا شما چیزی از عذاب خدا را» یعنی: بعضی از چیزها را که همانا عذاب خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است، یا بعضی از این عذاب خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را که در آن قرار داریم «از ما دفع کننده هستید؟ می گویند» آن گردنکشان در پاسخشان «اگر خداوند ما را هدایت کرده بود» به سوی ایمان «ما نیز قطعاً شما را هدایت می کردیم» به سوی آن «برای ما یکسان است، چه بی تابی کنیم و چه شکیبایی ورزیم، ما را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: بی قراری و اضطراب و صبر و شکیبایی هر دو برای ما یکسان است و نتیجه کار را تغییر نمی دهد زیرا ما به هیچ وجه از عذاب خلاصی نداریم.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنَا بِمُصْرِخِيكُمْ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٢﴾

«و چون کار یکسویه شد» یعنی: چون داوری صورت گرفت و بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ درآمدند «شیطان گفت: همانا خداوند به شما وعده داد، وعده راست» در امر رستاخیز و حساب و پاداش دادن نیکوکار در برابر نیکوکاری اش و مجازات بدکار در برابر بدکاری اش «و من به شما وعده دادم» وعده نادرست؛ که رستاخیز و حساب و بهشت و دوزخی در کار نیست «پس با شما خلاف کردم» آنچه را که وعده داده بودم زیرا وعده من دروغی بیش نبود «و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود» و اگر شما خود نمی خواستید، نمی توانستم به زور و اجبار شما را به کفر در آورم «جز این که شما را دعوت کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید» یعنی: لیکن آنچه بود، فقط این بود که من شما را به سوی کفر دعوت کرده و آن را در برابر شما آراستم و شما هم شتابان مرا اجابت گفتید لذا هیچ الزام و اجباری از سوی من بر شما نبود «پس مرا ملامت نکنید» در آنچه که به سبب وعده نادرست و بی اساس من به آن در افتاده اید «و خود را ملامت کنید» در این که به دعوتم لبیک گفته و وعده راستین خدا جَلَّ جلاله و دعوت وی به سوی سرای سلامتی را فرو گذاشتید، با وجود آن که حجت حق برپا، و برهانهایش که بر هیچ عاقلی پنهان نیست در میان بود و آن برهانها فقط بر کسانی پوشیده ماند که تن به خواری و رسوایی سپرده و خفت و ذلت پیروی مرا خریدار شدند؛ «من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید» تا بتوانم به شما در این عذابی که گرفتار آن شده اید، یاری و کمکی بکنم، یا شما بتوانید مرا از این عذاب رسواگر نجات دهید. یعنی: شیطان خود در این حالت به همان عذابی مبتلاست که آنان گرفتار آنند و او خود محتاج فریادرسی است که به فریادش برسد و او را از آن عذاب خفت بار برهاند. پس چگونه طمع به یاری و فریادرسی کسی می بندند که او خود

نیازمند یاریگری و فریادرسی است «هرآینه من به آنچه که پیش از این مرا در کار خدا شریک می دانستید، کافر» اینک امروز به شما تصریح می کنم که به کار شما در شریک آوردنم در ربوبیت خدای سبحان، کافر. بدین گونه است که شیطان در روز قیامت در برابر پیروانش موضع و موقفی در پیش می گیرد که پشتشان را می شکند و دلهایشان را از هم می درد «هر آینه ستمکاران، برایشان عذابی دردناک است».

در این که آیا این جمله اخیر از تتمه سخن ابلیس است که خدای عزوجل آن را به ما حکایت می کند، یا سخن مستقلی است؟ مفسران بر دو قول اند و در این که آیا این سخنرانی ابلیس برای پیروانش قبل از ورودشان به دوزخ است یا بعد از آن؟ نیز دو قول است که ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده. ولی مفسران در تأیید قول اول حدیثی نقل کرده اند و از آن چنین بر می آید که سخنرانی ابلیس بعد از فیصله شدن کار حساب و قبل از ورود به دوزخ خواهد بود.

وَأَدْخِلَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿٣٣﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به بهشت هایی درآورده می شوند که از زیر درختان آن جویبارها روان است، به حکم پروردگار خویش در آنجا جاودانند و دعای خیرشان در آنجا سلام است» یعنی: درود فرشتگان به بهشتیان در بهشت، سلام گفتن برایشان به حکم پروردگارشان است. یا درود برخی از بهشتیان بر برخی دیگر در بهشت سلام گفتن است.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ﴿٤٤﴾

«آیا ندیدی» یعنی: آیا ندانستی «که خداوند چگونه مثلی زد؛ سخن پاکیزه را مانند درخت پاکیزه ساخت» سخن پاک، همانا کلمه اسلام؛ یعنی «لا اله الا الله» یا هرسخنی است که به معروف امر یا از منکر نهی کند. یعنی: حق تعالی کلمه طیبیه و سخن پاکیزه را به درخت پاکیزه ای تشبیه کرده «که ریشه اش استوار است» و گشن بیخ، محکم و

پایدار است در زمین «و شاخه‌اش در آسمان است» مانند درخت خرما و غیر آن از درختان مثمر. پس همچنین است کلمه توحید که در قلب مؤمن استوار است، هم در دنیا و هم در آخرت.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «درحقیقت داستان ایمان مانند داستان درختی استوار است، درختی که ایمان عروق آن، نماز ریشه آن، زکات بیخچه‌های آن، روزه شاخه‌های آن، آزار دیدن در راه خدا صلی الله علیه و آله و سلم سبزه آن، حسن خلق برگهای آن و بازداشتن خود از محرمات خدا صلی الله علیه و آله و سلم میوه آن است.»

تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٥﴾

آری! آن درخت؛ «میوه‌اش را لحظه‌به‌لحظه به‌اذن پروردگارش» یعنی: به اراده و مشیت وی «می‌دهد» به قولی: مراد از این درخت پاکیزه، درخت خرمایی است که در تمام اوقات شبانه روز، بدون فرق میان زمستان و تابستان میوه می‌دهد. پس همچنین است کلمه توحید و کلمه خیر که همیشه میوه خیر داده و حامل خویش را در هر زمانی به‌سوی عمل نیک پیش می‌افکند و انسان مؤمن به‌سبب آن وارد بهشت می‌شود. حدیث شریف ذیل مؤید قول فوق است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به اصحاب رضی الله عنهم فرمودند: «به من از درختی خبر دهید که همانند انسان مسلمان است، از برگهای آن هیچ نمی‌ریزد و میوه خود را در هر زمانی می‌دهد؟ سپس خود فرمودند: این درخت، درخت خرماست» «و خدا برای مردم مثلها می‌زند تا بود که متذکر شوند» چراکه زدن مثلها، یادآوری، تفهیم و تصویر معانی را تسریع و به آن کمک شایانی می‌کند.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿٢٦﴾

«و مثل سخنی ناپاک» که عبارت از کلمه کفر و هر سخنی است که به‌سوی شر و بدی فراخواند «چون درختی ناپاک است که از روی زمین کنده شده» یعنی: ریشه‌کن شده لذا باد آن را در هم می‌تکاند و دیری نمی‌پاید که آن درخت از بین می‌رود. به قولی: مراد از این درخت، درخت «حنظل» است «آن را هیچ قراری نیست» یعنی: آن

درخت بر روی زمین هیچ استقراری ندارد. پس همچنین است کلمه کفر و باطل و شر که اگر چندی در میان مردم رونق گیرد ولی به‌زودی از رمق افتاده راه فنا درپیش می‌گیرد و از آنجا که کلمه کفر و شخص کافر اساساً از هیچ حجتی بهره‌مند نیست پس نه در آن ثباتی است، نه هرگز از آن خیری به‌دست می‌آید و نه از آن سخن یا عملی پاک پدیدار می‌شود در حالی که کلمه حق و انسان مؤمن هم در ملکوت اعلیٰ شاخ‌وبرگ دارد و هم در دنیا پیوسته اوج و صعود تازه‌ای می‌یابد و مردم از او بهره‌مند می‌شوند.

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِيْنَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴿١٧﴾

«خدا مؤمنان را با سخن استوار» که همانا کلمه طيبة: «أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمداً رسول الله» و سایر سخنان حق است «ثابت می‌گرداند» زیرا گویندگان این سخن استوار، بر آن استمرار ورزیده و پیوسته بر آن پایدار می‌مانند، هم «در زندگی دنیا» چرا که هرگاه دشمنان خدا ﷻ در دنیا ایشان را زیر فشار قرار دهند، یا شیطانهای انسی و جنی ایشان را به وسوسه درافکنند، ایشان بر کلمه حق ثابت و پایدار باقی می‌مانند (و) هم «در آخرت» یعنی: خدای عزوجل مؤمنان را در وقت پرسش نکیر و منکر در قبر و در روز قیامت نیز، با سخن استوار ثابت می‌گرداند.

جمهور مفسران برآنند که مراد از استواری مؤمن در زندگی آخرت، استواری وی در گفتن کلمه حق در قبر است، یعنی: وقتی مؤمنان از دین و معتقدات خود در قبر مورد پرسش قرار گیرند، آن را با سخنان ثابت، استوار و روشن، بی هیچ لکنت و تردد و یا نادانی‌ای بیان می‌کنند چنان‌که در جانب مقابل، کسی که از این توفیق بی‌بهره است، در پاسخ سؤال نکیر و منکر می‌گوید: «نمی‌دانم!». آن‌گاه به‌وی گفته می‌شود: «نه دانستی و نه هم خواندی». امام رازی نیز می‌گوید: «به قول مشهور، این آیه درباره پرسش دو فرشته نکیر و منکر در قبر و این‌که خداوند ﷻ کلمه حق را بر مؤمن تلقین نموده و او را بر گفتن حق استوار می‌گرداند، آمده است». «و خدا ستمگران را گمراه

می کند» یعنی: حجتشان را از نزدشان گم و گور می کند. پس در قبرهایشان و در هنگامه حساب روز حشر، قادر به بیان آن نمی شوند.

در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده است: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دفن میت فارغ می شدند، بر سر قبر وی می ایستادند و می فرمودند: برای برادرتان آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا او همین حالا مورد پرسش قرار می گیرد». «و خدا هر چه بخواهد انجام می دهد» یعنی: در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت می دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مؤمن را به قول حق گویا می کند لذا مشیت وی مطلق است و از آنچه می کند مورد پرسش قرار نمی گیرد.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «چون مرگ مؤمن فرارسد، فرشتگان نزد او حاضر شده و بر او سلام می گویند، آن گاه به او مژده بهشت می دهند و چون بمیرد با جنازه وی همراه می شوند، سپس همراه مردم بر او نماز می گزارند، آن گاه چون دفن شود، در قبر خویش نشانده می شود و به او گفته می شود: پروردگارت کیست؟ می گوید: پروردگارم خداوند جل جلاله است. سپس به او گفته می شود: پیامبرت کیست؟ می گوید: پیامبرم محمد صلی الله علیه و آله است. سپس به او گفته می شود: شهادتت چیست؟ می گوید: «أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله». در این هنگام قبرش به اندازه امتداد ساحه دیدش بر وی فراخ ساخته می شود. اما کافر پس حکایت وی چنین است که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می آیند و بر چهره و پشتش می زنند و چون به قبر درآورده شود، او را می نشانند، آن گاه به او گفته می شود: پروردگارت کیست؟ اما او هیچ جوابی نمی دهد زیرا خداوند جل جلاله این حقیقت را فراموش وی می گرداند و چون به وی گفته شود: پیامبری که به سویت مبعوث شده کیست؟ باز هم درمی ماند و هیچ پاسخی نمی دهد. و خدا ستمگران را این چنین گمراه می کند».

﴿۳۸﴾ **أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ۗ جَهَنَّمَ يَصَلَوْنَهَا وَيَبْسُ**

الْقَرَارِ ﴿۳۹﴾

«آیا به کسانی که شکر نعمت خدا را به ناسپاسی بدل کردند، ننگریستی؟» خداوند متعال، پیامبرش ﷺ را از حال کفار مکه به تعجب فرا می‌خواند، از آنجا که آنان با تکذیب وی؛ نعمت عظمای بعثت ایشان را از میان خود به پیامبری، مورد ناسپاسی قرار دادند، در حالی که گزینش آن حضرت ﷺ از میانشان، انعامی بزرگ و بی‌مانند بر آنان بود که می‌باید بر آن شکرگزار می‌بودند (و) با این ناسپاسی «قوم خود را به سرای هلاکت فرود آوردند» که جهنم است. بوار: هلاکت است. به قولی: مراد از این گروه، سران قریش بودند که در روز بدر، قوم خویش را با کشته شدنشان به دست لشکر اسلام به سرای نیستی که عذاب نابود کننده آخرت است فرود آوردند. آن‌گاه (دارالبوار) را این‌گونه معرفی می‌کند: «در آن سرای هلاکت که جهنم است، در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است!».

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ۗ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿۴۰﴾

«و» این گروهی که به جهنم در می‌آیند «برای خداوند همتایانی» یعنی: شرکایی در ربوبیت «قرار دادند تا از راه او گمراه کنند» یعنی: تا قوم خویش را از راه خدا ﷻ به بیراهه در افکنند و این است کار سران شرک و کفر؛ از متولیان بتان و دیگر سردمداران مذاهب ضاله‌ای که از سوی مردم گمراه مورد پیروی قرار می‌گیرند «بگو: برخوردار شوید» به آنچه که در آن هستید از شهوات و گمراه‌سازی مردم «و بدانید که قطعا بازگشت شما به سوی آتش است» یعنی: قطعا مرجع و مقام نهایی شما آتش دوزخ و همان «دارالبوار» است. گویی گفته شد: اگر بر این شیوه ادامه دهید، بدانید که حتما بازگشت شما به سوی دوزخ است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بِنِعْمَةٍ فِيهِ وَلَا خِزْلٍ ﴿٣١﴾

«به آن بندگانم که ایمان آورده‌اند، بگو» خداوند متعال از باب تشریف و گرامیداشت، مؤمنان را به بندگی خودش نسبت داده. آری! به ایشان بگو: «نماز را برپا دارند» با ادای آن در اوقات مخصوص آن و رعایت ارکان و آداب آن «و» به ایشان بگو: «از آنچه ما به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا انفاق کنند پیش از آن که روزی فرارسد که در آن نه خرید و فروشی باشد و نه دوستی‌ای» یعنی: در روز قیامت دادوستدی نیست تا کسی که در عمل کوتاهی کرده، با دادن عوض و جریمه‌ای خود را از عذاب خداوند جل جلاله بازخیرد کند همچنین در آن روز پیوندهای دوستی و رفاقت نیز وجود ندارد تا دوست برای دوستش میانجیگری و شفاعت کرده او را از عذاب برهاند بنابراین، بنده باید برای نجات خویش، خود توشه و زادو برگ ایمانی کسب کرده به نماز و انفاق و دیگر اعمال شایسته روی آورد.

به قولی: انفاق پنهانی، در صدقات نافله و اختیاری بهتر است و انفاق آشکار در زکات فرض.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَّكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ ﴿٣٢﴾

بعد از آن که خداوند جل جلاله احوال و اوصاف نیکبختان و بدبختان را روشن ساخت، اینک ادله‌ای را که بر وجود و یگانگی و کمال علم و قدرتش دلالت می‌کند، بیان می‌کند تا وجوب شکرش بر بندگان محرز شود و کفاری که این نعمتها را ناسپاسی می‌کنند، در معرض توبیخ بیشتر قرار گیرند: «خدا آن ذاتی است که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرورستاد پس به وسیله آن آب، از میوه‌ها برای شما روزی‌ای بیرون آورد» یعنی: از محصولات و میوه‌های گوناگون روزی‌ای برای بنی‌آدم بیرون آورد که به وسیله آن زندگی کنند. پس کسی که این چنین جایگاهی داشته باشد، بی‌شک سزاوار

آن است که مورد پرستش قرار گرفته و در راه وی انفاق شود «و کشتی را برای شما رام گردانید تا به فرمان او» طبق خواسته شما «در دریا روان شود» و آن را در مصالح و منافع خود به کار گیرید «و رودها را برای شما مسخر کرد» تا آنها را در هر جایی که می‌خواهید به جریان اندازید و نیز بر رودخانه‌ها کشتیرانی کنید. پس خدایی که این همه بر شما منت نهاد، بی‌شک سزاوار پرستش و شکر است.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ وَسَخَّرَ لَكُمُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ﴿٣٣﴾

«و برای شما خورشید و ماه را - که پیوسته روانند - رام گردانید» تا از نور و روشنی و سایر منافع آنها استفاده کنید، خورشید و ماهی که پیوسته فعالند و به حیات انسان، حیوان، رستنی‌ها و غیره نیرو و مدد می‌رسانند. یا معنی این است: خورشید و ماه، همیشه به پیروی از فرمان خدا ﷻ در حرکت و جریانند و هرگز از سیر و حرکت باز نمی‌مانند «و رام ساخت برای شما شب و روز را» که از پی یکدیگر می‌آیند. پس روز برای سعی و تلاشتان در امور معاش است و شب هم برای آرام‌گرفتن و استراحتتان و این همه، شکر و سپاس او را می‌طلبند.

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنْ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾

«و از هر چه که از او خواستید به شما عطا کرد» و از هر چه هم که نخواستید، اما مورد نیاز شماست و از آن بهره‌مند می‌شوید، نیز به شما عطا کرد «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به‌شمار درآورید» یعنی: به‌هیچ وجهی از وجوه، توان شمارش و احاطه نعمتهای حق تعالی را ندارید و اگر فردی از افراد بشر بخواهد تا نعمتهای خدای عزوجل را بر خود در آفرینش عضوی از اعضا یا حسی از حواسش به‌شمار آورد، هرگز بر این کار قادر نیست پس چگونه خواهد بود شمارش دیگر نعمتهایی که حق تعالی در کل اعضای وجودش آفریده است و نیز سایر نعمتهایی که

از خارج وجودش بر او احاطه کرده و با اجناس و الوان مختلف و متنوع خود، او را در هر وقت و هر زمان از همه جهت زیر پوشش خویش قراردادده است.

امام فخر رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «چون خواهی لقمه نانی برگیری و به دهان بری... در این امر نیک تأمل کن که این لقمه نان به سامان نمی‌رسد مگر آن‌که این عالم به تمام و کمال بر درست‌ترین وجه فعال باشد»، سپس او شرحی شافی و کافی از روند شکل‌یابی این امر ارائه کرده و در پایان می‌گوید: لذا با آنچه یاد کردیم، آشکار شد که شناخت سود و منافع همین یک لقمه، جز با شناخت جزئیات بسیار دیگری مقدور نیست و عقل‌ها از درک ذره‌ای از این مباحث قاصرند». در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ در دعای خویش می‌گفتند: «اللهم لك الحمد غير مكفي ولا مودع ولا مستغني عنه ربنا: بارخدایا! شکر و سپاس برای توست، بی‌آن‌که تو به شکر و سپاس ما نیازی داشته باشی، یا آن را ترک کنیم و با آن وداع گوئیم، یا از آن بی‌نیاز باشیم پروردگارا». پس بارخدایا! ما تو را بر هر نعمتی که به ما داده‌ای و جز تو هیچ‌کس دیگر، حد و مرز و مقدار آن را نمی‌داند، شکر و سپاس می‌گوییم: «اللهم إنا نشكرک علی کل نعمة أنعمت بها علينا مما لا يعلمه إلا أنت» «همانا انسان ستم پیشه است» بر خود با غفلت از شکر نعمت «ناسپاس است» کفار: بسیار ناسپاس است نعمتهای خداوند ﷻ را بر خود و منکر آن نعمتهاست و چنان‌که باید شکرگزار آنها نیست.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴿٢٥﴾

«و یاد کن هنگامی را که ابراهیم گفت» بعضی از مفسران برآنند که ذکر داستان ابراهیم علیه السلام در اینجا همچون مثالی برای کلمه پاکی است که در هر وقت میوه‌ای پاک می‌دهد^۱ لذا ابراهیم علیه السلام در عبادت خدای عزوجل الگو و نمونه است و باید موحدان به او اقتدا کنند. آری! ابراهیم علیه السلام دعای پایداری بر آیین توحید کرد و گفت:

^۱ نگاه کنید به «آیه/ 25» از همین سوره.

«پروردگارا، این شهر را» یعنی: مکه را «جایی امن بگردان و مرا و فرزندانم را از پرستیدن بتان دور دار» به قولی: مراد وی فرزندان صلبی‌اش، و به قولی دیگر: مراد وی تمام ذریه و تبارش بود. صنم: تمثالی بود که اهل جاهلیت از سنگ و مانند آن می‌ساختند و آن را پرستش می‌کردند.

وقتی ابراهیم علیه السلام - این قافله‌سالار توحید و پدر پیامبران علیهم السلام - از عبادت بتان به خدا عز وجل پناه برده و دعا می‌کند که حق تعالی او را از آن دور بدارد پس دیگران به ترس از افتادن در این ورطه سزاوارترند زیرا هر عصری دارای بتان و اصنام مخصوص به خود است که گاهی حتی بر تیزبینان آن عصر هم پنهان و ناشناخته می‌مانند لذا باید به هوش بود و بتان زمان خویش را شناخت.

رَبِّ اِنَّهُمْ اَضَلُّنَّ كَثِيْرًا مِّنَ النَّاسِ ۗ فَمَنْ تَبِعَنِ فَاِنَّهٗ مِنِّي ۗ وَمَنْ عَصَانِيْ فَاِنَّكَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿۳۶﴾

«پروردگارا، آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند» یعنی: با آن‌که این بتان جماداتی بی‌درک و شعور بیش نیستند، اما سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند پس گویی مردم را گمراه کرده‌اند «پس هر که از من پیروی کند» در دینم و مسلمانی موحد شود «بی‌گمان او از من است» یعنی: از اهل دین من است «و هر که مرا نافرمانی کند» و از من پیروی نکرده و در آیین من در نیاید «پس به یقین تو آمرزنده مهربانی» هر چند گناه وی هم بزرگ باشد.

به این مناسبت خاطر نشان می‌شود که: اهل سنت و جماعت میان جایز عقلی و جایز شرعی در حق خداوند متعال فرق می‌گذارند، یعنی در نزد آنان عقلا جایز است که خداوند متعال هر گناهی را بیامرزد ولی چون خود او خود خبر داده که شرک را نمی‌آمرزد پس عقیده به این‌که آمرزش شرک مستحیل الوقوع (غیرممکن) می‌باشد، نیز واجب است. هر چند به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام در اینجا از نافرمانی، نافرمانی از وی در غیر شرک است.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾

«پروردگارا! هرآینه من بعضی از فرزندانم را» مراد فرزندش اسماعیل علیه السلام است «در وادی بی کشت» و بی آب و علف که وادی مکه است «نزد خانه محرم تو سکونت دادم» به قولی: خانه کعبه را از آن رو «محرم» نامیدند که بر متجاوزان ستمگر هتک حرمت آن حرام گردیده و نیز هر نوع بی احترامی و استخفاف و اهانت به آن حرام است «پروردگارا! تا نماز را برپا دارند» یعنی: ایشان را در این وادی اسکان دادم تا در آن نماز را برپا دارند «پس دل‌های برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده» به سبب محبت خود و خانهات و به تبع آن محبت مجاوران خانهات تا در آن حج و عبادت انجام دهند. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: اگر ابراهیم علیه السلام به جای «دل‌های برخی از مردم»، «دل‌های همه مردم» می گفت، قطعاً دل‌های فارس و روم و تمام مردم به کعبه مشتاق می شد. «و آنان را از محصولات مورد نیازشان روزی ده» محصولاتی که در آن می رویانی، یا به سوی آن از جاهای دیگر جلب می کنی «باشد که سپاسگزاری کنند» نعمتهای تو را.

پس خداوند جل جلاله دعای ابراهیم علیه السلام را اجابت کرد و کعبه را حرم امنی گردانید که تمام محصولات به سوی آن آورده می شود تا بدانجا که انسان میوه بهاری و تابستانی و پاییزی و زمستانی را در یک روز واحد در آن می یابد.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمَ مَا تُخْفِي وَمَا نُعَلِّمُ وَمَا يُخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ ﴿٣٨﴾

«پروردگارا! بی گمان تو آنچه را که پنهان می داریم و آنچه را که آشکار می کنیم، می دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی ماند» آری! تو به احوال و مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به خود ما مهربان تری پس نیازی وجود ندارد که ما طلب کنیم، لیکن ما تو را برای اظهار عبودیت و ابراز فقر خود به سوی رحمت می خوانیم؛ همچنین بدان جهت که ما به دریافت این برکات شتاب داریم. تکرار ندای «ربنا» برای مبالغه در تضرع و زاری به بارگاه حق تعالی است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾

«سپاس خداوندی را که با وجود سالخورده‌گی» من و زلم «اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به راستی پروردگار، شنوای دعاء است» به قولی: اسماعیل علیه السلام در نود و نه سالگی و اسحاق علیه السلام در صد و دوازده سالگی ابراهیم علیه السلام به دنیا آمدند.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾

«پروردگارا! مرا برپا دارنده نماز قرار ده و از فرزندان من نیز» یعنی: برخی از نسل و تبارم را نیز برپادارنده نماز قرار ده. ابراهیم علیه السلام همه را در دعای خویش شامل نساخت زیرا می دانست که بعضی از آنان از جمله کفار خواهند بود و نماز را برپا نخواهند داشت و خدای عزوجل خود او را از این امر آگاه کرده بود «پروردگارا! ودعای مرا بپذیر» یعنی: دعایم را اجابت کن، یا عبادتم را بپذیر.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

«پروردگارا! روزی که حساب برپا می شود» یعنی: روز ثبوت حساب بر مکلفان در محشر و این تعبیر چنان است که گفته می شود: بازار برپا شد «بر من و بر پدر و مادرم بیامرز» به قولی: او قبل از آن که بداند پدر و مادرش دشمن خدای سبحانند، برای آنها طلب مغفرت کرد «و بر مؤمنان» نیز بیامرز. از میان بندگان خدا عز وجل مؤمنان را به دعای مغفرت مخصوص ساخت زیرا دعای مغفرت در حق کفار جایز نیست.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الْفَالِطُونَ ﴿٤٢﴾

﴿٤٢﴾

«و خدا را از آنچه ستمکاران می کنند، غافل مپندار» یعنی: چون ستمگران را در سلامتی و امنیت و نعمت دیدی، این پندار بر ذهن و ضمیرت غالب نشود که خدای سبحان از سزاوار بودن آنها برای عذاب غافل است «جز این نیست که آنان را» یعنی:

مجازات آنان را در برابر ستمشان «برای روزی که چشمها در آن خیره شود به تأخیر می‌اندازد» یعنی: آنها را در دم مجازات نمی‌کند بلکه کیفر آنان را برای روزی به تأخیر می‌اندازد که چشمهای محشریان در آن باز مانده و بسته نمی‌شود؛ از هول آنچه که در این روز می‌بینند و از شدت حیرت و دهشتی که بر آنها چیره می‌شود.

مُهَطِعِينَ مُعْنَى رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْئِدَتُهُمْ هَوَاءٌ ﴿٤٣﴾

سپس خداوند متعال کیفیت برخاستنشان از قبرها و شتافتنشان به سوی میدان حشر را بیان کرده می‌فرماید: «شتابانند» به‌سوی محشر در پی ندای دعوتگر «سربه بالا برداشتگان» به‌سوی آسمان و نگاه‌کنندگان به‌سوی آن؛ با نگاه‌های پر از هول و هراس و بیچارگی و ذلت، به‌طوری‌که همه سر به آسمان دارند و کسی به‌دیگری نمی‌نگرد «چشمشان به‌سویشان باز نمی‌گردد» یعنی: چشمهایشان همچنان باز و مبهوت باقی می‌ماند «و دل‌هایشان خالی است» از عقل و فهم و جرأت، به‌سبب پریشانی و هراس و حیرت و دهشتی که به آن در افتاده‌اند.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ مُّجِبٌ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرَّسُولَ أُولَٰئِكَ تَكُونُوا آقِسْتُمْ مِّن قَبْلُ مَا لَكُمْ مِّن زَوَالٍ ﴿٤٤﴾

«و بترسان» ای پیامبر! ﷺ «مردم را از روزی که عذاب بر آنان می‌آید» که آن روز، روز قیامت است «پس آنان که ستم کرده‌اند، می‌گویند» یعنی: کافران در آن روز می‌گویند: «پروردگارا! ما را تا چندی مهلت بخش» ما را تا زمانی معین که دور نیست، مهلت ده و به دنیا برگردان «تا دعوت تو را» که بر زبان پیامبرانت مطرح کرده‌ای «اجابت کنیم و از پیامبران پیروی کنیم» در آن برنامه‌ها و تکالیفی که به ما ابلاغ کرده‌اند و در این مهلت، آنچه را که در قبال آن کوتاهی و اهمال کرده‌ایم، جبران کنیم.

در اینجاست که به شیوه توبیخ در پاسخشان گفته می‌شود: «مگر شما پیش از این قسم نمی‌خوردید که شما را هیچ زوالی نیست؟» آیا این شما نبودید که در دنیا سوگند می‌خوردید که فنا ناپذیرید و هرگز در پی آن دنیا قیامت و معادی نیست؟!!

وَسَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾

«و سکونت گزیدید» یعنی: مستقر شدید «در منازل کسانی که بر خود ستم کردند» آن منازل عبارت از: شهرهای ثمود و مانند آن از اماکن کفاری است که با کفر به خدای سبحان و نافرمانی وی بر خویشان ستم کردند «و برای شما آشکار شد» با مشاهده آثار عذابشان «که با آنان چگونه معامله کردیم» و چه مجازات و عذاب سختی در برابر جرایم و گناهان و نافرمانی‌هایشان به آنان رساندیم، اما با وجود مشاهده این آثار، درس عبرت نگرفتید «و مثلها برای شما زدیم» در کتابهای خود و بر زبان پیامبران خویش عليه السلام به جهت توضیح و بیان بیشتر و اتمام و اکمال حجت. یعنی: پس چرا آن همه حجت را مورد انکار قرار داده و از آنها درس نگرفتید؟!!

وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ ﴿٤٦﴾

«و به یقین آنان نیرنگ خود را به کار بردند» در انکار حق و اثبات باطل بزرگی که تمام توش و توان خود را در راه آن نهاده‌اند «و مکرشان نزد خداست» یعنی: با دوستان خدای سبحان مکر می‌ورزند در حالی که او آنان را در حال مکرورزی می‌بیند و بر مکر و نیرنگشان احاطه داشته و آن را دقیقاً می‌داند «هرچند از مکرشان کوهها از جای برآیند» یعنی: هرچند نیرنگ آنان تا بدان پایه نیرومند باشد که به ازجا کنده شدن کوهها بینجامد، اما باوجود آن نیرنگ بزرگ، خدای عزوجل دین خویش را نصرت می‌دهد. به قولی دیگر معنی این است: خداوند جل جلاله از نیرنگشان آگاه است و او نیرنگشان را چنان بزرگ نمی‌داند که کوهها بر اثر آن از جای برآیند بلکه نیرنگشان بسیار ضعیف است. پس در حالی که آفرینش کوهها با آن بزرگی بر خدای عزوجل بس

آسان است، چگونه بی اثر ساختن نیرنگشان بر وی دشوار می‌باشد؟ به قولی دیگر: خداوند عز وجل در این آیه اهل ایمان را به کوه‌ها تشبیه کرده است.

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفًا وَعِدَّتْهُ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٤٧﴾

«پس مپندار که خداوند وعده خود به پیامبرانش را خلاف می‌کند» مراد، وعده خدای سبحان به پیامبرانش با این فرموده وی است: ﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا...﴾ (ما قطعاً پیامبران خود را نصرت می‌دهیم) «غافر/۵۱» و فرموده وی: ﴿كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي﴾ (خداوند فیصله کرده است که قطعاً من و پیامبرانم پیروز می‌شویم) «مجادله/۲۱». «بی‌گمان خداوند غالب» است پس هیچ کس نمی‌تواند بر او غلبه کند «صاحب انتقام است» پس قطعاً از دشمنانش برای دوستانش انتقام می‌گیرد.

يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾

«روزی که زمین به غیر این زمین مبدل گردانیده شود» در رأی اکثر مفسران، مراد از آن: تغییر دادن اوصاف زمین است. اما به قولی: مراد تغییر دادن ذات زمین می‌باشد «و آسمانها به غیر این آسمانها مبدل گردانیده شود» تغییر دادن آسمانها نیز - بنا بر اختلاف فوق در میان مفسران - به معنای تغییر دادن اوصاف یا تغییر دادن ذات آنهاست. تغییر دادن اوصاف زمین در روز قیامت عبارت است از: هموار کردن تلها و بلندیهای آن، درهم کوبیدن و هموار کردن کوههای آن و گستراندن و هم سطح ساختن نابرابریهای آن. و تبدیل کردن اوصاف آسمانها عبارت است از: متلاشی ساختن و درهم شکافتن ستارگان، درهم پیچاندن خورشید و تاریک کردن ماه. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت بر زمین سفید بی‌نشانی حشر می‌شوند که همانند قرص نان پاک و صافی^۱ است و در آن از هیچ کس علامت و نشانی وجود ندارد». در روایت دیگری آمده است: «زمین محشر، زمینی است سفید که نه بر آن خونی ریخته

^۱ عبارت حدیث شریف «قرصه النقی» است، قرصه النقی نانی است که آرد آن چندین بار غربال شده باشد.

است و نه بر آن گناهی انجام گرفته است». همچنین از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: از رسول خدا ﷺ درباره آیه: (يَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضُ عَيْرَ الْأَرْضِ ...) سؤال کردم و گفتم: یا رسول الله! در آن روز که زمین به زمین دیگری تبدیل می شود، مردم کجا هستند؟ فرمودند: «بر بالای صراط». «و مردم به حضور خداوند یگانه قهار ظاهر شوند» یعنی: مردم از قبرهای خود ظاهر و آشکار شوند، یا آنچه را که در دنیا از اعمال خود کتمان می کردند، آشکار شود. ذکر وحدانیت حق تعالی در کنار قهاریت وی، مفید آن است که کار در آن روز، نهایت سخت و سنگین است.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٤٩﴾

«و مجرمان را در آن روز دست و پا به هم بسته در زنجیرها می بینی» یعنی: مشرکان را در روز قیامت می بینی که در زنجیرها به هم بسته شده اند، یا با شیاطین به هم بسته شده اند، یا دستهایشان در زنجیرها و بندها به پاهایشان بسته شده است. چنان که در ترجمه شاه ولی الله دهلوی رحمته الله آمده است.

سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطْرَانٍ وَتَعْنَىٰ وُجُوهُهُمُ النَّارُ ﴿٥٠﴾

«تن پوشهایشان از قطران است» یعنی: لباسها و پیراهنهایشان از ماده «قطران» است که از آن بر پوست بدنشان مالیده می شود. و چرا این ماده انتخاب شده است؟ زیرا آتش در این ماده به سرعت مشتعل می شود و نیز این ماده بوی گندیده ای دارد. قطران: صمغی رقیق، چسبنده و سیاه رنگ است که از جوشاندن چوب و زغال یا مانند آن به دست می آید و سخت قابل اشتعال می باشد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «قطران مس گداخته است». در بعضی از ترجمه ها «قطران» به «قیر» معنی شده است «و آتش چهره هایشان را می پوشاند» یعنی: آتش بر روی چهره هایشان زبانه می کشد و آنان را عذاب می دهد. مخصوصا پوشش آتش بر چهره هایشان ذکر شد زیرا حواس مدرکه در چهره قرار دارد و چهره گرمی ترین بخش ظاهری بدن است چنان که قلب گرمی ترین عضو باطنی بدن می باشد.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾

«تا خداوند هر کسی را، بر وفق آنچه کرده است» از خیر یا شر «جزا دهد، همانا خداوند زود حساب‌گر است» چیزی او را از کار حساب به خود مشغول نمی‌سازد همچنین حساب یکی از آنان او را از حساب دیگران به خود مشغول نمی‌سازد لذا او این حساب را همزمان با تمام خلائق انجام می‌دهد.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ، وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهُ الْوَحِيدُ وَيَذْكُرُوا الْأَنْبِيَاءَ ﴿٥٢﴾

«این بلاغی است» یعنی: این قرآن، یا آنچه که در این سوره آمده است ابلاغی است که برای پند و اندرز گرفتن کافی است؛ «برای مردم» همگی‌شان؛ زیرا با قرآن، حجت کامل بر آنان اقامه می‌شود «و تا بدان بیم یابند» یعنی: تا با این ابلاغ، به خود آیند و به راه گرایند «و تا بدانند که او معبودی یگانه است» یعنی: تا با ادله تکوینی‌ای که قبلاً ذکر شد و با آیات قرآنی تلاوت شده در این سوره، به وحدانیت خدای سبحان و عدم وجود شریکی برای او پی برده و به خوبی به این امر دانا گردند «و تا صاحبان خرد پند گیرند» و با این ابلاغ، از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آیند. به این ترتیب، این آیه کریمه مقاصد این سوره را در ابلاغ، انذار، اعلام وحدانیت خداوند عَلَّامٌ و پند و تذکر برای مردم خلاصه کرده است.

﴿سوره حجر﴾

مکی است و دارای (۹۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه به سبب بیان داستان اصحاب حجر در آن، «حجر» نام گرفت. «حجر» وادی ای است در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمود اند. این سوره در موضوع خود اهداف سوره‌های مکی را دنبال می‌کند، یعنی محور آن: اثبات توحید، نبوت و معاد می‌باشد.

الرُّتَّكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانِ مُبِينٍ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «الف، لام، راء» و بحث بر سر حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت «این» آیاتی که سوره حجر متضمن آن است؛ «آیات کتاب و قرآن مبین است» مراد از کتاب نیز قرآن است و در اینجا هر دو اسم برای آن با هم ذکر شد. مبین: یعنی روشنگر و مفید بیان. آری! قرآن روشنگر و اثبات کننده وجود، صفات و سنن الهی، بیانگر دین و شریعت، تبیین کننده طبیعت و ویژگی‌های انسان، گویای دردها و درمانهای او و نهایتاً روشنگر تمام نیازهای او می‌باشد.

رُبَمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۲﴾

«چه بسا کسانی که کافر شدند، آرزو کنند که کاش مسلمان بودند» مراد این است که چون در روز قیامت پرده‌های ظلمانی دنیای مادی از برابر دل و دیده انسانها به کنار رود و حقیقت بر کفار آشکار گشته بطلان شیوه کافریشان روشن گردد و این امر بر آنان هویدا شود که دین حق نزد خدای سبحان همانا دین اسلام است و دین حقی غیر از آن وجود نداشته، در این هنگام است که آنان در این آرزو می‌افتند که کاش مسلمان می‌بودند ولی این آرزویشان فقط از روی حسرت و ندامت و ملامت کردن نفس‌هایشان از قصور در پیشگاه خداوند جل جلاله است و هیچ سود و ثمری برایشان در بر ندارد. به قولی: کفار در وقت جان کندن این آرزو را می‌کنند آن‌گاه که حجاب‌ها از برابر آنان کنار زده

می‌شود. به‌قولی دیگر: هنگامی این آرزو را می‌کنند که مسلمانان به بهشت وارد می‌شوند چنان‌که در حدیث شریف به‌روایت ابوموسی‌اشعری رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون دوزخیان و کسانی از اهل قبله که خداوند تعالی خواسته است «یعنی گنهکارانشان» در دوزخ با هم یک‌جا شوند، کفار به مسلمانان می‌گویند: آیا شما مسلمان نبوده‌اید؟ می‌گویند: چرا؟ مسلمان بوده‌ایم. می‌گویند: اما اسلام شما هیچ بلایی را از شما دفع نکرد و اینک با ما در دوزخ همدم گشته‌اید؟ مسلمانان در پاسخشان می‌گویند: ما گناهایی داشته‌ایم که بدانها مورد مؤاخذه قرار گرفته‌ایم! آن‌گاه خدای عزوجل که شنوای گفت‌وگوی آنان است، دستور می‌دهد تا کسانی از اهل قبله را که در دوزخ هستند از آن بیرون آورند. پس چون کفار این رویداد را می‌بینند، می‌گویند: ای کاش ما هم مسلمان بودیم تا چنان‌که آنان از دوزخ بیرون آورده شدند، ما نیز از آن بیرون آورده می‌شدیم.»

دلیل این‌که از آرزوی کفار به (ربما) که مفید تقلیل است، تعبیر شد در حالی که در چنان مقامی باید چنین آرزویی بسیار باشد، این است که: کفار چنان در هول و هراس دوزخ و قیامت گرفتار می‌شوند که این هول و هراس، مجال فکر کردن در چنین اموری را به آنان نمی‌دهد.

ذَرَّهُمْ يَا كُفْرًا وَتَمَتَّعُوا وَيَلْهَمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْمُونَ ﴿٣﴾

سپس خداوند متعال کفار را چنین مورد تهدید قرار می‌دهد: «بگذارشان» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «تا بخورند و برخوردار شوند و آرزوی دراز سرگرمشان کند پس به‌زودی خواهند دانست» یعنی: رهایشان کن تا سرگرم دنیای دون خودشان بوده، هرگز به‌خود نیایند و هیچ‌گاه از باطل به‌سوی حق ره نسپرند، بگذارشان در فرورویهای باطل و بیهوده‌شان؛ مانند خوردن، خوابیدن و بهره‌مند شدن از لذایذ و خوش‌گذرانی‌های دنیا زیرا آنان همانند چهارپایانی هستند که جز این دیگر هم و غمی ندارند. آری! بگذارشان در این آرزوهای طولانی و «طول‌امل»؛ تا آرزوهای پرپهنای دنیوی، آنان را

از پیروی‌ات به خود سرگرم سازد اما به‌زودی زشتی و پلیدی عملکرد و فرجام عبرت‌بار کار خویش را خواهند دانست.

شایان ذکر است که در نکوهش طول «أمل» - یعنی آرزوهای طویل مادی و دنیوی - احادیث زیادی آمده است؛ از جمله این حدیث شریف است: «فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همچنان در او جوان می‌گردد: حرص و أمل». در حدیث شریف دیگری آمده است: «چهار چیز از بدبختی است: خشک بودن چشم، قساوت قلب، طول آرزو و حرص بر دنیا».

هدف آیه کریمه، نومید ساختن پیامبر ﷺ از این امر است که کفار به خود آیند و از کفر بازایستند و اعلام این واقعیت به ایشان است که آنان اهل خواری و خفت‌اند لذا نصیحتشان هیچ سودی در بر ندارد.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرَبَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ پیامبرش ﷺ را به ترک کردن این گروه از کفار فرمان داد، علل این فرمان را در آیات ذیل چنین بیان می‌کند:

«و ما هیچ شهری را نابود نکردیم مگر آن‌که اجل مکتوب معینی داشت» که آن اجل نزد خدای عزوجل در لوح محفوظ نوشته است. لذا نابودی مجرمان نه از آن موعد پیش می‌افتد و نه پس و این موعد نزد حق تعالی نه مجهول است و نه فراموش شده.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا وَمَا يَسْتَخِرُونَ ﴿٥﴾

«هیچ امتی از اجل خویش نه پیش می‌افتد» یعنی: قبل از فرارسیدن اجل خود نابود نمی‌شود «و نه پس می‌ماند» از اجل خویش لذا مهلتی که به امت‌ها داده می‌شود، نباید عاقلان را فریفته خود گرداند.

بنابراین، سنت و قانونمندی خداوند ﷻ در امت‌ها یکی است و آن این است که: او مردم هیچ سرزمینی را هلاک نمی‌کند مگر بعد از اقامه حجت بر آنان و به نهایت رسیدن اجل مقرر و موعودشان در لوح محفوظ. پس وقتی سنت الهی این است، بدان

ای محمد! که اجل محتوم کفاری که با تو ستیزه درپیش گرفته‌اند نیز فرامی‌رسد، بدین جهت، آنان را در حال و روزگار تأسف بارشان فروگذار.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾

«و گفتند» کفار مکه به رسول خدا ﷺ از روی تهکم و استهزا «ای آن که قرآن بر او نازل شده است» یعنی: ای کسی که به زعم و ادعایش بر او قرآن نازل شده است «به یقین تو دیوانه‌ای» یعنی: تو به سبب این ادعا که می‌گویی رسول خدا و مأمور تبلیغ احکام وی هستی، یقیناً دیوانه‌ای زیرا به نظر ما کسی که عاقل باشد، چنین ادعای بزرگی نمی‌کند. آری! علت دیگری که باید کفار مکه را به‌حالشان واگذاری این گونه سخنان است.

آن گاه کفار مکه افزودند: «اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشته‌ها را پیش ما نمی‌آوری» تا بر راستگویی‌ات گواهی دهند؟ به‌قولی معنی این است: اگر از راست‌گویان هستی، چرا فرشتگان را بر سر ما نمی‌آوری تا ما را به سبب تکذیب تو مجازات کنند؟.

مَا نَزَّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾

خداوند متعال این سخنانشان را رد کرده می‌فرماید: «فرشتگان را جز به‌حق» یعنی: جز برای آنچه که حکمت و مشیت ربانی ما اقتضا کند «فرو نمی‌فرستیم» و آن مناسبت حق، یا در فرود آوردن پیام و وحی است، یا در نازل کردن عذاب پس درخواست شما از آن اموری نیست که فرستادن فرشتگان در آن لازم و قرین حکمت باشد «و در آن هنگام، دیگر مهلت نیابند» یعنی: اگر ما فرشتگان را فرودآوریم، قطعاً کفار در آن هنگام مورد مجازات سخت قرار می‌گیرند و نابود ساخته می‌شوند زیرا سنت ما این است که اگر طبق درخواست مردم معجزه حسی نازل کنیم اما آنها بعد از مشاهده آن ایمان نیاورند، به‌دنبال آن بی‌درنگ عذاب ریشه‌کن کننده بر آنها نازل می‌کنیم لذا

فرود آوردن فرشتگان مسلما به زیان آنهاست نه به سودشان و حکمت ما بر این نیست که به شتاب عذابشان کنیم زیرا این امر در علم ازلی ما سبقت گرفته که برخی از آنان و از فرزندان‌شان به زودی ایمان می‌آورند.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٠﴾

سپس حق تعالی در رد اتهام جنون به رسول خدا ﷺ به سبب نزول قرآن برایشان، می‌فرماید: «بی‌تردید ما این قرآن را نازل کرده‌ایم» یعنی: این قرآنی را که آنها منکر آند و تو را به سبب آن به دیوانگی متهم می‌کنند، ما فرود آورده‌ایم «و قطعاً ما خود نگهبان آنیم» از اشتباه و تحریف و افزودن و کاستن و مانند اینها؛ از آنچه که سزاوار آن نیست. آری! این ویژگی مهم قرآن کریم است که حق تعالی در گذر زمان تا ابدالدهر عهده دار حفظ و نگهداشت آن گردیده، بر خلاف کتاب‌های پیشین که علما و روحانیون مأمور حفظ آنها بودند ولی امانت را رعایت نکرده و آن کتابها را تبدیل و تحریف نمودند بلکه حتی کار را بدانجا رساندند که اصل آن کتابها نابود و ناپدید شد و امروز دیگر اثری از آنها بر جای نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾

آن‌گاه خداوند متعال از باب تسلیت و دلجویی پیامبرش خطاب به ایشان می‌فرماید: «و به یقین پیش از تو نیز در گروه‌های پیشینان» یعنی: در امت‌ها، فرقه‌ها و طوائف نخستین و آیندگان آنان «پیامبرانی فرستادیم» پس ای محمد ﷺ! تنها تو نیستی که در میدان رسالت، با این امواج سرکش مخالفت روبرو شده‌ای. شیع: جمع شیعه است و شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١١﴾

«و هیچ پیامبری بر آنان نیامد جز آن که او را به مسخره می گرفتند» چنان که ای محمد ﷺ! این گروه کفار با تو چنین رویه‌ای در پیش گرفتند.

كَذَلِكَ نَسَلُكُمْ فِي قُلُوبِ الْمَجْرِمِينَ ﴿١٢﴾

«بدین گونه آن را در دل مجرمان راه می دهیم» یعنی: گمراهی را در دل مجرمان و بزهکاران جدید راه می دهیم چنان که آن را در دل مجرمان پیشین راه دادیم. به قولی معنی این است: بدین گونه قرآن را در دل آنان راه می دهیم پس آن را تکذیب می کنند چنان که پیشینیان پیامهای ما را تکذیب کردند.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةَ الْأُولِينَ ﴿١٣﴾

«که به آن ایمان نمی آورند» یعنی: به قرآنی که آن را فرود آوردیم، ایمان نمی آورند «و هرآینه سنت پیشینیان گذشت» یعنی: راه و رسم پیشینیان پیوسته چنین بوده است. همچنین سنتی که خداوند ﷻ در ناپود کردنشان بنیان گذاشته - آنجا که روش تکذیب و استهزا را در پیش گیرند - تغییر ناپذیر است، بدین جهت ای محمد ﷺ! به مسلمان شدنشان طمع میند و آنها را فروگذار تا در باتلاق اندیشه‌ها و آرزوهای پست خود فرو روند.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا مِنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾ لَقَالُوا إِنَّمَا سُكَّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ

مَسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

«و اگر بر آنان» یعنی: بر این گروه معاند تکذیب کننده استهزاگر به محمد ﷺ «دری از آسمان می گشودیم» و به آنان امکان می دادیم تا بر آن صعود کنند «پس همواره در آن بالا می رفتند» به وسیله ابزار و تجهیزات فضایی، یا بدون ابزار تا آنچه را در آسمان از عجایب ملکوت است، مشاهده کنند، آری! اگر چنین می کردیم «قطعا می گفتند» این

کفار نابکار؛ از فرط عناد و سرکشی و لجاجت‌شان «جز این نیست که ما چشم‌بندی شده‌ایم» و چشمان ما از دریافت حقیقت بسته شده است. به‌قولی معنای سخنشان این است: اختلال پدید آمده در دیدگان ما بر اثر مستی شراب است «بلکه ما مردمی هستیم که افسون شده‌ایم» بنابراین، آنچه می‌بینیم هیچ حقیقتی ندارد. این تصویری است واقعی از عنادشان زیرا وقتی آنان معجزه حسی‌ای که ایمان به خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فرشتگان، پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و کتبش را بر آنان الزام می‌کند ببینند ولی به بینایی خود این نسبت را بدهند که ادراک آن به سبب عارضه سکر و مستی یا جادو و افسون‌زدگی، ادراکی حقیقی و منطبق با واقع نیست پس در چنین حال و وضعی، جز فروگذاشتنشان دیگر چه راهی باقی می‌ماند؟ مگر پند و موعظه سودی به حالشان دارد؟!

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

«و بی‌گمان در آسمان برجهایی آفریدیم» مراد از برجها: ستارگان سیار دوازده‌گانه مشهورند که نامهای آنها عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که دانش نجوم و شناخت منازل ستارگان از بزرگترین علوم است که اندیشمندان از تعمق در آنها به عظمت خالق متعال راه می‌یابند، به‌علاوه این که بشر از فواید و منافع این شناخت نیز برخوردار می‌گردد؛ زیرا از آن در جهت یافتن راههای خشکی و دریا، شناخت اوقات و امور بسیار دیگری بهره می‌برد «و آن را» یعنی: آسمان را «برای بینندگان آراستیم» و نقش ستارگان در زیباسازی آسمان بر هیچ‌کس پوشیده نیست، بویژه بر اندیشمندانی که در آنها به دیده عبرت و تأمل می‌نگرند و بر دانشمندانی که دست‌اندر کار علم نجوم و بهره‌گیری از فواید آن بوده و از آن به وجود و قدرت آفریدگار بزرگ راه می‌برند.

وَحَفِظْنَهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾ إِلَّا مَنْ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ، شِهَابٌ ثَمِينٌ ﴿١٨﴾

«و آن را» یعنی: آسمان را «از هر شیطان رانده شده‌ای حفظ کردیم» به طوری که شیاطین نمی‌توانند به آن دستبرد زده و چیزی از وحی یا غیر آن را بشنوند «مگر کسی که دزدیده گوش فرادهد که شهابی روشن در پی او می‌افتد» و بی‌درنگ او را دنبال کرده یا به قتلش می‌رساند، یا او را آشفته‌حال و درمانده می‌گرداند چنان‌که در هر حال از استراق سمع بازش می‌دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «قبل از تولد عیسی علیه السلام شیاطین از آسمانها بازداشته نبودند لذا به آسمانها وارد شده اخبار غیب را از فرشتگان می‌شنیدند و سپس آن‌را به منجمان و کاهنان انتقال می‌دادند و چون عیسی علیه السلام متولد شد، شیاطین از سه آسمان بازداشته شدند و بعد از آن‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متولد شدند، آنها از همه آسمانها ممنوع شدند، از این جهت کار کاهنی با بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از رونق افتاد».

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوْسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْزُونٍ ﴿١٩﴾

«و زمین را گسترانیدیم» یعنی: آن را مانند فرشی هموار گردانیدیم تا برای زندگی کردن انسان و حیوان آماده باشد. گفتنی است که گسترده بودن زمین با کرویت آن منافاتی ندارد بلکه خود یکی از دلایل علمی کرویت آن می‌باشد که اندیشمندان از تأمل در آن به عظمت آفریدگار متعال راه می‌برند^۱ «و در آن کوههای استوار افگندیم» تا انسان بر سطح آن دچار اضطراب نشده تعادلش را از دست ندهد و با آرامش و آسایش زندگی نماید «و از هر چیز، به‌طور سنجیده در آن رویانیدیم» یعنی: در زمین از هر چیزی در حدی معین و به اندازه و سنجش رویانیدیم. چنان‌که دانشمندان گفته‌اند: هر چیزی که در زمین است، با ترازوی حکمت سنجیده و به حد حاجت مقدر شده است.

^۱ شیخ محمد متولی الشعراوی (رحمه الله) در کتاب «معجزة القرآن الکریم» کرویت زمین را از این آیه استنباط کرده و در روشنی علم مستدلا آن را به بررسی گرفته، که مترجم آن مبحث را در کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» نقل کرده است پس به آن کتاب مراجعه کنید.

بایسته یادآوری است که در روشنی اکتشافات علمی جدید، معجزات بس بزرگی از این آیات متجلی شده است.

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعْيِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُمْ رِزْقِينَ ﴿٢٠﴾

«و برای شما در زمین اسباب معیشت قرار دادیم» از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها و غیره، که به وسیله آنها زندگی می‌کنید. به قولی: «معایش» عبارت از تصرف در اسباب رزق و روزی در مدت زندگانی است «و برای کسانی که شما روزی دهنده آنها نیستید» نیز در زمین اسباب و وسایل معیشت قرار دادیم که آنان مردم دیگر غیر از شما و نیز چهارپایان و جانوران دیگر - با اختلاف انواع واجناس خود - می‌باشند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدْرِ مَعْلُومٍ ﴿٢١﴾

«و هیچ چیز نیست مگر آن که گنجینه‌های آن نزد ماست» یعنی: همه ممکنات، مملوک و مقدر قدرت حق تعالی است و آنها را به هر کم و کیفی که بخواهد، از عدم به عرصه وجود می‌آورد «و ما آن» اشیاء «را جز به اندازه مقرر فرود نمی‌آوریم» از آسمان به سوی زمین. یا آن را بر حسب مشیت و حکمت بالغه و رحمت بی‌کران خود به خلق خویش، به مقدار نیاز آنان پدید می‌آوریم. در این آیه مبارکه نیز اعجازهای عظیم علمی به تجلی نشسته است، که علوم جدید دست اندرکار آنهاست.

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوْحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ﴿٢٢﴾

«و بادها را باردارکننده فرستادیم» که ابرها را با بخار آب بارور می‌سازند و در نتیجه ابرها از آب گرانبار می‌شوند. همچنین بادها را سبب باردار شدن درختان گردانیدیم، با انتقال دادن گرده نر و تلقیح آن با گرده ماده تا در نتیجه این پیوند، میوه‌ها شکل گیرند و متولد شوند.

این بخشی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم است که در عصر جدید تجلیات آن بهتر شناخته شده، هرچند که مفسران قدیم - مانند ابن کثیر - توانسته‌اند با فهم هر چند محدود آن، از عصر خود جلوتر باشند مثلاً ابن کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «أی تلقح السحاب فتدر ماء وتلقح الشجر...»^۱ «پس شما را بدان سیراب نمودیم» یعنی: آن آب باران را برای نوشیدن شما و حیواناتتان و سیراب ساختن اراضی‌تان آماده و مهیا کردیم «و شما آن را خزینه‌کننده نیستید» در ابرها، چاهها، آب‌گیرها، چشمه‌ها و کلا در دل زمین بلکه این ما هستیم که آن رانگه داشته و از بین نمی‌بریم تا شما و همه موجودات زنده حیوانی و نباتی از آن بهره‌برید.

وَإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

«و بی‌تردید، این ماییم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» پس پدیده زنده ساختن و میراندن به طور قطع، بر وجود و وحدانیت ما دلالت می‌کند «و ما وارث هستیم» زمین و همه چیزهایی را که بر روی آن است زیرا این فقط ماییم که بعد از فنای خلق خویش نیز باقی و پایدار و حی و قیوم هستیم. آری! حق تعالی بازمانده جاویدانی است که زنده لایزال است و هرگز نمی‌میرد.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَخْرِينَ ﴿٢٤﴾

«و بی‌گمان پیشینیان شما را دانسته‌ایم و قطعاً پسینیان شما را نیز دانسته‌ایم» مراد کسانی‌اند که در تولد و مرگ متقدم یا متأخر می‌باشند. یعنی: دانسته‌ایم همه‌کسانی را که از زمان آدم عليه السلام زنده شده و مرده‌اند و همچنین کسانی را که هم‌اکنون زنده‌اند یا بعداً تا روز قیامت زنده می‌شوند و می‌میرند و علم محیط ما به همه امور و احوال آنها فراگیر است. حسن رحمته در تفسیر آن می‌گوید: «دانسته‌ایم پیشاهنگان در اطاعت خویش

^۱ ترجمه: بادهای ابرها را بارور می‌سازند و در نتیجه ابر باران را فرو می‌ریزند و نیز همین بادهای باعمل تلقیح درختان را بارور می‌سازند.

- همچون نمازگزاران در اول وقت و اول صف و پیشاهنگان جبهه جهاد - و پس آمدگان در آن را زیرا پیشاهنگی در این امور، بی تردید از فضیلت برخوردار است».

وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

«و مسلماً پروردگار توست که آنان را محشور می‌کند» پس نیکوکار را در برابر نیکوکاری و بدکار را در قبال بدکرداری اش پاداش و جزا می‌دهد زیرا هدف از حشر و نشر همین است و جز حق تعالی کس دیگری بر این کار توانا نیست «هرآینه او حکیم داناست» از حکمت خود هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می‌ورزند؟!!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٦﴾

«و بی‌گمان انسان را از گل خشک از نوع لای سیاه بوی گرفته آفریدیم» مراد آفرینش آدم عليه السلام است. صلصال: گل خشک است که چون حرکت داده شود صدا و آواز می‌دهد و همین گل خشک چون در آتش پخته شود تبدیل به سفال (فخار) می‌شود. حمأ: گل سیاه دگرگون شده. مسنون: بدبو و گندیده. پس وقتی خاک خیس شود، به گل تبدیل می‌گردد و چون آن گل بدبو و گندیده شود به «حمأ مسنون» تبدیل می‌گردد و چون خشک شود، به «صلصال» تبدیل می‌گردد.

وَالْبَلَاءُ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ ﴿٣٧﴾

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آدم عليه السلام «جن را از آتش سموم خلق کردیم» مراد پدر جنیان ابلیس علیه اللعنه است و او را جن یا «جان» نامیدند، به سبب آن‌که از چشمها پنهان است. سموم: باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ می‌کند. این تعبیر اشاره‌ای است بر برودت طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و برتری آدم بر جن.

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِيقٌ بَشَرًا مِّن صَلْصَلٍ مِّن حَمَلٍ مَّسْنُونٍ ﴿٢٨﴾

«و یادکن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هرآینه من بشری را از گل خشک از قسم لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید» اعلام این امر به فرشتگان، گرامیداشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای خود آگاه ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصامیم خویش قرار دهند.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُمْ وَنَفَخْتُ فِيهِمْ رُوحِيَ فَاقْعُوا لَهُمْ سَجِدًا ﴿٢٩﴾

«پس وقتی آن را آفریدم» یعنی: وقتی صورت انسانی آن را برابر و به سامان آورده و اجزای وجودش را کامل کردم «و در آن از روح خود دمیدم پس پیش او به سجده درافتید» ای فرشتگان! به سجده شادباش و گرمی داشت، نه سجده عبادت و نیایش. قرطبی می گوید: «روح جسمی است لطیف که عادت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ بر آن رفته تا حیات را در بدن با این جسم لطیف بیافریند». البته خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ روح را از باب نسبت دادن آفریده به آفریدگار، به خودش نسبت داد، یعنی: در آن از روحی دمیدم که آفریده عجیبی از آفریدگان من است. در عین حال، اضافه روح به سوی پروردگار، تشریف و تکریمی برای آدم عَلَيْهِ السَّلَام نیز هست.

باید دانست که خدای عزوجل هر کس از مخلوقاتش را که بخواهد، به هر کیفیتی که بخواهد و به وسیله هر چیزی که بخواهد، مورد اکرام و گرمی داشت خویش قرار می دهد؛ و این از مواهب حق تعالی است که کسی نمی تواند بر آن اعتراض کند.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٣٠﴾

«پس فرشتگان همگی یکباره سجده کردند» در هنگام صدور فرمان الهی؛ بی هیچ گونه تأخیر و درنگی.

إِلَّا إِبْلِيسَ ابْنُ أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣١﴾

«جز ابلیس که سر باز زد از این که با سجده‌کنندگان باشد» به‌قولی: ابلیس از جنس فرشتگان بود ولی از روی استکبار و حسد به آدم، از سجده کردن سر باز زد و در نتیجه سزاوار عذاب الهی شد. به‌قولی دیگر: او از فرشتگان نبود ولی همراه آنان بود، بدین جهت نام فرشتگان بر وی غلبه یافت و به همان امری مأمور شد که آنان بدان مأمور شدند اما از روی رد و انکار سجده نکرد.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿٣٢﴾

«خداوند فرمود: ای ابلیس! تو را چه شده است که با سجده‌کنندگان نیستی؟» یعنی: از سجده نکردن برای آدم چه هدفی را دنبال می‌کنی؟

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ﴿٣٣﴾

«گفت: من آن نیستم که برای بشری که او را از گل خشک، از قسم لای سیاه بد بو آفریده‌ای، سجده کنم» پندار ابلیس این بود که عنصر آفرینش او برتر از عنصر آفرینش آدم است.

قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٣٤﴾

«فرمود: پس از این مقام» یعنی: از بهشت یا از آسمان و مقام بزرگی که در آن قرارداری «بیرون شو، بی‌گمان تو رانده شده‌ای» یعنی: تو ملعون هستی و از رحمت من مطرودی. حق تعالی او را «رجیم: سنگباران شده» نامید زیرا کسی که طرد شود، با سنگ زده می‌شود.

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٣٥﴾

«و هرآینه تا روز قیامت بر تو لعنت است» یعنی: طرد و دوری و راندن از رحمت من تا روز جزا به طور مستمر گریبانگیر توست و هرگز از آن جدایی نداری.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٣٦﴾

«گفت» ابلیس «پروردگارا! پس مرا مهلت ده» یعنی: اجلم را به تأخیر انداز و مرا نمیران «تا روزی که برانگیخته شوند» آدم و نسل وی. گویی او درخواست کرد تا هرگز نمیرد زیرا هرگاه مرگش تا روز رستاخیز به تأخیر افتد پس دیگر مرگی در کار نیست چرا که روز رستاخیز روزی است که در آن حیات از نو اعاده می شود و در آن برای مکلفان مرگی نیست. به قولی: ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

در این آیه و آیات دیگر ملاحظه می کنیم که ابلیس می گوید: (پروردگارا!) و این دلیل بر آن است که او به وجود و ربوبیت خداوند عزوجلله معترف است. پس از این تعبیر چنین بر می آید که هر کس به وجود و ربوبیت خداوند عزوجلله معترف بود، لزوماً مؤمن و مسلمان و نجات یابنده نیست بلکه این اعتراف باید با ملزومات خود - از جمله اطاعت بی چون و چرا از حق تعالی - همراه باشد.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

«فرمود: هرآینه تو از مهلت داده شدگانی» پروردگار متعال درخواست ابلیس را پذیرفت و به او خبر داد که او از جمله آن مخلوقاتی است که اجلهایشان را «تا روز وقت معلوم» یعنی: تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلائق با نفخه اول می میرد.

بنابراین، خداوند متعال برای او تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه براساس سنت خود در خلائقش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لِأُزِينََنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾

«گفت: پروردگارا! به سبب آن که مرا گمراه ساختی، البته من هم برایشان در زمین می آرایم» گناهانشان را. یعنی: به گمراه ساختن سوگند می خورم که البته تا آن گاه که بندگان در دنیا باشند، گناهانشان را برایشان بیارایم. گفتنی است که این آراستن از جانب ابلیس، یا به آراستن گناهان در چشم و نفس آدمیان و افگندنشان در ورطه آن است، یا با مشغول ساختنشان به زینت‌ها و آرایشهای دنیاست تا از پرداختن به اوامر الهی غافل شوند، به طوری که در مشغله شهوات خویش سرگرم بوده و هیچ التفاتی به غیر آن نکنند. سپس ابلیس افزود: «و البته آنان را همه، یکجا گمراه می سازم» از راه هدایت و آنان را به راه اغوا و گمراهی درمی افکنم.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

«مگر بندگان خالص تو از میان آنان را» یعنی: جز کسانی را که تو از میان مردم برای عبادت خویش خالص ساخته و از شائبه‌ها و آرایش‌ها پاکشان ساخته‌ای. درقرآنی دیگر: (المخلصین) به کسر لام نیز خوانده شده، که معنی چنین می شود: مگر بندگانی که عبادت خود را برای تو از ریا یا فساد خالص ساخته‌اند. ابلیس لعین این سخن را از آن روی گفت که می دانست؛ کید وی در مخلصان واقعی کارگر نیست. پس دعا می کنیم: اللهم اجعلنا من المخلصین: خدایا! ما را از خالص شدگان خویش قرار ده.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿٤١﴾

«خداوند فرمود: این راهی است راست که به من می رسد» یعنی: من بر خود حق و واجب گردانیده‌ام که تو را بر بندگان خالصم سلطه‌ای نباشد. به قولی: معنی چنان است که چون کسی را تهدید می کنی، به او می گویی: راه تو بر من و بازگشتت هم به سوی من است. یا معنی این است: راه اخلاص راهی راست است که رأساً به سوی من منتهی می شود.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْفَٰوِينَ ﴿٤٤﴾

«در حقیقت، تو را بر بندگان من تسلطی نیست» مراد از بندگان در اینجا، بندگان بااخلاص خداوند ﷻ اند «مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند» پس این گمراهانند که از تو پیروی می‌کنند تا بدانجا که زمام خود را به دستت می‌دهند تا آنها را به وادی‌های گمراهی و سرانجام به دوزخ رهسپار کنی. پس همانانند که تو را بر آنها سلطه و غلبه‌ای است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٥﴾ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِّكُلِّ بَابٍ مِّنْهُمْ جُزْءٌ مَّقْسُومٌ ﴿٤٤﴾

«و قطعاً وعده‌گاه همه آنان» یعنی: وعده‌گاه همه پیروان گمراه تو «دوزخ است». «که برای آن» یعنی: برای دوزخ «هفت در است» که دوزخیان از آنها داخل می‌شوند. علت این که دوزخ هفت در دارد، بسیاری تعداد اهل دوزخ است «برای هر دری، از آنان» یعنی: از پیروان گمراه شیطان «بخشی معین است» که از بخش‌های دیگر متمایز می‌باشد.

بخاری - در تاریخ خود - و ترمذی از ابن‌عمر رضی‌الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا ﷺ در این حدیث شریف فرمودند: «جهنم هفت در دارد و دری از آن مخصوص کسانی است که بر روی امت من شمشیر کشیده‌اند». همچنین از علی رضی‌الله عنه روایت شده است که فرمود: «درهای جهنم بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار دارد پس در اول پر می‌شود آن‌گاه در دوم، سپس در سوم تا آن‌که همه درهای آن پر می‌شود». ابن‌جریر می‌گوید: «درهای دوزخ هرکدام نامی دارد: در اول جهنم، در دوم لظی، در سوم حطمه، در چهارم سعیر، در پنجم سقر، در ششم جحیم و در هفتم هاویه است». از ابن‌عباس رضی‌الله عنهما نیز مانند آن روایت شده است.

إِنَّ الْمُنَاقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٤٦﴾ أَدْخُلُوهَا سَلَامًا ءَامِنِينَ ﴿٤٦﴾

«بی‌گمان، پرهیزگاران در باغها و چشمه‌سارانند» و به ایشان قبل از آن‌که به آن وارد شوند، گفته می‌شود: «در آنجا با سلامت و ایمنی درآید» یعنی: با سلامت از آفات و

ایمنی از هر آنچه که اسباب خوف و هراس است. یا معنی این است: درآیید همراه با سلامی بر شما از جانب خدای عزوجل و از سوی فرشتگان. یا معنی این است: آن‌گاه که بهشتیان وارد باغهای بهشت می‌شوند، چون از باغی به باغ دیگری می‌روند، به آنان گفته می‌شود: در آن به سلامتی و ایمنی وارد شوید.

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٤٧﴾

«و آنچه در سینه‌های آنان از غل بود، بیرون کشیم» غل: کینه و دشمنی است. یعنی: اگر یکی از بهشتیان در دنیا بر دیگری کینه‌ای داشته است، خدای عزوجل آن کینه را از قلب وی بیرون کشیده و دل‌هایشان را نسبت به همدیگر پاک و صاف می‌گرداند «برادر یک‌دیگر شده» یعنی: آنها چنان باهم صاف و صمیمی می‌شوند که در دین و دوستی و مهربانی، برادران هم گشته‌اند و این خود دلالت دارد بر این‌که «اخوت» و «غل» با هم در منافات قرار دارند. پس مسلمان باید مشتاق باشد که در رابطه‌اش با مؤمنان دل خود را از غل و کینه و حسد پاک سازد «بر تختها، روبه‌روی یک‌دیگر کرده» یعنی: بهشتیان برادروار و صمیمی بر تختها و تکیه‌گاه‌ها نشسته به چهره‌های یک‌دیگر نظاره می‌کنند، از جام صهبای عاطفه و مهر برادری سر می‌کشند و بر چمن‌های سرسبز بهشت، شمیم دل‌آسای همدلی و همزبانی را استشمام می‌کنند. سریر: جایگاه بلندی است که برای محفل شادمانی آماده ساخته می‌شود.

از چندین طریق روایت شده است که علی علیه السلام بعد از واقعه جمل به فرزند طلحه بن زبیر رضی الله عنه که پدرش در آن واقعه کشته شده بود، گفت: حقیقتاً من امیدوارم که من و پدرت از کسانی باشیم که خداوند جل جلاله در شأن آنان فرموده است: (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ). در حدیث شریف آمده است: «مؤمنان از آتش‌رهایی یافته آن‌گاه بر روی پلی که در میان بهشت و دوزخ است نگه داشته می‌شوند، سپس از برخی از آنان برای برخی دیگر در مظالمی که میانشان در دنیا بوده است، قصاص گرفته می‌شود و آن‌گاه که همه پاک و مهذب شدند، به ایشان اذن ورود به بهشت داده می‌شود».

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ ﴿٤٨﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «به آنان هیچ رنجی» یعنی: هیچ خستگی و ماندگی ای «نمی‌رسد و آنان از آنجا بیرون شدنی نیستند» که این بزرگترین دلیل کمال نعمت بر ایشان است. آری! کدام نعمت از جاودانگی در نعمت بزرگتر می‌باشد؟.

﴿ نَبِّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾

«به بندگان من خبر ده» ای محمد ﷺ! «که منم آمرزنده مهربان» یعنی: من بسیار آمرزنده گناهانشان هستم و برایشان بسیار مهربانم. در بیان سبب نزول آمده است: «رسول خدا ﷺ بر جمعی از یارانشان - درحالی که آنان خندان بودند - وارد شدند پس به ایشان فرمودند: «بهشت را به یاد آورید ولی دوزخ را نیز به یاد آورید». آن‌گاه این آیه نازل شد و جبرئیل علیه السلام به رسول خدا ﷺ پیغام داد که پروردگار عزوجل می‌فرماید: ای محمد! چرا بندگانم را نومید می‌کنی؟».

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

«و» به بندگان من خبر ده «که همانا عذاب من، عذابی است دردناک». این دو آیه در کنار هم، بر دو مقام خوف و رجا دلالت می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده اندازه عفو خداوند جل جلاله را می‌داند، هرگز از هیچ حرامی پرهیز نمی‌کند و اگر مقدار عذاب او را می‌داند، بی‌گمان خود را نابود می‌ساخت». یعنی: از بسیاری غم و غصه.

گفتنی است که دو آیه فوق، به عنوان مقدمه‌ای بر داستانهایی است که بعد از آن می‌آید که بخشی از این داستانها از مصادیق خبر رحمت و برخی هم از مصادیق خبر عذاب است.

وَنَبِّئَهُمْ عَن ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾

«و به آنان خبر ده» یعنی: به امت خویش «از میهمانان ابراهیم» ایشان فرشتگانی بودند که به صورت بشر نزد وی آمدند. کلمه «ضیف» برای مفرد، تثنیه، جمع، مؤنث و مذکر به یک لفظ به کار می‌رود. یعنی به امت خود از آنچه که برای ابراهیم علیه السلام اتفاق افتاد و در آن خوف و رجا هر دو جمع شده بود، خبر ده تا از این داستان پند بگیرند و به سنت خدای سبحان در مورد بندگانش پی برند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَمًا قَالَ إِنَّا مِنكُمْ وَجِئُونَ ﴿٥٢﴾

«هنگامی که براو وارد شدند و سلام گفتند. ابراهیم گفت: همانا ما از شما هراسانیم» ابراهیم علیه السلام این سخن را بعد از آن گفت که گوساله بریان را به آنان نزدیک کرد تا بخورند اما آنها چیزی از آن نخوردند. چنان‌که در سوره «هود» گذشت.

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿٥٣﴾

«گفتند» فرشتگان به ابراهیم علیه السلام «ترس» و از ما هیچ هراسی به دل راه نده «همانا ما تو را به پسر دانا» که اسحاق علیه السلام است «مژده می‌دهیم» یعنی: تو ایمن و حتی مورد بشارت هستی پس هیچ دلیلی برای ترس و هراست وجود ندارد.

قَالَ أُبَشِّرْتُ مُنَىٰ عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَا كُنْتُ بَشِيرًا ﴿٥٤﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام: تعجب‌کنان از این مژده آنان «آیا با وجود آن‌که پیری به من رسیده است، بشارتم دادید» یعنی: من و این حالت سالخوردگی و فرزند؟ یعنی چه؟ «پس چه بشارتی به من می‌دهید؟» من در شگفتم از این‌که با وجود این پیری و سالخوردگی برایم فرزندی به دنیا آید و اساساً بشارت دادن به آنچه که عادتاً وقوع آن ممکن نیست، موضوعیتی ندارد.

قَالُوا بَشِّرْنَاكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْقَنِيطِینَ ﴿۵۵﴾

«گفتند: ما تو را به حق» یعنی: به امری یقینی که هیچ خلافی در آن نیست «مژده دادیم پس از نا امیدان» در آنچه تو را به آن بشارت داده‌ایم «مباش».

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿۵۶﴾

«گفت: چه کسی - جز گمراهان - از رحمت پروردگارش نومید می‌شود؟» یعنی: من پدید آمدن فرزند را برای خود نه به سبب ناامید بودن از رحمت پرودگارم بلکه از آن جهت بعید پنداشتم که سالخورده‌ام.

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۵۷﴾

«گفت: پس چیست خبر شما ای فرستادگان؟» یعنی: مأموریت دیگرتان چیست و بجز این مژده‌ای که به من دادید، دیگر چه خبری با خود آورده‌اید؟»

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۵۸﴾

«گفتند: همانا ما به سوی گروه مجرمان فرستاده شده‌ایم» مرادشان، قوم لوط بود.

إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۹﴾

«مگر آل لوط» یعنی: کسان و پیروان و خانواده‌اش «که ما قطعاً همه آنان را نجات می‌دهیم» یعنی: ما یقیناً خانواده و پیروان و اهل دین لوط علیه السلام را که مجرم نیستند، از عذاب نجات می‌دهیم.

إِلَّا أُمَّرَأَةً نَّوَدَّوْنَا لِیَمُنَّ بِهَا لَمِنَ الْفَاجِرِینَ ﴿۶۰﴾

«جز زنش را که مقدر کرده‌ایم او از بازماندگان باشد» یعنی: حکم کرده‌ایم که او همراه با کافران از باقی‌ماندگان در عذاب باشد. فرشتگان این حکم را به خود نسبت

دادند در حالی که این حکم از خدای سبحان است، به سبب قرب و اختصاصی که به حق تعالی دارند.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قومٌ مُنكَرُونَ ﴿٦٢﴾

«پس چون فرستادگان» یعنی: فرشتگان «نزد خاندان لوط آمدند، لوط گفت: همانا شما گروهی ناآشنا هستید» یعنی: شما مردمی ناشناس هستید و من شما را نمی‌شناسم.

قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

«گفتند» نه «بلکه برای تو چیزی آورده‌ایم که در آن تردید می‌کردند» یعنی: عذابی را بر دشمنانت به همراه آورده‌ایم که قومت در آن شک می‌کردند بنابراین، حامل چیزی هستیم که تو را خشنود می‌سازد.

وَأْتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿٦٤﴾

«و حق را» یعنی: وعده راستین را که همانا عذاب قطعی فرودآورنده بر قوم توست «برای تو آورده‌ایم و قطعاً ما راستگویانیم» در این خبری که به تو دادیم.

فَأَسْرِبْ أَهْلَكَ يَقطعُ مِنَ الْآيِلِ وَأَتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾

«پس پاسی از شب گذشته، خانواده‌ات را همراه ببر» تفسیر نظیر این عبارت در سوره هود «آیه/۸۱» گذشت «و خودت به دنبال آنان برو» یعنی: تو از پی آنان باش تا از ایشان مراقبت کنی که مبادا یکی از ایشان عقب بماند و در نتیجه گرفتار عذاب شود. مفسران می‌گویند: سنت همیشگی پیامبر ما ﷺ نیز این بود که در راه، یاران خویش را پیش می‌انداختند و می‌فرمودند: «پشت سرم را برای فرشتگان بگذارید». «و هیچ یک از شما نباید که به عقب بنگرد» یعنی: نه تو و نه هیچ یک از آنان نباید که به عقب خویش بنگرد زیرا در آن صورت عذابی را که بر آنان نازل شده می‌بینید و به آن

مشغول می‌شوید لذا سرعت حرکت‌تان کند می‌شود و باز می‌مانید. یا بر احوال و عذاب سهمگینشان آگاه شده و چنان صحنه‌های هولناکی را می‌بینید که دیدن آنها را تاب نمی‌آورید «و آنجا که به شما دستور داده می‌شود، بروید» یعنی: به همان سمتی که خدای سبحان شما را به رفتن آن دستور داده، بروید. به قولی: جایی که باید می‌رفتند، سرزمین ابراهیم خلیل علیه السلام بود.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَتُولَاءِ مَقْطُوعٌ مُّصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾

«و به سوی او وحی فرستادیم» یعنی: به سوی لوط علیه السلام «این امر را» یعنی: نابودی قومش را. سپس «امر» را با این فرموده‌اش تفسیر می‌کند: «که ریشه آن گروه، صبحگاهان بریده می‌شود» یعنی: آخرین کسی که از آنان باقی مانده، نیز صبحگاهان هلاک می‌شود.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾

«و» از سوی دیگر «مردم شهر شادی کنان روی آوردند» یعنی: مردم شهر «سدوم» که شهر قوم لوط بود، درحالی که از قدوم میهمانان لوط شاد و مسرور بودند، به انگیزه طمع در ارتکاب عمل فحشا با آنان، به سوی خانه لوط روی آوردند.

قَالَ إِنَّ هَتُولَاءِ صَبِيٌّ فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾

«گفت» لوط علیه السلام به قومش «هرآینه اینان مهمانان منند» لوط علیه السلام فرشتگان را به هیأت مهمانان دید، درحالی که قومش - به عنوان ابتلایی از سوی حق تعالی - ایشان را امردانی نیکوروی دیدند، از این جهت در آنان طمع کردند. لوط علیه السلام افزود: «پس مرا رسوا نکنید» با تعرض به آنان به منظور ارتکاب فحشا زیرا در آن صورت آنها می‌دانند که من از حمایتشان به عنوان کسانی که به مثابه میهمان نزدم فرود آمده‌اند، ناتوانم و این رسوایی‌ای برای من است.

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزَوْنَ ﴿٦٩﴾

«و از خدا پروا کنید» در کارشان «و مرا خوار نسازید» خزی: ذلت و خواری است. لوط علیه السلام از آن ترسید که اگر از حمایت میهمانانش عاجز شود، ذلیل و بی مقدار خواهد شد.

ابن کثیر می گوید: «لوط علیه السلام این سخن را به قومش قبل از آن گفت که بدانند؛ آنان فرستادگان خداوند جل جلاله اند - چنان که در سوره «هود» آمده است - و در اینجا نیز سیاق آیات مقتضی ترتیب نیست، چرا که برخلاف این ترتیب، دلیل آمده است.

قَالُوا أَوْلَٰئِكَ نَهَىٰكُ عَنِ الْمَلَائِكَةِ ﴿٧٠﴾

«گفتند: آیا تو را از جهانیان منع نکرده بودیم؟» یعنی: آیا قبلاً نزد تو نیامدیم و تو را منع نکردیم از این که با ما درباره احدی از مردم - چون بر او قصد ارتکاب فحشا کردیم - سخن نگویی؟ نقل است که آنان بر هر شخص غریبی تعرض می کردند و لوط علیه السلام هم به قدر توان خود آنان را از این تجاوز و تعرض منع می کرد. به قولی: قوم لوط علیه السلام او را از میهمان کردن مردم بیگانه منع کرده بودند.

قَالَ هُنَّ لِوَالِدَيْكَ بَنَاتٌ إِن كُنْتُمْ فَنَاعِلِينَ ﴿٧١﴾

«گفت: اینان دختران منند» پس به نکاح شان درآورید «اگر می خواهید کاری انجام دهید» یعنی: اگر می خواهید با میهمانان من مرتکب فحشا شوید، یا اگر می خواهید از خود دفع شهوت کنید پس اینک اینان دختران منند، آنان را به نکاح حلال بگیرید و مرتکب حرام نشوید. به قولی: مراد او از دخترانش، زنان قومش بودند زیرا پیامبر یک قوم، حکم پدر آن قوم را دارد.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

«سوگند به عمر تو» اهل تفسیر اتفاق نظر دارند براین که این عبارت، سوگندی از سوی خداوند جل جلاله بر مدت حیات پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. گفتنی است که خدای

سبحان به هر چه و هر که از مخلوقاتش که بخواهد سوگند یاد می‌کند، مانند سوگند خوردنش به ستاره، به وقت چاشت، به خورشید، به شب و مانند اینها. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «نشینده‌ام که خدای عزوجل به حیات کسی جز حیات محمد صلی الله علیه و آله و سلم سوگند یاد کرده باشد زیرا او کسی را گرامی‌تر نزد خود از محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیافریده است.» آری! سوگند به جان تو ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم; «که آنان در مستی خود سرگشته بودند» سکره: در اینجا به معنای طغیان شهوت حرام است. یعنی: آنان در گمراهی و سرمستی‌شان چنان سرگردان و مستغرق بودند که طغیان شهوت حرام و لجام‌گسیختگی نفس، عقل و بصیرت را از سر و نهادشان گریزانده بود. حق تعالی آنان را در گمراهی‌شان سرگشته خواند زیرا گمراهی، خرد را از سر صاحب خود می‌برد چنان‌که مستی شراب، خرد را از بین می‌برد.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

«پس آنان را فریاد هولناک» و مرگبار، یا فریاد جبرئیل علیه السلام «فروگرفت» در حالی که «به هنگام طلوع آفتاب» قرار داشتند. یعنی: وقت طلوع آفتاب برآنان درآمده بود.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

«پس آن شهر را زیر و زبر کردیم» یعنی: شهر آنان را با کسانیا از مردم که در آن بودند، زیر و زبر و نگونسار کردیم، بدین گونه که جبرئیل علیه السلام آن را به آسمان برداشت و سپس به حالت معکوس آن را بر زمین واژگون کرد به طوری که همه در زیر آن دفن و نابود شدند «و برآنان سنگهایی از سنگ گل بارانندیم» یعنی: از گل پخته سنگواره.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از داستان و سرگذشت عبرتبار آنان «برای عبرت گیرندگان نشانه‌هاست» یعنی: متفکرانی که در آن هوشیارانه می‌نگرند و تأمل می‌کنند، به وسیله آن به حقیقت راهیاب می‌شوند. واسم: کسی است که از فرق

سر تا قدم بهسویت می‌نگرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «از فراست مؤمن بپرهیزید زیرا او با نور خدا می‌نگرد» سپس این آیه کریمه را تلاوت کردند.

وَإِنَّا لَسَبِيلٌ مُّقِيمٌ ﴿٧٦﴾

«و هرآینه آن شهر بر سر راهی دایر برجاست» یعنی: شهر قوم لوط بر سر راهی است که همیشه رفت و آمد در آن جریان دارد و آن راه مدینه بهسوی شام است و آثار برجای مانده از خرابه‌های قوم لوط هنوز محو نگردیده و عابران آن را مشاهده می‌کنند پس آیا از دیدن آن درس عبرت نمی‌گیرند؟!»

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

«بی‌گمان در این» بیانی که ذکر شد؛ از سرگذشت عبرتبار مردم شهر لوط و عذاب خفت‌باری که بر آنان به سبب تکذیب و نافرمانی پیامبرشان، ارتکاب فحشای لواط، راهزنی و اصرارشان بر ارتکاب منکرات دیگر به‌طور علنی فرود آورده شد «برای مؤمنان نشانه‌ای است» که بدان عبرت می‌گیرند.

وَإِن كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَالِمِينَ ﴿٧٨﴾

این داستان سوم پس از داستان آدم عليه السلام و ابلیس و داستان ابراهیم عليه السلام و لوط عليه السلام است که در این سوره بیان می‌شود.

«و هرآینه اهل ایکه ستمگر بودند» ایکه: بیشه، یعنی توده انبوهی از درخت است. به‌قولی: ایکه نام قریه‌ای است که اهل ایکه، یعنی قوم شعیب عليه السلام در آن به‌سر می‌بردند. البته نباید اهل ایکه با اهل مدین که شعیب عليه السلام به سوی آنان نیز فرستاده شد یکی تصور شوند چنان‌که در حدیث شریف به روایت عبدا بن عمرو رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «مدین و اصحاب ایکه دو امت اند که خداوند جل جلاله شعیب عليه السلام را بهسوی [هر دوی] آنان فرستاد.»

فَأَنْقَمْنَا مِنْهُمْ وَإِنَّهُمَا لِيَآمِرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٨﴾

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» و هلاکشان ساختیم، با گرمی سوزان بی سایه هفت روزه و سپس فرستادن آتشی بر آنان «و آن دو شهر بر سر راهی آشکار است» یعنی: شهر قوم لوط و محل زیست اهل ایکه هر دو بر سر راه آشکاری قرار دارند پس آیا کسانی که از کنار آنها عبور می کنند، از مشاهده آثار و ویرانه های آنها درس عبرت نمی گیرند؟ و آیا آگاهان در این فرجام عبرتبار تأمل نمی کنند؟.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ ﴿٨٠﴾

«و بی گمان اهل حجر پیامبران ما را تکذیب کردند» حجر: نام شهر قوم ثمود - یعنی قوم پیامبر خدا صالح عليه السلام - است که در میان مکه و تبوک قرار دارد. اعراب هر مکانی را که به سنگها و صخره ها محاط شده باشد، حجر می نامند. و از آنجا که آنها پیامبر خویش صالح عليه السلام را تکذیب کردند و هر کس یکی از پیامبران عليه السلام را تکذیب کند، در واقع همه ایشان را تکذیب کرده است، از این رو، از تکذیب آنها به صیغه جمع (مرسلین) خبر داده شد.

وَأَيْنِسْتُمْ ءَايَاتِنَا فَكَاوُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

«و آیات خود را» که بر پیامبرشان فرو فرستاده شده بود «به آنان دادیم» که از جمله این آیات و معجزات، یکی هم آن شتر معروف بود «ولی از آنها رویگردان شدند» به آیات ما هیچ اهمیتی نداده و در آنها اندیشه نکردند به همین جهت شتر را پی کرده و دستورهای پیامبرشان را نادیده گرفتند.

وَكَانُوا يَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾

«و از کوهها خانه هایی می تراشیدند» یعنی: قوم صالح عليه السلام درون کوهها را می شکافتند و در آن برای خود خانه ها می تراشیدند «که در امان بمانند» از عذاب، با تکیه بر

نیرومندی و محکمی آن خانه‌ها. یا در امان بمانند از این که خانه‌ها بر سرشان ویران شود، یا دزد بر آنها نقب بزند.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةَ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

«پس صبحدم بانگ مرگبار آنان را فروگرفت» و آن در چهارمین صبحگاه از آن روزی بود که صالح علیه السلام آنان را به عذاب تهدید کرده بود.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

«پس آنچه کسب می کردند از آنان دفع نکرد» یعنی: آنچه از اموال که به دست آورده بودند و آنچه از خانه‌ها و قلعه‌های مستحکم که در کوهها می تراشیدند، چیزی از عذاب خدای سبحان را از آنان دفع نکرد بلکه از یک سو زلزله آنان را فروگرفت و از سوی جبرئیل علیه السلام بر آنان بانگی مرگبار در داد که همه هلاک شدند. پس سنت خداوند متعال در نبود ساختن امت‌هایی که پیامبرانش را تکذیب کنند، جاری است ولی هر چیز نزد او میعاد دارد.

یادآور می شویم که تفسیر داستان اهل حجر در (آیات ۸۳ - ۸۲) سوره «هود» با تفصیلی بیشتر از اینجا گذشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأَيُّمٌ فَاصِّحٌ الصَّفْحَ الْجَمِيلِ ﴿٨٥﴾

﴿٨٥﴾

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم» یعنی: آنها را به آفرینشی حق و با هدف آفریده‌ایم، نه به باطل و بیهوده. یا مراد از این حق، فواید و مصالحی است که در آنها وجود دارد. یا مراد از حق، پاداش دادن نیکوکار در قبال نیکوکاریش و مجازات بدکار در قبال بدکاری وی است «و یقیناً قیامت آمدنی است» پس خداوند جل جلاله در هنگام فرارسیدن آن، از کسانی که سزاوار عذابند انتقام گرفته و به کسانی که سزاوار احسانند، احسان می کند «پس به درگذشتی نیکو درگذر» از

بی ادبی های آنان و با عفو و گذشتی نیکو عفویشان کن و با آنان به بردباری و گذشت و حلم رفتار نما. به قولی: این حکم با آیه قتال منسوخ گردید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلْقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

«هر آینه پرودگار تو همان آفریننده داناست» یعنی: او آفریننده تمام خلق است لذا به احوال تو و احوال آنان و به کسانی از آنان که نیکوکار یا بدکارند، دانا می باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِ وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾

«و به راستی، به تو سبع المثنی را عطا کردیم» اکثر مفسران برآنند که مراد از «سبع المثنی»، آیات هفت گانه سوره «فاتحه» است. آنها را مثنی نامیدند، بدان جهت که در هر نمازی تکرار می شوند. به قولی دیگر: مراد از «سبع المثنی»، هفت سوره بلند قرآن است که عبارتند از سوره های: بقره، آل عمران، نساء، مائده، انعام، اعراف و انفال «و به تو قرآن بزرگ را عطا کردیم» یعنی: تمام قرآن را. بعد از آن که حق تعالی این نعمت عظمای دینی را به رسول گرامیش ﷺ یادآوری کرد، ایشان را از لذت های زودگذر و فانی دنیا متنفر ساخته و می فرماید:

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَأخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

«و به سوی آنچه دسته هایی از آنان را بدان بهره مند ساخته ایم چشم مدوز» یعنی: به سوی آرایش ها و پیرایش های دنیا آن گونه چشم مدوز که با گرایش و میل مفرط به آنها همراه باشد. مراد از «ازواج» اصناف توانگرانند. گفتنی است که نگرستن پیوسته و چشم دوختن مداوم به سوی بهره های مادی متمکنان و توانگران، بر نیکوشمردن و آرزو بردن آن بهره ها دلالت می کند «و بر آنان اندوه مخور» از این که ایمان نیآورده اند و بر کفر و عناد خود مصمم باقی مانده اند «و بال خویش را برای مؤمنان فروگستر» گستراندن بال؛ کنایه از تواضع و نرم خوئی و فروتنی در برابر مؤمنان، اعم از توانگران و فقرایشان است.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿٨٩﴾

«و بگو» به تمام مردم «من همان هشداردهنده آشکارم» یعنی: من هشدار دهنده‌ای هستم که به قومش آنچه را به آنان از عذاب خداوند عَزَّ وَجَلَّ خواهد رسید آشکارا بیان و اظهار می‌دارد - در صورتی که بر تکذیب و انکار خویش استمرار دهند.

كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ ﴿٩٠﴾

«همان‌گونه که عذاب را بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم» یعنی: شما را از عذابی که بر تقسیم‌کنندگان فرود آوردیم، بیم می‌دهم. به قولی: آنان شانزده تن بودند که ولیدبن مغیره آنها را در ایام حج بر سر راهها و گلوگاه‌های مکه برمی‌گماشت و آنها بر آن راهها تقسیم شده به هر کسی که وارد مکه می‌شد، می‌گفتند: مبادا فریفته این کسی گردی که از میان ما به ادعای نبوت برخاسته است زیرا او دیوانه است. و بسا می‌گفتند: او ساحر است. و بسا می‌گفتند: او شاعر است. و بسا می‌گفتند: او کاهن است. پس به همین جهت «مقتسمین» نامیده شدند. به قولی دیگر: (مقتسمین) اهل کتابند که قرآن را به بخشها و اجزایی تقسیم کرده به بعضی از آن ایمان آورده و به بعضی دیگر کفر ورزیدند چنان‌که از آیه بعدی بر می‌آید:

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ ﴿٩١﴾

«همانان که قرآن را بخش بخش کردند» یعنی: آن را به اجزای گونه‌گون و پراکنده‌ای تقسیم کرده بعضی از آن را شعر، بعضی از آن را سحر، بعضی را کهنات و مانند این شمردند. به قولی: معنای «عضین» ایمان آوردنشان به بعضی از قرآن و کفرشان به بعضی دیگر از آن است. با تأسف که این آفت هم‌اکنون - اگر نه در عقیده - اما در عمل، دامن‌گیر امت ما نیز شده است.

فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَأْتِنَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«پس سوگند به پروردگارت که البته از آنان همگی می‌پرسیم» یعنی: یقیناً از این گروه کفار - همگی آنان - در روز قیامت می‌پرسیم؛ «از آنچه می‌کردند» در دنیا؛ از اعمالی که در برابر آن مورد سؤال و محاسبه قرار می‌گیرند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در تفسیر (فَوَرَبِّكَ لَنَسْتَأْتِنَهُمْ أَجْمَعِينَ) فرمودند: «از لا اله الا الله مورد پرسش قرار می‌گیرند».

فَأَصْدَعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرَضَ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾

«پس آنچه را بدان مأمور می‌شوی، آشکار کن» یعنی: با دعوت نمودن از آنان به سوی توحید، دین حق را آشکار و جمع و کلمه آنها را پراکنده کن زیرا آنان بعد از آشکار شدن دعوت متفرق می‌شوند، به این ترتیب که گروهی از آنان به تو ایمان آورده و گروهی دیگر به تو کفر می‌ورزند «و از مشرکان روی برتاب» یعنی: چون تو را بر آشکار ساختن دعوت سرزنش کردند، به آنان هیچ اهمیتی نده و التفاتی نکن. در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیوسته دعوتشان را مخفی می‌داشتند تا این آیه کریمه نازل شد و بعد از نزول آن، خود و اصحابشان علناً به میدان آمدند و دعوت خویش را آشکار کردند.

إِنَّا كَفَيْتَكَ الْمُسْتَهِرِينَ ﴿١٥﴾

«هرآینه ما تو را از شر تمسخرکنندگان کفایت کننده‌ایم» با آن‌که آنان از سران و بزرگان کفار و در میانشان از اهل قدرت و شوکت اند، لیکن بدان که خداوند جل جلاله شر آنها را از تو باز خواهد داشت.

این گروه تمسخرکننده، پنج تن از رؤسای و بزرگان مکه به نامهای: ولید بن مغیره، عاص بن وائل، اسود بن مطلب، اسود بن عبدیغوث و حرث بن طلائه بودند که خدای عزوجل همگی‌شان را نابود کرد و شر آنان را در یک روز واحد، از سر پیامبرش برداشت.

انس در بیان سبب نزول روایت می‌کند: «روزی رسول خدا ﷺ از برابر آن گروه می‌گذشتند پس بعضی از آنها به سوی آن حضرت ﷺ اشاره کرده و گفتند: این است همان کسی که می‌پندارد پیامبر است!! در این اثنا جبرئیل علیهما السلام با رسول خدا ﷺ بود پس با انگشتش به سوی آنها اشاره کرد و در اثر آن در اجسامشان بسان اثر ناخنی نشان افتاد، سپس آن مواضع به زخم تبدیل شد و بر اثر آن، تن آنها به حدی فاسد شد که کسی نمی‌توانست از فرط بدبویی به آنان نزدیک شود و سرانجام همه بدان علت مردند».

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٦﴾

«همانان که با خدا معبودی دیگر مقرر می‌کنند» پس جرمشان تنها استهزا و تمسخر به رسول خدا ﷺ نیست بلکه جرم دیگری هم دارند که عبارت از شرک به خدای سبحان می‌باشد «پس به زودی خواهند دانست» که عاقبت کارشان در آخرت چگونه خواهد بود!.

وَلَقَدْ نَعَّمْنَا أَنْكَ يَضِيقُ صَدْرَكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿١٧﴾

«و به خوبی می‌دانیم که سینه تو تنگ می‌شود به سبب آنچه می‌گویند» از متهم ساختنت به سحر و جنون و کفایت و دروغ، یا به سبب آنچه که درباره قرآن یا درباره خدای سبحان می‌گویند.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١٨﴾

«پس پروردگار خود را با ستایش او تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش» یعنی: از نمازگزاران باش زیرا وقتی چنین کردی، خدای عزوجل اندوه و نگرانیت را برطرف می‌سازد و غم و پریشانی را از تو دور کرده و سینهات را باز و گشاده می‌کند. این آیه دلیل بر آن است که علاج دل‌تنگی، همانا تسبیح، تحمید، تقدیس الهی و نمازگزاردن بسیار است.

وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ ﴿١٩﴾

«و پروردگارت را پرستش کن تا وقتی که یقین تو فرارسد» یقین: در اینجا به معنی مرگ است. یعنی: پروردگارت را برای همیشه تا آن‌گاه که زنده هستی عبادت کن. این آیه دلیل بر آن است که پرستش پروردگار متعال و انجام عبادات - همچون نماز گزاردن - بر انسان فرض است تا وقتی که عقل وی کار کند. پس مؤمن باید در هر وضعیت جسمی‌ای که قرار دارد به حسب حالش نماز بگزارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ایستاده نماز بگزار و اگر نمی‌توانستی نشسته و اگر نمی‌توانستی به پهلو».

همچنین این آیه دلیل بر عدم صحت قول برخی از ملحدانی است که می‌گویند: مراد از «یقین» در این آیه «معرفت» است لذا از نظر آنها معنی این است: پروردگارت را تا وقتی که به سر حد معرفت و یقین می‌رسی عبادت کن بنابراین، وقتی یکی از آنان - به پندار خود - به حد معرفت رسید، تکلیف از وی ساقط می‌شود. شکی نیست که این رأی - چنان‌که ابن‌کثیر گفته - کفر و گمراهی و جهل است زیرا با وجود آن‌که انبیاء عليهم‌السلام و اصحابشان خداشناس‌ترین مردم و داناترین آنان به حقوق و اوصاف الهی بوده‌اند، در عین حال عابدترین و مواظب‌ترین آنها بر عبادت خداوند جل جلاله و انجام دادن خوبی‌ها تا دم مرگ خویش نیز بوده‌اند و هرگز کمال معرفتشان به پروردگار متعال، ایشان را از انجام تکالیف و عباداتشان باز نداشته بلکه بر خشوع و خضوع و نیایش و شکر و ریاضتشان افزوده است.

سوره نحل

مکی است و دارای (۱۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب این که در آن داستان «نحل» یا زنبور عسل آمده است، «نحل» نامیده شده. همچنین این سوره را به سبب نعمت‌هایی که خداوند متعال در آن بر بندگانش برشمرده است، سوره «نعم» نیز نامیده‌اند.

محور این سوره همچون عموم سوره‌های مکی، اثبات توحید، معاد و نبوت، بیان دلایل یگانگی، قدرت و عظمت حق تعالی و طرح شبهات منکران و دفع آنهاست.

أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱﴾

«هان، امر خدا در رسید» جمهور مفسران برآنند که مراد از «امر خدا» در این آیه، روز قیامت است. یعنی روز قیامت خواه‌ناخواه به زودی آمدنی است. خاطر نشان می‌شود؛ اعراب عادتاً به امری که وقوعش حتمی است، می‌گویند: «آن امر آمد» و از آن به زمان گذشته (ماضی) تعبیر می‌کنند. روایت ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه نیز مؤید قول این گروه از مفسران است: «چون جمله (أَمْرُ اللَّهِ) نازل شد، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سراسیمه از جا برخاستند، همان بود که: (فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ): (آن رابه شتاب طلب نکنید) نازل شد، در این هنگام اصحاب نشستند و آرام گرفتند». به قولی: مراد از «امر خدا»، بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. به قولی دیگر: مراد از آن، فرودآوردن عذاب خداوند جل جلاله بر مشرکان است «پس آن را به شتاب طلب نکنید» یعنی: فرارسیدن قیامت یا عذاب را قبل از وقت مقرر آن درخواست نکنید. کفار به انگیزه تمسخر و تکذیب هشدارها و وعده‌های الهی در برپایی قیامت یا نزول عذاب، آنها را به شتاب می‌طلبیدند «او منزّه و فراتر است از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند» یعنی: خدای سبحان منزّه و برتر است از شرک‌آوری آنان، یا از این که شریکی داشته باشد. البته شتابزدگی آنان در نزول عذاب که برخاسته از استهزا و تکذیبشان است، نیز دلالت بر آن دارد که این کارشان از شرک است زیرا اگر آنها خدای عزوجل را به

یگانگی می‌شناختند، تماما تسلیم وی می‌شدند و عذاب را از سر انکار و استهزاء به‌شتاب نمی‌طلبیدند.

يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ﴿٢٠﴾

«فرشتگان را با روح» یعنی: با وحی، یا با قرآن که از وحی است «به امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد فرود می‌آورد» یعنی: خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ انبیای خود را به وحی خویش که فرشتگانش آن را به ایشان فرود می‌آورند، مخصوص ساخته است. از وحی به «روح» تعبیر نمود زیرا وحی دل‌های مرده را زنده می‌گرداند چنان‌که روح، بدن‌های مرده را زنده می‌کند. مضمون این وحی الهی این است: «که بیم دهید» یعنی: مردم را آگاه کنید و به آنان اعلام کنید «که معبودی جز من نیست» یعنی: آنان را به توحید و یکتاپرستی‌ام دستور دهید و این وحدانیت‌م را همراه با بیم‌دهی به آنان اعلام کنید. پس توحید، محور دعوت همه پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است «پس، از من پروا کنید» ای بندگان من! این هشدار است به‌آنان که مبادا به وی شرک آورند.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢١﴾

«آسمانها و زمین را به حق آفرید» یعنی: آنها را به تدبیری درست، نظامی مستحکم و زیربنای متینی از حکمت آفرید تا بر قدرت و وحدانیت وی دلالت کنند لذا خداوند متعال؛ «از آنچه با وی شریک می‌گردانند» یعنی: از شرک‌آوری آنان، یا از آنچه با وی شریک مقرر می‌کنند «بلند قدر است» یعنی: برتر، مقدس‌تر و فراتر است؛ زیرا اوست که به استقلال و انفراد آسمانها و زمین را آفرید پس فقط اوست که سزاوار پرستش می‌باشد لذا چگونه غیر وی را با او شریک می‌آورند؟!.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّثِينٌ ﴿٤﴾

«انسان را از نطفه‌ای» یعنی: از جماد پست و بی‌ارزشی چون آب منی که از بدن وی خارج می‌شود «آفرید» سپس آن آب منی را در روند تطور قرار داد تا صورت انسانی آن کامل شد آن‌گاه در آن روح دمید و سرانجام او را از شکم مادرش به این سرای دنیا فرود آورد تا در آن زندگی کند «آن‌گاه او» بعد از آفرینشش با این وصف و بیرون آوردنش از این کارگاه با این همه کمال و بعد از طی آن همه مراحل پیچیده «ستیزه‌جویی آشکار است» یعنی: همچون ستیزنده‌ای است با خدای سبحان در قدرت‌ش، که ستیز و خصومتش واضح و آشکار است درحالی‌که او آفریده شده تا بنده باشد نه ستیزنده.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابی‌بن‌خلف نازل شد آن‌گاه که او استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا ﷺ آورد و گفت: ای محمد! آیا می‌پنداری که خداوند این را بعد از آن‌که پوسیده است، زنده می‌کند؟!!

وَالْأَنْعَمَ خَلْقَهَا لَكُمْ فِيهَا دَفٌّ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾

«و چهارپایان را برای شما آفرید» که عبارتند از: شتر و گاو و گوسفند «در آنها برای شما پوششی است» گرمابخش. دف: آنچه که وسیله گرمابخشی است؛ ازپشم و کرک و موی آنها «و» برای شما در آنها «منفعت‌های دیگر است» که عبارت است از: شیر، سواری بر آنها، زاد و ولد، کشاورزی به وسیله آنها و مانند آن از منافع بسیار دیگر «و از آنها» یعنی: از گوشت و چربی آنها «می‌خورید».

وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾

«و» افزون بر آنچه گذشت «در آنها برای شما تجملی است» یعنی: در چهارپایان برای شما زیبایی و زینتی است «آن‌گاه که شامگاهان آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که بامدادان آنها را به چراگاه می‌برید» چهارپایان هنگام رفت و برگشت خود

به صحرا و چراگاه، شما را با منظری چشم و دلنواز به بهجت می‌آورند - و لذت نگاه نیز نعمتی است بزرگ. خداوند عز وجل مخصوصا این دو وقت را یاد کرد زیرا صاحبان مواشی و دامداران به چهارپایان خود در این دو وقت اهتمام و عنایت بیشتری می‌ورزند. وقت برگشت آنها از چراگاه را بر وقت رفتن آنها مقدم گردانید زیرا این حیوانات در وقت برگشت، سیر و سیراب و خرم و بامایه‌هایی پر از شیر از صحرا می‌آیند، ظرفها را پر از شیر، دلها را پر از سرور و چشمها را پر از بهجت می‌سازند و سخت دل‌آرا و چشم‌نواز می‌شوند.

وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِلَاغِيهِ إِلَّا سِبْقَ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾

«و بارهای شمارا می‌برند» یعنی: کالاهای سنگین مسافران؛ مانند خواروبار و غیره را. به‌قولی مراد این است که: خود شما را بر دوش خود می‌برند «به شهری که جز با مشقت بدن‌ها بدان نمی‌توانستید برسید» یعنی: اگر با شما شتر سواری ای نمی‌بود که بارهای شما را بردارد، جز با دشواری و مشقتی که بدن‌هایتان را به رنج و گدازی سخت وامی‌داشت، نمی‌توانستید به آن شهر برسید، چه در آن صورت ناچار بودید که بارهایتان را بر دوش خویش حمل کنید. آری! تصور کنید که اگر یک حاجی یا یک تاجر ناگزیر باشد که بار و بنه خود را بردوش خویش از این طرف دنیا به آن طرف حمل کند، چه وضعی پیش خواهد آمد؟! «قطعا پروردگار شما رئوف و مهربان است» نسبت به شما، از آنجا که این چهارپایان را برایتان آفرید.

وَالْحَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لَتَرَكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾

«و اسبان و استران و خران را آفرید» یعنی: این اصناف سه‌گانه از چهارپایان را برای شما آفرید «تا بر آنها سوار شوید» و منافع آنها در غیر سواری هم معلوم است؛ چون بردن کالا بر آنها و بهره‌های دگر....

امام ابوحنیفه رحمته الله با این آیه و نیز حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله به روایت خالدبن ولید رضی الله عنه که آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن از خوردن گوشت اسبان و قاطران و خران

نهی کردند، بر عدم جواز خوردن گوشت اسب استدلال کرده است زیرا اسب برای سواری است نه برای خوردن. ولی رأی جمهور فقها بر جواز خوردن گوشت اسب است.

«و» این چهارپایان برای شما «مایه تجمل نیز هست» زیرا آنها را به جل و جهاز و زین و غیره زینت کرده سوارشان می‌شوید و از این کار به وجد و شادی و انبساط در می‌آیید «و آنچه را نمی‌دانید، می‌آفریند» یعنی: جز آنچه که در اینجا برای شما برشمردیم، مخلوقات دیگری را در خشکی و دریا می‌آفرینیم که شما بدانها احاطه علمی ندارید، نه از آنها چیزی شنیده اید و نه آنها را دیده‌اید.

شاید مراد این باشد که حق تعالی پیوسته از وسایل نقلیه و اسباب زینت چیزهایی را می‌آفریند که بشر قبل از اختراع آنها نسبت به آنها علم ندارد چنان‌که ماشین، کشتی‌های بخار، هواپیما و دیگر وسایل مدرن را آفرید و بر مبنای این‌آیه، هنوز هم اشیای ناشناخته دیگری را می‌آفریند... و این روند پیوسته ادامه دارد.

این آیه یکی از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که مرزهای مکان و زمان را پشت سر گذاشته است.

وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَمَدَدَكُمْ أجمعين ﴿١﴾

سپس خداوند عز وجل در میانه بحث از نعمت‌های مادی خویش بر انسان، به راههای معنوی دینی نیز توجه داده و می‌فرماید: «و نمودن راه میانه بر خداوند است» یعنی: نمودن راه راستی که انسان مؤمن را به آسانی و سهولت به مطلوب می‌رساند، برعهده خداوند عز وجل است «و برخی از آنها کج است» یعنی: برخی از آن راهها، از راه میانه به چپ و راست متمایل است، مانند راه و روش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت. یا معنی این است: برخی از این چهارپایان و اسبان و وسایل سواری، از راه راست میل کرده و شما را به راههای کج می‌برند بنابراین، راه را بر شما طولانی می‌سازند و در نتیجه، از رسیدن به جاهایی که می‌خواستید به موقع بدانها برسید، در تأخیر می‌افتید اما هدایت و راهنمایی از سوی خداوند عز وجل است «و اگر خدا می‌خواست، مسلماً همه شما را راه

می‌نمود» به‌سوی راه درست ولی او نخواست بلکه بر اساس سنت خویش، برخی را هدایت و برخی را گمراه می‌کند.

اما چنان‌که در مقدمه آیه گفتیم، مراد از «راه میانه» در این آیه، ترجیحا راههای معنوی است نه راههای مادی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد از آیه: (وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ) راه معنوی است. یعنی: خدای عزوجل است که با انزال کتب و اقامه ادله، راه راست را به انسان روشن نموده و او را به حق و خیر می‌رساند. (وَمِنْهَا جَايِرٌ) یعنی: بعضی راهها مانند یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، کج و معوج و منتهی به‌سوی گمراهی است پس راه راست همانا دین اسلام و راه کج غیر آن از ادیان است. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: «در قرآن کریم، گذر از امور حسی به امور معنوی بسیار واقع شده و چون حق تعالی در آیات قبل از وسایل سواری و راههای حسی ذکر کرد، به دنبال آن در این آیه به بیان راههای معنوی پرداخت.»

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾

«اوست آن‌که از آسمان برای شما آبی فرود آورد که آب آشامیدنی شما از آن است» یعنی: آن آب را شیرین و زلال گردانید نه شور و تلخ تا مردم و چهارپایان از آن بیاشامند «و رویدنی‌هایی که رمه‌های خود را در آن می‌چرانید، نیز از آن است» یعنی: بخشی از آن آب، آبی است که رستنی‌ها با آن می‌روید و در نتیجه، چهارپایان خود را در بیشه‌ها و مراتع می‌چرانید. گفتنی است که آب چاهها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها همه در اصل از همان آب آسمان است.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

«به‌وسیله آن آب، کشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از هر گونه محصولات دیگر» یعنی: تمام انواع و اصناف میوه‌ها و محصولات نافع دیگر «را برای

شمامی رویاند، قطعاً در این» فرود آوردن آب و رویاندن درختان و گیاهان «نشانه‌ای است» بزرگ، دال بر کمال قدرت و یگانگی حق تعالی در ربوبیت وی «برای مردمی که تعقل می‌کنند» در مخلوقات و مصنوعات خداوند متعال لذا نگرش در مصنوعات وی را فرونگذاشته و از برابر آنها بی‌تفاوت نمی‌گذرند.

وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

«و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید» رام ساختن آنها برای مردم، نافع گردانیدن آنها برایشان برحسب اقتضای مصالحشان است. آری! این پدیده‌های کونی، مانند بنده فرمان‌برداری برای مولای خویش که هرگز از فرمان وی مخالفت نکرده و از سعی و تلاش در راه نفع رساندن به مخلوقات وی باز نمی‌ایستند، همیشه پی‌درپی می‌آیند «و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند» که در شبهای ظلمانی نور می‌پاشند و مردم سرگشته و مسافران بیابان و دریا را به سوی مقاصدشان راهنمون می‌گردند و هر یک از سیارات آنها با نظامی دقیق و حرکتی سنجیده در مدار خویش شناور است «مسلمان در این» امور «برای مردمی که تعقل می‌کنند» یعنی: عقل‌ها و خرده‌هایشان را در آثاری که دال بر وجود صانع و یگانگی وی و عدم وجود شریکی برای اوست، به‌کار می‌اندازند؛ «نشانه‌هاست» لذا کافی است که انسان از عقل خویش استفاده نماید تا به معرفت خدای عزوجل نایل گردد.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣﴾

«و» همچنین «آنچه برای شما در زمین به رنگهای گوناگون آفرید» یعنی: مخلوقات زمینی‌ای که به رنگهای متنوع برای شما آفرید و رام گردانید، خود نشانه‌ای عظیم و آیتی بزرگ بر وجود آفریننده و یگانگی وی است.

البته حکمت در این‌که خداوند عز وجل این پدیده‌ها را به رنگهای گونه‌گون آفریده، رعایت منفعت و در نظر داشت مصلحت بشر است زیرا تنوع رنگ‌ها، منبع عظیمی برای

توسعه معارف و شناخت‌ها و جلوه‌گاه پرگستره‌ای برای شادی و انبساط جانها و روانهاست و اگر اشیا و پدیده‌ها همه به رنگ واحدی می‌بود، این منافع و شناخت‌ها راه کمال پیموده نتوانسته و از جامعیت بهره چندانی نمی‌برد. شایان ذکر است که «علم الوان» امروزه فراهایی از اعجاز این آیه کریمه را به نمایش گذاشته است.

«بی‌گمان در این» امور «نشانه‌ای است» روشن «برای مردمی که به یاد می‌آورند» نعمت‌های الهی را بر خود لذا آنها را سپاس گزارده و از مشاهده آنها پند و اندرز می‌گیرند زیرا کسی که پند پذیرفت، عبرت می‌گیرد و کسی که عبرت گرفت، به مطلوب خود راهیاب می‌شود.

سبب این که خداوند متعال آیه (۱۱) را با (یتفكرون) و آیه (۱۲) را با (يعقلون) و آیه کنونی را با (یتذکرون) به پایان آورد، این است که: در آیه (۱۲) ادله آسمانی مطرح شد و از آنجا که دلالت آن ادله بر قدرت و وحدانیت پروردگار آشکار است پس مجرد تعقل در آنها - هرچند با تفکر و تأمل عمیق نیز همراه نباشد - برای رسیدن به هدف کافی است، بدین جهت آن آیه را با (يعقلون) به پایان آورد. ولی از آنجا که ادله زمینی در دلالت خود بر اثبات وجود خداوند جل جلاله به تفکر و تأمل و تدبیر بیشتر نیاز دارند، آیه (۱۱) را با (یتفكرون) به پایان آورد. و آیه کنونی را بدان جهت با (یتذکرون) به پایان آورد تا به این امر توجه داده باشد که در همه این پدیده‌های زمینی، تأثیرگذار و فاعل مختار حکیم، ذات ذوالجلال اوست و بس لذا بندگان باید این حقیقت را همیشه به‌خاطر داشته باشند.

وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا مَلْبَسًا وَتَنْسُجُوا مِنْهُ الْفُلَاقَ مَوَازِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٤﴾

«و اوست آن که دریا را مسخر گردانید» برای شما، با دادن امکان سواری بر امواج آن و بیرون آوردن صید و جواهر و معادن و منافع دیگری که در آن است «تا از آن گوشت تازه» یعنی: گوشت ماهی «بخورید» وصف گوشت ماهی به تازگی و طراوت، برای توجه دادن به لطافت آن است زیرا گوشت حیوانات آبزی، بیشترین لطافت و

طراوت را داراست «و تا پیرایه‌ای که آن را می‌پوشید از آن بیرون آورید» مانند مروارید و مرجان که پوشیدن آنها برای مردان نیز همچون زنان جایز است. به‌قولی: مراد این است که زنان آنها را می‌پوشند ولی خطاب «تلبسونها» را بدان جهت به صیغه مذکر آورد، که زنان این زیورآلات را به‌خاطر مردان می‌پوشند «و کشتی‌ها را در آن شکافنده آب می‌بینی» یعنی: کشتی‌ها را رونده در دریا می‌بینی، درحالی‌که امواج آن را با سینه‌های خود می‌شکافند «و» مسخر کرد برای شما دریا را «تا از فضل او طلب معیشت کنید» یعنی: تا در آن تجارت کنید و از فضل خدای سبحان سود برید «و باشد که شما شکر گزارید» یعنی: چون فضل حق تعالی را بر خود سرازیر یافتید، به نعمت وی اعتراف می‌کنید آن‌گاه با زبان و قلب و اعضا، شکر و سپاس وی را به‌جا می‌آورید.

وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَنْ نَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَرَ سُبُلًا لَكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥﴾

«و در زمین کوههای استوار» و مستحکم «پی‌افکند تا شما را نجنباند» و نلرزاند. امروزه علم بیولوژی به این حقیقت پرداخته است که اگر کوهها نبودند، گسل‌ها و شکاف‌های قشر زمین و آتشفشانها و زلزله‌ها به حدی بسیار می‌شد که زندگی را بر روی زمین ناممکن می‌ساخت «و رودها و راهها را آفرید» در زمین «تا شما راه خود را پیدا کنید» به وسیله آنها در سفرهایتان.

وَعَلَّمَنَّا بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ﴿١٦﴾

«و نشانه‌هایی دیگر نیز آفرید» در راهها که عبارت‌اند از: علایم راهنما و هر علامت فارقه دیگری «و آنان به وسیله ستارگان راه‌یابی می‌کنند» یعنی: مردم مخصوصا با انواع ستارگان مختلف راه‌یابی می‌کنند و به‌وسیله آنها جهات اربعه و از جمله جهت قبله را می‌شناسند و در سفرهای شبانه دریایی و بری، با نگرستن به‌ستارگان راه‌یاب می‌شوند. به‌قولی: مراد از نجم در اینجا، ستاره «جدی» یا ستاره «قطبی» است.

أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٧﴾

«پس آیا کسی که می آفریند» این مصنوعات بزرگ را و این کارهای شگفت را سامان و سرانجام می دهد «مانند کسی است که نمی آفریند» چیزی از آنها را و بر ایجاد حتی یکی از آن پدیده‌ها قادر نیست؟ که مراد بتان بی‌جانند «آیا پند نمی‌گیرید؟» ای مشرکان! تا به فساد این راه و روستان پی برده و بدانید که پرستش، جز برای ذات آفریننده سزاوار نیست؟.

وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٨﴾

سپس حق تعالی به بسیاری و فراوانی نعمت‌ها و احسانهای خویش توجه داده می‌فرماید: «و اگر نعمت‌های خداوند را شماره کنید، نمی‌توانید آن را احاطه کنید» و برشمارید، چه رسد به این که به حق آنها قیام ورزیده و شکر آنها را ادا نمایید! به‌طور مثال؛ اگر در جزئی از اجزای انسان کوچکترین خلل و ساده‌ترین نقصی پدیدار شود، یقیناً نعمت‌ها بر او ناگوار و تلخ می‌شوند و او آرزو می‌کند تا اگر همه دنیا هم در مالکیت وی باشد، آن را بدهد تا این خلل از وی برطرف گردد «قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» و شما را به کوتاهی‌تان در شکر نعمت‌هایش مؤاخذه نمی‌کند. پس انسان مؤمن باید خاشعانه بگوید: (اللهم إني أشكرك عدد ما شكرك الشاكرون بكل لسان في كل زمان: بارخدایا! من تو را شکر می‌گزارم به شمار آنچه که شکرگزاران به هر زبانی و در هر زمانی شکر گزارده‌اند).

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُوبُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿١٩﴾

«و خدا آنچه را که پنهان می‌دارید» از امور «و آنچه را که آشکار می‌سازید، می‌داند» این هشدار است به مشرکان که بدانند؛ روز قیامت حتما در برابر اعمالشان جزا داده می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿٤٠﴾

«و کسانی را که کافران جز خدا می پرستند» یعنی: خدایان و معبودان دروغین کفار «چیزی» از مخلوقات را اصلاً «نمی آفرینند» نه بزرگ و نه کوچک، نه ارزشمند و نه حقیر را «در حالی که خود آفریده می شوند» و مخلوقند پس هر کس چنین باشد، او عبد است نه رب. یا معنی این است: کفار بتان را از چوب یا سنگ و غیره می سازند لذا بتان در هستی خود نیازمند آفرینشند، درحالی که خدا باید واجب الوجود باشد.

أَمْ أَمَاتٌ غَيْرَ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٤١﴾

«مردگانند» این بتان بی روح «نه زندگان» و اگر به راستی خدای حقیقی می بودند، دیگر مردن آنها جایز نبود «و نمی دانند» این بتان جامد و بی روح «کی برانگیخته خواهند شد» پرستشگرانشان. یا معنی این است: این بتان بی جان نمی دانند که خود کی برانگیخته می شوند پس به چه دلیلی آنها را مورد پرستش قرار می دهید؟ در حالی که فقط کسی سزاوار خداوندی است که زنده آفریننده، دانای غیب و دهنده پاداش و عقاب باشد.

إِلَهُكُمْ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٢﴾

لذا تنها حقیقتی که باید اظهار شود و اینک بدان تصریح می شود، این حقیقت است که: «معبود شما، معبودی است یگانه» آری! حقیقت وحدانیت خدای سبحان، حقیقتی بی رقیب است که با آیات گذشته به اثبات رسید «پس کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان انکارگر است» وحدانیت حق را لذا هیچ موعظه‌ای در آنها تأثیر نکرده و هیچ پند و اندرزی در آنها سودمند واقع نمی شود «و آنان مستکبرند» و سرکش به همین جهت به حق تن نداده و آن را نمی پذیرند.

لَا جَرَمَ أَتَّ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ ﴿٢٣﴾

«شکی نیست که خداوند آنچه را پنهان می‌دارند و آنچه را آشکار می‌سازند» از گفتار یا کردار خویش «می‌داند» پس آنها را در برابر آن مجازات می‌کند «هرآینه او مستکبران را دوست نمی‌دارد» که از آن جمله‌اند این گروهی که از اقرار به یگانگی الله ﷻ استکبار می‌ورزند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾

در این آیه و آیات بعد از آن، چندین شبهه از شبهات منکران مشرک مطرح می‌شود. شبهه اول که در این آیه مطرح شده، طعن زدن مشرکان به قرآن است: ^۱ «و چون به آنان گفته شود: پروردگارتان چه چیز نازل کرده است؟» به قولی: سؤال کنندگان مسلمانانند که مشرکان منکر مستکبر در پاسخشان: «می‌گویند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: چیزی که شما مسلمانان مدعی فرود آمدن آن از آسمان هستید، باطیل، ترهات و افسانه‌هایی است که مردم از قرنهای پیشین به این سو از آنها سخن می‌گویند. اساطیر: جمع اسطوره به معنی خرافه است. البته این شیوه از قدیم الایام تا کنون، شیوه و منطقی بی‌پایه مستکبران بوده است که حق را مثنی خرافه و افسانه می‌پنداشته‌اند. پس دلهای مستکبران در طول قرنهای همانند و بیماریشان یکی است، فرقی که هست در این است که هر نسلی به شیوه مخصوص خود از این ماهیت سخن می‌گوید.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا

يَزُرُّونَ ﴿٢٥﴾

«تا روز قیامت بار گناهان خود را تمام بردارند» یعنی: مآل و فرجام تکذیبشان به قرآن و این ادعایشان که قرآن افسانه‌هایی محض است، این است که: گناهانشان؛ از جمله این سخن و غیر آن از سخنان بر دوش آنها تا روز قیامت باقی می‌ماند و همه

^۱ شبهات دیگر در آیات (۳۳، ۳۵، ۳۸ و ۴۳) مطرح شده است.

این گناهان را گرانبار؛ به تمام و کمال با خود می‌آورند درحالی که هیچ چیز از این گناهان بر آنها بخشیده نشده است، به علت این که مسلمان نشده‌اند زیرا این اسلام است که سبب کفاره گناهان می‌شود «و نیز بخشی از بار گناهان کسانی را که آنان را گمراه می‌کنند» بر می‌دارند «از روی نادانی» یعنی: درحالی که از آنچه بر ذمه آنان از گناهان پیروان گمراهشان تعلق می‌گیرد، بی‌خبرند؛ گناه همان کسانی که دروغ‌هایشان در مورد قرآن را تصدیق کرده‌اند زیرا هر کس سنت بدی را بنیان گذارد، گناه آن سنت بد و گناه کسانی که بدان عمل کنند، نیز بر دوش اوست، بی‌آن که از گناه مرتکبان چیزی کاسته شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هر کس به‌سوی هدایتی دعوت کند، برای او از پاداش همانند پاداش کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، که این پاداش وی از پاداش آنان چیزی کم نمی‌کند و هر کس به‌سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر ذمه او از گناه مانند گناهان کسانی است که از او پیروی کرده‌اند، این گناه وی از گناهان آنان چیزی کم نمی‌کند». «آگاه باشید، چه بد باری را بر دوش می‌کشند» یعنی: این بار گناهشان چه بدباری است!.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَنَّ اللَّهَ بَيَّنَّاهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٣﴾

«هرآینه کسانی پیش از آنان بودند که مکر کردند» یعنی: ترتیب دادند آنچه ترتیب دادند؛ از تهیه اسباب و آماده کردن مقدمات تا مردم را به تکذیب پیام و پیامبران حق وادارند «ولی خدا از پایه بر بنیانشان زد» فرمان خداوند ﷻ از جهت پایه‌های آن بنا در رسید، پایه‌های آن را به لرزه درآورد و آن را فرو غلتاند. یا معنی این است: آنان فلسفه‌ها و تفکرات خود را بر زیربنای باطلی بنا کردند پس خدای عزوجل این بنای باطل فکری‌شان را در هم فرو ریخت. چنان‌که در عصر حاضر می‌بینیم که فلسفه‌های باطل، چگونه یکی از پی دیگری سقوط می‌کنند «پس بر آنان سقف برافتاد» و فرو ریخت «از بالای سرشان» لذا هلاک شدند و امکان گریز نیافتند «و عذاب» هلاک «بر

سر آنان از جایی نازل شد که فکرش را نمی کردند» بلکه براین گمان واهی بودند که از آنجا کاملاً در امانند.

بیشتر مفسران برآنند که مراد از پیشینیان در این آیه، نمرودبن کنعان است زیرا او کاخ بس بزرگی به ارتفاع پنج هزار گز در بابل بنا کرده بود تا به ظن خود از آن به آسمان بالا رفته و با اهل آسمان بجنگد. پس خدای عزوجل به باد فرمان داد و باد آن بنای عظیم را بر او و بر قومش فروغلتاند که جملگی هلاک شدند. البته این هشدار است به کفار معاصر آن حضرت ﷺ که مکر و نیرنگشان نیز به زودی به خودشان برخواهد گشت.

و این سرانجام عبرتبارشان در دنیاست، اما در آخرت:

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِبُهُمْ وَيَقُولُ أَيُّ شُرَكَاءِىَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشْفِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٢٧﴾

«سپس روز قیامت آنان را رسوا می کند» با وارد نمودنشان در دوزخ «و» در آن هنگام پروردگار عزوجل از روی توبیخ و سرکوب به آنان «می گوید: کجایند آن شریکان» پنداری و ادعایی «من که درباره آنها مخالفت می کردید» با پیامبران ﷺ و مؤمنان و با ایشان جدال و دعوا داشتید؟ «اهل علم می گویند» به قولی: مراد از اهل علم، پیامبران ﷺ و علمای ربانی اند که در دنیا مشرکان را به سوی حق و توحید فرامی خواندند ولی با انکار و استهزایشان روبرو می شدند. آری! اینان در روز قیامت از باب شماتت و سرزنش به امت هایشان می گویند: «هرآینه رسوایی امروز» یعنی: رسوایی روز قیامت «و سختی» عذاب آن «بر کافران است» یعنی: مخصوص آنان است.

الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

«همانان که فرشتگان ارواحشان را قبض می کردند درحالی که بر خود ستمکار بوده اند» به سبب کفرشان به وحی منزل الهی «پس آن کافران» در هنگام احتضار و دیدن فرشتگان مرگ، یا در روز رستاخیز «از در تسلیم در می آیند» و به ربوبیت حق تعالی اقرار کرده ستیز و جدال با حق را فرومی گذارند و می گویند: «ما هرگز هیچ کار بدی نمی کردیم» این سخن را به دروغ می گویند. یا: آنها - به پندار خود - عمل بدی نکرده بودند. اما اهل علم، یا فرشتگان به آنان چنین پاسخ می دهند: «آری! بی گمان خدا به آنچه می کردید، داناست» یعنی: چنان نیست که می گوید بلکه شما عمل بد می کردید لذا این دروغ و ادعای باطل و بی هنگام شما هیچ سودی به حالتان ندارد. کلبی می گوید: «مراد از آنان: گروهی از مردم مکه بودند که ادعای ایمان داشتند و تحت فشار مشرکان با آنها عازم جنگ بدر شدند ولی چون قلت شمار مؤمنان را دیدند، به شرک برگشته و در آن جنگ کشته شدند».

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فليئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٢٩﴾

«پس به دروازه های دوزخ درآیید» یعنی: این سخن در هنگام مرگ، یا در روز رستاخیز به آنان گفته می شود. ابن کثیر قول دوم را ترجیح داده است «در آن جاودان بمانید و حقا که جایگاه متکبران» از ایمان و عبادت که جهنم سوزان می باشد؛ «چه بد است».

﴿ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ

الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٠﴾

بعد از بیان موضع مستکبران در برابر آیات منزل الهی، اینک حق تعالی از موضع مؤمنان باتقوی سخن می گوید: «و به پرهیزگاران گفته شود» یعنی: از مؤمنان باتقوا سؤال می شود که: «پروردگارتان چه نازل کرد؟ می گویند: خیر» یعنی: او خیر و

رحمت و برکت نازل کرد، او این پیام را نازل کرد که: «برای نیکوکاران در این دنیا نیکی است» یعنی: برای کسانی که اعمالشان را در دنیا نیکو کرده‌اند، در دنیا و آخرت - هر دو - پاداش نیک است. به قولی: این جمله از سخن خدای سبحان است. به قولی دیگر: اینها همه حکایت از سخن مؤمنان است.

گفتنی است؛ این سؤال از مؤمنان به وسیله زائرانی می‌شد که به منظور زیارت کعبه از اطراف و اکناف به مکه می‌آمدند و چون از مشرکان می‌پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ مشرکان در پاسخشان می‌گفتند: (اساطیر الاولین: پیام او همان خرافه‌های پیشینیان است!) و چون به مسلمانان می‌رسیدند و از ایشان می‌پرسیدند که محمد ﷺ چه پیامی دارد؟ چنین پاسخ می‌شنیدند: پیام محمد ﷺ همه خیر و رحمت و برکت است.

«و قطعاً سرای آخرت بهتر است» یعنی: پاداش آن بهتر از چیزی است که در دنیا به ایشان داده شده «و سرای پرهیزگاران» یعنی: سرای آخرت «چه نیکوست». در حدیث شریف آمده است: «از بالای سر گروه‌هایی از اهل بهشت ابر می‌گذرد در حالی که آنان بر بزم شراب خویش نشسته‌اند پس هیچ کس از ایشان چیزی را اشتها نمی‌کند مگر این که آن ابر همان چیز را بر وی می‌باراند تا بدانجا که از آنان کسی است که می‌گوید: ای ابر! بر ما دوشیزگان همسال پستان‌برجسته بیاران. و ابر همان را می‌باراند که او خواسته است». چنان که حق تعالی در وصف سرای پرهیزگاران می‌فرماید:

جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ ﴿٣١﴾

«بهشتهای عدن» یعنی: بهشت برین، دارای بوستانهای اقامت همیشگی است «که در آن داخل می‌شوند» متقیان پس باید بر تقوی حریص بود تا به بوستانهای اقامت همیشگی درآمد «رودها از زیر آنها» یعنی: از زیر درختان و منازل آنها «روان است، در آنجا هر چه بخواهند برای آنان فراهم است» یعنی: در بهشتهای ماندگار، همه خواستها و آرزوهایشان، خالص و بی‌تکلف در یک آن واحد به مجرد اشتهایشان

برایشان آماده و مهیا می‌گردد «خدا متقیان را این‌گونه پاداش می‌دهد» متقیان همه کسانی هستند که از شرک و گناهی که موجب ورود به دوزخ است، می‌پرهیزند. سپس حق تعالی از حال متقیان در هنگام احتضارشان خبر داده می‌فرماید:

الَّذِينَ نُوَفِّيهِمُ الْمَلَائِكَةَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٣﴾

«همان کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند درحالی که پاکند» از شرک، یا نیکوکارند، یا کردارها و گفتارهایشان پاک است، یا شادمانند به سبب آن‌که به دریافت پاداش الهی یقین و اعتماد راسخی دارند. که این معانی همه از مصادیق «طیبین» است «به آنان می‌گویند: سلام بر شما باد» یعنی: فرشتگان بر آن نیکوکاران سلام می‌گویند، سلامی که مظهر امان است و می‌افزایند: «به پاداش آنچه انجام می‌دادید» یعنی: به سبب عملتان «به بهشت درآید» باید دانست که روح مؤمن بعد از مرگ وی به بهشت وارد می‌شود و ورود کامل وی با جسم و روح به بهشت، بعد از رستاخیز است. در حدیث شریف آمده است: «راستی و درستی پیشه کنید اما بدانید که هرگز کسی با عمل خویش به بهشت وارد نخواهد شد». گفته شد: حتی شما یا رسول‌الله؟ فرمودند: «حتی من؛ مگر این‌که خداوند عز وجل مرا به رحمت خود درپوشاند».

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمْ

اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٣٤﴾

در این آیه حق تعالی به طرح یکی دیگر از شبهات منکران نبوت که عبارت از پیشنهاد فرود آمدن فرشته‌ای از آسمان برای گواهی دادن بر صدق ادعای نبوت آن حضرت صلی الله علیه و آله است، می‌پردازد: «کافران انتظار نمی‌کشند» در درنگ بی‌معنای خود در تصدیق نبوت «جز این‌که فرشتگان به‌سویشان آیند» درحالی که بر صدق نبوت گواهی دهند «یا فرمان پروردگارت در رسد» بر عذابشان در دنیا، که ریشه‌کن کننده آنان است «کسانی که پیش از آنان بودند نیز این‌گونه رفتار کردند» در اصرار بر کفر و تکذیب و استهزا پس عذاب الهی به آنان در رسید و یکسره نابود شدند «و خدا به آنان ستم نکرد» با

درهم کوبیدنشان به عذاب زیرا حق تعالی با ارسال پیامبران علیهم السلام و فرود آوردن کتابهای خویش، حجت را بر آنان تمام کرد «بلکه آنان به خود ستم می کردند» چراکه خداوند جل جلاله چیزی را بر آنان فرود آورد که آنها به سبب کفر سزاوار آن بودند.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٤﴾

«پس گناهایی که کردند به آنان رسید» یعنی: کیفر اعمال بدشان به آنان رسید «و آنان را فراگرفت» و بر آنان به طور فراگیر نازل شد «آنچه به آن استهزا می کردند» یعنی: عذابی که بدان استهزا می کردند و آن را مسخره می پنداشتند، بر آنان فرود آمد.

وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ

مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٣٥﴾

شبهه دیگر منکران نبوت تکیه بر صحت نظریه «جبر» برای ایراد طعن در نبوت است: «و مشرکان» مکه «گفتند: اگر خدا می خواست، غیر از او هیچ چیزی را نمی پرستیدیم» یعنی: اگر او می خواست تا ما چیزی غیر او را نپرستیم، هرگز آن چیز را نمی پرستیدیم «نه ما و نه پدران ما» که بر این شیوه و آیین شرک بوده اند «و بدون فرمان او هیچ چیز را حرام نمی شمردیم» مانند حیوانات سائبه، بحیره، وصیله و مانند آنها را^۱.

البته هدفشان از این سخن، ایراد طعن در نبوت بود. یعنی: اگر آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله بدان فرامی خواند - از منع پرستش غیر خدا جل جلاله و منع تحریم چیزهایی که او حرام نساخته است - حق می بود، یقیناً از ما هم خلاف آنچه که خدا جل جلاله خواسته بود، سر نمی زد زیرا در آن صورت مشیت حق تعالی بر آن رفته بود که ما غیر او را پرستش نکرده و حلال او را حرام نشمریم و قطعاً آنچه او بخواهد تحقق می یابد و آنچه که نخواهد تحقق نمی یابد. پس وقتی غیر او از جانب ما مورد پرستش قرار گرفته و حلال او حرام

^۱ نگاه کنید به سوره «مائده/۱۰۳».

گردانیده شده، این خود دلیل بر آن است که این عملکرد ما مطابق مراد و موافق با مشیت او می‌باشد.

بدین‌گونه بود که آنها وجود شرک را در خود، دلیل رضای خدای سبحان به آن شمردند درحالی‌که خدای سبحان به کفر بندگانش راضی نیست و میان مشیت و رضایش فرق است. یعنی همه چیز در دایره هستی به مشیت اوست در حالی‌که همه چیز به امر و رضای او نیست پس امر و رضایش با هم تلازم دارد، درحالی‌که میان رضا و مشیتش هیچ تلازمی وجود ندارد. بنابراین، مشیت خداوند عزوجل با مسؤولیت انسان و اختیار وی هیچ منافاتی ندارد زیرا قدرت حق تعالی بر وفق اراده اوست و اراده او بر وفق علمش و علم کشف‌کننده است نه اجبارکننده. باری! خدای عزوجل در ازل دانسته است که - مثلا - فلان کس چنین و چنان خواهد کرد، سپس اراده وی به علم ازلی‌اش تعلق می‌گیرد و با قدرتش آن را به عرصه فعلیت می‌آورد ولی هیچ‌یک از اینها به معنی مجبور کردن کسی بر انجام آن کار نیست.

گفتنی است که آنچه در باره مترتب‌شدن اراده الهی بر علم وی ذکر کردیم، فقط برای تفهیم قضیه بود و گرنه در ازل هیچ ترتیب زمانی‌ای مانند مقیاسهای ما وجود ندارد بنابراین، حق تعالی هم در ازل علم داشته و هم در آن اراده کرده است.

«چنین کردند کسانی که پیش از آنان بودند» از گروه‌ها و طوایف کفر زیرا آنان نیز به خدای عزوجل شریک آورده حلال او را حرام گردانیدند و با پیامبران وی علیهم‌السلام به ناروا ستیز و مجادله کرده ایشان را مورد استهزا قرار دادند «ولی آیا جز ابلاغ آشکار چیز دیگری برعهده پیامبران است؟» یعنی: کفار در پندارهای باطل خویش در اشتباهند زیرا چنان نیست که خداوند متعال شرک و کفر و بدکرداری‌هایشان را مورد انکار قرار نداده باشد بلکه این‌گونه اعمال و روش‌ها را به سخت‌ترین وجه مورد نکوهش و انکار قرار داده و برای تفهیم حقایق، پیامبرانی را در هر امتی مبعوث گردانیده و پیامبرانش مأموریت خود را به تمام و کمال انجام داده‌اند اما حساب امت‌هایشان بر خدا عزوجل است نه بر آنان و پیامبران وظیفه ندارند که مردم را بر ایمان مجبور گردانند.

خلاصه این که: ثواب و عقاب به دو امر مرتبط است؛ مشیت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و حرکت بنده به سوی نجات یا نابودی. و هدایت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ نیز بر دو نوع است؛ هدایت ارشاد و رهنمونی، که پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بدان قیام می کنند و هدایت توفیق و یاری حق تعالی، که این وابسته به رفتار خود بنده است.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ



«و هر آینه در میان هر امتی پیامبری را برانگیختیم» برای برپاداشتن حجت بر آنان، با این پیام: «که خداوند را پرستید و از طاغوت پرهیزید» یعنی: هر معبودی بجز الله جَلَّ جَلَلُهُ - مانند شیطان، کاهن، بت و هر کسی را که به سوی گمراهی دعوت می کند - ترک کنید.

سپس حق تعالی موضوع مشیت را در چارچوب درست آن قرار داده می فرماید: «پس، از آنان» یعنی: از آن امت هایی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ پیامبرانش را به سویشان فرستاد «کسی بود که خدا او را هدایت کرد» به سوی دین حق و توحید خویش و اجتناب از طاغوت، به سبب انتخاب خود وی این هدایت را و شایستگی وی برای این هدایت «و از آنان کسی بود که گمراهی بر وی ثابت شد» یعنی: واجب و لازم شد، به سبب اصرار وی بر کفر و عناد و انتخاب این راه و روش و نهایتاً استحقاق وی برای گمراهی در حالی که واجب ذمه آنها این بود که فرمان خدای عزوجل را اطاعت کرده و دعوت او را لبیک گویند، نه این که به ستیز و جدال رو آورده و حجت های بی پایه ای - مانند حجت یاد شده - را پیش کشند. بنابراین، خداوند متعال همگی را به ایمان امر می کند اما هدایت را فقط برای بعضی اراده می کند نه برای همه زیرا اگر او هدایت را برای همگان اراده می داشت، دیگر کسی کافر نمی شد.

خلاصه این که: «مشیت تشریحی» کفر در حق حق تعالی منتفی است، یعنی هرگز مراد حق تعالی بر کفر نمی باشد زیرا او بر زبان پیامبرانش مردم را از کفر نهی کرده است. اما

«مشیت کونی» وی بر تمکین دادن بعضی از مردم بر کفر و مقدر کردن آن برایشان به محض اراده خودشان ثابت است ولی این امری است که اجبارکننده آنها بر کفر نیست بنابراین، مشیت کونی برای آنان حجت و دستاویزی بوده نمی‌تواند.

«پس در زمین سیر کنید» به سیری عبرت‌آمیز «و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان» از امت‌های پیشین مانند عاد و ثمود «چگونه بوده است» در آن هنگام است که ویرانه‌های برجای‌مانده از آنان را مشاهده می‌کنید و در می‌یابید که آخر کارشان به نابودی خودشان و خرابی دار و دیارشان انجامیده است.

إِنْ تَحَرَّضَ عَلَىٰ هُدٰنِهِمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٣٧﴾

سپس خداوند عَلَيْهِ السَّلَام به پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر می‌دهد که چنانچه او گمراهی‌شان را اراده داشته باشد، حرص و اشتیاق وی بر هدایت آنان هیچ سودی به حالشان ندارد: «اگر بر هدایت آنان حریص باشی» و با تلاش و کوشش مجدانه‌ات، هدایتشان را بخواهی، چه سود «که خداوند کسی را که گمراه می‌شود، هدایت نمی‌کند» یعنی: مسلماً خدای سبحان کسی را که گمراهی را انتخاب کرده و حکم حق تعالی به گمراهی‌اش از پیش گذشته است، هدایت نمی‌کند. دلیل این معنی، قرائت متواتری است که یاء (یضل) را مفتوح می‌داند. به‌قولی دیگر معنی این است: هر که را خداوند عَلَيْهِ السَّلَام گمراه کند - به سبب آن که دانسته است او از اهل گمراهی است - هیچ کس نمی‌تواند او را به راه آورد «و آنان را هیچ یاری کنندگانی نیست» که بر هدایت کسانی که خدا عَلَيْهِ السَّلَام گمراهشان کرده است یاری‌شان دهند، یا آنها را با دفع کردن عذاب نصرت دهند.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعَدَّ عَلَيْهِ حَقًّا وَلٰكِن أَكْثَر النَّاسِ لَا

يَعْلَمُونَ ﴿٣٨﴾

یکی دیگر از شبهات منکران نبوت این بود: «و با محکم‌ترین سوگندهایشان» یعنی: با تمام قوت و تمام کوشش خود با سخت‌ترین سوگندها «به خدا سوگند یاد کردند که خدا کسی را که می‌میرد» از بندگانش «بر نمی‌انگیزد» در حالی که آنان - خدا

بکشدشان - با این سوگندهای خود بر دروغگو بودن خداوند متعال سوگند می‌خورند! و هر کس به نام خدا عَلَّامٌ سوگند یاد کند، قطعاً با محکم‌ترین سوگندهایش، سوگند یاد کرده است.

پس حق تعالی این پندار باطل‌شان را با این فرموده‌اش رد می‌کند: «نه چنان است که می‌گویند» یعنی: او به طور حتم آنان را برمی‌انگیزد «این است وعده‌ای که به حق برعهده اوست» و هیچ خلافتی در آن نیست پس او قطعاً آن را به انجام می‌رساند «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را که اعاده حیات و برانگیختن مجدد، بر حق تعالی سهل و ساده است و دشواری ندارد زیرا این اکثریت از معجزه حیات اولیه خود غفلت کرده‌اند... همان طوری که آنان از قدرت الهی و این‌که این قدرت هرگز با تصورات بشری و با نیروهای بشری نمی‌تواند مقایسه شود، نیز غفلت کرده‌اند.

لَيْبِنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَيَلْعَلَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾

سپس حق تعالی حکمت خویش در معاد و رستاخیز اجساد در روز قیامت را یادآوری کرده، می‌فرماید: «تا برای آنان بیان کند» یعنی: قطعاً برمی‌انگیزدشان تا برایشان روشن کند «آنچه را در مورد آن اختلاف دارند» از حقیقت امر دین حق. که اختلافشان در این امر، با مؤمنان است «و تا کسانی که کافر شده‌اند» به‌خدا سبحان و منکر زندگی بعد از مرگ گشته‌اند «بدانند که آنها خود دروغگو بوده‌اند» در جدال و انکار بعث بعد از مرگ با این سخنان که: (خداوند کسانی را که می‌میرند برنمی‌انگیزد) [آیه قبل]. چنان‌که در مکه شخص مشرکی که مسلمانی از وی وامش را خواسته بود و به او در میانه سخنانش گفته بود: «امیدوارم که آن‌را بعد از مرگم از تو بازستانم»، سوگند یاد کرد که: «خداوند کسانی را که می‌میرند مجدداً برنمی‌انگیزد». سبب نزول آیه (۳۸) نیز همین واقعه بود.

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٤٠﴾

سپس حق تعالی بعد از بیان سهولت اعاده حیات و بعث مجدد بر وی به بیان قدرت مطلقه خود بر همه چیز و بیان کیفیت ایجاد ابتدایی پرداخته و می‌فرماید: «فرمان ما درباره چیزی که اراده‌اش را کرده‌ایم جز این نیست که به آن می‌گوییم: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود».

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْوِّتَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً ۖ وَلَا جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

«و کسانی که هجرت کردند» از مکه به سوی مدینه «در راه خدا» یعنی: در راه یاری دادن دین وی و طاعتش. هجرت: ترک دیار و خانواده است «بعد از آن‌که بر آنان ستم شد» یعنی: بعد از آن‌که در راه خدا ﷺ مورد شکنجه و اهانت قرار گرفتند زیرا اهل مکه گروهی از مسلمانان را شکنجه و آزار می‌دادند تا بدانجا که تعدادی از آنان - ناخواسته - همان سخنی را که مشرکان از آنان می‌خواستند، بر زبان آوردند و چون از ایشان دست برداشتند، از مکه هجرت کردند «البته آنان را در دنیا به سرایی نیک جای می‌دهیم» به قولی مراد: فرود آوردن مؤمنان به مدینه و سپس استیلایشان بر سرزمین‌هایی دیگر با فتح قلمروها و گشودن شهرهاست و به‌علاوه ستایش و ثنایی است که بعد از آن برایشان باقی می‌ماند و افتخار و شرفی است که نصیب فرزندانشان می‌شود «و قطعاً پاداش آخرت» یعنی: پاداش اعمالشان در آخرت «بزرگتر است» از آنچه که مهاجران از بهره‌های نیکوی یادشده در دنیا به‌دست آوردند «اگر می‌دانستند» یعنی: اگر آن گروه ستمگر این حقیقت را می‌دانستند که مهاجران چه مقام و مرتبه بزرگی دارند، قطعاً به هجرت مبادرت می‌ورزیدند.

این آیه مؤمنان زیر فشار را به هجرت در راه خدا ﷺ ترغیب می‌کند زیرا با هجرت بود که اسلام نیرومند شد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره شش تن از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که عبارت بودند از: صهیب، بلال، عمار، خباب، عابس و جبیر که بردگان آزاد شده

قریش بودند و به خاطر عقیده‌شان مورد شکنجه قرار گرفتند تا سرانجام هجرت کردند. اما قتاده می‌گوید: این آیه درباره مهاجران به حبشه نازل شد که گروهی نزدیک به هشتاد تن بودند و سپس خدای عزوجل ایشان را در سرای نیکو - یعنی در مدینه - جای داد. ابن عطیه می‌گوید: روایت قتاده در بیان سبب نزول آیه صحیح است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٤٤﴾

«همانان که صبر کردند» بر آزارهای مشرکان و بر تلخی و دشواریهای هجرت «و» مخصوصا «بر پروردگارشان توکل می‌کنند» در تمام امور خویش. پس از آنجا که صبر و توکل هر دو در آنان جمع شد لذا خدای عزوجل ایشان را در دنیا و آخرت عاقبت به خیر گردانید.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤٣﴾

«و پیش از تو جز مردانی را که بدیشان وحی می‌کردیم، نفرستادیم» در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد این پندار قریش نازل شد که می‌گفتند: خدای سبحان بزرگتر و والاتر از آن است که از جنس بشر پیامبری بفرستد «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر سؤال کنید» یعنی: ای مشرکان! اگر خود نمی‌دانید از مؤمنان اهل کتاب سؤال کنید زیرا آنان به شما خبر خواهند داد که تمام پیامبران الهی از جنس بشر بوده‌اند و شما نظر به روابط دوستانه‌ای که با اهل کتاب دارید، سخنشان را زودتر تصدیق می‌کنید. کتاب را «ذکر» نامید زیرا کتاب پند و اندرزی برای غافلان است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْفَكُونَ ﴿٤٤﴾

آن پیامبران را «با بینات و زبر» فرستادیم. بینات: حجت‌ها و برهانها، و زبر: کتابهاست «و ذکر را به سوی تو فرود آوردیم» یعنی: قرآن را. البته قرآن هم کتاب و هم در عین حال، معجزه است «تا برای مردم» همگی‌شان «بیان کنی» با سخنان و افعال و مجموعه

سنت و سیرت پاکیزه‌ات «آنچه را به سوی آنان نازل شده‌است» در این کتاب از احکام شرعی و مژده‌ها و هشدارها.

از این آیه درمی‌یابیم که تبیین کتاب از مهمترین مأموریت‌های پیامبر ﷺ است، بدین سبب است که تمام افعال، اقوال و احوال آن حضرت ﷺ بیان و تفسیر کتاب الهی می‌باشد و نیز بدین سبب است که فهم کتاب، بدون فهم سنت کامل نیست «و تا باشد که آنان تفکر کنند» یعنی: در هشدارهای قرآن تأمل و اندیشه کرده و افکارشان را به کار اندازند و در نتیجه، پند و اندرز بگیرند. این جمله، بر لزوم تفکر برای خواننده قرآن دلالت می‌کند.

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٤٥﴾
أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي أَنْفُسِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٤٧﴾

«آیا کسانی که مکرهای بد اندیشیدند» با سعی و تلاش پنهانی در جهت ایذای رسول خدا ﷺ، ایذای اصحابشان، حيله‌گری در بی‌اثر کردن اسلام و دشمنی با اهلش و توطئه برای منحرف کردن مردم از تصدیق پیامبر ﷺ. مکر: سعی کردن به فساد به‌طور پنهانی است و این مکرکنندگان، مردم مکه بودند. آری! آیا این مکرکنندگان «ایمن شده‌اند از این‌که» یکی از این چهار چیز آنان را فرو گیرد:

اول: «خدا آنان را در زمین فرو برد» چنان‌که قارون را فرو برد؟

دوم: «یا از آن جایی که نمی‌دانند» یعنی: حدس نمی‌زنند و کاملاً از آن غافلند «عذاب برآنان بیاید» چنان‌که خداوند ﷻ با قوم لوط و دیگر امت‌های دروغ‌انگار چنین کرد؟

سوم: «یا در حال رفت و آمدشان» در سفرها و تجارت‌ها و رفت و برگشت‌شان در شب و روز «آنان را بگیرد؟ پس عاجزکننده نیستند» یعنی: باید بدانند که به‌وسیله هیچ نیروی مدافع و پشتیبانی، از عذاب گریزنده یا بازداشته شده نیستند.

چهارم: «یا آنان را در حالی که وحشت زده اند فروگیرد» یعنی: آیا ایمن شده‌اند که بعد از پدیدارشدن قرائن نابودی، یا بعد از کم کردن آنها بر اثر کشته‌شدن یا مرگ آنان

را به عذاب فروگیرد به طوری که اندک اندک از اطراف و نواحی فروگرفته شوند و کم گردند تا این که سرانجام یکباره بر همگی شان عذاب فرود آید؟

روایت شده است که روزی عمر رضی الله عنه بر منبر از اصحاب رضی الله عنهم سؤال کرد: در تفسیر **(أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ)** چه می گوید؟ اصحاب رضی الله عنهم ساکت ماندند. در این اثنا پیرمردی از قبیله «هذیل» برخاست و گفت: این آیه به لهجه و گویش ما نازل شده است؛ تخوف یعنی تنقص و کم شدن تدریجی. «همانا پروردگار شما رئوف و مهربان است» لذا بر فرود آوردن عذاب شتاب نمی کند بلکه از روی رأفت و مهربانی مهلت تان می دهد پس سزاوار است که شما نیز از مکر و توطئه و پیروی از شیطان دست بردارید.

أَوْلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ يَنْفَعِيوْا ظِلَالَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ ﴿٤٨﴾

«آیا به چیزهایی» چون کوهها و درختان و مانند آنها «که خدا آفریده است ننگریسته اند که چگونه سایه های آنها می گردد» یعنی: سایه های آنها از یک جانب به جانب دیگر میل می کند، در اول روز بر این حالت است که آرام آرام حرکت می کند، سپس در آخر روز به حالتی دیگر باز می گردد «از جانب راست و از جانب چپ» یعنی: از هر دو جانب راست و چپ «سجده کنان برای خداوند» یعنی: درحالی که سایه برای الله جل جلاله سجده کننده است. بنابراین، باید دانست که سرشت همه چیزها بر طاعت حق تعالی قرار داده شده زیرا پدیده های هستی همان گونه هستند که خداوند متعال اراده کرده است. مجاهد می گوید: در هنگام زوال خورشید همه چیز برای خدای عزوجل سجده می کند «فروتانه» یعنی: سجده می کنند درحالی که برای حق تعالی فروتن و خوار شده اند و سر بر خاک تواضع و تذلل نهاده اند. گفتنی است که این سجده جمادات است، سپس حق تعالی از سجده جانداران سخن می گوید:

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٥٩﴾

«و آنچه در آسمانهاست» همگی «و آنچه در زمین است از جنبنندگان» که بر روی آن می‌جنبد «برای خدا سجده می‌کنند» یعنی: فقط برای اوی یکتا و یگانه فروتنی و انقیاد می‌کنند نه برای غیرش.

از ظاهر آیه چنین فهمیده می‌شود که در آسمان نیز همچون زمین موجودات زنده‌ای وجود دارند. گفتنی است که در عصر ما، سخن از احتمالات وجود حیات در اجرام دیگر بسیار می‌رود و بر فرض کشف موجودات زنده‌ای در آنها، می‌توان این کشف را در راستای تفسیر این آیه کریمه دانست.

«و فرشتگان نیز سجده می‌کنند و آنان گردنکشی نمی‌کنند» از عبادت پروردگارشان و از سجده کردن برای او.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ﴿٥٠﴾

«از پروردگارشان از فوق خویش می‌ترسند» من فوقهم: یعنی فرشتگان از پروردگارشان می‌ترسند در حالی که او بر ایشان با سلطه و غلبه مطلق خویش مسلط است «و انجام می‌دهند» فرشتگان، یا تمام چیزهایی که ذکر شد «آنچه که بدان مأمور می‌شوند» از اطاعت خدای عزوجل. پس هرگاه همه اشیاء برای خدای عزوجل سجده می‌کنند، دیگر چرا این مشرکان در سلک مطیعان در نمی‌آیند؟!».

﴿ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَذَخَّرُوا إِلَهَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَحْدٌ فَإِنِّي فَأَرْهَبُونَ ﴿٥١﴾ ﴾

«و خداوند فرمود: دو معبود برای خود نگیرید» چنان‌که ثنوی‌ها به پندار خود دو خدا را به عبودیت می‌گیرند؛ خدای نور و خدای ظلمت را «جز این نیست که او خدایی یگانه است» سپس تأکید می‌کند که الوهیت به یک خدای واحد یعنی به‌الله ﷻ منحصر می‌باشد: «پس تنها از من بترسید» یعنی: اگر شما از چیزی می‌باید بترسید، آن چیز فقط من هستم نه غیر من.

از مفاد آیه کریمه چنین برداشت می‌کنیم که جایز نیست در قلب انسان ترس و هراسی از غیر خدای عزوجل وجود داشته باشد و هرگاه به حکم طبیعت و سرشت بشری چنین ترسی در نهاد او پدید آمد، باید آن را از خود دفع کند.

وَلَمْ يَكُنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَنْفُونَ ﴿٥٢﴾

«و آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست» در ملک، در آفرینش و در بندگی «و دین پایدار» واصبا: یعنی دین و انقیاد خالص، ثابت و دایم که هرگز زایل نمی‌شود «نیز از آن اوست» دین: به معنی طاعت و اخلاص و انقیاد است. بنابراین، هیچ مرجع مطاع و فرمانروایی نیست مگر این که این اطاعت از وی در زمانی قطع می‌شود؛ یا با زوال یا با ناکامی‌اش، بجز خداوند عزوجل چرا که طاعت و اخلاص و انقیاد به‌طور زوال‌ناپذیری همیشه برایش دوام دارد «پس آیا از غیر خدا می‌ترسید؟» یعنی: آیا از کسانی غیر الله عزوجل که به نام خدا و معبود نام نهاده شده‌اند و در سراسیمه زوال و نابودی قرار دارند، می‌ترسید؟ چنین نکنید بلکه فقط از خدایی پروا کنید که الوهیت و ربوبیت تنها از آن اوست و اطاعت اوست که استمرار دارد.

وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ تُمْرًا إِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّ فَإِنَّهٗ يَجْتُرُونَ ﴿٥٣﴾

«و آنچه از نعمت با شماست» با انواع گونه‌گون آن «از خداست» نعمت؛ یا نعمت دینی است که عبارت است از معرفت حق تعالی و معرفت خیر و نیکی به‌منظور عمل به آن. یا نعمت دنیوی است؛ اعم از نعمت روحی، یا بدنی، یا خارجی - چون توانگری و رفاه مالی و غیره... که همه اینها از جانب خدای سبحان است. پس بر عاقل لازم است که منعم را در برابر همه این نعمت‌ها شکر گزارده و از شرک آوردن به خدای سبحان بپرهیزد «سپس چون به شما سختی رسد، به سوی او می‌نالید» و زاری و تضرع می‌کنید که آن آسیب و سختی را از شما برطرف کند، نه به سوی غیر وی زیرا فطرتا می‌دانید که فقط حق تعالی بر دور ساختن آن بلا از شما تواناست. ضرر: بیماری، بلا، نیازمندی، قحطی و هر چیزی است که انسان از آن متضرر می‌شود.

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

«سپس چون آن سختی را از شما برداشت، آن گاه گروهی از شما به پروردگارشان شرک می‌ورزند» لذا در سختی‌ها یگانه‌پرست اند اما در آسانی‌ها به خدایی که با برطرف کردن آن رنج و سختی بر آنان انعام نهاد، شرک می‌ورزند و شرک را جانشین شکر می‌نمایند، درحالی‌که او سزاوار شکرورزی است، نه شرک‌ورزی.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّوا وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

«تا ناسپاسی کنند آنچه را به آنان دادیم» یعنی: عاقبت آن همه ناله و زاری و استغاثه چیزی جز این کفر و ناسپاسی نیست، گویی آنان با شرک‌ورزی خود، درصدد کفران نعمت و انکار الهی بودن آن نعمت اند «اکنون بهره‌مند شوید» از آنچه که در آن از عبادت غیر حق تعالی قرار دارید پس هر چه دلتان می‌خواهد بکنید. و این تهدیدی است سخت و سنگین «پس به‌زودی خواهید دانست» عاقبت و فرجام کار خود و عذابی را که بر شما در این سرا و در سرای آخرت فرود خواهد آمد.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَشَتَّىٰ لِمَا كُفِّرْتُمْ نَفَرُونَ ﴿٥٦﴾

«و تعیین می‌کنند» مشرکان «برای آنچه که نمی‌دانند» یعنی: برای خدایان بی‌شعور و نادان خود که جماداتی بیش نیستند، یا برای آنچه که مشرکان نمی‌دانند که آنها زیان می‌رسانند ولی نمی‌توانند شفاعتی بکنند «نصیبی از آنچه به آنان روزی داده‌ایم» یعنی: بعد از آن همه زاری و ناله‌ای که به بارگاه خدای سبحان کرده‌اند تا رنج و آسیب را از آنان برطرف سازد، باز برای جمادات و شیاطینی که حقیقت آنها را نمی‌دانند، بهره‌ای از اموالی را قرار می‌دهند که خداوند متعال روزیشان کرده است تا با اموالی که نذر آن بتان می‌کنند، به زعم خود به خدای عزوجل تقرب جویند «به خدا سوگند که البته از آنچه به دروغ برمی‌بافتید، پرسیده خواهید شد» بدین‌سان حق تعالی به ذات عظیم خود سوگند یاد می‌کند که آنها را از این افترا مورد سؤال و پرسش قرار خواهد داد.

وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ﴿٥٧﴾

«و برای خدا دخترانی قائل می شوند» چنان که قبایل خزاعه و کنانه می گفتند: فرشتگان دختران خدایند «منزه است او» از آنچه که این گروه جفاکار به او نسبت می دهند «و برای خودشان آنچه را میل دارند، قرار می دهند» یعنی: برای خدای سبحان آنچه را که ناخوش دارند - یعنی دختران را - نسبت می دهند درحالی که حق تعالی از داشتن فرزند منزه است اما برای خود پسران را که بدانها علاقه دارند، مقرر می دارند بدین گونه است که بر اساس پندار خویش، برترین ها را به خود اختصاص می دهند.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿٥٨﴾

«و چون یکی از آنان به تولد دختر بشارت داده شود چهره اش سیاه می گردد» یعنی: چهره کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از اثر ظهور علائم اندوه و افسوس، در هم فرورفته و دگرگون می شود «درحالی که او پر از اندوه است» از اثر خشم و شدت سرخوردگی، لیکن خشم و اندوهش را پنهان داشته و آن را آشکار نمی سازد. بشارت: عرفا به خبر شادی آور گفته می شود اما در اصل به معنای خبری است که در دگرگون کردن چهره (بشره) تأثیرگذار باشد؛ یا به سبب شادی یا به سبب اندوه.

يَنْوَرِي مِنَ الْقَوْرِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيَسْكُهُ عَلَىٰ هَوْنٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٥٩﴾

«از قوم خود پنهان می شود» یعنی: آن کسی که دختری برایش به دنیا آمده است از قوم و قبیله خود غایب می شود و از آنان روی می پوشاند؛ «از ناگواری آنچه بدو بشارت داده شده» یعنی: از ناخوشی و اندوه و عار و ننگی که به سبب تولد دختر برایش پیش آمده است «آیا او را با خواری نگاه دارد» یعنی: به تأمل فرومی رود و پیوسته میان دو امر در تردید است؛ یکی نگاه داشتن دختر، که اگر او را نگاه دارد، البته با خواری و انفعال و انکسار نگاه می دارد «یا در خاک پنهانش کند» با زنده به گور کردن «وه، چه بد داوری می کنند» در این که دختران مورد نفرت خود را به خدای

سبحان نسبت داده و پسران دلخواه را به خود نسبت می‌دهند، چه بد است زنده‌به‌گور کردن دختران بی‌گناه و معصوم.

در حدیث شریف آمده است: «هر کس دختری داشته باشد و وی را ادب آموخته به نیکی تربیت کند، به نیکوترین وجه تعلیمش دهد و از نعمت‌هایی که خدای عزوجل بر او فرو ریخته بروی بریزد، آن دختر برایش حجاب و پرده‌ای از آتش دوزخ می‌شود».

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٠﴾

«برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، وصف زشت است» این وجه دیگری است در رد بر کسانی که گفتند: فرشتگان دختران خدایند!! یعنی: آنها با انتخاب ضعیف‌ترین دو جنس برای خدای سبحان، خواستند تا این مثال اضعف، وصف و مثالی برای او باشد زیرا فرزند مانند پدر خویش است. نه! چنین نیست بلکه وصف و مثال زشت که عبارت از جهل و کفر به خدای سبحان است، از آن گروهی است که وی را به زشتی‌ها وصف می‌کنند «و وصف والا از آن خداست» این وصف عبارت است از: بی‌نیازی کامل وی از فرزند و تعلقات، سخای فراگیر، علم وسیع و دیگر اوصاف جلال و کمالش «و اوست عزیز» یعنی: قدرتمند در ملکش، که در کمال و مطلقیت قدرتش یگانه است «حکیم» است و به کمال حکمت در صنع و آفرینش موصوف می‌باشد، از این روی به بندگان گمراه و ستمگر خویش مهلت می‌دهد.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا

يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٦١﴾

«و اگر خداوند مردم را به سبب ستم آنان گرفتار می‌کرد» مراد از مردم در اینجا، کفار یا تمام گنهکارانند. از جمله ستم کفار، یکی هم این ادعایشان است که بتان دختران خدایند. آری! اگر خدای سبحان مردم را به سبب ستمشان مؤاخذه می‌کرد: «هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت» قتاده می‌گوید: «خدای سبحان در زمان نوح عليه السلام چنین کرد و تمام جاندارانی را که در روی زمین بودند - جز آنچه در

کشتی حمل شده بود - همه را هلاک ساخت». بیهقی نقل می‌کند: «ابوهریره رضی الله عنه از مردی شنید که می‌گوید؛ ستمگر جز به خودش زیان نمی‌رساند. پس در رد قول وی فرمود: به خدا جل جلاله سوگند چنان نیست که تو می‌گویی بلکه حتی مرغان در آشیانه‌های خود به سبب ظلم ظالم می‌میرند». در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند جل جلاله به قومی عذاب را اراده کند، به همه کسانی که در میان آن قوم هستند (اعم از بدکار و نیکوکار) عذاب درمی‌رسد، لیکن پس از آن، آنان براساس نیت یا بر وفق اعمال خود برانگیخته می‌شوند».

دلیل این‌که حق تعالی ظالم و غیر وی و هیچ جنبنده دیگری را بر روی زمین باقی نمی‌گذاشت، درحالی‌که ستم فقط از بعضی صادر می‌شود نه از همه؛ این است که: ظالم با گرفتار شدن در چنبره انتقام و دیگران هم از شومی ظلمش نابود می‌شوند؛ به وسیله خشکسالی یا غیر آن از بلایا و کوبنده‌ها.

«لیکن» کیفر «آنان را تا وقتی معین» که وقت انتهای حیات و به سر رسیدن عمرشان، یا میعاد سر رسیدن عذاب‌شان، یا روز قیامت است «باز پس می‌اندازد پس چون اجلشان فرارسد، نه ساعتی پس و نه ساعتی پیش افتند» تفسیر نظیر این جمله، در (آیه ۳۴) از سوره «اعراف» گذشت.

در حدیث شریف آمده است: «خداوند جل جلاله عمر چیزی را که اجلش فرارسد، به تأخیر نمی‌اندازد و جز این نیست که افزودن بر عمر، به وسیله فرزندان شایسته‌ای است که خداوند جل جلاله آنان را به بنده‌اش ارزانی می‌دارد زیرا آنان بعد از مرگش برایش دعا می‌کنند و دعایشان در حق وی، در قبرش به وی می‌پیوندد. پس این است معنی افزودن در عمر».

**وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَنَصِيفُ أَلْسِنَتَهُمُ الْكَذِبَ أَنْ لَهُمُ الْعَسَنُ لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارُ
وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ ﴿١٣﴾**

«و چیزی را که خوش نمی‌دارند» نسبت دادن آن را به سوی خود «برای خدا قرار می‌دهند» یعنی: دختران را که محل نفرتشان است به خدای سبحان نسبت می‌دهند،

داشتن شریک در ملک و مال را که برای خود ناپسند می‌دارند، به‌خداى سبحان نسبت می‌دهند و اگر کسی به فرستاده آنها اهانت کند، ناخشنود می‌شوند درحالی‌که به فرستادگان خداى سبحان اهانت روا می‌دارند «و زبانشان دروغ پردازی می‌کند که نیکویی از آن ایشان است» یعنی: به دروغ می‌پندارند که خصلت نیک - که به ظنشان اولاد ذکور است - یا پاداش نیک بهشت، از آن ایشان است «شکی نیست که آتش برای آنان است» و این است چیزی که شایسته آنهاست نه آنچه که پنداشته‌اند «و آنان در این راه رها شدگانند» یعنی: آنها در دوزخ رها و فراموش می‌شوند. قتاده در معنی (مفرطون) می‌گوید: «آنها به‌سوی آتش دوزخ پشت‌ازند و در وارد شدن به آن شتاب می‌کنند».

تَاللّٰهِ لَقَدْ اَرْسَلْنَا اِلَيْكَ اَمْرًا مِّنْ قَبْلِكَ فَرَّيْنَا لَهُمُ الشَّيْطٰنَ اَعْمٰلَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ

اَلِيْمٌ ﴿١٣﴾

«سوگند به خدا که همانا پیامبران را به‌سوی امت‌های پیش از تو فرستادیم پس شیطان کردارهای» پلید «شان را برایشان آراست» مانند کفر و تکذیب و استهزا را «پس امروز هم همو یار این کافران است» یعنی: شیطان در حال حاضر نیز قرین و همدمشان است. به‌قولی: مراد این است که شیطان در روز قیامت و در دوزخ نیز یار و یاورشان است. پس اگر یارای یاری دادن را دارد، باید از او یاری بخواهند!! «و برایشان عذابی دردناک است» در روز قیامت.

وَمَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتٰبَ اِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اَخْتَلَفُوْا فِيْهِ وَهَدٰى وَّرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ﴿١٤﴾

«و ما این کتاب را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که بیان کنی برای آنان آنچه را در آن اختلاف کرده‌اند» از توحید، معاد و سایر عقاید و احکام شرعی «و آن کتاب برای قومی که ایمان می‌آورند» به خداى سبحان لذا پیامهای پیامبران عليه‌السلام و مضامین کتابهای آسمانی را تصدیق می‌کنند «ره‌نمود و رحمتی است».

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٦٥﴾

«و خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن، زمین را پس از مرگ آن زنده ساخت» یعنی: زمین را بعد از آن که خشک و بی جان بود، با رویاندن گیاهان زنده ساخت «هرآینه در این» فرود آوردن و زنده ساختن «نشانه‌ای است» روشن بر وحدانیت خداوند ﷻ و قدرت وی بر برانگیختن خلق و بر مجازاتشان «برای گروهی که می شنوند» کلام خدا ﷻ را و می فهمند عبرت‌ها و اندرزهایی را که کلام الهی متضمن آن است.

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِيُنذِرَ بَطُونَہٗ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَا خَالِصًا سَائِبًا لِّلشَّرِبِینَ ﴿٦٦﴾

«و قطعاً در انعام برای شما عبرتی است» انعام: شتر و گاو و گوسفند است. عبرت موجود در چهارپایان، رام کردن آنها برای صاحبانشان و اطاعتشان از آنهاست. همچنان این عبرت در مضمونی است که این فرموده حق تعالی متضمن آن است: «به شما از آنچه در شکمهایشان است، از میان سرگین و خون، شیری ناب می نوشانیم که برای نوشندگان گواراست» و لذیذ زیرا در هنگام نوشیدن گلوگیر آنان نمی شود بلکه سهل و گوارا فرو می رود و هضم آن آسان بوده و نوشنده از آن بهره مند می شود. فرث: فضله‌ای است که به شکمبه فرود می آید و چون از شکمبه بیرون رود به آن فرث نمی گویند. یعنی در زیر شیر نابی که شما می نوشید، سرگین و بر بالای آن خون قرارداد و شیر ناب تصفیه شده از سرخی خون و پلیدی سرگین در میان این دو مجری جاری است بعد از آن که خون و شیر و سرگین همه در یک جا به هم آمیخته بوده‌اند.

در حدیث شریف آمده است: «هرگاه یکی از شما غذایی خورد، باید بگوید: «اللهم بارک لنا فيه وأطعمنا خیراً منه: بارخدایا! برای ما در آن برکت بده و ما را به غذایی بهتر از آن اطعام کن. اما چون شیر می نوشد، باید بگوید: اللهم بارک لنا فيه وزدنا منه: بارخدایا! برای ما در آن برکت بده و ما را از آن فزونتر بخش زیرا هیچ چیز دیگری جز شیر، هم جای غذا و هم جای نوشیدنی را نمی گیرد».

در این آیه کریمه معجزه بزرگ علمی نهفته است زیرا این آیه از چگونگی عملیه تشکیل شیر در پستان حیوانات با چنان دقت علمی ای سخن می گوید که بشر بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن به شناخت آن توفیق یافته است.

وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ نَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿١٧﴾

«و» نیز «از میوه‌های درختان خرما و درختان انگور شرابی مستی آور برای خود می‌گیرید» سکر: شرابی است که مستی می‌آورد «و از آن روزی نیکو می‌گیرید» روزی نیکو؛ تمام چیزهایی است که از این دو درخت بر می‌آید؛ مانند خرما، شیر، کشمش، سرکه و دیگر فراآورده‌ها «قطعا در این برای مردمی که تعقل می‌کنند» در آیات تکوینی پروردگار «نشانه‌ای است» روشن بر وجود و یگانگی وی.

یادآور می‌شویم که نزول این آیه قبل از تحریم شراب بود و این اولین آیه‌ای است که از مستی آور بودن شراب یاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در هنگام نزول این آیه فرمودند: «همانا پروردگارتان برای تحریم شراب مقدمه چینی می‌کند». علما گفته‌اند: مقدمه چینی این آیه در این اشاره ظریف نهفته است که خداوند متعال در آن رزق نیکو را به شراب عطف کرده و عطف مقتضی تغایر است. پس این عطف خود بر این امر دلالت می‌کند که شراب از رزق نیکو نیست.

وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ اللَّجَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿١٨﴾

«و پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد» مراد از این وحی، الهام غریزی است. یعنی: پروردگار تو به زنبور عسل الهام کرد و اعمال شگفت‌آسایی را که عقلای بشر از آن عاجزند، در طبع و غریزه آن قرار داد زیرا زندگی زنبور عسل از چنان نظام اجتماعی و تعاونی دقیق و حیرت‌آوری برخوردار است که بشر را به شگفتی و اعجاب واداشته است تا بدانجا که در این باره کتابها نوشته و دفترها انباشته‌اند. آری! به زنبور عسل الهام کردیم؛ «که از کوهها و از درختان و از آنچه مردم بنا می‌کنند» از گل و چوب و غیره مصنوعات «برای خود خانه‌ها بساز» یعنی: در روزنه‌های کوهها،

در جوف درختان و در ساختمانهایی که فرزندان آدم از دیوار و چوب و غیره می‌سازند، خانه‌هایی موافق و همساز با طبع خود بساز. تعبیر (یعرشون) اکثرا در آن بناهایی به کار می‌رود که از چوب ساخته می‌شوند.

ثُمَّ كَلِمَةٍ مِنْ كُلِّ الشَّجَرَةِ فَاسْكُرْتُمْ فَالْحَمِيمُ ذُلًّا يُخْرَجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

«سپس» به زنبور عسل الهام کردیم که «از همه میوه‌ها» و گل‌ها «بخور آن‌گاه راههای پروردگارت را برو» یعنی: راههایی را که پروردگارت به تو شناسانده و آموزش داده است در کوهها و جوف درختان بپوی، یا آنچه را که خورده‌ای در راههای پروردگارت - یعنی در آن مجاری ای - بریز که خوردنی‌هایت در آن مجاری - به قدرت بی‌مثال ما - از شیر به عسل تبدیل می‌شود. یا آن‌گاه که در مکانهایی دور میوه‌ها را خوردی، به‌سوی خانه و آشیانه‌ات روان شو، درحالی‌که به راههای پروردگارت باز گشته و هرگز آن راهها را گم نمی‌کنی بلکه آنها را به‌طور رهبری شده می‌پیمایی «رام شده» یعنی: به راههای پروردگارت رام شده و فرمانبردارانه برو، بی‌آن‌که رفتن در آنها برایت دشوار باشد.

دانشمندان گفته‌اند: گاهی زنبور عسل برای تأمین غذای خود تا بیست و دو کیلومتر راه می‌پیماید، سپس بی‌آن‌که راه را گم کند، یگراست به آشیانه خود برمی‌گردد.

«آن‌گاه از درون شکم آن، شرابی» که مراد از آن: عسل است «به رنگهای گوناگون بیرون می‌آید» پس نوعی از عسل سفید است، نوعی قرمز، نوعی زرد و نوعی آبی «در آن برای مردم شفایی است» جمعی گفته‌اند: این شفا مخصوص به بعضی از امراض است، هم از این روی «شفاء» به صیغه نکره بیان شد. در حدیث شریف آمده است: «دو شفا را بر خود لازم گیرید، عسل و قرآن را». اطبای عصر جدید از ترکیب شیمیایی عسل که مرکب از گلوکز، لیفلوز و آب می‌باشد، به نتایج اعجاب‌آوری دست یافته‌اند و آن را مغذی، مقوی، ضد تسمم از مواد سمی، ضد تسمم از امراض عضوی، شفای

بیماریهای قلب، احتقان مخ و التهابات حاد کلیوی می‌دانند^۱ «بی‌گمان در این» زنبور عسل و دنیای شگفت‌انگیز آن «برای مردمی که تفکر می‌کنند» و افکارشان را در امر نگرش در صنع خدای سبحان و عجایب مخلوقات وی به کار می‌اندازند «نشانه‌ای است» زیرا زندگی زنبور عسل از شگفت‌ترین، حیرت‌آورترین، پیچیده‌ترین، دقیق‌ترین و محکم‌ترین اشکال زندگی مخلوقات است اما کسانی که تفکر نمی‌کنند، عادت و الفت گرفتن آنها به دیدن این موجودات، از دیدن این نشانه کورشان می‌سازد.

وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ تُرَبُّوْنَكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٧٠﴾

«و خدا شما را آفرید» پس این نعمت را بر خود به یاد آورید «باز شما را می‌میراند» پس او را به وصف زنده کننده می‌راند بشناسید «و بعضی از شما تا خوارترین دوره عمر بازگردانده می‌شود» و آن هنگامی است که انسان از اثر کبر سن به فرتوتی و خرفتی می‌رسد و به منزله کودکی بی‌تمیز می‌گردد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، کارش به اینجا نمی‌رسد». گفتنی است که سن خرفتی، در همه حالات امری یکسان و یکنواخت نیست و نظر به شرایط اجتماعی، اقتصادی و غیره فرق می‌کند، هرچند از علی علیه السلام روایت شده است که فرمود: «خوارترین عمر، سن هفتاد و پنج سالگی است». «چندان که پس از دانستن» بسیاری چیزها که برایش در زندگی روی داده بود، دیگر «چیزی نمی‌داند» نه بسیار و نه کم، از این جهت در حدیث شریف به روایت بخاری از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعا می‌کردند: «أعوذ بك من البخل والكسل والهرم وأرذل العمر وعذاب القبر وفتنة الدجال وفتنة المحيا والممات: خدایا! به تو پناه می‌برم از بخل، تنبلی، فرتوتی و خوارترین عمر، عذاب قبر، فتنه دجال و فتنه زندگی و مرگ». «قطعا خدا دانای تواناست» داناست به حکمت‌های برگرداندن

^۱ علامه سعید حوی درباره عسل، زنبور آن و فواید این ماده حیاتی، در (۱۶) صفحه بحثی شافی و کافی دارد. نگاه؛ تفسیر الاساس ۶/۲۹۶۷، طبع سوم، دارالسلام - قاهره.

انسان از کاملترین حال به خوارترین مال، یا از حال زندگی به حال فنا، تواناست بر تبدیل آنچه که بخواهد، آن گونه که بخواهد.

وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَأْدِي رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعِنْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾

«و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است» یعنی: روزی را بر برخی از بندگانش گشاد و فراخ و بر برخی دیگر چنان تنگ گردانیده که قوت لایموت و طعمه روز خود را نمی‌یابد پس این یکی را مالک گردانیده و آن یکی را مملوک و این از حکمت بالغه وی است.

شهید سید قطب در تفسیر «فی ظلال القرآن» پیرامون این امر می‌گوید: «برتری دادن در رزق، اسباب و عللی دارد که این اسباب و علل تابع سنت الهی است پس گاهی ممکن است که انسان متفکر، دانشمند و اهل خرد بوده اما موهبتش در کسب روزی محدود و اندک باشد، از آن روی که او در میدانهای دیگر دارای مواهب دیگری است. گاهی بر عکس یک انسان کودن و نادان به مال و ثروتی گسترده دست می‌یابد اما بدانید که این انسان قطعاً در این بعد خاص، از موهبت برخوردار است. پس ساده‌لوحانه است اگر بپنداریم که وسعت رزق و روزی، به توانمندی و استعداد انسان ارتباطی ندارد. البته گاهی هم گشایش و تنگی در رزق، ابتلائی از جانب خدای سبحان است. به هر حال، براساس همین حکمت‌های بالغه است که علاوه بر تفاوت در مال و دارایی، در سایر ابعاد زندگی انسانها نیز تفاوت‌هایی قرار داده شده است؛ مانند تفاوت در هوش، زیبایی، خرد، سلامتی، داشتن اسم زیبا و غیره...». به‌قولی معنی آیه این است: خدای سبحان به مالکان بردگان بهتر از بردگانشان روزی داده است، به‌دلیل این فرموده‌اش: «پس کسانی که فزونی داده شدند، بازگرداننده روزی خود بر مملوکان خود نیستند» یعنی: صاحبان و مالکان اموال، مال و دارایی خود را به بردگان خود نمی‌دهند «تا همه آنان» یعنی: مالکان و مملوکان «در آن» یعنی: در روزی و مال و دارایی «برابر باشند» پس ای مشرکان! شما چگونه بندگانم را با من شرکایی برابر قرار داده و آنها را پرستش می‌کنید،

درحالی که خود بردگانتان را شریک مال خویش نمی گردانید؟ «پس آیا نعمت خداوند را انکار می ورزند» با شرک آوردن به وی؟!

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِّنْ اَزْوَاجِكُمْ بَنِيْنَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ؕ اَفِى الْبَاطِلِ يُؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ هُمْ يَكْفُرُوْنَ ﴿۷۲﴾

«و خدا برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید» که با آنان انس و الفت می گیرید و اگر همسرانتان از نوعی دیگر آفریده می شدند، آن انس و الفت و محبت میان شما و آنان برقرار نمی شد. پس این از رحمت حق تعالی بر شماست «و برای شما از زنانتان فرزندان و حفده ای آفرید» حفده: نوادگان، یعنی فرزندان فرزندانند. به قولی: حفده فرزندانند که خدمت پدر را می کنند «و شما را از پاکیزه ها روزی داد» که از آنها به گوارایی تمام می خورید و لذت می برید «آیا» بازهم «به باطل ایمان می آورند» مراد از باطل: این عقیده آنان درباره بتانشان است که نفع و زیان می رسانند «و به نعمت خدا کفر می ورزند» و آن را به غیر وی نسبت داده یگانگی او را در بخشندگی و نعمت ارج نمی گذارند؟.

وَيَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا وَّلَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ﴿۷۳﴾

«و به جای خداوند چیزهایی را» یعنی: معبوداتی را «می پرستند که به هیچ وجه مالک روزی دادن آنان از آسمانها و زمین نیستند و توانایی ندارند» در این که آن روزی را مالک گشته و در آن تصرف کنند زیرا این معبودات از جماداتند و هیچ شعور و توانی ندارند. پس کسی که این گونه بیچاره باشد، چگونه لایق آن است که مورد پرستش قرار گیرد؟.

فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧٤﴾

و از آنجا که پرستشگران غیر خدای سبحان این پرستش خود را با فلسفه‌بافی‌های بی‌اساس توجیه کرده و در این باره مثل می‌زنند، خدای سبحان فرمود: «پس برای خدا مثل نزنید» یعنی: برای او مثل و مانندی قرار ندهید زیرا او یگانه است و مثل و مانندی ندارد.

مشرکان می‌گفتند: خدای عالم بزرگتر و بلندمرتبه‌تر از آن است که یکی از ما مستقیماً او را پرستش نماید، از این‌روی به بتان و ستارگان توسل جسته آنها را وسیله قرب خود به حق تعالی می‌شناختند چنان‌که مردم زیردست و پایین‌مرتبه به بزرگان خدمت می‌کنند و باز آن بزرگان به خدمت شاه می‌پردازند «هرآینه خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید» او می‌داند که همتایی ندارد اما شما با جهل‌تان برایش هم‌تا قائل می‌شوید.

﴿ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ

سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

سپس خداوند ﷻ برای رد و ابطال شرک‌شان دو مثل می‌زند؛ مثل اول این است: «خداوند مثلی می‌زند بین برده‌ای مملوک که بر هیچ کاری قدرت ندارد» که آن‌را انجام دهد بنابراین مالک چیزی هم نیست «و بین کسی که از سوی خویش به وی روزی نیکو بخشیده‌ایم» از آزادگانی که هم مالک اموال است و هم هرگونه که خواسته باشد در اموال خویش تصرف می‌کند «پس او از آن روزی خرج می‌کند» در راه‌های خیر و انواع امور پسندیده «پنهان و آشکارا» یعنی: در هر وقتی که خواسته باشد، با تمام اختیار و اراده خود «آیا این دو برابرند؟» یعنی: آیا آن شخص برده و این شخص آزاد که به اوصاف ذکر شده موصوف است، یکسان و برابرند؟ مسلماً برابر نیستند. پس همچنین بدانید که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده، با بتان جامدی که مالک هیچ نفع و زیانی نبوده و عاجزترین موجودات می‌باشند، برابر نیست «الحمد لله» همه سپاس‌ها مخصوص خداست؛ در برابر کمالاتش «بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این

حقیقت را تا فقط آن ذاتی را بپرستند که پرستش شایسته اوست و تا آن منعمی را بشناسند که به آنان نعمت‌های بزرگی ارزانی کرده است.

**وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا
يُوجَّهُهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾**

اما مثل دوم: «و خدا مثلی دیگر می‌زند» برای خود و برای بتان که از مثل قبلی روشنتر و آشکارتر است «دو مرد هستند که یکی از آنها گنگ است» ابکم: از سخن گفتن کاملا درمانده و ناتوان است. به قولی: ابکم کسی است که بریده‌بریده سخن می‌گوید و به خوبی قادر به سخن گفتن نیست «و هیچ کاری از او بر نمی‌آید» به سبب عدم فهم و عدم قدرتش بر نطق و بیان «و او سربار است بر سرپرست خویش» و بار دوش سرپرست و نزدیکان خویش است «هر جا که او را می‌فرستد، هیچ خیری به همراه نمی‌آورد» زیرا او از هرگونه تصرف و کارکرد نیکی عاجز است و برایش امکان سخن گفتن هم وجود ندارد «آیا این شخص» با این اوصافی که دارد «با کسی که به عدل فرمان می‌دهد» و دارای هوش و حواسی سالم است «و او خود» شخصا «بر راه راست است» یعنی: بر دین مستقیم و پایدار و بر سیرت و روشی نیکو است «برابر است؟» قطعاً برابر نیست. هدف از این مثل نیز، امتناع برابری میان خدای سبحان و میان بتان بی‌زبان، بی‌اختیار و ناتوانی است که مشرکان آنها را شریک خدای سبحان قرار می‌دهند.

**وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٧٧﴾**

«و علم غیب آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: مختص اوست و هیچ کس دیگر با او در آن مشارکت ندارد «و» از امور غیبی که مختص به اوست «کار قیامت» است که در نزدیکی و سرعت برپایی‌اش «جز مانند یک چشم برهم زدن یا نزدیکتر از آن

«نیست» پس این است وصف سرعت قدرت حق تعالی بر آوردن قیامت. یعنی: کار برپا ساختن قیامت در سرعت و سهولت خود، در پیشگاه حق تعالی چیزی جز مانند یک چشم برهم زدن و حتی کمتر از آن نیست زیرا حق تعالی همین که به یک چیز بگوید: «موجود شو»، آن چیز بی درنگ موجود می شود «بی گمان خدا بر هر چیزی تواناست» و برپا کردن سریع قیامت از جمله توانایی های اوست.

سپس سیاق آیات مجدداً به برشمردن نعمت های حق تعالی بر می گردد:

وَاللّٰهُ اَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُوْنِ اُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُوْنَ ﴿٧٨﴾

«و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که هیچ چیز نمی دانستید» یعنی: کودکان نادانی بودید که به هیچ چیز علم نداشتید «بیرون آورد و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد» تا به وسیله آنها علمی را که در هنگام بیرون آمدن از شکمهای مادرانتان نداشتید، به دست آورید و حاصل نمایید «باشد که شکر کنید» و شکر آنها به این است که هر حاسه و ابزاری را در همان چیزی به کار اندازید که برای آن آفریده شده است و از این راه است که نعمت های خدای عزوجل را پاس می دارید و شکر و سپاس او را به جا می آورید.

اَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِيْ جَوِّ السَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ اِلَّا اللّٰهُ اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَآيٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ﴿٧٩﴾

«آیا به سوی پرندگان رام شده نگریسته اند؟» پرندگانی که به وسیله بالها و سایر اسباب لازمی که خداوند عزوجل برایشان آفریده است، برای پرواز رام ساخته شده اند، وسایل و اسبابی چون نازکی قوام هوا، الهام نمودن این امر به آنها که بالهای خود را باز و بسته کنند و دیگر خصوصیات لازم برای پرواز پس همچنان که شناکننده در آب شنا می کند، آنها «در فضای آسمان» در هوای آزاد به سمت بالا شنا می کنند «آنان را نگاه

نمی‌دارد» در فضا «جز خداوند» به قدرت بی‌مثال خویش زیرا سنگینی اجسام پرنندگان و رقت قوام هوا، دو عاملی‌اند که مقتضی سقوط آنها به زمین می‌باشند، چرا که پرنندگان نه از بالای سر خود به رشته‌ای آویخته‌اند و نه از پایین پای خود به چیزی متکی‌اند که سقوط نکنند «هرآینه در این» نمونه از صنع پروردگار «نشانه‌هاست» که بر وحدانیت خدای سبحان و قدرت وی دلالت می‌کند اما این نشانه‌ها «برای گروهی» است «که ایمان می‌آورند» به خدای سبحان و به شریعت‌های وی که پیامبرانش عَلَيْهِمُ آورده‌اند.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ جُلُودِ الْاَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ اِقَامَتِكُمْ وَمِنْ اَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا اثْنَا وَمِثْقَالًا اِلَى حَبِيْبٍ ﴿٨٠﴾

«و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامش پدید آورد» که در آنها آرامش می‌یابید و روح و جسمتان از حرکت و رنج و خستگی به سکون و راحتی و امنیت خاطر می‌پیوندد «و برای شما از پوست چهارپایان خانه‌هایی نهاد» که عبارتند از خانه‌های چادرنشینان و مسافران، مانند خیمه‌ها و قبه‌ها «که آنها را سبک می‌یابید» یعنی: حمل آنها بر شما سبک است «در روز جابجا شدن» ظعن: سیر و سفر صحرانشینان برای جستجوی آب و گیاه و چراگاه و جابه‌جاشدن از موضعی به موضعی دیگر است «و» آنها را سبک می‌یابید «روز اقامت‌تان» که آن خیمه‌ها را مجدداً به سادگی بر پا می‌دارید «و از پشمها و کرکها و موهای آنها اثاثیه قرار داد» پشم از آن گوسفند است، کرک از آن شتر و مو از آن بز. اثاثیه: عبارت است از متاع خانه، چون فرش که در منازل گسترده می‌شود و خانه‌ها بدان آراسته می‌شود. و بهره‌گیریتان از این اثاثیه؛ «تا وقتی معین» است، یعنی تا آن هنگام است که نیاز خویش را از آنها برآورده سازید. یا تا آن زمان است که کهنه شوند و از کار بیفتند.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ
تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ



«و خدا از آنچه آفریده، به سود شما سایه‌سارها پدید آورد» یعنی: اشیایی چون درختان و سقف‌ها را پدید آورد که از گرمای خورشید به سایه آنها پناه می‌برید «و از کوهها برای شما غارها پدید آورده» که بدانها از باران در امان می‌مانید. ابن‌کثیر «اکنان» را به دژها و قلعه‌ها معنی نموده، که این معنی دقیق‌تر و عام‌تر است «و برای شما تن‌پوشهایی ساخت» که عبارتند از: پیراهن و جامه‌های دیگر ساخته شده از پشم، پنبه، کتان و غیره «که شما را از گرما حفظ می‌کند» و همچنین از سرما. مخصوصاً از گرما یاد شد نه از سرما، به سبب اکتفا به ذکر یکی از ضدین از ذکر دیگری، چرا که نگه‌داری از زیان گرما امری است که انسان گاهی متوجه آن نمی‌شود پس ذکر آن لازم بود. همچنان محتمل است که عدم ذکر سرما به سبب این باشد که آیه کریمه فقط در مورد منت نهادن به آن چیزی است که از گرمای محافظت می‌کند «و» برای شما «تن‌پوشهایی» آفرید «که شما را از آسیب جنگتان حمایت می‌کند» که عبارتند از: زره‌ها و جوشن‌هایی که مردم در جنگ می‌پوشند و به وسیله آنها خود را از ضرب و طعن و تیر دشمن نگه می‌دارند «این‌گونه وی نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند» با انواع و اصناف نعمت‌هایی که در اینجا ذکر شد و با غیر آن از نعمت‌ها «تا باشد که متقاد شوید» و به فرمانش گردن نهید زیرا کسی که به امعان نظر و تأملی درخور در این نعمت‌ها بنگرد، جز مسلمان شدن و گردن نهادن به حق، راه دیگری در پیش روی او باقی نمی‌ماند.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٨٢﴾

«پس اگر رویگردان شدند» از پذیرش تمام اسلام «جز این نیست که بر تو ابلاغ و رساندن آشکار است» و جز این، چیز دیگری بر عهده تو نیست زیرا خداوند متعال تو را بر آن مکلف نساخته که آنها را هر طوری شده به ایمان وادار کنی.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٣﴾

«نعمت خدا را می‌شناسند» یعنی: می‌دانند که این حق تعالی است که بر آنان فضل و منت نهاده اما «باز هم منکر آن می‌شوند» با اعمال و قیحانه خود؛ از جمله با پرستش غیر الله ﷻ و گفتن سخنان باطل و بیهوده، مانند این سخن که: این نعمت‌ها بر اثر شفاعت و میانجیگری بتان به ما ارزانی شده است و این‌که: ما این نعمت‌ها را از پدرانمان به ارث برده‌ایم! به‌هرحال، آنان این نعمت‌ها را در راهی که فراهم آورنده رضای پروردگار سبحان باشد، به‌کار نمی‌گیرند «و بیشترین‌شان کافرند» یعنی: ناسپاس و منکر نعمت‌های خدای منانند.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: اعرابی‌ای نزد رسول خدا ﷺ آمد و از ایشان راجع به کار دعوتشان سؤال کرد، رسول خدا ﷺ این آیه را بر وی قرائت کردند: **(وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا)**: (و خدا برای شما از خانه‌هایتان مایه آرامشی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. باز قرائت کردند: **(وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا)**: (و از پوست حیوانات برای شما خانه‌هایی قرار داد)، اعرابی گفت: آری! چنین است. تا این‌که رسیدند به: **(كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ)**: (این‌گونه او نعمتش را بر شما تمام می‌گرداند، باشد که به فرمانش گردن نهید). در این هنگام آن اعرابی روی گردانید پس نازل شد: **(يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا...)**.

وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٨٤﴾

«و آن روز که از هر امتی گواهی را برانگیزیم» گواه هر امت، پیامبر آن است که در حقش به ایمان و تصدیق و علیه آن به کفر و انکار و تکذیب گواهی می‌دهد و آن روز، روز قیامت است «سپس به کافران اجازه داده نمی‌شود» که عذرخواهی کنند زیرا نه حجتی دارند و نه عذری، یا به آنان اجازه داده نمی‌شود که به سوی دار دنیا برگردند «و نه از آنان عتاب طلب کرده می‌شود» طلب عتاب، یعنی طلب بازگشت به مرضیات الهی. یعنی: به آنان گفته نمی‌شود که هم‌اکنون پروردگارتان را راضی کنید. این امر بدان جهت از آنها مطالبه نمی‌شود که آخرت دار جزاست نه دار تکلیف و عمل پس پذیرش عذر و درخواست جبران مافات، وقتی مفید است که راه برگشت به رضای خدای سبحان هموار باشد.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٨٥﴾

«و چون ستم‌پیشگان» یعنی: کافران و مشرکان «عذاب را ببینند» یعنی عذاب جهنم که به سبب شرک آوردن سزاوار آن شده‌اند، در این هنگام به آنان اضطراب و بی‌قراری دست می‌دهد «پس از آنان سبک کرده نشود» این عذاب به مدت حتی یک لحظه «و مهلت داده نمی‌شوند» تا توبه کنند.

وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٨٦﴾

«و چون کسانی که شرک ورزیده‌اند، شریکان خود را ببینند» یعنی: بتان و معبودانی را که در دنیا عبادت کرده‌اند زیرا بتان و معبودان باطل نیز با مشرکان برانگیخته می‌شوند «می‌گویند: پروردگارا! اینانند شریکان ما که ما بجز تو می‌پرستیدیم» هدفشان از این سخن انداختن تمام بار گناه بر گردن بتان و معبودان باطل است «ولی شریکان این سخن آنان را رد می‌کنند» یعنی: خدای عزوجل آن بتان و شیاطین را

ناطق می‌گرداند و آنها سخن مشرکان را رد کرده و به آنها می‌گویند: «که شما جدا دروغ‌گویید» در این پندار که گناهتان را تماما به دوش ما می‌افکنید بلکه گناه، گناه خود شماست. به‌قولی: مراد این است که بتان و معبودان، مشرکان را در این سخنشان که آنان شریکان خدای سبحان بوده‌اند، تکذیب کرده و شریک بودن خود برای خدای سبحان را نفی می‌کنند زیرا خدای عزوجل شریکی ندارد.

وَأَلْفَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّاعَةَ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَرُونَ ﴿٨٧﴾

«و آن روز به‌سوی خداوند پیغام انقیاد را بیفکنند» یعنی: آن روز کفار از در تسلیم درآمده و در برابر جلال و جبروت و عزت الهی، منقاد می‌گردند و به عذاب وی تسلیم می‌شوند «و آنچه افترا می‌کردند از آنان گم شود» یعنی: کسانی که به ناروا مورد پرستش آنان قرار می‌گرفتند، گم و ناپدید می‌شوند و لذا نمی‌توانند برای پرستشگران خود هیچ کاری بکنند.

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ﴿٨٨﴾

سپس خدای عزوجل جزای کسانی را که میان کفر و بازداشتن از راه خدا ﷻ جمع کرده‌اند بیان کرده و می‌فرماید: «کسانی که» خود «کفر ورزیدند و» غیر خود از مردم را نیز «از راه خدا» که راه اسلام است «بازداشتند» و با آراستن کفر برایشان، آنها را به کفر وادار ساختند «عذابی بر عذابشان می‌افزاییم» عذابی به سبب کفرشان؛ و عذابی دیگر هم به سبب بازداشتنشان از پیروی حق لذا افزون بر آن عذابی که به سبب گمراهی خود مستحق آن بودند، سزاوار عذاب دیگری می‌شوند «به سبب آن که فساد می‌کردند» یعنی: دیگران را از راه حق به بیراهه می‌کشاندند.

در حدیث شریف آمده است: «اهل دوزخ چون از جوشش گرمای آن به فغان و فریاد در می‌آیند، به محلی کم‌عمق از آتش دوزخ پناه می‌برند پس چون به آن می‌رسند، عقربهایی به سراغشان می‌آیند که گویی استرانی بزرگند و افعی‌هایی که گویی شترانی قوی و دراز‌گردند پس آنها را نیش می‌زنند و این است معنی فزونی عذابشان».

وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ
الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾

«و» به یادآور «روزی را که در هر امتی گواهی» یعنی: پیامبری «از خودشان» یعنی: از جنسشان «بر آنان برانگیزیم» برای اتمام حجت و قطع معذرت «و تو را هم بر اینان گواه آوریم» که بر له یا علیه‌شان گواهی دهی. به‌قولی معنی این است: به نفع امت گواهی می‌دهی. نظیر این آیه در سوره‌های «بقره/۱۴۳» و «نساء/۳۳» نیز گذشت «و بر تو کتاب را» یعنی: قرآن را «تبیینی برای هر چیز فرود آوردیم» یعنی: قرآن برای همه امور دین و دنیایتان روشنگری است و در آن دستور داده شده‌اید که از رسول ما ﷺ در احکامی که ابلاغ می‌کند، پیروی کنید.

ابن جریر و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «همانا خدای عزوجل این کتاب را روشنگر همه چیز نازل فرموده ولی علم و دانش ما از آنچه که برای ما در قرآن تبیین شده، کوتاه است». بنابراین، در اسلام هیچ قضیه‌ای از قضایای فردی و اجتماعی مورد نیاز انسان فروگذار نشده است «و رهنمودی است» قرآن برای بندگان «و رحمتی» است برای آنان «و بشارتی است برای مسلمانان» مخصوصاً نه برای غیر آنان زیرا این مسلمانانند که از قرآن بهره کافی می‌برند.

﴿ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴾ ﴿٩٠﴾

«در حقیقت، خدا به عدل و احسان امر می‌کند» عدل: انصاف و میانه‌روی است که در میان دو طرف افراط و تفریط قرار دارد و - چنان‌که ابن‌عطیه گفته است - شامل هر امر واجبی می‌شود؛ اعم از عقاید، احکام، معامله با مردم در ادای امانات، ترک ستم و در پیش گرفتن شیوه دادگری و انصاف. اما احسان: عبارت است از تفضل و نیکی به دیگران در آنچه که واجب نیست؛ چون دادن صدقه نافله، انجام دادن عبادات نافله و دیگر اعمال نیکی که خدای عزوجل بر انسان فرض نگردانیده. احسان در عبادت -

چنان‌که در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه آمده است - «عبارت از آن است که خداوند جل جلاله را آن‌گونه عبادت کنی که گویی او را می‌بینی زیرا اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند». البته برترین و بهترین نوع احسان، احسان به کسی است که نسبت به انسان بدی می‌کند زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به کسی که به تو بدی کرده، احسان کن تا مسلمانی راستین گردی».

«و» حق تعالی شما را امر می‌کند به «بخشش به خویشاوندان» و نزدیکان، آنچه را که نیازشان بدان محسوس است و این معنی شامل صله رحم نیز می‌شود «و نهی می‌کند از فحشاء» فحشاء: عبارت از خصلتی است که بسیار زشت و قبیح باشد - اعم از گفتار یا کردار ناشایست - مانند زنا و بخل «و» شما را منع می‌کند از «منکر» منکر: چیزی است که شرع شریف آن را ناپسند شمرده و از آن نهی کرده است، که این معنی شامل تمام گناهان می‌شود «و» شما را منع می‌کند از «بغی» بغی: عبارت است از کبر، ستم و تجاوز مادی یا معنوی بر مردم. در حدیث شریف آمده است: «هیچ گناهی چون بغی و قطع صله رحم سزاوارتر به آن نیست که خداوند جل جلاله مجازاتش را در دنیا برای صاحبش شتابان بفرستد، به‌همراه آنچه که برایش در آخرت ذخیره می‌کند». «به شما اندرز می‌دهد» با آنچه که در این آیه از اوامر و نواهی بیان کرده است «باشد که پند گیرید» از این اندرزها.

ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه جامع‌ترین آیه در کتاب خداوند جل جلاله برای [مفاهیم] خیر و شر است». یادآور می‌شویم که همین آیه کریمه، سبب اسلام آوردن بسیاری از عقلائی عرب گردید که عثمان بن مظعون رضی الله عنه از آن جمله بود.

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ

كَيْفَالْإِنِّ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَقْعَلُونَ ﴿١١﴾

«و چون با خدا پیمان بستید، به عهد خدا وفا کنید» این معنی، شامل هر عهد و پیمانی است که انسان می‌بندد، مانند عهد بیعت با خلیفه و غیره. بریده رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره بیعت با رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد. «و سوگندهای خود را

پس از استوار کردن آنها نشکنید» یعنی: سوگندهای مربوط به پیمانها و میثاقها را بعد از مؤکد ساختن و استوار نمودن آنها نشکنید «حال آن که خدا را بر خود کفیل گرفته‌اید» یعنی: او را بر خود گواه گرفته‌اید. به قولی معنی این است: او را بر خود ضامن گرفته‌اید «بی‌گمان خدا از آنچه می‌کنید، آگاه است» پس شما را در قبال آن جزا می‌دهد.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزَلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ ۗ وَلِيُبَيِّنَ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٢﴾

«و» در شکستن سوگندها و گسستن پیمانها «مانند آن زنی نباشید که رشته خود را» یعنی: آنچه را که بافته بود «پس از محکم بافتن آن» یعنی: پس از استوارساختن و به انجام رساندن آن پارچه بافته شده «یکی یکی از هم گسست» یعنی: اگر سوگندها و پیمانهایتان را بشکنید، همانند آن زنی هستید که تکه‌ای را محکم می‌بافت، سپس آن را رشته‌رشته از هم می‌گسست و به حال اول آن بر می‌گرداند. این کثیر در بیان سبب نزول می‌گوید: «در مکه زنی احمق و ابله بود که چون رشته‌ای را می‌بافت، آن را از هم باز می‌کرد و دیگر بار آن را می‌رشت و باز آن را از هم می‌گسست». «تا سوگندهای خود را در میان خود وسیله تقلب سازید» دخل: نیرنگ، فریب، تقلب و دغلی است «که» این نیرنگ و دغل به خیال این است که «گروهی از گروهی افزون‌ترند» از نظر تعداد و مال و منال. یعنی: شما برای مردم - وقتی از شما در تعداد و مال و منال بیشتر باشند - سوگند می‌خورید تا به شما اطمینان کنند ولی چون بر آنان امکان غدر و خیانت یافتید، به آنان غدر می‌کنید.

هدف آیه کریمه، نهی از بازگشتن به کفر به سبب فریفته شدن به کثرت کفار و کثرت اموالشان است. به قولی: این هشدار است به مؤمنان از این‌که مبادا به بسیاری تعداد قریش و فراوانی اموالشان فریفته شده و بیعت خود را با رسول خدا ﷺ نقض کنند. مجاهد می‌گوید: «اعراب با حلیفان خویش پیمان می‌بستند اما چون گروهی دیگر را از

آنان افزونتر و نیرومندتر می‌دیدند، آن پیمان را شکسته و با این گروه نیرومندتر هم‌پیمان می‌شدند لذا از این کار منع شدند». «جز این نیست که خدا شما را به آن افزونی می‌آزماید» یعنی: شما را امتحان می‌کند که آیا به ریسمان وفا چنگ می‌زنید، یا به فزونی مال و شمار دیگران فریفته شده عهد و بیعت‌تان را می‌شکنید «و البته برای شما در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف می‌کردید، بیان می‌کند» پس در آن روز، خداوند عز وجل حق را نمایان ساخته و درجات حق‌باوران را بالا می‌برد و در جانب مقابل، باطل و باطل‌پرستان را نمایان و عریان کرده عذابی را که سزاوار آنند بر آنها فرود می‌آورد.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَلَسْتَ لِنَا كَثِيرًا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

«و اگر خدا می‌خواست، قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد» که به مقتضای سرشت و غریزه، همانند فرشتگان بر مدار طاعت و انقیاد قرار گرفته و همه با وفاق تمام سر در این راه می‌داشتید و بر حق و حقیقت متفق و همداستان می‌بودید «ولی» حکمت الهی اقتضا کرد تا شما را در عرصه اعتقاد و عمل مختار بگذارد لذا بر اساس این سنت و حکمت است که «هر که را بخواهد گمراه می‌کند» یعنی: خداوند عز وجل هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او آزادانه گمراهی را انتخاب می‌کند، گمراه می‌کند و او را خوار و بی‌مقدار می‌گرداند و این حکمی عادلانه از سوی وی درباره آنان است بنابراین، آنان بر اثر گمراهی، پیمان‌شکنی و سوگندشکنی را سهل و ساده می‌پندارند «و هر که را بخواهد هدایت می‌کند» یعنی: خداوند عز وجل هر که را که علم ازلی وی بر آن رفته که او هدایت را انتخاب می‌کند، با توفیق دادنش به راه هدایت - به‌عنوان فضلی از سوی خویش - هدایت می‌کند پس گمراه ساختن حق تعالی، عدل وی است و هدایت کردن وی، فضلش «و البته از چون و چند آنچه می‌کردید» از اعمال در دنیا «از شما پرسیده خواهد شد» در روز قیامت و در برابر آن جزا خواهید یافت.

وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَزَلَ قَدَمُ بَعْدَ نُبُوَّتِهَا وَتَذَوَّقُوا أَلْسِنَةً بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكِنَّ عَذَابَ عَظِيمٍ ﴿١٤﴾

سپس نهی از سوگندشکنی را مجدداً تکرار می‌کند: «و زنهار، سوگندهایتان را دستاویز قلب میان خود قرار ندهید» مراد از این سوگندها؛ سوگند بیعت با رسول خدا ﷺ و دیگر سوگندها است. بدین‌سان، خدای عزوجل کسانی را که با رسول وی بیعت کرده‌اند، از شکستن عهد اسلام و یاری دادن دین حق، نهی می‌کند «تا لغزش قدمی پس از استواری‌اش پیش آید» یعنی: کسی که پیمان می‌شکند، خطای بزرگی مرتکب شده و چه بسا که این لغزش او را رهسپار ورطه هلاک گرداند؛ بعد از آن‌که در ثبات و پایداری بر پیمان، استوار و ثابت‌قدم بوده است «و به‌سزای آن‌که» مردم را «از راه خدا بازداشته‌اید، عذاب را بچشید» در دنیا قبل از آخرت زیرا کسی که بیعت را بشکند و مرتد شود، دیگران نیز در این کار به او اقتدا می‌کنند پس او در واقع دیگران را نیز از راه خدا ﷻ باز داشته است چرا که با این کار خود سنت بدی را مرسوم ساخته لذا گناه آن و گناه کسی که از آن الگوبرداری کند، بر ذمه وی است «و برای شما عذابی بزرگ باشد» در آینده که همانا عذاب آخرت است.

در بیان سبب نزول از کلبی روایت شده است: آیه کریمه در باره مردی از حضرموت به‌نام عبدان بن اشوع نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ از امر القیس کندی شکایت کرد و گفت: او در کنار زمین من زمینی دارد و بخشی از زمین من را بریده به زمین خودش پیوند داده و آن را از من ربوده است. رسول خدا ﷺ به‌وی فرمودند: «آیا بر آنچه می‌گویی گواهی هم داری؟». گفت: یارسول الله! قوم همه می‌دانند که من در آنچه می‌گویم صادقم ولی او را از من گرامی‌تر می‌دارند. آن حضرت ﷺ به امر القیس فرمودند: «رفیقت چه می‌گوید؟». او گفت: دروغ و باطل می‌گوید. پس دستور دادند که سوگند بخورد. اما عبدان گفت: امر القیس مردی فاجر است و پروایی از سوگند خوردن ندارد. رسول خدا ﷺ فرمودند: «حال که گواهی نداری، سوگند او را بپذیر». عبدان گفت: جز پذیرفتن سوگندش دیگر هیچ راهی ندارم؟ فرمودند: «خیر!». سپس به امر القیس دستور دادند که سوگند بخورد اما همین که برخاست تا سوگند بخورد، آن

حضرت ﷺ او را عقب زدند و گفتند: «برگرد». پس چون از نزد ایشان برگشت، این آیه نازل شد.

وَلَا تَسْتُرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١٥﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«و پیمان الهی را به بهای ناچیزی نفروشید» و آن هر گونه متاع دنیوی ای است، هرچند که در شکل ظاهری بسیار و با ارزش باشد «زیرا آنچه نزد خداست» از پیروزی، غنایم جنگ، رزق فراخ در دنیا و آنچه نزد وی در آخرت از نعمت‌های بهشت است «همان برای شما بهتر است، اگر بدانید» یعنی: اگر از اهل علم و تمیز باشید زیرا «آنچه نزد شماست» از بهره‌های دنیا «فانی می‌شود» هرچند فراوان و بالاتر از حد توقع و تصور شما هم باشد «و آنچه نزد خداست» از گنجینه‌های رحمت وی «باقی است» و فناپذیر و پاینده، که هرگز گسست و انقطاعی ندارد «و البته صابران را بر حسب نیکوترین آنچه عمل می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: قطعاً به آنان به سبب شکیبایی‌شان در ثبات و پایداری بر عهد با رسول خدا ﷺ، استمرارشان بر ایستادگی در پای میثاق تکلیف، جهادشان با کافران و نیز شکیبایی و پایداریشان بر آزارها و شکنجه‌های دشمن، پاداش می‌دهیم و این پاداش و مزد برحسب نیکوترین طاعتی است که می‌کردند، بدین معنی که بر گناهان و بدی‌هایی که در گذشته کرده‌اند، قلم عفو می‌کشیم.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: چون دو آیه فوق نازل شد، امر القیس گفت؛ آری! حقیقت این است که آنچه نزد من است نابود می‌شود ولی رفیقم (عبدان) برحسب نیکوترین آنچه عمل می‌کند، پاداش می‌یابد. بارخدا یا! او در آنچه که علیه من ادعا کرده صادق است، من زمین او را بریدم و به زمین خود ضمیمه کردم اما به خدا سوگند که

نمی‌دانم چه اندازه؟ پس هر چه می‌خواهد از زمین من بگیرد و مانند آن را نیز همراه آن، به اضافه آنچه از محصول آن خورده‌ام! همان بود که نازل شد: «هر کس از مرد یا زن که کار نیک کند» کار نیک: کار موافق با کتاب خدا ﷻ و سنت پیامبر وی ﷺ است «و او مؤمن باشد» زیرا عمل نیک کافر هیچ ارزش و اعتباری ندارد «بی‌گمان به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش می‌داریم» در دنیا؛ با بخشیدن رزق و روزی حلال به او و توفیق بخشیدنش به دریافت حلاوت طاعت و با آماده ساختن تمام وجوه راحت و آسایش وی. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از آن؛ فراهم ساختن زمینه کار پاکیزه و عمل شایسته برای وی است». به‌قولی دیگر: مراد از زندگی پاکیزه، زندگی در بهشت است «و مسلماً به آنان» در آخرت «بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند، پاداش می‌دهیم» تفسیر نظیر این جمله، در آیه قبل گذشت. در حدیث شریف آمده است: «قطعا هر کس به اسلام راه یافت و معیشت مادی زندگی‌اش در حد کفاف بود و به آن حد قناعت ورزید، رستگار گشت».

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿۱۸﴾

«پس آن گاه که می‌خواهی قرآن بخوانی، از شیطان رانده شده به خدا پناه ببر» یعنی: از خدای سبحان بخواه تا تو را از وسوسه‌های شیطان رانده‌شده و ملعون، در پناه خود بدارد. باید دانست که قرائت «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» خواننده را از آشفتگی فکری در هنگام تلاوت باز داشته و به او امکان می‌دهد تا در آیات قرآن تدبر و تفکر کند. گفتنی است که خطاب به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امت‌شان است بلکه خطاب به امت در اولویت قرار دارد زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از وسوسه‌های شیطان معصوم بوده‌اند. امر به خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» در هنگام تلاوت قرآن، به اجماع علما مفید استحباب است. همچنین جمهور علما بر آنند که مستحب خواندن «أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» قبل از تلاوت قرآن است نه بعد از آن.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿١٩﴾

«هر آینه شیطان را سلطانی نیست» یعنی: او تسلط و غلبه‌ای ندارد «بر» اغوای «کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را - در هر سخن و عملی - به او تفویض می‌کنند زیرا ایمان به خدا جَلَّ جَلَلُهُ و توکل به وی، شیطان را از وسوسه کردن آنان باز می‌دارد و اگر هم او در یکی از آنان وسوسه‌ای القاء نماید، وسوسه‌اش تأثیری ندارد.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ﴿٢٠﴾

«جز این نیست که سلطه او» به اغوا و فریفتن «فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند» یعنی: شیطان را به ولایت و دوستی گرفته، از او در وسوسه‌های اطاعت کرده و خداوند جَلَّ جَلَلُهُ را نافرمانی می‌کنند «و» همچنین سلطه شیطان «بر کسانی» است «که آنان برای خدا شریک مقرر می‌کنند» به‌خاطر شیطان و به سبب وسوسه وی.

سپس خداوند متعال به طرح و رد دو شبهه کفار پیرامون قرآن می‌پردازد؛ شبهه اول در مورد قضیه «نسخ» و شبهه دوم در این مورد است که قرآن به ظن باطل آنان، منشأ بشری دارد:

وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

«و چون آیتی را به جای آیتی بدل کنیم» یعنی: چون آیه‌ای را منسوخ کنیم^۱ با آوردن آیه‌ای دیگر به جای آن؛ «و خدا به آنچه نازل می‌کند داناتر است، می‌گویند» کفار قریش که از حکمت نسخ بی‌خبر می‌باشند «جز این نیست که تو» ای محمد! «افتراکننده‌ای» یعنی: تو بر خدا دروغ و افترا می‌بندی و آنچه را که او نگفته، بر وی بر

^۱ سخن درباره «نسخ»، در سوره «بقره/۱۰۶» گذشت.

می‌سازی، از آنجا که می‌پنداری خداوند تو را به امری فرمان داده، سپس مجدداً تو را برخلاف آن دستور داده است! خدای متعال در رد این پندار کفار می‌گوید: «بلکه اکثر آنان نمی‌دانند» حکمت در نسخ را و این‌که در مشروع‌ساختن حکم منسوخ شده، مصلحتی موقت و مقطعی در کار بوده که بعد از گذشت آن وقت معین، قطعاً مصلحت در آن است که حکم دیگری مشروع گردد.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴿١٠٦﴾

«بگو: آن را» یعنی: قرآن را «روح القدس» یعنی: جبرئیل علیه السلام که از پلیدیهای بشری پاک است «از جانب پروردگارت» و به فرمان وی «به حق فرود آورده است» حقی که هیچ خطایی در آن نیست و مبتنی بر حکمت‌های بالغه‌ای که صلاح خلق در آنها نهفته است «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند، استوار گرداند» بر ایمان، به وسیله این قرآن «و برای مسلمانان هدایت و بشارتی است» زیرا آنان را به سوی احکام ناسخ هدایت می‌کند و باورمندان به ناسخ و منسوخ و غیر آن از کتاب خداوند جل جلاله را به پاداش عظیم بشارت می‌دهد. پس قرآن از یک جهت پایدار سازنده مؤمنان بر ایمان است و از جهتی دیگر، هدایتگر و مزده بخش آنهاست.

وَلَقَدْ نَعَلْنَا أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ ﴿١٠٣﴾

سپس حق تعالی شبهه دوم کافران را این‌گونه مطرح نموده و رد می‌نماید: «و نیک می‌دانیم که کافران می‌گویند: جز این نیست که بشری به او آموزش می‌دهد» یعنی: بی‌گمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را از بشری از بنی‌آدم می‌آموزد نه از فرشته‌ای. خاطر نشان می‌شود؛ بشری که این گمان را به او بستند - بنا به روایتی در بیان سبب نزول - غلام فاکه بن مغیره به نام «جبر» بود که در آغاز عقیده نصرانی داشت و بعداً به اسلام گروید.

این غلام در پای کوه صفا به شغل فروشندگی مشغول بود و گه گاهی رسول خدا ﷺ با او می‌نشستند و چند کلمه‌ای با او سخن می‌گفتند، زبان این غلام، عجمی (رومی) بود و او زبان عربی را فقط در حدی می‌دانست که پاسخ طرف را - بسیار به مشکل آن هم در حد ضرورت - داده می‌توانست.

قطعا این پندارشان بی‌اساس است زیرا: «زبان کسی که این نسبت را به او می‌دهند، عجمی است» و زبان عجمی در برابر زبان عربی الکن بوده و بهره‌چندانی از فصاحت ندارد «در حالی که این» قرآن «به زبان عربی شیوا و روشن است» و از بلاغت عربی و بیانی روشن و اعجازگونه برخوردار می‌باشد پس چگونه می‌پندارید که بشری از عجم این قرآن را به او می‌آموزد، درحالی که شما خود که سردمداران فصاحت و علمداران بلاغت هستید، از معارضه با سوره‌ای از قرآن عاجز گشته‌اید؟ پس کسی که کمترین بهره‌ای از عقل داشته باشد، چنین اتهامی نمی‌بندد و چنین سخنی نمی‌گوید.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٠٤﴾

«در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان نمی‌آورند» یعنی: قرآن را تصدیق نمی‌کنند «خدا آنان را هدایت نمی‌کند» به سوی حق و راه نجات، به دلیل آنچه که او در علم ازلی خود از شقاوتشان دانسته است «و برایشان عذابی دردناک است» به سبب کفر و تکذیبشان.

إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ ﴿١٠٥﴾

«جز این نیست که فقط کسانی دروغ‌پردازی می‌کنند که به آیات خدا ایمان ندارند» پس چگونه از پیامبر ﷺ دروغ‌پردازی روی می‌دهد در حالی که او در رأس مؤمنان به آیات الله ﷻ قرار دارد؟ «و آنان» که به این وصف موصوفند «خود دروغ‌گویانند» یعنی: بی‌گمان دروغ، وصفی لازم برای خود آنان و عادت از عادات همیشگی خودشان است.

این آیه ردی بر هر دو شبهه یاد شده کفار؛ یعنی قضیه «نسخ» و این شبهه باطل آنان است که قرآن منشأ بشری دارد.

**مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ
بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠٦﴾**

«هر کس پس از ایمان آوردن خود، به خدا کفر ورزد» او عذابی سخت و دردناک در پیش دارد و مستوجب خشم خدا عز وجل می‌گردد «مگر آن کس که مجبور شده ولی قلبش به ایمان آرام و استوار است» این آیه ناظر بر کسانی است که با نطق سخن کفر یا با ارتکاب عمل کفر، مرتد می‌شوند بعد از آن که به اسلام در آمده بودند.

باید دانست که گفتن سخن کفر یا ارتکاب عمل کفر دارای دو حالت است: یکی این که چنین چیزی به رضا و اختیار انسان از وی صادر شود. دوم این که کسی دیگر او را به گونه‌ای بر کفر اکراه و اجبار نماید که بیم کشته شدن وی متصور باشد پس در این هنگام از روی ناچاری فقط به زبان کلمه کفر را بگوید درحالی که قلبش به ایمان مطمئن است. لذا حکم این دو حالت یکسان نیست زیرا اکراه و اجبار بر کفر مستوجب سزا و گناه نبوده و اگر کسی به زور وادار ساخته می‌شود که سخنی کفرآمیز بگوید، یا فعل کفری‌ای همچون سجده کردن برای غیر خدا عز وجل را انجام دهد، بر او گناهی نیست، به شرط این که قلبش در حال صدور این قول یا فعل کفری، به ایمان مطمئن باشد بنابراین، بر چنین کسی به کفر حکم نمی‌شود. اما حسن، اوزاعی، شافعی و سحنون رحمهم الله برآنند که این رخصت فقط درگفتن سخن کفر است، نه در انجام دادن فعل کفر پس در انجام دادن فعل کفر هیچ رخصتی نیست.

اما حالت دیگر گرایش به کفر: «ولی کسی که» از روی اختیار و عمد مرتد شود «و به کفر سینه گشاده کند» یعنی: به کفر راضی باشد و به آن اطمینان یافته و پایداری کند «پس غضبی از جانب خدا بر آنان است و برایشان عذابی بزرگ خواهد بود» لذا چنین کسانی در معرض خشم و عذاب الهی قرار دارند.

عبدالرزاق، ابن سعد و ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: «مشرکان عمار بن یاسر را گرفته و سخت شکنجه و آزارش دادند و رهایش نکردند تا رسول خدا ﷺ را دشنام داده و خدایانشان را به نیکی یاد کند. سرانجام او در زیر فشار شکنجه، به گفتن این سخن وادار شد آن‌گاه آشفته و اندوهناک نزد رسول خدا ﷺ آمد، آن حضرت ﷺ به وی گفتند: حکایت چیست؟ گفت: حکایت شر و شرمساری؛ مرا چنان شکنجه کردند تا به اجبار زبان به دشنام شما آلودم و خدایانشان را ستودم! فرمودند: اما قلبت را چگونه می‌یابی؟ گفت: مطمئن به ایمان. فرمودند: باکی نیست، اگر دگر بار نیز به همچو حالی روبرو شدی و از تو خواستند تا نظیر آن سخن را بگویی؛ بگو، که بر تو حرج و گناهی نیست. همان بود که این آیه کریمه نازل شد».

اما بهتر و اولی این است که مؤمن بر دینش پایداری کند، هر چند این امر به قتل وی بینجامد، از همین روی علما اجماع دارند بر این‌که: اگر کسی بر کفر اجبار می‌شود و عمل به عزیمت را انتخاب کرده تن به کشته شدن می‌دهد، نزد خدای عزوجل از کسی که رخصت را انتخاب کرده، پاداش بزرگتری دارد. بنابراین، دستور رسول خدا ﷺ به عمار رضی الله عنه در بازگشت به گفتن کلمه کفر در صورت بازگشت کفار به عمل شکنجه، مفید اباحت است نه مفید ندب و وجوب، به دلیل این‌که خیب رضی الله عنه در برابر فشارهای قریش تن به تقیه نداد تا سرانجام او را به شهادت رساندند و شکی نیست که مقام و مرتبتش نزد رسول خدا ﷺ بهتر از عمار رضی الله عنه بود که تن به تقیه داده بود.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ



«این» کفر بعد از ایمان «به سبب آن است که آنان زندگانی دنیا را دوست داشتند» یعنی: به سبب برتری دادن آنان است زندگانی دنیا را «بر آخرت و به سبب آن است که خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند» به سوی ایمان؛ مادامی که آنها ترجیح دهنده کفر بر ایمان باشند و این سنت حق تعالی است در خلقش.

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٠٨﴾

«آنان» یعنی: مرتدان برتری دهنده دنیا بر امر خدای و عزوجل و ایمان به وی «کسانی اند که خدا بر دلها و بر گوش و دیدگانشان مهر نهاده است» پس اندرزاها را به سمع قبول نمی شنوند و نمی فهمند و نشانه‌هایی را که به وسیله آنها به حق راه یافته می شود، نیز نمی بینند «و آنان خود غافلاند» از فرجام بدی که خدای عزوجل درباره آنان اراده کرده است و هیچ غفلی همانند این غفلت نیست. ملاحظه می شود که خداوند متعال در این دو آیه، شش حکم را علیه مرتدان صادر کرده است.

لَا جُرْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٠٩﴾

«شک نیست در این که آنها در آخرت همان زیان کارانند» یعنی: در خسران و زیان کامل قرار دارند و به حدی در آن فرورفته‌اند که فوق آن دیگر حد و مرزی متصور نیست.

ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا قُتِلُوا تَمَّ جَهْدُوا وَصَبَرُوا إِنِّي رَبُّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٠﴾

«از سوی دیگر، پروردگارت نسبت به کسانی که هجرت کردند» از دار کفر به سوی دار اسلام «بعد از آن که مورد شکنجه قرار گرفتند» یعنی: بعد از آن که کفار آنان را با شکنجه و آزار به فتنه درافگندند و آنها در زیر شکنجه و فشار به گفتن کلمه کفر مجبور شدند «سپس جهاد کردند» در راه خدا ﷻ «و صبر کردند» بر جهاد و برسختی‌های تکلیف «بی گمان پروردگارت بعد از آن» افتادندشان در فتنه کفار «قطعا آمرزنده و مهربان است» زیرا آنها کلمه کفر را به اجبار و در زیر شکنجه کفار گفته‌اند و سینه‌ها و دلهایشان پذیرای کفر نگردیده است. به قولی معنی این است: حق تعالی بر کسانی که مورد فتنه و شکنجه قرار گرفته و از بیم از دست رفتن جان خود کفر را

بر زبان آوردند و کار بدانجا انجامید که سینه‌هایشان هم پذیرای کفر شد، آمرزگار مهربان است، چنانچه به‌سوی او توبه‌کار شده و به دار الهجره پیامبرش هجرت کنند و همراه با وی علیه دشمنان دین و دعوت جهاد نمایند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه ناظر بر گروه دیگری از مسلمانان است که در مکه به‌سر می‌بردند و از زمره مستضعفان بوده در میان قوم خود هیچ ارج و مقامی نداشتند، آنها در زیر فشار زبونساز و زجرآور کفار سرانجام به فتنه پیوستند اما آخرالامر امکان هجرت یافته خود را از چنگ آنان رها کرده و به طلب خشنودی و آمرزش الهی، سرزمین و خانواده و اموال خود را ترک کردند و به سلک مؤمنان در آمده با کفار جهادی پایدارانه نمودند، که پروردگار متعال در این آیه به آنان وعده آمرزش داد.»

❖ **يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِجَدِيدٍ عَنْ نَفْسِهَا وَتُوْفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَهَمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١١٣﴾**

«آن روز که هر کس دفاع‌کنان از طرف شخص خود می‌آید» تا خود را از عذاب نجات دهد. یعنی: هر انسانی در روز قیامت فقط برای نجات و خلاصی خودش حجت و عذر پیش می‌آورد و فقط به خود می‌اندیشد و کسی دیگر برایش اهمیتی ندارد «و هر کس به جزای آنچه کرده» از خیر یا شر «بی‌کم و کاست پاداش می‌یابد و بر آنان ستم نمی‌رود» یعنی: نه از پاداش خیر کاسته می‌شود و نه بر کیفر شر افزوده می‌گردد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٤﴾

«و خدا شهری را مثل زده است» این مثلی است که خدای عزوجل برای مردم مکه زده است تا قریش بیدار شود، به خود آید و بر گمراهی‌اش استمرار نوزد.

به‌قولی مراد از «قریه» در اینجا خود شهر مکه است که خداوند عز وجل آن را برای غیر آن از شهرهای ستمگر مثل زده است و این در زمانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق مکیان دعای بد کردند و گفتند: «اللهم اشدد وطأتك علی مضر واجعلها علیهم سنین

کسنی یوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت کن و آن فشار را بر آنان قحطی‌ای چون قحطی عهد یوسف عليه السلام بگردان» پس دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله مستجاب شد و آنان به قحطی سختی مبتلا شدند تا بدانجا که استخوانهای پوسیده را می‌خوردند. همچنین این مثل، اندرز و هشدار به غیر مکیان است که از مانند چنین فرجامی بپرهیزند. آری! تأمل کنید در مثل آن شهر: «که امن و امان بود» و مردم آن نه ترسی داشتند، نه نگرانی و هراس و پریشان‌حالی‌ای «روزش از هر سو به خوشی و فراوانی می‌رسید» یعنی: سرزمین‌های دور و نزدیک، نعمت‌های خود را به‌سوی مکه گسیل می‌داشت «پس کافر شدند» مردم آن شهر به خدای سبحان و پیامبرانش و «به نعمت‌های خداوند» که بر آنان منت نهاده بود ناسپاسی کردند «پس خداوند به‌سزای آنچه می‌کردند، لباس گرسنگی و ترس را بر آن» یعنی: بر مردم آن شهر «چشانید» و به‌وسیله این عذاب آنان را چنان لاغر و رمق‌باخته و فلاکت‌زده ساخت که گویی این حال بد، لباسی است که برتن آنان پوشانده شده است. این‌گونه بود که خداوند متعال دو حالت اول را به ضد آنها تبدیل نمود؛ یعنی گرسنگی را به‌جای فراوانی و گشایش، و ترس و هراس را به‌جای امنیت.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١١٣﴾

«و به‌یقین، به‌سوی آنان» یعنی: به‌سوی مردم مکه، یا به‌سوی شهری که به آن مثل زده شده است «پیامبری از خودشان آمد» یعنی: از جنسشان که آنها او و نسبش را نیک می‌شناختند «اما او را تکذیب کردند» در پیامی که به همراه آورده بود «پس عذاب آنان را فروگرفت» یعنی: از سوی خدای سبحان بر آنان عذاب فرود آمد «در حالی که ستمکار بودند» بر نفس‌های خود، با درافگدن خویش در این عذاب خفت‌بار.

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَأَشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُفْرَكُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿١١٤﴾

«پس، از آنچه خدا روزیتان داده است، حلال و پاکیزه بخورید» یعنی: حلال و پاکیزه را بخورید و پلیدی‌ها را ترک کنید، که عبارتند از: گوشت مردار (خودمرده)،

خون ریخته و دیگر محرّمات بیان شده در شریعت «و نعمت خدا را» که بر شما ارزانی داشته «شکر گزارید» و حقشناس و سپاسگزار بشناسید «اگر تنها او را می‌پرستید» نه غیر او را زیرا از مقتضیات پرستش، شکر نعمت اوست. اما قرائتی از دین که عبادت را با حرمان از پاکیزگی‌ها و کناره‌جویی از آنها همراه می‌کند، قرائت و برداشت اشتباهی است که با دیدگاه اسلامی در این موضوع همخوانی و هماوایی ندارد.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾

سپس خداوند جلّ جلاله به بیان محرّمات پرداخته می‌فرماید: «جز این نیست که خدا مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده بر شما حرام گردانیده است اما اگر کسی به خوردن آنها ناگزیر و مضطر شود و تجاوزکار و زیاده‌خواه نباشد، قطعاً خدا آمرزنده مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره بقره/۱۷۳) گذشت.

وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿١١٦﴾

«و ای مشرکان! و ای همه فروافتادگان در ورطه حرام! «برای آنچه که زبان شما به دروغ می‌پردازد» و بر آن هیچ حجتی ندارید «نگویید که این حلال است و آن حرام تا بر خدا دروغ بندید» یعنی: تحلیل و تحریم را به حق تعالی - بی آن‌که از جانب وی باشد - نسبت ندهید تا بدین‌گونه بر او دروغ بندید پس بدانید که تحلیل و تحریم و مشروع‌ساختن احکام دین، تنها حق خداوند متعال است و بنابراین، احدی از بشر را نسزد که حکم دینی‌ای را از جانب خود بنیان گزارد و اگر بشری چنین کرد و حکم دینی‌ای را از نزد خود مرسوم ساخت، سپس آن را به خداوند جلّ جلاله نسبت داد، این کار

وی - مضاف بر گناه حرام و حلال سازی - متضمن گناه افترا و دروغ بستن بر خداوند متعال نیز هست «بی گمان کسانی که بر خدا دروغ می بندند، رستگار و مفلح نمی شوند» نه در دنیا و نه در آخرت. فلاح: دست یافتن به مطلوب است.

از ابی نضره روایت شده است که گفت: «چون این آیه از سوره نحل را خواندم، از آن زمان به بعد همیشه از فتوا دادن می ترسم». ابی نضره راست می گوید زیرا این آیه با عمومیتی که دارد، شامل فتاوی همه کسانی که برخلاف کتاب خدا ﷻ و سنت رسول ﷺ فتوا می دهند، می شود همان گونه که بسیاری از ترجیح دهندگان و مقدم دارندگان رأی بر روایت، یا جاهلان به علم کتاب و سنت در این ورطه درمی افتند. پس شایسته این است که چنین کسانی از فتوا دادن بازداشته شوند و از جهالت هایشان منع گردند زیرا آنان بی داشتن علمی از سوی حق تعالی، یا رهنمود و حجتی روشن فتوی می دهند پس به علاوه این که خود گمراه می شوند، دیگران را نیز گمراه می سازند. بدین جهت بود که ائمه فقه در فتوا دادن سخت احتیاط می کردند چنان که امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: «اگر ادای مسئولیت نمی بود، فتوا نمی دادم زیرا چه سود از امری که گوارایی های آن از دیگران و مظلومه آن از آن ما باشد».

مَتَّعَ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿۱۳۷﴾

«بر خورداری اندکی است» یعنی: این که بر اساس هوای نفس خویش چیزهایی را حرام یا حلال می گردانند، برایشان بهره و برخورداری اندکی است «و سپس عذابشان دردناک است» در آخرت.

آیه کریمه دلالت می کند بر این که حرام و حلال کردن اشیاء بر اساس هوی نفس، کفر است.

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا مَا فَضَّصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْتَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿۱۳۸﴾

بعد از آن که خداوند ﷻ حلال ها، حرام ها و رخصت ها بر امت محمد رحمته الله را بیان کرد، اینک به بیان محرّمات بر یهود - قبل از نسخ شریعتشان - می پردازد تا مسلمانان آن

آسانی را با این سختی مقایسه کرده و شکرگزار نعمت حق تعالی بر خود باشند: «و بر یهودیان حرام گردانیدیم» یعنی: مخصوصا بر آنان حرام گردانیدیم نه بر غیرشان «آنچه را بیشتر بر تو خوانده‌ایم» با این فرموده خویش: ﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَمًا كَلَّ ذِي ظُفْرِ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَمًا عَلَيْهِمْ شُحُومُهُمَا﴾ و بر یهودیان هر حیوان چنگال داری را حرام گردانیدیم و از گاو و گوسفند پیه آن دو را بر آنان حرام گردانیدیم، به استثنای پیه‌هایی که بر پشت آن دو یا بر روده‌هاست، یا آنچه با استخوان درآمیخته است) «انعام/۱۴۶». یعنی: تمام محرّمات از اغذیه و خوراکی‌ها که خداوند عزّوجلّه آنها را در قرآن و در تورات بر همه مردم یا مخصوصا بر یهود حرام گردانیده، همان است که در آیه (۱۱۵) این سوره و آیه (۱۴۶) سوره «انعام» برای شما بیان کرده‌ایم پس حکم حرمت آنچه را که بجز اینها حرام گردانیده‌اید، از کجا آورده‌اید؟ «و ما بر آنان» یعنی: بر یهودیان «ستم نکردیم» با این تحریم زیرا این جزای سرکشی خودشان بود «بلکه آنها به خود ستم می‌کردند» از آنجا که خودشان اسباب و مقدمات این تحریم را فراهم کردند و ما هم این چیزها را به عنوان مجازاتی، بر آنان حرام گردانیدیم.

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۷﴾

«با این همه پروردگار تو نسبت به کسانی که به نادانی» یعنی: از روی غلبه شهوت و به انگیزه لذت هوی نه عصیان مولی «مرتکب گناه شده اند، سپس بعد از آن» یعنی: بعد از ارتکاب عمل گناه «توبه کرده و اصلاح کرده‌اند» آن بخش از اعمالشان را که به فساد آلوده بوده است «بی‌گمان پروردگار تو بعد از این» توبه و اصلاح «آمرزگار مهربان است» تفسیر نظیر این آیه در سوره «نساء/۱۷» گذشت.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَتْ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٥﴾

«به راستی ابراهیم یک امت بود» به تنهایی خود، به سبب کمال وی در اوصاف خیر. یعنی: او امامی بزرگوار و پیشوایی مطیع بود که بدو اقتدا می‌شود. یا او به این معنی امت بود که نشانه راهنما و مناره‌ای از مناره‌های خیر و خوبی و کمال و هدایت بود. یا به این معنی که جامع خصلت‌های خیر بود. یا او به آنچه که خداوند متعال برایش از شریعت‌ها آموخته بود، عالم بود «برای خداوند قانت بود» یعنی: ابراهیم علیه السلام انسان مطیعی بود که بیم و خشیت الله جل جلاله بر اعضا و اندامهای وجودش حاکم شده بود «حنیف بود» یعنی: از ادیان باطل به سوی دین حق‌گرایش یابنده بود «و از مشرکان نبود» به خدای سبحان، بر خلاف ادعای کفار قریش که می‌پندارند او بر دین باطلشان بوده است.

شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ آجَبْتَهُ وَهَدَنَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٢٦﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام «نعمت‌های خداوند را» که بر او منت نهاده بود «شکرگزار بود، خدا او را برگزید» به نبوت «و به راهی راست هدایتش کرد» که آیین اسلام و دین حق است.

وَأَتَيْنَهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٢٧﴾

«و در این دنیا به او حسنه عطا کردیم» یعنی: خصلت حسنه، که به قولی: عبارت از فرزند صالح؛ به قولی: عبارت از نبوت؛ و به قولی: عبارت از این است که تمام اهل ادیان به ولایت و دوستی وی می‌نازند و هوادار وی اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی برای ابراهیم علیه السلام خیر دنیا را از تمام آنچه که مؤمن در اکمال زندگی پاکیزه‌اش بدان نیازمند است، گرد آوردیم». و همه این اقوال صحیح است «وهرآینه او در آخرت» نیز «از شایستگان است».

بدین‌سان خداوند جل جلاله در سه آیه، ابراهیم خلیلش را با نه وصف مدح و ستایش کرد. شکی نیست که گرد آمدن این اوصاف در یک انسان، از او نمونه و الگویی از یک

مسلمان کامل می‌سازد، بدین جهت خداوند متعال ابراهیم علیه السلام را برای پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين مقتدا قرار داد چنان که می‌فرماید:

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٣٣﴾

«سپس به تو وحی فرستادیم» ای محمد صلی الله علیه و آله! با وجود علو درجه و مقامت «که از آیین حنیف ابراهیم پیروی کن» در توحید و دعوت به سوی آن، در بیزاری جستن از بتان و معبودات باطل، در تدین به دین اسلام و در تمام شریعت وی مگر در آنچه از شریعتش که منسوخ شده است «و از مشرکان نبود» پس موحدی پاک نهاد و حق‌گرا چون ابراهیم علیه السلام، به حق شایسته پیروی می‌باشد.

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٣٤﴾

یهودیان می‌پنداشتند که بزرگداشت روز شنبه از شریعت ابراهیم علیه السلام است پس خدای سبحان این ادعایشان را رد کرده و از این واقعیت خبر داد که او بزرگداشت روز شنبه را فقط بر کسانی مقرر کرده است که در آن اختلاف ورزیده‌اند لذا پابندی به تعظیم آن جزو فرایض دینی ابراهیم علیه السلام و فرزندانش نبوده است:

«جز این نیست که شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که در آن اختلاف کردند» یعنی: وبال و فرجام بد روز شنبه که همانا مسخ صوری طائفه‌ای از یهود بود، فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند. یا تعظیم و بزرگداشت روز شنبه فقط بر کسانی مقرر شد که درباره آن اختلاف کردند و آنان یهود و نصاری بودند؛ زیرا خداوند جل جلاله بزرگداشت روز جمعه را بر آنان مقرر کرده بود پس، از آن عدول کرده و روز شنبه و یکشنبه را برگزیدند. نقل است که: موسی یهودیان را امر کرد تا یک روز از هفته را - که روز جمعه باشد - به عبادت خدای متعال اختصاص دهند و شش روز دیگر را به کار و کسب و مشاغل زندگی بپردازند. اما آنها از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز شنبه را برگزیدند. سپس عیسی نیز در دوره رسالت خود روز جمعه را به عنوان روز

عبادت به نصاری پیشنهاد کرد اما آنها نیز از پذیرش روز جمعه سر باز زده و روز یکشنبه را برگزیدند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ما در دنیا آخرین ولی در روز قیامت از همه پیشتازیم... این روز جمعه همانا روز آنان بود که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی فرمود پس مردم (امت‌های دیگر) در آن دنباله رو ما هستند، روز یهود فردا، و روز نصاری پس فرداست». یعنی: یهود و نصاری از بزرگداشت روز جمعه که برایشان امری الزامی نبود، سرباز زدند پس خداوند عَلَّامٌ آن را ویژه امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گردانید زیرا این روز، ششمین روز در برنامه آفرینش است که خداوند متعال آفرینش را در آن به اکمال رساند و نعمت خود را در آن کامل گردانید «و بی‌گمان پروردگارت روز رستاخیز در میان آنان» یعنی: در میان اختلاف‌کنندگان در آن «در باره آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، حکم می‌کند» پس هر یک را به آنچه که سزاوار او از ثواب یا عقاب است جزا می‌دهد.

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ

بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۶۵)

سپس حق تعالی رسول خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را که وارث آیین ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام است مخاطب ساخته می‌فرماید: «دعوت کن» مردم را «به سوی راه پروردگار خویش» که همانا اسلام است «به حکمت» یعنی: با بیانی محکم و استوار. به قولی: مراد از حکمت، حجت‌های یقین‌آور و باور رسان است «و اندرز نیکو» اندرز نیکو، بیان و موعظه‌ای است که شنونده آن را نیکو پنداشته و مجذوب آن گردد و به اندرون جان و خردش چنان رسوخ و نفوذی محکم پیدا کند که قناعتش بدان فراهم آمده و به مفاد و مضمون آن عمل نماید، چنین اندرز نیکویی به اعتبار این‌که شنونده از آن بهره‌مند می‌شود، «حسنه» است. به قولی: «موعظه حسنه» عبارت از حجت‌های ظنی اقماعی‌ای است که تصدیق به مقدمات قابل قبولی را در پی آورد «و با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است، مجادله کن» یعنی: به روش و طریقه‌ای با آنان مناظره کن که نیکوترین طرق مناظره است و آن عبارت است از:

- برگزیدن ساده‌ترین روشها و محکم‌ترین دلایل.

- به‌کار گرفتن بیانی خوش در گفت‌وگو.

- در پیش گرفتن ملایمت و نرمی در گفت‌وگو.

- مقابله بدی در کلام و بیان با نیکی.

- بلند نکردن صدا در گفت‌وگو و دشنام ندادن و آزار نرساندن به خصم. که اینها اصول مناظره و جدال بیانی در اسلام است.

«در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه حق گمراه شده داناتر است» خداوند عز و جل با این جمله، این حقیقت را اعلام می‌کند که رشد و هدایت در اختیار رسول او صلی الله علیه و آله نیست که آن را به هر کس بخواهد ببخشد بلکه این امر در اختیار خود وی است «و او به راه‌یافتگان» یعنی: به کسانی که حق را دیده و دریافته و بی‌هیچ عناد و سرسختی‌ای به آن توجه می‌کنند «داناتر است».

با مطالعه سیرت و سنت طیبه رسول اکرم صلی الله علیه و آله ملاحظه می‌کنیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله در دعوت به سوی حق کمال رفق و ملایمت را به‌کار می‌گرفتند، چنان که در حدیث شریف به روایت ابوامامه رضی الله عنه آمده است که پسر جوانی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا به من اجازه زنا کردن می‌دهید؟ مردم از این لحن جسورانه وی برآشفته و بر سر وی داد کشیدند اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: دست از وی بردارید و او را به من نزدیک گردانید! پس آن جوان به ایشان نزدیک شد و در پیش روی ایشان نشست آن‌گاه به وی فرمودند: ای جوان! آیا دوست داری که با مادرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همین گونه مردم آن را برای مادرانشان نمی‌پسندند؟ آیا دوست داری با دخترت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای دخترانشان دوست ندارند. فرمودند: آیا دوست داری با خواهرت زنا کنند؟ گفت: نه! فدایت شوم یا رسول‌الله. فرمودند: همچنین مردم آن را برای خواهرانشان دوست ندارند. آن‌گاه آن حضرت صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر سینه‌اش گذاشتند و فرمودند: بارخدا! دلش را پاک گردان، گناهش را بیامرز

وشرمگاهش را از حرام نگه دار. از آن پس، هیچ عملی نزد آن جوان نفرتبار از عمل زنا نبود».

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ﴿١٦٣﴾

از آنجا که دعوت به سوی الله ﷻ در بسیاری از اوقات با رد و انکار و ایذا روبرو می شود، خداوند متعال می فرماید: «و اگر عقوبت کردید» یعنی: اگر خواستید کسی را مجازات کنید «پس نظیر آنچه که مورد عقوبت قرار گرفته اید، عقوبت کنید» یعنی: مقابله به مثل کنید و از این حد تجاوز ننمائید «و اگر صبر کردید» در باز گرفتن حقتان از کسی که بر شما ستم کرده است؛ آن گاه که بر وی دست می یابید «البته آن صبر برای صابران بهتر است» نسبت به انتقام گرفتن.

این آیه در رأی جمهور مفسران مدنی است و چنان که در بیان سبب نزول آمده است، درباره مثله کردن حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد. زیرا روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در هنگام شهادت حمزه رضی الله عنه که به سختی از سوی مشرکان مثله شده بود، بسیار متأثر شده و بر سر جنازه مطهر وی ایستادند و فرمودند: «قطعا به انتقام تو هفتاد تن از مشرکان را مثله خواهم کرد» پس در همان حال که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر سر جنازه وی ایستاده بودند، جبرئیل علیه السلام سه آیه اخیر سوره «نحل» را فرود آورد... و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مثله کردن مشرکان پرهیز کردند.

وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۗ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿١٦٤﴾

«و صبر کن» بر آنچه که به تو از انواع آزارها می رسد «و صبر تو جز به توفیق خدا» و پایدار ساختن وی «نیست. و بر آنان» یعنی: بر کافران «اندوه مخور» که چرا از تو اعراض می کنند «و نباش در تنگی» یعنی: در دل تنگی «از آنچه نیرنگ می کنند» در حق تو در آینده.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ ﴿١٢٨﴾

«بی‌گمان خدا با پرهیزگاران است» یعنی: با کسانی است که از شرک و معاصی می‌پرهیزند «و با کسانی است که آنها نیکوکارند» با انجام دادن طاعات و اجرای اوامر پس این گروه هستند که خدای عزوجل یاریشان می‌دهد. گفتنی است که این معیت و همراهی خدای عزوجل، معیت مخصوصی است که مراد از آن یاری و تأیید و هدایت وی است، هدایتی از نوعی ویژه که مخصوص حق تعالی می‌باشد. باید دانست که آیات اخیر این سوره، قانون اساسی دعوت و دعوتگران راه خدا ﷺ است پس باید دعوتگران عمیقاً به این آیات توجه نمایند.

(سوره اسراء)

مکی است و دارای (۱۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «اسراء» نامیده شد که متضمن اخبار از رویداد عظیم و معجزه بزرگ سیردادن شبانگاهی خاتم انبیاء و مرسلین حضرت محمد ﷺ از مکه به سوی مسجدالاقصی در جزئی از یک شب است، معجزه‌ای که خود دلیل روشن قدرت خدای عزوجل و گرامی‌داشت بزرگی برای رسول معظم ﷺ وی است. چنان که این سوره به سبب بیان داستان دوبار آواره شدن یهودیان در زمین به علت فسادشان، سوره «بنی اسرائیل» نیز نامیده می‌شود.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ هر شب سوره‌های بنی اسرائیل و زمر را تلاوت می‌کردند».

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَنَّا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱﴾

«پاک و منزه است» سبحان: اسم علم است به معنی تسبیح که عبارت از تنزیه حق تعالی از تمام صفات عجز و نقص می‌باشد، صفاتی که به جلال و کمال ذات اقدس وی سزاوار نیست. آری! پاک و منزه است «آن خدایی که بنده خود» محمد ﷺ «را سیر داد».

خدای عزوجل به منظور گرامی‌داشت و تشریف آن حضرت ﷺ ایشان را به مقام عظیم عبودیت که از شریف‌ترین مقامات است، منتسب نمود و فرمود: (بنده خود را) و نفرمود: «پیامبر خود را»، یا «نبی خود را»، یا «محمد را» چنان‌که حق تعالی آن حضرت ﷺ را در مقام وحی نیز به عین این وصف توصیف کرده و فرموده است: ﴿فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ﴾ (پس وحی کرد به بنده خود آنچه راوحی کرد) «نجم/۱۰». همچنان در مقام دعوت نیز ایشان را به همین وصف توصیف کرده و فرموده

است: ﴿وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ﴾ : (و چون بنده خدا برخواست که خدا را بخواند) «جن/۱۹».

آری! سیر داد بنده گرامی خود محمد ﷺ را «شبانگاهی از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی» یعنی: از سرزمین حرم - و دقیقا از منزل ام‌هانی دختر ابوطالب در جوار مسجدالحرام - به سوی مسجدالاقصی. از سرزمین حرم به «مسجدالحرام» تعبیر شد زیرا گاهی بر مکه یا بر حرم نیز مسجدالحرام اطلاق می‌شود، به سبب آن‌که هر یک از آن دو به مسجدالحرام احاطه دارند. و چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما فرموده، همه حرم مسجد است. اما مسجد الاقصی به اتفاق علما همان مسجد بیت المقدس است و آن را «اقصی: دور» نامیدند، به سبب بعد مسافت میان آن و مسجدالحرام زیرا فاصله مکه تا شام به مقیاس وسایل نقلیه قدیم، چهل شب راه است.

«که پیرامون آن را برکت داده‌ایم» با درختان مثمر، رودخانه‌ها، قراردادن منازل انبیاء علیهم‌السلام و صالحان در آن و برکات فراوان دینی و دنیوی دیگر «تا از نشانه‌های خود» نشانه‌هایی که دال بر وحدانیت و قدرت ماست «به او بنمایانیم» مراد از نشانه‌ها: شگفتی‌ها و عجایبی است که خدای سبحان در این شب به آن حضرت صلی الله علیه و آله نشان داد و حکمت ترتیب دادن سفر اسراء برایشان نیز نمایاندن همین نشانه‌ها بود. از جمله نشانه‌هایی که آن حضرت صلی الله علیه و آله دیدند، مشاهده بهشت، دوزخ، احوال آسمانها و عرش و کرسی و ملاقات با انبیاء علیهم‌السلام بود «بی‌گمان او» تعالی «شنواست» هر شنیدنی‌ای را «بیناست» به هر دیدنی‌ای؛ از جمله به اقوال و افعال رسول خویش در سفر معراج - آن‌گاه که او را به ملاء اعلیٰ فراخواند و مناجات او را با خود شنید.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش روایات وارده درباره «اسراء» را با تفصیل آن طی بیست‌ویک صفحه نقل کرده سپس می‌گوید: «این روایات از صحابه علیهم‌السلام به حد تواتر نقل شده است، به طوری که مسلمانان بر آن اجماع دارند و بجز زنادقه و ملحدین کسی آنها را انکار نمی‌کند... و چون بر مجموع این احادیث آگاهی حاصل شود، مضمون آنچه که مسلمانان در موضوع «اسراء و معراج» پیرامون آن اتفاق نظر دارند، به دست می‌آید. آن‌گاه به نقل از زهری می‌گوید: اسراء یک سال قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماه

ربیع الاول روی داد و روایت وارده در این باره که اسراء در شب بیست و هفتم رجب روی داده، سند صحیحی ندارد. سپس می‌افزاید: حق این است که آن حضرت ﷺ در بیداری نه در خواب و به قول اکثر علمای مسلمین با بدن و روح خود به این سیروسفر که دو مرحله زمینی و آسمانی داشت برده شدند.

در احادیث آمده است که اسراء از مکه به سوی بیت المقدس بر مرکبی به نام «براق» انجام گرفت و چون رسول خدا ﷺ به دروازه مسجد الاقصی رسیدند، «براق» را بر آستان در بسته کردند و به مسجد در آمده دو رکعت نماز تحیه مسجد را در قبله آن گزاردند، سپس با جبرئیل علیه السلام به معراج رفتند و معراجشان مانند نردبانی پله به پله بود که از یک پله به پله دیگر آن صعود می‌کردند، در این عروج ابتدا به آسمان دنیا و سپس به بقیه آسمانهای هفت گانه صعود کردند و از عجایب و آیات دیدند آنچه دیدند و آن گاه همان مسیر را برگشته بار دیگر به مسجد الاقصی آمدند و با انبیاء علیهم السلام نماز جماعت گزارده و در نماز امام ایشان شدند آن گاه در همان شب مجددا سوار بر براق به مکه برگشتند. که تفصیل داستان عروج آن حضرت ﷺ به آسمانها در سوره «نجم» می‌آید.

خاطر نشان می‌شود که در موضوع فرض شدن نماز در مکه - در شب اسراء و معراج - میان علما هیچ اختلافی نیست.

سبب نزول آیه «اسراء» این بود که چون رسول خدا ﷺ از سفر اسراء و معراج بازگشتند، به مسجد الحرام رفتند و قریش را از ماجرا آگاه کردند اما قریشیان که وقوع چنین رخدادی را محال می‌پنداشتند، آن را انکار کردند و حتی گروهی از کسانی که به رسول خدا ﷺ ایمان نیز آورده بودند، مرتد شدند. در این میان تنی چند از آنان به شتاب نزد ابوبکر رضی الله عنه آمده و او را از این خبر آگاه کردند، ابوبکر رضی الله عنه فرمود: اگر رسول خدا ﷺ چنین خبری داده باشند، قطعا راست گفته‌اند. آنها گفتند: آیا تو او را بر این خبرش تصدیق می‌کنی؟ ابوبکر رضی الله عنه گفت: من او را در بزرگتر از این خبر تصدیق می‌کنم؛ او را صبح و شام در این که برایش از آسمان وحی می‌آید، تصدیق می‌کنم. پس از آن روز بود که ابوبکر به «صدیق» ملقب شد. بعد از آن، کسانی از قریش که به بیت المقدس سفر کرده بودند از رسول خدا ﷺ خواستند تا اوصاف آن را برایشان بیان

نمایند، در این هنگام بیت‌المقدس به فرمان خدای عزوجل در برابر دیدگان رسول خدا ﷺ نمایان گشت و ایشان شروع کردند به نگرستن به‌سوی آن و بازگویی اوصاف آن. پس چون مشرکان اوصاف آن را از زبان ایشان شنیدند، گفتند: اما در توصیف بیت‌المقدس که واقعا درست گفت. سپس گفتند: به ما از قافله‌مان که در راه شام به‌سوی مکه است خبر ده، چرا که حتما در راه با آن برخورد کرده‌ای. پس رسول خدا ﷺ شمار شتران آن قافله و تمام اوصاف و احوال آن را بیان کرده و سپس افزودند: کاروان شما هنگام طلوع خورشید فلان روز به مکه می‌رسد، درحالی‌که شتری ابلق پیشاپیش آن است. پس قریشیان بامداد همان روز معین بر یکی از بلندیهای بیرون مکه فراز آمده منتظر قافله شدند و ناگهان دیدند که در همان وقت معین قافله از گرد راه رسید و همان شتر ابلق پیشاپیش آن است. ولی با وجود آن‌که همه این‌نشانه‌ها را مشاهده کردند، باز هم ایمان نیاوردند و گفتند: «این جز سحری آشکارنیست». پس خدای عزوجل برای تصدیق پیامبر خویش ﷺ این آیه را نازل فرمود.

وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا مَا نَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مُبْتَلًى لِّقَوْمٍ أَلْفَاظًا مَّخْفًى ﴿٢﴾

بعد از آن‌که خداوند ﷻ از واقعه «اسراء» سخن گفت، ذکر موسی - کلیم خویش ﷺ - را نیز بدان عطف می‌نماید زیرا خداوند متعال در بسیاری از جاهای قرآن کریم، موسی و محمد علیهما السلام و تورات و قرآن را با هم مقرون و پیوسته یاد می‌کند: «و به موسی کتاب را دادیم» یعنی: تورات را «و آن را» یعنی: آن کتاب را «برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» که به وسیله آن به‌سوی حق و حقیقت راه یابند و به ایشان فرمان دادیم «که: زنهار، بجز من و کیلی نگیرید» و کیل: سرپرست و متولی امور است.

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ﴿٣﴾

«فرزندان کسانی که آنان را همراه با نوح سوار کشتی کردیم» یعنی: ای نسل و تبار کسانی که آنان را همراه با نوح ﷺ در کشتی نجات دادیم! راه پدرتان را دنبال کنید و او را الگوی خویش قرار دهید. خطاب یا متوجه بنی اسرائیل است که امت ما نیز به تبع

آن مخاطب قرار می‌گیرد، یا این که خطاب مستقیماً متوجه امت محمد ﷺ است «همانا نوح بنده‌ای بسیار شکرگزار بود» در شادی و غم و سختی و آسانی. بدین سان حق تعالی نوح ﷺ را به شکرگزاری بسیار توصیف کرد تا ذریه وی را بر شکر و سپاس خویش برانگیزد. شکر عبارت است از: ثنای منعم در عقیده و عمل و به زبان قال و زبان حال چنان که در روایات آمده است: نوح ﷺ خدای عزوجل را در هنگام خوردن، نوشیدن، لباس پوشیدن و در همه حالات شکر می‌کرد، از این جهت «عبد شکور» نامیده شد.

در حدیث شریف آمده است: «خدای عزوجل از بنده‌ای خشنود می‌شود که چون غذایی می‌خورد یا نوشیدنی‌ای می‌نوشد، حمد و سپاس او را بر آن به‌جا می‌آورد».

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَنَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ﴿٤﴾

«و به بنی اسرائیل در کتاب» تورات «خبر دادیم که البته در زمین دوبار فساد خواهید کرد» مراد سرزمین بیت المقدس است که مسجدالاقصی در آن قرار دارد. به قولی: فساد بنی اسرائیل در بار اول، کشتن اشعیا، یا زندانی کردن ارمیا، یا مخالفت با احکام تورات بود و فسادشان در بار دوم: کشتن یحیی فرزند زکریا و عزمشان بر کشتن عیسی: بود. به قولی دیگر: فسادشان در بار اول تحقق یافته اما دومین فسادشان هنوز واقع نشده است «و البته طغیان خواهید کرد به طغیان بسیار بزرگی» یعنی: شما در این هردو بار، پرچم برتری جویی و استکبار منشی خود بر مردم را بر خواهید افراشت و دولت شما بر مبنای ستم، سرکشی، تجاوز و از حدگذری، قدرت و صولت خود را به نمایش خواهد گذاشت.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ﴿٥﴾

«پس چون وعده نخستین بار» از آن دو باری که ذکر شد «فرارسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند بر شما می‌گماریم» یعنی: بندگانی را که در جنگ و ستیز

نیرویی سهمگین دارند، بر شما مسلط می‌کنیم. به قولی: مراد این آیه، بختنصر و لشکریانش از اهل بابلند که در زمان ارمیا یا اشعیاء علیهما السلام که یکی از آنها به دست بنی اسرائیل کشته شد، بر بنی اسرائیل یورش برده و آنها را تارومار کردند «پس میان خانه‌ها به جست‌وجو درآیند» یعنی: آن زورآوران جنگجو اندرون خانه‌هایتان را جست‌وجو و بازرسی کرده و در همه جا خانه به خانه به دنبالان گشته شما را یافته و به قتل می‌رسانند «و این» تهدید «تحقق یافتنی است» و خواه نخواه انجام می‌یابد.

شاه ولی الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «این وعده با مسلط ساختن جالوت پادشاه عمالقه بر بنی اسرائیل، تحقق یافت».

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿٦﴾

«پس از چندی دوباره شما را برآنان چیره می‌کنیم» و پرچم دولت و قدرت شما را بر می‌افزایم و این در هنگامی است که توبه می‌کنید «و شما را با اموال و فرزندان مدد می‌رسانیم» بعد از آن که اموالتان چپاول و فرزندانتان اسیر گشته‌اند «و تعداد نفرات شما را بیشتر می‌گردانیم» از تعداد دشمنان شما، از نظر مردان جنگی‌ای که به میدان نبرد بیرون می‌روند. شاه ولی الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «این معنی در جانشینی حضرت داوود علیه السلام محقق گشت».

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسْتَوْفُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبَرَّأُوا مِمَّا عَلَوُا تَبَرُّرًا ﴿٧﴾

«اگر نیکو کنید» سخنان و کردارتان را بر وجهی که از شما خواسته شده «به خود نیکویی کرده‌اید» زیرا پادشاه این نیکوکاری به خود شما برمی‌گردد «و اگر بدی کنید» در رفتار و گفتارتان «پس به خود بد کرده‌اید» نه به دیگران زیرا فرجام این بدکرداری به خودتان برمی‌گردد «پس چون وعده دیگر» یعنی: چون وقت مقرر دوم که

به آن تهدید شده‌اید؛ «فرارسد، باز بندگان خود را بفرستیم تا روی شما را ناخوش سازند» یعنی: آنها را بر شما چنان نیرومند و غالب می‌گردانیم تا با شماکاری کنند که نشان فلاکت و پریشانی را بر همه جای وجودتان بگسترانند و بعد از آن که سرمست تکبر و غرور و افتخار بودید، غبار شکست و خواری و پریشانی را بر چهره‌هایتان بنشانند «و تا به مسجد درآیند چنان که بار اول درآمده بودند» پیروزمندانه و فاتحانه «و تا از پا بیفگنند» یعنی: به کلی ویران و نابود کنند «بر هر چه دست یافتند» از بلادتان در مدت حاکمیت و برتری‌شان «به از پا افگندنی» یعنی: یکسره نابود کنند و براندازند. شاه ولی‌الله دهلوی؛ می‌گوید: «این وعده محقق شد آن‌گاه که حضرت یحیی علیه السلام را کشتند و بعد از آن حق تعالی بختنصر را بر آنان مسلط کرد». به قولی: در این دومین بار، شاه بابل که اسمش «گودرز» یا «خردوس» بود بر آنان مسلط شد و کشتاری عظیم از آنان برپا کرد و همه چیزشان را نابود کرد.

اما بعضی از علما برآنند که مراد از نابودی‌شان در بار دوم، این عصر حاضر است که سلطه و غلبه بنی‌اسرائیل به ظهور انجامیده و نوبت نابودی‌شان فرارسیده پس یقیناً این بار نیز پاک نابود می‌شوند و از پا در می‌آیند و نابودی‌شان به وسایلی مدرن همچون بمب‌افکن‌ها و غیر آن محقق خواهد شد و این همان تفسیر (مَاعَلَوْا نَبِيرًا) می‌باشد. والله اعلم.

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُذْتُمْ عَدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ﴿٨﴾

«نزدیک است که پروردگارتان بر شما رحم کند» یعنی: ای بنی‌اسرائیل! در تورات به شما گفتیم که بعد از انتقام گرفتن از شما در بار دوم، نزدیک است که بر شما رحم کنیم؛ چنانچه توبه کنید «ولی اگر باز گردید» به فساد افروزی برای بار سوم «ما نیز باز می‌گردیم» به سوی مجازات و کیفر شما. بنابر یکی از وجوه تفسیری در این باب، بنی‌اسرائیل با تکذیب محمد صلی الله علیه و آله به فساد بازگشتند پس خدای عزوجل پیامبرش را بر آنان مسلط گردانید و آن حضرت صلی الله علیه و آله طایفه بنی‌قریظه را نابود و طایفه بنی‌نضیر را تبعید کردند و بر آنان جزیه مقرر نمودند چنان‌که خداوند جل جلاله در هنگامی که بنی‌اسرائیل

همراه با لشکر دجال به میدان می‌آیند، با آنان چنین خواهد کرد «و دوزخ را برای کافران زندان قرار دادیم» پس در آن محصور و محبوس می‌گردند و هرگز از آن رهایی ندارند. یعنی: به علاوه مجازات دنیا، این سزای ننگین اخروی هم در انتظارشان است.

شیخ سعید حوی رحمته الله بعد از آن که نظرات مختلف تفسیری پیرامون این آیات را در تفسیر «الاساس» نقل می‌کند، در نتیجه‌گیری نهایی می‌گوید: «به هر حال؛ عبارت (وَإِنْ عُدْتُمْ عَدَاً): (و اگر شما باز گردید، ما نیز باز می‌گردیم) در این آیات، حامل بشارتی عظیم برای مسلمانان است، این بشارت بر این امر صراحت دارد که هر بار یهود بر مسجدالاقصی مسلط گردند و در زمین فساد کنند، خداوند جل جلاله آنان را مغلوب و منکوب خواهد ساخت بنابراین، لازم است به این حقیقت توجه داشته باشیم که غلبه کنونی یهود بر مسجدالاقصی قطعا ابدی و همیشگی و تا قیام قیامت نیست - بر عکس آنچه که برخی از علما از روایاتی که می‌گویند: مسیح علیه السلام یهود را در هنگام نزول خویش از آسمان به قتل می‌رساند؛ چنین استنباط کرده‌اند - زیرا یهودیانی که در آن هنگام به دست مسیح علیه السلام به قتل می‌رسند، کسانی‌اند که با دجال همراه گردیده‌اند و نصوص و روایات بر این امر صراحت دارد که مسجدالاقصی در آن وقت به دست مسلمانان است و قدس پایتخت خلافت اسلامی می‌باشد و این نشانه‌ها همه با وضع کنونی که یهود بر آن دیار مقدس مسلط‌اند، منافات دارد»^۱.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا



پس ای بنی اسرائیل! چرا به قرآن ایمان نمی‌آورید، در حالی که: «قطعا این قرآن به آیینی که پایدارتر است راه می‌نماید» این آیین پایدارتر، همانا آیین حنیف اسلام است که استوارترین و درست‌ترین آیین‌هاست، آیینی که مبنای آن توحید حق تعالی و ایمان به

^۱ ان شاء الله که انتفاضه کنونی فلسطینیان علیه یهود، طلیعه پیروزی مسلمین و اضمحلال یهود باشد.

همه پیامبرانش بوده و به سوی ارزشهای والای حق و عدل و خیر دنیا و آخرت راهنمون می‌گردد «و مؤمنان را بشارت می‌دهد» با وعده‌ها و مژده‌های نیک اما نه همه مؤمنان را بلکه فقط کسانی را «که کارهای شایسته می‌کنند» کارهایی که قرآن به انجام دادن آنها فرمان داده است، این بشارت عبارت است از این «که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود» در آخرت، که این پاداش بهشت برین است.

وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٠﴾

«و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند» و اخبار و احکام مربوط به آن را که در قرآن بیان شده باور نمی‌دارند «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که همانا عذاب دوزخ است. حاصل معنی این که: خداوند متعال مؤمنان را به دو نوع از بشارت مژده می‌دهد؛ یکی به پاداش دادن خودشان و دیگری به عذاب کردن دشمنانشان.

وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ مَجْهُولًا ﴿١١﴾

«و آدمی به بدی دعا می‌کند» و آن نفرین شخص علیه خود و فرزندانش به آنچه که دوست ندارد مورد اجابت قرارگیرد؛ در هنگام تنگ‌دلی است «همانند دعای وی به خیر» برای خود و خانواده‌اش، چون طلب عافیت و روزی و مانند آن. پس اگر خداوند جل جلاله دعای بدش را علیه خودش اجابت نماید، یقیناً او هلاک می‌شود ولی حق تعالی از روی فضل و رحمت دعای بد وی را در حق خودش و فرزندانش اجابت نمی‌کند «و آدمی شتابکار است» یعنی: طبیعت وی بر شتابکاری سرشته شده و از شتابزدگی و عجله‌کاری اوست که شر و بدی را همچون خیر و خوبی برای خود درخواست می‌کند. در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «بر خود و اموال خود نفرین نفرستید که مبادا از جانب خدا با ساعتی همراه و موافق شوید که دعا در آن مورد اجابت قرار می‌گیرد».

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «مناسبت این بیان بعد از سخن گفتن در مورد مسجدالاقصی و بنی‌اسرائیل این است که شتابزدگی بسیاری از مردم در

پایان دادن به اشغال یهود بر سرزمین قدس، آنان را بر آن واداشته که از اسلام دست بردارند و راه و روش‌های دیگری را که گمان می‌کنند آنها را زودتر به مقصد می‌رساند در پیش بگیرند اما بی‌گمان این راه و روش‌ها آنان را بیچاره‌تر و یهود را مستحکم‌تر ساخته است پس نزول این دو آیه در میانه بحث از بنی‌اسرائیل، به این حقیقت اشاره دارد که راه حل قضیه فلسطین در چنگ زدن به قرآن و ایمان و عمل شایسته است و بس».

**وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ فَحَوْنًا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّبَتَّغُوا فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ
وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ وَكُلُّ شَيْءٍ فَضْلَنَّهُ تَفْصِيلًا ﴿١٣﴾**

«و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم» بر وجود و آفرینندگی خویش، به سبب عجایی که در آنها وجود دارد؛ چون پیاپی آمدن آنها، اختلاف آنها در درازی و کوتاهی - به طوری که شب و روز در طول سال از روزی تا روز دیگر و از مکانی در زمین تا مکان دیگر اختلاف پیدا می‌کنند - و نیز اختلاف آنها در گرما و سرما و در تاریکی و روشنی. بنابراین، شب و روز برای کسانی که در آفرینش شگفت‌آسای آنها تفکر کنند، نشانه و دلیلی روشن بر وجود آفریننده و قدرت بی‌مثال وی‌اند «پس نشانه شب را محو ساختیم» یعنی: یکی از آن دو نشانه را که شب است، تاریک و فاقد روشنی آفریدیم. به قولی: مراد از نشانه شب، مهتاب است «و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم» یعنی: روز را روشنی‌بخش گردانیدیم، به طوری که اشیا در آن دیده می‌شود «تا در آن فضلی را از پرودگارتان بجوید» یعنی: تا در روشنی روز به رتق و فتق امور و پیشبردن راههای معیشت‌تان دسترسی یابید اما شب را به سبب آن تاریک گردانیدیم تا در آن آرام گیرید «و تا عدد سالها و حساب» عمرها و رویدادها «را بدانید» زیرا شناخت شماره سالها و حساب ماهها و روزها، جز با اختلاف شب و روز میسر نیست.

پس بنا بر قول اول در تفسیر «نشانه شب» که مراد از آن خود شب است نه مهتاب، مراد سالهای شمسی است ولی بنا بر قول دوم که مراد از «نشانه شب» مهتاب است، سالها به حساب قمری است.

فرق در میان «عدد» و «حساب» این است که: عدد عبارت از شمارش همانندهای چیزی است که در مجموع تشکیل دهنده آن چیزند اما حساب: عبارت از شمارش یک دسته معینی است که یک چیز از آنها ساخته می‌شود. پس سال نظر به این که از روزها متشکل است، (۳۶۵) روز می‌باشد و این عدد است اما نظر به این که یک سال از دوازده ماه تشکیل یافته و هر ماهی سی‌روز است و هرروزی (۲۴) ساعت، از این نظر حساب است.

«و هر چیزی را به تفصیل بیان کرده‌ایم» یعنی: همه چیزهایی را که قصد بیان آنها را برایتان داشته‌ایم - از کار دین و دنیایان - به روشنی تمام برایتان بیان کرده‌ایم.

وَكُلِّ اِنْسَانٍ اَلْزَمْنَةُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ، وَنُجِّجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ﴿۱۳﴾

«و کارنامه هر انسانی را به او متصل ساخته‌ایم بسته در گردن او» طائر: نزد اعراب عبارت از نصیب و قسمت است و به آن «بخت» هم گفته می‌شود و هر چند بخت کلمه‌ای فارسی است اما عربها نیز آن را به کار می‌برند. اصل «طائر» این است که اعراب به عبور پرندگان از بالای سر خود فال می‌گرفتند و می‌پنداشتند که پرندگان خیر و شر را می‌دانند پس خداوند متعال در این آیه روشن کرد که بهره انسان همراه خود اوست و این نصیب و بهره به صلاح و استواری دل و فعلش یا به فساد آن دو بستگی دارد و پرندگان از این امور هیچ آگاهی ندارند. در حدیث شریف آمده است: «عمل هیچ روزی نیست مگر این که [در پایان آن روز] بر آن مهر زده می‌شود و چون مؤمن بیمار شود، فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! بنده خویش «فلان» را از عمل بازداشته‌ای! پروردگار عزوجل می‌فرماید: برایش به مانند عملی که در حال سلامتی انجام می‌داد، مهر زنید تا آن که شفا یابد یا بمیرد». «و روز قیامت برای او نامه‌ای که آن را گشاده می‌بیند، بیرون می‌آوریم» که در آن نامه، اعمال شایسته و اعمال پلید وی ذکر شده است تا از

مشاهده ثوابها و نیکی‌های خود شادمان شده و از ملاحظه بدی‌ها و گناهان خویش توبیخ و سرزنش گردد.

أَقْرَأَ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ﴿١٤﴾

«نامه‌ات را بخوان» یعنی: به او می‌گوییم؛ نامه اعمالت را بخوان. به قولی: این‌نامه را همگان می‌خوانند، چه آنان‌که خوانایند و چه آنان‌که بی‌سواد و ناخوانند «کافی است که امروز خودت حسیب خود باشی» حسیب: به معنی محاسبه‌کننده است، یعنی: هر انسانی با نگرستن به این نامه می‌تواند که نتیجه و حاصل کار خود را بشناسد و آن را حسابرسی کند پس نیاز به کسی که او را در این کار کمک نماید، ندارد.

مَنْ أَهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّٰ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا نُزِرُ وَاِزْرَةً ۖ وَزَرَّ أُخْرَىٰ ۚ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَقًّا نَبَعَثَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

«هر کس به راه آمد، جز این نیست که به نفع خود راهیاب شده است» یعنی: ثواب راهیابی کسی که با تلاش و کوشش مجدانه به هدایت دست یافته است، به خودش تعلق می‌گیرد «و هر که گمراه شد پس جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شود» یعنی: فرجام گناه و گمراهی وی مربوط به خودش هست «و هیچ بردارنده‌ای بار گناه دیگری را بر نمی‌دارد» بلکه هر انسانی بار گناهِش را خودش برمی‌دارد و هیچ کس دیگری به جایش این بار را بر نمی‌دارد. وزر: بار و سنگینی است، که مراد از آن در اینجا گناه است.

این آیه بیانگر اصل مسئولیت شخصی و فردی است که پروردگار متعال از روی عدل و رحمتش آن را وضع کرده است.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه درباره ولیدبن مغیره نازل شد آن‌گاه که به مردم مکه گفت: به محمد کافر شوید و گناه همگی شما بر دوش من! «و ما عذاب‌کننده نیستیم مگر آن‌که پیامبری را بفرستیم» این حقیقت نیز از عدل حق تعالی خبر می‌دهد.

علما گفته‌اند: کسانی که در زمان انقطاع پیامبران (عهد فترت) یا در طفولیت - قبل از آن‌که به سن تکلیف برسند - مرده‌اند، چنین کسانی در عرصات قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرند.

بنابراین، خدای عزوجل بندگانش را عذاب نمی‌کند مگر بعد از آن‌که با فرستادن پیامبران و فرود آوردن کتابهایش، حجت را بر آنها تمام کرده و عذر را به آنان نمایانده باشد، از این‌رو، قبل از برپاداشتن حجت بر آنان، هیچ مؤاخذه‌ای در کار نیست.

باید گفت که علمای توحید درباره اهل فترت (دوران انقطاع پیامبران) بر دو رأی‌اند: اشاعره برآنند که آنها - نه در اصول و نه در فروع - مخاطب احکام و تکالیف شرع نیستند اما ماتریدی‌ها بر آنند که: آنها در اصول مخاطب تکالیف شرعی‌اند نه در فروع. معتزله می‌گویند: آنها در اصول و فروعی که عقل به نیکویی آنها حکم کند، مخاطب‌اند. گفتنی است که سخن معتزله با نصوص وارده در این باب، مردود است.

علما درباره اطفال مشرکان بر سه قول اختلاف نظر دارند:

۱ - آنان در بهشت‌اند.

۲ - آنان با پدرانشان در دوزخ‌اند.

۳ - درباره آنان توقف باید کرد. یعنی خدای عزوجل خود دانایتر است که با آنان چه می‌کند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول اخیر، همه ادله وارده در این بحث را که مورد اختلاف علماء است با هم گرد می‌آورد».

وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا ﴿١٦﴾

سپس خدای متعال از چگونگی وقوع عذاب بعد از فرستادن پیامبران عليه‌السلام چنین خبر می‌دهد: «و چون بخواهیم که قریه‌ای را» یعنی: شهری را «هلاک کنیم، سرکشان آن را فرمان می‌دهیم» به طاعت و خیر اما آنان عصیان کرده و مرتکب شر و جنایت می‌گردند. به قولی: معنی (أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا) این است: فساق و نافرمانانسان را بسیار می‌گردانیم زیرا «أمر» و «أمر» در یکی از لغات و لهجه‌های عرب، به معنای بسیار گردانیدن است. مترفین: متنعمان و توانگرانی‌اند که نعمت و رفاه و نازپروردگی، آنها را

مغرور و سرمست و گردنکش گردانیده و عمدتا از جباران سلطه‌گر و مستبد، شاهان بیدادگر و توانگران فاجر و فاسق تشکیل شده‌اند. آری! چون بخواهیم مردم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را وامی‌داریم یا بسیار می‌گردانیم؛ «پس در آن شهر «نافرمانی می‌کنند» آن خوشگذرانان مترف «و در نتیجه عذاب بر آن شهر ثابت گردد پس آن را یکسره زیر و زبر کنیم» یعنی: آن شهر را با نابود ساختن مردم آن به کلی نابود و ویران می‌کنیم.

آیه کریمه نشان‌دهنده این حقیقت است که هرگاه گناه و معصیت در یک جامعه‌ای شیوع و تکرر یافت و در آن جامعه به سبب امر به معروف و نهی از منکر دگرگونی مثبتی روی نداد، این شیوع و گسترده‌گی فساد و گناه، عامل نابودی کل آن جامعه می‌گردد.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَكَفَىٰ لِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٧﴾

«و چه بسیار نسلها را که ما پس از نوح به هلاکت رساندیم» مانند امت‌های عاد و ثمود را «و پروردگار تو به گناهان بندگانش بس آگاه است» هرچند آن گناهان را در اندرونشان پنهان دارند «و بس بیناست» هر چند بر گناهانشان پرده‌ها فروهشته دارند زیرا هیچ امر پنهانی‌ای بر حق تعالی مخفی نمی‌ماند.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصَلُّهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا

﴿١٨﴾

«هر کس خواهان دنیای زودگذر است» یعنی: هر کس با اعمال نیک یا اعمال آخرت خویش، بهره زودگذر دنیا و آسایش و رفاه آن را خواسته باشد «وی را در آن» یعنی: در دنیای زودگذر «هر چه که بخواهیم به شتاب دهیم» نه هر چه که آن مرید دنیا بخواهد «برای هر کس که بخواهیم» یعنی: این بهره شتابان را برای هر کس از آنان که بخواهیم می‌دهیم نه برای کسی که خود بخواهد بنابراین، کسانی که در تلاش و تکاپوی رسیدن به بهره‌های زودگذر دنیا هستند، به مطلوب و خواسته‌شان نمی‌رسند مگر آن‌گاه

که خداوند عز وجل آن را برایشان اراده کرده باشد پس چه بسیارند دوندگان و تکاپوگران تشنه دستیابی به دنیا که با تن و روحی خسته و فگار در عشق آن می‌میرند و حسرت آن را همچنان در دل با خود به گور می‌برند «آن‌گاه جهنم را برای او مقرر می‌داریم» به سبب این‌که او امر ما در مورد عمل برای آخرت و خالص‌ساختن آن از آلودگی‌ها و شائبه‌ها را فرو گذاشته است «درآید به آن» یعنی: به جهنم «نکوهیده» یعنی: سرزنش شده «رانده شده» یعنی: طرد شده از رحمت‌الله، دورگردانده از آن؛ به سبب برگزیدن دنیای فانی بر جهان باقی.

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ﴿١٩﴾

«و هر کس آخرت را بخواهد» یعنی: هر کس با اعمالش خواهان سرای آخرت باشد «و چنان‌که سزاوار آن است» یعنی: سزاوار طالب سرای آخرت است «برای آن سعی کند» با مبنی قرار دادن قانون شرع، به دور از بدعت‌گذاری و هوای نفس «و او مؤمن باشد» به ایمانی درست و راستین «پس این گروه سعی‌شان مشکور است» نزد خدا عز وجل. یعنی: سعی‌شان مقبول است نه مردود لذا سعی‌شان قطعاً مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.

كُلًّا نُمِدُّ هُنُوًا وَهَنُوًا مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ﴿٢٠﴾

«هر یک» از دو دسته یاد شده «را؛ این گروه و آن گروه را از عطای پروردگارت پی‌درپی می‌دهیم» یعنی: هم مؤمنان و هم کفار، هم اهل طاعت و هم اهل معصیت را پیوسته، پی‌درپی و بی‌انقطاع از روزی و مواهب دنیا به محض فضل و بخشش خویش می‌بخشیم و معصیت و نافرمانی گنهکار در قطع روزی دنیوی وی تأثیری ندارد «و بخشش پروردگارت باز داشته شده نیست» از کسی از بندگان وی لذا آن را در دنیا از هیچ مؤمن و کافری باز نمی‌دارد.

أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَالْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا ﴿٢١﴾

«ببین» به دیده عبرت «چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم» در روزی و جاه دنیا! لذا در میان مردم هم اغنیا را می‌یابید هم فقرا را، هم اقویا را می‌یابید هم ضعفا را، هم تندرستان را می‌یابید هم بیماران را و البته این تفاوتها به سبب حکمت بالغه‌ای است که عقل‌ها از ادراک آن قاصرند «و قطعاً آخرت بزرگتر است در رفعت درجات و بیشتر است در برتری» یعنی: درجات آخرت و برتریهای مؤمنان در آن بر کفار، فوق برتری‌ها و تفاوتهای موجود در دنیا و مراتب و درجات اهل آن در دارایی و نداری و مانند آن است زیرا تفاوت در آخرت با بهشت و درجات آن و با آتش و درکات آن است پس انسان عاقل به آخرت عنایت می‌ورزد نه به دنیا. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده‌است: «قطعاً صاحبان درجات برتر در بهشت، اهل علیین را چنان می‌بینند که شما ستاره فرورفته در افق آسمان را می‌بینید».

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا ﴿٢٢﴾

«معبود دیگری را با خدا قرار نده» ابن‌کثیر می‌گوید: «مخاطب این امر، مکلفان از امت محمد ﷺ اند». یعنی: ای مکلف! در پرستش پروردگار شریکی برای او قرار نده «که آن‌گاه نکوهیده و بی‌یار و یاور بنشینی» یعنی: در آن صورت، دو چیز را یکجا با هم برای خود گرد آورده‌ای؛ یکی نکوهش خداوند ﷻ، فرشتگان وی و بندگان صالحش و دوم؛ خوار ساختن و بی‌پناهی‌ات از سوی خدای سبحان زیرا تو که با او معبود دیگری را شریک ساخته‌ای، او هم تو را به همان معبود بیچاره‌ات وا می‌گذارد.

❖ وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ

كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا نَهْرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ﴿٢٣﴾

«و پروردگار تو حکم کرد» یعنی: فرمان داد به فرمانی قاطع «که جز او را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید» یعنی: همچنین فرمان داد به این‌که با والدین به نیکی تمام

رفتار کنید زیرا بعد از خداوند عز وجل که سبب حقیقی وجود انسان است، والدین سبب ظاهری وجود و تربیت وی در فضایی آکنده از مهر و عطوفت و ایثار می‌باشند.

سپس حق تعالی حالت سالمندی والدین را مخصوصاً ذکر می‌کند زیرا ایشان در این حالت نسبت به حالات دیگر به نیکی فرزند نیازمندترند پس می‌فرماید: «اگر یکی از آنان یا هر دو نزد تو» یعنی: در پناه حمایت و تکفل تو «به سالخورده‌گی برسند» پس بر توست که این پنج دستور را در رفتار با ایشان رعایت کنی:

اول: «پس به آنان اف مگو» یعنی: به آنان سخنی نگو که در آن کمترین بار ایدایی وجود داشته باشد و حتی کلمه «اف» رابه ایشان نگو زیرا این کلمه یا صدایی است که از تنگدلی و دل‌آزاری و گرانبار یافتن ایشان در قلبت خبر می‌دهد. بدین‌گونه، خدای سبحان فرزند را از ملال و دل‌تنگی نسبت به پدر و مادر، یا گرانبار یافتن ایشان بر خود، نهی می‌کند.

دوم: «و بر آنان بانگ مزن» نهر: پرخاش کردن و درشت‌خویی است. یعنی: با آنان از سر پرخاش و درشتی سخن مگوی و بر روی آنها داد مزن.

سوم: «و با آنان» به‌جای اف گفتن و فریاد کشیدن «سخنی شایسته» یعنی: نرم و لطف‌آمیز «بگو» به نیکوترین وجهی که می‌توان از یک سخن نرم و مهرآمیز و محترمانه تعبیر کرد، توأم با رعایت ادب، حیا، وقار و سنگینی. و از ادب است که پدر و مادر را رودررو به نام‌شان نخوانی بلکه بگویی: پدر جان! مادر جان!

وَ أَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِيلِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِی صَغِيرًا ﴿١٤﴾

چهارم: «و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر» اصل آن این است که چون پرنده خواسته باشد به جوجه‌اش ابراز محبت کند و برای پرورشش او را به‌خود بچسباند، بال خویش را بر او می‌گستراند پس گویی حق تعالی به فرزند می‌گوید: تکفل و سرپرستی والدینت را به‌گونه‌ای بر دوش بگیر که ایشان را در زیر بال رعایت‌گیری و به خودت ضمیمه کنی چنان‌که آنان در خردسالی‌ات با تو همین کار را کرده‌اند.

پنجم: «و بگو» در بزرگسالی آنها و بعد از وفاتشان «پروردگارا! آن دو را مورد مرحمت قرارده چنان که مرا در خردی پروردند» یعنی: رحمت و بخشایشی همانند پرورش دادن آنان مرا، یا به سبب پرورش دادن آنان مرا، به ایشان عنایت کن. البته لفظ «رحمت» جامع همه خوبی‌های دین و دنیاست.

یادآور می‌شویم که درباره نیکی به پدر و مادر احادیث بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره و انس رضی الله عنهما است: «رسول خدا ﷺ بر منبر برآمدند آن‌گاه فرمودند: آمین! آمین! آمین! گفته شد: یا رسول الله! برای چه آمین می‌گویید؟ فرمودند: جبرئیل نزد آمد و گفت: ای محمد! خاک بر بینی کسی که نامت نزد وی برده شود و او بر تو درود نگوید، بگو: آمین! من گفتم: آمین! آن‌گاه گفت: خاک بر بینی کسی که ماه رمضان بر وی درآید و آن ماه سپری شود اما بر وی آمرزیده نشود، بگو: آمین! من گفتم: آمین! سپس گفت: خاک بر بینی کسی که پدر و مادرش یا یکی از آنها را دریابد اما آنان او را به بهشت وارد نکنند، بگو: آمین! و من گفتم: آمین!» همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن ربیعہ رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثنای آنکه من نزد رسول خدا ﷺ نشسته بودم، مردی از انصار به حضور ایشان مشرف شد و گفت: یا رسول الله! آیا پس از مرگ والدینم چیزی از نیکی با آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است تا آن را در حقشان بجا آورم؟ فرمودند: «آری! چهارچیز: دعا کردن و آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، گرمی داشتن دوست آنها و پیوستن و بجا آوردن صله رحمی که برایت جز از جانب ایشان نیست. پس اینهاست که بر ذمه‌ات از نیکویی با آنها بعد از مرگشان باقی مانده است».

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ عَفْوَراً ﴿٢٥﴾

«پروردگارتان به آنچه در نفسهایتان است» یعنی: به آنچه در ضمائر و نهادهایتان است «داناتر است» مانند اخلاص در طاعات و عدم آن؛ از جمله نیکی‌تان به والدین یا نافرمانی‌تان نسبت به آنها «اگر شایسته باشید قطعاً او برای اواین» یعنی: برای رجوع‌کنندگان از گناهان به سوی توبه «آمرزنده است» پس کسی که از صدق دل توبه

کند، خدای عزوجل توبه وی را می‌پذیرد لذا گناهی که از آن توبه کرده‌اید، به شما
زیانی نمی‌رساند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه کریمه ناظر بر کسی است که از او حرکتی بی‌جا در برخورد
با والدینش سر می‌زند، درحالی‌که او از آن حرکت قصد سرپیچی و نافرمانی از آنها را
ندارد بلکه نیت وی خیر است لذا خدای عزوجل او را بدان مؤاخذه نمی‌کند و ندامتش
را می‌پذیرد».

وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تَبْذُرْ نَبْذِيرًا ﴿۳۱﴾

بعد از آن‌که خداوند متعال به نیکی با والدین سفارش کرد، اینک نیکی با نزدیکان و
پیوندان رحم را که با هم رابطه تنگاتنگی دارند به نیکی با ایشان عطف می‌کند: «و به
صاحب قرابت حق او را بده» یعنی: به نزدیکان نسبیات حقشان را بده و حقشان
عبارت است از: رعایت صله رحمی که خداوند عز وجل بدان امر کرده و باید انسان در
حدی که توان دارد و برحسب اقتضای حال، آن را بجا آورد. در حدیث شریف آمده
است: «مادر و پدرت، سپس نزدیکتر و نزدیکتر». یعنی: صله رحم مراتب متفاوت و
پله‌های اولی و ادنایی دارد. ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند: «چون این آیه نازل شد،
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترشان فاطمه رضی الله عنها را فراخوانده و باغ فدک را به وی
دادند». اما ابن‌کثیر بر این روایت اشکال وارد کرده و گفته است: «این آیه به قول
مشهور مکی است، درحالی‌که روایت فوق چنین اقتضا می‌کند که آیه مدنی باشد». «و
نیز به مسکین» یعنی: به فقیر و مستمندی که از کسب و کار عاجز است، نیز حق وی را
بده «و» نیز به «ابن‌السبیل» ابن‌السبیل: کسی است که در راه سفر وامانده و توشه‌ای
ندارد که به راهش ادامه دهد. مراد صدقه دادن به مساکین و در راه ماندگان از صدقه
نفل یا صدقه فرض است «و اسراف نکن به اسراف کردنی» مراد از آن: اسراف و
خرج بی‌رویه و ناپسند در راه‌های حلال است که چنین اسراف‌ی تجاوز از حد شرعی
است. همچنین مراد از آن؛ صرف‌کردن مال در غیر حق و در راه‌های حرام است،
هرچند اندک باشد.

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ﴿٢٧﴾

«همانا اسراف کاران برادران شیاطین اند» و اسراف در انفاق مال از شیطان است پس هرگاه کسی اسراف کرد، از شیطان اطاعت کرده و به وی اقتدا نموده است. اما به قول جمهور فقها، در عمل خیر اسرافی نیست چنان که ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «تبذیر، انفاق در غیر حق است». «و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس است» لذا جز عمل شر را انجام نداده و جز به کار شر فرمان نمی دهد پس اسراف کاران نیز نسبت به پروردگار بزرگ ناسپاسند، از آنجا که قرین و همدم شیطان می باشند.

وَمَا تَرْضَىٰ عَنْهُمْ آيَاتَهُ رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ﴿٢٨﴾

«و اگر از آنان» یعنی: از صاحبان قرابت و از مسکین و درمانده در راه «به انتظار رحمتی از پروردگار خود که بدان امیدواری، روی می گردانی» یعنی: اگر رویگردانیات از آنها به سبب آن است که رزقی از جانب پروردگارت در اختیار نداری که به آنان بدهی ولی امیدواری که خداوند جل جلاله به تو در این باره گشایشی ارزانی دارد؛ «پس با آنان سخنی ملایم» و نرم و دلجویانه «بگو» و وعده‌ای نیک‌بده، مانند گفتن این سخن به آنان که: وقتی رزق خدا جل جلاله در رسید، ان شاء الله شما را از یاد نخواهیم برد. یا عذر مقبول دیگری پیش افکن. ضحاک در بیان سبب نزول می گوید: «آیه کریمه درباره همه مستمندانی نازل شد که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کمک می کردند».

وَلَا يَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا ﴿٢٩﴾

سپس خداوند متعال به میانه روی در امور مادی و معیشتی دستور داده بخل را نکوهش و از اسراف و تبذیر نهی می کند: «و دست خود را بر گردنت نبند و بسیار هم گشاده دستی نکن» یعنی: حال بخیل همانند حال کسی است که دست وی برگردنش بسته باشد و توان تصرف در آن را نداشته باشد؛ پس نه دستت را بر گردنت ببند و نه بسیار گشاده دستی و اسراف پیشه کن «که آن گاه ملامت شده و حسرت زده

برجای بنشینی» به سبب بخل، یا به سبب اسراف و گشاده دستی. لذا در خرج کردن و انفاق، حالت میانه‌روی را برگزین. محسورا: یعنی وامانده و جدا افتاده ازدنبال کردن مقاصد خود به سبب فقر.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: پسر بچه‌ای نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: مادرم از شما این و این... را می‌خواهد، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: امروز نزد ما چیزی نیست. کودک گفت: پس از شما می‌خواهد که بر وی پیراهنی بپوشانید. آن حضرت صلی الله علیه و آله پیراهن خود را از تن مبارک خویش بیرون آورده و به او دادند و خود درمانده در خانه نشستند. پس این آیه نازل شد.

آیه کریمه ردی بر قول کسانی است که می‌گویند: انسان مؤمن باید تمام مالش را انفاق کرده و هیچ چیز را برای فردایش ذخیره نکند. در حدیث شریف آمده است: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، فقیر نشد».

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿۲۰﴾

«بی‌گمان پروردگار تو بر هر که بخواهد، روزی را گشاده و تنگ می‌گرداند» یعنی: او به سبب حکمت بالغه‌ای که دارد، روزی را بر بعضی گشاده و بر بعضی دیگر تنگ می‌گرداند پس ای پیامبر! هیچ سرزنشی متوجه تو نیست «در حقیقت او به بندگان خود دانا و بیناست» و هیچ چیز بر او پنهان نیست.

آیه کریمه تسلی بخش رسول خدا صلی الله علیه و آله در تنگدستی ایشان است که این تنگدستی، نه از روی بی‌مهری پروردگار نسبت به ایشان بلکه به خاطر حکمتی است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «همانا از بندگان مؤمن کسانی هستند که ایمانشان را جز فقر سامان نمی‌دهد و اگر ایشان را توانگر سازم، بی‌گمان دینشان را بر ایشان تباه ساختم و همانا از بندگان من کسانی هستند که ایمانشان را جز توانگری درست نمی‌کند و اگر ایشان را فقیر سازم، محققا دینشان را بر ایشان تباه ساختم». اما گاهی غنا و توانگری در حق بعضی از مردم «استدراج»، و فقیر ساختنشان عذاب است - پناه بر خدای سبحان؛ هم از این و هم از آن.

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيراً ﴿٣١﴾

«و از بیم تنگدستی فرزندان خود را نکشید» چنان‌که برخی از اعراب در جاهلیت مرتکب این جنایت می‌شدند «ماییم که هم آنان و هم شما را روزی می‌دهیم» و شما روزی‌دهنده آنان نیستید که در حق آنان چنین جنایتی روا می‌دارید «بی‌گمان کشتن آنان گناهی بزرگ است» ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه دلالت می‌کند بر این‌که خداوند ﷻ به بندگان خود از پدر نسبت به فرزندش مهربان‌تر است».

وَلَا تَقْرَبُوا الزَّيْفَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ﴿٣٢﴾

«و به زنا نزدیک نشوید» با انجام دادن مقدمات آن؛ مانند بوسه و کنار و حرکات دیگر. البته نهی از نزدیکی به زنا به طریق اولی نهی از خود زنا را نیز شامل می‌شود «هرآینه آن فاحشه است» یعنی: زنا بسیار زشت، و تجاوز از حد شرع و عقل می‌باشد «و آن بد راهی است» زیرا به آمیخته شدن نسب‌ها می‌انجامد و به‌دوزخ می‌کشاند. در حدیث شریف آمده است: «بعد از شرک، هیچ گناهی نزد خداوند ﷻ بزرگتر از آن نیست که مردی نطفه‌ای را در رحمی قرار دهد که برایش حلال نیست».

وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطٰنًا فَلَا

يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا ﴿٣٣﴾

«و نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کسی را که حق تعالی او را با پناه دین، یا با پناه عهد ذمه یا عهد امان، محفوظ و محترم قرار داده است «جز به حق نکشید» کشتن به‌حق، شامل مواردی است که قتل نفس در آنها مباح است؛ مانند ارتداد، زنا، محصن (شخص دارای همسر) و قصاص گرفتن از قاتل در قتل عمد و تجاوز «و هر کس به ستم کشته شود» نه به سببی که شرعاً مجوزی برای کشتن وی است «پس بی‌گمان به ولی وی سلطه‌ای داده‌ایم» یعنی: به کسی از ورثه مقتول که سرپرست و متولی امر وی است، قدرتی علیه قاتل داده‌ایم که اگر بخواهد او را بکشد،

اگر بخواهد عفو کند و اگر بخواهد دیه بگیرد «پس او» یعنی: ولی مقتول «نباید در قتل زیاده روی کند» به این که مثلاً قاتل را مثله کند، یا او را شکنجه نماید، یا به جای قاتل شخص یا اشخاص دیگری را به قتل رساند «بی گمان او یاری داده شده است» یعنی: قطعاً ولی مقتول از سوی خداوند عز وجل مؤید و یاری داده شده است زیرا حق تعالی متولیان امور جامعه اسلامی را به یاری دادش و بپاخاستن برای احقاق حقش فرمان داده تا حقش را بگیرند و به وی باز دهند. در حدیث شریف آمده است: «همانا از بین رفتن دنیا در نزد خداوند عز وجل آسان تر از کشتن مسلمانی است». نسفی که از احناف است در تفسیرش می گوید: «ظاهر آیه بر این امر دلالت می کند که در میان شخص آزاد و برده و در میان مسلمان و ذمی حکم قصاص جاری می شود».

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ. وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَتْ مَسْئُولًا



«و به مال یتیم - جز به شیوه ای که نیکوتر است - نزدیک نشوید» نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، از باب مبالغه است و هدف از آن، نهی از دست بردن به مال یتیم می باشد؛ به تلف کردن آن، یا به شیوه ای که تباه کننده مال وی است اما به کار انداختن مال یتیم از سوی ولی به شیوه ای که نیکوتر است، مانعی ندارد این شیوه عبارت است از: نگهداری مال یتیم، سرمایه گذاری با آن در اموری که سودآور است و منفعت یتیم در آن نهفته می باشد و انفاق بر یتیم از آن بدون اسراف «تا آن گاه که به رشد خود برسد» پس چون یتیم به رشد و بلوغ عقلی خود دست یافت، یعنی عقلش به کمال رسید و قوای حسی و حرکتی وی کامل شد، به طوری که به امور مالی خویش می توانست رسیدگی کند، در این حالت است که شما باید مالش را به وی بسپارید، یا در آن با اجازه اش تصرف کنید. البته بلوغ جنسی بدون بلوغ عقلی کافی نیست «و به عهد وفا کنید» یعنی: به عهد خود با خدای خود بر وجه شرعی آن قیام کنید و این با نگره داشت و رعایت اوامر و نواهی حق تعالی و تطبیق قانون مورد پسند شرع انور میسر است. همچنین عهد و پیمان خود با مردم را نگه دارید؛ مگر آن که بر جواز عهدشکنی با

آنان دلیل به‌خصوصی وجود داشته باشد «زیرا که از عهد پرسش خواهد شد» در آخرت، که به عهد و پیمان خود با خدا ﷻ و مردم چه کرده‌اید؟.

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٣٥﴾

«و چون پیمان‌ها می‌کنید، پیمان‌ها را تمام دهید» و از آن نگاهید «و با قسطاس مستقیم وزن کنید» قسطاس: ابزار سنجش کالا است، که قبان، ترازوهای سنجش طلا و غیر آن از ابزارهای سنجش را در بر می‌گیرد. قسطاس مستقیم: آن ترازو و ابزار سنجشی است که از وزن حقیقی نه چیزی کم کند و نه بر آن بیفزاید بلکه اشیا را به طور درست آن وزن نماید. به قولی: «قسطاس» به زبان رومی، همان پیمان‌ها است «این» تمام دادن پیمان‌ها و وزن «بہتر است» برای شما در نزد خدا ﷻ و در نزد مردم، که نتیجه آن نام نیک، پاداش نیک و گرایش مردم به معامله با کسی است که این گونه درست‌کار و با انصاف باشد «و» این تمام دادن پیمان‌ها و وزن «خوش فرجام‌تر است» یعنی: انجام و عاقبت بہتری دارد.

در حدیث شریف آمده است: «کسی بر انجام دادن حرام قادر نمی‌شود و سپس آن را ترک نمی‌کند در حالی که از ترک آن هیچ انگیزه دیگری جز ترس خداوند متعال ندارد مگر این که خداوند به طور عاجل در دنیا قبل از آخرت چیزی را که بہتر از آن است به او عوض می‌دهد».

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ﴿٣٦﴾

«و چیزی را که بدان علم نداری دنبال نکن» به این ترتیب، خدای متعال نهی می‌کند از این که انسان چیزی بگوید یا به چیزی عمل کند که به آن علم ندارد، مانند نکوهش مردم و متهم ساختنشان بدون علم و پیروی از حدسها و گمانها. همچنین این معنی، شامل گواهی دروغ، سخن دروغ، افترا و طعن زدن به دیگران، جست‌وجوی عیوب مردم، دگرگون کردن حقایق علمی، جعل اخبار و غیر این از دغلبازی‌ها، تقلب‌ها و اعمال مبتنی بر حدس و تخمین و گمان نیز می‌شود. بدبختانه امروزه بر اثر ضعف دین

و ایمان و اخلاق، این روش ناپسند در میان مسلمانان شیوع پیدا کرده است. در حدیث شریف آمده است: «از گمان برحذر باشید چراکه گمان دروغ‌ترین سخن‌هاست». «زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد» یعنی: از صاحب آنها پرسیده می‌شود که این حواس خود را در چه راهی به کار گرفته است زیرا حواس انسان آلات و ابزاری اند که اگر او آنها را در خیر به کار گیرد، سزاوار دریافت پاداش است و اگر آنها را در شر به کار گیرد، سزاوار عقاب می‌باشد. به قولی: خداوند عَلَّامٌ این اعضا را در هنگام پرسش از آنها به نطق می‌آورد و آنها از آنچه که صاحبشان انجام داده است خبر می‌دهند. چنان‌که آیات و احادیث گواه این حقیقت است.

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا ﴿٣٧﴾

«و در زمین به نخوت راه نرو» مرح: نخوت، فخر، خودبینی و خرامان بودن است «چراکه هرگز زمین را نمی‌توانی شکافت» با راه رفتن متکبرانه بر آن. این تعبیر متضمن تهکم و تحقیر مستکبران نخوت‌منش است «و نه در درازی به کوهها توانی رسید» یعنی: نه هرگز با خودنگری و فخر و خودبزرگ‌بینی، قدرتت به آنجاها می‌رسد که با کوهها برابری کنی تا بزرگی هیکل و جثه‌ات تو را به کبر و نخوت وادارد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس برای خدا تواضع کند، خدا او رارفعت می‌بخشد پس او نزد خود حقیر اما نزد خداوند بزرگ است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امت‌های قبل از شما خرامان خرامان راه می‌رفت و دو جامه گران قیمت پوشیده و به آنها می‌بالید، ناگهان زمین او را فروبرد و او تا روز قیامت در آن می‌جنبد». یعنی همچنان در آن فرومی‌رود.

كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ﴿٣٨﴾

«همه این خصلت‌ها، بدش نزد پروردگار تو ناپسند است» یعنی: آن بخش از خصلت‌هایی که فوقاً از آنها نهی به عمل آمد، نزد حق تعالی ناپسند بوده و او از آنها نفرت دارد و هرگز بدانها راضی نیست پس باید آنها را ترک کرد.

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ﴿٣٩﴾

«این» سفارشهایی که ذکر آنها در آیات قبل گذشت و از آیه: **(لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ)** که نهی از شرک است شروع و به این آیه که باز هم با نهی از شرک: **(وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا...)** ختم می‌شود و در مجموع بیست و پنج تکلیف را از اوامر و نواهی دربر می‌گیرد؛ «از جمله آن چیزهایی است که پروردگارت از حکمت به سویت وحی فرستاده است» یعنی: این مجموعه بیست و پنج حکمی که از آیه (۲۳) شروع و به آیه (۳۹) ختم می‌شود و - چنان که گفتیم - آغاز و انجام آنها امر به توحید و نهی از شرک است، از جمله احکام متقن و محکمی است که هرگز فساد را بدانها راهی نیست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «همه کتاب تورات در پانزده آیه از سوره بنی اسرائیل خلاصه شده است.»

«و با خدای یگانه، معبودی دیگر قرار نده» بدین سان، خداوند متعال برای تأکید و تثبیت این حقیقت که توحید رأس خصلت‌های دین و ستون آن است، نهی از شرک را در آخر این احکام تکرار نمود «وگرنه حسرت زده و مطرود» که هم تو خود را ملامت کنی و هم خدا عز وجل و خلق تو را ملامت کنند در حالی که از رحمت حق رانده و حسرت زده هستی «در دوزخ افکنده خواهی شد».

أَفَصْفَاكُمْ رَّبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنْتَابًا إِنَّكُمْ لَلْقَوْلُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴿٤٠﴾

بعد از این گلگشت وسیع در میدان اوامر و نواهی که تمسک به آنها اثر و ثمر عقیده توحید است، خدای عزوجل موقفی از مواقف اهل شرک را بیان می‌کند: «آیا پروردگارتان شما را به» داشتن «پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟» این خطاب است به کفاری که می‌پندارند؛ فرشتگان دختران خدایند. یعنی: آیا حق تعالی به پندارتان شما را بر خود برتری داده لذا شما را به داشتن فرزندان پسر اختصاص داده و دختران را برای خود برگرفته است؟ «هرآینه شما سخنی بس بزرگ می‌گویید» که در جرأت و جسارت بر خدای عزوجل و زشتی و وقاحت به پایه‌ای است که فروتر از آن هیچ حد و پایه‌ای نمی‌توان تصور کرد.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤١﴾

«و به راستی، ما در این قرآن» حقایق را «گونه‌گون بیان کرده‌ایم» از بیان امثال گرفته تا طرح وعده، مژده، هشدار و غیره. یا معنی این است: ما سخن‌ها و معانی را در قرآن، هر بار به روشی دیگر و آهنگ و ترتیب و تمثیلی جدید که بشر از آوردن نظیر آن عاجز است، تکرار کرده‌ایم «تا پند گیرند» و با به‌کار انداختن خردهایشان، راه تدبر و تفکر در قرآن را اختیار کنند تا بر بطلان آنچه که می‌گویند، آگاه شوند «ولی جز بر رمیدن آنان نمی‌افزاید» یعنی: قرآن جز بر نفرت و دوری کفار و ستمگران از حق و غفلت آنها از اندیشیدن در راه درست و صواب نمی‌افزاید و این نیست جز به سبب بیماری دلها، عقل‌ها و روانهایشان.

قُلْ لَوْ كَان مَعَهُ إِلهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا ﴿٤٢﴾

«بگو: اگر با او خدایانی دیگر بود چنان‌که» مشرکان «می‌گویند، در آن صورت حتما در صدد جستن راهی به‌سوی خداوند صاحب عرش برمی‌آمدند» یعنی: در آن صورت، آن خدایان ادعایی راهی می‌جستند تا با حق تعالی کشمکش کرده و بر او غلبه نمایند چنان‌که شاهان و قدرتمندان با یک‌دیگر چنین کرده، بر سر قدرت پیکارها به راه می‌اندازند و کشتارها به‌پا می‌کنند. یا معنی این است: در آن صورت، آن خدایان ادعایی‌ای که شما به آنها به دیده واسطه‌هایی برای خود نزد خدای یگانه می‌نگرید، خودشان حق تعالی را پرستش و نیایش کرده و در صدد قرب و نزدیکی به او بر می‌آمدند. پس شما دیگر چرا برای نزدیکی به خدا ﷻ به‌آستان آنها چنگ می‌زنید، در حالی که نیازی به این نیست که میان شما و او واسطه‌ای وجود داشته باشد.

سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰی عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيْرًا ﴿٤٣﴾

«او پاک و منزّه است» تسبیح: به معنای تنزیه و پاکی است «و بسی والاتر» و برتر «است از آنچه می‌گویند» این ستمگران؛ از سخنان زشت و بهتانهای عظیم «به

برتری ای بزرگ» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در نهایت بزرگی و در نهایت دوری از این پندارهایشان بوده و در برترین مراتب وجود قرار دارد زیرا او واجب الوجود و باقی بالذات است، درحالی که فرزند گرفتن از ادنی مراتب وجود می باشد چه در میان قدیم و حادث و غنی و محتاج، منافاتی تام وجود دارد.

تَسْبِيحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤٤﴾

«آسمانهای هفت گانه و زمین و هر که در آنهاست» از مخلوقاتی که دارای عقل و خردند - مانند فرشتگان و انس و جن - و نیز غیر آنان از موجوداتی که دارای عقل نیستند «او را تسبیح می گویند و هیچ چیز نیست مگر این که او را در حال ستایش تسبیح می گوید» به زبان قال یا به زبان حال. پس این معنی شامل همه مخلوقاتی می شود که «شی» نامیده می شوند - هر چه که باشند - آری! تمام مخلوقات گواهی می دهند به این که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آفریننده و تواناست «ولی شما تسبیح آنها را در نمی یابید» و آنچه را که جمادات از تسبیح حق تعالی می گویند، نمی فهمید. به قولی: خطاب متوجه کفاری است که از اندیشه و تدبر در این نشانه ها و از عبرت گرفتن از آنها روی برمی تابند «بی گمان او بردبار آمرزگار است» از بردباری وی است که شما را مهلت می دهد و از آمرزگاری وی است که توبه کاران شما را مؤاخذه نمی کند.

جمعی از مفسران گفته اند: تسبیح گفتن تمام اشیا برای خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بنا بر حقیقت خود می باشد، یعنی این که: تمام اشیا به طور حقیقی نه مجازی به تسبیح گفتن خداوند متعال ناطق اند ولی بشر این تسبیح آنها را نمی شنود و نمی فهمد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «موری بدن یکی از انبیاء صلی الله علیه و آله را گزید پس آن پیامبر امر کرد تا لانه مورچگان را آتش زدند آن گاه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به او وحی فرستاد که: به خاطر آزار یک مور، امتی از امت ها را که برای من تسبیح می گفتند، آتش زدی؟!». ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «ما در حال خوردن غذا، تسبیح

گفتن غذا را می شنیدیم». ابوذر رضی الله عنه روایت می کند که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله سنگریزه‌هایی را به دست گرفتند پس صدای تسبیح گفتن آنها همانند آواز زنبور عسل شنیده می شد». همچنین نقل است که صدای تسبیح سنگریزه‌ها در دست ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم شنیده می شد. نیز در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جن و انس و درخت و سنگ و کلوخ و هیچ چیز دیگر صدای مؤذن را نمی شنوند مگر این که برایش در روز قیامت گواهی می دهند». پس با نگاهی به این روایات و دیگر روایاتی که نقل آنها در اینجا میسر نیست، در می یابیم که قول این گروه از مفسران بر قول کسانی از ایشان که می گویند: تسبیح گفتن جمادات مجازی و به زبان حال است نه به زبان قال، ترجیح دارد. ابن کثیر نیز قول اول را ترجیح داده است.

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا ﴿۴۵﴾

«و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند، پرده‌ای پوشیده قرار می دهیم» یعنی: کافران به سبب روگردانی و تغافل از قرائت تو، همانند کسانی اند که میان تو و آنان حجابی پوشاننده قرارداد که آنها را از شنیدن قرائتت بازمی دارد. به قولی معنی این است: میان تو و آنان پرده‌ای قرار می دهیم که تو را نمی بینند و از آزارشان ایمن می مانی، درحالی که قرائت تو را نمی شنوند و نمی فهمند. به تأیید این قول نیز روایاتی آمده است؛ از آن جمله روایت ابن کثیر از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنه است که فرمود: «چون سوره (تبت یدا ابی لهب) نازل شد، ام جمیل زن ابولهب درحالی که سنگ بر دست داشت و رجز می خواند، ولوله کنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می جست تا به ایشان حمله کند اما ایشان را که در کنار ابوبکر رضی الله عنه نشسته بودند، نمی دید». از این آیه چنین بر می آید که منکران آخرت تحمل شنیدن آیات الهی را ندارند.

وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذُكِرْتِ رَبُّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَنَّ عَلَى أَذُنِهَا

نُفُورًا ﴿٤٦﴾

«و بر دل‌هایشان پوشش‌هایی می‌نهمیم تا آن را نفهمند» آیا مراد از این پوشش‌ها همان حجاب ذکر شده در آیه قبل است، یا مراد حجابی دیگر افزون بر حجاب قبل می‌باشد؟ ابن جریر طبری ترجیح می‌دهد که مراد از آن حجابی دیگر افزون بر آن پوشش‌هاست «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای» یعنی: کری و گرانی‌ای قرار می‌دهیم. «و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی» بی آن‌که خدایانشان را نزد او شفیع آوری «با نفرت پشت می‌کنند» تا قرآن را نشنوند.

در بیان سبب نزول آمده است: جمعی از اشراف قریش به دیدار ابوطالب آمدند، در این اثنا رسول خدا ﷺ وارد خانه شدند و به قرائت قرآن پرداخته آیات توحید را مرور کردند، سپس فرمودند: «ای گروه قریش! (لااله الاالله) بگوئید تا با این کلمه عرب از آن شما شود و عجم برای شما مطیع گردد. اما آنها رو برگرداندند. همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

مَنْ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا

﴿٤٧﴾

«هنگامی که به سوی تو گوش فرامی‌دارند، ما بهتر می‌دانیم که به چه منظور گوش می‌دهند» یعنی: منظور آنان از گوش دادن به تو استهزا و استخفاف به تو و به قرآن است تا با به راه انداختن سر و صدا و همهمه در هنگامی که تو پروردگارت را به یگانگی یاد می‌کنی، چنان غلغله‌ای ایجاد کنند که کسی صدایت را نشنود و پیامت را نفهمد «و نیز آن‌گاه که به نجوا می‌پردازند» یعنی: ما داناتریم به آنچه که در میان خویش مطرح می‌کنند آن‌گاه که پیرامون تکذیب و استهزای تو با هم راز گفته و نجوا می‌کنند؛ «وقتی که این ستمگران می‌گویند: جز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید» که بر اثر جادو و عقلش درهم و برهم گشته و از حد اعتدال خارج شده است.

﴿٤٨﴾ أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا

«بنگر که چگونه برای تو مثلها زدند» باری گفتند که تو کاهنی، باری گفتند که جادوگری، باری گفتند که شاعری و باری گفتند که دیوانه‌ای «پس گمراه شدند» از راه صواب در تمام این پندارهای خود «و در نتیجه راه به جایی نمی‌برند» یعنی: به‌سوی هدایت راه نمی‌توانند برد، یا نمی‌توانند به‌سوی چنان طعن و تمسخری بر تو راه ببرند که عقلها آن را بپذیرد و باورها بدان منفعل شود.

﴿٤٩﴾ وَقَالُوا آءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفْنًا آءِذَا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

«و گفتند: آیا وقتی استخوانی چند و اعضایی پوسیده و از هم پاشیده شدیم» رفات: آنچه که در هم شکند و کهنه و پاشان گردد از همه اشیا. یعنی: آن‌گاه که بعد از مرگ بیوسیم و اجسادمان در هم پاشیده شود. به‌قولی: رفات خاک است، یعنی: وقتی که خاک شویم «آیا به آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم؟» استفهام برای استبعاد و انکار است، یعنی: چنین چیزی را بسیار بعید و غیرقابل قبول می‌دانیم.

﴿٥٠﴾ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا

«بگو: سنگ باشید یا آهن» یعنی: اگر سنگ یا آهن هم باشید، یقیناً خداوند متعال شما را از نو باز می‌آفریند، چنان که ابتداء شما را آفرید و یقیناً شما را می‌میراند سپس زنده می‌کند چنان‌که اولین بار شما را پدید آورد.

﴿٥١﴾ أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْزِلُونَ إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَىٰ أَن يَكُونَ قَرِيبًا

«یا نوعی دیگر شوید از آنچه که در دلهای شما بزرگ می‌نماید» یعنی: یا از نوعی شوید که در امر تباین و تضاد با حیات، بزرگتر از سنگ و آهن اند اما بدانید که هرچه بشوید، خواه نخواه برانگیخته می‌شوید «پس خواهند گفت: چه کسی ما را

بازمی‌گرداند» به‌سوی حیات، بعد از آن‌که خاک شدیم یا سنگ یا آهن یا چیزی سخت‌تر از آنها گردیدیم؟ «بگو: همان کسی که نخستین بار شما را آفرید» یعنی: همان کسی شما را باز می‌آفریند که نخستین بار در هنگام آغاز آفرینش‌تان بی‌نمونه سابق یا تمثال و شکل متقدمی شما را پدید آورد و اختراع کرد «آن‌گاه سرهای خود را به طرف تو تکان خواهند داد» به علامت استهزا «و خواهند گفت: آن کی خواهد بود» یعنی: آن برانگیختن و اعاده مجدد چه وقت خواهد بود؟ «بگو: شاید که نزدیک باشد» یعنی: آن اعاده مجدد نزدیک است زیرا هر چه که آمدنی باشد نزدیک است پس به هوش باشید.

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِئْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٥٢﴾

«روزی که شما را بخواند» خداوند ﷻ به‌سوی محشر «پس حمدگویان دعوت او را اجابت می‌کنید» یعنی: منقادانه و ستایشگرانه به دعوتش لبیک می‌گویید «ومی‌پندارید که درنگ نکرده بودید» در دنیا یا در قبرهایتان «مگر» زمان «اندکی» یعنی: چون صحنه‌های هولناک قیامت را ببینید، دنیا در نظرتان کوچک و ناچیز می‌نماید.

وَقُلْ لِّعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّا الشَّيْطَانُ كَانٌ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا ﴿٥٣﴾

«و به بندگانم بگو: سخنی را که بهتر است بگویند» یعنی: ای محمد ﷺ! به بندگان مؤمنم در مقام فرماندهی به ایشان بگو: در هنگام گفت‌وگو میان یک‌دیگر یا گفت‌وگو با مشرکان سخنی را به‌کار برید که خوبتر و بهتر است زیرا خشونت و درشتی در کلام و گفتن سخنان بدو بیراه، چه‌بسا زمینه‌ساز نفوذ شیطان در میان‌تان و انگیزه‌ساز نفرت و رمیدن کفار از اجابت دعوت حق‌تان گردد «چرا که شیطان میان‌شان را به‌هم می‌زند» یعنی: شیطان با فسادافگنی، القای دشمنی و تحریک مؤمنان علیه یک‌دیگر، در میان ایشان نزاع می‌افکند «همانا شیطان همواره برای آدمی دشمنی آشکار است» یعنی: او

آشکارکننده، برملا سازنده و اعلان کننده دشمنی خود با انسان است، به همین سبب در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ از این که شخص سلاحی را به سوی برادر مسلمان خویش نشانه گیری کند، نهی کردند زیرا شیطان او را وسوسه می کند و دستش را به نشانه روی برمی انگیزد پس چه بسا که او را با آن سلاح هدف قرار دهد آن گاه در گودالی از دوزخ درافتد.

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ﴿٥٤﴾

«پروردگار شما به حال شما داناتر است» ای مردم! پس او داناتر است به کسانی از شما که سزاوار هدایتند و به کسانی که این شایستگی را ندارند «اگر بخواهد به شما رحم می کند و اگر بخواهد شما را عقوبت می کند» به قولی: این خطاب متوجه مشرکان است لذا معنی چنین است: اگر خدا ﷻ بخواهد به شما توفیق اسلام آوردن می دهد و بدین سان به شما رحم می کند، یا اگر راه عذاب را برگزیدید، شما را بر شرک می میراند و عذابتان می کند «و تو را» ای محمد! «بر آنان نگهبان نفرستاده ایم» یعنی: ما تو را به بازداشتنشان از کفر و اجبارشان بر ایمان برنگمارده ایم بلکه وظیفه تو بلاغ است و بس.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ۖ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا ﴿٥٥﴾

«و پروردگارت به هر که در آسمانها و زمین است داناتر است» که ذاتا چه و که هستند، داناتر است به حالشان و به استحقاق و شایستگی شان و داناتر است به مراتبشان در طاعت و معصیت «و در حقیقت، بعضی از انبیا را بر بعضی برتری بخشیده ایم» و این اثری از آثار علم محیط ماست چنان که ابراهیم علیه السلام را خلیل خویش خواندیم، موسی علیه السلام را کلیم خویش، عیسی علیه السلام را روح و کلمه خویش، به سلیمان علیه السلام فرمانروایی عظیمی بخشیدیم و بر محمد صلی الله علیه و آله گناهان قبل و بعد از بعثتش را آمرزیدیم «فتح/۲».

این آیه با حدیث شریف نقل شده در بخاری و مسلم که رسول خدا ﷺ فرمودند: «انبیا را بر یکدیگر برتری ندهید»، منافاتی ندارد زیرا مراد رسول خدا ﷺ در آن حدیث، برتری دادن از روی عصیبت است نه به مقتضای دلیل «و به داوود» کتاب «زبور را دادیم» که به نام مزامیر داوود نامیده می‌شود و همه آن موعظه و اذکار است. قتاده می‌گوید: «ما علما در میان خود می‌گفتیم: زبور دعایی است که به داوود علیه السلام تعلیم داده شد و شامل تحمید و تمجید خدای عزوجل بود و در آن بیان حلال و حرام و احکام و حدودی وجود نداشت».

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضَّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا ﴿٥٦﴾

«بگو» به کفار «کسانی را بخوانید که» آنان را «به جای او» خدا «پنداشتید» مانند فرشتگان، عیسی، عزیر و جن که به دروغ آنها را خدا پنداشتید. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در هر جایی از کتاب خدا ﷻ که کلمه (زعم) آمده است، به معنی دروغ می‌باشد» «پس» خواهید دید که آنها «نه اختیاری دارند که از شما دفع زیان کنند و نه آن را تغییر دهند» یعنی: خواهید دید که آن خدایان پنداری شما نه قادر به دفع کردن زیانی از شما هستند و نه قادر به برگرداندن و تغییر دادن آن زیان از حالی به حالی دیگر؛ و هر کس از این کار عاجز باشد، قطعاً سزاوار الوهیت نیست.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: گروهی از انسانها به پرستش گروهی از جنیان می‌پرداختند پس آن جنیان مسلمان شدند درحالی که آن انسیان همچنان به عبادتشان متمسک بودند، همان بود که خدای سبحان این آیه را نازل فرمود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ

عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾

«آن کسانی که کافران آنان را می‌پرستند، خود به سوی پروردگارشان تقرب می‌جویند» تا بدانند «که کدامیک از آنان به او نزدیکترند» یعنی: آن معبودانی که شما

مشرکان بجز خدای یگانه لاشریک به خدایی می‌خوانید، اعم از فرشتگان، مسیح، برخی از جنیان و... خود مشتاقانه در طلب آنچه که به حق تعالی نزدیک‌شان گرداند، به سوی او روی می‌آورند، با عمل صالح به سوی او تقرب می‌جویند و با یک‌دیگر در این میدان رقابت می‌کنند تا بدانند که کدام یک از آنان به حق تعالی به وسیله طاعت و عبادت نزدیک‌ترند «و به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند» چنان‌که غیر آنان به رحمت وی امیدوارند و از عذابش می‌ترسند «چرا که عذاب پروردگارت همواره در خور پرهیز است» عذاب او درخور آن است که بندگان همه، اعم از فرشتگان، انبیاء علیهم‌السلام و غیر آنان، همه از آن برحذر و بیمناک باشند.

وَلِئِنْ مِّنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ أَلْقِیْمَةٍ أَوْ مَعَذِبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًا كَمَا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٥٨﴾

«و هیچ شهری نیست مگر این‌که ما آن را پیش از روز قیامت به هلاکت می‌رسانیم» یعنی: هیچ شهری از شهرهای کفار نیست مگر این‌که به‌زودی نابود گردانیده می‌شود؛ یا به وسیله مرگ طبیعی و «یا عذاب‌کننده‌انیم به عذابی سخت» مانند شمشیر، زلزله، غرق، آتش سوزی، سنگ باران و... که قبل از روز قیامت آنان را ریشه‌کن می‌کند «این» هشدار است که ذکر شد از به هلاکت رساندن و تعذیب «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نوشته شده است» و به قلم رفته است پس هیچ برگشتی ندارد.

وَمَا مَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَءَاثِنَا ثُمُودَ النَّافَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا ﴿٥٩﴾

ممکن است کسی این سؤال را مطرح کند که چرا خدای عزوجل کفار را عذاب می‌کند، آیا جز عذاب هیچ بدیل دیگری وجود ندارد؟ آیا ممکن نیست با فرستادن معجزات بیشتر آنها را منقاد حق ساخت؟ پس خداوند عزوجل می‌فرماید: «و چیزی ما را از

فرستادن نشانه‌ها» یعنی: معجزات «بازداشت، جز این‌که پیشینیان آن‌را» یعنی: معجزات را «دروغ شمرده بودند» و همین دروغ شمردن سبب عذاب عاجل آنان گردید پس اینان نیز پیرو سنت پیشینانشانند لذا از نزول معجزات بیشتر، هیچ سودی نمی‌برند.

در بیان سبب نزول آمده است: مردم مکه از رسول خدا ﷺ خواستند تا کوه صفا را برایشان طلا گردانیده و کوههای مکه را از آنان دور سازد تا از تنگنای آن رهیده در فضایی فراخ زندگی کنند. پس جبرئیل ﷺ نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: اگر می‌خواهی درخواستهای قومت برآورده می‌شود ولی اگر با وجود آن باز هم ایمان نیاورند، دیگر مهلت داده نمی‌شوند و اگر می‌خواهی با آنان از درمهلت درآیی، نیز اختیار با توست. آن‌گاه این آیه نازل شد. یعنی: اگر معجزات پیشنهادی آنان را بفرستیم و باز هم آن را تکذیب کنند، دیگر به شتاب مورد عذاب قرار گرفته و هرگز مهلت داده نمی‌شوند چنان‌که سنت خدای سبحان در پیشینیان نیز همین بوده است.

سپس نمونه‌ای عینی از اجرای این سنت را ارائه کرده، می‌فرماید: «و به» قبیله «ثمود ماده شتری دادیم» بر اثر پیشنهادشان «تا نشانه‌ای باشد» دال بر راستگویی صالح عليه السلام در پیش چشمانشان «ولی به آن ستم کردند» یعنی: منکر آن شدند «و ما نشانه‌ها را جز برای بیم دادن نمی‌فرستیم» یعنی: ما معجزات را جز به عنوان مقدمه‌ای پیشاپیش عذاب برای بیم دادن تکذیب‌کنندگان نمی‌فرستیم تا شاید ایمان آورند پس اگر ایمان نیاوردند، قطعاً عذاب بر آنان فرود می‌آید. یا ممکن است مراد از «آیات» وقوع حوادثی چون زلزله‌ها و توفانها باشد چنان‌که ابن‌کثیر می‌گوید: «به ما حکایت کرده‌اند که در زمان ابن‌مسعود رضی الله عنه زلزله کوفه را لرزاند، او گفت: هان ای مردم! در حقیقت پروردگار شما عتابان می‌کند پس عتاب او را دریابید و به خود آید». همچنین روایت شده است که در عهد عمر رضی الله عنه مدینه چند بار لرزید پس او خطاب به مردم فرمود: «به خدا که بدعت آوردید! به خدا سوگند که اگر زمین لرزه تکرار شد، با شما چنین و چنان خواهم کرد!».

وَأَذِّنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرِّزْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ

فِي الْقُرْآنِ وَنُحِفُّهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ﴿٦٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که به تو گفتیم: به راستی پروردگارت همه مردم را احاطه کرده است» یعنی: مردم همه در قبضه وی و تحت قدرت وی‌اند پس بی‌اعتنا از روگردانی آنان به راه دعوت خویش ادامه بده. به‌قولی: مراد از مردم، مردم مکه‌اند و معنی این است: خداوند متعال بر آنان تواناست و به‌زودی تو را بر آنان مسلط خواهد کرد پس بر عذاب‌کردنشان شتاب مکن «و آن رؤیایی را که به تو نمایانندیم، جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم» مراد از آن رؤیا: چشم‌دید عینی‌رسول خدا ﷺ در سفر شبانه «اسراء» بود که در ابتدای سوره ذکر شد و خداوند عزوجل آن را «رؤیا» نامید زیرا در شب روی داد. مراد از آزمایش (فتنه): ارتداد گروهی بود که قبلاً اسلام آورده بودند ولی هنگامی که رسول خدا ﷺ آنها را از سفر اسرای خویش خبر دادند، آنها در این آزمایش ناکام شده و به ارتداد گراییدند. به‌قولی دیگر: خدای سبحان کشتار قریش در بدر را به آن حضرت ﷺ در خواب نشان داد. «و» نیز «آن درخت لعنت‌شده در قرآن را» جز آزمایشی برای مردم قرار ندادیم، این درخت که در دورترین مکان از رحمت حق تعالی، یعنی در قعر دوزخ قرار دارد عبارت است از: درخت «زقوم»، و آزمایش در آن از این قرار است که ابوجهل و غیر وی به مسلمانان گفتند: «رفیق شما به این پندار است که آتش جهنم سنگ را می‌سوزاند اما در عین حال می‌گوید: در جهنم درخت می‌روید، آخر چگونه چنین چیزی ممکن است؟». همچنین روایت شده است که چون خدای سبحان از وجود درخت زقوم در جهنم خبر داد و نازل فرمود: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ﴾ ﴿٦٣﴾ ﴿٦٤﴾ «صافات / ٦٤ - ٦٣»، قریش از آن سخت هراسان شدند پس ابوجهل دخترکی را دستور داد تا مقداری خرما و خامه (قیماق) را در هم آمیخته پیش او بیاورد آن‌گاه به یارانش گفت: زقوم بخورید، یعنی زقوم همین است و هراسان نباشید.

«و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جز بر طغیان شدید آنها نمی‌افزاید» یعنی: ما با نزول آیات آنان را بیم می‌دهیم ولی فرستادن آیات جز افزودن بر کفرشان هیچ فایده‌ای به حالشان نمی‌کند.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا ﴿٦١﴾

«و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند، گفت: آیا برای کسی که از گل آفریده‌ای سجده کنم؟» تفسیر نظیر این آیه در سوره‌های «بقره» و «اعراف» گذشت.

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنِ أَخَّرْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأُحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا

﴿٦٢﴾

«گفت» شیطان «به من خبر ده» پروردگارا! که چرا آدم را بر من برتری داده‌ای در حالی که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل؟ «اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعاً فرزندانش را از ریشه بر می‌کنم» یعنی: قطعاً بر آنان - با اغوا و گمراه سازی خویش - مسلط می‌شوم؛ چنان‌که اسب - چون بر وی رسن و لگام زنند - به زیر استیلا کشیده می‌شود. آن ملعون این سوگند را از آن روی خورد که از نیرومندی نفوذ نیرنگ خود در بنی‌آدم آگاه بود و آگاه بود که می‌تواند در مجاری خون فرزندان آدم درآید. «جز اندکی از آنان» را که نیرنگم در آنان کارگر نیست. ایشان کسانی‌اند که خدای عزوجل از شر شیطان حفظشان کرده و ایشان را در پناه خویش نگاه داشته است چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...﴾: (بی‌گمان تو را بر بندگان مخصوص من تسلطی نیست مگر کسانی از گمراهان که از تو پیروی کنند) «حجر/۴۲»، و نیز در آیه (۶۵) از همین سوره به این حقیقت پرداخته است.

قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُ مَنْ تَبِعَكَ وَمَنْ أَتَىٰ جَهَنَّمَ فَهُوَ مِنَ الْآسِفِينَ ﴿٦٣﴾

«خداوند فرمود» به ابلیس «برو» و راهی را که انتخاب کرده‌ای در پیش بگیر «که هر کس از آنان تو را پیروی کند» و اطاعت نماید «مسلمانان سزای همه شماست» یعنی: دوزخ سزای ابلیس و پیروانش هست «که کیفری تمام است» یعنی: جهنم کیفری تمام و کامل برای شماست که هیچ از کیفرتان کاسته نمی‌شود.

وَأَسْتَفْرِزُّ مَنِ اسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدَّهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ﴿٦٤﴾

«و از آنان هر که را توانستی با آواز خود تحریک کن» یعنی: آنان را با وسوسه و آوای عصیان برانگیز خویش سبک گردان و از جا بلغزان؛ دعوت کنان به سوی معصیت من. آواز شیطان: دعوت او به سوی معصیت حق تعالی است و هر کسی که به سوی نافرمانی خدای سبحان دعوت کند، او در واقع منادی شیطان است و صدای او صدای شیطان می‌باشد.

روایت شده است که ابن عمر رضی الله عنهما آواز نی‌نوازی را شنید که نی می‌نواخت پس انگشتان خود را بر گوشه‌های خویش نهاد و مرکب خود را از راه به کناری کشید و به خادمش نافع گفت: ای نافع! آیا هنوز آواز او را می‌شنوی؟ نافع می‌گوید: گفتم، آری! پس همچنان انگشتانش در گوشه‌هایش بود، باز می‌پرسید و من می‌گفتم: آری! تا آن که گفتم: نه! دیگر آواز وی را نمی‌شنوم. آن‌گاه دستانش را از گوشه‌هایش برداشت و مرکبش را به راه باز آورد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که صدای نی‌لبک چوپانی را شنیدند پس چنان کردند که من اکنون کردم. از این جهت قرطبی می‌گوید: «صدای نی، صدای مغنی و صدای موسیقی در بزم‌های لاهو، صدای شیطان است زیرا صدای هر دعوت‌کننده‌ای به سوی معصیت خداوند صلی الله علیه و آله، صدای شیطان می‌باشد». «و با سواران و پیادگان بر آنان بانگ درده» یعنی: هر چه در توان داری علیه آنان به کار گیر و هیچ کوتاهی نکن و لشکریان سواره و پیاده‌ات را بر فرزندان آدم بتازان تا تو را بر آنان یاری دهند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این امر خداوند متعال به شیطان، امری قدری است نه امری شرعی». «و با

آنان در اموال و فرزندان شریک شو» مشارکت شیطان در اموال بنی آدم، عبارت است از: هر تصرفی در اموال که با راه و روش شرع مخالف باشد، چه با گرفتن مال به ناروا باشد و چه با نهادن مال در غیر حق؛ همچون غصب و دزدی و ربا. اما مشارکت شیطان در فرزندان، عبارت است از: مدعی شدن فرزندی وجود سببی شرعی، به دست آوردن فرزند با زنا، نامگذاری فرزندان به نامهای غیر شرعی ای مانند عبداللالت و عبدالعزی، کشتن فرزندان از ترس فقر، زنده به گور کردن دختران و در آوردن فرزندانشان بر آیین کفری ای که خود در آن هستند پس همه این معانی و نظایر آن از مصادیق مشارکت شیطان با انسانها در اموال و اولادشان است. در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما آن گاه که می خواهد با همسرش مقاربت نماید بگوید: (باسم الله، اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما رزقتنا: به نام خدا، خدایا! ما را از شیطان برکنار گردان و شیطان را از آنچه که به ما روزی داده ای بر کنار کن! پس اگر در میان آن دو به سبب این مقاربت فرزندی مقدر شود، شیطان هرگز به او زیانی نمی رساند». «و به آنان وعده بده» فراء می گوید: «یعنی به آنان بگو: نه بهشتی در کار است و نه دوزخی پس هر چه می خواهید بکنید! و به آنان وعده بده که برانگیخته نمی شوند و نظایر این از وعده های میان تهی دیگر». «و شیطان جز فریب به آنها وعده نمی دهد» شاه ولی الله دهلوی می گوید: «این تصویری است از سعی و تلاش شیطان در گمراه کردن اولاد آدم، همچون عمل رئیس دزدان که چون دهی را غارت کند به سواران و پیادگان خود بانگ در می دهد که هلا! از این سو بگیرید، از آن سو ببندید...».

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَنٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا ﴿٦٥﴾

«در حقیقت، تو را بر بندگان من» مراد حق تعالی بندگان مؤمن وی اند «هیچ تسلطی نیست» یعنی: تو را بر آنان تسلطی - با تبدیل کردن ایمانشان به کفر - نیست ولی تسلط تو بر آنان فقط با آرایش دادن عصیان است «و کارسازی چون پروردگارت بس است» پس بندگان خالص و مخلصم بر حمایت و کارسازی ام تکیه می کنند و من هم کید شیطان را از آنان بازداشته و آنها را از اغوای وی در پناه خویش نگه می دارم. در حدیث

شریف آمده است: «در حقیقت، مؤمن شیاطین خود را چنان مقهور می گرداند چنان که یکی از شما شتر خویش را در سفر به فرمان خویش در می آورد».

رَبُّكُمْ الَّذِي يُرِيكُمْ لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ﴿٦٦﴾

«پروردگار شما کسی است که برای شما کشتی ها را در دریا روان می کند» و به حرکت درمی آورد «تا از فضل او طلب کنید» یعنی: تا امکان سفر در کشورها و بارگیری کالاها را بیاید و در نتیجه از رزقی که حق تعالی بر بندگانش تفضل کرده است، سودمند شوید «چرا که او همواره بر شما مهربان است» و از مهربانی اوست که شما را به سوی مصالح دنیایان راهنمایی کرده است پس این امر شکرگزاری و ایمانتان را اقتضا می کند نه کفر و عصیانان را.

وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا بَلَغْنَاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا ﴿٦٧﴾

«و چون در دریا بلایی دامنگیرتان شود» و در وضعی قرار گیرید که بیم غرق شدن و صدمه دیدن داشته باشید «هر که را که جز او» از خدایان و یاوران «می خوانید ناپدید می گردد» و یادشان از خاطرتان می رود لذا در آن هنگام آنچه را که جز حق تعالی به خدایی و فریادرسی خود می خواندید - اعم از بتان، یا جنیان، یا فرشتگان، یا بشر - همه گم و گور می شوند و شما از آنها بریده و مخصوصا به حق تعالی رجوع می کنید زیرا هر یک از شما به علم فطری ای که هرگز قادر به دفع کردن آن نیست می داند که بتان و مانند آنها هیچ کاره اند و در چنین حالی به کارش نمی آیند «پس چون شما را به سوی خشکی رها کنید، رویگردان می شوید» از اخلاص برای حق تعالی و یگانه پرستی وی لذا به سوی خواندن بتان و یاری جستن از آنان برمی گردید «و انسان کفور است» یعنی: بسیار ناسپاس نعمت های خداوند عز وجل است.

ابن کثیر روایت می کند: «عکرمه فرزند ابوجهل در فتح مکه فرار کرد و سوار کشتی شد تا از راه دریا به حبشه بگریزد پس در دریا بادی تند و طوفانی بر کشتی نشینان یورش آورد، در این هنگام سرنشینان کشتی به یکدیگر گفتند: حالا دیگر هیچ نیرویی

نمی‌تواند این بلا را از ما دفع کند، جز این‌که همه از سر اخلاص خدای یگانه را بخوانیم! در این هنگام بود که عکرمه با خود گفت: سوگند به خدا که اگر در دریا کسی جز او به کار انسان نمی‌آید، در خشکی هم به کار وی نمی‌آید؛ بار خدایا! با تو عهد می‌بندم که اگر مرا به سلامت از دریا بیرون آری، می‌روم و دستم را در دست محمد ﷺ می‌گذارم، چه بسا که او را با گذشت و مهربان بیایم. پس از دریا به سلامت رهید و نزد رسول خدا ﷺ بازگشت و اسلام آورد و اسلامش بسی پایدار شد - که خدای عزوجل از او راضی باد».

أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَاكِيلًا ﴿٦٨﴾

«آیا ایمن شده‌اید» یعنی: همین‌که از دریا نجات یافتید، احساس امنیت کرده و باز از حق روگردان شدید مگر غافل از آنید؛ همان ذاتی که بر نابود کردن شما در دریا توانا بود، همین‌گونه تواناست «از این‌که شما را در کناری از خشکی به زمین فرو برد» خسف: آن است که زمین یک چیز را در خود فرو برد. بدین‌گونه خداوند متعال آنها را از غفلت و ایمن‌زدگی پس از نجات از دریا، بر حذر ساخت «یا بر شما باد تندی سنگریزه افکن بفرستد» یعنی: آیا ایمن شده‌اید از این‌که حق تعالی شنبادی تند بر شما بفرستد. حاصب: بادی است تند که سنگریزه‌های کوچک را با خود برمی‌دارد و بر هر چه و هر که هست، محکم می‌کوبد «سپس برای خود هیچ وکیلی نیابید» یعنی: آن‌گاه نگهبان و یاری‌گری برای خود نمی‌یابید که شما را از عذاب خدا ﷻ باز دارد پس بدانید که تنها جای نگران‌کننده و برهم زننده امنیت شما، محیط دریا نیست بلکه حق تعالی قادر است تا در خشکی نیز شما را غرق خاک ولای و لجن کند و از آن بالا نیز بر شما طوفانی هلاکت‌بار فرو فرستد پس عاقل باید در هر حالی از خداوند ﷻ بیمناک باشد.

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا ﴿٦٩﴾

«یا مگر ایمن شده‌اید» ای کسانی که به یگانگی ما در دریا معترف گشته ولی در خشکی باز سر خود گرفته به آستان بتان رفتید؛ «از این که» حق تعالی «بار دیگر شما را به دریا بازگرداند» و بدین گونه انگیزه‌هایتان را به سوی سفر دریا و سوار شدن بر کشتی تقویت کند «و تندبادی شکننده بر شما بفرستد» قاصف: بادی تند است که صدایی محکم و هول‌انگیز دارد، یا بادی شکننده است که همه چیز و از جمله کشتی را درهم می‌کوبد «و به سزای آن که کفر ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان «غرقتان کند آن گاه برای خود هیچ مؤاخذه‌کننده‌ای بر ما به سبب آن غرق نیابید؟» یعنی: هیچ خونخواهی را نمی‌یابید که ما را در برابر آنچه با شما کرده‌ایم، مورد پیگرد قرار دهد و بنابراین، انتقام شما را از ما بگیرد.

﴿ وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْوَجْرِ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا ﴾ ﴿٧٠﴾

سپس حق تعالی نعمت‌هایش را بر بنی آدم به یاد آورده و می‌فرماید: «و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم» زیرا آنان را بر این هیأت نیکو آفریده و به نطق و عقل و تمیز و صورت خوب و قامت معتدل ممتازشان گردانیدیم چنان که مختصات فراوان دیگری چون بهره‌گیری از غذاها و نوشیدنی‌ها و پوشیدنی‌ها را به آنان عنایت کردیم، به گونه‌ای که نظیر این ویژگی‌ها در سایر انواع جانداران وجود ندارد و نیز گرامی‌شان داشتیم با مسلط ساختنشان بر سایر خلق و مسخر کردن سایر مخلوقات برایشان و نیز گرامیشان داشتیم با دادن موهبت سخن‌گفتن، خط‌نوشتن و فهمیدن زیرا بزرگترین شاخص گرامی‌داشتن فرزندان آدم، موهبت عقل است «و آنان را در خشکی بر نشانیدیم» بر چهارپایان و آنچه که خود از وسایل سواری دیگر می‌سازند «و» در «دریا» بر کشتی‌ها «و به آنان از پاکیزگی‌ها روزی دادیم» یعنی: از غذاها و

نوشیدنی‌های لذیذ و رنگارنگ و پوشیدنی‌های فاخر «و آنان را بر بسیاری از آنچه آفریده‌ایم» از سایر حیوانات و اصناف مخلوقات «به فضیلتی آشکار فضیلت دادیم» پس بر فرزندان آدم است که این همه فضل و نعمت و تکریم و تجلیل الهی را دریافته و آنها را به شکر و سپاس مقابله کنند و از کفران و ناسپاسی پروردگار بر حذر باشند. مراد آیه کریمه، برتری دادن جنس بنی‌آدم بر بسیاری از مخلوقات دیگر است بنابراین، لزوماً از آن تفضیل همه افراد بنی‌آدم بر نمی‌آید. اما در باره این موضوع که آیا انسان برتر است یا فرشته؟ جمهور علما بر آنند که خواص بشر - چون پیامبران - از خواص فرشتگان برترند، صدیقان بشر از عوام فرشتگان برترند، خواص فرشتگان از عامه بشر و عامه فرشتگان از عامه بشر برترند.

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمْمِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَٰئِكَ يَقْرءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿٧١﴾

«روزی» را به یاد آورید «که هر گروهی را با امامشان فرامی‌خوانیم» مراد از امام: کتابی است که بر آنان نازل شده است پس اهل تورات با تورات فراخوانده می‌شوند و اهل انجیل با انجیل و اهل قرآن با قرآن آن‌گاه چنین مورد خطاب قرار می‌گیرند: ای اهل تورات! ای اهل انجیل! ای اهل قرآن! یا مراد از امام: پیامبر و پیشوایشان است «پس هر کس کارنامه اعمالش را به دست راستش دهند» از این گروه فراخوانده شدگان «آن گروه کارنامه خود را» که به ایشان داده شده است «می‌خوانند و به قدر یک فتیلی ستم کرده نمی‌شوند» یعنی: از پادشاهایشان به اندازه فتیلی کم نمی‌شود. فتیل: نخکی است که در شگاف میانی هسته خرما قرار دارد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر این آیه کریمه و وصف محاسبه روز حشر فرمودند: «یکی از فرزندان آدم فراخوانده شده و نامه اعمال وی به دست راستش داده می‌شود آن‌گاه پیکرش بزرگ و بلند و رخسارش سپید گردانیده می‌شود و بر سرش تاجی درخشان از مروارید نهاده می‌شود، سپس او به سوی یارانش می‌رود و چون ایشان از دوردست او را می‌بینند، می‌گویند: بارخدا یا! او را نزد ما بیاور

و برای ما به سبب او برکت بده پس نزد آنان می‌آید و به ایشان می‌گوید: مژده باد شما را! زیرا برای هر یک از شما نظیر این است. اما کافر: چهره‌اش سیاه گردانیده شده و در پیکرش امتداد داده می‌شود پس یاران وی او را می‌بینند و می‌گویند: پناه می‌بریم به خدا از او و از شرش؛ بار خدایا! او را نزد ما نیاور. اما او نزد آنان می‌آید. می‌گویند: بار خدایا! او را از ما دور کن. می‌گوید: خدا دورتان گرداند، آخر برای هر یک از شما مانند این است».

وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٧٢﴾

«و هر که در این دنیا «کور باشد» یعنی: کوردل و فاقد بصیرت معنوی باشد به طوری که توان نگرش در حجت‌ها، آیات و برهانهای خداوند جَلَّ جلاله را نداشته باشد «پس او در آخرت نیز کور است» یعنی: کور چشم است و خداوند متعال کوری دل وی در دنیا را به کوری چشمش در آخرت سزا می‌دهد. احتمال دارد که مراد از کوری وی در آخرت نیز، کوری دل وی از دیدن حجت باشد «و» او «از راه خطاکننده‌تر است» نسبت به دنیا، به طوری که راه نجات را هرگز نیافته و به راه هدایت ابدی دسترسی ندارد.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِفَتْرَىٰ عَلَيْنَا غَيْرُهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُوكَ خَلِيلًا

﴿٧٣﴾

«و نزدیک بود که تو را از آنچه به سویت وحی کرده‌ایم، به فریب باز دارند تا غیر از آن را بر ما بربندی».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: بیا و خدایان ما را مساس کن آن‌گاه ما همراه تو به دینت درمی‌آییم! همان بود که خداوند جَلَّ جلاله این آیه را نازل کرد و به آن حضرت صلی الله علیه و آله خاطر نشان کرد که اجابت درخواست آنان، مخالفت با حکم قرآن و افترا بر خدای سبحان است «و در آن صورت تو را به دوستی

خود می گرفتند» یعنی: اگر از خواهشهایشان پیروی می کردی، آنها با تو دست دوستی و صمیمیت می دادند آن گاه از دوستی و ولایت من خارج می گشتی.

وَلَوْلَا أَنْ تُبْنِتَكَ لَفَذَكْتَ تَرَكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا ﴿٧٦﴾

«و اگر تو را استوار نمی داشتیم» برحق و معصوم نمی داشتیم از موافقت و همراهی با آنان «نزدیک بود که میل کنی» و گرایش یابی «به سوی آنان اندک میلی» ولی عصمت الهی تو را دریافت و تو را از کمترین حد تمایل به آنان نیز بازداشت.

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول استلام حجرالاسود بودند که مشرکان راه را برایشان گرفتند و گفتند: به تو اجازه نمی دهیم که دیگر بار استلام کنی تا بر خدایان ما دستی نکشی. رسول خدا صلی الله علیه و آله باخود گفتند: بر من چه زبانی خواهد داشت که دستی بر آنها بکشم و بعد از آن به من اجازه دهند که حجرالاسود را استلام کنم؟ زیرا خداوند متعال می داند که من از این کار در دل خویش نفرت دارم. اما خدای عزوجل از این اندک چیز هم اباورزید و این آیه را نازل فرمود.

إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا ﴿٧٧﴾

«در آن صورت» اگر حتی اندک میلی هم به سوی آنان می کردی «حتما تو را دوبرابر عذاب زندگانی و دو چندان عذاب مرگ می چشائیدیم» یعنی: در آن صورت البته عذابت هم در دنیا و هم در آخرت دوبرابر عذاب مشرکان می گردید «آن گاه برای خود مددکننده ای در برابر ما نمی یافتی» که تو را یاری داده و این عذاب را از تو دفع کند.

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفْرِزُونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خَلْفَكَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٧٨﴾

«و نزدیک بود که تو را از این سرزمین بلغزانند تا تو را از آنجا بیرون کنند» یعنی: چیزی نمانده بود که با تحریک خود تو را به خروج از سرزمین مکه وادارند تا از آن بیرون روی ولی نهایتا به این کار توفیق نیافتند و این توطئه شان به سرانجام نرسید بلکه خدای عزوجل آنان را از اخراجت بازداشت تا خود - بعد از آن که قصد جانت را

کردند - به فرمان ما هجرت کنی «و در آن صورت آنان هم پس از تو نمی ماندند» یعنی: اگر موفق می شدند که تو را از مکه اخراج کنند آن گاه بعد از بیرون ساختن زنده باقی نمی ماندند «مگر» زمان «اندکی» زیرا نبود ساخته می شدند.

در بعضی از روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان یا برخی از یهودیان به رسول خدا ﷺ گفتند؛ اگر تو به راستی پیامبری، در اینجا نمان و به سرزمین شام برو زیرا شام سرزمین انبیاء الهیه است، تو را چه جای درنگ در این سرزمینی که هیچ تناسبی با نبوت ندارد؟ پس رسول خدا ﷺ در این اندیشه افتادند که جزیره العرب بیرون روند، این بود که آیه کریمه نازل شد آن گاه به بارگاه خدای عزوجل دعا کردند: «اللهم لا تکلني إلى نفسي طرفة عين: خدایا! مدت چشم برهم زدنی نیز مرا به خودم وامگذار».

سُنَّةٌ مِّن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا مَحْوِيلًا ﴿٧٧﴾

«این» سنت که چون امتها پیامبران خود را از میان خود اخراج می کردند، یا آنان را به قتل می رساندند، عذاب بر آنان نازل می شد «همان سنتی است که همواره در میان آنان که پیش از تو فرستاده ایم برقرار بوده است و برای سنت ما هیچ تبدیلی نخواهی یافت» یعنی: عادت و سنت خداوند ﷻ بر هر چه رفته باشد، هیچ کس نه قادر به برگرداندن آن است و نه در آن امکان تغییری وجود دارد.

ممکن است کسی بپرسد که مگر مشرکان مکه رسول خدا ﷺ را از آن اخراج نکردند؟ پاسخ این است که رسول خدا ﷺ خود به فرمان پروردگار خویش از آن هجرت کردند.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ آيِلٍ وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ﴿٧٨﴾

سپس مجموعه ای از اوامر خطاب به رسول خدا ﷺ صادر می شود و صدور این اوامر در این سیاق قرآنی، مفید آن است که اجرای آنها پاسخ مناسبی در برابر کوشش های انحراف گرایانه دشمنان، و تعبیری عملی از شکر نعمت است.

«نماز را از وقت زوال آفتاب» از میانه آسمان و برگشت آن از جانب مشرق به جانب مغرب «برپا دار» که این نماز، عبارت از نماز ظهر است «تا نهایت تاریکی شب» که مراد از آن: دو نماز مغرب و عشاء است. غسقی: به هم آمدن شب و تاریکی آن است. بنابراین، از زوال خورشید تا نهایت تاریکی شب، چهار نماز - یعنی نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء - را دربر می‌گیرد «و قرآن خواندن صبح را لازم گیر» مراد: خواندن نماز صبح است زیرا قرائت در نماز صبح، طولانی خوانده می‌شود. پس «قرآن خواندن صبح» هم نماز پنجم است. به این ترتیب، آیه کریمه جامع هر پنج نماز است «بی‌گمان قرآن خواندن صبح همواره مقرون به حضور فرشتگان است» یعنی: فرشتگان شب و فرشتگان روز در نماز صبح حاضر می‌شوند زیرا هر دو گروه در این هنگام گرد هم می‌آیند چنان‌که این خبر در حدیث صحیح آمده است.

وَمِنْ آيَاتِ فَتْحِهِ بِهٖ نَافِلَةٌ لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ﴿٧٨﴾

«و پاسی از شب را زنده بدار» تهجد: نمازگزاردن در شب بعد از بیدار شدن از خواب است. در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: بعد از نمازهای فرض کدام نماز افضل است؟ فرمودند: «نماز شب». «که این نماز شب نافله‌ای مخصوص توست» افزون بر فرائض. به قولی: نماز شب (تهجد) برای رسول خدا ﷺ فرض بود و برای امتشان نافله است «باشد که پروردگارت تو را به مقامی محمود برساند» مقام محمود: مقامی است که رسول خدا ﷺ در آن به شفاعت عظمی برای تمام مردم در روز قیامت می‌ایستند تا پروردگار متعال آنان را از آن شدت و زحمت جان‌فرسا بیرون آورد پس اهل محشر جملگی آن حضرت ﷺ را بر این مقام می‌ستایند، در حالی که «لوای حمد» در دست مبارک آن سید و سالار کونین و آن امام اولین و آخرین است.

ابن‌کثیر احادیث متعددی را در شرح این مقام نقل کرده و با بیان مقدمه‌ای که ناظر بر بسیاری از این احادیث است می‌گوید: «در روز قیامت برای رسول خدا ﷺ خصلت‌ها و تشریفات مخصوصی وجود دارد که هیچ کس در آنها با ایشان برابر نیست زیرا:

- آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اولین کسی هستند که زمین از پیکر مطهرشان شکافته می شود.
- ایشان به سوی محشر سواره برانگیخته می شوند.
- برایشان در محشر پرچمی است که آدم و همه فرزندان وی در زیر پرچم ایشان قرار دارند.
- برایشان در محشر حوضی است که خلقی بسیار بر آن وارد می شوند.
- برایشان نزد خدای عزوجل شفاعت عظمی است تا حق تعالی بر اثر شفاعت ایشان، برای فیصله دادن نهایی میان خلائق تشریف آورد و این بعد از آن است که مردم این شفاعت را از آدم درخواست می کنند، سپس از نوح، آن گاه از ابراهیم، سپس از موسی و آن گاه از عیسی عَلَيْهِ السَّلَام اما همه آنها می گویند که ما اهل این شفاعت نیستیم. پس سرانجام نزد محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آیند و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ درخواستشان می گویند: «من اهل آنم! من اهل آنم!».
- از جمله این تشریفات: شفاعت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق گروههایی از مردم است که فرمان افگندنشان در دوزخ صادر شده ولی در اثر شفاعت ایشان از دوزخ برگردانده می شوند و این نوع دیگری از شفاعت است که غیر از شفاعت عظمی برای جملگی خلائق می باشد.
- از جمله این تشریفات یکی این است که ایشان اولین پیامبران در قضاوت میان امتشان هستند، یعنی امتشان اولین امتی است که خداوند عَزَّ وَجَلَّ حساب کارشان را فیصله می دهد.
- ایشان اولین پیامبران در گذراندن امت خویش از پل صراط اند.
- ایشان اولین کسی هستند که در بهشت شفاعت می کنند. و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.
- ایشان اولین کسی هستند که به بهشت وارد می شوند و امتشان نیز قبل از همه امت های دیگر به بهشت داخل می شوند.
- ایشانند که برای بلند بردن درجات گروههایی شفاعت می کنند که اعمالشان در حد و اندازه آن درجات نیست و این نوع دیگری از شفاعت خاصه است.

- ایشان صاحب «وسیله» ای هستند که برترین منزلت در بهشت است، که این منزلت جز برای آن حضرت صلی الله علیه و آله، لایق شأن هیچ کس دیگری نیست.

- چون خدای عزوجل در حق گنهکاران اذن شفاعت دهد، فرشتگان و پیامبران و مؤمنان صالح همه برایشان شفاعت می کنند اما آن حضرت صلی الله علیه و آله در حق خلقی عظیم شفاعت می کنند که هیچ کس جز خداوند جل جلاله شمارشان را نمی داند پس هیچ کس همانند ایشان شفاعت نمی کند».

از جابرین عبدالله رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «هر کس در هنگام شنیدن اذان بگوید: (اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلاة القائمة آت محمداً الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاماً محموداً الذي وعده) قطعاً شفاعت من بر وی در روز قیامت حلال می شود».

وَقُلْ رَبِّ ادْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا ﴿٨٠﴾

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هجرت مأمور شدند. «و بگو: پروردگارا! داخل کن مرا به طرز پسندیده و بیرون آور مرا به طرز پسندیده» مراد: داخل کردن آن حضرت صلی الله علیه و آله به مدینه و بیرون آوردنشان از مکه است به ورودی عزتمندانه و بیرون آوردنی پیروزمندانه همراه با مدد و نصرت حق تعالی. والله الحمد که چنین شد «و برای من از سوی خویش سلطه ای یاری بخش» یعنی: حجتی آشکار و مقهور کننده «قرار ده» که مرا با آن بر تمام مخالفانم پیروز گردانی. به قولی: آن حضرت صلی الله علیه و آله مأمور شدند تا از پروردگارش سلطه و دولت دنیوی نیرومندی درخواست کنند که به وسیله آن دولت و قوت، پایگاهی از عزت برایشان برپا شود تا در نتیجه، شأن و شوکت دین حق برقرار گردد و نصرت حق تعالی همه وقت شامل حالشان باشد. و لله الحمد که چنین شد؛ و خدای عزوجل برای آن حضرت صلی الله علیه و آله پایه های دولتی کریمه و مقتدر را در مدینه برافراشت. ابن کثیر می گوید: «این قول راجح تر است».

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴿٨١﴾

«و بگو: حق آمد» یعنی: آنچه که خداوند جَلَّالَهُ به پیامبرش از ظهور و پیروزی اسلام وعده داده بود، تحقق یافت «و باطل نابود شد» یعنی: شرک از میان برافتاد و مضمحل شد «هرآینه باطل همواره نابودشدنی است» زیرا باطل در ماهیت و جوهره عناصر خود از مایه‌های بقا برخوردار نیست بلکه حیات موقت خویش را از عوامل خارجی و تکیه‌گاه‌های غیرطبیعی استمداد می‌کند پس چون این تکیه‌گاه‌ها سست شوند، باطل نیز فرومی‌پاشد؛ اما حق عناصر وجودی خویش را از ذات و ماهیت خود بر می‌گیرد. بخاری و مسلم از ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز فتح مکه در حالی وارد آن شدند که بر گرداگرد خانه کعبه سیصد و شصت بت نصب شده بود پس با چوبی که در دست داشتند بر آن بتان می‌کوبیدند و این آیه را می‌خواندند:

(جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا).

وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾

«و از قرآن فرود می‌آوریم آنچه را که شفاست» برای دلها از بیماریهای باطنی آنها؛ با زوال جهل و ازبین رفتن شک و شبهه و گمراهی از آنها. به قولی: این شفا شامل امراض ظاهری نیز می‌شود. چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طلب شفا با قرآن را تأیید کردند و در این باره روایاتی صحیح در دست است؛ از آن جمله تأیید رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از دم و دعای یکی از اصحاب است که با خواندن سوره فاتحه شخص مارگزیده را درمان کرد. «و» نیز فرود می‌آوریم از قرآن آنچه را که «برای مؤمنان رحمت است» زیرا قرآن کریم دربرگیرنده علوم سودمندی است که صلاح دین و دنیا در آنهاست و نیز به سبب آن‌که در تلاوت قرآن و تدبر خاشعانه در آن، پاداشی عظیم و آمرزش و خشنودی‌ای بزرگ از جانب الله جَلَّالَهُ وجود دارد که به دخول بهشت و نجات از عذاب دوزخ می‌انجامد «ولی» قرآن «بر ستمگران» که تکذیب به دین حق و قرآن را به‌جای تصدیق آن نهاده‌اند «جز زیان نمی‌افزاید» یعنی: جز هلاکت و نابودی نمی‌افزاید زیرا شنیدن قرآن آنها را شدیداً بر سر غیظ و خشم آورده و انگیزه تمرد و سرکشی را در آنان بالا

می‌برد، که بر اثر آن به ارتکاب بیشتر زشتی‌ها و مفسد روی می‌آورند و در نتیجه هلاک می‌شوند.

قرار گرفتن این آیه بعد از اوامر چهارگانه سابق، مشعر بر آن است که شفا و رحمت در اجرای این اوامر است.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا ﴿٨٣﴾

«و چون بر انسان انعام کنیم» با نعمت‌هایی که موجب شکر است، همچون سلامتی، توانگری، فتح و پیروزی «روی می‌گرداند» از شکر گزاری برای ما و طاعت و عبادت و ذکر ما «و پهلوی خود را می‌پیچاند» از طاعت ما و به آن پشت می‌کند پس از وی چیزی جز تکبر و شانه‌خالی کردن از قیام به حقوق منعم سر نمی‌زند «و چون به وی شری برسد» مانند بیماری یا فقر «یئوس است» یئوس: سخت نومید است از رحمت خدای عزوجل؛ پس اگر به هدف دست یافت، معبود را فراموش می‌کند و اگر هدفش از دست رفت، آه و افسوس و اندوه بر وی چیره شده و نومید می‌شود، که این هر دو خصلت، زشت و ناپسند است.

البته از آیات (۹ - ۱۱) سوره «هود» چنین بر می‌آید که موقف یاد شده در این آیه، از مواقف کفار است نه از مواقف مؤمنان متوکل چنان‌که آیه بعدی نیز به این حقیقت اشاره دارد:

قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا ﴿٨٤﴾

«بگو: هر کس بر طریقه خود عمل می‌کند» یعنی: بر طریقه و روشی از هدایت یا گمراهی که با حال و وضع و شأن و ساختار وی تناسب و سازگاری داشته و با اخلاق و عادات مألوف وی هماهنگ است «و پروردگار شما به هر که راه یافته‌تر باشد، داناتر است» یعنی: در نهایت امر، ممیز حق تعالی است پس اوست که میان مؤمنی که در هنگام نعمت اعراض نمی‌کند و در وقت محنت مأیوس نمی‌شود و میان کافری که

شان و شیوه وی سرمستی و سرکشی در برابر نعمت‌ها و نو میدی وی‌اس در هنگام ناکامی‌هاست، تمییز می‌دهد و هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهد.

وَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٨٥﴾

«و از تو درباره روح» یعنی: از حقیقت و کنه آن «می‌پرسند» این همان روحی است که انسان به‌وسیله آن خلعت حیات در بر می‌کند، همان روحی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آن را آفرید اما کسی را از حقیقت آن آگاه نکرد «بگو: روح از امر پروردگار من است» یعنی: حق تعالی علم روح را در حوزه اختصاص خود قرار داده و انبیای خویش را بر آن آگاه نکرده است «و به شما از علم داده نشده مگر اندکی» یعنی: علمی که خداوند متعال آن را به شما داده، اندک است و هر قدر علم بشر و میدان مدنیت انکشاف یابد، بشر از گستره بی‌کران معلومات جز اندکی از علم بهره ندارد و معلومات آن نسبت به مجهولاتش بسیار ناچیز است.

از سیاق آیه بر می‌آید که این معنی هرچند در کل علوم مصداق دارد اما بیشتر ناظر بر علم و دانش بشر در باره روح است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: قریش به یهود گفتند؛ به ما چیزی بیاموزید تا از این مرد (یعنی محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) بپرسیم. یهود به آنان گفتند: از او درباره روح سؤال کنید. پس قریشیان سؤال کردند و خداوند عَلَيْهِ السَّلَام این آیه را نازل فرمود. قابل ذکر است که موضوع روح در تورات نیز مبهم باقی گذاشته شده است.

وَلَيْنَ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا ﴿٨٦﴾

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنچه را به تو وحی کرده‌ایم، از بین می‌بریم» یعنی: اگر بخواهیم، همین علم اندکی را که به شما داده‌ایم نیز از سینه‌ها و از کتابها برمی‌داریم - و از جمله قرآن را - تا بدانجا که هرگز اثری از آن باقی نماند «آن‌گاه» اگر بخواهیم آن را از عرصه علم تو ببریم و فراموش گردانیم «برای خود به سبب آن» یعنی: برای

حفظ آن «بر ما وکیلی نیابی» یعنی: کسی را نمی‌یابی که با توکل و یاری گرفتن و پشت گرمی از سوی ما، چیزی از قرآن را برگرداند و آن را برای تو نگه دارد.

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَتْ عَلَيْكَ كَبِيرًا ﴿٨٧﴾

«مگر به سبب رحمتی از جانب پروردگارت» یعنی: به سبب رحمتی که در حق توداریم، این قرآن و این علم را باقی گذاشتیم و نخواستیم آن را از بین ببریم «بی‌گمان فضل او بر تو همواره بزرگ است» از آنجا که تو را به خلعت رسالت مفتخر ساخت، بر تو کتاب نازل فرمود، تو را سرور و سالار اولاد آدم گردانید، به تو مقام محمود را عطا فرمود و جز این از نعمت‌های بسیار دیگری که بر تو منت نهاد. پس بدانید که قرآن منشأ بشری ندارد بلکه کتابی است ربانی و از این جهت فرمود:

قُلْ لَئِنْ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَتْ بَعْضُهُمْ

لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿٨٨﴾

«بگو: اگر انس و جن جمع شوند تا نظیر این قرآن را» که از نزد خداوند عز وجل در کمال بلاغت و استواری لفظ و حسن ترتیب و فصاحت فرود آورده شده «بیاورند، هرگز مانند آن را نخواهند آورد» زیرا مخلوق از آوردن نظیر آنچه که خالق می‌آورد، عاجز است «هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی دیگر باشند» و به همدیگر مدد و یاری رسانند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ﴿٨٩﴾

«و به راستی در این قرآن از هر گونه مثلی، گوناگون بیان کردیم» یعنی: در قرآن سخن را به هر گونه معنی و مثل و داستانی که موجب عبرت گرفتن و اندیشه ورزیدن است به تکرار بیان کردیم، اعم از بیان پندها، موعظه‌ها، ترغیب، تهدید، اوامر، نواهی، نشانه‌ها، داستانهای پیشینیان و اخبار بهشت و دوزخ و قیامت لذا معانی آنها را مکرر در

مکرر به وجوه مختلف و متعدد و به شیوه‌های متنوع روشن ساختیم تا شاید آنان ایمان آورند و اگر برخی از وجوه و شیوه‌های متنوع بیانی در کافران تأثیری نگذاشته، برخی دیگر بر آنان تأثیر بگذارد «ولی بیشتر مردم جز کفران را قبول نکردند» و از سر انکار و ناسپاسی رفتار کرده منکر آن شدند که قرآن کلام خدا باشد، بعد از آن که حجت هم به تکرار و به اشکال و صورتهای مختلف بر آنان اقامه شد.

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ﴿١٠﴾

«و گفتند» رؤسا و سردمداران شرک در مکه: «تا از زمین چشمه‌ای برایمان جوشانی هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم» ینبوع: چشمه آبی است که بسیار آب‌خیز باشد، به‌طوری‌که آب پیوسته و بی‌انقطاع از آن فواره کنان بیرون جوشد.

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّجِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجِّرَ الْأَنْهَارَ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا ﴿١١﴾

«یا» ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که «برایت جنتی باشد» یعنی: باغی باشد که درختان آن زمینش را بپوشاند «از درختان خرما و انگور پس از میان آنها جوی‌ها روان سازی به روان ساختنی» یعنی: جویبارهای بسیار را با نیرومندی در آن به‌جریان اندازی.

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتِ عَلَيْنَا كَسْفًا أَوْ تَأْتِي بَالِهٍ وَالْمَلَائِكَةُ قَبِيلًا ﴿١٢﴾

«یا چنان‌که ادعا می‌کنی، آسمان را پاره‌پاره بر سر ما فرواندازی» یعنی: ایمان نمی‌آوریم مگر این‌که به‌عنوان عذاب، آسمان را بر سر ما پاره پاره فرواندازی. کسفا: قطعه قطعه و پاره‌پاره «یا خدا و فرشتگان را روبه‌روی ما بیاوری» یعنی: آنها را به‌طور آشکار و محسوس در برابر ما حاضر کنی تا آنها را به چشم سر ببینیم. به‌قولی معنی «قبیلا» این است: تا اصناف فرشتگان را قبیله قبیله نزد ما بیاوری.

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّنْ ذُرْفٍ أَوْ تَرَفٍّ فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُقِيَّتِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ
قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ﴿١٣﴾

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «برای تو خانه‌ای از زخرف باشد» زخرف: یعنی طلا. به قولی مراد از زخرف این است که: برایت خانه‌ای مزین و آراسته به انواع زیورات و اشیای فاخر باشد؛ به عادت توانگران و مرفهان که خانه‌هایی پر از نقش و نگار و بسیار آراسته برای خود بنا می‌کنند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «پروردگار عزوجل این امر را که اگر بخواهم ریگزار مکه را برایم طلا گرداند، به خواست من موکول کرد اما من گفتم: نه! ای پروردگارم! من ترجیح می‌دهم که روزی سیر و روزی دیگر را گرسنه بگذرانم پس چون گرسنه شوم به سوی تو زاری کرده و تو را به یاد می‌آورم و چون سیر شوم تو را ستایش گفته و سپاست می‌گزارم».

«یا» ایمان نمی آوریم مگر این که «به آسمان بالاروی» و در عروجگاه‌های آن صعود کنی «و به بالارفتن تو هم باور نداریم» یعنی: اگر هم ببینیم که در آسمان بالا می‌روی، تو را هرگز به رسالت تصدیق نمی‌کنیم؛ «تا بر ما کتابی نازل کنی که آن را بخوانیم» کتابی که تو را تصدیق کند و بر نبوت دلالت نماید. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی: برای هر یک از ما نامه‌ای از آسمان بیاوری که در آن نوشته باشد: (این نامه‌ای است از جانب خدا برای فلان فرزند فلان...) که چون صبح از خواب بیدار می‌شود، این نامه بالای سرش گذاشته شده باشد».

اما آیا در یکی از پیشنهاداتشان بویی از منطق یا عقل یا گرایش به سوی حق، به مشام می‌رسد؟ هرگز! از این جهت خداوند متعال فرمود: «بگو: پروردگار من پاک است» از این که از آوردن چیزی از اینها عاجز باشد «آیا من جز بشری فرستاده هستم؟» یعنی: من فرشته نیستم تا به آسمان بالا روم، من فردی از افراد بشر هستم و نه بیشتر؛ تنها تفاوتم با سایر افراد بشر در این است که: من از سوی خدای سبحان فرستاده شده‌ام تا پیامش را به شما ابلاغ کنم پس ای پیشنهاد دهندگان امور فوق! آیا شنیده‌اید که بشری بر آوردن چیزی از اینها توانا باشد؟ آخر من هم بنده‌ای مأمور هستم که هرگز حق

تحکم را بر پروردگار خویش ندارم تا او را به‌رغم اراده‌اش وادار به امری از آن امور کنم.

بدین‌گونه، پروردگار بزرگ این پیشنهادتشان را که همه از سر لجاجت و عناد بود و نه از روی حق‌جویی و حقیقت‌پویی، رد کرد.

در بیان سبب نزول این آیات از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: رؤسای قریش نزدیک کعبه گرد آمدند و گفتند: کسی را نزد محمد بفرستید و با او گفت‌وگو و مرافعه کنید تا در حق وی معذور شناخته شوید؛ پس دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند، بدین پیغام که: اشراف قومت گرد هم آمده‌اند تا با تو مذاکره نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از بس مشتاق هدایت آنان بودند، سریعا خود را به‌محل اجتماع آنان رساندند. پس مشرکان به ایشان گفتند: ای محمد! به خدا سوگند هیچ کس از اعراب را سراغ نداریم که نظیر آنچه تو بر سر قومت آورده‌ای، بر سر قومش آورده باشد؛ آخر تو پدران ما را دشنام داده‌ای، دین ما را به مسخره گرفته‌ای، اندیشه‌ها و پندارهایمان را به سبکی و بی‌خردی نسبت داده‌ای و جمع ما را پراکنده ساخته‌ای پس اگر این پیام و این عقیده را برای آن علم کرده‌ای تا به مال و منال برسی، اینک ما برای تو به قدری از اموالمان اختصاص می‌دهیم که سرمایه‌دارترین فرد ما شوی و اگر در میان ما به دنبال شرف و برتری هستی، تو را رئیس و رهبر خود می‌گردانیم و اگر این حالتی که به تو دست می‌دهد، بر اثر جن‌زدگی است، هر چه لازم باشد مصرف می‌کنیم تا از آن شفا یابی یا که در حق تو معذور شناخته شویم!!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ آنان فرمودند: نه! آنچه شما می‌گویید، هیچ یک در من نیست؛ نه به طلب اموال شما آمده‌ام، نه جویای شرف و منزلت در میان شما هستم و نه قصد حکومت کردن بر شما را دارم ولی حقیقت این است که خدای عزوجل مرا به‌سوی شما به رسالت برانگیخته پس اگر دعوتی را که به شما آورده‌ام بپذیرید، قطعاً این بهره شماست در دنیا و آخرت و اگر آن را به من برگردانید، بر امر خدا عز وجل شکیبایی می‌ورزم تا او خود میان من و شما داوری کند. گفتند: ای محمد! اگر این پیشنهادهایمان را نمی‌پذیری، اینک پیشنهاد دیگری داریم... و پیشنهادات بیان شده در این آیات را مطرح کردند که آیات فوق در پاسخ آنان نازل شد.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا ﴿١٤﴾

«و هیچ چیز مردم را - وقتی که هدایت برایشان آمد - از ایمان آوردن باز نداشت، جز این که گفتند: آیا خداوند بشری را به پیامبری مبعوث کرده است؟» یعنی: آنها این حقیقت را که پیامبر از جنس بشر باشد، رد و انکار کردند، درحالی که این حقیقت نباید محل انکار و تردید و اعتراض قرار گیرد زیرا فرستادن پیامبر از جنس خودشان لطف و رحمتی برایشان است چنان که خداوند عز و جل می فرماید:

قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يُمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ﴿١٥﴾

«بگو: اگر در روی زمین فرشتگانی می بودند که با اطمینان راه می رفتند» یعنی: اگر در روی زمین به جای بشری که هم اکنون بر روی آن زندگی می کند، فرشتگانی می بودند که با پاهای خود آرام و مطمئن راه می رفتند، چنان که انسانها مطمئن در آن راه می روند و در آن مستقرند «البته بر آنان فرشته ای را به عنوان پیامبر از آسمان نازل می کردیم» تا فرستاده شان از جنس خودشان باشد؛ پس مقتضای حکمت و اقتضای رحمت ما این است که پیامبر بشر را از جنس خود بشر بفرستیم زیرا جنس با اهل جنس خود بیشتر انس و الفت می گیرد و بهتر می تواند ارتباط و تفاهم برقرار کند.

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا ﴿١٦﴾

«بگو: میان من و شما گواه بودن خدا کافی است» بر این امر که من پیام رسالتی را که بدان فرمان یافته ام، به شما ابلاغ کرده ام. به قولی مراد این است: نازل کردن معجزه به منظور تأیید ادعای پیامبر، گواهی ای از سوی حق تعالی بر راستگویی اوست «بی گمان او به بندگان خود دانا و بیناست» دانا است به تمام احوالشان، محیط است به آشکارها و پنهانهایشان؛ پس او داناتر است به این که چه کسانی شایسته انعام و احسان و هدایتند و چه کسانی سزاوار بدبختی و گمراهی و انحراف؟ از این جهت فرمود:

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ ۗ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَبُكَاوَصُمًا ۗ مَا وَلَنَّهُمْ جَهَنَّمَ ۖ كَمَا خَبَتَ زِدْنَهُمْ سَعِيرًا ﴿١٧﴾

«و هر که را خدا هدایت کند، همو رهیافته است» به سوی حق «و هر که را گمراه سازد» یعنی: گمراهی اش را اراده کند «پس هرگز برای آنان در برابر او دوستانی بجز خداوند نیابی» که یاری شان دهند و به سوی حقی که خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ آنها را از آن به بیراهه انداخته است، هدایتشان کنند «و آنان را روز قیامت در افتاده بر چهره هایشان برانگیزیم» این تمثیلی است در مورد به شتاب بردنشان به سوی جهنم. به قولی: آنها حقیقتاً در روز قیامت بر چهره هایشان کشیده می شوند چنان که در دنیا با کسانی که در اهانت و شکنجه شان زیاده روی به عمل آید، همین عمل به کار برده می شود «کور و گنگ و کر ساخته» یعنی: آنها در زشت ترین صورت و قبیح ترین منظر برانگیخته می شوند از آنجا که خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ کوری چشم، گنگی زبان و ناشنوایی گوش را همه در آنان جمع می کند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال شد که یا رسول الله! چگونه مردم بر چهره هایشان برانگیخته می شوند؟ فرمودند: ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان کرد، همو نیز قادر است تا آنان را بر چهره هایشان روان سازد» «مأوایشان» یعنی: جایگاهی که در آن جای می گیرند «جهنم است، هربار که آتش آن فرونشیند، بر آنان شراره ای بیفزاییم» یعنی: هرگاه شراره دوزخ فرونشیند، بر آن چیزی می افزاییم که شراره آن را بلندتر و سوزنده تر گرداند.

ذٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا بِبٰیٰنِنَا وَقَالُوْا اِءِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفَّتًا اِنَّا لَمَبْعُوْثُوْنَ خَلْقًا جَدِيْدًا ﴿١٨﴾

«این است جزای آنان، به سبب این که به آیات ما کافر شدند» پس نه آیات تنزیلی ما را تصدیق کردند و نه هم در آیات تکوینی ما تفکر نمودند «و گفتند: آیا چون

استخوانی چند و اعضایی از هم پاشیده شدیم، آیا در آفرینشی جدید برانگیخته می‌شویم» تفسیر نظیر این آیه در آیه (۴۹) گذشت.

خداوند متعال در پاسخشان می‌فرماید:

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا ﴿٩٩﴾

«آیا ندیده‌اند» یعنی: آیا ندانسته‌اند «که خدایی که آسمانها و زمین را آفرید، قادر است که مانند آنان را بیافریند؟» یعنی: ذاتی که بر آفرینش آسمانها و زمین توانا باشد، قطعاً بر بازآفرینی و اعاده آنچه که به مراتب از آفرینش این کائنات عظیم ساده‌تر است، توانا تر می‌باشد «و» همان خداست که «برای آنان اجلی که هیچ‌شبهه‌ای در آن نیست، مقرر کرده است» که این اجل، میعاد مرگ آنها یا میعاد قیام قیامت است «ولی ستمگران جز انکار، چیزی را نپذیرفتند» یعنی: مشرکان با وجود روشن بودن دلیل، جز انکار ورزیدن را نپذیرفتند.

﴿٩٩﴾ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ قُلُوبًا لَّوِ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكَنَّ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا ﴿١٠٠﴾

«بگو: اگر شما مالک خزانه‌های رحمت پروردگار بودید» یعنی: سبب اجابت‌نکردن خواسته‌هایتان در مورد بخشیدن باغها و چشمه‌سارها و غیره این است که اگر شما مالک خزانه‌ها و انبارهای رزق و نعمت پروردگار هم بودید «بازهم از بیم آن که همه را خرج کنید، بخیلی می‌کردید» و امساک می‌ورزیدید «وانسان بخیل است» در انفاق و خرج کردن بر خود و بر دیگران و این اصلی است کلی در مورد مشرکان و غیر آنان.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسَلَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ

يَكْمُوسَى مَسْحُورًا ﴿١٠١﴾

«و به راستی ما به موسی نه نشانه روشن» یعنی: نه معجزه قاطع «دادیم» که دال بر نبوت وی بود، گویی نشانه‌های داده شده به موسی عليه السلام برابر با همین اموری بودند که کفار قریش پیشنهاد کردند^۱ بلکه حتی قوی‌تر از آنها. یعنی: با وجود آن نشانه‌های قوی که اعجاز آنها آشکار و روشن بود، فرعون و قومش به موسی عليه السلام ایمان نیاوردند بلکه فرودآوردن آن معجزات سرانجام به نابودیشان انجامید پس همچنین است آنچه که شما مردم مکه درخواست می‌کنید لذا اگر خواسته‌های شما هم اجابت بشود، ایمان نمی‌آورید و در آن صورت، سنت الهی حکم می‌کند که شما را هلاک سازد.

یادآور می‌شویم که نشانه‌های نه‌گانه موسی عليه السلام عبارت بودند از: فرستادن طوفان، ملخ، شپش، غوک، فرود آوردن باران خون و قحطی، کمبود میوه‌ها، دادن عصا و ید بیضا که تفسیر بیشتر آنها در سوره اعراف «آیه ۱۳۳» گذشت. به‌قولی مراد از آیات نه‌گانه: وصایا و سفارشهای نه‌گانه‌ای است که در تورات مطرح شده است چنان‌که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از صفوان بن عسال رضی الله عنه آمده است که فرمود: روزی دو یهودی باهم نشسته بودند، در این اثنا یکی از آنها به رفیق خود گفت: بیا نزد این پیامبر برویم و از او سؤالی بکنیم. پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده و از ایشان درباره این فرموده خداوند جل جلاله: (وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیات نه‌گانه موسی عليه السلام عبارت بود از این توصیه‌ها:

۱ - چیزی را با خدا شریک نیاورید.

۲ - زنا نکنید.

۳ - نفسی را که خداوند جل جلاله کشتن آن را حرام ساخته، جز به حق نکشید.

۴ - دزدی نکنید.

۵ - سحر نکنید.

۶ - بی‌گناهی را به سوی سلطانی نبرید تا او را به قتل رساند.

^۱ نگاه کنید به آیات «۹۰-۹۳» از همین سوره.

۷ - ربا نخورید.

۸ - زن پاکدامنی را به فحشا متهم نکنید.

۹ - و بر شماست ای یهود - مخصوصا - که در روز شنبه تجاوز نکنید».

آن دو یهودی چون این بیان رسول اکرم ﷺ را شنیدند، دستها و پاهای ایشان را بوسیدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که شما رسول بر حق خدایید. رسول اکرم ﷺ فرمودند: «پس چه چیز شما را از اسلام آوردن باز می‌دارد؟»، گفتند: داوود ﷺ از خدا ﷻ خواست که پیامبری پیوسته در نسل وی باشد لذا ما از آن می‌ترسیم که اگر مسلمان شویم، یهودیان ما را به قتل رسانند».

ابن‌کثیر بعد از نقل این روایت اضافه می‌کند: «این وصایا و سفارشها به اقامه حجت علیه فرعون و قومش ربطی ندارد و شاید آن دو مرد یهودی از رسول خدا ﷺ راجع به کلمات (احکام) نه گانه در تورات سؤال کرده بودند لذا کار بر راوی مشتبه شده و آنها را (معجزات) تصور کرده پس قول مشهور و راجح همان قول اول است». «پس، از بنی اسرائیل پرس آن‌گاه که نزد آنان آمد» این آیات و نشانه‌ها و پرسش تو از آنها نه برای کسب آگاهی از این امر بلکه از باب استشهاد برای ازدیاد یقین و اطمینان توست. آری! از آنان پرس که آیا این آیات همان‌گونه نبوده است که ما بیان کرده‌ایم؟ و کسانی که از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، مؤمنان بنی اسرائیل اند؛ مانند عبدالله بن سلام و یارانش «و فرعون به او» یعنی: به موسی ﷺ «گفت» بعد از مشاهده همه آن معجزات «ای موسی! بی‌گمان من تو را جادو شده می‌پندارم» مسحور: کسی است که جادو شده و بر اثر آن عقلش آشفته و درهم‌وبرهم گشته است.

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ بِفِرْعَوْنِ مَثْبُورًا



«گفت» موسی ﷺ در پاسخ فرعون: «قطعا تو خوب می‌دانی که این‌ها را» یعنی: این نشانه‌ها و معجزات را «که باعث بینشها است» یعنی: دلایلی روشنگرانه است که به وسیله آنها به قدرت و وحدانیت حق تعالی راه توان برد «جز پروردگار آسمانها و

زمین نفرستاده است و بی گمان من تو را» ای فرعون «هلاک شده می پندارم» ظن: در اینجا به معنی یقین است، یعنی: یقین دارم که تو هلاک می شوی. ثبوت: هلاکت و خسران است.

فَأَرَادَ أَنْ يَسْتَفِزَّهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا ﴿١١٣﴾

«پس فرعون تصمیم گرفت که آنان را از آن سرزمین برکند» یعنی: فرعون تصمیم گرفت که بنی اسرائیل و موسی عليه السلام را از سرزمین مصر برکند؛ با تبعیدشان از آن «پس او و کسانی را که همراه وی بودند» یعنی: فرعون و سپاه وی را که در تعقیب موسی عليه السلام بودند «همه یکجا غرق ساختیم» در دریای بلا، که دریای سرخ (بحر قلزم) بود.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا ﴿١١٤﴾

«و پس از او» یعنی: پس از فرعون یا پس از موسی عليه السلام، چرا که نص هر دو احتمال را دارد «به بنی اسرائیل گفتیم: در زمین ساکن شوید» یعنی: در سرزمین بیت المقدس. هرچند سیاق مقتضی آن است که تمام زمین مراد باشد، یعنی در سراسر زمین پراکنده شوید «پس چون وعده آخرت فرارسد» یعنی: وعده سرای آخرت که همانا قیامت است. یا نوبت فسادافگنی دیگر شما - که در اول سوره ذکر شد^۱ - فرارسد «شما را درآمیخته با هم محشور می کنیم» از قبرهایتان به طوری که از هر مکانی با هم در آمیخته آید، یعنی: مؤمن با کافر درهم آمیخته است - بنا بر وجه اول در تفسیر این آیه - اما بنا بر وجه دوم که مراد پراکندن آنان در سراسر زمین می باشد، معنی این است: شما را از سرزمین های مختلف و پراکنده به سوی سرزمین مقدس گرد می آوریم - تا برای بار دوم قتل عام شوید - بنابراین وجه، آیه کریمه بر وضعیت کنونی بنی اسرائیل که در

^۱ نگاه کنید به آیه (۴) و آیات بعد از آن.

حال گردآمدن در سرزمین مقدس اند مصداق پیدا می‌کند و قطعاً خدای عزوجل زمینه را برای شکست و کشتار دوم آنان آماده خواهد کرد.^۱

وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَّلْهُ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿١٠٥﴾

«و آن را» یعنی: قرآن را «به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمده است» یعنی: قرآن را جز به حق و راستی فرود نیاورده‌ایم پس قرآن در همه حال به سوی حق فرامی‌خواند و در تمام امور دربرگیرنده حق است و همیشه بر حق باقی می‌ماند؛ پس نه با غیر خود آمیخته شده و نه دستخوش کاستی و فزونی و تحریف می‌شود «و تو را جز بشارت دهنده» به بهشت برای کسانی که اطاعت ورزیده‌اند «و بیم‌دهنده» به دوزخ برای کسانی که عصیان ورزیده‌اند «نفرستادیم».

وَقُرْءَانًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ نَزِيلًا ﴿١٠٦﴾

«و قرآنی که آن را به تفریق فرستادیم» یعنی: این همان قرآن عظیمی است که آن را آرام‌آرام، به تدریج و بخش‌بخش بر تو نازل کردیم، نه تماماً در یک بار «تا آن را بر مردم به درنگ بخوانی» یعنی: آن را در طول مدت بیست‌وسه سال، آهسته آهسته و اندک‌اندک به درنگ و تأنی بر مردم بخوانی زیرا این شیوه به فهم نزدیک‌تر و از نظر حفظ آسان‌تر است «و آن را به فرورستادنی نازل کردیم» یعنی: آن را اندک‌اندک و به دفعات بر حسب مصالح و رخدادها نازل کردیم زیرا اگر تمام فرایض و مکلفیت‌ها در یک آن و یک زمان بر مکلفان وضع می‌شد، یقیناً آنها می‌رمیدند و تاب نمی‌آوردند.

قُلْ ءَامِنُوا بِهِ ؕ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴿١٠٧﴾

بعد از آن که حقیقت و حکمت نزول تدریجی قرآن ثابت شد آن‌گاه می‌فرماید: «بگو» ای پیامبر! «به آن ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید» نه ایمان شما چیزی برحقانیت قرآن

^۱ برای روشن شدن بیشتر معنی آیه، نگاه کنید به آیات (۷ - ۴) از همین سوره.

می‌افزاید و نه عدم ایمان شما چیزی از حقانیت آن می‌کاهد «بی‌گمان کسانی که پیش از آن دانش یافته‌اند» یعنی: شکی نیست؛ علمایی که کتابهای آسمانی پیشین را خوانده، حقیقت وحی را شناخته و نشانه‌های نبوت را دریافته‌اند، همچون زید بن عمرو بن نفیل، ورقه بن نوفل و عبدالله بن سلام «چون» قرآن «بر آنان خوانده شود، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند» برای خدای سبحان؛ زیرا حق بر آنان پنهان نمی‌ماند.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا ﴿١٠٨﴾

«و می‌گویند» دانشمندان حق‌پوی اهل کتاب و آشنایان به معارف الهی «پاک است پروردگار ما، به راستی وعده پروردگار ما» به پیروز ساختن مؤمنان «قطعا انجام‌شدنی است» و سرانجام، حق پیروز است.

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴿١٠٩﴾

«و گریه‌کنان بر روی خویش می‌افتند» حق تعالی بیان افتادنشان بر رویشان را تکرار کرد تا تأثیر موعظه‌های قرآن در دل‌هایشان را نشان دهد «و می‌افزاید» قرآن «در آنان» با گوش فرادادنشان به آن «خشوع را» یعنی: نرمی و لطافت قلب و رطوبت چشم را. حاصل معنی این است: اگر شما مشرکان به قرآن ایمان نیاورید، پروایی نیست زیرا کسانی که از شما بهترند به آن ایمان آورده‌اند، ایشان دانشمندانی هستند که کتابهای پیشین را خوانده، اوصاف قرآن و پیامبر ﷺ را در کتبشان مطالعه کرده، حقیقت وحی و علایم نبوت را شناخته و قدرت تمییز میان حق و باطل را دارا شده‌اند.

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ﴿١١٠﴾

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «روزی رسول خدا ﷺ در مکه نماز می‌خواندند پس در دعای خود گفتند: «یا الله! یا رحمان!». مشرکان که این

دعایشان را شنیدند، گفتند: به سوی این صائبی بنگرید که ما را از خواندن دو خدا نهی می‌کند اما خود او دو خدا را می‌خواند! پس خداوند متعال نازل فرمود: **(قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ...)**. «بگو: الله را بخوانید یا رحمان را» هیچ‌زایراد و اشکالی ندارد «هر کدام را که بخوانید» یعنی: هر اسمی از اسمای حسناى حق تعالی را که بخوانید خوب است و در خواندن آن بر راه درست و صواب قرار دارید؛ از جمله خواندن الله و رحمان را؛ که خواندن هر دو جایز و نیکوست «زیرا برای او نامهای نیکوست» معنی نیکو بودن نامهای حق تعالی، استقلال هر یک از نامهای او به وصف جلال و بزرگی است. یادآور می‌شویم که اسمای حسناى حق تعالی - چنان‌که در حدیث صحیح آمده است - نودونه اسم است «و نمازت را» یعنی: قرائت نمازت را «نه با صدای بلند بخوان و نه با صدای آهسته و میان‌این» و آن «راهی بجوی» یعنی: راهی میانه بجوی پس نه به آواز بسیار بلند بخوان و نه بسیار آهسته. گفتنی است که این حکم مربوط به نمازگزار منفرد است اما امام باید در دو رکعت اول نمازهای بامداد، مغرب و عشاء و نیز در دو رکعت جمعه و عیدین، قرائت را به آواز بلند بخواند تا کسانی که در پشت سر او هستند، صدای او را بشنوند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این بخش از آیه می‌گوید: این حکم هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه به حال اختفا به سر می‌بردند و چون در آن وقت مشرکان صدای قرائت قرآن را می‌شنیدند، هم قرآن را دشنام می‌دادند، هم کسی که آن را نازل کرده و هم کسی که آن را برای مردم آورده است؛ پس پروردگار نازل فرمود که: «نمازت را به آواز بلند نخوان» که مشرکان بشنوند و قرآن را دشنام دهند، «همچنان آن را آهسته نخوان» که یاران آن را نشنوند بلکه در میان این و آن، شیوه‌ای میانه بجوی. بعد از آن امت نیز به رعایت این شیوه ملزم شد تا همیشه شرایط و ظروف اولیه نزول قرآن را به‌خاطر داشته باشد.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَكَبْرَهُ تَكْبِيرًا ﴿١١١﴾

«و بگو: ستایش خدایی راست که نه فرزندی گرفته» چنان‌که یهود و نصاری و نیز کسانی از مشرکان که می‌گویند: فرشتگان دختران خدایند، چنین می‌پندارند «و نه در جهان‌داری شریکی دارد» چنان‌که دوگانه‌پرستان و مانندشان از فرقه‌هایی که به تعدد خدایان قایلند، می‌پندارند «و نه به سبب ناتوانی او را هیچ دوستی است» یعنی: نه حق تعالی خوار و ناتوان و ناچار است که به موالات و دوستی کسی نیاز داشته باشد چنان‌که «صابئین» می‌پندارند زیرا او از ناچاری و ناتوانی پاک و مبراست پس بنابراین، از دوست و یاور و دستیار و امثال اینها نیز کاملاً بی‌نیاز است «و او را چنان که باید و شاید بزرگ بشمار» یعنی: حق تعالی را به تعظیمی تام و تمام بزرگ بدار و او را به وصف بزرگی و منزّه بودن از فرزند، شریک، دوست، ناتوانی، ذلت و هر آنچه که شایسته شأن وی نیست، توصیف کن و بنابراین، او را ستایش بگوی چرا که او به سبب کمال ذات و تفرد در اوصاف خویش، سزاوار تمام ستایش‌هاست.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در رد بر یهود، نصاری، مشرکان و صابئین نازل شد. در حدیث شریف به روایت امام احمد و طبرانی از معاذ بن انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیه عز این آیه است: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخِذْ وَلَدًا...)». در حدیث شریف دیگری آمده است: «هر کس این آیه را بخواند، خداوند به مانند زمین و کوهها به او پاداش می‌دهد زیرا خداوند جل جلاله در حق کسانی که می‌پندارند برای او فرزندی است، می‌گوید: ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا﴾ (نزدیک است که آسمانها از این سخن بشکافند، زمین چاک خورد و کوهها به شدت فرو ریزند) «مریم/۹۰». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که از قرضداری خود نزد ایشان شکوه کرد، دستور دادند که آیه: (قُلْ ادْعِ اللَّهَ...) را تا آخر سوره بخواند، سپس سه بار بگوید: توکلت علی الحي الذي لا يموت: بر زنده‌پاینده‌ای توکل کردم که هرگز نمی‌میرد».

(سوره كهف)

مکی است و دارای (۱۱۰) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «كهف» بیان داستان شگفت‌انگیز اصحاب كهف (یاران غار) در آن است.

در فضیلت این سوره احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله این حدیث شریف است: «هر کس ده آیه اول از سوره كهف را حفظ کند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه از سوره كهف را بخواند - در روایت دیگری آمده است - هر کس ده آیه از سوره كهف را بخواند، از فتنه دجال ایمن می‌ماند». سنت این است که انسان سوره «كهف» را در روز و شب جمعه تلاوت کند زیرا در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هر کس سوره كهف را در روز جمعه بخواند، این سوره فاصله هر دو جمعه را برای او از نور روشن می‌کند». در روایتی دیگر آمده است: «هر کس كهف را در شب جمعه بخواند، این سوره بین او تا خانه كعبه را از نور روشن می‌کند».

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمته الله در کتابش «تأملات فی سورة الكهف» می‌گوید: «تمام این سوره کریمه را پیرو و پیرامون یک موضوع یافتیم که می‌توانم عنوان آن را بگذارم: (از ایمان تا مادیت)، من از این فتح بر خود بالیدم و با آن بعد دیگری از اعجاز قرآن کریم و نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برایم روشن شد زیرا تا آن وقت نمی‌دانستم؛ کتابی که در قرن ششم مسیحی نازل شده است، می‌تواند تصویری روشن و راستین از مدنیت مادی قرن حاضر را ارائه کند».

محمد بن اسحق در بیان سبب نزول این سوره کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرمود: قریش نضربن حارث و عقبه بن ابی معیط را نزد دانشمندان یهود در مدینه فرستاده و به آنان گفتند: از یهودیان درباره محمد سؤال کرده و اوصاف و سخنان وی را برایشان نقل کنید زیرا آنان اهل کتاب پیشین هستند و در باره انبیاء صلی الله علیهم و آلهم و سلم چنان آگاهی‌ای دارند که ما از آن بی‌بهره‌ایم. آن دو به مدینه آمدند و موضوع را با دانشمندان

یهود در میان گذاشتند، یهودیان به آنان گفتند: از محمد درباره سه چیز ذیل سؤال کنید پس اگر شما را از آنها خبر داد، او پیامبر مرسل است و در غیر آن او مردی مفتری و دروغگوست و خود دانید که با او چه می کنید:

۱ - از او راجع به داستان جوانانی سؤال کنید که در عصرهای اولیه گذشته اند، پرسید که داستانشان چگونه بوده است؟ زیرا آنها داستان شگفتی دارند.

۲ - از او راجع به مرد گردشگری که مشرقها و مغربهای زمین را درنوردید پرسید که اخبار وی چگونه بوده است؟

۳ - از او درباره روح پرسید که روح چیست؟ پس اگر به شما از این سه موضوع خبر داد، او به حق فرستاده خدا ﷺ است.

نضر و عقبه به مکه برگشتند و به قریش گفتند: ای گروه قریش! در حقیقت برایتان چیزی آورده ایم که میان شما و محمد فیصله کن است. آن گاه سخنان یهود را با آنان در میان گذاشتند. رؤسای قریش بعد از شنیدن گزارش فرستادگان خود، نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد! ما را از این سه موضوع خبر ده! و آن سه سؤال را مطرح کردند. رسول خدا ﷺ بی آن که استثنا کند (یعنی ان شاء الله بگویند)، به آنان فرمودند: «فردا شما را از آنچه سؤال کردید، خبر می دهم». قریش برگشتند اما رسول خدا ﷺ پانزده روز منتظر وحی باقی ماندند و خداوند متعال برایشان در این باره وحیی نفرستاد، به علاوه جبرئیل علیه السلام نیز نزدشان نیامد تا آن که در مکه غلغله افتاد که: محمد به ما «فردا» را وعده داد و امروز پانزده روز از آن وعده اش گذشته و هیچ خبری هم از سوی وی نیست! رسول خدا ﷺ از درنگ وحی سخت اندوهناک شدند و سخنان مشرکان مکه برایشان دشوار آمد. سپس جبرئیل علیه السلام از سوی خدای عزوجل سوره «کهف» را برایشان فرود آورد که در آن، ضمن این که پروردگار متعال پیامبر خویش را از اندوهگین شدن بر کفر کفار برحذر می دارد، داستان جوانان کهف، داستان مرد گردشگر (ذوالقرنین) و داستان خضر و موسی علیهما السلام را نیز در آن بیان می کند و از روح هم که در سوره «اسراء» پاسخ داد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۝١

در نخستین آیه، خداوند عَلَّامٌ بندگانش را تعلیم می‌دهد تا او را در برابر نعمت‌هایی که برایشان ارزانی داشته است و از آن جمله بر نعمت بزرگ فرود آوردن قرآن، سپاس و ستایش گویند:

«همه ستایش‌ها خدایی راست که کتاب را» یعنی: قرآن را «بر بنده خود فر فرستاد» تا او را به وسیله آن بر اسرار توحید، احوال فرشتگان و انبیاء الْبَشَرِ و بر احکام شرعی‌ای که او و امتش را بدانها مکلف و متعبد ساخته است، آگاه گرداند «و در آن هیچ‌گونه کجی‌ای ننهاد» بنابراین، در قرآن هیچ‌گونه تناقض و اختلافی در لفظ یا معنی وجود ندارد و در عین حال، هیچ چیز در آن خالی از حکمت نیست.

قِيمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا ۝٢

«کتابی قیم» یعنی: قرآن کتابی است راست و درست که در آن هیچ کجی و انحراف و میلی به سوی افراط و تفریط نیست. البته فایده جمع کردن میان نفی کجی و اثبات استقامت، تأکید است زیرا چه بسیار چیزهای راست و مستقیمی هستند که چون نیک تأمل شود، اندک کجی‌ای در آنها مشاهده می‌شود پس این تعبیر، بر نفی وجود کمترین کجی‌ای در قرآن کریم تأکید می‌گذارد. به قولی: قرآن بر کتب آسمانی ما قبل خود قیم؛ یعنی نگهبان، شاهد و مصدق است.

بعد از آن که خداوند عَلَّامٌ کتاب خود را به استقامت وصف کرد، حکمت فرودآوردنش را چنین بیان می‌کند: «تا بیم دهد» کافران را «به عذابی سخت» بآس: عذاب است «از جانب خود» یعنی: این عذاب سخت از نزد حق تعالی فرود می‌آید «و تا مؤمنانی را که کارهای شایسته می‌کنند مژده دهد به این که برای آنان پاداشی نیکوست» آن پاداش بهشت است که هر چه در آن است، نیکوست.

مَلِكِيَّتٍ فِيهِ أَبَدًا ﴿٣﴾

آن مؤمنان شایسته‌کار؛ «ماندگارند در آن» یعنی: در آن پاداش نیکو «جاودانه» یعنی: به ماندنی همیشگی که هرگز آن را گسست و پایانی نیست.

وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ﴿٤﴾

«و تا بیم دهد کسانی را که گفتند: خداوند فرزندی گرفته است» آنان یهود و نصاری و بعضی از کفار قریش بودند که گفتند: فرشتگان دختران خدایند. شکی نیست که نسبت دادن فرزند به سوی خدای سبحان، از زشت‌ترین انواع کفر است.

مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ﴿٥﴾

«به این امر» یعنی: به فرزند داشتن خدای سبحان، یا به این که او فرزندی برگرفته است «نه خودشان علمی دارند و نه پدرانشان» یعنی: خود و پیشینیان‌شان دلیل روشنی بر این امر که خدای سبحان فرزندی گرفته است ندارند بلکه پدران‌شان در این پندار و گمان خویش، بر جهل و گمراهی قرار داشتند و فرزندانشان نیز از آنان تقلید کرده و همگی گمراه شدند «بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید» به کدامین جرأت چنین سخنی را بر زبان آوردند! «جز دروغ‌نمی‌گویند» دروغی که به هیچ وجه ذره‌ای از صدق و راستی در آن نیست.

فَلَعَلَّكَ بَدِيعُ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَرِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِدَا الْحَدِيثِ آسَفًا ﴿٦﴾

«مگر تو جان خود راکشده‌ای» یعنی: هلاک‌کننده خویش هستی «در پی آنان» یعنی: در پی روگردانی و اعراض کفار «اگر به این سخن» یعنی: به قرآن «ایمان نیاورند، از اندوه» اسفا: یعنی از خشم یا اندوه بر این افترایشان و بر سایر کفرورزی هایشان. یعنی: ای محمد! کار را بر خود آسان بگیر زیرا مأموریتی که تو برای انجام آن برانگیخته شده‌ای، فقط ابلاغ رسالتی است که ما بر دوش تو نهاده‌ایم و تو هرگز به این مکلف

نیستی که ایمان را در دل‌هایشان وارد کرده و خود را در حسرت خوردن بر کفرشان تلف گردانی.

إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّمَنَّا لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ﴿٧﴾

«در حقیقت آنچه را که بر زمین است، ما برای آن آرایشی قرار دادیم» یعنی: ما آنچه را که صلاحیت آراستگی برای زمین را دارد؛ مانند حیوانات، نباتات و جمادات و آنچه که به بشر اختراع، اکتشاف و ساختن آن را الهام کرده‌ایم؛ مانند تأسیسات، ساختمانها، البسه، کالاهای مصنوعی و غیره... را برای زمین آرایشی قرار دادیم «تا آنان را بیازماییم که کدام یک از آنان نیکوکارترند» آیا این یکی عمل نیکوتری دارد یا آن یکی؟ و تا بیازماییم که کدام یک از آنان در کاربرد مال، منصب، قدرت و دیگر مواهبی که به وی داده شده، صالح‌تر و شایسته‌تر است. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت دنیا شیرین و خرم است و همانا خداوند متعال جانشین کننده شما در آن می‌باشد پس می‌نگرد که چگونه عمل می‌کنید».

وإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُثًا ﴿٨﴾

سپس حق تعالی از زوال و فنای دنیا خبر داده می‌فرماید: «و ما البتة» در هنگام به پایان رسیدن عمر دنیا «آنچه را که بر آن است» یعنی بر زمین است از آن آرایش‌ها «میدانی هموار» و بیابانی صاف و «بی‌گیاه خواهیم ساخت» که در آن نه زراعتی است و نه زینتی، همانند کشتزاری که ملخ آن را خورده باشد.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِن آيَاتِنَا عَجَبًا ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان داستان اصحاب «کهف» می‌پردازد. گفتنی است که حکمت در وقوع رخداد «اصحاب‌کهف»، راه‌نمودن انسانها به امکان وقوع رستاخیز بعد از مرگ و دادن این استنباط به آنان است که اگر آخرت حق است - که حق است - دیگر آرایش‌های دنیا در برابر آن قدر و بهایی ندارد.

«آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از جمله نشانه‌های ما، شگفت‌آور بودند» یعنی: ای محمد! مگر پنداشتی که فقط داستان اصحاب کهف و رقیم که از نشانه‌های ماست، شگفت‌آور بود؟ نه! چنین مپندار زیرا همه آیات و نشانه‌های ما بسان این نشانه - بلکه بیشتر از آن - شگفت‌آورند. کهف: یعنی غاری در کوه. رقیم: نام وادی یا قریه یا سنگ‌نوشته‌ای است که نامهای اصحاب کهف در آن حک شده بود. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که رقیم: همان سنگ‌نوشته (لوح) است.

مورخان در این امر که غار اصحاب کهف در کجا واقع شده، اختلاف نظر دارند؛ بعضی بر آنند که این غار در وادی‌ای نزدیک عقبه - جنوب فلسطین - قرار دارد، بعضی آن را در نینوی از سرزمین موصل که در شمال عراق واقع است، پنداشته‌اند، بعضی می‌گویند: این غار در جنوب ترکیه در محلی به نام طرسوس از بلاد روم سابق واقع شده است. البته همه این اقوال نیازمند دلیل‌اند. پس بهتر است بگوییم: خداوند ﷻ خود به مکان آن غار داناتر است و اگر در تعیین مکان آن مصلحتی دینی نهفته بود، قطعاً حق تعالی و پیامبرش ما را به آن راهنمایی می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ چیز از آنچه که شما را به بهشت نزدیک می‌کند و از دوزخ دور می‌گرداند باقی نگذاشتم مگر این‌که از آن آگاهتان کردم».

إِذْ أَوْى الْفِتْيَةَ إِلَى الْكَهْفِ فَعَالُوا رَبَّنَا إِنَّا مِن لَّدُنكَ رَحِمَةٌ وَهِيَ لَنَا مِن أَمْرِنَا رَشَدًا ﴿۱۰﴾

«آن‌گاه که جوانان به سوی غار آرام گرفتند» جوانانی چند از اشراف و شاه‌زادگان که پادشاهی ستمگر از آنان خواست تا به شرک و بت‌پرستی گردن نهند، از اجابت این خواسته ناروا سر باز زده و از بیم غارت ایمان خویش از سوی قوم کافر خود، به غاری پناه بردند.

باید دانست که گریز از میان مردم در هنگام رویدادن فتنه‌ها، به‌خاطر حفظ دین خویش امری مشروع است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «نزدیک است دورانی فرا برسد که بهترین مال یکی از شما، گوسفندانی چند باشد که آنها را به قله کوه‌ها و جاهای ریزش باران برده و به این ترتیب، با دین خویش از فتنه‌ها می‌گریزد». پس فقط

در این حالت، یعنی حالت فتنه است که کناره‌گیری از مردم مشروع می‌باشد، نه در غیر آن از حالات زیرا با گوشه‌گیری از مردم، جمعه و جماعت‌ها از انسان فوت می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «مؤمنی که با مردم درمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر می‌کند، بهتر از مؤمنی است که با آنان در نمی‌آمیزد و بر آزارشان صبر نمی‌کند». «پس گفتند» جوانان موصوف آن‌گاه که به غار وارد شدند؛ «ای پروردگار ما! از جانب خود به ما رحمتی ببخش» یعنی: از نزد خود به ما رحمتی ببخش که مخصوصا از گنجینه‌های رحمت توست و آن عبارت از: آموزش در آخرت، ایمنی از دشمنان و روزی در دنیا است «و برای ما در کار ما راهیابی را آماده ساز» یعنی: کاری را که ما هم‌اکنون بر آن هستیم - که عبارت از مقاطعه و بریدن از کفار است - به سامان برسان.

مفسران نقل کرده‌اند: مردم آن شهر در خارج از آن اجتماع سالیانه‌ای داشتند که در آن گردهم آمده بتان را پرستش کرده و حیوانات را برای آنها قربانی می‌کردند و آن پادشاه ستمگر آنها را به این کار دستور می‌داد پس چون آن جوانان با قوم خود به آن مراسم رفتند، در این کارها به چشم بصیرت نگریسته و دانستند که پرستش جز برای ذاتی که آفریننده آسمانها و زمین است، شایسته نیست آن‌گاه یکی یکی از قوم خویش بریده در مکانی جمع شدند و برای خود معبدی ساختند که در آن فقط خدای یگانه را می‌پرستیدند. پس قومشان به راز کارشان پی‌برده و شاه را از ماجرایشان آگاه کردند، شاه آنان را احضار کرد و حقیقت امر را از آنان پرسید، ایشان بی‌محابا حقیقت را گفتند و او را به سوی خدای عزوجل دعوت کردند. ولی شاه ایمان نیاورد و تهدیدشان کرد و برایشان مهلتی تعیین نمود تا در آن مهلت به شرک برگردند. البته این مهلت از لطف خداوند ﷻ بود که فرصت گریختن را برای آنان آماده کرد.

فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا ﴿۱۱﴾

«پس بر گوشه‌هایشان در آن غار پرده گذاشتیم» یعنی: با خواب سنگینی که بر آنان چیره گردانیدیم، گوشه‌هایشان را از شنیدن صداها مسدود کردیم؛ «سالهایی شمرده

شده» یعنی: سالهایی بسیار به شماری معلوم. گفتنی است که بیان تعداد این سالها در پایان داستان می آید.

ثُمَّ بَعَثْنَهُمْ بِنِعْمَةِ آيِ الْكَرِيمِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمْدًا ﴿١٢﴾

«آن گاه آنان را برانگیختیم» یعنی: از آن خواب سنگین بیدارشان کردیم «تا معلوم بداریم که کدام یک از دو گروه» از مؤمنان و کافرانی که در مدت درنگشان در غار با هم اختلاف نظر داشتند «مدت درنگشان را شمارنده ترند» یعنی: مدت باقی ماندنشان را در حال خواب در غار، بهتر در ضبط و حساب می آورند. با چهار آیه فوق، داستان اصحاب کهف به طور مختصر بیان شد، اکنون تفصیل داستان می آید:

ثُمَّ نَفَّضْ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ﴿١٣﴾

«ما خبرشان را بر تو به راستی و درستی حکایت می کنیم» نه همچون اخبار مشوش و غیرمضبوط اهل کتاب که در آن از راستی و درستی نشانی نیست «آنان جوانانی بودند» یعنی: جوانانی کم سن و سال بودند «که به پروردگار خویش ایمان آوردند» یعنی: به یگانگی وی باور و اعتراف کردند «و ما بر هدایتشان افزودیم» یعنی: بر یقین و شناختشان از حق درباره آنچه که اهل زمانشان در آن اختلاف می کردند افزودیم؛ با بخشیدن پایداری و توفیق به ایشان از جانب خویش.

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که: جوانان نسبت به بزرگسالانی که در دین باطل غوطه ور شده اند، به سوی حق روی آورنده تر و به هدایت گراینده تراند. بر این اساس بود که بیشتر اجابت کنندگان رسول خدا ﷺ - چنان که ابن کثیر نیز گفته است - جوانان بودند اما سالمندان قریش - جز اندکی - بر دین باطلشان باقی ماندند. البته این خود درسی بلیغ برای دعوتگران است.

وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَن نَدْعُوكَ مِنْ دُونِهِ ۗ إِنَّهَا لَظَنَةٌ

قُلْنَا إِذَا شَطَطًا ﴿١٤﴾

«و دل‌هایشان را استوار گردانیدیم» یعنی: دل‌های آن جوانان را با شکبیا ساختنشان بر ترک خانواده و دار و دیار، نیرومند و قوی گردانیدیم «آن‌گاه که برخاستند» و در خارج از شهر اجتماع کردند تا بر دین حق و کناره‌گیری از قوم و دیار خویش هم‌پیمان شوند «پس گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است» چنان‌که گذشت. بنا به قولی: آنان پادشاه ستمگری به نام «دقلدیانوس» یا «دقیانوس» داشتند که مردم را به‌سوی پرستش طواغیت فرامی‌خواند پس خدای عزوجل آن گروه از جوانان را بر راه حق استوار گردانید و ایشان را در پناه عصمت خویش قرارداد تا برخاستند و گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمانها و زمین است «جز او هرگز معبودی را نخواهیم خواند» نه با شریک آوردن معبودی دیگر با وی و نه به‌طور مستقل «که در غیر این صورت قطعاً سخن دروغ گفته‌ایم» شطط: غلو و تجاوز از حد در راه ناصواب و در بهتان و ناروا و دوری از حق است.

دو آیه فوق دلالت می‌کنند بر این‌که اگر انسان از همان آغاز کار، در طلب صادق باشد، خداوند عزوجل به او هدایت ارزانی داشته و قلبش را استوار می‌گرداند. البته این درسی است بلیغ برای کسانی که می‌خواهند به اسلام درآیند و به آنها می‌آموزد که قبل از هرچیز باید با خدای خویش صادق باشند.

هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ۗ إِلَهَةً لَّوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمُ سُلْطٰنٌ بَيِّنٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن

اٰتَرَىٰ عَلَىٰ اللّٰهِ كِذْبًا ﴿١٥﴾

اصحاب کهف افزودند: «این قوم ما بجز خداوند معبودانی اختیار کرده‌اند، چرا بر حقانیت آنها برهانی آشکار نمی‌آورند؟» یعنی: چرا بر خدا بودن آنها دلیلی روشن که قابل تمسک باشد، نمی‌آورند؟ «پس کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ

بندد» و بپندارد که او در عبادت شریکی دارد؟ یعنی: هیچ کس از چنین کسی ستمکارتر نیست.

این نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که اسلام انسان، باید با کفر وی به طاغوت و طاغوتیان همراه باشد.

وَإِذْ أَعَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهُ فَأَوُّوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا ﴿١٦﴾

آن‌گاه برخی از آن جوانان برخی دیگر را مخاطب قرار داده گفتند: «و ای یاران! چون از آنها کناره گرفتید» یعنی: چون از پرستشگران بتان بریدید «و کناره گرفتید از آنچه جز خدا می‌پرستند» یعنی: از پرستش بتانشان نیز کناره گرفتید «پس به سوی غار جای گیرید» یعنی: چون از آنان به کناره‌گیری اعتقادی کناره گرفتید پس همین‌گونه به کنارگرفتن جسمانی نیز از آنان کناره گیرید؛ با پناه بردن به سوی غار و مأوی گزیدن در آن.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: بریدن حسی و بدنی از اهل کفر نیز همچون بریدن از آنان با روح و اندیشه، اهمیت دارد.

«تا پروردگارتان از رحمت خود بر شما بگستراند» یعنی: تا حق تعالی رحمت خویش را بر شما توسعه داده و شما را از دید قومتان پنهان بدارد، یا بر شما از رزق خویش بگستراند «و برای شما در کارت‌ان گشایشی فراهم سازد» یعنی: شما را در عزم مقاومت علیه شرک و کفر که در صدد سازماندهی آن هستید، پایدار گرداند و چنان کارت‌ان را رونق بخشد که از آن بهره‌مند شوید.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اصحاب کهف در حال و مقال و رفتار، به پروردگار خود عارف شده بودند و از کمال معرفتشان بود که دانستند؛ چون از قوم خویش به غار پناه برند، عطا و بخشش الهی در قبال آن حتمی خواهد بود.

﴿ وَتَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشِّمَالِ وَهُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا ﴾

﴿ ۱۷ ﴾

«و آفتاب را می بینی که چون برمی آید، از غارشان به سمت راست میل می کند» و شعاع آن بر ایشان بر نمی تابد تا اذیتشان کند «و چون غروب کند از آنان به جانب چپ» غار «تجاوز می کند» و باز هم مستقیماً بر آنان نمی تابد. یعنی آفتاب در هر دو سوی روز - چه قبل از زوال و چه بعد از آن - به دو جانب راست و چپ متمایل شده دامن برمی چیند و مستقیماً بر غار نمی تابد «در حالی که آنان در گشادگی غار قرار دارند» یعنی: آنان در جایی فراخ و با گستره از غار قرار گرفته اند که از آزار تابش مستقیم آفتاب مصونند و در تمام مدت روز در سایه قرار داشتند لذا خورشید نه در هنگام طلوع و نه در وقت غروب بر آنان نمی تابید. به قولی دیگر معنی این است: در آن غار به سوی شمال گشاده بود پس چون خورشید طلوع می کرد، آفتاب از دست راست غار بر آن می تابید و چون غروب می کرد، از دست چپ غار پس از آنجا که آنها در میانه غار قرار داشتند، آفتاب مستقیماً بر آنان نمی تابید لذا در عین حال که غار در معرض نور خورشید و تهویه مناسب قرار داشت، ایشان از گزند شعاع خورشید در امان بودند «این از نشانه های خداست» که ایشان را در محلی امن و جایگاهی راحت بخش قرارداد و بدنهایشان را از تلف شدن حفظ کرد، از آنجا که ایشان را به غاری راهنمایی کرد که خورشید و هوا هر دو در آن نفوذ و جریان داشت تا بدنهایشان آسیبی نبیند - چنان که ابن کثیر گفته است. و این خود دلیلی بر قدرت بی کران حق تعالی است «خدا هر که را هدایت کند پس همو راه یافته است و هر که را گمراه کند پس هرگز برای او ولی مرشدی نخواهی یافت» ولی مرشد: یعنی کارساز و یار و راهبر. پس خدایا! از تو می خواهیم که ما را از اولیای مرشد خویش قرار دهی.

وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتًا وَهُمْ رُفُودٌ وَنُقِلَبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَذَاتَ الشِّمَالِ وَكَلْبُهُم بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ
بِالْوَيْدِ لَوْ أَطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلِئْتَ مِنْهُمْ رُعبًا ﴿١٨﴾

«و می پنداری» ای بیننده! اگر اصحاب کهف را ببینی «که ایشان بیدارند، درحالی که خفته اند» به قولی: درحالی که ایشان خواب بودند، چشمهایشان باز بود. به قولی دیگر معنی این است: ایشان را به خاطر بسیار پهلو گردانیدنشان بیدار می پنداری چنان که می فرماید: «و آنان را به جانب راست و جانب چپ می گردانیم» در هنگام خوابشان؛ تا زمین اجسادشان را نفرساید و به تحلیل نبرد. شایان ذکر است که حکمت این پهلو گردانیدن در طب جدید شناخته شده زیرا علم جدید به این حقیقت دست یافته که اگر انسان ماه های متوالی به طور بی حرکت بر یک حال باقی بماند، می میرد چرا که املاح بدنش در پهلوئی که رو به زمین است تراکم پیدا می کند «و سگشان بر آستانه غار دو دست خود را گشاده بود» و صید: درگاه غار یا آستانه در است. ابن جریج می گوید: سگشان در بیرون در چمباتمه زده بود، گویی از آنان پاسبانی می کرد. دلیل این که او در خارج در چمباتمه زده بود نه در درون غار؛ این است که فرشتگان به خانه ای که سگ در آن باشد وارد نمی شوند بنابراین، راه ورود فرشتگان به غار نیز باز بود.

ابن کثیر می گوید: «برکت اصحاب کهف شامل سگشان نیز شد و او نیز همانند آنان در این حالت به خواب رفت. و این است فایده محبت نیکان، چرا که آن سگ نیز دارای شأن و مقامی شد، به طوری که حکایت آن در قرآن جاودانه گشت.» آری!

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت، مردم شد

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در اثنایی که من و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از مسجد خارج می شدیم، در آستانه در با مردی روبرو شدیم، آن مرد پرسید: یا رسول الله! قیامت چه وقت است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: چه چیز برای آن آماده کرده ای؟ انس رضی الله عنه می گوید: گویی مرد فروماند پس درنگی کرد و آن گاه گفت: یا رسول الله! برای آن نه نماز بسیاری را آماده کرده ام، نه روزه و نه صدقه بسیاری را ولی

من خدا و رسول وی را دوست می‌دارم. رسول خدا ﷺ فرمودند: پس تو با همان کسانی هستی که دوستشان داشته‌ای».

«اگر بر آنان می‌نگریستی، البته گریزان روی از آنها برمی‌تافتی و از مشاهده آنها آکنده از ترس می‌شدی» چنان ترس و هراسی که سینه را پر می‌کند. به‌قولی: سبب هراس از اصحاب کهف، هیبتی بود که خداوند ﷻ بر آنان افکنده بود. به‌قولی دیگر: اصحاب کهف بدان جهت هراسناک شده بودند که موها و ناخن‌هایشان بلند شده بود.

وَكَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيَّهَا أَزْكَى
طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا ﴿١٩﴾

«و این گونه آنان را برانگیختیم» یعنی: بعد از آن خواب طولانی بیدارشان ساختیم «تا میان خود از یک‌دیگر سؤال کنند» در باره مدت درنگ‌شان در غار و در نتیجه به قدرت عظیم ما پی ببرند و این رخداد بر یقینشان بیفزاید «گوینده‌ای از آنان گفت: چقدر درنگ کرده‌اید؟» یعنی: در خواب؟ این سؤال بدان جهت در ذهنشان خطوط کرد که خود را در غیر حالتی دیدند که قبل از خواب از خویشتن به‌یاد داشتند «گفتند: یک روز یا پاره‌ای از روز را درنگ کرده‌ایم» مفسران می‌گویند: آنان صبحگاه به غار وارد شده بودند و خدای عزوجل در آخر روز از خواب بیدارشان کرد پس این سخنشان بر مبنای غالب گمان بود زیرا کسی که در خواب به‌سر می‌برد، مدت درنگ خویش در حال خواب را نمی‌تواند بسنجد، از این‌روی آنان علم این کار را نهایتاً به خدای سبحان موکول کرده و «گفتند: پروردگار شما به‌مقدار درنگ کردنتان داناتر است» یعنی: شما مدت ماندنتان در غار را نمی‌دانید بلکه آن را فقط خدای سبحان می‌داند و بس «پس یکی را از میان خود با این ورق خود» ورق: نقره مسکوک یا غیر مسکوک است «به شهر بفرستید» به‌قول «واحدی»، آن شهر، شهر «افسوس» بود که ایشان قبلاً ساکن آن بودند و امروزه به آن «طرسوس» می‌گویند «پس باید تأمل کند که

کدام یک پاکیزه‌تر است» یعنی: آن رفیق ما که به شهر می‌رود، باید بنگرد که کدام یک از غذافروشان شهر، غذایی پاکیزه‌تر و دست‌پختی حلال‌تر دارد. به‌قولی: مراد این است که باید بنگرد؛ کدام یک از آنان ذبحی پاک‌تر دارد زیرا غالب مردم آن شهر در زمانی که ایشان به غار پناه برده بودند، کافر بودند و برای بتان قربانی ذبح می‌کردند «پس، از آن» غذای پاک «برایتان خوراکی بیاورد و باید تلافی کند» یعنی: باید در رفت‌وآمد خود بسیار دقت و احتیاط کرده و زیرکی به خرج دهد تا شناخته نشود. یا در معامله دقت کند تا فریب داده نشود «و هیچ‌کس را از حال شما آگاه نگرداند» یعنی: چنان عمل نکند که احدی محل اختفای شما را بداند.

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٢٠﴾

«چراکه اگر آنان بر شما قدرت یابند» یعنی: اگر از شما آگاه شوند و جای شما را بدانند و بر شما دست یابند «شما را سنگسار می‌کنند» و به‌قتل می‌رسانند «یا شما رابه کیش خود باز می‌گردانند» همان کیش و آیینی که - قبل از هدایت‌تان - بر آن قرار داشتید «و در آن صورت» یعنی: در صورت بازگشت به دین باطل آنان «هرگز رستگار نخواهید شد» نه در دنیا و نه در آخرت.

وَكَذَلِكَ أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِم بُنْيَانًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَ عَلَيْهِم

مَسْجِدًا ﴿٢١﴾

«و بدین گونه» مردم آن سرزمین را «بر حالشان آگاه ساختیم» یعنی: چنان‌که آنان را به خواب فروبرده و از خواب برانگیختیم، مردم را نیز از حالشان آگاه ساختیم «تا بدانند که وعده خداوند» به برانگیختن بعد از مرگ «راست است» زیرا حال ایشان در به خواب بردن طولانی و سپس بیدار ساختنشان، همانند حال کسی است که می‌میرد آن‌گاه برانگیخته می‌شود «و» تا بدانند که «در قیامت هیچ شبهه‌ای نیست» پس ذاتی که

بر فروردنشان در خواب به مدت صدها سال و باقی گذاشتنشان بر آن حال بدون غذا و خوراکی ای توانا باشد، قطعا بر زنده کردن مردگان نیز تواناست. به قولی: پادشاه آن عصر از کسانی بود که منکر رستاخیز بودند پس خدای عزوجل این معجزه را به وی نمایاند.

استاد سید ابوالحسن ندوی رحمته الله ترجیحا بر آن است که این رویداد در عهد «هاردین» امپراطور رومانی (۱۳۸ - ۱۱۷م) اتفاق افتاد زیرا در این دوران، دین نصرانیت در آن منطقه رونق یافته بود و پادشاهان آن به این دین ایمان آورده بودند.

نقل است که: سبب آگاهی مردم از حالشان این بود که چون رفیقشان با پول نقره‌ای که از ضرب دوره دقلدیانوس بود، جهت تهیه خوراک به بازار رفت و آن سکه را به بازاریان نشان داد، آنها او را به این متهم کردند که گنجی یافته است و درحالی که او از این طرز رفتارشان و نیز از تغییراتی که در وضع شهر می‌دید، سخت بهت‌زده شده بود، او را به اتهام یافتن گنج نزد پادشاه بردند و او داستان را به آنان باز گفت، پادشاه با درباریان‌ش به سوی غار به راه افتادند تا با او به غار رسیدند.

دنباله ماجرا را قرآن این گونه حکایت می‌کند: «**هنگامی که**» آنان «**میان خود در کارشان با یکدیگر نزاع می‌کردند**» زیرا هنگامی که پادشاه و همراهانش از حالشان آگاه شدند و ایشان را بر آن حال، زنده دیدند خدای عزوجل روح آن جوانان را قبض کرد و ایشان را به سوی خود فراخواند آن‌گاه میان گروهی که خداوند جل جلاله آنها را از راز کار جوانان و این نشانه عظیم آگاه کرد تا به عقیده بعث بعد از مرگ باور پیدا کنند، در این امر که با غار آن جوانان چه بکنند، اختلاف پیدا شد «**پس گفتند**» عده‌ای از آنان بعد از آن که خداوند متعال اصحاب کهف را میراند «**برروی آنها ساختمانی بنا کنید**» یعنی: در غارشان را ببندید و ایشان را به حال خود واگذارید و بر در غار ساختمانی به‌عنوان یادمان‌شان بسازید. گویند: گروهی که این پیشنهاد را دادند، از کفار آن قوم بودند «**پروردگارشان به حال آنان داناتر است**» نسبت به این گروهی که در باره ایشان نزاع می‌کنند که آنها که بودند، چه بودند و چه مدت در غار درنگ کردند. این جمله معترضه‌ای در میان آیه‌است. «**سر انجام کسانی که بر کارشان غلبه یافتند،**

گفتند» یعنی: سرانجام صاحبان قدرت و نفوذ که بر تصمیم‌گیری در باره آنان مسلط بودند، گفتند: «حتما بر غار آنان مسجدی بنا می‌کنیم» نقل است که این گروه صاحب نفوذ، مسلمانان‌شان بودند که پادشاه نیز از ایشان بود و رأی‌شان غالب شد. بناکردن مسجد نیز بر این حقیقت اشعار دارد که آنان مسلمان بودند.

باید دانست: کسانی از پیشینیان که بر سر قبرها مسجد و معبد بنا کرده‌اند، در سنت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مورد نکوهش قرار گرفته‌اند پس از احادیث وارده در این باب چنین دانسته می‌شود که این کار از بدعت‌هایی بوده که بعد از گذشت زمان طولانی، در دین نصرانیت پدید آمده است لذا در شرع انور ما بناکردن مسجد بر سر مزارات، نماز خواندن در مزارات و ساختمان‌سازی در آنها جایز نیست.

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامَتُهُمْ كَلْبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٢٢﴾

«به زودی خواهند گفت» جمعی از مردم: «اصحاب کهف سه تن بودند و چهارمین آنها سگشان بود» گروهی که می‌گفتند: اصحاب کهف، سه یا پنج یا هفت تن بودند، از اهل کتاب و از مسلمانانی بودند که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره تعدادشان با یک‌دیگر اختلاف داشتند «و می‌گویند» یعنی: بعضی دیگر «پنج تن بودند و ششمین آنها سگشان بود، رجم به غیب می‌کنند» رجم بالغیب: یعنی تیر در تاریکی انداختن و از روی حدس و گمان یا بی داشتن یقین و دانش سخن گفتن «ومی‌گویند» جمعی دیگر «آنها هفت تن بودند و هشتمین آنها سگشان بود» گویی سخن این فرقه به صواب نزدیکتر است، به دلالت این که خداوند جل جلاله آنها را در سلک راجمین به غیب نیاورد «بگو: پروردگارم به شماره آنها دانایتر است» ای گروه‌های اختلاف‌کننده در این امر. این جمله ارشادی است بر این امر که در چنین مقام و موقعیتی بهتر این است که علم این امور به خدای عزوجل برگردانده شود و در باره آن سخن گفته نشود پس نیازی نیست که ما در تعداد اصحاب کهف ژرف‌نگری کنیم «نمی‌داند آنان را» یعنی:

نمی‌داند حقیقت وجودشان را، چه رسد به شمار آنان را «جز اندکی» از مردم. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «من از همان اندک هستم و شمار آنان را می‌دانم، آنها هفت تن بودند». «پس درباره آنان مرأء نکن» مرأء: در لغت به معنی جدال و بگومگوست زیرا بر جدال و مشاجره در این امر، فایده‌ای مترتب نیست «جز به صورت سرسری» یعنی: جز جدالی سطحی و بی تعمق و آن فقط حکایت کردن چیزی است که خداوند متعال به آن حضرت صلی الله علیه و آله وحی کرده است و بس «و در باب آنها از هیچ کس از آنان» یعنی: از اهل کتاب یا غیرشان «سؤال نکن» زیرا آنچه که خداوند جل جلاله خود در این باب بر تو حکایت کرده، تو را از سؤال کردن از کسانی که از این داستان آگاهی درستی ندارند، بی‌نیاز می‌کند.

وَلَا تَقُولَنَّ لِسَائِي إِيَّي فَاعِلٌ ذَلِكَ عَدَا ﴿٢٣﴾ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا ﴿٢٤﴾

«و هرگز در مورد هیچ چیزی مگو که فردا آن را انجام می‌دهم مگر مقرون به ذکر مشیت خداوند».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: هنگامی که یهود از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد اصحاب کهف سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله به آنها گفتند: «فردا به شما پاسخ می‌دهم» و ان شاء الله نگفتند پس وحی مدتی از ایشان باز داشته شد تا بدانجاکه این تأخیر وحی بر ایشان سخت دشوار آمد آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سلیمان بن داوود علیهما السلام گفت: امشب بر هفتاد زن گردش می‌کنم (مقاربت می‌کنم) و بعدا هر یک از آنها پسری می‌زاید که در راه خدا جل جلاله می‌جنگد. در این اثنا کسی به وی گفت: بگو ان شاء الله. اما سلیمان علیه السلام ان شاء الله نگفت. پس چون آن شب بر زنانش گردش (مقاربت) کرد، فقط یکی از آنان نصف انسانی [نوزاد ناقص] را به دنیا آورد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر سلیمان علیه السلام ان شاء الله می‌گفت، حانث نمی‌شد و به سبب گفتن آن، به نیاز خویش دست می‌یافت».

«و پروردگار خود را یادکن» با استغفار، تهلیل و تسبیح «چون فراموش کردی» یعنی: چون فراموش کردی که ان شاء الله بگویی، سپس به یاد آوردی که ان شاء الله نگفته‌ای پس همان دم که به یاد آوردی، ان شاء الله بگویی.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «حتی اگر کسی بعد از یک سال به یاد آورد که در امری از امور ان شاء الله نگفته است، باید همان لحظه ان شاء الله بگوید». مراد ابن عباس رضی الله عنه این است که: باید سنت «استثنا» را به جای آورد نه این که گفتن ان شاء الله بعد از گذشت آن همه مدت، در احکام فقهی اثری داشته و مثلاً ساقط کننده کفاره یا برطرف کننده حث (سوگندشکنی) باشد. «و» هرگاه چیزی را فراموش کردی «بگو: توقع است که پروردگارم مرا به راهی که از حیث رشد نزدیکتر از این است، هدایت کند» یعنی: امیدوارم که پروردگارم به جای این چیز فراموش شده، مرا به چیز دیگری که خیر یا نفع بیشتر داشته و به صواب نزدیکتر باشد، هدایت کند. یا امیدوارم که پروردگارم از آیات و دلالات نبوت چنان مواهبی به من عطا کند که از داستان اصحاب کهف هم به رشد و هدایت نزدیکتر و دلالت کننده تر باشد. و چنان هم شد زیرا خداوند جل جلاله داستانهای زیادی از انبیای گذشته را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بیان کرد و ایشان را از امور غیبی زیادی که تا قیام قیامت روی خواهد داد، آگاه گردانید.

وَلِيْتُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ﴿٣٥﴾

«و در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نه سال نیز بر آن افزودند» یعنی: اصحاب کهف سیصد و نه سال قمری در غار خود به حال خواب به سر بردند.

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لِيْتُوا لَهُمْ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ﴿٣٦﴾

«بگو: خدا به مدتی که درنگ کردند، داناتر است» ابن عطیه می‌گوید: «مراد؛ مدت بعد از آگاهی بر احوالشان تا زمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله، یا زمان بیدار شدنشان تا هنگام مرگشان است». اما زجاج می‌گوید: «مراد؛ مدت درنگ کردنشان در غار است که ۳۰۰

سال شمسی و ۳۰۹ سال قمری بود زیرا هر سیصد سال شمسی، سیصدونه سال قمری می‌شود، چون تفاوت میان هر صد سال قمری با صد سال شمسی، سه سال است و به همین جهت هم پروردگار عزوجل فرمود: سیصدسال درنگ کردند و نه سال هم بر آن افزودند». «علم غیب آسمانها و زمین فقط به او اختصاص دارد» یعنی: علم اموری که از احوال آسمانها و زمین مخفی و غایب مانده است، فقط مخصوص به حق تعالی است و هیچ کس دیگر را بر این امور علمی نیست «چه بینا و شنواست» یعنی: علم او بر همه امور غیبی - اعم از شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها - بسی شگفت‌آور است زیرا در پیشگاه علم حق تعالی غایب و حاضر، پنهان و آشکار و کوچک و بزرگ همه برابرند و هیچ تفاوتی با هم ندارند «برای آنان جز او هیچ یآوری نیست» ضمیر «هم»: برای آنان «به همه اهالی آسمانها و زمین بر می‌گردد «و هیچ کس را در حکم خود شریک نمی‌گیرد» حق تعالی به هر چه اراده کند، حکم کرده و آن را به منصفه ظهور می‌رساند و هیچ کس را در این امر با خود دخیل نمی‌سازد تا از او در کار خویش مشورت یا فرمان طلب کند زیرا آفرینش و امر همه از آن حق تعالی است و او از شریک، وزیر، یاور و مشاور بی‌نیاز است.

وَأَنذِرْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ، وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا ﴿١٧﴾

«و آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است، تلاوت کن» به تلاوت عبادت، تدبر، عمل و تبلیغ. به این ترتیب خدای سبحان آن حضرت صلی الله علیه و آله را امر کرد که بر تلاوت عاملانه، عابدانه و مدبرانه قرآن مواظبت کنند «کلمات او را هیچ‌تغییر دهنده‌ای نیست» یعنی: آنچه که حق تعالی از آن خبر داده و بدان امر کرده، هیچ کس قادر به تبدیل آن نیست و هیچ کس نمی‌تواند حکم کلماتش را تغییر دهد «و جز او هرگز هیچ پشت و پناهی نیابی» ملتحد: پناهگاه است. یعنی: اگر قرآن رانخوانی، به احکام آن عمل نکنی و از آن پیروی ننمایی، هرگز مکان و مرجعی را نخواهی یافت که بدان پناه ببری تا تو را از عذاب خداوند جل جلاله ننگه دارد.

وَأَصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ، وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ
 زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا ﴿٢٨﴾

«و با کسانی که پروردگار خود را به صبح و شام یاد می کنند» با استمرار بر نیایش و دعا در تمام اوقات، یا در دو طرف روز «شکیبایی پیشه کن» خدای سبحان به حبیبش دستور می دهد که خود را با گروه فقرای مؤمنان هموا، همراه، پایدار و مقید گرداند «خشنودی او را می خواهند» یعنی: ایشان گروهی هستند که از عبادت و دعایشان فقط خواهان خشنودی حق تعالی هستند «و باید که چشمانت از آنان درنگذرد» یعنی: از آن فقرای مؤمن چشم برمگیر تا به غیرشان از صاحبان شوکت و زینت مشغول گردی. به قولی معنی این است: چشمانت ایشان را حقیر ننگرد «که آرایش زندگی دنیا» یعنی: همنشینی با اهل شرف و سرمایه، یا زینت و تجمل دنیا «را بخواهی و از آن کس که دلش را از یاد خود غافل ساخته ایم» با مهر کوبیدن بر آن «فرمان مبر» همانند این گروهی که به دنیا مشغول بودند و از رسول خدا ﷺ خواستند تا فقرا را از مجلس خویش دور گرداند «و» بدان که اینان همان کسانی هستند که «از هوی و هوس خود پیروی کرده» و آن را بر حق ترجیح داده اند و بنابراین، شرک را بر توحید برگزیده اند «و اساس کارش بر از حد گذشتن است» فرطا: از تفریط است، تفریط عبارت است از: ضایع کردن حق خدا ﷻ و کوتاهی در امر وی به سبب جهالت. سلمان فارسی رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مؤلفه القلوب - عینه بن حصن و اقرع بن حابس و منسوبانشان - نزد رسول خدا ﷺ آمده و گفتند: یا رسول الله! حقیقت این است که اگر شما در صدر مجلس بنشینید و این گروه و بوی بد جبهه ایشان را از ما دور سازید - منظورشان سلمان، ابوذر، عبدالله بن مسعود و فقرای مسلمان رضی الله عنهم بودند که جبهه هایی پشمینه ای بر تن داشتند و جز این دیگر لباسی بر تنشان نبود - ما در مجلس شما می نشینیم و از شما احکام و مواظب را می گیریم؛ همان بود که آیه: (وَأْتِلْ مَا أُوحِيَ...) تا (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا...) نازل شد و این اشراف پیشگان بزرگ منش را به دوزخ تهدید نمود. پس رسول خدا ﷺ بی درنگ بعد از نزول این آیه

برخواستند و به جست‌وجوی این گروه از فقرای مسلمان پرداختند تا ایشان را در آخر مسجد مشغول ذکر خدا عز وجل یافتند پس فرمودند: «ستایش بر خدایی که مرا نمیراند تا آن‌که مرا به حبس کردن نفسم با مردانی از اتمم فرمان داد. ای فقرای مسلمان! زندگی و مرگ من با شماست.»

وَقِيلَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا ﴿١٩﴾

«و بگو» به این گروه غافل استکبارپیشه «حق از سوی پروردگارتان رسیده است» نه از سوی غیر وی تا در آن تبدیل و تغییری ممکن باشد. یعنی: من این دین حق را از نزد خود برای شما نیاورده‌ام بلکه آن را فقط از سوی الله عز وجل آورده‌ام «پس هر که بخواهد ایمان آورد» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن امر می‌باشد «و هر که بخواهد کافر شود» لفظ، لفظ مشیئت است و مراد از آن خبر دادن می‌باشد. یعنی مادامی که حق همین است پس کسی که کافر و گمراه می‌شود، جز بر خود ستم نمی‌کند و جز به زیان خود گمراه نمی‌شود «بی‌گمان ما برای ستمگران» یعنی: برای کسانی که کفر به خدای عزوجل و انکار پیامبرانش را انتخاب کرده‌اند «آتشی» بزرگ را «آماده کرده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را در برمی‌گیرد» سرادق: خانه ساخته شده از قماش است. پس آیه کریمه آتشی را که به آنان احاطه می‌کند، به سراپرده‌ای تشبیه کرده که بر هر که در درون آن است، احاطه می‌کند و او را دربر می‌گیرد «و اگر فریاد کنند» و فریادرسی جویند تا از گرمای آتش نجاتشان دهد «به نوشاندن آبی مانند فلز گداخته به داد آنان رسیده شود» مهل: هر چیزی است که به آتش گداخته شود از معادن زمین؛ مانند آهن، مس و سرب. به قولی: مهل، رسوب روغن است «که چهره‌ها را بریان می‌کند» به سبب داغی خویش «وه! چه بد آشامیدنی‌ای است» این نوشابه آنان «و چه بد آرامگاهی است» این دوزخی که آنان برای راحتی خود آن را دربر

گرفته و در آن به استراحت می‌پردازند!! تعبیر «آرامگاه» برای دوزخ، از باب تهمک و استهزای آنهاست.

این آیه بیدار باشی است به کسانی که مناصب، مقامات و هوی نفس، مانند خوراکی‌ها، نوشابه‌ها و غیر آن از برخورداری‌ها را بر طاعت خداوند متعال ترجیح می‌دهند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا ﴿٣٠﴾ أُولَٰئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا ﴿٣١﴾

بعد از آن که حق تعالی حال بدبختان سیه‌روز را ذکر کرد، در اینجا حال نیکبختان را بیان کرده و می‌فرماید: «بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» بدانند که «یقیناً ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است، ضایع نمی‌کنیم» در آخرت. «آنانند که بهشتهای عدن به ایشان اختصاص دارد» عدن: اقامت همیشگی است، یعنی: ایشان علی‌الدوام در آن بهشت‌ها ماندگارند «از فرودست‌شان» یعنی: از زیر غرفه‌ها و از زیر درختان آن بوستانها «جویبارها جاری است، در آنجا با دست‌بندهایی از طلا آراسته می‌شوند» سوار: زینتی است که بر بازو نهاده می‌شود و این زینت شاهان و زنان در دنیا است که در بهشت مردان نیز به آن آراسته می‌شوند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «زیور مؤمن در بهشت تا جایی می‌رسد که آب وضو به آن می‌رسد». «و جامه‌های سبز از سندس و استبرق می‌پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است که آن را دیبا می‌نامند. رنگ سبز را مخصوص ساخت زیرا این رنگ با چشم سازگار است و نیکوترین رنگهاست. چنان‌که علم «الوان» جدیداً به خصوصیات بسیار اعجاب‌انگیز این رنگ پی برده است «در آنجا بر تختها تکیه می‌زنند» تخت‌هایی که بر آنها پرده‌ها و تشک‌ها قرار دارد، یا در آنجا سریرهایی نرم و راحت قرار دارد که خانه و حجله

عروس را به آن می‌آرایند «نیک پاداشی است» این پاداشی که خداوند عَلَّامٌ به آنها داده است «ونیکو تکیه‌گاهی است» این متکاها و سریرها.

❖ **وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَبٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا ۝۳۲**

«و برای آنان مثلی بزن دو مرد را» یعنی: برای کسانی که به دنیا و آرایش‌های آن فخر می‌کنند و از همنشینی با فقرا احساس حقارت می‌نمایند، آن دو مرد را مثل بزن که یکی از آنها مؤمن و دیگری کافر بود؛ «که به یکی از آنها» که کافر بود «دو باغ از درختان انگور» متنوع و گوناگون «دادیم و پیرامون آن دو باغ را با درختان خرما پوشاندیم» یعنی: بر گرداگرد آن دو باغ از تمام جوانب درختان خرما را رویاندیم «و میان آن دو» باغ «کشتزاری قرار دادیم» که بر رونق و بهجت و غنای آن می‌افزود. به قولی: آن دو مرد، دو برادر از بنی‌اسرائیل بودند. به قولی دیگر: آنها دو برادر از مردم مکه و از قبیله بنی مخزوم بودند؛ یکی به نام اسود که کافر بود و دیگری به نام ابی سلمه که مؤمن بود.

❖ **كَلْنَا الْجَنَّتَيْنِ ءَانَتْ أَكْلُهَا وَلَمْ تَنْظِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلْفَهُمَا نَهْرًا ۝۳۳**

«هر یک از این دو باغ اکل خود را داد» اکلها: یعنی محصول و ثمر و باروبر خود را «و از محصول هیچ کم نکرد» برخلاف آنچه که عادتاً در سایر باغها مشاهده می‌شود زیرا باغها غالباً یک سال میوه بسیار و سال دیگر میوه کم می‌دهند «و میان آن دو جویباری روان کرده بودیم» تا دائماً و بی انقطاع آن دو باغ را آبیاری کند.

❖ **وَكَانَ لَهُ ثَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا ۝۳۴**

«و برای او» یعنی: برای صاحب آن دو باغ «میوه فراوان بود» یعنی: صاحب آن دو باغ بجز میوه‌های انگور و خرما، صاحب بهره‌های دیگر از زر و سیم و سایر انواع میوه‌ها نیز بود. به قولی: مراد از ثمر در اینجا مال و ثروت از طلا و نقره است «پس به رفیقش»

یعنی: به برادر مؤمنش «گفت درحالی که با او گفت و گو می کرد» یعنی: در حالی که با او جدال لفظی داشت و بر او فخر می فروخت؛ «من از تو در مال بیش و به اعتبار حشم نیرومندترم» یعنی: من نسبت به تو در تحقق خواسته هایم نیرومندتر و موفق ترم زیرا من خدم و حشم بسیاری را به خدمت می گیرم. بدین سان بود که مال و ثروتش او را - همانند هر سرمایه دار مغرور دیگری - به کبر و غرور کشانیده بود. گفتنی است که فخر ورزیدن به سرمایه، غره شدن به دنیا و برتری منشی بر دیگران با تکیه بر ثروت و پول، حال و وضع دائمی توانگران است؛ مگر کسانی که خدای عزوجل بر آنان رحم کرده باشد - پناه بر خداوند عز و جلاله از چنین حالی.

وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ﴿٢٥﴾

«و داخل باغش شد» مفسران می گویند: آن شخص مغرور و متکبر با این هدف که ثروت و مکنت خود را به رخ برادر مسلمان خود بکشد، دست وی را گرفت و او را به باغ خویش برد، او را در آن می گردانید و عجایب و زیبایی های آن را به وی نشان می داد «درحالی که او به خود ستمکار بود» با کفر و عجب و خودنگری خویش «گفت» آن کافر از فرط غفلت، طول أمل، قلت عقل و ضعف یقین «گمان نمی کنم که هرگز این» باغ «نابود شود».

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِّنْهَا مُنْقَلَبًا ﴿٣١﴾

«و گمان نمی کنم که قیامت برپا شود» به این ترتیب، او منکر رستاخیز گشته و برادرش را از کفر خود به فناء دنیا و برپایی قیامت خبر داد «و اگر هم به سوی پروردگارم بازگردانده شوم، قطعاً بهتر از این را در بازگشت خواهم یافت» او پنداشت که اگر هم به فرض و تقدیر - چنان که رفیقش عقیده دارد - به سوی پروردگار متعال باز گردانده شود، پروردگار به او در آخرت بهتر از این باغ را خواهد داد. البته او این سخن را از روی قیاس غایب بر حاضر گفت، یعنی: چون در دنیا غنی و ثروتمند و مورد اکرام و اعزاز خداوند متعال هستم پس در آخرت نیز این چنین

خواهم بود. شکی نیست که این گونه برداشت و تحلیل نمایانگر به هم ریختن معیارها و ضوابط در ذهن و نهاد او و ناشی از فرط غرور و بدمستی‌ای بود که بر اثر ثروتمندی بر وی چیره شده بود و این خود استدراجی برایش از جانب خدای سبحان بود.

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ: أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ﴿٣٧﴾

«گفت به او رفیق» مؤمن «او در حالی که با او گفت و گو می کرد: آیا به آن کسی که تو را از خاک آفرید، کافر شدی» از آنجا که پدرت آدم عليه السلام را از خاک آفرید و او اصل و سرمنشأ توست «سپس از نطفه آفرید» که عبارت است از آب منی «آن گاه تو را در هیأت مردی در آورد؟» تو را انسانی نرینه گردانیده و اعضای وجودت را به اعتدال و برابری تمام آراست و وجودت را به پایه اکمال رسانیدی؟ آیا به این بزرگ آفریدگار خویش کافر شدی؟.

این آیه تلویحا به برانگیختن بعد از مرگ اشاره دارد زیرا ذاتی که بر آفرینش ابتدایی قادر باشد، یقینا بر احیای مجدد آن آفریده نیز تواناست.

لَيْكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا ﴿٣٨﴾

سپس برادر مؤمن وی افزود: «لیکن من» اعتقاد دارم که «اوست خدا، پروردگار من» یعنی: من برخلاف تو ولی نعمت خویش را خوب می شناسم و به خدایی او معترفم «و هیچ کس را با پروردگار خود شریک نمی سازم» چنان که توشریک گردانیدی.

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٣٩﴾

فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَنُصَبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا ﴿٤٠﴾

«و چون وارد باغت شدی، چرا نگفتی ماشاءالله» یعنی: چرا در هنگام وارد شدن به باغت نگفتی: «آنچه الله خواسته باشد، همان شدنی است». این سخن را برای آن گفت تا او را به اعتراف بر این حقیقت برانگیزد که آن باغ و هر چه در آن است،

آفریده خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ و در گرو مشیت اوست؛ پس اگر بخواهد آن را باقی می‌گذارد و اگر بخواهد فانی‌اش می‌گرداند. و چرا نگفتی: «لا قوة الا بالله» یعنی: هیچ نیرویی جز به مشیت خداوند نیست.

این سخن را برای آن گفت تا او را بر اعتراف به عجز و ناتوانی‌اش برانگیزد و به وی بفهماند که توفیق وی در آبادانی آن باغ، فقط نتیجه یاری جَلَّالٌ عَزِيزٌ بوده است نه بر اثر قوت و قدرت خود وی و هیچ کس بر آنچه که در دست وی از دارایی و نعمت قرار دارد، جز به یاری جَلَّالٌ عَزِيزٌ توانا و مسلط نمی‌شود و هیچ چیز جز به مشیت جَلَّالٌ عَزِيزٌ صورت تحقق به خود نمی‌گیرد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوموسی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمودند: «آیا تو را بر گنجی از گنج‌های بهشت راهنمایی نکنم؛ آن گنج لاحول ولا قوة الا بالله است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده است: «خداوند بر بنده‌ای هیچ نعمتی را - اعم از خانواده یا مال یا فرزند - ارزانی نمی‌دارد که او بر آن نعمت (ماشاء الله لا قوة الا بالله) بگوید و در آن، آفتی - بجز مرگ - ببیند». یعنی: در آن هیچ آفتی روی نمی‌دهد، جز این‌که اجل موعود آن فرا رسیده باشد. از این جهت، برخی از سلف گفته‌اند: «هرکس از حال، یا مال، یا فرزندانش خوشش آمد، باید بگوید: ماشاء الله لا قوة الا بالله».

آن گاه شخص مؤمن افزود: «اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی» باکی نیست «پس چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد» در دنیا یا در آخرت «و بر آن» باغت «آفتی از آسمان بفرستد» که آن را بر آن باغ مقدر نموده است. به قولی؛ حسبان: عبارت است از صاعقه «تا به زمینی بی‌گیاه و لغزنده تبدیل گردد» یعنی: بر اثر آن آفت یا آن صاعقه، باغ توی کافر به زمینی بی‌گیاه تبدیل گردد که از خشکی و بی‌گیاهی پاها در آن بلغزد.

أَوْ يُصْبِحَ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ نَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا ﴿٤١﴾

«یا آب آن» باغت «فرورفته شود» در اعماق زمین «تا هرگز نتوانی آن را به دست آوری» به هیچ نیرنگ و هیچ وسیله‌ای.

وَأَحِيطَ بِشَرِّهِ، فَاصْبِحَ يَوْمَئِذٍ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي
 أَحَدًا ﴿٤٢﴾

«و بر میوه‌های او احاطه کرده شد» یعنی: سرانجام، آفت آسمانی بر باغش زد و میوه‌های باغش را نابود کرد و آنچه باید به او برسد، رسید «پس چنان شد که دست بر دست می‌مالید» یعنی: از افسوس و اندوه و حسرت، دستهایش را برهم می‌زد «برآنچه در آن باغ خرج کرده بود» یعنی: بر اموالی که در آبادانی و سامان‌دهی آن باغ هزینه و صرف کرده بود «درحالی که آن باغ بر داربستهای خود فروافتاده بود» یعنی: ستونهایی که تاکهای انگور را بر آن می‌افکند، فروریخته بود یا دیوارها و سقفها و آبادیهای آن بر روی همدیگر فرو ریخته بود «و» با اندوه و حسرت «می‌گفت: ای کاش با پروردگار خود هیچ کس را شریک نمی‌گرفتم» پس چون بر باد رفتن باغش را دید، آرزو کرد که کاش هیچ چیز را باخدای سبحان شریک نمی‌آورد تا باغش از نابودی به سلامت می‌ماند. یا این سخن را به قصد توبه از شرک گفت.

وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِتْنَةٌ يَصُرُونَهُ، مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنْصِرًا ﴿٤٣﴾

«و برای او هیچ گروهی نبود که او را در برابر خداوند یاری دهند» یعنی: آن کسان و خدمتکارانی که او در گذشته به آنها افتخار می‌کرد، هیچ کاری برایش انجام داده نتوانسته و هیچ سودی به حالش نکردند «و خود انتقام‌گیرنده نبود» یعنی: خود هم‌توان و قدرتی نداشت که از الله عَلَّامٌ به سبب نابود ساختن باغش انتقام بگیرد.

هُنَالِكَ الْوَلِيَّةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا ﴿٤٤﴾

«در آنجا فقط ولایت به خداوند حق تعلق دارد» یعنی: در آن موقف، نصرت و کارسازی فقط از آن خدای سبحان است و جز او هیچ‌کس و هیچ نیرویی بر این کارسازی توانا نیست. یا معنی این است: در روز قیامت، سلطه و حاکمیت فقط از آن حق تعالی است و هیچ کس در آن روز با وی در ملکش کشمکش نمی‌کند

«او بهتر است از جهت پاداش» دادن به دوستانش «و او بهتر است از نظر فرجام» یعنی: او بهترین بخشنده نیک‌فرجامی به دوستانش می‌باشد. باید دانست که در این داستان برای اهل خرد عبرت‌هاست؛ از جمله این‌که: مغرور شدن به آرایشهای زندگی دنیا به کفر می‌انجامد.

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ﴿٤٥﴾

«و برای آنان زندگی دنیا را مثل بزن» یعنی: برای آنان مثلی بزن که در زیبایی و طراوت و زوال زود هنگام خویش به زندگانی دنیا شباهت دارد؛ «که» زندگانی دنیا «مانند آبی است که آن را از آسمان فروفرستادیم؛ سپس گیاه زمین با هم درآمیخت» یعنی: چون آب بر گیاهان زمین فرود آمد، گیاهان با هم در آمیختند و به سبب آب رشد کرده و بسیار شدند تا بدانجا که پخته و رسیده گردیدند «پس آخر کار» آن گیاه «چنان درهم شکسته شد که بادهای پراکنده‌اش کردند» در گوشه و کنار زمین و دیگر از آن گیاه هیچ اثری نماند، به‌طوری‌که زمین به همان حال اول خود برگشت. یعنی: این چنین است حال و وضع زندگی دنیا؛ که برای آن هیچ بقایی نیست و سرانجام آن منتهی به زوال و نابودی است «و خدا همواره بر هر چیز تواناست» ایجاد می‌کند، فانی می‌گرداند و از هیچ کاری عاجز نیست.

الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا ﴿٤٦﴾

«مال و فرزندان زیور زندگانی دنیايند» که زندگانی دنیا به آنها رنگ و رونق می‌گیرد پس چنانچه در رضای الهی به کار گرفته نشوند، چیزی نیستند که در آخرت نفعی برسانند «و باقیات الصالحات» یعنی: نیکی‌های ماندگار و طاعات و عباداتی که مسلمانان در دنیا انجام می‌دهند و همه اعمال خیر؛ چه مالی و چه بدنی، اینها هستند که اعمال ماندگار شایسته، یعنی همان باقیات الصالحاتی‌اند که نزد خدا محفوظ

می‌مانند، آری! اینها «نزد پروردگارت از نظر پاداش بهترند» از آن آرایش‌ها و برای صاحبان خود منفعت بیشتری دربر دارند «و از نظر امید نیز بهترند» یعنی: باقیات الصالحات از چیزهایی که صاحبان اموال و فرزندان به آن چشم می‌دوزند امیدبخش‌ترند زیرا باقیات الصالحات بر اساس وعده راستین حق تعالی ماندگارند، درحالی‌که امیدهای مادی اکثراً دروغین و بی‌پایه می‌باشند.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن‌حبان از ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اصحاب فرمودند: «در پی به‌دست آوردن باقیات الصالحات بسیاری باشید. اصحاب پرسیدند: چه چیزهایی باقیات الصالحات اند یا رسول‌الله؟ فرمودند: گفتن تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و لاحول و لا قوة الا بالله».

وَيَوْمَ نُسِئُ الْجِبَالَ وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا ﴿٤٧﴾

سپس خداوند عز وجل به پیامبرش دستور می‌دهد تا منظری از منظره‌های قیامت را به عاشقان دنیا یادآوری نماید: «و» یاد کن «روزی را که کوهها را روان کنیم» روان ساختن کوهها؛ عبارت از برکندن و دورساختن آنها از اماکن آنها و به حرکت در آوردن آنها همانند به حرکت درآوردن ابرهاست. این واقعه در روز قیامت است چنان‌که در آیه دیگری آمده است: (و از تو درباره کوهها می‌پرسند، بگو: پروردگرم آنها را در روز قیامت ریزریز خواهد ساخت سپس آنها را پهن و هموار خواهد کرد، نه در آنها کجی‌ای می‌بینی و نه ناهمواری‌ای) «طه / ۱۰۷ - ۱۰۵». «و زمین را بارز شده می‌بینی» بروز زمین؛ آشکار گشتن آن و از بین رفتن چیزهایی است که آن را می‌پوشانند، مانند کوهها، درختان و ساختمانها «و آنان را گرد می‌آوریم» یعنی: تمام خلاق را بعد از برانگیختنشان از همه جا به‌سوی موقف محشر گرد می‌آوریم «پس هیچ کس از آنان را فرو نگذاریم» مگر این‌که او را به‌سوی آنجا گرد می‌آوریم.

وَعَرِضُوا عَلَيَّ رَبِّكَ صَفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا ﴿٤٨﴾

«و آنان به صف بر پروردگارت عرضه می‌شوند» یعنی: همه به صف نزد حق تعالی حاضر کرده می‌شوند پس به آنها می‌فرماید: «به راستی همان‌گونه که نخستین بار شما را آفریده بودیم» با پای برهنه و بدن لخت و عریان «به سوی ما آمدید» چنان‌که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «مردم در روز قیامت با پای برهنه، بدن عریان و بدون ختنه حشر می‌شوند». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: گفتیم؛ یا رسول‌الله! مردان و زنان همه به سوی یک‌دیگر می‌نگرند؟ فرمودند: «کار سخت‌تر و هولناک‌تر از آن است که بعضی به سوی بعضی دیگر بنگرند». «بلکه می‌پنداشتید که هرگز برای شما وعده‌گاهی مقرر نمی‌کنیم» یعنی: در دنیا بر این پندار بودید که برانگیخته نمی‌شوید و برای شما موعدی مقرر نمی‌داریم که در آن شما را در برابر اعمالتان مورد بازپرسی و مجازات قرار دهیم.

وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾

«و کتاب در میان نهاده می‌شود» مراد از کتاب، نامه‌های اعمال است. یعنی: کارنامه هر کس در دستش نهاده می‌شود؛ کارنامه نیکبختان در دست راستشان و کارنامه شقاوت پیشگان در دست چپشان «آن‌گاه مجرمان را از آنچه در آن است، ترسان می‌بینی» یعنی: مجرمان را از افتضاحی که در پی تحویل دادن آن نامه در آن جمع عظیم دامنگیرشان می‌شود و نیز از عذاب دردناک، هراسان و بیمناک می‌بینی «و می‌گویند: ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است که هیچ کوچک و بزرگی را فرونگذاشته، جز این‌که آن را به حساب آورده است» یعنی: این نامه هیچ گناه صغیره و کبیره‌ای را فرو نگذاشته، جز این‌که آن را در ضبط و ثبت و حساب آورده و این‌در مورد گناهکارانی است که مرتکب گناهان کبیره شده و از آنها توبه نکرده‌اند و اینان گناهان صغیره را نیز در نامه‌های اعمالشان می‌یابند. اما کسانی که از گناهان کبیره پرهیز کرده‌اند، متوجه می‌شوند که گناهان صغیره از نامه اعمالشان محو شده‌است چنان‌که آیه (۳۱) از سوره

«نساء» بر این حقیقت دلالت می‌کند «و آنچه را که کرده بودند» در دنیا از معاصی «حاضر می‌یابند» یعنی: نوشته شده و ثبت شده می‌یابند «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند» یعنی: احدی از بندگانش را بی‌گناه مورد مؤاخذه و مجازات قرار نمی‌دهد و از پاداشی که انجام‌دهنده طاعت مستحق آن است نمی‌کاهد.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا ﴿٥٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس همه جز ابلیس سجده کردند» زیرا او از سجده کردن ابا کرد و استکبار ورزید «او از جن بود» حسن بصری می‌گوید: «ابلیس اصل جن بود چنان‌که آدم اصل بشر است». «پس از فرمان پروردگار خود سرباز زد» یعنی: از طاعت وی سر پیچید «آیا» با این حال «او و نسلش را دوستان خود می‌گیرید» یعنی: ای مردم! آیا بعد از آن‌که ابلیس از سجده کردن ابا ورزید و از فرمان الهی سر پیچید، باز هم او و نسلش را به دوستی خود می‌گیرید «به جای من؟» در نتیجه، از او و نسلش به جای اطاعت من اطاعت می‌کنید و آنها را بدل من می‌طلبید؟ «و حال آن‌که آنها دشمن شمایند؟» یعنی: چگونه کسی را که نه فقط از او هیچ منفعتی ندارید بلکه دشمن شما نیز هست و همه وقت مترصد زیان زدن و ضربه زدن به شماست، بدل کسی می‌گیرید که شما را آفریده و نعمت‌هایی را که در آنها مستغرق هستید، بر شما ارزانی داشته است؟ «شیطان چه بد جانشینی برای ستمکاران است» یعنی: موالات و دوستی و اطاعت شیطان به جای موالات پروردگار سبحان، برای ستمکاران چه بد عوضی است.

﴿٥١﴾ مَا أَشْهَدُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ وَمَا كُنْتُ مَسْخُذَ الْمُضِلِّينَ عَصَا ﴿٥١﴾

«من آنان را» یعنی: ابلیس و نسل وی را «در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم» یعنی: آنها در تدبیر و سامان دادن کار عالم شرکای من نبوده‌اند، به دلیل

این که من آنان را در هنگام آفرینش آسمانها و زمین حاضر نکرده بودم «و نه در هنگام آفرینش خودشان» حتی در آفرینش خودشان هم از آنان همکاری نخواستهم بلکه آنان نیز همچون سایر مخلوقات، به محض اراده و قدرت مطلقه لایزال من آفریده شده‌اند. البته این حجت و استدلال مانند خورشید درخشان است چراکه مشرکان به این حقیقت که خداوند عَلَّامٌ آفریننده همه اشیاء است، مقرر و معترف بودند «و من آن نیستم که گمراهان را» یعنی: شیاطین یا کافران را «مددکار خود بگیرم» پس هرگاه در امر آفرینش مددکار من نبوده‌اند، دیگر چرا آنان را در پرستش شریک من می‌گیرید؟! شیخ سعید حوی رَحْمَةُ در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «در همه عصرها و بویژه در عصر ما، رواج نظریه‌های غلط پیرامون اصل پیدایش هستی و پیدایش انسان، از مهمترین اسباب گمراهی بشر بوده‌اند و این نظریه‌ها همه از نظر علمی نقض شده‌اند».

وَيَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَاءِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم مَّوْبِقًا ﴿٥٢﴾

«و» یاد کن «روزی را که خدا می‌گوید» ای مشرکان! «انهایی را که شریکان من می‌پنداشتید» و بر این پندار بودید که به شما نفعی می‌رسانند و برای شما شفاعت می‌کنند - اعم از بتان و غیر آنها را «ندا دهید» این خطاب در روز قیامت است «پس آنها را بخوانند ولی پاسخی به آنان ندهند و ما میانشان موبقی قرار داده‌ایم» موبق: وادی عمیقی است که خداوند متعال به وسیله آن میانشان جدایی می‌اندازد تا یکی به دیگری نرسد پس مراد از موبق: ورطه و مهلکه است.

وَرَاءَ الْمَجْرُمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَلَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا ﴿٥٣﴾

«و مجرمان آتش دوزخ را می‌بینند و گمان می‌کنند که در آن خواهند افتاد» گمان در اینجا به معنی علم و یقین است، یعنی: می‌دانند و یقین دارند که به دوزخ فرومی‌افتند «و از آن، جای بازگشتن نیابند» یعنی: از دوزخ گریزگاهی نیابند که به آن بگریزند، یا پناهگاهی نیابند که به آن پناه برند.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا ﴿٥٤﴾

در این مقام که مقام برپاداشتن حجت علیه مشرکان است، خدای عزوجل نعمت خویش بر خلقش را با نزول قرآن به یاد می آورد: «و به راستی گوناگون بیان کردیم صرفنا: یعنی به تکرار و گوناگون بیان کردیم «در این قرآن برای مردم» یعنی: به خاطر آنان و برای رعایت مصلحت و منفعت آنان «از هرگونه مثلی» مانند مثلها و داستانهای ذکر شده در این سوره و سوره های دیگر را «و انسان بیش از هر چیز جدل پیشه است» یعنی: انسان بیشتر از هر موجودی که جدل کردن از او متصور می باشد، جدل پیشه است. در حدیث شریف به روایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است: شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر در اتاق من و فاطمه کوبیدند و فرمودند: «آیا شما دو تن نماز نمی گزارید؟» گفتم: یا رسول الله! بی گمان جانهایمان در ید حق تعالی است پس هرگاه که بخواهد، ما را از خواب برمی انگیزد. چون این سخن را گفتم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پشت در بازگشتند و پاسخی به من ندادند ولی در همان حالی که می رفتند شنیدم که بران خود می زنند و می گویند: (وَكَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا).

حدیث فوق دلالت می کند بر این که: حجت آوردن به قدر الهی در نپیمودن راه کمال، مقرون به ادب نیست.

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةُ الْأُولَىٰ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا ﴿٥٥﴾

«و چیزی مانع مردم نشد از این که وقتی هدایت» یعنی: اسباب هدایت؛ مانند کتاب و پیامبر و وحی «به سوی شان آمد، ایمان بیاورند و از پروردگارش طلب آمرزش کنند مگر به انتظار آن که سنت پیشینیان برای آنان نیز پیش آید» سنت پیشینیان: یعنی عادتی که گریبانگیر آنان شد از این که ایمان بیاوردند و آمرزش نطلبیدند تا سرانجام مستحق عذاب شدند «یا» این که «به آنان عذاب گوناگون بیاید» قبلا: عذاب گوناگون یا عذاب رویارو و قابل مشاهده است. آری! به رغم مشاهده معجزات و بیان روشن

وحی، کفار از همان عصرهای نخستین پدیداری کفر و انحراف، مردمی تمردپیشه بودند و از پیامبران الهی خواستار عذاب می‌شدند تا عذاب می‌آمد و ریشه‌شان را برمی‌کند پس کفار مکه هم بسان پیشینیان در انتظار آند که همان سنت بر آنان نیز تکرار شود.

**وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَمُجَدِّدِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ
وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا ﴿٥٦﴾**

«و پیامبران را» یعنی: حاملان رسالت خویش به‌سوی امتها را «جز بشارت‌دهنده» برای مؤمنان «و بیم‌دهنده» برای کافران «نمی‌فرستیم» یعنی: به‌همین دلیل، پیامبران عليه‌السلام امکان آن را ندارند که دل‌های مردم را به‌سوی هدایت سوق دهند بلکه این امکان از آن خدای سبحان و در اختیار اوست «و کسانی که کافر شده‌اند، به باطل مجادله می‌کنند تا به‌وسیله آن حق را پایمال گردانند» یعنی: می‌خواهند تا حق را با جدال و شبهه‌های باطل و بیهوده‌شان نابود گردانیده و آن را با این سخنان به پیامبران - که شما جز بشری مانند ما نیستید - و امثال آن از سخنان بیهوده، ابطال کنند «و» کافران «آیات من را» یعنی: قرآن، حجت‌ها و خوارق عادات پیامبران را «و آنچه را که بدان بیم داده شده‌اند» از هشدارها و تهدیدها «به تمسخر» و ریشخند «گرفتند».

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا ﴿٥٧﴾

«و کیست ستمکارتر از کسی که به آیات پروردگارش پند داده شده و از آن روگردان شد» و چنان که باید در آن تدبر و تفکر نکرد و به آن ایمان نیاورد «و فراموش کرد آنچه را دست‌های وی پیش فرستاده است» از کفر و گناهان لذا از آنها توبه نکرد؟ یعنی: کسی ستمکارتر از چنین کسی که دستاورد و کاروکردار پیشین خود را فراموش کند، نیست «همانا ما بر دل‌هایشان پرده‌هایی کشیده‌ایم تا قرآن را نفهمند»

یعنی: پرده‌هایی که میان دل‌هایشان و میان رسیدن فهم و دریافت حقیقت به آنها، حایل و مانع می‌شود «و در گوش‌هایشان سنگینی‌ای نهاده‌ایم» که مانع از استماع حق و پذیرش قرآن می‌گردد «و اگر آنان را به سوی هدایت فراخوانی، باز هرگز راه نیابند» زیرا خداوند ﷻ به سبب کفر و گناهان، بر دل‌هایشان مهر نهاده و بر اثر اصرار و پافشاریشان بر کفر و عصیان، استعداد پذیرش ایمان و هدایت را از آنان سلب کرده است.

این آیات ناظر بر گروهی از مشرکان مکه است که در علم ازلی خدای عزوجل چنین رفته که آنها بر کفر خواهند مرد.

وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْبِلًا ﴿٥٨﴾

«و پروردگار تو آمرزنده و صاحب رحمت است» یعنی: او بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و رحمتش بر همه چیز گسترده می‌باشد، از این‌روست که آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند «اگر به جرم آنچه کرده‌اند» از نافرمانی‌ها؛ که کفر و مجادله و روی‌گردانی از جمله آنهاست «آنان را مؤاخذه می‌کرد، قطعاً در عذابشان تعجیل می‌نمود» چرا که سزاوار این تعجیل بودند ولی چنین نمی‌کند «بلکه برای آنها می‌عادی است» یعنی: برای عذابشان سررسیدی مقرر و معین است «که هرگز از برابر آن پناهگاهی نمی‌یابند» که به سوی آن پناه برده و از آن عذاب بگریزند.

وَتِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَمَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا ﴿٥٩﴾

«و این شهرهایی است» یعنی: شهرهای عاد و ثمود و امثال آن «که چون ستم کردند» مردم آنها با کفر و معاصی «هلاکشان کردیم و برای هلاکشان موعدی معین کردیم» که بدون پس‌و‌پیش واقع گردید. پس کافران در هر زمان و مکانی باید از سرنوشت آنان عبرت گیرند و از تکرار این سنت الهی در مورد خود برحذر باشند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا ﴿٦٠﴾

«و یاد کن هنگامی را که موسی» فرزند عمران پیامبر فرستاده شده به سوی فرعون «به نوجوان خود گفت» آن نوجوان، یوشع فرزند نون همراه و مصاحب موسی عليه السلام بود که هم از او علم می‌آموخت و هم خدمتش را می‌کرد. آری! موسی عليه السلام به یوشع گفت: «همیشه راه می‌روم تا به مجمع البحرین برسم» یعنی: دست از سیر و طلب برنمی‌دارم تا به محل جمع‌شدن و تلاقی دو دریا برسم. به‌قولی: مراد از بحرین، بحر اردن و بحر قلزم یعنی محل تلاقی خلیج سویس با خلیج عقبه است. به‌قولی دیگر: مجمع البحرین، محل تلاقی دریای روم و اقیانوس اطلس در تنگه جبل الطارق روبروی طنجه است «یا آن‌که بروم مدت‌هایی دراز» و پیوسته تا روزگاری دراز راه پیمایی کنم.

در حدیث شریف به روایت ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «موسی در میان بنی‌اسرائیل مشغول ایراد سخنرانی بود که از او سؤال شد: داناترین مردم کیست؟ در پاسخ گفت: من! این بود که خدای عزوجل بر او عتاب کرد چرا که علم این موضوع را به وی ارجاع نکرده بود. لذا به او وحی فرستاد که ای موسی! من بنده‌ای دارم در مجمع البحرین که از تو داناتر است، موسی گفت: پروردگارا! چگونه می‌توانم به او برسم؟ حق تعالی فرمود: ماهی‌ای را بگیر و آن را در زنبیلی قرار ده و پا در راه بگذار پس هر جا که ماهی را گم کردی، آن بنده‌ام در همان‌جاست. لذا موسی با خدمتکارش به راه افتاد...».

این آیه درسی است بزرگ برای معلمان و متعلمان، که معلمان باید شایسته‌ترین شاگردان خود را به صحبت خود برگزینند و متعلمان باید از صحبت و خدمت معلم سرنیچند.

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَيْلُهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾

«پس چون رسیدند» موسی عليه السلام و جوان همراهش. و به‌قولی: موسی و خضر علیهما السلام «به محل جمع شدن دو دریا» یعنی: به جایی که محل دیدار موسی با

خضر علیهما السلام بود «ماهی خودشان را فراموش کردند» مفسران می‌گویند: موسی و یوشع علیهما السلام از ماهی بریان توشه‌ای برگرفته و آن را در زنبیلی نهادند و - چنان‌که گذشت - خدای عزوجل گم شدن آن را نشانه‌ای برای موسی و جوان همراهش بر دریافت مطلوبشان قرار داده بود پس چون به محل تلاقی دو دریا رسیدند در آنجا به استراحت پرداختند، در این هنگام آن ماهی از زنبیل به دریا پرید و صدای افتادنش به دریا یوشع را از خواب بیدار کرد «و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت مانند نقبی» آری! خدای عزوجل ماهی بریان شده را زنده کرد و آن ماهی از زنبیل برجست و به دریا پرید. رفتن ماهی را در دریا به «نقب» تشبیه کرد زیرا آن ماهی آب را چنان می‌شکافت که آب از دوسویش مانند طاقی بالا آمده و به فرمان خداوند متعال جامد شده بود، گویی او در آب نقب می‌زد و راه می‌پیمود.

آری! زنده شدن ماهی بریان شده، معجزه‌ای برای موسی علیه السلام و نشانه‌ای بر محل وجود خضر علیه السلام بود.

فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ إِنَّا غَدَاءٌ نَّا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا ﴿٦٢﴾

«پس چون گذشتند» از مجمع‌البحرینی که میعادگاه ملاقات موسی و خضر علیهما السلام قرار داده شده بود «گفت» موسی «به جوان خود: غذای چاشتمان را بیاور که به‌راستی ما از این سفرمان رنج بسیاری دیده‌ایم» به این ترتیب، موسی از یوشع خواست که آن ماهی بریان‌شده را بیاورد تا تناول کنند چراکه خسته و گرسنه شده‌اند. عجب! که موسی تا از آن مکان مقرر نگذشت، در آن سفر احساس خستگی نکرد و همین‌که از آنجا گذشت، به فرمان خداوند جل جلاله احساس خستگی نمود.

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْهَوْتَ وَمَا أَنْسَنِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

«گفت» یوشع به موسی «آیا دیدی؟» یعنی: به سختم توجه کن «وقتی که به آن صخره» که در محل مجمع‌البحرین قرار داشت «تکیه کرده آرام گرفتیم» یوشع از آن

صخره نام برد زیرا یادآوری آن متضمن تعیین بیشتر آن مکان بود «من» در آنجا «ماهی» را فراموش کردم و جز شیطان کسی آن را از یاد من نبرد از آن که داستان آن را یاد کنم» یعنی: شیطان بود که با وسوسه خویش از یاد من برد که تو را از داستان عجیب و غریب آن ماهی آگاه کنم که چگونه زنده شد و به دریا پرید «وبه طور عجیبی راه خود را در دریا پیش گرفت» به راستی سخت موجب شگفتی بود که ماهی مرده بریان شده‌ای که قسمتی از آن هم خورده شده بود، زنده شده به دریا برجهد و اثر روان شدنش در آب هم به صورت کانالی باقی بماند. به این ترتیب، یوشع عذر خود را در فراموشی اش از یادآوری آن امر، به موسی علیه السلام اعلام کرد.

قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَأَرْتَدَّ عَلَيَّ إِنَارُهَا قَصَصًا ﴿١٦﴾

«گفت» موسی علیه السلام «این همان بود که ما می جستیم» یعنی: آنچه تو از گم کردن ماهی در آن مکان یادآوری کردی، دقیقاً همان چیزی است که ما به دنبال آن بودیم زیرا این خود همان نشانه‌ای است که حق تعالی برای ما قرار داده و دلالت می کند بر این که مرد مورد جستجوی ما در همانجاست «پس جستجوکنان بر ردپای خود بازگشتند» یعنی: به همان راهی که از آن آمده بودند بازگشتند، درحالی که ردپای خود را پی جویی می کردند تا راه را گم نکنند.

فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِمَّا لَدُنَّا عِلْمًا ﴿١٦﴾

«پس بنده‌ای از بندگان ما را یافتند» احادیث صحیح بر این امر دلالت دارند که آن بنده، بلیابن ملک‌ان ملقب به خضر علیه السلام بود «که به او رحمتی از جانب خود دادیم» به قولی: رحمت همان نبوت است پس بنابراین قول، خضر علیه السلام پیامبر بود. به قولی دیگر: مراد از رحمت، نعمتی است که خداوند متعال به خضر علیه السلام ارزانی کرده بود و ولایتی است که به وی بخشیده بود. بنابراین قول، خضر علیه السلام پیامبر نبود «و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم» خدای سبحان اموری از علم غیب را که مخصوص خود اوست، به خضر علیه السلام آموخته بود.

نقل است که موسی خضر علیهما السلام را درحالی دید که خود را به جامه‌ای پوشانده بود پس بر وی سلام کرد. و چون در آن سرزمین سلام کردن رسم نبود، خضر علیه السلام از وی پرسید: تو کیستی و سلام را در سرزمینت از کجا آورده‌ای؟ گفت: من موسی هستم. خضر علیه السلام پرسید: موسای بنی اسرائیل؟ گفت: آری! نزد تو آمده‌ام تا به من از دانشی که به تو داده‌اند بیاموزانی.

باید دانست که در سیر و سفر موسی علیه السلام به طلب علم، درسی است بلیغ برای ما مسلمانان، که نباید به هیچ حال از طلب علم دست برداریم، هر چند در آن مدارجی از کمال را پیموده باشیم. همچنین از این داستان می‌آموزیم که عالم باید در برابر کسی که از او داناتر است، متواضع باشد.

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا ﴿٦٦﴾

«موسی به او گفت: آیا از تو - به شرط این که از رشدی که آموخته شده‌ای به من یاد دهی - پیروی کنم؟» موسی از خضر علیهما السلام اجازه خواست تا از او پیروی کند، به این شرط که از آنچه خدا جل جلاله به او آموخته است، به وی نیز بیاموزاند. باید دانست که اعلم بودن خضر، دلیل افضلیت وی بر موسی علیهما السلام نیست زیرا گاهی شخص فاضل از شخص مفضول بهره علمی می‌گیرد؛ چنانچه خداوند جل جلاله مفضول را به علمی مخصوص گردانیده باشد که دیگری آن را نمی‌داند. گفتنی است که دانش موسی علیه السلام، علم به احکام شرعی بود در حالی که دانش خضر علیه السلام، علم به بعضی از امور غیبی بود. آری! آموختن موسی از خضر علیهما السلام به معنی افضلیت وی بر موسی علیه السلام نیست زیرا اگر خضر ولی بود موسی علیهما السلام نبی بود و اگر خضر علیه السلام نبی بود، خدای عزوجل موسی علیه السلام را به خلعت رسالت، فضیلت بخشیده بود.

قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٦٧﴾

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «تو هرگز نمی توانی همپای من صبر کنی» یعنی: توتاب نمی آوری که بر آنچه از علم من می بینی، شکیبایی کنی زیرا علم تو با علم من سر وفاق و سازگاری ندارد، علم تو علم ظاهر است و علم من علم باطن، علم تو علم شریعت است و علم من علم غیب.

وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا ﴿٦٨﴾

«و چگونه می توانی بر چیزی که به شناخت آن احاطه نداری صبر کنی؟» یعنی: چگونه می توانی بر علمی که به حقیقت آن احاطه نداری، صبر کنی؟ زیرا من کارهایی می کنم که به ظاهر از نظر یک فرد عادی هم جزء منکرات است، چه رسد به تو که یک پیامبر هستی و به دقایق امور نظر داری.

قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا ﴿٦٩﴾

«گفت» موسی به خضر علیهما السلام «مرا ان شاء الله شکبیا خواهی یافت» در همراهی خویش «و در هیچ فرمانی تو را خلاف نمی کنم» و به طاعت و پیروی تو پایبند خواهم بود. بدین گونه بود که موسی عليه السلام وعده شکیبایی خود را به مشیت الله جل جلاله موکول کرد زیرا در آنچه که به گردن گرفته بود، بر خودش اعتماد نداشت. البته این شیوه انبیاء عليهم السلام است که به اندازه چشم به هم زدنی نیز بر خویشتن خویش تکیه نمی کنند.

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلِنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحَدِّثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿٧٠﴾

«گفت» خضر به موسی علیهما السلام «اگر مرا پیروی می کنی پس در باره چیزی از من سؤال نکن» از افعال مخالف با شریعت که از من مشاهده می کنی «تا خود از آن با تو سخن آغاز کنم» یعنی: باید این من باشم که تفسیر و تأویل افعال خویش و چرایی

وچگونگی آنها را برای تو بیان کنم، نه این که تو مرا از آنها مورد سؤال قرار دهی. موسی علیه السلام از باب رعایت ادب شاگرد در برابر استاد، شرط وی را پذیرفت.

فَانطَلَقَ حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِغُرُقِ أَهْلِهَا لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا إِمْرًا ﴿٧١﴾

«پس رهسپار شدند» و در راه به کشتی‌ای برخوردند پس با کشتی‌نشینان گفت‌وگو کردند که آنان را نیز با خود بردارند، کشتی‌نشینان پذیرفتند و ایشان را با خود برداشتند «تا وقتی که سوار کشتی شدند، آن را سوراخ کرد» به قولی: خضر علیه السلام دیوار کشتی را سوراخ کرد تا آن را معیوب گرداند ولی قسمتی را که به آب نزدیک است، سوراخ نکرد تا به غرق شدن کشتی‌نشینان نینجامد «گفت» موسی به خضر علیهما السلام «آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی» موسی نتوانست خود را نگه دارد و بر آنچه که خضر با کشتی انجام داد، اعتراض نکند لذا این کار خضر را ناپسند شمرد چرا که این کار وی در نگاه اول، به نابودی جانها و اموال می‌انجامید. در بعضی از روایات آمده است: صاحبان کشتی آن دو را بی‌کرایه و به‌طور رایگان با خود در کشتی سوار کرده بودند زیرا آنها خضر را شناخته بودند پس به او و همراهش حرمت نهادند، از این جهت انکار موسی بر خضر شدیدتر بود. یعنی: آیا درست است که آنها به من و تو احسان کنند و تو در برابر آن احسان، کشتی آنان را معیوب کنی؟ «واقعا به کاری عظیم مبادرت ورزیدی» یعنی: عجب کار هول‌انگیز و ناروایی را مرتکب شدی!

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَئِنِ اسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٢﴾

«گفت» خضر علیه السلام «آیا نگفته بودم که تو هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» خضر علیه السلام همان سخن سابق خود را به وی یادآوری کرد که گفته بود: (لَئِنِ اسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) «آیه / ۶۷».

قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا ﴿٧٣﴾

موسی به خضر «گفت: مرا به سبب آنچه فراموش کردم مؤاخذه نکن و در کارم بر من سخت نگیر» و با من آسان‌گیر باش، نه سخت‌گیر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «این عکس‌العمل اول از جانب موسی در برابر خضر، به سبب فراموشی وی بود. در این اثنا گنجشکی آمد و در کنار کشتی به دریا نوک زد، خضر به موسی گفت: بدان که علم من و تو در برابر علم خداوند متعال، جز مانند آنچه که این گنجشک از این دریا کم کرد، نیست.»

فَأُطْلَقًا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَ غُلَمًا فَقَالَهُ قَالَ أَتَلَّتْ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا ﴿٧٤﴾

«باز رهسپار شدند» یعنی: خضر و موسی علیهما السلام از کشتی پیاده شده و به راه خود ادامه دادند «تا به نوجوانی برخوردند پس» خضر «او را کشت» خضر همین که به آن پسر بچه که با اطفال دیگر مشغول بازی بود رسید، سرش را از بدنش برکند و او را به قتل رساند «گفت» موسی به خضر: «آیا نفس زکیه‌ای را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی؟» یعنی: بی آن که کسی را به ناروا به قتل رسانده باشد تا کشتن آن قصاص تلقی شود؟ نفس زکیه: یعنی شخص پاک و بی گناه «واقعا کار ناپسندی را مرتکب شدی» نکرا: یعنی بسیار زشت و ناپسند.

﴿٧٥﴾ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ﴿٧٥﴾

«گفت» خضر به موسی: «آیا به تو نگفتم که هرگز نمی‌توانی همپای من صبر کنی؟» در اینجا خضر لفظ «لک: به تو» را افزود زیرا سبب عتاب و سرزنش موسی نسبت به سؤال اول وی در اینجا بیشتر و موجب آن قوی‌تر بود چرا که مخالفت موسی یک بار دیگر تکرار شده بود.

قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَلِّحْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ﴿٧٦﴾

«گفت» موسی علیه السلام «اگر بعد از این از تو چیزی پرسیدم، دیگر با من همراهی نکن» یعنی: در آن صورت، از رفاقت و همراهی با من صرف نظر کن «همانا از جانب من به حد عذر رسیدی» یعنی: اگر دیگر بار این کار را کردم، تو دیگر در قبال من معذوری و می‌توانی ترکم کنی زیرا اگر باز هم از تو سؤالی بکنم، این سومین بار خواهد بود که با امر تو مخالفت کرده‌ام. البته این سخن، سخن شخص نادمی است که از عملکرد گذشته خویش پشیمان است.

فَانْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَنِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعْنَا أَهْلَهَا فَابْوَأْنَا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ، قَالَ لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا ﴿٧٧﴾

«پس رفتند تا به اهل قریه‌ای رسیدند» به قولی: آن قریه «ایله» بود «از مردم آنجا خوراکی خواستند ولی آنها از مهمان کردن آن دو خودداری کردند» یعنی: مردم آن قریه ابا ورزیدند از این‌که حق واجبی را که در قبال آن دو میهمان بر ذمه‌شان بود، ادا کنند «پس در آنجا» یعنی: در آن قریه «دیواری را یافتند که می‌خواست فروریزد» یعنی: هیأت و حالت سقوط بر آن دیوار نمایان بود «پس آن را استوار کرد» یعنی: خضر علیه السلام آن دیوار را کج یافت پس آن را به حالت اولی‌اش برگردانید و استوار کرد. در حدیث شریف آمده است: «خضر دستش را بر آن دیوار کشید پس دیوار بی‌درنگ راست شد». «گفت» موسی علیه السلام «اگر می‌خواستی برای این مزدی می‌گرفتی» یعنی: می‌توانستی در قبال راست ساختن و اصلاح دیوار مزدی بگیری.

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ سَأْنِيكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٧٨﴾

«گفت» خضر به موسی «این است جدایی میان من و تو» یعنی: این ایرادت بر من که چرا از آنان مزدی نگرفتم، جدا کننده من و توست و دیگر هنگام جدایی من و تو فرارسیده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یرحم الله

موسی، لوددت انه كان صبر حتى يقص الله علينا من اخبارهما: خدا بر موسی ببخشاید، من دوست داشتم که او شکیبایی می‌ورزید تا خدای عزوجل باز هم از اخبار آن دو بر ما حکایت می‌کرد».

خضر افزود: «به زودی تو را از تأویل آنچه که نتوانستی بر آن صبر کنی آگاه خواهم ساخت» تأویل: تفسیر، توجیه و بیان دلایلی است که خضر علیه السلام به سبب آن کارهایی را انجام داد که با انکار و استبعاد موسی علیه السلام روبرو شد. آن‌گاه خضر علیه السلام به تفسیر و تأویل کارهایش پرداخت:

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسْكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا ﴿٧٨﴾

«اما کشتی» یعنی: کشتی‌ای که من آن را سوراخ کردم «از آن مساکینی چند بود» که ضعیف بودند و بر دفع ظلم از خود قدرت نداشتند «که در دریا کار می‌کردند» و جز آن کشتی مال دیگری نداشتند و آن را به مسافران دریایی به اجاره می‌دادند «پس خواستم که آن را معیوب کنم» با برکندن آن تخته پاره «چرا که دروای آنان» یعنی: در پیش روی آنان، یا در پشت سر آنان «پادشاهی بود» کفرپیشه «که هر کشتی‌ای را به زور می‌گرفت» یعنی: هر کشتی سالم و بی‌عیبی را به زور می‌گرفت، نه کشتی‌های معیوب و ناقص را. نقل است که اسم آن پادشاه هدهد بن‌بدد، یا جلندی بن‌کرکر، یا منوار بن جلندی بود.

وَأَمَّا الْعَلَمَةُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهَقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا ﴿٨٠﴾

«و اما آن نوجوان» که من او را به قتل رساندم «پدر و مادر وی هردو مؤمن بودند» ولی خودش این‌گونه نبود «پس ترسیدیم از آن‌که برآنان در سرکشی و کفر غالب آید» یعنی: ترسیدیم که با پدر و مادر آزاری خویش و عاق شدن ازسوی آنان، در سرکشی و کفران نعمت بر آنها غالب آید. به‌قولی: خضر علیه السلام به سبب الهام الهی

دانست که آن نوجوان از همان بدو امر به کفر گرایش یافته و به زودی کفرش منجر به کفر و گمراهی پدر و مادرش نیز خواهد شد چراکه علاقه مفرط آنان به او، سرانجام به پیروی آنان از او در کفر و طغیان خواهد انجامید.

فَارَدْنَا أَنْ يَبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِمَّا زَكَّوْهُ وَأَقْرَبَ رُحْمًا ﴿٨١﴾

«پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به بهتر از وی عوض دهد» یعنی: به جای آن فرزند، فرزندی بهتر از او را به آنان بدهد «از روی پاکیزگی» یعنی: فرزندی پاک‌نهادتر در دین، در صلاح و وارستگی از گناهان «و نزدیکتر از جهت شفقت» و مهربانی به پدر و مادرش. در حدیث شریف آمده است: «لا يقضي الله للمؤمن قضاء إلا كان خيراً له: خداوند در حق هیچ مؤمنی قضایی را نافذ نمی‌کند مگر این‌که آن قضا به خیر وی است».

وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ

عَلَيْهِ صَبْرًا ﴿٨٢﴾

«و اما آن دیوار» که من آن را استوار کردم؛ «از آن دو نوجوان یتیم در شهر بود» یعنی: در آن قریه‌ای که قبلاً ذکر شد. ذکر آن به نام «قریه» در آیات قبل و به نام «مدینه» در این آیه، دلیل بر آن است که اسم قریه بر شهر نیز اطلاق می‌شود «و در زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود» یعنی: در زیر آن دیوار، مالی بزرگ از آن دو نوجوان یتیم پنهان ساخته شده بود. کنز: مال مدفون است «و پدرشان نیکوکار بود» لذا صلاح پدر مقتضی آن بود که رعایت حال فرزندانش بشود و مالشان از نابودی حفظ گردد «پس پروردگار تو خواست که آن دو نوجوان به حد رشد برسند» یعنی: به کمال بلوغ و تمام رشد خود برسند «و گنجینه خود را بیرون آورند» از آن مخفی‌گاه پس اگر دیوار فرو می‌ریخت، گنج هم از زیر آن بیرون می‌آمد و چه بسا تلف می‌شد. «که» این کار و

این تدبیر «رحمتی از جانب پروردگارت بود» بر آن دو جوان یتیم، به سبب صالح بودن پدرشان «و من آن را از امر خود» یعنی: از اجتهاد و رأی خود «نکردم» بلکه این کارها همه به دستور خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بود «این بود تأویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی» یعنی: آنچه گفتم، تفسیر آن کارهایی است که صبر تو از آنها به سر آمد و بر آنها تاب سکوت نیاوردی.

لذا روشن شد که هر سه رویدادی که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ در آنها دست برد، از باب انتخاب شر آسان‌تر در برابر شر و زیان سنگین‌تر، یعنی رعایت قاعده «یختار اهون الشرین» بود. در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حدیث شریف فرمودند: «خضر را خضر نامیدند زیرا او بر روی بوته علف خشکی نشست، بناگاه آن بوته خشک از زیر پایش سبز و خرم به جنبش درآمد».

جمهور علما بر آنند که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ در گذشته است، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که اندکی قبل از درگذشت خویش فرمودند: «این شب را خوب به خاطر بسپارید زیرا در رأس صد سال بعد از این تاریخ، هیچ یک از کسانی که هم‌اکنون بر روی زمین زنده‌اند، زنده باقی نمی‌مانند». اما گروهی بر آنند که خضر عَلَيْهِ السَّلَامُ زنده است زیرا از چشمه حیات نوشیده است.

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ﴿۸۳﴾

«و از تو در باره ذوالقرنین می‌پرسند» سؤال‌کنندگان، کفار مکه بودند که به اشاره یهود از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این باره پرسیدند «بگو: به زودی بر شما از حال وی خبری خواهم داد» از طریق وحیی که بر من نازل می‌شود.

ذوالقرنین بنا به قولی همان اسکندر فرزند فیلیبوس یونانی (۳۳۰ ق. م) بانی شهر اسکندریه است که تمام دنیا را تصرف کرد. اما اشکال این قول در این است که این اسکندر، کافر و شاگرد ارسطو بود. به قولی: ذوالقرنین ابوکرب حمیری است که او نیز جهانگشا بود. و به قولی: ذوالقرنین فرشته‌ای از فرشتگان است. به قولی دیگر: او «سایرس - ۵۹۹ ق. م» است که شرق و غرب دنیا را به زیر فرمان خویش درآورد. ولی

بنابر تحقیق مولانا ابوالکلام آزاد، او کورش کبیر (قرن ششم قبل از میلاد) است. به هر حال، نص قرآنی در باره شخصیت ذوالقرنین و زمان و مکان وی چیزی نمی‌گوید زیرا هدف، عبرت گرفتن از داستان اوست و این هدف، با همین مقدار برآورده می‌شود، هرچند که صاحب تفسیر «الاساس» تحقیق مولانا ابوالکلام را از همه اقوال در این باره قوی‌تر دانسته است. از جمله دلایل مولانا ابوالکلام این است که: از کورش در ایران تمثالی به دست آمده که دارای دو شاخ و دو بال می‌باشد. همچنین تحقیق او نشان می‌دهد که کورش، شرق و غرب و شمال و جنوب عالم را در نوردید و در تنگه «داریال» سدی نیز بنا کرد که هم‌اکنون در کوه‌های قفقاز موجود است و از جانبی او به دین حقیقی زردشت یعنی به خدای یگانه و روز آخرت مؤمن بود.

وجه تسمیه او به ذی‌القرنین این است که:

۱ - او شرق و غرب زمین را درنوردید.

۲ - به آغازگاه تابش خورشید از جهت مشرق و غروبگاه آن در بحر از جهت مغرب رسید و همه عالم را به تسخیر خویش در آورد.

۳ - یا سرش دو شاخک یا دو برجستگی داشت.

۴ - یا تاجش دارای دو شاخک بود.

و با آن‌که مفسران در ایمان و صلاحش اتفاق نظر دارند اما صحیح آن است که او پیامبر نیست.

إِنَّا مَكْنَأُ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَءَايَاتُهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا ﴿٨٤﴾

«ما در روی زمین به او تمکین دادیم» یعنی: ما به ذوالقرنین در روی زمین قدرت و نفوذ و برتری دادیم؛ با اسباب و تمهیداتی که برایش فراهم ساختیم، آن‌گونه که او در روی زمین امکان و دسترس تمام داشت تا هرکجا که بخواهد برود و هرگونه که بخواهد عمل کند «و از هر چیزی بدو وسیله‌ای بخشیدیم» یعنی: از آنچه که به مطلوب و خواسته وی تعلق می‌گرفت، بدو راه و سررشته و وسیله‌ای بخشیدیم که به سبب آن به مطلوب خویش دست یابد. نقل است که: چهار پادشاه همه دنیا را به

تمامی به تسخیر خویش در آوردند که دو تن از آنان مؤمن و دو تن کافر بودند، دو تن مؤمن عبارت بودند از: سلیمان و ذوالقرنین و دو تن کافر عبارت بودند از: نمرود و بخت‌النصر.

فَاتَّبِعْ سَبَبًا ﴿٨٥﴾

«پس در پی سببی افتاد» یعنی: ذوالقرنین در پی راه و وسیله‌ای افتاد که او را به محل غروب‌گاه خورشید برساند. این تعبیر به این حقیقت اشاره دارد که کارهای ذوالقرنین همه در بند اسباب بود، نه از باب خرق عادت.

حَقَّ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْبٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَبْنَذُ الْقَرْنِينَ إِمًّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمًّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا ﴿٨٦﴾

«تا آن‌گاه که به غروب‌گاه آفتاب رسید» یعنی: ذوالقرنین به پایان زمین از جانب مغرب رسید که بعد از آن جز اقیانوس چیز دیگری نیست «و آن را چنین یافت که در چشمه گل‌ولایی فرو می‌رود» حمئه: گل‌آلود سیاه. به قولی: چون ذوالقرنین به ساحل اقیانوس رسید، به نظرش چنین آمد که خورشید در آبی گل‌آلود و سیاه غروب می‌کند. گفتنی است که این فقط حکایت دید ظاهری چشم است، نه این‌که خورشید حقیقتاً در آب غروب می‌کند چرا که خورشید از زمین بزرگتر است. آری! در غروب‌گاه به نظر مسافر دریا که شط دریا در معرض دیدش نباشد چنین می‌آید که خورشید در دریا فرو می‌رود و ناپدید می‌شود «و نزدیک آن» یعنی: در نزدیک محل فرورفتن خورشید «قومی را یافت» که آن قوم از کفار بودند «گفتیم» یعنی: الهام کردیم به او که «ای ذوالقرنین! اختیار با توست، یا آنان را عذاب می‌کنی» با کشتن آنان در همان آغاز کار «یا در میانشان روشی نیکو در پیش می‌گیری» با گرمی داشت‌شان و تعلیم شرایع الهی به آنان.

قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نَّكَرًا ﴿٨٧﴾

«گفت» ذوالقرنین: راه دعوتشان به سوی حق را انتخاب می‌کنم «اما هر که ستم ورزد» بر خود؛ با پای فشردن بر شرک و نپذیرفتن دعوت «پس زودا که عذابش کنیم» با کشتنش در دنیا «سپس به سوی پروردگارش بازگردانیده می‌شود» در آخرت «آن‌گاه او را عذاب می‌کند» در آن «عذابی سخت» نکرا: یعنی: بسیار سخت و دشوار.

وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جِزَاءُ الْحَسَنَىٰ وَسَنُقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرٍ يُسْرًا ﴿٨٨﴾

«و اما هر که ایمان آورد» به خدا ﷻ و دعوت را تصدیق کند «و عمل کند» به عمل «شایسته» مطابق آنچه که مقتضای ایمان است «پس او پاداشی هر چه نیکوتر خواهد داشت» که همانا بهشت است. همچنین محتمل است که مراد از آن: پاداش دادن وی از سوی ذوالقرنین باشد، یعنی: به او پاداشی نیکو می‌دهم و به او احسان و کرم روا می‌دارم «و به فرمان خود او را به کاری آسان و خواهیم داشت» که بر وی سخت و دشوار نباشد.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبِيلًا ﴿٨٩﴾

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین در پی راهی غیر از راه اول افتاد، بدین‌سان که جهت مشرق را در پیش گرفت.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجدهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سَبِيلًا ﴿٩٠﴾

«تا آن‌گاه که به مطلع الشمس رسید» یعنی: به اولین منطقه‌ای از زمین رسید که خورشید از آن برمی‌آید پس «خورشید را چنین یافت که بر قومی طلوع می‌کند که برای آنان در برابر تابش آن پوششی قرار نداده‌ایم» نه از خانه و نه از لباس بلکه آنان قومی پابرهنه و لخت و عریان هستند که در پناه ساختمان و آبادی‌ای قرار ندارند. این آیه معرف تاریخ زندگی گروهی بدوی است که بی داشتن پناه‌گاه و لباس، به شکل

اولیه زندگی می‌کرده و از صید ماهی تغذیه می‌نموده‌اند. یا معنی آیه این است: میان آن قوم و میان خورشید، جز دریا چیز دیگری حایل نبود. بعضی گفته‌اند: چه بسا او به سرزمینی رسید که خورشید در آن دهها روز تابان باقی می‌ماند، نه غایب می‌شود و نه در زیر پرده و حجابی قرار می‌گیرد و این پدیده در شمالی‌ترین منطقه کره زمین است.

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ﴿١١﴾

«چنین بود» داستان شکوه و قدرت ذوالقرنین «و قطعاً به خبری که پیش او بود احاطه داشتیم» یعنی: آن‌گاه که به وی پادشاهی و جهانگشایی بخشیدیم، صلاحیت وی را در این امر می‌دانستیم. یا ما بر آنچه که نزد ذوالقرنین از اسباب و آلات و لشکر و غیره بود، آگاهی داشتیم. مراد این است که: کثرت ابزار و آلات و لشکر و سپاه او به‌جایی رسیده بود که جز علم خدای دقیق‌سنج آگاه، علم هیچ کس دیگر به آن احاطه نداشت.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا ﴿١٢﴾

«باز در پی سببی افتاد» یعنی: باز ذوالقرنین راه سومی را که در عرض مشرق و مغرب از جنوب به سوی شمال است، دنبال کرد.

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿١٣﴾

«تا وقتی که به میان دو سد رسید» به‌قولی: این دو سد، دو کوه در ناحیه ارمنستان و آذربایجان است «در ورای آن دو سد قومی را یافت که نزدیک نبود هیچ سخنی را بفهمند» یعنی: سخن دیگران را نمی‌فهمیدند.

صاحب «المنیر» می‌گوید: «این قوم از صقالبه‌اند که در شرق بحیره سیاه در سدی استوار و منیع میان دو کوه نزدیک شهر «باب‌الابواب» یا «دربت» در کوهی به نام «قواق» زندگی می‌کنند و جهانگردان قرن حاضر آن را کشف کرده‌اند.

قَالُوا يٰذَا الْقَرْنَيْنِ اِنَّا يَاۡجُوۡجُ وَمَاۡجُوۡجٌ مُّۡفْسِدُوۡنَ فِى الْاَرْضِ فَاۡهَلْ يَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلٰٓى اَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًا ﴿٤٤﴾

«گفتند: ای ذوالقرنین!» این تعبیر مفید آن است که ذوالقرنین سخنانشان را فهمید و سخن خویش را نیز به آنان فهماند. به قولی: فهمیدن سخنانشان از سوی ذوالقرنین از جمله اسبابی بود که خداوند متعال به او داده بود. به قولی دیگر: آنها این سخن را به ترجمانشان گفتند تا او به ذوالقرنین بگوید: «همانا یا جوج و مأجوج سخت در زمین فساد می‌کنند پس آیا خراجی» یعنی: مالیاتی از اموالمان را «برای تو مقرر کنیم به این شرط که در میان ما و آنان سدی» استوار و نفوذناپذیر «بسازی» که جلو هجوم آنان به سوی ما را بگیرد.

یأجوج و مأجوج دو قبیله از بشر و به قولی از طایفه اتراکانند. فساد افگنی‌شان در زمین بنا به روایتی: عبارت بود از ظلم، جفاجویی، کشتار و دنبال کردن سایر راه و روش‌های فسادآلود. نقل است که آنان در بهار بیرون می‌آمدند و هیچ سبزه‌ای را نمی‌گذاشتند مگر که آن را می‌خوردند و هیچ چیز خشکی را نمی‌یافتند مگر این‌که آن را بر می‌داشتند و می‌بردند.

صاحب تفسیر «المنیر» به نقل از تفسیر «مراغی» می‌گوید: «یأجوج و مأجوج دو قبیله از اولاد یافث بن نوح اند، یأجوج از قوم تاتار و مأجوج از قوم مغول است و اصلشان از پدر واحدی است که «ترک» نامیده می‌شد. بعضی برآند که: این دو قبیله در بخش شمالی آسیا ساکن بودند و قلمروشان از تبت و چین تا اقیانوس منجمد شمالی امتداد داشته و از ناحیه غربی به سرزمین ترکستان منتهی می‌شود و چنگیزخان منسوب به آنان است. سپس می‌افزاید: ولی صحیح‌تر این است که یأجوج و مأجوج قومی ستمگر و خشن هستند که پیشینیانشان از بحیره طبریه می‌گذرند و خدای عزوجل در هنگام نزول عیسی علیه السلام از آسمان، آنان را بر می‌انگیزد چنان‌که در صحیح مسلم و شرح نووی بر آن، آمده است.»

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿١٥﴾

«گفت» ذوالقرنین «آنچه پروردگارم به من دسترس داده است» یعنی: آنچه حق تعالی برایم از قدرت و ملک گسترانده و تمکن بخشیده است «بهتر است» از خراج شما و مرا به خراج شما نیازی نیست. سپس از آنان یاری خواست و گفت: «مرا با قوه‌ای مدد کنید» یعنی: نیازی به خراج شما ندارم بلکه مرا به مردانی از خود که با دست و زور بازوی خویش با من همکاری کنند، یاری کنید، یا مرا در تهیه سامان و آلات ساختمانی یاری کنید «تا میان شما و آنان سدی محکم» و نفوذناپذیر «بسازم».

ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا

﴿١٦﴾

«برای من قطعات آهن» یعنی: آهن‌های بزرگی که در ساختمانهای بزرگ و حجیم به کار می‌رود «بیاورید. تا آن‌گاه که برابر ساخت میان آن دو کوه را» صدفین: دو جانب کوه است. یعنی: آنها برایش قطعات آهن را آوردند و پس از آن‌که او زیر بنا و شالوده سد را ریخت، شروع به چیدن آهن‌ها در میان دو کوه کرد و میان دو کوه را از آهن انباشت تا آن را همسطح ساخت آن‌گاه «گفت» به عمله و کارگران: «بدمید» بر این قطعات آهن با آتش و دمه‌های آهنگری «تا وقتی که آن قطعات را آتش گردانید» به قولی: او به نهادن یک دسته از قطعات آهن و سنگ بر روی هم فرمان داد آن‌گاه بر آنها هیزم و زغال ریخت و دستور داد که بر آنها آتش افروخته و با دمه‌ها بدمند تا آن‌که حرارت حاصله، آهن‌ها را تا سرحد ذوب داغ ساخت - و چون بر آهن آتش افروزند، همانند آتش سرخ و مذاب می‌گردد - سپس مس مذاب را آوردند و ذوالقرنین آن را بر روی این لایه از آهن و سنگ ریخت و همین‌طور لایه‌های دیگر را بر روی آن قرار داد «گفت: مس گداخته برایم بیاورید تا روی آن بریزم» در نتیجه لایه‌های آهن و سنگ با مس گداخته خوب به هم جوش خورد و چسبید و خالی‌گاه‌های میان آهن‌ها کاملاً مسدود شد و سرانجام این پیکره از آهن و سنگ و مس گداخته به کوهی آهنین و سدی مستحکم و نفوذناپذیر تبدیل شد. قطر: مس گداخته است.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «جدیدا روش آمیختن مس با آهن برای نیرومند ساختن بیشتر آهن به کار گرفته شده و از افزودن نسبتی از مس به آهن، مقاومت و صلابت آهن دوچندان شده است. گفتنی است؛ این روشی بود که خدای عزوجل ذوالقرنین را به آن راه نمود و آن را قرن‌ها قبل از علم جدید بشر در کتاب جاودان خویش ثبت کرد».

فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿١٧﴾

«در نتیجه یاجوج و ماجوج نتوانستند از آن بالا روند» به دو دلیل: یکی ارتفاع آن و دیگری صافی و لغزندگی آن «و نتوانستند آن را سوراخ کنند» و از زیر آن نقب بزنند، به سبب محکمی و صلابت و ضخامت آن.

مراغی در تفسیر خود می‌گوید: «سدی که ذوالقرنین آن را بنا کرد و بعضی از مورخان در اوایل قرن پانزدهم میلادی آن را مشاهده کردند، در ورای جیحون (آمودریا) در منطقه «بلخ» نزدیک «ترمذ» قرار دارد و نام آن «باب‌الحدید» یا «دروازه آهن» است که تیمور لنگ از آن گذشت و شاهرخ بر آن گذر کرد چنان‌که مورخ اسپانیایی «کلاویگو» در سفر سال «۱۴۰۳م» خویش به منطقه که به‌عنوان سفیر شاه «قشتاله» در اندلس، به دربار تیمور لنگ می‌رفت، آن را مشاهده کرد، همو در توصیف آن می‌گوید: سد باب‌الحدید بر سر راه میان سمرقند و هند قرار دارد». والله اعلم.

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءٌ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾

«گفت» ذوالقرنین «این» تمکن و دسترسی من به ساختن این سد «رحمتی از جانب پروردگار من است» یعنی: از آثار رحمت پروردگار بزرگ من بر این قوم، یا بر مردم است زیرا این سد میان یاجوج و ماجوج و فسادافروزشان در زمین حایل می‌شود «ولی چون وعده پروردگار من» به خروج یاجوج و ماجوج در آستانه روز قیامت «فرا رسد، آن را در هم کوبد» یعنی: این سد را با زمین هموار، هم‌سطح می‌سازد «و

وَعْدَهُ **پروردگارم**» بر خراب ساختن این سد و خروج یاجوج و ماجوج قبل از روز قیامت؛ «حق است» و ثابت و برگشتناپذیر. این آخرین سخن ذوالقرنین است. صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «اکنون می دانیم که این وعده پروردگار متعال تحقق یافته است زیرا چنگیزخان و سلاله او خروج کردند و در زمین - اعم از شرق و غرب آن - فساد عظیم پراکندند و نشانه‌ها و مظاهر تمدن اسلامی را ویران و خلافت عباسی را در سال (۶۵۶ هـ ق) ساقط کردند». در حدیث شریف به روایت زینب بنت جحش رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ از خواب بیدار شدند و درحالی که چهره ایشان سرخ شده بود، فرمودند: «ویل للعرب من شر قد اقترب، فتح الیوم من ردم یاجوج و ماجوج مثل هذا و حلق... ای وای بر عرب از شری که تحقیقا نزدیک شده است، امروز از سد یاجوج و ماجوج به این اندازه گشوده شد - و دست خویش را حلقه کردند - گفتم: یا رسول الله! آیا درحالی که نیکان در میان ما هستند، هلاک می شویم؟ فرمودند: آری! آن گاه که فساد و پلیدی بسیار شود». بلی! آن حلقه که پیامبر اکرم ﷺ بدان اشاره کردند، بزرگ و بزرگتر شد تا آن که در نیمه اول قرن هفتم هجری به خروج تاتار و مغول انجامید. والله اعلم.

❖ وَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَهُمْ جَمَاعًا ﴿٩١﴾

«و بعضی از آنان را» یعنی: بعضی از مردم را «در آن روز» یعنی: در روز خروج یاجوج و ماجوج «رها می کنیم تا موج آسا در بعضی دیگر درآمیزند» یعنی: مردم در روز خروج یاجوج و ماجوج درهم می آمیزند و قتل و کشتار بسیار گشته کشتزارها نابود و سرمایه‌ها تلف می شود. و همه اینها قبل از برپایی قیامت و قبل از نفخ صور در زمانی است که برای ما معلوم نیست. یا معنی این است: مردم در روز قیامت موج آسا درهم می آمیزند زیرا خروج یاجوج و ماجوج از نشانه‌های نزدیکی قیامت است «و در صور دمیده شود» و دمنده اسرافیل علیه السلام است. به قولی: این نفخه دوم است، به دلیل این فرموده وی: «پس گرد آوریم آنان را، گردآوردنی» یعنی: پس از متلاشی شدن و

تبدیل شدن اجسادشان به خاک، آنان را زنده می‌گردانیم سپس همه را به سوی محشر گرد می‌آوریم.

وَعَرْضًا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا ﴿١٠٠﴾

«و آن روز دوزخ را آشکارا پیش کافران روبرو آوریم» یعنی: در روزی که گردشان می‌آوریم، دوزخ را برایشان می‌نمایانیم، بدان‌سان که آن را مشاهده کنند تا مشاهده دوزخ زجری بلیغ و رعبی عجیب در آنان پدید آورد.

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غَطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا ﴿١٠١﴾

«به همان کسانی که چشمانشان از یاد من در پرده‌ای بود» یعنی: دوزخ را به همان کسانی می‌نمایانیم که چشمان احساس و بصیرتشان از مشاهده آیات و نشانه‌های من در پرده‌ای بود، نشانه‌هایی که هر کس اهل تفکر و عبرت گرفتن باشد، از مشاهده آنها غافل نمانده و خدای عزوجل را با توحید و تمجید وی یاد می‌کند (و) دوزخ رابه همان کسانی نیز می‌نمایانیم که «توانایی شنیدن» حق «را نداشتند» به سبب اعراضشان از ادله سماعی.

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِ أَوْلِيَاءِ إِنَّا أَعَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا ﴿١٠٢﴾

«آیا کافران پنداشته‌اند که بجز من بندگان مرا» که عبارت از فرشتگان و مسیح و شیاطین‌اند «اولیاء بگیرند» یعنی: معبود خویش گیرند؟ آیا این اندیشه ناصواب و ناممکن‌شان موجب عذاب نیست؟ قطعاً موجب عذاب است، آنها باید بدانند که: «همانا ما جهنم را آماده کرده‌ایم تا جایگاه پذیرایی کافران باشد» یعنی: جهنم را آماده پذیرایی کافران ساخته‌ایم که با ورود به آن، با انواع عذاب‌ها مورد پذیرایی قرار می‌گیرند و به جایگاههای خود رهسپار می‌شوند چنان‌که برای میهمان متکا و جایگاه آماده ساخته می‌شود. این تعبیر از باب تهکم و استهزای آنهاست.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ﴿١٠٣﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا ﴿١٠٤﴾

«بگو: آیا شما را از کسانی که از روی عمل زیان‌کارترین مردمند، آگاه گردانم»
یعنی: ای مردم! آیا شما را از کسانی که از روی زیان و خسران اعمال، از بدبخت‌ترین مردم‌اند، آگاه گردانم؟ آری! آگاهتان می‌گردانم؛ آنان: «کسانی‌اند که کوشش آنان در زندگی دنیا گم شده است» گم‌شدن کوشش، بطلان و نابودی و به‌هدر رفتن آن است «و خود می‌پندارند که نیکو کردارند» یعنی: خود مفتون و دل‌باخته راه و روش باطل خویش‌اند و می‌پندارند که با در پیش گرفتن این راه و روش، کار خوبی انجام داده و از آثار و نتایج آن نفع می‌برند. پس اینان زیان‌کارترین مردمند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِمْ فَبُطِئَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا ﴿١٠٥﴾

«آنان کسانی‌اند که به آیات پروردگار خویش» یعنی: به دلایل توحید و یگانگی وی از آیات تکوینی و تنزیلی «کافر شدند و» کافر شدند «به ملاقات او» یعنی: به بعث بعد از مرگ و مابعد آن از امور آخرت «در نتیجه اعمالشان تباه گردید» یعنی: اعمالی که انجام دادند و آن را نیک می‌پنداشتند، تباه شد و دلیل تباه شدن آن، کفرشان است «پس روز قیامت برای آنان هیچ وزنی نخواهیم نهاد» یعنی: در آن روز برای آنان نزد ما هیچ قدر و قیمتی نخواهد بود و هیچ بهایی به آنان نخواهیم داد. در حدیث شریف آمده است: «همانا شخص تنومند و چاق در روز قیامت می‌آید، درحالی‌که [به دلیل اندیشه و عمل ناصواب خویش] نزد خدای عزوجل به اندازه بال پشه‌ای هم، وزن و قیمت ندارد اگر خواستید این آیه را بخوانید: (فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا)». آری! حدیث شریف ناظر بر کسانی است که در اندیشه و عمل خویش، از مصادیق این آیه می‌باشند.

ذَلِكَ جَزَاءُ مَن كَفَرَ وَأَتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا ﴿١٠٦﴾

«این» هشدار را بگیرند که: «جهنم جزای آنان است، به سبب این که کافر شدند و آیات من و پیامبرانم را به تمسخر گرفتند» مفسران در تعیین این

«زیانکارترین انسانها» اختلاف نظر دارند؛ به قولی: آنان یهود و نصاری اند، به قولی: آنها کفار مکه و به قولی: آنها راهبان متولی صومعه‌ها اند. همچنین روایت شده است که علی علیه السلام «خوارج» حروریه را نیز از مصادیق آنان دانسته است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ﴿١٠٧﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» حال و وضع ایشان برضد حال و وضع کسانی است که قبلاً ذکرشان رفت زیرا «باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است» که برای گرامیداشت و تجلیل هر چه بیشترشان آماده شده است. فردوس در کلام عرب: به درختان انبوه و به هم پیوسته‌ای گفته می‌شود که اغلب آنها درخت انگور باشد و فردوس در زبان رومی، به معنای باغ است.

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا ﴿١٠٨﴾

«جاودانه در آنند و از آنجا درخواست انتقال» به جایی دیگر «نمی‌کنند» زیرا باغهای فردوس فرخنده‌تر و گرامی‌تر از آن است که آنان خواستار جایی دیگر غیر از آن شوند. در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی از عباد بن صامت رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «همانا در بهشت صد درجه است که فاصله هر درجه از آن با درجه دیگر، مانند فاصله میان آسمان و زمین است و بلندترین درجه آن، فردوس است که عرش در بالای آن قرار دارد و رودخانه‌های چهارگانه بهشت از آن جاری می‌شود پس هرگاه از خدا جل جلاله می‌خواستید، از او فردوس را بخواهید».

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لَكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ نُنْفِذَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

«بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگام مرکب باشد، پیش از آن که کلمات پروردگام پایان پذیرد قطعاً دریا به پایان می‌رسد، هر چند مانند آن دریا را به طریق مدد بیاوریم» یعنی: اگر کلمات علم خدا جل جلاله و حکمت وی نوشته شوند و آب دریا مرکب قلم باشد و قلم هم بنویسد، یقیناً قبل از آن که کلمات حق تعالی به پایان

رسد، آب دریا به اتمام می‌رسد و اگر مانند آن دریا باز به مدد آن آورده شود و مرکب آن قلم گردد، باز هم آب آن دریای دیگر و همین‌طور دریا‌های دیگر... نیز به پایان می‌رسد، بی آن‌که کلمات پروردگار به آخر برسد زیرا کلمات الهی نامتناهی است. پس هرگاه علم الهی چنین است، دیگر چگونه انسان روی دل به سوی او نکرده و به دین وی در نمی‌آید؟!

از آیه کریمه، کثرت کلمات پروردگار متعال بر می‌آید، به نحوی که قلمها و کتابها نمی‌توانند آنها را در ضبط و شمار آورند. نظیر آن است آیه: ﴿وَلَوْ أَنَّ فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرِ يَمْدُ، مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾: (و اگر درختانی که در زمین است، همه قلم باشد و دریا را هفت دریای دیگر به یاری آید، کلمات خدا پایان نپذیرد، قطعاً خدا شکست ناپذیر حکیم است) «لقمان/۲۷».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه (... وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا) [الإسراء: ۸۵]: و شما از علم جز اندکی داده نشده اید) نازل شد، یهود گفتند: بلکه به ما علم بسیاری داده شده است زیرا به ما تورات داده شده و هر کس به وی تورات داده شد، بی گمان به او خیر بسیاری داده شده است. همان بود که آیه: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ...) نازل شد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدَهُ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا ﴿١١٠﴾

«بگو: جز این نیست که من هم مثل شما بشری هستم» یعنی: حال من محدود و مقصور به حال بشریت است و از بشریت به فرشته بودن یا الوهیت در نمی‌گذرد بنابراین، من علم غیب را نمی‌دانم و اگر خدای عالم‌الغیب مرا آگاه نمی‌کرد، نمی‌توانستم به شما از داستان اصحاب کهف و ذوالقرنین خبر دهم «به من وحی می‌شود» پس همین صفت و ویژگی، برای ایجاد فرق و تمایز میان من و سایر انواع بشر کافی است و محور این وحی بر من این است: «که خدای شما خدایی یگانه

است» و شریکی ندارد «پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد» و چنین توقعی را که از شأن مؤمنان است در دل می‌پروراند «باید به کار شایسته پردازد» کار شایسته: هر کاری است که شرع شریف بر خیر بودن آن راهنمایی و تأکید کرده و انجام‌دهنده آن را سزاوار ثواب معرفی کرده است «و هیچ کس را» از خلق «در عبادت پروردگار خویش شریک نسازد» چه آن کس نیکوکار باشد، چه بدکردار، چه حیوان باشد، چه جماد. البته ریا نیز که شرک خفی است، شامل این نهی می‌شود.

در حدیث شریف به روایت احمد و ابن سعد از ابی سعید بن ابی فضاله انصاری رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «إِذَا جَمَعَ اللَّهُ الْأَوْلِينَ وَالْآخِرِينَ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ نَادَىٰ مَنْادٌ: مَنْ كَانَ أَشْرَكَ فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ اللَّهُ أَحَدًا، فَلْيَطْلُبْ ثَوَابَهُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ اللَّهَ أَغْنَىٰ الشَّرْكَاءَ عَنِ الشَّرْكِ: چون خدای عزوجل پیشینیان و پسینیان را برای روزی که هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست گرد آورد، منادی ندا در می‌دهد که: هر کس با خدا در عملی که برای او انجام داده، کسی را شریک آورده است، باید ثواب خویش را از غیر الله جل جلاله طلب کند زیرا خدا بی‌نیازترین شرکا از شرک است.» همچنین در حدیث شریف آمده است: «روز قیامت اعمال بنی‌آدم در نامه‌هایی سر به مهر به پیشگاه خدای عزوجل عرضه می‌شود پس خدای عزوجل می‌فرماید: این یکی را دور افکنید و آن یکی را پیش‌آورید. فرشتگان می‌گویند: پروردگارا! به ذات تو سوگند که ما از وی جز خیر چیزی ندیده‌ایم؛ می‌فرماید: آری! ولی عمل وی برای غیر رضای من بود و من امروز فقط آن عملی را می‌پذیرم که هدف از آن خالصا رضای من بوده است.»

(سوره مریم)

مکی است و دارای (۹۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که مشتمل بر داستان بارداری سیدتنا مریم علیها السلام و ولادت عیسی علیه السلام است، «مریم» نامیدند. ابن مسعود رضی الله عنه در بیان داستان هجرت حبشه می گوید: «جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه صدر این سوره را بر نجاشی پادشاه حبشه و اصحابش قرائت کرد».

موضوع این سوره همانند سایر سوره های مکی، مشتمل بر اثبات وجود خداوند جل جلاله و وحدانیت وی و اثبات بعث و جزا از خلال بیان داستانهای گروهی از انبیاء علیهم السلام است.

کَهِیَاصٌ ۱

خوانده می شود: «کاف، ها، یا، عین، صاد» در «کاف» و «صاد» به مقدار شش حرکت یا سه الف، مد طویل کشیده می شود، در «ها» و «یا» مد به مقدار یک حرکت یا یک الف متعین است و در «عین»، هم مد طویل جایز است و هم قصر آن با دو حرکت به مقدار دو الف. این حروف از حروف مقطعه است و سخن در این باره، در ابتدای سوره «بقره» گذشت.

ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ۲

«بیان رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا» یعنی: این آیات یادی از رحمت پروردگار تو بر بنده اش زکریا علیه السلام است. او از انبیای بنی اسرائیل بود که شغل نجاری داشت و همسرش خاله عیسی علیه السلام است.

إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا ۳

«آن گاه که پروردگار خود را به ندایی آهسته ندا کرد» به قولی: زکریا علیه السلام بدان جهت پروردگار خویش را آهسته ندا داد که این شیوه، از ریا دورتر است. به قولی دیگر: ندای

خاموشانه زکریا از آن روی بود که او سالخورده و ضعیف شده بود و توانایی ندا کردن بلند را نداشت.

قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَاؤِكَ رَبِّ شَقِيًّا ﴿٤٠﴾

«گفت» زکریا در آن ندای آهسته خود: «پروردگارا! من استخوانم سست گردیده» مرادش این بود که استخوانهایش ضعیف و ناتوان شده «و سرم از پیری شعله‌ور شده» یعنی: سپیدی بر سرم منتشر شده چنان‌که آتش در هیزم شعله‌ور می‌شود و این کنایه از پیری وی است «و ای پروردگارم! من هرگز در دعای تو بی‌بهره نبوده‌ام» یعنی: هر زمانی که من به بارگاه تو دعا کرده‌ام، دست خالی و ناامید برنگشته‌ام و تو دعایم را اجابت کرده‌ای؛ اکنون نیز از تو همین امید را دارم.

وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴿٤١﴾

«و همانا من پس از خود از موالم بیمناکم» مراد از موالی در اینجا: اقارب و اقوام عصبه (پشتی) چون پسرعموها و ماندشانند. آری! اقارب و پسر عموهای زکریا به امر دین بی‌توجه بوده و از برداشتن بار رسالت سستی ورزیده و این شایستگی را از کف داده بودند، یا گرفتار دنیا گشته بودند و مشغولیت‌های دنیوی آنها را از برپا داشتن کار دین برای بنی‌اسرائیل به خود سرگرم ساخته بود پس زکریا از آن بیمناک شد که با مرگش دین حق از بین برود بنابراین، از خدای عزوجل خواست تا ولی و سرپرستی را به وی عنایت فرماید که بعد از مرگش به امر دین قیام ورزیده و بر رونق بخشیدن به کار آن، حریص و مشتاق باشد «و زخم عاقر است» عاقر: زنی است که به سبب کبر سن از زایایی بازمانده است «پس عطا کن به من از جانب خود ولی» یعنی: وارث و جانشینی. او بدان جهت تصریحا طلب فرزند نکرد زیرا می‌دانست که او و زنش در سن و حالتی قرار ندارند که پیدایش فرزند به حسب عادت از ایشان ممکن باشد. به‌قولی دیگر: مراد او از ولی، فرزند بود.

بِرْتِي وَبِرْثٍ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَأَجْعَلُهُ رَبِّ رَضِيًّا ﴿٦﴾

«تا هم وارث من باشد و هم وارث آل یعقوب» وراثت در اینجا بنابر قول راجح: وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال، به دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث: ما جماعت انبیا میراث نمی گذاریم». پس معنی سخن زکریا عليه السلام این است که: آن جانشین، علمی را که نزد وی و اولاد یعقوب عليه السلام هست، میراث ببرد و به سرپرستی امور دینی شان قیام ورزد «و او را - ای پروردگار من - پسندیده گردان» در اخلاق و افعال وی، که هم تو از او راضی و خشنود باشی و هم بندگان او را پسندند و دوست بدارند تا بدین وسیله، او شایسته برداشت علم دین و تعلیم و تبلیغ آن باشد و بتواند شعایر دینشان را برایشان برپا دارد.

يَنْزَكِرْنَا إِنَّا نَبْتَرُكَ بِغُلْمٍ أَسْمُهُ يَحْيَى لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ﴿٧﴾

خداوند جل جلاله دعای وی را اجابت کرد و این ندا را به وسیله فرشتگان به سوی وی فرستاد: «ای زکریا! ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم، که پیش از این هیچ همنامی برای او قرار نداده ایم» یعنی: قبل از او هیچ کس را به نام یحیی نام ننهاده ایم. مجاهد در بیان معنی آن می گوید: «قبلا برای او هیچ شبیه و نظیری قرار نداده ایم». گفتنی است که بیان خصوصیات یحیی عليه السلام بعدا می آید. ولی ابن جریر معنی اول را ترجیح داده است.

قَالَ رَبِّ أَنِّي يَكُونُ لِي غُلْمٌ لِي غُلْمٌ وَكَانَتْ أَمْرًا قِيًّا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿٨﴾

«گفت: پروردگارا! چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آن که زنم نازاست و خودم نیز به سبب سالخورده گی به نهایت ضعف رسیده ام» یعنی: سن و سالم به آخر رسیده و فرسوده و فرتوت شده ام. به قولی: او صدویست سال و زنش نودوهشت سال سن داشتند. از این سخن وی چنین برمی آید که او از قدرت خدای عزوجل و صنع بدیع وی که از پیری سالخورده و زنی نازا فرزند پدید می آورد، شگفت زده شد.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا ﴿٩﴾

«گفت» خداوند متعال از طریق فرشته «همچنین است» یعنی: فرمان چنین است که از شما دو تن در همین سن و سال فرزندی پدید آید «پروردگار تو گفته که این کار بر من آسان است» یعنی: این کار در عین دوری و دشواری از نظر تو اما بر من سهل و ساده و آسان است «و هرآینه خودت را پیش از این - درحالی که چیزی نبودی - آفریدم» تو را نیز از عدم محض به ساحت وجود آوردم پس پدید آوردن فرزند برایت از طریق توالد و تناسل، بر من بسی سهل و آسان است.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا ﴿١٠﴾

«گفت: پروردگارا! برای من نشانه‌ای قرار ده» یعنی: نشانه‌ای که مرا بر تحقق خواسته‌ام و بشارتت بر باردار شدن زخم به فرزندش یحیی، راهنمایی کند تا روان و دلم بدان آرام گیرد زیرا بارداری در آغازین مرحله، مخصوصا از زنی که عادت ماهانه وی به سبب کبر سن قطع شده، بسیار عجیب و شگفت‌آسا است «فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز با این که سالمی، با مردم سخن نمی‌گویی» یعنی: در عین حالی که صحیح و سالمی و چنان بیماری‌ای در تو نیست که از سخن گفتن بازت دارد ولی در آن مدت قادر به سخن گفتن نیستی.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿١١﴾

«پس» زکریا «از محراب» یعنی: جای نمازخواندن (مصلاهی) خود «بر قوم خویش در آمد» و مردم برای نماز انتظار او را می‌کشیدند «پس به آنان اشاره کرد که صبح و شام تسبیح گویند» یعنی: این مطلب را از طریق اشاره به آنان فهماند و نتوانست آن را با زبان به آنان انتقال دهد. به‌قولی: برایشان دست‌خطی نوشت و در آن ایشان را به نمازخواندن صبح و عصر دستور داد. به‌قولی دیگر: دستور داد تا به شکرانه این نعمت، صبح و شام «سبحان‌الله» بگویند.

يٰٓيٰحْيَىٰ خُذِ الْكِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَّ اٰتَيْنٰهُ الْحِكْمَ صَبِيًّا ﴿١٣﴾

«ای یحیی! کتاب را بگیر» یعنی: القصة یحیی - پسر خاله عیسی علیه السلام - متولد شد و به سنی رسید که در آن می توانست مورد خطاب قرار گیرد پس به او گفتیم: ای یحیی! کتاب خدا - یعنی تورات - را بگیر «به قوت» یعنی: با جد و جهد و استواری و عزم و با پشت گرمی به تأییدات ما «و در کودکی به او حکم دادیم» حکم: در اینجا به معنای حکمت است، یعنی از کودکی به او فهم و دانش و بینش کتاب را دادیم. به قولی: مراد از حکم نبوت است که در دوران کودکی به او داده شد. نقل است که: یحیی علیه السلام در هفت سالگی به پیامبری برگزیده شد.

وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَكٰوةً وَّ كٰنَ تَقِيًّا ﴿١٣﴾

«و از سوی خویش بر او رحمت آوردیم» یعنی: یحیی علیه السلام را به رحمتی مخصوص از نزد خویش مفتخر ساختیم. حنان: رحمت، عاطفه و محبت است. به قولی معنی این است: به او از نزد خویش رحمتی دادیم که در قلب وی پابرجا بود و با آن بر مردم - از جمله بر پدر و مادر و نزدیکانش - شفقت و عطف می ورزید و مردم را از کفر و معاصی نجات می داد «و به او زکات دادیم» مراد از زکات در اینجا: طهارت نفس و پاکي از گناه و داشتن برکت است، یعنی او را برای مردم مبارک گردانیدیم که به سوی خیر هدایتشان می کرد «و تقوا پیشه بود» یعنی: یحیی علیه السلام از معاصی خدا جل جلاله پرهیزگار و مطیع وی بود.

وَبَرًّا بِوٰلِدَيْهِ وَّلَمْ يَكُنْ جَبْرًا عٰصِيًّا ﴿١٤﴾

«و با پدر و مادر خود نیک رفتار بود» و نرم دل و مهربان «و زورگویی نافرمان نبود» یعنی: در برابر والدین یا در برابر پروردگارش، متکبر و عاصی نبود.

وَسَلِّمْ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ مَيُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا ﴿١٥﴾

«و سلام بر او» یعنی: امانی از جانب خدا ﷺ بر یحیی باد. به قولی معنی این است؛ خدای عزوجل بر او سلام گفت در: «روزی که متولد شد» یعنی: او در روز تولدش از این که شیطان به وی گزند رسانده و او را لمس کند، در امان و سلامتی بود «و روزی که می میرد» از فتنه قبر و وحشت برزخ در امان است «و روزی که زنده برانگیخته می شود» نیز از هول و هراس عرصات محشر در امان است. به قولی: وحشتناک ترین حالاتی که انسان در آن قرار می گیرد، همین سه حالت است:

۱ - روزی که متولد می شود؛ زیرا در آن روز از جایگاهی که در آن قرار و آرام داشته است، بیرون می آید.

۲ - روزی که می میرد؛ زیرا او در آن روز کسانی را می بیند که قبلا آنان را نمی شناخته و با احکام و قضایایی روبرو می شود که پیش تر با آنها آشنایی نداشته است.

۳ - روزی که برانگیخته می شود؛ زیرا با هول و هراس روز قیامت روبرو می شود. پس یحیی علیه السلام در این سه حالت در امان است: از آسیب شیطان در روز ولادت، از عذاب قبر در وقت مردن و از هول و عذاب در روز قیامت.

یحیی علیه السلام در شریعت موسوی عالمی کامل نیز بود، مردم را به توبه از گناهان فرامی خواند و آنان را در رودخانه اردن برای توبه از گناهان غسل می داد، که نصاری به این روش وی اقتدا کردند و او را «یوحناى معمدان» می نامند.

نقل است که یکی از حکام فلسطین به نام «هیروودس» دختر برادری بسیار زیبا به نام «هیروودیا» داشت پس خواست تا دختر برادرش را به عقد خود درآورد ولی یحیی علیه السلام به دلیل حرام بودن این ازدواج با آن موافقت نکرد، «هیروودس» عموی دختر از بس که مفتون و شیفته او بود از او خواست تا هر آرزویی که دارد با وی در میان گذارد تا آرزویش را برآورده کند، آن دختر با توطئه و تحریک مادرش سر یحیی علیه السلام را از وی خواست و او هم یحیی علیه السلام را به شهادت رساند. و چون خبر شهادت وی به عیسی علیه السلام رسید، او دعوتش را در میان مردم نمایان کرد و به تبلیغ و هشداردهی آنان قیام کرد.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب» یعنی: در این سوره، داستان «مریم را آن گاه که در مکانی شرقی کناره گرفت» یعنی: به مکانی در جهت شرق بیت المقدس خلوت گزین شد. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: به همین سبب نصاری جهت مشرق را قبله خویش گرفتند زیرا عیسی علیه السلام در این جهت از بیت المقدس متولد شد. به قولی: مریم علیها السلام به این خاطر از مردم کناره گرفت تا خدای سبحان را در خلوت و فراغت عبادت کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾

«پس در برابر آنان حجابی بر خود گرفت» تا از چشم مردم پنهان باشد و او را در حال عبادت نبینند. حجاب: پرده و مانع است «پس به سوی او روح خود را فرستادیم» که جبرئیل علیه السلام است. حق تعالی او را روح نامید زیرا دین به وسیله وحیی که او حامل آن است زنده می شود «پس به صورت بشری درست اندام بر او نمایان شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام به شکل انسانی تمام عیار در دیده مریم علیها السلام نمایان شد به طوری که از اوصاف بنی آدم هیچ چیزی کم نداشت پس مریم پنداشت که او نسبت به وی قصد بدی دارد به همین جهت:

قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ﴿١٨﴾

«گفت: من از تو به خدای رحمان پناه می برم، اگر پرهیزگار باشی» یعنی: اگر از کسانی باشی که خداترس و پرهیزگارند، من از تو به خدا عز وجل پناه می برم لذا از پرده گاه من بیرون شو. چنان که گویند: اگر مؤمنی، به من ستم نکن. نقل است که مریم علیها السلام هنگامی که حیض می شد، از پرده گاهش به خانه خاله اش می آمد و چون پاک می شد به پرده گاه خویش بازمی گشت.

قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ﴿١٩﴾

«گفت» جبرئیل علیه السلام «جز این نیست که من فرستاده پروردگار توام» یعنی: چنان نیست که من نسبت به تو قصد بدی داشته باشم بلکه من از جانب همان پروردگاری به سویت فرستاده شده‌ام که به او پناه بردی و از کسانی نیستم که انتظار بدی از آنان می‌رود و آمده‌ام: «برای این که به تو پسری پاکیزه ببخشم» زکی: پاکیزه از گناهان که بر پاکی و پاکدامنی رشد می‌کند.

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ﴿٢٠﴾

«گفت» مریم علیها السلام «چگونه برایم پسری باشد، با آن که هیچ بشری به من دست نرسانیده است» یعنی: هیچ شوهری به من نزدیکی نکرده است «و من هرگز زناکار نبوده‌ام» و فرزند عادتاً با یکی از این دو شیوه به دنیا می‌آید. بغی: زن زناکاری است که مردان را در برابر پول به کام‌خواهی از خود فرامی‌خواند.

قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَىٰ هَيْئٍ وَّلِنَجْعَلُهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا ﴿٢١﴾

«گفت» جبرئیل علیه السلام «فرمان حق چنین است» که بی‌پدر، پسری به تو عنایت کند «پروردگار تو فرموده که این بر من آسان است» و هیچ دشواری ندارد «و تا او را برای مردم نشانه‌ای قرار دهیم» یعنی: تا آن طفل را، یا آفرینش وی را بدون پدر، آیه و نشانه‌ای برای مردم قرار دهیم که با آن به کمال قدرت ما پی برند «و رحمتی از جانب خویش» قرار دهیم، به سبب هدایت و خیر بسیاری که از جانب او به مردم می‌رسد زیرا هر پیامبری برای امتش رحمتی است «و این کاری مقدر شده است» که خدای عزوجل آن را مقدر کرده، قلم آن را نوشته و در علم ازلی قدیم وی ثبت شده پس قطعاً انجام یافتنی است و هیچ برگشتی ندارد. یعنی: تو ای مریم! ناگزیری که به این انتخاب الهی برای خویش و بر آنچه که به دنبال آن از افترای مفتریان و آزار آزاردهندگان پیش خواهد آمد، صبر کنی.

❖ فَحَمَلَتْهُ فَأَنْبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ﴿٢٣﴾

«پس مریم به او باردار شد» یعنی: جبرئیل علیه السلام در چاک پیراهن مریم علیها السلام دمید و اثر دمیدنش به شکم مریم علیها السلام رسید آن گاه او به عیسی علیه السلام باردار شد «و به سبب آن حمل به جایی دور از مردم کناره گرفت» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مریم در انتهای وادی بیت لحم که میان آن و ایلیا چهار مایل راه فاصله است، کناره گرفت.»

❖ فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَلَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنْسِيًّا ﴿٢٤﴾

«پس درد زایمان او را به سوی تنه درخت خرما می کشانید» یعنی: درد زایمان مریم را ناچار و ناگزیر از پناه بردن به تنه درخت خرما خشکی گردانید، گویی او در طلب چیزی بود تا بر آن تکیه داده و به آن درآویزد چنان که زن باردار در هنگام شدت درد زایمان به هر چیز ممکنی درمی آویزد و چنگ می زند. مخاض: درد زایمان و حالت ولادت است «گفت» مریم علیها السلام «ای کاش پیش از این مرده بودم» مریم آرزوی مرگ کرد زیرا از آن ترسید که به وی در عفت و دینش بدگمان شوند. این آیه دلیل بر جایز بودن آرزوی مرگ در هنگام فتنه است زیرا مریم دانست که با این نوزاد، به فتنه مردم مبتلا می شود «و» ای کاش «یک باره فراموش شده بودم» نسی: چیزی بی ارزشی است که از شأن آن این است تا فراموش شود زیرا از فقدان آن هیچ تألمی دست نمی دهد، مانند گم کردن میخ، ریسمان، کفش کهنه و امثال آن که مردم عادتاً به آنها هیچ ارزشی نمی دهند.

❖ فَادْنَيْهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا ﴿٢٥﴾

«پس او را از زیرپای او ندا داد» یعنی: چون جبرئیل علیه السلام این سخن مریم علیها السلام را شنید، او را از فرودست وی ندا داد زیرا جبرئیل علیه السلام در زیر آن تل یا در زیر آن درخت خرما بود. به قولی: منادی خود عیسی علیه السلام بود و مادرش را چنین ندا داد؛ «که اندوه مخور، بی گمان پروردگارت از زیرپای تو جوی آبی پدید آورده است» سری: جوی آب کوچکی است که خدای عزوجل از فرودست مریم برایش جاری کرد تا از

آن بیاشامد. به قولی: مراد از سری در اینجا عیسی علیه السلام است زیرا به مردان بزرگ و باعظمت، سری می گویند.

وَهَزَى إِلَيْكَ بِمِذْعِ النَّخْلَةِ سَقَطَ عَلَيْكَ رُطْبًا جَنِيًّا ﴿٣٥﴾

«و تنه درخت خرما را به سوی خویش بجنبان» یعنی: تنه درخت خرما را بگیر و آن را به سوی خود بتکان «بر تو خرمای تازه ای از درخت می ریزاند» رطب جنی: خرمای تازه ای است که آماده چیدن باشد. یعنی: بر تو رطب تازه پاکیزه می ریزاند. عمرو بن میمون می گوید: «برای زنان در حال نفاس (زایمان) چیزی بهتر از رطب نیست». در حدیث شریف به روایت علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «عمه خود درخت خرما را گرمی بدارید زیرا درخت خرما از همان گلی آفریده شد که آدم علیه السلام از آن آفریده شد...».

آری! مریم (علیها السلام) قبل از ولادت عیسی بی کسب و کار از سوی حق تعالی روزی پاک بهستی داده می شد^۱ و این گرامیداشت و تجلیلی مخصوص برایش بود اما چون عیسی علیه السلام را به دنیا آورد، مأمور به تکاندن درخت خرما شد. علما در توجیه این امر گفته اند: مریم قبل از ولادت عیسی علیه السلام تماما مشغول عبادت حق بود اما بعد از ولادت، دل وی به دوستی عیسی علیه السلام نیز مشغول شد، از این جهت به کسب و تلاش در جهت به دست آوردن روزی مأمور گشت.

علما با این آیه استدلال کرده اند بر این که: هرچند فراهم آمدن رزق حتمی است ولی خداوند جل جلاله آن را به سعی و تلاش خود انسان وابسته ساخته است زیرا کسب و کار، سنت خداوند متعال در بندگانش می باشد و این سنت با توکل در تضاد و تعارض نیست زیرا توکل بعد از توسل به اسباب است.

^۱ نگاه کنید به «آل عمران/۳۷».

**فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَمَا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ
إِنْسِيًّا ﴿٦٦﴾**

«پس» از این رطب و از این آب گوارا «بخور و بیاشام و دیده آسوده‌دار» یعنی: روانت را آرام و مطمئن بدار و غم و اندوه را از خود بران «پس اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: هرآینه من برای خدای رحمان روزه نذر کرده‌ام» مراد از روزه در اینجا؛ روزه سکوت است «و امروز هرگز با هیچ انسانی سخن نخواهم گفت» مرادش این بود که بعد از دادن این خبر به آنها، با هیچ یک از آنها سخن نخواهد گفت. به قولی: حتی او این خبر را نیز با تلفظ کلمات به آنان نداد بلکه با اشاره مفید و قابل فهم این امر را به آنان فهماند. یادآور می‌شویم که روزه سکوت در دیانت‌های پیشین مشروع بود ولی در اسلام مشروعیت ندارد و سنت اسلام، سکوت کردن از زشتگویی است.

فَأْتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا ﴿٦٧﴾

«پس مریم او را» یعنی: عیسی عليه السلام را «پیش قوم خود آورد» از آن جای دورافتاده‌ای که خود را در آن کنار کشیده بود «درحالی که او را در آغوش گرفته بود» پس چون آنها طفلی را در آغوش وی دیدند؛ «گفتند» در حال انکار و ابراز اشمئزاز از مشاهده این حالت: «ای مریم! به راستی آوردی» یعنی: مرتکب شدی «چیزی زشت را» فریاء: کار زشت و ناپسند و عجیب و نادری را زیرا فرزندی را بی‌پدر به دنیا آورده‌ای.

يَتَأَخَذَ هَرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءًا وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ بَغِيًّا ﴿٦٨﴾

«ای خواهر هارون» مراد از این هارون، هارون برادر موسی علیهما السلام نیست زیرا در میان آن دو هزار سال فاصله بود بلکه این هارون مرد نیکوکاری بود که در آن زمان زندگی می‌کرد. به‌قولی دیگر؛ معنی این است: ای کسی که ما او را در صلاح و عبادت و زهد مانند هارون برادر موسی علیهما السلام می‌پنداشتیم، آخر چگونه مرتکب چنین

عملی گردیدی؟ یعنی: آنان مریم علیهاالسلام را در صلاح و عبادت به هارون برادر موسی علیهماالسلام تشبیه کردند.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به سوی مردم نجران فرستادند، مردم نجران [که نصاری بودند] به من گفتند: بنگر که شما در قرآن خود می خوانید: **(يَتَأَخْتِ هَرُونَ)** در حالی که موسی علیه السلام سالیان سال قبل از عیسی علیه السلام زندگی می کرد؟! راوی می گوید: پس چون بازگشتم، این سخنشان را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشتم، فرمودند: آیا به آنان نگفتی که مردم در آن زمان فرزندان خود را به نام پیامبران و صالحان پیشین نامگذاری می کردند، یعنی شیوه و عادتشان چنین بود؟...». آری! گفتند: ای خواهر هارون! «پدرت مرد بدی نبود و مادرت نیز زناکار نبود» یعنی: تو از اهل بیت پاک و پرهیزگاری هستی که به صلاح و عبادت معروفند پس چگونه مرتکب چنین کار بدی گردیدی؟.

فَأَسَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ تُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ﴿٢١﴾ قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ءَاتَنِي الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ﴿٣٠﴾

«مریم به سوی طفل خود» عیسی علیه السلام «اشاره کرد» او فقط به اشاره اکتفا کرد و عیسی علیه السلام را به سخن گفتن دستور نداد زیرا برای خدای عزوجل روزه سکوت نذر کرده بود «گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و در حال کودکی است سخن بگوییم؟» در اینجا بود که معجزه بزرگی به ظهور پیوست:

«گفت» عیسی علیه السلام «من بنده خداوندم» پس اولین سخنی که عیسی علیه السلام به آن نطق کرد، اعتراف به عبودیت خداوند بزرگ بود تا به نصاری اعلام کند که آنان در آنچه که بعدا از ربوبیت به وی نسبت خواهند داد، گمراهند «به من کتاب داده» یعنی: خداوند جل جلاله در ازل برایم مقدر کرده که پیامبری دارای کتاب باشم. و کتابش انجیل است «و مرا پیامبر ساخته است» یعنی: به نبوتم و به دادن کتاب برایم حکم کرده است. گفتنی است که عیسی علیه السلام در این حال کودکی نه پیامبر بود و نه بر وی کتاب نازل شده بود بلکه او از امر یقینی ای خبر می داد که وقوعش در آینده حتمی بود.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا ﴿٣١﴾

«و هر جا که باشم مرا مبارک ساخته است» مبارک: بابرکت، بسیار نفع‌رسان برای بندگان و آموزگار خیر و فضیلت است «و مادام که زنده باشم» یعنی: در مدت دوام زندگانیم؛ «مرا سفارش کرده است» یعنی: مرا امر کرده است «به نماز و زکات» مراد از زکات: زکات مال، یا پاکسازی نفس است.

وَبَرًّا بِوَالِدِيَّ وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا ﴿٣٢﴾

«و مرا در حق مادرم نیکوکار ساخته» بدین‌گونه عیسی عليه السلام به قدرت لایزال خداوند جل جلاله در حال کودکی دانست که پدری نداشته است «و مرا جبار شقی نگردانیده است» جبار: گردنکش زورگو و شقی: بدبخت نافرمان در برابر پروردگار است. یا شقی: به معنی نا امید، یا عاق و نفرین شده مادر است. برخی از سلف گفته‌اند: هیچ کسی را عاق پدر و مادر نمی‌یابید مگر این‌که گردنکش، نافرمان حق تعالی و بدبخت می‌باشد.

وَأَسَلْتُ عَلَى يَوْمٍ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ﴿٣٣﴾

«و سلام بر من، روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم» یعنی: بر من در روزی که متولد شدم سلامتی مقدر شده بود زیرا شیطان در آن وقت به من هیچ آسیبی نرسانید و بر من در هنگام مرگم نیز سلامتی مقدر است زیرا حق تعالی در آن هنگام مرا گمراه نمی‌سازد و مرا به حق و صدق ناطق می‌گرداند و بر من در هنگام برانگیختن مجددم نیز سلامتی است زیرا در آن روز از هول و هراس محشر در امان هستم.

پس این مجموعاً نه موضوع بود که عیسی عليه السلام آن را در آغوش مادرش اعلام کرد. مالک بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «چه قدر سخت است این آیات بر معتقدان به عقیده قدر (قدریه) زیرا عیسی عليه السلام از همه اموری که در باره وی در گذشته و آینده حکم شده است خبر داد، در حالی که قدریه می‌گویند: بنده خالق افعال خویش است!».

ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٣٤﴾ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ
 أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٣٥﴾

«این» کسی که به اوصاف یادشده توصیف شد و گفت: من بنده خدایم... تا به آخر؛ همانا «عیسی پسر مریم است» نه خدا، یا فرزند خدا چنان که نصاری می‌پندارند - العیاذ بالله «همان سخن راست و درستی که آنان در آن اختلاف می‌کنند» یعنی: این سخن، همان سخن راست و درست درباره حقیقت عیسی پسر مریم علیهما السلام است، نه آنچه که گمراهان و مغضوبان در این باره می‌گویند؛ از جمله این که به عیسی نسبت فرزندى خدای سبحان را می‌دهند، در حالی که: «خدا را نسزد که فرزندى برگیرد» یعنی: درست و سزاوار نیست که حق تعالی صاحب فرزند باشد «منزه است او» و مقدس است از این سخن و از این نسبت نادرست «چون کاری را اراده کند، جز این نیست که به آن می‌گوید: موجود شو پس بی‌درنگ موجود می‌شود» چنان که به عیسی علیه السلام گفت: «کن: موجود باش» و او هم بی‌درنگ موجود شد. پس کسی که دارای این چنین شأنی است، چگونه این توهم درباره وی می‌رود که دارای فرزندى باشد؟ زیرا داشتن فرزند از نشانه‌های نقص و نیازمندی است که حق تعالی از آن مبرا است.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٣٦﴾

«و» گفت: عیسی علیه السلام «در حقیقت خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید، این است راه راست» یعنی: آنچه به شما درباره این حقیقت که او پروردگار من و پروردگار شماست، گفتم همانا راه راستی است که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست و رونده این راه، هرگز گمراه نمی‌شود.

فَأَخْلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوْلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٣٧﴾

«اما احزاب از میانشان اختلاف کردند» یعنی: فرقه‌های نصاری یا مجموعه اهل کتاب در امر عیسی عليه السلام به اختلاف پرداختند لذا یهودیان گفتند: او ساحر است همچنین گفتند: او پسر یوسف نجار است. یوسف نجار مرد عابد و زاهدی از نزدیکان مریم علیها السلام بود که همراه با وی به خدمت بیت المقدس اشتغال داشت. نصاری نیز درباره عیسی عليه السلام به فرقه‌های مختلفی تقسیم شدند؛ فرقه نسطوریه گفتند: او پسر خداست - العیاذ بالله - و فرقه ملکانبه گفتند: او سومین سه خداست - العیاذ بالله «پس وای بر کافران از حضور در روزی بزرگ» و آنچه که در آن از حساب و عقاب به جریان می‌افتد! که این روز، روز قیامت است.

ابن کثیر به نقل از علمای تاریخ می‌گوید: «قسطنطین فرقه‌های نصاری را در یکی از مجامع سه‌گانه مشهورشان گرد آورد و شمار اسقف‌هایشان در آن اجتماع عظیم به دوهزار و صد و هفتاد تن رسید، سپس از آنان درباره عیسی عليه السلام نظرخواهی کرد، آنها درباره او اختلافی جدی و فاحش در میان آورده و آرا و اندیشه‌های بسیار متفاوتی ابراز کردند مگر سیصد و هشت تن از آنان که همه بر یک قول متفق بودند پس قسطنطین که خود به علاوه پادشاهی، فیلسوف نیز بود به آن سیصد و هشت تن گرایش یافت و آنان را به پیشوایی نصاری برگزید و دیگران را طرد کرد. سپس آنها برایش کتابها وضع کرده قوانین و برنامه‌هایی ساختند و پرداختند و بدعت‌های بسیاری را بنا نهادند دین مسیح را تحریف کردند و او در مملکت خویش که شامل سرزمین شام و جزیره و روم بود، برایشان کلیساهای بزرگی بنا کرد و گویند: تعداد این کلیساها به دوازده هزار بالغ می‌شد».

أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٨﴾

«چقدر شنوا و بینا باشند» یعنی: چقدر شنوایی و بینایی‌شان قوی است «روزی که به سوی ما می‌آیند» برای حساب و جزا زیرا خدای متعال در آن روز بینایی‌شان را نافذ می‌گرداند «ولی این ستمگران» که نیایش و پرستش را در غیر محل و جایگاه آن قرار

داده‌اند «امروز» یعنی: در دنیا «در گمراهی آشکار قرار دارند» و از یافتن حق، کر و لال و کور می‌باشند درحالی‌که می‌پندارند بر راه و رسم درستی قرار دارند اما هیئات!

وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣١﴾

«و آنان را از روز حسرت بیم ده» یعنی: از روزی که همگان در آن افسوس و حسرت می‌خورند؛ بدکاران بر بدکاری و گناهان خویش و نیکوکاران بر انجام ندادن اعمال خیر بیشتر «آن‌گاه که کار به انجام رسانیده شود» یعنی: آن‌گاه که خداوند عز وجل از حساب و داوری فارغ گشته کارنامه‌های اعمال درهم پیچیده شود و اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند «و حال آن‌که آنها در غفلتند» یعنی: آنها هم‌اکنون در دنیا به علایق و اسباب دنیوی فریفته بوده و از عذابی که در آخرت برایشان آماده ساخته شده، غافلند در حالی‌که اگر می‌دانستند و اندیشه می‌کردند، بی‌گمان در دنیا حال و وضع و کوشش و تلاش‌شان به‌گونه‌ای دیگر و در راستای دیگری بود «و آنان ایمان نمی‌آورند» و این در علم ازلی خداوند عز وجل رفته است و هیچ برگشتی ندارد. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون اهل بهشت به بهشت و اهل دوزخ به دوزخ درآیند، مرگ - که گویی قوچی ابلق است - آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ متوقف ساخته می‌شود آن‌گاه ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! آیا این را می‌شناسید؟ ایشان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. سپس ندا در داده می‌شود: ای اهل دوزخ! آیا این را می‌شناسید؟ آنان گردنهایشان را بلند کرده می‌نگرند و می‌گویند: آری! این مرگ است. آن‌گاه دستور داده می‌شود که آن را ذبح کنند و بعد از ذبح آن چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند و بعدا با دست خویش اشاره کرده فرمودند: اما اهل دنیا در غفلت دنیا به سر می‌برند». در روایتی از ابن مسعود رضی الله عنه اضافه شده است: «پس اهل بهشت چنان شاد می‌شوند که اگر کسی از فرط شادی مردنی باشد، آنها باید بمیرند و اهل دوزخ

چنان به گریه و ولوله در می‌آیند که اگر کسی از گریه و نوحه بمیرد، باید همانان باشند».

إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِنَّا يُرْجَعُونَ ﴿٤٠﴾

«ماییم که زمین را با هر که بر روی آن است به میراث می‌بریم» لذا از اهل زمین کسی در آن باقی نمی‌ماند تا آنچه را که مردگان از منازل و کالاها و اسباب و وسایل به‌جا گذاشته‌اند، به میراث ببرد «و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوند» یعنی: در روز قیامت پس هر یک را در برابر عملش سزا یا پاداش می‌دهیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا ﴿٤١﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب، ابراهیم را» یعنی: از اخبارش برای مردم در این سوره بخوان زیرا او پدر اعراب است و اعراب همگی به برتری شأن و جایگاه او معترفند تا آنها در نتیجه این یادآوری به‌هوش آیند و در این امر تأمل کنند که ابراهیم عليه السلام پیرو آیین توحید بود نه از اهل شرک «بی‌گمان او صدیق و پیامبر بود» صدیق: بسیار راستگو، یا اهل تصدیقی قوی به آیات الله جل جلاله بود. سیوطی نقل می‌کند: ابراهیم عليه السلام (۱۷۵) سال زندگی کرد، میان او و آدم عليه السلام دو هزار سال و میان او و نوح عليه السلام هزار سال فاصله بود و درخت انبیاء عليهم السلام از او شاخ و برگ و بار و بر گرفت.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا ﴿٤٢﴾

«چون» ابراهیم عليه السلام «به پدرش گفت» پدر ابراهیم عليه السلام آزر بود چنان‌که در سوره «انعام» آیه (۷۴) گذشت «پدرجان! چرا چیزی را که نمی‌شنود» دعا و استغاثه تو را «و نمی‌بیند» آنچه را که تو از عبادت و نیایش برایش انجام می‌دهی «و از تو چیزی را دفع نمی‌کند» پس نه منفعتی را برای تو جلب می‌کند و نه زیانی را از تو دفع می‌کند «عبادت می‌کنی؟» این چیز بی‌ارزش کور و کر، بتانی بودند که آزر آنها را می‌پرستید.

يَتَابَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ﴿٤٣﴾

«پدرجان!» این تعبیری است با لحنی مهربانگیز و لطف آمیز، آمیخته با امید و آرزو «به راستی که به من از علم چیزی به دست آمده که تو را نیامده است» ابراهیم عليه السلام به پدرش فهماند که از جانب خدای سبحان به وسیله وحی بهره‌ای از علم به او رسیده که به وی نرسیده بنابراین، او در اثر این فیض الهی به حقایق دسترسی پیدا کرده و از این موهبت و توانایی برخوردار است که گمراهان را به راه حقیقت راهنمون گردد. هم از این روی گفت: «پس از من پیروی کن تا تو را به راهی راست» و درست، رساننده به مطلوب و نجات‌دهنده از هرگونه آفت و ناخوشی‌ای «هدایت نمایم».

يَتَابَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾

«پدرجان! شیطان را عبادت نکن» یعنی: از او اطاعت نکن زیرا عبادت بتان اثر اطاعت شیطان است «هرآینه شیطان عصیانگر خدای رحمان است» چرا که او فرمان الهی در سجده کردن برای آدم را فرو گذاشت و عاصی سزاوار آن است که نعمت‌ها از وی سلب شده و نعمت‌ها بر وی روی آورند پس پدرجان! در این وادی سراسر خسران و زیان فرو نرو.

يَتَابَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾

«پدرجان! من از آن می‌ترسم که از جانب خدای رحمان عذابی به تو برسد و تو ولی شیطان باشی» و به سبب موالات و دوستی و یاری وی، با وی در عذاب در افتی و در دوزخ قرین و همدم وی گردی.

قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنِ الْهَيْتِ يَتَابِرْهِمْ لِيْنِ لَمْ تَنْتَهَ لِأَرْجَمَنَّكَ وَأَهْجُرَنَّ مَلِيًّا ﴿٤٦﴾

«گفت» آزر با لحنی سرزنش بار «ای ابراهیم! آیا تو از خدایان من روگردانی» یعنی: آیا از پرستش این بتان به‌سوی غیر آنها روی می‌گردانی؟ «اگر بازنایستی البته تو را

رجم خواهم کرد» یعنی: تو را سنگسار خواهم کرد. به قولی: معنای «رجم» این است که تو را دشنام خواهم داد «و برو روزگاری دراز از من دور شو» یعنی: مدتی دراز ترک صحبت من کن و از من جدا شو زیرا من بر تو خشمگینم.

قَالَ سَلِّمْ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ﴿٤٧﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «سلام بر تو» یعنی: درود تودیع و متارکه‌ام تقدیم تو باد و بدان که به پاس حرمت پدری از من به تو آزاری نمی‌رسد. پس این سلام، سلام تودیع است نه سلام تحیت و گرمی‌داشت و از مصادیق این آیه است: ﴿وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلِّمًا﴾ (و چون جاهلان، آنان را مخاطب سازند می‌گویند: سلام!) «فرقان/۶۳». «به‌زودی از پروردگارم برای تو آمرزش می‌خواهم زیرا او همواره بر من پر مهر بوده است» حفیاً: پروردگار متعال همواره بر من بسیار پرلطف و پرمهر و نیکی‌رسان بوده است و هرگاه که او را خوانده‌ام، دعایم را اجابت کرده است. بدین گونه بود که ابراهیم علیه السلام به پدرش وعده داد که برایش از خدای سبحان طلب مغفرت می‌کند تا بدین‌وسیله الفت وی را جلب نماید و بدین امید که بتواند نرمخویی و ملایمت را به طبع وی برگردانده و سختی و سنگدلی را از جان وی بزداید. البته این وعده ابراهیم علیه السلام به پدرش قبل از علم وی به این امر بود که او بر کفر می‌میرد.

وَأَعِزِّ لَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا ﴿٤٨﴾

«و از شما و از آنچه غیر از خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم» یعنی: هرگاه نصیحت مرا نپذیرفتید و دعوتم در شما هیچ تأثیری نکرد پس اینک با دین خود از میان شما هجرت کرده و از معبودان باطل شما دوری می‌گزینم «و پروردگارم را می‌خوانم» به‌یگانگی «امید آن است که در خواندن پروردگارم شقی نباشم» یعنی: نا امید و دست‌خالی نباشم. یا عاصی و بدبخت و نا امید نباشم. به قولی: مراد ابراهیم علیه السلام از این دعایش این بود که خدای عزوجل به وی فرزند و خانواده‌ای ببخشد تا در دوران

عزالت و گوشه‌گیری و غربت خود با آنان انس بگیرد و در وحشت تنهایی خود به‌وسیله آنان آرامش یابد.

فَلَمَّا أَعَزَّهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا ﴿٤٩﴾

«پس چون از آنها و از آنچه بجز خدا می‌پرستیدند، کناره گرفت» یعنی: چون ابراهیم علیه السلام سرزمین و وطنش را ترک کرد و در راه خدا صلوات الله علیه به سوی سرزمین بیت‌المقدس - یعنی جایی که بر آشکار ساختن دینش قادر بود - هجرت کرد «به او اسحاق» فرزندش «و یعقوب» نوه‌اش «را عطا کردیم» به عوض کسان و نزدیکانی که او ترکشان کرده بود «و همه را پیامبر گردانیدیم» یعنی: هر یک از آنها را پیامبر گردانیدیم. آری! ابراهیم علیه السلام بعد از هجرت با ساره ازدواج کرد که فرزند وی اسحاق علیه السلام از او به دنیا آمد و قبل از تولد اسحاق، نخستین فرزندش اسماعیل علیه السلام از کنیزش هاجر متولد شده بود، اسحاق (۱۸۰) سال عمر کرد و در «حبرون» که شهر «الخلیل» امروز است، در غار «مکفیله» دفن شد و یعقوب علیه السلام فرزند اسحاق که نامش اسرائیل بود با دو دختر دایی‌اش «لابان» به نامهای «لیئه» و «راحیل» در «فدان آرام» ازدواج کرد، سپس بعد از آنان با دو کنیزشان: «زلفا و بلها» ازدواج کرد و فرزندان وی که همه جز «بنیامین» فلسطینی‌المولد بوده و در «آرام» به دنیا آمدند، از همین زنان وی هستند.

وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴿٥٠﴾

«و از رحمت خویش به آنان بخشیدیم» که مراد از آن: نبوت، کتاب، ثروت، فرزندان و غیر این از مظاهر رحمت است «و لسان صدقی نهایت بزرگ برایشان قرار دادیم» لسان صدق: ذکر خیر و ستایش و ثنای نیکو بر زبان بندگان است، به طوری که نام و آوازه نیک آنها در میان تمام اهل ادیان فراگیر و منتشر می‌باشد؛ از آن جمله این‌که: ما امت محمد صلوات الله علیه و آل وی در نماز دعا و درود می‌فرستیم.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَّبِيًّا ﴿٥١﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ! «در کتاب» یعنی: در این قرآن «موسی را» زیرا فقط تو نیستی که به رسالت برانگیخته شده‌ای بلکه فرستادنت به رسالت در راستای سنت الهی در فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به سوی بندگانش می‌باشد. این چهارمین داستان در این سوره است. «هرآینه او خالص کرده شده بود» یعنی: ما موسی علیهم‌السلام را برگزیده و او را از ریا و شرک و همه پلیدیهای دیگر پاک و خالص ساختیم «و رسولی نبی بود» موسی علیهم‌السلام رسول بود زیرا خداوند عزوجل او را به سوی بندگانش فرستاده بود و نبی بود زیرا شریعت خدای عزوجل را به آنان می‌آموخت. رسول کسی است که با خود کتابی الهی به همراه دارد اما نبی کسی است که پیام الهی را به مردم می‌رساند، هر چند به او کتاب مستقلی داده نشده باشد.

وَنَدَبْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا ﴿٥٢﴾

«و از جانب طور ایمن او را ندا دادیم» یعنی: با موسی علیهم‌السلام از جانب راست کوه طور و از جانب راست وی سخن گفتیم. طور کوهی است در میان مصر و مدین و هنگامی که موسی علیهم‌السلام از مدین به سوی مصر می‌آمد، کلام الهی را از میان درختی در طور شنید «و نزدیک ساختیم او را رازگویان» یعنی: او را به خود نزدیک ساختیم؛ با نزدیک ساختن منزلت و جایگاه وی در حالی که با وی راز گفتیم و او رازگویی ما را شنید.

وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا ﴿٥٣﴾

«و از رحمت خود» یعنی: از نعمت خود «برادرش هارون را پیامبر ساخته به او بخشیدیم» آن‌گاه که موسی علیهم‌السلام از ما چنین درخواست کرد: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي... ﴿٥٣﴾: (و برای من دستیاری از کسانم قرار ده؛ هارون برادرم را، پشتم را به او

استوار کن و او را شریک کارم گردان) «طه / ۲۹ - ۳۲». هارون چهار سال از موسی عليه السلام بزرگتر بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ﴿٥٤﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «اسماعیل را، هرآینه وی راست وعده بود» خدای سبحان فقط اسماعیل عليه السلام را به راست وعده بودن توصیف کرد، درحالی که تمام انبیاء عليهم السلام چنین بودند زیرا اسماعیل عليه السلام به صداقت در وعده مشهور و در این امر سخت کوشا بود. در صدق وعده وی همین بس که او به پدرش وعده داد تا بر ذبح و سر بریدن خویش صبر کند و به این وعده هم وفا کرد چنان که در سوره «صافات/ ۱۰۲» می آید.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴿٥٥﴾

«و اهل خود را به نماز و زکات امر می کرد» به قولی مراد از اهل در اینجا: امتش و به قولی دیگر: قوم و قبیله اش می باشد و قول دوم قوی تر است. مراد از نماز و زکات در اینجا، عبارت از همان دو عبادت شرعی معروف است. «و همواره نزد پروردگارش پسندیده بود» مرضیا: یعنی اسماعیل عليه السلام همواره نزد پروردگارش پاک، پسندیده و شایسته بود.

وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ﴿٥٦﴾

«و یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله! «در کتاب» یعنی: در قرآن «از ادریس» ادریس عليه السلام جد پدر نوح عليه السلام است که اسم وی «اخنوخ» بود، او را بدان جهت ادریس لقب دادند که بسیار درس می داد زیرا روایت شده است که حق تعالی بر وی سی صحیفه نازل کرد و او اولین کسی است که با قلم خط نوشت و اولین کسی است که جامه را برید و دوخت و جامه دوخته شده به تن کرد و قبل از وی بشر پوست حیوانات را می پوشید و او اولین کسی است که پیمانان و ترازو و اسلحه را به کار گرفت و با قابلیان مقاتله

کرد و او اولین پیامبر مرسل بعد از آدم و نوح عليهما السلام است «بی گمان او راست کردار پیامبری بود» علما برای «صدیق»، «مخلص» و «مخلص» تعریفات بسیاری ارائه کرده‌اند، از آن جمله:

۱ - صادق کسی است که راست کردار است و صدیق کسی است که در احوال مختلف، در راستی و درستی و استقامت خود افزون است.

۲ - مخلص کسی است که برای خدا جل جلاله کار می‌کند و دوست ندارد که مردم او را ستایش کنند.

۳ - مخلص کسی است که خداوند جل جلاله او را برای خود خالص ساخته لذا در او هیچ گرایشی به سوی غیر خداوند جل جلاله باقی نمانده است.

وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴿٥٧﴾

«و ما او را به مقامی بلند ارتقا دادیم» به قولی: خداوند متعال او را به آسمان چهارم بالا برد چنان‌که مسلم در صحیحش از حدیث شریف انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج بر ادریس علیه السلام در آسمان چهارم گذر کردند. به قولی: مراد از بلند بردن او، ارتقای معنوی‌ای است که از شرف نبوت به او داده شده بود.

أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا ﴿٥٨﴾

«آنان» یعنی: پیامبران ذکر شده از اول سوره تا به اینجا. یا مراد جنس انبیاء عليهم السلام است و شامل همه آنان می‌شود «کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان انعام کرد از فرزندان آدم» مراد از فرزندان آدم در اینجا؛ ادریس علیه السلام است که به عهد آدم علیه السلام نزدیک بود «و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم» یعنی: برخی از آن پیامبران عليهم السلام از نسل کسانی بودند که با نوح علیه السلام به کشتی سوارشان کردیم و ایشان پیامبران دیگر بعد از ادریس تا عهد ابراهیم علیه السلام اند «و از فرزندان ابراهیم» که پیامبران

باقی مانده‌اند «و از فرزندان اسرائیل» یعنی: یعقوب؛ که موسی، هارون، زکریا، یحیی و عیسی علیهم‌السلام از آن جمله‌اند «و از کسانی که ایشان را هدایت نمودیم» به سوی اسلام؛ این دین واحد الهی در طول تاریخ «و برگزیدیم» تا بدانجا که ایشان را به خلعت پیامبری آراستیم؛ «چون بر آنان آیات رحمان خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به خاک می‌افتادند» یعنی: این گروه پیامبران علیهم‌السلام چون آیات خدای عزوجل را می‌شنیدند، می‌گریستند و برای پروردگار خود در قبال نعمت‌های بزرگی که بر آنان ارزانی کرده بود، به سجده حمد و شکر فرومی‌افتادند. باید دانست که علما با اقتدا به انبیای عظام، برمشروعیت سجده تلاوت در اینجا اجماع دارند.

در حدیث شریف آمده است: «اتلوا القرآن وابکوا، فإن لم تبکوا فتبکوا: قرآن را بخوانید و بگریید پس اگر چشم شما نمی‌نگریست، خود را به زور بگریانید».

❖ خَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا ﴿۵۱﴾

«آن‌گاه پس از آنان جانشینانی به جای ماندند» بد و ناخلف از امت‌هایشان، که به شعار و نشان ایمان و پیروی از انبیاء علیهم‌السلام آراسته بودند ولی در افعال و اعمالشان مقصر و برخلاف شیوه انبیاء علیهم‌السلام عمل می‌کردند به همین جهت بود؛ «که نماز را تباه ساختند» به قولی: مراد این است که آنها نماز را بر وجه مشروع به جا نیاوردند. البته روشن است که هر کس نماز را از وقت آن به تأخیر اندازد، یا فرضی ازفرائض، یا شرطی از شروط، یا رکنی از ارکان آن را ترک کند، بی‌گمان آن را ضایع و تباه گردانیده است و سخت‌تر از وی در تباه کردن نماز کسی است که آن را به کلی ترک کند، یا منکر فرضیت آن گردد. در حدیث شریف آمده است: «قطعا اولین چیزی که بنده در روز قیامت درباره آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز وی است پس اگر نماز وی درست و برابر بود، حقا که رستگار شده است و اگر نماز وی فاسد و تباه بود، حقا که ناکام و زیانمند گشته است...».

«و» آن جانشینان ناخلف «از شهوات پیروی کردند» یعنی: محرمانی را که نفس‌هایشان بدان تمایل داشت مرتکب شدند؛ مانند شرابخواری و زنا را. حسن‌بصری در معنی آن

می گوید: «آنها مساجد را تعطیل کرده پایبند منفعت سراها شدند؛ مانند چسبیدن به دکان و بازرگانی و کشتزار و غیره» «پس به زودی با غی رو در رو شوند» غی: شر است و به قولی: زیان و ناکامی است. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «غی، وادی در جهنم است». در حدیث شریف آمده است: «پس از شصت سال از درگذشت من، جانشینانی خواهند آمد که نماز را تباه ساخته و از شهوات پیروی می کنند پس اینان به زودی با شر و زیان روبرو خواهند شد، سپس بعد از آنان جانشینانی خواهند آمد که قرآن را می خوانند اما از حنجره هایشان تجاوز نمی کند. و سه کس قرآن را می خواند: مؤمنی، منافقی و فاجری». یکی از علما می گوید: «مؤمن به قرآن ایمان دارد، منافق به قرآن کافر است و فاجر به وسیله قرآن نان می خورد». چنین روایت شده است از ابی عبدالرحمن مقرئ رضی الله عنه.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ﴿٦٠﴾

«مگر» به شر و زیان روبرو نمی شوند «آنان که توبه کرده و ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند» یعنی: توبه کردند از تقصیراتی که بر اثر تباه ساختن نمازها و پیروی از شهوات از آنان سر زده و بنابراین، به سوی خدای عزوجل و طاعت وی بازگشته، به او ایمان آورده و عمل شایسته و صالح انجام دادند «پس آن گروه به بهشت در می آیند و هیچ ستمی بر ایشان نخواهد رفت» یعنی: از پادشاهایشان هیچ کاسته نمی شود، هرچند هم که اندک باشد. در حدیث شریف آمده است: «التائب من الذنب كمن لا ذنب له: توبه کار از گناه همچون کسی است که هیچ گناهی ندارد».

جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ﴿٦١﴾

«همان باغهای جاویدانی که خداوند رحمان به بندگانش وعده داده است» یعنی: به بندگان توبه کار شایسته کردارش «به غیب» یعنی: بندگانی که به آنها درحالی ایمان آوردند که آنها را ندیده اند «در حقیقت وعده او قطعا آمدنی است» وانجام شدنی؛ از آن جمله بهشت جاودانی که اهلش بدان وارد می شوند.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا ﴿٦٢﴾

«در آنجا هیچ سخن لغوی نمی شنوند» لغو: سخن بیهوده و یا وه ای است که هیچ سود و منفعتی دربر ندارد. به قولی: لغو، هر سخنی است که در آن ذکر خدای عزوجل نباشد «جز سلام» یعنی: لیکن آن بهشتیان سلام یکدیگر بر خود را می شنوند، یا سلام گفتن فرشتگان را بر خود می شنوند «و روزی شان صبح و شام در آنجا برقرار است» و هر غذا و میوه ای را که بخواهند، به هر وقتی که بدان عادت دارند - در صبح و شام و غیر آن - نزد آنان مهیاست و بی رنج و اندوه آماده است. علما می گویند: «در بهشت شب و روزی نیست بلکه آنجا به طور ابد نورانی و روشن است.» پس مراد از صبح و شام در این آیه: مقداری از وقت به اندازه صبح و شام است.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا ﴿٦٣﴾

«این همان بهشتی است که به هریک از بندگان خود که پرهیزگار باشند، به میراث می دهیم» یعنی: این بهشت برین، میراث اعمال شایسته اهل تقوی است؛ بعد از آن که آن را بر غیرشان حرام گردانیده ایم.

وَمَا نُنزِّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَآبِنٌ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا ﴿٦٤﴾

«و ما» فرشتگان «جز به فرمان پروردگارت فرود نمی آییم» یعنی: ای جبرئیل! به رسول ما بگو؛ ما جز به حکم و فرمان حق تعالی فرود نمی آییم. سبب نزول آیه این بود که رسول خدا ﷺ از دیرکرد نزول جبرئیل عليه السلام سخت نگران می شدند پس خداوند جل جلاله جبرئیل عليه السلام را مأمور کرد تا به ایشان خبر دهد که فرشتگان جز به امر وی فرود نمی آیند. روایت است که رسول خدا عليه السلام به جبرئیل گفتند: «چه چیز تو را باز می دارد از این که بیشتر از اکنون به دیدار ما بیایی؟» همان بود که این آیه کریمه نازل شد. «آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است» از جهات و اماکن، یا از زمانهای گذشته و آینده «همه به او اختصاص دارد» پس ما فرشتگان خود

را در هیچ کاری - جز به فرمان حق تعالی - جلو نمی‌اندازیم «و پروردگارت هرگز فراموش کار نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! حق تعالی تو را فراموش نکرده است - هرچند وحی به تأخیر افتد - و او هرگز هیچ چیزی را فراموش نمی‌کند زیرا غفلت و فراموشی بر او جایز نیست.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا ﴿٦٥﴾

«پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دوست» یعنی: حق تعالی آفریننده و مالک آسمانها و زمین و چیزهایی است که در میان آنهاست «پس او را پرست و در پرستش او شکبیا باش» یعنی: بر تحمل تکالیف و دشواریهای این پرستش پایداری کن «آیا برای او همنامی می‌شناسی؟» یعنی: برای او همتا و نظیری نیست تا در امر نیایش و عبادت با او مشارکت ورزد. به قولی معنی این است: او را درنامش که «الله» است شریکی نیست، به این معنی که هیچ چیز - اعم از بتان یا غیر آنها - هرگز به نام «الله» نامگذاری نشده‌اند.

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَذَا مَا مِثُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا ﴿٦٦﴾

«و انسان می‌گوید» مراد از انسان در اینجا: انسان کافر است «آیا وقتی بمیرم، راستی بیرون آورده خواهم شد» از قبر «زنده شده؟» استفهام در اینجا مفید انکار و استبعاد است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره ولید بن مغیره و یارانش نازل شد.

پاسخ آن انسان کافر منکر معاد این است:

أَوَلَا يَذَكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْتَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا ﴿٦٧﴾

«آیا انسان به یاد نمی‌آورد که ما قبلا او را آفریده‌ایم و حال آن‌که چیزی نبوده است؟» یعنی: آیا این انسان منکر رستاخیز، در آغاز آفرینش خود نمی‌اندیشد و در این

حقیقت تأمل نمی‌کند که قبل از آفرینش به کلی معدوم بوده است و ما او را ایجاد کرده‌ایم؟ اگر او در این حقایق تأمل کند، از آن به امکان اعاده آفرینش راه یافته و خیلی ساده به این حقیقت می‌رسد زیرا مسلماً ابتدای آفرینش یک موجود از بازآفرینی و اعاده آن دشوارتر و شگفت‌انگیزتر است.

فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ﴿٦٨﴾ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عَيْنًا ﴿٦٩﴾

«پس به پروردگارت سوگند که البته آنان را با شیاطین محشور می‌سازیم» یعنی: آنان را بعد از بیرون آوردن از قبرهایشان همراه با شیاطینشان که گمراهشان ساخته‌اند، به سوی محشر گرد می‌آوریم «سپس در حالی که به زانو در افتاده اند» از فرط آنچه که به آنان از هول موقف قیامت و ترس از حساب دست می‌دهد؛ «همه آنها را پیرامون جهنم حاضر می‌گردانیم. آن‌گاه از هر شیعه‌ای کسانی از آنان را که بر خدای رحمان سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون می‌کشیم» یعنی: از هر دسته و طایفه‌ای از طوایف گمراهی و فساد، سرکش‌ترین و نافرمان‌ترین آنها را که عبارت از رهبران و رؤسای شر و فسادند، جدا می‌کنیم و بیرون می‌کشیم. شیعه: فرقه یا گروهی است که در عقیده، یا در مذهب، یا در اندیشه بر یک رأی متفق باشد.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا ﴿٧٠﴾

«پس از آن، خود به کسانی که به درآمدن در دوزخ سزاوارترند، داناتریم» یعنی: قطعاً همان گروهی که در برابر خدای رحمان سرکش‌ترند، همانان به سوختن در آتش هم سزاوارترند.

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ﴿٧١﴾

«و از شما هیچ کس نیست مگر این‌که وارد شوند آن است» یعنی: ای فرزندان آدم! هیچ یک از شما نیست مگر این‌که به دوزخ وارد خواهد شد. ورود: به معنی مرور و

گذشتن از پل «صراط» است «این امر بر پروردگارت حکمی حتمی است» یعنی: عبور از دوزخ، امری محتوم و قطعی است که خدای سبحان آن را فیصله کرده و خواهناخواه روی می‌دهد.

در این‌باره احادیثی هم آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند: «مردم همگی به صراط وارد می‌شوند و ورود آنان ایستادنشان پیرامون دوزخ است پس با اعمال خویش از صراط می‌گذرند؛ از آنان کسانی هستند که مانند برق می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند باد می‌گذرند - همچون اسبان نیکو و تیزتک - و از آنان کسانی هستند که مانند شتران نیکو و اصیل می‌گذرند و از آنان کسانی هستند که مانند دویدن یک مرد می‌گذرند تا بدانجا که آخرین آنان در گذشتن از صراط، مردی است که نور وی در موضع دو انگشت ابهام پاهایش می‌باشد و درحالی از آن می‌گذرد که صراط او را برمی‌گرداند تا به زیر اندازد. صراط پلی لغزنده است که پاها در آن قرار نمی‌گیرد، بر آن خاری مانند خار حسک^۱ وجود دارد، بر دوکناره صراط فرشتگانی هستند که همراه آنان قلابهایی از آتش است و مردم را به وسیله آن می‌ربایند تا به دوزخ درافکنند».

ثُمَّ نَجِّى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا ﴿٧٦﴾

«آن‌گاه کسانی را که تقوی پیشه بوده‌اند، نجات می‌دهیم» یعنی: کسانی را که در دنیا از موجبات آتش دوزخ پرهیز و پروا کرده‌اند نجات می‌دهیم. موجبات آتش دوزخ عبارت است از: کفر به خدای عزوجل و نافرمانی وی. پس چون مردم همگی بر صراط درآیند، حق تعالی کسانی را که تقوی پیشه‌اند و از وی پروا کرده‌اند، به وسیله ایمان و اعمال صالحشان از صراط می‌گذراند و از افتادن در آتش نجاتشان می‌دهد «و ظالمان را آنجا به زانو درافتاده فرو می‌گذاریم» که از صراط به دوزخ سقوط کرده در آن باقی می‌مانند، درحالی که بر زانوهایشان افتاده‌اند و توانایی بیرون شدن از آن را ندارند.

^۱ نوعی خار در نجد است که آن را «سعدان» نیز می‌نامند.

عقیده اهل سنت و جماعت این است که مرتکب گناهان کبیره ممکن است به قدر گناهان خویش در دوزخ عذاب شود، سپس به طور قطع از آن نجات می‌یابد.

وَإِذَا نُنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا ﴿٧٣﴾

«و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که کفر ورزیده‌اند» به‌جای این‌که به آن ایمان آورند، از آیات ما می‌گریزند و با آن معارضه می‌کنند، نه به حجت بلکه با استدلال فاسد زیرا این کافران؛ «به آنان که ایمان آورده‌اند، می‌گویند: کدام یک از ما دو گروه جایگاهش بهتر است» مراد از دو گروه: مؤمنان و کافرانند. گویی آنان گفته‌اند: آیا گروه ما از نظر منزل و مسکن؛ بهتر، از روی جاه و مرتبه؛ بزرگتر و از نظر پیروان و یاران و خدم و حشم؛ بیشتر است یا گروه شما «و» کدام یک از ما دو گروه «نیکوتر است از روی مجلس» ندی و نادى: مجتمع و محفل یک گروه است. یعنی: مجلس و محفل ما از شما آراسته تر است. مراد آنها از این استدلال فاسدشان این است که: ما چگونه با این همه ناز و نعمت و کوبه و قدرت، بر باطل و ناروا قرار داریم و شما اندکترین‌ها و بی‌همه چیزها، بر حق و حقیقت؟.

در بیان سبب نزول روایت شده است: گوینده این سخن نضربن حارث و امثال وی از قریش بودند که وقتی اصحاب رسول خدا ﷺ را در تنگدستی و فقر با لباسهای ژنده و خانه‌های درهم تکیده می‌دیدند و خود را در خرمی و آرایش و رفاه و با جامه‌های فاخر، این سخن را به آنان می‌گفتند؛ گویی معیار حق و باطل همین است!!
پروردگار متعال در پاسخ آنان می‌فرماید:

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثْنًا وَرِءِيًّا ﴿٧٤﴾

«و چه بسیار قرن‌ها را پیش از آنان هلاک کردیم» قرن: امت و گروه است «که اثاثی بهتر و ظاهری فریباتر داشتند» اثاث: مال است به طور مطلق؛ از شتر و گاو و گوسفند تا کالا و پول و غیره. به قولی: اثاث، فقط متاع خانه است؛ مانند فرش، لباس، پرده، تخت، تکیه‌گاه و امثال آن. رثیا: یعنی نیکو منظرتر بودند در پیش مردم از روی

خوش پوشی، یادداشتن قد و قواره و اندامهای ظاهر فریب و زیبا و برخورداری از ناز و نعمت.

بلی! بروید و بنگرید که چه بسیار امت‌های متمدن و فرورفته در ناز و نعمت را نابود کردیم که شما قبیله قریش در مقایسه با آنها از این نظر چیزی به حساب نمی‌آیید.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا ﴿٧٥﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این مشرکان «هر که در گمراهی است، خدای رحمان به او افزون می‌دهد، افزون دادنی» یعنی: هر کس در دنیا سر به هوای نفس برداشته و رهرو بیراهه ضلالت گردیده است، بی‌گمان خداوند متعال این امر را جزای او گردانیده که در گمراهی سخت تیره و تاری فرو گذاردش و بر گمراهی‌اش بیفزاید تا با بار گناه سنگین‌تری به سرای عقبی برود «تا وقتی ببینند آنچه به آنان وعده داده می‌شود» که «یا عذاب» است در دنیا با کشته شدن و اسارت «یا ببینند قیامت را» و آنچه که بر آنان از عذاب اخروی فرود می‌آید؛ «پس» در این هنگام «خواهند دانست که جایگاه چه کسی بدتر و به اعتبار لشکر ناتوان‌تر است» یعنی: این گروهی که بر مؤمنان فخر می‌فروختند که در مقام و مجلس، آرایش‌ها و زینت‌های مادی و ناز و نعمت‌های دنیوی از آنان بهترند، در روز قیامت خواهند دانست که خود در جایگاه و منزلگاه بدتری قرار دارند نه نیکوتری و در سپاه و نیرو و توان خویش ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از گروه مؤمنانند، نه قوی‌تر و نیکوتر از ایشان.

باید گفت: منطقی که این آیه از کفار نقل و نقد می‌کند، امروزه منطبق بیشتر مردم است زیرا بسیاری از مردم در عصر حاضر نیز، آگاه یا ناآگاه به پیشرفت‌های خیره‌کننده ملت‌های متمدن در غرب استدلال کرده و این پیشرفت‌ها را نشانه برحق بودن آنها می‌پندارند پس منطق کفار در همه زمانها و مکانها باهم مشابه است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَيْعَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا ﴿٧٦﴾

«و خداوند بر هدایت رهیافتگان می‌افزاید» یعنی: ایشان را بر هدایت پایدارتر گردانیده و بر یقین و بصیرتشان می‌افزاید، این بدان جهت است که خیر جلب‌کننده خیر است پس خداوند عَلَّامٌ پاداش متقیان را بدین‌گونه قرار می‌دهد که بر هدایت و یقینشان بیفزاید چنان‌که جزای کافران را به‌گونه‌ای قرار داد که بر گمراهی‌شان افزود «و باقیات الصالحات نزد پروردگارت از حیث پاداش بهتر است» یعنی: مسلماً طاعات و عباداتی همچون نماز و ذکر: (سبحان الله والحمد لله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم) و دیگر طاعاتی که به سعادت ابدی می‌انجامد، بازدهی‌ای نافع‌تر و ثمری ماندگارتر دارد، نسبت به نعمت‌های دنیوی‌ای که کفار از آن بهره‌مندند «و» این باقیات الصالحات «از جهت فرجام نیکوتر است» مرد: فرجام، عاقبت و بازگشت است. پس این آیه ردی است بر آن پندار کفار که به مؤمنان گفتند: (أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا) «آیه/۷۳».

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتِيَنَّكَ مَالًا وَوَلَدًا ﴿٧٧﴾

«آیا دیدی آن کسی را که به آیات ما کفر ورزید» یعنی: آیا تو را از داستان آن کافری که به آیات ما کفر ورزید آگاه کنیم؟ «و گفت: قطعاً به من مال و فرزند بسیار داده خواهد شد» در آخرت؛ اگر آخرتی در کار باشد.

بخاری و مسلم و غیر آنان در بیان سبب نزول آیه: (أَفْرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ ...) از خواب‌بن‌ارت رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: من مردی حداد (آهنگر) بودم و به عاص‌بن‌وائل وامی داده بودم. پس آمدم و از وی تقاضای وام خود را کردم اما او در رد تقاضایم گفت: نه! به خدا سوگند که تا به محمد کافر نشوی، وامت را نمی‌پردازم! گفتم: به خدا سوگند که به محمد صلی الله علیه و آله کافر نمی‌شوم تا تو بمیری و باز برانگیخته شوی. گفت: بسیار خوب! چون مردم و باز برانگیخته شدم، نزد من آی و مرا در آنجا

مال و فرزندان بسیاری است و در آنجا وامت را می‌پردازم! همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود و سپس آن سخن تمسخرآمیز وی را چنین رد کرد:

أَطَّلِعَ الْغَيْبَ أَمْ أَخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٧٨﴾

«آیا بر غیب آگاه شده است» تا بداند که در بهشت است و در آنجا مال و فرزندان بسیاری دارد «یا از خدای رحمان عهدهی گرفته است؟» یعنی: یا مگر لاله‌الاله‌الله گفته است تا او را با آن مورد مرحمت قرار دهیم؟ یا عمل شایسته‌ای پیش‌فرستاده که به دریافت پاداش آن امیدوار باشد؟ زیرا عهدهی که نزد خدای عزوجل است این است که: مؤمن را فقط آن‌گاه به بهشت وارد کند که اعمال شایسته‌ای انجام داده باشد.

كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ﴿٧٩﴾

«نه چنین است» که او تصور کرده بلکه «به زودی آنچه را می‌گوید، خواهیم نوشت» و این گفته‌اش را به حسابش ضبط و ثبت خواهیم کرد و در برابر آن او را در آخرت مجازات خواهیم نمود «و عذاب را برای او خواهیم افزود، افزودنی» یعنی: به جای آنچه ادعا می‌کند، عذابی بر بالای عذابش می‌افزاییم.

وَنَرِيهِ، مَا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَرَدًّا ﴿٨٠﴾

«و آنچه را می‌گوید، از او به ارث می‌بریم» یعنی: او را می‌میرانیم و مال و فرزندی را که می‌گوید به او داده می‌شود، ما به ارث می‌بریم و در آخرت او بسی تهی دست است «و پیش ما تنها می‌آید» در روز قیامت، درحالی که نه برایش مالی است و نه فرزندی بلکه همه را از او گرفته‌ایم.

وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهًا لِيَكُونَ لَهُمْ عِزًّا ﴿٨١﴾

«و به جای خدا معبودانی اختیار کردند تا برایشان سبب عزت باشند» یعنی تا آن خدایان در دنیا برایشان یار و مددکار و مایه عزت و افتخار باشند، یا در آخرت برایشان شفاعتگر باشند.

اما خداوند ﷻ این پندار بی اساسشان را رد نموده می فرماید:

كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا ﴿٨٢﴾

«نه چنین است، به زودی عبادتشان را انکار می کنند» یعنی: قضیه چنان نیست که آنان پنداشته اند بلکه به زودی آن معبودان، پرستش کفار را برای خود محکوم کرده و این صفت را از خود نفی می کنند؛ آن روز که خدای سبحان آنها را گویا و ناطق گرداند «و ضد آنان می گردند» یعنی خدایانی که از سوی این پرستشگران گمراه مایه عزت پنداشته می شدند پس از آن همه دوستی و علاقه و ایمانی که نثار آنها کرده اند، دشمن و مخالفشان می شوند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْذُهُمْ وَأُزًّا ﴿٨٣﴾

«آیا ندانسته ای که ما شیاطین را به سراغ کافران فرستادیم» یعنی: شیاطین را بر آنان مسلط ساختیم «که آنان را می جنبانند، جنبانیدنی» یعنی: شیاطین کافران را بر انجام معاصی تحریک نموده و آنها را به ارتکاب معاصی برمی انگیزند و از راه منحرفشان می کنند.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا ﴿٨٤﴾

«پس برضد آنان شتاب نکن» به این که از ما بخواهی تا به سبب مصمم بودنشان بر کفر و عناد، بر نابودکردنشان تعجیل کنیم؛ «جز این نیست که ما برای آنها مدت می شماریم، شمارکردنی» یعنی: ما روزها، شبها، ماهها و سالهای عمرشان را تا به پایان

رسیدن اجل هایشان و اعمالشان را برای جزا و نفس هایشان را برای فنا می‌شماریم و چون میعادشان به سر آمد، آنها را فرومی‌گیریم.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا ﴿٨٥﴾

«روزی که پرهیزگاران را به سوی رحمان» یعنی به سوی بهشت وی و سرای کرامتش؛ «سواره چون میهمانان گرامی محشور می‌کنیم» چنان‌که در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «و الذی نفسی بیده ان المتقین اذا خرجوا من قبورهم استقبلوا بنوق بیض لها اجنحه علیها رحال الذهب: سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، بی‌گمان متقیان چون روز قیامت از قبرهایشان بیرون آیند، با شترهای سفید رام‌شده‌ای که بال دارند و بر آنها جهازهای طلا قرار دارد، مورد استقبال قرار می‌گیرند».

وَسَوْفَ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًا ﴿٨٦﴾

«و مجرمان را» با تندی و خشم «در حال تشنگی به سوی دوزخ می‌رانیم» وردا: آنان را پیاده و تشنه به دوزخ وارد می‌کنیم، مانند شتری که به آب وارد می‌شود.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفْعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا ﴿٨٧﴾

«اختیار شفاعت را ندارند» یعنی کسی را نمی‌یابند که برایشان شفاعت کند و خود نیز نمی‌توانند برای دیگران شفاعت کنند «جز آن کس که از جانب خدای رحمان عهده‌ای گرفته‌است» عهد و پیمان الهی به معنای گواهی دادن به یگانگی خدای عزوجل، عدم شرک آوردن به او و پرداختن به حق این گواهی است لذا هیچ‌کس، حتی متقیان نیز اختیار شفاعت برای کفار را ندارند زیرا شفاعت کردن فقط در مورد کسی است که همراه با ایمان، «لا اله الا الله» گفته و چیزی را به خدای سبحان شریک نیاورده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که خطاب به اصحابشان می‌فرمودند: «آیا یکی از شما ناتوان است از این‌که هر صبح و

شام از خدای عزوجل برای خود عهدی بگیرد؟ گفته شد: یا رسول‌الله! این عهد چیست؟ فرمودند؛ هر صبح و شام بگوید: «اللهم فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، إني أعهد إليك في هذه الحياة الدنيا بأني أشهد أن لا إله إلا أنت وحدك لا شريك لك وأن محمداً عبدك ورسولك، فلا تكلني إلى نفسي، فإنك أن تكلني إلى نفسي تباعدني من الخير، وتقربني من الشر، وإني لا أثق إلا برحمتك، فاجعل لي عندك عهداً توفينيهِ يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد: بارخدایا! ای آفریننده آسمانها و زمین! ای دانای پنهان و آشکار! من به تو در این زندگی دنیا عهد می‌سپارم که گواهی می‌دهم به این‌که: خدایی جز توی یگانه نیست و برایت شریکی نمی‌باشد و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده توست پس مرا به خودم وا مگذار زیرا اگر مرا به خودم وا گذاری، مرا از خیر دور و به شر نزدیک کرده‌ای و من جز به رحمت تو تکیه ندارم پس برای من نزد خود عهدی قرار ده که در روز قیامت آن را برایم وفا کنی، بی‌شک تو وعده را خلاف نمی‌کنی. پس چون این دعا را بخواند، خدای عزوجل بر آن مهری نهاده سپس آن را در زیر عرش خود می‌گذارد و چون روز قیامت فرارسد، ندا دهنده‌ای ندا می‌کند: کجایند کسانی که نزد خدا عز وجل عهد و پیمانی دارند؟ آن‌گاه آن بنده مؤمن که این دعا را خوانده است، برمی‌خیزد و وارد بهشت می‌شود».

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا ﴿٨٨﴾ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا ﴿٨٩﴾

«و گفتند: خدای رحمان فرزند اختیار کرده‌است» این سخن یهود و نصارا و کسانی از اعراب است که پنداشتند؛ فرشتگان دختران خدایند! البته این سخنی است بدون دلیل و در نهایت زشتی و وقاحت: «واقعاً چیز زشتی را آور دید» اد: کار بسیار سنگین و بزرگ و امر بسیار زشت و ناباب است. یعنی سخنی بس بزرگ، بسیار عجیب و بسیار ناپسند گفته‌اید.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطِرْنَ مِنْهُ وَتَنْشِقُ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا ﴿١٠﴾

«چیزی نمانده است که آسمانها از این سخن بشکافند» تفسیر: شکافته شدن است «و زمین بشکافد» یعنی: نزدیک است که زمین نیز از این سخن پاره شود و چاک بخورد «و کوهها بیفتند» و منهدم شوند برای بزرگداشت خدای ذوالجلال «پاره پاره شده» یعنی به شدت فرو ریخته، درهم تکیده و پارچه پارچه شده زیرا این پدیده‌ها همه آفریده حق تعالی و بر مبنای یگانگی او استوارند، از این جهت فرمود:

أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿١١﴾

«از این که برای رحمان فرزندی قایل شدند» یعنی: به سبب خشم گرفتن الله ﷻ بر کفار به علت سخن بس زشتی که گفتند، نزدیک است آسمانها و زمین بشکافند و کوهها تکه تکه شوند.

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ﴿١٢﴾

«و خدای رحمان را نسزد که فرزندی اختیار کند» یعنی: برای او فرزند گرفتن درست و زیبنده نیست زیرا این نقص و نیازی است که خدای رحمان از آن منزّه و برتر است.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا ﴿١٣﴾

«هر که در آسمانها و زمین است جز بنده‌وار پیش خدای رحمان نمی‌آید» یعنی تمام مخلوقات - اعم از فرشتگان، انس و جن - ناگزیرند که روز قیامت در حالی نزد خداوند ﷻ بیایند که به عبودیت برای او مقرر و معترف و در برابر او فرمانبردار، فروتن و ذلیلند پس چگونه یکی از آنان برای او فرزند خواهد بود؟ نسفی می‌گوید: «تکرار و اختصاص اسم رحمان به یادآوری در این آیات، بیانگر این حقیقت است که سرچشمه اصول و فروع همه نعمت‌ها خدای رحمان است پس ای انسان مشرک! باید چشمت را به سوی حقیقت باز کنی و بدانی که تو و هر چه که نزد توست از عطای اوست.»

بنابراین، کسی که به خدای سبحان فرزندی نسبت دهد، در حقیقت او را جزئی از خلقتش قرار داده و سزاوار بودن اسم رحمان را برایش انکار کرده است.

لَقَدْ أَحْصَيْنَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا ﴿٩٤﴾

«و یقیناً آنها را به احصا آورده» یعنی: حق تعالی همه کسانی را که در آسمانها و زمین اند، تحت حصر و حساب آورده «و شمار کرده است آنان را، شمارکردنی» یعنی: بعد از آن که آنها را تحت شمارش آورده است، افراد و اشخاصشان را نیز شمار کرده است بنابراین، حال احدی از آنان بر او مخفی نیست و کسی نمی تواند از حاضر شدن در پیشگاه وی تخلف کند.

وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا ﴿٩٥﴾

«و روز قیامت همه آنها تنها به سوی او خواهند آمد» یعنی: هر یک از آنان در روز قیامت به تنهایی درحالی نزد خداوند عز وجل می آیند که هیچ یار و یآوری با آنان نیست و هیچ مال و دارایی ای ندارند پس هرگاه حال همگی خلق این باشد، دیگر چگونه به خداوند متعال نسبت فرزند را می دهند؟!

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿٩٦﴾

سپس به مؤمنان این بشارت عظیم می رسد: «همانا کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، به زودی خدای رحمان برای آنها» در دل های بندگان «محبتی قرار می دهد» بی آن که ایشان با کسی رابطه دوستی برقرار کنند و نیز خود خدای رحمان ایشان را دوست می دارد. در حدیث شریف آمده است: «إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنِّي قَدْ أَحْبَبْتُ فَلَانًا فَأَحْبِبْهُ، فَيُنَادِي فِي السَّمَاءِ ثُمَّ يَنْزِلُ لَهُ الْمَحَبَّةَ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ، وَإِذَا أَبْغَضَ اللَّهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنِّي قَدْ أَبْغَضْتُ فَلَانًا، فَيُنَادِي فِي أَهْلِ السَّمَاءِ، ثُمَّ يَنْزِلُ لَهُ الْبُغْضَاءَ فِي الْأَرْضِ:» چون خدای عزوجل بنده ای را دوست بدارد، جبرئیل را ندا می کند

که ای جبرئیل! من فلان کس را دوست گرفتم پس تو نیز او را دوست بدار. آن‌گاه جبرئیل در آسمان ندا می‌کند، سپس در میان اهل زمین نیز برایش محبت فرود آورده می‌شود. و چون خدای عزوجل بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را ندا می‌کند که: من بر فلان کس خشم گرفتم پس او را دشمن بدار. آن‌گاه جبرئیل در اهل آسمان ندا می‌کند، سپس در زمین نیز برایش دشمنی فرود آورده می‌شود».

فَإِنَّمَا يَسْتَرْزِقُهُ بِلسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا ﴿١٧﴾

«جز این نیست که ما قرآن را بر زبان تو آسان ساختیم» ای پیامبر ﷺ! با فرود آوردن آن به گویش و لهجات چنان‌که قرآن را به تفصیل و وضوح نیز بیان کرده‌ایم که بر تو سهل و روان باشد «تا متقیان را» یعنی: کسانی را که لباس تقوا و عفت در بر کرده‌اند «به آن مژده دهی و مردم ستیزه‌جو را» که با حق ستیزنده و دشمنند «به آن بیم دهی».

وَكَمِ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِّن قَرْنٍ هَلْ يُحِشُّ مِنْهُمْ مِّنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا ﴿١٨﴾

«و چه بسیار هلاک کردیم پیش از آنان از قرنی» یعنی: از امتهای و نسلهای گذشته را که به آیات الهی کفر ورزیده و پیامبرانش را تکذیب می‌کردند «آیا کسی از آنان را می‌یابی» یعنی: آیا یکی از آنان را می‌بینی؟ «یا صدایی پنهانی از آنان می‌شنوی؟» هرگز! زیرا تمام آنها نابود شدند پس این گروه نیز باید به هوش آیند و از چنان سرنوشتی پروا کنند. رکز: صدای آهسته و پنهانی است. به قولی: رکز صدا یا حرکتی است که به سبب آهسته بودن، قابل فهم نباشد.

(سوره طه)

مکی است و دارای (۱۳۵) آیه است.

موضوع آن: موضوع این سوره همچون موضوعات سایر سوره‌های مکی، اثبات توحید و عقاید حق است که در خلال یک مقدمه و دو داستان به آن پرداخته شده است. در مقدمه آن حکمت نزول قرآن بیان می‌شود، سپس داستان موسی علیه السلام در سه مرحله مطرح می‌گردد آن‌گاه مجدداً ذکر اوصاف قرآن در میان می‌آید، بعداً داستان آدم علیه السلام بیان می‌شود و در پایان هم به اقامه حجت علیه معاندان پرداخته می‌شود.

حکمت از طرح داستان موسی و آدم علیهما السلام در این سوره این است که این سوره بعد از سوره «مریم» نازل شده است و از آنجا که خداوند متعال داستانهای برخی از انبیاء علیهم السلام را در سوره «مریم» به تفصیل و از برخی را به اجمال ذکر کرد - از آن جمله داستان موسی و آدم علیهما السلام را؛ که سرگذشت اولی در آن به اجمال ذکر شده واز دومی فقط نام برده شده نه بیشتر - لذا در این سوره به تفصیل آنها می‌پردازد. سپس داستانهای بقیه پیامبرانی را که در سوره «مریم» از آنها یاد نشده است، در سوره «انبیاء» بیان می‌کند؛ مانند داستانهای نوح، لوط، داوود، سلیمان، ایوب، الیسع، ذی‌الکفل و ذی‌النون علیهم السلام.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند تبارک و تعالی دوهزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، سوره‌های (طه) و (یس) را خواند پس چون فرشتگان آنها را شنیدند، گفتند: خوشا به حال امتی که این قرآن بر وی نازل می‌شود، خوشا به حال سینه‌هایی که این قرآن را برمی‌دارند و خوشا به حال زبانهایی که با این قرآن تکلم می‌کنند».

طه ۱

خوانده می‌شود: «طاها» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت و «طه» از جمله این حروف است. به قولی دیگر: «طه» از حروف مقطعه نیست

بلکه معنای آن این است: ای محمد ﷺ! پای خود را بر زمین فرش کن و آن را راحت بر زمین بگذار. ابن‌نباری گفته است: «این دستور بدان جهت صادر شد که رسول خدا ﷺ در ایستادن به نماز چنان بر خود فشار می‌آوردند که نزدیک بود پاهایشان متورم گردد». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در آغاز کار نزول وحی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله، ایشان در هنگام ادای نماز بر سینه پاهای خود می‌ایستادند (که این گونه به پا ایستادن، فشارآور بود) پس خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد».

مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ ﴿٢﴾

ضحاک در بیان سبب نزول می‌گوید: چون خدای عزوجل قرآن را بر پیامبرش نازل کرد، ایشان و یارانشان در نماز بدان قیام می‌کردند پس مشرکان قریش گفتند: این قرآن بر محمد نازل نشده است مگر برای آن‌که او در رنج و سختی بیفتد. پس خداوند متعال نازل فرمود: «قرآن را بر تو نازل نکردیم تا در رنج افتی» بلکه برای آن نازل کردیم که در سعادت و راحت قرار گیری پس موضوع چنان نیست که باطل پرستان پنداشته‌اند زیرا ما به هر کس علم و حکمت قرآنی داده‌ایم، یقیناً برای او خیر و خوبی و راحت جاودانی را خواسته‌ایم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من یرد الله به خیرا یفقهه فی الدین: هر کس که خداوند خیرخواه او باشد، او را در دین دانشمند می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون خداوند جل جلاله در روز قیامت برای حکم و داوری نهایی میان بندگان بر کرسی خویش بنشیند، خطاب به علما می‌گوید: من علم و حکمت خویش را در شما قرار ندادم مگر بدان جهت که می‌خواهم بر شما بیمارزم با وجود آنچه که از شما سرزده است و هیچ باکی هم ندارم». همچنین در تفسیر: (مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ) نقل شده است: ما قرآن را برای آن بر تو نازل نکرده‌ایم تا با افراط در تأسف خوردن بر کفر کافران و عدم ایمان آنان، خود را در رنج و تعب افگنی؛ زیرا ایمان آوردن آنها امری است که به تو مربوط نیست و در اختیار تو هم نمی‌باشد.

إِلَّا نَذْكُرَ لِمَنْ يَخْشَى ﴿٣﴾

«جز این که پندآموز کسی باشد که می ترسد» یعنی: ما قرآن را برای آن نازل کرده ایم تا یادآور و پندآموز کسانی باشد که به ایشان توفیق تقوا می دهیم لذا برعهده تو نیست که آنان را به ایمان آوردن مجبور کنی. این دو آیه بیانگر آن است که: خوشبختی و سعادت دوجلهانی، در گرو پایبندی به کتاب خدا ﷻ است و بدون آن سعادت میسر نیست.

تَزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى ﴿٤﴾

«کتابی است نازل شده از جانب کسی که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است» مراد آیه کریمه خبردادن به بندگان از کمال عظمت نازل کننده قرآن و بزرگی جلال و مقام وی است تا به قرآن - چنان که حق ارج نهادن به آن است - ارج گذاشته و آن را مدینه فاضله سعادت جاودانی خویش بشناسند چنان که حق تعالی با همین هدف در ادامه می فرماید:

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ﴿٥﴾

«خدای رحمان بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش علو و ارتفاع یافت، علو و ارتفاعی که برای آن مثل و مانندی نیست. گفتنی است که ما به استوای حق تعالی بر عرش - بنا بر عقیده سلف صالح که ائمه چهارگانه اهل سنت نیز از آن جمله اند - ایمان داریم. سلف صالح به صفات حق تعالی - چنان که در قرآن آمده است - بی هیچ تحریف، تأویل، تشبیه یا تمثیلی ایمان داشتند و در برابر آنها با توجیه، تأویل، تشبیه و تکیف درنگ نمی کردند. از امام مالک رَضِيَ اللهُ عَنْهُ پرسیدند که خدا ﷻ چگونه بر عرش استوا یافت؟ گفت: «استوا معلوم است و درک کیفیت آن در حیطة عقل نیست و ایمان به آن واجب و سؤال کردن از آن بدعت است». یادآور می شویم که قول صحیح در باره عرش و کرسی این است که «عرش» غیر از «کرسی» است.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى ﴿٦﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» یعنی: حق تعالی مالک و مدبر همه آنهاست (و) نیز از آن اوست «آنچه در میان آنهاست» از موجودات «و آنچه زیر خاک است» از اشیاء.

گفتنی است که امروزه در پرتو علوم جدید، بخشی از عظمت این مقطع از آیه کریمه (یعنی دنیای زیرخاک) متجلی گردیده است.

وَإِنْ جَهَرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ الْسِّرَ وَأَخْفَى ﴿٧﴾

«و اگر سخن را آشکارا گویی» یعنی صدایت را بدان بلند کنی «پس او سخن نهان و نهان تر را می داند» سر: سخنی است که انسان با دیگری به آهستگی و به گونه راز در میان می گذارد و نهان تر از سر: سخنی است که انسان با خودش می گوید - یعنی حدیث نفس می کند - یا سخنی است که به خاطرش خطور می کند و یا در نهاد وی است ولی هنوز آن را با خودش هم مرور نکرده است که علمای روانشناسی امروزه آن را «لاشعور» می نامند. یعنی: اگر تو خدای سبحان را به صدای بلند بخوانی، بدان که او از این امر بی نیاز است زیرا او سخن سر و نهان و آنچه را که از سر و نهان هم نهان تر است، می داند پس اساسا به بلند کردن صدا در ذکر و دعا نیازی نیست و نباید مناجات انسان با پروردگار به این هدف باشد که آنرا به پروردگار متعال بشنواند اما جاری نمودن ذکر و دعا بر زبان همراه با تصور معنای آن در ذهن و ضمیر، برای کسب برکات و فیوضات عظیم و برآوردن اهداف دیگری مانند کسب رضا و قرب الهی، یاری رساندن قلب به وسیله ذکر، مشغول ساختن حواس به مقصودی برتر و برگرداندن آن از تفکر در امور دنی؛ مشروع و مطلوب و از افضل اعمال است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ﴿٨﴾

«الله، جز او معبودی نیست، برای اوست نامهای نیکو» یعنی نیکوترین نامها مطلقا به الله جل جلاله اختصاص دارد، به سبب این که این اسمای حسنی بر کمال و جلال حضرت

حق ﷻ دلالت می‌کنند. یادآور می‌شویم که اسمای حسناى الهى - چنان‌که در حدیث صحیح وارد شده - نودونه اسم است و بیان آن در سوره «اعراف/۱۸۰» گذشت. پس آیا بعد از جلوه این همه اسما و صفات، دیگر کسی هست که ادعا کند قرآن از نزد غیر الله ﷻ است؟ آیا گرفتن بتانی از سنگ و چوب و غیره به‌عنوان شریک خدای سبحان درست است؟ و آیا کسی که به این صفات نیکو و عظیم موصوف باشد، کتاب نازل کرده او، متضمن سعادت دو جهانی نیست؟ این آیات مقدمه سوره مبارکه «طه» است و عظمت این آیات بود که به‌مسلمان شدن عمر بن خطاب رضی الله عنه انجامید - که داستان اسلام عمر رضی الله عنه معروف است.

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى ﴿١﴾

«و آیا خبر موسی به تو رسیده است» یعنی: ای پیامبر ﷺ! داستان موسی با فرعون و اشراف قومش قطعا به تو رسیده است و تو نیک می‌دانی که فرود آوردن وحی بر موسی، سبب بدبختی وی نبود بلکه او از این موهبت به مدارج علیای سعادت و عزت رسید پس بدان که فرود آوردن وحی بر تو نیز سبب بدبختی‌ات نمی‌باشد. از این آیه چنین برمی‌آید که سیاق داستان موسی رضی الله عنه متضمن دلجویی و تسلیت به پیامبر گرامی اسلام ﷺ در برابر دشواری‌هایی است که از تکالیف نبوت می‌دیدند.

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى ﴿١٠﴾

«هنگامی که آتشی دید» موسی رضی الله عنه در شبی تاریک و بارانی، از مدین سرزمین پدرزنش شعیب رضی الله عنه به‌سوی مصر در حال سفر بود، فصل زمستان بود و هوا ناملایم؛ که بناگاه آتشی را دید «پس» چون آتش را دید «به خانواده‌اش گفت: درنگ کنید» یعنی: در جای خود بایستید «زیرا من آتشی دیدم» یعنی: از دور آتشی انس‌انگیز را دیدم «امیدوارم که شعله‌ای از آن برای شما بیاورم» قبس: شعله و اخگری از آتش است که شخص آن را می‌گیرد تا به‌وسیله آن آتشی دیگر را برافروزد «یا بر آن آتش

راهنمایی بیابم» که مرا به سوی راه راهنمایی کرده و راه را به من بازشناساند. گفتنی است که موسی علیه السلام در آن شب تاریک، راه را نیز گم کرده بود.

فَلَمَّا أَنهَا تُودَى يَمُوسَى ﴿١١﴾ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٢﴾

«پس چون بدان رسید» یعنی چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش رسید، آتش سفیدی را دید که در میان درخت سبزی برافروخته است پس «ندا داده شد» یعنی خداوند متعال او را ندا داد که: «ای موسی! همانا من پروردگار توام» که هم‌اینک باتو سخن می‌گویم.

این آیه به ما می‌آموزد که چون می‌خواهیم کسی را به کاری مکلف کنیم، باید خود را با اوصاف خویش به او بشناسانیم.

«پس نعلین خود را از پا درآور» خداوند جل جلاله موسی علیه السلام را به بیرون آوردن کفش‌ها و برهنه ساختن پاهایش دستور داد زیرا برهنه کردن پا، در نشان دادن تواضع گویاتر و به تشریف و تکریم و رعایت ادب نزدیکتر است «هرآینه تو در وادی مقدس طوی هستی» مقدس: یعنی پاک یا مبارک. طوی: نام وادی در سرزمین سیناست.

این جمله به ما می‌آموزد که چون کسی را به کاری دستور می‌دهیم، باید علت و دلیل آن را نیز برایش بیان کنیم.

وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى ﴿١٣﴾

«و من تو را برگزیده‌ام» به رسالت «پس بدانچه وحی می‌شود» هم‌اکنون به سوی تو «گوش فراده» به گوش هوش و پذیرش و با آمادگی و هشیاری.

در اینجا خدای عزوجل به موسی علیه السلام تواضع و ادب را آموخت و این دلیل بر آن است که نقطه آغازین در امر تربیت، همانا آموختن ادب است.

إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي ﴿١٤﴾

«همانا من الله هستم، خدایی که جز من خدایی نیست» یعنی: ای موسی! کسی که تو را ندا می‌کند، همانا خداوند یگانه لاشریک است «پس مرا پرستش کن» زیرا مختص بودن الوهیت برای من، موجب مخصوص ساختنم به عبادت و پرستش نیز هست «و نماز را برپا دار برای یادکردن من» یعنی: نماز را برپا دار تا مرا یاد کنی. یا معنی این است: هرگاه به یاد آوری که نمازی بر ذمه‌ات هست، آن نماز را برپا دار. چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «هر کس از نمازی در خواب ماند، یا آن را فراموش کرد پس کفاره آن این است که وقتی آن را به‌خاطر آورد، آن را به‌جای آورد و جز این هیچ کفاره دیگری بر او نیست». حق تعالی مخصوصاً نماز را ذکر کرد زیرا نماز برترین طاعات و بهترین عبادات است. این آیه دلالت می‌کند براین‌که معرفت خداوند جل جلاله گام اول در پیمودن راه حق است و نیز دلالت می‌کند براین‌که بعد از توحید، فریضه‌ای بزرگتر از نماز نیست پس باید مریبان جامعه اسلامی به این حقایق توجه داشته باشند.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا سَعَىٰ ﴿١٥﴾

ای موسی! «هرآینه قیامت آمدنی است» پس برای آن عمل خیر انجام ده، از قبیل عبادت الله جل جلاله و ادای نماز «نزدیک است پنهانش بدارم» یعنی: نزدیک است خبر آمدن قیامت را از بندگانم پنهان بدارم؛ اگر که در دادن این خبر همراه با پنهان ساختن وقت آن، حکمتی در کار نبود. یا معنی این است: می‌خواهم حتی آن را از خودم هم پنهان بدارم. این بدان معنی است که خداوند متعال بر پنهان داشتن وقت قیامت سخت مصر است، بدین جهت از آن با بلیغ‌ترین عبارتی که اعراب در پنهان‌سازی یک امر به‌کار می‌برند، تعبیر کرده است. یا معنی این است: می‌خواهم قیامت را آشکار و محقق گردانم «تا هر کسی به موجب آنچه می‌کند، خبر داده شود» یعنی: قیامت را بر پا می‌دارم تا هر کسی را در برابر سعی و تلاشش - اعم از خیر یا شر - جزا دهم.

فَلَا يُصَدِّدَنَّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى ﴿١٦﴾

«پس نباید که تو را از آن باز دارد» یعنی: ای موسی! نباید تو را از ایمان و عمل برای قیامت باز دارد «کسی که به آن ایمان ندارد» از کفار «و خواهش نفس خود را پیروی کرده است» با فروروی در لذتهای حسی فانی حرام «که آن گاه هلاک شوی» اگر که از ایمان و عمل برای قیامت بازمانی. ابن کثیر می گوید: «مخاطب این دستور، همه آحاد مکلفانند».

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى ﴿١٧﴾

«و» خداوند ﷻ از موسی ﷺ پرسید: «ای موسی! در دست راست تو چیست؟» سؤال کردن از عصای موسی ﷺ برای بیدار ساختن و توجه دادن او به موضوع عصاست تا بعد از تأمل وی در آن و تشخیص مؤکد این امر که این همان عصای حقیقی اوست که می شناسد، معجزه در آن روی دهد، در غیر آن خدای عزوجل می دانست که در دست موسی ﷺ چیست لذا سؤال کردن از آن موردی نداشت. بعضی از مفسران می گویند: خداوند ﷻ برای این که موسی ﷺ را با کلام خود بر سر انس و الفت آورد، این سؤال را از وی کرد.

قَالَ هِيَ عَصَايَ أَنُوكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهشُ بِهَا عَلَىٰ عَنَمِي وَلِي فِيهَا مَثَرَبٌ أُخْرَىٰ ﴿١٨﴾

«گفت» موسی ﷺ «این عصای من است، بر آن تکیه می دهم» هنگامی که در راه رفتن خسته شوم «و با آن برای گوسفندانم برگ می تکانم» یعنی شاخه های درختان را با آن می تکانم تا برگ آنها فروریزد و گوسفندانم بخورند. به قولی معنی این است: با آن گوسفندانم را به جلو می رانم و اداره می کنم «و کارهای دیگری نیز برای من از آن برمی آید» یعنی منافع دیگری نیز در این عصا دارم و نیازهای دیگری را نیز بدان برمی آورم. البته منافع عصا بسیار و شناخته شده است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در دست گرفتن عصا، سنت انبیاء عليهم السلام و نشانه ای برای مؤمن است». حسن بصری می گوید: «در عصا شش خاصیت است:

- ۱ - سنت انبیاء علیهم السلام است.
 - ۲ - زینت صالحان است.
 - ۳ - سلاحی علیه دشمنان است.
 - ۴ - کمکی برای ضعیفان است.
 - ۵ - غمی برای منافقان است.
 - ۶ - افزونی‌ای در طاعات مؤمنان است.»
- گفتنی است؛ اجماع علما بر آن است که خطیب باید در هنگام خواندن خطبه، بر شمشیر یا عصایی تکیه دهد.

قَالَ لَهَا يَا مُوسَى ﴿١٩﴾

«فرمود» خداوند متعال: «ای موسی! آن را بیفکن» از دست خود؛

قَالَ لَهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ﴿٢٠﴾

«پس» موسی علیه السلام «آن را» بر زمین «انداخت و ناگاه ماری شد دوان» به سبب آن که خدای سبحان اوصاف و اعراض عصا را برگردانید بدان سان که تبدیل به مار پرجنب و جوشی شد که به سرعت و چابکی می‌دوید به طوری که نقل شده است: او در مسیر جنب و جوش و خیزش سریع خود به درختی رسید و آن را خورد و به صخره‌ای رسید و آن را فروبلعید پس چون موسی علیه السلام این صحنه را دید، ترسید و وحشت زده پا به فرار گذاشت در حالی که اصلاً پشت سر خود را نگاه نمی‌کرد. شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر خود می‌گوید: «عصای موسی علیه السلام به اژدها تبدیل شد و همان معجزه‌ای اتفاق افتاد که در هر لحظه‌ای از لحظه‌های ما نیز اتفاق می‌افتد ولی ما متوجه آن نمی‌شویم؛ آری! آن لحظه، لحظه‌ای بود که معجزه حیات روی داد و چه بسیارند میلیون‌ها ذره مرده و جامدی که مانند آن عصا در هر لحظه به سلول زنده‌ای تبدیل می‌شوند ولی این فرایند، انسان را مانند عملیه تبدیل شدن عصا به اژدها، شگفت زده نمی‌کند از آن روی که انسان اسیر حواس و اسیر تجارب خویش است...!».

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ﴿٢١﴾

«فرمود» خدای سبحان به موسی: «آن را بگیر و نترس، به زودی آن را به حال نخستین آن باز خواهیم گردانید» بعد از آن که تو آن را بگیری.

وَأَضْمَمُ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ؕ آيَةٌ أُخْرَى ﴿٢٢﴾

«و دست خود را به جناحت ببر» جناح انسان: پهلو و زیر بازوی اوست «تا سپید و درخشان بیرون آید» با آن که پوست بدن موسی عليه السلام گندمگون بود «بدون هیچ عیبی» سوء: عیب است و کنایه از بیماری برص می باشد. یعنی سپیدی دست تو ناشی از گزند و آفتی نیست «این آیت دیگری است» یعنی: این بجز عصا معجزه دیگری است.

لِزُيْكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ﴿٢٣﴾

«می خواهیم که به تو بنمایانیم» با این دو معجزه بزرگ «بعضی از آیات بزرگ خود را» یعنی بعضی از معجزات بزرگ و دلایل قدرت خود بر انجام هر کاری را.

أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٢٤﴾

ای موسی! «به سوی فرعون برو» به عنوان فرستاده ای از جانب ما «که او سر به طغیان برداشته است» یعنی کافر شده و از حد در گذشته است.

ملاحظه می کنیم که خدای عزوجل قبل از فرستادن موسی عليه السلام به سوی فرعون، به او معجزاتی داد تا این مأموریت را بر وی آسان و قدرت های دیگر را در دید او کوچک و حقیر گرداند. البته این آموزشی است برای ما که چون می خواهیم کسی را به تکلیف دشواری مکلف گردانیم، باید قبل از هر چیز او را به وسایلی مجهز کنیم که این مأموریت را بر وی آسان گرداند.

قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾

«گفت» موسی عليه السلام «پروردگارا! سینه‌ام را گشاده گردان» تا بتواند آزارهای مردم و تکالیف رسالت را بردارد و تحمل کند.

وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾

«و کارم را» در تبلیغ رسالت و انجام واجبات آن «برایم آسان ساز».

وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّ لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾

«و از زبانم گره‌ای بگشای» یعنی: گره‌ای از گره‌هایی را که در زبان من است باز کن، به اندازه‌ای که بتوانم پیام‌های تو را به مردم تفهیم کنم. نقل است که این گره ولکنت، از دوران کودکی موسی عليه السلام در زبان وی موجود بود زیرا او در کودکی مویی را از بدن فرعون برکند پس فرعون خشمگین شد و از شر وی بیمناک گشت. در این اثنا زنش گفت: او کودک است و نمی‌داند که چه می‌کند؛ آن‌گاه برای اثبات این امر، جرقه‌ای از آتش و خرمایی را نزد وی نهاد و موسی عليه السلام به جای خرما آن جرقه آتش را در دهان خود گذاشت پس لکنت زبان وی از اثر آن بود. روایت شده است که در زبان امام حسین عليه السلام نیز لکنتی بود و رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «این‌را از عمویش موسی عليه السلام به ارث برده است». آری! موسی عليه السلام گشودن گره از زبان خود را در حدی طلب کرد که بتواند افهام و تفهیم کند لذا همه گرفتگی زبان وی از بین نرفت و بعد از رفع آن گره، باز هم در زبان وی لکنتی بود چنان‌که خداوند عز وجل در جای دیگری از سخن فرعون چنین حکایت می‌کند: ﴿أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ﴾: (آیا من از این کس که خود بی‌مقدار است و نمی‌تواند درست بیان کند، بهتر نیستم؟) «زخرف / ۵۲» و نیز به دلیل این‌که موسی عليه السلام خود گفت: «تا سخنم را بفهمند» یعنی: از زبانم به قدری گره را باز کن که زبانم در هنگام تبلیغ رسالت گویا شود به گونه‌ای که سخنم را بفهمند.

وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٣١﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾

«و برایم از خانواده‌ام وزیری قرارده» یعنی پشتیبان، یاور و پناهگاهی که به من کمک کند و در پاره‌ای از امور دستیار من باشد. سپس از او با تعیین یاد کرد و گفت: «برادرم هارون را».

أَشْدُّ بِهِ أَمْرِي ﴿٣١﴾

«پشتم را به او استوار کن» یعنی: پروردگارا! توانایی مرا به سبب هارون مستحکم گردان.

وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾

«و او را شریک کارم گردان» در امر رسالت. بدین‌گونه بود که موسی برای هارون برادرش شفاعت کرد تا همانند وی پیامبری الهی باشد و به وی در امر رسالت کمک کند. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها در سفری که به مکه برای ادای عمره داشت، از یکی از اعراب شنید که می‌گفت: حقا که موسی عليه السلام در دنیا نافع‌ترین برادر برای برادرش بود. عائشه رضی الله عنها فرمود: «به خدا که این اعرابی راست گفت زیرا موسی عليه السلام برای برادرش فضیلتی را به پایه نبوت درخواست کرد».

كَيْ نَسِيحَكَ كَثِيرًا ﴿٣٣﴾ وَنَذُرُكَ كَثِيرًا ﴿٣٤﴾

«تا» من و برادرم هارون «تو را فراوان تسبیح گوئیم و بسیار یادت کنیم» در نماز و در خارج از آن.

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ﴿٣٥﴾

«زیرا تو خود بر احوال ما بینایی» و می‌دانی که من در توفیق یافتن به رسالت خود، ناگزیر از داشتن این موهبتها هستم زیرا بدون «شرح صدر»، انسان نمی‌تواند دعوت

الی الله را به درستی انجام دهد، بدون آسان ساختن کار؛ قلب دعوتگر می شکند، بدون گشاده بودن زبان؛ حجت اقامه نمی شود و مقصود به دست نمی آید و بدون داشتن برادری هم پشت و غمخوار که از او مشورت خواسته شود و دردها و رازها با او در میان گذاشته شود، دعوتگر تنهایی و غربتی هولناک احساس می کند. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چنین دعا کردند: «اللهم اني أسألك مما سألك أخي موسى...: خدایا! من از تو آنچه را که برادرم موسی ﷺ درخواست کرد، درخواست می کنم». آن گاه همه خواسته های موسی ﷺ را که در این آیات آمده است، درخواست کردند و به جای (برادرم هارون) فرمودند: «علیا أخی: علی برادرم را»؛ که این درخواست مشارکت علی ﷺ با ایشان، به مشارکتش در دعوت و ارشاد حمل می شود، نه در نبوت زیرا در حدیث شریف دیگری آمده است که چون آن حضرت ﷺ در غزوه تبوک علی ﷺ را در مدینه جانشین خویش کردند، به او فرمودند: «آیا بدین امر راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی ﷺ باشی؛ مگر این که بعد از من پیامبری نیست».

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ﴿٣٦﴾

«فرمود» خدای منان در پاسخ به درخواستهای موسی ﷺ «ای موسی! خواسته ات به تو داده شد» یعنی: آنچه که درخواست کردی؛ از گشاده ساختن سینه ات، آسان نمودن کار رسالتت، گشودن گره از زبانت و مشارکت هارون در نبوت، همه را به تو دادم. و این ها در مجموع هشت خواسته بود.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ﴿٣٧﴾

«و به راستی بار دیگر هم بر تو منت نهادیم» این سخنی است مجدد و کلامی است مستقل که یادآور نعمت های خدای منان بر موسی ﷺ در گذشته اش؛ یعنی در ایام ولادت و کودکی و نجاتش از کشته شدن به دست فرعون می باشد. من: احسان و دادن نعمت است.

إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ ﴿٣٨﴾

سپس در تفسیر آن نعمت می‌فرماید: «هنگامی که به مادرت آنچه را که باید وحی می‌شد، وحی کردیم» مراد از وحی کردن به مادر موسی، یا مجرد الهام کردن به‌وی است از نوع الهام کردن به مریم، به حواریون و به زنبور عسل که این وحی نبوت نیست. یا وحی کردن به وی در خواب است. یعنی حق تعالی آنچه را که بعدا بیان می‌شود، به مادر موسی علیه السلام در خواب نشان داد، نه از طریق نبوت و وحی که به انبیاء علیهم السلام فرستاده می‌شود.

أَنِ اقْتَدِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ، وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ

مِنِّي وَلِنُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي ﴿٣٩﴾

سپس حق تعالی از مضمون الهام نمودن خود به مادر موسی علیه السلام چنین حکایت می‌کند: «که او را» یعنی موسای کوچک را «در تابوتی بگذار» تابوت: صندوقچه‌ای از چوب یا از غیر آن است که چون بر روی آب قرار گیرد، در آن فرو نمی‌رود «پس صندوق را در دریا بیفکن» یم: دریا یا رودخانه بزرگ است و مراد از آن در اینجا رودخانه نیل می‌باشد «تا دریا او را به ساحل افکند» خداوند متعال به نیل فرمان داد تا موسی علیه السلام را در کرانه روبروی منزل فرعون به ساحل افکند «و دشمن من و دشمن وی» یعنی فرعون «او را برگرد» که چنین شد و فرعون او را برگرفت. در روایات آمده است: فرعون در کرانه نیل بر سر برکه‌ای نشسته بود که آن صندوق را دید پس دستور داد که آن را باز کنند، بناگاه در آن پسریچه‌ای زیبا و شاداب را دید که شدیداً محبت وی و همسرش به او جلب شد چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «و محبتی از جانب خودم بر تو افکندم» خداوند جل جلاله بر موسی علیه السلام محبتی از جانب خود در دل‌های بندگانش افکند که هیچ کس او را نمی‌دید؛ مگر این‌که دوستش می‌داشت. به قولی معنی این است: خداوند متعال به موسی علیه السلام محبت ورزید پس مردم نیز به او مهر ورزیدند «و تا زیر

نظر من پرورش یابی» یعنی: تا با عنایت و رعایتی از جانب من که مخصوص به توست، پرورش یابی.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ ۗ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ
وَقَلَّتْ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَنَّكَ فَتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ



سپس حق تعالی در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، چنین می فرماید: «آن گاه که خواهر تو» مریم بر کرانه رودخانه نیل «می رفت» تا مسیر صندوقچه را با نگاهش دنبال کند و ببیند که سرانجام آن صندوقچه چه می شود، به کجا و به دست چه کسی می رسد؟ در این اثنا فرعون و زنش را یافت که در جست و جوی زن شیردهی هستند که موسی علیه السلام را شیر دهد پس خواهرش به آنان گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که سرپرستی او را عهده دار شود؟» یعنی: او را پرورش دهد؟ نقل است که هر زن شیردهی را آوردند، موسی علیه السلام پستان او را نگرفت اما مادرش را که آوردند، پستان وی را گرفت «پس تو را به سوی مادرت بازگردانیدیم تا دیده اش روشن شود» یعنی: تا مادرت به بازگشت فرزندش به آغوش خود شادمان شود، بعد از آن که او را در دریا افکند و فراقش بر وی بسیار سخت و دشوار گشت «و غم نخورد» به سبب حادثه ناگواری که ممکن بود بعد از رها کردنش به دریا برایت پیش بیاید.

و در فراز دیگری از بیان نعمت خویش بر موسی علیه السلام، می فرماید: «و شخصی را کشتی» موسی علیه السلام در نوجوانی به فرد قبطی ای که با فرد اسرائیلی ای درآویخته بود و اسرائیلی از او علیه وی کمک خواسته بود، مثنی زد و او را کشت و کشتن او نه به عمد بلکه از روی خطا بود، از سوی دیگر موسی علیه السلام در آن وقت دوازده سال بیشتر نداشت «پس تو را از غم نجات دادیم» همان غمی که از بیم مجازات کشتن او به تو دست داده بود «و چنان که باید و شاید تو را آزمودیم» یعنی: تو را باری پس از بار دیگر، از محنت هایی که در آن می افتادی - و ذکر برخی از آنها گذشت - رهایی

بخشیدیم، قبل از آن که تو را به رسالت برگزینیم. به قولی معنی این است: تو را باربار با انواع ابتلا آزمودیم. این عبارت اشاره‌ای اجمالی است به رخدادهای سخت و محنت‌باری که موسی عليه السلام با آنها روبرو شد؛ مانند هجرت از وطن، ترک یاران و عزیزان و فرار توأم با وحشت با پای پیاده، نبود توشه راه، به اجاره دادن نفس خود و غیره حوادثی که در اثنای رهسپار شدن از مصر به سوی مدین با آنها روبرو شد «پس چند سالی در میان اهل مدین درنگ کردی» یعنی: در راه فرار خویش از مصر، به مدین آمدی و در آنجا چند سال درنگ کردی. مدین در هشت منزلی مصر در سرزمین عرب واقع است که موسی عليه السلام به آنجا گریخت و در آنجا ده سال نزد شعیب پیامبر، خدمت و اقامت کرد و این ده سال خدمت وی، مهر «صفورا» دختر شعیب عليه السلام بود «سپس ای موسی! در زمان مقدر آمدی» یعنی: در وقتی آمدی که قضا و قدر سابق من بر آن رفته بود که در آن با تو سخن گفته و تو را به رسالت خویش برگزینم.

وَأَصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي ﴿٤١﴾

«و تو را برای خودم ساختم» یعنی: تو را برای وحی و رسالت و برپاداشت حجت‌م آماده ساخته و در میان خود و خلق خویش به سفارت برگزیدم.

أَذْهَبَ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا نَبِيَّ فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾

«برو تو و برادرت با آیات من» یعنی: تو و برادرت هارون به میان مردم بروید و حجت‌ها، برهانها و معجزاتی که آنها را نشانه‌ای بر صحت رسالت قرار داده‌ایم به مردم برسانید. یادآور می‌شویم که آن معجزات، عبارت بود از معجزات نه‌گانه عصا، ید بیضا، شکافتن دریا، سنگ چشمه‌های دوازده‌گانه، فرود آوردن بلایای ملخ، شپش، قورباغه، خون و برکندن کوه «و در یاد کردن من سستی نکنید» یعنی: در ذکر و یاد من و تبلیغ رسالت‌م، از خود کوتاهی و ضعف نشان ندهید.

أَذْهَبَا إِلَيَّ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ﴿٤٣﴾

«به سوی فرعون بروید، هرآینه او سر به طغیان برداشته است» در کفر و ادعای ربوبیت و به سرکشی برخاسته است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى ﴿٤٤﴾

«و با او سخنی نرم بگویند» قول لاین: سخن برکنار از خشونت است. مراد: ترک خشونت و درستی از سوی موسی و هارون علیهما السلام در مواجهه با فرعون و گفتن سخنانی نرم و ملایم به اوست، همچون این سخن: ﴿هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَن تَزَكَّى﴾: (آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی؟) «نازعات/۱۸». «شاید که پند پذیرد یا بترسد» یعنی: فرعون را با سخنی نرم و ملایم مورد خطاب قرار دهید زیرا این شیوه سزاوارتر به آن است که او را در آنچه که از ذکر و فکر تبلیغ می‌کنید به تأمل و امعان نظر وادارد و در نتیجه از عذاب موعود من که از زبان شما به آن آگاهی پیدا می‌کند، بترسد.

دلیل این که حق تعالی پند پذیرفتن را بر ترسیدن مقدم ساخت زیرا پندگرفتن از کسی متصور است که درباره یک موضوع تأمل و تحقیق کند در حالی که ترسیدن از کسی متصور می‌باشد که از یک امر به واهمه بیفتد. یعنی اگر او به وسیله تأمل، به راستگویی شما پی نبرد و پند نپذیرد، لااقل این قدر از وی متصور است که در واهمه افتد و بترسد.

این آیه، درس و اندرز بزرگی برای دعوتگران راه الله ﷻ است^۱.

فَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْفِنَا ﴿٤٥﴾

^۱ نسائی و ابن جریر در تفسیر آیه کریمه، روایت طولانی‌ای را از ابن عباس رضی الله عنهما نقل کرده‌اند پس هر که دوست دارد از آن آگاهی یابد، به «کتاب تفسیر» از «سنن نسائی» یا به «تفسیر ابن کثیر» مراجعه نماید.

«آن دو» یعنی موسی و هارون علیهما السلام «گفتند: پروردگارا! ما از آن می ترسیم که او بر ما تعدی کند» یعنی: در آزار و شکنجه ما شتاب کند «یا آن که طغیان کند» علیه حق و در آزار رساندن به ما.

ترس از دشمنان در حق انبیا و اولیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - در عین معرفت و قربی که به حق تعالی دارند - ترسی طبعی است و نمایانگر عام بودن این سنت خداوند عَلَّامُ الْغُیُوبِ در بندگانش می باشد.

قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى ﴿٤٦﴾

«فرمود» خداوند متعال «نترسید» از فرعون زیرا «قطعا من همراه شما هستم» با نگره داری و تأیید و یاری کردنتان علیه وی «می شنوم و می بینم» آنچه راکه میان شما و او روی می دهد پس قطعا بدانید که من از حال شما غافل نیستم لذا نگران نباشید.

فَأَنبَأَهُمْ فَقَوْلًا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِبَيِّنَاتٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ

عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ﴿٤٧﴾

«پس به سوی او بروید و بگویید: ما دوتن فرستادگان پروردگار تو هستیم» به سوی «پس بنی اسرائیل را با ما بفرست» یعنی از سر راهشان برخیز، آنان را از اسارت آزاد کن و اجازه بده تا با ما به سرزمین شام بروند «و آنان را عذاب نکن» زیرا فرعون بنی اسرائیل را سخت عذاب می کرد؛ پسرانشان را سر می برید و دخترانشان را زنده نگه می داشت و برآنان چنان کارهای سخت و طاقت فرسایی تحمیل می کرد که همه از دست وی به جان آمده بودند؛ مانند کارهای دشوار ساختمانی، انتقال بارهای سنگین، حفاری زمین و غیره «به راستی ما برای تو از جانب پروردگارت نشانه ای آورده ایم» که این نشانه عبارت است از: دو معجزه عصا و ید بیضا «و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند» یعنی: هر که از هدایت پیروی کند، از خشم خدای عزوجل و از عذاب وی به سلامت می ماند. پس این سلام، سلام تحیت و شادباش و درود نیست.

شایان ذکر است که جمله: ﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰى﴾ در مکاتبات رسول اکرم ﷺ برای شاهان و امیران که حاوی دعوت آن حضرت ﷺ از آنان به سوی اسلام بود، نوشته می شد.

إِنَّا قَدْ اُوْحٰى اِلَيْنَا اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلٰى ﴿٤٨﴾

«هر آینه به سوی ما وحی فرستاده شده است» از سوی خدای سبحان «که عذاب» دنیا و آخرت «بر کسی است که تکذیب کند» آیات خداوند ﷻ و رسالت پیامبرانش را «و روی بگرداند» از پذیرش این آیات و ایمان به آنها و از اطاعت حق.

قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمْ اَيُّمُوسٰى ﴿٤٩﴾

بعد از آن که هارون و موسی علیهما السلام این پیام الهی را به فرعون رساندند، او: «گفت: ای موسی! پروردگار شما کیست؟» فرعون پروردگار را به آن دو منتسب ساخت نه به خود، به سبب این که او منکر ربوبیت و پروردگاری حق تعالی بود و سخن آنها را در این مورد که خدای عزوجل پروردگار او نیز هست، تصدیق نکرد. علت این که او فقط موسی ﷺ را مخاطب ساخت نه برادرش را، این بود که موسی ﷺ اصل بود و هارون ﷺ تبع.

قَالَ رَبُّنَا الَّذِى اَعْطٰى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰى ﴿٥٠﴾

«گفت» موسی ﷺ «پروردگار ما کسی است که برای هر چیزی آفرینشی را که درخور اوست، بخشیده» یعنی به هرچیز صورت و شکلی بخشیده که با منافع منوط به آن منطبق و با وضعیت آن سازگار است؛ مثلاً دست را برای گرفتن، پا را برای راه رفتن، زبان را برای نطق و بیان، چشم را برای نگریستن و گوش را برای شنیدن خلق کرده و به هر نوعی از انواع مخلوقات، شکل و هیأتی بخشیده که با خواص و ممیزات آن تناسب دارد. به قولی معنی این است: او به خلق خود هرچیزی را که نیازمند آنند و

از آن بهره می‌برند، بخشیده است «سپس آن را هدایت نموده است» یعنی هر مخلوقی را به سوی راههای بهره‌گیری از آنچه که به وی بخشیده، هدایت نموده است بنابراین، هر مخلوقی در مسیر وصول به هدفی که برای آن آفریده شده، از هر چیزی که مورد نیاز آن است، بهره می‌گیرد.

این آیه از بزرگترین معجزات علمی قرآن کریم است که همه علوم تجربی و انسانی، در افق‌های بی‌کرانه آن سیر می‌کنند.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى ﴿٥١﴾

«گفت» فرعون به قصد گریز از الزام حجت موسی عليه السلام «پس حال نسل‌های پیشین چگونه است؟» زیرا آنان نیز به پروردگاری که تو به‌سوی او دعوت می‌کنی، اقرار و باور نداشتند بلکه بتان و مانند آنها از مخلوقات را می‌پرستیدند؟.

قَالَ عَلَيْهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى ﴿٥٢﴾

«گفت» موسی عليه السلام در پاسخ فرعون «علم آن، در کتابی نزد پروردگار من است» یعنی: بی‌گمان تمام اعمالشان نزد خداوند جل جلاله در لوح محفوظ ثبت شده است پس لابد همه را در روز قیامت از آن اعمال مورد بازپرسی و مجازات قرار می‌دهد «پروردگارم نه خطا می‌کند» در علم چیزی از چیزها «و نه فراموش می‌نماید» آنچه را که در حیطة علم وی است از این اشیا - پس همه چیز در حیطة علم اوست.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْ نَّبَاتٍ

شَقَى ﴿٥٣﴾

«همان کسی که زمین را برایتان گهواره‌ای ساخت» هموار و آماده که با کمال آسانی و سهولت بر آن زندگی می‌کنید و در آن برای شما هرگونه منافع تأمین شده است «و برای شما در آن، راهها ترسیم کرد» و هموار و مهیا ساخت که بر آنها می‌روید و از

میان دشتها و دره‌ها و دریاها به‌سوی مقاصد خویش رهسپار می‌شوید «و از آسمان آبی فرود آورد» که آب باران است «پس به‌وسیله آن انواع مختلف از نباتات را، جفت جفت بیرون آوردیم» یعنی: از انواع گوناگون گیاهان و رستنی‌ها، جفت‌جفت، به رنگها، بویها، اشکال و مزه‌های مختلف، ترش و تلخ و شیرین، برخی برای استفاده انسان و برخی برای استفاده حیوان و تغذیه طبیعت، بیرون آوردیم. از این جهت فرمود:

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَمَكُمُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى ﴿٥٤﴾

«بخورید» از آنها «و چهارپایانتان را بچرانید» در آنها. بدین‌گونه است که خدای عزوجل بر انسان منت می‌گذارد که آفرینش این گیاهان و رستنی‌ها با اصناف و انواع مختلف و گوناگون خود، هم برای خودش آماده و مناسب است و هم برای چهارپایانی که مسخر و رام کرده‌اند «قطعا در اینها برای خردمندان» اولی‌النهی: صاحبان خردهای برتر «نشانه‌هایی است» یعنی دلالت‌ها، حجت‌ها و برهانهایی است بر وجود ذات کبریایی‌ای که همه چیز در این زمین را برای خدمت انسان رام کرده است.

﴿ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى ﴿٥٥﴾

«از این زمین شما را آفریده‌ایم» یعنی در ضمن آفرینش آدم عليه السلام، شما را از خاک همین زمین آفریده‌ایم و گوشت و خون و استخوانتان همه با تغذیه از همین زمین پرورده شده است «و در این» زمین «شما را باز می‌گردانیم» بعد از مرگتان پس در آن دفن می‌شوید و اجزای وجودتان در آن پراکنده و از هم پاشیده می‌شود تا بدانجا که از جنس خود زمین می‌گردد «و از آن» یعنی از زمین «باردیگر شما را بیرون می‌آوریم» با برانگیختن و حشرونشر.

وَلَقَدْ آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى ﴿٥٦﴾

«و هر آینه همه آیات خود را به فرعون نمایاندم» مراد از آن: نشانه‌ها و معجزات نه‌گانه ذکر شده در سوره «اسراء» است. به‌قولی دیگر: مراد از آیات، حجت‌های خدای سبحان است که بر توحید وی دلالت می‌کنند «ولی او تکذیب کرد» آیات ما و رسالت موسی عليه السلام را «و نپذیرفت» دعوت وی را به‌سوی ایمان.

قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى ﴿٥٧﴾

«گفت» فرعون «ای موسی! آیا آمده‌ای تا با سحر خود ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟» یعنی: آمده‌ای و عصا را به اژدها برگردانده‌ای - که این خود نوعی از سحراست - تا در مردم این توهم را القا کنی که پیامبر برحق هستی و پیرویت بر آنها واجب است آن‌گاه با این نیرنگ به این هدف دست یابی که بر سرزمین ما مسلط گشته و ما را از آن بیرون کنی؟ علت این‌که فرعون ملعون بیرون کردن از سرزمین را عنوان کرد، این بود تا قوم خویش را از موسی عليه السلام برماند و آنان را نسبت به نیت وی بدبین ساخته از اجابت گفتن به وی روی‌گردان کند.

فَلَمَّا آتَيْتَكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَأَجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى ﴿٥٨﴾

سپس فرعون افزود: «پس بدان که ما نیز قطعا سحری همانند آن را برای تو به میان خواهیم آورد» یعنی ما به آوردن همانند سحری که تو با خود آورده‌ای، با تو معارضه خواهیم کرد. بدین‌گونه بود که فرعون کوشید تا مسئله را از جنبه دینی آن بیرون ساخته و به آن جنبه سیاسی و وطنی بدهد. البته این شیوه همیشگی ستمگران با اهل حق است که آنان را در اهدافشان به اتهامات بی‌اساسی از این‌دست متهم می‌سازند. سپس افزود: «پس میان ما و خودت موعدی بگذار» یعنی روز معلوم و مکان معینی را «که نه ما آن را» یعنی آن وعده را «خلاف کنیم و نه تو» فرعون تعیین موعده را به موسی عليه السلام تفویض کرد تا کمال اقتدار خیالی‌اش را به‌نمایش گذاشته باشد «آن هم در

مکانی هموار» یعنی: میعادگاه ما باید مکانی هموار و آشکار باشد تا حق در آن بر همگان نمایان شود. به قولی معنی این است: میعادگاه باید مکانی باشد میانه در میان فریقین که مسافت رونده به سوی آن، از هر دو سو یکسان باشد. یا: باید مکانی در میانه شهر باشد که همه برای حضور در آن آمادگی داشته باشند.

قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْمَرَ النَّاسُ ضُحَى ﴿٩١﴾

«گفت» موسی علیه السلام «وعده‌گاه شما روز زینت باشد» روز زینت، روز جشنی بود که مردم خود را در آن می‌آراستند و از کارهایشان دست می‌شستند. دلیل این که موسی علیه السلام آن روز را معین کرد، این بود تا مردم همه با فراغتی که دارند در آن اجتماع شرکت کنند و در نتیجه دعوت حق بر همه نمایان شود. سپس موسی علیه السلام افزود: «و این که مردم در وقت چاشت گرد آورده شوند» تا روشنی بر همه جا پرتوافکن باشد و بعد از ارائه حجت من و باطل دیگران، وقت کافی برای تحلیل و تبصره مردم باقی مانده باشد و بنابراین، آنها در معجزه من هیچ شکی نکنند. این آیه درسی است بلیغ برای دعوتگران که باید مناسب‌ترین وقت را برای ارائه دعوت خویش به مردم، انتخاب کنند.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى ﴿٩٢﴾

«پس فرعون برگشت» یعنی از آن مجلس برخاست و رفت و از موسی علیه السلام روی برگرداند تا به کار گردآوری ساحران بپردازد «و همه نیرنگ خود را گرد آورد» یعنی: ساحران را و نیرنگی که بدان دل بسته بود گرد آورد «سپس باز آمد» بر سر وعده‌گاه.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى ﴿٩٣﴾

«موسی به آنان» یعنی به فرعون و سران قومش و ساحران «گفت: وای بر شما، به خدا دروغ نبندید» یعنی: به دروغ ادعای پروردگاری نکنید و به بهتان و افترا به خدای عزوجل شرک نورزید «که آن‌گاه شما را به عذابی» سخت «هلاک می‌کند» و

ریشه‌کن می‌گرداند «و قطعاً هر که افترا کرد به مطلب نرسید» یعنی: هر کس برخدا عز وجل افترا کرد و دروغ بست، زیانکار شد و هلاک گشت.
این آیه نیز درسی است بلیغ برای دعوتگران که به هیچ حال نباید از موعظه غفلت کنند.

فَنَنْزِعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى ﴿٦٣﴾

«پس ساحران میان خود درباره کارشان گفت‌وگو کردند» یعنی: ساحران چون سخن موسی علیه السلام را شنیدند، با هم مشورت کرده و هر یک از آنان سخن را به‌سوی خود کشیدند و موضوع را از همه نظر در میان خود مورد بررسی قرار دادند. یا ساحران بعد از شنیدن این موعظه موسی علیه السلام، با یک‌دیگر نزاع و کشمکش کردند و ما دقیقاً مضمون این کشمکش را نمی‌دانیم. ولی گمانه زنی برخی از مفسران بر آن است که این اختلافشان درباره موسی علیه السلام بود که آیا او هم ساحری مانند آنهاست یا خیر؟ «و راز را پنهان گفتند» یعنی: آنها در میان خود پنهان از موسی علیه السلام به نجوا پرداختند.

قَالُوا إِن هَذَا لَسِحْرَانِ لَسَحْرَيْنِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى ﴿٦٤﴾

«گفتند» ساحران «البته این دو تن ساحرند» و قطعاً موضوع این است «می‌خواهند که شما را از سرزمینتان» مصر «با سحر خود بیرون کنند» همان سحری که آن را آشکار ساختند. ساحران این سخن را با تأثیرپذیری از آنچه که فرعون ترویج کرده بود، گفتند و همان سخن او را تکرار کردند «و می‌خواهند که آیین پسندیده شما را از بین ببرند» یعنی: آن‌دو اگر در سحر خود غالب شدند، سران و اشراف قوم به‌سوی‌شان گرایش یافته و از آنان در آیین‌شان پیروی می‌کنند و مال و انجام این کار آن است که آیین و رسم و راهتان در بسیط زندگی‌ای که از زندگی سایر امتهای برتر و پیشرفته‌تر است، بر می‌افتد. همچنین احتمال دارد که مرادشان از «طریقه مثلی» همان سحرشان باشد زیرا ساحران به‌سبب سحر خویش، در آن روزگار معزز و مورد احترام بودند و از این بابت برایشان

درآمدها و هدایایی فراهم بود پس ترسیدند که اگر مغلوب هارون و موسی علیهما السلام گردند، این همه درآمد از آنان قطع شود.

فَاجْمَعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ آتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَى ﴿٦٤﴾

«پس نیرنگ خود را گرد آورید» باید - در این نیرنگ - عزم همه شما عزمی گروهی بوده و با اتفاق و همفکری کامل به منصفه ظهور آید «باز به صف پیش آید» به طور هماهنگ و به هم فشرده تا نظم امورتان آراسته تر و هیبت و شکوهتان در برابر موسی جلوه‌گرتر باشد «در حقیقت امروز هر که غالب آمد، رستگار می‌شود» این سخنان یا از کلام ساحران با همدیگر و یا از سخنان فرعون برایشان بود.

قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى ﴿٦٥﴾

سپس «گفتند» ساحران «ای موسی! یا تو می‌افگنی» اولاً عصای خود را قبل از ما «و» یا ما نخستین کسانی باشیم که می‌افکنند» آنچه را باید از سحر بیفکنند.

قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا جِأَهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ بِخَيْلٍ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنهَا سَعَى ﴿٦٦﴾

«گفت» موسی عليه السلام به آنان «بلکه شما بیفکنید» بدین گونه، از آنان خواست که قبل از وی سحرشان را به میدان افکنند؛ به سه دلیل:

- ۱- تا معجزه وی بعد از افگندن آن نیرنگ‌ها، آشکارتر تجلی کند.
- ۲- تا آنان برساخته‌های خود را به میدان افکنند آن‌گاه عصایش همه برساخته‌هایشان را ببلعد.

۳- تا نشان بدهد که به سحرشان هیچ اهمیتی نمی‌دهد.

«پس ناگهان بر اثر سحرشان چنین به نظرش آمد» یعنی به خیال و گمان موسی عليه السلام و همین‌طور به خیال و واهمه هر بیننده دیگری چنین آمد «که ریسمانها و چوبدستی‌هایشان می‌دوند» و همچون مارها و افعی‌ها به سرعت حرکت می‌کنند.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى ﴿٦٧﴾

«پس موسی در ضمیر خود ترسی را یافت» یعنی: موسی به حکم سرشت و طبیعت بشری، در هنگام مشاهده کارهای هیجان‌آور و واهمه‌افکن جادوگران احساس ترس کرد که مبادا مغلوب شود.

قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ ﴿٦٨﴾

«گفتیم: نترس که تو خود برتری» با غلبه و پیروزی بر آنان.

وَأَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سِحْرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَقَى ﴿٦٩﴾

«و آنچه در دست راست داری» یعنی: عصا را «ببنداز تا هر چه را بر ساخته‌اند» از عصاها و ریسمانهای جادویی و قلبی «فرو برد، درحقیقت، آنچه بر ساخته‌اند، نیرنگ جادوگر است» و جز خیال و افسون چیز دیگری نیست «و جادوگر هر جا برود رستگار نمی‌شود» یعنی جنس جادوگر رستگاری ندارد زیرا برای سحر حقیقت و بقایی نیست و هدف ساحر هم با سحرش بر آورده نمی‌شود.

فَأَلْقَى السَّحْرَ سُجَّدًا قَالُوا أَمْثَلُ رَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ ﴿٧٠﴾

«پس ساحران به سجده در افتادند» یعنی: موسی عليه السلام عصایش را افکند و عصای او، عصاها و ریسمانهایشان را فروبلعید و چیزی از آنها در میان نماند، در این هنگام ساحران دانستند که کار موسی عليه السلام از باب سحر و جادو نیست بلکه کار او از جانب خدایی است که بر همه چیز تواناست آن‌گاه بی‌درنگ در برابر خدای عزوجل به سجده افتاده و به رسالت موسی عليه السلام ایمان آوردند و «گفتند: به پروردگاران هارون و موسی ایمان آوردیم» و این چنین است حال منصفان که چون نشانه و حجتی را ببینند، در برابر آن سر تسلیم فرود می‌آورند.

از ابن عیاض روایت شده است که گفت: «ساحران هفتاد تن بودند و در حال سجده، بهشت و جایگاه‌های خود در آن را دیدند». از مفهوم «القی: افکنده شدند» چنین برمی آید که ساحران چنان تحت تأثیر تابش انوار حقیقت قرار گرفته و سریعا به سجده در افتادند که گویی به افتادن در سجده مجبور ساخته شده‌اند.

صاحب تفسیر «کشاف» می‌گوید: «سبحان الله! کار ساحران چه قدر شگفت‌آسا بود؛ آنها دوبار افگندند: نخستین بار ریسمانها و عصاهای خود را از روی کفر و جحود و دومین بار سرهای خود را برای شکر و سجود؛ و میان این دو افگندن چه فرق بزرگی است!!». امام رازی در تفسیر خود می‌گوید: «ساحران از مشاهده پنج دلیل و نشانه به حقیقت پی بردند:

۱ - آشکار بودن حرکت عصا، به گونه‌ای که چنان حرکتی با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۲ - افزایش حجم عصا در هنگام تبدیل شدن آن به افعی؛ که چنین چیزی نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۳ - نمایان بودن اعضای وجود افعی - از چشم و دهان و غیره - که این امر نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۴ - فروبردن افعی هر آنچه را که بر ساخته بودند - با همه کثرت آنها - که این نیز با حيله و نیرنگ ممکن نیست.

۵ - بازگشت عصا به شکل چوبدستی کوچکی به همان هیأت عصای اولیه. که این هم با حيله و نیرنگ ممکن نیست».

قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ، قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ، لَكَبِيرٌ كَبِيرٌ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا تُقَطِّعُوا أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خَلْفِ
وَأَصْلِبَتَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَلَنَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى ﴿٧١﴾

«فرعون» چون این معجزه خیره‌کننده و خضوع ساحران در برابر آن را دید، خطاب به ایشان «گفت: آیا پیش از آن که به شما اجازه دهم به او ایمان آوردید؟» یعنی: آیا بدون اذن و دستوری از سوی من، سخن موسی عليه السلام را تصدیق کرده و او را در دینش

پیروی نمودید «قطعا او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است» یعنی: قطعا موسی علیه السلام سحرترین و بلندپایه‌ترین شما در فن سحر است. یا او معلم و استاد شماست که به شما سحر آموخته است. فرعون با این سخن خواست تا در اذهان مردم شبهه‌ای پدید آورد که ایمان نیاورند، در غیر آن او خوب می‌دانست که نه ساحران از موسی علیه السلام سحر آموخته‌اند، نه او رئیس آنان بوده است و نه میان موسی علیه السلام و ساحران هیچ رابطه و پیوندی وجود داشته است. سپس افزود: «پس بی‌شک دست‌ها و پاهای شما را یکی از جانب راست و دیگری از جانب چپ قطع می‌کنم» من خلاف: عبارت است از قطع دست راست و پای چپ، یا عکس آن «و شما را بر تنه‌های درخت خرما بر دار می‌آویزم» علت این‌که فرعون تنه‌های درخت خرما را انتخاب کرد، این بود که تنه درخت خرما خشن و آزار دهنده است و نیز این کار سبب تشهیر و آزار روحی آنها می‌شود «و البته خواهید دانست که عذاب کدام یک از ما سخت‌تر و پاینده‌تر است» عذاب من یا عذاب پروردگار موسی؟ و هرچند این آیات دنباله ماجرای تعذیب فرعون را ذکر نمی‌کنند اما مفسران گفته‌اند که فرعون تهدیدش را در مورد ساحران عملی کرد و آنان در زیر شکنجه او، بر ایمان مردند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آنان در اول روز ساحرانی مکار و در آخر روز شهیدانی پاک و نیکوکردار بودند».

قَالُوا لَنْ نُؤْتِيَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا



«گفتند» ساحران در پاسخ فرعون «ما هرگز تو را بر آنچه که نزد ما از بینات آمده است، ترجیح نمی‌دهیم» یعنی: قطعا تو را بر آنچه که موسی علیه السلام از حجت‌ها و معجزات روشن از نزد خدای سبحان برای ما آورده است، بر نمی‌گزینیم «و» هرگز تو را ترجیح نمی‌دهیم «بر کسی که ما را آفریده است» به‌قولی: این جمله، قسم است. یعنی: سوگند به ذاتی که ما را آفریده است، هرگز تو را بر بینات و معجزات وی ترجیح نمی‌دهیم «پس هر حکمی می‌خواهی بکن» از کشتن و به دار آویختن «جز

این نیست که تو فقط در این زندگانی دنیاست که حکم می‌رانی» و نفوذ سلطه تو بر ما، فقط محدود به همین زندگی دنیاست؛ با آنچه که از انواع آزار و شکنجه و قتل بر ما روا می‌داری اما بعد از آن، تو را بر ما هیچ سلطه‌ای نیست و ما سرای پاینده و پایدار را انتخاب کرده‌ایم.

إِنَّا أَمْنَا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطِيئَتَنَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿٧٣﴾

«همانا ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا بر ما گناهان ما را ببامرزد» یعنی: گناهایی که از ما گذشته است - اعم از کفر و غیر آن «و» تا ببامرزد بر ما «آنچه از سحر راکه ما را بر آن مجبور کردی» در ستیز و معارضه با موسی عليه السلام «و خدا بهتر و پاینده‌تر است» یعنی: بهتر است از تو در پاداش دادن به مطیعانش و پاینده‌تر است از تو در عذاب نمودن عاصیانش. البته این پاسخی است به جسارت فرعون که گفت: **(وَلَنَعْلَمَنَّ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى)** (آیه / ٧١).

إِنَّهُ مِنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿٧٤﴾

«در حقیقت هر که نزد پروردگارش مجرم برود» یعنی به حال کفر برود «جهنم برای اوست، در آن نه می‌میرد و نه زندگی می‌یابد» نه در جهنم می‌میرد به مرگی راحت و نه زنده می‌ماند به زندگی ای گوارا و لذت‌بخش پس شخص جهنمی درد و زجر می‌کشد چنان‌که زندگان درد و زجر را لمس می‌کنند ولی با وجود آن‌که در زیر فشار عذاب در حال جان‌کندن قرار دارد، نمی‌میرد و با آن‌که جرعه مرگ را مزه‌مزه می‌کند اما احساس درد و ألم در او از بین نمی‌رود.

در حدیث شریف به روایت احمد و مسلم از ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ای ایراد کردند و در اثنای خطبه به این آیه رسیدند پس فرمودند: «أما أهلها الذين هم أهلها فإنهم لا يموتون فيها ولا يحيون، وأما الذين ليسوا بأهلها فإن النار تميتهم إماتة، ثم يقوم الشفعاء فيشفعون، فيؤتى بهم ضبائر على نهر يقال له نهر الحياة أو

الحيوان، فينبتون كما ينبت الغناء في حميل السيل: اما اهل دوزخ که آنان به راستی اهل آن هستند پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌مانند. ولی کسانی که اهل دوزخ نیستند، آتش آنان را می‌میراند میراندنی، سپس شفیعان برمی‌خیزند و شفاعت می‌کنند آن‌گاه آنان را گروه‌گروه بر نهری می‌آورند که به آن نهر حیات یا حیوان گفته می‌شود پس در آن نهر سبز می‌شوند و می‌رویند چنان‌که خاشاک و سبزه‌ها در کف آب سیل می‌روید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «يُخْرَجُ مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنْ إِيْمَانٍ: کسانی که در قلبشان به اندازه هم‌سنگ ذره‌ای از ایمان بوده است، از آتش بیرون آورده می‌شوند».

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى ﴿٧٥﴾

«و هر کس نزد او مؤمن بیاید درحالی‌که» به پشتوانه و تأیید ایمان «اعمال شایسته انجام داده باشد» و طاعات و عبادات و اعمال نیک را پیش فرستاده باشد؛ «پس این گروه برایشان درجات بلند است» یعنی: برایشان منازل رفیع و والاست. سپس حق تعالی خود این درجات بلند را تفسیر نموده و می‌فرماید:

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى ﴿٧٦﴾

«جنات عدن» یعنی بهشتهای همیشه‌ماندگار «که از زیر آن جویبارها روان است، جاودانه در آن می‌مانند و این است پاداش کسی که به پاکی گراییده است» و از کفر و گناهان موجب آورنده دوزخ پرهیز کرده است. ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که این آیات، حکایت سخنان ساحران در پاسخ فرعون است.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَفْ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ



«و هرآینه به سوی موسی وحی فرستادیم» هنگامی که فرعون بعد از مشاهده همه معجزات و مجازات‌های نازل شده بر قوم خود، باز هم اجازه نداد که بنی‌اسرائیل با موسی عليه السلام رهسپار سرزمین شام گردند؛ «که بندگانم را شبانه ببر» از مصر، بی آن‌که کسی از حالتان آگاهی یابد «و راهی خشک در دریا برایشان باز کن» یعنی با عصایت بر دریا بزن پس راهی خشک در وسط دریا برایشان شکافته می‌شود. یادآور می‌شویم که آن دریا، دریای قلزم (بحر احمر) بود «که نه از فرارسیدن دشمن بترسی» یعنی: ایمن هستی از این‌که دشمن به تو برسد و تو را دریابد «و نه بیمناک باشی» از فرعون یا از غرق شدن در دریا.

این امر که خدای عزوجل بستر دریا را برایشان چنان خشک گردانید که نه در آن آبی بود و نه گلی، بی شک معجزه‌ای بس بزرگ برای موسی عليه السلام بود.

فَأَنبَعَثْهُمْ فِرْعَوْنُ يُجْزِدُهُمْ فَعَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ ﴿٧٨﴾

«پس فرعون با لشکریانش» از مصر به تعقیب موسی و قومش بیرون آمد و «آنها را دنبال کرد پس فروپوشانید آنان را از دریا آنچه فروپوشانید» تکرار برای بزرگ نمایاندن و تصویر هولناک بودن این واقعه است. یعنی امواجی بزرگ و سهمگین، فرعون و فرعونیان را در خود فروپوشانید. به قولی معنی این است: همان چیزی آنان را فروپوشانید که تو داستان آن را شنیده‌ای.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ ﴿٧٩﴾

«و فرعون قوم خود را گمراه کرد» از راه رشد و هدایت «و هدایت ننمود» آنان را به سوی راه نجات، هنگامی که آنها را با خود به راهی کشانید که بنی‌اسرائیل از میان دریا آن را پیموده بودند.

يَبْنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَجْمَعْتُمْ مَن عَدُوَّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى ﴿٨٠﴾

و گفتیم به بنی اسرائیل بعد از نجات دادنش از دست فرعون: «ای بنی اسرائیل! درحقیقت ما شما را از دشمنتان» فرعون «نجات دادیم و در جانب راست طور با شما وعده نهادیم» یعنی به موسی علیه السلام فرمان دادیم که شما را با خود به طور بیاورد تا درحضور شما با او سخن بگوییم و در نتیجه، شما کلام ما را خطاب به موسی علیه السلام بشنوید. مراد این است که: گروهی برگزیده و انتخاب شده از بنی اسرائیل که عبارت از هفتاد تن نقبایشان بودند، با موسی علیه السلام به وعده گاهی آیند که در جانب راست کوهی در سینا به نام «طور» قرار داشت «و بر شما من و سلوی فرورستادیم» در دشت تیه، جایی که سخت نیازمند آن بودید. تفسیر من و سلوی (ترنجبین و بلدرچین) در سوره بقره (آیه ۵۷) گذشت.

كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَن يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ

﴿٨١﴾

«از طیبات آنچه که شما را روزی دادیم، بخورید» مراد از طیبات: لذایذ و خوراکی های حلال است «و در آن» یعنی در روزی من «از حد تجاوز نکنید» یعنی از آنچه که جایز است به سوی آنچه که جایز نیست، تجاوز نکنید. به قولی معنی این است: نعمت الله جل جلاله را انکار نکنید که در آن صورت طغیانگر و تجاوزکار خواهید بود «آن گاه خشم من بر شما فرود می آید و هر کس خشم من» یعنی عذاب من «بر او فرود آید، قطعاً در هلاکت افتاده است» فقد هوی: یعنی قطعاً رهسپار هاویه شده است که عبارت از قعر دوزخ است.

وَإِنِّي لَنَفَارٍ لِّمَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ أٰهْتَدَىٰ ﴿٨٢﴾

«و به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نماید» یعنی آمرزگارم برای کسی که از کفر و شرک و گناهان توبه کند و به خدا جل جلاله و

فرشتگان و کتابها و پیامبران و روز آخرت ایمان آورد و اعمال شایسته‌ای را که شرع انور آنها را نیکو شناخته و اجرای آنها را خواسته، انجام دهد و «باز به راه راست رهسپار شود» یعنی تا می‌میرد بر این شیوه استقامت ورزد. به قولی، مراد این است که: علم بیاموزد تا به وسیله آن به سوی حقیقت راهیاب شود. این آیه دلالت می‌کند بر این که هدایت کامل، اثری از ایمان، عمل صالح و توبه است.

❖ وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ﴿٨٢﴾

«و ای موسی! چه چیز - غافل مانده از قوم خود - تو را به شتاب آورد» وعده مقرر چنان بود که موسی علیه السلام و هفتاد تن نقبا و نخبگان قومش همه با هم به طور آیند، موسی علیه السلام با آنان به راه افتاد اما سپس به شوق وعده‌گاه پروردگارش از میانشان به شتاب پیشی گرفت و خود را قبل از همه به میعادگاه رسانید پس خدای عزوجل در مقام انکار به وی فرمود: ای موسی! چه چیز تو را بر آن داشت که قومت را ترک کرده و از میانشان شتابان بیرون آیی؟ و این دلیل بر آن است که سبقت جستن رهبر به سوی امر خیر و تنها گذاشتن امت - هر چند به نیت درستی هم باشد - انتخاب وضع سلیم نیست و مقرون به صلاح نمی‌باشد.

قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ ﴿٨٤﴾

«گفت» موسی علیه السلام «قوم من، اینان در پی منند» یعنی: در نزدیکی من هستند، هم اینک بعد از من می‌رسند و میان من و آنان مسافتی اندک بیش نیست. سپس دلیل و موجب عجله خود را بیان نموده فرمود: «و من - ای پروردگارم - به سوی تو شتافتم» به وعده‌گاه «تا خشنود شوی» یعنی: تا بر خشنودیت از من بیفزایی.

قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِن بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ ﴿٨٥﴾

«فرمود» خدای سبحان «اما ما قومت را پس از عزیمت تو در فتنه افگندیم» یعنی آنان را مورد آزمایش و ابتلا قرار دادیم و در بلا و محنت افگندیم «و سامری آنها را

گمراه کرد» یعنی: آنها را در سردرگمی و گمراهی از حق فروافگند، با فراخواندنشان به پرستش گوساله طلایی و اجابت گفتنشان از این خواسته وی. سامری از قبیله‌ای به نام سامره بود؛ او به همراهانش از بنی اسرائیل گفت: موسی بدان سبب از میعادى که میان شما و او بود، تخلف کرد و از شما پیشی گرفت که این زیورات حرام در میان شما وجود داشت! پس آنها را امر کرد که زیورات را در آتش افگند، سپس از آن زیورات گوساله‌ای ساخت و شد آنچه شد.

یادآور می‌شویم که بنی اسرائیل هنگامی که قصد خروج از مصر را داشتند، زیوراتی را از قبطیان به عاریت گرفته بودند.

**فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَقَوْمِ أَلَمْ يَبْعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمْ
الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَقْتُمْ مَوَعدِي ﴿٨١﴾**

«پس موسی» بعد از به پایان رساندن میعاد چهل شب مناجات در طور و گرفتن تورات «خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت» أسفا: تأسف سخت و شدت خشم است «گفت: ای قوم من، آیا پروردگار شما به شما» بر زبان من «وعده نیک نداد» وعده دریافت هر خیری در دنیا و در آخرت؟ از جمله به شما بهشت را وعده داد؛ چنانچه بر طاعت وی پایداری ورزید و به شما وعده داد که کلام خود در تورات را بر زبان من به شما بشنوند تا به آنچه که در آن است عمل کنید و در نتیجه مستحق پاداش عمل خویش گردید «آیا مدت بر شما دراز شد» یعنی: آیا زمان و مدت جدایی‌ام از شما طولانی شد که به سبب آن، وعده‌های الهی را فراموش کردید، درحالی‌که هنوز از آن مدت بیش از یک ماه و چند روز نگذشته است؟ «یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید» یا با این عمل خود خواستید کاری کنید که به سبب آن خشم و عذاب الهی گریبانگیرتان شود و بر شما فرود آید «که با وعده من مخالفت کردید» زیرا قوم موسی علیهم‌السلام به وی وعده داده بودند که تا او از طور به سویشان باز می‌گردد، به طاعت خدای عزوجل قیام کنند. به قولی: آنان به او وعده داده

بودند که در پی او به میعادگاه بیایند ولی همین که او از آنان پیشی گرفت، توقف کرده و از پیوستن به او منصرف شدند و تخلف ورزیدند.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَدَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ



«گفتند: ما به اختیار خود باتو خلاف وعده نکردیم» بلکه بر خلاف کردن وعده مجبور بودیم زیرا این سامری بود که نیرنگ پلیدی در کارکرد. سپس به بیان این نیرنگ وی پرداخته گفتند: «ولی از زر و زیور قوم بارهایی سنگین بر دوش داشتیم» نقل است که بنی اسرائیل چون می خواستند با موسی عليه السلام از مصر بیرون روند، از مردم آنجا زیورآلاتی را به عاریت گرفته و به آنان چنین وانمود کردند که می خواهند در جشن یا عروسی ای که دارند از آنها استفاده کنند لذا به این زیورات موقتا احتیاج دارند. زیورات را «اوزار: گناهان» نامیدند زیرا تصاحب این زیورات برایشان حلال نبود «پس آنها را افگندیم» یعنی: به منظور رهایی از گناه، آن زیورات را در آتش افگندیم و این سامری بود که نیرنگ انداختن زیورات در آتش را به کار برد و گفت: این زیورات بر شما حلال نیست و آنها را در آتش اندازید «و سامری همین گونه بینداخت» یعنی: همین گونه که ما انداختیم، سامری نیز آنچه از زیورات که با خود داشت در آتش افگند آن گاه از مجموعه آن زیورات برای ما گوساله ای از طلا ساخت.

در روایات آمده است که سامری جبرئیل عليه السلام را در همان شکل و صورتی که به زمین فرود می آید دید، سپس از خاک قدمگاه وی، یا خاک زیر سم اسب وی مشتی برگرفته آن را بر گوساله طلایی افگند و بر اثر آن، گوساله بانگ برمی داشت.

ابن کثیر می گوید: «بنی اسرائیل به قصد زهد و تقوا از زیورات قوم قبط پرهیز کرده و آن را از خود دور افگندند اما از سوی دیگر به گوساله پرستی روی آوردند، بدین سان بود که از یک چیز کم اهمیت زهد پیشه کرده ولی در برابر یک جنایت بزرگ گردن نهادند چنان که نقل است: مردی از اهالی عراق از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره خون پشه ای که لباس بدان آلوده می شود پرسید که آیا نماز خواندن در آن لباس جایز است

یا خیر؟ عبدالله رضی الله عنه فرمود: شگفتا! به مردم عراق بنگرید؛ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله - حسین رضی الله عنه - را کشتند (و دم برنیاوردند) حالا می آیند و از ما حکم خون پشه‌ای را می پرسند؟!».

این نکته قابل تأمل است که سامری از روحیه ورع، زهد و پرهیزگاری مردم سوء استفاده کرد پس از این امر به این نتیجه دست می یابیم که اگر مردم از علم و آگاهی درست بی بهره باشند، ممکن است همیشه از آنان چنین سوء استفاده‌هایی بشود چنان‌که عبدالله بن سبا از روحیه ورع و پرهیزگاری موجود در زمان خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما سوءاستفاده کرد و در زیر نقاب دفاع از فرهنگ پرهیزگاری، عملکرد عثمان رضی الله عنه را به زیر سؤال برد و آن فتنه کور را که هنوز امت اسلامی از آثار تفرقه‌بار آن رنج می برد، برانگیخت. البته در هر زمان مسلمانانی ساده لوح وجود دارند که با آویختن به ریسمان زهد بارد و جاهلانه، رهسپار وادی ضلال مبین و گرفتار دام شیطان لعین می شوند.

فَاخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ، خَوَارِفَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴿٨٨﴾

«پس» سامری از این طلاها «برایشان پیکر گوساله‌ای که صدایی داشت بیرون آورد» یعنی: گوساله سامری بانگ و آواز برمی داشت چنان‌که گوساله زنده بانگ برمی دارد. خوار: بانگ گاو است. به قولی: سامری در فن پیکرتراشی مهارت بسیاری داشت لذا در پیکر آن گوساله چنان شگاف‌هایی قرار داده بود که چون باد در شکم آن داخل می شد، آوازی از آن بر می خاست بنابراین، در آن گوساله حیاتی وجود نداشت «پس» سامری و کسانی که با او در این کار موافقت و همراهی کرده بودند، خطاب به بنی اسرائیل: «گفتند: این خدای شما و خدای موسی است» لذا او را بپرستید «پس فراموش کرده است» یعنی: موسی علیه السلام راه را گم کرده و جای این خدایش را پیدا نکرده زیرا از آن آگاهی نداشته پس رفته است تا آن را در طور جست‌وجو کند و بیابد. به قولی معنی این است: موسی علیه السلام فراموش کرد تا به شما بگوید که این گوساله خدای او و خدای شماست. یا ضمیر در (نسی) به سامری بر می گردد. یعنی: سامری پروردگار حقیقی

خود را از یاد برد، یا این امر را فراموش کرد که گوساله نمی‌تواند خدا باشد، به دلیل آیه ذیل:

أَفَلَا يَرُونَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْعًا ﴿٨٩﴾

«مگر نمی‌بینند که به‌سویشان سخنی را باز نمی‌گرداند» یعنی: آیا آن گمراهان کورمغز در این امر اندیشه و تفکر نکرده‌اند که آن گوساله پاسخ سخنشان را نمی‌دهد «و مالک هیچ سود و زیانی برایشان نیست» پس چگونه می‌پندارند که او خداست؟.

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَنْقُورِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي ﴿٩٠﴾

«و در حقیقت هارون به آنان» یعنی به پرستشگران گوساله «پیش از این» یعنی: پیش از آن‌که موسی عليه السلام از طور به‌سویشان بازگردد؛ «گفته بود که ای قوم من! جز این نیست که شما به این گوساله مورد فتنه قرار گرفته‌اید» یعنی: شما به سبب این گوساله در فتنه افتاده و مورد آزمایش قرار گرفته‌اید و به خاطر آن از راه حق گمراه شده‌اید پس آن را پرستش نکنید «و بی‌گمان پروردگار شما خدای رحمان است» نه گوساله بی‌جان «پس مرا پیروی کنید و فرمان مرا پذیرا باشید» در عبادت خداوند جل جلاله لذا از سامری در دستور وی به پرستش گوساله، پیروی نکنید.

پس ملاحظه می‌شود که هارون عليه السلام به نیکوترین وجه آنان را موعظه نموده بود زیرا او: اولاً: آنان را با این سخنش: **(إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ:)** همانا شما به سبب این گوساله به فتنه در افتاده‌اید؛ از بطلان کارشان آگاه کرد.

ثانیاً: آنان را با این سخنش: **(و إِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ:)** و همانا پروردگار شما خدای رحمان است؛ به سوی معرفت الله جل جلاله دعوت نمود.

ثالثاً: آنان را با این سخنش: **(فَاتَّبِعُونِي:)** از من پیروی کنید؛ به معرفت نبوت فراخواند.
رابعاً: آنان را با این سخنش: **(وَأَطِيعُوا أَمْرِي:)** و از فرمان من اطاعت کنید؛ به پیروی و انقیاد در برابر احکام و قوانین الهی دستور داد.

قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَنكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ ﴿١١﴾

«گفتند» منحرفان بنی اسرائیل در پاسخ هارون علیه السلام «همیشه مجاور خواهیم بود بر» پرستش «این گوساله تا موسی به سوی ما بازگردد» آن گاه می‌نگریم که آیا او مارا در پرستش آن تأیید می‌کند یا خیر؟ در این هنگام بود که هارون علیه السلام از آنان کناره گرفت.

قَالَ يَهْرُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ﴿١٢﴾ أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ﴿١٣﴾

سرانجام موسی علیه السلام از طور بازگشت و خواست تا با سرزنش برادرش هارون علیه السلام بر اوضاع چیره شود و بساط آن انحراف را برچیند: «گفت» موسی علیه السلام «ای هارون! وقتی دیدی آنها گمراه شدند» با پرستش گوساله «چه چیز تو را بازداشت که از من پیروی کنی؟» یعنی: به من به پیوندی و مرا از این عملکردشان آگاه گردانی؟ یا معنی این است: چرا در خشمگین شدن به خاطر الله عز وجل از من پیروی نکردی و با این گمراهان به مبارزه بر نخاستی؟ «آیا از فرمانم سرپیچی کردی؟» یعنی: چگونه دستورم را در ایستادگی برای خدا عز وجل و پشت کردن به کسانی که با دین وی به مخالفت برخاسته‌اند، خلاف کردی و در میان گروهی اقامت گزیدی که گوساله را به خدایی گرفته‌اند؟ یادآور می‌شویم که موسی علیه السلام قبل از رفتن به کوه طور، به برادرش فرمان داده بود که: (در میان قومم جانشین من باش و کار آنان را اصلاح کن و از راه فسادگران پیروی نکن) «اعراف / ۱۴۲».

قرطبی می‌گوید: «این اصل است در امر به معروف و نهی از منکر که باید از اهل منکر کناره گرفت لذا کسی که در میان اهل منکر اقامت می‌گزیند، بویژه اگر به عمل آنان راضی باشد، حکم او همچون حکم آنان است».

قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي

٩٤

گفت» هارون عليه السلام «ای پسر مادرم» او مخصوصا بدین سبب مادر را ذکر کرد که دل موسی عليه السلام را بر سر مهر آورد «نه ریش مرا بگیر و نه سرم را» یعنی با من این گونه از سر خشم و پرخاش گری برخوردار نکن. نقل است که موسی عليه السلام با دست چپ خود ریش هارون عليه السلام را و با دست راستش موی سر وی را گرفته بود و به انگیزه خشم و غیرت در راه خدا جل جلاله او را همچنان به سوی خود می کشید. سپس هارون عليه السلام به بیان عذر خویش در عدم جنگیدن با گوساله پرستان پرداخت و گفت: «من از آن ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداخته ای» یعنی: ترسیدم که اگر از میانشان بیرون روم و ترکشان کنم، یا اگر با آنان بجنگم، متفرق شوند زیرا اگر از میانشان بیرون می رفتم، یا علیه آنان مبارزه می کردم، قطعا گروهی از من پیروی می کردند و دیگران همراه سامری بر پرستش گوساله باقی می ماندند لذا از آن بیم داشتم که در آن صورت به من بگویی: این تو بودی که جمعشان را پراکنده ساخته ای.

گویند که شمار همه آنان در آن زمان ششصد هزار تن بود که جز دوازده هزار تن، بقیه همه به پرستش گوساله روی آوردند «و» نیز ترسیدم که بگویی «سخنم را نگاه نداشتی» یعنی: به سفارشم درباره آنها عمل نکردی و نصیحتم را پاس نداشتی. و آن این سفارش موسی به هارون علیهما السلام بود: ﴿أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ﴾ : (در میان قوم من جانشینم باش و کار آنان را اصلاح کن) «اعراف / ۱۴۲». همچنان هارون به سوی موسی علیهما السلام عذر دیگری پیش افگند، با این سخنش: (این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند) «اعراف / ۱۵۰».

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَمِرِيُّ

«موسی گفت: ای سامری! منظور تو چه بود؟» و چه چیز تو را به این کار واداشت؟»

قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ

سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي ﴿١٦﴾

«گفت» سامری «من به چیزی بینا شدم که دیگران به آن بینا نشدند» به قولی: مراد او همان رؤیت جبرئیل عليه السلام بود که او را سوار بر اسبی دید پس در ضمیرش چنین افکنده شد که از رد پای اسب وی مشت خاکی برگیرد. گفتنی است؛ خاک زیرپای جبرئیل عليه السلام و اسبش بر هیچ جمادی نمی‌افتد مگر این‌که آن جماد زنده می‌شود چنان‌که سامری گفت: «پس مشت خاکی از رد پای فرستاده خدا» یعنی جبرئیل عليه السلام «برداشتم و آن را در پیکر افکندم» یعنی در همان پیکری که از زر گداخته به قالب گوساله ریخته و پیراسته بودم «و نفس من همین وصف را پیش من بیاراست» و مرا به این دام فریب انداخت پس در این امر نه الهامی الهی داشتم، نه برهانی نقلی یا عقلی بلکه این فقط از آرایش دهی‌های نفسم بود و بس. این سخن سامری اعترافی از سوی وی به اشتباه است، نه توبه و ندامت.

قرطبی می‌گوید: «از امام ابوبکر طرطرشی رحمته الله پرسیدند: چه می‌گوید سید فقیه ما درباره گروهی از صوفیه که برای ذکر اجتماع می‌کنند و سپس برخی از آنان می‌ایستند و به رقص و وجد می‌پردازند تا آن‌که بی‌هوش بر زمین می‌افتند آن‌گاه چیزی آماده کرده و می‌خورند، آیا همراهی و حضور با آنان جایز است؟ امام در پاسخ گفت: خدای عزوجل بر تو رحم کند؛ مذهب این گروه صوفیه، بطالت و جهالت و ضلالت است و اسلام چیزی جز کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم نیست. اما از رقص و وجد بشنو: اولین کسانی که آن را پدید آوردند، یاران سامری بودند که چون برایشان گوساله‌ای بانگ برآورد ساخت، ایستادند و گرداگرد وی به رقص پرداختند پس این رقص از دین و آیین کفار و پرستشگران گوساله است... مگر نخوانده‌ای که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با اصحابش می‌نشست، گویی پرنده بر سرهایشان آشیان ساخته بود، از بس سکوت و وقار و سنگینی و ادب داشتند؟ لذا بر سلطان و نایبانش لازم است تا اینان را از حضور در مساجد و غیر آن بازدارند و برای کسی که به خدا جل جلاله و روز آخرت ایمان دارد، روا نیست که با آنان در مجالسشان حضور یابد و آنان را بر

باطلشان مدد کند، این است مذهب مالک و ابوحنیفه و شافعی و احمدبن حنبل و غیر ایشان از ائمه مسلمین^۱.

قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسٌ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ، وَانظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ﴿١٧﴾

«گفت» موسی علیه السلام به سامری «پس برو» از میان ما و بیرون رو از نزد ما «هرآینه بهره تو از زندگی این باشد که بگویی: به من دست نزنید» یعنی: همان گونه که تو به چیزی دست زدی که دست زدن به آن برایت جایز نبود - یعنی بر خاک پی موبک جبرئیل - پس اکنون سزای تو این است که نه کسی به تو دست زند و نزدیک شود و نه تو هم به کسی دست می زنی و نزدیک می شوی. گویند که سامری به هر کس که نزدیک می شد، هر دو را تب (سهم) می گرفت. آری! موسی علیه السلام امر کرد که سامری از میان قومش تبعید شود و به بنی اسرائیل دستور داد که نه با وی درآمیزند، نه به وی نزدیک شوند و نه با وی سخن گویند؛ به مثابه جزایی برای وی در این دنیا «و بی گمان تو را موعدی دیگر است که در آن با تو خلاف نشود» یعنی: هرگز خداوند جل جلاله آن وعده را در حق تو خلاف نمی کند و آن روز قیامت است «و اینک به سوی معبود خود که پیوسته در خدمتش معتکف بودی» و بر پرستش آن پایبند و پایدار «بنگر، که البته می سوزانیمش» به آتش. به قولی معنی این است: او را می کوبیم و به وسیله سوهان ذره ذره اش می کنیم «سپس آن را در دریا پراکنده می کنیم، پراکندنی» یعنی خاکستر گوساله را در دریا می افشانیم تا باد آن را پاک از بین ببرد و نابود سازد.

إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٨﴾

«معبود شما تنها آن خدایی است که هیچ معبود برحقى جز او نیست» نه این گوساله ای که سامری شما را به وسیله آن در فتنه افکند «به هر چیز از روی دانش

^۱ قرطبی: ۲۳۷/۱۱-۲۳۸.

احاطه کرده است» یعنی علم حق تعالی همه چیز را در بر گرفته است. پس هر کس چنین شأن و جایگاهی داشته باشد، بی شک تنها او شایسته پرستش است. ای بی خردان! وقتی گوساله را به پرستش گرفتید، عقل هایتان کجا رفته بود؟! بدین سان بود که موسی عليه السلام به فتنه سامری پایان داد و قومش را به سوی توحید برگرداند.

كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا ﴿١٩﴾

«این گونه بر تو حکایت می کنیم» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! چنان که داستان موسی عليه السلام را بر تو حکایت کردیم، همین گونه بر تو حکایت می کنیم: «از اخبار آنچه گذشته است» از حوادث و رخدادها در امت های پیشین تا این اخبار، آرام بخش جان و تسلی دهنده خاطر و دلیل صدق و راستگویی ات باشد «و مسلما به تو از جانب خود ذکری داده ایم» مراد از ذکر در اینجا: قرآن کریم است که کتابی همانند آن به هیچ یک از انبیاء عليهم السلام داده نشده است.

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا ﴿٢٠﴾

«هر کس از آن» یعنی از قرآن «روی برتابد» لذا به آن ایمان نیاورده و به آنچه در آن است عمل نکند «پس او در روز قیامت باری را بر می دارد» یعنی او در آن روز به سبب این روگردانی خود، گناهی بزرگ و مجازاتی سنگین را بر دوش می کشد.

خَلْدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا ﴿٢١﴾

«در آن» مجازات که آتش دوزخ است «جاودانه هستند و چه بدباری است» آن بار سنگین «برایشان که روز قیامت خواهند داشت» یعنی: این گناه بزرگشان در روز قیامت چه سربار بدی برایشان است.

يَوْمَ يُفْعُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ﴿١٠٢﴾

«روزی که در صور دمیده می شود» مراد نفخه دوم، یعنی نفخه رستاخیز است که مردم بعد از آن برای محاسبه حشر می شوند «و در آن روز مجرمان را کبودچشم برمی انگیزیم» مراد: مشرکان و گنه کارانی اند که به سبب گناهی که خداوند عز وجله بر آنان نیامرزیده است، مؤاخذه می شوند. یعنی: آنان را تشنه برمی انگیزیم زیرا سیاهی چشم هایشان بر اثر تشنگی به کبودی می گراید. همچنان احتمال دارد که مراد کبودی بدن هایشان و از جمله چشمانشان در اثر شدت خشم، پشیمانی، حسرت و گرانباریشان باشد.

يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا ﴿١٠٣﴾

«به طور پنهانی در میان خود می گویند» یعنی به آهستگی و آرامی به یکدیگر می گویند: «شما درنگ نکرده اید» در دنیا «جز ده شب» یعنی بر اثر شدت فشار و سختی ای که در آن قرار دارند، مدت اقامتشان را در دنیا یا در قبرهایشان بسیار کوتاه می پندارند.

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا ﴿١٠٤﴾

«ما به آنچه می گویند» در میان خویش در حال رازگویی «داناتریم آن گاه که نیک‌روش‌ترین آنان» امثلهم طریقه: یعنی عادل‌ترین آنها در سخن گفتن، کاملترین آنها در رأی و خرد و داناترین و نیک‌آیین‌ترین آنها در نزدشان «می گوید: درنگ نکرده اید» در دنیا «جز یک روز» نسبت دادن این سخن به آگاه‌ترین و رهیافته‌ترینشان برای آن است که سخن او بر شدت هول و هراسشان دلالت‌کننده‌تر است، نه این که این سخن به صدق و راستی نزدیکتر باشد.

وَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ﴿١٥﴾

«و از تو درباره کوهها می پرسند» یعنی: از حال و وضع آنها در روز قیامت می پرسند که: آیا در آن روز کوهها باقی می مانند، یا از بین می روند؟ «بگو: پروردگرم آنها را» در قیامت «ریز ریز می کند به پراکندگی» با برکندن آنها از ریشه، یا منفجر ساختن آنها، به گونه ای که ریزریز ذرات آنها در هوا پخش و پریشان گردد.

فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا ﴿١٦﴾

«پس آنها را میدانی هموار می گذارد» یعنی کوهها را به میدانی هموار تبدیل می کند. یا مواضع آنها را بعد از پراکندن و از میان بردن کوههایی که بر آنها قرار داشته، رها می کند و فرومی گذارد. قاع: زمینی است هموار، صاف، بی گیاه و بی بنا.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ﴿١٧﴾

«نه در آن هیچ فرودی می بینی و نه هیچ بلندی» عوج: به معنی نشیب و فرود آمدگی روی زمین است؛ چون وادیها و مانند آنها. امت: هر فراز و مکان بلندی است؛ مانند تلها و پشته های کوچک.

يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُمْ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ﴿١٨﴾

«در آن روز، همه از داعی پیروی می کنند» یعنی مردم از منادی خدا ﷻ به سوی محشر که اسرافیل ﷺ است پیروی می کنند و او چنین ندا در می دهد: به سوی پهن دشت گسترده قرار گرفتن در پیشگاه خدای رحمان بشتابید. البته اگر آنها به منادی خدای عزوجل در دنیا نیز لبیک اجابت می گفتند، این برایشان نجات بخش بود و در آن صورت از منادی در محشر درحالی پیروی نمی کردند که هیچ سودی برایشان دربر نمی داشت «هیچ کجی ای از آن پیروی نیست» یعنی: هیچ راهی برای گریز از پیروی آن منادی نیست و هیچ کس این توانایی را ندارد که از پیروی او منحرف شده و راهی

دیگر در پیش گیرد بلکه همه شتابان به سوی او حرکت می‌کنند «و صداها همه برای خدای رحمان خاشع می‌گردد» یعنی همه صداها از خشیت و خوف خدای رحمان و به منظور گوش سپردن به سخن او، خاموش می‌گردد «و جز صدایی آهسته نمی‌شنوی» همس: صدای آهسته و نرم، یا صدای پای حرکت‌کنندگان است.

يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَعَةُ إِلَّا مَنْ أِذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا ﴿١٩﴾

«در آن روز شفاعت سود نبخشد» برای کسی از هیچ شفاعتگری، هر کس که باشد «مگر برای کسی که خدای رحمان او را اذن داده است» یعنی: مگر شفاعت کسی که خدای رحمان به او اذن شفاعت داده است «و او را از روی گفتار پسند کرده است» یعنی: به‌خاطر آن سخن، شفاعتگر را مورد پسند قرار داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «روز قیامت در زیر عرش خدای رحمان می‌آیم و برای او به سجده در می‌افتم و بر من چنان محامد و اوصاف شگرفی داده می‌شود که اکنون نمی‌توانم آنها را برشمارم پس خداوند جلّ و علا مرا به هر مقدار از زمان که بخواهد در حال سجده باقی می‌گذارد، سپس می‌فرماید: ای محمد! سرت را بردار و سخن بگو؛ که سخت شنیده می‌شود و شفاعت کن؛ که شفاعتت پذیرفته می‌شود. پس برایم حدی معین در شفاعت مقرر می‌شود آن‌گاه کسانی را که در این محدوده قرار دارند، وارد بهشت می‌کنم، سپس مجدداً باز می‌گردم». راوی می‌گوید: آن حضرت ﷺ از چهاربار بازگشتن مجدد خود از بهشت به منظور کسب اجازه شفاعت برای جماعت‌های بیشتری، سخن گفتند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ، عِلْمًا ﴿٢٠﴾

«آنچه را پیش روی آدمیان است» از امر قیامت «و آنچه را پس از آنان است» از امر دنیا «می‌داند، حال آن‌که آنان به او احاطه عملی ندارند» یعنی دانشهای آنان نه به ذات حق تعالی احاطه دارد، نه به صفات و نه به معلومات وی.

❖ وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ﴿٣١﴾

«و چهره‌ها برای حی قیوم خضوع می‌کنند» یعنی: چهره‌ها به ذلت و فروتنی هر چه تمام، برای آن خدای زنده و پاینده خضوع و فروتنی می‌کنند «و بی‌گمان به‌مطلب نرسید هر کس بار ظلمی را بر دوش داشت» یعنی: زیانکار شد هر کس که چیزی از بار ستم را بر دوش داشت. به قولی: مراد از ظلم، شرک است. یعنی: زیانکار شد هر کس بار شرکی را بر دوش گرفت. در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، والخيبة كل الخيبة من لقي الله وهو به مشرك، فإن الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾»: هان! از ظلم بپرهیزید زیرا ظلم تاریکی‌های روز قیامت است و نامرادی - همه نامرادی - برای آن کسی است که خدا را درحالی ملاقات می‌کند که به وی مشرک است زیرا خداوند متعال می‌فرماید: بی‌گمان شرک ظلمی بس بزرگ است» «لقمان ۳۱/۱۳».

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ﴿٣٢﴾

«و هر کس کارهای شایسته کند» چون انجام دادن عبادات و طاعات و کارهای خیر «درحالی که مؤمن باشد» به خداوند ﷻ «پس نه از ستمی می‌ترسد» یعنی از این‌که بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرد، نمی‌ترسد «و نه از هضمی» هضم: کاستن از حق و پاداش حسنات است.

این آیه دلیل بر آن است که عمل شایسته بدون ایمان، هیچ قدر و ارزشی ندارد.

وَكذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا ﴿٣٣﴾

«و این گونه آن را» یعنی قرآن را «به صورت قرآنی عربی نازل کردیم» یعنی: آن را به زبان عربی که فصیح‌ترین زبانهاست، نازل کردیم تا همه آن را بفهمند زیرا زبانی به فصاحت و روشنی زبان عربی وجود ندارد «و در آن گونه‌گونه وعید آوردیم» یعنی در قرآن انواع گونه‌گونی از هشدارها و بیم‌دهی‌ها را برای ترساندن و تهدید آنها

آوردیم. یا در آن بعضی از انواع وعید را به روشهای مختلف تکرار کردیم «تا باشد که تقوا در پیش گیرند» یعنی تکرار هشدارهای قرآن برای آن است که بندگان از خدای عزوجل پروا کرده از معاصی وی بپرهیزند و از مجازات وی حذر کنند «یا برای آنان پندی بیاورد» یعنی: یا موعظه‌ها و هشدارهای قرآن در دل‌هایشان پند و عبرتی پدید آورد. به‌قولی معنی این است: یا قرآن در دل‌هایشان زهد و ورعی ایجاد کند.

فَعَلَى اللَّهِ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ. وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا



«پس خدا، فرمانروای برحق بلند مرتبه است» یعنی خدای سبحان از الحاد ملحدان و از آنچه مشرکان در وصف وی می‌گویند، برتر است زیرا او فرمانروای بر حقی است که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست و از جمله؛ ثواب و عقاب همه به‌دست اوست «و در خواندن قرآن پیش از آن که وحی آن بر تو به انجام رسانده شود، شتاب نکن».

در بیان سبب نزول آمده است: رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از اشتیاق فراوانی که به وحی نازل شده الهی داشتند، هنگامی که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام وحی می‌آورد، شتاب کرده و پیش از آن که او از وحی فارغ شود، به خواندن آیاتی که در آن لحظه بر ایشان درحال نزول بود، مبادرت می‌کردند پس خدای متعال ایشان را از این کار نهی کرد. نظیر این آیه است فرموده حق تعالی در سوره قیامت: ﴿لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ﴾ (به خواندن قرآن زبان خود را حرکت نده تا به آن شتاب ورزی) «قیامت/۱۶». به‌قولی معنی این است: وحی را به مردم قبل از آن که بیان تأویل و توجیه آن بر تو فرود آید، اعلام نکن «و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزای» یعنی: از پروردگارت درخواست کن که بر دانشت بیفزاید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین دعا می‌کردند: «اللهم أنفعني بما علمتني وعلمني ما ينفعني، وزدني علما والحمد لله على كل حال وأعوذ بالله من حال أهل النار: بار خدایا! مرا از آنچه به من آموخته‌ای، بهره‌مند گردان، آنچه را مایه

بهره‌مندی من است به من بیاموزان و بر دانشم بیفزای و ستایش در هر حال از آن خداوند است و به خداوند عزوجل پناه می‌برم از حال اهل دوزخ».

آیه کریمه به تحصیل علم و پیمودن مدارج عالیه آن - تا هر پایه‌ای که خدا عَلَّامٌ بخواهد - ترغیب می‌کند زیرا مرتبه علم، بلندترین مرتبه‌هاست و دریای علم چنان پرگستره است که هیچ انسانی آن را نمی‌تواند درنوردد. نسفی به نقل از علما می‌گوید: «خدای عزوجل پیامبرش را در هیچ چیزی به افزون طلبی فرمان نداد، جز در طلب علم».

وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَلَمْ نُجِدْ لَهُ عَزْمًا ﴿١١٥﴾

«و به یقین پیش از این به سوی آدم حکم فرستادیم» یعنی به آدم عَلَّامٌ پیش از بخشیدن فرزندان به وی امر و سفارش کردیم که از آن درخت معین نخورد «ولی فراموش کرد» عمل به عهدی را که در باره آن به وی حکم صادر کرده بودیم و آنچه را که از او در مورد آن پیمان گرفته شده بود لذا از آن درخت معین خورد «و برای او عزمی استوار نیافتیم» عزم در لغت: متعهد ساختن نفس، مصمم شدن بر انجام کاری و به اجرا گذاشتن باورها در هر امری است. البته آدم عَلَّامٌ خود را به این امر که از آن درخت معین نخورد، ملزم و مصمم گردانیده بود و بدان تعهد سپرده بود اما چون شیطان وی را وسوسه کرد، طبیعتش نرم و منفعل و عزمش سست و شکننده شد و ضعف بشری دامنگیر وی گشت لذا نتوانست از نخوردن میوه آن درخت شکیبایی کند. یا معنی این است: آدم را در مخالفت با امر خویش، مصمم و دارای عزم استواری نیافتیم بلکه این کار وی از روی فراموشی و نسیان بود.

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ ﴿١١٦﴾

«و یاد کن هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید پس بجز ابلیس که سر باز زد، همه سجده کردند» تفسیر نظیر این آیه کریمه در سوره «بقره / ۳۴» گذشت.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى ﴿١١٧﴾

«پس گفتیم: ای آدم! درحقیقت، این ابلیس برای تو و همسرت دشمنی است» خطرناک زیرا نه برایت سجده کرد و نه به فضلтан معترف شد «پس زنهار تا شما را از بهشت بیرون نکند که آن گاه در رنج افتی» در زمین چرا که در زمین همه چیز بسان بهشت آماده نیست و تو در زمین گزیری از آن نداری که در کار به دست آوردن اسباب زندگانی؛ مانند کشاورزی، دامداری، بنایی و غیره، هرگونه رنجی را به جان بخری در حالی که در بهشت از این خبرها نیست و آنجا همه چیز بی رنج و زحمت فراهم است. دلیل این که حق تعالی فقط از افتادن آدم علیه السلام در رنج و مشقت سخن گفت، نه از همسرش؛ این است که مرد مسئول تأمین هزینه زندگی و انفاق بر زنش می باشد و اوست که باید تلاش بیشتر بنماید.

إِنَّ لَكَ أَلًا يَجُوعُ فِيهَا وَلَا تَعْرِىٰ ﴿١١٨﴾

«در حقیقت برای تو در بهشت این» امتیاز «هست که نه در آن گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی» یعنی: تو در بهشت از انواع برخورداریهها و بهره مندیها مستفید و از انواع نعمتها - چون خوردنیهای لذت بخش و گوارا و پوشیدنیهای فاخر و تن آرا - متنعم می گردی.

وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ ﴿١١٩﴾

«و هم این که در آنجا نه تشنه می گردی و نه گرمزده آفتاب» چنان که تشنگی و گرمزدگی، ساکنان زمین را آزار می دهد لذا در بهشت از این تیره بختیها هیچ اثری نیست. و اساس رنجها و نگون بختیهای دنیا منوط است به: سیر و سیراب کردن شکم، پوشاندن تن و مسأله مسکن.

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَنَادِمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْغُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَىٰ ﴿١٢٠﴾

«پس شیطان به سوی وی وسوسه انداخت» یعنی: شیطان با آدم و حوا به گونه پنهانی وارد گفت‌وگو شد و «گفت: ای آدم! آیا تو را به درخت جاودانگی» یعنی: درختی که هر کس از آن بخورد، اصلاً نمی‌میرد و «بر ملکی که زایل نمی‌شود» و به پایان نمی‌رسد؛ «راهنمایی کنم؟» البته این سخن از سوی ابلیس - علیه اللعنه - دروغی بیش نبود تا آن‌دو را اندک‌اندک و نرم‌نرم، به سوی معصیت خدای سبحان بکشاند. شایان ذکر است که این دو گرایش؛ یعنی گرایش به جاودانگی و گرایش به فرمانروایی، دو گرایش عمیق و ریشه دار در طبیعت بشر است که شیطان از آنها در وسوسه آدم و حوا در بهشت بهره‌برداری کرد و او همیشه از همین دو گرایش بهره می‌برد تا انسان را از پیام الهی و کتاب وی دور گرداند.

فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لهُمَا سَوْءَ تُوهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْنِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ﴿١٢١﴾

﴿١٢١﴾

«آن‌گاه» آدم و حوا «از آن درخت خوردند پس بر آنان شرمگاههایشان نمایان شد» تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در سوره «اعراف» گذشت «و شروع کردند به چسبانیدن برگهای بهشت بر خود» یعنی: برگهای درختان بهشت را به هم وصله می‌زدند تا عورت خود را بپوشانند. به قولی: آن دو شروع به چسبانیدن برگهای درخت انجیر بر خود کردند «و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و راه را گم کرد» یعنی: آدم با خوردن از آن درخت، خداوند متعال را نافرمانی کرده به بیراهه رفت و راه صواب را گم کرد. به قولی معنی این است: با فرودآورده شدن به دنیا زندگی گوارای آدم بر وی تیره و تار شد.

ثُمَّ اجْنِبْهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ ﴿١٤٣﴾

«سپس» بعد از آن که آدم از آن معصیت توبه کرد و از پروردگارش به خاطر ارتکاب آن آمرزش طلبید و اعلام کرد که با این معصیت بر خویشتن خویش ستم کرده است «پروردگارش او را برگزید» و به خود نزدیک ساخت «پس به رحمت بازگشت بر وی» یعنی: حق تعالی توبه او را از معصیتش پذیرفت و بر او بخشود «و هدایتش کرد» به سوی توبه و مغفرت.

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَىٰ ﴿١٤٤﴾

«فرمود» حق تعالی به آدم و حوا «شما هردو، از بهشت فرود آید» به سوی زمین «برخی دشمن برخی دیگر» یعنی: در حالی که برخی از شما گروه بشر در دنیا در امر معاش و مانند آن از امور، دشمن برخی دیگر هستید و به سبب این دشمنی، در میان شما جنگ و خونریزی و کشمکش پدید می آید «پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد» با ارسال پیامبران عليه السلام و فرورستاندن کتابها؛ در آن صورت «هر کس از هدایتم پیروی کند، نه گمراه می شود» در دنیا «و نه رنج می کشد» با تیره بخت شدن در آخرت.

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ ﴿١٤٥﴾

«و هر کس از ذکر من روگرداند» یعنی: هر کس از دین من، تلاوت کتاب من و عمل به آنچه که در آن است، دل بگرداند «درحقیقت، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت» یعنی: بی گمان در این دنیا زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت زیرا او از آرامش روان و انشراح صدر بی بهره می ماند و هرچند ظاهراً متنعم و در رفاه باشد اما در حقیقت امر، در نگرانی و اضطراب و حیرت به سر می برد. در روایتی آمده است که مراد از «زندگی تنگ و سخت»، عذاب کردن کافر در قبرش می باشد «و روز قیامت او

را نابینا محشور می‌کنیم» یعنی: او را درحالی حشر می‌کنیم که بینایی چشمانش از وی سلب شده است. به قولی: مراد نابینایی وی از دیدن حجت، یعنی نابینایی قلب است.

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا ﴿١٢٥﴾

«می‌گویند: پروردگارا! چرا مرا نابینا محشور کردی با آن که بینا بودم» در دنیا؟.

قَالَ كَذَلِكَ أَنْتَ أَيْنَمَا فَتَنَّا فَتِنَّا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ نُنَسِي ﴿١٢٦﴾

«می‌فرماید: همان طور که آیات ما بر تو آمد» یعنی: آن‌گاه که در دنیا آیات و نشانه‌های ما بر تو آمد، تو خود همین‌طور عمل کردی و از دیدن حق نابینا شدی چراکه «تو آنها را فراموش کردی» یعنی: از آنها روی برگردانده و آنها را ترک کردی و در آنها به دیده خرد ننگریسته و از آنها تغافل نمودی «همان‌گونه امروز فراموش می‌شوی» یعنی در نابینایی و عذاب دوزخ رها می‌گرددی زیرا جزا از جنس عمل است. باید دانست که فراموش کردن لفظ قرآن به‌همراه فهم معنی و قیام به مقتضای آن، در این وعید و هشدار داخل نیست، هر چند در وعید دیگری داخل است که این حدیث شریف رسول خدا ﷺ ناظر به آن می‌باشد: «ما من رجل قرأ القرآن فَنَسِيَهُ إِلَّا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَهُوَ أَجْزَمُ: هیچ کسی نیست که قرآن را خوانده (یعنی آن را حفظ کرده) و باز آن را فراموش نموده مگر این که خدای عزوجل را در روزی که با وی ملاقات می‌کند، درحالی ملاقات می‌کند که بی‌زبان است و نمی‌تواند سخن بگوید». که این حدیث برای این گونه کسان، وعیدی است سخت و تکان‌دهنده.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ ۗ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى ﴿١٢٧﴾

«و همچنین سزا می‌دهیم هر که را اسراف کرده و به آیات پروردگار خود ایمان نیاورده» بلکه آنها را تکذیب کرده است. اسراف: افراط‌گرایی و فرورفتن در شهوات و خواهش‌های حرام است که مراد از آن در اینجا تکذیب آیات الهی است «و هرآینه

عذاب آخرت سخت‌تر» یعنی: بزرگتر و وحشتناک‌تر از عذاب دنیاست «و پاینده‌تر است» یعنی: دوام‌دارتر و پایدارتر است زیرا هیچ انقطاعی ندارد. از این روی در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ برای مرد و زنی که قصد لعان کردن را داشتند، فرمودند: «بی‌گمان عذاب دنیا از عذاب آخرت آسان‌تر است». یعنی: ای مرد لعان کننده! اگر تو به دروغ به زنت نسبت زنا داده‌ای، بدان که اجرای حد قذف بر تو در دنیا آسان‌تر از قبول عذاب آخرت است پس بگو که به دروغ بر زنت اتهام بسته‌ام. و اما تو ای زن! اگر مرتکب فحشا گردیده‌ای، اجرای حد زنا بر تو در دنیا آسان‌تر از تحمل عذاب آخرت است پس اگر چنین است به حقیقت اعتراف کن و از عذاب آخرت بپرهیز.

أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿١٢٨﴾

«آیا برایشان» یعنی: برای اهل مکه «روشن نشده است که چه بسیار نسلهایی را پیش از آنان نابود کردیم که اینک آنان در سراهای ایشان رفت و آمد می‌کنند» یعنی از منازلشان بهره‌مند می‌شوند. یا در دیار آن هلاک‌شدگان رفت و آمد می‌کنند و این رفت و آمد به هنگام بیرون‌شدنشان برای تجارت و طلب معیشت و کسب و کار است که آنها در این آمدورفت‌ها، سرزمین‌ها و شهرهای امتهای گذشته - چون اصحاب حجر و ثمود و قریه‌های قوم لوط - را خراب و خالی می‌بینند پس اگر بیندیشند، بی‌گمان این مشاهدات از جمله امور سخت عبرت‌انگیز است لذا آنان باید از سرنوشت آن امتهای درس عبرت بگیرند تا آنچه بر آنان فرود آمد، بر اینان فرود نیاید «بی‌گمان در این امر برای خردمندان» که خردشان آنها را از کارهای زشت و ناروا بازمی‌دارد «نشانه‌هایی است» عبرت‌انگیز و هشدار دهنده.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَامًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى ﴿١٢٩﴾

«و اگر نبود سخنی که سابقاً از پروردگار تو صادر شد» که عبارت است از: وعده خدای سبحان در به تأخیرانداختن عذاب از امت محمدی ﷺ تا سرای آخرت،

«هر آینه» مجازات و عذاب گناهانشان «لازم شده بود» و حتما گریبانگیرشان می شد پس عذاب به هیچ حال نه از آنان دور و نه به تأخیر افکنده می شد «و اگر اجلی معین نبود» یعنی: اگر نزد خدای عزوجل برای این گروه تکذیب کننده موعده معینی نبود، قطعاً عذاب عاجل و ناگهانی بر آنان فرود می آمد پس آنان نباید به این وضع و حال خویش فریفته شوند. از این جهت حق تعالی برای دلجویی پیامبرش می فرماید:

**فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَايِ آتِلٍ فَسَبِّحْ
وَأَطْرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ ﴿١٣٠﴾**

«پس بر آنچه می گویند» در این باره که تو جادوگری دروغگو هستی و مانند آن از طعن و تکذیب های ناروا «شکیبا باش» و به این یاوه هایشان هیچ اهمیتی نده زیرا برای عذابشان وقت معینی است که هرگز پس و پیش نمی افتد «و با حمد پروردگار خویش تسبیح گوی» مراد از تسبیح گفتن در اوقاتی که در این آیه ذکر می شود، ادای نمازهای پنج گانه است. آری! تسبیح گوی «قبل از طلوع آفتاب» اشاره به نماز صبح است «و قبل از غروب آن» اشاره به نماز عصر است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هرگز کسی که قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن نماز خوانده است، به دوزخ داخل نمی شود». «و برخی از ساعات شب تسبیح بگویی» یعنی: نماز بخوان. مراد از آن نماز تهجد است و برخی آن را بر دو نماز مغرب و عشاء حمل کرده اند «و» تسبیح گوی در «اطراف روز» به قولی: مراد از آن، نمازهای ظهر و عصر است. به قولی دیگر: جمله (و قبل غروبها) به نماز ظهر نیز اشاره دارد زیرا نمازهای ظهر و عصر هر دو قبل از غروب آفتاب است. بعضی گفته اند: مراد آیه کریمه، نمازهای نافله است. به قولی دیگر: مراد گفتن سبحان الله در این اوقات است «باشد که خشنود گردی» یعنی بدان امید که از نزد خدای سبحان به چیزی نایل گردی که روانت را خشنود و دلت را شاد گرداند. در حدیث شریف آمده است: «يقول الله تعالى: يا أهل الجنة، فيقولون: لبيك وسعديك، فيقول: هل رضيتم؟... إني أعطيتكم أفضل

من ذلك، فيقولون: وأى شيء أفضل من ذلك؟ فيقول: أحل عليكم رضوانى فلا أسخط عليكم بعده أبداً: خدای متعال می فرماید: ای اهل بهشت! می گویند: پروردگارا! به فرمان حاضریم و فرمانت خجسته است. می فرماید: آیا خشنود شده اید؟ می گویند: پروردگارا! مگر ما را چه شده است که خشنود نباشیم درحالی که برای ما چیزهایی عطا کرده ای که به هیچ یک از خلقت نداده ای؟ می فرماید: ولی من به شما بهتر از این را نیز می دهم. می گویند: چه چیز بهتر از آن است؟ می فرماید: بر شما خشنودی و رضوان خویش را فرود می آورم و بعد از آن، دیگر هرگز بر شما خشم نمی گیرم».

از این آیه چنین بر می آید که: تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ به اضافه صبر و شکیبایی در برابر آزار دشمنان دین، ادب مسلمان در مقاومت و ایستادگی رویاروی سخنان و ستیزه های اهل کفر است چنان که تسبیح گفتن همراه با حمد خدا ﷻ، وسیله مسلمان در نیل به مدارج سعادت دنیا و آخرت نیز می باشد.

وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفِثَنَّهُمْ فِيهِ وَرِزْقٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ﴿١٣٦﴾

«و به سوی آنچه که گروهی از آنان را» یعنی از کفار را بدان «بهره مند ساخته ایم» از آرایش های زندگی دنیا «چشم مدوز» بلکه همت خویش را در به دست آوردن نعمت های جاودانی ای که نزد ما است صرف کن «آرایش زندگانی دنیا است» یعنی: اینها فقط تجمل و زینت و بهجت گذرای آن؛ از مال و منال و منازل و فرش و ظرف و وسایل سواری راحت و غیره است «تا آنان را در آن بیازماییم» یعنی: تا این بهره ها و آرایش ها را آزمایش و ابتلایی از جانب خویش برای آنان گردانیم «و روزی پروردگار تو بهتر و پاینده تر است» یعنی: آنچه که خداوند ﷻ برایت از روزی دنیا و ثواب و پاداش آخرت مقدر و میسر می کند، به هر حال بهتر از چیزهایی است که در دنیا به کفار داده است. یادآور می شویم که تفسیر نظیر این آیه در سوره «حجر» / ۸۸ گذشت.

بنا بر همین ارشاد الهی بود که رسول خدا ﷺ گریزنده ترین مردم از دنیا و زاهدترینشان از آن بودند و هیچ چیز را برای فردای خود ذخیره نمی کردند. در حدیث شریف آمده است: «إن أخوف ما أخاف عليكم ما يفتح الله لكم من زهرة الدنيا، قالوا: وما

زهرة الدنيا يا رسول الله؟ قال: بركات الأرض: بی گمان از شدیدترین آنچه که بر شما بیمناک هستم، چیزهایی است که خدای متعال بر شما از آرایش دنیا فرامی گشاید. اصحاب پرسیدند: آرایش دنیا چیست یا رسول الله؟ فرمودند: بركات زمین».

وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلَكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى ﴿١٣٣﴾

«و اهلت را به نماز فرمان ده» مراد از اهل: خانواده آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند. به قولی دیگر: مراد تمام امتشانند «و خود بر آن شکبیا باش» با مداومت بر آن. روایت شده است که هرگاه به خانواده پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رنجی می رسید، آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ایشان را به خواندن نماز فرمان داده و این آیه کریمه را تلاوت می کردند «ما از تو روزی دادن را نمی طلبیم» یعنی ما از تو نمی طلبیم که خود و خانواده ات را روزی بدهی «ما تو را روزی می دهیم» و آنان را پس نگران روزی نباش و همه همت خویش را صرف آخرت کن «و عاقبت از آن تقوا است» یعنی: سرانجام نیک و پسندیده که بهشت است، از آن اهل تقوا و پرهیزگاری است. در حدیث شریف قدسی آمده است: «يقول الله تعالى: يا بني آدم! تفرغ لعبادتي أملأ صدرك غنى وأسد فقرک وإن لم تفعل ملأت صدرك شغلا ولم أسد فقرک: خداوند متعال می فرماید: ای فرزند آدم! خود را برای عبادتم فارغ گردان تا سینه ات را از بی نیازی و توانگری پر سازم و فقر و نیازمندی را از تو دور کنم و اگر چنین نکنی، سینه ات را از گرفتاری و مشغله پر ساخته و فقر و بینوایی تو را برطرف نمی کنم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من كانت الدنيا همه، فرق الله عليه أمره وجعل فقره بين عينيه ولم يأت من الدنيا إلا ما كتب له، ومن كانت الآخرة نيته جمع له أمره وجعل غناه في قلبه وأتته الدنيا وهي راغمة: هر کس همه هم و غمش دنیا باشد، خداوند کار وی را بر وی پراکنده می کند و فقرش را در میان چشمانش قرار می دهد و برایش از دنیا جز آنچه که مقدر شده است، به دست نمی آید و هر کس نیتش آخرت باشد، کارش برایش به

سامان آورده شده و بی‌نیازی وی در قلبش قرار داده می‌شود و دنیا اجباراً به‌سوی وی روی می‌آورد».

وَقَالُوا لَوْلَا يَا تِينَا يَا تَيْبَةَ مِّنْ رَبِّهِ ؕ أَوْلَم تَأْتِيهِمْ بَيِّنَةٌ مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ﴿١٣٣﴾

«و گفتند» کافران «چرا» محمد ﷺ «از جانب پروردگارش معجزه‌ای برای ما نمی‌آورد» چنان‌که انبیای قبل از وی می‌آوردند؟ مراد: معجزاتی است که خود آنان پیشنهاد می‌کردند؛ چون تبدیل کردن کوه صفا به طلا، پدید آوردن چشمه‌سارها و جویبارها در وادی مکه و امثال آن. پس خدای عزوجل این پیشنهادشان را رد کرد و فرمود: «آیا دلیل روشن آنچه در صحیفه‌های پیشین است؟» یعنی دلایل روشن تورات، انجیل، زبور و سایر کتب منزله «برایشان نیامده است؟» درحالی که در این کتاب‌ها و صحیفه‌ها هم به نبوت پیامبر اسلام ﷺ تصریح شده و هم به بعثتشان بشارت داده شده است؟ پس از آنجا که این کافران به‌صدق و صحت آن کتب منزله معترفند، این خود بر بی‌پایه بودن انکارشان کافی است زیرا بیان روشن و صریح آن کتاب‌ها در مورد نبوت پیامبر اسلام ﷺ، بر انکارشان مهر بطلان کوبیده و بیراهه‌رویها و گردنکشی‌های آنان از تن دادن به حقیقت را باطل و بی‌اثر می‌گرداند. به‌قولی معنی این است: آیا خبر هلاک کردن امت‌هایی که کفر ورزیده و به‌انگیزه عناد، نشانه‌ها و معجزات افزون‌تری درخواست کردند، به آنان نرسیده است؟ یا معنی این است: آیا به شما معجزه‌ای که ما در معجزات و بزرگترین آنها در باب اعجاز است، نرسیده؟ که این ابرمعجزه قرآن کریم می‌باشد، کتابی که نه فقط گواه صحت سائر کتب منزله است و در آن برهانهای روشن آن کتابها وجود دارد بلکه معجزه نیز هست، درحالی که آن کتاب‌ها معجزه نبودند.

وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِّن قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِن قَبْلِ أَنْ نُنزِلَ وَفَخَزَفَ ﴿١٣٤﴾

«و اگر ما آنان را» یعنی: کافران را «پیش از وی» یعنی: پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله «به عذابی هلاک می کردیم، قطعاً می گفتند» در روز قیامت «پروردگارا! چرا پیامبری را به سوی ما نفرستادی؟» در دنیا «تا آیات تو را» که آن پیامبرت برای ما می آورد، «پیروی می کردیم، پیش از آن که خوار شویم» با فرود آمدن عذاب در دنیا «و رسوا گردیم» با ورود به دوزخ در روز قیامت.

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنِ أَصْحَبُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى ﴿١٣٥﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به مخالفان کفر پیشه ستیزه جوی خود؛ «همه منتظرند» یعنی هر یک از ما و شما منتظر رخدادی هستیم که کار، سرانجام به سوی آن خواهد انجامید «پس در انتظار باشید» سرانجام کار را؛ «زودا که بدانید چه کسانی اهل راه راست هستند» یعنی: چون قیامت فرارسد، خواهید دانست که چه کسی برحق است؛ «و چه کسی راه یافته است» به سوی حق و از بی راه روی وارسته می باشد؟ ما، یا شما؟.

(سوره انبیاء)

مکی است و دارای (۱۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را بدان جهت «انبیاء» نامیدند که متضمن بیان جهاد و مبارزه انبیای عظام علیهم السلام علیه اقوام بت پرست و مشرکشان است. این بیان از داستان ابوالانبیاء ابراهیم علیه السلام که با کمی تفصیل مطرح شده، شروع می شود، سپس با داستانهای اسحاق، یعقوب، لوط، نوح، داوود، سلیمان، ایوب، اسماعیل، ادریس، ذوالکفل، ذوالنون، یونس، زکریا، عیسی و سرانجام خاتم النبیین محمد مصطفی صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین دنبال گردیده و سرگذشت دعوت آنها با بیانی موجز مطرح می شود.

روایت شده است که همزمان با نزول این سوره، مردی از اعراب (بادیه نشینان) به مدینه آمد و در منزل عامر بن ربیع رضی الله عنه رحل اقامت افکند، عامر از او به نیکویی پذیرایی کرد و درباره وی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سخن گفت، سپس آن مرد به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شد و چون از حضور ایشان برگشت، به عامر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من وادایی بخشیدند که وادایی بهتر از آن در میان اعراب نیست و من می خواهم که قطعه ای از آن را به تو ببخشم که از آن تو و بازماندگانت باشد. عامر گفت: «مرا به قطعه زمینت نیازی نیست زیرا امروز سوره ای نازل شد که دنیا را از یادمان برد».

أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ ﴿۱﴾

«برای مردم» یعنی: برای کفار - به دلیل سیاق آیات؛ «حسابشان نزدیک شده است» یعنی: وقت حسابشان که روز قیامت است زیرا آنچه از عمر دنیا باقی مانده، کمتر از آن چیزی است که گذشته است. از این جهت در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بعثت أنا و الساعة كهاتين: من درحالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو انگشت من نزدیک است» و به دو انگشت سبابه و میانی خود اشاره کردند. «و آنان» یعنی کفار «در غفلت» از حساب خویش «رویگردانند» با آن که قیامت و حضور در عرصه حساب هم نزدیک است زیرا سرگرم برخورداریهای زندگی

و گرفتاریهای دنیا می‌باشند، به همین سبب است که از امر آخرت غافل بوده و برای آن آمادگی ندارند، درحالی‌که دل‌های زنده - چون دل عامر بن ربیعہ رضی اللہ عنہ - پیامها را در می‌یابند و از آنها تأثیر می‌پذیرند.

مَا يَأْتِيهِمْ مِّن ذِكْرٍ مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ ﴿٢﴾

«هیچ ذکر تازه‌ای از سوی پروردگارشان برایشان نمی‌آید» مراد از ذکر در اینجا: آیات قرآن است. یعنی آیاتی از قرآن که جدیداً نازل شده، بر آنان نمی‌آید «مگر این که بازی‌کنان آن را می‌شنوند» پس دل‌هایشان گرفتار دنیای مادی و غوغای نفوس اماره بالسوءشان است لذا در آیات قرآن آن گونه که باید تأمل نمی‌کنند چنان‌که می‌فرماید:

لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ وَأَسْرَأُ النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٣﴾

«در حالی که دل‌هایشان غافل شده» یعنی دل‌هایشان وابسته بازی و سرگرمی دنیا و خواهش‌های دنی‌مادیشان است پس به امر مهمی چون گوش هوش فرادادن به قرآن چنان‌که باید و شاید التفات نمی‌کنند. «و آنان که ستم کردند پنهان رازگفتند» یعنی در پنهان ساختن این رازشان سعی بلیغ کرده و گفتند: «که آیا این شخص جز بشری مانند شماست» که هیچ‌گونه فرقی با شما ندارد؟ یعنی: او هم مانند شما می‌خورد، می‌آشامد، از مادری زاده شده و بالاخره می‌میرد پس او چگونه می‌تواند پیامبر باشد؟ «آیا دیده و دانسته به سوی سحر می‌روید؟» یعنی: هرگاه او بشری مانند شماست و آنچه که به همراه آورده سحر و جادو بیش نیست پس چگونه دعوت وی را اجابت کرده و از وی پیروی می‌کنید؟

باری! آنان بر این باور بودند که پیامبر جز فرشته نتواند بود و هر کس از بشر که دعوی رسالت کند، ساحر و جادوگر است.

قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٤﴾

«گفت» پیامبر ﷺ «پروردگارم هر سخنی را در آسمان و زمین می‌داند» در هر مکانی از اطراف و اکناف آسمانها و زمین که گوینده‌ای سخن بگوید لذا او به آنچه که شما در میان خود به طور سرپوشیده و با رمز و راز سخن گفته‌اید، داناست «و او شنوای» هر چیزی است که شنیدنی است «داناست» به هر امر دانستنی؛ از جمله به احوال و اوضاع شما.

بَلْ قَالُوا أَضْغَنْتُمْ أَحْلَامَ بَلِ افْتَرَيْنَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ ﴿٥﴾

«بلکه گفتند: خوابهای آشفته است» یعنی: ای پیامبر! آنچه که تو به نام قرآن می‌آوری، از خوابهای دروغین و آشفته است. أضغاث: خوابهای پریشانی است که تعبیر و تأویلی نداشته باشد «بلکه می‌گویند: آن را افترا کرده است» و بر بسته است «بلکه می‌گویند: او شاعر است» و آنچه که به نام قرآن با خود آورده، از جنس شعر است.

بی‌تردید این سخنانشان حاکی از سردرگمی و آشفته‌حالی است، از آنجا که نشان‌دهنده آن است که آنها سخت مترددند و در قضاوتشان راجع به قرآن، رأی و بینش ثابتی ندارند پس این تردد خود دلیل بر آن است که آنان به حقیقت آنچه که پیامبر ﷺ آورده است آشنایی ندارند لذا نمی‌دانند که قرآن چیست و کنه و حقیقت آن چگونه است. یا آنان به خوبی می‌دانند که قرآن حق است و از جانب خدای عزوجل می‌باشد ولی خواستند تا با این آشفته‌گویی‌ها، قضیه را بر پیروان خویش در لفافه دروغ و نیرنگ‌بازی بیچانند و آنها را اغفال کنند، هم از این روی گفتند: «پس باید که برای ما نشانه‌ای» یعنی معجزه‌ای «بیاورد، همان‌گونه که پیشینیان به آن فرستاده شدند» یعنی: همان‌گونه که معجزاتی چون عصا برای موسی عليه السلام و شتر برای صالح عليه السلام و غیر آن به پیامبران پیشین داده شد، پیامبر اسلام عليه السلام نیز باید معجزه‌ای از همین سنخ برای ما بیاورد.

خدای عزوجل در پاسخشان می‌فرماید:

مَاءَ أَمْنَتٍ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

«پیش از آنان نیز هیچ شهری که آن را هلاک کرده‌ایم به آیات ما ایمان نیاورده بود» یعنی قبل از آنان نیز مردم شهرهای پیشین که از پیامبران‌شان درخواست معجزه کرده بودند و معجزات حسی بزرگی برایشان آمد، به آن معجزات ایمان نیاوردند و در نتیجه آنان را هلاک کردیم، آیا اگر پیشنهاد اینان را نیز برآورده کنیم، به این معجزات ایمان می‌آورند؟!.

این آیه بیانگر این سنت الهی در حق امت‌های پیشین است که هرگاه به آنان معجزه درخواستی‌شان فرستاده می‌شد و سپس ایمان نمی‌آوردند، به طور قطع عذابی ریشه‌کن کننده و خانمان برانداز بر آنان نازل می‌شد. در اینجا نیز خداوند ﷻ می‌فرماید: هرگاه سنت ما چنین است پس ما چگونه درخواست مشرکان منکر محمد ﷺ و قرآن را در ارائه معجزات حسی دیگر - افزون بر معجزاتی که وجود دارد - برآورده می‌کنیم؟ «پس آیا اینان ایمان می‌آورند؟» یعنی: هرگاه امت‌های هلاک شده پیشین - با وصف آن که معجزات درخواستی‌شان نیز به آنان ارائه شد - ایمان نیاوردند، دیگر چگونه این گروه ایمان خواهند آورد؛ حتی اگر آنچه را درخواست کرده‌اند به آنان فرستاده شود؟ گو این که خداوند متعال با این بیان، به رحمت خویش بر این امت اشاره کرده و تلویحا می‌گوید: ما اراده نداریم تا این امت را به سرنوشت امت‌های پیشین که استیصال و نابودی مطلق‌شان بود روبرو سازیم، به همین دلیل است که پیشنهادشان در فرستادن معجزات حسی بیشتری را اجابت نمی‌کنیم.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که مردم مکه به رسول خدا ﷺ گفتند: «اگر آنچه می‌گویی حق است و ایمان آوردن ما تو را خوشحال می‌کند پس کوه صفا را برای ما طلا بگردان.» در این هنگام جبرئیل ﷺ نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: «اگر بخواهی این درخواست قومت برآورده می‌شود ولی در صورتی که برآورده شد و آن‌گاه ایمان نیاوردند، دیگر به آنان هیچ مهلتی داده نمی‌شود. و اگر می‌خواهی که بر قومت مهربانی کنی، نیز مختاری.» رسول خدا ﷺ فرمودند: «بلکه بر قومم

مهربانی می‌کنم و در فرود آمدن عذاب بر آنان، شتاب و عجله به‌خرج نمی‌دهم و برایشان خواستار مهلت هستم». همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَتَلَوْا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٧﴾

سپس خداوند ﷻ در رد شبهه اولشان که پیامبر نباید از جنس بشر باشد، می‌فرماید: «و پیش از تو نیز جز مردانی را که به آنان وحی می‌کردیم، گسیل نداشتیم» یعنی پیش از تو نیز، به‌سوی امتهای پیشین جز مردانی از بشر را به رسالت نفرستاده‌ایم و هرگز فرستادگان ما به‌سوی آنان از فرشتگان نبوده‌اند «پس اگر نمی‌دانید از اهل ذکر پرسید» اهل ذکر: اهل علم به کتابهای آسمانی، یعنی یهود و نصاری اند. یعنی: اگر خود نمی‌دانید که فرستادگان خداوند ﷻ فقط از نوع بشر بوده‌اند نه از جنس دیگری، در این صورت از پژوهندگان کتابهای آسمانی پرسید. همین‌طور در هر امری که انسان نسبت به آن جاهل است، باید از اهل علم و دانش پرسد. بنا بر همین آیه، علمای اسلام بر وجوب تقلید عامی از عالم، اجماع کرده‌اند.

دلیل این‌که خدای عزوجل در این آیه مشرکان را به اهل کتاب حواله کرد، این است که مشرکان در کار پیامبر اکرم ﷺ با اهل کتاب مشورتها و تبادل نظرهایی داشتند، از طرفی همه آنها در دشمنی با پیامبر خدا ﷺ با هم همداستان بودند بنابراین، مشرکان مکه به سخن اهل کتاب اعتماد داشتند. در عین حال، این‌حقیقت که رسولان همه از جنس بشر بوده‌اند، حقیقتی نبود که اهل کتاب بتوانند آن را پنهان کنند.

وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ﴿٨﴾

سپس حق تعالی رد سخنان مشرکان را این‌گونه دنبال می‌کند: «و پیامبران را جسدی که غذا نخورند قرار ندادیم» یعنی: پیامبران در قانون و سنت فطرت و طبیعت، اسوه و الگوی سایر افراد بنی‌آدم‌اند؛ پس می‌خورند؛ چنان‌که دیگر افراد بشر می‌خورند و می‌نوشند؛ چنان‌که آنان می‌نوشند زیرا جسم هیچ انسانی از غذا و نوشیدنی بی‌نیاز نیست بنابراین، انبیاء ﷺ نیز از آن بی‌نیاز نیستند. جسد: همان جسم است، با این

تفاوت که جسد جز بر انسان اطلاق نمی‌شود درحالی‌که جسم هم بر انسان اطلاق می‌شود و هم بر حیوانات دیگر «و» پیامبران علیهم‌السلام «جاویدان هم نبودند» در دنیا بلکه آنان نیز می‌میرند چنان‌که غیر آنان از بشر می‌میرند.

ثُمَّ صَدَقْنَهُمُ الْوَعْدَ فَأَجْبَيْنَهُمْ وَمِنْ نَّشَأٍ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ﴿٩﴾

«سپس وعده خود به آنان را راست گردانیدیم» یعنی: وعده‌ای را که به پیامبران علیهم‌السلام در مورد نجات دادنشان و نابود ساختن تکذیب‌کنندگانشان داده بودیم، محقق گردانیدیم «و آنها و هرکه را خواستیم» از بندگان مؤمن خود «نجات دادیم» از عذاب «و اسرافکاران را» یعنی: از حد گذرندگان در کفر و معاصی را که مشرکانند «هلاک ساختیم» با فرستادن عذاب دنیوی بر آنان.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠﴾

سپس هشدار دیگری نازل شد: «در حقیقت ما به سوی شما» ای گروه قریش، یا ای گروه عرب! «کتابی را نازل کردیم» یعنی قرآن را «که ذکر شما در آن است» یعنی: کتابی که شرف و مقام و منزلت بلند شما در آن است. به قولی معنی این است: در قرآن ذکر مکارم اخلاق و اعمال نیکویی است که شما باید آنها را انجام دهید. به قولی دیگر معنی این است: قرآن برای شما در برگیرنده پند و موعظه است. به هر توجیهی؛ قرآن سبب برتری و رفعت و شرف شماست و حکایت خواب‌های پریشانی که ادعا می‌کنید، نیست «آیا تعقل نمی‌کنید» و نمی‌اندیشید که حقیقت چنین است تا برای به‌دست آوردن این فضل - یعنی آراسته شدن به این شرف و عروج به این مقام و منزلت و تخلق به مکارم اخلاق و اندرز گرفتن از قرآن - به آن ایمان آورید؟

شهید سید قطب رحمته‌الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «مگر اعراب جز این قرآن که به زبانشان نازل شده، دیگر چه توشه و ارمغانی دارند که آن را تقدیم بشریت کنند...؟ و مگر نژاد عرب بر دیگر نژادها و اقوام بشر چه برتری‌ای دارد؟».

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرِيبٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿١١﴾

باز هشدار تکان‌دهنده‌تری از قبل می‌آید: «و چه بسیار شهرها را که» مردمش «ستمکار بودند، در هم شکستیم» با وجود نیرو و سطوت و شوکتی که داشتند؛ از آن روی که به خدای عزوجل کفر ورزیده و آیات وی را تکذیب کردند «و پس از آنها قوم دیگری پدید آوردیم» یعنی: بعد از نابود ساختن مردم آن شهرها، قوم دیگری را که از آنان نبودند، از نو پدید آوردیم و آن نو در آمدگان را ساکن دیارشان گردانیدیم.

فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ﴿١٢﴾

«پس چون عذاب ما را احساس کردند» یعنی: چون آن نابودشدگان عذاب ما را دریافتند یا دیدند و به حس و مشاهده باورشان شد که خواه‌ناخواه عذاب بر آنان فرود آمدنی است «بناگاه از آن می‌گریختند» رکض: فرار و گریز و انهزام است. در این اثنا به آنان گفته شد و گوینده برخی از فرشتگان بودند:

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسْكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٣﴾

«نگریزید و به سوی آنچه در آن متنعم بودید» یعنی: به سوی ناز و نعمت‌هایتان که سبب سرکشی و کفرتان بود «و به سوی خانه‌هایتان باز گردید» که مهد ناز و نعمتتان بود؛ در آنها می‌نشستید و بدانها افتخار می‌کردید «باشد که شما مورد پرسش قرار گیرید» یعنی: برای سؤال و مشاوره و پرداختن به امور مهم دیگر، مورد مراجعه قرار گیرید!! فرشتگان این سخن را به شیوه استهزا و توبیخ به آنها گفتند.

قَالُوا يَا بُولَظِنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٤﴾

«گفتند» کفار گرفتار در سرپنجه عذاب «ای وای بر ما، که ما واقعا ستمگر بودیم» به این ترتیب، در آن موقف عظیم به ستمگر بودن خود که موجب عذابشان است اعتراف کردند ولی چه سود از این اعتراف در این هنگامه بی‌هنگام؟!

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَمِيدِينَ ﴿١٥﴾

«دعوایشان همیشه همین بود» یعنی پیوسته سخنشان همین بود که می گفتند: ای وای بر ما! ما واقعا ستمگر بودیم. آری! این سخن را پیوسته تکرار می کردند؛ «تا وقتی که آنان را مانند کِشتی دروشده گردانیدیم» همچنان که کشت با منگال درو می شود «فرو مرده» که هیچ جنبش و حرکتی نداشتند، چون آتشی که فرومی میرد و تماما می فسرد و خاکستر می شود.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعِيبِنَ ﴿١٦﴾

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است، به بازیچه نیافریدیم» یعنی: آنها را عبث و بیهوده نیافریدیم بلکه خلقت آنها از فلسفه دقیق و هدف والایی پیروی می کند که فواید و منافی منضبط و برنامه ریزی شده را برآورده می گرداند.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَّأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَعِلِينَ ﴿١٧﴾

«اگر می خواستیم که لهوی بگیریم» لهو: چیزی است که بدان سرگرم می شوند. به قولی: لهو، زن و فرزند است. فرق در میان «لهو» و «لعب» این است که از «لعب» هدف صحیحی مورد نظر نیست، درحالی که هدف از «لهو»، سرگرمی و خوشگذرانی می باشد. پس معنی این است: اگر می خواستیم بازیچه و سرگرمی ای بگیریم «قطعا آن را از پیش خود اختیار می کردیم» یعنی: آن را از نزد خود و از خاستگاه قدرت خود بر می گرفتیم، نه از نزد شما و بر اساس ساخت و پرداخت و انتخاب شما «اگر کننده می بودیم» یعنی: اگر از کسانی می بودیم که به گرفتن اسباب لهو و لعب رغبت دارند ولی ما بزرگتر از آن هستیم که سرگرمی و خوشگذرانی اختیار کنیم بلکه همه افعال ما حق است و هیچ عبث و بیهودگی ای در آن نیست. مجاهد در تفسیر (إِنْ كُنَّا فَعِلِينَ) می گوید: هر «إِنْ» در قرآن برای نفی است، یعنی: ما انجام دهنده چنین کاری

نیستیم و لهو و لعب را اختیار نمی‌کنیم. به قولی: مراد حق تعالی در این آیه، رد سخن کسانی است که گفتند: بتان، یا فرشتگان دختران خدایند.

بَلْ نَقَدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا نَصِفُونَ ﴿١٨﴾

«بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم» یعنی: قطعا آنچه گفتند، دروغ و بی‌اساس است، ما نه اهل بازی هستیم و نه اهل سرگرمی بلکه شأن و وصف و سنت ما این است که حق را بر باطل فرو می‌گوییم «پس آن را درهم می‌شکنند» و سرکوب می‌کند. اصل دماغ: شکستن و شگافتن سر است تا آنجا که شگاف به دماغ برسد، که این ضربه کشنده‌ای است. به قولی: مراد از حق: حجت، و مراد از باطل، یاوه‌ها و شبهه‌هایشان است که حق بر آنها فرود می‌آید و آنها را نابود می‌کند «پس ناگهان باطل نابود می‌شود» زاهق: از بین رونده و ناپدید شونده است «وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید» یعنی: شما به سبب وصف کردن خداوند متعال به آنچه که از آن مقدس و منزّه است، سزاوار بدفرجامی سخت و ننگینی مانند عذاب آخرت هستید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ ﴿١٩﴾ يُسَبِّحُونَ

الَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿٢٠﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است از آن اوست» در ملک و بندگی و آفرینش و حق تعالی آفریننده، روزی‌دهنده و مالک آنهاست پس چگونه برخی از مخلوقات وی شریک او توانند بود تا همچون او مورد پرستش قرار گیرند؟! «وکسانی که نزد او هستند» یعنی: فرشتگان. «عندیت: نزد او بودن» در اینجا، عندیت تشریف و منزلت معنوی است، نه عندیت مکانی. آری! کسانی که نزد او هستند؛ «از عبادت او تکبر نمی‌ورزند» یعنی فرشتگان، شأن و منزلت خود را از پرستش حق تعالی بزرگتر نمی‌شمرند و از عبادت و تذلل در پیشگاه او سر باز نمی‌زنند «و خسته نمی‌شوند» از پرستش و نیایش پروردگار سبحان بلکه «شب و روز، بی‌آن‌که سستی ورزند تسبیح

می گویند» یعنی: فرشتگان همیشه بر تسبیح گفتن و نیایش حق تعالی پایبنداند، نه از آن احساس ضعف می کنند و نه ملول و دلگیر می شوند زیرا چنان که در حدیث شریف آمده است؛ تسبیح گفتن برای فرشتگان به منزله نفس کشیدن برای ما است.

أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ ﴿٣١﴾

«یا مگر برای خود خدایانی از زمین گرفته اند که آنها مردگان را برمی انگیزند؟» یعنی: یا مگر مشرکان خدایانی از زمین برای خود اختیار کرده اند که با وجود حقارت و بیچارگی ای که دارند، مردگان را از قبرهایشان بر می انگیزند و زنده می کنند؟ نه! قضیه چنین نیست زیرا آنچه که آنان به خدایی شان گرفته اند، از داشتن چنین توانایی و اوصافی بر کنار اند، نه می توانند کسی را زنده کنند و نه کسی را بمیرانند پس از چه روی به خدایی گرفته می شوند؟.

لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٣٢﴾

«اگر در آن دو» یعنی: اگر در زمین و آسمان «جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود داشت، قطعاً زمین و آسمان هردو تباه می شد» وجه تباهی آنها این بود که وجود خدایانی چند ایجاب می کرد که هر یک از آنها بالاستقلال در تصرف توانا باشند و قطعاً در این هنگام میان آنها تنازع و اختلاف پدید می آمد و به سبب این تنازع، فساد و تباهی آسمان و زمین حتمی بود «پس منزّه است خدا پروردگار عرش، از آنچه وصف می کنند» از شرک و غیر آن از صفاتی که لایق جلال و کمال حق تعالی نیست. متکلمان از این آیه بر توحید حق تعالی برهانی اقامه کرده و آن را «برهان تمنع» نامیده اند و در شرح آن گفته اند:

اگر وجود خدایانی چند درکار می بود، قطعاً میان اراده های آنان تعارض و تمنع پیدا می شد؛ به این معنی که اگر یکی از آن خدایان چیزی می خواست و دیگری ضد یا خلاف آن را، قضیه از دو حال بیرون نبود؛ یا مراد هر دوی آنها برمی آمد، یا مراد یکی از آنها؛ اگر مراد هردو برمی آمد، به اجتماع ضدین می انجامید و میان دو اراده، تضاد و

تداخل پدید می‌آید و نهایتاً تعارض و تداخل قدرتها کاروبار جهان را مختل می‌کرد زیرا - مثلاً - یکی از آنها می‌خواست که انسان را بیافریند و دیگری نمی‌خواست، یکی می‌خواست باران ببارد و دیگری نمی‌خواست و همین طور تا به آخر... اگر مراد هیچ یک بر نمی‌آید، این خود نشان می‌داد که هیچ یک از آنها خدای قادر و مقتدری نیست و اگر فقط مراد یکی بر می‌آید، این نشان می‌داد که یکی از آنها قادر است و دیگری بی‌قدرت و آن یکی که بی‌قدرت بود، به همین علت خدا نبود زیرا خدایی که مقتدر نباشد و قدرت وی مطلق و بی‌نهایت نباشد، شایسته خدایی نیست. پس اکنون که جهان آفرینش از نظم و قانون دقیقی برخوردار است، از حاکمیت و فراگیری این نظم می‌توان چنین نتیجه گرفت که این نظم و قانون، محصول امر و تقدیر و توانایی خدای واحدی است که هیچ معارضی ندارد.^۱

لَا يَسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴿۲۳﴾

«الله از آنچه می‌کند پرسیده نمی‌شود» یعنی: حق تعالی به سبب قوت سلطه، عظمت، جلال و یگانگی‌اش در الوهیت و مالکیت؛ از سوی احدی از خلقش درباره چیزی از قضا و قدرش مورد پرسش قرار نمی‌گیرد «ولی آنان» یعنی بندگان «پرسیده می‌شوند» از آنچه می‌کنند. یعنی: خدای سبحان آنان را از افعالشان مورد پرسش قرار می‌دهد زیرا آنها بندگان و مملوکان اویند همچنین همه مخلوقاتی که مشرکان مدعی الوهیت آنان هستند - مانند مسیح و فرشتگان - مورد بازپرسی قرار می‌گیرند؛ زیرا هیچ مخلوقی صلاحیت خدایی را ندارد و بنده و آفریده مطیع خدای سبحان است.

^۱ امام فخر الدین رازی بر وحدانیت خداوند ﷻ ادله عقلی و نقلی دیگری نیز اقامه کرده که مجموع آنها بیست و دو دلیل است، چهارده دلیل عقلی و هشت دلیل نقلی پس برای آگاهی از آنها به تفسیر «کبیر» مراجعه کنید.

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مِنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
 الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ ﴿٢٤﴾

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گرفته‌اند» از مخلوقات زمین یا از مخلوقات آسمان و بدین سبب از محاسبه حق تعالی غافل و از یاد وی روگردانند؟ «بگو برهانتان را بیاورید» بر این ادعا که آنان خدایانند ولی شما هیچ راهی - نه از عقل و نه از نقل - به سوی این برهان ندارید چنان که نفی دلیل عقلی بر شرک در (آیه ۲۲) بیان شد و نفی دلیل نقلی نیز از این فرموده وی بر می‌آید: «این است ذکر کسانی که با منند» یعنی: این است وحی نازل شده بر من برای ابلاغ آن به امتم «و این است ذکر کسانی که پیش از من بودند» یعنی: اینک این هم کتابهایی که قبل از من نازل شده است پس بنگرید که آیا در یکی از آنها هم راجع به این امر سخن رفته است که خدای سبحان به گرفتن خدایی غیر از خود فرمان داده باشد؟ «بلکه بیشترشان حق را نمی‌دانند» یعنی: از آن جاهل و بی‌خبرند و میان حق و باطل هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند «پس آنان» به سبب این جهل «روگردانند» از پذیرش حق و ادامه دهنده‌اند بر روگردانی از توحید و پیروی از پیامبر لذا نه در حجتی تأمل، نه در برهانی تدبر و نه در دلیلی تفکر می‌کنند.

سپس خداوند متعال برای تأکید و تبیین بیشتر مضمون کتب و رسالتهای آسمانی در امر توحید و یکتاپرستی، می‌فرماید:

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ﴿٢٥﴾

«و پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر این که به او وحی می‌فرستادیم که: خدایی جز من نیست پس مرا پرستید» بنابراین، رسالتهای همه انبیای عظام عليهم السلام بر توحید و یکتاپرستی مبتنی بوده است و لذا مشرکان بر شرک خود هیچ گونه حجت و برهانی ندارند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُۥٓ ۗ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٦﴾

«و گفتند: خدای رحمان فرزندی اختیار کرده» گویندگان این سخن، قبیله «خزاعه» بودند که می گفتند: فرشتگان دختران خدایند! «او منزّه است» از این افترا «بلکه آنان بندگان ارجمنداند» یعنی: فرشتگان چنان که آنان می پندارند نیستند بلکه ایشان بندگان برای خدای سبحان هستند که به سبب تکریم و گرامی داشت وی ارجمند و والا قدر شده و به موهبت قرب وی نایل آمده اند و از آنجا که عبودیت با ولدیت منافات دارد پس آنان فرزندان وی نیستند.

لَا يَسْئَلُونَهُۥ بِالْقَوْلِ ۗ وَهُمْ بِأَمْرِهِۦ يَعْمَلُونَ ﴿٣٧﴾

«که در هیچ سخنی بر او پیشدستی نمی کنند» یعنی: فرشتگان هیچ سخنی نمی گویند تا حق تعالی آن را نگوید، یا ایشان را بدان امر نکند «و آنان به فرمان او کار می کنند» یعنی: فرشتگان فقط همان کاری را می کنند که خداوند عَلَّامٌ ایشان را به آن دستور دهد پس ایشان در نهایت اطاعت برای حق تعالی قرار دارند و چنان که سخنشان تابع سخن پروردگار است، عملشان نیز مبتنی بر امر وی می باشد.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ وَهُمْ مِّنْ خَشْيَتِهِۦ مُشْفِقُونَ ﴿٣٨﴾

«آنچه در پیش رویشان و آنچه پشت سرشان است، می داند» یعنی: خداوند متعال آنچه را که فرشتگان در گذشته عمل کرده اند و آنچه را که در آینده عمل خواهند کرد، می داند پس ایشان هیچ عملی را انجام نداده و هیچ سخنی را نگفته اند و نمی گویند مگر به علم حق تعالی «و جز برای کسی که خدا رضایت داده شفاعت نمی کنند» و کسانی که حق تعالی به شفاعت فرشتگان در حقشان رضایت داده، اهل «لا اله الا الله» اند که حق تعالی از ایشان خشنود شده است «و خود از خشیت حق تعالی هراسانند» خشیت: ترس همراه با تعظیم و بزرگداشت است اما اشفاق: ترسی است که با توقع و احتیاط و حذر همراه باشد. یعنی: فرشتگان به سبب شناخت و معرفتی که نسبت به خداوند عَلَّامٌ دارند چنان که حق خشیت وی است، از وی می ترسند.

❖ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنْتِ إِلَهٌ مِّنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

«و هر کس از آنان» یعنی: از فرشتگان «بگوید که: من نیز بجز خدا هستم» و سزاوار پرستش می‌باشم، «پس او را به دوزخ کیفر می‌دهیم» یعنی: آن گوینده فرضی را به سبب سخنی که گفته است، به عذاب جهنم مجازات می‌کنیم چنان‌که غیر وی از مجرمان را جزا می‌دهیم «آری! سزای ستمکاران را این گونه می‌دهیم» یعنی: مشرکانی را که با شرک‌آوری به خدای سبحان و ادعای ربوبیت غیر وی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند، این گونه به دوزخ کیفر می‌دهیم زیرا آنان الوهیت را در غیر جای حقیقی آن قرار داده‌اند.

أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

«آیا کافران ندیدند» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته‌اند «که آسمانها و زمین فرو بسته بودند» به قولی: مراد این است که آسمانها همه یک آسمان و زمین‌ها نیز همه یک زمین بودند پس از هم شکافته و جدا ساخته شدند. به قولی دیگر: آسمانها و زمین همه به یک‌دیگر چسبیده و متصل بودند. به قولی دیگر: آسمان در حالی قرار داشت که نمی‌بارانید و زمین در حالی قرار داشت که نمی‌رویانید «پس آن دو را از هم جدا کردیم» یعنی: بعضی از آن دو را از بعضی دیگر جدا کرده و برگشادیم. بنابر وجه دیگر در تفسیر آیه، معنی چنین است: آسمان را چنان گردانیدیم که بباراند و زمین را چنان گردانیدیم که برویاند. گفتنی است که امروزه هر دوی این تفسیر با دقیق‌ترین نظریات علمی دانشمندان علوم هستی‌شناسی سازگار است.

قضیه بسته و پیوسته بودن و سپس از هم گشاده شدن آسمانها و زمین نزد دانشمندان نجوم به نام پدیده «سدیم» معروف است، این دانشمندان برآنند که خورشید، ستارگان و زمین همه یک قطعه و یک پیکره واحدی بوده‌اند و در اثنای سیر سریع خورشید، زمین و سیارات دیگر از آن جدا شده‌اند، سپس خداوند متعال برای هر یک از آنها برحسب تأثیر نیروی جاذبه، مداری مخصوص قرار داد که در همان مدار معین خود سیر

می‌کنند. البته اینها غیر از آسمانهای به هم پیوسته‌ای هستند که فرشتگان و ملائ اعلی در آنها زندگی می‌کنند، همان آسمانهایی که از نظر شیخ سعید حوی رحمته الله در شمار عالم غیب به حساب می‌روند. همچنین در علم نجوم نظریه‌ای وجود دارد که می‌گوید: ماده اصلی کائنات یک چیز است و کائنات در اثر یک انفجار بزرگ پدید آمده است. هرچند ما نمی‌خواهیم که نصوص یقینی و قاطع قرآن را بر نظریه‌های غیر یقینی‌ای حمل کنیم که امروز پذیرفته شده‌اند و چه بسا فردا رد شوند؛ همان طوری که نمی‌خواهیم برای قرآن کریم که حقیقتی یقینی است، از نظریات غیر یقینی بشر تصدیق کننده‌ای بجوییم ولی می‌توانیم بگوییم که نظریات نجومی جدید با حقایق علمی‌ای که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل اعلام نموده، تصادمی ندارند و در نهایت اگر فرضیه و نظریه علمی‌ای درست باشد، آن فرضیه در راستای تفسیر آیات علمی قرآن کریم قرارداد.

همچنین این تعبیر قرآن کریم: **(أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا)**: (آیا کافران ندانسته‌اند)، به این حقیقت اشاره دارد که کافران خواهند بود که این حقایق علمی را کشف خواهند کرد. و خود این تعبیر نیز مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است. به هر حال، پیشگامی قرآن کریم در عرصه علم و اعلام وی از یک حقیقت کونی بزرگ، دلیل روشن و قاطعی بر این امر است که قرآن کلام خداوند عز وجل و وحی منزل وی است^۱.

«و» آیا کافران ندانسته‌اند که ما «هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟» یعنی: ما هر موجود زنده‌ای را - اعم از حیوان و نبات - با آبی که آن را از آسمان نازل می‌کنیم، زنده ساختیم و آب را سبب حیات هر موجود زنده‌ای در عرصه زمین گردانیدیم. این مقطع از آیه نیز نظریه علمی‌ای را که می‌گوید: منشأ پیدایش حیات اولیه، در یابوده است، تأیید می‌کند.

«آیا باز هم ایمان نمی‌آورند؟» با وجود مشاهده آن همه نشانه‌های عظیمی که مقتضی ایمان قطعی به وجود خدای ذوالجلال است؟.

^۱ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» تألیف مترجم.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

«و در زمین کوههایی استوار افگندیم» رواسی: کوههای محکم و استوار «تا مبادا زمین آنان را بجنباند» یعنی: تا زمین آنان را نجنباند و مضطرب و ناآرام نسازد «و در آنان» یعنی: در کوههای استوار یا در زمین «فجاجی پدید آوردیم» فجاج: عبارت از گشادگی هاست. علامه زجاج در باره «فجاج» می‌گوید: «هر پارگی و شکافی در میان دو کوه، فج است». و این گشادگی‌ها «راهها»یی فراخ و آماده عبور و مرور عابران است «تا باشد که آنان راه یابند» به سوی مصالح و منافع زندگی و شهرها و اماکن موردنظر خود.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ ﴿٣٢﴾

«و آسمان را سقفی محفوظ قرار دادیم» که از سقوط و افتادن بر زمین محفوظ و نگاه داشته شده است. فراء در تفسیر آن می‌گوید: «آسمان به وسیله ستارگان از دستبرد شیاطین محفوظ است» «و آنان از آیات آسمان» یعنی: از نگرش در احوال و نشانه‌های آن - همچون خورشید، ماه و غیره که دال بر وجود خدای سبحان، وحدانیت، کمال قدرت و بزرگی حکمت اوست «اعراض می‌کنند» و در آنها به‌درستی تدبر و تفکر نمی‌نمایند تا به وجود و وحدانیت خالق متعال پی ببرند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٣٣﴾

«و اوست آن‌که شب و روز و آفتاب و ماه را آفرید که هر یک در سپهری شناورند» یعنی: هریک از خورشید و ماه و ستارگان، در سپهر (فلک) خاص و معین خود در فضا شناورند پس فلک آنها عبارت است از: مدار و خط سیر آنها لذا هریک در فلک و مدار خود همچون شناگری که در آب شنا می‌کند، شنا می‌کنند.

اشاره می‌کنیم که تعمق در هریک از ادله شش‌گانه ذکر شده در این آیات، بویژه در عصر حاضر که آیات قرآن کریم بر جبین علوم جدید می‌درخشند، برای ایمان آوردن جهانی کافی است.

وَمَا جَعَلْنَا لِشَرِّهِ مِنْ قَبْلِكَ الْخَلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾

«و ما پیش از تو هم برای هیچ بشری جاودانگی قرار ندادیم» در دنیا. اکثر فقها با استناد به این آیه کریمه برآند که: حضرت علیه السلام نیز در گذشته است. «آیا اگر تو بمیری» به اجل مقرر و محتوم خود «آنان جاویدانند؟» یعنی: اگر تو می‌میری، آنها نیز می‌میرند بنابراین، در مرگ دشمن هیچ گونه شادی و دشمن‌کامی‌ای نیست. این آیه چنان‌که در بیان سبب نزول آمده است، هنگامی نازل شد که کفار گفتند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم به زودی می‌میرد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ابن‌منذر از ابن‌جریر روایت دیگری را در بیان سبب نزول ذکر کرده و می‌گوید: از ملاء اعلیٰ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر مرگ ایشان را دادند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: پروردگارا! چه کسی برای امتم باقی می‌ماند تا آنان را رهبری کند؟ همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبَلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٣٥﴾

«هر نفسی چشنده مرگ است» یعنی: هر روحی چشنده مفارقت و جدایی از جسم خویش است پس احدی از صاحبان ارواح باقی نمی‌ماند مگر این‌که روح از بدنش جدا می‌شود؛ هر کسی که باشد و این مقتضای صفت قهاریت حق تعالی است «و شما را از راه امتحان به بد و نیک مبتلا می‌کنیم» ابن‌عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی شما را به آسانی و سختی، سلامتی و بیماری، توانگری و فقر، حلال و حرام، طاعت و معصیت و هدایت و ضلالت می‌آزماییم تا در عینیت بنگریم که شکر و صبر شما چگونه است». البته آزمودن به نعمت، سخت‌تر از آزمودن به نکبت و مصیبت است چرا که بسیاری در آزمون دشواری‌ها موفق می‌شوند اما کم‌اند کسانی که در آزمون

نعمت‌ها پایداری کنند «و به‌سوی ما بازگردانیده می‌شوید» نه به‌سوی دیگران پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهیم.

وَإِذَا رَأَىكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرُونَ الرَّحْمَنَ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٣١﴾

«و کسانی که کافر شدند» یعنی: مشرکان «چون تو را ببینند، فقط به مسخره‌ات می‌گیرند» هزو: تمسخر است. و می‌گویند: «آیا این همان کسی است که خدایانتان را یاد می‌کند؟» یعنی: به خدایانتان بد می‌گویند و بر آنها عیب می‌گیرد؟ «درحالی‌که آنان خود، یاد رحمان را منکرند» یعنی: مشرکان رسول خدا ﷺ را به‌مسخره می‌گیرند که چرا خدایان بی‌جانی را که از سود و زیان رساندن ناتوانند به بدی یاد می‌کند، حال آن‌که خود از یاد کردن خدای رحمان به آنچه که شایسته شأن وی از یگانگی است، کافر و منکرند پس در واقع آنها هستند که سزاوار طعن و تمسخر و سرزنش می‌باشند نه نبی رحمت.

سدی در بیان سبب نزول روایت می‌کند: رسول خدا ﷺ از کنار ابوجهل و ابوسفیان می‌گذشتند درحالی‌که آن دو با هم مشغول گفت‌وگو بودند و چون ابوجهل رسول خدا ﷺ را دید، استهزاکنان خندید و خطاب به ابوسفیان گفت: این همان پیامبر طایفه بنی عبد مناف است!! ابوسفیان خشمگین گشت و گفت: آیا منکر آن هستید که از بنی عبدمناف پیامبری مبعوث گردد؟ رسول خدا ﷺ سخن آن دو را شنیدند پس روی به ابوجهل نموده او را تهدید کردند و گفتند: من تو را از عناد و مخالفت دست‌بردار نمی‌بینم تا آن‌گاه که به تو نیز همان برسد که به عمویت ولیدبن مغیره رسید. سپس روی به ابوسفیان کرده فرمودند: اما تو! تو هم‌نگفتی آنچه را که گفتم «در دفاع از بنی عبدمناف»، مگر به انگیزه حمیت و ننگ «قبیله‌وی». همان بود که آیه کریمه نازل شد.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ﴿٣٧﴾

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره قبیله قریش نازل شد زیرا آنها عذاب الهی را به شتاب طلبیدند.

«انسان از شتاب آفریده شده است» یعنی: شتاب کردن در کارها جزو طبیعت انسان است «به زودی آیات خود را به شما می نمایانیم» یعنی: به زودی مجازاتهای خود را - با عذاب دوزخ - بر شما فرود می آوریم «پس از من به شتاب نخواهید» فرود آوردن عذاب را قبل از وقت آن چرا که این عذاب خواه ناخواه بر شما آمدنی است. به قولی: مراد از «آیات» معجزاتی است که بر راستگویی رسول خدا ﷺ دلالت می کند و سرانجام نیکی است که خدای عزوجل برای آن حضرت ﷺ و دعوتشان قرار داده است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

«و می گویند» مشرکان «اگر راست می گوئید پس این وعده کی فرا می رسد؟» یعنی: ای مسلمانان! اگر شما به وعده خود درباره فرود آمدن عذاب و فرا رسیدن قیامت صادق هستید - همان وعده ای که آن را در قرآن تلاوت می کنید و می گوئید که از نزد خداست - پس آن وعده کی فرا خواهد رسید؟ البته آنها این سخن را از سر تکذیب و انکار و عناد و استبعاد گفتند.

لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٣٩﴾

﴿٣٩﴾

پاسخ این است: «اگر کافران صورت حال آن وقت را که آتش را نه از چهره هایشان و نه از پشت هایشان باز نمی توانند داشت و نه خود نصرت داده می شوند، می دانستند» چنین سخنانی نمی گفتند و قطعاً به اوصاف کفر و استهزا و شتاب زدگی وصف نمی شدند. آری! اگر آنها با علم یقین به این حالات راه می بردند، یقیناً

می دانستند که قیامت آمدنی است لذا این جهلشان است که کفر و استهزا و انکار قیامت را در نگاه و اندیشه‌شان این چنین سهل و ساده گردانیده است.

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٤٠﴾

«بلکه» آتش دوزخ، یا قیامت «به طور ناگهانی به آنان می‌رسد» به گونه‌ای که غافلگیر می‌شوند «و آنان را بهت زده می‌کند» یعنی: حیران، سراسیمه و غافلگیرشان می‌گرداند به طوری که دست و پای خود را گم می‌کنند و نمی‌دانند که چه باید بکنند «نمی‌توانند آن را برگردانند» یعنی: نمی‌توانند آتش دوزخ را از چهره‌ها و پشت‌های خود دفع کنند «و نه به آنان مهلت داده می‌شود» یعنی: هیچ گونه ضرب‌الاجل و تأخیری هم برایشان منظور نمی‌شود تا توبه کنند و عذری پیش آورند.

وَلَقَدْ آسَفْنَاهُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالذِّكْرِ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی برای دلجویی از پیامبر خویش ﷺ می‌فرماید: «و مسلماً پیامبران پیش از تو نیز مورد استهزا قرار گرفتند» یعنی: اگر این گروه مشرک تو را مورد استهزا قرار داده‌اند، بدان که امت‌های پیشین نیز با پیامبران خود همین روش رادر پیش گرفته و به شأن و جایگاه والایشان بی‌حرمتی کردند «پس کسانی که آنان را مسخره می‌کردند، آنچه که آن را به استهزا می‌گرفتند» یعنی: جزای استهزایشان «گریبانگیرشان شد» و آن جزا بر کسانی که پیامبران را مورد تمسخر قرار داده و به‌ایشان استهزا می‌کردند احاطه کرد و از عذاب الهی هیچ گریزگاهی نیافتند. البته این وعده‌ای است به رسول خدا ﷺ که فرجام کفار زمانشان نیز همین خواهد شد چنان‌که فرجام کار تمسخرکنندگان انبیای پیشین چنین بود.

قُلْ مَنْ يَكْلُؤْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٤٢﴾

«بگو چه کسی شما را شب و روز از عذاب رحمان نگاهبانی می‌کند؟» یعنی: چه کسی شما را از آنچه که خدای رحمان می‌خواهد بر شما از مجازاتهای دنیا و آخرت فرود آورد، حفظ و حراست می‌کند؟ پاسخ این است که هیچ کس! «بلکه آنان از یاد پروردگارشان رویگردانند» خدای عزوجل را به یاد نمی‌آورند و یاد او هم به فکرشان خطور نمی‌کند بلکه از این فکر و اندیشه اعراض کرده و هرگز زحمت فکر کردن در این امور را به خود نمی‌دهند.

أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ ﴿٤٣﴾

«آیا برای آنان خدایانی غیر از ما است که از آنان حمایت کنند؟» یعنی: مگر برایشان جز ما خدایان دیگری است که آنان را از عذاب ما باز دارند؟ نه! آن‌گونه که می‌پندارند نیست؛ «نه می‌توانند خود را نصرت دهند» یعنی: آن خدایان ادعایی‌شان از یاری دادن خود عاجزند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری دهند؟ «و نه از جانب ما هم محفوظ می‌مانند» یعنی: آن خدایان پنداری از جانب الله ﷻ نیز تأیید و توفیقی نمی‌یابند پس چگونه می‌توانند دیگران را یاری و توفیق دهند؟»

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَافِلُونَ ﴿٤٤﴾

«بلکه اینان و پدرانشان را بهره‌مند کردیم» یعنی: مردم مکه و پدرانشان را با نعمت‌هایی که بر آنان دادیم، بهره‌مند کردیم «تا آن‌که عمرشان به درازا کشید» پس به این طول عمر فریفته شده و گمان کردند که پیوسته در همین ناز و نعمت برقرار خواهند ماند «آیا نمی‌بینند» یعنی: آیا نمی‌نگرند تا این حقیقت را که دلیل آشکار نافذ بودن امر الهی و عجز دیگران است ببینند؛ «که ما می‌آیم و زمین را از جوانب آن فرو می‌کاهیم؟» یعنی: سرزمین کفر را از اطراف و جوانب آن - با غالب ساختن مسلمانان

بر آن - می‌گشاییم و آن را برای پیامبر خود ﷺ و مسلمانان - کشوری پس از کشور دیگر و قلمروی پس از قلمرو دیگر - می‌گشاییم؟ به قولی معنی این است: ما با کشتن و اسیر ساختن کفار، از زمین می‌گشاییم.

بعضی از دانشمندان عصر حاضر برآنند که آیه کریمه بر کاستن از اطراف کره زمین - در شمال و جنوب آن - دلالت روشنی دارد و به‌خاطر همین کاستن مداوم از اطراف زمین است که زمین کاملاً مدور نیست. البته این پدیده‌ای است که دانشمندان از وجود آن در قطب شمال و جنوب، به خط «اهلیجی» تعبیر می‌کنند و این اعجاز دیگری از معجزات علمی قرآن کریم است.^۱

«آیا باز هم آنان پیروزند؟» و آنچه بر سر همه می‌آید، بر سرشان نخواهد آمد؟ یعنی: چگونه آنان بر ما پیروز خواهند بود، درحالی‌که ما از اطراف سرزمینشان می‌گشاییم تا بدانجا که آنان را در سرزمینشان محاصره می‌کنیم و سپس آن را بر پیامبر خود و مسلمین می‌گشاییم و کار کفار را واژگون و بی‌سرانجام می‌گردانیم؟! که این معنی بنا بر تفسیر اول است.

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُم بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصَّمْعُ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ ﴿٤٥﴾

سپس خداوند متعال به پیامبرش دستور می‌دهد تا به مشرکان چنین بگوید: «بگو: جز این نیست که من فقط شما را به وسیله وحی هشدار می‌دهم» نه از پیش خودم و این مأموریتی است که خداوند ﷻ مرا برای انجام آن مبعوث کرده است «ولی چون ناشنویان بیم داده شوند، دعوت را نمی‌شنوند» یعنی: قطعاً کسی که خداوند ﷻ شنوایی‌اش را از بین برده باشد، دعوت و ندای کسی را که از افتادن در خطر بیمش می‌دهد نمی‌شنود پس این گروه نیز از شنیدن بیم و هشدارهای تو کردند زیرا همچون کران از کنار هشدارهای تو بی‌پروا می‌گذرند.

^۱ نگاه کنید به کتاب «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم»، تألیف مترجم.

وَلٰٓئِن مَّسَّتْهُمۡ نَفْحَةٌ مِّنۡ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يٰوَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِيۡنَ ﴿٤٦﴾

«و اگر شمه‌ای» یعنی: کمترین چیزی «از عذاب پروردگارت به آنان برسد، قطعاً می‌گویند» اعتراف‌کنان «ای وای بر ما، بی‌گمان ما ستمکار بوده‌ایم» یعنی: در آن هنگام است که آنان به ولوله و واویلا پرداخته و به ظلم و ستم خویش اعتراف می‌کنند.

وَنَضَعُ الْمَوَازِيۡنَ الْقٰسِطَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَاِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنۡ خَرْدَلٍ اٰتَيْنَا بِهَا وِزْنًا وَكَفٰٓىۤ بِنَا حٰسِبِيۡنَ ﴿٤٧﴾

«و ترازوهای عدل را» که راست و درست و دقیق‌سنج‌اند «در روز قیامت در میان می‌نهیم» برای وزن کردن اعمال بندگان. ابن‌کثیر می‌گوید: «بیشتر علما برآنند که ترازوی عدل الهی در روز قیامت یک ترازو است پس (ترازوها) از آن روی به‌صیغه جمع آمده که اعمالی که در آن روز وزن می‌شوند، متعددند». «پس بر هیچ‌کس در چیزی ستم کرده نشود» یعنی: آن ترازو چنان به عدل مطلق سنجش می‌کند که از نیکی‌های هیچ نیکوکاری چیزی کم نشده و بر بدی هیچ بدکاری نیز چیزی افزوده نمی‌شود «و اگر هم وزن دانه خردلی باشد» یعنی: اگر عمل بسیار سبک و ناچیز باشد؛ چون دانه سپندی در کوچکی خویش «آن را می‌آوریم» یعنی: آن را از همانجایی که در ملک ما قرار داشته، با همان وزن حقیقی‌اش حاضر می‌کنیم تا بر آن پاداش دهیم «و ما خود حسابرسی را بسنده‌ایم» و حساب را به درستی و محکمی هر چه تمامتر برپا می‌داریم پس هیچ‌چیز از نزد ما فوت نمی‌شود. در حدیث شریف آمده است: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن، سبحان الله وبحمده، سبحان الله العظیم: دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در ترازوی اعمال سنگین و نزد خدای رحمان بسیار دوست داشتنی می‌باشند: سبحان الله وبحمده - سبحان الله العظیم».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءَهُ وَذِكْرًا لِلْمُنْقِبِينَ ﴿٤٨﴾

«و هر آینه به موسی و هارون فرقان دادیم» مراد از فرقان: تورات است زیرا در آن میان حلال و حرام و حق و باطل فرق نهاده شده. به قولی: مراد از فرقان در اینجا، پیروزی بر دشمنان است «و» تورات «روشنی است» یعنی: تورات برای پرهیزگاران هدایت و نوری است پس اگر به آن تمسک جویند، روانشان از آن روشن گشته و به وسیله انوار آن بر تاریکی‌های جهل و گمراهی فایق می‌آیند «و برای پرهیزگاران پندی است» که به آنچه در آن است، پندواندرز می‌گیرند پس فقط پرهیزگارانند که از آن نفع می‌برند و فقط آنانند که تورات در حقشان نور و هدایت و فرقانی است.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ ﴿٤٩﴾

«همان کسانی که از پروردگارشان غائبانه می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب حق تعالی می‌ترسند که او نسبت به آنان غایب است. یا در خلوت خویش از بندگان، از عذاب حق تعالی می‌ترسند؛ پس این ترس برآمده از تقوا است «و آنان از قیامت بیمناکند» مشفقون: قبلا گفتیم که اشفاق ترسی است که با توقع و احتیاط همراه باشد. یعنی: فقط پرهیزگارانند که از قیامت چنین هراس و نگرانی‌ای دارند. پس این گروه‌اند که تورات در حقشان فرقان، نور و ذکری است. و هرگاه تورات نور و ذکری باشد، قرآن از باب اولی چنین است:

وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٠﴾

«و این ذکری است مبارک» یعنی: قرآن برای کسی که از آن پند می‌گیرد، اندرزی خجسته و موعظه بیدارگر و بسیار پرخیر و برکت است «که آن را فرورستادیم» بر محمد ﷺ «آیا شما به آن منکرید؟» یعنی: چگونه منکر آید که قرآن از جانب خدای عزوجل نازل شده است، با آن‌که به این امر که تورات فرورستاده حق تعالی است معترفید؟ استفهام برای توبیخ است. قبلا نیز در این تفسیر شریف بیان کردیم که در

بسیاری از مواضع قرآن، پیامبر ما ﷺ با موسی ﷺ و تورات با قرآن مقرون با هم ذکر می‌شوند.

❖ وَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ﴿۵۱﴾

«و درحقیقت، پیش از آن به ابراهیم رشد او را دادیم» یعنی: پیش از دادن تورات به موسی و هارون، رشدی را که سزاوار ابراهیم و امثال وی از پیامبران علیهم‌السلام است به او دادیم و او را به راههای خیر و صلاح در دین و دنیا راهنمون کردیم. یا مراد این است: رشد و رهیافت ابراهیم ﷺ را پیش از نبوتش به وی دادیم؛ یعنی آن‌گاه که شب بر وی پرده افکند و او ماه و ستارگان را دید، به او توفیق تفکر و استدلال دادیم^۱ «و ما به او دانا بودیم» که شایسته و پذیرای رشد است و برای این کار صلاحیت و آمادگی دارد.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ ﴿۵۲﴾

«آن‌گاه که» ابراهیم ﷺ «به پدر خود» آذر «و به قومش» نمرود و پیروان وی «گفت: این تمثالهایی که شما ملازم آنها شده‌اید چیستند؟» یعنی: این بتانی که شما به پرستش آنها پایبند شده‌اید چیستند؟ البته این حقیقت که ابراهیم ﷺ از همان کوچکی پرستش مجسمه‌ها را توسط قومش به انکار برخواست و بتان را تحقیر کرد، خود بزرگترین نشانه رشد وی بود. اصل تمثال: چیزی است که با چیز دیگری از مخلوقات خدای سبحان شبیه‌سازی شده باشد و بتانی که ابراهیم ﷺ پرستش آنها را به زیر سؤال برد، نیز به تصاویر مختلف صورت نگاری شده بودند. بدین‌سان بود که ابراهیم ﷺ پرستش بتان از سوی قومش را به زیر سؤال برد. روایت شده‌است که علی رضی الله عنه از نزد گروهی که مشغول بازی شطرنج بودند می‌گذشت پس خطاب به آنان به این آیه استشهاد نمود: (مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ): (این تمثالهایی که شما ملازم آنها

^۱ تفصیل این موضوع در سوره «انعام» / ۷۶ آمده است.

شده‌اید چیستند؟) و افزود: اگر یکی از شما اخگری را به دست گیرد تا در دست او خاموش شود و خاکستر گردد، بهتر از آن است که به این مهره‌ها دست بزند.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عِبْدِينَ ﴿٥٣﴾

پدر ابراهیم علیه السلام و بت پرستان دیگر در پاسخ وی «گفتند: پدران خود را پرستشگران آنها یافتیم» یعنی: پدران خود را در حالی یافتیم که این مجسمه‌ها را پرستش می‌کردند پس ما هم با اقتدا به آنان و دنبال کردن راه و رسم‌شان به پرستش آنها پرداخته‌ایم.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٤﴾

«گفت: قطعاً شما و پدرانتان در گمراهی آشکاری بودید» از راه حق و این انحراف و کجروی شما بر هیچ صاحب عقل و بصیرتی پنهان نیست. باید دانست که مقلدان اهل اسلام نیز - چنانچه بر دریافت مستدل احکام از کتاب و سنت قادر باشند ولی در عین حال به پیروی بی دلیل از پیشینیانشان اکتفا ورزند - نوعی شباهت به این گروه دارند و به سبب این شباهت است که اگر کسی حکمی را - حتی با پشتوانه برهان و دلیل روشن و آشکار - به آنها ابلاغ کند، آنرا رد کرده و از تقلید خویش دفاع می‌کنند.

قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ ﴿٥٥﴾

«گفتند» بت پرستان به ابراهیم علیه السلام «آیا حق را برای ما آورده‌ای یا تو از بازی‌کنندگان؟» یعنی: آیا تو در آنچه می‌گویی جدی هستی، یا که با ما مزاح و شوخی می‌کنی؟.

قَالَ بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُمْ وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٥٦﴾

ابراهیم علیه السلام «گفت» نه با شما شوخی دارم و نه هم بازیگرم «بلکه» حق این است که «پروردگارتان، پروردگار آسمانها و زمین است، همو که آنها را آفریده است»

فطرهن: آنها را خلق و ابداع کرده است «و من بر این» امر که فقط پروردگارتان آفریننده آسمانها و زمین است، نه غیر وی «از گواهانم» یعنی: از دانایان به این حقیقت و از برهان اقامه‌کنندگان برآنم زیرا گواه کسی است که امر مورد گواهی، بر وی روشن، مبرهن و مستدل باشد.

وَتَاللّٰهُ لَآكِيْدَنَّ اَصْنَمَكُمْ بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا مُدِيْرِيْنَ ﴿٥٧﴾

همچنین ابراهیم علیه السلام گفت: «و سوگند به خدا که بعد از آن که پشت کردید و رفتید» از شهر به سوی اجتماع جشن خود «البته در کار بتانتان کیدی خواهم کرد» یعنی: نسبت به آنها تدبیری عملی به کار خواهم برد و آنها را خواهم شکست. بدین گونه بود که ابراهیم علیه السلام به آنان سوگند یاد کرد که با توکل به خدای سبحان و به انگیزه دفاع از حق به زودی از مرحله محاجه با زبان، به سوی مرحله تغییر منکر با فعل و عمل، گذر خواهد کرد. نقل است که ابراهیم علیه السلام این سخن را آهسته گفت و مردی از آنان این سخنش را شنید. یادآور می‌شویم که قوم ابراهیم علیه السلام جشن سالیانه‌ای داشتند که همه ساله به طور گروهی از شهر بیرون رفته و در آن شرکت می‌کردند و چون از مراسم جشن باز می‌گشتند یگراست به بتخانه رفته برای بتان سجده می‌نمودند پس ابراهیم علیه السلام در آن روز با پیش افگندن این بهانه که بیمار است، با آنان بیرون رفت زیرا بر اجرای نقشه‌اش در مورد بتان مصمم بود.

فَجَعَلَهُمْ جُودًا اِلَّا كِيْدًا لَّمْ لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ يَرْجِعُوْنَ ﴿٥٨﴾

«پس آنها را ریزیز کرد» ابراهیم علیه السلام بتان را درهم شکست و خرد و قطعه‌قطعه‌شان کرد «مگر بت بزرگترشان را» یعنی: بت بزرگتر از میان بتان را. نقل است که ابراهیم علیه السلام تبر را بر گردن او آویخت، یا آن را در دستش قرار داد «باشد که به سوی او» یعنی: به سوی آن بت بزرگتر یا به سوی ابراهیم علیه السلام «بازگردند» و ابراهیم علیه السلام با آنان با دلایلی که بعدا می‌آید محاجه کند. یا: باشد که آنان به سوی بت بزرگتر روی آورند و از او جويا شوند که چه کسی بتان دیگر را درهم شکسته است؟ به او بگویند:

چرا اینها همه ریزریزند و تو سالمی و تبر بر گردنت آویخته است؟! پس چون از وی پرسند، هیچ صدایی از وی بر نمی‌خیزد، در این هنگام می‌دانند که آن بت نه قادر به رساندن منفعتی است، نه می‌تواند زیانی را دفع کند و نه حتی از هیچ کاری آگاه است.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٩﴾

«گفتند: چه کسی با خدایان ما چنین کرده است؟ او واقعا از ستمکاران است» یعنی: چون از جشن خویش بازگشتند و دیدند که بر سر خدایانشان چه آمده است، این سخن را گفتند.

قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ اِبْرَاهِيمُ ﴿٦٠﴾

«گفتند» بعضی از آنان در پاسخ سؤال کنندگان. یا همان کسی که سوگند ابراهیم علیه السلام در به‌کار بردن تدبیری علیه بتان را شنیده بود، گفت: «شنیدیم جوانی از آنان سخن می‌گفت» یعنی: از بتان به بدی یاد می‌کرد و عیبتان را برملا می‌نمود؛ «که به او ابراهیم گفته می‌شود» یعنی: اسم او ابراهیم است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را به نبوت مبعوث نکرد مگر در جوانی». لذا جوانان باید به هوش باشند که فرصت جوانی بهترین فرصت برای پرداختن به کار دین است.

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ﴿٦١﴾

«گفتند» زمامداران کفر «پس او را در پیش چشمان مردم حاضر کنید تا باشد که آنان حاضر باشند» در صحنه مجازات وی و از این رویداد درس عبرت بگیرند تا دیگر کسی به‌سوی بتان چپ ننگرد. یا مراد این است: مردم را گرد آورید که علیه ابراهیم علیه السلام شهادت دهند تا این شهادت حجتی باشد علیه وی و با اتمام این حجت، آن تصمیمی که در قبال وی گرفته می‌شود، نزد مردم توجیه شده باشد. البته ابراهیم علیه السلام نیز دقیقا به دنبال چنین هدفی بود تا در یک گردهمایی‌ای بزرگ، جهل و کودنی‌شان در پرستش بتان بی‌جان را که حتی در دفع زیان از خود هم توانا نیستند، نمایان سازد.

قَالُوا أَأَتَتْ فَعَلَتْ هَذَا بِإِلهِنَا يَا ابراهيمُ ﴿١٢﴾ قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿١٣﴾

«گفتند» زمامداران کفر خطاب به ابراهیم علیه السلام، بعد از آن که او را احضار کردند: «آیا تو با معبودان ما این کار را کردی ای ابراهیم؟ گفت» ابراهیم علیه السلام در حالی که به سوی بت بزرگتری اشاره می کرد که آن را شکسته بود: «نه! بلکه آن را همین بزرگترشان کرده است» ابراهیم علیه السلام کار شکستن بتان را به بت بزرگ نسبت داد زیرا تعظیم بسیار زیاد آنان برای وی را می دید پس خواست تا بدین وسیله درماندگی او را به آنان نشان دهد آن گاه گفت: «پس، از آنها بپرسید اگر سخن می گویند» یعنی: اگر بتانتان از کسانی هستند که صاحب نطق و بیان می باشند و بر سخن گفتن توانایند و اگر آنچه را که به آنان گفته می شود می توانند بفهمند، بفرمایید از خود آنها بپرسید! بدین گونه، ابراهیم علیه السلام زمینه را برای ارائه بزرگترین حجت بر بطلان آیینشان آماده ساخت زیرا وقتی آنها بگویند که بتان نمی توانند سخن بگویند، او بی درنگ در پاسخشان می گوید: پس چگونه به پرستش آنهایی می پردازید که حتی از نطق و بیان هم عاجزند؟ لذا هدف حقیقی ابراهیم علیه السلام نفی آن کار از خود نبود بلکه این نفی به طریق محاجه از وی صادر شد و این شیوه از باب مجاز است که در بیان حجت معمول می باشد؛ چنان که اگر شما زیبانویس باشید و رفیقتان که خط بدی دارد از شما بپرسد که آیا این خط را شما نوشته اید؟ و شما بگویید: نه! بلکه تو نوشته ای!! مراد شما از این سخن دروغ گفتن نیست بلکه نوعی طنز و استهزاء است و در عین حال تأییدی است بر این که خود شما آن را نوشته اید.

فَرَجَعُوا إِلَى أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١٤﴾

«پس به خود رجوع کردند» یعنی: کفار به خود آمدند و به سوی یکدیگر بسان نگرش کسی که از حجت درمانده و کاملاً مسکوت و مبهوت می شود، نگریستند زیرا به این حقیقت پی بردند که هر کس بر دفع متجاوز و دفع زیان از خود ناتوان باشد، محال است که سزاوار پرستش باشد، آخر ابراهیم این بتان را شکسته و باز در کمال

قدرت و جرأت رودرروی ما ایستاده است و هیچ گزندی هم به وی نرسیده است! «پس با یکدیگر گفتند: درحقیقت شما ستمکارید» بر خویشتن خویش با پرستش این جمادات بی جان و ناتوان، نه این کسی که شکننده بتانی است که شما آنها را خدایان نام گذاشته‌اید زیرا کسی که نتواند تیر را از خود دفع کند، چگونه می‌تواند از پرستشگران خود ضرر را دفع کند؟!

ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنطِقُونَ ﴿٦٥﴾

«سپس بر سرهای خویش نگونسار شدند» یعنی: باز به همان جهل و عناد دیرین خویش بازگشتند و به ابراهیم علیه السلام گفتند: «تو خوب می‌دانی که اینها سخن نمی‌گویند» پس چگونه از ما می‌خواهی که از آنان بپرسیم؟.

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام، بعد از آن که به عجز بتان خویش اعتراف کردند: «پس آیا به جای خداوند چیزی را می‌پرستید که هیچ سود و زیانی به شما نمی‌رساند؟».

أَفِي لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

«اف بر شما» اف: فریادی است که بر دلتنگی و استهزا دلالت می‌کند. آری اف بر شما «و بر آنچه غیر از خدا می‌پرستید» حقارت و گنبدگی و شرمساری بر شما و بر بتان شما باد! «مگر نمی‌اندیشید» تا به قبح و زشتی این کارت‌ان پی برید؟ پس چون در میدان حجت درمانده و از دادن جواب عاجز شدند، به منطق ستم و ارباب روی آوردند و این شیوه ستمگران در هر زمان و مکانی است:

قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٦٨﴾

«گفتند: او را» یعنی: ابراهیم علیه السلام را «بسوزانید» این سخن را برای آن گفتند تا تمایلشان به غلبه بر ابراهیم علیه السلام را از هر طریقی که باشد، نشان دهند «و خدایان خود را نصرت دهید» با انتقام گرفتن از ابراهیم که با آنان چنین کاری کرده است «اگرکننده‌اید» کاری را در یاری دادن به بتانان.

نقل است که آنان هیزم بسیاری جمع کردند چندان که به مدت یک ماه مشغول جمع‌آوری هیزم بودند، سپس آتشی عظیم که شراره‌های هولناکی داشت برافروختند، به گونه‌ای که هرگز نظیر آن آتش دیده نشده بود آن‌گاه ابراهیم علیه السلام رابه اشاره مردی از بادیه‌نشینان فارس در کفه منجنیق گذاشته و او را به آتش افکندند پس چون او را به آتش می‌افکندند، فرمود: (حسبی الله و نعم الوکیل).

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «چون ابراهیم علیه السلام در آتش افکنده شد، گفت: اللهم إنيك في السماء واحد وأنا في الأرض واحد أعبدك: بار خدایا! تو در آسمانها یگانه هستی و من در زمین یگانه کسی هستم که تو را می‌پرستم.» روایت شده است که چون او را می‌بستند، گفت: «لا اله الا انت سبحانک لک الحمد ولک الملک لا شریک لک». نقل است که عمر وی در آن هنگام شانزده سال بود. همچنین روایت شده است که چون ابراهیم علیه السلام را به هوا بلند کردند تا به آتش افکندند، جبرئیل علیه السلام در هوا به او گفت: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم علیه السلام گفت: اما به تو خیر! جبرئیل علیه السلام گفت: پس از پروردگارت بخواه! ابراهیم علیه السلام گفت: علم او به حال، مرا از درخواست نمودن بی‌نیاز می‌کند».

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

«گفتیم: ای آتش! برای ابراهیم سرد و مایه سلامتی باش» یعنی: نمرودیان آتش را برافروختند و ابراهیم علیه السلام را در آن افکندند اما آتش به فرمان ما بر وی سرد و مایه سلامتی شد و هیچ آسیبی به وی نرسانید. روایت شده است که چون این فرمان الهی صادر شد، هیچ آتشی در زمین باقی نماند مگر این‌که خاموش شد. در حدیث شریف

به روایت عائشه رضی الله عنها از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «وقتی ابراهیم در آتش افکنده شد، هیچ خزنده‌ای در روی زمین نبود مگر این که آتش را خاموش می‌کرد، بجز مارمولک که آتش را بر ابراهیم می‌دمید»، عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: از این روی رسول خدا ﷺ ما را به کشتن مارمولک دستور دادند. همچنان در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «ابراهیم علیه السلام در تمام حیات خود هیچ دروغی نگفت مگر در سه مورد که هر سه آن در راه خدا عجل الله فرجه بود. یکی این گفته وی (خطاب به قوم مشرکش، وقتی از او خواستند تا با آنان به جشنشان برود): من بیمارم (و نمی‌توانم با شما در جشن تان شرکت کنم) درحالی که او بیمار نبود. دوم این سخن وی به ساره همسرش: (به آن پادشاه ستمگر) بگو که خواهر من هستی.^۱ و سوم این سخن وی: من بتان را نشکسته‌ام بلکه آن بت بزرگتر بوده که بتان دیگر را شکسته‌است».

مفسران می‌گویند: سخن ابراهیم علیه السلام در هر سه جا از باب «معارضه» بود که به نوعی محملی داشت و چنان که رسول خدا ﷺ فرموده‌اند، معارضه گریزگاهی از دروغگویی است.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ﴿٧٠﴾

«و خواستند به او نیرنگی بزنند» با سوزاندنش در آتش «ولی آنان را زیان‌کارترین مردم» یعنی: مغلوب‌ترین و پست‌ترین آنها «گردانیدیم».

^۱ روایت است که چون ابراهیم علیه السلام در راه هجرت خود، به سرزمین یکی از حکام ستمگر فرود آمد، در آنجا کسی به آن حاکم ستمگر خبر داد که: زیباترین زن روزگار در سرزمینت فرود آمده و او با مردی همراه است! پس آن حاکم به دنبال ابراهیم علیه السلام فرستاد و از وی پرسید که این زن با تو چه نسبتی دارد؟ ابراهیم علیه السلام گفت: او خواهر من است! پس آن ستمگر ساره را از وی گرفت اما هر بار که قصد تجاوز به وی را کرد، نتوانست به وی دست برساند لذا ناگزیر هاجر را که کنیز وی بود نیز به ساره بخشید و آزادش کرد.

وَجَعَلْنَاهُ لُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾

«و او و لوط را رهانیدیم» از سرزمین عراق، بعد از آن که او را به سلامت از آتش بیرون آوردیم «به سوی آن سرزمینی که برای جهانیان در آن برکت نهادیم» که سرزمین بیت المقدس است، سرزمینی که هم از جهت مادی و هم از جهت معنوی، مبارک یعنی پربرکت است زیرا آن سرزمین، سرزمینی است بسیار حاصلخیز و دارای جویبارها و میوه‌ها و محصولات بسیار همچنین از آن روی مبارک است که مهد انبیاء علیهم السلام می باشد و خداوند متعال اکثر انبیاء علیهم السلام را از آنجا برانگیخته و شریعت‌هایشان که بنیاد کمالات و خیرات دینی و دنیوی است، از آنجا در تمام جهان منتشر شده است. لوط برادرزاده ابراهیم علیهم السلام است و خداوند جل جلاله هر دو را با هم ذکر کرد، به جهت قرابت نسبی و قرابت معنوی آنان که عبارت از اشتراک هر دو در مبعوث شدن به نبوت است.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۗ وَكَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿٧٢﴾

«و به او اسحاق را بخشیدیم» زیرا ابراهیم علیهم السلام از خدا فرزندی درخواست کرده بود «و یعقوب را نافلة» یعنی به عنوان نعمتی افزون بر آنچه که ابراهیم علیهم السلام درخواست کرده بود، به او بخشیدیم «و هریک را از صالحان قرار دادیم» یعنی: هریک از آن چهار تن: ابراهیم، لوط، اسحاق و یعقوب علیهم السلام را صالح، عمل‌کننده به طاعت خدا جل جلاله و فروگذارنده معصیت وی گردانیدیم.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ﴿٧٣﴾

«و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند» یعنی: آنان را رؤسای گردانیدیم که در کارهای نیک و طاعات و عبادات - به وسیله وحیی که بر آنان نازل می کردیم - مورد اقتدا و پیروی قرار می گرفتند «و به سویشان انجام دادن کارهای نیک» یعنی: تمام اعمال صالح «و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و

آنان عبادت‌کننده ما بودند» یعنی: ایشان انجام دهنده هر چیزی بودند که ما ایشان را بدان دستور می‌دادیم و ترک‌کننده هر چیزی بودند که ایشان را از آن نهی می‌کردیم زیرا ایشان یکتاپرستانی بودند وارسته و با اخلاص. آری! این‌ها همه جزو بخششهای الهی برای ابراهیم علیه السلام بعد از نجات دادن وی از آتش بود.

وَلَوْ طَا ءَايِنَهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَبَجِينَهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَبْتِثِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوِّءٍ فَسِقِينَ ﴿٧٤﴾

«و به لوط حکم و علم عطا کردیم» حکم: نبوت و علم: شناخت امر دین است. به‌قولی: حکم، عبارت است از داوری و دادرسی در دعاوی بر مبنای حق و عدل «و او را از آن شهری که کارهایی ناپاک می‌کرد» یعنی: مردم آن چنان کارهایی می‌کردند «نجات دادیم» مراد شهر «سدوم» است چنان‌که قبلاً بیان آن گذشت. گفتنی است که تولیدکاری مردم شهر سدوم، عبارت از عمل لواط و خالی کردن باد شکم در مجالس بود «به‌راستی که آنان قوم فاسقی بودند» فاسقین: یعنی از طاعت و فرمانبرداری عز وجل بیرون رفته بودند.

وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾

«و او را در رحمت خویش» یعنی: در اهل رحمت خویش، یا در بهشت «داخل کردیم زیرا او از صالحان بود» یعنی: او از شایستگی بود که برایشان از جانب ما خصلت‌های نیکو پیش فرستاده شده است. پس این‌ها در مجموع چهار نعمت بود که به لوط علیه السلام عنایت شد.

وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

«و نوح را یاد کن آن‌گاه که پیش از این» گروه انبیایی که ذکرشان گذشت «ندا کرد» به بارگاه الهی تا ستمگران قومش را نابود کند «پس ما او را اجابت کردیم» در دعا و

ندایش «و او را با اهلش از اندوه بزرگ رهانیدیم» یعنی: از غرق شدن با طوفان و از تکذیب اهل طغیان. مراد از اهلش: مؤمنان از اعضای خانواده و کسان وی‌اند که خدای متعال نوح علیه السلام و ایشان را در کشتی نجات داد و داستانشان در سوره هود (آیه ۳۶ و مابعد آن) نیز آمده است.

وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٧٧﴾

«و او را بر قومی که آیات ما را دروغ شمردند، نصرت دادیم» یعنی: نوح علیه السلام را حمایت کردیم و او را از این‌که قوم دروغ انگارش به او آزار و آسیبی برسانند، باز داشتیم «چراکه آنان قوم بدی بودند پس همه آنان را غرق کردیم» و احدی از آنان را باقی نگذاشتیم بلکه بزرگ و کوچک و مرد و زنشان را به سبب اصرار و پافشاریشان بر گناه غرق نمودیم.

وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يُمِطُّونَ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ

﴿٧٨﴾

«و داوود و سلیمان را یاد کن» یعنی: داستانشان را «هنگامی که درباره آن کشتزار داوری می‌کردند» که زمین کشتزار، یا تاکستانی بود «چون شب هنگام گوسفندان قومی در آن چریده بودند» یعنی: شب هنگام گوسفندان از آغل خود برآمده و در آن زمین پراکنده شده، کشت و میوه آن را خوردند و تلف کردند. نفس: پراکنده شدن گوسفندان در شب بدون چوپان است «و ما شاهد داوری آنان بودیم» یعنی: ما شاهد حکم و داوری داوود و سلیمان علیهما السلام بودیم. معنی شاهدین: «حاضرین» است، یعنی: ما حاضر و ناظر حکم آن‌دو بودیم.

فَفَهَمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكَأَلًا ءَاثِنًا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا

فَعَلِينَ ﴿٧٨﴾

«پس آن داوری را به سلیمان فهمانیدیم» مفسران نقل می‌کنند که: مالک کشتزار و مالک گوسفندانی به دعوی و مرافعه نزد داوود آمدند، مالک کشتزار در شکایت خود گفت: گوسفندان این آقا شبانگاه از آغل بیرون زده به کشتزار من درآمدند و آن را تلف ساخته از آن چیزی باقی نگذاشتند. داوود علیه السلام در داوری میان آنها به دادن آن گوسفندان به وی در عوض کشت تلف شده‌اش حکم کرد و گفت: گوسفندان از آن توست. سلیمان علیه السلام که در صحنه حاضر بود گفت - و در آن هنگام یازده سال بیشتر نداشت - آیا غیر از این نمی‌شود حکم کرد؟ بدین‌سان که مالک تاکستان گوسفندان را ببرد و از شیر و منافع آنها بهره‌مند شود و مالک گوسفندان بر آن زمین گمارده شود تا چون تاکستان را به‌مانند همان شبی که گوسفندان در آن چریده‌اند به سامان رساند آن‌گاه او گوسفندان را بدو بدهد و وی نیز تاکستانشان را به او بازگرداند؟ داوود علیه السلام گفت: حکم همان است که تو کردی! لذا این داوری سلیمان علیه السلام را به اجرا گذاشت. البته حکم هر دو بر مبنای اجتهادشان بود، از این جهت حسن بصری گفته است: «اگر این آیه نمی‌بود، قطعاً من تمام قضات را در هلاکت می‌دیدم». پس حق تعالی سلیمان علیه السلام را در رسیدن به حکم صواب در اجتهادش ستود و داوود علیه السلام را نیز به‌خاطر اجتهادش معذور شمرد.

شایان ذکر است که هر دو حکم در شریعت ما منسوخ است زیرا در شریعت ما - چنان‌که در حدیث شریف براء رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده - حکم این است که: باید مالکان دام و چهارپایان، شب‌هنگام آنها را نگهداری و نگهداری کنند تا وارد زمین و زراعت مردم نشوند و مقابلتاً مالکان باغها و کشتزارها باید در ظرف روز، زراعت و باغهای خود را نگهداری و نگهداری کنند. پس هر چه که چهارپایان در شب تلف کردند، ضمان و جبران خسارت آن بر عهده مالکان آنهاست و این ضمان به مقدار آن چیزی است که از زمین و زراعت‌شان تلف شده است - یا به رد عین جنس و یا قیمت آن - اما آسیب رساندن چهارپایان به کشت و زرع مردم در روز، ضمانی ندارد که این

رأى جمهور علماء است. ولى رأى ابوحنيفه رحمته الله اين است كه تلف كردن زرع و كشت از سوى چهارپايان در صورتى ضمان ندارد كه نگهبان يا چوپان همراه آنها نباشد، به دليل اين فرموده رسول خدا صلوات الله عليه وآله: «جرح العجماء جبار: آنچه چهارپايان تلف كنند، هدر و بى تاوان است.»

«و به هريك از آن دو حكمت و دانش عطا كرديم» يعنى: به هريك از داوود و سليمان عليهم السلام حكمت و دانشى بسيار عطا كرديم، نه فقط به سليمان عليه السلام كه داوريش صواب و درست بود. اين قيد بيانى براى آن است تا نسبت به علم داوود عليه السلام گمان قصور و كوتاهى نرود. «و مسخر گردانيديم با داوود كوهها را كه با او تسبيح مى گفتند» يعنى: چون داوود عليه السلام تسبيح مى گفت، كوهها نيز با او تسبيح مى گفتند «و پرندگان را نيز» يعنى: پرندگان را نيز مسخر گردانيديم تا همراه با او تسبيح گويند زيرا داوود عليه السلام صدای بسيار زيبا و دلگشى داشت. نقل است كه ابوموسى عليه السلام اشعري نيز صوت بسيار دلگشى داشت، روزى رسول خدا صلوات الله عليه وآله از کنار خانه او مى گذشتند درحالى كه او مشغول تلاوت قرآن بود. پس ايستادند و به قرائت او گوش فرادادند آن گاه فرمودند: «همانا به او مزمارى از مزامير داوود داده شده است.» بعد از آن ابوموسى عليه السلام آگاه شد كه رسول خدا صلوات الله عليه وآله به قرائت او گوش فراداده اند لذا نزد ايشان آمد و گفت: «اگر مى دانستم كه شما به قرائت من گوش فرامى دهيد، صدای خود را براى شما مى آراستم و صدايم نيكوتر از آنچه شنيديد نيز مى شد.»

«و ما كنده اين كار بوديم» يعنى: ما انجام دهنده كارى بوديم كه بيان شد؛ از تفهيم حكم صواب به سليمان، دادن حكمت و دانش به داوود و سليمان هر دو و به تسبيح و داشتن كوهها و پرندگان همراه با داوود، هرچند كه اين امور نزد شما تعجب برانگيز است. و به مناسبت اين آيه كه مربوط به حكم قضاوت است، حديث شريف رسول خدا صلوات الله عليه وآله را نقل مى كنيم كه فرمودند: «القضاة ثلاثة، قاض فى الجنة وقاضيان فى النار: رجل علم الحق وقضى به فهو فى الجنة ورجل حكم بين الناس على جهل فهو فى النار ورجل علم الحق وقضى بخلافه فهو فى النار: قضاة بر سه گروهند: يك گروه از آنان در بهشت است و دو گروه در دوزخ: مردى كه خداى عزوجل به او علم حق را داده و او

به حق حکم می‌کند، در بهشت است. مردی که در میان مردم بر مبنای جهل حکم کرده، در دوزخ است و مردی که حق را دانسته اما برخلاف آن حکم کرده است، او نیز در دوزخ است.»

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِنُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ﴿٨٠﴾

«و به داوود فن زره‌سازی را آموختیم» داوود عليه السلام اولین کسی است که زره را ساخته است. لبوس: زره است. «تا» لباس زره «شما را از زیان کارزارتان» یعنی: از آسیب جنگتان، یا از فرود آمدن سلاح بر بدنتان؛ «حفظ کند. پس آیا شما شکرگزار هستید» این نعمتی را که ما به شما ارزانی نموده‌ایم؟

بدین‌گونه، قرآن به ما خبر داده است که داوود عليه السلام صنعتگر نیز بود همچنین رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به ما خبر داده‌اند که داوود از حاصل دست رنج خویش نان می‌خورد که این، بهترین کسب هاست. آری! اگر به سرگذشت انبیاء عليهم السلام توجه کنیم، ملاحظه می‌نماییم که ایشان اهل کسب و کار بوده‌اند. مثلاً آدم کشاورز بود، نوح نجار، ادریس و لقمان خیاط، طالوت دباغ یا سقا... و این دلیل بر آن است که کار کردن، روش و سنت انبیا و صالحان عليهم السلام بوده است. گفتنی است؛ درفضیلت کار و کارگر احادیث بسیاری آمده است.

وَأَسْلَمْنَا مَنْ الْريِّحِ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمِينَ ﴿٨١﴾

«و» مسخر ساختیم «برای سلیمان باد را تندرو» یعنی: تندباد توفانی را «که به فرمان او به‌سوی سرزمینی که در آن برکت نهاده بودیم، جریان می‌یافت» مراد سرزمین شام است «و ما به هر چیز دانا بودیم» پس پادشاهی و نبوت را با آن همه قدرت از آن روی به سلیمان عليه السلام دادیم که این بخشایش مبتنی بر حکمت و مصلحت بود و می‌دانستیم که او شایسته آن است و او و قومش شکرگزار نعمتهای ما هستند. یادآور می‌شویم که همین باد رام شده برای سلیمان عليه السلام در جایی دیگر به «باد نرم» وصف شده است، دلیل تنوع در وصف آن این است که آن باد به اختیار سلیمان عليه السلام و

زیر فرمان و خواست وی بود لذا طبق خواسته وی گاهی نرم می‌وزید و گاهی تند و توفانی. مفسران نقل کرده‌اند که: سلیمان علیه السلام تخت چوبی بسیار بزرگ و عربی داشت که همه مایحتاج امور مملکت‌داری؛ چون اسبان، شتران، خیمه‌ها و لشکریان بر آن قرار داده می‌شدند آن‌گاه او به باد فرمان می‌داد که آن را بردارد و باد آن را به هوا برمی‌داشت و در هر جایی که او فرمان می‌داد بر زمین می‌گذاشت. پرندگان نیز به فرمان او در مسیر راه با بالهایشان بر این تخت روان سایه می‌افگندند تا سرنشینان آن فضاپیمای بزرگ را که بشر با ابزارهای مصنوعی خود هرگز قادر به ساختن سفینه هوایی‌ای بدان حجم و کیفیت نیست، از گزند گرما مصون نگاه دارند.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «برای سلیمان علیه السلام در آن تخت روان ششصد هزار صندلی گذاشته می‌شد که در صف اول نزدیک وی مؤمنان انسی می‌نشستند و در پشت سر آنها مؤمنان جنی آن‌گاه سلیمان علیه السلام به پرندگان فرمان می‌داد که برآنان سایه افکنند سپس به باد فرمان می‌داد که این مجمع بزرگ را بردارد و به آنجا که او می‌خواست برود و باد چنین می‌کرد».

وَمِنَ الشَّيْطَانِ مَنْ يَفْضُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَفِظِينَ ﴿٨٢﴾

«و» مسخر ساختیم برای سلیمان علیه السلام «از شیاطین» یعنی: از دیوان، گروهی را «که برای او غواصی می‌کردند» در دریاها و آنچه را که او می‌خواست، از دریا بیرون می‌آوردند. غواص: کسی است که برای بیرون آوردن مروارید، در دریا فرو می‌رود «و» آن دیوان «کارهایی غیر از آن هم انجام می‌دادند» چون ساختن محرابها، مجسمه‌ها، شهرها، قصرها و انجام دادن غیر آن از اموری که سلیمان علیه السلام آنها را بدان می‌گماشت. نیز محتمل است که مراد این باشد: دیوان در دریا غواصی کرده و برای سلیمان علیه السلام کارهای مورد نظرش را در زیر آب انجام می‌دادند «و ما نگهبان آنان بودیم» یعنی: مراقب و نگه دارنده کارهای آن دیوان بودیم، یا نگهبانشان بودیم تا نگریند، یا از انجام دادن فرمانهای سلیمان علیه السلام سرباز نزنند.

❖ وَأَتُوبُ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ﴿٨٣﴾

«و یاد کن ایوب را» ایوب علیه السلام فرزند انوص از پیامبران الهی است که مادرش از نسل لوط علیه السلام بود، او در سرزمین «عوص» از کوه «سعیر» یا بلاد «ادوم» می زیست و بیماری طولانی ای که چندین سال به درازا کشید، بر او عارض شد. نام وی در قرآن کریم چهار بار ذکر شده است «هنگامی که به جناب پروردگار خویش ندا کرد که مرا آسیب رسیده است» و به بیماری سختی در بدنم، به نابودی خانواده ام و از بین رفتن مال و ثروتم مبتلا گشتم. آری! خدای عزوجل او را به از بین بردن فرزندانش مورد آزمایش قرارداد، بدین سان که خانه بر سرشان ویران شد و همه مردند. همچنان ایوب علیه السلام مال و ثروتی بسیار داشت که خداوند جل جلاله در آن ابتلا، مال و ثروتش را نیز از وی گرفت و او با صبوری این ابتلاهای الهی را تحمل کرد و ضمن آن ندا افزود: «و تویی مهربان ترین مهربانان» و من به رحمت و مهر تو سخت نیازمندم.

سپس خدای عزوجل از اجابت دعای وی خبر داد:

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ فَاكْشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَذِكْرَى

لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٤﴾

«پس دعای او را اجابت نمودیم و رنجی را که به او رسیده بود، برطرف کردیم» یعنی: بیماریش را شفا عنایت کردیم. مفسران می گویند: بیماری ایوب از بیماریهای نفرت انگیز نبود زیرا انبیاء علیهم السلام از ابتلا به چنین بیماری هایی معصومند «و خانواده اش و همانندشان را همراه با آنان به او عطا کردیم» به قولی: خدای عزوجل کسان از دست رفته اش را برایش زنده ساخت زیرا تمام اعضای خانواده اش بجز زنش مرده بودند و خدای عزوجل همه را در کمتر از یک چشم به هم زدنی زنده کرد و مانند آنان را نیز در دنیا به وی داد. به قولی دیگر مراد این است: دو برابر کسانی که خدای عزوجل آنان را میرانده بود، از نو برای وی متولد شدند پس بنابراین تفسیر، خداوند جل جلاله آن مردگان را زنده نساخت «تا» اینها همه «رحمتی از جانب ما» باشد. یعنی این همه را به وی دادیم، به خاطر آن که بر وی مهربان بودیم «و تا پندی برای عبادت پیشگان باشد» که

ایشان نیز باید صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان‌که ایوب عليه السلام صبور بود. در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الصالحون ثم الأمثل فالأمثل، يبتلى الرجل على حسب دينه، فإن كان في دينه صلبا اشتد بلاؤه: سخت‌ترین مردم در ابتلا انبیاء عليهم السلام اند، سپس صالحان و سپس شخص بر حسب دین خویش مرتبه به مرتبه مورد ابتلا قرار می‌گیرد پس اگر در دین وی استواری و صلابتی بود، ابتلایش سخت‌تر است.»

وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿٨٥﴾

«و اسماعیل و ادريس و ذوالکفل را یاد کن» به قولی: ذوالکفل پیامبر نبود بلکه مردی از بنی‌اسرائیل بود که از هیچ معصیتی پرهیز نمی‌کرد پس توبه کرد و خدای عزوجل بر او آمرزید. اما گروهی از علما بر آنند که او پیامبر بود و این قول راجح‌تر است. ابن‌کثیر می‌گوید: «از سیاق آیات که پیرامون داستانهای انبیاء عليهم السلام است، چنین بر می‌آید که ذوالکفل هم پیامبر بوده است. والله اعلم.» مجاهد می‌گوید: «ذوالکفل متکفل آن شد که به امور قومش قیام نموده و در میانشان به عدالت حکم کند، از این جهت او را ذوالکفل نامیدند.» «هریک» از این گروه «از صابران بودند» در انجام آنچه که خدای عزوجل ایشان را بدان مکلف ساخته بود.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٦﴾

«و آنان را در رحمت خود داخل نمودیم» یعنی: در بهشت یا در نبوت خود «همانا ایشان از صالحان بودند» که رسوب ناخالصی‌های فساد، صفای صلاحشان را نمی‌آلود چراکه از آن ناخالصی‌ها معصوم بودند.

وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغْضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٨٧﴾

«و ذوالنون را یاد کن» یعنی: صاحب ماهی را زیرا «نون» به معنی ماهی است. او یونس بن متی رضی الله عنه است که به سوی مردم نینوی از سرزمین موصل فرستاده شده بود «آن گاه که خشمگینانه رفت» یعنی: او به خاطر پروردگار خویش در اعتراض به این که چرا قومش به او ایمان نمی آورند، خشمگینانه از میانشان بیرون رفت، درحالی که او باید شکیبایی می کرد و منتظر اذن پروردگار باقی می ماند «و پنداشت که ما هرگز بر وی تنگ نگیریم» با بازداشتن وی از راهش و مانع شدن وی از اجرای خواسته اش. یا پنداشت که هرگز بر وی تنگ نمی گیریم؛ با فروبردن وی در شکم ماهی.

ابن کثیر می گوید: «هنگامی که ذوالنون می خواست از میان قومش بیرون رود، به قومش هشدار داد که به دلیل اصرارشان بر عناد پس از سه روز بر آنان عذاب نازل می شود. قومش تهدید وی را جدی گرفتند زیرا دانستند که پیامبر دروغ نمی گوید آن گاه سر به صحرا برداشته با کودکان و چهارپایان و همه کوچک و بزرگ خویش از شهر بیرون رفتند و میان مادران و کودکان جدایی افکنده شور و ولوله و زاری به آسمان برداشتند و سخت تضرع نمودند پس خدای عزوجل بر آنها رحم کرد و عذاب را از آنان برطرف کرد. اما از آن سوی دیگر، یونس رضی الله عنه رفت و با گروهی در کشتی ای سوار شد، کشتی در میان راه به تلاطم امواج گرفتار آمد و کشتی نشینان از آن ترسیدند که همه غرق شوند لذا برای سبک کردن بارکشتی تصمیم گرفتند تا یک تن از میان خود را به دریا افکنند، قرعه انداختند، قرعه به نام یونس رضی الله عنه برآمد اما او را نیفگندند، بار دیگر قرعه انداختند، باز هم به نام یونس رضی الله عنه برآمد اما این بار نیز از انداختن او به دریا ابا کردند، بار سوم قرعه انداختند، باز هم به نام یونس رضی الله عنه برآمد، در این هنگام یونس رضی الله عنه خود برخاست و جامه از تن بیرون کرده خود را به دریا افگند آن گاه خدای عزوجل ماهی عظیم الجثه ای را فرستاد تا او را فرو بلعد...».

اینک ادامه ماجرا: «پس در دل تاریکی ها» تاریکی شب، تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی «ندا در داد» با این سخنش: «که» بارها! «معبودی جز تو نیست، منزهی تو، به

راستی که من از ستمکاران بودم» در بیرون رفتن از میان امتم بدون اجازه یا فرمان تو. این اعترافی است از یونس علیه السلام بر قصورش و توبه‌ای است از لغزشش. در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص گرفتاری نیست که به این دعا: (لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ) دعا کند مگر این که برای او اجابت می‌شود».

فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ وَبَجَيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نَشِجِي الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٨﴾

«پس دعای او را اجابت کردیم و او را از غم نجات دادیم» با بیرون آوردنش از شکم ماهی زیرا ماهی به فرمان پروردگار او را به ساحل افگند. آمده است که او سه ساعت، یا سه روز، یا چهل روز در شکم ماهی باقی ماند «و مؤمنان را این چنین نجات می‌دهیم» آن‌گاه که به‌سوی ما استغاثه کنند. یعنی آنان را از اندوه و پریشانی می‌رهانیم، به سبب اعمال نیکی که پیش فرستاده‌اند و به سبب آنچه که برایشان از رحمت خویش آماده کرده‌ایم. مفسران می‌گویند: افگندن یونس علیه السلام در شکم ماهی برای پاکسازی وی از آن لغزش و برای تعلیم و تنبیه وی بود نه برای عذاب کردن وی زیرا بر انبیاء علیهم السلام عذاب نازل نمی‌شود.

وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ﴿٨٩﴾

«و زکریا را یاد کن، هنگامی که به جناب پروردگار خود ندا کرد: پروردگارا! مرا تنها مگذار» بدون فرزند «و تو بهترین وارثانی» پس اگر به من فرزندی هم عنایت نکنی، باکی نیست زیرا تو همه را بسنده‌ای و من می‌دانم که تو دینت را ضایع نمی‌کنی و حتما کسانی صالح از بندگانت را برمی‌گزینی که به تبلیغ دینت قیام کنند.

**فَأَسْتَجِبْنَا لَهُ، وَوَهَبْنَا لَهُ، يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ، زَوْجَهُ، إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْئِرُونَ فِي
الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿١٠﴾**

«پس» دعای «او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم» تفصیل داستان یحیی علیه السلام در سوره «مریم» گذشت «و همسرش را برای او شایسته کردیم» یعنی: زن وی نازا بود پس او را زایا و آماده حمل کردیم. به قولی معنی این است: زنش بد اخلاق بود پس او را خوش اخلاق گردانیدیم «زیرا آنان در کارهای نیک شتاب می کردند و ما را از روی رغبت و بیم می خواندند» یعنی: زکریا و همسرش علیهما السلام ما را برای طلب خیر و دفع شر، در حال خوشی و ناخوشی، در راحتی و شدت می خواندند و به سوی ما زاری می کردند پس سزاوار این اجابت بودند «و در برابر ما خاشع بودند» یعنی: متواضع و متضرع و فروتن بودند.

وَأَلْقَىٰ أَحْسَنَ فَرْجِهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِن رُّوحِنَا وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١١﴾

«و یاد کن» داستان «آن زن را که خود را پاکدامن نگاه داشت» او مریم علیها السلام است که دامن خویش را به عفت پیچید و پاکدامنی خویش را حفظ کرد و هرگز هیچ بشری در حرام به او دست نیازید «پس در او از روح خویش دمیدیم» مراد روح عیسی علیه السلام است. نسبت دادن روح عیسی علیه السلام به خداوند جل جلاله، از باب گرامیداشت عیسی علیه السلام است «و او و پسرش را آیتی برای جهانیان گردانیدیم» آیت و نشانه شگرف الهی در مریم و عیسی هردو، یک آیت و نشانه است زیرا مریم عیسی علیه السلام را بدون شوهر به دنیا آورد.

بعد از آن که خداوند متعال به گوشه‌هایی از زندگی این پیامبران گرامیش اشاره نمود، در اینجا بر وحدت دین الهی در گذر زمان تأکید نموده، می‌فرماید:

إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ﴿١٣﴾

«این است امت شما که امتی یگانه است» یعنی: بی‌گمان امتی که این گروه انبیاء عليهم السلام از آنها نمایندگی می‌کنند، امت یگانه توحید است که شما امت اسلام نیز به آن منسوب هستید پس دین شما دین واحدی است زیرا میان امت‌های مختلف هیچ گونه اختلافی در عقیده توحید نیست، تفاوتی که هست، در شریعتها و فروعات دین است. آری! آیین یگانه الهی در گذر زمان، همانا آیین اسلام است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «نحن معاشر الأنبياء أولاد علات: ما گروه‌های انبیا برادران علاتی هستیم» علاة: فرزندان یک مرد از زنهای مختلف‌اند «و من پروردگار شما هستم پس مرا پرستید» مخصوصاً، نه غیر من را - هر کس که باشد.

وَنَقَطَ عَمَّا أُمِرْهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِثْنَا رَجْعُونَ ﴿١٤﴾

«ولی امتها در کارشان» یعنی: در کار انبیاء عليهم السلام «متفرق شدند در میان خویش» یعنی: امتها میان خود در کار انبیاء عليهم السلام پراکنده گشته هر یک راه و روشی را در پیش گرفتند و به بخش و گروه و فرقه‌ای جداگانه تقسیم شدند مگر این امت اسلام که آیین تمام انبیاء عليهم السلام را باور دارند. یا معنی این است: امت‌ها در کار دین به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند تا بدانجا که دین به مانند قطعه‌های پراکنده‌ای در اینجا و آنجا تبدیل شد لذا می‌بینیم که این یکی موحد است، آن یکی یهودی و آن دیگر نصرانی، درحالی‌که واجب همگان این بود که بر آیین اسلام و بر کیش توحید پایدار باشند «هر یک به‌سوی ما بازمی‌گردند» یعنی: هریک از این گروه‌ها - اعم از تفرقه‌گرایان و موحدان - به‌سوی ما باز می‌آیند؛ با برانگیخته شدن پس از مرگ پس آنان را در قبال اعمالشان جزا می‌دهیم.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «بنی اسرائیل به هفتادویک فرقه متفرق شدند، هفتاد فرقه از آنان هلاک شد و فقط یک فرقه نجات یافت و قطعا امت من به هفتاد و دو فرقه متفرق می‌شوند پس هفتاد و یک فرقه از آنان هلاک

می شود و فقط یک فرقه نجات می یابد. اصحاب گفتند: یا رسول الله! این فرقه ناجیه چه فرقه ای است؟ فرمودند: جماعت، جماعت، جماعت».

فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ وَإِنَّا لَهُ كَنُيُوتٌ ﴿١٤﴾

«پس هر کس از کارهای شایسته انجام دهد» یعنی: چیزی از اعمال صالح را انجام دهد «و مؤمن هم باشد» به خدا عز وجل، پیامبرانش علیهم السلام، روز آخرت و دیگر اعتقادات حق «پس برای کوشش او کفرانی نیست» یعنی: عملش مورد انکار و ناسپاسی قرار نمی گیرد و پاداشش ضایع نمی شود «و هر آینه ما برای او می نویسیم» یعنی: سعی و تلاشش را ثبت کرده و کرام الکاتبین را دستور می دهیم تا آن را در نامه اعمالش بنویسند.

وَكَرَامٌ عَلَى قَرْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿١٥﴾

«و بر مردم شهری که آن را هلاک کرده ایم باز گشتشان حرام است» یعنی: بر مردم هر شهر و قریه ای که نابودی آنان را مقدر کرده ایم، غیر ممکن است که بعد از هلاکت به سوی دنیا بازگردند. به قولی معنی این است: بر آنها حرام است که توبه کرده و از کفر به اسلام برگردند، یعنی آنان امکان توبه نمی یابند پس مردم باید از چنین فرجام نامیمونی گریزان باشند.

حَقٌّ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿١٦﴾

«تا آن گاه که یأجوج و مأجوج گشوده شوند» و به سوی مردم سرازیر گردند. مراد گشودن سدی است که ذوالقرنین آن را بنا کرد و یأجوج و مأجوج در پشت آن به سر می برند. یا مراد: هجوم و سرازیری آن قوم بر مناطق زمین و بویژه بر سرزمین شام است، جایی که نابودیشان در آنجا مقدر شده است، که احادیث وارده در این باب، این معنی را ترجیح می دهند زیرا از این احادیث - که ابن کثیر آنها را نقل نموده - این معنی بر نمی آید که خروج یأجوج و مأجوج به انهدام سد حسی ارتباطی دارد «و آنها از هر

بلندی بشتابند» یعنی: یا جوج و مأجوج از هر تپه و مکان بلندی از زمین بیرون می آیند و به سرعت به سوی آنجایی که برایشان مقدر شده است، پیش می تازند و خروجشان از نشانه های قیامت است.

وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْيِنَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿١٧﴾

«و وعده حق نزدیک گردد» یعنی: چون یا جوج و مأجوج از بند گشوده شوند، وعده حق که همانا قیامت است، نزدیک می گردد زیرا خروج آنان از علائم قیامت است «پس ناگهان دیدگان کسانی که کفر ورزیده اند، خیره می شود» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که بر کفار روی می آورد، چشمانشان به سوی حادثه دهشتناکی دوخته می شود که فروشان گرفته است لذا چشمانشان همچنان بازمی ماند و می گویند: «ای وای بر ما، هرآینه ما از این روز در غفلت بودیم» و در دنیا برای رستاخیز و حساب آمادگی نداشتیم «بلکه ما ستمگر بودیم» نه! ما غافل نبودیم بلکه ما در حقیقت با تکذیب پیامبران علیهم السلام و عدم انقیاد برای ایشان، ظالم بودیم. بدین سان است که آنان از وصف کردن خود به «غفلت» برگشته و خود را «ستمگر» می نامند.

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ ﴿١٨﴾

«در حقیقت شما» ای کفار! «و آنچه غیر از خدا می پرستید» که عبارتند از بتان، ابلیس و یارانش «هیزم جهنمید» و آتش انگیز آن «و شما وارد آن می شوید» هر چند عیسی و عزیر و فرشتگان بجز خدا جل جلاله مورد پرستش قرار گرفتند اما در مضمون این آیه داخل نیستند، به دو دلیل: یکی اینکه: «ما» در (ماتعبدون) برای غیرعقلاء است. دوم این که: مخاطب این آیه، مشرکان مکه اند نه غیر آنان و مشرکان مکه بجز بتان دیگر معبودی را شریک خدای سبحان قرار نمی دادند.

لَوْ كَانَتْ هَهُنَا آيَاتُ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٩٩﴾

«اگر اینها خدایانی واقعی بودند، وارد آن نمی‌شدند» یعنی: اگر این بتان - چنان‌که شما می‌پندارید - خدایانی واقعی می‌بودند، قطعاً از ورود به دوزخ بازداشته می‌شدند ولی آنان به دوزخ وارد می‌شوند بنابراین، خدایانی واقعی نیستند «و جملگی در آن جاودانند» یعنی: همه پرستشگران و پرستش‌شوندگان در دوزخ جاودانند و از آن بیرون آورده نمی‌شوند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾

«برای آنان در آنجا ناله‌ای زار است» زفیر: صدای آه و نفس شخص غم‌گرفته است «و آنان در آنجا نمی‌شنوند» یعنی: به سبب شدت هول و هراسی که در آن قرار دارند، برخی صدای ناله و زاری برخی دیگر را نمی‌شنوند. به‌قولی معنی این‌است: آنان در دوزخ هیچ چیزی را نمی‌شنوند زیرا شنیدن، خود نوعی انس گرفتن برایشان است پس همین انس ناچیز و اندک هم از آنان دریغ می‌شود.

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿١٠١﴾

آنچه گذشت بیان حال اهل شقاوت بود پس حال اهل سعادت چگونه است؟ «بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است» یعنی: برایشان خصلت نیکو که همانا سعادت است، مقرر شده‌است و بنابراین، به عمل اهل بهشت عمل کرده‌اند؛ «آن گروه از آن» یعنی: از دوزخ «دور داشته خواهند شد».

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه (إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ ...) : (درحقیقت شما و آنچه غیر از خدا می‌پرستید هیزم جهنمید و شما وارد آن می‌شوید) «آیه ۹۸» نازل شد، یکی از مشرکان قریش به‌نام ابن‌الزبیری نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! مگر تو نمی‌پنداری که عزیز و عیسی مردانی نیکوکار بودند و مریم نیز زنی نیکوکار بود؟ فرمودند: بلی! من چنین عقیده دارم. گفت: اما عیسی، عزیز، مریم

و فرشتگان بجز خدا ﷻ مورد پرستش قرار می‌گیرند پس این گروه بر اساس سخن خود تو، در دوزخ‌اند! همان بود که خداوند ﷻ نازل فرمود: **(إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ)**: (بی‌گمان کسانی که قبلاً از جانب ما به آنان وعده نیکو داده شده است، آن گروه از آن دور داشته خواهند شد).

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنفُسُهُمْ خَالِدُونَ ﴿١٠٢﴾

«صدای آن را نمی‌شنوند» حس و حسیس: صدایی است که آن را از چیزی می‌شنوی که از نزدیکت عبور کند «و آنان در آنچه نفسهایشان خواهش داشته باشد، جاودانند» آری! دلها به سوی نعمتهای بهشت کشش یافته و چشمها از دیدن آنها لذت می‌برند.

لَا يَخْزُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَنَلَقْنَهُمْ أَمْلاَكَهُ هَذَا يَوْمَئِذٍ كُنْتُمْ تُوعَدُونَ

﴿١٠٣﴾

«ترس بزرگ» یعنی: هول و هراسهای روز قیامت بعد از نفخه آخر «آنان را اندوهگین نمی‌کند و فرشتگان به استقبالشان می‌آیند» بر دروازه‌های بهشت و به ایشان تهنیت و تبریک عرض کرده و می‌گویند: «این همان روزی است که به شما» در دنیا از دریافت نعمت‌های خوشگوار «وعده» و بشارت «داده می‌شد».

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعَدَا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴿١٠٤﴾

«روزی که آسمان را همچون درپیچیدن صفحه کتابها درمی‌پیچیم» یعنی: چنان که ورق کاغذ بر آنچه که در آن نوشته می‌شود، درپیچیده می‌شود. یادآور می‌شویم که در عصر نزول قرآن، کتاب به شکل فعلی خود شناخته شده نبود زیرا صنعت کاغذ و تجلید این گونه متطور نشده بود بلکه کتابها به شکل طومارهایی بودند که درپیچیده می‌شدند «همان‌گونه که بار نخست آفرینش را آغاز کردیم، دوباره آن را بازمی‌گردانیم»

یعنی: چنان‌که آفرینش نخستینشان را در شکمهای مادرانشان آغاز کردیم و آنان را پای برهنه، عریان و ختنه نشده از شکمهای مادرانشان بیرون آوردیم، همین‌گونه مجدداً آنان را در روز قیامت بازمی‌گردانیم «بر عهده ما وعده‌ای است که ما قطعاً انجام دهنده‌ایم» یعنی: وفای ما به وعده‌ای که آن را بر خود لازم گردانیده‌ایم، حتمی است، آن وعده عبارت است از: اعاده خلقت و تجدید آفرینش و ما یقیناً بر آنچه بخواهیم تواناییم پس برای روز رستاخیز آماده شوید و برای نجات یافتن از چنین هول و هراس‌هایی، اعمال شایسته پیش فرستید.

وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ ﴿١٠٥﴾

اما وعده‌ای که در دنیا به آنان داده شده بود چنین بود: «و در حقیقت در زبور بعد از ذکر نوشتیم» زبور: کتاب داوود عليه السلام، یعنی همان کتاب مزامیر است و ذکر: تورات است. آری! در زبور و تورات نوشتیم: «که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند» به قولی: مراد زمین بهشت است، به دلیل این فرموده خدای سبحان: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَأَوْثَقْنَا الْأَرْضَ﴾: (و بهشتیان گویند: سپاس‌خدایی را که وعده‌اش را بر ما راست گردانید و زمین را به ما میراث داد) «زمر/۷۴». به قولی دیگر: مراد سرزمین مقدس شام بزرگ است که شامل سوریه، فلسطین، لبنان و اردن فعلی می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «چون اهل شام فاسد شوند، دیگر در شما خیری نیست». به قولی دیگر: این مژده‌ای است برای امت محمد صلی الله علیه و آله به وراثت سرزمین‌های کفار.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَكِيبٍ ﴿١٠٦﴾

«به راستی در این» اموری که ذکر شد در سوره انبیاء؛ از موعظه‌ها و هشدارها «بلاغی است» یعنی: کفایتی است «برای گروه عبادت پیشه» یعنی: برای کسانی که مشغول

عبادت خداوند عز وجل هستند و به این امر چنان که باید اهتمام و توجه دارند. شایان ذکر است که رأس همه عبادتها، نماز است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴿١٠٧﴾

«و تو را نفرستادیم» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! با قوانین و احکام شرع «جز رحمتی برای عالمیان» البته تعبیر (عالمین) شامل همه جهانیان از جمله کفار نیز می شود پس معنای رحمت بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برای کفار این است که: کفار به سبب بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، از عذابهای دنیوی چون خسف (فروبردن در زمین)، مسخ و عذاب استیصال (ریشه کن شدن کلی از عرصه هستی) ایمن شده اند. در حدیث شریف آمده است: «إنما أنا رحمة مهداة: جز این نیست که من رحمتی اهداشده هستم».

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿١٠٨﴾

«بگو جز این نیست که به من وحی می شود که خدای شما خدایی یگانه است پس آیا شما مسلمان می شوید؟» یعنی: آیا به عبادت و توحید خدای سبحان گردن می نهید؟ یعنی این چنین باشید.

فَإِن تَوَلَّوْا فَعَلَّمَ آدَمُ عَلَى سَوَاءٍ وَإِن أَدْرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدٌ مَا تُوعَدُونَ ﴿١٠٩﴾

«پس اگر روی برتافتند» از اسلام «پس بگو» به آنان «به همه شما به طور یکسان اعلام کردم» که میان من و شما دیگر جنگ است و صلحی در کار نیست. یا اعلام کردم به شما آنچه را که بدان مأمور شده ام و همه شما را به طور برابر و یکسان از حقایق آگاه نمودم و بعضی از شما را به آن مخصوص نگردانیدم پس تبعیضی در کار نیست، برای کسی چیزی را اعلام نمی کنم که آن را بر غیر وی پنهان کرده باشم، همه یکسان از حقایق باخبر باشند «و نمی دانم که آنچه وعده داده شده اید آیا نزدیک است یا دور؟» این وعده، عبارت است از: غلبه اسلام و اهل آن بر کفر و اهل آن. به

قولی: مراد از وعده، روز قیامت است زیرا رسول خدا ﷺ از زمان بر پایی قیامت آگاهی نداشتند و علم آن فقط نزد خدای سبحان است.

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ ﴿١١٠﴾

«هر آینه خدا هم سخن آشکار را می داند و هم آنچه را پنهان می دارید، می داند» پس حق تعالی آنچه را که از کفر و طعنه زدن بر اسلام و اهل آن نمایان می دارید و آنچه را که از این امور پنهان داشته و مخفی می کنید، همه را می داند زیرا او پنهانها را همچون آشکارها می داند و علم هر دوی آن نزد او یکسان است پس شما را در قبال آن مجازات می کند.

وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَنْعٌ إِلَيْنَا حِينَ ﴿١١١﴾

«و نمی دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی باشد» یعنی: نمی دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده، برای شما ابتلا و آزمایشی باشد تا در عینیت آشکار شود که چگونه عمل می کنید، آیا همچنان رهرو راه عناد و گمراهی باقی می مانید، یا که از این کژراهه برمی گردید (و) نمی دانم؛ شاید به تأخیر انداختن این وعده «بهره مندیدی باشد» برای شما «تا مدتی» یعنی: تا وقت مقرر که حکمت حق تعالی اقتضا کرده است.

قُلْ رَبِّ أَعْمُرُ بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ ﴿١١٢﴾

«گفت» محمد ﷺ «پروردگارا! خودت به حق داوری کن» میان من و این گروه تکذیب کننده. بدین گونه بود که آن حضرت ﷺ کار را به خدای سبحان تفویض کردند «و پروردگار ما خدای رحمان مستعان است» پس، از او استعانت می جوئیم «بر آنچه وصف می کنید» از کفر و تکذیب و هم اوست که به زودی با قدرت و حکمت خویش، حق را بر باطل پیروز خواهد کرد.

(سوره حج)

مدنی است و دارای (۷۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب اعلان فریضه حج در آن برای مردم بر زبان ابراهیم خلیل علیه السلام بعد از بنای بیت عتیق الهی، به نام «حج» نامیده شد. این سوره مبارکه دربرگیرنده احکامی چون فرضیت حج و مشروعیت جهاد مسلحانه است و هرچند بیان احکام از ویژگی‌های سوره‌های مدنی است اما در عین حال این سوره از موضوعات سور مکی، چون ایمان به خدای عزوجل، توحید و معاد نیز سخن می‌گوید، از این روی جمهور علما بر آنند که این سوره، از آیات مکی و مدنی هر دو متشکل شده است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ آتِفُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾

«هان ای مردم! از پروردگارتان تقوی کنید» یعنی: از عذاب وی پروا کنید و خود را به وسیله طاعتش - یعنی با انجام دادن واجبات و ترک محرمات - از عذابش درپناه امنی قرار دهید زیرا تقوی ملکه‌ای در نهاد آدمی است که اثر اعمال نیک است پس امر به تقوا در واقع امر به همه آن اعمال نیک می‌باشد «چراکه زلزله قیامت چیز بزرگی است» و بسیار هولناک و سهمگین است. این همان زلزله‌ای است که یکی از نشانه‌های قیامت می‌باشد و به قول جمهور علما، قبل از برپایی روز قیامت در دنیا روی می‌دهد. اما به قولی: این زلزله با نفخه قیامت همراه است، که ابن جریر این قول را ترجیح داده و به احادیثی نیز استدلال کرده است.

يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾

«روزی که آن را» یعنی: آن زلزله یا قیامت را «ببینید، هر شیردهنده‌ای از آن کس که شیر می‌دهد، غافل می‌شود» یعنی: هر شیردهنده‌ای از نوزاد شیری‌اش غافل می‌شود و

او را فراموش می‌کند، آن گونه که پنداری اصلاً نوزاد شیر خواری نداشته است. و این از شدت هول و سهمگینی آن زلزله یا از شدت هول و سهمگینی قیامت است «و هر آبتنی بار خود را فرو می‌نهد» یعنی: جنین خود را از شدت هول و هراس بی‌اختیار فرومی‌افکند، بی آن‌که موعد وضع حملش فرارسیده باشد «ومردم را مست می‌بینی» یعنی: بیننده مردم را چنان می‌بیند که گویی مست اند «وحال آن‌که مست نیستند» در واقع و حقیقت امر «ولی عذاب خدا شدید است» پس به سبب این شدت و هول بزرگ، عقل هایشان از سرشان می‌پرد و فهم هایشان آشفته و مشوش می‌گردد و بنابراین، مانند شخص مست، مدهوش می‌شوند.

روایت شده است که این دو آیه شب هنگام در غزوه بنی‌مصطلق نازل شد و رسول خدا ﷺ آن را بر مردم خواندند و مردم در هیچ زمان دیگری بیش از آن شب چنان گریان و پریشان دیده نشده بودند به طوری که همه یا غرق گریه بودند، یا غرق اندوه و تفکر.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَتَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ﴿٣﴾

«و برخی از مردم بدون هیچ علمی در باره الله مجادله می‌کنند» یعنی: با وجود پیش روی داشتن چنان روزی، باز هم کسانی از مردم هستند که در امر قدرت خدای بزرگ، بگومگو و جدال می‌کنند و می‌پندارند که باری تعالی قادر به برانگیختنشان نیست، این مجادله و ستیز نه مبتنی بر دانشی است و نه مبتنی بر حجتی که جدل‌پیشه‌گان آن را به میدان افکنند بلکه فقط و فقط بر اوهام و خیالاتی صرف متکی می‌باشد که آنها با استناد به آن، اخبار و پیام‌های خدای سبحان را که بر زبان پیامبرانش به سوی بشر می‌فرستد، رد می‌کنند «و پیروی می‌کنند» در آنچه که می‌گویند، می‌پراکنند، بدان احتجاج می‌ورزند و از آن دفاع می‌کنند؛ «هر شیطان متمردی را» که در برابر خدای عزوجل سرکشی اختیار کرده است. مراد: ابلیس، لشکریانش و سردمداران کفارند که پیروانشان را با سخنان آراسته ظاهر فریب، به سوی کفر فرا می‌خوانند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه درباره ولیدبن مغیره و عتبه بن ربیع، یا در باره نضربن حارث نازل شد.

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٤﴾

«بر او نوشته شده است» یعنی: بر شیطان؛ اعم از شیطان جن و شیطان انس، نوشته و مقرر شده است «که هر کس او را به دوستی گیرد» یعنی: هر کس از شیطان پیروی کرده او را به دوستی گیرد و سخنش را تصدیق نموده و باور به انبیاء^{علیهم السلام} و کتب آسمانی را فرو گذارد؛ «قطعاً او گمراهش می کند» یعنی: شأن شیطان این است که پیرو و دوست خویش را از راه حق به بیراهه می برد «و به عذاب آتش می کشاند» یعنی: شیطان دوستانش را به راهی وا می دارد که انجام آن، عذاب آتش جهنم است.

يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُؤْوَفُ وَمِنْكُمْ مَّنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾

در آیات قبل دانستیم که مانع اساسی فراراه تقوا، جهل به الوهیت و وحدانیت خداوند متعال بوده و همین جهل است که به پیروی شیطان می انجامد، در اینجا حق تعالی روشن می سازد که از آثار این جهل، شک ورزیدن در وقوع روز آخرت است.

«ای مردم! اگر از رستاخیز در شکید» یعنی: اگر درباره امکان برانگیخته شدن مجدد و داخل بودن این موضوع در حوزه قدرت ما، شک و شبهه ای دارید، در این صورت در اصل و آغاز آفرینش خود بنگرید؛ «پس بدانید که ما شما را از خاک آفریده ایم» درضمن آفرینش پدرتان آدم^{علیه السلام} همچنین آفرینش خودتان از نطفه است، و نطفه از غذاست و غذا از خاک و آب و هوا «سپس» شما را آفریدیم «از نطفه» یعنی: از آب

منی «سپس از علقه» علقه: قطعه‌ای از خون بسته است زیرا نطفه پس از چهل روز به اذن خداوند ﷻ به قطعه‌ای از خون غلیظ یا جامد متحول می‌شود «سپس از مضغه» مضغه: قطعه‌ای از گوشت است که خون جامد به آن متحول شده است «شکل داده شده» مخلقه: یعنی پاره‌ای از گوشت دارای صورت واضح، هیأت روشن و خلقت کامل؛ از چشم و دهان و دست و پا و غیره «و شکل داده نشده» غیر مخلقه: مرحله‌ای است از تطور همان پاره گوشت قبل از شکل‌گیری خلقت در آن، که هنوز صورت و هیأت واضحی به خود نگرفته و تصویر آن کامل نشده است «تا بر شما روشن گردانیم» کمال قدرت خویش را؛ با متحول ساختن اطوار و مراحل آفرینشان تا در نتیجه، از آن بر امکان رستاخیز راه برید زیرا کسی که بر آفرینش اولیه بشر از خاک و سپس خلقت ثانویه وی از نطفه قادر باشد - درحالی که میان آب و خاک تناسبی وجود ندارد - و باز بر متطورساختن آن نطفه به علقه - با آن همه تباینی که میان آنها وجود دارد - قادر باشد و همین‌طور بر دیگر مظاهر قدرت در این عرصه، حتماً باز گرداندن آن آفرینش بر وی آسان‌تر است «و آنچه را که بخواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم» و درنتیجه، جنین سقط نمی‌شود «تا میعاد معین» و مشخص که آن را مقدر نموده‌ایم. یعنی: بعضی از جنین‌ها را هم سقط می‌گردانیم که دوره تطور آن به‌اتمام نمی‌رسد. شایان ذکر است که میعاد استقرار جنین در رحم برای بشر غالبانه ماه است و هر جنسی از حیوانات، دوره معینی از بارداری را دارد «آن‌گاه شمارا به صورت کودکی بیرون می‌آوریم» از شکم‌های مادرانتان «باز» قوای بدنی و عقلی شما تکامل می‌یابد «تا به حد نهایی رشد خود برسید» اشد: کمال عقل، کمال نیرومندی و رشد و تمییز است. به قولی: سن رشد، از سی تا چهل سالگی است «و بعضی از شما کسی است که جانش گرفته می‌شود» یعنی: قبل از رسیدن به سن رشد به طور زودرس جانش گرفته می‌شود و از دنیا در می‌گذرد «و بعضی از شما به حد غایت فرتوتی عمر بازبرده می‌شود» یعنی: به بدترین و پست‌ترین مرحله عمر که همانا مرحله خرفتی است می‌رسد تا بدانجا که عقل و حافظه از سرش رخت بر بسته و حالش از حال یک کودک غیر ممیز هم بدتر می‌شود «چندان که پس از دانستن، چیزی نمی‌داند» یعنی:

به حالتی از پیری و خرفتی می‌رسد که پس از دانستن و شناختن بسیاری از چیزها، دیگر نه آنها را می‌داند و نه می‌شناسد. عکرمه می‌گوید: «هر کس قرآن بخواند، به این حالت نمی‌پیوندد». نقل است که رسول خدا ﷺ در جمله دعاهایشان همیشه این دعا را می‌خواندند: «اللهم إني أعوذ بك من البخل وأعوذ بك من الجبن وأعوذ بك من أن أرد إلى أرذل العمر وأعوذ بك من فتنة الدنيا وعذاب القبر: بارخدایا! من از بخل به تو پناه می‌برم و از جبن به تو پناه می‌برم و به تو پناه می‌برم از این که برگردانده شوم به پست‌ترین عمر و به تو پناه می‌برم از فتنه دنیا و عذاب قبر».

بعد از آن دومین دلیل بر امکان رستاخیز مطرح می‌شود: «و زمین را خشکیده می‌بینی» یعنی: آن را مرده و افسرده می‌بینی که هیچ گیاهی را نمی‌رویاند، همچون آتش؛ وقتی که سرد و خاموش شود «پس چون بر آن آب را» یعنی: آب باران را «فروفرستیم، به جنبش در می‌آید» یعنی: آن رستنی‌ها به سبب بسیاری و نیرومندی خود به جنبش در می‌آید «و نمو می‌کند» یعنی: بلند می‌شود، یا باد می‌کند «و می‌رویاند» یعنی: بیرون می‌آورد «از هر نوع رستنی‌های خرم» یعنی: از هرگونه رستنی‌های زیبا و از هر رنگ رعنا و دلربا؛ اعم از سبزیها، میوه‌ها، گلها و ریاحین. بهجت: زیبایی، نیکویی و خرمی است. پس ذاتی که بر زنده ساختن زمین مرده‌ای قادر باشد، بر آفرینش دوباره انسان نیز تواناست.

در بخشی از حدیث شریف لقیط بن عامر رضی الله عنه آمده است: «... گفتم یا رسول الله! چگونه خدای متعال مرده را زنده می‌کند و نشانه این رستاخیز در خلقش چیست؟ فرمودند: آیا به وادی مرده و بی‌آب و علف گذر کرده‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: آیا مجددا درحالی که از سبزی و خرمی جنب و جوش دارد بر آن وادی گذشته‌ای؟ گفتم: آری! فرمودند: خداوند متعال این چنین مردگان را زنده می‌کند و این است نشانه وی در (رستاخیز) خلقش».

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّ الْمَوْتَىٰ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

«این همه» آفرینشگری و قدرت‌نمایی «بدان سبب است که خدا خود حق است» حق: وجود ثابت و پایداری است که هیچ تغییر نمی‌کند و زوال نمی‌پذیرد «و این که او ست که مردگان را زنده می‌کند» چنان‌که زمین مرده را زنده کرد «و هم‌اوست که بر هر چیزی تواناست» چنان‌که بر خلقت شگفت‌آسای انسان و جانداران دیگر و رستنی‌ها توانا می‌باشد.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾

«و این که قیامت آمدنی است» در آینده «هیچ شکی در آن نیست» و هیچ شبهه و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد «و این که فقط الله است که کسانی را که در گورهایند، برمی‌انگیزد» و آنان را در برابر اعمالشان پاداش می‌دهد؛ اگر عملشان خیر بود، پاداش خیر و اگر شر بود، پاداش شر در انتظارشان است. یعنی: اگر قیامت و رستاخیزی در کار نبود، خداوند ﷻ این آفرینش را پدید نمی‌آورد بنابراین، کسی که به رستاخیز ایمان ندارد، قطعاً خدای عزوجل را نشناخته و حکمت وی در آفرینش انسان و گونه‌های دیگر خلقت را نفهمیده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٨﴾

«و از مردمان کسی هست که در باره الله» یعنی: در وجود الله ﷻ یا در اسماء یا صفات وی «مجادله می‌کند» این آیه ناظر بر همه کسانی است که با شبهه پراکنی و شک‌انگیزی، عهده‌دار گمراه‌سازی مردم از راه و روش روشن پروردگار متعال می‌شوند. آری! مجادله می‌کند؛ «بدون هیچ دانش و بی‌هیچ هدایتی» یعنی: بی‌آن‌که بینش، نگرش و اندیشه درستی در کار وی باشد که به‌سوی معرفت رهنمونش سازد «و بی کتاب منیری» یعنی: از مردم کسانی هستند که بدون داشتن خردی صحیح، الهام و هدایتی روشن و نقلی صریح بلکه به صرف هوای نفس درباره خداوند ﷻ به جدال

می‌پردازند. کتاب منیر: یعنی کتاب روشنگری که حامل حجت‌های واضح و برهان‌های روشن از جانب خداوند متعال باشد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوجهل و نضر بن حارث نازل شد. ابو جهل در رأس مشرکان مکه قرارداداشت و پیوسته با اسلام دشمنی می‌ورزید که خدای عزوجل در آیه بعد او را به ذلت و خواری دنیا بیم می‌دهد و این هشدار در روز بدر به تحقق پیوست و او به ذلت کشته شد. همچنین نضر بن حارث پیوسته در کوچه‌های مکه می‌گشت و درباره دعوت اسلامی نیرنگ‌های گونه‌گون سازمان داده و شایعه‌های باطل می‌پراکند. او نیز در بدر کشته شد.

ثَانِي عَظْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَنَذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٩﴾

«صفحه گردن خود را پیچیده» عطف شخص: گردن وی است. مراد این است که آن مجادله کننده در باره خدا ﷻ، گردن خود را از سر نخوت و تکبر، اعراض کنان از قرآن و از یاد الله ﷻ می‌پیچاند «تا مردم را از راه خدا گمراه کند» یعنی: هدف وی، گمراه ساختن مردم از راه الله ﷻ است، هرچند که به این امر اعتراف نکند «در دنیا برای او خزی است» خزی: رسوایی و ذلتی است که دامنگیر مستکبران می‌شود و عبارت است از: پیامد بد عذاب عاجل دنیوی و نام و آوازه بد بر سر زبان‌های مردم «و در روز قیامت به او عذاب سوزان می‌چشانیم» به این ترتیب است که عذاب هر دو سرا، برایش جمع می‌گردد.

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿١٠﴾

«این» کیفر و عذاب هر دو سرا «به سزای آن چیزهایی است که دو دست تو پیش فرستاده‌است» از کفر و کبر و معاصی «و» گرنه «خداوند هرگز به بندگان خود ستمگر نیست» یعنی: واقع امر این است که خدای سبحان بندگان را بدون گناه عذاب نمی‌کند. آوردن «ظلام» به صیغه مبالغه، به جهت پیوسته بودن آن با لفظ جمع - یعنی «عبید» است پس از این صیغه این معنی بر نمی‌آید که: «خداوند بسیار ستمگر

نیست» تا از آن این مفهوم مخالف تداعی شود که: اندکی ستم درکار وی هست -
العیاذ بالله .

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ
الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴿١١﴾

«و از میان مردم کسی هست که خدا را فقط بر کناره‌ای می‌پرستد» یعنی: چنین کسی در دین خویش شکاک و دودل است، نه در آن ثباتی دارد و نه استقرار وطمأنینه‌ای، همانند کسی که بر کناره کوه است و بر لبه سقوط قرار دارد، چنین کسی می‌لرزد و نمی‌تواند راست و محکم بایستد، برخلاف مؤمن که خداوند جَلَّالَهُ را با یقین و بصیرت و پایداری می‌پرستد «پس» حال آن شخص متردد و دودل چنان است که: «اگر خیری به او برسد» یعنی: خیر دنیوی‌ای؛ چون رفاه و عافیت و فراوانی و ثروت «بدان آرام می‌گیرد» و بر دین خود ثابت قدم مانده و بر عبادت حق تعالی استمرار می‌ورزد «و اگر به او بلایی برسد» یعنی: ناخوشی‌ای در خانواده، یا مال، یا جاننش «بر روی خود برمی‌گردد» یعنی: مرتد می‌شود و به کفر باز می‌گردد «در دنیا و آخرت زیان‌کار شده» یعنی: در حالی که دنیا و آخرتش برباد رفته است پس نه در دنیا او را از غنیمت و سپاس و ثنا بهره‌ای است و نه در آخرت از پاداش و اجر و آنچه که خداوند متعال به بندگان صالح خود آماده ساخته است «این» زیان دنیا و آخرت «همانا زیان آشکار است» که هیچ خسران و زیانی مانند آن نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مردمی بودند که به مدینه می‌آمدند و اسلام می‌آوردند پس چون زن یکی از آنها پسر می‌زایید و اسبش کره می‌داد، می‌گفت: به راستی این دین، دین بسیار خوبی است! و اگر زنش پسر نمی‌زایید و اسبش کره نمی‌داد، می‌گفت: وه! این چه دین بدی است!! پس خداوند جَلَّالَهُ این آیه را نازل فرمود.

يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ ﴿١٣﴾

«به جای خدا چیزی را می خواند که نه زیانی به او می رساند و نه به او سودی می بخشد» یعنی: این کسی که بر روی خود به کفر باز می گردد، همان کسی است که بتان را پرستش و نیایش می کند، درحالی که اگر پرستش آنها را ترک کند، آنها هیچ زیانی به او نمی رسانند و اگر هم آنها را بپرستد، هیچ نفعی به او نمی رسانند زیرا آن معبودان بیچاره جماداتی هستند که بر رساندن نفع و ضرر توانا نمی باشند «این همان گمراهی دور» از حق و هدایت و رشد «است» فراء در معنای آن می گوید: «این همان گمراهی دور از راه صواب است».

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَيْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَيْسَ الْعَشِيرُ ﴿١٤﴾

«کسی را می خواند که زیانش از سودش نزدیکتر است» زیرا پرستش بتان به هیچ حالی از احوال سودبخش نیست بلکه بتان برای پرستشگران خود زیانی محض و خالصند چراکه پرستشگر بتان به سبب پرستش آنها به دوزخ وارد می شود «وہ! چه بدمولایی و چه بددمسازي است» یعنی: قطعا معبودی که عبادتش زیان وارد کند، برای پرستشگر خود یار و یاور بسیار بد و رفیق و همدم بسیار نامیمونی است.

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ

﴿١٤﴾

و چون بیان حال بدبختان گذشت، اکنون خداوند متعال فرجام نیک سعادت‌مندان را ذکر می کند: «بی گمان خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به باغهایی در می آورد که از زیر آن جویباران روان است، در حقیقت، خداوند هر چه بخواهد انجام می دهد» پس هر که را بخواهد، پاداش نیک می دهد و هر که را بخواهد، عذاب می کند.

مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ
يَذْهَبَنَّ كَيْدُهُ مَا يَغِيظُ ﴿١٥﴾

«هر که می‌پندارد که خداوند هرگز او را در دنیا و آخرت نصرت نخواهد داد»
ضمیر در **(أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ)**، یا به **(مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ)** بر می‌گردد، یا به محمد ﷺ؛ اگر به **(مَنْ كَانَتْ يَظُنُّ)**: (هر که گمان می‌کند) بر گردد، معنی این است: چنین گمان‌کننده‌ای به مرتبه ناامیدی مطلق سقوط کرده و از یاری خداوند ﷻ در دنیا و آخرت کاملاً مأیوس گشته است. و اگر ضمیر **(أَنْ يَنْصُرَهُ)** به محمد ﷺ بر گردد، معنی این است: از نظر آن گمان‌کننده، محمد ﷺ در معرض آن قرار دارد که خداوند ﷻ یاری و کمکی را که به وی داده، قطع کند و او را به حال خودش رها نماید. آری! هر کس چنین می‌پندارد؛ «پس باید که بالا رود به سببی به سوی آسمان» یعنی: ای محمد ﷺ! به آن پندارگر امید باخته بگو: باید وسیله و چاره‌ای جست‌وجو کند تا او را به آسمان برساند «پس آن را ببرد» یعنی: سپس پیروزی و یاری حق بر تو را قطع کند و ببرد، اگر این کار برایش میسر و مقدور است زیرا پیروزی برای تو از آسمان می‌آید «آن‌گاه بنگرد که آیا این تدبیر او چیزی را که مایه خشمش شده است از میان می‌برد» یعنی: سپس بنگرد که آیا آنچه که او را در مورد یاری دادن خدای عزوجل به پیامبرش خشمگین کرده است، از بین می‌رود؟

حاصل معنی این است: همان‌طوری که رسیدن او به آسمان غیر ممکن است، یاری دادن محمد ﷺ نیز از سوی حق تعالی اجتناب‌ناپذیر و امری قطعی و غیرقابل برگشت است. به قولی: معنای **(فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ)** این است: باید این پندارگر، ریسمانی را به سقف خانه‌اش بیاویزد زیرا هر چیزی که بر فراز سر انسان باشد، لغتا «سما» نامیده می‌شود و در این صورت، **(ثُمَّ لِيَقْطَعْ)** این گونه معنی می‌شود: سپس خود را حلق‌آویز کرده و آن ریسمان را ببرد تا در اثر خفگی بمیرد آن‌گاه بنگرد که آیا این کار و تدبیرش، آنچه را که مایه خشمش شده است از بین می‌برد و یاری دادن پیامبر ﷺ از سوی خداوند ﷻ قطع می‌شود؟ هرگز!

ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: «معنی چنین است: هر کس می‌پندارد که خدای عزوجل یاری دهنده محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و کتاب و دین خویش نیست پس اگر نصرت خدا به پیامبرش او را بر سر خشم می‌آورد، باید برود خودکشی نماید؛ زیرا خدای عزوجل خواهناخواه نصرت‌دهنده پیامبر و دینش می‌باشد و این نصرت هرگز قطع‌شدنی نیست». البته این امر دعوت به انتحار نیست بلکه چنان است که مردم عادتاً می‌گویند: هر کس این امر را نمی‌پسندد، بگو آب دریا را بیاشامد، سر بر دیوار زند، به آسمان برود... و مانند آن از تعبیرات دیگر. چنین تعبیراتی برای دادن این معنی است که: از کار و تدبیرش فایده‌ای متصور نیست و عکس‌العملش به‌جایی نمی‌رسد. ابن‌کثیر نیز آیه کریمه را همین گونه معنی کرده است.

این آیه برای مسلمانان بسی امید آفرین است زیرا گویای آن است که مسلمان هرگز نباید در نصرت الهی شک کند و باید در هر شرایطی شکیبیا بوده و یقین داشته باشد که سرانجام پیروزی از آن وی است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِيَ مَن يُرِيدُ ﴿١٦﴾

«و بدین گونه قرآن را آیاتی بینات فرو فرستادیم» بینات: یعنی واضح و روشن، دارای دلالت آشکار بر مدلولات و معانی خود و دربرگیرنده حجت‌های قاطع از جانب خداوند جل جلاله بر مردم «و بدانید که خدا هر که را بخواهد راه می‌نماید» یعنی: هر که را که حق تعالی ابتداء اراده هدایتش را داشته باشد، هدایت می‌کند. یا بر هدایت کسی که از قبل هدایت‌شده و ره‌یافته باشد، می‌افزاید - و قطعاً او را در این کار، حکمت تام و حجت قاطع است.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِحِينَ وَالنَّصْرَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿١٧﴾

«همانا کسانی که ایمان آوردند» به خدا جل جلاله و پیامبرش صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، که ایشان مسلمانانند «و کسانی که یهودی شدند» آنان منتسبان به آیین موسی علیه السلام اند «و صائبی‌ها» فرقه

معروفی‌اند که به هیچ یک از آیین‌های منتسب به انبیاء عليهم السلام وابستگی ندارند «و مسیحیان» یعنی: منتسبان به آیین عیسی عليه السلام «و مجوس» یعنی: زرتشتیان که آتش را می‌پرستند و برآند که عالم دارای دو اصل است: نور و ظلمت. به قولی: آنان در اصل یکتاپرست بوده و کتابی آسمانی نیز داشته‌اند، سپس به انحراف کشیده شدند و کتابشان از میانشان برداشته شد «و کسانی که شرک ورزیدند» یعنی: بت‌پرستان و سایر مشرکان به خدای سبحان «البته خدا روز قیامت میانشان داوری می‌کند» پس مؤمنان را به بهشت و کافران را به دوزخ وارد می‌کند. به قولی، فصل میانشان به این معنی است: خداوند جل جلاله کسانی را که برحقند، از کسانی که بر باطلند، جدا و متمایز می‌گرداند «بی‌گمان خداوند بر همه چیز گواه است» اعم از افعال و اقوال و غیره امور خلقش و ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند، از این‌رو، حکم و فیصله حق تعالی در میان بندگان از روی علم است پس باید هر شخصی در عقیده و شیوه عملش بنگرد که به کدامین راه روان می‌باشد؟.

**أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ
وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ
يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ﴿١٨﴾**

«آیا ندانستی که آنان که در آسمانها و زمینها برای خدا سجده می‌کنند» از فرشتگان «و آنان که در زمینند» از مؤمنان انس و جن نیز برای خدا سجده می‌کنند. مراد از سجده در اینجا: سجده طاعت است که مخصوص عقلا می‌باشد «و» سجده می‌کنند برای او «خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و چهارپایان» سجده اینها: سجده انقیاد کامل و تسلیم بودن تام و تمام به فرمان حق تعالی است «و» سجده می‌کنند برای باری تعالی «بسیاری از مردم» به سجده طاعت «و بسیاری هم هستند که عذاب بر آنان ثابت شده است» زیرا از سجده اطاعت برای خداوند متعال سر باز می‌زنند و بنابراین، عذاب بر آنان ثابت و لازم می‌شود «و هر که را خدا خوار کند» بدین‌سان که

او را کافری بدبخت گرداند «او را هیچ گرامی دارنده‌ای نیست» که خوشبخت و عزیزش گرداند. یعنی: کسانی سجده کردن برای خدای عزوجل را فقط به این خاطر ترک می‌کنند که آن را ذلت و خواری‌ای می‌دانند، درحالی‌که سجده کردن برای حق تعالی در حقیقت کرامت و عزتی برای راهیافتگان است و ترک آن از روی تکبر، ذلت بزرگی است که خداوند عزوجل هر که را بخواهد با آن خوار و ذلیل می‌گرداند.

در حدیث شریف آمده است: «چون فرزند آدم آیه سجده را بخواند، شیطان به کناری خزیده گریه می‌کند و می‌گوید: ای وای بر من، فرزند آدم مأمور به سجده کردن شد و سجده کرد پس بهشت از آن وی است اما من که به سجده مأمور شدم از آن سر باز زدم لذا دوزخ از آن من است». «هرآینه خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد» از آن جمله، گرامی‌داشتن و خوار ساختن هر کس که بخواهد.

این آیه - چنان‌که از حدیث مذکور بر می‌آید - از آیات سجده تلاوت است.

❖ هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ شِيَابٌ مِّن نَّارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ

رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ﴿١٩﴾

«این دو فریق» که یک گروه از آنها یهود و نصاری و صائبی‌ها و مجوس و مشرکان و گروه دیگر مسلمانانند، «دشمنان یک‌دیگرند» به‌قولی دیگر: مراد از دوفریق دشمن؛ دو گروه مؤمنان و مشرکانی هستند که در روز بدر به میدان مبارزه آمدند پس مراد از مؤمنان: حمزه و علی و عبیده عزوجل و مراد از کافران: عتبه و شیبه فرزندان ربیع و ولید فرزند عتبه اند. مجاهد و عطاء می‌گویند: «مراد از دو فریق، مؤمنان و کافرانند به طور عام، که این معنی شامل بدریان نیز می‌شود». «که درباره پروردگارشان» یعنی: در باره دینش، یا در باره ذاتش، یا در باره صفاتش، یا در باره شریعت مقرر وی برای بندگانش؛ «با هم ستیزه کردند پس کسانی که کفر ورزیدند، برایشان جامه‌هایی از آتش بریده شده است» یعنی: آتش دوزخ به‌عنوان لباسی مناسب حالشان برایشان آماده شده است «از بالای سرشان حمیم ریخته می‌شود» حمیم: آب جوشانی است که به وسیله آتش جهنم داغ شده است.

يُصَهَّرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ ﴿٢٠﴾

«آنچه در شکم آنهاست به آن گداخته می‌شود» صهر: ذوب کردن و گداختن با شدت حرارت است چنان‌که آهن و مس با چنین حرارتی گداخته می‌شوند. یعنی: آنچه در شکمهای آنها از روده‌ها و بافتها و احشاء است، با این آب جوشان گداخته می‌شود (و پوست‌هایشان نیز) بدان گداخته می‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «آب جوشان بر سرهایشان ریخته می‌شود و از جمجمه‌هایشان نفوذ کرده به شکم و درونشان می‌رسد و آنچه را که در شکمشان است، می‌سترد و از میان برمی‌دارد تا به پاهایشان می‌رسد و صهر همین است آن‌گاه به حال اول خود بازگردانیده می‌شوند».

وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ ﴿٢١﴾

«و برای کوفتن آنان، گرزهای آهنین مهیاست» مقامع: قطعه‌هایی از آهن است که برای وارد کردن ضربه بر آنان مهیا و آماده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اگر گزری آهنین از گرزهای دوزخ در زمین نهاده شود آن‌گاه جن و انس هر دو گرد آیند، نمی‌توانند آن را از زمین بلند کنند».

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَيْرِ أَعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٢٢﴾

«هر بار که بخواهند از آن» یعنی: از آتش دوزخ «بیرون روند از شدت غم» یعنی: به سبب شدت غمی که بر آنان مسلط است «در آن» آتش «بازگردانیده می‌شوند» با کوبیدن گرزها بر سرشان «و عذاب سوزان را بچشید» یعنی: در حالی که به آن بازگردانیده می‌شوند، به آنها گفته می‌شود: عذاب آتش سوزان را بچشید.

این جزای آن خصم کافر است اما پاداش خصم مؤمن:

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُكُونُونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٢٣﴾

«بی گمان خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در باغ‌هایی که از زیر آن نهرها روان است درمی‌آورد، در آنجا آراسته می‌شوند» یعنی: خدا ﷻ یا فرشتگان به‌دستور وی آنان را می‌آرایند؛ «به دست‌بندهایی از طلا و آراسته می‌شوند به مروارید» قشیری می‌گوید: مراد مرصع کردن دست‌بندها به مروارید است. هرچند بعید نیست که در بهشت دست‌بندهایی از مروارید خالص و میان‌پر نیز وجود داشته‌باشد چنان‌که در آن دست‌بندهایی از طلای خالص وجود دارد. در حدیث شریف آمده است: «زیورات مؤمن در بهشت تا همانجایی می‌رسد که آب وضویش بدان می‌رسد». «و لباسشان در آنجا از ابریشم است» در مقابل لباس اهل دوزخ که از آتش است. یعنی: لباس ابریشمین که در دنیا بر ایشان حرام بود، در آخرت برایشان حلال است.

باید یادآور شد که در دنیا پوشیدن ابریشم بر مردان حرام و بر زنان حلال است و استعمال طلا نیز به عنوان زیور بر زنان حلال می‌باشد اما بهره‌گیری از ظروف طلا و نقره در خوردن و آشامیدن - هم بر مردان و هم بر زنان - حرام مطلق می‌باشد.

وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ ﴿٢٤﴾

«و مؤمنان «به سخن پاکیزه رهنمون شدند» در دنیا. به‌قولی: مراد از (الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ): (سخن پاکیزه)، کلمه طیبه «لا اله الا الله» است. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است؛ از جمله این‌که: مراد از آن الحمدلله، یا قرآن، یا سخن پاکیزه در آخرت است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به بهشتیان تسبیح‌گفتن الهام می‌شود چنان‌که نفس کشیدن». «و به‌سوی راه ستوده رهنمون شدند» که همانا دین مقدس و پایدار اسلام است.

إِنَّ الذَّبِيحَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعُرَفُ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَكْمِ يُظَلِّمْ نَفْسَهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿١٥﴾

«بی گمان کسانی که کافر شده‌اند و از راه خدا باز می‌دارند» یعنی: کسانی را که قصد داخل شدن به دین خدای عزوجل را دارند، از ورود به آن باز می‌دارند «و» باز می‌دارند از «مسجد الحرام» به قولی: مراد از آن خود مسجد الحرام است. به قولی دیگر: مراد کل سرزمین حرم است زیرا مشرکان رسول خدا ﷺ و اصحابشان را در روز حدیبیه از ورود به سرزمین حرم بازداشتند. به قولی دیگر: مراد از آن همه مکه است «که آن را برای مردم - اعم از مقیم در آنجا و بادیه‌نشین - یکسان قرار داده‌ایم» یعنی: مسجد الحرام را برای عموم مردم؛ اعم از مجاوران و زائران آن یکسان قرار داده‌ایم که در آن به طور برابر نماز می‌گزارند و طواف می‌کنند. مراد از: **(وَالْبَادِ)** کسانی هستند که به قصد ادای مناسک و زیارت و عبادت به سوی مسجد الحرام می‌آیند، اعم از بادیه‌نشینان یا غیر آنان.

فقها درباره حکم این آیه اختلاف نظر دارند. مالک رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: مقیمان و مسافرانی که به مکه وارد می‌شوند، همه در سراها و منازل مکه حقی برابر دارند. جمعی بر آنند که واردشونده به مکه می‌تواند در هر جایی که یافت، فرود آید و صاحب منزلی که او در آن فرود می‌آید - چه خوش باشد چه ناخوش - مکلف است که او را جای دهد. اما جمهور فقها بر آنند که سراها و منازل مکه مانند مسجد الحرام نیست و صاحبان آنها می‌توانند مسافران را از فرود آمدن در آن بازدارند. احناف نیز برخلاف رأی جمهور، با این آیه کریمه بر ممنوع بودن جواز فروش و اجاره دادن منازل مکه استدلال کرده و گفته‌اند: از آنجا که مراد از مسجد الحرام در این آیه، تمام مکه است و با توجه به این که از رفتار عملی رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز - که استفاده از خانه‌های مکه را عملاً برای همه مساوی قرار دادند - چنین استنباط می‌شود که مراد از آن همه مکه است بنابراین، فروش و به اجاره دادن منازل مکه جواز ندارد.

«و هر کس بخواهد در آن از سر ستمگری الحاد کند او را از عذابی دردناک می‌چشانیم» الحاد در اینجا به معنای عدول و گرایش از راه میانه و جاده حق و

استقامت است. به قولی: مراد از این شخص ستمگر، کسی است که جرمی را در خارج از حرم مرتکب شده آن گاه به حرم پناه می برد تا از کیفر آن جرم بگریزد. به قولی: مراد از الحاد، شرک و قتل است. به قولی دیگر: مراد ارتکاب معاصی است در آن به طور عام. ملاحظه می کنیم که در این آیه حتی صرف اراده کجروی در مکه - بی آن که آن اراده به عمل گناه بینجامد - مستوجب مؤاخذه معرفی شده است و این نشان می دهد که صرف نیت و اراده انجام گناه در مکه، هرچند به عمل گناه نیز نینجامد، مستوجب محاسبه است. البته این حکم مخصوص مکه است نه اماکن دیگر؛ به سبب حرمت بزرگی که مکه دارد و به جهت این که مکه جای پاکسازی نفس و محل توبه و پاکی از کلیه گناهان است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عبدا بنانیس را با دو مرد که یکی از آنها مهاجر و دیگری از انصار بود، به مأموریتی فرستادند، در میان راه بحث افتخار به نسب در میان آنها بالا گرفت و عبدالله بنانیس به خشم آمده مرد انصاری را کشت آن گاه از اسلام مرتد شده به مکه گریخت. پس این آیه درباره وی نازل شد. به روایت دیگری از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب و یاران وی نازل شد آن گاه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم واصحابشان را در سال حدیبیه از مسجدالحرام بازداشتند.

وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ ﴿٦٦﴾

«و» یاد کن ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «چون برای ابراهیم جای خانه کعبه را معین کردیم» تا آن را برای عبادت حق تعالی بنا کند. بوأنا: معین و واضح ساختیم و در همانجا بر او «این» پیام را نازل کردیم «که با من چیزی را شریک مقرر مکن» گویی به او گفته شد: مرا در این خانه به یگانگی پرستش کن «و خانه مرا پاک کن» از شرک و پرستش بتان «برای طواف کنندگان» به آن خانه «و قیام کنندگان» در آن برای نماز «و رکوع کنندگان و سجده کنندگان» یعنی: برای نمازگزاران.

آیه کریمه متضمن طعن و توبیخ کسانی از مقیمان بیت الحرام است که در آن شرک ورزیده‌اند. یعنی: ای ساکنان حریم بیت و ای مدعیان ولای ابراهیم! بدانید که توحید و یگانه‌پرستی و پاک‌نگاه‌داشتن حریم بیت از شرک و بت‌پرستی، شرط حق تعالی بر پدرتان ابراهیم علیه السلام و کسانی که بعد از وی می‌آیند بود اما شما به این شرط و به ولای پدرتان وفادار نماندید بلکه شرک آورده و در خانه کعبه بتان رانصب کردید و در نتیجه با این کارتان کعبه را به پلیدی آلودید.

وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ كُنْ لِلْعَالَمِينَ حَجًّا مَبْرُورًا وَمَنْ حَجَّ بِنِيَّةِ اللَّهِ فَإِنَّ حَجَّهُ قَبُولًا مَجْزِيًّا ﴿٢٧﴾

«و در میان مردم برای حج ندا درده» جمعی از مفسران گفته‌اند: چون ابراهیم علیه السلام از بنای کعبه فارغ شد، جبرئیل علیه السلام نزد وی آمد و به وی دستور داد تا در میان مردم برای حج بانگ برآورد. نقل است که ابراهیم علیه السلام گفت: این پیام را چگونه به مردم ابلاغ کنم، درحالی که صدای من به آنان نمی‌رسد؟ جبرئیل علیه السلام گفت: تو بانگ برآور و رساندنش بر عهده ما. آن‌گاه ابراهیم علیه السلام بر مقام خود و به‌قولی بر فراز حجرالاسود و به‌قولی بر فراز صفا و به‌قولی بر فراز کوه ابوقیس برآمد و چنین ندا درداد: هان ای مردم! بدانید که پروردگار شما خانه‌ای برای خود برگرفته و بر شما حج این خانه را فرض گردانیده پس پروردگارتان را اجابت گوید، لبیک اللهم لبیک. نقل است که: کوهها همه سر خم کردند و خداوند متعال صدای ابراهیم علیه السلام را به همه اطراف و اکناف زمین و نیز به همه کسانی که در رحمهای مادران و پشت‌های پدرانشان بودند، رسانید پس همه چیزهایی که صدای ابراهیم علیه السلام را شنیدند - اعم از سنگ و درخت و غیره - و همه کسانی که خدای عزوجل تا روز قیامت بر آنان مقدر کرده که به حج خانه کعبه مشرف شوند، پاسخ دادند: «لبیک اللهم لبیک: به فرمان حاضریم بارخدا! به فرمان حاضریم». این همان مضمونی است که ابن‌کثیر آن را از ابن‌عباس و مجاهد و عکرمه و سعیدبن جبیر و جمعی دیگر از سلف صالح نقل کرده است. والله اعلم.

آری! ای ابراهیم! در میان مردم برای حج ندا درده «تا» زایران «به‌سوی تو پیاده و سوار بر هر شتر لاغری بیایند» ضامر: شتر لاغری است که سفر آن را خسته و رنجور

کرده است. یعنی: تا شتران سرنشینان خود را به حج آورند «از هر فج عمیقی» یعنی: از هر راه دوری. مجاهد می‌گوید: مردم تا آن زمان در سفر حج بر مرکب سوار نمی‌شدند پس خداوند ﷻ سوارشدن بر مرکب و نیز تجارت در مراسم حج را به آنان رخصت داد، هم در این آیه و هم در آیه بعدی:

**لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّنَ بَيْمَاتِهِ
الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ﴿٣٨﴾**

«تا شاهد منافعی برای خویش باشند» به قولی: مراد از منافع، ادای مناسک حج است. به قولی دیگر: مراد، تجارت و ذبح هدایا و قربانی‌هاست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد، منافع دنیا و آخرت هر دو است» «و تا نام خدا را در روزهای معلومی یاد کنند» یعنی: تا نام خدا ﷻ را در هنگام ذبح هدایا و قربانی‌ها یاد کنند. «ایام معلومات» نزد مالک و ابویوسف و محمدبن حسن از یاران ابوحنیفه، همان ایام النحر، یعنی روز عید قربان و دو روز بعد از آن است اما در رأی ابوحنیفه و شافعی: «ایام معلومات» عبارت است از: ده روز اول ذی‌الحجه که آخرین آن روز عید قربان می‌باشد. و اکثر مفسران نیز بر این نظر اند.

آری! تا نام خدا ﷻ را یاد کنند «بر ذبح آنچه که خدا به آنان از چهارپایان مواشی» یعنی: شتر و گاو و گوسفند «روزی داده‌است پس، از آنها بخورید» خوردن حاجی یا قربانی‌کننده از گوشت هدیه یا قربانی خویش، سنت است. از نظر احناف، خوردن اهداکننده هدیه از گوشت هدیه نافله و هدیه حج تمتع و قران جواز دارد اما خوردن حاجی از گوشت حیوان مذبوحه‌ای که آن را بر اثر ارتکاب جنایت در حج ذبح می‌کند، در نزد هیچ یک از فقها جواز ندارد «وبه درمانده فقیر بخورائید» بؤس: شدت فقر است پس اطعام فقرا از گوشت هدیه امر لازمی است و این امر در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله مستحب می‌باشد.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٩﴾

«سپس باید آلودگی خود را بزدايند» يعنى: بايد حجاج و معتمران آلودگى هاى خود - چون درازى موها، ناخن ها و غيره - را از خود دور کنند و اين کار در روز عيد قربان انجام مى شود «و بايد که به نذرهای خود» که در مناسک حج در مورد انجام دادن نیکوکاری ها بر گردن مى گیرند «وفا کنند» يا معنی اين است: بايد واجبات حج خویش را به جای آورند «و بايد که بر گرد آن بيت عتيق طواف کنند» و اين طواف، «طواف افاضه» است که از فريض حج مى باشد، يعنى همان طوافى که وقت آن بعد از رمى جمره عقبه در روز عيد قربان آغاز مى شود. البته در حج طواف واجبى است که عبارت است از: طواف وداع و نيز طواف سستی است که عبارت است از: طواف قدوم. و خانه کعبه را «عتيق» ناميدند زيرا - چنان که در حديث شريف آمده است - خداوند متعال آن را از تسلط جباران و ستمگران آزاد ساخته است. به قولی ديگر: عتيق به معنای «کریم» است، يعنى خانه بزرگ و گرامی. به قولی ديگر: عتيق، يعنى خانه کهن و قديمی زيرا نخستين خانه اى که بر روى زمين ساخته شد، خانه کعبه بود و بعد از آن بيت المقدس بنا شد.

ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ. وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يَتَلَوَّ عَلَيْكُمْ فَأَجْتَكِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَبُوا قَوْلَ الزُّورِ ﴿٣٠﴾

«اين است حکم و هر کس حرمت خدا را تعظيم کند پس اين برايش نزد پروردگارش بهتر است» حرمت: عبارت از شعایر و عباداتی است - چه در حج و چه در غير آن - که قیام به آنها واجب و کوتاهی در انجام آنها حرام است؛ و تعظيم و بزرگداشت آنها عبارت است از: عمل کردن به موجب آنها و اجتناب از هر امری که مخالف مقتضای آنهاست «پس اين» تعظيم و بزرگداشت «برای او نزد پروردگارش بهتر است» در آخرت، نه سستی، بی توجهی و بی حرمتی به چیزی از اين شعایر و مقدسات «و برای شما مواشى حلال کرده شد» که عبارتند از شتر و گاو و گوسفند «مگر آنچه بر شما خوانده مى شود» از محرمت که عبارت است از: گوشت خودمردمه (مردار) و ديگر محرماتی که همراه با آن در سوره های بقره، مائده، انعام و نحل ذکر

شده است «پس، از پلیدی بتان اجتناب کنید» رجس: نجاست و پلیدی است. البته نجاست شرک از مشرک جز با ایمان دور نمی‌شود چنان‌که نجاست حسی جز با آب برطرف نمی‌گردد «و از سخن دروغ اجتناب کنید» قول الزور: سخن ناروا و دروغ و افترا، یا گواهی دروغ است. حق تعالی میان شرک و «قول الزور» جمع کرد زیرا شرک ورزیدن به خداوند عَلَّاهُ، در واقع سخن و گواهی‌ای دروغ و افترا بیش نیست. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «گواهی دروغ برابر با شرک آوردن به خداوند متعال است» و سه‌بار این سخنشان را تکرار کردند.

حُنْفَاءٌ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ ﴿٣١﴾

«در حالی که برای خداوند حنفاء باشید» حنفاء: جمع حنیف به معنی گرایش‌یابنده از دین باطل به سوی دین حق است. یعنی خالصانه به سوی حق تعالی گرویده و از هر چه که بجز او مورد پرستش قرار می‌گیرد، بی‌زاری جوید «نه شریک‌گیرندگان برای او» چیزی از چیزها را «و هر کس به خدا شرک ورزد پس چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده» به سوی زمین. یعنی از بلندای ایمان به سوی حنیض کفر انحطاط کرده است «و مرغان او را ربوده‌اند» یعنی: مرغان لاشخوار، گوشت و پوست وی را پاره‌پاره کرده و او را با چنگالهای خود دریده و ربوده‌اند «یا باد او را در مکانی دور افکنده است» و فروکوفته است، به گونه‌ای که هیچ امیدی به نجات وی باقی نمانده، استخوانهایش ریزریز و گوشت بدنش در هم کوفته، پاره‌پاره و نابود شده است. پس همچنین است کسی که به خدای سبحان شرک آورد زیرا اعمال صالح چنین کسی هدر و حبط (هدر) گردیده و به زودی انتقام و مجازات الهی به سراغ وی خواهد آمد.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمَ شَعْبَكَ اللَّهُ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ ﴿٣٣﴾

«این است» حکم «و هر کس شعایر خدا را» یعنی: نشانه‌های دین وی را «بزرگ دارد» که حیوان اهدا شده در حج و دیگر مناسک و مشاعر آن شامل این شعایر می‌شود چنان‌که مساجد و عبادات نیز از آن جمله‌اند «پس در حقیقت این» تعظیم و بزرگداشت شعایر خدا ﷻ «از تقوای دلهاست» دل به یادآوری مخصوص شد زیرا دل مرکز تقوی است. بزرگداشت حیوان اهدا شده به حرم در آن است که از حیوانات فربه و گران قیمت انتخاب شود.

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ ﴿٣٤﴾

«برای شما در آنها» یعنی: در شعایر حج مخصوصا «منافعی است» مراد در اینجا: حیوانات هدی و مخصوصا شتر است و از جمله منافع آنها سوارشدن بر آنها، استفاده از شیر آنها، بهره‌گیری از نسل و از پشم آنها و دیگر منافع است «تا میعاد معین» که همانا وقت ذبح آنهاست. احناف برآنند که منفعت گرفتن از شتر قربانی و هدی بعد از روان کردن آن به مقصد ذبح‌گاه، جایز نیست مگر در حالت اضطرار «آن‌گاه جای فرود آمدن آنها» یعنی: جای قربانی کردن آنها «در بیت العتیق است» یعنی: باید شتران هدی به نزدیک خانه کعبه در سرزمین حرم آورده شوند و در آنجا ذبح گردند.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِنَّهَا كُفْرٌ بِاللَّهِ وَكِبْرٌ فَالَهُ: أَسْلِمُوا وَيَشْرِ الْمُخْبِتِينَ ﴿٣٥﴾

«و برای هر امتی» از امت‌های قبل از شما «منسکی معین ساخته ایم» یعنی: برای هر امتی، عیدی یا مکانی جهت ذبح قربانی‌های آن قرار داده‌ایم «تا نام خدا را» به تنهایی «یاد کنند» و هدی و مناسک خود را تنها برای او انجام دهند «بر آنچه از چهارپایان مواشی که به آنان داده است» یعنی: نام خدا را در هنگام ذبح مواشی‌ای که روزیشان گردانیده است، یاد کنند. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «دو گوسفند

قوچ ابلق شاخ‌داری را نزد رسول خدا ﷺ برای ذبح آوردند، آن حضرت ﷺ نام خدا ﷻ را بردند و تکبیر گفتند آن‌گاه پای خویش را بر یک جانب روی هر یک از گوسفندان گذاشته و آنها را ذبح کردند». خاطر نشان می‌شود که آن دو گوسفند، قربانی آن حضرت ﷺ بود «پس خدای شما خدایی یگانه است» و هم اوست که تمام ادیان آسمانی را فرود آورده است «پس به او منقاد شوید» با گردن نهادن به طاعت و عبادتش «و فروتنان را بشارت ده» محبتین: فروتنان نرم‌دل، خشوع‌کننده و مخلص به بارگاه خداوند ﷻ اند. آری، ای محمد ﷺ! بشارتشان ده به آنچه که خداوند متعال برایشان از ثواب بسیار و عطای بزرگش آماده ساخته است.

سپس حق تعالی در توصیف فروتنان می‌فرماید:

الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمُ وَالْمُتَّقِينَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ يُنْفِقُونَ



«آنان که چون نام خدا یاد شود، دل‌هایشان خشیت یابد» یعنی: به سخت‌ترین خوف هراسناک شوند و از مخالفت خداوند ﷻ حذر کنند؛ به سبب کمال یقین و قوت ایمانشان «و آنان که بر هر چه بر سرشان آید» از بلایا و محنتها در راه طاعت خداوند متعال «صبرپیشگانند و برپادارندگان نمازند» در اوقات آن و با رعایت ارکان و آداب آن «و آنان که از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» یعنی: اموالشان را در امور خیر به مصرف می‌رسانند و صدقه می‌کنند. پس «محبتین»، یعنی مخلصان خاشع و خداترس، دارای چهار وصف یاد شده‌اند.

وَالَّذِينَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِّنْ شَعْتِيرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ فَإِذَا وَجِلَتْ جُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرِّكَ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

«و شتران فربه را برای شما از جمله شعایر خدا قرار داده‌ایم» همان شترانی را که به خانه کعبه اهدا می‌کنید. در این باره که آیا اطلاق نام «بدنه» بر گاو هم صحیح است یا

خیر؟ میان فقها اختلاف است. در مذهب امام ابوحنیفه و جمعی دیگر از تابعان و صحابه رضی الله عنهم، اسم «بدنه» که مفرد «بدن» است بر شتر و گاو هر دو اطلاق می‌شود و به سبب درشت بودن اندام و فربهی حیوان به آن «بدنه» می‌گویند «برای شما در آنها خیر است» یعنی: برای شما در آنها منافی دینی و دنیوی است. چنان‌که گذشت «پس نام خدا را بر آنها یاد کنید» در هنگام ذبح آنها «درحالی که بر پای ایستاده‌اند» صواف: یعنی: در حالی ایستاده‌اند که چهار دست و پای آنها ردیف شده است زیرا شتر به هیأت ایستاده ذبح می‌شود و یک دست آن در هنگام ذبح بسته می‌شود تا حرکت نکند و کار ذبح را مختل نگرداند «پس چون پهلوهای آنها بر زمین افتد» یعنی: چون آن حیوانات بعد از ذبح و خروج روح از بدن آنها به پهلو درغلتند؛ «از آنها بخورید» قرطبی می‌گوید: «علما برآنند که خوردن شخص از گوشت هدی خویش، مستحب است و اجر و پاداش دارد». «و به قانع و معتر بخورانید» قانع: فقیری است که به آنچه دارد راضی است و از کسی سؤال نمی‌کند. اما معتر: فقیری است که خود را بر شما پیش می‌افکند تا به وی چیزی بدهید «این‌گونه آنها را برای شما رام گردانیدیم» که به خواسته شما در رفتن به ذبح‌گاهها گردن می‌نهند و در نتیجه، آنها را ذبح می‌کنید و از آنها نفع می‌برید، بعد از آن‌که در سواری، حمل بار، دوشیدن شیر و مانند این‌ها رام شده شما بودند «باشد که شکر کنید» این نعمتی را که خدای منان بر شما ارزانی کرده است.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَآؤَهَا وَلَكِنَّ يَنَالُهُ النُّقُوى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِشُكْرِىَ اللَّهُ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٧﴾

«هرگز گوشت‌های آنها به خدا نمی‌رسد» یعنی: گوشت‌های این شترانی که آنها را به جهت رضای حق تعالی صدقه و قربانی می‌کنید، به سوی باری تعالی بالا نمی‌رود «و نه خونهای آنها» که در هنگام ذبح بر زمین ریخته می‌شود. آری! هیچ یک از اینها از حیث این‌که گوشت و خونند به خدا رضی الله عنهم نمی‌رسند «ولی این تقوای شماست که به

وی می‌رسد» یعنی: پاکی و تقوای دل‌های شما همان چیزی است که خداوند جَلَّالَهُ آن را می‌پذیرد و بر آن پاداش می‌دهد «این گونه آنها را برای شما رام گردانید تا خدا را به بزرگی یاد کنید به شکر آن که شما را راه نمود» به سوی خود؛ باآموختن دین و شریعت و هموار کردن راه رضا و محبت خویش. مراد از **(لَشْكُرُوا اللَّهَ)** الله اکبر گفتن ذبح‌کننده در هنگام ذبح است. این آیه دلیل مشروعیت جمع کردن میان «بسم‌الله» و «الله اکبر» در هنگام ذبح است «و محسنان را بشارت ده» به دریافت پاداش الهی. اطلاق نام «محسن» بر هرکسی که از وی به جهت رضای خدا جَلَّالَهُ سخن یا عمل خیری صادر شود، صحیح است.

ابن‌منذر از ابن‌عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: مشرکان در هنگام ذبح حیوانات، خون آنها را به سوی کعبه می‌ریختند و آن خونها را به سوی کعبه می‌افشاندند پس مسلمانان نیز خواستند تا چنین کنند، این بود که خداوند متعال نازل فرمود: **(لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا...)**.

در نزد امام ابوحنیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ادای قربانی بر مالک نصابی که مقیم باشد نه مسافر، واجب است، به دلیل این حدیث شریف: «من وجد سعة فلم يضح فلا يقربن مصلانا: هر کس در زندگی مادی خویش گشایشی یافت و قربانی نکرد پس به مصلاهی ما نزدیک نشود».

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ﴾ (۲۸)

«قطعا خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند، دفاع می‌کند» یعنی: خداوند جَلَّالَهُ غائله‌ها و توطئه‌های مشرکان را از مؤمنان دفع می‌کند. به‌قولی معنی این است: خداوند جَلَّالَهُ حجت مؤمنان را بلند و برتر می‌گرداند «زیرا خدا هیچ خیانتکار کفوری را دوست ندارد» بلکه ناسپاسان و خائنان در عهد‌ها و امانت‌ها، نزد خدای سبحان منفورند و هیچ محبوبیتی ندارند.

بعد از آن که خداوند جَلَّالَهُ با طرح موضوع دفاع از مسلمانان، آنان را در بلندترین درجات اطمینان قرار داد، به ایشان اذن قتال می‌دهد:

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقْتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴿٣١﴾

«به کسانی که کفار با آنان می‌جنگند اذن قتال داده شد، به سبب این که آنان مورد ظلم قرار گرفته‌اند و البته خداوند بر نصرت دادنشان تواناست» و این بشارت به پیروزی مؤمنان است.

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه اصحاب رسول خدا ﷺ را با دست و زبان مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، اصحاب از این وضع نزد رسول خدا ﷺ شکایت می‌بردند اما آن حضرت ﷺ به ایشان می‌فرمود: صبر کنید و شکیبایی ورزید زیرا من هنوز به جنگیدن فرمان نیافته‌ام. تا این که آن حضرت ﷺ مأمور به هجرت شدند و خدای سبحان این آیه کریمه را در سال دوم هجری در مدینه نازل نمود. آری! بعد از آن که خدای عزوجل مؤمنان را در هفتادواندی آیه به خودداری از جنگ فراخواند، این اولین آیه‌ای است که در مورد رخصت دادن به جنگ نازل شده است. البته اجازه دادن جنگ برای مؤمنان، از جمله دفاع الهی از ایشان، یعنی از مصادیق روشن آیه (۳۸) از همین سوره است: (إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ ءَامَنُوا...).

الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبَّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَدَمَّتْ صَوَامِعُ وَبِعِصِّ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَكَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٤٠﴾

«همان کسانی که به ناحق از دیارشان بیرون رانده شدند» مراد از دیار، شهر مکه است «جز به سبب آن که می‌گفتند: پروردگار ما خداست» یعنی: آنها هیچ گناهی نداشتند ولی فقط به خاطر این سخن‌شان که می‌گفتند: پروردگار ما خدا ﷻ است، از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده شدند، درحالی که این سخن، سخن حقی است پس بیرون راندنشان به سبب این سخن، عملی ناحق و ناروا و ستمی آشکار بوده است «و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌های راهبان و معابد نصارا و معابد یهود و مساجد مسلمانان که نام خدا در آنها بسیار یاد کرده می‌شود،

ویران ساخته می‌شد» یعنی: اگر این جنگ و پیکار با دشمنان که خداوند عز وجل برای انبیاء علیهم السلام و مؤمنان مشروع ساخته است نبود، قطعاً اهل شرک بر اوضاع مسلط می‌شدند و همه اماکن و مواضع عبادت از روی زمین برچیده می‌شد لذا ای مؤمنان! برای برپاداشتن دین خدا عز وجل و اقامه ذکر وی بجنگید. پس صوامع: عبارت است از صومعه‌های راهبان، بیع: عبارت است از کنیسه‌های نصارا - که واحد آن «بیعه» است، صلوات: عبارت است از کنیسه‌های یهودیان و مساجد: عبارت است از معابد مسلمین. به‌قولی دیگر معنی این است: اگر این دفع و طرد نمی‌بود، قطعاً در زمان موسی علیه السلام کنیسه‌ها، در زمان عیسی علیه السلام صومعه‌ها و بیعه‌ها و در زمان محمد صلی الله علیه و آله و سلم مساجد ویران ساخته می‌شد «و قطعاً خدا کسی را که قصد نصرت وی کند، نصرت می‌دهد» مراد از نصرت دادن خدا عز وجل: نصرت دادن دین و اولیای وی است «زیرا خداوند سخت قوی است» و بر یاری دادن دوستانش تواناست و «عزیز» و غالب است پس قطعاً از دشمنانش انتقام می‌گیرد. شایان ذکر است که خدای عزوجل این وعده‌اش را با تسلط کردن مهاجران و انصار بر سردمداران عرب و کسرها و قیصرهای عجم محقق ساخت و سرزمین و دیار آنان را برای امت اسلام به ارث نهاد.

این آیه متضمن نهی از ویران کردن معابد اهل ذمه است ولی اهل ذمه این اجازه را ندارند که معابد جدیدی احداث نمایند، یا معابد قدیمی خود را چه از نظر عرض و چه از نظر ارتفاع توسعه دهند و اگر معابدشان را توسعه دادند، برداشتن آن توسعه واجب است اما مسلمانان نباید معابد آنها را به مساجد تبدیل کرده و در آنها نماز بگذارند.

الَّذِينَ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ ۗ وَاللَّهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٤١﴾

آری! حق تعالی نصرت می‌دهد «کسانی» را «که اگر آنان را در زمین تمکین دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌دهند و به معروف امر می‌کنند و از منکر نهی می‌نمایند» که این اوصاف و خصوصیات امت ربانی و نشانه دولت و شوکت آنهاست.

با این آیه، حق تعالی امر به معروف و نهی از منکر را بر کسانی که ایشان را در زمین تمکین داده و بر قیام به این کار توانایی بخشیده، واجب گردانیده است «و عاقبت همه کارها از آن خداست» و سرانجام همه امور به حکم و تدبیر وی برمی گردد، نه به دیگران. این جمله نیز تأکیدی است بر تحقق وعده حق تعالی در مورد پیروز ساختن دوستانش.

از حضرت عثمان رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «این آیه درباره ما اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد».

پس کسی که آرزوی پیروزی بر دشمنان - اعم از یهود و غیر آنان - را دارد، باید به این چهار وصف متصف گردد، چهار وصفی که مهاجران و مجاهدان اول به آن آراسته شده و به وسیله آن کلید فتح دنیا را در اختیار گرفتند.

وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ ﴿٤٢﴾ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ ﴿٤٣﴾

«و اگر تو را تکذیب کنند» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «قطعا پیش از آنان قوم نوح تکذیب کرده بودند» نوح علیه السلام را «و قوم عاد» هود علیه السلام را «و قوم ثمود» صالح علیه السلام را «و قوم ابراهیم» ابراهیم علیه السلام را «و قوم لوط» لوط علیه السلام را. این آیه تسلیت و دلجویی و تعزیتی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که متضمن وعده الهی به هلاک کردن تکذیب‌کنندگان ایشان از اشراف و سران قریش می‌باشد، همانان که پرچم دشمنی را علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برافراشتند و خدای عزوجل پرچم‌هایشان را واژگون کرد، همان‌گونه که تکذیب‌کنندگان دیگر از امت‌های انبیای ذکر شده را به هلاکت رسانید.

وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٤﴾

«و» همچنین تکذیب کردند «اهل مدین» شعب علیه السلام را «و نیز موسی تکذیب شد» از سوی فرعون و کسانش «پس کافران را مهلت دادم» یعنی: عذاب را از آنان به تأخیر افگندم «سپس آنها را فروگرفتم» به عذاب، بعد از سپری شدن آن مهلت «بنگر،

عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که انکار من بر آنان و دگرگون ساختن نعمتهایی که در آن قرار داشتند و نهایتاً به هلاکت رساندنشان از سوی من چگونه بود؟.

فَكَأَيُّ مِّنْ قَرِيْبَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيْهَا خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَبْرُؤُا مُّعْطَلَةٌ وَقَصْرِ

مَشِيْدٍ ﴿٤٥﴾

«و چه بسیار شهرها را - که ستمکار بودند - هلاکشان کردیم و اینک آن شهرها بر سقفهای خود فروافتاده است» به سبب از بین رفتن ساکنان آنها تا بدانجا که سقفهای آنها فرو ریخته و به کلی ویران شده‌اند «و چه بسیار چاه‌های معطل» یعنی: متروک و خالی از صاحبان و ساکنان پیرامونی، که همه هلاک شده‌اند. به قولی معنی این است: آن چاه‌ها از دلوانداختن و رسن کشیدن بی‌استفاده مانده‌اند «و چه بسیار قصرهای بلند و افراشته» مشید: بلند و سر به فلک کشیده است. به قولی: مراد از مشید، گچ‌اندودش ده و آراسته است. یعنی: چه بسیار قصرهای سر به فلک کشیده و آراسته‌ای که از ساکنان خود، یا از اسباب و آلات خود متروک و خالی مانده‌اند. حاصل معنی این است: اهالی بسیاری از شهرها و صحراهایی را که تکذیب و ستم‌پیشه کرده‌اند، به سبب این تکذیب و ستم نابود کردیم پس باید دروغ‌انگاران ستمگر از چنان سرنوشتی بر حذر باشند و به خود آیند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُوْنَ لَهُمْ قُلُوْبٌ يَعْقِلُوْنَ بِهَا أَوْ ءَاذَانٌ يَّسْمَعُوْنَ بِهَا فَإِنَّمَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ

وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوْبُ الَّتِي فِي الصُّدُوْرِ ﴿٤٦﴾

«آیا در زمین گردش نکرده‌اند» این تعبیر، مردم را به سفر در نواحی زمین برمی‌انگیزد تا کشتارگاهها و هلاکت‌گاه‌های آن امتهای ستمگر را ببینند و درس عبرت بگیرند «تا دل‌هایی داشته باشند که با آن فهم کنند» یعنی: تا به سبب مشاهده این پدیده‌های عبرت آموز، دل‌هایشان چنان شفاف و آماده شود که بتوانند با آنها بیندیشند و آنچه را که باید، دریابند «یا گوشهایی که با آن بشنوند» آنچه را که باید بشنوند؛ از کلام الهی که

انبیایشان بر آنان می‌خوانند؟ «در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شوند» یعنی: در حواس ظاهری آنان خللی نیست بلکه خللی که هست در عقلا و دل‌هایشان است پس به سبب این خلل، دل‌هایشان مسائل حق را درک نمی‌کند و از مشاهده اماکن عبرت‌انگیز به خود نمی‌آید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَمَنْ كَانَتْ فِي هَذِهِ أَعْمَى...﴾: (و هر که در این دنیا کور باشد پس در آخرت هم کور و گمراه‌تر خواهد بود) «اسراء/ ۷۲» نازل شد، ابن‌ام‌مکتوم گفت: یا رسول‌الله! پس من که در دنیا کورم، آیا در آخرت هم کور خواهم بود؟ در این هنگام نازل شد: **(فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ ...)**: (در حقیقت چشم‌ها کور نمی‌شوند ولی دل‌هایی که در سینه‌ها آیند کور می‌شوند).

وَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ



«و از تو به شتاب تقاضای عذاب می‌کنند» از روی تکذیب، ریشخند، دورانگاری و استبعاد زیرا مشرکان شدیداً منکر آمدن عذاب بودند پس زود طلبیدن عذاب از سوی آنان، به شیوه استهزا و تمسخر است «با آن‌که هرگز خداوند وعده‌اش را» در فرودآوردن عذاب، انتقام گرفتن از دشمنان و گرامی داشتن دوستانش «خلاف نمی‌کند» و وعده او پیشی جسته است پس لابد آمدنی است «و در حقیقت یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می‌شمیرید» یعنی: مدت اندک نزد قدرت حق تعالی همانند مدت طولانی است پس یک روز و هزار سال نسبت به حکم او یکسان است و از همین روست که به آنان مهلت می‌دهد اما اگر بخواهد، کار هزار سال را در یک روز تمام می‌کند لذا به تأخیر افگندن عذاب از آنان به سبب عجز و ناتوانی نیست بلکه بنا بر مصالحی است که حق تعالی خود به آن داناتر است. به‌قولی معنی این است: یک روز از بیم و هراس و سختی آخرت، همانند هزار سال از سالهای دنیا است که پر از ترس و هراس و سختی‌باشند.

شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الاساس» می گوید: «مردم در عصر ما از دنیای هستی و عمر آن تصورات وسیعی دارند چنان که امروزه در اثر تطور و پیشرفت علوم می گویند که - مثلا - عمر فلان سیاره این مقدار سال است. پس فضای علمی و ذهنی بشر هم اکنون با این آیه بسیار آشناست و این نیز از اعجاز قرآن کریم است.»

حسن بصری؛ می گوید: «سبب به تأخیر انداختن عذاب استیصال و بنیادبرانداز از امت اسلام این است که چنین عذابی مشروط به دو امر است:

۱- خدای سبحان حدی از کفر را نزد خود معین داشته است که هر کس بدان حد برسد، او را عذاب می کند و هر کس به آن حد نرسد، عذابش نمی کند.

ﷺ خدای سبحان قومی را عذاب نمی کند مگر این که بداند حتی یک تن از آنان هم ایمان نمی آورد. و چون این دو شرط محقق شد، حق تعالی انبیائش را فرمان می دهد تا در حق امت هایشان نفرین کنند آن گاه دعای آنها را اجابت کرده و عذاب بنیان برانداز و ریشه کن کننده ای را به سراغشان می فرستد.

وَكَأَن مِّن قَرْيَةٍ أَمَلَتْ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْنَا وَإِلَى الْمَصِيرِ ﴿٤٨﴾

«و چه بسا شهری که مهلتش دادم درحالی که اهل آن ستمکار بود، سپس آن را فروگرفتم و بازگشت به سوی من است» یعنی: چه بسیار مردم شهرهایی که آنها نیز مانند شما کفار زمان رسالت خاتم ﷺ، ستمکار بودند اما من پس از مدتی مهلت دادن به آنان، عذابشان کردم پس بدانید که از عذاب من گریزی ندارید و در نهایت بازگشت همگی به سوی حکم من است.

قُلْ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٩﴾ فَأَلْذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ

كَرِيمٌ ﴿٥٠﴾

«بگو ای مردم! جز این نیست که من برای شما فقط هشداردهنده ای آشکار هستم» و مأموریت من فقط ابلاغ پیامها و هشدارهای الهی است و بس «پس آنان که ایمان

آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، برای آنان است آمرزش» گناهان گذشته‌شان «و»
برای آنان است «روزی نیک» که همانا بهشت برین است.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿٥١﴾

«و آنان که در آیات ما سعی کردند» یعنی: در تکذیب و تخطئه و انکار آیات ما کوشیدند و مردم را از پیروی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کند و سست ساختند، «عاجزکنان» یعنی: به این پندار و گمان که ما را عاجز می‌کنند و از نزد ما می‌گریزند و ما عذابشان نمی‌کنیم «آنان» بی‌شک «اهل دوزخند».

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَقَّقَ آتَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٢﴾

«و پیش از تو هیچ رسول و هیچ نبی را نفرستادیم» به‌قولی: رسول کسی است که با ارسال جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام به‌سوی او به‌طور آشکار و گفت‌وگوی شفاهی و رویاروی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام با او، به‌سوی خلق فرستاده شده‌است اما نبی: کسی است که فرستادن وحی به‌سوی وی یا از طریق الهام است، یا در هنگام خواب و رؤیایش. به‌قولی دیگر: رسول کسی است که خداوند متعال او را با شریعت ویژه‌ای فرستاده و به‌تبلیغ آن شریعت مأمورش کرده است اما نبی کسی است که مأمور شده است تا مردم را به شریعت پیامبری که قبل از وی بوده، دعوت کند و بر وی کتاب مخصوصی نازل نشده‌است. گفتنی است که حدیث شریف ذیل بر قول اخیر دلالت می‌کند: «چون از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شمار انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَام را پرسیدند، فرمودند: ایشان صد و بیست و چهار هزار تن‌اند اما چون از شمار رسولان پرسیدند، پاسخ دادند: ایشان صد و سیزده تن‌اند، جمعی اند بسیار».

آری! ما پیش از تو هیچ نبی یا رسولی را نفرستادیم؛ «جز این که چون آرزویی به‌خاطر می‌آورد، شیطان چیزی در اُمْنیه وی می‌افکند» اُمْنیه: یعنی در سخن و تلاوت وی «آن‌گاه خدا آنچه را شیطان القا کرده است محو می‌کند» یعنی: القای شیطان را باطل و بی‌اثر گردانیده آن را زایل و ناپایدار ساخته و از بین می‌برد «سپس

خدا آیات خود را محکم و استوار می‌کند» یعنی: آنها را در دل‌های پیروان مخلص دین خود، پابرجا و ثابت می‌گرداند «و خدا دانای حکیم است» داناست به آنچه که شیطان القا می‌کند و به غیر آن از امور، باحکمت است در همه اقوال و افعال خویش.

گروهی از مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده‌اند: چون رویگردانی قوم رسول خدا ﷺ از دعوت بر ایشان بسیار دشوار آمد، در دل چنین آرزو کردند که کاش بر ایشان چیزی نازل نشود که قومشان را از ایشان برماند و متفر سازد - از بس که بر ایمان قوم خود مشتاق بودند - پس روزی در یکی از باشگاههای قوم خود نشسته بودند و درحالی که سوره: ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ﴾ بر ایشان نازل شده بود، شروع به تلاوت این سوره بر حاضران کردند و چون به آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ﴾ (۱۹) وَمَنْوَةَ الْثَالِثَةَ الْآخِرَىٰ﴾ رسیدند، در اینجا در اثر القای شیطان بر زبانشان چنین جاری شد که: «تلک الغرائق العلی، و ان شفاعتها لترتجی: این غرائق برتر، بی گمان شفاعت آنها امید برده می‌شود». مراد از غرائق: بتان، یا فرشتگان مورد اعتقاد مشرکان است که به پندار آنها - العیاذ بالله - دختران خدایند. پس چون قریش این دو جمله را از آن حضرت ﷺ شنیدند، بسیار شادمان گشتند به طوری که چون رسول خدا ﷺ در آخر آیات سوره نجم سجده کردند، تمام کسانی که در آن باشگاه بودند، اعم از مسلمان و مشرک همه با ایشان سجده کردند و قریش شادمان از این رخداد، از باشگاه متفرق شدند و هر جا که رسیدند، گفتند: امروز محمد خدایان ما را به نیکوترین وجه یاد کرد. در این اثنا جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت ﷺ آمد و گفت: بر مردم چیزی را خواندی که من از نزد خدای عزوجل بر تو نیاورده بودم! رسول خدا ﷺ سخت اندوهگین و نگران شدند، همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد و ایشان را مورد دلجویی قرارداد.

آری! جمعی از مفسران چنین روایتی را نقل کرده‌اند ولی هیچ چیز از این روایت به صحت نرسیده است. چنان‌که ابن‌کثیر، فخرالدین رازی، قرطبی و جمع بسیاری از مفسران بر موضوعی بودن این روایت تأکید کرده و آن را باطل و بی‌اساس دانسته‌اند. بیهقی نیز گفته است: این داستان از جهت نقل ثابت نشده است. ابن‌خزیمه گفته است: این داستان از جعل زنادقه است. بخاری نیز در صحیح خویش روایت قرائت سوره

«نجم» و سجده مسلمانان و مشرکان و انس و جن را نقل کرده ولی در آن از داستان «غرانیق» هیچ ذکری به میان نیاورده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «عقلا نیز این داستان مردود است، به چندین دلیل؛ و قوی‌ترین آنها این است که: اگر ما وقوع این ماجرا را جایز بدانیم، امان و اطمینان از شریعت خدای عزوجل برداشته می‌شود زیرا در میان کم ساختن از وحی و افزودن بر آن، عقلا هیچ تفاوتی وجود ندارد و اگر بپذیریم که این جمله در اثر القای شیطان بر وحی افزوده شده است، آن وقت - العیاذ بالله - این فرموده خداوند عز وجل باطل می‌شود که: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾: (ای پیامبر! آنچه را که از جانب پروردگارت به سویت نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، پیام او رانرسانده‌ای و خداوند تو را از آسیب مردم نگاه می‌دارد) «مائده / ۶۷».

قرآن نیز از چند وجه و در چندین آیه، بطلان این روایت را روشن کرده است؛ از جمله در این آیه: (و اگر بر ما سخنانی می‌بست، دست راستش را می‌گرفتیم، سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم) «الحاقه ۴۶-۴۷». همچنین در این آیه: (بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود تغییر دهم، جز از وحیی که به من می‌شود از چیز دیگری پیروی نمی‌کنم) «یونس/ ۱۵». و نیز در این آیه: (و پیامبر از سر هوای نفس سخن نمی‌گوید، این نیست جز وحیی که به او فرستاده می‌شود) «نجم/ ۴-۳».

بنابراین، معنی: (شیطان چیزی در امنیه وی افکند) این است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خاطر خود سخنی را مرور کردند، یعنی «حدیث نفس» نمودند، شیطان آن را بر زبان آورد و آن را در شنوایی‌های مشرکان افکند، بدون آن‌که ایشان به آن امر سخن گفته باشند یا آن حدیث نفس بر زبانشان جاری شده باشد. یعنی: ای پیامبر! این ماجرا که شیطان سخنی را بر شنوایی مردم افکند، نباید تو را به هول و هراس اندازد یا اندوهگین کند زیرا چنین امری برای برخی از انبیای قبل از تو نیز اتفاق افتاده است.

می‌توان گفت که امروزه، کوششهای برخی از منتسبان به مسیحیت و یهودیت در القای شبهات و پخش دروغها و افتراها درباره حقایق اسلام و تأویل بعضی از آیات قرآن بر وجه نادرست، نیز شبیه همین کار شیطان است که خداوند متعال در این آیه از آن یاد

کرده است. سپس بطلان شبهات بی پایه آنان به دست علمای مبارز مسلمان نیز، از باب بطلان و بی اثر ساختن القآت شیطان از سوی خدای سبحان می باشد.

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

«تا خدا آنچه را که شیطان القا می کند، فتنه ای بگرداند» یعنی: آزمایشی، یا گمراهی ای «برای کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: این القای شیطان، گمراهی یا آزمایشی است برای کسانی که در دلهایشان بیماری شک و نفاق است «و نیز» القای شیطان را آزمایش یا گمراهی ای بگرداند «برای آنان که دلهایشان سخت است» یعنی: برای مشرکان «و هرآینه ستمگران» یعنی: منافقان، مشرکان و فاسقان «در ستیزه ای بس دور و درازند» یعنی: آنها با حق و اهل آن در دشمنی بسیار سختی قرار دارند.

وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٤﴾

«و تا آنان که به ایشان علم داده شده است» نسبت به اوصاف جلال و کمال خدای عزوجل و نسبت به دین و آیات وی «بدانند که این وحی از جانب پروردگار تو حق است» یعنی: حقی نازل شده از نزد پروردگار توست «و بدان ایمان آورند» یعنی: بر ایمان به قرآن، ثبات و پایداری ورزند «و دلهایشان برای او خاشع گردد» یعنی: آرامش یابد و نرم و منقاد شود زیرا ممکن نیست که ایمان آوردن به وحی و خشوع و نرم شدن دلها برای آن، در اثر نفوذ و القای شیطان باشد بلکه این امر ثمره نفوذ و تمکین قرآن است «و به راستی خداوند کسانی را که ایمان آورده اند راهبر است» در امور دینشان «به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راهی صحیح و متین که هیچ کجی و

انحرافی در آن نیست و در اثر همین رهبری الهی است که آنان متشابهاً دین را با تأویلات صحیح تفسیر می‌کنند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ عَقِيمٍ



«و کافران همواره از آن در تردیدند» یعنی: آنها همواره درباره قرآن، یا درباره دین در شک و تردیدند «تا بناگاه قیامت برای آنان فرارسد» و بناگاه غافلگیرشان کند «یا عقوبت روزی عقیم به سراغشان بیاید» و آن عذاب روز قیامت است. آن روز از این روی عقیم است که در آن برای کفار گشایش و راحتی نبوده و برایشان بسی بی‌خیر و بدفرجام است. به قولی: مراد از آن، روز جنگی چون روز بدر است که کفار در آن کشته می‌شوند و روز جنگ عقیم است چراکه فرزندان زنان در آن به قتل می‌رسند و آن زنان به منزله زنانی می‌گردند که نازا و ستروند، گویی اصلاً فرزندی نزاده‌اند. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده و گفته است: «صحیح همان است». از این جهت، حق تعالی در آیه بعد می‌فرماید:

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

«در آن روز، پادشاهی فقط از آن خداست» یعنی: سلطه قاهرانه و استیلای تام و تمام در روز قیامت فقط از آن خدای سبحان است «میان آنان حکم می‌کند و» در نتیجه «کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: به مقتضای ایمانشان عمل کرده‌اند «در باغهای پرناز و نعمت خواهند بود» یعنی: در آن باغها مستقر می‌گردند و در انواع ناز و نعمت غوطه‌ور می‌شوند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِمٌ ﴿٥٧﴾

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را دروغ شمرده‌اند» یعنی: کسانی که کفر به خدای عزوجل را با تکذیب آیات وی همراه کرده‌اند «برای آنان عذابی خوار کننده خواهد بود» که به نحوی بسیار خفت‌بار آنان را در احاطه خویش می‌گیرد.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّزُقِينَ ﴿٥٨﴾

«و آنان که در راه خدا هجرت کرده‌اند» ایشان مهاجرانی هستند که در طلب رضای باری تعالی از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و نیز همه کسانی که در راه خدا ﷺ و طلب رضایش از خانه و کاشانه خویش هجرت گزیده‌اند «و آن‌گاه کشته شده» اند در جهاد «یا مرده‌اند» در حال هجرت «قطعا خداوند به آنان رزقی نیکو می‌بخشد» در بهشت می‌خورند و می‌آشامند و از ناز و نعمت‌های قطع نشدنی آن بهره می‌گیرند. مراد از دریافت این روزی نیک در بهشت، همانا دریافت بی‌درنگ آن پس از کشته شدن و قبل از برپایی قیامت است زیرا آنان زنده‌اند و در پیشگاه پروردگارشان روزی می‌خورند. در حدیث شریف آمده است: «ارواح الشهداء فی اجواف طیر خضر تأکل من ثمار الجنة: ارواح شهدا در جوف‌های پرندگان سبز رنگ قرار دارند که از میوه‌های بهشت می‌خورند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «المقتول فی سبیل الله والمتوفی فی سبیل الله بغير قتل هما فی الأجر شریکان: کشته شده در راه خدا و وفات یافته در راه وی بدون قتل، هردو در پاداش شریکند». «و بی‌گمان خداوند بهترین روزی دهندگان است» و بی‌حساب روزی می‌بخشد.

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ، وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴿٥٩﴾

«البته آنان را» یعنی: آن مهاجران در گذشته یا شهید را «به جایگاهی که آن را می‌پسندند» و آن جایگاه به سرشتشان سازگارتر و به خواسته‌هایشان پیوسته تر است

«در می آورد» به علاوه این که در بهشت از نعمت‌هایی برخوردار می‌شوند که نه هیچ چشمی دیده، نه هیچ گوشی شنیده و نه بر دل هیچ بشری خطور کرده است «و هر آینه خدا دانا» است به درجات عمل‌کنندگان و مراتب استحقاقشان «بردبار است» از سر قصور و کوتاهی مقصرانشان می‌گذرد و آنان را به شتاب عذاب نمی‌کند.

❖ **ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لِيَنْصُرَهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ**

غَفُورٌ ﴿٦٠﴾

بعد از آن که خداوند عز وجل سنتی از سنت‌هایش را در آیات فوق بیان کرد، اینک به بیان سنت دیگری از سنت‌های خویش می‌پردازد: «آری! حکم این است و هر کس نظیر آنچه بر او عقوبت رفته است، دست به عقوبت زند» یعنی: هر کس ظالم را به اندازه ظلمی که بر وی رفته است، مجازات کند و بر آن نیفزاید «سپس مورد تعدی قرار گیرد» یعنی: همان ظالمی که در آغاز بر وی ستم کرده بود، بعد از آن ستم اول، باز بر وی ستم روا دارد «قطعاً خدا او را نصرت خواهد داد» یعنی: کسی را که مورد تجاوز و ستم مضاعف قرار گرفته، بر تجاوزگر ستم پیشه یاری خواهد داد «چرا که خدا بخشایشگر آمرزگار است» یعنی: او بر مؤمنان بسیار عفوکننده و بخشایشگر و بسیار آمرزنده است.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره گروهی (سریه‌ای) از صحابه رضی الله عنهم نازل شد که در ماه محرم با جمعی از مشرکان رو در رو شدند، در این اثنا مسلمانان از مشرکان خواهش کردند که در ماه حرام با ایشان نجنگند اما مشرکان نپذیرفته بر جنگ اصرار ورزیدند و بر مسلمانان تجاوز کردند آن‌گاه مسلمانان با آنان جنگیدند و خدای عزوجل ایشان را بر مشرکان نصرت عنایت کرد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُؤَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿١١﴾

«این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا» تواناست بر هر آنچه بخواهد و از نشانه‌های توانایی اوست که «شب را در روز درمی‌آورد و روز را در شب درمی‌آورد و به سبب آن است که خدا شنوای بیناست» در آوردن شب در روز و روز در شب به معنای افزودن یکی از آنها به حساب دیگری است زیرا افزودن در یکی از آنها مستلزم کم کردن از دیگری است پس گاهی شب دراز می‌شود و روز کوتاه - چون زمستان - و گاهی روز دراز می‌شود و شب کوتاه - چون تابستان - پس کسی که بر آفرینش همچو پدیده‌های بزرگی توانا باشد، بی گمان بر یاری دادن مظلوم، پاداش دادن مطیع و مجازات کردن عاصی نیز تواناست و خداوند عَلَّامٌ به سخنان بندگانش شنوا و به احوالشان بیناست و هیچ چیز از حرکات و سکنتاشان بر او پنهان نمی‌ماند لذا مظلومان را بی یار و یاور نمی‌گذارد.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَبَدٌ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ

الْكَبِيرُ ﴿١٢﴾

«آری! این» یاری دادن مظلوم «بدان سبب است که خدا خود حق است» پس دین وی حق است، عبادت وی حق است، نصرت دادن اولیائش علیه دشمنانش حق است، وعده وی حق است و او خود حق است زیرا وجودش واجب و به ذات خود ثابت و قائم است و وجوب وجود و یگانگی او مقتضی آن است که او مبدأ و منشأ تمام موجودات بوده و همه چیز، در قلمرو قدرت و در بند اراده او باشد «و آنچه بجز او می‌پرستند» که بتان از جمله آنهایند «باطل است» که هیچ ثبوت و حقیقتی ندارد. همچنین معبودان دروغین از آن روی باطل اند که برخلاف پندار باطل پرستان، خدا نمی‌باشند «و این» نصرت «به سبب آن است که خدا هموست والا و بلند مرتبه» یعنی: خداوند متعال بر همه چیز برتر، از همتایان و مشابهان مقدس و منزّه و از آنچه ستمگران می‌گویند پاک و مبراست «کبیر است» یعنی: صاحب بزرگی و عظمت و جلال است پس، از علو و عظمت وی است که مظلومان را یاری می‌دهد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾

«آیا ندیدی که خدا از آسمان آبی فرود آورد آن گاه زمین بر اثر آن سرسبز و خرم می گردد» با گیاهانی که در آن می روید، بعد از آن که خشک و پژمرده بود «بی گمان خداوند لطیف است» پس علم و فضل وی به هرچیز کوچک و بزرگی احاطه دارد و او دقیق و باریکبین است «آگاه است» به تدبیر و سامان دهی امور بندگان و بر آنچه که به صلاح ایشان می باشد.

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست» در آفرینش، در ملک، در فرمانروایی و در تصرف پس همه محتاج رزق و روزی وی اند «و بی گمان خداوند بی نیاز است» و به چیزی احتیاج ندارد، درحالی که همگان به وی محتاجند «حمید است» یعنی: در هرحالی سزاوار ستایش و حمد و سپاس است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٦٥﴾

«آیا ندیدی که خدا آنچه را در زمین است» از چهارپایان، درختان، رودخانه ها، معادن، خاک، آب، هوا، عناصر و غیره «برای شما رام گردانید» و این اشیا را برای منافع شما پدید آورد «و کشتی ها را که در دریا به فرمان او روانند» یعنی: همچنین کشتی ها را درحال شناوربودن آنها در دریا برای شما رام گردانید «و آسمان را از آن که جز به اذن خودش بر زمین فروافتد، نگاه می دارد» زیرا خداوند متعال آسمان را بر اوصافی آفریده که مستلزم حفظ اجرام و کهکشانهای آن در جایگاهها و مدارات معین آن می باشد، بی آن که بیفتند یا از مدارات خود تغییر جهت دهند مگر آن گاه که خودش بخواهد، آنها به امر و مشیت وی فرومی افتند چنان که به بعضی از شهاب سنگها اجازه می دهد که بر زمین بیفتند «بی گمان خداوند نسبت به مردم رئوف و

رحیم است» یعنی: به آنان بسیار بارأفت و بسیار مهربان است، از آنجا که این پدیده‌ها را برای آنان رام و مسخر ساخته و از آنجا که آسمان را نگه داشته تا بر زمین نیفتد.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ﴿٦٦﴾

«و اوست آن که شما را زندگی بخشید» بعد از آن که جماد بودید «سپس شما را می‌میراند» در هنگام به پایان رسیدن عمرهایتان «و باز شما را زنده می‌کند» در هنگام برانگیختن برای حساب و عقاب «بی‌گمان انسان سخت ناسپاس است» یعنی: انسان سخت منکر نعمت‌های خدای سبحان بر خویشتن است، با آن که این نعمتها آشکارند نه پنهان و انکار قدرت خدای عزوجل بر زنده کردن بعد از مرگ نیز از همین باب است، با آن که انسان نیک می‌داند که چگونه خدای منان او را از کتم عدم به هیأت بشری تمام آراسته، آفرید و باز با نعمتهایش او را رشد و پرورش داد تا به کمال وجودی‌اش رسانید.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنْزِعُ عَنْكَ فِي الْأَمْرِ وَاذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَرَكْلًا هَدَىٰ

مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٧﴾

«برای هر امتی منسکی قرار داده‌ایم» یعنی: برای هر اهل دینی از امت‌های گذشته، شریعت خاصی وضع نمودیم، به گونه‌ای که هیچ امتی از شریعت ویژه خود به غیر آن از شرایع تخطی نکند. منسک در کلام عرب در اصل به معنای جایی است که انسان در آن تردد و رفت‌وآمد می‌کند به همین جهت اعمال و مشاعر حج را «مناسک» نامیدند زیرا مردم در آنها تردد و رفت‌وآمد می‌کنند پس منسک عبارت است از: محل ادای طاعت. به قولی دیگر: منسک عبارت از حیوانات ذبح شده قربانی است. وجه دیگر در تفسیر آن این است: برای هر امتی موضعی قرار دادیم که در آن حج و قربانی می‌کند^۱

^۱ علامه سید ابوالحسن ندوی در کتاب خود: «الأركان الأربعة» در مورد بقایای مناسک و مواضع مخصوص زیارت و عبادت امت‌های مختلف گذشته، به تفصیل سخن گفته است، محققان می‌توانند به آن رجوع نمایند.

«که آنان بدان عمل می‌کنند» یعنی: هر امتی دارای شریعت مخصوص به خود است که به آن عمل می‌کند و هر ملتی دارای مناسک و شعایر معین و زیارتگاه‌ها و معابد مخصوصی است که فقط به آن مشغول است نه به غیر آن. مثلاً تورات شریعت امتی است که از زمان بعثت موسی علیه السلام تا بعثت عیسی علیه السلام به سر می‌برده‌اند، انجیل شریعت امتی است که از بعثت عیسی علیه السلام تا بعثت محمد صلی الله علیه و آله و سلم به سر می‌برده‌اند و قرآن شریعت مسلمین است که تا یوم القیامه برقرار می‌باشد «پس نباید که در این امر با تو منازعه کنند» یعنی: خود این اصل که هر امت دارای شریعتی مخصوص به خود است، موجب آن است که بقایای امتهای گذشته با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در دین و مناسک ایشان نزاع و ستیزه نکنند و نیز مستلزم آن است که آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و شریعت ایشان در امر دین حق اطاعت کنند زیرا اسلام از زمان بعثت ایشان تا قیام قیامت شریعت آخرالزمان می‌باشد «و به‌سوی پروردگار خویش بخوان» یعنی: این گروه ستیزه‌گر، یا تمام مردم را به‌سوی دین خدای عزوجل و یکتاپرستی و ایمان به وی فراخوان «زیرا بی‌گمان تو بر راهی راست قرار داری» راه روشن و مستقیمی که هیچ کجی و انحرافی در آن نیست.

وَإِنْ جَدَلُواكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿٦٨﴾

«و اگر با تو مجادله کردند» یعنی: اگر راه دیگری جز در پیش گرفتن جدال و مکابره با تو را در امر دین نپذیرفتند بعد از آن که حجت بر آنان آشکار شد؛ «پس بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است» یعنی: پس کار آنان را به خدای سبحان بسپار و به آنان این سخن را که دربرگیرنده تهدید و وعید است، بگو و نیز به آنان بگو:

اللَّهُ يَخْتَكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿٦٩﴾

«خدا میان شما روز قیامت در مورد آنچه» شما مسلمانان و کفار «با یک‌دیگر در آن اختلاف می‌کردید» از امر دین «داوری می‌کند» پس در آن هنگام است که حق از باطل بازشناخته می‌شود.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٧٠﴾

«آیا ندانسته‌ای» یعنی: ای محمد ﷺ! قطعا دانسته‌ای و یقین نموده‌ای «که خدا آنچه را در آسمان و زمین است می‌داند» از جمله آنچه را که شما در مورد آن با هم اختلاف می‌ورزید «اینها همه» یعنی: تمام دانستنی‌های حق تعالی در آسمان و زمین «در کتابی ثبت است» یعنی: نزد حق تعالی در لوح محفوظ نوشته شده است «قطعا این بر خدا آسان است» یعنی: قطعا احاطه علمی حق تعالی به آنچه که در آسمان و زمین است، بر وی آسان است.

در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند ﷻ آفرید، قلم بود پس به او فرمود: بنویس. گفت: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس هر چه را که واقع می‌شود. پس قلم در هر آنچه که تا روز قیامت پدید می‌آید، به جریان افتاد و همه را نوشت.»

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٧١﴾

«و به جای خدا چیزی را عبادت می‌کنند که خدا حجتی بر آن نازل نکرده است» یعنی: بتانی را می‌پرستند که در پرستش آنها به حجتی روشن از جانب خدای سبحان متکی نیستند «و چیزی را» می‌پرستند «که آنان را بر ثبوت آن هیچ دانشی نیست» از دانش عقلی‌ای که به وجهی از وجوه بر جایز بودن آن پرستش دلالت کند، یا دانش نقلی‌ای که آن را از خدا ﷻ یا از رسولش نقل کرده باشند بلکه آنان به محض جهل خویش این بتان را می‌پرستند «و هیچ یاری دهنده‌ای برای ستمکاران نیست» که عذاب خداوند ﷻ را از آنان دفع کند.

وَإِذَا نَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا بَيَّنَّتْ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرُ بِكَادُوتٍ يَسْطُونَ
بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ ءَايَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِشِرِّ مَن ذَلِكُمْ أَتَارُ وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَسَّ

الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

«و چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود» آیات بینات: آیاتی است که بر عقاید حق و احکام الهی دلالت روشنی دارد. آری! چون این آیات روشن ما بر آنان خوانده شود؛ «در چهره کسانی که کفر ورزیده‌اند، انکار را تشخیص می‌دهی» زیرا در هنگام شنیدن آیات قرآن، نشانه خشم و ترش‌رویی بر چهره‌هایشان هویدا است، می‌بینی که چهره درهم می‌کشند و عبوس و اخمو می‌شوند. به‌قولی: «منکر» در اینجا عبارت از برتری جویی و گردنکشی است، یعنی: چون آیات بینات ما بر آنان خوانده شود، آنان را می‌بینی که گردن برمی‌کشند و متکبرانه از آن روی گردانده و به آن هیچ توجهی نمی‌کنند «نزدیک‌است به کسانی که آیات ما را بر آنان می‌خوانند حمله‌ور شوند» یعنی: چیزی نمانده که به رسول خدا ﷺ و اصحابشان حمله برند؛ با زدن، یا دشنام دادن، یا بازداشت کردن آنها. اصل سطو: به معنای قهر است «بگو: آیا آگاهتان کنم» و شما را خبر دهم «به بدتر از این» یعنی: به ناخوش‌آیندتر از این چیزی که هم‌اکنون در آن قرار دارید؛ از غیظ و خودخوری و خشمگین‌شدن بر کسی که آیات ما را بر شما می‌خواند؟ آن چیز بدتر «دوزخ است» که خدای قهار آن را برای شما آماده ساخته و «خدا آن را به کافران وعده داده است و چه بد سرانجامی است» یعنی: دوزخ چه بد جایگاهی است که شما سرانجام به آن می‌پیوندید.

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ ءَايَاتِ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ

اجْتَمَعُوا لَهُ. وَإِن يَسْتَمِعُوا لَهُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ ﴿٧٣﴾

سپس خداوند متعال درباره حقارت بتان و خامی و سبکی عقلهای پرستشگران آنها مثلی می‌زند و می‌فرماید: «ای مردم! مثلی زده شد پس بدان گوش فرادهید» گویی می‌فرماید: مشرکان در امر پرستش برایم شبیهی قرار دادند پس مثل این معبودان

باطلشان را بشنوید: «هرآینه کسانی را که جز خدا می‌خوانید» از بتان، ای مشرکان! «هرگز مگسی نمی‌آفرینند» حتی بر آفریدن مگسی توانا نیستند، با آن‌که مگس ذاتاً حقیر و بی‌ارزش و جسماً نیز کوچک است «هرچند برای آفریدن آن اجتماع کنند» یعنی: هرچند پرستشگران و پرستش‌شدگان همه برای آفریدن آن جمع شوند اما از آفریدن حتی یک مگس هم عاجزند «و اگر آن مگس چیزی از آنان برآید، نمی‌توانند آن را بازپس گیرند» پس هرگاه از خلق کردن چنین حیوان ضعیفی هم عاجزند و از آن گذشته، نمی‌توانند با آن حیوان ضعیف در بازپس گرفتن آنچه که از آنان ربوده است مقابله کنند، یقیناً از آفریدن غیرآن از چیزهایی که نسبت به مگس دارای جرم و اندامی بزرگتر و نیرو و توان بیشتر است، عاجزتر و درمانده‌ترند «طالب و مطلوب هر دو ناتوانند» بتان همچون طالب‌اند، از حیث این‌که آفرینش مگس را طلب می‌کنند، یا بازپس گرفتن آنچه را که از آنان ربوده است می‌طلبند و مطلوب هم مگس است. همچنان محتمل است که مراد از «مطلوب»، بتان ناتوانشان باشند که «طالبان» آنها، یعنی پرستشگران مشرک آنها از آنها عاجزتراند.

مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٧٦﴾

«خداوند را چنان‌که سزاوار قدر اوست، قدر نگذاشتند» یعنی: او را چنان‌که حق تعظیم اوست تعظیم نکردند و چنان‌که حق معرفت اوست، نشناختند؛ از آنجا که بتانی را که حتی از دفع کردن مگسی هم ناتوانند، شرکایش قرار دادند «در حقیقت خداست که توانای غالب است» برخلاف خدایان دروغین مشرکان که جماداتی اند ناتوان از رساندن سود و از دفع زیان و ناتوان از هر امر دیگری.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٧٥﴾

«خدا از میان فرشتگان رسولانی برمی‌گزیند» مانند جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل عليه‌السلام «و» نیز رسولانی را برمی‌گزیند «از میان مردم» مانند ابراهیم، موسی، عیسی و محمد عليه‌السلام پس از میان خیل عظیم فرشتگان، فرشته‌ای را برگزیده او را

به سوی انبیا می فرستد و باز انبیاء علیهم السلام را به سوی مردم، یا فرشته را برای قبض ارواح مخلوقاتش، یا برای فراهم آوردن چیزهایی که اسباب بهره مندی آنهاست، می فرستد «بی گمان خدا شنواست» سخنان بندگانش را «بیناست» به آنان و می داند که چه کسی از آنان شایسته این گزینش است.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٧٦﴾

«آنچه پیش رویشان است و آنچه پشت سرشان است، می داند» یعنی: خداوند جل جلاله آنچه را که فرستادگانش - اعم از فرشتگان و بشر - انجام می دهند می داند لذا آن فرستادگان قادر نیستند تا چیزی از پیامهایی را که به تبلیغ آن مأمورند، پنهان کنند چنان که نمی توانند آنچه را که به ابلاغ آن مأمور نشده اند، تبلیغ کنند. یا مراد این است: خداوند جل جلاله آنچه را که مردم از اعمال خیر و شر پیش فرستاده اند و آنچه را که به تأخیر افکنده اند، می داند «و همه کارها به سوی خدا بازگردانیده می شود» لذا او بر همه چیز محیط و مسلط است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعِبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ

تُفْلِحُونَ ﴿٧٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجده کنید» یعنی: نمازی را که خدای عزوجل آن را برای شما مشروع گردانیده برپا دارید. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوره حج به دو سجده فضیلت داده شده است پس هر کس در آنها سجده نمی کند، آنها را نخواند». ولی احناف و مالکی ها برآنند که این آیه، آیه سجده نیست زیرا پیوستگی سجده به رکوع دلیل بر آن است که مراد از آن سجده نماز می باشد نه سجده تلاوت. آنها در باره حدیث وارده در این باب نیز گفته اند که: این حدیث ضعیف است و روایتی که از ابی بن کعب رضی الله عنه نقل شده است، آن را رد می کند زیرا ابی بن کعب رضی الله عنه سجده های تلاوتی را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود، برشمرد و در سوره حج فقط یک سجده تلاوت را ذکر کرد نه بیشتر از آن را. «و پروردگارتان را

بپرستید» یعنی: تمام انواع عباداتی را که خداوند عَلَّاهُ شما را بدانها امر کرده است، به جای آورید «و کار خیر انجام دهید» یعنی: هرآنچه را که خیر است انجام دهید؛ که اهم آن ادای فرایض و سپس انجام دادن نوافل می باشد چنان که نفع رساندن به مردم، در پیش گرفتن رفتار و اخلاق نیک با دیگران و رعایت صله رحم نیز از بهترین خیرهاست «باشد که رستگار شوید» به رحمت و رضای الهی در روز قیامت؛ به وسیله انجام دادن این اوامر.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۗ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ۗ مَلَّةً أَيْكُمْ ۗ يُزْهِمُهُ ۗ هُوَ سَمَنُكُمْ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ۗ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ ﴿٧٨﴾

«و در راه خدا جهاد کنید» جهاد در راه خدا عَلَّاهُ عبارت است از: به کار بردن توان و نیرو در مبارزه علیه دشمن، جنگیدن با کفار و دفع کردنشان از بلاد مسلمین و به طور کلی به جا آوردن هر چیزی که خداوند متعال مؤمنان را بدان امر یا از آن نهی کرده است. جهاد بر سه نوع است: جهاد با دشمن آشکار مانند کفار، جهاد با شیطان و جهاد با نفس. آری! در راه خدا عَلَّاهُ جهاد کنید؛ «چنان که حق جهاد اوست» یعنی: خالصانه برای خدا عَلَّاهُ جهاد کنید و در راه او با مال، زبان و جانتان به پیکار برخیزید و در اجرای امر وی از ملامت هیچ ملامتگری نترسید که این است همان حق جهاد «اوست که شما را» ای مسلمانان! «برگزید» برای دین خود «و در دین هیچ حرجی بر شما قرار نداد» یعنی: هیچ دشواری و سختی ای بر شما قرار نداد و شریعت سهل و آسانی را برای شما به عنوان برنامه زندگیتان مشروع گردانید... مثلا برای شما در امر نکاح زنان گرفتن دو، سه، چهار زن و حتی زنان بیشتری را به ملک یمین رخصت داد، برای شما رخصت داد که در سفر نماز را کوتاه و روزه را بخورید و اگر کسی بیمار یا در حال جنگیدن با کفار است، می تواند نماز را به اشاره برگزار کند اگر بر وجه دیگری قادر به ادای آن نیست. آری! خداوند عَلَّاهُ با مکلف نکردن شما به تکالیف سنگین و دشوار، بر شما سخت و تنگ نگرفت و با گشودن در توبه و استغفار و کفاره دادن در آنچه که

کفاره ودیت و ارش را در آنها مشروع گردانیده و نیز با غیر اینها از رخصت‌های شرع که در کتب فقه به تفصیل آمده است، برای شما راه خروجی از گناه قرار داد. چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرموده‌اند: «بعثت بالحنفیه السمحة: من به دین حق‌گرای آسان برانگیخته شده‌ام».

«آیین پدرتان ابراهیم» نیز چنین بوده است. یعنی: دیتان را به مانند فراخی و وسعت آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام، بر شما وسیع گردانیدیم. اما زجاج در تفسیر آن گفته است: «از آیین پدرتان ابراهیم علیه السلام پیروی کنید». ابراهیم علیه السلام از آن روی پدر مسلمین نامیده شد که او جد محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و ایشان از حیث این که سبب حیات ابدی امت خویش هستند، مانند پدری برای امتشان می‌باشند. یا ابراهیم علیه السلام از باب تغلیب پدر همگی مسلمانان نامیده شد بدان جهت که اکثریت اعراب از نسل وی‌اند. «او» یعنی: خداوند جل جلاله «شما را پیش از این مسلمان نام گذاشت» در کتابهای پیشین. به قولی مراد این است: ابراهیم علیه السلام بود که شما را پیش از این مسلمان نامید؛ با این دعای خویش: ﴿وَمَنْ ذُرِّيَّتَنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ﴾: (و از نسل ما نیز امتی قرار ده که برای تو مسلمان باشند) (بقره / ۱۲۸). «و در این نیز» یعنی: در قرآن نیز، شما مسلمان نامیده شده‌اید «تا این پیامبر بر شما گواه باشد» با تبلیغ و رساندن قرآن «و شما بر مردم گواه باشید» بر این که پیامبران‌شان پیامهای الهی را به آنان رسانده‌اند. یا مراد این است: تا شما در روز قیامت بر امتهایی که شریعت خداوند جل جلاله را به آنها رسانده‌اید، گواه باشید «پس نماز را برپا دارید و زکات را بدهید» تخصیص این دو فریضه به یادآوری، به خاطر شرف و فضیلت بسیار آنهاست «و به خدا چنگ زنید» یعنی: او را پناه خویش قرار دهید از هر چه که از آن بیم و هراس دارید و به او در تمام امور خود التجا کنید «او مولای شماست» یعنی: او مددکار و متولی امور شماست «چه نیکو مولایی و چه نیکویاری دهنده‌ای است» یعنی: او در ولایت و کارسازی امور شما و نصرت دادنتان بر دشمنانتان، هیچ همانندی ندارد چنان‌که در تمام صفات جلال و جمال خود، بی‌مانند و بی‌همتا است.

﴿سوره مومنون﴾

مکی است و دارای (۱۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «مؤمنون» نامیده شد زیرا با این فرموده حق تعالی: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ**) آغاز شده است و آیات بعد از آن نیز به بیان اوصاف هفت گانه مؤمنان و پاداش عظیم ایشان در آخرت - که عبارت از به ارث بردن فردوس برین است - می پردازد.

فضیلت این سوره: احمد، ترمذی، نسائی و حاکم از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: هنگام نزول وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک چهره ایشان زمزمه ای مانند صدای زنبور عسل شنیده می شد. روزی وحی بر ایشان در حال نزول بود و ما ساعتی درنگ کردیم تا نزول وحی بر ایشان تمام شد سپس ایشان روی به قبله کرده، دستان خود را به آسمان برداشتند و چنین دعا کردند: «اللهم زدنا ولا تنقصنا، وأکرمنا ولا تهنا، وأعظنا ولا تحرمنا، وآثرنا ولا تؤثر علينا، وارض عنا وأرضنا: بارالها! بر ما بیفزای و از ما کم نکن، گرامی مان بدار و خوارمان نکن، به ما بده و ما را محروم نگردان، ما را برگزین و دیگران را بر ما ترجیح مده و از ما راضی باش و ما را راضی کن». سپس فرمودند: «به تحقیق همین اکنون بر من ده آیه نازل شد که هر کس آنها را برپا دارد، به بهشت داخل می شود آن گاه قرائت کردند: **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ...**) تا ده آیه را تمام نمودند».

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾

«به راستی که مؤمنان رستگار شدند» ولی نه همه آنان بلکه مؤمنانی که گردآورنده صفات زیراند:

وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾

«کسانی که در نمازشان خاشعند» خشوع: فروتنی، ترس قلب، خودشکنی و نرمدلی است. به قولی: خشوع در نماز، عبارت است از: آرامش، التفات نکردن به اشیای خارج از نماز و بازی نکردن با اعضا و لباس خود. در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ مردی را دیدند که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمودند: «لو خشع قلب هذا، لخشعت جوارحه: اگر قلب این (آقا) خاشع و فروتن بود، قطعا اندامهای او نیز آرامش و سکون خود را حفظ می‌کرد». پس در نماز فقط برای کسی خشوع پیدا می‌شود که دلش فارغ از همه‌های اندرونی به خلوتگاه نیایش حاضر باشد و در این هنگام است که نماز برایش بسیار راحت‌بخش و روح‌افزا خواهد بود. چنان‌که در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «... آرامش روان من در نماز قرار داده شده است».

حاکم در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: رسول خدا ﷺ در هنگام نماز، نگاهشان را به سوی آسمان معطوف می‌کردند پس چون این آیه نازل شد، سرشان را فروانداختند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

«و آنان که از لغو روی‌گردانند» روی‌گردانی مؤمنان از لغو، عبارت است از: پرهیز کردنشان از آن و عدم توجه به آن. لغو: هر باطل، لهو، بیهودگی، یاوه، معصیت و هر گفتار و کردار ناپسندی است. به قولی: لغو، شامل شرک و همه معاصی می‌شود.

وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾

«و آنان که زکات را می‌پردازند» به طور مداوم. مراد از زکات در اینجا، صدقات فرض و نفل و هر عملی است که سبب نفع‌رسانی به مسلمانان گردد. ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیه کریمه مکی است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، زکات اموال است». بنا بر روایات صحیح، زکات در سال دوم هجری در مدینه فرض شد ولی ظاهراً از

روایت ابن کثیر چنین بر می آید که اصل زکات در مکه فرض شده بود اما مقادیر و نصاب‌های آن در مدینه فرض شد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾

«و آنان که فروج خود را نگاه می‌دارند» فرج: بر آلت جنسی مرد و زن هر دو اطلاق می‌شود. یعنی: مؤمنانی که با آراسته شدن به پاکدامنی و عفت، شرمگاه‌های خود را از هر آنچه که برایشان حلال نیست، نگاه می‌دارند نیز رستگار شدند.

إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾

«مگر بر همسران خویش» یعنی: انسان در به‌کار بردن شهوت جنسی خود در حرام مورد نکوهش و پیگرد است لذا مؤمنان مأمورند که شهوت جنسی خود را جز در مورد همسرانشان - که در شهوت‌رانی‌شان با آنها هیچ سرزنشی نیست - نگاه دارند «یا بر آنچه که ملک یمینشان است» یعنی: مأمور به نگهداشت شرمگاه خویش از کنیزانی نیستند که به ملک خالص، ملک دست آنان شده‌اند «پس در این صورت بر آنان نکوهشی نیست» در عدم نگاه‌داشت شرمگاه خویش از همسران و کنیزانشان لذا برای مؤمنان بهره‌گیری جنسی از کنیزانشان نیز حلال است، مادامی‌که در این باره مانعی شرعی فرارویشان وجود نداشته‌باشد؛ از قبیل این‌که آن کنیزک - مثلاً - خواهر رضاعی‌شان باشد. اما اگر در غیر این محدوده درآیند و به شهوت‌رانی حرام بپردازند، مورد نکوهش و مجازات قرار می‌گیرند چنان‌که می‌فرماید:

فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾

«پس هر که سوای این طلب کند» یعنی: سوای همسران و کنیزان خویش را «آنان از حد درگذرندگانند» یعنی: تجاوزکارند به‌سوی آنچه که برایشان حلال نیست لذا ستمگر و گنه‌کارند.

جمهور فقها با استناد به این آیه، بر تحریم استمنا با دست (جلق) استدلال کرده‌اند.

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٨﴾

«و آنان که امانت‌های خود را» چون بر آن امین قرار داده شوند؛ «و عهد خود را» چون عهد و پیمانی ببندند؛ «رعایت می‌کنند» امانت: چیزی است که انسان بر آن ایمن ساخته شده و بر آن امین گردانیده شود و جز گواه بودن خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هیچ حجت و اثبات دیگری بر آن نباشد پس کسی که نزد وی ودیعه‌ای گذاشته می‌شود، مؤتمن (امانت‌دار) است، کسی که به وی وامی می‌دهید که مدرک و حجتی بر آن ندارید، مؤتمن است، پدر و ولی درباره کودکان تحت تکفلشان مؤتمن‌اند، اولیای امور جامعه اسلامی در حق رعایای خویش مؤتمن‌اند و مؤمن در نماز و روزه و طهارت خویش مؤتمن است. اما عهد: چیزی است که در مورد آن به خدای سبحان یا به بندگانش تعهد داده می‌شود. رعایت: یعنی نگه‌داری.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩﴾

«و آنان که بر نمازهایشان محافظت می‌کنند» با برپاداشتن آنها به طور مداوم در اوقات مخصوص آنها و به‌جا آوردن رکوع و سجده و قرائت آنها بر وجه تام و تمام و خواندن اذکار مشروعه آنها.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم: یا رسول الله! کدام عمل نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ محبوبتر است؟ فرمودند: «نماز در وقت آن». گفتم: سپس کدام عمل؟ فرمودند: «نیکی با والدین». گفتم: بعد از آن کدام عمل؟ فرمودند: «جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ». از این جهت خداوند متعال ذکر این صفات را با نماز آغاز و با نماز هم به پایان برد. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «پایداری ورزید و هرگز ثواب پایداری را نمی‌توانید در تحت حصر و شمار درآورید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز است و بر نماز مواظبت نمی‌کند جز شخص مؤمنی».

أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ﴿١٠﴾

«این گروه» یعنی: گردآورندگان اوصاف فوق «ایشانند وارثان» یعنی: شایستگان و ذی حقان به این که میراث بر باشند، میراث بر چه چیزی؟:

الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١١﴾

«آنان که فردوس را به ارث می برند» یعنی: مستحق آن می شوند. فردوس بلندترین مکان بهشت است که در میانه آن قرار دارد. به قولی معنی این است: ایشان منازل کفار را در بهشت به میراث می برند زیرا - چنان که از احادیث برمی آید - خدای سبحان برای هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ آفریده است «آنان در آنجا جاودانه اند» و همیشه ماندگار، نه از آن اخراج می شوند و نه در آن می میرند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «إذا سألتم الله الجنة فاسألوه الفردوس فإنه أعلى الجنة وأوسط الجنة ومنه تفجر أنهار الجنة و فوقه عرش الرحمن: چون از خدا بهشت را درخواست می کردید، فردوس را از او بخواهید زیرا فردوس بلندترین جای بهشت و میانه آن است، همه انهار بهشت از فردوس جاری می شود و عرش رحمان بر فراز آن قرار دارد».

این بود اوصاف مؤمنان وارسته و مفلح که در ده آیه ذکر شد. از عائشه ام المؤمنین رضی الله عنها پرسیدند: اخلاق رسول خدا ﷺ چگونه بود؟ فرمود: «اخلاق رسول

خدا ﷺ قرآن بود» آن گاه تلاوت کرد: (قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ) تا رسید به (وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ)، سپس فرمود: اخلاق رسول خدا ﷺ این چنین بود.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾

«و هرآینه انسان را از سلاله ای از گل آفریدیم» اصل آن همان گلی است که آدم ابوالبشر از آن آفریده شد. ابن کثیر به نقل از قتاده در معنی آیه می گوید: «آدم را از گل بیرون آوردیم.» و این معنی به سیاق نزدیکتر است. سلاله: از سل است و آن عبارت از

بیرون آوردن چیزی از چیزی است . پس حاصل معنی این است: انسان را از نطفه‌ای بیرون آورده شده از گل آفریدیم. پس نطفه سلاله است و فرزند سلیل و نیز به فرزند هم سلاله اطلاق می‌شود.

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾

«باز او را» یعنی: آدم را، به اعتبار افراد و نسل وی که همان بنی آدم‌اند «نطفه‌ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم» که همانا رحم است.

ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾

«آن‌گاه آن نطفه را به صورت علقه درآوردیم» یعنی: نطفه سفید را به خون بسته سرخ‌رنگ مستطیل شکلی متحول کردیم «پس آن خون بسته را به صورت مضغه گردانیدیم» یعنی: به صورت گوشت پاره‌ای بدون شکل و هیأت و صورت، که بعد از آن در تطور بعدی، آن گوشت پاره بی‌شکل و هیأت، به گوشت پاره‌ای دارای هیأت و صورت تبدیل می‌شود «پس آن گوشت پاره را استخوانهایی چند ساختیم» که به طرزی محکم و با صلابت و به اشکال مخصوصی به هم وصل شده‌اند تا ستونی استوار برای بدن باشند «بعد آن استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم» یعنی: بر هر استخوانی - به همان مقداری که مناسب و درخور آن است - گوشتی رویانیدیم «آن‌گاه آفریدیم او را به آفرینشی دیگر» یعنی: آن‌گاه درجنین - بعد از آن‌که جمادی بیش نبود - روح دمیدیم پس او آفرینشی دیگر شد، دارای تحرک و شنوایی و بینایی و ادراک و دیگر استعدادها و سرانجام با کامل ساختن نیروهای آفریده شده در وی، او را از درون رحم به دنیای خارج از آن بیرون آوردیم «پس بزرگ خداوندی است که نیکوترین آفرینندگان است» یعنی: خدای سبحان از آن روی سزاوار تعظیم و سپاس و ثنا است که بهترین و استوارکارترین صنعتگران و آفرینشگران می‌باشد.

از عمر رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «با پروردگارم در چهار چیز موافقت نمودم... یکی از آن چهار چیز این بود که چون نازل شد: (**وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ** ...) من گفتم: (**فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**). پس همان گونه که گفته بودم نازل شد».

ثُمَّ إِنَّكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمِتُونَ ﴿١٥﴾

«سپس شما بعد از این قطعاً می میرید» یعنی: بعد از طی این مراحل و به سر رسیدن اجل هایتان، خواه ناخواه به سوی مرگ رهنوردید.

ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ ﴿١٦﴾

«سپس شما قطعاً روز قیامت برانگیخته می شوید» از قبرهایتان به سوی محشر؛ برای حساب و جزا.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ ﴿١٧﴾

«و به راستی ما بر فراز شما هفت راه آسمانی آفریدیم» طرائق: عبارتنند از طبقات آسمانها که لایه به لایه یکی بر بالای دیگری کوبیده شده اند «و ما هرگز از آفرینش غافل نبوده ایم» یعنی: ما از کار این هفت طبقه آسمان و نگاه داشتن آنها و نیز از تمام عرصه آفرینش خویش غافل نبوده ایم که آن را همین گونه به حال خود رها کنیم بلکه آفرینش را از زوال و اختلال حفظ می کنیم و نیز کسانی را که در زمین به سر می برند حفظ می کنیم از این که آسمان بر سرشان سقوط کند و به هلاکتشان رساند، یا زمین آنان را به کرات دیگر و فضای بیرونی خود بیفگند.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِنَّ لَقَادِرُونَ ﴿١٨﴾

«و از آسمان آبی را فرود آوردیم» یعنی: آب باران را، که حیات زمین و موجودات زنده ای که در آن به سر می برند، وابسته به این آب است «به اندازه» یعنی: این آب را به

میزانی که از جانب ما مقدر و معین است فرود آوردیم؛ به همان مقداری که کشتزارها و درختان به آن قوام و سامان یافته و رشدکنند و نیاز موجودات حیه بدان برآورده شود زیرا اگر آب از اندازه خود بیشتر شود، درختان، کشتزارها و جانداران همه تباه می‌شوند و اگر از اندازه هم کمتر شود، نیاز کشتزارها، محصولات و موجودات حیه را بسنده نمی‌کند.

ابن‌کثیر می‌گوید: «حتی خدای عزوجل به‌سوی زمین‌هایی که کشت آنها نیاز به آب بسیاری دارد اما خود زمین آنها قدرت تحمل بارانهای زیاد را ندارد، از بلاد دیگر و از سرزمینهای دور آب می‌فرستد، مانند سرزمین مصر که زمینی شنزار داشته و طبیعت آن تحمل باران بسیار را ندارد پس می‌بینیم که خداوند متعال از فاصله‌های دور، آب نیل را به‌سوی آن می‌فرستد و در فصل بارانهای موسمی همراه با این آب از سرزمین حبشه گل سرخی را برکنده و آن را به سرزمین مصر می‌فرستد، که آب زمین را سیراب می‌کند و آن گل سرخ هم بر بستر زمین ته‌نشین شده پوشش خاکی مناسبی را جهت آماده ساختن زمین برای کشاورزی، آماده می‌گرداند».

«و آن را در زمین جای دادیم» یعنی: آب باران را در زمین مستقر گردانیدیم تا در وقت نیازشان از آن بهره گیرند، همچون آب چشمه‌ها، آبهای زیرزمینی، آبگیرها، قنات‌ها و مانند آنها که گنجینه‌های فیاضی برای آب بارانند «و هرآینه ما بر بردن آن تواناییم» یعنی: چنان‌که بر فرود آوردن این آب توانا بودیم، بر از بین بردن آن نیز تواناییم؛ یا از طریق فروبردن آن در لایه‌هایی از زمین که استخراج آن برای بشر غیر ممکن باشد، یا با دگرگون ساختن عنصر آب به عنصر دیگری، یا به وجهی از وجوه دیگر.

قابل ذکر است که برخی از علمای طبیعت می‌گویند: آیه کریمه به اولین فرود آوردن آب از آسمان اشاره دارد آن‌گاه که زمین سیر تکاملی خود را از شکل یک کره آتشین به یک کره سرد طی می‌کرد و آبی بر روی آن وجودنداشت. البته علم هیدرولوژی جدید در این عرصه به نتایجی رسیده است و با مطالعه آن در می‌یابیم که میان داده‌های این علم با آیات قرآنی در این باب، توافق شگفت‌آوری مشاهده می‌شود.

فَأَنشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِّنْ نَّجِيلٍ وَأَعْنَبٍ لَّكُمْ فِيهَا فَاوَاكِبٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿١١﴾

«پس با آن آب، برای شما باغ‌هایی از درختان خرما و انگور پدید آوردیم» جنات: یعنی باغ‌هایی با درختانی انبوه که از بس قوی و پر شاخ و برگ است، آنچه را که در زیر آن قرار دارد، می‌پوشاند و مستور می‌کند «برای شما در آنها» یعنی: در آن باغستانها «میوه‌های بسیار است» که از آنها بهره گرفته و به وسیله آنها تر و تازه و حرم و سرخوش می‌شوید. فواکه: میوه‌هایی است که مردم آنها را تناول می‌کنند، چون انار و انجیر و سیب و مانند آن، که نه غذایشان است و نه نان خورششان بلکه فقط از باب تلذذ و ترفه آنها را تناول می‌کنند و بدنشان از مواد معدنی و خواص مفید آنها بهره‌مند می‌شود «و از آنها می‌خورید» یعنی: از بعضی از این میوه‌ها به‌عنوان قوت و غذا نیز استفاده می‌کنید.

وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنبُتُ بِالدَّهْنِ وَصِبْغٍ لِّالْيَاقِينِ ﴿٢٠﴾

«و آفریدیم» برای شما «درختی را که از طور سینا بیرون می‌آید» مراد، درخت زیتون است که بخشنده‌ترین، منفعت‌بارترین و پر برکت‌ترین درختان است «به‌وجهی می‌روید که از آن روغن برمی‌آید» یعنی: میوه آن درحالی می‌روید که دارای روغن زیتون است «و نان خورشی برای خورندگان است» یعنی: آن روغن زیتون، خود نان خورشی است که غذا با آن رنگین و خوشگوار می‌شود و هر نان خورش دیگری نیز نوعی «صبغ» یعنی رنگ است که غذا از آن رنگ می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: «کلوا الزيت وادهنوا به فانه من شجرة مباركة: روغن زیتون را بخورید و خود را با آن چرب کنید زیرا آن از درختی مبارک است».

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً لِّتُنْقِضُوا مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٣١﴾

«و البته برای شما در چهارپایان» شتر و گاو و گوسفند «عبرتی است» که می‌باید از آفرینش و وظایف آنها به قدرت عظیم الهی پی ببرید و از آنها درس بگیرید «شما را

از آنچه در شکم آنهاست» یعنی: از شیری که در شکم آنها پدید آمده و به سوی پستانهای آنها سرازیر می‌شود «می‌نوشانیم» زیرا منعقد ساختن این مایع فاخر از موادی چون کاه و علف که حیوان از آن می‌خورد و تبدیل نمودن آن کاه و علف به چنین غذای لذیذ و نوشابه بی‌بدیلی، بزرگترین مایه عبرت برای عبرت‌گیرندگان و بالاترین موعظه برای پندپذیران است «و برای شما در آنها منفعت‌های بسیار است» یعنی: بجز لبنیات و فرآورده‌های رنگارنگ آن، برای شما در چهارپایان منافع بسیار دیگری است، اعم از پشت آنها که از آن به‌عنوان تخت روان و وسیله نقل‌وانتقال بهره می‌برید، نتاج آنها، پشمها، روده‌ها و موهای آنها... «و از آنها می‌خورید» بهره‌گیری از گوشت آنها لذت و منفعت عظیمی برای شماست و چه بسیار خوراکی‌های مختلف دیگری که از مواد بدن آنها تهیه می‌کنید!

وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

«و بر آنها سوار می‌شوید» یعنی: بر شتر مخصوصا نه بر بقیه چهارپایان حلال‌گوشت - مانند گاو و گوسفند - سوار می‌شوید. قابل ذکر است که شتر تنها حیوانی بوده‌است که در ایام نزول قرآن کریم، سفرهای زمینی به وسیله آن انجام می‌گرفته است «و» نیز «برکشتی‌ها» در سفرهای دریایی تان سوار می‌شوید؛ برای اتمام نعمت و تکمیل منفعت.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

«و هرآینه نوح را به سوی قومش فرستادیم پس گفت ای قوم من! خدا را پرستید» به یگانگی زیرا «شما را جز او خدایی نیست، آیا پروا نمی‌کنید» از پیگرد خداوندی که آفریدگار شماست آن‌گاه که غیر او را می‌پرستید؟

**فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلَكُمُ يُرِيدُ أَنْ يَفْضَلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ
مَلَائِكَةً مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٢٤﴾**

«پس اشرافی که از قومش کافر بودند، گفتند» یعنی: اشراف قوم وی که به او کافر بودند، گفتند: «این شخص جز بشری مانند شما نیست» یعنی: او در بشریت از جنس شماست و میان شما و او هیچ فرقی نیست «می‌خواهد بر شما برتری جوید» یعنی: جویای ریاست و سیادت بر شماست تا شما پیرو و منقاد فرمان وی باشید. این سخن را برای آن گفتند که قوم نوح علیه السلام را از دعوت وی متنفر سازند تا بلکه آنان به دعوت وی لبیک نگویند «و اگر خدا می‌خواست قطعا فرشتگانی می‌فرستاد» یعنی: آن اشراف برای اثبات مقوله باطل خویش گفتند؛ اگر خدا جل جلاله فرستادن پیامبری را برای شما می‌خواست، یقینا فرشتگانی را به سوی شما به رسالت می‌فرستاد نه بشری مانند شما را «ما چنین چیزی در میان پدران نخستین خویش نشنیده‌ایم» یعنی: ما نظیر ادعای این شخص را که در عین بشر بودن مدعی نبوت است، از نیاکانمان نشنیده‌ایم و هرگز بشری چنین ادعایی نکرده است.

إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ يُدْعَىٰ فَإِنَّهُمْ يَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقٍّ فَكَفُّوا عَنِ دَعْوَاهِمْ إِنَّهُمْ لَدَاعِيٌ إِلَىٰ خَسْفٍ كَبِيرٍ ﴿٢٥﴾

«او نیست مگر مردی که به وی عارضه دیوانگی است» یعنی: او دیوانه است و نمی‌داند که چه می‌گوید «پس تا چندی در کار او درنگ کنید» یعنی: تا چندی درباره‌اش دست نگاه‌دارید و او را تحمل نمایید تا سرانجام کارش روشن شود؛ یا از دیوانگی‌اش بر سر هوش و عقل آمده دست از این ادعا بردارد، یا که بمیرد و از دست وی راحت شویم.

چون نوح علیه السلام این سخن قومش را شنید و درازدستی و لجاجت آنان را بر کفر و اصرار و پافشاریشان را در آن به‌خوبی دانست، از خدای عزوجل نابودیشان را درخواست کرد زیرا او بعد از نهصدوپنجاه سال دعوت مستمر، دیگر از ایمان آوردنشان مأیوس شده بود و خدای عزوجل نیز به او وحی فرستاده بود که: (هرگز از قوم تو ایمان نمی‌آورد، مگر کسی که تا اکنون ایمان آورده است) «هود/۳۶».

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُونَ ﴿٣٦﴾

«نوح گفت: پروردگارا! مرا نصرت ده» برآنان و به هر شیوه‌ای که می‌خواهی و هرگونه که اراده می‌کنی، از آنان انتقام بگیر «از آن روی که مرا تکذیب کردند» و پیام‌هایت را نپذیرفتند.

فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَاطْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُخْرَجُونَ ﴿٣٧﴾

«پس به سوی او وحی فرستادیم که فلک را» یعنی: کشتی را «زیر نظر ما» یعنی: با حفظ و رعایت ما «و وحی ما» یعنی: به آموزش ما تو را به کیفیت ساختن آن؛ «بساز پس چون فرمان ما در رسید» و عذاب را نازل کردیم «و تنور به فوران آمد» تنور آتش خانه‌ای است که در آن نان پخته می‌شود. خدای عزوجل فوران و جوشش آب را در آن نشانه آغاز طوفان گردانید. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال سبب غرق را از موضع حرق بیرون آورد تا انذار و اعتبار بلیغ‌تر باشد». آری! چون از تنور آب فوران کرد؛ «پس در آن از هر نوع حیوانی جفتی دوگانه وارد کن» یعنی: از هر نوعی از انواع حیوانات، دو تا را که یکی نر و دیگری ماده باشد، وارد کشتی کن. این دستور بدین منظور به نوح عليه السلام داده شد که بعد از طوفان زندگی به روی زمین بازگردد و موجودات زنده در آن بار دیگر به تولید نسل و تکثیر آغاز کنند «و» وارد کن «خانواده‌ات را، بجز کسی از آنان که حکم ما بر وی پیشی گرفته‌است» در هلاک ساختنش. آنان عبارت بودند از: زن نوح عليه السلام و پسرش کنعان، برخلاف سام و حام و یافث که جزو نجات یافتگان بودند و نوح عليه السلام ایشان را با همسرانشان به کشتی وارد کرد «و با من در باب کسانی که ستم کردند، سخن مگو» با درخواست نجاتشان از عذاب «زیرا آنان غرق‌شدنی هستند» و این حکم در مورد آنان صادر شده است، از آن روی که با شرک‌ورزی و ارتکاب معاصی، بر خود و دیگران ستم کرده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «جمعا هشتاد نفر از انسانها در کشتی نوح علیه السلام راه یافته بودند».

فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلِ أَلَمَلَهُ لِلَّهِ الَّذِي يَجْعَلُ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٨﴾

«پس چون راست نشستی» یعنی: قرار گرفتی و وارد شدی «تو با آنان که همراه تواند» از خانواده و پیروانت «بر کشتی» و همه بر آن سوار شدید؛ «بگو: همه ستایشها خدایی راست که ما را از چنگ گروه ستمکاران نجات داد» یعنی: میان ما و میان آنان با طوفان مانع ایجاد کرد، ما را از چنگال ظلم و انحراف و طغیانشان رهانید و به قدرت و عزت خویش هلاکشان کرد. خدای سبحان به نوح علیه السلام فرمان داد تا در هنگام داخل شدنش به کشتی و به قولی در هنگام خارج شدن از آن، چنین بگوید. این ثنا و سپاسی از سوی نوح علیه السلام به بارگاه خدای عزوجل در برابر این نعمت عظمی، به دنبال دعایش به بارگاه اوست.

وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنزَلًا مُبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنزِلِينَ ﴿٢٩﴾

«و بگو پروردگارا! مرا در جایی پر برکت فرود آر و تو بهترین فرود آورندگان» و بهترین میهمان نوازان پس سرزمینی پربرکت و پر خیر و نعمت را برای ما برگزین.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ وَإِن كُنَّا لَمُبْتَلِينَ ﴿٣٠﴾

«هرآینه در این» ماجرای که بر شما حکایت کردیم از امر نجات دادن نوح علیه السلام و همراهانش و نابود کردن کفار «البته آیاتی است» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌هایی است بر کمال قدرت ما و بر راستگویی پیامبران مان و عبرت‌هایی است برای عبرت گیرندگان «و قطعاً ما امتحان‌کننده بودیم» یعنی: ما آزمایش‌کننده امت‌ها بودیم با فرستادن پیامبران به سویشان تا مطیع و عاصی در صحنه عینیت شناخته شوند.

قُرْآنَانَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنَا آخِرِينَ ﴿٣١﴾

«سپس بعد از آنان قرنی دیگر را آفریدیم» یعنی: بعد از هلاک ساختن قوم نوح علیهم السلام، قوم یا امت یا نسل دیگری را که در زمانی واحد زندگی می‌کردند،^۱ پدید آوردیم. اکثر مفسران برآنند که مراد از آنان: قبیله عاد - قوم هود علیهم السلام اند.

فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ أَنْ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣٢﴾

«پس در میانشان پیامبری از خودشان فرستادیم» که در میان خودشان به دنیا آمده و به رشد و بزرگی رسیده بود تا اطمینانشان به سخن او بیشتر از اطمینانشان به سخن کس دیگری باشد که از جایی دیگر به سویشان می‌آید و آن پیامبر هود علیهم السلام بود. پیام هود علیهم السلام نیز مانند دیگر پیامبران این بود: «که خدا را پرستید، جز او برای شما معبودی نیست» یعنی: هود علیهم السلام آنان را به سوی مهمترین چیزی فراخواند که پیامبران علیهم السلام امت‌ها و اقوامشان را به سوی آن دعوت می‌کنند، این امر مهم، عبارت از پرستش خدای عزوجل، توحید وی و خالص ساختن دین برای وی بود. «آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: آیا از خداوند متعال نمی‌ترسید تا شرک ورزیدن به او را که سرانجام شما را به وادی عذاب ابدی سرنگون خواهد کرد، فروگذارید؟

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِ الْآخِرَةِ وَأُتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ

مِثْلَكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ ﴿٣٣﴾

«و ملا از قوم وی» ملاً: اشراف و رؤسای قوم‌اند «که کافر شده و دیدار آخرت» و حساب و عقاب آن «را دروغ پنداشته بودند و در زندگانی دنیا به آنان آسودگی داده بودیم» و به بسیاری اموال و رفاهیت زندگی برخوردارشان ساخته بودیم «گفتند: این شخص» یعنی: این پیامبر «جز بشری مانند شما نیست، از آنچه شما از آن

^۱ قرن: در قرآن به سه معنای فوق به کار رفته است.

می‌خورید، می‌خورد و از آنچه شما می‌نوشید، می‌نوشد» این امر در پندارشان مستلزم آن بود که او را بر آنان هیچ فضل و برتری نباشد.

وَلَيْنَ اطْعَمْتُمْ بَشَرًا يَمْتَلِكُمْ اِنْ كُمْ اِذَا لَخَسِرُونَ ﴿٢٤﴾

«و اگر بشری مانند خودتان را فرمانبرداری کردید» در اوامر و نواهی وی «در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود» در این معامله که خدایان خویش را ترک کرده و از کسی پیروی کرده‌اید که مانند خود شماست و هیچ فضیلتی بر شما ندارد. از این طرز نگاهشان به قضیه چنین فهمیده می‌شود که آنان این امر را که پیامبر فرستاده به‌سویشان بشری مانند خودشان باشد، ممکن تلقی نمی‌کردند. البته این طرز دید از گمراهی‌شان بود زیرا اگر از خود می‌پرسیدند که مانع این امر چیست و چرا ممکن نیست که فرستاده الهی بشری باشد؟ هرگز برای این سؤال پاسخی نداشتند.

اَيُّدِكُمْ اَنْتُمْ اِذَا مِثْمُ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظْلًا اَنْتُمْ تُفْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

سپس اشراف و رؤسای قوم هود افزودند: «آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مرید و خاک و استخوانی چند شدید، باز شما بیرون آورده خواهید شد» زنده از قبرهایتان چنان‌که در دنیا بودید، بعد از آن‌که بخشی از اجزای بدنتان خاک و برخی هم به استخوانهای پوسیده‌ای تبدیل شده است که نه گوشتی در آنهاست و نه رگی؟

هَيَاتَ هَيَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٦﴾

«وه، چه دور است آنچه که وعده داده می‌شوید» یعنی: بیرون آوردنتان برای عذاب یا رستاخیز - که این پیامبر به شما وعده می‌دهد - بعید اندر بعید است.

إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ﴿٣٧﴾

«زندگانی جز این زندگانی این جهانی نیست» زندگانی فقط محدود به همین دنیای ماست، نه آن حیات آخرتی که تو به ما وعده می دهی «می میریم و زنده می شویم» در همین دنیا و لاغیر «و دیگر برانگیخته نمی شویم» بعد از مرگ.

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٣٨﴾

«او» یعنی: هود عليه السلام «جز مردی که بر خدا دروغ بسته» در ادعای نبوت و در وعده رستاخیز «نیست» و سخنش هیچ اصل و اساسی ندارد «و ما او را تصدیق کننده نیستیم» و هرگز ادعای او را باور نمی کنیم.

قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبْتُ ﴿٣٩﴾

«گفت» هود عليه السلام «پروردگارا! از آن روی که مرا تکذیب کردند، نصرت ده» یعنی: بعد از آن که هود عليه السلام دانست که آنان به هیچ وجه تصدیق کننده او نیستند دعاکنان به بارگاه پروردگار خویش گفت: پروردگارا! به سبب این که مرا تکذیب کردند، مرا بر آنان نصرت ده و برای من از آنان انتقام بگیر.

قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ﴿٤٠﴾

«فرمود» خداوند جل جلاله در حالی که دعای هود عليه السلام را اجابت کرد «به اندک زمانی» یعنی: بعد از اندک زمانی «سخت پشیمان خواهند شد» از تکذیب و عناد و اصرارشان بر کفر.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً فَبَعْدًا لِلقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

«پس - به حسب وعده راست - آنان را بانگ مرگبار فرو گرفت» جبرئیل عليه السلام بر آنان بانگی هولناک و مرگبار در داد که دلهایشان از آن بانگ ترکید و پاره پاره شد، از سویی

دیگر خداوند عز وجل بادی کشنده فرستاد و آنان را به وسیله آن هلاک کرد و همگی مردند «پس آنها را چون خاشاک درهم شکسته گردانیدیم» غناء: یعنی آنها را مانند کف و خس و خاشاکی که سیل بر روی آب با خود حمل می کند، نابود گردانیدیم پس خشک شدند و در هم شکستند چنان که آن خس و خاشاک درهم می شکنند «پس دوری باد بر گروه ستمکاران» یعنی هلاکت باد بر آنان و از رحمت ما پیوسته دور باشند.

ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قُرُونًا آخَرِينَ ﴿٤٤﴾

«آن گاه بعد از آنان» یعنی بعد از هلاک کردنشان «قرنهای دیگری را» یعنی: نسلها و امتهای دیگری را «پدید آوردیم» به قولی: آنان اقوام صالح، لوط و شعیب: بودند. به قولی دیگر: آنان بنی اسرائیل بودند. همچنین احتمال دارد که آنان امتهای دیگری بجز امتهایی باشند که خداوند عز وجل اخبار آنان و پیامبرانشان را برای ما در قرآن حکایت کرده است چنان که در (آیه ۹) از سوره ابراهیم - بعد از بیان داستان قوم نوح، عاد و ثمود - می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ﴾: (و کسانی که بعد از آنانند، جز خدا هیچ کس دیگری به حالشان آگاهی ندارد).

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجْلَهَا وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ﴿٤٥﴾

«هیچ امتی نه از اجل خود پیشی می گیرد و نه بازپس می ماند» یعنی: هیچ امت و گروهی که در یک قرن به سر می برند، نه از اجلهای نوشته شده برای خود پیشی می گیرند و نه از میعاد مقرر خویشت عقب می مانند.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلًّا مَا جَاءَ أُمَّةً زَسُّوهَا كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بَعْضَهُمْ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبِعَدَا لِقَوْمٍ
لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٤٤﴾

«باز پیامبران خود را پیپی فرستادیم» به سوی امتهای، یکی از پی دیگری «هر بار برای هدایت امتی پیامبرش آمد، او را تکذیب کردند» اکثریت آن امت «پس از پی آوردیم بعضی» از امت‌های سرکش «را پس از دیگری» در نابود ساختن به وسیله عذاب «و آنها را افسانه گردانیدیم» که مردم فقط در افسانه‌ها از آنها یاد می‌کنند و در دنیا بجز همین افسانه‌ها دیگر هیچ اثری از آنان نیست «پس دوری باد مردمی را که ایمان نمی‌آورند» یعنی هلاکت و نابودی بی‌برگشت بر ایشان باد.

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٤٥﴾

«سپس موسی و برادرش هارون را با آیات خویش و با سلطانی مبین فرستادیم» آیات: یعنی نشانه‌ها و معجزات خویش که عبارت بودند از نه معجزه‌ای که بیان آنها تاکنون چندین بار در این تفسیر شریف گذشت؛ از جمله در سوره «اعراف». سلطان مبین: یعنی حجت واضح و آشکار.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ﴿٤٦﴾

آری! موسی و هارون را فرستادیم: «به سوی فرعون و ملاوی» ملا: اشراف و سران قوم‌اند «پس استکبار ورزیدند» یعنی: جویای کبر و سرکشی گشته و با تکلف به آن پایبند شدند، هم از این روی در برابر حق و حقیقت گردن نهادند «و قومی گردنکش بودند» که بر مردم برتری جسته و با در پیش گرفتن شیوه تجاوزگری، به سرکوب و اعمال ستم بر آنان می‌پرداختند.

فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِكَ وَقَوْمُهُمَا لَنَا عِيدُونَ ﴿٤٧﴾

«پس گفتند» فرعون و اشراف قوم وی «آیا به دو بشر که مثل خود ما هستند ایمان می‌آوریم» یعنی: آیا به آن دو تن تسلیم شده سخنانشان را می‌پذیریم و پیرو آنان می‌شویم؟ «و حال آن‌که قوم آنان بندگان ما می‌باشند» یعنی: آنها چون بردگانی مطیع و منقاد، پیرو فرمانهای ما هستند؟ به قولی: محتمل است که فرعون مدعی الوهیت بوده و بنابراین مردم را به پرستش خویش فراخوانده باشد و آنان نیز مانند بندگان از وی اطاعت کرده باشند.

فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴿٤٨﴾

«در نتیجه، آن دو را دروغ‌گو خواندند» یعنی: در نتیجه فرعون و اشراف قومش بر تکذیب موسی و هارون علیهما السلام اصرار و پافشاری ورزیدند «پس، از زمره هلاک‌شدگان گشتند» با غرق شدن در دریا.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

«و هر آینه ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم، باشد که آنان راه یابند» یعنی: باشد که قوم موسی عليه السلام به وسیله تورات به سوی حق رهنمون شوند و به آنچه که در تورات از شرایع و احکام است، عمل کنند. ابن‌کثیر می‌گوید: «بعد از آن‌که خدای عزوجل تورات را نازل کرد، هیچ امتی را به‌طور عام با عذاب ریشه‌کن کننده به هلاکت نرسانید بلکه (در عوض) مؤمنان را به جنگ کفار فرمان داد».

وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً وَآوَيْنَهُمَا إِلَىٰ رَبْوَةٍ ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ﴿٥٠﴾

«و پسر مریم و مادرش را آیتی گردانیدیم» یعنی: نشانه‌ای گردانیدیم که بر قدرت بزرگ و صنع بدیع ما دلالت می‌کنند. و فرمود: آنان را دو آیت گردانیدیم؛ زیرا آیت (نشانه) در هر دو یکی است و آن تولد عیسی از مریم علیهما السلام بدون مقاربت

مردی با وی است «و آن دو را بر زمینی بلند» و مکانی مرتفع «جای دادیم که دارای استقرار» بود، یعنی قرارگاه و محل زیستی بود که ساکنانش بر آن آرام می‌گرفتند، به سبب آن که جایی سبز و خرم و پر از میوه و نعمت بود «و دارای آبروان بود» معین: آب جاری و زلال چشمه‌هاست. این مکان در سرزمین دمشق یا در بیت‌المقدس قرار داشت. ابن‌کثیر نظر دوم را به دو دلیل ترجیح می‌دهد:

اول این که در آیه دیگری نیز ذکر شده است که آنجا سرزمین بیت‌المقدس بود و باید توجه داشت که بعضی از قرآن بعضی دیگر آن را تفسیر می‌کند. دوم این که احادیث صحیح و روایات و آثار نیز مؤید آن است که مریم و عیسی علیهماالسلام در بیت‌المقدس زندگی می‌کردند.

يٰۤاَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُّوْا مِنَ الطَّيِّبٰتِ وَاَعْمَلُوْا صٰلِحًا اِنِّىۡ بِمَا تَعْمَلُوْنَ عَلِيْمٌ ﴿٥١﴾

«ای پیامبران» یعنی: گفتیم ای پیامبران! «از چیزهای پاکیزه بخورید» طیبات: چیزهای حلالی است که پاک و لذت‌بخش باشند «و کار شایسته کنید» که با شرع و قانون من موافق باشد «که من به آنچه انجام می‌دهید، دانایم» چیزی از اعمال شما بر من پنهان نمی‌ماند و یقیناً من شما را برحسب اعمالتان پاداش می‌دهم .

آری! این خطابی است برای تمام پیامبران عليهم السلام ولی نه در یک‌بار زیرا پیامبران عليهم السلام در زمانهای مختلفی فرستاده شده‌اند پس معنی این است که هر یک از آنها در زمان خویش مخاطب این پیام و این ندا قرار گرفته‌اند. در حدیث شریف آمده‌است: «ای مردم! خدا پاکیزه است و جز پاکیزه را نمی‌پذیرد و بدانید که او مؤمنان را به همان چیزی دستور داده که رسولان را به آن دستور داده است، جایی که فرموده: (ای پیامبران! از چیزهای پاکیزه بخورید و کار نیکو کنید، هرآینه من به آنچه انجام می‌دهید دانایم) و خطاب به مؤمنان نیز فرموده‌است: (ای مؤمنان! از پاکیزگی‌های آنچه که به شما روزی داده‌ایم بخورید) «بقره / ۱۷۲». سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله از مردی یاد کردند که به سوی کعبه عزم سفر کرده راهی دراز را می‌پیماید و گردآلود و ژنده و ژولیده به حرم می‌رسد در حالی که غذای وی حرام، نوشیدنی وی حرام و لباس وی حرام است و با حرام

تغذیه کرده آن گاه دستانش را به سوی آسمان بلند می کند و یارب! یارب! می گوید، آخر چگونه دعایش مستجاب می شود؟».

وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ ﴿٥٢﴾

و گفتیم خطاب به پیامبران عليهم السلام «در حقیقت این امت شما، امتی یگانه است» یعنی: ای پیامبران! دین و دعوت همه شما دین و دعوت یگانه‌ای است و آن عبارت از دعوت همگی شما به سوی عبادت خدای یگانه لاشریک می باشد پس به این دین و دعوت پایبند باشید و بر آن استقامت ورزید «و من پروردگار شما هستم پس، از من پروا دارید» یعنی: آنچه را که موجب مجازات شما از سوی من می گردد انجام ندهید، به این که غیر من را با من شریک گردانید.

فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُم بَيْنَهُمْ ذُبُرًا كُلِّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴿٥٣﴾

«پس پراکنده ساختند» پیروان انبیا و امتانشان «کار دین خود را در میان خویش پاره پاره» یعنی: دین خویش را با آن که در اصل و اساس یک دین است، به بخش‌های متفرق و مختلف قطعه قطعه کردند و در نتیجه به طایفه‌ها و فرقه‌های مختلف و پراکنده‌ای تبدیل شدند پس فرقه‌ای پیرو تورات، فرقه‌ای پیرو زبور و فرقه‌ای پیرو انجیل گشتند، سپس هم کتاب‌های خویش را تحریف و تبدیل کردند؛ «هر گروهی به آنچه در دست دارد، شادمان است» یعنی: هر فرقه‌ای از این گروه‌های اختلاف‌کننده، به آنچه که نزد وی از دین است دل خوش کرده و شادمان است در حالی که تکلیف شرعی این بود که همه به دین واحد الله جل جلاله چنگ بزنند و از آخرین پیامبر او که میراث بر همه پیامبران الهی است، پیروی کنند.

فَذَرَهُمْ فِي غَتَرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٥٤﴾

«پس تا مدتی آنان را در غفلتشان واگذار» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! کفار مکه و کفار اهل کتاب را تا چندی در جهل و حیرتشان واگذار تا کشته شوند یا بمیرند و از به

تأخیر افتادن عذاب آنان دلتنگ مشو. یا آنان را در این حیرت و سردرگمی و غفلت واگذار تا بمیرند و در دوزخ معذب شوند.

أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِنْ مَالٍ وَبَيْنَ ﴿٥٥﴾ سَاعٍ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٦﴾

«آیا می‌پندارند که آنچه از مال و فرزندان که بدیشان مدد می‌دهیم» در این دنیا، به‌خاطر آن است که: «می‌خواهیم به‌سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟» یعنی: آیا می‌پندارند که با دادن اموال و فرزندان، در نفع و خیر آنها می‌کوشیم و دادن این اموال و فرزندان برایشان نوعی گرامیداشت از سوی ما برای آنان است؟ «نه، بلکه نمی‌فهمند» یعنی: نه! هرگز ما برایشان خیر و خوبی اراده نداریم بلکه این اموال و فرزندان برایشان «استدراج» است تا بر مقدار گناهانشان بیفزایند ولی آنان این شعور را ندارند که به این حقیقت پی ببرند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که دیدی خداوند جلّ و علاّ دنیای دلخواه بنده را به او می‌دهد در حالی که او بر گناهان خویش پایدار است، بدان که این از سوی باری تعالی برایش استدراج است». در حدیث شریف دیگری به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا خداوند جلّ و علاّ اخلاقتان را در میانتان تقسیم کرده است چنان‌که ارزاقتان را تقسیم کرده است و در حقیقت خداوند متعال دنیا را به هر کس که دوست دارد یا دوست ندارد می‌دهد اما دین را جز به آن‌کس که دوستش دارد، نمی‌دهد پس هر کس که خدای عزوجل دین را به وی داد، بی‌گمان او را دوست داشته است و سوگند به ذاتی که جان محمد در ید اوست، هیچ بنده‌ای مسلمان نمی‌شود تا دل و زبانش تسلیم نشود و ایمان نمی‌آورد تا آن‌که همسایه‌اش از بوائقش ایمن نباشد»، اصحاب گفتند: یا رسول‌الله! بوائق وی چیست؟ فرمودند: «ظلم و ستم وی. سپس افزودند: «و هیچ بنده‌ای مالی از حرام به‌دست نمی‌آورد که از آن خرج و مصرف کند و باز در عین حال، به او در آن برکت داده شود؛ و از آن صدقه نمی‌کند که باز از وی پذیرفته شود (یعنی نه در آن برکت داده می‌شود و نه هم از وی پذیرفته می‌شود) و آن را پشت سرش به‌جا نمی‌گذارد مگر

این که توشه وی برای دوزخ است؛ بدانید که در حقیقت خدای عزوجل بدی را به وسیله بدی محو نمی‌کند بلکه بدی را به وسیله نیکی محو می‌کند زیرا تردیدی نیست که پلیدی، پلیدی را محو نمی‌کند».

آن گاه حق تعالی اوصاف شتابگران به‌سوی خوبی‌ها را در سه آیه این چنین بیان می‌کند:

إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُتَشَفِقُونَ ﴿٥٧﴾

«بی‌گمان کسانی که از خشیت پروردگارشان بیمناکند» یعنی: کسانی که از بس از خداوند عزوجل بیمناکند، با وجود آن که نیکوکارند و از ایمان و عمل صالح بهره‌مند، با این همه از وی در خوف و بیمی همیشگی به‌سر می‌برند چنان‌که حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «مؤمن، پارسایی و بیم را با هم جمع می‌کند و منافق بدکاری و ایمنی را».

وَالَّذِينَ هُمْ رِيبَاتٍ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

«و آنان که به آیات پروردگار خویش» که به‌سویشان نازل شده است و نیز به آیات هستی و آفرینش وی «ایمان می‌آورند» و به همه آیات و کتاب‌های او باور دارند «و آنان که برای پروردگار خویش شریک مقرر نمی‌کنند» یعنی: غیر او را با وی در پرستش شریک نمی‌گردانند.

وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَاءً آتَاؤًا وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ﴿٦٠﴾

«و آنان که می‌دهند آنچه را داده‌اند» در راه خدا عزوجل از زکات و صدقات «درحالی که دل‌هایشان ترسان است که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند» یعنی: گمان می‌کنند که دادن زکات و صدقات آنان را از عذاب خداوند عزوجل نجات نمی‌دهد زیرا از آن بیم دارند که این صدقه آن گونه که مطلوب است از آنان پذیرفته نشده باشد و در هنگام بازگشت به‌سوی پروردگارشان مستوجب خشم وی گردند.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که گفت: یا رسول الله! (کسانی که می دهند آنچه را داده اند در حالی که دلهایشان ترسان است) همان کسانی هستند که دزدی و زنا می کنند و شراب می نوشند اما در عین حال از خدای عزوجل می ترسند؟ فرمودند: «لا یا بنت ابی بکر، یا بنت الصدیق، و لکنه الذی یصلی ویصوم ویصدق وهو یخاف الله عزوجل: نه! ای دختر ابی بکر، ای دختر صدیق! بلکه او کسی است که نماز می خواند و روزه می گیرد و صدقه می دهد اما در عین حال از خدای عزوجل می ترسد».

أُولَئِكَ يُسْرِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ ﴿١١﴾

«آنانند که در کارهای نیک شتاب می ورزند» زیرا به انجام دادن طاعات رغبت دارند «و آنانند که در انجام آنها پیش می تازند» یعنی: بر مردم در انجام کارهای نیک سبقت می جویند، یا به سبب کارهای نیک به سوی بهشت سبقت می جویند.

وَلَا تُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدَيْنَا مَكْتُبٌ بِمَا عَمِلْتُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٢﴾

«و ما هیچ کس را جز به اندازه توانش مکلف نمی سازیم» در انجام دادن اعمال نیک پس - مثلا - هر کس توانایی سجده کردن در نماز را نداشت، باید آن گونه که می تواند اشاره کند و هر کس توانایی روزه گرفتن را نداشت، باید روزه را بخورد و همین گونه است رخصت های دیگر شریعت مقدس اسلام... و در مواردی که تکلیف از مکلف سلب می شود، هدف ایجاد توازن و تناسب میان تکلیف و توان با یکدیگر است. طرح این قاعده، برای تشویق و برانگیختن عامه بر آراسته شدن به صفات خواص، یعنی سبقت جویندگان به سوی انجام طاعات است زیرا سرانجام نیک چنین آراستگی ای، دستیابی به کرامتهاست. پس پیام این آیه به عموم مخاطبان این است که تکالیف شرع انور سهل است و هرگز از حد وسع و توانشان خارج نیست لذا نباید از قافله نیکان عقب بمانند «و نزد ما کتابی است» که در آن کارنامه اعمال هر یک از مکلفان به همان نحوی که هست به ثبت رسیده «که به حق سخن می گوید» یعنی: در

آن کارنامه، حق مطابق با واقعیت بی هیچ کم و زیادی بازتاب یافته است «و بر آنان ستم کرده نمی شود» با کم ساختن از ثواب یا افزودن بر عقابی.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرٍ مِّنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِّنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ﴿٦٣﴾

«نه، بلکه دل‌هایشان از این، در غفلت است» یعنی: بلکه دل‌های کفار از این کتابی که به حق و راستی سخن می‌گوید در غفلت است، یا دل‌هایشان از حقیقت وضع و حالی که مؤمنان در آن قرار دارند، در غفلت است «و آنان جز این، عملهایی دارند که انجام دهنده آنند» یعنی: کفار جز این که هم‌اکنون در شرک قرار دارند، کار و کردارهای ناروای دیگری نیز دارند که ناگزیر آن را در آینده انجام می‌دهند تا به سبب آن کردارها در دوزخ بیشتر معذب گردند بدان جهت که شقاوت و بدبختی در سرنوشتشان در لوح محفوظ به ثبت رسیده پس آنان از روبرو شدن با این سرنوشت، هیچ گریزگاهی ندارند.

حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِم بِالْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْعَرُونَ ﴿٦٤﴾

«تا آن‌گاه که نازپروردگان‌شان را به عذاب گرفتار ساختیم» یعنی: در غفلت خویش ماندند تا آن‌گاه که چون آسوده‌حالات و خوشگذرانان‌شان را به عذاب دنیا یا آخرت گرفتار کردیم؛ «بناگاه به فریاد درمی‌آیند» و زاری و التماس و داد و ولوله سر می‌دهند. در این هنگام است که به آنان گفته می‌شود:

لَا تَجْعَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنصَرُونَ ﴿٦٥﴾

«امروز زاری نکنید» یعنی: در آن‌هنگام از سر سرکوفت و ناامیدسازی و قطع طمع‌هایشان به آنان می‌گوییم: امروز زاری و داد و فریاد شما بی‌فایده است «چرا که از جانب ما قطعاً یاری نمی‌یابید» یعنی: از عذاب ما باز داشته نمی‌شوید و کسی هم‌به‌یاریتان نمی‌آید بنابراین جزع و فزع و داد و واویلائی شما هیچ سودی به حالتان ندارد. سپس حق تعالی بزرگترین گناهانشان را یادآوری کرده می‌فرماید:

فَذَكَاتُ آيَاتِي تُتَلَىٰ عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَىٰٰ أَعْقَابِكُمْ فَانكَبْتُمْ عَلَىٰ آيَاتِي أُولَٰئِكَ هُمُ السَّٰكِبُونَ ﴿٦٦﴾

«در حقیقت، آیات من بر شما خوانده می‌شد» در دنیا. مراد آیات قرآن است «و شما بودید که بر پاشنه‌های خود بازمی‌گشتید» یعنی: اعراض کنان از شنیدن قرآن به قهقرا بازمی‌گشتید و حتی شنیدن پیام ما را بر نمی‌تابیدید.

مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَامِرًا تَهْجُرُونَ ﴿٦٧﴾

«در حالی که به آن تکبر می‌ورزیدید» یعنی: در حالی که به تولیت بیت‌الحرام کبر می‌ورزیدید، گویی بزرگتر از آن هستید که تحت تکلیف در آید. شایان ذکر است که مردم مکه در تکبرورزیدن به خانه کعبه و افتخارکردن به تولیت امور آن مشهور بودند و می‌گفتند: هیچ‌کس نمی‌تواند بر ما غالب شود زیرا ما اهل حرم و خادمان آن هستیم «در باره آن شب‌هنگام افسانه‌سرایي و پریشان‌گویی می‌کردید» مشرکان مکه شبها گرد خانه کعبه جمع شده افسانه‌سرایي می‌کردند و عمده افسانه‌گویی‌هایشان بدگویی از قرآن و طعن‌زدن در آن بود. هجر: به‌فتح‌هاء، هذیان‌گویی است. یعنی: درباره قرآن هذیان‌گویی می‌کردید.

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه، کسانی را که شبها در غیر طاعت خداوند متعال بزم‌آرایی می‌کنند، نکوهش می‌کند اما شب‌نشینی و محفل‌آرایی برای طاعت خدا جل جلاله، مانند مجالس علم و مجالس ذکر، بسی نیکو و پر ثمر است.

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

خداوند متعال در اینجا به بیان این حقیقت می‌پردازد که سبب اقدامشان بر کفر، یکی از عوامل پنج‌گانه‌ای است که در این آیه و آیات بعد مطرح می‌شود و هریک از آنها به‌خودی‌خود کافی است که برگرداننده‌شان از ایمان باشد. در این آیه به‌بیان دو عامل از آنها می‌پردازد، عامل اول: عدم تدبر و اندیشیدن آنها در قرآن است «آیا در این سخن نیندیشیده‌اند» زیرا اگر در معانی قرآن تدبر و اندیشه می‌کردند، یقیناً حقانیت آن برایشان آشکار می‌شد و به قرآن و آنچه در آن است، ایمان می‌آوردند. عامل دوم این

است: «یا مگر چیزی برایشان آمده که برای پدران پیشین آنها نیامده بود» لذا این عامل، سبب انکار قرآن از سوی آنان شده است؟! درحالی که اگر آنان نیک می‌اندیشیدند، قطعاً می‌دانستند که نزول قرآن بر آنان نه بر پدرانشان، به این جهت بوده است که باری تعالی این خیر را برای آنان اراده داشته است نه برای پدرانشان. عامل سوم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٦٩﴾

«یا پیامبر خود را درست نشناخته‌اند پس به او ناآشنایند» یعنی: یا مگر پیامبر خود صلی الله علیه و آله را به راستگویی و امانتداری نشناخته‌اند پس چون از او بیگانه‌اند لذا از سرانکار با او برخورد می‌کنند؟ درحالی که روشن است که آنان او را به اوصاف راستگویی و امانتداری شناخته‌اند و هرگز دروغگویی و خیانتی را از او تجربه نکرده‌اند. عامل چهارم کفرورزی‌شان این است:

أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جَاءَهُم بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُم لِلْحَقِّ كِرْهُونَ ﴿٧٠﴾

«یا می‌گویند او جنونی دارد؟» درحالی که آنان نیک می‌دانند که پیامبر صلی الله علیه و آله برترین مردم از نظر عقل و خرد است بنابراین، چنان نیست که می‌گویند «بلکه او حق را» که عبارت از دین استوار و مبین الهی است «برایشان آورده ولی بیشترشان حق را خوش ندارند» به سبب تعصب و سرسختی‌ای که جزء سرشت آنان شده است. یعنی: اکثریتشان حق را دوست ندارند اما اقلیتشان با آن که در مورد حق بدبین نیستند ولی از ترس کسانی که دوست دار حق نیستند، ایمانشان را آشکار نمی‌سازند.

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ
عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ﴿٧١﴾

«و اگر حق» تعالی «از هوی و هوسهایشان پیروی می کرد» یا اگر اصول و پیام های حق به همان شیوه ای می آمد که آنان دوست دارند؛ «قطعا آسمانها و زمین و هر که در آنهاست، تباه می شد» پس تفسیر آیه کریمه بر دو وجه است؛ اول این که: اگر حق تعالی - چنان که آنان دوست دارند - با خود شریکی قرار می داد، بی شک آسمانها و زمین تباه و بی انتظام می شد. وجه دوم این است: اگر حق همان چیزی می بود که آنان می گویند - از وجود خدایان متعدد به همراه خدای یگانه - در آن صورت قطعا خدایان با همدیگر اختلاف پیدا می کردند و در نتیجه اختلاف آنها همه کائنات به نابودی کشیده می شد. و همانند این استدلال است فرموده باری تعالی: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا﴾ که تفسیر آن در (آیه ۲۲، سوره انبیا) گذشت.

«بلکه حق این است که ذکر خودشان را بر آنان آورده ایم» یعنی: کتابی را برایشان آورده ایم که یادنامه فخر و شرفشان است زیرا پیامبر ﷺ از میان خودشان برانگیخته شده و قرآن نیز به زبان خودشان نازل گردیده است. به قولی: مراد از «ذکر»، پند و اندرز و هشدار است «ولی آنها از ذکر خود روگردانند» یعنی: آنها به امری که بزرگترین یادنامه فخر و شرف آنهاست، بی اعتنایند و این بی اعتنایی به دلیل انتخاب نادرست آنهاست.

عامل پنجم اقدام آنان بر کفر این پندارشان است:

أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَجَ رَيْكٌ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الزَّرْقِينِ ﴿٧٢﴾

«یا از آنان مزدی مطالبه می کنی؟» یعنی: یا عاملی که آنان را از ایمان آوردن بازمی دارد این است که می پندارند: تو از آنان در برابر ادای وظیفه رسالت، مزد یا مقرری ای می طلبی پس از همین روی ایمان به تو و پذیرش دعوت و پیامت را فرو گذاشته اند؟ با آن که می دانند که تو از آنان چنین مزد و پاداشی نخواسته ای.

حتی خداوند عَلَّامٌ پذیرفتن صدقه را بر رسولش حرام ساخته است تا گوینده‌ای نگوید: او برای به دست آوردن مال و ثروت مدعی رسالت شده است «پس خراج پروردگارت بهتر است» یعنی: رزقی که پروردگارت برایت در دنیا می‌دهد و مزدی که در آخرت به تو عنایت می‌کند، برایت از آنچه ذکر شد، بهتر است «و او بهترین روزی دهندگان است».

خلاصه این‌که: آنان در عدم اجابت گفتن به دعوت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هیچ عذر و حجتی ندارند.

وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٧٣﴾

«و در حقیقت تو آنان را به راهی راست می‌خوانی» پس سزاوار است که به ندای دعوت لبیک گویند، نه این‌که رد و انکار پیشه کنند.

وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنُكَيِّبُونَ ﴿٧٤﴾

«و به راستی کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، از راه راست» که تو آنان را به سوی آن فرامی‌خوانی؛ «به در افتاده‌اند» و به سوی راههای گمراهی منحرف شده‌اند زیرا خوف آخرت، از نیرومندترین انگیزه‌ها بر طلب حق و پیمودن راه آن است.

در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است که فرمودند: «من پیایی دامن شما را می‌کشم که هان! بیاید از (سمت و سوی) آتش، بیاید از (سمت و سوی) آتش، خود را در آن نیفکنید اما شما بر من غالب می‌شوید و همچون هجوم پروانگان و ملخ‌ها و حشرات خود را در آن می‌افکنید پس نزدیک است که دامن شما را رها کنم. و من بر حوض «کوثر» پیش‌قراول شما هستم پس در آن بر من جمع و پراکنده در می‌آید و شما را به سیمایتان و نامهایتان چنان می‌شناسم که شخص شتر بیگانه را در میان شتران خود می‌شناسد سپس به جهت راست و به جهت چپ برده می‌شوید آن‌گاه به بارگاه پروردگار خود التماس و التجا می‌کنم و می‌گویم:

ای پروردگار من! قوم من! ای پروردگار من! امت من! پس گفته می شود: ای محمد! تو نمی دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند، آنان بعد از تو به قهقهرا بر پاشنه های خود می رفتند (یعنی به جاهلیت برگشته بودند).

❖ وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٥﴾

«و اگر بر آنان رحمت می آوردیم و آنچه بر آنان از سختی» یعنی: از قحطی و خشکسالی «وارد آمده است برمی داشتیم، در طغیانشان پای می فشردند» یعنی: درسرکشی و گمراهی شان اصرار می ورزیدند و در طغیانشان سر برمی داشتند «باسرگستگی» یعنی: در بیراهه گمراهی و بوالهوسی فروافتاده، کوردلانه سر به هواها آلوده و سرگشته از غرور و غفلت، در طغیانشان پای می فشردند.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ سرکشان قریش را چنین نفرین کردند: «اللهم اشدد وطأتک علی مضر، اللهم اجعلها علیهم سنین کسنی یوسف: بارالها! فشارت را بر مضر سخت گردان و این فشار را بر آنان قحطی ای مانند قحطی دوران یوسف بگردان». خدای عزوجل دعای پیامبرش را اجابت کرد و آنان را به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد تا بدانجا که استخوانهای گندیده و گوشت مردار را خوردند و اموالشان تباه و فرزندانشان نابود شد.

در بیان سبب نزول آمده است: در این اوضاع و احوال بود که ابوسفیان نزد رسول خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد! تو را به خدا و پیوند رحم سوگند می دهم و التماس می کنم، آخر کار ما به جایی رسیده که خون و پشم (کرک) را خورده ایم! پس خدای عزوجل نازل فرمود:

وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَضُرُّعُونَ ﴿٧٦﴾

«و هرآینه آنان را به عذاب گرفتار کردیم» به قولی: مراد همان گرسنگی ای است که در سالهای قحطی دامنگیر مشرکان مکه شد «ولی نسبت به پروردگارشان خضوع و خاکساری نکردند» یعنی: شکسته و فروتن نشدند بلکه همچنان بر تمرد و سرکشی شان

در برابر حق تعالی اصرار و پافشاری کردند «و به زاری در نیامدند» و حتی در تنگنای سختی‌ها به خشوع و انکسار در نیفتادند.

حَقِّ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٧﴾

«تا وقتی که دری از عذاب دردناک بر آنان گشودیم» به قولی: مراد عذاب آخرت است. به قولی دیگر: مراد کشتن آنان در روز بدر است «بناگاه آنان در آن نومید شده‌اند» یعنی: از هر خیری متحیر و ناامید گشته و نمی‌دانند که چه کار کنند. ابلاس: نومیدی از هر خیری است.

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٧٨﴾

«و اوست آن‌که برای شما شنوایی و دیدگان و دلها را آفرید» آری! این نعمت‌ها را در شما آفرید تا اندرزها را بشنوید و صحنه‌ها و ماجراهای عبرت‌آموز را بنگرید و با دل و خرد خویش درک نمایید اما شما از هیچ چیز از اینها بهره نبردید بلکه: «چه اندک سپاسگزارید» به قولی: معنی این است که شما کافران قطعاً شکرگزار نیستید، نه این‌که شکر می‌گزارید ولی اندکی.

وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٩﴾

«و اوست آن‌کس که شما را در زمین پدید آورد» چنان‌که دانه‌ها در زمین پراکنده می‌شوند تا برویند «و به‌سوی او محشور خواهید شد» یعنی: بعد از پراکنده شدنشان در دنیا، در روز قیامت گرد آورده می‌شوید.

وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٨٠﴾

«و اوست آن‌کس که زنده می‌کند و می‌میراند» آری! فقط اوست - به‌طور انفراد و بالاستقلال - نه دیگری «و اختلاف شب و روز از اوست» زیرا آنها را چنان آفریده که

پی درپی می آیند، نه از حرکت سست می شوند و نه با زمان دیگری که از آهنگ شب و روز خارج باشد، از هم دیگر جدا می شوند چنان که در روشنائی بخشیدن و تاریک نمودن نیز با هم اختلاف دارند. به قولی مراد از اختلاف شب و روز: تکرار آنها، روزی از پی روز دیگر و شبی از پی شبی دیگر است «مگر نمی اندیشید» در قدرت باری تعالی تا به خود آید و این حقیقت را که قدرت وی بر همه ممکنات فراگیر است دریابید و بدانید که برانگیختن پس از مرگ نیز از همین مقوله قدرت است؟

بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالِ الْأَوَّلُونَ ﴿٨١﴾

«بلکه گفتند» کفار مکه «مانند آنچه پیشینیان» یعنی: پدرانشان یا کفار امتهای گذشته «گفته بودند».

قَالُوا أَوَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَلَمْ نَكُنْ لَمَّ بَعْثُوتِنَا ﴿٨٢﴾

«گفتند: آیا چون بمیریم و خاک و استخوانی چند شویم، آیا باز برانگیخته خواهیم شد؟» آری! چنین گفتند در حالی که این نحوه نگاه، صرفاً بعید انگاری ذهنی‌ای است که هیچ باری از تعقل و اندیشه ندارد و الا، نه علم چنین حقیقتی را نفی می کند و نه عقل از آن گریزان است. بلی! بعید انگاشتن حقیقت احیای مجدد، بی آن که در این قضیه به سراغ مشابه‌های دیگری بروند، یا در این حقیقت که خود در آغاز از همین خاک آفریده شده اند، تأمل نمایند، از هرگونه پشتوانه عقلی و علمی بی بهره است. شبهه دیگرشان در توجیه آن استبعاد این است:

لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَءَابَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨٣﴾

«درست این سخن را قبلاً به ما و پدرانمان وعده داده بودند» یعنی: قبل از بعثت محمد ﷺ نیز به ما و پدرانمان همین وعده احیای مجدد را داده بودند اما ما ندیدیم که پدران ما برانگیخته شوند «این جز افسانه‌های پیشینیان چیزی نیست» یعنی:

این وعده‌ها دروغ‌پردازیهای پیشینیان است که به‌عنوان اسطوره‌های خیالی آنها را در کتب خویش نگاشته‌اند. اسطوره: چیزی است که ساخته و پرداخته دروغ‌پردازان است.

قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به مردم مکه در مقام پرسش از آنان: «زمین و هر که در آن است از آن کیست؟» و به چه کسی تعلق دارد؟ «اگر می‌دانید» و چیزی از علم و آگاهی دارید پس به من خبر دهید. مراد از (هر که در آن است)، تمام مخلوقات روی زمین می‌باشند.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾

«زودا که گویند: از آن خداست» یعنی: آنها ناگزیر می‌گویند که زمین و هر که در آن است از آن خداست زیرا به آفریدگاری خداوند ﷻ معترفند «بگو: پس آیا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: چنانچه شما به این حقیقت که زمین و هر که در آن است از آن خداست و او آفریننده زمین و متصرف آن می‌باشد، مقرر و معترفید پس چرا با باری‌تعالی خدایان دیگری را که به خوبی می‌دانید مالک هیچ چیزی نیستند، می‌پرستید؟ و چرا از اعتراف به این حقیقت طفره می‌روید که ذاتی که بر آفرینش ابتدایی و اختراعی انسان قادر باشد، بر زنده کردن بعد از مرگ او نیز تواناست؟

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا نُنْقِطُ ﴿٨٧﴾

«بگو: پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت، این همه از آن الله است» یعنی: آسمانها و عرش همه از آن خداست و او پروردگار آنهاست «بگو» ای محمد ﷺ «پس آیا پروا نمی‌کنید؟» یعنی: هرگاه می‌دانید که خدایان شما مالک هیچ چیز در آسمانها نیستند پس چرا کار پرستش را که فقط خدای یگانه سزاوار آن است، به آنها اختصاص می‌دهید؟ و چرا رستاخیز را خارج از محدوده قدرت مطلق او می‌پندارید؟

در حدیث شریف آمده است: «آسمانها و آنچه در آنهاست، در برابر کرسی جز مانند حلقه‌ای که در بیابانی افکنده شده نیست و بی‌گمان کرسی با آنچه در آن است، نسبت به عرش همانند این حلقه در این بیابان است.»

قُلْ مَنْ يَدِينُ مَلَكَوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ نَعَامُونَ ﴿٨٨﴾

«بگو: کیست آن که ملکوت هر چیزی به دست اوست» ملکوت: فرمانروایی است «و او پناه می‌دهد» غیرخود را و به فریادش می‌رسد، هرگاه که بخواهد «و برخلاف او پناه داده نمی‌شود اگر می‌دانید؟» یعنی: هیچ‌کس نمی‌تواند عذاب خدا ﷻ را از کسی بازدارد و هیچ‌کس بر یاری دادن و به‌فریادرسیدن او در برابر خدا ﷻ قادر نیست و شما نمی‌توانید چنان مرجعی را معرفی کنید.

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ ﴿٨٩﴾

«خواهند گفت: این همه از آن الله است، بگو: پس چگونه دستخوش افسون می‌شوید؟» یعنی: چگونه شیاطین جن و انس، با افسانه و افسون حق را در خیال شما باطل جلوه می‌دهند و صحیح را فاسد و در نتیجه با وجود روشن بودن حق، غیر خدای عزوجل را می‌پرستید، گویی ساحری جادویتان کرده و عقلهایتان را ربوده است؟!»

بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٩٠﴾

«بلکه حق را برایشان آوردیم» یعنی: دین و شریعتی را که در عقاید و دیدگاه‌ها، عبادات و ارزشها و در همه چیز حق است و پیروان آن نیز برحق اند «و قطعاً آنان دروغگویند» در آنچه که به خدای سبحان از فرزند و شریک نسبت می‌دهند و نیز دروغگویند در ادعای ایمان به خدا ﷻ، در انکار روز آخرت و در هر موضع‌گیری که با اسلام مخالف است.

مَا أَخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا أَذَى لَدَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَمَّا لَبَّيْنَهُمْ عَلَى بَعْضٍ

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١١﴾

«خدا هیچ فرزندی نگرفته است» زیرا او از جنس و نوع منزّه است و فرزند مرد از جنس خود اوست «و همراه او هیچ معبود دیگری نیست زیرا اگر جز این بود قطعا هر خدایی آنچه را که آفریده بود، با خود می برد» یعنی: اگر با خدای سبحان خدایان دیگری می بود، یقینا هر خدایی مخلوقاتش را بالاستقلال در حوزه تصرف و حیازت خویش می گرفت و فرمانروایی انحصاری خود را منفردا و به تنهایی بر آنان نافذ می ساخت، در این هنگام عرصه فرمانروایی وی از فرمانروایی خدای دیگر جدا می شد و نهایتا بروز توسعه طلبی و کشمکش و قدرت نمایی در میان آنها اجتناب ناپذیر بود «و حتما بعضی از آنان بر بعضی دیگر غالب می آمدند» یعنی: خدای قوی بر خدای ضعیف غلبه پیدا کرده آن را سرکوب می کرد و ملک و فرمانروایی وی را از او می گرفت، همچنان که عادت پادشاهان بنی آدم است و در این هنگام، دیگر آن خدای ضعیف مغلوب، قطعا صلاحیت خدایی را نداشت.

پس هرگاه عدم امکان مشارکت در ربوبیت، ثابت و محقق شد و این که جز یک خدا نمی تواند به کار ربوبیت و پروردگاری بپردازد، این حقیقت نیز روشن می شود که آن خدای واحد، همان خداوند عَلَّامٌ است. این دلیل چنان که بر نفی شرک دلالت دارد، بر نفی فرزند از خدای سبحان نیز دلالت دارد زیرا فرزند نیز با پدرش در ملکش کشمکش می کند^۱ «منزه است خدا از آنچه وصف می کنند» یعنی: منزّه است از شریک و فرزند.

^۱ همین روزهایی که بنده مشغول ترجمه این تفسیر شریف هستم ، فرزند پادشاه قطر علیه پدرش کودتا کرد و او را از ملک و مملکت بیرون انداخت و هم اکنون پدر بینوای وی در غربت و آوارگی به سر می برد.

عَلِيمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٢﴾

«دانای نهان و آشکار است» یعنی: فقط باری تعالی دانای نهان و آشکار است اما غیر وی اگر هم آشکار را دانست، قطعاً نهان و غیب را نمی‌داند «پس برتر است» خداوند متعال «از آنچه شریک می‌آورند» در ملک و فرمانروایی وی.

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيئِي مَا يُوعَدُونَ ﴿١٣﴾ رَبِّ فَلَا يَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٤﴾

و چون حجت بر کافران اقامه شد، اینک باری تعالی به پیامبرش چنین خطاب می‌کند: «بگو: پروردگارا! اگر آنچه را که به آنان وعده داده شده است به من نشان دهی» یعنی: پروردگارا! اگر چنان باشد که من را در موقعیتی قرار دهی که آنچه را از عذاب مرگبار به آنان وعده داده‌ای، مشاهده کنم؛ «پروردگارا! پس مرا در میان قوم ستمکار قرار مده» یعنی: چنانچه به آنان عذاب را نازل کردی، مرا از میانشان خارج کن تا عذاب آنان را از دور بینم ولی چیزی از آن دامنگیر من نشود زیرا من به تو مؤمنم و وعده‌هایت را تصدیق می‌کنم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ دعا می‌کردند: «وَإِذَا أُرِدْتُ بِقَوْمٍ فِتْنَةً فَتَوَفَّنِي إِلَيْكَ غَيْرَ مَفْتُونٍ: خدایا! هرگاه به قومی فتنه‌ای را اراده داشتی پس مرا به‌سوی خویش درحالی ببر که به آن فتنه در نیفتاده باشم».

وَإِنَّا عَلَيَّ أَنْ تُرِيكَ مَا نَعِدُهُمْ لَقَدِيرُونَ ﴿١٥﴾

«و به راستی که ما تواناییم که آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب «بر تو بنمایانیم» ولی عذاب خویش را از آنان به تأخیر می‌اندازیم، بدان جهت که می‌دانیم برخی از آنان به‌زودی ایمان خواهند آورد.

ادْفَعْ بِأَيْدِيهِ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ﴿٩٦﴾

سپس حق تعالی پیامبرش را به سوی نسخه‌ای راهنمایی می‌کند که در امر معاشرت با مردم و دعوت آنان به سوی حق، اکسیر اکبر است پس می‌فرماید: «بدی را به شیوه‌ای که» آن شیوه «نیکوتر است» از غیر آن «دفع کن» این شیوه نیکوتر عبارت است از: گذشت، چشم‌پوشی و رویگردانی از بدی‌هایی که کفار علیه تو انجام می‌دهند و دادن پاسخ بدیهایشان با نیکی و احسان «ما به آنچه وصف می‌کنند، داناتریم» یعنی: داناتریم به آنچه که تو را به آن وصف می‌کنند، از اوصافی که تو برخلاف آن هستی، یا داناتریم به آنچه که از شرک و تکذیب وصف می‌کنند پس به آنها در برابر آن جزا می‌دهیم.

وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ﴿٩٧﴾

«و بگو: پروردگارا! از همزات شیاطین به تو پناه می‌برم» همزات شیاطین: وسوسه‌ها، دغدغه افگنی‌هایشان و شراره‌های خشمی است که انسان نمی‌تواند خود را در آنها نگهداری کند.

وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ﴿٩٨﴾

«و پروردگارا! از این که آنها پیش من حاضر شوند به تو پناه می‌برم» زیرا وقتی شیاطین نزد انسان حاضر شوند، آنها را جز وسوسه‌افگنی، برانگیختن به شر و برگرداندن از خیر کار دیگری نیست. در حدیث شریف به روایت عمرو بن شعیب رضی الله عنه از پدرش و او از جدش آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کلماتی را به ما تعلیم می‌دادند که خود ایشان هنگام خواب برای دفع ترس می‌خواندند: «باسم الله أعوذ بكلمات الله التامة من غضبه وعقابه ومن شر عباده ومن همزات الشياطين وأن يحضرون: به نام خدا به کلمات تامه او پناه می‌برم از خشم وی و عقابش و از شر بندگانش و از وسوسه‌های شیاطین و از این که حاضر شوند». نقل است که عبدالله بن عمرو رضی الله عنه این دعا را به کسانی از فرزندانش که به حد بلوغ می‌رسیدند، تعلیم می‌داد تا آن را در هنگام

خوابشان بخوانند و کسی از آنان هم که کوچک بود و نمی‌توانست این دعا را حفظ کند، عبدالله آن را می‌نوشت و بر گردنشان می‌آویخت.

حَقِّ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿١١﴾

«تا آن‌گاه که مرگ یکی از آنان فرارسد، می‌گوید: پروردگارا، مرا بازگردانید» یعنی: آنان در غفلت خود به سر می‌برند تا که می‌میرند و چون مردند، از خواب غفلت بیدار شده آن‌گاه می‌گویند: مرا به سوی دنیا بازگردانید، مرا بازگردانید، مرا بازگردانید. ارجعون: صیغه جمع به معنی تکرار است.

لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِن وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٢﴾

آری! مرا بازگردانید: «باشد که در سرایی که بگذاشتم» یعنی: در دنیا «کار نیکی انجام دهم» چون ایمان و آنچه که در پی آن است از اعمال خیر «نه چنین است» هرگز درخواست او را نمی‌پذیریم «این سخنی است که او گوینده آن است» یعنی: این صرفاً سخنی است که او می‌گوید و اگر خواسته‌اش برآورده شود و به دنیا بازگردانیده شود، هرگز به این سخنش وفا نخواهد کرد «و پیشاپیش آنان برزخی است» یعنی: پیشاپیش آنها و بازگشتشان به سوی دنیا حجاب و پرده‌ای است که نمی‌توانند از آن گذشته و به دنیا برگردند «تا روزی که برانگیخته شوند» که روز قیامت است. پس آنان در مقطع حیات برزخی، به انتظار امر خدا عَزَّ وَجَلَّ واکذاشته شده‌اند، نه می‌توانند اعمال صالحی را که از آنان فوت شده جبران کنند و نه می‌توانند آنچه را که در دنیا فاسد ساخته بودند، اصلاح نمایند. مراد این است که عذاب بر این گروه تا روز قیامت استمرار می‌یابد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «... پیوسته در آن (یعنی در قبر) معذب است».

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٠١﴾

«پس چون در صور دمیده شود» به دمیدن «نشور» که نفخه دوم است اما نفخه اول، عبارت است از: نفخه «صعق» که زندگان از خلاق را می‌میراند.^۱ صور: بوقی است که اسرافیل در آن برای برپایی قیامت می‌دمد. آری! چون صور دوم دمیده شود: «دیگر آن روز میانشان نسبت قرابت وجود ندارد» یعنی: دیگر به‌نسب‌ها فخر نمی‌کنند و نه هرگز این رابطه‌ها به حالشان سودی می‌بخشد. در حدیث شریف به روایت بزار و بیهقی آمده است که چون عمر بن الخطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه ازدواج نمود، فرمود: «به‌خدا سوگند که مرا در این کار هدفی جز این نیست که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «کل سبب و نسب فإنه منقطع یوم القیامة الا سببی و نسبی: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع شدنی است، مگر سبب و نسب من». پس این استثنایی در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مورد پیوند خویشاوندی و نسبی ایشان است «و از یک‌دیگر نمی‌پرسند» یعنی: در عرصه قیامت یکی از حال دیگری نمی‌پرسد زیرا هر کس در آن هنگام چنان به خود مشغول است که نمی‌تواند به کاری دیگر مشغول شود. البته این در هنگام نفخه محشر است اما بعد از مستقر شدن در بهشت یا دوزخ، اهل بهشت از همدیگر می‌پرسند چنان‌که در این فرموده باری تعالی می‌خوانیم: ﴿وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ﴾ «صافات/ ۲۷».

فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٠٢﴾

«پس کسانی که میزان اعمال آنان سنگین باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان سنگین باشد «آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: آنانند دستیافتگان به خواسته‌های دوست‌داشتنی خود و نجات‌یافتگان از امور بیم‌انگیز.

^۱ نگاه کنید به سوره [زمر/ ۶۸].

وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿١٠٣﴾

«و کسانی که کفه میزان اعمالشان سبک باشد» یعنی: اعمال شایسته وزن شده آنان در مقابل گناهایی که دارند، سبک باشد «پس آن گروهند که به خود زیان زده‌اند» یعنی: خود را تباہ ساخته‌اند و آنچه را که به‌نفع آنهاست، فرو گذاشته‌اند زیرا «همیشه در جهنم می‌مانند».

تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ ﴿١٠٤﴾

«آتش چهره‌هایشان را می‌سوزاند» لفتح: سوزاندن است. چهره را خاص کرد زیرا چهره، شریفترین و گرمی‌ترین اعضای انسان است «و آنان در آنجا ترش‌رویند» کالح: کسی است که لبانش از نهایت رنج و درد و افتاده و دندانهایش نمایان شده است. ابن مسعود رضی الله عنه در توضیح معنی آن می‌گوید: آیا سر سوخته گوسفندی را ندیده‌ای که دندانهایش نمایان و لبانش به‌طرف بالا جمع و منقبض شده است؟ اینان نیز همین‌گونه‌اند.

أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِنَا تُنذِرُ عَلَيْكُمْ فِكْرُكُمْ بِمَا تَكْذِبُونَ ﴿١٠٥﴾

«آیا آیات من بر شما خوانده نمی‌شد» در دنیا «و شما آنها را» با الفاظ و معانی آنها «دروغ نمی‌پنداشتید» و نمی‌گفتید که این آیات از جانب خداوند جل جلاله نیست؟

قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ ﴿١٠٦﴾

«می‌گویند: پروردگارا! شقاوتمان بر ما چیره شد» یعنی: لذتها و شهواتمان بر ما چیره شد. لذتها و شهوات بدبختی و شقاوت نامیده شد زیرا مال و سرانجام افراط در آنها به شقاوت و بدبختی می‌انجامد «و ما مردمی گمراه بودیم» که با این شقاوت و بدبختی خود را تباہ ساختیم.

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ﴿١١٧﴾

«پروردگارا! ما را از اینجا» یعنی: از دوزخ «بیرون بر پس اگر باز هم برگشتیم» در دنیا به کفر و شقاوتی که بر آن بودیم «در آن صورت ستم‌پیشه خواهیم بود» بر خود با این بازگشت به کفر. بدین‌سان است که بعد از درآمدن به دوزخ، خواستار بازگشت به دنیا می‌شوند چنان‌که در هنگام مرگ خواستار آن شده بودند.

قَالَ اخْشَوْا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونَ ﴿١١٨﴾

«می‌فرماید، به رسوایی در آن ساکت شوید» یعنی: در دوزخ گم‌وگور شوید، به گم شدن خشم و غضب و ساکت شوید به مانند سکوت سگ. چنان‌که وقتی سگ به چیزهای پاک نزدیک شود، به او گفته می‌شود: گم شو! «و با من سخن نگویند» در باب برداشتن عذاب از خود زیرا نه عذابم از شما برداشته می‌شود و نه سبک ساخته می‌شود.

إِنَّهٗ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا ءَأَمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ﴿١١٩﴾

«در حقیقت گروهی از بندگان من بودند که می‌گفتند: پروردگارا! ایمان آوردیم پس ما را بیامرزش و به ما رحم کن که تو بهترین مهربانانی» ایشان مؤمنانی هستند که در دنیا از خداوند عز وجل درخواست رحمت و مغفرت کرده و به صفات مقدس و متعالی وی اقرار و اعتراف می‌کنند.

فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سَخِرَاتٍ حَتَّىٰ أَنْسَوَكُم ذِكْرِي وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ ﴿١٢٠﴾

«و شما» کفار «آنان را به مسخره گرفتید» با سخنان تمسخر آمیز خود، یعنی: مؤمنانی چون بلال و صهیب و عمار و سلمان و امثال ایشان را «تا حدی که یاد مرا از خاطرتان فراموش گردانیدند» یعنی: تا بدانجا که به سبب شدت اشتغال به استهزا

و تسمخر ایشان، یاد خدا ﷻ را فراموش کردید «و شما بر آنان می خندیدید» در دنیا، از این که به عبادت و نیایش من مشغول بودند.

إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَٰسِقُونَ ﴿١١٣﴾

«من هم امروز به پاس آن که صبر کردند» بر آزار و تسمخرهای شما «به آنان پاداش دادم. آری، ایشانند به مراد رسندگان» که این سرمنزل مراد، همانا دست یابی شان به سعادت و سلامت و بهشت و نجاتشان از دوزخ است.

قُلْ كَمْ لَبِئْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ ﴿١١٤﴾

«می فرماید» خداوند ﷻ، یا فرشته ای که مأمور پرسش آنان است: «چه مدت به عدد سالها در زمین ماندید؟» چون آنان خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوند، پروردگار متعال از آنان چنین سؤال می کند تا این حقیقت را برایشان روشن سازد که در دنیا آن مقداری را که برای پندگرفتن و رسیدن به حقیقت لازم بود، عمر کرده اند، هرچند آن مقدار عمر، نسبت به آخرت اندک بوده است.

قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ فَسَلِ الْعَادِينَ ﴿١١٥﴾

«می گویند: یک روز یا پاره ای از یک روز ماندیم پس بپرس از شمارگران» یعنی: از کسانی که به شناخت اعداد آگاهند، یا بپرس از فرشتگان نگهبانی که اعمال و عمرهای بندگان را می شمارند. بدین سان است که از شدت هول و هراس، شمار سالها را فراموش می کنند.

قَدْ إِنْ لَيْسَ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿١١٤﴾

«می فرماید: جز اندکی درنگ نکرده‌اید» یعنی: در زمین جز درنگی اندک، نمانده‌اید
«کاش شما می دانستید» چیزی از علم را تا آن مدت اندک را به طاعت خداوند ﷻ و
آماده شدن برای روز قیامت سپری می کردید.

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾

«آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم» و بی ثواب یا عقاب رهایتان می کنیم؟ «و
این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی شوید؟» با حشر و نشر تا شما را در برابر
اعمالتان جزا دهیم؟ نه! هرگز چنین نیست.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَبِيرِ ﴿١١٦﴾

«پس برتر است الله» یعنی: منزه است از این که چیزی را عبث و بیهوده بیافریند
«فرمانروای برحق» که فرمانروایی علی الاطلاق سزاوار اوست و فقط او فرمانروای
برحق است زیرا فرمانروایی دیگران از بین رفتنی و زوال پذیر است «هیچ معبودی جز
او نیست، اوست پروردگار عرش گرامی قدر» پس وقتی او پروردگار عرش گرانمایه
است، چگونه پروردگار آنچه که پایین تر و فرودست تر از آن است، نمی باشد؟

وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿١١٧﴾

«و هر کس با خدا معبود دیگری را بخواند، برای او برهانی نخواهد بود» برهان:
حجت و دلیل واضح و روشن است. آری! در عرصه هستی پروردگاری جزا ﷻ وجود
ندارد که بر وجود وی برهانی اقامه شود «و حسابش فقط با پروردگارش می باشد»
پس او خواه ناخواه مجازاتش می کند «در حقیقت کافران رستگار نمی شوند» در روز
قیامت.

نسفی می گوید: «خداوند جَلَّ جَلَلُهُ این سوره کریمه را با: **(قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ)** آغاز کرد و آن را با: **(إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ)** به پایان آورد. وه! در میان آغاز و انجام آن چه فاصله بزرگی است».

وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّحِيمِينَ ﴿۱۸﴾

«و بگو: پروردگارا! بیامرز و رحم کن زیرا تو بهترین بخشاینده گانی» و فقط رحمت و بخشایش توست که انسان را از رحمت و مهر دیگران بی نیاز می گرداند درحالی که رحمت دیگران او را هرگز از رحمت بی نیاز نمی کند. بدین سان، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ پیامبرش را به استغفار امر کرد تا امتش به وی اقتدا کنند.

در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که فرمود: «یا رسول الله! به من دعایی بیاموزانید تا آن را در نمازم بخوانم». فرمودند: «بگو: اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً، وأنه لا یغفر الذنوب إلا أنت، فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک أنت الغفور الرحیم: بارخدایا! من بر خود بسیار ستم کرده ام و جز تو کسی گناهان را نمی آمرزد پس بر من بیامرز به آمرزشی از جانب خود و بر من رحم کن که تو آمرزگار مهربان هستی».

شایان ذکر است که دو آیه اخیر این سوره، از آیات شفاء است. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که او از نزد مرد بیماری می گذشت پس درگوش وی خواند: **(أَفْحَسِبْتُمْ أَنْمَّا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا ...)** تا آخر سوره؛ و آن شخص بیمار شفا یافت. پس این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به عبدالله فرمودند: «در گوش وی چه خواندی؟» او حکایت را بازگفت. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، اگر کسی آن را از روی یقین بر کوهی بخواند، قطعاً آن کوه از بین می رود». پس آنچه معتبر است؛ ایمان، یقین، صفای خواننده و استعداد و قابلیت بیمار برای درمان با قرآن است.

﴿سوره نور﴾

مدنی است و دارای (۶۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «نور» نامیده شد، به سبب آن که دربرگیرنده آیه‌ای بس نورانی و درخشان، یعنی این فرموده خدای متعال است: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «به مردان خویش سوره مائده و به زنان خویش سوره نور را بیاموزید».

موضوع این سوره، نور است با آثار و مظاهر خود در دلها و روانها، که این آثار و مظاهر، در آداب و اخلاق روحی، خانوادگی و اجتماعی تمثیل می‌شود، آداب و اخلاقی که دل و جان و صفحات وجود انسان و زندگی او را نورباران می‌کنند، انواری که از نور ازل و سرمدی الله ﷻ، آن نور لایزال آسمانها و زمین فروغ بر می‌گیرند. پس محور این سوره، «تربیت» است با ابعاد مختلف آن.

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١﴾

«این، سوره‌ای است که آن را نازل کرده‌ایم» سوره: عبارت از آیات زنجیره‌وار و پیاپی‌ای است که دارای آغاز و انجامی باشد «و آن را فرض گردانیدیم» یعنی: عمل به احکام آن را واجب و لازم و قطعی گردانیدیم «و در آن آیاتی روشن نازل کردیم» تکرار (انزلنا)، گویای کمال عنایت حق تعالی به فرود آوردن این سوره است، به دلیل احکامی که این سوره دربرگیرنده آن می‌باشد «باشد که پندگیرید» لذا حکمت فرود آوردن این سوره به ترتیبی که ذکر شد، این است. پس این آیه، در واقع مقدمه سوره می‌باشد.

الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُم بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٤﴾

«زن و مرد زناکار» که هنوز ازدواج نکرده‌اند؛ «به هریک از آنان صد تازیانه بزنید» یعنی: حکم زن و مرد زناکاری که قبل از ازدواج مرتکب این عمل شده باشند، زدن صد تازیانه به هریک از آنان است.

زنا: عبارت است از مقاربت جنسی مرد با زن بدون عقد ازدواج و بدون وجود شبهه نکاح. زانیه: زنی است که به زنا رغبت داشته و در برابر مرد زناکار تمکین می‌کند، نه زنی که این عمل به‌زور و اجبار با وی انجام می‌شود. جلد: زدن با تازیانه یا عصاست، گفته می‌شود: «جلده» آن‌گاه که کسی بر پوست بدن کسی دیگر تازیانه بزند.

زدن صد تازیانه، حد زنای مرد آزاد بالغ بکر (غیرمتأهل) و زن زناکار آزاد بالغ غیرشوهردار است، البته در سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله افزون بر زدن صد تازیانه، تبعید یک سال هم ثابت شده است، هرچند این حکم میان فقها اتفاق نیست، چنان که خواهد آمد. اما مرد و زنی که آزاد و متأهل باشند، یعنی با نکاح صحیح ازدواج کرده باشند و میان آنها مقاربت هم انجام گرفته باشد - هرچند یک بار - و مرتکب زنا گردند، حد آنها بنا بر سنت صحیح متواتر، رجم (سنگسار) است و فقها بر این حکم اتفاق نظر دارند. همچنین اتفاق نظر دارند بر این که حد زنای مرد و زن متأهل برده که آزاد نیستند، فقط زدن تازیانه است زیرا در بردگان سنگساری نیست. اما در خصوص حد زنای بکر (مرد و زن غیرمتأهل)، احناف با عمل به صریح آیه فقط به تازیانه حکم می‌کنند نه به تبعید یک سال ولی جمهور فقها (مالک، شافعی، احمد حنبل) برآنند که حد زنای مرد بکر، صد تازیانه به اضافه تبعید یک سال از محل اقامتش می‌باشد و حد اقل مسافت این تبعید نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها، مسافت کوتاه کردن نماز یعنی مقدار (۸۹) کیلومتر است. اما نزد مالکی‌ها، مرد بکر در همان سرزمینی که تبعید شده، زندانی نیز می‌شود ولی زن بکر زناکار به اتفاق فقها تبعید نمی‌شود تا مبادا بار دیگر در تبعیدگاه به آفت زنا مبتلا گردد.

این آیه ناسخ آیه حبس و آیه آزار دادن زناکاران است که در دو آیه ۱۶ و ۱۵ سوره «نساء» گذشت زیرا مجازات مرد زناکار در صدر اسلام آزار دادن و طعنه زدن و مجازات زن زناکار زندانی کردن وی در خانه‌اش بود، که آن حکم با این آیه منسوخ شد.

دلیل این‌که آیه کریمه، زن زناکار را بر مرد زناکار مقدم گردانید، این است که انگیزه زنا در اغلب احوال از زن بروز می‌کند زیرا اوست که با چهره‌نمایی‌ها و عشوه‌گریهای فریبنده برای مرد با روشهای گوناگون، او را به عمل حرام تحریک می‌نماید. دلیل دیگر تقدم ذکر وی این است که مفسده زنا و ننگ و بدنامی آن، در زن بیشتر از مرد است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا معشر الناس! اتقوا الزنی، فإن فیہ ست خصال: ثلاث فی الدنيا وثلاث فی الآخرة، أما التی فی الدنيا، فیذهب البهاء ویورث الفقر وینقص العمر، وأما التی فی الآخرة: فسخط الله سبحانه وتعالی، وسوء الحساب وعذاب النار: ای گروه مردم! از زنا بپرهیزید زیرا در آن شش خصلت است، سه در دنیا و سه در آخرت اما آن‌که در دنیا است، این است که: زنا اعتبار و ارزش و جمال انسان را از بین می‌برد، فقر را به‌جا می‌گذارد و عمر را کم می‌کند و اما آن سه که در آخرت است عبارت است از: خشم خدای سبحان، بدی حساب و عذاب دوزخ.»
«و نباید در اجرای حکم خدا درباره آنان دچار رأفت شوید» رأفت: رحمت و دلسوزی است. به‌قولی: رأفت، رقیق‌ترین عواطف مهر و دلسوزی است «اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید» یعنی: اگر به یگانگی خدا جل جلاله و روز رستاخیز که در آن پاداش اعمال به تمامی داده می‌شود باور دارید پس نباید حدود خدای متعال را معطل گردانید. این از باب تهییج و برانگیختن غیرت ایمانی و دینی مؤمنان است.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اسامه بن زید رضی الله عنه - آن‌گاه که در باره فاطمه دختر اسود مخزومی که روسری‌ای را دزدیده بود شفاعت کرد - فرمودند: «اتشفع فی حد من حدود الله: آیا در حدی از حدود خداوند جل جلاله شفاعت می‌کنی؟» سپس به‌پاخاسته خطبه‌ای ایراد کرده و فرمودند: «إنما أهلك الذین من قبلکم أنهم کانوا إذا سرق فیهم الشریف ترکوه وإذا سرق الضعیف أقاموا علیه الحد وأیم الله لو أن فاطمة بنت

محمد سرقت لقطعت یدها: جز این نیست که سبب هلاکت مردمی که قبل از شما بودند، این بود که چون در میانشان شخص شریفی دزدی می کرد، او را آزاد می گذاشتند اما اگر شخص ضعیفی دزدی می کرد، حد را بر وی اقامه می کردند و سوگند به خدای عزوجل که اگر فاطمه دختر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دزدی کند، بی گمان دستش را قطع می کنم.» (و باید گروهی از مؤمنان بر عذاب آنها حاضر باشند) برای سرزنش بیشتر، تشهیر، رسوایی و بدنامی زناکاران پس کیفر آنان با تشهیر همراه است. نسفی می گوید: «حد اقل گروهی که باید در هنگام مجازات زناکاران حاضر باشند، سه یا چهار نفر است.»

احناف و حنبلی ها برآنند که باید تمام حدودالهی در محضر مردم برپا داشته شود زیرا هدف از اقامه حدود، هشدار دادن به مردم و بازداشتن آنها از ارتکاب چنان اعمالی است.

اما ابزار زدن تازیانه: علما اتفاق نظر دارند بر این که تازیانه زدن زناکاران با چوبی واجب است که هنوز میوه نداده نباشد و آن تازیانه ای است متوسط که نه بسیار سخت و ضخیم است و نه نرم و لطیف. البته چگونگی تازیانه زدن در همه حدود یکسان است. اما احناف برآنند که: تازیانه زدن در تعزیر نسبت به تازیانه زدن در حدود شدیدتر است تازیانه زدن در حد زنا، از تازیانه زدن در حد شراب شدیدتر است و تازیانه زدن در حد شراب، از تازیانه زدن در حد قذف (بهتان) شدیدتر است. حکم دیگر در این مورد این است که مرد به حالت ایستاده تازیانه زده می شود و زن به حالت نشسته.

خطاب این آیه به اتفاق مذاهب، متوجه زمامداران جامعه اسلامی و جانشینان ایشان می باشد. به قولی: خطاب متوجه تمام مسلمین است و حاکم مسلمان نمایندگی آنان را بر عهده دارد.

الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحَرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۰﴾

«مرد زناکار جز با زن زناکار یا زن مشرکی ازدواج نمی کند و زن زناکار را جز مرد زناکار یا مشرکی به زنی نمی گیرد» یعنی: غالب زناکاران - چه مرد و چه زن - چنین

گرایشی دارند که یکی از آنان جز به ازدواج با زناکاری همانند خود رغبت نمی‌کند. در این آیه - به عکس آیه قبل - مرد بر زن مقدم ذکر شد زیرا در اینجا سیاق به نکاح ارتباط دارد و در نکاح مرد اصل است زیرا اوست که خواستگاری را آغاز می‌کند. هدف آیه کریمه - بعد از هشدار دادن مؤمنان از ارتکاب زنا - بازداشتنشان از ازدواج با زناکاران است و این راجح‌ترین اقوال در تفسیر آیه کریمه می‌باشد «و این امر» یعنی: ازدواج با زناکاران و مشرکان «بر مؤمنان حرام شده است» زیرا ازدواج با آنان، شبیه‌ساختن خویش به فاسقان و پیش‌افگندن خویش در معرض تهمت دیگران است چنان‌که این احتمال نیز وجود دارد که در اثر این پیوند، فرزندی بر بساط مرد به دنیا آید که از نطفه وی نیست لذا برای مرد مسلمان پاکدامن روا نیست تا با زن ناپاکی ازدواج کند درحالی‌که به بی‌عفتی وی آگاهی دارد چنان‌که برای زن پاکدامن نیز روا نیست تا در عین آگاهی از فاسق بودن مردی با وی ازدواج نماید.

اما در رأی اکثر علما، حکم این آیه با (آیه ۳۲) از همین سوره: **(وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ...)** منسوخ است، بدین جهت احناف گفته‌اند: مرد زناکار، می‌تواند با زنی ازدواج کند که با وی زنا کرده است چنان‌که دیگران نیز می‌توانند با او ازدواج نمایند.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَادَةٍ فَأَجْلِدُوهُنَّ مِائَتًا بَلَدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُنَّ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٤﴾

«و کسانی که به زنان محصنه نسبت زنا می‌دهند» مراد از زنان محصنه: زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن‌اند «آن‌گاه چهار گواه نمی‌آورند» که به ارتکاب زنا از سوی آنان گواهی دهند «به آنان هشتاد تازیانه بزنید» یعنی: هریک از آنان را هشتاد تازیانه بزنید «و ابدًا شهادتی را از آنها نپذیرید» یعنی: دو کیفر را برایشان جمع‌گردانید: یکی زدن تازیانه و دیگری نپذیرفتن گواهی از آنان زیرا آنها با زدن اتهام زنا از عدالت خارج شده و به فسق گراییده‌اند بلکه فاسق شده‌اند چنان‌که خدای متعال در آخر این آیه آنان را به فسق محکوم کرده است. معنای «ابدًا» این است که: به هیچ وجه در طول زندگی‌شان شهادت آنان را نپذیرید. البته جایز است که گواهان جمعا با هم شهادت

دهند، یا به طور پراکنده و به تفاریق. و اگر شهود چهار تن کامل نبودند، تهمت زن به حساب می‌روند و بر آنان حد قذف جاری می‌شود چنان‌که حضرت عمر رضی الله عنه در خلافت خویش آن سه تنی را که علیه مغیره رضی الله عنه به زنا شهادت داده بودند، هشتاد تازیانه زد. «و آن گروه، همانا فاسقند» فسق: بیرون رفتن از طاعت خدای متعال و درگذشتن از حد با ارتکاب گناه است. ابن کثیر می‌گوید: «این که آنان فاسقند و در پیشگاه خدا جل جلاله و مردم عادل شمرده نمی‌شوند، خصلت سومی است که به دو خصلت دیگر اضافه شده و مجموعاً سه خصلت می‌شود».

دلیل این که در آیه کریمه مخصوصاً از زنان محصنه، یعنی زنان پاکدامن پرهیزکار مؤمن یاد شد این است که تهمت زدن به آنان زشت‌تر و ننگ و بدنامی در آنان بزرگتر و تکان‌دهنده‌تر است ولی مردان نیز - بی هیچ خلافتی میان علمای این امت - در این حکم به زنان ملحق می‌شوند. شایان ذکر است که فقط نسبت دادن تهمت زنا به شخص مؤمن را «قذف» می‌نامند، نه نسبت دادن اتهاماتی دیگر، مانند دزدی و امثال آن را به وی. همچنین بر کسی که به مرد یا زن کافری نسبت زنا می‌دهد، حد قذفی نیست.

علما در باره شرطهایی که در تهمت‌زننده و مورد اتهام قرار گرفته، مورد اعتبار است، بحثهای درازدامنی دارند که در کتب فقه به تفصیل بیان شده است.

إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

«مگر کسانی که توبه کردند پس از این» یعنی: پس از ارتکاب گناه تهمت زدن (قذف) «و به صلاح آوردند» اعمالشان را. یعنی با توبه و گردن نهادن به اجرای حد، این عمل زشت خویش را جبران کرده‌اند «به‌راستی که خدا آمرزنده مهربان است» به همین جهت، اتهام‌زننده (قاذف) را بعد از توبه مؤاخذه نمی‌کند و قبول گواهی وی را از شما می‌پسندد پس در صورتی که تهمت‌زننده (قاذف) توبه کرد، گواهی وی قبول می‌شود و صفت فسق از وی برداشته می‌شود و این قول جمهور فقها (مالک و شافعی) است، برخلاف رأی ابوحنیفه زیرا ابوحنیفه بر آن است که استثناً فقط به جمله اخیر

برمی‌گردد، یعنی با توبه صفت فسق از وی برداشته می‌شود اما او برای ابد مردودالشهاده باقی مانده و به هیچ وجه گواهی وی پذیرفته نمی‌شود. ولی به اتفاق فقها حد قذف با توبه ساقط نشده و از بین نمی‌رود. البته توبه قاذف جز این نیست که خود را در اتهامی که از وی صادر شده، تکذیب کند و حد هم به سبب این دروغگویی بر وی اقامه گردد.

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنفُسُهُمْ فَشَهَدَةُ أَحْوَجِهِمْ أَن يَقُولُوا رَبِّ انصُرْنِي وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿٦﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيْهِ إِذَا كَانَ مِنَ الْكٰذِبِينَ ﴿٧﴾

بعد از آن که حق تعالی حکم تهمت زدن (قذف) به زنان بیگانه را بیان کرد، اکنون به بیان حکم تهمت زدن (قذف) به همسران می‌پردازد زیرا تهمت زدن مردان به همسرانشان دارای حکم خاصی است.

«و کسانی که به همسران خود نسبت زنا می‌دهند و جز خودشان گواهانی دیگر ندارند» تا به نسبت زنایی که به همسران خویش داده‌اند، گواهی دهند «پس شهادت یکی از آنان این است که چهار بار به نام خدا سوگند یاد کند» یعنی: گواهی‌ای که حد قذف را از مرد ساقط می‌کند، این است که چهار بار به نام خدا شهادت دهد «که او از راستگویان است» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است آن‌گاه در پنجمین بار چنین شهادت دهد: «و پنجمین گواهی این است که لعنت خدا بر او باد، اگر از دروغگویان باشد» در آنچه که به زنش از زنا نسبت داده است.

آری! حکم مردی که به زنش تهمت زنا می‌زند و اقامه بینة (آوردن گواه) هم بر وی دشوار است، این است که باید با زنش ملاعنه کند، یعنی زنش را نزد حاکم (قاضی) حاضر کرده و علیه وی ادعا کند سپس حاکم او را به ترتیب فوق سوگند دهد و چون این گواهی‌ها با سوگند اجرا شد، میان آنها جدایی به عمل می‌آید وزن بر وی حرام ابدی گردیده بر زن حد زنا نیز جاری می‌شود، مگر در یک صورت و آن این است که:

وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَدَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٨﴾

«و از او» یعنی: از زن «عذاب» یعنی: اجرای حد «ساقط می‌شود، در صورتی که چهار بار به خدا گواهی دهد» به این مضمون که: «او» یعنی: شوهرش «از دروغگویان است» در تهمت زدن به وی. در این صورت است که حد از وی دفع می‌شود. اما به قول احناف، مراد از (عذاب) در آیه، زندانی کردن زن است زیرا - از نظر ایشان - چون زن از (ملاعنه) سر باز زد، زندانی می‌شود تا یا ملاعنه کند و یا به زنا اعتراف نماید.

وَالْخِمْسَةَ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٩﴾

«و پنجمین بار» یعنی: پنجمین گواهی آن زن باید این باشد: «که خشم خدا بر او باد» یعنی: بر زن باد «اگر او» یعنی: شوهرش «از راستگویان باشد» در آنچه که به وی از زنا نسبت داده‌است. اختصاص دادن «غضب» و خشم به زن، برای هر چه درشت‌تر ساختن کار بر وی به منظور وادار نمودنش به اعتراف بر حقیقت است؛ به سه دلیل: اول این که تحریک به زنا غالباً از سوی زن صورت می‌گیرد. دوم این که: مرد غالباً ننگ دارد از این که زنش را به زنا متهم کند، مگر این که واقعا راستگو و در این کار معذور باشد. سوم این که: زنان عادتاً بسیار لعن و طعن می‌گویند و لعن و طعن گفتن، آن اثر بزرگی را که باید در دل‌هایشان داشته باشد ندارد، برخلاف این که به درخواست خشم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برای خود وادار گردند، که از این کار بسیار واهمه دارند.

اما حکم لواط در نزد شافعی، مالک، احمد، ابویوسف و محمد، حکم زناست، که نزد شافعی بر آن، حد زنا جاری می‌شود اما نزد مالک و احمد بن حنبل حد آن فقط رجم است. ولی ابوحنیفه بر آن است که حکم لواط، حکم زنا نیست و از آنجا که مهر به آن تعلق نمی‌گیرد، حد هم به آن تعلق نمی‌گیرد بلکه به آن تعزیر تعلق می‌گیرد. فقها اتفاق نظر دارند بر این که همجنس‌بازی زنان و استمنای مردان با دست، سزاوار تعزیر، تأدیب و توبیخ است.

حکم عمل جنسی با حیوانات، به اتفاق مذاهب چهارگانه، تعزیر فاعل آن بر حسب صلاحدید حاکم است.

در بیان سبب نزول آیات (ملاعنه) روایت شده است: هلال بن امیه رضی الله عنه شامگاه از سر زمین خود به خانه آمد و به چشمان خود دید که مردی با زنش همبستر شده است پس بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و ماجرا را باز گفت اما رسول خدا صلی الله علیه و آله این خبر را از وی نپسندیدند. انصار گفتند: حالا که چنین شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر وی حد قذف جاری می‌کنند. اما هلال که به راستگویی خویش مطمئن بود، گفت: ولی من امیدوارم که خدای عزوجل برایم از این بن‌بست گشایشی فراهم کند. همان‌بود که نازل شد: **(وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ...)** در این هنگام بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به هلال مژده دادند و میان او و زنش صیغه (ملاعنه) را جاری کردند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

«و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود و این که خداوند توبه پذیر حکیم است» بی‌گمان به کسی از آن دو تن که دروغ‌گوست، عذاب بزرگی می‌رسانید ولی حق تعالی بر کسی که به حال پشیمانی به‌سوی رجوع کند، توبه پذیر است و بر وی به رحمت بازمی‌گردد و با بازگشتنش از گناه، توبه وی را قبول می‌کند و می‌آمرزد و هم‌او در آنچه که برای بندگان خویش از حکم «لعان» یا اجرای حد مشروع و مقرر کرده است، حکیم و فرزانه است. آری! اگر این نمی‌بود، عذاب رسواگر وی شتابان به آنان می‌رسید.

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِّنكُمْ لَا نَحْسَبُهُ شَرًّا لَّكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ

الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١١﴾

«در حقیقت، کسانی که افک در میان آوردند» افک: دروغ و بهتان و تهمت است. مراد از آن در اینجا: آن بهتانی است که بر سیدتنا عایشه صدیقه ام‌المؤمنین رضی الله عنها زدند. بخاری و مسلم و اصحاب کتب حدیث، حدیث طولانی حضرت عائشه

رضی الله عنها را در بیان سبب نزول این آیات روایت کرده‌اند که حاصل آن این است: عائشه رضی الله عنها به حکم قرعه در غزوه بنی‌مصطلق با رسول خدا ﷺ همراه شد، در برگشت از آن غزوه، کاروان در نزدیک مدینه منزل زد، در این اثنا گردن‌بند حضرت عائشه رضی الله عنها به هنگام قضای حاجت از هم گسست و او بعد از آن که به کجاوه خویش برگشت، متوجه این امر شد و برای یافتن گردن‌بند خویش از کجاوه بیرون آمد، کاروان - به گمان این که عائشه رضی الله عنها در کجاوه خویش است - حرکت کرد، وقتی عائشه رضی الله عنها از جست‌وجوی گردن‌بند خویش برگشت، دید که از کاروان خبری نیست و کاروان حرکت کرده است پس در محل اتراق کاروان باقی ماند، از آن سوی دیگر، صفوان بن معطل رضی الله عنه که دنباله نگهبان کاروان بود از دنبال کاروان رسید، او که عائشه رضی الله عنها را قبل از نزول آیات حجاب دیده بود، وی را شناخت. وقتی او به آنجا رسید، خواب عائشه رضی الله عنها را در ربوده بود پس صفوان استرجاع: (إنا لله وإنا إليه راجعون) گفت، عائشه رضی الله عنها با شنیدن صدای استرجاع صفوان از خواب بیدار شد و بی‌درنگ چهره خویش را پوشانید. صفوان حتی یک کلمه با عائشه رضی الله عنها سخن نگفته شترش را فرو خوابانید و بر دست شتر پای فشرد تا عائشه بر آن سوار شود. عائشه رضی الله عنها سوار شتر صفوان شد و صفوان زمام شتر را گرفته حرکت کرد تا به کاروان رسید. پس چون اهل (افک: بهتان) از این واقعه آگاه شدند، عائشه را به فحشاء متهم کردند و گفتند آنچه گفتند اما خدای عزوجل با نازل کردن هجده آیه، برائت حضرت عائشه رضی الله عنها را از این بهتان اعلام کرد و در نخستین آیه از این آیات فرمود: کسانی که این بهتان را در میان آوردند «عصبه‌ای از شما هستند» عصبه: یعنی گروه و جماعت، عرفا بر ده تا چهل تن اطلاق می‌شود. گروه بهتان زننده عبارت بودند از: عبدالله بن ابی رئیس منافقان، زید بن رفاعه، حسان بن ثابت، مسطح بن أثاثه، حمنه بنت جحش و همدستانشان. معنی (منکم) این است: گروه بهتان زننده از خود شما جماعت مسلمانان هستند؛ یا در ظاهر و باطن و یا در ظاهر در باطن؛ مانند عبدالله بن ابی «آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید» ای مسلمانان! «بلکه آن برایتان خیر است» و با آن بهتان ثواب عظیمی به شما تعلق

می‌گیرد زیرا خدای عزوجل با عبرت گرفتن بسیاری از این داستان، آبروی میلیونها انسان مؤمن را حفظ می‌کند. اما بعضی از مفسران، خطاب: **(لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَّكُم)**: (آن تهمت زدن را برای خود شری نپندارید) بر خانواده ابوبکر صدیق رضی الله عنه حمل کرده‌اند زیرا بیان برائت ام‌المؤمنین سبب برتری و شرف بیشتر این خانواده شد، همان‌گونه که داستان‌شان به عنوان یک قانون عام و کلی برای همیشه در میان داستانهای عفت و پاکی، جایگاه خاصی را احراز کرد. «برعهده هر فردی از آنان» که در این بهتان دست داشته؛ «سهمی از گناه است که مرتکب آن شده است» به سبب آلوده شدن به ترویج این بهتان «و آن کس از آنان که بخش عمده آن تهمت را عهده‌دار شده است، برایش عذاب بزرگی است» که او عبدالله بن ابی و به قولی حسان بن ثابت بود.

محمد بن اسحاق و غیر وی روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در رویداد افک، دو مرد و یک زن را تازیانه زده و حد قذف را بر آنان اجرا کردند، آن دو مرد مسطح بن اثاثه و حسان بن ثابت و آن زن، حمنه دختر جحش بود. به قولی: عبدالله بن ابی را نیز تازیانه زدند.

سپس خدای عزوجل آن تهمت‌زنندگان را با ۹ امر زیر، به سختی مورد توبیخ و سرزنش قرار می‌دهد، که نخستین توبیخ این است:

أُولَٰئِكَ سَمِعْتُهُمْ ظَنُّوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِأَنفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾

«چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن در حق خویش گمان نیک نبردند» یعنی: شایسته این بود که وقتی مؤمنان سخن اهل افک را شنیده بودند، این سخن را نسبت به خودشان قیاس می‌کردند زیرا وقتی صدور چنین عملی از آنان بعید باشد، به طریق اولی صدور آن از ام‌المؤمنین بعیدتر است.

در بیان سبب نزول روایت شده‌است: زن ابی ایوب انصاری رضی الله عنه در هنگام پخش شایعه افک به او گفت: آیا نمی‌شنوی که مردم درباره عائشه چه می‌گویند؟ ابی ایوب گفت: چرا، می‌شنوم اما این سخن دروغ است. ای ام‌ایوب! تو خود رابه جای عائشه قرارده، آیا خودت مرتکب چنین کاری می‌شدی؟ ام‌ایوب گفت: نه، سوگندبه خدا! ابی ایوب

گفت: سوگند به خدا که عائشه از تو بهتر و پاکدامنتر است پس بدان که این شایعه، دروغ و بهتانی ناروا بیش نیست. «و» چرا همه مؤمنان «نگفتند: این دروغی آشکار است» و بهتانی عریان و واضح؟ و اگر همه مؤمنان مانند ابی ایوب رضی الله عنه سخن می گفتند، بی شک این ادبی رفیع و شایسته شأنشان بود. ابن کثیر می گوید: «بهتان بر ام المؤمنین عائشه، از آن روی دروغی آشکار بود که صفوان با کمال خونسردی و با کمال افتخار که ام المؤمنین را از آن ورطه به سلامت رهانیده است، در روشنایی روز به میان لشکر مسلمانان و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و اگر در این کار کمترین شایبه ای می بود، آن دو به این وضوح و جرأت با قضیه برخورد نمی کردند».

تَوَلَّوْا جَاءُ وَعَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شَهَادَةٍ فَإِذَا لَمْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَذِبُونَ ﴿١٣﴾

دومین بانگ توبیخ بر آنان این است: «چرا» فروروندگان در این تهمت «بر» اثبات و صحت سخنانشان در «آن» بهتان «چهار گواه نیاوردند؟ پس چون گواهان را نیاورده اند، آنان» یعنی: فروروندگان در بهتان علیه عائشه رضی الله عنها «نزد خداوند» یعنی: در حکم وی «خود دروغگویانند» یعنی: دروغگوییانی هستند که دروغ را به آخرین پایه آن رسانده اند.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَسَأْتُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٤﴾

توبیخ سوم این است: «و اگر فضل خدا و رحمتش در دنیا و آخرت بر شما نبود، بی گمان به سزای آنچه در آن به دخالت پرداختید» ای تهمت زندگان به حریم عفت ام المؤمنین «به شما عذابی بزرگ می رسد» یعنی: اگر حکم الهی بر شما نبود؛ در دنیا با فضل نهادن بر شما به نعمتهایی که از جمله آنها یکی هم مهلت دادن به شماست و در آخرت؛ با عفو و گذشت از شما، بی گمان حق تعالی شما را بر بهتانی که در آن فرورفتید، به شتاب مجازات می کرد ولی حق تعالی به رحمت خود در دنیا رسوایی بهتانتان را بر شما فرو پوشانید و در آخرت هم بر کسانی که به سوی او توبه کار آیند، رحم می کند. ابن کثیر می گوید: «این فضل و رحمت در حق کسانی است که دارای

ایمان بودند، مانند مسطح و حسان و حمنه، نه در حق عبدالله بن ابی و امثال وی از منافقان بی ایمان».

إِذْ تَلَقَوْنَهُمْ بِالسِّنِّتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

چهارمین توییح این است: «هنگامی که آن بهتان را از زبان یک دیگر می گرفتید» یعنی: بعضی از بعضی دیگر خبر افک را نقل می کردید، بدین سان که چون یکی از شما با دیگری ملاقات می کرد، به او می گفت: به من چنین خبری رسیده است، آیا تو هم از آن خبر داری؟ بدین گونه بود که بی اندیشه و تحقیق و اثبات، این خبر بهتان افروز را از یک دیگر دریافت می کردید «و با زبانهای خویش سخنی می گفتید که به آن علمی نداشتید» یعنی: این سخن شما فقط به زبانهایتان اختصاص داشت، بی آن که با واقعیتی خارجی همراه باشد و در دلها مورد باور قرار گرفته باشد «و آن را کاری سهل و ساده تلقی می کردید» که بر شما در پخش آن گناهی نخواهد بود «با این که آن امر نزد خدا بس بزرگ است» یعنی: گناه و مجازات آن بس بزرگ است.

ابن کثیر می گوید: «حتی اگر آن زن بی گناه و پاکدامن، همسر رسول خدا ﷺ هم نبود، این کار نزد خدا ﷻ بس بزرگ بود، چه رسد به این که این بهتان به همسر خاتم الانبیا ﷺ زده شود». در حدیث شریف آمده است: «بی گمان انسان کلمه ای را از آنچه که سبب خشم الهی است می گوید و به آن هیچ اهمیتی هم نمی دهد، درحالی که به سبب گفتن آن کلمه، از مسافتی که از میان آسمان و زمین دورتر است، در دوزخ فروافکنده می شود».

وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ﴿١٦﴾

پنجمین توییح و تأدیب این است: «و چرا وقتی آن را شنیدید، نگفتید: ما را نرسد که به آن سخن بگوییم» این عتاب و سرزنشی است برای تمام مؤمنانی که به ورطه پخش شایعه افک فرو افتادند. یعنی: چرا آن گاه که داستان افک را شنیدید، در تکذیب بهتان سازان و افترا زندگان نگفتید: اصلاً برای ما سزاوار نیست و به ما نمی رسد که به

این چنین سخنی زبان بیالاییم و چنین سخنی هرگز به هیچ وجه از ما سر نمی زند «تو را به پاکی یاد می کنیم» خداوند! «این بهتانی است بزرگ» و پاک است خدای سبحان از این که چنین بهتانی به همسر پاکیزه رسول محبوبش زده شود. یعنی: وقتی این بهتان را شنیده بودید، باید از سر تعجب و استبعاد (سبحان الله) می گفتید، آری! می گفتید: خداوند! تو را به پاکی یاد می کنیم! برای این که تعجب خویش را از حال این گروهی که داستان افک را به هم بستند، آشکار ساخته باشید.

يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٧﴾

ششمین تأدیب این است: «خداوند به شما اندرز می دهد که هرگز به مانند آن بازنگردید» یعنی: خداوند ﷻ شما را نصیحت می کند، یا بر شما حرام می گرداند که دیگر در تمام مدت حیات خویش به بستن و دامن زدن مانند چنین بهتانی برگردید «اگر مؤمن هستید» به خداوند ﷻ و شریعتش زیرا ایمان مقتضی خودنگه داری از فروافتادن در چنین منجلابی است.

وَبَيْنَ اللَّهِ لَكُمْ آيَاتٍ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٨﴾

«و خدا برای شما آیات خود را بیان می دارد» تا این آیات را دانسته و به آداب خداوند ﷻ متأدب شوید «و خداوند داناست» به آنچه که آشکار یا پنهان می دارید «حکیم است» در شریعت و احکام و تدبیرهای خویش برای خلقتش و از حکمت وی است که حادثه افک آشکار گردد و به دنبال آن، برائت ساحت ام المؤمنین نازل شود تا شما در ورطه هایی نظیر آن درنیفتید.

**إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ
وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٩﴾**

هفتمین تأدیب این است: «به‌راستی کسانی که دوست دارند، فاحشه شایع شود» یعنی: زنا شیوع پیدا کند و منتشر گردد «در میان کسانی که ایمان آورده‌اند» یعنی: در میان پاکدامنان با عفت از اهل ایمان «برایشان در دنیا عذابی دردناک است» با اجرای حد بر آنان «و» نیز برایشان عذابی است دردناک «در آخرت» با عذاب دوزخ «و خدا می‌داند» رازهای سینه‌ها را «و شما نمی‌دانید» مگر آنچه را که خدا خود، شما را به آن آگاه گرداند و کار این گروهی را که جز بدی و بداندیشی هدف دیگری ندارند، افشا سازد پس در حکم و حکمت به خدای متعال تسلیم شوید.

وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿٢٠﴾

هشتمین توبیخ این است: «و اگر فضل و رحمت خداوند بر شما نبود و این که خدا رؤوف و مهربان است» یقیناً شما را در برابر این بهتانتان به شتاب مجازات می‌کرد.

**يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ
عَلِيمٌ ﴿٢١﴾**

نهمین توبیخ فروروندگان در بهتان علیه حضرت عائشه رضی‌الله‌عنها این است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از گامهای شیطان پیروی نکنید» یعنی: از راه و روشهای شیطان پیروی نکنید و به راههایی که او شما را به‌سوی آن فرامی‌خواند، نروید «و هر کس که از گامهای شیطان پیروی کند، بداند که او» یعنی: شیطان «به‌فحشا و منکر فرمان می‌دهد» فحشاء: چیزی است که در زشتی و ناشایستی خود به حد افراط باشد و منکر: چیزی است که عقل، طبع و شرع، آن را ناپسند شمارد. مسلم است که هر کس از شیطان پیروی کرد، مقتدی وی می‌شود و از او در اوامرش اطاعت می‌کند «و

اگر فضل خدا و رحمت وی بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما مزکی نمی شد»
 یعنی: هیچ کس از شما نمی توانست در طول زندگیش نفس خود را از پلیدی ها پاک
 سازد «ولی خداوند هر کس را بخواهد» از خلقش «تزکیه می کند» و پاک می گرداند
 به فضل و رحمت خویش «و خدا شنواست» آنچه را که بندگانش می گویند و
 «دانااست» به تمام دانستنی ها از آن جمله به کسانی که خود را پاک نگه می دارند و به
 کسانی که خود را در هلاکت می افکنند.

**وَلَا يَأْتِلِ أَوْلُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ
 وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا ۗ أَلَا يُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٢٣﴾**

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که
 فرمود: مسطح بن اثاثه از کسانی بود که بخش عمده ای از بهتان افک علیه من را بر
 عهده گرفته بود و او از نزدیکان پدرم ابوبکر و جزو کسان تحت تأمین وی بود. بعد از
 ماجرای افک و سهمی که او در دامن زدن به آن داشت، پدرم سوگند یاد کرد که دیگر
 هرگز به او خیری نرساند. همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: «و صاحبان فضل»
 در دین «و توانمندان شما» در دنیا از نظر ثروت «نباید سوگند خورند بر این که به
 خویشاوندان و بینوایان و مهاجران در راه خدا چیزی ندهند» پس مسطح بن اثاثه هم از
 نزدیکان ابوبکر صدیق رضی الله عنه و هم مهاجر و مسکین بود و هریک از این اوصاف سه گانه
 مستدعی یاری کردن به وی است، با وجود آنچه که از وی در افک سر زد «و باید عفو
 کنند» گناهی را که علیه ایشان (خانواده ابوبکر رضی الله عنهم) مرتکب شده اند «و باید درگذرند»
 از جنایت آنان، با چشم پوشی از جانی و جنایت وی «آیا دوست ندارید که خدا بر
 شما بیامرزد» به سبب عفو و درگذشتن از جنایت کسانی که به شما بد کرده اند؟ «و
 خدا آمرزگار مهربان است» پس چگونه بندگان، در عفو و گذشت از بدکاران و
 بداندیشان، به پروردگار خویش اقتدا نمی کنند.

شایان ذکر است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بعد از نزول این آیه، مجدداً به تأمین مالی و انفاق
 بر مسطح پرداخت و از سوگندش کفاره داد.

إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْفَاضِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٤٣﴾

«بی گمان کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر» از بدکاری که هرگز فروری در فحشاء به ذهنشان هم خطور نکرده است و هرگز بدان سروکاری نداشته و ندارند و با این وجود «با ایمان» نیز هستند «نسبت زنا می دهند» از آن جمله به حضرت عائشه رضی الله عنها که همه این آیات در براءت وی نازل شده است، چنین کسانی «در دنیا و آخرت لعنت شده اند» مراد از لعنت: دور ساختنشان از رحمت خداوند ﷻ، زدن حد بر آنان، ترک نمودنشان از سوی مؤمنان، ساقط شدن رتبه عدالت از آنان و دوریشان از ثنا و ستایش نیک بر زبانهای مؤمنان است «و عذابی بزرگ در پیش دارند» در آخرت. پس کسی که به یکی از همسران پیامبر ﷺ و دیگر زنان پاکدامن با ایمان، نسبت زنا می دهد، او یقیناً مصداق این آیه است.

يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٤﴾

آری! برایشان عذاب سختی خواهد بود در: «روزی که زبانهایشان» به آنچه که سخن گفته اند «و دستها و پاهایشان برای آنچه انجام می دادند، بر ضد آنان گواهی می دهند» به آنچه که در دنیا کرده اند و بسته اند؛ از بهتانها و افتراها و گناهان. آری! خدای سبحان دستها و پاهایشان را به گواهی دادن بر ضدشان ناطق و گویا می گرداند.

يَوْمَ يُؤْفِكُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ﴿٤٥﴾

«آن روز خدا جزای شایسته آنان را به تمام و کمال به آنان می دهد» بی هیچ کم و زیادی، به طور آماده و حاضر و به صورت قطعی «و» آن روز «می دانند که خدا همان حق المبین است» یعنی: حق آشکار است در ذات و صفات و افعال خویش زیرا در آن روز شکوک و شبهات از میان برداشته می شود و به همه علم یقینی دست می دهد. زمخشری می گوید: «اگر تمام قرآن را زیور و کنید و از آنچه که نافرمانان را به آن تهدید کرده است جست و جو نمایید، نمی بینید که خداوند ﷻ در هیچ موضوعی چون

موضوع بهتان علیه عائشه رضی الله عنها، درستی و شدت به کار برده باشد و نه چنان آیات کوبنده آمیخته با هشدار سخت را نازل کرده باشد و اگر جز همین سه آیه در این باره نازل نمی شد، همین سه آیه کافی بود».

الْحَيْثُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ وَالطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مَبْرُؤَاتٌ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٦٦﴾

«زنان پلید برای مردان پلیدند» یعنی: زنان پلید و ناپاک سزاوار مردان پلید و ناپاکند و ویژه آنان می باشند «و» همچنین «مردان پلید برای زنان پلیدند» و از آنها در نمی گذرند. همچنین است معنی این فرموده خدای متعال: «و زنان پاکیزه برای مردان پاکیزه اند و مردان پاکیزه برای زنان پاکیزه» پس از آنجا که رسول خدا ﷺ خود پاکیزه اند لذا همسری پاک و پاکیزه سزاوارشان است، از این روی عائشه رضی الله عنها پاک و پاکیزه است و سزاوار آن است که شوهری پاک و پاکیزه مانند پیامبر ﷺ داشته باشد «این گروه» مردان و زنان پاکیزه «از آنچه» مردان و زنان پلید و ناپاک «در باره ایشان می گویند، برکنارند» با این آیه برائت حضرت عائشه رضی الله عنها از بهتان با وضوح تمام اعلام شد چنان که ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آن می گوید: «این آیه درباره عائشه و اهل افک نازل شد». «برایشان آمرزش و روزی نیکوست» که همانا روزی بهشت می باشد.

روایت شده است که سیدتنا عائشه رضی الله عنها فرمود: «برایم نه خصلت داده شده که به هیچ زنی قبل از من داده نشده:

۱ - آن گاه که جبرئیل رضی الله عنه رسول خدا ﷺ را به ازدواج با من فرمان داد، به شکل و صورت من فرود آمد.

۲ - من تنها دختر باکره ای بودم که پیامبر ﷺ با من ازدواج کردند و با هیچ بکری غیر از من ازدواج نکردند.

۳ - آن گاه که رسول خدا ﷺ رحلت نمودند، سر مبارک ایشان در آغوش من بود.

۴ - رسول خدا ﷺ در خانه من دفن شدند.

- ۵ - فرشتگان در خانه من بر آن حضرت ﷺ گرد آمدند.
- ۶ - آن گاه که وحی نزد دیگر همسران پیامبر ﷺ بر ایشان نازل می شد، آنها از نزد ایشان پراکنده می شدند و دور می رفتند اما چون وحی در کنار من بر ایشان نازل می شد، با ایشان در درون یک لحاف قرار داشتم.
- ۷ - من دختر جانشین و صدیق (تصدیق کننده نخستین) ایشان هستم.
- ۸ - عذر و براءت من از آسمان نازل شد.
- ۹ - من پاکیزه آفریده شدم و در نکاح سرور پاکیزه ای درآمدم و از بارگاه خداوند ﷻ به آموزش و رزقی نیکو وعده داده شده ام».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَدْخُلُوْا بُيُوْتًا غَيْرَ بُيُوْتِكُمْ حَتّٰى تَسْأَلُوْا وَّتُسَلِّمُوْا عَلٰى اَهْلِهَا ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تُذَكَّرُوْنَ ﴿٣٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، وارد خانه هایی غیر از خانه های» ملکی و مسکونی «خود نشوید تا اجازه بگیرید» یعنی: مگر آن که اجازه بگیرید و بدانید که صاحبخانه از حضور شما آگاه شده و به شما اجازه ورود داده است. پس چون از این امر مطمئن شدید، آن گاه وارد شوید.

نسفی می گوید: «اعلام به صاحب خانه برای کسب اجازه ورود، با گفتن سبحان الله، یا الله اکبر، یا الحمد لله، یا سینه صاف کردن است».

«و بر اهل آن خانه سلام گوید» با این صیغه: السلام علیکم، اجازه هست که داخل شوم؟ و این سخن را از یک تا سه بار تکرار کنید. آری! سه بار اجازه گرفتن مستحب است و اگر بعد از آن برای دیدارکننده اجازه دخول داده شد، خوب و در غیر آن باید بازگردد. اما امروزه که مردم برای خانه هایشان دروازه و زنگ نصب کرده اند، اجازه گرفتن با یک تا سه بار کوبیدن در، یا به صدا در آوردن زنگ است «این» اجازه گرفتن و سلام گفتن «برایتان بهتر است» از داخل شدن به طور ناگهانی. یعنی: برای هر دو طرف بهتر است، اعم از اجازه گیرنده و اهل آن خانه «باشد که متذکر شوید» مراد از تذکر، پند پذیرفتن و عمل کردن به این دستور است.

از عدی بن ثابت رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: زنی از انصار به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! من در خانه خود بر حالی قرار دارم که دوست ندارم کسی مرا آن گونه ببیند اما مردی از اعضای خانواده‌ام پیوسته بر من در آن حال وارد می‌شود، من چه کار باید بکنم؟ همان بود که این آیه نازل شد.

فَإِنْ لَمْ يَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ آرْجِعُوا فَآرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿٢٨﴾

«پس اگر در آنجا کسی را نیافتید، وارد آن نشوید تا به شما اجازه داده شود» به ورود در آن از سوی کسی که مالک این اجازه است «و اگر به شما گفته شد بازگردید پس بازگردید» یعنی: اگر اهل آن خانه به شما گفتند: باز گردید! پس بازگردید و بار دیگر درخواست اجازه از آنان را تکرار نکنید «که آن برایتان پاکی را سزاوارتر است» از کی لکم: برای شما بهتر و پاکیزه‌تر است از آلوده شدن به پافشاری بر دخول زیرا عدم پافشاریتان حاکی از سلامت قصد، پاکی نیت، دوری از معرض گمان و تهمت و گریز از دنائت و پستی است، در حالی که پافشاری بر دخول و هر کار دیگری که موجب ناراحتی اهل آن خانه شود، مانند کوبیدن در به شدت، بلند کردن صدا و دیگر امور خلاف اصول معاشرت، دور از ادب شرعی می‌باشد «و خدا به آنچه انجام می‌دهید، داناست» پس باید کاملاً به هوش باشید که چه می‌کنید.

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ

﴿٢٩﴾

«بر شما گناهی نیست که به خانه‌های مسکونی‌ای درآیید که در آنجا متاعی دارید» متاع: منفعت و کالاهایی است که فروخته می‌شود، یا بهره و نیازی است که باید برآورده شود. این خانه‌ها عبارتند از: هتل‌ها، دکانها و مانند آنها از ساختمانهای عمومی زیرا صاحبان آنها، کالاها و خدمات خویش را در آنها قرارداده‌اند پس این خود در حکم اجازه دخول برای تمام مردم است. عطاء می‌گوید: «مراد از آن، خانه‌های متروک

و ویران است.» «و خدا آنچه را آشکار و آنچه را پنهان می‌دارید، می‌داند» این هشدار و تهدیدی است برای کسی که به آداب شرعی ورود به خانه‌ها متأدب و آراسته نمی‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه استئذان نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! پس تکلیف تجار قریش که در میان مکه، مدینه و شام رفت و آمد دارند و در میان راه خانه‌های مخصوصی دارند که از سکنه خالی است، چه می‌شود؟ همان بود که این آیه نازل شد.

قُلِ الْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَنْصُرِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ



بعد از آن که حکم استئذان ذکر شد، خدای متعال آن را با بیان حکم عام نگریستن دنبال کرده می‌فرماید: «به مردان با ایمان بگو: دیدگان خود را فروبندند» در نگریستن به نامحرم و به نگاه حلال بسنده کنند زیرا مؤمنان از دیگران به پایبندی بر این ادب سزاوارترند. البته فروپوشیدن چشم از سوی شخصی که می‌خواهد اجازه ورود بگیرد، برای قطع اسباب و مقدمات زنا است، اسبابی که یکی از آنها نگاه کردن می‌باشد. فروبستن چشم عبارت است از این که شخص بعضی از نگاه خویش را فرو پوشد، به گونه‌ای که آن را از رؤیت بازدارد زیرا (من) در آیه کریمه، مفید بعضیت است. علما گفته اند: دلیل این بعضیت این است که اولین نگاهی که از سوی نگاه کننده بدون قصد می‌افتد، بخشوده است «و» به مردان با ایمان بگو: «پاکدامنی ورزند» از آنچه که برایشان حرام است «این» فروبستن چشم و پاکدامنی «برایشان پاکیزه‌تر است» از آلوده شدن به گمان و تهمت و پاکیزه‌تر است از درافتادن به این پستی و دنائت «زیرا خدا به آنچه می‌کنند، آگاه است» این هشدار است برای کسانی که چشمانشان را از حرام فرونبسته، یا پاکدامنی نمی‌ورزند و ترغیبی است برای کسانی که مواظب نگاه خویش بوده و هر حرکت و سکون خویش را به دقت و احتیاط می‌پایند.

باید دانست که نگاه شهوت آمیز به روی پسر (امرد)، به اتفاق ائمه حرام است. صاحب تفسیر «الاساس» می گوید: «اما کسانی که نگاه به سوی امردان را، نگاه به سوی مظاهر جمال الهی می دانند و این کار را راهی به سوی خداوند ﷻ می شناسند - چنان که بعضی از گروه های مدعی تصوف و عرفان چنین می کنند - باید گفت که این سخنان کفری بزرگتر از کفر پرستشگران بتان و کفر قوم لوط است و این گروه از بدترین زندیقان مرتدی هستند که قتلشان به اجماع کل امت واجب است...»^۱.

وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُنَ مِنْ أَبْصَرِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا
وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ
بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ
أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ
يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ
جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

علما در بیان سبب نزول گفته اند: اسماء بنت مرثد رضی الله عنها در خانه خود بود که زنان با حالتی نا مناسب بر وی وارد شدند، به طوری که سینه هایشان برهنه و خلخالها بر پاهایشان نمایان بود، اسماء گفت: چه زشت است این صحنه! همان بود که نازل شد: «و به زنان با ایمان بگو: دیدگان خود را» از نگرستن به نامحرم «فرو بندند» علما با این آیه، بر تحریم نگرستن زنان به سوی نامحرمان استدلال می کنند «و فرج های خویش را حفظ کنند» یعنی: بر آنان لازم است تا به همان وجهی که به مردان دستور داده شده، پاکدامنی ورزند. فروبستن دیدگان را برحفظ فرجها مقدم گردانید زیرا نگاه، پست چی زنا و پیشاهنگ بدکاری است.

در حدیث شریف به روایت جریر بن عبدالله بنجلی رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا ﷺ راجع به نظر ناگهانی پرسیدم، ایشان به من دستور دادند که نگاهم را

^۱ نگاه کنید به: الاساس فی التفسیر ۷/۳۷۴۸.

برگردانم». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمودند: «یا علی، لا تتبع النظرة النظرة، فان لك الأولى وليس لك الآخرة : ای علی! نگاه دوم، نگاه اول را دنبال نکند زیرا نگاه اول از تو بخشوده است اما نگاه دوم چنین نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از نشستن بر سر راهها پرهیزید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! از این کار چاره و گزیری نداریم زیرا مجالس ما بر سر این راههاست و در آن با هم سخن می‌گوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر که چاره‌ای ندارید پس حق راه را به آن بدهید. اصحاب گفتند: یا رسول الله! حق راه چیست؟ فرمودند: فرو بستن چشم (از نامحرم)، نگاه داشتن آزار خود از دیگران، جواب دادن سلام، امر به معروف و نهی از منکر».

«و» زنان «زینت خود را آشکار نگردانند» مانند زیورآلات و دیگر آرایشهای خود را. این - به طریق اولی - نهی از نمایان کردن مواضع زینت و آرایش در بدنهایشان نیز هست. نسفی - که حنفی است - می‌گوید: «مواضع زینت عبارت است از: سر، گوشها، گردن، سینه، بازوها و ساقهای زنان زیرا این مواضع محل آویختن زنجیر، گوشواره، گردن‌بند، دست‌بند، خلخال، میخک و غیره است.» آری! زینت خود را آشکار نگردانند «مگر آنچه از آن که پیدا است» به طور طبعی، که عبارت است از: لباس، صورت و هر دو کف دست زن زیرا در پوشاندن آنها حرج است. چنان‌که نسفی می‌گوید: «زن ناگزیر است تا اشیاء را با دستان خویش بگیرد و ناگزیر است که صورت خویش را برهنه کند، مخصوصا در ادای شهادت و در محاکمه و نکاح.» ابن‌عباس و قتاده گفته‌اند: «زینتی که به طور طبعی پیدا و نمایان است، عبارت است از: سرمه، دست‌بند، حنا، انگشتر و مانند اینها لذا نمایان ساختن اینها برای زن جایز است.» در روایت دیگری از ابن‌عباس و ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است: «زینتی که آشکار است، عبارت از چهره و هر دو کف دست می‌باشد.» قول راجح در فقه و شریعت این است که: صورت و کف دستهای زن - چنانچه خوف فتنه نباشد - عورت نیست اما اگر

خوف فتنه وجود داشت و اهل فسق و فجور در جامعه بسیار بودند، پوشیدن صورت واجب است.

«و باید که روسری‌هایشان را بر گریبانهایشان فرو اندازند» خمر: جمع خمار است و آن چیزی است که سر با آن پوشانده می‌شود. جیوب: جمع جیب است و آن محل شکاف پیراهن از جایی است که سر از آن داخل می‌شود «و زینت خود را آشکار نسازند» یعنی: آرایش پنهانی خود، مانند موی و آنچه را که بر سر و گردن و سینه دارند «جز برای شوهران یا پدرانشان یا پدران شوهران یا پسرانشان یا پسران شوهران یا برادرانشان یا پسران برادران یا پسران خواهرانشان» در فرموده حق تعالی: (أَوْ أَتْبَاهِهِمْ) : (یا پسرانشان)، پسران پسران و پسران دختران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته باشند. و در: (ءَابَاؤُهُمْ وَ بَنَاتُهُمْ) : (پدران شوهرانشان)، پدر بزرگ (جد)، شوهر و پدر مادرشوهر نیز داخل می‌شوند، هرچند در مراتب پایین قرار داشته باشند. پس در همه این موارد زنان می‌توانند با آن قسمت‌های مجازی از زینت پنهانی خویش که نمایان است، در برابر این محرمان ظاهر شوند. در قید پسران شوهران، پسران پسران شوهران نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین قرار داشته باشند. همچنین در پسران برادران و پسران خواهران، پسران پسرانشان نیز داخل می‌شوند، هرچند در رده‌های پایین تر قرار داشته باشند. عمو و دایی نیز در جواز نگریستن به قسمت‌های مجاز بدن محارمشان، مانند سایر محارمند ولی آیه مبارکه از آنان یاد نکرد زیرا آنان به منزله پدرند. باید دانست که شیرخوارگی نیز چون نسب است، یعنی تمام نزدیکان رضاعی، حکم نزدیکان نسبی و سببی فوق را دارند پس همه اینان محرمانی‌اند که برای زن جایز است تا در برابر آنها با زینت خویش ظاهر شود اما بدون آرایش.

«یا زنان همکیشان» یعنی: همچنان زنان مسلمان می‌توانند، در برابر زنان مسلمان آزاد همانند خود، با زینت خویش ظاهر شوند، همچون زنانی که خدمتکار، یا همدم و هم صحبت آنانند و به حکم خدمت یا صحبت با آنان معاشرت و آمیزش دارند. کنیزان نیز در جمله اینان داخل می‌شوند. علما گفته‌اند: زنان کفار - اعم از اهل ذمه و غیرآنان

- از این حکم خارج اند بنابراین، جمهور فقها برآنند که بر زن مسلمان نمایان ساختن چیزی از جسمش - بجز روی و هردو کف دستش - در نزد زن کافر جایز نیست تا زن کافر محاسن و زیبایی‌هایش را برای شوهرش یا دیگران توصیف نکند بنابراین، زن کافر نسبت به زن مسلمان همچون مرد بیگانه است. اما زن مسلمان می‌داند که وصف کردن زنان بیگانه در نزد شوهرش جایز نیست لذا خود را از آن بازمی‌دارد چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «زن نباید با زن دیگر هم صحبت شده و سپس او را برای شوهرش توصیف کند چنان‌که گویی شوهرش به سوی او می‌نگرد». ولی در نزد حنبلی‌ها، زن کافر می‌تواند به سوی آن بخش از بدن زن مسلمان نگاه کند که زن مسلمان به وی می‌نگرد. اما عورت زن نسبت به زن - مطلقا - فقط ما بین ناف و زانوست. «یا ملک یمین‌هایشان» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر بردگانش - یعنی غلامان و کنیزانش، چه مسلمان باشند و چه کافر - آشکار سازد «یا مردان بی‌رغبت به زنان که پیرو شمایند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر مردانی که تابع خانواده‌اند، مانند خادم، اجیر، یا خصی (مرد بی شهوت جنسی) یا مخنث، یا ابله، آشکار سازد زیرا اینان فقط به دنبال نان و آب خویش‌اند و هیچ یک به زنان شهوت و حاجتی ندارند «یا کودکانی که بر عورت‌های زنان وقوف حاصل نکرده‌اند» یعنی: زن مسلمان می‌تواند، قسمت‌های مجاز از زینت خود را در برابر چنین کودکانی آشکار سازد. شایان ذکر است که به انسان تا آن‌گاه «طفل» گفته می‌شود که مراهق نشده و به حد شهوت جماع نرسیده باشد و به حرکات و مواضع فتنه‌انگیز و دلربای زنان متوجه نشده و التفاتی نکند؛ مثلا آهنگ لطیف و هیجان برانگیز صدای زنانه و حرکات عشوه‌گرانه آنان را با حس شهوانی، احساس نکند «و نباید زمین را با پاهایشان بکوبند تا آنچه از زینتشان را که نهان می‌دارند، معلوم گردد» یعنی: زن نباید در هنگام راه رفتن پاهای خود را بر زمین بکوبد تا صدای پای برنجن (جرس) وی شنیده شود و این شامل هر حرکت دیگری نیز که به فتنه و فساد بینجامد می‌شود،

مانند حرکت دادن دست با دستبندها، حرکت دادن زنگوله‌ها در موهای سر، استعمال عطر و آرایش در هنگام بیرون رفتن از خانه.

احناف با استدلال به این آیه گفته‌اند: صدای زن عورت است زیرا وقتی صدای زنگ پای او مورد نهی باشد، صدای خود وی به طریق اولی عورت است. زجاج می‌گوید: «صدای ابزارآلات زینت زنان، از آشکار ساختن آنها شهوت انگیزتر است.» «و ای مؤمنان! همگی به درگاه خدا توبه کنید» و در این‌که توبه کردن فرضی از فرایض دین است، هیچ اختلافی نیست. آری! توبه کنید «باشد که رستگار شوید» و به سعادت دنیا و آخرت نایل آید.

نسفی می‌گوید: «بنده هر چند کوشش کند، باز هم در امتثال اوامر و نواهی خدای متعال از سهو و قصور خالی نیست، از این جهت است که حق تعالی تمام مؤمنان را به توبه سفارش کرده است.»

خلاصه این‌که: عورت بر چهار قسم است:

۱ - عورت مرد با مرد: نگریستن مرد به سوی تمام بدن مرد دیگری - بجز ما بین ناف تا زانوی او - جایز است. البته برای مردان خوابیدن در کنار هم جایز نیست زیرا رسول خدا ﷺ زنان و مردان را از خوابیدن و هم‌بستر شدن در زیر یک جامه با هم جنس خود نهی کرده‌اند. هم‌آغوش شدن و روبوسی مرد با مرد نیز مکروه است، مگر این‌که شخص فرزند خود را از روی شفقت ببوسد. گفتنی است که مصافحه با دست مستحب است چنان‌که در حدیث شریف آمده است.

۲ - عورت زن با زن: همانند عورت مرد با مرد است و در هنگام بیم فتنه، خوابیدن زنان با یک‌دیگر در پهلوی هم جایز نیست.

۳ - عورت زن با مرد: اگر زن نسبت به مرد بیگانه بود، تمام بدن وی نسبت به او عورت است و نگاه کردن به سوی چیزی از بدن وی - جز روی و هر دو کف دستش - جایز نیست. ولی ابوحنیفه نگاه کردن به سوی زن بیگانه را برای یک بار جایز شمرده، در صورتی که بیم فتنه نبود. نگاه کردن به سوی زن بیگانه برای خواستگاری، در هنگام

دادوستد، در هنگام تحمل و برعهده گرفتن شهادت و نیز برای پزشک امانتدار جایز است.

۴ - عورت مرد با زن: اگر مرد نسبت به زن بیگانه بود، عورت مرد نسبت به وی از میان ناف تا زانوست.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «هدف اسلام، به وجود آوردن جامعه پاکیزه‌ای است که شهوت‌ها در هر آن و هر لحظه، در آن برانگیخته نشود زیرا انگیزش لحظه به لحظه و بی‌مهاری شهوت، به آنچنان آتشفشان شهوانی‌ای می‌انجامد که نه خاموش می‌شود و نه سیراب... لذا یک لحظه نگاه خاینانه، یک لحظه حرکت عشوه‌گرانه و تهییج‌کننده، یک صحنه از آرایش شهوت برانگیز و یک منظره از پیکره برهنه... کافی است که این آتشفشان جنون‌وار حیوانی را تحریک کرده و زمام اعصاب و اراده را از کف با کفایتان بریاید، چه رسد به شهوت بارگان بی‌هنری که همیشه در گنداب شهوت‌بارگی می‌لولند... و مسلم است که نتیجه، چیزی جز هرج و مرج بی‌مهاری، یا بیماری‌های عصبی و عقده‌های روانی ناشی از سرکوب شهوت بعد از تهییج پیاپی آن، نیست.»

وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِيَابِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٣٢﴾

«و همسر دهید ایم هایتان را» ایم: مرد بی‌همسر و زن بی‌شوهر است، چه بکر باشد و چه بیوه. باید دانست که نکاح سنتی از سنت‌های مؤکده است، به‌دلیل این حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «النکاح من سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی: نکاح از سنت من است پس کسی که از سنت من اعراض کرد، از من نیست.» ولی داشتن قدرت بر نکاح و برآمدن از عهده تکالیف آن شرط است. امر در آیه مبارکه - نزد جمهور علما - برای استحباب است. «و» نیز همسر دهید «غلامان و کنیزان درستکار خود را» که در تحت ملکیت شما قرار دارند. مراد از صلاح و درستکاری آنها: مؤمن بودنشان است «اگر فقیر باشند، خداوند از فضل خویش آنان را توانگر خواهد کرد» یعنی: از همسر دادن زنان

و مردانتان به سبب فقر آنان امتناع نورزید زیرا کسی که ازدواج کند، خدای عزوجل او را توانگر می‌کند، با بخشیدن غنای نفس و غنای مال به وی «و خداوند گشایشگر است» و توانگر ساختن آن بندگان فقیرش، چیزی از فراخنای ملک وی کم نمی‌کند. «دانا است» به مصالح و منافع خلقش.

در حدیث شریف آمده است: «سه کس اند که یاری نمودنشان بر خدای عزوجل حق و ثابت است:

۱ - نکاح کننده‌ای که قصد عفت و پاکدامنی دارد.

۲ - مکاتبی که قصد دارد تا با پرداخت وجه آزادی خود، از قید بردگی آزاد شود.

۳ - جهادگر در راه خدا ﷺ.

وَلَيْسَتَعَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْنِعُونَ الْكُتُبَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَءَاتُوهُمْ مِّن مَّالِ اللَّهِ الَّذِي ءَاتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَّتَكُمْ عَلَى الْبِعَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْنُوهُ عَرْضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ



«و کسانی که اسباب ازدواج را نمی‌یابند، باید پاکدامنی پیشه کنند» یعنی: کسانی که هزینه‌های ازدواج - از قبیل مهر و نفقه - را نمی‌یابند، یا کسانی که همسر مناسبی نمی‌یابند، باید از فروافتادن در باتلاق زنا و حرام، عفت و پاکدامنی ورزند؛ با روزه گرفتن، تفکر، ذکر و دوری جستن از هر منظره تهییج کننده‌ای «تا خدا آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند» یعنی: برایشان روزی عنایت کند که به وسیله آن توانگر شده و قدرت ازدواج را پیدا کنند «و کسانی از ملک یمین‌هایتان که در پی مکاتب ساختن خود هستند» کتاب و مکاتب: این است که مولی به برده‌اش در برابر مالی که به اقساط به وی می‌پردازد، امکان بدهد که خود را از او بازخرد کند و چون آن مبلغ را پرداخت، آزاد می‌شود «پس اگر در آنان خیری یافتید، مکاتب‌شان سازید» یعنی: با آنان عقد کتابت ببندید. مراد از یافتن خیر در آنان: توانایی‌شان بر پرداخت وجه

کتابت است «و از مال خداوند که به شما ارزانی داشته، به آنان بدهید» با کاستن از مبلغ بازخرید آنان. یعنی: در صورتی که وجه بازخرید خود را تماما پرداخته باشند، از آن مبلغ به آنان چیزی برگردانید.

نسفی می‌گوید: «این فرمانی است بر وجه وجوب برای مسلمانان، که باید به بردگان مکاتب خود کمک مالی کنند، سهم آنان را از زکات بپردازند و با هر وسیله مشروع دیگری به آزادی آنها کمک کنند و در این کار به رسول خدا ﷺ و پیروان راستینشان اقتدا نمایند. اینک به این آمار توجه کنید: رسول خدا ﷺ خود (۶۳) برده را آزاد کردند. عائشه ام‌المؤمنین (۶۷) برده را آزاد کرد. عباس عموی پیامبر ﷺ (۷۰) برده را. حکیم بن حزام رضی الله عنه (۱۰۰) برده را. عبدالله بن عمر (۱۰۰۰) برده را. عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه سی هزار برده را... و از این نمونه‌ها در تاریخ اسلام بسیار داریم». البته یکی از عوامل مهم از بین رفتن تدریجی بردگی در جامعه اسلامی نیز، همین روش ستوده مسلمانان بوده است.

«و کنیزان خود را اگر خواهان پرهیزکاری باشند» یعنی: اگر خواهان پاکدامنی باشند «به بغاء وادار نکنید» بغاء: تن دادن زنان به زنا در برابر دریافت مزد است «برای این که بهره زندگانی دنیا را به دست آرید» از مبالغی که کنیز با فروختن شرمگاه خود برای شما می‌اندوزد. عادت اعراب چنین بود که کنیزان خود را به فحشا وامی‌داشتند و از آنان بر این کار مالیات می‌گرفتند در حالی که آنان خواستار عفت و پاکدامنی بودند پس باید دانست که قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند) شرط نهی نیست بلکه شرط تصور و تحقق اجبار است زیرا اجبار متصور نیست مگر همراه با اراده پاکدامنی لذا کسی که کنیز راضی به عمل زنا را به این عمل دستور می‌دهد، اجبار کننده وی نامیده نمی‌شود. بنابراین، از قید: (اگر خواهان پرهیزگاری باشند)، این معنی بر نمی‌آید که اگر خود کنیزان خواهان عفت نبوندند، باکی نیست که به عمل زنا اجازه داده شوند و شما بتوانید آنها را به زنا وادار کنید. «و هر کس آنان را اجبار کند» بر زنا «در حقیقت خدا پس از اجبار کردن آنان، آمرزنده مهربان است» اگر توبه کنند زیرا هر چند به زور و اکراه به ارتکاب عمل زنا واداشته شده‌اند اما چه بسا که به حکم سرشت و طبیعت

بشری، در خلال عمل زنا از شایبه میل و رغبت به آن خالی نباشند ولی چون اساس عمل بر مبنای اجبار و فشار است، خدای متعال نسبت به این کنیزان آمرزگار و مهربان می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه مبارکه درباره عبدالله بن ابی رئیس منافقان نازل شد که شش کنیز داشت و همه را بر زنا اجبار می‌کرد و بر آنها مالیاتی وضع کرده بود.

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ وَمَثَلًا مِّنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٣٤﴾

«و به راستی به سوی شما آیاتی مبینات» یعنی: روشن و روشنگر «و مثلی از کسانی که پیش از شما گذشتند» یعنی: خبری از داستانهای شگفت آور و عبرت آموز امت‌های پیشین «و موعظه‌ای برای پرهیزگاران نازل کرده‌ایم» که بویژه پرهیزگاران از آن بهره می‌گیرند. پس هر کس از آیات روشن و اندرزهای مبرهن قرآن بهره‌نگیرد، یقیناً میان او و قرآن حجابی قرار ندارد.

﴿٣٥﴾ اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كِشْكُوفٌ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُّبْرَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣٥﴾

«الله نور آسمانها و زمین است» نور: در لغت روشنی و پرتوی است که اشیاء را با انعکاس و بازتاب خود منور و نمایان می‌کند و آنها را بر چشمها می‌تاباند. آری! خداوند جل جلاله نور است که قوام و نظام کائنات و هستی از اوست... هدایتگری است که رهبری کاینات به اوست و هموست که آسمانها و زمین را - با سامان‌دهی احوال اهالی آنها و کمال تدبیر و رهبری خویش - برای کسانی که در آنها به سر می‌برند، روشن و روشنگر گردانیده است. البته قلب رسول خدا ﷺ این نور الهی را به طور کامل دریافته بود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا ﷺ از طایف - در آن سفر پر مشقت خویش که به قصد دعوت اهالی آن عازم گردیده بودند - بر می‌گشتند، چنین

دعا کردند: «... أعوذ بنور وجهك الذي أشرقت به الظلمات، وصلح عليه أمر الدنيا والآخرة: به نور روی تو که به وسیله آن تاریکی‌ها درخشان و کار دنیا و آخرت سامان یافته است، پناه می‌برم...». «مثل نور او» یعنی: نوری که از حق تعالی باز می‌تابد و آن را در دل بنده مؤمن خویش قرار داده است «مانند مشکاتی است» مشکات: طاقچه‌ای است که در آن چراغ را می‌گذارند و نور چراغ در آن پرتو و شعاعی بهتر و بازتابی فراگیرتر پیدا می‌کند «که در آن» مشکات «چراغی است و آن چراغ در قندیلی است» یعنی: آن چراغ در درون شیشه و آبگینه‌ای است، بدین جهت، نور و روشنی آن بیشتر و قوی‌تر است «آن قندیل گویی کوکبی دری است» یعنی: گویی آن شیشه، اختری درخشان شبیه در و گوهر است. ضحاک می‌گوید: «کوکب دری، ستاره زهره است». «که افروخته می‌شود» آن شیشه «از» روغن «درخت بابرکت زیتونی» گفته اند: از برکت درخت زیتون این است که میوه آن هم نان خورش است، هم روغن، هم پیراینده پوست، هم آتش‌افروز و هیچ چیز از درخت زیتون نیست مگر این که در آن منفعتی وجود دارد «که» آن درخت خجسته زیتون «نه شرقی است و نه غربی» یعنی: آن درخت، درختی است که هیچ چیز آن را از نورخورشید در حجاب قرار نمی‌دهد زیرا موقعیت آن در کوهی بلند یا در وسط تپه‌ای زرع شده‌ای است که خورشید بر آن فقط در وقت طلوع یا غروب نمی‌دمد بلکه از اول تا آخر روز در معرض تابش نور خورشید قرار دارد «نزدیک است که روغنش روشنی بخشد - هرچند آتشی به آن نرسیده باشد» یعنی: گویی روغن آن - به جهت زلالت و درخشش خود - حتی قبل از آنکه آتشی بدان برسد، می‌درخشد زیرا روغن اگر صاف و زلال باشد، از دور دارای شعاع و پرتو است.

ابن عباس رضی الله عنهما در معنی آن می‌گوید: «چنان‌که روغن صاف و زلال قبل از رسیدن آتش به آن می‌درخشد و هنگامی که آتش به آن رسید، بر درخشش خود می‌افزاید و همچنین است قلب مؤمنی که قبل از رسیدن علم به آن، به هدایت عمل می‌کند ولی چون علم به آن رسید، بر هدایت خویش می‌افزاید و بر آن نوری بر نوری افزوده می‌شود». از همین باب است حدیث شریف: «اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله: از فراست و

تیزبینی مؤمن پروا کنید زیرا او با نور خدا می‌نگرد». «نوری بر روی نوری است» زیرا چراغ خود نوری است، شیشه نور دیگری است و انعکاس آن از چراغدان نوری دیگر «خدا هر که را بخواهد با نور خویش هدایت می‌کند» و او را به حق می‌رساند - یا با الهامی از جانب خویش، یا به وسیله نگرش خود او در دلایل حق «و خداوند برای مردم مثلها می‌زند» یعنی: حقایق را - برای نزدیک ساختن آنها به فهم‌ها - با اشباه و همانندهای آنها بیان می‌دارد «و خدا به هر چیزی داناست» پس او به کسانی که مستحق هدایتند و کسانی که مستحق گمراهی می‌باشند، داناتر است.

این آیه عظیم الشان، مثلی برای انوار قرآن در قلب مؤمن است. یعنی: چنان‌که چراغ موصوف، پرتو و درخششی مضاعف دارد، همچنان قرآن سرچشمه درخشش هدایتهاست. پس چراغ قرآن است، شیشه قلب مؤمن، چراغدان فهم و زبان وی و درخت بابرکت هم درخت وحی و شریعت است که نه شرقی و نه غربی است. یا - به تعبیر علوم معاصر - می‌توانیم بگوییم که: لامپ برق نورش را از مولد برق می‌گیرد و مولد برق مکانی دارد و به محرکی نیاز دارد پس لامپ نور، قلب مؤمن است، مولد نور شریعت است، کارگاه تولید مسجد است و محرک آن تسبیح و ذکر و نماز و نیایش... و نزدیک است که حجت‌های قرآن بدرخشند هرچند که خواننده هم نشود چنان‌که نزدیک است روغن زلال زیتون بدرخشند، هرچند بر آن آتشی افروخته نشود. نور مؤمن از دو منبع است، نور فطرت و نور شریعت پس هرگاه نور فطرت و نور شریعت در انسانی جمع شد، او در کمال تعالی انسانی خویش خواهد بود.

باید دانست که باری تعالی آفریننده نور حسی در آسمانها و زمین است اما او خود از انوار حسی نیست.

در حدیث شریف آمده است: «قلب‌ها بر چهار نوع اند:

- ۱ - قلبی است صاف و بی‌غش که مانند چراغی می‌درخشد.
- ۲ - قلبی است که در غلاف قرار داشته و به غلاف خود بسته شده است.
- ۳ - قلبی است که واژگون شده است.
- ۴ - قلبی است که منقلب شده است.

اما قلب صاف و بی‌غش، قلب مؤمن است و چراغ آن نور آن است. قلب در غلاف، قلب کافر است. قلب واژگون شده قلب منافق است که حق را شناخته سپس منکر آن گشته. اما قلب برگردانده شده قلبی است که در آن ایمان و نفاق هر دو وجود دارد، که صفت ایمان در آن، مانند صفت بذری است که آن را آب پاکیزه رشد و نمو می‌دهد و صفت نفاق در آن مانند صفت زخمی است که خون و زردآب آن را رشد می‌دهد...».

فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لِيُذَكَّرُوا فِيهَا بِمَا لَمْ يُحِبُّوا وَالْأَصَالِ ﴿٣١﴾

ابن کثیر می‌گوید: بعد از آن‌که خدای متعال قلب مؤمن را به چراغی در شیشه‌ای صاف بسان قندیل تشبیه کرد، اینک محل و جایگاه این قندیل را که مساجدند بیان می‌کند: «در خانه‌هایی که خدا اجازه داده است که رفعت یابند» یعنی: در مساجدی که خدا ﷻ فرمان داده تا مورد تعظیم و حرمت قرار گیرند و شأن و جایگاه آنها رفیع و قدر و منزلت آنها والا باشد و از پلیدیها و نجاستها پاک گردانیده شوند و نیز رخصت داده که آن خانه‌ها برافراشته و بلندوبالا بنا شوند «و نامش در آنها یاد شود» با اذان و نماز و تسبیح و سایر ذکرها پس اینها بهترین خانه‌های روی زمین‌اند «در آنها برای او در صبح و شام» یعنی: در اوایل و اواخر روز «تسبیح گفته می‌شود» أصل: جمع الجمع است زیرا جمع أصل است و أصل خود جمع اصیل می‌باشد که به آخر روز اطلاق می‌شود. خدای متعال (غدو: بامداد) را به صیغه مفرد ذکر کرد زیرا در آن یک نماز بیشتر نیست اما (أصال) را به صیغه جمع یاد کرد زیرا از نیمه روز تا شامگاه، یعنی چهار نماز دیگر را در بر می‌گیرد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر که خدای عزوجل را دوست دارد، باید مرا دوست داشته باشد و هر که مرا دوست دارد، باید اصحابم را دوست داشته باشد و هر که اصحابم را دوست دارد، باید قرآن را دوست داشته باشد و هر که قرآن را دوست دارد، باید مساجد را دوست داشته باشد زیرا مساجد خانه‌های خداوند صلی الله علیه و آله و بناهای وی‌اند که او به رفعت دادن آنها امر فرموده و در آنها برکت نهاده است، مساجد مبارک و خجسته‌اند و اهل آنها نیز مبارک و

خجسته اند، مساجد محفوظند و اهل آنها نیز محفوظند، آنها در نماز خویش هستند و خدای عزوجل در برآوردن حوایج و نیازهایشان است، آنان در مساجد خویشند و خدای عزوجل از پشت سرشان (حامی و نگهدارنده) است. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «مساجد خانه‌های خداوند جل جلاله در زمین اند که بر اهالی آسمان روشنی می افکنند چنان که ستارگان بر اهل زمین روشنی می افکنند». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کسی که مسجدی را برای خداوند بنا کند، خدای عزوجل برایش خانه‌ای را در بهشت بنا می کند».

حکم زینت دادن و آراستن مساجد: امام ابوحنیفه رحمته الله می گوید: «باکی نیست که مساجد نقش و نگار شده و به آب طلا اندوده شوند چنان که عمر بن عبدالعزیز رضی الله عنه مسجدالنبی صلی الله علیه و آله و سلم را نقش و نگار کرد و کسی هم بر وی ایرادی نگرفت». اما جمعی از علما این کار را مکروه دانسته و به این حدیث شریف استدلال کرده اند: «قیامت برپا نمی شود تا آن گاه که مردم در مساجد با همدیگر تفاخر نکنند».

شایان ذکر است که دعا در هنگام ورود به مساجد مسنون است. در حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است: «هرگاه یکی از شما به مسجد درآمد، باید بگوید: اللهم افتح لی أبواب رحمتک: بارخدایا! درهای رحمت را بر رویم بگشای. و چون از مسجد خارج شد، باید بگوید: اللهم إني أسألك من فضلك: بارخدایا! من از تو، از فضلت می طلبم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «چون مردی را دیدید که به مسجد رفت و آمد دارد و بدان عادت کرده پس به مؤمن بودن وی گواهی دهید».

**رِبَالٌ لَا لَّهُمْ فِيهَا بَحْرٌ وَلَا يَبِيعُ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ
وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾**

«مردانی» در بامداد و شامگاه برای خدای عزوجل در مساجد نماز می گزارند «که آنان را هیچ تجارت» و معامله‌ای در سفر «و خرید و فروشی» در حضر «از ذکر خدا» به اسمای حسناى وی با دل و زبان «و» از «برپاداشتن نماز» در اوقات آنها بدون تأخیر «و» از «پرداخت زکات» فرض «باز نمی دارد» و به خود مشغول نمی کند. ابن عباس رضی الله عنهما

می‌گوید: در مدینه مردانی بودند که به طلب فضل و نعمت خدا عز وجله خرید و فروش و معامله می‌کردند و چون صدای اذان را می‌شنیدند، آنچه را در دست داشتند، می‌افکندند و برای ادای نماز به سوی مسجد می‌شتافتند. این معنی قوی‌تر از قولی است که آیه کریمه را بر دست کشیدن کامل از معامله و تجارت برای فارغ شدن به ذکر خدا عز وجله حمل می‌کند. «از روزی می‌ترسند» مراد، روز قیامت است «که دلها و دیده‌ها در آن روز منقلب می‌شوند» یعنی: در میان امید نجات و بیم هلاک، نگران و دگرگون و زیر و رو می‌شوند. تقلب و دگرگونی دیده‌ها، بر اثر نگرستن و پاییدن این امر است که از چه ناحیه‌ای مورد مؤاخذه قرار می‌گیرند و به سوی چه مکانی برده می‌شوند.

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٢٨﴾

آری! آن مردان با ایمان، مساجد را با ذکر و نیایش و قرائت قرآن آبادان می‌کنند: «تا خدا به پاس بهترین آنچه که کرده‌اند، به آنان پاداش دهد» همان‌گونه که وعده دوچند ساختن این پاداش را از ده‌برابر تا هفتصد برابر به ایشان داده است «و از فضل خویش افزون بر این هم به آنان ببخشد» یعنی: برتر از آن پاداشی که به ایشان وعده داده است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که مراد از: (وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ) دادن اجازه شفاعت به ایشان است. «و خدا هر که را بخواهد بی حساب روزی می‌دهد» چندان‌که آن روزی در حساب و شمار خلق نگنجد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَاقًّا إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهُ

عِنْدَهُ فَوْقَهُ حِسَابًا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٣١﴾

«و کسانی که کفر ورزیده‌اند، اعمالشان مانند سرابی در دشتی هموار است که تشنه، آن را آبی می‌پندارد» مراد از این اعمال، اعمال خیری است که کفار آن را انجام داده‌اند؛ مانند صدقه، صلہ رحم، آباد ساختن بیت الحرام و آب دادن به حجاج. سراب

چیزی است که در بیابانهای بی آب به هنگام سختی گرما به صورت آب دیده می شود به طوری که بیننده آن را آب می پندارد. قیعه: جمع قاع، مکانی گود و پایین است که آب در آن جمع می شود. «تا چون بدان رسد، آن را چیزی نیابد» و در آن وقت بداند که دیدن آب از دور، گمانی بیش نبوده است پس همچنین اند کفاری که بر اعمال خویش تکیه می کنند، اعمالی که آن را خیر پنداشته و به پاداش آن طمع می بندند اما چون به بارگاه خدای سبحان پیش افکنده شوند، از آن اعمال هیچ اثری نمی یابند زیرا کفرشان آنها را هدر داده و اثر آنها را محو و نابود ساخته است «و خدا را نزد خویش یابد که حسابش را به تمام و کمال به او بدهد» یعنی: آن کافر جزای خداوند عزوجل را نزد خویش می بیند که به تمام و کمال به وی داده شده است. آری! عمل کافر مانند این سراب است که چون مرگ وی دررسد، از عملش سودی نمی یابد، مگر چنان که سراب به تشنه سود می رساند! «و خدا سریع الحساب است» زیرا او به شمارش و پردازش نیازی ندارد.

**أَوْ كُظِّمَتْ فِي بَحْرِ لَيْلِي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ، سَحَابٌ ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا
أَخْرَجَ يَكْدُهُ، لَمْ يَكْدِرْهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِن نُّورٍ ﴿٤٠﴾**

سپس خدای متعال برای اعمال کفار مثلی دیگر زده می فرماید: «یا» اعمال کفار «مانند تاریکی هایی است» تودرتو و متراکم «در دریایی ژرف» که از بس ژرف است، عمق آن پیدا نیست «که موجی آن را فرو می پوشاند» یعنی: موجی برآب آن دریا فراز آمده که آن را به کلی فرو می پوشاند «و بر فراز آن موجی است» یعنی: بر فراز آن موج، موج دیگری است «و بر فراز آن نیز ابری است» پس بیم دریا، امواج تودرتو، تاریکی های لایه به لایه آن و ابری که بر فراز آن برآمده است، جمعا بر آنان فرود می آید زیرا ابر نیز ستارگانی را که کشتی نشینان به وسیله آنها راه می یابند، فرو می پوشاند «تاریکی هایی است که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر قرار گرفته است» تاریکی های به هم انباشته و انبوه و متراکم؛ که یکی تاریکی موج است و بر فراز آن تاریکی دریا، باز بر فراز آن تاریکی موجی دیگر و باز بر فراز آن تاریکی ابر پس این

تاریکی‌ها تودرتو ولایه‌به‌لایه است چنان‌که تاریکی‌های قلب و روان کافر تودرتو است: تاریکی جهل و شک و حیرت، بر فراز آن تاریکی‌های زنگار و مهر کوبیده شده بر قلبهایشان، بر فراز آن تاریکی عقیده، تاریکی قول و تاریکی عمل؛ «هرگاه» این شخص گرفتار در این تاریکی‌های درون دریا «دست خویش را بیرون آورد، نزدیک نیست که آن را ببیند» چه رسد که آن را در واقعیت امر ببیند. یعنی: به علت تراکم تاریکی‌ها دیدن آن برایش ناممکن است «و هر کس که خداوند برایش نوری قرار نداده باشد، نوری ندارد» یعنی: هر کس که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برایش هدایتی قرار نداده باشد، هدایتی ندارد. وجود این ظلمات در قلب کافر، بر ضد انواری است که در قلب مؤمن قرار دارد، انواری که بیان آنها در «آیه - ۳۵»: (مَثَلُ نُورٍ كَمِشْكُورٍ ...) گذشت. پس از آن، خدای عزوجل چهار نوع از دلایل را بر اثبات وجود و یگانگی و قدرت خویش بیان می‌دارد. نخستین دلیل، تسبیح گفتن مخلوقات است:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْبِحُ لَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ صَفَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٤١﴾

«آیا ندیده‌ای» یعنی: آیا به علم عینی ندانسته‌ای. آغاز سخن با این تعبیر، به این حقیقت اشاره دارد که تسبیح گفتن کائنات برای خدای عزوجل، امر روشنی است که در حد علم غیرقابل شک، واضح و نمایان است. آری! آیا ندانسته‌ای «که همه کسانی که در آسمانها و زمین هستند، خداوند را تسبیح می‌گویند» تسبیح: به پاکی یادکردن خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از هرآن‌چیزی است که سزاوار شأن وی نیست. آری! هرکه و هر چه که در آسمان و زمین است، اعم از عقلا و غیر آنان، مانند فرشتگان، انسانها، جنیان، حیوانات، نباتات و جمادات، برای خدای سبحان تسبیح می‌گویند. تسبیح گفتن غیر عقلا در صداهایی مشهود است که از آنان شنیده می‌شود و در آثاری که از صنعت بدیع حق تعالی در آنان دیده می‌شود «و پرندگان نیز در حالی که در آسمان بال گشوده‌اند» در هوا برای پروردگارشان تسبیح می‌گویند. حالت گشودن پر و بال، شگفت‌انگیزترین

حالات پرندگان است زیرا استقرار آنها در هوا بدون حرکت دادن بالهایشان و بدون قرارگرفتن بر روی زمین و تسبیح گفتنشان در عین این حالت، از بزرگترین نشانه‌های آفرینش خدای ذوالجلالی است که همه‌چیز را به اتقان و استحکام تمام آفریده است «هریک از آنان نماز و تسبیح خویش را دانسته است» یعنی: خداوند جَلَّ این نماز و نیایش و تسبیح را به آنان آموخته و الهام کرده است، نه این که صدور این اعمال از آنان به‌طور اتفاقی و بی داشتن بصیرت باشد «و خداوند به آنچه می‌کنند، داناست» و هیچ‌چیز از ساحت علم وی پنهان نمی‌ماند پس همان‌گونه که تسبیح گفتن انسان را می‌داند، تسبیح گفتن سایر چیزها را نیز می‌داند.

وَلِلَّهِ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ الْمَصِيرُ ﴿٤٢﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین» فقط «از آن خداست» نه غیر وی «و بازگشت به‌سوی خداست» نه به‌سوی غیر وی لذا در پیوستن به راه حق هیچ درنگ نکنید و به اختیار خویش به اسلام گردن نهید. مصیر: بازگشت بعد از مرگ است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزَيِّجُ سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ

مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَرِ ﴿٤٣﴾

نوع دوم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند جَلَّ، فرودآوردن باران است: «آیا ندانسته‌ای که خداوند ابرهایی را می‌راند» یعنی: ابرها را به راندنی نرم و آرام به‌سوی آنجایی که بخواهد می‌راند؟ «آن‌گاه میان آنها پیوند می‌دهد» یعنی: اجزای آن ابرها را - بعد از پراکنده بودن و از هم گسسته‌بودن آنها - به هم پیوند می‌دهد و فراهمشان می‌آورد تا نیرومند و متراکم و انبوه گردند «سپس آنها را در هم می‌فشرده» یعنی: ابرها را متراکم گردانیده بعضی را در بعضی مرکب و درهم فشرده می‌گرداند «آن‌گاه قطره‌های باران را می‌بینی که از خلال آن بیرون می‌آید» یعنی: باران را می‌بینی که از لابلاهای ابرها بیرون می‌آید «و» خدا جَلَّ است که «از آسمان از کوههایی که در

آنهاست» یعنی: از قطعات بسیار بزرگ ابری که در آسمان شبیه کوهها است «تگرگی فرود می‌آورد» یعنی: از کوه‌های یخ زده ابرهای انباشته در آسمان، تگرگی را فرود می‌آورد. تعبیر «کوهها» برای ابرهای آسمان، تعبیری معجزه‌آسا است زیرا شخصی که سوار هواپیماست و از خلال ابرها می‌گذرد، از پشت ابرها آنها را به شکل سلسله عظیمی از کوهها می‌بیند، در حالی که این پدیده برای بشر عصر بعثت، به این شکل قابل مشاهده نبوده است. بعضی از مفسران برآند که: کوههای سرما و یخ فعلا در آسمان موجودند و از آنهاست که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام تگرگ را فرود می‌آورد، که این معنی را بعضی از نظریات جدید علمی نیز تأیید کرده‌اند. اخفش گفته‌است: «من» در هر دو جای این آیه زاید است و برای بعضیت نیست پس معنی این است که: از آسمان تگرگ را از ابرهایی که همانند کوههاست فرود می‌آورد «سپس آن را» یعنی: تگرگ یا باران یا هر دو را «به هر کس که خواهد» از بندگان خویش «می‌رساند» یعنی: فرود می‌آورد و او را با آن گزند می‌رساند «و آن را از هر که بخوهد» از بندگان خویش «باز می‌دارد، نزدیک است درخشش برکش» یعنی: برقی که در ابرهاست، «دیدگان را از بین ببرد» و کور سازد، از بس که نور آن قوی و پرنفوذ است.

يُقَبِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ﴿٤٤﴾

نوع سوم از ادله وجود، یگانگی و قدرت خدای بزرگ جابه‌جا کردن شب و روز است: «خداست که شب و روز را می‌گرداند» گردانیدن شب و روز، ایجاد توالی و تعاقب و بلندی و کوتاهی در میان آنهاست. به قولی: گردانیدن آنها با جابه‌جا کردن گرما و سرما در آنهاست. «بی‌گمان در این» راندن ابرها، فرود آوردن باران و دگرگون ساختن شب و روز «عبرتی است» یعنی: دلالت روشنی‌است که به وسیله آن پند و اعتبار حاصل می‌شود «برای صاحبان بینش» که با به‌کار انداختن بینش و نگرش خود، آیات و نشانه‌های وجود و قدرت و عظمت حق تعالی را درک می‌کنند.

وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٥﴾

نوع چهارم از ادله اثبات وجود و یگانگی خداوند: «و خداست که هر دابه‌ای را از آب آفریده است» دابه: هرآنچه که بر زمین از جانداران می‌خزد و می‌جنبد. پس اساس خلقت اولیه هر جاندار از آب است. یا این‌که مراد، آب نطفه یعنی آب منی است. «پس برخی از آنها بر روی شکم راه می‌روند» مانند مارها، ماهی‌ها، حشرات و مانند اینها «و برخی از آنها بر روی دو پا راه می‌روند» مانند انسان و پرندگان «و برخی از آنها بر روی چهار پا راه می‌روند» چون سایر حیوانات «خدا هرچه بخواهد، می‌آفریند» اعم از آنچه که در اینجا از آنها یاد کرد و نیز آنچه که در اینجا از آنها یاد نکرد، چون جنبندگانی که بر بیشتر از چهار پا حرکت می‌کنند، مانند خرچنگ، عنکبوت و بسیاری از حشرات و کرم‌های دیگر و نیز چون جمادات؛ اعم از مرکب و بسیط آنها، نمو کننده و نمو نکننده آنها «بی‌گمان خداوند بر هرکاری تواناست» و هیچ چیز بر او دشوار نیست.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤٦﴾

«به‌راستی ما آیاتی روشن‌گر نازل کرده‌ایم» در قرآن کریم و در آن از بیان هیچ چیز، کوتاهی نورزیده‌ایم «و خدا هرکه را بخواهد» به لطف خویش «به‌سوی راه راست هدایت می‌کند» راه راستی که در آن هیچ کژی‌ای نیست؛ با توفیق بخشیدن وی به نگرش صحیح و ارشاد وی به تأمل و تدبیر راستین. و به‌وسیله پیمودن این راه راست است که او به نعمتهای بهشت نایل می‌شود.

وَيَقُولُونَ ءَأَمَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ فِرْقًا مِّنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

مفسران در بیان سبب نزول می‌گویند: این آیات درباره «بشر» منافق و خصم یهودی وی نازل شد آن‌گاه که در قضیه زمینی باهم مرافعه کردند، یهودی بشر را به‌سوی رسول

خدا ﷺ می‌کشاید تا میان آنها داوری کنند و منافق او را به سوی کعب بن اشرف یهودی می‌کشاید در حالی که می‌گفت: محمد بر ما در داوری خویش ستم می‌کند!!
 «و می‌گویند» منافقان به زبانهای خویش «به خدا و رسول او ایمان آوردیم و اطاعت کردیم» بدین‌سان، ایمان را اظهار و کفر را پنهان داشته و با دهانهایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست پس فقط با زبان به فرمان بردن از خدا ﷻ و رسول وی متعهد هستند، نه از روی اعتقاد و باوری درست و راستین «آن‌گاه گروهی از آنان روی می‌گردانند» و رسول خدا ﷺ را در فرمانهای وی در مورد جهاد و غیره اطاعت نمی‌کنند «بعد از این» یعنی: بعد از اعلام و ادعای ایمان و اطاعت. «و اینان مؤمن نیستند» اشاره به (اولئك: اینان) به کسانی از منافقان بر می‌گردد که از رسول خدا ﷺ روی می‌گردانند. به قولی دیگر: این اشاره، به همه منافقان بر می‌گردد زیرا همه منافقان به این روی گردانی راضی اند.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٤٨﴾

«و چون به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان داوری کند» یعنی: تا رسول خدا ﷺ میانشان داوری کند «بناگاه گروهی از آنان روی برمی‌تابند» از بردن داوری به سوی رسول خدا ﷺ؛ چنانچه حق با آنان نباشد و این از نفاقشان است. آیه مبارکه دلیل بر آن است که حکم و داوری پیامبر ﷺ، حکم خداوند ﷻ است و بر بنیاد حق و عدالت استوار می‌باشد.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ﴿٤٩﴾

«و اگر حق به جانب آنان باشد، گردن نهاده به نزد او می‌آیند» یعنی: درحالی نزد پیامبر ﷺ می‌آیند که اظهار خضوع و فروتنی و طاعت می‌کنند زیرا آنان می‌دانند که پیامبر ﷺ به زودی به نفعشان حکم می‌کند پس انگیزه‌شان از این آمدن، رضا به حکم و داوری پیامبر ﷺ نیست بلکه طلب کردن حق خویش است.

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ أُرَاتِبُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٥٠﴾

«آیا در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: آیا روی گردانیشان از مرافعه و دادخواهی نزد پیامبر ﷺ، به انگیزه نفاقی است که در دل‌هایشان ریشه دوانده است «یا به شک افتاده‌اند» در امر نبوت پیامبر ﷺ و عدالت وی در داوری و حکمیت «یا از آن می‌ترسند که خدا و رسولش بر آنان ستم کنند» حیف: گرایش در حکم و داوری به سوی بی‌عدالتی است «نه، بلکه اینان خود ستمکارند» یعنی: علت این روی گردانیشان هیچ چیز از آنچه ذکر شد نیست بلکه علت آن، ستمگری و عنادورزی خودشان است.

بنابراین آیه، بر هر مسلمانی واجب است که چون به سوی حکمیت قاضی‌ای فراخوانده شد که به حکم خدا ﷻ داناست و در داوری خویش عادل است، باید اجابت کند زیرا علما وارثان پیامبرند و حکم و داوری قضات مسلمانی که به احکام الهی دانا، به کتاب و سنت آشنا و در قضاوت خویش عادلند، همانا حکم خدا ﷻ و حکم رسول وی ﷺ است.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ

الْمُفْلِحُونَ ﴿٥١﴾

«سخن مؤمنان چون به سوی» حکم «خدا» یعنی: کتاب و وحی وی «و رسولش» یعنی: شخص وی در حیاتش و سنت وی بعد از وفاتش «فراخوانده شوند تا میانشان حکم کند، فقط این است که می‌گویند: شنیدیم و فرمان بردیم» یعنی: سزاوار مؤمنان است که این چنین باشند، به گونه‌ای که چون از ایشان چنین فراخوانی‌ای به عمل آمد، آن را از جان و دل، با فرمان بردن و اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا لبیک گویند. آری! مؤمنان می‌گویند: سخن پیامبر ﷺ را شنیدیم و از دستور وی اطاعت کردیم، هرچند این دستور به چیزی مربوط باشد که آن را ناخوش می‌داریم و به زیان ما هم تمام شود «و این گروه» یعنی: مؤمنانی که این سخن را می‌گویند «اینانند که رستگارند» به خیر و سعادت دنیا و آخرت.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٥٢﴾

«و هر کس از خداوند و رسول او اطاعت کند و از خداوند بترسد» در گناهان گذشته‌اش «و از او پروا دارد» در آینده «پس اینانند که خود کامیابند» به نعمتهای دنیوی و اخروی، نه غیرآنان.

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا

تَعْمَلُونَ ﴿٥٣﴾

«و با سخت‌ترین سوگندهایشان به خداوند سوگند یاد کردند که اگر به آنان فرمان دهی» که به جهاد بیرون آیند؛ «بی‌شک بیرون خواهند آمد» معنای (سخت‌ترین سوگندهایشان) این است: تا آنجا که بر سوگند خوردن توان دارند، سوگند می‌خورند ولی این سخن و سوگندهایشان تماماً کذب آشکار است، هم از این روی خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ این ادعایشان را رد کرده می‌فرماید: «بگو: سوگند نخورید» بر طاعت رسول و بیرون رفتن به سوی جهاد «اطاعتی پسندیده مطلوب است» و سزاوارتر برای شما، از سوگند خوردنهای دروغ و بی‌اساس. یا آنچه که از شما خواسته می‌شود، فرمانبرداری است، نه سوگندهای دروغینی که به زبان می‌گویید اما دل‌هایتان برخلاف آن است «بی‌گمان خدا به آنچه می‌کنید» از اعمال «آگاه است» هرچند در ظاهر خلاف آن را ابراز دارید پس اگر در سخن خویش راستگو هستید، چرا سوگند می‌خورید؟ این جمله، هشدار است به آنان که رسوا ساخته می‌شوند.

قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِن تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا

وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿٥٤﴾

«بگو: از خدا فرمان برید و از رسول او فرمان برید» به فرمان بردنی ظاهری و باطنی، همراه با خلوص اعتقاد و درستی نیت «پس اگر پشت نمودید» بدانید که به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ زیانی نرسانده‌اید بلکه فقط به خود زیان زده‌اید «زیرا بر عهده او تنها همان

است که به آن مکلف شده» از تبلیغ و رساندن پیام و او به این تکلیف خویش عمل کرده است «و بر عهده شماست آنچه مکلف هستید» بدان از اطاعت و فرمان بردن «و اگر از او فرمان برید» در آنچه که شما را بدان امر و از آن نهی می‌کند «راه خواهید یافت» به سوی حق و خیر و به دریافت پاداش نایل خواهید شد «و بر عهده رسول ما جز ابلاغ آشکار نیست» لذا پیامبر ما ﷺ به این قادر نیست که دلهایتان را به ایمان وادارد بنابراین، شما خود باید با تصمیم و عملتان به سوی ایمان بشتابید.

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾

ابی بن کعب رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحابشان به مدینه هجرت کردند و انصار به آنان جای دادند، مشرکان عرب متحد شده و از یک موضع واحد علیه مسلمانان دست‌اندرکار توطئه شدند و کار بدانجا رسید که مؤمنان جز با سلاح نمی‌خواستند و جز با سلاح شب را به صبح نمی‌آوردند. در این اوضاع و احوال بود که مسلمانان با خود گفتند: آیا روزی هم خواهد رسید که ما با آرامش زندگی کنیم و جز از خدای عزوجل از کسی دیگر بیم و هراسی نداشته باشیم؟ همان بود که این آیه مبارکه نازل شد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون نگرانی اصحابشان را می‌دیدند، می‌فرمودند: «به خدا سوگند که حق تعالی این کار (دین و دعوت) را به مقصد می‌رساند تا بدانجا که شخص، سواره از صنعا تا حصرموت به تنهایی راه می‌پیماید در حالی که جز از خدا جل جلاله و از گرگ بر گوسفندانش از هیچ چیز دیگری نمی‌ترسد ولی شما شتاب می‌کنید». پس آیه مبارکه معجزه نبوت است زیرا از وقوع امری در زمان آینده خبر می‌دهد که محقق شد. «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است» خطاب متوجه پیامبر صلی الله علیه و آله و امتشان است «که حتماً آنان را در زمین خلیفه می‌گرداند» یعنی: آنان را در زمین جانشین قرار می‌دهد تا در آن بسان تصرف شاهان

در ممالک خویش، تصرف کنند «همان‌گونه که جانشین ساخت کسانی را که پیش از آنان بودند» از بنی‌اسرائیل و دیگران «و آن دینی را که برایشان پسندیده است، به‌سودشان مستقر دارد» یعنی: دین حق را ثابت و استوار داشته و عرصه را برایشان در سرزمین‌ها و کشورها فراخ می‌گرداند، قلمروها را در زیر پرچم فتح و نصرت آنها درمی‌آورد و دینشان - اسلام - را بر تمام ادیان غالب و پیروز می‌گرداند تا بدین‌سان، فرمانروایی از آن ایشان و آیندگان‌شان باشد، مادامی که بر این آیین حق پایبند و پایدار باشند «و برآنان پس از بیمشان ایمنی را جایگزین کند» یعنی: آنان را در موقعیتی قرار می‌دهد که به‌جای بیم و هراس از دشمنان، در ایمنی و آسایش کامل به‌سر برند، به‌گونه‌ای که جز خدای سبحان، از هیچ چیز دیگری نترسند و به‌غیر وی امیدی نبندند. آری! مسلمانان قبل از هجرت و اندکی بعد از آن، از مشرکان در خوف و هراسی سخت به‌سر می‌بردند، به طوری که جز با سلاح بیرون نیامده و جز با سلاح نمی‌خوابیدند و صبح و شام در انتظار فرود آمدن زیان و آسیبی از سوی کفار بر خود بودند چنان‌که در بیان سبب نزول گذشت، سپس وعده خدا محقق گشت و ایشان در امن و آسایش کامل قرار گرفتند و خدای عزوجل شیاطین مشرک را در برابرشان خوار و ذلیل گردانیده سرزمین‌ها را برایشان گشود، راه را به‌رویشان در زمین خویش هموار گردانید و جای پایشان را محکم و استوار کرد - که سپاس و ستایش اوراست.

«مرا پرستش می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند» یعنی: پرستش من برآنان لازم است تا به وعده یادشده برایشان وفا کنم. یا این موقعیت ممتاز درحالی برایشان مسلم خواهد بود که فقط مرا پرستش کنند. خدای عزوجل به این وعده، وفا کرد و مسلمانان را بر جزیره‌العرب مسلط گردانید و بعد از آن ایشان سرزمین‌های مشرق و مغرب را فتح کردند و امپراتوری کسراهای فارس و قیصرهای روم را درهم کوبیده بر دنیای آن روز مسلط شدند و در سایه خلافت‌های پی‌درپی، دولت اسلام همچنان نیرومند باقی ماند؛ نخست با خلافت خلفای راشدین، سپس با خلافت اموی در شام و اندلس آن‌گاه با خلافت عباسی و پس از آن با خلافت عثمانی تا آن‌که مسلمانان کفران نعمت کرده و از حقیقت دین خویش فاصله گرفتند، سرانجام در پایان ربع اول از قرن

بیستم (۱۹۲۴م) آتاتورک بر مرکز حکومت اسلامی مسلط گشت و بنیاد خلافت اسلامی را ویران کرد چنان‌که باری تعالی می‌فرماید: «و کسانی که پس از آن ناسپاسی کنند» یعنی: کسانی که بعد از این وعده راستین، این نعمتها را کفران و ناسپاسی کنند «پس آن گروه» ناسپاس «همانا فاسقانند» یعنی: در فسق خویش، که خروج از طاعت حق و طغیان و گردنکشی در ناسپاسی است، کامل‌اند.

وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿۵۶﴾

«و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از رسول خدا فرمان برید، باشد که مورد رحمت قرار گیرید» یعنی: آنچه را که ذکر شد انجام دهید تا خدای سبحان بر شما رحم کند و در همه حال بر این اصول پایبند باشید.

لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا وَهَمُ النَّارُ وَلَيْسَ الْمَصِيرُ ﴿۵۷﴾

«و کافران را عاجزکننده در زمین مپندار» یعنی: مپندار که آنان می‌توانند از نزد حق تعالی بگریزند آن‌گاه که بخواهد عذاب را برآنان فرود آورد «و جایگاهشان آتش است و چه بد بازگشت گاهی است» یعنی: دوزخ چه بد سرانجام و چه بدمنز لگامی است؟!»

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَعِذَّ بَكُمْ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ لَا يَزِيدُهُمُ إِلَّا هَمًّا وَمَنْ يَلْمِزْكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ لَئِيمًا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَافُوتٌ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿۵۸﴾

بعد از طرح ادله الوهیت که خود دلایل وجوب اطاعت نیز هست، خداوند جلّ و علا با این آیات به بیان و تفصیل احکام و آداب گذشته در این سوره برگشته و آنها را چنین دنبال می‌کند: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، قطعاً باید غلام و کنیزهایتان از شما اجازه بگیرند» در وقتی که به خانه نزد شما وارد می‌شوند. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب

نزول این آیه می‌گوید: رسول خدا ﷺ غلامی از انصار به نام مدلج بن عمرو را چاشتگاه نزد عمر بن الخطابؓ فرستادند. آن غلام بر عمرؓ درآمد و او را به حالی دید که عمرؓ ورود وی را بر خود در آن حالت نمی‌پسندید، بعدا عمرؓ به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! ای کاش خدای متعال ما را در موضوع استئذان امر ونهی می‌کرد. همان بود که این آیه نازل شد. «و» نیز باید از شما اجازه بگیرند «کسانی از شما که به بلوغ نرسیده‌اند» آنان اطفال آزاد پسر و دخترند «سه نوبت» یعنی: هر دو گروه باید در طول مدت شبانه‌روز، در سه وقت از شما اجازه بگیرند. به قولی: مراد سه بار اجازه گرفتن در هر نوبتی است. یعنی: اجازه گرفتن را از سه بار بیشتر تکرار نکنند، این سه وقت عبارت است از: «پیش از نماز بامداد» زیرا این وقت، وقت برخاستن از خوابگاه و درآوردن جامه‌های خواب و پوشیدن جامه‌های بیداری است و چه بسا که شخص برهنه خوابیده باشد، یا بر حالتی قرار داشته باشد که دوست ندارد دیگران او را بر آن حال ببینند «وهنگامی از نیمروز که لباسهاتان را بیرون می‌آورید» زیرا مسلمانان در نیمروز برای خواب قیلوله (چاشتگاه) لباسهای خود را در می‌آورند «و پس از نماز عشاء» که این وقت نیز، وقت برهنه شدن از لباس و خلوت کردن با همسران است «این سه نوبت برایتان عورت است» عورات: یعنی ساعات برهنگی شماست که ستر و پوشش در آن ناقص و مختل می‌شود پس باید در این سه وقت، اطفال و بردگان خویش را به کسب اجازه دستور دهید و برایشان جایز نیست که بی‌اجازه بر شما درآیند. به قولی: حکم این آیه منسوخ است و این حکم در زمانی بوده که خانه‌ها در نداشته‌اند ولی حالا که اغلب مردم منازل و خانه‌هایشان را به دروازه مجهز ساخته‌اند، نیاز به کسب اجازه از میان رفته است. به قولی دیگر: حکم این آیه منسوخ نیست بلکه در حق مردان و زنان - هر دو - ثابت و پابرجاست. امام ابوحنیفه گفته است: هیچ یک از علما بر منسوخ بودن حکم استئذان اصرار نورزیده است. اما در «غیر از این» اوقات سه‌گانه «نه بر شما و نه بر آنان هیچ گناهی نیست» در داخل شدن غلامان و کنیزانتان بدون اجازه «چراکه آنان بر شما طواف کننده‌اند» یعنی: آنان خدمتکاران شما هستند لذا پیرامون شما در گردشند پس باکی نیست که در غیر این اوقات سه‌گانه بدون اجازه

بر شما درآیند «و بر همدیگر وارد می‌شوید» آن غلامان و کنیزان نزد شما می‌آیند و شما نزد آنان، آنان برای خدمت کردن و شما برای به خدمت گرفتنشان پس اگر دستور کسب اجازه به همه وقت تسری یابد، شما در حرج و سختی می‌افتید «خداوند آیات خود را این گونه برای شما روشن می‌کند» آیاتی که دال بر احکام شریعت وی است «و خدا دانای حکیم است» بسیار داناست به منافع بندگانش، نهایت با حکمت و فرزانه است در بیان مرادش.

وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٥٩﴾

«و چون کودکانتان به سن حلم رسیدند» یعنی: به حد احتلام و بلوغ رسیدند. خدای سبحان در اینجا حکم اطفالی را بیان می‌دارد که به حد احتلام می‌رسند. در رأی اکثر علما، رسیدن به حد حلم، یا با احتلام شدن است، یا با رسیدن به سن پانزده سالگی. اما ابوحنیفه می‌گوید: پسر تا آن‌گاه که به سن هجده سالگی نرسد و آن را تکمیل ننماید و دختر تا به سن هفده سالگی نرسد، به بلوغ آنان حکم نمی‌شود. حد بلوغ در مورد دختران یک سال کم می‌شود زیرا رشد و بالندگی آنها بیشتر است. آری! چون کودکانتان به این حد از رشد رسیدند «باید از شما اجازه بگیرند، همان‌گونه که کسانی که پیش از آنان بودند، اجازه گرفتند» یعنی چنان‌که بزرگسالانی که قبلاً ذکر آنان رفت، از شما کسب اجازه کردند، اینان نیز در تمام اوقات - اعم از اوقات خلوت و غیر آن - باید اجازه بگیرند «خدا آیاتش را این گونه برای شما بیان می‌دارد و خدا دانای حکیم است» داناست به مصالح بندگان، حکیم است در بیان احکام.

ابن کثیر می‌گوید: «این آیات مشتمل است بر حکم اجازه خواستن (استئذان) اقارب و نزدیکان از همدیگر. ولی آنچه قبلاً در این سوره گذشت، راجع به حکم استئذان بیگانگان از همدیگر بود لذا این آیات، مکمل آدابی است که در این سوره برای استئذان ذکر شد».

وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ

مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٦٠﴾

«و بر زنان بازنشسته‌ای» یعنی: بر پیره‌زنان یائسه و از کار افتاده‌ای که به علت کهنسالی، هم از عادت ماهیانه و هم از تولد فرزند بازمانده‌اند، هم آنان «که دیگر امید ازدواج ندارند» یعنی: به سبب بزرگسالی دیگر شوق و طمعی در ازدواج و زناشویی ندارند «بر آنان گناهی نیست که لباسهایشان را فرو نهند» زیرا مردان را به آنان رغبتی نیست لذا می‌توانند جامه‌های رواندازی را که بر روی جامه پوشاننده عورت خود پوشیده‌اند - از قبیل چادر و مانند آن - فرو نهند، نه آن جامه‌ای را که پوشاننده عورتشان است «به شرطی که زینتی را آشکار نکنند» یعنی: زینتی را که در این فرموده باری تعالی: (وَلَا يُبْدِينَ...) «آیه/۳۱» به پنهان ساختن آن مأمور شده‌اند، آشکار نکنند. یعنی: می‌توانند رواندازهایشان را فرو نهند، به شرط این‌که از فرو نهادن آنها قصد آشکار ساختن زینت و آرایش خود را نداشته باشند تا آن را در معرض دید مردان قرار داده و توجه آنان را به خود جلب کنند «و اگر طلب عفت کنند، برایشان بهتر است» یعنی: اگر فرو نهادن جامه را ترک کنند، این برایشان بهتر است «و خداوند شنوای داناست» بسیار شنواست نسبت به آنچه که می‌گویند، یا درباره آنها گفته می‌شود و بسیار داناست به قصد و هدفشان.

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا

مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ

خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكَتْهُم مَفَاتِحُهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ

تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ

طَيِّبَةٌ كَذَلِكَ يَبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١١﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مسلمانان چون به جهاد می‌رفتند، کلیدهای خانه‌های خویش را به افراد از پامانده و زمینگیر داده و به ایشان می‌گفتند: برای شما حلال کردیم که از آنچه در خانه‌های ما وجود دارد بخورید اما آن واماندگان از این کار احساس حرج و گناه کرده و می‌گفتند: درحالی‌که صاحبان آنها غایبند، ما به خانه‌هایشان داخل نمی‌شویم. پس این آیه برای رخصت دادن به آنان نازل شد.

«بر نابینا حرجی نیست» حرج: در لغت تنگی را گویند و در اصطلاح شرع، مراد از آن گناه است «و بر لنگ و بیمار و نیز بر خودتان حرجی نیست در این‌که» شما و کسانی که با شما همراهند «از خانه‌های خود بخورید» یعنی: از خانه‌های فرزندان خود زیرا فرزند جزئی از خود شخص است، بدین جهت، فرزندان در آیه ذکر نشده‌اند، هم از این‌روی مفسران گفته‌اند: خانه پسر شخص خانه خود اوست، به دلیل حدیث شریف: «انت و مالک لایبک: تو و مالت از آن پدرت هستید». «یا» بخورید از «خانه‌های پدرانتان یا خانه‌های مادرانتان یا خانه‌های برادرانتان یا خانه‌های خواهرانتان یا عموهایتان یا عمه‌هایتان یا دایی‌هایتان یا خانه‌های خاله‌هایتان» به این ترتیب، باری تعالی اقارب بسیار نزدیک را ذکر کرد زیرا وجود قرابت زمینه‌ساز صدور اجازه برای آنهاست «یا» بخورید از «خانه‌ای که کلیدهایش را در اختیار دارید» یعنی: از خانه‌هایی که به اجازه صاحبانشان در آنها مالک تصرف هستید. این گروه شامل کسانی چون وکلا، بردگان یا انبار دارانند زیرا اینان مالک تصرف در خانه‌های کسانی هستند که اجازه داخل شدن به خانه‌هایشان را دارند و کلیدهای خانه‌های آنان را در اختیار دارند. همین گونه است نگهبان باغ که می‌تواند از میوه آن بخورد. به قولی: حق استفاده از غذا برای این گروه‌ها در صورتی است که آن غذا در معرض استفاده آنان گذاشته شده باشد اما اگر غذا در مکانی دربسته و محفوظ قرار داده شده‌بود، خوردن از آن برایشان جایز نیست. ابوحنیفه با این آیه استدلال کرده است که اگر کسی از نزد محرم خویش چیزی را دزدید، دست وی قطع نمی‌شود، به سبب وجود شبهه اجازه و دیگر این‌که مال شخص از نزدیکان آن، محرز و محفوظ نیست و محرز بودن مال، یعنی محاط بودن آن به حفاظ و نگهبان،

شرط بریدن دست است «یا» بخورید از «خانه‌های دوستان» زیرا دوست غالباً این اجازه را به دوست خویش می‌دهد و به این کار از ته دل راضی است.

نقل است که جمعی از دوستان حسن بصری در غیاب وی به خانه‌اش آمدند و در آن خوردنی‌های لذیذی را یافته شروع به خوردن آن کردند پس گرم خوردن بودند که او به خانه رسید و چون آنان را بر این حالت یافت، بسیار خوشحال شد و فرمود: خدا خیرتان بدهد، صحابه رسول خدا ﷺ این‌گونه بودند. «بر شما گناهی نیست که باهم بخورید» از این خانه‌هایی که ذکر شد «یا پراکنده» برخی از اعراب از این‌که به تنهایی غذا بخورند احساس حرج می‌کردند و چه بسا که یک روز تمام گرسنه باقی می‌ماندند تا همراهی را بیابند که با آنان غذا بخورد، چنان‌که در مقابل، کسانی بودند که از خوردن به طور دسته جمعی احساس حرج می‌کردند، از بیم آن‌که یکی بیش از دیگری غذا بخورد. پس خدای عزوجل در این آیه رخصت داد که شخص می‌تواند به تنهایی غذا بخورد یا با گروه ولی خوردن با جمع، بابرکت‌تر و بهتر است.

در حدیث شریف آمده است که مردی برای رسول خدا ﷺ گفت: «ما غذا می‌خوریم ولی سیر نمی‌شویم». حضرت فرمودند: «شاید شما پراکنده و تنهاتنها غذا می‌خورید، بر غذای خود دسته‌جمعی گرد آید و نام خدای تبارک و تعالی را بر سر غذایتان ببرید، قطعاً خدای عزوجل در آن برای شما برکت می‌نهد». «پس چون به خانه‌هایی» که ذکر آنها گذشت، یا غیر آن از خانه‌ها «درآمدید، به یک‌دیگر سلام کنید» یعنی: به سلام گفتن بر اهل آن خانه و کسانی از مسلمانان که در آن هستند، ابتدا کنید «به تحیه‌ای» یعنی: سلام و درود بگویید به درودی که «از جانب خداوند» ثابت شده است. یعنی: این طلب سلامتی و رحمت و برکت برای کسانی که به آنان سلام می‌گویید، از جانب خدای عزوجل است، یا به امر وی ثابت است و از جانب وی مشروع شده است، سلام و درودی «که مبارک است» یعنی: بسیار باخیر و بابرکت است و «پاکیزه» است، که روان‌شنونده با آن نوازش یافته و بر دل وی گوارا و خوش می‌نشیند. به قولی: مراد از خانه‌ها در اینجا: خانه‌های مسکونی و غیر آنهاست، یعنی: انسان باید بر اهل خانه‌های مسکونی سلام بگوید اما در خانه‌های غیر مسکونی بر خود سلام بگوید چنان‌که از عمر

و ابن عباس رضی اللہ عنہما روایت شده است که فرمودند: «چون به مسجد یا خانه غیر مسکونی وارد می شوی، بگو: السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند». اگر در خانه غیر مسلمانی در آمدی، بگو: «السلام على من اتبع الهدى : سلام بر پیروان هدایت». یا بگو: «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين: سلام بر ما و بر بندگان شایسته خداوند». ضحاک می گوید: «السلام عليكم ورحمة الله و بركاته : در سلام ده حسنه است، در سلام به اضافه رحمت بیست حسنه و با بركات سی حسنه». «خداوند آیات خود را این گونه برای شما بیان می کند تا بیندیشید» یعنی: تا زمینه درک و فهم آیات خدای سبحان برای شما فراهم آید.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَّمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوا ۚ إِنَّمَا يُسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ فَإِذَا أَسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأَذِّن لِمَن شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٦﴾

«جز این نیست که مؤمنان فقط کسانی اند که به خدا و رسولش ایمان آورده اند و چون در کاری جامع با او باشند» یعنی: هنگامی که با پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بر طاعتی همراه باشند که نیاز به همگرایی و اجتماع و اشتراک مساعی دارد، مانند برگزاری نماز جمعه، نمازهای عید قربان و عید فطر، جهاد و مانند آنها «به جایی نمی روند تا از وی کسب اجازه نکنند» مفسران می گویند: چون رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در روز جمعه بر منبر می رفتند و کسی می خواست تا برای قضای حاجت یا عذری از مسجد بیرون رود، از آن بیرون نمی رفت تا روبروی رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به گونه ای قرار گیرد که ایشان او را ببینند و بدانند که او برای آن برخاسته است تا اجازه بگیرد پس رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به هر کس از آنان که می خواستند اجازه می دادند. آری! مؤمنان باید با پیشوای خویش این چنین باشند، از فرمان وی مخالفت و سرپیچی نکنند و از هیچ تجمعی از اجتماعاتی که او تشکیل می دهد، جز به اجازه آن امام و پیشوا بازنگردند، به نحوی که حرکت آنان در معرض دید و دریافت او باشد. به قولی: مراد از (أمر جامع) کار بزرگی است که به گردهمایی صاحبان رأی و تجربه نیاز داشته باشد «در حقیقت، کسانی که از تو اجازه

می‌خواهند، آن‌اند که به خدا و پیامبرش ایمان دارند» این تأکیدی است بر آنچه که در اول آیه ذکر شد. یعنی: اجازه گرفتن از پیامبر ﷺ مصداقی روشن بر درستی ایمان مؤمنان به خدا و رسول وی است «پس چون برای برخی از کارهایشان از تو اجازه خواستند» یعنی: برای انجام دادن اموری که مورد عنایت و محل نیاز آنان است «به هر کس از آنان که خواستی، اجازه ده» و هر کس را که می‌خواستی بازدار، برحسب آنچه که مصلحت اقتضا می‌کند. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که برخی از احکام به رأی رسول خدا ﷺ واگذار شده است «و از خدا برایشان آمرزش بخواه، بی‌گمان خداوند آمرزگار مهربان است» این تعبیر اشاره به آن دارد که اجازه خواستن از رسول خدا ﷺ هرچند با عذری موجه همراه باشد اما از شایبه ترجیح دادن کار دنیا بر کار آخرت خالی نیست پس بهتر آن است که اجازه گرفته نشود.

کلبی در بیان سبب نزول می‌گوید: رسول خدا ﷺ در خطابه‌هایشان متعرض منافقان شده و آنان را سرزنش می‌کردند پس منافقان به چپ و راست می‌نگریستند و چون کسی آنان را نمی‌دید پنهانی از کناری بیرون رفته و نماز نمی‌خواندند اما اگر کسی آنان را می‌دید، از ترس بر جای خود می‌ماندند و نماز می‌گزاردند، همان بود که این آیه نازل شد. بعد از نزول این آیه، هیچ مؤمنی از محضر پیامبر ﷺ برای حاجت و نیاز خویش بیرون نمی‌رفت تا این‌که از رسول خدا ﷺ اجازه نمی‌گرفت ولی منافقان بدون اجازه بیرون می‌رفتند.

لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ لِيُنذِرَكُمْ كَدُّعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلْتُونَ مِنْكُمْ لَوْ آدًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٣﴾

«فراخواندن رسول خدا را در میان خود، مانند فراخواندن بعضی از خودتان به بعضی دیگر قرار ندهید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ شما را به اجتماعی فراخواند، از نزد وی بدون کسب اجازه متفرق نشوید. یا معنی این است: پیامبر ﷺ را چنان مورد خطاب قرار ندهید که همدیگر را در بعضی از حالات با بی‌پروایی و از روی بی‌مبالاتی مورد خطاب قرار می‌دهید، یا بدون اجازه از مجلس بیرون می‌روید، یا صدایتان را بلند

می‌کنید پس مراد این است که وقتی پیامبر ﷺ مخاطب شماست، در کمال ادب و ملایمت بگویید: یا رسول‌الله! و با درستی و خشونت نگویید: ای محمد! لذا خدای عزوجل مؤمنان را در این آیه، به تشریف و تعظیم پیامبر ﷺ فرمان داد و این که باید با کمال ادب و فروتنی با ایشان برخورد کنند. به قولی معنی این است: پیامبر ﷺ را در معرض آن قرار ندهید تا بر شما خشم گرفته و در حقتان دعای بد کند زیرا دعای وی مانند دعا‌های شما نیست و قطعاً مورد اجابت قرار می‌گیرد «به یقین خدا کسانی از شما را که پناه‌جویان و پنهانی از نزد او می‌گریزند، می‌شناسد» آنان منافقان بودند که پنهانی و مخفیانه از نماز جمعه به بیرون گریخته و بعضی به بعضی دیگر می‌چسبیدند تا خود را از دید رسول خدا ﷺ پنهان کنند همچنین از اجتماعاتی که برای جهاد و مانند آن برگزار می‌شد، پنهانی بیرون می‌رفتند. (لواذ) نیرنگ پنهانی است. «پس کسانی که از فرمان او تمرد می‌کنند» یعنی: کسانی که از فرمان رسول خدا ﷺ که همان راه و برنامه ایشان است سر می‌پیچند و به مقتضای فرمان وی عمل نمی‌کنند و پنهانی بیرون می‌روند تا از عمل به طاعت وی سرباز زنند «باید بر حذر باشند از آن که فتنه‌ای بدیشان رسد یا به عذابی دردناک گرفتار شوند» فتنه: کشته شدن و بلایای تکان‌دهنده است. به قولی: کوبیدن مهر بر دل‌هایشان است. ابن کثیر در تفسیر (فتنه) می‌گوید: «مراد از فتنه در اینجا، کفر یا نفاق یا بدعت است».

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ وَوَجَّهَ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٦٤﴾

«هان» بدانید که «بی‌شک آنچه در آسمانها و زمین است» یعنی: تمام مخلوقات «از آن خداوند است» پس به هوش باشید که با فرمان چنان ذات باعظمتی مخالفت نکنید «به یقین آنچه را که شما برآید» ای بندگان از احوال و اوضاع «می‌داند» پس شما را به‌حسب آن جزا می‌دهد «و روزی که به‌سوی او بازگردانیده می‌شوند» یعنی: و می‌داند روزی را که به‌سوی او بازگردانده می‌شوید «آن‌گاه آنان را از آنچه کرده‌اند»

از اعمال آشکار و نهان «خبر می دهد» و برحسب آنچه عمل کرده اند، آنان را جزا می دهد «و خدا به هر چیزی داناست» پس هیچ چیز بر او پنهان نمی ماند.

﴿سوره فرقان﴾

مکی است و دارای (۷۷) آیه است.

وجه تسمیه: در این سوره به بیان آیات و معجزاتی پرداخته شده که حجت حق در آنها به طور کامل آشکار و فرق میان حق و باطل در آن تماما جلوه گر است، از این روی این سوره «فرقان» نامیده شد.

محور این سوره همچون سایر سوره‌های مکی، اصول عقیده، یعنی توحید، نبوت و معاد است.

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ﴿١﴾

«بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد» تبارک: برکت، کثرت است از هر چیزی. فراء می گوید: «تبارک» و «تقدس» در عربی یک چیز است و هر دو به معنای عظمت و بزرگی است. فرقان: قرآن است که میان حق و باطل جدایی افکنده و هدایت را از گمراهی و حلال را از حرام متمایز می گرداند. «نزل» از باب «تنزیل» است که مفید معنای نزول در روندی تدریجی - درحالی بعد از حال دیگر و باری پس از بار دیگر به دفعات - بر حسب حوادث و رویدادها است. نزول قرآن از آسمان دنیا بر حضرت محمد ﷺ به این شیوه تدریجی بوده است تا بیان و روشنگری آن بلیغ تر و تأثیرگذاری آن بیشتر و بزرگتر باشد. مراد از «بنده اش»، پیامبر گرامی ما حضرت محمد ﷺ اند و توصیف ایشان به عبودیت و بندگی، برای تکریم و گرامی داشت ایشان در مقام منت گذاشتن بر ایشان با نزول قرآن است زیرا مقام عبودیت، مقام بس بزرگی است «تا برای عالمیان هشداردهنده ای باشد» یعنی: فرقان را بر بنده خود محمد ﷺ بدین خاطر نازل کرد تا بیم دهنده این حقیقت برای انس و جن باشد که بعد از مرگ برانگیخته می شوند و به سوی خدای عزوجل محشور می گردند تا آنان را در برابر اعمالشان جزا و پاداش دهد.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ

تَقْدِيرًا ﴿٢﴾

آری! قرآن را «همان کس» فرو آورده «که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» نه از غیر وی پس اوست متصرف در آسمانها و زمین و همگی در وجود و بقای خویش به او محتاجند «و» همو که «هیچ فرزندی نگرفته است» چنانکه یهود و نصاری در مورد عزیر و مسیح چنین پندار باطلی دارند «و برای او در فرمانروایی شریکی نیست» چنانکه طوایف مشرکان - اعم از بت پرستان، دوگانه پرستان و اهل شرک خفی - می پندارند «و همه چیز را آفریده است» از تمام موجودات «آن گاه چنانکه در خور آن بوده، آنها را به اندازه مقدر کرده است» با اراده حکیمانه خویش پس هر چیز را آن گونه که مناسب حال و به صلاح وضعیت اوست، آفریده و مقدرات وی - اعم از اجل و روزی و سایر امور وی - را مقرر و معین ساخته است، به طوری که حجم، شکل، وظیفه، کار، زمان، مکان و میزان هماهنگی آن موجود با دیگر پدیده ها در این هستی بزرگ به دقت سنجیده شده و مقدرات وی بر همان نحوی جریان یافته که حق تعالی در برنامه آفرینش وی مقدر کرده است.

وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا

يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا ﴿٣﴾

«و به جای او خدایانی برای خود گرفته اند» یعنی: مشرکان برای خود - بجز خدای متعال - خدایان و معبودانی گرفته اند «که چیزی نمی آفرینند» یعنی: معبودانی از سنگ و بشر و درخت و خورشید و ماه و ستارگان که به آفریدن چیزی از چیزها قادر نیستند «و خود آفریده می شوند» یعنی: خدای سبحان آنان را می آفریند «و برای خود نه اختیار زیانی را دارند و نه سودی را» پس در حالی که آن معبودان برای خود اختیار سود و زیانی را ندارند، دیگر چگونه برای پرستشگران خود مالک و صاحب اختیار سود و زیانی هستند؟ «و نه مرگی را مالکند و نه حیاتی و نه رستاخیزی را» یعنی:

معبودان باطلشان بر میراندن زندگان و زنده ساختن مردگان و برانگیختن آنان از قبرهایشان، هیچ قدرت و توانایی‌ای ندارند پس چگونه آنها عبادت آفریننده میراننده پدیدآورنده سود و زیان را فروگذاشته و به عبادت آن موجودات بی‌جان روی می‌آورند؟!

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا إِفْكُ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَزُورًا ﴿٤﴾

خدای متعال در این آیات چندین شبهه مشرکان را طرح کرده و به رد آنها می‌پردازد. اولین شبهه این بود: «و کافران گفتند: این» قرآن «جز دروغی نیست که خود» محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «آن را برافته است» و از نزد خود بر ساخته است «و گروهی دیگر او را بر آن» یعنی: بر افترا و برساختن قرآن «یاری کرده‌اند» مراد آنها از «گروهی دیگر»، برخی از یهود و نصارا هستند. این سخن بسیاری از کفار در هر زمان و مکانی است و مبشران و مشرکان در این باره کتابها پرداخته و زحمت‌ها کشیده‌اند اما هر چه کوشیده‌اند جز رسوایی چیز دیگری برنیندوخته‌اند «و قطعاً ستم و دروغی» بس هولناک و بزرگ و آشکار «در میان آوردند» با این سخنان و نسبت‌های بی‌بنیادشان زیرا شخص عربی‌ای را در موضعی قرار دادند که گویا از شخص عجمی رومی‌ای سخنی را دریافته که در فصاحت خود تمام فصحای عرب را درمانده کرده است و ستمی از این بیش چیست که حقیقت را وارونه کنند!!

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٥﴾

شبهه دوم مشرکان این بود: «و گفتند: افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: قرآن افسانه‌های پیشینیان و نشأت‌یافته از اخبار و خرافات آنان است «که آن را بازنوخته است» یعنی: محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن را از زبان مردمی دیگر برگرفته و از آنها بازنویسی آن‌را طلب کرده است، یا: آن را برای خود بازنوخته است «و صبح و شام بر او املا می‌شود» یعنی: بعد از آن‌که آنها را بازنویسی کرده آن را از دهان کسانی که بر وی املا می‌کنند، حفظ می‌کند و خوب فرامی‌گیرد - زیرا او خود امی و ناخوان بوده توان این را

ندارد که آن را از روی این نوشته‌ها بخواند پس این گروه از بامداد تا شام مرتباً این اسطوره‌ها و داستانها را به وی تعلیم می‌دهند و دیکته می‌کنند. به قولی معنی «صبح و شام» این است: آنان دائماً در تمام اوقات محمد ﷺ را تحت آموزش خود دارند. خدای متعال در رد آنان می‌فرماید:

قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٦﴾

«بگو: آن را کسی نازل کرده که هر راز نهانی را در آسمانها و زمین می‌داند» یعنی: این قرآن از سنخ آن چیزهایی نیست که با یاری و نوشتن دیگران از روی داستانهای دروغین و اخبار و افسانه‌های پیشینیان بتواند سرهم‌بندی شود بلکه این قرآن وحیی آسمانی است که آن را کسی نازل کرده که همه‌چیز را می‌داند و چیزی از چیزها از میدان علم و نظارت وی پنهان نیست، شاهد مدعا این‌که قرآن مشتمل بر علوم و اسراری است که عادتاً ناممکن است محمد ﷺ یا دیگران آنها را در هنگام نزول قرآن دانسته باشند، که خود این به تنهایی دلیل بزرگی بر این امر است که قرآن از بارگاه خدای عزوجل است، از همین روست که شما از معارضه قرآن درمانده‌اید و سوره‌ای همانند آن را نتوانسته و نخواهید توانست به میان آورید «بی‌گمان او آمرزنده مهربان است» هم بدین جهت بر مجازات شما شتاب نمی‌کند و به شما مهلت می‌دهد. ابن کثیر می‌گوید: «این فراخوانی‌ای است از آنان به سوی توبه و انابت».

وَقَالُوا مَا لِيَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْنَا مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ،

نَذِيرًا ﴿٧﴾

سومین شبهه مشرکان که در آن پنج صفت را که به زعم آنان با نبوت در تعارض است مطرح کردند، عبارت است از: «و گفتند: این پیامبر را چه شده است» آن حضرت ﷺ را از روی استهزا و تمسخر «پیامبر» نامیدند درحالی‌که به پیامبری ایشان عقیده نداشتند «که خوراک می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» یعنی: او را چه شده است که غذا می‌خورد چنان‌که ما می‌خوریم و در بازارها به طلب معیشت خود راه می‌رود

چنان‌که ما راه می‌رویم؟ این چه‌گونه پیامبری است؟ به‌پندار آنها اگر محمد ﷺ به‌راستی پیامبر بود، باید از غذا و کار و کسب بی‌نیاز می‌بود «چرا به سوی او فرشته‌ای نازل نشده تا همراه وی هشداردهنده باشد؟» به این ترتیب خواستار آن شدند که فرشته‌ای همراه پیامبر ﷺ باشد که وی را در امر رسالت یاری و پشتیبانی و تصدیق کرده و بر رسالت وی گواهی دهد.

أَوْ يُقَلِّعَ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ﴿٨﴾

«یا چرا» از آسمان «گنجی بر او افکنده نشده» تا با بهره‌گیری از آن، از طلب روزی بی‌نیاز باشد «یا چرا باغی ندارد که از آن بخورد؟» و هر کجا می‌رود آن باغ هم با وی برود تا به‌وسیله آن بر ما مزیتی داشته باشد «و ستمکاران گفتند: جز از مردی جادو زده پیروی نمی‌کنید» که عقل وی مغلوب سحر و جادو شده است. این تعبیر بیانگر آن است که تمام این پیشنهادها و سخنانشان ظالمانه و ستمگرانه و به دور از عدل و انصاف بوده است.

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ﴿٩﴾

«بنگر» ای محمد ﷺ! و تو خود به خویشتن داناتری «که چگونه برای تو مثلها زدند» و تو را مفتری و جادو زده و ... خواندند تا به‌وسیله این سخنان یاوه به تکذیب متوسل گشته و بر انکارت راه برند. «أمثال»: عبارتند از سخنان نادر و پیشنهادات عجیب و غریب. یعنی: همان چیزی که مشرکان علیه آن حضرت ﷺ به‌میان کشیدند «پس گمراه شدند» از راه صواب، چرا که از رسالت و پیامبری تصور مادی محضی داشته و نبوت را بر احوال صاحبان سلطه و نفوذ دنیوی قیاس می‌کنند «در نتیجه هیچ راهی نمی‌یابند» به‌سوی حق پس در طعنه زدن به نبوت به‌راه‌های باطل سرگردانند.

تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ جَنَّتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلُ لَكَ قُصُورًا ﴿١٠﴾

خثیمه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: از بارگاه خدای منان به رسول خدا ﷺ پیغام رسید که: اگر می خواهی کلیدهای زمین و گنجینه های آن رابه تو می دهیم و این نزد ما چیزی از پاداش آخرت را کم نمی کند و اگر می خواهی گنجینه های دو جهان را برایت در آخرت جمع گردانیم. رسول خدا ﷺ فرمودند: نه! بلکه هر دو را در آخرت می خواهیم. پس آیه مبارکه نازل شد.

روایت شده است که این آیه را رضوان کلیددار بهشت - درحالی که جبرئیل عليه السلام نیز همراه وی بود - بر رسول خدا ﷺ نازل کرد. چون رضوان فرود آمد، بر رسول خدا ﷺ سلام کرد و گفت: ای محمد! رب العزه به تو سلام می گوید و بعد از آن این صندوقچه ای است - بناگاه دیدند که صندوقچه ای از نور است که می درخشد - سپس گفت: پروردگارت به تو می گوید: کلیدهای گنجهای دنیا درون این صندوقچه است و بدان که دادن اینها به تو، از عطایای آخرت نیز به اندازه بال پشه ای کم نمی کند. در این اثنا رسول خدا ﷺ به سوی جبرئیل عليه السلام نگریستند، نگاهی حاکی از آن که مشورت وی را می طلبند، جبرئیل عليه السلام دست خویش را بر زمین زد. یعنی: به این امر اشاره داشت که نپذیرند. رسول خدا ﷺ فرمودند: ای رضوان! مرا به آنها نیازی نیست، نزد من فقر و این که بنده ای شکیبیا و شکرگزار باشم دوست داشته تر است. رضوان گفت: چه نیکو انتخابی کردی، خدا جل جلاله با توست.

«بزرگ و خجسته است کسی که اگر بخواهد برایت بهتر از این» چیزهایی که مشرکان در دنیا پیشنهاد کردند «قرار می دهد، باغهایی که از فرودست آنها جویباران روان است و برای تو قصرها پدید می آورد» قصر: کاخ برافراشته است. قریش هر خانه ای از سنگ را - چه کوچک باشد چه بزرگ - قصر می نامند.

بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا ﴿١١﴾

«نه! بلکه آنها قیامت را دروغ انگاشتند» یعنی: بلکه آنها عجیب تر از همه اینها را آوردند و آن تکذیبشان به روز قیامت است پس از این روی نه از دلایل بهره ای می برند

و نه در آنها تأمل می کنند بنابراین، منشأ انکار آنها از وحدانیت خداوند عز وجل و حقانیت دعوت و عاملی که آنها را به گفتن این سخنان یاره وامی دارد، همانا انکار روز قیامت است «و برای کسانی که قیامت را دروغ انگارند، دوزخ را آماده کرده ایم» که در آن معذب می گردند.

إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا ﴿١٣﴾

«چون دوزخ از جایی دور آنان را ببینند، از آن غیظ و زفیری می شنوند» غیظ: خروشی است که از دوزخ بر می آید و به خشم و غیظ آن بر کفار دلالت می کند. زفیر: خروشی است که به هنگام شدت خشم از درون شخص بیرون می آید. یعنی: دوزخ چنان بر کفار خشمگین و خروشان است که نزدیک است از شدت خشم بر آنان، از هم بدرد.

وَ إِذَا أَلْقَا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا ﴿١٤﴾

«و چون در مکانی تنگ از آن انداخته شوند» وصف کردن این مکان از دوزخ به تنگی، برای آن است که بر نهایت سختی و بلای فرود آمده بر آنان دلالت کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از این معنی مورد سؤال قرار گرفتند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آنان با چنان فشاری به دوزخ درآورده می شوند چنان که میخ به فشار در دیوار فرو برده می شود». «دست و پا بسته» دست هایشان در دوزخ با غل و زنجیر به گردنهایشان بسته شده است. به قولی معنای (مقرنین) این است که: با شیاطین به هم بسته و پیوسته گردانیده شده اند، یعنی: هر کدام از آنان به شیطان خویش همراه شده «آنجا است» یعنی: در آن مکان تنگ و خفقانی است «که خواهان نابودی شوند» یعنی: در آنجا است که سخت بی تاب شده در حق خود نابودی را آرزو می کنند و فریاد می زنند که: ای هلاکت! ما را دریاب، از شدت بلایی که بر آنان نازل شده است.

ابن کثیر می‌گوید: «ثبور: جمع‌کننده معانی هلاکت، بربادی، ویرانی و زیان است». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «اولین کسی که بر وی جامه‌ای از آتش پوشانده می‌شود ابلیس است، او آن جامه را بر پیشانی خویش گذاشته و از پشت سر خویش آن را می‌کشد درحالی‌که نسل وی به دنبال وی اند و در این حال فریاد می‌کشد: ای هلاکت! کجایی، مرا دریاب! و نسل و تبار وی هم فریاد می‌کشند: ای هلاکت ما را دریاب! تا چون در پرتگاه دوزخ قرار داده شوند، ابلیس می‌گوید: یا ثبورا! یعنی: ای هلاکت! مرا دریاب. و نسل و تبارش نیز چنین بانگی بر می‌آورند، در این هنگام به آنان گفته می‌شود:

لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ﴿١٤﴾

«امروز یک‌بار نابودی را نخواهید بلکه بسیار نابودی را بخواهید» یعنی: امروز در حق خود یک‌بار دعای هلاکت نکنید بلکه بارها هلاکت و نابودی را بخواهید زیرا عذابی که شما در آن قرار دارید، سخت‌تر از بارها هلاکت و نابودی است چرا که مدت این عذاب طولانی و پایان‌ناپذیر است در حالی‌که سختی و عذاب مرگ چندلحظه‌ای بیش نیست. مراد: نا امید ساختن آنان از تحقق آرزوی هلاکت و نابودی است که نجات‌دهنده آنان از آن عذاب سخت است.

قُلْ أَذَلِك خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا ﴿١٥﴾

«بگو: آیا این» عقوبت «بهتر است، یا بهشت جاویدان که به پرهیزکاران وعده داده شده است» یعنی: آیا این فرو رفتنشان در کام فروزان آتش ماندگار بهتر است، یا بهشت جاویدانی که نعمتهای آن را هیچ گسست و انقطاعی نیست؟ بهشت «برایشان» یعنی: برای بهشتیان «پاداش و بازگشت‌گاه است».

لَمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَلِيدِينَ كَأَنْ عَلَى رَيْكَ وَعَدَا مَسْئُولًا ﴿١٦﴾

«جاودانه هر چه بخواهند در آنجا دارند» از انواع نعمتها و لذتهای خوردنی، نوشیدنی، پوشیدنی، مسکنهای دلنواز، مرکبهای راهوار، منظره‌های روح‌نواز و غیر اینها از نعمتهایی که نه هیچ چشمی آنها را دیده و نه هیچ گوشی آنها را شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است. «این وعده‌ای است بر عهده خداوند که درخواست کرده شده است» یعنی: این وعده‌ای است که بهشتیان وفا به آن را از پروردگارشان درخواست کرده‌اند و او هم به این وعده وفا می‌کند و مسئول تحقق این وعده است.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هُنَّوَلَاءَ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ ﴿١٧﴾

«و روزی که آنان را با آنچه که به جای خدا می‌پرستند» از بتان، فرشتگان، جنیان، مسیح و عزیر، یا مخصوصا بتان «محشور می‌کند آن‌گاه به معبودان می‌گوید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود گمراه شدند؟» آیا گمراهی آنان بر اساس دعوت و فراخوانی شما بوده است، یا که آنان خود از راه حق گمراه شده‌اند - آن‌گاه که شما را پرستش کردند. فایده این سؤال، سرکوب و سرزنش پرستشگران آنهاست.

قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُنْبِئُنَا لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ﴿١٨﴾

«می‌گویند: تو را به پاکی یاد می‌کنیم» این تعبیر بیانگر تعجب معبودان است از آنچه که به آنان نسبت داده شده است زیرا آن معبودان، فرشتگان یا پیامبران گرامی خداوند ﷻ، یا هم جماداتی بی‌عقل و شعورند پس چگونه از آنان چنین چیزی قابل تصور است «ما را نسزد که جز تو اولیایی برای خود بگیریم» یعنی: برای ما درست نیست و ما را هرگز نسزد که جز تو دوستان و اولیایی برگرفته و آنها را پرستش نماییم

پس چگونه بندگان را به سوی این امر فرا می‌خوانیم که ما را مورد پرستش قرار داده و عبادت تو را ترک کنند، با این‌که ما خود، غیر تو را نمی‌پرستیم «ولی تو آنان و پدرانشان را بهره‌مند ساختی» به اموال، اولاد، طول عمر، سلامت از عذاب و برخورداری از نعمت‌ها «تا آنجا که ذکر تو را فراموش کردند» یعنی: تا بدانجا که از یادت غافل شده، پندت را فراموش کرده و تدبیر در کتابت را ترک کردند و از نگرش و اندیشه در عجایب صنع و آفرینش شگفت‌آورت روی برتافتند «و گروهی نابود شده گشتند» یعنی: با فراموشی یاد تو، نابود شدند.

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يظْلِم مِّنْكُمْ نُدِقُهُ عَذَابًا كَبِيرًا ﴿١٩﴾

سپس به مشرکان می‌گوییم: «قطعا خدایانتان شما را در آنچه می‌گویید، تکذیب کردند» یعنی: خدای سبحان در هنگام بیزاری جستن معبودان از پرستشگران باطلشان، خطاب به مشرکان می‌گوید: اینک معبودان سخن شما را در این‌که آنان خدایانتان بوده‌اند، تکذیب کردند «در نتیجه نه می‌توانید عذاب را از خود دفع کنید» ای گروه مشرک! «و نه خود را یاری نمایید» یعنی: نه کسی را می‌یابید که شما را یاری داده از عذاب الهی برهاند.

سپس تمام مکلفان را مورد خطاب قرار داده می‌فرماید: «و هر کس از شما که ستم کرده باشد» یعنی: شرک ورزیده باشد زیرا ظلم عبارت از گذاشتن یک چیز در غیر جایگاه آن است «عذابی بزرگ به او می‌چشانیم» با جاودان نگه داشتنش در دوزخ.

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَشْرَبُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿٢٠﴾

«و پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم جز این‌که» آنها هم مانند همه افراد بشر «غذا می‌خوردند و در بازارها راه می‌رفتند» زیرا پیامبران وَالرَّسُولُ نیز بشرند و از پاسخگویی

به نیازهای بشریشان بی‌نیاز نمی‌باشند پس ای محمد ﷺ! تو نیز همچنان هستی بنابراین غذا خوردن و راه رفتن در بازارها، مانع از آن نیست که فرستاده‌ای از جانب خداوند ﷻ نباشی پس چرا می‌گویند: این پیامبر را چه شده است که غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟ «و برخی از شما را برای برخی دیگر آزمونی قرار دادیم» پس این یکی پیامبری است مکلف به بیم دهی و انذار و آن دیگری مکلف به پیروی است، این یکی عالم است و آن دیگر جاهل، این یکی سبک‌سر است و آن دیگر حلیم و بردبار، این یکی توانگر است و آن یکی فقیر... ما همه را به وسیله یک‌دیگر می‌آزماییم. از این باب است آزمودن شخص سالم به وسیله بیمار و آزمودن شخص شریف به وسیله انسان فرومایه تا میزان پرداختن هر یک به تکلیف خویش در برابر دیگری، یا آزار رسانی این یکی برای دیگری، در عینیت شناخته شود پس همه به برپا داشتن حکم الهی مکلفند و صبر و پایداری رفیق تکلیف است.

در جاهلیت چنان بود که چون شخص فروافتاده‌ای از غیر اشراف، قبل از شخص اشرافی مسلمان می‌شد، آن شخص اشرافی از اسلام روی برمی‌تافت و می‌گفت: بعد از وی دیگر من مسلمان نمی‌شوم زیرا اگر چنین کنم، او در اسلام بر من فضل و سابقه دارد. به همین علت در کفر خویش پابرجا می‌ماندند.

«آیا شکیبایی می‌ورزید؟» در راه حق، با مشاهده این حال سخت و این ابتلای بزرگ؟ این استفهامی است که به معنی امر است، یعنی: باید شکیبایی و پایداری ورزید. نظیر این فرموده خدای متعال: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْهَوْنَ﴾: (آیا شما (از شراب و قمار) دست بردار هستید؟) «مائده/۹۱» یعنی: دست بردارید. یا این جمله علت است برای جمله قبل: ﴿وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً﴾، که در این صورت معنی چنین می‌شود: بعضی از شما را برای بعضی دیگر مایه آزمونی ساخته‌ایم تا بدانیم که کدام‌یک از شما پایداری و شکیبایی می‌ورزید؟ «و پروردگار تو همواره بیناست» به آن‌کسی که شکیبایی می‌ورزد و به آن کس که شکیبایی نمی‌ورزد.

❖ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَكُوتُ أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنفُسِهِمْ

وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا ﴿١١﴾

چهارمین شبهه مشرکان این است: «و کسانی که به لقای ما» یعنی: به دریافت آنچه که در برابر طاعت از پاداش وعده داده‌ایم «امید ندارند» آنان کافرانی‌اند که ذکرشان گذشت «گفتند: چرا فرشتگان بر ما فرو فرستاده نشدند» تا به ما خبر دهند که محمد ﷺ در ادعای رسالتش راستگوست؟ یا چرا فرشتگان از بارگاه خدا ﷻ به رسالت بر ما فرستاده نشده‌اند؟ «یا چرا پروردگاران ما را نمی‌بینیم» به رأی‌العین تا به ما خبر دهد که محمد فرستاده وی است؟ پاسخ آنان این است: «قطعا در باره خود گرفتار استکبار شدند و سخت سرکشی کردند» یعنی: آنان به طرح این سخن بس وقیح جسارت نکردند، مگر به این سبب که به نهایت درجه استکبار و گردنکشی رسیده و تکبر و عنادورزی در برابر حق را در دل‌هایشان انباشته‌اند زیرا آنان در یک مرحله از درخواست‌های عنادورزانه‌شان به فرستادن بشر به رسالت اکتفا نکرده و خواستار ارسال فرشتگان به سوی خویش شدند و باز از این حد هم پا را فراتر گذاشته انتخاب دیگری را پیش کشیدند و آن گفت‌وگوی رویاروی با خدای سبحان و دیدن وی در دنیا است، بی‌آن‌که میان آنان و میان او ترجمانی باشد. این درخواستشان نمایانگر منتهای جهلشان است زیرا خدای سبحان در محدوده قوانین این جهان قرار ندارد تا با حواس بشری درک و دریافته شود. خدای سبحان آفریننده ماده است و خود ماده نیست و حواس فقط در محدوده مادی کارآمدی دارند و چون این امر در منطق عقل یک امر بدیهی است بنابراین باری تعالی اصلا به آن پاسخی نداد بلکه پاسخ را به جنبه دیگر درخواست آنان متمرکز ساخت و آن درخواست فرود آمدن فرشتگان است:

يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ﴿١٢﴾

«روزی که فرشتگان را ببینند» یعنی: آنان به زودی فرشتگان را خواهند دید ولی این دیدنی است نه بر وجه مطلوب و صورت پیشنهادیشان بلکه بر وجه دیگری که همانا نمایان شدن فرشتگان بر آنان در هنگام مرگ یا در هنگام حشر است «آن روز برای

مجرمان هیچ بشارتی نیست» بدین گونه خدای سبحان اعلام می‌دارد که آنان فرشتگان را فقط در هنگامه مرگ یا روز قیامت یعنی در وقتی می‌بینند که خداوند عَزَّوَجَلَّ آنان را از یافتن بشارت و مژده در آن وقت محروم گردانیده است «ومی‌گویند» فرشتگان به کفار «نصیبی جز حرمان ندارید» حجرا محجورا: یعنی امروز رستگاری بر شما حرام قطعی است. این جمله‌ای است که کفار آن را در هنگام روبرو شدن با دشمن، یا هجوم مصیبتی سخت به کار می‌بردند. پس حاصل معنی این است: آنان با درخواست دیدن فرشتگان در واقع عذاب را برای خویش به‌شتاب طلب می‌کنند زیرا دیدن فرشته رحمت برایشان مقدور نیست. ای کاش می‌دانستند.

وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِن عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَّنثُورًا ﴿٢٣﴾

«و به هر گونه کاری که کرده‌اند» و به‌ظاهر و به پندارشان کار خوبی بوده است «می‌پردازیم، سپس آن را چون غباری بر باد رفته می‌گردانیم» مشرکان اعمالی را انجام می‌دادند که در شکل و صورت عمل نیک بود، مانند صله رحم، دادرسی مظلومان، اطعام مسکینان و امثال آن، مگر خدای سبحان به سبب کفر و شرکشان، آن اعمالشان را هدر و بی‌ثمر گردانیده تا بدانجا که به منزله «هباء منثور» شده است. هباء منثور: یعنی: غبار برباد رفته، یا خاکستر بربادرفته، یا ذرات غبار موجود در شعاع خورشید یا روی آب.

ابن کثیر می‌گوید: «دلیل هدر دادن اعمالشان این است که آن اعمال فاقد شرط شرعی برای قبول می‌باشد زیرا شرط قبول اعمال، داشتن اخلاص همراه با پیروی از شرع است در حالی که اعمال نیک کفار از این دو حالت خارج نیست: یا از اخلاص تهی است و یا از پیروی شرع به دور است.

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا ﴿٢٤﴾

«بهشتیان در آن روز بهترند از روی مستقر خویش» یعنی: قرارگاه و منزلگاه بهتری دارند، که بهشت است «و نیکوترند از نظر مقیل» مقیل: قیلوله، یعنی استراحت نیمروز

است آنگاه که گرما سخت می‌شود، هر چند خوابی با این استراحت همراه نباشد. مراد از مقیل، استراحت‌گاهشان در بهشت است. هرچند در بهشت خوابی نیست ولی استراحت‌گاهشان با حوران بهشتی به خوابگاه تشبیه شده است.

وَيَوْمَ تَشْقُقُ السَّمَاءُ بِالْغَمِّمِ وَنَزَّلَ الْمَلَكُ تَنْزِيلًا ﴿٢٥﴾

سپس خدای متعال پیامبرش را دستور می‌دهد تا دو منظره از مناظر قیامت را برایشان به تصویر کشد، منظره اول این است: «و روزی که آسمان از ابر بشکافد» یعنی: روز قیامت آسمان در حالی که بر آن ابر سپیدی است از هم شکافته می‌شود. به قولی مراد این است: آسمان برای فرود آمدن فرشتگان از آن، در حالی شکافته می‌شود که ابری سپید از آن بیرون می‌آید. ابن کثیر می‌گوید: «آن ابر عبارت است از سایه روشن‌های نور عظیمی که چشمها را خیره می‌کند». «و فرشتگان چنان‌که باید، فرود آورده می‌شوند» گروهی بعد از گروه دیگر، پیاپی و در محشر خلایق را در احاطه خویش می‌گیرند.

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا ﴿٢٦﴾

«آن روز، فرمانروایی راستین از آن خدای رحمان است» زیرا در آن روز، هر فرمانروایی دیگری جز فرمانروایی وی نابود می‌شود اما در دنیا کسانی جز خداوند عَلَّامُ الْغُيُوبِ ظاهرا فرمانروایی‌هایی دارند، هرچند فرمانروایی‌هایشان حقیقی نیست «و این روزی است که بر کافران بسی دشوار است» از آن روی که بعد از انجام یافتن حساب، درگیر عذاب می‌شوند. اما آن روز بر مؤمنان آسان است زیرا در آن برای ایشان کرامت‌ها و مژده‌های عظیم و مسرت‌بخش می‌رسد. در حدیث شریف آمده است که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: یا رسول‌الله! روزی که مقدار آن پنجاه‌هزار سال باشد چقدر روزی طولانی است؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، آن روز چنان بر مؤمن سبک گردانیده می‌شود که حتی از وقت یک نماز فرض که در دنیا می‌خواند هم سبک‌تر است».

يَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي أَخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا ﴿٣٧﴾

منظره دوم از منظره‌های روز قیامت این است: «و» یادآوری کن به آنان «روزی» را «که ظالم دستهای خود را می‌گزد» از روی خشم و حسرت و پشیمانی «می‌گوید: ای کاش من هم همراه رسول خدا راهی در پیش می‌گرفتم» که راه حق و نجات است. یعنی: ای کاش من هم با پیامبر ﷺ به راه حق می‌رفتم تا از این فرجام ننگین و رسواگر رهایی می‌یافتم.

يَوْمَ لَقَىٰ لَيْتِي لَمْ أَخَذْ فَلَانًا خَلِيلًا ﴿٣٨﴾

«وای بر من! ای کاش فلانی را دوست نگرفته بودم!» که مرا در دنیا به گمراهی کشاند، ای خاک هلاک بر سرم باد!

لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا ﴿٣٩﴾

ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: ابی‌بن‌خلف به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمد و به سخنان ایشان گوش فرامی‌داد اما عقبه‌بن‌ابی‌معیط او را بر این کار سرزنش می‌کرد پس نازل شد: «به‌راستی او مرا از ذکر - پس از آن‌که به‌سوی من آمد - به گمراهی کشاند» یعنی: همان کسی که او را دوست گرفتم، مرا از پیوستن به راه قرآن گمراه کرد، بعد از آن‌که قرآن به‌سویم آمد و بر این‌که به آن ایمان آورم قدرت یافتم «و شیطان همواره خوارسازنده انسان است» و او را در خواری و ذلت تنها می‌گذارد. ملاحظه می‌کنیم که خداوند جل جلاله دوست آن ظالم را شیطان نامید بعد از آن‌که او را گمراه‌گر معرفی کرد. یا مراد از شیطان، ابلیس لعین است زیرا اوست که انسان را به دوست گرفتن گمراه‌سازان وا داشته‌است.

در این باره که آیا این جمله اخیر: (و شیطان همواره...) پایان سخن آن ظالم است که خدای عزوجل از زبان وی حکایت می‌کند، یا کلام خود خداوند جل جلاله است؟ مفسران بر دو قول‌اند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «جز این نیست که صفت همنشین خوب و همنشین بد همچون صفت حامل مشک و دمنده در کوره آهنگری است؛ حامل مشک یا از مشک به تو می‌دهد، یا آن را از او می‌خردی و یا از آن بویی خوش می‌یابی اما دمنده در کوره، یا لباس را می‌سوزاند، یا این‌که بوی پلید آن مشامت را آزار می‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که اصحاب رضی الله عنهم از رسول خدا ﷺ پرسیدند: «کدامین همنشینان ما بهتر اند؟» رسول خدا ﷺ فرمودند: «من ذکرکم الله رؤیته وزاد فی علمکم منطقه و ذکرکم بالآخرة عمله: کسی که دیدنش شما را به یاد خدا اندازد، منطق و بیانش بر علم و دانش شما بیفزاید و عملش شما را به یاد آخرت اندازد».

وَقَالَ الرَّسُولُ يَرْبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ﴿٣٠﴾

«و رسول خدا گفت» شکواکنان به سوی پروردگارش در دنیا «پروردگارا! قوم من» قریش، یا اعراب «این قرآن را وانهادند» و رها کردند، نه به آن ایمان آوردند و نه به وجهی از وجوه آن را پذیرفتند. به قولی معنی این است: آنان قرآن را به باد هذیان و ناسزا گرفتند. باید دانست که این شکوای پیامبر رضی الله عنه هم‌اکنون و در هر زمانی که امت ایشان قرآن را رها کنند، بلند است. ابن قیم می‌گوید: «مهجور قرار دادن و وانهادن قرآن بر چند نوع است: یکی از این انواع: گوش نهادن و ایمان نیاوردن به آن است. دوم: ترک عمل به آن است - هر چند که آن را بخواند و به آن ایمان آورد. سوم: ترک حاکمیت و داوری طلبیدن از آن است. چهارم: ترک تدبیر و فهم معانی آن است. پنجم: ترک شفا خواستن و درمان جستن از آن است در بیماریهای دلها. هرچند که بعضی از این انواع از بعضی دیگر سبکتر اند».

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «من تعلم القرآن وعلق مصحفه لم يتعاهده ولم ينظر فيه جاء يوم القيامة متعلقا به يقول يارب العالمين: إن عبدك هذا اتخذني مهجورا فاقض بيني و بينه: هر کس قرآن را فراگیرد سپس مصحفش را به طاقچه‌ای گذاشته نه بر آن مواظبت و پایبندی کند و نه در آن بنگرد،

روز قیامت درحالی می‌آید که قرآن بدان درآویخته است و می‌گوید: ای پروردگار عالمیان! همانا این بنده تو مرا وانهاد پس میان من و او قضاوت کن.». سپس خدای متعال به دلجویی پیامبرش ﷺ پرداخته و می‌فرماید:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا ﴿٣١﴾

«و این گونه» که برایت از مشرکان قومت دشمنانی قرار دادیم ای محمد! «برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم» پس تو از این گونه برخوردها بی‌قرار و افسرده مشو زیرا این شیوه و سنت بر انبیای قبل از تو نیز جاری بوده است پس شکبیا باش چنان‌که آنان شکبیا بودند «و پروردگارت به‌عنوان هدایتگر و یاور کافی است» لذا او بندگان را به‌سوی مصالح دین و دنیا هدایت می‌کند و آنان را بر دشمنان یاری و نصرت می‌دهد. یعنی: پروردگارت با تو نیز این گونه عمل خواهد کرد پس آسوده‌خاطر باش.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا

﴿٣٢﴾

پنجمین شبهه منکران نبوت این است: «و کافران گفتند، چرا قرآن یکجا بر او نازل نشده است» در یک وقت؟ «این گونه» ما قرآن را بخش‌بخش و به تدریج برحسب حوادث و رویدادها نازل کردیم «تا قلبت را به وسیله آن استوار گردانیم» یعنی: تا با نازل کردن قرآن بر این کیفیت و بر این وصف، قلبت را قوی و استوار گردانیم زیرا نازل کردن آن به این کیفیت نزدیکتر به آن است که قلبت در هر رویدادی از رویدادهای مخاطره‌انگیز و در توطئه‌ها و شگردهای گونه‌گون و نیرنگ‌های رنگارنگی که از سوی دشمنان با آنها رویاروی هستی، قوی و استوار گردد و در خود هیچ‌گونه تردید و انفعالی نیابی زیرا قلب محب با رسیدن پیاپی نامه‌های محبوب آرام می‌گیرد. همچنین این شیوه نازل کردن قرآن نزدیکتر به آن است که قرآن را حفظ کنی و معانی آن را فراگیری زیرا آنان از تو هیچ چیزی را سؤال نمی‌کنند، مگر این‌که در دم با زبان

وحی پاسخ آنها داده می‌شود «و آن را به ترتیل بر تو خوانده‌ایم» یعنی: به آرامی، آیتی پس از آیت دیگر و بخشی به دنبال بخشی دیگر، به شیوایی و روشنی و کمال استواری و محکمی.

یکی از حکمت‌های نازل کردن تدریجی قرآن نیز همین بود زیرا رسول خدا ﷺ و امتشان هر دو امی بودند و نوشتن و خواندن را نمی‌شناختند پس اگر قرآن به یکباره بر ایشان نازل می‌شد، قطعاً حفظ و نگه‌داشت آن بر ایشان دشوار بود، به علاوه این‌که مشاهده گاه به گاه جبرئیل علیه السلام از سوی رسول اکرم ﷺ، خود از اموری بود که عزم آن حضرت ﷺ را استوارتر گردانیده و ایشان را به صبر و شکیبایی در تبلیغ رسالت و می‌داشت.

دومین حکمت نزول تدریجی قرآن، دفع حرج و دشواری از مکلفان بود زیرا اگر قرآن تماماً به یکباره نازل می‌شد، آنها دفعتاً به احکام بسیاری مکلف می‌شدند و این امر برایشان سخت و سنگین بود.

سومین حکمت نزول تدریجی قرآن، تدرج در قانون‌گذاری بود چراکه عادات و روشهای جاهلی چنان موروثی و ریشه‌دار بود که برکندن آنها از نهاد جامعه، نیاز به زمان کافی داشت.

وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ﴿٣٣﴾

«و به نزد تو هیچ مثلی نمی‌آورند، مگر آن‌که ما جوابی برحق و نیکوتر از روی تفسیر، برایت می‌آوریم» یعنی: ای محمد ﷺ! مشرکان هیچ سؤالی از سؤالهای باطل که گویی در بطلان خود مثلی است و هیچ حجت و شبهه‌ای نمی‌آورند، مگر آن‌که ما در مقابل مثل باطل و شبهه بی‌اساس آنان، برایت پاسخ حق، راستین و استواری را می‌آوریم که مثلشان را بی‌اثر گردانیده و آن را دفع و نابود می‌کند و این پاسخ ما از نظر بیانی رساتر و از نظر معنی نیکوتر است، به گونه‌ای که شبهه و مشکلی را که برایت آورده‌اند، از درون می‌شکافد و آن را دفع می‌کند چنان‌که در دفع شبهه نزول تدریجی قرآن، پاسخ منطقی و محکم خود را دریافت کردند.

الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ سُوءَ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٣٤﴾

«کسانی که به روی در افتاده به سوی جهنم حشر می‌شوند، اینان بدترین جای و گم‌ترین راه را دارند» یعنی: آنچه مشرکان را به طرح این شبهات وامی‌دارد این است که آنان جایگاه و منزلت پیامبر اسلام ﷺ را حقیر پنداشته و راه صواب او را گمراهی می‌پندارند در حالی که اگر به دیده انصاف بنگرند در می‌یابند که آنان خود در جایگاه و منزلت و راه و روش و بازگشتگاه خود، بسی حقیر و گم کرده راهند! و این نکوهشی سخت برای آنان است. در حدیث شریف آمده است: «مردم در روز قیامت در سه گروه حشر می‌شوند: گروهی پیاده، گروهی سواره و گروهی به روی افتاده. سؤال شد: یا رسول‌الله! چگونه به روی افتاده محشر می‌شوند؟ فرمودند: همان ذاتی که آنان را بر پاهایشان روان می‌گرداند، بر این امر نیز تواناست که آنان را بر چهره‌هایشان روان گرداند...».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ﴿٣٥﴾

«و به یقین ما به موسی کتاب دادیم» یعنی: به او تورات را عطا کردیم چنان‌که به تو قرآن را عطا کردیم پس تو در امر رسالت پدیده نودرآمدی نیستی و کتابت اولین کتاب آسمانی نیست «و برادرش هارون را همراه او وزیرش گردانیدیم» وزیر: دستیار، همکار، یاور و مشاور است، با آن‌که هارون پیامبر نیز بود. پس ای محمد ﷺ! دستیار موسی ﷺ وزیر از فرشتگان نبود چنان‌که مشرکان از تو این را می‌طلبند.

فَقُلْنَا أَذْهَبًا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا فَدَمْزَلُهُمْ نَدْمِيرًا ﴿٣٦﴾

«پس گفتیم: هر دو به سوی قومی که آیات ما را دروغ انگاشته‌اند، بروید» هرچند که تکذیب از سوی فرعون و قومش در هنگام صدور فرمان خدای متعال به رسالت موسی و هارون علیهما السلام سر نزد بلکه تکذیب آنان بعد از فرستادن ایشان روی داد اما مراد این است: به سوی فرعون و قومش که سرانجام آیات ما را دروغ می‌انگارند، بروید. آیات: همان معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها گذشت. «آن‌گاه

آنان را به سختی نابود ساختیم» یعنی: پس موسی و هارون علیهما السلام به سوی آنان رفتند اما با تکذیب روبرو شدند. (فدمرناهم): پس به دنبال این تکذیب هلاکشان ساختیم، هلاک ساختنی بزرگ. همچنان اقوام دیگری را که ذکر آنها می‌آید، به هلاکت رساندیم پس باید این گروهی که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را تکذیب می‌کنند، نیز به هوش باشند.

وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا

﴿۳۷﴾

«و قوم نوح را آن‌گاه که پیامبران را تکذیب کردند، غرقشان ساختیم» قوم نوح علیهم السلام او و پیامبران قبل از وی را تکذیب کردند و هر کس پیامبری را تکذیب کند، مسلماً تمام انبیا را تکذیب کرده است. غرق کردنشان با طوفان بود چنان‌که در سوره «هود» گذشت. «و آنان را» یعنی: غرق کردنشان را، یا داستانشان را «برای مردم عبرتی گردانیدیم» که از آن درس عبرت بگیرند «و برای ستمکاران» یعنی: برای قوم نوح علیهم السلام و هر کسی که در تکذیب پیامبران علیهم السلام رهرو راه آنان شده است؛ «عذابی دردناک آماده کرده‌ایم» که عذاب دوزخ است.

وَعَادَ وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ وَقُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

﴿۳۸﴾

«و عاد و ثمود و اصحاب رس را» نیز نابود ساختیم. رس در سخن عرب: چاهی است که دیواره آن را با سنگ برنیاورده باشند. به قولی: رس چاهی در «انطاکیه» بود که در آن حیب نجار را کشتند، از این جهت به آن چاه نسبت داده شدند پس در حالی که گرداگرد آن چاه نشسته بودند، خداوند عز وجل آنان را با منازلشان در زمین فرو برد «و امتهای بسیاری را در میانشان نابود ساختیم» یعنی: نسلهای بسیار دیگری را در میان این گروه‌ها هلاک گردانیدیم که شمار آنان را فقط خود ما می‌دانیم زیرا هنگامی که پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم، عکس العمل آنها جز تکذیب چیز دیگری نبود.

وَكَلَّا ضَرْبًا لَهُ الْأَمْثَلُ وَكَلَّا تَبَرَّنَا تَنْبِيرًا ﴿٣٩﴾

«و برای هر یک مثلها زدیم» یعنی: برای هر یک حجت‌ها آورده، آنان را بیم دادیم و اخبار دروغ انگاران را بر آنان حکایت نمودیم «و هریک از آنان را به سختی هلاک ساختیم» و زیر و زیر کردیم پس آیا این گروه از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرند؟!»

وَلَقَدْ آتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أَمْطَرْنَا مَطَرًا سَوِيًّا أَفَلَمْ يَكُونُوا يَكُونُوا يَكُونُوا يَكُونُوا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ

مُسُورًا ﴿٤٠﴾

«و قطعاً» مشرکان مکه «بر شهری که باران بلا بر آن بارانده شده گذشته‌اند» آنها در هنگام سفرهای تجارتهای شان به سوی شام، بر شهر قوم لوط گذر کرده‌اند، شهری که با باران سنگ هلاک ساخته شد و آن شهر «سدوم» بزرگترین شهر قوم لوط بود «آیا آن را نمی‌دیدند؟» در هنگام سفر به سوی شام برای تجارت زیرا آنان از کنار شهر سدوم می‌گذشتند «یا این که امید برانگیخته شدن نداشتند» یعنی: حقیقت امر این است که آنان از حشر و نشر برای جزا بیمی نداشتند پس سبب عدم عبرت‌پذیری آنان این است

هدف از بیان این داستانها، هشدار دادن به مشرکان در تکذیب رسول خدا ﷺ است تا از این راه و رسم باز آیند و از عذابی چون عذاب امتهای پیشین حذر کنند.

وَإِذَا رَأَوْكَ إِذْ يَنْخُذُونَكَ إِلَّا هُزُؤًا أَهْذًا الَّذِي بِعَمَلِ اللَّهِ رَسُولًا ﴿٤١﴾

إِنْ كَادَ لِيُضِلَّنَا عَنْ

«و چون تو را ببینند، جز این نیست که به ریشخندت می‌گیرند» یعنی: به جای ایمان آوردن به تو و اندیشیدن در پیامی که برای آنان آورده‌ای، به استهزا و تمسخر روی آورده و از روی تحقیر و اهانت می‌گویند: «آیا این است همان کسی که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟» با آن‌که رسول خدا ﷺ در راه و روش، تصرفات، اخلاق

متعالی، فکر رسا و بیان شیرینشان، نمونه اعلای همه پیامبران علیهم السلام و کافه بشریت بودند.

در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره ابوجهل نازل شد زیرا چون رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران خویش از برابر وی می گذشتند، ریشخندکنان می گفت: (آیا این همان کسی است که خدا او را به رسالت برانگیخته است؟) «به راستی نزدیک بود که ما را از معبودانمان گمراه کند» و چیزی نمانده بود که پرستش آنها را رها کنیم «اگر بر آنها ایستادگی نمی کردیم» یعنی: چنانچه بر پرستش آنها پایداری نمی ورزیدیم و از محمد صلی الله علیه و آله در پرهیز کردن از آنها نافرمانی نکرده و در این راه از خود مقاومت نشان نمی دادیم «و هنگامی که عذاب را ببینند» همان عذابی را که به سبب کفر خود سزاوار آن هستند «به زودی خواهند دانست که چه کسی گمراه تر است» از راه حق و هدایت، آنان یا مؤمنان؟

أَرَيْتَ مَنِ اخْتَذَ إِلَهَهُ، هَوْبَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا ﴿٤٣﴾

«آیا آن کس که هوای نفس خود را خدای خود گرفته است، دیده ای؟» یعنی: کسی که از هوای نفس خود مانند فرمان بردن از خدا جل جلاله فرمان برده و به هیچ چیزی دل نمی بندد مگر این که از آن پیروی کرده و آن را دین و آیین خویش قرار می دهد. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «در جاهلیت چنین بود که شخص زمانی سنگ سفیدی را می پرستید اما چون غیر آن را بهتر از آن می یافت، به پرستش آن روی می آورد و پرستش سنگ اول را وامی نهاد». «آیا تو بر او وکیل هستی؟» یعنی: ای پیامبر! آیا تو نگهبان و ضامن او هستی تا او را به راه ایمان آورده و از کفر برگردانی؟ درحالی که نه تو توان این کار را داری و نه به آن مکلف هستی بلکه فقط بر تو ابلاغ پیام است و بس.

أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿٤٤﴾

«یا مگر می‌پنداری که بیشترشان گوش شنوا دارند یا تعقل می‌کنند؟» چنین نیست «آنان جز همانند چهارپایان» بی‌عقل و خرد «نیستند بلکه آنان گمراه‌ترند» از چهارپایان زیرا چهارپایان پروردگارشان را می‌شناسند، برای او تسبیح می‌گویند، به‌سوی چراگاههای خویش راه می‌برند، برای صاحب خود منقاد و رام می‌شوند، آنچه را که به‌سودشان است عمل می‌کنند و از چیزهای زیانبار و خطرناک می‌پرهیزند در حالی که این گروه نه برای آفریدگار خود منقاد می‌شوند و نه پروردگاری که آنان را روزی داده است می‌شناسند. همچنین اینان از چهارپایان به این دلیل گمراه‌ترند که اگر چهارپایان پیام توحید و نبوت را درک نمی‌کنند، علیه آن هم نمی‌ستیزند، برخلاف این گروه که از روی عناد، مکابره، تعصب و خرد شمردن حق، در برابر آن به‌ستیز برمی‌خیزند پس هرگز به آنان امیدوار نباش.

أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾

از این آیه بیان دلایل پنج‌گانه بر وجود خداوند ﷻ و وحدانیت وی آغاز می‌شود، این ادله مظاهری از پدیده‌های هستی است که هر مخلوقی آنها را درک و مشاهده می‌کند: «آیا ندیده‌ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است؟» یعنی: چگونه سایه را از هنگام دمیدن سپیده صبح تا طلوع خورشید گسترده است، که این سایه قبل از طلوع خورشید است، سپس چون خورشید طلوع کرد، سایه‌های اشیای شاخص به سمت غرب گسترده می‌شود «و اگر می‌خواست آن را» یعنی: سایه را «ساکن می‌گردانید» با ساکن ساختن خورشید اما از آنجا که حرکت آن برای انسان، نباتات و حیوانات منشا فواید بسیاری است، خداوند ﷻ آن را متحرک گردانید. از فواید این سایه متحرک، بهره‌گیری از آن به‌عنوان مقیاسی برای اندازه‌گیری زمان است چنان‌که فقها آن را نشانه و مقیاسی برای شناخت اوقات بعضی از نمازها گردانیده‌اند، مانند نماز ظهر که شروع آن در هنگام زوال خورشید است و نماز عصر که وقت آن در هنگام برابر شدن سایه هرچیز با سایه اصلی آن - در نزد جمهور - و دو برابر شدن سایه اصلی آن - در نزد

ابوحنیفه - است «آن‌گاه خورشید را بر آن دلیلی گردانیدیم» یعنی: خورشید را برای سایه نشانه‌ای رهنما گردانیدیم که احوال خورشید، بازتابگر احوال آن است بدان جهت که سایه با خورشید زیاد و کم شده و گستردگی یا کوتاهی پیدا می‌کند. آری! سایه برای جانداران و عاقلان در هر مکانی نعمت عظمایی است، بویژه در سرزمین‌های گرمسیر که راحت‌بخش و خنک کننده تن جانداران است.

ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا سَيْرًا ﴿٦٦﴾

«سپس آن را به سوی خود بازمی‌گیریم» یعنی: آن‌گاه که خورشید طلوع کند، سایه دامن برمی‌چیند و شعاع خورشید در جو، جانشین آن می‌شود و چنین است که خدای متعال سایه را باز می‌گیرد «به بازگرفتن اندک» یعنی: سایه را به تدریج و اندک‌اندک به قدر بالا آمدن خورشید بازمی‌گیرد. این آیه نمایانگر یکی از بزرگترین معجزات قرآنی است زیرا به موضوع انکسار نور اشاره دارد، چه اگر انکسار شعاع در هنگام عبور آن از جو نبود، سایه امتداد بسیار بیشتری می‌داشت.^۱

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِیَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا ﴿٦٧﴾

«و اوست آن ذاتی که شب را برای شما لباسی گردانید» که اشیاء را می‌پوشاند و مانند لباسی بر آنها فرود می‌آید «و خواب را مایه آرامش گردانید» که در آن می‌آسایید زیرا در هنگام خواب از کار و گرفتاری و مشغله‌ها بریده و به آسایش و راحتی کامل فرو می‌روید. سبات: قطع کننده حرکت برای آرامش دادن به جسم و روح است «و روز را زمان جنب‌وجوش شما قرار داد» ملاحظه می‌کنیم که بیداری به حیات و خواب به غنودگی‌ای تشبیه شده است که شبیه مرگ است.

پس سایه، خورشید، شب و آرامش آن، خواب و آسایش آن و روز و جنب‌وجوش در آن، همه دلایلی روشن بر وجود خدای آفریدگار توانا و متصرف در هستی است زیرا روشنی روز بستر جنب‌وجوش و کار و فعالیت و تاریکی و سکوت شب، مایه آرامش

^۱ برای تفصیل بیشتر، نگاه کنید به کتاب «الظاهره القرآنیه».

و ظرفی برای آسایشمندی و استراحت جسم و جان و آماده ساختن آن برای شروع روند جدیدی از کار و تلاش و پیکار است و خدای متعال هر ظرفی را - تماما - برای چیزی که با آن مناسبت دارد، آماده کرده است.

وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴿٤٨﴾

«و اوست آن کس که بادها را پیشاپیش رحمت خویش مژده بخش فرستاد» یعنی: پیشاپیش باران که رحمت پروردگار است «و از آسمان آبی طهور فرو فرستادیم» طهور: پاک پاک کننده است زیرا آب آسمان بر هیچ چیز نجس یا پلیدی فرود نمی آید مگر این که آن را پاک می گرداند.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن الماء طهور لا ینجسه شیء: آب پاک کننده است و هیچ چیز آن را نجس نمی گرداند».

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْسَابَ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

«تا به وسیله آن» یعنی: به وسیله آن آب باران فرودآورده از آسمان «سرزمینی پژمرده را زنده گردانیم» با بیرون آوردن سبزه ها و رستنی ها از زمین بی گیاهی که مدت ها در انتظار نم بارانی بوده است تا از بستر پژمردگی بیرون آمده به جنب و جوش درآید و گل و گیاه و طراوت برویاند «و آن را» یعنی: آب را «به آنچه که خلق کرده ایم - از چهارپایان و انسانهای بسیار - بنوشانیم» اناسی: جمع انسان است، مثل «سرحان و سراحین: گرگ و گرگها» پس «یا» بدل از «نون» است.

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمُ لَدُنْكُمْ آيَاتِنَا فَآبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كَثُورًا ﴿٥٠﴾

«و به راستی آن را» یعنی: آیات و اندرزها را «در میانشان گوناگون بیان کردیم تا پند پذیرند» یعنی: ذکر احوال گستراندن سایه و پدید آوردن ابرها و نازل کردن باران را در قرآن و سایر کتابهای آسمانی مکرر بیان کردیم تا عاقلان در آنها اندیشه کنند و پند

بگیرند. به قولی معنی این است: باران را میان مردم در سرزمینهای مختلف، در اوقات مختلف و کیفیتهای متفاوت - گاهی در اینجا و گاهی در جایی دیگر - گردش می‌دهیم پس در بعضی از سرزمین‌ها از آن بسیار می‌بارانیم و در بعضی سرزمین‌های دیگر از آن کم می‌فرستیم تا به آن پند گرفته و اندیشه کنند.

در اینجا نیز با یکی از معجزات بزرگ اسلام روبرو می‌شویم. ابن کثیر از ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهما نقل می‌کند که در تفسیر این آیه گفتند: «هیچ سالی از سال دیگر در بارندگی بیش نیست ولی خدای عزوجل باران را آن گونه که خواهد در نقاط مختلف زمین به گردش می‌آورد». شایان ذکر است که دانشمندان معاصر همین معنی را اثبات کرده و گفته‌اند: نسبت تبخیر و نزول باران در جهان پیوسته ثابت است و ذره‌ای کم و زیاد نمی‌شود زیرا گرمای سالانه‌ای که زمین آن را جذب می‌کند، زیاد و کم نمی‌شود پس فقط این نسبت جزئی باران است که در این یا آن نقطه زمین تفاوت پیدا می‌کند، نه نسبت کلی آن «ولی بیشتر مردم جز کفران را نپذیرفتند» کفران نعمت: انکار و ناسپاسی آن است. یعنی: بیشتر مردم اعتراف به نعمت خدای منان را بر خویش در فروفرستادن باران نپذیرفتند و خداوند عزوجل را بر آن شکر و سپاس نگفتند بلکه آن را به بتان یا ستارگان نسبت داده و گفتند: به سبب فلان ستاره‌ای که ساقط شد، یا فلان ستاره‌ای که طلوع کرد، باران یافتیم. یعنی: سقوط ستاره‌ای از مکان خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق را سبب فرود آمدن باران پنداشتند و نگفتند: به فضل خدای منان و رحمت وی باران یافتیم.

وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا ﴿٥١﴾

«و اگر می‌خواستیم قطعا در هر شهری هشداردهنده‌ای برمی‌انگیختیم» یعنی: چنان‌که باران را در میانشان تقسیم کردیم، اگر می‌خواستیم رسالت را نیز این‌گونه در میانشان توزیع می‌کردیم ولی چنین نکردیم بلکه فقط یک هشداردهنده را فرستادیم و آن هم تو هستی ای محمد صلی الله علیه و آله! زیرا تو باران رحمت عامی برای همه جهانیان هستی و تو به تنهایی شایستگی آن را داری که بار فوجی از پیامبران را بر دوش گیری.

فَلَا تُطِيعُ الْكُفْرِيْنَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿٥٤﴾

«پس، از کافران اطاعت مکن» به هیچ وجه با آنان مجامله و موافقت نکن، به پیشنهادهای سازش که از سوی آنان مطرح می شود، پشت پا بزن، در دعوت خویش سخت کوشا باش و در آن پایداری ورز «و با آن» یعنی: به وسیله قرآن «با آنان به جهادی بزرگ پرداز» و آنچه را در قرآن است بر آنان بخوان. جهاد بزرگ: جهادی است که در آن هیچ سستی و تزلزلی نباشد. پس ملاحظه می کنیم که حجتها و آیات قرآن بزرگترین وسیله جهاد اسلام علیه مخالفان آن است.

﴿ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا ﴾ ﴿٥٤﴾

«و اوست ذاتی که دو دریا را موج زنان به هم برآمیخت» و به سوی هم روان کرد «این یکی شیرین خوشگوار و آن دیگر شور تلخ است» فرات: آب بسیار خوشگوار و اجاج: آب بسیار نمکین است «و میان آن دو، برزخ و حایلی استوار قرار داد» برزخ: حجاب و حایلی است که خدای متعال به قدرت خویش در میان دو دریا قرار داده است که آنها را از هم جدا گردانیده و از آمیخته شدن آب آنها به یکدیگر جلوگیری می کند پس نه آب نمکین با آب شیرین یکجا می شود و نه آب شیرین با آب نمکین.

شاید مراد این باشد که خدای متعال این دو نوع آب را در دهانه و محل ریختن رودخانه ها - مثلا - به هم می آمیزد اما با این وجود، نه آب شور بر آب شیرین چیره می شود - به گونه ای که از نظر خاصیت خود بر آن غلبه کند - و نه آب شیرین بر آب شور چیره می شود بلکه به قدرت خدای تبارک و تعالی هر دو نوع آب به حال خود باقی می ماند، به سبب این که بشر و بسیاری دیگر از جانداران، به هر دو گونه آب نیاز دارند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾

«و اوست ذاتی که از آب بشری آفرید» یعنی: از آب نطفه، انسانی تمام اندام آفرید «آن‌گاه برای او پیوند نسبی و سببی قرار داد» مراد از نسب: ولادت است و آنچه که از آن پدید می‌آید؛ از رابطه پدری، مادری، پدر یا مادر بزرگی، فرزندی، برادری، خواهری، عمویی، دایی بودن و فرزندان‌شان. مراد از صهر: رابطه پدیدآمده از ازدواج در میان شوهر و خانواده همسرش، همسر و خانواده شوهرش و میان هر دو خانواده با یکدیگر است پس نزدیکان همسر برای شوهر، خواهران اویند و نزدیکان شوهر برای همسر، پدر شوهر است و رابطه خویشاوندی، هر دوی آنها را در بر می‌گیرد و همه این رابطه‌ها از آن آب ناچیز پدید می‌آید.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از مرد نسب پدید می‌آید و از زن خویشاوندی و تفسیر (نسبا و صهرا) این است». «و پروردگارت همواره تواناست» که آفرینش انسان و تقسیم وی به دو جنس ذکر شده، از جمله توانایی‌های بزرگ و بی‌نظیر وی است.

وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ﴿٥٥﴾

«و» کفار «به‌جای خدا چیزی را می‌پرستند که نه به آنان سود می‌بخشد» اگر آن را پرستش کنند «و نه به آنان زیان می‌رساند» اگر آن را فرو گذارند. و این امر گویای جهل مشرکان است «و کافر همواره بر نافرمانی پروردگارش پشتیبان» شیطان «است» از شیطان پیروی کرده و او را بر نافرمانی پروردگار یاری و پشتیبانی می‌کند. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: «آیه کریمه درباره ابوجهل نازل شد ولی عام بودن لفظ معتبر است، نه خاص بودن سبب».

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٥٦﴾

«و تو را جز مزده‌رسان و هشداردهنده نفرستاده‌ایم» پس به کفر و عنادشان بها نده و بر عدم ایمانشان اندوهگین نشو - زیرا تو بشارتگر و بیم دهنده‌ای بیش نیستی. از این‌روی به این سه فرمان زیر توجه کن:

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٥٧﴾

«بگو: بر آن» یعنی: بر تبلیغ قرآن یا تبلیغ رسالت «هیچ مزدی از شما نمی‌طلبم، جز این که هر کس بخواهد راهی به‌سوی پروردگارش در پیش گیرد» یعنی: ولی کسی که می‌خواهد به‌سوی پروردگارش با عمل شایسته و با انفاق مال در جهاد و صدقات و غیره، راهی بجوید که به رحمت و ثواب می‌انجامد پس باید هیچ تردیدی به خود راه نداده و چنین کند. مراد این است که: با دادن اجر و مزد تبلیغ و رسالت، به من احسان نکنید بلکه با انجام کار خیر و عبادت و شکر خداوند متعال به خود احسان کنید و این همان مزد من است زیرا خدای عزوجل مرا بر آن پاداش می‌دهد.

وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا ﴿٥٨﴾

«و بر آن زنده‌ای که نمی‌میرد توکل کن» زنده همیشه پاینده‌ای که در تمام منافع ومصالح به او تکیه می‌شود پس بر او توکل کن، نه بر زنده‌ای که می‌میرد «و شاکرانه او را تسبیح گوی» یعنی: او را از صفات نقصان به چنان پاکی و تنزیهی یاد کن که با حمد و سپاس وی پیوسته باشد لذا چنین بگو: پاکی و ستایش از آن خدای سبحان است. بدین جهت در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تسبیح خویش می‌گفتند: «سبحانک اللهم ربنا و بحمدک: بارخدایا! ای پروردگار ما! پاکی و ستایش تو راست». «و او به گناهان بندگانش آگاه بس» همین بس که حق تعالی به همه امور و از جمله گناهان بندگانش آگاه است و چیزی از آنها بر وی پنهان نمی‌ماند.

الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسْئَلُ بِهِ

خَيْرًا ﴿٥٩﴾

«همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است، در شش روز آفرید آن گاه بر عرش استوا یافت» یعنی: بر عرش به کیفیتی که خود به آن داناتر است، استوا یافت. «ثم: آن گاه» برای ترتیب اخباری است، نه ترتیب زمانی «رحمان» یعنی: او رحمتگر عام است «پس درباره اش از خبرهای پرس» که می داند و روشن است که کسی به خداوند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ از بنده و پیامبرش حضرت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داناتر و آگاه تر نیست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ﴿٦٠﴾

در بیان سبب نزول آمده است: مشرکان مکه گفتند؛ ما رحمان دیگری را بجز رحمان «یمامه» نمی شناسیم. مراد آنها مسیلمه کذاب بود که خود را رحمان نامیده بود پس نازل شد: «و چون به آنان گفته شود: برای رحمان سجده کنید، می گویند: رحمان چیست؟» یعنی: چون این صفت از صفات خدای سبحان را شنیدند، آن را با انکار تلقی کرده و نسبت به آن اظهار ناآشنایی کردند «آیا برای چیزی سجده بریم که تو به ما فرمان می دهی» یعنی: برای رحمانی سجده بریم که تو ما را به سجده کردن برای او فرمان می دهی؟ «و بر رمیدنشان می افزاید» یعنی: فرمان دادن به سجده بر نفرت و رمندگی شان از دین و دوری شان از آن می افزاید.

علما بر این امر که این آیه از آیات سجده تلاوت است، اتفاق نظر دارند.

نَبَارِكُ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا ﴿١١﴾

«مبارک است آن کسی که در آسمان برجهایی آفریده است» مراد از بروج: برجهای ستارگان، یعنی منازل دوازده گانه آن است که عبارتند از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. آنها را «برج» یعنی قصر بلند نامیدند زیرا ستارگان برای ساکنان خود همچون کاخهای بلندی هستند «و در آن

چراغی قرار داد یعنی: در آسمان خورشید فروزانی قرار داد «و ماه تابانی» که با طلوع خود زمین را روشن می‌کند ولی نور آن مانند نور خورشید، فروزان و گرمابخش نیست. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «در یک قرائت دیگر (سرجا) آمده است، سرج جمع سراج است و سراج همان خورشید است پس آیه کریمه - بنابراین قرائت - به وجود خورشیدهای متعدد اشاره می‌کند نه به یک خورشید و این همان معنایی است که مردم آن را فقط در این عصر شناخته و دریافته اند. آری! دریافته اند که ستارگان همه خورشیدهایی مانند خورشید ما هستند ولی از آنجا که این ستارگان از ما دورند، کوچک به نظر می‌رسند».

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْكُرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ﴿١٢﴾

«و اوست ذاتی که شب و روز را جانشین یکدیگر قرار داد» که یکی از آنها در پی دیگری می‌آید، سپس این می‌رود و آن دیگر می‌آید لذا شب و روز در روشنگری و تاریکی و افرونی و کمی از پی یکدیگر می‌آیند «برای کسی که خواهان پند گرفتن است» یعنی: چون پندگیرنده عبرت‌آموز، در اختلاف شب و روز بیندیشد، به این حقیقت پی می‌برد که انتقال شب و روز از حالی به حال دیگر، ناگزیر نقل‌دهنده‌ای دارد «یا» برای کسی که «خواهان سپاس‌گزاری است» و می‌خواهد که خدای عزوجل را بر نعمت‌های بزرگ و الطاف بسیاری که درآفرینش شب و روز نهاده است، شکر و سپاس گزارد.

ابن کثیر در تفسیر آیه می‌گوید: «یعنی حق تعالی شب و روز را برای تعیین اوقات عبادت، پی‌آمد یکدیگر قرار داده است پس کسی که در شب عملی از او فوت شود، آن را در روز جبران می‌کند و کسی که در روز عملی از او فوت شود، آن را در شب جبران می‌کند».

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿٦٣﴾

«و بندگان رحمان کسانی اند که بر روی زمین فروتنانه راه می‌روند» هون: آرامش و وقار، بدون تکبر، گردن‌کشی و فخرورزی است. البته مراد این نیست که فرمان خدای رحمان این است که بندگان به مانند بیماران - به‌طور ساختگی و ریایی - به شکستگی راه روند بلکه مراد این است که آنان با عزت و گردن‌فرازی گام برمی‌دارند که نشانه مؤمن متواضع برای خدا عَلَّامٌ است چنان‌که رسول خدا ﷺ در راه رفتن چنان حرکت می‌کردند که گویی از مکان بلند و مرتفعی فرود می‌آیند. بعضی از سلف صالح نیز راه رفتن به پژمردگی و تصنع را مکروه می‌دانستند تا بدانجا که روایت شده است: عمر رضی الله عنه جوانی را دید که سست و پژمرده راه می‌رود، فرمود: تو را چه شده است، آیا بیماری؟ گفت: نه ای امیرالمؤمنین! آن‌گاه عمر رضی الله عنه شمشیر خویش را بر سرش بلند کرد و به او فرمان داد تا با نیرومندی و چابکی راه برود. «و» بندگان رحمان کسانی هستند که «چون جاهلان آنان را طرف خطاب قرار دهند، با سلام پاسخ می‌دهند» یعنی: بر آزارهایی که از سوی اهل جهالت و نادانی می‌بینند، روش تحمل و بردباری را در پیش گرفته و مانند آنان جهالت نمی‌کنند بلکه می‌گویند: سلام! که این سلام، البته سلام درود و تحیت نیست بلکه سلام متارکه است که نه در آن خیری است و نه شری. یا مراد از «سلام» این است: در برابر جاهل سخنی ملایم و حکیمانه می‌گویند که از آزار او به سلامت مانند.

وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا ﴿٦٤﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که شب را برای پروردگارشان سجده‌کنان و قیام‌کنان می‌گذرانند» یعنی: آنان تمام شب یا بیشتر قسمت‌های آن را سجده‌کنان بر روهایشان و قیام‌کنان بر پاهایشان در حال نماز و تهجد به روز می‌آورند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا ﴿٦٥﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! عذاب جهنم را از ما بگردان، بی‌گمان عذاب آن پایدار است» غرام: لازم و دائمی است.

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

«به‌راستی آن بدقرارگاه و بد مقامی است» یعنی: در حقیقت آتش دوزخ برای اقامت، بد جایگاه و بدمکانی است. پناه می‌بریم به خداوند عَلَّامٌ از دوزخ.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا ﴿٦٧﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که چون انفاق کنند، نه اسراف می‌کنند و نه بخل می‌ورزند» اسراف: در گذشتن از حد با انفاق کردن بسیار است، هرچند راهی که در آن انفاق می‌شود، راه حلالی باشد. اقتار: تنگ‌گرفتن و بخل ورزیدن در انفاق است «و شیوه‌شان در میان این دو حد وسط است» قوام: انفاق به اعتدال و میانه‌روی است، به‌گونه‌ای که در حدی انفاق کند که فقیر، گرسنه و برهنه نماند و آن‌گونه و لخرجی هم نکند که مردم بگویند: اسراف و زیاده‌روی کرد بلکه اگر خداوند عَلَّامٌ به او گشایش عنایت کرد، بذل و بخشش و گشاده‌دستی در پیش گیرد ولی برای وقت نیاز خود، ذخیره هم بکند.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «کسی که میانه‌روی پیشه کرد، هرگز فقیر و محتاج نشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أحسن القصد في الغنى وما أحسن القصد في الفقر وما أحسن القصد في العبادة: چقدر نیکوست میانه‌روی در توانگری، چقدر نیکوست میانه‌روی در حال فقر و چقدر نیکوست میانه‌روی در عبادت».

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا ﴿١٨﴾

ابن عباس رضی اللہ عنہ در بیان سبب نزول می گوید: مردمانی از اهل شرک کشتار و خونریزی کردند و بسیار کشتند و زنا کردند و بسیار کردند، سپس نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آمده و گفتند: به راستی آنچه که تو به سوی آن فرا می خوانی بسی نیکو است اما اگر به ما خبر دهی که برای آنچه که مرتکب شده ایم کفاره ای است! پس این آیه مبارکه نازل شد.

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که با خدا معبودی دیگر نمی خوانند» یعنی: دعا و نیایش را برای غیر خدا جل جلالہ صرف نمی کنند تا غیر خدا جل جلالہ را برای خود پروردگار قرار دهند «و هیچ نفسی را که خداوند حرام کرده است» یعنی: کشتنش را «جز به حق نمی کشند» کشتن به حق در سه مورد است: کفر بعد از ایمان (کشتن مرتد)، زنا کردن بعد از احصان^۱ و کشتن به قصاص «و زنا نمی کنند» یعنی: مقاربت جنسی را بدون ازدواج یا ملک یمین (کنیزی)، حلال نمی شمارند «و هر کس چنین کند» یعنی: چیزی از آنچه را که ذکر شد انجام دهد؛ «می بیند» و روبرو می شود در آخرت؛ «اثام را» اثم: مجازات و کیفر است.

يُضَعَفُ لَهُ الْمَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيُخْلَدُ فِيهِ مَهَانًا ﴿١٩﴾

«برای او در روز قیامت عذاب دوچندان می شود و جاودان در آن به خواری و زاری بماند» یعنی: در عذاب دوچندان، به ذلت و حقارت جاودانه می ماند.

إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٠﴾

«مگر کسی که توبه کند» از شرک «و ایمان آورد» به محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم «و کار شایسته پیشه کند» بعد از توبه خویش پس بر این کس عذابی نیست «پس اینان کسانی هستند

^۱ یعنی: زناي مرد محصن و زن محصنه (مرد و زن دارای همسر).

که خداوند سیئاتشان را به حسنات تبدیل می‌کند و خدا همواره آمرزنده مهربان است» گناهان را از آنان محو کرده و به جای آن برایشان نیکی‌ها و طاعات را - با حسن عمل و طاعت و انابتشان به سوی وی - به ثبت می‌رساند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اینان مؤمنانی هستند که قبل از ایمانشان در گناه و بدکرداری قرار داشتند پس خداوند جل جلاله آنان را از بدیها روی گردان نموده و به سوی حسنات برگردانید و در نتیجه به جای بدیها، نیکی‌ها را برایشان عوض عنایت فرمود. تبدیل سیئات به حسنات در دنیا این است که خدای متعال برایشان ایمان را به جای شرک و اخلاص را به جای شک، عوض عنایت می‌فرماید و ایشان را از بدکاریها در پناه خویش قرارداد و حفظشان می‌کند، یعنی به آنان توفیق انجام عمل شایسته با توبه نیکو می‌دهد چنان‌که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ أَلْسِيئَاتِ﴾: (همانا حسنات سیئات را از بین می‌برند) «هود/۱۱۴». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اتبع السيئة الحسنة تمحها، وخالق الناس بخلق حسن: بدی را با نیکی دنبال کن، آن را محو می‌کند و با مردم به اخلاقی نیکو رفتار کن.»

ابن کثیر این معنی را ترجیح داده و می‌گوید: «بدان‌که سیئات با توبه نصح به حسنات تبدیل می‌شود و این نیست مگر بدین جهت که چون او گذشته‌اش را به یاد می‌آورد، پشیمان شده و استرجاع و استغفار می‌گوید پس به این اعتبار گناه وی به طاعت تبدیل می‌شود و بدی‌ها در نامه اعمال وی به حسنات تبدیل می‌شوند چنان‌که در این باره احادیث صحیحی آمده است.»

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَنْبُؤُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا ﴿٧١﴾

«و هر کس توبه کند» و از صدق دل به سوی خدا جل جلاله باز گردد «و عمل صالح انجام دهد، حقا که او چنان‌که باید و شاید به سوی خداوند باز می‌گردد» یعنی: او به طور راستین و با قوت تمام به سوی خداوند جل جلاله باز گشته است. به قولی معنی این است: هر کس به زبان خویش توبه کند اما آن توبه را با عمل خویش ثابت نگرداند پس آن توبه

وی به هیچ وجه سودمند نیست بلکه فقط کسی به سوی خدا عَلَّاهُ توبه راستین (نصوح) کرده است که توبه خویش را با اعمال شایسته، ثابت و محقق گردانیده باشد.

وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا ﴿٧٢﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که گواهی دروغ نمی دهند» به قولی معنی این است: بندگان رحمان کسانی اند که در مجالس باطل حضور نمی یابند و آن را مشاهده نمی کنند. (زور) دروغ و باطل است و بالاتر از شرک به خدای متعال دروغی نیست زیرا شرک به خداوند عَلَّاهُ بزرگتر از (زور) است. آری! حضور در مجالس و محافل بدعت از (زور) است زیرا این محافل دروغ، باطل و علیه دین خدا عَلَّاهُ است.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آیا شما را از بزرگترین کبایر آگاه نگردانم؟ و سه بار این سخن را تکرار کردند. اصحاب گفتند: چرا، یارسول الله! ما را آگاه کنید. فرمودند: شرک به خداوند، نافرمانی والدین و درحالی که تکیه داده بودند، نشستند و آن گاه فرمودند: هان آگاه باشید: و گفتن دروغ، آگاه باشید: و گواهی دروغ». پس پیوسته آن را تکرار می کردند تا بدانجا که اصحاب با خود گفتند: ای کاش رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سکوت کنند. «و چون بر امر لغوی بگذرند، کریمانه می گذرند» یعنی: درحالی از برابر آن کار لغو و بیهوده می گذرند که از آن روگردانند. لغو: هر عمل یا سخن بیهوده ای است. یعنی: کسانی که خود را از درآمدن در امور لغو و بیهوده برکنار نگاهداشته و کرامت نفس خویش را پاس می دارند و با اهل لغو معاشرت و همنشینی نمی کنند.

وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يُخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا ﴿٧٣﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که چون آیات پروردگارشان را فرا یادشان آرند» یعنی: قرآن را برایشان بخوانند یا آنچه را که در قرآن از پندها و اندرزها و عبرتهاست به ایشان تذکر دهند «بر آن کور و کر به سجده نمی افتند» بلکه با شنوایی و بینایی بر آن به سجده می افتند و از آن آیات بهره می برند.

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قِسْرَةً أَعْيُنٌ وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ﴿٧٦﴾

«و» بندگان رحمان «کسانی اند که می‌گویند: پروردگارا! به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان ما باشد» یعنی: آنان را - با توفیق بخشیدن ما و آنان به طاعت خویش - برای ما شادی بخش و مسرت‌آفرین قرار ده. «قره‌العین» یعنی: خنکی اشک چشم زیرا خنکی اشک چشم دلیل شادمانی و مسرت است چنان‌که گرمی اشک دلیل بر غم و اندوه می‌باشد.

در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون انسان بمیرد، عمل وی جز از سه چیز قطع می‌شود: صدقه جاری، عملی سودبخش، یا فرزند صالحی که در حق وی دعا کند». «و ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» یعنی: ما را الگویی قرار ده که پرهیزگاران به ما در کار خیر اقتدا کنند.

این آیه دلالت روشنی دارد بر این‌که ریاست دینی از اموری است که باید آن را طلب کرد و در آن راغب بود، نه برای فخرکردن به آن بلکه به جهت نفع بزرگی که مردم در ریاست وی دارند و برای به دست آوردن اجر عظیمی که این ریاست دارد. پس (آیه ۷۴ تا ۶۳) دربرگیرنده نه صفت برای مؤمنان آراسته به خلعت والای (عبادالرحمن) است.

أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا ﴿٧٥﴾

«این گروه» موصوف به اوصاف زیبای ذکر شده در فوق «اند که غرفه را پاداش می‌یابند» غرفه: یعنی درجه رفیع، عبارت از بلندترین و بهترین منازل بهشت است. پس غرفه‌های معلای بهشت مخصوص آنان است «به خاطر صبری که ورزیده‌اند» بر مشقتهای تکالیف دینی «و در آنجا با تحیت و سلام روبرو می‌شوند» یعنی: برخی به برخی دیگر درود و شادباش می‌گویند، پروردگار سبحان نیز به‌سویشان سلام می‌فرستد و فرشتگان نیز بر آنان سلام و شادباش گفته و برایشان سلامتی از آفات را می‌خواهند.

خَلِيدِينَ فِيهَا حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا ﴿٦٦﴾

«جاودانه در آنند» یعنی: بدون مرگ و فنا مقیم بهشتند «چه نیکو قرارگاه و چه خوش مقامی است» یعنی: آن غرفه‌ها چه نیکو قرارگاهی است که در آن مستقر می‌شوند و چه خوش اقامتگاهی است که مقیم آن می‌گردند. این در مقابل سخن باری تعالی در وصف دوزخ است که قبلاً فرمود: ﴿إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا﴾ به‌راستی چه بد قرارگاه و چه بد مقامی است) «٦٦».

قُلْ مَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴿٧١﴾

«بگو: اگر دعایتان نباشد، پروردگارم به شما هیچ اعتنایی نمی‌کند» یعنی: شما در نزد خدای متعال هیچ ارج و بهایی ندارید و او به شما هیچ اعتنایی نخواهد داشت، اگر این امر که او را می‌خوانید و می‌پرستید در میان نباشد. بدین گونه است که باری تعالی روشن می‌کند که از اطاعت همگی‌شان بی‌نیاز است «در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید» یگانگی خدای سبحان را ای کافران! «پس به زودی لازم خواهد بود» یعنی: به زودی سزای تکذیب گریبان‌گیر شما خواهد شد. مراد: سزایی است که در روز بدر گریبان‌گیر مشرکان شد. به قولی: مراد از آن عذاب آخرت است. با این بیم دهی و هشدار است که پایان سوره به آغاز آن، یعنی آیه اول:

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾: (بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان را نازل کرد تا برای عالمیان هشداردهنده‌ای باشد) پیوند می‌خورد.

﴿سوره شعراء﴾

مکی است و دارای (۲۲۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «شعراء» نامیده شد به سبب آن که حق تعالی در آیات (۲۲۶) - (۲۲۴) آن، میان شعرای گمراه و شعرای مؤمن مقارنه و مقایسه نموده است تا ادعای مشرکانی را که می پنداشتند رسول خدا ﷺ شاعرانند و آنچه که باخود آورده اند از باب شعر است، رد نماید.

طسّر ۱

خوانده می شود: «ط، سین، میم» با ادغام سین در میم. خدای عزوجل به مراد خویش از آوردن این حروف مقطعه در آغاز سوره ها، داناتر است طوری که در آغاز سوره «بقره» بیان شد.

تَلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

«این است آیات کتاب مبین» «تلك: این است» به سوی آیات این سوره یا کل قرآن کریم اشاره دارد. کتاب مبین: یعنی قرآنی که معانی و اعجاز آن روشن است.

لَعَلَّكَ بَخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۳

«شاید از این که ایمان نمی آورند» یعنی: ای پیامبر! شاید از تأسف و اندوه بر این که قومت به پیامی که آورده ای ایمان نمی آورند؛ «تو جان خود را نابودکننده ای» باخع: خود را کشنده و هلاک کننده ای. اصل بخع: این است که عمل ذبح به محل نخاع که در فقرات گردن است، برسد. مراد از آن، مبالغه رسول خدا ﷺ در اندوه خوردن به سبب تکذیب قومشان است تا بدانجا که از غصه بسیار نابود گردند.

این آیه، تسلیت و دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ را که بر ایمان قوم خود سخت حریص و مشتاق بودند و از مشاهده رویگردانی آنان، سخت تأسف می‌خوردند، به آرامش فرامی‌خواند.

إِنْ شَأْنُ نُزْلِ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لِمَا خَضِعِينَ ﴿٤﴾

«اگر بخواهیم برآنان از آسمان آیه‌ای» یعنی: معجزه‌ای که آنان را به ایمان وادار و ناچار کند «فروفرستیم آن‌گاه گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد» یعنی: آن‌گاه اجبارا در برابر آن متقاد خواهند شد و گردن خواهند نهاد ولی خدای متعال چنین نمی‌کند زیرا از کسی جز ایمان اختیاری را نمی‌خواهد. آری! حق تعالی نخواسته است که با این آخرین رسالت خویش، معجزه سرکوب‌کننده‌ای بفرستد بلکه معجزه اساسی رسالت خاتم را قرآنی گردانیده است که با خاتمیت این رسالت همخوانی داشته باشد زیرا قرآن برای همیشه و از هر نظر معجزه است؛ معجزه است در بنای تعبیری و لفظی خود، معجزه است در بنای معنوی خود و معجزه است در فتح دلها و روانها و درمان مشکلات انسان در همه زمانها و مکانها. پس این رسالت، رسالت زمان و مکان خاصی نیست که با معجزه‌ای حسی و مقطعی پشتیبانی شود بلکه رسالتی است مفتوح برای همه امت‌ها در همه عصرها لذا مناسب چنین بود که معجزه آن نیز برای همه عصرها و نسلها تا روز قیامت معجزه باز و مفتوحی باشد.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثًا إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ﴿٥﴾

«و برآنان هیچ ذکر تازه‌ای» که جدیداً فرود آورده شده «از سوی رحمان نمی‌آید، جز این که همواره از آن روی بر می‌تافتند» خدای سبحان بیان می‌دارد که قرآن را برای آنان تدریجا و اندک اندک درحالی بعد از حالی و زمانی پس از زمان دیگری فرود می‌آورد تا از آن پند گرفته و حقایق را به یاد آورند و در نتیجه، از روی بینش و تعقل نه از روی اجبار و فشار، به آن ایمان آورند. معتزله با این آیه بر مخلوق بودن قرآن استدلال کرده و گفته‌اند: خدای متعال در این آیه فرموده است: (ذکر محدث و

جدید است) و مراد از ذکر هم قرآن می‌باشد لذا از آن این معنی بر می‌آید که قرآن مخلوق است. جواب این است که: حدوث متعلق به الفاظ تلاوت شده با وحی می‌باشد اما اصل قرآن که کلام نفسی خدا ﷻ است، قدیم است.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَاتِبُهُمْ أَنْبَتُوا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦﴾

«آنان در حقیقت به تکذیب پرداختند» یعنی: آنها فقط به رویگردان شدن از قرآن اکتفا نکرده و از تکذیب آن نیز به فرودی دیگر که از آن شدیدتر است، سقوط کردند و آن تمسخر و استهزا می‌باشد چنان‌که این تعبیر خدای متعال بر آن دلالت می‌کند: «پس به زودی انباء» یعنی: اخبار «آنچه که بدان ریشخند می‌کردند، بدیشان خواهد رسید» یعنی: به زودی اخبار مجازات عاجل یا آجلی که به عنوان جزای استهزا و ریشخندشان سزاوار آن هستند، به آنان خواهد رسید، اخباری که تا کنون از آنان پنهان بوده است.

أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿٧﴾

«مگر در زمین ننگریسته‌اند که چه بسیار در آن از هر گونه جفت ارزشمندی رویانده‌ایم» یعنی: از اجناس سودمندی که انسانها و حیوانات از آنها بهره می‌گیرند و کسی جز پروردگار عالمیان بر رویاندن آنها توانا نیست؟.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨﴾

«قطعا در این، نشانه‌ای است» یعنی: قطعا در رویاندن گونه‌گونه رستنی‌ها در زمین، دلالت آشکاری است بر کمال قدرت خدای سبحان و صنعت بدیع وی «ولی بیشترشان ایمان آورنده نیستند» یعنی: علم ازلی حق تعالی درباره آنان چنین پیشی گرفته است که با وجود دیدن این نشانه‌ها، ایمان نمی‌آورند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٩﴾

«و بی‌گمان پروردگارت همان عزیز رحیم است» یعنی: غالب و قاهر است بر کافران با انتقام گرفتن از آنان، در عین حالی که بسیار مهربان است، هم از این روی به آنان مهلت می‌دهد و به طور عاجل به مجازاتشان شتاب نمی‌کند.

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

«و یاد کن» یا بخوان ای محمد ﷺ برای قومت «آن‌گاه که پروردگارت به موسی ندا در داد که به سوی قوم ستم‌پیشه برو» یعنی: به سوی کسانی برو که میان کفر و گناه جمع کرده و با کفر و تجاوز بر دیگران - چون برده ساختن بنی‌اسرائیل و ذبح کردن پسرانشان - بر خود ستم کرده‌اند. ابومنصور ماتریدی رحمته الله می‌گوید: «آنچه موسی علیه السلام از سوی پروردگارش شنید، ندایی از جنس حروف و اصوات بود».

شایان ذکر است که داستان موسی علیه السلام در یازده سوره قرآن: (بقره، اعراف، یونس، هود، طه، شعراء، نحل، قصص، غافر، سجده و نازعات) ذکر شده است و داستانهای دیگری مانند داستان ابراهیم، نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام نیز در این سوره در پی آن می‌آید. تکرار یک داستان در چندین سوره با روشهای مختلف به گونه‌ای مطرح می‌شود که با سیاق سوره‌ها هماهنگ بوده و نقش ویژه خود در ساختار آن سوره را ایفا کند^۱.

قَوْمٌ فَزَعُونَ إِلَّا يَنْتَفُونَ ﴿١١﴾

قوم ستمگر، همان «قوم فرعون» بودند «آیا پروا نمی‌دارند؟» یعنی: آیا از عذاب خدای سبحان نمی‌ترسند؟

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که اولین مأموریت یک پیامبر، پروراندن روح تقوی و خداترسی در دل‌های مردم است.

^۱ قبلا در این تفسیر شریف راجع به فواید تکرار در قرآن، مطالبی را بیان کرده‌ایم.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿١٣﴾

«گفت» موسی عليه السلام «پروردگارا! من می ترسم که مرا تکذیب کنند» در رسالت من.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ ﴿١٣﴾

«و سینه ام تنگ می گردد» از غم و اندوه تکذیب آنان؛ «و زبانم گشاده نیست» بر ادای رسالت. زیرا در زبان موسی عليه السلام لکنتی بود «پس به سوی هارون بفرست» یعنی: جبرئیل عليه السلام را با وحی به سوی او بفرست و او را نیز با من پیامبری گردان که یاور و پشتیبان من باشد. در این هنگام هارون عليه السلام در مصر بود.

وَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿١٤﴾

«و» از طرفی «برای آنان بر ذمه من گناهی است لذا می ترسم که مرا بکشند» این گناه، کشتن فردی قبطی از سوی موسی عليه السلام بود پس موسی عليه السلام از آن می ترسید که در برابر وی به قتلش رسانند. باید دانست که ترس - بجز فضلا و علما - گاهی بر انبیاء عليهم السلام نیز دست می دهد و این ترسی است طبعی. به این ترتیب، موسی عليه السلام تمام احتمالات دشوار و چالش های مهمی را که انتظار می رفت با آنها مواجه شود، نزد پروردگارش مطرح کرد. البته این درسی است برای دعوتگران راه خدا جل جلاله که باید موقعیت ها را به طور دقیق ارزیابی کنند.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ﴿١٥﴾

«فرمود: نه چنان است» کلا: در اصل کلمه ای است برای ردع و هشدار دادن به شخص و مفید آن است که تصور وی در آن امر مربوطه درست نیست. ولی «کلا» در اینجا برای وعده است. یعنی: ای موسی! بر من توکل کن و از آنان نترس، مطمئن باش که تو را نمی کشند «پس هر دوی شما با آیات ما بروید» ملاحظه می کنیم که در ضمن این جواب، پاسخ موسی عليه السلام در همراه ساختن برادرش با وی در امر رسالت نیز، نهفته است. یعنی: تو و آن کسی که درخواست رسالت وی را کرده ای، به همراه معجزاتم

بروید و از قبطنی‌ها نترسید «بی‌گمان ما با شما شنونده‌ایم» مراد خدای متعال از این سخن، تقویت دل‌های آن دو بود. یعنی: ما خود عهده‌دار نگهداری و حراست و یاری دادن شما هستیم.

فَاتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

«پس به سوی فرعون بروید و بگویید: ما رسول پروردگار عالمیان هستیم» کلمه رسول بر مفرد و تشبیه و جمع - هر سه - اطلاق می‌شود پس یک‌تن هم رسول است، دو تن هم رسول است و سه تن نیز بنابراین، خطاب شامل هارون عليه السلام نیز می‌شود، گویی اتحاد و اتفاق آنها بر یک شریعت، آن دو را چون یک رسول واحد قرار داده است. به قولی معنای آن این است: بگویید؛ هر یک از ما رسول رب العالمین هستیم.

أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٧﴾

و مضمون رسالت ما «این» است «که بنی‌اسرائیل را با ما بفرست» یعنی: ای فرعون! آنان را از یوغ بردگی و بندگی رها کن تا با ما از مصر بیرون روند.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِتْنًا وَلِيدًا وَلِئْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ﴿١٨﴾

«گفت» فرعون «آیا تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟» یعنی: بعد از آن‌که موسی و هارون عليهما السلام نزد فرعون آمده و پیام یاد شده را به وی ابلاغ کردند، فرعون به موسی عليه السلام گفت: آیا این ما نبودیم که تو را در کودکی در خانه خود پرورش دادیم و در میان اطفالی که از بنی‌اسرائیل کشتیم، تو را استثنا کرده و به قتل نرساندیم؟ «و سالها از عمرت را در میان ما نماندی؟» یعنی: پس این نبوت مورد ادعای تو چه وقت روی داد و آن را از کجا آوردی؟ به قولی: موسی عليه السلام سی سال در خانه فرعون به سر برد، از لباسهای فرعون می‌پوشید، از مرکب‌های سواری وی استفاده می‌کرد و به نام فرزند وی نامیده می‌شد سپس بعد از گریختن از مصر ده سال در مدین ماند آن‌گاه مجدداً به میان فرعونیان بازگشت و به مدت سی سال دیگر آنان را به سوی الله جل جلاله

دعوت می‌کرد سپس بعد از غرق شدن فرعون و قومش نیز پنجاه سال دیگر زندگی کرد.

وَفَعَلْتَ فَعَلَتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿١٩﴾

فرعون در ادامه به موسی علیه السلام گفت: «و از تو سر زد آن کاری که کردی» به این ترتیب، او در آغاز نعمت‌های خود را بر موسی علیه السلام برشمرد، سپس گناه موسی علیه السلام را به یاد وی آورد که مرادش کشتن آن شخص قبطی از سوی موسی علیه السلام بود «و تو از ناسپاسانی» ای موسی! که با کشتن یکی از یارانم کفران نعمت کردی.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٢٠﴾

گفت «موسی علیه السلام» آن کار را هنگامی مرتکب شدم که از سرگشتگان بودم» یعنی: قبطی را قبل از آن کشتم که از بارگاه پروردگار متعال به من علم و دانایی ای برسد پس در آن حال از نادانان بودم.

فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٢١﴾

«و چون از شما ترسیدم، از شما گریختم» به سوی مدین - چنان‌که تفصیل داستان در سوره «قصص» آمده است «آن‌گاه پروردگارم به من حکم بخشید» یعنی: به من نبوت، یا علم و فهم توراتی را که حکم خداوند جل جلاله در آن است، بخشید و جاهل و نادانی را از من دور کرد «و مرا از پیامبران گردانید» یعنی: مرا گرامی داشت و اکرام کرد؛ به این‌که مرا یکی از انبیای مرسل خویش گردانید.

وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٢﴾

«و این نعمتی است که بر من منت می‌نهی که بنی‌اسرائیل را به بردگی کشانده‌ای؟» یعنی: آیا این هم نعمتی است که بر من منت می‌نهی که مرا در کودکی پرورش داده‌ای،

در همان حالی که قوم و قبیله من بنی اسرائیل را برده ساخته و آنان را کشتی؟ اگر تو پسران نوزاد بنی اسرائیل را نمی کشتی، قطعاً مادرم بی نیاز از آن بود که مرا در رودخانه بیندازد پس آنچه را که سببش شکنجه و عذابت بود، به عنوان منت و احسان به رخ من نکش.

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿۲۳﴾

«فرعون گفت: و پروردگار عالمیان چیست؟» یعنی: او دیگر چه کسی است که می پندارد بجز من پروردگار جهانیان است؟ زیرا من جز خود، دیگر پروردگاری را برای جهانیان نمی شناسم؟ به قولی دیگر معنی این است: این پروردگار عالمیان ادعایی تو، چه چیزی است و حقیقت آن چیست؟ و این آغاز مناظره میان موسی عليه السلام و فرعون پیرامون وجود و وحدانیت خدای عزوجل بود.

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿۲۴﴾

«گفت» موسی عليه السلام «پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه در میان آنهاست، اگر اهل یقین باشید» یعنی: اگر به حقیقتی از حقایق بعد از شناخت دلیل آن یقین داشته باشید، بدانید که یقینتان به این حقیقت اولی است. بدین گونه بود که موسی عليه السلام مراد خویش از معنای (عالمیان) را با این توضیح روشن ساخت و دادن پاسخ مستقیم به سؤال فرعون را از آن روی فرو گذاشت که او از جنس پروردگار عالمیان و حقیقت وجودی وی سؤال کرده بود و از آنجا که خلق را به شناخت حقیقت و کنه وجود حق تعالی راهی نیست بلکه آنان او را به اوصافش می شناسند پس موسی عليه السلام در پاسخ وی به بیان جلوه ای از حقیقت قدرت عظیم جل جلاله پرداخت و به خلقت آسمان و زمین اشاره کرد.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾

«گفت» فرعون «به اطرافیان» از اشراف و سران قوم «آیا نمی شنوید» سخن موسی عليه السلام را؟ بدین گونه خواست تا آنان را از سخن وی به تعجب برانگیزاند. که این مغالطه‌ای از سوی آن ملعون بود.

قَالَ رَبُّكُمْ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾

موسی دوباره «گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشیتان است» پس موسی عليه السلام برایشان روشن کرد که فرعون - چنان که ادعا می‌کند - پروردگار نیست بلکه پرورش یافته است. یعنی: چگونه کسی را پرستش می‌کنید که او یکی از خود شماست، او نیز چنان که شما آفریده شده‌اید، آفریده شده و برایش آبا و اجدادی بوده است که چون آبا و اجداد شما فنا شده‌اند.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ﴿٢٧﴾

«فرعون گفت: بی‌گمان رسولی که به سوی شما فرستاده شده، دیوانه است» او با این سخن، می‌خواست تا اطرافیان را در مغالطه و حیرت و سردرگمی بیفکند، با نشان دادن این موقف که او به آنچه موسی می‌گوید هیچ اهمیتی قایل نیست و موسی سزاوار ریشخند است. گویی فرعون به اطرافیان می‌گوید: من از موسی چیزی را می‌پرسم و او به من پاسخی دیگر می‌دهد پس او دیوانه است.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

«موسی گفت: پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست» موسی عليه السلام خود را به دفع آنچه که فرعون به وی از دیوانگی نسبت داد، مشغول نکرد بلکه حجت را پی گرفت و گفت: پروردگار جهانیان همان پروردگار مشرق و مغرب است که احوال و اوضاع آن را - گاهی با نور و گاهی با ظلمت - دگرگون می‌کند پس او ایجادگر همه

پدیده‌هاست «اگر تعقل کنید» یعنی: ای فرعون! اگر تو و همراهانت از اهل خرد و تعقل هستید، حقیقت همین است که گفتم.

قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْمَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ ﴿٣١﴾

«فرعون گفت: اگر خدایی جز من اختیار کنی، قطعاً تو را از جمله زندانیان خواهم کرد» بدین‌گونه بود که چون آن ملعون در آوردن دلیل مغلوب شد، برای مجبور کردن موسی عليه السلام به ترک رسالتش و فریب قوم خود، شیوه تهدید و اعمال زور و زنجیر را در پیش گرفت.

قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِبَنِي مُيَمِينَ ﴿٣٠﴾

«موسی گفت: هرچند برای تو چیزی آشکار هم بیاورم؟» یعنی: اگر هم برای تو چیزی بیاورم که راستگویی من با آن آشکار شود و با مشاهده آن صحت ادعای من به اثبات رسد - که عبارت از معجزه در هم کوبنده من است - آیا باز هم مرا زندانی خواهی کرد؟.

قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣١﴾

«فرعون گفت: اگر از راست‌گویانی» در ادعایت «آن» چیز آشکار «را بیاور».

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ﴿٣٢﴾

«پس موسی عصایش را افکند و بناگاه آن اژدهایی نمایان شد» یعنی: آن عصا اژدهایی واقعی شد، بی آن‌که پدیده‌ای خیالی در میان باشد.

امام رازی صاحب تفسیر کبیر می‌گوید: «چون عصا به اژدها تبدیل شد، به اندازه یک مایل به آسمان جهید، سپس رو به سوی فرعون فرود آمد در حالی که به موسی عليه السلام می‌گفت: ای موسی! هر چه می‌خواهی به من فرمان بده! و فرعون التماس کنان می‌گفت: ای موسی! به نام کسی که تو را به رسالت فرستاده است از تو می‌خواهم که او

را بازداری و اجازه ندهی که به من حمله کند. سپس موسی علیه السلام آن را گرفت و مجدداً به عصا تبدیل شد».

وَزَعَّ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّظِيرِينَ ﴿٣٣﴾

«و دستش را از گریانش بیرون آورد و به ناگاه آن برای تماشاگران سپید و درخشان پدیدار شد» یعنی: دست موسی علیه السلام برخلاف هیأت ظاهری پوست و گوشت و استخوان، از چنان شعاع و پرتو درخشانی برخوردار گشت که دیدگان را خیره و افق را نورانی گردانید.

قَالَ لِلْمَلَآئِكَةِ إِنَّا هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ ﴿٣٤﴾

«فرعون به سرانی که پیرامونش بودند گفت: بی‌گمان این مرد، جادوگری بسیار داناست» به این ترتیب، فرعون خواست تا این ذهنیت را در اطرافیانش القا کند که آنچه موسی علیه السلام آورده، از باب سحر و جادوست، نه از باب معجزه. سپس به تحریک آنان پرداخت و گفت:

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ﴿٣٥﴾

«می‌خواهد با جادوی خود شمارا از سرزمیتان بیرون کند، اکنون چه رأی می‌دهید» رأی شما و نظر شما درباره او چیست؟ بدین‌گونه بود که درخشش و سلطه معجزه موسی علیه السلام، فرعون را چنان تحت تأثیر خویش درآورد که ادعای پروردگاری را فراموش نموده و دست یاری به‌سوی قوم خویش دراز کرد تا نظر آنان را جلب و دوستی و پشتیبانی آنان را به‌سوی خود بکشانند زیرا با درخشش معجزه موسی علیه السلام، ربوبیت ادعایی وی در شرف زوال و اضمحلال قرار گرفته بود و گرنه او شأن و جایگاه خود را بسیار فراتر از آن می‌دید و کبر و خودبزرگبینی وی بیشتر از آن بود که سران قومش را به گونه‌ای مخاطب گرداند که او را در جایگاه فردی از خودشان تنزل

می‌دهد در حالی که او پیش از این، مدعی الوهیتشان بود و آنان نیز این الوهیت را برایش به رسمیت شناخته و بر آن گردن نهاده بودند.

قَالُوا أَرْجَاهُ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الدَّابِّ حَشِيرِينَ ﴿٣٦﴾ يَا تَوَكُّبِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ﴿٣٧﴾

«گفتند» سران قوم فرعون «او و برادرش را باز دار» یعنی: کارشان را به تأخیرانداز و آنان را بی‌درنگ به قتل نرسان «و گردآورندگان را به شهرها بفرست» یعنی مأموران و نیروهای انتظامی‌ای که مردم را گرد می‌آورند، به اطراف و اکناف قلمرو حاکمیت بفرست «تا هر جادوگر ماهری را به حضورت بیاورند» سحار: کسی است که در شناخت فن سحر و جادو بسیار ماهر و برازنده است.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتٍ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿٣٨﴾

«پس جادوگران برای میقات روزی معین گردآوری شدند» آن روز، روز «زینت»، یعنی روز عیدشان بود. میقات: بر میعاد زمانی و موعد مکانی هر دو اطلاق می‌شود.

وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ﴿٣٩﴾

«و به توده مردم گفته شد: آیا شما هم جمع خواهید شد؟» این تعبیر گویای تشویق و برانگیختن مردم بر اجتماع در آن میعاد بود تا آنچه را که میان موسی عليه السلام و جادوگران روی می‌دهد و این که سرانجام غلبه با چه کسی خواهد بود، مشاهده کنند. فراخوانی مردم، نشان از اطمینان فرعون بر غلبه علیه موسی عليه السلام داشت زیرا او می‌خواست موسی عليه السلام در محضر اجتماع مردم مغلوب گردد تا احدی از آنان درخفا به او ایمان نیاورد. از سویی این رویداد، سخت مورد علاقه موسی عليه السلام نیز بود زیرا او می‌دانست که حجت خداوند جل جلاله قطعاً غالب و حجت کافران محکوم و مغلوب است. پس این خود از عنایات خداوند جل جلاله بود که خواست تا به دست خود دشمن، دعوت موسی عليه السلام را در میان توده‌های مردم نمایان و آن را در انظار همگان غالب و مسلط گردانیده و

مردم مصر و بنی اسرائیل را همگی به آن آشنا سازد و حقانیت آن را در میدان برهان به رأی العین بر آنان هویدا گرداند.

لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِن كَانُوا هُمْ الْغَالِبِينَ ﴿٤٠﴾

«باشد که اگر جادوگران پیروز شدند، از آنان پیروی کنیم» در دینشان. به این ترتیب بود که کسان فرعون در میان مردم چنین وانمود کردند که گویی آنان بی طرفند، با این هدف که خرد قوم خویش را سبک کرده و به بازی بگیرند درحالی که منظورشان پیروی از جادوگران نه بلکه بیرون کردن موسی علیه السلام از مقام رهبری و مسند پیامبری بود.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَإِنَّا لَنَا أَلْجَبْرُ إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿٤١﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

﴿٤٢﴾

«پس چون جادوگران آمدند» پیش فرعون «به فرعون گفتند: آیا ما را پاداشی خواهد بود» از مال یا جاه و مقام «اگر پیروز شویم» بر موسی علیه السلام؟ که فرعون با این خواسته آنان موافقت کرد و «گفت: آری و بی گمان شما در آن صورت از مقربان خواهید بود» یعنی: شما نه تنها در آن صورت پاداش دارید بلکه افزون بر آن مورد عنایت من نیز قرار خواهید گرفت به طوری که از مقربان بارگاهم خواهید شد. بدین گونه بود که فرعون آنان را به وعده منصب و مقام فریفت.

قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٤٣﴾

«موسی به آنان» یعنی: به جادوگران «گفت: آنچه را که افکنده هستید، بیفکنید» از سحر و جادو. بدین سان بود که موسی علیه السلام خواست تا از موضع قدرت، با حجت و معجزه خویش سرکوب و مقهورشان گرداند و برآنان نمایان سازد که معجزه‌ای که او به همراه آورده، از جنس چیزهایی نیست که آنان بتوانند با آن معارضه کنند، از این روی نوبت تقدم با آنهاست که هر چه در توان دارند بکنند سپس آماده میدان او باشند.

فَالْقَوْمَ جِبَاهَتُمْ وَعَصِيَّتَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّتِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ﴿٤٤﴾

«پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و» در هنگام انداختن آنها «گفتند: به عزت فرعون که ما حتما پیروزیم» یعنی ما به سبب عزت فرعون پیروز می‌شویم. یا سوگند به عزت فرعون که ما پیروز می‌شویم. مراد از عزت: جاه و جلال و عظمت است.

فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿٤٥﴾

«پس موسی عصایش را افکند و به ناگاه بر ساخته‌هایشان را فروبلعید» یعنی: عصای اژدها پیکر وی جادویی را که از فریب و خیال‌افگنی - با بیرون آوردن یک چیز از صورت حقیقی آن در ظاهر امر نه در حقیقت حال - ساخته بودند، فروبلعید.

فَأَلْفَى السَّحْرَةَ سَاجِدِينَ ﴿٤٦﴾

«پس جادوگران به سجده در افکنده شدند» یعنی: چون جادوگران حقیقت را مشاهده کردند، دانستند که آن معجزه از آفرینش صانعی حکیم است، نه از صنع بشر و از تردستی‌های جادوگران پس به خدای عزوجل ایمان آورده و برایش به سجده درافتادند و دعوت موسی عليه السلام را اجابت گفته و نبوت او را پذیرفتند. و سرعت سجده آنان چنان بود که گویی بناگاه فروافکنده شدند.

قَالُوا يَا مَرْيَمُ الْقَائِمَاتُ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٧﴾ رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ﴿٤٨﴾

«گفتند: به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم» و از آنجا که فرعون نیز مدعی این پروردگاری بود، برای دفع هرگونه شبهه‌ای افزودند: «پروردگار موسی و هارون» اعلام این امر که فرعون پروردگار نیست بلکه پروردگار حقیقی همانا پروردگار موسی و هارون عليه السلام است که پروردگار همه عالمیان و از جمله پروردگار خود فرعون نیز هست، سرزنش و سرکوفت محکمی از سوی جادوگران به فرعون بود.

قَالَ ءَامَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ ءَاذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرِكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأُزْجِلَكُم مِّنْ خَلْفِكُمْ وَأَصْلَبَنَكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٩﴾

«گفت» فرعون «پیش از آن که به شما اجازه دهم» یعنی: آیا بی اجازه من «به او ایمان آوردید؟».

سپس برای این که جادوگرانی را که ایمان آورده بودند به مغالطه اندازد و برای این که مردم را به شک و گمان درافکند، گفت: کار موسی نیز سحری از جنس سحر شماس است «بی گمان او همان بزرگ شماس است که به شما جادو آموخته است» اعتراف فرعون به این که موسی عليه السلام بزرگ آنان است، با آن که او دوست نداشت به چیزی اعتراف کند که شأن موسی عليه السلام را با آن بالا ببرد، برای این بود که همه کسانی که در صحنه رویارویی موسی عليه السلام با جادوگران حاضر بودند، به این حقیقت پی برده بودند که آنچه موسی عليه السلام آورده است، درخشان تر و قوی تر از آن چیزی است که جادوگران به میان افکنده اند پس با این سخن خواست تا در اذهان مردم این شک و شبهه را درافکند که: این صحنه ای را که شما مشاهده کردید، هرچند با برتری و غلبه موسی بر جادوگران به پایان آمد اما این خود؛ کار استاد خودشان بود و آنان این فن را از خود وی آموخته بودند پس گمان نبرید که کار موسی عليه السلام کاری است که بشر بر آن قادر نیست، یا این کار وی از فعل پروردگاری است که او به سوی فرامی خواند «به زودی خواهید دانست. حتما دستها و پاهایتان را در خلاف جهت همدیگر خواهم برید» یعنی دست راست را با پای چپ، یا عکس آن «سپس همگی تان را به دار خواهم آویخت» به صلیب کشیدن یا به دار آویختن، همان حلق آویز کردن تا مرگ است. فرعون خواست تا ساحران را بر شاخه های درختان خرما به دار کشد تا این عمل، شکنجه شدیدتری برایشان باشد و در انظار مردم بیشتر خوارشان گرداند.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿٥٠﴾

«جادوگران گفتند: باکی نیست، ما به سوی پروردگار خود باز می گردیم» یعنی: در آنچه که از عذاب دنیا به ما می رسد، بر ما هیچ باک و زیانی نیست زیرا این عذاب

درگذر است و برطرف می‌شود و ما بعد از آن به‌سوی پروردگاران باز می‌گردیم و او برای ما - با ایمان به حق، پایداریمان بر شکنجه‌ات، ثباتمان بر توحید و بیزاری از کفر - از نعمتهای همیشگی خویش چنان می‌بخشد که آن را حد و وصفی نیست.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطِيئَتَنَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٥١﴾

«ما امیدواریم که پروردگاران گناهانمان را از آن روی که نخستین ایمان‌آوردگان بوده‌ایم، بیامرزد».

سرانجام فرعون همگی آنان را کشت. که تفصیل داستان در سوره «اعراف» گذشت.

﴿ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ مُتَّبَعُونَ ﴿٥٢﴾

«و به موسی وحی کردیم که بندگان مرا شبانه ببر» بعد از آن که موسی عليه السلام سالها در مصر باقی ماند و دعوت وی جز بر عناد و استکبار فرعونیان نیفزود، خداوند متعال به وی فرمان داد که بنی‌اسرائیل را شبانه از مصر حرکت دهد «زیرا شما مورد تعقیب قرار خواهید گرفت» یعنی: فرعون و قومش شما را تعقیب می‌کنند تا شما را از راه بازگردانند. حق تعالی بنی‌اسرائیل را بندگان خود نامید زیرا آنان به موسی عليه السلام و رسالت وی ایمان آورده بودند. براساس قول جمعی از مفسران، موسی عليه السلام شبانگاه در هنگام طلوع ماه حرکت کرد. نقل است که موسی عليه السلام تابوت یوسف عليه السلام را نیز از قبر وی بیرون آورد و با خود برد زیرا یوسف عليه السلام خود وصیت کرده بود که چون بنی‌اسرائیل از مصر می‌رفتند، نعش او را نیز با خود به فلسطین ببرند. نقل است که مدت اقامت بنی‌اسرائیل در مصر، (۴۳۰) سال بود و شب بیرون شدنشان از مصر، برای همیشه نزد آنان شب عید است که آن را «عیدفصح» می‌نامند.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿٥٣﴾

«آن‌گاه فرعون گردآورندگان را به شهرها فرستاد» یعنی هنگامی که خبر به‌راه افتادن بنی‌اسرائیل و خروجشان از مصر به فرعون رسید، او دستور بسیج عمومی داد. به قولی: هزار شهر و دوازده هزار قریه تحت حاکمیت فرعون قرار داشت.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ﴿٥٤﴾

فرعون گفت: «بی‌گمان اینان» یعنی بنی‌اسرائیل «گروهی اندکند» او با این سخنش می‌خواست تا از شأن و ارزش بنی‌اسرائیل در نزد قومش کاسته و از میان برداشتنشان را ساده و آسان جلوه دهد. به قولی: بنی‌اسرائیل جمعا ششصد و هفتاد هزار تن بودند و سپاه فرعون در حدود یک میلیون و پانصد هزار تن. اما این عدد به اثبات نرسیده و گویا از مبالغه‌های بنی‌اسرائیل است.

وَأَنَّهُمْ لَنَا أَغَايِبُونَ ﴿٥٥﴾

فرعون افزود: «و به راستی آنان ما را بر سر خشم آورده‌اند» که بی‌اجازه ما از مصر بیرون رفته‌اند.

وَأِنَّا لَجَمِيعٌ حَادِرُونَ ﴿٥٦﴾

«و ما انبوهی حاذر هستیم» حاذر: آماده و بیدار. گویی او تمام پیروان خویش را فرمان داد تا با حرکت بنی‌اسرائیل به حال آماده باش قرار گیرند و برای ناکام کردن این حرکت، همه بسیج شوند.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيْوُنٍ ﴿٥٧﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٥٨﴾

«سرانجام ما آنان را از باغستانها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها و جایگاههای پرناز و نعمت بیرون کردیم» یعنی: فرعون و لشکریانش را از سرزمین مصر که پر

از باغستانها، چشمه‌سارها و گنجینه‌ها بود بیرون رانندیم. مقام کریم: منازل و خانه‌های نیکو و به‌قولی: مجالس رؤسا و امراء است.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

«چنین بود» خواست و اراده ما «و آنها را به بنی اسرائیل به میراث دادیم» در زمان سلیمان عليه السلام و بعضی از شاهان دیگر بنی اسرائیل. یا مراد زیوراتی است که بنی اسرائیل در شب بیرون آمدن از مصر از قبطیان به عاریت گرفتند. آیه کریمه احتمال این و آن - هر دو - را دارد.

فَاتَّبَعُوهُمْ مَشْرِيقًا ﴿٦٠﴾

«پس هنگام برآمدن خورشید آنها را تعقیب کردند» یعنی: فرعون و فرعونیان که به تعقیب بنی اسرائیل بیرون رفته بودند، به‌هنگام برآمدن خورشید به آنان رسیدند. به‌قولی معنی این است: فرعونیان درحالی به تعقیب بنی اسرائیل شتافتند که حرکت آنها به سمت مشرق بود.

فَلَمَّا تَرَاهُ الْجَمْعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾

«و چون دو گروه همدیگر را دیدند» یعنی در معرض دید همدیگر قرار گرفتند، به‌گونه‌ای که این گروه، گروه دیگر را می‌دید «یاران موسی گفتند، بی‌گمان ما گیر افتادیم» یعنی: به‌زودی سپاه فرعون به ما می‌رسند و ما تاب‌وتوان رویارویی با آنها را نداریم، آنها پشت سر ما هستند و دریا هم پیش روی ما.

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٣﴾

«گفت» موسی عليه السلام «چنین نیست» ای قوم من! از سوءظن نسبت به خداوند عز وجل دست بر دارید، آنها قطعاً به شما نمی‌رسند «زیرا پروردگارم با من است» با یاری ورهمنونی خویش «و به زودی مرا راهنمایی خواهد کرد» به راه نجات.

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ﴿٦٤﴾

«پس به موسی وحی کردیم که با عصایت بر دریا بزن» آن دریا بنابر قول راجح، دریای سرخ (بحراحمر) بود «آن‌گاه دریا از هم شکافت» یعنی: موسی عصایش را بر دریا زد و دریا از هم شکافت، به طوری که بستر آن خشک و نمایان گشت چنان‌که ممکن بود پیاده از آن گذر کرد. به قولی: دریا - به تعداد قبایل (اسباط) قوم موسی عليه السلام - دوازده پاره شد «پس هر پاره‌ای از آن» فرق: قطعه و پاره‌ای از دریاست «همچون کوهی بزرگ بود» که از جانب راست و چپ راه‌ها، به سوی بالا قرار گرفته بود.

وَأَرْسَلْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ ﴿٦٥﴾

«و دیگران را بدانجا نزدیک گردانیدیم» یعنی: فرعون و فرعونیان را به سوی دریا نزدیک کردیم.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ﴿٦٥﴾

«و موسی و همراهانش را همگی نجات دادیم» با گشودن راههایی برای عبورشان از کف دریا و دادن امکان گذر از پهنای دریا به ایشان.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْآخَرِينَ ﴿٦٦﴾

«آن‌گاه دیگران را غرق کردیم» یعنی: فرعون و قومش را با به هم آوردن دریا بر آنان، غرق کردیم زیرا آنها برای دنبال کردن موسی عليه السلام و قومش به دریا درآمدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٦٧﴾

«بی‌گمان در این» رویدادی که ذکر شد از آغاز داستان موسی و فرعون تا پایان یافتن آن به چنین پایانی عبرت‌انگیز «نشانه‌ای است» بزرگ بر قدرت عظیم و خیره‌کننده حق تعالی «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که با فرعون بودند، مؤمن نبودند زیرا جز اندکی از آنان - مانند آسیه زن فرعون - ایمان نیاورده بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦٨﴾

«و قطعاً پروردگارت عزیز رحیم است» یعنی: از دشمنان خویش انتقام‌گیرنده و به دوستان خویش مهربان است.

وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَأٌ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾

«و خبر ابراهیم را برایشان» یعنی بر امت خویش «بخوان» ای محمد ﷺ! زیرا او خلیل خدا ﷺ و امام حنفاء است پس شایسته است که داستان وی برای این امت خوانده شود تا در اخلاص و توکل و عبادت و بیزاری از شرک، به وی اقتدا کنند.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٠﴾

«آن‌گاه که» ابراهیم ﷺ «به پدرش و قومش گفت، شما چه می‌پرستید؟» ابراهیم ﷺ می‌دانست که آنها بتان را می‌پرستند ولی خواست تا آنان را با حجت ملزم گرداند.

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَنْظِلُ لَهَا عَظِيمِينَ ﴿٧١﴾

«گفتند: بتانی را می‌پرستیم و پیوسته برای آنها معتکفیم» یعنی: پیوسته و به استمرار - نه فقط در وقت و میعاد معین - بر عبادت آنها پایدار و ملازمیم. اعتکاف برای بتان: اقامت ورزیدن بر عبادت آنهاست.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ﴿٧٢﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام به قومش «آیا وقتی آنها را به پرستش می‌خوانید، ندای شما را می‌شنوند؟».

أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾

«یا به شما سودی می‌بخشند» به وجهی از وجوه سودرسانی «یا زیانی می‌رسانند؟» چنانچه پرستش آنها را ترک کنید؟! پس اگر چنین نیست و آنها نه می‌شنوند و نه سود و زیانی می‌رسانند، دیگر برای عبادت آنها چه دلیل و توجیهی وجود دارد.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ﴿٧٤﴾

«گفتند: نه» هیچ یک از اینها نیست؛ نه بتان ندای ما را می‌شنوند، نه به ما سودی می‌بخشند و نه زیانی می‌رسانند «بلکه نیاکانمان را یافتیم که چنین می‌کردند» و ما هم از آنها تقلید کرده‌ایم. بدین‌گونه بود که قومش هیچ پاسخ دیگری برای توجیه پرستش آنها نیافتند، جز این که تقلید محض را انگیزه کار خود معرفی کرده و اقرار کنند به این که بتان چنان عاجز و ناتوانند که نه می‌توانند سود و زیانی برسانند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنْتُمْ وَاَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ﴿٧٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام در رد این تقلید کورکورانه آنان «آیا در آنچه شما و نیاکان پیشیتان می‌پرستیده‌اید، تأمل کرده‌اید؟».

فَأْتِهِمْ عِدُوِّيَ إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٧٧﴾

«بدانید که آنها دشمن من‌اند» یعنی: بتان دشمنان من‌اند و من در زندگی خود دشمنی با آنها را راه و روش خویش قرار داده‌ام، با آنها دشمنی می‌ورزم تا پرستش آنها را از

روی زمین ریشه‌کن کنم و هیچ باکی هم از آنها ندارم «جز پروردگار عالمیان» یعنی: لیکن پروردگار عالمیان دشمن من نیست بلکه او در دنیا و آخرت دوست و سرور من است. بدین‌سان، پاسخ ابراهیم علیه السلام هم عاطفی و هم عقلی بود در حالی که پاسخ مشرکان صرفاً پاسخی عاطفی بود. و از آنجا که پاسخ ابراهیم علیه السلام حاوی اعلان این حقیقت بود که خدای عزوجل پروردگارش می‌باشد بنابراین، به شناساندن او آغاز کرد و گفت:

أَلَدِّي خَلَقَنِي فَهُوَ رَبِّي ۖ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾

«همان کسی که مرا آفریده است و همو مرا هدایت می‌کند» به‌سوی مصالح و منافع دین و دنیا. به این ترتیب، ابراهیم خلیل علیه السلام پروردگارش را به اوصافی وصف کرد که او به‌خاطر آنها سزاوار پرستش است زیرا آفرینش، هدایت‌کردن، روزی‌دادن، دفع بیماری، جلب شفا، میراندن، زنده کردن و آمرزیدن - که آیات بعدی بر آنها صراحت دارند - همه، نعمت‌هایی هستند که شکر منعم را با تمام انواع شکر - که بلندترین و سزاوارترین آن نیایش و پرستش است - می‌طلبند، چنانچه می‌فرماید: «و همان کسی که به من خوراک می‌دهد و سیرابم می‌گرداند» با رام کردن اسباب آسمانی و زمینی برای من.

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾

«و چون بیمار شوم همو مرا شفا می‌دهد» و جز او کسی بر شفا دادنم قادر نیست «و آن کس که مرا می‌میراند و سپس زنده‌ام می‌گرداند» و جز او کسی قادر بر این کار نیست. ابراهیم علیه السلام فقط بیماری را به خود نسبت داد نه دیگر افعال ذکرشده را، از روی رعایت ادب با پروردگار خویش و الا بیماری و غیر آن همه از جانب خدای سبحان است.

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ﴿٨٢﴾

«و آن کس که امیدوارم در روز جزا خطایم را بر من ببخشاید» حاصل و خلاصه پیام ابراهیم علیه السلام در این بیان شیوا و حجت روشن وی این است که: فقط آفریننده، بخشنده و اداره کننده این پدیده‌ها و نعمت‌هاست که شایسته پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

مجاهد می‌گوید: «مراد ابراهیم علیه السلام از خطایش، سه مورد ذیل بود:

اول این که او در پاسخ این سؤال بت پرستان که بتان را چه کسی خرد کرده است؟ گفته بود: ﴿بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا﴾: (بلکه این کار بت بزرگ است) در حالی که بت شکن خود او بود.

دوم این که او به قومش در توجیه عدم بیرون رفتن با آنان به مراسم عیدشان و دنبال کشیدن خود برای شکستن بتان گفته بود: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾: (من بیمارم) در حالی که بیمار نبود.

سوم این که او به حاکم ستمگر که قصد تجاوز به ساره همسرش را داشت، گفته بود: (ساره خواهر من است).

حسن افزوده است: و این سخن وی درباره ستاره که گفته بود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾: (این پروردگار من است) نیز از آن جمله است.

زجاج می‌گوید: «پیامبران علیهم السلام بشرند و جایز است که از آنان گناه سرزند، مگر از آنان گناه کبیره سر نمی‌زند زیرا آنان از ارتکاب گناه کبیره معصوم اند». هرچند که سخنان ابراهیم علیه السلام از «معارضض» بود، یا در مقام محاجه گفته شده بود لذا هدف وی دروغ گویی نبود.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّنِي بِالصَّالِحِينَ ﴿٨٣﴾

«پروردگارا! به من حکم ببخش» مراد از حکم: دانش و فهم است. به قولی: نبوت و رسالت است. به قولی دیگر: شناخت حدود الله جل جلاله، احکام و غیر این از معارف است

«و مرا به صالحان ملحق فرمای» یعنی: مرا به پیامبران قبل از من در بهشت ملحق گردان.

در حدیث شریف آمده است: «اللهم أحيينا مسلمين وأمنا مسلمين وألحقنا بالصالحين، غير خزايا ولا مبدين: بارالها! ما را مسلمان زنده بدار و مسلمان بمیران و ما را به شایستگان ملحق گردان، بی آن که خوارمان کرده باشی یا از کسانی که دین خود را دگرگون کرده اند».

وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ﴿٨٤﴾

«و برای من در میان آیندگان آوازه نیکو گذار» یعنی: برای من در میان آیندگانی که بعد از من تا روز قیامت می آیند، نام و آوازه نیکو قرار ده. خدای سبحان این نام و آوازه نیکو را برای ابراهیم عليه السلام قرار داد زیرا تمام امتهای و همه اهل ادیان در همه نسلها و عصرها به او افتخار می کنند و او را گرامی و بزرگ می دارند.

وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ﴿٨٥﴾

«و مرا از وارثان بهشت پرناز و نعمت گردان» یعنی: از کسانی که جاودانه به آن وارد می شوند.

وَأَغْفِرْ لِي يَا إِلَهَ كَانٍ مِنَ الضَّالِّينَ ﴿٨٦﴾

«و بر پدرم بیامرزد زیرا او از گمراهان بود» ابراهیم عليه السلام در آغاز امر برای پدرش آمرزش خواست اما چون برایش معلوم شد که او دشمن خدا جل جلاله است، از وی بیزارى جست.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ﴿٨٧﴾

«و مرا در روزی که مردم برانگیخته می شوند، رسوا نکن» یعنی: مرا در ملا و محضر مردم در روز محشر - با بازخواست و مجازاتم - رسوا نکن. یا مرا در روز قیامت

عذاب نکن. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ابراهیم در روز قیامت با پدرش آزر در حالی ملاقات می کند که بر چهره آزر گردوغباری نشسته است. سپس به وی می گوید: پدر! آیا به تو نگفته بودم که از من نافرمانی نکن؟ پدرش می گوید: اینک امروز از تو نافرمانی نمی کنم! در این هنگام ابراهیم علیه السلام [مناجات کنان] می گوید: پروردگارا! تو به من وعده دادی که در روز رستاخیز رسوایم نسازی پس کدام رسوایی از این رسوایی پدرم بیشتر است؟ خداوند جل جلاله می فرماید: همانا من بهشت را بر کافران حرام کرده ام، سپس می فرماید: ای ابراهیم! بنگر که در زیر پاهای تو چیست؟ ابراهیم علیه السلام به زیر پای خویش می نگرند، بناگاه می بیند که در زیر پایش کفتار نر گندیده و آلوده ای است آن گاه چهار دست و پای آن کفتار گرفته می شود و در آتش افکنده می شود». گویی خداوند متعال آزر را به صورت کفتاری درمی آورد.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ﴿٨٨﴾

«روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد» یعنی مال و فرزندان شخص نمی توانند وی را در روز قیامت از عذاب خداوند جل جلاله نگاه دارند.

إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٩﴾

«مگر کسی که دلی پاک و پیراسته» از کفر، نفاق و بقیه امراض باطنی «به نزد خدا بیاورد» یعنی: مال و نزدیکان شخص نزد خداوند جل جلاله به انسان سودی نمی رسانند بلکه آنچه که به وی سود می رساند، سلامت قلب وی است. قلب سلیم: یعنی قلب صحیح و سالم، همانا قلب مؤمن است زیرا قلب کافر و منافق بیمار است. با این دعا، دعاهای ابراهیم علیه السلام به پایان رسید.

وَأَرْزَقَتْ الْجَنَّةَ الْمُتَّقِينَ ﴿٩٠﴾

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده می شود» تا به آن وارد شوند.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ﴿٩١﴾

«و دوزخ برای گمراهان نمایان گردانیده می‌شود» یعنی: چنان آشکار و نمایان گردانیده می‌شود که نزدیک است شعله‌هایش آنان را فراگیرد. بدین‌گونه است که خداوند عز وجل بهشت را برای مؤمنان آشکار و نزدیک می‌گرداند؛ قبل از آن‌که به آن‌داخل شوند و دوزخ را برای کفار، قبل از آن‌که به آن درآیند تا غم و اندوه کفار سخت‌تر شده و شادی و مسرت مؤمنان مضاعف گردد.

وَقِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ﴿٩٢﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصِرُونَ ﴿٩٣﴾

«و به آنان گفته می‌شود» یعنی: به اهل دوزخ، از باب سرزنش و سرکوب: «آنچه جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ آیا شما را یاری می‌کنند، یا خود یاری می‌بینند؟» قطعاً پاسخ منفی است.

فَكُنِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ ﴿٩٤﴾

«آن‌گاه آنان و گمراهان در آن سرنگون افکنده می‌شوند» یعنی: معبودان باطل و گمراهان پرستشگرشان، همه بر روی یک‌دیگر با سر در دوزخ افکنده می‌شوند.

وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ﴿٩٥﴾

«و نیز همه سپاهیان ابلیس» یعنی: شیطانهای ابلیس و پیروان انسی و جنی وی که مردم را گمراه می‌کردند نیز همگی در دوزخ سرنگون افکنده می‌شوند. به‌قولی: مراد از (جنود ابلیس) نسل و تبار وی‌اند. به‌قولی دیگر: مراد هر کسی است که به‌سوی پرستش بتان دعوت می‌کند. آری! همگی آنان به دوزخ درافکنده می‌شوند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ﴿٩٦﴾ تَاللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾

«آنان در حالی که در آنجا با یکدیگر ستیزه می‌کنند، می‌گویند: سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم» یعنی: در روز قیامت پرستشگران باطل با معبودان خود به دشمنی و ستیزه برخاسته و بر آنان برمی‌شورند، بعد از آن‌که در دنیا در محبت آنان فنا شده بودند و در پیروی از آنان سر از پا نمی‌شناختند و بر هر کسی که با آنان در این راه باطل معارضه می‌کرد، به مبارزه برخاسته و به مجازاتشان اقدام می‌کردند چنان‌که قوم ابراهیم علیه السلام با وی چنین کردند. لیکن در قیامت وضع دگرگون می‌شود و پرستشگران با معبودان باطل خود به ستیزه برخاسته و بر گمراهی خود تأکید می‌کنند و می‌گویند: ما آشکارا در گمراهی بوده‌ایم.

إِذْ سُورِئِكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٩٨﴾

آری! سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم «آن‌گاه که شما» معبودان باطل «را با پروردگار عالمان برابر می‌کردیم» و شما را مانند او مورد پرستش قرار می‌دادیم.

وَمَا أَضَلْنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ﴿٩٩﴾

آن‌گاه می‌افزایند: «و جز مجرمان» از شیطانهای انسی و جنی‌ای که با خدای یکتا و لاشریک پرچم مبارزه و دشمنی را برافراشتند «ما را گمراه نکردند».

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ﴿١٠٠﴾

«پس اکنون هیچ شفיעی نداریم» که برای ما شفاعت کند و ما را از عذابت برهاند چنان‌که مؤمنان به اذن پروردگارشان شفیعان و واسطه‌هایی دارند.

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ﴿١٠١﴾

«و نه هیچ دوست حمیمی» یعنی: دوست صمیمی ای هم نداریم که با ما نزدیکی کرده و یاریمان دهد و ما را از خشم و عذاب پروردگار برهاند. حمیم: دوست نزدیکی است که تو او و او تو را به شدت هر چه تمامتر دوست داشته باشید. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «همانا شخص بهشتی در بهشت می پرسد: فلان کس و دوست وی در دوزخ چه کار کردند؟ سپس پیوسته [دنبال قضیه را می گیرد و] برای او شفاعت می کند تا سرانجام خداوند متعال شفاعتش را درباره وی می پذیرد پس چون از دوزخ نجات می یابد، مشرکان می گویند: ما لنا من شافعين و لا صديق حميم: اینک نه ما هیچ شفيعی داریم و نه هیچ دوست نزدیکی.»

فَلَوْ أَن لَنَا كَرَّةٌ فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٢﴾

«و ای کاش برای ما یک بار بازگشتی بود» به سوی دنیا «تا از مؤمنان می شدیم» و در قطار آنان درمی آمدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

«بی گمان در این نشانه ای است» یعنی: در آنچه ذکر شد از داستان ابراهیم علیه السلام، دشمنی دوزخیان با یکدیگر و حسرت خوردنشان بر گمراهی خویش، عبرت و پندی مؤثر است «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی: بیشتر این گروهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داستان ابراهیم علیه السلام را برایشان می خواند - که قریش و همراهان دینی آنانند - مؤمن نیستند. یا مراد: قوم ابراهیم علیه السلام اند که بیشترشان مؤمن نبودند.

وَلِإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٠٤﴾

«و در حقیقت پروردگار تو همان عزیز رحیم است» لذا دشمنانش را سرکوب کرده و به دوستانش مهر و محبت می ورزد.

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٠٥﴾

«قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند» چرا فرمود: (پیامبران را)؟ در حالی که آنان فقط پیامبر خویش نوح عليه السلام را تکذیب کردند نه همه پیامبران را؟ بدان جهت که آنان منکر بعثت تمام پیامبران عليهم السلام بودند. یا این که تکذیب یک پیامبر در حکم تکذیب همه ایشان است.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٠٦﴾

«چون برادرشان نوح به آنان گفت» یعنی: نوح برادرشان در قبیله و نسب بود نه برادرشان در دین زیرا آنان و نوح عليه السلام از نظر دینی در دو جهت مخالف با هم قرار داشتند. آری! نوح عليه السلام به آنان گفت: «آیا پروا نمی‌دارید» از خدای سبحان تا پرستش بتان را ترک کرده و به ندای پیامبری که به سوی شما فرستاده شده است لبیک بگویید؟

ملاحظه می‌کنیم که در داستانهای نوح، هود، صالح، لوط و شعیب عليهم السلام ندای پیامبران به اقوام و امتهایشان همه این بود: (آلا تتقون: آیا تقوی پیشه نمی‌کنید و پروا نمی‌دارید؟). البته این امر دلیل بر آن است که هدف اساسی دعوت تمام پیامبران عليهم السلام، همانا رسانیدن مردم به سر منزل تقوا بوده است.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٠٧﴾

«من برای شما رسولی هستم» از جانب خداوند جل جلاله که در آنچه به شما از جانب حق تعالی ابلاغ می‌کنم «امین» و مورد اعتماد هستم. شایان ذکر است که قوم نوح عليهم السلام به امانتداری و راستگویی وی واقف بودند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٠٨﴾

«پس از خدا پروا کنید و از من اطاعت نمایید» یعنی: طاعت خداوند جل جلاله را سپری در برابر عذاب وی قرار دهید و از من در اوامری که از سوی خداوند جل جلاله شما را بدان امر

می‌کنم فرمان برید؛ مانند ایمان آوردن به وی، ترک شرک، انجام دادن فرایض و برنامه‌های دینی.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩﴾

«و بر این، اجری از شما طلب نمی‌کنم» یعنی: بر تبلیغ این رسالت، از شما مزدی نمی‌طلبم و در این مزد طمع نمی‌بندم، با وجود منفعت بزرگی که تبلیغ این رسالت برای شما دارد «پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» پس من پاداش دعوت خود را از حق تعالی می‌طلبم زیرا هموست که مرا به ابلاغ رسالت، مکلف گردانیده است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿٢٠﴾

«پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید» نوح علیه السلام این جمله را بدان جهت تکرار کرد تا این معنی را در نهادشان پایدار سازد. ملاحظه می‌کنیم که نوح علیه السلام برای هر یک از دو درخواست خود به سوی تقوا، علتی ذکر کرد؛ چنان‌که در اول گفت: چون بر امانت‌داری‌ام آگاهید پس تقوا پیشه کنید و در دومین درخواست خود گفت: چون دانستید که از شما مزدی نمی‌طلبم پس تقوا پیشه کنید.

﴿ قَالُوا أَنْزِلْ لَكَ وَأَتَّبِعَكَ الْأَرْضُونَ ﴾ ﴿٢١﴾

«گفتند: آیا به تو ایمان بیاوریم حال آن‌که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟» یعنی: چگونه از تو پیروی کنیم و به تو ایمان بیاوریم، حال آن‌که فرومایگانی که از کمترین مال و جاه برخوردارند، از تو پیروی کرده‌اند؟ رذاله: خست و ذلت است. آری! قوم نوح علیه السلام از آن روی پیروانش را پست و فرومایه شمردند که ایشان سرمایه و مقام و شرف ظاهری کمتری داشتند. یا بدان‌جهت که ایشان نسب عالی نداشتند. به‌قولی: پیروان نوح علیه السلام متشکل از صاحبان حرفه‌ها و مشاغل پایین و فرومایه بودند.

پس حاصل معنی این است: نه به تو ایمان می آوریم، نه از تو پیروی می کنیم و نه در کار ایمان به فرومایگان اقتدا می نماییم.

قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١١٣﴾

«نوح گفت: من از کارشان چه آگاهی ای دارم؟» یعنی: مرا با شغل و حرفه آنان چه کار که از آن آگاه باشم؟ من مکلف به آن نیستم که از کارها و مشاغل آنان آگاه شوم بلکه فقط مکلفم که آنان را به سوی ایمان فراخوانم و به ایمانشان بها دهم و آن را معتبر بشناسم، نه به حرفه ها و مشاغل و فقر و غنایشان چراکه این امور در میزان ایمان، هیچ قدر و قیمتی ندارند.

إِنْ حَسَابِهِمْ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ ﴿١١٣﴾

«حساب آنان جز بر پروردگارم نیست، اگر در می یابید» یعنی: تفتیش و بازرسی و محاسبه ضمایر و اعمالشان فقط بر خدا عَلَّامٌ است و اگر شما از اهل شعور و فهم بودید، این حقیقت را دریافته و آن را باور می کردید. نسفی می گوید: «آن متکبران، پیروان نوح عَلَيْهِ السَّلَام را متهم کردند که در عین فرومایگی، به ایمان هم تظاهر می کنند و در واقع به نوح عَلَيْهِ السَّلَام ایمان ندارند». که نوح عَلَيْهِ السَّلَام پاسخشان را به نحو فوق داد.

وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٤﴾

«و من طردکننده مؤمنان نیستم» این پاسخ نوح عَلَيْهِ السَّلَام است به درخواست کفار که باید مؤمنان صاحب مشاغل پست را از خود براند و طرد کند.

إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿١١٥﴾

«من جز هشداردهنده ای آشکار نیستم» یعنی: من فقط هشداردهنده ای هستم که آنچه را خدای سبحان مرا به ابلاغ آن به سوی شما فرمان داده است، به طور واضح و آشکار

برای شما می‌رسانم. یعنی: این مستضعفان نیز از جمله کسانی هستند که من به هشدادانشان مأمور شده‌ام پس چگونه آنان را از خود طرد می‌کنم.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ يَنْتُحِ لِنُوحٍ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ﴿١١٦﴾

«گفتند: ای نوح، اگر دست برداری قطعا از جمله سنگسارشدگان خواهی بود» یعنی: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله سنگسارشدگان خواهی بود. به‌قولی معنای ﴿مِنَ الْمَرْجُومِينَ﴾ این است: اگر از سرزنش دین و دشنام‌دادن خدایان مان و دعوت خویش دست برداری، از جمله دشنام‌داده‌شدگان خواهی بود. بدین‌سان، نوح علیه السلام را به برخورد بدلفظی، چون دشنام‌دادن و اهانت تهدید کردند، بعد از آن‌که در میدان منطق و حجت خلع سلاح شدند. البته این عادت و شیوه دشمنان خدا جل جلاله است که در نهایت امر، به تهدید پناه می‌برند تا دعوتگران راه خدا جل جلاله را از دعوتشان برگردانند.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ﴿١١٧﴾

«نوح گفت: پروردگارا! قوم من مرا تکذیب کردند» یعنی بر تکذیب من پافشاری کرده، سختم را نشنیده و دعوت من را اجابت نکردند.

فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيْتُ وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١٨﴾

«پس در میان من و آنان به حکمی فیصله کن» فتح: حکم قاضی در میان دو طرف دعوا است. یعنی: میان من و قوم من به حکمی که محق را از مبطل نمایان و متمایز گرداند، حکم کن «و من و هر کس از مؤمنان را که با من است نجات بخش» از عذاب عمل آنان آن‌گاه که بخواهی مجازاتشان کنی. آری! چون نوح علیه السلام بعد از نهمصدوپنجاه سال دعوت، از ایمان قوم خویش مأیوس شد، با این دعا پروردگارش را به یاری فراخواند و خداوند جل جلاله دعایش را اجابت کرد:

فَأَجْنَحْنُهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفَلَاقِ الْمَشْحُونِ ﴿١١٩﴾

«پس او و همراهانش را در کشتی پر و گرانبار، نجات بخشیدیم» یعنی: کشتی‌ای که آکنده از مردم، چهارپایان، پرندگان و کالاها بود.

ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ﴿١٢٠﴾

«آن‌گاه باقی‌ماندگان را بعد از آن غرق کردیم» یعنی: بعد از نجات‌دادن او و همراهانش، باقی‌ماندگان از قومش را غرق کردیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٢١﴾

«قطعاً در این نشانه‌ای است» یعنی: در نجات نوح عليه السلام و مؤمنان همراهش بر این وصف شگفت و هلاک کردن دروغ‌انگاران قومش، نشانه و عبرتی است بزرگ بر وجود و وحدانیت خدای عزوجل و راستگویی پیامبرانش «و بیشترشان مؤمن نبودند» یعنی اکثریت قوم نوح با وجود برپایی دلیل و حجت، از مشرکان بودند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُو الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٢٢﴾

«و در حقیقت، پروردگار تو عزیز رحیم است» یعنی: او سرکوب‌کننده دشمنانش بوده و به دوستانش مهربان است.

كَذَبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

«قوم عاد پیامبران را تکذیب کردند، چون برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» تفسیر آن همچون تفسیر سخن نوح عليه السلام به قوم خویش است، که در آیات (۱۰۵ - ۱۰۶) گذشت.

إِنِّي لَكُرُّ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٢٥﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٢٦﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنِّي أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٢٧﴾

«به‌راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خدا پروا بدارید و از من اطاعت کنید و برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار جهانیان نیست» تفسیر این آیات سه‌گانه همچون تفسیر آنها در داستان نوح علیه السلام، آیات: «۱۰۹ - ۱۰۷» می‌باشد.

أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ﴿١٢٨﴾

«آیا بر هر بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید؟» ریع: تپه مرتفع از زمین است. به‌قولی: ریع، کوه است. مجاهد می‌گوید: ریع، وادی‌ای در میان دو کوه، یا کوره راهی در کوه است. یعنی: شما در هر مکان بلندی بنایی از سر بازیچه می‌سازید و آن را چون نشانه‌ای بر اظهار قوت و قدرت خود می‌گردانید زیرا چنین بناهایی، جز این‌که مایه فخر و مباهات عده‌ای و آزار و زیان دیگران و هدر دادن امکانات باشد، هیچ نفع دیگری ندارد چنان‌که شما از فراز این بناها، رهگذران را اذیت کرده و آنان را به ریشخند می‌گیرید. شایان ذکر است که خصلت بناسازی در تپه‌ها و مکانهای مرتفع برای فخر نمایی و ارائه نمایش جاه و مکنت، در بسیاری از حکام و بوالهوسان زمان ما نیز وجود دارد.

وَتَسَخِدُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ﴿١٢٩﴾

«و مَصَانِعَ می‌سازید» مَصَانِع: عبارت از قصرها و منازل است که مردم برای سکونت می‌سازند. به‌قولی: مَصَانِع، عبارت از قلعه‌ها و دژهای استوار است «به‌امید آن‌که جاودانه بمانید» گویی با ساخت و ساز این برجها، جاودان می‌مانید و مرگ را هرگز به شما دسترسی نیست در حالی‌که اصلاً چنین نیست بلکه این برجها و کاخها از دست شما می‌رود چنان‌که از دست پیشینیان شما رفت.

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ﴿١٣٠﴾

«و چون به کیفر دست می‌گشایید، ستمکارانه دست می‌گشایید» بطش: حمله ور شدن به درشتی و خشونت، همراه با خشم و سرکوب است. هود عليه السلام این شیوه را از آن‌روی ناشایست دانست که این‌گونه برخورد، ظالمانه است. اما در کیفر دادن به حق، به‌کارگرفتن تازیانه و شمشیر و غیر آن جایز است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ﴿١٣١﴾ وَاتَّقُوا الَّذِينَ آمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ﴿١٣٢﴾ آمَدَّكُمْ بِأَنْعَمٍ وَبَيْنَ ﴿١٣٣﴾

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید. از کسی پروا کنید که شما را به آنچه می‌دانید، مدد کرد. شما را به دادن چهارپایان و فرزندان مدد کرد» یعنی از عذاب خدا جل جلاله پروا دارید، خدایی که شما را با نعمت‌های فراوانی مدد رسانید و از انواع برخورداری‌ها بهره‌مندتان گردانید. شایان ذکر است که قوم هود در احقاف - نزدیک حضرموت یمن - سکونت داشتند و از نعمتها و قدرت بسیاری بهره‌مند بودند.

وَحَنَّتْ وَعُيُونٌ ﴿١٣٤﴾

«و» نیز شما را مدد رسانید «به دادن باغها و چشمه‌ساران» و چاه‌ها و جویباران.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣٥﴾

سپس هود عليه السلام آنان را بیم داده فرمود: «به‌راستی من از عذاب روزی سهمگین بر شما بیمناکم» اگر کفر ورزیده و بر شیوه پرستش غیر خدا جل جلاله که هم اکنون بر آن قرار دارید، اصرار و پافشاری نمایید و شکر این نعمتها را به‌جا نیاورید.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعظت أم لم تكن من الواعظين ﴿١٣٦﴾

«گفتند: خواه پندمان دهی، خواه از پنددهندگان نباشی، برای ما یکسان است» یعنی: اندرز دادن و عدم اندرز دادنت نزد ما یکسان است، به هیچ چیز از آن اهمیتی نمی‌دهیم و به آنچه تو می‌گویی، هرگز التفاتی نمی‌کنیم و از راهی که بر آن هستیم، هرگز دست‌بردار نیستیم.

این سخن را از باب تعجیز هود عليه السلام و مایوس کردن وی گفتند تا به دعوتش ادامه ندهد و کار آنها را یکسره بداند.

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣٧﴾

«این جز شیوه پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که ما بر آن از شرک و کفر قرار داریم، جز عادت و عمل پیشینیان نیست، آخر پدران و نیاکان پیشین ما نیز بر این کیشی بوده‌اند که هم‌اکنون ما بر آن هستیم، با این وجود کار آنها به سامان و امور آنها به‌طور دلخواه بود و ما هم پیرو آنان هستیم بنابراین، بر این شیوه استمرار خواهیم داد و نمی‌خواهیم تا آن را با راه و روش دیگری جایگزین کنیم.

محتمل است که این آیه، جمله معترضه‌ای از فرموده خدای سبحان باشد، نه حکایت از سخنان قوم هود، که در این صورت معنی این است: تکذیب قوم هود نیز مانند تکذیب سایر مرفهان طغیان‌گری بود که قبل از آنان پیامبرانشان را تکذیب کردند. نظیر

این فرموده حق تعالی: ﴿تَشَبَّهتْ قُلُوبُهُمْ﴾ (دل‌هایشان شبیه همدیگر است) «بقره / ۱۱۸».

وَمَا تَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿١٣٨﴾

«و ما عذاب‌شونده نیستیم» در برابر آنچه که انجام می‌دهیم، از ارتکاب ستم و مانند آن از شیوه‌ها و رفتارهای ناروایی که هم‌اکنون بر آن قرار داریم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣٦﴾

«پس او را» یعنی هود عليه السلام را «تکذیب کردند و در نتیجه هلاکشان ساختیم» یعنی: خدای سبحان به سزای تکذیبشان، نابودشان کرد. شایان ذکر است که نابودکردنشان با باد سرکش و تند بود چنانکه در آیه «٦/سوره حاقه» می خوانیم: ﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأَهْلَكُوْا بِرِيْحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ﴿٦﴾ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ﴿٧﴾ فَهَلْ تَرَى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾﴾ (و اما عاد، با تندبادی سخت سرد و بنیان کن به نابودی کشیده شدند که خداوند آن را هفت شب و هشت روز پیوسته برایشان گماشت و آن قوم را در آن حال از پا درافتاده بینی؛ گویی آنان خرما بئانی هستند ریشه کن شده پس آیا اثری از آنان بازمانده می بینی؟). «بی گمان در این» نابود ساختنشان «نشانه ای است» بر راستگویی پیامبران علیهم السلام و درس عبرتی است برای تکذیب پیشگان «و بیشترشان مؤمن نبودند» با وجود بسیاری معجزات و روشن بودن بینات.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٤٠﴾

«و به راستی پروردگارت عزیز رحیم است» تفسیر نظیر آن، در آیه «١٤٠» گذشت.

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٤١﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٤٢﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٤٣﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ

وَأَطِيعُوا أَمْرًا مِّنْ أَمْرِ رَبِّكُمْ ﴿١٤٤﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٤٥﴾

«ثمود نیز رسالت یافتگان را تکذیب کردند. آن گاه که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی دارید؟ بی گمان من برایتان رسولی امین هستم. پس از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. بر تبلیغ این رسالت از شما پاداشی نمی طلبم. پاداش من جز بر عهده پروردگار عالمیان نیست» تفسیر آیات همانند با این آیات، قبل از این، در داستان «هود» گذشت.

شایان ذکر است که قوم ثمود از اعراب بودند و در وادی ای میان مدینه و شام به نام «حجر» سکونت داشتند و پیامبرشان حضرت صالح علیه السلام بود.

أَتْرَكُونَ فِي مَا هَلُكْنَا مِنْكُمْ

«آیا در آنچه اینجاست، ایمن رها می‌شوید؟» یعنی: آیا در این نعمت‌هایی که خداوند جل جلاله در اینجا به شما بخشیده است، ایمن از مرگ و عذاب رها می‌شوید و همچنان در دنیا ماندگار می‌مانید؟

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۚ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ

«در باغها و در کنار چشمه‌ساران؟ و کشتزارها و خرمابنانی که باروبر آنها لطیف است؟» هضمیم: پخته و رسیده و نرم و لطیف. همچنین محتمل است که معنای هضمیم این باشد: خوشه‌های خرما از بس که پر و پخته شده اند، فرو افتاده‌اند. طلوع: غلاف شکوفه‌ها از خوشه‌های خرما که به باروبر می‌نشینند.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَرِهِينَ

«و ماهرانه برای خود از کوهها خانه‌هایی می‌تراشید» قوم ثمود با مهارت و هنرمندی خانه‌های خود را در درون صخره‌های کوهها می‌تراشیدند تا به مدت‌های دراز باقی بماند، از آن روی که عمرهایشان طولانی بود و خانه‌های بنا شده از گل ویران می‌شد و کفاف عمرشان را نمی‌داد. به قولی معنی (فارهین) این است: آنان خانه‌ها را با تسلط و چیره‌دستی می‌تراشیدند. به قولی دیگر معنی این است: آنها مرفهانه و در کمال ایمنی و آسایش، خانه‌هایی را می‌تراشیدند. به قولی دیگر مراد این است: آنان این خانه‌ها را گردنکشانه و متکبرانه فقط از روی رفاه‌زدگی و فخرنمایی می‌ساختند و اموالی هنگفت را صرف بنای آنها می‌کردند، بی آن‌که به سکونت در آنها نیازی داشته باشند و در ساختن این بناها انواع مهارتها و هنرنمایی‌ها را به خرج داده و انواع نقش و نگارها را در آنها اجرا می‌کردند چنان‌که از آثار برجای مانده از آنان، این هنرها و مهارتها تا به امروز

مشاهده می‌شود. شایان ذکر است که منازل قوم ثمود هم‌اکنون نیز در فاصله چهارصد کیلومتری مدینه منوره معروف و شناخته شده است، به گونه‌ای که هر بیننده‌ای را متحیر و مدهوش می‌سازد.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۱۵۰

«پس، از خدا پروا دارید و از من اطاعت کنید» یعنی: از خدا عَلَيْهِ السَّلَام پروا دارید؛ با ادای حق وی، چون ایمان به یگانگی وی و رسالت من و اطاعت از من در آنچه که شما را به آن امر و نهی می‌کنم.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ۱۵۱

«و از فرمان اسراف‌کاران اطاعت نکنید» یعنی: از فرمان مشرکانی که شما را به سوی پرستش غیر خداوند عَلَيْهِ السَّلَام فرامی‌خوانند و علیه من و علیه دعوت الله عَلَيْهِ السَّلَام توطئه می‌چینند و شما را به تکذیب رسالت من فرمان می‌دهند، اطاعت نکنید. به قولی: مراد از (اسراف‌کاران) کسانی هستند که شتر را پی کردند. سپس در وصف این گروه مسرفان فرمود:

الَّذِينَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۱۵۲

«کسانی که در زمین فساد می‌کنند و در صلاح نمی‌کوشند» یعنی: شیوه و عادت افراط‌گران و اسراف‌کارانی که در زمین - با توطئه علیه صالح عَلَيْهِ السَّلَام و مؤمنان همراهش - فتنه و فساد برپا می‌کنند و به هیچ وجه از آنان - با ایمان و عدالت - صلاح و اصلاح سر نمی‌زند، این است.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۱۵۳

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی» یعنی: از آنانی هستی که تو را جادو کرده‌اند تا بدانجا که به صرف وهم و خیال، اموری از باطل را حق پنداشته و شیوه

استوار زندگانی مان را به نقد کشیده و آن را ناهنجار و نابکار می‌پنداری، شیوه‌ای که پدران و نیاکان ما بر آن قرار داشته‌اند. به‌قولی: مسخر کسی است که به غذا و آب خوردن مشغول می‌شود. گویی چنین گفتند: ای صالح! تو نیز بشری مانند ما هستی که می‌خوری و می‌آشامی.

مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلَانَا فَأَتِ بِطَايَةِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٥٤﴾

«تو جز بشری مانند ما نیستی» لذا چنین پنداشتند که قرار داشتن صالح عليه السلام در مقام بشری مانند ایشان، او را در ادعای نبوتش دروغگو می‌کند «پس آیه‌ای بیاور» یعنی: نشانه‌ای بیاور که با دیدن آن یقین کنیم که تو فرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان هستی، چنانچه آن نشانه از چیزهایی باشد که بشر به آوردن آن توانا نیست «اگر از راستگویان هستی» در سخن و ادعای خویش.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمَ مَعْلُومٍ ﴿١٥٥﴾

بعد از آن که آنان از صالح عليه السلام نشانه و معجزه طلب کردند، خداوند متعال شتری عظیم الجثه را زنده از کوه بیرون آورد، به‌گونه‌ای که او را می‌دیدند و بدن آن را با دستان خویش لمس می‌کردند تا این حجتی بر نبوت صالح عليه السلام باشد: «گفت: این ماده‌شتری است که نوبتی از آب اوراست و روزی معین نوبت آب شماست» یعنی: برای شتر بهره و نوبتی معین از آب است و برای شما نیز بهره و نوبتی معین است پس برای شما مجاز نیست تا در روزی که نوبت اوست از آن آب بنوشید و این ماده‌شتر نیز در روزی که نوبت شماست، از آن آب نمی‌نوشد.

وَلَا تَسْهَوْا سِوَاهُ فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥٦﴾

«و به آن آسیبی نرسانید» مانند پی‌کردن یا زدن او، یا رساندن هر گزند و آسیب دیگری «که در آن صورت عذاب روزی بزرگ گریبانگیرتان خواهد شد» آن روز بدان جهت بزرگ و هولناک است که روز نزول عذاب می‌باشد.

فَعَقَرُوهَا فَأَصَبَ حُوا نَدِيمِينَ ﴿١٥٧﴾

«پس آن را پی کردند و آن گاه پشیمان گشتند» از پی کردن آن، هنگامی که دانستند عذاب بر آنان فرود آمدنی است.

ماجرا چنین بود که صالح علیه السلام به آنان سه روز مهلت داد و در هر روز نشانه‌ای از آن عذاب بر آنان پدیدار می‌شد و وقتی پشیمان شدند که دیگر پشیمانی به حالشان سودی نداشت زیرا پشیمانی و ندامت در هنگام دیدن عذاب و ظهور آثار و علایم آن هیچ فایده‌ای ندارد. پس مراد از فرموده حق تعالی: (آن گاه پشیمان شدند)؛ پشیمانی آنها در هنگام دیدن نشانه‌های عذابی بود که در حال فرود آمدن بر آنان بود.^۱

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٥٨﴾

«آن گاه عذاب آنان را فرو گرفت» همان عذابی که به آن وعده داده شده بودند. تفسیر ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ﴾ «بی گمان در این ماجرا نشانه‌ای است و بیشترشان ایمان آورنده نبودند» گذشت. شایان ذکر است که عذاب قوم صالح علیهم السلام زلزله شدید و سپس بانگ مرگبار مهیبی بود که دل‌هایشان را از جا بر کند (و در خانه و کاشانه‌شان از پا درآمدند) «هود/۶۷».

وَأَنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١٥٩﴾

«و بی شک پروردگار تو عزیز رحیم است» از عزت وی است که دشمنان کافر خویش را سرکوب می‌کند و از رحمت اوست که دوستانش را بر دشمنانش نصرت می‌دهد.

^۱ نگاه کنید به تفسیر آیات «۶۴ - ۴۸» از سوره «هود» که در آن بیان این رویداد آمده است.

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٦٠﴾

«قوم لوط پیامبران را تکذیب کردند» او لوط فرزند هاران فرزند آزر برادرزاده ابراهیم خلیل عليه السلام است که در حیات ابراهیم عليه السلام به سوی اهالی شهر «سدوم» به رسالت فرستاده شد.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطُ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٦١﴾ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٦٢﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عَمْرَأَتَكُمْ ﴿١٦٣﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٤﴾

«چون برادرشان لوط به آنان گفت، آیا پروا نمی‌دارید؟ به راستی که من برایتان رسولی امین هستم پس، از خداوند پروا دارید و از من اطاعت کنید. برای آن از شما پاداشی نمی‌طلبم، پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» تفسیر نظیر این آیات در این سوره و نیز تفسیر داستان لوط به‌طور مشروح در سوره «اعراف» گذشت.

اتَّاتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٥﴾

«آیا از میان مردم جهان با مردان می‌آمیزید؟» یعنی: آیا با مردان، شهوترانی می‌کنید در حالی که این عمل، عمل فحشا و زشتی است که قبل از شما احدی از مردم آن را مرتکب نگردیده است؟ آری! قوم لوط با مردم غریبه، عمل لواط را انجام می‌دادند چنان‌که در سوره «اعراف» گذشت.

وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رِبِّكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ﴿١٦٦﴾

«و همسرانی را که پروردگارتان برای شما آفریده، وامی‌گذارید» یعنی: زنانی را که خداوند جل جلاله برای بهره‌برداری جنسی شما آفریده است وا گذاشته و رها می‌کنید؟ مراد از (ازواج) زنانند، نه مطلق همسران زیرا هدف از دعوتشان این بود که زنان را به همسری بگیرند «بلکه شما مردمی تجاوزکارید» یعنی: شما در ارتکاب گناهان و از جمله این معصیت بزرگ، از حد تجاوز می‌کنید.

قَالُوا لَئِن لَّمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَ مِنَ الْمُخْرَجِينَ ﴿١٦٧﴾

«گفتند: ای لوط! اگر دست برنداری» از سرزنش، عیب‌جویی و تقییح کار ما؛ «بی‌گمان از رانده‌شدگان خواهی بود» از شهر ما و قطعا از آن تبعید خواهی شد.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ﴿١٦٨﴾

«گفت: من برای عمل شما» یعنی عمل مقاربت با مردان و همچنین سایر کردارهای زشتی که انجام می‌دهید؛ «از دشمنان هستم» یعنی از متنفران و دشمنان این کار و کردارهای زشت شما هستم.

رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ﴿١٦٩﴾

«پروردگارا! مرا و خانواده‌ام را از شر آنچه انجام می‌دهند، رهایی بخش» بدین‌سان بود که لوط عليه السلام به‌سوی خداوند جل جلاله به دعا متوسل شد تا او و خانواده‌اش را از آن سرزمین بیرون آورده و از عمل پلید آنها یا از مجازاتی که به آنان خواهد رسید، نجات دهد.

فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٧٠﴾

«پس او و اهلش همگی را رهایی بخشیدیم» یعنی: لوط و خانواده و پیروان دینی‌اش را نجات دادیم آن‌گاه که ایشان را در آن شبی که عذاب در صبحگاه آن بر قومش پیوستنی بود، به بیرون آمدن از میانشان فرمان دادیم.

إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَدِيرِ ﴿١٧١﴾

«جز پیرزنی را» مراد زن لوط عليه السلام است «که از باقی ماندگان بود» در عذاب زیرا هرچند او با لوط عليه السلام و سایر اعضای خانواده‌اش از شهر بیرون آمد، لیکن خداوند جل جلاله به لوط عليه السلام و کسانی که فرمان داده بود که در هنگام نزول عذاب بر ستمگران، به‌سویشان

ننگرند پس هیچ کس از ایشان به ستمگران التفاتی نکرد، جز زن لوط عليه السلام و در نتیجه او را همان عذابی فراگرفت که سایر ستمگران را فراگرفته بود پس در آن سرزمین با ستمگران میخکوب شد و باقی ماند.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٧٢﴾

«سپس دیگران را نابود ساختیم» با فروبردن در زمین و سنگباران کردنشان.

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٧٣﴾

«و بر آنان بارانی سخت بارانیدیم» از سنگ که از آسمان بر آنان بارید، افزون بر فرو بردنشان در زمین «چه بد است باران هشدار یافتگان» که بیم داده شدند اما تکذیب پیشه کردند و در نتیجه به چنان عذابی دچار شدند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٧٤﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٧٥﴾

«بی گمان در این» عقوبت قوم لوط و نجات دادن او و کسانی که نشان «نشانه‌ای است» بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله و بر صحت رسالت پیامبرانش «ولی بیشترشان ایمان آورنده نبودند» با وجود بسیاری معجزات و نشانه‌ها «و در حقیقت، پروردگار تو همان عزیز رحیم است» از عزت وی است که هر کس را بخواهد ریشه کن می کند و از رحمت وی است که پیامبرانش و مؤمنان را نجات می دهد.

كَذَّبَ أَصْحَابُ آلِ يُثْرَاجَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَيْهِمْ بِآيَاتِنَا كَذَّبُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذِبًا مُّبِينًا ﴿٧٦﴾

«اصحاب آیکه نیز پیامبران را تکذیب کردند» به قولی: «آیکه»، نام تمام آن سرزمین بود. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آنان در بیشه‌زاری از ساحل دریا تا مدین مسکن داشتند». خلیل می گوید: «آیکه، بیشه و جنگلی است که درخت سدر (کنار) و اراک (درخت مسواک) و مانند آنها از درختان نرم و نازک در آن می روید».

إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿٧٧﴾

«آن‌گاه که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌دارید؟» در اینجا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ فرمود: «شعیب، برادرشان» چنان‌که در داستان لوط فرمود: «برادرشان لوط» زیرا شعیب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در نسب از مردم آیکه نبود، برخلاف داستان فرستادن وی به سوی مدین که در آن فرمود: (اخاهم شعيبا: برادرشان شعيب) زیرا شعیب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در نسب از قوم مدین بود. البته بیان نسب وی در سوره «اعراف» گذشت. ولی ابن‌کثیر ترجیحا بر آن است که اصحاب آیکه همان اهالی مدین اند، به دلیل این‌که به دادن پیمان به طور کامل امر شدند «آیه ۸۱» چنان‌که در داستان مدین نیز آمده است پس چنین نیست که شعیب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دوبار به رسالت فرستاده شده باشد، یک‌بار به سوی اهل مدین و بار دیگر به سوی اصحاب آیکه.

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿٧٨﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا عَمَلَكُمْ ﴿٧٩﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

تفسیر آیات: «من برای شما رسولی امین هستم. از خدا بترسید و از من پیروی کنید. و بر این رسالت از شما اجری طلب نمی‌کنم. پاداش من جز بر پروردگار عالمیان نیست» در همین سوره گذشت.

❖ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ﴿٨١﴾

«پیمانانه را تمام دهید» یعنی به کسی که با شما معامله می‌کند، پیمانانه را به کمال و تمام دهید «و از کم‌فروشان نباشید» که از وزن و پیمانانه بکاهید. اما افزودن بر وزن و پیمانانه به نفع مشتری، کار نیکی است، به همین دلیل آن را ذکر نکرد.

وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ﴿١٨٢﴾

«و با ترازوی درست وزن کنید» یعنی حق صاحب حق را با ترازو (باسکول) درست و برابر بدهید، بی آن که با تردستی، پنهانی بر آن دست برید تا از حق خریدار بکاهید.

وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿١٨٣﴾

«و به مردم اشیای شان را کم ندهید» یعنی: از حقوقی که مردم دارند نگاهید. تفسیر نظیر آن در سوره «هود» گذشت. همچنین تفسیر: ﴿وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾ «و در زمین به تباهی نکوشید» در سوره هود و غیر آن گذشت.

وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَأَجَلَهُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٨٤﴾

«و از آن کس که شما و امتهای پیشین را آفرید، پروا کنید» جمله: امتهای و خلق انبوه اند.

اما پاسخ آنان به این اوامر و نواهی عادلانه چنین بود:

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ﴿١٨٥﴾ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَطُنُّكَ لَمِنَ الْكَذِبِينَ ﴿١٨٦﴾

«گفتند: جز این نیست که تو از افسون شدگانی. تو جز بشری مانند ما نیستی» تفسیر آن به طور شافی و کافی در آیه «۱۵۳» این سوره در پاسخ همانندانشان به صالح عليه السلام گذشت «و به راستی ما تو را از دروغگویان می پنداریم» یعنی: به راستی این امر بر گمان ما غلبه می کند که تو در ادعای رسالتت از سوی خداوند جل جلاله، دروغگو هستی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٨٧﴾

«پس اگر از راستگویانی» در ادعای رسالت خود «پاره ای از آسمان را بر ما بیفکن» این سخن را از سر عناد و استبعاد و تعجیز به او گفتند. کسف: پاره هایی از آتش یا غیر

آن به عنوان عذاب است. این عین همان سخنی است که سران قریش به رسول خدا ﷺ گفتند چنان که در سوره‌های «اسراء» و «انفال» آمده است زیرا دل‌های کافران و الفاظ شان در همه عصرها باهم مشابه و همانند است.

قَالَ رَبِّيَ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨٨﴾

«گفت» شعیب رضی الله عنه «پروردگارم به آنچه می‌کنید» از شرک و گناه «داناتر است» پس اگر بخواهد شما را در برابر اینها مجازات می‌کند؛ یا به افگندن پاره‌ای از آسمان یا به غیر آن اما در وسع و توان من نیست که از نزد خود شما را عذاب کنم.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٨٩﴾

«پس او را تکذیب کردند» یعنی: بر تکذیب وی استمرار ورزیده و بر آن اصرار و پافشاری کردند «پس عذاب روز ظلّه آنان را فرو گرفت» ظلّه: ابر آتشی بود که خدای عزوجل آن را بر سرشان گسترد و آن ابر بر آنان آتش بارید و بر اثر آن هلاک شدند. بدین‌سان، خدای سبحان آنچه را که خود پیشنهاد داده بودند، بر آنان فرود آورد «بی‌گمان آن عذاب روزی سهمگین بود» بدان جهت که چنان سختی‌ای بر آنان فرود آمد که بشر حد و اندازه آن را نمی‌تواند بسنجد.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خدای سبحان بر آنان باد سمومی از جهنم را فرستاد پس آن باد سموم و سوزان، هفت روز بر آنان گشت تا گرما و داغی آن بدن‌هایشان را پخته و بریان کرد، خانه‌هایشان داغ شد و آب‌هایشان در چاهها و چشمه‌سارها به جوش و غلیان آمد پس از خانه‌ها و محلات خویش گریزان بیرون رفتند درحالی که باد سموم همراهشان بود آن‌گاه خداوند جل جلاله خورشید را از بالای سرشان بر آنان مسلط گردانید که کاملاً آنان را زیر شعاع ذوب کننده خویش گرفت و ریگ‌ها و شن‌های سوزان را نیز از زیر پاهایشان برگمارد تا بدانجا که گوشت پاهایشان بریان شد و از پاهایشان افتاد سپس بر فراز سرهایشان سایه‌ای مانند ابری سیاه را پدید آورد پس چون این ابر را دیدند، شتابان به سوی آن رفتند تا به گمان خود در سایه آن اندکی از عذاب خویش بکاهند

ولی هنگامی که همگی در زیر آن قرار گرفتند، خدای سبحان از آن ابر بر آنان آتشی بارانید که همه سوختند و هلاک شدند. بدین سان، خدای عزوجل شعیب علیه السلام و مؤمنان همراه وی را نجات داد.

باید دانست که وصف نابودساختن قوم شعیب علیه السلام در سه سوره از قرآن (سوره های اعراف، هود و همین سوره) به تعبیر مختلف که مناسب با سیاق هر سوره است، بیان شده است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٠﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿١١١﴾

«حقا که در این» هلاک ساختنشان «نشانه ای است» روشن بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله «و بیشترشان مؤمن نبودند و پروردگار توست که عزیز رحیم است» تفسیر همانند این دو آیه، در همین سوره گذشت.

وَأَنذَرْتَهُمْ لَنَزِيلِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١١٢﴾

«و به راستی که این فروفرستاده پروردگار عالمیان است» یعنی: قرآن که ذکر آن در اول سوره گذشت و این اخباری که بر شما خوانده می شود، نازل شده از بارگاه خدای رب العالمین است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١١٣﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١١٤﴾

«روح الامین آن را بر دلت فرود آورده است» یعنی: جبرئیل علیه السلام آن را بر دلت خوانده است زیرا دل اولین حس از حواس باطنی است که دریافت می کند و بر اثر آن است که تو قرآن را فراگرفته و آن را فهمیده ای. روح الامین به اتفاق علما جبرئیل علیه السلام است چنان که در سوره بقره آمده است: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ﴾ «تا از هشداردهندگان باشی» یعنی: جبرئیل آن را بر تو فرود آورده تا مردم را با هشدارها و اعلامیه ها و مجازات هایی که قرآن متضمن آن است، هشدار و انذار کنی.

بِسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١١٥﴾

«به زبان عربی مبین» یعنی فصیح و روشن و صحیح. آری! خداوند تعالی قرآن را به زبان عربی روشن نازل کرد تا مشرکان عرب نگویند: آنچه را تو به غیر زبان ما می‌گویی، درک و فهم نمی‌کنیم. بدین سان بود که حق تعالی حجتشان را قطع و معذرتشان را دفع کرد.

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ﴿١١٦﴾

«و آن در صحیفه‌های پیشینیان آمده است» یعنی: وصف این قرآن در تورات و انجیل ذکر شده و بشارت آن در آنها آمده است. یا معانی آن در کتب پیشینیان موجود است. آری! این یک حقیقت روشن است؛ زیرا اگر کتب عهد قدیم و جدید را - با وجود تحریف آنها - بخوانیم، می‌بینیم که بسیاری از معانی قرآن در آنها موجود است، امری که بر وحدت وحی و وحدت دین الهی دلالت می‌کند.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١١٧﴾

«آیا این برای آنان» یعنی برای کافه خلق؛ از جمله برای علمای بنی اسرائیل «نشانه‌ای» روشن و معجزه‌ای کامل «نیست که علمای بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند» یعنی: مؤمنانشان، چون عبدالله بن سلام می‌دانند و گواهی می‌دهند که بشارت به نزول قرآن و نیز معانی قرآن در تورات و زبور و انجیل موجود است پس گواهی اهل کتاب حجتی علیه مشرکان است زیرا مشرکان به اهل کتاب به مثابه مرجع نگریسته و سخن آنان را تصدیق می‌کردند.

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ﴿١١٨﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ﴿١١٩﴾

«و اگر آن را بر برخی عجمیان نازل می‌کردیم» یعنی: اگر قرآن را بر این وصف و کیفیت بر مردی از عجمیانی که قادر به تکلم به زبان عربی نیستند، نازل می‌کردیم «سپس آن را برایشان می‌خواند» آن پیامبر به قرائت عربی صحیح و درستی؛ «به آن

ایمان نمی‌آوردند» با وجود این که اعجاز قرائت کلام عربی از سوی فرد عجمی، با اعجاز قرآن جمع می‌شد لذا این واقعیت دلالت بر آن دارد که ایمان نیاوردنشان به دلیل نبودن حجت و برهانی روشن نیست بلکه به دلیل بیماری‌ای در عقل و قلب و روح آنان است.

كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٠٠﴾

«این گونه، آن را در دلهای مجرمان راه داده‌ایم» یعنی: بدین گونه، شرک و تکذیب و انکار را در دلهای کافرانی درآورده‌ایم که می‌دانستیم آنان به انتخاب خود کفر را بر می‌گزینند و بر آن پای می‌فشارند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که اگر وصف (اجرام - تبه‌کاری) دامنگیر کسی شد، میان او و میان پذیرش حق مانع ایجاد می‌کند. در حدیث شریف آمده است: «الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله، الا وهی القلب: آگاه باشید که در جسم پاره گوشتی است که اگر آن اصلاح شد، تمام بدن اصلاح شده است و اگر آن فاسد شد، تمام بدن فاسد شده‌است، آگاه باشید که آن گوشت پاره قلب است.»

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٢٠١﴾

آری! انکار را در دلهای تبه‌کاران راه می‌دهیم: «که به آن» یعنی به قرآن «ایمان نمی‌آورند تا آن که عذاب دردناک را ببینند» در هنگام مرگ، یا در هنگام نزول عذاب. که البته چنین ایمانی سودی به حالشان ندارد.

فِي أَنفُسِهِمْ بَغْتَةٌ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٠٢﴾

«پس بر سر آنان آید» آن عذاب «به‌طور ناگهانی» و غافلگیرانه «و» حال آن که «آنان آگاه نباشند» از آمدنش.

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ﴿٢٣﴾

«آن‌گاه گویند: آیا ما مهلت خواهیم یافت» که ایمان آورده و اعمال شایسته انجام دهیم؟ این را از سر حسرت و افسوس بر ایمان از دست رفته و به تمنای بازگشت به سوی دنیا برای جبران مافات می‌گویند اما هیچ پاسخ مساعدی دریافت نمی‌کنند.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿٢٤﴾

«پس آیا عذاب ما را به شتاب می‌طلبند؟» با این سخنشان که: (بر ما از آسمان سنگ بباران یا برای ما عذابی دردناک بیاور) «آیه ۱۸۸». این تهدیدی برای آنان است زیرا با وجود تکذیب حق، عذاب را نیز به شتاب می‌طلبند.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٢٦﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَمْتَعُونَ ﴿٢٧﴾

﴿٢٧﴾

«مگر نمی‌دانی که اگر سالها بهره‌مندشان سازیم» یعنی: به من خبر بده که اگر سالیانی دراز در دنیا بهره‌مندشان گردانیم و عمرهایشان را طولانی کنیم «و آن‌گاه آنچه که بدان بیم داده می‌شوند، بدیشان برسد» از عذاب و هلاکت «آن برخورداریشان چه به‌کارشان می‌آید؟» یعنی: آن بهره‌مندی درازمدت و طولانی، هیچ چیز را از آنان دفع نمی‌کند؟ زیرا بهره دنیا چون به‌پایان آید، کم و بسیارش فرقی نمی‌کند، گویی اصلا هیچ وجود نداشته است و چه فرق میان یک روز و هزار سالی که آخرش فنا باشد؟! قطعاً طول مدت بهره‌مندی دنیا به صاحبان خویش در آخرت هیچ سودی نمی‌رساند. در حدیث شریف آمده است: «کافر در آخرت حاضر گردانیده شده و در دوزخ غوطه ور ساخته می‌شود سپس به او گفته می‌شود: آیا تابه‌حال هیچ خیری هم دیده‌ای؟ آیا تاکنون نعمتی هم دیده‌ای؟ می‌گوید: نه! به خدا سوگند، پروردگارا! آن‌گاه انسانی را می‌آورند که در دنیا سخت‌ترین رنج‌ها و عذاب‌ها را دیده است و او را در بهشت گشت و گذاری می‌دهند، سپس به او می‌گویند: آیا تابه‌حال رنج و زحمتی هم دیده‌ای؟»

می‌گوید: نه! به خدا سوگند پروردگارا!». یعنی: گویی رنج و راحت دنیا هیچ چیز نبوده است.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ﴿٢٠٨﴾

سپس خداوند عز وجل از عدل خویش خبر می‌دهد: «و هیچ شهری را هلاک نکردیم مگر آن‌که هشداردهندگان داشتند» یعنی: مردم هیچ شهری از شهرها را هلاک نکردیم، مگر بعد از فرستادن هشدار و نمایاندن عذر و حجت به آنان؛ با فرستادن پیامبران علیهم السلام و فرودآوردن کتابها.

ذِكْرِيْ وَمَا كُنَّا ظَالِمِيْنَ ﴿٢٠٩﴾

«برای پنددادن» یعنی: این هشداردهندگان را به جهت پند و تذکر دادن به مردم فرستادیم پس مادامی که در دار عمل (دنیا) باشند، از هشدار دادن بی‌نیاز نیستند «و ما ستمکار نبوده‌ایم» تا مردمی را هلاک کنیم که سزاوار هلاکت نیستند زیرا حجت را به آنان تقدیم و عذر را به آنان نمایانندیم.

وَمَا نَزَّلَتْ بِهٖ الشَّيْطٰنُ ﴿٢١٠﴾

«و شیاطین آن را» یعنی: قرآن را «فرود نیاورده‌اند» این آیه رد این پندار کافران است که می‌گفتند: قرآن از چیزهایی است که شیاطین بر کاهنان القاء می‌کنند. سپس خداوند عز وجل برای اثبات این امر که شیاطین قرآن را فرود نیاورده‌اند، به ترتیب سه دلیل را ذکر می‌کند:

وَمَا يَنْبَغِيْ لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيْعُوْنَ ﴿٢١١﴾

دلیل اول این است: «و سزاوارشان نیست» یعنی شیاطین را نرسد که قرآن را فرود آورند.

دلیل دوم این است: «و نمی‌توانند» که قرآن را فرود آورند، یعنی اگر هم فرود آوردن قرآن سزاوار شأنشان بود، این کار را نمی‌توانستند بکنند و این استعداد و توانایی در آنها نیست لذا این نسبتی که کفار به آنان می‌دهند، اصلاً ناوارد است.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعزُولُونَ ﴿٣١٤﴾

دلیل سوم این است: «آنان از شنیدن» قرآن، یا از شنیدن سخن فرشتگان «معزول و برکنار هستند» یعنی: شیاطین از این‌که به قرآن گوش فرادهند، با تیرهای شهاب دور رانده می‌شوند زیرا آسمان در طول مدت فرودآوردن قرآن بر رسول خدا ﷺ، پر از نگاهبانان و شهاب‌های سوزان بود لذا شیاطین حتی نمی‌توانستند یک حرف از آن را برابیند و این از رحمت خداوند ﷻ برای بندگان است که شریعتش را از دستبرد خاینان نگه داشته است.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ﴿٣١٥﴾

«پس با خدا، معبودی دیگر را به نیایش نخوان که از عذاب‌شدگان خواهی بود» گویی فرمود: ای محمد! تو که گرامی‌ترین و عزیزترین خلق بر من هستی، اگر با من خدایی دیگر می‌گرفتی، بی‌گمان تو را عذاب می‌کردم، چه رسد به غیر تو از بندگان؟ و این تحریک و انگیزشی برای رسول خدا ﷺ است که بر اخلاص و مجاهدت خویش در راه دعوت بیفزایند.

این آیه دلیل روشنی بر آن است که قرآن از نزد خدا ﷻ است زیرا در آن فرماندهی اعلی را می‌یابیم که اثری از ضعف بشری در او امرش مشاهده نمی‌شود چنان‌که در مقابل، مأموری را می‌یابیم که در مقام عبودیت و تسلیم محض قرار دارد.

وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٣١٦﴾

«و خویشان نزدیکت را انداز کن» خداوند متعال اقوام و اقربای نزدیک پیامبر ﷺ را به این دستور مخصوص گردانید زیرا عنایت و ورزیدن به شأن آنان سزاوارتر است.

در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ قبیله قریش را فراخواندند، آنان به دعوتشان گرد هم آمدند آن‌گاه رسول خدا ﷺ در آغاز تمام آنان را مورد خطاب قراردادند و سپس از میانشان مخصوصا نزدیکان و خاندان خود را هشدار داده و فرمودند: «ای گروه قریش! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی عبدالمطلب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌کعب! خود را از آتش دوزخ برهانید. ای گروه بنی‌هاشم! خود را از آتش دوزخ برهانید ... ای فاطمه دختر محمد! خود را از آتش دوزخ برهان زیرا من برای شما از سوی خدا ﷻ اختیار هیچ چیزی را ندارم، جز این‌که شما بر من حق صله رحمی دارید که آن را به نیکویی به‌جا خواهم آورد».

وَخُفِضَ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾

«و برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند» اعم از قوم و قبیله‌ات و غیر آنان «بال خود را فروگستر» یعنی: با آنان اظهار محبت کن، گرمی‌شان بدار و از آنان درگذر.

فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢١٦﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٢١٧﴾

«پس اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می‌کنید، بیزارم» یعنی از اعمال شما بیزارم نه از اشخاص شما و از آنجا که بیم‌دهی و بیزاری از گناه گناه‌کاران با مخاطراتی همراه است، در پی آن، دستور توکل آمد: «و بر خدای عزیز رحیم توکل کن» در تمام امور خویش زیرا او مؤید و نگهبان و یاری دهنده و برتری‌دهنده توست.

الَّذِي يَرَبُّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٢١٨﴾

«آن کس که چون برمی‌خیزی» به تنهایی برای نماز تهجد (نماز شب) «تو را می‌بیند» و حاضر و مراقب حال توست.

وَتَقَلُّبِكَ فِي السَّجِدِينَ ﴿٣١﴾

«و حرکت تو را در میان سجده کنندگان می بیند» یعنی: تو را آن گاه که در جماعت، نماز می خوانی - در حالات قیام و رکوع و سجده - می بیند. از نمازخوانان به «ساجدین» تعبیر شد؛ زیرا بنده ساجد، در نزدیکترین حالات خود به پروردگار متعال قرار دارد. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می گوید: «گردانیدن تو را از پشت پیامبری از پی پیامبری دیگر می بیند تا اخیراً خودت را به عنوان پیامبر صلی الله علیه و آله به عرصه وجود آورد».

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٢﴾

«بی گمان او شنوای داناست» شنواست سخنان بندگان خود را، داناست به حرکات و سکانات ایشان. نسفی می گوید: «خداوند جل جلاله دشواریهای طاعات را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله آسان گردانید زیرا به او خبر داد که در معرض رؤیت وی قرار دارد پس کسی که در زیر نگاه و رعایت مولایش قرار داشته باشد، اصلاً سختی را احساس نمی کند».

هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن نَّزَّلُ الشَّيْطَانَ ﴿٣٣﴾ نَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٣٤﴾

«آیا شما را خبر دهم که شیاطین بر چه کسی» از بشر «فروود می آیند؟» بدانید که محال است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فروود آیند زیرا شیاطین: «بر هر دروغگوی گنهکاری فروود می آیند» افاک: بسیار دروغزن و اثیم: بسیار گنهکار است. مراد از آنان در اینجا کاهنانند زیرا قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله شیاطین از آسمان استراق سمع کرده سپس به سوی کاهنان می آمدند و آنچه را استراق کرده بودند، بر آنان القا می کردند. ابن کثیر در بیان سبب نزول این آیات می گوید: این آیات ناظر بر پندار مشرکانی است که گمان می کردند آنچه که رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه آورده اند، حق نیست و او آنها را از نزد خود برباخته است، یا شیاطین آن را بر وی القا کرده اند لذا خدای سبحان پیامبر خویش را از این افترایشان تنزیه و تبرئه کرد.

يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ﴿٣٣﴾

«گوش فرامی دارند» شیاطین به سوی ملا اعلی تا چیزی را از آنان استراق نموده و سپس آن را به سوی کاهنان بیفکنند و با یک کلمه حقی که می شنوند، صد دروغ را نیز می آمیزند «و بیشترشان دروغگویند» یعنی: بیشتر کاهنان در آنچه که از شیاطین دریافت می کنند، دروغگویند زیرا بسیاری از دروغهای برساخته خود را به آن ضمیمه می کنند.

در حدیث شریف به روایت بخاری از عرو بن زبیر از عائشه رضی الله عنهما آمده است که فرمود: گروهی از رسول خدا ﷺ راجع به کاهنان سؤال کردند، آن حضرت ﷺ فرمودند: «آنها چیزی نیستند». یعنی کارشان هیچ قدر و بها و اهمیتی ندارد. گفتند: یا رسول الله! آخر آنان از کاری که در آینده روی می دهد، خبر می دهند. رسول خدا ﷺ فرمودند: «این چیزی که از آن خبر می دهند، کلمه حقی است که جنی آن را از ملا اعلی می رباید و آن را چون کت کت ماکیان در گوش دوست انسی خویش می افکنند، سپس آنها با آن راست، بیشتر از صد دروغ را می افزایند».

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْفَاوُونَ ﴿٣٤﴾

«و شاعران را گمراهان پیروی می کنند» یعنی گمراهان نابخرد با آنان هم صدا و همراه می شوند. مراد از «غاوون»، گمراهان انس و جن اند. اما فقط پیروان رسول خدا ﷺ ره یافتگانند و به همین دلیل، محمد ﷺ شاعر نیست.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید رضی الله عنه آمده است که فرمود: در اثناپی که ما با رسول خدا ﷺ در وادی (عرج) راه می پیمودیم، بناگاه شاعری جلو آمد و به شعر خواندن مشغول شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «جلوی این شیطان را بگیرید، به راستی اگر درون یکی از شما از چرک و زرداب پر شود، برایش بهتر از آن است که از شعر پر شود». شافعی رحمته الله این حدیث را بر شعر فحش آمیز (هجو و هزل) حمل کرده است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ﴿٢٢٥﴾

«آیا ندیده‌ای که آنان» یعنی شعرا «در هر وادی سرگردانند» یعنی: در هر فنی از فنون لغو و دروغ فرو می‌روند و در هر شاخه و وادی از وادیهای تهمت و گزافه سخن می‌گویند، گاهی با هجو پرده آبروها را می‌درند و گاهی رهرو راه بوالهوسی و لودگی و دلک‌مآبی هستند چنان‌که در اشعارشان، مدح و ستایش شراب و زنا و لواط و مانند این از مفاسد و رذایل را بسیار می‌شنویم در حالی که محمد ﷺ نه در اخلاق، نه در رفتار و نه در سخنانش شاعر نیست پس ای مشرکان! چگونه قرآن را شعر و محمد ﷺ را شاعر می‌نامید؟

وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ﴿٢٢٦﴾

«و آنها کسانی‌اند که چیزهایی می‌گویند که خود انجام نمی‌دهند» در حالی که محمد ﷺ به گواهی همگان فقط چیزی را می‌گوید که آن را انجام می‌دهد و هیچ گزافه‌ای در کار وی نیست.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «شعرا در اکثر سخنانشان دروغ گویند، یعنی می‌گویند: چنین وچنان کردیم در حالی که نکرده‌اند. گاهی اشعارشان مملو از مرواریدهای کرم و خیر و جود و سخا و احسان است با آن‌که خود دورترین مردم از این ارزشها و معانی می‌باشند و گاهی به خود ادعاهای کاملاً دروغین نسبت می‌دهند، ادعاهایی که متضمن اتهام بستن به زنان و دختران پاکدامن است و این‌که آنها با آن زنان و دختران چه و چه کرده‌اند درحالی‌که این اشعارشان دروغ و افترای محض است. خلاصه؛ شاعران سرگردان در وادیهای خیال و کذب و بهتان و فروافتاده در باتلاق تغزل و تشبیب و چرند، دورترین مردم از حقایق‌اند.»

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَذِكْرٍ كَثِيرٍ وَانصَرَوْا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَسِعَلِمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا

أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ﴿٢٢٧﴾

از آنجا که سیاق فقط برای تأکید گذاشتن بر این معنی است که قرآن کریم شعر نیست و محمد ﷺ شاعر نمی‌باشد و بنابراین، هدف قرآن کریم نکوهش مطلق شعر و شعرا نیست پس این آیه شاعرانی را که اسلام و قرآن ایشان را به لباس صلاح و اصلاح آراسته است، از معنای فوق استثنا می‌کند: «مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» از شعرا «و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: در حزب مؤمنان درآمده و به اعمال شایسته آراسته شده‌اند «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند» در اشعار خویش «و پس از آن که مورد ستم قرار گرفته‌اند، انتقام گرفته‌اند» مانند شاعرانی که هجوکنندگان خود را هجو می‌کنند، یا از شخص عالم یا فاضلی دفاع کرده و انتقام وی را می‌گیرند چنان‌که شعرای پیامبر ﷺ از ایشان دفاع و از آبرویشان حراست می‌کردند، کسانی را که به هجو پیامبر ﷺ می‌پرداختند، هجو می‌کردند و با شعرای مشرک به پیکار برخاسته آنان را از وادیهای سخن بیرون می‌رانند.

محمد بن اسحاق در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ نازل شد، حسان بن ثابت، عبدالله بن رواحه و کعب بن مالک رضی الله عنهم گریه‌کنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: وقتی خداوند جل جلاله این آیه را نازل کرد، می‌دانست که ما نیز شاعر هستیم پس وای به حال ما! در این جا بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاوت کردند: ﴿إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ آن‌گاه فرمودند: «این مؤمنان شایسته‌کار [مورد نظر آیه] شما هستید». سپس تلاوت کردند: ﴿وَذَكَرُوا اللَّهَ كَذِكْرٍ كَثِيرٍ﴾ : «و خدا را بسیار یاد کرده‌اند». فرمودند: «اینان نیز شما هستید». سپس تلاوت کردند: ﴿وَانصَرَوْا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا﴾. آن‌گاه فرمودند: «اینان نیز شما هستید». یعنی شما و امثال شما هستید که در این آیه مورد استثنا قرار گرفته‌اید.

همچنین در حدیث شریف آمده است: «الشعر بمنزله الكلام، حسنه كحسن الكلام، وقبيحه كقبيح الكلام: شعر به منزله سخن است پس شعر خوب مانند سخن خوب است

و شعر زشت مانند سخن زشت». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به حسان گفتند: «دشمنان اسلام را هجو کن و جبرئیل با توست». در حدیث شریف دیگری آمده است: «مؤمن با شمشیر و زبان خود - هر دو - جهاد می‌کند و سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست گویی آنچه شما از شعر به سوی مشرکان می‌زنید، مانند باران تیر است».

«و کسانی که ستم کرده‌اند، زودا که بدانند که به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت» یعنی: به زودی دروغگویان و خیال‌پردازان از شعرا و مانند آنها، در هنگام ملاقات پروردگارشان، فرجام بد و نامیمون و بازگشتگاه پردرد و پرحسرت خویش را خواهند دید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح آن است که پیام این آیه عام است، در مورد هر ظالم و ستمگری، اعم از شعرا و غیر آنان».

﴿سوره نمل﴾

مکی است و دارای (۹۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «نمل» نامیده شد که داستان وادی موران و نصیحت موری از آنان به بقیه آنها در پرهیز از لگدمال شدن به وسیله سپاه سلیمان علیه السلام، در آن آمده است.

محور اصلی این سوره، بیان علم مطلق خداوند متعال به ظاهر و باطن و غیب و شهود است.

طسّ تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿۱﴾

چنین خوانده می شود: «ط، سین» این دو حرف، از حروف مقطعه است و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «این است آیات قرآن و کتابی مبین» کتاب مبین: یعنی کتابی که معانی و اعجاز آن با برخورداری از بلاغت و دیگر وجوه اعجازی، واضح و روشن است. اشاره «تلک: این است»، ناظر بر خود این سوره می باشد. پس مراد از «کتاب مبین» که بر قرآن عطف شده، خود قرآن است زیرا «آیات» در اینجا به دو صفت موصوف گردیده است: یک: قرآن؛ و این کلمه دلالت می کند بر این که این آیات خوانده می شوند. دو: کتاب مبین؛ که بر مکتوب بودن آیات قرآن به همراه روشن گر بودن معانی آنها برای خواننده دلالت می کند. لذا به کار بردن تعبیر دوگانه «قرائت - کتابت» برای قرآن، خود مشعر بر آن است که حفظ قرآن دو صورت و دو شیوه دارد: یکی در سینه ها به وسیله قرائت و دیگری در مصاحف به وسیله کتابت.

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۲﴾

«هدایت و مزدهای برای مؤمنان است» یعنی: این آیات برای کسانی که به قرآن ایمان آورده و به آن عمل می کنند، هدایتگر و مزده بخش است چنان که در آیه دیگری

می‌فرماید: ﴿قُلْ هُوَ الَّذِي ءَامَنُوا هُدًى وَشَفَاءً﴾ (بگو: قرآن برای کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایتگر و مایه شفاء است) «فصلت / ۴۴». هم بدین جهت می‌فرماید:

الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۳﴾

«همان کسانی که نماز برپا می‌دارند» یعنی: نمازهای فرض را «و زکات می‌پردازند» مراد از آن: زکات فرض است «و خود به آخرت یقین دارند» تکرار «هم» برای دلالت بر حصر است. یعنی: به آخرت چنان‌که باید ایمان ندارند، جز این گروهی که ایمان و عمل صالح را با هم جمع کرده‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «تخصیص مؤمنان به هدایت و بشارت، گویای حقیقت عمیق و عظیمی است... آن حقیقت این است که: قرآن کتابی در علم نظری یا تطبیقی نیست که هر خواننده‌ای از آن بهره‌مند شود بلکه قرآن کتابی است که در نخستین قدم، قلب را مورد خطاب قرار داده و نور و عطر و فیض و برکت خود را بر قلبی فرومی‌ریزد که به روی انوار آن آغوش باز کرده است...».

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ رَبَّنَا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ ﴿۴﴾

«بی‌گمان کسانی که به آخرت» و برانگیخته شدن بعد از مرگ «ایمان ندارند» که‌کفارند «کارهایشان را در نظرشان بیاراستیم» به‌گونه‌ای که اعمال بد خویش را خوب و زیبا می‌بینند «پس آنان سرگشته‌اند» یعنی: آنان در گمراهی خویش متردد و متحیرند، نه به راه و روش درستی راه می‌یابند و نه از حقیقتی آگاه می‌شوند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخَسِرُونَ ﴿۵﴾

«برای این گروه» ناباور به آخرت «عذاب سخت است» در دنیا؛ با کشته شدن، به اسارت در آمدن، گرفتار شدن در چنبره بیماریهای روانی، انقباض روح و قلب، یأس و سرخوردگی و بدبینی و نگرانی؛ چنان‌که مادیت زمان حاضر را پر از این آفت‌ها

می‌بینیم «و آنان در آخرت، زیانکارترین هاینند» یعنی: آنها در آخرت، تیره روزترین مردم در زیانکاری و بزرگترین آنها در شکست و ناکامی و یأس و سرخوردگی هستند.

وَإِنَّكَ لَلتَّقَى الْقُرْآنِ مِنَ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ﴿٦﴾

«و بی‌گمان تو» ای محمد ﷺ! «قرآن را از نزد خدای حکیم علیم دریافت می‌داری» یعنی: تو قرآن را از پیشگاه ذات الله تبارک و تعالی که بسیار دانا، فرزانه و حکیم است فرامی‌گیری و آن را کسی بر تو القا می‌کند که در امر و نهی خود صاحب حکمت و به امور بزرگ و کوچک علیم و دانا است پس خبری که او می‌دهد، راست محض و حکم وی عدل تام است.

این آیه تمهیدی است بر داستانهایی که بعد از آن می‌آید.

إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاءَتِ كَرْمَتُهَا بَخْبَرٍ أَوْ آتِيكُمْ بِشَهَابٍ مِّنْ سَمَوَاتٍ تَصَطَّبُونَ ﴿٧﴾

داستان موسی عليه السلام در قرآن کریم در سوره‌های بسیاری به تکرار آمده است بدان جهت که این داستان متضمن پندها و عبرتهای زیادی است، که این پندها و عبرتها، در مضمحل کردن و درهم‌شکستن بزرگترین سلطه ستمگر آن زمان - یعنی سلطه فرعون - به دست مردی بی سلاح که به پشتوانه قدرت حق تعالی متکی است، جلوه‌گر شده است.

«آن‌گاه که موسی به اهلش گفت» یعنی: یادکن ای محمد ﷺ هنگامی را که موسی عليه السلام در مسیر راه مدین به مصر، به همسرش گفت «من آتشی به نظر رسید» که از سمت کوه طور شعله می‌کشد «به‌زودی از آن» یعنی: از راه «برای شما خبری خواهم آورد» «سین» در ﴿سَمَائِكُمْ﴾ بر نزدیکی مسافت آتش دلالت می‌کند «یا شعله اخگری برایتان می‌آورم» یعنی: از آن پشته آتش، شعله‌ای برگرفته و آن را برای شما می‌آورم. قیس: جرقه آتشی است که آن را از جایی برمی‌گیرند تا به وسیله آن آتش دیگری را در جای دیگری روشن کنند «باشد که خود را گرم کنید» یعنی: باشد تا به وسیله آن شعله اخگر، آتشی برافروزد و خود را از گزند سرما ننگه دارید. ثعلب

می‌گوید: «اصل شهاب بر چوبی اطلاق می‌شود که در یکی از دو سوی آن اخگری شعله‌ور است و در سوی دیگر آن آتشی نیست». بنابه روایتی: در این سفر جز زن موسی علیه السلام کسی دیگر با وی همراه نبود.

فَلَمَّا جَاءَهَا نُورِي أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨﴾

«چون به نزدیک آن آمد» یعنی: چون موسی علیه السلام به نزدیک آن آتش آمد؛ «ندا رسید: کسی که در آتش است، خجسته و مبارک گردید» ابن‌کثیر می‌گوید: «چون موسی علیه السلام به نزدیک آتش آمد، منظره تکان‌دهنده عظیمی را دید چرا که آن آتش را در درخت سبزی شعله‌ور یافت که با وجود فروزش آتش همچنان سبز و تازه و خرم است. در این اثنا موسی علیه السلام سرش را به سوی آسمان بالا کرد، بناگاه دید که نور آن آتش به اوج آسمان رسیده است. پس در واقع «نار» در آنجا نور مجرد بود ولی موسی علیه السلام پنداشت که آن نور، آتش است». از حسن و سعیدبن جبیر نقل شده است که مراد از: ﴿مَنْ فِي النَّارِ﴾: (کسی که در آتش است)، نور خدای سبحان می‌باشد. ابن‌جریر طبری و ابن‌ابی‌حاتم از ابن‌عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «منظور خداوند جل جلاله از ﴿بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ﴾: (مبارک است کسی که در آتش است) خود وی است، یعنی ذات متعال من با برکت است. زیرا در آن درخت نور رب‌العالمین متجلی بود، نه آتش». «و کسی که پیرامون آن آتش است» که مراد: موسی علیه السلام است «نیز برکت یافته است» و این برکت به سبب رخداد عظیم دینی‌ای است که موسی علیه السلام بدان مبارک و مفتخر شد، که همانا تفویض رسالت و دادن معجزه به وی می‌باشد. به قولی معنی این است: مبارک‌اند فرشتگانی که پیرامون آن آتش‌اند «و منزّه است خدا پروردگار عالمیان» این عبارت متضمن به‌شگفت آوردن موسی علیه السلام از مشاهده آن صحنه و منظره است. در حدیث شریف آمده است: «...حجاب پروردگار نور، یا نار است که اگر آن حجاب برداشته شود، انوار جلال رویش همه چیز را که در منظر دید وی است می‌سوزاند».

يَمْوَسِعُ إِتَهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

آن‌گاه خدای سبحان به موسی عليه السلام چنین خطاب کرد: «ای موسی! این منم خدای عزیز حکیم» عزیز: یعنی غالب و قاهر. حکیم: دارای حکمت در امر و فعل خویش. در روایات آمده است که موسی عليه السلام گفت: «پروردگارا! چه کسی است که مرا ندا می‌کند؟»، خدای سبحان در پاسخ وی فرمود: «این منم خدای عزیز حکیم».

وَأَنذِرْ عَصَاكَ فَلَمَّا رَءَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسِي لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسُولِ ﴿١٠﴾

«و عصای خود را بینداز» ای موسی عليه السلام تا به معجزه‌ات آشنا شوی و بدان انس و الفت یابی. در این هنگام موسی عليه السلام عصای خویش را افکند و بناگاه آن عصا به ماری تبدیل شد «پس چون آن را دید که گویی ماری است که می‌جنبد» یعنی: چون دید عصایش بسان حرکت مار، حرکت می‌کند. جان: مار سفید است و عصا در چالاکي و سبکی حرکت خود به مار سفید تشبیه شده است. «پشت گردانید» از ترس این که آن مار بر وی حمله برد «و به عقب بازنگشت» یعنی: موسی عليه السلام از شدت ترس به دنبال خود نگاه نکرد. در این هنگام خدای سبحان ندا فرمود: «ای موسی! ترس» از مار و آسیب آن «که پیامبران در پیشگاه من نمی‌ترسند» یعنی: کسانی که من ایشان را به رسالت فرستاده‌ام، در پیشگاه من از غیر من نمی‌ترسند پس تو نیز از مار نترس.

إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حَسَنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١﴾

«مگر کسی که ستمی کرده باشد، سپس بعد از بدی‌ای، نیکی‌ای را جایگزین آن گردانیده» یعنی: لیکن کسی می‌ترسد که با ارتکاب معصیت بر خود ستم کرده باشد - که پیامبران عليهم السلام از آنان نیستند - و بعد از عمل بد و گناه، توبه و پشیمانی را جایگزین آن گردانیده، چنین کسی بداند: «که من آمرزنده مهربانم» یعنی: من برای کسی که بعد از ارتکاب گناه از ایستادن در پیشگاه من بترسد، می‌آمرزم.

ابن کثیر می گوید: «این بشارتی عظیم برای انسان است». نسفی می گوید: «گویی این سخن اشاره‌ای کنایی به کار موسی علیه السلام در کشتن آن قبطی است چنان‌که موسی علیه السلام خود گفت: (پروردگارا! من بر خود ستم کردم پس بر من بیامرز و خدا هم بر وی آمرزید) «قصص/۱۶۷».

وَأَدْخَلَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوِّ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِذْ هُمْ كَاثِرُونَ قَوْمًا فَنَسِينَهُ (۱۳)

«و دستت را در گریبان تو فرو بر» جیب: شکاف پیراهن از جایی است که سر در آن داخل می‌شود «تا سپید و درخشان بی هیچ عیبی» چون پیسی یا مانند آن از آفات «بیرون آید» آن‌گاه موسی علیه السلام دستش را در گریبانش فرو برد و آن را بیرون آورد، بناگاه دید که دستش مانند برق می‌درخشد، گویی پاره‌ای از ماه است. «در نه معجزه» یعنی: عصا و ید بیضا، دو معجزه از نه معجزه‌ای است که به تو خواهیم داد. بقیه معجزات موسی علیه السلام عبارتند از: شکافته شدن دریا، فرستادن طوفان، ملخ، شپش، قورباغه، خون، قحطی و کاستی در کشتزارهای فرعونیان. «به سوی فرعون و قوم او برو» یعنی: تو بدین سبب با این معجزات برانگیخته و فرستاده شده‌ای تا به سوی فرعون و قوم وی بروی «زیرا آنان مردمی فاسقند» یعنی: آنان نافرمان و از دایره طاعت ما بیرون اند.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ (۱۳)

«پس چون آیات روشنگر ما» که به سبب وضوح و روشنی خود بر درستی نبوت موسی علیه السلام دلالت می‌کرد. یا معنی این است: چون آیات ما که به سبب روشنی خود در معرض دید بود «به آنان رسید، گفتند: این جادوی آشکار است» فرعون و کسان وی ادعا کردند که این معجزات جادوی آشکاری است که هیچ شک و شبهه‌ای در جادو بودن آنها وجود ندارد.

وَحَمَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتَهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾

«و انکار کردند» فرعونیان «آنها را» یعنی: آن معجزات را به زبانهای خود «و حال آن که دل‌هایشان بدان باور داشت» و به یقین می‌دانستند که آنها معجزات الهی است پس این انکارشان «از روی ستم و سرکشی» یعنی: شرک و تکبر از این امر بود که به آنچه موسی عليه السلام آورده ایمان آورند در حالی که به طور قطع می‌دانستند که آن معجزات از نزد خداوند جل جلاله است «پس بنگر» ای محمد صلی الله علیه و آله! «که فرجام فسادکاران چگونه بود» یعنی: در این فرجام شوم‌شان بیندیش زیرا این فرجام، عبرتگاهی برای پندآموزان و عبرت گیرندگان است. آری! فرجام کارشان غرق شدن در دریا بر آن وصف هولناک بود لذا تکذیب‌کنندگان رسالت نیز باید از چنین فرجام بدی پروا کنند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٥﴾

«و به‌راستی به داوود و سلیمان دانشی دادیم» یعنی: به ایشان دانشی بسیار دادیم که مراد از آن: علم شرایع و احکام و حلال و حرام، علم قضا و داوری میان مردم، فهم زبان پرندگان و غیره علوم است «و آن دو گفتند: ستایش خدایی راست» یعنی: داوود و سلیمان به مقتضای آن علم و دانش خویش عمل کرده و گفتند: ستایش خدایی راست «که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داد» با علم و نبوت و رام کردن پرندگان و جن و انس برای ما. البته آنها از روی تواضع و فروتنی به برتری خود بر تمام بندگان پروردگار قایل نشدند.

آیه کریمه دلیل بر شرف علم است و این که نعمت علم از بزرگترین نعمت‌هاست پس به هر مؤمنی که نعمت علم داده شده، یقیناً او بر بسیاری از بندگان با ایمان دیگر برتری پیدا کرده و شرف بزرگی برایش عنایت و ارزانی شده است.

وَوَيْتَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ وَقَالَ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوْتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ

الْمِئِينَ ﴿١٦﴾

«و سلیمان از داوود میراث یافت» علم و نبوت و فرمانروایی را، نه مال و سرمایه را زیرا چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «انبیا مالی را به ارث نمی‌گذارند و مالی که بعد از ایشان به‌جا ماند، صدقه است.» نقل است که داوود علیه السلام نوزده فرزند داشت و اگر هدف از وراثت، وراثت مال می‌بود، فقط سلیمان علیه السلام به یادآوری مخصوص نمی‌شد زیرا تمام فرزندان داوود علیه السلام در این میراث شریک و با وی مساوی بودند «و گفت: ای مردم! به ما فهم زبان پرندگان آموخته شده است» یعنی: سلیمان علیه السلام از باب تحدث به نعمت‌های خداوند جل جلاله بر خود و شکرگزاری از این نعمت مخصوصی که فقط به وی ارزانی شده است، این سخن را گفت. دلیل این‌که او فهم زبان پرندگان را قبل از دیگر نعمتها یاد کرد این بود که آن نعمت، نعمتی مخصوص به وی است که غیر آن را در آن مشارکتی نیست. منطق‌الطیر: سخن‌گفتن پرندگان است. آری! سلیمان علیه السلام سخن آنان را چنان می‌فهمید که پرندگان خود در میان یک‌دیگر آن را می‌فهمیدند «و از همه چیزها به ما داده شده است» یعنی: همه چیزهایی که مورد نیاز و سبب فضیلت انسان است به ما داده شده است؛ مانند دانش، پیامبری، حکمت، مال، مسخر کردن جن‌وانس، پرندگان، باد، حیوانات وحشی، چهارپایان و همه آنچه که در میان آسمان و زمین است.

مفسران می‌گویند: داوود علیه السلام از سلیمان عابدتر و سلیمان علیه السلام از او شکرگزارتر بود به همین جهت، ملک و دولت سلیمان علیه السلام از پدرش بیشتر و دامنه‌دارتر شد زیرا افزون بر آنچه که به پدرش داوود علیه السلام داده شده بود، باد و شیاطین هم به تسخیر وی درآورده شدند و فهم زبان پرندگان نیز به وی ارزانی شد «بی‌گمان این» نعمت‌هایی که ذکر شد؛ از فهم زبان پرندگان و دیگر نعمتها «فضل آشکار است» که خداوند متعال بر ما ارزانی کرده و این فضل بر هیچ کسی پنهان نیست. بدین‌گونه سلیمان علیه السلام خواست تا به شکرگزاری آن نعمتها بپردازد.

وَحِشْرَ لُسَيْمَانَ جُودَهُ مِنْ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٧﴾

«و برای سلیمان لشکریانش از جن و انس و پرنده‌گان گرد آورده شدند» ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی سلیمان عليه السلام با ابهت و عظمت بسیار بزرگی به میانشان آمد «آن‌گاه آنان باز داشته شدند» یعنی: در صفوف و دسته‌های منظم آراسته شدند. وازع در جنگ: کسی است که مأمور تنظیم و آرایش صفوف است و کسانی از لشکریان را که از صف خویش جلو آیند، به جای آنها در صف برمی‌گرداند تا صفوف منظم شود. این تعبیر دلالت می‌کند بر این که سپاه سلیمان عليه السلام بسیار عظیم و منظم بود. آری! سلیمان عليه السلام با شکوه و ابهتی بسیار عظیم به میان لشکر آمد، ابتدا صفوف انسیان، بعد از آن صفوف جنیان و سپس صفوف پرنده‌گان قرار داشتند و اگر هوا گرم و آفتابی می‌بود، پرنده‌گان لشکر را با بالهای خویش سایه‌بانی می‌کردند. آری! اطاعت، انضباط و نظم دقیق، اهرمهای برپا دارنده سپاهی آراسته و سالم می‌باشند.

حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمَلَةٌ يَتَأْتِيهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَكِنَكُمْ لَا يَحْطَمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ

وَجُودَهُ وَهَرَّ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٨﴾

«تا آن‌گاه که به وادی مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت» او ملکه موران بود که گویی با دیدن لشکریان سلیمان عليه السلام که به سوی وادی روی آوردند، گریخت و سایر مورچگان را آگاه کرد و نداکنان خطاب به آنان گفت: «ای مورچگان! به درون خانه‌هایتان درآید تا سلیمان و لشکریانش - ندیده و ندانسته - شما را درهم نکوبند» با گامها و سمهای چهارپایان خود. مورچگان به صیغه خطاب عقلا مورد خطاب قرار گرفتند، بدین سبب که آنها این خطاب را می‌فهمیدند. ملاحظه می‌کنیم که ملکه موران قبل از وقوع این واقعه، سلیمان عليه السلام و لشکریانش را معذور شناخت و گفت: درحالی آنها شما را درهم خواهند کوفت که از وجود شما در این وادی آگاهی ندارند زیرا اگر از وجود شما باخبر باشند، شما را درهم نمی‌کوبند چراکه به معیارهای حق و عدل پایبندند.

**فَبَسَّ ضَاحِكًا مِّن قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَتِي وَأَنْ أَعْمَلَ
صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ﴿١٩﴾**

«پس سلیمان از سخن او دهان به خنده گشود» تبسم: آغاز خنده است. خنده سلیمان از روی تعجب از سخن آن مورچه و فهم زبان وی بود «و گفت: پروردگارا! به من الهام کن» و توفیقم ده «تا نعمتی را که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگذارم» زیرا نعمت پدر و مادر نیز نعمت به خود انسان است بنابراین، نعمت‌های ارزانی شده به پدر و مادر نیز اقتضا می‌کند تا فرزند برای خدای سبحان شکرگزاری کند «و این که» توفیقم ده تا «کردار شایسته‌ای انجام دهم که آن را بپسندی» از من و به آن خوشنود گردی «و مرا به رحمت» نه به وسیله اعمال شایسته‌ام «در زمره بندگان صالحت درآور» نامم را در جمله نامهایشان ثبت کن و مرا در زمره آنان به سوی دار صالحان که همانا بهشت است، محشور گردان. آری! همه اینها را به رحمت بر من ارزانی دار، نه با عملم. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس جز به رحمت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ وارد بهشت نمی‌شود».

وَنَقَّذَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدْيَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ ﴿٢٠﴾

«و جویای حال پرندگان شد» یعنی: سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام حال پرندگان را بازجست و از وضع پرندگانی که غایب بودند کسب آگاهی کرد. یادآور می‌شویم که پرندگان وی را در سفرش همراهی کرده و او را در زیر سایه‌بانی از بالهایشان قرار می‌دادند «و گفت: مرا چه شده است که هدهد را نمی‌بینم» آیا چیزی او را از دیدگان من پنهان کرده، یا ندیدن او علت دیگری دارد؟ سپس وی آگاه شد که هدهد غایب است پس گفت: «یا این که از غایبان است» یعنی: بلکه او غایب است.

مفسران می‌گویند: سبب جست‌وجوی سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام از هدهد این بود که هدهد مهندس آب بود و او را به محل وجود آب در زیر زمین راهنمایی می‌کرد، بدین‌گونه که در محل وجود آب نوک می‌زد، سپس سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام به وسیله جن و شیاطین از آن محل آب

بیرون می‌آورد همچنین هدهد سلیمان علیه السلام و لشکریانش رابه حد فاصل میان آب نزدیک و دور در اثنای سیر در بیابانها نیز راهنمایی می‌کرد.

قرطبی می‌گوید: «این آیه دلیل بر ضرورت تفقد و پرس و جوی امام از احوال رعیتش و نگهداری و حراست از آنان است، بنگر به سلیمان علیه السلام که حال هدهد با آن جسم کوچکش بر وی مخفی نماند». خداوند جل جلاله ببخشاید بر عمر بن الخطاب رضی الله عنه که او نیز در این امر با سلیمان علیه السلام هم سیرت بود، آنجا که فرمود: «اگر گرگ بر گوسفند لاغری در ساحل فرات حمله برد، بی‌گمان عمر از آن مورد بازپرسی قرار خواهد گرفت».

لَا عَذَابَ لَهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَا أذْبَحَنَّهُ أَوْ لِيَأْتِنِي سُلْطَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٦﴾

سپس سلیمان علیه السلام افزود: «قطعا او را» یعنی هدهد را «به عذابی سخت عذاب می‌کنم، یا سرش را می‌برم» به‌قولی: مراد وی از عذاب سخت این بود که پرهایش را قطع می‌کند. به‌قولی دیگر: مراد وی این بود که او را از خدمت خویش بازمی‌دارد. اقوال دیگری نیز در این باره نقل شده است که به نظر می‌رسد، ریشه همه آنها روایات اهل کتاب است. به هر حال، قرآن کریم نوع این عذاب را مشخص نکرده است «یا باید حجتی روشن برای من بیاورد» بر این که او در غیبتش عذر موجهی داشته است.

فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ حُطُّ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ ﴿٢٣﴾

«پس دیری نپایید» هدهد در غیبت خویش. به‌قولی دیگر معنی این است: زمانی اندک بعد از پرس و جوی سلیمان علیه السلام از هدهد و تهدید آن به مجازات، هدهد آمد «و گفت» خطاب به سلیمان علیه السلام «از چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاهی نیافته‌ای» یعنی: چیزی را دانسته‌ام که تو آن را ندانسته‌ای و هم‌اکنون می‌خواهم آن را برایت مطرح کنم: «و برای تو از سبا خبری یقینی آورده‌ام» سبا: نام شهری در یمن است که بلقیس ملکه آن بود. نبأ: خبری مهم و درخور اهمیت است.

إِنِّي وَجَدْتُ أَمْرًا تَمَلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴿٢٣﴾

سپس هدهد افزود: «من زنی را یافتم که بر آنان فرمانروایی می‌کند» او بلقیس دختر شرحبیل بود که پدرش جز وی فرزندی نداشت و بعد از پدر پادشاهی به وی رسید. شایان ذکر است که پادشاهی زنان در میان قدما عرف معمولی بوده است و همچنین است در نزد برخی از مسلمین معاصر. اما حکم آن در شریعت ما: ابن عباس رضی الله عنهما در حدیث شریف روایت می‌کند که چون این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید که مردم فارس دختر کسرا را به پادشاهی برگزیده‌اند، فرمودند: «لن یفلح قوم ولوا امرهم امرأة: هرگز قومی که تولیت امر (فرمانروایی) خویش را به زنی سپرده‌اند، رستگار نمی‌شوند.» «و» آن زن «از همه چیز داده شده است» یعنی: از همه چیزهایی که در زمان وی مورد نیاز شاهان بود، چون ابزارها، وسایل و تجهیزات و سپاه «و عرشی بزرگ داشت» عرش: یعنی تخت پادشاهی. به قولی: تخت وی از طلا بود. ابن کثیر از علمای تاریخ نقل می‌کند: «آن تخت بزرگ در قصری عظیم، استوار و بلند قرار داده شده بود که سیصدوشصت طاق در طرف شرقی و سیصدوشصت طاق در طرف غربی خود داشت و ساختمان آن طوری بنا شده بود که خورشید هر روز از یک طاق بر آن طلوع و از طاق مقابل آن غروب می‌کرد و آنها صبح و شام برای خورشید سجده می‌کردند.»

بدین جهت هدهد در ادامه گزارش خود افزود:

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٢٤﴾

«و او و قومش را چنین یافتم که به جای خدا، به خورشید سجده می‌کنند» یعنی: خورشید را می‌پرستند در حالی که با این کار از عبادت خدای سبحان کناره گرفته‌اند. به قولی: آنان آتش‌پرست بودند «و شیطان اعمالشان را» یعنی: پرستش خورشید و سایر اعمال کفری را «برایشان آراسته است و آنان را از راه باز داشته است» یعنی:

شیطان آنان را به سبب این آراستن‌ها، از راه روشن حق که همانا ایمان به یگانگی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است، باز داشته است «در نتیجه آنان راه یافته نبودند» در کار دین.

أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ ﴿٢٥﴾

«تا سجده نکنند» تقدیر آیه چنین است: شیطان این کار و راه و روش باطلی را که در آن قرار داشتند، برایشان آراسته بود تا سجده نکنند «برای خدایی که نهان را در آسمانها و زمین بیرون می‌آورد» یعنی: خدایی که آنچه را در آسمانها و زمین مخفی است، آشکار می‌کند؛ مانند باران را از آسمان و رستنی‌ها را از زمین. به قولی: پنهانی‌های زمین، گنجها و رستنی‌های آن است. به قولی دیگر؛ خبأ: به معنی راز است «و می‌داند آنچه را که پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌نماید» یعنی: خدای سبحان امور نهانی‌ای را که در ضمیر عالم انسانی است، با علم خویش، از آن بیرون می‌آورد چنان‌که هر چیز دیگری از امور پنهانی آسمانها و زمین را که بخواهد، بیرون می‌آورد. باید دانست که این آیه، محل سجده تلاوت است و سجده تلاوت در آن واجب می‌باشد.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿٦٦﴾

«الله است که خدایی جز او نیست، او پروردگار عرش عظیم است» هدهد از عرش - مخصوصا - یاد کرد زیرا عرش - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل است.

این آیات دلیل بر آن است که هدهد، دعوتگر خیر و عبادت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به یگانگی و سجده کردن برای اوست بدین جهت رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل که ابوهریره رضی الله عنه آن را روایت کرده است، از کشتن آن نهی کردند: «نهی النبی ﷺ عن قتل أربع من الدواب: النملة والنحلة والهدد والصدرد: رسول خدا ﷺ از کشتن چهار چیز از جانداران نهی کردند: مورچه، زنبور عسل، هدهد و شیر گنجشک».

❖ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

«گفت» سلیمان علیه السلام به هدهد «به زودی خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای» در این اخباری که به ما داده‌ای «یا از دروغگویان بوده‌ای» در اخبار خود تا خود را از چنگ مجازات ما برهانی.

این آیه ما را به کاوش و تحقیق در اخبار، تلاش برای کشف حقایق و عدم پذیرفتن بدون تحقیق خبر مخبران به صرف اعتماد به آنان، ارشاد می‌کند، در صورتی که به وجهی از وجوه امکان تحقیق وجود داشته باشد. همچنین این آیه دلیل بر آن است که بر زمامدار (امام) واجب است تا عذر رعیت خویش را بپذیرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس أحد أحب إليه العذر من الله، من أجل ذلك أنزل الكتب وأرسل الرسل: عذر نزد هیچ‌کس مانند خدای عزوجل دوست داشته‌تر نیست به همین جهت بود که او کتابها را نازل کرد و پیامبران را فرستاد».

أَذْهَبَ بِكَتَبِي هَذَا فَأَلْفَيْهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَأَنْظُرُ مَاذَا يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

سپس سلیمان علیه السلام به هدهد گفت: «این نامه مرا ببر و آن را به سوی آنها بیفگن» یعنی: به سوی اهل سباء «آن‌گاه از آنان روی برتاب» یعنی: دور از آنان در مکانی که سخنانشان را بشنوی درنگ کن تا آنچه را که می‌شنوی، به من بازآوری «آن‌گاه بنگر چه باز می‌دهند» یعنی: به سخنانی که در میان خویش ردوبدل می‌کنند گوش فراده و خبر آن را به ما بیاور.

هدهد رفت و نامه سلیمان علیه السلام را به سویشان افگند و خود را به کناری کشید سپس این سخن بلقیس را شنید:

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُؤِ إِلَىٰ آلِي كَدَّبُكُمْ ﴿٢٩﴾

«گفت» بلقیس ملکه سبا «ای بزرگان! نامه‌ای ارجمند به سوی من افکنده شده است» بلقیس نامه سلیمان علیه السلام را به سه دلیل گرامی و ارجمند دانست:

۱ - تا سلیمان علیه السلام را بزرگ بدارد.

۲ - نامه سلیمان علیه السلام دربرگیرنده پیام و کلامی نیکو بود.

۳ - نامه او مهر شده بود. چنان که در حدیث شریف آمده است: «کرامة الكتاب ختمه: کرامت و بزرگی نامه، در مهر کردن آن است.» از این جهت رسول خدا صلی الله علیه و آله برای خود خاتمی ساخته و بر نگین آن چنین نقش کرده بودند: «لا اله الا الله محمدرسول الله».

إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿٣١﴾ أَلَا تَتْلُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٢﴾

بلقیس افزود: «که این» نامه «از سوی سلیمان است و آن به نام خداوند بخشاینده مهربان است» یعنی: آن نامه با نام خداوند جل جلاله آغاز گردیده و بعد از (بسم الله الرحمن الرحيم) در آن چنین آمده است: «بر من گردنکشی نکنید» یعنی: تکبر نورزید چنان که پادشاهان ستمگر چنین می کنند «و فرمانبردار نزد من آید» یعنی: فرمانبردار برای دین خدا جل جلاله، مؤمن به آنچه که من با خود از رسالت حق آورده ام، نزد من آید. علما گفته اند: هیچ کس قبل از سلیمان علیه السلام (بسم الله الرحمن الرحيم) را ننوشته است. یادآور می شویم که (بسم الله الرحمن الرحيم) که در ابتدای همه سوره ها بجز سوره «برائه» آمده است، همین یکبار در میان سوره ای از قرآن نازل شده است. از شناخت مضمون نامه سلیمان علیه السلام، ادبی از آداب حکومت را در می یابیم و آن رعایت اختصار در مراسلات خارجی همراه با توضیح مطلب است.

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ ﴿٣٣﴾

«گفت» ملکه سبا «ای بزرگان! در کارم به من نظر دهید» یعنی: ای اشراف قوم و ای سران کشور! راهنمایی ام کنید و راه صواب را در این کار به من بنمایانید، به من نظری بدهید که مبتنی بر حزم و حکمت و دوراندیشی باشد «من هیچ کاری را فیصله نداده ام مگر این که شما در آن حاضر و ناظر بوده اید» یعنی: من تا به حال هیچ کاری را بی حضور و رأی شما به قطعیت و فیصله نهایی نرسانده ام. سرانجام بلقیس در این مشاوره کامیاب شد زیرا بزرگان ملت، کار را به رأی و نظر خود وی واگذاشتند:

قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَأَوْلُوا بِأَيِّ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ ﴿٣٣﴾

«گفتند» بزرگان ملت و نمایندگان مجلس شورا در پاسخ بلقیس؛ «ما دارای قوت و شوکت هستیم» هم در عده و هم در عده «و ما رزم‌آوران سهمگینی هستیم» یعنی: ما سخت جنگ‌آور هستیم و از چنان شجاعت و غیرتی برخورداریم که از خود و سرزمین و مملکت خویش دفاع کنیم «ولی اختیار کار با توست» یعنی: کار موکول به رأی و نظر خود توست «پس بنگر چه فرمان می‌دهی» یعنی: تأمل کن که ما را به چه چیز فرمان می‌دهی؟ زیرا ما شنوا و مطیع امر تو هستیم.

قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَآهَهَا أَذًى وَكُنَّا نَقْعَلُونَ ﴿٣٤﴾

«گفت» ملکه سبا به سران قومش «پادشاهان چون» با زور و غلبه «به شهری درآیند، آن را ویران می‌سازند» یعنی: ساختمانهای آن را ویران کرده، اموال آن رابه تباهی می‌کشند و جمع اهالی آن را پراکنده می‌سازند «و عزیزترین‌های مردمانش را خوارترین‌ها می‌گردانند» یعنی: اشراف آن را به حقارت و دونی می‌کشاند و این کار را بدان جهت می‌کنند تا فرمانروایی برای آنها پایدار و مسلم شود، جای پای آنها در آن سرزمین محکم و هیبت آنها در دلهای مردم پابرجا گردد. آن‌گاه خدای عزوجل بلقیس را در این سخنش تصدیق کرد و فرمود: «واین‌گونه عمل می‌کنند» اما به‌قولی: این جمله نیز حکایت از ادامه سخن بلقیس است.

ملاحظه می‌شود که چون بلقیس تمایل آنان را به مصالحه احساس کرد، به صلح گرایید زیرا جنگ، فرجامی نامیمون دارد.

وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ بِمِ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ﴿٣٥﴾

سپس ملکه سبا افزود: «و» اینک «من هدیه‌ای به سویشان می‌فرستم» پس اگر سلیمان پادشاه باشد، او را به این هدیه راضی گردانیده و از تهاجم وی در امان می‌مانیم ولی اگر پیامبر باشد، این هدیه او را راضی نمی‌سازد زیرا هدف نهایی و مقصد اصلی او دعوت به سوی دین خویش است در آن صورت، از ما جز با اجابت دعوت، گردن

نهادن به دین و پیمودن راه و روش خویش، راضی نمی‌شود و از این‌روی گفت: «و می‌نگرم که فرستادگان من چه پاسخی بازمی‌آورند» آن‌گاه به تبع آنچه که فرستادگان من از قبول یا رد هدیه از سوی سلیمان علیه السلام باز آوردند، در این موضوع تدبیری می‌اندیشم و به مقتضای آن عمل می‌کنم. در حدیث شریف آمده است: «تهادوا تحابوا، و تصافحوا یذهب الغل عنکم: هدیه مبادله کنید که سبب محبت میان شما می‌شود و مصافحه کنید، که مصافحه کدورت و کینه را از شما دور می‌گرداند».

ابن‌کثیر می‌گوید: « صحیح آن است که بلقیس ظرفی از طلا را به سلیمان علیه السلام هدیه فرستاد».

شکی نیست که فکر ارسال هدیه، فکر سیاسی ممتازی است زیرا از خلال آن می‌توان موقعیت طرف را به درستی ارزیابی کرد، همان‌گونه که هدیه در تعدیل تصمیم‌های طرف نیز مؤثر است، چنانچه طرف از علاقه‌مندان به دنیا باشد اما وضع سلیمان علیه السلام این‌چنین نبود:

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنَ قَالَ أُمِدُّونَنِي بِمَالٍ فَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ أَنْفَرُونَ ﴿٣١﴾

«پس چون» پیک بلقیس همراه با هدیه «به‌نزد سلیمان آمد، سلیمان به او گفت: آیا مرا به مالی کمک می‌دهید» و توقع دارید که شما را در قبال آن بر شرک و حاکمیت ناروایتان واگذارم در حالی که خدای عزوجل به من این همه سلطه و مال و مکت و خدم و حشم از جن و انس و طیور و غیره بخشیده است؟ «بدانید که آنچه خدا به من بخشیده است» از نبوت، فرمانروایی‌ای عظیم و اموالی بسیار «بهتر است از آنچه به شما داده است» از مال و مکتی که این هدیه نیز از آن جمله است «بلکه این شما هستید که به هدیه خود شادمان می‌شوید» اما من به آن دلخوش نمی‌شوم و به مال دنیا نیازی ندارم لذا از شما جز گردن نهادن به دین حق، یا جنگ و شمشیر چیز دیگری را نمی‌پذیرم.

دلیل این که سلیمان علیه السلام هدیه را نپذیرفت این بود که آن هدیه، در واقع رشوه بود. در سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که ایشان هدیه را می‌پذیرفتند اما صدقه را نمی‌پذیرفتند.

أَرْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَدْلَٰةً وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٣٧﴾

سپس سلیمان علیه السلام به پیک بلقیس گفت: «به سوی آنان» یعنی: به سوی بلقیس و قوم وی «بازگرد» و بگو: «قطعا بر سر آنان لشکری می‌آوریم که تاب پایداری در برابر آن را ندارند» تا از خود در مقابل آن دفاع کرده و از ملک و فرمانروایی خویش حراست نمایند «و بی‌گمان آنها را از آنجا بیرون خواهیم راند» یعنی: از سرزمینشان «به خواری و زبونی» بعد از آن که عزتمند و سربلند بودند. صغار: خواری و زبونی است. به قولی: صغار در اینجا به معنای اسارت و بردگی است.

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَا رَبِّي بَعْرِيهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ﴿٣٨﴾

«گفت» سلیمان علیه السلام «ای سران» کشورم «کدام یک از شما تخت او را برای من می‌آورد» یعنی: تخت بلقیس را که وصف بزرگی آن گذشت «پیش از آن که آنان از در تسلیم نزد من آیند؟» سلیمان علیه السلام با وحی الهی خبر یافت که آنان تسلیم می‌شوند. یا این برداشت و استنباط وی بود، به سبب شناختی که از اوضاع داشت. به قولی: سلیمان علیه السلام خواست تا تخت بلقیس را بدون فرستادن لشکر و سپاهی بیاورد تا به وی قدرت خویش را که از نزد خدای عزوجل است بنمایاند و آن را برهانی بر نبوت خویش قرار دهد.

قَالَ عِفْرِيَّتُ مِنَ الْجِنِّ أَنَا عَائِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ ﴿٣٩﴾

«عفریتی از جن گفت: من آن را پیش از آن که از مجلس خود برخیزی برای من آورم» یعنی: از آن مجلسی که سلیمان علیه السلام برای حکومت کردن میان مردم در آن می‌نشست. سدی می‌گوید: «سلیمان علیه السلام از آغاز روز تا هنگام زوال خورشید برای

قضاوت و حکومت میان مردم می‌نشست». «و من بر این کار توانا و امین هستم» ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی من بر حمل کردن و برداشتن تخت بلقیس، توانا و برآنچه که در آن از جواهر و غیره وجود دارد، امین و مورد اعتماد هستم».

قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آئِنِكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ ﴿٤٠﴾

«کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود، گفت» بیشتر مفسران برآنند که اسم این کسی که بهره‌ای از علم کتاب الهی داشت، آصف بن برخیا از بنی اسرائیل بود، که در حکومت سلیمان عليه السلام سمت وزارت داشت و اسم اعظم الهی را می‌دانست، اسم اعظمی که هرگاه حق تعالی به آن مورد درخواست قرار گیرد، اجابت می‌کند. ابن کثیر از زهری نقل می‌کند که آصف بن برخیا عليه السلام گفت: «یا إلهنا وإله كل شيء إلهاً واحداً لا إله إلا أنت ائتنی بعرشها: ای خدای ما و خدای همه چیز، خدای یگانه‌ای که هیچ معبودی جز تو نیست، تخت او را نزد من بیاور». پس در دم تخت بلقیس روبه‌روی وی حاضر آورده شد. به‌قولی: مراد از «کسی که نزدش از کتاب الهی دانشی بود» خود سلیمان عليه السلام است. به هر حال، این عالم به کتاب الهی گفت: «من آن را پیش از آن که چشم خود را برهم زنی نزدت می‌آورم» گویی سلیمان عليه السلام سخن عفریت را در آوردن تخت بلقیس قبل از برخاستن از جایش، دیر شمرد و خواستار آوردن آن در زمانی سریعتر از آن شد لذا آصف، یا خود سلیمان عليه السلام برای کوچک شمردن و تحقیر توانایی عفریت گفت: من قبل از آن که چشمت را برهم زنی، آن را به‌نزدت می‌آورم. معنای «طرف» گشودن پلکها برای نگرستن و مراد از «یرتد»، به‌هم آوردن دوباره پلکهاست چنان‌که به دوست خود می‌گویی: این کار را باید در یک چشم به‌هم‌زدن انجام دهی.

«پس چون آن را نزد خود مستقر یافت» یعنی: سلیمان عليه السلام به آصف اجازه داد که تخت را حاضر گرداند آن‌گاه آصف دعا کرد و تخت حاضر آورده شد و چون سلیمان عليه السلام تخت را نزد خویش حاضر دید «گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شکر می‌گزارم یا این که کفران می‌کنم» آیا حق تعالی را در

برابر این نعمتها شکر می گزارم و به فضل و نعمت وی اعتراف می نمایم، یا این که او را ناسپاسی می کنم و شکر نعمت وی را فرومی گذارم «و هر کس شکر ورزد، جز این نیست که به سود خویش شکر می ورزد» زیرا شکر، سبب حفظ نعمت موجود و صید نعمت مفقود است «و هر کس کفران کند، بداند که پروردگارش بی نیاز» است از شکرگزاری وی «کریم است» و بخشنده؛ با نعمت دادن به ناسپاسان.

قَالَ تَكْرُؤًا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَنْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ ﴿٤١﴾

«سلیمان گفت: تختش را در دیدش ناشناس گردانید» یعنی: تخت ملکه بلقیس را برایش به حالی دگرگون سازید که چون آن را می بیند، باز نشناسد. روایت شده است که: آنان تخت بلقیس را با کم کردن چیزهایی از آن و افزودن چیزهایی دیگر بر آن، دگرگون کردند. به قولی علت این دستور سلیمان عليه السلام این بود که مأموران وی برایش گفتند: در عقل بلقیس نارسایی ای است پس سلیمان عليه السلام خواست تا با این کار، بلقیس را از نظر فراست عقلی بیازماید و بدین جهت گفت: «تا بنگریم که آیا پی می برد» به شناخت تخت خویش، یا: آیا راه می برد به سوی ایمان به خدا جل جلاله «یا از آنان می شود که راه نمی یابند» به سوی این امر.

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْمِنِينَ ﴿٤٢﴾

«پس چون آمد» بلقیس نزد سلیمان عليه السلام «گفته شد» به او و گوینده خود سلیمان عليه السلام یا غیر وی به دستور او بود: «آیا تخت تو همین گونه است؟ گفت: گویا این همان است» بلقیس تعبیری را به کار برد که حاکی از تردد وی در میان شناختن و ناشناختن آن بود، که این خود نشانه ذکاوت و تیزهوشی بالای وی است زیرا او سؤال تشبیه آلود آنان را با جوابی تشبیه گونه پاسخ داد که نه از آن، جواب مثبت کامل بر می آمد و نه جواب منفی. عکرمه می گوید: «بلقیس زنی حکیم و فرزانه بود پس با خود گفت: اگر بگویم؛ این همان تخت من است، می ترسم که دروغگو شوم و اگر بگویم نه! این تخت من نیست، باز هم بیم آن است که دروغگو شوم لذا راهی میانه را که برای هر

دو معنی محمل داشت، در پیش گرفت و گفت: گویی این همان است.» «و پیش از این، به ما علم داده شده و ما فرمانبردار بوده‌ایم» به قولی: این جمله از سخن سلیمان علیه السلام است. یعنی: پیش از بلقیس از سوی خداوند جل جلاله علم داده شده و برای خداوند جل جلاله از در اطاعت درآمده بودیم. یا معنی این است: پیش از این به مسلمان شدن بلقیس و آمدن وی به رضا و رغبت، آگاه ساخته شده‌ایم. به قولی دیگر: این سخن از قوم سلیمان علیه السلام و پیروان وی بود.

وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿٤٣﴾

«و آنچه که به جای خداوند پرستش می کرد، او را باز داشته بود» یعنی: بلقیس را تعلق خاطر و دل‌مشغولی وی به پرستش خورشید که بر آن تربیت و رشد یافته بود، از ایمان به حق باز داشته بود «و او از جمله گروه کافران بود» این آیه نیز از ادامه سخن سلیمان علیه السلام، یا از کلام خدای سبحان است.

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

گویی دیدن تخت دگرگون شده بلقیس فقط برای ایمان آوردن وی کافی نبود زیرا او به پرستش خورشید سخت تعلق خاطر داشت بدین جهت سلیمان علیه السلام او را در وضعیت روانی دیگری قرار داد: «به آن زن گفته شد: به صرح وارد شو» صرح: کاخ پادشاهی است. ابن قتیبه می‌گوید: صرح تخته‌هایی بود که برای بلقیس از آبگینه سپید ساختند و در زیر آن آب و ماهی را روان کردند «و چون آن را دید، پنداشت که برکه آبی است» لجه: آب بسیار است «و» بدین جهت «از ساقهایش لباس را بالا زد» تا به پندار خود به آب فرو رود و وقتی او چنین کرد: «گفت» سلیمان «این قصری صاف و صیقلی از آبگینه‌هاست» و آب نیست. ممرد: تراشیده، صیقل داده شده و بالا بلند. در اینجا بود که بلقیس به حق اذعان کرد و تسلیم شد: «گفت: پروردگارا! من بر خود

ستم کردم» با پرستش غیر تو «و اینک با سلیمان» در گردن نهادن به دین حق «در برابر خدا پروردگار عالمیان، تسلیم شدم».

از داستان بلقیس چنین بر می آید که او در میان ملتی فرمانروایی می کرد که دارای مدینتی ریشه دار و بزرگ بودند پس سلیمان علیه السلام با نشان دادن مدینتی ریشه دارتر و بزرگتر به وی، او را متحیر و بهت زده کرد، هم از این روی بود که بلقیس گردن نهاد و تسلیم شد. البته این امر به ما می آموزد که مدنیت راستین اسلامی آنچنان مدنیت پرهیمنه و با ابهتی است که تمدنهای دیگر را از نظر روانی منفعل و فرومانده گرداند. ابن ابی شیبہ و ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی الله عنه در روایتی طولانی نقل کرده اند که فرمود: «سلیمان علیه السلام بعد از آن با بلقیس ازدواج کرد». اما ابن کثیر این روایت را جدا منکر دانسته و استناد آن را به ابن عباس رضی الله عنه رد کرده است. قول راجح نیز این است که ازدواج سلیمان علیه السلام با بلقیس، از اخبار اهل کتاب می باشد که نه تصدیق می شود و نه تکذیب.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ ﴿٤٥﴾

اینک داستان دیگری بیان می شود: «و به راستی به سوی قوم ثمود برادرشان صالح را فرستادیم که: خداوند را بپرستید» یعنی: او را با دعوت و پیام پرستش خداوند جل جلاله فرستادیم «پس بناگاه آنان به دو گروه ستیزه گر و متخاصم تقسیم شدند» که آن دو گروه، مؤمنان و کافران بودند و هر گروهی با تکیه بر راه و روش خود، با گروه دیگر ستیزه کرده و ادعا می کرد که حق با وی است. به قولی: خصومت و ستیزه میان دو گروه، درباره صالح علیه السلام بود که آیا او پیامبر مرسل است یا خیر؟.

قَالَ يَنْفَرُونَ لِمَ سَتَعَجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٦﴾

«صالح گفت: ای قوم من، چرا سیئه را پیش از حسنه» یعنی: عذاب را پیش از رحمت «به شتاب می طلبید» یعنی: چرا ایمانی را که جلب کننده پاداش و نیکی است به تأخیر می اندازید و کفری را که جلب کننده عذاب است، جلو می افکنید؟ زیرا آنان از

فرط کفر و عناد می گفتند: ای صالح! منتظر چه هستی؟ عذابی را که وعده می دهی برای ما بیاور «چرا از خداوند آمرزش نمی خواهید» و به سوی او از شرک توبه کار نمی شوید، قبل از آن که عذابش بر شما فرود آید؟ «باشد که مورد رحمت قرار گیرید» و گرفتار عذاب نشوید.

قَالُوا أَطِيزْنَا بِكَ وَيَمْنُ مَعَكَ قَالَطِبْرِكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ﴿٤٧﴾

«گفتند: ما به تو و همراهانت» از کسانی که دعوت را اجابت گفته و به دینت درآمده اند «شگون بد زده ایم» و شما را شوم و نامیمون می دانیم. نقل است که به آنان قحطی ای رسید پس به صالح عليه السلام شگون بد زده و گفتند: این از شومی توست «گفت» صالح عليه السلام به آنان: «شگون بدتان نزد خداوند است» یعنی: این قحطی به سبب فال بدی که آن را شوم می پندارید نیست بلکه سبب آن نزد خداوند جل جلاله است زیرا خیر و شر همه از نزد او به سوی شما می آید و این قدر و قسمت اوست که به شما می رسد چرا که تمام امورتان به دست بلا کیف اوست، هر چه بخواهد انجام می دهد و پرندگان که آنها را وسیله فال بد خود می پندارید، به خیر و شر شما علم و آگاهی ای ندارند «بلکه شما مردمی هستید که آزموده می شوید» و مورد امتحان خداوند جل جلاله قرار گرفته اید. به قولی معنی این است: شیطان شما را با این فال بد زدنتان، یا به آنچه که به خاطر آن فال بد می زنید، در فتنه می افکند. ابن کثیر می گوید: «ظاهراً مراد از این فرموده خداوند: (تفتنون) این است: شما در گمراهی خود به استدراج می افتید و روند انحطاط را می پیمایید».

وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ﴿٤٨﴾

«و در آن شهر» که شهر «حجر» بود و صالح عليه السلام در آن می زیست «نه رهط بودند» یعنی: نه مرد از فرزندان سران و اشراف قوم بودند که با شخصی به نام «قدار» که شتر صالح عليه السلام را پی کرد، یار و همدست شده بودند. مراد از «رهط» در اینجا «مرد» است. «که در زمین فساد می کردند و هیچ کار شایسته ای نمی کردند» یعنی: شأن و شیوه و

کردار آن نه مرد چنان فسادافگنی ای در زمین بود که هیچ صلاح و اصلاحی با آن متصور نیست.

قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ

۴۹

«گفتند: به خدا هم قسم شوید» یعنی: آن نه مرد جفاجو به همدیگر گفتند؛ بیاید که هریک از ما با دیگری سوگند بخوریم «که بر او و خانواده اش شبیخون بزنیم» یعنی: شب هنگام بر سر صالح عليه السلام یورش آوریم و او و خانواده اش را به قتل رسانیم «آن گاه به ولی او» یعنی: به سرپرست و قبیله نزدیک او که خونخواه و وارثانش می باشد «بگوییم که: ما در کشتار خانواده اش حاضر نبوده ایم» تا این گمان را در آنان بیفکنیم که نه او را کشته ایم و نه در هنگام کشتار وی حاضر بوده ایم «و ما قطعاً راستگوییم» در این سخنان که به هنگام کشتار خانواده اش حاضر نبوده ایم. زیرا اگر او را در تاریکی شب می کشتند، او را در آن حال نمی دیدند لذا ظاهراً در این سخنان راستگو بودند.

وَمَكْرُوا مَكْرًا وَمَكْرًا مَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

«و مکرری» سخت و نیرنگی بزرگ «ورزیدند» با این توطئه ای که سنجیدند و با این طرحی که تدارک دیدند «و ما نیز مکرری در میان آوردیم» یعنی: آنان را در برابر مکرشان مجازات کرده و به هلاکتشان رسانیدیم «درحالی که آنان در نمی یافتند» مکر خدا عز وجل را و به آن پی نمی بردند.

محمد بن اسحاق در تفسیر آیه می گوید: «آن نه تن بعد از آن که شتر را پی کردند، به یک دیگر گفتند: بیاییم که صالح را نیز به قتل برسانیم زیرا اگر او در دعوتش راستگو باشد، قبل از خود به هلاکتش رسانیده ایم و اگر هم در دعوتش دروغگو باشد، او را به شترش ملحق کرده ایم. پس شب هنگام آمدند تا بر او و خانواده اش شبیخون زنند اما فرشتگان آنها را سنگباران کردند. آن گاه اولیایشان به صالح عليه السلام گفتند: تو آنان را به قتل

رسانیده‌ای! لذا قصد جان وی کردند ولی نزدیکان و خویشان صالح علیهم‌السلام در دفاع از او سلاح پوشیدند و به آنان گفتند: به خدا سوگند که هرگز اجازه نمی‌دهیم او را درحالی به‌قتل برسانید که به شما وعده داده است ظرف مدت سه روز بر شما عذاب فرود می‌آید پس اگر در سخنش صادق باشد، شما دیگر بر خشم پروردگارتان علیه خود نیفزایید و اگر دروغگو باشد، بعد از سه روز شما دانید و او. همان بود که مهاجمان در آن شب دست از صالح برداشتند و به خانه‌های خود بازگشتند.

فَأَنْظِرْ كَيْفَ كَانَتْ عَقِيبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَا دَرَمْنَهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥١﴾

«پس بنگر که فرجام مکرشان چگونه بود: ما آنان و قومشان را همگی نابود کردیم» خداوند متعال آن نه تن سران و نیز قومشان را که هرچند به هنگام کشتن شتر با آنان همراه نبوده ولی با جرمشان موافق بودند، همگی را نابود کرد و کسی از آنان از عذاب به‌سلامت نرهد.

فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٢﴾

«پس این هم خانه‌هایشان است که خالی مانده‌است» از کسان خود، به‌طوری‌که هیچ کس در آنها ساکن نیست «به‌سزای ستمی که کردند. بی‌گمان در این» ماجرا «برای اهل معرفت» یعنی: برای کسانی که سنت خداوند ﷻ را در خلقش می‌دانند و می‌دانند که نتایج به اسباب وابسته است «نشانه‌ای است» یعنی: عبرت و پندی است اما جاهلان نه می‌دانند و نه هم پند می‌گیرند.

وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٥٣﴾

«و کسانی را که ایمان آوردند و پرهیزگاری می‌کردند» یعنی: از خدا ﷻ و از عذاب وی می‌ترسیدند، که صالح علیه‌السلام و مؤمنان همراهش بودند «نجات دادیم» از آن عذاب رسواگر.

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ﴿٥٥﴾

داستان دیگر در این سوره، داستان لوط عليه السلام است: «و لوط را» یعنی: و فرستادیم لوط عليه السلام را «آن گاه که به قوم خود گفت» آنان اهالی شهر سدوم بودند «آیا مرتکب فاحشه می شوید» یعنی: آیا مرتکب کاری می شوید که بسیار زشت و وقیح است «در حالی که دیده می شوید» زیرا آنان از بس گردنکش، متمرّد و سبکسر بودند، در هنگام ارتکاب عمل لواط، خود را از دید دیگران پنهان نمی کردند بلکه در حضور و دید دیگران این فعل شنیع را انجام می دادند. یادآور می شویم که بیان این داستان به طور مفصل در سوره «اعراف» گذشت.

أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ بِجَهْلُونَ ﴿٥٦﴾

«آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردان درمی آمیزید؟» این سخن لوط عليه السلام، تکرار تویببخشان است. یعنی: درحالی از زنان چشم می پوشید که آنان محل و جایگاه شهوت و آمیزش هستند و خداوند جل جلاله آنان را برای مردان آفریده است، نه مردان را برای مقاربت با مردان و نه زنان را برای مقاربت با زنان پس این فعل شما در تضاد با حکم و حکمت خداوند جل جلاله قرار دارد «بلکه شما قومی هستید که نمی دانید» بزرگی و سهمگینی مجازات و عقوبت الهی در برابر ارتکاب این معصیت را.

﴿ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ أَلْ لُوطِ مِنْ قَرَبَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْاسٌ يَنْطَهُرُونَ ﴾



«ولی پاسخ قومش جز این نبود که گفتند: آل لوط» یعنی: لوط عليه السلام و پیروانش «را از شهرتان بیرون کنید، که آنان مردمی پاکیزه جو هستند» یعنی: آنها از مقاربت با مردان طلب پاکیزگی می کنند. این سخن را از روی استهزا و تمسخر گفتند.

فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَةً قَدَرْنَا مِنْ الْأَعْرَابِ ﴿٥٧﴾

«پس او و خانواده‌اش را نجات دادیم» از عذاب «جز زنش را که مقدر کردیم» بودن «او را از بازماندگان» یعنی: از باقی ماندگان در عذاب. ابن کثیر می‌گوید: «زیرا زن وی به افعال قومش راضی بود و آنان را از وجود میهمانان لوط آگاه می‌کرد».

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءً مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ﴿٥٨﴾

«و بر آنان بارانی» از سنگ «باراندیم پس باران هشدار یافتگان چه بداست» مراد از مندرین: کسانی‌اند که هشدار داده شدند ولی به این هشدار اعتنایی نکردند پس خدای سبحان بر آنان باران سنگ فروبارانید تا نابود شدند.

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ۗ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا يَشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾

«بگو: ستایش برای خداست» یعنی: بگو ای محمد ﷺ! ستایش خداوند متعال را که امتهای سرکش گذشته را هلاک کرد و نعمت‌های بی‌شمار خود را بر بندگانش سرازیر نمود و ستایش او راست در برابر صفات علیا و اسمای حسنایش «و سلام بر آن بندگانی که آنان را برگزیده است» که آنان نخبگان و برگزیدگان بشریت، یعنی امت محمد ﷺ و انبیا و پیروان ایشانند. ثوری، سدی و ابن عباس رضی الله عنهم می‌گویند: «مراد از این بندگان برگزیده، یاران محمد ﷺ اند». «آیا خدا بهتر است یا آنچه شرک می‌آورند» با او که بتان اند؟ به قولی معنی این است: آیا پاداش خداوند جل جلاله بهتر است یا عذاب شرک ورزیدنتان به او تعالی؟

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ چون این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «بل الله خیر وأبقى وأجل وأکرم: بلکه خداوند بهتر، پاینده‌تر، بزرگتر و ارجمندتر است».

أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتِ بَهْجَةٍ مَّا
كَانَ لَكُمْ أَنْ تُنْبِتُوا شَجَرَهَا ۗ أَوَلَمْ مَعَ اللَّهُ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان انفراد و یگانگی خود در آفرینش، روزی دهی و تدبیر امور خلقش پرداخته می‌فرماید: «یا کیست که آسمانها و زمین را آفریده‌است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا خدایان پنداری شما بهترند، یا آن کسی که آسمانها و زمین را به این استواری و عظمت آفرید و بر آفرینش آنها تواناست؟ «و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد» یعنی: نوعی از آب را که همانا آب باران است «پس بدان» آب «باغهای خرم و باطراوت رویانده‌ایم» حدیقه: باغی است که دور آن دیوار کشیده شده است. ذات بهجه: زیبا و بارونق که بیننده آن شاد و شکفته می‌شود «شما را نمی‌رسید که درختانش را برویاند» یعنی: بشر را یارا و توانای آن نبوده و نیست که درختان را برویاند زیرا بشر عاجز از آن است که چیزی را از کتم عدم به عرصه وجود بیرون آورد. قرطبی می‌گوید: «با این آیه، قول مجاهد مستدل می‌شود که گفته است: نگارگری و تصویر هیچ چیز - اعم از موجودات ذی‌روح یا غیر ذی‌روح - جایز نیست.» اما جمهور علما برآنند که کشیدن تصویر غیرذی‌روح جایز است «آیا در جنب خداوند خدایی هست» یعنی: آیا همه این کارها را خدایی در جنب خداوند ﷻ انجام داده است که شما او را می‌پرستید، یا این که صانع این‌ها خدای یگانه است؟ به‌قولی معنی این است: آیا با خدایی که بعضی از افعال و اوصاف وی ذکر شد، معبودی دیگر است تا به او همراه ساخته شده و در عبادت شریک وی قرار داده شود؟ «نه بلکه» حق این است که «آنان قومی کجرو هستند» که از شاهراه حق به کژراهه باطل گراییده‌اند. یا معنای (یعدلون) این است: آنها با خدای سبحان غیر او را نظیر و همانند قرار داده‌اند.

أَمَّنْ جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلْدَهَا أَنْهْرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوْسِي وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا
 أَيْلَهُ مَعَ اللَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«یا کیست که زمین را قرارگاه کرد» یعنی: آن را هموار و مسطح و آرام گردانید، به گونه‌ای که استقرار بر آن ممکن باشد «و در میان آن جویبارها» ی شیرین و گوارا «پدید آورد و برای آن کوههای استوار آفرید» که مانند لنگرگاهی زمین را نگه داشته و آن را از اضطراب و جنبش بازمی‌دارند تا با اضطراب خود ساکنانش را آشفته‌حال نگرداند «و میان دو دریا برزخی قرار داد؟» مراد از بحران: دو دریای شور و شیرین است که با برزخی که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ میان آنها قرار داده است، یکی به دیگری آمیخته نمی‌شود پس نه این، آن را دگرگون می‌سازد و نه آن، در این داخل می‌شود. البته وجود هر دو دریای شور و شیرین، دارای فواید، آثار، برکات و حکمت‌هایی است. تفسیر نظیر این آیه در سوره «فرقان» گذشت. «آیا با خداوند معبودی دیگر است؟» یعنی: چون ثابت شد که جز خدای سبحان کسی دیگر بر این کارها توانایی ندارد، آیا در عرصه وجود خدای دیگری است که مانند صنع و آفرینش وی بیافریند؟ هرگاه جواب به طور قطع منفی است، دیگر چگونه به خدای عزوجل چیزی را شریک می‌آورید که قدرت رساندن هیچ سود و زیانی را ندارند؟ «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» یگانگی پروردگارشان و قدرت و سلطه بی‌چون وی را.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أُولَئِكَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا
 نَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

«یا کیست که دعای مضطر را - چون او را بخواند - اجابت می‌کند» مضطر: درمانده فروافتاده در چنگال سختی، اندوه بزرگ و دشواری‌ای است که او برای رهایی از آن، هیچ نیرو و توان و تدبیری ندارد، مانند کسی که آسیبی مانند فقر یا بیماری‌ای بر او پنجه افکنده که او را به تضرع و زاری به بارگاه خدای سبحان ناچار کرده است. یا مضطر: گنه‌کار است آن‌گاه که آمرزش بخواهد، یا مظلوم است چون به بارگاه حق تعالی دعا کند، همان خدای منان و مهربانی که دعای درمانده را - چون به اخلاص

تمام بخواندش و دین خویش را برایش خالص گرداند - اجابت می‌کند «و» کیست آن که «بدی را می‌گرداند؟» یعنی: هرآنچه را که موجب سختی و گرفتاری و درماندگی بنده است و از آن جمله زیان و بیماری و فقر را از وی برمی‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه دعا مستجاب است که هیچ شکی در آن نیست: دعای مظلوم، دعای مسافر و دعای پدر در حق فرزندش». همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن سلیم هجیمی رضی الله عنه آمده است که فرمود: گفتم؛ یا رسول‌الله! شما به‌سوی چه چیز دعوت می‌کنید؟ فرمودند: «به‌سوی خدای یگانه دعوت می‌کنم، ذاتی که اگر بلایی به تو برسد و او را بخوانی، آن را از تو دور می‌کند و ذاتی که اگر در بیابانی چیزی را گم کنی و او را بخوانی، آن را به تو برمی‌گرداند و ذاتی که اگر به تو قحطی و خشکسالی‌ای برسد و او را بخوانی، برای تو می‌رویاند...».

«و» کیست که «شما را جانشینان زمین می‌سازد؟» یعنی: نسلی را میرانده و نسلی دیگر را به‌جای آنها پدید می‌آورد و بدین گونه است که نسل‌ها یکی از پی‌دیگری جانشین یک‌دیگر می‌شوند. به قولی معنی این است: مسلمانان را جانشین کفار می‌گرداند تا مالک سرزمین‌ها و قلمروهای آنان شوند. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «یعنی امتی را بعد از امتی، نسلی را پس از نسلی و قومی را پس از قومی پدید می‌آورد و اگر بخواهد همه امتها و نسلها و اقوام را در یک زمان بیافریند، می‌آفریند و بعضی را از نسل بعضی دیگر نمی‌گرداند - چنان‌که ابتدائاً آدم علیه السلام را از خاک آفرید - و اگر بخواهد، بعضی را از نسل بعضی دیگر گرداند ولی احدی را نمیراند تا درگذشت همگی در یک زمان باشد، می‌تواند چنین کند، لیکن حکمت و قدرت وی چنین اقتضا کرد تا خلقت و آفرینش بشر بر این شیوه باشد، در غیر آن زمین بر ساکنان خود تنگ می‌شد و رقابت بر سر نعمت‌ها و داشته‌های زندگی، به‌کشمکش و انفجاری ویرانگر می‌انجامید». «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این نعمتهای بزرگ را بر شما ارزانی داشته است؟ یا که متولی همه این نعمتهای خدای یکتاست؟ «چه اندک پند می‌گیرید» و چه کم به حق باز می‌گردید، حقی که عبارت است از: اعتراف به

نعمت‌های خداوند عز وجل، مخصوص ساختن عبادت و نیایش برای وی و ترک سایر معبودات.

ابن‌کثیر در تفسیر خویش در باب «اجابت دعای مضطر» به نقل از حافظ ابن‌عساکر می‌گوید: «از مردی به نام دقی صوفی حکایت کرده‌اند که گفت: من شخصی کرایه‌کش بودم و قاطری داشتم که از دمشق تا شهر زبدانی بر آن کرایه‌کشی می‌کردم. در یکی از سفرهایی که داشتم، مردی قاطرم را اجاره کرده و باهم به راه افتادیم، در مسیر راه به کوره‌راهی رسیدیم که رهرو بسیاری نداشت، آن مرد به من گفت: این راه را در پیش‌گیر که نزدیکتر است. به او گفتم: من به این کوره‌راه آشنایی ندارم. اما او گفت: من بدان آشنا هستم، این راهی است نزدیکتر، به این راه برو. پس به آن راه روان شدیم. سرانجام به جایی هولناک و وادی عمیق رسیدیم که در آن کشتگانی بسیار افتاده بود. آن مرد به من گفت: سر قاطر را نگه دار تا من فرود آیم. پس، از قاطر فرود آمد و جامه در هم کشید و کاردی را بیرون آورده و قصد جان من کرد. من وقتی اوضاع را چنین دیدم از پیش رویش فرار کردم اما او مرا دنبال می‌کرد. در این حال او را به نام خدای عزوجل سوگندی محکم دادم و گفتم: قاطر و آنچه بر آن است، مال تو ولی دست از من بدار. گفت: بخواهی نخواهی آنها از آن من است ولی من کشتن تو را می‌خواهم. لذا ناگزیر تسلیم وی شده و گفتم: حالا که چنین است، به من اجازه بده تا دو رکعت نماز بگذارم. گفت: بسیار خوب، شتاب کن. پس برخاستم که نماز بگذارم اما چنان پریشان خاطر و آشفته‌حال بودم که آیات قرآن از ذهنم پرید و حتی یک حرف از آن هم به خاطرم نیامد. متحیر و وامانده ایستادم و او پشت سرهم می‌گفت: هلا زودتر... تمام کن. در این هنگام بود که خدای عزوجل بر زبانم جاری کرد: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾. بناگاه دیدم که اسب سواری درحالی که نیزه‌ای در دست داشت، از دهانه وادی روی آورد و آن نیزه را بر آن مرد افگند، نیزه رأساً بر قلب وی فرورفت و کشته بر زمین افتاد. پس در آن سوار درآویخته و گفتم: تو را به خدای عزوجل سوگند می‌دهم که بگو کیستی؟ گفت: من فرستاده کسی هستم که شخص

مضطر و درمانده را - آن‌گاه که او را بخواند - اجابت می‌کند و بلا را از وی دور می‌گرداند. سپس با قاطر و بارش به سلامت بازگشتم.)

**أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيْحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۗ أَوَلَمْ مَعَ اللَّهُ
تَعَلَّى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾**

«یا کیست که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا راه می‌نماید» یعنی: کیست که شما را در شبهای تاریک - آن‌گاه که در بیابانهای بی‌آب و بی‌نشان و در اعماق دریاها سفر می‌کنید - با علائم راهنمایی که در آسمان و زمین آفریده، راه می‌نماید؟ بیابانها و دریاها به تاریکی وصف شدند، بدان‌جهت که هیچ نشانه‌ای برای راهیابی در آنها نیست؛ جز آنچه که خداوند متعال در آنها از نشانه‌های طبیعی قرار داده است و جز آلات و ابزاری که حق تعالی بشر را به کشف آنها توانا ساخته و به وسیله آنها راهیاب می‌گردند «و کیست که بادها را پیشاپیش رحمتش مژده‌بخش می‌فرستد؟» یعنی: بادها را پیش از باران رحمتش می‌فرستد، که مژده‌بخش فرود آمدن قریب الوقوع آن هستند «آیا با خداوند معبود دیگری است» که این پدیده‌های شگرف و شگفت را به فعلیت درآورد و ایجاد نماید؟ «خدا برتر است از آنچه شریک می‌گردانند» یعنی: حق تعالی منزّه و مقدس است از آن که برایش شریکی باشد.

**أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكَ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۗ أَوَلَمْ مَعَ اللَّهُ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿٦٤﴾**

«یا کیست که آفرینش را آغاز می‌کند و سپس آن را باز می‌آورد؟» مشرکان به این امر که خدای سبحان آفریننده است، اقرار داشتند لذا اعترافشان به اصل آفرینندگی خداوند عز وجل، الزاما اعتراف به قدرت وی بر بازآفرینی را نیز بر آنها اجتناب ناپذیر می‌کند «و چه کسی به شما از آسمان و زمین روزی می‌دهد» با فرود آوردن باران، رویاندن سبزیجات و پدید آوردن چهارپایان؟ «آیا با خدا معبود دیگری است» که

چیزی از اینها را بیافریند و سامان دهد تا آن را برایش شریک قرار دهید؟ «بگو: اگر راست می‌گویید، برهانتان را بیاورید» یعنی: بر این که خدای سبحان شریکی دارد، حجت خود را بیاورید. یا بر این که در گردونه هستی صانع و آفریننده دیگری است که همچون صنع او می‌آفریند، حجت خود را بیاورید زیرا اگر شما در این ادعا که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام شریکی دارد که مانند صنع او می‌آفریند، راستگو باشید یقیناً این امکان هم برای شما وجود دارد تا بر آن دلیل و برهان اقامه کنید.

قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ ﴿٦٥﴾

«بگو: هر که در آسمانها و زمین است - جز خدا - غیب را نمی‌داند» یعنی: احدی از مخلوقات در زمین و آسمان، غیبی را که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام علم آن را در حوزه اختصاص خود قرار داده است، نمی‌داند «و نمی‌دانند که چه هنگامی برانگیخته می‌شوند» از قبرها. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «هر کس می‌پندارد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنچه را که فردا رخ خواهد داد، می‌داند، بی‌گمان بر خدا بهتانی بزرگ بسته است.»

بَلِ آدْرَاكَ عِلْمِهِمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ ﴿٦٦﴾

«بلکه علم آنان در آخرت پی‌درپی آمد» یعنی: علمشان در آخرت تکامل می‌یابد زیرا آنچه را که به آن در دنیا وعده داده شده‌اند، در آخرت به چشم سر می‌بینند و مشاهده می‌کنند اما این کمال علمی‌شان در آخرت، هیچ سودی به حالشان ندارد زیرا آنها در دنیا تکذیب‌کننده آخرت و دروغ‌انگارنده آن بوده‌اند. یا معنی این است: علمشان از شناخت وقت قیامت نارسا و درمانده است. یا معنی این است: اسباب تکامل علمشان درباره تحقق حتمی قیامت، فراهم آمده است ولی باز هم به آن ایمان نمی‌آورند «بلکه آنان در باره آن در شک هستند» یعنی: بلکه آنان در دنیا از وجود آخرت در شک و تردید قرار دارند. سپس حق تعالی از این تعبیر هم به لحنی سخت‌تر از آن بر می‌گردد و می‌فرماید: «بلکه آنان در مورد آن کوردلند» و چیزی از دلایل آخرت را درک

نمی‌کنند، بدان جهت که بینایی‌های باطنی‌شان که ادراک حقایق به وسیله آن صورت می‌گیرد، مختل گردیده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا وَاَبَاؤُنَا اِنَّا لَمُخْرَجُونَ ﴿٦٧﴾

«و کافران گفتند: آیا وقتی ما و پدرانمان خاک شدیم، آیا بیرون آورده می‌شویم» از قبرهایمان زنده شده؟ بدین گونه است که آنان برانگیخته شدن مجدد از قبرهایشان را بعد از فنا بعید می‌پندارند و نفی می‌کنند.

لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَاَبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ اِنْ هَذَا اِلَّا اَسْطِیرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٦٨﴾

«در حقیقت این را» یعنی: برانگیخته شدن را «به ما و پدرانمان پیش از این وعده داده‌اند» یعنی: پیش از این که محمد ﷺ وعده آن را به ما بدهد، پدرانمان آن را به ما وعده داده‌اند اما نمی‌بینیم که کسی از پدرانمان بعد از مرگش بازگشته باشد «این» وعده برانگیختن از قبرها «جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: سخن از رستاخیز و برانگیخته شدن مجدد، از داستانها و دروغ‌پردازیهای برساخته کتابهای پیشینیان است، نه وحیی از نزد خداوند سبحان.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٦٩﴾

«بگو در زمین سیر کنید» و آثار برجای مانده از پیشینیان را مشاهده نمایید «پس بنگرید» با بینایی‌های ظاهر و باطن خود تا ببینید که «فرجام مجرمان چگونه بوده است» یعنی: بنگرید که پایان کار کسانی که هشدارهای انبیاء ﷺ در خبر دادن از بعث و حشرونشر را دروغ انگاشتند، چگونه بوده است زیرا مشاهده این آثار، پند آموز و عبرت آفرین است.

وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

سپس خداوند متعال پیامبرش را دلجویی کرده و می‌فرماید: «و بر آنان اندوه مخور» در اصرار و پافشاری‌شان بر کفر «و از آنچه مکر می‌ورزند در تنگی نباش» یعنی: دلت از دعوت خدا ﷻ به خاطر مکرها و نیرنگ‌هایی که این گروه مشرک علیه تو می‌کند، تنگ نشود زیرا خداوند ﷻ مؤید و یاری دهنده تو و غالب کننده دین خویش بر مخالفان آن است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٧١﴾

«و می‌گویند: این وعده» یعنی: وعده عذاب، یا وعده روز آخرت «کی فرامی‌رسد اگر شما راست‌گویید؟» در این وعده خود.

قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٧٢﴾

«بگو: چه بسا بخشی از آنچه را که به شتاب می‌طلبید» از عذاب «به شما نزدیک شده باشد» درحالی که شما نزدیک بودن آن را در نمی‌یابید و درک نمی‌کنید. به‌قولی: مراد عذاب‌کردنشان در روز بدر است. به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. باید دانست که کلمات: «عسی»، «لعل» و «سوف» در کلام پروردگار، دلیل بر توقع احتمالی امر مورد نظر نبوده بلکه بر حتمیت وقوع آن دلالت می‌کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

«و بی‌گمان پروردگارت بر مردم دارای فضل است» در این که عذاب را از آنان به تأخیر می‌اندازد و در غیر آن از فضل‌ها و انعام‌های خویش «ولی بیشترشان شکر نمی‌گزارند» فضل و انعام وی را و نمی‌شناسند حق احسان وی را پس کفر ورزیده و عذاب را به شتاب می‌طلبند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٤﴾

«و بی گمان پروردگارت آنچه را دل‌هایشان نهان می‌دارد و آنچه را که آشکار می‌دارند» از سخنان و افعال خویش «نیک می‌داند» پس به تأخیر افکندن عذاب از آنان، به این دلیل نیست که حالشان بر وی پنهان است بلکه عذاب وی وقت معین و مقدری دارد.

وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٧٥﴾

«و هیچ نهفته‌ای در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتابی مبین است» غائبه: تمام چیزهایی است که خداوند عز وجل از خلق خویش نهان داشته و از میدان دید و دریافت آنها غایب گردانیده است. آری! این همه اشیای ناپیدا و پنهان، در لوح محفوظ آشکار و روشن است پس چیزی از آنها بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و از جمله، عذابی که آنان به شتاب می‌طلبند. لذا باید بدانند که هر چیز، موقت به وقتی معین و مؤجل به میعاد می‌مقرر است که علم آن در نزد خداوند عز وجل است پس چگونه آن را قبل از میعاد می‌طلبند؟

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَفُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٧٦﴾

«بی گمان این قرآن بر بنی اسرائیل بیشتر آنچه را که آنان در باره‌اش اختلاف دارند، حکایت می‌کند» مانند اختلافشان درباره عیسی، عزیر عز وجل و در دیگر امور حق. پس اگر بنی اسرائیل به قرآن تمسک جویند، بی گمان راه حل اختلافها و پایان دادن به تفرقه‌هایشان را در قرآن می‌یابند و این خود دلیل بر آن است که قرآن از نزد خداوند عز وجل است.

وَإِنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

«و به راستی که آن، هدایت و رحمتی برای مؤمنان است» یعنی: یقیناً قرآن برای کسانی که به خداوند ﷻ ایمان آورده و از پیامبرش ﷺ پیروی می‌کنند، هدایت و رحمتی است.

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٧٨﴾

«بی‌گمان پروردگارت به حکم خویش» یعنی: به قضاوت عادلانه خویش «در میانشان» یعنی: در میان بنی‌اسرائیل، یا در میان مؤمنان به قرآن و منکران آن «داوری می‌کند» در روز قیامت پس محق را پاداش داده و مبطل را مجازات می‌کند. به قولی معنی این است: پروردگارت میانشان در دنیا داوری کرده و آنچه‌را که به تحریف کشیده‌اند، آشکار می‌گرداند «و او عزیز علیم است» عزیز است زیرا مغلوب نمی‌گردد و قضایش برگردانده نمی‌شود و علیم و داناست بر آنچه که بدان حکم می‌کند.

فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ﴿٧٩﴾

«پس بر خدا توکل کن» یعنی: ای پیامبر! کار خویش را به او بسپار و بر او اعتماد کن زیرا او یاری‌دهنده توست پس، از کسانی که با تو عناد می‌ورزند، باکی نداشته باش «بی‌گمان تو بر حق آشکار هستی» یعنی: بر حق بودن تو آشکار است لذا سزاوار نیست که به وجهی از وجوه، در آن شک و تردیدی به میان آید.

إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدْبِرِينَ ﴿٨٠﴾

«البته تو نمی‌توانی مردگان را شنوا گردانی و نمی‌توانی به کران صدا را بشنوانی هنگامی که پشت‌کنان روی بگردانند» و از حق تماماً اعراض کنند زیرا اگر هم روی شخص ناشنوا به‌جانب ندا کننده باشد، صدا را نمی‌شنود، چه رسد به این که به ندادهنده پشت کرده باشد.

در این آیه خداوند عز وجله کفار را به مردگانی بی احساس و فاقد عقل و شعور و شنوایی تشبیه کرده است زیرا آنان اندرزها را نمی شنوند و دعوت به سوی خداوند عز وجله را اجابت نمی کنند.

﴿ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ۗ إِنَّ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴾ (۸۱)

«و تو نمی توانی نابینایان را از گمراهی آنان راه بنمایی» یعنی: تو راهبر کسانی که خداوند عز وجله آنان را از دیدن حق کور کرده، به سوی ایمان نیستی و این کار هرگز در توان تو نیست «تو نمی توانی جز به کسانی بشنوانی که به آیات ما ایمان می آورند» و قرآن را تصدیق می کنند، نه کسانی که به آن کفر می ورزند «پس اینان مسلمانند» یعنی: این مؤمنان به آیات ما هستند که برای ما منقاد و مخلص اند.

﴿ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ ﴾ (۸۲)

«و چون قول بر آنان وقوع یابد» یعنی: چون عذاب بر آنان ثابت شود و تعلق گیرد «دابه ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم» و این واقعه در هنگام نزدیک شدن قیامت است؛ آن گاه که کفار با انواع و الوان هول و هراسی که آن را بهشتاب می طلبیدند روبه رو می گردند. البته خدای سبحان خود به اوصاف این دابه (جانور) و بر این امر که به چه شکل و هیأتی است، داناتر است زیرا خروج دابه الارض از علامات قیامت می باشد «که با آنان سخن گوید» یعنی: آن دابه الارض با مردم سخن می گوید: «که مردم به آیات ما یقین نداشتند» یعنی: خروج دابه الارض به سبب عدم باور داشتن مردم به قرآن است و او به مردم خبر می دهد که فلان شخص، مؤمن و فلان شخص، کافر می باشد.

در حدیث شریف مرفوع به روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی گمان اولین نشانه های قیامت که ظهور می کند، طلوع خورشید از جهت مغرب و خروج دابه بر مردم به هنگام نیم روز است». همچنین در حدیث شریف آمده است که حذیفه بن اسیدانصراری رضی الله عنه فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما از اطاقی سر کشیدند در

حالی که ما درباره قیامت مشغول گفت و گو بودیم. پس فرمودند: «تا شما ده نشانه ذیل را نبینید قیامت برپا نمی شود:

۱ - طلوع خورشید از غروبگاه آن.

۲ - ظهور دود و دخان (معروف).

۳ - خروج دابه الارض.

۴ - ظهور یاجوج و ماجوج.

۵ - خروج عیسی بن مریم عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۶ - خروج دجال.

۷ - سه خسوف: خسوفی در مغرب، ۸ - خسوفی در مشرق، ۹ - و خسوفی در جزیره العرب.

۱۰ - آتشی که از عمق عدن بیرون می آید و مردم را می رماند یا گرد می آورد، با آنان در هر جایی که شب بگذرانند، شب می گذراند و هر جا که در نیم روز بیاسایند، با آنان همراه است.»

اما محل خروج دابه الارض: در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند: دابه الارض از کجا بیرون می آید؟ ایشان فرمودند: «از بزرگترین مساجد از نظر محترم بودن نزد خداوند عَلَّامٌ - یعنی از مسجد الحرام». ابن کثیر حدیث شریف ذیل را از صحیح مسلم نقل کرده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «سه چیز اندک که چون بیرون آیند، برای هیچ کسی که از قبل ایمان نیاورده باشد، یا در ایمان خویش اعمال و دستاورد خیری نداشته باشد، ایمان آوردنش سودی نمی بخشد: طلوع خورشید از غروبگاه آن، خروج دجال و خروج دابه الارض.»

وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾

«و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را دروغ می انگاشتند، محشور می گردانیم آن گاه آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم پیوندند» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! روزی را یاد کن که از هر امتی از امتهای گروهی را که تکذیب کننده

آیات ما بوده‌اند، گرد می‌آوریم پس آنان در این هنگام به هم پیوند داده شده و اول و آخرشان همه باهم گرد آورده می‌شوند. یا (یوزعون) به این معنی است: آنها همه به سوی محشر رانده می‌شوند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا أَمْ آذًا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

«تا هنگامی که چون» به سوی موقف حساب «آمدند، می‌گویند» خداوند عز وجل برای ایشان تهدیدکنان: «آیا آیات مرا» که آنها را بر پیامبران خود فرورستاده بودم و ایشان را مأمور ابلاغ آن برای شما گردانیده بودم «دروغ انگاشتید و حال آن‌که به آنها از نظر علم احاطه نداشتید؟» یعنی: شتاب‌کنان به تکذیب آنها پرداختید قبل از آن‌که از آنها تصور و دریافتی درست داشته و معانی و دلالت‌های آنها را بشناسید پس هر کس چنین کرده باشد، قطعاً سزاوار آن است که بر او عذابی کوبنده فرود آید «یا چه می‌کردید» در طول زندگی خود که آن کار، شما را از نگرستن در این آیات و اندیشیدن در معانی آنها باز داشت و به خود مشغول گردانید؟ زیرا شما عبث و بی‌پهلو آفریده نشده بودید.

وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِم بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٨٥﴾

«و به سبب ستمی که ورزیده بودند، قول برآنان وقوع یافت» یعنی: به سبب ستم ورزیدنشان که شرک آوردن به خداوند عز وجل از بزرگترین انواع آن است، حکم فرودآوردن عذاب بر آنان لازم و واجب شد «در نتیجه آنان سخن نگویند» در هنگام وقوع عذاب. یعنی: عذری برایشان نیست تا آن را بازگو نمایند.

أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا آيَاتٍ لِّيَسْكُنُوا فِيهَا وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٨٦﴾

«آیا ندیده‌اند که ما شب را آفریده‌ایم تا در آن آرام گیرند و روز را روشنگر گردانیدیم» یعنی: شب را برای آسایش و خواب آنها آفریدیم که به سبب تاریکی و سردی‌اش، در آن می‌آسایند و برای معاش خویش تلاش نمی‌کنند اما روز را روشنگر

آفریدیم تا برای کسب معاش و اندوختن توشه‌ای که آنها را از آن گریزی نیست، میدانهای تلاش و تکاپوی خود را ببینند «قطعا در این امر برای مردمی که ایمان می‌آورند نشانه‌هایی است» پس همان‌گونه که شب و روز عبث و بیهوده آفریده نشده‌اند، بدانید که آفرینش شما نیز عبث و بیهوده نیست و لابد ثواب و عقابی در کار است و اگر این ثواب و عقاب در دنیا کامل نیست، ناگزیر سرای آخرت در راه است و در آن همه آنچه را که سزاوار شماست، به تمام و کمال دریافت می‌کنید.

وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنُزِعُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوِّهٍ دَاخِرِينَ ﴿٨٧﴾

«و» یاد کن «روزی» را «که در صور دمیده شود» صور: شاخی است که اسرافیل علیه السلام در آن می‌دمد و این دمیدن را سه بار تکرار می‌کند:

۱ - بار اول برای فزع، که هول و هراس سختی ایجاد می‌کند.

۲ - بار دوم برای صعق، که همه در آن می‌میرند.

۳ - بار سوم برای بعث، که همه در آن مجددا زنده می‌شوند.

ولی قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که صور دوبار دمیده می‌شود و نفخه فزع و صعق هر دو یکی است زیرا هول و هراس و سپس مرگ بر اثر آن لازم و ملزوم یکدیگرند که با نفخه اول پدید می‌آیند پس از آن، نفخه دوم دمیده می‌شود که نفخه بعث، یعنی برانگیختن مجدد می‌باشد».

«پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است، هراسان شود» یعنی: همه از شدت آنچه که شنیده‌اند، ترسان، سراسیمه و برآشفته می‌شوند «مگر آن کس که خدا بخواهد» که او در هنگام دمیدن این نفخه، هراسان نشود. به قولی: این کسانی که از هراس ایمن‌اند، عبارت از شهداء، انبیا و کافه مؤمنان می‌باشند، به دلیل این که خداوند متعال دو آیه بعد از این، می‌فرماید: (هر کس که نیکی در میان آورد، او را پاداشی بهتر از آن است و آنان از هراس آن روز ایمن هستند). «و همگان خاکسارانه به نزد او آیند» در موقف حساب، در حالی که خوار و خرد شده هستند.

وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ أَفْقٌ كُلُّ شَيْءٍ إِنَّمَا فِي عِندِ اللَّهِ بِمَا تَعْمَلُونَ



«و کوهها را می بینی و آنها را ساکن می پنداری» یعنی: می پنداری که بر جای خود بی حرکت ایستاده اند «و حال آن که آنها ابرآسا در حرکت اند» به قولی: این پدیده در روز قیامت است. به قولی دیگر: مراد حرکت کوهها در دنیا است که البته این حرکت، به دوران و حرکت زمین نیز اشاره دارد پس زمین آن گونه که مردم می پندارند ساکن نیست بلکه متحرک است، به دلیل این که پروردگار بعد از آن می فرماید: «این آفرینش الهی است که همه چیز را در کمال استواری پدید آورده است» زیرا پدید آوردن و استوار آفریدن غیر از درهم کوفتن و ویران کردن است و از آنجا که خدای عزوجل در روز قیامت کوهها را درهم می کوبد و ویران می کند پس این خود دلالت می کند بر این که مراد از حرکت کوهها در این آیه، حرکت آنها در دنیا است نه در آخرت و این از معجزات علمی قرآن کریم است «بی گمان او از آنچه می کنید، باخبر است» پس حق تعالی به جهت آگاهی ای که دارد، بندگان را در برابر خیر و شر جزایی مناسب می دهد. همچنین بدان جهت که او خبیر و آگاه است، آفرینش را سامان بخشیده و همه چیز را به اتقان و استحکام پدید آورده است. خبیر: کسی است که بر ظواهر و ضمائر همگی آگاه است.

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«هر کس که حسنه به میان آورد، بهتر از آن را خواهد داشت» یعنی: هر کس در روز قیامت ایمان و عمل شایسته و کلمه طیبه لاله الا الله را به میان آورد، برایش نزد پروردگارش در بهشت برین پاداشی است عظیم و برتر «و آنان از هراس آن روز» یعنی: از هراس تمام روز قیامت «ایمن اند» به قولی: مراد از آن، ایمنی از «فزع اکبر» یعنی هراس و پریشانی بزرگتری است که در این فرموده حق تعالی ذکر شده است: ﴿لَا يَخْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ﴾ (آنان را هراس بزرگتر، اندوهگین نمی سازد) «انبیاء/۱۰۳».

وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠﴾

«و هر کس سیئه به میان آورد» مراد از سیئه در اینجا به قول ابن مسعود، ابن عباس، ضحاک، قتاده و حسن رضی الله عنہم شرک است «به رو در آتش جهنم سرنگون شوند» و در این هنگام مأموران جهنم از روی سرزنش و تهدید به آنها می گویند: «آیا جز در برابر آنچه می کردید» در دنیا از شرک و معاصی «جزا می یابید؟» یعنی: اکنون جز همان جزای عمل بد خود را نمی یابید.

إِنَّمَا أَمْرُهُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرُهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ



«من فقط فرمان یافته ام که پروردگار این شهری را که آن را حرم قرار داده است و همه چیز از آن اوست» در آفرینش، فرمانروایی، مالکیت و تصرف «پرستش کنم» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! به آنان بگو: من فقط مأمور شده ام که خداوند عز و جل را به پرستش مخصوص گردانم و شریکی برای او قرار ندهم، هم او که پروردگار شهر مکه است، مکه ای که بیت الحرام در آن قرار دارد و او آن را حرم امنی قرار داده است که در آن خونی ریخته نمی شود، بر کسی در آن ستمی نمی رود و صید آن شکار نمی شود. چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنہ آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز فتح مکه فرمودند: «إن هذا البلد حرمه الله يوم خلق السموات والأرض، فهو حرام بحرمة الله إلى يوم القيامة، لا يعضد شوكة ولا ينفر صيده ولا يلتقط لقطته إلا من عرفها ولا يختلي خلاها: بی گمان این شهری است که خداوند متعال آن را در روزی که آسمانها و زمین را آفرید، حرام گردانید پس این شهر به فرمان خدای عزوجل تا روز قیامت حرام است، خار آن بریده نمی شود، شکار آن رمانده نمی شود و گم شده آن برداشته نمی شود مگر کسی گم شده آن را برداشته می تواند که آن را معرفی نماید (بگویند که من این چیز را یافته ام، این از آن کیست؟) و گیاهان تازه آن قطع نمی شود.» «و فرمان یافته ام که از

مسلمانان باشم» یعنی: از پذیرندگان امر خدا ﷻ و تسلیم‌شدگان برای وی باشم؛ با اجرای امرش و اجتناب از نهیش.

وَأَنْ تَتْلُوا الْقُرْآنَ فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۗ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١١٢﴾

«و» فرمان یافته‌ام «این که قرآن را بخوانم» مراد خواندن آن، به‌منظور دعوت مردم به‌سوی ایمان است. یعنی: بر شما قرآن بخوانم تا به وسیله آن شما را به‌سوی طاعت خداوند ﷻ فراخوانده و هشدارتان دهم «پس هر کس راه یابد» با پیروی از من و پذیرش این دعوت «تنها به‌سود خود راه یافته است» زیرا نفع و بهره‌این راهیابی به خودش باز می‌گردد «و هر که گمراه شود» با کفرورزی و روی برتافتن از هدایت «بگو: من فقط از هشدار دهنده‌گانم» و با ابلاغ پیام الهی این هشدار را هم به شما داده‌ام و جز این چیز دیگری بر عهده من نیست لذا فرجام بدگمراهی‌تان گریبانگیر خودتان خواهد بود.

وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١١٣﴾

«و بگو: ستایش از آن خداست» در برابر نعمتهایش؛ مانند نعمت نبوت، علم و غیره «به زودی آیاتش را به شما خواهد نمایاند» آیات انفسی خویش را در وجود خودتان و آیات آفاقی خود را در بیرون از وجود و هستی‌تان؛ یعنی در این کائنات بزرگ «پس آنها را خواهید شناخت» یعنی: آن‌گاه آیات خداوند ﷻ و دلایل قدرت و وحدانیت وی را خواهید شناخت اما این شناخت به حال کفار سودی نمی‌بخشد زیرا آنها این آیات را به هنگامی می‌شناسند که در آن هنگام ایمان از آنها پذیرفته نمی‌شود و آن وقت فرارسیدن مرگشان است. یا معنی این است: شما با انکشافات علمی و پیشرفت دانش تجربی، آیات پروردگار و نشانه‌های وجود، وحدانیت و عظمت وی را می‌شناسید. که عصر حاضر بهترین تجلی‌گاه این شناخت است «و پروردگار تو از آنچه می‌کنید غافل نیست» بلکه بر همه چیز گواه است. و این خود تهدید و هشدار برای انسانها است.

در حدیث شریف آمده است: «یا ایها الناس، لا یغترن أحدکم بالله فإن الله لو کان غافلا شیئا لا غفل البعوضة والخرذلة والذرة: هان ای مردم! کسی از شما درباره خدا ﷻ فریفته نشود زیرا اگر خدا ﷻ از چیزی غافل بود، باید یک پشه، یک دانه ارزن و یک ذره غبار را به غفلت وامی گذاشت» اما چنین نیست زیرا به قول شاعر:

دل هر ذره را که بشکافی آفتابش در میان بینی

﴿سوره قصص﴾

مکی است و دارای (۸۸) آیه است.

جلال‌الدین سیوطی در مقدمه این سوره کریمه می‌گوید: «چون خدای سبحان در سوره‌های (شعراء) و (طس) داستان موسی علیه السلام را به اجمال ذکر کرد، در این سوره آن اجمال را به تفصیل بیان می‌کند».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» نیز در مقدمه این سوره می‌گوید: «این سوره در حالی نازل شد که مسلمانان در مکه اقلیتی مستضعف بودند و مشرکان در قدرت و شکوه قرار داشتند پس این سوره نازل شد تا موازین و معیارهای حقیقی نیروها و ارزش‌ها را تبیین کرده و این حقیقت را در باور مسلمانان پایدار گرداند که در پهنای این هستی بزرگ، فقط یک قدرت وجود دارد و آن هم قدرت مطلقه خدای سبحان است، یک ارزش وجود دارد و آن هم ارزش ایمان است لذا کسی که قدرت خدا جل جلاله با او بود، دیگر نباید از هیچ نیروی دیگری ترس و هراس داشته باشد، هر چند از دیگر نیروها بی‌بهره باشد و کسی که قدرت خدا جل جلاله علیه وی بود، او نه امنیتی دارد و نه آرامشی، هر چند که تمام قوت‌های زمینی پشتیبان وی باشند».

طس ۱

خوانده می‌شود: «طا، سین، میم» با کشیدن مد در سین و میم و ادغام نون در میم. سخن پیرامون حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در سوره «بقره» گذشت.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

«این است آیات کتاب مبین» یعنی: کتابی که خیر و برکت آن روشن است، یا روشنگر حلال و حرام، وعده و وعید و اخلاص و توحید است.

تَلَّوْا عَلَيْكَ مِنْ نَبِيِّ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣﴾

«بخشی از خبر موسی و فرعون را برای اهل ایمان به درستی بر تو می خوانیم» یعنی: ای محمد ﷺ! در این سوره کریمه بخشی از گزارش حال موسی عليه السلام و فرعون و داستان آنها را درحالی بر تو می خوانیم که این اخبار، مشحون از وصف راستی و درستی است، حال آن که کتب آسمانی پیشین همه تحریف شده اند تا آنچه را بر تو می خوانیم، مایه هدایت و عبرت مؤمنان باشد اما کسانی که به آن کافرند، از آن هیچ بهره ای نمی برند. این آیه مؤمنان را به ضرورت درس گرفتن از آیات این سوره متوجه می سازد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدِّعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَعْنِي، نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٤﴾

«بی گمان فرعون در زمین سرکشی کرد» یعنی: با سلطه و قدرتی که داشت، تکبر و گردنکشی پیشه کرد و مدعی ربوبیت شد «و مردمانش را گروه گروه کرد» یعنی: مردم مصر را به بردگی کشید و آنها را در خدمت خویش به فرقه ها و گروه هایی مختلف تقسیم کرد، بدان منظور که آنان را درگیر اختلاف نموده و برخی از آنان را به وسیله برخی دیگر سرکوب کند تا باهم یکدست نشوند و در نتیجه کار سلطه وی به اخلاص روبرو نشود و از او به طور دلخواهش فرمان پذیر و مطیع باشند «طایفه ای از آنان را به استضعاف می کشید» مراد از این طایفه: قوم بنی اسرائیل اند و مظاهر استضعاف و به زبونی کشیدنشان از سوی فرعون عبارت بود از این که: «پسرانشان را می کشت و دخترانشان را» برای خدمتگزاری «زنده نگه می داشت» نقل است که منجمان به فرعون خبر داده بودند که قدرت و سلطنتش به دست مردی از بنی اسرائیل که به دنیا خواهد آمد از بین می رود، از این روی او فرزندان ذکور بنی اسرائیل را می کشت. زجاج می گوید: «حماقت فرعون درخور تعجب است زیرا کاهنی که این خبر را به او داده بود، اگر در خبرش صادق بود، لابد آن خبر تحقق می یافت و کشتن فرزندان ذکور بنی اسرائیل، به حال وی سودی نداشت و اگر آن کاهن کاذب بود، باز هم کشتن آنها

هیچ معنایی نداشت». البته تصدیق این روایت جای تأمل دارد زیرا منجمان چیزی از علم غیب را نمی‌دانند پس شاید او فرزندان بنی‌اسرائیل را فقط بدین انگیزه می‌کشت که ایشان را به بردگی و استضعاف بکشاند. یا انگیزه فرعون از این عمل، اخباری بود که بنی‌اسرائیل آن را از پیامبران خویش درباره ظهور موسی علیه السلام نقل می‌کردند و الله اعلم. «بی‌گمان او از فسادکاران بود» زیرا کشتن به‌ستم، کار مفسدان است، چنان‌که بسیاری دیگر از مظاهر و مصادیق فساد نیز در فرعون نمایان بود.

ابن‌کثیر می‌گوید: «چون فرعون به کشتار فرزندان پسر بنی‌اسرائیل ادامه داد، قبطنی‌ها از آن ترسیدند که نسل بنی‌اسرائیل منقرض شود زیرا پیر مردان بنی‌اسرائیل هم در شرف نابودی بودند و این خود سبب می‌شد تا اعمال شاقه‌ای را که بنی‌اسرائیل انجام می‌دادند، بر دوش قبطنیان بیفتد. پس آنها از این بیم به فرعون گفتند: نزدیک است که جز زنان بنی‌اسرائیل کسی دیگر از آنان باقی نماند و ما نمی‌توانیم کارهای شاقه‌ای را که مردان آنها انجام می‌دهند، برعهده بگیریم! لذا فرعون دستور داد که پسران آنها را در یک سال زنده نگه دارند و در سال دیگر بکشند. نقل است که هارون علیه السلام در سالی تولد شد که پسران را در آن زنده باقی می‌گذاشتند اما موسی علیه السلام در سالی از سالهای قتل پسران متولد شد. فرعون مأمورانی داشت که عهده‌دار بازرسی، نظارت و اجرای این برنامه بودند و پرستاران زنی را نیز بر گمارده بود که بر زنان بنی‌اسرائیل مراقبت داشتند و چون یکی از آنان حامله می‌شد، نامش را در جدول آماری که به همین منظور تهیه می‌شد، ثبت می‌کردند لذا مأموران در هنگام زایمان وی سر می‌رسیدند و اگر نوزاد دختر می‌بود، آن را به حال خود وا می‌گذاشتند اما اگر پسر می‌بود، او را سر بریده و راه خود را در پیش می‌گرفتند و می‌رفتند. چون مادر موسی علیه السلام به وی حامله شد، نشانه‌ها و مظاهر بارداری - به حکم خدای عزوجل - بسان دیگر زنان حامله بر وی نمایان نگردید و دایه‌های مأمور فرعون به بارداری وی پی نبردند».

وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿٥﴾

بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلالُه صفات زشت پنج گانه گردنکشان یعنی: برتری جویی در زمین، به استضعاف کشیدن مردم، کشتن فرزندان پسر و باقی گذاشتن فرزندان دختر بنی اسرائیل و فسادافروزیشان در زمین را بیان کرد، اینک در مقابل آن پنج وصف از اوصاف مستضعفان را بیان می کند:

«و ما می خواهیم» با تدبیر حکیمانه خویش «بر کسانی که در زمین به استضعاف کشیده شده اند، منت گذاریم» بعد از آن که به استضعاف کشیده شده اند. به همین جهت بود که خدای عزوجل موسی عَلَيْهِ السَّلَام را به رسالت برانگیخت و معجزاتی به وی داد و سرانجام بنی اسرائیل را از مصر به سلامت بیرون کرد و فرعون و لشکریانش را - به کیفیت که شرح و تفصیل آن بعد از این اجمال می آید - به هلاکت رسانید «و آنان را پیشوایان گردانیم» یعنی: مستضعفان را رهبران خیر، دعوتگران به سوی حق و متولیان و فرمانروایانی در میان مردم می گردانیم «و ایشان را وارث زمین گردانیم» یعنی: وارثان سرزمین مقدس که بیت المقدس در آن قرار دارد چنان که خداوند جَلَّ جَلالُه می فرماید: ﴿وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشْرُوقَ الْأَرْضِ وَمَغْرِبَهَا الَّتِي بَلَرْنَا فِيهَا...﴾ (و مشارق زمین و مغارب آن را که در آن برکت نهاده ایم، به قومی که ناتوان و مستضعف شمرده می شدند، به ارث دادیم) «اعراف / ۱۳۷».

وَنُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿٦﴾

«و به آنان در زمین تمکن می بخشیم» یعنی: مستضعفان را در روی زمین صاحب اقتدار می گردانیم تا هرگونه که می خواهند در آن تصرف کنند.

آیا مراد از «زمین» فقط سرزمین فلسطین است، یا شامل سرزمین شام و مصر نیز می شود؟ پاسخ این است که به گواهی تاریخ، نفوذ بنی اسرائیل در زمان سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام به همه این مناطق و حتی فراتر از آنها نیز رسید و این دلیل بر آن است که تمام آن سرزمین ها شامل این مقوله هستند «و به فرعون و هامان» وزیر او «ولشکریان آن دو بنمایانیم» و نشان دهیم «آنچه را که از جانب آنان» یعنی: از سوی این مستضعفان

«بیمناک بودند» و با تمام توان در دفع آن می‌کوشیدند. این بیم، احساس خطر از نابودی پادشاهی و براندازیشان به دست نوزادی از بنی‌اسرائیل مستضعف بود. آری! خدای عزوجل حکم خویش را به گونه‌ای معجزه‌آسا به اجرا درآورد؛ آن‌گاه که نابودی فرعون و قومش را به دست کسی رقم زد که فرعون او را در قصر خود و بر فرش و غذای خود پرورش داده بود.

**وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فِإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٧﴾**

«و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر ده» یعنی: به مادر موسی عليه السلام الهام کردیم و در قلب وی این معنی را درافکندیم. پس مراد از این وحی، آن وحیی نیست که بر پیامبران عليهم السلام القا می‌شود زیرا پیامبران الهی همه از مردان بوده‌اند «و» به مادر موسی وحی کردیم که «چون بر او» یعنی: بر موسی عليه السلام «بیمناک شدی» از خطر فرعون، به این که خبر تولدش به فرعون رسید، مثلاً همسایگان جیغ و داد وی را شنیدند و کسی از روی سخن چینی، فرعون را از ماجرا آگاه کرد «او را به دریا بینداز» مراد رودخانه نیل است. بیان کیفیت انداختن موسی عليه السلام در نیل از سوی مادرش در سوره «طه» / ۳۹ «گذشت «و نترس» بر وی از غرق و ضایع شدن «و غم مخور» بر فراق و جدایی وی «چراکه ما به یقین او را به تو بازمی‌گردانیم» در زمانی نزدیک، به شیوه‌ای که نجات وی در آن شیوه باشد «و از زمره پیامبران قرار می‌دهیم» پیامبرانی که آنان را به سوی بندگان خویش می‌فرستیم.

**فَالنَّقْطَةُ ۗ أَلْ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا
خٰطِئِينَ ﴿٨﴾**

«آن‌گاه خانواده فرعون او را برگرفتند» یعنی: صندوقچه‌ای را که موسی عليه السلام در آن نهاده شده بود، از آب یافتند و آن را برگرفتند «تا سرانجام دشمن آنان و مایه

اندوهشان باشد» آنها او را به قصد آن گرفتند تا فرزند و نورچشمی برایشان باشد، نه این که دشمن و مایه براندازیشان گردد اما خدای عزوجل چنین اراده کرده بود که موسی علیه السلام را برایشان دشمن و مایه اندوه گرداند پس ای مردم! در این تدبیر خدای عزوجل و حکمت عظیم وی بنگرید و تأمل کنید که از یک سو موسی علیه السلام را در آغوش فرعون پرورش می‌دهد و از سوی دیگر هلاکتش را سرانجام بر دست وی مقدر می‌کند «چراکه فرعون و هامان و لشکریان آنها خطاکار بودند» یعنی: در رفتار، کردار و گفتار خویش نافرمان و مجرم بودند لذا خدای عزوجل آنان را به این شیوه عجیب - که دشمنشان را به دست خودشان پرورش داد - مجازات کرد.

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرْتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ



«و» آسیه دختر مزاحم «زن فرعون گفت: او نور چشم من و تو خواهد بود» یعنی: این طفل منشاء سرور و شادمانی برای من و تو خواهد بود «او را نکشید، شاید برای ما سودمند باشد» و از او به خیری برسیم. البته در مورد آسیه چنین هم شد زیرا او ایمان آورد و از رستگاران شد «یا او را به فرزندی بگیریم» آسیه زن فرعون نازا بود پس از فرعون خواست تا این طفل را به او ببخشد و فرعون هم چنین کرد «ولی آنها خبر نداشتند» که خدای عزوجل از انداختن موسی علیه السلام در خانه‌شان چه حکمت عظیمی را اراده دارد. یا فرعون و کسان وی نمی‌دانستند که هلاکتشان بر دست وی خواهد بود.

وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِحًا إِنَّ كَادَتْ لَلْبُدَىٰ بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَّنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ

«و دل مادر موسی به کلی تهی شد» از همه چیز، جز از فکر فرزندش موسی علیه السلام، گویی او هیچ هم‌وغمی جز موسی علیه السلام نداشت زیرا شنید که موسی علیه السلام در دست

فرعون افتاده است «چنان که نزدیک بود راز او را آشکار کند» یعنی: نزدیک بود که از فرط دهشت و بیم و اندوهی که بر او هجوم آورده بود، بگوید: طفلی را که از رودخانه گرفته‌اند، پسر من است «اگر دلش را استوار نمی‌ساختیم» یعنی: اگر دلش را قرص و نیرومند نمی‌گردانیدیم؛ با افگندن صبر و تحمل و آرامش و اعتماد به وعده خویش در وی که به زودی پسرش را به سویش برخواهد گردانیدیم «تا از مؤمنان باشد» یعنی: تا مادر موسی علیه السلام از باورمندان و تصدیق‌کنندگان به وعده مادر بازگرداندن فرزندش به وی باشد. آری! اگر چنین نبود، قطعاً مادر موسی علیه السلام از فرط دست‌پاچی و دهشت، راز طفلش را آشکار می‌کرد.

وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِيهٖ فَبَصَّرَتْ بِهِ. عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١١﴾

«و» مادر موسی علیه السلام «به خواهر وی گفت: به دنبال او برو» پی موسی علیه السلام را بگیر و از چگونگی حال وی کسب آگاهی کن «پس خواهرش دورادور او را دید» خواهر موسی علیه السلام دورادور و پنهان‌کارانه از کناری موسی علیه السلام را می‌پایید و در این حال او را دید «درحالی که آنان نمی‌دانستند» که او موسی علیه السلام را می‌پاید و در جست‌وجوی کسب خبری از وی است. همچنین نمی‌دانستند که او خواهر وی است.

وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ

نَصِيحُونَ ﴿١٢﴾

«و از قبل» یعنی: قبل از آن که او را به مادرش بازگردانیم؛ «شیر همه دایگان را بر او حرام ساختیم» یعنی: موسی علیه السلام را از پذیرفتن پستانهای دایگان باز داشتیم، به طوری که هر زن شیردهی را می‌آوردند، موسی علیه السلام پستان وی را به دهان نمی‌گرفت. آری! زن فرعون زنان شیرده را برای شیر دادن وی خواسته بود اما موسی علیه السلام پستان هیچ‌یک از آنان را نپذیرفت «پس» در این هنگام خواهر موسی علیه السلام آمد و چون امتناع وی را از گرفتن پستان دایگان دید «گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای

شما سرپرستی او را بر عهده گیرند» یعنی: شیر دادن و پرداختن به حال وی را برای شما تضمین کنند «درحالی که خیرخواه او باشند؟» یعنی: بر او مشفق و مهربان بوده و در شیر دادن و پرورش دادن وی هیچ کوتاهی نورزند؟.

فَرَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣﴾

«پس او را به مادرش بازگردانیدیم» یعنی: سرانجام خواهر موسی عليه السلام خانواده فرعون را نزد مادرش راهنمایی کرد، آنها موسی عليه السلام را به مادرش سپردند و موسی عليه السلام بی درنگ پستانش را پذیرفت و شیر وی را خورد «تا چشمش روشن شود» به دیدار فرزندش «و اندوه نخورد» بر فراق وی. از ابن عباس رضي الله عنه نقل شده است که فرمود: «هنگامی که خواهر موسی عليه السلام به آنان گفت: (آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که برای شما سرپرستی او را برعهده گیرند درحالی که خیرخواه او باشند)، کسان فرعون به وی شک کردند و گفتند: تو از کجا می‌دانی که آن خانواده خیرخواه این طفل هستند و بر او شفقت دارند؟ گفت: از آنجا که آنها به خوشحال کردن پادشاه رغبت دارند! آن‌گاه از او دست برداشتند». نقل است که چون موسی عليه السلام پستان مادرش را پذیرفت، زن فرعون شادمان شده مادرش را مورد نوازش قرار داد و نفقه و پوشاک و احتیاجات وی را برایش مقرر داشت. یعنی: مادر موسی عليه السلام هم فرزند خود را شیر می‌داد و هم در قبال آن از دشمنش مزد و پاداش می‌گرفت. بنگرید در این تدبیر خدای حکیم و علیم. «و تا بداند که وعده خداوند» یعنی: تمام وعده‌های او؛ از جمله این وعده‌اش به مادر موسی عليه السلام که: ﴿إِنَّا رَأَوُوكَ إِتَابًا﴾: (ما یقیناً او را به سوی تو برمی‌گردانیم)؛ «حق است» و هیچ خلافتی در آن نیست پس این وعده خواه‌ناخواه تحقق می‌یابد «ولی بیشتر آنان نمی‌دانند» بلکه در غفلتند از راز قضا و قدر الهی. یا اکثر مردم این حقیقت را که وعده الهی حق است، نمی‌دانند.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَايَتُهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤﴾

«و چون موسی به اشد خود رسید» اشد: به قولی مابین هجده تا سی سالگی است. یعنی چون او به نهایت رشد جسمی و بلوغ عقلی خویش رسید «و مستوی شد» استوا: سامان یافتن و به کمال خلقت خویش رسیدن است. یعنی چون موسی علیه السلام به کمال خلقت خویش رسید «به او حکم و علم بخشیدیم» حکم: حکمت است به طور عام و به قولی نبوت است. مراد از علم: شناخت دین خود و پدران و آگاهی از منافع دنیا و آخرت است «و نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم» یعنی: مانند این پاداشی که به موسی علیه السلام و مادرش دادیم، نیکوکاران را نیز در قبال نیکوکاریشان پاداش می دهیم.

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَةِ هَٰذَا وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغْنَىٰ الَّذِي مِّنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ

عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

«و او داخل شهر شد» یعنی: موسی علیه السلام به شهر مصر بزرگ که پایتخت فرعون بود داخل شد «در هنگامی که مردم شهر غافل بودند» یعنی: موسی علیه السلام پنهانی به شهر داخل شد. در روایتی آمده است: چون موسی علیه السلام به برحق بودن دین خود پی برد، دین و آیین قوم فرعون را به باد سرزنش گرفت و اندیشه حق وی در برابر کیش باطل آنان برملا شد پس فرعونیان او را مرعوب ساختند و او هم از آنان هراس برداشت بنابراین، به شهر - جز به طور پنهانی - داخل نمی شد و وارد شدنش به شهر یا به وقت چاشت بود که مردم در خواب نیمروز بودند، یا در میان مغرب و عشاء «پس در آنجا دو مرد را دید که با هم زدو خورد می کنند، یکی از شیعه اش» یعنی: یکی از آنان از بنی اسرائیل بود که موسی علیه السلام را بر دینش همراهی می کردند «و دیگری از دشمنانش بود» یعنی: از قوم فرعون بود «آن گاه کسی که از شیعه اش بود، علیه کسی که دشمن وی بود، از او یاری خواست» یعنی: از موسی علیه السلام درخواست کرد که او را یاری دهد و موسی علیه السلام نیز او را یاری کرد. نقل است که قبطی می خواست تا اسرائیلی را به زور

و ادار به حمل هیزم به آشپزخانه فرعون نماید اما آن اسرائیلی زیر بار نمی‌رفت و در این حال از موسی علیه السلام یاری خواست «پس موسی مشتبی به او زد» و کز: زدن با تمام کف دست است. شیخ سعید حوی در تفسیر «الاساس» می‌گوید: «آن ضربه به اصطلاح امروز، یا ضربه بوکس و یا از نوع ضربات کاراته بود». به قولی: موسی علیه السلام او را با عصای خویش زد «پس کارش را ساخت» یعنی: آن قبطی را کشت. نقل است که: موسی علیه السلام قصد کشتن قبطی را نداشت بلکه می‌خواست او را از شخص اسرائیلی دفع نماید لذا از قتل وی سخت در فشار قرار گرفت بدین جهت «گفت: این از کار شیطان است» یعنی: از وسوسه، یا از راه و روش وی است زیرا موسی علیه السلام به کشتن قبطی مأمور نبود «بی‌گمان او دشمنی گمراه‌کننده و آشکار است» یعنی: شیطان دشمن آشکار انسان است و علنا در جهت گمراه‌سازی وی تلاش می‌کند. به قولی: هرچند در اصل کشتن قبطی روا بود اما این حالت، حالتی نبود که موسی علیه السلام دست به قتل وی بزند چرا که قبطی از سوی آنان امان داده شده بود پس جایز نبود که او مستأمنی را به قتل برساند. به هر حال، این قتل به عصمت موسی علیه السلام لطمه‌ای نمی‌زند زیرا قتل خطا بود نه قتل عمد. و چنان‌که در آیه بعدی می‌آید، موسی علیه السلام این عمل خویش را ستم نامید و از آن آمرزش خواست چراکه او گناه را - هر چند صغیره باشد - کوچک نمی‌شمرد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّكَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿١٦﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من بر خود ستم کردم» با ارتکاب عمل قتل «پس برایم بیامرز» این لغزشم را «پس آمرزید» خداوند جل جلاله «برای او» این لغزش را «حقا که او آمرزنده مهربان است» موسی علیه السلام به این دلیل آمرزش خواست که برای هیچ پیامبری سزاوار نیست تا قبل از مأمور شدن به قتل، مرتکب آن گردد.

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ ﴿١٧﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی» از بخشیدن علم، حکمت و مغفرت «از این پس هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم شد» یعنی: هرگز مجرمی را بر جرمش یاری نخواهم کرد.

در حدیث شریف آمده است: «من مشی مع مظلوم فیعینه علی مظلومه، ثبت الله قدمیه علی الصراط یوم تدحض فیہ الاقدام...» هر کس با مظلومی همراه شود تا او را بر مظلومه وی یاری کند، خداوند جل جلاله قدمهایش را بر صراط پابرجا و استوار نگه می‌دارد در روزی که گامها در آن می‌لغزد و هر کس با ظالمی همراه شود تا او را بر ظلمش یاری کند، خداوند جل جلاله در روزی که گامها در آن می‌لغزد، قدمهایش را بر صراط می‌لغزاند». علامه آلوسی در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: «نقل است که خیاطی از یکی از بزرگان پرسید: من از کسانی هستم که برای ستمگران خیاطی می‌کنم، آیا از اعوانشان به شمار می‌روم؟ آن بزرگ به وی گفت: نه! تو از خود آن ستمگران هستی ولی کسی که سوزن را به تو می‌فروشد، از اعوان آنهاست». لا حول ولا قوة الا بالله العظیم.

فَأَصْحَابُ الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُونَ فَإِذَا الَّذِي اَسْتَنْصَرُوهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُمُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ ﴿١٨﴾

﴿١٨﴾

«پس صبحگاه در شهر، ترسان و نگران می‌گشت» یعنی: موسی علیه السلام صبحگاهان وارد شهری شد که قبطنی را در آن کشته بود در حالی که نگران و چشم انتظار رخداد بدی علیه خود بود. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که در ترسیدن از غیر خدا جل جلاله باکی نیست، بر خلاف آنچه که برخی از مردم می‌گویند». «ناگاه دید، همان کسی که دیروز از او یاری خواسته بود، او را به فریاد می‌خواند» یعنی: ناگاه دید که رفیق اسرائیلی او که دیروز از او فریادرسی خواسته بود، با قبطنی دیگری در حال کشمکش است و می‌خواهد تا او را رام خود کرده و بر وی غلبه کند «موسی به او گفت: به راستی که تو آشکارا گمراهی» یعنی: موسی علیه السلام بر آن اسرائیلی برآشفتم و گفت: تو

آشکارا فردی گمراه و شرور هستی بدان جهت که دیروز سبب کشتن شخصی گردیدی و امروز هم می خواهی که سبب قتل شخص دیگری گردی.

فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ ﴿١٩﴾

«و چون موسی خواست به شخصی که دشمن هر دوی آنها بود» یعنی: بر شخص قبطی که دشمن قوم بنی اسرائیل بود «حمله برد» آن اسرائیلی پنداشت که هدف موسی عليه السلام اوست نه شخص قبطی پس «گفت: ای موسی! آیا می خواهی مرا بکشی چنان که دیروز شخصی را کشتی؟» چنین بود که آن شخص قبطی از داستان قتل آگاه شد و این خبر را به فرعون انتقال داد در حالی که قبلا کسی جز موسی عليه السلام و آن شخص اسرائیلی از قضیه قتل آگاه نبود. آن اسرائیلی در ادامه سخنش افزود: «نمی خواهی مگر این که در این سرزمین جبار ستمگری باشی» جبار: کسی است که آنچه را بخواهد - از زدن و کشتن - انجام می دهد و به عواقب امور نیندیشیده، بدی را با روشی که نیکوتر است، دفع نمی کند «و نمی خواهی که از مصلحان باشی» در میان مردم با فرو خوردن خشم خویش.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢٠﴾

«و مردی از دورترین نقطه شهر دوان دوان آمد» اقصی المدینه: یعنی دورافتاده ترین نقطه شهر «گفت: ای موسی! بدان که سران دربارت را یزنی می کنند تا تو را بکشند» یعنی: با هم درباره کشتن مشاوره می کنند، یا یکدیگر را به کشتن امر می کنند «پس از شهر خارج شو، که من از خیرخواهان توام» زیرا فرعون از شنیدن خبر قتل قبطی، سخت سراسیمه شده و عزم کشتن موسی عليه السلام را کرده بود.

فَرَجَ مِنْهَا خَافِيًا تَرَقُّبًا قَالَ رَبِّ اجْنُبْنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢١﴾

«موسی ترسان و نگران» از این که به او برسند و دستگیرش نمایند؛ «از آنجا بیرون رفت، در حالی که می گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمکار نجات بخش» یعنی: از فرعون و کسان وی.

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلَقَّاهُ مَدْيَنُ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿٢٢﴾

«و چون به سوی مدین رو نهاد» یعنی: چون به راهی روان شد که به مدین منتهی می گردید؛ «گفت» موسی علیه السلام با خود: «از پروردگارم امیدوارم که مرا به راه راست» یعنی: به سوی مدین «هدایت کند» پس راه را گم نکنم و به بیراهه نروم. چنین هم شد و خداوند متعال او را در دنیا و آخرت به راه راست هدایت کرد. مدین شهر شعیب علیه السلام بود و در زیر سلطه فرعون قرار نداشت. یادآور می شویم که این شهر در شمال خلیج عقبه قرار داشته و از مصر به سیر پیاده هشت روز راه فاصله دارد.

وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ

مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءَ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ﴿٢٣﴾

«و چون به آب مدین رسید» یعنی: به چاه آبی که مردم آب آشامیدنی خود و چهارپایان خویش را از آن برمی گرفتند «گروهی از مردم را بر آن یافت که حیوانات خود را آب می دادند و پایین تر از آن، دو زن را یافت که حیوانات خود را دور می کردند» از نزدیک آب تا مردم از آب دادن چهارپایان خویش فارغ شوند آن گاه بتوانند بی مزاحمت و مانعی به آب دادن چهارپایان خود پردازند «گفت» موسی علیه السلام خطاب به آن دو زن «کار شما چیست؟» یعنی: منظورتان از این کار چیست که گوسفندان خود را همراه با مردم دیگر آب نمی دهید؟ «گفتند: ما به چهارپایان خود آب نمی دهیم تا شبانان همگی حیوانات خود را از آبشخور بازگردانند» عادت ما این است که درنگ کنیم و انتظار بکشیم تا مردم از آب بازگردند زیرا از این که با مردم

نامحرم درآمیزیم، می‌پرهیزیم. یا به این دلیل که از آب دادن حیوانات خویش همپای آنان عاجز و ناتوان هستیم «و پدر ما پیری کهنسال است» که به خاطر سالخورده‌گی و ناتوانی نمی‌تواند چهارپایان را آب دهد، از این‌روی ناچار شدیم که خود به گوسفندانمان آب بدهیم.

فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ ﴿٢٤﴾

«پس» چون موسی علیه السلام سخن آن دو را شنید؛ «چهارپایان‌شان را برایشان آب داد» به خاطر گرایش‌ی که به کار معروف و یاری‌دادن ناتوانان داشت. از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: موسی علیه السلام چهارپایان آنان را از چاهی آب داد که با سنگی بزرگ که جز ده مرد توان برداشتن آن را نداشتند، پوشیده شده بود، سپس مجدداً آن سنگ را بر سر آن چاه برگردانید. «آن‌گاه» که موسی علیه السلام از آب دادن برای آن‌دو فارغ شد؛ «به‌سوی سایه برگشت» و مجدداً در آن نشست «و گفت: پروردگارا! من به هر خیری که بر من بفرستی» اندک باشد یا بسیار «فقیرم» یعنی: نیازمندم. مراد وی از خیر، غذا برای رفع گرسنگی بود چراکه او بی‌توشه از مصر به راه زده بود و توشه وی هر خوراکی‌ای بود که در راه می‌یافت.

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّكِ ابْنِي يَدْعُوكَ لِيجزِيكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا فَلَمَّا

جَاءَهُ، وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٢٥﴾

«پس یکی از آن‌دو زن - درحالی‌که با شرم و آزرگام بر می‌داشت - نزد وی آمد» و این‌گونه راه رفتن، دلیل کمال ایمان و پاکی سرشت و طینت وی بود. روایت شده است که چون آن دختران در آن روز زودتر از همیشه نزد پدر رفتند، پدر از آمدن زود هنگام آنان تعجب کرد و از علت آن پرسید، آنها داستان مردی را که حیواناتشان را برایشان آب داده بود به وی گفتند. سپس او به یکی از آن دو دخترش دستور داد تا نزد آن مرد رفته و او را به خانه وی دعوت نماید و آن دختر طبق دستور پدر نزد

موسی علیه السلام آمد. اکثر مفسران برآنند که آن دو دختر، دختران شعیب علیه السلام بودند اما در قرآن یا سنت چیزی که بر این امر دلالت کند، وجود ندارد.

«گفت» آن دختر به موسی علیه السلام «پدرم تو را می طلبد تا مزد آبدهی ات برای چهارپایان ما را به تو بدهد» و مرا به منظور ابلاغ این دعوت نزد تو فرستاده است «پس چون» موسی علیه السلام «نزد او آمد و داستانهای خود را بر او حکایت کرد» یعنی: چون موسی علیه السلام تمام سرگذشتی را که بر سر وی آمده بود - از هنگام کشته شدن قبطی تا رسیدن وی به آب مدین - بر پدر آن دو دختر حکایت کرد؛ «گفت» پدر آن دو دختر «نترس که از قوم ستمکار نجات یافتی» یعنی: از فرعون و کسانش نجات یافتی زیرا فرعون بر سرزمین ما (مدین) تسلطی ندارد.

نسفی می گوید: «این آیه دلیل بر جایز بودن عمل به خبر واحد، رفتن با زن بیگانه همراه با احتیاط و پرهیزکاری و گرفتن مزد در قبال کار معروف، به هنگام نیازمندی است».

قَالَتِ إِحْدَاهُمَا يَتَأْتِ اسْتَجْرَةٌ إِيَّاكَ خَيْرٌ مِّنْ اسْتَجْرَتِ الْقَوِيِّ الْأَمِينِ ﴿٣٦﴾

«یکی از آن دو دختر گفت: پدرجان! او را استخدام کن» تا گوسفندانمان را به چرا ببرد «چراکه بهترین کسی است که می توانی استخدام کنی، هم نیرومند و هم امین است» یعنی: موسی علیه السلام شایسته آن است که او را با دستمزد به کار گیری زیرا او جمع کننده دو خصلت بزرگ یعنی توانایی و امانتداری است و این دو وصف چون در انسانی جمع شوند، آن انسان را سزاوارترین مردم به انجام خدمت می گردانند، اعم از این که آن انسان اجیر باشد یا وکیل، کارمند و مأمور باشد یا ناظر و بازرس، یا هم شغل دیگری داشته باشد. اولین این دو خصلت، امانتداری و درستکاری است زیرا شخص امانتدار در آنچه که به وی از مال دیگران سپرده می شود، خیانت نمی کند. در درجه دوم، داشتن توانایی و کفایت بر انجام آن کار است، که این توانایی شامل هر سه خصلت کاردانی و آگاهی در آن کار، همت و نشاطی که محرک انجام آن کار است و قدرت بدنی می شود، که همه اینها در موسی علیه السلام فراهم بود.

ابن کثیر نقل می‌کند: «پدر آن دختر به وی گفت؛ از کجا دانستی که این مرد توانا و امانتدار است؟ گفت: توانایی او را از آن دانستم که صخره‌ای را از جا برداشت که جز ده مرد به برداشتن آن توانا نبودند. و امانتداری و درستکاری او را از این امر دانستم که چون در راه با او می‌آمدم، از او جلوتر رفتم تا پیشاپیش وی حرکت کنم اما او به من گفت: تو از پشت سرم بیا و اگر راه را اشتباه کردم، سنگریزه‌ای به سوی من بینداز، آن وقت می‌دانم که راه را اشتباه رفته‌ام».

قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى ابْنَتَيْ عَلِيٍّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَنِي حِجَجٍ فَإِنْ أَتَمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٧﴾

«گفت» پدر آن دو دختر به موسی عليه السلام «من می‌خواهم یکی از این دو دختر خود را به نکاح تو درآورم در قبال این که هشت سال برای من کار کنی» یعنی: دخترم - که گویند نامش صفورا بود - را به این شرط به ازدواج تو در می‌آورم که مهر وی هشت سال کار تو نزد من باشد و این کار، عبارت است از شبانی گوسفندانم «و اگر آن را در ده سال به پایان رساندی، این از نزد توست» یعنی: اگر به جای هشت سال، شبانی را به ده سال رسانیدی و دو سال را در خدمت به من افزودی، این بخشش و فضلی از نزد توست، نه الزام و اجباری از جانب من. بدین‌سان، او این قضیه را به مردانگی و همت خود موسی عليه السلام موکول کرد «و نمی‌خواهم بر تو سخت گیرم» با الزام و اجبارت به تمام کردن ده سال «و مرا ان شاء الله از صالحان خواهی یافت» در حسن صحبت، معامله نیک و وفای به عهد. در حدیث شریف آمده است: «موسی عليه السلام خود را در برابر عفت فرج (شرمگاه) و غذای شکمش اجیر گردانید».

این آیه کریمه دلیل مشروعیت خواستگاری ولی برای دخترش از مردی است که کفو و شایسته باشد و این امر در اسلام سنتی پایدار است چنان‌که معروف است عمر دخترش حفصه را به ابوبکر و عثمان رضی الله عنهما پیشنهاد کرد. و موارد بسیار دیگری از این دست نیز در ایام نبوت و عصر صحابه رضی الله عنهم روی داده است. همچنین این آیه دلیل

جمهور فقهاء است بر این که نکاح دادن دختر حق ولی است نه حق خود دختر، بجز امام ابوحنیفه رحمته الله که این امر را در حوزه اختیار خود دختر می داند.

قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا الْأَجَلِينَ قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلِيمٌ مَّا نَقُولُ وَكَوَيْلٌ ﴿٢٨﴾

«گفت» موسی علیه السلام «این» قرارداد و عهدهی که آن را بازگو کردی و بر من و خود در آن شرط نهادی «میان من و تو باشد» و هیچیک از ما دوطرف نباید از مفاد آن تخلف کنیم «هریک از این دو مدت را به انجام رسانیدم» هشت یا ده سال را «نباید بر من عدوانی باشد» یعنی: نباید بر من - با زیاده خواهی از آن - تعدی و ستمی برود. موسی علیه السلام هر دو مدت را باهم جمع کرد تا وفا به مدت اول را در اولویت قرار دهد «و خدا بر آنچه می گوئیم» از این شرطهایی که در میان ما منعقد شد؛ «وکیل است» یعنی: گواه و نگهبان است لذا هیچیک از ما راهی به سوی تجاوز از این شروط نداریم.

﴿ فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ﴿٢٩﴾

«پس چون موسی آن مدت مقرر را به پایان رسانید» و آن کامل ترین دو مدت، یعنی مدت ده سال بود چنان که در حدیث شریف آمده است: «از جبرئیل پرسیدم که موسی کدامیک از دو مدت را به سر رسانید؟ گفت: تمام ترین و کامل ترین آن دو را». «و خانواده اش را همراه برد» به سوی مصر. این دلیل بر آن است که مرد می تواند خانواده اش را در هر جا که خواست با خود ببرد «از جانب طور آتشی را دید» تفسیر نظیر این بخش از آیه، در سوره «طه» به طور مفصل گذشت «به خانواده اش گفت: اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور دیدم، شاید برای شما از آنجا خبری بیاورم» تفسیر این بخش نیز در سوره «طه» و سوره «نمل» گذشت «یا جذوه ای» جذوه: پاره ای از آتش است «باشد که خود را گرم کنید» با آن آتش. این آیه بر سرد بودن هوا در سفر موسی علیه السلام دلالت می کند.

فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَمْوَسَّ بِإِفْتِ أُنَا
اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٠﴾

«پس چون به آن آتش رسید» آتشی که از دور آن را دیده بود «از کرانه وادی ایمن ندا داده شد» ایمن صفت کرانه است، یعنی از جانب راست موسی عليه السلام، یا جانب راست آب از ناحیه غرب وادی - در صورتی که وادی در معرض سیلان آب قرار گیرد - ندا داده شد «در آن جایگاه مبارک» که به سبب سخن گفتن خداوند متعال با وی، برکت یافته است. خداوند جل جلاله در جای دیگری از قرآن، این وادی را مقدس نامیده است. آری! ندا داده شد «از میان درخت» درختی که بر کرانه وادی رویده بود «که ای موسی! من خداوندم، پروردگار عالمیان» یعنی: کسی که تو مخاطب او هستی، پروردگار جهانیان است.

عبد بن حمید و ابن جریر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به یاد درختی افتادم که موسی عليه السلام به سوی آن مأوی گرفت (و از آنجا تاج و لقد کلم الله... بر تارک عز وی نهاده شد) پس به شوق دیدار آن درخت یک شبانه‌روز راه پیمودم تا صبحگاهان بر سر آن درخت رسیدم، بناگاه دیدم که آن درخت، سبز و خرم و پر جنب و جوش است آن‌گاه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام فرستادم. در این اثنا شترم که گرسنه بود، قصد آن درخت کرد و از آن یک دهن برگ برکند و جوید اما نتوانست آن را فرو برد، بار دیگر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درود و سلام فرستادم و باز گشتم»^۱.

وَأَنْ أَلْقِي عَصَاكَ فَلَمَّا رَأَاهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَمْوَسَّ بِأَقْبَلِ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ
الْأَمِينِ ﴿٣١﴾

^۱ مترجم در دوران طلبگی خویش در کشور مصر، با جمعی از دانشجویان هموطن افغانستانی به دیدار طور و وادی مقدس «طوی» رفتیم و این درخت را که همچنان بیخ آن سبز و خرم است و درود آور آن را سنگ چیده بودند، مشاهده کردیم. این درخت هم‌اکنون در داخل محوطه کلیسای به نام «سنتی‌کاترین» قرار دارد که مسیحیان در دوران جنگهای صلیبی آن را در مدخل وادی طور بنا کرده‌اند و جهانگردان بسیاری به قصد دیدار آن راهی کشور مصر می‌شوند.

«و عصای خود را بیفگن» یعنی: خداوند متعال در این هنگام به موسی علیه السلام گفت: عصایت را بیفگن^۱. پس موسی علیه السلام عصایش را افگند و عصا به ازدهایی پرجنب و جوش تبدیل شد «پس چون دید آن مثل جانی می جنبد» جان: نوعی از مار سپید است. یعنی چون موسی علیه السلام دید که عصا در سرعت حرکت و بزرگی جسمانش مانند ازدهایی گردید، با مشاهده این وضعیت فرارکنان «به پشت روی گرداند و برنگشت» یعنی: به عقب خود نگاه نکرد. پس ندا داده شد: «ای موسی! به این سو رو کن و ترس، بی گمان تو از ایمانی» تفسیر نظیر این جمله به طور مفصل در سوره «نمل» گذشت.

أَسْأَلُكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ وَأَضْمَمَ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَلِكَ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٣٢﴾

آن گاه «دست خود را به گریبانت ببر» یعنی: دست خود را از گشادگی پیراهنت به سینهات ببر «تا سفید بی عیب» و بی علت از عللی مانند پیسی «بیرون آید» درحالی که موسی علیه السلام - چنان که در حدیث شریف آمده است - گندمگون بود «و» برای رهایی [از ترس] مار «بازویت را به سوی خود جمع کن» یعنی: دو دستت را که به پهلویت افتاده است، به خود بچسبان، که وقتی چنین کنی، ترس مار از نهادت بیرون می رود. ابن کثیر می گوید: «خداوند جل جلاله به موسی علیه السلام امر کرد که وقتی از چیزی می ترسد، دست خود را به سینه اش بچسباند و در این صورت، آن ترس و بیم وی از بین می رود. ابن کثیر اضافه می کند: چه بسا اگر کسی بر سبیل اقتدا به موسی علیه السلام این کار را بکند و دست خود را بر روی سینه اش بگذارد، بیم و ترس وی از بین برود چنان که ابن عباس رضی الله عنهما گفته است». «پس، این دو» یعنی: عصا و ید بیضا «دو برهان از سوی پروردگار توست برای فرعون و اشراف قوم او» یعنی: عصا و ید بیضا دو حجت درخشان و دو دلیل واضح بر قدرت پروردگار فعال مایشاء و درستی نبوت کسی است

^۱ تفسیر نظیر این آیه و مابعد آن در دو سوره «طه» و «نمل» گذشت.

که این معجزات به دست وی روی داده است. آری! به سوی آنان برو «که آنان قومی فاسق هستند» یعنی: از طاعت و فرمان خدا عز وجل خارج هستند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَنَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ﴿٣٣﴾

«گفت» موسی علیه السلام «پروردگارا! من یکی از آنان را کشته‌ام» منظور وی آن فرد قبطی‌ای بود که موسی علیه السلام مشتی به وی زد و او را به قتل رسانید «و می‌ترسم مرا بکشند» در برابر آن قبطی و از من قصاص بگیرند.

وَإِخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ﴿٣٤﴾

«و برادرم هارون از من زبان آورتر است» و چنان‌که گذشت، در زبان موسی علیه السلام لکنتی بود «پس او را ردهء من بفرست» ردهء: مددکار و یاور است «که مرا تصدیق کند» در این رسالت «زیرا من می‌ترسم که مرا دروغگو بدانند» چنانچه هارون علیه السلام با من نباشد، از آن روی که زبانم در آوردن حجت روان نیست و به‌تنهایی از پس این کار عظیم برنمی‌آیم.

به این ترتیب بود که موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار متعال در حق برادرش شفاعت کرد تا او را مانند وی به رسالت برگزیند و بدین جهت برخی از سلف گفته‌اند: هیچ برادری بر برادرش منتی بزرگتر از منت موسی بر هارون ندارد زیرا موسی علیه السلام میانجی و واسطه برادرش در امر گزینش وی به نبوت و رسالت گردید.

قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيْنَتِنَا إِنَّمَا وَمِنَ اتَّبَعَكُمَا

الغالبُونَ ﴿٣٥﴾

خداوند متعال درخواست موسی علیه السلام را اجابت کرد و هارون علیه السلام را به رسالت برانگیخت و «فرمود: به زودی بازویت را به وسیله برادرت نیرومند خواهیم کرد و برای شما هر دو، سلطه‌ای قرار خواهیم داد» یعنی: حجت و برهانی، یا تسلطی بر

فرعون و بر قومش «که با آیات ما نمی‌توانند به شما دست یابند» و غلبه حاصل کنند. یعنی: شما به وسیله معجزات ما، از آزار و اذیت و غلبه آنها بازداشته می‌شوید. یا معنی این است: آیات ما را به‌سوی آنان ببرید «شما و کسانی که از شما پیروی کنند پیروزید» این مژده‌ای به موسی و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ و پیام نیروبخشی به دل‌هایشان است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرَى وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ﴿٣٦﴾

«پس چون موسی معجزات روشن ما را برای آنان آورد، گفتند: این جز جادوی برساخته نیست» یعنی: این جادویی است که آن را از پیش خود برساخته‌ای و کاملاً ساخته و پرداخته خود توست «و ما در میان نیاکان نخستین خود چنین چیزی نشنیده‌ایم» یعنی: آنچه با خود از ادعای نبوت آورده‌ای، در دوران اجداد ما روی نداده است. یا ما چنین سحر و جادویی را نشنیده‌ایم، پدرانمان را جز بر رسم و راه شرک ندیده‌ایم و از آنان آیین توحید را سراغ نداریم، با آن‌که اجداد ما اهل تمدن هم بوده‌اند. پس این آیین تو دروغی بیش نیست.

وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٣٧﴾

«و موسی گفت» در پاسخ آنان «پروردگارم به کسی که از سوی او هدایت را آورده است، داناتر است» منظور موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از کسی که هدایت را آورده، خود وی بود. یعنی: خدا عَلَّامٌ به این حقیقت که من آورنده رهنمود و هدایت از سوی وی هستم، داناتر است «و» پروردگارم داناتر است به «کسی که سرانجام نیک آن سرای رادارد» و آخر الامر پیروزی و نصرت از آن او خواهد بود. موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ از آن روی به‌طور تلویحی و کنایی به این معنی اشاره کرد تا قبل از آن‌که حجت را برای آنان آشکار

نمی‌گرداند، هدفش را صراحتاً به آنان مطرح نکرده باشد. والله اعلم «بی‌گمان ستمکاران» یعنی: مشرکان «رستگار نمی‌شوند» به هیچ خواسته نیکی.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَهْمَنُ عَلَى الْغُلِيِّينَ فَأَجْعَلَ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطِيعُ إِلَهَ إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٨﴾

«و فرعون گفت: ای بزرگان قوم! من جز خود برای شما خدایی نمی‌شناسم» بدین‌سان، آن ملعون به ادعای باطل و بی‌بنیاد خود تمسک جست تا قومش را به مغالطه و سردرگمی بیندازد در حالی که او خود به‌خوبی می‌دانست پروردگارش الله جَلَّ جَلَالُهُ است. سپس به راه تکبر و گردنکشی و به واهمه انداختن قومش در این که از کمال اقتدار برخوردار است، بازگشت و گفت: «پس ای هامان» وزیرم «برایم بر گل آتش برافروز» یعنی: گل را برای من پخته کن تا به آجر تبدیل شود «آن‌گاه برجی برای من برآور» یعنی: برجی بلند برای من بساز «شاید من از خدای موسی اطلاع یابم» یعنی: بر آن برج بلند فراز شوم و خدای موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ببینم «و من جدا او را از دروغگویان می‌پندارم» فرعون بدین‌گونه قومش را در این وهم و گمان افکند که او صرفاً یک اندیشمند جست‌وجوگری است که جویای حق می‌باشد.

وَأَسْتَكْبِرُ هُوَ وَحُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ ﴿٣٩﴾

«و او و لشکریانش به‌ناحق در زمین استکبار ورزیدند» مراد از زمین، سرزمین مصر است. استکبار: برتری‌طلبی و بزرگ‌نمایی بدون داشتن شایستگی و استحقاق بلکه از روی تجاوز و گردنکشی است. آری! فرعون مستکبر بود زیرا نه‌حجت و دلیلی در اختیار داشت که پیام موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با آن دفع کند و نه شبهه‌ای داشت که آن را در مقابل معجزات موسی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قرار دهد «و پنداشتند که به‌سوی ما بازگردانیده نمی‌شوند» و حشر و نشر و معادی در کار نیست.

فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ، فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَأَنْظَرَ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

«پس او و لشکریانش را فرو گرفتیم» بعد از آن که در کفر سرکشی کرده و در آن از حد گذشتند «و آنان را به دریا افگندیم» بیان این واقعه قبلا گذشت «پس بنگر که فرجام کار ستمکاران چگونه بود» یعنی: ای محمد ﷺ! بنگر که آخر کار کافران - در دنیا قبل از آخرت - چگونه بود آن گاه که به دریای هلاک در افگنده شدند.

وَجَعَلْنَاهُمْ آيَةً يُدْعَوْنَ إِلَى التَّوْبَةِ وَإِنَّا لَآلِيمُونَ ﴿٤١﴾

«و آنان را پیشوایانی گردانیدیم که به سوی آتش فرامی خواندند» یعنی: سردمداران کفر را در میان کافران رؤسای فرمانروا و مطاعی گردانیدیم که پیروان خویش را به سوی آتش دوزخ فرامی خواندند زیرا پیروان به تقلید از این رؤسایشان، راه و روش آنها را پی می گیرند «و روز قیامت یاری نمی یابند» یعنی: هیچ کس آنان را یاری نمی دهد و هیچ مانعی آنان را از عذاب خداوند ﷻ باز نمی دارد، بدین سان است که خواری دنیا در پیوند با خواری آخرت، جمعا وبال گردنشان می شود.

وَاتَّبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ﴿٤٢﴾

«و در همین دنیا لعنتی» یعنی: طرد و دوری ای از رحمت خویش را «بدرقه راهشان کردیم» یا بندگان خود را فرمان دادیم که بر آنان لعنت بگویند پس هر کس از اهل حق که از آنان یاد می کند، بر آنان لعنت می فرستد «و روز قیامت هم، آنان از مقبوحان هستند» مقبوح: مطرود، دور داشته و نفرین شده است. به قولی مقبوح: کسی است که در خلقت مسخ، مشوه و زشت شده است.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى
وَرَحْمَةً لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٣﴾

«و به راستی پس از آن که نسلهای نخستین را هلاک ساختیم» یعنی: پس از آن که اقوام نوح، عاد، ثمود و غیره را هلاک ساختیم. یا معنی این است: بعد از آن که فرعون و قومش را هلاک کرده و قارون را در زمین فروبردیم؛ «به موسی کتاب» تورات را «دادیم که به عنوان روشنگری‌هایی برای مردم بود» یعنی: تورات را به موسی عليه السلام دادیم تا مردم به وسیله آن حق را دیده و بدان راه یابند و خود را به وسیله آن از گمراهی نجات دهند «و» تورات «هدایت و رحمتی» از سوی خداوند جل جلاله برای مردم است «باشد که به یاد آورند» این نعمتها را لذا خدای عزوجل را شکر و سپاس گزارده به او ایمان آورند و دعوتش را به سوی آنچه که خیرشان در آن است، اجابت گویند.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٤٤﴾

«و آن گاه که امر پیامبری را به موسی به انجام رسانیدیم» یعنی: آن گاه که با موسی عليه السلام سخن گفته و کار پیامبری را به او سپردیم؛ «تو در جانب غربی نبودی» یعنی: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! تو در جانب غربی وادی طور سینا نبودی، آنجا که موسی عليه السلام با پروردگارش مناجات کرد «و تو از حاضران نبودی» در این رویداد تا به حقیقت آن آگاه بوده و سپس آن را از نزد خود بدیشان بازگویی لذا این امر خود برهان آن است که این اخبار از طریق وحی پروردگار سبحان برایت آمده است بنابراین، بیان این داستانها از سوی تو که خود حاضر آن صحنه‌ها نبوده‌ای، دلیل روشن رسالت توست.

وَلَكِنَّا أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَابِتًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا

وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٤٥﴾

«ولیکن ما نسلهایی پدید آوردیم» یعنی: ای محمد ﷺ! ما از زمان موسی ﷺ تا زمان تو امت‌هایی را آفریدیم «و عمرشان طولانی شد» یعنی: مهلتشان به درازا کشید و روزگار بر آنان طولانی شد و در گذار این زمانه دراز بود که شریعتها و احکام الهی دستخوش تحریف و تغییر گشته و ادیان حق به فراموشی سپرده شدند و در نتیجه، امتهای امر خداوند ﷻ را ترک کرده و عهد وی را فراموش نمودند آن‌گاه ای محمد ﷺ! تو را فرستادیم تا این بنیاد را دوباره پی افگنی و این اصول و قواعد را مجدداً احیا کنی. با این آیه استدلال شده‌است بر این که خدای سبحان در ارتباط با رسالت محمد ﷺ و ایمان به ایشان از موسی ﷺ و امتش تعهد گرفته‌است اما آن‌گاه که روزگاری طولانی سپری شد و قرن‌ها از پی یکدیگر گذشت، امتهای این عهد را فراموش کرده و وفا کردن به آن را فرو گذاشتند «و تو در میان اهل مدین مقیم نبودی» چنان‌که موسی ﷺ اقامت داشت «تا آیات ما را برآنان» یعنی: بر اهل مدین «بخوانی» و از آنان اخبارشان را فراگیری و در نتیجه، آن اخبار را از نزد خود بر مردم مکه حکایت کنی. به قولی: این جمله، جمله مستأنفه و ابتدائی است، گویی گفته شد: تو از جانب خود آیات ما را بر امت خویش نمی‌خوانی «لیکن ما فرستنده بودیم» یعنی: ما تو را به سوی مردم مکه فرستاده و این اخبار را بر تو نازل کردیم و اگر چنین نبود، تو از این اخبار هیچ آگاهی‌ای نداشتی.

وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنَّا لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن

قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٤٦﴾

«و آن‌گاه که ندا در دادیم» به موسی ﷺ و او را به رسالت برانگیختیم؛ «تو در جانب» کوه «طور نبودی ولی رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: لیکن ما این قرآن و اخبار موسی ﷺ و سخن گفتن خویش را با وی به‌عنوان رحمتی از جانب خود به‌سوی

تو وحی کرده و آن را بر تو حکایت کردیم و تو را از این اخبار آگاه گردانیدیم «تا قومی را که پیش از تو هیچ هشداردهنده‌ای به‌سویشان نیامده بود، بیم دهی» مراد از این قوم: مردم مکه‌اند که قبل از رسول خدا ﷺ در زمان فترت - یعنی دوران انقطاع رسالت - به‌سر می‌بردند و در زمان فترت، یعنی در عهد میان بعثت عیسی علیہ السلام تا بعثت تو، هشداردهنده‌ای به میانشان نیامده بود که آنان را بیم دهد «باشد که آنان پند پذیرند» با هشدارهای تو.

این آیات برهانی الهی بر نبوت محمد ﷺ و بیان حکمت بعثت ایشان است.

وَلَوْلَا أَنْ نُصِيبَهُمْ مُصِيبَةً بِمَا قَدَّمَتْ آيَاتِهِمْ لَفِيضُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

«و اگر نبود که چون به‌سزای کار و کردار پیشینشان» از کفر و ظلم «مصیبتی» یعنی: عذابی «به آنان برسد، بگویند» در هنگام نزول عذاب «پروردگارا! چرا به‌سوی ما پیامبری نفرستادی» از جانب خویش «تا از آیات» نازل شده واضح و روشن «تو پیروی می‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم»^۱ به‌این آیات؛ آری! اگر چنین نبود (ما تو را به‌سوی مردم به رسالت نمی‌فرستادیم). این جمله جواب «لولا» است که در آیه کریمه محذوف است. پس معنای آیه چنین است: اگر ما قبل از بعثت آنان را عذاب می‌کردیم، یقیناً می‌گفتند: فاصله زمانی ما با پیامبران مرسل به‌درازا کشید و در این میان خداوند جل جلاله به‌سوی ما رسولی را نفرستاد لذا ما در شرک خویش معذور بوده‌ایم. بدین‌گونه آنها این فترت رسالت را برای خود عذری می‌پنداشتند. ولی ما حجت را بر آنان تمام کرده و علت را برطرف ساختیم و با فرستادن به‌سوی آنان، بیان حق و حقیقت را به اتمام رسانیدیم تا دیگر آنان مجال طرح هیچ‌گونه عذری را نداشته باشند.

^۱ مترجمان اکثراً این آیه را اشتباه ترجمه کرده‌اند. مثلاً ترجمه آقای بهاءالدین خرمشاهی این است: «و اگر به‌خاطر کار و کردار پیشینشان مصیبتی به آنان نمی‌رسید (و عذابی برایشان نمی‌فرستادیم) می‌گفتند پروردگارا چرا پیامبری به‌سوی ما نفرستادی که از آیات تو پیروی کنیم و از مؤمنان باشیم».

**فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أَوْفَىٰ مِثْلَ مَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أَوْفَىٰ مُوسَىٰ
مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ** ﴿٤٨﴾

«پس چون حق از جانب ما به سویشان آمد، گفتند: چرا نظیر آنچه به موسی داده شد، به او داده نشده است؟» یعنی: چون از جانب خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به مردم مکه، حق - یعنی محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و قرآنی که بر وی نازل شده است - آمد، از روی سرسختی و عناد و جهل گفتند: چرا به این پیامبر نظیر آنچه که به موسی از آیات و معجزات - از جمله نزول یکباره تورات - داده شد، داده نشده است؟ خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤالشان را چنین پاسخ می‌دهد: «آیا به آنچه پیش از این به موسی داده شد، کفر ورزیدند؟» یعنی: کفار قریش به آیات موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز کفر ورزیدند چنان‌که به آیات محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کفر ورزیدند و «گفتند: این دو» یعنی: تورات و قرآن، یا نبوت محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و نبوت موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ «دو جادویی هستند که از یکدیگر پشتیبانی کرده‌اند» یعنی: با یکدیگر بر دروغ و ناروا همیاری کرده یکی از آنها به نفع دیگری گواهی داده‌اند «و گفتند: ما همه را منکریم» یعنی: موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا تورات و قرآن هر دو را منکریم. مجاهد می‌گوید: «یهودیان به قریش مشورت دادند که به محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین بگویند.» پس حاصل معنی این است: سبب کفر به پیامبران الهی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، کم بودن معجزات نبوده و نیست بلکه سبب حقیقی تکبر و عنادشان است.

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَّبَعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٩﴾

دومین پاسخ به شبهه مذکور این است: «بگو: پس اگر راست می‌گویید» در آنچه که این دو کتاب، یا این دو پیامبر را به آن وصف کرده‌اید؛ «کتابی از سوی خداوند بیاورید که از این دو» یعنی: از تورات و قرآن «هدایت‌کننده‌تر باشد تا از آن پیروی کنم» زیرا من از پیروی هدایت به هیچ وجه تکبر نمی‌ورزم. یادآور می‌شویم: انجیل نیز که به‌عنوان متمم تورات نازل شد، نمی‌تواند جدا از شریعت توراتی ارزیابی شود.

فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ
 اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥٠﴾

«پس اگر پاسخ تو را ندادند» یعنی: اگر آنچه را که تو از آنان در مورد آوردن کتاب الهی‌ای که هدایت‌کننده‌تر از این دو کتاب باشد، خواسته‌ای نیاوردند. یا معنی این است: اگر تو را در آنچه که از وحی و کتاب و رسالت آورده‌ای، اجابت نگفتند و ایمان نیاوردند؛ «بدان که آنان فقط از هوی و هوسهایشان» یعنی: از آرا و اندیشه‌های منحرف، گرایشهای پوچ و بی‌ارزش و بدون پشتوانه حجت و برهان خویش «پیروی می‌کنند و کیست گمراه‌تر از کسی که از هوای نفس خویش پیروی کند، بدون هدایتی» یعنی: بدون حجتی «از سوی خداوند» یعنی: هیچ‌کس گمراه‌تر از چنین کسی نیست «بی‌گمان خداوند قوم ستمکار» یعنی: پیروان هوی و هوس «را هدایت نمی‌کند» چرا که خود سر چنین هدایتی را ندارند.

﴿٥١﴾ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥١﴾

«و در حقیقت برایشان سخن در سخن پیوستیم» یعنی: کلام و پیام حق را برایشان پیاپی نازل کردیم و پیامبری بعد از پیامبر دیگر را به‌سویشان فرستادیم که هر یک از آنان پیامبران قبل از خود را تصدیق می‌کردند «باشد که آنان» از بیم آن‌که بر آنان همان عذابی نازل شود که بر پیشینیان‌شان نازل شد «پند پذیرند» و به‌خود آیند.

﴿٥٢﴾ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِن قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

«کسانی که پیش از این» یعنی: پیش از قرآن «به آنان کتاب داده‌ایم، آنان به آن» یعنی: به قرآن «ایمان می‌آورند» آری! اهل کتابی که کتاب آسمانی الله ﷻ را به راستی پذیرفته و آن را تماماً تصدیق کرده‌اند - چون عبدالله بن سلام و سایر کسانی از اهل کتاب که اسلام آورده‌اند - آنان به قرآن نیز ایمان می‌آورند زیرا ایشان وجود اشتراک میان پیام

قرآن و کتاب‌های آسمانی پیشین را توجیهی دیگر جز این نمی‌توانند کرد که این کتاب‌ها همه از بارگاه الهی است.

سعیدبن جبیر در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره هفتاد تن از کشیشانی نازل شد که نجاشی ایشان را به محضر نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرستاد و چون به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله مشرف شدند، آن حضرت صلی الله علیه و آله سوره «یس» را تا به آخر برایشان تلاوت کردند و ایشان در این حال می‌گریستند. و چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است، همه آنها اسلام آوردند.

وَإِذْ آتَيْنَاهُمْ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِن قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ ﴿٥٣﴾

«و چون» قرآن «برایشان خوانده شود، می‌گویند: بدان ایمان آوردیم، بی‌گمان آن حق است و از جانب پروردگار ماست» یعنی: حقی است که ما آن را می‌شناسیم و از جانب پروردگار ما فروفرستاده شده است «ما پیش از آن» یعنی: پیش از نزول قرآن نیز «مسلمان بوده‌ایم» یعنی: برای خداوند صلی الله علیه و آله مخلص و به یگانگی او مقرر و معترف بوده‌ایم. یا به محمد صلی الله علیه و آله و به آنچه که با خود از کتاب و رسالت آورده است، مؤمن بوده‌ایم؛ بدان جهت که شمایل، اوصاف و بشارت به بعثت وی در تورات و انجیل را خوانده و به این حقایق باور داشتیم و می‌دانستیم که او به‌زودی در آخرالزمان مبعوث می‌شود و قرآن بر او نازل می‌گردد.

أُولَٰئِكَ يُؤْتُونَ أَجْرَهُم مَّرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٥٤﴾

«این گروه» از اهل کتاب دوبار پاداش داده می‌شوند «به خاطر آن که صبر کردند» و برایمان به کتاب‌های الهی از اول تا آخر و ایمان به پیامبران پیشین و پیامبر آخرالزمان، ثبات ورزیدند «و به خاطر آن که بدی را با نیکی دفع می‌کنند» یعنی: آنها آزارهای آن عده از قوم خود را که به قرآن ایمان نیاورده‌اند، با بردباری و سخن نیکو دفع می‌کنند. یا معنی این است: آنها به‌وسیله طاعت، معصیت را دفع می‌کنند «و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در راه خیر و در آنچه که شریعت بدان امر کرده است. البته

زکات فرض و صدقات نافله همه شامل این معنی می‌شود. آری! به پاس این همه اعمال نیک؛ «پاداششان دوبار داده می‌شود» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سه کس اند که پاداششان دوبار داده می‌شود:

- ۱ - مردی از اهل کتاب که به کتاب اول و آخر ایمان آورده است.
- ۲ - مردی که دارای کنیزی است و آن را ادب آموخته و نیکو ادبش داده، سپس آزادش کرده و با آن ازدواج نموده است.
- ۳ - غلام مملوکی که عبادت پروردگارش را به نیکویی انجام داده و خیرخواه مولایش باشد».

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَلُنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْنِي الْجَهْلِينَ ﴿٥٥﴾

«و چون» این گروه اهل کتاب «لغوی بشنوند، از آن روی برمی‌گردانند» از روی خودنگهداری، پاکیزه‌منشی و ادب‌پذیری از آداب شرعی. مراد از لغو در اینجا، سخنان بیهوده‌ای است که مؤمنان در حق خود و دین خویش، از مشرکان می‌شنوند و ریشخندها و تمسخرهایی است که از آنان می‌بینند «و می‌گویند» به مردم فرورفته در لغو «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» به ما از مضرات کفر شما چیزی نمی‌رسد و به شما از نفع ایمان ما چیزی عاید نمی‌شود «سلام بر شما» مراد از سلام در اینجا، اعلام متارکه است نه تقدیم درود و تحیت. لذا معنای آن این است: شما از سوی ما ایمن هستید، ما پاسخ بدی شما را با بدی‌ای همانند آن نمی‌دهیم و در این موضعی که شما بر آن قرار دارید، با شما همپایی و موافقت نمی‌کنیم. زجاج می‌گوید: «این حکم قبل از صدور دستور جنگ در اسلام بود». «ما جاهلان را نمی‌طلبیم» یعنی: ما جویای صحبت و معاشرت با نادانان نیستیم.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از محمد بن اسحاق نقل می‌کند: در مکه بیست تن یا نزدیک به آن از نصارا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایشان قرآن تلاوت کردند و ایشان مسلمان شدند. پس چون از محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون

رفتند، ابو جهل بن هشام با جمعی از قریش بر سر راهشان قرار گرفتند و به ایشان گفتند: خدا کاروانیانی مانند شما را ناکام گرداند، چه بد کاروانیانی بودید! مردم و اهل دیتان شما را به اینجا فرستادند تا اوضاع را بررسی کنید و خبر این مرد را برای آنان ببرید اما هنوز در نشستهای خود نزد وی آرام نگرفتید که از دین خویش جدا گشته و او را در ادعایش تصدیق کردید! ما هیچ قافله‌ای را احمق‌تر از شما نمی‌شناسیم! آن گروه نو مسلمان از اهل کتاب در پاسخ آنان گفتند: «سلام بر شما! ما را با شما جاهلان چه کار، ما با شما در این بگومگو همراهی نمی‌کنیم...».

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾

«در حقیقت تو هر کس را که دوست داری» از مردم «نمی‌توانی هدایت کنی» و این امر در حوزه اراده و اختیار تو نیست زیرا - چنان‌که امام رازی نیز در تفسیر خویش گفته است - هدایت دیگران با اکراه و اجبار جایز نمی‌باشد «بلکه خداوند هر کس را که بخواهد» هدایت کند «هدایت می‌کند» و از آن اوست حکمت بالغه و حجت تامه «و او به هدایت‌شدگان» یعنی: به کسانی که پذیرنده هدایت و مستعد و سزاوار آن هستند «داناتر است».

سبب نزول: این آیه - چنان‌که در بخاری و مسلم آمده است - به اجماع مفسران درباره ابوطالب نازل شد آن‌گاه که از پذیرش اسلام سر باز زد و بر دین عبدالمطلب مرد، با آن‌که رسول اکرم ﷺ سخت مشتاق ایمان آوردن وی بودند.

وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهَدَىٰ مَعَكَ نُنَخِّطُفَ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ نُمْكِن لَهُمْ حَرَمًا ءَامِنًا يُجِئُ إِلَيْهِ نَمَرْتُ كُلِّ شَيْءٍ وَرِزْقًا مِّن لَّدُنَّا وَلَئِن أَكْفَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

«و گفتند» مشرکان قریش و پیروانشان «اگر همراه تو از هدایت پیروی کنیم، از سرزمین خود روبروده می‌شویم» یعنی: ای محمد! اگر به دین تو درآییم، اعراب ما را از سرزمینمان - مکه - می‌ربایند و طرد می‌کنند و قبایل عرب پیرامون ما علیه ما متحد

شده و با ما می‌جنگند و ما تاب و توان مقابله با آنها را نداریم. این معنی در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنه نیز آمده است.

البته این منطق، پیوسته منطق اشخاص ضعیف‌النفس و مغرض بوده و می‌باشد چنان‌که بسیاری از این دون‌مایگان در عصر حاضر نیز می‌گویند: اگر موضع خویش را در قبال اسلام و حکومت اسلامی روشن سازیم، دولتهای جهان علیه ما وارد عمل می‌شوند. گویی دولتهای کفری جهان هم‌اکنون علیه ما مسلمانان یکدست نیستند!!

«آیا آنان را در حریمی امن جای ندادیم» یعنی: آیا به قریش حریمی برخوردار از امنیت ارزانی نداشتیم که احدی از مردم بر اهالی آن تجاوز نمی‌کنند؟ پس این عذر و بهانه قریش کاملاً دروغ است زیرا آنها در امنیت تمام قرار دارند و هرگز در معرض آن نیستند که مردم آنها را بربایند. آری! حریمی که «ثمرات هرچیزی به‌عنوان روزی‌ای از جانب ما به آن رسانیده می‌شود؟» یعنی: فراورده‌های گوناگون با اختلاف انواع خود از سرزمین‌های پیرامون مکه مانند طایف - و در عصر حاضر از سرزمینهای مختلف جهان - به‌سوی آن گرد می‌آید و حمل می‌شود «ولی بیشترشان نمی‌دانند» و اقرار ندارند به این که اینها همه از رزق خدا جل جلاله است و نمی‌دانند که امنیت در سایه چه نظامی متصور است و بیم و نگرانی در کجا منزل افکنده است. آری! آنها از فرط جهل و غفلت و عدم تفکر در مال و معاد، صلاح و هدایت خویش را نمی‌دانند.

وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيْبَةٍ بَطَرْتِمْ مَعِيْشَتَهَا فَيَنْلِكْ مَسْكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيْلًا وَكُنَّا

مَعْنُ الْوَرِيْثِ ﴿٥٨﴾

«و چه بسیار شهرهایی را نابود ساختیم که زندگی خوش، آنها را سرمست کرده بود» یعنی: در رفاه، فراوانی، راحتی و سرخوشی قرار داشتند پس از آنجا که نعمت‌ها را ناسپاسی کردند، نابود ساخته شدند. عطاء در معنای آن می‌گوید: «آنان در سرخوشی، رفاه و گردنکشی زندگی می‌کردند و رزق خدای عزوجل را خورده اما بتان را می‌پرستیدند» «پس این مسکنهایشان است که بعد از آنان جز اندکی مسکون نبوده است» یعنی: بعد از آنان احدی در آن مسکنها - جز کوتاه‌زمانی - سکنی نیافته اند و

این تعداد هم کسانی‌اند که در حال سفر از برابر خانه‌هایشان می‌گذرند و اجباراً روز یا نیم‌روزی در آن درنگ می‌کنند در حالی که بیشتر آن ویران است «و ما خود میراث‌بر» آنان «بوده‌ایم» زیرا کسی از آنان باقی نماند تا منازل و اموالشان را میراث ببرد. البته برای چیزی که بدون مالک باقی بماند، می‌گویند: آن چیز میراث خدا ﷻ است زیرا حق تعالی است که مالک حقیقی کائنات می‌باشد و اوست که بعد از فنای خلقش باقی است.

بنابراین، عذرآوران اهل مکه که از بیم از دست رفتن نعمتهایشان خود را در ایمان نیاوردن معذور می‌پندارند، باید بدانند که این عدم ایمان است که سبب زوال نعمتها می‌گردد، نه ایمان آوردن به حق.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَمَةٍ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءآيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ ﴿٨٩﴾

«و پروردگار تو هرگز نابودکننده شهرها نبوده است مگر این که در ام آنها» یعنی: در مرکز و پایتخت و کانون بزرگترین شهرهای آنها «رسولی برانگیزد» برای الزام حجت و قطع معذرت «که آیات ما را بر آنان بخواند» آیاتی که بیانگر تکالیف و پاداش‌های ما برای فرمانبرداران و مجازات‌های ما برای نافرمانان است. به قولی: مراد از ام‌القری در اینجا مکه است «و ما هرگز نابودکننده شهرها نبوده‌ایم» بعد از آن‌که به‌سوی مرکز آنها پیامبری را فرستاده‌ایم «مگر این که اهالی آنها ستمگر باشند» و با ظلم و کفرشان به خدا ﷻ و رسولش، سزاوار نابودی گردند.

وَمَا أُوتِئْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٩٠﴾

«و هر آنچه شما داده شده‌اید، بهره زندگانی دنیا و تجمل آن است» که به آن در مدت زندگانی دنیایتان بهره‌مند می‌شوید، سپس یا شما از بستر بهره‌مندیا به‌سراشیب زوال و نابودی می‌گرایید، یا این بهره‌ها از نزد شما رخت برمی‌بندد «ولی آنچه نزد خداوند است» از ثواب و پاداش؛ «بهتر» است از این بهره‌های زوال‌پذیر فانی زیرا

پاداش الهی لذتی است بی‌پیرایه و از شایبه آلودگی‌ها خالص شده «و» آنچه نزد خدا ﷻ است «پاینده‌تر است» زیرا برای ابد باقی می‌ماند و ماندگار است، در حالی که این بهره‌های دنیوی، به سرعت رهنورد راه نابودی و فناست «آیا تعقل نمی‌کنید» در این که چیزهای باقی و ماندگار بهتر از چیزهای فانی است؟.

أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ كَمَنْ مَنَعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ



«آیا کسی که او را به وعده نیک و وعده داده‌ایم» یعنی: او را به بهشت و آنچه که در آن از نعمتهای بی‌شمار است، وعده داده‌ایم؛ «و او دریابنده آن است» خواه‌ناخواه و بدون هیچ‌گونه شک و تردیدی چرا که خداوند ﷻ وعده خویش را خلاف نمی‌کند، آیا این کس «مانند کسی است که او را از کالای زندگی دنیا بهره‌مند گردانیده‌ایم» و به او برخی از آنچه را که از بهره‌های دنیا خواسته است داده‌ایم؟ با آن‌که خود به زودی هلاک می‌شود، یا آن بهره‌ها را از وی باز پس می‌گیریم؟ «آن‌گاه او روز قیامت از احضارشدگان است» در دوزخ؟ و بازگشت وی به سوی دوزخ می‌باشد پس آیا این دو شخص باهم برابرند؟ هرگز! لذا انسان دوراندیش و خردمند باید میان این دو کس مقارنه و مقایسه نماید.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره رسول خدا ﷺ و ابوجهل، یا درباره حمزه رضی الله عنه و ابوجهل نازل شد.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ

«و» به یاد آور «روزی را که» خدای سبحان «آنان را» یعنی: کفار و مشرکان را «ندا می‌دهد پس می‌گوید» به آنان توبیخ‌کنان «آن شریکان من که می‌پنداشتید کجایند» که شما را یاری دهند و برای شما شفاعت کنند؟.

قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا

يَعْبُدُونَ ﴿٦٣﴾

«کسانی که قول بر آنان ثابت شده» یعنی: کسانی که حکم عذاب بر آنان ثابت شده، که عبارت‌اند از: رؤسای گمراهی‌ای که کافران آنان را جز خداوند عَلَّامٌ به پروردگاری گرفته‌اند؛ «می‌گویند: پروردگارا! اینان» یعنی: این پیروان ما «کسانی هستند که ما اغوایشان کردیم» یعنی: به سوی گمراهی و شرک دعوتشان کردیم «آنان را اغوا کردیم همچنان که خود در اغوا بودیم» یعنی: گمراهشان کردیم چنان‌که خود گمراه بودیم و این گمراهی‌شان به‌اختیار و انتخاب خودشان بوده است چنان‌که گمراهی‌مان به‌اختیار خودمان بوده است پس تلاش ما آنان را به گمراهی مجبور نساخت بلکه خودشان در این امر صاحب اختیار بودند «به سوی تو تبری می‌جوییم» از آنان. یعنی رؤسای گمراهی، یا شیاطین از پیروانشان بیزاری می‌جویند «آنان» در واقع «ما را نمی‌پرستیدند» بلکه خواهش‌های خودشان را می‌پرستیدند.

وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمُ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ ﴿٦٤﴾

«و گفته می‌شود» به مشرکان از بنی‌آدم: «شریکانتان را بخوانید» یعنی: خدایاتان را که به‌جای خدای یگانه در دنیا می‌پرستیدید، به یاری فراخوانید تا یاریتان دهند و از شما دفاع کنند «آن‌گاه» در هنگامی که این سخن به آنان گفته می‌شود «آنان را فرامی‌خوانند ولی آنان پاسخشان نمی‌دهند» و به وجهی از وجوه به آنان سودی نمی‌رسانند زیرا از پاسخ دادن و یاری رساندن عاجزند «و عذاب را می‌نگرند» یعنی: پیروان و فرمانروایان همگی، عذاب را - که آنان را زیر پوشش خود گرفته و به آنان روی نموده است - می‌نگرند «ای کاش! رهیافته می‌بودند» یعنی: اگر آنان هدایت شده و رهیافته می‌بودند، بی‌گمان این امر نجاتشان می‌داد و به عذاب روبه‌رو نمی‌شدند. یا معنی این است: وقتی عذاب را می‌بینند، آرزو می‌کنند که ای کاش! از راه‌یافتگان می‌بودند تا در چنین روز سختی، از عذاب به سلامت می‌ماندند.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٥﴾

«و روزی که خداوند آنان را» یعنی: مشرکان را «ندا می دهد و می فرماید: به رسولان ما چه پاسخی دادید» آن گاه که پیامهای ما را به شما ابلاغ کردند؟ این کثیر می گوید: «سؤال اول درباره توحید بود و این سؤال درباره رسالت است».

فَعِمَّتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ﴿١٦﴾

«پس در آن روز، اخبار بر آنان پوشیده گردد» یعنی: در روز قیامت حجتها بر آنان پنهان می ماند تا بدانجا که مانند نابینایانی می گردند که به راه رهنمون نمی شوند و کسی را نیز نمی یابند که آنان را راهنمایی کند، یا به محل نجات برساند و به گفتن پاسخی ارشاد نماید «پس آنان از یکدیگر نمی پرسند» یعنی: از نهایت دهشت و حیرانی ای که دارند، بعضی از بعض دیگر نمی پرسند، نه می توانند حجتی را بر زبان آورند و نه می دانند که چه پاسخی پیش آورند زیرا خداوند متعال در دنیا عذر و حجت را به آنان نمایاند بنابراین، این عذر و حجت در روز قیامت از آنان سلب می شود و همه آنها در این عجز و درماندگی با هم برابرند.

فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَىٰ أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ ﴿١٧﴾

«و اما کسی که توبه کرده» است از شرک و گناهان «و ایمان آورده و عمل صالح انجام داده» در دنیا «پس چه بسا که» در روز قیامت «از رستگاران» و دست یافتگان به خواسته های خود «باشد».

وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٨﴾

«و پروردگار تو هر چه را بخواهد» بیافریند «می آفریند و برمی گزیند» هر چه را که بخواهد برگزیند «اختیاری برای آنان نیست» بلکه اختیار از آن خدای عزوجل است. یعنی: حق تعالی آنان را بر همان صورتی که خود خواسته، آفریده است نه بر شکل و

صورتی که خود خواسته‌اند و از پیامبران عليهم السلام هم هر کسی را که خودخواسته، برگزیده است لذا او به راز و حکمت افعال خویش داناتر است پس چرا پیامبرش را با بهانه‌های ناروایی تکذیب می‌کنند؟! «پاک است خداوند» از این که نزاع‌کننده‌ای با او منازعه کند، یا شرکت‌کننده‌ای با او مشارکت نماید «و از آنچه شرک می‌آورند، برتر است» یعنی: حق تعالی برتر است از کسانی که برای او شریک قرار می‌دهند. یا برتر است از شرک‌آوردنشان.

به‌قولی: این آیه پاسخ این سخن مشرکان است که گفتند: (چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر «مکه و طایف» نازل نشده است؟) «زخرف/۳۱». به‌قولی دیگر: این آیه پاسخی به یهود است که گفتند: اگر فرشته فرستاده شده بر محمد صلى الله عليه وآله وسلم غیر از جبرئیل بود، قطعاً ما به وی ایمان می‌آوردیم.

به مناسبت این آیه حدیث شریف به روایت ابوبکر رضي الله عنه را نقل می‌کنیم که در آن آمده است: «رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم چون قصد انجام کاری را داشتند، می‌فرمودند: اللهم خير لي واختر لي: خدایا! تو خود برای من اختیار کن و برگزین». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضي الله عنه آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به او فرمودند: «ای انس! چون قصد انجام کاری را داشتی، از پروردگارت در آن هفت بار استخاره (طلب خیر) کن، سپس به سوی آنچه که قلبت به آن سبقت می‌گیرد، متوجه شو زیرا خیر در آن است». نماز استخاره نیز از همین جا مشروع شده است و آن بدین‌گونه است که شخص وضو سازد آن‌گاه دو رکعت نماز بگذارد، در رکعت اول بعد از سوره «فاتحه» سوره «کافرون» و در رکعت دوم بعد از فاتحه، سوره «اخلاص» را بخواند.

همچنین در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضي الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در تمام امور استخاره را به ما تعلیم می‌دادند چنان‌که سوره‌ای از قرآن را به ما تعلیم می‌دادند، می‌فرمودند: چون یکی از شما قصد انجام کاری را دارد، باید غیر از فرض، دو رکعت نماز بگذارد آن‌گاه بگوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَخِيرُكَ بِعِلْمِكَ وَأَسْتَقْدِرُكَ بِقُدْرَتِكَ وَأَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْعَظِيمِ، فَإِنَّكَ تَقْدِرُ وَلَا أَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا أَعْلَمُ وَأَنْتَ عَلَامُ الْغُيُوبِ، اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ، خَيْرٌ لِي فِي دِينِي وَدُنْيَايَ وَمَعَاشِي وَوَعَاقِبَةِ أَمْرِي

فَأَقْدَرُهُ لِي وَيَسِّرُهُ لِي ثُمَّ بَارِكْ لِي فِيهِ، اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ تَعْلَمُ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ شَرٌّ لِي فِي دِينِي وَمَعَاشِي وَعَاقِبَةِ أَمْرِي فَاصْرِفْهُ عَنِّي وَاصْرِفْنِي عَنْهُ وَاقْدُرْ لِي الْخَيْرَ حَيْثُ كَانَ ثُمَّ أَرْضِنِي بِهِ».

بارخدایا! من از تو طلب اختیار می‌کنم به‌علمت و از تو طلب تقدیر می‌کنم به قدرتت و از تو از فضل و بخشش عظیمت می‌خواهم زیرا تو توانا هستی و من نیستم و تو می‌دانی و من نمی‌دانم و تویی دانای غیب‌ها. بارخدایا! اگر تو می‌دانی که این کار در دین و دنیا و معاش و زندگانی و سرانجام کارم به خیر من است پس آن را برایم مقدر و آسان گردان، سپس برای من در آن برکت بگذار. بارخدایا! و اگر تو می‌دانی که این کار برایم در دین و دنیا و معاش و سرانجام کارم شر است پس آن را از من و من را از آن برگردان و خیر را در هر جایی که هست، برایم مقدر گردان آن‌گاه مرا به آن راضی و خشنود کن». جابر بن عبدالله رضی الله عنه گفت: و در میان این دعا، نیاز و حاجت خود را یاد کند.

علما گفته‌اند: باید شخص استخاره‌کننده دلش را از تمام خطورات و وساوس فارغ گردانیده آن‌گاه هر چه بر دلش سبقت می‌گیرد، به آن عمل کند زیرا خیر - ان شاء الله - در آن است.

وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٦٦﴾

«و پروردگارت می‌داند آنچه را سینه‌هایشان نهان می‌دارد» از شرک، یا از دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «و آنچه را آشکار می‌کنند» از این امور.

وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٧٠﴾

«و اوست خدایی که جز او هیچ معبودی نیست، ستایش او راست در اول» یعنی: در دنیا «و در آخر» یعنی: در سرای آخرت «و حکم او راست» پس در میان بندگان خود آنچه بخواهد حکم می‌کند، بدون مشارکت هیچ شریکی «و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» با برانگیخته شدن پس از مرگ؛ آن‌گاه نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش پاداش و جزا می‌دهد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِضِيَاءٍ أَفَلَا

تَسْمَعُونَ ﴿٧١﴾

«بگو آیا نگریده‌اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خدا شب را تا روز قیامت بر شما پاینده بگرداند» یعنی: پیوسته و همیشگی بگرداند، به طوری که زمان زندگی تان تا روز قیامت پیوسته شب باشد، بی آن که بعد از آن روزی طلوع کند و طبیعی است که در آن صورت، شما امکان تحرک و تکاپو در یافتن اشیای مورد نیاز خود را از دست داده و چرخه زندگی تان نظر به دشواری به دست آوردن ضروریات حیات - مانند غذا، نوشیدنی، پوشیدنی... - معطل می ماند، در آن صورت: «کدامین معبود جز خداوند برایتان روشنی ای به میان می آورد؟» یعنی: آیا معبودی از معبودانی که آنها را می پرستید، قادر است تا این تاریکی همیشگی را از شما برداشته و نوری را جانشین آن گرداند که در پرتو آن، به تکاپوی کار و بار خویش پردازید و در روشنایی آن، اشیای مورد نیاز خود را ببینید، نور و انرژی ای که میوه‌های تان با آن به صلاح آمده و کشتزارهای تان در آن رشد کند و چهارپایان تان در آن بخرامند؟ «آیا نمی شنوید» به شنیدن فهم و قبول و تدبیر و تفکر تا دست از لجاجت بردارید؟.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهُ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُم بِلَيْلٍ

تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٧٢﴾

«بگو: آیا نگریده‌اید» یعنی: به من خبر دهید «اگر خداوند روز را بر شما تا روز قیامت پاینده گرداند» یعنی: اگر تمام زمانی را که شما در آن زندگی می کنید، به طور همیشگی و مستمر تا روز قیامت روز گرداند «جز خداوند کدامین معبود برای شما شبی در میان آورد که در آن آرام گیرید» از رنج و خستگی کار روزانه بیسایید و از تکاپوی کسب و کار راحت و فارغ‌بال شوید؟ «آیا نمی بینید» این منفعت بزرگ را به دیده پندآموزانه و هشیارانه تا از پرستش غیر خدا عز وجل بازگردید و بازایستید؟

در این آیه ملاحظه می‌شود که خداوند عَلَّامٌ (افلا تسمعون) را به سبب مناسبتی که با شب دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در آرامش و تاریکی شب، به کار گرفتن شنوایی کارتر و مفیدتر است و (افلا تبصرون) را به سبب مناسبتی که با روز دارد، به آن پیوسته ساخت زیرا در روشنایی روز به کار گرفتن بینایی مؤثرتر و کارتر است.

وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

«و از رحمتش» به شماست که «شب و روز را برایتان آفرید تا در آن» یعنی: در شب «بیارامید و تا از فضل او روزی خویش بجوید» در روز. یعنی: آفرینش دو پدیده عظیم شب و روز را برای شما جمع کرد تا جمع کردن میان کار و تلاش و میان استراحت و آرامش را برایتان ممکن گرداند و به این ترتیب زندگیتان سروسامان گیرد «و تا باشد که سپاس بگذارید» نعمت‌های خداوند عَلَّامٌ را بر خود، با انجام دادن انواع عبادت‌ها در شب و روز.

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٧٤﴾

«و روزی که به آنان ندا دردهد و بگوید: آن شریکان من که شما می‌پنداشتید، کجایند» تا شما را از این مخمصه برهانند؟ هدف از تأکید و تکرار این ندا برای بار دوم، آگاه نمودن بندگان بر این امر است که هیچ چیز مانند شرک جلب‌کننده خشم خدای سبحان نیست چنان‌که هیچ چیز مانند توحید، جلب‌کننده رضای وی نمی‌باشد.

وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعِلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

يَفْتُرُونَ ﴿٧٥﴾

«و از میان هر امتی گواهی بیرون می‌کشیم» که روز قیامت در حق آن امت گواهی می‌دهد. و این گواهان، پیامبران: اند. به قولی: این گواهان عادلان و دادگران هر امت‌اند «آن‌گاه می‌گوییم: برهانتان را در میان آورید» یعنی: حجت و دلیلتان را بر این که با من شریکانی وجود داشته‌اند، در میان آورید. در این هنگام است که آنها به حقیقت

اعتراف کرده و از ارائه حجت و برهان، گنگ و لال می‌شوند «آن‌گاه دریابند که حق از آن خداوند است» در الوهیت و او یگانه لاشریک می‌باشد «و آنچه برمی‌بستند» از شرکای دروغین به ناروا «از آنان گم می‌شود» یعنی: از دید آنان غایب و ناپدید می‌گردد و هیچ به کارشان نمی‌آید.

﴿ إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ ۖ وَءَاتَيْنَاهُ مِنَ الْكُتُبِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ﴿۷۶﴾

«قارون از قوم موسی بود» نخعی و قتاده و غیر آنها نقل کرده‌اند: قارون فرزند یصهر فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام است و موسی علیه السلام فرزند عمران فرزند قاهت فرزند لاوی فرزند یعقوب علیه السلام. پس آن دو، پسرعموی یک‌دیگر بودند. نقل است که قارون تورات را به صدایی خوش می‌خواند، از این جهت منور نامیده شد ولی پس از آن نفاق پیشه کرد چنان‌که سامری به نفاق گرایید «پس برآنان بغاوت کرد» یعنی: قارون در گردنکشی و تکبر بر قوم خود از حد گذشت، از فرمان موسی علیه السلام سرپیچید و به خدای عزوجل کافر شد «و ما به او از گنجها» گنج: مال ذخیره شده است «به اندازه‌ای بخشیدیم که کلیدهای او» یعنی: کلیدهای گنجهای اموال و صندوقهای قفل‌شده او «بر گروهی نیرومند سنگینی می‌کرد» یعنی: پشت مجموعه‌ای از مردان را خم می‌کرد؛ وقتی می‌خواستند آنها را حمل کنند. پس وقتی کلیدهای گنجهای اموال او این مقدار بود، تصور کنید که خود این گنجها چه مقدار و چه اندازه بود؟ مراد از «عصبه» گروهی اند که بعضی پشتیبان بعضی دیگر بوده و همدیگر را یاری می‌کنند، گویی آنان ید واحده هستند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «کلیدهای گنجهای او را چهل مرد نیرومند حمل می‌کردند» «آن‌گاه که قومش به او گفتند: شادی نکن» یعنی: به سبب بسیاری مال دنیا؛ سرمستی، سبکسری، تکبر و گردنکشی نکن «بی‌گمان خداوند شادی‌زدگان را دوست ندارد» یعنی: متکبران مغرور و گردنکش و ناسپاسی را دوست ندارد که او را در برابر نعمت‌هایش شکر نمی‌گزارند و سپاس نمی‌گویند. پس فقط کسی به دنیا شادمان است که بدان قرار و

آرام یابد اما کسی که قلبش به سوی آخرت و رویکردش به سوی نعمت‌های پایدار آن است، به دنیا شادمان نمی‌شود زیرا می‌داند که به زودی دنیا را ترک خواهد کرد.

وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفُسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٧٧﴾

«و» ای قارون «در آنچه خداوند به تو داده است» از توانگری و ثروت «سرای آخرت را بجوی» لذا این اموال را در آنچه که خدا عز وجله می‌پسندد، انفاق کن نه در تجاوز و گردنکشی و ستم «و» در عین حال «بهرهات را از دنیا هم فراموش نکن» یعنی: در بهره‌برداری از حلال و تکاپو در جهت کسب آن - مانند خوردن، آشامیدن، پوشیدن، مسکن و ازدواج - نیز تلاش متناسب آن را به خرج ده زیرا همان گونه که پروردگارت را بر تو حقی است، نفست را نیز بر تو حقی است پس حق هر صاحب حقی را به او بده. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «اعمل لدنیاک کانک تعیش ابدا، و اعمل لآخرتک کانک تموت غدا: برای دنیایت چنان کار کن که گویی به‌طور همیشه زنده هستی و برای آخرت چنان کار کن که گویی فردا می‌میری».

«و نیکی کن» با بندگان خدا عز وجله «همچنان که خدا به تو نیکی کرده است» با آنچه که از نعمتهای دنیا به تو ارزانی داشته است «و در زمین فساد مجوی» یعنی: در آن به معاصی خداوند عز وجله عمل نکن «که خداوند فسادپیشگان» در روی زمین «را دوست نمی‌دارد» بلکه آنان را دشمن می‌دارد و این سنت و عادت وی است.

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي أَوَلَمْ يَعْلَم أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِن الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٧٨﴾

«گفت» قارون در پاسخ قومش «همانا این» مال و ثروت «به‌خاطر علمی که نزد من است، به من داده شده‌است» و آن علم، عبارت از آگاهی و شناخت وی از انواع تجارتها و سایر راه‌های مال‌اندوزی بود. به‌قولی: دانش وی، شناخت گنجها و دینه‌ها

بود. به قولی معنی این است: خداوند ﷻ این مال را به من داد زیرا می دانست که من اهل فضل هستم و شایسته این نعمتها می باشم پس خداوند ﷻ فضیلت من را ارج گذاشته و این همه مال را به من بر اساس شایستگی ام ارزانی کرد. ابن کثیر این قول را که قارون کیمیاگر بود و مس و روی را طلا و نقره می گردانید، ضعیف می پندارد. «آیا ندانست که خداوند پیش از او از قرنها» یعنی: از امتهای گذشته «کسانی را که از او نیرومندتر و مال اندوزتر بودند، نابود کرده است؟» پس اگر مال یا نیرومندی، بر فضیلت کسی دلالت می کرد، هرگز خداوند ﷻ هلاکشان نمی کرد «و مجرمان از گناهانشان پرسیده نمی شوند» یعنی: فرشتگان در فردای قیامت مجرمان را جویا نمی شوند و از آنها پرس و جو نمی کنند، بدان جهت که مجرمان از سیمایشان شناخته می شوند چرا که با روی سیاه محشور می گردند.

فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَلِيتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٧٨﴾

«پس بر قومش در زینت خویش بیرون شد» یعنی: قارون با تجمل و آرایشی خیره کننده و نمایش و کوبه ای آراسته و در موکبی پر زرق و برق از خدم و حشم به میان قومش بیرون شد که هر کس آن صحنه را می دیدید، شگفت زده می شد، به طوری که «گفتند کسانی که خواهان زندگانی دنیا» و زینت آن «بودند، ای کاش ما نیز مانند آنچه به قارون داده شده، داشتیم، به راستی او دارای بهره ای بزرگی» از دنیا «است» درباره گویندگان این سخن اختلاف نظر وجود دارد؛ به قولی: آنان از مؤمنان آن زمان و به قولی دیگر: از کفار آن زمان بودند.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُفْقَهَا إِلَّا

الضَّبْرُوتُ ﴿٨٠﴾

«و کسانی که دانش واقعی داده شده بودند گفتند» ایشان دانشمندان پرهیزکار بنی اسرائیل بودند که به آرزومندان دنیا گفتند: «وای بر شما! ثواب الهی بهتر است» یعنی: پاداش الهی در آخرت بهتر از آن چیزی است که شما هم اکنون آرزوی آن را می کنید «برای کسی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد» در ضمن آنچه که خداوند متعال به وی از مال - چه اندک و چه بسیار - بخشیده است «وجز صابران آن را فرانگیرند» یعنی: این سخنی که دانشمندان بنی اسرائیل گفتند، فقط در قلب کسی می نشیند و کسی را گرویده و به خود عامل می گرداند که بر طاعت خدا ﷻ شکیبیا بوده و خود را از ارتکاب شهوات نگه می دارد.

لذا ای مؤمنان! به قصد و انگیزه بسیاراندوزی، برتری طلبی و فسادافروزی در زمین، بهره زوال پذیر دنیای بی دوام را تمنا نکنید. چنان که در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند ﷻ می فرماید: برای بندگان شایسته خود آنچه را که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، آماده کرده ام. آن گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: اگر می خواهید این آیه را بخوانید: (پس نمی داند هیچ کسی که چه بسیار مایه روشنی چشمها برایشان نهفته است که جزای کار و کردار پیشینشان است) «سجده / ۱۷»».

فَنَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ

مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ﴿٨١﴾

«آن گاه او را» یعنی: قارون را «با خانه اش به زمین فرو بردیم» به عنوان جزایی بر گردنکشی وی چنان که در حدیث شریف آمده است: «در اثنایی که مردی از امتهای پیش از شما دو جامه سبز گران قیمت پوشیده خرامان بیرون آمد و در میان آن دو جامه فخر و تبختر می کرد، خدای سبحان زمین را فرمان داد که او را در خود فرو برد پس او تا روز قیامت در حال فرورفتن در زمین می جنبد». «پس هیچ گروهی نداشت

که او را در برابر خداوند یاری رسانند» یعنی: قارون هیچ گروهی نداشت که از آنان یاری بجوید تا عذاب الهی را از وی دفع کنند «و خود» نیز «از نصرت یافتگان نبود» یعنی: خود هم قدرت نداشت تا بهرغم داشتن آن همه سرمایه، خویشتن را از عذاب الهی نجات داده و از فرورفتن در زمین بازدارد.

**وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيَسْتَطِئُ اللَّهُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَيَقْدِرُ لَوْ أَلَّا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٤﴾**

«و همان کسانی که دیروز منزلت او را آرزو می کردند» یعنی: به آرزوی رسیدن به مقام و جایگاه قارون بودند «صبح می گفتند: وای، مثل این که خداوند روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده و تنگ می گرداند» یعنی: آنان پشیمان از آنچه قبلاً آرزو می کردند گفتند: اینک برای ما حقیقتی آشکار شد که تا هم اکنون از دیده ما پنهان بود، آن حقیقت این است که: کار به دست خدا عزوجل است، بر هر کس بخواهد، دایره مال و ثروت را گشاده می گرداند و بر هر کس بخواهد آن را تنگ می گرداند و این همه برای آزمایش و ابتلای بندگان است. چنان که در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ قَسَمَ بَيْنَكُمْ أَخْلَاقَكُمْ كَمَا قَسَمَ أَرْزَاقَكُمْ، وَأَنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْمَالَ مَنْ يَحِبُّ وَمَنْ لَا يَحِبُّ وَلَا يُعْطِي الْإِيمَانَ إِلَّا لِمَنْ يَحِبُّ: خدای عزوجل اخلاق شما را در میان شما تقسیم کرده است چنان که ارزاق شما را تقسیم کرده است و بی گمان خداوند مال را به کسانی که دوستشان می دارد و دوستشان نمی دارد می دهد اما ایمان را جز به کسانی که دوستشان می دارد نمی دهد».

آن گاه کسانی که در آرزوی مال قارون به خطای خویش پی برده بودند در ادامه گفتند: «و اگر خداوند بر ما منت نهاده بود» با رحمت خویش و ما را پناه نداده بود از سرکشی، سرمستی و ستمگری ای که قارون بر آن بود و اگر چنان بود که به سبب آن آرزوی خام و بی مورد، ما را فرو می گرفت «ما را نیز فرومی برد» چنان که قارون را در زمین فرو برد «وای، گویی کافران رستگار نمی شوند» به هیچ خواسته ای از خواسته های خود.

تِلْكَ أَدَارُ الْآخِرَةِ بِنَعْمَتِهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٨٣﴾

سپس خدای عزوجل سنتی از سنت‌های خویش را به ما تعلیم داده می‌فرماید: «آن سرای آخرت را» یعنی: عزت و مقام و بهره‌های بهشت را. اشاره به سوی سرای جاویدان بهشت با لفظ «تلك»، به قصد بزرگداشت و تجلیل شأن و جایگاه آن در مقابل تحقیر بهره‌هایی است که قارون و امثال وی از دنیا داده شده‌اند. آری! این بهشت جاودانی که شما اوصاف آن را شنیده‌اید «برای کسانی مقرر می‌کنیم که در روی زمین خواستار برتری و فساد نیستند» یعنی: کسانی که نمی‌خواهند بر مؤمنان برتری‌جویی، تکبر و ستم ورزند و در زمین فساد کنند با ارتکاب معاصی خدای سبحان.

علما گفته‌اند: حرمت فساد - هر فساد و تبهکاری‌ای که باشد - امری آشکار است و چیزی از آن جایز نیست ولی برتری‌جویی ممنوعی دارد و مجازی؛ ممنوع آن این است که به شیوه تکبر و دیده‌درایی و تطاول بر مردم باشد اما مجاز آن این است که در امر حق و در طلب ریاست و پیشوایی دینی بر مردم باشد، نه آن که به لباس خوب، سواری خوب و منزل خوب بر دیگران برتری‌جویی شود. ولی کسی که به خاطر عشق به زیبایی، این چیزها را دوست دارد، بر او باکی نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «کسی که در قلبش هموزن ذره‌ای از کبر باشد، به بهشت وارد نمی‌شود. مردی گفت: یا رسول‌الله! شخصی دوست دارد که جامه و کفش وی خوب و قشنگ باشد، آیا این از کبر و برتری‌جویی است؟ فرمودند: نه! این از کبر نیست، خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد، کبر عبارت است از: سرکشی علیه حق و کوچک شمردن مردم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «همانا به من وحی شده است که: فروتنی اختیار کنید تا کسی بر کسی فخر نورزد و کسی بر کسی برنشورد».

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾

«هر کس نیکی به میان آورد» در روز قیامت «برای او بهتر از آن است» یعنی: برایش پاداشی بهتر از آن است که خداوند عَلَّامٌ از ده برابر تا هفتصد برابر آن به وی می دهد «و هر کس بدی به میان آورد، کسانی که مرتکب بدیها شده اند، جز سزای آنچه کرده اند، نمی یابند» بی آن که بر عذابشان افزوده شود. گاهی هم خداوند متعال عفو کرده و به رحمت و فضل خویش از گنهکاران در می گذرد و آنان را می آمرزد.

إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَمَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨٥﴾

«درحقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد» یعنی: خدایی که قرآن را بر تو نازل کرد و عمل کردن به احکام آن را بر تو فرض گردانید «یقیناً تو را به سوی معاد» یعنی: به سوی بازگشتگاه مکه «باز می گرداند» فاتح و ظفرمند و پیروز. در بیان سبب نزول روایت شده است که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از غار ثور بیرون آمده و راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند و به جحفه رسیدند، اشتیاق مکه در جانشان شعله کشید. آن گاه خداوند عَلَّامٌ این آیه را نازل فرمود.

به راستی که حق تعالی به این وعده خود به پیامبرش، وفا کرد و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بعد از مدت هشت سال درحالی به مکه بازگردانید که ایشان را عزتمند، لشکریان خویش را پیروز و دین اسلام را غالب گردانیده بود. ولی مجاهد در تفسیر **لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ** می گوید: «خداوند عَلَّامٌ بازگرداننده تو به سوی روز قیامت است». «بگو: پروردگرم بهتر می داند چه کسی هدایت پیش آورده» که آن کس من هستم «و چه کسی در گمراهی آشکاری است» که آنان شما مشرکان هستید. پس به زودی خواهید دانست که سرانجام نیک از آن چه کسی خواهد بود. و این پاسخی است به کفار مکه آن گاه که به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتند: تو در گمراهی قرار داری.

وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

«و تو امیدوار نبودی که بر تو کتاب القا شود» یعنی: قبل از آن که خداوند ﷻ به نبوت و رسالت برگزیند، تو امید و انتظار آن را نداشتی که به سوی بندگان به رسالت برانگیخته شوی و بر تو قرآن نازل شود «بلکه این رحمتی از جانب پروردگارت بود» یعنی: لیکن فرود آوردن قرآن بر تو، رحمت و فضلی از سوی پروردگارت بود، نه به خاطر عملت و نه به خاطر استحقاقی که داشتی بدین جهت، خداوند متعال پیامبرش را به پنج دستور ذیل مکلف گردانید:

۱ - «پس هرگز پشتیبان کافران مباش» یعنی: مبادا با مجامله، برقرار کردن پیوند دوستی و مدارا کردن با آنان - به حساب تبلیغ دعوت و اعلام قاطعانه آن - کمک آنان باشی بلکه کافران را طرد کن و صراحتاً با آنان به مخالفت برخیز.

وَلَا يَصُدُّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَتْ إِلَيْكَ وَأَنْذِرْ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٨٧﴾

۲ - «و البته نباید تو را از آیات الهی» یعنی: از عمل به قرآن «پس از آن که بر تو نازل شده است، بازدارند» و نباید سخنان دروغ و آزارهای کافران، مانع تلاوت کتاب خدا ﷻ و عمل به آن از سوی تو شود.

۳ - «و به سوی پروردگارت دعوت کن» یعنی: مردم را به سوی خداوند ﷻ، یگانگی وی، عمل به فرایض و پرهیز از معاصی فراخوان.

۴ - «و زنها را! از مشرکان مباش» در عمل، یا در اعتقاد. این دستور کنایه گویی به دیگران - بجز پیامبر ﷺ است - همچنین این خطاب:

وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٨﴾

۵ - «و با خدا معبود دیگری را نخوان، خدایی جز او نیست» یعنی: فقط حق تعالی خدای یگانه‌ای است که بر همه چیز تواناست و غیر وی نه می‌توانند به تو زیانی برسانند و نه منفعتی. مراد از این دو خطاب اخیر - چنان که گفتیم - مخاطبان دیگر جز پیامبر ﷺ هستند «همه چیز» هر چه که باشد «هلاک شونده است، جز وجه او»

یعنی: جز ذات او پس این فقط حق تعالی است که زنده پاینده است. در حدیث شریف آمده است: «راست‌ترین سخنی را که لبید شاعر گفته این سخن است: الا کل شیء ما خلا الله باطل: آگاه باشید که همه چیز جز خداوند، فانی و نابود است.»

«حکم از آن اوست» یعنی: فقط فرمان و قضای حق تعالی است که نافذ است، به هر چه بخواهد حکم می‌کند و فرمان می‌راند «و به‌سوی او بازگردانیده می‌شوید» در هنگام رستاخیز و حشر و نشر، نه به‌سوی غیر وی تا نیکوکار را در قبال نیکوکاریش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا دهد.

﴿سوره عنكبوت﴾

مکی است و دارای (۶۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عنكبوت» نامیده شد که خداوند عز وجل بت پرستان را در آن به عنكبوتی تشبیه کرده است که برای خود خانه سست و بی بنیاد بنا می کنند. محور اساسی سوره عنكبوت، بیان تکالیف ایمان راستین است و داستانهای نوح، ابراهیم، لوط و شعیب علیهم السلام نیز در همین سیاق مطرح می شود. و همان طوری که سوره بقره با «الم» آغاز شده است و در مقدمه آن از متقیان، کافران و منافقان بحث می شود، سوره عنكبوت نیز با «الم» آغاز شده و از مؤمنان، کافران و منافقان سخن می گوید؛ گویی این سوره تفصیل مقدمه سوره «بقره» است.

آلَمَ ۱

خوانده می شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يَبْرُكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۲

«آیا مردم پنداشته اند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند» در اموال و جانهایشان؟ نه! قضیه چنان که آنان پنداشته اند نیست بلکه لابد آنان را به وسیله جهاد، یا فقر، یا آفت و زیان جانی، یا غیر این از انواع مصایب می آزمایشیم تا انسان وارسته و مخلص از انسان منافق و انسان صادق از انسان کاذب متمایز گردد بنابراین، ایمان فقط کلمه ای نیست که به زبان گفته شود بلکه حقیقتی است دارای تکالیف، امانتی است همراه با دشواری ها و مسئولیت ها و جهادی است که به صبر و تحمل فراوان نیاز دارد و برای کسی سزاوار نیست که خلاف این پندارد. چنان که در حدیث شریف آمده است: «سخت ترین مردم در ابتلا انبیا هستند، سپس

صالحان و سپس بهترین‌ها به‌حسب مراتبشان لذا انسان بر حسب دین خویش مورد آزمایش قرار می‌گیرد پس اگر در دینش صلابتی بود، در ابتلایش افزوده می‌شود». ابن‌کثیر در بیان سبب نزول از ابن‌ابی‌حاتم نقل می‌کند: این آیه درباره جمعی نازل شد که در مکه بودند و اسلام آورده بودند اما یاران محمد ﷺ در مدینه به آنان نوشتند که اسلامشان پذیرفته نمی‌شود تا هجرت نکنند پس ایشان راه هجرت به سوی مدینه را در پیش گرفتند ولی مشرکان ایشان را از راه بازگردانیدند. اما ابن‌سعد روایت کرده است که این آیه درباره عمار بن یاسر رضی الله عنه نازل شد زیرا او در راه خدا جل جلاله مورد شکنجه قرار می‌گرفت.

وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكٰذِبِينَ ﴿٢﴾

«و به‌یقین، کسانی را که پیش از اینان بودند» نیز «آزمودیم» یعنی: این سنت ما در میان بندگان ماست لذا ما مؤمنان این امت را نیز می‌آزماییم چنان‌که امتهای پیش از آنان را مورد آزمایش قرار دادیم و از آنان کسانی بودند که ابره بر فرق سرشان نهاده می‌شد و از میان دو نیم می‌شدند اما از دین خویش بر نمی‌گشتند چنان‌که قرآن کریم در داستانهای انبیاء علیهم‌السلام و آزمایشهایی که ایشان و پیروانشان شدند، این حقیقت را بیان کرده است «البته خداوند آنان را که راست گفته‌اند» در این سخنشان که: ایمان آورده‌ایم «معلوم می‌دارد و دروغگویان» مدعی ایمان را «نیز معلوم می‌دارد» و به وسیله امتحان میان آنها تمیز ایجاد می‌کند.

مراد از (ألا لنعلم) یعنی «معلوم داشتن» از سوی حق تعالی، متمایز کردن راستگویان و دروغگویان در عرصه عینیت است، نه به‌دست آوردن معلومات جدید چرا که خداوند جل جلاله آنچه را که در گذشته بوده و آنچه را که در آینده خواهد بود و آنچه را که وجود ندارد و اگر قرار باشد که به عرصه وجود آید چگونه به وجود خواهد آمد، همه را می‌داند. و این امری اجماعی است که در میان ائمه اهل سنت مورد اتفاق است. بنابراین، حق تعالی می‌خواهد تا به وسیله آزمایش، آنچه را که در علم وی آشکار و از علم بشر غایب است، در عالم واقع نیز نمایان سازد تا مردم را در برابر عملشان - و نه

فقط به مجرد علم خویش - مورد محاسبه قرار دهد و این آزمایش اگر از یک جهت فضلی از جانب حق تعالی است، از جهتی دیگر نمایانگر عدل اوست و از جهت سوم، تربیت و ویرایشی برای نهاد آنان است. از این روی ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی از مفسران سلف، در تفسیر این فرموده خداوند متعال: (الانعلم) و نظایر آن گفته‌اند: این جمله و نظایر آن در قرآن کریم به این معنی است: (مگر برای این که ببینیم). زیرا رؤیت به موجود تعلق می‌گیرد در حالی که علم از رؤیت عام‌تر بوده به موجود و معدوم هر دو تعلق می‌گیرد.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْفُتُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٤﴾

«آیا کسانی که مرتکب بدیها می‌شوند» و از ارتکاب معصیت و نافرمانی خداوند جل جلاله باکی ندارند؛ «می‌پندارند که بر ما پیشی می‌گیرند» یعنی: از نزد ما می‌گریزند و ما را - قبل از آن‌که آنان را در برابر اعمالشان مورد مؤاخذه قرار دهیم - عاجز می‌گردانند؟ «چه بد داوری می‌کنند» یعنی: چه بد است این اندیشه و پندار آنها که از حیطة قدرت ما می‌توانند بیرون روند! نه، هرگز! مجازات ماخواه‌ناخواه به سراغ آنان می‌آید. ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: مراد الهی از مرتکبان بدی‌ها در این آیه؛ ولید بن مغیره، ابوجهل، أسود، عاصی بن هشام، شیبه، عقبه، ولید بن عقبه، عقبه بن ابی معیط، حنظله بن وائل و همانندانشان از سردمداران قریش‌اند ولی آیه کریمه عام است و هر کسی را که به این وصف باشد - اعم از مسلمان و کافر - دربر می‌گیرد.

مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٥﴾

«کسی که به لقای خدا امید دارد» باید بداند که «اجل مقرر الهی فرارسنده است» یعنی: میعاد معین برای روز رستاخیز و پاداش و جزا خواه‌ناخواه آمدنی است پس باید برای این روز عمل کند تا با عمل صالح به ملاقات حق تعالی شرفیاب شود «و او شنواست» سخنان بندگانش را «دانااست» به آنچه که پنهان و آشکار می‌کند لذا هرگز چیزی از اعمال شایسته آنان را ضایع نمی‌گرداند.

وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

«و هر کس جهاد کند، جز این نیست که فقط برای خودش جهاد می‌کند» یعنی: کسی که با کفار جهاد کند، یا با نفس خود جهاد کند؛ از راه صبر و پایداری بر طاعات و علیه شیطان جهاد کند؛ با دفع کردن وسوسه‌های وی پس بی‌گمان به سود خودش جهاد کرده است، یعنی پاداش جهاد وی به خودش تعلق می‌گیرد نه به دیگران و چیزی از منافع جهاد وی به خدای سبحان بر نمی‌گردد «بی‌گمان خداوند از عالمیان بی‌نیاز است» پس به طاعات و عباداتشان هیچ نیازی ندارد، همان‌طوری که گناهان و نافرمانی‌هایشان نیز هیچ زیانی به او وارد نمی‌سازد. از این‌روی، نفع و ضرر طاعات و معاصی، به خود انسان بر می‌گردد و برنامه خدا ﷻ چیزی جز رشد و کمال این انسان نیست.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٧﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، قطعاً گناهانشان را از آنان می‌زداییم» لنکفرن: به سبب آن کارهای شایسته‌ای که انجام داده‌اند، گناهان را از آنان با مغفرت می‌پوشانیم و از آنان آثار متعلق به گناه؛ مانند خشم و عذاب را دور می‌کنیم «و به آنان نیکوترین آنچه را که می‌کردند، پاداش می‌دهیم» یعنی: پاداششان را به حسب نیکوترین اعمالشان در اسلام مقرر می‌داریم. به قولی معنی این است: به آنان بیشتر و بهتر از آنچه که عمل کرده‌اند پاداش می‌دهیم چنان‌که می‌فرماید: (هر کس نیکی‌ای پیش آورد، برای او ده برابر همانند آن پاداش است) «انعام/۱۶۰».

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِن جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ

فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

«و به انسان سفارش کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند» و با آنان رفتاری نیکو که آن را می‌پسندند و دلها و خاطرهایشان به آن خوش می‌شود، در پیش گیرد و این میسر نیست جز با نیکی کردن به آنها و رعایت عواطف آنها زیرا پدر و مادر سبب

وجود انسانند و نهایت نیکی را به فرزندانشان کرده‌اند پس شایسته چنین رفتاری هستند. «وصیت: سفارش» در آیه کریمه به معنی «امر» است، یعنی: به انسان امر کردیم که نسبت به پدر و مادرش نیکی کند. «و اگر آنها با تو درکوشند تا چیزی را که بدان علم نداری، با من شریک گردانی پس، از آن دو اطاعت نکن» یعنی: اگر پدر و مادرت از تو خواستند و الزامت کردند بر این که با من معبودی را شریک گردانی که به خدا بودن آن علمی نداری پس از این خواسته آنان اطاعت نکن زیرا هیچ طاعتی از مخلوق در نافرمانی خالق پذیرفته نیست. فرمان دادن آنها به سایر معاصی و نافرمانی‌های خدای سبحان نیز، به درخواست شرک از سوی آنها ملحق می‌شود. بنابراین، نباید پدر و مادر در معصیت خدای سبحان مورد هیچ اطاعتی قرار بگیرند لذا اگر پدر و مادر تو را به آنچه که حرام است فرمان می‌دهند، از آنها فرمان نبر بلکه فقط از خدا عَلَّمَهُ فرمان ببر اما این فرمان دادن آنها به معصیت، نباید تو را از نیک رفتاری با آنها بازدارد. چنان‌که رسول خدا ﷺ چنین توصیه کرده‌اند. «بازگشت شما به سوی من است آن‌گاه به حقیقت آنچه می‌کردید، آگاهتان می‌سازم» یعنی: شما را از اعمال شایسته و ناشایست‌تان آگاه می‌کنم و هر یک را به آنچه که سزاوار آن است، جزا می‌دهم.

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول آیه کریمه از سعدبن‌ابی‌وقاص رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «مادرم به من گفت: مگر نه این است که خدا تو را به نیکی با والدین فرمان داده‌است؟ به‌خدا سوگند که نه غذایی می‌خورم و نه نوشابه‌ای می‌نوشم تا بمیرم یا کافر شوی! سپس یک شبانه‌روز هیچ چیز نخورد و نیاشامید و نه از آفتاب به سایه رفت آن‌گاه در شب و روز بعد نیز چنین کرد تا بدانجا که از حال رفت و سخت بی‌رمق شد. در این هنگام، سعد به‌نزد وی آمد و گفت: مادر جان! اگر تو صد جان داشته باشی و آن جانها یکایک از تنت بیرون روند، من کسی نیستم که دینم را فروگذارم، حال اگر می‌خواهی بخور و اگر می‌خواهی نخور. پس چون مادر سعد از کفر وی مأیوس شد، اعتصاب غذای خویش را شکست و خورد و نوش را از سر گرفت. سعد می‌گوید: این آیه درباره من نازل شد».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ﴿١﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح کرده‌اند، البته آنان را در زمره صالحان درمی‌آوریم» یعنی: در زمره کسانی که در صلاح و شایستگی راسخ‌قدم گردیده‌اند. باید دانست که صلاح از برزنده‌ترین صفات مؤمنان است و محل آرزوی پیامبران عليهم‌السلام بوده است.

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ آلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ﴿١٠﴾

«و از میان مردم کسانی هستند که می‌گویند: به خدا ایمان آورده‌ایم پس چون در خداوند آزار بینند» یعنی: چون در راه خداوند جل جلاله و به‌خاطر دین وی آزار بینند چنان‌که اهل کفر با اهل ایمان و اهل معاصی با اهل طاعات چنین روشی در پیش گرفته و به‌خاطر ایمان به خدا جل جلاله و عمل به اوامرش، مؤمنان و مطیعان را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. آری! چون در راه خداوند جل جلاله آزار ببینند، در این هنگام «فتنه مردم را» یعنی: آزار و اذیتی را که مردم بر آنان وارد می‌سازند تا آنها را از دینشان برگردانند «مانند عذاب خدا قرار می‌دهند» یعنی: از دیدن آزار و اذیت از سوی آنان بیقراری کرده، بر آن شکیبایی نمی‌ورزند و آن را در بزرگی و شدت خود مانند عذاب الهی می‌پندارند و از آزاردهندگان چنان اطاعت می‌کنند که از خدا جل جلاله اطاعت می‌کنند. به‌قولی: مراد از اینان، منافقانند که چون در راه خدا جل جلاله مورد آزار قرار بگیرند، از دین حق بازگشته و کافر می‌شوند. پس شایسته‌شان مؤمن این است که بر آزار و اذیت در راه خدا جل جلاله صبر و پایداری نموده و به‌خاطر این آزار و اذیتها از حق برنگشته و در نیمه راه سقوط نکند بلکه رویاروی این موانع بایستد و آنها را پشت سر بگذارد. البته اگر تحت فشار کفار قرار داشت، این پایداری و ثبات وی مانع از آن نیست که ظاهراً بر سبیل تقیه، با کفار موافقت نماید در حالی که قلبش بر ایمان مطمئن است.

«و اگر از جانب پروردگارت پیروزی‌ای رسد» به مؤمنان و غلبه و غنیمتی یابند؛ «می‌گویند» آن سقوط کنندگان در نیمه راه «ما با شما بودیم» یعنی: در دین شما بوده

و با شما علیه دشمنان یار و همکار بودیم. پس خدای عزوجل آنان را تکذیب کرده و می‌فرماید: «آیا خدا به آنچه در دلهای جهانیان است» از خیر و شر «داناتر نیست؟» پس چگونه این ادعای دروغین را به میان می‌آورند؟

این آیه ناظر بر گروهی است که در ایمانشان ضعف بود، به طوری که چون از کفار آزار می‌دیدند، با آنان همراهی و موافقت می‌کردند و چون قوت اسلام نمایان می‌شد و خدای عزوجل مؤمنان را در موضعی از مواضع و در سنگری از سنگرها نصرت می‌داد، می‌گفتند: ما با شما همراه بودیم.

وَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ ﴿١١﴾

«و قطعاً خدا مؤمنان را معلوم می‌دارد و یقیناً منافقان را نیز معلوم می‌دارد» یعنی: خداوند ﷻ دو گروه مؤمن و منافق را به وسیله آزمایش در سختی‌ها از یکدیگر جدا و متمایز گردانیده و اخلاص مخلصان و نفاق منافقان را آشکار می‌گرداند پس مخلص کسی است که از آزارهایی که می‌بیند، متزلزل نمی‌شود و در راه خدا چنانکه باید صبر و ثبات می‌ورزد و منافق کسی است که به چپ و راست متمایل می‌شود پس اگر به او از جانب کافران آزاری رسید، با آنان موافقت و همراهی و تبعیت کرده و به خدای عزوجل کافر می‌شود و اگر پرچم اسلام و قوت آن بر فراز شده خورشید پیروزی آن بدرخشد و نشانه‌های فتح و نصرت نمایان گردد، به سوی اسلام بازمی‌گردد و می‌پندارد که از مسلمانان است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٢﴾

«و کافران به مؤمنان گفتند: از راه ما پیروی کنید» رهرو راه و روش ما باشید، به دین ما درآیید و از دین خویش باز گردید «و ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم» یعنی: اگر پیروی از راه ما گناهی باشد که شما به سبب آن در هنگامه رستاخیز - چنانکه می‌گویید

- مورد مؤاخذه قرار می‌گیرید پس ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم تا این ما باشیم که به آن مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار می‌گیریم نه شما. با تأسف که جمله: «تو این کار را بکن و گناهت به گردن من!» مخصوصا میان عوام مردم در جوامع اسلامی بسیار رواج و رونق یافته است. پس خدای عزوجل در تکذیب آنان می‌فرماید: «و چیزی از گناهانشان را بردارنده نیستند» یعنی: آنها هیچ چیز از گناهی را که به برداشتن آن متعهد شده‌اند، بردارنده نیستند «قطعا آنان دروغگویند» در این سخن خویش که: «ما گناهانتان را به گردن می‌گیریم» زیرا هیچ‌کس گناه دیگری را به گردن نمی‌گیرد. مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره کفار قریش نازل شد.

وَلِيَحْمِلُوا ثِقَاتَهُمْ وَأَنْفَالًا مَّعَ أَنْفَالِهِمْ وَلَا يَسْتَأْذِنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿١٣﴾

«و قطعا برمی‌دارند» این گروه دعوتگر به سوی کفر «بارهای سنگین خود را» یعنی: گناهی را که خود مرتکب شده‌اند «و بارهای دیگری را با بارهای خود» یعنی: بی آن‌که از گناهان خود مرتکبان گناه چیزی کم شود، گناهان دیگری را با گناهان خود نیز برمی‌دارند. و آن، گناهان کسانی است که آنها را گمراه کرده و از هدایت به سوی ضلالت به در برده‌اند «و به‌راستی روز قیامت از آنچه افترا می‌بستند» یعنی: از دروغهایی که در دنیا به میان می‌آوردند؛ «مورد پرسش قرار می‌گیرند» همراه با سرکوب و سرزنش. در حدیث شریف آمده است: «هر کس به سوی هدایت فراخواند، برایش از مزد و پاداش همانند مزدهای کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که از پاداشهای خودشان چیزی کاسته شود. و هر کس به سوی گمراهی‌ای فراخواند، بر او از گناه همانند گناهان کسانی است که از وی تا روز قیامت پیروی کرده‌اند، بی آن‌که چیزی از گناهان خود آنان کاسته شود».

اینک مثالی عینی از رویارویی کفر و ایمان ارائه می‌شود:

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١٤﴾

«و به راستی نوح را به سوی قومش فرستادیم پس در میان آنها هزار سال منهای پنجاه سال درنگ کرد» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «نوح چهل سال داشت که به رسالت مبعوث شد، نهصد و پنجاه سال هم به دعوت الی الله در میان قومش مصروف بود و بعد از طوفان نیز شصت سال زندگی کرد تا نسل بشر بار دیگر رو به فزونی نهاد». در حدیث شریف آمده است: «اولین نبی که فرستاده شد، نوح علیه السلام بود».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «هم اکنون داشتن چنین عمر طولانی ای غیرطبیعی به نظر می رسد ولی ما این خبر را از صادق ترین منبع در عرصه هستی دریافت می کنیم، که این خود برهان روشن درستی آن است اما اگر بخواهیم آن را تفسیر کنیم، نیز می توانیم بگوییم: در آن زمان تعداد بشر اندک و محدود بوده اند پس بعید نیست که خدای سبحان به جای کثرت تعداد، به این نسل ها طول عمر بیشتری عنایت کرده باشد؛ برای این که زمین آبادان شود و حیات امتداد پیدا کند و چون نسل بشر روبه فزونی نهاد و زمین آبادان شد، دیگر سببی برای طولانی ساختن عمرها باقی نماند. این سنت که گفتیم؛ در عمر بسیاری دیگر از جانداران نیز قابل ملاحظه است و به هر مقدار که تعداد کم شود، عمر طولانی می شود چنان که می بینیم کرکس ها بعضا تا صدها سال عمر می کنند در حالی که یک مگس بیش از دو هفته عمر نمی کند».

این آیه پایدار سازنده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه دعوت است، گویی خطاب به ایشان گفته می شود: نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قومش را به سوی حق فراخواند و از آنان جز تعدادی اندک ایمان نیاوردند پس ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! تو سزاوارتر به آن هستی که بر این راه صبر و ثبات ورزی زیرا اندک مدتی است که در میان قوم خویش مانده ای و در همین اندک زمان، شمار امت و پیروانت بسیار بیشتر از شمار پیروان نوح علیه السلام است.

«پس طوفان آنان را فرو گرفت» بعد از تمام شدن مدت مذکور. طوفان: چیزی است که با کثرت و غلبه بر چیز دیگری احاطه کند، اعم از سیل تاریکی، یا تندباد. اما در اینجا مراد از آن، سیل فراگیری است که هم از آسمان بر آنان نازل شد و هم از زمین

برجوشید تا همگی را غرق کرد «در حالی که ستمکار بودند» یعنی: با کفر خویش ادامه‌دهنده ستم بودند و اندرزهای نوح علیه السلام در آنان هیچ سود و اثری نبخشید، با آن‌که نوح علیه السلام در تمام طول این مدت آنان را پندواند و هشدار می‌داد.

فَأَنجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ ﴿١٥﴾

«پس او و کشتی‌نشینان را نجات دادیم» یعنی: نوح و همراهانش در کشتی را که شامل فرزندان و پیروانش بودند، نجات دادیم. درباره شمار ایشان - بر چند قول - اختلاف نظر وجود دارد «و آن را» یعنی: کشتی را «آیتی برای عالمیان گردانیدیم» یعنی: عبرتی بزرگ برای آنان گردانیدیم زیرا این کشتی مدتی مدید برکوه «جودی» باقی بود. به‌قولی معنی این است: آن واقعه بلا را، یا آن نجات را، یا مجازات غرق‌شدن را، مایه عبرتی برای جهانیان گردانیدیم.

شایان ذکر است؛ بسیاری از نشانه‌ها در عصر ما حاکی از آن است که کشتی نوح تاکنون نیز در منطقه‌ای از کوه‌های «آارات» باقی است و ماهواره‌ها توانسته‌اند از محل آن عکس‌برداری کنند. قبل از آن نیز برخی از ساکنان ارمنستان توانستند به خود کشتی برسند. چنان‌که شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «من در زندان بودم که این خبر را از رادیوی اسرائیل شنیدم و شرایط برایم فراهم نبود که تاریخ شنیدن این خبر را ثبت کنم».

وَإِذْ هَبْنَا دَاوُودَ إِسْرَائِيلَ فَاتَّخَذَ مِنْهُمْ مِمَّا يَشَاءُ آلِهَةً مِمَّنْ شَاءَ فَتَوَلَّى وَسْعَ وَمَنْ ذُو الْقُنُودِ كَيْفَ يَشَاءُ لَوْلَا دَاوُودُ وَسْعُ إِذْ أَخَذَ الْمَلِكُ وَقْتَهَا لَقِطَعَ رِجَالَهُمْ كُلًّا دَاوُودَ بِحُكْمِ رَبِّهِ فَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاهْتَدَىٰ ۚ وَلَئِن لَّمْ يَظْهَرِ عَلَيْكَ إِسْرَائِيلُ فَاصْبِرْ ۚ إِنَّكَ بِالْأَعْيُنِ نَاصِرٌ ﴿١٦﴾

«و ابراهیم را» یعنی: یاد کن ابراهیم علیه السلام را «آن‌گاه که به قومش گفت: خدا را پرستید و از او پروا کنید» یعنی: خداوند جل جلاله را به پرستش یگانه و مخصوص قرار دهید و از این که چیزی را با او شریک گردانید، پروا دارید «این برای شما بهتر است» یعنی: پرستش خدا جل جلاله و پروا داشتن از وی برای شما از شرک بهتر است. و هرچند در شرک هیچ خیری نیست ولی حق تعالی آنان را برحسب اعتقادشان مورد خطاب قرار

داد و فرمود: «این برای شما بهتر است» «اگر می‌دانید» چیزی از علم را. یا می‌دانید به چنان دانستنی که به وسیله آن میان خیر و شر تمییز دهید.

إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾

ابراهیم علیه السلام خطاب به قومش افزود: «جز این نیست که شما به جای خداوند اوثانی را می‌پرستید» که نه سودی می‌بخشد و نه زیانی می‌رساند، نه می‌شنوند و نه می‌بینند. اوثان: عبارت از بتان است. به قولی: صنم، بتی است که از طلا یا نقره یا سرب ساخته می‌شود و وثن: بتی است که از گچ یا سنگ ساخته می‌شود «و بهتانی برمی‌سازید» یعنی: جز این نیست که شما بتانی را می‌پرستید که آنها را خود برمی‌سازید پس در این سخن خویش که اینها خدایانی قابل پرستش هستند، دروغ گوید «بی‌گمان کسانی را که به جای خداوند می‌پرستید، برای شما مالک روزی‌ای نیستند» یعنی: قادر نیستند بر این که چیزی از روزی را به شما ببخشند «پس روزی را نزد خداوند بجوید» یعنی: طلب و تمایل خویش در ارزاق را فقط نزد خدای عزوجل مطرح کنید زیرا فقط اوست که رزق همه نزد او می‌باشد پس، از فضلش از او درخواست کنید و فقط او را به یگانگی بخوانید «و او را پرستید» به یگانگی «و او را شکر گزارید» بر آنچه که به شما انعام نموده است «که به سوی او بازگردانیده می‌شوید» در روز قیامت لذا شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

وَإِنْ تَكْذِبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٨﴾

«و اگر دروغ می‌انگارید» رسالت من را «قطعا امتهای پیش از شما هم تکذیب کردند» پیامبرانی مانند نوح و ادریس (علیهما السلام) را. به قولی: این از سخن ابراهیم علیه السلام و به قولی دیگر: از کلام خدای سبحان است که در این صورت معنی چنین می‌شود: اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کنید، عجیب نیست زیرا شیوه کفار با پیامبران

پیشین نیز این چنین بوده است. ابن کثیر می گوید: «از سیاق آیات چنین پیداست که همه اینها حکایت سخنان ابراهیم علیه السلام است که با بیان آنها برای قومش، بر اثبات معاد حجت اقامه کرد زیرا خداوند جل جلاله بعد از همه این آیات در (آیه ۲۴) می فرماید: ﴿فَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ...﴾: «پس نبود جواب قوم وی...». «و بر عهده پیامبر جز ابلاغ آشکار وظیفه ای نیست» یعنی: مأموریت پیامبر فقط این است که مردم را به سوی حق دعوت کند پس هدایت آنان بر عهده او نیست زیرا این کار در گستره توان او نمی باشد لذا بدانید که با این تکذیب هیچ زیانی به او نمی رسانید بلکه به خودتان زیان می رسانید.

أَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۗ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿۹۱﴾

«آیا ندیده اند که خداوند چگونه آفرینش را آغاز می کند سپس آن را اعاده می کند؟» یعنی: آیا نیندیشیده و ندانسته اند که چگونه خداوند جل جلاله آنان را ابتدائاً به شکل نطفه ای می آفریند، سپس از رحم مادر به سوی دنیا بیرونشان می آورد آن گاه بعد از این آنان را می میراند. همچنین آیا ندیده اند که سایر حیوانات و سایر نباتات، در آفرینش و مرگ خود چرخه معینی از عملیه پیچیده و نهایت دقیقی را طی می کنند؟ پس چون قدرت خدای سبحان را بر آغازگری و ایجاد دیدند و دانستند، باید بدانند که او بر تکرار و اعاده خلقت آنها نیز قادر است و هر دو امر در پیشگاه قدرت وی یکسان می باشد. «یرو: ندیده اند» در اینجا به معنی «یعلموا: ندانسته اند» است، یعنی: «آیا ندانسته اند؟». همزه استفهام برای انکار و نفی است و چون نفی برآمده از «لم» به آن پیوست شود، مفید اثبات می گردد، یعنی: قطعاً آنان دانسته اند. و مانند آن است: (الم نشرح...: آیا سینه ات را باز و منشرح نکردیم؟) «۹۴/۱» یعنی: کردیم. «بی گمان این» اعاده خلقت «بر خداوند آسان است» زیرا او چون امری را اراده کند، به او می گوید: «کن: موجود شو». پس بی درنگ موجود می شود.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢٠﴾

«بگو» ای پیامبر به تکذیب‌کنندگان رسالت. ولی اگر این آیه نیز در سیاق حکایت از سخنان ابراهیم علیه السلام باشد، معنی این است: و به ابراهیم علیه السلام وحی کردیم که به قوم بگو: «در زمین سفر کنید و بنگرید: خداوند چگونه آفرینش» پیشینیان شما را «آغاز کرده است» با وجود کثرت و اختلاف رنگها، طبایع و زبانهای آنها؟ و آثار پیشینیان بر وجود آنها دلالت می‌کند پس از مطالعه در این آثار به قدرت پرگستره و بی‌نهایت جل جلاله پی می‌برید.

شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «این فرموده خداوند متعال معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم می‌باشد و دلیل بر آن است که این قرآن همه زمانها و مکانها را می‌گنجد. چنان‌که دستور سیر و سفر در زمین و نگرش در کیفیت آغاز آفرینش، به ضرورت پژوهش در علم زیست‌شناسی و کاوش در طبقات زمین و علم باستان‌شناسی اشاره دارد و خود این مستلزم ایجاد موزه‌هایی در این رابطه است تا کسی که در زمین به قصد عبرت گرفتن گردش می‌کند، از دیدن آنها درس و اندرز بگیرد».

«سپس خداوند آن نشأت آخرت را پدید می‌آورد» برای بار دوم در هنگام رستاخیز. نشأت آخرت: زنده کردن خلق در روز قیامت است. این تعبیر، دلیل بر آن است که آغاز و اعاده آفرینش، دو نشأت است و هر یک از آنها ایجاد و اختراعی نو و بیرون آوردن از عدم به سوی وجود می‌باشد، تفاوتی که هست، در این است که آخرت ایجاد است بعد از ایجاد که مانند دارد در حالی که ایجاد اولیه در دنیا چنین نیست. «بی‌گمان خداوند بر هر کاری تواناست» و هیچ کاری - از جمله آغاز و تکرار آفرینش - او را عاجز نمی‌گرداند.

يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَن يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ﴿٢١﴾

«هر که را بخواهد عذاب می‌کند» و آنان کفار و عاصیانند «و به هر که بخواهد رحمت می‌آورد» با هدایت نمودن وی. که آنان مؤمنان به پروردگار بزرگ، عمل‌کنندگان به

اوامر و نواهی وی و تصدیق‌کنندگان پیامبران علیهم‌السلام می‌باشند «و به‌سوی او بازگردانده می‌شوید» بعد از مرگ خویش، نه به‌سوی غیر وی.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٢٢﴾

«و شما» ای دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی «عاجزکننده نیستید» پروردگار خویش را و نمی‌توانید از حکم و قضای وی بگریزید «نه در زمین و نه در آسمان» پس نه اهل زمین خدای سبحان را در زمین عاجز می‌توانند کرد و نه اهل آسمان در آسمان - اگر او را نافرمانی کنند. قطرب می‌گوید: «معنای آیه این است: شما دروغ‌انگاران رسالت‌های الهی، در آسمان نیز عاجزکننده خدا نیستید، چنانچه در آن باشید». ذکر آسمان در آیه کریمه، معجزه قرآنی بزرگی است زیرانشان از آن دارد که انسان به زودی راهی سفر آسمان خواهد شد. «و جز خدا برای شما ولی نیست» که با شما دوستی و همیاری نموده و متولی امور شما گردد و شما را از درگرفت خداوند جل جلاله بازدارد «و نه شما را نصرت‌دهنده‌ای است» که یاریتان داده و عذاب خداوند جل جلاله را از شما دفع کند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ أُولَئِكَ يَكُونُ مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٣﴾

«و کسانی که به آیات» تنزیلی یا تکوینی «خداوند» یا هر دوی آنها «و به لقای او» در آخرت «کفر ورزیدند» یعنی: منکر برانگیخته شدن پس از مرگ و مابعد آن شدند و به آنچه که پیامبران علیهم‌السلام به آنان خبر داده‌اند عمل نکردند؛ «آن گروه از رحمت من نومید شده‌اند» در دنیا زیرا نه کتابهای من در آنان تأثیر گذاشت و نه آنچه که پیامبران من از آن خبر داده‌اند و در روز قیامت نیز از رحمت من - که بهشت است - مأیوس می‌شوند «و آن گروه را عذابی دردناک است» در دنیا و آخرت.

فَمَا كَانَتْ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٤﴾

«پس جواب قومش» یعنی: جواب قوم ابراهیم عليه السلام بعد از آن که او آنان را به سوی یگانگی خدا جل جلاله فراخواند و این همه به آنان پند و اندرز گفت «جز این نبود که گفتند» بعضی به بعضی دیگر «او را بکشید یا بسوزانید» بعد از آن که در میدان حجت از پا درآمدند، نهایتاً بر سوزاندن وی همداستان شدند. این آیه - بعد از بیان چند آیه معترضه در خطاب با محمد صلى الله عليه وآله - بازگشتی به داستان ابراهیم عليه السلام است. یا کل آیات فوق چنان که ابن کثیر می گوید، حکایت از سخنان ابراهیم عليه السلام و در سیاق آن است. «پس خداوند او را از آتش نجات داد» و آتش را بر ابراهیم عليه السلام سرد و سلامتی بخش گردانید «بی شک در این» نجات دادن ابراهیم عليه السلام «برای قومی که ایمان می آورند، نشانه هایی است» قاطع بر وجود و یگانگی خداوند جل جلاله، از آنجا که آنها این آتش عظیم را برافروختند و ابراهیم عليه السلام را در آن افکندند اما آن آتش بر او هیچ تأثیر سوئی نکرد. دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به یادآوری مخصوص گردانید این است که فقط آنان از این نشانه ها سود می برند، نه کافران.

ابن کثیر می گوید: «ابراهیم عليه السلام روحش را برای خدای رحمان و جسمش را برای آتش سوزان بذل کرد و از این روی است که همه اهل ادیان بر محبت وی اجتماع کرده اند».

وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَّوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُم بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُم بَعْضًا وَمَأْوَنُكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ

﴿٢٥﴾

«و گفت» ابراهیم عليه السلام به قومش «جز این نیست که به جای خدا بتانی را به پرستش گرفته اید که آن هم برای دوستی میان شما در زندگی دنیاست» یعنی: شما برای الفت و محبت و همبستگی میان خود، به پرستش بتان رو آورده اید زیرا حول پرستش آنها گردهم می آید و از آن بیم دارید که اگر پرستش آنها را ترک کنید، دوستی و مودت

میان شما از بین برود پس حفظ دوستی فیما بین عاملی است که شما را بر پرستش بتان جمع گردانیده و گردهم آورده است «سپس روز قیامت بعضی از شما به بعضی دیگر کفر می‌ورزید» و همدیگر را رد و تخطئه می‌کنید. یعنی در آخرت وضع کاملاً بر عکس می‌شود و این دوستی و مودتی که بر بنیاد باطل اساس گذاری شده، به پایان می‌آید. به قولی معنی این است: در آخرت پرستشگران بتان از آنها و بتان از پرستشگران خویش بیزاری می‌جویند «و برخی از شما به برخی دیگر لعنت می‌فرستد» یعنی: هر گروهی دیگری را مورد لعن و طعن و نفرین قرار می‌دهد «و جایگاهتان آتش دوزخ است» یعنی: جایگاه پرستشگر و پرستش شده و پیرو و فرمانده همه در آنجاست «و برای شما یاورانی نیست» که با نصرت و یاری خویش شما را از عذاب دوزخ برهانند.

❖ فَأَمَّن لَّهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٦٧﴾

«پس لوط به او ایمان آورد» یعنی: لوط به ابراهیم عليه السلام ایمان آورد و او را در تمام آنچه که با خود از پیامهای حق آورده بود، تصدیق کرد. لوط عليه السلام برادرزاده ابراهیم عليه السلام بود که بعداً در حیات ابراهیم عليه السلام به سوی اهالی شهر سدوم به نبوت مبعوث شد «و گفت» ابراهیم عليه السلام «من به سوی پروردگار خود هجرت می‌کنم» یعنی: من از دیار قومم به جایی هجرت می‌کنم که بتوانم در آن پروردگارم را پرستش کنم. همان بود که از «کوثری» که قریه‌ای در سواد کوفه در عراق است به سوی «حران» و سپس از آنجا به شام هجرت کرد در حالی که برادرزاده‌اش لوط و همسرش ساره نیز با وی همراه بودند «بی‌گمان حق تعالی عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و نیرومندی است که مرا از دشمنانم باز می‌دارد، حکیمی است که کارهای وی همه به مقتضای حکمت است بنابراین، مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَءَاتَيْنَاهُ أُجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّا فِي

الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٣٧﴾

«و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و در ذریه‌اش نبوت و کتاب قرار دادیم» خداوند متعال با بخشیدن فرزندان، بر ابراهیم علیه السلام منت گذاشت پس اولین فرزند وی اسماعیل علیه السلام بود و حق تعالی بعد از او اسحاق و یعقوب فرزند اسحاق را که در حیات جدش ابراهیم علیه السلام متولد شد به او بخشید و در نسل وی پیامبری و کتاب را قرار داد زیرا بعد از ابراهیم علیه السلام هیچ پیامبری را نفرستاد جز از پشت وی. مراد از کتاب: جنس کتاب است که شامل تورات و انجیل و زبور و قرآن همه می‌شود. «و در دنیا پاداشش را به او دادیم» با بخشیدن فرزندان و به او خبر دادیم که نبوت در ایشان استمرار می‌یابد و پیروان همه آیین‌ها را دوستدار وی گردانیدیم، به طوری که همه ادعا می‌کنند که ابراهیم علیه السلام از آن ماست. همچنین در دنیا به او عمل شایسته و عاقبت نیکو عطا کردیم به طوری که تا قیامت مؤمنان بر وی درود می‌فرستند و با غیر این از نعمتها و موهبت‌ها در دنیا به او پاداش دادیم «و قطعاً او در آخرت از صالحان است» یعنی: از کاملان در صلاح و شایستگی و از مستحقان پاداش و عطای فراوان از سوی پروردگار سبحان است.

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَأَتُونَ الْفَحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ

الْعَالَمِينَ ﴿٣٨﴾

«و لوط را نیز» به رسالت فرستادیم «آن‌گاه که به قومش گفت: شما مرتکب فاحشه می‌شوید» فاحشه: خصلتی است در نهایت زشتی، که در اینجا عبارت از فعل لواط می‌باشد «که هیچ یک از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است» یعنی: لواط از آن روی عملی به غایت زشت است که قبل از شما احدی از مردم از هیچ گروه و نژادی، در ارتکاب آن پیشی نگرفته است.

أَيُّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَنْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٩﴾

«آیا شما با مردها درمی آمیزید» یعنی: با آنان مرتکب عمل لواط می شوید «و راه را قطع می کنید» به قولی: آنان با مسافرانی که از شهرشان می گذشتند، عمل لواط را انجام می دادند و به این سبب راه را قطع می کردند. به قولی دیگر: آنان بر رهگذران راه را بسته و به کشتار و چپاول آنان می پرداختند. به قولی دیگر: مراد قطع کردن راه توالد و تناسل است. «و در محافل خود مرتکب منکر می شوید» به قولی: آنان مردم را با سنگریزه زده و به غریبه ها بی احترامی کرده و در مجالس خویش باد شکم خالی می کردند و در برابر دیدگان یکدیگر با مردان عمل لواط را انجام می دادند و اعمالی دیگر جز اینها نیز نقل شده است.

«پس نبود پاسخ قومش جز این که گفتند: اگر از راستگویانی، عذاب خدا را برای ما بیاور» و جز این پاسخی دیگر ندادند، که این پاسخ، نشانه استمرارشان بر تکذیب و لجاجت و عناد بود بدین جهت، لوط پیامبر خدا ﷺ از خدای عزوجل علیه آنان چنین یاری خواست:

قَالَ رَبِّ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴿٣٠﴾

«گفت» لوط ﷺ «پروردگارا! مرا بر قوم فسادکار نصرت بخش» با فرود آوردن عذاب بر آنان. پس خدای عزوجل فرشتگانش را برای تعذیب آنان فرستاد و به ایشان فرمان داد که قبل از نازل کردن عذاب بر قوم لوط ﷺ، نزد ابراهیم ﷺ بروند و او را به تولد فرزندی برایش مژده دهند بدین جهت فرمود:

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّا أَهْلُهَا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

«و چون فرستادگان ما برای ابراهیم مژده آوردند» یعنی: مژده به دنیا آمدن فرزند وی اسحاق علیه السلام و فرزند فرزند وی یعقوب علیه السلام را «گفتند: ما اهل این قریه را هلاک کننده هستیم» یعنی: این سخن را به ابراهیم علیه السلام گفتند. مراد از قریه: شهر سدوم است که قوم لوط در آن زندگی می کردند «زیرا اهل آن ستمگر بودند» به سبب کفر و ارتکاب انواع معاصی. یادآور می شویم که این داستان به طور مفصل در سوره های «هود» و «حجر» گذشت.

قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا أُمَّرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٢﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «آخر لوط نیز در آنجاست» پس با وجود آن بی گناه، چگونه آن شهر را نابود می کنید؟ «گفتند: ما به کسانی که در آنجا هستند» از خوبان و بدان «داناتریم» نسبت به تو پس می دانیم که لوط هم در آنجاست «بی گمان او و خانواده اش را نجات می دهیم» از عذاب «جز زنش را که از باقی ماندگان است» در عذاب پس با عذاب شوندگان باقی می ماند و جزء نجات یافتگان نیست. دلیل این که خدای عزوجل به باقی ماندن زن لوط در عذاب حکم کرد، این بود که او قومش را بر ستمگری و گمراهی و گناه یاری می کرد لذا سزاوار جزایی همچون جزای آنان شد.

وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِوَىٰ بِهِمْ وَضَافَ بِهِمْ ذُرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيُكَ وَأَهْلِكَ إِلَّا أُمَّرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٣٣﴾

«و هنگامی که فرستادگان ما» یعنی: فرشتگان ما «به نزد لوط آمدند، به علت حضور ایشان ناراحت شد» لوط علیه السلام چون آنان را دید، از دیدنشان نگران و پریشان شد؛ زیرا

ایشان را از بشر پنداشت و از آنجا که آنها به صورت پسرانی زیباروی و نیک‌صورت آمده بودند، از تعرض قوم بدکارش بر ایشان ترسید «و برای آنان دلتنگ شد» یعنی: از کمک به آنان و حمایتشان احساس ناتوانی کرد، از این‌روی محزون و دلتنگ شد «گفتند: نترس و اندوهگین نباش» یعنی: بر ما از آزار قومت نترس و نگران و پریشان نباش زیرا آنان نمی‌توانند بر ما دست یابند «ما نجات‌دهنده تو و خانواده‌ات هستیم» از عذابی که خدای سبحان ما را به فرود آوردن آن بر آنان فرمان داده است «جز زنت که از باقی ماندگان است» در آتش عذاب. چنین بود که فرشتگان به لوط علیه السلام خبر دادند که آنان پیک هلاک قومش و نجات وی و خانواده‌اش - بجز زنش - هستند چنان‌که به ابراهیم علیه السلام نیز این خبر را دادند.

إِنَّمَا مَنزُورٌ عَلَىٰ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٣٤﴾

فرشتگان افزودند: «ما بر اهل این شهر رجزی را» یعنی: عذاب سختی را «از آسمان فرود آورنده هستیم» و آن سنگ‌باران کردنشان است. به‌قولی: مراد سوزاندنشان با آتشی است که از آسمان فرود می‌آید. به‌قولی دیگر: زلزله و سنگ‌باران است؛ چنان‌که در غیر این آیه، آمده‌است «به‌سبب آن که فسق می‌کردند» یعنی: به‌سبب فسق و نافرمانی‌شان.

وَلَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٣٥﴾

«و به‌راستی از آن نشانه‌ای روشن باقی گذاشتیم» یعنی: از شهر لوط بعد از هلاک کردن مردم آن، نشانه و دلالتی روشن و مایه‌پند و عبرتی باقی گذاشتیم «برای گروهی که خرد می‌ورزند» پس خردورزان روشنفکر و با بصیرت، از دیدن آن نشانه عبرت گرفته و در آن سخت تأمل و اندیشه می‌کنند. این نشانه عبارت است از: آثار عذابی که در آن شهر باقی مانده است، مانند سنگهایی که مردم شهر با آنها سنگباران شدند و مانند ویرانی دیار و زیروروشدن زمین آن شهر بر آنان و تبدیل شدن آن محل به دریاچه‌ای بدبو و متعفن.

وَإِلَىٰ مَدِينِكَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَتَّقُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ

مُفْسِدِينَ ﴿٣٦﴾

«و» فرستادیم «به سوی مدین برادرشان» در نسب و قومیت «شعیب را. گفت: ای قوم من! خدا را پرستید» یعنی: فقط او را به پرستش مخصوص گردانید «و به روز بازپسین امید داشته باشید» یعنی: توقع و انتظار روز بازپسین را داشته باشید و امروز در دنیا اعمالی را انجام دهید که در فردای آخرت عذاب حق تعالی را از شما بازدارد «و در زمین فساد برنیفروزید» عثو و عثی: سخت ترین فساد است. زیرا آنان علاوه بر این که به خدا عز وجله و پیامبرش کافر بودند، در معاملات از وزن و پیمان می کاستند و راه را بر مردم می زدند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جِثْمِينَ ﴿٣٧﴾

«پس او را تکذیب کردند و زلزله آنان را فرو گرفت» رجفه: زمین لرزه سخت است. همچنان بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام بر آنان فرود آمد که دلهایشان را از جا برکند «پس در دیارشان» یعنی: در شهر و خانه هایشان «از پا درآمدند» جاثم: بر زانوهای مرده بر زمین افتادند.

یادآور می شویم که داستان اهل مدین در سوره های «اعراف، هود و شعراء» به تفصیل گذشت.

وَعَادًا وَثَمُودًا وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسْكِنِهِمْ وَزَيْتٍ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ

فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ﴿٣٨﴾

«و عاد و ثمود را» تقدیر سخن چنین می شود: و دو قبیله عاد و ثمود را نیز هلاک ساختیم «و به راستی برایتان روشن شده است» فرجام ننگین هلاک ساختنشان «از مسکن هایشان» آن گاه که از برابر آنها عبور می کنید. یعنی: شما اعراب از برابر منطقه «حجر» که نزدیک وادی القری است، بسیار عبور و مرور می کنید و مسکن های

ویرانشان را خوب می‌شناسید همین طور از برابر «احقاف» که قریه‌ای از حضرموت در سرزمین یمن است، بسیار عبور و مرور می‌کنید لذا نشانه‌های روشنی را می‌بینید که می‌توانید از آنها درس عبرت گرفته و در آنها تدبیر و تأمل کنید «و شیطان کارهایشان را بر آنان آراست» مانند کفر و نافرمانی خداوند ﷻ را در نتیجه، کار و کردارشان را زیبا می‌دیدند «پس آنان را باز داشت» با این جلوه دادن‌ها و آراستن‌ها «از» پیمودن «راه» مستقیم و روشنی که انسان را به حق و حقیقت می‌رساند «با آن که صاحب بینش بودند» و با این بینایی و خرد می‌توانستند حق را با استدلال بشناسند ولی با وجود آن که دارای بینش بودند و نیروی اندیشه و دراکه خوبی داشتند اما این بصیرتشان هم به حالشان سودی نبخشید زیرا آنان بینش‌ها و اندیشه‌های خود را فقط صرف ظواهر و مظاهر دنیا کرده و آن را از روی تکبر و عناد، در کار تمییز دادن حق از باطل مصرف نکردند.

وَقُرُونٌ وَفِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ ﴿٣١﴾

«و قارون و فرعون و هامان را» نیز نابود کردیم. قارون ثروتمند متکبر، فرعون طاغوت خودکامه مستبد و هامان وزیر وی و یاری‌گرش بر ظلم بود «و به راستی موسی با نشانه‌های روشن نزد آنان آمد پس در زمین استکبار ورزیدند» و از عبادت خداوند ﷻ سرپیچیدند «و سبقت گیرنده نبودند» یعنی: با این استکبار و گردنکشی، از عذاب ما گریزنده نبودند.

فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ

يُظْلِمُونَ ﴿٤٠﴾

«پس هریک» یا هر گروه «از آنان را به گناهش گرفتار کردیم» یعنی: او را به سبب کفر و تکذیبش، مورد مجازات قرار دادیم. این تعبیر دلیل بر آن است که خدای عزوجل انسان را جز به سبب گناه فرو نمی گیرد.

«پس بعضی از آنان بودند که بر آنان شنبادی فرستادیم» یعنی: بادی را که با خود شن و سنگریزه می آورد. و آنان قوم لوط بودند.

«و بعضی از آنان بودند که بانگ مرگبار آنها را فرو گرفت» آنان ثمود و مردم مدین بودند.

«و بعضی از آنان بودند که آنها را به زمین فرو بردیم» که آنان قارون و یارانش بودند.

«و بعضی از آنان را غرق کردیم» که آنان قوم نوح علیه السلام و فرعون و هامان و قومشان بودند.

«و این خدا نبود که بر آنان ستم کند» با آنچه که بر سرشان از عذاب فرود آورد زیرا او قبل از آن که عذابشان کند، پیامبران خود را به سویشان فرستاد و کتابهای خویش را بر آنان نازل کرد «بلکه خود آنان بودند که بر خود ستم می کردند» با استمرار بر کفر و تکذیب پیامبران علیهم السلام و عمل به نافرمانیها و منهیات خداوند جل جلاله.

مَثَلُ الَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ ابْتِغَاءَ بِئْتٍ وَإِنَّا وَهَنٌ

الْبُيُوتِ لَبِئْتِ الْعَنكَبُوتُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

«مثل کسانی که به جای خدا سرورانی گرفتند» که با آنان دوستی و محبت ورزیده و در جهت برآوردن نیازهای خود به جای خداوند جل جلاله بر آنان تکیه می کنند، چه این سروران دروغین از جمادات باشند؛ مانند بتان سنگی و چوبی، چه از حیوانات باشند،

چه از فرشتگان، چه از زندگان باشند و چه از مردگان. آری! وصف و مثل اینان «چون وصف عنکبوت است که» با آب دهان خود «خانه‌ای برای خود ساخت» مسلم است که این خانه عنکبوتی هیچ نیازی را برای وی بر نمی‌آورد، نه در گرما، نه در سرما، نه در موقع بارش باران و نه هم این خانه او را از گزند دشمنان حفظ می‌کند. پس همچنین‌اند بتانی که از خدا بر گشتگان به جای خداوند عَلَّاهُ به دوستی و سروری گرفته‌اند زیرا این بتان برای آنان به هیچ وجهی از وجوه - نه در دنیا و نه در آخرت - نفعی نمی‌رسانند و از آنان شر و بلایی را دفع نمی‌کنند «و بی‌گمان سست‌ترین خانه‌ها خانه عنکبوت است» که هیچ خانه‌ای از خانه‌هایی که حشرات برای خود می‌سازند، از آن سست بنیادتر نیست «اگر می‌دانستند» که این معبودان و سرورانشان در حکم خانه عنکبوت‌اند، هرگز آنها را پرستش نمی‌کردند اما ندانستند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤٢﴾

«همانا خدا می‌داند که آنچه را غیر از وی می‌پرستند چیزی نیست» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! به کافران بگو: بی‌گمان خداوند عَلَّاهُ می‌داند که کفار چیزی را بجز وی نمی‌پرستند که نفع یا زیانی بتوانند برسانند پس در حقیقت این معبودان باطل چیزی نیستند «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی ذات غالب و پیروزمندی است که کارهای وی در نهایت محکمی و فرزوانگی است.

وَلِلَّهِ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ ﴿٤٣﴾

«و این مثلها را برای مردم می‌زنیم» یعنی: این مثل و غیر آن از مثلهایی را که در قرآن است، برای مردم می‌زنیم تا بیدار شوند و در نتیجه، آنچه که از فهم‌هایشان دور شده است، به اذهانشان نزدیک گردد «ولی جز دانشوران» و دانایان به وجود خداوند عَلَّاهُ و به اسما و صفات وی و جز استوارگامان ژرف‌نگر در عرصه علم «آنها را در نمی‌یابند» یعنی: مثل‌های ما را نمی‌فهمند و در آنها اندیشه نمی‌کنند. پس فقط دانایانند که در آنچه برایشان خوانده می‌شود و در آنچه که مشاهده می‌کنند، تدبر و تفکر می‌کنند.

این آیه بر فضیلت علم بر عقل دلالت می‌کند. امام احمد رحمته الله به این مناسبت از عمرو بن عاص رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله هزار مثل را فراگرفتم». که این خود درسی است بلیغ؛ زیرا نشان‌دهنده آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای نزدیک کردن معانی به اذهان مردم، از روش زدن مثل بسیار استفاده می‌کردند.

حَقَّ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٤﴾

آن‌گاه خداوند جل جلاله در تبیین قدرت عظیم خویش می‌فرماید: «خدا آسمانها و زمین را به حق آفرید» یعنی: به عدل و قسط آفرید در حالی که او در آفرینش آنها مصالح بندگانش را مدنظر داشت پس در این آفرینش هیچ‌کس او را کمک و یاری نکرده است «قطعا در این» آفرینش «برای مؤمنان نشانه‌ای است» یعنی: دلالتی است روشن بر این که حق تعالی در خلق و امر و الوهیت یگانه است.

أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ ﴿٤٥﴾

«بخوان» ای محمد صلی الله علیه و آله! «آنچه از کتاب که به سوی تو وحی شده است» یعنی: قرآن را همراه با تدبر در آیات و تفکر در معانی آن بخوان «و نماز» فریضه «را برپا دار» در اوقات آن و بر آن مواظبت کن «بی‌گمان نماز از فحشا و منکر باز می‌دارد» فحشا: عبارت است از اعمال زشت و ناپسندی مانند زنا. منکر: عبارت است از آنچه که در شریعت شناخته شده نیست و شرع و عقل آن را ناپسند می‌شناسد. البته معنای این که نماز از فحشا و منکر باز می‌دارد این است که: مواظبت بر نماز، سبب خودداری از ارتکاب گناه می‌شود، به‌جهت آن‌که انسان در نماز، خود را در محضر خدا جل جلاله می‌بیند، او را مراقب خود می‌داند، با او راز و نیاز می‌کند و در آیات او تدبر می‌نماید.

از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «من لم تنهه صلاته عن الفحشاء والمنکر لم یزد بها من الله إلا بعدا: هر کس نماز وی او را از

فحشا و منکر باز نداشت، با آن نماز جز دوری از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ چیز دیگری نیفزوده است». انس رضی الله عنه حکایت می‌کند که: جوانی از انصار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز جماعت می‌گزارد اما درعین حال دزدی و هیچ چیز از کارهای ناپسند را فرو نمی‌گذاشت، اصحاب جَلَّ جَلَالُهُ چگونگی حال او را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر دادند و ایشان در حدیث شریف فرمودند: «یقیناً نمازش به زودی او را باز خواهد داشت». پس دیرزمانی نگذشت که آن جوان توبه کرد و حالش به صلاح آمد آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا به شما نگفتم که نمازش او را به صلاح خواهد آورد؟».

«و قطعاً ذکر خدا بزرگتر است» یعنی: ذکر خدا جَلَّ جَلَالُهُ از همه عبادتها بزرگتر است زیرا این ذکر خدا جَلَّ جَلَالُهُ است که از فحشا و منکر بازمی‌دارد چراکه ترک فحشا و منکر جز از کسی که ذاکر خدا جَلَّ جَلَالُهُ و حاضر و ناظر داننده وی باشد، تحقق پیدا نمی‌کند و بی‌شک آنچه از این ذکر و یادآوری که در نماز است، رکن و پایه برتری آن بر سایر عبادتهاست.

ظاهر نص گویای این معنی است که ذکر دائم الله جَلَّ جَلَالُهُ دارای اثر بزرگتری در بازداشتن از فحشا و منکر نسبت به ذکر وی فقط در نماز است. اما ابن عباس رضی الله عنهما در معنای:

﴿وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ می‌گوید: ذکر و یادآوری خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از شما - چون او را بخوانید و به یاد آورید - بزرگتر از ذکر و یادآوری شما او راست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من ذکرنی فی نفسه ذکرتہ فی نفسی، و من ذکرنی فی ملا ذکرتہ فی ملا خیر منه: خدای عزوجل فرمود: هر کس مرا پیش خود یاد کند، او را پیش خود یاد می‌کنم و هر کس مرا در محضر جماعتی یاد نماید، او را در محضر جماعتی بهتر از آن یاد می‌کنم».

«و خدا می‌داند چه می‌کنید» پس در برابر خیر، به شما جزای خیر و در قبال شر و بدی، به شما جزای بد می‌دهد.

﴿ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي
 أَنْزَلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾ (٤٦)

«و مجادله نکنید» ای مؤمنان! «با اهل کتاب» یعنی: با یهود و نصارا «جز به شیوه‌ای که بهتر است» یعنی: جز با خصلتی که به اعتبار پاداش نیکوتر است و آن عبارت است از مقابله خشونت با نرمی و مقابله خشم با تحمل زیرا مقابله جدال و گفت‌وگو با این شیوه، یهود و نصارا را به حجتها و برهانهای خداوند ﷻ متوجه گردانیده و این بستر و این امید را پدید می‌آورد که شما را در امر پذیرش اسلام اجابت گویند، در حالی که جدال به شیوه خشونت، چنین اثر و ثمری ندارد. «مگر با کسانی از آنان» یعنی: با کسانی از یهود و نصارا «که ستم کرده‌اند» یعنی: با افراط در مجادله، از جاده رعایت ادب با مسلمانان به انحراف رفته‌اند و نرمی و ملایمت در آنان سودی نبخشید پس از مغالطه و خشونت در جدال با آنان باکی نیست و با آنان مجادله خشونت آمیز کنید «و بگویید: به آنچه بر ما فرو فرستاده شده» از قرآن «و آنچه بر شما فرو فرستاده شده» از تورات و انجیل «ایمان آوردیم» که همه از نزد خدای تبارک و تعالی نازل شده‌اند و این دو کتاب تا هنگام بعثت محمدی ﷺ و نزول شریعت اسلامی، شریعت ثابت الهی بوده‌اند. البته تحریفات و تبدیلات آنها، در این تصدیق ما داخل نمی‌شود «و خدای ما و خدای شما یکی است» نه برای او شریکی است، نه ضدی و نه همتایی «و ما فرمانبردار اویم» یعنی: مخصوصا ما امت محمد ﷺ فرمانبردار و مطیع پروردگار هستیم.

این آیه، تعلیم و آموزشی است برای ما که نوع و نحوه سخنی را که باید در اثنای گفت‌وگوی انتقادی با اهل کتاب به کار گیریم، مشخص می‌کند.

بخاری و نسائی از ابی هریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: اهل کتاب تورات را به زبان عبرانی خوانده و آن را برای اهل اسلام به زبان عربی تفسیر می‌کردند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «اهل کتاب را نه تصدیق کنید و نه تکذیب بلکه بگویید: به آنچه بر ما و بر شما نازل شده ایمان آوردیم و خدای ما و خدای شما یکی است و ما فرمانبردار او هستیم». همچنین بیهقی در کتاب «شعب» از جابر بن عبدالله رضی الله عنه

روایت کرده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «از اهل کتاب چیزی نپرسید زیرا آنان هرگز شما را هدایت نمی کنند - درحالی که خود گمراه شده اند - پس اگر از آنان سؤال کنید؛ یا باطلی را تصدیق کرده اید و یا حقی را تکذیب نموده اید، به خدا سوگند که اگر موسی عليه السلام زنده و در میان شما بود، برای او روا نبود جز این که از من پیروی کند».

صحیح این است که این آیه «محکم» است و به آیه «سیف» منسوخ نشده است.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ ءَاتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ ﴿٤٧﴾

«و همچنین ما بر تو کتاب را نازل کردیم» یعنی: مانند نازل کردن تورات و انجیل و غیر آنها بر پیامبران دیگر عليه السلام، ما قرآن را نیز بر تو نازل کردیم «پس کسانی که به آنان کتاب داده ایم، بدان ایمان می آورند» یعنی: کسانی که کتابهای پیشین را به حق خوانده و فراگرفته اند، به قرآن نیز ایمان می آورند؛ مانند عبدالله بن سلام، سلمان فارسی و همراهانشان «و از این گروه» اشاره به سوی مردم مکه است. به قولی: اشاره به سوی تمام اعراب است «کسانی هستند که به آن ایمان می آورند» یعنی: به قرآن «و آیات ما را» یعنی: آیات قرآن را با وجود آشکار بودن و دور بودن شبهه از آنها «جز کافران انکار نمی کنند» کافرانی که بر کفر خود مصمم اند؛ از مشرکان و اهل کتاب. جحدود: انکار چیزی به زبان است که در قلب ثابت می باشد.

وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآزْتَابَ الْمُبْطِلِينَ ﴿٤٨﴾

«و نبودی که قبل از آن هیچ کتابی را بخوانی» یعنی: ای محمد عليه السلام! تو پیش از قرآن هیچ کتابی را نمی خواندی و بر خواندن آن توانا نبودی زیرا تو شخص امی و ناخوانی هستی که نمی توانی بخوانی «و نه آن را با دست خود می نوشتی» زیرا تو بر نوشتن نیز توانا نیستی «وگرنه باطل اندیشان قطعاً به شک می افتادند» یعنی: اگر تو از کسانی می بودی که بر خواندن و نوشتن قادرند، قطعاً باطل اندیشان بداندیش می گفتند:

شاید آنچه را که او بر ما می‌خواند، از کتابهای پیشین الهی یا از کتابهایی یافته است که در باره اخبار و تواریخ امته تدوین شده‌اند. اما از آنجا که تو امی هستی و خواندن و نوشتن را نمی‌دانی، دیگر هرگز هیچ محلی برای شک و شبهه در آنها باقی نمی‌ماند. ابن‌کثیر می‌گوید: «رسول خدا ﷺ تا آخر حیاتشان نه می‌توانستند بخوانند و نه می‌توانستند بنویسند و نه حتی یک حرف یا یک سطر را به دست خود نوشته‌اند بلکه نویسندگانی داشتند که جلوی رویشان وحی و نامه‌هایشان را که به‌سوی سرزمینهای مختلف می‌فرستادند، می‌نوشتند. گفتنی است؛ حدیثی را که بعضا در مورد این که رسول خدا ﷺ قبل از رحلت خود نوشتن را آموختند، روایت کرده‌اند، حدیثی است ضعیف که هیچ اصلی ندارد».

بَلْ هُوَ آيَاتٌ يَبَيِّنُ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴿٤٩﴾

«بلکه آن» یعنی: قرآن «آیاتی روشن در سینه‌های کسانی است که دانش داده شده‌اند» یعنی: مؤمنانی که قرآن را در عهد رسول اکرم ﷺ حفظ کردند و نیز مؤمنانی که بعد از آن حضرت ﷺ قرآن را حفظ کرده و می‌نمایند، به آن دانایند. این دو ویژگی قرآن است که اولاً: آیات آن دارای اعجاز روشنی است و ثانیاً: آیات آن در سینه‌ها محفوظ است. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «قرآن را علما حفظ می‌کنند و خدای عزوجل حفظ و تلاوت و تفسیر آن را برایشان آسان می‌گرداند». «و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند» یعنی: کسانی که در ظلم و ستم از حد در گذشته‌اند، همانان که حق را می‌دانند اما از آن روی برمی‌تابند؛ آیات ما را انکار می‌کنند.

وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿٥٠﴾

«و گفتند» کفار مکه «چرا بر او از جانب پروردگارش معجزاتی نازل نشده است» مانند معجزات موسی عليه السلام، شتر صالح عليه السلام و معجزات مسیح عليه السلام «بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخشان «معجزات فقط نزد خداوند است» و او آنها را برهر کس از بندگانش که بخواهد و از هرگونه که بخواهد نازل می‌کند و کسی جز او بر این کار توانا نیست لذا

حق تعالی اگر بداند که شما با معجزات هدایت می‌شوید، قطعاً درخواست شما را اجابت می‌کند زیرا فرودآوردن معجزات بر او سهل و آسان است ولی او می‌داند که شما از این درخواست خویش، جز عناد و گردنکشی و آزمودن قصد دیگری ندارید، از این روی خواسته شما را اجابت نمی‌کند «و من فقط هشداردهنده‌ای آشکارم» که طبق مأموریت خویش، شما را بیم و هشدار داده و آنچنان که باید و شاید، حقایق را برای شما بیان می‌کنم و جز این هیچ چیز دیگر در قدرت و اختیار من نیست.

أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ فِي ذَٰلِكَ لَرْحَمَةٌ وَاذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾

«آیا برای آنان بس نیست که ما این کتاب را که بر آنان خوانده می‌شود بر تو نازل کرده‌ایم» یعنی: ای پیامبر! اگر آنان سرعناد ندارند و طالب حق و حقیقت هستند، آیا این کتاب به عنوان معجزه برایشان کافی نیست، کتابی که تو آنان را در مورد آن به مبارزه فراخوانده‌ای که مانند آن یا حداقل سوره‌ای مانند آن را بیاورند اما از آوردن آن عاجز شدند؟ پس اگر تو معجزات موسی و معجزات غیر وی از انبیاء^{علیهم‌السلام} را هم برای آنان می‌آوردی، هرگز ایمان نمی‌آوردند چنان‌که با قرآن ایمان نیاوردند «بی‌گمان در این» کتاب اعجازگر که معجزه‌ای مستمر در همه زمانها و مکانهاست «برای قومی که ایمان می‌آورند» به آنچه که تو از نزد پروردگار خویش آورده‌ای «رحمتی است» عظیم در دنیا و آخرت «و پندی است» در دنیا؛ که حقایق را با آن به یاد آورده و به سوی حق راه می‌یابند.

روایتی در بیان سبب نزول بیانگر آن است که افرادی از مسلمین نوشته‌هایی با خود آوردند که بعضی از شنیده‌هایشان از یهود در آن نقل شده بود پس این آیه کریمه نازل شد.

**قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا
بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٥٣﴾**

«بگو» ای پیامبر ﷺ! «کافی است خدا میان من و شما گواه باشد» به آنچه که میان من و شما روی داده است و کافی است که او بر صدق و حقانیت رسالتم گواه باشد «آنچه را که در آسمانها و زمین است می‌داند» بنابراین، به کار من و کار شما و حق من و حق شما آگاه است و هیچ چیز از این امور بر او پنهان نیست «و کسانی که به باطل» یعنی: به معبودان باطل «ایمان آورده‌اند و به خدا کفر ورزیده‌اند، آن گروه، همان زیانکارانند» در معامله خود، از آنجا که کفر را به بهای ایمان خریده‌اند و حتما جزای این کار خود را در خواهند یافت.

وَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٥٤﴾

«و» مشرکان «از تو عذاب را به شتاب می‌طلبند» از روی استهزا و تکذیب، گویی سخن گفتن از عذاب، بحثی مسخره است «و اگر میعادی معین در کار نبود» که خداوند ﷻ آن را برای عذابشان معین کرده‌است و آن میعاد؛ روز قیامت یا وقت مرگ آنان است «قطعا عذاب بر آنان نازل می‌شد» به طور عاجل، عذابی که به سبب گناهان خویش سزاوار آن هستند «و البته بی آن که خبردار شوند غافلگیرشان می‌کرد» یعنی: آن عذاب درحالی به‌سویشان در میعاد مقرر روی می‌آورد که از آمدن آن غافلند.

يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٥٥﴾

«از تو» ای پیامبر ﷺ! «به شتاب عذاب» دنیوی «را می‌طلبند و حال آن‌که جهنم قطعا بر کافران احاطه دارد» یعنی به آنان بگو: عذاب اخروی خواه‌ناخواه آمدنی است و شما را از آن گریزی نیست پس به‌زودی شما را در زمانی نزدیک فرامی‌گیرد زیرا هرآنچه که آمدنی باشد نزدیک است.

يَوْمَ يَفْسَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَيَقُولُ ذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٥﴾

«آن روز که عذاب از بالای سر آنها و از زیر پاهایشان» یعنی: از تمام جهات و جوانبشان «آنها را فرومی‌گیرد» پس چون عذاب بر این وصف آنان را فروگیرد، بی‌گمان جهنم به آنان احاطه کرده است «و می‌فرماید» خدای سبحان یا بعضی از فرشتگان وی از روی تهدید و توبیخ «آنچه را می‌کردید بچشید» یعنی: بچشید جزای آنچه را که از کفر و معاصی می‌کردید و بدانید که از عذاب ما گریزی ندارید.

يَعْبَادِي الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنِّي أَرْضِي بِكُمْ وَأَرْضِي بِكُمْ فَإِنِّي فَأَعْبُدُونَ ﴿٥٦﴾

«ای بندگان من که ایمان آورده‌اید! همانا زمین من فراخ است پس تنها مرا بندگی کنید» یعنی: اگر در مکه از نمایان کردن ایمان خود و از عمل آشکار به برنامه‌ها و احکام اسلام در تنگنا قرار دارید پس به جایی هجرت کنید که بتوانید دین خدا ﷻ را در آن بر پا دارید و اگر مجبورید که به‌خاطر پرهیز از آزار مشرکان دینتان را پنهان دارید، بدانید که سرزمینهای خداوند ﷻ گسترده و فراخ است پس به آن سرزمینها بروید و از تنگی و فشار بیرون آید تا عبادت من بر شما سهل و آسان شود و بتوانید شعایر و شرایع دین خود را به‌طور علنی و آشکار انجام دهید.

در حدیث شریف به روایت زبیر بن عوام رضی الله عنه آمده است: «البلاد بلاد الله، والعباد عباد الله، فحيثما أصبت خيراً فأقم: سرزمینها، سرزمینهای خداوند است و بندگان هم بندگان خداوند پس در هر جایی که به خیری رسیدی، در آنجا اقامت گزین».

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ ﴿٥٧﴾

«هر نفسی» یعنی: هر موجود و آفریده جاننداری «چشنده مرگ است، سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید» یعنی: هر نفسی از نفوس، به‌زودی در روزی از روزها طعم تلخ مرگ را خواه‌ناخواه خواهد چشید، چه در موطن و مقام خود باشد و چه در غربت و هجرت پس ترک اوطان و جدایی دوستان و اخوان بر شما دشوار نباشد زیرا بازگشت

همه شما به سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است و هر موجود زنده‌ای - هرچند مدت درنگ آن در این سرای دنیا طولانی شود - در راه سفر به سوی دارالقرار، قرار دارد.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نِعَمٌ أَجْرٌ الْعَمِلِينَ ﴿٥٨﴾

«و کسانی که ایمان آورده‌اند» به خدا جَلَّ جَلَلُهُ و پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «و کارهای شایسته کرده‌اند» کارهایی که شرعا به انجام آن مأمور بوده‌اند «قطعا آنان را در غرفه‌هایی از بهشت جای می‌دهیم» و فرود می‌آوریم «که از فرودست آنها جویباران روان است» یعنی: آن غرفه‌ها در جایگاههای بلند بهشت قرار دارد به طوری که از فرودست آنها جویباران جاری است «در آنجا جاودانند» یعنی: در غرفه‌ها، یا در بهشت جاودانند و هرگز نمی‌میرند «چه نیکو است پاداش عمل‌کنندگان» به اعمال صالح و نیک. در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه‌هایی است که بیرون آنها از درون آنها و درون آنها از بیرون آنها دیده می‌شود، خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنها را برای کسانی آماده کرده است که اطعام طعام کنند و کلام را پاک و زیبا گردانند و بر نماز و روزه پایبند باشند و به شب - در حالی که مردم در خوابند - قیام کنند».

این آیه ترغیب کننده و برانگیزاننده مؤمنان به سوی هجرت بوده و پیام آن به مؤمنان زیر فشار کفار این است که: گریزتان با دینتان در راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ، باید بر شما بسی گوارا باشد زیرا برای شما نزد پروردگارتان چنان عوض و پاداش بزرگی آماده شده است.

الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾

آری! «همان کسانی» را در غرفه‌هایی از بهشت که از فرودست آن جویباران روان است، جای می‌دهیم «که صبر کردند» و بر دشواریهای تکلیف، بر آزار مشرکان، بر هجرت به منظور انجام دادن آشکار مراسم و واجبات دینی خویش و بر غیر این از بلایا و محنتها شکیبایی ورزیدند «و به پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: امور خویش را

در هر اقدام و در هر امتناعی و در کلیه احوال خود - اعم از امور دین و دنیا - به حق تعالی تفویض می‌کنند.

وَكَأَيِّن مِّن دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٠﴾

«و چه بسیار جاندارانی که نمی‌توانند متحمل روزی خود شوند، خداست که روزی‌بخش آنها و شماس است و او شنوای داناست» یعنی: در دنیا بسیار جاندارانی هستند که به سبب ضعف و ناتوانی، یارای برداشت روزی خود و ذخیره کردن آن‌را ندارند بلکه فقط خدای عزوجل است که آنان و شما را نیز که توان این کار را دارید، از فضل خویش روزی می‌دهد پس با آن‌که شما بر تأمین نفقه زندگی‌تان قدرت دارید، چگونه بر خدای عزوجل توکل نمی‌کنید، در حالی که این جانداران ناتوان با وجود ضعف و ناتوانی‌شان، از ناحیه تأمین خود هیچ واهمه‌ای ندارند.

این آیه برای تقویت عزم کسانی است که قصد هجرت را دارند اما بیم فقر، ایشان را از آن باز می‌دارد.

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه وقتی نازل شد که رسول خدا ﷺ از اصحاب خویش در مکه خواستند که به مدینه هجرت کنند اما اصحاب گفتند: نه ما در آنجا سرا و زمینی داریم و نه کسی را که به ما نان‌وآبی بدهد. پس خدای عزوجل به ایشان خبر داد که رزق و روزی او به مکانی معین مخصوص نیست بلکه رزق او برای تمام خلقش، در هر جا و در هر مکانی که قرار داشته باشند، عام است و حتی ارزاق مهاجران در دیار هجرت بیشتر و پاکیزه‌تر است چنان‌که مهاجران صدر اسلام بعد از اندک‌زمانی، حکام کشورها و سرزمینهای سایر بلاد شدند.

در حدیث شریف آمده است: «سافروا تربحوا و صوموا تصحوا و اغزوا تغنموا: سفر کنید؛ سود می‌برید، روزه بگیرید؛ تندرست می‌شوید و جهاد کنید؛ غنیمت می‌یابید».

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿١١﴾

«و اگر از آنان بپرسی» یعنی: ای پیامبر ﷺ! اگر از مشرکان بپرسی؛ «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام کرده است؟ حتما می گویند: خداوند» یعنی: به انکار این حقیقت قادر نیستند «پس چگونه بیراهه برده می شوند؟» یعنی: چگونه بعد از این اعتراف، از اقرار به یگانگی خداوند ﷻ و این که او لاشریک است، برگردانیده می شوند؟.

اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

«خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد روزی را گشاده می گرداند و برای هر کس که بخواهد تنگ می گرداند» یعنی: گشاده ساختن رزق و روزی، یا تنگ گردانیدن آن، همانا از سوی خدای گشایشگر و تنگ سازنده روزی است پس آن را بر هر کس که بخواهد گشاده و بر هر کس که بخواهد تنگ می گرداند؛ برحسب آنچه که حکمتش اقتضا نماید «بی گمان خدا به هر چیزی داناست» لذا آنچه را که صلاح یا فساد بندگانش در آن است، می داند پس به مقتضای حکمت و مصلحت خویش می دهد و بازمی دارد بنابراین، باید بندگان حق تعالی بر او توکل کنند و امر او را فرمان برند.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٣﴾

«و اگر از آنان بپرسی» ای پیامبر ﷺ! «چه کسی از آسمان آبی فروفرستاده و بدان زمین را پس از پژمردنش زنده گردانید؟ حتما می گویند: الله» یعنی: آنها به این حقیقت معترفند پس این اعتراف آنها خود مستلزم و مقتضی بطلان شرک آوردن آنها به خدای سبحان است «بگو: الحمد لله» یعنی: ستایش می گویم خداوند ﷻ را بر این که حق را با من همراه، حجتم را بر آنان غالب و آنان را به این حقایق معترف گردانید

«بلکه بیشتر آنان تعقل نمی‌کنند» در تناقضی که با شرک خویش دچار آن شده‌اند پس بدین جهت، به مقتضای آنچه که بدان اعتراف کرده‌اند، عمل نمی‌کنند.

وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُمْ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٦٤﴾

«و این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست» از جنس آنچه که کودکان به آن سرگرم می‌شوند و با آن بازی می‌کنند. یعنی: زندگی دنیا هیچ دوام و بقایی ندارد و به سرعت سپری می‌شود «و البته زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است» زیرا سرای آخرت، سرای زندگی پاینده و فناپذیری است که هرگز زوال نمی‌پذیرد و مرگ، یا بیماری، یا هم‌وغمی آن را منغص و تلخ نمی‌گرداند «اگر می‌دانستند» چیزی از حقیقت را ولی نمی‌دانند زیرا اگر می‌دانستند، هرگز دار فانی ناپایدار را بر سرای باقی ترجیح نمی‌دانند ولی کافران جز به ظواهر دنیا علم و آگاهی ندارند.

فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا بَجَّحْتُهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَاهُمْ يُشْرِكُونَ ﴿٦٥﴾

«پس چون بر کشتی سوار می‌شوند» یعنی: کفار با وصف شرک و عنادی که دارند، وقتی سوار کشتی می‌شوند «خداوند را - در حالی که دین را برای او خالص می‌دارند - می‌خوانند» چرا که وقتی دریا توفانی شود و امواج بزرگ فراز آید و کفار از غرق شدن بیمناک گردند، در این هنگام امیدشان از اسباب مادی بریده می‌شود پس به فطرت خویش بازگشته و خداوند متعال را بی‌ریا و خالصانه به یگانگی می‌خوانند و در آن هنگام، به یاری خواندن بتان را فرومی‌گذارند زیرا می‌دانند که جز خدای سبحان هیچ نیروی دیگری نمی‌تواند این سختی بزرگ فرودآمده بر آنان را برطرف نماید «ولی چون آنان را به سوی خشکی رهاوند، بناگاه شرک می‌ورزند» یعنی: مجدداً به شرک برگشته و غیر خدای سبحان را می‌خوانند.

البته این شیوه کفار برخلاف شیوه مؤمنان با اخلاص است که پس از نجات از مهالک و سختی‌ها نعمت خدای عزوجل بر خویشان را شکر گزارده و نعمت‌ها را وسیله‌ای

برای افزونی طاعاتشان می گردانند. «اذا» حرفی است که بر تحقق بی درنگ ما بعد خود دلالت می کند.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَنَعُوا فَسَوْفَ يَكْفُرُونَ ﴿٦٦﴾

آری! مجدداً به شرک روی می آورند «تا در آنچه به آنان بخشیده ایم» از نعمت‌ها «کفران پیشه کنند» و ناسپاسی ورزند «و تا برخوردار شوند» از نعمتهای خداوند عز وجل به گونه‌ای که او نمی‌پسندد «پس به زودی می‌دانند» فرجام این عملکرد خویش و سختی و عذابی را که در پی آن خواهد آمد.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَنْخَضِفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفِيَاً أَبْطِلُ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَكْفُرُونَ ﴿٦٧﴾

«آیا ندیده‌اند» کفار قریش «که ما» مکه را برای آنان «حرمی امن قرار داده‌ایم» که از هجوم و قتل و اسارت و چپاول ایمن می‌باشند «و حال آن‌که مردم از پیرامونشان ربوده می‌شوند» یعنی: ساکنان حرم از آفات و بلیات زمینی‌ای که دیگر اعراب مبتلای آن هستند، در سلامت و عافیت قرار دارند زیرا اعراب دیگر همه‌وقت در معرض حملات و یورشهای مهاجمان قرار دارند، اموالشان توسط جنگجویان غارت می‌شود، سپاهیان مهاجم خونهایشان را بر زمین می‌ریزند و هرزگان و شیطانهای عرب، نوامیس و اموال و ارزشهایشان را مباح می‌شمارند، با این وجود «آیا به باطل ایمان می‌آورند» یعنی: آیا به شرک می‌گرایند، بعد از آن‌که حجت خداوند عز وجل بر آنان آشکار شده است «و به نعمت خداوند کفر می‌ورزند» ناسپاسی نعمت را به جای شکران آن قرار داده و به پیام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفر می‌ورزند؟!!

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: مشرکان مکه گفتند؛ ای محمد! علت دیگری ما را از پذیرش دین تو باز نمی‌دارد مگر بیم این که اگر ایمان آوریم، مردم عرب ما را از جا برمی‌کنند زیرا ما در اقلیت قرار داریم و اعراب پیرامون ما در اکثریت. همان بود که این آیه نازل شد.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ



«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد» یعنی: کسی ستمکارتر از آن کس نیست که می‌پندارد: خدای سبحان شریکی دارد، یا کسی ستمکارتر از آن کس نیست که بر خدای سبحان دروغ بافته و سخنی را به او نسبت می‌دهد که او آن را نگفته است «یا» کیست ستمکارتر از آن کس که «چون حق» یعنی پیامبر و کتاب و توحید «نزد او آید، آن را تکذیب کند؟ آیا جایگاه کافران در دوزخ نیست؟» استفهام برای تقریر و تثبیت است. یعنی: بی‌شک و شبهه، دوزخ اقامتگاه و جایگاه کافران است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

«و کسانی که در راه ما جهاد کرده‌اند» یعنی: کسانی که علیه نفس و شیطان جهاد کرده‌اند و جانهای خود را در دعوت به سوی الله ﷻ و برای طلب خشنودی وی به رنج و سختی درافکنده‌اند؛ «البته آنان را به راههای خود رهنمون می‌شویم» یعنی: به راههای خیر که ایشان را به سرمنزل خشنودی و رضای ما می‌رساند «و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است» با نصرت و یاری خویش در دنیا و دادن پاداش نیک در آخرت و هر کس که خدا ﷻ با او باشد، هرگز خوار و ذلیل نمی‌شود.

در حدیث شریف آمده است: «من عمل بما علم، ورثه الله علم ما لم يعلم: هر کس به آنچه که می‌داند عمل کند، خداوند ﷻ علم آنچه را که نمی‌داند به وی می‌بخشاید». ابوسلیمان دارانی می‌گوید: «مراد از جهاد در آیه کریمه، فقط جنگیدن با کفار نیست بلکه یاری دادن دین خدا ﷻ، مبارزه با باطل‌اندیشان، سرکوب ستمگران و در رأس همه، امر به معروف و نهی از منکر و مجاهده با نفس در طاعت حق تعالی است».

﴿سوره روم﴾

مکی است و دارای (۶۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان شکست رومیان از فارسیان و سپس خبر دادن از پیروزی آنان بعد از گذشت اندی سال، «روم» نامیده شد. البته این یکی از معجزات قرآن کریم است که از وقوع رخدادهای غیبی آینده‌ای خبر می‌دهد که به واقعیت می‌پیوندند.

الْم ۱

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

غَلَبَتِ الرُّومُ ۲

«رومیان شکست خوردند» از دست ایرانیان. ابن کثیر می‌گوید: «رومیان از نسل روم فرزند عیص فرزند اسحاق فرزند ابراهیم علیه السلام اند و بر دین نصرانیت بوده‌اند». مفسران نقل می‌کنند: «فارسیان که آتش پرست (مجوسی) بودند بر رومیان که اهل کتاب بودند، پیروز شدند و این واقعه چند سال قبل از هجرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه اتفاق افتاد پس کفار مکه از پیروزی فارسیان شادمان شده و گفتند: کسانی که بی کتاب بودند، بر کتابیان پیروز شدند. بدین سان، این پیروزی را به رخ مسلمانان می‌کشیدند اما مسلمانان دوست داشتند که رومیان بر فارسیان پیروز شوند چراکه آنان اهل کتاب آسمانی انجیل بودند. پس ابوبکر رضی الله عنه این موضوع را با رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان گذاشت. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «بدان که رومیان به زودی بر فارسیان پیروز می‌شوند». آن‌گاه او این خبر را به مشرکان داد. مشرکان به او گفتند: میان ما و خود میعاد بگذار پس اگر سخن ما در مورد پیروزی فارسیان مسلم شد، این.. و این.. تعداد شتر به ما بدهید و اگر سخن شما محقق شد و رومیان پیروز شدند، این.. و این.. تعداد شتر به شما می‌دهیم. چنین

بود که با ابوبکر رضی الله عنه شرط بندی کردند و ابوبکر رضی الله عنه میعاد پنج سال را میان خود و آنان شرط قرار داد. سپس به دستور رسول اکرم صلی الله علیه و آله این میعاد را تا نه سال افزایش داد و با گذشت این مدت بود که رومیان در این نوبت بر فارسیان پیروز شدند.

نسفی می گوید: «به قول قتاده، شرط بندی ابوبکر رضی الله عنه با مشرکان قبل از تحریم قمار بود ولی مذهب امام ابوحنیفه و امام محمد این است که عقدهای فاسد - مانند عقد ربا و غیر آن - در دار حرب میان مسلمانان و کفار جایز است. ایشان به همین داستان بر صحت چنین عقدهایی استدلال کرده اند.»

**فِي آذَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ﴿٣﴾ فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ
وَمِنْ بَعْدُ وَيَوْمَئِذٍ يَقْرَأُ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٤﴾ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ ﴿٥﴾**

آری! رومیان مغلوب شدند؛ «در نزدیکترین سرزمین» خود به سرزمین اعراب. به قولی: این سرزمین، الجزیره و به قولی دیگر: اذرعات شام بود «ولی آنان بعد از شکستشان به زودی غالب خواهند شد» یعنی: رومیان بعد از غلبه فارسیان بر آنان، به زودی در نوبت دوم بر فارسیان پیروز خواهند شد؛ «در عرض چند سال» بضع: از سه تا ده سال است. این آیات در زمانی نازل شد که شاه فارس (شاپور) بر سرزمین شام، سرزمین جزیره و دوردست ترین نقاط سرزمین روم غالب شده بود به طوری که هرقل امپراتور روم مجبور شد تا به قسطنطنیه پناه ببرد و او مدتی طولانی در آن قلعه در محاصره شاپور قرار داشت. اما هفت سال بعد از نزول سوره روم، یعنی دقیقاً در سال (۶۲۷م) بود که سپاه روم بر سپاه فارس در محلی به نام «نینوا» که بر سر رودخانه دجله واقع شده است پیروز شد، فارسیان شکست سختی خوردند و پیشگویی قرآن کریم به تحقق پیوست.

«فرجام کار در گذشته و آینده» یعنی: پیش از این پیروزی و بعد از آن «از آن خداست» یعنی: حق تعالی در قدرت بی انتها و اجرای احکام و سنن خویش، یکتا و یگانه است و همه این تحولات؛ از غلبه فارسیان در بار اول و غلبه رومیان در بار دوم،

به امر خدای سبحان و حکم وی می‌باشد «و آن روز» که رومیان غالب شوند «مؤمنان شادمان می‌شوند از نصرت الهی» یعنی: روزی که رومیان بر فارسیان در عرض چند سال پیروز شوند، در آن روز، مؤمنان از یاری الهی برای رومیان شادمان می‌شوند زیرا رومیان اهل کتاب بودند در حالی که فارسیان آتش می‌پرستیدند. گفتنی است که این پیروزی - چنان‌که ابن‌کثیر نقل می‌کند - در روز بدر اتفاق افتاد و مؤمنان به هر دو پیروزی شادمان شدند «هر که را بخواهد» که یاری دهد از بندگان خویش «یاری می‌دهد و اوست عزیز» یعنی: غالب و قاهر «رحیم» یعنی: بسیار مهربان به بندگان مؤمن خویش.

این آیات از معجزات رسول اکرم ﷺ است زیرا از وقوع وقایعی در آینده خبر می‌دهد که این وقایع چنان‌که خبر داده شد، محقق گردید.

وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ، وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾ يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴿٧﴾

«وعده خداست. خدا وعده‌اش را خلاف نمی‌کند» یعنی: خداوند ﷻ پیروزی رومیان بر فارسیان را وعده داده است و بی‌تردید او وعده خویش را خلاف نمی‌کند «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» که خداوند ﷻ وعده‌اش را خلاف نمی‌کند و آنان کفارند که: «از زندگی دنیا فقط ظاهری را می‌دانند» یعنی: آنها ظاهر آنچه را که از آرایشها و لذتهای دنیا و کاروبار زندگانی و اسباب به‌دست آوردن منافع دنیوی‌شان مشاهده می‌کنند، می‌شناسند و علم آنها از این امور فراتر نمی‌رود.

از این آیه چنین برمی‌آید که دنیا ظاهر و باطنی دارد، ظاهر آن همان آرایش‌ها و پیرایش‌هایی است که جهال دنیاپرست آن را می‌دانند و بدان دلبسته‌اند و باطن آن این است که زندگی دنیا پل و گذرگاهی به سوی حقیقت است و زندگی حقیقی و کامل در آخرت می‌باشد پس باید در دنیا از طاعت و عمل صالح برای آخرت توشه برگرفت «و حال آن‌که آنان از آخرت» که همانا نعمت بی‌زوال و لذت بی‌مثال و خالص است

«غافلند» یعنی: به آن التفاتی نمی‌کنند و آنچه را که مورد نیاز آخرت است، برای آن آماده نمی‌سازند.

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَائِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴿٨﴾

«آیا در خودشان اندیشه نکرده‌اند؟» یعنی: قطعاً اسباب اندیشیدن برایشان فراهم است و در قدم اول نزدیکترین چیز به آنها نسبت به سایر مخلوقات، خویشتن وجودی آنان می‌باشد پس اگر در وجود خودشان چنان‌که باید تفکر کنند، یقیناً به وحدانیت خداوند عز وجل و صداقت پیامبرانش پی می‌برند. به عبارتی دیگر: آیا در این که خدای عزوجل خود آنان را آفریده است در حالی که چیزی نبوده‌اند، نیندیشیده‌اند؟ «خداوند آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق» یعنی: به عدل، یا به حکمت «نیافریده است و تا سرآمدی معین» یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را تا سرآمد و میعاد معینی آفریده است که چون آن میعاد مقرر به سر آید، عمر آنها نیز به سر می‌آید و آن روز قیامت است. پس اگر کسی در این دو امر تفکر کند، یقیناً می‌داند که انسان و هستی برای حکمتی آفریده شده‌اند و حتماً هم به نقطه پایانی می‌رسند بنابراین، دنیا و مافیها در شرف زوال است و آخرت یقیناً آمدنی است «و بی‌گمان بسیاری از مردم به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: منکر زنده شدن پس از مرگ هستند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُظْلَمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

«آیا در زمین سیروسفر نکرده‌اند تا بنگرند که عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند» از طوایف کفاری که خدای سبحان آنان را به سبب کفر و انکار حق و تکذیبشان به

پیامبران علیهم السلام نبود کرد «چگونه بوده است؟» آخر، سرگذشت آنها همه عبرت آمیز و پند آموز است و عاقل کسی است که از دیگران پند بگیرد. یعنی: آنان در زمین گردش کرده و این حقایق را مشاهده کرده‌اند. «آنها بسی نیرومندتر از آنان بودند» یعنی: آن کفار نابودساخته شده، نسبت به کفار مکه و پیروانشان، در اسباب و امور دنیوی توانمندتر بودند «و زمین را کندوکاو کردند» یعنی: آن را شخم زده و برای کشت و کار آماده کرده و اسباب و ابزارهای این امر را به کار گرفتند همچنین آنها زمین را به منظور آبادانی آن زیروری کردند و در آن به کاوش پرداختند «و پیش از آنچه اینان آبادش کرده‌اند آن را آباد ساختند» یعنی: آن امتهای زمین را با ساختن بناها و گستراندن کشاورزی، بیش از مردم مکه آباد کردند زیرا امتهای پیشین - مانند عاد، ثمود و امثالشان - دارای عمرهای طولانی‌تر و بدنهای تنومندتر و در به دست آوردن اسباب زندگانی و وسایل تمدنی دارای موفقیت بیشتری بوده‌اند.

این آیه مظهري از مظاهر اعجاز قرآن کریم است زیرا نص آن ابعاد زمان و مکان را در نوردیده و به متن تاریخ و تمدن انسان در عصرهای پیشین قدم گذاشته است و کاوشهای باستانشناسی در عصر حاضر، گواه روشن اعجاز این آیه است.

«و رسولان با بینات» یعنی: با معجزه‌ها «به سویشان آمدند» ولی با این وجود، آنان به پیامبران علیهم السلام و پیامهای توحیدی‌شان ایمان نیاوردند و در نتیجه، خداوند جل جلاله نابودشان کرد «پس نبود که خداوند بر آنان ستم کند» با عذاب کردنشان «بلکه آنان خود در حق خویش ستم می کردند» با کفر، تکذیب و ارتکاب گناه.

ثُمَّ كَانَ عِقَابَ الَّذِينَ آسَأُوا السُّؤَالَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴿١٠﴾

«آن‌گاه عاقبت کسانی که بدی کردند، سوای شد» یعنی: عاقبت آنان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد زیرا در آخرت به سخت‌ترین عقوبت‌ها مجازات می‌شوند. به قولی: (سوای) نامی برای جهنم است چنان‌که (حسنی) نامی برای بهشت می‌باشد. «چراکه آیات خدا را تکذیب کردند» یعنی: از آن‌روی که آنان آیات الهی را که بر پیامبرانش نازل کرده بود تکذیب کردند، عاقبتشان بعد از عذاب دنیا بدتر هم شد. یا معنی این

است: تکذیب و تمسخر، عاقبت و سرانجام کسانی بود که مرتکب بدترین عملها شدند؛ و آن عبارت از شرک ورزیدن به خداوند متعال است «و به آنها» یعنی: به آیات الهی «استهزا می کردند» یعنی: علت عاقبت و فرجام زشت آنان که آتش دوزخ است، همین تکذیب و استهزایشان بود.

اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾

چون در آیه قبل خداوند عز وجل از عاقبت مجرمان که جهنم است، یاد کرد، در این آیه، به بیان حقیقت معاد و حشر پرداخته و بر این امر که مقوله اعاده و تجدید آفرینش مردم، از همان مقوله قدرت و اراده او بر آفرینش ابتدایی آنهاست، اقامه دلیل می کند: «خداست که آفرینش را آغاز می کند» یعنی: پدیده های خلقت را اولاً و ابتدائاً از کتم عدم می آفریند «سپس آن را تجدید می کند» یعنی: آنان را بعد از مرگ مجدداً زنده می کند چنان که در اول بوده اند «آن گاه به سوی او بازگردانیده می شوید» در روز قیامت به سوی موقف حساب پس نیکوکاران را در قبال نیکوکاریشان و بدکاران را در برابر بدکاریشان جزایی مناسب می دهد.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ﴿١٢﴾

«و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان نومید می گردند» یعنی: مشرکان - آن گاه که عذاب را مشاهده کنند - از هر خیری مأیوس و نا امید می شوند. مبلس: کسی است که ساکت و درمانده و رسوا و افسرده شده و از راه یافتن به حجت و دلیلی نومید گردیده است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ ﴿١٣﴾

«و برای آنان از شریکانشان» که آنها را در دنیا به جای خداوند عز وجل عبادت کرده اند «شفیعیانی نیست» که از عذاب خداوند عز وجل پناهشان دهند. تعبیر به صیغه (لم یکن: نبوده است) که بر زمان ماضی دلالت می کند، گویای تحقق قطعی این خبر است. «و خود»

در این وقت «به شریکانشان» یعنی: به خدایانی که آنها را در دنیا شرکای خدای سبحان می‌پنداشتند «کافرند» یعنی: در قیامت آنان منکر این امراند که آن بتان خدایانشان هستند زیرا در این هنگام می‌دانند که این معبودان باطل نه می‌توانند سودی به آنان برسانند و نه زیانی.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِذِنُفَرَّقُونَ ﴿١٤﴾

«و روزی که قیامت برپا گردد، آن روز مردم پراکنده می‌شوند» مؤمنان به بهشت و کافران به دوزخ می‌پیوندند و بدین‌گونه از هم جدا می‌شوند. قتاده می‌گوید: «به‌خدا سوگند که این جدایی‌ای است که بعد از آن هیچ‌گرد هم آمدنی نیست».

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿١٥﴾

«اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس، آنان در بوستانی سرخوش می‌گردند» یعنی: آنان در بهشت در شادی و سرخوشی، مورد اکرام و انعام قرار می‌گیرند. به‌قولی: مراد از «یحبرون» ساز و آوازی است که در بهشت می‌شنوند. ابن‌کثیر می‌گوید: «حبره: معنایی عام دارد که هر نوع فرحت و بهجت را شامل می‌شود».

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿١٦﴾

«و اما کسانی که کفر ورزیدند» به خداوند ﷻ «و آیات ما» یعنی: قرآن «و لقای آخرت» یعنی: زنده شدن پس از مرگ و بهشت و دوزخ «را تکذیب کردند پس آن گروه در عذاب حاضر ساخته می‌شوند» یعنی: در آن مقیم گردانیده می‌شوند، بی آن‌که عذاب از آنان سبک ساخته شود.

فَسُبِّحْنَ اللَّهَ حِينَ تُمَسُّونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ﴿١٧﴾

«پس تسبیح گوید خداوند را هنگامی که به شامگاه و به بامداد وارد می شوید» یعنی: چون این حقایق را دانستید، خداوند متعال را تسبیح گوید و او را از آنچه که سزاوار شأن وی نیست، به پاکی یاد کنید؛ با گفتن «سبحان الله» در بامدادان و شامگاهان. یا مراد از تسبیح در این آیه، نماز است.

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴿١٨﴾

«و ستایش از آن اوست در آسمانها و زمین و هنگام عصر و به هنگام نیمروزتان» ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «مراد از تسبیح در آیه قبل، نماز است لذا مراد از فرموده حق تعالی: (حین تمسون) نمازهای مغرب و عشاء است، مراد از: (حین تصبحون) نماز بامداد است، مراد از: (عشیا) نماز عصر است و مراد از: (حین تظهرون) نماز ظهر است. بنابراین، این دو آیه مجموعه هر پنج نماز را در بر می گیرند.

باید دانست که مخصوص ساختن این اوقات به گفتن تسبیح، بدان جهت است که در این اوقات نشانه‌های انتقال از حالی به حال دیگر و از زمانی به زمانی دیگر محسوس و نمایان است و در واقع این اوقات، تمام بخش‌های روز را دربر می گیرند. در حدیث شریف آمده است: «هر کس هنگام صبح ﴿فَسُبِّحْنَ اللَّهَ حِينَ تُمَسُّونَ...﴾ را بخواند، آنچه را که از وی (از اذکار) در شبش فوت شده است، دریافته و جبران کرده است و هر کس این آیه را در شامگاه بخواند، آنچه را که از وی در روزش فوت شده، جبران کرده است». مراد فوت شدن اذکار و اوراد است.

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١٩﴾

«زنده را از مرده بیرون می آورد» مانند بیرون آوردن انسان از نطفه و بیرون آوردن جوجه از تخم «و مرده را از زنده بیرون می آورد» مانند بیرون آوردن نطفه و بیضه از حیوان. بعضی در معنای این دو جمله گفته‌اند: مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن بیرون می آورد. «و زمین را پس از پژمردنش زنده می کند» با رویانیدن سبزه‌ها بعد از

خشک شدن آنها «و بدین گونه بیرون آورده می شوید» از قبرهایتان. یعنی: ایجاد و اعاده در قدرت ذات توانایی که بر بیرون آوردن اشیا از اضداد آنها تواناست، برابر و یکسان می باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ ﴿٢٠﴾

«و از آیات او» یعنی: از نشانه‌ها و دلایل درخشان حق تعالی بر عظمت، کمال و مطلقیت قدرتش و از جمله بر برانگیختن مجددتان «این است که شما را از خاک آفرید» یعنی: پدرتان آدم عليه السلام و شما را نیز در ضمن خلقت وی، از خاک آفرید. آری! پدر ما آدم عليه السلام از خاک آفریده شد و نسل وی از آب نطفه و آب نطفه از خون است، خون از غذا و غذا از سبزی‌ها و عناصر برآمده از خاک پس خلقت همه انسانها در نهایت از خاک است «سپس بناگاه شما بشری در زمین پراکنده شدید» یعنی: سپس از طریق تناسل و توالد، به شیوه‌ای که خداوند جل جلاله مقدر کرده است، از آدم عليه السلام پدید آمدید تا بدانجا که در گستره زمین پراکنده شدید.

در حدیث شریف آمده است: «همانا خداوند جل جلاله آدم را از مشت خاکی که آن را از تمام روی زمین برگرفت، آفرید لذا فرزندان آدم به مانند زمین (گونه‌گون) آفریده شدند و از آنان سپید، سرخ، سیاه و میان اینها از الوان؛ و نیز پلید، پاک، نرمخوی، درشت‌خوی و میان اینها (از طبایع) پدید آمد.»

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ

فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾

«و از آیات او این است که از خودتان برایتان همسرانی آفرید» یعنی: از جمله نشانه‌ها و دلالت‌هایی که به قدرت حق تعالی بر زنده ساختن پس از مرگ دلالت می کند، یکی این است که برای شما از جنس بشری شما زنانی آفرید که با آنان ازدواج می کنید. به قولی: مراد حوا علیها السلام است زیرا خداوند متعال او را از پهلوی آدم عليه السلام آفرید و زنان بعد از وی نیز از پشت مردان آفریده شده‌اند. «تا بدانها آرام گیرید»

یعنی: تا به همسرانتان انس و الفت گرفته و به آنان تمایل ورزید زیرا آرامش و راحت روانهایتان با این انس و الفت است «و در میان شما مودت و رحمت نهاد» یعنی: در میان مرد و همسرش در پرتو پیوند نکاح و در درون قلعه مستحکم آن، محبت و علاقه و شفقت و عشق قرار داد پس به وسیله این نکاح است که شما با یکدیگر مهر و عاطفه مبادله می‌کنید، بی آن‌که قبل از این میان شما شناخت و معرفتی باشد، چه رسد به مهر و محبت. مجاهد می‌گوید: «مودت؛ جماع است و رحمت؛ فرزند». «بی‌گمان در این» اموری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بزرگ و شگرف بر قدرت و حکمت خدای سبحان «برای گروهی که می‌اندیشند» و با اندیشیدن در این امور، به عظمت آفریدگار متعال پی می‌برند.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَخْيَافُ الْمَسَانِدِ وَالْوَيْكُرِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ



«و از جمله آیات او آفرینش آسمانها و زمین است» زیرا ذاتی که این اجرام بزرگ را آفرید و در آنها از عجایب صنع و شگفتی‌های آفرینش خویش پدیده‌هایی قرار داد که مایه عبرت اندیشه‌وران و متفکران است، همین ذات متعال، قادر است تا شما را بعد از مرگتان نیز بیافریند و از قبرهایتان برانگیزد. «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی زبانهای شما» یعنی: گویش‌ها و زبانهایی که با آن سخن می‌گویید؛ از عربی، عجمی، ترکی، رومی، لاتینی و غیر این از زبانها «و» نیز از جمله نشانه‌های اوست «گونه‌گونی رنگهای شما» از سفید و سیاه و سرخ و زرد بلکه حتی در هر فردی از افراد شما خصوصیتی وجود دارد که او را از غیر وی متمایز می‌گرداند، با آن‌که همگی شما فرزندان یک مرد و یک زن هستید و همه شما را نوع واحدی باهم جمع می‌کند که انسانیت است. آری! اگر این تنوع و گونه‌گونی نبود، بشر با چه مشکلاتی که روبه‌رو نمی‌شد؟ «قطعا در این امر نیز برای دانشوران نشانه‌هایی است» زیرا فقط دانشوران و صاحبان علم و بصیرت‌اندکه دلالت‌های روشن این آیات را بر وجود خدای عزوجل درمی‌یابند.

وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ
يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾

«و از جمله آیات» و نشانه‌های بزرگ «او خواب شما در شب و روز و طلب معاش شما از فضل اوست» آری! در شب به خواب می‌روید و در روز نیز گاهی برای استراحت می‌خواهید، مانند خواب قیلوله (وقت چاشت) شما. همچنین در روز و شب از فضل حق تعالی روزی می‌طلبید زیرا طلب روزی هم در روز و هم در شب روی می‌دهد. البته خواب شبیه مرگ و تکاپو و تلاش برای رفع نیازمندی‌ها و به‌دست آوردن روزی، شبیه به زندگی پس از مرگ است «بی‌گمان در این امر برای گروهی که گوش شنوا دارند» یعنی: برای کسانی که آیات و موعظه‌ها را اندیشمندانه می‌شنوند و با این نشانه‌ها بر عظمت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ و امکان رستاخیز استدلال می‌کنند؛ «نشانه‌هایی است» عظیم بر وجود و عظمت خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ.

دعای بی‌خوابی: در حدیث شریف به روایت زیدبن ثابت رضی الله عنه آمده است که فرمود: به من عارضه بیدارخوابی شب دست داد و از این امر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شکایت بردم، فرمودند: «بگو: اللهم غارت النجوم وهدأت العيون وأنت حي قيوم يا حي يا قيوم، أتم عيني وأهدء ليلي: بارخدایا! ستارگان غروب کردند و چشمها آرام گرفتند و تو زنده پاینده هستی. ای زنده پاینده! چشمهایم را بخوابان و شبم را آرامش بخش.»

وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾

«و از جمله آیات او این است که برق را برای بیم و امید به شما می‌نمایاند» بیم از صاعقه‌ها و امید به باران، بیم از این که یخ و سرما کشتزارها را نابود کند و امید به این که باران کشتزارها را زنده و خرم گرداند. برق شراره الکتریکی‌ای است که در نتیجه برخورد ابرها در جو پدیدار می‌شود و از آن رعد به‌وجود می‌آید. «و از آسمان آبی فرومی‌فرستد پس به وسیله آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌گرداند» با رستنی‌های

سبز و خرم، بعد از آن که زمین بر اثر خشکی و سفتی مرده بود «بی گمان در این امر برای گروهی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است» که خردورزان با این پدیده‌ها و نشانه‌ها، بر قدرت عظیم حق تعالی استدلال می‌کنند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴿٣٥﴾

«و از آیات او این است که آسمانها و زمین به فرمان او برپایند» یعنی: برپایی و برجایی آسمانها و زمین بدون ستونهای مرئی‌ای که بر آنها متکی باشند و بدون قرارگاهی که بر آن جای و قرار گیرند، از جمله نشانه‌های عظیم اراده و قدرت مطلقه خدای سبحان است «سپس چون به صلایی شما را از زمین فراخواند، بناگاه بیرون می‌آیید» از گورهایتان بدون درنگ و توقف چنان‌که شخص دعوت شده، مطیع دعوتگر خویش است. آری! چون خدای سبحان شما را فرامی‌خواند و می‌گوید: هان ای مردگان! از گورهایتان بیرون آیید؛ هیچ کس از پیشینیان و پسینیان باقی نمی‌ماند مگر این که بی‌درنگ از گور برخاسته و صحنه رستاخیز را می‌نگرد. یا مراد این است: با دیدن اسرافیل در صور از گورها بیرون می‌آیید.

وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَّهُ قَنُوتٌ ﴿٣٦﴾

«و هر که در آسمانها و زمین است» از تمام مخلوقات «از آن اوست» در ملک، در تصرف و در آفرینش و دیگران را هیچ چیز از این امور در تحت فرمان نیست «همگان فرمانبردار اویند» یعنی: همه - به رضا یا از روی اضطرار و درماندگی - برای پروردگار متعال به طاعت انقیاد و فرمان‌پذیری مطیع و به عبودیت و بندگی مقرر و معترفند. در حدیث شریف آمده است: «هر قنوتی در قرآن به معنی طاعت است». ملاحظه می‌کنیم که در این آیات، شش دلیل کلی بر ربوبیت و وحدانیت خدای سبحان بیان شده است.

وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَبُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

«و اوست آن کس که آفرینش را آغاز می کند و باز آن را تجدید می نماید» بعد از مرگ آن؛ به زندگانی ای همیشگی «و این کار بر او آسانتر است» مجاهد در توضیح معنی آن می گوید: «بازگردانیدن و تجدید حیات، بر خدای عزوجل از آفرینش ابتدایی آسانتر است هرچند که آفرینش ابتدایی و تجدید آن، هر دو بر او آسان می باشد». به قولی: مراد این است که تجدید و بازگردانیدن آفرینش در میان خلق آسانتر از آفرینش ابتدایی است، نه در نزد خالق متعال زیرا در پیش قدرت او این همه یکسان است «و مثل اعلی» یعنی: هر صفت برتر و والاتر بر زبان خلائق و زبان دلایل «در آسمانها و زمین از آن اوست» یعنی: حق تعالی با این فرموده اش: ﴿وَهُوَ أَهْوَبُ عَلَيْهِ﴾: (و اعاده آفرینش بر او آسانتر است)؛ برای شما در مورد آنچه که در معیارها و مقیاسهایتان سهل یا دشوار است مثلی زده است پس این مثل را عین متمثل ندانید و نپندارید که در پیشگاه قدرت مطلقه وی، آسانی و سختی ای وجود دارد زیرا کل ممکنات نسبت به قدرت او یکسان است و مثل برتر؛ یعنی صفت یگانگی برای اوست پس او را در آسمانها و زمین شبیه و مانندی نیست «و اوست عزیز» پیروزمند در ملکش، توانایی که هرگز مغلوب نمی شود «حکیم» است در سخنان و افعال خویش. در حدیث شریف قدسی آمده است: «خداوند متعال می فرماید: فرزند آدم مرا تکذیب کرد درحالی که این شایسته شأن وی نبود و مرا دشنام داد درحالی که این شایسته شأن وی نبود؛ اما تکذیب وی مرا در این سخن وی است: خداوند آن گونه که مرا در ابتدا آفریده است، مجدداً باز نمی گرداند. درحالی که آفرینش اول از اعاده آن بر من آسانتر نیست. و اما دشنام دادن وی مرا، در این سخن وی است: (خدا فرزندی برگرفته است) «بقره/۱۱۶» درحالی که من یگانه بی نیاز هستم، کسی که: (نه فرزند آورد و نه از کسی زاییده شده است و هیچ کس برای او همتا نیست) «اخلاص / ۴ - ۳».

ابن ابی حاتم از عکرمه در بیان سبب نزول روایت کرده است که گفت: کفار از طرح مسئله زنده کردن مردگان، در شگفتی و حیرت فرورفتند پس این آیه نازل شد.

ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

«خداوند برای شما از خودتان مثلی زده است» یعنی: چنان مثلی زده است که برگرفته و برآمده از خودتان است زیرا این مثل نزدیکترین چیز به اذهان شما بر بطلان شرک است: «آیا در آنچه به شما روزی داده ایم، از آنچه که یمین هایتان مالک آن شده است شریکانی دارید که در آن برابر و یکسان باشید» یعنی: آیا شما برای خودتان می پسندید که غلامان و کنیزانتان در تصرف اموالی که به شما روزی داده ایم، با شما برابر و یکسان بوده و در این اموال با شما مشارکت داشته باشند، بی آن که هیچ فرقی میان شما و آنان باشد؟ «و همانطور که شما از یکدیگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟» یعنی: چنان که از افراد آزاد شریک مال خود، بیمناکید و حساب می برید، از آنان هم بیمناک بوده و ملاحظه آنان را داشته باشید؟ لابد آنان در پاسخ این سؤال می گویند: نه! نمی پسندیم که با بردگانمان یکسان باشیم! پس چون شرکت میان بردگان و سرورانشان در چیزی که سروران مالک آن هستند، باطل شد در حالی که غلامان و کنیزان با آنان در بشریت همانند و همسانند، قطعاً شرکت میان خدای عزوجل و یکی از مخلوقاتش نیز باطل و بی اساس است زیرا از یک سو خلق، همگی بندگان خداوند متعال هستند و از سوی دیگر میان او و بندگانش هیچ گونه همانندی و مشابهتی نیست. آری! درحالی که شما تساوی میان خود و برده خویش را نمی پسندید پس چگونه این تساوی را برای رب الارباب و مالک بی چون همه آزادان و بردگان می پسندید و برخی از بندگان وی را برای وی شریک قرار می دهید؟ «بدین سان آیات خود را برای خردورزان به روشنی بیان می کنیم» باشد که در این مثلها بیندیشند.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: اهل شرک در مناسک حج چنین تلبیه می گفتند: «لبیک، اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک إلاّ شریکاً هو لک

تملکه و ما ملک: بارخدایا! به فرمان حاضریم، به فرمان حاضریم، برای تو شریکی نیست جز همان شریکی که او خود از آن توست، تو مالک اوایی و مالک هرآنچه که او مالک آن است». پس خداوند عز وجل نازل فرمود: ﴿هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ...﴾

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِّنْ نَّاصِرِينَ ﴿٣١﴾
 «نه، چنین نیست بلکه ستمکاران بی هیچ علمی از هوسهای خویش پیروی کرده اند» در پرستش بتان پس در آیات و نشانه های حق تعالی تفکر نکرده و در آنها نیندیشیده اند در حالی که نمی دانند که خود کاملاً در گمراهی قرار دارند «پس آن کس را که خدا بپراهش گذاشته، چه کسی هدایت می کند؟» یعنی: چنانچه خداوند عز وجل برایش هدایت را مقدر نکرده باشد، هیچ کس نیست که بر هدایت کردن وی توانا باشد «و برای آنان یاورانی نیست» که میان آنها و عذاب خدای سبحان حایل و مانع گردند.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

«پس رویت را به سوی این دین» مستقیم «بگردان، با حق گرایی» یعنی: پایدارانه و استوارانه روی به آن کن، بی هیچ گرایش و التفاتی به سوی غیر آن از ادیان باطل. این «فطرت خداوند» یعنی: خلقت و سرشتی است «که مردم را بر آن آفریده است» یعنی: خداوند عز وجل مردم را بر فطرت اسلام آفریده است و اگر عوارضی در آنان پدید نیاید که به سبب آن به کفر گرایند، آنها بر این سرشت خود پایدارند پس این فقط دین مستقیم الهی است که با فطرت بشری منسجم و هماهنگ می باشد. چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «هیچ نوزادی نیست مگر این که بر فطرت متولد می شود ولی پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می گردانند». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت عیاض آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روزی خطبه می خواندند و در خطبه خویش به نقل از خدای سبحان فرمودند: «من همه

بندگانم را حنیف و حق‌گرا آفریده‌ام ولی شیاطین به سوی آنها آمده و آنان را از دینشان گمراه ساختند و آنچه را که من حلال کرده بودم، بر آنان حرام گردانیدند». این آیه کریمه و احادیث شریف یاد شده، دلیل بر فطری بودن عقیده توحیدی و سلامت آفرینش اعتقاد در نهاد انسان است پس با تأثیرات محیط، افکار و القآت انحرافی و موروثی و تقلیدهای باطل دور از سلطه فکر و اندیشه است که عقیده پاک توحیدی تغییر می‌کند.

«در آفرینش الهی تبدیلی نیست» یعنی: آفرینش الهی را با پرستش غیر وی تغییر ندهید بلکه بر فطرت اسلام و توحید باقی و پایدار بمانید «دین استوار این است» یعنی: پایبندی به فطرت، همانا دین مستقیم و استوار است «ولی اکثر مردم» همچون کفار مکه در زمان نزول آیه «نمی‌دانند» این حقیقت را تا به آن عمل کنند و آن را در عینیت به کار بندند. چنان‌که امروز نیز، اکثریت خلق از این حقیقت جاهلند که فطرت بشری جز با رویکرد و گرایش به دین حنیف و پاک توحیدی، منسجم و هماهنگ نمی‌شود.

آن‌گاه خدای عزوجل این رهنمود خود را تکمیل کرده می‌فرماید:

﴿مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (۳۱)

«به‌سویش انابت کنید» یعنی: ای پیامبر! تو و همراهانت به‌سوی الله ﷻ روی آورید در حالی که با اخلاص عمل و پایبندی به فرامین وی به او رجوع‌کننده‌اید «و از او پروا بدارید» با اجتناب از نافرمانی‌ها و حاضر و ناظر دانستن وی «و نماز را برپا دارید» در اوقات آن و با پایبندی به فرایض، سنت‌ها و آداب آن، همان نمازی که به آن مأمور شده‌اید «و از مشرکان نباشید» که برای او شریک می‌آورند.

﴿مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِعَابًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ (۳۲)

آری! نباشید: «از کسانی که دینشان را پراکنده کردند و فرقه‌فرقه شدند» در دین، که مانند اهل بدعتها و هواها و یهود و نصاری، بعضی از بعضی دیگر، یعنی پیروان،

پیشوایان گمراه خود را در باطل مشایعت و همراهی می‌کنند «هر حزبی به آنچه که نزد خود دارند دلخوشند» یعنی: هر گروهی به آنچه که نزد آنها از دین بنا شده بر بنیاد باطل وجود دارد، شادمان و خرسنداند و می‌پندارند که برحقاند در حالی که از حق هیچ دستاویزی به همراه ندارند.

در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ پرسیدند: فرقه ناجیه از این گروهها کدام فرقه است؟ فرمودند: «فرقه‌ای که رهرو راه و روشی باشد که امروز من و اصحابم بر آن قرار داریم».

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ



«و چون به مردم ضری» یعنی: سختی، بلا، بیماری و قحطی ای «برسد، پروردگار خود را می‌خوانند» و به‌سوی او پناه برده، او را به فریادرسی می‌خوانند که آن بلا را از آنان بردارد «در حالی که به‌سوی او انابت کننده‌اند» یعنی: در حالی که به‌سوی او بازگشت‌کننده و توبه‌کاراند و به غیر او تکیه نمی‌کنند. که این قله توحید و یکتاپرستی است «سپس چون از جانب خود رحمتی به آنان بچشانند» با اجابت کردن دعایشان و برداشتن آن سختی‌ها و بلاها از آنان «بناگاه گروهی از آنان به پروردگارشان شرک می‌آورند» در عبادت و به‌سوی پرستش غیر الله ﷻ باز می‌گردند در حالی که می‌دانند کسی جز الله ﷻ آن بلا را از آنان برطرف نکرده‌است. پس یگانه‌پرستی‌شان در سختی‌ها، خود دلیل بر آن است که آنان فقط به‌خدای یگانه نیازمندند و این از بزرگترین ادله بر وجود فطرت بشری و بر این حقیقت است که فطرت بشر در اصل توحیدی است. این جمله، مفید برانگیختن تعجب از احوالشان است. یعنی: عجب! چگونه در هنگام فرود آمدن سختی‌ها، به‌وحدانیت خدای سبحان اعتراف می‌کنند اما وقتی این سختی‌ها از آنان برطرف ساخته می‌شود، مجدداً به شرک باز می‌گردند.

يَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

آری! به شرک باز می‌گردند «تا به آنچه به آنها بخشیده‌ایم، کفران ورزند» و ناسپاسی پیشه کنند، در حالی که نعمتهای الهی را انکار می‌کنند «پس برخوردار شوید» اندکی از کفر و ناسپاسی خویش «زودا که بدانید» آنچه را که این بهره‌مندی زوال‌پذیر، از عذاب دردناک در پی خواهد داشت. این تهدیدی سخت برای مشرکان است.

أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْا يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾

«یا مگر بر آنان برهانی نازل کرده‌ایم که» آن برهان و حجت «درباره آنچه به آن شرک می‌ورزند، سخن می‌گویند؟» بر شرک ورزیدنشان به خدای سبحان ناطق بوده و بر این امر که این کارشان حق است، دلالت می‌کند؟ که این استفهام بر سبیل انکار می‌باشد. یعنی: آنان بر شرک و گمراهی‌شان هیچ برهان و حجتی ندارند پس چگونه به خداوند عز وجل شریک می‌آورند؟!

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَمَّا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾

«و چون به مردم رحمتی بچشانیم» یعنی: فراوانی، نعمت، گشایش و عافیتی؛ مانند نزول باران، گشایش مالی، سلامتی و غیره «به آن شادمان می‌شوند» با سرمستی و گردنکشی و کبر، نه شادمانی‌ای همراه با شکر و اعتراف به نعمت «و اگر به آنان به‌خاطر کار و کردار پیشینشان» یعنی: به شومی گناهانشان «سیئه‌ای برسد» یعنی: سختی و رنجی برسد، به هر وصف و کیفیتی که باشد «بناگاه نومید می‌شوند» از رحمت الهی. قنوط: مأیوس شدن از رحمت است. ولی در آیه دیگری «هود/۱۱» خداوند متعال مؤمنان صابر را از این قاعده استثنا کرده است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت صهیب رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «شگفتا بر کار مؤمن، خداوند عز وجل در باره او هیچ حکمی نمی‌کند مگر این‌که آن حکم برایش خیر است؛ زیرا اگر به او نعمت و خوشحالی‌ای برسد، شکر می‌کند پس این، به خیر اوست و اگر به او بلا و رنجی برسد، صبر می‌کند و این نیز به خیر اوست».

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾

«آیا ندیده‌اند» و ندانسته‌اند «که خداست که روزی را برای هر کس» از بندگانش «که بخواهد، فراخ یا تنگ می‌گرداند» از روی امتحان و آزمایش و به مقتضای عدل و حکمت خویش؟ پس چرا از رحمت وی ناامید می‌شوند و توبه‌کارانه به سوی او باز نمی‌گردند تا او بار دیگر رحمت خویش را شامل حال آنان کند؟ «بی‌گمان در این» قبض و بسط نعمت «برای گروهی که ایمان می‌آورند نشانه‌هاست» که با این قبض و بسط، به سوی حق راه می‌یابند زیرا این امور بر کمال قدرت الهی دلالت می‌کند.

فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾

«پس» ای مؤمن! «به صاحب قرابت، حقش را بده» با نیکی کردن به او به وسیله انفاق و صدقه، پیوند رحم و غیره. احناف با این آیه بر وجوب انفاق برای محارمی که محتاج و نیازمند بوده و قادر به کسب و کار نمی‌باشند، استدلال کرده‌اند «و نیز» بده «به مسکین» حق وی را. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مسکین گدای دوره‌گرد بی‌مال و مکنت است». «و نیز» بده «به ابن السبیل» حقش را. حق مسکین این است که به وی صدقه بدهی و کمک کنی و حق ابن السبیل - یعنی شخص در راه مانده مسافری که نیاز به مال دارد - این است که او را مهمان کنی «این انفاق برای کسانی که در طلب خشنودی خدا هستند، بهتر است» یعنی: دادن حق این مستحقان، برای کسانی که قصد نزدیکی به خدای سبحان را دارند، بهتر از بخل و امساک است «و این گروهند که رستگارانند» یعنی: به خواسته خویش در بهشت و رضای الهی دست می‌یابند، از آنجا که در جهت رضای خدا جل جلاله و به خاطر به جا آوردن امر وی، انفاق کرده‌اند.

و از آنجا که انفاق در راه خدا جل جلاله مظهر پاکی و کرامت نفس است، اینک حق تعالی از ربا یاد می‌کند که در نقطه مقابل آن قرار داشته و مظهر بخل و آز و حق کشی می‌باشد:

وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبِّا لَيْرَبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرَبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ ذَكْوَرِ تُرِيدُونَ وَجَهَ اللَّهِ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾

«و آنچه می دهید از ربا» یعنی: از مال برای طلب افزایشی که در برابر خود عوضی نداشته باشد «تا در اموال مردم سود و افزایش بردارد» یعنی: تا بهره شما در اموال مردم افزون شود و رشد کند «پس» بدانید «که نزد خدا افزون نمی شود» یعنی: خداوند عز وجل در آن برکت نمی نهد. به قولی: تاویل آیه کریمه چنین نیست بلکه مراد از «ربا» در اینجا مخصوصا تعاملی است که میان مردم در مبادله هدایا مرسوم است، بدین سان که شخص به دوستش هدیه ای می دهد و در مقابل از او توقع هدیه و پاداش افزونتری را دارد. پس باید هدیه دهنده چنین قصدی نداشته و بداند که اگر هدیه دادن وی، برایش عوضی افزونتر از مال مردم را هم به دنبال آورد ولی آن عوض نزد خداوند عز وجل رشد نمی کند و صاحبش در قبال آن سزاوار پاداش الهی نیست. بنابراین، ربا در اینجا شامل آن چیزهایی است که انسان به دیگران می دهد تا بیشتر از آن را عوض بستانند، یا خدمتی است که انسان به کسی می کند تا از آن در دنیای خویش بهره مند گردد لذا نفعی که در قبال آن خدمت به او تعلق می گیرد، در نزد خداوند عز وجل رشد نمی کند.

شایان ذکر است که هدیه دادن به قصد رسیدن به هدیه و عوضی بهتر و افزونتر از آن، مخصوصا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حرام بود زیرا خداوند متعال خطاب به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ﴿وَلَا تَمْنُنَ تَسْتَكْبِرُ﴾: (و بخشش نکن که پاداش بزرگتر از آن را طلب کنی). اما این کار بر امت ایشان مباح است.

عکرمه می گوید: «ربا، بر دو گونه است، ربای حلال و ربای حرام؛ ربای حلال آن است که شخص هدیه می دهد و در قبال آن هدیه و عوضی افزونتر را توقع دارد - چنان که در این آیه آمده است - اما ربای حرام، عبارت از ربای دادوستد و ربای قرض است و آن عبارت از دادن چیزی و گرفتن بدلی در قبال آن همراه با شرطی در عقد است که شرط کردن آن مشروعیت ندارد». «و آنچه می دهید - از زکات - در طلب خشنودی خداوند» یعنی: آنچه می دهید از زکات و صدقاتی که در قبال آن جز پاداش و رضای

الهی، هیچ عوض و پاداشی را از کسی انتظار ندارید؛ «پس اینان همان فزونی یافتگانند» که در برابر هر حسنه، از ده برابر تا هفتصد برابر به آنها پاداش تعلق می‌گیرد. در حدیث شریف آمده است: «کسی از کسب و کار پاکیزه‌ای پیمانانه خرمایی را صدقه نمی‌دهد مگر این که خداوند آن را با دست راست خویش گرفته و برای صاحبش پرورش می‌دهد چنان‌که یکی از شما کره اسب خود را پرورش می‌دهد تا بدانجا که آن پیمانانه خرما، از کوه احد بزرگتر می‌شود».

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكَ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

ای مردم! «خدا، همان کسی است که شما را آفرید» اعم از مؤمن و مشرکتان را «و سپس به شما روزی بخشید» از هنگام تولد تا وقت وفاتتان «سپس شما را می‌میراند» در آخر عمر «باز زنده‌تان می‌کند» در آخرت برای حساب و جزا. پس فقط حق تعالی است که به این صفات مخصوص است و این کارهایی است که همه برای انسان قابل مشاهده می‌باشد «آیا از شریکانتان کسی هست که چیزی از این کارها را انجام دهد» یعنی: بیافریند، روزی دهد، بمیراند و باز زنده گرداند؟ واضح است که آنها می‌گویند: نه! در میان معبودان ما کسی نیست که چیزی از این کارها را انجام دهد، در این هنگام است که حجت بر آنان برپا می‌شود «او پاک و منزّه و والاتر است از آنچه شرک می‌آورند» یعنی: چون به عجز خویش معترف شدند، باید خداوند عَلَّامٌ را از شرک‌آوری‌هایشان به پاکی یاد کنند و او را از این امور، برتر و والاتر بدانند.

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

«فساد در بر و بحر آشکار شد» مراد از بحر، شهرها و روستاهایی است که در کنار رودخانه‌ها و در میان دریاها یا کرانه آنها قرار دارند و مراد از بر، شهرها و قریه‌هایی است که بر سر رودخانه‌ها و دریاها قرار ندارند. آری! فساد و تباهی در بر و بحر

آشکار شد «به سبب عملکرد مردم» یعنی: به سبب شرک و معاصی مردم. پس شرک و معاصی سبب ظهور فساد در جهان است.

ظهور فساد عبارت است از: بروز خلل در اشیا؛ مانند بروز قحطی و خشکسالی، کمبود ارزاق و اشیای مورد نیاز عامه، کثرت خوف و هراس، کساد نرخها، قلت درآمدها، زدن راهها، شیوع ستم، نابرابری، قتل، ترور و غیر اینها. البته صلاح و رونق کار زمین و آسمان با طاعت حق تعالی است بدین جهت در حدیث شریف آمده است: «بی گمان برپاداشتن حدی از حدود حق تعالی در زمین، برای اهل زمین از چهل روز باراندن باران مفیدتر است». آری! هرگاه عدالت برپا شد، خیر و برکت بسیار می شود، از این روی در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «فاجر چون بمیرد، عباد و بلاد و درختان و چهارپایان همه از شر وی احساس راحتی می کنند». آری! شرک و معاصی سبب ظهور فساد در عالم است و فلسفه وابسته کردن ظهور فساد به بروز شرک و معاصی این است: «تا خداوند برخی از آنچه را که کرده اند، به آنان بچشانند» یعنی: تا سزای بخشی از کار و کردارشان را در دنیا به آنان بچشانند، قبل از آن که در برابر تمام کار و کردارشان در آخرت مجازات شوند «باشد که آنان بازگردند» از گناهایی که در آن قرار دارند و به سوی خداوند ﷻ توبه کنند.

پس، از آیه کریمه چنین می فهمیم که هر فسادی در روی زمین روی می دهد، سبب آن انحراف از امر خدا ﷻ و شرک و کفر است و فساد عذابی است که خداوند متعال آن را نازل می کند تا انسان به اشتباه خویش در خط سیر زندگیش متوجه شده و به راه صلاح بازآید. پس هر کس دنیای فسادبار امروز را به درستی بشناسد، به نیاز انسان عصر حاضر به اسلام و رحمت آن، بیشتر پی می برد.

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانْ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾

«بگو» ای پیامبر! به تکذیب کنندگان رسالت «در زمین سیر کنید» یعنی: در اطراف و اکناف زمین بگردید و در آنچه که در زمین روی داده است، تأمل کنید «و بنگرید

عاقبت کسانی که پیش از این بودند چگونه بوده است» آثار برجای مانده امتهای پیشین - چون قبایل عاد و ثمود و مانند آنان از طوایف کفار - را مشاهده کنید تا بدانید که سرانجام آنان چگونه بوده است زیرا منازلشان خالی و بدون سکنه است و سرزمینهایشان به بیابانهای وحشتناکی تبدیل شده است «بیشترشان مشرک بودند» و همین بود سببی که سرانجام، کارشان را به این ورطه گاه کشانید.

فَأَقْرَهُ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ، مِنْ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَعُونَ ﴿٤٣﴾

«پس رویت را به سوی دین استوار بگردان» یعنی: ای محمد ﷺ! چون برایت روشن شد که فساد و تباهی بشر، معلول علت یاد شده است پس رویکردت را به سوی دین استوار و درست که همانا اسلام است، بگردان. البته دستور به رسول اکرم ﷺ، دستور به امتشان نیز می باشد «پیش از آن که روزی فرا رسد» یعنی: روز قیامت «که برایش بازگشتی از سوی خداوند نیست» یعنی: راهی به سوی بازگردانیدن و جلوگیری از وقوع آن در هنگام فرارسیدن میعاد آن وجود ندارد زیرا هیچ کس جز خداوند جل جلاله بر این کار قادر نیست و او هم که آن را بر نمی گرداند «در آن روز، متفرق می شوند» یعنی: مردم در روز قیامت از یکدیگر جدا و متفرق و دسته دسته می شوند، بهشتیان به بهشت می پیوندند و دوزخیان به دوزخ.

مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا نَفْسٍ يَمُدُّونَ ﴿٤٤﴾

«هر که کفر ورزد، کفرش به زیان اوست» یعنی: فرجام و کیفر کفرش که همانا آتش دوزخ است، دامنگیر اوست «و کسانی که کردار شایسته پیشه کنند پس برای خودشان آماده سازی می کنند» یعنی: برای خودشان بهشت را با کارهای شایسته آماده می سازند.

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾

«تا خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند جزا دهد» یعنی: بهشتیان و دوزخیان در روز قیامت از هم جدا ساخته می‌شوند تا خداوند عز وجل مؤمنان را به آنچه که سزاوار آند، پاداش دهد «از فضل خود» یعنی: از عطا و بخشش خود و بر مقداری هم که مستحق‌اند، به درجات و مراتبی بیفزاید که اندازه آن را جز خدای عزوجل کسی دیگر نمی‌داند «بی‌گمان او کافران را دوست نمی‌دارد» پس نفرت خداوند عز وجل از کافران، موجب خشم وی است و خشم وی عقوبتش را به دنبال دارد. این آیه بر این حقیقت دلالت می‌کند که حکمت پدید آوردن روز قیامت در درجه اول، همانا پاداش دادن مؤمنان با عمل است.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْأَنْهَارُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾

«و از نشانه‌های» قدرت و وحدانیت «وی آن است که بادهای بشارت آور را می‌فرستد» یعنی: بادهای خیر و رحمت را که بشارت آور بارانند؛ زیرا بادهای رحمت در مقدمه باران رحمت قرار دارند، که این بادها عبارتند از: بادهای شمال، صبا و جنوب اما باد دبور، باد عذاب است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «اللهم اجعلها رياحاً ولا تجعلها ريحاً: خدایا! باد را بادهای (رحمت) بگردان، نه باد (عذاب)». آری! بادهای رحمت را می‌فرستد «و تا به شما از رحمت خود بپشانند» که همانا باران، فراوانی، سرسبزی، شادمانی روح و غیر آن از نعمت‌هاست «و تا کشتی‌ها به فرمان وی روان گردند» در دریا به‌هنگام وزیدن این بادها «و تا از فضل او بجوید» یعنی: به وسیله تجارتی که کشتی‌ها حمل‌کننده آن هستند، طلب روزی کنید «و تا شکر گزارید» این نعمتها را و در نتیجه، خدای عزوجل را به یگانگی بپرستید و طاعت و عبادت بسیار انجام دهید.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَأَنْقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُومُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾

«و به تحقیق که پیش از تو» ای محمد ﷺ! «پیامبرانی را به سوی قومشان فرستادیم» چنان که تو را به سوی قوم و امت فرستادیم «پس بینات» یعنی: معجزات و حجت‌های روشنگر را «برایشان آوردند» اما آنها به این پیامبران عليه‌السلام کفر ورزیدند «پس از کسانی که اجرام کردند انتقام گرفتیم» اجرام: ارتکاب کفر و گناهان است. البته انتقام گرفتن حق تعالی از آنان، با هلاک ساختنشان در دنیا بود «و حق است بر ما» یعنی: بر ما ثابت و لازم است «نصرت دادن مؤمنان» که ما از روی فضل و کرم این وعده را بر خود لازم گردانیده‌ایم و ما به وعده خویش صادقیم و آن را خلاف نمی‌کنیم. در حدیث شریف آمده است: «هیچ شخص مسلمانی نیست که از آبروی برادر مسلمانش دفاع کند مگر این که بر خداوند جل جلاله حق است که از او آتش جهنم را برگرداند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کردند: ﴿وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾».

اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسْفًا فَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مِنْ يَسَاءٍ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾

«خدا همان ذاتی است که بادهای را می‌فرستد و ابری برمی‌انگیزد» از بخار آب دریاها و غیر آنها «پس آن را» یعنی: ابر را «در آسمان هرگونه بخواهد می‌گستراند» گاهی این ابرها را سیار می‌گرداند و گاهی ایستاده، گاهی پیوسته و فراگیر و گاهی پراکنده و تکه‌تکه، گاهی از زمین در مسافتی دور قرارشان می‌دهد و گاهی در مسافتی نزدیک «و آن را پاره‌پاره می‌گرداند» به قطعه‌های پراکنده که تمام جو را فرامی‌گیرند بلکه تکه ابرهایی ثابت یا سرگردانند «پس می‌بینی ودق را که از لابلای آن بیرون می‌آید» ودق: قطرات باران است «و چون آن را» یعنی: باران را «به آن بندگان که بخواهد برساند» یعنی: به سرزمینها و اراضی آنها «بناگاه آنان شادمانی می‌کنند» از آنجا که به این باران نیاز دارند و این باران نشانه گشایش و خرمی آنهاست.

وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْسِلِينَ ﴿٤٩﴾

«و بی شک پیش از آن که بر آنان فرو فرستاده شود، سخت نومید بودند» یعنی: آنها پیش از نزول باران، یا پیش از کشت و کار و باران، بسیار نومید یا سرخورده و پریشان حال بودند. تکرار برای تأکید است.

فَأَنْظِرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُعْجَىٰ الْمَوْقِفِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

«پس به سوی آثار رحمت خداوند» اعم از سبزی‌ها، میوه‌ها و کشتزارهایی که ناشی از فرو فرستادن باران و نمایانگر خرمی و فراوانی و وفور نعمت‌اند «بنگر» تا با مشاهده این آثار، بر یگانگی حق تعالی در این صنع شگفت‌آسا پی ببری و راه‌یابی. آری! بنگر «که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌گرداند» یعنی: بنگر به سوی کیفیت این زنده‌گردانیدن عجیب و این تحول بدیع برای زمین که با رویانیدن انواع رستنی‌ها پدید می‌آید «بی‌گمان این» مخترع‌اشیائی که ذکر شد «زنده‌کننده مردگان است» یعنی: البته او بر زنده کردنشان در آخرت و برانگیختن مجددشان تواناست چنان‌که زمین مرده را با باران زنده گردانید «و او بر هر چیزی تواناست» یعنی: حق تعالی دارای قدرتی عظیم و بی‌حدومرزی بوده و قدرتش بر تمام ممکنات یکسان و برابر می‌باشد و رستاخیز هم از جمله مقدرات اوست.

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾

«و اگر بادی بفرستیم» که آفت‌زا باشد و به سبب سوزان بودن خود، به میوه‌ها یا کشتزارها زیان برساند «پس آن را» یعنی: آن کشتزار، یا بار و بر و میوه خود را «زرد شده ببینند» از اثر سردی بادی که خدای عزوجل پس از سبز شدن آن، بر آن فرستاده است «قطعا پس از آن کفران می‌کنند» به خداوند عَلَّامٌ و نعمتهایش را انکار می‌نمایند.

این کفران نعمت، دلیل بر سرعت دگرگونی احوال، عدم صبر و شکیبایی و ضعف دل‌هایشان است و حالی اینچنین، البته حال اهل ایمان نیست.

فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الضُّعْفَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٤﴾

«پس در حقیقت تو نمی‌توانی به مردگان سخن بشنوانی» چون آنان را فراخوانی. پس همین طور به این گروه نیز نمی‌توانی سخن بشنوانی زیرا اینان حقایق را نمی‌فهمند، راه ثواب را نمی‌شناسند و مرده دلند لذا به این امید نباش که دعوت را بپذیرند. این دلجویی‌ای برای رسول خدا ﷺ در برابر اعراض و رویگردانی کفار از دعوت ایشان است «و این دعوت را به کران - آن‌گاه که» آنان را به سوی حق فراخوانده و به موعظه‌ها و اندرزهای الهی پند و اندرز دهی و آنان به جای گوش فرادادن «پشت‌کنان روی بگردانند - نمی‌توانی بشنوانی» اگر کسی گفت که: شخص ناشنوا به هر حال نمی‌شنود، چه به انسان رو کند و چه به وی پشت نماید پس فایده این تخصیص چیست؟ می‌گوییم: اگر ناشنوا روی به انسان داشته باشد با رمز و اشاره سخن را می‌فهمد ولی اگر پشت کرده باشد، نه می‌شنود و نه با اشاره و رمز می‌فهمد.

البته مفاد این آیه با سنت نبوی که بر امکان شنیدن مردگان تأکید می‌کند، در تعارض قرار ندارد زیرا مقصود از عدم شنوایدن به مردگان در این آیه، شنیدن تدبیر و فهم و پندگرفتنشان است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ کشتگانی را که در چاه بدر افکنده بودند، مورد خطاب قرار داده و آنان را سرزنش کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! از مخاطب قرار دادن قومی که اجسادشان گندیده است، چه سود؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، شما از آنان به آنچه می‌گویم شنواتر نیستید، آنها می‌شنوند ولی جواب داده نمی‌توانند». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرمودند: «هیچ کس بر قبر برادر مسلمانش که او را در دنیا می‌شناخته است نمی‌گذرد و بر وی سلام نمی‌دهد، جز این که خداوند روح وی را به وی برمی‌گرداند تا جواب سلام او را بدهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ

در تعلیم کیفیت سلام دادن بر کسانی که در گورهایند، به امت خویش دستور دادند تا مردگان را مانند زندگان مورد خطاب قرار داده و بگویند: «السلام علیکم أهل الدیار من المؤمنین وإنا إن شاء الله بکم لاحقون، یرحم الله المستقدمین منا ومنکم والمستأخرین، نسأل الله لنا ولکم العافیة: سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنان! ما نیز اگر خدا بخواهد به شما خواهیم پیوست، خداوند بر جلورفتگان ما و شما و بر دنبال آیندگان ما رحم کند، از خداوند برای خود و برای شما عافیت می طلبیم». شایان ذکر است که سلف صالح، بر این حکم اجماع دارند.

وَمَا أَنْتَ بِهَدَى الْعَمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ۗ إِنَّ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾

«و تو به راه آورنده نابینایان از گمراهی شان نیستی» زیرا نابینایان معنوی و کوردلان، از بینش و بصیرت بی بهره اند «نمی توانی جز به کسانی که به آیات ما ایمان می آورند، بشنوانی» زیرا این مؤمنانند که اهل تفکر و تدبر و راه بردن به سوی آثار برای پی بردن به وجود مؤثر می باشند «پس آنان مسلم اند» یعنی: فقط آنان اهل تسلیم و انقیاد برای حق و پیرو آن می باشند.

﴿الله الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً﴾

﴿يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾﴾

سپس خداوند متعال به منظور استدلال بر کمال قدرت خویش، مثل دیگری می زند و آن استدلال به آفرینش انسان بر چندین طور و مرحله مختلف است: «خداوند ذاتی است که شما را ابتدا ضعیف آفرید» معنای: (من ضعیف) این است که شما را از نطفه آفرید. به قولی: مراد حالت طفولیت و خردسالی انسان است «آن گاه بعد از آن ناتوانی، توانایی پدید آورد» که آن توانایی و نیرومندی جوانی است زیرا به هنگام جوانی است که نیروی انسان استحکام یافته و خلقت و ساختمان وجود وی استوار می گردد تا به کمال رشد و نیرومندی خویش می رسد «باز پس از توانایی ناتوانی و پیری قرار داد»

در هنگام بزرگسالی. شبیه: نهایت ناتوانی و شیب: سپید شدن موی است «هر چه بخواهد می‌آفریند» از تمام اشیاء و از آن جمله است آفرینش قوت و ضعف در فرزندان آدم علیه السلام «و اوست دانا» به تدبیر خویش و «توانا» بر آفرینش آنچه که اراده کند. که این دگرگون کردن احوال، آشکارترین دلیل بر وجود آن آفریدگار دانای تواناست.

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾

«و روزی که ساعت» یعنی: قیامت «برپا شود» به قولی: قیامت را از آن روی ساعت نامیدند که در آخرین ساعت از ساعات دنیا برپا ساخته می‌شود. آری! آن‌گاه «مجرمان سوگند می‌خورند که جز ساعتی درنگ نکرده‌اند» در دنیا یا در گورهایشان پس مدت درنگشان را در دنیا بسیار کم می‌پندارند و - به سبب هول و هراس سخت روز قیامت - این پندار در اذهانشان چنان محکم و استوار می‌شود که بر آن سوگند هم می‌خورند. به قولی دیگر: مراد این است که در بیان این وقت هم دروغ گفتند چنان‌که قبل از آن در دنیا دروغ می‌گفتند «این گونه برگردانیده می‌شدند» به وسیله شیاطین در دنیا از راه حق و از راه راستی به دروغ‌گویی. و خود این، دلیل بر آن است که سوگندشان دروغ بوده است.

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾

«و گفتند کسانی که علم و ایمان داده شده‌اند» به قولی: مراد از اینان فرشتگانند. به قولی: پیامبرانند. به قولی: علمای امتهای دیگر و مؤمنان این امتند. نسفی همه اقوال در این رابطه را جمع کرده و می‌گوید: «آنان پیامبران و فرشتگان و مؤمنانند». از تعبیر به‌کار گرفته‌شده در این آیه چنین می‌فهمیم که علم و ایمان با هم، پدیدآورنده کمال است پس علم بدون ایمان هیچ ارزشی نداشته و ایمان بدون علم هم راه را بر گمراهی نفس نمی‌بندد و مریبان باید این درس را مد نظر داشته باشند. آری! کسانی که

علم و ایمان داده شده‌اند، می‌گویند: «قطعاً شما درنگ کرده‌اید» در زندگی‌تان و در گورهایتان «در کتاب خداوند» یعنی: به موجب علم خداوند ﷻ که در لوح محفوظ ثبت است «تا روز رستاخیز» نه چنان که می‌پندارید؛ مدت درنگ‌تان در دنیا اندک بوده است «پس این» وقتی که اکنون در آن قرار گرفته‌اید، همانا «روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانستید» که این روز حق است بلکه آن را از روی تکذیب و تمسخر، در دنیا به شتاب می‌طلبیدید.

فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾

«پس آن روز» روزی است «که به ستمکاران عذرخواهی‌شان سود نمی‌بخشد» یعنی: علم‌شان به این که قیامت برپا شده است، هیچ فایده‌ای به حالشان ندارد «و نه از آنان، بازگشت به سوی کسب خشنودی خداوند خواسته می‌شود» یعنی: آنان به سوی دورکردن این وضع از خودشان به وسیله توبه و اطاعت، فراخوانده نمی‌شوند چنان‌که در دنیا به سوی این امر فراخوانده می‌شدند. استعتاب: استرضا و طلب خشنودی است. و در صورتی که علیه کسی مرتکب جنایتی شده باشی، می‌گویی: «استعتبته فاعتبني: از او رضایت طلبیدم پس، از من راضی شد».

وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾

«و به راستی در این قرآن برای مردم از هرگونه مثلی زده‌ایم» از امثالی که آنان را به سوی توحید و یگانگی ما و راستگویی پیامبرانم راهنمایی می‌کند و هرگونه حجتی را که بر بطلان و ناروا بودن شرک دلالت می‌کند، برایشان آورده‌ایم چنان‌که این حجت‌ها را در این سوره کریمه به گونه‌های مختلف و با ادله و امثال گوناگون و به اشکال متعدد ارائه کرده‌ایم «واگر برای آنان آیتی بیاوری» از آیات قرآن که به این حقیقت‌ها ناطق است «قطعاً کافران می‌گویند: شما جز باطل‌اندیش نیستید» یعنی: ای

محمد! تو و یاران‌ت جز باطل‌اندیشان بیهوده‌گویی نیستید که از سحر و چیزهای دیگری که در بطلان شبیه آن هستند، پیروی می‌کنید.

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾

«این گونه، خداوند بر دلهای کسانی که نمی‌دانند» به علم سودمندی که به وسیله آن به سوی حق رهیاب گردیده و از باطل نجات یابند؛ «مهر می‌نهد» همانان که خدای عزوجل به علم ازلی خویش دانسته است که گمراهی را انتخاب می‌کنند. یعنی: این ادعایشان که سخت و آنچه از آیات را که برایشان آورده‌ای، باطل می‌پندارند، در حقیقت تکذیبی است که منشأ آن مهر زدن خداوند عزوجل بر دلهایشان به چنان مهر زدنی است که بر اثر آن با حق معارضه کرده و با آن عناد می‌ورزند و در برابر آن گردن نمی‌نهند.

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

«پس شکیبایی پیشه کن» بر سخنان آزاردهنده‌ای که از آنان می‌شنوی و در برابر افعال کفرآمیزی که از آنان می‌بینی «بی‌گمان وعده خداوند حق است» یعنی: بدان که خداوند عزوجل تو را به پیروزی بر آنان و برتر ساختن حجتت و غالب کردن دعوتت وعده داده است و وعده او حقی است که در آن هیچ‌گونه خلافی نیست پس حتما وعده‌اش تحقق پیدا می‌کند «و زنه‌ار تا کسانی که یقین ندارند» به وعده‌های خداوند عزوجل، تصدیق نمی‌کنند کتاب‌ها و پیامبرانش را و ایمان نمی‌آورند به آخرت «تو را به سبکی وا ندارند» و تو را از راه دینت و حقی که بر آن قرار داری، به‌در نبرند. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «علی‌ابن‌ابی‌طالب رضی‌الله‌عنه در حال خواندن نماز بامداد بود که مردی از خوارج خطاب به وی این آیه را خواند: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لِيَجْطَنَّ عَمَلُكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾: (اگر شرک آوری، بی‌گمان عملت هدر می‌رود و از زیانکاران خواهی بود) «زمر/۶۵». علی رضی‌الله‌عنه درحالی‌که در نماز خویش بود، به او چنین پاسخ داد: ﴿فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا

يَسْتَخَفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾: (شکيبایي پيشه کن، بی گمان وعده خداوند حق است و کسانی که یقین ندارند، تو را به سبکی وا ندارند).
این آیه به وجوب مواظبت و استمرار رسول اکرم ﷺ بر دعوت به سوی ایمان اشاره دارد.

﴿سوره لقمان﴾

مکی است و دارای (۳۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که دربرگیرنده داستان لقمان حکیم است، به نام «لقمان» نامیده شد، لقمانی که با شناخت و حدانیت خداوند عَلَّامٌ، با عبادت وی، امر به فضایل و نهی از منکرات و رذایل، جوهر حکمت را دریافت. در بیان سبب نزول روایت شده است: قریش از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مورد داستان لقمان با فرزندش سؤال کردند پس این سوره نازل شد.

الْتَّ

خوانده می شود: «الف، لام، میم» به قولی: افتتاح کردن پاره‌ای از سوره‌ها با حروف هجاء، برای توجه دادن به اعجاز قرآن کریم است. یعنی: بدانید که این قرآن مرکب از همان حروفی است که اعراب بدان تکلم می کنند پس آیا می توانند آیاتی مانند آیات آن را بیاورند؟.

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

«این آیات کتاب حکیم است» یعنی: آیات ذکرشده در این سوره، آیات قرآن کتاب حکمت آموز است و چگونه قرآن از حکمت برخوردار نباشد درحالی که کتاب خداوند حکیم است. پس قرآن حکیم است در احکام خود، حکیم است در راه‌حلهایی که برای درمان بیماریهای فردی و اجتماعی جامعه انسانی ارائه می کند، حکیم است در ترتیب آیات و سوره‌های خود و حکیم است در الفاظ و معانی خود. حکمت: نهادن یک چیز در جایگاه مناسب آن است.

هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾

«هدایت و رحمتی برای محسنان است» محسن: عمل کننده به نیکی ها، یا کسی است که خدا ﷻ را چنان عبادت می کند که گویی او را می بیند. چنان که در حدیث شریف آمده است: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسید که «احسان چیست؟» فرمودند: «احسان آن است که خدای عزوجل را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند». زیرا هر کس خداوند متعال را حاضر و ناظر دانست و به این امر یقین داشت که حق تعالی بر او در حین عملش آگاه است، چنین کسی خدا ﷻ را نیکو عبادت می کند و اعمال شایسته را در بهترین اوقات آن و در بهترین کیفیتی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را بدان رهنمون شده اند، انجام می دهد پس احسان و نیکو عمل کردنش، سبب فزونی هدایت وی و فزونی هدایت سبب پی درپی آمدن رحمت های حق تعالی بر وی می باشد.

سپس خداوند ﷻ محسنان را چنین معرفی می کند:

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾

«همان کسانی که نماز برپا می دارند و زکات می پردازند و هم ایشانند که به آخرت یقین دارند» حق تعالی سه اصل نماز، زکات و یقین به آخرت را مخصوصاً یادآوری کرد زیرا این سه اصل، تکیه گاه و استوانه اساسی عبادات اند و یقین به آخرت را به نماز و زکات ضمیمه کرد زیرا ایمان به آخرت است که صاحب خویش را به تقوای الهی و پیروی از هدایتش وامی دارد.

از این آیه برمی آید که بدون نماز و زکات و یقین به آخرت، احسانی در کار نیست.

أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾

«اینانند که از جانب پروردگارشان بر هدایتی هستند و اینانند که رستگارانند» در دنیا و آخرت. تفسیر نظیر این آیه، در اول سوره «بقره» گذشت.

به همین مناسبت، شیخ سعید حوی رحمته الله در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «محور سوره لقمان، آیات اول سوره بقره است و شما می‌توانید میان مقدمه سوره لقمان و مقدمه سوره بقره، پیوند کاملی را ببینید».

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾

«و از مردمان کسانی هستند که خریدار سخنان لاهوند» لهوالحدیث: هر چیزی است که مردم خود را به آن سرگرم می‌کنند؛ مانند آوازخوانی، موسیقی، افسانه‌گویی و داستان سرایی «تا مردم را از راه خدا گمراه سازند» یعنی: این سرگرمی‌های بیهوده را با این هدف پیروی می‌کنند تا دیگران را از راه هدایت و برنامه و روش حق گمراه سازند «بی هیچ علمی» یعنی: اینان خریدار سخنان لاهوند، حال آن‌که به آنچه که می‌خرند دانا نیستند، یا به تجارتی که سودآور یا زیان‌آور است، دانا نیستند بدین جهت است که خیر را به شر محض بدل خواسته‌اند لذا مردم را به سوی این سرگرمی‌ها می‌خوانند تا آنان قرآن را نشنوند و در آن تدبیر نکنند پس بی‌گمان کسانی که با این هدف خریدار سخنان سرگرم‌کننده باشند، سزاوار نکوهش‌اند «و آن را به ریشخند گیرند» یعنی: خریدار سخنان لاهو می‌شوند تا مردم را از راه خدا رحمته الله گمراه کرده و کتاب خدا رحمته الله را مسخره کنند و به ریشخند گیرند «این گروه برای آنان عذابی مهین است» عذاب مهین: عذاب سختی است که هر کس به آن درافتد، خوار و ذلیل می‌شود. آری! چنان‌که در دنیا به راه خداوند رحمته الله و آیات وی اهانت کردند، در آخرت با عذاب همیشگی مورد اهانت قرار می‌گیرند.

ابن جریر طبری از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت کرده‌است که فرمود: این آیه درباره مردی از قریش به‌نام نضر بن حارث نازل شد که کنیزکی آوازخوان را خریداری کرده بود و به‌مجرد این که می‌شنید کسی قصد ورود به اسلام را دارد، آن کنیزک آواز خوان را نزد او می‌برد و به وی می‌گفت: برای او غذا و آب بده و برایش آواز بخوان.

و به آن مرد می‌گفت: این بهتر از آن چیزی است که محمد ﷺ تو را به سوی آن - از نماز و روزه و جهاد - فرامی‌خواند.

مقاتل می‌گوید: «این آیه درباره نضربن حارث نازل شد که به منظور تجارت به سرزمین فارس می‌رفت پس، از آنجا کتابهای اعجمیان را می‌خرید و آنها را برای قریش روایت می‌کرد و می‌گفت: محمد شما را به شنیدن داستانهای عاد و ثمود فرامی‌خواند و من شما را به شنیدن داستانهای رستم و اسفندیار و اخبار امپراتوران فارس. پس مشرکان داستانهای او را گرم و نمکین دانسته و گوش دادن به قرآن را فرو می‌گذاشتند.

در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «دو آواز نفرین شده و از حق دورند و من از آنها نهی می‌کنم: صدای نی و صدای شیطانی (آوازخوانی) که به هنگام نغمه و شادی آواز می‌خواند و صدایی که در هنگام نزول مصیبت و بر سر و صورت زدن و گریبان چاک کردن است».

باید دانست که نزد فقها، آوازخوانی (غنا) حرام، همانا غنایی است که نفسها را بر حرام بجنباند و آنها را بر هوی و هوس برانگیزد. خواندن غزلیات و تشبیه‌هایی که سخنان بیهوده و شرم‌آور، ذکر اوصاف زنان و ذکر شراب و محرّمات دیگر در آن باشد، نیز به اتفاق فقها حرام است و گرفتن مزد هم در قبال آن جایز نیست. اما غنای مباح، غنایی است که از آنچه ذکر شد سالم باشد بنابراین، مقدار اندک آن در اوقات شادی - مانند عروسی و عید - و نیز به قصد ایجاد نشاط و انگیزه بر انجام دادن اعمال دشوار، جایز است چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ایجاد نشاط در هنگام حفر خندق پیرامون مدینه، آن را تجویز کردند. اما بدعت‌هایی که امروزه صوفی‌نمایان پدیدآورده‌اند - مانند سماع با آلات موسیقی - حرام است.

البته زدن طبل در جنگ حرام نیست زیرا روحیه سپاهیان را به هیجان می‌آورد و دشمن را مرعوب می‌سازد چنان‌که در روز تشریف‌آوری رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، استقبال کنندگان در جلوی روی آن حضرت صلی الله علیه و آله طبل زدند و ابوبکر رضی الله عنه خواست تا از آن

جلوگیری کند اما آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای ابابکر! بگذار طبل بزنند تا یهودیان بدانند که دین ما فراخ و آسان است»^(۱).

گفتنی است که از ابوحنیفه، شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله قول به مکروه بودن غنا (آوازخوانی) نقل شده است. ولی از زدن دف (دایره) در مجالس نکاح و عروسی باکی نیست.

وَإِذَا نُتِيَ عَلَيْهٗ أَبْشَانًا وَلَوْ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَسَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾

«و چون بر او آیات ما خوانده شود» یعنی: چون آیات قرآن بر این شخص استهزاکننده و خریدار لهُ خوانده شود؛ «مستکبرانه روی بر می گرداند» یعنی: از آیات قرآن اعراض می کند درحالی که سخت غرق تکبر است و خود را برتر از آن می پندارد که به آیات آن گوش فرادهد «چنان که گویی آن را شنیده است» با آن که آن را شنیده است «گویی در دو گوش وی وقری است» وقر: سنگینی یا ناشنوایی است «پس او

۱- شایسته مسلمانان است که هنگام رویارویی با دشمنان با قلوبشان رو به درگاه الهی آورند و از او درخواست یاری و پیروزی کنند و شکی نیست که قلب با این کار آرامش و قوت کامل می گیرد، آنچنانکه خداوند در سوره ی انفال می فرماید: **قَالَ تَعَالَى: ۷** **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيْتُمْ فَعِزَّةٌ فَاتَّبَتُوا وَأَذْكُرُوا لِلّٰهِ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** ﴿٤٥﴾ **۷** چ الانفال: ۴۵. در ضمن برپا کردن طبل و موسیقی هنگام نبرد و جنگ سنت مشرکین است و هیچ جایگاهی در اسلام ندارد. و بر مسلمین واجب است که از مشرکین تقلید نکنند و آنها را سرمشق و الگوی خود قرار ندهند، بلکه باید بر اساس دستورات خداوند حکیم و رسولش انجام وظیفه کنند.

ثانیا: مساله ی استقبال اهل مدینه از رسول الله صلی الله علیه وسلم با خواندن شعر طلع البدر علینا از لحاظ اسنادی ثابت نیست. امام بیهقی در کتاب دلائل النبوه با سندی معضل روایت کرده است، با وجود اینکه در این روایت به زدن دف و خواندن اناشید هیچ اشاره ای نشده است. حافظ ابن حجر نیز این حدیث را در فتح الباری تضعیف کرده است. (مصحح)

را به عذابی دردناک مژده بده» یعنی: به او خبر بده که در روز قیامت عذابی سخت دردناک در پیش دارد.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند» به خدا ﷻ و پیامبران و روز آخرت «و کارهای شایسته کرده‌اند» همان کارهایی که بدان مأمور شده‌اند «برای آنان باغهای پر ناز و نعمت است» در آخرت، که در آنها از انواع لذت‌های شادی‌بخش؛ اعم از خوردنی‌ها، آشامیدنی‌ها، پوشیدنی‌ها، مسکن‌ها، وسایل سواری و غیره نعمتهایی که هرگز در اذهانشان هم خطور نکرده است، بهره‌مند و متنعم می‌شوند.

خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٩﴾

«که در آن جاودانه‌اند» نه هرگز در آن فنا می‌گردند و نه هرگز از آن بیرون آورده می‌شوند «وعده خداوند حق است» یعنی: خداوند ﷻ این وعده را داده است و وعده او حق و راست است و هیچ خلافتی در آن نیست «و اوست عزیز» که هیچ غالب شونده‌ای بر وی غلبه نمی‌کند «حکیم» و فرزانه است در تمام کارها و سخنانش.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسِي أَنْ نَعْبُدَكُمْ وَبِثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾

«آسمانها را بدون ستونهایی که ببینید، آفرید» از این تعبیر می‌توان چنین برداشت کرد که آسمانها دارای ستونهایی هستند اما ما این ستونها را نمی‌بینیم و برای ما قابل رؤیت نیست. همچنین جایز است که معنی چنین باشد: آسمانها دارای ستونی نیست؛ نه مرئی و نه غیر مرئی. بنا بر تفسیر اول که تفسیر ابن عباس، مجاهد و عکرمه است، اشاره به ستونهای غیرمرئی، همان اشاره به قانون جاذبه است که در عصر جدید مظاهر آن شناخته شده است. «و در زمین کوههای استوار بیفگند» رواسی: کوههای راسخ و

استوار است «تا شما را نجنباند» یعنی: حق تعالی با کوههایی که بر زمین پی افگند و آنها را بر پشت زمین استوار گردانید، زمین را مستقر و ثابت گردانید تا حرکت آن به گونه‌ای با جنبش و تکان همراه نباشد که آرامش و استقرار را از شما سلب کند. این حقیقتی است که پیشرفتهای علمی در عصر ما، معنای گسترده آن را روشن کرده است «و در آن از هرگونه جنبنده‌ای پراکند» یعنی: از هر نوعی از انواع جنبندگان و جانوران در زمین آفرید به طوری که اشکال و الوان بی‌شمار آنها را جز آفریننده توانای آنها نمی‌داند «و از آسمان آبی نازل کردیم آن‌گاه در آن از هر زوج کریمی» یعنی: از هرگونه نوع و صنفی «رویاندیم» حق تعالی گیاهان و درختان متنوع را به سبب زیبایی رنگ و بسیاری منافع آنها که مظهري از مظاهر حکمت آنهاست، به صفت «کریم» وصف کرد.

هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ۗ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۱۱﴾

«این، آفرینش خداوند است پس به من نشان دهید، کسانی که غیر از اویند» از خدایان و معبودانی که شما پرستش می‌کنید «چه آفریده‌اند؟» آری! به من نشان دهید که این معبودان ادعایی شما چه چیزی آفریده‌اند که با آفرینش خدا ﷻ همطرازی کند، یا حداقل به آن نزدیک باشد، که به سبب آن نزد شما سزاوار پرستش گشتند؟ «بلکه ستمکاران» یعنی: مشرکان «در گمراهی آشکارند» پس خداوند متعال اولاً ستمگری آنان را تثبیت کرد و ثانیاً گمراهی‌شان را.

اینک بعد از آن که خدای عزوجل اعلام کرد که قرآن حکیم از بارگاه ذات باحکمتی است، داستان لقمان آغاز می‌شود. آری! این داستان می‌آید تا ادب فراگیری حکمت از خداوند ﷻ را به ما بیاموزد:

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ

حَمِيدٌ ﴿١٣﴾

«و به راستی ما به لقمان حکمت بخشیدیم» بیضاوی می گوید: «لقمان فرزند باعورا، خواهرزاده ایوب علیه السلام یا پسرخاله وی، از سیاهان نوبه مصر بود که مدتی طولانی زندگی کرد تا بدانجا که داوود علیه السلام را دریافت و از وی علم آموخت و اکثر اهل علم بر آنند که او پیامبر نیست. و حکمتی که خداوند متعال به او بخشیده بود، عبارت بود از: دانش، خرد، درست گویی و سخنان صواب». ابن کثیر می گوید: «لقمان برده حبشی نجاری بود، روزی مولایش به وی گفت: این گوسفند را برای ما ذبح کن. و چون لقمان آن را ذبح کرد، مولایش گفت: اینک پاکترین دو پاره گوشتش را از تنش بیرون آور! لقمان زبان و قلب آن را بیرون آورد. مدتی گذشت و باز مولایش به وی امر کرد تا گوسفندی را برایش ذبح کند و چون آن را ذبح کرد، به وی گفت: اکنون پلیدترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور! لقمان باز هم زبان و دل آن را بیرون آورد. مولایش به وی گفت: وقتی به تو دستور دادم که پاکترین دو پاره گوشت را از آن بیرون آور، تو دل و زبان آن را بیرون آوردی و اکنون هم که تو را به بیرون آوردن پلیدترین دو پاره گوشت از بدن آن دستور دادم، باز هم دل و زبان آن را بیرون آوردی، دلیل این کار چیست؟ لقمان گفت: زیرا اگر این دو پاک باشند، چیزی از آنها پاکتر نیست و اگر پلید گشتند، چیزی از آنها پلیدتر هم نیست». البته لقمان به سبب شکرگزاری خویش، از حکمت برخوردار شد.

«و هر کس شکر گزارد، همانا به سود خویش شکر گزارده است» زیرا فایده و حاصل این شکرگزاری به خود وی برمی گردد، چه با شکر است که انسان هم نعمت را پاس می دارد و حفظ می کند و هم به سبب شکر است که بنده از جانب خدای سبحان نعمتهای افزون تری را به سوی خویش جلب می کند «و هر کس کفران ورزد» یعنی: هر کس کفران و ناسپاسی نعمتها و انکار فضل و منت بزرگ خدای سبحان در بخشیدن آنها را، جانشین شکر گرداند؛ «در حقیقت خداوند بی نیاز است» از

شکرگزاری وی «و حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش از سوی خلق خویش است، هر چند کسی او را سپاس و ستایش نکوید.

وَلِذَٰلِكَ لَقَمْنٌ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَبْنَىٰ لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾

«و» یاد کن «هنگامی را که لقمان به پسر خویش - در حالی که او را پند می داد - گفت» یعنی: در حالی که لقمان فرزندش را با نصایح و اندرزهایی مورد خطاب قرار می داد که او را به پایداری بر توحید، ترغیب و از شرک باز دارد، به او گفت: «ای فرزندم! به خداوند شرک نیاور چرا که شرک ستمی است بزرگ» بلکه شرک بزرگترین ستمهاست زیرا حقیقت ستم، برگرداندن حق از اهل آن است و حق در امر عبادت این است که عبادت تنها برای خدای یگانه قرار داده شود زیرا غیر حق تعالی سزاوار پرستش نیست چرا که خلق همه آفریده اویند و امر نیز امر اوست پس برگشت از پرستش خداوند عزوجل به سوی غیر وی، نهادن حق در غیر جایگاه آن است و این بزرگترین ستم است. هر چند که خداوند متعال به عبادت کسی نیاز ندارد بلکه او بی نیاز و ستوده می باشد.

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهَنَا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصْلَهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَىٰ الْمَصِيرِ ﴿١٤﴾

«و به انسان در باره پدر و مادرش سفارش کردیم» این حقیقت که خداوند عزوجل سفارش به نیکی و شکرگزاری از پدر و مادر را با سفارش به شکرگزاری از خود مقرون و همراه گردانید، دلالت بر آن دارد که حق پدر و مادر از بزرگترین حقوق بر عهده فرزند است و از نظر وجوب نیز، این حق از بزرگترین و محکمترین حقوق می باشد «مادرش به او باردار شد با ضعفی بر بالای ضعفی» یعنی: مادرش او را در شکمش آبستن شد در حالی که به خاطر حمل او با ضعف روزافزون روبه رو گشت. به قولی معنی این است: زن خلقتا ضعیف است و باز این بارداری، او را با ضعفی دیگر

بر بالای آن ضعف روبه‌رو می‌کند. «و از شیر بازگرفتنش در دو سال است» فصال: باز گرفتن طفل از شیر است.

علما از دو آیه «بقره/۲۳۳» و «احقاف/۱۵» چنین استنباط کرده‌اند که حداقل مدت بارداری، شش ماه است. رأی امام ابوحنیفه رحمته الله این است که مدت شیرخوارگی حرام‌کننده (حرمت رضاعی) سی ماه می‌باشد اما سایر فقها آن را دو سال می‌دانند.

«به او سفارش کردیم که برای من و پدر و مادرت شکر گزار باش» این مضمون سفارش خداوند جل جلاله در حق پدر و مادر است که در آغاز آیه آن را ذکر کرد. حق تعالی با ذکر مشقت‌هایی که مادر برای فرزندش می‌کشد، در میان مضمون سفارش فاصله قرار داد تا حق بزرگ ویژه مادر را به یاد فرزندان آورد و نیز شکرگذاری از پدر و مادر را با شکر گزاری از خودش مقرون ساخت تا به حق والای آنها توجه دهد «و بازگشت به سوی من است» نه به سوی غیر من پس بنگر که آیا به‌راستی سفارش من را به‌جا آورده‌ای یا خیر؟

و از آنجا که مادر در معرض سه مرحله پیاپی از مشقت و سختی، یعنی دوران بارداری، دوران شیردهی و وضع حمل قرار دارد لذا سه‌چهارم نیکی فرزند برای وی و یک‌چهارم باقی‌مانده برای پدر قرار داده شده است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مردی که پرسید: چه کسی به نیکی بر من ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». بار دیگر آن مرد پرسید: بعد از وی چه کسی ذی‌حق‌تر است؟ فرمودند: «مادرت». همین‌گونه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تا بار چهارم این جمله را در پاسخ وی تکرار کردند و باز پرسید: بعد از وی چه کسی؟ این بار فرمودند: «پدرت».

**وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبَهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا
وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾**

«و اگر کوشش کردند» پدر و مادرت با تمام تلاش و توان خود «که تو را وادارند به این که چیزی را شریک من گردانی که بدان علم نداری» یعنی: علم نداری به این که آن چیز به‌حق شریک من است «پس، از آنان اطاعت نکن» در این امر و این کوشش

آنان را ناکام گردان ولی باز هم این کار، تو را از نیکی به آنها در دنیا باز ندارد به همین جهت فرمود: «و با آنان در دنیا به نیکی مصاحبت کن» با در پیش گرفتن شیوه احسان به آنان؛ هرچند بکوشند تا تو را به شرک وادارند «و از راه کسی پیروی کن که به سوی من» با توبه و اخلاص «بازگشته است» از بندگان صالح و شایسته من. یعنی از راه مؤمنان پیروی کن، نه از راه باطل پدر و مادرت «سپس بازگشت شما به سوی من است» نه به سوی غیر من «پس شما را آگاه می سازم» یعنی: به شما در هنگام بازگشتتان به سوی من خبر می دهم «از آنچه می کردید» از خیر و شر پس هر عمل کننده ای را در برابر عملش جزا می دهم.

قول مختار در نزد مفسران این است که: این دو آیه از کلام خدای سبحان می باشد که به عنوان سخن معترضه ای در میان سفارشهای لقمان به پسرش آمده است.

سپس خداوند متعال به بقیه سخنان لقمان برای فرزندش در پند دادن به وی پرداخته و می فرماید:

**يَبْنِيْ اِيْنَهَا اِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِيْ صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يٰۤاَتِ بِهَا
 اللهُ اِنَّ اللهَ لَطِيْفٌ خَبِيْرٌ ﴿١٦﴾**

«ای فرزندم! بدان که اگر آن» یعنی: اگر گناه یا عمل تو «همسنگ دانه خردلی باشد» که ریزترین دانه هاست به طوری که سنگینی آن با حس دریافته نمی شود و ترازویی را به تکان و نمی دارد «آن گاه در دل تخته سنگی باشد» یعنی: عملت در پنهان ترین و محفوظترین مکانی قرار گرفته باشد «یا در آسمانها یا در زمین باشد» یعنی: یا در هر جایی از اماکن آسمانها و زمین قرار داشته باشد «خداوند آن را می آورد» یعنی: آن را حاضر می گرداند و انجام دهنده آن را برابر آن مورد محاسبه قرار می دهد «بی گمان خداوند لطیف است» و باریک بین پس هیچ کار نهانی ای بر او پنهان نمی ماند بلکه علم وی به هر امر نهانی ای می رسد «و خبیر» است به هر چیز لذا هیچ چیز از معرض آگاهی وی ناپدید نمی شود.

در حدیث شریف آمده است: «اگر یکی از شما در دل صخره سنگی سخت که نه آن را دری است و نه روزنه‌ای، عملی انجام دهد، بی‌گمان عمل وی - هر چه باشد - برای مردم بیرون آورده می‌شود».

يَبْنِيْ اَقْرَبَ الصَّلَاةِ وَاَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَاَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَصْبِرْ عَلٰى مَا اَصَابَكَ اِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر



«ای فرزندم! نماز را برپا دار و به معروف امر و از منکر نهی کن و بر آنچه که به تو رسد» از آزار و اذیت در برابر امر به معروف و نهی از منکر، یا دیگر محنت‌ها «صبر کن» دلیل مخصوص ساختن این طاعتها این است که اینها اساس عبادات و تکیه‌گاههای خیر می‌باشند «بی‌گمان این» طاعات ذکر شده «از امور عزم شده است» یعنی: از اموری است که خدای عزوجل آنها را بر بندگانش عزیزت و واجب قرار داده است. یا محتمل است مراد این باشد: این خصلت‌ها از اعمال سترگ و برتر اهل اخلاق و کارهای محوری بندگان استوارقدمی است که مصممانه راه نجات را می‌پیمایند. این آیه دلیل بر آن است که امت‌های دیگر نیز به این طاعت‌ها مأمور بوده‌اند.

وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرْحًا اِنَّ اِلَهَ لَآ يَحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ

«و رویت را از مردم برمگردان» یعنی: از مردم بر سبیل تکبر و گردن فرازی و نخوت رخ برمتاب. یا معنی این است: آن‌گاه که نام کسی در نزد تو برده شد، گونه‌ات را به نشانه این که او را حقیر و کوچک می‌شماری، برمگردان و با مردم به تواضع و فروتنی رفتار کن و حتی اگر کمترین کس با تو سخن می‌گوید، به او گوش فراده تا سخنش را به آخر برساند. چنان‌که رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌کردند. «و در زمین خرامان راه مرو» یعنی: خودبینانه، فخرمآبانه و گردن‌کشانه راه مرو، که این سبب خشم الهی بر تو می‌شود. هدف، نهی از تکبر و گردنکشی است.

در حدیث شریف به روایت صحاح شش‌گانه از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من جر ثوبه خیلاء لا ینظر الله الیه یوم القیامة: هر کس

جامه‌اش را از روی خودبینی و تکبر کشال و کشیده ساخت، خداوند عز وجل در روز قیامت به‌سوی او (به نظر رحمت) نگاه نمی‌کند». «بی‌گمان خداوند هیچ مختال فخوری را دوست نمی‌دارد» اختیال: تکبر و خودبرتربینی است. فخور: کسی است که بر مردم به مال، یا شرف، یا نیرویی که دارد، فخر می‌فروشد. البته سخن گفتن از نعمت‌های خدای عزوجل بر خود، از باب فخرفروشی نیست زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾: (اما از نعمت پروردگارت سخن بگویی).

وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَأَعْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتِ الْحَبِيرِ ﴿١٩﴾

«و در راه رفتن خود میانه‌روی کن» یعنی: در راه رفتن روشی در میان شتاب‌روی و آهسته‌روی اختیار کن لذا نه مانند کسانی که خود را به مردگی می‌زنند، خزنده راه برو و نه مانند شیطان از زمین برجه. نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که مرده‌وار راه می‌رود و به بی‌حالی و بی‌رمقی تظاهر می‌کند، گویی می‌خواهد تا بر تواضع خویش بیفزاید پس به او گفت: «لا تمت علينا دیننا امانک الله: دین ما را بر ما نمیران، خدا تو را بمیراند». همچنین نقل است که: عمر رضی الله عنه مردی را دید که سرش را فروانداخته و خود را بی‌رمق و خاکسار نشان می‌دهد پس به وی گفت: «ارفع رأسک فإن الاسلام لیس بمریض: سرت را بردار زیرا اسلام بیمار نیست». یعنی: بانشاط، نیرومند، سرحال و سرزنده باش. در سنت ثابت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون راه می‌رفتند، به شتاب راه می‌رفتند. پس معنای ﴿وَأَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ﴾ این است: در راه رفتنت خرامان و متکبر مباش. عطاء می‌گوید: «یعنی باوقار و سکینه راه برو». «و صدایت را آهسته بدار» آن را فرود آور و باتکلف بلند نکن زیرا بلندکردن صدا به بیشتر از حد نیاز، شنونده را می‌آزارد «همانا انکر آوازاها، بانگ درازگوشان است» یعنی: ناخوش‌ترین و زشت‌ترین آوازاها، آواز خران است زیرا اول آن عرعر و آخر آن بانگی بس انکر و گوش‌خراش است. در حدیث شریف آمده است: «چون بانگ خروس را شنیدید، از

خداوند فضل وی را بخواهید و چون بانگ خر را شنیدید، به خداوند از شیطان پناه ببرید زیرا او شیطانی را دیده است».

الْمَرْتَوَى أَنْ اللَّهُ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَهْرَهُ وَبَاطِنَهُ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴿٢٠﴾

«آیا ندیده‌اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، مسخر شما گردانید» مسخر گردانیدن آنها برای آدمیان، عبارت است از: دادن قدرت بهره‌گیری از این پدیده‌ها به آنان و از مخلوقات آسمانی‌ای که در جهت منافع فرزندان آدم مسخر ساخته شده‌اند، عبارتند از: خورشید، ماه، ستارگان و مانند اینها و نیز فرشتگان در این قطاراند زیرا ایشان به فرمان خدای سبحان نگهبانان فرزندان آدم هستند. و از مخلوقات زمینی‌ای که برای بشر رام ساخته شده‌اند، عبارتند از: سنگ، خاک، کشتزارها، میوه‌ها، حیواناتی که انسان از آنها بهره‌برداری می‌کند و غیراینها... پس مراد از تسخیر و رام کردن آنها برای بشر، قرار دادن پدیده رام ساخته شده در موقعیتی است که انسان از آن بهره‌برداری کند، چه آن پدیده به فرمان انسان و تحت تصرف وی باشد چه نباشد.

«و» آیا ندیده و ندانسته‌اید که خداوند **عَزَّوَجَلَّ** «نعمتهای آشکار و پنهانش را بر شما تمام کرد» یعنی: آنها را به پایه اتمام و اکمال رسانید. نعمتهای آشکار عبارت‌اند از: نعمتهایی که به عقل یا حس دریافته می‌شوند و هرکه در پی شناخت آنها باشد، آنها را می‌شناسد؛ مانند سلامتی و کمال در آفرینش، مال، جاه، جمال و انجام دادن طاعات و عبادات. نعمتهای پنهانی عبارتند از: معرفت، عقل و آنچه که شخص در نهاد خویش از علم و یقین به وجود خداوند **عَزَّوَجَلَّ** و ظن نیکو نسبت به او می‌یابد و نیز آن آفاتی که خداوند **عَزَّوَجَلَّ** از بنده دفع می‌کند. به قولی: نعمت آشکار اسلام است و نعمت پنهان، ستر و پرده‌پوشی پروردگار متعال بر بنده. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ** در پاسخ سؤال ابن عباس **رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا** که از ایشان راجع به این آیه پرسید، فرمودند: «نعمتهای

آشکار اسلام است و آنچه از خلقت و آفرینشت که زیباست و نعمتهای پنهان، چیزهایی است که خداوند از اعمال بدت بر تو پوشانیده است».

«و از مردم کسانی هستند که درباره خداوند» یعنی: در توحید و صفات وی «مجادله می‌کنند» از روی مکابره و عناد، بعد از آن‌که حق برایشان آشکار گشته و حجت بر آنان اقامه شده است؛ مانند نضربن حارث و امثال وی از سردمداران شرک در مکه و این مجادله‌شان درباره خداوند: «بدون هیچ علمی» است از علوم عقلی یا نقلی زیرا عقل و علم تجربی انسان، فریادگر وجود و یگانگی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و تجلی‌گاه این حقیقت‌اند و کتابهای آسمانی و رسالت‌های الهی نیز برای روشن کردن بیشتر این حقیقت آمده‌اند. «و» نیز این مجادله‌شان «بدون هیچ هدایتی» است که انسان بتواند به وسیله آن، به راه صواب رهنمون شود «و» نیز این مجادله‌شان «بی‌هیچ کتاب روشنگری» است که خدای سبحان آن را نازل کرده باشد. پس این مجادله‌شان در حق خداوند جَلَّ جَلَلُهُ، صرفاً از روی لجاجت و گردنکشی و کاملاً بر بنیاد عناد محض می‌باشد و هیچ تکیه‌گاهی از عقل، علم، معرفت، کتاب و هدایت ندارد.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أُولَٰئِكَ كَانُوا لَشَيْطَانٍ يَدْعُوهُمْ
إِلَىٰ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٥١﴾

«و چون به آنان» یعنی: به این بت پرستان اهل جدال و عناد در امر توحید و یگانگی حق تعالی «گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده» بر پیامبرش از کتاب «پیروی کنید» آنها به تقلید محض تمسک ورزیده و «می‌گویند: نه! بلکه از چیزی که پدرانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم» پس بتانی را که آنها می‌پرستیده‌اند، می‌پرستیم و در راهی که آنها بر آن روان بوده‌اند، می‌رویم «حتی اگر هم شیطان آنان را به سوی عذاب سوزان فراخواند؟» گویی حق تعالی می‌گوید: آیا از پدرانشان در شرک پیروی می‌کنند، حتی اگر شیطان عقیده فاسد شرک را برای پدرانشان آراسته باشد و در نهایت، آنان را به شرک درافکنده و بدین‌گونه وارد جهنم سوزان کرده باشد؟ پس در

صورتی که حال و وضع این چنین باشد، پیروی از پدران چه معنی و چه توجیهی دارد؟
و این منع صریحی از تقلید در اصول عقیده است.

❖ **وَمَنْ يُسَلِّمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَإِلَى اللَّهِ عَنَقَةُ الْأُمُورِ**



«و هر که روی خود را به سوی الله متوجه کند» یعنی: هر کس امور خویش را به خداوند جل جلاله سپرده و عبادت خویش را برای او خالص گرداند و با تمام وجود به سوی او روی آورد «درحالی که محسن باشد» یعنی: در اعمال خویش نیکوکار باشد، چنین کسی «به راستی که به دست آویزی محکم چنگ زده است» یعنی: به عهد و پیمانی استوار و محکم چنگ زده و خود را به آن آویخته است. احسان: چنان که در حدیث شریف تعریف شده، عبارت است از این که: «خدا را چنان عبادت کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، قطعاً او تو را می بیند».

این آیه حال کسی که امور خویش را به خداوند جل جلاله می سپرد، به حال شخصی تمثیل می کند که می خواهد به کوهی بلند و سربه فلک کشیده ای بالا رود پس در این صعود خویش، به دست آویزی محکم و ریسمانی متین که در آن کوه فروآویخته شده است چنگ می زند و به مدد آن دست آویز، به آن کوه بالا می رود تا به قله آن می رسد.
«و بازگشت کارها به سوی الله است» نه به سوی غیر وی و پاداش هایتان را از او دریافت می کنید نه از غیر وی پس با نیروی ایمان و صلابت عمل، به اوجگاه رضای او صعود کنید.

❖ **وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنكَ كُفْرُهُ، إِنَّا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ**

«و هر که کافر شد، نباید کفر وی تو را اندوهگین کند» زیرا کفر وی به تو زیانی نمی رساند «بازگشتشان به سوی ماست و آنان را از آنچه کرده اند آگاه می کنیم» یعنی: آنان را از اعمال زشت و ننگینشان خبر می دهیم و در برابر آن مجازاتشان می کنیم «در حقیقت خدا به راز دلها داناست» و هیچ چیز از این رازها بر او پنهان نمی ماند

زیرا رازها در نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مانند امور علنی، آشکار است بنابراین، حق تعالی با آنان به حسب علم خویش درباره‌شان رفتار می‌کند.

نُمِنَعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾

«آنان را اندکی بر خوردار می‌سازیم» یعنی: کفار را در دنیا مدت اندکی مجال می‌دهیم تا از آن برخوردار و بهره‌مند شوند پس این بهره‌مندی هرچند بسیار باشد، باز هم اندک است زیرا نعمت زوال‌پذیر با نعمت همیشگی قابل قیاس نیست و کم‌تر از کمترین است «سپس آنان را به‌سوی عذابی سخت ناگزیر می‌سازیم» و آنان را با بیچارگی به‌سوی عذاب دوزخ می‌رانیم.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾

«و اگر از آنان پرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ قطعاً می‌گویند: خداوند» یعنی: اعتراف می‌کنند به این که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آفریننده آنهاست و جوابی غیر از این ندارند زیرا دلایلی که آنها را از نسبت دادن آفرینش به‌سوی غیر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ باز می‌دارد، به‌نحوی آشکار و نمایان است که ناگزیر به آن اقرار کرده‌اند «بگو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «الحمد لله» ستایش از آن خداست بر این اعتراف شما پس بعد از این اعتراف، دیگر چگونه غیر او را می‌پرستید و معبودان باطل را برای وی شریک قرار می‌دهید؟ «بلکه اکثرشان نمی‌دانند» یعنی: نمی‌نگرند و تدبیر نمی‌کنند تا بدانند که فقط آفریننده این چیزهاست که سزاوار پرستش می‌باشد، نه غیر وی.

لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾

«آنچه در آسمانها و زمین است از آن خداست» در ملک و در آفرینش پس غیر وی به‌هیچ وجه سزاوار پرستش نیست «درحقیقت، خدا همان» ذات «بی‌نیاز است» از غیر خویش و «حمید» است، یعنی سزاوار حمد و ستایش است؛ هرچند هم کسی حمد او را نگوید.

وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾

«و اگر همه درختان زمین قلم شوند و دریا مرکب و هفت دریای دیگر به آن مدد برساند، کلمات الهی به پایان نرسد» یعنی: اگر درختانی که در دنیا است همه قلم شوند و آب دریا همگی جوهر و مرکب گردد آن گاه کلمات خداوند ﷻ که چون بخواهد با آنها سخن می گوید - که این کلمات عبارت از علم خداوند ﷻ و امر وی هستند - با آن قلمها و مرکبها نوشته شود، قطعاً آب دریا به پایان می رسد درحالی که کلمات خداوند ﷻ به پایان نرسیده است، هرچند در پشت سر آن دریا هفت دریایی دیگر باشد که به آن مدد رسانده و به یاری آن دریا آمده باشد. ذکر عدد هفت بر وجه مبالغه است نه بر وجه حصر زیرا در کلام عرب عدد هفت و هفتاد و هفتصد برای تعبیر از کثرت به کار می روند «بی گمان خداوند غالب با حکمت است» غالب است؛ زیرا چیزی او را عاجز نمی تواند کرد، حکیم است در خلق، امر، شرع و تمام امور پس هیچ فردی از مخلوقاتش از دایره حکمت و علمش بیرون نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون آیه ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾ «اسراء/ ۸۵» درباره یهود نازل شد، آنان گفتند: چگونه به ما اندکی از علم داده شده در حالی که خداوند ﷻ تورات را که در آن کلام و احکام وی است به ما داده است؟ پس این آیه نازل شد.

مَا خَلَقْنَاكُمْ وَلَا بَعَثْنَاكُمْ إِلَّا كَفَافًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾

«آفریدن و برانگیختن شما، جز مانند آفریدن و برانگیختن یک تن نیست» یعنی: قدرت خداوند ﷻ بر آفرینش و برانگیختن همه خلق در روز قیامت، همانند قدرت وی بر آفرینش یک تن است پس اندک و بسیار در پیشگاه قدرت وی یکسان می باشد، از آن روی که خداوند متعال بر همه چیز قادر و تواناست «بی گمان خداوند شنواست» برای هر آنچه که شنیدنی است «بیناست» به هر آنچه که دیدنی است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: آیه کریمه درباره ابی بن خلف و جمعی دیگر از مشرکان نازل شد که به رسول خدا ﷺ گفتند: خداوند ﷻ ما را در چندین طور و چندین مرحله آفریده است، ابتدا نطفه بوده‌ایم، سپس خون بسته گشته‌ایم، آن‌گاه گوشت پاره‌ای، سپس بر آن گوشت، استخوان آفریده است، آن وقت تو می‌گویی که ما همه در یک ساعت به آفرینش نوینی برانگیخته می‌شویم؟ پس، خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ أَيْلًا فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي أَيْلٍ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلَّ يَوْمٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٣٩﴾

«آیا ندیده‌ای» ای مخاطب! «که خدا شب را در روز درمی‌آورد و روز را نیز در شب درمی‌آورد؟» یعنی: به هریک از شب و روز می‌افزاید؛ با آنچه که از دیگری می‌کاهد «و» آیا ندیده‌ای که خداوند ﷻ «خورشید و ماه را رام گردانید» یعنی: آن دو را منقاد و فرمان‌پذیر حکم خویش گردانید که برای اندازه‌گیری اوقات و میعادها و سامان دادن و به‌انجام رسانیدن منافع، به فرمان وی طلوع و افول می‌کنند «هر یک تا مدتی معین روان است» به‌قولی: این مدت معین روز قیامت است و به‌قولی دیگر: وقت طلوع و افول آنهاست «و آیا ندیدی که خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و هیچ امر پنهانی‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند؟ زیرا ذاتی که بر سامان دادن و تدبیر همچون امور بزرگی توانا باشد، به طریق اولی به آگاه شدن از آنچه می‌کنید تواناست.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَطْلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾

«این» اوصافی که ذکر شد؛ از وسیع و بی‌کرانه بودن علم الهی، فراگیری قدرت و شگفتی‌های صنع وی «به‌سبب آن است که الله خود حق است» یعنی: حق تعالی همه این پدیده‌ها را آفرید تا بدانید که او حق است «و آنچه به‌جای او می‌پرستند، باطل است» این معبودهای باطل شیطان و دیگر معبودانی از بتان یا غیر آنهایند که به خدای

سبحان شریک می‌آورند «و خدا همان بلندمرتبه» با قدرت و جلال و «بزرگ است» که در ربوبیت و سلطه مطلقش، صاحب کبریا و بزرگی می‌باشد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلَّكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾

«آیا ندیده‌ای که کشتی‌ها به نعمت خداوند» یعنی: به لطف و رحمت و فضل وی بر شما «در دریا روان می‌گردند» و به شما امکان می‌دهند تا در سفرهای دریایی تان برای کسب معاش و طلب روزی، به نرمی و راحتی حرکت کنید؟ «تا» ای مخاطبان! «برخی از نشانه‌های خود را به شما بنمایاند؟» نشانه‌ها عبارت از آثار قدرت وی هستند که در معرض مشاهده شما قرار دارند و ارزاقی است که به شما از دریا می‌دهد «بی‌گمان در این» قدرت‌نمایی «برای هر صبرکننده سپاسگزاری نشانه‌هایی است» یعنی: هر کسی که دارای صبر و شکیبایی‌ای بلیغ و سپاسگزاری‌ای بسیار باشد؛ با مشاهده این نشانه‌ها، از گناهان و نافرمانی‌های خداوند ﷻ صبر می‌کند و نعمت‌های وی را شکر می‌گذارد زیرا ایمان چنان‌که در حدیث شریف آمده است دو نیم است؛ نیمی از آن صبر و نیمی دیگر شکر است.

وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْنَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾

«و چون موجی آنان را همانند سایه‌بان فراگیرد» خداوند ﷻ موج را به سبب بزرگی آن به چیزی که بر انسان سایه می‌افکند - مانند کوه یا ابر یا غیر اینها - تشبیه کرد. آری! چون درگیر هجوم موج شوند «خداوند را می‌خوانند در حالی که دین خود را برای او خالص گردانیده‌اند» پس در امر نجات‌دادن خود از امواج دریا بر غیر خداوند ﷻ تکیه نمی‌کنند زیرا می‌دانند که هیچ نیروی دیگری جز حق تعالی، نفع و زیانی نمی‌تواند برساند، از این‌رو بتان خویش را نمی‌خوانند بلکه آنها را در این حالت

فراموش می‌کنند «پس چون آنان را به‌سوی خشکی برهاند» در آنجاست که به دو گروه تقسیم می‌شوند: «برخی از آنان میانه رو هستند» یعنی: بر راه میانه که همانا راه توحید است پایدارند و به غیر آن انحراف نمی‌کنند لذا به‌عهدی که در دریا با خدای عزوجل در مورد خالص ساختن دین برای وی بسته‌اند، وفا می‌کنند اما برخی دیگر کافر و کجرواند و آن عهدی را که در دریا به خدا عَلَّاهُ داده‌اند، پشت‌پا می‌افکنند. «و آیات ما را جز هر عهدشکننده ناسپاسی انکار نمی‌کند» ختار: بسیار پیمان‌شکن است. ختر: زشت‌ترین انواع غدر و پیمان‌شکنی و عدم وفا به عهد می‌باشد.

**يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَاٰلِدِهٖ هُوَ جَازٍ عَن وَاٰلِدِهٖ شَيْئًا
اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمُ بِاللّٰهِ الْغُرُوْرُ ﴿٣٣﴾**

«ای مردم! از پروردگارتان پروا بدارید» با امتثال اوامر و اجتناب از نواهی وی «و بترسید از روزی» چون روز قیامت «که هیچ پدری به‌جای پسرش کفایت نکند» یعنی: هیچ پدری به داد فرزندش نمی‌رسد و به‌هیچ وجه به وی نفعی نمی‌رساند، بدان جهت که او تماماً به خود مشغول است «و هیچ فرزندی نیز به‌جای پدر خود کفایت‌کننده چیزی نباشد» پس وقتی پدر به داد فرزند و فرزند به داد پدر نرسد، غیر آنها از نزدیکان، به‌طریق اولی قادر به دادرسی یک‌دیگر نیستند، چه‌رسد به بیگانگان. بارخدا! ما را از کسانی قرار ده که به غیر تو امید نمی‌بندند و بر غیر تو تکیه نمی‌کنند. «بی‌گمان وعده الله حق است» و هیچ خلافتی در آن نیست پس آنچه از خیر که بدان وعده داده است و آنچه از شر که از آن برحذر داشته است، یقیناً آمدنی است و برگشتی ندارد. این آیه، طمع مؤمنان را از این که بتوانند به پدران کافر خود در آخرت نفعی برسانند، قطع می‌کند «پس زندگانی دنیا» و آرایشها و پیرایشهای آن «شما را نفریبید» زیرا زندگانی دنیا از بین‌رفتنی و گذراست «و غرور، شما را نسبت به خداوند فریب ندهد» مراد از غرور: در اینجا شیطان است زیرا این شیطان است که خلق را فریب داده و آرزوهای بی‌اساس را در نهادشان می‌پروراند و از آخرت غافلشان می‌گرداند.

سعید بن جبیر رضی الله عنه می گوید: «فریفته شدن به خداوند جل جلاله آن است که شخص در گناه درازدستی نموده و در عین حال، بر خداوند جل جلاله آرزوی آمرزش را ببندد».

**إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا
وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾**

«بی گمان علم قیامت نزد خداوند است» یعنی: علم و آگاهی وقت آن فقط نزد اوست و جز او احدی وقت آن را نمی داند «و باران را فرومی فرستد» در اوقاتی که برای فرود آوردن آن معین کرده است «و آنچه را که در رحمهاست می داند» از نری و مادگی، صلاح و فساد و غیر اینها، بدون وسیله و ابزار و آزمایشی در حالی که اگر بشر نری و مادگی را می داند، با ابزار و آزمایش و اعمال تجربه است «و نمی داند هیچ نفسی» از نفوس و حتی فرشتگان و پیامبران و جن و انس «که فردا چه کسب می کند» از کسب دین یا کسب دنیا و از به دست آوردن خیر یا شر «و هیچ کسی نمی داند که در کدامین سرزمین می میرد» و حق تعالی در کدامین مکان جانش را می ستاند؟

ابن جریر و ابن ابی حاتم از مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده اند که گفت: «مردی از صحرانشینان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: زخم باردار است پس مرا آگاه کن که چه می زاید؟ در سرزمین ما خشکسالی است لذا به من خبر بده که چه وقت باران فرود می آید؟ و از تاریخ تولد خود آگاهم اما تو به من خبر بده که چه

وقت می میرم؟ همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: ﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ...﴾
در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مفاتیح الغیب خمس لا یعلمهن الا الله، لا یعلم ما فی غدا الا الله و لا متى تقوم الساعة، الا الله، و لا ما فی الارحام، الا الله، و لا متى ينزل الغيث، الا الله، و ما تدری نفس بای ارض تموت، الا الله: کلیدهای غیب پنج چیز است که آنها را هیچ کس جز خداوند نمی داند: آنچه را که فردا روی می دهد، جز خداوند هیچ کس نمی داند، جز خداوند کسی نمی داند که قیامت چه وقت برپا می شود، جز خداوند کسی نمی داند که چه چیزی در رحمهاست، جز خداوند کسی نمی داند که چه وقت باران فرود می آید و

جز خداوند هیچ‌کس نمی‌داند که در کدام سرزمین می‌میرد». اما آنچه که امروزه از پیشبینی‌ها و سنجش‌ها در امور هواشناسی و غیر آن می‌بینیم، اینها بر وسایل و ابزارهای ویژه‌ای - از جمله دستگاه‌های شناخت نسبت رطوبت و سرعت باد - متکی است، که هرگز علم غیب شناخته نمی‌شود بلکه تخمین و تجربه و حدسی است که گاهی هم عکس آن روی می‌دهد. «بی‌گمان خداوند دانا است» به امور غیب «آگاه است» به آنچه که بوده و خواهد بود.

﴿سوره سجده﴾

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت که در آن وصف مؤمنانی است که برای خداوند متعال سجده می‌کنند و در هنگام استماع قرآن عظیم، برای او تسبیح می‌گویند، «سجده» نامیده شد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بامداد روز جمعه، سوره سجده (الم تنزیل) و سوره «انسان» را تلاوت می‌کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت امام احمد از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا سوره: سجده (الم تنزیل) و سوره: «تبارک الذی بیده الملك» را نمی‌خواندند، نمی‌خوانیدند.

آلۛ

خوانده می‌شود: «الف، لام، میم» و سخن درباره حروف مقطعه، در آغاز سوره «بقره» گذشت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَارْتَبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۲﴾

«فروفرستادن این کتاب، هیچ شکی در آن نیست» یعنی: هیچ شکی در آن نیست که این کتاب فرو فرستاده «از سوی پروردگار عالمیان است» پس نه دروغ است، نه جادو، نه فال‌بینی و نه افسانه‌های پیشینیان زیرا قرآن کتابی اعجازگر برای بشر است و کتابی که خود عاجز کننده بشر باشد، دورترین چیز از معرض چنین شکی است.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَتْهُمْ مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ



«آیا می‌گویند: آن را بر یافته است» آیا مشرکان می‌گویند: محمد ﷺ قرآن را از نزد خود بر یافته است؟ «ام»: برای انتقال از سخن سابق به سوی سخن بعدی، یعنی انکار پندار یاد شده آنان است. «نه، چنین نیست بلکه آن حق است» و ثابت و یقینی «از سوی پروردگار تو» نه چنان که آنها از روی جهل و عناد ادعا می‌کنند. «بل»: برای اضراب و نفی قولشان و اثبات سخنی است که بعد از آن می‌آید.

سپس خدای عزوجل حکمت فرو فرستادن قرآن را بیان کرده می‌فرماید: «تا مردمی را که پیش از تو هشدار دهنده‌ای برای آنان نیامده است، هشدار دهی» قوم عرب امتی امی و ناخوان بودند که قبل از رسول اکرم ﷺ پیامبری به سویشان نیامده بود «باشد که هدایت شوند» یعنی: به خاطر این که هدایت شوند و با هشدارهای تو به راه آیند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِّن دُونِهِ
مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾

درحالی که مقدمه سوره درباره نفی شک از قرآن و بیان حکمت انزال آن بود، اینک حق تعالی با روش دیگری به این حقایق توجه می‌دهد: «خداوند ذاتی است که آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفرید» و او خود به این که درازی این روزها چه مقدار بود، داناتر است. که این بهترین سخن در تفسیر آن می‌باشد زیرا مفسران در تفسیر «روزهای شش‌گانه» اختلاف نظر دارند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اندازه هر روز به مقدار هزار سال از سالهای دنیا بود». حسن بصری می‌گوید: «اگر خدای عزوجل می‌خواست آنها را در یک چشم به هم زدن می‌آفرید ولی خواست تا تانی و درنگ کردن در امور را به بندگان خویش بیاموزد». «آن‌گاه بر عرش استقرار یافت» تفسیر آن با بیانی کافی و شافی در سوره‌های قبل گذشت و در اینجا به طور خلاصه باید گفت: مراد از ﴿اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ﴾ استیلائی است که سزاوار آن ذات

ذوالجلال است، بدون بیان کیفیت، یا تعیین جهت مخصوص و معینی برای آن. «شما را جز او هیچ سرپرست و شفاعتگری نیست» یعنی: اگر از حدود و مقتضای رضای حق تعالی تجاوز کنید، بجز او، یا در برابر عذاب او، برای خود هیچ سرور و یآوری نمی‌یابید که شما را سروری و یآوری نموده و عذاب وی را از شما بگرداند و نه شفاعتگری را می‌یابید که برای شما نزد وی شفاعت نماید «آیا باز هم متذکر نمی‌شوید» به تذکری که با تدبر و تفکر همراه باشد و آیا این پندها را به شنیدن فهم و تعقل نمی‌شنوید تا از آنها بهره‌مند شوید؟.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْجِزُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥٠﴾

«امر را از آسمان گرفته تا زمین تدبیر می‌کند» یعنی: حق تعالی کار فرمانروایی‌اش را با قضا و قدر خویش از آسمان گرفته تا زمین در هر دو عالم علوی و سفلی، استوار و محکم اداره می‌کند. به‌قولی معنی این است: او کار و بار دنیا را با اسباب آسمانی‌ای مانند فرشتگان و غیره تدبیر و سامان‌دهی می‌کند در حالی که فروآورنده احکام و آثار خویش به سوی زمین است «سپس در روزی که اندازه‌اش - از آنچه شما می‌شمارید - هزار سال است، به‌سوی او بالا می‌رود» یعنی: سپس نتیجه و گزارش کار تماماً به‌سوی خدای سبحان بالا می‌رود تا درباره آنها در روزی که اندازه آن هزار سال از روزهای دنیاست، حکم کند و آن روز، روز قیامت است. بودن اندازه آن روز به مقدار هزار سال، به‌خاطر شدت هول و هراسها و دشواریهای آن برای کفار است اما آن روز - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بر مؤمن سبکتر از وقت یک نماز فرض در دنیاست. در آیه دیگری^۱ خداوند عَلَّمَ مقدار روز قیامت را پنجاه‌هزار سال ذکر کرده است. قرطبی به نقل از ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد این است که خداوند متعال روز قیامت را در دشواری آن بر کفار همچون پنجاه هزار سال قرار داده است چنان‌که اعراب ایام ناخوش را به درازی و ایام خوشحالی را به کوتاهی وصف می‌کنند». به‌قولی دیگر مراد این است که: فرشتگان اخبار بندگان و اعمالشان را به سوی حق

^۱ نگاه، «معارج / ۴».

تعالی بالا می‌برند. ابن‌کثیر می‌گوید: «اعمال به‌سوی دیوان و دفتر خویش بر فراز آسمان دنیا بالا برده می‌شوند و مسافت میان آن تا زمین، فاصله پانصد سال راه است». همچنین ابن‌کثیر از مجاهد و ضحاک نقل می‌کند که گفته‌اند: «فرود آمدن فرشته به زمین در مسیری به فاصله پانصد سال راه و صعود وی نیز همین مقدار راه است ولی فرشته آن را در چشم به هم زدنی طی می‌کند». والله اعلم.

ذَلِكَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٦﴾

«این» آفریننده تدبیرکننده همانا «دانای پنهان و آشکار است، غالب و مهربان است» یعنی: او ذات قوی و قاهری است که او را هیچ چیزی مغلوب نمی‌سازد اما در عین حال، رحمت وی به بندگانش وسیع است.

الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ ﴿٧﴾

«همان کسی که هر چیزی را که آفریده، نیکو آفریده است» یعنی: مخلوقاتش را با استواری و استحکام تمام آفریده. و هرچند برخی از مخلوقات در ظاهر منظر نیکویی ندارند اما در اساس آفرینش خود متقن و محکم آفریده شده‌اند «و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد» یعنی: آدم عليه السلام را از گل به‌صورتی بدیع و شکلی نیکو و زیبا آفرید.

ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾

«سپس نسل او را» یعنی: فرزندان و اخلاف او را «از سلاله آبی بی‌مقدار» و حقیر «پدید آورد» که آب منی است. نسل، «ساله» نامیده شد زیرا از اصل خویش جدا و بیرون کشیده می‌شود.

ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِ، وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ، قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾

«آن‌گاه او را برابر و به‌سامان گردانید» یعنی: انسان اولیه (آدم عليه السلام) را که آفرینش وی از گل آغاز شده بود، استوار گردانیده و شکل وی را برابر و میان اعضا و اندامهای

وجودش تناسب پدید آورد «و در او از روح خویش دمید» خداوند متعال برای گرامی‌داشت و تجلیل از روح و نشان دادن شرف و منزلتش، آن را در این آیه به خودش نسبت داد، گویی فرمود: و در آدم از چیزی دمیدیم که مخصوص به ما و به علم ما است، آن چیز روح است. پس نسبت یافتن روح به سوی حق تعالی به این معنی نیست که روح جزئی از وجود وی است زیرا او از چنین نسبتی والا و برتر است. «و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد» تا نعمت خویش را بر شما کامل ساخته و آفرینش‌تان را به کمال و به‌سامان برساند و همه این نعمتهای عظیم را برای شما گرد آورد تا بدانها هر شنیدنی‌ای را بشنوید، هر دیدنی‌ای را ببینید و هر دریافتنی‌ای را درک و تعقل کنید و بفهمید، لیکن شما: «چه اندک شکر می‌گزارید» این نیروهایی را که خدای عزوجل به شما ارزانی کرده‌است! و شکر آنها این است که در طاعت خدای عزوجل به کار گرفته شوند نه در معصیت وی اما شما بسیار اندک این گونه می‌کنید.

وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرُونَ ﴿١٠﴾

«و گفتند» کافران در مقام انکار معاد «آیا وقتی در زمین ناپدید شدیم» یعنی: وقتی به اندرون خاک تیره زمین رفته، از چشمها غایب و ناپدید و گم و گور شدیم و اجزای وجودمان متلاشی و به خاک تبدیل شد «آیا باز آفرینش نوینی خواهیم یافت» یعنی: آیا مجددا برانگیخته و زنده خواهیم شد؟ این بسی بعید از تصور است. آری! این امر نسبت به ظرفیت توانایی‌های قاصر آنان بعید است، نه نسبت به قدرت ذات متعالی که آنان را از کتم عدم آفرید و بدین جهت فرمود: «بلکه آنان به لقای پروردگارشان کافرند» یعنی: آنان از روی مکابره و عناد، منکر دیدار حق تعالی هستند.

﴿ قُلْ يَتُوقَنكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١١﴾ ﴾

«بگو» در بیان حقیقت آنچه که پیش روی دارند: «ملک الموت» یعنی: فرشته مرگ که همانا عزرائیل علیه السلام است و او همکاران و گماشتگانی دارد «روح شما را می‌گیرد که بر

شما گمارده شده است» یعنی: عزرائیل عَلَيْهِ السَّلَام بر گرفتن ارواحتان در هنگام به سر رسیدن اجل‌هایتان گمارده شده است «آن‌گاه» با رستاخیز و حشرونشر «به‌سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید» نه به‌سوی غیر وی پس شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. و این است معنای لقای الهی. در حدیث شریف آمده است که همکاران ملک الموت، ارواح را از سایر قسمت‌های بدن بیرون می‌کشند تا آن‌که چون روح به حلقوم رسید، خود عزرائیل آن را می‌گیرد. مجاهد می‌گوید: «زمین مانند طشتی تحت اشراف و احاطه ملک الموت قرار داده شده است، به‌طوری که هرگاهی بخواهد، هر روحی را از آن می‌گیرد». همچنین در حدیث شریف به نقل از ابن‌عطیه آمده است: «خدای سبحان خود ارواح حیوانات را می‌ستاند، نه فرشته مرگ». گویی حق تعالی حیاتشان را بی‌هیچ واسطه‌ای نابود می‌کند و همچنین است کار جان‌ستانی بنی‌آدم، با این تفاوت که در بنی‌آدم فرشته مرگ وکیل و واسطه گرفتن جان است.

روایت شده است که چون خداوند عَزَّ وَجَلَّ ملک‌الموت را به گرفتن جانها موکل گردانید، او گفت: «پروردگارا! به من مأموریتی سپرده‌ای که به‌خاطر آن پیوسته از من به بدی یاد می‌شود و بنی‌آدم مرا دشنام می‌دهند. خداوند متعال فرمود: من برای مرگ علل و اسبابی از امراض و آفات قرار می‌دهم که بنی‌آدم مرگ را به آنها نسبت دهند و کسی تو را جز به خیر یاد نکند».

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ

صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ ﴿١٢﴾

«و اگر بنگری» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! یا ای انسان! «هنگامی را که مجرمان» یعنی کافرانی که گفتند: آیا چون در زمین ناپدید شدیم، مجددا زنده خواهیم شد؛ «پیش پروردگارشان سرهایشان را به‌زیر افکنده باشند» از شرمندگی و پشیمانی بر آنچه که در دنیا از شرک و نافرمانی وی مرتکب گردیده‌اند. آری! اگر این صحنه را در هنگام محاسبه آنان ببینی، قطعا صحنه شگفت‌آوری را دیده‌ای. آن‌گاه که می‌گویند: «پروردگارا! دیدیم» هم‌اکنون آنچه را که قبلا تکذیب می‌کردیم و دروغ می‌انگاشتیم «و

شنیدیم» آنچه را که در دنیا منکرش بودیم. به قولی معنی این است: به راستی هشدارت را دیدیم و تصدیق پیامبرانت را شنیدیم. اما هنگامی دیدند و شنیدند که دیدن و شنیدن به حالشان هیچ سودی ندارد. «پس ما را بازگردان» به سوی دنیا «تا عمل کنیم» اعمال «شایسته» را؛ چنان که به ما دستور داده‌ای «ما بی گمان یقین کرده‌ایم» هم‌اکنون به آنچه که محمد ﷺ از دعوت حق آورده بود.

چنین است که خود را در همچو زمانی به بودن از اهل یقین وصف می‌کنند، به امید این که خواسته‌شان در بازگردانیدن به سوی دنیا برآورده شود در حالی که این امکان هرگز به آنان داده نمی‌شود و اگر هم به دنیا بازگردانیده شوند، مجدداً به همان اندیشه‌ها و کارهایی بازمی‌گردند که از آن نهی شده بودند و قطعاً در این ادعا که اگر به دنیا بازگردانیده شوند خوب عمل خواهند کرد، دروغگویند - چنان که بیان این امر در آیات دیگری آمده است.

وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدًىٰ وَلَٰكِن حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿١٣﴾

«و اگر می‌خواستیم حتماً به هر کسی هدایتش را می‌دادیم» در دنیا لذا تمام مردم را جبراً هدایت می‌کردیم، به طوری که احدی از آنان کافر نمی‌شد «لیکن این قول از جانب من ثابت شده است» یعنی: حکم من بر این امر پیشی گرفته و قضا و فیصله من صادر شده و تحقق یافته است؛ «که هرآینه جهنم را از همه جن و انس پر می‌سازم» این همان قول و حکمی است که از جانب من واجب و ثابت شده و بر بندگان من محقق شده است و قضا و فیصله من بر آن نافذ می‌گردد زیرا من به علم ازلی خویش دانسته‌ام که این دوزخیان به اراده و اختیار خود، راه انکار و تکذیب را در پیش گرفته و از اهل شقاوت می‌گردند.

فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ



«پس به سزای آن که دیدار این روزتان را فراموش کردید، بچشید» یعنی: عذاب دیدار این روزتان را به سبب ترک آنچه که شما را بدان فرمان داده بودیم، بچشید «ما نیز فراموشتان کردیم» یعنی: شما را در عذاب فرو نهادیم، به سان فرو نهادن کسی که فراموش کرده باشد پس با شما مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم. باید دانست که به کار گرفتن تعبیر: (ما نیز فراموشتان کردیم)، از باب صنعت ادبی «مقابله» است، و گرنه حق تعالی هیچ چیز را فراموش نمی‌کند. «و به سزای آنچه عمل می‌کردید» یعنی: به سبب کار و کردار پیشیتان در باتلاق کفر و عصیان «عذاب جاودان را بچشید».

إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ



«تنها کسانی به آیات ما ایمان می‌آورند» یعنی: آنها را تصدیق کرده و از آنها بهره‌مند می‌شوند «که چون آن آیات را به ایشان یادآوری کنند، سجده‌کنان به روی درمی‌افتند» از روی تواضع و خشوع و شکر. یعنی: از خدای سبحان بی‌مناک می‌شوند پس به پا خاسته و به انگیزه بزرگداشت آیات وی و بیم از هیبت و عذابش، برای وی نمازهای پنج‌گانه و به قولی نماز نافله می‌گزارند «و پروردگار را با ستایش او به پاکی یاد کنند» یعنی: حق تعالی را از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست، تنزیه می‌کنند و او را در برابر نعمتهایش که از بزرگترین و کاملترین آنها راه‌یابی به سوی ایمان است، حمد و ستایش می‌گویند. یعنی در سجده خود می‌گویند: «سبحان الله و بحمده» یا: «سبحان ربی الاعلی و بحمده». «و آنان کبر نمی‌ورزند» یعنی: در حالی سجده می‌کنند و حمد و تسبیح می‌گویند که برای خدا عَلَّامٌ خَفِيٌّ خاکسار و متواضع و فروتن‌اند. یادآور می‌شویم که این آیه محل سجده تلاوت است.

تَجَافَى جُنُوبَهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٦١﴾

«پهلوهایشان از خوابگاهها جدا می‌گردد» و بر آن آرام نمی‌گیرد. به‌قولی معنی این است: تا نماز عشا را نخوانند، نمی‌خوابند. اما این کثیر در معنی آن می‌گوید: «مراد از آنان، تهجدگزارانی هستند که برای خواندن نماز شب از بستر خواب برمی‌خیزند». «پروردگارشان را از روی بیم و امید می‌خوانند» بیم از عذابش و امید به‌رحمتش «و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند» در طاعت خداوند ﷻ مراد از آن: ادای زکات فرض است. به‌قولی: مراد دادن صدقه نفل است. در حدیث شریف به روایت معاذبن جبل رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی تو را از درهای خیر آگاه گردانم؛ بدان که (درهای خیر سه چیز است):

۱ - روزه سپر است (از آلودگی به شهوات).

۲ - صدقه گناه را نابود می‌کند.

۳ - (در سوم) به‌پاخاستن شخص در دل شب برای نماز و اظهار نیاز است».

همچنین در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن‌گاه که خداوند متعال اولین و آخرین را گرد آورد، منادی می‌آید و با صدایی که همه خلایق آن را می‌شنوند، می‌گوید: سیعلم أهل الجمع اليوم من أولى بالكرم: امروز اهل محشر خواهند دانست که چه کسی به گرامی‌داشت سزاوارتر است؟ سپس باز می‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که پهلوهایشان از بسترها جدا می‌شد، به‌پا خیزند! پس ایشان - درحالی‌که جمعی اندک‌اند - به‌پا می‌خیزند. آن‌گاه باز می‌گردد و ندا می‌دهد: کسانی که خدای عزوجل را در همه‌حال - هم در خوشی و هم در ناخوشی - ستایش می‌گفتند، به‌پا خیزند! پس - درحالی‌که ایشان جمعی اندک‌اند - به‌پا می‌خیزند آن‌گاه همگی به‌سوی بهشت سوق داده می‌شوند. سپس سایر مردم مورد محاسبه قرار می‌گیرند».

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

«پس نفسی» از نفوس، یعنی هیچ کس «نمی‌داند که از آنچه مایه روشنی چشم‌ها است، چه چیزی برای آنان پنهان داشته شده است» یعنی: هیچ کس نمی‌داند که خداوند عز وجل برای گروهی که در آیه قبل ذکرشان گذشت، چه نعمتهای حیرت‌آور و عظیمی را در آخرت پنهان داشته است که دل‌هایشان بدان آرام می‌گیرد «به‌پاداش آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته در دنیا. در حدیث شریف قدسی به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند متعال فرمود: أَعَدَّتْ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أذنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ: برای بندگان صالح خود چیزهایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است». ابوه‌ریره رضی الله عنه اضافه کرد: اگر خواستید آیه ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ را بخوانید.

أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ ﴿١٨﴾

ابن‌کثیر در بیان سبب نزول از عطاء و سدی نقل می‌کند: این آیه درباره علی‌بن‌ابی‌طالب رضی الله عنه و ولیدبن عقبه‌بن‌ابی‌معیط نازل شد زیرا ولید بر علی رضی الله عنه فخر فروخت و خود را از وی برتر دانست پس علی رضی الله عنه در پاسخ وی گفت: «ساکت باش که تو فاسقی بیش نیستی».

«آیا کسی که مؤمن است، همانند کسی است که فاسق است؟» یعنی: مؤمن همانند کافر نیست زیرا تفاوت میان آنها بسیار آشکار است و نور طاعت و ایمان با ظلمت کفر و عصیان هرگز برابر نیست. آری! «هرگز برابر نیستند» البته فسق از کفر عامتر است، هرچند گاهی فسق مترادف کفر می‌باشد.

جمهور فقها برآنند که بر نفی برابری میان مؤمن و کافر، نفی قصاص مؤمن در برابر کافر نیز مترتب می‌شود زیرا در قصاص، مساوات شرط است. اما احناف می‌گویند: مسلمان در برابر ذمی قصاص می‌شود زیرا مراد از نفی مساوات میان مؤمن و کافر در آیه کریمه، نفی برابری میان آنها در ثواب آخرت و نفی برابری میان آنها در دنیا در امر

عدالت است، یعنی کافر عادل شمرده نمی‌شود. پس مراد نفی مساوات میان آنها در امر قصاص نیست.

أَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

«اما کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند پس برای آنان است جنت المأوی» مأوی: جایگاه است. لذا بهشت جایگاه حقیقی آنهاست «نزلی است» یعنی: بهشت، ضیافت و کرامتی است که برای بهشتیان در هنگام فرود آمدنشان به آن آماده شده است «به خاطر آنچه می‌کردند» از اعمال شایسته.

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوِنُهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهِ تَكذِّبُونَ ﴿٢٠﴾

«و اما کسانی که فسق ورزیده‌اند» یعنی: سرپیچی و تمرد کرده‌اند بر خداوند عز وجل و بر پیامبران علیهم السلام و از دایره طاعت بیرون رفته‌اند «پس مأوایشان آتش است» یعنی: سرایی که در آن جای می‌گیرند و استقرار می‌یابند، همانا آتش دوزخ است «هر بار که بخواهند از آن بیرون بیایند، در آن بازگردانیده می‌شوند و به آنان گفته می‌شود: عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌انگاشتید بچشید» گویندگان این سخن: فرشتگان نگهبان جهنم اند. یا گوینده خدای عزوجل است. این جمله دلالت می‌کند بر این که مراد از «فاسق» در سیاق آیات، «کافر» است.

وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢١﴾

«و به یقین غیر از آن عذاب بزرگتر» که عذاب آخرت است و حتما درگیر آن خواهند شد «از عذاب ادنی نیز به آنان می‌چشانیم» مراد از عذاب ادنی (عذاب کمتر) همانا عذاب دنیاست؛ از مصایب، آفات، امراض، نگرانی، اضطراب و امثال آن. به قولی: مراد از عذاب ادنی، کشته شدن به شمشیر در روز بدر است «باشد که آنها» به سبب عذابی

که بر آنان فرود می‌آید «بازگردند» از شرک و گناہانی که در آن هستند به سوی ایمان و اطاعت در نتیجه، از آنچه که در آن قرار دارند، توبه کنند.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْقِمُونَ ﴿٢٣﴾

«و کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شود و آن‌گاه از آن روی بگرداند؟» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از چنین کسی نیست زیرا چنین کسی آنچه را از آیات و نشانه‌های الله ﷻ که رو آوردن به ایمان و طاعت را می‌طلبند، شنیده و دیده است اما به‌جای اطاعت، روی‌گردانی و اعراض را پیش افکنده است، گویی اصلاً آیات الهی را نمی‌شناسد «بی‌گمان ما از مجرمان انتقام‌کشنده‌ایم» و کسانی که از آیات ما روی گردانیده‌اند، به‌طور قطع مجرم‌اند.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٢٤﴾

«و به‌راستی ما به موسی کتاب» تورات را «دادیم» بنابراین، قرآن نیز یکی از کتب آسمانی است و پدیده‌ای نوظهور نمی‌باشد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند ﷻ بعد از بیان اصول سه‌گانه توحید، معاد و رسالت در آغاز سوره، اینک در آخر آن یک‌بار دیگر به اصل سوم، یعنی بیان رسالت بازمی‌گردد و در این میان موسی عليه السلام را - به سبب این که دوران رسالت وی به محمد صلى الله عليه وآله وسلم نزدیک است - به‌یادآوری انتخاب می‌کند و از عیسی عليه السلام نام نمی‌برد زیرا یهود به نبوت وی معترف نبودند اما نصارا به نبوت موسی عليه السلام نیز معترف بودند.

«پس» ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! «از لقای او» یعنی: از این که موسی عليه السلام از سوی ما کتاب را دریافت «در شک و تردید نباش» پس چنان‌که در نزول قرآن هیچ شکی نیست، در این حقیقت که موسی عليه السلام تورات را از پروردگارش دریافت کرده است، نیز هیچ شکی نیست. به‌قولی دیگر: مراد از جمله (از لقای او در شک و تردید نباش)، این است که خداوند ﷻ به پیامبرش حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم وعده می‌دهد که قبل از رحلت، با موسی عليه السلام ملاقات خواهد کرد. چنان‌که این وعده محقق نیز شد زیرا آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم

بعد از نزول این آیه، با موسی عليه السلام در سفر اسراء و معراج ملاقات کردند و این ملاقات یا در آسمان و یا در بیت المقدس بود. در حدیث شریف آمده است: «موسی عليه السلام را در شبی که مرا به سیر شبانه بردند، دیدم، او مردی بود دراز قامت با موهای مجعد، گویی از مردان قبیله شنوده است». به قولی دیگر معنای آیه این است: ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! از لقای موسی عليه السلام در قیامت در شک نباش زیرا قطعاً او را در قیامت ملاقات خواهی کرد. ولی قول اول به سیاق سوره نزدیکتر است. «و آن را برای بنی اسرائیل هدایتی گردانیدیم» یعنی: تورات را برای بنی اسرائیل رهنمود و مایه هدایتی قرار دادیم چنانکه قرآن را برای امت محمد صلى الله عليه وآله وسلم.

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ آيَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿٢٤﴾

«و از آنان چون صبر ورزیدند» یعنی: از برخی از بنی اسرائیل به سبب صبر و پایداریشان بر دشواریهای تکلیف و هدایت مردم «و» به سبب این که «به آیات» تنزیلی «ما یقین داشتند» و در آنها بسیار تدبر می کردند و می دانستند که آیات ما حق است آری! به این دو سبب از آنها «ائمه ای قرار دادیم» یعنی: رهبران و پیشوایانی قرار دادیم که بنی اسرائیل در امور دین خویش به آنها اقتدا می کنند. به قولی معنی این است: به خاطر صبر و شکیبایی برخی از بنی اسرائیل در برابر لذایذ دنیا، آنها را ائمه و پیشوایانی قرار دادیم «که به فرمان ما هدایت می کنند» یعنی: آن پیشوایان با احکام و مواعظی که به فرمان ما از تورات بر مردم القا می کنند، آنان را به سوی هدایت فرامی خوانند. ابن کثیر به نقل از یکی از علما می گوید: «از این آیه به این نتیجه می رسیم که می توان با صبر و یقین، به امامت در دین دست یافت».

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٢٥﴾

«بی گمان پروردگار تو روز قیامت میانشان» یعنی: میان مؤمنان و کفار، یا میان پیامبران عليهم السلام و امت هایشان «داوری می کند، در آنچه با یکدیگر در باره آن اختلاف می کردند» پس در آن روز، محق را از مبطل متمایز می گرداند.

أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسْجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا

يَسْمَعُونَ ﴿٦٦﴾

«آیا برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «روشن نشده است که پیش از آنها چه بسیار نسلهایی را نابود کردیم» مانند قبایل عاد، ثمود و مانند آنها را؟ «که اینان در مسکنهایشان راه می‌روند» یعنی: اینان در سفرهای خویش از برابر سراهای ویرانشان می‌گذرند و آنها را مشاهده می‌کنند و آنچه را که در آنها از صحنه‌های عبرت‌انگیز و آثار عذاب مشهود است می‌نگرند اما از مشاهده این صحنه‌ها درس عبرت نمی‌گیرند «بی‌گمان در این» امری که ذکر شد «نشانه‌هایی است» بسیار بزرگ و عبرت‌آموز «آیا نمی‌شنوند» این آیات را تا از آنها پند پذیرند؟.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا

يُبْصِرُونَ ﴿٦٧﴾

«آیا ندیده‌اند که ما آب را به‌سوی زمین جزز می‌رانیم» یعنی: به‌سوی زمین بایر و بی‌گیاهی که جز با گسیل کردن آب به‌سوی آن، سبز نمی‌شود «پس بدان» آب «کشتزاری را بیرون می‌آوریم که چهارپایانشان از آن می‌خورند؟» یعنی: چهارپایانشان از آن کشتزار، گاه و دانه و برگ و مانند آنها از چیزهایی را که مردم نمی‌خورند، می‌خورند «و خودشان» یعنی: خودشان نیز دانه‌های بیرون آمده از کشتزار را خوراک خود می‌سازند و می‌خورند «آیا نمی‌بینند» این نعمتها را تا شکر و سپاس منعم را گزارده و او را به یگانگی بخوانند؟

ابن‌کثیر در تعلیقی بر تفسیر: ﴿نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ﴾ می‌گوید: «مثلا زمین مصر نرم و سست و شکننده است، به‌طوری‌که اگر بر آن باران بیارد، ساختمانهای آن را ویران می‌کند پس خداوند متعال در عوض باران از مازاد آبهای حاصله از بارانهای سرزمین حبشه، آبی خوشگوار از دوردست‌ها به‌سوی آن می‌فرستد بنابراین، مصریان هر سال آبی گوارا و تازه دارند که در کشور و سرزمینی غیر از سرزمینشان باریده

است، چنان آبی که خاک رس جدیدی از غیر سرزمین شان را نیز با خود به سرزمینشان می آورد. پاک است خدای بخشاینده فرزانه همیشه ستوده».

وَقُولُوا مَنَىٰ هَذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٨﴾

«و می گویند» به مؤمنان «اگر راست می گویند، این فتح کی خواهد بود» گویندگان این سخن کفارند به طور عام، یا کفار مکه اند به طور خاص. یعنی: فتحی که آن را به ما وعده می دهید - یعنی روز قیامت - چه وقت است؟ روز قیامت روز فتح نامیده شد زیرا خدای عزوجل در آن میان بندگان دآوری می کند. به قولی دیگر مراد از فتح: روز بدر، یا روز فتح مکه است.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده است: اصحاب رسول خدا ﷺ به کفار می گفتند: قطعاً روزی برای ما فرامی رسد که در آن می آساییم و مورد انعام و اکرام قرار می گیریم. پس مشرکان از روی تکذیب و عناد و ناباوری گفتند: اگر راست می گویند، چه وقت این فتح برای شما خواهد رسید؟ که این آیه نازل شد.

قَدْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ﴿٣١﴾

«بگو: روز فتح، کافران را ایمانشان سود نمی بخشد» یعنی: چنانچه ایمان آورند؛ «و آنان مهلت داده نمی شوند» و عذاب از آنان به تأخیر افکنده می شود پس نباید آن را به ریشخند گیرند.

فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَأَنْظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ ﴿٢٠﴾

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از حماقت و تکذیبشان روی برتاب و جز آنچه که بدان مأمور شده ای، پاسخی دیگر به آنان نده «و منتظر باش، که آنها نیز در انتظارند» یعنی: روز فتح را انتظار بکش و به تکذیب آنان اهمیت نده، که آنان نیز در حق تو انتظار حوادث و رخدادهای زمان را می کشند؛ مانند مرگ، یا شکست، یا کشته شدن

تا به پندار خود از دست تو راحت شوند. یادآور می‌شویم که نزول این آیه، قبل از صدور دستور جهاد بود.

﴿سوره احزاب﴾

مدنی است و دارای (۷۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت آن که دربرگیرنده واقعه خندق و هجوم احزاب و طوایف مشرکان به مدینه است، «احزاب» نامیده شد. محور سوره «احزاب»، تعیین راه و رسم زندگی و بیان آداب و اخلاقیات جامعه اسلامی است، که در آن رهنمودهای مستقیمی به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و رهنمودهایی نیز به مؤمنان صادر شده است. البته وارثان نبوت باید همه این توجیهاات را به کار بسته و آن را مدنظر داشته باشند مگر آنچه که خاص به شخص رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. شیخ سعید حوی؛ در تفسیر «الأساس» می گوید: «قابل ملاحظه است که در این سوره دو ندای: (یا ایها النبی) و (یا ایها الذین آمنوا) به تناوب تکرار شده است».

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ اَتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَطْغِ الْكٰفِرِيْنَ وَالْمُنٰفِقِيْنَ ۗ اِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيْمًا حَكِيْمًا ﴿١﴾

«ای پیامبر! از خدا بترس» یعنی: بر تقوا و ترس از الله جل جلاله مداومت کن و بر این تقوی بیفزای. ابن کثیر به نقل از طلق بن حبيب می گوید: «تقوا این است که به وسیله نوری از جانب حق تعالی که با توست و به امید دریافت پاداش وی، به طاعتش عمل کنی و به وسیله همین نور و از بیم عذابش، نافرمانی وی را فروگذاری». «و از کافران اطاعت نکن» مراد مردم مکه و همانندان آنانند. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «یعنی از آنان نشنو و با آنان مشورت نکن». «و نیز» اطاعت نکن «از منافقان» یعنی: از کسانی که اسلام را آشکار و کفر را پنهان می دارند «بی گمان خداوند دانای حکیم است» پس او سزاوارتر به آن است که مورد اطاعت و پیروی قرارگیرد.

در بیان سبب نزول روایت شده است: بعد از غزوه احد، ابوسفیان با درخواست امان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و به منظور انجام مذاکره با ایشان، به مدینه آمد و در منزل عبدالله ابن ابی جا گرفت. مشرکان از طریق وی به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشنهاد دادند که از دشنام دادن بتانشان دست بردارند و این امر را که آنها از سوی معبودان خود مورد شفاعت

قرار می‌گیرند، پذیرند. آنها وعده دادند که در قبال پذیرفتن این امر، نصف اموال خویش را به پیامبر ﷺ می‌دهند. منافقان مدینه نیز رسول خدا ﷺ را بر قبول این پیشنهاد زیر فشار گذاشتند. اما رسول خدا ﷺ این پیشنهادشان را قاطعانه رد کردند و آیه کریمه نیز نازل شد و به ایشان دستور داد که هرگز در برابر پیشنهاد مشرکان، نرمش و انعطاف نشان ندهند. آن‌گاه رسول خدا ﷺ دستور به اخراج نمایندگان مشرکان از مدینه دادند، که در پی آن آنها از مدینه اخراج شدند.

البته تعبیر: (از خدا بترس و از کافران اطاعت نکن...) خطاب به رسول اکرم ﷺ، به معنای این نیست که آن حضرت ﷺ در این مورد نقصی داشته‌اند بلکه این تعبیر، در میان اعراب تعبیر مألوف و آشنایی است. مثلاً یکی از آنان به فرزندش می‌گوید: «اگر تو به راستی فرزند منی پس شجاع باش». چنان‌که فرض نمودن یک چیز برای نفی احتمال وقوع آن، نیز در نزد اعراب مألوف است.

تأویل دیگر این است که: مخاطب رسول اکرم ﷺ اند ولی مراد، امت ایشانند نه خودشان زیرا قرآن به زبان اعراب نازل شده و در میان آنان رایج است که فردی را به چیزی مخاطب می‌گردانند، در حالی که غیر او را اراده دارند چنان‌که می‌گویند: «ایاک اعنی و اسمعی یا جاریة: هدفم تویی اما دخترک! تو بشنو». در فارسی نیز این شیوه سخن رایج است و ضرب المثلی است که می‌گوید: «در به تو می‌گویم، دیوار؛ تو بشنو».

شایان ذکر است که شیوه مخاطب ساختن رسول اکرم ﷺ و اراده داشتن دیگران، در قرآن نظایر دیگری نیز دارد.

وَأَتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۲۱۶۴﴾

«و آنچه را که از جانب پروردگارت به تو وحی می‌شود» از قرآن و سنت «پیروی کن» یعنی: در تمام امور خویش از وحی پیروی کن و از چیزی جز وحی - مانند مشورت‌های کافران و منافقان - پیروی نکن «همانا خداوند از آنچه می‌کنید، آگاه است» و چیزی از اعمال آشکار و نهان شما بر او پنهان نمی‌ماند.

تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾

«و بر خدا توکل کن» یعنی: تمام امور خویش را به او بسپار «و خدا به عنوان کارساز کافی است» کافی است که او حافظ و نگهبانت باشد و یقینا او متوکلان به خود را حفظ می‌کند.

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّنْ قَلْبَيْنِ فِيْ جَوْفِهِۦٓ وَمَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمْ اَلَّتِي تَظَاهِرُوْنَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ وَمَا جَعَلَ اَدْعِيَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ وَاللّٰهُ يَقُوْلُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيْلَ ﴿٤﴾

«خداوند برای هیچ مردی دو قلب در درونش ننهاده است» در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که یکی از منافقان می‌گفت: من دو قلب دارم؛ قلبی مرا به‌کاری دستور می‌دهد و قلبی دیگر به‌کاری دیگر. همچنان اعراب می‌پنداشتند که اشخاص دارای هوش و فراست بالا، دو قلب دارند، از این روی میانشان معروف بود که جمیل بن معمر فهری دو قلب دارد زیرا او حافظه نیرومندی داشت و می‌گفت: من دارای دو قلب هستم که با هر کدام آنها بهتر از عقل محمد می‌اندیشم. پس چون روز بدر فرارسید و مشرکان - که او نیز از شرکت‌کنندگان در اردوی آنان بود - شکست خوردند، او را دیدند که یک لنگه کفش در پا و لنگه دیگر در دست می‌گریزد. در این حال از او پرسیدند: چرا یک لنگه کفش در دست و یکی در پا داری؟ گفت: می‌پنداشتم که هر دو تا را در پا دارم!! پس در آن روز مشرکان دانستند که او دو قلب ندارد.

آری! خدای عزوجل در این آیه روشن کرد که انسان فقط دارای یک قلب است و در آن یک قلب، یا می‌تواند اسلام وجود داشته باشد، یا کفر، یا نفاق و این‌گونه نیست که بتوان همه اینها را با هم در یک قلب جای داد.

«و آن زنان را که مورد ظهار قرار می‌دهید، مادرانتان نگردانیده است» یعنی: چنان که یک شخص دارای دو قلب نیست، همین‌طور، زنانی را که مورد «ظهار» قرار می‌دهید، مادرانتان نیستند «و» همین‌گونه «پسرخواندگان را» که به پسر بر گرفته‌اید

و پسر، خوانده‌اید «پسران» حقیقی «شما نگردانیده است» ادعیاء: پسران متبنی یا فرزندخوانده می‌باشند.

ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من مانند پشت مادرم هستی. یعنی: چنان‌که مادرم بر من حرام است، تو نیز بر من حرام هستی. شایان ذکر است که به‌کار بردن چنین تعبیری در جاهلیت، صیغه‌ای از صیغه‌های طلاق بود پس خداوند ﷻ روشن کرد که همسر انسان، مادر وی نیست و این سخن، سخنی زشت و ناپسند و دروغ و گناه است و بر گوینده آن کفاره واجب می‌شود^۱.

در بیان سبب نزول آمده است: این بخش از آیه کریمه درباره زیدبن حارثه رضی الله عنه نازل شد که خدیجه رضی الله عنها او را - که برده‌اش بود - قبل از اسلام به رسول خدا ﷺ بخشید. آن حضرت ﷺ او را سخت دوست داشتند و او نیز به ایشان علاقه مفراطی داشت، به‌طوری که وقتی اعضای خانواده‌اش که در شام زندگی می‌کردند از وجودش در مکه و قرار داشتنش در بند بردگی آگاه شدند و نزد رسول خدا ﷺ آمدند تا او را بازخرید کنند، رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: بروید با خود او سخن بگویید، اگر او شما را انتخاب کرد، همین‌طور بی‌هیچ بهایی از آن شما باشد. پدر و عمویش از این پیشنهاد سخت شادمان شده و با خوشحالی نزد زید رفتند و وقتی از او تقاضا کردند تا با آنان به وطن خویش برود، زید رضی الله عنه گفت: من کسی نیستم که رهاکننده این مرد باشم! به این ترتیب، او بردگی زیر فرمان محمد ﷺ را بر آزادی و قرار داشتن در آغوش خانواده‌اش ترجیح داد. در این هنگام بود که رسول خدا ﷺ او را آزاد کردند و فرزند خویشش خواندند و فرمودند: «گواه باشید که زید فرزند من است، او از من میراث می‌برد و من از وی». پس، از آن وقت او زیدبن محمد رضی الله عنه خوانده می‌شد. لذا این آیه نازل شد و حکم فرزندخواندگی را که در دوران جاهلیت احکام و آثاری بر آن مترتب می‌شد، منسوخ کرد.

«این» یعنی: آنچه گذشت از ذکر ظهار و فرزندخواندگی «سخن شما به زبانهایتان است» یعنی: این جز سخن گفتن به زبانهایتان، چیز دیگری نیست و هیچ تأثیری در بر

^۱ نگاه کنید به اول سوره «مجادله».

گردان واقعیت ندارد پس نه زن انسان با ظاهر مادر وی می‌گردد و نه فرزند دیگران با ادعا فرزند حقیقی انسان می‌شود و قطعاً بر اینها هیچ چیز از احکام مادری و فرزندی مترتب نیست «و خداوند حق را می‌گوید» آنچه که او می‌گوید، ذاتاً در ظاهر و باطن خود حق است نه باطل پس باید فرزندان را به همان پدران حقیقی آنها نسبت دهید و به این حقی که پیروی از آن سزاوار است، گردن بگذارید «و اوست که به راه هدایت می‌کند» یعنی: حق تعالی به راهی که رساننده به سوی حق است، راهنمون می‌گردد، آن راه این است که:

**ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوْلَاكُمْ
وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ، وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾**

«آنان را به پدرانشان نسبت دهید» یعنی: پسرخواندگان را به پدران صلبی آنان نسبت دهید نه به غیر آنان. از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «ما تا قبل از نزول این آیه، زیدبن حارثه را زیدبن محمد رضی الله عنه می‌خواندیم و چون این آیه نازل شد، از آن پس او را به نام پدرش خواندیم». ابن کثیر می‌گوید: این دستور، ناسخ مجوز پسر خواندن فرزند دیگران است که در ابتدای اسلام جایز بود ولی خدای عزوجل برگرداندن نسبت آنان را به پدران حقیقی‌شان، به قسط و عدل نزدیکتر خواند و فرمود: «این» نسبت دادن آنها بسوی پدران حقیقی آنها «نزد خداوند عادلانه‌تر است» از این سختتان که فلان فرزند فلان است در حالی که فرزند حقیقی وی نیست «و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، در آن صورت برادران دینی و آزاد کردگان شمایند» بنابراین، به آنها بگویید: ای برادرم! ای آزاد کرده‌ام! و نگویید: ای فرزند فلان! چرا که پدران حقیقی آنان را نمی‌شناسید. موالی: یعنی بردگان آزاد شده.

«و در آنچه اشتباه مرتکب آن شده‌اید» یعنی: در آنچه که به خطا و نه از روی عمد در این باره از شما سر زده است «بر شما گناهی نیست» چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «خداوند متعال برایم از اتمم خطا و فراموشی و آنچه را که به اکراه بدان واداشته شده‌اند، درگذشته است». «ولی» گناه در «آن چیزی است که دل‌هایتان قصد آن را

کرده است» از نسبت دادن عمدی پسران به غیرپدران حقیقی‌شان در حالی که به این حقیقت که او در واقع پسر چه کسی است، علم هم داشته‌اید.

قتاده می‌گوید: «اگر مردی را به‌نام غیر پدرش بخوانی در حالی که بر این باور هستی که او واقعا پدر وی است، بر تو باکی نیست، هرچند او درواقع پدر وی نباشد اما اگر خلاف این باشد، گنه‌کار هستی». در حدیث شریف آمده است: «من ادعی الی غیر ابیه و هو یعلم انه غیر ابیه فالجنة علیه حرام: کسی که خود را به‌نام غیرپدرش می‌خواند در حالی که می‌داند او پدرش نیست، بهشت بر وی حرام است». نسفی در تفسیر خویش می‌گوید: «اگر کسی دیگری را فرزند خواند، ملاحظه می‌شود: چنانچه آن فرزندخوانده مجهول النسب و از شخصی که او را فرزند خویش خوانده است از نظر سنی کوچکتر بود، نسب وی از او ثابت می‌شود و اگر آن فرزند خوانده برده وی بود، آزاد می‌شود اما اگر از وی بزرگتر بود، نسبش از او ثابت نمی‌شود». ولی نزد ابوحنیفه رحمته الله کسی که نسب وی شناخته شده است، با فرزندخواندگی برای شخصی که او را فرزند خویش خوانده است، نسبش اثبات نمی‌شود اما اگر برده وی بود، آزاد می‌شود. «و خداوند همواره آمرزنده مهربان است» در حق کسی که خطا می‌کند چنان‌که او توبه مرتکب عمدی گناه را می‌پذیرد.

و به مناسبت بیان این حکم، خدای عزوجل در همین سیاق احکام دیگری را نیز بیان می‌دارد:

الَّتِي أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

«پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است» یعنی: آن حضرت صلی الله علیه و آله به مؤمنان از خودشان در تمام امور دین و دنیا سزاوارترند، چه رسد به این که از غیرشان به‌خودشان سزاوارتر نباشند پس بر مؤمنان واجب است تا از پیامبر خویش بیشتر و بهتر از خواسته خودشان، اطاعت کنند و طاعت وی را بر تمایلات نفسانی و خواسته‌های

شخصی خود مقدم بدانند. به قولی: مراد از (أنفسهم) در آیه کریمه، «بعضهم» می باشد، که در این صورت معنی این است: پیامبر به مؤمنان از خودشان بر یکدیگرشان سزاوارتر است. به قولی دیگر: این آیه مخصوص به حکم قضاوت و داوری پیامبر ﷺ می باشد لذا معنی این است: پیامبر ﷺ در آنچه که میان مؤمنان حکم می کند، از خودشان به ایشان سزاوارتر است. یا معنی این است: پیامبر به آنان سزاوارتر است در این که پیشاپیش وی جهاد کنند و جان خویش را در مقدم وی قربانی نمایند. و همه این معانی صحیح است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و دیگران از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما من مؤمن إلا وأنا أولى الناس به فی الدنيا والآخرة. اقرأوا إن شئتم: ﴿التِّيْ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾» فایما مؤمن ترک مالا فلترته عصبته من كانوا، فان ترک دینا أو ضیاعاً فلیأتنی، فأننا مولاه: هیچ مؤمنی نیست مگر این که من در دنیا و آخرت سزاوارترین مردم به او هستم، اگر خواستید این آیه را بخوانید: (پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است). لذا هر مؤمنی که مالی را به جا گذاشته است، میراث وی از آن نزدیکان (عصبه) وی است - هر که هستند - اما چنانچه وامی، یا افراد تحت تکفل نیازمندی از خود به جا گذاشت، باید آن طلبکار یا نیازمند نزد من بیاید زیرا من مولای آن مؤمن هستم». یعنی: من آن نیاز وی را برآورده می کنم.

آیه کریمه در مقام تسلیت و دلجویی زیدبن حارثه رضی الله عنه نازل شد تا این حقیقت را به وی گوشزد نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از پدری خاصه وی به پدری معنوی تمام مسلمانان - نه پدری نسبی آنان - ارتقا و انتقال کرده اند زیرا در آیه دیگری آمده است: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست) «احزاب/ ۴۰».

«و همسرانش مادران ایشانند» یعنی: همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حکم حرمت ازدواج با ایشان، مادران مؤمنان هستند لذا در استحقاق تعظیم و احترام، جایگاه و منزلت مادرانشان را دارند پس همچنان که برای احدی جایز نیست تا با مادر خویش ازدواج کند، این هم برای وی جایز نیست تا بعد از درگذشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با یکی از امهات المؤمنین ازدواج نماید، چه آنان مادران همه مردان و زنان مؤمن هستند. اما در

غیر امر ازدواج و احترام مادری، ایشان نسبت به مؤمنان بیگانه‌اند، به این معنی که به دختران ایشان، «خواهران مؤمنان» گفته نمی‌شود همچنین همسران پیامبر ﷺ برای مؤمنان محرم نیستند و نگاه کردن به‌سوی‌شان جایز نیست و در غیر اینها از احکام نیز، حکم ایشان حکم مادران حقیقی نیست. ابن کثیر می‌گوید: «در عین حالی که همسران پیامبر ﷺ مادران مؤمنان هستند ولی خلوت کردن مردان نامحرم با آنان جایز نیست». شایان ذکر است که تحریم ازدواج با آنان، اجماعاً به دختران و خواهران‌شان تسری نمی‌یابد.

«و اولوالارحام در کتاب خدا» یعنی: در حکم و فیصله الهی، یا در سهم میراث «برخی از آنان به برخی دیگر از مؤمنان» یعنی: نسبت به مؤمنان «و مهاجران» خارج از حوزه قرابت آنها که نسبت به آنان بیگانه به‌شمار می‌روند، هرچند که در میان‌شان پیمان یا دوستی و برادرخواندگی‌ای هم باشد «سزاوارترند» مراد از اولی‌الارحام، نزدیکان و خویشاوندان شخص هستند که پس از مرگ وی باقی می‌مانند، چه در ارث از اصحاب فرایض - یعنی صاحب سهم - باشند، چه از عصبه، چه از خویشاوندان نزدیکی که از جهت زنان با متوفی نزدیکی‌ای دارند - که اصطلاحاً «ذوی‌الارحام» نامیده می‌شوند. آری! مجموعه اینها، نسبت به مؤمنان دیگری که با متوفی نزدیکی نسبی و پیوند خویشاوندی ندارند، در امر استحقاق میراث در اولویت قراردارند. تفسیر نظیر این آیه شریفه در آخر سوره «انفال» نیز گذشت. البته این آیه ناسخ حکمی است که در صدر اسلام در مورد میراث بردن از طریق هجرت و موالات (پیمان دوستی یا برادرخواندگی) نافذ بود.

آری! نزدیکان نسبی و سببی شخص به ارث بردن از وی سزاوارترند «مگر آن‌که بخواهید در حق دوستانان» که با شما پیوند نسبی یا خویشاوندی‌ای ندارند «احسانی بکنید» از دادن صدقه، یا وصیت کردن بخشی از مال خود به ایشان پس در صورتی که وصیت از یک سوم کل ثروت شخص بیشتر نشود، آن وصیت جایز است زیرا آن‌گاه که خداوند ﷻ میراث بردن از یک‌دیگر به وسیله پیمان دوستی و هجرت را منسوخ

کرد، وصیت در حق یکدیگر را در دوران حیات مباح گردانید پس اگر کسی از یکسوم مال خویش برای دوست خویش وصیت کند، این کار جایز است. «این» یعنی: منسوخ کردن ارث بردن از طریق هجرت، هم‌پیمانی و عقد توارث و مقابلتا بازگردانیدن میراث به نزدیکان نسبی و سببی «در کتاب» یعنی: در لوح محفوظ، یا در قرآن «نوشته شده است» پس بنابراین، عمل به آن بر شما واجب است، هرچند که خداوند متعال در زمانی دیگر به جهت حکمت بالغه و مصلحت موقتی، خلاف این حکم را مشروع کرده باشد.

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا ﴿۷﴾

بعد از بیان جایگاه پیامبر ﷺ در میان مؤمنان، اینک خداوند جل جلاله مأموریت بزرگ و منزلت بلند ایشان در حوزه تبلیغ شریعت و رسالت را بیان می‌دارد: «و بیاد آور وقتی را که از پیامبران میثاقشان را گرفتیم» بر این که ما را عبادت کنند، به سوی عبادت ما دعوت نمایند، برخی از آنها برخی دیگر را تصدیق نمایند و خیرخواه امت‌های خویش باشند «و نیز» پیمان گرفتیم «از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم» حق تعالی این پنج تن را مخصوصا یادآوری کرد زیرا ایشان پیامبران اولی‌العزم وی هستند. و در مقدم ساختن ذکر پیامبر ما ﷺ با وجود مؤخر بودن زمانشان، تشریف و بزرگداشتی عظیم برای ایشان است که مخفی نتوان بود. «و از آنان میثاقی غلیظ گرفتیم» یعنی: از همه آنان عهدی محکم و پیمانی استوار گرفتیم بر این که به آن امانتی که بر دوش گرفته‌اند وفا کنند و مأموریتی را که خدای عزوجل ایشان را بدان برگماشته است، به سر رسانند.

يَسْتَلِ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۸﴾

آری! خداوند جل جلاله از پیامبران میثاقی محکم گرفت: «تا راستگویان را از راستی آنان بپرسد» یعنی: از پیامبران علیهم‌السلام در مورد وفایشان به این میثاق و از آن جمله درباره تبلیغ

رسالت به امت هایشان سؤال نماید. پس هرگاه پیامبران علیهم السلام از این امر مورد پرسش قرار می‌گیرند، دیگران چگونه مورد پرسش قرار نخواهند گرفت؟ «و برای کافران عذابی دردناک آماده کرده است» یعنی: حق تعالی کافران امت‌ها را نیز از پاسخ سرد و منفی‌ای که به پیامبرانشان داده‌اند، مورد بازپرسی قرار می‌دهد و برای آنان عذابی دردناک آماده کرده است.

**يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءٰمَنُوْا اذْكُرُوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُوْدٌ فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيْحًا وَّجُنُوْدًا لَّمْ تَرَوْهَا
وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ بَصِيْرًا ﴿١﴾**

«ای مؤمنان! نعمت خدا را بر خود به یاد آرید آن‌گاه که لشکرهایی به سوی شما آمدند» مراد لشکرهای قبایل و طوایفی‌اند که علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله هم‌پیمان شده و در ماه شوال سال پنجم هجری به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و مدینه را در محاصره خویش گرفتند، که این غزوه به نام «غزوه خندق» یا «غزوه احزاب» نامیده شده است. این لشکرها مرکب بودند از لشکر قریش به رهبری ابوسفیان بن حرب، لشکر غطفان به رهبری عیینه بن حصن فزاری، لشکر بنی‌اسد به رهبری طلحه، لشکر بنوعامر به زعامت عامر بن طفیل، لشکر بنی‌سلم به فرماندهی ابوالاعور سلمی، لشکر بنی‌قریظه از یهود به ریاست کعب بن‌اسد و لشکر نضیر از یهود به ریاست حی بن‌اخطب. که مجموع این احزاب به حدود ده یا دوازده هزار نفر بالغ می‌شدند. «پس بر سر آنان تندبادی را فرستادیم» تا بدانجا که دیگهایشان را برکند و فروانداخت و خیمه‌هایشان را واژگون کرد «و» نیز فرستادیم «لشکرهایی که آنها را نمی‌دیدید» یعنی: لشکرهای فرشتگان را. آری! خدای عزوجل فرشتگان را بر سر آنان فرستاد پس میخهای خیمه‌هایشان را کشیده و طنابهای خیمه‌ها را بریدند، آتشهایشان را خاموش ساختند، دیگهایشان را واژگون کردند و اسب‌هایشان به همدیگر جولان کرده و در هم شوریدند. از سوی دیگر تندباد همه‌چیز را بر سر آنان فرو پاشاند و در عین حال خدای عزوجل بر آنان رعب و وحشت را مستولی کرد. نتیجه این هنگامه آن بود که مشرکان پا به فرار گذاشته و از اطراف مدینه متواری شدند.

«و خداوند به آنچه می کردید» از حفر خندق و پایداری بر یاری پیامبر ﷺ «بینا بود». و بنا به قرائت (یعملون) معنی این است: خداوند ﷻ به آنچه مشرکان می کردند - از هجوم بر مدینه و همداستان شدن علیه مسلمین - بینا بود. آن گاه خدای عزوجل در بیان تفصیلی این رویداد می فرماید:

**إِذْ جَاءَكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ
بِاللَّهِ الظُّنُونًا ﴿١٠﴾**

«هنگامی که از فرازتان» یعنی: از بلندای وادی ای که در سمت شرقی مدینه منوره قرار دارد «به سراغ شما آمدند» و کسانی که از این سمت آمدند، قبیله بنی غطفان بودند «و» هنگامی که به سراغ شما آمدند «از فرودتان» یعنی: از ناحیه فرودین وادی از سمت مغرب. کسانی که از این سمت آمدند، قبیله قریش بودند. یا کسانی که از فراز آمدند، لشکرهای قریش، غطفان و احزاب دیگر و کسانی که از فرود آمدند، یهودیان بنی قریظه بودند «و آن گاه که چشمها برگشت» و خیره شد؛ از روی دهشت و از فرط هول و هراس و حیرت «و دلها به گلوگاهها رسید» یعنی: دلها از فرط خوف و هراس و بی قراری، از جای خویش بالا آمده به گلوگاهها رسید. این از باب مثل و مبالغه بوده و خوف و هراس و بی قراری زایدالوصف اکثر مسلمانان را نشان می دهد.

در حدیث شریف به روایت ابوسعید رضی الله عنه آمده است که فرمود: در روز خندق به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفتیم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم! آیا چیزی هست که بخوانیم تا آرام گیریم زیرا دلهایمان (از اضطراب و وحشت) به گلوگاهها رسیده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آری! بگوئید: اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا: خدایا! عیوب ما را بپوشان و بی قراریهای ما را آرامش بخش». «و به خداوند گمانهایی می بردید» برخی از شما گمان پیروزی را می بردید و به امید کامیابی و ظفر بودید و برخی هم خلاف این را گمان می بردید - که آنان، منافقان و سست دلان بودند.

بیهقی از حدیثه رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت می کند که فرمود: در شب احزاب ما را می دیدی که صف کشیده نشسته بودیم، ابوسفیان و لشکریان همراه وی بر فراز ما و

قریظه در زیر پای ما قرار داشتند و از آن بیم داشتیم که بر اطفال و زنان ما یورش آورند، هرگز شبی به تاریکی آن شب و تندبادتر از آن بر ما نیامده است. منافقان در آن وضع آشفته از رسول خدا ﷺ اجازه می‌خواستند که از صف معرکه بیرون روند و می‌گفتند: خانه‌های ما بی‌حفاظ است در حالی که بی‌حفاظ نبود پس هیچ‌کس از منافقان اذن نمی‌خواست مگر این که رسول خدا ﷺ به وی اجازه می‌دادند و آنها پنهانی از میان تاریکی به در می‌رفتند. در این اثنا دیدیم که رسول خدا ﷺ به ما روی آوردند، ایشان تک‌تک ما را ورنه از کردند تا این که به من رسیدند و به من گفتند: برو و خبر قوم را برایم بیاور! پس حرکت کردم و به خدا سوگند که صدای به هم خوردن سنگها را در اردوگاه احزاب می‌شنیدم، طوفانی سخت و تندبادی عجب هولناک برخاسته بود و سنگها را برآنان می‌زد و در این حال می‌گفتند: الرحیل! الرحیل! های کوچ کنید! هان کوچ کنید! این تندباد فقط محدود به اردوگاهشان بود و یک وجب از آنان تجاوز نمی‌کرد. پس آمدم و خبر آنها را به رسول خدا ﷺ آوردم. در این هنگام بود که این آیه نازل شد: ﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ...﴾

در حدیث شریف آمده است: «به وسیله باد صبا نصرت داده شدم و عاد با باد دبور هلاک ساخته شد».

هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾

«آنجا بود که مؤمنان آزموده شدند» با ترس و هراس و جنگ و گرسنگی و محاصره و یورش تا مؤمن در صحنه عمل و آزمون از منافق متمایز گردد «و به سختی متزلزل شدند» یعنی: مؤمنان به سختی مضطرب شده و سخت تکان خوردند؛ بعضی از آنان در اندرون خویش مضطرب بودند و بعضی هم در دین خویش به تزلزل درافتاده بودند.

وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾

«و هنگامی که منافقان» خالص «و بیماردلان می‌گفتند» بیماردلان، اهل شک و اضطراب بودند که تحت تأثیر تبلیغات و جوسازیهای مسموم‌کننده منافقان قرار گرفته

بودند اما نفاق همه دل‌هایشان را نپوشانیده بود، آری این دو گروه می‌گفتند: «خدا و رسولش جز غرور» یعنی: جز وعده بی‌اساس پیروزی و کامیابی که حقیقتی ندارد، یا جز فریب «به ما وعده نداده‌اند».

ابن‌ابی‌حاتم و بیهقی در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: رسول خدا ﷺ در جنگ احزاب، خندق پیرامون مدینه را خط انداختند پس مسلمانان مشغول حفر آن بودند که خدای عزوجل از درون خندق صخره‌ای سفید و مدور را بیرون آورد، رسول خدا ﷺ کلنگ را گرفته و بر آن ضربه‌ای زدند، بر اثر آن ضربه، قطعه‌ای از آن پدید و برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد آن‌گاه تکبیر گفتند و مسلمین نیز ندای تکبیر سر دادند. سپس آن حضرت ﷺ بار دوم بر آن سنگ ضربه‌ای زدند و قطعه‌ای دیگر از آن پدید پس برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد. این بار نیز رسول خدا ﷺ تکبیر گفتند و مسلمین نیز بانگ تکبیر سر دادند. آن‌گاه بار سوم بر آن ضربه زدند، این بار آن را شکستند و برقی از آن درخشید که میان هر دو سوی مدینه را روشن کرد. سپس اصحاب ﷺ از رسول خدا ﷺ در مورد این کارشان سؤال کردند، ایشان در پاسخ فرمودند: «ضربه اول را که زدم، قصرهای حیره و مداین کسری برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امت من بر آنان پیروز می‌شوند. آن‌گاه ضربه دوم را زدم و در این هنگام قصرهای سرخ از سرزمین روم بر من روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند. سپس ضربه سوم را زدم، که بر اثر آن قصرهای صنعاء برایم روشن شد و جبرئیل به من خبر داد که امتم بر آنان پیروز می‌شوند». نقل است که وقتی از آن سنگ این برقها می‌درخشید، سلمان رضی الله عنه به چشم خود آن قصرها را در روشنایی آنها دید. البته این معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که از قبل، فتح این سرزمین‌ها را به امت خویش مژده دادند و آن‌گاه فرمودند: «حبشه را فرو گذارید و تا آن‌گاه که با شما کاری ندارند، متعرض آنان نشوید و قوم ترک را ترک کنید تا آن‌گاه که شما را ترک می‌کنند». چون رسول خدا صلی الله علیه و آله این اخبار را دادند، بعضی از منافقان گفتند: محمد به ما ملک کسری و قیصر را وعده می‌دهد در حالی که یکی از ما می‌ترسد که به قضای حاجت

خویش بیرون رود!! همان بود که نازل شد: ﴿وَلِذَٰلِكَ يَقُولُ الْمَنَّافُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ...﴾

وَلِذَٰلِكَ قَالَتْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾

«و آن گاه که طایفه‌ای از آنان» یعنی: از منافقان «گفتند» طایفه: بر یک تن و بیشتر از آن اطلاق می‌شود. آری! گفتند: «ای اهل یثرب! دیگر شما را جای درنگ نیست» در اینجا در میان سپاه «پس برگردید» به سوی منازل خود در مدینه «و گروهی از آنان» یعنی: گروه دیگری از سست ایمانان «از پیامبر اجازه می‌خواستند» آنان بنا به روایتی، طایفه بنی حارثه بودند «می‌گویند: خانه‌هایمان بی حفاظ است» یعنی: خانه‌هایمان محکم و مصون نیست، می‌ترسیم که دشمن به آنها وارد شود و به خانه و خانواده‌مان آسیب برساند پس، از گزند دشمن بر آنها ایمن نیستیم «حال آن که آنها بی حفاظ نبود» نه در آنها رخنه‌ای وجود داشت و نه هیچ خللی. بدین سان، خدای سبحان آنها را در این سخنشان که بهانه‌ای بیش نبود، دروغگو کرد. «جز گریز قصدی ندارند» پس فقط می‌خواهند با پیش کشیدن این بهانه، از جهاد بگریزند.

وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهِمْ سُلُوْلُ الْفِتْنَةِ لَأَنزَلْنَاهُمْ وَمَا تَلَبَّثُوا فِيهَا إِلَّا سِيرًا ﴿١٤﴾

«و اگر بر آنان از اطراف آن درآورده شوند» یعنی: اگر لشکریان شرک از اطراف مدینه به خانه‌های آن منافقان درآورده شوند، یا از اطراف و جوانب مدینه به آن وارد شوند؛ «سپس از آنان طلب فتنه کنند» یعنی: از آن منافقان بخواهند که به مؤمنان خیانت کنند و مرتد گردند و راه را برای دشمن باز نمایند. به قولی: مراد از این فتنه، جنگیدن برای عصبیت است «به یقین آن را انجام می‌دهند» یعنی: قطعاً این خواسته مشرکان را برآورده می‌سازند و مرتکب این خیانت می‌شوند «و در این» یعنی: در اجابت گفتن خواسته مشرکان «درنگ نمی‌کردند جز اندکی» بلکه شتابان مشرکان را اجابت

می گفتند و به این بهانه که خانه‌هایمان بی حفاظ است، در اجابت گفتنشان تعلل نمی کردند. پس وقتی ضعف ایمان در دل‌هایشان به این پایه رسیده است، دیگر جای تعجب ندارد اگر از معرکه خود را کنار کشیده و پنهانی از صف سپاه بیرون روند.

وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا لَآلِهَةٍ مِّن قَبْلُ لَا يُؤْتُونَ آلَ ذِبْنَئِ وَأَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴿١٥﴾

«و به راستی همینان بودند که پیش از این با خدا پیمان بسته بودند که پشت نکنند» آن گاه که از غزوه بدر غیبت کردند و بعدا کرامت و پیروزی‌ای را که خداوند متعال به اهل بدر عنایت کرد دیدند، گفتند: اگر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ما را این بار در جنگی دیگر حاضر کرد، بی دریغ و همه تن می جنگیم. به قولی: آنان دو طایفه بنی حارثه و بنی سلمه بودند «و پیمان خداوند درخواست شدنی است» یعنی: صاحب آن پیمان در وفا کردن به آن بازخواست شده و مورد مطالبه قرار می گیرد و بر ترک وفا به آن مجازات می گردد. خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در این آیه، آن عهده را به یادشان می آورد که با رسول وی - آن گاه که به سویشان هجرت کرد - بسته بودند، مبنی بر این که او را یاری دهند و از وی حمایت کنند.

قُلْ لَّن يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِن فَرَرْتُمْ مِّنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمْنَعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾

«بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن بگریزید، هرگز برایتان سودی نمی بخشد و آن گاه جز اندکی بهره مند نمی شوید» نسفی می گوید: «یعنی چنانچه اجل‌هایتان فرارسیده باشد، فرار به حال شما سودی نبخشیده و عمر‌هایتان را طولانی نمی گرداند و اگر هم اجل‌هایتان به سر نرسیده باشد و فرار کنید، یقینا در دنیا جز به اندک برخوردارای ای یا به مدت زمان اندکی برخوردار نمی شوید و هرآنچه هم که آمدنی باشد، نزدیک است».

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَحِذُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾

«بگو چه کسی شما را در برابر خداوند نگاه می‌دارد» و شما را در برابر وی حمایت می‌کند؟ «اگر او درباره شما بدی‌ای بخواهد» یعنی: اگر هلاکتی یا نقصی در اموال و ارزاق شما بیاورد؟ «یا در حق شما رحمتی خواسته باشد» از فراخ سالی، پیروزی و بخشیدن عافیت همراه با طول عمر؟ «و جز خدا برای خود ولیی نمی‌یابند» که از آنان پشتیبانی و دفاع کند «و نه نصرت دهنده‌ای» که آنان را از عذاب وی برهاند و یآوری‌شان کند.

﴿ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمَعْوِفِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ ﴿١٨﴾

«درحقیقت خداوند بازدارندگان از شما را» یعنی: کسانی که مردم را از یاری دادن رسول خدا ﷺ باز می‌داشتند و کارشکنی می‌کردند «می‌شناسد» آنان گروهی از منافقان بودند که یاران و حامیان رسول خدا ﷺ را از جنگ سست می‌ساختند و به ایشان می‌گفتند: محمد و اصحابش مشتی اندک بیش نیستند و به تعبیر آنان «أكلة رأس» اند، یعنی همه‌شان را یک کله سیر می‌کند پس بی‌تردید ابوسفیان و حزبش بر این جماعت اندک غالب خواهند شد «و نیز» حق تعالی می‌شناسد «آن کسانی را که به برادرانشان» یعنی: به نزدیکان و وابستگان‌شان از انصار «می‌گفتند: نزد ما بیایید» یعنی: از یاری رسول خدا ﷺ و اصحابش دست بردارید و به ما بپیوندید «و جز اندکی به کارزار نمی‌آیند» یعنی: از بیم مرگ، جز اندکی در جنگ شرکت نمی‌کنند و در جنگ هم که حاضر می‌شوند، به قصد قربت و کسب رضای الهی نیست بلکه از روی ریا است.

أَشْحَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَفُوكُمْ بِاللِّسَانِ حِدَادٍ أَشْحَةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَلَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾

سپس خداوند متعال اوصاف دیگری را برای آنان ذکر می‌کند: «بر شما بخیلانند» از این‌روی نه شما را در حفر خندق یاری می‌کنند، نه در انفاق و هزینه کردن اموال در راه خدا ﷻ و نه در غیر آن از اموری که برای مؤمنان منفعتی دربر دارد «پس چون ترس در میان آید» از سوی دشمن «می‌بینشان که به‌سوی تو می‌نگرند در حالی که چشمانشان در حدقه می‌چرخد» به‌سوی راست و چپ. این است حال و وضع انسان ترسو و جبون آن‌گاه که چیز ترسناکی را مشاهده کند «مانند کسی که از سختی مرگ بیهوش می‌شود» یعنی: چشمانشان مانند چشمان کسی که مرگ بر او فرود آمده، در حدقه می‌چرخد زیرا چنین کسی خیره خیره می‌نگرد آن‌گاه پلکهایش را فرو بسته و دیگر پلک نمی‌زند «و چون ترس برطرف شود، بر شما با زبانهای تندوتیز زبان‌درازی می‌کنند» یعنی: در حال امنیت شما را با زبانهای زهرآلودشان نیش می‌زنند و بدزبانی و تندزبانی می‌کنند پس آنان به‌هنگام صلح و امنیت بخیل‌ترین و زبان‌درازترین مردم و به‌هنگام جنگ، ترسوترین و جبون‌ترین آنانند «بر خیر» یعنی: بر غنیمت «بخیل اند» لذا بر مسلمانان در هنگام تقسیم غنایم بخل ورزیده و می‌گویند: بهره ما بیش از این است، ما دوشادوش شما جنگیده‌ایم! بنابراین، در سختی و جنگ، جبون و ذلیل و در هنگام غنیمت، حریص و بخیل‌اند. به قولی معنی این است: بر مال - از این که آن را در راه خدا ﷻ انفاق کنند - بخیل‌اند «این گروه ایمان نیاورده‌اند» در حقیقت امر بلکه منافق‌اند «پس الله اعمالشان را نابود گردانید» و جهادشان را تباه کرد زیرا جهادشان با ایمان همراه نبوده است «و این کار همواره بر خداوند آسان است» یعنی: هدر دادن اعمالشان همواره بر خداوند ﷻ آسان است و اعمالشان نزد وی هیچ قدر و قیمتی ندارد.

**يَجْسَبُونَ الْأَعْرَابَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِن يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ
عَنْ آبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾**

«اینان چنین می‌پندارند که دسته‌های دشمن نرفته‌اند» یعنی: این گروه منافق از بس جبون و ترسو هستند، می‌پندارند که لشکرهای کفار هنوز در اردوگاه‌هایشان هستند و به دیار خویش کوچ نکرده‌اند، با وجود آن‌که آنها رفته‌اند و شکست خورده‌اند و دیگر هرگز بر نمی‌گردند «و اگر آن دسته‌ها باز آیند» یک‌بار دیگر بعد از این «آرزو می‌کنند: ای کاش میان اعراب بادیه‌نشین بودند و از اخبار شما سؤال می‌کردند» یعنی: از بس که بیم و هراس بر آنان غلبه کرده است و از فرط جبن و ضعف نیت‌هایشان، آرزو می‌کنند که کاش در بیرون از مدینه میان صحرائشینان بودند و دور از همه‌جنگ از اخبار شما پرس‌وجو می‌کردند و از هر شخصی که از مدینه به صحرا می‌آمد، از آنچه برای شما اتفاق افتاده است آگاهی می‌یافتند «و اگر در میان شما بودند» و جنگی روی می‌داد «جز اندکی پیکار نمی‌کردند» آن‌هم از بیم عار و از سر حمیت و ننگ دار و دیار.

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾

«قطعاً برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست» بدانید که سخنان و افعال و احوال آن حضرت ﷺ، برای شما الگویی نیکو و شایسته است، از آنجا که رسول خدا ﷺ خود اینارگرانه جان‌گرمی‌شان را به میدان جنگ پیش فرستاده و برای یاری دادن دین خدا ﷻ در کنار خندق به صف کارزار رفتند و حتی خود در حفر خندق سهم گرفتند «برای آن کس که به خدا و روز آخرت امید دارد و خدا را بسیار یاد می‌کند» آری! مؤمنانی که ثواب و پاداش خداوند ﷻ، یا دیدار روز قیامت و رحمت او را در آن روز امیدوارند و به وقوع روز قیامت و این که این روز خواه‌ناخواه آمدنی است باور راسخ دارند همچنین کسانی که خدای عزوجل را بسیار یاد می‌کنند، چه در حال خوف و چه در حال امید، چه در سختی و چه در آسانی، چه در شب و چه در روز؛ باید اینان در تمام احوال، اعمال و امور خود به آن حضرت ﷺ اقتدا و تأسی

کنند زیرا با این اوصاف است که اقتدا به رسول خدا ﷺ و سرمشق گرفتن از ایشان میسر می‌گردد.

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا

وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

سپس خداوند ﷻ بعد از بیان حال منافقان، حال مؤمنان را به‌هنگام رویارویی‌شان با دشمن روشن ساخته می‌فرماید: «و چون مؤمنان لشکری کفار را دیدند، گفتند: این است آنچه خدا و رسولش به ما وعده داده بودند» مؤمنان این سخن را از سر شادمانی گفتند زیرا هجوم آن لشکرها، مظهر تحقق وعده خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ در این باره و به‌دنبال آن فرود آمدن پیروزی و نصرت حق تعالی به‌سوی ایشان بود.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا ﷺ قبل از جنگ احزاب به اصحابشان فرمودند: «بی‌گمان در آخر نه یا ده شب دیگر، لشکری کفار به‌سوی شما آمدنی هستند». همچنین فرمودند: «با گرد آمدن لشکرها، کار بر شما سخت می‌شود اما سرانجام، کار به‌سود شما و به زیان آنهاست». «و الله و رسول او راست گفتند» یعنی: راستی و درستی خبر خدا ﷻ و رسول او آشکار شد «و این در حق آنان جز ایمان و تسلیم را نیفزود» یعنی: دیدن لشکری دشمن، بر مؤمنان جز ایمان به خدا ﷻ و گردن نهادن در برابر امر وی نیفزود.

این آیه دلیل بر رأی جمهور علما در این مورد است که ایمان زیاد و کم می‌شود.

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا بِدِيَارِ

﴿٢٣﴾

«از میان مؤمنان مردانی هستند که به آنچه با خدا بر آن پیمان بسته بودند، صادقانه وفا کردند» یعنی: در مقابل منافقان، گروهی از مؤمنان قرار دارند که به آنچه با رسول خدا ﷺ در شب عقبه پیمان بسته بودند، وفا کردند، که از جمله مفاد این پیمان، ثبات و پایداری در رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و نبرد با دشمنان ستیزه‌جوی وی بود، برخلاف

منافقانی که در عهد و پیمان خود دروغ گفتند و به خدا و رسول وی خیانت کردند «پس، از آنان کسی هست که قرار داد خود را به انجام رسانید» مؤمنان در روز بدر نذر کرده بودند که اگر در آینده با دشمن روبرو شوند، آنچنان بجنگند که یا کشته شوند، یا که خداوند عز وجل بر آنان فتح و گشایش عنایت نماید پس آنها در غزوه احد، احزاب و دیگر غزوات به این آرزوی خویش رسیدند و نیاز خویش را برآورده ساخته و به نذر خویش وفا کردند و شماری از پاکترین مؤمنان - مانند حمزه، انس بن نصر، مصعب و امثال ایشان عز وجل - در آن غزوات به شهادت رسیدند «و از آنان کسی هست که انتظار می کشد» به سر رسانیدن قرارداد خود را و - مانند انس و طلحه رضی الله عنهما - چشم به راه شهادت است پس اینان به پایداری و نبرد استمرار داده و بر سر پیمان خویش هستند تا دست از جان بشویند و آرزوی خویش را با کشته شدن و دریافت فضیلت شهادت فراچنگ آورند «و هیچ گونه تغییر و تبدیلی نیاورده اند» در پیمانی که با خدا و رسول وی بسته بودند. آری! نه کسانی که به فیض شهادت رسیدند و نه کسانی که در انتظار شهادت به سر می برند، هیچ یک از آنها در عقیده و آرمان و پیمان خود تغییر و تبدیلی نیاورده اند، برخلاف منافقان که عهد خویش را دگرگون ساختند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه در شأن انس بن نصر رضی الله عنه نازل شد که از غزوه بدر غایب بود و پس از آن با خداوند عز وجل عهد بست که در غزوه دیگری مردانه بجنگد لذا در غزوه احد چنان جنگید تا به شهادت رسید و در بدن وی - از ضربه شمشیر و خنجر و تیر - هشتاد و اندی زخم یافتند.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا

رَجِيمًا ﴿٢٤﴾

«تا خدا راستگویان را در برابر راستی شان پاداش دهد» یعنی: خداوند متعال بدین جهت بندگانش را با بیم و هراس و رودررو کردن با دشمنان می آزماید تا پاک و پلید را از هم جدا گرداند «و منافقان را عذاب کند» بدانچه که از سويشان - از تغییر

و تبدیل - روی داده است «اگر بخواهد» عذاب کردنشان را، در صورتی که بر نفاق بمانند و آن را فرونگذاشته و از آن توبه نکنند «یا به رحمت بازگردد بر آنان» اگر بخواهد «بی گمان خداوند آمرزنده مهربان است» برای کسانی که توبه کنند و از نفاق دست کشند.

وَرَدَ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿٢٥﴾

«و خداوند کافران را» یعنی: لشکرهای مشرکان را «به غیظ و حسرت برگردانید، بی آن که به خیری رسیده باشند» یعنی: آنان را در اوج خشم و غضب و در کمال اندوه و حسرت، از مدینه برگردانید، در حالی که نه سینه‌هایشان از شراره خشم شفیاب شد و نه - به باور خود - به خیر و منفعتی که همانا کسب پیروزی بر مسلمین باشد، دست یافتند بلکه زیانکار و بازنده بازگشتند و جز رنج سفر و تاوان هزینه‌سازی‌هایشان، هیچ عایدی نصیب‌شان نشد «و خداوند مؤمنان را در کار جنگ کفایت کرد» با فرستادن تندباد و لشکری از فرشتگان به سوی مشرکان «و خداوند قوی است» و توانا بر هرآنچه که اراده کند «و عزیز» یعنی: غالب و قاهری است که هیچ ستیزنده‌ای در فرمانروایی و سلطنتش با او معارضه نمی‌تواند کرد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا إله إلا الله وحده، صدق وعده ونصر عبده وأعد جنده وهزم الأحزاب وحده فلا شيء بعده: خدایی جز الله نیست، یگانه است، وعده خویش را راست کرد، بنده‌اش را نصرت داد، لشکرش را عزت بخشید و لشکرها را به یگانگی منهزم و تار و مار کرد پس بعد از او چیزی نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ احزاب (لشکریان مشرک) را چنین نفرین کردند: «اللهم منزل الكتاب، سریع الحساب، اهزم الأحزاب، اللهم اهزمهم وزلزلهم: بارخدایا! ای فرودآورنده کتاب و ای زود شمارنده حساب! احزاب را شکست بده. بارخدایا! آنان را شکست ده و متزلزل گردان». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بعد از این (غزوه احزاب) قریش هرگز بر شما یورش نخواهند آورد

بلکه این شما هستید که از این پس بر آنان هجوم می‌برید». و چنان شد که رسول خدا ﷺ فرمودند تا آن که خدای عزوجل مکه را بر مسلمین گشود.

**وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ
وَأَسْرُونَ فَرِيقًا ﴿٦٣﴾**

«و کسانی از اهل کتاب را که از مشرکان پشتیبانی کرده بودند، از قلعه‌هایشان» و دژها و برج و باروهایشان که سخت مستحکم بود «فرود آورد و در دل‌هایشان رعب افکند» یعنی: هول و هراسی سخت افکند تا بدانجا که خود را به کشته شدن و فرزندان و زنان‌شان را به اسارت تسلیم کردند به طوری که «گروهی را می‌کشید و گروهی را به اسارت می‌گرفتید» که گروه اول مردانشان و گروه دوم زنان و فرزندان‌شان بودند.

آری! یهود بنی‌قریظه در غزوه احزاب پیمانی را که میان آنها و رسول خدا ﷺ بود، شکستند و لشکریان شرک را علیه رسول خدا ﷺ یاری و پشتیبانی کردند و با احزاب شرک همپشت شدند و چون احزاب ناکام گشته و از میدان معرکه گریختند، خدای عزوجل جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام را نزد رسول خویش فرستاد و او وحی الهی را بدین مضمون به ایشان ابلاغ کرد: «خدای عزوجل به تو فرمان می‌دهد که به سوی بنی‌قریظه به پا خیزی».

رسول خدا ﷺ در دم به‌پاخاسته و مردم را به یورش بر بنی‌قریظه فرمان دادند. برج‌های بنی‌قریظه در چند مایلی مدینه بود و این فرمان بعد از نماز ظهر صادر شد پس رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما نماز عصر را جز در بنی‌قریظه نخواند». مردم حرکت کردند و رسول خدا ﷺ خود از پی آنان حرکت نموده و بر مدینه ابن‌ام‌مکتوم رضی الله عنه را جانشین خویش ساختند و پرچم سپاه را به علی رضی الله عنه سپردند. بنی‌قریظه به مدت بیست‌وپنج شب در محاصره آن حضرت صلی الله علیه و آله بودند و چون این حالت دشوار بر آنان به درازا کشید، ناگزیر به داوری سعد بن معاذ رضی الله عنه رئیس قبیله «اوس» که در جاهلیت هم‌پیمان‌شان بود، تن در دادند.

سعد رضی الله عنه آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب علیهم السلام فرمودند: «در برابر سرورتان به پا خیزید». مسلمانان به احترام و بزرگداشت سعد در محل ولایت وی به پا خاستند تا حکم وی در مورد یهود نافذتر باشد. چون سعد نشست، رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمودند: «این گروه - و به سوی بنی قریظه اشاره کردند - به داوری تو تن در داده‌اند پس به هر چه خواهی بر آنان حکم کن». سعد رضی الله عنه گفت: آیا حکم من بر آنان و بر اهل این خیمه نیز نافذ است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری!». آن‌گاه سعد رضی الله عنه به جایی از خیمه اشاره کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن نشسته بودند و در حالی که به احترام و اکرام ایشان روی خویش را از ایشان برگردانیده بود، گفت: و بر کسانی که در اینجا نیز نشسته‌اند، حکم من نافذ است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: آری! آن‌گاه گفت: «من درباره آنان چنین حکم می‌کنم که مردان جنگنده‌شان کشته شوند و زنان و فرزندان‌شان به اسارت درآیند و اموالشان به غنیمت گرفته شود». رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حقا که به حکم خدا جل جلاله از فراز هفت آسمان حکم کردی». آن‌گاه فرمان دادند تا مردانشان را - که میان هفتصد تا هشتصد تن بودند - گردن زدند و کودکانی را که هنوز بالغ نشده بودند، با زنان‌شان اسیر ساختند.

وَأَوْزَنَكُمْ أَرْضَهُمْ وَيَدْيَرَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَّوْهُا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

«و زمینشان را» یعنی: املاک و نخلستانهایشان را «و دیارشان را» یعنی: منازل، برجها و قلعه‌هایشان را «و مالهایشان را» که عبارت از زیورات، اثاثیه، چهارپایان، اسلحه، درهم‌ها و دینارهایشان بود «و نیز زمینی را که هنوز پا به آنجا نگذارده بودید، به شما میراث داد» که مراد از آن، زمین خیبر است و در آن وقت هنوز مسلمانان آن را فتح نکرده بودند و خداوند جل جلاله آن را به ایشان وعده داد. به قولی: مراد از زمینی که مسلمانان هنوز پا به آنجا نگذاشته بودند، هر سرزمینی است که تا روز قیامت به دست مسلمانان فتح می‌شود «و خدا بر هر چیزی تواناست».

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْتُمْ أَمْ تَتَّقُونَ وَأَسْرَحْتُمْ

سَرَّاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ سرزمین بنی قریظه را فتح کردند و از آنان اموال نفیسی را به غنیمت گرفتند، زنان آن حضرت پیرامون ایشان نشستند و گفتند: «یا رسول‌الله! دختران کسری و قیصر غرق زر و زیورند و کنیزان و خدم و حشم دارند و ما در این وضعیت تنگ و دشوار از فقر و فاقه که می‌بینید به سر می‌بریم!». پس، از آن حضرت ﷺ خواستند تا بر هزینه زندگی‌شان بیفزایند. همچنین آنها با همدیگر چشم و همچشمی داشته و برخی بر برخی دیگر رشک می‌ورزیدند و بدین‌گونه رسول خدا ﷺ را اذیت می‌کردند. بدین جهت، رسول خدا ﷺ از آنان یک ماه ایلاء کردند آن‌گاه خدای عزوجل این آیه را که به‌نام آیه «تخیر» نامیده می‌شود، نازل کرد: «ای پیامبر! به همسرانت بگو: اگر خواهان زندگانی دنیا و زینت آنید» یعنی: اگر گشایش و خرمی و رفاهیت و تنعم دنیا را می‌خواهید «بیاید تا شما را متعه دهم» و آن متعه طلاق است که عبارت از لباس، یا هدیه، یا مالی است که برای خوشحال نمودن زن - به‌حسب حال و توان مالی شوهر - به وی پرداخته می‌شود «و» پس از آن «به رها کردنی نیک رهایتان کنم» یعنی: بی آن‌که زبانی از سوی من ببینید - مطابق سنت - طلاقتان دهم تا بیرون از خانه من هر چه از تجمل دنیا که خواسته باشید، به‌دست آورید.

وَلِئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

«و اگر خواستار خدا و رسول وی و سرای آخرت هستید» و بهشت و نعمتهای آن را می‌خواهید «پس بی‌گمان خدا برای نیکوکاران شما» یعنی: برای کسانی از شما که عمل شایسته انجام می‌دهند «پاداش بزرگی را آماده کرده است».

بعد از نزول این دو آیه، رسول خدا ﷺ زنان خویش را فراخواندند و این دو آیه را بر یکایک آنان خواندند. ولی زنان‌شان همه - به اتفاق - ماندن در زندگی پیامبر ﷺ را بر طلاق ترجیح دادند. عائشه رضی‌الله‌عنها می‌فرماید: «رسول خدا ﷺ ما را (در میان

طلاق و ماندن در نکاح خود) مخیر ساختند و ما ایشان را اختیار کردیم پس این (رخداد) را طلاق نشمردند». یادآور می‌شویم که در این هنگام، زنان پیامبر ﷺ نه تن بودند؛ پنج تن از قریش و چهار تن از غیر آنان. ولی همسران رسول خدا ﷺ (امهات المؤمنین) که در طول حیات آن حضرت ﷺ به همسری ایشان درآمده‌اند، در مجموع دوازده تن بودند، که در میان همه آنها فقط یک دختر باکره - یعنی سیدتنا عائشه رضی الله عنها - وجود داشت و بقیه همه زنانی بیوه بودند که ازدواج پیامبر ﷺ با آنان، برای الفت دادن دلها و به‌خاطر نشر دعوت اسلامی بود.

اینک به معرفی مختصر همسران پیامبر ﷺ می‌پردازیم:

۱ - خدیجه دختر خویلد رضی الله عنها: اولین همسر رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت ﷺ با وی در مکه ازدواج کردند و بعد از نبوت نیز هفت سال با آن حضرت ﷺ زندگی کرد و بعد از آن درگذشت. رسول خدا ﷺ در حیات وی، با هیچ زن دیگری ازدواج نکردند و او اولین زنی بود که ایمان آورد و تمام فرزندان آن حضرت ﷺ - بجز ابراهیم - از او به دنیا آمده‌اند.

۲ - سوده دختر زمعه عامری رضی الله عنها: رسول خدا ﷺ در مکه با وی عروسی کردند و در مدینه درگذشت.

۳ - عائشه دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما: دانشمند فقیه محدثه‌ای است که احادیث بسیاری را از رسول خدا ﷺ روایت کرده‌است. رسول خدا ﷺ در نه سالگی وی در مدینه با او عروسی کردند و نه سال با ایشان زندگی کرد و هنگامی که رسول خدا ﷺ رحلت کردند، او هژده سال داشت.

۴ - حفصه دختر عمر بن الخطاب رضی الله عنهما: قریشی بود و رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند سپس طلاقش دادند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و به آن حضرت ﷺ گفت: «خداوند به تو فرمان می‌دهد که به حفصه رجوع کنی زیرا او بسیار روزه‌دار و بسیار نمازگزار است» سپس رسول خدا ﷺ مجدداً به او رجوع کردند.

۵ - ام سلمه رضی الله عنها: اسم وی هند است و او دختر ابی‌امیه مخزومی است. رسول خدا ﷺ او را از پسرش سلمه خواستگاری کردند.

۶ - ام حبیبه رمله دختر ابی سفیان رضی الله عنهما: رسول خدا ﷺ در سال هفتم هجری بعد از مرگ شوهرش در حبشه، با وی ازدواج کردند و وکیل وی در ازدواجش عمرو بن امیه ضمیری رضی الله عنه بود و نجاشی رضی الله عنه مبلغ چهارصد دینار از جای رسول خدا ﷺ به وی مهر داد.

۷ - زینب دختر جحش رضی الله عنها: آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد از طلاق دادن وی از سوی شوهرش زید بن حارثه رضی الله عنه به فرمان الهی با وی ازدواج کردند تا عادت فرزندخواندگی از میان برود و ابطال گردد. اسم وی بره بود و رسول خدا ﷺ او را زینب نامیدند.

۸ - زینب دختر خزیمه رضی الله عنها: هشت ماه بعد از آن که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند، درگذشت. او را در جاهلیت ام‌المساکین می‌نامیدند زیرا مساکین را بسیار اطعام می‌کرد.

۹ - صفیه دختر حیی، فرزند اخطب هارونی رضی الله عنها: از اسرای خیبر بود و رسول خدا ﷺ بعد از آن‌که او را آزاد کردند، با وی ازدواج نمودند. نقل است آن حضرت صلی الله علیه و آله او را با هفت «اروس» از دحیه کلبی خریداری کرده بودند.

۱۰ - ریحانه دختر زید رضی الله عنها: رسول خدا ﷺ در سال هشتم هجری با وی ازدواج کردند و پس از حجه‌الوداع رحلت کرد. شوهر اول وی در جنگ کشته شده بود.

۱۱ - جویریة دختر حارث مصطلقی رضی الله عنها: از اسرای بنی‌مصطلق و نام وی بره بود. رسول خدا ﷺ در شعبان سال ششم هجری با وی ازدواج کردند و او را جویریة نامیدند.

۱۲ - میمونه دختر حارث هلالی رضی الله عنها: آخرین زنی بود که رسول خدا ﷺ با وی ازدواج کردند.

همچنان رسول خدا ﷺ دو کنیز داشتند، به‌نامهای ماریه قبطی که مادر فرزندشان ابراهیم بود و دیگری ریحانه.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ مِنْ يٰتٍ مِّنْكَ يَفْحَشُوْا مُّبِيْنَةً يُّضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَاَكَتْ ذٰلِكَ عَلٰى اللّٰهِ يَسِيْرًا ﴿٣٠﴾

بعد از خطاب مستقیم رسول خدا ﷺ، همسرانشان مورد خطاب قرار می‌گیرند تا حق تعالی ایشان را به مقام بلند تقوا رهنمون گردد:

«ای همسران پیامبر! هر کس از شما بدکاری آشکاری به عمل آورد» یعنی: گناه بزرگی مرتکب شود که زشتی آن آشکار و بدی و ناشایستی آن واضح باشد؛ مانند نافرمانی شوهر و درپیش گرفتن اخلاق ناشایست. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «مراد از بدکاری آشکار، همین دو کار است». شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «مراد در اینجا ایذای پیامبر ﷺ به زبان‌درازی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این جمله شرط است و شرط مقتضی وقوع آن نیست زیرا خدای عزوجل همسران پیامبرش را از این ناشایستگی معصوم قرار داده و ایشان را از آن پاک و بیزار گردانیده است». ابوحنیان می‌گوید: «نباید پنداشته شود که مراد از (فاحشه) در این آیه، عمل زناست زیرا رسول خدا ﷺ و حریم پاک خانواده ایشان از این عمل معصومانند و به دلیل این که خداوند متعال (فاحشه) را در اینجا به وصف (مبینه) یعنی (فاحشه آشکار) مقید کرده است، درحالی که زنا از اموری است که پنهانی انجام گرفته و در ارتکاب آن مخفی‌کاری صورت می‌گیرد». آری! هر کس از شما زنان پیامبر بدکاری آشکاری به عمل آورد «عذابش دوچندان می‌شود» در دنیا و آخرت زیرا عذاب آنها دوچندان عذاب غیر آنان از زنانی است که مرتکب عملی مانند عمل آنان کردند و این به سبب جایگاه رسول اکرم ﷺ و بلندی مرتبه همسرانشان است.

ابن‌کثیر می‌گوید: «همسران رسول خدا ﷺ در منازل آن حضرت رضی الله عنه واقع در اعلی‌علین بهشت بر فراز منازل همه خلائق در مقام (وسیله) که نزدیکترین منازل بهشت به سوی عرش رحمان است، جای می‌گیرند. پس چنان‌که ثواب و پاداش آنها دوچندان است (آیه بعد)، عدل خداوند جل جلاله اقتضا می‌کند که افزایش عذاب به افزایش ثواب پیوسته باشد. بدین جهت است که نکوهش شخص گناهکاری که عالم است،

سخت‌تر از نکوهش گنه‌کار جاهل می‌باشد زیرا معصیت از سوی عالم زشت‌تر است و به همین دلیل است که حد آزاد بر حد برده فزونی دارد و کافر رجم نمی‌شود.»

«و این امر» یعنی: دو چندان کردن عذاب آنان «بر خداوند آسان است» پس آن را بزرگ نمی‌شمارد و بر وی دشوار نیست و این که ایشان زنان پیامبر ﷺ هستند، پروردگار را از دوبرابر کردن عذابشان باز نمی‌دارد؛ هرگاه بدکاری آشکاری به عمل آورند.

❖ **وَمَنْ يَفْعَلْ مِنْكُمْ لَلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرًا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا**

۳۱

«و هر کس از شما که برای خدا و پیامبر او قانت باشد و کار شایسته کند» یعنی: هر کس از شما همسران پیامبر ﷺ که با اطاعت و فرمان‌پذیری کامل، برای خدا و رسولش گردن نهد و فروتنی و تسلیم و عمل صالح پیشه کند «پاداشش را دو بار به او می‌دهیم» دوچندان آنچه که غیر وی از زنان با انجام دادن این طاعت سزاوار آن هستند؛ یک‌بار در برابر انجام طاعت از سوی آنها و یک‌بار هم در برابر این که ایشان طالب خشنودی پیامبر ﷺ هستند. همچنین از آن جهت که زنان پیامبر ﷺ مقتدا و الگو می‌باشند پس یک پاداش؛ پاداش عمل آنهاست و پاداش دیگر؛ پاداش امامت و پیشوایی آنها «و برایش روزی‌ای نیک» و بسیار ارجمند «فراهم می‌کنیم» که همانا بهشت برین است.

يُنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسَنًا كَأَحدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقَلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا

۳۳

«ای همسران پیامبر! شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید» و هیچ گروهی از زنان امت با شما در فضیلت‌تان همطرازی و برابری نمی‌تواند کرد «اگر سر تقوا دارید پس در سخن گفتن ملایمت نکنید» یعنی: هنگامی که با مردان نامحرم سخن می‌گویید، تن

صدایتان را پایین نیاورید و نرم و ملایم سخن نگویند چنان‌که زنان فتنه‌برانگیز چنین می‌کنند «که آن‌گاه کسی که در دلش بیماری است» یعنی: کسی که بدکار یا منافق است «طمع می‌ورزد. و نیکو سخن گویند» نزد مردم، طبق سنتهای شرع؛ سنجیده و به‌دور از شک برانگیزی، به‌طوری که شنونده چیزی از آن را ناشایست و غیرشرعی تلقی نکند.

خدای عزوجل در این آیه روشن می‌کند که این فضیلت فقط هنگامی برای همسران پیامبر ﷺ مسلم است که به تقوی پایبند باشند، نه به صرف این که با پیامبر ﷺ پیوند دارند. ستایش خدای عزوجل را که از زنان پیامبر ﷺ - هم در حیات پیامبر ﷺ و هم بعد از رحلتشان - جز تقوا و ایمان راستین و حرکت صادقانه در پی راه و روش ایشان، عمل دیگری روی نداد.

وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾

«و در خانه‌هایتان قرار گیرید» اصل «قرن»: «اقرن» بوده است. یعنی: شما زنان پیامبر ﷺ به قرار و آرام گرفتن در خانه‌های خویش و بیرون نشدن از آن - جز برای حاجتی - مأمور هستید. شایان ذکر است که ادای نماز در مساجد به شرط آن، از حوایج شرعی است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لا تمنعوا إماء الله مساجد الله وليخرجن وهن تفلات: کنیزکان خدا ﷺ را از مساجد وی منع نکنید و باید در حالی به مسجد بیرون روند که خوشبویی استعمال کرده باشند». در روایتی آمده است: «وبیوتهن خیر لهن: و خانه‌هایشان برایشان بهتر است». چنان‌که احادیث دیگری نیز تقویت‌کننده این معنی است که نماز زن در خانه وی، بهتر از نماز وی در مسجد است. «و مانند زینت‌نمایی روزگار جاهلیت پیشین، زینت‌نمایی نکنید» تبرج: عبارت از آن است که زن؛ تجمل، زینت و زیبایی‌های خود را که شهوت مردان را برمی‌انگیزد و ستر آن بر وی واجب است، آشکار گرداند. قبل از اسلام، زنان در انظار بیگانگان آرایش

می‌کردند و زیبایی‌های فتنه‌انگیز خود را برای مردان نامحرم آشکار می‌ساختند چنان‌که امروز در جاهلیت معاصر همین کار را می‌کنند.

«و نماز را برپا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید» در هر آنچه که مشروع است و در هر آنچه که رسول خدا ﷺ شما را به آن - از امور دنیا دستور می‌دهد. مخصوص ساختن نماز و زکات به یادآوری و سپس ذکر عام تمام طاعات دیگر، برای نمایاندن این حقیقت است که اگر کسی بر نماز و زکات پایبند باشد، خود این عمل، او را به انجام دادن دیگر طاعات وامی‌دارد «جز این نیست که خدا می‌خواهد تا پلیدی را ای اهل بیت پیامبر از شما دور کند» یعنی: ای اهل بیت نبوت! خداوند ﷻ شما را به تقوی و طاعت سفارش کرده است تا گناه و معصیتی را که به سبب فرو گذاشتن اوامر و ارتکاب منهیات وی روی می‌دهد و شرف و عزتتان را به پلیدی می‌آلاید، از شما دور گرداند «و تا پاک گرداند شما را به پاک‌کردنی» از پلیدی‌ها و زشتی‌های گناهان.

این وصایا برای زنان پیامبر ﷺ، به معنای آن نیست که همسران ایشان بر چنان حالت بدی قرار داشته‌اند که اقتضای منع آنان را می‌کرده است بلکه مراد، واداشتنشان به فضایل و ارزشهای برتر و والاتر است. شایان ذکر است که زنان امت نیز در لزوم آراسته شدن به این اخلاق و عادات، تبع زنان پیامبر ﷺ هستند.

به قول ابن عباس، عکرمه، عطاء و سعیدبن جبیر، مراد از اهل بیت ذکرشده در این آیه: مخصوصا زنان پیامبر هستند و حق هم همین است زیرا آیه کریمه درباره آنان نازل شده است و ماقبل و مابعد این آیه نیز درباره آنهاست و ذکری از علی و همسرش فاطمه و فرزندانش حسن و حسین رضی الله عنهم در این آیات نرفته است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «با آن‌که آیه کریمه مخصوصا درباره زنان پیامبر ﷺ نازل شده اما الزاما مراد این نیست که فقط آنها در نامگذاری به «اهل بیت» و در مفهوم این خطاب مورد نظر باشند نه دیگران. ابن‌کثیر اضافه می‌کند: حقیقتی که در آن هیچ‌کسی که در قرآن کریم تدبر نماید، شک نمی‌تواند کرد این است که: زنان رسول اکرم ﷺ همگی مورد خطاب

این آیه بوده و در تحت آن داخل اند و اهل بیت رسول اکرم علیهم السلام به شمار می روند زیرا سیاق کلام با آنهاست».

وَأَذْكُرُ مَا يَتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾

«و آنچه را که در خانه های شما از آیات الله» یعنی: از قرآن «و از حکمت» یعنی: از سنت «خوانده می شود یاد کنید» یعنی: آیات قرآنی و سنت نبوی ای را که در خانه هایتان خوانده می شود و از خانه هایتان برمی جوشد و فیضان می کند، یاد کنید و یاد گیرید زیرا وحی فقط در خانه های شما نازل می شود، نه در خانه های سایر مردم و حکمت: یعنی معدن سنت و سرچشمه فیضان آن که شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند، در خانه های شماست پس به خواندن و یاد کردن قرآن و حکمت و آموزش دادن آن برای دیگران قیام ورزید «بی گمان خداوند لطیف است» به اولیا و اهل طاعت خویش «و آگاه است» از تمام خلقش لذا آنچه را که در کار دین شایسته است، می داند و تدبیر می کند و به سخنان و افعال شما دانا و آگاه است پس، از مخالفت امر و نهی خدا جل جلاله و نافرمانی پیامبرش بپرهیزید.

إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّامِتِينَ وَالصَّامِتَاتِ وَالْحَافِظِينَ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

«بی گمان مردان و زنان مسلمان و مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان قانت و مردان و زنان راستگو و مردان و زنان شکیبا و مردان و زنان فروتن و مردان و زنان صدقه دهنده و مردان و زنان روزه دار و مردان و زنان پاکدامن و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد می کنند، خدا برای همه آنان آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است» در برابر این طاعات و عبادات و اعمال صالح ایشان.

﴿الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ﴾ : اسلام، ورود به دین خدای عزوجل و گردن نهادن برای وی همراه با عمل است. حق تعالی برای تشریف و گرامیداشت زنان مسلمان، ایشان را بر مردان مسلمان عطف کرد. همچنین در همه اوصاف دیگری که در این آیه ذکر می‌شود، هدف از ذکر صریح زنان - با وجود آن‌که ایشان در مفهوم (مسلمین) و (مؤمنین) و مانند آن از اوصاف مندرج در این آیه - از باب تغلیب مذکر بر مؤنث که روش معمول در کلام عرب است، داخل‌اند - گرامیداشت و تشریف ایشان می‌باشد.

﴿وَالْمُؤْمِنَاتِ...﴾ : مؤمنان کسانی‌اند که به خدا ﷻ، فرشتگان، پیامبران، کتابهای آسمانی، روز آخرت و قضا و قدر که خیر و شر آن از سوی خداوند ﷻ است، ایمان دارند. ذکر مردان و زنان مؤمن پس از مردان و زنان مسلم، دلیل بر آن است که اسلام غیر از ایمان است و اسلام از ایمان عام‌تر می‌باشد.

﴿وَالْقَانِتِينَ...﴾ : قانت، عابد اطاعت‌کننده در کمال آرامش و وقار است. به‌قولی دیگر: قانت کسی است که بر عبادت و طاعت مواظبت و استمرار می‌ورزد.

﴿وَالصَّادِقِينَ...﴾ : صادق کسی است که به‌راستی سخن بگوید و از دروغ پرهیزد و بر پیمانی که به‌حق و عدل بسته، وفا کند. البته صدق از نشانه‌های ایمان است چنان‌که کذب از نشانه‌های نفاق می‌باشد.

﴿وَالصَّابِرِينَ...﴾ : صابر کسی است که از آلودگی به شهوات شکیبایی کند و بر دشواریهای تکلیف و طاعات و آزمایش‌ها پایداری ورزد.

﴿وَالْخَاشِعِينَ...﴾ : خاشع کسی است که برای خدای عزوجل در قلب و اندام‌ها فروتن است و از او می‌ترسد و در عبادات خویش برای وی فروتنی می‌کند.

﴿وَالْمُتَصَدِّقِينَ...﴾ : متصدق کسی است که آنچه را خداوند ﷻ از مال خود بر وی فرض گردانیده است و آنچه را که از وی پرداخت داوطلبانه آن را خواسته است، یعنی در انفاق مستحب صدقه می‌کند.

بعد از آن ذکر مردان و زنان روزه‌دار آمده است زیرا روزه از بزرگترین وسایل کمک‌کننده بر شکستن شهوت می‌باشد: ﴿وَالْحَافِظِينَ...﴾ : یعنی مردان و زنان مسلمانی که

شرمگاههای خویش را - با عفت‌ورزی و پاکدامنی و بسنده کردن برحلال - از حرام حفظ می‌کنند.

﴿وَالذِّكْرِينَ...﴾ : مردان و زنان مسلمانی اند که خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ را - با گفتن تسبیح و تحمید و تکبیر و با قرائت قرآن و اشتغال به علم - در تمام احوال یاد می‌کنند. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «چون مرد زنش را در شب بیدار کند آن‌گاه هر دو برخیزند و دو رکعت نماز بگزارند، قطعاً آن دو در آن شب از جمله مردان و زنانی هستند که خدای عزوجل را بسیار یاد کرده‌اند».

در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت شده است که: ام سلمه رضی الله عنها به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: یا رسول الله! چه دلیلی دارد که من می‌شنوم از مردان در قرآن یاد می‌شود ولی از زنان یاد نمی‌شود؟ همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود.

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣١﴾

«و هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای را نرسد که چون خدا و رسولش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد» یعنی: برای کسی که به خداوند متعال ایمان دارد، جایز و درست نیست که چون خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ یا پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به کاری فرمان می‌دهند، چون و چرا کند و در کار خویش اختیار داشته باشد که آنچه خود می‌خواهد بکند بلکه بر وی واجب است تا کاری را انجام دهد که از وی خواسته شده است و باید خود را وقف امری کند که خدای عزوجل برای وی خواسته و انتخاب کرده است به طوری که رأی وی تابع رأی شریعت و انتخاب وی پیرو انتخاب شریعت باشد. ابن کثیر می‌گوید: «این آیه عام است در تمام امور». در حدیث شریف آمده است: «والذی نفسی بیده لا یؤمن أحدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که خواسته وی پیرو چیزی باشد که من آن را آورده‌ام».

«و هر کس الله و رسول او را نافرمانی کند» در امری از امور «قطعا در گمراهی آشکاری افتاده است» یعنی: او به چنان گمراهی آشکار و واضحی از راه حق گمراه شده است که مخفی نیست. نسفی می گوید: «اگر نافرمانی خدا و رسول در رد و انکار باشد، آن گمراهی، کفر است و اگر نافرمانی در فعل باشد - همراه با پذیرش امر و اعتقاد به وجوب - آن گمراهی، خطا و فسق است».

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره زینب دختر جحش رضی الله عنها که دختر عمه رسول خدا ﷺ بود نازل شد چرا که رسول خدا ﷺ به او فرمودند: «من می خواهم تو را به ازدواج زید بن حارثه در آورم زیرا او را برای تو پسندیده ام». زینب گفت: «یا رسول الله! ولی من او را برای خود نمی پسندم، من در حسب از او برتر و دختر عمه شما هستم، من این کار را نمی کنم». همان بود که این آیه نازل شد. آن گاه زینب رضی الله عنها به رسول خدا ﷺ گفت: «اینک از شما اطاعت می کنم و هر آنچه می خواهید بکنید». همان بود که رسول خدا ﷺ او را به عقد نکاح زید رضی الله عنه درآوردند و زید با وی عروسی کرد. زید رضی الله عنه - چنان که گذشت - برده آزادشده رسول خدا ﷺ بود که آن حضرت رضی الله عنه او را پسر خویش خوانده بودند. پس آن حضرت رضی الله عنه از جای زید به زینب ده دینار و شصت درهم و یک چادر و پیراهن و لحاف و مقداری از مواد خوراکی و خرما مهریه دادند و او نزدیک به یک سال، یا بیشتر از آن در خانه زید ماند. آری! خدای عزوجل می خواست تا زینب را با ازدواج زید بیازماید و با این کار، بنیاد عصبیت جاهلی و امتیاز طبقاتی و نژادی را ویران ساخته و اساس برتری را بر بنیاد اسلام و تقوی قرار دهد ولی آخر کار میان زید و زینب ناسازگاری روی داد و این ناسازگاری سبب شد تا خدای عزوجل حکم دیگری را نازل کند که از قبل آن را فیصله کرده بود و این حکم مبتنی بر حکمتها و مصلحتهای دیگری بود که بیان خواهد شد.

وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ
مَا اللَّهُ بِمُبدِيهِ وَتُخْفِي النَّاسُ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا
يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: زید بن حارثه رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و از زینب دختر جحش همسرش - رضی الله عنها - به ایشان شکایت می کرد. ادامه ماجرا را از زبان آیه بشنوید: «و یاد کن» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «چون به کسی که الله بر وی نعمت ارزانی داشته» او زید بن حارثه رضی الله عنه است که خدای عزوجل با نعمت اسلام بر او انعام نمود «و تو نیز بر وی انعام کرده ای» به این که او را از بردگی آزاد کرده و فرزند خویشش خواندی و پس از آن که رسم فرزندخواندگی منسوخ شد باز هم تو مولای او هستی. آری! چنان که گفتیم؛ زید از اسرای دوران جاهلیت بود که خدیجه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به ایشان بخشید و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرده و فرزند خویش خواندند و زینب دختر عمه خود رضی الله عنها را که دختری از اشراف زادگان قریش بود به ازدواج وی درآوردند. آری! یاد کن آن گاه که به زید «می گفتی» هنگامی که از زینب نزد تو شکایت می کرد و تمهیدات طلاق دادن وی را فراهم می کرد: «نگاه دار بر خود همسرت را» یعنی: زینب رضی الله عنها را «و از خدا پروا بدار» در کار وی و بر طلاق دادنش تعجیل نکن. رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را از باب سفارش و رعایت ادب به زید گفتند، وگرنه حقیقت کار باید طور دیگری شکل می گرفت: «و آنچه را که خدا پدیدار کننده آن است، در ضمیر خویش نهان می کردی» و آن عبارت از تصمیم تو به ازدواج با زینب در صورتی بود که زید رضی الله عنه او را طلاق دهد. آری! حقیقت امر این بود که خداوند جل جلاله به رسول خویش وحی کرده بود که زید به زودی زینب را طلاق خواهد داد و تو باید بعد از وی با او ازدواج کنی تا عادت فرزندخواندگی و آثار آن از بین رفته و این رسم جاهلی که زن پسرخوانده بر پدرخوانده حرام تلقی می شد، کاملاً ابطال گردد.

«و از مردم می ترسیدی» یعنی: از آنان حیا می کردی، یا از این نحوه برداشتشان می ترسیدی که مبادا بگویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله برده آزاد شده خویش را دستور داد تا

زنش را طلاق دهد، برای این که خود او با وی ازدواج کند «و خدا سزاوارتر است به این که از او بترسی» و در هر حالی از او حیا کنی و بیمناک باشی. آخر! تو می دانستی که این روند از شکل گیری قضیه زینب - که در آغاز با هدف ابطال امتیازات جاهلی، ازدواج وی با زید به انجام رسد و سپس با همین هدف، یعنی ابطال عادت جاهلی تحریم زن فرزندخوانده بر پدر خوانده، میان آن دو مفارقت روی دهد - همه برنامه از قبل طراحی شده خدای سبحان بود. عائشه رضی الله عنها می گوید: «اگر رسول خدا ﷺ کتمان کننده چیزی از وحی الهی می بودند، باید این آیه را کتمان می کردند ولی ایشان کسی نبودند که وحی الهی را پنهان کنند».

«پس چون زید حاجت خویش را از او برآورد» با نکاح و آمیزش با وی، به گونه ای که دیگر برای زید در زینب حاجتی باقی نماند زیرا فضای زندگی مشترک آنها به گونه ای سرد و تیره شده بود که زید جز طلاق وی راه دیگری نداشت؛ «او را به ازدواج تو درآوردیم» یعنی: چون زید از زینب فارغ البال شد و او را طلاق داد، زینب را به ازدواج تو درآوردیم و ما خود متولی تزویج وی به تو بودیم، به این معنی که به تو وحی فرستادیم تا بی ولی و عقد و مهر و شهود، با وی ازدواج کنی. آری! اعلام این قضیه از سوی خدای عزوجل به پیامبرش، خود تزویج زینب از جانب وی برای پیامبرش بود بدین جهت، رسول خدا ﷺ بی اجازه زینب و بدون عقد و تعیین مهر و هر امر دیگری که در حق امتشان در نکاح شرط است، با زینب عروسی کردند چنان که روایات صحیح، بیانگر این رویداد است.

مسلم، احمد و نسائی روایت کرده اند: «چون عده زینب سپری شد، رسول خدا ﷺ به زید شوهر سابق وی گفتند: برو و زینب را برای من خواستگاری کن. زید نزد زینب رفت و به او مژده داده خواسته رسول خدا ﷺ را با او در میان گذاشت. زینب در جواب وی گفت: من هیچ کاری نمی کنم تا از پروردگام مشورت نخواهم. پس برخاست و به نمازگاه خویش رفت. همان بود که این آیه نازل شد.

سپس خداوند متعال حکمت در ازدواج رسول خود ﷺ با زینب را بیان کرده می فرماید: «تا بر مؤمنان هیچ حرجی نباشد» یعنی: هیچ تنگی و دشواری و گناه و

محظوری نباشد «در مورد همسران پسرخواندگانشان» یعنی: در ازدواج با زنان کسانی که آنان را پسر خویش خوانده‌اند «آن‌گاه که» پسر خواندگان «حاجت خویش را از آنان برآورده باشند» برخلاف پسر حقیقی که زن وی بر پدرش به مجرد عقد حرام می‌شود.

اعراب بر این باور بودند که زنان پسرخواندگانشان همچون زنان پسران حقیقی‌شان بر آنان حرام‌اند پس خدای عزوجل به آنان خبر داد که زنان پسرخواندگانشان بر آنان حلال‌اند «و امر الله انجام یافتنی است» خواه‌ناخواه و به‌طور حتم.

انس رضی الله عنه می‌گوید: «زینب دختر جحش بر دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله فخر می‌ورزید و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به نکاح پیامبر صلی الله علیه و آله درآورده‌اند، درحالی که مرا خداوند جل جلاله از فراز هفت آسمان به نکاح پیامبر خویش درآورد». محمد بن عبدالله بن جحش می‌گوید: «زینب و عائشه بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند؛ زینب گفت: من کسی هستم که حکم ازدواجم با پیامبر صلی الله علیه و آله از آسمان نازل شد». و عائشه گفت: «من کسی هستم که برائتم از آسمان نازل شد». پس زینب به برتری عائشه رضی الله عنها اعتراف کرد.

در این آیه خصوصیتی را برای زید می‌یابیم که هیچ‌یک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به آن مخصوص گردانیده نشده‌اند و آن، ذکر صریح نام وی در قرآن است. آری! به این ترتیب بود که نام وی جزء قرآن کریم گردید و تا قیامت تلاوت می‌شود، که این در واقع تعویضی برای وی از فخر کردن به پدری محمد صلی الله علیه و آله و دلجویی‌ای از وی است. وه! که این چه فخری است عظیم!

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿۳۸﴾

«بر پیامبر در آنچه خدا برای او فرض گردانیده» از ازدواج با زینب رضی الله عنها «هیچ حرجی نیست، این سنت الهی است که در میان پیشینیان نیز معمول بوده است» یعنی: قطعاً این سنت که خداوند متعال از امر نکاح و غیر آن بر پیامبران صلی الله علیه و آله و

امتهای گذشته حلال کرده بود، سنتی بسیار ریشه‌دار و قدیمی است «و فرمان الله همواره به اندازه مقدر است» یعنی: امر خدا جَلَّ جَلَالُهُ یقینی و قطعی و برگشت ناپذیر است. (قدر) بر اراده ازلی پروردگار اطلاق می‌شود و ذکر (مقدورا) بعد از آن، برای تأکید است.

الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٦﴾

«همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می‌کنند» به سوی خلقش و آن را با کمال امانتداری به آنان می‌رسانند «و از او می‌ترسند و جز خدا از هیچ کس بیم ندارند» پس ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! تو نیز به آنچه که مردم به سبب تبلیغ آیات الهی در بارهات می‌گویند، اهمیت نده و از این سخنان باکی نداشته باش. البته رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به پیروی از دستور الهی، به نیکوترین وجه به این مهم پرداختند، که پس از ایشان، مقام بلاغ تا روز قیامت به امت ایشان میراث مانده است. آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی به طور کامل تکالیف ابلاغ را به انجام رسانده می‌تواند که دلش از ترس بشر خالی باشد «و خدا حسابرسی را بس است» پس آنان را به درستی و در همه چیز مورد محاسبه قرار می‌دهد.

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا



در بیان سبب نزول آمده است: آن‌گاه که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با زینب ازدواج کردند، برخی از مردم گفتند: محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زن پسرخوانده‌اش را به نکاح گرفته! همان بود که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نازل فرمود: «محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست» یعنی: او درحقیقت پدر زیدبن حارثه رضی الله عنه نیست تا زن زید بر وی حرام باشد و نه او پدر هیچ کس دیگری است که از پشت وی به وجود نیامده باشد. می‌دانیم که از پسران برای آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، ابراهیم، قاسم، طیب و طاهر به دنیا آمدند اما زنده باقی نماندند تا به سن مردی برسند «ولی» محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «فرستاده خدا و خاتم پیامبران است» خاتم یک چیز، آخر

آن است. لذا بعد از ایشان، دیگر پیامبری مبعوث نمی‌شود «و خداوند به همه چیز داناست» و می‌داند که فرزندان پسری پیامبر ﷺ به سن مردی نخواهند رسید و درخواهند گذشت.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و دیگران از جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مثلی ومثل الأنبياء كمثل رجل ابتنى داراً فأكملها وأحسنها إلا موضع لبنة. فكان من دخلها فنظر إليها قال: ما أحسنها، إلا موضع اللبنة، فأنا موضع اللبنة، حتى ختم بي الأنبياء: مثل من و مثل انبیای دیگر، مانند مثل مردی است که سرایی را بنا کرد و آن را به پایه اکمال رسانید و نیکو سامانش داد مگر جای یک خشت از آن را. پس چون کسی به آن سرا وارد می‌شد و به‌سوی آن می‌نگریست، می‌گفت: چه نیکو سرایی است، بجز موضع این خشت «که نقصی است در آن». لذا «بدانید» که موضع آن خشت، من هستم تا بدانجا که رسالت و نبوت به من ختم شده است». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «رسالت و نبوت به پایان آمد و بعد از من دیگر رسول و نبی نیست». پس این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر مردم دشوار آمد لذا ایشان برای تسکین خاطر مردم فرمودند: «ولی مبشرات هست». مردم پرسیدند: یا رسول‌الله! مبشرات چیست؟ فرمودند: «رؤیای شخص مسلمان که جزئی از اجزای نبوت است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسِعْوَةٌ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾

«ای مؤمنان! خدا را ذکر کنید، به ذکر کردن بسیار» یعنی: در اغلب اوقات شب و روز، در بر و بحر، در سفر و حضر، در توانگری و فقر، در سلامتی و بیماری، در آشکار و نهان و در هر حالی. این دستور شامل انواع ذکر؛ مانند تقدیس، تمجید، تهلیل، تحمید، نماز، تلاوت قرآن، درود، دعا و همه طاعات می‌شود «و صبح و شام» یعنی: در اول و آخر روز «او را تسبیح گویند» مخصوص کردن این دو وقت به یادآوری، برای دلالت بر فضیلت این دو وقت بر سایر اوقات است زیرا در این دو وقت، فرشتگان شب و روز گرد هم می‌آیند. هرچند «تسبیح» نیز در مفهوم «ذکر» داخل است ولی

مخصوص کردن آن به یادآوری، به منظور روشن ساختن فضل آن می باشد زیرا معنای تسبیح، تنزیه ذات الهی از صفات ناجایز است. لذا مرید خداوند متعال باید برای خویش حد معینی از اذکار و اوراد مأثوره را تخصیص داده و همیشه بر آن پایبند باشد. در حدیث شریف آمده است: «أَلَا أَنْبِئُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ وَأَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَأَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَخَيْرَ لَكُمْ مِنْ إِعْطَاءِ الذَّهَبِ وَالْوَرَقِ وَخَيْرَ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَكُمْ فَتَضْرِبُوا أَعْنَاقَهُمْ وَيَضْرِبُوا أَعْنَاقَكُمْ، قَالُوا: وَمَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: ذَكَرَ اللَّهَ عِزًّا وَجَلًّا: أَيَا شِمَا رَا أَغَاة نَكْنَمُ از بهترین اعمالتان و پاکترین آنها در نزد خداوندگارتان و برترین آنها در درجاتتان و عملی که برای شما از صدقه دادن طلا و نقره و از این که با دشمنتان روبرو شوید و شما گردنهای آنان را بزنید و آنها گردنهای شما را بزنند بهتر است؟ اصحاب گفتند: آن عمل چیست یا رسول الله! فرمودند: ذکر خدای عزوجل».

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا

۴۳

در بیان سبب نزول آمده است: چون آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾ «احزاب/۵۶» نازل شد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! تاکنون خداوند جل جلاله هیچ خیری را فرو نفرستاده است مگر این که ما را نیز در آن شریک کرده است اما این بار گویی شما به آن مخصوص گردانیده شده اید؟ پس نازل شد: «اوست کسی که بر شما صلاه می فرستد و فرشتگان او نیز بر شما صلاه می فرستند تا شما را از تاریکی ها به سوی نور برآورد» یعنی: حق تعالی بر شما صلاه می فرستد تا شما را از تاریکی های معاصی به سوی نور طاعات، از تاریکی های گمراهی به سوی نور هدایت، از تاریکی های شک و حیرت به سوی نور یقین و طمأنینه و از تاریکی های نفس به سوی نورانیت قلب بیرون آورد. صلاه از جانب خداوند متعال بر بندگان: نزول رحمت و برکت وی بر آنان و صلاه از جانب فرشتگان: دعا و آمرزش خواهی برای بندگان است «و به مؤمنان همواره مهربان است» اما او با کافران در آخرت به عدل خویش معامله می کند، نه به مهر خویش.

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾

«درودشان - روزی که با او ملاقات کنند - سلام است» یعنی: دعای خیر و شادباش مؤمنان از جانب خدای سبحان در روزی که او را - به هنگام مرگ، یا رستاخیز، یا به هنگام ورود به بهشت - می‌بینند، همانا سلام گفتنش بر آنان است. به قولی معنای «سلام» این است: خداوند ﷻ آنان را از آفتها سالم نگه می‌دارد و در روزی که با او دیدار می‌کنند، آنان را به ایمنی از ترس و هراسها مژده می‌دهد «و برای آنان پاداشی ارزشمند» و نیکو «آماده کرده است» در بهشت.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾

«ای پیامبر! بی‌گمان ما تو را گواه و بشارتگر و هشداردهنده فرستادیم» یعنی: تو بر امت خویش گواه هستی؛ لذا به سود کسانی که تصدیقت کرده و به تو ایمان آورده‌اند و علیه کسانی که تکذیب کرده و به تو کفر ورزیده‌اند، گواهی می‌دهی همچنین به یگانگی خداوند متعال گواهی می‌دهی و مژده دهنده بهشت هستی برای کسانی که از تو اطاعت کرده‌اند و بیم دهنده به دوزخ هستی برای کسانی که تو را تکذیب و نافرمانی کرده‌اند. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ به علی و معاذ رضی الله عنهما - که قبلا آنان را مأمور عزیمت به سوی یمن کرده بودند - چنین فرمودند: «بروید؛ بشارت دهید و نفرت نیفکنید، آسان بگیرید و سخت نگیرید زیرا بر من چنین فرمانی نازل شده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ...﴾».

وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾

«و نیز» ای پیامبر ﷺ! تو «دعوتگر به سوی خداوند هستی» پس بندگان خداوند ﷻ را به سوی توحید و ایمان به عقاید حق و عمل به آنچه که بر آنان مشروع گردانیده است، دعوت می‌کنی «به اذن او» یعنی: به امر پروردگار و بر اساس مقدرات او، نه از پیش خود. یا (باذن) یعنی: به توفیق و تسهیل او «و چراغی تابناک هستی» که از روشنی

وجودت، در تاریکی های گمراهی پرتو برگرفته می شود چنان که با چراغ، دل تاریکی ها شکافته شده و تاریکی ها زدوده می شود.

قرطبی می گوید: «این دو آیه، متضمن شش اسم برای رسول خدا ﷺ است».

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُم مِّنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾

«و مؤمنان را بشارت ده که برای آنان از جانب الله فضلی بزرگ» یعنی: پاداشی عظیم «خواهد بود» در بهشت؛ در برابر اعمالشان.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول نقل می کند: چون آیه ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ «فتح / ۲» در شأن رسول خدا ﷺ نازل شد، مردی از مؤمنان گفت: گوارا بادتان یا رسول الله! اینک ما دانستیم که خدای سبحان با شما چه می کند اما نمی دانیم که با ما چه خواهد کرد؟ پس خداوند ﷻ در سوره «فتح / ۵» آیه ﴿لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ...﴾ و در این سوره این آیه را نازل فرمود.

وَلَا تُطِيعُوا الْكٰفِرِينَ وَالتَّمٰنِفِیْنَ وَدَعُواذَنبَهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلٰی اللّٰهِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكٰیلاً ﴿٤٨﴾

«و از کافران و منافقان فرمان میر» در آنچه که به تو از برخورد سهل انگارانه در امر دین که مخالف با شریعت توست، مشورت می دهند «و به آزارشان اعتبار نده» یعنی: از آزارهایی که به تو - به سبب دعوتت به سوی دین خدا ﷻ و صلابت و استواریت علیه دشمنان وی - می رسانند، باکی نداشته باش «و بر خدا توکل کن» زیرا «خداوند به عنوان کارساز بس است» برای تو پس کار خویش را در همه حال به او بسپار.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ اَنْ تَمْسُوْهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْنَهِنَّ مِنْ

عِدَةٍ تَعْتَدُوْنَهَا فَمَتَّعُوْهُنَّ وَسِرَّوْهُنَّ سَرَاحًا جَمِيْلًا ﴿٤٩﴾

«ای مؤمنان! چون زنان مؤمن را به نکاح خود درآوردید» و با آنان عقد ازدواج بستید «آن گاه پیش از آن که آنان را مساس کنید طلاقشان دادید» یعنی: آن گاه قبل از

مقاربت و همخوابگی با آنان طلاقشان دادید. از جماع به طور کنایه، به لفظ (مس) تعبیر شد؛ «دیگر شما را بر این زنان هیچ عده‌ای نیست که آن را بشمارید» که این حکم در میان فقها اجماعی است. یادآور می‌شویم که در نزد احناف و مالکی‌ها، خلوت صحیحه نیز در حکم خود مانند جماع است. نسبت دادن شمارش عده به مردان، دال بر این امر است که عده حق مردان است و آنانند که زنان مطلقه‌شان را در قبال آن محاسبه کرده و آنها را بدان ملزم می‌گردانند. آری! زنان مطلقه‌ای که هنوز مردان با آنان نزدیکی و مجامعت نکرده‌اند، از حکم عده شمردن مستثنی هستند زیرا عده برای شناخت پاکی رحم زن از آب نطفه مرد (استبراء) است و در این مورد مقاربتی صورت نگرفته تا استبراء رحم انجام بگیرد «پس به آنان متعه بدهید» یعنی: به زنان مطلقه‌ای که قبل از مقاربت طلاقشان داده‌اید، متعه بدهید. بنابراین، زنی که قبل از جماع طلاق داده می‌شود، دارای دو حالت است: یا این است که مهری برایش مشخص شده، که در آن صورت سزاوار نصف مهر معین خویش است و در این حال، دادن متعه به او واجب نه بلکه سنت می‌باشد. یا این که برایش مهری معین نشده است، که در این صورت، بر اساس آیه کریمه سزاوار دریافت متعه می‌باشد و دادن متعه برایش - در نزد حنبلی‌ها و حنفی‌ها - واجب اما در نزد شافعی، دادن متعه به هر زن مطلقه‌ای واجب می‌باشد، جز برای مطلقه قبل از جماعی که برای آن مهری معین شده زیرا او سزاوار نصف مهر خویش می‌باشد و دادن متعه برایش مستحب است. اما زنی که شوهرش در گذشته است: اگر شوهر بعد از عقد و قبل از جماع مرد، مرگ وی در حکم خویش همچون جماع است و زنش - به اجماع فقها - باید چهار ماه و ده روز عده بشمارد. «و آنان را رها کنید به رها کردنی نیک» یعنی: به شیوه‌ای نیک به زنان مطلقه اجازه دهید که از منازلتان بیرون بروند - چنانچه به آن وارد شده بودند - زیرا شما بر آنان حق عده شمردن ندارید. (سراج جمیل): رها کردن به‌خوشی و خرمی است که آزاری به‌همراه نداشته باشد.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَ النَّبِيِّ ءَأْتَيْتَ أُجْرَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَبَنَاتٍ عَمَّكَ وَبَنَاتٍ عَمَّتِكَ وَبَنَاتِ خَالَكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ الَّتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٠﴾

خدای عزوجل در این آیه، چهار گروه از زنانی را که ازدواج پیامبرش با آنان را مباح گردانیده، بیان می‌کند: «ای پیامبر! قطعا ما آن همسرانت را که مهرهایشان را داده‌ای، برای تو حلال کرده‌ایم» حق تعالی از این گروه از همسران پیامبر ﷺ آغاز کرد زیرا ایشان همان کسانی بودند که پیامبر ﷺ را بر دنیا و آرایشهای آن ترجیح دادند و هنگامی هم که مخیر ساخته شدند، پیامبر ﷺ را انتخاب کردند. البته دادن مهر یا به‌طور عاجل است، یا نامیدن و مقرر کردن آن در هنگام عقد (مهر مؤجل).

اما گروه دوم از زنانی که برای رسول خدا ﷺ حلال ساخته شده‌اند: «و نیز» حلال کرده است بر تو ای پیامبر! «کسانی را که خدا از طریق فیء به تو بخشیده و ملک یمین تو هستند» و با قهر و غلبه گرفته شده‌اند، مانند صفیه و جویریة. البته کنیز خریداری شده یا بخشش شده و مانند آن نیز برای رسول خدا ﷺ حلال بود.

گروه سوم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و نیز حلال کردیم دختران عمویت و دختران عمه‌هایت و دختران داییات و دختران خاله‌هایت را که با تو مهاجرت کرده‌اند» پس برای تو حلال است که هر کس از اینان را که می‌خواهی، خواستگاری کنی و به نکاح خویش درآوری اما کسانی از این گروه که هجرت نکرده‌اند، بر تو حلال نیستند.

ام هانی دختر ابوطالب که دختر عموی رسول خدا ﷺ بود، می‌گوید: «این قسمت از آیه درباره من نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ خواستند تا با من ازدواج نمایند ولی از ازدواج با من نهی شدند چرا که من هجرت نکرده بودم». مراد از دختران عمو و عمه پیامبر ﷺ: زنان قریش هستند زیرا مردان قریشی - چه به پیامبر ﷺ نزدیک باشند و

چه دور - عموهای ایشان گفته می‌شوند. مراد از دخترخاله‌ها و دختردایی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله: دختران بنی زهره‌اند. یادآور می‌شویم که از زنان قریشی، شش زن در نکاح پیامبر صلی الله علیه و آله بودند اما از بنی زهره هیچ زنی در نکاح ایشان نبود.

گروه چهارم از زنانی که برای رسول خدا حلال ساخته شده‌اند: «و» نیز حلال کردیم بر پیامبر صلی الله علیه و آله «زن مؤمنی که خود را به پیامبر ببخشد» داوطلبانه بدون مهر «در صورتی که پیامبر بخواهد او را به زنی گیرد» یعنی: در صورتی که پیامبر صلی الله علیه و آله بخواهد تا با این بخشش بدون مهر، او را منکوحه خویش گردانیده و مالک بهره‌برداری جنسی از وی شود. اما زنان غیر مؤمنی که خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌بخشند، به‌صرف این که خود را به ایشان بخشیده‌اند، نکاحشان برای پیامبر صلی الله علیه و آله حلال نیست. گفتنی است که این بخش از آیه، درباره ام شریک غزیه دختر جابر رضی الله عنه نازل شد که خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشکش کرد.

البته این ازدواج از روی بخشش بدون مهر: «مخصوص توست نه دیگر مؤمنان» و برای دیگران جایز نیست. آری! ازدواج به لفظ «بخشش»، از خصوصیات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است نه سایر مؤمنان و فقط پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توانستند بدون مهر و ولی و گواهان، چنین زنانی را به نکاح گیرند. اما چنانچه زنی خود را بدون مهر به مردی غیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید - که آن را اصطلاحاً «مفوضه» می‌نامند - مهر مثل وی بر آن مرد با مقاربت یا مرگ مرد، واجب می‌گردد، چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد بروع دختر واشق همین حکم را صادر کردند. البته این نظر احناف و مالکی‌هاست. اما از نظر جمهور فقها، برای زن حلال نیست که نفس خویش را به کسی ببخشد.

یادآور می‌شویم؛ زنانی که خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله بخشیده‌اند و زنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنان خواستگاری کرده‌اند اما نکاح آن حضرت صلی الله علیه و آله با ایشان انجام نگرفته است، در مجموع نه زنند. همچنین آن حضرت صلی الله علیه و آله دارای زنانی بوده‌اند که با آنها نکاح کرده ولی عروسی نکرده‌اند، که تعداد ایشان نیز مجموعاً ده تن است. و - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه گفته - هیچ زن بخشیده شده‌ای در نکاح پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده است و ام شریک که ذکر وی رفت، نیز در حباله نکاح آن حضرت صلی الله علیه و آله نبود و پس از آن که او

خود را به ایشان بخشید، ایشان سکوت کردند. ابن سعد روایت کرده است: «نشیده‌ایم که رسول خدا ﷺ از این گروه زنان، کسی را به ازدواج خود پذیرفته باشند».

«به راستی دانستیم آنچه را فرض کرده‌ایم» یعنی: آنچه را مقرر داشته‌ایم از احکام و حقوق «بر آنان» یعنی: بر مؤمنان «در حق زنانشان» از شرایط عقد و حقوق آن؛ مانند مهر، شهود و غیره، که اخلال وارد کردن به این شروط بر مؤمنان روا نیست و نه بر ایشان رواست که در آنچه که خداوند متعال به عنوان گرامی داشت و وسیع کردن دایره انتخاب از مختصات رسول خویش ﷺ گردانیده، به ایشان اقتدا کنند. لذا ای مؤمنان! جز با مهر و شهود و ولی ازدواج نکنید و بر چهار زن منکوحه نیفزایید (و) نیز دانستیم آنچه را که مقرر داشته‌ایم بر مؤمنان در مورد «آنچه که یمین‌هایشان مالک آن شده است» از کنیزانی که اسیرگرفتندشان جایز است، نه از کسانی که اسیرگرفتندشان جایز نیست، یا کسانی که با مسلمانان عهد و پیمانی دارند. همچنین کنیز باید از کسانی باشد که بر مالک خویش حلال است، مانند کنیز کتابی، برخلاف کنیز مجوسی و بت پرست که نکاح آنان بر مالک روا نیست. چنان‌که باید کنیز قبل از نکاح، با گذراندن یک حیض، استبراء رحم شود. یعنی پاکی رحم وی از نطفه دیگران مسلم گردد.

«تا بر تو هیچ حرجی نباشد» یعنی: ای پیامبر ﷺ! دایره حلال‌ها را در مورد زنان بر تو وسیع گردانیدیم تا از این امر دلتنگ نشوی که در گرفتن زنان بیشتر مقصر هستی «و الله آمرزنده مهربان است» آمرزنده است بر آنچه که پرهیز از آن دشوار است، مهربان است؛ با وسیع ساختن دایره اباحت در اموری که در مظان حرج و محذور قرار دارند.

ابن‌العربی و قرطبی به مناسبت این خصوصیت پیامبر اکرم ﷺ همه چیزهایی را که مخصوص آن حضرت ﷺ است و احدی با ایشان در آنها مشارکت ندارد - در میدان فرض، تحریم و اباحت - ذکر کرده‌اند زیرا چیزهایی بر رسول خدا ﷺ فرض بود که بر غیر ایشان فرض نگردید چنان‌که چیزهایی بر ایشان حرام یا مباح گردانیده شد که بر غیر ایشان حرام یا مباح نیست. و ما در اینجا این امور را به‌طور خلاصه نقل می‌کنیم:

(الف) فرایض مخصوص آن حضرت ﷺ:

- ۱ - نماز تهجد، که در آغاز طبق آیه «مزل» بر ایشان فرض شد و سپس با آیه «اسراء / ۷۹»، فرض به نفل منسوخ گردید.
- ۲ - نماز چاشتگاه (اشراق).
- ۳ - قربانی.
- ۴ - نماز وتر.
- ۵ - مسواک زدن.
- ۶ - پرداخت وام کسی که در حال تنگدستی می‌میرد.
- ۷ - مشاوره با افراد صاحب رأی در غیر برنامه‌ها و قوانین شرع.
- ۸ - مخیر ساختن همسرانشان به ماندن در نکاح پیامبر ﷺ، یا مفارقت از ایشان.
- ۹ - بر آن حضرت ﷺ فرض بود که چون عملی را انجام می‌دادند، باید آن را با محکمی و استواری به پایان رسانند.

(ب) محرمات مخصوص ایشان:

- ۱ - خوردن مال زکات از سوی ایشان و اهل بیت (اولاد) ایشان.
- ۲ - خوردن صدقه نافله بر ایشان. اما حرمت صدقه بر آل ایشان مورد اختلاف است.
- ۳ - آشکار ساختن خلاف ما فی الضمیر، یا غفلت از انجام واجبات و تکالیف خویش.
- ۴ - چون پیامبر ﷺ لباس جنگ می‌پوشیدند، بر ایشان حرام بود که آن را از تن بیرون آورند تا خدای عزوجل میان ایشان و دشمنانشان حکم نکند.
- ۵ - خوردن غذا در حال تکیه دادن.
- ۶ - خوردن غذاهای بدبو.
- ۷ - تبدیل کردن همسران خویش به همسرانی دیگر؛ به طلاق دادن و جایگزین کردن آنان.
- ۸ - نکاح گرفتن زنی که صحبت ایشان را نمی‌پسندد.
- ۹ - نکاح گرفتن زن آزاد کتابی.
- ۱۰ - نکاح گرفتن کنیز.
- ۱۱ - نوشتن.

- ۱۲ - شعر گفتن و آموختن شعر.
- ۱۳ - چشم دوختن به بهره‌مندیها و نعمت‌های مردم.
- (ج) حلالهای مخصوص ایشان:
- ۱ - برگزیدن غنایم برای خویش.
 - ۲ - گرفتن مستقل خمس خمس (یک پنجم حصه خمس غنیمت) یا اصل خمس.
 - ۳ - گرفتن روزه وصال.
 - ۴ - افزودن بر نکاح چهار زن.
 - ۵ - نکاح گرفتن به لفظ هبه (بخشش).
 - ۶ - نکاح گرفتن بدون حضور ولی زن.
 - ۷ - نکاح گرفتن بدون مهر.
 - ۸ - نکاح کردن در حالت احرام.
 - ۹ - سقوط تقسیم (شب نوبت) میان همسران در حق ایشان.
 - ۱۰ - آزاد کردن صفیه از قید اسارت و قرار دادن آزادی وی به عنوان مهرش.
 - ۱۱ - داخل شدنشان در مکه بدون احرام. اما در حق امت، این مسئله میان فقها محل اختلاف است.
 - ۱۲ - جنگیدن در مکه.
 - ۱۳ - آن حضرت صلی الله علیه و آله مالی را به میراث نگذاشتند و اگر مالی از خود به جا می‌گذاشتند، آن مال صدقه بود.
 - ۱۴ - باقی ماندن حکم همسری همسران برای ایشان بعد از رحلتشان.
 - ۱۵ - اگر آن حضرت صلی الله علیه و آله زنی را طلاق می‌دادند، حرمت ایشان بر آن زن باقی می‌ماند و برای دیگران نکاح کردن با وی جایز نبود.
- قرطبی امور مباح دیگری را نیز برای ایشان و امتشان ذکر کرده که بر امتها و انبیای دیگر مباح نبوده است و برای پرهیز از اطناب، از نقل آن صرف نظر شد.

﴿ تَرْجِي مَنْ شَاءَ مِنْهُنَّ وَتُؤَيِّدُ إِلَيْكَ مَنْ شَاءَ وَمَنْ أَبْغَيْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ
تَقْرَأَ عَلَيْهِنَّ وَلَا يَحْزَنَ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُفْرُهُنَّ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ

عَلِيمًا حَلِيمًا ﴿٥١﴾

«نوبت هر کدام از آنان» یعنی: از همسرانت «را که می‌خواهی به تأخیر انداز و هر کدام را که می‌خواهی پیش خود جای ده» و با او همبستر و همخوابه شو.

قبل از نزول این آیه، مراعات تقسیم و شب‌نوبت میان همسران بر رسول‌خدا ﷺ واجب بود تا این آیه نازل شد و این وجوب را از ذمه ایشان برداشت و اختیار در این باره به خود ایشان محول گردید. البته رسول خدا ﷺ میان کسانی از همسرانشان که آنان را به خود نزدیک می‌ساختند، در نوبت مساوات را رعایت می‌کردند و کسانی از آنان را هم که به تأخیر می‌انداختند، به هر مقدار که می‌خواستند، در نوبت به آنان سهم می‌دادند. روایت شده است که عائشه رضی الله عنها از سر غیرت و رشک زنانه می‌گفت: «آیا یک زن حیا نمی‌کند که خود را به کسی می‌بخشد؟». همان بود که خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود. آن‌گاه عائشه رضی الله عنها به پیامبر ﷺ گفت: «أرى ربك يسارع في هواك: يا رسول الله! من می‌بینم که پروردگار شما در برآوردن خواسته شما شتاب می‌کند» یعنی: این همه در حق شما لطف دارد.

«و اگر زنی از آنان را که از او کناره گرفته‌ای، باز بجویی، هیچ گناهی بر تو نیست» یعنی: چنانچه خواسته باشی تا زنی از کسانی را که از تقسیم نوبت شب کنار گذاشته‌ای، مجدداً به خود نزدیک سازی، هیچ مانعی فراروی تو نیست و بی‌هیچ حرجی می‌توانی چنین کنی «این نزدیکتر است به آن که چشمانشان روشن شود» یعنی: این اختیاری که به تو در امر صحبت و معاشرت با زنان داده‌ایم، به‌خشنودی و رضایشان نزدیکتر است زیرا وقتی بدانند که این اختیار از نزد ما به تو داده شده است، رشک و غیرت زنانه از آنان رخت بر بسته و دلها و دیدگانشان آرام می‌گیرد. ابن کثیر در معنی آن می‌گوید: «اگر بدانند که با وجود تفویض اختیار به تو در این امر، باز هم در تقسیم و نوبت به آنان سهمی می‌دهی، به این کارت سخت خوشحال و شادمان شده و به عدل و انصافت یقین می‌کنند». «و» در این صورت «اندوهگین نشوند» از این که

چرا بعضی از آنان را بر بعضی دیگر ترجیح می‌دهی «و» در آن صورت «همگی شان به آنچه به آنان داده‌ای» چه در نزدیک ساختن و جای دادنشان به سوی خود و چه در واپس داشتن و کنار گذاشتنشان «خشنود گردند. و آنچه در دل‌های شماست خدا می‌داند» یعنی: هر چه را که در نهاد خویش پنهان می‌دارید و از جمله، آنچه را که در مورد زنان وگ رایش قلبی به سوی بعضی از آنان پنهان می‌دارید، حق تعالی می‌داند پس باید در نیت و عمل خویش، رضای او را مد نظر داشته باشید «و خدا دانای بردبار است» لذا سزاوار به آن است که از وی پروا شود و فرمانهایش عملی گردد.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: با آن که رسول خدا ﷺ در میان زنان خود تقسیم و عدالت می‌کردند ولی با این حال، چنین مناجات می‌کردند: «اللهم هذا فعلی فیما املک، فلا تلمنی فیما تملک و لا املک - زاد ابوداوود یعنی: القلب: بارخدایا! این کار من است در آنچه که مالک آن هستم پس مرا در آنچه که تو مالک آن هستی و من مالک آن نیستم، سرزنش نکن». ابوداوود می‌افزاید: مراد رسول خدا ﷺ از آنچه که ایشان مالک آن نیستند، گرایش و محبت قلبی بیشتری بود که به بعضی از همسرانشان داشتند. همچنین در حدیث شریف به روایت عمرو بن عاص رضی الله عنه آمده است: از رسول خدا ﷺ پرسیدم که چه کسی از مردم نزد شما محبوب‌تر است؟ فرمودند: عائشه. باز پرسیدم: از مردان؟ فرمودند: پدر وی. باز گفتم: بعد از وی چه کسی؟ فرمودند: عمر بن خطاب... و چند مرد دیگر را نیز برشمردند.

**لَا يَحِلُّ لَكَ الْنِسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ
وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ﴿٥٢﴾**

«بعد از این» که این نه تن همسرانت پس از مخیر شدن، تو را برگزیدند، یا بعد از این روز «دیگر گرفتن زنان برای تو حلال نیست» لذا بعد از نزول این آیه، نه تن همسر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله، مانند چهار زن در حق ما بود. به این ترتیب خداوند جل جلاله به پاداش آن که همسرانشان، او و رسولش و سرای آخرت را بر زندگانی دنیا و تجملات آن برگزیدند، با این آیه بر رسول خویش صلی الله علیه و آله حرام گردانید که دیگر با همسران خود زنی

دیگر بگیرند «و برای حلال نیست که زنان دیگری را جانشین آنان کنی» یعنی: برای حلال نیست که یک تن یا بیشتر از همسرانت را طلاق دهی و در عوض آنان با زنانی دیگر ازدواج کنی «هرچند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد» یعنی: هرچند زیبایی زن یا زنانی که می‌خواهی آنان را جانشین همسرانت گردانی، مورد پسند باشد «به استثنای آنچه که دست تو مالک شده است» یعنی: بجز کنیزانی که در ملک تو هستند. پس برای جایز است که آنان را به ازدواج خویش درآورده و از آنان بر تعداد همسرانت بیفزایی چنان‌که رسول‌خدا ﷺ بعد از نزول این آیه، مالک ماریه قبطیه شدند و با وی ازدواج کردند و فرزندشان ابراهیم که در حیات پیامبر ﷺ درگذشت، از وی به دنیا آمد «و خدا بر همه چیز مراقب است» پس از مخالفت اوامر وی حذر کنید.

این آیه دلیل بر آن است که نگرستن به‌سوی دختر، یا زن به منظور خواستگاری از وی جایز است. در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «إِذَا خُطِبَ أَحَدُكُمْ الْمَرْأَةَ فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ: هرگاه یکی از شما می‌خواست تا از زنی خواستگاری نماید، اگر می‌توانست که به‌سوی آن‌که او را به نکاح وی فرامی‌خواند بنگرد، باید که چنین کند». در حدیث شریف دیگری به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که گفت: «از زنی خواستگاری کردم. رسول‌خدا ﷺ به من فرمودند: آیا به‌سوی او نگرسته‌ای؟ گفتم: نه! فرمودند: به او نگاه کن زیرا این امر نزدیکتر به آن است که در میان شما الفت و محبت برقرار سازد».

عائشه و برخی دیگر از صحابه رضی الله عنهم گفته‌اند: «رسول‌خدا ﷺ رحلت نکردند مگر این که خدای عزوجل برایشان حلال گردانید که - جز زنان محرم - هر تعداد از زنان دیگر را که می‌خواهند، به همسری بگیرند». برخی بر اساس این روایت برآنند که حکم این آیه منسوخ است اما ترجیح این است که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست زیرا - چنان‌که ابن‌العربی در «احکام القرآن» گفته است - انتساب روایت بالا به عائشه رضی الله عنها ضعیف است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَظِيرِينَ إِنَّهُ وَلَكِنْ
 إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَعْسِنِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكَ كَانَ يُؤْذَى النَّبِيَّ
 فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ
 ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكَحُوا
 أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكَ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾

«ای مؤمنان! به خانه‌های پیامبر داخل نشوید» این نهی‌ای است عام برای تمام صحابه رضی الله عنهم که به خانه‌ای از خانه‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد نشوند: «مگر آن که برای صرف طعامی به شما اجازه داده شود» یعنی: مگر آن که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله برای صرف طعامی دعوت شده باشید «بی آن که منتظر آماده شدن آن باشید» یعنی: بی آن که به انتظار پخته شدن غذا، در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله بنشینید «ولی هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید» یعنی: هنگامی که از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت شدید و به شما اجازه دخول داده شد، وارد شوید در غیر آن، دعوت به تنهایی نیز مجوز کافی برای داخل شدن شما نیست «پس چون غذا خوردید، پراکنده شوید» لذا مؤمنان به بیرون آمدن از منزلی که در آن دعوت شده‌اند، بعد از صرف غذا و به سر رسیدن مقصود، ملزم‌اند.

بیضاوی در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه خطاب به کسانی است که چشم‌انتظار غذای رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و به اتاق‌هایشان داخل شده و منتظر می‌نشستند تا غذا پخته شود. روایت شده‌است که عائشه رضی الله عنها فرمود: «در امر گرانجانان طفیلی همین بس که خداوند متعال آنان را تحمل نکرد و فرمود: فاذا طعمتم فانتشروا». از سلیمان بن ارقم روایت شده‌است که گفت: این آیه درباره افراد تنبل، گرانجان و طفیلی نازل شده‌است و از همین جهت است که برخی این آیه را، آیه «ثقلاء: تنبلان» نامیده‌اند.

«و نه سرگرم سخنی گردید» مراد نهی از نشستن بعد از صرف غذا و سرگرم شدن به سخنان است. «بی‌گمان این کار» یعنی: داخل شدن بدون اجازه، یا داخل شدن با اجازه

و به انتظار پخته شدن غذا نشستن و به سخنان سرگرم شدن «پیامبر را رنج می دهد ولی از شما شرم می دارد» از این که بگوید: برخیزید و بیرون روید. «ولی خدا از حق شرم نمی کند» یعنی: خداوند ﷻ بیان آنچه را که حق و راست است، برای شما فرو نمی گذارد. «و چون از زنان پیامبر متاعی خواستید» از اسباب و ظروف خانه و غیره. یعنی: چون با زنان پیامبر ﷺ از روی ضرورت سخن گفتید؛ «پس از پشت پرده» و حایلی که میان شما و آنان فروهشته باشد «از آنان بخواهید» و به طور کلی به سوی زنان پیامبر ﷺ نگاه نکنید «این» خواستن آن کالا از پشت پرده و حجاب «برای دلهای شما و دلهای آنان پاکیزه تر است» یعنی: این کار، پاک کننده تراست برای دلهای شما و آنان از شک و شبهه، وساوس شیطانی و برداشتهای بدی که برای مردان در امر زنان و برای زنان در امر مردان پیش می آید «و برای شما سزاوار نیست که رسول خدا را برنجانید» یعنی: شما این حق را ندارید که رسول خدا ﷺ را در چیزی از چیزها برنجانید و اذیت نمایید «و مطلقاً نباید زناش را پس از وفات او به نکاح خود درآورید» زیرا آنان مادران مؤمنان هستند و نکاح مادران برای فرزندان حلال نیست «بی گمان این کار» یعنی: به نکاح گرفتن همسران پیامبر ﷺ بعد از رحلتشان «نزد الله بزرگ است» یعنی: گناهی بزرگ و کاری بس سهمگین و نادرست است. در حدیث شریف آمده است: «زنان من در دنیا زنان من در آخرتند».

نقل است که برخی از مردم هنگامی که برای صرف غذا به منزل پیامبر ﷺ دعوت می شدند، منزل را بر پیامبر ﷺ و خانواده ایشان تنگ نموده و سخنانی در میان می آوردند که رسول خدا ﷺ مطرح کردن آنها را دوست نداشت ولی آن حضرت ﷺ از روی کرم و بزرگواری ای که داشتند، این سخن درازی آنان را تحمل کرده و بر این رنج و آزار شکیبایی می ورزیدند پس خدای عزوجل خواست تا به این روند آزاردهنده پایان دهد لذا به کسانی که به محضر پیامبر ﷺ آمدند، ادب آموخت و این آیه ادب آموز آنان و آیندگانشان گردید.

از انس بن مالک رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: «چون رسول خدا ﷺ زینب دختر جحش را به همسری گرفتند، مردم را به صرف غذای عروسی

(ولیمه) دعوت کردند، مردم آمدند و غذا را صرف کردند. بعد از آن به سخنان سرگرم شده و نشستند. رسول خدا ﷺ از خود حرکتی نشان دادند که گویی برای برخاستنشان آماده می‌شوند اما مدعوین برخواستند. چون رسول خدا ﷺ این وضع را دیدند، خود برخاستند و کسانی از جمع هم با ایشان برخاستند ولی سه نفر همچنان نشسته بودند و بعدا برخاستند و رفتند. در این هنگام من نزد رسول خدا ﷺ رفتم و به ایشان خبر دادم که آنان رفته‌اند. پس رسول خدا ﷺ به‌خانه‌شان وارد شدند و من هم رفتم تا با ایشان وارد شوم که در این هنگام، میان من و آنان پرده افکنده شد و خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ تا فرموده‌اش: ﴿إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا﴾.

این آیه، آیه «حجاب» نامیده می‌شود.

إِنْ بُدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفَوْهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَاتِبٌ كُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

«اگر چیزی» از آزار دادن پیامبر ﷺ «را آشکار کنید یا آن را پنهان دارید، قطعاً خدا به هر چیزی داناست» و شما را در برابر آن مجازات می‌کند.

بنا به روایتی در بیان سبب نزول: آیه کریمه هنگامی نازل شد که یکی از اصحاب گفت: اگر رسول خدا ﷺ رحلت کردند، من فلان همسر ایشان را به نکاح می‌گیرم. سدی گفته است: گوینده این سخن، طلحه بن عبیدالله بود که از این سخن خویش توبه کرد و در توبه از آن، برده‌ای را آزاد و ده شتر با بار آن را در راه خدا ﷻ انفاق کرد و پای پیاده به حج رفت. ابوبکر بن عربی می‌گوید: بجز روایت انس و عمر رضی الله عنهما، تمام روایات دیگر در این باره ضعیف است.

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِيءِ آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءَ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَاتِبٌ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٥﴾

بعد از آن که خداوند متعال زنان را به رعایت حجاب در مورد بیگانگان امر کرد، در اینجا روشن می‌سازد که حجاب گرفتن از گروهی از نزدیکان که در این آیه به ذکر

ایشان می‌پردازد، واجب نیست چنان‌که در سوره «نور» نیز آنان را با تفصیل بیشتری استثنا کرده‌است: «بر زنان هیچ گناهی نیست در مورد فرو گذاشتن حجاب پیش پدران خویش و پسران خویش و برادران خویش و پسران برادران خویش و پسران خواهران خویش و زنان هم‌جنس خویش» از نزدیکان یا همسایگانشان، یا زنانی که آنان را به دیدارشان حاجتی است «و نه آنچه که دست آنان مالک آن شده است» از غلامان و کنیزان - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. اما سعید بن مسیب می‌گوید: مراد، فقط کنیزان زنانند نه غلامانشان و باید از غلامان حجاب بگیرند. و مذهب حنفی نیز این است. نسفی می‌گوید: «خداوند عز و جل عمو و دایی (خالو) را ذکر نکرد زیرا آن دو به منزله پدر شخص هستند». پس بر زنان حجاب گرفتن نزد این گروه واجب نیست. «و ای زنان! از الله پروا بدارید» در تمام امور؛ از جمله در اموری که در اینجا ذکر شد «همانا خدا بر همه چیز شهید است» یعنی: دانا و گواه است و هیچ امری بر او پنهان نمی‌ماند.

بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! افراد نیک و بد همه بر زنان شما وارد می‌شوند، ای کاش آنان را در حجاب قرار می‌دادید. پس خداوند عز و جل آیه حجاب را نازل فرمود. لذا این آیه از موافقات عمر رضی الله عنه است.

إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾

«همانا خدا و فرشتگانش بر پیامبر صلاه می‌فرستند» صلاه: در لغت دعاء است و از جانب خداوند عز و جل رحمت و رضوان، از جانب فرشتگان دعا و استغفار و از جانب امت دعا و بزرگداشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است «ای مؤمنان! شما نیز بر او درود فرستید و سلام گوئید به سلام گفتنی» یعنی: میان درود و سلام گفتن بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمع کنید و بگوئید: «اللهم صل علی سیدنا محمد و آله و سلم».

خداوند عز و جل در این آیه، از مقام و منزلت رسول گرامی‌اش نزد خویش در ملا اعلیٰ خبر داده و فرموده است: او نزد فرشتگانش بر پیامبر خویش درود می‌فرستد و فرشتگان

وی نیز بر او درود می‌فرستند بنابراین، حق تعالی بندگانش را نیز دستور می‌دهد تا در این کار به او و فرشتگانش اقتدا کرده و بر آن حضرت ﷺ درود بفرستند تا ثنا و درود پیامبر ﷺ، بر زبان همه عالمیان از عالم علوی و سفلی جاری گردد.

علما اتفاق نظر دارند بر این که درود فرستادن بر آن حضرت ﷺ بر هر مسلمانی فرض است و کمترین حد آن در عمر یک‌بار می‌باشد. البته لفظ «صلاه» و «سلام» بر رسول خدا ﷺ، شعاری مخصوص به ایشان است پس سزاوار نیست که مستقلاً گفته شود: صلاه (درود) خداوند بر فلان. یا: فلان علیه‌السلام. اما به تبع صلاه و سلام گفتن بر آن حضرت ﷺ، صلاه و سلام گفتن بر دیگران که اهل آن باشند جایز است، مانند این که گفته شود: «اللهم صل و سلم علی رسول الله و آله واصحابه: خدایا! درود و سلام بفرست بر رسول خدا ﷺ و بر آل و اصحابشان». در حدیث شریف به روایت کعب بن عجره رضی الله عنه آمده است که گفت: یکی از اصحاب رضی الله عنهم خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: یا رسول الله! اما سلام گفتن بر شما را که شناختیم، یعنی در قعده؛ آن‌گاه که در «التحیات» چنین می‌خوانیم: «السلام علیک أیها النبی ورحمة الله وبرکاته» پس بفرماید که صلاه بر شما چگونه است؟ فرمودند؛ بگویید: «اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم إنک حمید مجید. اللهم إنک حمید مجید».

در باب فضیلت درود فرستادن بر رسول خدا ﷺ نیز در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «من صلی علی صلاة واحدة صلی الله علیه عشر صلوات وحط عنه عشر خطیئات: هر که بر من یک بار درود بفرستد، خداوند متعال بر او ده بار درود می‌فرستد و از دوش او ده گناه را سبک می‌گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت علی ابن‌الحسین از پدرش رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «البخیل من ذکرت عنده ثم لم یصل علی: بخیل کسی است که نام من نزد وی برده شود اما بر من درود نفرستد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما منکم من أحد یسلم علی إلا رد الله علی روحی حتی أرد علیه السلام: هیچ کس از شما نیست که بر من سلام گوید مگر این که خداوند روح من را به من برمی‌گرداند تا جواب سلام وی را به وی برگردانم».

باید دانست که درود گفتن بسیار بر سول اکرم ﷺ در روز جمعه، در هنگام زیارت قبر آن حضرت ﷺ، بعد از اذان و در هنگام حضور نماز جنازه مسنون است. سهل بن عبدالله تستری می گوید: «درود فرستادن بر سول خدا ﷺ افضل عبادات است زیرا اول خداوند ﷻ و فرشتگان وی عهده دار آن شده اند و سپس حق تعالی مؤمنان را به آن دستور داده در حالی که سایر عبادات این چنین نیست». اما درود فرستادن بر رسول خدا ﷺ در نماز، نزد شافعی واجب و نزد جمهور فقها سستی ستوده است.

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٥٧﴾

«بی گمان کسانی که خدا و پیامبرش را می رنجانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده «و برایشان عذابی خوارکننده آماده کرده است» آنان مشرکان و یهود و نصاری اند که به خداوند ﷻ نسبت فرزند را دادند. همچنین همه کسانی که خدای تعالی و تقدس را دشنام می دهند، یا به وی نسبتی می دهند که - به هر گونه و شکلی - اهانت آمیز است، در زمره این گروه داخل می شوند. چنان که آیه کریمه ناظر بر کسانی نیز هست که رسول خدا ﷺ را تکذیب کرده، چهره مبارک آن حضرت ﷺ را مجروح و خون آلود ساخته و دندان آن حضرت ﷺ را شکستند و کسانی که گفتند: او دیوانه، یا شاعر، یا دروغگو یا ساحر است. و هر سخن یا عملی که رسول خدا ﷺ را می رنجاند، نیز در حکم این آیه داخل است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا كَتَبْنَا لَهُمْ فَحَدِّثْهُمْ بَأْسًا إِنَّهُمْ يَحْتَمِلُونَ أَسْرًا ﴿٥٨﴾



«و کسانی که مردان و زنان مؤمن را بی آن که مرتکب عملی ناروا شده باشند، آزار می رسانند» یعنی: آنان را به وجهی از وجوه آزار رسانی به ناحق و ناروا می آزارند؛ مانند گفتن سخنی زشت، یا در پیش گرفتن رفتاری نادرست با آنان «قطعاً بهتان و گناه آشکاری به گردن گرفته اند».

ملاحظه می‌کنیم که در آزار رساندن به خدا ﷻ و پیامبرش ﷺ، حکم مطلق ذکر شد زیرا این کار ابدًا و به هیچ صورتی حق نیست اما آزار رساندن به مؤمنان به قید: ﴿بِغَيْرِ مَا أَكْتَسَبُوا﴾: (بی آن‌که مرتکب عملی ناروا شده باشند) مقید ساخته شد زیرا آزار دادن مؤمن گاهی به حق است و گاهی به ناروا؛ آنچه که به حق است، در حد و تعذیر می‌باشد: مثلاً اگر مؤمن کسی را دشنام دهد، یا او را بزند، یا به قتل رساند، در این صورت جایز است که با او این عمل به عنوان حد و قصاص انجام شود و اگر مالی را تلف کند، بر او غرامت مانند آن است و چه بسا که مرتکب معصیتی شود و در قبال آن تعذیر گردد.

باید دانست که از سخت‌ترین انواع آزارسانی به مؤمن، طعنه‌زدن به اصحاب رسول خدا ﷺ، غیبت مسلمانان و مباح شمردن آبروی ایشان است.

يَأْتِيهَا النَّيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِيكَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلْبَابِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِنَنَّ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥١﴾

«ای پیامبر! به زنان و دخترانت و به زنان مسلمانان بگو: جلبابهای خود را بر خود نزدیک سازند» جلباب: چادر یا جامه گشادی است که زنان بر روی لباس خود می‌اندازند و تمام بدنشان را می‌پوشاند. نزدیک کردن جلباب بر خود به این معنی است که آن را بر خود فروپوشانند تا تجمل و زینتی را که خدای عزوجل ایشان را به پنهان کردن آن دستور داده است، بر ایشان بپوشاند. ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «خداوند متعال زنان مؤمن را فرمان داد تا چون از خانه‌های خود برای حاجتی بیرون می‌روند، صورت خود را از بالای سر با چادر بپوشانند و فقط یک چشم خویش را آشکار سازند». «این» فروپوشیدن چادرها «نزدیک‌تر است به آن‌که شناخته شوند» یعنی: نزدیک‌تر به آن است که بیننده آنان را بشناسد و بداند که ایشان از زنان آزاد و پاک و وارسته هستند لذا ایشان را از کنیزان تمییز دهد «و مورد آزار قرار داده نشوند» با تعرض از سوی مردم ناپاک.

ابن کثیر از سدی نقل می‌کند: «در مدینه گروهی از فاسقان و اوباشان بودند که چون در شب هوا تاریک می‌شد، به کوچه‌ها بیرون آمده و به زنان تعرض می‌کردند ولی اگر می‌دیدند که زنی چادر دارد، می‌گفتند: این زن آزاد است نه کنیز لذا از او دست برمی‌داشتند و چون زنی را بدون چادر می‌دیدند، می‌گفتند: این زن کنیز است پس به او تعرض می‌کردند.» «و خدا آمرزنده» است از آنچه که زنان مؤمن در گذشته نکرده‌اند، از نهادن روسری و چادر بر سر خود «مهربان است» به آنان.

ام سلمه رضی الله عنها می‌گوید: «چون این آیه نازل شد، زنان انصار که از خانه‌های خود بیرون می‌آمدند، چنان با وقار و آرامی راه می‌رفتند که گویی بر سر آنان کلاغ نشسته است در حالی که جامه‌های سیاهی پوشیده بودند».

❖ **لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾**

«اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: شک و شبهه‌ای در امر دین است. عکرمه می‌گوید: «مراد از آنان در اینجا، زناکاران اند» «و شایعه‌سازان در مدینه» که اخبار و گزارشهای دروغینی را که متضمن ضعف و ناتوانی و فروپاشی مسلمانان و برتری و غلبه مشرکان بر آنان است، پخش می‌کنند «دست برندارند» از نفاق و شک و شایعه‌سازی خود «البته تو را بر آنان سخت برمی‌گماریم» یعنی: قطعا تو را بر آنان مسلط می‌گردانیم و تو به فرمان و دستور ما آنان را با کشتن و تارومار کردن، ریشه‌کن و نابود می‌گردانی «و سپس جز اندک مدتی در مدینه در جوار تو نپایند» زیرا ما به تو دستور می‌دهیم که آنان را از مدینه تبعید و طرد کنی. آری! این گروه شایعه‌ساز و تزلزل‌افکن، اخباری را در مدینه پخش می‌کردند که گاهی در مورد شکست گروه‌های اعزامی جنگی مسلمانان، باری در باره کشته شدنشان و گاهی حاکی از مغلوبیت آنان بود و یا شایعه هجوم و حمله دشمن به مدینه را پخش می‌کردند در حالی که این شایعه‌ها کاملا دروغ بود، که اخبار و شایعاتی از این دست، دلهای

مسلمانان را می شکست و روحیه هایشان را آشفته می ساخت. پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَام با این آیه، آنان را تهدید کرد.

یادآور می شویم که مجازات منافقان عملاً تا اواخر زندگی نبی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به تأخیر افتاد و در اواخر بعثت - آن گاه که سوره «برائه» نازل شد - رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور دادند تا مردم گردهم آیند آن گاه منافقان را رسوا ساخته و خطاب به افرادی در درون جمعیت گفتند: «ای فلان! برخیز و بیرون رو زیرا تو منافق هستی، ای فلان برخیز...». پس برادران و اقوام مسلمانان برمی خاستند و عهده دار اخراج آنان از مسجد می شدند.

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا نَفُوْا أُخِذُوا وَقُتِلُوا نَفْيًا ﴿١١﴾

«لعنت کرده شدگانند» یعنی: منافقان، بیماردلان و شایعه سازان، در آن حال طرد شده و رانده شده اند «و هر کجا یافته شوند، اسیر گرفته شوند و به کشتنی سخت کشته شوند» و هرگز کسی را نیابند که پناهشان دهد بلکه مردم بر آنان یورش برده، اسیرشان می کنند و به قتلشان می رسانند، از آن روی که خدا عَلَيْهِ السَّلَام و رسول وی بر آنان خشم گرفته اند. آری! چنانچه منافقان دست برندارند، این وقایع همه بر سر آنان می آید.

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿١٢﴾

«در باره کسانی که پیش از این گذشته اند، همین سنت خدا جاری بوده است» یعنی: سنت کشتار منافقان را خدای عزوجل در امتهای گذشته جاری کرده است لذا حکم منافقان شایعه پراکن تزلزل برانگیز در میان این امت نیز، همین است «و در سنت خدا هرگز تغییر و تبدیلی نمی یابی» بلکه این سنت در مورد امثال این گروه - اعم از پیشینیان و آیندگان همه - ثابت، همیشگی و پایدار است. از این آیات درمی یابیم که به قتل منافقان در صورتی حکم می شود که ضرورت آن را ایجاب کند.

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾

«مردم» یعنی: مشرکان مکه «از تو درباره قیامت» یعنی: از وقت وقوع آن «می پرسند» از روی عناد و استبعاد و آزمودنت «بگو: علم آن فقط نزد الله است» و هیچ کس دیگر از آن آگاهی ندارد «و تو چه دانی» ای محمد ﷺ! «چه بسا قیامت نزدیک باشد» و در زمانی نزدیک روی دهد. مخاطب ساختن رسول خدا ﷺ برای بیان این حقیقت است که هرگاه قیامت از ایشان در پرده غیب مستور باشد و ایشان - درحالی که فرستاده خدا ﷻ هستند - وقت آن را ندانند پس در این صورت، دیگران چگونه وقت آن را خواهند دانست؟ آری! وقت قیامت پنهان نگاه داشته شد تا بندگان در هر حال برای آن آماده باشند.

در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «بعثت والساعة كهاتين: من در حالی مبعوث شدم که قیامت مانند این دو [انگشتم] نزدیک است». و به سوی دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند. یعنی: چنان که این دو انگشت میانی به هم نزدیکند، قیامت نیز نزدیک است.

إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكُفْرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾

«همانا خداوند کافران را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش طرد کرده و دور رانده است «و برایشان» در آخرت همراه با این لعنت در دنیا «آتش فروزانی آماده کرده است» سعیر: آتش بسیار فروزان و سهمگین است.

خَلِيلِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾

«جاودان و همیشه» بی هیچ گسست و انقطاعی «در آن می مانند» نه از آن بیرون برده می شوند و نه در آن زوال و فنا می دارند «نه هیچ دوستی می یابند» که یاری و پشتیبانی شان کند و آنان را از عذاب دوزخ باز دارد «و نه هیچ یآوری» که نصرتشان داده و آنان را از آن برهاند.

يَوْمَ نُقَلِّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ ﴿٦٦﴾

«روزی که چهره‌هایشان در آتش دوزخ گردانده شود» یعنی: زیروری شود، گاهی به این جهت و گاهی بر جهتی دیگر، از پشت به رو، همانند گوشت که در آتش بریان کرده می‌شود. یا مراد، دگرگون شدن رنگ‌هایشان با سوزش آتش است که گاهی سیاه و گاهی کبود می‌شود. چهره‌ها به یادآوری مخصوص ساخته شد زیرا چهره گرمی‌ترین عضو جسم انسان است. «می‌گویند: ای کاش ما الله را فرمان می‌بردیم و پیامبر را اطاعت می‌کردیم» یعنی: کافران آرزو می‌کنند که کاش در دنیا خدا ﷻ و رسول او ﷺ را اطاعت می‌کردند و به آنچه پیامبر ﷺ آورده بود، ایمان می‌آوردند تا از این عذابی که در آن درافتاده‌اند، نجات می‌یافتند چنان‌که مؤمنان نجات یافته‌اند.

وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَ ﴿٦٧﴾

«و می‌گویند: پروردگارا! ما از پیشوایان و بزرگان خود فرمان بردیم» یعنی: از رؤسا و علمای گمراه‌گر و رهبران تباهی و فساد فرمان بردیم و به آنان اقتدا کردیم «و ما را از راه گمراه ساختند» با آنچه که برای ما از کفر به خدا ﷻ و رسولش آراستند.

رَبَّنَا إِنَّهُمْ ضَعَفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَمُ لَعْنَا كَثِيرًا ﴿٦٨﴾

«پروردگارا! آنان را دوچندان عذاب ده» یعنی: دو برابر عذاب ما عذابشان کن؛ یکی عذاب کفرشان و دیگری این عذاب که ما را گمراه ساختند «و لعنتشان کن لعنتی بزرگ» یعنی: لعنتی که مقدار آن بسیار بزرگ و وقوع آن بر آنان بسیار سخت باشد. بنا به قرائتی: (لعنا كثيرا) آمده است، یعنی: لعنتشان کن به لعنتی بسیار. که این دو قرائت، در معنی به هم نزدیکند و - چنان‌که ابن‌کثیر گفته - خواننده میان هر دو قرائت مخیر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَىٰ فَبَرَأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٦﴾

«ای مؤمنان! مانند کسانی نباشید که موسی را آزار دادند پس خدا او را از آنچه گفتند مبرا ساخت» به این ترتیب، خداوند ﷺ مؤمنان را اندرز می‌دهد که پیامبرش حضرت محمد ﷺ را نرنجانند و اذیت نکنند چنان‌که بنی‌اسرائیل موسی ﷺ را رنجانیدند.

ابن‌ابی‌شیبیه، ابن‌جریر و ابن‌منذر از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قوم موسی ﷺ می‌گفتند که او دبه خایه است. روزی موسی ﷺ بیرون آمد و جامه‌های خود را از تن خویش بیرون آورده بر روی سنگی نهاد تا غسل کند، آن سنگ برجامه وی پیچ خورد و از جای خود پریده به چرخ افتاد و روان شد. موسی ﷺ ناگزیر با تنی عریان به دنبال وی افتاد و همین‌طور رفت تا به محل مجالس بنی‌اسرائیل رسید. در این اثنا آنها تمام بدنش را به خوبی دیدند و مشاهده کردند که بیضه‌های او ورم ندارد و او دبه خایه نیست. این حدیث شریف گویای برخی از مظاهر آزار رساندن به پیامبر ما ﷺ است. ابن‌مسعود رضی الله عنه فرمود: رسول خدا ﷺ روزی مالی را میان اصحاب رضی الله عنهم تقسیم کردند. در این اثنا مردی از انصار گفت: قطعاً در این تقسیم رضای خداوند متعال مد نظر قرار نگرفته. پس چهره مبارک از فرط خشم قرمز شد آن‌گاه فرمودند: «رحمت خداوند بر موسی باد زیرا او بیشتر از این مورد آزار قرار گرفت اما صبر کرد.» «و موسی نزد خدا با آبرو بود» و نزد وی مقام و منزلتی عظیم داشت تا بدانجا که حق تعالی با وی بی‌واسطه سخن گفت.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾

«ای مؤمنان! از خدا» در تمام امور «پروا دارید و سخنی استوار بگویید» یعنی: در هر امری از امورتان، سخنی درست، حق و استوار که در آن هیچ کژی و انحرافی نباشد بگویید. البته سخن گفتن مؤمنان در شأن زید و زینب رضی الله عنهما، نیز در این فرمان داخل می‌شود. چنان‌که ذکر (لا اله الا الله) و اصلاحگری میان مردم نیز در سخن درست و استوار داخل است.

و اگر سخنی درست بگویید، توفیق عمل صالح نیز در پی آن می‌آید، چنان که می‌فرماید:

يُصَلِّحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾

«تا اعمال شما را برای شما به صلاح آورد» یعنی: اعمال شما را - به سبب آنچه که شما را به سوی آن هدایت می‌کند و بر انجام آن توفیق می‌دهد - شایسته و صالح گرداند، نه تباه و فاسد «و گناهان شما را برای شما بپامزد» یعنی: گناهانتان را آمرزیده و کفاره شده بگرداند. این است پاداش سخن حق و تقوای الهی، که هم عمل را به صلاح و سامان می‌آورد و هم سبب آمرزش گناهان می‌شود پس زهی عز و شرف کسانی که درست و استوار سخن می‌گویند «و هر کس خدا و رسول او را فرمان برد، قطعاً به رستگاری بزرگی نایل آمده است» هم در دنیا و هم در آخرت؛ زیرا او از آتش دوزخ نجات یافته و به نعمتهای پایدار بهشت نایل می‌گردد.

در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با ما نماز ظهر را ادا کردند و چون از نماز فارغ شدند، با دست خویش به سوی ما اشاره کردند که بنشینید. پس نشستیم. آن‌گاه فرمودند: «خداوند جل جلاله به من فرمان داده است تا شما را دستور دهم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی استوار و درست بگویید». سپس به سوی زنان رفتند و خطاب به آنان فرمودند: «خداوند جل جلاله به من فرمان داده است که شما را امر کنم به این‌که: از او پروا دارید و سخنی درست و استوار بگویید».

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ

كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

«همانا ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم» مراد از امانت: تمام تکالیف و از آن جمله طاعات و فرایضی است که بر ادای آنها ثواب و بر ترک آنها عقاب تعلق می‌گیرد، چنان تکالیف و طاعاتی که اگر انسان آنها را ترک کند، جز

خداوند متعال کس دیگری بر ترک آنها آگاه نمی‌گردد. و از آن جمله است: امانت اموال و سپرده‌هایی که بر آنها گواه و مدرکی وجود ندارد.

علما گفته اند: امانت، مصادیق گسترده‌ای دارد... گوش امانت است، چشم امانت است، زبان امانت است، شکم امانت است، دست امانت است، پا امانت است، عقل و آگاهی و اختیار امانت است، غسل جنابت امانت است و شرمگاه امانت است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أربع إذا كن فيك فلا عليك ما فاتك من الدنيا؛ حفظ أمانة وصدق حديث وحسن خلیقة و عفة طعمه: چهار چیزند که اگر در تو باشند، باکی بر تو نیست در آنچه که از دنیا از دست داده باشی: حفظ و نگهداری امانت، راستی در سخن، حسن خلق و عفت طعمه» یعنی: پاکی و بی‌آلایشی رزق و روزی. آری! ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم؛ «پس از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند» یعنی: آسمانها و زمین و کوهها به‌رغم بزرگی اجرام خود، بر حالی قراردارند که اگر گذاردن تکلیف بر دوش آنها جایز بود، یقیناً بر دوش گرفتن تکالیف الهی‌ای که به انسان موکول شده‌است، بر آنها سنگینی می‌کرد زیرا بر این تکالیف، ثواب و عقاب مترتب می‌شود اما همان تکلیفی که بزرگترین کھکشانها و اجرام از پذیرفتن آن ترسیدند و خود را از برابر آن کنار کشیدند، هنگامی که بر انسان عرضه شد، او آن را پذیرفت: «و انسان آن را برداشت، بی‌گمان او ستمگری نادان بود» یعنی: انسان به برداشتن آن امانت و پرداختن به حق آن گردن نهاد و قطعاً او در این گردن نهادن، برخود ستمکار و از سنجش، محاسبه و ارزیابی آنچه که به آن درافتاده است، نادان بود. به‌قولی: معنای (حملها) این است: انسان به‌طور فطری آماده پذیرش امانت شد. یا هنگامی که خدای عزوجل در عالم «ذر» امانت را بر وی عرضه کرد، او آن را برداشت.

عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «خداوند جل جلاله پیش از آن که طاعت و فرایض را بر آدم عرضه دارد، آنها را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کرد پس تاب برداشتن آنها را نیاوردند آن‌گاه به آدم گفت: من امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتم اما آنها تاب تحمل آن را نیاوردند، آیا تو پذیرنده آنچه در آن است هستی؟ آدم گفت:

پروردگارا! مگر در آن امانت چه چیزی است؟ فرمود: این که اگر کار نیکو کردی، پاداش داده می‌شوی و اگر کار بد کردی، مجازات می‌شوی. پس آدم آن را گرفت و برداشت».

**لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٧٣﴾**

«تا سرانجام خدا مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند» یعنی: انسان امانت را برداشت تا خداوند عز وجل ناشایستگانشان را در برابر خیانت در امانت و تکلیف، تکذیب پیامبران عليهم السلام و شکستن پیمانها، عذاب کند «و بر مردان و زنان مؤمن» یعنی: بر کسانی که امانت‌ها - مانند عبادات و غیره - را به سر رسانده‌اند «به رحمت بازگردد» و توبه‌شان را بپذیرد «و خدا آمرزگار» است بر توبه‌کنندگان «مهربان است» به آنان چرا که امانت‌ها را ادا کرده‌اند. آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که حکمت در تکلیف مکلفان، عذاب کردن عاصیان و پاداش دادن به فرمان‌بران است.

﴿سوره سباء﴾

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب ذکر داستان قبیله سباء در آن، سوره «سباء» نامیدند. محور این سوره اثبات معاد است.

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ﴾ (۱)

«همه ستایش‌ها خدایی راست که آنچه در آسمانها و زمین است از آن اوست» یعنی: تمام آنچه در آسمانها و زمین است، ملک او و تحت تصرف اوست، آنچه بخواهد با آنها می‌کند و هرگونه که اراده کند، در آنها حکم می‌راند. پس ستایش خداوند متعال در برابر «آنچه که در آسمانها و زمین است»، همانا به معنای ستایش او در برابر نعمتهایی است که با آفرینش آنها بر خلق خویش منت نهاده است چنان‌که این ستایش، به معنای ستایش او در برابر صفات کمالی‌ای مانند قدرت و حکمت و علم و تجربه است که در بندگان آفریده است، علم و تجربه‌ای که آنان را الزاما به این حقیقت می‌رساند که او آفریننده آسمانها و زمین می‌باشد. «حمد» عبارت است از: ستایش نیکو برای خداوند عز وجل در برابر صفات و افعال زیبای وی و تفسیر آن در سوره فاتحه گذشت.

«و در آخرت نیز ستایش از آن اوست» یعنی: از آن اوست ستایش و سپاس و ثنا از سوی بندگان در سرای آخرت؛ آن‌گاه که به بهشت درآیند چنان‌که خداوند عز وجل در حکایت از سخن آنان در بهشت می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ﴾ (و گفتند: همه ستایشها از آن خداوندی است که وعده خویش به ما را راست گردانید) «الزمر/۷۴». پس ستوده مطلق در آخرت نیز اوست چنان‌که ستوده مطلق در دنیا نیز همو می‌باشد و مالک آخرت اوست چنان‌که مالک دنیا نیز اوست «و اوست حکیم» که به حکمت و استواری، کار هر دو سرا را سامان بخشیده است «آگاه» است به کار آفرینش خویش در هر دو سرای دنیا و آخرت.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴿٢﴾

«آنچه در زمین فرو می‌رود می‌داند» از آب، یا گنجها، یا اجسام مردگان، یا دینه‌های دیگر «و می‌داند آنچه از آن بر می‌آید» از کشت‌ها و سبزی‌ها، جانداران، فلزات، آب چشمه‌ها و غیره «و می‌داند آنچه از آسمان فرود می‌آید» از فرشتگان و کتابها به‌سوی پیامبرانش و نیز از باران و برف و تگرگ و صاعقه و برکت‌های وی «و می‌داند آنچه در آسمان بالا می‌رود» از فرشتگان، اعمال بندگان، بخارها، دودها، پرنده‌ها و وسایل نقلیه هوایی و فضایی^۱ «و اوست مهربان» به بندگانش؛ با فرود آوردن آنچه که بدان نیاز دارند «آمرزنده» است گناهانشان را.

شهید سید قطب رحمته الله در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «با تلاوت این آیه، انسان خود را با کلماتی اندک، در برابر صفحه عریض و پهناوری از حقیقت می‌بیند، بناگاه خود را در برابر انبوه بزرگ اشیاء، حرکات، احجام، اشکال تابلوها، معانی، تصاویر و حالت‌های شگفت آسا و تکان دهنده‌ای می‌یابد که هرگز تصور و خیال انسان در برابر آنها تاب ایستادگی ندارد. اگر تمام اهل زمین زندگی خویش را تماما وقف این کنند تا آنچه را که فقط این آیه کریمه در این کلمات اندک به آن اشاره می‌کند، بر شمارند، یقیناً از شمارش و کاوش در آنها درمی‌مانند! آری! چه بسیار چیزهای بی‌شماری هستند که در یک لحظه واحد در زمین فرو می‌روند؟ چه بسیار چیزهایی که از آن بیرون می‌آیند؟ چه بسیار چیزهایی که در همین یک لحظه از آسمان فرود می‌آیند؟ و چه چیزهای بسیاری که در آن بالا می‌روند.

^۱ مترجم در سال ۱۳۶۵ هـ. ش با دو تن از مجاهدان عرب که قصد عزیمت به غرب افغانستان را داشتند، از مبدأ کراچی پاکستان به مقصد تهران سوار هواپیما شدیم. در این حال از یکی از آن دو برادر که در کنارم نشسته بود، قرآن جیبی وی را گرفتم و همین که آن را باز کردم، این آیه کریمه در جلوی دیدگان من آمد و اعجاز قرآن کریم سخت مرا تحت تأثیر خویش آورد، بی‌درنگ این آیه را به برادران همراهم نشان دادم، آنها هم مبهوت شدند و بی‌اختیار گفتند: (سبحان الله!).

چه کسی می‌تواند تصور کند که در یک لحظه چه بسیار کرمها و حشرات، خزنده‌ها و جانورانی در بسیط زمین به درون آن فرو می‌روند؟ چه بسیار قطرات آب، ذرات گاز و شعاع‌های برقی در این یک لحظه، در بستر آن فرو می‌روند و ناپدید می‌شوند... و چشمان بلاکیف خدای سبحان که هرگز نمی‌خواهد مراقب آنهاست؟ همین طور آیا می‌توان برشمرد که در همین یک لحظه چه چیزهایی به آسمان بالا می‌روند؟ مگر علم بشر و نظام شمارش و آمار آن - هرچند هم پیشرفت کند و هرچند که عمری طولانی را در امر شمارش سپری کنند - برای شمارش آنچه که فقط در همین یک لحظه اتفاق می‌افتد، کفایت می‌کند؟ هرگز! درحالی‌که علم فراگیر الهی، به همه اینها در هر مکان و زمانی احاطه دارد. پس فقط همین یک آیه برای اثبات این حقیقت که قرآن سخن بشر نیست، کافی می‌باشد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَنِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْفَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾

«و کافران گفتند: قیامت برای ما فرامی‌رسد» این سخن را از روی انکار وجود قیامت، یا انکار اخباری که از جانب پروردگارشان بر زبان پیامبرانش به آنان می‌آید و از سر انکار کتابهای الهی و حجتها و برهانهای روشنی که بر اثبات قیامت در آنهاست، گفتند «بگو: نه چنان است» که شما می‌پندارید «سوگند به پروردگارم که حتما برای شما خواهد آمد» بدین گونه، خداوند متعال به پیامبرش دستور داد تا به آنان از وقوع قیامت خبر داده و برای تقویت و تأکید این خبر، به نام او بر صحت آن سوگند بخورد. «همو که دانای غیب است و هموزن ذره‌ای، نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده» و پنهان «نیست» و دور از دسترس علم و قدرت وی نمی‌باشد «و نه کوچکتر از آن» هموزن ذره «و نه بزرگتر از آن است مگر این که در کتابی مبین ثبت شده است» یعنی: در لوح محفوظ و در علم الهی ثبت شده است. بنابراین، اگر استخوانهای انسان بعد از مرگ وی متلاشی می‌شوند، حق تعالی می‌داند که کجا رفته و کجا پراکنده شده‌اند لذا آنها را چنان که در آغاز آفریده است، از نو می‌آفریند.

ابن کثیر می گوید: «این آیه یکی از سه آیه‌ای است که چهارمی ندارند و خداوند ﷻ در همه آنها به پیامبرش دستور داده است تا به پروردگار عظیم خود بر وقوع معاد سوگند بخورد. دو آیه دیگر، یکی در سوره «یونس/۵۳» و دیگری در سوره «تغابن/۷» است.» مفسران می گویند: «تأکید قسم بر این وصف، از قوت حال مقسم علیه - که همانا وقوع قیامت است - خبر می دهد.»

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾

«تا» حق تعالی با وقوع معاد «کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پاداش دهد» یعنی: فایده آوردن قیامت این است که مؤمنان را با ثواب پاداش داده و کافران را با عقاب مجازات کند «آن‌اند که برایشان آمرزشی است» بر گناهانشان و آن‌اند که به سبب غلبه ایمان و اعمال شایسته بر گناهانشان، گناهی که کرده‌اند، از سوی خداوند ﷻ محو می شود «و برایشان روزی‌ای گرمی است» که عبارت است از: خوراکی‌های لذیذ و گوارایی که به سبب ایمان و اعمال صالحشان - همراه با فضل و نوازشی از سوی خدای سبحان - در بهشت به ایشان ارزانی می شود.

وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

«و کسانی که مقابله‌کنان در آیات ما سعی کردند» یعنی: کسانی که در رد و ابطال آیات فرورستاده ما بر پیامبران ﷺ سعی و تلاش کردند، به این پندار باطل که از چنبره عذاب ما می‌گریزند و با تکیه بر این اعتقاد بی‌اساس که: برانگیخته نمی‌شوند و زندگی مجددی در کار نخواهد بود «آن گروه» که چنین سعی بی‌حاصلی کردند «برایشان عذابی از رجز بسیار دردناک باشد» رجز: بدترین و سخت‌ترین عذاب است.

وَيُرِي الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٦﴾

«و کسانی که علم داده شده‌اند، می‌بینند» یعنی: می‌دانند «که آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، حق است» یعنی: دانایانی که از اهل حق هستند،

می‌دانند که آنچه بر تو از جانب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نازل شده حق است و این دانایان حقیقت‌پو، صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند. به قولی: ایشان مؤمنان اهل کتاب - مانند عبدالله بن سلام و یاران وی - اند «و می‌دانند که به سوی راه غالب ستوده صفات هدایت می‌کند» یعنی: آن دانش‌یافتگان به کتاب خدا جَلَّ جَلَالُهُ، می‌دانند که این قرآن به سوی دین حق خدا جَلَّ جَلَالُهُ که مبتنی بر توحید است، هدایت می‌کند. ابن‌کثیر در معنای آیه می‌گوید: «چون مؤمنان صحنه رستاخیز را مشاهده می‌کنند، آن رابه عین‌الیقین می‌بینند، بعد از آن‌که در دنیا به علم‌الیقین راجع به آن علم حاصل کرده‌اند و این یکی دیگر از حکمت‌های وقوع قیامت است».

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نُنَبِّئُكَ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنْ نَّبَاتِكَ إِذَا مَرَّ فَتَمَّ كُلُّ مَرِّكَ إِنَّكَ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

«و کافران گفتند» برخی به برخی دیگر استهزاکنان «آیا شما را بر مردی راهنمایی کنیم» منظورشان حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است «که به شما» از امری عجیب و غریب و حیرت‌آور «خبر می‌دهد» و آن این است که: «چون کاملاً متلاشی و پاره‌پاره شدید» یعنی: چون بعد از مرگ خویش به مشتی استخوان و خاک که همه ذرات و اجزای آن پراکنده و از هم پاشیده است، تبدیل شدید و تماماً پراکنده و قطعه‌قطعه شدید «آن‌گاه آفرینش جدیدی خواهید یافت» یعنی: به آفرینشی نو آفریده شده و از قبرهایتان زنده برانگیخته خواهید شد و باز به همان اشکالی که در دنیا بوده‌اید، باز می‌گردید؟ آنها این سخن را از سر تمسخر و استهزا به وعده خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر برانگیختن مجدد - که به زبان پیامبرش اعلام کرده است - گفتند.

أَفَتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ ﴿٨﴾

«آیا بر خدا دروغی بر بسته یا او جنونی دارد» یعنی گفتند: آیا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آنچه که راجع به زنده شدن پس از مرگ می‌گوید، دروغ‌گوست، یا در او دیوانگی‌ای است، به‌گونه‌ای که نمی‌داند و نمی‌فهمد که چه می‌گوید؟ خدای سبحان هر دو پندارشان را رد کرده می‌فرماید: «بلکه نامؤمنان به آخرت در عذاب و گمراهی دور و درازی

هستند» یعنی: موضوع چنان نیست که آنان پنداشته‌اند بلکه حقیقت امر این است که محمد ﷺ شخص راستگو و بسیار عاقل و رشیدی است که حق را به میدان آورده و این آنانند که از فهم و درک حقایق به بیراهه رفته و در گمراهی دور و درازی درافتاده‌اند و بنابراین، به آخرت کفر ورزیده و به پیامهای الهی که این پیامبر بر حق آورده است، ایمان نیاورده‌اند، آنها باید بدانند که به سبب همین انکار و تکذیب خویش، گرفتار عذاب همیشگی آخرت خواهند بود، چنان که امروز نیز در گمراهی‌ای بس دور و دراز از حق قرار دارند.

آن‌گاه خدای عزوجل برای کامل ساختن این پاسخ، نظر آنان را به مظاهر قدرت خویش جلب کرده می‌فرماید:

أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِن نَّشَاءُ نَحْضِبْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نَسْقِطَ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿١﴾

«آیا به سوی آنچه - از آسمان و زمین - که پیش رویشان و پشت سرشان است، ننگریسته‌اند؟» خداوند متعال این‌گونه به سرزنش آنان می‌پردازد در حالی که برایشان روشن می‌کند که این‌گونه قضاوت و برداشت - جز به سبب عدم تفکر و تدبرشان در آفرینش آسمان و زمین - از آنان سر نزده است زیرا اگر آنها در این آفرینش می‌اندیشیدند، یقیناً به قدرت بی‌مثال خداوند ﷻ پی می‌بردند و به تبع آن به روز آخرت نیز یقین پیدا می‌کردند. معنای: ﴿إِلَى مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ﴾ این است که: آنان چون بنگرند، آسمان را هم پشت سر خود می‌بینند و هم پیش روی خود و همه اینها از عجایب و شگفتی‌هایی است که بر قدرت و یگانگی خداوند ﷻ دلالت می‌کند. همین‌گونه چون در زمین بنگرند، آن را هم پشت سر و هم پیش روی خویش می‌بینند، که این نیز دلالت روشنی همانند دلالت آسمان به همراه دارد. پس اگر آنها با تدبر و تعمق به سوی آسمان و زمین بنگرند، قطعاً خواهند دانست که آفریننده این دو پدیده عظیم، قادر است تا قیامت را نیز برپا داشته و بر آنها به طور شتابان و سریع، عذاب را بفرستد «اگر بخواهیم آنان را در زمین فرو می‌بریم» چنان‌که قارون را فرو بردیم «یا

پاره‌هایی از آسمان» یعنی: قطعه‌هایی از آن را «بر آنان فرو می‌اندازیم» چنان‌که آن را بر اصحاب «ایکه» فروافگندیم.^۱ پس چگونه از عذاب حق تعالی احساس ایمنی می‌کنند؟! «قطعا در این امر» که ذکر شد؛ از آفرینش آسمان و زمین «نشانه‌ای است» واضح و دلالتی است آشکار «برای هر بنده منیبی» که با توبه و اخلاص به‌سوی پروردگارش رجوع می‌کند.

آیه کریمه دلیل بر آن است که فقط کسی نشانه‌های قدرت الهی را در آفرینش و اعاده آن می‌بیند که به وصف انابت، یعنی بازگشت دایمی فروتنانه مطیعانه به‌سوی الله ﷻ، موصوف باشد.

❖ وَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مَنَّا فَضْلًا يَجِبَالُ أَوْبَىٰ مَعَهُ وَالطَّيْرُ وَالنَّارُ الْهَدِيدُ ﴿۱۰﴾

«و به‌راستی داوود را از جانب خود فضلی دادیم» که این فضل و مزیت، دادن نبوت و کتاب زبور و به‌قولی: دادن نیروی نرم کردن آهن به وی بود. بهتر این است که گفته شود: این فضل همان چیزی است که خداوند ﷻ در همین آیه از: ﴿يَجِبَالُ أَوْبَىٰ...﴾ تا آخر آن ذکر کرده است. «ای کوهها! همراه او تسبیح گوید» یعنی گفتیم: ای کوهها! همراه داوود و همصدا با تسبیح گفتن او، تسبیح گوید «و پرندگان را» یعنی: پرندگان را نیز برای او رام گردانیده و گفتیم: همراه با او تسبیح گوید.

آری! خداوند متعال به داوود صدایی بس دلکش، نیرومند و مؤثر عنایت کرده بود. چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول‌خدا ﷺ شب هنگام صدای ابوموسی اشعری رضی الله عنه را که مشغول قرائت قرآن بود شنیدند پس ایستادند و به قرائت او گوش فرا دادند آن‌گاه فرمودند: «لقد اوتی هذا مزمار من مزامیر آل داوود: به‌راستی به این شخص، مزمار از مزامیر آل داوود داده شده است». «و آهن را برای او نرم گردانیدیم» تا هر چه می‌خواهد با آن بسازد. به‌قولی: آهن در دست داوود مانند شمع نرم می‌شد و آن را بی‌نیروی آتش به هر شکلی که می‌خواست تبدیل می‌کرد.

^۱ نگاه کنید به سوره «حجر/۷۸».

أَنْ أَعْمَلَ سَبِيغَتٍ وَقَدِرَ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَلِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾

«فرمودیم که زره‌های بلند و رسا بساز» سابقات: زره‌های کامل، وسیع و گشادی است که تمام بدن را بپوشاند. یادآور می‌شویم که داوود علیه السلام اولین سازنده زره در دنیاست. «و در بافتن حلقه‌ها اندازه را نگاه دار» سرد: بافته‌های زره است. گفته می‌شود: سرد و الزرد: و هر دو به معنای بافتن حلقه‌های زره است. یعنی: زره را نه آنچنان کوچک و نازک بساز که سست و شکننده بوده و در برابر ضربات دشمن استحکام دفاعی نداشته باشد و نه آنها را چنان بزرگ و ضخیم بساز که بر پوشنده خود سنگینی کند. «و کار شایسته کنید» ای اهل بیت داوود! «در حقیقت من به آنچه می‌کنید بینا می‌باشم» و آگاه پس شما را در برابر سخنان و اعمال نیکتان پاداش می‌دهم.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوها شَهْرٌ وَرَوْحُها شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقَاطِرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَن يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذِ ابْنَ رَيْبَةَ وَمَنْ يَبِغُ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾

«و برای سلیمان باد را» تقدیر سخن چنین است: و برای سلیمان باد را رام گردانیدیم «که سیر بامدادی آن یک ماهه راه و سیر شامگاهی آن نیز یک ماهه راه بود» یعنی: باد به فرمان سلیمان علیه السلام بامداد در اول روز مسافت یک ماه راه را می‌پیمود و شامگاهان در آخر روز نیز همین فاصله را سیر می‌کرد. ابن کثیر به نقل از حسن بصری می‌گوید: «سلیمان علیه السلام بامدادان از دمشق بر تخت خود می‌نشست و سوار بر بالهای باد به اصطخر فرود می‌آمد و در آن غذای ناشتا (نهار) را تناول می‌کرد و در نیمه اخیر روز از اصطخر بر فضاپیمای بادی خود می‌نشست و شامگاه در کابل (مرکز افغانستان) فرود می‌آمد. و در میان دمشق و اصطخر - برای کسی که به شتاب راه بپیماید - مسافت یک ماه راه است و در میان اصطخر و کابل نیز - برای کسی که به شتاب راه بپیماید - همین مقدار راه است». «و چشمه مس را برای او روان ساختیم» به طور گدازان و جوشان چنان‌که برای داوود علیه السلام آهن را نرم گردانیدیم «و برخی از جنیان نزد او به اذن پروردگارش کار می‌کردند» یعنی: به فرمان خویش برای او از جنیان کسانی را که پیش روی او کار می‌کردند، رام کردیم. که ذکر کارهای جنیان در آیه بعد می‌آید. «و هر

کس از آنها از فرمان ما» که او را بدان فرمان داده بودیم، یعنی از پیروی سلیمان عليه السلام «عدول کند، از عذاب سوزان به او می‌چشانیم» که این عذاب در آخرت و به‌قولی در دنیا است.

يَعْمَلُونَ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ مِنْ مَحْرِبٍ وَتَمَثِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَتٍ أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرِينَ

«می‌ساختند» آن جنیان «برای او هر چه می‌خواست: از قلعه‌ها» محاریب: ساختمانهای بلند و قصرهای رفیع است. به‌قولی: مراد از محاریب در اینجا، مساجد است. «و تمثال‌ها» تماثیل: هر چیزی است که به صورت مجسم نقش و نگار شده باشد، چه از مس باشد، چه از شیشه، چه از سنگ رخام و غیره. به‌قولی: این تمثالها و تصاویر عبارت از تصاویر پیامبران، فرشتگان، علما و صالحان بود. گفته شده که: صورت‌نگاری در شریعت سلیمان عليه السلام مباح بود اما این کار در شریعت پیامبر ما حضرت محمد صلى الله عليه وآله وسلم است منسوخ گردید.

در حدیث شریف آمده است: «أشد الناس عذاباً يوم القيامة المصورون: سخت‌ترین مردم از روی عذاب در روز قیامت، صورت‌نگاران اند». ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» شرح «بخاری»، آرای علما در برداشتن تصاویر دارای جسم، یا دارای سایه را از موجودات ذی‌روح - مانند انسان و حیوان - نقل کرده آن‌گاه در جمع‌بندی این آراء می‌گوید: «ساختن مجسمه - بجز اسباب‌بازی کودکان - به اجماع علما حرام است. اما در تصویرنگاری بر روی پارچه، چهار قول است و صحیح‌ترین آنها این است که: اگر تصویر تمام اندام بود، حرام است ولی اگر سر آن قطع شده بود، یا اجزا و اعضای آن به طور پراکنده به تصویر کشیده شده بود، جایز است».

جمهور علما - از صحابه تابعین و ائمه مذاهب - به‌کارگرفتن تصاویر را چنانچه در زیر پا قرار داشت و بر آن پا نهاده می‌شد، یا به خواری و اهانت استعمال می‌شد - مانند تصاویر پستی‌ها و بالشت‌ها - جایز شمرده‌اند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «باید دانست که حکم تصاویر فوتوگرافی، همچون حکم نگارگری بر روی پارچه است بلکه تصاویر فوتوگرافی در حقیقت - به آن معنایی که در احادیث آمده است - تصویر نیست و مانند افتادن پرتو صورت انسان در آئینه یا آب می‌باشد لذا در آن، مفهوم شبیه‌سازی با آفرینش خداوند عز و جل در کار نیست.»

«و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «کاسه‌های بزرگ حوض مانند» می‌ساختند که در بزرگی خود به مانند آبشخور شتران بود به طوری که جمعی بزرگ بر یک کاسه گرد آمده و همه از آن می‌خوردند. جوابی: حوض‌هایی است که شتران را در آنها آب می‌دهند. «و» نیز جنیان برای سلیمان علیه السلام «دیگهای ثابت در جاهای خود» می‌ساختند که از بس بزرگ بود، نه به نیروی انسانی حمل می‌شد و نه حرکت داده می‌شد «ای خاندان داوود! شکرگزار باشید» یعنی: به خاندان داوود گفتیم: به‌عنوان شکر و سپاسگزاری حق تعالی در برابر آنچه که به شما در دین و دنیا داده است، به طاعت ما عمل کنید «و از بندگان من اندکی سپاسگزارند» که شکر نعمت را با قلب و زبان و اعضایشان به‌جا آورند. البته این امر، اخباری از واقعیت امر است. حقیقت شکر: اعتراف به نعمت منعم و به‌کارگیری نعمت در طاعت حق تعالی است، چنان که کفران و ناسپاسی: عبارت از به‌کارگیری نعمت در معصیت می‌باشد.

ظاهر قرآن و سنت گویای آنند که شکر، محدود به سپاس و ثنای زبانی نیست بلکه عمل بدن نیز از مقتضیات شکر است لذا شکر با فعل؛ عمل اعضاء است و شکر با سخن؛ کار زبان.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «در حقیقت دوست‌داشته‌ترین نماز نزد خداوند متعال، نماز داوود است؛ او نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را زنده‌دار بود «و به نماز و رازونیا می‌پرداخت» و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید. و دوست‌داشته‌ترین روزه نزد خداوند عز و جل، روزه داوود است، او یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد. و چون او با دشمن روبه‌رو می‌شد، از میدان معرکه فرار نمی‌کرد». در حدیث شریف دیگری به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر منبر رفته و این آیه را تلاوت کردند آن‌گاه فرمودند:

«سه خصلت است که به هر کس داده شد، قطعا به او مانند آنچه که به خاندان داوود داده شده، عطا گردیده است. از آن حضرت عليه السلام پرسیدیم که این سه خصلت چیست؟ فرمودند: «العدل في الرضا والغضب، والقصد في الفقر والغنى، وخشية الله في السر والعلانية: در پیش گرفتن عدالت در حال رضا و خشم، میانه روی در حال فقر و توانگری و ترس از خدا جل جلاله در نهان و آشکار».

فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنَّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

«پس چون مرگ را بر او مقرر داشتیم» یعنی: چون بر سلیمان عليه السلام به مرگ حکم کرده و مرگ را بر وی الزام کردیم، از این دنیا درحالی درگذشت که بر عصای خویش تکیه داده بود، از این رو، جنیان از مرگ وی آگاه نشدند و همچنان از ترس وی به کارهای خویش ادامه می دادند پس «چیزی جز کرم چوب خواره» یعنی: موریانه «که عصای سلیمان را» که بر آن تکیه داده بود «می خورد، مرگ او را به آنان نشان نداد پس چون بیفتاد» سلیمان عليه السلام، بعد از آن که عصایش بر اثر خوردن موریانه درهم فروریخت؛ «جنیان پی بردند» و بر آنان آشکار شد «که اگر غیب را می دانستند» یعنی: اگر این پندارشان که غیب را می دانند صحیح بود، قطعا در آن صورت از مرگ وی باخبر می شدند و بعد از مرگ وی به مدت درازی «در عذاب خوارکننده درنگ نمی کردند» و باقی نمی ماندند و دیگر درحالی که او مرده بود، در قبضه اطاعت وی باقی نمی ماندند، آن عذاب خوارکننده، کارهای دشواری بود که سلیمان عليه السلام آنان را بدان گماشته بود. اما چون کرم چوب خوار عصایش را خورد و پیکر بی جان او بر زمین افتاد، جنیان به مرگ او پی بردند و مردم دانستند که آنها غیب را نمی دانند. ابن کثیر نقل می کند که: «سلیمان عليه السلام بعد از مرگ به مدت یک سال بر آن عصا تکیه داده بود و موریانه در این مدت از آن عصا می خورد تا این که سرانجام بر زمین افتاد».

لَقَدْ كَانَ لِسَبِإٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدًا طَيِّبَةً وَرَبِّ عَفُورًا ﴿١٥﴾

«قطعا برای قوم سبأ» سبأ: نام قبیله‌ای است که در یمن می‌زیستند و شاهان یمن از این قبیله بودند. آری! برای قوم سبأ «در مساکنشان» که در شهر مأرب قرار داشت «نشانه‌ای بود» دال بر وجود خداوند عز وجل، قدرت، وحدانیت، رحمت و وجوب شکر وی، این نشانه: «دو باغستان از جانب راست و از جانب چپ» وادی سبأ بود، که در آنها از تمام میوه‌ها فراوان موجود بود و در درون آن وادی، منازل مسکونی بنا شده بود. پس به آنان گفته شد: «از روزی پروردگارتان بخورید» مراد از روزی: میوه‌های آن دو باغستان بزرگ است «و او را شکر کنید» بر آنچه که به شما از این نعمت‌ها ارزانی نموده است لذا به طاعت وی عمل کرده و از معاصی‌اش پرهیزید «شهری است پاکیزه» به سبب بسیاری درختان و پاکیزگی میوه‌های آن «و پروردگاری است آمرزنده» یعنی: پروردگاری است نعمت بخش که گناهانشان را می‌آمرزد.

قرآن کریم دوبار از قبیله سبأ نام می‌برد، یکی در داستان بلقیس ملکه سبأ و دیگری در این داستان. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «مردی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که سبأ چیست؟ آیا مردی است یا زنی یا سرزمینی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بلکه سبأ نام مردی است که برایش ده فرزند پسر به دنیا آمد، شش تن آنان ساکن یمن شدند و چهار تن ساکن شام، یمنی‌ها عبارتند از: مذحج، کنده، ازده، اشعری‌ها، انمار و حمیر. اما شامی‌ها عبارتند از: لخم، جذام، عامله و غسان». علمای انساب (نسب‌شناس) می‌گویند: «نام سبأ، عبد شمس و او فرزند یشجب فرزند یعرب فرزند قحطان بود. سد مأرب، سدی بود که شاهان قدیمی این سرزمین، آن را بنا کرده بودند و سیل و آب وادی‌هایشان در پشت آن جمع می‌شد و مردم در پایین آن سد در دو پهنای وادی به غرس درختان و آباد کردن باغها و منازل پرداخته بودند». یادآور می‌شویم که این سد در سال (۱۹۸۷ م) تجدید بنا شده است.

فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثَلٍ وَشِقَءٍ مِّن سِدْرٍ

قَلِيلٍ ﴿١٦﴾

«پس روی گردانیدند» قوم سبأ از شکرگزاری پروردگارشان و او را ناسپاسی کردند «پس بر آنان سیل عرم را فرستادیم» یعنی: سیلی بنیان‌کن را که با هجوم تند خویش، سد مأرب را در هم شکست و آب آن به باغستانهایشان سرازیر شده آنها را غرق و خانه‌هایشان را در زیر گل‌ولای مدفون کرد. این سیل معروف به عرم است، عرم: سیلی است که به سبب نیرومندی و تندی، هیچ چیز در جلوی آن نمی‌تواند ایستادگی کند. «و به جای آن دو باغستانشان، دو باغ دیگر به آنان عوض دادیم» که هیچ خیری در آنها نبود و برای آنان در آن هیچ فایده‌ای وجود نداشت و «دارای میوه‌های بدمزه» بود و درختانی با این خصوصیت را برایشان رویانده بودیم. خمط: بر هر درخت تلخ و خاردار اطلاق می‌شود. «و دارای درخت شوره‌گز» بود که اصلاً هیچ میوه‌ای ندارد «و چیزی اندک از درخت کنار» داشت. بدین‌سان، خداوند متعال درختان مثمر آنان را نابود کرد و به جای آنها درختان شوره‌گز، اراک و درخت کنار را که میوه‌ای شبیه عناب دارد، جانشین آنها کرد و درخت کنار، بهترین آنها بود.

ذَلِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا وَهَلْ يُجْزَى إِلَّا الْكُفُورَ ﴿١٧﴾

«این عقوبت را به سزای کفر» و ناسپاسی «آنان به آنان جزا دادیم و آیا جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟» یعنی: ما کسی را مجازات می‌کنیم که کفران نعمت کند، یا وجود و وحدانیت ما را انکار کند.

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَىٰ الَّتِي بَرَكَتْنَا فِيهَا قُرَىٰ ظَلْهَرَةَ وَقَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لِيَالٍ وَأَيَّامًا

ءَامِينَ ﴿١٨﴾

«و میان آنها» یعنی: میان قبیله سبأ «و میان آبادانی‌هایی که در آنها برکت نهاده بودیم» که عبارت از آبادیهای سرزمین شام بود «قریه‌های به هم پیوسته‌ای قرارداد

بودیم» که چون بر تپه‌های بلند بنا شده بودند، نمایان بودند و چنان به هم نزدیک بودند که یک قریه از قریه دیگر دیده می‌شد. مقصد تجارتي قوم سباء، سرزمین شام بود که آنها از شهر مأرب به سوی آن می‌شتافتند و در سراسر مسیر میان مأرب و شام، آبادی‌ها و شهرکهای به هم پیوسته‌ای قرار داشت، به طوری که آنها در راه خویش شب در یک قریه می‌خوابیدند و فردای آن چاشتگاه به قریه‌ای دیگر می‌آرمیدند تا آن‌که به سرزمین خود بازمی‌گشتند و میان مأرب و صنعاء سه شبانه‌روز راه فاصله است. «و در میان آنها مسافت را به اندازه مقرر داشته بودیم» یعنی: آن قریه‌ها را در مسافت‌های معینی از یک‌دیگر قرار داده بودیم به طوری که مفسران می‌گویند: «استراحت نیم‌روز آنان در آبادی‌ای بود و شب گذراندن آنها در آبادی‌ای دیگری تا این که به شام می‌رسیدند».

«در آنها شبها و روزها با کمال امن و امان سیر کنید» یعنی: برایشان گفتیم: در این قریه‌های به هم پیوسته و زیبا و خرم، شبها و روزها آسوده خاطر از آنچه که اسباب ترس و بیم شماسست، سیروسفر کنید. به قولی: شمار آن قریه‌ها، چهارهزار و هفتصد قریه مشجر و مثمر بود، که آنان به مدت چهار ماه در کمال امن و امان در آنها سیر می‌کردند تا آن که فاصله میان مأرب و شام را می‌پیمودند. قتاده می‌گوید: «آنها در این مسیر پر از نعمت - بی آن‌که از چیزی بترسند، یا از گرسنگی و تشنگی‌ای بیم داشته باشند - سیر می‌کردند، به گونه‌ای که مسافر این مسیر، نیازی به حمل آب و توشه راه نداشت و در هر جایی که فرود می‌آمد، آب و میوه‌ای فراوان می‌یافت».

ولی آنها شکر نعمت را نگزارده بلکه خواستار رنج و مشقت و زحمت شدند:

فَقَالُوا رَبَّنَا بَعْدَ بَيْنِ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِي ذَلِكَ

لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿١١﴾

«تا گفتند: پروردگارا! میان سفرهای ما فاصله انداز» یعنی: از نعمت ملول و دلتنگ شده و بر عافیت شکیبایی نکردند و درازی سفر و دوری میان آبادیها را آرزو نمودند تا به اسب‌های نجیب و اسباب و آلات سفر خویش فخر نمایی کنند «و بر خود ستم

کردند» با کفر و معاصی «پس آنها را افسانه‌ها گردانیدیم» برای آیندگان، به طوری که بعد از آنها مردم اخبار و افسانه‌هایشان را با تعجب نقل می‌کنند، چنین کردیم تا مردم از حال و فرجام کار آنان درس عبرت بگیرند «و آنها را پاره‌پاره ساختیم پاره‌پاره ساختنی تمام» یعنی: در هر سمت و سویی از سرزمینها، کاملاً پراکنده و تارومارشان ساختیم، بدان‌سان که اعراب پارگی و پراکندگی یک قوم را به آنان مثل زده و می‌گویند: «تفرق القوم أیدی سباء: فلان قوم مانند پارگی و پراکندگی قوم سبا، متفرق و پراکنده شدند». بنابراین، دو قبیله اوس و خزرج که از قبیله بزرگ سباء بودند، به یثرب پیوستند، قبیله غسان به شام رفت، قبیله ازد به عمان و قبیله خزاعه به سرزمین تهامه «بی‌گمان در این ماجرا نشانه‌هایی است» واضح و دلالتها و عبرتهایی است روشن «برای هر صبر کننده شکرگزاری» یعنی: برای هر کسی که در هنگام بلا بسیار صابر و شکیبیا و در گاه نعمت و رفاه، بسیار شکرگزار باشد. که البته هر مؤمنی باید این چنین باشد.

وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ، فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾

«و قطعاً شیطان گمان خود را در مورد آنها راست یافت» یعنی: شیطان در حق اهالی سباء چنین اندیشید که اگر اغوایشان کند، از او پیروی می‌کنند و او همین اندیشه و پندار را در مورد آنان به واقعیت رساند، یا راست یافت «پس» اهالی سباء «از او پیروی کردند» حسن بصری می‌گوید: «شیطان نه آنها را به تازیانه زد و نه به عصا بلکه فقط در آنان گمانی زد و واقع امر چنان بود که او در آنان گمان زده بود لذا کار شیطان جز افگندن غرور و آرزوهای خام در آنان چیز دیگری نبود». آری! آنها بی‌محابا شیطان را اجابت گفتند «جز گروهی از مؤمنان» که دست رد بر سینه شیطان نامحرم زدند و اینان نسبت به کفار اندک بودند.

وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَأْتِيهِمْ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿٣١﴾

«و شیطان را بر آنان هیچ سلطه‌ای نبود» یعنی: او آنان را به زور و اجبار به کفر و اداری ساخت «مگر» کار او دعوت و وسوسه و آراستن کفر و عصیان برای آنان بود و ما آنها را به وسوسه شیطان مبتلا گردانیدیم «تا معلوم بداریم کسی را که به آخرت ایمان می‌آورد از کسی که او از آن در شبهه است» یعنی: لیکن ما آنان را مبتلای وسوسه شیطان گردانیدیم تا این واقعیت را به علم ظهور آشکار گردانیم، در غیر آن ما به همه چیز داناییم. آری! چنین بود که خداوند عز وجل شیطان را بر آنان مسلط کرد چنان که مگس را بر چشمان آلوده مسلط می‌کند و قطعا قربانی همان کسی است که قدرت مقاومت خود را از دست می‌دهد اما کسانی که نیرومند و بیدارند، از آسیب شیطان به سلامت می‌مانند «و پروردگار تو بر همه چیز نگهبان است» از آن جمله بر اعمال این گروه از کفار پس به زودی آنان را در آخرت مجازات می‌کند.

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا

لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُمْ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٣٢﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! به کفار قریش «کسانی را که گمان می‌کنید» خدایان هستند «بجز الله بخوانید» تا از شما زبانی را که در سالهای قحطی و گرسنگی بر شما نازل شد، برطرف گردانند. سپس خدای سبحان خود از جایشان پاسخ داده می‌فرماید: «هم وزن ذره‌ای نه در آسمانها و نه در زمین مالک نیستند» یعنی: آنها در هیچ امری، بر خیر و شر و نفع یا ضرر قدرتی ندارند «و آنان را در آسمان و زمین هیچ شرکتی نیست» یعنی: بتان را در آسمانها و زمین هیچ مشارکتی نیست، نه در آفرینش، نه در اداره و فرمانروایی و نه در تصرف «و برای خداوند از میان آنان هیچ پشتیبانی نیست» که حق تعالی را در چیزی از کار تدبیر و اداره آسمانها و زمین و کسانی که در

آنها به سر می‌برند، همکاری و یاری رسانند پس چگونه صحیح است که چنین موجودات عاجز و ناتوانی را به پرستش گرفته و به یاری فراخوانید؟!

وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ. حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٣﴾

«و شفاعت در پیشگاه او سود نمی‌بخشد مگر برای آن کس که به وی اجازه دهد» یعنی: شفاعت کردن در هیچ حالی از احوال سود نمی‌بخشد مگر برای کسانی که خداوند متعال به ایشان اجازه شفاعتگری داده‌است؛ از فرشتگان، پیامبران علیهم‌السلام و مانند آنها از اهل علم و عمل و این گروه نیز جز برای کسی که سزاوار شفاعت باشد، شفاعت نمی‌کنند، که مسلماً کافران سزاوار شفاعت نیستند «تا چون اضطراب از دل‌هایشان برطرف شود» مراد اضطراب و هراسی است که به فرشتگان دست می‌دهد در هر امری که پروردگار متعال به آن فرمان دهد زیرا هنگامی که خداوند جل جلاله به وحی سخن گوید و اهالی آسمانها کلام او را بشنوند، از هیبت امر وی بر خود می‌لرزند، آن گونه که حالتی همچون بیهوشی به آنان دست می‌دهد و چون این حالت برطرف شود، برخی از آنان از برخی دیگر می‌پرسند و: «می‌گویند: پروردگارتان چه فرمود؟ می‌گویند: حق؛ و هموست بلندمرتبه بزرگ» یعنی: پروردگار ما سخن حق و راست را گفت و او پروردگار بزرگ و قهاری است که کسی با وی در هیچ چیزی مشارکت ندارد.

مراد این است که هرگاه فرشتگان از امر خدا جل جلاله این چنین در اضطراب و بیقراری باشند، چگونه می‌توانند نزد وی برای کسانی شفاعت کنند که او بدان راضی نیست؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسَلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ يَنْفِذُهُمْ ذَلِكَ فَإِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ، قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا لِلذِّي قَالَ: الْحَقُّ؛ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ: چون خدای عزوجل به امری در آسمان فرمان دهد، فرشتگان از روی فروتنی در برابر سخن وی، بالهای خود را به هم می‌زنند، گویی این (بانگ) زنجیری است بر

روی سنگی صاف، که این حالت همه را از اول و آخرشان در بر می‌گیرد و چون اضطراب از دل‌هایشان برطرف می‌شود، از یک‌دیگر می‌پرسند: پروردگار شما چه فرمود؟ دیگران در جواب کسی که پرسیده است، می‌گویند: او حق و راست فرمود و هموست بلند مرتبه بزرگ».

﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْلِيَاكُمْ لَعَلَّ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴾



«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «کیست که شما را از جانب آسمانها و زمین روزی می‌دهد؟» روزی از آسمان: نزول باران است و روزی از زمین: رستنی‌ها، معادن و مانند آنها «بگو: الله» یعنی: اوست که ما را از آسمانها و زمین روزی می‌دهد زیرا خدایان پنداری شما قدرت و اختیار کوچکترین کاری را هم ندارند و از عهده هم‌وزن ذره‌ای هم نمی‌توانند برآیند «و در حقیقت یا ما، یا شما بر طریق هدایت یا گمراهی آشکار هستیم» یعنی: قطعا یکی از دو گروه؛ یعنی کسانی که خدای آفریننده روزی‌دهنده را به یگانگی خوانده و مخصوصا او را پرستش می‌کنند، یا کسانی که پرستشگر جماداتی هستند که بر آفرینش و روزی‌دهی قادر نبوده و سود و زیانی نمی‌توانند برسانند؛ بر حق یا بر گمراهی قرار دارند و این که هر دو گروه بر حق باشند، ممکن نیست. روشن است که فقط گروهی بر حق و راه هدایت قرار دارند که پروردگار آفریننده روزی‌دهنده و سود و زیان‌رسان را پرستش کرده و بر توحید وی برهان اقامه کرده‌اند پس گروهی که معبودان بی‌اختیاری را می‌پرستند که نه بر آفرینندگی قادرند، نه بر روزی رساندن و سود و زیان بخشیدن و نه هم بر شرک خویش برهانی دارند، بی‌گمان در گمراهی آشکاری قرار دارند.

ملاحظه می‌کنیم که این شیوه استدلال قرآنی چنان با لطف و ادب همراه است که دشمن را وامی‌دارد تا در حال خویش و حال دیگران بنگرد و تأمل کند. اعراب این شیوه را برای دادن آزادی اندیشه به مخاطب به‌کار گرفته و او را وامی‌دارند تا در

موضوع مورد نظر تأمل کرده و از روی قناعت درونی اعلام نماید که خود خطاکار بوده و طرف وی برحق می‌باشد.

قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَسْتَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٣٥﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «شما از جرم ما بازخواست نمی‌شوید» یعنی: اگر عبادت و طاعت ما برای خدا ﷻ جرم باشد، بدانید که از شما درباره جرم ما سؤال نخواهد شد «و ما نیز از آنچه شما می‌کنید» از کفر و عدم اجابت به دعوت حق «بازخواست نمی‌شویم» یعنی: هیچ زیانی به ما نمی‌رسد. معنای این سخن اظهار برائت از آنان است. یعنی: نه شما از ما بپسندید و نه ما از شما بلکه راه و روش و سرانجام و سرنوشت ما و شما از هم جداست.

قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «پروردگاران ما و شما را جمع می‌کند» روز قیامت در یک عرصه و در یک میدان «سپس در میان ما به حق حکم می‌کند» و به عدل قضاوت و داوری می‌نماید؛ پس قطعاً فرمانبر را پاداش داده و نافرمان را مجازات می‌کند «اوست فتاح» یعنی: حکم‌کننده به حق، قضاوت‌کننده به عدل و راستی و درستی «دانا» به مصالح و فوایدی که به حکم و داوری وی تعلق می‌گیرد.

قُلْ أَرُونِي الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آن کافران «کسانی را که به عنوان شریک به او ملحق گردانیده‌اید، به من بنمایانید» تا من آنها را بینم و توانایی‌هایشان را بسنجم «چنین نیست بلکه اوست الله غالب باحکمت» یعنی: بر خود بلرزید و از ادعای مشارکت بتان با حق تعالی بازایستید و بدانید که ذات یکتا در الوهیت، همانا الله ﷻ است، الله غالب، قاهر و حکیمی که عزت و حکمتش واضح و درخشان می‌باشد.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾

و بعد از اثبات توحید، خداوند متعال عمومیت و فراگیری رسالت محمدی صلی الله علیه و آله را برای تمام مردم روشن کرده می‌فرماید: «و ما تو را جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم نفرستادیم» اعم از عرب، عجم و تمام مکلفان، که برای مطیعان مژده‌آور بهشت و برای گردنکشان بیم‌دهنده از دوزخ هستی. در حدیث شریف آمده‌است: «بعثت الی الاسود و الاحمر: به سوی سیاه و سرخ برانگیخته شده‌ام». مجاهد می‌گوید: «یعنی: به سوی جن و انس». دیگران می‌گویند: «یعنی: برای عرب و عجم». ابن‌کثیر می‌گوید: «هر دو قول صحیح است».

آری! تو را به سوی تمام مکلفان فرستادیم «ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند» آنچه را که نزد خدا جل جلاله از رحمت و فضل و خشم و عقوبت هست و نمی‌دانند منافی را که در بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله دارند پس جهل و نادانی آنان را به مخالفتت وا می‌دارد.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٩﴾

«و می‌گویند: این وعده» که شما در وقوع قیامت به ما می‌دهید «کی فرامی‌رسد اگر راست می‌گویید» زمان وقوع آن را به ما خبر دهید؟.

قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَجِزُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٠﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان «برای شما میعاد روزی است مقرر» که روز رستاخیز است «که نه ساعتی از آن» میعاد که برای شما مقرر شده است «باز پس می‌افتید و نه پیش» بلکه این میعاد خواه‌ناخواه در همان وقتی فرامی‌رسد که خداوند جل جلاله وقوع آن را در آن وقت مقدر کرده است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ
مُوقِفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا
لَوْلَا أَنَّمْ لَكُم مَّؤْمِنِينَ ﴿٣١﴾

«و کافران گفتند: به این قرآن و به آنچه پیش از آن است» از کتابهای آسمانی قدیم؛ مانند تورات، انجیل و پیامبران پیشین، یا به آنچه پیش روی آن است از قیامت و بهشت و دوزخ «هرگز باور نمی‌کنیم و اگر بینی ستمگران را هنگامی که نزد پروردگارشان بازداشت شده‌اند» یعنی: در موقف حساب محبوس شده‌اند؛ «که چگونه بعضی با بعضی دیگر سخن را بازمی‌گردانند» یعنی: در میان همدیگر بگومگو و جدل کرده یک‌دیگر را مورد ملامت و سرزنش قرار می‌دهند، بعد از این که در دنیا با هم دوست و یار و همکار و همدست بودند. آری! اگر این صحنه را بینی، یقیناً صحنه هولناک و شگفت‌آوری را دیده‌ای. «مستضعفان» یعنی: پیروان و زیردستان «به کسانی که استکبار ورزیده‌اند» یعنی: به رؤسای فرمانروایشان «می‌گویند: اگر شما نبودید» که ما را از ایمان به خدای عزوجل و پیروی از رسول وی ﷺ باز می‌داشتید «یقیناً ما مؤمن بودیم» به خداوند ﷻ و پیامبر و کتاب وی و در چنین روزی بیچاره نمی‌شدیم.

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بِالْكُفْرِ تَجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

«مستکبران» در پاسخ «به مستضعفان» و در مقام انکار و رد آنچه که گفته‌اند؛ «می‌گویند: مگر ما شما را از هدایت بازداشتیم» یعنی: آیا ما شما را از ایمان منع کردیم؟ «بعد از آن که به شما آمد» آن ایمان و هدایت؟ نه! چنین نیست «بلکه شما خود مجرم بودید» یعنی: این خود شما بودید که بر کفر پای فشرده و مرتکب جرمهای بسیار و گناهانی بزرگ می‌شدید، کاری که ما کردیم فقط این بود که شما را

به سوی گمراهی دعوت کردیم و شما بی هیچ دلیل و برهانی از ما پیروی کرده و به خواست و اختیار خود از برهانها و حجت‌های پیامبران علیهم‌السلام سر پیچیدید.

وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُمْ
أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُحْزَنُونَ إِلَّا مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿٣٢﴾

«و مستضعفان به مستکبران می گویند» در رد پاسخ آنان و در دفع این نسبت که خود عامل تباهی خویش بوده‌اند «نه! بلکه ما را مکر شب و روز باز داشت» مکر: فریب و نیرنگ است. یعنی: چنان نیست که شما می‌گویید بلکه این نیرنگ پیوسته و شبانه‌روزی و دعوت مستمر و برنامه‌ریزی شده شما به سوی کفر بود که ما را به شرک و کفر واداشت و به این پرتگاه درافکند «آن‌گاه که به ما فرمان می‌دادید که به خدا کفر بورزیم و برای او اندادی مقرر کنیم» انداد: همتایان و هماننداند «و هنگامی که عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان کنند» این جمله به هر دو گروه برمی‌گردد؛ یعنی هر دو گروه - اعم از مستکبر و مستضعف - هنگامی که عذاب را ببینند، دردل خود بر آنچه که از کفر انجام داده‌اند، پشیمانی می‌کشند و این پشیمانی را از دیگران پنهان می‌دارند. یا هر یک از دو گروه - از بیم سرزنش و دشمن‌کامی گروه مقابل - پشیمانی خود را از آن پنهان می‌دارند ولی آثار ندامت در چهره‌هایشان هویدا است. به‌قولی: معنای (أسروا) در اینجا (أظهروا) است زیرا فعل (أسروا) از اضداد است و هر دو معنای آشکار کردن و پنهان کردن را می‌رساند. یعنی: هر دو گروه، ندامت و پشیمانی خود را آشکار می‌کنند «و غلها را در گردنهای کسانی که کافر شده‌اند می‌اندازیم» یعنی: طوقهای آهنین را در دوزخ در گردنهایشان می‌اندازیم. «آیا جز در برابر آنچه کرده‌اند» از شرک به خدای لاشریک «جزا داده می‌شوند؟» هرگز! بلکه مطابق آنچه می‌کردند، سزا داده می‌شوند.

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾

سپس خداوند متعال در مقام دلجویی از پیامبرش ﷺ و سفارش وی به تاسی و اقتدا به پیامبران ما قبلش ﷺ می‌فرماید: «و ما در هیچ شهری» از شهرها «بیم‌دهنده‌ای را نفرستادیم» که آنان را هشدار داده و از عذاب ما برحذر دارد «مگر این که مترفان آن» یعنی: توانگران، سرکشان، نازپروردگان گردنکش و رهبران شر و فساد «گفتند» به پیامبرانشان ﷺ «قطعا ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم» یعنی: ما در آنچه از توحید و ایمان که برای ابلاغ آن فرستاده شده‌اید، تکذیب‌کننده شماییم.

ابن‌ابی‌حاتم و ابن‌منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابی‌رزین رضی الله عنه روایت کرده‌اند که گفت: «دو مرد تاجر با هم شریک مال بودند پس یکی از آنها به شام رفت و دیگری در مکه باقی ماند و چون رسول‌خدا ﷺ مبعوث شدند تاجری که در شام بود به رفیقش نوشت که: کار دعوت محمد ﷺ چگونه است؟ رفیقش در پاسخش نوشت: کار محمد ﷺ این‌گونه است که کسی از قریش - جز مردم فروپایه و مسکین - از وی پیروی نکرده است. آن مرد - که اهل سواد بود و کتاب می‌خواند - تجارتش را فرو گذاشت و نزد رفیقش به مکه آمد و به او گفت: مرا نزد محمد ﷺ راهنمایی کن. پس چون نزد رسول‌خدا ﷺ آمد از ایشان پرسید: به‌سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ رسول‌خدا ﷺ فرمودند: به‌سوی این و این... (و اصول دعوت خویش را به وی بیان کردند) گفت: گواهی می‌دهم که فرستاده خدا هستی. آن حضرت ﷺ فرمودند: از کجا دانستی که من فرستاده خدا هستم؟ گفت: قطعا هیچ پیامبری به رسالت مبعوث نشده است، جز این که مردم فروپایه و مسکین از وی پیروی کرده‌اند. آن‌گاه این آیه نازل شد: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّذِيرٍ...﴾. سپس رسول‌خدا ﷺ به وی پیغام فرستادند که: خداوند عز وجل تصدیق سخنت را نازل کرد.

وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٣٥﴾

«و گفتند» مستکبران به مؤمنان؛ «ما به اعتبار اموال و اولاد بیشتریم و ما عذاب‌شونده نیستیم» یعنی: خداوند عز وجل ما را با اموال و اولاد بیشتر بر شما در دنیا برتری داده است

و این اگر بر چیزی دلالت کند، آن این است که: او از دین و آیینی که ما بر آن هستیم، راضی است پس بعد از آن که در دنیا به ما احسان کرده و از ما راضی و خشنود گشته، دیگر در آخرت هم ما را عذاب نمی کند.

خدای عزوجل در رد پندارشان فرمود:

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان: «بی گمان پروردگار من است که روزی را برای هر کس که بخواهد گشاده یا تنگ می گرداند» پس نه گشایش بخشیدن در امر رزق و روزی برای کسی، دلیل بر آن است که حق تعالی از آن شخص راضی گشته و عملش را پسندیده است و نه تنگ گردانیدن روزی بر کسی، دلیل آن است که او از وی راضی نیست و عملش را نپسندیده است لذا قیاس کردن سرای آخرت به سرای دنیا در مانند این امور، خطایی آشکار یا مغالطه ای واضح و روشن است زیرا چه بسا که خداوند ﷻ از روی استدراج، روزی را بر عاصی گشاده کرده و آن را از روی ابتلا و امتحان بر مطیع تنگ گرداند و در هر حال، حکمت بالغه از آن اوست.

وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرَّبُكُمْ عَلَيْنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَن ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضَّعِيفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ ﴿٣٧﴾

«و اموال و اولادتان چیزی نیست که شما را به پیشگاه ما نزدیک گرداند به مرتبه قربت» یعنی: بدانید که بسیاری اموال و اولادتان، چیزی نیست که شما را به رحمت و فضل ما نزدیک گرداند، اینها قطعاً دلیل محبت و اعتنای ما به شما نیست زیرا اموال و اولادتان آزمایش و امتحانی برای شماست تا در عرصه ظهور معلوم بداریم که چه کسی آنها را در طاعت ما به کار می گیرد و چه کسی ما را در آنها نافرمانی می کند «مگر کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشند» یعنی: لیکن کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده باشد و اموالی را که خداوند ﷻ به وی داده است، در طاعت وی صرف کرده باشد و در عین حال مؤمن نیز باشد پس این نوع از عقیده و عمل و

این گونه اموال است که او را به ما نزدیک می گرداند. همچنین فرزندی انسان را به خدا عز وجل نزدیک می گرداند که انسان او را بر بنیاد طاعت خدای عزوجل تربیت کرده باشد. «پس برای آنان دوبرابر آنچه عمل کرده اند پاداش است» یعنی: اعمال نیکوی مؤمنان شایسته کار، پاداشی مضاعف دارد؛ از ده برابر تا هفتصد برابر «و آنها در غرفه ها آسوده خاطر هستند» از تمام آنچه که ناخوش می دارند. مراد؛ غرفه های بلند بهشتی است. در حدیث شریف آمده است: «همانا در بهشت غرفه هایی است که بیرون آنها از درون آنها دیده می شود و درون آنها از بیرون آنها. در این اثنا اعرابی ای پرسید: آن غرفه ها از آن کیست؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لمن طیب الکلام وأطعم الطعام وأدام الصیام وصلی باللیل والناس نیام: برای کسی که سخنی خوش و پاکیزه گفته باشد، (مسکینان و مستمندان) را به غذا اطعام کرده باشد، روزه را بر دوام گرفته باشد و در شب نماز گزارده باشد درحالی که مردم در خوابند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن الله تعالی لا ینظر إلی صورکم وأموالکم ولكن إنما ینظر إلی قلوبکم وأعمالکم: بی گمان خداوند عز وجل به صورتها و اموال شما نگاه نمی کند بلکه جز این نیست که به دلها و اعمالتان نگاه می کند».

وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعْجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ ﴿٢٨﴾

«و کسانی که در آیات ما سعی می کنند» در جهت رد و انکار و طعن زدن به آنها؛ حال آن که «مقابله کنان» هستند با ما و به خیال خود تلاش دارند تا ما را درمانده کرده و خود را از عذاب ما برهانند؛ «آنانند که در عذاب احضار می شوند» یعنی: مأموران گماشته بر دوزخ، آنها را در عذاب می افکنند و آنها از عذاب هیچ گریزگاهی نمی یابند.

قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿٣١﴾

سپس خداوند متعال موضوع گشایش و تنگ گردانیدن روزی را تکرار می کند تا بر رد پندار آنها تأکید کرده و بیخ شبهه را برکند: «بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به آنان «در حقیقت

پروردگار من است که روزی را برای هر کس از بندگانش که بخواهد گشاده یا برای او تنگ می‌گرداند» به حسب حکمتی که خود در کار خویش دارد. «و هر چه را انفاق کردید» در امور خیری که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در کتاب خویش به آنها امر کرده و پیامبرش آنها را روشن ساخته «پس خدا عوضش را می‌دهد» به شما. این عوض یا در دنیا، یا در آخرت است «و او بهترین روزی دهندگان است» زیرا روزی دادن بندگان به یک‌دیگر، فقط به تقدیر و میسر کردن اوست و در حقیقت امر آنها روزی‌دهنده نیستند. امام رازی می‌گوید: «بهرتر بودن روزی در چهار چیز است:

اول این که: آن روزی از وقت نیاز به تأخیر نیفتد.

دوم این که: از مقدار نیاز کمتر نباشد.

سوم این که: به حساب و شمار، آن را سخت نگرداند.

چهارم این که: آن را با طلب پاداش، مکرر نکند».

در حدیث شریف آمده است: «کل معروف صدقة وما أنفق الرجل علی نفسه وأهله كتب له صدقة وما وقی الرجل به عرضه فهو صدقة وما أنفق الرجل من نفقة فعلى الله خلفها إلا ما كان من نفقة فی بنیان أو معصية: هر کار پسندیده‌ای صدقه‌ای است و آنچه که مرد بر خود و خانواده‌اش انفاق کرده است، برای او صدقه‌ای نوشته می‌شود و آنچه که شخص به وسیله آن آبرویش را حفظ کرده باشد،^۱ صدقه است و هر نفقه‌ای را که شخص انفاق کرده است، دادن عوضش بر خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است مگر نفقه‌ای که در بنای ساختمان یا معصیتی هزینه شود». مراد از بنای ساختمان در این حدیث شریف، اعمار ساختمانی است که از حد نیاز انسان فراتر باشد زیرا تأمین مسکن در حد نیاز ضروری، از سوی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ عوض دارد چنان‌که در حدیث شریف دیگری بر ضرورت تهیه مسکن تصریح شده است: «لیس لبنی آدم حق فی سوی هذه الخصال: بیت یسکنه، وثوب یواری عورته، وجلف الخبز والماء: فرزند آدم را در غیر این امور حقی نیست: خانه‌ای که در آن سکونت گزیند، جامه‌ای که عورتش را پیوشاند و ظرف

^۱ مانند دادن هدیه به شعرا و اشخاص زبان‌دراز تا خود را از هجو و نکوهش و گزند زبان آنها حفظ کند.

نان و آب». فرق در میان این آیه و (آیه ۳۶) در این است که: این آیه بیانگر آن است که رزق و روزی فقط در اختیار خداوند عَلَّامٌ می‌باشد اما (آیه ۳۶) در رد کسانی بود که می‌پنداشتند بخشیدن رزق نشانه رضا و خشنودی خداوند متعال است. دیگر این که گشایش یا تنگ ساختن روزی در اینجا، برای یک شخص در دو حال یا دو وقت است اما در آنجا برای اشخاص متعدد بود.

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ اِهْتَدِيَ اِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾

«و» یادکن «روزی را که خداوند همه آنان» اعم از عابد و معبود و مستکبر و مستضعف را محشور می‌کند» برای حساب «سپس به فرشتگان می‌گوید» به‌عنوان سرکوب مشرکان و سرزنش کسانی که غیر خدای عزوجل را پرستیده‌اند «آیا اینها بودند که شما را می‌پرستیدند?».

قَالُوا سُبْحٰنَكَ اَنْتَ وَاٰتِنَا مِنْ دُوْنِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

«فرشتگان می‌گویند: منزهی تو» پروردگارا! از شریک و همتا «ولی ما تو هستی» فقط تو سرور و سرپرست ما هستی «نه آنها» و ما هرگز آنها را به پرستش فرانخوانده‌ایم و نه آنها را به دوستی و سروری گرفته‌ایم بلکه ما جز تو ولی و سروری نداریم «بلکه آنها جنیان را می‌پرستیدند» یعنی: آنها شیاطین را که عبارت از ابلیس و لشکریانش هستند، می‌پرستیدند و می‌پنداشتند که آنها را می‌بینند و آنها فرشتگان و دختران خدایند «بیشتر آنان به جنیان مؤمن بودند» و آنچه را که جنیان از وسوسه‌ها و اکاذیب به آنان القا می‌کردند، تصدیق می‌نمودند از آن جمله دستورشان در پرستش بتان را.

فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ

﴿٤٢﴾

«اما امروز هیچ یک از آنان» یعنی: هیچ یک از پرستشگران و پرستش شدگان «برای یک دیگر مالک سود و زیانی نیستید» یعنی: در روز قیامت، نه پرستش شدگان برای پرستشگران مالک سودی - یعنی شفاعت و نجاتی - هستند و نه مالک زیانی - یعنی مالک هلاکت و عذابی «و» آن روز «به کسانی که ستم کرده اند» بر خود با پرستش غیر خداوند ﷻ «می گوییم: بچشید عذاب آتشی را که آن را تکذیب می کردید» در دنیا.

وَإِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا يَتَّبِعُونَ مَا هَدَاؤُنَا وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا آفَاكٌ مُّفْتَرِيٌّ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوِ لِحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾

«و چون آیات بینات ما» یعنی: آیات قرآنی ما که دلالت آنها روشن و معانی آنها آشکار است «بر آنها خوانده شود، می گویند: این» خواننده آیات، یعنی رسول اکرم ﷺ «جز مردی نیست که می خواهد شما را از آنچه پدران شما» یعنی: پیشینیان شما «می پرستیدند» از بتانی که مورد پرستش آنها بود «باز دارد و می گویند» بار دوم «این» قرآن «جز دروغی بر بافته» و بهتانی برساخته «نیست. کسانی که به حق - چون به سویشان آمد - کافر شدند، می گویند» یعنی: برای بار سوم در مورد قرآن، معجزات، نبوت و شریعت اسلام، یعنی در باره دینی که رسول خدا ﷺ برایشان آورده، می گویند: «این جز جادویی آشکار نیست» یعنی: این دین و کتاب، از جنس سحر و جادوست.

وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كِتَابٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ ﴿٤٤﴾

«و ما کتابهایی به آنان نداده بودیم که آن را بخوانند» یعنی: بر مشرکان عرب کتابهای آسمانی ای که آنها را بیاموزند، نازل نکرده بودیم «و پیش از تو هیچ هشداردهنده ای به سویشان نفرستاده بودیم» که آنها را به سوی حق خواننده و از عذاب ما بیم دهد و از

آنجا که دین راستین و درست جز به وحیی از جانب خداوند متعال شناخته نمی‌شود لذا برای تکذیبشان به قرآن و پیامبر، هیچ وجه و دلیلی نیست و نه برایشان شبهه‌ای است که به آن تشبث و تمسک کنند. پس ای پیامبر! از کجا و به کدام دلیل و حجت، تو را تکذیب کردند درحالی که کتاب و هشداردهنده‌ای که مؤید این عملشان باشد، به سویشان نیامده است؟.

وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَّغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٥٥﴾

«و» ای محمد ﷺ! «کسانی که پیش از اینان بودند» از امت‌های پیشین «نیز تکذیب پیشه کردند» چنان‌که قومت تو را تکذیب کردند «در حالی که اینان به یک‌دهم آنچه به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند» یعنی: مردم مکه - اعم از مشرکان قریش و غیر آنان از اعراب - با همه نیرو و ثروتی که به آنان داده‌ایم، به یک‌دهم قوت و مکت و نعمت و شکوهی که به پیشینیان داده بودیم، نرسیده‌اند ولی «آن‌گاه» که آن پیشینیان «پیامبران مرا دروغ‌زود شمردند» آنها را با همه مکت و قوتشان هلاک ساختیم - مانند اقوام عاد و ثمود و امثالشان را - به قولی: معشار، یک‌صدم است «پس چگونه بود عقوبت من» نکیر: یعنی: چگونه بود انکارم بر آنان با عذاب و عقوبت؟ و چگونه بود یاری من به پیامبرانم؟.

﴿قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَحْدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْفَىٰ وَقُرْدَىٰ ثُمَّ نَنْفِكُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٥٦﴾﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این کافرانی که تو را دیوانه می‌پندارند «جز این نیست که من به شما فقط یک اندرز می‌دهم» یعنی: شما را از فرجام بد آنچه که در آن قرار دارید، هشدار داده و برحذر داشته و شما را فقط به یک خصلت سفارش و توصیه می‌کنم؛ «و آن این است که: دوگان‌دوگان و یکان‌یکان برای خدا به پا خیزید» یعنی: تنها سفارش و موعظه من به شما، قیامت‌ان در طلب حق با تفکر و اندیشه راستین خالصا برای رضای خدای عزوجل و بدون هوی و عصیانی است «و سپس اندیشه کنید» و

تأمل ورزید و برخی از شما برخی دیگر را به اخلاص نصیحت کنید و بگویید: بیاییم در حقیقت کار رسول خدا ﷺ و کتابی که آورده است، بنگریم و بیندیشیم زیرا در این صورت، قطعاً می‌دانید که باید در این راه دودو یا تک‌تک به‌پا خیزید، چه اجتماع، فکر و اندیشه را مشوش و پراکنده می‌گرداند اما دو نفر می‌توانند تفکر کرده و هر یک محصول فکر خویش را به رفیقش عرضه دارد و سپس هر دوی آنها به راستی و انصاف در آن بنگرند تا از این طریق به حق برسند، همین‌گونه یک فرد می‌تواند با خودش دادگرانه و منصفانه بیندیشد.

این آیه اصل و اساس موضوع دعوت الی‌الله است زیرا اهمیت دعوت فردی با آن آشکار می‌شود.

آری! در این صورت قطعاً به این نتیجه می‌رسید که: «این رفیق شما هیچ جنونی ندارد» نه پیامبر جادوگر است و نه دیوانه زیرا در حالات و تصرفاتش هیچ دلیلی بر این امر که او این‌گونه باشد، نمی‌یابید و هر چه درباره او بیندیشید، از او جز عقل و تدبیر و برتری خرد، چیز دیگری نمی‌بینید، در عین حال، شما نیک می‌دانید که او برترین مردم از روی عقل و خرد است و شما در مدت عمر وی و عمر خویش، از او دروغی را تجربه نکرده‌اید و وحی‌ای هم که او آورده است دلیل آشکاری بر صدق و راستگویی اوست «او جز هشداردهنده‌ای برای شما در پیشاپیش عذابی شدید» یعنی: در پیشاپیش قیامت «نیست».

امام رازی می‌گوید: «بعد از آن‌که اصول سه‌گانه توحید، نبوت و معاد با دلایل آن در این سوره مطرح شد، اینک حق تعالی هر سه اصل را در یک آیه ذکر می‌کند چرا که فرموده وی: ﴿أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ﴾ به توحید اشاره دارد و فرموده وی: ﴿مَا يَصْحِكُكُمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾ به رسالت اشاره دارد و فرموده وی: ﴿بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾ به روز آخرت و به‌نزدیکی زمان آن اشاره دارد». چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله روزی بر فراز کوه صفا برآمدند آن‌گاه فریاد کشیدند: «یا صباحا» قریش با شنیدن این ندا به‌سویشان گرد آمده و گفتند: چه شده است، چه خبر است؟ تو را چه شده است؟ آن‌حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «به نظر شما اگر به شما خبر دهم که دشمن

بامداد یا شامگاه بر شما یورش می آورد، آیا مرا تصدیق می کنید؟» گفتند: چرا تصدیقت نکنیم؟ قطعاً تصدیقت می کنیم! فرمودند: «اینک من شما را در پیشاپیش عذابی سخت بیم می دهم». در این هنگام ابولهب گفت: مرگ بر تو، آیا ما را برای این گرد آورده ای؟ در این اثنا خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل فرمود: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ...﴾

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾

«بگو» ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان «هر مزدی که از شما طلبیده باشم» در ازاء تبلیغ رسالت «پس آن متعلق به خودتان!» یعنی: من در برابر ابلاغ پیام های الهی، از شما هیچ مزدی درخواست نکرده و نمی کنم. «مزد من جز بر خدا نیست» نه بر غیر وی «و او بر هر چیزی گواه است» یعنی: به هر چیزی آگاه است و چیزی از او پنهان نمی ماند. پس بدانید که او بر این امر نیز گواه است که من در برابر دعوت شما به راه حق، از شما مزدی درخواست نکرده ام و اگر سراغ دارید که از شما مزدی درخواست کرده باشم، بگویید تا آن را به شما برگردانم.

قُلْ إِنْ رَبِّي يَذْفُ بِالْحَقِّ عَنَّا الْعُيُوبَ ﴿٤٨﴾

«بگو» ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان «بی گمان پروردگارم حق را در میان می افکند» یعنی: به حق سخن می گوید و آن را - که چیزی جز قرآن و وحی نیست - به سوی پیامبرش القا می کند. به قولی معنی این است: پروردگارم باطل را با پرتاب کردن حق به سوی آن مورد هدف قرار داده و آن را به وسیله حق می کوبد و نگونسار می کند «و او دانای غیب هاست» غیب: هر چیزی است که از چشم انسانها و از میدان دریافتها و ادراکاتشان پنهان باشد.

قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «حق آمد» یعنی: اسلام و توحید و قرآن که دربرگیرنده برهانهاست به میدان آمد «و دیگر باطل از سر نمی‌گیرد و بر نمی‌گردد» یعنی: باطل چنان از میان رفت که نه از آمدن آن اثری باقی مانده و نه از رفتن آن، نه از آغاز آن و نه از برگشت آن. ابن‌کثیر نقل می‌کند: «چون رسول‌خدا ﷺ در روز فتح مکه به مسجدالحرام وارد شدند، بتان را دیدند که پیرامون کعبه نصب شده‌اند پس شروع به کوبیدن بتان کردند، درحالی که می‌خواندند: ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَرَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ «اسراء/ ۸۱» و نیز این آیه را می‌خواندند: ﴿قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبَدِّلُ الْبَاطِلَ وَمَا يُعِيدُ﴾

قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فِيمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «اگر گمراه شدم» از راه حق و هدایت «جز این نیست که به زیان خود گمراه می‌شوم» یعنی: گناه گمراهی‌ام بر دوش خودم می‌باشد «و اگر هدایت شدم، این به سبب آن است که پروردگارم به‌سویم وحی می‌فرستد» حکمت‌ها، اندرزها و روشنگری‌ها را به وسیله قرآن «بی‌گمان او شنوای نزدیک است» به من و به شما و هدایت و گمراهی من و شما را می‌داند پس اگر بر او بهتانی بسته باشم، یقیناً مرا مجازات می‌کند. و این سخنی فیصله‌کن با مشرکان است.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾

«و اگر می‌دید» ای محمد ﷺ! «هنگامی را که مضطرب شوند» کافران در هنگام مرگ یا رستاخیز. قتاده می‌گوید: «این اضطراب عبارت از: هول و هراس آنان در هنگامی است که از قبرهایشان بیرون می‌آیند». اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح این است که مراد از آن، اضطراب روز قیامت است». یعنی اگر آنان را در آن حال مضطرب و هراسان ببینی، قطعا کاری هولناک و شگفت‌آسا را دیده‌ای «آنجا هیچ گریزی در کار

نیست» کسی از آنان از نزد ما نمی‌تواند بگریزد و نجات یافتنی نیست «و از جایی نزدیک فروگرفته شدند» یعنی: از روی زمین، یا از قبرهایشان، یا از صحنه حساب روز قیامت گرفتار آمده‌اند پس به هر حال، آنان از خداوند عَلَّامٌ دور نیستند و نمی‌توانند از نزد او بگریزند و به آسانی فروگرفته می‌شوند.

وَقَالُوا ءَامَنَّا بِهِ وَإِنَّا لَمُمُّ التَّائِبِينَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

«و می‌گویند» در آن بحبوحه هول و هراس آن‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند «اکنون به او» یعنی: به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، یا به خدا عَلَّامٌ، یا به قرآن «ایمان آوردیم. از کجا از جایی دور دست یافتن ایمان برای آنان میسر است؟» یعنی: چگونه از آخرت به ایمان دسترسی دارند در حالی که آن را در دنیا فرو گذاشته‌اند؟ و این است معنای «از مکانی دور». یا این تمثیلی برای حالشان در طلب نجات و رهایی است، بعد از آن‌که نجات از دسترس آنان خارج شده و نسبت به آنان دور است.

وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾

«و حال آن‌که پیش از این به آن، کفر ورزیدند» یعنی: چگونه به ایمان دسترسی خواهند داشت، حال آن‌که آنچه را که هم‌اکنون در آخرت به آن ایمان آورده‌اند، پیش از این در سرای دنیا - یعنی در دار ابتلا و آزمایش - به آن کفر ورزیده بودند پس دسترسی آنان به ایمان، در آخرت محال است. «و از جایی دور» یعنی: از دوردستها «به نادیده غیب می‌افکنند» یعنی: تیر در تاریکی انداخته و با اتکا به ظن و پندار می‌گویند: نه برانگیختنی است، نه حشر و نشر و نه بهشت و دوزخی. بی‌گمان این تیر در تاریکی افکندنها برای گمان باطلشان تکیه‌گاهی نتواند بود.

در این تعبیر، حالشان به حال کسی تمثیل شده که به‌سوی چیزی تیر می‌افکند که آن را نمی‌بیند، آن هم از جایی دور که هیچ مجالی برای این گمان که آن تیر به‌هدف بخورد، وجود ندارد. پس همین‌گونه، این سخنانشان در حق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که گاهی می‌گویند:

شاعر است، گاهی می‌گویند: فال‌بین است و گاهی می‌گویند: دیوانه است، همه اینها و امثال آن چیزی جز افگندن تیرهایی از دور در تاریکی‌های ظن و گمان و وهم نیست.

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكِّ مُرِيبٍ ﴿٥٤﴾

«و میان آنان و میان آنچه خوش دارند» در دنیا از اموال و خانواده‌هایشان، یا از بازگشت به سوی دنیا «حایلی افکنده شد، همان گونه که از دیر باز با امثال آنان» از کفار امتهای گذشته «نیز چنین شد» و میان آنها و خواستنی‌های محبوبشان جدایی افکنده شد. «زیرا آنها در دودلی سختی بودند» فی شک مریب: یعنی: آنها در کار پیامبران علیهم‌السلام و رستاخیز و بهشت و دوزخ، شدیداً در شک بودند. یا آنها در توحید و آنچه که پیامبران علیهم‌السلام از امر دین برایشان آورده بودند، شدیداً در شک بودند، از این روی ایمان آنها در هنگام مشاهده عذاب، از آنها پذیرفته نشد. قتاده می‌گوید: «هان! از شک و شبهه بپرهیزید زیرا کسی که بر شک بمیرد، بر شک برانگیخته می‌شود و کسی که بر یقین بمیرد، بر یقین برانگیخته می‌شود». نسفی می‌گوید: «این آیه رد پندار کسانی است که می‌گویند: خداوند جل جلاله انسان را به سبب شک وی عذاب نمی‌کند».

﴿سوره فاطر﴾

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با صفت «فاطر» برای خدای عزوجل، که بر آفرینشگری و ابداع و ایجاد این کائنات عظیم از سوی وی دلالت می‌کند، «فاطر» نامیده شد.

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَكِ رُسُلًا أُولَئِكَ أَجْنَحُهُ مَنَنْ وَوَلَدَتْ وَرَبِّعٌ زَيْدٌ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ
إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١﴾

«همه ستایشها از آن خدایی است که پدیدآورنده آسمانها و زمین است» خداوند متعال خود را در برابر قدرت، علم و حکمت عظیمش و به‌خاطر آفرینش ابداعی و اختراعی آسمانها و زمین بدون نمونه سابق، ستایش کرده و بر این قدرت و علم و حکمت عظیم خود گواهی می‌دهد. مراد این است که هر کس بر آغازگری این آفرینش عظیم قادر باشد، قطعا بر اعاده و بازآفرینی آن نیز تواناست. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «من نمی‌دانستم که معنی این فرموده خداوند: ﴿فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ چیست؟ تا آن‌که روزی دو مرد بدوی و صحرانشین را دیدم که بر سر چاه آبی باهم دعوا و مرافعه دارند، در این بگومگو بودند که یکی از آنها به رفیقش گفت: هذّه بئری و انا فطرتها: این چاه از آن من است و من آنرا آغازگر بوده‌ام».

«فرشتگان را پیام آورنده قرار داده است» فرشتگان پیام‌رسان عبارتند از: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل: که هر یک پیام و مأموریتی را به سر می‌رسانند «که» این فرشتگان «دارای بالهای دوگانه و سه‌گانه و چهارگانه‌اند» قتاده می‌گوید: «بعضی از فرشتگان دارای دو بال، بعضی دارای سه بال، بعضی دارای چهار بال و بعضی بیشتر از آن هستند که به وسیله این بالها از آسمان به‌سوی زمین فرود آمده و مجدداً از زمین به‌سوی آسمان بالا می‌روند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در شب اسراء، جبرئیل علیه السلام را در شکل و هیأتی دیدند که ششصد بال داشت و فاصله

میان هر دو بال وی، مانند مسافت میان مشرق و مغرب بود». «در آفرینش، هر چه بخواهد می‌افزاید» یعنی: در آفرینش بالهای بیشتر برای فرشتگان، به هر تعداد و به هر کیفیتی که بخواهد می‌افزاید چنان‌که در وصف جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ گذشت. و در آفرینش دیگر موجودات نیز هر چه بخواهد می‌افزاید، مانند افزودن بر زیبایی انسان؛ از نمکین ساختن چشمان، زیبایی بینی، حلاوت و شیرینی دهان و غیره. به‌قولی: مراد رخسار زیباست. به‌قولی: مراد خط خوش و زیباست. به‌قولی: مراد موی مجعد است. به‌قولی: مراد صدایی خوش و دلکش است. به‌قولی: مراد عقل و تمیز است. به‌قولی: مراد علوم و صنایع است. اما آیه کریمه مطلق است و شامل همه این معانی و امثال آنها می‌شود. «بی‌گمان خدا بر هر چیزی تواناست» پس با قدرت مطلقه خویش، هر چه بخواهد در عرصه آفرینش می‌افزاید.

مَا يَفْتَحُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢﴾

«هر رحمتی را که خدا برای مردم گشاید، بازدارنده‌ای برای آن نیست» یعنی: آنچه که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ برای مردم از نعمتهای حسی و معنوی، مانند: روزی، باران، سلامتی، امنیت، علم، نبوت و حکمت فرو فرستد، هیچ‌کس قادر به بازداشتن آن نیست «و آنچه را که باز دارد» از رحمت، هیچ‌کس بعد از بازداشتن او به بازگشادن آن قادر نیست. به‌قولی معنی آیه این است: پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ رحمتی برای مردم فرستاده شده‌اند و جز خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ کسی بر فرستادنشان قادر نیست. به‌قولی: مراد از «رحمت» توبه است. به‌قولی دیگر: مراد از «رحمت» توفیق و هدایت است.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است: چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نماز خویش فارغ می‌شدند، می‌گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير آن‌گاه می‌گفتند: اللهم لا مانع لما أعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد: بارخدایا! آنچه که تو بدهی، هیچ بازدارنده‌ای برای آن نیست و آنچه که تو بازداری، هیچ دهنده‌ای برای آن نیست و صاحب تلاش و کوشش را در برابر تو، کوشش و تلاش وی هیچ سودی نمی‌بخشد». «و اوست غالب با حکمت»

پس در ملک خویش هرگونه که خواهد تصرف می کند، می دهد و بازمی دارد، خرد و حقیر ساخته و بلند و برتر می گرداند، گرامی می دارد و ذلیل می سازد لذا هیچ کس بر حکم وی پی جویی و چون و چرایی نمی تواند بکند و هر کاری که انجام می دهد، آن کار مبتنی بر حکمت بالغه ای است.

يٰۤاَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَلْقٍ غَيْرِ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالاَرْضِ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ فَاَنْتُمْ تُوَفَّكُونَ ﴿٣﴾

«ای مردم! نعمت های خدا را بر خود یاد کنید» با زبان، ذهن و قلب؛ برای طلب استمرار و دوام و افزایش آنها، نعمت هایی چون آفرینش آسمانها و زمین، فرستادن پیامبران علیهم السلام، افزودن در خلق و گشادن درهای رزق و روزی «آیا هیچ آفریدگاری غیر از خدا هست که شما را از آسمان» به وسیله باران «و از زمین» با رستنی ها و غیر آن «روزی دهد؟ خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می شوید؟» یعنی: چگونه بعد از تجلی این بیان و درخشش این برهان، از حق که توحید خداوند متعال و شکرگزاری برای وی است برگردانیده می شوید؟. سپس حق تعالی پیامبرش را تعزیت گفته می فرماید:

وَإِنْ يَكْذِبُونَكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤﴾

«و اگر» ای محمد صلی الله علیه و آله! «تو را دروغگو شمردند» این گروه مشرکان «قطعا پیش از تو نیز پیامبرانی دروغگو شمرده شدند» پس تو نیز به پیامبران پیش از خود تاسی کن و از تکذیب کفار عرب اندوهی به خود راه نده و آن را بر خود سخت نگیر «و کارها به سوی خدا بازگردانیده می شود» و او هر کس را بر اساس آنچه که سزاوار آن است جزا می هد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّكُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿٥﴾

«ای مردم! بی گمان وعده الله» به آوردن رستاخیز و حساب و عقاب و بهشت و دوزخ «حق است، زنهار تا این زندگی دنیا شما را فریب ندهد» با آرایشها، نعمتها و لذتهای خود و شما را از عمل برای آخرت غافل نگرداند. سعیدبن جبیر می گوید: «فریفته شدن به زندگی دنیا این است که مشغولیت به نعمتها و لذتهای آن، انسان را از عمل آخرت به خود گرفتار سازد» «و زنهار تا شیطان فریبکار شما را درباره خدا نفریبد» به این که به شما بگوید: بی پروا باشید! زیرا قطعاً خداوند به سبب فضلی که دارید، یا به سبب این که رحمت وی بر شما وسیع و گسترده است، از شما درمی گذرد و بر شما می آمرزد پس به سوی گناهان شتاب کنید.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُوا حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾

«در حقیقت، شیطان دشمن شماست، شما نیز او را دشمن گیرید» یعنی: بر او با طاعت خداوند ﷻ یورش برده و از او در گناهان و نافرمانی های وی فرمان نبرید «جز این نیست که او حزب خود را دعوت می کند تا از اهل دوزخ باشند» یعنی: شیطان دارودسته و پیروان و فرمانبرداران خود را به سوی معاصی خدای سبحان فرامی خواند تا آنها از اهل دوزخ باشند و این به سبب دشمنی ای است که او با آدم و فرزندان او دارد پس حماقتی بزرگتر از پیروی و سوسه وی نیست. چنان که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «برای شیطان خطرهای است که آن را در قلب فرزند آدم می افکند و برای فرشته نیز خطرهای است؛ خطر شیطان عبارت است از: وعده دادن به شر و تکذیب حق و خطر فرشته عبارت است از: وعده دادن به خیر و تصدیق به حق».

الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾

«کسانی که کافر شدند، عذابی سخت خواهند داشت. کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند» لذا به دنیا فریفته نشده، به شیطان لبیک نگفته و از حزب

وی نگردیده‌اند «برای آنان آمرزش و پاداشی بزرگ است» یعنی: خداوند عَلَّامٌ به سبب ایمان و عمل صالحشان بر آنان می‌آمرزد و به آنان مزدی بزرگ می‌دهد، که همانا بهشت است.

أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبُ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ
حَسْرَتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾

«آیا آن کس که زشتی عملش برای او آراسته جلوه داده شده و آن را نیک می‌بیند» مانند مؤمن شایسته‌کار است؟ هرگز! یقیناً کسی که وهم و گمانش بر عقلش چیره شده و با تزیین و آرایش‌دهی شیطان، عمل بد خویش را عمل نیک، باطل را حق و زشت را زیبا می‌بیند و به آنها ادامه می‌دهد، مانند مؤمنی نیست که بر جاده هدایت روان است و می‌داند که راهپیمای طریق حق و صلاح می‌باشد «بی‌گمان خداست که هر که را بخواهد» بی‌راه گذارد «گمراه می‌کند و هر که را بخواهد» هدایت کند «هدایت می‌کند پس خود را به سبب حسرت خوردن‌ها بر آنان هلاک نساز» یعنی: ای پیامبر! خود را از اندوه خوردن بر استمرارشان به گمراهی و گناه، هلاک نساز زیرا این خود حق تعالی است که خواسته است تا آنان به سبب بدعملی خود گمراه شوند «قطعا خدا به آنچه می‌کنند دانا است» و چیزی از کردارها و گفتارهایشان - هر چند در خفا انجام گیرد - بر او پنهان نمی‌ماند.

از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: این آیه هنگامی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کردند: «اللهم أعز دينك بعمر بن الخطاب أو بأبي جهل بن هشام: خدایا! دینت را با اسلام عمر بن خطاب، یا ابی جهل بن هشام قوت بخش». پس خداوند عَلَّامٌ عمر رضی الله عنه را هدایت و ابوجهل را گمراه کرد. لذا این آیه درباره این دو تن نازل شد.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُبْرِئُ سَحَابًا فَمُسْقِنَةً إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيْتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ ﴿١٠﴾

«و خدا همان کسی است که بادهای را فرستاد» و آنها را از عدم، ایجاد کرد «پس آن بادهای ابری را برمی‌انگیزند» از جایی که در آن قرار دارد، یعنی بادهای آن را از بخار آب دریا حرکت می‌دهند و به جنبش درمی‌آورند تا به همانجایی برود که خداوند متعال خواسته است «و ما آن ابر را به سوی سرزمینی مرده» که سبزیهای آن مرده و اهالی و حیوانات آن تشنه‌اند «واندیم و آن زمین را پس از مرگش» یعنی: بعد از خشک شدن و از بین رفتن نباتاتی که بر آن بوده است «بدان زنده ساختیم» با رویاندن رستنی‌ها در آن «برانگیختن مردگان نیز چنین است» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بندگان را نیز همین گونه بعد از مرگشان زنده می‌کند چنان‌که زمین را پس از مردن آن زنده گردانید. این دلیل حسی قابل مشاهده‌ای بر امکان رستاخیز است که نشان می‌دهد: رستاخیز مردگان نیز در ضمن مقوله قدرت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ قرار دارد.

ابن کثیر می‌گوید: «چون خدای عزوجل برانگیختن مردگان را اراده کند، از زیر عرش بارانی را فرود می‌آورد که همه زمین را در بر می‌گیرد و اجساد را از قبرهایشان بر می‌رویند چنان‌که دانه در زمین می‌روید». بدین جهت، در حدیث شریف آمده است: «همه چیز در فرزند آدم فرسوده، پراکنده و متلاشی می‌شود مگر دنبالچه وی؛ او از آن آفریده شده و مجدداً از آن بازآفرینی می‌شود». دنبالچه: عبارت از چند مهره آخر ستون مهره‌هاست که به هم چسبیده‌اند.

مَنْ كَانَ يُرِيدَ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ

السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ بَورٌ ﴿١٠﴾

«هر کس عزت می‌خواهد پس عزت همه از آن خداست» لذا باید عزت را فقط از خدا جَلَّ جَلَالُهُ خواست نه از غیر وی زیرا غیر وی مالک و صاحب اختیار چیزی از عزت نیست پس او هر چه بخواهد و به هر کس که بخواهد، از این عزت می‌بخشد. عزت: عبارت است از شرف، جاه، رفعت و قدرت. فراء می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد بداند که عزت از آن کیست، بداند که عزت همه از آن خدای عزوجل است».

قتاده می‌گوید: «معنی این است: هر کس می‌خواهد به‌عزت برسد، باید خود را با طاعت خداوند عزوجل عزتمند گرداند». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ فرمودند: «من أراد عز الدارين فليطع العزيز: هر کس عزت هر دو سرا را می‌خواهد، باید از خدای عزیز اطاعت کند».

آن‌گاه حق تعالی به ما می‌فهماند که وسیله طلب عزت، همانا ایمان و عمل صالح است: «کلام طیب» یعنی: سخنان پاکیزه «به‌سوی او بالا می‌رود» و فرشتگان نویسنده آنچه را که در این‌باره بر صحیفه‌ها می‌نویسند، به‌سوی او بالا می‌برند. کلام طیب: هر سخن پاکیزه‌ای است؛ اعم از ذکر خداوند عزوجل، امر به‌معروف، نهی از منکر، تلاوت قرآن و غیره «و عمل صالح به آن رفعت می‌بخشد» یعنی: عمل صالح، سخنان پاکیزه را بالا می‌برد چنان‌که سخنان پاکیزه جز با عمل صالح مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. صلاح عمل: عبارت از اخلاص در آن است.

در حدیث شریف آمده است: «لا يقبل الله قولاً إلا بعمل و لا يقبل قولاً و عملاً إلا بنية و لا يقبل قولاً و عملاً و نية إلا بإصابة السنة: خدای عزوجل هیچ سخنی را نمی‌پذیرد جز با عملی و هیچ سخن و عملی را نمی‌پذیرد جز با نیت (درستی) و هیچ سخن و عمل و نیتی را نمی‌پذیرد مگر آن‌که با سنت مطابقت داشته باشد». قرطبی می‌گوید: «حق این است که اگر گنهکار تارک فرایض، خدا عزوجل را یاد کند و سخنی پاکیزه بگوید، این در زمره حسنات وی نوشته می‌شود و او در عین حال، بار گناه خویش را نیز بر دوش می‌کشد. پس خداوند عزوجل از هر کس که از شرک بپرهیزد، عمل صالح را می‌پذیرد و خود سخن پاکیزه یک نوع عمل صالح است. لذا تأویل آیه این است که: حق تعالی با عمل صالح، بر رفعت سخنان پاکیزه و حسن جایگاه آن می‌افزاید».

«و کسانی که با مکر و حيله بدیها را می‌اندیشند» یعنی: در دنیا به شیوه مکر و فریب، مرتکب بدیها می‌شوند تا به عزت ناروای جاهلیت برسند، همانند نیرنگهای بدی که مشرکان قریش در دارالندوه در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله اندیشیدند تا ایشان را زندانی کرده، یا به‌قتل رسانده، یا از مکه اخراج کنند «آنان را عذابی سخت است» در

نهایت شدت «و نیرنگشان خود تباه می گردد» و بی اثر می شود. مکر در اصل: عبارت از نیرنگ و حيله گری است.

وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ اَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ اُنْثٰى وَلَا تَضَعُ اِلَّا بِعِلْمِهٖٓ وَمَا يَمَعُرُ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يُنْقِضُ مِنْ عُمْرِهٖٓ اِلَّا فِي كِتٰبٍ اِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ﴿١١﴾

«و خدا شما را از خاکی آفرید» در ضمن آفرینش پدرتان آدم عَلَيْهِ السَّلَام از خاک «سپس از نطفه ای» که آن را از پشت های پدران شما بیرون آورد «آن گاه شما را زوج ها گردانید» یعنی: برخی از شما را جفت برخی دیگر گردانید زیرا نر و ماده جفت یک دیگر هستند پس این تحول از خاک به سوی سلول زنده و از سلول زنده به سوی انسانی تمام، دلیلی قاطع بر امکان بعث و رستاخیز است. «و هیچ مادینه ای باردار نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به علم او» بنابراین، هیچ چیز از ساحه علم و تدبیر حق تعالی خارج نیست «و هیچ سالخورده ای عمر دراز نمی یابد و از عمرش کاسته نمی شود» یعنی: عمر هیچ کس طولانی نمی شود و از عمر هیچ کس کاسته نمی شود؛ «مگر آن که در کتابی» یعنی: در لوح محفوظ «ثبت است».

سعید بن جبیر می گوید: «پس آنچه از مدت عمر انسان می گذرد، همان کاستن از عمر وی است و آنچه که از عمر وی در آینده می آید، همان عمری است که به وی داده می شود». به قولی معنی این است: «هیچ کهنسالی تا دوران پیری عمر داده نمی شود و عمر هیچ کس دیگر از سن کهنسالی کاسته نمی شود مگر این که این امر در لوح محفوظ ثبت است، یعنی وابسته به قضای خداوند عَلَيْهِ السَّلَام است». لذا دراز یا کوتاه کردن عمر، هر دو به قضا و قدر حق تعالی و مربوط به اسبابی است که مقتضی دراز ساختن یا کوتاه کردن عمر است. باید دانست که از اسباب طولانی ساختن عمر: صله رحم و از اسباب کوتاه کردن آن: بسیار نافرمانی کردن پروردگار عزوجل است.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس دوست دارد که رزقش گشاده ساخته شده و اجلش به تأخیر افکنده شود، باید صله رحم خویش را برقرار کند». اما باید گفت: دراز شدن عمر با اسبابی مانند

صله رحم، در قضا و قدری داخل است که علم خدای عزوجل بر آن پیشی گرفته است زیرا در لوح محفوظ نوشته شده که عمر فلان کس - مثلا - این مقدار از سال است و اگر صله رحم را برقرار کرد، در عمر وی این مقدار افزوده می‌شود. باز در جایی دیگر از لوح محفوظ بیان شده است که آن شخص صله رحم خویش را به جا می‌آورد، همین‌طور از عمر هر کس که کاسته شود، به دلیل آن است که او عملی انجام داده که مقتضی کوتاه‌سازی عمر وی است، چون انجام دادن بسیار معاصی و نافرمانی‌ها «بی‌گمان این کار» یعنی: افزودن و کاستن در عمر «بر خداوند آسان است» زیرا هیچ چیزی بر وی دشوار نیست و هیچ چیز - چه اندک و چه بسیار، چه بزرگ و چه کوچک - از علم و شمار پروردگار پنهان نمی‌باشد.

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَمِنَ كُلِّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفَلَكَ فِيهِ مَوَازِرَ لِتَبْنَعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَالْعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

«و دو دریا یکسان نیستند: این یک شیرین عطش‌بر و نوشیدنش خوشگوار است؛ و آن دیگر شور تلخ مزه است» بیشتر مفسران برآنند که این آیه مثلی برای مؤمن و کافر است. یعنی: مؤمن شیرین و خوب و کافر تلخ و شوربخت است. اما امام‌رازی می‌گوید: قول قوی‌تر این است که مراد از این آیه، ارائه دلیلی دیگر بر قدرت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ می‌باشد «و از هر یک» از این دو دریا «شما گوشتی تازه می‌خورید» با صید ماهیان و آبزیان آن دریاها «و زیوری که آن را بر خود می‌پوشید بیرون می‌آورید» زجاج می‌گوید: «زیور فقط هنگامی از دو دریای شور و شیرین بیرون آورده می‌شود که آن دو باهم درآمیزند، نه از هریک به‌طور منفرد و جداگانه». زیور دریا؛ اغلب مروارید و مرجان است که از آن انگشتر و دستبند و گردنبندها و پای‌برنجن می‌سازند. «و کشتی‌ها را در دریا موج شکاف می‌بینی» که امواج دریا را شکافته، می‌آیند و می‌روند «تا از فضل او روزی خود را طلب کنید» مراد از فضل: تجارت دریایی به‌سوی کشورها و سرزمینهای دور در مدتی نزدیک است چنان‌که در سوره

بقره (آیه ۱۶۴) گذشت. «و باشد که شکر گزارید» خداوند سبحان را در برابر این نعمتهایی که بر شما ارزانی داشته است.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلًّا يَجْعَلُ لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾

همچنان از قدرت تامه و سلطه عظیم او این است که: «شب را در روز درمی آورد و روز را در شب درمی آورد» پس در هر یک از آنها با کاستن از یکی دیگر، می افزاید «و خورشید و ماه را رام کرده است» برای منافع و مصالح انسان «که هر یک تا میعاد معین روانند» که خدای عزوجل این میعاد و سرآمد معین را برای حرکت و جریان خورشید و ماه مقدر کرده است. این میعاد، روز قیامت است. به قولی: این میعاد، عبارت از مدتی است که خورشید و ماه در آن فلک را می پیمایند، که یک سال برای خورشید و یک ماه برای قمر است. به قولی: مراد از آن به جریان انداختن خورشید در روز و به جریان انداختن مهتاب در شب است «این» انجام دهنده کارهای یادشده «الله پروردگار شماست، فرمانروایی از آن اوست» یعنی: این ذاتی که کارهای یادشده همه از صنع اوست، همانا آفریننده پردازنده و توانای مقتدری است که مالک عالم و متصرف آن است «و کسانی که شما» ای ناباوران! «به جای او می خوانید، مالک پوست هسته خرمایی هم نیستند» قطمیر: پوستک نازک سفیدرنگی است که میان گوشت خرما و هسته آن قرار دارد و مانند لفافه ای بر پیکر آن هسته پوشانده شده است. گویند: به سبب آن پوستک است که درخت خرما جوانه می زند و می روید. یعنی: معبودانی که شما به جای خدای لاشریک می خوانید، حتی مالک چیز بسیار بی ارزش و حقیری هم در آسمانها و زمین نیستند.

إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّتُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

«اگر آنها را بخوانید، دعای شما را نمی‌شنوند» زیرا معبودان شما جماداتی بیش نیستند که چیزی را درک نمی‌کنند «و اگر هم بشنوند» بر فرض و تقدیر «شما را پاسخ نمی‌دهند» زیرا از پاسخ دادن به شما عاجزند «و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند» یعنی: از عبادت شما بیزاری جسته و منکر این می‌شوند که پرستش آنها از سوی شما حق بوده است چنان‌که منکر این می‌شوند که شما را به پرستش خویش فرمان داده باشند «و هیچ‌کس چون خدای آگاه تو را خبردار نمی‌کند» یعنی: هیچ‌کس مانند ذاتی که به همه چیزها آگاه و داناست، تو را آگاه نمی‌کند. شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «لا ینبتک مثل خبیر» - در میان اعراب مثلی است، که چون سخنی بلیغ گویند و تحقیق به نهایت رسانند، این مثل را گویند».

﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾﴾

«ای مردم! شما به‌سوی خداوند فقیر هستید» یعنی: شما بندگان مطلقاً به‌سوی خداوند متعال در تمام امور دین و دنیای خویش نیازمند هستید «و خداوند است که» مطلقاً «بی‌نیاز حمید است» یعنی: از جانب بندگان خویش - با احسانی که به آنها کرده است و می‌کند - سزاوار ستایش است همچنین در تمام آنچه که حق تعالی می‌کند، می‌گوید و مقدر و مشروع می‌گرداند، سزاوار ستایش است.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٦﴾

«اگر بخواهد شما را از میان می‌برد و خلقی نو به میان می‌آورد» یعنی: اگر بخواهد شما را نابود می‌کند و به‌جای شما خلقی نو از جنس بشر، یا از جنس و نوع دیگری از انواع آفریدگان خویش و از عالم دیگری غیر از آنچه که شما می‌شناسید، به‌میان می‌آورد که از او اطاعت کرده و نافرمانیش نکنند، که این خود مظهري از مظاهر فقر شما و غنای مطلق اوست.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ ﴿١٧﴾

«و این کار» یعنی: از میان بردن شما و آوردن دیگران «بر خداوند دشوار نیست»
یعنی: نه بر وی ممتنع است و نه مشکل.

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِيلًا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنذِرُ الَّذِينَ
يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ۗ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

«و هیچ بار بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ شخصی بار گناه شخص دیگری را بر نمی‌دارد بلکه هر شخصی بار گناه خودش را به‌دوش می‌کشد «و اگر گرانباری کسی را به‌سوی بارش فراخواند، چیزی از آن برداشته نمی‌شود هرچند آن‌کس خویشاوند و نزدیک باشد» یعنی: اگر شخصی که در زیر بار گناهی قرار دارد، شخص دیگری را فراخواند تا از دوش وی بعضی از آن گناهی را که او زیر بار آن است، بردارد، کسی که به یاری فراخوانده شده، از آن گناهان چیزی را بر نمی‌دارد، هرچند خویش و نزدیک نسبی آن فرد نیز باشد پس چگونه خواهند بود دیگرانی که با آن شخص فراخوانده، هیچ قرابتی ندارند.

ابن‌کثیر به‌نقل از عکرمه در تفسیر این فرموده خداوند **﴿وَأَن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ جَمِيلًا...﴾** می‌گوید: «مراد از آن: همسایه‌ای است که در روز قیامت به همسایه خویش درآویخته و می‌گوید: پروردگارا! از این شخص بپرس که چرا دروازه خود را به روی من می‌بست؟». همچنین نقل است که: «در روز قیامت کافر به مؤمن درآویخته و به وی می‌گوید: ای مؤمن! من بر تو حقی دارم، آخر تو می‌دانی که من با تو در دنیا چه قدر نزدیک بودم، اینک امروز به تو محتاج شده‌ام. پس مؤمن پیوسته نزد پروردگار خویش از وی شفاعت می‌کند تا این که او را - درحالی که همچنان در دوزخ است - به منزلی سبکتر از منزل وی برمی‌گرداند. پدر نیز در روز قیامت به فرزندش درآویخته و می‌گوید: فرزند عزیزم! اینک من به مقدار ذره‌ای از حسنات تو محتاج شده‌ام تا به وسیله آن از این وضعی که می‌بینی نجات یابم! ولی فرزندش می‌گوید: پدرجان! آنچه از من خواسته‌ای، بسیار ناچیز است ولی من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن

بیم داری بنابراین، نمی‌توانم چیزی از حسناتم را به تو بدهم. سپس به همسر خویش درآویخته و می‌گوید: ای فلان! ای همسر عزیزم! من چگونه شوهری برایت بودم؟ زن می‌گوید: تو نیکو شوهری برایم بودی... و از او ستایش می‌کند. آن‌گاه می‌گوید: اینک من از تو می‌خواهم تا فقط یک حسنه را به من ببخشی، شاید با آن یک حسنه از این وضعی که می‌بینی نجات پیدا کنم! اما زنش می‌گوید: آنچه از من خواسته‌ای بسیار ناچیز است ولی با تأسف که من نمی‌توانم به تو چیزی بدهم زیرا من نیز از همان چیزی می‌ترسم که تو از آن بیم داری».

«جز این نیست که تو تنها کسانی را که به‌طور پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند، هشدار می‌دهی» یعنی: ای پیامبر! قطعاً هشدار دادن تو جز به حال کسانی که از پروردگارشان در نهان می‌ترسند سودی نمی‌رساند، به این معنی که با وجود ندیدن عذابش از او می‌ترسند. یا از عذاب خدا درحالی می‌ترسند که او از نظرشان غایب است و از او می‌ترسند در خلوت‌های خویش از مردم و در خلوتخانه رازونیزهای خویش با او «و» جز این نیست که هشدار تو تنها برای کسانی سودمند واقع می‌شود که «نماز را برپا داشته‌اند» یعنی: به امر نماز اهمیت داده و از آن به چیز دیگری از سرگرمی‌های خویش مشغول نشده‌اند «و هر کس پاکیزگی جوید» با انجام دادن طاعات و ترک معاصی «پس جز این نیست که به‌سود خویش پاکیزگی می‌جوید» زیرا منافع آن به خودش بر می‌گردد. چنان‌که گناه کسی که به پلیدیها آغشته شده، نیز بر دوش خود اوست نه بر دوش دیگران «و بازگشت به‌سوی خداوند است» پس او هر انسانی را در برابر عملش جزا یا پاداش می‌دهد.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ﴿١١﴾

«و نابینا» یعنی: کسی که حس بینایی‌اش از بین رفته است «و بینا» یعنی: کسی که دارای نیروی بینایی است «برابر نیستند».

خداوند متعال در این آیه کافر را به شخص نابینا و مؤمن را به شخص بینا تشبیه کرده است.

وَلَا الظُّلْمَتُ وَلَا النُّورُ ﴿٢٠﴾

«و نه تاریکی ها و روشنایی» یعنی: تاریکی ها و روشنایی نیز برابر نیستند. پس باطل به تاریکی ها و حق، به نور تشبیه شده است.

وَلَا الظِّلُّ وَلَا الحُرُّوُ ﴿٢١﴾

«و نه سایه و باد گرم» یعنی: سایه خنکی که در آن گرمی و آزاری نیست، با آتشبادی که سوزان و آزارسان است، برابر نیستند. به قولی: مراد از سایه، ثواب و مراد از باد گرم، عذاب است. یا مراد از سایه، بهشت و مراد از باد گرم، دوزخ است.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَن فِي الْقُبُورِ ﴿٢٢﴾

«و زندگان و مردگان برابر نیستند» مؤمنان به زندگان و کافران به مردگان تشبیه شده‌اند. به قولی: این تمثیلی برای عالمان و جاهلان است. «همانا خدا هر که را بخواهد» از اولیای خویش، که ایشان را برای بهشت خویش آفریده و به طاعت خویش توفیق داده است «شنوا می گرداند» و پند و پیام خویش را به آنان می شنواند «و تو شنواننده کسانی که در گورهایند نیستی» یعنی: تو به کفاری که کفر دلهایشان را میرانده است، حقایق را نمی توانی بشنوانی. بدین گونه، خداوند جَلَّالٌ کفار را به مردگانی تشبیه کرد که در گور گمراهی و انکار خود مدفونند و به ندای حق و حقیقت هیچ پاسخی نمی دهند.

إِن أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ ﴿٢٣﴾

«تو جز هشداردهنده ای نیستی» یعنی: تو جز پیامبری هشدار دهنده نیستی و بر عهده تو جز بیم دهی و تبلیغ چیز دیگری نیست اما شنواندن همراه با پذیرش، کار تو نیست و تو قدرت و توانی نیز بر آن نداری زیرا هدایت و گمراهی فقط در اختیار خدای عزوجل است.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾

«هرآینه ما تو را به حق» یعنی: همراه با حق «مژده‌دهنده» برای اهل طاعت «و بیم‌دهنده» برای اهل معصیت «فرستادیم و هیچ امتی نیست مگر این که در آن هشداردهنده‌ای گذشته است» یعنی: هیچ امتی از امت‌های پیشین نبوده است مگر این که حق تعالی در آن هشداردهنده‌ای از پیامبران عليهم السلام برانگیخته که آنان را از فرجام شوم طغیان و کفران بیم می‌داده است.

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ﴿٢٥﴾

«و اگر تو را تکذیب کنند، قطعاً کسانی که پیش از آنها بودند» از امت‌های گذشته «نیز به تکذیب» پیامبران خویش «پرداختند، پیامبرانشان بدیشان بینات» یعنی: معجزات روشن و حجت‌های آشکار «و زبر» یعنی: صحیفه‌های نوشته شده، مانند صحف ابراهیم عليه السلام «و کتابهای روشنگر» مانند تورات و انجیل را «آوردند» به‌قولی: مراد از بینات: معجزات و مراد از زبر: کتابهایی است که حامل پند و اندرز است و مراد از کتاب و زبر: کتابها و صحیفه‌های الهی است که در آنها قوانین و برنامه‌ها و احکام تبیین شده است.

ثُمَّ أَخَذَتِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَتْ نَكِيرًا ﴿٢٦﴾

«آن‌گاه کافران را فروگرفتم» به عذاب، بعد از آن‌که پیامبران را تکذیب کردند «پس عقوبت من چگونه بود» یعنی: تو می‌دانی که کیفر من بر آنها چه قدر شدید بود؟.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَحُمْرٌ

مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾

«آیا ندیدی که خداوند از آسمان آبی را فرود آورد، سپس بدان میوه‌های رنگارنگ بیرون آوردیم؟» میوه‌هایی که بعضی از آنها سفیدرنگ، بعضی سرخ‌رنگ، بعضی

زردرنگ، بعضی سبزرنگ و بعضی سیاه‌رنگ است؛ مانند انار، سیب، انجیر، انگور و غیره «و از کوهها راههایی» و رگه‌هایی آفریدیم که مانند عروقاندر تن حیوان «سفید و سرخ رنگارنگ و سیاه در نهایت سیاهی» غریب: سیاه سیاهی است که رنگ آن شبیه رنگ کلاغ است. یعنی: از کوهها، راهها و رگه‌ها و انواع مختلفی به رنگهای گوناگون آفریدیم.

وَمِنَ النَّاسِ وَالْذَّوَابِ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ

اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿١٨﴾

«و از مردمان و جانوران و چهارپایان که رنگهای آنها همچنین گوناگون است» همچون اختلاف رنگها و گونه‌ها در میوه‌ها و کوهها، پدید آوردیم. دلیل این که خدای سبحان به اختلاف رنگها در این اشیا توجه داد، این است که این اختلاف، از بزرگترین ادله بر قدرت و صنع بدیع وی می‌باشد بدین جهت، حق تعالی اولا اختلاف رنگها در میوه‌های رویدنی، سپس در جمادات و بعد از آن در انسانها و حیوانات دیگر را ذکر کرد. «جز این نیست که از بندگان خدا فقط عالمانند که از او می‌ترسند» یعنی: از خدای سبحان فقط دانشوران و دانایان به وجود، اوصاف بزرگ و افعال زیبای وی‌اند که غایبانه می‌ترسند و هر کس از خدا عَلَّامٌ نترسد، او در واقع عالم و دانشور نیست پس هر کس به خدای عزوجل داناتر باشد، از وی ترسانتر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من ترسانترین شما از خدا و پرهیزکارترین شما برای او هستم». «بی‌گمان خدا غالب آمرزنده است» پس نافرمانان را سرکوب و اهل طاعت را شامل مغفرت خویش قرار می‌دهد.

مراد از علم در این آیه کریمه: علم تجربی و علم کونی به کیفیت اختلاف رنگها و مانند آن از مظاهر قدرت خداوند عَلَّامٌ است و مراد از علما نیز، علمای دانا به علوم طبیعی و زیستی و رازهای کاینات‌اند زیرا ترس و پروای کسی که این علوم و اسرار و معارف را - در حالی که مؤمن است - بداند، بزرگتر از ترس دیگران از خداوند عَلَّامٌ است بدین جهت، ما در عصر حاضر که عصر انکشاف علوم و معارف طبیعی است،

دانشمندان بسیاری را که در عرصه این علوم تبحر دارند، مشاهده می‌کنیم که به‌سوی دین خداوند جَلَّ جَلَالُهُ روی آورده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «عالم به خدای رحمان کسی است که چیزی را با او شریک نیاورده، حلال او را حلال و حرام او را حرام بشناسد، سفارش‌های وی را رعایت کند و یقین داشته باشد که با پروردگار خود دیدار خواهد کرد و در قبال عمل خویش مورد محاسبه قرار خواهد گرفت». حسن بصری رضی الله عنه گفته است: «عالم کسی است که از پروردگار رحمان غایبانه بترسد و به اموری راغب و مایل باشد که خداوند متعال در آن رغبت دارد و از اموری که خدای سبحان از آنها ناراضی است، اعراض کند. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد». سعید بن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «ترس از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ عبارت است از آن چیزی که میان تو و نافرمانی وی حایل گردد». امام مالک رضی الله عنه می‌گوید: «علم، به بسیاری روایت نیست بلکه علم نوری است که خداوند متعال آن را در قلب قرار می‌دهد». سفیان ثوری رضی الله عنه می‌گوید: «نیکان می‌گفتند: علما سه دسته‌اند؛ عالمی است به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به امر وی داناست، عالمی است به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به خود خداوند جَلَّ جَلَالُهُ دانا نیست اما عالم به خدا جَلَّ جَلَالُهُ و به امر وی، کسی است که از خدای عزوجل می‌ترسد و حدود و فرایض وی را می‌داند. و عالم به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به امر وی دانا نیست، عالمی است که از خدای عزوجل می‌ترسد ولی حدود و فرایض وی را نمی‌داند. و عالم به امر خداوند جَلَّ جَلَالُهُ که به خود خداوند دانا نیست، کسی است که حدود و فرایض را می‌داند اما از خدای عزوجل نمی‌ترسد».

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾

«بی‌گمان کسانی که کتاب خدا را تلاوت می‌کنند» یعنی: بر تلاوت قرآن کریم استمرار ورزیده و بر آن مداومت می‌ورزند «و نماز را برپا داشته‌اند» در اوقات آن و با رعایت کامل ارکان و اذکار آن «و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، پنهان و آشکارا

انفاق کرده‌اند» این تعبیر، انگیزه‌بخش انفاق و بخشش مال به هرگونه‌ای است که میسر شد؛ اگر انفاق به‌طور پنهانی میسر شد، بهتر است، در غیر آن انفاق آشکار نیز خوب است و این گمان شخص که مبادا در آن ریا داخل شود، نباید او را از انفاق بازدارد. آری! اینان: «امید به تجارتی بسته‌اند که هرگز زوال نمی‌پذیرد» که این تجارت، همانا دریافت ثواب و پاداش طاعتشان است، تجارتی که هرگز کساد نمی‌شود و از بین نمی‌رود. ابن‌کثیر از قتاده نقل می‌کند که فرمود: «این آیه، آیه قاریان دانا به کتاب خداوند جَلَّالٌ و عامل به آن است».

لِيُؤْفِقَهُمْ أَجْرَهُمْ وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

«تا پاداشهایشان را به تمام و کمال به ایشان پردازد» یعنی: این تجارتشان هرگز کساد نمی‌شود و از رونق نمی‌افتد، به‌خاطر این که خداوند جَلَّالٌ پاداشهای اعمال شایسته ایشان را به تمام و کمال به ایشان می‌پردازد «و از فضل خود به آنان بیفزاید» یعنی: با افزودن بر پاداش اعمالشان، به ایشان فضل و منت می‌نهد «چراکه او آمرزگار» گناهانشان «و قدردان» اعمال اندک ایشان «است».

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾

«و آنچه از کتاب» یعنی: از قرآن «به‌سوی تو وحی کرده‌ایم، خود حق و تصدیق‌کننده کتابهای پیش از آن است» یعنی: قرآن با کتابهای پیشین آسمانی همخوان و موافق است «قطعا خدا نسبت به بندگانش آگاه بیناست» یعنی: حق تعالی به تمام امورشان آگاه و محیط و به کسانی از بندگانش که شایستگی برتری بر دیگران را دارند، بیناست بدین جهت پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بر تمام بشر برتری داد و باز برخی از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را به درجاتی بر برخی دیگر برتری عنایت فرمود و در این میان، جایگاه و منزلت سرور ما حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است را فوق همه ایشان (صلوت الله و سلامه علیهم اجمعین) گردانید.

ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ
بِالْخَيْرَاتِ يُؤْتِنِ اللَّهُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾

«سپس این کتاب» یعنی: قرآن «را به آن بندگان خود که آنان را برگزیده بودیم» از این امت «به میراث دادیم» یعنی: ای محمد ﷺ! ما به این امر که قرآنی را که بر تو فرستاده‌ایم به علمای امت میراث دهیم، حکم کرده‌ایم و آن را مقدر ساخته‌ایم و در ضمن این قرآن، تمام کتابهای آسمانی دیگر را نیز به آنان میراث داده‌ایم زیرا این کتاب، تصدیق کننده و نگهبان همه کتب آسمانی پیشین است.

آری! شکی نیست که خداوند متعال علمای این امت را - از صحابه گرفته تا کسانی که بعد از آنان آمده‌اند و خواهند آمد - بر سایر بندگان، شرف، منزلت و برتری عنایت کرده است و امت ما را امت برگزیده و میانه‌ای گردانیده است تا بر همه مردم جهان گواه و رهبر باشند و آنان را به این شرف که امت بهترین انبیا و سرور و سالار اولاد آدم قرارشان داده، اکرام نموده و گرامی داشته است.

آن‌گاه حق تعالی این امت را به سه دسته تقسیم کرده و می‌فرماید: «پس برخی از آنان بر نفس خود ستمکار و برخی از آنان میانه‌رو و برخی از آنان به اذن الله به‌سوی نیکی‌ها پیشگامند» مقاتل می‌گوید: «ستمگران بر نفس خود: مرتکبان گناهان کبیره از اهل توحیداند. میانه‌روان: کسانی هستند که مرتکب گناه کبیره‌ای نگردیده‌اند و سبقت‌کنندگان و پیشتازان: کسانی هستند که به‌سوی اعمال شایسته پیشی گرفته‌اند. شکی نیست که ستمکار بر نفس خود، از ادای واجبات و تکالیف خویش کوتاهی می‌کند، یا مرتکب محرمات می‌گردد. میانه‌رو، در کار دین میانه‌روی اختیار کرده و به جانب افراط و تفریط میل نمی‌کند و او از اهل بهشت است. اما پیشتاز و پیشی‌گیرنده کسی است که از دیگران در امور دین سبقت گرفته و او بهترین این سه گروه می‌باشد». ابن‌کثیر می‌گوید: «ستمگر بر نفس خویش: کسی است که برخی از واجبات را فرو گذاشته و برخی از محرمات را مرتکب می‌گردد. میانه‌رو: کسی است که واجبات را انجام داده و محرمات را ترک می‌کند و گاهی برخی از مستحبات را ترک کرده و برخی از مکروهات را انجام می‌دهد. سابق الی الخیرات: کسی است که واجبات و

مستحبات را به جا آورده و محرمات و مکروهات و حتی بعضی از مباحات را نیز ترک می‌کند». نسفی می‌گوید: «ظالمان را در اول ذکر کرد زیرا آنان اکثریت هستند، بعد از آنان میانه‌روان از نظر تعداد بیشتراند اما پیشگامان از هر دو گروه فوق‌کمتربند و در اقلیت قرار دارند لذا در آخر ذکر شده‌اند».

«این» گزینش و میراث دادن کتاب، یا این سبقت‌گرفتن و پیشتازی به سوی اعمال خیر «همانا فضل بزرگ است» در حدیث شریف به روایت ابودرداء[ؓ] آمده است که

رسول خدا^ﷺ فرمودند: «خداوند^ﷻ فرموده است: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ

عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ، وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ يُذِنُ اللَّهُ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ

الْكَبِيرُ﴾: اما کسانی که سبقت گرفته‌اند، ایشان بدون حساب به بهشت درمی‌آیند.

کسانی که میانه‌روی پیشه کرده‌اند، به حسابی آسان مورد محاسبه قرار می‌گیرند و

کسانی که بر نفسهای خود ستم کرده‌اند، در درازای محشر بازداشته می‌شوند و

همانانند که خدای عزوجل کوتاهی و قصور آنان را با رحمت خویش تلافی می‌نماید

و همانانند که می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ﴾^۱.

جَنَّتْ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّونَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾

«بهشتهای عدن که به آنها وارد می‌شوند» این وعده‌ای است به پیشگامان به سوی

نیکویی‌ها، یا وعده‌ای است به تمام برگزیدگان - یعنی مجموعه این امت از هر سه

گروه یاد شده - زیرا گروه اول - یعنی ستمگران بر خود - بعد از آن‌که از گناه خویش

پاکسازی شوند، به بهشت عدن وارد می‌شوند. گروه دوم - یعنی میانه‌روان - بعد از

آن‌که با آنان حسابی سهل و آسان انجام گیرد، به آن وارد می‌شوند. و گروه سوم - یعنی

پیشگامان - بی حساب و عذابی به آن وارد می‌شوند. بهشت عدن: یعنی بهشت

همیشگی‌ای که در آن جاودانه ماندگاراند «در آنجا با دستبندهایی از طلا و مروارید

زیور داده می‌شوند و جامه‌شان در آنجا ابریشم است» تفسیر نظیر این بخش از آیه،

^۱ نگاه کنید به آیه (۳۴) از همین سوره.

به طور مفصل در سوره «حج/۲۳» گذشت. در حدیث شریف آمده است: «هر کس در دنیا ابریشم بپوشد، در آخرت آن را نمی پوشد». آن گاه خطاب به مؤمنان فرمودند: «این ابریشم در دنیا برای کفار و در آخرت برای شماست».

شکی نیست که علما سزاوارترین و شادمان ترین مردم به این نعمت و این رحمت اند. چنان که در حدیث شریف به روایت احمد، ابوداؤد، ترمذی و ابن ماجه آمده است: مردی از اهل مدینه به دمشق نزد ابودرداء رضی الله عنه رفت، ابودرداء رضی الله عنه به وی فرمود: ای برادر! چه چیزی تو را به اینجا آورده است؟ آن مرد گفت: مرا حدیثی به اینجا آورده که آگاهی یافته ام شما آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کنید. ابودرداء رضی الله عنه فرمود: آیا برای تجارتی نیامده ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا برای نیاز دیگری نیامده ای؟ گفت: خیر! فرمود: آیا - جز به طلب این حدیث - برای هیچ کار دیگری نیامده ای؟ گفت: خیر! آن گاه ابودرداء رضی الله عنه فرمود: اینک بشنو؛ من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که فرمودند: «من سلک طریقاً یطلب فیها علماً سلک الله تعالی به طریقاً إلى الجنة وإن الملائكة لتضع أجنحتها رضا لطالب العلم وإنه لیستغفر للعالم من فی السموات والأرض حتی الحیتان فی الماء. فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر الكواكب. إن العلماء هم ورثة الأنبياء وإن الأنبياء لم یورثوا دیناراً ولا درهما وإنما ورثوا العلم، فمن أخذ به أخذ بحظ وافر: هر کس به راهی در پی علمی برود، خداوند متعال او را در راهی که به سوی بهشت منتهی می شود می برد، بی گمان فرشتگان بالهای خود را از روی خشنودی از طالب علم، می گسترند و همه کسانی که در آسمانها و زمین اند - حتی ماهی ها در آب - برای عالم آمرزش می خواهند و فضیلت عالم بر عابد همچون برتری ماه بر سایر ستارگان است، بی گمان علما ورثه انبیاء اند و انبیا دینار و درهمی را به ارث نگذاشته اند بلکه فقط علم را به میراث گذاشته اند پس هر کس آن را بگیرد، قطعاً بهره و افری را برگرفته است».

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾

«و گفتند» بهشتیان آن گاه که در باغ های عدن مستقر می شوند: «همه ستایشها خدایی را که اندوه» بدیها و گناهان، بیم نپذیرفته شدن طاعات و اندوه هول و هراسهای روز

قیامت «را از ما دور کرد» به قولی مراد این است: از ما نگرانی و اندیشه تأمین مخارج و هزینه‌های زندگی را دور کرد. زجاج می‌گوید: «خداوند ﷻ همه اندوه‌ها و نگرانی‌ها را از بهشتیان دور می‌کند، چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معاششان ارتباط داشته باشد و چه نگرانی‌ها و اندوه‌هایی که به امر معادشان مربوط باشد. پس اهل ایمان پیوسته از عذاب خداوند ﷻ در ترس و هراس به سر می‌برند و در همه حال از عاقبت و خاتمه بد بیمناک و از این امر دل‌نگرانند که آیا اعمالشان پذیرفته می‌شود یا خیر؟ که این نگرانی‌ها، دغدغه‌ها و اندوه‌هایشان تا آن‌گاه که به بهشت وارد نشوند، از بین نمی‌رود. ولی در حدیث شریف آمده است: «بر اهل لاله‌الاله‌الله هیچ وحشتی نیست: نه در مرگ، نه در قبر و نه در رستاخیز، گویی من به سویشان در هنگام بانگ (رستاخیز) - در آن حال که از سرهای خود خاک قبرها را می‌افشانند - می‌نگرم که می‌گویند: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ﴾».

«به راستی پروردگار ما آمرزگار» است بر کسانی که او را نافرمانی کرده، سپس با توبه به‌سویش بازگشته‌اند «قدردان است» برای کسانی که او را اطاعت می‌کنند لذا گناهان بسیارشان را می‌آمرزد و نیکی‌های اندکشان را ارج می‌گذارد.

﴿الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمَقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ﴾ (۲۵)

«همان خدایی که ما را از فضل خویش به اقامتگاه جاودان فرود آورد» دارالمقامه: اقامتگاهی که در آن - به عنوان فضل و رحمتی از سوی خدای منان - جاودانه ماندگارند و هرگز از آن انتقال داده نمی‌شوند. آری! هرگز اعمال شایسته نمی‌تواند مابه‌ازاء این همه فضل و امتیاز تلقی شود چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هرگز کسی از شما را عملش به بهشت وارد نمی‌کند». اصحاب گفتند: حتی شما را نیز یا رسول الله؟ فرمودند: «حتی مرا نیز مگر این که خداوند متعال مرا به رحمت و فضلی از جانب خویش درپوشاند». «در اینجا هیچ رنجی» و خستگی و مشقتی «به ما نمی‌رسد و در اینجا به ما هیچ درماندگی‌ای

نمی‌رسد» درماندگی‌ای که حاصل خستگی و سختی و رنج و زحمت باشد. آری! در بهشت همه رنجها و خستگی‌ها از تن و روح بهشتیان زدوده می‌شود. بیهقی و ابن‌ابی‌حاتم از عبدالله بن‌ابی‌أوفی در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده‌اند: «مردی به رسول‌خدا ﷺ گفت: یا رسول‌الله! به راستی خواب از جمله چیزهایی است که خداوند ﷻ به وسیله آن به ما در دنیا آرامش می‌بخشد پس آیا در بهشت نیز خواب هست؟ رسول‌خدا ﷺ فرمودند: خیر! زیرا خواب شریک مرگ است و در بهشت مرگی نیست. آن مرد پرسید: پس راحتی و آرامش اهل بهشت در چیست؟ این سؤال بر رسول‌خدا ﷺ بزرگ آمد و فرمودند: آخر در آنجا هیچ خستگی‌ای نیست، تمام کار بهشتیان آسایش و راحتی است». همان بود که این آیه نازل شد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوْتُورًا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ ﴿٣٦﴾

«و کسانی که کافر شده‌اند، برای آنان آتش دوزخ است، نه بر آنان» به مرگ «حکم شود تا بمیرند» به مرگی دیگر جز مرگ دنیا تا از عذاب راحت گردند «و نه عذاب آن از آنها سبک ساخته می‌شود» بلکه پیوسته در عذاب دوزخ قرار دارند و هرگاه که پوست بدنشان در آتش سوخته شود، خداوند ﷻ پوستهای دیگری را بر تنشان می‌پوشاند تا عذاب را بچشند چنان‌که در آیه دیگری آمده است. «هر کفوری را چنین کیفر می‌دهیم» یعنی: هر کسی را که در کفر و ناسپاسی و انکار حق زیاده‌روی کند، همانند این جزای بسیار زشت و وحشتناک، کیفر می‌دهیم. در حدیث شریف آمده‌است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «أما أهل النار الذين هم أهلها فلا يموتون فيها ولا يحيون: اما همان دوزخیانی که اهالی آن هستند «و در آن جاودانند» پس نه در آن می‌میرند و نه زنده می‌شوند».

وَهُمْ يَصْطَرِّحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَدَقَاتٍ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾

«و آنان» یعنی: دوزخیان «در آنجا فریاد بر می آورند» یعنی: در دوزخ فریاد و استغاثه می کنند در حالی که با صدای بلند چنین فریاد بر می دارند که: «پروردگارا! ما را بیرون بیاور» از دوزخ و ما را به دنیا برگردان «تا غیر از آنچه می کردیم» از شرک و معاصی «کار شایسته کنیم» پس ایمان را به جای کفری که بر آن بوده ایم و طاعت را به جای معصیت قرار دهیم! اما ما در پاسخشان می گوئیم: «مگر به شما چندان عمر ندادیم که در آن هر که پندپذیری خواهد، پندپذیر شود» یعنی: آیا شما را آن قدر عمر ندادیم که هر کس بخواهد پند و عبرت گیرد، آن فرصت برای پند گرفتن وی کافی است. به قولی: این سن، سن رشد، یعنی هجده سالگی است. نسفی می گوید: «این معنی هر سنی را که مکلف در آن به اصلاح خود قادر است، در بر می گیرد هر چند که این عمر کوتاه باشد». مگر باید گفت: سرزنش و توبیخ کسی که عمری طولانی می کند، بر کفرش بزرگتر است چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «در حقیقت خداوند جل جلاله به بنده ای که او را تا شصت یا هفتاد سالگی زنده نگه داشته، عذر را نمایانده است، در حقیقت خداوند متعال به وی عذر را نمایانده است». یعنی: حجت را بر وی تمام کرده است.

«و آیا هشداردهنده به سوی شما نیامد؟» جمهور مفسران برآنند که: مراد از این هشداردهنده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اند. به قولی: مراد از آن، موی سفید است «پس بچشید» عذاب جهنم را، شما که عبرت نگرفتید و پند نپذیرفتید «زیرا برای ستمکاران هیچ یاری دهنده ای نیست» که آنها را از عذاب خداوند جل جلاله بازداشته و میان آنها و عذاب حق تعالی حایل و مانع گردد.

إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

«بی گمان خدا، دانای غیب آسمانها و زمین است» یعنی: او هر امر نهانی ای را در آسمانها و زمین می داند و از جمله این اعمال شما را و هیچ کار پنهانی ای بر وی مخفی

نمی ماند پس می داند که اگر شما را به سوی دنیا هم برگرداند، شما کار شایسته نمی کنید. چنان که در آیه دیگری می فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوْا لَعَادُوْا لِمَا نُهُوْا عَنْهُ﴾ : (اگر آنها به دنیا هم برگردانیده شوند، یقیناً به آنچه که از آن نهی شده بودند، برمی گردند) (انعام/۲۸). «هرآینه او به راز سینه ها داناست» پس وقتی حق تعالی راز سینه ها را بداند، قطعاً و به طریق اولی رازهای دیگر را که فروتر از آن هستند، می داند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ۖ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ۖ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرَهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٢٩﴾

«اوست آن کس که شما را در زمین جانشینان گردانید» یعنی: شما را امتی جانشین و پی آیند امت قبلی گردانیده و کلیدهای تصرف در زمین خویش را به شما سپرد و شما را بر آنچه که در زمین است مسلط کرد تا او را با یکتاپرستی و طاعت شکر گزارید. قتاده در معنی آن می گوید: «شما را امتی پس از امتی و نسلی پس از نسلی جانشین قرار داد». «پس هر کس کفر ورزد» از شما و این نعمت ها را ناسپاسی کند «کفرش به زیان اوست» و این زیان از خود وی به دیگران تجاوز نمی کند «وکافران را کفرشان نزد پروردگارشان جز مقت نمی افزاید» مقت: خشم و بغض و نفرت است. «و کافران را کفرشان غیر از زیان» یعنی: کاستی و هلاکت «چیزی نمی افزاید».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ نَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَمَنْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ ۚ بَلْ إِنَّ يَعْدُوْنَ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾

«بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «شریکان مقرر کرده خود را که به جای خدا می پرستید» و آنان را به عنوان خدایان خویش گرفته و جز خدا عز وجل می پرستید «به من نشان دهید که چه چیزی از زمین را آفریده اند» که شما به خاطر آن، آنها را به پرستش گرفته اید؟ «یا مگر آنان در کار آسمانها شرکتی داشته اند؟» یعنی: یا مگر برای آنان همراه با خداوند عز وجل در آفرینش آسمانها، یا در فرمانروایی، یا در تصرف در

آنها مشارکتی است تا با این مشارکت، سزاوار شرکت در الوهیت شده باشند؟ «یا مگر به آنان کتابی داده‌ایم» درباره این شرکت و آن نامه و کتاب گویای این امر است که ما شرکایی برگرفته‌ایم؟ «پس آنان بر حجتی از آن» کتاب «قرار دارند؟». مقاتل در معنی آن می‌گوید: «آیا به کفار مکه کتابی داده‌ایم که بر مبنای آن کتاب، آنها بر این که با خدا عز وجل شریکی وجود دارد، حجتی دارند؟» «بلکه حق این است که ستمکاران جز فریب به یک‌دیگر وعده‌ای نمی‌دهند» یعنی: هیچ یک از موارد یادشده واقعیت ندارد بلکه رؤسا و رهبران گمراه، فقط به اتباع و پیروان خویش، وعده‌های فریبنده‌ای داده و آنها را با آن وعده‌ها گول می‌زنند و آن وعده‌ها را برایشان می‌آریند در حالی که آن وعده‌ها همه دروغهای بی‌اساسی است که هیچ حقیقتی ندارد. آن وعده‌ها عبارت از این سخنشان به پیروانشان است که: خدایان به شما نفع رسانده، شما را به خدا عز وجل نزدیک می‌سازند و برای شما نزد او شفاعت می‌کنند.

❖ **إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا**

عَفُورًا ﴿٤١﴾

«همانا خداوند آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد تا از جای خود نیفتند» این عبارت مستقل مستأنفه‌ای برای بیان قدرت خدای سبحان و صنع بدیع وی است، بعد از آن که ضعف بتان و عدم قدرت آنها بر کاری بیان گردید «و اگر بلغزند» آسمانها و زمین «هیچ کس بعد از الله آنها را نگاه نمی‌دارد» یعنی: اگر زوال و اضطراب و انتقال آسمانها و زمین از جاهای آنها مقدر شود، هیچ کس غیر از خداوند عز وجل بر نگاه داشتن آنها قادر نیست. این آیه کریمه به نظام جاذبه اشاره دارد و این که زمین همچون غیر خود از خورشید و ماه و سیارات دیگری که در مدارهای خاص خویش حرکت می‌کنند، کره‌ای است که در فضا شناور می‌باشد. و این یکی از آیات معجز قرآن کریم در بعد علم نجوم است «بی‌گمان او بردبار آمرزگار است» یعنی: سبب نگاهداشتن آسمانها و زمین و اداره آنها به گونه‌ای که جابجا نشده و از مدارات خود منحرف

نگردند و نیفتند، این است که حق تعالی به رغم این که بندگانش را می‌بیند که به او کفر می‌ورزند و عصیان پیشه می‌کنند اما به آنان بردبار آمرزگار است.

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَّيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنَ الْإِحْدَىٰ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا
نُفُورًا ﴿٤٤﴾

«و با سخت‌ترین سوگندهای خود» و با نهایت توان و تلاش خود «به الله سوگند خوردند که اگر بیم‌دهنده‌ای برای آنان بیاید، قطعاً از هر یک از امت‌های دیگر» یعنی: از تمام امت‌هایی که پیامبران عليه‌السلام به سویشان فرستاده شده‌اند «راه‌یافته‌تر خواهند شد» مراد قبیله قریش‌اند که قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به مضمون یادشده سوگندهایی محکم خوردند، هنگامی که به آنان خبر می‌رسید که اهل کتاب پیامبرانشان را تکذیب کرده‌اند زیرا اعراب در آرزوی آن بودند که از میان آنها نیز پیامبری به رسالت برانگیخته شود چنان‌که در میان بنی‌اسرائیل پیامبرانی برانگیخته می‌شدند «ولی چون بیم‌دهنده‌ای برایشان آمد» یعنی: چون همان چیزی که در آرزوی آن بودند، به‌نزدشان آمد و او رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که شریف‌ترین هشداردهنده و بزرگوارترین و گرامی‌ترین فرستاده حق است و در عین حال او از خودشان نیز می‌باشد؛ «در حق آنان نیفزود» آمدن وی «جز رمیدن را» از وی و گریز و دوری و نفرت را از اجابت وی.

ابن‌ابی‌حاتم از هلال در بیان سبب نزول روایت کرده است که گفت: به من خبر رسیده است که قریش قبل از بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌گفتند؛ اگر خداوند جل جلاله از میان ما پیامبری را مبعوث گرداند، هیچ امتی از امت‌ها از ما فرمان‌پذیرتر برای خالق خویش، حرف‌شنوتر برای پیامبر خویش و متمسک‌تر به کتاب وی نخواهد بود. پس خداوند متعال این آیه را بر اساس آن نازل فرمود.

اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾

«به سبب استکبار در زمین» یعنی: آنها به این سبب از محمد ﷺ نرمیدند و رسالت وی را تکذیب نکردند که به کذب وی معتقد باشند بلکه این کار را از سر استکبار و گردنکشی از این که پیروان او باشند و نیز به انگیزه استمرار ورزیدن در فساد، انجام دادند (و) به سبب «مکر زشت» یعنی: به سبب نیرنگ و بداندیشی. مکر: نیرنگ، فریب و عمل زشت است «و مکر بد جز بر صاحبش فرود نمی آید» یعنی: عاقبت بد، به کسی فرود می آید که بداندیشی کرده است، قبل از آن که بر کسی فرود آید که در حق وی بداندیشی و بدسگالی شده است. در حدیث شریف آمده است: «مکر، فریب و خیانت، از اخلاق مؤمن نیست». «پس آیا جز سنت پیشینیان را انتظار می برند» یعنی: آیا جز سنت خداوند ﷻ درباره پیشینیان را انتظار می برند که بر اینان نیز عذاب فرود آید چنان که بر امتهای پیشین فرود آمد؟ آن گاه که انبیای خویش را تکذیب کرده و علیه ایشان - به کشتن، یا اخراج و تبعید - برنامه ریزیهای خائنانه و توطئه چینیهای ظالمانه کردند «و هرگز برای سنت الهی تبدیلی نمی یابی» یعنی: هیچ کس قادر نیست تا سنت خداوند ﷻ در فرود آوردن عذاب را - که بر امتهای تکذیب کننده مقدر کرده و بنا نهاده است - تغییر داده و چیز دیگری غیر از آن را جانشین آن گرداند «و هرگز برای سنت الله تغییری نمی یابی» که سنت و آیین الهی بر عذاب آنان متحول گشته و تغییر کند و او عذاب را از آنان دفع کرده و آن را بر غیرشان فرود آورد.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَكُنُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِن شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

«آیا در زمین سیروسفر نکرده اند تا فرجام کار کسانی را که پیش از آنان بودند بنگرند» و ببینند که ما بر عاد، ثمود، مدین و امثالشان - آن گاه که پیامبران ما ﷺ را تکذیب کردند - چه عذابهایی نازل کردیم؟ تا آثار عذابی را که ما بر آنان فرود آورده ایم، بنگرند و در نتیجه بدانند که این امر سنت تغییرناپذیر ما در مورد

تکذیب‌کنندگان است؟ ای محمد ﷺ! قومت در سفرهای خود به سوی شام و غیر آن، به آن مناطق عذاب‌شده رفته و حتما آثار عذاب شدگان را که هنوز در دیارشان موجود و نشانه‌های آن در مساکنشان مشهود است، نگریسته‌اند پس چرا از مشاهده کشتارگاههای ستمگران، اندیشه نمی‌کنند؟ و چرا از روبرو شدن به سرنوشتی نظیر آن، بیم ندارند؟ «و» حال آن‌که این گروههای عذاب‌شده «از آنان نیرومندتر بودند» یعنی: از اهالی مکه عمرهای طولانی‌تر و سرمایه‌های فزونتری داشته و در هیکل و اندام خود نیز تنومندتر بودند «و هرگز نیست که هیچ چیز - نه در آسمانها و نه در زمین - خدا را عاجز کند» یعنی: هیچ چیز در محدوده آسمان و زمین نمی‌تواند از حیطة قدرت خداوند ﷻ بگریزد چنانچه او بخواهد آن‌را به عذاب فروگیرد؛ «چراکه او همواره دانای تواناست» لذا چیزی از او پنهان نمی‌ماند و هیچ‌کاری بر او دشوار نیست.

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَا كِنَّ يُؤَخِّرُهُم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَأَبَىٰ اللَّهُ كَانَ بَعِيدًا ۝٤٥

«و اگر خدا مردم را به سزای آنچه کرده‌اند» از گناهان و به کیفر کار و کردار غلطشان «گرفتار می‌کرد، هیچ جانوری را» که در زمین می‌جنبد و حرکت می‌کند «بر پشت زمین باقی نمی‌گذاشت» فرزندان آدم را به سبب گناهانشان و غیر آنان را به سبب شومی گناهان بنی‌آدم. به قولی: مراد از «دابه: جانداران» در اینجا فقط انسانها هستند نه غیر آنان از جانداران «ولی آنان را تا میعادى معین مهلت می‌دهد» که آن میعاد، روز قیامت است. «و چون میعادشان فرا رسد، بی‌گمان خدا به بندگانش بیناست» یعنی: هم به کسانی از آنان که سزاوار ثواب‌اند و هم به کسانی که سزاوار عذاب‌اند، بینا و آگاه است لذا هر کس را مطابق حالش جزایی مناسب می‌دهد.

﴿سوره یس﴾

مکی است و دارای (۸۳) آیه است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لوددت أنها فی قلب کل إنسان من أمتی: همانا دوست داشتم که سوره یس در قلب هر انسانی از امت من می‌بود». یعنی: هر یک از افراد امت من آن را حفظ می‌داشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «یس را بر مردگانتان بخوانید». بدین جهت، ابن کثیر به نقل از برخی علما می‌گوید: «از ویژگی‌های این سوره یکی این است که در هیچ کار دشواری خوانده نمی‌شود، جز این که خداوند جل جلاله آن کار را آسان می‌کند لذا قرائت آن در نزد فرد محتضر نیز سبب نزول رحمت و برکت گردیده و بیرون آمدن روح را بر وی آسان می‌کند. والله اعلم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قرأ یس فی لیلۃ ابتغاء وجه الله عزوجل غفر له: هر کس یس را در شبی به طلب رضای خدای عزوجل بخواند، بر وی آمرزیده شده است».

یس ۱

خوانده می‌شود: «یا، سین» به مد یا و اظهار نون ساکنه، یا به ادغام نون سین در واوی که بعد از آن است. سخن در باب حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت اما از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «یس: یعنی ای انسان!».

وَأَلْقُرْآنَ الْحَکِیمِ ۲

«سوگند به قرآن حکیم» واو در: (والقرآن...) واو قسم است. یعنی: خداوند متعال برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم به قرآن حکمت‌آموز که مملو از حکمت است سوگند می‌خورد که: «قطعا او از پیامبران است» (آیه بعد). یا «حکیم» به معنای محکم است. یعنی: سوگند به قرآنی که با لفظ و بیان متین و معانی بدیع خویش محکم و استوار می‌باشد که محمد صلی الله علیه و آله و سلم

فرستاده‌ای از نزد الله ﷻ است. هدف از این سوگند این است تا کسی در این حقیقت که آن حضرت ﷺ فرستاده خداوند ﷻ هستند، شک نکند.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه تا ده آیه بعد، هنگامی نازل شد که جمعی از قریش - که از قرائت سوره «سجده» از سوی رسول خدا ﷺ ناراحت شده بودند - خواستند تا آن حضرت ﷺ را دستگیر و زندانی کنند اما تا رفتند که این نقشه خود را عملی کنند، دستهایشان بر گردنهایشان بسته شد و هر کاری می‌کردند از گردنهایشان جدا نمی‌گشت، بناچار به آن حضرت ﷺ روی آورده و با التماس گفتند: ای محمد ﷺ! تو را به خدا و به پیوند رحمی که میان ما و تو وجود دارد، سوگند می‌دهیم که برای ما کاری بکن! همان بود که رسول خدا ﷺ دعا کردند آن‌گاه دستهایشان به حال عادی برگشت.

إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾

آری! سوگند به قرآن حکیم که: «قطعاً تو» ای محمد ﷺ «از پیامبرانی» این جمله «مقسم علیه» است. یعنی: سوگند به قرآن حکیم که در رسالت تو هیچ شکی نیست. این آیه ردی قاطع بر پندار کفاری است که منکر رسالت آن حضرت ﷺ بوده و می‌گفتند: تو فرستاده خداوند ﷻ نیستی.

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾

آری! قطعاً تو از جمله پیامبران علیهم‌السلام هستی: «بر صراطی مستقیم» صراط مستقیم: راه راستی است که در آن هیچ کجی و پیچیدگی‌ای نباشد بلکه مستقیماً رهرو را به مطلوب وی برساند. یعنی: ای محمد ﷺ! تو بر راه و روشی مستقیم، محکم و استوار یعنی بر راه و روش همان پیامبرانی هستی که قبل از تو در گذشته‌اند.

تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾

«تنزیل عزیز رحیم است» یعنی: قرآن، این راه مستقیم و برنامه استواری که تو بر آن قرار داری؛ فروفرستاده خدای پیروزمندی است که در ملکش غالب و بر خلقش مهربان است.

لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾

«تا قومی را که پدرانشان بیم داده نشده‌اند بیم دهی» یعنی: تو را به این منظور فرستاده‌ایم تا قومی را بیم دهی که پدران نزدیکشان قبلاً با رسالت الهی‌ای بیم داده نشده بودند زیرا قبل از بعثت، زمان «فترت»؛ یعنی دوران انقطاع رسالت به‌درازا کشید و پس از بعثت عیسی علیه السلام، دیرزمانی بود که دیگر پیامبری فرستاده نشده بود «پس آنان» به سبب عدم ارسال پیامبری به‌سویشان «غافلند» از رشد و هدایت و از احکام و برنامه‌های الهی. هرچند مخاطب این آیه اعراب هستند ولی ذکر آنان که بخشی از بشر هستند، با عام بودن رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله منافاتی ندارد چنان‌که درباره عام بودن رسالت ایشان، آیات و احادیث متواتر بسیاری آمده است از جمله این حدیث شریف: «... در گذشته یک پیامبر مخصوصاً به‌سوی قوم خویش فرستاده می‌شد اما من به‌سوی عامه مردم مبعوث گردیده‌ام».

لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾

«به‌راستی که بر بیشترشان قول ثابت شد» یعنی: حکم و وعده عذاب بر بیشتر مردم مکه، یا بر بیشتر کفار عرب لازم شد. البته آنان کسانی بودند که بر کفر مرده و در طول مدت حیات خویش، بر آن اصرار و پافشاری کرده‌اند «در نتیجه آنها ایمان نمی‌آورند» یعنی: حکم عذاب به این دلیل بر آنان لازم و واجب شد که خدای سبحان اصرار و استمرارشان را بر کفر تا دم مرگشان به علم ازلی خویش می‌دانست.

إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْيُنِهِمْ أَغْلًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾

«هرآینه ما در گردنهایشان طوقهایی نهاده‌ایم پس این» طوقها منتهی «به سوی چانه‌هایشان» است لذا آنها در چنین حالتی توان این را ندارند که گردنهایشان را به سوی چپ و راست بگردانند، یا آنها را خم کنند «به طوری که آنان سرهایشان را بالا نگاه داشته دیده فروهشته‌اند» یعنی: آنان به سبب این طوقها، بر فرود آوردن و حالت دادن به گردنهایشان قادر نیستند لذا سرهایشان همچنان بالا و نگاهشان رو به پایین است. به قولی معنی این است: در گردنهایشان غلهایی را قرار داده‌ایم که دستهایشان به آن غلها بسته شده است و چون این غلها بین دستها و گردنهایشان قرار دارد و محکم بسته است لذا آنها به حرکت دادن گردنهایشان قادر نیستند.

این مثلی است که خداوند ﷻ در امتناع آنها از قبول هدایت زده است. یعنی: وصف آنان در نپذیرفتن هدایت، همچون نپذیرفتن کسی است که در غل و قید قرار دارد و قادر به حرکت نیست. به قولی: آیه کریمه به گروهی اشاره دارد که در دوزخ بر گردنها و دستهایشان غل و زنجیر نهاده می‌شود.

همان گونه که در بیان سبب نزول آیات گذشت،^۱ علما روایت کرده‌اند که ابوجهل گفت: اگر محمد ﷺ را ببینم، با او چنین وچنان خواهم کرد! همان بود که خداوند متعال این آیه و مابعد آن را نازل کرد، بعد از آن مردم به او می‌گفتند: اینک این محمد است پس تهدید خود را در حق وی عملی کن! اما او می‌پرسید: او کجاست... او کجاست؟ و آن حضرت ﷺ را نمی‌دید.

وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾

«و ما پیش رویشان سدی و پشت سرشان هم سدی نهاده‌ایم» یعنی: آنان را با ایجاد موانعی، از ایمان آوردن بازداشته‌ایم پس نمی‌توانند از کفر به سوی ایمان بیرون آیند، همانند کسی که پیشاپیش و پشت سرش سدی نهاده باشند و او نتواند خود را از حصار آن سدها بیرون آورد. این سدها چیزی جز استکبار و گردنکشی و عنادشان از

^۱ نگاه، آیه «۲».

پذیرش و گردن نهادن در برابر حق نیست «باز بر آنان پرده‌ای افکنده‌ایم» یعنی: دیدگانشان را با پرده‌ای پوشانده‌ایم «در نتیجه آنان» به سبب این پرده «هیچ نمی‌توانند ببینند» یعنی: به دیدن راه هدایت قادر نبوده و از ایمان به رستخیز و معاد و از پذیرش برنامه‌های الهی در دنیا نیز کور شده‌اند.

این آیه نیز تمثیلی است بر مسدود بودن راه ایمان به روی آنان؛ زیرا خدای سبحان به علم ازلی خویش دانسته است که آنان تا دم مرگشان بر کفر اصرار و پافشاری می‌کنند. البته این علم ازلی الهی: مجرد شناخت قبلی وی است که عقلا و در واقعیت امر، اجباری در کار انسان به وجود نمی‌آورد و بنابراین، او را از ایمان آوردن باز نمی‌دارد.

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

«و برای آنان برابر است» یعنی: برای آن کفار یکسان است «چه بیمشان بدهی، چه بیمشان ندهی: ایمان نمی‌آورند» یعنی: هشدار دادن و هشدار ندادنت برایشان یکسان است و مادامی که آنها حق را نمی‌پذیرند و برای خدا عَلَّامٌ سِرِّ سر فرود نمی‌آورند، هشدار دادن به آنها سودی نمی‌رساند.

إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَوِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾

«تنها کسی را بیم می‌دهی» یعنی: بیم و هشدار دادنت تنها به کسی سود می‌رساند «که از ذکر» یعنی: از قرآن «پیروی کند و غائبانه» یعنی: در نهان «از خدای رحمان بترسد» هرچند که او را نمی‌بیند. پس بدان که: از هشدارهایت فقط کسانی بهره می‌برند که پیروی از قرآن عظیم و ترس از خداوند عَلَّامٌ سِرِّ هر دو در آنان جمع شود. «پس او را» که از قرآن پیروی می‌کند و غائبانه از خدای رحمان می‌ترسد «به آمرزش و پاداشی ارجمند» که همانا بهشت است «بشارت ده».

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٢﴾

«بی گمان ما میم که مردگان را زنده می سازیم» بعد از مرگشان در روز رستاخیز «و آنچه را پیش فرستاده اند می نویسیم» یعنی: آنچه را در دنیا از اعمال نیک و بد پیش فرستاده اند، در لوح محفوظ می نویسیم «و آثارشان را» یعنی: همچنان می نویسیم آنچه را که بعد از مرگ خود باقی گذاشته اند؛ از حسناتی که جریان آن پس از مرگ آنان قطع نمی شود و همیشه برای صاحب خود خیری جاری است؛ مانند کسی که سستی نیکو را بنیان می گذارد. یا معنی این است: ما بدیها و گناهانی را که پس از مرگ انجام دهنده خود باقی می ماند، می نویسیم. از آثار خیر: تدریس علم، تصنیف آن، وقف کردن به قصد قربت، آباد کردن مساجد، پلها و اماکن عام المنفعه است. و از آثار شر: بدعت آفرینی، بنیان گذاری ظلم و ستم و پدید آوردن اموری است که سبب زیان مردم شده و اهل جور و ستم به آن اقتدا می کنند. قول دیگر در معنای «آثارهم» این است: نقش قدمهایشان به سوی طاعت یا معصیت را می نویسیم. ابن کثیر در این معنی احادیثی را نقل کرده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت جابر بن عبد الله رضی الله عنه که فرمود: اماکن پیرامون مسجد النبی خالی شد و طایفه بنی سلمه که منازلشان از مسجد دور بود، با استفاده از این موقعیت خواستند تا به نزدیک مسجد نقل مکان کنند. پس این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به آنها فرمودند: «إِنَّهُ بَلَّغَنِي أَنَّكُمْ تَرِيدُونَ أَنْ تَتَنَقَّلُوا قَرَبَ الْمَسْجِدِ: به من خبر رسیده است که شما می خواهید به نزدیک مسجد نقل مکان کنید». گفتند: آری! این خبر درست است یا رسول الله! فرمودند: «یا بنی سلمه! دیارکم تکتب آثارکم، دیارکم تکتب آثارکم: ای بنی سلمه! در دیار خود باقی بمانید زیرا نقش قدمهایتان (به سوی مسجد، در زمره حسنات شما) نوشته می شود، در دیار خود باقی بمانید، زیرا نقش قدمهایتان (به سوی مسجد در زمره حسناتان) نوشته می شود». پس آنها بعد از این توصیه رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، منازل خود را ترک نکردند. به تأیید معنی اول نیز احادیثی روایت شده است. از جمله این حدیث شریف: «من سن فی الإسلام سنة حسنة کان له أجرها وأجر من عمل بها من بعده من غیر أن ینقص من أجورهم شیئا، ومن سن فی الإسلام سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من عمل بها من بعده

من غیر آن ینقص من أوزارهم شیئا: هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، مزد وی و مزد کسانی که بعد از وی به آن عمل کرده‌اند، برایش مسلم است، بی آن‌که از مزدهای آنان چیزی کم شود و هر کس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، گناه وی و گناه کسانی که بعد از وی به آن عمل کنند، برایش مسلم است، بی آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود). «و هر چیزی را» یعنی: همه چیز، اعم از اعمال بندگان و غیر آن را «در امامی مبین برشمرده‌ایم» یعنی: در کتابی که به آن اقتدا می‌شود و روشنگر همه چیز است، ثبت و ضبط کرده‌ایم. به قولی: مراد از «امام مبین» لوح محفوظ، و به قولی: نامه‌ها و صحیفه‌های اعمال بندگان است.

وَأَضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا مِّنْ أَصْحَابِ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾

«و برایشان از اصحاب قریه مثلی بیان کن» قرطبی می‌گوید: «مراد از قریه در این آیه - به قول تمام مفسران - شهر انطاکیه است». «آن‌گاه که فرستادگان به آن قریه آمدند» آن فرستادگان، اصحاب عیسی علیه السلام بودند که او ایشان را به منظور دعوتشان به سوی الله جل جلاله به میان آنان فرستاد. یعنی به مشرکان بگو: من در سلسله پیامبران الهی علیهم السلام تافته جدابافته و پدیده نوظهوری نیستم زیرا پیش از من نیز فرستادگان الهی به سوی مردم شهرها آمده و آنان را از همان چیزهایی که من شما را از آن بیم می‌دهم، بیم داده‌اند، آن پیامبران علیهم السلام نیز، اصل توحید و یکتاپرستی را تبلیغ کرده‌اند، از حساب روز قیامت بیم داده و به نعمتهای بهشت جاودان مژده داده‌اند.

إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ﴿١٤﴾

«آن‌گاه که دو تن به سویشان فرستادیم» عیسی علیه السلام آن دو تن را به امر خدای سبحان فرستاده بود «ولی آن دو را دروغزن شمردند» در رسالتشان. به قولی: مردم انطاکیه آن فرستادگان را زدند و زندانی‌شان کردند «سپس آنان را با فرستاده سومین تأیید کردیم» یعنی: کار رسالت آن دو تن را با فرستاده سوم قوت داده و استوار داشتیم. از اینجا می‌فهمیم که مکلف کردن سه تن در یک مأموریت دعوت‌گرانه - با تعیین امیر -

حرکتی نیرومند است. نقل است که دو فرستاده اول، یوحنا و بولص بودند و سومین فرستاده شمعون بود. یا سومین فرستاده بولص و دو تن اول یوحنا و شمعون بودند. «پس رسولان گفتند: هر آینه ما به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم» تا شما را به سوی حق و فضیلت و عقیده صحیح دعوت کنیم.

قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلَنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾

«گفتند» ناباوران آن دیار «شما جز بشری مانند ما نیستید» یعنی: شما در بشریت با ما مشارکت دارید لذا شما را بر ما مزیتی نیست تا به رسالت مخصوص گردید و رسالت فقط ویژه شما باشد و اگر شما فرستاده خدا بودید، باید فرشته می بودید نه بشر. که این شبهه تکراری بسیاری دیگر از امت های تکذیب کننده است. «و رحمان چیزی» از وحیی که شما و دیگر پیامبران پیشین و پیروانشان ادعا می کنند؛ «فرو نفرستاده، شما جز دروغ نمی پردازید» یعنی: شما در ادعای رسالت دروغ می گوئید. این است منطق بی اساس و واهی کفار در هر زمان و مکانی.

قَالُوا رَبَّنَا عَلِّمْنَا لِنَا إِنَّا لِنَكْفُرُ لِمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾

«گفتند» پیامبران علیهم السلام «پروردگار ما می داند که ما واقعا به سوی شما به پیامبری فرستاده شده ایم» و اگر ما دروغگو بودیم، قطعاً خدای عزوجل از ما به سخت ترین وجه انتقام می گرفت. به این ترتیب، پیامبران علیهم السلام به منظور رد و انکار شدید این شبهه، جواب خویش را با سوگند مورد تأکید قرار دادند.

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾

پیامبران علیهم السلام افزودند: «و بر ما جز پیام رسانی آشکار و وظیفه ای نیست» یعنی: بر عهده ما از جانب پروردگار متعال، جز تبلیغ رسالت وی به طور آشکار و روشن، هیچ مأموریت دیگری نیست و مأموریت محوله به ما فقط همین است، نه چیز دیگری.

قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِن لَّمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾

«گفتند» مردم تکذیب پیشه آن شهر «هرآینه ما به شما شگون بد گرفته‌ایم» یعنی: مردم آن شهر به آن پیامبران عليهم السلام گفتند: ما حضور شما را در میان خود به شگون بد گرفته‌ایم و شما را شوم و نامبارک می‌پنداریم «اگر دست برندارید» یعنی: اگر این دعوتتان را فرو نگذارید و از این سخن بازنایستید؛ «شما را سنگسار می‌کنیم و قطعا از جانب ما عذاب دردناکی» یعنی: عذاب سخت و زشت و فجیعی «به شما خواهد رسید» به قولی: مرادشان از سنگسار کردن، کشتن، به قولی: دشنام دادن و به قولی: شکنجه نمودن و عذاب دردناک بود. لام در «لئن»، لام قسم است.

قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿١٩﴾

«گفتند» آن فرستادگان «شومی شما با خود شماست» یعنی: این شومی از جانب نفسهای خودتان و آویخته گردنهای خود شماست، به سبب این که شما حق و حقیقت را تکذیب کردید پس این تکذیب شماست که سبب شومی و شگون بد برای شما شده است، نه وجود ما «آیا چون اندرز داده شوید؟» یعنی: آیا اگر شما را به یاد خدای عزوجل انداخته و از او بیمتان دهیم، چنین می‌پندارید که ما بر شما شوم و ناخجسته‌ایم؟ «نه! بلکه حق این است که شما قومی اسرافکارید» یعنی: شما قومی هستی که در مخالفت حق از حد در گذشته‌اید، از آنجا که اسباب برکت را که عبارت از فرستادگان الهی‌اند، شوم و ناخجسته می‌پندارید.

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾

«و از دوردست شهر، مردی دوان دوان آمد» منابع اهل کتاب می‌گویند: او حبیب فرزند موسای نجار بود، لیکن درباره اسم آن شهر و اسم این شخص مؤمن، هیچ روایت صحیحی از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در دست نیست. قتاده می‌گوید: حبیب نجار در غاری در دوردست‌ترین نقطه آن شهر، خدای عزوجل را عبادت می‌کرد پس چون خبر آمدن پیامبران عليهم السلام را شنید، شتابان آمد تا از دعوت آنها پشتیبانی کند و بنابراین،

«گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید» بدین گونه، آنها را به پیروی از آن پیامبران علیهم السلام تشویق کرد.

اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْتَلِكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾

آری! «از کسانی پیروی کنید که از شما هیچ مزدی نمی‌خواهند» در برابر ابلاغ رسالت و دعوت حق «و خود نیز راه یافته‌اند» به سوی حق.

وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾

در این هنگام قومش از وی پرسیدند: آیا تو هم بر دین ایشان هستی؟ گفت: «و مرا چه شده است که معبودی را نپرستم که مرا آفریده است؟» یعنی: کدام مانع و کدام عامل بازدارنده، جلو رویم وجود دارد تا مرا از پرستش ذاتی که آفریننده من است بازدارد؟ یعنی: همین طور، کدامین مانع شما را از پرستش خدایی که شما را آفریده است، باز می‌دارد؟ «و همه به سوی او بازگردانده می‌شوید؟» پس شما را چه شده است که خدای خویش را نمی‌پرستید در حالی که بازگشت شما در روز قیامت به سوی اوست و در پیشگاه او مورد محاسبه قرار می‌گیرید؟ از جمله در قبال این پاسخی که به ما دادید؛ آن‌گاه که شما را به سوی حق فراخواندیم؟.

ءَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ ءَالِهَةً إِن يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِي عَنْهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ ﴿٢٣﴾

«آیا به جای او خدایانی را به پرستش گیرم» یعنی: هرگز جز خدای یگانه متعال معبودات دیگری را به خدایی و پرستش نمی‌گیرم تا پرستش ذاتی را که فقط او سزاوار عبادت است فرو گذارم در حالی که او آفریننده من نیز هست؟ آیا معبوداتی را به پرستش گیرم: «که اگر خدای رحمان زیانی در حق من اراده کند، شفاعت آنان از من چیزی را دفع نمی‌کند» یعنی: شفاعت آنان هیچ سودی به من نمی‌رساند «و نه آنان می‌توانند مرا نجات دهند» از این بلا و زیانی که خدای رحمان آن را به من خواسته باشد؟.

إِنِّي إِذْ أَنَا لَمِنَ ضَالِّينَ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾

«در آن صورت» اگر جز وی معبوداتی برگیرم «من قطعاً در گمراهی آشکاری هستم» این تعریض و کنایه گویی به آنان است. یعنی: شما که جز خدای یگانه معبوداتی را می‌پرستید، در گمراهی آشکاری قرار دارید.

إِنِّي ءَأَمِنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ﴿٢٥﴾

سپس آن مرد مؤمن ایمانش را با چنان صراحتی به آنان اعلام می‌کند که بعد از آن، دیگر جای هیچ گونه شکی در ایمان وی باقی نمی‌ماند. پس می‌گوید: «بی‌گمان من به پروردگارتان ایمان آوردم پس، از من بشنوید» به‌قولی: او این سخن را به فرستادگان گفت تا بر ایمان وی گواهی دهند. به‌قولی دیگر: او این سخن را - از روی استواری و صلابت در دین و سرسختی در حق - خطاب به قومش هنگامی گفت که می‌خواستند او را به قتل برسانند و چون این سخن را گفت و ایمان خویش را به صراحت اعلام داشت، بر او حمله برده و به شهادتش رساندند. به‌قولی: آنان او را در زیر لگدهای خود خرد کردند. به‌قولی: او را سوزاندند. به‌قولی: او را با اره سر بریدند. و به‌قولی: او را سنگسار کردند.

قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

سرانجام آن مرد مؤمن به جرم ایمان کشته شد و: «به او» در هنگام شهادتش «گفته شد: به بهشت درآی» به‌عنوان گرامیداشتی برایت بعد از شهادتت چنان‌که این سنت الهی در مورد شهدا از بندگانش می‌باشد. پس چون به بهشت وارد شد و لذت‌ها و نعمت‌های آن را مشاهده کرد «گفت: ای کاش قوم من این امر را می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده و در زمره گرامیانم قرار داده است» آرزو کرد که قومش از حال وی آگاه شوند و حسن مآل و سرانجام نیک وی را بشناسند تا بینی‌هایشان به خاک مالیده شود. یا: تا مانند وی ایمان آورند و سرانجام به‌حال خوشی مانند حال وی بییوندند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «پس او در زندگی و مرگ برای قومش خیرخواهی کرد

و بر هدایت آنان حریص بود». ابن ابی لیلی می گوید: «سبقت گیرندگان امتهای سه تن اند که ایشان به خدای عزوجل به مدت چشم برهم زدن هم کفر نورزیدند:

۱ - علی ابن ابی طالب؛ و او بهترین آنان است.

۲ - مؤمن آل فرعون.

۳ - صاحب یس. پس صدیقان همانانند». همچنین زمخشری در حدیث مرفوعی این قول را از رسول خدا ﷺ روایت کرده است.

❖ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِن بَعْدِهِ مِن جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾

«و ما پس از او بر سر قومش» یعنی: بر سر قوم حبیب نجار بعد از کشته شدنش از سوی آنان، یا پس از این که خداوند عزوجل او را به سوی آسمانها بالا برد؛ «هیچ لشکری از آسمان فرود نیاوردیم» برای به هلاکت رساندن و انتقام گرفتن از آنان «و ما فرودآورنده آن نبودیم» زیرا قضا و قدر ما بر این پیشی گرفته بود که هلاک کردنشان با بانگ مرگبار جبرئیل عليه السلام باشد، نه با فروفرستادن لشکر از آسمان. این آیه، تعبیری از تحقیر و کوچک شمردن شأن آنان و ساده شمردن کار تعذیبشان است. یعنی: آنان در جایگاهی قرار نداشتند که ما برای هلاک ساختنشان لشکری از آسمان نازل کنیم بلکه آنان را با یک بانگ تند و مرگبار نابود ساختیم.

﴿٢٩﴾ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَنَجْدَةً فَإِذَا هُمْ خَنِمُونَ

«تنها یک بانگ مرگبار بود و بس» که جبرئیل عليه السلام آن را کشید و همه را نابود کرد «پس بناگاه آنها فسردهند» یعنی: چون آتش خاموش شدند و مردند به طوری که از آنان هیچ حرکت و جنبشی به مشاهده نمی رسید.

يَحْضَرُهُ عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِّن رَّسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾

«دریغاً بر این بندگان» تقدیر سخن این است: در روز قیامت هنگامی که عذاب را مشاهده می کنید، بر حال آنها حسرت بخورید و واویلا بگویید. حسره: غم و اندوه و

پشیمانی بر یک چیز از دست رفته است. به قولی: این حسرت و دریغی است که فرشتگان بر حال کفار خوردند، هنگامی که آنان پیامبران علیهم السلام را تکذیب کردند «هیچ پیامبری بدیشان نمی آمد مگر آن که او را ریشخند می کردند» این است سبب دریغ و افسوس خوردن برآنان. آری! دریغا بر حال آنان که از حال امثال خویش از امتهای گذشته، عبرت نگرفتند.

الَّذِينَ كَفَرُوا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾

«مگر ندیده اند» اهالی مکه که به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: «تو پیامبر نیستی؟». استفهام برای تقریر و اثبات است، یعنی دیده اند و دانسته اند؛ «که چه بسیار نسلها را پیش از آنان» از امتهای گذشته «هلاک گردانیدیم که دیگر آنها به سویشان باز نمی گردند» بعد از هلاک خویش بلکه راهی دیار فنا و فصل پایان پذیر بلا در آخرت گردیده و هرگز برگشتی به دنبال خویش ندارند؟ این آیه ردی واضح بر قائلان به نظریه «تناسخ» و حلول ارواح است.

وَإِنْ كُلُّ لَمَامٍ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾

«و قطعاً همگی شان» اعم از امت های گذشته و آینده «جز جمعی نیستند که نزد ما احضار می شوند» برای حساب و کتاب پس همگی آنان را در برابر اعمالشان - اعم از خیر و شر - سزا یا پاداش می دهیم.

وَأَيُّ لَمْ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْتَهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾

«و زمین مرده، برای آنان نشانه ای است» بر وجود آفریننده و قدرت کامل وی بر زنده کردن مردگان «که آن را زنده گردانیدیم» با نباتات و رستنی ها؛ پس از آن زمین، دانه هایی را برآوردیم که از آن می خوردند و تغذیه می کنند و این است معنی فرموده وی: «و از آن دانه هایی برآوردیم که از آن می خوردند» البته دانه ها و حبوبات، معظم خوردنی های بشر را تشکیل داده و بیشترین ماده ای هستند که زندگی معیشتی انسان بر

آنها برپاست، بدین جهت، جارومجرور «منه» بر فعل مقدم ساخته شد تا بر این معنی دلالت کند.

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجْرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾

«و در آن زمین باغهایی از درختان خرما و درختان انگور آفریدیم و چشمه‌ها» و جویبارها «در آن روان کردیم».

لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾

«تا از میوه‌های» آن و از باروبر باغستانها و نخلستانهای «آن و از آنچه دستهایشان به عمل آورده است» چون آب انگور، آبمیوه‌ها و خوردنی‌های دیگر مانند آن «بخورند» ابن کثیر می‌گوید: «ما» در: ﴿وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾ نافی است که معنی آن این است: «و میوه‌ها را دستهایشان نساخته است» بلکه این همه از عمل الهی است و اوست که آنها را به عمل آورده است. اما ابن جریر معنی اول را ترجیح داده و می‌گوید: «قول اول یعنی: موصوله بودن «ما» که به معنی (الذی: آنچه دستهایشان به عمل آورده) می‌باشد، صحیح‌تر است». «آیا باز هم شکر نمی‌گزارند» خداوند ﷻ را در برابر نعمت‌های آن، با پیروی از پیامبرانش؟.

سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

«پاک و منزّه است آن که تمام ازواج را، از جمله آنچه زمین می‌رویاند آفرید» ازواج: انواع و اصناف و گونه‌هاست زیرا هر جنسی - مثلا درخت خرما - دارای رنگها، طعمها و اشکال مختلفی است، یا انگور - مثلا - به بیشتر از صد نوع بالغ می‌شود.^۱ یا مراد از ازواج: نری و مادینه‌گی از تمام موجودات زنده - اعم از انسان، حیوان و نبات -

^۱ مثلا در موطن من که ولایت هرات افغانستان است، در قرن نهم هجری قمری (۱۲۰) نوع انگور برشمرده شده و هم‌اکنون نیز گونه‌های بسیاری از آن وجود دارد. مترجم.

است. گفتنی است که امروزه با پیشرفت علمی بشر، اصل زوجیت و نری و مادینه‌گی در گونه‌های مختلف زیستی - اعم از حیوان و نبات - به اثبات رسیده است بنابراین، این آیه کریمه از معجزات علمی قرآن کریم به‌شمار می‌رود. «و نیز از جنس خودشان» یعنی: از وجود خودشان جفتها و زوجهایی را آفریده است که مردان و زنان بنی آدم‌اند «و از آنچه نمی‌دانند» از اصناف و انواع آفرینش حق تعالی در بروبحر و آسمان و زمین، جفت‌هایی آفریده است که نه از آنها آگاهند و نه به شناخت آنها دست یافته‌اند. این جمله اخیر، به این آیه مبارکه ابعاد و اعماق وسیع‌تری می‌بخشد که توانمندیهای عقلی و علمی انسان، از احاطه نمودن بر آن درمانده است.

وَأَيَّةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

«و نشانه‌ای دیگر برای آنها شب است که روز را از آن برمی‌کنیم» یعنی: پدیده شگرف شب نیز، نشانه‌ای است دال بر یگانگی، قدرت و وجوب الوهیت خداوند متعال. مراد از سلخ: بردن روشنی و آوردن تاریکی به‌جای آن است. علامه شاه ولی‌الله دهلوی رحمته‌الله در ترجمه آن گفته است: «و روز را از شب مانند پوست می‌کشیم». «و بناگاه آنان در تاریکی فرو می‌روند» یعنی: آنان به‌طور ناگهانی در تاریکی‌ای فرومی‌روند که با خیمه زدن آن، چیزی از روشنی روز باقی نمی‌ماند.

وَالشَّمْسُ بَجْرِیْ لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِیمِ ﴿٣٨﴾

«و خورشید» به‌عنوان یک نشانه مستقل از نشانه‌های قدرت و عظمت خدای سبحان «به مستقری که دارد روان است» به‌قولی: مستقر یا قرارگاه خورشید، نهایت ارتفاع آن در تابستان و نهایت فرود و هبوط آن در زمستان است. به‌قولی دیگر: مستقر آن در زیر عرش است. و به‌قول ابن‌کثیر: مراد قرارگاه زمانی آن، یعنی وقت به‌پایان آمدن سیر و گردش آن در روز قیامت است «اندازه آفرینی خداوند غالب دانا این است» که خورشید جهانتاب را با قاعده و قرار معینی به‌جریان انداخته و بنابراین، این سیاره به‌طور ثابتی در منازل معین خود - از «حمل» تا «حوت» - در گردش است.

وَالْقَمَرَ قَدَرْنَهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيرِ ﴿٣٩﴾

«و برای ماه نیز منزل‌هایی مقرر داشته‌ایم» منازل ماه عبارت از بیست‌وهشت منزلگاهی است که ماه هر شب در یکی از آن منزلگاه‌ها فرود می‌آید. گفتنی است که این منزلگاه‌ها معروف و شناخته شده بوده و عبارت است از: سرطان، بطین، ثریا، دبران، هقعه، هنعه، ذراع مبسوطه، نثره، طرف، جبهه، زبره، صرفه، عوا، سماک‌الاعزل، غفر، زبانی، اکلیل، قلب، شوله، نعائم، بلده، سعدالذابح، سعدبلع، سعد سعود، سعد اخبیه، فرغ مقدم، فرغ مؤخر و رشاء^۱. مراد از «منزل»، مسافتی است که ماه آن را در یک شبانه‌روز طی می‌کند به طوری که ماه برحسب تفاوت این منازل، در اولین شب طلوع خود به شکل قوس باریکی ظاهر می‌شود سپس در شب دوم و شبهای بعدی - برحسب ارتفاع منازل - آرام‌آرام بر حجم نور خود می‌افزاید تا نور آن در شب چهاردهم کامل می‌شود آن‌گاه باز نور آن رو به کاهش می‌گذارد تا این‌که در آخر ماه به شکل اول خود بازمی‌گردد: «تا آن‌که چون شاخک خشکیده دیرینه خرما برگردد» یعنی: ماه در منازل خود سیر می‌کند تا چون به آخر برسد، باریک و مقوس و کوچک شده بسان شاخه خشکیده دیرینه‌ای می‌شود. عرجون: اصل شاخه‌ای است که میوه خرما بر آن قرار دارد و آن شاخه زردرنگ و عریضی است که کج و مقوس شده و خوشه‌های خرما از آن می‌افتد سپس شاخک خشکیده بر درخت خرما باقی می‌ماند.

لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

«نه خورشید را می‌سزد که» در سرعت حرکت «به ماه برسد» تا با آن در شب یکجا شود زیرا هر یک از خورشید و ماه، از خود مدار و گذرگاه مستقل و جداگانه‌ای دارند و یکی از آنها نمی‌تواند در مسیر دیگری داخل شود، هرچند در دید چشم، خورشید از قمر در هر ماه یک‌بار سبقت می‌گیرد «و نه شب بر روز پیشی جوید» یعنی: شب نیز بر روز سبقت نمی‌گیرد بلکه به دنبال روز می‌آید پس هریک از آنها در وقت خویش می‌آیند و از رفیق خویش سبقت نمی‌گیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «میان شب و روز

^۱ نامها عربی است.

هیچ‌گونه فاصله و انقطاعی وجود ندارد بلکه هر یک از آنها بی هیچ مهلتی به دنبال دیگری می‌آید و این است معنی این بخش از آیه. «و هر کدام از آنها» یعنی: هر یک از خورشید و ماه و شب و روز «در فلکی شناورند» فلک (سپهر) عبارت از: مسیر دایره‌وی سیاره است. آری! هریک از خورشید و ماه در سپهر خود در فضا شناورند چنان‌که ماهی در آب شناور است پس خورشید در مدار خود که نیم قطر آن (۹۳) میلیون مایل است و چرخش آن در یک سال به پایان می‌رسد، سیر می‌کند و قمر در هر ماه پیرامون زمین یک دور می‌زند و نیم قطر آن (۲۴) هزار مایل است و زمین نیز در یک سال یک بار بر محور خورشید و در شبانه‌روزی یک بار بر محور خود می‌چرخد. و از آنجا که خورشید به اندازه یک درجه در روز سیر می‌کند ولی ماه به مقدار (۱۳) درجه پس هیچ یک از آنها به دیگری نرسیده و مزاحم سیر فلکی یک‌دیگر نمی‌شوند به همین جهت، هیچ‌یک از آنها نور دیگری را نیز در حجاب قرار نمی‌دهند، جز به ندرت در هنگامی که خورشیدگرفتگی (کسوف) یا ماه‌گرفتگی (خسوف) روی می‌دهد.

وَايَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾

«و نشانه‌ای دیگر برای آنان» بر قدرت ما «این‌که: ما نسل بنی‌آدم را در کشتی گرانبار» یعنی: بر کشتی‌های مملو از کالا و مسافر «سوار کردیم» بدین گونه، خدای عزوجل با این نعمت بزرگ نیز بر بشر منت می‌گذارد. به‌قولی معنی این است: ما پدران و اجداد بنی‌آدم را در کشتی نوح عليه السلام حمل کردیم.

وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾

«و مانند آن برای ایشان مرکوبهای دیگری که بر آن سوار می‌شوند آفریدیم» به‌قولی: مراد از آن: شتر است که خدای عزوجل آن را - به موازات آفرینش کشتی در بحر - برای سواریشان در بیابان آفرید، بدین جهت، شتر در عرف عرب «کشتی بیابان» نامیده می‌شود. یا شاید این آیه مبارکه اشاره‌ای به ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و فضاپیماهای جدید است. و نظیر این آیه است: «و اسبان و استران و درازگوشان را

آفرید تا بر آنها سوار شوید و مایه تجمل نیز هست و نیز چیزهای دیگری که شما نمی‌دانید می‌آفریند» (نحل/۸) که تفسیر آن گذشت.

وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾

«و اگر بخواهیم، غرقشان می‌کنیم» همراه با کشتی‌ها در اعماق دریاها «پس» اگر بخواهیم غرقشان کنیم؛ «برایشان هیچ فریادرسی نباشد» که به فریادشان برسد «و نه نجات داده می‌شوند» از این بلا «جز» به جهت «رحمتی از جانب ما» یعنی: هیچ‌کس آنان را نجات نمی‌دهد ولی گاهی به جهت رحمتی از سوی خویش، به نجاتشان فرمان می‌دهیم «و برخوردار می‌ای» یعنی: و به سبب این‌که می‌خواهیم باز هم آنان را از زندگانی دنیا «تا زمانی معین» که هنگام مرگ است برخوردار سازیم.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾

«و چون به آنان» یعنی: به کفار «گفته شود: از آنچه که پیش روی شماست بترسید» یعنی: از آفات و حوادث و عذاب دنیا که پیش روی شماست، حذر کنید و پروا دارید «و از آنچه پشت سر شماست» از عذاب در آخرت نیز پروا دارید «باشد که مشمول رحمت شوید» آری! وقتی به آنان چنین گفته می‌شود، روی برتافته و از رحمت خداوند متعال اعراض می‌کنند.

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾

«و هیچ آیتی از آیات پروردگارشان» یعنی: هیچ آیتی از آیات قرآن «برایشان نمی‌آید» که برهان حقانیت توحید و حجت روشن راست‌گویی پیامبران عليهم السلام است؛ «جز این‌که از آن رویگردان بوده‌اند» و به آن هیچ التفاتی نکرده‌اند.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْطَعِمُكَ مِنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطَعَمَهُ إِنَّ
أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿١٧﴾

«و چون به آنان» یعنی: به کافران «گفته شود: از آنچه خدا به شما روزی داده انفاق کنید» یعنی: از اموال خود بر فقرا صدقه کنید «کافران به مؤمنان می گویند» از روی استهزا و تحقیر و تمسخر به این سخنشان «آیا کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست طعامش می داد» یعنی: خدا عزوجل او را فقیر می سازد، باز ما بیاییم و او را اطعام کنیم؟! در این صورت، آیا بر خلاف خواسته خدا عزوجل عمل نکرده ایم؟! مشرکان از مسلمانان شنیده بودند که می گفتند: در حقیقت روزی دهنده خدای عزوجل است و او هر که را بخواند، توانگر می سازد و هر که را بخواند، فقیر می گرداند. لذا آنها از روی جدال ناروا گفتند: ما با مشیت خداوند عزوجل همراهی کرده و بنابراین، کسی را که او خود طعامش نداده است، اطعام نمی کنیم! تردیدی نیست که این سخن، مغالطه و مجادله ای ناروا و باطل از سوی آنان است زیرا خدای سبحان برخی از خلقش را توانگر و برخی را فقیر گردانیده؛ و به غنی فرمان داده که فقیر را اطعام کند تا او را به وسیله مالی که به وی داده، مورد ابتلا و آزمایش قرار دهد که آیا شکر می گزارد و صدقه می کند یا خیر؟ همین طور فقیر را به فقر مبتلا گردانیده تا او را بیازماید که آیا صبر می کند و تلاش و کوشش و قناعت و توکل می ورزد یا خیر؟ «شما جز در گمراهی آشکاری نیستید» یعنی: کفار می گویند: شما در این سختتان که از آنچه خداوند عزوجل به شما روزی داده، بخشش کنید - با وجود این اعتقاداتان که روزی دهنده خود خداوند عزوجل است - در گمراهی آشکاری قرار دارید زیرا ما را به چیزی امر می کنید که مخالف مشیت الهی است! همچنین جایز است که این جمله پاسخی به کفار باشد: یعنی ای مشرکان! این استدلال شما مغالطه و گمراهی آشکاری است. یا ممکن است این جمله حکایت از جواب مؤمنان به آنان باشد. که ابن کثیر این قول را ضعیف پنداشته است.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

«و کافران می گویند: این وعده» ای که شما به ما در مورد قیامت، عذاب و پیوستن به بهشت یا دوزخ می دهید «کی فرامی رسد؟ اگر راست می گویند» ای مؤمنان در این سخن و در این وعده خویش؟. آنها این سؤال را از روی استهزا و تمسخر به مؤمنان مطرح کردند.

خداوند متعال در پاسخشان می فرماید:

مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾

«جز یک بانگ تند را انتظار نمی کشند» و آن دمیدن اول اسرافیل عليه السلام در صور است که تمام اهالی زمین با آن می میرند «آنان را در حالی فرومی گیرد که» میان خویش در خرید و فروش و معامله و مانند آن از امور دنیا «ستیزه و جدل می کنند».

فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾

«آن گاه نه وصیتی توانند کرد» یعنی: در آن هنگام، نمی توانند برخی به برخی دیگر درباره نفع و زیان خویش وصیتی بکنند؛ که بر دیگران چه حقی دارند و از دیگران چه حقی بر ذمه آنهاست. یا نمی توانند یکدیگر را به توبه و دست کشیدن از گناهان وصیت و سفارش کنند بلکه در بازارها و محلات کار خویش - بی یک لحظه مهلت - می میرند «و نه به سوی خانواده شان بازمی گردند» یعنی: نمی توانند به سوی منازل خویش که در بیرون از آنها مرده اند، باز گردند.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی تردید قیامت درحالی برپا می شود که دو مرد جامه خویش را فرو گسترده اند؛ نه می توانند آن را معامله کنند و نه آن را در هم پیچند. بی تردید قیامت درحالی برپا می شود که شخص حوض خویش را گل اندود می کند (تعمیر می کند) و نمی تواند از آن آب بنوشد. بی تردید قیامت درحالی برپا می شود که شخص با شیر ماده شتر خویش بازگشته است اما فرصت آن را نمی یابد که آن را تناول کند.

بی تردید قیامت در حالی برپا می شود که شخص لقمه خود را به سوی دهان خویش بالا برده است اما نمی تواند آن را تناول کند».

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنسِلُونَ ﴿٥١﴾

«و در صور دمیده می شود» مراد از آن: نفخه دوم است که مردگان با آن از قبرهایشان برانگیخته می شوند و میان دو نفخه، چهل سال فاصله است چنان که در حدیث شریف آمده است: «میان دو نفخه، چهل سال فاصله است، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ با نفخه اول هر جانداری را می میراند و با نفخه دوم هر مرده ای را زنده می گرداند». «پس بناگاه از قبرهای خود به سوی پروردگار خویش می شتابند» و به سرعت روانه صحرای محشر می گردند.

قَالُوا يَا نَبِيَّانَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾

«می گویند» کفار «ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟» یعنی: از فرط هولی که با آن روبرو می شوند، عقلهایشان چنان در هم می آشوبد و چنان سراسیمه و متوحش می گردند که می پندارند در خواب بوده اند و کسی از خواب بیدارشان کرده است. ابن کثیر می گوید: «این معنی که: (ای وای بر ما! چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟) عذابشان در قبرهایشان را نفی نمی کند زیرا حال شان در محشر نسبت به عذاب قبر چنان سخت است که گویی در قبر به خواب فرورفته بوده اند». اما ابی بن کعب و جمعی دیگر از مفسران تابعین می گویند: «آنان قبل از رستاخیز - در میان دو نفخه صور - اندکی می خوابند». آن گاه به خود می آیند و به خویشتن خویش مراجعه کرده و اعتراف می کنند به این که: «این» همان رستاخیز «است» و مصداق «همان وعده ای» است «که خدای رحمان داده بود و پیامبران راست می گفتند» پس به راستگویی پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در روزی اقرار می کنند که این اقرار به حالشان هیچ سودی در بر ندارد. اما ابن جریر و ابن کثیر بر آنند که این جمله: جواب فرشتگان، یا جواب مؤمنان به آنان است.

إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾

«این جز یک بانگ تندی نیست» که اسرافیل عليه السلام آن را با دمیدنی در صور فریاد می‌کشد. مراد از آن همان نفخه اخیر است «پس بناگاه آنان همگی نزد ما احضار شده‌اند» یعنی: بناگاه آنان به سرعت نزد ما برای حساب و عقاب گرد آورده می‌شوند.

فَالْيَوْمَ لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ سُوءًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

«امروز بر هیچ کس ستمی نمی‌رود» از ناحیه عملش «و جز به حسب آنچه می‌کردید» از اعمال نیک و بد «جزا داده نخواهید شد» و این است قاعده حساب.

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾

«بی‌گمان امروز اهل بهشت در کاری خوش و خرم هستند» زیرا ایشان در لذتهای عظیمی فرو رفته و غرق نعمت، بهجت و خوشی می‌باشند؛ لذتهایی که هیچ چشمی نظیر آنها را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است، از این روی، بهشتیان از اندیشیدن و مشغول شدن به سرنوشت کفار و افتادن آنها در دوزخ بازمانده‌اند زیرا چنان غرق نعمت‌اند که حال کفار را - هرچند از نزدیکانشان باشند - به یاد نمی‌آورند. نسفی می‌گوید: «آنها بر شط جویباران در زیر درختان با دختران باکره رعنا هم‌آغوشند».

هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلِّ عَلَى الْأَرْبَابِكِ مُتَّكُونَ ﴿٥٦﴾

«آنان با جفتهایشان در سایه‌ساران بر تختها» یعنی: در سراپرده‌هایی که آنها را - مانند خیمه‌ها و حجله‌ها - سایبانی می‌کند «تکیه زده‌اند» ارائک: تخت‌ها و اورنگهایی است که در حجله‌ها قرار دارد. یعنی: آنها در منتهای لذت و راحت، سرگرم عیش و نوش خویش هستند.

لَمْ يَفِيَا فَنَكِهَهُ وَلَهُمْ تَايِدَعُونَ ﴿٥٧﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «برای آنها میوه‌هایی است» از همه نوع «و برای آنهاست هر چه طلب کنند» یعنی: هر چه اهل بهشت طلب کنند، بی‌درنگ برایشان آماده است. به‌قولی معنی این است: هر کس از بهشتیان که چیزی خواهش کند، آن چیز از آن اوست.

سَلِّمْ قَوْلًا مِّن رَّبِّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾

«سلام بر شما» یعنی: فوق همه اینها، خداوند عَلَّامٌ بر آنان سلام می‌گوید. البته این آرزوی اهل بهشت است که پروردگار بر آنان سلام گوید؛ یا به واسطه فرشتگان، یا بدون واسطه «این سخنی است از جانب پروردگاری مهربان» یعنی: این سلامی از جانب حق تعالی است پس به بهشتیان گفته می‌شود: ای اهل بهشت! سلام بر شما. و به‌قولی: فرشتگان از هر دری بر اهل بهشت وارد می‌شوند درحالی‌که می‌گویند: ای اهل بهشت! سلام بر شما از جانب پروردگاری مهربان.

وَأَمْتَرُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمَجْرُمُونَ ﴿٥٩﴾

«و ای گنهکاران! امروز جدا شوید» یعنی: ندا می‌آید و به مجرمان گفته می‌شود: امروز - یعنی در آخرت - از نیکوکاران کناره گیرید و جدا شوید. یا مراد این است: در آن روز، مجرمان برخی از برخی دیگر جدا ساخته می‌شوند، یهود در یک فرقه جدا می‌شوند، نصاری در فرقه‌ای دیگر، مجوس در فرقه‌ای دیگر، صائبی‌ها در فرقه‌ای دیگر و پرستندگان بتان در فرقه‌ای دیگر.

﴿ أَلَمْ نَعْهَدْ إِلَيْكُمْ بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٠﴾

«ای فرزندان آدم! آیا به‌سوی شما حکم نفرستاده بودم که شیطان را نپرستید زیرا او دشمنی آشکار برای شماست؟» یعنی: آیا این حکم را قبلاً بر زبان پیامبرانم به شما پیش نفرستاده بودم؟ به‌قولی: مراد از «عهد» در اینجا، پیمانی است که از بنی‌آدم -

هنگامی که از پشت پدرشان آدم بیرون آورده شدند - گرفته شد، که در این صورت معنی چنین است: «ای بنی آدم! آیا با شما پیمان نبسته بودم که شیطان را نپرستید؟». به قولی دیگر: مراد از «عهد»، دلایل عقلی ای است که خداوند عَلَّامٌ در آسمانها و زمینش برای هدایت بشر قرار داده است.

وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿١١﴾

«و این که مرا پرستید» یعنی: آیا به سوی شما حکم نفرستاده و با ادله عقلی و نقلی از شما پیمان نگرفته بودم که پرستش شیطان را فروگذارید و فقط مرا پرستید «این است راه راست» یعنی: دین اسلام که همانا طاعت رحمان و نافرمانی شیطان است، راه راست و درست است و بس.

وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿١٢﴾

«و هرآینه او گروهی بسیار از شما را سخت گمراه کرد» یعنی: به راستی شیطان، خلقی بسیار و جمعی عظیم از شما را گمراه کرد «آیا تعقل نمی کردید» و از دشمنی شیطان بر خود آگاه نبودید؟.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿١٣﴾

«این همان جهنمی است که به شما وعده داده می شد» بر زبان پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در دنیا. در حدیث شریف آمده است: «چون روز قیامت در رسد، انس و جن و اولین و آخرین در یک مکان فراخ گرد هم آورده می شوند آن گاه گردنی از آتش (قسمتی از آن) بر خلائق نمایان می شود و به آنان احاطه می کند، سپس منادی ای چنین ندا درمی دهد:

﴿ هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ أَصَلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾ ...».

أَصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾

«امروز به سبب کفری که می‌ورزیدید، به آن درآیید» یعنی: امروز به سبب کفرتان به خداوند عز وجل در دنیا و پیرویتان از شیطان و پرستش بتان، به آن درآیید، گرمای آن را تحمل کرده و انواع عذاب را در آن بچشید.

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾

«امروز بر دهانهایشان» یعنی: بر دهانهای کفار «مهر می‌نهم» به مهرنهادنی که قدرت سخن گفتن را از آنان سلب می‌کند «و دستهایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه می‌کردند، گواهی می‌دهند» تا بدانند که آن اعضایی که در دنیا کمک و یاور آنها در ارتکاب معاصی و نافرمانیهای خداوند متعال بود، امروز گواهی علیه آنها شده است و هر عضوی به آنچه که در دنیا از آن سر زده، ناطق و گویا گردیده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بنده در روز قیامت می‌گوید: پروردگارا! علیه خود شاهی جز نفس خود را اجازه نمی‌دهم (نمی‌پذیرم)! خداوند عز وجل به او می‌گوید: امروز خودت به حسابرسی بر خودت بسنده هستی و کافی است که کرام‌الکاتبین گواهان تو باشند. آن‌گاه بر دهانش مهر نهاده شده و به اعضا و اندامهایش گفته می‌شود: به نطق درآیید! پس اندامهای وی به اعمالش ناطق می‌گردند، سپس مهر از دهانش برداشته می‌شود. در این هنگام او خطاب به اعضایش می‌گوید: دور باشید و گم‌وگور شوید ای اعضای من! آخر من از جای شما این چنین دفاع می‌کردم».

وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾

«و اگر بخواهیم، هرآینه چشمانشان را نابود می‌کنیم» یعنی: در دنیا دیدگانشان را از بین برده و چشمانشان را به وضعی قرار می‌دهیم که نه شکافی در آنها نمودار باشد و نه پلکی سپس آنان را فرو می‌گذاریم تا در کوری دست‌وپا زنند و راه هدایت را نبینند «پس در راه بر هم پیشی می‌جویند» یعنی: شتابان به سوی راه نجات می‌شتابند تا در

آن روان گردند «ولی از کجا می توانند ببینند» زیرا بینایی ای ندارند؟ بنابراین، قادر به دیدن نمی باشند.

وَلَوْ دَشَاءَ لَمَسَخْنَهُمْ عَلَىٰ مَكَاتِبِهِمْ فَمَا اسْتَظَعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾

«و اگر بخواهیم، هرآینه آنان را بر جایشان مسخ می کنیم» یعنی: اگر بخواهیم، آفرینش آنها را بر جایشان به آفرینشی دیگر تبدیل کرده و تغییر می دهیم و آنها را سنگ و جماد، یا چهارپایانی مانند خوکها و بوزینه ها می گردانیم «آن گاه نه می توانند از آنجا بگذرند» به پیش روی خویش «و نه برگردند» به پشت سر خویش. حسن می گوید: «یعنی آنان را بر سر جایشان می نشانیم پس نه می توانند که به پیش روی خویش بروند و نه می توانند به پشت سر خویش برگردند». به قولی دیگر معنی این است: اگر بخواهیم، آنان را در همان مکانی که در آن مرتکب معصیت شده اند، مسخ می کنیم. ولی حق تعالی به سبب رحمت گسترده ای که بر خلقش دارد، چنین نکرد.

وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

«و هر که را عمر دراز دهیم، او را در خلقت نگونسار می کنیم» یعنی: به هر کس عمر طولانی ای بدهیم، خلقت و رفتارش را دگرگون کرده و او را به حالی معکوس نسبت به حال اولش - که نیرومندی و طراوت بود - قرار می دهیم، به طوری که به جای قوت، ضعف و به جای جوانی و خرمی، پیری و فرتوتی بر وی مستولی شود «آیا تعقل نمی کنند؟» در این که هر کس بر این کار قادر باشد، بی گمان او بر از بین بردن دیدگان و مسخ کردن و برانگیختن مجدد نیز تواناست؟.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾

«و ما به او» یعنی: به پیامبر خویش ﷺ «شعر نیاموخته ایم» به این ترتیب، خداوند متعال این امر را نفی می کند که قرآن شعر باشد و باز با همین جمله، این امر را نفی می کند که پیامبرش شاعر باشد زیرا قرآن از نظر لفظ و معنی با شعر همانندی ای ندارد،

چرا که قرآن کلامی موزون، مقفی و متخیل نیست و نه الزامات و تخیلات شاعرانه سزاوار شأن پیامبر ﷺ و متناسب با مأموریت او می باشد، چراکه مأموریت پیامبر ﷺ، بیان لب حقایق است نه تصویرسازیهای تخیلی و پردازش های دور از واقعیت و بدین جهت می فرماید: «و سزاوار وی هم نیست» یعنی: سزاوار پیامبر ﷺ هم نیست که شعر بگوید و اگر بخواهد شعر هم بگوید، این کار از او بر نمی آید و بر او آسان نیست همان طوری که خداوند ﷻ او را امری قرار داده که نه می خواند و نه می نویسد. اما آن سخنان موزونی که بر زبان رسول خدا ﷺ رفته است، فقط از روی سلیقه اتفافی بوده است بی آن که در آن تکلف و صنعت شعری و قصد شعرگویی در کار باشد، مانند این فرموده رسول خدا ﷺ در روز حنین هنگامی که بر دشمن هجوم می بردند: «أنا النبی لا کذب، أنا ابن عبدالمطلب: من پیامبر خدا هستم، دروغی در کار نیست، من فرزند عبدالمطلب هستم».

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در روز حفر خندق ابیات عبدالله بن رواحه رضی الله عنه را تکرار می کردند ولی به تبع سرود اصحاب خویش زیرا اصحاب رضی الله عنهم در هنگام حفر خندق چنین می خواندند: «اللهم لو لا أنت ما اهتدینا، ولا تصدقنا ولا صلینا، فأنزلن سکینة علینا، وثبت الأقدام إن لاقینا...: بارخدایا! اگر تو نبود، ما هدایت نمی شدیم، نه صدقه می دادیم و نه نماز می خواندیم پس اگر با دشمن روبرو شدیم، بر ما آرامش فرورست و گامهایمان را پایدار بدار...». نقل است که رسول خدا ﷺ چون می خواستند بیتی قدیمی را - به منظور تمثیل به آن بخوانند - وزن آن را می شکستند زیرا قصدشان از ایراد آن بیت فقط افادات معانی آن بود نه بیان وزن و قافیه شعری آن. ابن کثیر می گوید: «رسول خدا ﷺ به این بیت تمثیل می کردند: کفی بالإسلام والشیب ناهیا للمرا: اسلام و موی سفید برای شخص کافی است تا او را از نواهی بازدارد. درحالی که اصل بیت این است: کفی الشیب والإسلام للمرا ناهیا. و چون رسول خدا ﷺ این بیت را به این صورت شکسته خواندند، ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت: گواهی می دهم که

شما به حق پیامبر خدا ﷺ هستید و حق تعالی نه به شما شعر آموخته و نه هم (شعر گفتن) سزاوار شما است»^۱.

«این جز ذکر» یعنی: جز ذکری از اذکار و اندرزی از اندرزاها «و قرآنی مبین نیست» یعنی: قرآن کتابی از کتابهای آسمانی خداوند ﷻ است که مشتمل بر احکام شرعی و تبیین کننده آنها می باشد.

لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحْيِيَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٧٠﴾

«تا» قرآن، یا پیامبر ﷺ «هر که را زنده باشد» یعنی: هر که را که قلبی سالم و پاک داشته، حق را بپذیرد و از باطل اعراض کند «هشدار دهد و قول بر کافران ثابت شود» یعنی: فرمان عذاب بر اصرارکنندگان بر کفر و امتناع کنندگان از ایمان به خدا ﷻ و پیامبرانش لازم گردد ولی کافران مانند مردگانی هستند که خطاب مربوط به خود را در نمی یابند.

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِيهِمْ أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿٧١﴾

«آیا ندیده اند» و ندانسته اند بندگان صاحب اندیشه و فکر و آماده برای پذیرش اندرزاها «که ما از آنچه دستان ما کرده است، برایشان چهارپایانی آفریده ایم؟» یعنی: ما برای برخورداری آنان، چهارپایانی را - بی واسطه یا مشارکت کسی - ابداع کرده و به عمل آورده ایم؛ گاو و گوسفند و شتر را «پس آنان مالک آنهایند؟» یعنی: بر آنها مسلط اند و آن چهارپایان تحت انضباطشان قرار داشته و رام آنهاست به طوری که هرگونه بخواهند با آنها تصرف می کنند؟ و اگر ما این چهارپایان را وحشی می آفریدیم، یقیناً از آنان می رسیدند و آنان قادر به نگهداری از آنها نبودند.

^۱ در باب شعر در سوره «شعراء» / ۲۲۴ به تفصیل سخن رفته است پس به آنجا مراجعه کنید.

وَذَلَّلْنَاهَا لَكُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾

«و چهارپایان را برایشان رام گردانیدیم» به طوری که از بهره‌برداری خود به وسیله انسانها امتناع نمی‌کند، حتی به ذبح و کشته شدن تن در می‌دهند و یک کودک ضعیف آنها را به هر جا که بخواهد می‌برد و آنها به فرمان آن کودک گردن می‌نهند به طوری که او آنها را هر جا بخواهد می‌راند و بر آنها نهیب می‌زند «پس از آنهاست مرکوبشان» مانند الاغ، استر، اسب و شتر که بر آنها سوار می‌شوند «و از آنها می‌خورند» یعنی: از گوشت برخی از آنها - مانند گاو، گوسفند و غیره - می‌خورند.

وَكُلْتُمْ فِيهَا مَنَافِعَ وَمَشَارِبًا أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾

«و برای آنها در چهارپایان منفعتهاست» از پشم و موی و کرک آنها و همچنین کشاورزی به وسیله آنها «و» برای آنها در چهارپایان «نوشیدنی‌ها» است، که از بدن برخی از آنها شیر می‌دوشند و بجز شیر، سایر فراورده‌های لبنی - مانند ماست، سرشیر و غیره - را از شیر آنها تهیه کرده و می‌نوشند «آیا شکر نمی‌گزارند؟» منعم حقیقی را بر این همه نعمتهای گوارا تا ایمان آورند؟ زیرا اگر آفرینش خدای سبحان نبود، این همه منافع از کجا فراهم می‌آمد؟!.

وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ ﴿٧٥﴾

«و جز الله معبودانی گرفتند» از بتان و مانند آنها و هدفشان از پرستش آن معبودان این است: «تا مگر یاری شوند» از سوی آن معبودان باطل در هنگام بحرانها و سختی‌ها در حالی که از آنها هیچ فایده‌ای متصور نبوده و نیست، چراکه: «توانایی یاری‌دادنشان را ندارند» یعنی: آنچه ثابت و مسلم است، این است که امیدها و انتظارات کفار از معبودان باطلشان بی‌پایه و اساس است زیرا معبودانشان بر چیزی قدرت نداشته و نمی‌توانند در هیچ چیز یاریشان دهند بلکه آنها ضعیف‌تر و ذلیل‌تر از آن هستند که بر یاری‌دادنشان توانایی داشته باشند و حتی اگر کسی نسبت به خود آنها هم قصد بدی داشته باشد، از خود دفاع کرده نمی‌توانند چراکه آنها جماداتی بی‌عقل و شعور بیش

نیستند پس پندارشان در حق بتان بس پندار خامی است! «و آنانند» یعنی: کفارند «که برای آنها» یعنی: برای بتان «لشکری حاضر شده‌اند» در دنیا و از بتان دفاع می‌کنند اما آن بتان بی‌جان توان یاری‌دادنشان را ندارند. به‌قولی معنی این است: خدایان دروغین در روز قیامت برای پرستشگران خود لشکری هستند و با آنان در دوزخ احضار می‌شوند اما نمی‌توانند برخی از برخی دیگر دفاع کنند.

در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «خداوند عزوجل در روز قیامت مردم را در یک مکان واحد گرد می‌آورد، سپس بر آنان نمایان می‌شود و می‌گوید: هان! بدانید که هر انسان باید از معبود خویش پیروی کند پس برای صاحب صلیب، صلیبش و برای صاحب تصاویر، تصاویرش و برای پرستشگر آتش، آتشش نمایان ساخته می‌شود آن‌گاه از آنچه می‌پرستیده‌اند پیروی می‌کند (در رفتن به سوی دوزخ) و فقط مسلمانان باقی می‌مانند».

فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾

«پس گفتارشان تو را اندوهگین نگرداند» زیرا بت پرستان خواه‌ناخواه می‌گویند: بتان خدایان ما بوده و در عبودیت شرکای خدا هستند و نظیر این از سخنان باطل... چون نسبت شاعر دادن به پیامبر ﷺ که نسبت دهنده آن کسی از سران قریش به نام عقبه بن ابی معیط بود «بی‌گمان ما آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌کنند» از دشمنی خویش «می‌دانیم» پس به زودی آنان را در برابر اندیشه و عملشان جزا خواهیم داد.

أَوَلَمْ يَرِ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْتَهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴿٧٧﴾

«آیا ندیده» و ندانسته «است انسان» هر انسانی از جمله کسانی که از رستاخیز منکرند و سبب نزول این آیه می‌باشند «که ما او را از نطفه‌ای آفریدیم» یعنی: از ذره‌ای حقیر از آب منی «پس بناگاه او جدل‌کننده آشکار شده است» یعنی: آیا انسان ندیده و نیندیشیده است که ما او را از ضعیف‌ترین چیز آفریدیم اما او بناگاه با ما در امری

جدل و ستیزه می‌کند که در آن امر، حجت‌ها و برهانهای روشن ما بر وی اقامه شده است و آن عبارت از: رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ است.

وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ. قَالَ مَنْ يُعِي الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾

«و» این انسان منکر رستاخیز «برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد» یعنی: در باره ما داستانی غریب را همچون مثل مطرح کرد و آن عبارت از: انکارش از زنده کردن مردگان از سوی ما است اما فراموش کرد که خود وی را ما آفریده‌ایم. پس «گفت: چه کسی استخوانها را - درحالی که چنین پوسیده‌اند - از نو زنده می‌گرداند؟» این انسان کودن، قدرت خدای بی‌مثال را بر قدرت بنده قیاس کرد و از آنجا که کار زنده کردن در توان بشر نیست، منکر این شد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نیز بتواند استخوانهای کهنه و پوسیده را از نو زنده گرداند.

فرموده حق تعالی: ﴿مَنْ يُعِي الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ دلیل بر آن است که استخوانها دارای حیات هستند و با مردن نجس می‌شوند. و این قول ابوحنیفه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ است که علم جدید نیز مؤید آن می‌باشد.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: ابی‌بن‌خلف جمحی استخوان پوسیده‌ای را نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد و آن را در پیش رویشان ریزرز کرد و آن‌گاه گفت: ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! آیا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ این را پس از آن‌که پوسیده و پاشان شده است، مجدداً زنده می‌کند؟ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آری! خداوند جَلَّ جَلَالُهُ این را مجدداً زنده می‌کند و تو را می‌میراند، سپس زنده‌ات می‌کند آن‌گاه تو را به آتش جهنم وارد می‌کند. همان بود که این آیات نازل شد.

قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

«بگو: همان کسی که نخستین بار آنها را پدید آورد، زنده‌شان می‌گرداند» یعنی: همان ذاتی که آفرینش استخوانها را نخستین بار آغاز کرد در حالی که هیچ نمونه پیشینی برای آنها وجود نداشت، همو آنها را مجدداً زنده می‌گرداند «و او به هرگونه آفرینشی

داناست» و هیچ امر پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ چیز - چه پیش از آفرینش و چه بعد از آن، چه به اجمال و چه به تفصیل - از حیطه علم وی بیرون نیست. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی او می‌داند که استخوانها در کجای زمین پاشان و پراکنده شده‌اند».

الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنْتُمْ مُتَوَقِدُونَ ﴿٨٠﴾

«همو که برایتان از درخت سبز آتشی پدید آورد» همچنان قادر است که این انسان را مجددا زنده گرداند. بدین گونه است که خدای سبحان با آنچه که انسانها از بیرون آوردن آتش سوزان از چوب سبز تروتازه مشاهده می‌کنند، بر وحدانیت و قدرت خویش بر زنده کردن مردگان، استدلال می‌کند.

آری! دو درخت وجود دارد به نام «مرخ» و «عفار» که اگر از آنها دو چوب سبز و تازه را ببرید و یکی از آنها را به دیگری بزنید، آتش از آنها بیرون می‌جهد. و این روشترین دلیل بر قدرت خداوند عز وجل به زنده کردن پس از مرگ است زیرا خداوند عز وجل در این نمونه از قدرت بی‌مثال خویش، آب و آتش و چوب را با هم یکجا کرده است به طوری که نه آب آتش را خاموش می‌کند و نه آتش چوب را می‌سوزاند. پس پدیدآوردن یک چیز از ضد آن، شگرف‌ترین نمونه بر مقوله قدرت است. همچنان محتمل است که معنی چنین باشد: خداوند عز وجل برای شما بهره‌گیری از هیزم را میسر و آماده کرد «که بناگاه از آن درخت آتش می‌افروزید» برای پخت‌وپز و گرم‌آبایی، بعد از آن که سبز و خرم بوده است.

أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾

«آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، توانا نیست بر این که باز مانند آنها را بیافریند؟» یعنی: قطعا کسی که بر آفرینش پدیده‌های بس بزرگی چون آسمانها و زمین قادر باشد، همو به‌طریق اولی بر اعاده و بازآفرینی بشری که از نظر شکل و هیأت، کوچک و از نظر نیرو ضعیف است، نیز توانا می‌باشد «چرا» یعنی بگو: چرا پروردگار

متعال قادر نباشد، قطعاً قادر است «اوست آفرینشگر دانا» یعنی: او بر این کار تواناست زیرا او به کاملترین و تمامترین وجه، بسیار آفرینشگر و بسیار دانا می‌باشد.

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾

«شأن الله جز این نیست که چون آفرینش چیزی را اراده کند، همین است که به آن می‌گوید: باش پس بی‌درنگ موجود می‌شود» بی‌آن‌که ایجاد آن چیز اصلاً بر چیز دیگری متوقف باشد.

این تمثیلی است بر تأثیر قدرت حق تعالی بر نافذ کردن مرادش، بدون درنگ و تأخیر و بدون وابسته بودن به مقدمات عملی و به‌کارگیری ابزارها. البته در نظر داشت این قدرت بی‌مثال الله جَلَّ جَلَالُهُ است که شبهه قیاس قدرت وی بر قدرت خلقش را از پایه ابطال می‌کند.

فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

«پس پاک است آن کسی که ملکوت هر چیزی در دست اوست» یعنی: ملکیت همه اشیاء و قدرت تصرف در آنها - به هرگونه که بخواهد و اراده کند - از آن حق تعالی و فقط در نزد اوست و کلیدهای همه چیزها به دست بلاکیف او می‌باشد. این‌کثیر می‌گوید: «ملک و ملکوت، مانند رحمت و رحمت و جبر و جبروت، در معنی یک چیز است». گفتنی است که جمهور مفسران نیز بر این معنی اتفاق نظر دارند. نسفی می‌گوید: «افزودن واو و تا در ملکوت با هدف افزودن در معنی ملکیت است». «و به‌سوی اوست که بازگردانده می‌شوید» نه به‌سوی غیر وی. و این در سرای آخرت بعد از رستاخیز است.

بدین گونه، ملاحظه کردیم که محور سوره مبارکه «یس»، اثبات رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اظهار حکمت و بیان مضمون آن، تبیین مواقف مردم در قبال آن و اثبات توحید و معاد است.

﴿سوره صافات﴾

مکی است و دارای (۱۸۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح با سوگند الهی به فرشتگان صف کشیده، «صافات» نامیده شد.

موضوع آن همچون سایر سوره‌های مکی، عنایت به ساختن عقیده در نهاد انسانها و پاکسازی آنان از شائبه‌های شرک در همه صور و اشکال آن است.

وَالصَّفَاتِ صَفًا ۱

«سوگند به صف بستگان به صف بستنی» مراد از آنها: فرشتگانی‌اند که در نماز خود در آسمانها، مانند صف بستن خلق در نمازشان در دنیا، صف می‌بندند. به قولی معنی این است: آن فرشتگان بالهای خود را در هوا همچون پرندگان به انتظار فرمان الهی می‌گسترانند که هر چه بخواهد به آنان فرمان دهد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ درباره کیفیت صف بستن فرشتگان فرمودند: «آیا چنان‌که فرشتگان در نزد پروردگارشان صف می‌بندند، صف نمی‌بندید؟ اصحاب گفتند: فرشتگان در نزد پروردگارشان چگونه صف می‌بندند؟ فرمودند: صفوف متقدم را تمام و کامل گردانیده و در صف تنگ و فشرده به هم می‌چسبند».

فَالزَّجْرَتِ زَجْرًا ۲

«و سوگند به زجر کنندگان که به سختی زجر می‌کنند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ابرها را به شدت می‌رانند. اعراب وقتی با صدای خود بر شتر و گوسفند نهیب زنند، می‌گویند: «زجرت الإبل و الغنم».

فَالْتَلَيْتَ ذِكْرًا ۳ إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ ۴

«و سوگند به تلاوت کنندگان ذکر» یعنی: سوگند به فرشتگانی که قرآن و غیر آن از کتابهای آسمانی را می‌خوانند و این کتابها را از نزد خدای عزوجل برای پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ می‌آورند. آری! سوگند به همه این فرشتگان: «که قطعاً خدای شما یگانه است» و شریکی ندارد.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا رَبُّ الْمَشْرِقِ ۵

«پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست» از مخلوقات. یعنی: وجود این مخلوقات بر این شکل بدیع، از آشکارترین دلایل بر وجود و بر قدرت پروردگاری است که آفریننده و مالک همه اینهاست «و پروردگار مشرقهاست» یعنی: حق تعالی، آفریدگار، مدیر و مدبر طلوعگاهها و غروبگاههای خورشید است زیرا خورشید در هر روز - به تعداد ایام سال - طلوع‌گاه و غروبگاهی دارد، به طوری که هر روز از یکی از طلوع‌گاهها طلوع کرده و در یکی از غروبگاهها غروب می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «خداوند عَلَّامٌ به ذکر «مشرق» اکتفا کرد زیرا مشرق بر مغارب نیز دلالت می‌کند».

إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ ۶

بعد از آن که حق تعالی به ما فهماند که او پروردگار همه چیزهاست و به الوهیت یگانه است، اینک مظاهری از فعل خویش را برای ما می‌شناساند: «ما آسمان دنیا را» که نزدیکترین آسمانها به زمین است «به زینت ستارگان زینت داده‌ایم» یعنی: آسمان دنیا را در نظر بندگان به آرایشی زیبا که همانا اختران رخشانند، آراسته‌ایم زیرا این ستارگان در دید بینندگان خویش، همچون جواهری رخشنده و زیبا جلوه‌گری می‌کنند.

وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ۷

«و آن را از هر شیطان سرکشی محفوظ داشتیم» یعنی: ما ستارگان را زینتی برای آسمان و نگهبانی برای آن از دستبرد شیاطین متمرّد بیرون‌رونده از طاعت قرار دادیم

که چون بخواهند استراق سمع کنند، شهاب درخشانی بر آنان حمله برده و آنها را می‌سوزاند.

لَا يَسْمَعُونَ إِلَى آلِمِلَا الْأَعْلَى وَيَقْدِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝ ۸ ۝ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝ ۹

به طوری که آن شیاطین «نمی‌توانند به ملا اعلی گوش فرادهند» ملا اعلی: اهالی آسمان دنیا و مافوق آن هستند. فرشتگان را به سبب آن ملا اعلی نامیدند که ایشان ساکنان آسمانها هستند و اما انس و جن، ملا اسفل‌اند چراکه ساکنان زمین می‌باشند. بنابراین، شیاطین این قدرت را ندارند که به سخنان ملا اعلی گوش فرادهند زیرا با شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و زده می‌شوند. این شهاب‌ها - چنان‌که ابن کثیر گفته است - اجزایی جداشده از پیکره ستارگانند نه همه ستارگان. شایان ذکر است که ذکر جزء و اراده کل، و ذکر کل و اراده جزء، در کلام عرب شیوه شناخته شده‌ای است. «و از هر سو به راندنی سخت پرتاب می‌شوند» یعنی: شیاطین - چنانچه بخواهند به‌منظور استراق سمع به آسمانها صعود کنند - از هر جانبی از جوانب آسمان به‌وسیله شهابها مورد هدف قرار می‌گیرند و با این هدف قرار گرفتن است که از مقصود خود دور ساخته شده و طرد و دفع می‌گردند «و برایشان عذاب دایمی است» که هیچ انقطاعی ندارد. به‌قولی واصب: عذاب سخت دردناک است که در آخرت می‌باشد، غیر از آن عذابی که در دنیا از هدف قرار گرفتن با شهابها دارند.

إِلَّا مَنْ خِيفَ الْخِطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ. شَهَابٌ نَاقِبٌ ۝ ۱۰

«مگر کسی که برباید به ربایشی» یعنی: جز شیطانی که چیزی از سخن فرشتگان را یکباره و به سرعت استراق سمع کند زیرا فرشتگان در میان خود، راجع به آنچه که در عالم روی خواهد داد - قبل از آن‌که اهالی زمین آن را بدانند - سخن می‌گویند و مذاکره می‌کنند «پس شهابی درخشان» یعنی: ستاره‌ای شعله‌ور «از پی او می‌تازد» و او را می‌سوزاند. ولی چه‌بسا که شهاب، شیطان را دنبال کند اما او جان به سلامت برده و آنچه را که از سخن فرشتگان ربوده است، به‌سوی برادران کاهنش القا نماید.

مضمون احادیث صحیح در این باره، گویای آن است که قبل از اسلام، شیاطین به منظور استراق سمع به سوی آسمان بالا می‌رفتند و چون خداوند عَلَّاهُ به امری از امور زمین حکم می‌راند، اهالی آسمان راجع به آن گفت‌وگو می‌کردند و شیطانی که تا نزدیکی‌شان آمده بود، آن سخن را می‌شنید و سپس آن را به شیطانی که پایین‌تر از وی بود القا می‌کرد و چه بسا که شهاب او را بعد از آن که سخن را القا کرده بود، می‌سوزانید و چه بسا هم نمی‌سوزانید. آن‌گاه شیاطین این سخن را به سوی کاهنان القا می‌کردند پس آنها با آن سخن صد دروغ را درآمیخته و به خورد مردم می‌دادند و جاهلان تمام آن سخنان را باور می‌کردند. اما آن‌گاه که خدای عزوجل آیین اسلام را نازل کرد، آسمان به شدت مورد حراست قرار گرفت به طوری که هیچ شیطانی دیگر نمی‌تواند از تیررس شهابها بگریزد. آری! خدای عزوجل بدین گونه وحی خویش را از دستبرد شیاطین حفظ نمود.

فَأَسْتَفْهِمِهِمْ أَهْمُ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿١١﴾

«پس از آنان» یعنی: از کفار منکر رستاخیز «پرس: آیا آنان در آفرینش سخت‌ترند یا کسانی که آفریده‌ایم» یعنی: از آنان پرس که آیا آفرینش و خلقت آنها استوارتر است و آنها در جسامت قوی‌تر و در اعضا و اندامهای خود بزرگترند یا آنچه که ما از آسمانها، زمین و فرشتگان آفریده‌ایم؟

در بیان سبب نزول آمده است: آیه کریمه درباره اشدبن‌کلده - که او را به سبب شدت و نیرومندی بدنش «اشد» نامیدند - و امثال وی نازل شد که به تنومندی پیکر و نیرومندی اعضای خویش سخت مغرور بودند «ما آنان را از گلی چسبنده آفریدیم» لازب: چیز لزج و چسبنده‌ای است که به دست می‌چسبد. یعنی: چگونه رستاخیز و معاد را بعید می‌پندارند و با آن از سر استبعاد برخوردار می‌کنند درحالی‌که خودشان از چنین خلق ضعیفی آفریده شده‌اند و پدیده‌هایی که از آنان قوی‌تر، بزرگتر، کامل‌تر و استوارتر آفریده شده‌اند، آن را انکار نکرده‌اند؟

بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخُرُونَ ﴿١٣﴾

«بلکه تو تعجب کرده‌ای» ای محمد ﷺ از قدرت خدای سبحان و در حیرت فرورفته‌ای از این که آنها قدرت خدای سبحان و رستاخیز پس از مرگ را تکذیب و انکار کرده‌اند «ولی آنها تمسخر می‌کنند» تو را و تو را به سبب تعجبت مورد ریشخند قرار می‌دهند. یا تو را - با آنچه که درباره حقیقت معاد می‌گویی - به ریشخند می‌گیرند. پس موقوف تو و موقف آنان بسیار از هم دور است.

وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾

«و چون پند داده شوند، پند نمی‌گیرند» یعنی: چون به موعظه‌ای از موعظه‌های خداوند ﷻ، یا موعظه‌های رسول وی اندرز داده شوند، آن اندرز را نگرفته و از آنچه که در آن است، نفعی نمی‌برند.

وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾

«و چون آیتی» یعنی: معجزه‌ای از معجزات رسول خدا ﷺ را «ببینند، تمسخر پیشه می‌کنند» یعنی: بر تمسخر خود می‌افزایند. به قولی معنی (یستسخرون) این است: از دیگران نیز درخواست می‌کنند تا پیامبر ﷺ را مورد تمسخر قرار دهند.

وَقَالُوا إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ أَمْ دَأْمِنَّا وَكُنَّا نُرَآءُ عَظَمًا أَمْ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾ أَوْءَابَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿١٧﴾

زشت‌تر و وقیح‌تر از همه اینها این‌که: آنان حق قطعی و یقینی را جادو می‌پندارند: «و گفتند: این جز جادویی آشکار نیست» یعنی: ای محمد ﷺ! آنچه که به ما آورده‌ای، جز سحر و جادویی آشکار نیست. و افزودند: «آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا به راستی از نو برانگیخته می‌شویم؟» و بار دیگر زنده می‌شویم؟! این چیزی است که به سحر و جادو می‌ماند! و افزودند: «و همین طور پدران اولیه ما؟» یعنی: آیا پدران نخستین ما نیز برانگیخته می‌شوند!؟

قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿١٨﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ! «آری! در حالی که شما خوار و زبونید» یعنی: آری! بعد از آن که خاک شدید، خوار و ذلیل و حقیر برانگیخته می شوید.

فَأِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾

«جز این نیست که آن یک نعره تند است و بس» یعنی: برانگیختن پس از مرگ با یک نعره تندی از اسرافیل عليه السلام است که در صور با نفخه ای می دمَد «و بناگاه آنان به نگرش خیزند» یعنی: بناگاه مردگان از گورهایشان برخاسته و به نظاره صحنه های هولناک قیامت و عذابی می پردازند که خدای عزوجل بر کفار مقرر کرده است.

وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾

«و می گویند: ای وای بر ما» یعنی: چون برانگیختنی را که در دنیا انکارش می کردند، ببینند و معاینه کنند، در این هنگام به سرزنش خود پرداخته و می گویند: ای وای بر ما! پس بر حال و روز سیاه خود واویلا کرده و می افزایند: «این است روز جزا» که در آن در برابر اعمالی مانند کفر و تکذیب پیامبران عليهم السلام جزا داده می شویم.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾

پس فرشتگان آنان را با این سخن پاسخ می دهند: «این همان روز فصل است که آن را تکذیب می کردید» فصل: حکم، قضا و داوری است زیرا در آن، میان نیکوکار و بدکار جدایی و فاصله افکنده می شود.

﴿٢٢﴾ أَحْسَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٣﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٤﴾

آن گاه حق تعالی به فرشتگان فرمان می دهد: «ستم پیشگان را با همراهانشان یکجا گرد آورید» یعنی: مشرکان و همتایان و همانندانشان در شرک، پیروانشان را در کفر و

همراهان و مشایعت کنندگانشان را در تکذیب پیامبران گرد آورید. در اینجا است که کفار از مؤمنان جدا ساخته می‌شوند. ضحاک می‌گوید: «ازواج آنان ؛ همراهان و هم‌پیوندانشانند از شیاطین پس هر کافری با شیطان خود محشور می‌شود. همچنین گنهکاران با یکدیگر محشور می‌گردند لذا زناکاران با هم سلکانشان، رباخواران با همدیگر، شرابخواران با همدیگر و همین‌گونه هر گروهی با هم‌جنسان خود گرد آورده می‌شوند...». «و آنچه بجز الله می‌پرستیدند» از بتان و شیاطین. یعنی حق تعالی به فرشتگان فرمان می‌دهد: بتان و معبودان مشرکان را نیز با آنان همراه گردانید «و به سوی راه دوزخ راهنمایی‌شان کنید» یعنی: راه دوزخ را به این گردآورده‌شدگان بشناسانید و آنان را بدان راهنمایی کنید و به سوی آن برانید.

وَقَفُّوهُمْ إِنْتُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾

«و بازداشتشان کنید که آنان سؤال‌شدنی هستند» از گفتار و رفتار خویش. یعنی آنان را برای حساب متوقف نموده و بازدارید و سپس بعد از حساب، به سوی دوزخ برانید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا تزول قدما ابن آدم يوم القيامة من عند ربه حتى يسأل عن خمس: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وماذا عمل فيم علم: قدمهای فرزندان آدم در روز قیامت از نزد پروردگارش دور ساخته نمی‌شود تا از پنج چیز مورد سؤال قرار نگیرد:

۱ - از عمر خویش که در چه چیزی آن را فنا کرده است.

۲ - از جوانی‌اش که در چه راهی آن را کهنه و فرسوده کرده است.

۳ - از مال خویش که از کجا آن را به دست آورده است.

۴ - از این که مال خویش را در چه راهی خرج کرده است.

۵ - و از علم خویش که در آن چه عملی کرده است.»

مَا لَكُمْ لَا تَنصُرُونَ ﴿٢٥﴾

سپس از باب توبیخ و سرکوب به کفار گفته می‌شود: «شمارا چه شده است که همدیگر را یاری نمی‌کنید؟» یعنی: شما را چه شده است که برخی از شما برخی دیگر را در اینجا - در قیامت - یاری نمی‌کنید چنان‌که در دنیا یار و یاور همدیگر بودید؟ همان گونه که ابوجهل در روز بدر گفت: «ما جمعی هستیم یار و یاور همدیگر».

بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْمِعُونَ ﴿٢٦﴾

«نه! بلکه امروز آنان گردن‌نهادگانند» و تسلیم‌شدگانند به امر خداوند عَلَيْهِمُ السَّلْطَنَةُ بدان جهت که در قیامت از چاره‌اندیشی ناتوانند.

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾

«و بعضی روی به بعضی دیگر می‌آورند در حالی که از یکدیگر می‌پرسند» سیاق آیات گویای آن است که این جدال میان پیروان و رؤسا در عرصات قیامت درمی‌گیرد، که برخی از آنان از برخی دیگر کشمکش کنان و سرزنش‌گرانه سؤال می‌کنند و به جان هم می‌پزند.

قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾

«می‌گویند» پیروان به رؤسا «این شما بودید که از جانب راست به سراغ ما می‌آمدید» «یمین» در اینجا مجاز و استعاره از قوت و قهر است. یعنی: شما با قوت و قهر و سلطه و به حکم ریاستی که بر ما در دنیا داشتید، گمراهی را بر ما تحمیل می‌کردید و در وهم و گمانمان چنین می‌افگندید که دین حق همان چیزی است که ما را با آن به بیراهه می‌کشید. یا معنی این است: شما از جانب خیر به سوی ما آمده و ما را از رفتن به آن راه خیر باز می‌داشتید. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «یعنی به منظور گمراه کردن ما از جانب چپ نیز به سوی ما می‌آمدید». به قولی معنی این است: از سمت راست نیز

به سراغ ما می‌آمدید که ما آن را دوست داریم و به آن فال نیک می‌زنیم تا به این ترتیب، ما را در پوشش خیرخواهی بفریبید. قرطبی می‌گوید: «همه اینها در معنی به هم نزدیک است».

قَالُوا بَلْ لَنْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾

«می‌گویند» رهبران و رؤسای گمراهی از جن و انس در پاسخ پیروانشان «بلکه خود شما مؤمن نبودید» یعنی: شما خودتان از ایمان روی برتافتید، با آن‌که بر آن قادر بودید پس این دلهای شما بوده است که پذیرای کفر شده و در حقیقت، شما از اصل و اساس بر کفر بوده‌اید.

وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ ﴿٣٠﴾

«و ما را بر شما هیچ سلطه‌ای نبود» یعنی: ما هیچ قهر و غلبه‌ای نداشتیم تا به وسیله آن شما را وادار به ایمان نموده و از کفر خارج گردانیم. به قول ابن کثیر معنی این است: ما بر صحت آنچه که شما را به سوی آن دعوت کرده‌ایم، هیچ حجتی نداشتیم «بلکه خودتان قومی طاغی بودید» که در کفر و گمراهی از حد گذشته بودید و ما فقط شما را به سوی کفر و گمراهی دعوت می‌کردیم اما اجابت از خود شما و به‌اختیار خودتان بود و هیچ جبر و اکراهی از سوی ما در کار نبود.

فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذٰٓئِقُونَ ﴿٣١﴾

«پس لازم شد بر ما» و شما همگی «سخن پروردگار ما که: ما چشندگان عذاب الیم هستیم» مرادشان این سخن حق تعالی است: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾: قطعاً ما جهنم را از تو (ابلیس) و از پیروانت، همگی پر خواهیم کرد) «ص/ ۸۵» پس اینک همه باهم آنچه را که پروردگار ما به همه ما وعده داده است، می‌چشیم.

فَاَعْوَبْتُمْكُمْ إِنَّا كُنَّا غُورِينَ ﴿٣٢﴾

«پس شما را گمراه کردیم» از راه هدایت و به سوی آنچه که خود بر آن از گمراهی و کفر بودیم، شما را فراخواندیم «زیرا ما خود گمراه بودیم» و خواستیم تا شما را نیز مانند خود گمراه سازیم تا شما نیز همانند ما رؤسا و رهبران، گمراه باشید. در اینجاست که رؤسا و رهبران، اقرار و اعتراف می‌کنند به این‌که سبب گمراهی پیروان خویش بوده‌اند اما در عین حال با گفتن: ﴿وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ﴾: (و ما بر شما هیچ سلطه‌ای نداشته ایم)، این اتهام را از خود نفی می‌کنند که آنها را به زور و غلبه و با اعمال سلطه به کفر و گمراهی کشانیده باشند.

فَاتَّبَعْتُمُ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾

سپس بعد از این جدال و مناقشه میان پیروان و رؤسا، خداوند ﷻ عذابی را که بر هر دو گروه فرود می‌آید، چنین وصف می‌کند: «پس در حقیقت در آن روز همه آنان در عذاب با هم شریکند» یعنی: در روز قیامت، پیروان و رؤسا هر دو در عذاب با هم شریکند چنان‌که در گمراهی مشترک بودند لذا به همدیگر هیچ سودی رسانده نمی‌توانند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾

«هرآینه ما با مجرمان» یعنی: با مشرکان «چنین رفتار می‌کنیم» پس هر عصیانگری را در برابر اعمالی که پیش فرستاده است، جزا می‌دهیم «چراکه آنان بودند که چون کلمه لا اله الا الله به آنان گفته می‌شد، استکبار می‌ورزیدند» و از پیروی مؤمنان در گفتن آن سرکشی می‌کردند و همانند مؤمنان به یگانگی حق تعالی اقرار نمی‌کردند. پس سبب عذاب نمودنشان این است.

وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا إِلَهَ هَيْتَنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾

«و می گویند: آیا ما به خاطر گفته شاعری دیوانه» که در خیال خویش سیر می کند و سخنان درهم و برهمی می گوید «ترک کننده معبودان خود باشیم؟» مرادشان از (شاعری دیوانه)، رسول خدا ﷺ بود. به این ترتیب، آنان اولاً منکر وحدانیت خداوند جلّ و علاه و ثانیاً منکر رسالت شدند.

بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾

خدای عزوجل در رد پندارشان می گوید: «بلکه او حق را آورده» یعنی: پیامبر ﷺ، قرآنی را که مشتمل بر توحید، وعده و وعید و دیگر امور حق است، آورده «و پیامبران را تصدیق کرده است» در آنچه که از عقیده توحید، اثبات معاد و هشدارها آورده اند پس این پیامبر نه با ایشان مخالفتی کرده و نه عقیده‌ای نو را که پیامبران قبل از وی نیاورده باشند، آورده است.

إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾

«در واقع شما عذاب پر درد را خواهید چشید» در برابر کفر و تکذیب پیامبران علیهم السلام.

وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾

«و جز برحسب آنچه کرده‌اید» از کفر و معاصی «جزا داده نمی‌شوید» پس مجازات نمودنتان، ظلم و ستم نیست.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: کسانی که خدای عزوجل آنها را برای طاعت و توحید خویش خالص کرده است، از این حکم مستثنی بوده و عذاب را نمی‌چشند.

أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ﴿٤١﴾

«این گروه روزی ای معین دارند» یعنی: این گروه مخلصان، در بهشت روزی ای دارند که خداوند ﷻ آن را برایشان ارزانی می‌دارد و این روزی در نیکویی، پاکیزگی و عدم انقطاع خود، معلوم و مقرر است و آنها صبح و شام از آن برخوردار می‌شوند.

فَوَاكِهُ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾

سپس در تفسیر این روزی معین می‌فرماید: «انواع میوه‌هاست» فواکه: همه انواع میوه‌هاست زیرا این میوه‌ها گوارترین و پاکیزه‌ترین چیزی است که ایشان می‌خورند و لذیذترین چیزی است که نفس‌هایشان بدان میل و رغبت دارد «و آنان گرامیان خواهند بود» یعنی: ایشان از جانب خدای عزوجل مورد اکرام و گرامیداشتی بزرگ و والا قرار می‌گیرند؛ با برتر ساختن درجاتشان در نزد وی، شنیدنشان کلام حق را و فوزشان به لقای وی در بهشت.

فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾ عَلَى سُرُرٍ مُنْقَلَبِينَ ﴿٤٤﴾

«در بهشت‌های پرناز و نعمت، بر روی تختها» قرار دارند، تختهایی که بر آنها تکیه می‌زنند «روبه‌روی همدیگر» برخی از آنان به چهره برخی دیگر می‌نگرند و هر یک به دیدار برادر مسلمان خویش شادمانند. دلیل این‌که بهشتیان در قفای یک‌دیگر نمی‌نگرند، این است که نگریستن رو در رو، شادمانی و انس و الفت را کاملتر می‌کند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِّنْ مَّعِينٍ ﴿٤٥﴾

«بر آنان جامی از شراب، جاری گردانیده می‌شود» یعنی: از شرابی که همچون چشمه‌های روی زمین، جاری است.

بَيْضَاءُ لَذَّةٍ لِلشَّرِيبِينَ ﴿٤٦﴾

«سخت سپید درخشان و لذت‌بخش نوشندگان است» حسن بصری گفته است: «شراب بهشتی سپیدتر از شیر است و لذتی عجیب و بی‌مانند دارد».

لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْفَوْنَ ﴿٤٧﴾

«نه در آن غولی است» یعنی: نه آن شراب عقلهایشان را از بین برده و تباه می‌گرداند و نه از آن بیماری و دردسری به سراغشان می‌آید. ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد است که مراد از (غول)، درد شکم می‌باشد». «و نه ایشان از آن به بد مستی می‌افتند» زیرا خدای عزوجل آفات و مضراتی - چون دردسر، مستی و دیگر آفات و امراض - را که در شراب دنیا متصور است، از شراب بهشت نفی کرده است.

وَعِنْدَهُمْ قَصِيرَاتُ الْإِطْرِفِ عَيْنٌ ﴿٤٨﴾

«و نزدشان دوشیزگان چشم فروهشته‌اند» یعنی: نزد بهشتیان زنانی هستند که فقط بر همسران خویش چشم دارند و غیر آنان را نمی‌خواهند «درشت چشم هستند» عین جمع عیناً: زنی است که چشمانی درشت و زیبا داشته باشد، نه چشمان درشت بی‌قواره و ناموزون.

كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكُونٌ ﴿٤٩﴾

«گویی آنان تخم‌های شتر مرغ در پرده پوشیده‌اند» خداوند جلّ و علا دوشیزگان رعنا و دلربای بهشتی را به تخم شتر مرغ تشبیه می‌کند که شتر مرغ آن را به وسیله پر خویش از باد و غبار نگاه می‌دارد پس رنگ حوران بهشتی، سپید متمایل به زردی است و این زیباترین رنگ در میان زنان است. اعراب، زنان سپید زیبا روی را به تخم‌های شتر مرغ تشبیه می‌کنند.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾

«پس برخی از آنان» یعنی: از اهل بهشت «به برخی دیگر روی نموده و از همدیگر پرس و جو می کنند» یعنی: در هنگام شراب‌نوشی، این یکی حال او را می پرسد و آن یکی حال این را پس از احوالی که در دنیا داشته‌اند، از همدیگر پرس و جو می کنند. و این نمایانگر عیش و عشرت کامل آنها در بهشت است که فارغبال در سایه ساران نعمت و لذت، به گفت و گوی هم می نشینند.

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾

«گوینده‌ای از میانشان می گوید: راستی من همنشینی داشتم» در دنیا که کافر و منکر بعث بعد از مرگ بود.

يَقُولُ أَهْلَكَ لِيَنِ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾ أَوَإِذَا مَنَّآ وَكُنَّا تَرَابًا وَعِظْمًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾

«که به من می گفت: آیا تو از تصدیق کنندگانی» زنده شدن پس از مرگ را؟ «آیا وقتی مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم، آیا واقعا جزا خواهیم یافت» در برابر اعمالمان و در قبال آن مورد محاسبه قرار می گیریم؟! »

قَالَ هَلْ أُنْتُمْ مُّظَلُّونَ ﴿٥٤﴾

«می گوید» آن شخص مؤمن به همپاله گان بهشتی خویش «آیا شما اطلاع دارید» که آن کافر هم اکنون کجاست؟ بیایید به اهل دوزخ سری بکشیم تا آن همنشین خود را که این سخن را به من می گفت، به شما نشان دهم که در دوزخ چه جایگاهی دارد؟.

فَأُطِّلَعُ فرءَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾

«پس درنگریست» آن شخص مؤمن «و آن همنشین خود را در میانه دوزخ دید».

قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتُ لَأَتُوبِينَ ﴿٥٦﴾

«گفت» آن شخص مؤمن از باب سرزنش به او: «سوگند به خدا که نزدیک بود مرا به نابودی بکشانی» با گمراه‌سازی و اغوای خویش، چنانچه از تو اطاعت می‌کردم. به‌قولی معنی این است: نزدیک بود مرا به دوزخ درافگنی.

وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُخْضَرِّينَ ﴿٥٧﴾

«و اگر نعمت پروردگارم نبود، هرآینه من نیز از احضارشدگان بودم» یعنی: اگر نبود رحمت پروردگار و انعام وی بر من؛ با مفتخر ساختمم به اسلام، هدایت نمودم به سوی حق و درپناه ماندنم از گمراهی، قطعاً من هم با تو از احضارشدگان در دوزخ بودم.

أَفَمَا نَحْنُ بِمَبْتَلِينَ ﴿٥٨﴾

سپس آن شخص مؤمن به گفت‌وگو با همنشینان بهشتی خود بازگشته و از روی شوق می‌گوید: «آیا ما دیگر نمی‌میریم» و جاودانه در ناز و نعمت و نوازش بهشت قرار داریم؟

إِلَّا مَوْتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَدَّيْنَ ﴿٥٩﴾

«جز همان مرگ نخستین خود» که در دنیا بود؟ «و ما هرگز عذاب نخواهیم شد» چنان‌که کفار عذاب می‌شوند؟ این سخن شخص مؤمن از روی بهجت و شادمانی و از سر غرور و خوشحالی به نعمت‌های انقطاع ناپذیر بهشتی و جاودانگی‌ای است که خدای عزوجل بر ایشان در بهشت انعام کرده است. البته او این سخن را چنان می‌گوید تا آن همنشین کافرش در دوزخ بشنود و روحا بر عذابش افزوده شود.

إِنَّ هَذَا لَهُمُ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾

«راستی که این همان رستگاری بزرگ است» یعنی: این نعمتهای پایدار و این ماندگار بودن همیشه در بهشت، همانا رستگاری بزرگی است که هرگز نمی‌توان برای آن حد و مقداری شناخت و به توصیف آن احاطه کرد. همچنین محتمل است که این سخن از کلام خدای سبحان - در تأیید آنچه که بهشتیان می‌گویند - باشد.

لِيُمِثِلَ هَذَا فَمَا لَيَعْمَلِ الْعَمَلُونَ ﴿٦١﴾

بعد از آن که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ حال اهل بهشت و رستگاریشان را برای ما حکایت کرد، اینک ما را به سوی انجام عمل صالح برمی‌انگیزد: «برای چنین پاداشی، باید عمل‌کنندگان عمل کنند» زیرا تجارت سودآور این است، نه عمل برای دنیای زوال‌پذیر و ناپایدار.

أَذَلِكَ خَيْرٌ لِّزُلَا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾

«آیا از نظر میهمانی این بهتر است یا درخت زقوم؟» درخت زقوم درختی است که میوه‌های تلخ و بسیار بدمزه دارد و اهل دوزخ به تناول آن مجبور ساخته شده و به سختی آن را می‌خورند و این همان میهمانی و ضیافت آنان است. نزل: آماده کردن غذا و نوشیدنی برای پذیرایی از کسی است که از راه می‌رسد و در منزل کسی فرود می‌آید؛ چه آن کس میهمان باشد چه غیر وی.

إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِّلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾

«در حقیقت، ما آن» درخت زقوم «را برای ستمکاران عقوبتی گردانیدیم» با اجبارشان بر خوردن آن در دوزخ. یا ما آن را مایه آزمون ستمکاران قرار داده‌ایم که وجود آن را در دنیا انکار می‌کنند، چرا که گفتند: چگونه در درون آتش درختی می‌روید؟! در حالی که مؤمنان از این آزمون پیروز بیرون آمده و وجود آن را در دوزخ تصدیق می‌کنند.

إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾

«آن» درخت زقوم «درختی است که در قعر جهنم می‌روید» و شاخه‌های آن به‌سوی درکات دوزخ سر بر می‌آورد.

البته در دنیا نیز ما اشیایی را مشاهده می‌کنیم که قابل احتراق نیستند. پس ذاتی که بر استقرار جانداران در آتش قادر باشد، بی‌گمان بر آفرینش درخت در آتش و نگهداری آن از سوختن، تواناتر است.

طَلَعَهَا كَأَنَّهَا رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾

«میوه‌اش گویی چون کله‌های شیاطین است» یعنی: باروبر آن درخت، از نهایت زشتی و قباحت، گویی در منظر خود همانند کله‌های شیاطین است.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند عَلَّامٌ در این آیه، محسوس را به متخیل تشبیه کرده است پس هرچند که سرهای شیاطین غیرمرئی است اما برای دلالت بر این‌که آن میوه در نهایت زشتی است، این تشبیه به‌کار گرفته شده است. اعراب، شخص زشت‌صورت را به شیطان و شخص زیباصورت را به فرشته تشبیه می‌کنند. به‌قولی: مراد از «شیاطین» در اینجا، مارهایی هستند که بر سر خود تاجی دارند و از زشت‌ترین مارها می‌باشند.

فَاتِمَّتْ لَمْ يَكُنْ مِنْهَا فَمَا لَوْ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾

«پس دوزخیان حتماً از آن» یعنی: از درخت زقوم، یا از میوه آن «می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌کنند» یعنی: به خوردن از آن مجبور ساخته می‌شوند تا شکمهایشان از آن پر می‌شود پس غذا و میوه آنان - به‌جای روزی بهشت - این است. در حدیث شریف آمده است: «از خداوند متعال پروا کنید به حق پروا داشتن از وی زیرا اگر قطره‌ای از زقوم به دریا‌های دنیا بچکد، قطعاً زندگی را بر اهل زمین تباه می‌گرداند پس چگونه است حال کسی که زقوم غذای وی باشد؟». این وصف غذایشان بود. بعد از آن، نوشیدنی‌شان را به زشت‌تر از آن تشبیه کرده می‌فرماید:

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوَابًا مِّنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾

«سپس برایشان بر آن غذا» یعنی: پس از خوردن آن غذا «آمیزه‌ای از آب جوشان است» یعنی: غذای درخت زقوم با آب جوشان آمیخته می‌شود تا عذابشان را شدیدتر و حالشان را ناخوش‌تر گرداند.

ثُمَّ إِنَّ مَرَجَهُمْ لِآلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

«آن‌گاه بازگشتشان» بعد از نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم «بی‌گمان به‌سوی دوزخ است» بدین صورت که پس از خوردن زقوم، دوزخیان را برای نوشیدن آب‌جوش به محل آن وارد می‌سازند چنان‌که شتر را به آب‌گاه می‌برند آن‌گاه مجدداً آنان را به دوزخ بر می‌گردانند. البته این تعبیر دلالت بر آن دارد که آب جوش (حمیم) در موضعی خارج از دوزخ (جحیم) قرار دارد.

إِنَّهُمْ أَلْفَاؤُا بَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾

سپس در بیان علتی که آنها را سزاوار این سزای سخت گردانیده است، می‌فرماید: «هر آینه آنها پدران خود را گمراه یافتند» یعنی: اتفاق چنین بود که آنها پدران خود را گمراه یافتند پس از روی تقلید - و نه از روی هیچ‌گونه حجتی - به آنان اقتدا کردند.

فَهُمْ عَلَىٰ آثَرِهِمْ يُرْعَوْنَ ﴿٧٠﴾

«پس آنها به‌سرعت بر پی پدران خود رانده می‌شوند» یعنی: آنها از پدران خویش شتابان پیروی می‌کنند و این شتابشان به‌گونه‌ای است که گویی آنان به‌سوی پیروی از پدرانشان به شدت رانده شده و از جا برکنده می‌شوند.

وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾

سپس خداوند ﷻ به بیان این واقعیت می‌پردازد که کفر پدیده‌ای قدیمی است و پیروان آن بسیارند تا پیامبرش را در کفر قومش تسلیت و دلجویی کند: «و قطعاً پیش از آنان»

یعنی: پیش از کفار این امت «بیشتر پیشینیان» از امت‌های گذشته «گمراه شدند» بر اثر همان تقلید کورکورانه و عدم نگرش و اندیشه درست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ ﴿٧٣﴾

«و حال آن‌که در میانشان هشداردهندگان فرستادیم» یعنی: با وجود آن‌که به‌میان آن پیشینیان پیامبرانی را فرستادیم که آنها را از عذاب ما بیم دادند و حق را برایشان بیان کردند اما این امر در آنان هیچ تأثیری نکرد و هیچ سودی برایشان در بر نداشت.

فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذِرِينَ ﴿٧٤﴾

«پس بین سرانجام بیم‌یافتگان» یعنی: سرانجام کسانی که پیامبران عليه‌السلام آنها را بیم دادند «چگونه شد» زیرا این سرانجام چیزی جز آتش دوزخ نبوده و نیست.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٧٥﴾

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: بجز کسانی که خداوند جل جلاله آنان را با توفیق بخشیدنشان به‌سوی ایمان و توحید، برای خودش خالص گردانیده پس اینان نجات‌یابنده‌اند.

وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾

«و به‌راستی نوح ما را ندا داد» آن‌گاه که از قومش مأیوس شد. مراد از ندای وی، فریاد و استغاثه‌اش با این دعا بود: ﴿أَنِّي مَغْلُوبٌ فَأَنْصِرْ﴾ (پروردگارا! من مغلوب هستم پس یاریم کن) «قمر/۱۰». «و چه نیک اجابت‌کننده بودیم» یعنی: دعای او را به نیکوترین وجه اجابت کردیم و قومش را به وسیله طوفان هلاک گردانیدیم.

وَيَجْتَنِّهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾

«و او و اهلش را از اندوه بزرگ رهانیدیم» مراد از اهلش: خانواده و اهل دین وی از کسانی هستند که با وی ایمان آورده بودند. به قولی: آنها هشتاد تن بودند. اندوه بزرگ: همانا غرق کردن است.

وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾

«و تنها نسل او را باقی گذاشتیم» نه غیر آنان را زیرا خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ کافران را با دعای نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ هلاک گردانید و از آنان هیچ کسی باقی نماند و کسانی هم که با وی در کشتی بودند - چنان که نقل شده - مردند پس جز فرزندان و نسل و تبار وی هیچ کس دیگری باقی نماند لذا مردم همه از نسل نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند. یادآور می شویم که نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ سه فرزند داشت به نامهای:

۱ - سام: که پدر اعراب و فارس و روم است.

۲ - حام: که پدر سیاه پوستان است.

۳ - یافث: که پدر ترکان، اهالی خزر و یاجوج و ماجوج از اقوام چین و ژاپن و مانند آنهاست.

وَتَرْكَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾ سَلَّمَ عَلَى نُوحٍ فِي الْمَأْمُونِ ﴿٧٩﴾

«و برای او میان آیندگان ثنایی نیک برجای گذاشتیم» یعنی: در میان کسانی که بعد از نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ تا روز قیامت - از امتها - می آیند، نام و آوازه نیکو و ثنا و ستایشی خوب را ماندگار ساختیم. این ثنا و ستایش نیکو عبارت از این سخن است:

«سلام بر نوح در میان جهانیان» یعنی: جهانیان پیوسته بر او ثنای نیک می گویند و برای او دعا کرده و درود و رحمت می فرستند و چون از او یاد کنند، می گویند: «نوح علیه السلام». به قولی: این سلامی است از سوی خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر نوح. یعنی: سلام از جانب ما بر نوح در میان جهانیان باد!.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾

«ما این گونه نیکوکاران را جزا می‌دهیم» یعنی: ما کسی را که در سخن و عملش نیکوکار، به احسان و نیکوکاری معروف و بر آن پایدار و ثابت قدم باشد، این گونه پاداش می‌دهیم.

إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾

«به راستی او از بندگان مؤمن ما بود» یعنی: نوح عليه السلام بنده‌ای گرویده و مخلص برای خداوند جل جلاله بود.

ثُمَّ أَعْرَفْنَا الْأَخْرِينَ ﴿٨٢﴾

«سپس دیگران را» یعنی: کافران را «غرق کردیم» و از آنان هیچ نام و نشانی باقی نگذاشتیم.

﴿وَإِن مِّنْ شَيْعَةٍ لَّا بَرَّاهِمَ﴾ ﴿٨٣﴾

«و بی‌گمان ابراهیم از شیعه نوح بود» یعنی: ابراهیم عليه السلام از اهل دین وی بود، بر راه و روش وی قرار داشت و از کسانی بود که با نوح عليه السلام در دعوت به سوی الله جل جلاله و یگانگی وی موافقت کرد. بیضاوی می‌گوید: «بعید نیست که شریعت این دو پیامبر اولی‌العزم الهی در همه فروع دین، یا در غالب آنها، نیز یکی بوده باشد». نقل است که در میان نوح و ابراهیم علیهما السلام دوهزار و ششصد و چهل سال فاصله زمانی بود و در این فاصله دو پیامبر دیگر آمدند که عبارت از هود و صالح علیهما السلام بودند. اصل کلمه «شیعه» به معنی پیروان و یاران است و هر گروهی که بر امری گرد آمده و بر آن متفق شوند، آنها برای آن امر «متشیع» هستند. اما این کلمه بعد از شهادت سیدنا علی عليه السلام بر پیروان مذهب «شیعه» اطلاق می‌شود.

إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾

«آن گاه که» ابراهیم علیه السلام «با قلبی سلیم به سوی پروردگار خود روی آورد» قلب سلیم: دلی است که از شک و شرک پیراسته بوده و به منظور کسب رضای خدای عزوجل، برای خلقتش خیرخواه باشد. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «قلب سلیم دلی است که به لاله الا الله گواهی دهد».

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾ أَيُّكُمْ إِلَهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾

«چون» ابراهیم علیه السلام «به پدرش و قومش گفت» سرزنش کنان و معترض «چه چیزی را می پرستید؟» آیا نمی دانید که این بتان بی جان قابل پرستش نیستند؟ «آیا به دروغ و دغل معبودانی را بجز الله می خواهید؟» افک: بدترین نوع دروغ است.

فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

«پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست؟» هنگامی که او را ملاقات کنید در حالی که غیر وی را پرستیده اید؟ به نظر شما او با شما چه خواهد کرد؟.

فَنظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾

«سپس نگاهی به ستارگان افگند و گفت: من بیمارم» نقل است که: قوم ابراهیم علیه السلام به علم نجوم دلبستگی ای داشتند پس ابراهیم علیه السلام به آنان چنین وانمود کرد که از همان فن نجوم بهره می گیرد تا بر او عیب نگیرند. تعلل ابراهیم علیه السلام به این که بیمار است، تمهیدی برای این بود که علیه بتانشان برنامه ای را به اجرا گذارد تا این حجت بر قومش که بتان شایسته پرستش نیستند، الزام گردد. نقل است: در فردای روزی که ابراهیم علیه السلام خود را بیمار وانمود کرد، قومش مراسم جشنی داشتند که همه در آن از شهر بیرون می رفتند پس ابراهیم علیه السلام خواست تا خود را از آنها عقب کشیده و کار بتان را یکسره سازد، بدین جهت خود را به در بیماری زد.

مفسران درباره نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان گفته‌اند: نگاه ابراهیم علیه السلام به ستارگان، به منظور تعظیم و تقدیس آنها نبود چنان‌که قومش این کار را می‌کردند بلکه هدف او این بود تا با این نگاه، در آنها این ذهنیت را القا کند که او هم آنچه را که آنها درباره ستارگان می‌دانند، می‌داند و در امور خود بر ستارگان تکیه می‌کند. پس این نگاه وی صرفاً حيله‌ای بود که او اندیشید. یا قصد وی از این کار، تأمل در کائنات و آسمان بود. چنان‌که قتاده می‌گوید: «اعراب برای شخصی که در حال تفکر است و زمانی دراز در فکر و اندیشه فرو رفته، می‌گویند: نظر فی النجوم: در ستارگان نگرست»، یعنی: بسیار در فکر فرو رفت.

خلاصه این که: نگرستن ابراهیم علیه السلام به ستارگان و این سخن وی که: «من بیمارم»، از باب «توریه» بود. یعنی: او از این سخن هدفی مخصوص به خود داشت ولی در عین حال خواست که آنها از آن چیز دیگری غیر از آنچه او اراده داشت، برداشت کنند تا بدین وسیله بتواند نقشه خود را در مورد بتانشان به اجرا گذارد. شایان ذکر است که دروغ گفتن به منظور «توریه» و «تعریض» مباح است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «إن فی المعاریض لمندوحة عن الکذب: بی‌گمان در سخنهای سربسته، گریزگاهی از دروغ است».

فَنَوَّلُوا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿١٠﴾

«پس پشت‌کنان از او روی برتافتند» یعنی: قوم ابراهیم علیه السلام بعد از آن تعللش، او را تنها گذاشته و خود به مراسم عید خویش رفتند.

فَرَاغَ إِلَىٰ آيَاتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْتُونَ ﴿١١﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ﴿١٢﴾

«تا نهانی به سوی خدایانشان رفت» راغ: ابراهیم علیه السلام در غیاب قوم خود به سرعت و به‌طور نهانی به سوی معبودانشان رفت «و گفت» خطاب به آن بتان از روی استهزا و تمسخر: «آیا چیزی نمی‌خورید؟» یعنی: از غذایی که پرستشگرائتان برایتان ساخته و پیش شما نهاده، خود به جشن خویش رفته‌اند؟.

«شما را چه شده است که سخن نمی‌گویید؟» ابراهیم علیه السلام می‌دانست که آنها جماداتی بیش نیستند و به سخن گفتن قادر نمی‌باشند.

فَرَأَىٰ عَلَيْهِمْ صُرًىٰ بِالْيَمِينِ ﴿١٣﴾

«پس با دست راست خویش بر سر آنها زدن گرفت» و به قوت و شدت بر سر آنان می‌کوفت. دلیل زدنتان با دست راست این بود که قوت و نیروی انسان در دست راست وی بیشتر و زدن با آن شدیدتر است پس همه بتانشان را خرد و ریزکرد، جز بت بزرگ را. که تفصیل داستان در سوره «انبیاء» گذشت.

فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزْفُونَ ﴿١٤﴾

«پس شتابان به سوی او روی آوردند» پرستشگران بتان چون به شهر آمده و و حال و روز معبودان خود را دیدند، شتابان به سوی ابراهیم علیه السلام روی آوردند زیرا دانستند که او این کار را بر سر آنها آورده است!.

قَالَ اتَّعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿١٥﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «آیا آنچه را که خود» آنها را با دست خود «می‌تراشید، می‌پرستید؟ با این که خدا شما و آنچه را که بر سر آنها کار می‌کنید، آفریده است؟» یعنی: در حالی که خداوند جل جلاله همه آنچه را که به‌طور کلی می‌سازید و به عمل می‌آورید - که بتان تراشیده شما نیز از آن جمله‌اند - آفریده است؟. معنای: (ماتعملون: آنچه می‌کنید) در اینجا، عمل تصویر، پیکرتراشی و مانند آن است. اهل سنت با این آیه استدلال می‌کنند بر این که «افعال»، آفریده خدای عزوجل است ولی اکتساب آنها از بندگان می‌باشد و این عقیده، ابطال‌کننده مذهب «قدریه» و مذهب «جبریه» است. در حدیث شریف مرفوع آمده است: «خداوند آفریننده هر صنعتگری به‌همراه صنعت وی است».

قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿١٧﴾

«گفتند: برای او بنایی برآورید و او را در آتش بیندازید» قوم ابراهیم علیه السلام در امر مجازات وی در میان خود مشورت کردند، سرانجام به این نتیجه رسیدند که برای ابراهیم علیه السلام چهاردیواری ای (کوره‌خانه‌ای) از سنگ بسازند و آن را از هیزم پرکنند آن‌گاه هیزم را برافروخته و او را در آتش افکنند.

فَارَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿١٨﴾

«پس در حق او کیدی را قصد کردند» یعنی: نیرنگ و بدسگالی‌ای را تنیدند؛ با افگندنش در آتش «ولی ما آنان را فرودست‌ترین گردانیدیم» زیرا پس از آن‌که ابراهیم علیه السلام را در آتش افگندند، آتش به فرمان ما بر او سرد و سلامتی‌بخش شد و کمترین تأثیر سوئی هم در او نکرد.

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّدِينَ ﴿١٩﴾

«و ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم رهسپارم» یعنی: من از سرزمین قوم خود که از روی تعصب برای بتان، کفر به خدای سبحان و تکذیب پیامبرانش علیهم السلام، کردند آنچه کردند، به جایی هجرت می‌کنم که خدای من مرا به هجرت به سوی آن فرمان داده ؛ و آن سرزمین شام است «زودا که مرا راه نماید» پروردگارم به جایی که قادر باشم فقط او را پرستش کنم.

این آیه دلیل بر وجوب هجرت از جایی است که انسان مؤمن به برپا داشتن شعائر دین خود در آنجا قادر نیست.

رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠٠﴾

«پروردگارا! به من از شایستگان عطا کن» یعنی: به من فرزند صالحی عطا کن که مرا بر انجام طاعتت یاری کند و به جای قومم، در غربت مونسم باشد.

فَبَشِّرْهُ بِعَلْمٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾

«پس او را به پسری بردبار مژده دادیم» که بزرگ می‌شود و در بزرگی حلیم و بردبار می‌گردد. لذا این بشارت، دلالت بر آن دارد که ابراهیم علیه السلام به فرزند پسری مژده داده شد که این فرزند باقی می‌ماند تا پخته‌سال و بزرگ شده و در آن سن و سال، به وصف حلم و بردباری موصوف گردد.

ابن کثیر می‌گوید: «این فرزند، اسماعیل علیه السلام است زیرا او اولین پسری است که ابراهیم علیه السلام به آن مژده داده شد و او - به اتفاق مسلمین و اهل کتاب - از اسحاق علیه السلام بزرگتر است بلکه در نص کتابشان است که ابراهیم علیه السلام در زمان تولد اسماعیل علیه السلام، هشتادوشش سال و در زمان تولد اسحاق علیه السلام نودونه سال داشت.»

فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَبْنَؤُاْ اِنِّي اَرَىٰ فِي الْمَنَامِ اَنِّي اَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۗ قَالَ يَتَّبِعُ اَفْعَلْ مَا

تُوْمَرُ سَتَجِدُنِي اِنْ شَاءَ اللهُ مِنَ الصَّٰبِرِيْنَ ﴿١٠٢﴾

«پس وقتی آن طفل به آن سنی رسید که با پدر خود کار و کوشش تواند کرد» یعنی: چون اسماعیل علیه السلام جوان شد و در کار و کوشش به پای پدرش ابراهیم علیه السلام رسید، به طوری که می‌توانست با او در کارها و نیازمندیهایش کمک کند. مقاتل می‌گوید: «یعنی: چون به سنی رسید که می‌توانست همراه پدرش راه برود». فراء می‌گوید: «اسماعیل در آن هنگام پسری سیزده‌ساله بود»، آری! در آن وقت: «ابراهیم گفت: ای پسرک من! هرآینه من در خواب چنین می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم» و رؤیای انبیاء علیهم السلام حق است و کارهایشان به فرمان خداوند جل جلاله می‌باشد «پس بین در این کار چه به نظرت می‌آید؟» ابراهیم علیه السلام به فرزندش اسماعیل علیه السلام گفت: کار این است که من به ذبح تو فرمان یافته‌ام پس درنگر که چه می‌بینی؟ دلیل این که ابراهیم علیه السلام در این مورد با اسماعیل علیه السلام مشورت کرد، این بود تا صبر و شکیبایی وی در برابر فرمان الهی را بداند، در غیرآن، رؤیای انبیاء علیهم السلام وحی است و امثال آن لازم می‌باشد «گفت: پدرجان! آنچه فرمانت داده‌اند» در مورد ذبح من «انجام بده» و عملی کن «ان شاء الله مرا از شکیبایان خواهی یافت» بر ذبح، یا بر قضای پروردگار متعال.

به قولی: ابراهیم علیه السلام شب «ترویه» در خواب دید که گوینده‌ای به وی می‌گوید: «خداوند جل جلاله تو را به ذبح فرزندت فرمان می‌دهد». پس چون صبح دمید، در این اندیشه فرورفت که آیا این خواب از جانب خداوند جل جلاله است، یا از سوی شیطان؟ باز چون شب فرارسید، بار دیگر خوابی مانند آن دید، در این هنگام متیقن شد که آن خواب از جانب خدای سبحان است. سپس در شب سوم نیز خوابی مانند آن دید پس در این هنگام بر ذبح فرزندش مصمم گردید. بدین جهت، این ایام سه‌گانه را ایام «ترویه»، «عرفه» و «نحر» یعنی: «تفکر»، «شناخت» و «قربانی» نامیدند.

البته فرزندی که ابراهیم علیه السلام به ذبح آن مأمور شد، اسماعیل علیه السلام است زیرا بشارت به پسری حلیم، مربوط به وی می‌باشد و بیان ذبح وی نیز به دنبال این بشارت آمده است، سپس بعد از بیان اینهاست که در آیه (۱۱۲) بشارت به تولد اسحاق مطرح می‌شود. همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح اسماعیل علیه السلام است نه اسحاق علیه السلام، این است که در تورات آمده است: «ای ابراهیم! فرزند آغازین یکدانه خود اسحاق را ذبح کن». در حالی که اسحاق فرزند آغازین ابراهیم علیه السلام و فرزند یکدانه وی نیز نبود بلکه فرزند آغازین و یکدانه وی اسماعیل علیه السلام بود پس ملاحظه می‌شود که کلمه «اسحاق» از افزوده‌های اهل کتاب و تحریف‌های آنان است. و چون ابراهیم علیه السلام فرزندش را برای ذبح آماده کرد و از خدای خویش اطاعت نمود، حق تعالی به وی فرزند دیگری نیز ارزانی کرد که همان اسحاق علیه السلام است.

ابن کثیر می‌گوید: «گروهی از اهل علم برآنند که ذبیح اسحاق علیه السلام است... اما من گمان نمی‌کنم که این برداشت، جز از منابع علمای اهل کتاب، از جای دیگری نشأت گرفته باشد... زیرا یهودیان با اعراب بر سر این فضل که پدرشان اسماعیل علیه السلام ذبیح خدا باشد، حسد ورزیدند لذا در تورات دست برده و کلمه اسحاق را بدان افزودند، همان گونه که در روایات تاریخی و حتی در بعضی از احادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز دست بردند تا بدانجا که این گونه برداشت میان بعضی از صحابه نیز سرایت کرد.

همچنین از دلایلی که اثبات می‌کند، ذبیح، اسماعیل علیه السلام است، این فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله است: «انا ابن الذبیحین: من فرزند دو ذبیح هستم». که یکی از آنها جدشان اسماعیل علیه السلام و دیگری پدرشان عبدالله است؛ زیرا عبدالمطلب نذر کرده بود که چنانچه

خداوند متعال برایش حفر چاه زمزم را آسان سازد، یا فرزندان او را به ده تن برساند، یکی از فرزندان را قربانی نماید. پس چون خداوند جَلَّ جَلَالُهُ کار حفر زمزم را بر وی آسان ساخت، میان فرزندان قرعه انداخت که یکی از آنها را ذبح کند و قرعه به نام عبدالله برآمد. سرانجام به جای ذبح عبدالله، صد شتر فدیة داد.

فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾

«پس وقتی هردو، تن در دادند» یعنی: چون ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام تسلیم امر خدای سبحان شده و به فرمانش گردن نهادند و کار خود را به او سپردند زیرا یکی از آنها خودش و دیگری فرزندش را به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ تسلیم کرد؛ «و پسر را به پیشانی بر خاک افگند» یعنی: ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را بر چهره اش به خاک افگند تا در هنگام ذبح چهره اش را نبیند که مبادا قلبش بر فرزند دلبندهش به رقت آید. یادآور می شویم؛ محلی که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام خواست تا فرزندش را در آن ذبح کند، قربانگاه منی در محل رمی جمرات بود. به قولی: این محل در شام بود.

وَنَدَيْنَهُ أَنْ يَتَّبِعْهُمُ ﴿١٠٤﴾ فَذَصَقَتِ الرَّبِّيَا إِنَّا كَذَبُكَ بَجَزَى الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾

«و او را ندا دادیم» ابراهیم، اسماعیل علیهما السلام را برای ذبح خوابانده بود که در این اثنا فرشته ای به فرمان پروردگار او را از پشت سر کوه ندا داد: «که ای ابراهیم! رؤیای خود را راست ساختی» و آن را به حقیقت و راستی پیوستی. خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را به صرف عزمش بر ذبح فرزندش - هرچند که او را ذبح نکرد - راست کننده رؤیایش معرفی کرد زیرا او تمام مقدمات کار ذبح را فراهم کرد و عملاً هم آنچه را که در امکان وی بود، در این راستا انجام داد «ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم» با رها ساختن آنها از سختی، به سلامت نگه داشتن آنها از محنتها و پدیدار ساختن گشایش برای آنها با فرج بعد از شدت.

إِنَّ هَذَا لَهُوَّ الْبَتُّ الْمَيْنُ ﴿١١٦﴾

«بی‌گمان این ماجرا آزمونی آشکار است» و پیروزی ابراهیم علیه السلام در آن نیز آشکار است، چراکه خدای سبحان با فرمان ذبح فرزندش، او را در اطاعت خویش امتحان کرد و او از این امتحان پیروز بیرون آمد.

وَفَدَيْنَهُ بِذَبِيحٍ عَظِيمٍ ﴿١١٧﴾

«و او را به قربانی بزرگی فدیة دادیم» خداوند جل جلاله قوچی بزرگ‌جثه و فربه را برای ابراهیم علیه السلام از آسمان فرو فرستاد و ابراهیم علیه السلام او را در عوض فرزندش اسماعیل علیه السلام ذبح کرد. سنت در قربانی نیز این است که قربانی چاق و فربه باشد. باید دانست که نزد جمهور علما قربانی برای واجد شرایط آن سنت است اما ابوحنیفه می‌گوید: «قربانی بر اشخاص مقیم متمکن از اهالی شهرها واجب است و بر مسافر واجب نیست». همچنین احناف با این آیه بر اثبات این حکم استدلال کرده‌اند که: اگر کسی نذر کرد که فرزندش را ذبح کند، بر وی ذبح گوسفندی لازم می‌شود.

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٨﴾ سَلَّمَ عَلَيَّ إِزْهِيمَ ﴿١١٩﴾

«و میان آیندگان برای او ثنای نیک به‌جای گذاشتیم» یعنی: برای ابراهیم علیه السلام در میان امتهایی که پس از وی می‌آیند، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم «سلام بر ابراهیم» سلام: ثنا و ستایش نیکو و پسندیده است.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾

«نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم» تفسیر نظیر آن در آیه (۱۰۵) گذشت.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾

«در حقیقت او از بندگان با ایمان ما بود» یعنی: ابراهیم علیه السلام از کسانی بود که حق عبودیت را گزارده و در ایمان به خدا جل جلاله و توحید وی، ثابت قدم و پایدار بودند و دلیل نیکوکاری وی همین امر است.

وَشَرَّكَهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾

«و او را به اسحاق که پیامبری از صالحان است، بشارت دادیم» یعنی: ابراهیم علیه السلام را به فرزند دیگری که هم پیامبر و هم از شایستگان است، به عنوان پاداشی بر طاعت وی برای خدای عزوجل در ذبح یگانه فرزندش اسماعیل علیه السلام، بشارت دادیم. چنان که گفتیم، این آیه نیز دلیل بر آن است که ذبیح اسماعیل علیه السلام بود.

وَوَدَّعْنَا عَلَيْهِمُ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾

«و به ابراهیم و اسحاق برکت دادیم» با پی در پی فرستان نعمتهای خویش بر آن دو. به قولی مراد این است که: فرزندان آن دو تن را بسیار گردانیدیم، به طوری که بیشتر انبیاء علیهم السلام از نسل اسحاق هستند، همچون ایوب و شعیب علیهما السلام «و از زادوولد آن دو، برخی نیکوکار و برخی آشکارا به خود ستمکار بودند» خداوند متعال با این جمله، به بیان این حقیقت می پردازد که بودن نسل انسانها از این عنصر و نژاد شریف و از این دودمان مبارک، هیچ سود و نفعی به حالشان ندارد بلکه آنچه برایشان سودمند است، اعمال خودشان می باشد، نه نسب و نژاد پدرانشان چنان که یهود و نصاری نیز - با وجود آن که از تبار اسحاق هستند - لیکن به این ورطه آشکار از گمراهی و فساد درافتاده اند.

در اینجا داستان ابراهیم علیه السلام به پایان می رسد. البته داستان وی حاوی درسهای بسیار بزرگی از دروس توحید می باشد و اولین آنها این درس است که: مقتضای توحید، طاعت الهی در هر امری است؛ هر چند آن امر، دشوار باشد.

وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١١٤﴾

«و در حقیقت، ما بر موسی و هارون منت نهادیم» با برگزیدنشان به نبوت و بخشیدن غیر آن از منافع دینی و دنیوی به ایشان.

وَجَعَلْنَاهُمَا قَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ وَنَصَرْنَاهُمْ فَاكْفُرُوا هُمُ الْفٰلِغِينَ ﴿١١٦﴾ وَءَايَيْنَاهُمَا الْكِتٰبَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٧﴾ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾

«و آن دو و قومشان» بنی اسرائیل «را از اندوه بزرگ» که استعباد و بردگی فرعون بود و به قولی: از اندوه غرق «نجات دادیم» در حالی که فرعون و قومش را غرق کردیم و به هلاکت رسانیدیم.

«و یاریشان دادیم تا ایشان بودند که پیروز شدند» بر فرعون و قومش.

«و به آن دو کتابی مستبین دادیم» که مراد از آن: کتاب تورات است. مستبین: یعنی: روشن و آشکار و رسا و بلیغ در بیان خویش.

«و آنان را به راه راست هدایت کردیم» در کردار و عمل، که دین اسلام است زیرا اسلام دین واحد خدای عزوجل و یگانه راهی است که انسان راهیافته را به مقصد و مطلوب نهایی می‌رساند.

وَتَرْكُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾ سَلَّمْنَا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾

«و برایشان میان آیندگان» یعنی: میان امتهای واپسین «نام نیک» و ثنا و صفت ستوده «به جای گذاشتیم» که تا جهان باقی است، از ایشان به نیکی یاد می‌شود.

«سلام بر موسی و هارون» یعنی: سلام از سوی ما و از سوی فرشتگان و انس و جن تا همیشه ایام بر ایشان باد.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِيْمَانٍ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾

«ما نیکوکاران را چنین پاداش می دهیم زیرا آن دو از بندگان مؤمن ما بودند» تفسیر نظیر این دو آیه در همین سوره گذشت.

وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾

«و به راستی الیاس از پیامبران بود» الیاس علیه السلام پیامبری از پیامبران بنی اسرائیل است. ابن کثیر درباره وی دو رأی را نقل می کند: «اول این که او همان ادیس علیه السلام است. دوم این که او الیاس فرزند نسی فرزند فنحاص است که خداوند جل جلاله او را بعد از حزقیل نبی علیه السلام در میان بنی اسرائیل به نبوت برانگیخت آن گاه که آنان بتی به نام «بعل» را به پرستش گرفته بودند و الیاس آنان را به سوی توحید حق تعالی فراخواند و از پرستش ماسوای آن نهی کرد».

إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾

«آن گاه که به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری نمی کنید؟» یعنی: آیا از خدای عزوجل پروا نمی دارید تا فقط او را به پرستش گرفته و از منهیاتش - مانند شرک و معاصی - دست بردارید.

أَنْدَعُونَ بَعْلًا وَّنَذْرُونَ أَحْسَنَ الْخَلْقِينَ ﴿١٢٥﴾

«آیا بعل را می پرستید؟» بعل نام بتی است که مردم شام در عصر الیاس علیه السلام آن را می پرستیدند و سپس پرستش آن به میان بنی اسرائیل نیز سرایت کرد. به قولی: «بعل» به معنای پروردگار است. یعنی: آیا بتی را به پروردگاری گرفته و آن را می پرستید؟ و «بعلبک» در لبنان منسوب به این بت می باشد «و بهترین آفرینندگان را و می گذارید؟» یعنی: پرستش خدای متعالی را و می گذارید که شما را آفرید و به بهترین شکل و هیأت صورت نگاربتان کرد در حالی که او بهترین آفرینندگان و بهترین صورت نگاران است؟.

اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأُولَىٰ ﴿١٣٦﴾

«الله را که پروردگار شما و پروردگار پدران نخستین شماست وامی گذارید؟» یعنی: فقط حق تعالی است که بعد از آن که هم شما و هم اجدادتان را از کتم عدم آفرید، شما را به نعمتهای خویش می پروراند پس فقط اوست که سزاوار پرستش می باشد.

فَكَذَّبُوهُ فَأَنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٣٧﴾

«پس او را دروغگو شمردند. قطعاً آنها احضار می شوند» یعنی: آنها به سبب دروغگو شمردن الیاس علیه السلام، قطعاً در عذاب احضار می شوند.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْصِينَ ﴿١٣٨﴾

«جز بندگان مخلص خداوند» یعنی: فقط کسانی از قوم الیاس علیه السلام از عذاب می رهند که به حق تعالی مؤمن بوده و عبودیت و پرستش را تنها برای او خالص ساخته باشند.

وَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٣٩﴾ سَلَّمَ عَلَٰهُ إِلَىٰ يَاسِينَ ﴿١٤٠﴾

«و برای او در میان آیندگان نام نیک به جای گذاشتیم» یعنی: برای الیاس علیه السلام در میان امت های بعد از وی، نام و آوازه نیک باقی گذاشتیم.

﴿سَلَّمَ عَلَٰهُ إِلَىٰ يَاسِينَ﴾ مراد از «الیاسین» الیاس است و «یا» و «نون» به آن اضافه شده است، چراکه اسمی اعجمی است. و نظیر آن است: طور «سینا» و طور «سینین». در قرائت دیگری آمده است: «سلام علی آل یاسین» یعنی: سلام بر او و بر اهل دینش که به پیام حقیقش ایمان آوردند.

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٤١﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٢﴾

«هرآینه ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم زیرا او از بندگان با ایمان ما بود» تفسیر نظیر این دو آیه نیز گذشت.

وَإِنَّ لُوطًا لِّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٢﴾

«و در حقیقت لوط از پیامبران بود» او لوط فرزند هاران (برادر ابراهیم علیه السلام) فرزند تارخ بود که به ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و خداوند جل جلاله او را به سوی اهالی شهر «سدوم» به پیامبری فرستاد.

إِذْ جَاءَتْهُ وَأَهْلُهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٣﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَائِبِينَ ﴿١٣٤﴾

«آن‌گاه که او و خانواده‌اش را همگی نجات دادیم، جز پیرزنی که از باقی ماندگان بود» در عذاب و او همسر لوط علیه السلام بود.

ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ﴿١٣٥﴾

«سپس دیگران را هلاک ساختیم» یعنی: باقی‌ماندگان از قومش را که به او ایمان نیاورده بودند، با عذاب خویش نابود ساختیم.

وَإِنَّا لَنُرَوِّنُهُمْ فِي الْمُدُنِ مُصِيبِينَ ﴿١٣٦﴾

«و در حقیقت شما بر آنان بامدادان گذر می‌کنید» مخاطب این آیه مردم مکه‌اند. یعنی: ای مردم مکه! شما بامدادان بر منازل کسانی که آثار عذاب در آنها موجود است، در سفرهای خویش به سوی شام گذر می‌کنید؟ زیرا شهر «سدوم» بر سر راهشان به سوی شام قرار داشت.

وَبِأَيِّ لُغُلٍ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٧﴾

«و شامگاهان نیز» بر منازلشان گذر می‌کنید؛ در هنگام رفت و آمدتان به سوی شام «پس آیا تعقل نمی‌کنید؟» در آنچه که در دیارشان از آثار عذاب الهی می‌بینید تا از سرنوشتی همانند سرنوشت آنان بیمناک باشید؟.

ابن‌کثیر می‌گوید: «خدای عزوجل شهرشان را به دریاچه‌گندیده و متعفن تبدیل کرد که منظری بس زشت و آبی بس بدبو و بدمزه دارد، که این دریاچه، به نام «بحیره لوط»

مشهور است و نزدیک شرق اردن قرار دارد». نسفی می‌گوید: «داستان لوط و یونس به سلام‌گفتن بر آنها ختم نشد زیرا خداوند ﷻ در آخر سوره بر همه پیامبران علیهم‌السلام فرستاده است پس به آن اکتفا گردید».

وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۳۸﴾

این ششمین و آخرین داستان در این سوره است: «و در حقیقت یونس از زمره پیامبران بود» یونس: همان ذوالنون فرزند متی است. او ظاهراً از پیامبران بنی‌اسرائیل بود که خداوند ﷻ او را به سوی شهری بزرگ فرستاد تا آنان را به سوی حق فراخواند و آنان اهالی شهر «نینوی» از سرزمین «موصل» بودند.

مفسران می‌گویند: «یونس علیهم‌السلام به قومش عذاب الهی را وعده داده بود و چون عذاب از آنان به تأخیر افتاد، بی‌اذن پروردگارش از میانشان بیرون شد و مانند غلامی که از مولایش گریخته باشد، قصد سفر دریا کرده و سوار کشتی گردید، بدین جهت، در آیه بعدی به «گریزنده» موصوف گشت.

إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿۱۴۰﴾

«آن‌گاه که به سوی کشتی گرانبار بگریخت» اصل اباق: گریختن غلام از نزد مولای خویش است و چون گریختن او از قومش بی‌اذن پروردگار بود، به این وصف موصوف شد.

فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿۱۴۱﴾

«پس با هم قرعه انداختند» یعنی: سرنشینان کشتی میان همدیگر قرعه انداختند تا از بیم غرق شدن کشتی به سبب گرانباری، برخی از آنان خود را به دریا افکنند و کشتی سبک گردد «و او از مغلوبان شد» یعنی: یونس علیهم‌السلام در قرعه‌کشی مغلوب شد و بنابراین، او را به دریا انداختند.

فَالْتَقَمَهُ الْخَوْثُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٣﴾

«پس او را ماهی» نهنگ «فرو بلعید و او درخور ملامت بود» یعنی: کاری کرده بود که موجب سرزنش و ملامت بود زیرا بی‌اذن پروردگارش به‌سوی دریا رفت و سوار کشتی شد. آری! چون خود را در آب انداخت، ماهی او را فروبلعید.

فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَّيْتُ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾

«پس اگر او از زمره تسبیح‌گویان نبود» یعنی: اگر یونس عليه السلام از ذکرکنندگان خدا جل جلاله یا از نمازگزاران برای وی نبود، یا از تسبیح‌گویان برایش در شکم ماهی نبود؛ با این دعایش: (لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين) «الانبياء/٧٨»؛ «قطعا در شکم آن ماهی تا روزی که مردم برانگیخته شوند، باقی می‌ماند» یعنی: قطعا شکم ماهی تا روز قیامت گور وی می‌شد. در حدیث شریف آمده است: «دعای ذوالنون در شکم ماهی (لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين) بود، هرگز هیچ مسلمانی به آن در امری دعا نمی‌کند، جز این که دعایش مورد اجابت قرار می‌گیرد».

﴿ فَبَدَّنَهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾

«پس او را به کرانه بی‌گیاه افگندیم» عراء: مکانی خالی از بنا و گیاه است. به‌قولی: او بر کرانه دجله و به‌قولی دیگر: بر کرانه سرزمین یمن افگنده شد و خدا جل جلاله دانایانتر است «در حالی که بیمار بود» خداوند متعال به ماهی فرمان داد پس ماهی او را در حالی از دهانش به ساحل افگند و از شکمش به بیرون پرتاب کرد که او بر اثر فشار بلعیدن ماهی، بیمار بود و پوست بدنش از میان رفته بود. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «او چون جوجه بی‌پری گشته بود که از تخم بیرون می‌آید». سدی می‌گوید: «او چون نوزادی که تازه متولد می‌شود، از شکم ماهی بیرون آمد». در حدیث شریف مرفوع به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون به یونس پیامبر عليه السلام معلوم شد که خداوند جل جلاله را در شکم ماهی با این کلمات بخواند، این دعای او ناله‌کشان به‌سوی عرش بالا رفت. فرشتگان گفتند: پروردگارا! این صدایی است ضعیف

و شناخته شده از دیاری دوردست و ناشناخته. خداوند عز وجل فرمود: آیا صاحب این صدا را نمی شناسید؟ گفتند: پروردگارا! او کیست؟ خدای عزوجل فرمود: بندهام یونس است. گفتند: بندهات یونسی که هنوز هم برای او عمل پذیرفته شده و دعای مستجاب به آسمان برداشته می شود؟! پروردگارا! آیا بر وی به سبب آنچه که در آسوده حالی انجام می داد، رحم نمی کنی تا در هنگام گرفتاری وی به چنگال بلا، نجاتش دهی؟ خداوند عز وجل فرمود: چرا! بر وی رحم می کنم. پس ماهی را فرمان داد و ماهی او را به کرانه بی گیاه افگند.

وَأَبْتَنَا عَلَيْهِ شَجَرَةٌ مِّنْ يَّقُطِينٍ ﴿١٦٤﴾

«و بر بالای سر او درختی از نوع کدوبن رویانیدیم» تا بر سر وی سایه افگند و چنین بود که آرام آرام گوشت بدن یونس علیه السلام سخت شد و موی تنش روید. یقظین: درخت کدو از گونه ای به نام «قرع» است. ابوهریره رضی الله عنه می گوید: «خداوند عز وجل برای یونس بزی وحشی را برگماشت که از خاروخاشاک زمین می خورد و هر صبح و شام نزد یونس آمده میان هر دو پای خویش را بر او می گشود و او را از شیر خویش سیر و سیراب می ساخت تا آن که پوست تن وی روید و حالش بهبود یافت». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کدو را دوست داشتند و می فرمودند: «این درخت برادرم، یونس است». ابن کثیر می گوید: «فواید کدو بسیار است، از جمله:

- سرعت رویش آن.

- سایه افگندن برگهای آن به سبب بزرگی و طراوت و نرمی ای که دارد.

- این که مگس به آن نزدیک نمی شود.

- این که میوه آن تغذیه نیکو دارد.

- این که خام و پخته با مغز و پوست خورده می شود».

وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾

«و او را به سوی صد هزار نفر یا بیشتر از آن» یعنی: بلکه به سوی بیشتر از صد هزار نفر «فرستادیم» و آنها قوم یونس عليه السلام بودند که او از نزدشان به سوی دریا گریخت و بعد از گریختن وی، همین اتفاقی برایش افتاد که خداوند متعال در این آیات برای ما حکایت کرده است و قوم وی اهالی نینوی از سرزمین موصل بودند. پس یونس عليه السلام قبل از آن که به سوی دریا بگریزد و بعد از آن نیز، فرستاده پروردگار عزوجل بود.

فَقَامُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٤٨﴾

«پس ایمان آوردند و تا چندی برخوردارشان کردیم» یعنی: بعد از آن که قوم یونس عليه السلام نشانه‌های نبوت وی را مشاهده کردند، به او ایمان آوردند و خدای عزوجل هم آنان را در دنیا تا هنگام به سر رسیدن اجل‌ها و به نهایت رسیدن عمرهایشان، بهره‌مند گردانید.

فَأَسْتَفْتِيهِمْ الْرَبُّكَ الْمُنْتَوِبُونَ ﴿١٤٩﴾

«پس» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «از مشرکان جويا شو» و از آنان بپرس که: «آیا پروردگارت را دختران و خود آنان را پسران است؟» یعنی: بر فرض این که پندارشان در انتساب فرزند به خدای سبحان درست باشد، چگونه آنان جنس ادنی را - که به پندارشان دخترانند - به خدا جل جلاله و جنس اعلی و اولی را - که به پندارشان پسرانند - به خود نسبت می‌دهند؟ آیا این منتهای جهل و حماقت نیست؟

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ ﴿١٥٠﴾

سپس خداوند جل جلاله از سخن اول به سوی آنچه که شدیدتر از آن است، برگشته و می‌فرماید: «یا ما فرشتگان را مادینه آفریدیم و آنان شاهد بودند؟» یعنی: چگونه فرشتگان را مادینه می‌پندارند در حالی که آنان در هنگامی که ما فرشتگان را آفریدیم، حاضر نبوده‌اند؟ به این ترتیب، خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که چنین

چیزی جز از طریق مشاهده دانسته نمی‌شود و آنان شاهد آفرینش فرشتگان نبوده‌اند پس نه دلیلی سماعی بر قولشان وجود دارد و نه دلیلی عقلی تا در نتیجه، آنها بتوانند دریافت آن را به عقلهایشان نسبت دهند.

﴿۱۵۱﴾ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿۱۵۲﴾

«هشدار که اینان از سر تهمتشان قطعاً خواهند گفت: خدا فرزند آورده! در حالی که آنها قطعاً دروغگویند» و این سخنشان فقط از سر دروغ و افتراء سرزده است، بی‌آن‌که دلیل و یا حتی شبهه دلیلی بر این سخنشان وجود داشته باشد پس بی‌گمان خداوند عز وجله نه فرزند آورده و نه از کسی زاده است.

﴿۱۵۳﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿۱۵۴﴾

«آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟» یعنی: آیا او دختران را بر پسران برگزیده و برتری داده است؟ با این‌که پسران بر طبق داوری‌ها و باورهای شما بهترین دو جنس هستند؟ پس اگر برای حق تعالی فرزندی بود، قطعاً می‌باید پسران را برمی‌گزید زیرا او بر اعمال آنچه که اراده کند، قادر است پس این پندار شما نادرست است و او از آنچه می‌گویید، پاک و منزه می‌باشد.

﴿۱۵۵﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۱۵۶﴾

«آیا متذکر نمی‌شوید؟» یعنی: آیا در آنچه گفتیم، تأمل نمی‌کنید و نمی‌اندیشید تا بطلان سخن خویش را دریابید؟»

﴿۱۵۷﴾ فَأَتُوا بِكِنَانِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۵۸﴾

«یا حجتی آشکار دارید» بر آنچه که می‌گویید؟ «پس اگر راست می‌گویید» در این ادعای خود «کتابتان را بیاورید» یعنی: کتابی نازل شده از آسمان را بیاورید که

دربگیرنده چنین حجتی بوده و این حجت را برای شما ثابت گرداند زیرا آنچه می‌گویید، نمی‌تواند تکیه‌گاه عقلی داشته باشد بلکه عقل به‌طور کلی آن را جایز نمی‌داند.

وَجَعَلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾

«و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند» جنه: جنیانند. مجاهد گفته است: «آنان شاخه‌ای از شاخه‌های فرشتگانند که برایشان (جنه) گفته می‌شود». قتاده و کلبی گفته‌اند: «یهودیان - که خدای سبحان لعنتشان کند - گفتند: خداوند با جنیان پیوند خویشاوندی برقرار کرده است و فرشتگان از فرزندان این خویشاوندی‌اند». به‌قولی: این سخن قبایل کنانه و خزاعه بود که گفتند: خداوند از اشراف جن خواستگاری کرد و آنان از دختران سرآمد و شریف خود به او تزویج کردند پس فرشتگان دختران خدا از نسل دختران اشراف جن‌اند». برتر است خدای سبحان از آنچه می‌گویند.

«و حال آن‌که جنیان به‌خوبی دانسته‌اند که خودشان احضار خواهند شد» یعنی: جنیان دانسته‌اند که کفار گوینده این سخن، در دوزخ احضار شده و در آن به‌سبب دروغ و افترای خویش عذاب می‌شوند. همچنین احتمال دارد که معنی این باشد: جنیان می‌دانند که خداوند ﷻ خود آنان را به‌زودی برای حساب حاضر می‌کند، در حالی که اگر در میان او و آنان پیوندی از پیوندها وجود می‌داشت، هرگز آنان را برای این کار احضار نمی‌کرد.

سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ﴿١٥٩﴾

«خدا منزّه است از آنچه در وصف می‌آورند» به‌دروغ و بهتان؛ از نسبت دادن فرزند برای او.

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ ﴿١٦٠﴾

«به استثنای بندگان مخلص خداوند» یعنی: لیکن بندگان مخلص خداوند ﷻ از این که او را به چیزی از اوصاف ناشایست وصف نمایند، بیزار و برکنارند بلکه بیان مخلصان مطابق واقع است.

فَاتَّكُمُ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَعَّانِينَ ﴿١٦٢﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِحٌ جَمِيمٌ ﴿١٦٣﴾

«در حقیقت شما» ای کافران «و آنچه که می پرستید» از بتان به جای خداوند ﷻ (بر ضد او) هیچ کس را «گمراه گر نیستید مگر کسی را که به دوزخ در آمدنی است» یعنی: جز کسی را که در علم الهی رفته و او برای وی مقدر کرده است که به جهنم واردش کند و آنان کسانی اند که بر کفر خود پای می فشارند.

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾

«و هیچ یک از ما فرشتگان نیست جز این که برای او مقامی معین است» این بیان خداوند ﷻ در حکایت از سخن فرشتگان است. یعنی: فرشتگان می گویند: هیچ فرشته ای از ما نیست جز این که در آسمانها برای پرستش خدای سبحان جایی معلوم و معین دارد. این اعتراف فرشتگان به عبودیت در پیشگاه خدای سبحان، برای رد پندارهای پرستشگران خویش است. در حدیث شریف آمده است: «هیچ جایی در آسمان دنیا نیست جز این که بر آن فرشته ای در حال سجده، یا قیام قرار دارد».

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ﴿١٦٥﴾

«و در حقیقت ما صف بسته ایم» در نماز و انجام طاعت و در پایگاههای خدمت. در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ به یاران خویش دستور دادند تا ایشان نیز همچنان که فرشتگان نزد پروردگارش صف می بندند، در نماز صف ببندند. اصحاب گفتند: فرشتگان نزد پروردگارش چگونه صف می بندند؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: آنها صفوف مقدم را کامل کرده و در صف به هم فشرده می ایستند». پس صفوف فرشتگان

در آسمان، همانند صفوف اهل دنیا در زمین است. ابن کثیر روایت کرده است: «وقتی نماز برپا می‌شد، عمر رضی الله عنه در محراب روی به سوی مردم می‌ایستاد و می‌گفت: صفهای خود را برپا دارید! برابر بایستید! زیرا خداوند متعال برای شما هدایتی همچون هدایت فرشتگان را می‌خواهد. آن‌گاه این آیه را تلاوت می‌کرد: ﴿وَأِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ﴾. سپس می‌فرمود: ای فلان! عقب برو. ای فلان! جلو بیا. بدین گونه یکایک نمازگزاران را می‌پایید تا برابر بایستند آن‌گاه جلو می‌رفت و تکبیر تحریمه می‌گفت».

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول آیه از یزید بن ابی‌مالک روایت کرده است که گفت: تا این آیه نازل نشده بود، مردم به‌طور پراکنده و از هم گسسته نماز می‌گزاردند پس چون خداوند جل جلاله آیه: ﴿وَأِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ﴾ را نازل کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آنان دستور دادند که صف ببندند».

﴿وَأِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ﴾

فرشتگان در ادامه می‌گویند: «و ما یمیم که خود تسبیح گویانیم» در نماز و در غیر آن. مراد این است که فرشتگان بر این اوصاف قرار دارند، اوصافی که گویای عبادت و تذلل آنها برای خدای سبحان است، نه چنان که کفار ایشان را وصف می‌کنند. «تعالی الله عما یقولون» خدای سبحان از آنچه می‌گویند منزّه و برتر است.

﴿وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ﴾ ﴿٣٧﴾ ﴿لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْرًا مِنَ الْأُولَى﴾ ﴿٣٨﴾ ﴿لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمَخْلُصِينَ﴾ ﴿٣٩﴾

«و مشرکان به تأکید می‌گفتند» یعنی: مشرکان چون قبل از بعثت محمدی به جهل و نادانی سرزنش می‌شدند، مؤکداً می‌گفتند: «اگر ذکری از پیشینیان نزد ما بود» یعنی: اگر کتابی از کتابهای پیشینیان چون تورات و انجیل بر ما نازل می‌شد «بی‌شک از بندگان اخلاص یافته خداوند می‌شدیم» یعنی: بی‌گمان پرستشمان را برای او خالص ساخته و به او کفر نمی‌ورزیدیم.

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾

«ولی» وقتی حضرت محمد ﷺ است به آنها کتاب را آورد؛ «به آن کافر شدند پس به زودی خواهند دانست» عاقبت و فرجان شوم کفر خود را.

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِإِِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴿١٧٣﴾

«و قطعاً کلمه ما» در لوح محفوظ «در حق بندگان به رسالت فرستاده ما از پیش صادر شده است» مراد از کلمه: کامیابی و پیروزی‌ای است که خداوند ﷻ به آنان علیه کفار وعده داده است چنان‌که خود در تفسیر آن می‌فرماید: «که ایشان حتماً نصرت یافتگانند» در دنیا و آخرت «و هرآینه لشکر ما، آنان پیروزند» زیرا فرجام‌کار از آن ایشان است. پس این است همان «کلمه» یا وعده‌ای که در آیه (۱۷۱) ذکر شد. «لشکر خدا ﷻ» حزب وی، یعنی پیامبران ﷺ و پیروانشان می‌باشند.

آری! وعده حق تعالی به پیروزی و غلبه مؤمنان قطعاً محقق می‌شود زیرا پدیده غالب در هر معرکه و هر سنگری، پیروزی لشکر خدا ﷻ بر دشمنانشان است و این حقیقت مسلم است که در هر حال و در هر رزمگاهی، عاقبت و فرجام نیک از آن لشکر حق می‌باشد و اگر هم شکست و فتوری مقطعی در کارشان روی دهد، این یک امر گذراست چنان‌که خدای سبحان می‌فرماید: (و العاقبه للمتقين: و سرانجام کار از آن تقوایپیشه‌گان است).

فَنُؤَلِّهِمْ هَهُنَّ كَهَنِينَ ﴿١٧٤﴾

«و» هرگاه کار این‌چنین است پس «از آنان» یعنی: از کفار «تا مدتی» یعنی: تا مدتی که نزد خدای سبحان معلوم است «روی برتاب» آن مدت عبارت است از: مدت دست‌نگه‌داشتن و خودداری‌ات از جنگ با آنان تا آن‌گاه که تو را به جنگ مسلحانه فرمان دهیم و آن زمان است که پیروزی‌ات قطعی است. که به‌حمدالله این پیروزی، در بدر و فتح مکه تحقق یافت.

وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾

«و آنان را بنگر» وقتی که عذاب و مجازات ما بر آنان فرود می آید؛ با کشتن و اسیر ساختنش «که زودا بنگرند» اما در هنگامی که نگریستن هیچ سودی به حالشان ندارد.

أَفِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾

«آیا عذاب ما را شتابزده خواستارند» قبل از فرارسیدن وقت آن؟ آری! مشرکان از فرط ناباوری و تکذیبشان به رسالت حق و معاد می گفتند: این عذاب ما کی خواهد بود؟

جویر در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مشرکان گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله! به ما آن عذابی را که از آن بیم مان می دهی بنمایان و شتابان آن را برای ما بیاور! پس این آیه نازل شد. این روایت - بر شرط بخاری و مسلم - صحیح است.

فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذِرِينَ ﴿١٧٧﴾

«پس چون به ساحه آنان فرود آید» به قولی: مراد فرود آمدن رسول خدا صلی الله علیه و آله به ساحه و دیار مشرکان در روز فتح مکه است «بامداد بیم یافتگان چه بد است!» یعنی: در آن هنگام، بامداد کسانی که به عذاب بیم داده شده اند، چه بد است! صباح: در نزد اعراب، عبارت است از هجومی که در هنگام بامداد انجام می گیرد.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بامدادان به خیبر حمله بردند و چون یهودیان با بیلها و تبرهای خود بیرون آمدند تا بر سر کارهای خویش بروند، بناگاه با لشکر اسلام روبرو شدند پس سراسیمه بازگشتند درحالی که می گفتند: محمد است به خدا! محمد و لشکر...! و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «الله أكبر، خربت خیبر، إنا إذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرين: الله أكبر، خراب شد خیبر، ما چون به ساحه قومی فرود آییم، بامداد بیم یافتگان چه بد است!».

﴿٧٨﴾ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿٧٩﴾

«و از آنان تا مدتی» دیگر که نزد خدای سبحان معلوم است «روی برتاب و بنگر که آنان نیز خواهند نگریست» عاقبت کفر خویش را.

حق تعالی این دو آیه را برای تأکید تکرار نمود. مراد از آیه سابق (۱۷۴)، انتظار کشیدن تا هنگام روی دادن عذاب دنیا بر کافران است اما مراد از این آیه، وقت وقوع عذاب آخرت می باشد.

﴿١٨٠﴾ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨١﴾

«منزه است پروردگارت، پروردگار عزت» و غلبه «از آنچه این گروه وصف می کنند» در نسبت دادن زن و فرزند و شریک به وی. پس مراد، تنزیه حق تعالی از هر صفتی است که مشرکان او را به آن وصف می کنند؛ از آنچه که به حضرتش سزاوار نیست.

﴿١٨١﴾ وَسَلِّمْ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿١٨٢﴾

«و سلام بر پیامبران باد» یعنی: ایمنی و سلامتی از ناخوشی ها و ناملایمات برایشان باد! در حدیث شریف آمده است: «چون بر من سلام می فرستادید، بر پیامبران دیگر نیز سلام بفرستید».

﴿١٨٢﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٨٣﴾

«و ستایش ویژه خداوند، پروردگار عالمیان است» هم در آغاز و هم در انجام، در برابر این نعمت که پیامبرانش را به سوی انسانها مژده آور و بیم دهنده فرستاده است. به قولی معنی این است: سپاس مخصوص خداوند عَلَّامٌ است در برابر این که مشرکان را نابود و پیامبران عَلَيْهِمُ را پیروز ساخته است و نیز سپاس او راست در برابر همه نعمتهایی که بر کل خلق خویش ارزانی داشته است. در حدیث شریف به روایت حضرت علی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس به این شادمان می شود که برایش در

روز قیامت پیمان‌های تمام‌تر از مزدش پیمان‌ه شود، باید در آخر مجلس خود - هنگامی که می‌خواهد برخیزد - بگوید: ﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿۱۸۰﴾ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ﴿۱۸۱﴾ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾. همچنین در حدیث شریف آمده است که: کفاره مجلس این دعاء است: «سبحانک اللهم وبحمدک لا إله إلا أنت أستغفرک وأتوب إليك: بار الها! تو پاک و منزهی، سپاس تو را، جز تو خدایی نیست، از تو آمرزش می‌خواهم و به‌سوی تو با توبه باز می‌گردم»^۱.

^۱ ابن‌کثیر می‌گوید: «حمد و منت خدای را که در آداب کفاره مجلس جزوه جداگانه‌ای نیز ترتیب کرده‌ام». پس به جزوه وی مراجعه کنید.

﴿سوره ص﴾

مکی است و دارای (۸۸) آیه است.

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «صاد» به سکون دال و فتح یا کسر آن، بدون تنوین یا با تنوین. و قرائت آن به کسر بدون تنوین ضعیف است. این حرف از حروف مقطعه است و این حرف و امثال آن از حروف مقطعه ابتدای سوره‌ها، از رموزی است که خداوند متعال علم آنها را به خودش اختصاص داده است.

«سوگند به قرآن دارای ذکر» سوگند خوردن خداوند ﷻ به قرآن در اینجا، برای توجه دادن به شرف قدر و برتری جایگاه و منزلت آن است. ذی الذکر: یعنی قرآن، مشتمل بر ذکری است که در آن بیان هر چیز است. به قولی معنای آن این است: قسم به قرآن دارای شرف. مفسران در این‌که جواب قسم چیست؟ اختلاف نظر دارند؛ قتاده می‌گوید: جواب آن، آیه بعد، یعنی: ﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا...﴾ است. ابن جریر نیز این قول را برگزیده است. به قولی دیگر: جواب قسم، مضمونی است که سیاق کل این سوره متضمن آن می‌باشد.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿۲﴾

«بلکه کافران در سرکشی و ستیزه‌جویی هستند» گویی فرمود: قطعا در قرآن هیچ شکی نیست و این‌که کافران آن را نمی‌پذیرند، موجب شک و شبهه در آن نمی‌باشد زیرا آنها در تکبر و سرکشی و مخالفت و ستیزه‌جویی قرار دارند و دلیل عدم پذیرفتن آنان نیز همین است، نه این‌که در حقانیت قرآن شک و شبهه‌ای وجود داشته باشد. پس معنای: ﴿فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ﴾ این است: کافران از پذیرفتن حق در مخالفت و امتناع قرار دارند.

كُرْ أَهْلَكُمَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَوَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾

«چه بسیار نسلها که پیش از آنان نابودشان کردیم» یعنی: قطعاً قبل از آنان، بسیاری از امتهای گذشته را که نیرومندتر، بازدارنده‌تر و سرمایه‌دارتر از کفار عصر بعثت بودند، نابود کردیم «که فریاد برآوردند ولی دیگر آن زمان، زمان خلاصی نبود» یعنی: هنگامی فریاد دادرسی سر دادند که عذاب بر آنان نازل می‌شد اما این زمان، نه زمان رهایی و گریزشان بود و نه وقت مناسبی برای فریاد و استغاثه و زاری‌شان.

وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا سِحْرٌ كَذٰبٌ ﴿٤﴾

«و تعجب کردند» کافران «از این که بیم‌دهنده‌ای از خودشان برایشان آمد» که آنها را - چنانچه بر کفر استمرار ورزند - از عذاب الهی بیم و هشدار می‌دهد «وکافران گفتند: این شخص جادوگری شیاد است» آنها این سخن را هنگامی گفتند که معجزات پیامبر ﷺ را مشاهده کردند، معجزاتی که از قدرت بشر خارج است.

أَجْعَلِ الْاٰلِهَةَ اِلٰهًا وَجِدًّا اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾

همچنین کافران تعجب‌کنان گفتند: «آیا» محمد ﷺ «خدایان متعدد را خدای یگانه‌ای قرار داده» و الوهیت را فقط بر خدای سبحان محدود و منحصر کرده است؟ «به‌راستی این چیز عجیبی است» و بسیار شگفت آور است! تعجب مشرکان از آن‌روی بود که هر قبیله‌ای، از خود خدایی از بتان داشت و می‌گفتند: ما این خدایان را فقط بدین جهت می‌پرستیم که ما را به خدای سبحان نزدیک کنند و خدا خود مالک همه این خدایان است پس در این عقیده چه زیانی وجود دارد؟ بدین‌گونه شیطان باطلشان را در دیدشان، حق جلوه‌گر ساخت.

وَاَنْطَلَقَ الْمَلٰٓئِكَةُ مِنْهُمْ اَنْ اَمْشُوا وَاَصْبِرُوا عَلٰٓى ءَاِلٰهِتِكُمْ اِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ يُرٰدُ ﴿٦﴾

«و اشراف آنان به راه خود رفتند» نقل است که رسول خدا ﷺ از مشرکان خواستند تا کلمه‌ای بگویند که با آن عرب و عجم برایشان مطیع گردد. آنها پرسیدند: این کلمه

چيست؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: کلمه طيبه لا اله الا الله! پس درحالی که جامه‌های خویش را می‌افشاندند، سراسیمه برخاستند و می‌گفتند: آیا او همه خدایان را یک خدا قرار داده است؟! چنان‌که احمد، ترمذی، نسائی و حاکم در بیان سبب نزول از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: ابوطالب بیمار شد و در اثناى بیماری وی بود که اشراف قریش به شکایت از رسول خدا ﷺ نزد وی رفتند. پس ابوطالب خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: ای برادرزاده‌ام! تو از قومت چه می‌خواهی؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: از آنان می‌خواهم تا کلمه‌ای بگویند که عرب برای آنها منقاد و مطیع گردد و عجم به آنان جزیه پردازد. فقط یک کلمه! گفت: آن کلمه چیست؟ فرمودند: لا اله الا الله! مشرکان گفتند: خدایی یگانه؟ بی‌گمان این چیزی است عجیب! همان بود که از آیه ﴿ص وَالْقُرْآنِ...﴾ تا آیه: ﴿بَلْ لَمَّا يَدُوْفُوا عَذَابٍ...﴾ درباره آنان نازل شد.

«و گفتند» مشرکان به پیروان خود «بروید» یعنی: به راه و روش خود ادامه دهید و دین محمد را نپذیرید «و بر خدایان خود ایستادگی نمایید» یعنی: بر عبادت خدایان خود پایداری ورزید «که این امر قطعاً اراده شده است» یعنی: محمد ﷺ بدین خاطر از ما می‌خواهد که عبادت معبودانمان را فروگذاریم و دوست دارد که این بساط برچیده شود تا بر ما برتری جوید و ما همه او را پیرو باشیم و بنابراین، در ما به هرگونه که بخواهد تحکم کند پس این کاری است برنامه‌ریزی شده.

مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا آخِلَاقٌ ﴿٧﴾

«ما چنین چیزی را در آیین اخیر نشنیده‌ایم» یعنی: ما در آیین نصرانیت، عقیده به توحید را نشنیده‌ایم «این ادعا جز دروغبافی نیست» یعنی: دعوت به سوی توحید، دروغی است که محمد آن را برساخته و افترا کرده است.

أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوْفُوا عَذَابٍ ﴿٨﴾

«آیا از میان همه ما قرآن بر او نازل شده است» درحالی که ما رؤسا و اشراف قوم بوده و از او در سن بزرگتر و در شرف و جاه والاتر هستیم؟ «نه! بلکه آنان در باره

ذکر من در شکاوند» یعنی: آنان در باره قرآن، یا در باره وحی من در شک و تردید قرار دارند «بلکه هنوز عذاب مرا نچشیده‌اند» و به مهلتی که به آنان داده‌ام، فریفته شده‌اند و اگر عذابم را می‌چشیدند، شکشان برطرف می‌شد. حاصل معنی این است: آنها قرآن را تصدیق نمی‌کنند تا آن‌گاه که عذاب من به آنان نرسد و آنان را به تصدیق قرآن ناچار نگرداند.

أَمْرُهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾

سپس خداوند متعال در بیان این‌که فقط او متصرف مطلق در ملک خویش می‌باشد، می‌فرماید: «یا مگر گنجینه‌های رحمت» یعنی: نعمت «پروردگار غالب بخشنده‌ات در اختیارشان است» تا نعمت نبوت را به هر کس که می‌خواهند ببخشند؟ نه! چنین نیست بلکه آنان هیچ تصرف و اختیاری در پهنای ملک وی ندارند.

أَمْرُهُمْ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَزْتَمُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾

«یا مگر فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن آنان است» تا به هر که خواهند بدهند و از هر که خواهند بازدارند؟ اگر چنین است: «پس باید بالاروند در اسباب» یعنی: اگر این فرمانروایی در اختیار آنهاست پس باید با اسباب و وسایلی که آنها را به آسمان برساند، به آسمان صعود کنند تا به آنچه که می‌خواهند - از دادن و بازداشتن - حکم رانده و کار عالم را آن‌گونه که خود می‌خواهند، پردازند.

این آیه هرچند برای نمایاندن عجز آنان آمده است ولی حاوی معجزه‌ای از معجزات قرآن کریم است که نشان می‌دهد: قرآن وحی الهی است زیرا بر این حقیقت اشعار دارد که صعود در آسمان به وسیله اسباب ممکن است و این عملیه رخ خواهد داد و بسیاری در این عملیه با هم مسابقه خواهند گذاشت و این کافران خواهند بود که در این راه پیشقدم خواهند شد. که ما گوشه‌ای از این حقیقت را در عصر خود مشاهده می‌کنیم.

جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿١١﴾

«در آنجا لشکری به هم آمده از احزاب است که درهم شکستی هستند» یعنی: ای پیامبر! از استکبار و ستیزه‌جویی آنان اندوهگین نشو زیرا من در آنجا که آنان چنان سخنانی می‌گویند و علیه مؤمنان به همدستی و تحزب می‌پردازند، عزتشان را سلب نموده، جمعشان را پاشان ساخته و به شکستشان می‌کشانم زیرا آنان در آنجا جز لشکری مغلوب نیستند. البته این وعده قطعی الهی بر پیروز ساختن مؤمنان است که در روز بدر تحقق یافت.

كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْنَادِ ﴿١٢﴾

«پیش از آنان قوم نوح و عاد و فرعون صاحب اوتاد» یعنی: صاحب بناهای استوار و مستحکم «تکذیب پیشه کردند» شاید مراد از «اوتاد» اهرامهای مصر باشد.

وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ لَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾

«و تمود و قوم لوط و اصحاب لیکه نیز» ایکه: بیشه انبوه و پردرخت است. گفتنی است که تفسیر آن در سوره «شعرا» گذشت «اینان احزاب بودند» یعنی: آنان به نیرومندی و کثرت موصوف بودند چنان‌که اعراب می‌گویند: (فلان هو الرجل: فلان، هموست مرد). یعنی: گروه‌های فوق، نسبت به مشرکان مکه هم از نظر شمار بیشتر بودند، هم نیرومندتر و هم سرمایه‌دارتر پس این همه قوت، مدنیت، شکوه و اسباب ظاهری نتوانست عذاب پروردگار را - هنگامی که به سویشان آمد - از آنان دفع کند.

إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ﴿١٤﴾

«هیچ کدام نبودند جز این که پیامبران را تکذیب کردند» یعنی: از همگی این گروهها و اقوام، تکذیب پیامبران عليهم السلام روی داد «پس عقاب من در حق آنان ثابت شد» و تحقق یافت؛ به سبب تکذیبشان لذا مخاطبان باید از چنین فرجام زشتی برحذر باشند.

وَمَا يَنْظُرُ هَتُوْلَاءَ إِلَّا صَيْحَةً وَجِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾

«و اینان جز یک بانگ تندی را انتظار نمی‌کشند» یعنی: میان آنان و میان رخداد عذاب دوزخ که خدای عزوجل برایشان وعده داده است، جز این نیست که اسرافیل علیه السلام نفخه دوم را در صور بدمد «که آن را هیچ توقفی نیست» فواق: مقدار زمانی‌ای به اندازه میان دو دوشیدن شیر شتر در بامداد و شامگاه است. یعنی: چون آن بانگ مرگبار بیاید، به مقدار زمان میان دو دوشیدن شتر هم توقفی ندارد. به قولی مراد این است: آنان - بسان شخص بیمار و بی‌هوش که گاهی از بیماری و بی‌هوشی خود به خود می‌آید و آرام می‌گیرد - از آن عذاب آرام نمی‌گیرند.

وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْنَآ قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾

«و گفتند» از روی استهزا، استبعاد و تکذیب «پروردگارا! هر چه زودتر بهره ما را» از خیر یا شر «پیش از روز حساب به ما بده» و آن را تا روز قیامت به تأخیر نینداز.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «بر آنچه می‌گویند» از سخنان کفرآلود و آزاردهنده «صبر کن و بنده ما داوود را که صاحب قوت بود» در علم و عمل و تلاش و عبادت «به یاد آور» تا از این یادآوری، درسها و آموزه‌ها برگیری. در حدیث شریف آمده است که داوود علیه السلام یک روز را روزه می‌گرفت و روز دیگر را می‌خورد، نصف شب را می‌خوابید و یک‌سوم آن را به قیام می‌گذراند و باز یک‌ششم آن را می‌خوابید و چون با دشمن روبرو می‌شد، هرگز پا به فرار نمی‌گذاشت. همچنین در حدیث شریف آمده است: «داوود علیه السلام عابدترین بشر بود». «هر آینه او اواب بود» اواب: کسی است که از هر چه خدای عزوجل آن را ناپسند می‌دارد، بازگشته و به‌سوی آنچه که دوست دارد، باز می‌گردد. البته فقط کسی این توان را دارد که در دین نیرومند باشد.

إِنَّا سَخَرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾

«هر آینه ما کوهها را با او رام ساختیم؛ شامگاهان و بامدادان» که هم‌نوا با او «تسبیح می‌گفتند» مقاتل می‌گوید: «چنان بود که وقتی داوود عليه السلام خدا جل جلاله را ذکر می‌گفت، کوهها نیز هم‌نوا با او ذکر می‌گفتند و او تسبیح گفتن کوهها را می‌فهمید».

وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾

«و پرندگان را رام کردیم که گردآینده بودند» از هر ناحیه‌ای و همراه با داوود عليه السلام، خدای عزوجل را تسبیح می‌گفتند. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی چون پرندگان تسبیح او را می‌شنیدند، از بس که مجذوب ترنم وی به خواندن زبور می‌شدند، در هوا بر جای خود توقف می‌کردند و نمی‌توانستند بروند پس همانجا در هوا هم‌نوا با او تسبیح می‌گفتند». «همگی برای او بازگشت کننده بودند» یعنی: کوهها و پرندگان هر یک همراه و هم‌نوا با او و به‌خاطر تسبیح گفتن او، تسبیح می‌گفتند. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم آمده است که فرمودند: «يُصْبِحُ عَلِيٌّ كُلَّ سَلَامِي مِنْ أَحَدِكُمْ صَدَقَةٌ، فَكُلُّ تَسْبِيحَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَهْلِيلَةٍ صَدَقَةٌ وَكُلُّ تَكْبِيرَةٍ صَدَقَةٌ وَأَمْرٌ بِالْمَعْرُوفِ صَدَقَةٌ وَنَهْيٌ عَنِ الْمُنْكَرِ صَدَقَةٌ وَيَجْزِي مِنْ ذَلِكَ رَكْعَتَانِ يَرْكَعُهُمَا مِنَ الضُّحَى: هَرِ بَامَدَادٍ دَرِ بَرَابَرِ هَرِ مَفْصَلٍ مِنْ مَفَاصِلِ يَكِيٍّ مِنْ شَمَائِلِ دَادِنِ صَدَقَةِ الْإِزْمِ اسْتِ بَسِ هَرِ تَسْبِيحِي صَدَقَةِ الْإِزْمِ اسْتِ، هَرِ تَهْلِيلِي صَدَقَةِ الْإِزْمِ اسْتِ، هَرِ تَكْبِيرِي صَدَقَةِ الْإِزْمِ اسْتِ، هَرِ أَمْرٌ بِهَ مَعْرُوفِي صَدَقَةِ الْإِزْمِ اسْتِ وَ هَرِ نَهْيِي مِنْ مَنكَرِي صَدَقَةِ الْإِزْمِ اسْتِ. بَدَانِيدُ؛ دَوِ رَكْعَتِ نَمَازِ رَا كِهَ بِنْدَهَ دَرِ چَاشْتِگَاهِ مِي‌گِزَارَدِ، مِنْ جَايِ هَمِهَ اَيْنِهَا كِفَايَتِ مِي‌كِنْدِ». كِهَ اَيْنِ نَمَازِ رَا نَمَازِ «اِشْرَاقِ» مِي‌نَامَنْدِ. دَرِ حَدِيثِ شَرِيفِ آمَدَهَ اسْتِ كِهَ رَسُوْلُ خُدَا صلى الله عليه وآله وسلم دَرِ رَوْزِ فَتْحِ مَكَّةِ، هَشْتِ رَكْعَتِ نَمَازِ اِشْرَاقِ خَوَانْدَنْدِ.

¹ این مفاصل - چنان‌که در حدیث دیگری آمده است - سیصد و شصت مفاصل است.

وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَأَتَيْنَهُ الْحِكْمَةَ وَفَصَّلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾

«و فرمانروایی اش را استوار کردیم» یعنی: فرمانروایی داوود عليه السلام را استوار و پایدار گردانیدیم؛ با پیروزی وی در رزمگاهها و افگندن رعب و وحشت وی در دل‌های دشمنان «و به او حکمت» یعنی: نبوت و شناخت هرآنچه که در معرض داوریش قرار می‌گرفت «و فصل الخطاب» یعنی: فیصله کردن روشن در امر قضاوت «بخشیدیم» مجاهد می‌گوید: «فصل الخطاب عبارت از نفوذ فیصله بخش در کلام و حاکمیت و داوری است، که این تمام سخنان وی را شامل می‌شود». مراد نیز همین معنی است چنان‌که ابن جریر این معنی را برگزیده. به قولی: فصل الخطاب: قرار دادن معنای بسیار در لفظی اندک است.

❖ وَهَلْ أَتَاكَ نَبُؤُا الْخَصْمِ إِذْ سَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾

«و ای محمد صلى الله عليه وآله وسلم! آیا خبر اصحاب دعوی به تو رسیده است چون از دیوار محراب او بالا رفتند؟» نقل است که خداوند جل جلاله دو فرشته را به هیأت دو خصم به سوی داوود عليه السلام فرستاد که او را متوجه و متنبه به خطایی گردانند که از وی سر زده بود تا توبه کند. آن دو فرشته از بالای دیوار محراب عبادت و نمازش نزد وی فرود آمدند. از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «داوود عليه السلام زن اوریا - یکی از فرماندهانش - را در حال غسل دید و دل بسته و شیدای وی شد پس شوهرش را در جنگ پیش افگند تا به قتل رسید آن‌گاه چون عده وی سپری شد، از وی خواستگاری کرد و او را به عقد خویش درآورد. بعدا آن دو فرشته، از دیوار محل عبادت وی بالا آمده و قضیه‌ای را پیش وی افگندند که در کتاب خدا جل جلاله حکایت آن را می‌خوانیم. و داوود عليه السلام سجده‌کنان بر زمین افتاد پس خدای عزوجل بر او آمرزید و توبه‌اش را پذیرفت». اما ابن کثیر می‌گوید: «مفسران در اینجا داستانی (نظیر روایت یاد شده ابن عباس رضی الله عنهما) را نقل کرده‌اند که بیشتر آن برگرفته از اسرائیلیات است و از معصوم رضی الله عنه در باره آنها حدیثی که پیروی از آن واجب باشد، به ثبوت نرسیده است و هر چند ابن‌ابی‌حاتم در این باب حدیثی را روایت کرده است، اما سند آن حدیث صحیح نیست

پس بهتر آن است که به صرف خواندن این داستان بسنده کنیم و حقیقت آن را به خدای عزوجل موکول نماییم زیرا قرآن حق است و آنچه که قرآن متضمن آن می‌باشد، نیز حق است». بعضی دیگر از علمای اسلام نیز - همانند ابن‌کثیر - منکر صحت این داستان شده و گفته‌اند: «آن دو تن که از دیوار محراب بر داوود علیه السلام بالا آمدند، دو فرشته نه بلکه دو بشر بودند که حقیقتاً درباره گوسفندان خویش با هم دعوی و مرافعه داشتند»^۱.

**إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصِمَانِ بَعِيٌّ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَأَحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطَبْ
وَأَهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾**

«وقتی بر داوود درآمدند و او از آنان به هراس افتاد» زیرا آن دو به طور ناگهانی و بی اجازه‌اش - نه از دروازه عادی‌ای که مردم از آن وارد می‌شدند - بر وی درآمدند. ابن‌کثیر می‌گوید: «داوود علیه السلام فرمان داده بود که در آن روز کسی نزد وی نیاید و او را در خلوت عبادتش تنها بگذارند پس بناگاه با دو تن که به شکلی غیر عادی از دیوار بالا آمدند روبرو شد و از این حالت غیرعادی هراسید». «گفتند: نترس، ما دو طرف دعوا هستیم که یکی از ما بر دیگری ستم کرده است پس میان ما به حق داوری کن و جور نکن» یعنی: در حکم و داوری خویش، از حق دور نشو «و ما را به راه راست راهنمایی کن» یعنی: در این قضیه ما را به سوی حق راهنمایی کرده و بر حق وادارمان کن.

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾

سپس یکی از آن دو گفت: «این برادر من است، نودونه نعجه دارد» نعجه: گوسفند ماده (میش) است و گاهی به گاو وحشی نیز نعجه می‌گویند «و من فقط یک میش

^۱ حق نیز همان است که ابن‌کثیر رحمه الله عنوان کرده است زیرا چنین عملی از پیامبر خدا داوود علیه السلام بسیار بعید است و چنین روایتی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثبوت نرسیده و به احتمال بسیار از اسرائیلیات و منابع اهل کتاب است.

دارم و می‌گوید: آن یک میش را هم به من واگذار» یعنی: آن یک میش را هم به من بده تا آن را به میشهای خودم ببیوندانم و آن یکی هم بهره و نصیب من باشد «و در سخن‌گویی بر من غالب آمده است» یعنی: برادرم بر من در دعوی غالب آمده زیرا در طرح حجت از من تواناتر است.

اعراب از زن نیز کنایه به «نعجه» تعبیر کرده و زنان را به گاوهای ماده تشبیه می‌کنند. از این روی کسانی که داستان زن «اوریا» را مطرح می‌کنند، می‌گویند: آن دو فرشته این داستان را به منظور تنبیه داوود علیه السلام و متوجه ساختن وی به اشتباهش مطرح کردند زیرا او در عین حالی که خودش ده‌ها زن آزاد داشت، به زن اوریا نیز چشم دوخته بود. پس مرادشان از «نعجه»، زن اوریا بود.

و چنان‌که گفتیم، مفسران این داستان را رد کرده و آن را از داستانهای اسرائیلی شناخته‌اند.

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَجْمِكَ إِلَىٰ نَجْمِهِ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ﴿٢٤﴾

«داوود گفت: قطعا او در مطالبه میشت و افزودنش به میشهای خود در حق تو ستم کرده است» چنین بود که داوود علیه السلام به بطلان ادعای آن صاحب نودونه میش، حکم کرد. نحاس می‌گوید: «نقل است که خطا و لغزش داوود علیه السلام در این سخنش بود: لقد ظلمك: به راستی که برادرت در حقت ستم کرده است. زیرا او قبل از آن‌که تحقیق و بررسی کند این سخن را گفت و به این امر فکر نکرد که چه بسا صاحب آن یک میش، ستمگر باشد». داوود علیه السلام افزود: «و در حقیقت بسیاری از شریکان» در مال «به همدیگر ستم روا می‌دارند» بی‌آن‌که رعایت حق یک‌دیگر را بنمایند «به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» پس آنانند که خود را از ستم دور نگه داشته و بر شریک خویش، یا بر دیگران ستم نمی‌کنند «و اینها» که به این وصف آراسته بوده و ستم نکنند «بس اندک اند. داوود دانست» و یقین حاصل کرد «که ما او را آزمایش کرده‌ایم» و فهمید که هدف از آمدن آن دو شخص، یا آن دو فرشته،

کنایه‌گویی به خود وی بوده و در واقع در آنجا میش و دعوایی بر سر آن میان آن دو تن مطرح نبوده است بلکه آنها خواستند تا با طرح این قضیه، به خود وی بفهمانند که از سلطه خود بر اوریا فرمانده تحت امرش، سوء استفاده کرده تا زنش را به ازدواج خویش درآورد. یا معنی این است: داوود علیه السلام به خاطر این از خدای عزوجل آمرزش خواست که میان دو طرف دعوی در مورد میثها پیش از آن که از طرف دیگر دعوی نیز دلیل و مدرکی بخواهد و سخن وی را در این رابطه بشنود، حکم کرده بود و در واقع حق هم از آن طرف دیگر بود. به قولی: وقتی داوود علیه السلام فرود آمدن آن دو را به طور غیرعادی از دیوار دید، گمان کرد که آمده‌اند تا او را به قتل رسانند پس از این گمانش آمرزش خواست.

روایت صحیح در این باره این است که داوود علیه السلام وقت هفتگی خود را به سه قسمت تقسیم کرده بود؛ یک قسمت از آن را صرف امور کشورداری و فرمانروایی می‌کرد، یک قسمت را صرف داوری و قضاوت میان مردم و قسمت سوم را به عبادت و نیایش و خواندن زبور در محراب اختصاص می‌داد. پس آن دو خصم این نظم و برنامه مقرر او را زیر پا گذاشته و به طور بی‌هنگام از دیوار محراب او بالا آمدند لذا گمان کرد که آمده‌اند تا او را ترور نمایند. این گمان وی ناشی از ظهور غیرعادی آن دو تن و در عین حال وجود این واقعیت بود که کشتن انبیاء علیهم السلام در میان بنی اسرائیل، یک پدیده شایع بود. «پس از پروردگارش آمرزش خواست» به خاطر آن خطایش «و رکوع کنان» یعنی: سجده کنان «به روی درافتاد» در اینجا از سجده، به رکوع تعبیر شده است «و انابت کرد» یعنی: به سوی خداوند جل جلاله بازگشت؛ با توبه از لغزشش.

امام شوکانی می‌گوید: «گناه داوود علیه السلام این بود که آن فرماندهش را در جنگها پیش فرستاد تا کشته شود و بعدا زنش را به نکاح گیرد. پس او کشته شد و داوود علیه السلام زنش را به نکاح گرفت. پس خدای عزوجل او را متوجه این گناهش گردانید و با فرستادن فرشتگانش به سوی وی، تلویحا این معنی را به وی رساند تا آمرزش خواهی کند و از این خطایش توبه کند پس داوود علیه السلام آمرزش خواست و توبه وی پذیرفته شد». البته رأی ابن کثیر در مورد اسرائیلی بودن این داستان را نیز نقل کردیم.

علما درباره این که آیا سجده در این آیه، سجده تلاوت است یا خیر؟ اختلاف نظر دارند. احناف و مالکی‌ها برآنند که اینجا، جای سجده تلاوت است ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که اینجا جای سجده شکر است، نه سجده تلاوتی که به آن در قرآن امر شده است.

فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٢٥﴾

«پس این امر را» یعنی: این گناهی را که داوود علیه السلام از آن آمرزش خواست «بر او آمرزیدیم. در حقیقت او را نزد ما قرب و بازگشتی نیکو است» زلفی: قربت و کرامت است، که بعد از آمرزش گناه داوود علیه السلام به وی ارزانی شد. حسن ماب: حسن بازگشت و سرانجام نیک، یعنی رسیدن به بهشت است.

يٰۤاٰدَمُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنَّ الَّذِيْنَ

يُضِلُّوْنَ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيْدٌ يَّمَّا نَسُوْا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

«ای داوود! ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم» یعنی به داوود علیه السلام گفتیم: ما تو را بر روی زمین خلیفه خوبش گردانیدیم، یا تو را خلیفه و جانشین پیامبران پیش از تو علیه السلام گردانیدیم تا به معروف امر و از منکر نهی کنی «پس میان مردم به حق» یعنی: به عدالت «حکم کن» که این عدالت، عبارت از تعميل حکم خدا جل جلاله در میان بندگان می‌باشد «و زنهار از هوی و هوس پیروی نکن» در حکم و داوری میان بندگان خداوند جل جلاله «که تو را از راه خدا» که راه حق، یا راه بهشت است «به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در می‌روند، به سزای آن که روز حساب را فراموش کرده‌اند» یعنی: به سبب فرو گذاشتن عمل برای این روز و از جمله ترک کردن قضاوت عادلانه «عذابی سخت خواهند داشت».

در حدیث شریف آمده است: «إن أحب الناس إلى الله يوم القيامة وأقربهم منه مجلساً إمام عادل، وإن أبغض الناس إلى الله يوم القيامة وأشدهم عذاباً إمام جائر: بی گمان محبوبترین

مردم نزد خداوند عز وجل در روز قیامت و نزدیکترین آنان به وی از روی مقام و منزلت، فرمانروای عادل است و بی‌گمان منفورترین مردم در نزد خداوند در روز قیامت و سخت‌ترین آنها از روی عذاب، فرمانروای ستمگر است».

این آیه زمامدار را از داوری و قضاوت در حوادث و رویدادها، با اتکا به علم شخصی‌اش نهی می‌کند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: «اگر مردی را در حال ارتکاب حدی از حدود خدای عزوجل ببینم، او را بدان مورد مؤاخذه قرار نمی‌دهم تا دیگری غیر از من بر آن امر گواهی دهد». در حدیث شریف به روایت ابوداؤد و دیگران آمده است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اسبی خریدند اما فروشنده منکر فروش آن به ایشان شد ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این رابطه فقط با تکیه بر علم خویش به نفع خود حکم نکردند بلکه فرمودند: «چه کسی برای من گواهی می‌دهد؟ خزیمه برخاست و گواهی داد آن‌گاه به آن قضیه حکم کردند». ابن عباس رضی الله عنهما نیز روایت کرده است که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (در قضایا و دعاوی) باسوگند منکر، یا آوردن یک شاهد از سوی مدعی، حکم صادر می‌کردند».

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَطْلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾

«و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم» بلکه آنها را برای این آفریدیم تا بر قدرت ما دلالت کنند و تا در آنها به طاعت ما عمل شود «این پندار کسانی است که کفر ورزیده‌اند» زیرا آنانند که گمان می‌کنند: این پدیده‌ها بی‌هیچ هدفی آفریده شده‌اند و آنانند که می‌گویند: نه قیامتی در کار است و نه حساب و کتابی. که خود این پندار مستلزم آن است که آفرینش این مخلوقات، عبث و بیهوده باشد «پس وای بر کسانی که کفر ورزیده‌اند از عذاب آتش» در روز محشر، به سبب کفر و پندار باطلشان.

أَمْ جَعَلَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ جَعَلَ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾

«آیا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، همانند مفسدان در زمین می‌گردانیم؟» یعنی: آیا کسانی را که به ما ایمان آورده، پیامبران ما را تصدیق کرده و به

فرایض ما عمل کرده‌اند، همانند کسانی قرار می‌دهیم که در روی زمین با ار تکاب معاصی و نافرمانی‌ها، فساد کرده و فتنه برانگیخته‌اند؟ استفهام برای انکار است، یعنی: هرگز چنین نمی‌کنیم! «یا پرهیزگاران را چون فاجران قرار می‌دهیم؟» یعنی: مگر تقوای پیشه‌گان مؤمن را همانند اشقیاء و بدکاران کافر و منافق و کسانی از مسلمانان که در معاصی خدای سبحان فرو رفته‌اند، می‌گردانیم؟ هرگز! که اگر چنین کنیم، عدالت نکرده‌ایم. یعنی: اگر برانگیختن پس از مرگ و حساب و جزایی در کار نباشد، همه اینان با هم برابر می‌گردند لذا سرای آخرت برای دریافت جزا متعین و حتمی و از ملزومات عدل الهی است.

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الذِّكْرُ لِتَتَدَبَّرُوا وَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٣٩﴾

«این» قرآن «کتابی است مبارک که آن را بر تو فرو فرستاده‌ایم» یعنی: ای محمد ﷺ! قرآن کتابی بسیار پرخیر و برکت است که آن را به‌سویت نازل کرده‌ایم «تا در آیات آن تدبیر کنند» یعنی: قرآن را برای تدبیر و تأمل و اندیشیدن در معانی آن نازل کرده‌ایم، نه برای تلاوت بدون اندیشه و بدون تدبیر «و تا خردمندان از آن پند گیرند» یعنی: تا صاحبان عقلها و خردهای برتر، از آن پند گیرند. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که تدبیر و اندیشیدن در قرآن، با حفظ حروف و ضایع گردانیدن حدود آن نیست، بدان‌گونه که یکی از آنان می‌گوید: قرآن را تماما خواندم! درحالی‌که از خواندن قرآن اثری - نه از اخلاق و نه از عمل - بر وی دیده نمی‌شود».

این آیه دلیل بر آن است که خواندن قرآن با ترتیل و تأمل، بهتر از خواندن آن به سرعت است زیرا با خواندن سریع قرآن، تدبیر در آن میسر نیست. حسن بصری می‌گوید: «تدبیر در آیات خداوند ﷻ، پیروی کردن از آنها است».

وَوَهَبْنَا لِذَاوُدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾

«و سلیمان را به داوود بخشیدیم» به عنوان فرزندی برای وی. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «خداوند متعال داوود علیهِ السلام را به عنوان پیامبر به سلیمان علیهِ السلام عطا کرد، وگرنه داوود جز

سلیمان فرزندان دیگری نیز داشت زیرا او دارای صد زن آزاد بود». سپس حق تعالی سلیمان علیه السلام را ستوده و می‌فرماید: «نیکو بنده‌ای بود» سلیمان علیه السلام «به راستی او اواب بود» اواب: تواب است. یعنی: او بسیار رجوع‌کننده بود به سوی خداوند جل جلاله؛ با کثرت طاعت، عبادت و انابت. سپس خداوند جل جلاله دو نمونه از نمونه‌های اوابیت و انابت سلیمان علیه السلام را بیان کرده و می‌فرماید:

إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾

«یاد کن» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! «چون عرضه داشته شد بر او» یعنی: بر سلیمان علیه السلام «به وقت عشی» عشی: از وقت ظهر یا عصر تا آخر روز است «اسبهای صافن جیاد» صافنات: جمع صافن از اوصاف اسب‌ها می‌باشد. اسب صافن، اسبی است که بر یکی از دو دست خود می‌ایستد و دست دیگرش را بالا نگه‌داشته و گوشه سم آن را بر زمین می‌گذارد و بدین‌گونه است که این اسب بر یک دست و دو پای خود ایستاده است، که این امر، نشانه نشاط و چابکی آن می‌باشد. جیاد: جمع جواد، به اسبی گفته می‌شود که بسیار دونده و تیزرو باشد. بدین‌سان، اسبهای سلیمان علیه السلام دو صفت بسیار قابل ستایش داشتند: در هنگام ایستادن آرام و مطمئن و در هنگام راه پیمودن، تیزتک و چابک بودند.

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾

«گفت» سلیمان علیه السلام «من چنان شیفته مهر اسبان شدم که از ذکر پروردگارم غافل گشتم تا آن‌که خورشید در حجاب پنهان شد» یعنی: تا آن‌که خورشید غروب کرد. به‌قولی مراد این است: تا آن‌که اسب‌ها در مسابقه از چشمها پنهان شدند. آری! سلیمان علیه السلام به تماشای اسب‌ها سرگرم گشت و چنان غرق این تماشا گردید که نماز عصر وی فوت شد، بناگاه به خود آمد و گفت: من دوستی و محبت اسبان را بر ذکر

پروردگارم - یعنی بر نماز عصر - ترجیح دادم! لذا دست به اقدامی زد که در آیه بعد بیان می‌شود. حب‌الخیر: اصل خیر به معنی مال بسیار است.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله‌عنها آمده است: «سلیمان علیه‌السلام دارای اسب‌های بالدار بود». ابن‌کثیر نقل می‌کند: «اسب‌هایی که سلیمان علیه‌السلام را از نماز عصر بازداشتند، بیست‌هزار رأس بودند. او می‌افزاید: ولی قطعاً مسلم است که سلیمان علیه‌السلام نماز عصر را به قصد ترک نکرد بلکه آن را به فراموشی ترک کرد چنان‌که در غزوه خندق رسول‌خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنان گرفتار مبارزه با دشمن بودند که نماز عصر ایشان فوت شد و آن را بعد از غروب قضا آوردند».

رُدُّوْهَا عَلٰی فُطْرِكَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿٣٣﴾

سپس سلیمان علیه‌السلام به کسان خویش دستور داد که: «اسبها را بر من بازگردانید» زیرا او از فوت شدن نماز عصر خویش سخت برآشفته شده بود «پس شروع به دست کشیدن بر ساقها و گردنهای آنها کرد» یعنی: سلیمان علیه‌السلام از روی خشم برای خدا جل‌جلاله و از تأسف بر فوت نماز عصر، شروع به پی کردن اسب‌ها با شمشیر و زدن بر ساق پاها و گردنهای آنها کرد زیرا آن اسب‌ها سبب فوت نماز وی شده بودند. به‌قولی مراد این است: سلیمان علیه‌السلام برای نوازش و ارجگذاری به اسب‌ها و اطمینان‌یافتن از احوال آنها بر ساق و پیشانی آنها دست می‌کشید؛ زیرا آن اسب‌ها وسیله جهاد در راه خدا جل‌جلاله بودند.

صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «معنی این نیست که سلیمان علیه‌السلام اسب‌ها را به قصد قربت نزد الله جل‌جلاله پی کرده و سربریده باشد زیرا این امر که اسب‌های بی‌گناه مورد مجازات قرار گیرند، لایق مقام نبوت نیست». این قول از ابن‌عباس رضی‌الله‌عنه نیز نقل شده است. ولی ابن‌کثیر قول به ذبح اسب‌ها را ترجیح می‌دهد و این نظر بیشتر مفسران است. بعضی از قائلان به ذبح می‌گویند: ذبح آن اسب‌ها اشکال شرعی‌ای به‌همراه نداشت زیرا - چنان‌که روایت شده - در شریعت سلیمان علیه‌السلام ذبح آنها به‌قصد قربت

مباح بود و او گوشت آن اسب‌ها را نیز صدقه کرد، که خدای عزوجل در عوض، باد را به تسخیر وی درآورد.

وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾

«و قطعاً سلیمان را آزمودیم» در حدیث شریف راجع به این آزمایش از سلیمان علیه السلام آمده است: «سلیمان علیه السلام گفت: قطعاً امشب با نود زن خویش همبستر می‌شوم پس هر یک از آنها فرزندی شهسوار به دنیا می‌آورد که در راه خدا عجل الله فرجه جهاد کند. ولی او ان شاء الله نگفت پس، از آن نود زن هیچ یک فرزندی نزا، جز یکی از آنها که نیم انسانی را به دنیا آورد». «و بر تخت او جسدی بیفگندیم» آن جسد، همان انسان ناقص الخلقه‌ای بود که یکی از همسرانش به دنیا آورده بود. اما ابن عباس، قتاده و حسن در معنی آن گفته‌اند: «یعنی بر تخت پادشاهی او شیطانی را افگندیم». ابن جریر می‌گوید: «اسم آن شیطان، صخر بود و او خود را به صورت سلیمان علیه السلام درآورده و انگشتر وی را از زنش گرفت و بر تخت وی نشست. از آن سوی دیگر، سلیمان علیه السلام به مردم گفت: سلیمان منم نه این! ولی مردم او را نشناخته و سخنش را رد کردند». اما ابن کثیر می‌گوید: «داستان این شیطان از داستانهای اسرائیلی است و پایه و اساسی ندارد».

«پس به خدا رجوع کرد» با توبه از این لغزش خویش. لغزش وی ترک افضل، یعنی نگفتن «ان شاء الله» و معلق نکردن کار به مشیت الهی بود. البته این لغزش از انبیاء علیهم السلام بزرگ است زیرا «حسنات نیکان، گناهان مقربان می‌باشد».

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَبْغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾

سلیمان علیه السلام گفت: پروردگارا! مرا بیامرز» در لغزشی که از من روی داده و مرا به خاطر آن مورد ابتلا و آزمایش قرار دادی «و به من فرمانروایی ای ببخش که هیچ کس را پس از من سزاوار نباشد» یعنی: برای احدی بعد از من این امکان وجود نداشته باشد که همانند آن را دارا گردد تا به سبب این فرمانروایی خارق العاده، دارای

معجزه‌ای بزرگ شوم «بی‌گمان تو وهاب هستی» و بخشش‌هایت بسیار بزرگ است.
وهاب: بسیار بخشاینده است.

فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُفَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾

«پس باد را برای او مسخر گردانیدیم» یعنی: باد را رام و منقاد فرمان او گردانیدیم «که به فرمان او نرم روان می‌شد» یعنی: آن باد، چنان بادی نرم و ملایم بود که نه اشیا را به جنبش و تکان وا می‌داشت و نه توفانی می‌شد بلکه در عین نیروی بزرگ وزش و سرعت حرکت خود، نرم و ملایم و راحت‌بخش بود و روان می‌شد: «هرجا که تصمیم می‌گرفت» یعنی: هرجا و در هر کشور و سرزمینی که سلیمان عليه السلام قصد سفر می‌کرد، باد او را به سوی آن سرزمین حمل می‌نمود.^۱ حسن بصری می‌گوید: «چون سلیمان عليه السلام از روی خشم برای خدای عزوجل، اسب‌ها را پی کرد، خداوند جل جلاله چیزی را به وی عوض داد که بهتر و تیزتر از آن است و آن بادی بود که در بامدادان یک ماه راه و در شامگاهان نیز یک ماه راه می‌پیمود».

وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَعَوَّاصٍ ﴿٣٧﴾

«و» نیز مسخر گردانیدیم برای او «شیطانها را» یعنی: دیوان را «از بنا و عواص» که آنچه را از مبانی و ساختمانها می‌خواست، برایش بنا می‌کردند و در دریا فرورفته و از آن برای او در و گوهر بیرون می‌آوردند.

وَالْآخِرِينَ مَقْرَبِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾

«و دیگرانی» از دیوان را نیز برایش مسخر کردیم «که دست‌وپا به هم بسته در زنجیرها بودند» آنها دیوانی متمرّد و نافرمان بودند که از کار سر باز زده، یا در کار خود خلاف

^۱ همچنین نگاه کنید به سوره «سبا/ ۱۲».

و تجاوز می کردند. آن دیوان نیز رام و مسخر سلیمان علیه السلام گردانیده شدند تا بدانجا که او آنان را در زنجیرها به هم بسته می کرد.

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾

ای سلیمان: «این بخشش ما است» از ملک و فرمانروایی عظیمی که خواستار آن شدی، فرمانروایی ای به وسعت تسلط بر باد و دیوان؛ دو پدیده شگفت آسایی که عقلمند را خیره می کند «آن را ببخش یا برای خود نگهدار» یعنی: ما این ملک و مکت را به تو عطا کردیم پس به هر که می خواهی ببخش و از هر که می خواهی بازدار «بی حساب» بی آن که در این بخشش یا بازداشتن، با تو حساب به عمل آید. یعنی: به تو گفته نمی شود که: چه مقدار داده ای و چرا داده ای، یا چرا بازداشته و چرا داشته ای؟ در حدیث شریف آمده است که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخیر ساخته شدند میان این که «بنده ای فرستاده» باشند یا «پیامبری فرمانروا» که به هر کس بخواهند بی حساب و گناهی بدهند و از هر که بخواهند بی حساب و گناهی بازدارند؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از مشورت با جبرئیل علیه السلام منزلت اول را انتخاب کردند زیرا چنان که ابن کثیر نقل کرده - این منزلت نزد خدای عزوجل برتر و والاتر است.

وَإِنْ لَهُمْ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحَسَنَ مَّكَابٍ ﴿٤٠﴾

«و بی گمان برای او» یعنی: برای سلیمان علیه السلام «نزد ما قربتی است» در آخرت «و» برای او «نیکو بازگشتی است» که این بازگشتگاه، بهشت است.

وَإِذْ كُرِّهْنَا يَأْتِي رَبَّهُ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾

«و یاد کن بنده ما ایوب را آن گاه که پروردگارش را ندا داد که: شیطان مرا به رنجوری و عذاب مبتلا کرده است» مراد از عذاب: بیماری وی است و بجز این، خانواده و مالش نیز از بین رفته بود. دلیل این که ایوب علیه السلام درد و رنجوری و مشکلاتش را به شیطان نسبت داد، این بود که شیطان سبب این بلای وی بود زیرا - به

قولی - ایوب علیه السلام از بسیاری مالش در شگفت شد و به او غرور دست داد. به قولی دیگر: مظلومی ایوب علیه السلام را به فریادرسی خواند اما او به فریادش نرسید، که این چیزی جز اثر وسوسه شیطان نبود.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بلاى نبى خدا ایوب، هجده سال بر وی طول کشید تا بدانجا که خویش و بیگانه او را ترک کردند، جز دو مرد که از مخصوص ترین برادران دینی اش بودند و صبح و شام احوال وی را می پرسیدند. پس روزی یکی از آن دو تن به رفیقش گفت: آیا می دانی ؛ به خدا سوگند که ایوب مرتکب گناهی شده است که هیچ یک از جهانیان مرتکب آن نگردیده! رفیقش پرسید: مگر او چه گناهی کرده است؟ گفت: آخر هجده سال است که خداوند جل جلاله بر وی رحم نکرده که این رنجوری و درد را از وی بردارد! پس چون آن دو نزد ایوب علیه السلام رفتند، آن مرد شکیبایی نکرد تا سخن رفیقش را به او نگوید. ایوب علیه السلام گفت: من از آنچه تو می گویی چیزی نمی دانم، جز این که خدای عزوجل می داند [که من برای او چنان خاشع و مطیع بودم] که وقتی از نزد دو تن که باهم کشمکش می کردند، می گذشتم و هر دو نام خداوند جل جلاله را می بردند، به خانه ام بازگشته و از جای آنها کفاره می دادم، آنجا که دوست نداشتم نام خداوند جل جلاله جز در حق یاد شود. سپس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم افزودند: چنان بود که ایوب علیه السلام در آن بیماری خویش به قضای حاجت می رفت و چون از قضای حاجت فارغ می گشت، زنش دست وی را گرفته او را به خانه می آورد. روزی ایوب علیه السلام در حاجت خویش دیر ماند و زنش را فرانخواند که وی را برگرداند زیرا در این هنگام بود که خداوند جل جلاله بر او وحی فرستاد که: (پایت را به زمین بزن، اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی) «آیه بعد». و چون زنش از دیرکرد وی نگران شد و رفت تا بنگرد که چرا دیر کرده است، بناگاه دید که ایوب علیه السلام درحالی به سوی او می آید که خدای عزوجل رنج و درد و علت همه را از تن وی برطرف ساخته و او بر نیکوترین صورت خویش است. پس چون زنش او را دید [نشناختش] و گفت: هان! خداوند جل جلاله به تو برکت دهد، آیا نبی خدا - این رنجو رمبتلا - را دیده ای، سوگند به خدای توانا که من مردی را مانند تو شبیه تر به وی ندیده ام، هنگامی که سالم بود! ایوب علیه السلام گفت: بدان که من خود، همان ایوب هستم. ایوب علیه السلام دو ظرف داشت:

ظرفی برای گندم و ظرفی برای جو. پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ دو ابر را فرستاد، یکی از آنها بر سر ظرف گندم آمد و در آن طلا ریخت و از آن لبریزش کرد و ابر دیگر در ظرف جو طلا ریخت و آن را از طلا لبریز ساخت».

أَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾

پس به ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفتیم: «پایت را به زمین بزن. اینک این شستن گاهی است سرد و نوشیدنی» و ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ پایش را بر زمین زد پس از زیر پایش چشمه‌ای جاری جوشیدن گرفت و او در آن چشمه غسل کرد و صحیح و سالم از آن بیرون آمد. سپس چشمه دیگری فواره زد و او از آن آبی سرد و گوارا نوشید. این امر دلیل بر آن است که مرض وی از امراض جلدی غیر ساری بود و در عین حال، مرضی نفرت‌بار نبود.

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾

«و خانواده‌اش را به او بخشیدیم» به قولی: خدای عزوجل بعد از آن‌که آنها را میرانده بود، مجدداً زنده‌شان گردانید. به قولی دیگر: خدای عزوجل آنها را پس از پراکنده‌ساختنش، دیگر باره جمع کرد «و مانند آنان را» نیز «همراه آنها» به او بخشیدیم. چنین بود که حق تعالی بر شمار خانواده ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ افزود و بعد از پیروزی وی در آن ابتلا، آنان دوچند تعدادی شدند که قبل از ابتلای وی بودند. آری! به ایوب این چنین لطف کردیم: «از سر رحمتی از نزد خویش و تا پندی برای خردمندان باشد» که در سختی‌ها و ابتلاها به خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ پناه برند و از او انتظار فرج و گشایش را داشته باشند.

وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْتًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنََّّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾

«و» به او گفتیم: «دسته‌ای چوب ترکه به دست بگیر» ضغث: دسته بزرگی از شاخک‌های چوب است «و با آن بزن» زن خود را «و سوگند نشکن» یعنی: با آن دسته چوب، زنت را یکبار بزن و خلاف سوگند نکن زیرا ایوب عَلَيْهِ السَّلَامُ در بیماری‌اش سوگند

خورد که زنش را به خاطر گناهی که مرتکب شده بود، صد تازیانه بزند. آن گناه، دیرکرد وی در برآوردن حاجتی برای ایوب علیه السلام بود. پس خدای عزوجل این وسیله را، راه بیرون رفت وی از این سوگندش قرار داد زیرا پاداش زنش با آن همه خدمت این نبود که با زدن از وی سپاسگزاری به عمل آید.

احناف می‌گویند: اگر کسی سوگند خورد که فلان کس را صد تازیانه می‌زند آن‌گاه دسته‌ای از شاخکهای چوب را که تعداد آنها صد عدد بود گرفت و با آن، فرد موردنظرش را زد، سوگند خویش را راست ساخته و کفاره‌ای بر وی نیست زیرا خداوند جل جلاله این کار را برای ایوب علیه السلام رخصت داد. البته این حکم در حق کسی است که بیمار و علیل است و توان تحمل ضربات تازیانه را ندارد. همچنین شافعی‌ها و حنبلی‌ها گفته‌اند: اقامه حد بر بیماری که شفای وی امید نمی‌رود، با زدن صد شاخک بر وی در یک‌بار، جایز است. احناف و حنبلی‌ها در این باره به این امر استناد کرده‌اند که شریعت انبیای پیشین علیهم السلام، شریعت ما نیز هست. شافعی‌ها که به این قاعده قایل نیستند، در این حکم به حدیثی که در سنت نبوی ثابت شده، استناد کرده‌اند. اما مالکی‌ها گفته‌اند: این حکم فقط رخصتی مخصوص به پیامبر خدا ایوب علیه السلام بود.

سپس خداوند جل جلاله ایوب علیه السلام را مورد ستایش قرار داده و می‌فرماید: «ما او را شکیبایا یافتیم» بر بلایی که بدان مبتلایش کرده بودیم زیرا او به آفتی بزرگ در جسمش و به از بین رفتن مال و خانواده و فرزندانش آزموده شد اما صبر کرد، چندان‌که برای همیشه به صبر وی مثل زده می‌شود «چه نیکو بنده‌ای» بود ایوب علیه السلام! «به راستی او اواب بود» یعنی: او با استغفار و توبه، به‌سوی خداوند جل جلاله بسیار بازگشت می‌کرد.

وَأَذْكُرْ عِبْدَنَا إِبرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ﴿٤٥﴾

«و به یادآور بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و صاحب بصیرت بودند» یعنی: آنها در طاعت حق صاحب نیرو و توان و در شناخت اسرار دین و غیر آن، صاحب بصیرت بودند. یا آنها ولی نعمت مردم بودند با احسانی که به آنها

می کردند زیرا آنها به مردم مصدر خیر شده و بس نیکی می کردند. ابصار: بینش ها در علم و دین است.

خلاصه این که: آنها علم و عمل هر دو را به کمال آن داشتند.

إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرِي الدَّارِ ﴿٤٦﴾

«ما آنان را به خصلتی پاک خالص ساختیم» که هیچ آلاشی در آن نبود «که ذکر آخرت بود» یعنی: ایشان را از میان اهل زمانشان به یادآوری سرای آخرت و ایمان آوردن به آن مخصوص گردانیدیم و این شایسته شأن انبیاء عليهم السلام است.

وَأَيُّكُمْ عِنْدَنَا لِمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾

«و آنان نزد ما جدا از برگزیدگان نیکانند» برگزیدگانند به نبوت، برتری داده شدگانند بر ابنای جنسشان و از نیکان بسیار خیراند.

وَأَذْكُرِ اسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

«و اسماعیل و یسع و ذوالکفل را به یاد آور. همه از نیکانند» بیان حال «یسع» در سوره «انعام/ ۸۶» و بیان حال «ذوالکفل» نیز در سوره «انبیا/ ۸۵» گذشت.

هَذَا ذِكْرٌ وَإِن لِلْمُتَّقِينَ لِحُسْنِ مَتَابٍ ﴿٤٩﴾ جَنَّاتٍ عِدْنٍ مِّنْهُنَّ مَخْرَجٌ لَهُمُ الْأَنْبُوبُ ﴿٥٠﴾

«این ذکری است» یعنی: این یادکردی نیکو و زیبا از این پیامبران عليهم السلام در دنیا است و شرفی است که به آن همیشه یاد می شوند. اما سدی در معنی ﴿هَذَا ذِكْرٌ﴾ می گوید: «یعنی این قرآن پندی است» «و قطعا برای پرهیزگاران فرجامی نیک است» زیرا آنها در آخرت به آمرزش و رضوان الهی و نعمتهای بهشت وی نایل می گردند: «بهشتهای عدن که درهای آنها برایشان گشاده است» به قولی: در بهشت فرشتگان برایشان درها را باز می کنند تا با اکرام و اعزاز به آن وارد شوند.

مُتَكِبِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَكَهْمَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾

«در آنجا تکیه می‌زنند» یعنی: درحالی‌که در بهشت بر اورنگها تکیه می‌زنند؛ «میوه‌های بسیار» یعنی: الوان گونه‌گون، متنوع و متکثری از میوه‌ها «و نوشیدنی» های بسیاری را «در آنجا می‌طلبند» یعنی: هر چه در آن طلب کنند، می‌یابند و نزد ایشان حاضر می‌شود.

وَعِنْدَهُمْ قَصِيرَاتُ الْطَّرْفِ أَنْزَابٌ ﴿٥٢﴾

«و نزدشان دوشیزگان فروهشته‌نگاه همسال است» یعنی: آنها در بهشت همسرانی دارند که چشمهایشان فقط بر شوهرانشان فروهشته است، به شوهرانشان قانعند و به غیر آنان نظر نمی‌کنند. اتراب: یعنی: همسال، یا برابر در حسن و زیبایی. مجاهد می‌گوید: «اتراب، همسالانی هستند که با همدیگر دوست و صمیمی می‌باشند، نه نسبت به یکدیگر نفرتی دارند و نه میان خود رشک و هم‌چشمی‌ای زیرا محبت و دوستی میان هم‌سن‌وسالان پایدارتر است».

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾

«این است آنچه برای روز حساب به شما وعده داده می‌شد» یعنی: به ایشان گفته می‌شود: این همان پاداشی است که در دنیا برای میعاد روز حساب به شما وعده داده شده بود.

إِنَّ هَذَا لِرِزْقِنَا مَا لَهُمْ مِنْ نَفَادٍ ﴿٥٤﴾

خداوند ﷻ می‌فرماید: «در حقیقت این همان رزق ماست» که آن را بر شما ارزانی داشته و با آن بر شما نعمت نهاده‌ایم «آن را هیچ زوالی نیست» یعنی: این رزق نه هیچ انقطاعی دارد و نه هرگز فنا می‌شود.

هَذَا وَابٌ لِلطَّغِينِ لَشَرِّ مَنَابٍ ﴿٥٥﴾ جَهَنَّمَ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسِرُ الْهَادُ ﴿٥٦﴾

سپس به بیان حال منکران پرداخته می‌فرماید: «این است» یعنی: کار چنان است که ذکر شد «و اما برای از حدگذشتگان» یعنی: برای کسانی که طغیان کرده، از طاعت خداوند ﷻ تمرد ورزیده و پیامبرانش را تکذیب کرده‌اند؛ «واقعا بدفرجامی است» یعنی: بی‌گمان آنها بدترین سرانجام و بازگشتگاهی دارند که به آن می‌پیوندند؛ این بازگشتگاه: «جهنم است که وارد آن می‌شوند و چه بد آرامگاهی است» یعنی: چه بد فرشی است که برای خود هموار کرده‌اند. به این ترتیب، خدای سبحان آنچه را که در زیر پایشان از آتش جهنم قرار دارد، به فرش تشبیه کرد.

هَذَا فَايْدُوهُ حَمِيمٌ وَعَسَاقٌ ﴿٥٧﴾

«این عذاب آب جوش و زرداب است، باید آن را بچشند» حمیم: آب جوشی است که در نهایت غلیان و جوشش قرار دارد. غساق: چرکاب و زردابی است که از پوستهای دوزخیان سیلان می‌کند و سرازیر می‌شود. به قولی: غساق آبی است که سردی کشنده‌ای دارد، در مقابل حمیم که داغی آن کشنده است. در حدیث شریف آمده است: «اگر دلوی از غساق در دنیا ریخته شود، تمام اهالی دنیا را گندیده و متعفن می‌سازد».

وَالْآخِرُ مِنْ شَكْلِهِمْ أَزْوَاجٌ ﴿٥٨﴾

«و عذاب‌های دیگر همانند آن به انواع و اقسام است» یعنی: برای دوزخیان؛ آب‌جوشان، زرداب و انواع گونه‌گون دیگری از عذاب مانند آب و زرداب است. حسن بصری گفته است: «برای دوزخیان انواع و اقسامی از عذاب؛ همانند زمهریر، سموم، نوشیدن آب جوش و خوردن زقوم تا غیر اینها از اشیاى مختلف و متضاد است».

هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَضِمٌ مَعَكُمْ لَا مَرْجَأَ لَهُمْ إِلَيْهِمْ صَالُوا النَّارَ ﴿٥٩﴾

«این فوجی است که همراه با شما در دوزخ فرو می‌روند» یعنی: چون دوزخیان به دوزخ وارد شوند، نگهبانان آن به رؤسا و رهبران دوزخی می‌گویند: این پیروان شما

فوجی هستند که همراه با شما به دوزخ وارد می‌شوند «آنان را خوشامدی نیست» این حکایت سخن رهبران و رؤساء است. یعنی: برای پیروان ما هیچ کرامت و حرمتی نیست. به این ترتیب، خدای سبحان از انقطاع مودت و محبت میان کفار در آخرت خبر داده و روشن می‌سازد؛ مودتی که در دنیا میان آنها بوده است، در آخرت به عداوت تبدیل می‌گردد. سپس رؤسایشان در ادامه می‌گویند: «زیرا آنان» یعنی: پیروان ما «داخل آتش می‌شوند» چنان‌که ما به آن وارد شده‌ایم و مستحق آنند؛ چنان‌که ما سزاوار آن گردیده‌ایم.

قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْجَاءَ بِكُمْ أَنْتُمْ قَدْ مَتَّمْتُمُوهُ لَنَا فَيَسِّرْ لَنَا الْقَرَارَ ﴿٦٠﴾

«می‌گویند» تابعان به رؤسا «بلکه بر خود شما خوش مباد!» یعنی: شما خود از عزت و کرامت بی‌بهره باشید زیرا این «شما بودید که آن راه را پیش پای ما گذاشتید» و ما را در راه گمراهی افکنده و به‌سوی آن فراخواندید؛ با آنچه که برای ما بدین مضمون عنوان می‌کردید: حق فقط همان چیزی است که ما بر آن قرار داریم و پیامبران در آنچه که آورده‌اند، راستگو نیستند! «و چه بد قرارگاهی است» جهنم؛ هم برای ما و هم برای شما.

قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

«می‌گویند» پیروان «پروردگارا! هر کس این عذاب را از پیش برای ما فراهم آورده، عذاب او را در آتش دوزخ دوچندان کن» عذابی در برابر کفر او و عذابی دیگر در برابر این‌که ما را به‌سوی آن فراخوانده است. بدین گونه است که پیروان برای زعما و رهبران خویش، عذابی دوچندان را می‌طلبند.

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعْتَمِدُ مِنَ الْآشْرَارِ ﴿٦٢﴾

«و گفتند اهل دوزخ: ما را چه شده است که مردانی را که ما آنان را از زمره اشرار می‌شمردیم، نمی‌بینیم؟» منظور آنها فقرای مؤمنان اند؛ مانند عمار، خباب، صهیب،

بلال، سالم و سلمان رضی الله عنهم مجاهد نقل می کند که: ابوجهل در دوزخ می گوید: «مرا چه شده است که بلال و عمار و صهیب و فلان و فلان را نمی بینم؟». البته این روایت، گویای نمونه‌ای از سخن کفار است پس این سخن فقط به ابوجهل محدود نیست زیرا تمام کفار در دوزخ چنین حالی داشته و بر این باوراند که مؤمنان به دوزخ وارد می شوند. اما چون در دوزخ از آنان پرس و جو می کنند و آنها را نمی یابند، در این هنگام است که می دانند؛ آنها در درجات بلندی از بهشت به سر می برند.

أَتَّخَذْنَهُمْ سَخِرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾

«آیا آنان را» در دنیا «به مسخره می گرفتیم» و آنان در واقع اهل کرامت و عزت بوده‌اند و ما اشتباه کرده بودیم؛ «یا چشمهای ما از آنها برگشته است» و بر محل و جایگاه آنان در دوزخ نمی افتد؟ حسن می گوید: «هر دوی این امر واقعیت دارد زیرا آنها هم مؤمنان را به ریشخند و تمسخر گرفتند و هم چشمهایشان بر آنان نمی افتد زیرا ایشان در بهشت‌اند». ابن کثیر می گوید: «دوزخیان خود را به امر محالی تسلی کرده و می گویند: شاید مؤمنان نیز با ما در دوزخ هستند، لیکن چشمان ما بر آنها نیفتاده است».

إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾

«این ستیزه دوزخیان با همدیگر قطعاً راست است» یعنی: آنچه که رؤسا به پیروان خود می گویند و باز پیروان در پاسخ آنان مطرح می کنند؛ امری است که ناگزیر در روز قیامت روی می دهد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِن إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٦٥﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به کفار مکه «من فقط بیم دهنده‌ای هستم» شما را از مجازات و عذاب خداوند جل جلاله «و جز خدای یگانه» که برایش هیچ شریکی نیست، خداوند غالب «قهار» و قوی‌ای که بر همه چیز مسلط و بر همه خلقش قاهر و غالب است؛ «هیچ خدایی نیست» که شایسته پرستش باشد.

رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفُورُ ﴿٦٦﴾

و از آنجا که وصف «قهار»، موجب ترسی شدید از هیبت، جلال، عظمت و قدرت حق تعالی است، خداوند عَلَّامٌ آن را با بیان سه وصف که بر رحمت و فضل و کرمش دلالت می‌کند، دنبال می‌کند: «پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است» از مخلوقات می‌باشد «همان عزیز» پیروزمند غالبی است که هیچ زورآوری بر او غلبه نمی‌تواند کرد «آمرزنده» ای است که بر هر کس از وی اطاعت کند، می‌آمرزد.

قُلْ هُوَ نَبَوُّ عَظِيمٌ ﴿٦٧﴾ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴿٦٨﴾

«بگو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! «این خبری بس بزرگ است» یعنی: عذابی که شما را از آن بیم داده‌ام و آنچه که به شما از توحید بیان کرده‌ام، خبری بس بزرگ و اعلامیه‌ای بس عظیم است پس آن را بزرگ بشمارید و سبک نپندارید و به آن بی‌اعتنایی نکنید «که شما از آن روی بر می‌تابید» و بدان بی‌اعتنایی می‌کنید. این سرزنش و سرکوفتی سخت به آنان است زیرا آنان از این حقایق غافل مانده و در آن تفکر نکرده‌اند تا به صدق و راستی آن پی ببرند.

مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَى إِذْ يَخْتَصِمُونَ ﴿٦٩﴾ إِنْ يُوحَىٰ إِلَىٰ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٧٠﴾

ای پیامبر! به آنان بگو: «مرا به حال ملا اعلیٰ هیچ دانشی نبود آن‌گاه که با یک‌دیگر مجادله می‌کردند» یعنی: من پیش از آن‌که به‌سویم وحی شود، در مورد آنچه که فرشتگان درباره آن با هم گفت‌وگو می‌کردند، علم و آگاهی‌ای نداشتم. یادآور می‌شویم؛ جدالی که میان فرشتگان روی داد، در باره آدم عَلَيْهِ السَّلَام بود - چنان‌که آیات بعدی مفید این معنی است «به من جز در این باب که هشداردهنده‌ای آشکار هستم، وحی فرستاده نمی‌شود» و من هیچ سلطه‌ای و رای آنچه حق تعالی به من عنایت کرده است و هیچ فرشته‌ای در اختیار ندارم و مأموریت من اعمال سلطه و استبداد، یا تحکیم نفوذ خویش با زور و اجبار نیست.

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَلِّقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾

«آن‌گاه که پروردگارت به فرشتگان گفت: من آفریننده بشری از گل هستم» این بیان همان مجادله‌ای است که اجمالاً در آیه (۶۹) گذشت و در اینجا تفصیلاً بدان پرداخته می‌شود. البته این داستانی است که خداوند متعال آن را در سوره‌های «بقره»، «اعراف»، «حجر»، «اسراء»، «کهف» و در اینجا بیان کرده است. مراد از «بشر» در آیه کریمه، آدم عليه السلام و نسل وی‌اند. البته مجادله فرشتگان در این باره بود که چه کسی در زمین خلیفه ساخته می‌شود.

فَإِذَا سَوَّيْتُهُ، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ، سَاجِدِينَ ﴿٧٢﴾

«پس» ای فرشتگان! «چون او را استوار پردازم» یعنی: چون آدم را به صورت بشری مصور ساختم و اجزای وی را برابر و استوار گردانیدم؛ «و در آن از روح خود دمیدم» یعنی: از روحی که مالک آن هستم و غیر من مالک آن نیست و به این ترتیب، او را بعد از آن‌که حیاتی در وی نبود و جماد بی‌جانی بود، زنده گردانیدم «سجده‌کنان برای او درافتید» این دستور به فرشتگان، سجده تحیه و شادباش آنها برای آدم است، نه سجده عبادت.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿٧٣﴾

«پس فرشتگان سجده کردند» یعنی: پروردگار متعال آدم عليه السلام را آفرید و استوارش پرداخت و در او از روح خویش دمید آن‌گاه فرشتگان برای او سجده کردند «تمامشان همه یکسره» و یکپارچه سجده کردند و هیچ فرشته‌ای از آنان باقی نماند، جز این‌که سجده کرد. در (کلهم اجمعون) دو تأکید است؛ تأکید اول: (کلهم) برای افاده عمومیت و تأکید دوم: (اجمعون) برای افاده اجتماع و یکجا بودن آنها در سجده در یک وقت و یک زمان می‌باشد.

إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٧٦﴾

«جز ابلیس» که متصف به اوصاف فرشتگان و در عداد ایشان بود «که استکبار ورزید» یعنی: از روی جهل به این حقیقت که این سجده در واقع فرمان بردن و طاعت از حق تعالی است، از سجده کردن برای آدم سرکشی کرد و سر باز زد «و» استکبار وی، استکبار کفر بود، بدین جهت بود که: «از کافران شد» با مخالفت و سرپیچی از امر خدا عز وجل و سرکشی از طاعت وی.

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ﴿٧٧﴾

«فرمود» خداوند عز وجل «ای ابلیس! چه چیز تو را باز داشت از این که برای چیزی که با دستان خود آفریدم سجده کنی؟» یعنی: چه چیز تو را از سجده کردن برای آدم برگرداند و بازداشت در حالی که این خود من بودم که با دستان بلاکیف خود بی هیچ واسطه‌ای - چون پدر و مادر - عهده‌دار آفرینش وی شدم؟ به کار بردن این تعبیر، تشریف و گرامیداشتی برای آدم است، و گرنه خداوند عز وجل عهده‌دار و متولی امر آفرینش هر مخلوقی است.

این آیه دلیل بر بطلان نظریه «تطور» در مورد آفرینش آدم علیه السلام است.

قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٨﴾

«آیا استکبار ورزیدی یا از جمله بلندمرتبان بودی؟» یعنی: ای ابلیس! آیا هم‌اکنون از سجده کردن استکبار ورزیدی، یا پیوسته از گروهی بوده‌ای که از این کار تکبر می‌ورزند؟ یا معنی این است: آیا هم‌اکنون - بی آن‌که سزاوار آن باشی - از سجده کردن ابا ورزیدی، یا این که تو به راستی از متکبران بلندمرتبه و مستحق برتری جویی از طاعت خدا هستی و از این رو، از سجده کردن ابا ورزیدی؟ این استفهام مفید توییح است «گفت: من از او بهترم» ابلیس لعین در حق خود چنین ادعا کرد که از آدم بهتر است و این سخن وی متضمن این معنی است که: سجده فاضل برای مفضل نیکو نیست. «مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل» و به پندار وی، عنصر آتش از عنصر گل برتر بود.

البته این پندارش از جهاتی مردود است که بیان این جهات، در همین تفسیر شریف گذشت.

به هر حال، آنچه مسلم است، خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به شرفی مشرف و به کرامتی مکرم ساخت که شرف و برتری عناصر به هیچ وجه با آن برابری نمی‌تواند کرد؛ این شرف آن است که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آدم عَلَيْهِ السَّلَام را به دست بلاکیف خویش آفرید و در وی از روحی که آفریده بود، دمید و به او علم و حکمت عنایت کرد.

قَالَ فَأَخْرَجَ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ ﴿٧٧﴾

خداوند متعال به ابلیس «فرمود: پس از آنجا» یعنی: از بهشت، یا از زمره فرشتگان «بیرون شو، که تو رانده شده هستی» به وسیله ستارگان و از هر خیر و رحمتی مطرود هستی.

وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ﴿٧٨﴾

«و بی گمان تا روز جزا لعنت من بر توست» یعنی: لعنت من بر تو مستمر و همیشگی است؛ تا آن گاه که دنیا برقرار باشد، سپس در آخرت نیز با انواع عذاب و مجازات و خشم من که سزاوار توست، روبرو می‌شوی - چنان که آیات دیگر مفید این معنی است.

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿٧٩﴾

ابلیس «گفت: پروردگارا! پس مرا تا روزی که مردمان برانگیخته می‌شوند، مهلت ده» یعنی: مرا شتابان نمیران و به من تا یک نهایی مهلت ده که آن نهایت، روز برانگیخته شدن آدم و نسل وی بعد از مرگشان است.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٨٠﴾ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٨١﴾

خداوند متعال «فرمود:» پذیرفتم «تو از مهلت یافتگانی تا روز معین معلوم» که من آن را برای فَنای خَلایق مقدر و معین کرده‌ام و آن وقت دمیدن نفخه اول است. به قولی: دلیل این که ابلیس تا روز رستاخیز مهلت خواست، این بود که از مرگ نجات یابد زیرا اگر او تا روز رستاخیز مهلت می‌یافت، نمی‌مرد پس خداوند متعال او را مهلت داد اما نه تا روز رستاخیز بلکه تا روز «صعق» که روز مرگ همه مخلوقات است.

قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾

«گفت» ابلیس «پس به عزت سوگند که البته آنان را همه یکجا از راه به در می‌برم» به این ترتیب، او به عزت خداوند جل جلاله سوگند خورد که همه فرزندان آدم علیه السلام را - با آراستن شهوات و درافگندنشان در شبهات - گمراه می‌سازد.

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴿٨٣﴾

«جز بندگان خالص کرده تو از آنان را» یعنی: کسانی که تو آنان را برای طاعت خویش خالص گردانیده و ایشان را از من شیطان رجیم در پناه عصمت خویش قرار داده‌ای، به طوری که من بر گمراه‌سازی و اغوای ایشان قادر نیستم.

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ ﴿٨٤﴾ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٥﴾

خداوند متعال «فرمود:» پس این حق است و من حق را می‌گویم که: البته پر کنم دوزخ را از تو» یعنی: پر می‌کنم دوزخ را از جنس تو از شیطانها. پس پر ساختن دوزخ از ابلیس و پیروانش از جانب من حق است و من سخن حق را می‌گویم و حقیقت قضیه این است «و هر کس از کسانی که از تو پیروی کند» یعنی: دوزخ را از کسانی از نسل آدم نیز که از تو - هنگامی که به سوی گمراهی و ضلالت فراشان می‌خوانی - اطاعت کنند، پر می‌کنم. بدین گونه، خداوند جل جلاله سوگند یاد می‌کند که ابلیس و پیروانش را به دوزخ وارد خواهد کرد تا بدانجا که دوزخ از آنان پر و انباشته شود.

قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿٨٦﴾

«بگو» ای پیامبر به این گروه مشرکان «برای آن» یعنی: در برابر دعوت به سوی قرآن و وحی «از شما مزدی» و پاداش و جایزه و مقرری ای «طلب نمی‌کنم و من از متکلفان نیستم» تکلف: تصنع و خودسازی است. یعنی من از متکلفان نیستم تا چیزی بگویم که به آن علم ندارم و در نتیجه، بدون حق و از سر ساخته‌کاری و دروغ پردازی، دعوی وحی و رسالت کنم، یا شما را به سوی چیز دیگری که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مرا به دعوت به سوی آن فرمان نداده است، دعوت نمایم.

در حدیث شریف آمده است: «آیا شما را از اهل بهشت آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه کنید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان رحم‌کنندگان در میان خویش هستند. باز فرمودند: آیا شما را از اهل دوزخ آگاه نکنم؟ اصحاب گفتند: چرا، ما را آگاه گردانید یا رسول‌الله! فرمودند: آنان ناامیدان دل‌مرده روغگوی متکلف هستند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «أنا وصالحوأمتی برآء من التکلف: من و شایستگان امت من از تکلف بیزاریم».

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾

«این جز پندی برای عالمیان نیست» یعنی: این قرآن، یا آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خوانم، جز پند و موعظه‌ای برای همه خلق نیست.

وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴿٨٨﴾

«و البته» ای کفار! «خبر آن را» یعنی: خبر آنچه را که به شما اعلام شده - از دعوت به سوی خداوند و یگانگی وی و ترغیب و تشویق به بهشت و بیم و هشدار از دوزخ - «پس از چندی» یعنی: بعد از زمانی «خواهید دانست» که آن زمان؛ بعد از مرگ، یا در روز قیامت است. به قولی مراد این است: کسانی که در قید حیات باقی بمانند، این حقایق را می‌دانند؛ هنگامی که کار رسول اکرم ص بالا گیرد و دعوتشان غالب شود. و کسانی هم که می‌میرند، آن را بعد از مرگ می‌دانند.

﴿سوره زمر﴾

مکی است و دارای (۷۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه «زمر» نامیده شد زیرا خداوند ﷻ در آخر آن «۷۲ - ۷۱»، گروه کفار گمراه و نابکار را به خواری و حقارت و گروه مؤمنان نیکبخت را با اجلال و اکرام یاد کرده است «۷۵ - ۷۳». زمر: یعنی گروهها.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «رسول خدا ﷺ پشت سر هم روزه می گرفتند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که بخورند. و پشت سرهم می خوردند تا بدانجا که می گفتیم: دیگر نمی خواهند که روزه بگیرند. و ایشان در هر شب، سوره های «اسراء» و «زمر» را تلاوت می کردند».

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

«نازل شدن این کتاب» یعنی: فروفرستادن این قرآن «از جانب خدای عزیزی» است که در ملک و فرمانروایی اش قوی و غالب و در صنعش: «حکیم است» و همه اشیا را در جایگاه مناسب آنها قرار می دهد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ بِالْحَقِّ فَاَعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴿٢﴾

«ما این کتاب را به حق به سوی تو نازل کرده ایم» یعنی: در حالی آن را به سویت نازل کرده ایم که مشمول حق و راستی است و ما آن را به باطل و بیهوده نازل نکرده ایم. مراد این است که همه آنچه در قرآن است - از اثبات توحید و نبوت و معاد گرفته تا انواع احکام و تکالیف - حق است «پس خدا را - درحالی که دین خود را برای او پاک و خالص می داری - عبادت کن» اخلاص: آن است که بنده با عملش تنها رضای خدای سبحان را مدنظر داشته و هیچ چیز دیگری از آن، مقصود وی نباشد. دین: عبارت از عبادت و طاعت است و رأس و اساس دین، عقیده به توحید خداوند متعال و نفی شرک از وی می باشد.

أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الخَالِصُ ۗ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾

«آگاه باشید: دین خالص از آن خداست» یعنی: پرستش خالص و پیراسته از شائبه‌های شرک و غیر آن، همانا از آن خدای عزوجل است اما غیر آن از ادیان، دین خالصی که خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ به آن امر کرده است، نیستند «و کسانی که به جای او سرورانی برای خود گرفته‌اند» و با آنها طرح موالات و دوستی ریخته‌اند «و گفتند: ما آنها را جز برای این که ما را به الله در مرتبه قرب نزدیک سازند، عبادت نمی‌کنیم» این اولیا و سروران دروغین، بتانی بودند که مشرکان آنها را بجز خدای سبحان می‌پرستیدند و چون به آنها گفته می‌شد: پروردگار و آفریننده شما کیست؟ آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ و چه کسی از آسمان آب فرو فرستاده است؟ در پاسخ می‌گفتند: الله. ولی چون به آنها گفته می‌شد: در این صورت معنای عبادت شما برای بتان چیست؟ می‌گفتند: تا ما را به الله نزدیک ساخته و نزد وی برای ما شفاعت کند؛ «بی‌گمان خدا میانشان» یعنی: میان اهل ادیان، یا میان مخلصان و وارستگان برای دین خویش و میان کسانی که اخلاص نورزیده‌اند «درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند» از دین «حکم می‌کند» در روز قیامت. اختلافشان در توحید و شرک است زیرا هر گروه مدعی آن است که حق با وی می‌باشد «در حقیقت خدا کسی را که دروغزن کفران پیشه است» یعنی: حق تعالی کسی را که در پندار خویش در مورد خدایان باطل که او را به الله جَلَّ جَلَّالَهُ نزدیک می‌کند دروغگوست و با گرفتن بتان به خدایی و قراردادن آنها به‌عنوان شرکایی برای خدای یکتای بی‌همتا، کفران پیشه است؛ «هدایت نمی‌کند» به‌سوی دینش و به وی توفیق راهیابی به‌سوی حق نمی‌دهد.

جویر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه قبیله عامر، کنانه و بنی‌سلمه نازل شد که بتان را پرستش کرده و فرشتگان را دختران خدا می‌پنداشتند و می‌گفتند: ما این بتان را جز برای این نمی‌پرستیم که ما را با قربی مخصوص، به خدا نزدیک کنند.

لَوْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا لَأَصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ سُبْحٰنَهُ ۗ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٤﴾

«اگر خدا می‌خواست برای خود فرزندی بگیرد، قطعا از میان آنچه آفریده است، آنچه می‌خواست برمی‌گزید» یعنی: اگر برگرفتن فرزند در حق خدای سبحان جایز بود - چنان‌که شما می‌پندارید - در آن صورت از میان خلقش هر که را خود می‌خواست به فرزندی برمی‌گرفت، نه کسانی که شما برگزیده و به فرزندی وی نامزد کرده‌اید. یا معنی این است: در آن صورت، از میان خلقش آنچه را که می‌خواست برگزیند برمی‌گزید پس نیازی به فرزند نداشت. از سوی دیگر هیچ موجودی سوای حق تعالی نیست جز این‌که مخلوق و آفریده اوست پس صحیح نیست که مخلوق و آفریده، فرزند خالق باشد لذا فقط این گزینه باقی می‌ماند که حق تعالی مخلوق را به‌عنوان بنده خود برگزیند. به سخنی دیگر: اگر خدا عَلَّامٌ می‌خواست فرزندی بگیرد، باید آن فرزند از جنس پدر خود، قدیم می‌بود و مسلما این امر که آفریده‌ای حادث از جنس آفریننده قدیم باشد، مستحیل است پس نتیجه این‌که: «او از این نسبتها منزّه است، او خدای یگانه قهار است» که از ماسوای خویش بی‌نیاز می‌باشد و همه در پیشگاه قهاریتش سر کرنش و ذلت فرونهادند.

خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ يَكُوْرُ اَيْتَلُ عَلَى الْتَهَارِ وَيَكُوْرُ اَنْهَارَ عَلَى الْاَيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِاَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ اَلَا هُوَ الْعَزِيْزُ الْغَفُوْرُ ﴿٥﴾

«آسمانها و زمین را به‌حق آفریده است» نه به باطل پس کسی که دارای این چنین آفرینش عظیمی باشد، مستحیل است که شریک، یا همسر، یا فرزندی برای خود بگیرد «شب را به روز و روز را به شب در می‌پیچد» در پیچاندن شب بر روز، پوشاندن و گستراندن آن بر این است به طوری که روشنایی روز را از بین ببرد و در پیچاندن روز بر شب، پوشاندن و گستراندن آن بر شب است به طوری که تاریکی آن را از بین ببرد. این خود دلیل کزویت و دوران زمین نیز می‌باشد. و این سخن اعراب: «کور العمامة: عمامه را برپیچانید» یعنی بعضی از آن را بر بالای بعضی دیگر افکند، نیز از ماده «تکویر» است. «و خورشید و ماه را رام ساخت» یعنی: آنها را - با واداشتن

آنها به طلوع و غروب در جهت منافع بندگان - منقاد فرمان خویش گردانید «هر کدام سیر می کند» در مدار فلکی خود «تا میعاد میعین» یعنی: تا آن گاه که دنیا به آخر برسد و عمر آن به سر آید و آن میعاد؛ روز قیامت است «آگاه باش که او عزیز غفار است» یعنی: خداوند جَلَّالٌ غالبی است که با وصف عزت و عظمت و کبریائی اش، گناهان خلقش را با مغفرت و آمرزش خویش می پوشاند.

خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنْ الْأَنْعَامِ ثَمَنِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقَكُمْ فِي بَطْنٍ أُمَّهَاتِكُمْ خَلَقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقِ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنَ نَضْرَفُونَ ﴿٦﴾

«شما را از نفس واحدی آفرید» که آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ است «سپس همسرش را از او قرار داد» یعنی: سپس حوا را از ضلع آدم پدید آورد. گفتنی است که حق تعالی جز آدم، هیچ زن دیگری را از ضلع مردی نیافریده است. البته تفسیر نظیر این آیه به طور مفصل در اواخر سوره «اعراف» گذشت که در آن بر وجود، یگانگی و قدرت خداوند جَلَّالٌ سه دلالت نهفته است:

۱ - نخست آفرینش آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ بدون وجود پدر و مادر.

۲ - سپس آفرینش حوا از تن آدم.

۳ - سپس آفرینش سایر بشر از آن دو.

«و برای شما از چهارپایان هشت قسم» نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز «فرو فرستاد» که در این فرموده حق تعالی: ﴿وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ﴾ و در فرموده وی: ﴿مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ﴾ بیان شده است.^۱ «شما را در شکمهای مادرانتان می آفریند؛ آفرینشی پس از آفرینشی دیگر» اولاً آن را به شکل نطفه، سپس به خون بسته آن گاه به گوشتپاره ای متطور می سازد، سپس در او استخوان می آفریند و آن گاه بر استخوانها گوشت می پوشاند و طی نمودن مراحل این آفرینش

^۱ نگاه؛ سوره «انعام/۱۴۳»

شما: «در تاریکی های سه گانه» یعنی: در تاریکی شکم، تاریکی رحم و تاریکی مشیمه (بچه دان) است لذا حق تعالی آفرینش شما را در تاریکی های تودرتوی میان سه پرده، سامان می دهد. پرده های سه گانه - چنان که اطبا می گویند - عبارت است از: غشای منباری، خربون و غشای لفافی. پس ای انسانها! بدانید که تاریک ساختن جایگاه آفرینش شما، ما را از آن بازداشت که آفرینشتان را به نیکویی و زیبایی انجام دهیم «این است الله پروردگار شما، فرمانروایی» حقیقی در دنیا و آخرت «از آن اوست» و دیگران را هیچ مشارکتی در این فرمانروایی نیست «خدایی جز او نیست پس چگونه برگردانیده می شوید؟» یعنی: چگونه از عبادت وی به سوی پرستش دیگران منصرف گردانیده می شوید؟.

إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

«اگر کفر ورزید، بدانید که خدا از شما بی نیاز است» یعنی: حق تعالی از ایمان و عمل شما بی نیاز است و این شما هستید که به او نیازمندید زیرا شما هستید که از کفر، زیان و از ایمان نفع می برید. در حدیث شریف قدسی به روایت صحیح مسلم آمده است: «لو أن أولكم وآخرکم وإنسکم وجنکم کانوا علی أفجر قلب رجل منکم، ما نقص ذلک من ملکی شیئاً: خداوند عزوجل فرمود: اگر اول شما و آخر شما و انس شما و جن شما همه بر بدترین و فاجرترین قلب مردی از شما می بودند، این امر، از ملک من چیزی کم نمی کرد». «ولی» حق تعالی «برای بندگانش کفر را نمی پسندد» لذا به کفر امر هم نمی کند، هرچند که همه چیز به اراده اوست به طوری که هر که را بخواهد، گمراه و هر که را بخواهد، هدایت می کند و خواسته شما نافذ نیست مگر در صورتی که خدا عزوجل خود بخواهد پس مشیت خداوند عزوجل چیزی است و پسند و محبت و امر وی چیز دیگری «و اگر سپاس دارید» با ایمان، عبادت و عمل صالح «آن را برای شما می پسندد» دلیل این که حق تعالی شکر و سپاس را برای بندگان خویش می پسندد، این است که: شکر سبب سعادت و خوشبختی آنها در دنیا و آخرت است «و هیچ

بردارنده‌ای بار دیگری را بر نمی‌دارد» یعنی: هیچ کس که حامل گناهان است، گناه شخص دیگری را بر نمی‌دارد بلکه هر کس مسئول عمل خویش است «آن‌گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان است» در روز قیامت «و شما را به آنچه می‌کردید» از خیر و شر «آگاه می‌گرداند، هر آینه او به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که دلها نهان و پوشیده می‌دارند «دانا است» پس چگونه به آنچه که مردم نمایان و آشکار می‌سازند، دانا نیست؟!

❖ **وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا حَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿٨﴾**

«و چون به انسان» کافر «رنجی برسد» هر رنج و زبانی که باشد؛ از بیماری، یا فقر، یا بیم و هراسی «پروردگارش را - انابت‌کنان به سوی او - می‌خواند» یعنی: او را در حالی می‌خواند که فقط به سوی او رجوع و استغاثه کرده و نیایش غیر او را فرومی‌گذارد و از او می‌خواهد تا به فریادش رسیده و رنج و سختی‌ای را که بر وی فرود آمده است، دفع کند «سپس چون از سوی خویش به او نعمتی عطا کند» و او را مالک آن نعمت گرداند. اعراب می‌گویند: «خوله الشیء»، یعنی او را مالک آن‌چیز گردانید «فراموش می‌کند که پیشتر چه دعایی به درگاه او داشت» یعنی: در وقت نعمت، رنجی را فراموش می‌کند که پیش از مالک شدن آن نعمت، در رفع آن به‌بارگاه خدای سبحان زاری و التماس می‌کرد. به‌قولی دیگر معنی این است: او پروردگارش را در وقت سختی و رنج می‌خواند و به‌سوی او زاری و تضرع می‌کرد ولی در وقت نعمت فراموشش کرده و سپس از این فراموشی هم به مرحله خطرناکتری گذر می‌کند که شرک آوردن به آن ذات سبحان است. و این است معنی فرموده وی: «و برای خدا همتیانی قرار می‌دهد» یعنی: شرکایی از بتان یا غیر آنها را به پرستش می‌گیرد «تا دیگران را هم از راه او گمراه سازد» یعنی: تا مردم را از راه خدا عز وجل که همانا اسلام و توحید است، گمراه سازد «بگو: اندکی به کفرت برخوردار شو» یعنی: به بهره‌مندی‌ای

اندک، یا اندک‌زمانی از آن برخوردار شو زیرا بهره دنیا اندک است «که بی‌گمان تو از دوزخیانی» یعنی: پایان کارت در نزدیک زمانی، به دوزخ می‌انجامد.

أَمَّنْ هُوَ قَنِيتُ ءَإِنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمَلُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْمَلُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿١﴾

آیا چنین کسی بهتر است: «یا آن کسی که در طول ساعاتهای شب قانت است» یعنی: آیا این مشرک غافل ناسپاس در حال و مال کار خود، بهتر و نیکوتر است، یا کسی که به خداوند ﷻ مؤمن بوده و در ساعتها و پاسهائی از شب - در اول، اوسط و آخر آن - برای خدای خویش ایستاده است و نماز و نیاز گزارده و بر این کار استمرار می‌ورزد لذا او فقط به خواندن خدای سبحان در هنگام فرود آمدن رنج و زیان بر خود اکتفا نمی‌کند بلکه خدای عزوجل را پیوسته یاد کرده و او را در هر حالی به یگانگی می‌خواند «در سجده و قیام» یعنی: در سجده و قیام نماز شب (تهجد) «از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگار خود را امید دارد؟» و بدین گونه، میان خوف و رجاء جمع می‌کند، خوف و رجائی که در قلب هیچ کسی جمع نمی‌شوند جز این‌که آن شخص را به ساحل رستگاری می‌رسانند؟.

به قولی: در عبارت آیه مبارکه جمله‌ای محذوف است پس تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا این انسان مؤمن، همانند کسی است که چیزی از اینها را انجام نمی‌دهد؟ هرگز چنین نیست. علما در باب خوف و رجاء گفته‌اند: «باید در حال احتضار، بر انسان رجاء و امید غالب باشد». چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ بر بالین مردی که در سکرات موت بود حاضر شدند پس به او فرمودند: «خود را چگونه می‌یابی؟» گفت: «در میان امید و بیم». فرمودند: «لا یجتمعان فی قلب عبد فی مثل هذا الموطن، إلا أعطاه الله عزوجل الذی یرجو وأمنه الذی یخافه: بیم و امید در مانند همچو موقفی در بنده‌ای جمع نمی‌شوند، جز این‌که خدای عزوجل به او آنچه را که امید می‌دارد، عطا می‌کند و از آنچه که بیم می‌دارد، ایمنش می‌گرداند».

«بگو: آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟» مراد: علما و جهال‌اند. پس همان گونه که عالمان و جاهلان برابر نیستند همچنين عابدان و عاصیان برابر نیستند. ابوحيان می‌گوید: «در آیه مبارکه دلالتی است بر فضیلت قیام شب و این که قیام شب از قیام روز برتر است». همو می‌گوید: «آیه کریمه دلالت می‌کند بر این که کمال انسان در این دو مقصود محصور است: علم و عمل». قانت: کسی است که بر طاعت مداومت ورزد «فقط خردمندانند که پند می‌گیرند» یعنی: فرق میان علما و جهال را فقط عاقلان می‌دانند و بس.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عمر رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: این آیه در شأن عثمان بن عفان رضی الله عنه نازل شد. ابن‌کثیر می‌گوید: «عجیب نیست که آیه کریمه در شأن عثمان رضی الله عنه نازل شده باشد زیرا او بسیار نماز شب (تهجد) می‌گزارد و در شب بسیار قرآن می‌خواند تا بدانجا که بسا می‌شد تمام قرآن را در یک رکعت می‌خواند. چنان‌که شاعر گفته است: «يقطع الليل تسبيحا وقرآنا: عثمان رضی الله عنه شب - تمام شب - را به تسبیح و قرائت قرآن سپری می‌کرد». اما ابن‌عباس رضی الله عنهما گفته است: «آیه کریمه درباره ابن‌مسعود، عمار بن یاسر و سالم - برده آزاد شده ابوحنظله - رضی الله عنهم نازل شد».

قُلْ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنْفِقُوْا رِيْكُمْ لِّلَّذِيْنَ اَحْسَنُوْا فِيْ هٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّاَرْضُ اللّٰهِ وٰسِعَةٌ اِنَّمَا يُؤْتِي

الصّٰبِرُوْنَ اَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله این سختم را به بندگانم: «ای بندگان من که ایمان آورده‌اید، از پروردگارتان پروا بدارید» با به‌جا آوردن اوامر و اجتناب از نواهی وی «برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کرده‌اند، پاداش نیکوست» در آخرت؛ با بهشت. یا پاداش نیکوست در دنیا؛ با سلامتی، عافیت، پیروزی و غنیمت «و زمین خدا فراخ است» یعنی: باید چنین کسی به آن جایی هجرت کند که در آن طاعت خداوند جل جلاله و عمل به اوامر و ترک منهیات وی برایش ممکن باشد. مجاهد می‌گوید: «چون به‌سوی معصیت خداوند جل جلاله فراخوانده شدید، از آن بگریزید». «جز این نیست که صابران، مزد خود را

به تمامی بی حساب داده می شوند» یعنی: خداوند عَلَّامٌ مزدشان را در مقابل صبرشان به تمامی و بدون حساب می دهد. بدون حساب: یعنی به مقداری که هیچ شمارنده ای آن را به حدومرزی محدود نمی تواند کرد و هیچ حسابگری آن را در حساب نمی تواند آورد. البته قضای الهی بر انسان ناشکیبا و بی صبر هم - چه بخواهد چه نخواهد - نازل می شود اما او پاداش و مزدی را که هیچ کس حدومرزی برای آن تعیین کرده نتوانسته و مقدار آن را نمی شناسد، از دست داده است پس در واقع، این انسان نگونبخت، بر مصیبت خود مصیبت دیگری را نیز افزوده و در عین حال، جز بی قراری و جزع و فزع، هیچ دستاورد دیگری هم نداشته است.

در حدیث شریف به روایت حسین رضی الله عنه آمده است که فرمود: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمودند: «أد الفرائض تكن من أعبد الناس، وعليك بالقنوع تكن من أغنى الناس، يا بني، إن في الجنة شجرة يقال لها: شجرة البلوى، يؤتى بأهل البلاء فلا ينصب لهم ميزان ولا ينشر لهم ديوان، يصب عليهم الأجر صبا: فرزند عزیزم! فرایض را ادا کن تا از عابدترین مردم باشی و قناعت پیشه کن تا از توانگرترین مردم باشی. فرزند عزیزم! همانا در بهشت درختی است که آن را درخت بلوی می گویند: اهل بلا [در روز قیامت] احضار می شوند پس نه میزان (ترازویی) برایشان برپا می شود و نه دفتر و دیوان (حسابی) برایشان نشر و پخش می گردد. بلکه مزد و پاداش بر آنان به ریختنی (بی حساب) ریخته می شود. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را تلاوت کردند:

﴿إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ﴿١١﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «همانا من فرمان یافته ام که خدا را - درحالی که دینم را برای او خالص ساخته ام - پرستم» یعنی: فرمان یافته ام که او را به عبادتی پاک و پیراسته از شرک و ریا و غیر این از شائبه ها، عبادت کنم.

وَأَمْرٌ لِأَن أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٣﴾

«و فرمان یافته‌ام به این که نخستین مسلمانان» از این امت «باشم» و چنین هم بود زیرا آن حضرت صلی الله علیه و آله اولین کسی بودند که با دین قومشان مخالفت کرده و به سوی توحید و یکتاپرستی دعوت کردند.

قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله به این مشرکان بت پرست «من اگر پروردگار خود را نافرمانی کنم» با فرو گذاشتن اخلاص در عبادتش و با ترک یکتاپرستی و ترک دعوتی که با شرک و گمراهی و گمراهسازی در ستیز می‌باشد، در آن صورت «از عذاب روزی عظیم» و سهمگین «می ترسم» که عذاب روز قیامت است.

قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي ﴿١٤﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله «خدا را می پرستم» نه غیر وی را - نه استقلالاً و نه به مشارکت «در حالی که دینم را برای او خالص می گردانم» یعنی: پرستش من خالص برای خدا جل جلاله بوده و هرگز به شائبه شرک و ریا و دیگر شائبه‌ها آلوده نیست و از این آرایش‌ها کاملاً پاک و پیراسته است.

فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَيْرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ

الْمِينُ ﴿١٥﴾

«پس شما هم هر چه را غیر از او می خواهید» که بپرستید «بپرستید» این دستور، برای تهدید، توبیخ و کوبیدن آنهاست. یعنی: بدانید که به زودی در برابر اعمالتان مورد مجازات قرار می‌گیرید. سپس آنان را از فرجام زیانکاری روز قیامت هشدار داده و می‌فرماید: «بگو: زیانکاران در حقیقت کسانی‌اند که به خود و خانواده‌شان در روز قیامت زیان رسانده‌اند» یعنی: زیانکاران کامل و واقعی این گروه‌اند زیرا کسی که به

دوزخ درآمد، هم خودش را در زیان افکنده و هم خانواده‌اش را باخته و در زیان افکنده است، چه اگر خانواده وی از اهل بهشت باشند، او نعمت انس و همدمی با آنان را از دست داده است و اگر از اهل دوزخ باشند، این او بوده که آنها را به این حال و روز بد درافکنده است «آری! این همان خسران آشکار است» زیرا در بزرگی خود به چنان حد و حجمی بالغ گردیده که فوق آن دیگر حد و پایانی متصور نیست زیرا این خسارت، هیچ مجالی برای تعویض ندارد.

لَهُمْ مِنْ قَوْفِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النَّارِ وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ذَلِكَ يُخَوِّفُ اللَّهَ بِهِ عِبَادَهُ يَجْعَلُونَ قَانِقُونَ ﴿١٦﴾

«برایشان از بالای سرشان ظللی از آتش است» ظلل: طبقات و چترهای آتش است که از فراز سرشان برآنان شعله می‌کشد «و از زیر پایشان نیز ظللی است» یعنی: طبقات و چترهایی از آتش است. طبقات زیرینشان را نیز «ظلل: سایبان» نامید زیرا طبقات زیرین هم بر دوزخیان سایه می‌افکند، چه در هر طبقه‌ای از طبقات دوزخ گروهی از گروههای کفار قرار دارند و هیچ طبقه‌ای از وجودشان خالی نیست. البته خبر دادن از این عذاب سختی که خواه‌ناخواه بر دوزخیان آمدنی است، برای آن است که بندگان از نافرمانی حق تعالی بازایستند «این» طبقات و لایه‌های چندگانه دوزخ «همان کیفری است که خداوند بندگان خویش را به آن بیم می‌دهد» تا به او ایمان آورده و از او پروا بدارند: «ای بندگان من! پس از من پروا بدارید» یعنی: از عذاب و خشم من بترسید. این هشدار و تنبیه، نعمتی بزرگ است که برآمده از فیض رحمت خداوند عز و جل و فضل وی می‌باشد تا مردم به عذاب وی غافلگیر نشوند زیرا گفته‌اند: «ولقد أعذر من أندر: هر کس هشدار داد، عذر را نمایاند و حجت را تمام کرد».

وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ

أَحْسَنَهُ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْأُولَىٰ ﴿١٨﴾

«و کسانی که از طاغوت پرهیز کردند از این که آن را پرستند» یعنی: از پرستش بتان و شیطان پرهیز کرده و عبادت خویش را برای خدای عزوجل مخصوص ساختند.

طاغوت: بر واحد و جمع اطلاق شده و پرستش بتان و شیطانها را دربر می‌گیرد. «و به سوی الله بازگشتند» و اعراض کنان از غیر وی به پرستش وی روی آوردند «ایشان را مژده باد» به ثواب و پاداش عظیم بهشت. این بشارت، یا بر زبان پیامبران علیهم‌السلام به آنان داده می‌شود، یا در هنگام فرارسیدن مرگ، یا در هنگام رستاخیز و برانگیختن مجددشان.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن اسلم رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره سه تنی نازل شد که در جاهلیت نیز (لااله الاالله) می‌گفتند و به توحید خداوند جل جلاله معترف و مقرر بودند، آنها عبارت بودند از: عمروبن نفیل، ابوذر غفاری و سلمان فارسی رضی‌الله عنهم «پس مژده بده به آن بندگان من که سخن را می‌شنوند و از نیکوترین آن پیروی می‌کنند» یعنی: به آنان که سخن حق - از کتاب خدا جل جلاله و سنت رسول وی - را می‌شنوند و از نیکوترین آنچه که بدان فرمان یافته‌اند، پیروی می‌کنند و به آنچه که در آن است، عمل می‌نمایند. به قولی: مراد از آنان: کسانی‌اند که سخنان نیک و بد - هر دو - را می‌شنوند آن‌گاه سخن نیک را نقل کرده و به آن تکلم می‌کنند و خود را از سخن زشت بازداشته و به آن تکلم نمی‌کنند. یعنی: با شنیده‌های خود نقادانه برخورد می‌کنند «اینانند که الله آنان را هدایت کرده و اینانند همان خردمندان» یعنی: اینانند کسانی که خداوند جل جلاله آنها را در دنیا و آخرت به حق رسانیده و هم اینانند صاحبان خردهای ناب و سالم.

از جابر بن عبدالله در بیان سبب نزول آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ...﴾ در وصف بهشت نازل شد، مردی از انصار نزد رسول خدا صلی‌الله‌عنه‌وآله‌وسلم آمد و گفت: یا رسول‌الله! من هفت تن برده دارم و اینک برای هر دری از درهای بهشت، برده‌ای را آزاد کردم. پس آیه: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ ﴿٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ...﴾ درباره وی نازل شد. اما چنان‌که بارها در این تفسیر شریف ذکر کرده‌ایم: اعتبار به عام بودن لفظ است نه به خاص بودن سبب لذا آیه کریمه شامل تمام مؤمنان واجد این اوصاف در هر زمان و مکانی می‌شود.

﴿۱۹﴾ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ

«پس آیا کسی که کلمه عذاب بر وی ثابت شد، آیا تو آن دوزخی را خلاص توانی کرد؟» کلمه عذاب در اینجا، این فرموده خداوند ﷻ به ابلیس است: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ «ص/۸۵» که تفسیر آن گذشت.

مراد آیه: تسلیت گفتن و دلجویی از رسول خدا ﷺ است زیرا آن حضرت ﷺ به ایمان آوردن قوم خود سخت مشتاق بودند پس خدای عزوجل با این آیه به ایشان فهماند که: هر کس قضای الهی بر وی سبقت گرفته و وعده عذاب بر وی ثابت و لازم شود، ایشان نمی‌توانند وی را از عذاب برهانند؛ به این‌که وی را در دنیا مؤمن گردانیده، یا در روز قیامت از دوزخ بیرونش آورند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! پس هیچ علت و انگیزه‌ای برای این امر وجود ندارد که تو خود را از اندوه ایمان نیاوردنشان هلاک گردانی.

لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ هُمْ عَرُفٌ مِّنْ فَوْقِهَا عَرُفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِّنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَعَدَّ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْوَعْدَ



«لیکن کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، برای ایشان غرفه‌هایی است که بر فراز آنها غرفه‌های دیگری بنا شده است» زیرا بهشت درجاتی دارد که بعضی از آنها بر فراز بعضی دیگر قرار دارند و در محکم‌سازی زیربنا و نیرومندی ساخت و ساز، مانند ساختمان منازل اعمار گردیده‌اند، هرچند که منازل دنیا نسبت به آنها چیزی به حساب نمی‌آید. چنان‌که دوزخ نیز دارای درکاتی است فرودین که بعضی از آنها در زیر بعضی دیگر قرار دارند «جویباران از زیر آنها» یعنی: از فرودست آن غرفه‌ها «روان است» که جاری بودن این جویبارها، نشانه کمال بهجت و خرمی و فزونی صفا و رونق آنهاست «این وعده خداست، خدا خلاف وعده نمی‌کند» پس وعده او خواه‌ناخواه آمدنی است.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنْبِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرْبُهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَمًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٦١﴾

«مگر ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود فرستاد» یعنی: از ابر بارانی را نازل کرد. شعبی و سعیدبن جبیر می‌گویند: «هرآبی که در زمین است، اصل آن از آسمان می‌باشد». «پس آن را به چشمه‌هایی که در دل زمین است راه داد» یعنی: پس آن آب را در دل زمین درآورد و اسکان داد؛ همانند جریان یافتن خون در عروق بدن. ینبوع: چشمه آب و دیگر مکانهایی است که از آنها آب می‌تراود و برمی‌جوشد «آن‌گاه به وسیله آن، کشتزاری را که رنگهای آن گوناگون است، بیرون می‌آورد» یعنی: به وسیله آن آب، کشت و محصولی را از زمین بیرون می‌آورد که اقسام و انواع گوناگونی دارد - از زرد و سبز و سفید و سرخ و بنفش و نارنجی و غیره - یا اگر مراد از الوان، اصناف باشد، معنی این است: انواع گندم و جو و غیره را به وسیله آن آب بیرون می‌آورد «سپس می‌خشکد» آن کشت «آن‌گاه آن را زرد می‌بینی» بعد از سبزی و خرمی و رونق و زیبایی آن، به‌طوری که سبزی و طراوت آن همه از میان رفته است «سپس آن را ریزه ریزه می‌گرداند» یعنی: آن را خورد و درهم شکسته و پاشان می‌کند «قطعا در این امر برای صاحبان خرد پندی است» یعنی: در آنچه گذشت؛ از فرود آوردن آب و برآوردن کشت، موعظه و اندرزی است که صاحبان خردهای سالم از آن بهره می‌گیرند زیرا می‌دانند که حال زندگانی دنیا - در سرعت انقطاع، نزدیکی انقضا و فناي طراوت و تازه‌گی خود - نیز مانند حال این کشت است و بنابراین، برای صاحبان خرد در این امر شکی باقی نمی‌ماند که خداوند عز وجل بر بعث و حشر و نشر قادر و تواناست.

خلاصه این‌که: آیه کریمه مثلی برای حال دنیاست، که هر شخص صاحب عقل سلیم، آینده‌نگر، دوراندیش، ژرفبین و اندیشمندی که از سر بیداری و هوشیاری، به آینده حتمی خود نگاهی ژرف می‌اندازد، از آن درس و پند می‌گیرد.

أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلنَّفْسِئَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي

ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾

«پس آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده کرده» یعنی: قلبش را برای اسلام فراخ گردانیده - از حیث این که سینه محل قلب است و قلب منبع روح می‌باشد - چنین کسی البته اسلام را پذیرفته و به هدایت آن راه یافته است.

در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: ما اصحاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

پرسیدیم که خداوند جل جلاله فرموده است: ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...﴾، پس ای

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم! سینه انسان مؤمن چگونه انشراح می‌یابد و گشاده می‌گردد؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون نور به قلب وارد شد، قلب باز می‌شود و انشراح

می‌یابد». گفتیم یا رسول الله! نشانه این انشراح چیست؟ فرمودند: «الإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ

والتجافی عن دارالغرور والإستعداد للموت قبل نزوله: نشانه این انشراح: رجوع و انابت

به سوی سرای جاودانگی، آرامش یافتن و جاتهی کردن از سرای فریب و غرور و

آمدگی برای مرگ قبل از فرود آمدن آن است». «و در نتیجه او» به سبب این گشادگی

و انشراح صدر «برخوردار از نوری از جانب پروردگارش می‌باشد؟» که آن نور،

عبارت از نور معرفت و راهیابی به سوی حق است که بر وجود وی فیضان می‌کند.

آری! آیا این انسانی که سینه‌اش سینای معرفت شده و قلبش برای حق باز و گشاده

گشته، مانند کسی است که دلش - به سبب گزینش و انتخاب بد وی - سخت گردیده و

در تاریکی‌های گمراهی و بلیات جهالت فرورفته و در آن دست‌وپا می‌زند؟ هرگز نه!

پس در این آیه، صنعت ایجاز به کار رفته و در آن یک جمله محذوف است زیرا سیاق

آیه بر جمله محذوف دلالت می‌کند. آیه (۲۴) نیز همانند آن است.

«پس وای بر کسانی که دل‌هایشان از یاد کردن الله سخت است» آنها همه کسانی‌اند

که قلبشان سخت و خشن شده و پذیرش ذکر الله جل جلاله را برنتابیده و قساوت یافته است؛

ذکری که شایسته است تا سینه‌ها برای آن باز گردند و انشراح یابند.

در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا

تکثروا الکلام بغیر ذکر الله، فان کثرة الکلام بغیر ذکر الله قسوة للقلب وإن أبعد الناس من الله

القلب القاسی: به غیر ذکر الله ﷻ بسیار سخن نگویند زیرا سخن گفتن بسیار در غیر ذکر الله ﷻ، قسوت و سختی ای برای قلب است و قطعاً دورترین مردم از الله ﷻ کسی است که قلبی سخت داشته باشد». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «قال الله تعالی: اطلبوا الحوائج من السمحاء فإنی جعلت فیهم رحمتی ولا تطلبوها من القاسیة قلوبهم فإنی جعلت فیهم سخطی: خداوند متعال فرمود: حوائج و نیازمندیهای خود را از اشخاص نرمدل و بخشاینده طلب کنید زیرا من رحمت خویش را در ایشان قرار داده‌ام و آن را از افراد سنگدل نخواهید زیرا من خشم خویش را در ایشان قرار داده‌ام». «اینانند که در گمراهی آشکار هستند».

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: به آن حضرت گفتیم یا رسول الله! ما چون شما را می‌بینیم دل‌هایمان نرم می‌شود و از اهل آخرت می‌گردیم اما وقتی از شما جدا می‌شویم، دنیا ما را خوش می‌آید و زنان و فرزندانمان را می‌بوییم. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «اگر شما در همه احوال بر همان حالی قرار داشته باشید که نزد من بر آن قرار دارید، قطعاً فرشتگان با دست‌هایشان با شما مصاحفه می‌کنند و در خانه‌هایتان به دیدارتان می‌آیند و اگر شما گناه نکنید، قطعاً خدای عزوجل مردمی را می‌آورد که گناه کنند تا بر آنان بیامرزد». گفتیم: یا رسول الله! به ما از بهشت بگویند که ساختمان آن چیست؟ فرمودند: «خشتی از طلا و خشتی از نقره است، سنگفرش آن مشک تیزبوی، سنگریزه آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران است، هر کس به آن درآید متنعم می‌شود و در رنج نمی‌افتد، جاودانه می‌شود و نمی‌میرد، نه جامه وی کهنه می‌شود و نه جوانی وی از بین می‌رود. سه کس اند که دعای آنها رد نمی‌شود: امام (زمامدار) عادل، روزه‌دار تا آن‌گاه که افطار کند و دعای مظلوم...».

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَابِي نَقَشِعُرُ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ



«خدا بهترین حدیث را نازل کرده است» که قرآن است. حق تعالی در این آیه قرآن را «حدیث» نامید زیرا رسول وی ﷺ خطاب به قوم خویش با قرآن سخن می‌گفتند و آنچه را که از قرآن بر آن حضرت نازل می‌شد، به آنان خبر می‌دادند. آری! قرآن بهترین سخنان است زیرا در آن برکات و خیراتی بی‌نهایت وجود دارد «کتابی است متشابه» یعنی: بعضی از قرآن با بعض دیگر آن - در زیبایی، محکمی، صحت معانی، قوت مبانی و رسیدن تا برترین درجات بلاغت - شباهت و همگونی دارد «و» کتابی است «مکرر» یعنی: داستانها، اندرزها و احکام در آن تکرار می‌شود چنان‌که آیات آن نیز در تلاوت تکرار می‌شود پس قرآن شنونده‌اش را ملول و خواننده‌اش را دل‌تنگ نمی‌کند «کسانی که از پروردگارشان خشیت دارند، پوست بدنشان از آن به‌لرزه می‌افتد» اعراب می‌گویند: «اقشعرجلده»؛ آن‌گاه که پوست بدن شخص از ترس، یا از سردی هوا منقبض گردد و موی خیز شود. زجاج می‌گوید: «چون آیات عذاب خوانده شود، پوستهای تن ترسندگان از خدا ﷻ، به‌لرزه درآمده و موی بر اندام آنان راست می‌شود.» «سپس پوستهایشان و دل‌هایشان به یاد خدا» یعنی: با به یاد آوردن رحمت و ثواب و بهشت وی «نرم می‌شود» قتاده می‌گوید: «این وصف اولیای خدا ﷻ است. خداوند ﷻ ایشان را به این وصف که: در آغاز پوستهایشان به‌لرزه درمی‌آید، سپس دل‌هایشان به یاد خدا ﷻ آرام می‌گیرد، توصیف کرد. نه به این وصف که عقل‌هایشان از بین رفته و بیهوشی بر آنان دست می‌دهد! پس، از این امر به این حقیقت می‌رسیم که خود را در هنگام ذکر خدا ﷻ به غش و بیهوشی انداختن، خصیصه اهل بدعت است و بیهوشی و غش از شیطان می‌باشد». اسماء دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما می‌گوید: «چون بر یاران پیامبر ﷺ قرآن خوانده می‌شد - چنان‌که خداوند ﷻ توصیفشان کرده است - چشم‌هایشان اشکبار گشته و پوست‌هایشان به‌لرزه درمی‌آمد. به وی گفته شد: اما امروز مردمانی هستند که چون بر آنان قرآن خوانده شود، یکی از آنان بیهوش بر زمین

می‌افتد، (و نعره می‌کشد)! گفت: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم: پناه می‌برم به خدا از شیطان رانده شده!».

«این» قرآن «هدایت الله است، هر که را بخواهد به آن راه می‌نماید و هر که را خدا گمراه کند، او را هیچ راهبری نیست» به سوی حق. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: «گروهی از اصحاب رضی الله عنهم گفتند: یا رسول الله! به ما با سخنان شیرین و نیکو از اخبار روزگاران حدیث بگوئید پس نازل شد: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ...﴾».

أَمَّن يَتَّقِي بَوَّجْهَهُ سَوْءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾

«پس آیا آن کس که» به جای دستها «با چهره خود سختی عذاب رز قیامت را دفع می‌کند» مانند کسی است که از عذاب ایمن است؟ یعنی: آیا کسی که در روز قیامت چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار داده و در عذاب به سختی جان می‌کند، مانند کسی است که از آن در امان است و چیزی از این عذاب بر او فرود نمی‌آید و نیازی به این ندارد که چهره خویش را در برابر عذاب سپر قرار دهد بلکه از هر آفتی در امان بوده و در بهشت خداوند جل جلاله آرام و مطمئن به سر می‌برد؟ در این آیه نیز صنعت «ایجاز» به کار رفته و به ذکر یکی از دو نوع، از ذکر دیگری اکتفا شده است «و به ستمگران گفته می‌شود: وبال آنچه را که می‌کردید، بچشید» یعنی: بچشید جزای کار و کردار خود را.

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَنْتَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾

«کسانی هم که پیش از آنان بودند، تکذیب پیشه کردند» یعنی: کسانی که پیش از کفار معاصر با حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است بودند، نیز پیامبرانشان را تکذیب کردند «و از آنجا که حدس نمی‌زدند عذاب بر آنان آمد» یعنی: عذاب از جهتی بر آنان آمد که آمدن عذاب را از آن جهت هیچ تصور نمی‌کردند و آن را محاسبه نکرده بودند. یعنی: نزول عذاب در هنگام احساس ایمنی و غفلتشان بود.

فَإِذَا قَهُمُ اللَّهُ الْحِزْبَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾

«پس خدا خفت و خواری» و ذلت و پستی «را در زندگانی دنیا به آنان چشاند» با مسخ و خسف (فروبردن) آنان به زمین و با کشتن و به اسارت درآوردن و غیر اینها از انواع عذاب «و اگر می دانستند» یعنی: اگر آنها از کسانی بودند که می دانستند و می اندیشیدند و به مقتضای علم خویش عمل می کردند؛ «قطعا عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا زیرا عذاب آخرت در نهایت سختی قرار دارد، به اضافه این که دوامدار و مستمر نیز هست.

وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٣٧﴾

«و برای مردم در این قرآن از هرگونه مثلی آوردیم» یعنی: از هرگونه مثلی که در کار دینشان به آن نیاز دارند «باشد که آنان پند گیرند» و عبرت اندوزند زیرا مثل، معنی را به ذهن نزدیک می کند.

قُرْءَانًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٣٨﴾

«قرآنی است عربی» یعنی: به زبان عربی روشن «بی هیچ کژی و کاستی ای» نه در آن - به وجهی از وجوه - اختلاف و تناقض و تضادی وجود دارد و نه شک و التباس و ابهامی. به قولی معنی این است: در آن هیچ خطایی از حیث لفظ و اعراب و دستور زبان نیست «باشد که آنان راه تقوی پویند» پس هشدارهای قرآن را جدی گرفته و وعده های آن را باور کنند.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ

لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

«خدا مثلی زده است» زدن مثل: تشبیه حالی غریب به حال دیگری مانند آن است. آری! خداوند جل جلاله برای مشرکی که بیشتر از یک خدا را می پرستد، مثل زده است؛

«مردی را» یعنی: برده‌ای مملوکی را «که چند مالک ناسازگار در او شرکت دارند» و به‌طور مشترک مالک آنند و میان خود بر سر تصاحب و بهره‌گیری بیشتر از آن، در ستیز و ناسازگاری و کشمکش به‌سر می‌برند «و مردی را که بی‌مدعی ویژه یک مرد است» یعنی: و برای شخص موحد و یکتاپرست، برده‌ای را مثل زده است که یک نفر مالک اختصاصی آن بوده و آن برده خالصا ملک وی می‌باشد و هیچ شریکی با خود در ملکیت آن ندارد «آیا این دو در مثل با هم برابرند؟» یعنی: آیا این برده‌ای که برای یک گروه مختلف از شریکانی خدمت می‌کند که اخلاق آنها با هم همگون نیست، نیات و مقاصد آنها نیز با هم در تضاد است و هر یکی از آنان او را به خدمت خویش کشانده و به این‌سو و آن‌سو می‌دواند و در نتیجه، آن برده بیچاره، خسته و رنجور می‌شود، با این وجود باز هیچ یک از آنان به خدمت وی هم راضی نیست، چرا که تمام تلاش و توان وی صرف او نشده است؛ خوب! آیا این برده مشترک میان چندین مالک، با آن برده‌ای که در خدمت یک شخص قرار دارد و دیگران بر سر خدمت وی هیچ کشمکشی ندارند، برابر است؟ برده‌ای که چون از مولای یگانه خویش اطاعت کند از وی راضی است و اگر هم نافرمانی کند، از او درمی‌گذرد؟ شکی نیست که میان این دو برده، چنان تفاوت فاحش و آشکاری وجود دارد که هیچ عاقلی نمی‌تواند آن را انکار کند.

پس این است مثل و وصف کسی که خدای یگانه را می‌پرستد و مثل و وصف کسی که خدایان متعددی را به پرستش می‌گیرد.

«الحمد لله» ستایش برای الله عز وجل است در برابر اقامه حجت بر آنان و بر توفیق بخشیدن مؤمنان در راهیابی به سوی اسلام «نه! بلکه بیشترشان نمی‌دانند» این فرق آشکار و روشن را پس بدین جهت است که به خدای عزوجل شریک می‌آورند.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٢٠﴾

«ای محمد! قطعا تو می‌میری و آنان نیز می‌میرند» در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و به دیگران خبر مرگشان داده شده است. پس آیه کریمه اعلامی است به صحابه رضی الله عنهم که

پیامبر خدا ﷺ در خواهند گذاشت زیرا برخی از آنان به این عقیده بودند که رسول خدا ﷺ نمی‌میرند. همین گونه در این آیه انگیزشی است به کفار قریش که: باید فرصت را مغتنم شمارند و به سوی ایمان و کسب رهنمودها و ارشادات رسول اکرم ﷺ شتاب ورزند زیرا اقامت آن حضرت ﷺ در میانشان اندک است و آن رسول انس و جان و راحت روح و روان و منبع وحی و ایمان، جاودانه در میانشان نمی‌باشد.

نَمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخَنَّصُونَ ﴿٣١﴾

«سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد» یعنی: ای محمد ﷺ! تو با آنان مجادله و مرافعه می‌کنی و بر آنان حجت می‌آوری که پیام حق را به آنان ابلاغ کرده و بیم و هشدارشان داده‌ای و آنان نیز با آوردن عذرهای بی‌معنی، با تو مجادله می‌کنند. یا معنی این است: مؤمن با کافر مجادله و مرافعه می‌کند، ظالم با مظلوم، هدایت‌شده با گمراه و ضعیف با متکبر چنان‌که ابن‌کثیر گفته است. همچنین ابن‌کثیر می‌گوید: «هرچند سیاق این آیه درباره مؤمنان و کافران است اما اطراف نزاعها در دنیا را نیز شامل می‌شود زیرا در آخرت صورت نزاع و مرافعه دنیایی آنها از نو بر آنها بازگردانیده می‌شود تا با هم مرافعه نمایند و در آنجا داور احکم الحاکمین است». در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، زبیر رضی الله عنه گفت: یا رسول‌الله! آیا در آخرت خصومت و دعوی بر ما تکرار می‌شود؟ آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری! به‌خاطر این که حق هر صاحب‌حقی به وی داده شود». در این هنگام زبیر رضی الله عنه گفت: پس در این صورت، کار بسیار دشوار است! همچنین در حدیث شریف آمده است: «در روز قیامت نخستین دو خصم، دو همسایه هستند».

﴿ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴾

﴿٣٢﴾

«پس کیست ستمگرتر از آن کس که بر خدا دروغ بست» یعنی: هیچ کس ستمکارتر از کسی نیست که بر خدا صلی الله علیه و آله دروغ بر بسته و چنین پندارد که او، فرزند یا شریک یا

همسری دارد (و) کیست ستمگرتر از آن کس که «دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کرد؟» و این دین، عبارت از همان دین حقی است که حضرت پیامبر ﷺ آن را از بارگاه خدا ﷻ آورده‌اند؛ دینی که مردم را به سوی توحید فرامی‌خواند، آنان را به انجام فرایض شرعی فرمان می‌دهد، از محرمات نهی‌شان می‌کند و از بعث و حشر و نشر به آنان خبر می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هیچ کس از چنین انسانی که بر خدا دروغ بندد و دین راست و درست را - چون بر او عرضه شد - تکذیب کند، ستمکارتر نیست زیرا چنین کسی میان دوسوی باطل جمع کرده است: یکی دروغ بستن بر خداوند ﷻ و دیگری دروغ بستن بر رسول وی ﷺ». بدین جهت، ذات ذوالجلال می‌فرماید: «آیا مثنوی کافران در دوزخ نیست؟» قطعاً در دوزخ است. مثنوی: محل اقامت و سکونت است.

وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٢٣﴾

«و آن کس که دین راست و درست را آورد» که او رسول مقبول ﷺ است (و آن کس که تصدیق کرد) که ایشان عبارت از پیروان رسول مقبول ﷺ هستند «آنانند که متقیانند» نه غیرشان. به‌قولی: مراد از کسی که سخن راست و درست را آورد، رسول خدا ﷺ و مراد از کسی که رسول خدا ﷺ را باور داشت و تصدیق کرد، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. به‌قولی دیگر: مراد از «کسی که سخن راست و درست را آورد»، هرکسی است که به‌سوی یگانگی خداوند ﷻ دعوت کرده و مردم را به‌سوی شریعت خدای عزوجل ارشاد کند. ابن‌کثیر نیز همین معنی را بیان کرده است.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جِزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٤﴾

«برایشان هر چه بخواهند نزد پروردگارشان است» از بالا بردن درجات، دفع مضرات و کفاره نمودن گناهان و سیئات «این است پاداش محسنان» یعنی: کسانی که اعمال خویش را نیکو ساخته‌اند. در حدیث شریف آمده است: «الإحسان أن تعبد الله كأنك

تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك: احسان آن است که خدای عزوجل را چنان پرستش کنی که گویی او را می بینی زیرا اگر تو او را نمی بینی، بی گمان او تو را می بیند».

لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾

«تا خدا از آنان» یعنی: از متقیان «بدترین آنچه را که کرده اند بزداید» یعنی: بیامرزد. پس هرگاه بدترین اعمالشان را بر ایشان بیامرزد، قطعاً اعمالی را که در بدی پایین تر از آنهاست، به طریق اولی بر آنان می‌آمرزد «و تا پاداششان را بر حسب نیکوترین آنچه می‌کردند بپردازد» یعنی: آنان را بر حسب نیکوترین اعمالشان پاداش دهد و ایشان را - از روی کرم و فضل خویش - در برابر اعمال بدشان مجازات نکند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٦﴾

«آیا خدا بنده‌اش را بسنده نیست؟» مراد از بنده در اینجا، حضرت محمد ﷺ است. ولی ابن کثیر می‌گوید: «یعنی خداوند ﷻ برای کسی که او را می‌پرستد و بر او توکل می‌کند، بسنده است». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «مراد از (عبده) در این آیه، رسول اکرم ﷺ و تمام بندگان متوکل خداوند ﷻ هستند، به دلیل قرائت عباده: بندگان را - که قرائتی دیگر در این آیه است». «و» ای محمد ﷺ! مشرکان «تو را از کسانی که غیرویند می‌ترسانند» پس از خدایان و لشکرهای وهمی‌ای که تو را از آنها می‌ترسانند، نترس زیرا خداوند متعال تو را از آنچه که به تو زیان‌آور است، نگاه می‌دارد و خدایان باطلشان مالک این نیستند که به کسی سود و زیانی برسانند «و هر که را خدا گمراه گرداند، برایش هیچ راهبری نیست» یعنی: هر کسی که قضای الهی بر گمراهی وی رفته باشد، او را هیچ هدایتگری نیست که به سوی الله راهنمایی‌اش کرده و از گمراهی بیرونش آورد.

عبدالرزاق از معمر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: یا از عیب‌جویی و دشنام دادن خدایان ما دست بردار، یا از آنان می‌خواهیم که تو را آشفته‌سر و دیوانه کنند! پس این آیه نازل شد. نقل است که

چون رسول خدا ﷺ خالد بن ولید رضی الله عنه را برای شکستن بت «عزی» فرستادند، متولی آن بت به وی گفت: ای خالد! من بر تو از آسیب وی بیمناکم زیرا او نیرویی دارد که هیچ چیز بر وی پنجه افکنده نمی‌تواند. اما خالد بی‌اعتنا به این سخن، تبر را گرفت و آن را بر چهره آن بت چنان کوبید که خرد و ویرانش کرد. آن‌گاه بازگشت.

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ ﴿٣٧﴾

«و هر که را الله هدایت کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای ندارد» که او را از راه هدایت بیرون برده و به گمراهی درافکند «مگر خدا غالب منتقم نیست؟» یعنی: قطعاً حق تعالی بر هر چیز غالب و مسلط است، اوایی که با لهیب عذاب و تازیانه مجازات خویش، از نافرمانان انتقام می‌گیرد.

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هِيَ مُمْسِكَةٌ بِرَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٣٨﴾

سپس خدای سبحان اعتراف مشرکان به این حقیقت را یادآور می‌شود که: چون از آفریننده کائنات مورد پرسش قرار گیرند، می‌گویند: او الله جل جلاله است: «واگر از آنها پرسشی» لام در «لئن» لام قسم است «که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ قطعاً می‌گویند: خدا» ولی به رغم این اعتراف، بتان را می‌پرستند پس عقلهایشان چگونه پرستش غیرآفریننده کل و شریک گردانیدن مخلوقی را با او در پرستش، پسندیده و قابل توجیه می‌دانند؟ «بگو: چه تصور می‌کنید؛ اگر خدا در حق من بلایی خواسته باشد، آیا آنچه را به جای خدا می‌پرستید می‌توانند بلای او را دفع کنند؟» یعنی: آیا آن بتان بی‌جان قادر هستند که آن سختی و بلایی را که خداوند جل جلاله بر من خواسته باشد، از من دور گردانند؟ «یا اگر در حق من خیری اراده کند، آیا آنها می‌توانند رحمتش را بازدارند؟» به طوری که آن رحمت به من نرسد؟ رحمت: نعمت، برخورداری و رفاه است.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ از مشرکان در این باره سؤال کردند اما آنان سکوت نمودند. پس آیه کریمه نازل شد.

«بگو: خدا مرا بس است» در تمام امورم؛ اعم از جلب منفعت و دفع زیان و مشقت «اهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند» نه بر غیر وی.

در حدیث شریف آمده است: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، تعرف إلى الله في الرخاء يعرفك في الشدة: حق و حرمت الله ﷻ را نگهدار؛ او تو را حفظ می‌کند و نگاهت می‌دارد، حق و حرمت الله ﷻ را نگاه‌دار؛ او را در برابر خود می‌یابی، خدا ﷻ را در رفاه و نعمت بشناس (و یادش کن)، او تو را در سختی و بلا می‌شناسد (و از تو آن بلا را دفع می‌کند)». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من أحب أن يكون أقوى الناس فليتوكل على الله تعالى، ومن أحب أن يكون أغنى الناس، فليكن بما في يد الله عزوجل أوثق منه مما في يديه، ومن أحب أن يكون أكرم الناس فليتق الله عزوجل: هر کس دوست دارد که قوی‌ترین مردم باشد، باید بر خداوند ﷻ توکل کند و هر کس دوست دارد توانگرترین مردم باشد، باید اعتماد او به آنچه در دست خدای عزوجل است بیشتر از آن چیزی باشد که در دست خودش قرار دارد و هر کس دوست دارد که گرامی‌ترین مردم باشد، باید از خدای عزوجل پروا دارد».

قُلْ يَاقَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَمِلْتُ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿٤٠﴾

«بگو ای قوم من! شما بر مکانت خود» یعنی: بر روش و حالتی که بر آن قرار دارید؛ از دشمنی با دین و دعوت من «عمل کنید، من نیز عمل می‌کنم» یعنی: بر شیوه و حالتی که بر آن قرار دارم «پس به زودی خواهید دانست بر چه کسی عذابی که رسوایش کند» و در دنیا خوارش گرداند، بعد از افتخار و استکبار به آن «فرود می‌آید؟ و» به زودی خواهید دانست که «بر وی عذابی مقیم» یعنی: دائم و مستمر در سرای آخرت «فرود می‌آید» که عذاب دوزخ است؛ در این هنگام است که این حقیقت

بر وی آشکار می‌شود که خودش بر باطل و خصمش بر حق بوده است. چنان‌که خدای عزوجل در بدر خوار و رسوایشان گردانید.

إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٤١﴾

«هرآینه ما این کتاب را برای مردم» یعنی: به‌خاطر آنان و برای بیان آنچه که بدان مکلف گردیده‌اند و برای محقق ساختن مصالح دنیوی و اخرویشان «به‌حق بر تو فروفرستادیم پس هر کس هدایت شد» یعنی: هر کس راه حق را شناخت و رهرو آن گشت «به‌سود خود هدایت شده است» و راهیابی وی به‌نفع خود وی است «و هر کس گمراه گشت» از راه حق «به زیان خویش گمراه می‌شود» یعنی: این گمراهی به زیان خود اوست و به دیگران متعدی نمی‌شود «و تو بر آنان وکیل نیستی» یعنی: تو نه مکلف به هدایت آنان هستی و نه مخاطب این کار بلکه بر تو فقط بلاغ است و بس و تو این مأموریت را به درستی انجام داده‌ای.

این آیه به آیه شمشیر «سیف» منسوخ است زیرا خداوند ﷻ بعدا به رسول خویش فرمان داد که با اعراب تا آن‌گاه بجنگد که: (لااله الاالله) بگویند و به احکام اسلام عمل کنند.

اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيم_Sِكِّ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَرْوَاحَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٤٢﴾

«خداوند ارواح مردم را به تمامی قبض می‌کند» و آنها را از بدنهایشان بیرون می‌آورد «به‌هنگام مرگ آنها» یعنی: به هنگام فرارسیدن اجل آنها «و نیز روحی را که نمرده است، در موقع خوابش قبض می‌کند» یعنی: ارواحی را که نمرده‌اند - بدین معنی که اجل آنها هنوز به‌سر نرسیده است - در خواب آنها می‌گیرد «پس آن نفسی را که حکم مرگش را کرده، نگاه می‌دارد» و آن را به‌سوی جسدی که روح در آن قرار داشته، باز

نمی‌گرداند «و آن دیگر را تا هنگامی معین باز پس می‌فرستد» یعنی: روح شخص خوابیده‌ای را که هنوز اجلس به‌سر نرسیده، باز پس می‌فرستد و بیداری را به وی باز می‌گرداند تا در مدتی که زندگی برایش مقدر شده است، زنده بماند.

علما درباره «نفس» و «روح» اختلاف نظر دارند که: آیا این دو، یک چیز هستند یا دو چیز مختلف؟ ولی این رأی که این دو، یک چیز هستند، قوی‌تر است، به دلیل احادیثی که بر این امر دلالت می‌کند زیرا در این احادیث گاهی از «روح» به لفظ روح و گاهی به لفظ «نفس» تعبیر شده است. امام فخرالدین رازی می‌گوید: «نفس انسانی، عبارت از جوهر رخشان روحانی‌ای است که چون به بدن تعلق گیرد، پرتو و روشنی آن در تمام اعضا تجلی می‌کند - که این همان پدیده حیات است - و در هنگام مرگ، تعلق روح از ظاهر و باطن بدن قطع می‌شود - که این همان مرگ است - ولی در هنگام خواب، پرتو روح از ظاهر بدن قطع می‌شود نه از باطن آن. پس ثابت شد که مرگ و خواب هر دو از یک جنس‌اند مگر فرق آنها در این است که مرگ، انقطاع روحی تام و کاملی است درحالی‌که خواب انقطاع ناقصی است از برخی وجوه نه از کل آن».

«قطعا در این امر» یعنی: در گرفتن ارواح و نگاه داشتن یا پس فرستادن آنها «برای مردمی که» در این امر «اندیشه» و تدبیر و تأمل «می‌کنند» و به وسیله آن بر یگانگی خداوند سُبْحٰنَهُ وَبِحَمْدِهِ و کمال قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ و بر همه چیز استدلال می‌نمایند «نشانه‌هایی است» عجیب و بدیع که بر یگانگی و قدرت عظیم پروردگار متعال، دلالت می‌کند زیرا گرفتن ارواح و نگاهداشتن یا پس فرستادن آنها، برای پندپذیران، پندآموز و برای متذکران و اندیشه‌وران، یادآور خوبی است.

بدین‌گونه، خدای عزوجل از هر دو وفات یاد کرد؛ وفات کبری که همان مرگ است و وفات صغری که خواب می‌باشد. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «لتموتن کما تنامون ولتبعن کما تصحون: قطعا چنان‌که به خواب می‌روید، می‌میرید و قطعا چنان‌که از خواب بیدار می‌شوید، برانگیخته می‌شوید». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «چون یکی از شما بر بالین خواب خود جای می‌گیرد، باید آن را بیفشاند زیرا او نمی‌داند که چه چیز

بر آن ملافه و بالین، جانشین وی شده است (یعنی از حشرات). سپس باید بگوید: «باسمک ربی وضعت جنبی وباسمک أرفعه، إن أمسکت نفسی فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادک الصالحین : پروردگارا! به نام تو پهلویم را نهادم و به نام تو آن را برمی دارم، اگر روحم را نگاه داشتی، بر آن رحم کن و اگر آن را به تنم باز پس فرستادی، آن را به آنچه که بدان بندگان شایسته‌ات را حفظ می‌کنی، حفظ بفرما». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از حذیفه رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون شبانگاه در خوابگاه خویش قرار می‌گرفتند، دست مبارک خود را در زیر رخسار خود نهاده و آن‌گاه می‌گفتند: «اللهم باسمک أموت و أحیا: بارالها! به نام تو می‌میرم و زنده می‌شوم». و چون بیدار می‌شدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذی أحيانا بعد ما أماتنا وإليه النشور : سپاس خدایی را که ما را بعد از آن‌که میراند، زنده گردانید و به سوی اوست حشر و نشر ما».

ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی از مفسران در معنی آیه می‌گویند: «ارواح زندگان و مردگان در خواب با هم ملاقات می‌کنند و آن ارواحی که خدا جل جلاله بخواهد، همدیگر را شناخته و تعارف حاصل می‌کنند پس چون تمام آنها بخواهند که به سوی اجساد خویش بازگردند، خداوند جل جلاله ارواح مردگان را نزد خود نگاه می‌دارد و ارواح زندگان را به سوی اجساد آنها باز پس می‌فرستد».

أَرَأَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلُوبِ أَوْلَادِكُمْ لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٣﴾

«آیا غیر از الله برای خود شفاعت‌گرانی برگرفته‌اند؟» یعنی: آیا مشرکان جز خداوند جل جلاله خدایانی را به‌عنوان شفیع برای خود برگرفته‌اند تا برایشان نزد او شفاعت کنند؟ استفهام برای انکار است «بگو: آیا هرچند آنها اختیار چیزی را نداشته باشند و تعقل نکنند؟» باز هم آنها را به شفاعت می‌خوانید؟ یعنی: چگونه آنها را نزد خداوند جل جلاله شفیع خویش برمی‌گیرید در حالی‌که آنان نه مالک شفاعتی هستند و نه مالک چیز دیگری؟ حتی چیزی از شفاعت یا غیر آن را درک و فهم نمی‌کنند زیرا آنان جماداتی بی‌عقل و شعور بیش نیستند.

قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٤٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به آنان «شفاعت، یکسره از آن خداست» پس چیزی از شفاعت برای دیگران نیست و کسی در آن راهی ندارد مگر این که شفاعتگر از کسانی باشد که خداوند جل جلاله او را برای شفاعت پسندیده باشد و مشفوع له نیز از کسانی باشد که خدای عزوجل به شفاعت برای وی اذن دهد «فرمانروایی آسمانها و زمین مخصوص اوست» و هیچ کس مالک این نیست که در کار او بدون اذن و رضایش سخن بگوید «سپس به سوی او بازگردانیده می شوید» در روز قیامت؛ پس میان شما به عدل خویش حکم می کند و هر کس را در برابر عملش جزا می دهد.

وَإِذَا ذَكَرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٥﴾

«و چون خدا به تنهایی یاد شود» و خدایانشان همراه با وی یاد نشوند «دلهای کسانی که به آخرت ایمان ندارند، تنگ می گردد» و در نتیجه، از ذکر او تنفر می ورزند و می رمند. اشمئزاز: آن است که شخص از اندوه و نفرت پر شود و بر اثر آن، انقباض و تنگی ای در دل وی واقع شود که اثر آن بر چهره اش نمایان گردد.

سپس خداوند متعال خوشحالی و شادمانی آنها را در هنگام یاد کردن بتانشان ذکر نموده و می فرماید: «و چون کسانی که غیر از او به پرستش گرفته شده اند، یاد شوند» آنها خدایان پنداری ای مانند لات و عزی هستند «بناگاه آنان شادمانی می کنند» یعنی: از این یادآوری شادمان شده و در بهجت و خرمی قرار می گیرند. استبشار: پر شدن دل از شادی است تا بدانجا که پوست چهره از آن باز و بشاش گردد.

این واقعیتی که آیه کریمه بدان پرداخته است، درد و آفتی است که امروزه در عصر ما نیز شیوع پیدا کرده؛ زیرا چه بسا بیان حقایق ایمانی، آثار نفرت و اشمئزاز را بر چهره بسیاری به دنبال دارد؛ مثلا اگر از این حقیقت که شفا فقط به دست بلاکیف خدا جل جلاله است، پیروزی فقط به دست اوست و غیر این از سخنانی که بیانگر توحید محض است، سخن به میان آید، سست ایمانان منقبض می شوند اما اگر از تأثیر علوم، اسباب

و ابزار کار بشری یاد کنید، ملاحظه می‌نمایید که چهره بسیاری باز و شکفته شده و آثار انبساط بر آنان هویدا می‌شود - نعوذ بالله من ذلك.

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٤٦﴾

«بگو: بارالها! ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو خود میان بندگان بر سر آنچه اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکردار را در قبال بدکاری‌اش جزا می‌دهی زیرا با این پاداش و مجازات توست که این حقیقت که: چه کسی بر حق و چه کسی بر باطل است، آشکار می‌شود و فقط در پیشگاه توست که بساط اختلاف اختلاف‌کنندگان وجدال جدل‌کنندگان برچیده می‌شود.

در حدیث شریف به روایت مسلم و ابوداود از عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ چون از طرف شب برای نماز و نیایش برمی‌خاستند، نماز خویش را با این دعا افتتاح می‌کردند: «اللهم رب جبریل ومیکائیل و اسرافیل، فاطر السموات والأرض، عالم الغیب والشهادة، أنت تحكم بین عبادک فیما كانوا فیہ یختلفون، اهدنی لما اختلف فیہ من الحق بإذنک إنک تهدی من تشاء إلى صراط مستقیم: بارالها! ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل، ای پدیدآورنده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! تو میان بندگان در آنچه که در مورد آن اختلاف می‌کردند، داوری می‌کنی پس مرا بر آنچه از حق که در آن اختلاف شده است، به‌اذن خویش هدایت کن، بی‌گمان تو هر که را بخواهی، به‌سوی راه راست هدایت می‌کنی». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد که در صبح و شام چه بخواند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: چون صبح و شام بر تو می‌آید و هنگامی که شبانگاه در خوابگاهت قرار می‌گیری، بگو: «اللهم فاطر السموات والأرض عالم الغیب والشهادة، لا إله إلا أنت، رب کل شیء وملیکه، أعوذ بک من شر نفسی وشر الشیطان وشرکه، أن أقترف علی نفسی بسوء، أو أجره إلى مسلم: بارالها! ای آفریننده

آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار! معبودی جز تو نیست، پروردگار و مالک همه چیز تویی، به تو از شر نفس خود و شر شیطان و شرک آن پناه می‌برم؛ از این که بر زیان خودم مرتکب بدی‌ای شوم، یا آن بدی را به سوی مسلمانی بکشانم».

وَلَوْ أَنَّ لِلذَّيْبِ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٧﴾

«و اگر آنچه در زمین است یکسره از آن کسانی که ستم کرده‌اند باشد» یعنی: اگر تمام اموال و ذخایر دنیا از آن ستمگران باشد «و نظیرش نیز با آن باشد» یعنی: همانند آن از اموال و ذخایر نیز با آن ضمیمه باشد «قطعاً آن را برای رهایی خودشان از سختی عذاب روز قیامت خواهند داد» از بس که در این روز، عذاب خداوند عز وجل بر آنان - به‌عنوان جزای ظلمشان - سخت و سهمگین است «و آنچه که حسابش را نمی‌کردند، از سوی خدا برایشان آشکار می‌گردد» یعنی: از مجازاتهای الهی و خشم و شدت عذاب وی، چیزهایی بر آنان آشکار می‌شود که در گمان و حسابشان قرار نداشته است. مجاهد در تفسیر آن می‌گوید: «اینان در دنیا اعمالی را انجام داده بودند که گمان می‌کردند آن اعمال، اعمال نیکی است اما بناگاه دیدند که آن اعمال همه گناه بوده است».

وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿٤٨﴾

«و کیفر آنچه کرده بودند» یعنی: جزای اعمال بد و نابکارشان؛ مانند شرک و ظلم بر اولیای خدا عز وجل «بر آنان آشکار می‌شود و آنچه را که بدان استهزا می‌کردند، آنها را فرو می‌گیرد» یعنی: همان کیفری که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را بدان بیم می‌دادند، گریبانگیرشان شده و بر آنها مسلط می‌شود.

فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا نُسْرًا إِذَا خَوْلَتْهُ نِعْمَةٌ مِنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّا أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٩﴾

«و چون به انسان سختی ای برسد، مارا فرامی خواند» یعنی: شأن و حال انسان این است که چون بر او سختی و بلایی - مانند بیماری یا فقر یا غیر آن - برسد، خدای عزوجل را می خواند و به سوی او در رفع و دفع آن بلا و سختی، زاری و تضرع می کند «سپس چون نعمتی از جانب خود به او ارزانی داریم» و در خیری را به روی او بگشاییم «می گوید: جز این نیست که این نعمت بنا بر دانشی که در من است، به من داده شده» یعنی: بنا بر علمی که خودم به مشاغل و حرفه ها داشته ام، یا براساس خوبی و خیری که در من بوده است، یا بر اساس علم خداوند عز وجل به فضل و برتری من، این نعمت به من ارزانی شده است «نه چنان است بلکه آن آزمونی است» یعنی: نعمتی را که به وی داده ایم، بنا بر علل و عوامل پنداری او نیست بلکه دادن این نعمت به وی، آزمایش و امتحانی است که آیا شکر و سپاس می گزارد یا این که کفران و ناسپاسی می کند؟ «ولی بیشترشان نمی دانند» که این بخشیدن نعمت، استدراجی از جانب خداوند عز وجل و امتحانی برای آنان است که آیا بدانچه نزدشان است، شکر و سپاس می گزارند، یا کفران و ناسپاسی می کنند؟ هم بدین جهت، آنان غافلانه در نعمتهای خدا عز وجل فرو می روند، بی آن که منعم حقیقی را حاضر و ناظر بدانند.

قَدْ قَالُوا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٥٠﴾

«هرآینه کسانی که پیش از آنان بودند» مانند قارون و دیگران «نیز این سخن را» که ما این نعمت را بر اساس علمی که داریم داده شده ایم «گفتند پس آنچه به دست آورده بودند» از متاع و بهره دنیا «بلا را از آنان دفع نکرد» بلکه عذاب الهی دامنگیرشان شد.

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥١﴾

«تا کیفر آنچه که مرتکب شده بودند» از بدی‌ها «به آنان رسید و کسانی از این گروه» یعنی: از این امت «که ستم کرده‌اند» با شرک و کفر «به زودی نتایج سوء آنچه را که مرتکب شده‌اند، بدیشان خواهد رسید» چنان‌که به پیشینیانشان رسید؛ مانند قحطی و قتل و اسارت و قهر «و آنان عاجزکننده نیستند» یعنی: از عذاب خدا عز وجل توان گریز ندارند بلکه مرجع و بازگشتشان به سوی اوست و هر چه بخواهد - از کیفر و مجازات - با آنها می‌کند.

أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٢﴾

«آیا ندانسته‌اند» از طریق مشاهداتشان «که خداست که روزی را برای هر کس که بخواهد» گشاده سازد «گشاده می‌گرداند و برای هر کس که بخواهد» روزی را تنگ گرداند «تنگ می‌گرداند؟ قطعاً در این امر نشانه‌هایی است» بزرگ و علاماتی است سترگ «برای مردمی که ایمان دارند» به این‌که رویدادها همه - اعم از گشاده کردن یا تنگ گردانیدن روزی و غیر آن از امور - از جانب خدا عز وجل است. اما کافران از دیدن این نشانه‌ها کورند.

﴿ قُلْ يَتَّبِعُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ

الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله از جانب من به بندگانم: «ای بندگان من» یعنی: ای بندگان مؤمن من! زیرا در عرف قرآن، این اضافه مخصوص به مؤمنان است. آری! ای بندگان مؤمن من: «که بر خود اسراف روا داشته‌اید» مراد از اسراف: افراط و زیاده‌روی در گناهان و ارتکاب بسیار آنهاست. «از رحمت خدا» یعنی: از مغفرت وی «نومید نشوید».

این آیه امیدبخش‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ است زیرا مشتمل بر بزرگترین بشارت حق تعالی برای بندگانش می‌باشد، چه همان‌گونه که ملاحظه می‌کنیم؛ حق تعالی در این آیه، اولاً - با هدف گرامیداشت و فزون ساختن بشارت به بندگان - ایشان را به خودش منسوب کرد، سپس ایشان را به زیاده‌روی در نافرمانی‌ها و ارتکاب بسیار گناهان موصوف ساخت آن‌گاه به دنبال آن، این زیاده‌روان افراطگر در معاصی را از نومیدی از رحمت خویش نهی کرد. و این خود دلالت می‌کند بر این امر که نهی از نومیدی، برای گنهکاران غیر مسرفی که در این عرصه زیاده‌روی نمی‌کنند، از باب اولی مورد نظر حق تعالی می‌باشد.

سپس حق تعالی عبارتی بیان می‌دارد که بعد از آن در این حقیقت جای هیچ‌گونه شک و تردیدی باقی نمی‌ماند: «در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد» یعنی: اگر بخواهد، هرگونه گناهی را از هر نوعی که باشد، برای توبه‌کاران می‌آمرزد؛ جز شرکی که صاحبش از آن توبه نکرده باشد، به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ (در حقیقت خداوند نمی‌آمرزد این‌که به او شریک آورده شود ولی مادون آن را برای هر کس که بخواهد می‌آمرزد) «نساء/۴۸».

سپس این آمرزش خویش برای گناهان را با این عبارت مؤکد می‌گرداند: می‌آمرزد گناهان را «همه یکجا» وه! چه عظیم است این بشارت، بشارتی که دل‌های مؤمنان نیکوکار به آن آرام می‌گیرد و از بهجت و فرحت لبریز می‌شود «بی‌گمان او آمرزگار مهربان است» یعنی: حق تعالی بسیار آمرزنده و بسیار مهربان است و در هر دو وصف آمرزندگی و مهربانی، عنایت وی بی‌نهایت وسیع می‌باشد پس کسی که می‌پندارد نومید کردن بندگان خدا ﷻ و دل‌سرد کردنشان از رحمت وی، برایشان بهتر از آن چیزی است که خداوند ﷻ خود آنان را بدان بشارت داده است، چنین کسی بی‌تردید مرتکب بزرگترین ستم شده و اشتباهی بس نادرست از وی سر زده است.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «بزرگترین آیه در کتاب خدا ﷻ: ﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾ در سوره «بقره/۲۵۵» و در سوره «آل عمران/۲» است،

جامع‌ترین آیه در کتاب خدا ﷻ در باره خیر و شر، در سوره «نحل/ ۹۰» یعنی آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ...﴾ است، امیدبارترین و گشایش‌آورترین آیه در قرآن کریم، در سوره «زمر» یعنی همین آیه است و استوارترین آیه در کتاب خدا ﷻ در مورد تفویض و توکل، در سوره «طلاق/ ۳ - ۲»، یعنی این آیه است: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ﴿۲﴾ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ﴿۳﴾». ابن‌ابی‌حاتم از ابی‌الکنود روایت می‌کند: عبدالله بن مسعود رضی الله عنه بر قاضی‌ای گذشت که در حال موعظه گفتن برای مردم بود پس درنگی کرد و آن‌گاه خطاب به وی گفت: ای واعظ! چرا مردم را از رحمت خدا ﷻ نومید می‌کنی؟ سپس این آیه را تلاوت کرد: ﴿قُلْ يَعْبادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ...﴾.

در حدیث شریف آمده است که چون ابوایوب انصاری رضی الله عنه در آستانه وفات قرار گرفت، به اطرافیانش فرمود: تا هم‌اکنون چیزی را از شما پنهان می‌کردم که آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام؛ اکنون آن را به شما اعلام می‌کنم: آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لو لا أنکم تذنبون، لخلق الله عزوجل قوما یذنبون فیغفر لهم: اگر شما کسانی نبودید که مرتکب گناه می‌شدید، قطعاً خدای عزوجل گروهی را می‌آفرید که مرتکب گناه شوند تا بر آنان بیامرزد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی الله عنه آمده است: «کفارة الذنب الندامة: کفاره گناه، پشیمانی است». همچنین در حدیث شریف به روایت ثوبان - برده آزاد شده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم - آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «دوست ندارم که دنیا و آنچه در آن است را در برابر این آیه: ﴿قُلْ يَعْبادِي الَّذِينَ أَسْرَفُوا...﴾ به من بدهند. مردی گفت: یا رسول‌الله! پس کسی که شرک ورزیده است چه؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لحظه‌ای سکوت کرده و آن‌گاه فرمودند: «ألا و من أشرك، ثلاث مرات: آگاه باشید، حتی آمرزیده می‌شود بر کسی که شرک ورزیده است. و سه بار این جمله را تکرار کردند». یعنی: کسی که شرک ورزیده و سپس از شرک خویش توبه کرده است، نیز مورد آمرزش قرار می‌گیرد.

بخاری و مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند که فرمود: جمعی از مشرکان مرتکب قتل و قتال و زنا و فحشایی بسیار شده بودند، سپس نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله است آمده و گفتند: به راستی آنچه که تو می‌گویی و به سوی آن فرامی‌خوانی، بسیار زیبا و نیکوست اما آیا می‌توانی به ما خبر دهی که با این همه گناهی که مرتکب گردیده‌ایم، برای ما توبه‌ای است؟ آیا برای آنچه که ما کرده‌ایم، کفاره‌ای وجود دارد؟ پس آیات (۷۰ - ۶۸) سوره «فرقان» و این آیه نازل شد.

وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ. مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿٥٤﴾

آن‌گاه که خدای سبحان بندگانش را به این امر مژده داد که او همه گناهان را می‌آمرزد، اینک آنها را به بازگشت و انابت به سوی خود دستور می‌دهد: «و به سوی پروردگار خویش بازگردید و منقاد او شوید» با انجام دادن طاعات، پرهیز از معاصی، تسلیم شدن به فرمان و گردن نهادن به حکمش «پیش از آن‌که بر شما عذاب» دنیا «بیاید و دیگر یاری نشوید» اگر قبل از فرود آمدن عذاب توبه نکنید.

ذکر انابت و رجوع به سوی حضرت حق تعالی بعد از ذکر مغفرت، برای این است که هیچ طمع‌کاری در کسب مغفرت بدون توبه، طمع نبسته و بداند که توبه، شرطی لازم برای مغفرت است و مغفرت بدون آن حاصل نمی‌شود. و این یکی از قوانین عام الهی است - چنان‌که زمخشری گفته است.

وَأَتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾

«و پیش از آن‌که به طور ناگهانی و در حالی که حدس نمی‌زنید عذاب بر شما فرود آید» یعنی: پیش از آن‌که عذاب، شما را غافلگیر سازد در حالی‌که از رسیدن آن آگاهی نداشته باشید. به قولی معنی این است: پیش از آن‌که بناگاه بمیرید و در عذاب درافتید؛ «نیکوترین چیزی را که از جانب پروردگارتان به سوی شما نازل شده است، پیروی کنید» که این نیکوترین چیز، قرآن است؛ پس حلال آن را حلال و حرام

آن را حرام بدانید و به اوامر آن پایبند و از منهیات آن بپرهیزید. البته همه قرآن نیکوست. به قولی: مراد از نیکوترین قرآن، آیات محکم آن است نه آیات متشابه آن. به قولی دیگر: مراد از پیروی نیکوترین چیز... در پیش گرفتن عفو است نه انتقام. هر چند در موردی که انتقام گرفتن حق انسان است، انتقام و عفو هر دو جایز است اما آیه مبارکه بر عفو بر می‌انگیزد و بر آن تشویق می‌کند. همین‌گونه، هر امری در قرآن که در آن فاضل و افضل باشد - اعم از عبادات و غیر آن - پیروی افضل بهتر و نیکوتر از پیروی فاضل است.

﴿۵۶﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ بِحَسْرَةٍ عَلَىٰ مَا فَرَطْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ وَإِن كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ ﴿۵۶﴾

«تا مبادا کسی بگوید: دریغا بر آنچه در کار خدا فروگذار کردم» یعنی: از نیکوترین‌ها پیروی کنید، برای پرهیز و بیم از آن‌که انسان کافر بگوید: وای! دریغ و درد بر من که از ایمان به خدا ﷻ و قرآن و عمل به آن فروگذار کردم. فراء درمعنی آن می‌گوید: «واحسرتا! بر آنچه در قرب و جوار خداوند ﷻ فروگذار کردم». «بی‌تردید من از تمسخرکنندگان بودم» به دین خدا ﷻ در دنیا پس به این حد بسنده نکردم که طاعت خدای عزوجل را فرو گذارم بلکه حتی اهل دین را هم به ریشخند و تمسخر گرفتم.

﴿۵۷﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿۵۷﴾

«یا بگوید» کافر در روز قیامت «اگر خدا هدایت می‌کرد، مسلماً از متقیان بودم» یعنی: تا کافر در روز قیامت نگوید که: اگر خدا ﷻ مرا به‌سوی دینش ارشاد و هدایت می‌کرد، قطعاً از کسانی بودم که از شرک و معاصی پرهیز کرده‌اند.

أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنِّي لَبِيتُ لِي كَرَّةً فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾

«یا چون عذاب را ببیند، بگوید: کاش مرا برگشتی بود» به سوی دنیا «تا از نیکوکاران می شدم» یعنی: تا از مؤمنان به خدا ﷻ، از یکتاپرستان وی و از نیکوکاران در اعمال خویش می شدم.

بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكٰفِرِينَ ﴿٥٩﴾

«نه چنان است» که تو می گویی ای بنده پشیمان از گذشته خویش در سرای دنیا بلکه حق این است که: «آیات من بر تو آمد و تو آنها را تکذیب کردی و تکبر ورزیدی و از کافران شدی» مراد از آیات: آیات تنزیلی پروردگار است که قرآن کریم می باشد. یعنی: درحالی که تو در دنیا امکان تصدیق و پیروی از حق را داشته‌ای، دیگر چرا حالا خواستار بازگشت به سوی دنیا می شوی؟.

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ آلِهِمْ وَجُوهُهُمْ مُّسْوَدَةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾

«و روز قیامت کسانی را که بر خدا دروغ بسته‌اند» هنگامی که مدعی شدند: خدای سبحان شریک و زن و فرزند دارد «روسپاه می بینی» به سبب عذابی که بر آنان احاطه کرده است و به سبب آنچه که از غضب و نقامت خدا ﷻ مشاهده کرده‌اند، یا به سبب کذب و افترایشان، روسپاه و بی آبرو شده‌اند «آیا منزلگاه متکبران در جهنم نیست؟» یعنی: قطعاً جهنم مسکن و مقام متکبران و گردنکشان از طاعت خداوند ﷻ است. کبر – چنان که در حدیث شریف آمده است: «گردنکشی در برابر حق و خرد و خوار شمردن مردم است».

وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١﴾

«و خدا متقیان را» یعنی: کسانی را که از شرک و نافرمانی‌های خداوند ﷻ پرهیز کرده‌اند «نجات می‌دهد، قرین رستگاری خویش شده» یعنی: نجات می‌دهد ایشان را از دوزخ و رستگارشان می‌سازد به بهشت. سپس در تفسیر این رستگاری می‌فرماید: «بدیشان سختی ای نمی‌رسد و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: رنج و سختی و اندوه را از آنان دور می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ این آیه را چنین تفسیر کردند: «خداوند ﷻ به همراه هر شخص، عمل وی را حشر می‌کند و گرد می‌آورد پس عمل مؤمن در نیکوترین صورت و پاکیزه‌ترین و معطرترین بوی، همراه وی است و هرگاه موقف رعب یا هراسی در پیش باشد، آن عملش برایش می‌گوید: نترس زیرا تو در معرض این موقف نیستی و تو را به آن مد نظر ندارند. پس چون آن عمل مجسم از این اطمینان‌بخشی‌ها به‌وی بسیار انجام می‌دهد، آن شخص می‌گوید: وه! چه نیکوکسی هستی! آخر بگو که تو کیستی؟ عملش می‌گوید: آیا مرا نمی‌شناسی؟! من عمل صالح تو هستم؛ مرا با سنگینی و گرانباری‌ام برداشتی و سوگند به‌خدای عزوجل که اکنون تو را برمی‌دارم و از تو دفاع می‌کنم! پس همین کس است که خدای عزوجل درباره وی می‌فرماید: ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾».

اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

«الله آفریدگار هر چیزی است» از همه اشیای موجود در دنیا و آخرت؛ بی هیچ فرقی میان یک چیز با چیز دیگری «و اوست که بر هر چیز نگهبان است» و مراقب، بی مشارکت هیچ شریکی.

لَهُ مَقَالِدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَسِرُونَ ﴿٦٣﴾

«کلیدهای آسمانها و زمین» یعنی: کلیدهای رزق و رحمت، یا کلیدهای اداره و تدبیر امور آسمانها و زمین «از آن اوست» هیچکس در آسمانها و زمین بر وی ناپدید نشده و از حیطة اداره و تدبیر وی گریزی ندارد «و کسانی که به آیات الله» یعنی: به حجتها و برهانهای وی «کافر شده‌اند، آن گروه آنانند زیانکاران» که در دنیا و آخرت به خود زیان رسانده‌اند. در حدیث شریف آمده است که عثمان بن عفان رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر این آیه را پرسید، ایشان فرمودند: «ای عثمان! کسی قبل از تو راجع به آن از من سؤال نکرده است. تفسیر آن گفتن این کلمات است: «لا إله إلا الله و الله أكبر و سبحان الله و بحمده أستغفر الله و لا حول و لا قوة إلا بالله هو الأول و الآخر و الظاهر و الباطن بیده الخیر یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر». یعنی: گنجینه‌های آسمانها و زمین برای گوینده این‌ها باز ساخته می‌شود و به او خیری بسیار و پاداشی بزرگ می‌رسد.

قُلْ أَفَعَبَّرَ اللَّهُ تَأْمُرُونَ بِأَعْبَادِهَا الْجَاهِلُونَ ﴿٦٤﴾

آن‌گاه که مشرکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پرستش بتان فراخوانده و گفتند: این دین، دین پدران است می‌باشد! خدای سبحان به پیامبرش فرمان داد که: «بگو: ای نادانان! آیا به من امر می‌کنید که جز خدا را پرستم؟» چه جهالت و حماقتی! بیهقی در بیان سبب نزول آیه کریمه از حسن بصری روایت می‌کند که گفت: مشرکان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! آیا آبا و اجدادت را گمراه می‌شناسی؟! پس این آیه نازل شد. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: مشرکان از جهل خویش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به پرستش بتان دعوت کرده و گفتند: در آن‌صورت ما هم با تو خدایت را می‌پرستیم! پس این آیه نازل شد.

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾

«و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند» از پیامبران علیهم السلام «وحی شده است» یعنی: به هر یک از آنان پیام داده شده که: «اگر شرک ورزی، حتماً عملت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد» پس اگر شرک - بر فرض و تقدیر - موجب نابود شدن عمل انبیاء علیهم السلام باشد، به طریق اولی نابود کننده عمل امتهایشان نیز هست. آری! این سخن در حق انبیاء علیهم السلام، سخنی مبتنی بر فرض و تقدیر است و مراد از آن: تهییج پیامبران علیهم السلام بر پایداری در دعوتشان، نومید کردن کافران و هشدار و بیدار باشی به امت است.

بَلِ اللَّهِ فاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾

«بلکه فقط خدا را» به تنهایی و یگانگی «پرست» و احدی را با او در عبادت شریک نکن «و از سپاسگزاران» نعمتهای حق تعالی بر خود «باش».

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ،

سُبْحٰنَهُ، وَتَعَلَّىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٧﴾

«و خدا را آنچنان که باید، به بزرگی نشناختند» یعنی: او را چنان که حق و سزاوار تعظیم اوست، تعظیم نکردند؛ آن گاه که غیر وی را همراه وی به پرستش گرفتند «و حال آن که روز قیامت زمین همه یکجا» یعنی: زمینهای هفت گانه «در قبضه اوست و آسمانها در پیچیده به دست اوست؛ او منزّه و برتر است از آنچه با وی شریک می گردانند» در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «خداوند جل جلاله در روز قیامت زمین را قبضه می کند و آسمانها را با دست راست خود در هم می پیچد، سپس می گوید: انا الملك أين ملوك الارض؟ : منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟». همچنین در حدیث شریف به روایت بخاری از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: دانشمندی از دانشمندان یهود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و

گفت: ای محمد ﷺ! ما در تورات می‌یابیم که خدای عزوجل آسمانها را بر سر یک انگشت خود قرار می‌دهد و زمین‌ها را بر سر یک انگشت خود و درختان را بر سر یک انگشت خود و آب و خاک مرطوب را بر سر یک انگشت خود و سایر خلق را بر سر یک انگشت خود آن‌گاه می‌گوید: منم فرمانروا! رسول خدا ﷺ - از سر تصدیق سخن آن دانشمند - چنان خندیدند که دندانهای آسیابشان نمایان شد، سپس این آیه را تلاوت کردند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ روزی این آیه: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَتَّى قَدَرَهُ...﴾ را بر منبر خواندند و در حالی که دست خویش را در هنگام سخنرانی حرکت داده و آن را پشت‌ورو می‌کردند، فرمودند: «بمجد الرب نفسه، أنا الجبار، أنا المتكبر، أنا الملك، أنا العزيز أنا الكريم، فرجف برسول الله ﷺ المنبر، حتى قلنا: ليخرن به: پروردگار عزوجل خود را تمجید کرده و می‌گوید: منم جبار، منم متكبر، منم فرمانروا، منم غالب، منم كريم. در این هنگام منبر در زیر پای رسول خدا ﷺ به‌لرزه درآمد تا بدانجا که باخود گفتیم: قطعا منبر با رسول خدا ﷺ فرومی‌افتد».

ابن‌کثیر این احادیث را در تفسیرش نقل کرده و به دنبال آن می‌گوید: «احادیث بسیاری روایت شده که به این آیه کریمه متعلق است و باید گفت: روش صواب در آنها و امثال آنها همانا پیروی از مذهب سلف، یعنی بیان آنها و اعتقاد به آنها به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل‌شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آنها». یمن: هم بر دست اطلاق می‌شود، هم بر قدرت و فرمانروایی و هم بر قوت و نیرومندی.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ ﴿٦٨﴾

«و در صور دمیده می‌شود پس هرکه در آسمانها و هرکه در زمین است بی‌هوش درمی‌افتد» این همان نفخه دوم یا نفخه «صعق» است. صعق: عبارت از مرگ فوری است. صور: بوق یا شاخی است که اسرافیل در آن می‌دمد و از بس صدایی هولناک دارد، تمام اهالی آسمانها و زمین از هول آن می‌میرند. آری! هرکه در آسمانها و هرکه

در زمین است، بی هوش در می افتد؛ «جز کسی که خدا خواسته است» به قولی: کسی که از واقعه مرگ همگانی استثنا شده است، خود اسرافیل علیه السلام است که بعد از آن می میرد. به قولی: استثناسدگان؛ جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام اند، به دلیل حدیث شریف وارده در این باب از حضرت انس رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت کردند، سپس اصحاب رضی الله عنهم پرسیدند: یا رسول الله! کسانی خداوند جل جلاله آنها را استثنا کرده، چه کسانی هستند؟ فرمودند: «آنان جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و ملک الموت اند». نقل شده است که: بعد از آن جبرئیل به میراندن نفس اسرافیل و میکائیل و ملک الموت مأمور می شود آن گاه خدای عزوجل خود جان جبرئیل را می ستاند و خودش تنها زنده پاینده ای است که باقی می ماند، سپس می گوید: لمن الملك الیوم؟ امروز فرمانروایی از آن کیست؟». این جمله را سه بار تکرار می کند آن گاه خودش به خویشتن چنین پاسخ می دهد: لله الواحد القهار: از آن خداوند یگانه قهار است». بعدا اولین کسی که حق تعالی او را زنده می کند، اسرافیل علیه السلام است پس به او دستور می دهد که بار دیگر در صور بدمد و این نفخه سوم یا نفخه بعث است»^۱.

به قولی دیگر: مراد از استثناسدگان، شهدا هستند و در حدیث شریف آمده است که: ایشان شمشیرهایشان را پیرامون عرش حمایل گردنهایشان می کنند.

«سپس بار دیگر در آن دمیده می شود» که این نفخه سوم، یا نفخه «بعث» است «و بناگاه آنان برپا ایستاده می نگرند» یعنی: در این هنگام، خلق همه به پا ایستاده شده و می نگرند که به آنها چه گفته می شود. یا چشم به راه و منتظر آنند که با آنها چه عملی انجام می شود.

آیه کریمه دلالت می کند بر این که: اسرافیل علیه السلام در صور دو بار می دمد؛ یک بار برای مرگ و دیگر بار برای رستاخیز. اما جمهور علما برآنند که دمیدن وی در صور سه بار است: بار اول برای ایجاد هول و هراس، که به آن نفخه «فزع» می گویند. بار دوم برای مرگ، که به آن نفخه «صعق» می گویند. بار سوم برای تجدید حیات، که به آن نفخه «بعث» می گویند.

^۱ این حدیث شریف با اختصار نقل شد.

وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجَاءَهُ بِالنَّبِيِّنَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٦﴾

«و زمین به نور پروردگارش روشن گردد» زیرا خداوند عَلَيْهِ السَّلَام نور آسمانها و زمین است. به قولی معنی این است: زمین به عدل خداوند عَلَيْهِ السَّلَام که میان اهالی آن برپا می‌دارد و به آنچه از حق که در میان بندگان حکم می‌کند، روشن و نورانی می‌گردد «و کتاب» یعنی: کارنامه‌های اعمال بنی آدم «نهاده شود» پس کسانی نامه اعمال خود را به دست راست خود می‌گیرند و کسانی با دست چپ خود. به قولی معنی این است: کارنامه‌ها برای حساب نهاده می‌شود «و پیامبران آورده شوند» به سوی موقف محشر آن‌گاه در این باره مورد سؤال قرار می‌گیرند که: امت‌هایشان به دعوتشان چه پاسخی داده‌اند؟ «و شهدا آورده شوند» یعنی: کسانی از امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که علیه امت‌های دیگر گواهی می‌دهند و نیز شهدایی که در راه خدا عَلَيْهِ السَّلَام به شهادت رسیده‌اند، آورده می‌شوند و در روز قیامت به ابلاغ پیام حق برای کسانی که دعوت حق را به آنها رسانده‌اند ولی آنها به تکذیب آن پرداخته‌اند، گواهی می‌دهند. یا مراد از گواهان، فرشتگان نگهبانند «و میانشان به حق داوری گردد» یعنی: میان بندگان، به عدل و راستی حکم می‌شود «و مورد ستم قرار نگیرند» یعنی: از ثوابشان کاسته نمی‌شود و در عذابی که مستحق آنند، افزوده نمی‌شود و جزایشان به اندازه اعمالشان داده می‌شود.

وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٧﴾

«و هرکسی جزای آنچه که کرده است» از خیر و شر «به تمام می‌یابد و خدا به آنچه می‌کنند» بندگان در دنیا «داناتر است» لذا نه به نویسنده‌ای نیاز دارد، نه به حسابگر و نه به شاهدی. پس دلیل این که نامه اعمال در میان نهاده می‌شود و پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَام و گواهان آورده می‌شوند، فقط این است که حجت تکمیل گردد و عذر از میان برداشته شود.

وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا بَلَىٰ وَلَٰكِن حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَىٰ الْكَافِرِينَ ﴿٧١﴾

«و کافران گروه گروه» یعنی: در گروههای جداگانه و متفرق، بعضی به دنبال بعضی «به سوی جهنم رانده شوند» و برای هر گروهی رهبری است که رأس آنان در کفر و دعوت کننده آنها به سوی آن بوده است «تا چون بدان رسند، درهای آن گشوده گردد» یعنی: به مجرد این که به دوزخ می رسند، بی هیچ درنگی به آن درآورده می شوند. و دوزخ هفت در دارد «و نگهبانانش» یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ و کارپردازان آن «به آنان گویند: مگر فرستادگانی از خودتان» یعنی: از جنس خودتان «بر شما نیامدند که آیات پروردگارتان را» که آن را بر شما نازل کرده بود «بر شما بخوانند و از ملاقات این روزتان» که به آن درافتاده اید «شما را هشدار دهند؟» بیضاوی می گوید: «این سؤال فرشتگان، دلیل بر آن است که قبل از فرستادن شریعت، تکلیفی بر بندگان نیست بدان جهت که فرشتگان، این سؤال سرزنش بار خود را به آمدن پیامبران علیهم السلام و رساندن کتاب الهی به آنان، معلل ساختند». «گویند: چرا» یعنی: پیامبران علیهم السلام آیات الهی را برای ما آوردند و ما را از عذابی که در چنین روزی با آن روبرو خواهیم شد، بیم و هشدار نیز دادند «ولی حکم عذاب بر کافران واجب آمد» یعنی: این کفر ما بود که ما را به چنین حال و روزی در افگند. پس چون این اعتراف را می کنند:

قِيلَ ادْخُلُوا ابْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٢﴾

«گفته می شود: از دروازه های دوزخ» که برای شما بازگردانیده شده «درآید. جاودانه در آن بمانید» برای شما از جانب خدای سبحان در آن جاودانگی مقدر شده است «و!» چه بد است منزلگاه متکبران» یعنی: دوزخ چه بد منزلگاه همیشگی ای برای آنهاست.

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَقَّ إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ﴿٧٣﴾

«و کسانی که از پروردگارشان پروا داشته‌اند، گروه‌گروه به سوی بهشت سوق داده شوند» یعنی: فرشتگان ایشان را همراه با اعزاز و تشریف و تکریم - بر مبنای تفاوت مراتبشان در شرف و برتری درجه - به سوی بهشت راهنمایی می‌کنند. ابن‌کثیر می‌گوید: «آنها را سوار بر اسب‌هایی نجیب - با نهایت اعزاز و اکرام - به سوی بهشت می‌برند». «تا چون بدان رسند، در حالی که درهای آن گشوده شده است» برای استقبالشان «و نگهبانان آن به ایشان می‌گویند: سلام بر شما» یعنی: شما از هرگونه آفتی به سلامت هستید «پاک شدید» در دنیا و به پلیدیهای شرک و معاصی آلوده نگشتید. یا معنی این است: خوش آمدید «به آن» یعنی: به بهشت؛ «درآید جاودانه» که در آن نه مرگی به شما می‌پیوندد و نه فناپی.

سبب این‌که درهای جهنم پس از رسیدن دوزخیان به آن باز ساخته می‌شود در حالی‌که با رسیدن بهشتیان به بهشت درهای آن از قبل به‌رویشان باز گردیده است؛ همانا اعزاز و اکرام و احترام بهشتیان است. پس این تعبیر مفید این پیام است که بهشت از قبل، انتظار وصولشان را می‌کشد، بدین جهت، در باب ورود بهشتیان به بهشت، حرف «و» در ﴿وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا﴾ اضافه شد تا این معنی را برساند. چنان‌که در تفسیر «المنیر» آمده است.

در حدیث شریف آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «من اولین کسی هستم که در بهشت را می‌کوید». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول‌خدا ﷺ فرمودند: «از شما هیچ‌کسی نیست که وضو گرفته و وضوی خویش را کامل می‌گرداند، سپس می‌گوید: أشهد أن لا إله إلا الله وأن محمدا عبده ورسوله؛ جز این‌که هر هشت در بهشت به‌روی او باز ساخته می‌شود تا از هر دری که می‌خواهد، به آن وارد شود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «میان هر دو لنگه در از درهای بهشت، به اندازه مسیر چهل سال راه است».

وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ

الْعَمَلِينَ ﴿٧٤﴾

«و گویند» بهشتیان «سپاس خدایی را که وعده‌اش را در حق ما راست گردانید» با برانگیختن مجدد و پاداش دادنمان به بهشت «و سرزمین را به ما میراث داد» یعنی: سرزمین بهشت را. گویی بهشت از دیگران به آنان رسیده است و آنها مالک آن شده و در آن تصرف کرده‌اند. آری! در حدیث شریف نیز آمده است که اهل بهشت از اهل دوزخ جایگاه‌هایشان را در بهشت به میراث می‌برند اما اهل دوزخ از اهل بهشت جایگاه‌هایشان را در دوزخ به میراث نمی‌برند. «از هر جای آن بهشت که بخواهیم، جای می‌گیریم» یعنی: در آن، هر چه از منازل بخواهیم و در هر جا که بخواهیم، برمی‌گیریم «چه نیک است پاداش عمل‌کنندگان» یعنی: بهشت به عنوان پاداش عمل‌کنندگان، چه نیکو پاداشی است. در حدیث شریف به روایت معاذ رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کلید بهشت لا اله الا الله است».

وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿٧٥﴾

«و فرشتگان را می‌بینی که پیرامون عرش» یعنی: در حالی که آن را در میان گرفته و بدان احاطه کرده‌اند؛ «همراه با ستایش، پروردگارشان را تسبیح می‌گویند» یعنی: در حالی عرش را در میان گرفته‌اند که سپاسگزارانه و حمدگویان، تسبیح او را بر زبان دارند و می‌گویند: «سبحان الله و بحمده». «و میانشان» یعنی: میان پیامبران علیهم السلام و امت‌هایشان، یا میان اهل بهشت و اهل دوزخ «به حق حکم می‌شود» با وارد نمودن بعضی از آنها به بهشت و بعضی از آنها به دوزخ. امام رازی گفته است: «یعنی میان فرشتگان به حق حکم می‌شود». «و گفته می‌شود: ستایش خدایی را که پروردگار عالمیان است» گویندگان: مؤمنان بهشتی‌ای هستند که خدای عزوجل را در برابر داوری به حقی که میان ایشان و اهل دوزخ کرده است، ستایش می‌گویند. به قولی:

گویندگان فرشتگانند که خدای عزوجل را بر عدالت وی در حکمش و داوری حق
وی در میان بندگان و بر به پایان رساندن وی کار را - با درآوردن اهل بهشت به
منزلشان و اهل دوزخ به منزلشان - ستایش می گویند.

﴿سوره غافر﴾

مکی است و دارای (۸۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که آیه: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ...﴾ در آغازین آیات آن قرار دارد، «غافر» نامیده شد. «غافر» از اوصاف والا و اسمای حسناى خداوند ﷻ است. همچنین این سوره به سبب آن که مشتمل بر داستان مؤمن آل فرعون است، «مؤمن» نیز نامیده می شود.

این اولین سوره از سوره های هفت گانه پیاپی ای است که با «حم» آغاز می شوند. سیوطی از ابن عباس و جابرین زید رضی الله عنهما درباره ترتیب این سوره ها روایت کرده است: سوره های «حوامیم» به همین ترتیبی که در مصحف دارند، به دنبال سوره «زمر» پشت سر هم نازل شده اند. یعنی: نخست سوره «مؤمن» نازل شد، سپس سوره «سجده»، بعد از آن سوره «شوری» و همین طور به ترتیب سوره های: «زخرف»، «دخان»، «جاثیه» و «احقاف» و در میان آنها هیچ سوره دیگری نازل نگردید.

فضیلت آن: در فضیلت این هفت سوره - یعنی حوامیم - رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل فرمودند: «لكل شیء ثمرة وإن ثمرة القرآن ذوات حم، هن روضات حسنات مخصبات متجاورات، فمن أحب أن یرتع فی ریاض الجنة فلیقرأ الحوامیم: برای هر چیز ثمره ای است و ثمره قرآن همانا سوره های دارای حم است. این سوره ها بوستانهای زیبای حرم، سرسبز و پر محصولی هستند که پهلو به پهلو هم قرار دارند پس کسی که می خواهد در بوستانهای بهشت بخرامد، باید حوامیم را بخواند». همچنین در حدیث شریف راجع به فضیلت سوره «حم المؤمن» آمده است: «هر کس آیه الکرسی و اول حم المؤمن را (در اول روز) بخواند، در آن روز از هرگونه بدی ای محفوظ و در امان می ماند». همین طور درباره فضیلت خواندن این دو سوره در شب، نیز حدیثی نقل شده است.

موضوع این سوره، پرداختن به قضیه ایمان و کفر است و جو سوره گویی جو معرکه ای است میان حق و باطل و ایمان و طغیان.

خوانده می‌شود: «حاء، م» به سکون میم آخر یا به فتح آن. این دو حرف از حروف مقطعه‌ای است که در آغاز بعضی از سوره‌ها آمده است و سخن درباره آنها در اول سوره «بقره» گذشت.

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۲

«فروفرستادن این کتاب از جانب الله عزیز علیم است» یعنی: قرآن به حق و راستی از نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افترابی در حق وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بر بندد. علیم: بسیار دانا است به خلقش و به آنچه که می‌گویند و می‌کنند.

غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَ الْمَصِيرِ ۳

«آمرزنده گناه و توبه پذیر و سخت کیفر است» یعنی: حق تعالی آمرزنده گناه دوستانش و پذیرنده توبه آنهاست و برای دشمنانش سخت کیفر است. این دو وصف توبه‌پذیر سخت کیفر، در مواضع متعددی از قرآن در کنار هم آمده است تا بنده را در میان خوف و رجاء قرار دهد «صاحب توانگری است» ذی الطول: یعنی: حق تعالی بر بندگانش صاحب انعام و فضل و بخشایش و توانگری است؛ با بخشیدن چیزهایی به آنان که در واقع حقشان نبوده است بلکه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آنها را به محض احسان خویش به ایشان عنایت کرده است «خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست» در روز آخرت، نه به سوی غیر وی پس فرمانبردار و نافرمان - هر دو را - در برابر اعمالشان جزا می‌دهد.

ابن ابی حاتم و حافظ ابونعیم از یزید بن اصم رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مردی دلیر، شجاع و نیرومند از اهالی شام همیشه به دیدار عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌آمد. عمر رضی الله عنه مدتی او را ندید. پس روزی از اصحاب رضی الله عنهم پرسید: فلان بن فلان چه شد؟ او کجاست که نمی‌بینمش؟ گفتند: ای امیرالمؤمنین! آخر او گرفتار می‌گساری شده است. عمر رضی الله عنه

کاتبش را فراخواند و به او گفت؛ بنویس: از عمر بن خطاب به سوی فلان بن فلان، سلام بر تو! من نزد تو خدایی را ستایش می‌گویم که معبودی جز او نیست. «آمرزنده گناه است و پذیرنده توبه، سخت‌کیفر است و صاحب توانگری، خدایی جز او نیست، بازگشت به سوی اوست». سپس به اصحاب رضی الله عنهم گفت: به بارگاه خداوند جل جلاله در حق برادران دعا کنید که با قلب خویش به سوی او رو آورد و خداوند جل جلاله بر او توبه‌پذیر گردد. پس چون پیک عمر رضی الله عنه نامه‌اش را به وی رساند، او شروع به خواندن آن نمود و پیاپی تکرارش می‌کرد و بویژه این آیه را: ﴿غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ...﴾ و با خود چنین زمزمه می‌نمود: آری! خداوند جل جلاله مرا از کیفر خویش بیم داده و وعده کرده که بر من بیامرزد! و پیوسته این سخن را با خود تکرار می‌کرد آن‌گاه گریست و از شراب‌نوشی کاملاً دست برداشت و خالصانه توبه کرد. پس چون خبر توبه‌اش به عمر رضی الله عنه رسید، فرمود: وقتی دیدید که برادری از برادران شما لغزیده است، این چنین عمل کنید؛ او را در راه حق استوار و پایدار گردانید و از خدای سبحان بخواهید که بر او توبه‌پذیر گردد. هان! مبادا بر زیان وی معاون شیطان باشید» یعنی: مبادا به جای تلاش در جهت اصلاح وی، او را به باد دشنام و سرزنش بگیرید تا بر سر سماجت آید و بر گناه خود پای فشارد.

مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَغْرُوكَ تَقَاتِبُهُمْ فِي آلِيهِ ﴿٤﴾

«جز آنهایی که کفر ورزیدند کسی در آیات خدا مجادله نمی‌کند» یعنی: جز کسانی از مشرکان مکه و امثالشان که کافر شده‌اند، کسی دیگر در دفع آیات الهی و تکذیب آن ستیزه نمی‌کند. مراد: مجادله به ناروا و قصد دفع کردن حق است و همین نوع از مجادله است که در این حدیث شریف به آن اشاره شده است: «لا تماروا فی القرآن فإن المراء فیہ کفر: در قرآن مجادله نکنید زیرا جدال در قرآن (یعنی خصومت به ناروا در انکار و تکذیب آن) کفر است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس باطلی را یاری دهد تا حقی را به وسیله آن دفع کند، درحقیقت ذمه خدا و ذمه رسولش از وی بیزار شده است». اما جدال برای روشن کردن حقیقت، رفع ابهام و التباس از قرآن و

بازگردانیدن منکران و شکاکان به راه راست، از بزرگترین اعمالی است که تقرب جویان به خدای عزوجل با آن تقرب می‌جویند چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾: (و با اهل کتاب جز به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نکنید) «عنکبوت/۶۷».

«پس گشت‌وگذارشان در شهرها تو را نفریبد» خدای عزوجل رسول گرامی خویش ﷺ را نهی می‌کند از این‌که به چیزی از بهره‌مندیهای دنیوی کفار فریفته‌شود؛ بهره‌مندیهایی چون تجارت در کشورها و به‌دست آوردن سودهای کلان از بابت آن، کسب پیروزیهای سیاسی و نظامی و... زیرا اینان پس از اندک مدتی مورد مؤاخذه و محاسبه قرار می‌گیرند و اگر هم مهلت یابند، یقیناً مهمل و فراموش شده رها نمی‌شوند. ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول از ابی‌مالک روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره حارث‌بن‌قیس سهمی نازل شد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَدَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥٠﴾

سپس حق تعالی نمونه‌های عینی‌ای از تکذیب امت‌های پیشین و فرجام نامیمونشان را یادآور شده و می‌فرماید: «پیش از اینان، قوم نوح و بعد از آنها گروه‌های دیگری» نیز؛ مانند عاد و ثمود «تکذیب پیشه کردند» و علیه پیامبرانشان به گروه‌بندی و جبهه‌گیری دست زدند «و هر امتی قصد پیامبرشان را کردند تا او را بگیرند» یعنی: هر امتی از امتهای تکذیب‌کننده، قصد پیامبرشان را کردند تا بر وی دست یافته و او را زندانی کنند و شکنجه نمایند و هر چه می‌خواهند با او بکنند «و به باطل جدال کردند تا حق را با آن ابطال کنند» یعنی: با پیامبرشان به سخنان بیهوده و باطل و با دستاویزهای بی‌اساس و مقولات درهم‌وبرهم، ستیزه و مجادله کردند تا به‌وسیله آن، حق را خرد ساخته و آن را از صحنه بیرون نمایند و ایمان را ابطال کنند «پس آنان را» یعنی: آن ستیزه‌گران به باطل را «فروگرفتم، بنگر که کیفر من چگونه بود؟» یعنی:

بنگر در عذابی که آنها را به وسیله آن مجازات کردم، که آن عذاب چه قدر دردناک و سخت بوده است؟.

وَكَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٦﴾

«و بدین سان، فرمان پروردگارت بر کافران ثابت شد» یعنی: ای محمد ﷺ! چنان که حکم عذاب بر امتهای تکذیب کننده پیامبران پیشین عليهم السلام تحقق یافت و ثابت شد، به همین گونه، حکم عذاب بر کسانی که به تو کفر ورزیده و به ناحق و ناروا و با تکیه بر باطل با تو مجادله کردند و علیه تو همدست شده و دست به گروه بندی و تحزب زدند، نیز ثابت و لازم شده است؛ «که آنان اهل دوزخند» یعنی: حکم صادره درباره آنها این است که: آنها سزاوار دوزخ اند.

الَّذِينَ يَمْجُلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٧﴾

«کسانی که عرش الهی را حمل می کنند و کسانی که گرداگرد آنند، همراه با ستایش پروردگار خویش تسبیح می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان آمرزش می خواهند» یعنی: فرشتگان حامل عرش - که فرشتگان کروی می باشند - و ایشان بلندترین طبقات فرشتگان و اولین آنها در پیدایش اند همچنین فرشتگانی که بر گرداگرد عرش قرار دارند، اینان خداوند جل جلاله را همراه با حمد و سپاس وی در برابر نعمتهایش، تسبیح گفته او را تنزیه می کنند و به او ایمان دارند، یعنی: وحدانیت او را با بصیرتهایشان تصدیق کرده و برای بندگان مؤمنش آمرزش می خواهند و می گویند: «پروردگارا! رحمت و علم تو بر همه چیز احاطه دارد» یعنی: رحمت و علم تو همه چیز را فراگرفته است «پس کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده اند» یعنی: کسانی را که با توبه، از گناهان روی برتافته و راه تو - یعنی دین اسلام - را پیروی کرده اند «پیامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگاه دار» چنان که در حدیث شریف آمده

است: «چون مسلمان در حق برادرش غائبانه دعا کند، فرشته می‌گوید: آمین! و برای تو هم مانند آن باد».

البته ما به حمل عرش الهی به وسیله فرشتگان ایمان داریم اما کیفیت این حمل و تعداد فرشتگان را به علم خدای عزوجل وا می‌گذاریم. باید دانست که «عرش» مرکز تدبیر عالم بوده و حقیقتی است که خدای عزوجل خود به آن داناتر می‌باشد.

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٨﴾

همچنین فرشتگان حامل عرش الهی، در حق مؤمنان چنین دعا می‌کنند: «پروردگارا! و آنان را در بهشتهای عدن که آن را به ایشان وعده داده‌ای، وارد کن» بهشتهای عدن: یعنی بهشت‌هایی که اقامت در آنها دائمی است «و نیز هر کس از پدران و همسران و فرزندانشان را که به صلاح آمده‌اند وارد کن» یعنی: همراه با ایشان کسانی از این گروه ذکر شده را که صالح هستند، برای تکمیل نعمت خویش بر ایشان و کامل کردن شادمانی و سرورشان، به بهشت وارد کن «زیرا تو بی‌گمان غالب و حکیمی». سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «مؤمن چون به بهشت وارد شود، می‌پرسد که پدر و پسر و برادرم کجایند؟ به وی گفته می‌شود: آنها در عمل خود به پایه و اندازه تو نرسیده‌اند. ولی او می‌گوید: من هم برای خود عمل کرده‌ام و هم برای ایشان. در آن هنگام است که آنها در درجه به وی ملحق ساخته می‌شوند». سپس سعیدبن جبیر رضی الله عنه این آیه را تلاوت کرد.

وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٩﴾

فرشتگان حامل عرش در دعای خود در حق مؤمنان می‌افزایند: «و آنان را از بدیها نگاه دار» یعنی: در برابر گناهان و اعمال بدی که در دنیا مرتکب شده‌اند، آنها را مؤاخذه و مجازات نکن و اعمال بدشان را بر ایشان بیامرز و ایشان را از عذاب ناگوار نگاه‌دار «و هر که را در چنین روزی» یعنی: در روز قیامت «از بدیها در امان بداری، به‌راستی که بر وی رحم کرده‌ای» و او را از عذاب خویش نجات داده و به بهشت

خویش درآورده‌ای «و این همان رستگاری بزرگ است» که رستگاری‌ای بزرگتر از آن نیست. سلیم بن عیسی می‌گوید: «بندگان مؤمن چه قدر نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ گرامی‌اند! آنها بر بالین خویش خوابیده‌اند اما فرشتگان برای آنها آمزش می‌خواهند». مطرف بن عبدالله می‌گوید: «خیرخواه‌ترین بندگان خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برای مؤمنان، فرشتگان هستند»، سپس این آیه را تلاوت کرد و افزود: «اما بدخواه‌ترین و خائن‌ترین بندگان برای مؤمنان، شیاطین‌اند».

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنَادُونَ لَمَقْتُ اللَّهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴿١٠﴾

«کسانی که کافر بوده‌اند» در روز قیامت - هنگامی که به دوزخ وارد شوند «مورد ندا قرار می‌گیرند که: قطعاً دشمنی الله از دشمنی شما نسبت به همدیگر سخت‌تر است» یعنی: هر انسانی از اهل دوزخ - در هنگام مشاهده عذاب آن - خطاب به خودش می‌گوید: «نفرین و نفرت بر تو ای نفس!». در این هنگام، فرشتگان به آنها می‌گویند: قطعاً نفرت و دشمنی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از شما در دنیا: «آن‌گاه که به سوی ایمان دعوت می‌شدید و انکار می‌ورزیدید» بزرگتر از این نفرت و دشمنی و بغض شما بر خود شما در این حالی است که عذاب را مشاهده می‌کنید.

قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَتَيْنَاكَ أَتَيْنًا وَأَحْيَيْتَنَا أَتَيْنًا فَأَعْرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ ﴿١١﴾

«می‌گویند: پروردگارا! ما را دوبار میراندی و دوبار زنده کردی» مراد از دوبار میراندن این است که: آنان بار اول نطفه‌هایی بی‌جان در پشت پدرانشان بودند، سپس بعد از آن‌که در دنیا زنده شدند، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برای بار دوم آنها را میراند و مراد از دوبار زنده کردن: حیات اولی آنها در دنیا، سپس زندگی مجددشان در آخرت به هنگام رستاخیز است. «به گناهانمان» که پیشتر در دنیا انجام داده بودیم؛ مانند تکذیب پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، شرک آوردن به تو و ترک توحید و یکتاپرستی «اعتراف کردیم» ولی آنها این اعتراف را در جایی می‌کنند که اعتراف در آن هیچ سودی به حالشان ندارد و در جایی پشیمان و نادم می‌شوند که پشیمانی هیچ به کارشان نمی‌آید. آن‌گاه می‌پرسند:

«پس آیا راه بیرون شدنی هست؟» یعنی: آیا برای ما راهی - از هرگونه که باشد، چه کند و چه سریع - میسر هست تا به ما امکان دهد که از دوزخ بیرون آمده و به دنیا بازگردیم؟.

خداوند عز وجل در پاسخشان می‌فرماید:

ذَلِكَ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴿١٣﴾

«این از آن روی برای شماست» یعنی: این عذابی که در آن قرار دارید، به سبب آن است «که چون» در دنیا «خدا به تنهایی خوانده می‌شد، کفر می‌ورزیدید» به او و توحید و یگانه‌پرستی را فرو می‌گذاشتید «و چون به او شرک آورده می‌شد» از دیگران؛ اعم از بتان یا غیر آنها «آن را باور می‌کردید» و دعوت به سوی شرک را اجابت می‌گفتید «پس فرمان از آن خداست» به تنهایی و یگانگی، نه از غیر وی و هموست که بر شما به جاودانگی در دوزخ و عدم بیرون آمدن از آن حکم کرده است «او بلندقدر» و برتر از آن است که برایش در ذات و صفاتش همانندی باشد «بزرگ است» یعنی: بزرگتر از آن است که برایش همتا، یا همسر، یا فرزند، یا شریکی باشد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَيُنَزِّل لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا مَنْ يُنِيبُ ﴿١٤﴾

«اوست کسی که آیاتش را» یعنی: دلایل توحید و نشانه‌های قدرت خود را «به شما می‌نمایاند» در کائنات آفاقی و انفسی خود «و برای شما از آسمان روزی‌ای فرومی‌فرستد» یعنی: باران را فرو می‌فرستد زیرا باران سبب همه ارزاق است. خدای سبحان در این آیه، نمایاندن آیات و فرود آوردن ارزاق را با هم جمع کرد زیرا قوام ادیان با آشکار کردن آیات و قوام ابدان با فروفرستادن ارزاق است «و جز آن کس که انابت‌کننده است، کسی دیگر پند نمی‌گیرد» یعنی: با این آیات روشن، فقط کسی پندپذیر می‌شود و به خود می‌آید که با بهره‌گیری از اندیشیدن در آیات خداوند عز وجل به طاعت وی باز گردد.

فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿١٤﴾

«پس الله را درحالی بخوانید که دین را برای او خالص ساخته‌اید» یعنی: او را درحالی بخوانید که عبادت برای وی را که شما را بدان فرمان داده است، از شرک پاک و پیراسته ساخته باشید «هرچند» این اخلاص و پاکیزه‌منشی‌تان در عبادت «کافران را ناخوش افتد» پس به ناخوشی آنها التفاتی نکنید و آنها را وا گذارید تا در غیظ و خشمشان بمیرند و با درد و دریغشان به هلاکت رسند.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن زبیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دنبال نمازهای فرض این ذکر را می‌خواندند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، لا حول ولا قوة إلا بالله، لا إله إلا الله ولا نعبد إلا إياه، له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن، لا إله إلا الله مخلصين له الدين، ولو كره الكافرون». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به بارگاه خدای تبارک و تعالی در حالی دعا کنید که به اجابت دعای خویش یقین داشته باشید و بدانید که خداوند جل جلاله دعا را از دل غافل و سرگرم هوس، اجابت نمی‌کند».

رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ ﴿١٥﴾

«اوست رفیع الدرجات» یعنی: اوست دارای درجات و اوصاف رفیع و والا که به شما دلایل توحید و آیات عظمت خویش را نمایانده است و او از مشابهت مخلوقات منزّه است. یا معنی این است: اوست که درجات بندگانش را در دنیا، یا در بهشت برتر می‌گرداند «صاحب عرش است» و مالک و آفریننده و متصرف در آن؛ و این خود مقتضی رفعت شأن و بزرگی سلطه و فرمانروایی اوست «روح را» یعنی: وحی را «از امر خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد می‌افگند» و ایشان انبیاء علیهم السلام هستند که خداوند جل جلاله از میان بندگان برگزیده‌اش به رسالت انتخابشان کرده است. وحی را «روح» نامید زیرا مردم با آن از مرگ کفر زنده می‌شوند چنان‌که بدن‌ها با ارواح زنده می‌شوند. یا مراد از روح، جبرئیل علیه السلام است. «من امره: از امر خویش» یعنی از شریعت‌های خویش

که آنها را به سوی پیامبرانش وحی کرده است تا آن شریعت‌ها را سرمشق خویش ساخته و در زندگی خود به‌موجب آنها عمل کنند «تا از روز ملاقات بیم دهد» یعنی: تا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ با فرستادن آن پیامبر، مردم را از عذاب روزی بیم دهد که اهالی آسمانها و زمین و اولین و آخرین، همه در آن روز با هم دیدار می‌کنند.

يَوْمَ هُمْ بَرْزَوْنَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

«آن روز که آنان ظاهر گردند» یعنی: آن روز که مردم از قبرهایشان در فضای باز و صحرای مسطح و همواری که هیچ چیز در آن پوشیده نیست و هیچ چیز - مثل کوه، پشته یا ساختمانی - آنها را از دیدگان نمی‌پوشاند، بیرون می‌آیند «چیزی از آنها بر خدا پوشیده نمی‌ماند» از اعمالی که در دنیا کرده‌اند و از آنچه که سینه‌هایشان پنهان می‌دارد، یا آشکار می‌سازد «امروز فرمانروایی از آن کیست؟» یعنی: چون همه کسانی که در آسمانها و زمین‌اند، احضار شوند و جمع گردند، خداوند متعال می‌پرسد: ﴿لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ﴾: (امروز فرمانروایی از آن کیست؟). پس هیچ کس پاسخ وی را نمی‌دهد آن‌گاه خداوند جَلَّ جَلَلُهُ خود پاسخ داده و می‌فرماید: «از آن خداوند یگانه قهار است» که همه خلق را با مرگ مقهور ساخته است. حسن می‌گوید: «سؤال‌کننده حق تعالی و جواب دهنده هم خود اوست و آن‌گاه که کسی پاسخش را نمی‌دهد، خود پاسخ خویش را می‌دهد».

الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿١٧﴾

«امروز هر کس بر وفق آنچه انجام داده است» از خیر و شر «کیفر می‌یابد. امروز هیچ ستمی نیست» بر احدی از آنان؛ با کاستن از ثواب یا افزودن در عذاب وی «بی‌گمان خدا زود شمار است» و بسیار سریع حساب می‌کند زیرا او در امر حساب به تفکر نیاز ندارد چنان‌که دیگران در هنگام حساب کردن، نیاز به تفکر دارند، بدان جهت که علم الهی به همه‌چیز محیط و فراگیر است و هموزن ذره‌ای از او پنهان

نمی ماند. در حدیث شریف آمده است: «حق تعالی در مدت زمانی به اندازه نصف روز از روزهای دنیا، تمام خلق را محاسبه می کند».

وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْأَزْفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَظْمِئٍ مَّا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾

«و آنها را از روز آزفه» یعنی: از روز قیامت «بیم ده» روز قیامت را به سبب نزدیکی اش «آزفه» نامید. و چون کوچ کاروان نزدیک شود، گفته می شود: «ازف الرحیل». «آن گاه که دلها به گلوگاهها می رسد» گویی از شدت بیم و هراس، دلها از جاهای خود برکنده شده و به حنجره ها می رسند «پر شده از غم» محزون و پرغصه و ساکت «برای ستمگران هیچ دوستی» یعنی: هیچ نزدیک و خویشاوندی «نیست» که به آنان سودی برساند «و نه شفاعتگری که سخن او» در امر شفاعت برایشان «پذیرفته شود».

يَعْلَمُ حَآيَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴿١٩﴾

«خدا خیانت چشمها را می داند» خیانت چشمها: عبارت از نگاه دزدانه به سوی چیزی است که نگاه کردن به سوی آن حلال نیست. قتاده گفته است: «خیانت چشمها، چشم چرانی در چیزی است که خدای عزوجل آن را دوست ندارد». ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر آن گفته است: «مراد از آن: مردی است که بر اهل یک خانواده وارد می شود و در میانشان زنی زیبا است، یا از برابر آن خانه می گذرد و در میانشان زنی زیبا است پس چون غافل می شوند، نگاهی دزدانه به سوی آن زن می افکند اما وقتی که متوجه شوند، چشمش را از آن فرو می بندد و باز چون غافل شوند، به او چشم می دوزد و چون متوجه شوند، چشم فرومی پوشد در حالی که خدای عزوجل از قلب وی آگاه است و می داند که او حتی دوست دارد که کاش بر فرج آن زن بالا می رفت». «و» می داند «آنچه سینه ها» و اندرونها «نہان می دارند» از معاصی و نافرمانی های وی و از امانت و خیانت.

وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَقْضُونَ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٠﴾

«و خدا به حق» و عدل «حکم می کند» پس هر کس را به آنچه که سزاوار وی از خیر یا شر است، جزا می دهد «و کسانی را که کافران در برابر او می پرستند» یعنی: بتان و معبودانی که مشرکان - جز خدای سبحان - دستهای خود را به سوی آنها به دعا بالا می کنند «به چیزی حکم نمی کنند» زیرا آنها نه چیزی می دانند و نه بر کاری قادرند «در حقیقت، خداست که خود شنواست» سخنانشان را و «بیناست» به افعالشان.

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً

وَأَنَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٥١﴾

ای محمد ﷺ! «آیا» این دروغ‌انگاران رسالت «در زمین سیر نکرده‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنها زیسته‌اند چگونه بوده است؟» و در نتیجه، از دیگران عبرت بگیرند؟ زیرا «آنها» یعنی: کسانی از کفار که در گذشته‌اند؛ «از اینان در روی زمین پرتوان‌تر بوده‌اند» یعنی: از این کافران حاضر، در توان بدنی و مادی نیرومندتر و استوارتر بوده‌اند «و آثار زیادتری از خود باقی گذاشتند» با آنچه که در روی زمین از دژها و قصرها آباد کرده بودند، که نشانه‌هایشان تا دیرزمانی در روی زمین باقی بود و بعضا هنوز هم باقی است... و هر کس سد چین، اهرام‌های مصر، ستونهای تدمر و بعلبک را از نزدیک ببیند، به برتری مدنیت پیشینیان اعتراف می‌کند. این معنی در صورتی است که خطاب برای همه بشریت عام باشد اما اگر خطاب مخصوص مردم مکه باشد پس قضیه روشن‌تر از آن است که مثال و نمونه‌ای برای آن ارائه شود. «با این همه» یعنی: با وجود آن همه نیرو و شکوه «خدا آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و آنها را در برابر خداوند هیچ پناه‌دهنده‌ای نبود» یعنی: برایشان مدافعی نبود که عذاب را از آنان دفع کند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَاذْهَبُوا فَالْحَذَاهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢٢﴾

«این» کیفر الهی «از آن روی بود که پیامبرانشان بینات» یعنی: حجت‌های روشن «برایشان می‌آوردند ولی آنها کافر شدند» به آنچه که پیامبران عليهم السلام به آنان آوردند «پس خدا آنان را گرفتار کرد، بی‌گمان او نیرومند» است؛ پس هر چه بخواهد انجام می‌دهد و هیچ‌چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد «سخت کیفر است» برای کسانی که او را عصیان کرده و به‌سویش به توبه باز نمی‌گردند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾

«و به یقین موسی را با آیات خود» مراد از این آیات، معجزات نه‌گانه‌ای است که ذکر آنها در چندین جا از قرآن گذشت «و حجتی آشکار» و روشن «فرستادیم» پس معجزه و حجت قولی، هر دو برای موسی عليه السلام فراهم شد.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَمْلَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَحَرُ كَذَابٍ ﴿٢٤﴾

فرستادیم او را «به‌سوی فرعون» شاه مصر «و هامان» وزیر فرعون «و قارون» ثروتمندترین فرد زمانش «اما آنان گفتند:» بی‌تردید موسی عليه السلام «جادوگری دروغگوست» در آنچه که با خود به‌همراه آورده است. خداوند جل جلاله مخصوصاً از این سه تن یاد کرد زیرا آنها رؤسا و رهبران کسانی بودند که موسی عليه السلام را تکذیب می‌کردند.

البته در این داستان، دلجویی و تسلیتی برای رسول ما در مواجهه ایشان با تکذیب‌کنندگان قوم خویش است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا
 كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿٢٥﴾

«پس وقتی حق را» یعنی: وقتی موسی عليه السلام معجزات آشکار و برهانهای واضح را «از جانب ما برای آنان آورد، گفتند: پسران کسانی را که با او ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده بگذارید» چون خداوند جل جلاله موسی عليه السلام را به رسالت برانگیخت، فرعون کشتار بنی اسرائیل را مجدداً از سر گرفت و به قتل پسران و زنده گذاشتن دخترانشان دستور داد؛ زیرا به دختران و زنان برای اغراض و اهداف سوء خویش - از قبیل گماشتن آنها به خدمتکاری - چشم داشت و هر دو امر، بلای آشکاری بود «و نیرنگ کافران جز در تباهی نیست» یعنی: این نیرنگها به پیامبران الهی عليهم السلام هیچ زیانی نمی‌رساند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ
 الْفَسَادَ ﴿٢٦﴾

«و فرعون گفت» به کسانی: «مرا بگذارید تا موسی را بکشم» و کارش را یکسره کنم «و او پروردگارش را بخواند» یعنی: اگر می‌تواند، کسی را که می‌پندارد او وی را به‌سوی ما فرستاده، به یاری خویش فراخواند تا او را از کشتن برهاند! بدانید که او در حقیقت پروردگاری ندارد بلکه من پروردگار برتر شما هستم «من می‌ترسم آیین شما را» یعنی: دینی را که شما بر آن - از پرستش غیر الله جل جلاله - قرار دارید «تغییر دهد» و آنها را به دین خویش که همانا پرستش خدای یگانه است، درآورد «یا در این سرزمین، فساد پدید آورد» یعنی: اگر نتواند دین شما را تغییر دهد، حداقل در میان مردم فتنه و اختلاف بیفکند.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٢٧﴾

«و موسی گفت» چون این سخنان فرعون به وی رسید «من از شر هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده‌ام» موسی عليه السلام از شر هر فرد برتری طلب و خودبزرگ بینی که خویشتن را از ایمان آوردن به خدای عزوجل بزرگتر دیده و به بعث و حشرونشر مؤمن نیست، به خدای عزوجل پناه برد زیرا هرگاه دو خصلت تکبر و تکذیب به معاد در کسی یکجا شد، قطعاً اسباب سنگدلی و بی‌پروایی در او به تمام و کمال رسیده است. شکی نیست که فرعون، نماد کامل چنین انسانی بود.

در حدیث شریف به روایت ابوموسی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از قومی می‌هراسیدند، می‌گفتند: «اللهم إنا نعوذ بك من شرورهم، و ندرأ بك في نحورهم: بارخدا! ما به تو از شرارت‌های آنان پناه برده و به‌وسیله تو، گردن‌هایشان را از خود دفع می‌کنیم».

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾

«و مردی مؤمن از آل فرعون که ایمان خود را نهان می‌داشت گفت» حسن می‌گوید: «آن مرد از قبطیان و پسرعموی فرعون بود که ایمانش را نهان می‌داشت و آن را - قبل از این روز - آشکار نساخته بود و سبب آشکار کردن ایمانش در این روز، این بود که چون فرعون گفت: (مرا بگذارید تا موسی را بکشم)، آن مرد مؤمن را خشمی برای خداوند متعال فراگرفت و گفت: «آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: پروردگار من الله است و مسلماً برای شما از سوی پروردگارتان معجزاتی هم آورده است؟» یعنی: حال آن‌که او برای شما معجزات آشکاری که بر نبوت و صحت رسالت وی دلالت‌های روشنی دارند، نیز آورده است؟. در حدیث شریف آمده است: «بهترین جهاد،

گفتن سخنی حقی است در نزد سلطانی ستمگر». ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «از خانواده فرعون، جز همین مرد و نیز زن فرعون، کس دیگری ایمان نیاوردند».

سپس آن مرد مؤمن در دفاع از موسی علیه السلام، با آنان قدری نرم تر برخورد کرد و گفت: «و اگر بر فرض دروغگو باشد، دروغش به زیان خود اوست و اگر راستگو باشد، البته برخی از آنچه به شما وعده می دهد به شما خواهد رسید» این سخن آن شخص مؤمن، ناشی از شک وی در صحت رسالت موسی علیه السلام نبود زیرا او - چنان که

خداوند جل جلاله از وی توصیف کرده است - به راستی مؤمن بود. معنای: ﴿يُصِيبُكُمْ بَعْضُ

الَّذِي يَعِدُكُمْ﴾ این است: اگر تمام چیزهایی که موسی علیه السلام به شما وعده می دهد، به شما نرسد، حداقل بعضی از آنها به شما می رسد و در همان بعض هم هلاکت شما حتمی است «چرا که خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد، هدایت نمی کند» این ادامه سخن آن مرد مؤمن است. یعنی: اگر موسی علیه السلام گزافکار و دروغزن باشد، هرگز خداوند جل جلاله او را به سوی حجت‌های روشن خود راهنمایی نمی کند و نه او را به معجزات خود مؤید می گرداند و اگر بر خداوند جل جلاله دروغ بسته باشد، قطعاً حق تعالی او را خوار ساخته و هلاک می گرداند پس شما نیازی به این ندارید که او را بکشید. این سومین احتجاجی است که آن شخص مؤمن در اعتراض به طرح موضوع قتل موسی علیه السلام کرد و در این اعتراض نیز نوعی مجامله و نرمش برای واداشتن آنها به تسلیم است.

يَقُولُ لَكُمْ أَمْلَأُ الْيَوْمَ ظَهْرِي فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

سپس آن مرد مؤمن آنها را به یاد نعمت‌ها انداخت تا خدای عزوجل را شکر گزارده و در کفر خویش پافشاری و درازدستی نکنند: «ای قوم من! امروز فرمانروایی از آن شماست و در این سرزمین مسلطید» چیره بودن بر سرزمین، عبارت از غلبه بر مردم و برتری بر آنهاست. مراد از سرزمین، سرزمین مصر است «پس چه کسی ما را از عذاب

الله - اگر بر سر ما بیاید - حمایت خواهد کرد؟» یعنی: لشکرهایمان قادر نیستند تا چیزی از عذاب الهی را از ما باز دارند.

و چون فرعون نصیحت و خیراندیشی راستین آن مرد مؤمن را شنید، حيله و نیرنگی دیگر در پیش افکند تا قومش را به وسیله آن در این توهم بیندازد که او در خیرخواهی و دلسوزی به آنان سخت استوار و ثابت قدم بوده و آنها را به راهی نمی برد که جلب کننده منفعت و دفع کننده زیانی از آنها نباشد، بدین جهت: «فرعون گفت: جز آنچه که خود درمی یابم، به شما نمی نمایانم» یعنی: جز آنچه را که برای خود مصلحت بدانم، به شما مشورت نمی دهم و جز آنچه را که در حق خود تجویز کنم، برای شما تجویز نمی کنم و من همان گونه که در حق خود مصلحت اندیش هستم، برای شما نیز مصلحت اندیش می باشم «و شما را جز به راه راست راهبر نیستم» یعنی: شما را با این رأی، جز به راه صواب هدایت نمی کنم، راهی که اگر از آن پیروی کنید، هرگز گمراه نمی شوید و آن عبارت از: رأی من برکشتن موسی علیه السلام است.

ابونعیم در کتاب «فضایل صحابه» و بزار از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «ای مردم! به من خبر دهید که شجاع ترین کس از مردمان کیست؟ مردم گفتند: تو خود شجاع ترین آنان هستی. فرمود: این درست است که من با کسی مبارزه نکرده ام، جز این که دادم را از وی گرفته ام ولی به من خبر دهید که شجاع ترین مردم کیست؟ گفتند: بعد از تو دیگر نمی دانیم چه کسی است! فرمود: شجاع ترین مردم ابوبکر صدیق رضی الله عنه است. آن گاه برای اثبات ادعای خود به سخنش چنین ادامه داد: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را درحالی دیدم که قریش ایشان را در چنگال خود گرفته بودند، این یکی ایشان را زیر مشت و لگدش گرفته بود و آن یکی بر ایشان تلنگر می زد و در همین حال که ایشان را زیر لت و کوب خویش گرفته بودند، تشرزان می گفتند: این تو هستی که همه خدایان را یک خدا قرار داده ای؟ علی رضی الله عنه فرمود: سوگند به خدای عزوجل که هیچ یک از ما - جز ابوبکر - به آن صحنه نزدیک نشد پس ابوبکر در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این یکی را می زد، آن یکی را به تلنگر می راند و این یکی را دور می کرد. خلاصه در آن حالی که مشرکان عرصه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخت گرفته بودند و جان ایشان در خطر بود، ابوبکر

از ایشان جانانه دفاع می‌کرد و در همان حال بر سر مشرکان فریاد می‌کشید: ای وای بر شما! آیا مردی را به خاطر این که می‌گوید: پروردگار من الله ﷻ است، می‌کشید؟ سپس علی ﷺ گلیمی را که بر تنش بود، از تنش کشید و به سختی گریست تا بدانجا که محاسنش تماما خیس شد. آن‌گاه فرمود: شما را به جد سوگند می‌دهم: آیا مؤمن آل فرعون بهتر است یا ابوبکر؟ مردم سکوت کردند. فرمود: آیا پاسخ نمی‌دهید؟ من خود پاسخ می‌دهم: به خدا سوگند که یک ساعت از حیات ابوبکر (در تلاش وی برای خدا ﷻ) بهتر از مانند مؤمن آل فرعون است زیرا مؤمن آل فرعون مردی بود که ایمانش را پنهان می‌داشت در حالی که ابوبکر مردی بود که ایمان خویش را اعلان می‌کرد».

وَقَالَ الَّذِينَ آمَنَ بِقَوْمِي إِني أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾

«و کسی که ایمان آورده بود، گفت» در ادامه دفاعش از موسی ﷺ «ای قوم من! من بر شما از روزی مانند روز احزاب بیمناکم» یعنی: من بر شما از روزی مانند روز عذاب امتهای گذشته که علیه انبیایشان دست به گروه‌بندی و تحزب زدند، بیمناکم.

مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

از سرنوشتی بر شما بیمناکم: «مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها آمدند» یعنی: بر شما از مانند حالشان در عذاب، یا از مانند عادت و شیوه آنان در پایداری بر تکذیب حق، بیمناکم «وگرنه خدا بر بندگان ستم نمی‌خواهد» یعنی: آنها را بی‌گناه عذاب نمی‌کند پس هلاک کردن آن امت‌ها، عدل تمام بوده است، چرا که آنان به سبب اعمالشان، شایسته این عذاب بوده‌اند.

وَيَقَوْمِي إِني أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾

«و ای قوم من! من بر شما از روزی که مردم یک‌دیگر را ندا درمی‌دهند، بیمناکم» یعنی: از روزی که برخی از مردم برخی دیگر را ندا داده و همدیگر را به فریادرسی

می خوانند و استغاثه می کنند. یا از روزی که اهل دوزخ، اهل بهشت را و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا می کنند چنان که در سوره «اعراف» آمده است.

يَوْمَ تُؤَلَّفُونَ مَدِيرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

«روزی که پشت کنان باز می گردید» از موقف محشر به سوی دوزخ، یا از دوزخ گریزان باز می گردید. در آن روز: «برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست» که شما را از عذاب وی پناه دهد و بازدارد «و هر که را خدا گمراه کند، او را راهبری نیست» به سوی راه صواب.

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي سَكِّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ

يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٍ ﴿٣٤﴾

«و به یقین پیش از این، یوسف برای شما بینات آورد» یعنی: پیش از آن که موسی عليه السلام به سوی شما بیاید، یوسف فرزند یعقوب علیهما السلام به شما معجزات و نشانه های آشکاری آورد که روشنگر دین خدا جل جلاله و شریعت وی بودند زیرا یوسف عليه السلام به سوی پدرانتان به نبوت برانگیخته شد «پس شما همچنان از آنچه برایتان آورده بود» از معجزات «در تردید بودید» و به او ایمان نیاوردید «تا وقتی که» یوسف عليه السلام «از دنیا رفت، گفتید: خدا بعد از او هرگز پیامبری بر نخواهد انگيخت» پس به او در حیاتش کفر ورزیدید اما بعد از آن که او درگذشت، به پیامبرانی که بعد از وی مبعوث شدند، نیز کفر ورزیدید «این گونه، خدا هر که را افراطگر شکاک است» یعنی: هر که را در نافرمانی ها و معاصی خداوند جل جلاله اسرافکار و زیاده رو و در دین خدا جل جلاله و در یگانگی و وعده ها و هشدارهای وی شکاک است؛ «بی راه می گذارد» و به سوی راه حق و راستی هدایتشان نمی کند.

الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كُفْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾

سپس حق تعالی در بیان حال این گروه زیاده‌رو شکاک می‌فرماید:

«کسانی که در آیات الله مجادله می‌کنند» تا آنها را دفع و ابطال کنند «بدون حجتی که برایشان آمده باشد» یعنی: بدون حجت آشکار و یا دلیل روشنی «این ستیزه آنان نزد خدا و نزد کسانی که ایمان آورده‌اند، سخت ناپسند است» یعنی: این مجادله آنان نزد خدا ﷻ و مؤمنان بس ناپسند و منفور است زیرا این جدال، جدالی باطل و نارواست که آنها در آن به هیچ اصل و اساس حقی متکی نبوده و هیچ سند و حجتی بر آن ندارند. همچنین این جدال آنها به این جهت نیز ناپسند است که قصد آنها از این جدال، ابطال دعوت الله ﷻ، مغشوش کردن فضای ذهنی رهروان راه ایمان و رسیدن به چنین مرامهای باطلی است «این گونه خدا بر قلب هر متکبر زورگویی مهر می‌نهد» یعنی: چنان‌که بر دل‌های این جدل‌کاران مهر کوبید همچنان بر دل‌های همه متکبران زورگو و سرکش مهر می‌گذارد.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَهْمُنُنْ أَبْنِي لِي صِرْمًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ آلِهَةِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصَدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ ﴿٣٧﴾

چنین پیدا است که دفاع گرم و مؤثر آن شخص مؤمن از موسی ﷺ، کار خود را کرد لذا فرعون از کشتن موسی ﷺ دست برداشت و طرحی دیگر در پیش افکند: «و فرعون» از روی جهل، یا نیرنگ، یا انصراف از قتل موسی ﷺ «گفت: ای هامان! برای من برجی بلند بنا کن» یعنی: برایم قصری برافراشته و استوار برآور «تا شاید من به آن اسباب برسیم» یعنی: به آن راهها برسیم.... قتاده می‌گوید: «مراد از اسباب، درها است». «راههای دستیابی به آسمانها» یعنی: تا بر آن برج بالا رفته به آسمان برسیم و چون به آسمان رسیدم، خدایی را که موسی ﷺ ادعا می‌کند او آنجاست، جست‌وجو

کنم «تا به سوی خدای موسی بنگرم» امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: «موسی علیه السلام قبلا به فرعون خبر داده بود که خدای عزوجل در آسمان است». «و من او را سخت دروغگو می‌پندارم» در این ادعای وی که خدایی دارد. یا در آنچه که از رسالت ادعا می‌کند.

بدین‌گونه بود که آن ملعون چنین وانمود ساخت که به وجود خداوند جل جلاله متیقن نیست و به پندار خود در پی جست‌وجو و کاوش در مورد این امر است که آیا در واقع خدای مورد ادعای موسی وجود دارد یا خیر؟ ولی هدف او القای این پندار بود که چنین خدایی اصلا وجود ندارد و به‌زودی خواهد دید که حقیقت امر چیست؟! آری! فرعون همه این سخنان و حرکات نمایشی را به‌میان افگند تا با عقلهای قومش بازی کرده و خردهایشان را سبک و بی‌وزن گرداند و هر گمان و پنداری را که می‌خواهد، در اذهانشان فروافگند «و این گونه برای فرعون عمل بدش» از شرک و تکذیب «آراسته شد» و او در گمراهی خویش لجاجت و پافشاری نموده و بر طغیان و سرکشی خویش استمرار ورزید و به دروغ مدعی شد که جویای یافتن حقیقت است، در حالی که راه رسیدن به حق، راه حس نیست بلکه تأمل در آیات و نشانه‌های حق است.^۱ «و از راه» هدایت و صواب «بازداشته شد» یعنی: شیطان عمل بد وی را برایش آراسته و او را از راه صواب باز داشت «و کید فرعون جز به تباهی نینجامید» کید وی: همان تدبیر و نیرنگی بود که آن را سازمان داد تا مردم را از ایمان آوردن به موسی علیه السلام برگرداند. تباب: زیان و هلاکت است.

وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّبِعُوا آهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٨﴾

«و آن کس که ایمان آورده بود، گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه رشد و راستی هدایت کنم» یعنی: در دین به من اقتدا کنید زیرا اگر چنین کردید، راهی را که حقیقتا شما را به سرمنزل خیر می‌رساند، شناخته‌اید و هر کس این راه را بییماید، نجات می‌یابد و بدانید که مقصد نهایی این راه، بهشت است.

^۱ نگاه؛ مقدمه کتاب: «الله» از مرحوم شیخ سعید حوی:.

این سخن مؤمن آل فرعون، کنایه و تعریضی است بر این که راه فرعون و قومش، راه گمراهی است و او به دروغ می‌گوید که: «من شما را جز به راه هدایت رهبری نمی‌کنم».

يَقَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الدُّنْيَا مَتْعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ ﴿٣٦﴾

«ای قوم من! جز این نیست که این زندگانی دنیا بهره‌ای اندک است» که انسان چند روزی از آن بهره‌مند می‌شود و سپس نابود می‌گردد «و در حقیقت آن آخرت است که دارالقرار است» زیرا حیات آخرت، حیاتی است دائمی که هرگز گسست و انقطاعی نداشته و به طور زوال ناپذیری مستمر و پایدار می‌باشد.

مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنفَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

«هر که بدی کند، جز به مانند آن کیفر نمی‌یابد» یعنی: هر کس در سرای دنیا معصیتی از معاصی را مرتکب شود - هر معصیتی که باشد - پس جز به اندازه آن معصیت، جزا داده نشده و معذب نمی‌شود. این عبارت، دلیل بر آن است که جنایات در ابدان و اموال، غرامتی به مانند خود دارند «و هر کس کار شایسته کند - مرد باشد یا زن - در حالی که ایمان داشته باشد» یعنی: هر کس عمل شایسته‌ای انجام دهد، به همراه این که به خداوند عز وجل و آنچه که پیامبرانش آورده‌اند، مؤمن باشد «پس آن گروه» که در میان عمل شایسته و ایمان جمع کرده‌اند «به بهشت وارد می‌شوند و در آنجا بی حساب روزی می‌یابند» یعنی: روزی‌ای نیکو و فراوان بدون شمارش یا محاسبه‌ای می‌یابند. مقاتل می‌گوید: «معنی این است: بر آنان در آنچه که در بهشت از نعمتها داده می‌شوند، هیچ پیامد و پی‌جویی‌ای نیست».

❖ وَيَقَوْمٍ مَا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى النَّجْوَةِ وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ ﴿٤١﴾

سپس آن مرد مؤمن از خانواده فرعون، دعوت خویش به سوی خداوند عز وجل را تکرار کرد و در اینجا ایمان خویش را نیز صریح و علنی اعلام داشته و روشهای قبلی را در القای این گمان که او از خودشان است، دنبال نکرد: «و ای قوم من! چه شده است که من شما را به سوی نجات فرامی خوانم» یعنی: به من از خودتان خبر دهید: آخر چگونه است که من شما را به سوی نجات از دوزخ و ورود به بهشت از طریق ایمان به خدای عزوجل و اجابت گفتن پیامبرانش فرامی خوانم «و شما مرا به سوی دوزخ فرامی خوانید» با شرک و شکی که از من می طلبید؟.

تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ وَأَشْرِكَ بِهِ، مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفَّارِ ﴿٤٢﴾

سپس هر دو دعوت را تفسیر کرد و گفت: «مرا فرامی خوانید تا به خدا کافر شوم و چیزی را که بدان علمی ندارم با او شریک گردانم» یعنی: از من می خواهید تا چیزی را به عبودیت بخوانم که به شریک بودن آن با خداوند عز وجل، هیچ علم و آگاهی ای ندارم و بر پروردگار بودن آن هیچ دلیل و برهانی اقامه نشده است «و من شما را به سوی خداوند عزیز غفار فرامی خوانم» یعنی: من شما را به سوی خدای عزتمندی می خوانم که عزتی بزرگتر از عزت وی وجود ندارد و او با وجود عزت خویش، گناهان کسی را که به وی ایمان آورد، نیز می آمرزد.

لَا جْرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ مَرَدْنَا إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ وَابِّ الْمُسْرِفِينَ

هُم أَصْحَابُ النَّارِ ﴿٤٣﴾

«تردید نیست که آنچه شما مرا به سوی آن می خوانید، در دنیا و آخرت صاحب پذیرش دعایی نیست» یعنی: موضوع چنان نیست که شما می پندارید بلکه آنچه من به شما بیان می کنم، ثابت و قطعی و غیرقابل شک است و آن این است که: بطلان دعای کسی که چیزی غیر از خداوند عز وجل را به نیایش و یاری می خواند، بی هیچ شک و شبهه ای ثابت است زیرا کسانی که شما به سویشان دست به دعا بلند می کنید - اعم از

بتان یا مردگان - و از آنها اجابت دعا، رفع حاجات و دفع مشکلات خویش را می‌خواهید، قدرت آن را ندارند که دعاکننده خود را اجابت گفته و چیزی از خواسته‌های او را برآورند، یا به وجهی از وجوه، به دعاکننده خود سودی برسانند. به‌قولی معنی این است: کسانی که شما مرا به‌سویشان می‌خوانید، صاحب دعوتی نیستند که الوهیت برای آن لازم و ثابت گردد. یعنی آنها در دنیا و در آخرت کسی را به‌سوی عبادت خویش فرامی‌خوانند «و در حقیقت، برگشت ما به‌سوی الله است» یعنی: مرجع و مصیر ما به‌سوی خداوند عَلَّامٌ است؛ اولاً با مرگ و آخراً هم با رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ «و بی‌گمان از حدگذشتگان اهل دوزخ‌اند» یعنی: کسانی که معاصی و نافرمانی‌های الله عَلَّامٌ را بسیار انجام می‌دهند، همانان اهل دوزخ‌اند که سرانجام به آن می‌پیوندند.

فَسَتَذْكُرُونَ مَا أَقُولَ لَكُمْ وَأَفَوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ ﴿٤٤﴾

«پس به‌زودی» هنگامی که عذاب بر شما فرود آید «آنچه را به شما می‌گویم، به‌یاد خواهید آورد» و خواهید دانست که من در نصیحت، تذکر و خیرخواهی به شما جدوجهدی بلیغ کرده‌ام «و کارم را به خدا می‌سپارم» یعنی: بر او توکل کرده و کارم را به او وا می‌گذارم «الله به حال بندگان بیناست» و از بندگان مؤمنش حمایت می‌کند. به‌قولی: آن شخص مؤمن، هنگامی این سخن را گفت که فرعونیان قصد حمله به وی را داشتند تا او را به‌قتل برسانند.

فَوَقَّعَهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ ﴿٤٥﴾

مقاتل می‌گوید: آن مرد مؤمن به کوه گریخت و آنها نتوانستند بر او دست یابند چنان‌که حق تعالی می‌فرماید: «پس خدا او را از عواقب سوء نیرنگی که می‌کردند در امان داشت» یعنی: خدای عزوجل او را از نیرنگ بدی که در حق وی در نظر داشتند، نگاه داشت و او را از شر آنان حفظ کرد «و آل فرعون را عذاب سهمگین فروگرفت» یعنی: بر آنان عذابی سهمگین احاطه کرد و فرود آمد چنان‌که همه آنها در دنیا، با غرق

شدن در دریای سرخ (بحر احمر) عذاب شدند و به زودی در آخرت نیز با عذاب سخت روبه‌رو خواهند شد:

النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ﴿٤٦﴾

«اینک بامدادان و شامگاهان بر آتش دوزخ عرضه می‌شوند» جمهور علما بر آنند که این عرضه داشتن آنها بر آتش، بعد از مرگشان، در برزخ و قبل از فرارسیدن قیامت است. بخاری و مسلم و دیگران در حدیث شریف از ابن عمر رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنْ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عَرَضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ، يُقَالُ لَهُ: هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى بَعَثَكَ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: قِطْعًا يَكِيٌّ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»؛ «هر کس از شما چون بمیرد، جایگاهش - بامدادان و شامگاهان - بر وی عرضه می‌شود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده می‌شود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود. به او گفته می‌شود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد».

این آیه کریمه و احادیث وارده در این باب، اصلی اساسی در اثبات عذاب برزخ است و این‌که عذاب برزخ حق است و هیچ شکی در آن نیست. در حدیث شریف به روایت بخاری از عائشه رضی الله عنها آمده است که او از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره عذاب قبر پرسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آری! عذاب قبر حق است». البته دلالت آیه کریمه، به عذاب کفار در برزخ محدود بوده و عذاب مؤمن در قبر به سبب گناهانش، از آن استنباط نمی‌شود بلکه این امر از احادیث نبوی متقدم برمی‌آید.

باید دانست که عذاب قبر متفاوت است، به دلیل حدیث شریف وارده در این باره از ابن مسعود رضی الله عنه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما أحسن محسن من مسلم أو كافر إلا أثابه الله تعالى. قلنا: يا رسول الله! ما إثابة الله الكافر؟ فقال: إن كان قد وصل رحماً أو تصدق بصدقة أو عمل حسنة، أثابه الله تبارك وتعالى المال و الولد و الصحة و أشباه ذلك. قلنا: فما إثابته في الآخرة؟ قال: عذابا دون العذاب. قرأ ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾»: «هر کس از شما چون بمیرد، جایگاهش - بامدادان و شامگاهان - بر وی عرضه می‌شود؛ اگر از بهشتیان باشد، جایگاهش از اهل بهشت به او نشان داده می‌شود و اگر از دوزخیان باشد، جایگاهش از اهل دوزخ به وی نشان داده می‌شود. به او گفته می‌شود: این است جایگاه تو تا خداوند در روز قیامت تو را به سوی آن برانگیزد».

هیچ نیکوکاری - اعم از این که مسلمان باشد یا کافر - کار نیکی انجام نمی‌دهد، جز این که خداوند عز وجله او را پاداش می‌دهد. گفتیم: یا رسول‌الله! پاداش دادن کافر چیست؟ فرمودند: اگر صله رحمی را برقرار ساخته باشد، یا صدقه‌ای داده باشد، یا کار نیکی کرده باشد، خدای تبارک و تعالی او را به دادن مال و فرزند و سلامتی و امثال آن در دنیا پاداش می‌دهد. گفتیم: پاداش دادن وی در آخرت چیست؟ فرمودند: عذابی است پایین‌تر از عذابی. آن‌گاه تلاوت کردند: ﴿أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ : آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید».

«و روزی که قیامت برپا شود، می‌گوییم: آل فرعون را در سخت‌ترین عذاب درآورید» یعنی: به فرشتگان می‌گوییم: آل فرعون را در جهنم به جایگاهی درآورید که عذاب آن از غیر آن سهمگین‌تر و شدیدتر است.

وَإِذْ يَتَحَاوَرُونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ بَعْآ فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ﴿٤٧﴾

«و آن‌گاه که در آتش دوزخ با یک‌دیگر بگومگو می‌کنند» یعنی: آن‌گاه که دوزخیان در دوزخ با یک‌دیگر مشاجره و بگومگو می‌کنند «ناتوانان به متکبران» یعنی: به رؤسا و رهبران کفر که انقیاد و تسلیم برای انبیاء علیهم‌السلام و پیروی از ایشان را برنتابیده و برای بازداشتن مردم از ایمان به پیامبران علیهم‌السلام، نیرنگها اندیشیده و مکرها ورزیده‌اند؛ «می‌گویند: هرآینه ما پیرو شما بودیم» و شما رهبران و رؤسای ما بودید و ما آنچه را که شما گفتید، تصدیق و باور کردیم و اینک با پیروی از شماست که به دوزخ درآمده‌ایم «پس آیا شما بازدارنده بخشی از آتش دوزخ از ما هستید؟» یعنی: آیا بخشی از آن را از ما دفع می‌کنید، یا آن را همراه ما برمی‌دارید؟»

قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّكَ اللَّهُ قَدَّ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴿٤٨﴾

«مستکبران» سرکش در پاسخ پیروان مستضعف خویش «می‌گویند: همانا ما همه در آن هستیم» یعنی: ما و شما همگی با هم در جهنم هستیم پس ما چگونه می‌توانیم

عذاب را از شما دفع کنیم، اگر ما به چنین کاری قادر بودیم، قطعاً عذاب را از خودمان دفع می‌کردیم «به‌راستی خدا میان بندگان حکم کرده است» یعنی: او میانشان فیصله کرده است به این‌که گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ باشند و هیچ‌کس هم پی‌گیر و پی‌جوی حکم خدای سبحان نیست.

وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

و چون ناتوانان از رهبران خویش مأیوس می‌شوند، به‌سوی نگهبانان دوزخ روی آورده و از آنان خواستار دعا می‌گردند: «و کسانی که در دوزخند» از امتهای کافر؛ اعم از مستکبر و مستضعف آنان «به نگهبانان دوزخ می‌گویند» یعنی: به فرشتگانی که کارپرداز دوزخ و گماشتگان عذاب دوزخیانند، می‌گویند: «پروردگارتان را بخوانید تا یک روز از این عذاب را از ما سبک کند» آری! از فرشتگان می‌خواهند که به بارگاه خداوند متعال در حقشان شفاعت کنند تا به آنان اندک تخفیف و تنفسی بدهد.

قَالُوا أَلَمْ نَكُ تَأْتِكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَاذْعَبُوا وَمَا دُعَاؤُ الْكَافِرِينَ إِلَّا

فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٥٠﴾

«می‌گویند» فرشتگان در پاسخشان «مگر پیامبرانتان معجزه‌های روشن به‌سوی شما نیاوردند؟ می‌گویند: چرا» آنها برای ما معجزاتی روشن آوردند اما ما ایشان را تکذیب کردیم پس نه به خودشان ایمان آوردیم و نه به حجتها و برهانهایی که آوردند، باور کردیم. پس چون این اعتراف را کردند؛ «می‌گویند» فرشتگان نگهبان دوزخ برایشان: «پس دعا کنید» یعنی: هرگاه کار چنین است، شما خود دعا کنید زیرا ما برای کسانی که به خداوند عَلَّامٌ کفر ورزیده و پیامبرانش را بعد از آوردن معجزات و حجت‌های روشن، تکذیب کرده‌اند، دعا نمی‌کنیم و دعا کردن برای امثال اینان به ما اجازه داده نشده است.

سپس فرشتگان به آنان خبر می دهند که دعای خودشان هم مفید فایده ای نیست: «ولی دعای کافران جز در بیراهه نیست» یعنی: دعای کافران کاملاً تباه و بی اثر است و هرگز مورد اجابت قرار نمی گیرد.

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ﴿٥١﴾

«در حقیقت ما پیامبران خویش و کسانی را که ایمان آورده اند، یاری می کنیم» یعنی: ایشان را بر دشمنان سرکوبگر و سرکششان غالب می گردانیم چنان که موسی علیه السلام و مؤمن آل فرعون را با غرق کردن فرعون نصرت دادیم «در زندگی دنیا» با میسر کردن زمینه انتقام گرفتن ایشان از دشمنانشان، که آنان را با قتل و غارت و اسارت و غلبه در هم می کوبند.

ابن کثیر به نقل از ابن جریر طبری می گوید: «این که امت های تکذیب پیشه برخی از پیامبران علیهم السلام را کشته و برخی را اخراج کردند، منافی با نصرت حق تعالی بر ایشان نیست زیرا خدای عزوجل - چه در حیات و چه در غیاب یا مرگ پیامبران علیهم السلام - از تکذیب کنندگانشان انتقام گرفته است...». «و» نیز یاری می دهیم ایشان را در «روزی که شاهدان به شهادت برمی خیزند» و آن روز قیامت است. شاهدان فرشتگانند که برای انبیاء علیهم السلام بر ابلاغ پیامهای الهی گواهی می دهند. معنای نصرت دادنشان در این روز این است که خداوند جل جلاله ایشان را در برابر اعمالشان به بهشت وارد نموده و ایشان را به کرامتهای خود گرامی می دارد و در مقابل، کفار را در برابر اعمالشان مجازات و نفرین می کند و آنها را به دوزخ می افکند.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ مَعَذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٥٢﴾

«همان روزی که ستمگران را عذرآوردنشان سود نمی دهد» زیرا این عذرخواهی شان، عذرخواهی باطل و بی اثر و شبهه ناوارد و بی جایی است «و برای آنان لعنت» یعنی: دوری از رحمت خداوند جل جلاله «است و برایشان بدفرجامی آن سرای» یعنی: عذاب دوزخ «است».

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَأَوْزَنَّا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ ﴿٥٣﴾

«و قطعاً به موسی هدایت» یعنی: تورات، نبوت و معجزات «بخشیدیم. و به بنی اسرائیل کتاب را» یعنی: تورات را «به میراث نهادیم» که بعد از موسی عليه السلام در میانشان باقی ماند و آن را نسلی پس از نسل دیگر به ارث بردند.

هُدًى وَذِكْرَىٰ لِأُولَى الْأَلْبَابِ ﴿٥٤﴾

«هدایت و پندآموز خردمندان است» یعنی: تورات هدایتگر و پندآموز صاحبان خردهای سالم است.

فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْمَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ﴿٥٥﴾

«پس صبر کن» ای محمد صلی الله علیه و آله بر آزار مشرکان چنان که پیامبران پیش از تو صبر کردند «بی گمان وعده خدا» به پیامبران، یا وعده وی به وقوع قیامت «حق است» هیچ خلافی در آن نیست و هیچ شکی در وقوع آن وجود ندارد «و برای گناهت آمرزش بخواه» دستور یافتن رسول خدا صلی الله علیه و آله به آمرزش خواهی - با وجود آن که خدای عزوجل هرگونه لغزشی را قبل و بعد از فتح مکه یا قبل و بعد از رسالت بر ایشان آمرزیده است - برای این است تا بر ثوابشان افزون شود. یا آمرزش خواهی ایشان به سبب فرو گذاشتن اعمال اولی و افضل است زیرا به هر اندازه که انسان از جلال و کمال الهی شناخت بیشتری داشته باشد، به همان اندازه، عمل خویش را برای او کم و ناچیز دیده و احساس وی به قصور و کوتاهی اش افزوده می شود لذا مانند مذنبان از او آمرزش می خواهد، بدین جهت گفته اند: «حسنات الأبرار سیئات المقربین: حسنات نیکان، بدیهای مقربان است». یا - چنان که ابن کثیر گفته - این دستور، انگیزشی برای امت بر استغفار است تا در این امر به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله اقتدا کنند.

«و همراه با ستایش پروردگارت شامگاهان و بامدادان تسبیح گوی» یعنی: همیشه بر تنزیه و تسبیح خداوند جل جلاله همراه با حمد و ستایش وی مداومت و مواظبت کن. به قولی؛ مراد این است: در دو وقت عصر و بامداد، نماز بگزار زیرا در آن وقت در

مکه، نماز خواندن فقط در این دو وقت فرض بود؛ دو رکعت در بامداد و دو رکعت در عصر.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٨﴾

«به راستی کسانی که در آیات الله - بی آن که حجتی برایشان آمده باشد - مجادله می کنند» یعنی: بی آن که حجت روشن و آشکاری از سوی خدای سبحان برایشان آمده باشد «در سینه های آنان جز کبر» و خودبرتربینی و اراده ریاست و سیادت «نیست» و همین امر است که آنان را به تکذیب و دروغ انگاشتن رسالت وامی دارد «آنان به آن نایل شونده نیستند» یعنی: در دلهایشان تکبر و گردنکشی ای علیه محمد ﷺ و طمعی است در این که بر او غالب شوند اما آنها هرگز به این مرام خویش نمی رسند. یا معنی این است: آنان خواهان آنند که به کاری بزرگ مانند کشتنت یا نظیر آن دست یابند ولی قطعاً به این هدف خویش نمی رسند «پس به خدا پناه ببر» از شر و کید و تجاوز و سرکشی آنان «زیرا او خودشنوای بیناست» شنواست سخنانشان را، بیناست به افعالشان پس بر او هیچ امر نهانی ای از این امور، پنهان نمی ماند.

سیوطی در بیان سبب نزول این آیه گفته است: این آیه درباره عموم منکران رستاخیز نازل شد.

لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾

«قطعاً آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش مردم بزرگتر است» در دلها و شگرف تر و شگفت تر است در اندیشه ها زیرا آسمانها و زمین پدیده های بسیار بزرگی هستند، بی ستون استقرار دارند، در فضای عظیم کونی حرکت می کنند و جز اینها از آثار عظمت فراوان دیگر... یعنی: در این صورت، چگونه منکر رستاخیز و زنده کردن مجدد چیزی می شوند که آفرینش آن از همه وجوه، از آفرینش آسمانها و زمین ساده تر است؟ چنان که در آیه (۸۱) از سوره «یس» می فرماید: ﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾

بِقَدْرِ عَلَيَّ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ ﴿﴾ : (آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده، بر آن توانا نیست که مانند این انسانها را بیافریند؟). «ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» عظمت قدرت پروردگار را، چرا که از فرط غفلت و سرگرمی به هوسهای خویش، در این حقایق تأمل و اندیشه نمی‌کنند.

وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

«و نابینا و بینا یکسان نیستند» یعنی: کسانی که به باطل و ناروا مجادله می‌کنند، با کسانی که به حق و راستی مجادله می‌کنند، یکسان نیستند «و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند نیز با بدکرداران یکسان نیستند» یعنی: نیکوکاران باایمان و دارای عمل صالح، با بدکرداران کفرپیشه و معصیت آلود، برابر نیستند «چه اندک پند می‌پذیرید» ای مردم! مراد این است که پند گرفتن بیشتر مردم چنان‌اندک است که در حکم عدم می‌باشد.

إِنَّ السَّاعَةَ لَأَيُّمٌ لَّآرَبٍ فِيهَا وَلَكِنَّا كَثْرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾

«در حقیقت، قیامت قطعاً آمدنی است، در آن تردیدی نیست» یعنی: در تحقق قیامت شکی نیست «ولی بیشتر مردم باور نمی‌دارند» این امر را و آن را تصدیق نمی‌کنند، بدان‌جهت که فهم‌هایشان از محسوسات ظاهری تجاوز نمی‌کند و عقل‌هایشان را در دریافت حجت و تأمل در امر آخرت، به‌کار نمی‌اندازند.

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾

«و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» مراد از «دعاء: خواندن»، درخواست جلب منافع و دفع زیان از بارگاه پروردگار، یا عبادت و یگانه‌پرستی وی

است. البته دعا در ذات خویش عبادت است بلکه دعا چنانکه در حدیث شریف آمده: «مغز عبادت است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي بَقِيَةِ أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ، فَتَعَرَّضُوا لَهُ، لَعَلَّ دَعْوَهُ أَنْ تَوَافِقَ رَحْمَةً فَيَسْعِدَ بِهَا صَاحِبُهَا سَعَادَةً لَا يَخْسِرُ بَعْدَهَا أَبَدًا: قطعاً پروردگارتان در بقیه ایام روزگار «زندگی» تان، دهش‌ها و بخشش‌هایی دارد پس خود را برای آنها پیش افکنید؛ چه بسا دعایی با رحمتی موافقت و همراهی کند پس صاحبش به وسیله آن به سعادت نایل گردد که بعد از آن هرگز و برای همیشه زیانمند نشود».

البته این آیه، خود در این باب حجت است زیرا خداوند عَلَّامٌ خودش فرموده: (مرا به دعا بخوانید تا برایتان اجابت کنم)، سپس به دنبال آن فرمود: «در حقیقت، کسانی که از عبادت من» یعنی: از دعای من «استکبار می‌ورزند، زودا که به خواری و زاری وارد دوزخ شوند» این هشدار است سخت به کسانی که از دعا نمودن به بارگاه خدا عَلَّامٌ تکبر می‌ورزند. بنابراین، کسی که بر آوردن حاجات، جلب منفعت و دفع ضرر را از مردگان بخواهد، در واقع با این دعای خویش، آنها را عبادت کرده و چیزی را برایشان صرف کرده که صرف کردن آن جز برای خدای سبحان جایز نیست. از این که بگذریم؛ دعای غیر خداوند عَلَّامٌ برای دعاکننده هیچ سودی دربر ندارد زیرا تنها کسی که بر اجابت کردن دعا تواناست، خدای سبحان است بنابراین، او بندگان را به دعا کردن و درخواست حاجات از بارگاه خود دستور داده و در این صورت، اجابت دعایشان را وعده داده است و وعده او نیز حق است پس ای بندگان خدا! خواسته‌های خود را به خداوند عَلَّامٌ متوجه سازید و درخواست‌های خود بر ذاتی تکیه کنید که شما را به توجیه این درخواستها به سوی خویش فرمان داده و اجابت آنها را نیز برای شما تضمین کرده است. آری! اوست ذات بخشنده کریمی که دعای دعاکننده را اجابت می‌کند و بر کسانی که نیازها و حوایج خود را در امور دنیا و دین از فضل بزرگ و ملک فراگیر و وسیع او درخواست نمی‌کنند، خشم می‌گیرد چنانکه در حدیث شریف آمده است: «من لم يدع الله عزوجل غضب عليه: هر که به بارگاه خدای عزوجل دعا نکند، حق تعالی بر او خشم می‌گیرد».

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿١١﴾

«خدا همان کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن آرام گیرید» از حرکات و جنب و جوش هایتان در طلب رزق و روزی و در پی کسب و کار زیرا حق تعالی شب را تاریک و سرد گردانیده است، که این دو پدیده، با آرامش و خواب تناسب و همخوانی دارند «و روز را مبصر آفرید» یعنی: آن را روشنگر ساخت تا نیازهای خود را در آن ببینید و در چشم اندازی روشن، به راحتی در طلب کسب و کار و ارزاق خویش گشت و گذار نمایید «بی گمان خداوند بر مردم صاحب فضل است» پس، از نعمتهای بی شمار خود بر آنها می بخشد «ولی بیشتر مردم شکر نمی گزارند» نعمتها را و به آنها اعتراف نمی کنند. یا بدان جهت که منکر آن نعمتهایند، یا از تفکر و نگرش در این نعمتها غفلت می کنند و در نتیجه، آنچه را که از شکر و سپاس منعم واجب است، فرو می گذارند.

ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۗ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُؤْفَكُونَ ﴿١٢﴾

«این» کسی که آفریننده شب و روز است «الله پروردگار شماست که آفریننده هر چیزی است، خدایی جز او نیست پس از کجا بازگردانیده می شوید؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت وی بر می گردید و از توحید وی منصرف ساخته می شوید.

كَذَٰلِكَ يُؤْفِكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يُحْمَدُونَ ﴿١٣﴾

«کسانی که آیات الهی را انکار می کردند، این گونه رویگردان می شوند» یعنی: منکران آیات الهی و منکران توحید وی، با چنین بیراهه روی هایی، از راه - یعنی از پیروی و متابعت راه پایدار و استوار - بازداشته و برگردانیده می شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾

«خدا همان کسی است که زمین را برای شما قرارگاه ساخت» یعنی: آن را جایگاه استقرار گردانید که بر آن مستقر می‌شوید و ساختمانها و کالاهای شما نیز بر آن استقرار می‌یابد در حالی که زمین شما را بر خود به‌طور محکم و استوار نگاه می‌دارد و در همین زمین زنده شده و هم در آن می‌میرید. و کسانی که پنداشته‌اند استقرار زمین با دوران و حرکت آن منافات دارد، به خطا رفته‌اند زیرا ما در حالی که سوار ماشین و قطار و هواپیما هستیم، احساس راحتی و آرامش می‌کنیم، با آن‌که وسایل فوق در حال حرکت نیز هستند پس این تعبیر به معنای نفی حرکت زمین نیست «و آسمان را سقفی» برپا و استوار و سرپناهی مستحکم برای شما «گردانید. و شما را صورتگری کرد و صورتهای شما را نیکو پرداخت» یعنی: شما را در میان جانداران به نیکوترین صورت و زیباترین هیأت آفرید «و شما را از پاکیزه‌ها» یعنی: از اشیای لذیذ و گوارا در دنیا «روزی داد، این» ذاتی که موصوف به اوصاف بزرگ و باعظمت یاد شده است «الله پروردگار شما است، الله پروردگار عالمیان بسیار بابرکت است» یعنی: خیر و برکت او بسیار است، و او از همه صفات ناشایست، مقدس، برتر و منزّه می‌باشد.

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾

«اوست زنده» یعنی: ذات پاینده و باقی‌ای که هرگز فنا نمی‌شود «خدایی جز او نیست» و در الوهیت یکتا و منفرد است «پس او را درحالی که دین خود را برای او بی‌آلایش» یعنی: خالص و پیراسته و یک‌جهت «گردانیده‌اید، بخوانید» و طاعت و عبادت خود برای وی را از شرک و شک و ریا خالص گردانید «ستایش‌ها همه ویژه الله پروردگار عالمیان است» یعنی: پس عبادت و شکر وی را با هم جمع کنید.

ابن عباس رضی اللہ عنہما می گوید: «کسی که لا اله الا الله می گوید؛ باید به دنبال آن: الحمد لله رب العالمین نیز بگوید و معنی فرموده حق تعالی: ﴿فَكَادُغُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ همین است.

﴿قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِي الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«بگو: من نهی شده‌ام از این که جز خدا کسانی را که شما» از بتان و همتایان «می خوانید عبادت کنم، هنگامی که برایم از جانب پروردگارم بیانات آمد» بیانات: عبارت از ادله عقلی و نقلی است زیرا این ادله، اثباتگر یکتاپرستی و توحیداند «ودستور یافته‌ام که به پروردگار عالمیان تسلیم باشم» با انقیاد و فروتنی کامل در برابر وی.

ابن عباس رضی اللہ عنہما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: «ولیدبن مغیره و شبیه بن ربیعہ گفتند: ای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم! از آنچه می گویی دست بردار و به دین پدرانت برگرد. پس خداوند جل جلالہ این آیه را نازل کرد».

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لِيََكُونُوا شِيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُنَوِّقُ مِنْ قَبْلِ وَلِيَبْلُغُوا أَجْلًا مُّسَمًّى وَلِعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾

«او همان کسی است که شما را» یعنی: پدر اولتان آدم علیه السلام را «از خاکی آفرید» پس آفرینش وی از خاک، مستلزم آفرینش نسل وی از خاک نیز هست زیرا هر انسانی از آب منی آفریده شده و منی از خون برآمده، خون از غذاست، غذا از رستنی‌های روی زمین و رستنی‌ها از آب و خاک پدید آمده‌اند پس ثابت شد که هر انسانی از خاک آفریده شده است «سپس» خداوند جل جلالہ این خاک را نطفه منی گردانید و شما در سیر اطواری خلقت خویش «از نطفه‌ای» منی آفریده شده‌اید «آن‌گاه از خون بسته‌ای» تفسیر اینها در آغاز سوره‌های «حج» و «مؤمنون» گذشت «و بعد شما را به هیأت

طفلی» یعنی: اطفالی «بیرون می آورد» یعنی: هریک از شما را از رحم مادرانتان به هیأت طفلی بیرون می آورد «باز شما را باقی می گذارد تا به کمال رشد خود برسید» و این حالتی است که در آن، نیرومندی و عقل هر دو جمع می شوند. تفسیر «اشد» به طور مفصل در سوره «انعام/۱۵۲» گذشت. «سپس شما را باقی می گذارد تا شیخ شوید» شیخ: کسی است که سن وی از چهل گذشته باشد «و بعضی از شما کسی است که روحش پیشاپیش قبض می شود» یعنی: پیش از رسیدن به سن پیری، یا جوانی، یا حتی پیش از تولد، در زندگی جنینی دچار مرگ پیش رس می شود «و تا به میعادى که معین است برسید» یعنی: تا برسید به سرآمدی معین که همانا وقت مرگتان، یا روز قیامت است «و باشد که تعقل کنید» یعنی: باشد که بر اثر تعقل، یگانگی پروردگارتان را دریافته و بزرگی قدرت بالغه وی را در آفرینشتان بر این اطوار مختلفه، بدانید زیرا اوست که شما را در همه اطوار خلقتتان، از طوری به طوری و از حالتی به حالتی برمی گرداند و اینها همه از امر و تقدیر و تدبیر او صادر می شود.

هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾

«او همان کسی است که زنده می کند و می میراند» یعنی: تنها حق تعالی است که بر زنده کردن و میرانیدن تواناست «و چون به امری» از امور «اراده کند، جز این نیست که به آن می گوید: باش. پس بی درنگ موجود می شود» بی هیچ توقفی. یعنی: آن چیز به دنبال اراده وی که کلمه «کن» تعبیری از آن است، موجود می شود. پس کسی که دارای چنین شأنی باشد، باید به یگانگی مورد پرستش قرار گرفته و چیز دیگری با وی شریک آورده نشود.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَجْعَلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنْ يُضَرَّفُونَ ﴿٦٩﴾

«آیا کسانی را که در آیات الله مجادله می کنند ندیده‌ای؟ از کجا بر گردانیده می شوند؟» یعنی: با وجود برپایی ادله‌ای که دلیل درستی و صحت آیات الهی است و با آن که این آیات، واجب آورنده یکتاپرستی هستند، چگونه جدال پیشه‌گان، از ایمان به

این آیات و اندیشیدن در آنها بازگردانیده می‌شوند؟! که این گروه سرگردان در بیراهه ضلالت، مشرکانند.

الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلًا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾

«کسانی که کتاب را» یعنی: قرآن، یا جنس کتابهای نازل شده از نزد خدای سبحان را «تکذیب کردند و آنچه را که پیامبران خود را بدان فرستادیم» و از غیر کتاب به سوی پیامبران عليهم السلام وحی می‌شود، نیز تکذیب کردند «به زودی خواهند دانست» فرجام کار و نتیجه شوم کفرشان را. اما چه وقت؟:

إِذِ الْأَعْلَىٰ فِي أَعْتَقِهِمْ وَالسَّلْسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾

«هنگامی که غلها در گردنهایشان است و زنجیرها» نیز همراه با طوقها در گردنهایشان است «در آب جوشان کشیده می‌شوند» یعنی: در حالی که گردنهایشان در غلها و زنجیرهاست، به سوی آب جوشان کشیده می‌شوند. حمیم: آب داغ در نهایت حرارت است «آن گاه در آتش برافروخته می‌شوند» یعنی: آتش بر آنان افروخته می‌شود و آنان آتش افروز و هیمه دوزخ می‌شوند.

ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾

«آن گاه به آنان گفته می‌شود» یعنی: آن گاه فرشتگان گمارده بر جهنم، از سر توبیخ و سرکوفت به آنها می‌گویند: «آنچه را در برابر خدا شریک می‌ساختید، کجایند؟» یعنی: کجایند شرکایی که آنها را بجز خداوند جل جلاله پرستش می‌کردید، آنها را چه شده است که همینک شما را از عذابی که در آن قرار گرفته‌اید، نجات نمی‌دهند؟ «می‌گویند: از دید ما گم شدند» یعنی: معبودان ما رفتند و از نظر ما ناپدید شدند و ما آنها را گم کرده‌ایم و نمی‌بینیم «بلکه پیشتر هم ما چیزی را نمی‌خواندیم» بدین سان، منکر پرستش بتان

می شوند. آری! این سخن را هنگامی می گویند که گمراهی و جهالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند، برایشان آشکار می‌شود و این‌که در واقع امر، چیزهایی را در دنیا می‌پرستیده‌اند که بی‌ا و شنوا نبوده و نفع و زیانی رسانده نمی‌توانستند پس گویی اصلاً چیزی را نپرستیده‌اند. این سخنشان اعترافی است به این‌که عبادتشان برای بتان و خدایان باطل، از اساس باطل بوده است «این گونه، خداوند کافران را گمراه می‌کند» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به‌مانند این گمراهی، کافران را از راه صواب گمراه می‌کند، از آنجا که آنان بتانی ربه پرستش گرفته‌اند که سر انجام به دوزخ رهسپارشان می‌کند.

ذَلِكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾

«این» عذاب «به‌سبب آن است که در زمین به ناروا شادی و سرمستی می‌کردید» یعنی: در نافرمانیهای خدای عزوجل و مخالفت با پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و کتابهایش، شادی می‌کردید و به این مخالفت مسرور بودید «و بدان سبب است که می‌نازیدید» یعنی: فخر می‌فروختید و گردنکشی و بدمستی می‌کردید. مرح: گردنکشی و تکبر در نعمت و فخرفروشی است.

أَدْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾

«به دروازه‌های دوزخ درآید، جاودانه درآید» یعنی: بعد از آن‌که دوزخیان به دوزخ وارد می‌شوند، فرشتگان از سر سرزنش و شکنجه دادن روحی و ناامید کردن آنها از امکان جبران عذاب، یا رهایی از آن، این سخن را به آنان می‌گویند «چه بد است» دوزخ به عنوان «جایگاه متکبران» از قبول حق.

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَكَمَا نُرِيكَ بَعْضَ الَّذِي نَعُدُّهُمْ أَوْ تَوَفِّيكَ فَإِنَّا يُرْجَعُونَ ﴿٧٧﴾

«پس صبر کن» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شکیبای باش زیرا «بی‌گمان وعده خدا حق است» یعنی: وعده او به انتقام گرفتن از آنان - یا در دنیا یا در آخرت - خواه‌ناخواه آمدنی و واقع‌شدنی است «پس اگر به تو بخشی از آنچه را که به آنان وعده داده‌ایم» از

عذاب دنیا - با کشتن و اسیر کردن و سرکوبشان - «بنمایانیم» در آینده چنان که در بدر و سپس در فتح مکه و سایر جزیره‌العرب نمایانندیم «یا اگر جان تو را بگیریم» پیش از فرود آوردن عذاب به آنان؛ پس به هر حال، در فرود آمدن حتمی و غیر قابل برگشت عذاب به آنان و این که پیروزی در نهایت از آن دعوت اسلام است، هیچ شک و تردیدی به خود راه نده «به سوی ما بازگردانیده می‌شوند» در روز قیامت و یقیناً عذابشان می‌کنیم.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾

«و مسلماً پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم. برخی از آنان را بر تو حکایت کرده‌ایم» یعنی: تو را از اخبارشان و آنچه که از قوم و امت خویش دیده‌اند و با آن روبه‌رو شده‌اند، آگاه ساخته‌ایم «و برخی از ایشان را بر تو حکایت نکرده‌ایم» و به تو علم آنچه را که میان ایشان و اقوامشان روی داده است، نرسانده‌ایم. یادآور می‌شویم؛ پیامبرانی که خدای عزوجل از آنها در قرآن کریم نام برده، نزدیک به بیست و پنج تن هستند اما کسانی که از ایشان در قرآن نام برده نشده، بیشتر از این تعدادند. چنان که در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که تعداد انبیاء صلی الله علیهم و آلهم و سلم چند تن است؟ فرمودند: «صد و بیست و چهار هزار تن، که رسولان از میانشان سیصد و پانزده تن - جمعی انبوه و بزرگ - هستند». فرق در میان «رسول» و «نبی» این است که: رسول صاحب شریعت یا کتابی است و نبی: پیرو کتاب و شریعت رسول قبل از خود، یا همزمان با خود می‌باشد.

«و هیچ فرستاده‌ای را نرسد که جز به اذن الهی معجزه‌ای بیاورد» پس هیچ پیامبری نمی‌تواند از نزد خود معجزه‌ای بیاورد. مراد از «آیه» معجزه‌ای است که دال بر نبوت پیامبر باشد «پس چون فرمان خدا برسد» یعنی: چون وقت معین برای عذاب تکذیب پیشه‌گان - در دنیا یا در آخرت - فرارسد «به حق» میانشان «داوری می‌شود» و خداوند جل جلاله با فیصله بر حق خویش، بندگان محق و شایسته خویش را نجات می‌دهد

«و آنجاست» یعنی: در آن وقت است «که مبطلان» یعنی: کسانی که از باطل پیروی کرده و به آن عمل می‌کنند «زیان می‌کنند» پس ای محمد ﷺ! بر توست که با اقتدا به انبیای پیش از خود، صبر و شکیبایی پیشه کنی. و آن‌گاه که فرمان خدای عزوجل به فیصله کردن میان تو و قومت دررسد، قطعاً میان شما به‌حق و راستی فیصله می‌کند و تو در آن زمان قطعاً نصرت داده می‌شوی و باطل‌اندیشان و باطل‌گرایان از اشراف قریش - یعنی کسانی که تو را از دعوت بازمی‌دارند - قطعاً زیانکار می‌شوند.

اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٨﴾

«خدا همان کسی است که چهارپایان را برای شما پدید آورد» یعنی: آنها را به‌خاطر شما آفرید. مراد از این چهارپایان، جفتهای هشتگانه از شتر و گاو و گوسفند و بز هستند که ذکر آنها در سوره «انعام/۱۴۳» گذشت «تا از برخی از آنها سواری گیرید و از برخی از آنها بخورید» یعنی: تا بر برخی از آنها سوار شوید و برخی از آنها را بخورید.

وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَى الْفَالِكِ تَحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾

«و در آنها برای شما منافع» دیگر «است» غیر از سوار شدن و خوردن؛ مانند بهره‌برداری از موی، کرک، پشم، شیر، کره، روغن، پنیر و جز این از منافع دیگر «و تا سوار بر آنها به مقصودی که در دلهایتان است، برسید» یعنی: تا آنها شما را با بارهای سنگینتان از سرزمینی به سرزمین دیگر حمل کنند و بنابراین، شما بتوانید به‌وسیله آنها نیازهایتان را به‌آسانی و سهولت در سرزمین‌ها و کشورهای دور دست برآورید «و بر آنها و بر کشتی حمل می‌شوید» یعنی: بر شتر در بیابان و بر کشتی در دریا منتقل می‌شوید. و گفته‌اند: «شتر، سفینه صحراست».

وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنْكِرُونَ ﴿٨١﴾

«و» حق تعالی «آیات خویش را» یعنی: نشانه‌ها و دلالت‌های خود در آفاق و انفس را که دال بر کمال قدرت و وحدانیت وی است «به شما می‌نمایاند پس کدام یک از آیات خدا را انکار می‌کنید؟» زیرا این نشانه‌ها و دلایل، در وضوح و روشنی خود و در عدم وجود هیچ‌گونه خفا و ابهامی در آنها، در جایگاهی قرار دارند که هیچ صاحب بصیرت روشنی، آنها را انکار نمی‌کند؛ چنانچه از اهل انصاف باشد.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرًا مِنهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا آغَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند» این گروه کافر معاند ستیزه‌جو «تا ببینند که سرانجام کسانی که پیش از آنان بودند» از امتهایی که خدای عزوجل را نافرمانی کرده و پیامبران خویش عليه‌السلام را تکذیب کردند؛ «چگونه بوده است؟» زیرا آثار برجای مانده موجود در دیار و سرزمین هایشان، بر عذابی که به آنان نازل شده و بر فرجام بدی که بدان پیوسته‌اند، دلالت می‌کند و این آثار برجای مانده، با زبان بی‌زبانی در این باره حرف‌های بسیاری برای گفتن دارند «آنها از حیث شمار بیشتر و پرتوان‌تر از آنان بوده‌اند» یعنی: آن پیشینیان، از مشرکان مکه در شمار خود بیشتر، در اجسام و پیکرهای خود نیرومندتر و در اموال خود بیشتر و فراتر بوده‌اند «و از حیث آثار در روی زمین استوارتر بودند» یعنی: آنها با بناها، کارگاهها و کشتزارهایی که دلیل وجود نیرومند مدنی آنها بوده است، از این مشرکان قوی‌تر و مشهورتر بوده‌اند «ولی آنچه به دست می‌آوردند، به حالشان سودی نبخشید» یعنی: آن‌گاه که عذاب الهی در رسید، آن همه شکوه و ابهت ظاهری، هیچ به کارشان نیامد.

فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ



«و چون پیامبرانشان برایشان بینات» یعنی: حجت‌های آشکار و معجزات روشن «را آوردند، به چیزی از علم که نزدشان بود خرسند شدند» یعنی: به آنچه که در نزدشان از علم و دانش ادعایی و پنداری بود، اظهار مسرت و شادمانی کردند درحالی که این دستاویزهایشان در حقیقت، چیزی جز شبهه‌های باطل و ادعاهای بی‌اساس و پوچ نبود. به قولی مراد این است: به آنچه که نزدشان از علم احوال دنیا - نه احوال دین - است، شادمان شدند. چنان که خداوند عز وجل می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾: (آنها فقط ظاهری از زندگانی دنیا را می‌دانند) «روم/۷». «و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فروگرفت» یعنی: جزای استهزایشان به آنان احاطه کرد و آنان را فروگرفت. اشاره به این که علم دنیوی، عاملی از عوامل غرور بازدارنده از پیروی حق است، معجزه‌های از معجزات قرآن کریم می‌باشد که ابعاد و اعماق آن، در عصر ما بهتر و بیشتر شناخته شده است زیرا هم‌اکنون غرور علمی بشر به اوج خود رسیده به طوری که دانشمندان علوم تجربی - جز اندکی از کسانی که اهل انصاف هستند - علوم دینی را سبک و بی‌اهمیت می‌انگارند.

فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ. وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ

«پس چون عذاب ما را دیدند» یعنی: چون عذاب فرودآمده ما را بر سر خود مشاهده کردند «گفتند: تنها به خدا ایمان آوردیم و اینک بدانچه با او شریک می‌گردانیدیم» از بتانی که می‌پرستیدیم «کافریم».

فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهُ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ. وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ

«ولی هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند، دیگر چنان نبود که ایمانشان برای آنها سودی داشته باشد» زیرا ایمان آوردن به هنگام مشاهده عذاب، به صاحب خود سودی نمی‌رساند و فقط این ایمان اختیاری است که به انسان سود می‌رساند، نه ایمان

اجباری و اضطراری لذا در هنگام مشاهده عذاب، دیگر برای تکلیف مجالی باقی نمی‌ماند، چه در این هنگام، همگان حق را باور کرده و به حقیقت ایمان می‌آورند. همچنین ایمان‌آوردن در آخرت برای کسانی که در دنیا ایمان نیاورده بودند ولی در هنگام برپایی قیامت ایمان می‌آورند، هیچ سودی نمی‌رساند «این سنت الهی است که میان بندگان گذشته است» یعنی: خدای سبحان این سنت را در میان همه امتها گذرانده و جاری کرده است که: ایمان‌آوردن در هنگام مشاهده عذاب به حالشان سودی ندارد «و آنجاست» یعنی: در هنگام دیدن و معاینه عذاب خدا عزوجل است «که کافران زیانکار شدند» البته کافر در هر وقت و هر زمانی زیانکار است ولی هنگامی این زیانکاری برایشان مسلم می‌شود که عذاب الهی را ببینند. البته - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - توبه بنده تا هنگامی پذیرفته می‌شود که روح به گلوگاه وی نرسیده و او در حال غرغره مرگ نباشد و چون در تلاطم جان‌کندن افتاد و ملک‌الموت را مشاهده کرد، در آن هنگام، دیگر توبه‌ای از وی پذیرفته نیست.

﴿سوره فصلت﴾

مکی است و دارای (۵۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را به سبب این که با فرموده حق تعالی: ﴿كَتَبْنَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ افتتاح شده است، سوره «فصلت» نامیدند. خداوند ﷻ در این سوره - به مصداق معنی آن - آیات خود را به تفصیل بیان کرده و ادله و برهانهای آشکاری را بر وجود، قدرت و وحدانیت خویش اقامه کرده است. نام دیگر این سوره، «حم السجده» است زیرا رسول خدا ﷺ آن را از ابتدایش بر زعمای قریش خواندند و چون به موضع سجده رسیدند، سجده کردند. این سوره، بعد از سوره «غافر» نازل شد.

ابن کثیر درباره فضیلت این سوره از اصحاب ﷺ نقل می کند که فرمودند: قریش روزی گرد هم آمدند و به یکدیگر گفتند: «بنگرید که چه کسی از شما به سحر، شعر و فالبینی داناتر است پس او را نزد این مردی بفرستید که جمع ما را متفرق و کار ما را پراکنده و پریشان ساخته و دین ما را مورد نکوهش قرار می دهد؛ تا با وی سخن بگویند سپس بنگریم که او چه پاسخی به وی می دهد! گفتند: ما کسی جز «عتبه بن ربیع» را که به این امور آگاهی تامی داشته باشد، نمی شناسیم. پس روی به او کردند و گفتند: ای ابوالولید! این کار، کار توست. پس عتبه بنا به مشورت آنان نزد رسول خدا ﷺ رفت و به ایشان گفت: ای محمد ﷺ! تو بهتر هستی یا عبدالله پدرت؟ رسول خدا ﷺ سکوت کردند و پاسخی ندادند. باز گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. بار دیگر گفت: تو بهتر هستی یا عبدالمطلب؟ باز هم رسول خدا ﷺ سکوت کردند. گفت: اگر می پنداری که این گروهی که نام بردم، از تو بهترند پس اینان همین خدایانی را که تو به باد حمله شان گرفته ای، پرستیده اند و اگر می پنداری که تو بهتر از آنان هستی پس سخن بگو تا سخت را بشنویم زیرا سوگند به خدا که ما هرگز انسان رانده شده ای را شوم تر و نامیمون تر از تو بر قوم ندیده ایم! تو جمع ما را پراکنده و کار ما را آشفته و پریشان ساخته ای، دینمان را به باد حمله و سرزنش گرفته و ما را در میان اعراب رسوا ساخته ای؛ تا بدانجا که این خبر در میانشان شیوع یافته که: در میان قریش جادوگری است! و در میان قریش کاهنی است! به خدا سوگند که ما

فریادی مانند فریاد زن باردار در حال درد زایمان را انتظار می‌کشیم که (بر اثر دعوت) برخی از ما به‌سوی برخی دیگر با شمشیرها حمله بریم تا همه پاک نابود شویم! هان ای مرد! اگر هدفت از این دعوت نیازمندیت به مال و سرمایه است، برایت مالی بسیار گرد می‌آوریم تا سرمایه‌دارترین مرد قریش باشی و اگر شهوت بر تو غلبه کرده، اینک هر یک از زنان قریش را که می‌خواهی انتخاب کن پس ما به تو ده زن زیباروی می‌دهیم. و اگر هدفت سیادت و سروری است، تو را سرور و سالار خویش می‌گردانیم. و اگر هدفت از این دعوت پادشاهی است، تو را بر خود پادشاه می‌گردانیم...!

چون عتبه از سخن گفتن فارغ شد - و رسول خدا ﷺ از او شنیدند - فرمودند: «آیا سخنت تمام شد؟» گفت: آری! فرمودند: پس اینک از من بشنو. گفت: می‌شنوم! پس خواندند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حَمَّ ۝ تَنْزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ...﴾ تا به این آیه رسیدند: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِّثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ...﴾ در این هنگام عتبه که سخت تحت تأثیر این آیات قرار گرفته بود، از بیم آن‌که عذاب نازل شود، دست بر دهان رسول اکرم ﷺ گذاشت و ایشان را به حق پیوند رحم سوگند داد و التماس کرد که بس کنند و جلوتر نروند. آن‌گاه یکر است از نزد ایشان به خانه‌اش رفت و نزد قریش بازنگشت و خود را از آنان کنار کشید. پس ابوجهل گفت: ای گروه قریش! به خدا جز این فکر نمی‌کنم که عتبه به محمد گرایش یافته و غذای وی او را خوش آمده است! و این نیست جز به سبب نیازی که در وی پدید آمده است! پس بیایید که نزد وی برویم. چون نزد وی رفتند ابوجهل به وی گفت: تو را چیز دیگری از حضور در نزد ما بازداشت جز این‌که به محمد گرایش یافته‌ای و غذای وی تو را خوش آمده است...! عتبه گفت: نه! به خدا سوگند که شما می‌دانید؛ من از سرمایه‌دارترین‌های قریش هستم ولی حقیقت این است که وقتی نزد وی رفتم و داستان را بر وی بازگفتم، مرا با کلامی پاسخ گفت که - به خدا سوگند - نه آن کلام شعر است، نه فال و نه سحر. او سوره‌ای از قرآن را تا آیه

عذاب برآیم خواند پس دهان وی را گرفتم و او را به حق پیوند رحم و خویشاوندی ای که با ما دارد، سوگند دادم که بس کند و دست نگه دارد زیرا شما می‌دانید که محمد چون چیزی گفت، دروغ نگفته است و من ترسیدم که بر شما عذاب نازل شود. اکنون نظرم این است که این مرد را به حال خودش واگذارید و از او کناره بگیرید زیرا به خدا سوگند؛ کلامی را که من از وی شنیدم، صدایی دارد و سخنش راه به جایی می‌برد. پس اگر اعراب بر او غلبه کنند، شما به وسیله دیگران از وی فارغ بال می‌شوید و اگر او بر اعراب غالب شود آن‌گاه ملک و عزت وی، ملک و عزت شماست و شما به وسیله وی خوشبخت‌ترین مردم می‌گردید!

گفتند: ای ابوالولید! به خدا سوگند که او تو را با زبانش سحر کرده است. او در پاسخ گفت: این رأی من است، شما دانید و کارت‌ان که با او چه می‌کنید.^۱

حَرَمٌ ۱ تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۲

چنین خوانده می‌شود: «حاء، م» که از حروف مقطعه است. «این فرورستاده‌ای از جانب خدای رحمان رحیم است» یعنی: این قرآن، کتابی است فرورستاده از جانب خدای تبارک و تعالی که بخشایشگر و مهربان است.

كُنْتُ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ، قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۲

«کتابی است که آیات آن به روشنی بیان شده» مراد این است که آیات قرآن به شیوایی بیان شده، احکام حلال آن از حرام آن و طاعت آن از معصیت آن به وضوح از یک‌دیگر جدا ساخته شده و معانی آن به چنان روشنی و استواری‌ای تبیین شده است که به‌آسانی و سهولت قابل فهم می‌باشد «قرآنی است به زبان عربی» تا برایشان حجت، نعمت و پند آموزی باشد. بیان عربی بودن قرآن، منت‌گذاری بر اعراب و دیگران است زیرا عربی بودن قرآن، گویای سهولت قرائت و سادگی فهم آن می‌باشد، از آن روی که زبان عربی، زبانی فصیح و شیواست «برای مردمی که می‌دانند» و یقین

^۱ به نقل از ابن‌کثیر، با تلخیص از دو روایت جابر بن عبدالله و محمد بن کعب قرظی رضی الله عنهما.

دارند به این که قرآن از نزد الله ﷻ فرستاده شده اما کسانی که به این امر یقین ندارند، قرآن کریم برایشان نعمتی نه بلکه مایه سردرگمی آنهاست.

بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾

«مژده آور است» قرآن برای اولیای خدا ﷻ «و هشداردهنده» است برای دشمنان وی؛ و این دو وصف، از اوصاف قرآن می باشد «و بیشتر آنان رویگردان شدند» یعنی: بیشتر کفار، از گرفتن هشدارهایی که قرآن مشتمل بر آنهاست، روی گردانیدند «در نتیجه نمی شنوند» به شنیدن تأمل و طاعت و پذیرش، یعنی به چنان شنیدنی که از آن بهره ای ببرند، بدان جهت که از آن روی گردانند.

وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِيْ أَكْتُوٍ مِّمَّا نَدْعُونَآ إِلَيْهِ وَفِيْ ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا عَمَلُونِ



«و گفتند» کافران: «دلهای ما از آنچه ما را به آن می خوانی» از توحید و تقوی و ایمان «در پرده هایی است» یعنی: در پوشش هایی است پس آنچه را که تو می گویی، دلهای ما فهم نمی کند و سخنت به آنها نمی رسد. کنان: جعبه یا خریطه تیر است. مراد این است که دلهای ما در درون پرده های ضخیمی قرار دارد «و در گوشه ایمان سنگینی ای است» یعنی: کری و ناشنوایی ای است «و میان ما و تو حجابی است» یعنی: پرده ای است که ما را از رؤیت تو باز می دارد، یا صدای تو را از ما می پوشاند لذا آنچه را که تو می گویی، نمی دانیم.

اینها تمثیل هایی است از سوی آنان برای دوری دلهایشان از دریافت حق، بیزاری گوشه ایشان از شنیدن آن و ممتنع بودن ایجاد هرگونه پیوند و ارتباط میان آنان و میان رسول خدا ﷺ «پس تو کار خود را بکن، ما هم کار خود را می کنیم» یعنی: تو بر دین خویش عمل کن که ما نیز بر دین خودمان عمل می کنیم. به قولی مراد این است: تو برای آخرت عمل کن و ما برای دنیایمان عمل می کنیم.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَحْدًا فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوا ۗ وَوَيْلٌ

لِلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾

«بگو» ای محمد ﷺ در رد این موضع کافران «جز این نیست که من بشری مانند شما هستم، با این تفاوت که به سوی من وحی می‌شود که: خدای شما خدای یگانه‌ای است» یعنی: جز این نیست که من نیز بشری همانند یک تن از خود شما هستم و از جنسی مغایر با جنس شما نیستم، نه فرشته هستم، نه جن و نه از جنس دیگری جز جنس بشر تا دل‌هایتان از من در پرده و پوششی باشد. از سوی دیگر، من شما را به سوی چیزی که با عقل مخالف باشد دعوت نکرده‌ام بلکه شما را به سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده‌ام. تنها فرقی که میان من و شما هست در این است که به من وحی فرستاده می‌شود نه به شما لذا من با وحی الهی پیامبر شده‌ام و پیروی من بر شما واجب گردیده است «پس مستقیماً به سوی او بشتابید» با طاعت و عبادت خالصانه و بی‌شائبه و از راه وی میل و انحراف نکنید «و از او آمرزش بخواهید» به‌خاطر گناهایی که از شما سر زده است «و ویل بر مشرکان» از فرط جهالت و استخفافشان به خدای سبحان. ویل: کلمه عذاب و تهدید است. یعنی: هلاکت و نابودی بر آنان باد!

الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَفِرُونَ ﴿٧﴾

«همان کسانی که زکات نمی‌پردازند» یعنی: به وجوب زکات ایمان ندارند و آنرا از فقرا بازداشته و در راه حق انفاق نمی‌کنند «و آنان که به آخرت کافرند» و منکر آن می‌باشند. نسفی می‌گوید: «خداوند متعال ندادن زکات از سوی آنها را به انکار آخرت پیوست کرد زیرا دوست داشته‌ترین چیز در پیش انسان مال اوست و سخن معروفی است که مال، به جان راه دارد پس اگر شخص مالش را در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ داد، این دلیلی است نیرومند بر صلاح و استقامت وی».

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، ایشان را پاداشی غیر مقطوع است» یعنی: پاداشی ناکاسته و قطع نشدنی است. یا معنای «غیر مقطوع» این است: به خاطر دادن آن پاداش، بر ایشان منت گذاشته نمی‌شود زیرا منت گذاشتن در برابر فضل و بخشش است ولی دادن پاداش در ازای عمل، یک حق است و دادن حق متنی به همراه ندارد. اما ابن کثیر می‌گوید: «بعضی از ائمه این گونه تفسیر را رد کرده‌اند زیرا خداوند ﷻ بر اهل بهشت منتی آشکار دارد، چنان که خود ایشان در بهشت می‌گویند: ﴿فَمَنْ لَّهِ عَلَيْهِ عَلَيْنَا وَوَقْنَا عَذَابَ السَّمُورِ﴾: (پس خدا بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سموم نگاه داشت) «طور/۲۷».

﴿قُلْ أَيُّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَندَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿١﴾﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به کفار «آیا این شماست که واقعا به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کفر می‌ورزید» به قولی: این دو روز، عبارت از روزهای یکشنبه و دوشنبه بود. هرچند این روایت و روایات امثال آن در باره تعیین روزهای خلقت، از منابع اهل کتاب است. البته این آفرینش تدریجی، برای آموزش تائی و مدارا به بندگان بود، وگرنه حق تعالی قادر است تا هر چیزی را که اراده کند، در یک لحظه بیافریند. به قولی دیگر: مراد این است که خداوند متعال زمین را در مدتی به مقدار دو روز آفرید، یا آن را در دو نوبت و در دو مرحله آفرید زیرا روز حقیقی فقط بعد از وجود زمین و آسمان قابل تصور می‌باشد و قبل از آن قابل تصور نیست.

نظر علوم جدید نیز درباره آفرینش دو نوبتی زمین این است که: حق تعالی در نوبت اول، زمین را بعد از آن که کره گازی‌ای بود، جامد گردانید و در نوبت دوم آن را به طبقات مختلف - همراه با ذخایر آبی و معدنی آن - تقسیم کرد.

«و» با این وجود «برای او همتایانی قرار می‌دهید» یعنی: برای او اضدادی قرار می‌دهید که نزد شما در قدر و منزلت خود با وی مساوی هستند! «این» ذات موصوف به آنچه ذکر شد، همانا «پروردگار عالمیان است» پس جز او کسی شایسته ربوبیت

نیست. عالمین: جمع عالم است که شامل همه ماسوی الله می باشد و به خاطر اختلاف انواعی که دارد، یا به سبب تغلیب عقلا بر غیر آنان، به صیغه جمع آمده است. آری! آنچه که شما مشرکان آنها را شریک و همتای خدای عزوجل قرار می دهید، نیز از جمله عالمیانند پس چگونه برخی از مخلوقات وی را در امر پرستش، شرکای وی می گردانید؟.

ظاهر این آیه دلالت بر این دارد که زمین قبل از آسمان آفریده شده است اما فرموده خداوند ﷻ در آیات (۲۷ - ۳۰) سوره «نازعات» مشعر بر آن است که آسمان قبل از زمین آفریده شده است: ﴿أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿۲۷﴾ رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّاهَا ﴿۲۸﴾ وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿۲۹﴾ وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿۳۰﴾﴾: (آیا شما استوار آفریده ترید یا آسمان؛ که آن را برافراشت، سقف آن را بلند برکشید و آن را استوار کرد، شب آن را تاریک کرد و روز آن را برآورد و بعد از آن زمین را گستراند؟). ابن عباس رضی الله عنهما چنین پاسخ می دهد که: «دحو: گستراندن» غیر از آفریدن است. یعنی خداوند ﷻ اولاً زمین و سپس آسمانها را آفرید آن گاه زمین را هموار کرد و گسترانید. ابن کثیر به تأیید این قول ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «آفرینش زمین به نص آیه «بقره/۲۹» قبل از آفرینش آسمان بوده است».

وَجَعَلَ فِيهَا رُوسِيٍّ مِنْ فَوْقِهَا وَبَرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِمَنْ يَلْبَسُ ﴿۱۰﴾

«و در زمین کوههای استوار» یعنی: راسخ، ثابت و ریشه دار «از بالای آن» یعنی: برآمده و مرتفع بر روی زمین «آفرید» زیرا کوهها از اجزای زمین اند. «و در آن برکت نهاد» یعنی: زمین را - با منافی که برای بندگان در آن آفرید - پربرکت و دارای خیر بسیار گردانید «و در آن اقوات آن را مقدر کرد» یعنی: ارزاق و زادویرگهای اهالی زمین و آنچه را که برای گذران معیشت آنها صلاحیت دارد - از درختان و رستنی ها و منافع - تماما به اندازه و با مقادیری معین و تقسیم شده، در آن قرار داد. باز در هر سرزمین چیزهایی آفرید که در سرزمینهای دیگر وجود ندارد، یا وجود آنها در آن سرزمینها نادر است؛ تا بشر با تجارت و سفر از سرزمینی به سرزمینی دیگر، زادویرگ و وسایل زندگی خویش را با تعاون همدیگر فراهم کنند. و آماده کردن این زادویرگ و

ارزاق زمین؛ «در چهار روز» بود. یعنی در دوروز دیگر به علاوه دو روز قبلی بود که مجموعاً چهار روز می‌شود. پس آفرینش زمین و قرار دادن ارزاق آن، جمعا در چهار روز انجام گرفت. نقل است که این دو روز اخیر، روزهای سه‌شنبه و چهارشنبه بود. «برای سؤال‌کنندگان بیان واضح ارائه شد» یعنی: جمع کل روزهای آفرینش و آماده‌سازی زمین برای زندگی، چهار روز تمام بی‌کم و زیاد است. گویی گفته شد: این بیان محدد و روشن، پاسخ کسانی است که سؤال می‌کنند: زمین و آنچه در آن است، در چه مدتی آفریده شده است؟.

ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾

«سپس به آسمان پرداخت» یعنی: سپس حق تعالی به قصدی استوار، به سوی آسمان قصد کرد. «استوی» از این قول اعراب است: «استوی الی مکان کذا: آهنگ فلان جا را کرد» آن‌گاه که شخص به سوی مکانی چنان متوجه شود که بجز آن، به کاری دیگر التفاتی نکند «درحالی که آسمان دخانی بود» دخان: دودی است که از شعله آتش بلند می‌شود. یعنی: آسمان ماده گاز تاریکی شبیه دود بود که امروزه دانشمندان آن را «سدیم» نامیده و جهان را در این مرحله از تطور آفرینش آن، اصطلاحاً «جهان سدیم» می‌گویند. پس این آیه، تجلی‌بخش یکی از معجزات علمی قرآن کریم است.

«سپس به آسمان و زمین فرمود: خواه یا ناخواه رام شوید» یعنی: فرمانم را خواه‌ناخواه اجابت گوید. مفسران گفته‌اند: به آسمان گفته شد: ای آسمان! خورشید و ماه و ستارگان را درخشان کن. و به زمین گفته شد: ای زمین! جویباران و رودبارانت را برشکاف و میوه‌ها و رستنی‌هایت را بیرون آور. «آن دو گفتند: فرمان پذیر آمدیم» یعنی: هر دویمان با کمال رضا و اطاعت، در برابر فرمانت منقاد و تسلیم هستیم. چنین بود که خدای عزوجل در آنها نیروی سخن‌گفتن آفرید و همان‌گونه که خدای عزوجل خواسته بود، سخن گفتند. به قولی دیگر: مراد سخن‌گفتن حقیقی آنها نیست بلکه این تمثیلی برای اطاعت و انقیاد آسمان و زمین و تأثیر قدرت ذات ربوبیت در آنهاست پس این از باب مجاز می‌باشد لذا مراد زبان حال است، نه زبان قال.

فَقَضَيْنَهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَٰلِكَ

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٣﴾

«پس آنها را به صورت هفت آسمان ساخت» یعنی: خداوند عَلَّامٌ زمین و آسمان را آفرید و آنها را محکم و استوار ساخت و از کار آنها فارغ شد «در دو روز» دیگر. پس آفرینش زمین و آسمانها، جمعا در شش روز انجام یافت. مجاهد می گوید: «و هر روز از این شش روز، همانند هزار سال است از آنچه شما می شمارید». «و در هر آسمانی امر آن را وحی کرد» یعنی: در هر آسمان، نظامی قرار داد که امور آن آسمان بر مبنای آن نظام به سامان می آید. قتاده می گوید: «یعنی در هر آسمانی، خورشید، ماه، ستارگان، کهکشانها، افلاک، فرشتگان، دریاها، برفها و... همه چیز آن را آفرید. بعد از این پرداختن به کار آسمانها بود که زمین را نیز - که قبل از آسمانها آفریده بود - گسترانید و آن را درهم پیچانید (یعنی آن را به هیأت کروی قرار داد) پس زمین در آفرینش خود بر آسمانها متقدم اما در گسترانیدن و به هیأت کروی قرار داده شدن، از آسمانها متأخر است. والله اعلم». «و آسمان دنیا را به چراغها بیاراستیم» یعنی: به ستارگانی درخشان و نورانی و روشنگر که مانند چراغ می درخشند «و حفظی» یعنی: چراغها را در آسمان به عنوان زینت و نگهبانی آفریدیم. مراد؛ نگهبانی آسمان دنیا به وسیله ستارگان از نفوذ شیاطینی است که استراق سمع می کنند «این است تقدیر خداوند عزیز علیم» یعنی: این نظام بدیع و این آفرینش شگرف و شگفت، همانا از ترتیب، تقدیر و تدبیر خداوندی است که بر آفرینش هر چیزی قادر است، ذاتی که همه چیز را می داند.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٤﴾

«پس اگر» بعد از این بیان روشن «روی برتافتند» کفار مکه از تدبیر و تفکر در این مخلوقات و در این آیات تکوینی. یا از پیروی این آیات تنزیلی و ایمان به آن «بگو» ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان «شما را از صاعقه ای چون صاعقه عاد و ثمود هشدار دادم» مراد از صاعقه: عذابی است که مانند صاعقه در دم کشنده است، گویی صاعقه ای است.

صاعقه در اصل: بانگ مرگبار یا قطعه‌ای از آتش مذاب است که همراه با رعدی شدید از آسمان فرود می‌آید.

در بیان واقعه گفت‌وگوی عتبه بن ربیعہ با رسول خدا ﷺ در مقدمه سوره، خواندیم که: رسول خدا ﷺ چون به این آیه رسیدند، عتبه دست بر دهان ایشان نهاد و التماس کرد که جلوتر نروند تا مبادا بر مشرکان عذاب نازل شود.

إِذْ جَاءَتْهُمْ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿١٤﴾

«چون پیامبرانشان از پیش رو و از پشت سر بر آنان آمدند» یعنی: چون پیامبران ﷺ از هر جانب و جهتی و با به‌کار گرفتن هرگونه امکان و توانی نزد آنها آمدند اما جز رویگردانی چیز دیگری از آنها ندیدند. یا معنی این است: پیامبران متقدم و متأخر به سویشان آمدند، که پیامبران متأخر را آنها خود دیدند اما پیامبران پیشین نیز به آنان رسیده بود پس گویی پیامبران پیشین و پسین همگی به سویشان آمده و آنها را با این سخن مورد خطاب قرار دادند: «که جز خدا را نپرستید» و فقط او را به یگانگی پرستید «گفتند: اگر پروردگار ما می‌خواست، قطعا فرشتگانی فرومی‌فرستاد» به سوی ما و بشری از جنس ما را به سوی ما به رسالت بر نمی‌انگیخت «پس ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: چون شما پیامبران، بشر هستید و فرشته نیستید لذا ما به شما و آنچه که با خود به همراه آورده‌اید، ایمان نمی‌آوریم. یعنی: ما کافر و منکر این امر هستیم که خداوند ﷻ شما را به سوی ما فرستاده باشد.

آری! پاسخ این امتهای به هود و صالح و سایر پیامبرانی که آنها را به سوی ایمان دعوت کردند، این بود.

فَأَمَّا عَادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَحْدِثُونَ ﴿١٥﴾

«اما قوم عاد، به ناحق در زمین تکبر کردند» از ایمان به خدای عزوجل و تصدیق پیامبران و بر کسانی که در زمین اند برتری طلبیدند، بی آن که مستحق این برتری باشند «و گفتند: از ما نیرومندتر کیست؟» یعنی: چه کسی از ما پرتوان تر و نیرومندتر است؟ زیرا آنان قامت های بلند و تن های قوی و استواری داشتند به طوری که یکی از آنان صخره سنگی بزرگ را از کوه با دستش می کند و سپس آن را در هر جایی که می خواست، می گذاشت از این روی، وقتی که هود آنان را به عذاب تهدید کرد، به پیکرهای تنومند خود مغرور و فریفته شدند. البته منظورشان از این سخن این بود: ما بر دفع عذابی که بر ما فرود می آید، قادر و تواناییم. «آیا ندیده اند» یعنی: آیا به علمی یقینی که در حکم دیدن عینی است، ندانسته اند «که خدایی که آنان را آفریده از آنها پرتوان تر است؟» پس او تواناست بر این که از انواع عذاب خویش هر چه بخواهد، فقط با گفتن کلمه: «کن: موجود شو» بر آنان فرود آورد؟ لذا قدرت بندگان متناهی و محدود و قدرت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بی نهایت و غیر محدود است. بنابراین، مراد از این فرموده خداوند جَلَّ جَلَلُهُ: (او از آنان پرتوان تر است)، بیان نسبت تفضیلی نیست، چراکه قدرت او با قدرت بشر قابل مقایسه نمی باشد بلکه این سخن از باب این سخن ماست که می گوئیم: «الله اکبر: خدا بزرگتر است». بی آن که نسبت تفضیلی و مقایسه ای را مد نظر داشته باشیم. «و در نتیجه آیات ما را انکار می کردند» یعنی: معجزات پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را انکار می کردند، با آن که می دانستند که این معجزات حق است.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِفَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابِ الْآخِرَةِ أَخْرَىٰ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٦﴾

«پس بر آنان باد صرصر فرستادیم» صرصر: تندبادی توفنده است که صدای سخت و هولناکی دارد. به قولی: صرصر: باد بسیار سردی است که کشتزارها و درختان را می سوزاند چنان که آتش آنها را می سوزاند «در روزهای شوم» یعنی: این باد صرصر را

در روزهای نحس و ناخجسته که عبارت از هفت شب و هشت روز نهایت نحس بود، بر آنها فرستادیم چنان که خدای عزوجل در ابتدای سوره: «الحاقه» بیان کرده است. «تا در زندگی دنیا عذاب خزی را به آنان بچشانیم» خزی: رسوایی و ذلت و خواری است. سبب این عذاب رسواگر، همان استکبارشان بود «و قطعاً عذاب آخرت رسواکننده تر است» یعنی: در خواری و اهانت خود شدیدتر است «و آنان یاری داده نمی شوند» و هیچ بازدارنده‌ای این عذاب را از آنان دفع نمی کند.

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمُ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٧﴾
وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْقُونَ ﴿١٨﴾

«و اما ثمود پس آنان را راهبری کردیم» یعنی: راه نجات را برای آنها روشن ساخته و آنان را - با فرستادن پیامبران عليه السلام به سویشان - به راه حق دلالت کردیم و از مخلوقات خویش بر فراز راه آنها علائم روشنگر و نشانه‌های راهبر قرار دادیم «اما آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند» یعنی: کفر را بر ایمان و معصیت را بر طاعت برگزیدند «پس صاعقه عذاب خفت آور آنان را فرو گرفت» صاعقه: آتشی است که بر هر کس اصابت کند، بی درنگ او را از پا می افکند. عذاب هون: عذاب خوار کننده است «به کیفر آنچه مرتکب می شدند» یعنی: این کیفر کردار خودشان بود و خداوند جل جلاله بر آنان ستم نکرد «و کسانی را که ایمان آورده بودند و پرهیزگاری می کردند نجات دادیم» که ایشان عبارت بودند از صالح عليه السلام و همراهان وی از مؤمنان.

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾

«و آن روز که دشمنان خدا به سوی دوزخ گرد آورده می شوند» یعنی: ای پیامبر! روزی را به مشرکان یادآوری کن که دشمنان خدا جل جلاله همگی با خشونت به سوی دوزخ رانده می شوند. دشمنان خداوند جل جلاله همه کسانی هستند که پیامبران وی عليه السلام را تکذیب کرده و از عبادتش سر برتافته و تکبر ورزیده‌اند «پس آنان به همدیگر فرامی رسند»

یعنی: از اول تا آخرشان همه بازداشته می‌شوند تا همه به یک دیگر بیوندند و همه یکجا گرد هم آیند و پراکنده نشوند. البته خود این دلالت می‌کند بر این امر که: اهل دوزخ بسیارند.

حَقَّ إِذَا مَا جَاءَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَرُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٤٠﴾

«تا چون بدن رسند، گوش‌هایشان و چشم‌هایشان و پوست‌هایشان درباره آنچه می‌کردند» در دنیا از معاصی «بر ضدشان گواهی می‌دهند» یعنی: اندام‌هایشان به آنچه که زبان‌هایشان از عمل به شرک پنهان داشته‌اند، نطق می‌کنند و گواهی می‌دهند. مراد از پوستها: پوست بدن‌هایشان است. به قولی: پوستها، کنایه از آلت‌های تناسلی آنان است.

وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ

تَرْجَعُونَ ﴿٤١﴾

«و به پوست‌های بدن خود می‌گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟ می‌گویند: همان خدایی که هر چیزی را به زبان در آورده ما را نیز گویا گردانیده است» یعنی: همان کسی که همه مخلوقات ناطق خویش را گویا کرده، ما را نیز گویا نموده است. پس چنان‌که زبان‌هایشان را در دنیا گویا کرده بود همچنین ما را در آخرت به سخن در آورده است و بنابراین، به بدیها و زشتی‌هایی که کرده‌اید، گواهی داده‌ایم «و او نخستین بار شما را آفرید» در حالی که چیزی نبودید «و به سوی او برگردانیده می‌شوید» یعنی: کسی که بر آفرینش و ایجاد ابتدایی شما توانا باشد، بی‌گمان بر بازآفرینی و باز گردانیدن‌تان به سوی خویش نیز تواناست.

در حدیث شریف به روایت مسلم و دیگران از انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که خندیدند آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که به خاطر چه چیزی می‌خندم؟ گفتیم: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: از گفت‌وگوی بنده با پروردگارش به خنده در افتادم؛ می‌گوید - یعنی بنده به پروردگارش - آیا مرا از ستم پناه نداده‌ای؟ پروردگار متعال می‌فرماید: چرا، پناهت داده‌ام. می‌گوید: پس در این

صورت من علیه خود هیچ گواه دیگری جز خودم را نمی‌پسندم. خداوند متعال می‌فرماید: امروز نفست به عنوان گواه بر خودت بسنده است و امروز نویسندگان گرامی (فرشتگان نویسنده اعمال) به عنوان گواهان بر تو بسنده‌اند. سپس آن حضرت صلی الله علیه و آله افزودند: در این هنگام بر دهانش مهر نهاده شده و به اندامهایش گفته می‌شود: به سخن درآید و گویا شوید. پس اندامها به اعمال وی گویا می‌شوند. فرمودند: سپس مهر از دهان وی برداشته شده و به او اجازه داده می‌شود که سخن بگوید. پس خطاب به اندامهای خویش می‌گوید: دوری باد شما را (گم‌وگور شوید) آخر من از جای شما دفاع می‌کردم».

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٢﴾

«و شما از این که مبدا گوشه‌ایتان و چشمه‌ایتان و پوسته‌ایتان بر ضد شما گواهی دهند پرده‌پوشی نمی‌کردید» به قولی: این از خطاب خدای سبحان به دوزخیان، یا از سخن پوسته‌ایشان به آنان است. یعنی: شما در هنگام ارتکاب اعمال ناشایست، از بیم این که اندامه‌ایتان علیه شما گواهی دهند، پرده‌پوشی نمی‌کردید و از این امر غافل بودید که اگر هیچ گواه دیگری از بشر در هنگام ارتکاب اعمال بد شما نیز حاضر نباشد، خود اندامهای شما بر شما گواهی می‌دهد! و از آنجا که انسان قادر نیست تا در هنگام ارتکاب گناه از اندامهای خویش پرده‌پوشی کند پس معنای پرده‌پوشی و پنهانکاری در اینجا، ترک گناه از بیم حضور این گواهان اجباری است. البته این بیان الهی، بیدارباشی برای مؤمن است که او باید در همه حال، وجود مراقب و ناظری را بر خود احساس کند «لیکن گمان داشتید که خدا بسیاری از آنچه را که» از گناهان «می‌کنید، نمی‌داند» پس بنابر همین پندار بود که به ارتکاب گناهان جرأت کردید.

بخاری و مسلم در بیان سبب نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «من در میان پرده‌های کعبه خود را پنهان کرده بودم که سه نفر به من نزدیک شدند: یک تن قریشی با دو دامادش که تقفی بودند. یا یک تن تقفی با دو دامادش که قریشی

بودند. چاقی و چربی شکمهای آنان بسیار و فهم و دریافت قلبهایشان اندک بود. آنها باهم سخنانی گفتند که من آن را نمی شنیدم. در این اثنا یکی از آنها با صدایی که برایم قابل شنیدن بود گفت: آیا می دانید که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ این سخنان ما را می شنود؟ دیگری گفت: اگر ما صداهایمان را بلند کنیم، او آن را می شنود اما اگر آن را بلند نکنیم، او آن را نمی شنود! ولی دیگری گفت: او اگر چیزی از آن را بشنود، مسلماً کل آن را می شنود. ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می گوید: این ماجرا را به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفتم، همان بود که خدای عزوجل این آیه را تا: (من الخاسرين) نازل کرد. در حدیث شریف آمده است: «لیس من یوم یأتی علی ابن آدم إلا ینادی فیه: یا ابن آدم! أنا خلق جدید، وأنا فیما تعمل غدا علیک شهید، فاعمل فی خیرا أشهد لک به غدا، فإنی لو قد مضیت لم ترنی أبدا. ویقول اللیل مثل ذلک: هیچ روزی بر فرزند آدم نمی آید مگر این که چنین ندا می کند: ای فرزند آدم! من آفرینش جدیدی هستم و من در آنچه که عمل می کنی، فردا بر تو گواه می باشم پس در من عمل خیر انجام بده تا فردای قیامت به نفع تو گواهی بدهم زیرا آن گاه که من رفتم دیگر هرگز و برای همیشه مرا نمی بینی. و شب نیز مانند این سخن را می گوید».

وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٣﴾

«و همین گمانتان که به غلط در باره پروردگارتان بردید، بود که شما را هلاک کرد» یعنی: گمانتان به این که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بسیاری از اعمالتان را نمی داند، بود که شما را بر ارتکاب معصیت جری و جسور گردانید لذا در ارتکاب گناه شتاب کردید و همین امر شما را هلاک گردانید و به دوزخ در افگند «و از زیانکاران شدید» در دنیا و آخرت.

در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لا یموتن أحد منکم إلا و هو یحسن بالله الظن فإن قوما قد أرداهم سوء ظنهم بالله، فقال الله تعالی: ﴿وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي...﴾: هرگز یکی از شما نمیرد، جز این که به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ گمان و اندیشه نیک می پروراند زیرا سوءظن گروهی به خداوند جَلَّ جَلَلُهُ، آنان را هلاک

گردانید پس خداوند عَلَّامٌ فرمود: و این گمانتان که به غلط در حق پروردگار خویش اندیشیدید، شما را هلاک گردانید، در نتیجه از زیانکاران شدید».

علما گفته‌اند؛ گمان بر دو قسم است:

۱ - گمان نیک: و آن این است که انسان نسبت به خدای عزوجل، رحمت و فضل و احسانش را گمان داشته باشد. چنان‌که خداوند عَلَّامٌ در حدیث شریف قدسی می‌فرماید: «أنا عند ظن عبدي بي: من در نزد گمان بنده خویش در حق خود هستم».

۲ - گمان زشت و ناپسند: و آن این گمان در مورد خداوند عَلَّامٌ است که او به بعضی از افعال علم ندارد.

حسن بصری می‌گوید: «مردمی هستند که آرزوهای خام چنان سرگرم و غافلشان کرده است که چون از دنیا بیرون روند، در حالی بیرون می‌روند که هیچ ثوابی ندارند. یکی از آنها می‌گوید: من به پروردگارم گمان و اندیشه نیک می‌پرورانم و باکی ندارم که چه می‌کنم زیرا پروردگارم بخشایشگر و آمرزگار است! درحالی‌که او دروغ گفته است زیرا اگر به پروردگار خویش گمان نیک می‌داشت، یقیناً عمل نیک هم انجام می‌داد. آن‌گاه این آیه را تلاوت کرد».

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتَبُوا فَمَا لَهُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾

«پس اگر صبر کنند» و بر عذاب شکیبایی ورزند، این صبر و شکیبایی هیچ به دردشان نمی‌خورد زیرا «جایگاهشان در آتش است» و هرگز آنها را از آن بیرون رفتی نیست «و اگر بخشایش طلبند، از بخشودگان نیستند» یعنی: اگر درخواست کنند که به‌سوی آنچه که در دنیا دوست دارند برگردانیده شوند، برگردانیده نمی‌شوند زیرا سزاوار این بازگشت نیستند و اگر طالب رضا و عفو الهی بشوند، نیز این عفو برایشان صادر نمی‌شود بلکه آنها ناگزیر باید دوزخ را تحمل کنند.

در حدیث شریف آمده است: «ولا بعد الموت من مستعتب» یعنی: بعد از مرگ، هیچ معذرت‌خواهی و طلب بخشایشی نیست زیرا آخرت سرای جزاست و در آن عملی در کار نمی‌باشد.

❖ **وَقِيضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ فَرِيضُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْرٍ قَدْ خَلَتْ**

مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ ﴿٤٥﴾

«و برای آنان همنشینانی را برگماشتیم» یعنی: بر آنان همنشینانی را از شیاطین به عنوان دوستانی صمیمی و همراز مسلط کردیم تا آنان را گمراه کنند «پس آن همنشینان آنچه را پیش رویشان است» از امور دنیا و شهوات آن «برایشان آراسته جلوه دادند» و آنها را به ارتکاب معاصی و نافرمانی‌های خداوند عز وجل واداشتند «و» آراستند برایشان «آنچه را پشت سر آنان بود» یعنی: برایشان آینده شان از امور آخرت را نیز آراستند و گفتند: نه رستاخیزی در کار است و نه حسابی، نه بهشت و نه دوزخی «و بر آنان قول» یعنی: وعده عذاب «ثابت شد» و آن این فرموده خداوند عز وجل است: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾: (قطعا جهنم را از جنیان و انسانها پر می‌کنم) «هود/۱۱۹». «در امت‌هایی» یعنی: وعده عذاب در جمله امتهای کافری «که پیش از آنان - از جن و انس - گذشتند» بر کفر و به‌مانند اعمال اینان عمل کردند، بر آنان ثابت شد «هرآینه آنان زیانکار بودند» با تکذیب و افعال بد خویش و هیچ سودی هم نبردند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالنَّوْفَالِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٦٦﴾

«و کافران گفتند: به این قرآن گوش ندهید» یعنی: برخی از کافران به برخی دیگر گفتند: به قرآنی که پیامبر و مؤمنان می‌خوانند، گوش فراندهید «و در اثنای خواندن آن سخنان بیهوده بگویید» یعنی: با گفتن سخنان بیهوده و باطل، با قرآن معارضه کنید. یا صدای خود را در اثنای خواندن آن بلند کنید تا خواننده آن مشوش گردد و نفهمد که چه می‌خواند. یا در اثنای تلاوت آن - با کف زدن و جیغ و داد کشیدن و همهمه و هیاو - غوغا به‌پا کنید تا قرائت قرآن نامفهوم گردد و کسی از آن چیزی نفهمد «باشد که غالب شوید» بر آنان در قرائتشان لذا از خواندن قرآن بازایستند و سکوت کنند.

فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْرَٰءَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾

«و قطعاً به کافران عذابى سخت مى چشائیم» این تهدید و هشدارى به تمام کفار از جمله به گویندگان سخن فوق است «و حتماً آنان را به حسب بدترین آنچه مى کردند، جزا مى دهیم» یعنى: قطعاً آنها را در آخرت برحسب جزای زشت ترین اعمالی که در دنیا کرده اند - و آن شرک است - جزا مى دهیم. به قولی معنی این است: آنان را در برابر اعمال بدشان جزا مى دهیم و در برابر اعمال نیکشان پاداشی به آنان نمی دهیم؛ اعمالی چون صلّه رحم و گرمی داشت میهمان که در دنیا انجام داده اند زیرا با وجود کفر، اعمال نیکشان باطل و هدر است و بر آن هیچ گونه مزد و پاداشی مترتب نیست.

ذَٰلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ النَّارُ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٨﴾

«این است سزای دشمنان الله که آتش است. برای آنان در آن، سرایی جاودانه است» یعنى: دوزخ همان سرای اقامت مدام و مستمرشان است که اقامتشان در آن هرگز انقطاعی ندارد «این جزا به کیفر آن است که آیات ما را انکار مى کردند» یعنى: آنها به سبب انکار این حقیقت که قرآن از نزد خدای سبحان است، به کیفری سخت، مجازات مى شوند.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّوْنَا مِنَ الْإِنسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ

الْأَسْفَلِينَ ﴿٢٩﴾

«و کافران گفتند» آن گاه که به دوزخ وارد شوند «پروردگارا! آن دوکس از جن و انس را که ما را گمراه کردند، به ما نشان ده» یعنى: شیطانهای انسی و جنی ای که کفر و معاصی را برای ما می آراستند و رؤسای گمراهی ای را که به جلوه دادن و آراستن کفر برای ما می پرداختند، به ما نشان بده «تا آنها را زیر گامهایمان دراندازیم» و لگدکوبشان کرده از آنان انتقام بکشیم و قدری از خشمی را که بر آنان داریم، فرو

بنشانیم «تا از فروترماندگان شوند» از نظر جایگاه در دوزخ. یا معنی این است: تا از خوارشدگان رسوا گردند.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: «آن دو کس که بندگان خدا جل جلاله را گمراه کردند، یکی ابلیس است و دیگری (قابیل) فرزند آدم بود که برادر خود را کشت زیرا ابلیس دعوتگر هر شری - اعم از شرک و پایین تر از آن - است و (قابیل) فرزند آدم نیز - چنان که در حدیث شریف آمده است - شریک هر خونی است که تا قیامت ریخته می شود زیرا او اولین کسی است که این روش غلط را بنیان گذاشت».

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا

بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾

«به راستی کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است» یعنی: او یگانه است و شریکی ندارد. بدین گونه به پروردگاری و یکتایی حق تعالی و به عبودیت خود برای او اقرار کردند؛ «سپس استقامت ورزیدند» بر یکتاپرستی و اخلاص عمل برای خدای سبحان لذا به معبودی جز الله جل جلاله التفاتی نکرده، به راست و چپ انحراف ننموده و بر امر حق تعالی پایداری ورزیدند و تا دم مرگ به طاعت وی عمل کرده و از معصیت وی اجتناب نمودند؛ که این معنی شامل پایبندی قولی و عملی به تمام احکام شرع حنیف - اعم از عقاید، عبادات، معاملات و محرمات - می شود؛ پس اینان کسانی هستند که: «فرشتگان» از نزد خدای سبحان «بر آنان فرود می آیند» همراه با مژده ای که دلخواهشان است. مجاهد می گوید: «مراد، فرود آمدن فرشتگان بر ایشان در هنگام مرگشان است». قتاده می گوید: «مراد فرود آمدنشان در هنگامی است که ایشان از قبرهایشان برای بعث و حشر برمی خیزند». زید بن اسلم می گوید: «مراد این است که فرشتگان در هنگام مرگشان، در قبرهایشان و در هنگامی که برای حساب برانگیخته می شوند، به ایشان مژده می دهند». ابن کثیر می گوید: «قول زید بن اسلم در این باره، قولی بس نیکو و جمع کننده همه اقوال در این مورد است».

در حدیث شریف به روایت براء رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن الملائكة تقول لروح المؤمن: اخرجی أيتها الروح الطيبة فی الجسد الطیب كنت تعمینه، اخرجی إلى روح وریحان ورب غیر غضبان: فرشتگان به روح مؤمن می گویند: ای روح پاکیزه که در جسم پاکیزه‌ای بوده‌ای که آن را (با طاعت حق تعالی) آباد می‌داشتی! بیرون آی به سوی راحتی و آسایش و گشایشی و به سوی رزق و روزی و خوشی‌ای و بیرون آی به سوی پروردگاری که بر تو خشمگین نیست». گفتنی است که درباره اهمیت استقامت و پایداری، احادیث و روایات بسیاری آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت سفیان بن عبدالله ثقفی رضی الله عنه است که فرمود: گفتم، یا رسول الله! مرا به کاری دستور دهید تا به آن چنگ زنم! فرمودند: «قل: ربی الله، ثم استقم: بگو: پروردگار من الله جل جلاله است آن‌گاه بر آن استقامت کن». گفتم: یا رسول الله! از چه چیزی بیشتر بر من بیمناک هستید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گوشه زبان خویش را گرفتند و فرمودند: «از این!».

ابوبکر رضی الله عنه در تفسیر استقامت‌کنندگان مورد نظر در این آیه، فرمود: «ایشان کسانی هستند که در عمل استقامت ورزیدند چنان که در سخن استقامت ورزیدند... و گفتند؛ پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس چیزی را به وی شریک نیاوردند». عمر رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «سوگند به خدای عزوجل که آنها در راه طاعت وی استقامت ورزیدند، سپس بسان مکر و فریب روباهان، نیرنگ نکردند». عثمان رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «ثم استقاموا - یعنی گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس عمل خود را برای خدا جل جلاله خالص گردانیدند». علی رضی الله عنه در تفسیر آن فرمود: «آنها کسانی اند که گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است، سپس فرایض را به‌جا آوردند».

نظریات تابعین در معنای استقامت نیز به همان معنای ای است که ذکر شد.

آری! فرشتگان بر این پایداران مؤمن با استقامت، فرود می‌آیند همراه با این مژده: «هان! بیم مدارید» از امور و رخدادهای آخرت که بر آنها پیش افکنده می‌شوید «و اندوهگین نباشید» بر آنچه که از امور دنیا از دست داده‌اید زیرا اینک خدای منان شما را از هرگونه غم و اندوهی آسوده‌خاطر گردانیده است «و مژده باد شما را به بهشتی

که وعده داده می‌شدید» به آن در دنیا؛ زیرا شما قطعاً به بهشت می‌رسید و در آن مستقر شده و در نعمتهای آن جاودانه به‌سر می‌برید.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: «این آیه کریمه در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا مشرکان گفتند: پروردگار ما الله جل جلاله است و فرشتگان دخترانش و این بتان نیز شفیعان ما نزد وی هستند. لذا آنها بر این گفته خود که: «پروردگار ما الله است» استقامت نورزیده و انحراف پیشه کردند در حالی که ابوبکر رضی الله عنه گفت: «پروردگار ما الله یگانه است، برای او شریکی نیست و محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و پیامبر وی است. پس او بر این سخن خویش استقامت ورزید». در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را تلاوت کرده سپس فرمودند: «مردم این سخن (یعنی ربنا الله) را گفتند، آن‌گاه بیشترشان کافر شدند لذا هر کس بر آن بمیرد (در حالی که به مفاد آن پایبند باشد) بی‌گمان او از کسانی است که استقامت ورزیده است».

تَحْنُ أَوْلِيَائِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾

فرشتگان در هنگام احتضار مؤمنان به ایشان می‌گویند: «ما در زندگی دنیا و در آخرت اولیای شما هستیم» یعنی: ما در امور دنیا و آخرت، عهده‌دار نگرهبانی و یاریگری شما هستیم لذا شما به هر مرام نیکی نایل شده و از هر بیمی نجات می‌یابید. به‌قولی معنی این است: ما در دنیا نگرهبانان اعمال شما و در آخرت دوستان شما هستیم که در آن برای شما شفاعت کرده و از شما با اکرام و اعزاز پذیرایی می‌کنیم و همین‌طور شما را از وحشت قبور، از هول و هراس نفخه‌صور و از صحنه‌های هولناک رستاخیز و نشور، در امنیت و انس و فارغ‌بالی تمام قرار داده، شما را از «صراط» به سلامت گذرانده و به بهشت‌های پر ناز و نعمت می‌رسانیم «و هر چه دل‌هایتان خواهش داشته باشد، در آنجا برای شما فراهم است» از انواع لذتها و نعمتها «و در آنجا آنچه درخواست کنید» از خواهشها و آرزوها «شما راست» بی‌هیچ دغدغه و دلهره‌ای.

نُزْلًا مِّنْ عَفْوِرٍ رَّحِيمٍ ﴿٣٣﴾

«میهمانی ای از جانب الله آمرزگار مهربان است» نزل: آنچه که برای بهشتیان در حال فرود آمدنشان به بهشت از روزی و میهمانی آماده ساخته می شود. اینها همه، از سخنان فرشتگان به استقامت و رزان مؤمن است.

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾

«و کیست نیکوتر به اعتبار سخن» یعنی: کسی نیکوسخن تر و خوشگفتارتر نیست «از آن کس که مردم را به سوی الله» یعنی: به سوی توحید و طاعت وی «دعوت کرد» پس دعوت به سوی الله ﷻ، بهترین سخنی است که یک انسان به انسان دیگری می گوید «و» کیست نیکوتر به اعتبار سخن از آن کس که «عمل صالح کرد و گفت: من از مسلمانانم» و تسلیم و منقاد پروردگارم می باشم. پس هرکس که میان دعوت بندگان به سوی شریعت خدای سبحان و عمل شایسته - که انجام فرایض خداوند ﷻ به همراه اجتناب از محرّمات وی است - جمع کرد و در دین خویش از مسلمین بود نه از غیر ایشان، قطعاً هیچ کس از او نیکوسخن تر، نیکوروش تر و بیش ثواب تر در عملش نیست.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه کریمه در شأن مؤذنان نازل شده است. در حدیث شریف به روایت عمر رضی الله عنه نیز آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خدایا! بر مؤذنان بیامرز» و این دعا را سه بار تکرار کردند. به قولی دیگر: این آیه کریمه در باره خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد؛ چنان که نقل شده است که: «هر وقت حسن بصری این آیه کریمه را می خواند، می گفت: او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او ولی خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او برگزیده خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، او بهترین خلق خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، به خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوگند که او دوست داشته ترین اهل زمین در نزد حق تعالی است که به دعوتش لبیک گفت و مردم را نیز به سوی آنچه که خودش اجابت کرده بود، دعوت کرد». اما حق این است که این آیه کریمه، عام است و هر دعوتگری به سوی خداوند صلی الله علیه و آله و سلم را شامل می شود.

از این آیه کریمه دانسته می‌شود که دعوت‌گران راه الله ﷺ ناگزیر باید عمل صالح- یعنی ادای فرایض، بسیار انجام دادن نوافل و مستحبات، اجتناب از محرّمات، اعلام اعتقاد صریح خود در همه امور عقیدتی و اخلاص عمل برای خداوند ﷻ را - با هم جمع کنند.

وَلَا تَسْتَوِ الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ



«و نیکی و بدی برابر نیست» یعنی: نیکی‌ای که خداوند ﷻ به آن راضی است و بر آن پاداش می‌دهد، با بدی‌ای که خدای عزوجل آن را ناپسند داشته و بر آن مجازات می‌کند، یکسان نیست. به قولی: مراد از «حسنه» در اینجا، مدارا و گذشت و مراد از «سیئه» خشونت و درشتی است. «به شیوه‌ای که نیکوتر است دفع کن» یعنی: بدی بدکار را به نیکوترین شیوه‌ای که دفع آن ممکن است، دفع کن؛ مانند گفتن سخنی خوش و نیکو در برابر سخن بد، تقدیم نیکی در برابر بدی، گذشت در برابر گناه، صبر و شکیبایی در برابر خشم و خشونت و چشم پوشیدن از لغزشهای دیگران و تحمل ناخوشی‌ها و دوست نداشتنی‌های آنان... که اگر این شیوه را در اخلاق و تعامل با دیگران در پیش گیری: «بناگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی مهربان است» یعنی: اگر بدی را با این شیوه نیکو دفع کنی، دشمن کینه‌توز برایت مانند دوستی دلسوز می‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوسفیان بن حرب نازل شد که دشمن رسول اکرم ﷺ بود ولی با خویشاوندی‌ای که میان او و ایشان صورت گرفت، دوست ایشان گردید و سپس مسلمان شد و در اسلام یار و یاور ایشان گردید و به وسیله خویشاوندی نیز با ایشان پیوند مهربانی و صمیمیت برقرار کرد.»

این آیه کریمه ادب آموز دعوتگران راه خدا ﷺ است که باید در دعوتشان به سوی وی، به این اخلاق متعالی آراسته باشند و نیز این آیه کریمه ناظر بر همه مردم است که باید این روش پسندیده اخلاقی را سرلوحه تعامل اجتماعی خویش قرار دهند.

وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقِيهَا إِلَّا ذُرْحًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

«و این را در نمی یابند» یعنی: بر خصلت دفع بدی با نیکی قدرت نمی یابند و این سفارش را نمی پذیرند و به آن عمل نمی کنند؛ «جز کسانی که صبر کردند» بر فرو خوردن خشم و تحمل ناخوشی «و آن را جز صاحب بهره بزرگ» در ثواب و خیر و کسب سعادت دنیا و آخرت؛ «فرانمی گیرد» زیرا این خصلت، بخشایشی عظیم از سوی خدای منان است پس هر ناکس قابلیت این بخشایش و موهبت بزرگ را ندارد. ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیه کریمه می گوید: «خداوند متعال مؤمنان را به شکیبایی و صبر در هنگام خشم، به بردباری در هنگام روبرو شدن با جهل و به گذشت در هنگام روبرو شدن با بدی دستور داد پس اگر چنین کنند، او آنان را از آسیب شیطان حفظ می کند و دشمنشان در برابرشان به گونه ای فروتن می گردد که گویی دوستی مهربان است.»

وَمَا يَزْعَمُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

بعد از آن که خداوند متعال راه دفع دشمن انسی و نحوه تعامل با وی را بیان کرد، اینک راه درمان وسوسه ها و کششهای شیطانی را بیان داشته و می فرماید: «و اگر وسوسه ای از سوی شیطان تو را به وسواس افگند» نزع: شبهه برانگیختن، به هیجان آوردن و دمدمه افگندن است. خداوند ﷺ وسوسه افگنی را به «نزع» تشبیه کرد زیرا وسوسه، آدمی را بر شر و بدی برمی انگیزد. یعنی: اگر شیطان تو را از دفع بدی به شیوه ای که نیکوتر است، برگردانید و این امر را برایت آراسته که بدی را با بدی ای همانند آن یا خشن تر از آن پاسخ گویی: «پس به الله پناه ببر» از شر شیطان و از او پیروی نکن «چرا که خداوند شنوای داناست» پناه بردن و التجای تو را به سوی خود می شنود و

وسوسه‌های شیطان و امید بستن صادقانه انسان به بارگاه خود را می‌داند پس انسان مؤمن باید از حق تعالی طلب گشایش کرده و از شر شیطان به او پناه ببرد. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چون به سوی نماز برمی‌خاستند، می‌فرمودند: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمْزَةٍ وَ نَفْخَةٍ وَ نَفْثَةٍ: پناه می‌برم به خدای شنوا و دانا از شر شیطان رانده شده، از وسوسه و دمیدن و افسون وی».

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾

«و از آیات او شب و روز و خورشید و ماه است» آیات: جمع آیه، به معنای حجت و برهان دال بر وحدانیت خداوند جل جلاله و قدرت وی است. یعنی: شب و روز و خورشید و ماه، از نشانه‌های کونی خداوند جل جلاله بر قدرت و عظمت و حکمت وی می‌باشد «برای خورشید و ماه سجده نکنید» زیرا این دو، آفریدگانی از مخلوقات وی هستند پس درست نیست که شریک ربوبیت خداوند جل جلاله قرار داده شوند «و برای خداوندی سجده کنید که آنها را» یعنی: چهار پدیده یاد شده را «آفریده است، اگر تنها او را می‌پرستید» یعنی: اگر شما مدعی عبادت خالصانه برای حق تعالی هستید، راه عبادت وی این است، نه این که به وی شریک آورید. نقل است: مردمی بودند که همچون «صائبین» برای خورشید و ماه سجده می‌کردند و می‌پنداشتند که از سجده کردن برای خورشید و ماه، سجده برای خداوند جل جلاله را در نظر دارند. پس از این کار نهی شدند. این آیه، در نزد جمهور علما، محل سجده تلاوت است از آن روی که امر به سجده، بدان پیوست ساخته شده است. ولی در نزد امام ابوحنیفه رحمته الله، موضع سجده آخر آیه دیگر، یعنی: ﴿وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ﴾ می‌باشد زیرا معنی با آن تمام می‌شود.

فَإِنْ أَسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُمُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٣٨﴾

«پس اگر تکبر ورزیدند چه باک، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را به پاکی یاد می‌کنند و خسته نمی‌شوند» یعنی: اگر این گروه از امتثال امر پروردگار تکبر ورزیدند، هیچ باکی نیست چرا که فرشتگان از عبادت باری تعالی تکبر نمی‌ورزند بلکه دائما و در طول شب و روز برای وی تسبیح می‌گویند و از تسبیح گفتن سست و ملول و دلتنگ نمی‌شوند.

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ إِنَّ الَّذِينَ أَحْيَاها لَمَجِي الْمَوْفِقِ إِنَّهُ.

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

«و از» دیگر «آیات» و نشانه‌های قدرت و وحدانیت «او این است که تو زمین را خاشع و پژمرده می‌بینی» اصل خشوع، عبارت از خواری و خاکساری است که این تعبیر برای زمین خشک و بی‌رونق، استعاره گرفته شده است لذا چون زمین خشک شود و بر آن باران نبارد، گفته می‌شود که: زمین خاشع شد. «پس چون بر آن آب فروفرستیم، به جنبش آید» یعنی: زمین به سبب رستنی‌ها به حرکت درمی‌آید و سبزه‌ها بر آن می‌جنبند «و بردمد» یعنی: زمین قبل از آن‌که گیاه از آن برآید، پرحجم می‌شود و بالا می‌آید. به قولی: رشد و بالا آمدن زمین به سبب این است که رویش گیاهان و رستنی‌ها بر حجم آن می‌افزایند. گفتنی است که مراد از دو کلمه: «اهتزت» و «ربت» ارائه تصویری زنده و متحرک از زمین سبز شده است. «بی‌گمان همان کسی که آن را زندگی بخشید، زندگی بخش مردگان است» با برانگیختن مجدد و حشر و نشر آنان «در حقیقت او بر هر چیزی تواناست» هر چه که باشد؛ اعم از زنده گردانیدن، میرانیدن و غیره.

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مِّنْ يَأْتِيهِ ءَامِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾

«بی‌گمان کسانی که در آیات ما کژروی می‌کنند» یعنی: کسانی که از جاده حق و استقامت میل می‌کنند و کلام خدای عزوجل را تحریف نموده و آن را در غیر جایگاه آن می‌نهند و لازم عقلی آن را بر آن مترتب نمی‌کنند «بر ما پوشیده و پنهان نیستند» بلکه ما به حال آنان داناییم لذا آنان را در برابر آنچه که می‌کنند، جزا می‌دهیم. و این تهدیدی است بسیار سخت «آیا کسی که در آتش افکنده می‌شود، بهتر است یا کسی که روز قیامت آسوده خاطر می‌آید؟» مراد این است که کژروان و کژاندیشان در آیات الهی، به آتش دوزخ افکنده می‌شوند در حالی که مؤمنان به آیات الهی، در روز قیامت ایمن و آسوده خاطر می‌آیند پس شما خودداوری کنید که کدام یک از دو گروه بهترند؟ «هر چه می‌خواهید، بکنید» از خیر یا شر «همانا او به آنچه می‌کنید، بیناست» پس شما را در برابر آنچه می‌کنید، جزای مناسب می‌دهد. زجاج می‌گوید: «لفظ اعملوا: هر چه می‌خواهید، بکنید» لفظ امر و مفید تهدیدی سخت می‌باشد.»

بشیربن‌فتح در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ابوجهل و عماربن یاسر رضی الله عنهما و تفاوت حال آن دو نازل شد». البته مفاد آیه عام است.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾

«بی‌گمان کسانی که به ذکر» یعنی: به قرآن «چون بر آنان نازل شد کافر شدند» یقیناً در برابر کفر خویش مجازات می‌شوند «و به تحقیق که آن کتابی عزیز است» یعنی: قرآنی که در آن کژروی و کژاندیشی می‌کنند، کتابی است گرامی و ارجمند و برتر از آن است که مورد معارضه قرار گیرد، یا طاعنان در آن طعن زنند، این کتاب برتر و والاتر از آن است که به آن عیبی نسبت داده شود، گویی دژ استوار و رفیعی است که دست طاعنان و غداران تحریفگر و عیب‌جو از آن کوتاه می‌باشد.

لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾

«باطل از پیش روی آن و از پشت سر آن در آن راه نمی‌یابد» یعنی: قرآن کریم از این امر که چیزی از آن کاسته یا در آن افزوده شود، محفوظ و مصون است. از جانبی دیگر، این کتاب مبین، از سوی کتب آسمانی قبل از خود، تکذیب نمی‌شود و بعد از آن نیز کتابی نمی‌آید تا آن را ابطال کند؛ پس گذشته و آینده همه مؤید آن است «فروفرستاده‌ای از سوی الله با حکمت ستوده است» یعنی: چگونه باطل را بر آن راهی خواهد بود در حالی که خدای ذوالجلال فرودآورنده آن، از کمال حکمت و برترین و والاترین اوصاف برخوردار است به طوری که از حکمت و فرزاندگی خویش، امور را در نصاب و جایگاه درست آنها قرار می‌دهد، همچنان او ستوده است؛ به طوری که تمام خلقت او را در برابر نعمتهای بسیاری که بر آنان فیضان نموده است، می‌ستایند.

مَا يَقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدَّ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾

«به تو» ای محمد ﷺ «جز آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شده بود، گفته نمی‌شود» یعنی: به تو از سوی این گروه کفار - از انتسابت به جادوگری و دروغ و دیوانگی - جز مانند آنچه که به پیامبران پیش از تو گفته شد، گفته نمی‌شود زیرا اقوام ایشان نیز به ایشان همانند این چیزهایی را می‌گفتند که هم اکنون این گروه به تو می‌گویند پس همچنان که ایشان بر آزار اقوام خویش شکیا بودند، تو نیز شکیا باش «بی‌گمان پروردگارت هم صاحب آمرزش و هم صاحب عقوبتی دردناک است» پس انتخاب راه با آنان است که آیا راه آمرزش را می‌پویند، یا همچنان به راه عقوبت رهنوردند.

در حدیث شریف به روایت سعید بن مسیب رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون این آیه کریمه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لولا عفو الله وتجاوزة ما هنا لأحد العیش، ولولا وعیده وعقابه، لاتكل كل أحد: اگر عفو و درگذشت خداوند جل جلاله نمی‌بود، زندگی بر

هیچ کس گوارا نبود و اگر هشدارها و عذاب وی نمی بود، بی گمان هرکسی به (عفو و مغفرت) وی تکیه می کرد». یعنی بی هیچ ملاحظه ای به ارتکاب معاصی می پرداخت.

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَجْمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى
وَشِفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ



«و اگر آن را قرآنی اعجمی می گردانیدیم» یعنی: اگر قرآن را به غیر زبان عرب نازل می کردیم «قطعا» کافران عرب «می گفتند: چرا آیات آن شیوا بیان نشده است» یعنی: چرا آیات آن به زبان ما بیان نشده است؟ زیرا ما عرب هستیم و زبان عجم را نمی فهمیم «آیا کتابی است عجمی و مخاطب آن عرب زبان؟» یعنی می گفتند: آیا سخن، سخنی عجمی است در حالی که پیامبر، پیامبری عربی می باشد؟ این امر چگونه صحیح و با ایجابات حال و اوضاع متناسب می باشد؟ به قولی: مراد از ﴿لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ﴾ این است: چرا میان آیات آن فاصله قرار داده نشده تا بعضی از آن به منظور فهماندن عجم، به زبان عجمی و بعضی از آن برای فهماندن عرب، به زبان عربی نازل گردد؟ پاسخ این است: اگر حق تعالی چنین می کرد، قطعا آنها می گفتند: این کلامی به هم آمیخته و در هم آشفته است «بگو: قرآن برای مؤمنان هدایت و شفای است» که ایشان به وسیله آن، به حق راه می یابند و از هر شک و شبهه ای شفا حاصل می کنند «و کسانی که ایمان ندارند، در گوشه هایشان سنگینی ای است» در مورد شنیدن قرآن و فهمیدن معانی آن، بدین جهت است که یکدیگر را در هنگام قرائت قرآن، به بیهوده کاری و غوغا آفرینی سفارش می کنند «و قرآن بر آنان کوری ای است» یعنی: قرآن دیدگانشان را خیره می کند پس نمی توانند حق را ببینند بنابراین، آنها از دیدن قرآن کور و از شنیدن آن کردند «اینان» به مثل چنانند که «گویی از جایی دور ندا می شوند» یعنی: حال آنان همانند حال کسی است که او را از مسافتی دور ندا می دهند به طوری که صدای نداکننده خود را می شنود اما سخنی را که برایش گفته می شود،

نمی‌فهمد. البته این تمثیلی برای حال آنان است که در هر زمان مصادیقی دارد چنان که در عصر حاضر نیز دعوتگران راه خدا ﷺ با مردمی روبرو می‌شوند که از فهم معانی قرآن، به دورند، گویی از جایی دور به سوی باور به قرآن فراخوانده می‌شوند. ابن جریر از سعیدبن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که فرمود: قریش گفتند که چرا این قرآن به طور مختلط به زبانهای عجمی و عربی نازل نگردیده است؟ پس خداوند جل جلاله این آیه کریمه را در پاسخشان نازل فرمود.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَفِي

شَاكٍ مِنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾

باری! نزول قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم پدیده نوی نیست بلکه فرودآوردن کتاب‌ها بر پیامبران علیهم السلام، سنت دیرپای الهی بوده است: «و به راستی به موسی کتاب» تورات را «دادیم پس در آن اختلاف واقع شد» زیرا بعضی از مردم گفتند: تورات حق است و بعضی هم گفتند: تورات باطل است. یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! این عادت قدیمی و ریشه‌دار در میان امت‌های پیامبران علیهم السلام است که در کتب نازل شده به سوی خویش، اختلاف می‌کنند چنان که قوم تو نیز در کتاب خویش اختلاف کرده و نسبت به آن در دو سوی حق و باطل قرار گرفتند «واگر از جانب پروردگارت کلمه‌ای که سابق صادر شده، نبود» یعنی: اگر حکم پیشین پروردگارت در به تأخیر انداختن عذاب از تکذیب‌کنندگان امت تا روز حساب، در ازل صادر نشده بود؛ «قطعا میانشان فیصله صادر می‌شد» با فرستادن عذاب عاجل دنیوی بر آنان «و در حقیقت آنها درباره آن به شکی سخت دچارند» یعنی: تکذیب‌کنندگان، در حقانیت تورات و قرآن سخت شک دارند.

مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾

«هر کس کاری شایسته پیشه کند، به سود خود اوست و هر کس کاری بد در پیش گیرد، به زیان خود اوست و پروردگارت در حق بندگان ستمکار نیست» پس

هیچ کس را جز در برابر گناهِش عذاب نمی‌کند و احدی را جز بعد از برپا داشتن حجت و فرستادن پیامبران علیهم‌السلام مؤاخذه نمی‌نماید.

﴿إِلَيْهِ بُرْدُ عِلْمِ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرَاتٍ مِنْ أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا يَعْلَمُهُ وَيَوْمَ

يُنَادِيهِمْ أَئِنَّ شُرَكَاءِي قَالُوا آذَنَّاكَ مَا مِمَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾

«علم هنگام قیامت فقط منحصر به اوست» یعنی: آگاهی از وقت قیامت، فقط مخصوص باری تعالی بوده و دیگران را بدان علمی نیست چنان که وقتی جبرئیل علیه‌السلام از سیدالبشر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره قیامت پرسید، ایشان در پاسخ وی فرمودند: «شخصی که در باره آن از وی سؤال شده است، دانایتر از سؤال کننده نیست». لذا هر کس از وقت قیامت مورد پرسش قرار می‌گیرد، باید در پاسخ بگوید: خدا عزَّوجلَّ خود به آن دانایتر است. «و انواع میوه‌ها از غلافهایشان بیرون نمی‌آیند» اکمام: پوشش‌هایی است که میوه‌ها در درون آنها رشد می‌کنند تا به وسیله آنها از آفات نگهبانی شوند و وقتی که به شکوفایی و پختگی می‌رسند، یا از درون غلاف خود بیرون می‌آیند و یا همچنان در غلاف خود باقی می‌مانند «و هیچ مادینه‌ای در شکم‌بار بر نمی‌گیرد و بار شکم خود را نمی‌گذارد مگر آن‌که او به آن علم دارد» یعنی: هیچ‌چیز - اعم از بیرون آمدن میوه‌ای، یا باردار شدن و بار نهادن حامله‌ای - تحقق نمی‌یابد، جز این‌که علم خدای عزوجل به این همه امور، محیط است پس چنان‌که علم این امور به حق تعالی برمی‌گردد، علم قیامت نیز به او برمی‌گردد «و روزی که آنان را ندا می‌دهد» یعنی: روز قیامت خدای سبحان مشرکان را ندا می‌دهد «که: شریکان من کجایند؟» یعنی: کسانی که شما آنها را شریکان من می‌پنداشتید - اعم از بتان و غیر آنها - اینک آنها را بخوانید تا برای شما شفاعت کنند، یا عذاب را از شما دفع نمایند «می‌گویند: ما با بانگ رسا به تو می‌گوییم که هیچ گواهی از میان ما نیست» یعنی: به تو اعلام می‌کنیم که هیچ یک از ما به این‌که برای تو شریکی وجود دارد، گواهی نمی‌دهیم و امروز ما همه یکتاپرست هستیم.

وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٤٨﴾

«و آنچه پیش از این می پرستیدند، از نظر آنان گم شد» یعنی: آنچه که مشرکان در دنیا از بتان و مانند آنها می پرستیدند، در آخرت نابود و ناپدید شده و هیچ به کارشان نمی آید «و دانستند که آنان را هیچ گریزگاهی نیست» یعنی: یقین کردند و دریافتند که هیچ گریزگاه و راه نجاتی از عذاب الهی ندارند.

لَا يَسْتَعْمِلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَسْتَوْسِقُنُوطٌ ﴿٤٩﴾

«انسان هرگز از دعای خیر خسته نمی شود» یعنی: انسان از درخواست و جلب خیر از بارگاه حق تعالی برای خویش، ملول و خسته نمی شود. گفتنی است که خیر در اینجا به معنی: مال، سلامتی، سلطه، مقام و رفعت است «ولی اگر شری به او برسد، نومید و دلسرد است» یعنی: اگر بلا و سختی و فقر و بیماری ای به او برسد، از یاری و مهربانی خداوند جَلَّ بسیار نومید و از رحمت وی بسیار دلسرد و بدان بی طمع است تا بدانجا که می پندارد، این ناخوشی ای که به وی رسیده است، دیگر هرگز از وی برطرف نمی شود.

وَلَيْنَ أَذَقْتَهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتْهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَىٰ

رَبِّي إِنْ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾

«و اگر از جانب خود رحمتی - پس از رنجی که به او رسیده است - به او بچشانیم» یعنی: اگر به انسان پس از سختی و بیماری و فقر، خیر و عافیت و توانگری ای ارزانی داریم «قطعا خواهد گفت: این حق من است» یعنی: این چیزی است که من در نزد خداوند جَلَّ شایستگی و استحقاق آن را داشته ام از آن روی که او از عمل من راضی است. پس می پندارد که این نعمتی که در آن قرار گرفته، براساس استحقاق و شایستگی خودش بوده است ولی غافل از آن است که خداوند جَلَّ بندگانش را به خیر و شر و نعمت و نکبت - هر دو - می آزماید تا در عرصه واقعیت، بنده شکرگزار از بنده منکر و بنده صابر از بنده بی قرار و ناشکیبا متمایز گردد. همچنین این

انسان از خود راضی می‌گوید: «و نمی‌پندارم که قیامت برپا شود» آن گونه که پیامبران از آن به ما خبر می‌دهند. باید دانست که شک در امر وقوع رستاخیز و قیامت، جز از کافران یا کسانی که در دینشان متزلزل‌اند و به اسلام تظاهر نموده و کفر را پنهان می‌دارند، متصور نمی‌باشد. «و» همچنین، آن انسان ناسپاس شکاک می‌گوید: «اگر هم به‌سوی پروردگارم بازگردانیده شوم» بر فرض راست بودن آنچه که انبیا از برپایی قیامت و روی دادن رستاخیز و حشر و نشر به ما خبر داده‌اند «قطعاً نزد او برایم خوبی خواهد بود» یعنی: نزد باری تعالی در بهشت به کرامت و اعزاز نایل خواهم شد! و بدین‌گونه می‌پندارد که بر اساس فضلی که در وجود خود وی هست، مستحق خیر دنیا و آخرت می‌باشد «بدون شک کافران را به آنچه می‌کردند آگاه می‌سازیم» در روز قیامت «و مسلماً از عذابی سهمگین به آنان می‌چشانیم» که برعکس آنچه می‌پندارند، دامنگیرشان شده و هرگز از آنان قطع نمی‌شود.

وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾

سپس خدای عزوجل نوع دیگری از طغیان انسان را یادآور می‌شود: «و چون به انسان نعمتی ارزانی داریم» در این حال، طبیعت او - از حیث این که انسان است، به اعتبار غالب افراد آن - این است که: «روی می‌گرداند» از شکر و سپاس‌الهی «و دامن‌کشان می‌گذرد» یعنی: خود را از انقیاد برای حق برتر می‌بیند و تکبر و گردنکشی پیشه می‌کند «و چون شری» یعنی: بلا، سختی، فقر و بیماری‌ای «به او برسد، صاحب دعایی بسیار است» پس به‌صورت پی‌گیر، دست به دعا برداشته و زاری و التماس می‌کند و دعا و التجا را رها کردنی نیست. پس سخن «عریض»، سخنی است که لفظ آن بسیار و معنای آن اندک باشد. و در مقابل آن، سخن «وجیز»، سخنی اندک اما پرمعنی است.

آری! چون به انسان بدی و شری برسد، به‌سوی خدای عزوجل تضرع و زاری و فریاد و استغاثه می‌کند تا آنچه را که بر وی فرود آمده است، از وی دور سازد و او در این زاری و التجا و استغاثه، پی‌گیرانه پای می‌فشارد. بدین‌گونه است که او خدای عزوجل

را در حال رنج و سختی یاد کرده اما در حال آسودگی و راحت، فراموشش می‌کند، در هنگام نزول نکتب و نعمت به بارگاهش زاری و التماس کرده اما در هنگام تحقق نعمت او را ترک می‌نماید. آری! شیوه کار کافران و مسلمانانی که ثبات قدم ندارند، این چنین است.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیات درباره کفاری مانند ولیدبن مغیره و عتبه بن ربیع نازل شد.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تُمٌّ كَفَرْتُمْ بِهِ، مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾

ای محمد ﷺ! به این مشرکان تکذیب کننده قرآن؛ همانان که گفتند: (دلهای ما از آنچه ما را به سوی آن فرامی‌خوانی در پوششی است...) «آیه/۵» «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید «که اگر» این قرآن «از سوی خدا باشد، سپس شما به آن کافر شده باشید» یعنی: سپس شما آن را دروغ انگاشته و نپذیرفته باشید و به آنچه در آن است، عمل نکرده باشید؛ «دیگر چه کسی از آن کس که چنین ناسازگاری بزرگی دارد، گمراه‌تر است؟» یعنی: در آن صورت، هیچ کس - به سبب شدت عداوت و ستیز شما با حق - از شما گمراه‌تر نیست. امام فخر رازی می‌گوید: «بالضرورة معلوم است که علم مدعیان باطل بودن قرآن، علمی بدیهی نیست بنابراین، اصرارشان بر نپذیرفتن قرآن از بزرگترین موجبات عقاب است لذا ایجاب عقل و علم این است که آنها راه بی‌بنیاد انکار را رها کرده و به شیوه تأمل و استدلال بازگردند».

سَتْرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾

«زودا که آیات خود را به آنان بنمایانیم» یعنی: به زودی در پرتو فروغ دانش، روشن می‌سازیم که قرآن کلام ما است و نشانه‌ها و دلالت‌های صدق و راستی قرآن را به آنان می‌نمایانیم «در آفاق» یعنی: در بیرون وجود خودشان در پهنای آسمانها و زمین؛ از خورشید گرفته تا ماه و ستارگان و شب و روز و باد و باران و رعدوبرق و صاعقه و

نبات و اشجار و کوه و دریا و غیر اینها «و در نفسهای آنان» یعنی: به زودی آیات خود را در صنعت پیچیده و دقیق و حکمت بدیعی که در کارگاه وجود و ساختمان هستی خود انسان و ترکیب روحی وی ایجاد کرده‌ایم، نیز به آنان می‌نمایانیم. به قولی: مراد از نشانه‌های الهی در آفاق، عبارت است از: قلمروها و شهرهایی که خدای عزوجل آن را برای پیامبر خویش و پیشوایان مسلمان بعد از ایشان گشود و نشانه‌های او در نفسهای ایشان: فتح خود مکه است «تا برایشان روشن شود که او خود حق است» یعنی: تا با نمایاندن آیات آفاقی و انفسی، بر آنان به روشنی تمام آشکار شود که قرآن و کسی که آن را نازل کرده و پیامبری که آن را آورده، همه حق است «آیا کافی نیست» برایشان «که پروردگارت خود بر هر چیزی گواه است؟» گواه است بر اعمال کفار و گواه است بر این که قرآن، از نزد او نازل شده است؟ آیا این گواهی خود کافی نیست؟.

حاصل معنی این است که: وعده نمایان ساختن نشانه‌های الهی در آفاق و انفس، حقیقتی است که آنان به زودی شاهد آن خواهند بود و آن را مشاهده خواهند کرد آن‌گاه خواهند دانست که قرآن کتاب خدای عالم الغیب و الشهاده‌ای است که بر همه چیز گواه است.

این آیه کریمه یکی از بزرگترین آیات معجز قرآن کریم است که پیشاپیش، از طلوع عصر علم و تکنولوژی - هم در عرصه آفاق و هم در عرصه انفس - خبر می‌دهد.^۱

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مَرِيبَةٍ مِّن لِّقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ ﴿٥٤﴾

«آگاه باشید که آنان در لقای پروردگارشان» یعنی در وقوع روز قیامت و حساب و ثواب و عقاب آن «تردید دارند» بدین جهت، نه در آن تفکر می‌کنند، نه برای آن عمل می‌نمایند و نه هم از آن هیچ حذر و پروایی دارند «آگاه باشید که مسلماً او به

^۱ مترجم در این باره کتابی تحت عنوان: «جلوه‌هایی جدید از اعجاز علمی قرآن کریم» گرد آورده است که در سال (۱۳۷۶) از سوی انتشارات شیخ الاسلام احمد جام منتشر گردید. البته در میدان اعجاز علمی قرآن کریم، صدها کتاب به زبانهای مختلف منتشر گردیده است.

هرچیزی احاطه دارد» پس علم خدای سبحان به تمام معلومات و دانستنی‌ها و قدرت وی به تمام توانمندی‌ها احاطه داشته و مخلوقات، همه تحت سلطه و قبضه وی قرار دارند پس منکران را چه شده است که در رستاخیز و حساب آخرت شک می‌کنند در حالی که می‌دانند خدای عزوجل در آفرینش نخست آنان را آفریده است؟!.

﴿سوره شوری﴾

مکی است و دارای (۵۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب توصیف مؤمنان به این وصف که ایشان در امور خود باهم مشورت می کنند^۱ و از آن روی که شوری در اسلام قاعده و زیربنای نظام سیاسی و اجتماعی زندگی مسلمانان و تحقق بخش مصالح علیای امت اسلامی است، «شوری» نامیده شد.

محور اساسی این سوره، بیان حقیقت وحی و رسالت است.

حَمَّ ۱ عَسَق ۲

چنین خوانده می شود: «حاء، میم، عین، سین، قاف» با ادغام سین در قاف. شایان ذکر است؛ تنها در این سوره از قرآن کریم است که دو آیه از حروف مقطعه در آغاز آن آمده است و شاید هر دو آیه، دو اسم برای این سوره باشد. گفتنی است که سخن درباره حروف مقطعه در اول سوره «بقره» گذشت.

كَذٰلِكَ يُوحِيۡ اِلَيْكَ وَاِلَى الَّذِيۡنَ مِنْ قَبْلِكَ اَللّٰهُ الْعَزِيۡزُ الْحَكِيۡمُ ۳

«این گونه خداوند غالب باحکمت به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می فرستد» یعنی: ای محمد ﷺ! بسان وحیی که خداوند غالب و با حکمت بر سایر پیامبران ﷺ فرستاد و کتب خویش را که شامل دعوت به سوی توحید و معاد است، بر آنان فرود آورد، بدین سان این امور را به سوی تو نیز در این سوره وحی می فرستد پس بدان که حق تعالی این اصول را نه فقط در قرآن بلکه در تمام کتابهای آسمانی تکرار کرده است.

در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: حارث بن هشام از رسول خدا ﷺ سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! چگونه وحی به سوی شما فرود

^۱ این توصیف در «آیه» ۲۸: (وامرهم شوری بینهم) آمده است.

می آید؟ ایشان فرمودند: «أحيانا يأتيني مثل صلصلة الجرس وهو أشده على فيصم عني وقد وعيت ما قال، وأحيانا يأتيني الملك رجلا فيكلمني فأعي ما يقول: أحيانا وحى مانند آهنگ جرس بر من می آید و آن سخت ترین انواع وحی بر من است پس، از من درحالی قطع می شود که آنچه را فرشته گفته است، فراگرفته ام و احيانا هم فرشته به صورت مردی نزد من می آید و با من سخن می گوید پس آنچه را که می گوید فرامی گیرم». عائشه رضی الله عنها می افزاید: «من دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می شد و هنگامی که وحی از ایشان قطع می شد، از پیشانی مبارکشان عرق می ریخت؛ از بس که جریان وحی بر ایشان فشار می آورد».

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٤﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است» در ملک، در آفرینش، در بندگی و در اداره «و او علی و عظیم است» دو وصف «علی» و «عظیم» یعنی: بلندمرتبه بزرگ قدر، بر کمال قدرت و نفوذ تصرف خدای سبحان بر تمام مخلوقاتش دلالت می کنند لذا ذکر این دو وصف مناسب این مقام بود.

تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتْفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾

«چیزی نمانده که آسمانها از فرازشان پاره پاره شوند» يتفطرن: یعنی چیزی نمانده که آسمانها به سبب عظمت و جلال شأن خدای سبحان، از فراز سر مردم بشکافند و درهم فروریزند. به قولی، مراد این است: نزدیک است که آسمانها از این سخن مشرکان که گفتند: خداوند فرزندی برگرفته، بشکافند و پاره پاره شوند. همچنین محتمل است که مراد این باشد: از بس که آسمانها بزرگند، نزدیک است بشکافند و از هم پاره پاره شوند. یا مراد این است: نزدیک است که آسمانها به سبب وجود فرشتگان بسیاری که بر آنها قرار دارند، بشکافند و پاره پاره شوند. چنان که در حدیث شریف به روایت احمد و ترمذی آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع قدم إلا وفيه ملك راع

أو ساجد: آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای یک قدم در آن نیست جز این که در آن فرشته‌ای در حال رکوع یا سجده است.»

«و فرشتگان همراه حمد پروردگارشان تسبیح می‌گویند» یعنی: آنها خدای سبحان را از آنچه که سزاوار شأنش نیست و اطلاق آن بر وی جایز نمی‌باشد، در حالی به پاکی یاد می‌کنند که از روی فروتنی، شکر و عبودیت وی را به جا می‌آورند و به سبب آنچه که از عظمت حق تعالی می‌بینند، حمد و سپاس وی را بر زبان دارند «و» فرشتگان «برای کسانی که در زمین هستند» از بندگان مؤمن خداوند ﷻ «آمزش می‌طلبند» چنان که در سوره «غافر» نیز گذشت. آن‌گاه خداوند متعال به بیان حقیقتی می‌پردازد که سبب طمع بستن کافران به ایمان و توبه فاسقان است: «آگاه باش؛ در حقیقت خداست که آمرزنده مهربان است» یعنی: او دارای مغفرت و رحمت بسیاری است پس دعای فرشتگان را اجابت گفته و بر مؤمنان می‌آمزد و ایشان را مورد مرحمت خویش قرار می‌دهد.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾

«و کسانی که به جای الله سرورانی برای خود گرفته‌اند» یعنی: بتانی را به پرستش گرفته‌اند «الله بر آنان نگهبان است» یعنی: او اعمالشان را نگاه می‌دارد تا به سبب آن مجازاتشان کند و او بر اعمالشان ناظر است؛ پس چیزی از اعمالشان از حساب وی به دور نمی‌ماند «و تو» ای محمد ﷺ! «وکیل آنان نیستی» یعنی: ما تو را موکل و نگهبان آنان قرار نداده و از تو هیچ‌گونه تعهدی در قبال آنان نگرفته‌ایم تا تو را به گناهانشان مؤاخذه کنیم و نه هدایت آنان را به تو سپرده‌ایم بلکه بر عهده تو فقط ابلاغ و رساندن پیام است و بس.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِنُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَنُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَبَّ فِيهِ فَرِيقٌ فِي

الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾

«و بدین گونه» یعنی: چنان که به سوی پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم «به سوی تو نیز قرآنی عربی را» به زبان قومت «فرستادیم» چنان که بر هر پیامبری به زبان قومش وحی فرستاده ایم «تا ام القری را بیم دهی» ام القری: مکه مکرمه است و مراد اهالی آنند. یعنی: تا اهالی مکه را هشدار دهی. مکه ام القری نامیده شد زیرا آن سرزمین، نسبت به سایر سرزمینها از شرف بیشتری برخوردار است، به دلایل بسیاری که از آن جمله این حدیث شریف رسول خدا ﷺ خطاب به مکه است: «والله إنك لخير أرض الله وأحب أرض الله إلى الله ولولا أني أخرجت منك ماخرجت: به خدا سوگند که قطعا تو بهترین و دوست داشته ترین سرزمینهای خداوند در نزد وی هستی و اگر نبود که من از تو اخراج شدم، هرگز از تو بیرون نمی آمدم». و چنان که علمای عصر جدید اثبات کرده اند، مکه مکرمه در مرکز قطب دایره کره زمین قرار دارد. «و» نیز قرآن را به سوی تو فرستادیم تا بیم دهی از عذاب «کسانی را که پیرامون آن هستند» از مردم در سایر بلاد «و بیم دهی از روز جمع» یعنی: از روز قیامت زیرا آن روز، مجمع خلائق است و خدای عزوجل اولین و آخرین را - همه - در عرصه فراخ آن گرد می آورد همچنین در آن روز، حق تعالی ارواح را با اجساد جمع می کند «که تردیدی در آن نیست» و وقوع آن حتمی و غیرقابل برگشت است «گروهی در بهشتند و گروهی در دوزخ» یعنی: همه خلائق در محشر گرد می آیند آن گاه هر گروهی به سوی سرنوشت و جایگاه خویش رهسپار ساخته می شوند.

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

﴿٨﴾

«و اگر خدا می خواست، قطعا آنان را» یعنی: بشر را «امتی یگانه» یعنی: اهل دین واحدی «می گردانید» یا بر هدایت و یا بر گمراهی ولی آنان به مشیت ازلی و بر طبق

حکمت بالغه حق تعالی، به ادیان مختلفی متفرق شدند «لیکن هر که را که بخواهد، به رحمت خویش درمی آورد» با وارد نمودنش در دین حق که اسلام است «و ستمگران» یعنی: مشرکان «هیچ یار و یآوری ندارند» که عذاب را از آنان دفع کند و آنها را در این موقف دشوار، یاری دهد.

أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَةَ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾

«آیا به جای او سرورانی برای خود گرفته اند؟» یعنی: آیا کافران به جای خدای سبحان دوستان و سرورانی از بتان برای خود گرفته اند که آنها را به این خاطر که یاریشان دهند، پرستش می کنند؟ استفهام انکاری است «خداست که سرور راستین است» یعنی: حال آن که فقط حق تعالی سزاوار آن است که وی را به سروری گیرند زیرا آفریننده روزی دهنده زیان رسان نفع رسان یاری دهنده برای هر کس که بخواهد، فقط اوست «و اوست» یعنی: فقط از شأن و قدرت اوست: «که مردگان را زنده می کند و همو است که بر هر چیزی تواناست» یعنی: او بر هر امری که مقوله قدرت و توانایی بر آن اطلاق شود، تواناست لذا فقط او سزاوار و شایسته آن است که به الوهیت مخصوص ساخته شده و در پرستش یگانه و یکتا قرار داده شود و به یگانگی به سروری و دوستی گرفته شود.

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

«و در باره هر چیزی اختلاف پیدا کردید، داوریش به سوی خداوند است» یعنی: بندگان در هر چیزی - از کار دین - که اختلاف پیدا می کنند، تنها مرجع فیصله دادن و داوری در مورد آن، خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ است و او به زودی روز قیامت در آن داوری می کند، در آن روز است که دعواها و جنجالهای طرفهای اختلاف کننده را فیصله می دهد و در آن هنگام است که محق از مبطل بازشناخته شده و دو گروه بهشتی و دوزخی از یکدیگر متمایز می گردند «این» حکم کننده در مورد هر چیز «اللَّهُ پروردگار من است، بر او توکل کردم» یعنی: ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! این حقیقت را به آنان ابلاغ کن و بگو: من

در تمام امور خویش بر الله ﷻ پروردگار خود توکل کردم نه بر غیر وی و کار خویش را در تمام شؤون خود فقط به او سپردم «و به سوی او باز می گردم» نه به سوی غیر وی.

فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُكُمْ فِيهِ لِيَسْ كُمْثِلَهُمْ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾

«فاطر آسمانها و زمین است» یعنی: خداوند ﷻ آفریننده و ابداع کننده آنها از عدم است «از جنس خودتان برای شما جفتهایی» یعنی: مردان و زنانی را؛ نسلی پس از نسل دیگر «آفرید و از چهارپایان نیز جفتهایی آفرید» یعنی: برای چهارپایان نیز از جنس خود آنها نرینه ها و مادینه هایی آفرید. یا برای شما از چهارپایان، انواع و اصنافی از نرینه و مادینه آفرید؛ و آنها عبارت از هشت نوع حیوانی اند که حق تعالی آنها را در سوره «انعام» ذکر کرده است «شما را در آن می پراکند» یعنی: با قرار دادنتان در سلک زوجیت و درآوردنتان در سلسله نرینه گی و مادینه گی، شما را بسیار می گرداند زیرا نرینه گی و مادینه گی سبب تکثیر نسل است. گفتنی است که خداوند ﷻ خود را به داشتن این تدبیر و این ویژگی ستود تا به کارگیری سنت فطری «زوجیت»، بر میزان حکمت تامه وی بر پراکندن زندگان در زمین دلالت کند «چیزی مانند او نیست» یعنی: چیزی از مخلوقات باری تعالی به پایه وی نمی رسد تا در ذات و صفات - چون حکمت، قدرت و علم - همانند وی باشد پس نه او به چیزی از مخلوقاتش شباهت دارد و نه آنان به او «و اوست شنوای» همه صداها از همه موجودات «بینا» به همه امور؛ پس او آفریده های خویش را بنا بر حکمت خویش می آفریند و همه مخلوقات - اعم از ریز و بزرگ و آشکار و نهان آنها - را می بیند.

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾

«مقالید آسمانها و زمین» یعنی گنجها، یا کلیدهای آنها «از آن اوست» پس فقط او متصرف و حاکم آسمانها و زمین است «برای هر که بخواهد روزی را گشاده می دارد

و برای هر که بخواهد تنگ می‌دارد» از خلق خویش و او در این گشاده داشتن و فروبسته داشتن رزق و روزی، صاحب حکمت و عدالت تام است «اوست که به هر چیزی داناست» لذا هیچ پوشیده‌ای بر وی پنهان نمی‌ماند و هیچ مصلحتی برای خلق، از دید وی غایب نیست.

مراد از بیان این اوصاف این است که بتان چیزی از این‌ها را دارا نیستند پس به هیچ وجه شایسته پرستش نمی‌باشند.

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴾ (۱۳)

این آیه کریمه، دربرگیرنده نام هر پنج پیامبر اولی‌العزم الهی است.

حق تعالی «از احکام دین» و آیین «آنچه را که به نوح در باره آن سفارش کرده بود» از توحید و اصول برنامه‌های دین حق که پیامبران علیهم‌السلام در آنها هیچ اختلافی نداشته و کتابهای آسمانی همه بر آنها توافق و هماهنگی عام و تام دارند؛ «برای شما» نیز «مشروع گردانید» و مقرر داشت «و آنچه را به سوی تو وحی کردیم» ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم! از قرآن و قوانین و مقررات اسلام و برائت از شرک «و آنچه را که به ابراهیم و موسی و عیسی در باره آن سفارش کردیم» از احکام و برنامه‌هایی که شریعتها در آنها اتفاق و انسجام کامل دارند؛ آری! این ما به الاشتراک همه پیامبران علیهم‌السلام عبارت است از: «این‌که: دین را برپا دارید» یعنی: دین اسلام را که عبارت از ایمان به خداوند جل جلاله و توحید وی و طاعت پیامبران و پذیرش قوانین و مقررات شرعی است، برپا دارید «و در آن متفرق نشوید» یعنی: در ایمان به خداوند جل جلاله و یگانگی‌اش و در پیروی و اطاعت از پیامبرانش و قبول شرایع و قوانینش، با هم اختلاف نکنید زیرا اختلاف در این اصول صحیح نیست. مجاهد می‌گوید: «خداوند جل جلاله هیچ پیامبری را برنمی‌ساخت جز این‌که او را به برپا داشتن نماز، دادن زکات و اقرار به طاعت خویش

سفارش کرد پس این است دین وی که آن را برای همه پیامبران مشروع گردانیده است». البته اختلاف در شعایر فرعی دین و تفصیل و انواع عبادات، شامل این دستور نمی‌شود زیرا اموری از این قبیل، از شریعتی تا شریعت دیگر با هم تفاوت و اختلاف دارند چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَا﴾: (برای هر امتی از شما، شریعت و راه و روشی مخصوص، معین داشته‌ایم) «مائده/۴۸».

«آنچه که مشرکان را به سوی آن فرامی‌خوانی، بر آنها گران آمد» یعنی: دعوت از مشرکان به سوی توحید و ترک بتان، بر آنان دشوار و گواهی دادن به یگانگی خداوند ﷻ و اقرار به کلمه توحید بر آنان سخت گران آمد و ابلیس و سپاهیانش از این دعوت سخت در فشار قرار گرفته و از آن دلتنگ شدند اما خدای عزوجل جز این نمی‌پذیرد که این دعوت را یاری داده و آن را برتر گرداند و به پیروزی نهایی برساند «الله هر که را» از بندگانش «بخواهد، به سوی خود برمی‌گزیند» با توفیق دادنش به عقیده توحیدی و درآوردنش به دین حنیف خویش «و هر کس را که روی به درگاه او آورد، به سوی خود هدایت می‌کند» یعنی: هر کس را که به سوی طاعتش بازگشته و انابت‌گرانه به عبادتش روی آورد، به رفتن در راه دینش توفیق داده و او را برای عبادتش برمی‌گزیند و پاک و پیراسته‌اش می‌دارد.

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مِرْيَبٌ ﴿١٤﴾

«و متفرق نشدند مگر پس از آن که علم برایشان آمد، به صرف حسد میان همدیگر» یعنی: اهل کتاب بعد از پیامبران خویش پراکنده نشدند و به تفرقه روی نیاوردند مگر از روی علم به این امر که تفرقه گمراهی است ولی با وجود این علم - به انگیزه تجاوز، حسد، رقابت بر سر طلب ریاست، تکبر، عار و ننگ - در میان امتهای پیامبران پیشین تفرقه حاکم شد و آنها پس از گذشت مدتی طولانی از بعثت پیامبران خود، باهم اختلاف پیشه کردند پس گروهی ایمان آورده و گروهی دیگر کافر شدند و کافران جز از روی تکبر و حسد، به کفر روی نیاوردند. البته این هشدار است به امت اسلام که

مبادا - از روی تجاوز، حسد، ریاست‌طلبی و رقابتهای نادرست - در میان خود متفرق شوند «و اگر حکم پیشین پروردگارت» درمورد مهلت دادن و به تأخیر انداختن عذاب از آنان «تا زمانی معین» یعنی: تا روز قیامت «نبود، قطعاً میانشان فیصله شده بود» یعنی: قطعاً قضا و فیصله الهی در میانشان - با فرود آوردن عذاب عاجل بر کافران و نجات دادن مؤمنان - در همین دنیا تحقق می‌یافت «و کسانی که بعد از آنان» یعنی: بعد از انبیای الهی و بعد از آن نسل‌های اختلاف پیشه «کتاب را میراث داده شدند» که مراد اهل کتاب - از یهود و نصاری - اند که در عهد رسول خدا ﷺ به سر می‌بردند «همانا درباره او در شک هستند» یعنی: آنها در کار دین و کتاب خویش در حیرت و سردرگمی و در «شکی بسیار قوی» و سخت قرار داشته و به حقیقت آن ایمان و یقین راسخ ندارند پس بی‌هیچ دلیل و برهانی به طور کورکورانه از پدران و پیشینیانشان تقلید می‌کنند. به قولی: مراد از آنان: کفار مشرک عرب اند که بعد از اهل کتاب، به آنان نیز قرآن داده شد اما آنان درباره قرآن سخت در شک قرار دارند.

فَإِنَّكَ فَادِعٌ وَأَسْتَقِيمٌ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا نَنْبَغُ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ ءَأَمِنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدَلِ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَلْنَا وَلَكُمْ أَعْمَلُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

این آیه کریمه، دربرگیرنده ده امر و نهی است که هر یک از آنها به ذات خود مستقل می‌باشند پس از این حیث، برای این آیه کریمه نمونه دیگری - جز آیه‌الکرسی - وجود ندارد زیرا آیه‌الکرسی نیز مشتمل بر ده موضوع است. گفتنی است که هرچند این اوامر و نواهی خطاب به رسول اکرم ﷺ صادر شده است اما عام است و خود ایشان و امتشان همه را در بر می‌گیرد.

«پس برای این» یعنی: به خاطر آنچه که ذکر شد از شک و تفرقه، یا به خاطر این که اصول دین برای همه امتها به طور یکسان مشروع گردانیده شد «دعوت کن و چنان که دستور یافته‌ای» از جانب خدای خویش «پایداری کن» در این دعوت و بر تبلیغ

رسالت استمرار بوز «و هوی و هوسهای» باطل و تعصبات کور و ناروا و کج اندیشانه «آنان را پیروی نکن» و به مخالفت کسانی که با تو در ذکر خداوند ﷻ و برپاداشت اوامر وی می ستیزند، اهمیت نده «و بگو: به هر کتابی که خدا نازل کرده» بر پیامبران خویش ﷺ «ایمان آوردم» و من مانند کسانی نیستم که به برخی از این کتابها ایمان آورده و به برخی دیگر کافر شدند «و دستور یافته‌ام که میان شما عدالت کنم» در احکام خداوند ﷻ، هنگامی که در دعاوی و خصومت‌های خویش نزد من مرافعه و دادخواهی می‌کنید و دستور یافته‌ام که بر شما جفا و ستم نکرده و فقط حق را برپا دارم.

«الله پروردگار ما و پروردگار شماست» و آفریننده ما و آفریننده شما «اعمال ما از آن ما و اعمال شما از آن شماست» یعنی: ثواب و عقاب اعمال ما مخصوص به خود ما و ثواب و عقاب اعمال شما مخصوص به خود شماست و ما از شما و کار و کردار شما بیزاریم «میان ما و شما گفت‌وگویی نیست» یعنی: میان ما و شما دعوا و جنجالی نیست زیرا حقیقت روشن و آشکار است. سدی می‌گوید: «این حکم مربوط به دوره مکی بود که «آیه سیف» نازل نشده بود زیرا این آیه کریمه مکی است و آیه سیف (که مشروعیت جهاد مسلحانه را اعلام کرد) بعد از هجرت نازل شد». «خدا ما و شما را گرد می‌آورد» در محشر «و بازگشت به سوی اوست» در روز قیامت پس او هر کس را در برابر عملش جزا می‌دهد.

در بیان سبب نزول آمده است: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره و شیبه بن ربیع نازل شد زیرا آنها از رسول خدا ﷺ خواستند تا از دین و دعوت خویش به سوی کیش قریش برگردد؛ بر این شرط که ولید نصف مال خود را به ایشان بدهد و شیبه دخترش را به ازدواج ایشان درآورد.

وَالَّذِينَ يُجَاجُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُ، مَجْهُومٌ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ

عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾

«و کسانی که درباره خدا» یعنی: در دین وی «پس از پذیرفته شدن دعوت وی» یعنی: بعد از آن که مردم آن را قبول کرده و به آن درآمده‌اند «محاجه می کنند» و در آن مقابله و چون و چرا می نمایند؛ «احتجاجشان نزد پروردگارشان باطل است» یعنی: این احتجاجشان پایه و مایه‌ای نداشته و کاملاً بی‌اساس و واهی است و همانند چیزی است که از جای خویش به سرایش زوال می‌لغزد و نابود می‌شود «و خشمی بزرگ بر آنان است» از سوی خداوند ﷻ به سبب مجادله ناروایشان «و بر آنان عذابی سخت» و سهمگین «خواهد بود» در آخرت؛ در برابر کفرشان. مجاهد می‌گوید: «این گروه مردمی بودند که گمان می‌کردند جاهلیت برگشتنی است لذا با کسانی که اسلام را پذیرفته و دعوت حق را اجابت گفته بودند، مجادله و بگومگو می‌کردند تا شاید مجدداً آنها را به جاهلیت برگردانند». قتاده می‌گوید: «مراد از آنان یهود و نصاریند و محاجه آنان عبارت بود از این سخنشان که: پیامبر ما قبل از پیامبر شما و کتاب ما قبل از کتاب شما بوده است پس ما از شما برتریم!».

ابن منذر از عکرمه در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: چون سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ نازل شد، مشرکان مکه به مؤمنانی که در میانشان بودند، گفتند: اینک که مردم گروه‌گروه به دین خدا ﷻ درآمده‌اند، شما از میان ما بیرون روید، آخر تا کی و برای چه در میان ما اقامت می‌گزینید؟ پس این آیه کریمه نازل شد. اما عبدالرزاق از قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که گفت: مراد از آنان یهود و نصاری بودند که به مؤمنان گفتند: کتاب ما قبل از کتاب شما و پیامبر ما قبل از پیامبر شماست پس ما از شما بهتریم.

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾

«خدا همان کسی است که کتاب را به حق» یعنی: به صدق و راستی «فرود آورد» مراد جنس کتاب است پس این معنی، شامل تمام کتابهایی که بر پیامبران عليهم السلام نازل شده است، می شود «و میزان را نیز» یعنی: او عدالت را نیز برای برپا داشت داد و انصاف فرود آورد. حق تعالی عدالت را «میزان: ترازو» نامید زیرا ترازو ابزار عدل و انصاف و برابری میان خلق در معاملات داد و ستد و خرید و فروش آنان است. به قولی: مراد از میزان: مضامین و احکامی است که در کتب آسمانی در مورد بیان خیر و شر آمده است. به قولی دیگر مراد این است: خدای عزوجل وزن کردن با ترازو و ابزارهای سنجش را برای مردم آموخت تا حقوق در میانشان ضایع نگردیده و از وقوع مظالم در میانشان جلوگیری شود «و تو چه دانی، چه بسا قیامت نزدیک باشد» و تواز نزدیک بودن آن آگاهی نداری. این جمله، ترغیب و انگیزشی است به پیروی از شرع اللهم و هشداری است از وقوع ناگهانی قیامت و لزوم آماده بودن برای آن. یعنی: چون از زمان وقوع قیامت آگاهی ندارید پس همیشه برای آن آماده باشید.

يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ

الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾

«کسانی که به قیامت ایمان ندارند، شتابزده آن را می خواهند» که این شتابزدگی آنها، از روی ریشخند و تمسخر به قیامت و ناشی از تکذیب و ناباوری به آن است «و کسانی که ایمان آورده اند، از آن ترسانند» یعنی: از آمدن قیامت در ترس و لرز و نگرانی به سر می برند پس آنان با در نظر داشت حقانیت آن، در عمل کوشایند و برای آن مستعد و آماده می باشند زیرا آنها می دانند که در قیامت مورد محاسبه و بازپرسی قرار می گیرند. فعل «اشفق» اگر به «من» متعدی شود - چنان که در اینجا است - معنای ترس و هراس در آن آشکارتر است و اگر به «علی» متعدی شود، مانند: «اشفقت علی الیتیم: دلم بر یتیم سوخت» در این صورت، معنای عنایت و شفقت در آن آشکارتر می باشد.

در حدیث شریف متواتر آمده است که مردی در یکی از سفرهای رسول خدا ﷺ به ندای بلند خطاب به ایشان گفت: ای محمد! رسول خدا ﷺ با صدایی همانند صدای وی پاسخ دادند: «هاؤم!» یعنی: بلی! چه می‌گویی؟ باز آن شخص با همان صدای بلند از ایشان پرسید؟ قیامت چه وقت است؟ رسول خدا ﷺ پاسخ دادند: «ویحک إنها كائنة فما أعددت لها: وای بر تو! قیامت آمدنی است، بگو که چه برای آن آماده کرده‌ای؟» مرد پاسخ داد: «حب الله و رسوله: دوستی خدا و پیامبرش را برای آن آماده کرده‌ام». رسول خدا ﷺ فرمودند: «أنت مع من أحببت: در این صورت، تو با همان کسانی هستی که دوستشان داری».

«و می‌دانند که آن حق است» یعنی: مؤمنان می‌دانند که قیامت آمدنی است و هیچ شکی در وقوع آن نیست «آگاه باش، همانا کسانی که درباره قیامت مکابره می‌کنند» یعنی: از روی شک و شبهه، در باره آن مجادله می‌کنند «قطعا در گمراهی دور و درازی» از حق و حقیقت «هستند» زیرا زنده شدن پس از مرگ، شبیه‌ترین امر از امور غیبی به محسوسات است که برای آن از عالم شهود نمونه‌های فراوانی وجود دارد پس کسی که با وجود همه این دلایل روشن و انگیزه‌های مبرهنی که بر اعتقاد به آن وجود دارد، به آن راه نیابد و آن را باور نکند، قطعا از راهیابی به غیر آن از اعتقادات غیبی، دورتر است پس اگر آنها می‌اندیشیدند، قطعا می‌دانستند که همان ذاتی که ابتدائا آنان را آفریده است، همو بر بازآفرینی‌شان نیز تواناست.

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ. يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾

«الله بر بندگان خود لطیف است» یعنی: او به ایشان بسیار با رأفت و پر مهر است، لطف او بر بندگانش در همه امورشان جاری است و از جمله الطاف وی، رزق و روزی‌ای است که آنها به وسیله آن در دنیا زندگی می‌گذرانند «هرکه را» از آنان «بخوهد» به هرگونه که بخوهد «روزی می‌دهد» پس روزی را بر این یکی فراخ و بر آن دیگری تنگ و فروبسته می‌گرداند «و او قوی» یعنی: دارای قدرت و قوت بزرگ و

آشکاری است «عزیز است» که بر همه چیز غالب می‌باشد و هیچ چیز بر او غلبه یافته نمی‌تواند.

مَنْ كَانَتْ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَتْ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُزِئَهُ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ﴿٢٠﴾

«هر که کشت آخرت را خواسته باشد، برای وی در کشته‌اش می‌افزاییم» یعنی: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند عز وجل عملش را برایش از ده برابر تا هفتصد برابر آن در ثواب مضاعف می‌کند. به قولی معنی این است: هر کس با کار و کردار خویش ثواب و پاداش آخرت را خواسته باشد، خداوند عز وجل در توفیق و یاری‌اش و در هموارسازی راههای خیر به‌رویش می‌افزاید. اصل در «حرت» افگندن بذر در زمین است و گاهی این کلمه بر میوه و حاصل کشتزار نیز اطلاق می‌شود بنابراین، خداوند متعال در این آیه کریمه، ثمره و نتیجه عمل را به ثمره و محصول کشتزار تشبیه نموده و این خود متضمن تشبیه عمل به بذر است «و هر کس کشت این دنیا را» یعنی: لذتها و گوارایی‌های این جهان را «خواسته باشد، به او از دنیا می‌بخشیم» یعنی برخی از آنچه را که مشیت ما بر آن رفته است و در قضای ما برای او قسمت شده است، به او می‌بخشیم «ولی او را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست» چرا که او برای آخرت کاری نکرده است.

در حدیث شریف به روایت ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بشر هذه الأمة بالسنة والرفعة والنصر والتمكين في الأرض فمن عمل منهم عمل الآخرة للدين لم يكن له في الآخرة من نصيب: این امت را به مجد و رفعت و پیروزی و تمکین در روی زمین بشارت ده پس هر کس از آنان عمل آخرت را برای دنیا انجام دهد، برایش در آخرت هیچ بهره‌ای نیست». همچنین در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه کریمه را خواندند آن‌گاه فرمودند: «خداوند عز وجل می‌فرماید: ابن آدم! تفرغ لعبادتي أملاً صدرك غني وأسد فقرک،

وإلا تفعل ملأت صدرک شغلا ولم أسد فقرک: ای فرزند آدم! برای عبادتم فارغ شو، سینه‌ات را از توانگری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را می‌بندم و اگر چنین نکنی؛ سینه‌ات را از مشغله و گرفتاری پر می‌سازم و (راه) فقر تو را هم مسدود نمی‌سازم.

امام فخرالدین رازی در تفسیر این آیه کریمه می‌گوید: «خداوند ﷻ در این آیه از شش وجه آخرت را بر دنیا برتری داده است که این شش وجه عبارتند از:

۱- او طالب بهره آخرت را بر طالب بهره دنیا در یادآوری مقدم گردانیده است.

۲- او در حق طالب کشت آخرت فرموده است: ﴿نَزِدْ لَهُمْ فِي حَرْثِهِمْ﴾: (بر کشت او می‌افزاییم). در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا فرموده است: ﴿تُؤْتِيهِمْ مِنْهَا﴾: (بعضی از آن را به او می‌دهیم). زیرا «من» برای تبعیض است، یعنی: کل خواسته وی از دنیا را به وی نمی‌دهیم.

۳- حق تعالی از این که به خواستار کشت آخرت چیزی از دنیا می‌دهد یا نه، سکوت نموده است در حالی که در مورد خواستار کشت دنیا صراحتاً اعلام کرده است که او در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و این بدان معنی است که آخرت اصل و دنیا تبع است بنابراین، یابنده اصل به قدر نیاز یابنده تبع نیز می‌باشد.

۴- حق تعالی بیان کرده است که بر مطلوب طالب آخرت افزوده می‌شود در حالی که به طالب دنیا فقط برخی از خواسته دنیوی وی داده شده و او در عین حال کلاً از بهره آخرت محروم است.

۵- آخرت نسیه است و دنیا نقد و مردم در معاملات دنیویشان برآنند که نقد بهتر از نسیه است. پس خداوند متعال در این آیه کریمه بیان می‌دارد که این موضوع نسبت به مقایسه احوال آخرت و دنیا کاملاً برعکس می‌باشد؛ یعنی بهره آخرت در حال افزایش و رشد است در حالی که بهره دنیا در معرض زوال و کاهش می‌باشد.

۶- آیه کریمه دال بر این امر است که منافع آخرت و دنیا هر دو نیاز به کشت و کار و رنج و زحمت دارند بنابراین، صرف زحمت و رنج و تلاش در آنچه که در حال افزایش و بقا می‌باشد، بهتر از صرف آن در چیزی است که در معرض نقصان و فنا و انقضا قرار دارد».

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَفُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

«یا مگر برای آنان» یعنی: برای کفار مکه «شریکانی است» در کفرشان از شیاطین «که برایشان آنچه را خداوند بدان اجازه نداده، از دین» یعنی: از شرک و معاصی «مقرر کرده‌اند» و بدین‌گونه، پیروان خود در کار ادیان را به حیرت و سردرگمی درافکنده‌اند «و اگر کلمه فصل نمی‌بود» یعنی: اگر حکم و وعده فیصله‌بخش پیشین در مورد به‌تأخیر افگندن داوری نهایی درباره اختلاف اختلاف‌کنندگان تا روز قیامت نمی‌بود «قطعاً میانشان» یعنی: میان مؤمنان و مشرکان، یا میان مشرکان و شرکای آنان «فیصله می‌شد» و خدای سبحان عذاب را به‌طور عاجل در همین دنیا بر ائمه شرک می‌فرستاد، لیکن آن حکم پیشین، مانع عذاب عاجل آنان گردیده است.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «عمرو بن لحي بن قمعه را (در سفر معراج) دیدم که امعاء خویش را در دوزخ می‌کشانید». زیرا عمرو بن لحي اولین کسی بود که چهارپایان را نذر بتان کرد و آنها را خود سر برای بتان رها کرد و سنت نامیمون پرستش بتان را برای اعراب بنیان گذاشت. و او یکی از شاهان قبیله خزاعه بود. «و قطعاً برای ستمکاران» یعنی: برای مشرکان «عذابی دردناک است» در آخرت، هر چند این عذاب در دنیا از آنان به تأخیر افتد.

تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿١٢﴾

«ستمگران را» یعنی: مشرکان را در روز قیامت «هراسان از آنچه کرده‌اند، می‌بینی» یعنی: آنان را از بیم مجازات در برابر گناهان و بدیهایی که در دنیا کرده‌اند، ترسان و لرزان می‌بینی «و آن» مجازات «البته به آنان خواهد رسید» خواه‌ناخواه، چه بترسند و چه نترسند «و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در روضه‌های باغستانها هستند» روضه: تفرجگاهی است سبز و فرحبخش. به‌قولی: روضه‌های

بهشت، پاکیزه‌ترین و مصفا‌ترین جایگاه‌های آن است چنان‌که در دنیا نیز تفرجگاه‌های پر از گل و سبزه، نیکوترین مکان‌های آن می‌باشد «آنچه را بخواهند، برایشان نزد پروردگارشان فراهم است» از انواع و اصناف نعمتها و لذتها «این» پاداش مؤمنان «همان فضل عظیم است» یعنی: فضلی بزرگ در برابر عملی اندک است که از بزرگی خود در وصف نگنجیده و عقل از شناخت حقیقت آن قاصر می‌باشد پس هر فضل و نعمت دنیوی‌ای، در برابر آن کوچک و بی‌مقدار می‌باشد.

ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْرَفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾

«این همان است که خدا به بندگانش که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، مژده می‌دهد» یعنی: این گروهی که در میان ایمان و عمل به فرمانهای خداوند ﷻ و ترک منهیات وی جمع کرده‌اند، همینان مژده داده‌شدگان به این بشارت‌اند «بگو» ای محمد ﷺ! «از شما بر آن هیچ مزدی نمی‌طلبم» یعنی: از شما بر تبلیغ رسالت و قرآن، هیچ پاداش و مقرری و منفعتی نمی‌طلبم «جز دوستی در قرابت را» یعنی: بلکه آنچه از شما می‌طلبم، مودت و دوستی در قرابت و نزدیکی نسبی‌ای است که میان من و شما وجود دارد پس فقط صله و پیوندی را که میان من و شما وجود دارد، در نظر آورید و همان را رعایت کنید و اگر فقط این را در نظر داشته باشید، بر من عجزولانه نمی‌تازید و میان من و مردم را خالی کرده و اجازه می‌دهید که این دعوت را به آنان برسانم. «و هر کس کار نیکی کند» و طاعتی انجام دهد «برایش در آن نیکی، حسن را می‌افزاییم» با مضاعف ساختن ثواب آن نیکی «قطعاً خدا آمرزنده و شکور است» یعنی: او در حق مطیعان خویش، آمرزگار و قدردان می‌باشد.

بخاری روایت کرده است که: «ابن عباس رضی الله عنهما تفسیر این فرموده خدای متعال: ﴿إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ را از حاضران پرسید، سعیدبن جبیر رضی الله عنه در پاسخ گفت: مراد از «قربی» آل بیت پیامبر ﷺ اند. ابن عباس رضی الله عنهما گفت: شتاب کردی ای سعید! آخر هیچ شکم و

شاخه‌ای از شاخه‌های قریش نیست جز این که رسول خدا ﷺ با آنان قرابت و پیوند نسبی و خویشاوندی‌ای داشتند لذا معنی چنان که تو فهمیده‌ای نیست بلکه معنی این است که آن حضرت ﷺ به حکم وحی به آنان فرمودند: از شما هیچ مزدی نمی‌طلبم جز این که قرابت موجود میان من و خود را در نظر بگیرید و آن را وصل کنید پس این همه به من آزار نرسانید! ابن عباس رضی الله عنهما افزود: رسول خدا ﷺ با تمام قریش نسبت و قرابتی داشتند پس چون با تکذیبشان روبرو شدند و قریشیان نپذیرفتند که از ایشان پیروی کنند، آن حضرت ﷺ مأمور شدند که به آنان بگویند: ای قوم من! هرگاه از پیروی من سرباز زده و اطاعتم را بر نمی‌تابید، حداقل حق و حرمت قرابت و نزدیکی‌ای را که در میان شما دارم، نگاه‌دارید و چنان نباشد که اعراب دیگر (که با من نزدیکی نسبی و خویشاوندی‌ای ندارند) سزاوارتر به نگهداری و نصرت من از شما باشند. بنابراین، آن حضرت ﷺ در برابر تبلیغ رسالت خویش، مطلقاً خواهان هیچ پاداشی نگردیدند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «در برابر حجت‌های روشن و هدایتی که به شما آورده‌ام، پاداشی از شما نمی‌طلبم، جز این که با خداوند جل جلاله دوستی کرده و به سوی او با طاعتش تقرب جوید». البته این قول حسن بصری و تفسیر دیگری از: ﴿لَا أَمَدَ فِي الْقَرْبَىٰ﴾ می‌باشد.

و چنان که از نحوه تفسیر سعید بن جبیر رضی الله عنه دانستیم، برخی از مفسران آیه مبارکه را به حب آل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر کرده‌اند ولی ابن کثیر بعد از آن که روایت فوق از ابن عباس رضی الله عنهما را نقل می‌کند، می‌گوید: «حق این است که تفسیر این آیه کریمه، همان تفسیری است که دانشمند امت و ترجمان قرآن، حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنهما از آن کرده است اما در عین حال اضافه می‌کنیم که ما منکر سفارش نیک در حق اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و منکر دستور به احسان و احترام و اکرام ایشان نیستیم زیرا ایشان از تبار پاک نبوت بوده و در فخر و حسب و نسب، از گرامی‌ترین و شریف‌ترین خانواده‌هایی هستند که بر روی زمین وجود دارند. آن‌گاه ابن کثیر درباره حب اهل بیت و وجوب حرمت گذاشتن به ایشان حدیث شریف مربوط به «غدیر خم» را نقل می‌کند

که رسول خدا ﷺ در آنجا فرمودند: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله وعترتي، وإنهما لم يفترقا حتى يردا على الحوض: همانا من در میان شما ثقلین (دو امر سنگین و پراهمیت) را به جا گذارنده هستم، اول آن کتاب خدا ﷻ و دوم، عترت (اهل بیت) من اند، آن دو از هم جدا نمی شوند تا این که بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند».

و چنان که در برخی از احادیث آمده است، آل بیت پیامبر ﷺ عبارتند از: علی، فاطمه، حسن و حسین ﷺ و امهات المؤمنین رضی الله عنهن. بنابراین، رعایت قرابت و دوستی و احترام اهل بیت بر مؤمنان واجب است به همین جهت است که دعا در حق ایشان در پایان تشهد (التحیات) مشروع شده است و آن این دعای رسول خدا ﷺ است که ما آن را در همه نمازها می خوانیم: «اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم...». شکی نیست که خواندن این دعا منصبی بزرگ و تعظیم و بزرگداشتی سترگ است که در حق غیر آل پیامبر ﷺ وجود ندارد و خود این دلالت می کند بر این که حب آل محمد ﷺ واجب است.

امام شافعی؛ درباره حب آل محمد ﷺ شعر معروفی دارد، آنجا که می گوید:

يا راکبا قف بالمحصب من منی واهتف بساکن خیفها و الناهض

سحرا إذا فاض الحجيج إلى منی فیضا کملتظم الفرات الفایض

إن کان رفضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان أنى رافضى

ای سوار! در محصب از سرزمین منی توقف کن و به کسانی که در خیف نشسته یا ایستاده هستند، ندا در ده؛

به هنگام سحر آن گاه که سیلاب حاجیان به سوی منی سرازیر می شود؛

سیلابی مواج، مانند امواج سرکش رودخانه همیشه لبریز فرات؛

که اگر حب آل محمد ﷺ رفض است؛

پس جن و انس هر دو گواه باشند که من رافضى هستم.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که مشرکان گفتند: شاید محمد در آنچه که انجام می دهد (از امر تبلیغ)، خواهان پاداشی است. پس این آیه کریمه نازل

شد تا این پندارشان را نفی نموده و در عوض، آنان را به مودت و دوستی با آن حضرت ﷺ و نزدیکانشان برانگیزد.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشِئِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ وَبَدَّلَ اللَّهُ بِطِلِّهِ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٤﴾

«یا مگر می‌گویند: پیامبر بر خداوند دروغی بسته‌است» یعنی: یا مگر این گروه ستمگر می‌گویند: محمد ﷺ با ادعای نبوت، بر خداوند ﷻ دروغ بر بسته است «پس اگر خدا بخواهد، بر دلت مهر می‌نهد» یعنی: اگر نفست این پندار را بر تو القا کند که بر خداوند ﷻ دروغ بر بندی، بی‌گمان او - اگر بخواهد - بر قلبت مهر می‌نهد لذا بر دروغ بستن قادر نمی‌شوی. مراد، استبعاد دروغ‌بافی از سوی کسی مانند پیامبر اکرم ﷺ است. ابوالسعود در تفسیر خویش می‌گوید: «آیه کریمه شاهی بر بطلان افترای مشرکان است زیرا بیانگر این امر می‌باشد که اگر آن حضرت ﷺ بر خداوند ﷻ دروغ برمی‌بست، خداوند ﷻ به‌طور قطع او را - با کوبیدن مهر بر قلبش - از این کار باز می‌داشت، به‌گونه‌ای که هیچ معنایی از معانی آن افتراها در ضمیرش نقش نمی‌بست و او نمی‌توانست به حرفی از آن حروف نطق کند».

«و خدا باطل را» یعنی: شرک و افترا را «محو می‌کند» پس اگر آورده‌های پیامبر ﷺ باطل می‌بود، قطعاً خداوند ﷻ آنها را محو و نابود می‌کرد چنان‌که عادت پروردگار در خصوص افتراکنندگان به وی این بوده است «و حق را» یعنی: اسلام را «استوار می‌دارد» و لذا آن را «با کلمات خویش» یعنی با آنچه که از قرآن نازل کرده است، بیان می‌دارد «همانا الله به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که در دلهای بندگان است «دانا است».

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا فَعَلُوا ﴿٢٥﴾

«و اوست کسی که توبه را از بندگان خود می‌پذیرد» یعنی: از بندگان گنهکارش توبه و بازگشتشان را به‌سوی خود از گناهایی که کرده‌اند، می‌پذیرد. این تعریض و کنایه گویی به بندگان نافرمان است که: باید به توبه روی آورند «و از گناهان درمی‌گذرد»

اعم از صغیره و کبیره آنها «و آنچه می کنید» از گناه و توبه «را می داند» پس در قبال آن به شما جزای مناسب می دهد.

در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی گمان خداوند متعال به توبه بنده خود - هنگامی که به سوی وی باز می گردد - شادمان تر از کسی از شماس است که مرکب سواریش در بیابانی از نزدش گریخته در حالی که غذا و نوشیدنی اش نیز بر بالای آن مرکب قرار داشته است و او از یافتن مرکب خویش نا امید گشته و در این حال نومیدانه به پای درختی می آید و خود را در سایه آن به پهلو می افکند و در این اثنا که او غرق در نومیدی فرو افتاده است، بناگاه می بیند که مرکبش در نزدش ایستاده است پس افسار آن را می گیرد و از شدت شادمانی و خوشحالی (دست و پاچه شده و از روی شکرگزاری) می گوید: اللهم أنت عبدی و أنا ربک: بارخدایا! تو بنده من هستی و من پروردگارت!!».

وَسَتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضْلِهِ ۗ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٣٦﴾

سپس خداوند جل جلاله قبول توبه را با قبول دعا مورد تأکید قرار داده و می فرماید: «و دعای کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند اجابت می کند» و آنچه را که از وی خواسته اند، به ایشان ارزانی می دارد «و از فضل خویش به آنان می افزاید» یعنی: بر آنچه که از وی خواسته اند، یا بر ثوابی که سزاوار آنند، از روی فضل و بخشش خویش به ایشان افزونتر نیز می دهد «ولی برای کافران عذاب سختی خواهد بود» زیرا آنان از وادی فضل و ایمان الهی به دور افتاده و به بیابانهای تاریک کفر و بیغوله های ظلمانی گمراهی، رهسپار شده اند.

﴿٣٧﴾ وَلَوْ سَـَّطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلَـٰكِن يُّنَزِّلُ بِقَدْرِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣٧﴾

«و اگر خدا روزی را بر بندگانش گسترده می داشت» و فراخ می گردانید «مسلمانان در زمین سر به عصیان بر می داشتند» و نعمت را ناسپاسی کرده تکبر می ورزیدند و طالب چیزی می شدند که خواستن آن در حوزه حق و توان و شایستگی آنان نبود «ولیکن

آنچه را بخواهد به اندازه‌ای فرود می‌آورد» یعنی: روزی را برای بندگانش به اندازه سنجیده و مقرر، برحسب مشیت خویش و آنچه که حکمت بالغه وی اقتضا کند، فرود می‌آورد «هرآینه او به بندگانش آگاه است» و احوالشان را تماما می‌داند پس آنچه را که حکمت وی اقتضا نماید، برایشان عنایت می‌دارد «و بینا» است بر آنچه که به صلاحشان است؛ از گشاده داشتن روزی، یا تنگ داشتن آن.

حاکم در بیان سبب نزول آیه کریمه از علی رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «این آیه کریمه درباره اصحاب صفة نازل شد، هنگامی که ایشان آرزوی دنیا و توانگری را کرده و گفتند: کاش ما هم صاحب مال و مکتب بودیم...». خباب بن ارت رضی الله عنه می‌گوید: «این آیه کریمه درباره ما اهل صفة نازل شد زیرا ما به اموال بنی قریظه و نضیر و بنی قینقاع نگریستیم و آرزو کردیم که کاش نظیر آنها را داشتیم». در حدیث شریف قدسی آمده است: «از بندگانم کسی هست که او را جز توانگری به صلاح نمی‌آورد و اگر فقیرش سازم، بی‌گمان دینش را بر وی تباه کرده‌ام و از بندگانم کسی هست که او را جز فقر به صلاح نمی‌آورد و اگر توانگرش سازم، دینش را بر وی تباه ساخته‌ام».

وَهُوَ الَّذِي يُزِيلُ الْعَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٨﴾

«و اوست کسی که باران را فرود می‌آورد» بارانی که سودمندترین نوع روزی، عامترین آن از نظر فایده و اثر گذارترین آن در سامان‌دهی کاروبار زندگی است؛ «پس از آن که نومید شدند» از فرود آمدن باران. و چنین است که بندگان با این فرورستاندن باران بعد از نومیدی، مقدار و میزان رحمت باری تعالی را در حق خویش می‌شناسند و او را در برابر آنچه که شکرگزاری وی در قبال آن واجب است، شکر و سپاس می‌گزارند «و رحمت خویش را نشر می‌کند» یعنی: حق تعالی رحمت خود را بر همه چیز - اعم از دشت و صحرا و کوه و سبزه و انسان و حیوان... - گسترده و فراگیر می‌گرداند. قتاده می‌گوید: «به ما نقل کرده‌اند که مردی به عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: ای امیرالمؤمنین! قحطی باران است و مردم ناامید شده‌اند! عمر رضی الله عنه فرمود: اکنون دیگر باران بر شما فرود آمد! سپس این آیه کریمه را تلاوت کرد: ﴿وَهُوَ الَّذِي يُزِيلُ الْعَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا

قَنْطُوا...﴾ : «اوست کسی که باران را پس از آن که نومید شدند، فرود می آورد». «و هموست کارساز» صالحان و شایستگان از بندگانش؛ با احسان و جلب منافع برایشان و دفع آفتها و ناملایمات از ایشان «حمید» است پس در برابر انعام خویش، سزاوار حمد و سپاس از جانب ایشان می باشد.

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقَ السَّمَكِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

«و از آیات» دال بر عظمت و قدرت بی منتهای «اوست آفرینش آسمانها و زمین» بر این کیفیت عجیب و بر این صنعت بدیع لذا آسمانها و زمین در کیان وجود و صفات و خصوصیات خود، بر وجود صانعی توانا و حکیم دلالت می کنند «و» از آیات دال بر عظمت و قدرت بی منتهای اوست آنچه «در آن دو از جانوران پراکنده است و او هرگاه بخواهد، بر گرد آوردن آنان» در روز قیامت «تواناست» یعنی: باری تعالی آن موجودات زنده و جاندار را در هر جایی که باشند - آن گاه که بخواهد - گرد می آورد و او بر این کار توانایی کامل دارد.

استاد محمد سلیمان عبدالله الاشقر اختصار کننده تفسیر «فتح القدير» امام شوکانی می گوید: «من بر این نظرم که خدای عزوجل در این آیه کریمه آشکارا به ما خبر داده است که او در آسمانها نیز موجودات زنده و جاندار را آفریده است و بعید نیست که آن جانوران در برخی از ستارگان و سیارگانی قرار داشته باشند که طبیعت آنها برای زندگی حیوانی آماده است». صاحب تفسیر «المنیر» نیز می گوید: «برخی از دانشمندان با استدلال به این فرموده خدای متعال: ﴿وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ﴾ وجود مخلوقاتی دیگر بجز فرشتگان را در ستارگان و عوالم علوی بعید نمی دانند، همان طوری که سفینه های فضایی جدید و کاوشهای نجومی، به دنبال کشف وجود پدیده حیات در ستاره مریخ اند اما دلالت آیه بر این امر قطعی نیست زیرا تفسیر آیه مبارکه وجه دیگری نیز دارد، این وجه - بنابر یکی از اقوال - این است که: مراد آیه جانورانی است که حق تعالی آنها را در زمین پراکنده است».

وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾

«و هر مصیبتی به شما برسد» هر چه که باشد؛ اعم از غم و درد و ناخوشی و قحطی و فقر و زندان و غیره «به سبب کار و کردار خودتان است» پس بدانید که شما به عنوان مجازاتی از سوی خداوند عزوجل، بدان مصاب شده‌اید و سبب آن، چیزی جز گناهی که مرتکب شده‌اید، نیست. تعبیر: «أیدیکم: دستانتان به عمل آورده» بدین خاطر به کار رفته که کارهای انسان اکثراً با دستانش انجام می‌شود «و او از بسیاری» از گناهی که بندگان انجام می‌دهند «درمی‌گذرد» و از روی کرم آنها را در برابر آن مجازات نمی‌کند، همان گونه که حق تعالی با مصایبی که به بنده می‌رساند؛ گناهایش را از وی کفاره و جبران نموده و بر وی می‌بخشاید زیرا باری تعالی بزرگوarter از آن است که بعد از مجازات دنیا، جزای آنان را یکبار دیگر در آخرت تکرار نماید. در عین حال، حق تعالی از بسیاری از گناهان در گذشته و آنها را عفو می‌کند و بر آنها خط بطلان می‌کشد.

باید دانست؛ گاهی هم مصیبتی که به مؤمن می‌رسد، در برابر گناهی که مرتکب آن شده باشد، نیست و او در برابر آن مصیبت، مأجور و صاحب پاداش است. به قولی: آیه کریمه مخصوص به کافران می‌باشد. یعنی: کافران به سبب گناهانشان به مصیبتها دچار می‌گردند، بی‌آن‌که این مصیبتها کفاره‌کننده گناهی از گناهانشان بوده یا پاداشی را برایشان به همراه داشته باشد چنان‌که خداوند عزوجل، مجازات دنیوی آنان را در برابر بسیاری دیگر از گناهانشان فرو گذاشته و به سبب آن گناهان در دنیا عذابشان نمی‌کند بلکه تا سرای آخرت مهلتشان می‌دهد.

در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابی سعید خدری و ابوهریره رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذی نفسی بیده ما یصیب المؤمن من نصب ولا وصب ولا هم ولا حزن إلا کفر الله عنه بها من خطایاه حتی الشوکه یشاکها: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، هیچ رنج و بیماری و نگرانی و اندوهی به مؤمن نمی‌رسد مگر این‌که خداوند به سبب آن، برخی از گناهانش را از او کفاره می‌کند و می‌بخشاید، حتی آن خاری را که برتنش می‌خلد». همچنین در حدیث شریف به

روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إذا كثرت ذنوب العبد ولم يكن له ما يكفرها ابتلاه الله تعالى بالحزن ليكفرها: چون گناهان بنده بسیار شود و برایش چنان اعمال نیکی وجود نداشته باشد که آن گناهان را کفاره نماید، خدای عزوجل او را به اندوه مبتلا می‌کند تا آن اندوه، آنها را کفاره نماید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما ينزل العقاب إلا بذنب ولا يرتفع إلا بتوبة: عذاب جز به سبب گناهی فرود آورده نمی‌شود و جز با توبه‌ای برداشته نمی‌شود».

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾

«و شما در زمین عاجزکننده نیستید» یعنی: شما در روی زمین از عذاب خداوند ﷻ گریزنده نیستید بلکه آنچه را که حق تعالی بر شما از مصایب مقدر کرده باشد، حتما به شما رسیدنی و فرودآمدنی است «و شما را جز خدا هیچ کارسازی نیست» که یاریتان دهد و آنچه را که باری تعالی بر شما مقدر کرده است، از شما بازدارد «و نه هیچ نصرت‌دهنده‌ای است» که شما را از عذاب خداوند ﷻ - چون بر شما فرود آمد - برهاند.

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٣٢﴾

«و از نشانه‌های شگرف او کشتی‌ها در دریاست» جوار: کشتی‌های روان و شناگر است، که آن کشتی‌ها «مانند کوهها» است در بزرگی خود. مجاهد گفته است: اعلام: کاخهاست. یعنی: آن کشتی‌ها در بزرگی خود مانند کاخهاست.

إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾

«اگر بخواهد باد را» که سبب سیر و حرکت کشتی‌هاست «ساکن می‌گرداند آن‌گاه آنها» یعنی: آن کشتی‌ها «بر پشت آن» یعنی: بر پشت دریا «راکد» یعنی: ساکن و بی‌حرکت «می‌مانند، قطعا در این» وجود و حرکت کشتی‌ها «آیاتی است» یعنی:

نشانه‌ها و دلالت‌های روشن و بزرگی است «برای هر صبار شکوری» یعنی: برای هر بسیار شکیبا و صبرکننده‌ای بر بلاها و برای بسیار شکرگزاری بر نعمتها. البته صبر و شکر، دو صفت سترگ برای مؤمن کامل است زیرا مؤمن از دو حالت بیرون نیست، یا در نعمتی است که بر آن شکر می‌گزارد، یا در مصیبتی است که بر آن صبر می‌کند.

أَوْ يُوقَهُنَّ بِمَا كَسَبُوا وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾

«یا» اگر حق تعالی بخواهد «اهل کشتی‌ها را به سبب کار و کردارشان هلاک می‌کند» و کشتی‌نشینان را به سبب گناہانی که مرتکب شده‌اند، با غرق کردنشان نابود می‌کند «و او از بسیاری» از کشتی‌نشینان «در می‌گذرد» با درگذشتن از گناہانشان لذا از غرق نجاتشان می‌دهد.

وَيَعْلَمُ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَّخِصٍ ﴿٢٥﴾

«و کسانی که در آیات ما مجادله می‌کنند، بدانند که آنان را هیچ گریزگاهی» و راه فرار و خلاصی از عذاب ما «نیست».

فَمَا أُوَيْدْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمِنَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾

«پس آنچه شما داده شده‌اید» ای مردم! اعم از مؤمنان و دیگران «از هر چیز که باشد» از بهره‌ها و نعمتها؛ مانند توانگری و گشایش در روزی، اینها همه «بر خورداری زندگی دنیاست» پس بدانید که بهره دنیا، بهره‌ای است اندک در ایامی اندک، که به سرعت منقضی می‌شود و از بین می‌رود «و آنچه نزد الله است» از ثواب و پاداش طاعات؛ مانند باغهای بهشتی «بهتر است» از این اندک بهره دنیا «و پاینده‌تر است» زیرا پاداش الهی همیشگی و گسست‌ناپذیر است در حالی که بهره دنیا به سرعت می‌گذرد و نابود می‌شود. پاسخ این سؤال که چه کسانی شایستگی پاداش بهشتی را دارند، این است:

«برای کسانی که ایمان آورده و به پروردگارشان توکل می‌کنند» یعنی: کسانی که همه کار خویش را به او تفویض نموده و در تمام شؤون خویش، بر او تکیه می‌کنند. علی بن ابی طالب علیه السلام در بیان سبب نزول آیه می‌گوید: «ابوبکر رضی الله عنه تمام مالش را در راه خدا صلی الله علیه و آله انفاق کرد سپس کسانی او را بر این کار سرزنش کردند، همان بود که آیه کریمه نازل شد».

سپس خدای عزوجل در آیات بعدی «۳۹ - ۳۷» اهل بهشت را به علاوه ایمان و توکل، به اوصاف ذیل توصیف می‌نماید:

- ۱ - ایشان از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند.
- ۲ - ایشان در هنگام قدرت، عفو و گذشت را پیشه خود می‌کنند.
- ۳ - ایشان از خدای متعال کاملاً انقیاد و اطاعت می‌کنند.
- ۴ - ایشان نماز را برپا می‌دارند.
- ۵ - ایشان به نظام شور و مشورت پایبنداند.
- ۶ - ایشان در راه خیر انفاق می‌کنند.
- ۷ - ایشان در حق شجاع و دلیرند. چنان‌که می‌فرماید:

وَالَّذِينَ يَجْنِبُونَ كَبِيرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا عَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾

«و همچنین» بهشت برین «برای کسانی است که از گناهان کبیره» مانند شرک، فرار از جنگ، زنا و غیره... «پرهیز می‌کنند».

بیان محققانه گناهان در سوره نساء «آیه/۳۱» گذشت از جمله در آنجا از ابن عباس رضی الله عنه نقل کردیم که فرمود: «گناه کبیره هر گناهی است که خداوند متعال آن را با تهدیداتی چون آتش دوزخ، یا خشم، یا لعنت، یا عذاب خویش همراه کرده باشد».

«و» همچنین بهشت برین برای کسانی است که پرهیز می‌کنند «از فواحش» یعنی: از زشتی‌ها و ناشایستی‌ها، که عبارت است از: گناهانی چون قتل، زنا، گواهی دروغ و مانند آنها. گفتنی است که هرچند اینها نیز از گناهان کبیره‌اند ولی گویی در سنگینی خود از گناهان کبیره بزرگتر می‌باشند لذا مستقلاً ذکر شدند «و» از اوصاف بهشتیان

یکی این است که «چون به خشم در می‌آیند، درمی‌گذرند» یعنی درمی‌گذرند از تعدی‌ای که ایشان را به خشم آورده است پس خشم خویش را فرومی‌خورند و با کسی که بر ایشان ستم نموده، با حلم و بردباری رفتار می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «ما انتقم النبی ﷺ لنفسه قط إلا أن تنتهک حرمت الله: رسول خدا ﷺ هرگز به خاطر خودشان انتقام نگرفتند مگر این که حرمتی از حرمت خدای عزوجل در هم شکسته شود».

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: این آیه درباره عمر رضی الله عنه - هنگامی که در مکه از سوی مشرکان به باد دشنام و ناسزا گرفته می‌شد - نازل گردید. به قولی: این آیه درباره ابوبکر رضی الله عنه نازل شد؛ هنگامی که بعضی او را سرزنش کردند که چرا مالش را در راه خدا ﷻ انفاق کرده است و نیز آن‌گاه که به باد دشنام و ایذا واستهزاء گرفته شد ولی بردباری پیشه کرد.

وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۳۸﴾

«و» بهشتیان «کسانی» اند «که ندای پروردگارش را اجابت کرده‌اند» یعنی: فرمان او را در آنچه که ایشان را بدان فراخوانده، اجابت کرده و پذیرفته‌اند و از پیامبران علیهم السلام اطاعت کرده‌اند «و» بهشتیان کسانی اند که «نماز را برپا داشته‌اند» در اوقات آنها با رعایت شروط و آداب و ارکان آنها. دلیل این که خداوند ﷻ نماز را به یادآوری مخصوص گردانید، این است که نماز برترین انواع عبادات است زیرا نماز پیوند و رابطه‌ای است میان بنده و پروردگارش «و» از اوصاف بهشتیان این است که «کارشان با یک‌دیگر از سر مشورت است» یعنی: در هر کاری که بر ایشان رخ نماید، در میان خویش رایزنی و مشورت می‌کنند پس در تصمیم‌گیریها نه شتاب می‌ورزند و نه تک‌رایی می‌کنند لذا برخی از آنها بر برخی دیگر در هیچ کاری استبداد و خودرایی نمی‌ورزند.

باید دانست که حوزه مشاوره، امور و شؤون عامه است؛ مانند تعیین خلیفه (حاکم)، تدبیر شؤون دولت و اداره امور آن، توظیف کارگزاران و والیان (استانداران) و احکام

قضاء. همین‌طور، این آیه شامل مشورت در امور خاصه نیز می‌شود. حسن بصری رضی الله عنه گفته است: «هیچ قومی با یک‌دیگر مشاوره نکردند، جز این‌که بر بهترین و شایسته‌ترین امورشان راهیاب شدند». و - چنان‌که در روایات آمده است - رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اصحابشان در اموری که متعلق به جنگ بود، مشورت می‌کردند اما در احکام با اصحابشان مشورت نکردند زیرا احکام با تمام اقسام خویش - اعم از فرض، مستحب، مکروه، مباح و حرام - از جانب خدای عزوجل مقرر گردیده است.

ولی پس از آن‌که خداوند جل جلاله رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به سوی خویش برگرفت، صحابه کرام رضی الله عنهم در احکام نیز با هم‌دیگر مشاوره نموده و آنها را از کتاب و سنت استنباط می‌کردند. گفتنی است؛ اولین امری که صحابه رضی الله عنهم درباره آن باهم مشاوره کردند، قضیه خلافت بود زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره جانشینی خود صراحتاً چیزی نفرموده بودند. همین‌طور صحابه رضی الله عنهم در امر ارتداد قبایل باهم رأی‌زنی و مشاوره کردند، که سرانجام ابوبکر صدیق رضی الله عنه به جنگ با مرتدان مصمم شد. همچنین اصحاب رضی الله عنهم در امر میراث پدربزرگ (جد) و در کیفیت اجرای حد شراب‌نوشی نیز باهم مشاوره کردند. همان‌طور که ایشان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگها نیز باهم مشورت می‌کردند تا بدانجا که عمر رضی الله عنه با «هرمزان» که به اسلام مشرف شده و به محضر ایشان آمده بود، درباره جنگ با «کسری» مشورت کرد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ خِيَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ سَمْعَاءُكُمْ وَأَمْرُكُمْ سُورِي بَيْنَكُمْ فَظَهَرِ الْأَرْضَ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ بَطْنِهَا، وَإِذَا كَانَ أَمْرًاؤُكُمْ شَرَارُكُمْ وَأَغْنِيَاؤُكُمْ بَخْلًاؤُكُمْ وَأَمْرُكُمْ إِلَى نِسَائِكُمْ فَبَطْنِ الْأَرْضِ خَيْرَ لَكُمْ مِنْ ظَهْرِهَا: آن‌گاه که حکام و امرای شما بهترین‌های شما باشند و توانگران شما بخشنده‌ترین‌هایتان و کارتان در میانتان به شور و مشورت باشد، روی زمین برای شما از شکم آن بهتر است ولی آن‌گاه که امرای شما بدترین‌های شما باشند و توانگران‌تان بخیلانتان و (تولیت عامه) کارهایتان به زنان‌تان واگذاشته شده باشد، شکم زمین برای شما از روی آن بهتر است».

«و» از اوصاف بهشتیان این است که: «از آنچه روزیشان داده‌ایم، انفاق می‌کنند» در راه خیر و آن را بر نیازمندان و در راه خدا جل جلاله صدقه می‌کنند. ملاحظه می‌کنیم که این

آیه کریمه، امت اسلامی را به اوصاف و خصوصیات معرفی کرده است که در میان فریضه دینی (نماز)، فریضه اجتماعی (زکات و انفاق) و فریضه سیاسی (شوری) جمع می‌کند چنان که ابوبکر جصاص حنفی در کتاب «احکام القرآن»، نزدیک به همین معنی را بیان کرده است.

در بیان سبب نزول آمده است که: این آیه کریمه درباره انصار نازل شد زیرا رسول خدا ﷺ ایشان را به سوی ایمان فراخواندند و ایشان دعوت حق را اجابت گفتند.

وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۳۹﴾

«و» بهشتیان «کسانی هستند که چون به آنان تعدی و ستمی از سوی تجاوزگری «رسید، انتقام می‌گیرند» زیرا ضعف نشان دادن و تسلیم شدن در برابر تجاوزگر، از اوصاف کسانی نیست که خدای عزوجل عزتمندشان گردانیده، آنجاکه فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾: «و عزت از آن خدا و رسولش و مؤمنان است» «منافقون/۸» لذا مؤمنان باید بدانند که انتقام کشی در هنگام تجاوز فضیلت است و ناتوانی و خواری و ذلت‌پذیری از اوصافشان نیست بلکه این صفات؛ صفات کافران به خدای عزوجل و جاهلان به وی می‌باشد.

باید دانست که در میان این آیه کریمه و «آیه/۳۷»: ﴿وَإِذَا مَا عَضُّوا هُمْ يَغْفِرُونَ﴾ «و چون خشمگین شوند، گذشت می‌کنند»، هیچ تعارضی نیست زیرا هر یک از این دو آیه، مجال و موضع خاص به خود را دارد از آن روی که عفو بر دو قسم است:

۱ - عفو که سبب فرونشاندن فتنه و آرامش بخشیدن به اوضاع و بازگشت جانی از جنایتش می‌باشد، که چنین عفو ستوده است و آیات عفو بر آن حمل می‌شود و چنین عفو و گذشتی، از اخلاق متعارف در تعامل میان یک امت واحده است.

۲ - عفو که سبب جرأت‌مندی ستمگر و درازدستی وی در گمراهیش و به استضعاف کشیدن امت باشد، ناپسند و ناستوده است. که آیات وارده درباره لزوم انتقام کشیدن بر آن حمل می‌شود و این‌گونه انتقام‌کشی، در مقاومت علیه دشمن خارجی و در هنگام غضب حق واجب است. البته مثالهای روشن‌گر در هر دو مورد بسیار است، از جمله

مثالها در مورد عفو: عفو یوسف عليه السلام از برادرانش بود، با آن که او بر مؤاخذه ایشان قدرت داشت همچنین از جمله این مثالها، عفو رسول خدا صلى الله عليه وآله از اهل مکه بعد از فتح آن بود، همین طور عفو ایشان از «غورث بن حارث» هنگامی که شمشیر رسول خدا صلى الله عليه وآله را درحالی که ایشان در خواب بودند گرفت و از غلاف کشید و در این حال رسول خدا صلى الله عليه وآله بیدار شدند و بر او با هیبت چنان نهیب زدند که شمشیر ایشان از دستش افتاد و ایشان شمشیر خود را گرفتند آن گاه اصحابشان را فراخوانده و آنها را از توطئه او علیه جان خویش آگاه کردند و سپس عفو نمودند.

و از جمله مثالها در مورد انتقام، این روایت است: روزی زینب رضی الله عنها به عائشه رضی الله عنهما روی کرد و او را دشنام می داد، رسول خدا صلى الله عليه وآله او را از این کار نهی کردند اما از دشنام دادن بازنايستاد آن گاه به عائشه فرمودند: «دونک فانتصری: اینک تو آزادی پس انتقام بگیر!». در روایت دیگری آمده است که عائشه رضی الله عنها گفت: «چون رسول خدا صلى الله عليه وآله به من اجازه دادند، زینب را چنان کوبیدم که آب دهانش خشک شد».

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾

«و جزای بدی، بدی ای مانند آن است» خدای سبحان این حقیقت را روشن می سازد که شیوه عدالت در امر انتقام کشی، همانا بسنده کردن بر رعایت برابری در این باره است، نه در پیش گرفتن زیاده روی در انتقام. مجاهد و سدی گفته اند: «مراد از این بدی همانند، دادن پاسخی است که مماثل و همانند تعدی طرف مقابل باشد، مثلا اگر کسی به تو گفت: خدا خوارت سازد! تو هم در پاسخش بگو: خدا خودت را خوار سازد. بی آن که تجاوز کنی و جواب یک سخن را با بیشتر از آن بدهی». «پس هر که درگذرد و به اصلاح آورد» یعنی: هر کس از ستمگر خویش در گذرد و با عفو نمودن از وی در هنگام قدرت یافتن بر انتقام کشی، رفتاری نیک و اصلاح منشانه با وی در پیش گیرد؛ «پاداش او بر عهده خداست» و این پاداش نزد وی ضایع نمی شود. اما باید دانست که عجز و ذلت پذیری، از فضایل نیست بلکه نشانه پستی و دنائت است. یعنی:

خدای سبحان بر آن عفو و گذشتی پاداش می‌دهد که انسان در آن، بر گرفتن حقش و انتقام‌کشی از ستمگرش قادر باشد ولی این کار را برای رضای خدا ﷻ فرو گذارد. «به راستی خدا ظالمان را دوست نمی‌دارد» یعنی: کسانی را که به ظلم آغاز می‌کنند، دوست ندارد، نه کسانی را که پاسخ ظلم را با انتقام‌کشی می‌دهند همچنین او کسانی را که در انتقام‌کشی تعدی کرده و در آن از حد درمی‌گذرند، دوست ندارد زیرا تجاوز از حد، خود ظلم است.

وَلَمَنۢ أَنْصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِم مِّنۢ سَبِيلٍ ﴿٤١﴾

«و هر که بعد از ستمی که دیده‌است» یعنی: بعد از آن‌که ظالم در حق وی ستمی نموده‌است «انتقام گیرد پس آن گروه؛ بر آنان هیچ راهی نیست» یعنی: آنان مورد ملامت، مؤاخذه یا مجازات قرار نمی‌گیرند زیرا حق گرفتن قصاص در جنایات عمدی و در دشنام دادن و بد گفتن، برای مجنی‌علیه (کسی که بر وی جنایتی رفته است) همچنین ضمان (غرامت) در جنایات غیر عمد - مانند اتلافها - شرعا ثابت است؛ و در این موارد، معامله همانند و بالمثل جواز دارد، نه تجاوز.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

«جز این نیست که راه» ملامت و ایراد و مجازات «تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند» یعنی: آغازگر تعدی و تجاوز بر آنانند «و در روی زمین به ناحق سر بر می‌دارند» یعنی: بر جان و مال مردم به ناحق تعدی کرده و با ستمگری و سلب و غصب حق مردم، بر آنان تکبر و گردنکشی می‌کنند «آن گروه» در برابر ظلم و گردنکشی و تجاوز خویش «عذابی دردناک در پیش دارند» در روز قیامت.

وَلَمَن صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۢ عَظْمِ الْأُمُورِ ﴿٤٣﴾

«و هر که صبر کند» بر آزار و تعدی دیگران و دست به انتقام‌کشی نزند «و درگذرد» از ستمگرش، بعد از آن‌که بر انتقام‌کشی و بازپس‌گیری حقش از او قدرت یافت

«قطعا این» صبر و گذشت و خویشتن داری «از عزم امور است» یعنی: از امور ستوده و سترگ و شایسته سپاس است که بر آن ثواب و ثنا مترتب می‌شود زیرا انسان خشمگین، در این صبر و حوصله‌مندی از خود ثبات نشان داده و اسیر شهوت انتقام‌کشی نشده است. در حدیث شریف آمده است: «وما زاد الله عبدا بعفو إلا عزا: خدای عزوجل بر بنده‌ای به سبب عفو وی، جز عزت نمی‌افزاید». شاه ولی‌الله دهلوی رحمته الله علیه می‌گوید: «گذشت از حق خویش عزیمت و انتقام گرفتن رخصت است و انتقام کشی برای ضعفای قوم لازم است مگر آن‌که درگذرند».

کلبی و فراء در بیان سبب نزول آیات «۴۳ - ۴۱» روایت کرده‌اند که: این آیات درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا هنگامی که یکی از انصار وی را دشنام داد، ابوبکر رضی الله عنه نخست پاسخ گفت ولی بعد از آن خود را نگاه داشت و انتقامی نکشید.

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَدِيِّ مِنْ بَعْدِهِ ۗ وَتَرَى الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأُوا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن

سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾

«و هر که را خدا گمراه کند» به سبب رضایش به کفر «پس بعد از وی او را هیچ کارسازی نیست» یعنی: بعد از خدا ﷻ هیچ‌کسی برایش نیست که هدایتش را برعهده گیرد و یاریش دهد «و ستمکاران را» یعنی: مشرکان تکذیب‌کننده رستاخیز و زندگی پس از مرگ را «می‌بینی، که چون عذاب را بنگرند» یعنی: چون به سوی دوزخ بنگرند «می‌گویند: آیا راهی برای برگشتن» به دنیا «هست؟» که نیست!

وَتَرْتَهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَشَعِينَ مِنَ الدَّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ

الْخَسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ ﴿٤٥﴾

«و آنان را می‌بینی که چون بر آتش دوزخ عرضه دارندشان، از خواری فروتن شده‌اند» یعنی: به سبب خواری و زبونی‌ای که به آنان پیوسته است، فروتن و متواضع شده‌اند «به گوشه چشم نیم‌گشاده می‌نگرند» یعنی: از شدت خوف و هراس، دزدانه و

ذلیلانه، زیر چشمی به سوی دوزخ می‌نگرند «و اهل ایمان گفتند: قطعاً زیانکاران» کامل همانا «کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانواده خویش زیان زده‌اند» زیان‌زدنشان به خودشان به این است که خود را در آتش دوزخ و عذاب جاودان آن درافکنده و به چنگال عذاب سپرده‌اند، بی‌آن‌که کمترین امیدی به نجات خویش داشته باشند اما زیان‌زدنشان به خانواده‌هایشان در این است که: سبب گمراهی آنان شده‌اند پس اگر خانواده‌هایشان با آنان در دوزخ باشند، از وجود آنان هیچ سودی نمی‌برند و اگر خانواده‌هایشان در بهشت باشند، نیز میانشان مانع و حایلی ابدی افکنده شده لذا با جدایی از همدیگر، به آنها زیان رسانده‌اند «آگاه باشید که ستمکاران در عذابی پایدارند» که هیچ پایانی ندارد.

و این، پایان سخن مؤمنان، یا تصدیقی از سوی خداوند عَلَّامٌ بر سخنانشان است.

وَمَا كَانَتْ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾

«و جز الله برایشان دوستانی نیست که آنها را نصرت دهند» و در این مقام و موقف، عذاب را از آنان دفع کنند «و هر که را خدا گمراه کند، هیچ راهی برایش» به سوی نجات «نیست».

اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنْ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ﴿٤٧﴾

«پروردگارتان را اجابت کنید» یعنی: به ندای دعوت پروردگارتان به سوی ایمان به او، به کتابها و پیامبرانش و به هر آنچه که شما را به سوی آن فرامی‌خواند، لبیک بگویید «پیش از آن‌که از جانب الله روزی بیاید» یعنی: روز عذابی «که آن را برگشتی نیست» و هیچ‌کسی آن را برگردانده نمی‌تواند، یا این‌که، خدای عزوجل خود پس از آن‌که به آن حکم نموده، آن را بر نمی‌گرداند. که مراد از آن: روز قیامت، یا روز مرگ است «در آن روز، برای شما هیچ پناهگاهی نیست» که به آن پناه برید «و برای شما

هیچ منکری نیست» یعنی: شما در آن روز هیچ منکری را نمی‌یابید که عذابی را که بر شما فرود آمده، انکار کند و آن را ناپسند بداند و خودتان نیز قدرت انکار چیزی از گناهان خویش را ندارید زیرا اعمالتان در کارنامه‌هایتان ثبت شده است و زبانها و اندامها و پوستهایتان نیز به آن گواهی می‌دهد لذا از عذاب خدا ﷻ هیچ پناهگاهی جز به‌سوی خود وی وجود ندارد.

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا إِلَّا أَلْبَلَغُ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَجَرَحَ بِهَا وَإِن نُّصِيبَهُمْ سَيِّئَةً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ﴿٥٨﴾

«پس اگر رویگردان شدند» از اجابت ندای حق «ما تو را بر آنان نگهبان» اعمالشان «نفرستادیم» تا آنان را در برابر اعمالشان محاسبه کنی پس ما تو را ناظر و مراقب آنان نگمارده‌ایم «بر عهده تو جز پیام‌رسانی» آن پیامهایی که مأمور ابلاغ آنها به مردم شده‌ای «نیست» و جز این، هیچ تکلیف دیگری بر عهده نداری و تو این مأموریت را به‌درستی انجام داده‌ای «و ما چون رحمتی از جانب خود به انسان بچشانیم» یعنی: نعمتی مانند سلامتی، توانگری، امنیت و غیره «بدان شاد شود» یعنی: به سبب آن نعمت، سرمست و مغرور و متکبر می‌گردد «و اگر به آنان مصیبتی برسد» یعنی: بلا، بیماری، فقر، یا ترسی برسد «به‌سبب آنچه دستهای آنان پیش فرستاده است» از گناهان «آن‌گاه انسان ناسپاس است» تمام نعمتها را فراموش کرده و فقط از بلا یادآوری می‌کند و در علت و سبب فرود آمدن آن هیچ تأمل نمی‌ورزد پس این ناسپاسی‌ای است آشکار. تعبیر «دستهای آنان پیش فرستاده‌است»، از آن روی است که بیشتر اعمال با دست انجام می‌شود. البته نمودهای ناسپاسی، در مردان کمتر و در زنان بیشتر دیده می‌شود. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «ای گروه زنان! صدقه بدهید زیرا من شما را اکثریت اهل دوزخ دیده‌ام. در این هنگام زنی گفت: به چه سبب ای رسول خدا؟ فرمودند: «لأنك تكثرن الشكایة و تكفرن العشیر، لو أحسنت إلی احداهن الدهر، ثم تركت یوما قالت ما رأیت منك خیرا قط: زیرا شما (از زندگی) بسیار شکایت

می‌کنید و شوهران را ناسپاسی می‌نمایید؛ اگر به یکی از زنان تمام عمر نیکی کنی، سپس این نیکی را فقط یک روز از وی دریغ داری، می‌گویی: من هرگز از تو هیچ خیری ندیده‌ام!».

لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَوْرَ ﴿٤٩﴾

«فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداوند است» یعنی: حق تعالی صاحب اختیار و مالک تصرف در آنهاست به هرگونه که بخواهد پس نه برای آنچه که او داده است، بازدارنده‌ای است و نه برای آنچه که بازداشته است، دهنده‌ای و دلیل آن این است که: «هر چه بخواهد می‌آفریند» از خلق و نشانه آن این است که: «به هرکس بخواهد، فرزندان دختر و به هر کس بخواهد، فرزندان پسر می‌بخشد» یعنی: به هرکس که بخواهد، دخترانی چند می‌بخشد درحالی که هیچ پسری با آنان نیست و به هر کس که بخواهد، پسرانی چند می‌بخشد؛ در حالی که هیچ دختری با آنان نیست.

أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذَكَرًا وَإِنثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

«یا برایشان پسران و دختران را جمع می‌کند» یعنی: به بعضی از خلقش هم فرزند پسر و هم فرزند دختر می‌دهد و دختران و پسران - هر دو - را به وی می‌بخشاید. پس معنای (یزوجهم) در اینجا، جمع کردن میان پسران و دختران است «و هرکه را بخواهد، عقیم می‌گرداند» یعنی: او را سترون و فاقد قدرت باروری و بارورسازی می‌گرداند که نه برایش فرزند پسری به دنیا آید و نه فرزند دختری «هرآینه اوست دانای توانا» یعنی: او به کسانی که سزاوار بخشودن هر قسم از این اقسام موالید می‌باشند، بسیار دانا و بر بخشیدن موالید با این گونه تفاوت‌ها، بسی تواناست زیرا این نشانه کمال قدرت وی است که به هر کس هر چه بخواهد؛ از انواع نسلها می‌بخشد. شاید ذکر دختران پیش از پسران در آیه کریمه، برای خوشحال ساختن دلهای پدران و شادباش گفتن به آنان در تولد دختران باشد؛ به مثابه ردی بر پندارهای جاهلانه اعراب که تولد دختر را بلایی بزرگ برای خود می‌دانستند. چنانکه ایله بن اسقع می‌گوید: «از

یمن و خجسته بودن زن است که نخست قبل از فرزند پسر، فرزند دختر به دنیا آورد چنان که خداوند عَلَّمَهُ نیز دختران را بر پسران مقدم ذکر کرده و فرموده است: ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ﴾. در حدیث شریف آمده است که: «چون (در هنگام مقاربت) آب مرد بر آب زن سبقت گیرد، فرزند، پسر خلق می‌شود و چون آب زن بر آب مرد سبقت گیرد، فرزند، دختر خلق می‌شود».

ملاحظه می‌کنیم که نص قرآنی در این دو آیه، بر غالب انواع موالید بشری تصریح کرده و از ذکر موارد نادر، همچون تولد فرزند خنثی سکوت نموده است زیرا مبنای کار، بر غالب و اکثر است و حالات نادر نیز در عموم سخن داخل می‌شود.

بیشتر مفسران برآنند که حکم این آیات در حق تمام مردم عام است زیرا دلیلی برای تخصیص آن وجود ندارد، از آن روی که هدف آیه کریمه، بیان نافذ بودن قدرت الهی در آفرینش اشیاء بر آن‌گونه که بخواهد و اراده کند، می‌باشد. ولی با این وجود، مفسران برای هر حالت از چهار مورد یادشده در آیه کریمه، مثالهایی را از انبیای عظام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بیان کرده‌اند تا مایه تسلی خاطر انسانهایی باشد که از داشتن دختر یا پسر محروم می‌گردند؛ مثال حالت اول: لوط و شعیب علیهما السلام اند که فقط فرزند دختر داشتند نه فرزند پسر. مثال حالت دوم: ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ است که جز فرزند پسر، فرزند دختری نداشت. مثال حالت سوم: سیدنا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند که چهار فرزند پسر داشتند و چهار فرزند دختر؛ پسرانشان: قاسم، طاهر، عبدالله و ابراهیم و دخترانشان: زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه بودند و همه اینها از خدیجه رضی الله عنها به دنیا آمدند، بجز ابراهیم که از ماریه قبطیه به دنیا آمد. و مثال حالت چهارم: عیسی و یحیی علیهما السلام اند که نه فرزند دختری داشتند و نه فرزند پسری.

﴿ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بآذَانِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلَىٰ حَكِيمٍ مُّبِينٍ ﴾

«و هیچ بشری را نرسد» یعنی: سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست «که خدا با او سخن گوید، جز از راه وحی» که به او وحی کند و آن کلام به وی الهام شود، یعنی

بر قلب وی افکنده شود؛ چنان که پروردگار متعال بر مادر موسی عليه السلام وحی کرد که او را در نیل بیفگند و به ابراهیم عليه السلام وحی کرد که فرزندش را ذبح کند. البته وحی عبارت است از: خبر دادن به سرعت به طور پنهانی، یا القای یک چیز در قلب انسان به وسیله الهام در بیداری، یا در خواب. البته این معنی شامل تکلم بی واسطه نیز می شود چنان که در حدیث معراج آمده است. «یا» سزاوار شأن هیچ بشری در دنیا نیست که خداوند جل جلاله با او سخن گوید، جز «از فراسوی حجابی» چنان که پروردگار متعال با موسی عليه السلام از پشت حجاب سخن گفت. مراد خداوند متعال از (من وراء حجاب) این است که: کلام حق تعالی از آنجایی شنیده می شود که او خود در آنجا دیده نمی شود پس مراد، پرده و حجاب معروف در میان خلایق نیست چنان که در حدیث شریف آمده است: «حجاب پروردگار نور است». شایان ذکر است که سخن گفتن بی واسطه خداوند جل جلاله با ابلیس، وحیی از جانب او برای وی نامیده نمی شود.

«یا فرستاده ای بفرستد» یعنی: فرشته ای را بفرستد «پس به اذن الله هر چه او بخواهد وحی می کند» یعنی: آن فرشته به فرمان خداوند جل جلاله و توفیق او، آنچه را که حق تعالی بخواهد به پیامبری از بشر وحی می کند «هرآینه الله بلند مرتبه با حکمت است» یعنی: والامرتبه و برتر است از صفات نقص؛ با حکمت است در تمام احکام خویش پس آنچه را که حکمتش اقتضا کند، انجام می دهد از این روی، گاهی با واسطه سخن می گوید و گاهی بی واسطه.

باید دانست که حقیقت وحی نسبت به تمام پیامبران عليهم السلام یک چیز است اما مظاهر و انواع آن متعدد می باشد، که در این آیه کریمه، فقط سه نوع از آن ذکر شده است. گفتنی است؛ همه انواع وحیی که ذکر شد، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل گردید.

سبب نزول آیه کریمه این بود که یهودیان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: اگر تو به راستی نبی هستی پس چرا با خداوند سخن نمی گویی و به سوی وی نمی نگری چنان که موسی عليه السلام با وی سخن گفت؟ پس این آیه کریمه نازل شد و به این حقیقت اشاره نمود که موسی عليه السلام به سوی خداوند متعال ننگریسته است.

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن

نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدَى إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾

«و همین گونه روحی از امر خویش را به سوی تو وحی کردیم» یعنی: چنان که به پیامبران قبل از تو وحی فرستادیم همچنین به سوی تو قرآن را که از امر ما است، وحی فرستادیم. قرآن «روح» است زیرا وسیله هدایت انسانها و حیاتبخش آنها از مرگ کفر می باشد که قلبها به وسیله آن زنده شده و جانها از آن به نشاط و طراوت در می آیند «و تو پیشتر نمی دانستی که کتاب چیست» زیرا رسول خدا ﷺ امی بودند، نه می خواندند و نه می نوشتند «و نمی دانستی که ایمان کدام است؟» یعنی: تو قبل از نبوت معنای ایمان و تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. حق تعالی ایمان را به یادآوری مخصوص ساخت زیرا ایمان رأس و اساس همه شرایع و احکام است. باید دانست که این آیه کریمه، نفی کننده حقیقت ایمان از رسول اکرم ﷺ نیست زیرا انبیا علیهم السلام قبل از مبعوث شدن به نبوت نیز از جهل به خداوند جل جلاله و صفات آن و شک آوردن در چیزی از این حقایق معصوم بوده اند و روایات متعددی در این مورد که انبیا علیهم السلام را از این نقیصه تنزیه می کند، در دست است بلکه چنان که گفتیم؛ مراد از «ایمان» در اینجا، شرایع و احکامی اند که بر وحی الهی متکی می باشند، یعنی: تو قبل از نبوت تفصیل شرایع و احکام دینی را نمی شناختی. گفتنی است؛ آیه کریمه دلیل بر آن است که پیامبر اکرم ﷺ قبل از نبوت نیز به شریعتی از شرایع انبیای پیشین متمسک نبوده اند. «ولی وحی را نوری گردانیدیم که هر که از بندگان خود را بخواهیم به وسیله آن هدایت می کنیم» یعنی: وحی قرآن را به تو، روشنی و راهنمایی ای بر توحید و ایمان و راه و روشهای زندگی گردانیدیم که به وسیله آن، هر که را که هدایت وی را خواسته باشیم، هدایت کرده و او را از تاریکی های جهالت و گمراهی به سوی نور هدایت و علم بیرون می آوریم و به سوی دین حق راهنمون می شویم «و قطعاً تو به سوی راهی راست» که اسلام است «هدایت می کنی» یعنی: فرامی خوانی و راهنمون می شوی.

صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴿٥٣﴾

«راه همان خدایی که آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن اوست» در فرمانروایی، در آفرینش و در بندگی «آگاه باشید که کارها به سوی خدا بازمی‌گردد» یعنی: در روز قیامت، تمام امور خلاق به سوی خداوند عَلَّامٌ بازمی‌گردد نه به سوی غیر وی پس اوست که درباره آنان داوری می‌کند.

﴿سوره زخرف﴾

مکی است و دارای (۸۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که دربرگیرنده اوصاف بعضی از مظاهر دنیا و بهره‌های فانی آن و مقایسه آنها با نعمتهای آخرت است، «زخرف» نامیده شد. زخرف: طلا، یا آرایشها و تجملات است.

حَمِّمٌ ۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲) إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۳)

خوانده می‌شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبین. هرآینه ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم» خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به خود قرآن بر این حقیقت سوگند یاد می‌کند که قرآن هدایت و روشنی و نور است و معانی و الفاظ آن واضح و آشکار می‌باشد. سبب وضوح و آشکار بودن قرآن هم این است که حق تعالی آن را به زبان عربی نازل کرده است. خاطر نشان می‌شود که کتاب هر پیامبری به زبان قومش نازل شده است. «باشد که تعقل کنید» یعنی: ای گروه عرب! ما قرآن را به زبان عربی نازل کردیم تا شما آن را بفهمید و معانی آن را درک کرده احکام، آیات و اندرزهای آن را فراگیرید زیرا قرآن در بالاترین درجات بلاغت، بیان و فصاحت قرار داشته، تبیین‌کننده و روشنگر مقاصد و تسهیل‌کننده فهم و دریافت مفاهیم است.

اما باید دانست که فرود آوردن قرآن به زبان عربی، دلیل بر آن نیست که قرآن کتابی باشد مخصوص به قوم عرب نه دیگران زیرا نصوص قرآن بر جهانی بودن اسلام و عمومیت آن برای همه عالم انسان و جن دلالت قطعی دارند، از این جهت ابن‌زید

﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ را به «لعلکم تتفكرون: تا شما تفکر و اندیشه کنید» تفسیر کرده است و این تفسیر به نظر اولی می‌رسد زیرا بنابراین تفسیر، این خطاب برای همه

عرب و عجم عام می‌شود اما بنا بر تفسیر ابن‌عیسی که در معنای ﴿لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ می‌گوید: «تا شما احکام و معانی آن را بفهمید»؛ خطاب مخصوص به اعراب می‌شود و عجم را در بر نمی‌گیرد.

وَإِنَّهُ فِي أُولَى الْأَكْتَابِ لَدَيْنَا لَعَلَى حَكِيمٍ ﴿٤﴾

«و هرآینه این قرآن در ام الكتاب» یعنی: در لوح محفوظ «نزد ما بلندقدر حکیم است» یعنی: قرآن نزد ما در لوح محفوظ، بلندمرتبه، برخوردار از شرف و فضلی بس عظیم و دارای الفاظ و بیانی محکم و استوار است که هیچ اختلاف و تناقضی در آن وجود ندارد.

علما از این آیه کریمه و آیه: ﴿فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ ﴿١٣﴾ مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ﴿١٤﴾ بِأَيْدِي سَفَرَةٍ...﴾ «عبس / ۱۶ - ۱۱» چنین استنباط کرده‌اند که شخص بی‌وضوء، نباید قرآن را مساس کند زیرا فرشتگان، همه مصاحف و از جمله قرآن را در ملا اعلی بزرگ می‌دارند پس اهل زمین به این کار سزاوارترند، چراکه قرآن به‌سوی آنها نازل شده و خطابش متوجه آنان است.

أَفْضَرِبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا تُسْرِفُونَ ﴿٥﴾

«آیا به‌صرف این که شما قومی از حد گذشته هستید» یعنی: فقط به سبب این که شما مشرکان قومی فرورفته در گزافکاری و زیاده‌روی بوده و بر آن پای می‌فشارید؛ «ذکر را از شما اعراض کرده بازمی‌داریم» نه! هرگز چنین نمی‌کنیم. صفحا: از این سخن اعراب است: «صفحت عنه: از او روی برگردانیدم». زیرا وقتی از کسی اعراض کنید؛ یک طرف روی و گردن خود را از او برمی‌گردانید. کسائی گفته‌است: «معنی این است که آیا پند قرآن را از شما بازمی‌داریم تا نه بدان مورد موعظه قرار گیرید و نه بدان امر شوید؟». قتاده در تعلیقی بر تفسیر: ﴿أَفْضَرِبْ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا﴾ می‌گوید: «به خدا سوگند؛ اگر در آن هنگام که اوایل این امت، قرآن را رد کردند، قرآن از میانشان برداشته می‌شد، آنها هلاک می‌شدند اما خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به آنان با رحمت خویش بازگشت و نزول قرآن را بر آنان استمرار داد و در مدت بیست سال - یا به مدتی که خواسته بود - آنان را به‌سوی قرآن فراخواند». ابن‌کثیر می‌گوید: «قتاده در این سخن به معنایی ظریف و دقیق اشاره کرده است زیرا او می‌گوید: باری تعالی از لطف و رحمتی که بر این امت دارد، دعوتشان به‌سوی خیر و اندرز حکیمانه را - که همانا قرآن است - فرونگذاشت، هرچند آنان از حد گذشته و از این دعوت رویگردان بودند بلکه پیوسته

آنها را به سوی آن فراخواند تا کسانی را که هدایتشان را مقدر نموده، به وسیله آن هدایت کند و بر کسانی هم که شقاوت و گمراهی را مقدر کرده، حجت را تمام نماید».

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾

«و چه بسیار پیامبرانی که در میان پیشینیان» یعنی: در میان امتهای پیشین «فرستادیم».

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٧﴾

«و هیچ پیامبری نزد آنان نمی آمد مگر این که او را به استهزا می گرفتند» همانند استهزا و تمسخر قومت به تو. این آیه تسلیت و دلجوئی ای برای رسول خدا ﷺ در روبرو شدنشان با استهزای قومشان است.

فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَ مِثْلُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

«پس نیرومندتر از آنان را از روی دست درازی هلاک ساختیم» یعنی: مردمی را که از گروه قریش در درازدستی و نیرومندی، قوی پنجه تر و نیرومندتر بودند - همانند قوم عاد و ثمود - نابود کردیم «و مثل پیشینیان گذشت» در قرآن، نه یک بار بلکه به تکرار. یعنی: شما در قرآن از اخبارشان آگاه شده اید پس از سرنوشتی مانند سرنوشت آنان حذر کنید.

وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾

«و اگر از آنان بپرسی: آسمانها و زمین را چه کسی آفریده؟ قطعاً می گویند: آنها را خداوند غالب دانا آفریده است» یعنی: اگر از این گروه کفار زیاده رو در میان قومت بپرسی: چه کسی این کهکشانهای بالا و پایین را آفریده است؟ بدون شک اقرار می کنند که خداوند عزوجل آفریننده آنهاست و منکر این حقیقت نمی شوند زیرا مشرکان قریش مانند دهریان و ملحدان، منکر یگانگی خدای عزوجل در آفرینش عالم نبودند

بلکه آنها اشخاص نیکوکار و صالح و بتان را با حق تعالی در پرستش شریک می‌ساختند تا به پندار خود، آنان را در میان خود و میان آفریننده کل هستی واسطه قرار دهند. که دعوت رسول اکرم ﷺ در راستای ابطال این واسطه‌های دروغین و برپا داشتن عقیده توحید بود.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾

«همان کسی که این زمین را برای شما مهدی گردانید» مهد: فرش است. یعنی زمین را آسایشگاه شما گردانید «و برای شما در زمین راههایی ساخت» که در آنها به هر سمت و سویی که بخواهید، راه می‌پیمایید «باشد که راه یابید» به‌سوی مقاصد و منافع خویش؛ با پیمودن آن راهها.

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ نُخْرِجُكُمْ ﴿١١﴾

«و همان کسی که آبی به‌اندازه» یعنی: به مقداری از آب که برای کشاورزی و آب نوشیدنی خود و چهارپایانتان نیاز دارید «از آسمان فرود آورد» پس نه آب را از مقدار نیازتان کمتر فرورستاد و نه بیشتر تا کشتزارهایتان نابود نگشته و منازلتان ویران نگردد و خود شما نیز در اثر غرق‌شدن نابود نشوید. «پس به وسیله آن سرزمینی مرده را زنده گردانیدیم» یعنی با آن آب، سرزمینی بی‌آب و علف را زنده گردانیدیم «همین‌گونه بیرون آورده می‌شوید» یعنی: همین‌گونه از قبرهایتان زنده برانگیخته می‌شوید. بدین‌سان، حق تعالی هم بر توحید و هم بر معاد، حجت اقامه کرد.

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٣﴾ لِيَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ

﴿١٣﴾

«و همان کسی که همه زوجها را آفرید» یعنی: حق تعالی همه اقسام، اصناف و گونه‌های موجوداتی را که بنای هستی‌شان را براساس اصل زوجیت قرار داده، آفرید. به‌قولی معنی این است: او حیوانات و نباتات را نرینه و مادینه آفرید و همین‌طور از هر صنفی از مخلوقات زمین، نر و ماده‌ای آفرید. گفتنی است که امروزه در روشنی علوم جدید، فراهایی از اعجاز این آیه کریمه جلوه‌گر شده است. «و برای شما از کشتی‌ها و از چهارپایان آنچه را که بر آن سوار شوید، قرار داد تا بر پشت آنها» یعنی: تا بر پشت آنچه که بر آنها - از کشتی‌ها یا چهارپایان - سوار می‌شوید؛ «راست بنشینید و سپس چون بر آنها برنشستید، نعمت پروردگارتان را» که از رام کردن این وسایل سواری برای شما در بروبهر ارزانی داشته است «یاد کنید و بگویید: پاک است کسی که این مرکوب را برای ما مسخر ساخت» یعنی: آن را برای ما رام کرد «و گرنه ما بر آن توانا نبودیم» یعنی: اگر خداوند عز و جلاله آن را برای ما رام نمی‌کرد، ما این توان را نداشتیم که آن را رام خویش سازیم. شایان ذکر است که از منظر قرآن، وسایل سواری به کشتی و شتر محدود نمی‌شود زیرا ما آیه دیگری داریم که ماشین‌ها، قطارها، هواپیماها و مانند آنها از وسایل سیروسفر جدید را نیز در بر می‌گیرد و آن آیه این است: ﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ «نحل/۸». که ترجمه و تفسیر آن گذشت.

وَإِنَّا لَإِن رَّبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾

«و» آن نعمتها را برای شما آفریدیم تا بگویید: «به راستی که ما به‌سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم» در سرای آخرت. پس سفر و گذر بزرگ؛ همانا بازگشت به‌سوی خداوند متعال در عالم معاد است تا هر کس را در برابر کار و کردارش جزا دهد. در حدیث

شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام سفر - چون سوار مرکب خویش می شدند - سه بار تکبیر گفته و آن گاه می خواندند: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ﴾ سپس چنین دعا می کردند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ فِي سَفَرِنَا هَذَا الْبِرَّ وَالتَّقْوَىٰ وَمِنَ الْعَمَلِ مَا تَرْضَىٰ اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيْنَا سَفَرَنَا هَذَا وَاطْوِ عَنَّا بُعْدَهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيقَةُ فِي الْأَهْلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعَثَاءِ السَّفَرِ وَكَآبَةِ الْمُنْظَرِ وَسُوءِ الْمُنْقَلَبِ فِي الْمَالِ وَالْأَهْلِ: بارها! ما در این سفر خواهان نیکی و تقوی و عملی هستیم که باعث خشنودی تو باشد. بارها! این سفر را برای ما آسان بگردان و دوری راه را برای ما نزدیک کن. ای الله! تویی همراه ما در این سفر، و تو جانشین ما در خانواده هستی. بارها! از مشقت های سفر، و دیدن مناظر غم انگیز، و تحول ناگوار در مال و خانواده به تو پناه می برم». و چون از سفر به نزد خانواده خویش باز می گشتند، می گفتند: «آیون تائبون إن شاء الله عابدون لربنا حامدون: توبه کننده بازگشت کرده ایم و اگر خدا بخواهد برای او - که پروردگار ما است - عبادتگر و ستایشگریم». گفتنی است که خداوند جل جلاله در سوره «هود/۴۱»، دعای دیگری را برای ما بر زبان نوح علیه السلام آموزش داده است که چون به کشتی سوار می شویم، باید آن دعا را بخوانیم و آن این دعاء است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ جَعَرْنَهَا وَمُرْسِنَهَا إِنْ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ که تفسیر آن گذشت.

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنْ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾

«و» مشرکان «برایش از بندگانش جزئی قرار دادند» مراد از جزء در اینجا، فرشتگانند زیرا مشرکان ایشان را دختران خدای سبحان می پنداشتند و فرزند جزئی از پدرش می باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «فاطمة بضعة منی: فاطمه پاره تن من است». «به راستی که انسان بس ناسپاسی آشکار است» زیرا او آشکارا منکر نعمتهای خداوند جل جلاله بر خود می شود و از آنجا که نعمتهای خداوند جل جلاله بر بنده بسیار واضح و آشکار است، انکار آنها نیز دروغی بس آشکار می باشد چنان که این گروه نادان -

هنگامی که به باری تعالی نسبت فرزند را دادند - همین دروغ بزرگ را در میان آوردند.

أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَنَكُمْ بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾

«آیا از آنچه می‌آفریند، خود دخترانی برگرفته و به شما پسران را برگزیده است؟»
یعنی: آیا حق تعالی جنس مفضول از دو صنف پسر و دختر را - بر طبق پندارهایتان - برای خودش برگزیده و جنس فاضل از این دو صنف را به شما اختصاص داده است؟
در حالی که او آفریننده و فعال مایشاء است و همه چیز درگرو امر و اراده وی می‌باشد؟ چه پندارهای احمقانه‌ای می‌تیند!؟.

وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾

«و چون یکی از آنان به تولد آنچه برای رحمان مثل زده خبر داده شود» به کار بردن مثل در اینجا از آن روی است که فرزند، مماثل و همانند پدرش می‌باشد. یعنی: چون به یکی از آنان خبر داده شود که فرزند دختری برایت به دنیا آمده است، از این خبر مغموم شده و اثر غم و اندوه بر چهره‌اش نمایان می‌گردد، آن‌گونه که: «چهره‌اش سیاه می‌گردد» از اندوه و درد تولد دختر، که چرا به جای وی، آن نوزاد پسر نبوده است «در حالی که او پر از غم می‌باشد» یعنی: سخت در اندوه فرورفته و چنان از این امر در رنج افتاده است که پر از غم شده ولی اندوه خویش را فرو می‌خورد.

أَوَمَنْ يُنْسَوُا فِي الْحَلِيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾

«آیا کسی که در زر و زیور پرورده می‌شود و او در صف خصومت ظاهر نمی‌گردد؟» یعنی: آن‌گاه که مشرکان دختران را به خداوند سبحان نسبت دادند، در حقیقت کسی را به او نسبت دادند که از شأنش این است تا در زر و زیور پرورش یافته و از این‌که به امور خویش بپردازد، عاجز می‌باشد و چون به میدان خصومت و جنگ و جدل کشیده شود، به برپا داشتن حجت خویش و دفع خصم هم قادر نیست،

از آن روی که عقل وی نقصان داشته و اندیشه وی ضعیف است - که زنان غالباً چنین هستند - لذا فساد این سخن مشرکان، ثابت و مسلم می‌باشد.

آیه کریمه دلیل رقت طبع زن و غلبه عاطفه وی بر عقلش و میل و گرایش وی به تجمل و لطافت است. همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که پوشیدن طلا و ابریشم برای زنان مباح و برای مردان حرام می‌باشد.

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنْتًا أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكُنُّنَّ شُهَدَائِهِمْ وَيُسْتَأْذَنُ



«و مدعی شدند که فرشتگان که خود بندگان خدای رحمانند، مادینه‌اند» یعنی: سخن سابق مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدایند، متضمن فساد دیگری نیز هست و آن این ادعاست که گویی فرشتگان مادینه‌اند در حالی که فرشتگان مخلوقات نورانی‌ای هستند که به نری و مادگی و خنثی بودن وصف نمی‌شوند «آیا آفرینش آنها را شاهد بوده‌اند؟» یعنی: آیا در هنگام آفرینش خداوند متعال حاضر بوده‌اند تا به این امر که فرشتگان مادینه‌اند، گواهی بدهند؟! یا معنی این است: آیا آفرینش فرشتگان را دیده‌اند تا گواهی بدهند که آنها مادینه‌اند؟ «این گواهی اینان به زودی نوشته خواهد شد» در دیوان اعمالشان تا در برابر آن مجازات شوند «و پرسیده خواهند شد» از این بهتان در روز قیامت.

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از قتاده روایت کرده است که گفت: جمعی از منافقان گفتند: خداوند با جن خویشاوندی کرده است و از این خویشاوندی فرشتگان پدید آمده‌اند!! پس این آیه کریمه در رد سخنشان نازل شد.

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿۲۰﴾

«و گفتند: اگر خدای رحمان می‌خواست ما آنها را نمی‌پرستیدیم» یعنی کفار گفتند: ای مؤمنان! اگر خدای رحمان پنداری شما می‌خواست؛ ما این فرشتگان را نمی‌پرستیدیم پس این پرستش ما به مشیت اوست. البته این سخن، سخن حقی است

که از آن باطلی را خواسته‌اند زیرا هدفشان از این سخن این است که خداوند جَلَّالاً از عبادتشان برای بتان راضی است! که این‌گونه استدلال، قطعاً بی‌پایه و اساس می‌باشد زیرا مشیت الهی عبارت از ترجیح یافتن وجود بعضی از ممکنات بر بعضی دیگر است، چه این ممکنات در حوزه اوامر پروردگار قرار داشته باشند و چه در حوزه نواهی وی، چه نیک باشند و چه بد پس این امر که مشیت الهی بر چیزی رفته باشد، این لزوماً دلیل رضای او به آن چیز نیست، از این جهت، خداوند جَلَّالاً به جهالتشان حکم صادر نموده و فرمود: «آنان به این امر علمی ندارند» پس این پندارشان که: چون باری تعالی وقوع چیزی را بخواهد و اراده کند، از آن امر راضی است، پنداری است فاقد دلیل و بدون پشتوانه علم بلکه صرفاً ناشی از جهل آنان است «آنان جز دروغگو نیستند» در آنچه که گفتند پس با نیرنگ و تصنع ناروا و حدس بی‌اساس خویش خواسته‌اند که مغلطه‌بافی کنند، آنها باید بدانند که خداوند جَلَّالاً هم مؤمن را آفریده است و هم کافر را اما او مؤمن را دوست می‌دارد و از کافر ناخشنود است، او به حق و ایمان و خیر امر می‌کند و به کفر بندگانش راضی نیست.

أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾

«آیا به آنان» یعنی: به اهل مکه و غیر آنان از مشرکان «پیش از آن کتابی دادیم؟» یعنی: یا مگر به آنان پیش از قرآن کتابی داده‌ایم که در آن کتاب، خطاب به آنان چنین نوشته شده است: شما بجز الله جَلَّالاً، دیگران را پرستید؟ «پس به آن تمسک می‌جویند؟» و آن را مبنای کار و حجت و دلیل خویش قرار می‌دهند؟! خیر! موضوع چنین نیست و آنها در پرستش غیر خدای سبحان، هیچ برهان و دلیل و حجتی ندارند: «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر امتی یافتیم» یعنی: آنها را بر عادت و شیوه و روشی یافتیم که به آن خو گرفته و بر آن رهرو شده بودند «و ما بر پی آنان راه یافته‌ایم» بدین‌گونه، به این امر اعتراف کردند که هیچ تکیه‌گاهی از دلیل و حجت نداشته و هیچ

شبهه‌ای در دست ندارند بلکه فقط در گمراهی از پدرانشان پیروی کرده و این گمراهی را به دروغ هدایت خوانده‌اند.

مقاتل در بیان سبب نزول روایت می‌کند: این آیه کریمه درباره ولید بن مغیره، ابوسفیان، ابوجهل و عتبه و شیبه دو پسر ربیعہ از قریش نازل شد.

وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَرِهِمْ

مُقْتَدُونَ ﴿٣٣﴾

«و بدین‌گونه در هیچ آبادی‌ای پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم مگر آن‌که متنعمان آن گفتند: ما پدرانمان را بر شیوه‌ای یافته‌ایم و ما از پی آنان دنباله‌رویم» یعنی: چنان‌که مشرکان مکه به پیامبر ما ﷺ چنین گفتند؛ پیشینیان‌شان از متنعمان رهرو راه شرک، نیز همین سخن را به پیامبرانشان گفتند. حق تعالی - برای توجه دادن به این امر که رفاه‌زدگی و تنعم سبب اهمال نظر و ترک اندیشه در محتوی و مضمون رسالت‌های الهی است - متنعمان و نازپروردگان را به یادآوری مخصوص ساخت. نسفی می‌گوید: «این آیه، تسلیت و دلجوئی‌ای از رسول خدا ﷺ است، با بیان این‌که: تقلید از پدران آفتی قدیمی و ریشه‌دار است و به قوم ایشان محدود نمی‌شود». همچنین این آیات، دلیل بطلان تقلید در عقاید و اصول دین می‌باشد.

﴿ قُلْ أَوْلُو حَيْثُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٣٤﴾ ﴾

پیامبرشان به آنان «گفت» و ای پیامبر ﷺ! تو نیز به کافران بگو: «حتی اگر برای شما هدایت‌کننده‌تر از آنچه پدران خود را پیرو آن یافتید، آورده باشم؟» آیا باز هم پدران‌تان را پیروی و دنباله‌روی می‌کنید؟ «گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید، کافریم» یعنی: ما نه به این رسالت شما عمل می‌کنیم، نه از شما می‌شنویم و نه اطاعت می‌نماییم، هرچند آیین شما راهنمونتر از دین پدرانمان باشد.

فَانْقَمْنَا مِنْهُمْ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٣٥﴾

«پس، از آنان انتقام گرفتیم» با عذابی که بر آنان فرود آوردیم، مانند عذاب نازل شده بر قوم نوح، عاد، ثمود و امثال آنان «پس بنگر که عاقبت دروغ انگاران» آن امتهای «چگونه بوده است!» زیرا آثارشان هنوز موجود است و در معرض دید مشاهده کنندگان عبرت اندوز قرار دارد.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٣٦﴾

«و یادکن» ای پیامبر ﷺ! «هنگامی را که ابراهیم به پدر خود» آزر «و به قوم خود» که از پدرانشان تقلید و دنباله روی کورکورانه کرده و بتان را می پرستیدند؛ «گفت: واقعا من از آنچه شما می پرستید، بیزار و برکنارم» یعنی: من از این بتان بیزارم، نه آنها را می پرستم، نه به سوی آنها دعوت می کنم و نه آنها را به خدایی می گیرم بلکه به آنها کفر و دشمنی ورزیده و علیه آنها می ستیزم. «برآء»: مصدری است که مفرد و تشبیه و جمع آن یکسان است و در اینجا، در جایگاه صفت قرار گرفته است. آری! ای محمد! به قومت این سخن ابراهیم عليه السلام را یادآوری کن تا بدانند که چگونه خلیل پروردگار، امام حنفا و پدر انبیا - یعنی کسی که قریش خود را پیرو دین و آیین وی می دانند - از دین پدر و قومش بیزاری جست.

إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيِّدِي ﴿٣٧﴾

ابراهیم عليه السلام افزود: «مگر از آن کس که مرا آفرید» یعنی: من فقط به ربوبیت و پروردگاری آفریدگار خود اعتراف کرده و پرستش و نیایشم را تنها به سوی او معطوف می دارم و فقط او را می خوانم نه غیر او را «و البته همو مرا هدایت خواهد کرد» به سوی دین خویش و بر جاده حق و حقیقت پایدار و ثابت قدم خواهد گردانید.

وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

«و او آن را در پی خود سخنی ماندگار کرد» یعنی: ابراهیم عليه السلام کلمه توحید را در عقب خویش که همانا فرزندان و نسل و احفاد وی‌اند، کلمه ماندگاری گردانید به طوری که همیشه کسانی از ایشان خدای سبحان را به یگانگی می‌خوانند. مجاهد وقتاده می‌گویند: کلمه ماندگار، همانا کلمه طیبه (لا اله الا الله) است زیرا در پی ابراهیم عليه السلام کسانی هستند که تا روز قیامت به طور پیوسته خدای عزوجل را به یگانگی می‌پرستند «باشد که آنان بازگردند» یعنی: آن را کلمه‌ای باقی و ماندگاری گردانیدیم تا مشرکانشان به دعوت موحدانشان به سوی آن کلمه رجوع کرده و از شرک بازایستند و البته ابراهیم عليه السلام نیز به چنین امری امیدوار بود.

بَلْ مَتَّعْتُ هَؤُلَاءِ وَءَابَاءَهُمْ حَقًّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ

كُفْرُونَ ﴿٣٠﴾

سپس خداوند متعال به بیان موضع مشرکان در برابر دعوت رسول خویش عليه السلام و علل فریفته شدنشان به برخورداریهای دنیا پرداخته می‌فرماید: «بلکه آنان و پدرانشان را» یعنی: این گروه معاصر پیامبر عليه السلام از قریش را با پدرانشان «برخوردار ساختم» از بهره‌های دنیا ولی آنان به این مهلت فریفته شده و در لجن شهوات و خواهشهای پست خویش فرورفتند «تا این که حق» یعنی: قرآن «و پیامبری آشکار» یعنی: محمد عليه السلام که رسالت وی با معجزات محکم و استوار، آشکار است، یا رسالت وی با حجتها و احکام حق، آشکارکننده توحید می‌باشد؛ «به سویشان آمد و» اما «چون حق به سویشان آمد، گفتند: این جادویی است و ما به آن کافریم» لذا از روی کبر، عناد و تجاوز، به حق کفر ورزیدند.

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾

«و گفتند» از سر اعتراض بر این که خداوند ﷻ این قرآن را بر محمد ﷺ فرود فرستاده است: «چرا این قرآن بر مردی بزرگ از آن دو شهر فرو فرستاده نشد؟» مردی که در میان قوم خود از نظر جاه و مال، سرور و برتر باشد؟ یعنی: اگر این کتاب، قرآن خدا می‌بود، باید بر مردی بزرگ از بزرگان دو شهر مکه و طایف فرود فرستاده می‌شد! اما آنها غافل از آن بودند که معیار انتخاب انبیا ﷺ، آراسته بودن به فضایل و ارزشهای روحی و کمالات معنوی است، نه اعتبارات و تشریفات دنیوی. قتاده و دیگران در بیان سبب نزول دو آیه «۳۲ - ۳۱» گفته‌اند: مراد از دو شهر؛ مکه و طایف و مراد از دو مرد بزرگ: ولید بن مغیره از مکه و عروه بن مسعود ثقفی از طایف است.

أَمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحْمَتَ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

«آیا آنانند که رحمت پروردگارت را» یعنی: نبوت را «تقسیم می‌کنند؟» استفهام برای انکار و تعجب است. یعنی: آنان تقسیم کننده رحمت ما نیستند «ما معاش آنان را در زندگانی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم» آن‌گونه که بعضی را فقیر و بعضی را غنی گردانیدیم پس چگونه آنان در کار نبوت و سپردن آن از سوی ما به هر کس از خلق خویش که بخواهیم، به حکم و قسمت ما قناعت نمی‌کنند؟ «و برخی از آنان را بر برخی دیگر به درجاتی برتر داشته‌ایم» با بخشیدن روزی، ریاست، نیرومندی، آزادی، عقل و علم. و حکمت در این برتری بخشیدن این است: «تا بعضی از آنها بعضی دیگر را مسخر گیرند» یعنی: تا برخی از بندگان برخی دیگر را به خدمت گیرند و به این ترتیب، برخی از آنان سبب سامان یافتن و تمشیت زندگی برخی دیگر گردند؛ به دلیل نیازی که به همدیگر دارند زیرا اگر همه انسانها در همه چیز با هم مساوی و برابر می‌بودند، مصالح و منافع و کاروبار زندگی‌شان با اخلال و اشکال روبرو می‌شد «و رحمت پروردگار تو» یعنی: نبوت، یا دین، یا آنچه که برای بندگان نیکوکارش در

سرای آخرت آماده نموده؛ «از آنچه جمع می کنند» از اموال و سایر بهره های دنیا «بهتر» و ماندگاتر «است».

وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لَبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُورًا عَلَيْهَا يُتَكَبُونَ ﴿٣٤﴾

«و اگر نه آن بود که همه مردم امت یگانه ای شوند» یعنی: اگر نه آن بود که همه مردم، امت یگانه ای بر کفر شوند و همه - به انگیزه گرایش به سوی دنیا و آرایشهای آن - بر آن گردآیند؛ «قطعا برای خانه های کسانی که به خداوند رحمان کفر می ورزیدند، سقفهایی از نقره قرار می دادیم» تا بدین وسیله، کفار را از جایی که نمی دانند به استدراج کشانیم زیرا دنیا در نزد ما بسی بی ارزش و حقیر است «و نیز نردبانهایی» از نقره برایشان قرار می دادیم «که بر آنها بالا روند» و به غرفه ها و ساختمانهای بلند برآیند «و نیز برای خانه هایشان درها و تختهایی» از نقره «قرار می دادیم که بر آنها تکیه زنند».

ابن کثیر در توضیح معنای این دو آیه می گوید: «اگر باور بسیاری از مردم جاهل بر این مبنی نمی بود که دادن مال از سوی ما برای سرمایه داران، دلیل محبت ما به آنان است و اگر نمی بود که آنها با تکیه بر چنین باوری، به خاطر رسیدن به مال و ثروت دنیا بر کفر گرد آمده و همه طبل کفر را می نواختند؛ آری! اگر چنین نمی بود، قطعا برای خانه های کسانی که به ما کفر می ورزیدند، سقفهایی از نقره قرار می دادیم...».

وَزُخْرَفًا وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَّعُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾

«و زر و زیورهای بسیار» یعنی: قطعا همراه با اینها برایشان زر و زیورهای بسیاری در سقفها، درها، تختها و غیر آن می دادیم. زخرف: طلا و زیور و به قولی: نقش و نگارها و تجملات است. گفته می شود: «زخرف الدار: منزل را نگارینه و مزین ساختم». «و همه اینها جز متاع زندگی دنیا نیست» که در آن مورد بهره برداری قرار می گیرد و بس

اندک و بی‌ارزش است «و آخرت نزد پروردگارت از آن پرهیزگاران است» یعنی: از آن کسانی است که از شرک و معاصی پرهیز کرده و به خداوند یگانه ایمان آورده‌اند و به طاعت وی عمل کرده‌اند؛ پس این آخرت است که ماندگار و فناشدنی است و نعمتهای آن زوال‌ناپذیر می‌باشد. در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لو أن الدنيا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقى منها كافرا شربة ماء: اگر دنیا در نزد خداوند به اندازه بال پشه‌ای ارزش می‌داشت، او هرگز هیچ کافری را از آن جرعه آبی نمی‌نوشانید». همچنین در حدیث شریف به روایت طبرانی آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان خویش «ایلاء» کردند، عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد ایشان آمد و دید که ایشان بر روی حصیری درشت برهنه‌ای تکیه داده‌اند که اثر زمختی آن بر پهلوی مبارکشان مشهود بود پس بی‌اختیار اشک بر چشمانش سرازیر شد و گفت: یا رسول‌الله! کسری و قیصر در آن ناز و نعمتی قرار دارند که دارند و شما که برگزیده خداوند صلی الله علیه و آله از خلق وی هستید...؟! رسول خدا صلی الله علیه و آله که تکیه داده بودند، نشستند و فرمودند: «ای فرزند خطاب! آیا تو در شک هستی؟ سپس افزودند: آن گروه مردمی هستند که لذتها و گوارایی‌های آنها در زندگانی دنیایشان به آنها داده شده است»، یعنی آنها از نعمت و لذت آخرت محرومند. در روایت دیگری آمده است که فرمودند: «آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن‌ها؟».

آیه کریمه دلیل بر آن است که یکی از عوامل بازگرداننده انسان مسلمان از دینش، دیدن کفار در وضعیت اقتصادی برتر است و این همان واقعیتی است که ما در عصر خود نیز آن را ملاحظه کرده و بسیاری از مسلمانان را می‌بینیم که مشاهده پیشرفت اقتصادی کفار، آنها را نسبت به دین و آیینشان بی‌میل ساخته است.

وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۳۱﴾

«و هر کس از یاد رحمان تغافل کند» یعنی: هر کس از بصیرت بی‌بهره بوده و بینش باطنی‌اش از دیدن حقیقت کور شود و در نتیجه، از یاد خدای رحمان دل بگرداند «بر او شیطانی می‌گماریم» یعنی: بر او شیطانی را مسلط می‌گردانیم. اعشی: کسی است که

در شب کور است و در روز می‌بیند اما مراد از آن در اینجا - چنان‌که در تفسیر آن بیان شد - کوری بصیرت باطنی است «پس آن شیطان برایش همنشین است» یعنی: آن شیطان، همیشه همراه اوست و هرگز از او جدا نمی‌شود بلکه او را در تمام امورش دنبال می‌کند و او نیز از آن شیطان در تمام وسوسه‌هایی که بر وی می‌افکند، اطاعت و دنباله‌روی می‌نماید.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌است: قریشیان گفتند؛ بر هر یک از یاران محمد مردی را بر گمارید که بر او مسلط شود. در این میان، طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه را بر ابوبکر صدیق رضی الله عنه گماردند، طلحه - در حالی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه در میان قریش بود - نزد او آمد. ابوبکر رضی الله عنه به او گفت: مرا به‌سوی چه چیزی دعوت می‌کنی؟ طلحه پاسخ داد: تو را به‌سوی پرستش لات و عزی دعوت می‌کنم. ابوبکر رضی الله عنه گفت: مگر لات کیست؟ طلحه گفت: او از فرزندان خداست! ابوبکر صدیق رضی الله عنه پرسید: عزی کیست؟ طلحه سکوت کرد و پاسخی نداد ولی روی به یاران مشرک خویش نمود و گفت: پاسخ این مرد را بدهید. اما آنان نیز سکوت کردند و جوابی پس ندادند. در این هنگام، طلحه روی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه کرد و گفت: برخیز ای ابوبکر! گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست آن‌گاه کلمه شهادت را در محضر همه با ندای بلند ادا کرد. همان بود که خدای عزوجل این آیه کریمه را نازل فرمود.

وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٢٧﴾

«و مسلماً آنها» یعنی: شیاطین برگمارده «آنان را از راه باز می‌دارند» یعنی: شیاطینی که خدای عزوجل آنها را بر هر یک از کسانی که از یاد او تغافل می‌کنند، برگمارده؛ میان آنها و میان رفتن به راههای حق حایل می‌شوند و آنها را از راه حق بازداشته و این وسوسه را به آنان القا می‌کنند که: بر طریق هدایت قرار دارند و راه درستی را برگزیده‌اند «و می‌پندارند که خود رهیافته‌اند» یعنی: کفار به‌سبب این وسوسه، می‌پندارند که رهیافته‌اند و راهی را که می‌روند، راه درستی است.

حَقٌّ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَنْلَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَنْسُ الْقَرِينُ ﴿٣٨﴾

«تا آن‌گاه که نزد ما آید» آن انسان غافل مانده از یاد ما که شیطان بر او مسلط بوده است پس در آنجا به شیطان خود «می‌گوید: ای کاش میان من و تو، فاصله مشرقین بود» مراد از «مشرقین»: مشرق و مغرب است که از باب تغلیب «مشرقین» گفته شد چنان که از همین باب، به خورشید و ماه «قمرین» و به پدر و مادر «ابوین» گفته می‌شود. «پس چه بدهمنشینی است!» و چه بد همراه و همدمی است آن شیطان برگمارده برای انسان. در حدیث شریف آمده است: «هر فرد مسلمان، با خود همنشینی از جن دارد و شیطان بر فرزند آدم در مجرای خون وی جاری می‌شود».

وَلَنْ يَنْفَعَكُمْ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾

و برای آن غافلان در روز قیامت گفته می‌شود: «و امروز هرگز» پشیمانی «سودتان ندهد» ای تیره روزان! «چرا که ستم ورزیده‌اید» بر خود در دنیا با شرک‌ورزیدن به خدای سبحان «در حقیقت شما در عذاب مشترک هستید» یعنی: امروز، هرگز اشتراک شما در عذاب به شما سودی نمی‌بخشد، برخلاف حال دنیا که چون مصیبت در آن عام شود، تحمل آن هم آسان می‌گردد چنان که گفته‌اند: «البلیة إذا عمت طابت: بلا چون همگانی گردد، گوارا می‌شود».

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْىَ وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٤٠﴾

«پس آیا تو» ای محمد ﷺ! «می‌توانی کران را بشنوانی، یا کوران را راه می‌توانی نمود» یعنی: تو بر این کار قادر نیستی پس از این امر دلتنگ نشو که آنان کفر ورزیده‌اند بلکه بر تو فقط ابلاغ پیام است، نه هدایت‌کردنشان «و» آیا تو می‌توانی هدایت کنی «کسی را که همواره در گمراهی آشکاری است؟» البته هدایت نمی‌توانی کرد. آری! این گروه کفار به منزله ناشنویانی هستند که آنچه را به‌همراه آورده‌ای،

نمی‌شنوند و به منزله نابینایانی هستند که آن را نمی‌بینند، به سبب افراطشان در گمراهی و تمکن و جای‌گیری جهالت در آنان.

باری! نسبت میان آنان و رسول خدا ﷺ، نسبتی معکوس بود زیرا در حالی که آن حضرت ﷺ، در دعوت خود به سوی ایمان، سعی و کوشش بلیغ می‌کردند، آنان برعکس، پیوسته در جهت گمراهی و غفلت و لجاجت‌شان فرودهای بیشتری را می‌پیموده و در آن زیاده‌روی می‌نمودند. سبب نزول این آیه کریمه نیز این بود که رسول خدا ﷺ خود را در دعوت قومشان خسته و رنجور می‌کردند اما قومشان جز بر گمراهی خویش نمی‌افزودند پس خدای عزوجل آن حضرت ﷺ را دلجوئی نمود.

فَاِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ مُنْقِمُونَ ﴿٤١﴾

«پس» ای رسول ما ﷺ «اگر ما تو را از دنیا ببریم» پیش از آن‌که به آنان عذاب فرود آید «در آن صورت، قطعاً از آنان انتقام می‌کشیم» یا در دنیا و یا در آخرت، هر چند تو از دنیا رخت بر بسته و به سرای بقا شتافته باشی.

أَوْ نُرِيَنَّكَ الْآلِيَ وَعَدْتَهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾

«یا اگر آنچه را به آنان وعده داده‌ایم» از عذاب دنیوی «به تو» قبل از مرگت «نشان دهیم، در هر صورت ما قطعاً بر آنان تواناییم» و هرگاه که خواسته باشیم، آنان را عذاب می‌کنیم. البته خدای عزوجل عذاب آنان را در همین دنیا - در روز بدر - برای پیامبر خود ﷺ نشان داد و در حیات رسول خویش، ایشان را بر آنها مسلط گردانید.

فَأَسْتَسِيكَ بِالَّذِي أَوْحَىٰ إِلَيْكَ إِنَّا كَلَّمْنَا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾

«پس به آنچه به سوی تو وحی شده است» از قرآن «چنگ در زن» هر چند کسانی آن را دروغ انگارند و تکذیب کنند «هرآینه تو بر راه راست قرار داری» که هیچ کجی‌ای در آن نیست.

وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ ﴿٤٤﴾

«و هر آینه آن» یعنی: قرآن «برای تو و برای قوم تو ذکر است» یعنی: قرآن برای تو و برای قومت از قریش، شرف بزرگی است زیرا قرآن به زبانشان که زبان تو نیز هست، نازل شده. و نظیر آن است آیه: ﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ﴾: (به تحقیق که ما به سوی شما کتابی را نازل کردیم که در آن ذکر شماست) «انبیاء/۱۰». در حدیث شریف به روایت معاویه رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند: «قطعا این امر (یعنی خلافت) در قریش است، کسی با آنها در آن کشمکش نمی کند جز این که خداوند متعال او را بر چهره اش در آتش می افکند تا آن گاه که (قریش) دین را برپا دارند». به قولی: معنای آیه این است: قرآن یادآوری ای برای تو و قوم توست که به وسیله آن امور دین را به یاد آورده و بدان عمل می کنید «و به زودی پرسیده خواهید شد» از این شرفی که خداوند جل جلاله برای شما قرار داده است. یا به زودی از اقامه احکام قرآن و عمل به آن که بر شما لازم است، مورد پرسش قرار خواهید گرفت. قرطبی می گوید: «صحیح آن است که قرآن برای هرکسی که به آن عمل کند، شرف بزرگی است، چه آن کس از قریش باشد چه از غیر ایشان آن گاه وی به حدیث شریف نقل شده از ابن عباس رضی الله عنهما استناد می کند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سفر جنگی ای برگشتند، سپس فاطمه رضی الله عنها را فراخوانده و به وی فرمودند: «یا فاطمة، اشتری نفسک من الله، فإني لا أغني عنك من الله شيئا: ای فاطمه! نفس خود را از خداوند متعال خریداری کن زیرا من از جانب او، چیزی را از تو دفع نمی توانم کرد». آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مانند این سخن را به زنان و اهل بیت خویش نیز اعلام کردند، سپس فرمودند: «ما بنو هاشم بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون، و لا قریش بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون، و لا الأنصار بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون، و لا الموالی بأولی الناس بأمتی، إن أولى الناس بأمتی المتقون. إنما أنتم من رجل وامرأة كجمام الصاع، ليس لأحد على أحد فضل إلا بالتقوى: بنی هاشم سزاوارترین مردم به امت من نیستند، قطعا سزاوارترین مردم به امت من، پرهیزگارانند و نه قریش

سزاوارترین مردم به امت من اند، بی گمان سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه انصار سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند و نه آزادشدگان از بند بردگی (عجم) سزاوارترین مردم به امت من اند، قطعاً سزاوارترین مردم به امت من پرهیزگارانند. جز این نیست که شما همه (در اصل) از یک مرد و زن آفریده شده‌اید و همانند آنچه که بعد از پر شدن پیمانۀ بر سر آن بالا می‌ایستد (همه باهم برابرید)، کسی را بر کسی هیچ فضیلت و برتری‌ای جز به تقوی نیست».

وَسَلِّ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِلَهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾

«و از پیامبران ما که پیش از تو فرستاده‌ایم، جویا شو؛ آیا به جای خدای رحمان، خدایانی را که مورد پرستش قرارگیرند، مقرر داشته‌ایم؟» مراد آیه، پرسیدن رسول خدا ﷺ از پیامبران علیهم‌السلام در شب اسراء است، هنگامی که آن حضرت ﷺ با ایشان ملاقات می‌کنند. به قولی معنی این است: از امتهای پیامبرانی که ایشان را به رسالت برانگیخته بودیم بپرس که: آیا ما در دینی از ادیان، به پرستش بتان حکم کرده‌ایم؟ آیا این کار را به یکی از آن امت‌ها اجازه داده‌ایم؟. هدف، استشهاد به اجماع پیامبران علیهم‌السلام بر عقیده توحید است، حقیقتی که بر اصالت و قدامت توحید دلالت داشته و نشان می‌دهد که این عقیده، عقیده نودرآمدی نیست.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَكَفَرَ بِرَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾

«و همانا موسی را با آیات خود به سوی فرعون و ملا او فرستادیم» مراد از «آیات»، معجزات و نشانه‌های نه‌گانه‌ای است که بیان آنها در سوره «اسراء/۱۰۱» گذشت و مراد از «ملا» در اینجا: اشراف و همگی رعایای فرعون - اعم از قبطی‌ها و بنی‌اسرائیل - اند. هدف از بیان این داستان در اینجا، استشهاد به دعوت موسی علیهم‌السلام بر توحید و یکتاپرستی و در عین حال، دلجویی از پیامبر ﷺ در برابر مخالفتها و آزارهایی است که

از قوم خویش می‌بینند «پس گفت» موسی عليه السلام «همانا من فرستاده پروردگار عالمیانم» که مرا به سوی شما به رسالت فرستاده است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بَيِّنَاتٌ إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

«پس چون آیات ما را برایشان آورد، بناگاه آنان بر آنها خنده زدند» از روی استهزا و تمسخر.

وَمَا نُزِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾

«و ما هیچ نشانه‌ای به آنان نمی‌نمودیم مگر این که آن از نظیر آن بزرگتر بود» یعنی: هریک از نشانه‌های موسی عليه السلام و معجزاتش، بزرگتر و با شکوه‌تر از معجزه ماقبلش بود، با وجود آن که معجزه و نشانه قبلی نیز در حد خود بزرگ بود. به قولی دیگر معنی این است: نشانه‌های موسی عليه السلام به گونه‌ای بود که چون نشانه دوم به اول ضمیمه می‌شد، بر وضوح و روشنی آن می‌افزود. «و به عذاب گرفتارشان کردیم» یعنی: به سبب این که آنها این آیات و نشانه‌ها را دروغ انگاشتند، عذابهایی چون قحطی و طوفان و هجوم سیل ملخ را گریبانگیر آنان کردیم «تا مگر به راه آیند» از کفر به سوی ایمان. اما با این وجود، بازنگشتند و به راه نیامدند.

وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾

«و به» موسی عليه السلام «گفتند: ای ساحر» آنها دانشمندان را ساحر می‌نامیدند و ساحران را تعظیم و احترام می‌کردند. «پروردگارت را به آنچه با تو عهد کرده برای ما بخوان» یعنی: به آنچه که به ما در مورد عهد پروردگارت با خود خبر داده‌ای - که بر طبق مفاد آن، اگر ما ایمان آوریم، عذاب را از ما دور می‌گرداند - او را برای ما بخوان «زیرا ما راهیافتگانیم» در آینده و به آنچه که آورده‌ای، مؤمن و باورمند خواهیم شد. یعنی: شرط ایمان آوردن ما این است که تو دعا کنی تا عذاب از ما برطرف شود.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُوثُونَ ﴿٥٠﴾

«پس چون عذاب را از آنان برداشتیم، بناگاه آنان عهد شکستند» تقدیر سخن چنین است: آن‌گاه موسی علیه السلام به بارگاه پروردگار خویش دعا کرد و بر اثر دعای او، عذاب را از آنان برطرف کردیم پس چون عذاب از آنان برداشته شد، پیمان‌شکنی کردند و عهدی را که به موسی علیه السلام داده بودند، شکستند.

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾

«و فرعون در میان قوم خود ندا در داد» فرعون از گرایش قومش به سوی موسی علیه السلام بیمناک شد پس آنها را گرد آورد و با صدایی بلند در میانشان ندا در داد. یا منادی‌ای را دستور داد تا در میانشان چنین ندا در دهد: «گفت: ای قوم من! آیا فرمانروایی مصر و این نهرها که از زیر من» یعنی: از زیر کاخهای من «روان است از آن من نیست» به طوری که هیچ کس در تملک آنها با من کشمکش نمی‌کند و هیچ مخالفی نیست که با من در آنها مخالفت کند؟. مراد از «انهار» رودهای نیل است و مهمترین شاخه‌های رود نیل عبارت بودند از: رود «ملک»، رود «طولون»، رود «دمیاط» و رود «تنیس» و هم‌اکنون دو شاخه از این رودخانه‌ها مشهور است و آن رود «دمیاط» و رود «رشید» می‌باشد که هر دو دلتای نیل را تشکیل می‌دهند «پس مگر نمی‌بینید؟» این همه اقتدار و شکوه مرا؟ تا از آن به نیرومندی ملک و مکت و بزرگی قدر و منزلت من و در مقابل؛ به ضعف و ناتوانی موسی از مقاومت با من پی ببرید؟.

أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾

«بلکه من از این کسی که او خوار است» یعنی: بلکه من از موسی علیه السلام که ضعیف و بی‌مقدار و خوار و فقیر است و هیچ عزت و شکوهی ندارد «و نزدیک نیست که

واضح بگوید» سخن راه، از آن روی که در زبانش لکنتی است «بهترم» بیان لکنت‌زبان موسی علیه السلام در سوره «طه/۲۷» گذشت.

فَلَوْلَا أَلْفَىٰ عَلَيْهِ آسُورَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَهُ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ مُقَرَّنِينَ ﴿٥٣﴾

«پس چرا دستبندهایی زرین بر او فرود آورده نشد؟» یعنی: اگر موسی علیه السلام شخص بزرگی است، چرا به دستبندهایی از زر آراسته نیست؟! این سخن فرعون نمایانگر متأثر بودنش از عادت شاهان است زیرا عادت شاهان چنین بود که چون به پادشاهی می‌رسیدند و تاج‌گذاری می‌شدند، دستبندها و طوقی زرین بر آنان می‌پوشانیدند تا این امر نشانه سیاست و ریاست آنان باشد. «یا چرا همراه او فرشتگان پیوست شده نیامده‌اند؟» اگر او در ادعای خویش راستگوست تا این فرشتگان پیاپی آینده و همراه شده با وی، او را بر کارش یاری نمایند و برایش به نبوت گواهی دهند؟ بدین گونه بود که آن ملعون، به قومش این وهم و گمان را القا کرد که پیامبران علیهم السلام لابد باید بر شکل و شمایل شاهان ستمگر باشند و فرشتگان نیز گرداگرد ایشان حلقه زده و همراهی‌شان کنند!!

فَأَسْتَحَفَّ قَوْمَهُ، فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٤﴾

«پس سبک ساخت عقل قوم خویش را و از او اطاعت کردند» یعنی: فرعون آنان را با این سخنان نیرنگ‌بازانه و فریبنده‌اش، به سبکی جهل و نادانی واداشت و آنان نیز فرمان او را اطاعت کرده و سخنش را پذیرفتند و موسی علیه السلام را تکذیب کردند «هرآینه آنها قومی فاسق بودند» یعنی: آنها از دین خداوند جل جلاله خارج بودند. این آیه کریمه، علت اطاعت آنان از فرعون را آشکار می‌کند؛ و آن تهی‌شدنشان از اندیشه و خرد بر اثر نیرنگ فرعون است. البته این روش همه ستمگران در تحمیل فرمانروایی خویش است که مردم را از عقل و خرد و اندیشه تهی می‌کنند و با انواع تبلیغات و شست‌وشوی ذهنی، آنان را از حقایق دور می‌گردانند.

فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾

«و چون ما را به خشم درآوردند» با افراط خود در عصیان و عناد «از آنان انتقام گرفتیم و آنان را همه یکجا غرق کردیم» در دریای سرخ. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون خدای تبارک و تعالی را دیدی که به بنده هر چه را که می خواهد می دهد در حالی که آن بنده بر گناهان خویش پایدار است پس بدان که این امر استدراجی از سوی حق تعالی برای آن بنده است. آن گاه این آیه را تلاوت کردند: ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾».

فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ﴿٥٦﴾

«و آنان را پیشرو گردانیدیم» یعنی: فرعونیان را در استحقاق عذاب، برای کفاری که به مانند عمل آنان عمل می کنند، مقتدا و پیشوا گردانیدیم «و مثلی برای آیندگان» یعنی: آنان را مایه پند و عبرتی برای آیندگان گردانیدیم. یا آنان را داستان شگفت آوری گردانیدیم که آیندگان به آن مثل می زنند.

﴿٥٧﴾ وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ

«و هنگامی که مثل زده شد» از سوی کافران «به پسر مریم» در این باره که او به جز خدا صلی الله علیه و آله مورد پرستش قرار گرفت «بناگاه قوم تو از آن سخن بانگ برمی دارند» یعنی: از روی خوشحالی به زدن این مثل، شور و هلهله به پا می کنند.

مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیه کریمه درباره مجادله ابن زبیری با رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد زیرا آن گاه که آیه مبارکه «انبیاء / ۹۸»: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ﴾: «شما و آنچه که به جای خداوند می پرستید، هیزم جهنم اید» نازل شد، ابن زبیری به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: سوگند به پروردگار کعبه که در حجت بر تو غلبه یافتیم! آیا نصاری مسیح را، یهود عزیر را و بنو ملیح، فرشتگان را

نمی‌پرستند؟ پس این آیه بدین معنی است که مسیح و عزیز و فرشتگان نیز هیزم جهنم‌اند؟! ابن زبیری از این سخنش سخت شادمان شد و مشرکان مکه نیز بانگ شادی برداشتند. پس خدای متعال این آیه کریمه و آیه «انبیاء/۱۰۱» را نازل فرمود: ﴿

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴿۱۰۱﴾ : «همانا کسانی که از ما در حقشان نیکی مقرر شده است، آنان از آتش دوزخ دور داشته شده‌اند».

این آیه، نمایانگر نوع دیگری از لجاجت و ستیزه‌گری در کفر و عناد و مجادله‌شان به نارواست و چهار نوع دیگر از کفریاتشان در آیات قبل گذشت، که عبارت بود از:

- ۱- آنها برای حق تعالی از بندگانش جزء (فرزند) قرار دادند.
- ۲- آنها فرشتگان را که بندگان خدای رحمانند، دختر خواندند.
- ۳- آنها گفتند: اگر خدا نمی‌خواست ما بتان را پرستش نمی‌کردیم.
- ۴- آنها گفتند: چرا این قرآن بر یکی از بزرگان دو شهر مکه یا طایف، نازل نشده است.

وَقَالُوا أَلَّهِتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿۹۸﴾

همچنین مشرکان با پیامبر ﷺ مجادله کردند «و گفتند: آیا خدایان ما بهترند» در نزد تو ای محمد ﷺ! «یا عیسی؟» یعنی: اگر قضیه بدین صورت باشد که لزوماً هر کسی که جز خدا مورد پرستش قرار گیرد، به آتش دوزخ وارد شود، در این صورت، ما نیز به این‌که خدایان ما با عیسی و عزیز و فرشتگان در جهنم همراه باشند، راضی هستیم! «آن مثل را جز از راه جدل برای تو نزدند» یعنی: آن مثل نامربوط در مورد عیسی ﷺ را برای تو نزدند مگر به‌خاطر این‌که با تو به ناروا ستیزه و مجادله کنند زیرا آنها می‌دانند که حرف «ما» در آیه: (انکم و - ما - تعبدون من دون الله حصب جهنم) «انبیاء/۹۸»، برای غیر عقلاً به کار می‌رود بنابراین، آیه کریمه نه شامل عیسی می‌شود و نه شامل عزیز و فرشتگان. از سوی دیگر، آنها با این جدال خود، خواهان حق نیز نبودند زیرا حقیقت در مورد عیسی ﷺ چیز دیگری غیر از این سفسطه‌هایشان است، چرا که عیسی ﷺ عقیده توحید را آورد و قوم خویش را نیز با این سخن به آن سفارش کرد و فرمود: «خداوند پروردگار ما، خداوند یگانه‌ای است» «مائده/۷۲». «بلکه آنان مردمی

ستیزه جویند» خصمون: آنها بسیار ستیزه‌جو و در دشمنی و خصومت، بسیار سرسخت و زیاده‌رو اند.

در حدیث شریف به روایت ابی امامه رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «ما ضل قوم بعد هدی كانوا علیه إلا أوثوا الجدل، ثم تلا رسول الله صلی الله علیه و آله هذه الآیة: هیچ قومی بعد از هدایتی که بر آن بودند، گمراه نشدند مگر این که جدل و ستیزه‌جویی در آنان جانشین شد. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه کریمه را تلاوت کردند».

إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾

«عیسی جز بنده‌ای که بر وی انعام کرده‌ایم، نیست» یعنی: عیسی صلی الله علیه و آله بنده‌ای است که ما با انعام نبوت بر وی، گرامیش داشته و او را مورد اکرام و اعزاز قرار دادیم «و» عیسی صلی الله علیه و آله نیست مگر کسی که: «او را برای بنی اسرائیل مثلی» یعنی: نشانه و عبرتی «ساختیم» که به وسیله او، به قدرت خدای سبحان پی ببرند زیرا عیسی صلی الله علیه و آله بدون پدر به دنیا آمد همچنین او مردگان را زنده می‌کرد و کور و پیس مادرزاد و هر بیماری را - به اذن الهی - شفا می‌بخشید.

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ﴿٦٠﴾

«و اگر بخواهیم، البته به جای شما فرشتگانی در روی زمین که جانشین شما گردند، پدید می‌آوریم» یعنی: اگر می‌خواستیم، شما را نابود کرده و به جای شما فرشتگانی را در روی زمین پدید می‌آوردیم که آن را آباد کنند و در آن جانشین شما باشند. یعنی: بدانید که هرچند حال عیسی صلی الله علیه و آله شگفت‌آور و عجیب است اما خداوند جل جلاله بر آفرینش عجیب‌تر از آن نیز تواناست.

وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمُوتُ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾

«و همانا او» یعنی: عیسی علیه السلام «نشانه‌ای برای قیامت است» یعنی: نزول عیسی علیه السلام از آسمان، از جمله نشانه‌هایی است که قیامت با آن شناخته می‌شود زیرا این نزول، از علائم قیامت است و خدای سبحان قبل از برپایی قیامت او را از آسمان فرود می‌آورد. چنان‌که خروج دجال نیز از دیگر نشانه‌های قیامت می‌باشد. شایان ذکر است؛ احادیث وارده در باره فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان قبل از روز قیامت - که به عنوان امامی عادل و داوری دادستان فرود می‌آید - متواتر می‌باشد از جمله حدیث شریف ذیل به روایت صحیح مسلم از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که فرمودند: «... در اثناپی که مسیح دجال ظهور نموده است، بناگاه خداوند متعال مسیح بن مریم را فرومی‌فرستد و او در محل مناره سپید شرق جامع دمشق فرود می‌آید در حالی که دو جامه رنگ شده به ورس و زعفران پوشیده و دو کف دست خویش را بر بالهای دو فرشته نهاده است و چون سرش را فرود آورد، از آن قطرات آب می‌چکد و چون آن را بردارد، آب به شکل دانه‌های درشت مروارید از آن فرو می‌لغزد پس هیچ کافری را نرسد که بوی دم عیسی علیه السلام را دریابد مگر این‌که می‌میرد و نهایت نفوذ دم او تا نهایت برد نگاه اوست آن‌گاه دجال را می‌جوید تا سرانجام او را در «باب الد» درمی‌یابد و به قتلش می‌رساند...».

«پس زنهار در آن تردید نکنید» یعنی: در وقوع قیامت هیچ شک و شبهه‌ای به خود راه ندهید و آن را دروغ نینگارید زیرا قیامت خواه‌ناخواه آمدنی است «و از من پیروی کنید» در آنچه که شما را به آن - از یگانه‌پرستی و نفی شرک - فرمان می‌دهم؛ «این است راه راست» یعنی: آنچه که من شما را به آن امر می‌کنم و شما را به سوی آن می‌خوانم، تنها راه پایدار و مستقیمی است که شما را به حق می‌رساند.

وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمُ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٦٢﴾

«و مبادا شیطان شما را از راه به در برد» یعنی: الحذر! که شیطان راه شما را نزند و به وسوسه‌ها و شبهه‌هایی که در دل‌هایتان فرو می‌افکند؛ فریفته‌تان نسازد و شما را از

پیروی من باز ندارد «زیرا او برای شما دشمنی آشکار است» یعنی: او دشمنی با شما را پنهان نمی‌کند و از نمایان کردن آن هیچ پروا و ابایی ندارد.

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا ﴿٦٣﴾

«و چون عیسی بینات» یعنی: معجزات روشن و احکام و شریعت واضح الهی را که همانا انجیل است «آورد، گفت: به راستی برای شما حکمت آوردم» یعنی: برای شما نبوت، یا انجیل را آوردم. به قولی معنی این است: من به شما پیامی را آورده‌ام که بر امور پسندیده ترغیب و از امور زشت و ناپسند باز می‌دارد «و تا برای شما بعضی از آنچه را که در آن اختلاف می‌کنید» از احکام تورات و امور دینی، نه دنیوی «روشن سازم، پس، از خدا پروا دارید» یعنی: از نافرمانی‌های وی بپرهیزید «و از من اطاعت کنید» در آنچه که شما را به آن - از توحید و احکام شرع - امر می‌کنم. ابن‌کثیر گفته است: «این معنی که عیسی علیه السلام امور دینی را آورد نه امور دنیوی را، معنایی نیکو است زیرا انبیا علیهم السلام برای بیان کار دنیا مبعوث نشده‌اند به همین جهت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیث شریف ذیل که به روایت انس و عائشه رضی الله عنهما نقل شده است، فرموده‌اند: «أنتم أعلم بأمور دنياکم: شما به امور دنیایتان داناترید».

إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾

سپس عیسی علیه السلام در بیان آنچه که مردم را به اطاعت خویش در آن دستور داد، فرمود: «در حقیقت، خداست که پروردگار من و پروردگار شماست پس او را پرستید» یعنی: شما باید در عقیده توحید و عمل به احکام و عبودیت حق تعالی، از من اطاعت کنید «این است راه راست» یعنی: فقط عبادت خدای عزوجل به یگانگی و عمل به شرایع و احکام وی، راه راست و درست است و بس.

فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْيَوْمِ ﴿٦٥﴾

«پس احزاب از میانشان اختلاف کردند» احزاب: گروههایی اند که با هم متحزب و همدست شده‌اند. یعنی: گروههایی از میان یهود و نصاری که عیسی عليه السلام به سوی آنان فرستاده شده بود، با هم در کار دین اختلاف کردند «پس ویل» ویل: کلمه عذاب است، یعنی وای: «بر کسانی باد که ستم کردند» از این گروه‌های اختلاف‌کننده. گفتنی است؛ آنان کسانی هستند که به خدای عزوجل شرک ورزیده و به احکام و شرایع وی عمل نکرده‌اند. آری! وای بر آنان «از عذاب روزی دردناک» یعنی: از روزی که عذاب آن دردناک است، که روز قیامت می‌باشد.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾

«آیا انتظار می‌کشند» این گروه احزاب. هل: حرف استفهام انکاری و مفید نفی است. یعنی: انتظار نمی‌کشند «جز قیامت را که بناگاه به سراغشان آید در حالی که آنان ناآگاه باشند» و هنوز در غفلت بسر برند بدان جهت که سرگرم امور دنیا می‌باشند.

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾

«دوستان» اخلاء: جمع خلیل؛ به معنای دوست و رفیق است «در آن روز، بعضی دشمن بعضی دیگرند» یعنی: دوستان و رفیقانی که در دنیا با همدیگر بسیار دوست و مشفق بوده‌اند، در روز قیامت با هم دشمن می‌شوند زیرا آن اموری را که در دنیا با یکدیگر بر محور آن دوستی و رفاقت می‌کردند، اسباب عذاب خویش می‌یابند، به سبب آن که دوستی آنان در دنیا، بر پایه معصیت استوار بوده است «مگر پرهیزگاران» زیرا پرهیزگاران و تقوایان، در دنیا و آخرت دوست یکدیگرند چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لو أن رجلین تحابا فی الله، أحدهما بالشرق والآخر بالمغرب، لجمع الله تعالی يوم القيامة بينهما، یقول: هذا الذی أحببته فی: اگر دو شخص در راه رضای خدای عزوجل با هم دوستی

کنند و یکی از آنها در مشرق باشد و دیگری در مغرب، بی‌گمان خداوند ﷻ روز قیامت آن دو را با هم گرد می‌آورد، می‌فرماید: این همان کسی است که او را در رضای من دوست می‌داشتی».

نقاش در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه کریمه درباره امیه بن خلف جمحی و عقبه بن ابی معیط نازل شد که با هم بسیار دوست بودند و عقبه با رسول خدا ﷺ همنشینی داشت. پس قریشیان گفتند: عقبه بن ابی معیط از دین خویش برگشته و صائبی شده است و امیه رفیقش به وی گفت: دیدن رویم بر رویت حرام باد اگر نزد محمد نروی و در چهره وی آب دهان نیندازی! و عقبه ملعون چنین کرد. پس رسول خدا ﷺ نذر کردند که او را بکشند و در روز بدر او را به بند کشیدند و کشتند. امیه نیز در معرکه کشته شد و این آیه کریمه درباره آنان نازل گردید.

يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ مَحْزُونُونَ ﴿٦٨﴾

«ای بندگان من! امروز نه بیمی بر شماست و نه اندوهگین می‌شوید» این سخن در روز قیامت، به آن تقوا پیشه‌گانی گفته می‌شود که در راه خدا ﷻ و به خاطر کسب رضای وی، با هم پیوند دوستی برقرار کرده بودند و هنگامی که این سخن به ایشان گفته می‌شود، ترس و هراسشان از بین می‌رود و اندوهشان برطرف می‌شود.

الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾

«همان کسانی که به آیات ما ایمان آورده و تسلیم بودند» یعنی: مخاطب جمله: ﴿يَعْبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ...﴾ همه بندگان نیستند بلکه مخاطب آن، فقط مؤمنان تسلیم‌پذیر مخلص می‌باشند.

ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾

به آنان گفته می‌شود: «شما و همسرانتان به بهشت درآید» مراد از «أزواجکم» زنان مؤمن ایشانند. به قولی: مراد همنشینان همدم ایشان از مؤمنانند. به قولی دیگر: مراد

همسران ایشان از حورعین اند «شادمانه» یعنی: با اکرام و اعزاز و با برخورداری از نعمت‌ها به بهشت درآیید. به قولی: معنای (تجبرون) این است: در بهشت، از آواز خوانی‌های خوش، متلذذ و برخوردار می‌شوید.

**يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِّنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا شَتَّهِهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ ﴿٧٨﴾**

«سینی‌هایی پهن و دراز از زر برآنان می‌گردانند» از غذاهای بهشتی «و» برایشان در بهشت نوشابه‌هایی است که در «کوزه‌هایی» از طلا برایشان می‌گردانند «و در آنجا آنچه دلها آن را بخواهد و دیدگان از دیدن آنها لذت برد، هست» از انواع گوناگون غذاها، نوشابه‌ها و مانند آنها از هر چیزی که دلها در هوای رسیدن به آن است، چشمها از دیدن آنها لذت می‌برد و گوشها از شنیدن آنها به طرب می‌آید «و شما در آن جاودانید» نه می‌میرید و نه از آن بیرون می‌آیید. آری! در بهشت غذاها و نوشیدنی‌ها برای بهشتیان با ظروف طلا تقدیم می‌شود اما استعمال ظروف طلا و نقره در دنیا حرام است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «ابریشم و دیبا را نپوشید و در ظروف طلا و نقره ننوشید و در سینی‌های طلا و نقره غذا نخورید زیرا ظروف طلا و نقره در دنیا برای کافران و در آخرت برای شماست». در حدیث شریف دیگری به روایت ام‌سلمه رضی الله عنها آمده است: «کسی که در ظروف طلا و نقره می‌نوشد، جز این نیست که آتش جهنم را در شکم خویش فروریخته است». که این دو حدیث - بی هیچ خلافتی - مقتضی تحریم‌اند.

وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٩﴾

«و این است همان بهشتی که به پاداش آنچه می‌کردید، میراث یافتید» پس چنان‌که میراث به وارث می‌رسد، این بهشت نیز به سبب اعمال شایسته‌ای که در دنیا انجام می‌دادید، به شما رسیده است. در حدیث شریف آمده است: «هریک از دوزخیان -

برای این که درد و دریغ در وجود وی برانگیخته شود - منزل خویش را در بهشت می بیند آن گاه (به حسرت) می گوید: اگر خداوند مرا هدایت می کرد، از متقیان می بودم و هر یک از اهل بهشت منزل خویش را از دوزخ می بیند سپس می گوید: اگر خدای عزوجل هدایتمان نمی کرد، ما راه یافته نبودیم. پس این برایش شکر است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ کسی نیست مگر این که منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد پس کافر منزل مؤمن را از وی در دوزخ میراث می برد و مؤمن از کافر منزل وی را در بهشت و این است تفسیر فرموده باری تعالی: ﴿وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾».

لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

«در آنجا برای شما میوه هایی بسیار است» یعنی: برای شما بهشتیان در بهشت بجز غذاها و نوشیدنی ها - میوه هایی بسیار با انواع و اصناف گوناگون است «که از آنها می خورید» یعنی: بعضی از آنها را می خورید زیرا از یک طرف چنان بسیار و همیشگی اند که از آنها چیزی کم نمی شود و از سوی دیگر، هر آنچه خورده می شود، بی درنگ عوض آن آماده می گردد.

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾

«بی گمان، مجرمان» یعنی: مرتکبان جرایم کفری «در عذاب دوزخ ماندگارند» و عذاب به طور ابدی از آنان قطع نمی شود. همچنین این «عذاب» اندک لحظه ای «از آنان تخفیف نمی یابد» تا از آن آسایش یابند و لختی استراحت کنند «و آنها در آنجا نومیدند» مبلسون: از ابلاس است و آن اندوه ناشی از شدت یأس و ناامیدی می باشد که عادتاً سکوت و خاموشی با آن همراه است.

وَمَا ظَلَمْتَنَّهُمْ وَلَكِن كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾

«و ما بر آنان ستم نکردیم» یعنی: ما مجرمان را بی گناه عذاب نکردیم و نه هم افزون بر عذابی که مستحق آنند «بلکه خود ستمکار بودند» در حق خویش، به سبب گناهانی که انجام دادند.

وَنَادُوا بِمَلِكٍ لِّيَقْضِيَ عَيْنَارَهُمْ قَالَ إِنَّكُمْ مَنكُوتُونَ ﴿٧٧﴾

«و ندا در دهند که: ای مالک» یعنی: مجرمان دوزخی در دوزخ، مالک (خازن و نگهبان) دوزخ را چنین ندا می دهند؛ «بگو: پروردگارت بر ما حکم کند» به مرگ و کار ما را یکسره نماید. پس آنها به وسیله مالک (خازن و نگهبان) دوزخ، به خدای سبحان متوسل می شوند تا از او بخواهد که آنان را بمیراند تا از عذاب راحت شوند. «مالک»، نام خازن دوزخ و «رضوان» نام خازن بهشت است. محققان گفته اند: خازن دوزخ را از آن روی «مالک» نامیدند؛ که ملک و دارایی، علقه و وابستگی ای است و تعلق خود، از اسباب ورود به دوزخ می باشد چنان که دلیل نامگذاری خازن بهشت به «رضوان» این است که: رضا به حکم خداوند جل جلاله، سبب هر نوع راحت و سعادت و همه گونه صلاح و فلاح می باشد.

مالک دوزخ «پاسخ می دهد» به مجرمان «همانا شما ماندگارید» در عذاب به طور همیشه و شما را - با مرگ یا غیر آن - از دوزخ نجاتی نیست.

لَقَدْ جِئْتَكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَرِهُونَ ﴿٧٨﴾

«قطعاً» ای اهل مکه! «حق را برایتان آوردیم» یعنی: پیامبر خویش را به سوی شما فرستادیم و بر شما کتاب فرود آوردیم و پیامبر ما شما را به سوی حق دعوت کرد؛ «لیکن بیشتر شما حق را ناخواهان هستید» و آن را نمی پذیرید. یا این آیه کریمه نیز حکایت سخنان فرشته نگهبان دوزخ است. یعنی: ما فرشتگان در دنیا حق را به شما مجرمان بیان کردیم ولی شما آن را نپذیرفتید.

آمُ أَمْرُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرَمُونَ ﴿٧٩﴾

«آیا بر کاری ابرام ورزیده‌اند؟» یعنی: آیا علیه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نیرنگ و توطئه‌ای مصمم گشته، عزم خویش را بر آن جزم کرده و آن را سازمان داده‌اند و فقط به ناخوش داشتن وی بسنده نکرده‌اند؟ «ما نیز ابرام می‌ورزیم» و در نابودی و مجازاتشان، تدبیری استوار برایشان می‌سنجیم.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: این آیه درباره توطئه‌ای که سران قریش علیه جان رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دارالندوه اندیشیدند، نازل شد.

أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾

«آیا می‌پندارند که ما راز و نجوایشان را نمی‌شنویم؟» یعنی: رازهایی را که مشرکان به طور پنهانی و در مکانهای خلوت با هم مطرح می‌کنند و درگوشی‌ها و نجوایی که در میان خویش می‌نمایند؟ «چرا؛ می‌شنویم» و می‌دانیم آن رازهارا «و فرستادگان ما پیش آنان می‌نویسند» یعنی: فرشتگان نویسنده‌ای که بدیشان موظف هستند، نیز تمام گفتار و کردارشان را می‌نویسند.

ابن جریر طبری از محمد بن کعب قرظی در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده است که گفت: سه نفر در بین کعبه و پرده‌های آن نشسته بودند، دو نفر آنها قریشی بودند و یک تن ثقفی، یا دو نفر آنها ثقفی و یک تن قریشی بود. در این اثنا یکی از آن میان گفت: آیا فکر می‌کنید که خداوند سخنان ما را می‌شنود؟ دیگری در پاسخ وی گفت: اگر بلند سخن بگویید می‌شنود و اگر آهسته سخن بگویید، نمی‌شنود! بدین سبب خدای متعال این آیه کریمه را نازل گردانید.

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾

«بگو» ای محمد صلی الله علیه و آله! «اگر بر فرض برای خدای رحمان فرزندی بود، من نخستین پرستندگان بودم» یعنی: در آن صورت، من این فرزند پنداری‌ای را که شما به خداوند جل جلاله نسبت می‌دهید، به‌عنوان تعظیم پدرش می‌پرستیدم ولی ثابت و مسلم

است که باری تعالی فرزندی ندارد و مستحیل است که او فرزندی داشته باشد. یا معنی این است: اگر فرض بر آن باشد که خدای سبحان فرزندی داشته باشد، باز هم من خدای سبحان را می پرستم زیرا من بنده‌ای فرمانبردار از بندگانش هستم.

سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾

«پروردگار آسمانها و زمین، صاحب عرش، از آنچه می گویند» یعنی: از این دروغی که در مورد داشتن فرزند بر وی افترا می بندند و هرگز این نسبت سزاوار جناب وی نیست؛ «منزه است» و ساحت قدسی وی از این بهتان مبرا است. عرش: آفریده‌ای است عظیم که از آسمانها و زمین بزرگتر می باشد و خدا به کیفیت آن داناتر است.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ﴿٨٣﴾

«پس آنان را رهاکن تا ژاژخایی و بازیگوشی کنند» یعنی: آنان را رهاکن تا در بیهوده‌گویی‌های خویش فرو روند و در دنیای خویش سرگرم باشند «تا به دیدار آن روزشان که بدان وعده داده می شوند، برسند» و آن روز، روز قیامت است و به زودی خواهند دانست که سرنوشت و سرانجام حال و منوالشان در آن روز، چگونه خواهد بود!.

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾

«و اوست که هم در آسمان خداست و هم در زمین خداست» یعنی: باری تعالی ذاتی است که هم در آسمانها معبود آسمانیان و هم در زمین معبود زمینیان است. یا: او هم در آسمان مستحق و شایسته عبادت است و هم در زمین. قتاده در معنای آن می گوید: «او هم در آسمان پرستش می شود و هم در زمین». البته حق تعالی با الوهیت و ربوبیت در آسمانها و زمین، بر آنها مسلط است نه این که در آنها مستقر باشد چنان که امام رازی در تفسیر کبیر می گوید: «این آیه کریمه از روشن‌ترین دلایل بر این حقیقت است که خداوند متعال در آسمان مستقر نیست؛ زیرا او در این آیه کریمه بیان

داشته است که نسبتش به سوی آسمان در امر الوهیت، همچون نسبتش به سوی زمین است پس هرگاه او خدای زمین است و در آن مستقر نیست؛ پس همین گونه واجب است که او - که خدای آسمان است - در آسمان نیز مستقر نباشد زیرا نسبت الوهیت وی به هر یک از آسمان و زمین، نسبتی متساوی است»^(۱).

«و هموست حکیم علیم» یعنی: او بسیار با حکمت و بسیار داناست و این دو وصف، خود دو دلیل استحقاق وی برای عبادت‌اند.

وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾

«و بسیار با برکت است کسی که فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست از آن اوست» برکت: بسیاری خیر است. مراد از: ﴿وَمَا بَيْنَهُمَا﴾ عبارت است از: آنچه که در میان آسمانها و زمین از فضا و هوا و موجودات و جانداران وجود دارد «و علم قیامت» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت «پیش اوست و به سوی او برگردانیده می‌شوید» پس او هر کس را به آنچه که مستحق آن است - از خیر یا شر- جزا می‌دهد.

^۱ - این تفسیر صحیح نیست، بلکه خداوند سبحان بر روی عرشش در آسمان می‌باشد، آنچنانکه آیات واحادیث بسیار زیادی موید این امر می‌باشد، مانند: ﴿ءَأَمْنُم مِّن فِي السَّمَاءِ﴾ الملک: ۱۶، و همچنین حدیث وارد شده از پیامبر که از آن دختری که به دست یهودی کشته شده بود سوال کرد: خداوند کجاست، دختر بچه گفت: در آسمان، سپس پیامبر حکم به اسلام آن دختر بچه کرد.

تفسیر صحیح این آیه چنین است: خداوند سبحان، پروردگار و معبود مخلوقاتش در آسمان و پروردگار و معبود مخلوقاتش در زمین است.

وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

«و کسانی که کافران به جز او به پرستش می خوانند، دارای شفاعت نیستند» یعنی: بتان و همه کسانی که به جز خدای سبحان مورد پرستش قرار می گیرند، نزد خداوند ﷻ از حق شفاعت برخوردار نیستند پس پندار پرستشگران آنها در این مورد که آنها نزد خداوند ﷻ برایشان شفاعت می کنند، پنداری نادرست است «مگر آن کسانی که به حق گواهی داده باشند» یعنی: به کلمه توحید گواهی داده باشند «در حالی که می دانند» یعنی: در حالی که آن گواهی دهندگان به کلمه توحید، بر گواهی ای که داده اند، علم و آگاهی دارند، از حق شفاعت برخوردار می باشند؛ در صورتی که خداوند تبارک و تعالی برایشان اذن شفاعت دهد.

وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَن يُوَفَّوْنَ ﴿٨٧﴾

«و اگر از آنان بپرسی: چه کسی آنها را آفریده؟ مسلماً خواهند گفت: الله» یعنی: مشرکان مکه به این حقیقت که آفریننده شان الله ﷻ است، اقرار و اعتراف می کردند و به انکار این حقیقت قادر نبودند «پس از کجا بازگردانیده می شوند؟» یعنی: پس چگونه به بیراهه رفته و از عبادت الله ﷻ به سوی عبادت دیگران برگردانیده می شوند و چگونه با وجود چنین اعترافی، از این عبادت برمی گردند؟ شکی نیست که این کارشان، نمایانگر منتهای جهل و بی خردیشان می باشد.

وَقِيلَهُ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾

«و» علم و آگاهی قیامت و نیز علم: «این سخن او» یعنی: علم این سخن محمد ﷺ که می گوید: «پروردگارا! هر آینه اینان» که تو مرا به سویشان فرستاده ای «قومی هستند که ایمان نمی آورند» نزد خداوند ﷻ است. یعنی: خداوند ﷻ شکایت پیامبر خویش ﷺ در مورد رویگردانی قومش از دعوت و پافشاری و عنادشان بر کفر را می شنود و این سخن پیامبرش بر او مخفی نیست.

فَأَصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

«پس از آنان اعراض کن» یعنی: از آنچه می‌گویند و از آنچه که تو را به آن از جادوگری و کاهن بودن - متهم می‌کنند، اعراض کن و درگذر؛ بسان در گذشتن کسی که در صدد انتقام کشیدن است، نه این‌که از کارشان راضی باشی و بر دعوت خود شکیبایی و پایداری کن تا سپس که فرمان ما در رسد «و بگو: سلام» یعنی: کار من با شما تا مدتی مسالمت و متارکه است «پس زودا که بدانند» فرجام نامیمونی را که در انتظارشان است. گفتنی است که این تهدیدی بزرگ از سوی خدای عزوجل برای کفار و وعده‌ای ضمنی به پیروزی اسلام و مسلمین بر آنهاست.

﴿سوره دخان﴾

مکی است و دارای (۵۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره را از آن روی «دخان» نامیدند که مشرکان زمان پیامبر ﷺ در آن به قحطی و خشکسالی ای تهدید می‌شوند که شخص گرسنه را چنان بی‌رمق می‌گرداند که از شدت گرسنگی، گویی در فضا دودی را می‌بیند. همچنین این سوره، متضمن تهدید نسلهای بعدی به ظهور دودی در آسمان به مدت چهل روز است، که ظهور این دود، نشانه‌ای از نشانه‌های قیامت می‌باشد.

محور این سوره، بیان سه اصل توحید، نبوت و معاد است و با فواصل کوتاه و نزدیک بهم و تصاویر و تابلوهای تکان دهنده خود، گویی پتک‌های کوبنده‌ای است که بر قلبهای غافل و بسته فرود می‌آید.

حَمَّ ۱) وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲)

خوانده می‌شود: «حاء، میم» با مد در میم. و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «سوگند به کتاب مبین» یعنی سوگند به قرآنی که خود واضح است و برای تمام نیازمندیهای دینی و دنیوی نیز بیان روشنی دارد. تفسیر نظیر این آیه، در سوره‌های قبل نیز گذشت.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ۳)

جواب قسم در آیه قبل این است که: «ما آن را» یعنی: قرآن را «در شبی مبارک» و فرخنده «نازل کردیم» که شب قدر است و نزول قرآن در آن آغاز شده است. یا در آن شب، قرآن به طور کامل از لوح محفوظ به آسمان دنیا در «بیت‌العزه» نازل شده است. البته برکت و فرخنده‌گی شب قدر به دلیل آن است که نزول قرآن سبب منافع دینی و دنیوی است چنان که در آن شب، خیر و برکت نازل می‌شود و دعا مستجاب می‌گردد. «هرآینه ما بیم‌دهنده بودیم» یعنی: قرآن را نازل کردیم تا به وسیله آن، بشر را از

فروافتادن در شرک و معاصی، بیم و هشدار دهیم. قتاده می‌گوید: قرآن تماما در شب قدر از ام‌الکتاب (کتاب مادر) که لوح محفوظ است، به «بیت‌العزه» که در آسمان دنیا نازل شد سپس خدای سبحان آن را در طول مدت بیست‌وسه سال، در روز و شب بر پیامبر خویش حضرت محمد ﷺ فرود آورد.

فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾

«در آن» یعنی: در شب قدر «هر کار استواری فیصله می‌یابد» یفرق: فیصله می‌یابد، بیان می‌گردد و نوشته می‌شود. امرحکیم: عبارت از کار محکم و استوار است، از آن روی که خدای سبحان در آن شب هر چه را که در یکسال بعد روی می‌دهد - اعم از زندگی و مرگ، توانگری و فقر، خیر و شر و غیره - همه را می‌نویسد. چنین گفته‌اند مجاهد، قتاده و حسن. البته حکمت و مناسبت نزول قرآن در شب قدر این است که: نزول قرآن از شریف‌ترین امور حکمت‌آمیز می‌باشد و این شب نیز شبی است که هر امر استوار و محکمی در آن فیصله می‌یابد. ابن‌کثیر می‌گوید: «هر که گفته است که شب قدر، شب نیمه شعبان است، قطعا از طلب آن دورمانده است زیرا نص قرآن بر این امر صراحت دارد که این شب در رمضان می‌باشد».

أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾

«امری است از نزد ما» یعنی: خدای سبحان قرآن را درحالی فرود آورد که متضمن وحی و شریعت اوست. امر: در اینجا به معنی وحی است. «هرآینه ما فرستنده بودیم» یعنی: ما بدین جهت این هشدارها را نازل کردیم که فرستادن پیامبران عليه‌السلام به سوی بندگان، سنت ماست پس این ماییم که پیامبران و از جمله پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را فرستادیم.

رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾

«رحمتی از سوی پروردگار توست» یعنی: ما با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام به سوی بشر، در واقع فرستنده رحمت بر آنها بودیم «بی‌گمان او شنوای داناست» خداوند جل جلاله شنوای سخنان بندگان است و به احوالشان و به آنچه که مورد نیازشان است، داناست پس با توجه به همین نیازهایشان بود که پیامبران علیهم‌السلام را به عنوان رحمتی از سوی خود به‌سویشان فرستاد.

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنتُمْ مَّقِينٌ ﴿٧﴾

«پروردگار آسمانها و زمین است و آنچه میان آن دو است اگر یقین دارید» به این حقیقت. و چنان‌که گفتیم، مشرکان مکه به این حقیقت اقرار و اعتراف داشتند.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَالْأُولَئِكَ ﴿٨﴾

بعد از اثبات ربوبیت خویش در آیه (۷)، اکنون حق تعالی در این آیه کریمه، به اثبات وحدانیت و قدرت خویش می‌پردازد: «خدایی جز او نیست، او زنده می‌کند و می‌میراند».

سپس یکبار دیگر مخصوصاً بر ربوبیت خویش برای بشر، تأکید می‌گذارد تا به این حقیقت توجه داده باشد که فقط او شایسته و سزاوار پرستش است نه دیگران: «پروردگار شما و پروردگار پدران پیشین شماست».

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾

«ولی نه، آنها» یعنی: کافران «در شکی هستند» در باره توحید و رستاخیز. «بازی می‌کنند» در این اقرار خویش که خداوند جل جلاله آفریننده آنان و آفریننده سایر مخلوقات است. یعنی: این اقرارشان، آمیخته با غفلت و بازی و تمسخر است.

فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾

«پس منتظر باش» ای محمد ﷺ برای آنان «روزی را که آسمان دودی نمایان برمی آورد» به قولی: این دود از نشانه‌های قیامت است که چهل روز در زمین باقی می‌ماند. علمای عصر جدید نیز تأکید می‌کنند که در پایان کار جهان، انرژی خورشید ضعیف شده و غبار اتمی یا غیر آن، مانند دودی در فضا ظاهر می‌شود که فضا را تاریک می‌کند. این دود - چنان‌که در آیه بعد می‌آید و در احادیث رسول اکرم ﷺ نیز آمده است - فراگیر است.

به قولی دیگر: ظهور این دود، پدیده‌ای بوده که رخ داده و گذشته است و آن، کنایه از قحطی‌ای بود که بر اثر دعای رسول اکرم ﷺ بر قریش نازل شد به طوری که چشمان آنها از فرط گرسنگی چنان تیره و تار شده بود که میان آسمان و زمین را سیاه و دودآلود می‌دیدند. روایت بخاری و مسلم و دیگران در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن مسعود رضی الله عنه نیز مؤید این معنی است: چون قریش رسول خدا ﷺ را نافرمانی کرده و با ایشان دشمنی ورزیدند و در پذیرش اسلام به سستی گراییدند و کار عناد و ستیزه آنان بر رسول خدا ﷺ سخت دشوار آمد، آن حضرت ﷺ چنین دعا کردند: «اللهم أعني عليهم بسبع كسبع يوسف: بارخدایا! مرا بر آنان به هفت سال قحطی - مانند سالهای یوسف - یاری کن». پس بر اثر دعای آن حضرت ﷺ، قریش گرفتار قحطی و دشواری سختی شدند تا بدانجا که از فرط گرسنگی استخوانها را نیز خوردند و اثر این گرسنگی چنان شدید بود که چون انسان به سوی آسمان می‌نگریست، میان آسمان و

زمین را به شکل دود، سیاه می‌دید پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي

السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ...﴾ پس در بحبوحه این بلا بود که آنان نزد رسول خدا ﷺ

آمدند و گفتند: یا رسول الله! از خداوند برای قبیله مضر باران بخواه زیرا مضر از قحطی به هلاکت رسیدند! آن‌گاه رسول خدا ﷺ برایشان باران طلبدند و باران نازل شد.

يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

«که مردم را فرومی گیرد» یعنی: آن دود همه مردم را در بر گرفته و از هر جهت بر آنان احاطه می کند «این است عذاب دردناک» یعنی: آنها در هنگام گرفتار شدن در قحطی می گویند: این عذابی است دردناک! یا خداوند عَلَّامٌ این سخن را برایشان می گوید. ابن کثیر آرای مختلف درباره «دخان» را نقل کرده و در پایان چنین نتیجه می گیرد: این قول که «دخان» از نشانه هایی است که ما باید ظهور آن را قبل از وقوع قیامت انتظار بکشیم، قوی تر است. سپس او در این باره احادیثی را نقل می کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت حذیفه بن اسید غفاری رضی الله عنه است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از عرفه بر ما فرود آمدند و درحالی که ما مشغول مذاکره درباره قیامت بودیم، فرمودند: «قیامت برپا نمی شود تا آن گاه که شما ده نشانه را ببینید:

- ۱ - طلوع خورشید را از مغرب آن.
- ۲ - ظهور دخان.
- ۳ - ظهور دابه الارض.
- ۴ - خروج یأجوج و مأجوج.
- ۵ - نزول عیسی بن مریم (علیهما السلام).
- ۶ - خروج دجال.
- ۷ - وقوع سه خسوف: خسوفی در مشرق.
- ۸ - خسوفی در مغرب.
- ۹ - خسوفی در جزیره العرب.
- ۱۰ - آتشی که از قعر سرزمین عدن بیرون می آید و همه مردم را می میراند و هر جا که شب بگذرانند، با آنان شب می گذرانند و هر جا که در ظهر بخوابند، همراهشان می باشد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «... مؤمن از آن دود، دچار عارضه ای شبیه زکام می شود اما کافر را چنان فرو می گیرد که در اثر آن، بدن وی باد کرده و متورم می شود...».

زَبْنَا أَكْشِفَ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

«می گویند: پروردگارا! این عذاب را از ما دور کن» که اگر عذاب را از ما دور کنی «هر آینه ما مؤمن می شویم» روایت شده است که مشرکان قریش نزد رسول اکرم ﷺ آمده و گفتند: اگر خداوند این عذاب را از ما دور گرداند، ما مسلمان می شویم. مراد از عذاب؛ گرسنگی ای بود که به سبب آن این دود را می دیدند.

أَنَّى لَهُمُ الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾

«آنان چگونه پند می گیرند» از عذابی که بر سر آنان فرود آمده است؛ «و» حال آن که «به یقین برای آنان پیامبری روشنگر آمده است؟» که هر آنچه را از کار دین نیازمند آن هستند، برایشان بیان می کند؟.

ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَاذَ اللَّهِ لَنَجْعَزَنَّهُ ﴿١٤﴾

«پس، از او روی برتافتند» یعنی: از پیامبر ﷺ روی گردانیدند «و گفتند: او تعلیم یافته ای دیوانه است» یعنی: بشری قرآن را به او تعلیم داده و او دیوانه است. پس چگونه آنان با وصف چنین پندارها و سخنان یاهوهای، متذکر می شوند و از کجا بر سر عقل می آیند؟!

إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾

«ما این عذاب را اندکی دور می کنیم» یعنی: ما به زودی به سبب دعای پیامبر خویش ﷺ اندک زمانی عذاب را از شما مشرکان دور می کنیم و این زمان اندک، مدت باقی مانده از عمرتان است «ولی شما در حقیقت باز می گردید» به سوی شرکی که بر آن بوده اید. و چنین هم شد زیرا به مجرد این که عذاب از آنان دور شد؛ به کفر و عناد خویش بازگشتند.

يَوْمَ نَبِطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْقِمُونَ ﴿١٦﴾

«روزی که آنان را به گرفتنی بزرگ» یعنی: به سختی و با قوت «فرو می‌گیریم، ما انتقام گیرنده‌ایم» گفته شده: مراد از این روز، روز بدر است زیرا چون مشرکان مکه بعد از برطرف شدن عذاب، مجدداً به راه تکذیب و کفر بازگشتند؛ خدای عزوجل از آنان در بدر انتقام گرفت. به‌قولی دیگر: مراد عذاب دوزخ است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «نظر ابن مسعود این است که مراد از (بطشه‌الکبری) روز بدر است اما من می‌گویم که مراد از این روز، روز قیامت است». ابن‌کثیر نیز قول ابن‌عباس رضی الله عنهما را ترجیح داده است.

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾

«و به‌یقین ما پیش از آنان» یعنی: پیش از این گروه کافر «قوم فرعون را آزمودیم» یعنی: پیامبران خویش را به سوی آنان فرستادیم و پیامبران ما آنان را به‌سوی شریعت ما فراخواندند اما آنها ایشان را تکذیب کردند. یا مراد این است: ما ارزاق را از روی آزمایش بر قوم فرعون توسعه دادیم اما آنها سر به طغیان برداشته و تجاوز پیشه کردند «و پیامبری گرامی برایشان آمد» یعنی: موسی علیه السلام که هم نزد خدای عزوجل گرامی، هم در میان قوم خویش گرامی و هم در ذاتش گرامی بود «که» به آنان گفت:

أَنْ أَدُوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

«بندگان خدا را به من بسپارید» یعنی: بنی‌اسرائیل را همراه من بفرستید و آنها را به من سپرده از عذاب و شکنجه رهایشان کنید «زیرا من برای شما پیامبری امین هستم» بر رسالت پروردگارم و بر آنچه که به شما ابلاغ می‌کنم پس به خیانت متهم نیستم.

وَأَنْ لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَنِ مُبِينٍ ﴿١٩﴾

«و بر خدا برتری نجوید» یعنی: بر خداوند جل جلاله تکبر و گردنکشی نورزید؛ به این‌که خود را از طاعت وی و پیروی پیامبرانش برتر بیندازید «هرآینه من آورنده برهانی

آشکار برای شما هستم» که شما را هیچ راهی بر انکار آن نیست، این برهان آشکار عبارت است از: معجزه عصا، ید بیضا و سایر معجزات نه‌گانه من.

وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾

«و هرآینه من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که مرا سنگباران کنید» آنها موسی عليه السلام را تهدید کرده بودند که با سنگسار او را می‌کشند پس او از آزارشان به خدای منان پناه برد.

وَإِن لَّرُؤْمِنُوا لِي فَأَعْرِضُونِ ﴿٢١﴾

«و اگر به من ایمان نمی‌آورید پس از من کناره گیرید» یعنی: اگر مرا تصدیق نمی‌کنید و به نبوت من اقرار نمی‌نمایید؛ پس مرا واگذارید و با آزار و اذیت متعرض من نشوید تا آن‌گاه که خداوند جل جلاله میان من و شما داوری کند.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هَتُوْا لِي قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾ فَأَسْرَبِعَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُّتَّبِعُونَ ﴿٢٣﴾

«پس» موسی عليه السلام «به درگاه پروردگارش ندا در داد که: اینان قومی مجرم هستند» و در این هنگام بود که خداوند متعال به او فرمان داد تا بنی‌اسرائیل را بدون اجازه و مشورت فرعون، از میانشان بیرون ببرد؛ «پس گفتیم: بندگانم را شبانه‌ببر» و به این ترتیب، دعای موسی عليه السلام را اجابت کردیم. آری! آنها را شبانه‌ببر؛ «زیرا شما مورد تعقیب واقع می‌شوید» یعنی: من چنان تدبیری سازمان داده‌ام که فرعون و لشکریانش شما را دنبال کنند آن‌گاه شما را نجات داده و فرعون و کسانش را غرق می‌کنم.

وَأَتْرَكَ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُّعْرِفُونَ ﴿٢٤﴾

«و دریا را که آرام است» یعنی: ساکن و بی‌حرکت و گشاده و باز است «پشت سر بگذار» یعنی: دریا را بر همان شکلی که بعد از گذشتنت از آن قرار دارد، واگذار و با

عصایت بر آن نزن که راه‌های خشک شده آن واپس به هم آید. این بدان جهت بود که چون موسی علیه السلام و بنی اسرائیل از دریای سرخ گذشتند، موسی علیه السلام خواست تا آن را با عصای خویش بزند که دریا مجدداً به حال اصلی خویش برگردد تا میان آنان و فرعون حایل شود و در نتیجه، فرعون و لشکریانش نتوانند به آنان برسند اما خداوند جل جلاله به او دستور داد که دریا را همان‌طور آرمیده و ساکن به حالش بگذارد تا فرعون به تصور این‌که دریا خشک است، به دریا درآید و گرفتار بلا شود. مجاهد در معنای آن می‌گوید: «دریا را همچنان با راه‌های خشک‌شده آن باقی گذار تا فرعون و قومش با اطمینان وارد آن شوند و چون همه آنها به آن وارد شدند آن‌گاه ما دریا را به هم می‌آوریم که همه غرق شوند». «زیرا آنان سپاهی غرق شدنی هستند» خدای سبحان این خبر را به موسی علیه السلام داد تا دلش آرام گیرد و اضطرابش از بین برود.

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعَيُْونٍ ﴿٣٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٣٦﴾

«چه بسیار باغها و چشمه‌سارانی بعد از خود برجای گذاشتند» آن فرعونیان غرق شده «و کشتزارها و جایگاه‌های نیکو» و تالارهای آراسته.

وَنَعْمَ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿٣٧﴾

«و نعمتی» یعنی: اموال و اسباب رفاه و مکنت گسترده‌ای «که در آن خوش و خرم بودند» و در آسایش و ناز و انبساط به سر می‌بردند. فاکه: کسی است که از انواع لذت‌ها بهره‌مند است، چون کسی که از انواع میوه‌ها برخوردار می‌باشد. به‌قرائتی: «فاکهین» خوانده شده، یعنی: فرعونیان در آن نعمت، مغرور و سرمست و گردنکش بودند.

كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ ﴿٤٨﴾

«این چنین بود» کار عذاب و درگرفت ما «و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم» یعنی: به هلاکتشان رساندیم و آن همه نعمت و خرمی و برخورداری را از آنان سلب کرده و آنها را به بنی اسرائیل باقی گذاشتیم.

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿٤٩﴾

«پس آسمان و زمین بر آنان گریه نکردند» زیرا آنها بر روی زمین کار شایسته‌ای نمی‌کردند که زمین به سبب آن بر آنان بگرید و از سوی دیگر، هیچ عمل نیک و پاکیزه‌ای برایشان به آسمان نیز بالا نرفته بود که آسمان به سبب آن بر آنان بگرید لذا نه اهل آسمان (فرشتگان) بر آنان گریستند و نه مردم زمین. و چون شخص مهم و بزرگی بمیرد، اعراب در توصیف بزرگسازي درگذشت وی می‌گویند: «بکت علیه السماء والأرض، وبکته الريح وأظلمت له الشمس: آسمان و زمین و باد بر او گریستند و خورشید بر درگذشت وی تاریک شد». در حدیث شریف آمده است: «ما من مؤمن مات في غربته غابت فيها بواکيه إلا بکت علیه السماء والأرض: هیچ مؤمنی نیست که در غربت - آنجا که گریندگان وی غایبند - بمیرد؛ مگر این‌که آسمان و زمین بر او می‌گریند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما من عبد إلا وله في السماء بابان، باب يخرج منه رزقه وباب يدخل منه عمله وكلامه، فإذا مات فقدها وبکیا علیه: هیچ بنده‌ای نیست مگر این‌که برایش در آسمان دو در است: دری که از آن روزی وی بیرون می‌آید و دری که از آن عمل و سخن وی داخل می‌شود پس چون بمیرد؛ آن دو در، وی را گم می‌کنند و بر او می‌گریند». سپس رسول خدا ﷺ این آیه کریمه را تلاوت کردند. و از سیاق حدیث برمی‌آید که مراد، بندگان مؤمن‌اند.

مجاهد می‌گوید: «هیچ مؤمنی نمی‌میرد، جز این‌که آسمان و زمین چهل بامداد بر او می‌گریند. راوی می‌گوید: از مجاهد پرسیدم: آیا زمین می‌گرید؟ گفت: آیا تعجب می‌کنی؟ چرا زمین بر بنده‌ای که آن را با رکوع و سجده خویش آباد می‌کرد، نگرید؟ و

چرا آسمان بر بنده‌ای که تکبیر و تسبیح وی در آسمان، زمزمه‌ای مانند آواز زنبور عسل داشت، نگرید؟».

پس مراد آیه این است که بر نابودی فرعون و قومش هیچ تأسف و اندوهی نیست، بر خلاف مؤمنان که با مرگشان، جای نماز خواندنشان از زمین و محل عروج و صعود اعمالشان از آسمان، برایشان می‌گرید. همچنین احتمال دارد مراد آیه این باشد که: کافر گردنکش و مغرور و متکبر، هیچ چیز را در دنیا به اندازه نفس خود بزرگ نمی‌بیند زیرا نفس وی بزرگترین چیز در چشم وی است لذا خداوند عَلَّمَهُ در این آیه کریمه از این واقعیت خبر می‌دهد که کافران گردنکشی مانند فرعون و فرعونیان نابود شدند و هیچ اتفاقی هم نیفتاد بلکه کار و بار دنیا همچنان است که بود.

«و مهلت یافته نبودند» که عذاب از آنان به تأخیر افتد بلکه عذاب به‌طور عاجل بر آنان فرستاده شد، به سبب شدت عناد و افراطشان در کفر.

وَلَقَدْ جَنَّبْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾

«و به راستی بنی اسرائیل را از عذاب خفت آور رهانیدیم» با به هلاکت رساندن دشمن ایشان زیرا آنها در بند بردگی آن دشمن، خوار و ذلیل و در عذاب و شکنجه‌ای سخت قرار داشتند، کارهای شاقه بر آنان تحمیل می‌شد و فرعونیان فرزندان پسرشان را کشته و زنانشان را زنده نگه می‌داشتند؛ «از فرعون» یعنی: ایشان را از چنگ فرعون رهانیدیم «که متکبری از افراطکاران بود» یعنی: او در سرکشی و گردن فرازی و خود بزرگ‌بینی، بسیار افزون‌خواه و در کفر به خداوند بزرگ و ارتکاب نافرمانی‌های وی، از تجاوزکاران و زیاده‌روان بود.

وَلَقَدْ أَخَّرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلِيمِينَ ﴿٣٢﴾

«و قطعاً بنی اسرائیل را دانسته بر جهانیان برگزیدیم» یعنی: ایشان را - با علم و آگاهی به این امر که سزاوار این گزینش هستند - بر مردم زمانشان برگزیدیم و رمز این برتری ایشان، بسیاری وجود پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در میانشان و صبر و پایداریشان با موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ در راه

دین و دعوت بود، اما وقتی که آنها این اوصاف را دگرگون ساختند، خدای عزوجل هم وضع را بر آنان دگرگون کرد و آنها را از اوجگاه برگزیده‌ترین خلق، به حضيض منفورترین آنها نگونسار نمود.

وَأَيِّنَّهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَكُوا مُبِيتٌ ﴿٣٣﴾

«و از آیات» یعنی: از معجزات موسی عليه السلام «آنچه را که در آن آزمونی آشکار بود، به آنان دادیم» تا بنگریم که چگونه عمل می‌کنند. البته نجات دادشان از غرق، شکافتن دریا، سایه‌بان ساختن ابر و فرود آوردن من و سلوی برایشان، از جمله این نشانه‌ها و معجزات بود.

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا حُنُّ مُنْشَرِينَ ﴿٣٥﴾

«هرآینه این گروه» یعنی: کفار قریش «می‌گویند: عاقبت کار جز همین مرگ نخستین ما نیست» و بعد از آن، نه زندگی‌ای است و نه برانگیختنی «و ما زنده‌شدنی نیستیم» بعد از مرگمان.

فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾

می‌گویند مشرکان به مؤمنان: «اگر راستگو هستید» در این‌که بعد از مرگ زندگی مجددی است «پس پدران ما را بازآورید» یعنی: آنان را بعد از مرگشان به دنیا برگردانید. البته این شبهه آنان؛ شبهه‌ای فاسد و حجتی باطل و بی‌اساس است زیرا معاد در روز قیامت است نه در این دنیا.

روایت شده است که کفار قریش از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم خواستند تا خداوند جل جلاله در همین دنیا مردگان را برایشان برانگیزد و بزرگشان قصی بن کلاب را زنده گرداند تا با وی درباره صحت نبوت محمد صلى الله عليه وآله وسلم و صحت رستاخیز مشورت کنند اما خداوند متعال این خواسته آنان را رد کرد.

أَهْمُ خَيْرٍ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾

«آیا آنان بهترند یا قوم تبع» یعنی: آیا قوم قریش در نیرومندی و مکت و قدرت برترند یا قوم تبع حمیری که دور دنیا را با لشکریانش گشت و بر مردم مسلط شد. خاطر نشان می‌شود که قریش، عرب عدنانی‌اند و قوم تبع حمیری، عرب قحطانی و قحطانیان دولت و مدنیتی عمیق و مجد و شکوه بزرگی داشتند. «تبع» لقب شماری از شاهان حمیری عربستان جنوبی در قرن چهارم و پنجم میلادی بود.

قرطبی می‌گوید: «مراد از تبع، یک شخص واحد نیست بلکه مراد از آن شاهان یمن‌اند زیرا لقب شاهانشان «تبع» بود چنان که «خلیفه» لقب بزرگ مسلمین، «کسری» لقب شاه فارس و «قیصر» لقب شاه روم است. سپس می‌افزاید: اما ظاهراً از آیات چنین بر می‌آید که این سخن خداوند عز وجل ناظر بر یکی از شاهان تبعه است که اعراب، بیشتر از دیگران او را به این اسم می‌شناختند چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: تبع را دشنام ندهید زیرا او مسلمان شد». قرطبی می‌افزاید: این تبع - والله اعلم - همان «ابو کرب» جهانگشای یمن بود که قصد کعبه کرد تا آن را ویران کند ولی در راه دچار بیماری حادی گردید و از قصد خویش منصرف گشته و برای نخستین بار، کعبه را پرده یا پیراهن پوشانید و بعد از آن که به مدینه حمله کرد و قصد داشت تا آن را ویران سازد، به او خبر دادند که مدینه، هجرت‌گاه پیامبری خواهد بود که نام وی «احمد رضی الله عنه» است پس از مدینه نیز دست برداشت».

«و» آیا قریش بهترند، یا «کسانی که پیش از آنان بودند؟» چون عاد و ثمود و مانند آنان؛ «آنها را هلاک کردیم چرا که آنها مجرم بودند» پس هلاک ساختن گروهی مانند قریش که در قدرت و شوکت بس پایین‌تر از آنانند - به سبب مجرم بودنشان - به طریق اولی بر خداوند عز وجل سهل است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَعِينًا ﴿٣٨﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

«و آسمانها و زمین را و آنچه را که میان آن دو است، به بازی نیافریده‌ایم؛ آنها را جز به حق نیافریده‌ایم» یعنی: آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آنهاست، برای برپاداشتن و نمایان ساختن حق آفریده‌ایم تا دلایل و شواهد روشنی بر وجود و وحدانیت ما باشند پس اگر رستاخیزی در میان نبود و آفرینش خلق هدفی جز فانی ساختن آنها نداشت؛ این امر، کاری عبث و بازی‌گونه بیش نبود و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از بازیگری برتر است «ولیکن بیشترشان» که مشرکانند «نمی‌دانند» که کار این چنین است و آفرینش ما از هدف و فلسفه‌ای بس عمیق برخوردار می‌باشد.

﴿٤٠﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَتُهُمْ أَجْعِبُكَ

«در حقیقت، روز جداسازی، موعد همگی آنهاست» یعنی: روز قیامت، میعاد است که برای جداساختن نیکوکار از بدکار و محق از مبطّل قرار داده شده است.

﴿٤١﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلَىٰ عَنْ مَوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ

«همان روزی که هیچ دوستی از دوست دیگری چیزی را دفع نکند» یعنی: در آن روز، هیچ قوم و قریبی نه می‌تواند به نزدیکانش هیچ‌گونه نفعی برساند و نه از آنان آسیبی را دفع کند. مولى: کلمه‌ای است که معانی مشترک بسیاری دارد؛ مانند سرور، برده، پسر عمو، یاور، همپیمان، خویشاوند، نزدیک و دوست. «و نه آنان یاری می‌شوند» یعنی: نه آنها در آن روز، از عذاب خدا جَلَّ جَلَالُهُ باز داشته می‌شوند.

﴿٤٢﴾ إِلَّا مَنْ رَجِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

«مگر کسی را که خدا بر او رحم کرده است» یعنی: لیکن کسی که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر او - با درگذشت از وی یا قبول شفاعت در حق وی - رحم کرده باشد؛ آن کس قطعاً

یاری می‌شود و نجات پیدا می‌کند «زیرا که اوست همان عزیز مهربان» یعنی: باری تعالی همان غالبی است که اگر عذاب کسی را اراده کند، هیچ کس نمی‌تواند به یاری وی بشتابد ولی در عین حال، او به بندگان مؤمنش مهربان است.

إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾

«همانا درخت زقوم خوراک گناه پیشه است» اُثیم: کسی است که گناه بسیاری دارد. مراد از آن کفاری مانند ابوجهل، یارانش و امثالشان از ملحدان مجرم در هر عصری هستند زیرا ماقبل و مابعد این آیه، بر این معنی دلالت می‌کند. زقوم: درختی است که خداوند ﷻ آن را در جهنم آفریده و آن را به نام «شجره ملعونه» نامیده است، که چون دوزخیان گرسنه شوند، به سوی آن پناه می‌برند و از آن می‌خورند. سعیدبن منصور در بیان سبب نزول آیه (٤٣) و مابعد آن از ابی‌مالک روایت می‌کند که گفت: ابوجهل خرما و کره را می‌آورد و به هم می‌آمیخت آن‌گاه می‌گفت: تزقوموا: زقوم بخورید و این همان زقومی است که محمد به شما وعده می‌دهد! پس این آیه کریمه نازل شد.

كَلْمُهُلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿٤٥﴾

«همانند مهل در شکم‌ها می‌جوشد» مهل: درد و ته‌نشین روغن، یا مایع قطران است. و به‌قولی: مس گداخته است.

كُنْفَى الْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾

«همانند جوشش حمیم» حمیم: آب بسیار داغ و جوشان است.

خُذُوهُ فَاَعْتَلُوهُ إِلَى سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾

«او را بگیرید و به سختی بکشانید» یعنی: به فرشتگان نگهبان دوزخ گفته می‌شود: این مجرم را بگیرید و او را بکشانید، یا بردارید؛ «به سوی میانه دوزخ» یعنی: به وسط و مرکز آن.

ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾

«آن‌گاه بر فراز سرش از عذاب آب جوشان فرو ریزید» در روایات آمده است: فرشتگان بر او با گریزی از آهن می‌کوبند به طوری که دماغش شکافته می‌شود، سپس بر سرش آب جوشان می‌ریزند و آن آب همه آنچه را که در شکم وی است، پاک می‌سوزاند و می‌روبد.

ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾

ای فرشتگان! از روی سرزنش و سرکوب و توبیخ به آن مجرم بگویید: «بچش که تو» به خیال خودت «همان بزرگوار گرامی قدر هستی» یعنی: ای آن‌که به زعم خود عزیز، بزرگوار و گرامی هستی - چنان‌که در دنیا می‌پنداشتی - اینک عذاب را بچش. اموی در مغازی خویش در بیان سبب نزول این آیه کریمه از عکرمه روایت می‌کند که گفت: رسول خدا ﷺ با ابوجهل ملاقات کرده و خطاب به او گفتند: «خداوند متعال به من دستور داده که به تو بگویم: ﴿أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ﴾ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ فَأَوْلَىٰ» یعنی: سزاوارتر برایت آن است که به راه حق بپیوندی...! ولی آن ملعون، دست خود را از دست رسول اکرم ﷺ کشید و گفت: نه تو می‌توانی به من کاری بکنی و نه رفیقت (یعنی خداوند)، تو خود نیک می‌دانی که من قدرتمندترین کس در میان اهل بطحا و عزیز و بزرگوار هستم. پس خداوند عزوجل او را در روز بدر هلاک گردانید و او را با این سخن خوار و زبون کرده و ننگ و نفرت ابدی را برایش برجای گذاشت و نازل فرمود:

﴿ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ﴾: (اینک عذاب رابچش که تو همان عزیز بزرگوار هستی!).

إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾

«هرآینه این» عذاب «همان چیزی است که درباره آن تردید می کردید» هنگامی که در دنیا بودید.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾

«به راستی پرهیزگاران در مقامی امن هستند» در بهشت برین، جایی که صاحب آن از تمام هراسها، غمها و نگرانی ها ایمن و آسوده خاطر است.

فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾ يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٥٣﴾

«در میان باغها و کنار چشمه سارها، از پرنیان نازک و دیبای ستبر می پوشند» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر و درشت است «روبه روی همدیگر نشسته اند» یعنی: در مجالس و جایگاه های فاخر خود در بهشت، روبه روی یکدیگر نشسته و به یکدیگر نگاه می کنند تا با هم، بیشتر انس بگیرند.

كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾

«آری! چنین است و آنها را با حوریان درشت چشم، همسر می گردانیم» یعنی: ایشان را با همدم ساختن زنان حور عین که آنها را برایشان حلال گردانیده ایم، مورد اکرام قرار می دهیم، به طوری که هر یک از آنان هر تعداد از حور عین که بخواهد، برایش آماده است. حور: جمع حوراء، به معنای زن سپیدفام سیمین بدن است. به قولی: حور از (حورالعین - یعنی شدت سفیدی چشم در شدت سیاهی آن) گرفته شده است. عین: که مفرد آن «عیناء» است، به معنی زنان درشت چشم می باشد. مجاهد می گوید: «حور را از

آن روی حور نامیدند که چشم انسان در زیبایی و سپیدی و صفا و شادابی رنگ آنها، سرگشته می ماند و خیره می شود».

اما مهر حوران بهشتی: در حدیث شریف آمده است: «إخراج القمامة من المسجد مهوور الحور العين: بیرون کردن خاکروبه و آشغال از مسجد، مهرهای حور عین است». در حدیث شریف دیگری به روایت انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کنس المساجد مهوور الحور العين: جارو کردن مساجد، مهرهای حور عین است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «مهوور الحور العين قبضات التمر، و فلق الخبز: مهرهای حور عین؛ مشت های خرما و پاره های نان است»، که در راه خدا صلی الله علیه و آله انفاق می شود. پس می توان گفت که: هر سه اینها جزء مهر حور عین است.

يَدْخُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴿٥٥﴾

«در آنجا هر میوه ای را که بخواهند، آسوده خاطر می طلبند» یعنی: در حالی از این میوه ها برخوردار می گردند که از تخمه معده و بیماریها و دردهای دیگر ایمنند همچنین بهشتیان از مرگ، رنج، آسیب شیطان و از قطع شدن نعمت کاملا آسوده خاطر می باشند.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ وَوَقَّهَهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾

«در آنجا جز مرگ نخستین، طعم مرگ را نمی چشند» یعنی: مؤمنان در بهشت هرگز نمی میرند و آن مرگی را هم که در دنیا چشیده بودند، گذشت و به پایان رسید «و آنها را از عذاب دوزخ نگاه داشت» یعنی: حق تعالی عذاب دوزخ را از مؤمنان برگردانید و ایشان را از آن نگاه داشت نه از کفاری که گفتند: مرگ دیگری جز همان مرگ نخستین ما وجود ندارد و ما هرگز برانگیخته نمی شویم! زیرا آنان در دوزخ با عذابهایی روبرو می شوند که از مرگ بسیار سخت تر است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يؤتى بالموت في صورة كبش أملح،

فیوقف بین الجنة والنار، ثم یذبح، ثم یقال: یا أهل الجنة! خلود فلا موت، و یا أهل النار خلود فلا موت : مرگ در صورت قوچی سیاه و سفید (ابلق) آورده می‌شود و در میان بهشت و دوزخ قرار داده می‌شود آن‌گاه ذبح می‌گردد، سپس چنین ندا در داده می‌شود: ای اهل بهشت! جاودانگی است و مرگی در کار نیست. و ای اهل دوزخ! جاودانگی است و مرگی در کار نیست».

فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾

«این فضلی است از جانب پروردگار تو» یعنی: این همه نعمت جاودانه در بهشت ماندگار، فضل و بخششی از جانب باری تعالی است. یا خداوند عَلَّامُ این همه نعمت را به عنوان عطا و فضلی از جانب خویش و نه به سبب استحقاقشان، به ایشان ارزانی داشته است زیرا بنده چیزی از خدای سبحان طلبکار نیست «این است همان رستگاری بزرگ» که بعد از آن، دیگر حد و اندازه‌ای برای رستگاری متصور نبوده و این رستگاری در بزرگی خود، به حد نهایی می‌باشد.

فَإِنَّمَا يَسْتَرْزِقُهُ بِلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

«جز این نیست که قرآن را به زبان تو آسان گردانیدیم، باشد که پند پذیرند» یعنی: ای پیامبر! ما قرآن را به زبان تو که زبان اعراب نیز هست، نازل کرده‌ایم و آن را بر فهم‌ها آسان و روان ساخته‌ایم، باشد که قومت آن را بفهمند و پند و عبرت گرفته و به آنچه که در آن است، عمل کنند.

فَأَرْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

«پس منتظر باش که آنان نیز منتظرند» یعنی: چنانچه آنان بر کفر و ستیزه با خدا عَلَّامُ و رسولش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ادامه دهند، تو منتظر پیروزی‌ای بر آنان باش که به تو وعده داده‌ایم زیرا آنان نیز منتظر مرگت یا غیر آن از حوادث نامیمون بر تو هستند.

﴿سوره جاثیه﴾

مکی است و دارای (۳۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره نام خود را از آیه: ﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً﴾ (آیه / ۲۸) گرفته است، که تفسیر آن در جای خود می‌آید.

سوره «جاثیه» بعد از سوره «دخان» نازل شد و محور آن، بیان روش مشرکان در رویارویی با حجت‌ها و آیات قرآنی و در مقابل، چگونگی رویارویی قرآن با آنان در جهت درمانشان و بیان فرجام کارشان می‌باشد.

حَمِّ ﴿۱﴾ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿۲﴾

خوانده می‌شود: «حاء، میم» سخن درباره حروف مقطعه آغاز سوره‌ها، در آغاز تفسیر سوره «بقره» گذشت.

«فرو فرستادن این کتاب» یعنی: این قرآن «از جانب خداوند غالب با حکمت است» خداوندی که در ملکش پیروزمند و در صنعش فرزانه و حکیم می‌باشد.

إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿۳﴾

«بی‌گمان در آسمانها و زمین، برای مؤمنان نشانه‌هایی است» یعنی: در خود آسمانها و زمین، یا در آفرینش آسمانها و زمین، بر وجود خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و صفات، اسماء و افعال وی، نشانه‌های روشنی است.

وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿۴﴾

«و در آفرینش خودتان» یعنی: در آفرینش شما بر اطوار مختلفه؛ از خاک گرفته تا نطفه، سپس علقه، سپس مضغه و نهایتاً متکامل ساختنتان به [طور] انسانی‌تان، همچنان در تشکیل و ترکیب اعضا و در نیروهای عجیب بدنی و روانی‌ای که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در شما قرار داده است «و در آنچه که از انواع جنبنندگان پراکنده می‌گرداند» یعنی:

همچنین در آفرینش آنچه که حق تعالی از انواع موجودات زنده و جانوران مختلف النوع در نواحی زمین می‌پراکند؛ اعم از مناطق گرمسیر، سردسیر و معتدل و در سرزمین‌های مرطوب و خشک و در هر جایی از زمین که در آن جاندارانی مناسب آب، خاک، جو و محیط طبیعی آن آفریده است: «برای مردمی که یقین دارند، نشانه‌هایی است» یعنی: دلایل بسیار آشکاری است که بر قدرت و حکمت آن آفریننده عظیم دلالت می‌کنند به طوری که اهل یقین که پذیرای حق می‌باشند، با مشاهده و تأمل در آنها، عبرت گرفته و به وجود و وحدانیت آفریننده بی‌همتا، پی می‌برند.

وَإِخْلَافَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ ءآيَاتٌ لِقَوْمٍ



«و در اختلاف شب و روز» یعنی: در امر آمدن آنها از پی یک‌دیگر، یا در تفاوت آنها در درازی و کوتاهی، گرما و سرما و روشنایی و ظلمت نیز نشانه‌ها و عبرت‌هایی است «و در آنچه خدا از رزق از آسمان فرود آورده» مراد از رزق در اینجا: باران است زیرا باران سبب همه چیزهایی است که خداوند عز وجل بندگان را به وسیله آنها روزی می‌دهد «پس به وسیله آن، زمین را زنده گردانیده است» زنده ساختن زمین، بیرون آوردن رستنی‌های آن است «پس از مرگ آن» یعنی: پس از خالی بودن آن از سبزی‌ها و رستنی‌ها «و در گردش بادها» که گاهی از یک جهت می‌وزند و گاهی از جهتی دیگر، گاهی گرم اند و گاهی سرد، گاهی نافع اند و گاهی زیان آور «برای مردمی که خرد می‌ورزند، نشانه‌هایی است» بزرگ که بر وحدانیت و قدرت خداوند عز وجل دلالت می‌کنند اما نه برای اهل جهل و عناد بلکه فقط برای کسانی که دارای خردهای برتری اند پس جاهلان معاند، هرگز از آنها نفعی نمی‌برند.

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾

«این است آیات الله» یعنی: این آیاتی که ذکر شد؛ همانا حجت‌ها و برهانهای خداوند عزوجل در کتاب هستی وی و در قرآن عظیم است «که آن را به حق بر تو می‌خوانیم» یعنی: ما در آنچه که بر تو از قرآن فرود می‌آوریم، راستگو هستیم و آنچه که بر تو می‌خوانیم، متضمن حق است «پس بعد از خدا و آیات او به کدام سخن ایمان خواهند آورد؟» یعنی: بعد از سخن خداوند ﷻ و بعد از آیات وی، آنها دیگر به کدامین سخن باور می‌دارند؟ به این معنی که خداوند ﷻ راستگوترین راستان است پس اگر این کفار کوردل، سخن او را تصدیق نکنند؛ دیگر سخن چه کسی را تصدیق خواهند کرد؟ و اگر آیات کتاب او را تصدیق نکنند؛ دیگر کتاب چه کسی را تصدیق می‌کنند؟ چنان‌که خداوند متعال در آیه (۲۳) از سوره «زمر» می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾: «خداوند است که نیکوترین سخن را فرود آورده».

«صاوی» در شرح «جلالین» می‌گوید: «خداوند ﷻ در این سه آیه، شش دلیل را بر وجود، قدرت و وحدانیت خود ذکر نموده و آیه نخست را با: (للمؤمنين)، آیه دوم را با: (یوقنون) و آیه سوم را با: (یعقلون) به پایان آورده است. وجه تغایر و تمایز میان جملات پایان‌بخش این آیات در این است که: وقتی انسان در آسمانها و زمین و این‌که ناگزیر آنها را آفریننده‌ای است، اندیشه و تأمل کند؛ بی‌شک بر اثر این تأمل ایمان می‌آورد پس جمله (للمؤمنين) با آن متناسب می‌باشد و چون در آفرینش خود اندیشه کند، این تأمل بر ایمانش می‌افزاید و از اهل یقین می‌گردد پس جمله (یوقنون) با آن تناسب دارد و چون در سایر رویدادها و نشانه‌ها نیک بنگرد و اندیشه کند، عقلش به کمال رسیده و عملش استحکام می‌یابد پس جمله (یعقلون) با آن تناسب دارد». ابن‌کثیر می‌گوید: «این تعابیر، خود بیانگر روندی ارتقائی و تکاملی؛ از حالی شریف به حالی شریف‌تر و برتر از آن می‌باشد». امام رازی نیز در تفسیر کبیر، دلایل شش‌گانه وجود، قدرت و وحدانیت خدای عزوجل در این آیات را به نحوی بدیع به رشته بیان کشیده که در خور مطالعه می‌باشد و در این مختصر مجال طرح آنها نیست.

وَيَلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴿٧﴾ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرَةً بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾

«وای بر هر دروغزن گناه پیشه‌ای» یعنی: وای بر هر بسیار دروغگوی بسیار گنهکاری «که آیات خدا را که بر او خوانده می‌شود، می‌شنود سپس سماجت می‌ورزد» یعنی: بر کفر خویش مصرانه باقی مانده و بر شیوه باطلی که بر آن قرار داشته، پایبندی می‌ورزد و از آنچه که از کلام خدا ﷻ می‌شنود، پند نمی‌گیرد «مستکبرانه» یعنی: او بر کفر خویش درحالی سماجت و اصرار می‌ورزد که خود را از این امر که به حق گردن نهد، بزرگتر و برتر می‌بیند، حقی که عبارت از کلام پروردگار متعال آفریننده وی می‌باشد، پروردگاری که نامش متعالی و سلطه‌اش برتر است. «چنان‌که گویی آنها را نشنیده است» یعنی: حال آن دروغزن گناه‌پیشه در عدم التفات به این آیات، شبیه حال کسی است که آنها را نشنیده است «پس او را به عذابی دردناک مژده ده» یعنی: به او خبر ده که برایش نزد خداوند قهار - به‌عنوان جزای اصرار و استکبار و عدم استماع وی به این آیات - عذابی سخت دردناک است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه درباره نضربین حارث نازل شد که داستانهای عجم را می‌پراکند و مردم را به آنها مشغول می‌کرد تا قرآن را نشنوند. اما حکم آیه کریمه درباره هر کسی که راه دین را بسته و آن را از مردم باز می‌دارد و از پذیرش هدایت حق تعالی تکبر می‌ورزد، عام است.

وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٩﴾

«و چون» آن دروغزن گناه پیشه «بر چیزی از آیات ما آگاه شود» یعنی: چیزی از علم آیات الهی به وی برسد «آنها را» یعنی: آیات الهی را «به تمسخر می‌گیرد» یعنی: آیات الهی را موضوعی برای ریشخند و تمسخر و ابراز شگفتی خود قرار می‌دهد و معانی‌ای را که این آیات بدانها پرداخته‌اند، دستاویز این ریشخند و تمسخر خویش می‌گرداند. چنان‌که در آیه (۴۳) از سوره «دخان» در این مورد روایتی را نقل کردیم که: ابوجهل مقداری خرما و کره خواست و آن‌گاه به یارانش گفت: از این زقوم بخورید زیرا محمد به شما جز شهد و عسل را وعده نمی‌دهد و این همان زقومی است که او شما را از آن

می‌ترساند! «این گروه» دروغ‌پرداز بهتان‌پیشه که اوصاف آنها گذشت: «عذابی خوارکننده خواهند داشت» به سبب پافشاریشان بر کفر و استکبارشان از شنیدن آیات خداوند عز وجل و به تمسخر گرفتن آن. عذاب مهین: عذابی است خوارکننده و فضیحت‌بار. بدین‌سان، خدای عزوجل از راه طرح این‌گونه تهدیدها، بر حرمت و قدسیت کتاب خویش از این‌که در معرض تمسخر و استهزا قرار گیرد، تأکید می‌گذارد. در حدیث شریف به روایت مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از این‌که با قرآن به سرزمین دشمن مسافرت شود، نهی کردند؛ از بیم آن‌که مبادا دشمن به آن اهانت کند».

مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿١٠﴾

«دوزخ پشت سر آنهاست» یعنی: در پشت سر احساس افتخار و شرف و عزت آنها به دنیا و تکبر از حق؛ جهنم قرار دارد پس آنها باید یقین داشته باشند که جهنم در پشت سرشان است و به زودی آنان را در خواهد یافت. به‌قولی، معنی این است: دوزخ پیشاپیش آنهاست زیرا رویکرد آنها به سوی دوزخ است و به سوی آن پیش می‌روند «و دفع نمی‌کند از آنان» چیزی از عذاب الهی را و هیچ‌گونه سودی به آنان نمی‌رساند؛ «آنچه کسب کرده‌اند» و به دست آورده‌اند از اموال و اولاد «و نه دوستانی که بجز الله گرفته‌اند» یعنی: همچنین بتان و خدایانی که برای خود گرفته و آنها را به جای خداوند عز وجل می‌پرستند و از آنها امید رساندن سود و دفع زبانی را دارند، هیچ نفعی به آنان نمی‌رساند «و آنان عذابی بزرگ خواهند داشت» در جهنمی که پشت سر یا پیشاپیش آنهاست.

هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿١١﴾

«این هدایتی است» یعنی: این آیاتی که ذکر آن در این سوره گذشت؛ همانا رهنمود و هدایتی است برای راهیافتگان به قرآن عظیم، یعنی برای کسانی که آنچه را در آن

است، می‌پذیرند «و کسانی که به آیات پروردگارشان» یعنی: به قرآن «کافر شدند، برایشان عذابی از رجز دردناک است» رجز: سخت‌ترین عذاب است.

❖ اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرَىٰ أَلْفَاكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ. وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾

«خدا همان کسی است که دریا را برای شما مسخر کرد» یعنی: آن را به گونه‌ای آفرید که شما بتوانید بر آن تمکن یابید و آن را رام خویش گردانید؛ با سوار شدن بر فراز امواج آن در کشتی‌ها و دریایم‌هایی که او ساختن آنها را به شما آموخته است «تا کشتی‌ها در آن به فرمانش روان شوند» یعنی: تا کشتی‌ها به اذن و یاری دادش به شما در به حرکت درآوردن آنها، بستر دریا را شکافته و به‌پیش روند «و تا از فضل او طلب روزی کنید» با تجارت، فرو رفتن در دریا و بیرون آوردن در و گوهر از آن، صید ماهی و غیر این‌ها «و باشد که سپاس بگزارید» نعمت‌هایی را که حق تعالی به سبب این رام ساختن دریا، بر شما ارزانی می‌دارد.

وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

«و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه یکجا پدید آورده اوست» یعنی: همه آنچه را که حق تعالی در آسمانها از خورشید و ماه و ستارگان و باران و ابر و باد آفریده است و همه آنچه را که در زمین از کوه‌ها و دریاها و جویبارها و اشیای سودآور دیگر آفریده است، برای بندگانش مسخر و رام گردانیده و همه اینها رحمتی از جانب وی به بندگانش می‌باشد؛ به عنوان نعمت و بخشایش وی «بی‌گمان در این» رام ساختن «برای گروهی که می‌اندیشند» و به وسیله فکر و اندیشه و راهیابی به این نشانه‌ها، به توحید می‌رسند «نشانه‌هایی است» اما کسانی که تفکر نمی‌کنند؛ به این نشانه‌ها نیز راهیاب نمی‌شوند.

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٦﴾

«به کسانی که ایمان آورده‌اند بگو: تا از کسانی که به روزهای الله امید ندارند درگذرند» یعنی به مؤمنان بگو: از کسانی که وقایع و رخدادهای الهی را بر دشمنانش توقع نمی‌دارند و بر خویشتن از عذابی همچون عذاب خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ بر امت‌های گذشته بیم ندارند، درگذرند، از آن روی که آنان به باری تعالی ایمان ندارند و بنابراین، عنایت پیروزی از سوی باری تعالی را برای دوستانش نیز انتظار نمی‌برند. آری! از آنان درگذرند؛ «تا خداوند قومی از آنان را به حسب کار و کردارشان مجازات کند» مراد از این قوم: مؤمنانند که به درگذشت از کفار فرمان داده شدند تا خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ ایشان را در قیامت در برابر کارهای نیکی که کرده‌اند، پاداش دهد، که از جمله این کارهای نیک، صبر و شکیبایی بر آزار کفار و چشم پوشیدن از آنان با فروخوردن خشم و تحمل ناخوشی‌ها از سوی آنان است. به‌قولی دیگر، معنی چنین است: تا خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ کفار را بر حسب آن گناهان و بدیهایی که کرده‌اند، جزا دهد. گویی باری تعالی می‌فرماید: شما نمی‌توانید جزایشان را تماما بدهید پس ما آنان را چنان‌که باید جزا می‌دهیم. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «یعنی اگر شما از آنان در دنیا درگذرید، بدانید که خداوند جَلَّالٌ عَزِيزٌ قطعا آنها را در آخرت در برابر اعمال بدشان جزا می‌دهد».

واحدی نیشاپوری و قشیری در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آیه کریمه درباره عمر بن خطاب رضی الله عنه و عبدالله بن ابی و دو گروه پیرو آنها نازل شد؛ ماجرا این‌گونه بود که: سپاه مسلمانان در غزوه بنی‌مصطلق بر سر چاهی به‌نام «مریسع» فرود آمده بود، عبدالله بن ابی غلامش را فرستاد تا آب بیاورد، غلام دیر کرد و چون نزد وی آمد ابن‌ابی از او پرسید: علت دیر کردنت چه بود؟ او گفت: غلام عمر بر دهانه چاه نشسته است و کسی را اجازه نمی‌دهد که آب بکشد تا مشکهای پیامبر و مشک ابوبکر پر نشود و مشک مولایش عمر را نیز پر نکند! عبدالله بن ابی گفت: مثل ما و مثل این گروه نیست؛ مگر چنان‌که گفته‌اند: «سمن کلبک یا کلبک: سگت را فربه کن تا تو را بخورد!». پس این سخن به عمر رضی الله عنه رسید و او شمشیرش را بر گرفت تا به قصد عبدالله بن ابی حرکت کند، همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

در روایت دیگری آمده است: «این آیه کریمه درباره یهودی ای بنام فنحاص بن عازوراء و در باره عمر رضی الله عنه نازل شد زیرا آن یهودی، بعد از نزول آیه: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ گفت: پروردگار محمد نیازمند شده است! و چون عمر رضی الله عنه سخن وی را شنید، شمشیرش را حمایل گردنش کرد و در طلب وی بیرون آمد. آن گاه این آیه کریمه نازل شد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله در پی عمر رضی الله عنه فرستادند و چون او آمد، فرمودند: ای عمر! شمشیرت را بر زمین بگذار...».

آیه کریمه منسوخ نیست، چراکه در مدینه یا در غزوه بنی مصطلق نازل شده است. اما ابن کثیر می گوید: «این حکم که مسلمانان برای تألیف قلوب مشرکان و اهل کتاب، به عفو و گذشت از آنان مأمور بودند، مربوط به ابتدای اسلام بود اما بعد از آن که آنها بر کفر و عناد خویش اصرار ورزیدند؛ خداوند جل جلاله مؤمنان را به جهاد مأمور کرد».

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

«هر که کاری شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیانش باشد، سپس» در روز قیامت با اعمالتان «به سوی پروردگارتان برگردانیده می شوید» و او شما را در برابر اعمالتان جزا می دهد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾

«و به یقین به بنی اسرائیل، کتاب» یعنی: تورات «و حکم» یعنی: فهم و دانش در دین را دادیم، که با این دو؛ زمینه حکومت و فرمانروایی شان در میان مردم و حل و فصل دعاوی آنان برایشان میسر گردید «و» نیز به آنها «نبوت دادیم» و از میانشان بسیاری را به نبوت و رسالت برانگیختیم «و از چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم» یعنی: نعمت های لذت بخش و گوارا را برایشان حلال کردیم که من و سلوی (ترنجبین و بلدرچین) از آن جمله بود «و آنان را بر جهانیان» زمانشان «فضیلت دادیم» به گونه ای که به آنان نعمتهایی ارزانی داشتیم که به دیگران ارزانی نکرده بودیم؛ چون نزول تورات، شکافتن دریا و امثال آن....»

وَأَيُّنَهُمْ يَنْتَ مِنْ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا يَنْهَاهُ إِنَّ رَبَّكَ
 يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

«و در امر دین، نشانه‌های روشنی به آنان عطا کردیم» یعنی: در بیان حلال و حرام، به بنی اسرائیل شرایع و احکام روشنی عطا کردیم. یا مراد؛ معجزات آشکار و روشن است. به قولی معنی این است: به آنان درباره بعثت رسول اکرم ﷺ و شواهد نبوتشان، علم و آگاهی روشنی عطا کردیم «و اختلاف نکردند مگر بعد از آن که برایشان علم آمد» در مورد بیان دین و روشن ساختن معانی آن اما آنها علم را که موجب از بین رفتن اختلاف است، وسیله ثبوت و پدید آوردن اختلاف گردانیدند «آن هم از روی تعدی و رقابتی که در میان خود» در طلب ریاست و از روی رشک و حسد و دشمنی «داشتند، بی‌گمان پروردگارت روز قیامت میان آنان درباره آنچه که در آن اختلاف می‌کردند» از کار دین «فیصله می‌کند» پس نیکوکار را در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار را در برابر بدکاری‌اش جزا می‌دهد و اهل حق را از اهل باطل متمایز می‌گرداند.

چنان‌که ملاحظه می‌کنیم؛ خداوند ﷻ در این دو آیه، مجموعاً شش نعمت را بر بنی‌اسرائیل برشمرده است.

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيحَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾

«سپس تو را» ای محمد ﷺ! «بر شریعتی از امر دین قرار دادیم» یعنی: تو را بر برنامه و راه‌وروش روشنی از کار دین قرار دادیم که به حقت می‌رساند. اصل «شریعت»، به معنای آبشخور است، سپس این واژه برای دین عاریت گرفته شد زیرا مردم آنچه را که سبب حیات و طراوت جانها و روانهایشان است، از چشمه‌سار زلال دین بر می‌گیرند «پس آن را پیروی کن» یعنی: در میان امت، به احکام شریعت عمل کن «و از هوس‌ها و خواهشهای کسانی که نمی‌دانند» یگانگی خدای عزوجل را و

نمی‌دانند قوانین و احکام وی برای بندگانش را «پیروی نکن» که آنان، کفار قریش و موافقانشانند.

إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ ﴿١٩﴾

«قطعا آنان چیزی را در برابر خدا از تو دفع نمی‌کنند» یعنی: آنان چیزی از عذابی را که خداوند عز وجل آن را بر تو اراده داشته باشد - در صورتی که از هوسهایشان پیروی کنی - از تو باز نمی‌دارند «و همانا ستمگران بعضی دوستان بعضی دیگرند» به سبب مشارکتی که با همدیگر در ظلم دارند «و خدا ولی متقیان» یعنی: یاری‌دهنده و کارساز آنان «است» مراد از متقیان کسانی‌اند که از شرک و معاصی می‌پرهیزند.

هَذَا بَصِيرَةٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

«این» یعنی: این اعلام عام بر زیانت برای مردم در این باره که: باید از شرایع و نظامنامه‌های الهی پیروی کنند و این امر که: خداوند عز وجل کارساز پیروان دین است همچنین خود این شریعت مقدس ما: «برای مردم دیده‌وریهای است» یعنی: برهانها و دلایل بینش‌بخشی است که احکام و نیازهای دینی‌شان را در پرتو آن می‌بینند و می‌دانند «و رهنمودی» است که عمل‌کنندگان را به بهشت می‌رساند «و رحمتی است» از جانب خدای عزوجل در آخرت «برای قومی که اهل یقینند» یعنی: برای گروهی که از شأنشان این است که به حق یقین دارند و از پراکندن شبهات، در شک و تزلزل نمی‌افتند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿٢١﴾

«آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند» یعنی: کفر و معاصی را با هم جمع کرده‌اند «پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای

شایسته کرده‌اند؟» یعنی: آیا در میان بدکرداران - با وجود ارتکاب جرایم و گناهان - و میان نیکوکرداران درست عقیده، برابری قایل می‌شویم و با همه آنها یکسان عمل می‌کنیم؟ «به طوری که زندگی و مرگشان یکسان باشد؟» در سرای دنیا و سرای آخرت؟ هرگز! آنها برابر نیستند زیرا حال اهل سعادت در آخرت، با حال اهل شقاوت یکی نیست. یعنی: ممکن است حال دو گروه در دنیا گاهی با هم برابر باشد و حتی گاهی بدکرداران و گناه پیشگان در دنیا از نعمت‌های بیشتری هم بهره‌ور باشند اما اگر آنها در آخرت نیز با هم برابر باشند، این امر دور از عدالت است پس نپندارید که چنین چیزی واقعیت پیدا خواهد کرد «چه بد حکم می‌کنند» که می‌پندارند ما با نیکان و بدان در دنیا و آخرت به طور برابر عمل می‌کنیم.

کلبی در بیان سبب نزول گفته است: این آیه کریمه درباره علی، حمزه و ابوعبیده جراح رضی الله عنهم و سه تن از مشرکان به نامهای: عتبه، شیبه و ولیدبن عتبه نازل شد زیرا این مشرکان به آن مؤمنان گفتند: به خدا سوگند که شما بر چیزی از حق و حقیقت قرار ندارید و اگر بر فرض، آنچه که شما می‌گویید حق باشد، بدانید که حال ما از حال شما در آخرت نیز بهتر خواهد بود چنان که حال ما هم‌اکنون در دنیا از حال شما بهتر است. پس خداوند متعال این سخن مشرکان را رد کرد و این حقیقت را روشن کرد که: ممکن نیست حال مؤمن مطیع، با حال کافر عاصی در آخرت برابر باشد.

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ جَزَاءَ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

«و خدا آسمانها و زمین را به حق آفریده است» حقی که مقتضی عدالت در میان بندگان است «و تا سرانجام، هر کس به حسب آنچه عمل کرده است جزا داده شود» یعنی: حق تعالی آسمانها و زمین را برای آن آفریده است تا خلق را به وسیله آنها بر قدرت خویش رهنمون گردد و تا هر کس بر حسب آنچه که از گناهان و طاعات کرده است؛ جزا داده شود پس بدانید که قطعاً خداوند عز و جل کافر و مؤمن را با هم برابر نمی‌سازد «و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند» با کاستن از ثواب، یا افزودن بر عذابشان.

این آیه کریمه، بسان دلیلی بر اعلام پیشین در آیه قبل در مورد عدم یکسان بودن نیکان و بدان است.

**أَفْرَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ
مِن بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣٣﴾**

این آیه کریمه دو سبب نزول دارد، سبب نزول اول مربوط به این بخش از آیه است: ﴿أَفْرَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ...﴾ که به قولی: درباره قریش نازل شد زیرا شیوه آنان چنین بود که مدتی سنگی را می پرستیدند، سپس چون - به ظن خود - چیز بهتری از آن را می یافتند، سنگ را به دور افکنده و آن چیز دیگر را می پرستیدند. به قولی دیگر: این بخش از آیه درباره حارث بن قیس سهمی - یکی از تمسخرکنندگان دین حق - نازل شد که هر چه را نفسش بدان تمایل داشت، می پرستید.

«پس آیا دیدی» ای پیامبر ﷺ «کسی را که هوس خویش را خدای خود قرار داده» یعنی: کسی که هوس و خواهش نفس خویش را دین خویش گرفته و فقط به دنبال هوای نفس خویش است پس هر چه را که نفسش به وی نیک بنمایاند، انجام می دهد و هر چه را که به وی زشت بنمایاند، فرو می گذارد، بی آن که محبت خداوند ﷻ و رضای او را مد نظر داشته باشد، یا به نفرت و غضب الهی اهمیتی بدهد؟ یا مراد این است: کافر همان چیزی را که نیک می پندارد یا بدان هوس می ورزد، می پرستد مانند پرستش سنگ، چوب و غیره «و خدا با وجود دانایی وی او را گمراه گردانیده» یعنی: با آن که چنین کسی به حقیقت آگاه و داناست و هدایت را از گمراهی باز می شناسد ولی با این وجود، به سبب پیروی از شهوت نفس خویش، حق را فرو گذاشته و در گمراهی دست و پا می زند. یا معنی این است: خداوند ﷻ او را بدان جهت که به سزاوار بودنش برای گمراهی علم داشته، گمراه کرده است «و بر گوش و دلش مهر زده» یعنی: خداوند ﷻ بر گوشش مهر زده تا پند و موعظه ای را نشنود و بر دلش مهر زده تا هدایت را درک نکند و به آن باورمند نشود «و بر دیده اش پرده نهاده است» تا راه درست را نبیند و تشخیص ندهد «آیا پس از خدا» یعنی: بعد از گمراه

ساختن خداوند عَلَّامٌ او را «چه کسی هدایتش خواهد کرد؟ آیا پند نمی‌گیرید؟» به پندی عبرت‌آموز تا حقیقت حال را بدانید؟.

سبب نزول دوم مربوط به این بخش از آیه است: ﴿وَحَمَّ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ...﴾ که درباره ابوجهل نازل شد زیرا شبی او و ولیدبن مغیره به خانه کعبه طواف می‌کردند؛ در این اثنا با هم درباره رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به گفت‌وگو پرداختند، ابوجهل به ولید گفت: به خدا سوگند؛ من خوب می‌دانم که محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادعای نبوت راستگوست. ولید بر آشفت و به او گفت: ساکت باش! مگر چه چیزی تو را به این باور رهنمون گشته است؟ ابوجهل گفت: ای ابا عبدشمس! ما او را در کودکی‌اش «راستگوی امین» می‌نامیدیم، اکنون که عقل و رشدش به کمال رسیده است، او را کذاب و دروغگو می‌نامیم؟! به خدا سوگند که من خوب می‌دانم او راستگو است! ولید گفت: پس در این صورت، چه چیزی تو را از تصدیق وی باز می‌دارد، چرا درنگ کرده‌ای و به او ایمان نمی‌آوری؟ ابوجهل گفت: زیرا در آن صورت، دختران قریش درباره من چنین تبصره خواهند کرد که من به خاطر پاره‌نانی، از یتیم ابوطالب پیروی کرده‌ام...! همان بود که آیه کریمه نازل شد.

در حدیث شریف آمده است: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّىٰ يَكُونَ هَوَاهُ تَبَعًا لِمَا جِئْتُ بِهِ: یکی از شما ایمان ندارد تا آن‌گاه که هوای نفسش پیرو آن چیزی نباشد که من آن را آورده‌ام». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوامامه رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که گفت: از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیدم که فرمودند: «مَا عَبْدٌ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَهَ أَبْغَضَ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْهُوَى: در زیر آسمان، الهی که نزد خداوند منفورتر از هوای نفس باشد، مورد پرستش قرار نگرفته است».

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾

«و گفتند» مشرکان منکر رستاخیز «غیر از زندگی دنیایمان، چیز دیگری در کار نیست» یعنی: زندگی، جز همین زندگی این جهانی ما که در آن قرار داریم، نیست «می‌میریم و زنده می‌شویم» یعنی: مرگ و زندگی فقط به این جهان ما مربوط است و

پشت سر این زندگی، هیچ زندگی دیگری نیست. به قولی معنی این است: ما در دنیا می‌میریم، باز فرزندانمان در آن زندگی می‌کنند، سپس آنها می‌میرند و باز فرزندانشان در آن زندگی می‌کنند و همین‌طور این تسلسل ادامه پیدا می‌کند «و چیزی جز دهر ما را هلاک نمی‌کند» یعنی: جز گذر روزها و شبها و گذشت زمانه، چیز دیگری ما را هلاک نمی‌کند لذا در این دنیا نه ملک‌الموتی است و نه قبض روحی... «آنان به این امر هیچ دانشی ندارند» یعنی: این سخن را جز از روی شک و تردید نگفته‌اند، بی‌آنکه به حقیقت، هیچ علمی داشته باشند «آنان جز گمان نمی‌سپرنند» یعنی: نهایت آن چیزی که نزد آنان است، گمان و پندار است و بس! آنها فقط بر پندارهای خویش متکی‌اند، نه بر علم و یقین.

ابن‌منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: اهل جاهلیت می‌گفتند: جز این نیست که ما را گذر شب و روز هلاک می‌کند! پس خداوند جل جلاله این آیه کریمه را نازل فرمود.

وَإِذَا تُلِيَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتَّبَعْنَا آبَاءَنَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٥﴾

«و چون آیات بینات ما» یعنی: آیات قرآنی‌ای که از زندگی پس از مرگ، درک آشکار و دلالت روشنی به دست می‌دهند؛ «بر آنان خوانده شود، شبهه آنان همواره جز این نیست که می‌گویند: اگر راست می‌گویید، پدران ما را باز آورید» در دنیا و آنان را پس از مرگشان زنده کنید.

قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لِارَبِّ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«بگو: خداست که شما را زنده می‌کند» یعنی: در دنیا «باز می‌میراند» در هنگام به‌سر رسیدن اجل‌هایتان «آن‌گاه شما را به‌سوی روز رستاخیز گرد می‌آورد» با برانگیختن و حشر و نشتان به سوی موقف حساب «شکی در آن» یعنی: در گردآوردنتان به روز قیامت «نیست ولی بیشتر مردم نمی‌دانند» این حقیقت را، از این روی در زنده شدن بعد از مرگ، شک می‌کنند. در حدیث شریف قدسی به‌روایت ابن‌جریر و ابن‌ابی‌حاتم

از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اهل جاهلیت می گفتند: جز این نیست که ما را شب و روز هلاک می گرداند! پس خداوند جل جلاله در کتابش نازل فرمود: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ...﴾^۱. و فرمود: «یؤذینی ابن آدم، یسب الدهر، وأنا الدهر، بیدی الأمر، أقلب الليل والنهار: فرزند آدم مرا اذیت می کند؛ زمانه و روزگار را دشنام می دهد در حالی که آفریننده روزگار منم، کار به دست بلاکیف من است و شب و روز را پیاپی می گردانم»^۱.

این آیه کریمه ردی است بر پندار دهری مشربان. آنان گروهی از اعراب بودند که می گفتند: جز این نیست که گذشت شب و روز و چرخش زمانه ما را هلاک می کند! بدین گونه، زندگی و مرگ را به زمانه نسبت می دادند. ولی جز این گروه از اعراب، گروه های دیگری نیز با آنان در این پندار همراهی کرده اند، که از آن جمله اند: بیشتر فلاسفه دهری و ملحدان و خداناباوران همه عصرها و نسلها، از آنجا که آنان زندگی و تنوع اشکال آن را به تطوری نسبت می دهند که میلیونها سال استمرار داشته است پس به پندار آنان، در پشت سر این کائنات نیروی مدبر ابداعگر خلاق وجود ندارد و کار از این حد فراتر نمی رود که پیدایش جهان، تصادفی محض باشد!! البته هر چه دایره علوم تجربی توسعه پیدا می کند و زوایای بیشتری از اسرار نظم هستی برای بشر پدیدار می گردد، سقف پندارهای این عده بیشتر ترک بر می دارد و بنای بی بنیاد افکارشان در هم فرومی ریزد.

در این میان، برخی دیگر از فلاسفه نیز وجود دارند که هرچند خود منتسب به اسلام هستند ولی در نوشته های علمی خود با این گروه همراهی می کنند، گویی از این امر که آفرینش را به آفریدگار مبدعی نسبت دهند، خجل می شوند و چه بسا می گویند: این طبیعت است که آفریده و ابداع کرده است! و اگر از آنان سؤال شود که آیا طبیعت خود دارای فکر و اندیشه است؟ آنها هیچ پاسخی ندارند پس آنان همچنانند که خداوند جل جلاله فرموده است: ﴿وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ : (آنان به این امر هیچ

^۱ اصل این حدیث شریف قدسی در بخاری و مسلم نیز آمده است.

دانشی ندارند، آنان جز گمان نمی‌سپزند) و اگر چنین نیست؛ پس روش علمی‌ای که آنها در نسبت دادن حدوث این مخلوقات عجیب به تصادف یا طبیعت غیرعاقل در پیش گرفته‌اند، چیست؟ طبیعتی با این همه نظم و سامان و پیچیدگی و این همه ظرافت و دقت که بشر به دنبال دریافت رموز آن شتابان می‌دود ولی از این کرانه بی‌انتها، جز فرازی اندک را نمی‌پیماید؟ سبحان‌الله! چگونه هوی و هوس، بینش ظاهر و باطن انسان را از او می‌گیرد؟!

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُحْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست» یعنی: اوست که به یگانگی متصرف آسمانها و زمین می‌باشد و احدی از بندگانش با او در این امر مشارکتی ندارد پس کسی که بر همه چیز توانا و فرمانروا باشد، لابد بر آفرینش آخرت نیز تواناست «و روزی که قیامت بر پا شود، آن روز است که باطل‌اندیشان زیان می‌کنند» یعنی: در آن روز، زیان دروغ‌انگاران کافری که رشته افکار و پندارهایشان را به باطیل آویخته‌اند، آشکار می‌شود زیرا آنان رهسپار دوزخ می‌گردند.

وَرَى كُلُّ أُمَّةٍ جَائِئَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾

«و» در آن روز «هر اُمتی را به زانو درآمده می‌بینی» در حالی که ناآرام و نامطمئن‌اند. اُمت: مجموعه‌ای هستند که کیش و آیین واحدی دارند. جثو: نوعی از نشستن است که در آن فقط هر دو زانوی انسان و سرانگشتانش به زمین می‌رسد. آری! مردم از هول و هراس و سختی هنگامه حساب، در پیشگاه خداوند متعال این‌چنین زانو می‌زنند. «هر اُمتی به سوی کتاب خود» که بر او در دنیا نازل شده است «فراخوانده می‌شود» به‌قولی معنی این است: هر اُمتی به سوی کارنامه اعمال خود فراخوانده می‌شود. آن‌گاه به آنان گفته می‌شود: «امروز به حسب آنچه می‌کردید، جزا داده می‌شوید» یعنی: خداوند ﷻ در سرای آخرت بر حسب آنچه که در دنیا از خیر و شر می‌کردید، شما را جزا می‌دهد.

هَذَا كِتَابًا يَطِيقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣١﴾

«این است کتاب ما» که فرشتگان ما از رفتار و کردار شما نوشته‌اند؛ «که» این کتاب «علیه شما به حق سخن می‌گوید» یعنی: علیه شما به حق و راستی، بی‌هیچ کم و زیادی گواهی می‌دهد. پس شما آن کتاب را می‌خوانید و اعمال خویش را به یاد می‌آورید «هرآینه ما آنچه را شما می‌کردید، استنساخ می‌کردیم» یعنی: ما، فرشتگان را به نوشتن و ثبت و نسخه‌برداری از اعمال شما و حفظ و نگهداری آن امر می‌کردیم. به‌قولی معنی این است: چون فرشتگان اعمال بندگان را نزد خدای سبحان بالا می‌برند، او فرمان می‌دهد که آن بخش از اعمالی را که بر آن ثواب و عقابی مترتب است، نزد وی ثبت کنند و آنچه را که بر آن ثواب و عقابی مترتب نیست، از قلم بیندازند و آن را ثبت نکنند.

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ؕ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿٣٠﴾

«و اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند پس پروردگارشان آنان را در جوار رحمت خویش» یعنی: در بهشت خویش «داخل می‌گرداند» از «پاداش» به «رحمت» تعبیر شد و از «رحمت» به «بهشت»؛ به دلیل فرموده رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ لِلْجَنَّةِ: أَنْتَ رَحْمَتِي، أَرْحَمُ بَكَ مِنْ أَسْءَاءِ: خَدَاوْنِدِ اللَّهِ» به بهشت فرمود: تو رحمت من هستی پس من به وسیله تو بر هر کس که بخواهم رحم می‌کنم. «این» داخل کردن در رحمت «همان فوز مبین است» یعنی: فلاح و رستگاری آشکار و روشن است بدان جهت که از شائبه‌ها و ناخالصی‌ها پاک می‌باشد.

وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ ءَايَتِي تُلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنْتُمْ قَوْمًا تُجْرِمُونَ ﴿٣٢﴾

«و اما کسانی که کافر شدند» به آنان از روی توبیخ و سرزنش گفته می‌شود: «مگر آیات من بر شما خوانده نمی‌شد؟» چرا؛ قطعاً آیات من بر شما خوانده می‌شد «ولی

تکبر نمودید و قومی مجرم شدید» یعنی: از پذیرفتن این آیات و از ایمان آوردن به آنها تکبر ورزیده و از اهل جرم شدید. جرم: ارتکاب گناه با انجام دادن نافرمانی حق تعالی است.

وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نَظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُستَقِينِينَ



«و چون گفته شد که: وعده الله حق است» یعنی: چون رسول خدا ﷺ این گروه کفار را از وعده خداوند ﷻ به فرار رسیدن رستاخیز و حساب، یا از تمام امور غیبی ای که باری تعالی به آن وعده داده است، خبر می دادند و خطاب به آنان می گفتند: این وعده ها خواه ناخواه تحقق یافتنی است؛ «و در ساعت» یعنی: در وقوع قیامت «هیچ شکی نیست» که حتما آمدنی است «گفتید: ما نمی دانیم قیامت چیست؟» یعنی گفتید: این قیامت دیگر چه چیزی است که شما از آن سخن می گوید؟ «جز گمانی نمی ورزیم» یعنی: ما قیامت را فقط حدس و توهمی محض می پنداریم «و ما یقین نداریم» یعنی: ما به قیامت علم یقینی ای نداریم، ما صرفا گمان و خیال می کنیم که قیامت خواهد آمد.

وَبَدَأْتُمْ سَيِّئَاتٍ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

«و سیئات آنچه کرده بودند بر آنان آشکار شد» یعنی: بدیهای اعمالشان به همان صورتی که بوده است، بر آنان آشکار شد «و آنچه را که بدان استهزا می کردند، آنان را فرو گرفت» یعنی: جزای اعمالشان بر آنان فراگیر شد و فرود آمد؛ با ورودشان به دوزخ.

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسِكُمْ مَا فِى بَيْتِنَا لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوئِكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّصِيرِينَ ﴿٣٤﴾

«و گفته شود: همان گونه که ملاقات این روزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش می‌کنیم» یعنی: با شما در دوزخ به مانند فراموشکاران معامله می‌کنیم پس شما را در آن فرو می‌گذاریم چنان‌که شما عمل کردن برای این روز را فرو گذاشتید و از اخبار قاطعی که در کتابهای الهی راجع به آن آمده بود، تجاهل کردید «و جایگاهتان در آتش دوزخ است» یعنی: دوزخ مسکن و قرارگاه شماست «و برای شما هیچ نصرت دهنده‌ای نیست» که یاریتان دهد و عذاب الهی را از شما باز دارد.

ذَلِكُمْ بِأَنكُمْ أَخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَعَرَضْتُمْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فَأَلْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْمَعُونَ ﴿٣٥﴾

«این بدان سبب است که شما آیات خدا را به ریشخند گرفتید» یعنی: این عذاب از آن روی بر شما فرود می‌آید که شما قرآن را به مسخره و بازیچه گرفتید و در آن نیندیشیدید «و زندگی دنیا فریبتان داد» یعنی: دنیا شما را با آرایش‌ها و پیرایش‌ها و بیهودگی‌های خویش فریفت پس پنداشتید که هیچ سرای دیگری جز همین سرای دنیا نیست، نه رستاخیزی در کار است و نه حشر و نشری و بنابراین، زندگی خود را بر این اساس بی‌اساس بنا نهاده و سپری کردید «پس امروز نه از این» آتش «بیرون آورده می‌شوند و نه رضا ساختن الله از آنان طلب می‌شود» یعنی: در روز قیامت، بازگشت به طاعت خداوند متعال از آنان خواسته نمی‌شود تا رضای او را به دست آورده و عذری را پیش افکنند زیرا آن روز؛ روزی است که در آن توبه‌ای پذیرفته نشده و معذرتی سودمند واقع نمی‌گردد.

فَلِلَّهِ الْمَعْدُ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٦﴾

«پس ستایش و سپاس از آن خداست؛ پروردگار آسمانها و پروردگار زمین، پروردگار عالمیان» و چنین پروردگار و چنین سروری است که سزاوار حمد و ستایش می‌باشد بنابراین، هیچ‌کس جز آن مولای بی‌همتا سزاوار حمد و سپاس نیست

پس فقط او را در برابر آفرینش آسمانها و زمین و به اصلاح آوردن و سامان‌دهی حال کسانی که در آنها به سر می‌برند، سپاس و ثنا گوئید. عالم: مفهومی است فراگیر که شامل همه ماسوی‌الله می‌شود و به صیغه جمع آمده، از آن رو که انواع مختلفی دارد.

وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

«و او راست کبریا» یعنی: بزرگی و جلال و عظمت و سلطه «در آسمان و زمین و اوست عزیز» یعنی: غالب در سلطه و فرمانروایی‌اش؛ پس هیچ غلبه کننده‌ای بر او پیروز نمی‌شود «حکیم» و فرزانه است در تمام سخنان و افعال و در تمام فرمانها و فیصله‌های خویش.

در حدیث شریف قدسی به روایت ابوهریره و ابوسعید رضی‌الله عنهما از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمودند: «يقول الله تعالى: العظمة إزاری، والكبرياء ردائي، فمن نازعني واحداً منهما، أسكنته ناري: خداوند عزوجل می‌فرماید: عظمت ازار من است و کبریا پتوی من. پس هر کس با من در یکی از آنها نزاع و کشمکش کند، او را به آتش دوزخ خویش مسکن می‌دهم.

﴿سوره احقاف﴾

مکی است و دارای (۳۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه بدان جهت «احقاف» نامیده شد که در آن از احقاف - که منازل قوم عاد در یمن بود - سخن رفته است.
محور سوره «احقاف»، بیان ناروا بودن پرستش معبودات باطل می‌باشد.

حَمِّ ۱ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۲

چنین خوانده می‌شود: «حاء، میم» و این دو حرف، از حروف مقطعه است. «فرو فرستادن این کتاب از جانب الله عزیز حکیم است» یعنی: قرآن به حق و راستی از نزد خداوند غالب و دانا فروفرستاده شده و کذب و افتراپی در حق وی نیست. عزیز: یعنی حق تعالی غالب، قاهر و برتر از آن است که کسی بر وی دروغی بریندد. حکیم: صاحب حکمت است در همه امور.

مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۴ وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ ۳

«ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است» از همه مخلوقات «جز به حق نیافریدیم» یعنی: آنها را به آفرینشی همراه با حق که مشیت ما آن را اقتضا نموده، آفریدیم و بدانید که آفرینش آنها بیهوده و باطل نیست «و» نیافریدیم آنها را جز «به میعاد معین» که همانا روز قیامت است زیرا در روز قیامت، عمر آسمانها و زمین و آنچه که در میان آنهاست، به پایان می‌رسد و زمین به زمینی دیگر و آسمانها نیز به آسمانهای دیگری تبدیل می‌شوند چنان که در آیه (۴۸) از سوره «انبیاء» گذشت. «و کسانی که کافر شده‌اند، از آنچه انذار داده شده‌اند» یعنی: از آنچه که در قرآن به وسیله آن بیم داده شده‌اند - مانند زنده شدن بعد از مرگ و حساب و جزا؛ «رویگردانند» پس نه در آن می‌اندیشند، و نه برای آن آماده‌اند.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتَأْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ

قَبْلِ هَذَا أَوْ أَتُكْرَمُونَ مِنْ عِلْمِ إِبْرَاهِيمَ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به این کافران رویگردان از حق «آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید که؛ «آنچه را بجز ا می پرستید» از بتان، مردگان و طاغوت‌ها؛ «به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند» یعنی: اگر آنها به راستی خدا هستند پس به من نشان دهید که چه چیز از زمین را آفریده‌اند؟ «یا مگر آنان را در کار آسمانها مشارکتی است» یعنی: یا مگر آن معبودهای باطل مالک بخشی از آسمانها هستند، یا در آفرینش آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟! پس هرگاه نه این است و نه آن، دیگر چگونه آنان را شریک خداوند سبحان می‌پندارید؟ «اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این قرآن نزد من بیاورید» زیرا قرآن هم بر بطلان شرک، هم بر این امر که خدای عزوجل یگانه و لاشریک است و هم بر این امر که قیامت حق است و در آن شکی نیست؛ تصریح کرده است پس آیا مشرکان کتابی دارند که با این کتاب مخالفت کند، یا حجتی دارند که با این حجت منافات داشته باشد؟ اگر دارند، بیاورند «یا بازمانده‌ای از علم» نزد من بیاورید. یعنی: آیا کمترین چیزی از علم که آن را از پیامبری قبل از من نقل کرده باشید، در دست دارید که بر وجود آفریننده‌ای همراه با الله ﷻ گواهی دهد تا پرستش دیگران نیز کار درستی باشد؟ اگر چنین است پس آن را بیاورید. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: آثاره: خط است، یعنی در این باره چیز مکتوب و نقل شده‌ای بیاورید.

وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَهًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَفُلُونَ ﴿٥﴾

«و کیست گمراه‌تر از آن کس که به‌جای خدا کسی را به دعا می‌خواند که تا روز قیامت او را پاسخ نمی‌دهد» یعنی: هرگز گمراه‌تر و جاهل‌تر از چنین کسی پیدا نمی‌شود زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود، چه رسد به این‌که به‌خواننده خویش سودی را جلب یا ضرری را از وی دفع نماید پس آن خواننده، چگونه به اجابت دعای خود از سوی وی طمع می‌بندد؟! «و» هرچند آن معبودان باطل

را بخوانند؛ «آنها از دعایشان بی‌خبرند» یعنی: معبودان باطلی که مشرکان آنها را به یاری می‌خوانند، نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان نیز بی‌خبرند؛ پس نه آن را می‌شنوند و نه در می‌یابند، از آن رو که جماداتی بیش نیستند.

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾

«و چون مردم گردآورده شوند، آن معبودان باطل دشمنانشان باشند» یعنی: چون مردمی که بتان را می‌پرستند، در روز قیامت گردآورده شوند و محشور گردند؛ آن بتان برایشان دشمن‌اند، از آنان بی‌زاری می‌جویند و بر آنان لعنت و نفرین می‌گویند. نقل است که: خدای عزوجل روز قیامت در بتان حیات می‌آفریند و آنها پرستشگران خود را تکذیب می‌کنند. همچنین فرشتگان، مسیح، عزیر و شیاطین - که حیات دارند - نیز از پرستشگران خود در روز قیامت اعلام برائت می‌کنند «و به عبادتشان انکار می‌ورزند» یعنی: معبودان در روز قیامت، عبادت خویش از سوی مشرکان را با انکار تلقی کرده و محکوم می‌کنند، منکر و تکذیب‌کننده آنان هستند و می‌گویند: ما هرگز شما را به پرستش خویش فرانخوانده بودیم.

وَإِذَا نُنْتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بِآيَاتِنَا قَالَ الَّذِينَ أَكْفَرُوا لَوْلَا نُنزِّلُ آيَاتًا سَاحِرَةً ﴿٧﴾

«و چون بر آنان» یعنی: بر اهل مکه «آیات بینات ما» یعنی: آیات روشن و آشکار ما «خوانده شود، کسانی که چون حق به‌سویشان آمد، منکر آن شدند» از روی کبر و عناد، درباره آیات قرآن «گفتند» و می‌گویند، بی‌آن‌که در این آیات اندیشه و تأمل کنند: «این» آیات بی‌هیچ شک و شبهه‌ای «سحری آشکار است».

أَتَقُولُونَ أَفْتَرْتَهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٨﴾

«یا می گویند: این را برافته است» یعنی: محمد ﷺ قرآن را از پیش خود اختراع کرده و آن را بر خداوند افترا می بندد و از آنجا که این شبهه، شبهه‌ای است که هر کافری بر آن تکیه می کند پس پاسخ الهی در این باره به طور مفصل مطرح می گردد و در خلال این پاسخ، سه بار کلمه «قل: بگو» تکرار می شود: «بگو: اگر» بر سبیل فرض و تقدیر - چنان که شما ادعا می کنید؛ «آن را برافته باشم، در برابر خدا مالک چیزی به سود من نیستید» یعنی: در آن صورت شما نمی توانید عذاب الهی را از من برگردانید پس چگونه به خاطر شما بر خدای عزوجل دروغ می بندم در حالی که شما بر دفع عذاب وی از من قادر نیستید؟ «الله داناتر است به آنچه با طعنه در آن فرو می روید» یعنی: خدای عزوجل به تکذیب‌تان و این سخن که قرآن جادو و فال‌بینی است و همچنین به دیگر سخنان ناروایی که درباره قرآن و رسالت می گوید و می پردازید، داناتر است؛ «گواه بودن او میان من و شما بس است» زیرا او در این مورد که قرآن از نزد اوست و من پیام وی را به شما رسانده‌ام، به نفع من گواهی می دهد و علیه شما نیز بر این که تکذیب و انکار پیشه کرده‌اید، گواهی می دهد «و اوست آمرزگار مهربان» بر کسی که توبه کند، ایمان آورد، قرآن را تصدیق کند و به آنچه که در آن است عمل نماید. آری! این وعده‌ای است به آمرزش و رحمت برای تائبان مؤمن و اشعاری است بر حلم و بردباری حق تعالی زیرا گویای آن است که او منکران را به شتاب عذاب نمی کند.

قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيْكُمْ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ
مُبِينٌ ﴿٩﴾

پاسخ دوم به شبهه مشرکان در امر رسالت این است: «بگو: من از میان پیامبران پدیده‌ای نوظهور نبودم» یعنی: من نخستین پیامبر نیستم بلکه خداوند جلّ جلاله قبل از من

نیز پیامبران بسیاری را فرستاده است پس دعوت به سوی توحید، انکار پرستش بتان و عدم آگاهی از غیب، فقط محدود به من نیست بلکه این دعوت، دعوتی است قدیمی و کهن که تمام پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به آن فراخوانده‌اند «و نمی‌دانم با من و با شما چه معامله‌ای خواهد شد» در زمانی که پیش رو است؟ نمی‌دانم که آیا من در مکه باقی می‌مانم، یا از آن اخراج می‌شوم؟ آیا می‌میرم، یا کشته می‌شوم؟ آیا عذاب بهشتاب و به‌طور عاجل بر شما فرستاده می‌شود، یا که مهلت داده می‌شوید؟ «جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم» یعنی: من فقط از قرآن و وحی پیروی کرده و از نزد خود چیز نوی را به میان نیاورده‌ام «و من جز بیم‌دهنده‌ای آشکار نیستم» پس شما را از عذاب خداوند عَزَّ وَجَلَّ به شیوه‌ای روشن و آشکار بیم و هشدار می‌دهم به طوری که هر اندیشمند باخردی، هشدارهایم را درک می‌کند.

این آیه دلیل بر آن است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از این امر که کار ایشان و مشرکان در دنیا به کجا خواهد انجامید، آگاهی نداشتند اما به‌یقین می‌دانستند که خداوند عَزَّ وَجَلَّ با ایشان در آخرت چه می‌کند، می‌دانستند که مقام والای بهشت در انتظارشان است.

این آیه منسوخ نیست زیرا نقل است که چون فشار و آزار مشرکان بر اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مکه سخت شد، آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در خواب دیدند که به‌سرزمینی که خرما و درخت و آب دارد هجرت می‌کنند. پس این خواب را به اصحاب خویش نقل کردند، ایشان از این خواب شادمان شده و از آن بشارت به‌گشایش و رهایی از آزار مشرکان را دریافتند، سپس چون برهه‌ای از زمان درنگ کردند و تحقق عینی این خواب را ندیدند، گفتند: یا رسول الله! چه وقت به سوی سرزمینی که در خواب دیده‌اید، هجرت می‌کنیم؟ رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سکوت کردند، همان بود که خدای عزوجل نازل فرمود: ﴿وَمَا أَدْرِ مَا يُفَعَّلُ بِي وَلَا يَكْمُرُ﴾: (و من نمی‌دانم که با من و شما چه خواهد شد؟). یعنی: نمی‌دانم که آیا به همانجایی که در خواب دیده‌ام، برده می‌شوم یا خیر؟ سپس فرمودند: «آنچه دیدم در خواب بود اما جز از آنچه که به من وحی می‌شود، پیروی نمی‌کنم». یعنی: مصداق عینی خواب من هنوز به من وحی نشده است.

همچنین از این آیه دانسته می‌شود که ادعای علم غیب برای بعضی از اولیا، امری بی‌اساس و دروغی آشکار است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَأَسْتَكْبَرْتُمْ
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

پاسخ سوم به شبهه مشرکان در امر رسالت، این است: «بگو: آیا دیدید» یعنی: به من خبر دهید؛ «اگر» این قرآن در حقیقت «از نزد الله باشد و» حال آن‌که «شما بدان کافر شده باشید و گواهی از بنی اسرائیل» که بر آنچه خدای عزوجل در تورات نازل نموده، دانا است «بر مانند آن» یعنی: بر مانند اخبار قرآن چون اثبات توحید، معاد و غیر اینها از اموری که در تورات موجود است و با قرآن مطابقت دارد؛ «گواهی داده آن‌گاه» آن گواه اسرائیلی؛ «ایمان آورده باشد» به قرآن زیرا این حقیقت برایش روشن گردیده که قرآن کلام خدای عزوجل و از جنس وحیی است که او بر پیامبرانش نازل می‌کند؛ «و شما» با وجود گواهی آن گواه «استکبار ورزیده باشید» از ایمان آوردن به قرآن، آیا باز هم ستمگر نیستید؟ یقیناً که هستید و «البته خدا قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند» این جمله بر جواب محذوف شرط دلالت می‌کند پس تقدیر سخن چنین می‌شود: اگر قرآن از نزد خدا عزوجل باشد، آیا شما که به آن کفر ورزیده‌اید، ستمگر نیستید؟ قطعاً ستمگرید. یادآور می‌شویم که آن شاهد از بنی اسرائیل، عبدالله بن سلام بود که بعد از هجرت مسلمان شد. البته این مضمون شامل غیر وی نیز می‌شود زیرا «شاهد» اسم جنس است. طبرانی در بیان سبب نزول این آیه کریمه با سندی صحیح از عوف بن مالک اشجعی رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز عید یهودیان به کنیسه آنان رفتند و من نیز با ایشان همراه بودم. ولی آنان از ورود ما ناخوش شدند و حالشان دگرگون شد. سپس خطاب به آنان فرمودند: ای گروه یهود! دوازده تن از میان خود را که به توحید خداوند عزوجل و رسالت محمد گواهی دهند، به من معرفی کنید زیرا در این صورت خدای عزوجل از هر یهودی‌ای که در زیر سقف آسمان است، خشم خود را بر می‌دارد. یهودیان سکوت کردند و کسی از آنان به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پاسخی نداد.

سپس آن حضرت ﷺ برگشتند. بناگاه دیدم که مردی از پشت سر ایشان آمد و گفت: ای محمد! بایست. سپس به سوی یهودیان روی نمود و گفت: ای گروه یهود! نظر شما در مورد شخص من چیست؟ گفتند: به خدا سوگند که در میان خویش مردی دانشمندتر و داناتر به کتاب خدا مانند تو و قبل از تو مانند پدرت و قبل از پدرت مانند جدت سراغ نداریم! گفت: پس اینک من گواهی می‌دهم که این شخص همان پیامبری است که بشارت و اوصاف وی را در تورات می‌یابید! گفتند: دروغ گفتی! و سخنش را رد کرده و نسبت‌های ناروایی به وی دادند. همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل نمود». بنابراین روایت، این آیه مدنی است، چون در آن تلویحا از عبدالله بن سلام یاد شده است و او بعد از هجرت مسلمان شد.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ

قَدِيمٌ ﴿١١﴾

ابن منذر در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است: «عمر بن خطاب کنیزی به نام زنیره داشت که قبل از وی مسلمان شده بود، عمر او را به خاطر مسلمان شدنش می‌زد و کفار قریش می‌گفتند: اگر این دین، کار خیر و باارزشی می‌بود، زنیره از ما برآن سبقت نمی‌جست. همان بود که خدای عزوجل این آیه را در شأن زنیره نازل کرد». بنا به روایتی دیگر: کافران یهود در حق مؤمنانشان - مانند عبدالله بن سلام و یارانش - گفتند: اگر دین محمد حق بود، آنان از ما به سوی آن سبقت نمی‌جستند.

«و کافران به مؤمنان» یعنی: در باره مؤمنان «گفتند: اگر» آنچه که محمد از قرآن و نبوت آورده است؛ «خیر بود، آنان بر ما بدان» یعنی: به سوی ایمان به رسالت و قرآن «پیشی نمی‌گرفتند» پس گمان کافران در باره خودشان چنین بود که مستحق پیشتازی و سبقت گرفتن به سوی هر کار نیک و با ارزشی هستند! ولی غافل از آن بودند که خدای سبحان هر کس را که بخواهد، به رحمت خویش مخصوص گردانیده و برای دین خویش بر می‌گزیند. شایان ذکر است که این پندار کفار نسبت به خود، همان

کبری است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف ذیل درباره آن فرموده‌اند: «الکبر بطر الحق و غمط الناس: کبر؛ رد نمودن حق و حقیر شمردن مردم است.»
 «و چون به آن» یعنی: به قرآن «هدایت نیافته‌اند، به زودی خواهند گفت: این دروغی کهنه است» چنان‌که قبل از آن گفتند: این قرآن افسانه‌های پیشینیان است.

**وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
 وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾**

«و پیش از آن» یعنی: پیش از قرآن «کتاب موسی» که تورات است و قرآن در اصول شرایع و قوانین حق، با آن توافق دارد «راهبر و مایه رحمتی بود» از جانب خدای سبحان برای کسانی که به آن ایمان آورده بودند. لذا پیش از قرآن در امر دین به تورات اقتدا می‌شد «و» این خود بر حقانیت قرآن دلالت دارد زیرا «این کتابی است تصدیق کننده» یعنی: قرآن در اصول دین با تورات کتاب موسی علیه السلام و غیر آن از کتابهای خداوند جل جلاله موافق و همخوان و به علاوه مصدق آنهاست «به زبان عربی» یعنی: در حالی که قرآن به زبان عربی است و یهودیان مدینه آن را می‌فهمند «تا ستمکاران را بیم دهد» از عذاب خداوند جل جلاله و بنابراین، برای آنان عذری باقی نماند «و برای نیکوکاران بشارتی باشد» به این‌که سرانجام به پاداش نیکوکاریشان، به پیروزی دنیا و بهشت آخرت نایل می‌شوند پس چنان نیست که شما کافران می‌گویید: این قرآن دروغی است قدیم!

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾

«بی‌گمان کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است، سپس پایداری ورزیدند» یعنی: در میان توحید و استقامت بر شریعت جمع کردند؛ «نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند» یعنی: آنها از این امر که در گرفتاری، سختی و ناخوشی‌ای درافتند، بیمناک نگشته و از این‌که چیز محبوب و دوست داشتنی‌ای را از دست بدهند، نیز اندوهگین

نمی‌شوند و این خصلت و موهبت؛ هم در دنیا، هم به هنگام مرگ و هم در آخرت، برای ایشان پایدار و همیشگی است.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

«ایشان اهل بهشتند که به پاداش آنچه انجام می‌دادند» در دنیا از اعمال شایسته «جاودانه در آن می‌مانند».

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَاوَالِدِي وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾

«و به انسان وصیت کردیم» وصیت: از توصیه است و آن دستوری است که به ضرورت عنایت و اهتمام به آن پیوسته باشد. آری! او را وصیت و سفارش کردیم: «به نیکی در حق پدر و مادرش» که با آنها به نیکی تمام رفتار کند و در این راه سعی بلیغ نماید «مادرش به دشواری او را در شکم برداشته و به دشواری او را به دنیا آورده است» یعنی: مادرش در دوران حاملگی و در هنگام به دنیا آوردنش، دشواریهای زیادی را تحمل کرده است «و دوران بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است» یعنی: مجموعه هر دو مدت - از هنگام ابتدای بارداری وی تا آن‌گاه که طفلش را از شیر باز می‌گیرد - سی ماه است. خاطر نشان می‌شود که حد اقل مدت بارداری شش ماه است و بقیه این مدت، حد اکثر مدت شیرخوارگی می‌باشد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر مادر در نه ماهگی وضع حمل نمود، بیست و یک ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است، اگر در هفت ماهگی وضع حمل نمود، بیست و سه ماه شیرخوارگی برای طفلش کافی است و اگر در شش ماهگی وضع حمل نمود، طفل باید دو سال تمام شیر بخورد، به دلیل این آیه کریمه که مدت بارداری تا بازگرفتن طفل از شیر را، سی ماه معرفی کرده است».

آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که حق مادر بر عهده فرزند از حق پدر مؤکدتر می‌باشد زیرا مادر او را به دشواری بارگرفته و به دشواری نهاده است و بعد از آن هم او را از مایه وجود خویش شیر داده و در آغوش خویش پرورانده است و در همه این مدت با تحمل رنجها، زحمات و سختی‌ها، به بهترین وجه به امور وی پرداخته است درحالی‌که پدر در چیزی از این امور با وی مشارکتی نداشته است، هر چند که او هم در راه کسب درآمد و تأمین هزینه‌های زندگی رنج کشیده اما این رنج وی با رنجهای مادر همانند و برابر نیست.

شایان ذکر است که احادیث نبوی بسیاری در توضیح این آداب بزرگ قرآنی نقل شده و نیکی به والدین را از بهترین اعمال و نافرمانی آنها را از گناهان کبیره معرفی کرده است از آن جمله این حدیث شریف است: «گناهان کبیره عبارتند از: شرک آوردن به خدا، نافرمانی والدین، قتل نفس و سوگند غموس». همچنین در حدیث شریف به روایت اَبی‌اَسید رضی الله عنه آمده است که فرمود: «ما در محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که مردی از بنی سلمه نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول‌الله! آیا بعد از مرگ والدینم چیزی از نیکی به آنها بر ذمه‌ام باقی مانده است؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بلی! «اینها بر ذمه‌ات باقی مانده است»: دعا نمودن برای آنها، آمرزش خواستن برای آنها، به اجرا گذاشتن عهد آنها، صلّه رحمی که جز به سبب آنها پیوسته نمی‌شود و گرمی داشتن دوست آنها».

«تا آن‌گاه که چون به کمال رشد خود رسید» آمده: یعنی: تا آن‌گاه که نیرو و عقل طفل به استحکام خود رسید. کمترین مدت برای رسیدن او به این مرحله، رسیدنش به سن سی یا سی‌وسه سالگی است. «و به چهل سالگی رسید» این قید مفید آن است که رسیدن به چهل سالگی، چیزی فراتر از رسیدن به کمال قوت و رشد است، از این جهت گفته شده که: انبیا علیهم‌السلام بعد از سن چهل سالگی به نبوت برانگیخته شده‌اند. ابن‌کثیر می‌گوید: «این بیان، برای کسی که به سن چهل سالگی می‌رسد متضمن این ارشاد است که باید توبه و انابت به سوی خدای عزوجل را تجدید نموده و بر آن عزمی استوار ببندد». در حدیث شریف آمده است: «چون بنده مسلمان به چهل سالگی

رسید، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حساب او را سبک می‌گرداند و چون به شصت سالگی رسید، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ توبه و انابت به سوی خویش را روزی وی می‌کند و چون به هفتاد سالگی رسید، اهل آسمان او را دوست می‌دارند و چون به هشتاد سالگی رسید، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حسناش را تثبیت و گناهانش را محو می‌کند و چون به نود سالگی رسید، خداوند جَلَّ جَلَالُهُ همه گناهان گذشته و آینده وی را می‌آمرزد و وی را در حق اهل بیتش شفیع می‌گرداند و در مورد وی در آسمان چنین نوشته می‌شود: او اسیر خداست در زمین وی.»

آری! چون به سن چهل سالگی رسید: «گفت: پروردگارا! بر من الهام کن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، شکر گزارم» یعنی: پروردگارا! شکر و سپاس آنچه را که بر من از هدایت و بر پدر و مادرم از شفقت و مهر آنها نسبت به من در دوران کودکی ام انعام نموده‌ای، به من الهام کن «و کار نیکی انجام دهم که آن را بپسندی» یعنی: همچنان به من الهام کن تا در آینده نیز عمل شایسته‌ای انجام دهم که آن را از من بپسندی «و فرزندانم را برایم به صلاح آور» یعنی: فرزندان و نسل و تبارم را در صلاح ثابت‌قدم و استوار گردان «هرآینه من به درگاه تو توبه آورده‌ام» از گناهان خویش «و من از مسلمانانم» یعنی: از تسلیم‌شدگان برای تو و از منقادان مخلص برای توحید و یکتایی تو هستم. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خویش تعلیم می‌دادند تا در تشهد چنین بخوانند: «اللهم ألف بین قلوبنا، وأصلح ذات بیننا، واهدنا سبیل السلام، ونجنا من الظلمات إلی النور، وذریاتنا، وتب علینا إنک أنت التواب الرحیم، واجعلنا شاکرین لنعمتک، مثنین بها علیک قابلیها وأتمها علینا: بارالها! در میان دلهای ما الفت بینداز، در روابط ذات‌البینی ما اصلاح رونما کن، ما را به راه‌های سلامتی هدایت کن، ما را از تاریکی‌ها به سوی نور نجات ده، ما را از زشتی‌های آشکار و پنهان بر کنار دار، برای ما در شنوایی‌ها و بینایی‌ها و دلهای ما و همسران و فرزندانمان برکت نه، بر ما توبه پذیر شو زیرا تو توبه‌پذیر مهربان

هستی و ما را از شکرگزاران نعمت قرار ده، ثناگویان به آن برای تو و پذیرنده آن و آن را بر ما به تمام و کمال رسان».

واحدی از ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت کرده است که فرمود: این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او هژده سال سن و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بیست سال سن داشتند که باهم در کاروان تجارتی ای که عازم شام بود همراه شدند پس در جایی به پای درخت سدري منزل زدند. حضرت صلی الله علیه و آله در سایه آن درخت نشستند و ابوبکر رضی الله عنه نزد راهبی که در آنجا بود رفت تا از او درباره دین حق سؤال کند. راهب از وی پرسید: آن مردی که در سایه درخت سدر نشسته است کیست؟ ابوبکر گفت: او محمد فرزند عبدالله فرزند عبدالمطلب است. راهب گفت: به خدا سوگند که او پیامبر است و کسی بعد از عیسی بن مریم صلی الله علیه و آله جز محمد نبی خدا به سایه آن درخت پناه نگرفته است. پس، از آن هنگام در قلب ابوبکر تصدیق و یقین افتاد و او بعد از آن هیچ گاه از رسول خدا صلی الله علیه و آله جدا نمی شد، نه در سفرهای ایشان و نه در مکه و چون ابوبکر رضی الله عنه به سن چهل سالگی رسید، گفت: **﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ...﴾**. ولی حسن بصری می گوید: این آیه عام است و سبب نزول خاصی ندارد. به هر حال؛ قاعده کلی در مورد آیات قرآن این است که اعتبار به عام بودن لفظ آنهاست نه به خاص بودن سبب آنها.

ابن عباس رضی الله عنه درباره این فرموده حق تعالی: **﴿وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحَ لِي فِي دِينِي﴾** می گوید: «خداوند جل جلاله دعای ابوبکر رضی الله عنه را اجابت کرد و او نه تن از بردگان مؤمنی را که در راه خدا جل جلاله مورد شکنجه مشرکان قرار می گرفتند، از قید بردگی آزاد کرد - که بلال و عامر بن فهیره از آن جمله بودند - ابوبکر رضی الله عنه هیچ خیری را ترک نکرد و نیز همه اعضای خانواده وی - اعم از فرزند و پدر و مادرش - به اسلام مشرف شدند در حالی که جز او، هیچ یک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نبودند که پدر، مادر و فرزندان پسر و دخترش همه مسلمان شده باشند و این خود دلیل اجابت دعای ابوبکر رضی الله عنه است». علی رضی الله عنه نیز می گوید که این آیات: **﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي...﴾** در شأن ابوبکر رضی الله عنه نازل شد. همچنین از فضایل ابوبکر رضی الله عنه حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره رضی الله عنه است

که رسول اکرم ﷺ خطاب به یارانشان فرمودند: «امروز چه کسی از شما روزه‌دار است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما جنازه‌ای را تشییع نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما مسکینی را اطعام نموده است؟ ابوبکر گفت: من! باز فرمودند: امروز چه کسی از شما بیماری را عیادت نموده است؟ ابوبکر گفت: من! آن‌گاه رسول خدا ﷺ فرمودند: ما اجتمعن فی امری إلا دخل الجنة: این اوصاف در هیچ شخصی جمع نمی‌شوند، مگر این‌که او به بهشت داخل می‌شود».

أُولَئِكَ الَّذِينَ نَقَبَلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَجَّوْهُمُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصَّادِقُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

«این گروه» یعنی: کسانی که روش آنها این گونه باشد؛ «کسانی هستند که از آنان نیکوترین آنچه را که انجام داده‌اند» از اعمال خیر در دنیا «می‌پذیریم و از بدیهایشان درمی‌گذریم» یعنی: برآنان می‌آموزیم و آنان را در برابر بدیهایشان مجازات نمی‌کنیم «در عداد اهل بهشت» یعنی: در سلک و شمار بهشتیان «همان وعده راستینی است که بدان وعده داده می‌شدند» بر زبان پیامبران مآلئک در دنیا.

وَالَّذِي قَالَ لِوَلَدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعَدَانِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَفِihanِ اللَّهِ وَيْلَكَ ءَامِنٌ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾

ولی در مقابل آن گروه نیکبخت، گروه ستمگری قرارداد که خداوند متعال در بیان حال آن می‌گوید: «و آن کس که به پدر و مادر خود گفت: اف بر شما» اف: کلمه‌ای است که از شخص گوینده در هنگامی صادر می‌شود که از آنچه بر وی روی داده، دلتنگ شده باشد «آیا به من وعده می‌دهید که زنده بیرون آورده می‌شوم؟» یعنی: آیا به من خبر می‌دهید که بعد از مرگ در موعد مقرر از سوی خداوند برانگیخته و از قبرم بیرون آورده می‌شوم در حالی که این کاری است بعید و سخت از باور به دور؟ آیا بعد

از مرگ هم زندگی ای است؟ «و حال آن که پیش از من نسلهای بسیاری گذشته‌اند» و از آنان احدی برانگیخته نشده است؟ «و آن دو به درگاه خدا استغاثه می‌کنند» یعنی: پدر و مادرش با فریاد و زاری از خداوند عزوجل می‌خواهند که او را به ایمان توفیق دهد. یا معنی این است: آنها از این سخن ناروای وی به درگاه خداوند عزوجل فریاد بر می‌آورند و به فرزندشان می‌گویند: «وای بر تو، ایمان بیاور» به زندگی پس از مرگ «بی‌گمان وعده الهی راست است» و هیچ خلافتی در آن نیست «ولی او» در تکذیب سخنشان «پاسخ می‌دهد: اینها جز افسانه‌های پیشینیان نیست» یعنی: آنچه که شما درباره زنده شدن پس از مرگ می‌گویید، جز افسانه‌ها و دروغبافی‌هایی که پیشینیان در کتابهای خود به هم بافته‌اند، نیست و زنده شدن بعد از مرگ، در حقیقت سخن باطلی است که عقل آن را نمی‌پذیرد.

أُولَئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أَمْرِ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَسِرِينَ ﴿١٨﴾

«این گروه» یعنی: گویندگان این سخنان ناروا «کسانی‌اند که قول بر آنان ثابت شد» یعنی: عذاب بر آنان واجب شد. شاید مراد از «قول» در اینجا؛ این سخن خدای سبحان به ابلیس باشد: ﴿لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ﴾: (یقیناً جهنم را از تو و کسانی از آنان که از تو پیروی کرده‌اند، همگی پر می‌سازم) «ص/ ۸۵» که تفسیر آن گذشت. «در جمله امت‌هایی که پیش از آنان از جن و انس گذشته‌اند» یعنی: عذاب بر آنان واجب شده است پس آنان در این امر به امت‌های کافر پیشین ضمیمه می‌شوند «هرآینه آنان زیانکار بوده‌اند».

ابن‌کثیر می‌گوید: «کسی که پنداشته است این آیه درباره عبدالرحمن فرزند ابوبکر رضی الله عنه نازل شده، قولش ضعیف است زیرا عبدالرحمن بعدا مسلمان شد، اسلامش نیک استوار و از بهترین اهل زمانش گردید». حافظ ابن‌حجر هم می‌گوید: «عائشه رضی الله عنها نزول این آیه درباره عبدالرحمن را نفی نموده و نفی وی از نظر اسناد، نسبت به روایت مؤید آن، صحیح‌تر و به پذیرفتن سزاوارتر است». قرطبی می‌گوید: «صحیح این است که آیه کریمه درباره شخص کافری که عاق پدر و مادرش بود، نازل شد».

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَيُوفِّيهِمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾

«و برای هر یک بر حسب آنچه که انجام داده‌اند، درجاتی است» یعنی: برای هر یک از دو گروه مؤمن و کافر جن و انس، نزد خداوند عز وجل در روز قیامت مراتبی است «و تا اعمالشان را» یعنی: جزای اعمالشان را «به تمام و کمال دهد و آنان مورد ستم قرار نمی‌گیرند» پس نه از پاداش مؤمنان کاسته می‌شود و نه بر عذاب کفار افزوده می‌شود.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أذهبتم طيباتكم في حياتكم الدنيا واستمتعتم بها فاليوم تجزون عذاب الهون بما كنتم تستكبرون في الأرض بغير الحق وبما كنتم تفسقون ﴿٢٠﴾

«و آن روز که کافران بر آتش عرضه می‌شوند» یعنی: روزی که پرده‌ها کنار زده می‌شود و کافران به سوی آتش دوزخ می‌نگرند و به آن نزدیک ساخته می‌شوند. به قولی معنی این است: روزی که آتش بر آنان پیش کرده شود. آری! در آن روز به آنان گفته می‌شود: «نعمت‌های پاکیزه خود را در زندگی دنیایتان ضایع کردید و از آنها برخوردار شدید» یعنی: در نافرمانی خدای سبحان از شهوات و لذات پیروی کردید و به سبب دروغ انگاشتن آنچه که پیامبران عليهم السلام از وعده حساب، عقاب و ثواب آورده بودند، از ارتکاب گناه پروا نداشتید و خرمی و جوانی و نیرومندی‌تان را در شهوات زندگی دنیایتان تباه کردید.

آیه کریمه فرجام ننگین کفار را بیان داشته و این حقیقت را روشن می‌سازد که بهره‌برداری آنان از نعمت‌های دنیا به‌خاطر آن است تا در آخرت از آن محروم گردند و این اقتضای عدل الهی است. پس آیه کریمه بدین معنی نیست که هر کس از نعمت‌های پاکیزه و مباح دنیا برخوردار شد، او در آخرت از آنها بهره‌ای ندارد زیرا مؤمن شکر منعم را با ایمان خویش بجا می‌آورد لذا او در بهره‌گیری از نعمت‌های دنیا مورد سرزنش نیست چنان‌که در آیه (۸۷) از سوره «مائده» گذشت: ﴿لَا تُحْرَمُوا طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (پاکیزگی‌های آنچه را که خدا بر شما حلال نموده، بر خود حرام

نگردانید). و در آیه (۲۲) از سوره «اعراف» گذشت: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ...﴾ : (بگو: چه کسی زینت خداوند را حرام کرده است). لیکن باید گفت که بریدن از لذتهای دنیا، اکتفا به ضروریات و ترک تکلف، از شیوه سلف شایسته ما است زیرا اگر انسان مؤمن از امور مهم به امور غیرمهم مشغول شود چه بسا این گرفتاری او را از خدای عزوجل دور گرداند.

در حدیث شریف آمده است: روزی رسول اکرم ﷺ نزد اصحاب صفه رفتند درحالی که آنها مشغول پینه زدن جامه‌های خود با پوست حیوانات بودند چرا که پینه‌ای از جنس پارچه نمی‌یافتند. پس آن حضرت ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «آیا این حال و وضع شما بهتر است، یا حال و وضع روزی که یکی از شما صبح در جامه زربافتی بگذراند و عصر در جامه زربافت دیگری، نهار بر او قابلمه غذای مرفهی آورده شود و شام قابلمه دیگری و خانه‌اش چنان پوشانده باشد که کعبه پوشانیده می‌شود؟» گفتند: در آن روز حال و وضع بهتری خواهیم داشت! رسول مبارک فرمودند: «نه! بلکه شما امروز حال و وضع بهتری دارید».

همچنین روزی که کافران بر آتش عرضه شوند، به آنان گفته می‌شود: «پس امروز به عذاب خفت آور کیفر می‌یابید» یعنی: به عذابی که سراسر برایتان خواری و رسوایی است «به سزای آن که در روی زمین به ناحق تکبر می‌ورزیدید» از ایمان آوردن به خداوند متعال و یکتاپرستی‌اش «و به سبب آن که فسق می‌کردید» یعنی: از طاعت خداوند ﷻ خارج شده و مرتکب معاصی و نافرمانی‌های وی می‌گردیدید. شایان ذکر است که تکبر از پذیرش حق، گناه دل است و فسق، کار اعضا و اندامهای دیگر.

﴿وَأَذْكُرْ آخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَّتِ النَّذْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١١﴾

«و به یاد آور» ای محمد ﷺ برای قومت تا پند گیرند و بیمناک شوند. یا مراد این است: یاد کن در خلوت خویش «برادر قوم عاد را» یعنی: داستان هود علیه السلام و شکیبایی وی بر آزار قومش را تا به وی اقتدا کنی و در نتیجه، آنچه را که از تکذیب قومت

می‌بینی، بر تو آسان شود. یادآور می‌شویم که خداوند متعال هود عليه السلام را به سوی قوم «عاد اول» فرستاده بود و «عاد» قبیله عربی از قوم «ارم» است. تعبیر: (برادر قوم عاد) بدین معنی است که هود عليه السلام در نسب برادر آنان بود نه در دین. «آن‌گاه که قوم خویش را در أحقاف بیم داد» أحقاف: سرزمین عاد، شنزارهای سرزمین شحر در حضرموت یمن یعنی جنوب عربستان است. حقف: عبارت است از توده شن بزرگ مستطیل و منحنی‌ای. «و هرآینه پیش از او و پس از او هشداردهندگان گذشته بودند» یعنی: هود عليه السلام به آنان آگاهانید که پیامبران پیش از وی و پیامبرانی که بعد از وی در زمانش مبعوث شده‌اند، همه مانند وی مردم سرزمینهایشان را بیم و هشدار داده‌اند.

آری! هود عليه السلام به آنان هشدار داد: «که جز الله را نپرستید» زیرا «من واقعا بر شما از عذاب روزی بزرگ» یعنی: روزی هولناک و سهمگین «می‌ترسم» به سبب شرک آوردن شما.

قَالُوا أَجِئْنَا بِتَأْفِكِنَا مِنَ الْهِتِنَا فَإِنَّا بِمَا نَعُدُّنَا إِن كُنْتُمْ مِنَ الصّٰدِقِیْنَ ﴿۲۳﴾

«گفتند» قوم هود عليه السلام «آیا به سراغ ما آمده‌ای تا ما را از خدایانمان» یعنی: از پرستش آنها «برگردانی پس اگر از راستگویان هستی» در وعده‌ای که به ما می‌دهی؛ «آنچه را به ما وعده می‌دهی» از عذاب بزرگ «به میان بیاور» و هم اکنون ما را به آن درافکن.

قَالَ إِنَّمَا أَلِمْ عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ، وَلَكِنِّي أَرٰنَكُمْ قَوْمًا بَجْهَلُونَ ﴿۲۴﴾

«گفت» هود عليه السلام «جز این نیست که علم فقط نزد خداوند است» یعنی: علم وقت آمدن عذاب، فقط نزد خداوند جل جلاله است نه نزد من زیرا اوست که عذاب را مقدر نموده است نه من و او به من خبر نداده است که این عذاب را چه وقت فرود می‌آورد «و من آنچه را که بدان فرستاده شده‌ام» از جانب پروردگارتان «به شما می‌رسانم» پس مأموریت من فقط هشدار دادن و بیم‌دهی است اما آگاهی از وقت آمدن عذاب، چیزی

است که حق تعالی آن را به من وحی نکرده است «ولی من شما را قومی می بینم که در جهل اصرار می ورزید» از آنجا که بر کفر خویش پای می فشارید و به آنچه که برای شما آورده ام، راه نمی یابید بلکه چیزی را از من می خواهید که از وظایف پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیست.

فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا عَارِضٌ مُّطْرًا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ



«پس چون آن را در هیأت ابری دیدند» یعنی: چون قوم هود عَلَيْهِ السَّلَامُ عذاب را در هیأت ابری دیدند «که به دره هایشان روی آورده» یعنی: در افق نمایان شده، پهنای آن را در بر گرفته و به وادیهایشان روی آورده است. مفسران گفته اند: در آن فصل، باران از قوم عاد بازداشته شده بود پس خداوند متعال ابر سیاهی را به سوی آنان فرستاد و چون آن را دیدند که به وادیهایشان روی نهاده است، شادمان شدند و «گفتند: این ابری است که بارش دهنده ماست» یعنی: این ابری باران آور است. چون این سخن را گفتند، هود عَلَيْهِ السَّلَامُ لب به سخن گشود و گفت: نه! «بلکه همان چیزی است که به شتاب خواستارش بودید» یعنی: این همان عذابی است که به شتاب خواهان آن بودید؛ آنجا که گفتید: «فائتنا بما تعدنا: آنچه را که به ما وعده می دهی، به میان آور». همچنین احتمال دارد که این جمله، از سخن خداوند متعال خطاب به آنان باشد. «بادی است که در آن عذابی دردناک نهفته است» و از این ابری که می بینید، پدید می آید. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: «من رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به هیأت خنده تمام عیار ندیده ام به طوری که انتهای کام دهانشان را ببینم بلکه خنده ایشان فقط تبسم بود و چنان بود که چون ایشان ابر یا بادی را می دیدند، آثار نگرانی بر چهره مبارکشان هویدا می شد. به ایشان گفتم: یا رسول الله! مردم چون ابر را ببینند، شادمان می شوند که در آن باران است اما من می بینم که شما از دیدن آن ناخوش می شوید؟ فرمودند: ای عائشه! چه چیز مرا ایمن می کند از این که در آن عذابی نباشد؟ همانا قومی

به وسیله باد عذاب شدند و قومی بودند که چون عذاب را دیدند، گفتند: این ابری است که بر ما باران می باراند!».

تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَاصْبِرُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَكِنُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

این باد «همه چیز را» که بر آن بگذرد؛ از جانها و اموال قوم عاد «به فرمان پروردگار خویش» یعنی: به قضا و قدر وی «بنیان کن می کند. پس چنان شدند که چیزی جز خانه هایشان دیده نمی شد» یعنی: آن باد آمد و قوم عاد را نابود کرد، در نتیجه آنها چنان نابود شدند که از اموال و ابدانشان هیچ چیز دیده نمی شد و تنها چیزی که قابل مشاهده بود، منازل و خانه های خالی آنان بود. در عصر ما نیز عذابهایی مانند طوفانها، آتشفشانها و زلزله ها بسیار روی می دهد اما مردم از آنها به نام «حوادث طبیعی» تعبیر کرده و از برابر آنها بی پروا می گذرند. «بدین گونه مجرمان را جزا می دهیم» یعنی: این است فیصله ما در مورد کسانی که پیامبران ما را تکذیب و با حکم ما مخالفت می کنند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: چون باد به تندی می وزید، رسول اکرم ﷺ می گفتند: «اللهم انی أسألك خیرها وخیر ما فیها وخیر ما أرسلت به وأعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما أرسلت به: بار خدایا! من از تو می خواهم خیر آن را، خیر آنچه را که در آن است و خیر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است و به تو پناه می برم از شر آن، شر آنچه که در آن است و شر آنچه که این باد برای آن فرستاده شده است».

وَلَقَدْ مَكَّنَّهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَرًا وَأَفْعَادَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَرُهُمْ وَلَا أَفْعَادَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

﴿٣٦﴾

«و به راستی در چیزهایی به آنان امکانات داده بودیم که به شما در آنها چنان امکاناتی نداده ایم» یعنی: به قوم عاد در مال، طول عمر، نیرومندی بدنی و بخشیدن

فرزندان، چنان تمکنی داده بودیم که به شما چنان تمکنی نداده‌ایم پس ای مردم مکه! قوم عاد از روی سلطه و قدرت، تمکن در زمین و اعمار ساختمانهای استوار، از شما نیرومندتر بودند «و برایشان گوشها و چشمها و دلهایی قرار داده بودیم» یعنی: با وجود آن‌که به آنان حواسی را که ادله به وسیله آن شناخته و دریافته می‌شود، عنایت کرده بودیم ولی آنان از قبول حجت اعراض کرده نه پند گرفتند و نه به هوش آمدند «ولی گوشها و چشمها و دلهایشان هیچ سودی به حالشان نداشت» از آنجا که آنان به وسیله این حواس و ادراکات، به ایمان توحیدی و باور به صحت وعد و وعید الهی راه نبردند «چرا که آیات الهی را انکار می‌کردند» و این خود دلیل عدم سود دهی حواس و دریافتهای ادراکی آنان بود «و آنچه به آن استهزا می‌کردند، آنان را فراگرفت» یعنی: عذابی که از روی ریشخند و تمسخر آن را به شتاب می‌طلبیدند آنجا که گفتند: ﴿فَأَننَا بِمَا كَفَرْنَا﴾ : (آنچه را که برایمان از عذاب وعده می‌دهی، برای ما بیاور) «آیه/۲۲»، آری! همان عذاب بر آنان احاطه کرد و آنان را فراگرفت.

وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ الْقَرْيِ وَصَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾

«و بی‌گمان همه شهرهای پیرامون شما را نابود کردیم» چون شهرهای قوم ثمود، قوم لوط و مانند آنها از شهرهایی را که مجاور بلاد حجاز بودند و اخبارشان به تواتر به مردم مکه می‌رسید و خود نیز در سفرهای خویش بر آنها گذر می‌کردند «و آیات خود را گونه‌گون بیان داشته‌ایم، باشد که آنان باز گردند» یعنی: حجت‌ها را به‌انواع مختلف و به طرق گونه‌گون برای مردم آن شهرها بیان کردیم تا آنها از کفر خویش باز گردند اما بازنگشتند.

فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِلهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكِ اِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

«پس چرا آن کسانی را که جز الله به منزله معبودانی - برای تقرب به خدا - اختیار کرده بودند، آنان را یاری نکردند» یعنی: پس چرا خدایان پنداریشان که آنها را وسیله قربت و شفاعت خویش نزد خداوند ﷻ می شناختند، هیچ به یاریشان نیامدند تا از نابودی نجاتشان دهند «بلکه از آنان گم شدند» یعنی: از یاری دادنشان ناپدید شده و در هنگامی که به آنها نیاز داشتند، نزدشان حاضر نشدند «و» قطعاً سبب این نابودی عبارت از: «این دروغ» و پندار کاذب «آنان بود» که معبودان باطل شریک خدا هستند و آنها را به خداوند ﷻ نزدیک کرده و برایشان نزد وی شفاعت می کنند «و» سبب این گمراهی و نابودی عبارت بود از: «آنچه بر می یافتند» از بهتان و افتراء، با این سخن خود که این معبودان، خدا هستند. پس همین بهتان به نابودیشان کشانید.

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴿٢٩﴾

«و یاد کن» ای محمد ﷺ «آن گاه که جمعی از جن را به سوی تو روانه کردیم» نفرات: گروهی از جنیان «نصیبین» یا جنیان «نینوی» را که کمتر از ده تن بودند. آری! آنان را به سوی تو روانه کردیم زیرا اراده داشتیم تا قومشان را به وسیله ایشان هدایت کنیم «که به قرآن گوش دهند پس چون بر آن حاضر شدند» یعنی: چون در هنگامی که تو قرآن را تلاوت می کردی، آنها برای استماع آن حضور یافتند؛ «گفتند: گوش فرادهید» یعنی: جنیان همدیگر را به خاموشی فراخواندند تا بتوانند به قرآن گوش فرا دهند «و چون» تلاوت قرآن «به اتمام رسید، آنان هشدار دهنده به سوی قوم خود باز گشتند» یعنی: جنیان به مقصد کسانی از قوم خود که آنها را پشت سر گذاشته بودند باز گشتند در حالی که هشداردهنده شان از مخالفت با قرآن و بیم دهنده شان از کفر بودند. این آیه روشن می کند که:

۱ - رسول اکرم ﷺ به سوی جن و انس هر دو فرستاده شده‌اند.

۲ - گروهی از جنیان به آن حضرت ﷺ ایمان آورده‌اند.

۳ - رسول اکرم ﷺ بعد از این که از حضور جنیان آگاه ساخته شدند، آن گروه را در شب دوم به سوی قومشان فرستادند و اگر چنین نمی‌بود، آنها قوم خویش را بیم نمی‌دادند. پس ملاقات آن حضرت ﷺ با جنیان در دو شب انجام گرفت.

گفتنی است؛ روایات و احادیثی نیز داریم که بر ملاقات آن حضرت ﷺ با جنیان و تبلیغ رسالت و تلاوت قرآن بر آنان دلالت می‌کند از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت علقمه رضی الله عنه است که گفت: «از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه پرسیدم: آیا در شب ملاقات رسول خدا ﷺ با جن یکی از شما یاران با ایشان همراه بوده‌اید؟ گفت: خیر! هیچ‌یک از ما با ایشان همراه نبودیم ولی آن شب رسول اکرم ﷺ را در مکه گم کردیم [و سخت نگران شدیم]، با خود می‌گفتیم: آیا ایشان ترور شده‌اند؟ آیا ربوده شده‌اند؟ مگر چه اتفاقی افتاده است؟ پس ما در آن شب بدترین شبی را سپری کردیم که بر قومی می‌گذرد. حوالی بامداد - یا گفت: سحرگاه - بود که بناگاه دیدیم رسول خدا ﷺ از سوی «حراء» می‌آیند. به ایشان گفتیم: یا رسول الله! ما سخت نگران شما بودیم! و حال خود را به آن حضرت ﷺ بازگو کردیم. ایشان فرمودند: «إِنَّهُ أَتَانِي دَاعِي الْجِنِّ فَاتَيْتُهُمْ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ: صورت واقعه این بود که دعوتگر جن نزد من آمد پس نزد آنها رفته و برای آنها قرآن خواندم». آن‌گاه به راه افتادند و نشانه‌های حضور جن و آثار آتشی‌هایی را که بر پا کرده بودند، به ما نشان دادند.

ابن‌ابی‌شیبہ در بیان سبب نزول این آیه از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: نه تن از جنیان درحالی بر رسول اکرم ﷺ فرود آمدند که آن حضرت ﷺ در «بطن نخله» قرآن می‌خواندند پس چون قرائت ایشان را شنیدند، با خود گفتند: گوش فرا دهید...! آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ

طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾

پس آن گروه از جنیان به سوی قوم خود بازگشته و به آنان «گفتند: ای قوم ما! هر آینه ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده» عطاء می‌گوید: «آن جنیان که مسلمان شدند، یهودی بودند بدین سبب از عیسی عليه السلام نامی نبردند، یا از عیسی عليه السلام بدین سبب نامی نبردند که تورات منبع اصلی قوانین و احکام اهل کتاب و نزدشان مورد اتفاق بوده است». سپس آن گروه از جنیان افزودند که: قرآن «تصدیق‌کننده کتابهای پیشاپیش خود است و به سوی حق» یعنی: به سوی دین حق «و به سوی راهی راست» یعنی: به سوی راه درست و مستقیم خداوند جل جلاله «راهبری می‌کند».

يَقَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ، يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾

آن گروه از جنیان افزودند: «ای قوم ما! دعوتگر الهی را پاسخ مثبت دهید و به او ایمان آورید» مرادشان از دعوتگر الهی، حضرت محمد صلی الله علیه و آله یا قرآن بود «تا برخی از گناهانتان را بر شما پیامرزد» مخصوصاً برخی از گناهان را یاد کردند زیرا برخی دیگر از گناهان با ایمان آمرزیده نمی‌شود؛ مانند مظالم و سلب حقوق مردم «و» به او ایمان آورید تا «شما را از عذابی دردناک» که عذاب دوزخ است «پناه دهد» و مؤمنان شما را به بهشت درآورد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ﴾: (و برای کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش بیمناک بوده است، دو باغ است پس کدامین نعمت‌های پروردگارتان را انکار می‌کنید؟) «رحمن ۴۶/ - ۴۷».

وَمَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾

سپس جنیان یاد شده در دعوت قوم خود به سوی ایمان افزودند: «و کسی که دعوتگر الهی را اجابت نکند، در زمین درمانده کننده نیست» یعنی: او از خداوند جل جلاله پیشی گرفته نتوانسته و از عذاب وی گریخته نمی‌تواند زیرا او به هر گریزگاهی بگریزد، باز

هم در زمین است و راهی به سوی خروج از آن ندارد «و در برابر الله اولیایی ندارد» یعنی: سروران و یاورانی ندارد که او را از عذاب الهی بازدارند «آن گروه» یعنی: کسانی که دعوتگر الهی را اجابت نکنند «در گمراهی آشکاری اند» ابن کثیر می گوید: «مبلغان جنی، در دعوت خویش روش تهدید و ترغیب هر دو - را در پیش گرفتند پس این شیوه سخت مؤثر افتاد و بعد از آن، جنیان گروه گروه نزد رسول اکرم ﷺ آمدند». ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «هفتاد تن از قوم آنان نزد رسول خدا ﷺ آمده و در بطحاء با ایشان ملاقات کردند و ایشان بر آنها قرآن خوانده و امر و نهیشان کردند و آنان دعوت حق را پذیرفتند».

این آیه دلالت می کند بر این که جنیان در امر و نهی و ثواب و عقاب همانند انسانها هستند. حسن بصری بر آن است که: «پاداش مؤمنان جن جز نجات یافتنشان از دوزخ چیز دیگری نیست و سپس به ایشان گفته می شود: همچون حیوانات به خاک تبدیل شوید». ابوحنیفه نیز به همین نظر است. اما مالک و شافعی بر آنند که جنیان نیز همانند انسانها هستند و چنان که در قبال گناه مورد مجازات قرار می گیرند، در ازای نیکوکاری نیز پاداش داده می شوند. نیشاپوری می گوید: «صحیح آن است که جنیان در حکم بنی آدم اند پس به بهشت وارد می شوند، می خورند و می آشامند». قشیری می گوید: «صحیح آن است که در این مورد به ما علم قطعی نرسیده است و علم این موضوع، فقط نزد خداوند جل جلاله است».

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَمْ يَعْ يَخْلُقْهُنَّ بِقَدْرِ عَلَمٍ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٢﴾

«آیا ندیده اند» یعنی: مگر نیندیشیده و ندانسته اند «که آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده» در ابتدای خلقت «و در آفرینش آنها در نمانده» یعنی: از آفرینش آن کهکشانهای بزرگ ناتوان نشده و درنمانده، همان ذات عظیم؛ «می تواند مردگان را نیز زنده کند؟ آری چنین است» و حق تعالی بر زنده کردن مجدد و بر غیر آن از امور تواناست «هرآینه او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را ناتوان نمی تواند کرد.

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٢٤﴾

«و روزی که کافران بر آتش عرضه می‌شوند» در آن روز از آنان سؤال می‌شود: «آیا این وعده» یعنی: این چیزی که ما در دنیا از آن آگاهتان کرده بودیم ولی شما آن را انکار کردید؛ «حق نیست؟ می‌گویند: سوگند به پروردگار مان که آری!» این وعده حق است. لذا هنگامی اعتراف می‌کنند که این اعتراف هیچ سودی به حالشان ندارد «می‌فرماید: پس به سبب آن که کفر می‌ورزیدید» یعنی: به سبب کفرتان به این وعده در دنیا و انکارتان از آن؛ «عذاب را بچشید».

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَّغٌ فَمَهْلٌ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ ﴿٢٥﴾

«پس» ای محمد ﷺ! «صبر کن، همان گونه که پیامبران اولی‌العزم صبر کردند» یعنی: تو نیز از پیامبران اولی‌العزم هستی پس همانند آنان پایداری کن. اولی‌العزم: صاحبان ثبات، استواری، همت بلند و عزم نستوه هستند. یادآور می‌شویم که پیامبران اولی‌العزم پنج تن‌اند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد علیهم الصلاه والسلام و ایشانند که مستقلاً صاحب شریعت می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ روزه‌دار بودند و [در هنگام افطار و در طول شب] چیزی نخوردند و نیشامیدند، باز در روز بعدی همچنان روزه‌دار بودند و چیزی نخوردند و نیشامیدند، سپس در روز سوم نیز این چنین بودند (یعنی روزه وصال گرفته بودند). آن‌گاه خطاب به من فرمودند: «ای عائشه! دنیا نه برای محمد سزاوار است و نه برای آل وی، ای عائشه! بی‌گمان خدای عزوجل از پیامبران اولی‌العزم جز پایداری و صبر بر ناخوشی‌ها و شکنجایی از دوست داشتنی‌هایشان را نپسندیده است لذا از من جز این امر را نپسندیده که مرا نیز بر آنچه که ایشان را بدان مکلف کرده، مکلف کند و خطاب به من فرموده است: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ﴾. پس به خدا سوگند

که در حد توان و استطاعت خویش صبر خواهم کرد چنان‌که آنان صبر کردند و جز به یاری خداوند نیرویی نیست». صاحب تفسیر «المنیر» می‌گوید: «این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است زیرا صبر بر آزار کفار در صلح و جنگ هر دو مطلوب می‌باشد».

«و» ای محمد ﷺ «برایشان به شتاب طلب نکن» عذاب را «روزی که آنچه را وعده داده می‌شوند» از عذاب «بنگرند؛ گویی جز ساعتی از یک روز به سر نبرده‌اند» یعنی: روز آخرت که کفار عذاب را مشاهده کنند؛ گویی جز به مقدار یک ساعت از ساعات دنیا در آن درنگ نکرده‌اند، به سبب هول بزرگ و بلای پایداری که در محشر مشاهده می‌کنند «این بلاغی است» یعنی: آنچه که بدان اندرزشان داده‌ایم؛ پیام‌رسانی و ابلاغ آشکاری است که برج و باروی پندار کافران را در هم می‌ریزد و از بین می‌برد «پس آیا جز قوم فاسق هلاکت خواهند یافت؟» یعنی: قطعا جز قوم بیرون رونده از طاعت حق و درافتاده در معاصی و نافرمانی‌های وی، به عذابش ناپود نخواهند شد.

ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال پیامبرش و مؤمنان را امر نموده است تا به دعا علیه کفار شتاب نورزند زیرا هر چیز - بر اساس علم الهی و حکمت وی میعاد معینی دارد و عذاب هرچند به تأخیر افتد اما قطعا به کافران رسیدنی است. پس سنت در دعا، درخواست محفوظ ماندن از بدی و آزار کفار می‌باشد. در حدیث شریف به روایت طبرانی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین دعای کردند: «اللهم انی أسألك موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک والسلامة من کل اثم والغنیمة من کل بر والفوز بالجنة والنجاة من النار، اللهم لا تدع لی ذنبا إلا غفرتہ ولا هما إلا فرجتہ ولادینا إلا قضیتہ ولا حاجة من حوائج الدنیا والآخرة إلا قضیتها برحمتک یا أرحم الراحمین: بارالها! من از تو موجبات رحمت و اسباب مغفرتت را می‌خواهم و نیز سلامتی از هر گناهی را، دستیابی به هر نیکی‌ای را، کامیابی به بهشت و نجات از آتش را. بارالها! برایم هیچ گناهی را نیامرزیده، هیچ اندوهی را زایل نشده، هیچ بدهی‌ای را پرداخت نشده و هیچ نیازی از نیازهای دنیا و آخرت را بدون برآوردن باقی نگذار، به حق رحمت خویش

ای مهربان‌ترین مهربانان». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چون تولد فرزند بر زنی دشوار شد، دو آیه و دو کلمه ذیل در ورقی نوشته و به آب شسته شود و او از آن آب بخورد: «بسم الله الرحمن الرحيم. لا إله إلا العظيم: ﴿كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾» (النازعات/۴۶)، ﴿كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَسُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَّغٌ فَعَلَّ يُمْهَلِكُ إِلَّا أَلْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ﴾ صدق الله العظيم.

﴿سوره محمد﴾

مدنی است و دارای (۳۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره از آن رو «محمد» نام گرفت که در آیه دوم از آن بیان فرورستان قرآن بر حضرت محمد ﷺ آمده است و به سبب این که احکام جنگ با کفار نیز در این سوره بیان شده است، به نام سوره «قتال» نیز نامیده می شود. خاطر نشان می شود که رسول اکرم ﷺ جز در چهار جا از قرآن کریم به اسم نامیده نشده اند:

- ۱ - در سوره «آل عمران/۱۴۴»: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ .
- ۲ - در سوره «احزاب/۴۰»: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ .
- ۳ - در این سوره: ﴿وَأَمْتُوا بِمَا نَزَّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ﴾ «آیه ۲».
- ۴ - در سوره «فتح/۲۹»: ﴿سُبْحَانَ رَسُولِ اللَّهِ﴾ . اما در غیر این چهار مورد، از ایشان در قرآن به وصف «رسول» یا «نبی» یاد شده است. در بیان فضیلت این سوره از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ در نماز مغرب سوره محمد را می خواندند».

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ﴾

«کسانی که کافر شدند» به خداوند عزوجل و آیات وی «و مردمان را از راه خدا بازداشتند» مراد کفار قریش اند که به خدای عزوجل کفر ورزیده و خود و دیگران را از راه اسلام باز می داشتند. ولی حکم آیه کریمه عام است و شامل تمام کافران بازدارنده از راه خدا عزوجل می شود. آری! اینان «خدا اعمالشان را تباه کرد» یعنی: اعمال نیکشان را هدر، بی ثمر و نابود کرد و کار را در کفرشان بر آنان آشفته و بی بنیاد گردانید. مراد از «اضلال»: ابطال خود عمل و اثر آن است، به گونه ای که کافر نه از عمل خود سراغی می یابد و نه از کسی که در برابر آن به وی پاداش دهد. بنابراین، خداوند عزوجل اعمال

نیک و مکارم اخلاقی ای - مانند صلہ رحم، آزاد ساختن اسیران و گرامی داشتن میهمان - را که کفار در کفر خویش انجام می دهند؛ ابطال نموده و هدر می گرداند زیرا اعمال نیک انسان همراه با کفر و بازداشتن دیگران از راه خدا جَلَّ جَلَلُهُ، مورد پذیرش قرار نمی گیرند.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مراد از ﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ مردم مکه اند و این آیه درباره آنان نازل شد و مراد از: ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾ (آیه بعد) انصار مدینه اند.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَءَامَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾

«و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و به آنچه بر محمد فروفرستاده شده، باور داشته اند» یعنی: کسانی که دلها و نهادهایشان ایمان آورده و اعضا و اندامها و ظاهر و باطنشان منقاد شرع خداوند جَلَّ جَلَلُهُ شده «که آن خود حق و از جانب پروردگارشان است» یعنی: ایمان آورده اند که قرآن حق و کلام خداوند جَلَّ جَلَلُهُ است؛ «خدا نیز از آنان گناهانشان را» که در گذشته مرتکب آن شده بودند «زدود» و به سبب ایمان و اعمال صالحشان، آن گناهان را بر آنان آمرزید «و حالشان را» یعنی: کار و بارشان را در امر دین و دنیا «به صلاح آورد» زیرا به آنان در امور دین توفیق و در امور دنیا نصرت و تأیید عنایت کرد، ایشان را از گناهان حفظ و به سوی اعمال خیر ارشاد و رهنمائی نمود و نیت هایشان را در آن اصلاح کرد. خدای سبحان در این آیه مخصوصا از ایمان به آنچه که بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است، یادآوری کرد، با آن که این ایمان نیز در تحت ذکر مطلق ایمان: (والذین آمنوا) که قبلا ذکر شد، داخل است؛ به جهت تنبیه و توجه دادن به شرف و برتری جایگاه قرآن کریم و حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تأکید بر این حقیقت که بعد از بعثت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ایمان آوردن به ایشان شرط صحت و درستی ایمان شخص است.

چنان‌که در آیه قبل ذکر شد، این آیه درباره انصار مدینه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه درباره مؤمنان اهل کتاب نازل شد.

ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَلَهُمْ ۝۲

«این» نابود ساختن اعمال نیک کافران و زدودن گناهان و به صلاح آوردن حال مؤمنان؛ «بدان سبب است که کافران از باطل پیروی کردند و مؤمنان از همان حق - که از جانب پروردگارشان است - پیروی کردند» آری! نابود ساختن اعمال کافران؛ به سبب پیروی آنها از باطل، مانند شرک آوردن به خدای سبحان و ارتکاب معاصی است و زدودن و دور ساختن گناهان مؤمنان و به صلاح آوردن حال و روز آنان؛ به سبب پیروی ایشان از حقی است که خداوند عز وجله مردم را به پیروی از آن فرمان داده است «این گونه» یعنی: به مانند این بیان روشن و این‌مثل‌زدن واضح؛ «خدا برای مردم مثل‌هایشان را می‌زند» یعنی: احوال هر دو گروه مؤمن و کافر را که در شگفت‌انگیز بودن خود مانند مثل است بیان می‌کند پس حال مؤمنان مثلی برای کامیابی و حال کفار مثلی برای نکبت و ناکامی است.

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْمَمْتُمُوهُمْ فَسُدُّوا أَلْوَاكِبَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الرِّجْلُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ بِشَاءِ اللَّهِ لَأَنْصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِنَبِّئُكُمْ بِبَعْضِ الَّذِيْنَ قُلْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَكُمْ ۝۴

سپس حق تعالی به جهاد با کفار محارب، یعنی کسانی از مشرکان و اهل کتاب که با مسلمانان عهد و پیمانی ندارند، دستور داده و می‌فرماید: «پس چون با کافران مصاف کردید، گردن‌هایشان را بزنید» یعنی: گردن‌هایشان را بزنید به زدنی سخت، به سبب حال و اعمالشان که بیانش گذشت. گردن به یادآوری مخصوص شد زیرا قتل اکثراً با قطع کردن انجام می‌شود و نیز بریدن و درو کردن عضوی که رأس بدن و بالاترین و نیکوترین اعضای آن است، دلیل و نشانه برانگیختن مؤمنان بر تصمیم قاطع به جهاد

علیه کفار و عدم سازش و نرمش با دشمن کافر حربی است «تا چون در آنان خونریزی بسیار کردید» یعنی: چون در آنان قتل و قتال بسیار کردید و نیروی ضربه آنان را نابود و متلاشی ساختید، به گونه‌ای که آنان همانند کسی که در خون و خاک خفته است، از تاب و توان افتادند؛ «آن‌گاه استوار در بند کشید» آنان را تا نگرینند. یعنی: اسیرشان گردانید و بر آنان بندهای محکم واستوار بگذارید «و پس از آن، به منت رها کردن یا فدیة گرفتن» یعنی: بعد از آن‌که اسیرشان کردید، یا بر آنان احسان و منت می‌گذارید و رهایشان می‌کنید، یا این‌که از آنان در عوض آزادیشان مالی می‌گیرید و پس از آن رهایشان می‌کنید. من: رها کردن بدون عوض است و فداء: مالی است که اسیر خود را با آن بازخرید کرده و از اسارت می‌رهاند. در اینجا از کشتن بدان جهت یاد نشد که حق تعالی به ذکر آن در ابتدای آیه اکتفا نمود. «تا آن‌که جنگ بارهای خود را فروگذارد» یعنی: تا آن‌که جنگجویان سلاح‌های خود را بر زمین گذارند و دیگر با کفار جنگی در میان نباشد. یا معنی این است: تا آن‌که دشمنان محارب، سلاح‌هایشان را با شکست یا متارکه بر زمین گذارند. خاطرنشان می‌شود که آیه کریمه محکم است و منسوخ نیست و امام مسلمین قبل از برپا ساختن کشته‌گان بسیار از کفار، فقط ملزم به جنگ و کشتن است اما بعد از آن، او مخیر است میان این که بکشد یا به اسارت گیرد و بعد از اسیر گرفتن نیز مخیر است میان این‌که به اسرا احسان کرده و بدون عوض آزادشان کند، یا این‌که از آنان فدیة (عوض) بستاند اما کشتن یا برده ساختن اسیر نیز به اقتضای مصلحت جایز است. بنابراین، گرفتن فدیة (عوض مالی) و اسارتی مطرح نیست مگر بعد از نابود ساختن نیروی رزمی دشمن از راه کشتن بسیار و وارد ساختن ضربه کاری و شکننده بر آن، به دلیل این فرموده خداوند متعال: ﴿مَا كَانَتْ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَىٰ لَهُمْ حَتَّىٰ يُشْرِكُوا فِي الْأَرْضِ﴾: (بر هیچ پیامبری سزاوار نیست که برایش اسیرانی باشد تا آن‌که در زمین به طور کامل از آنان کشتار کند) «انفال/۶۷».

پس با استناد به آیات قرآن و سنت نبوی که حکم برده ساختن اسیر از آن گرفته شده است؛ امام (حاکم) مسلمین در مورد اسیران جنگی کفار حربی، میان چهار امر ذیل مخیر می‌باشد:

- ۱- کشتن.
- ۲- برده ساختن.
- ۳- احسان نمودن بر آنان و آزاد کردن بدون عوض.
- ۴- فدیة گرفتن.

گفتنی است که در هر چهار مورد نیز، احادیثی وجود دارد که نشان می‌دهد؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر حسب اقتضای حال و ایجاب مصلحت به یکی از این چهار امر عمل کرده‌اند. مثلاً از نمونه‌های کشتن اسراء: کشتن عقبه بن ابی معیط و نضر بن حارث از سوی آن حضرت صلی الله علیه و آله بعد از اسارت آنها در روز بدر بود. از نمونه‌های برده ساختن بعد از اسارت این بود که: آن حضرت صلی الله علیه و آله بعضی از قبایل عرب، مانند قبیله هوازن و بنی‌مصطلق را برده گرفتند. ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیز بنی‌ناجیه از قریش را به بردگی گرفتند و دیگر اصحاب رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز در جریان فتوحات اسلامی در سرزمین‌های فارس و روم، تعدادی از اسرا را به بردگی گرفتند.

«این است حکم» الهی در مورد کفار «و اگر خدا می‌خواست، از آنان انتقام می‌کشید» با نابود ساختن و عذاب نمودنشان به انواع عذابهای دیگر؛ مانند زلزله، طوفان و فروبردن در زمین... بی‌آن‌که جنگی از سوی شما مؤمنان در کار باشد «ولی» شما را به جنگیدن با آنان فرمان داد «تا بعضی از شما را به بعضی دیگر بیازماید» یعنی: تا مؤمنان را با کافران بیازماید و مجاهدان راهش و صابران بر آزمایش و ابتلایش را در عینیت امر معلوم داشته پاداش ایشان را به تمام و کمال بدهد و کفار را به دستشان عذاب کند «و کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، هرگز خدا اعمالشان را تباه نخواهد کرد» یعنی: خدای سبحان هرگز پاداش کشته‌شدگان در راه خویش را ضایع نخواهد کرد و اعمالشان را رشد خواهد داد تا بدانجا که عمل کسانی از آنان در طول حیات برزخی‌شان نیز پیوسته به حسابشان جاری است.

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه از قتاده روایت کرده است که گفت: «به ما خبر رسیده است که عبارت: ﴿وَالَّذِينَ قُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ در روز احد درحالی نازل شد که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و بسیاری از مسلمانان شهید یا زخمی شده بودند...».

سَيِّدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بَالَهُمْ ﴿٥﴾

«به زودی ایشان را» یعنی: شهدا را «راه خواهد نمود» خداوند ﷻ به سوی راه بهشت «و بال آنها را نیکو خواهد گردانید» بال: یعنی کاروبار و حالشان را.

وَيَدْخُلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَهَا هُمْ ﴿٦﴾

«و ایشان را در بهشتی که برایشان وصف کرده» یعنی: آن را به ایشان شناسانده است «در خواهد آورد» و شناختشان از بهشت تا بدانجاست که بی هیچ راهنمایی ای نسبت به آن آشنایی کامل دارند به طوری که چون وارد بهشت می شوند، یگراست به سوی منازل خویش می روند بی آن که به راهنمایی نیاز داشته باشند، گویی از همان گاه که آفریده شده بودند، ساکن بهشت بوده اند. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «والذی نفسی بیده إن أحدهم بمنزله فی الجنة أهدى منه بمنزله الذی کان فی الدنيا: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، شخص بهشتی، به منزل خود در بهشت راهیاب تر است نسبت به منزلی که در دنیا داشته است». به قولی معنای ﴿عَرَفَهَا هُمْ﴾ این است: خداوند ﷻ بهشت را برای بهشتیان به خوشبوترین عطرها و خوشبویی ها معطر و خوشبو گردانیده است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ نَصْرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿٧﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر خدا را یاری دهید» یعنی: اگر دین خدا ﷻ را یاری دهید؛ «شما را یاری می دهد» بر کفار و به شما فتح و نصرت عنایت می کند «و

گامهایتان را استوار می‌دارد» در جنگ و عرصه‌های کارزار. به قولی معنی این است: گامهایتان را بر صراط استوار می‌دارد چنان که در حدیث شریف آمده است: «من بلغ ذا سلطان حاجة من لا يستطيع ابلاغها، ثبت الله تعالى قدميه على الصراط يوم القيامة: هر کس که حاجت کسی را به صاحب سلطه و قدرتی برساند که خود نمی‌تواند آن را به آن سلطان برساند، خداوند متعال در روز قیامت گامهای وی را بر صراط استوار می‌دارد».

وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ بَرَّ أَنْانٍ بَادٍ فَتَعَسَا لَهُمْ: ناکامی بر آنان باد و بدا

«و کسانی که کافر شدند، نگونساری بر آنان باد» فتعسا لهم: ناکامی بر آنان باد و بدا به حالشان «و خدا اعمالشان را تباه کرد» یعنی: اعمالشان به خیر مورد نظر در آخرت نرسید و حق تعالی در دنیا نیز آنان را به هدف و مقصودشان از آن اعمال نایل نگردانید.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ

«این» تباهی، ناکامی و سیه‌روزی‌شان «به سبب آن است که آنان آنچه را که خدا فرود آورده است» بر رسول خویش از قرآن «خوش نداشتند، پس» خداوند عز وجل به سبب آن «اعمالشان را تباه کرد» مراد؛ آن اعمالی است که کفار در امور خیر انجام می‌دادند زیرا عمل خیر کافر، قبل از آن که مسلمان شود پذیرفته نمی‌شود.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَلُهَا

«آیا در زمین سیر نکرده‌اند» یعنی: آیا این کافران در سرزمین‌های عاد، ثمود، قوم لوط و غیر آنان گردش نکرده‌اند «تا بنگرند که فرجام کسانی که پیش از آنان بودند» از کافران «به کجا انجامیده است؟» زیرا آثار و نشانه‌های عذاب هنوز هم در دیارشان باقی است؟ «خدا زیر و زبرشان کرد» یعنی: دیارشان را بر آنان ویران کرد، یا آنان را

نابود و ریشه کن کرد. تعبیر: ﴿دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾ بلیغ تر از تعبیر: «دمرهم الله» است زیرا این تعبیر، بر نابود ساختن مطلق آنان دلالت می کند «و سرنوشت کافران همانند آن است» یعنی: این گروه کفار نیز عاقبت و سرانجامی همانند با پیشینیانشان از امت های کافر خواهند داشت و نیز سرنوشت تمام امت های کافر این چنین است.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكُفْرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١١﴾

«این» نصرت دادن مؤمنان و فرجام نامیمون برای کفار «به سبب آن است که خدا مولای مؤمنان است» یعنی: او یار و کارساز آنان است «ولی کافران مولایی ندارند» یعنی: آنان یار و مددکاری ندارند که از آنان دفاع کند، بدین جهت، فرود آمدن عقوبت الهی بر آنان قطعی است.

قتاده در بیان سبب نزول می گوید: این آیه در روز احد نازل شد آن گاه که رسول اکرم ﷺ در شکاف میان دو کوه قرار داشتند و مشرکان فریاد زدند: روزی در برابر روزی! ما بت «عزی» را داریم و شما عزایی ندارید! رسول اکرم ﷺ فرمودند: «در پاسخ آنها بگویید: الله مولانا، ولا مولی لکم: الله ﷻ مولای ماست و شما مولایی ندارید».

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَسْتَمْعُونَ وَبَاكُونَ

كَمَا تَأْكُلُ الْأَعْنَمُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ﴿١٢﴾

«خدا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، در باغستانهایی وارد می کند که جویباران از فرودست آنها جاری است» به پاداش ایمان و عمل صالح ایشان. تفسیر نظیر این آیه تا کنون در چندین جا از این تفسیر شریف گذشته است. امام رازی می گوید: «خداوند متعال بدین سبب در بسیاری از آیات به ذکر (جویباران) در توصیف بهشت اکتفا می کند، که در هر جا جویباران باشد، در آنجا اشجار است و در هر جا اشجار باشد، در آنجا میوه است. آری! آب سبب زندگی عالم است و آتش سبب نابودی آن...». آن گاه به بیان حال و مال کفار پرداخته می فرماید: «و حال آن که

کسانی که کافر شده‌اند، بهره بر می‌گیرند و چنان‌که چهارپایان می‌خورند، می‌خورند» یعنی: کافران فقط از متاع و بهره دنیا بهره بر گرفته و از آن برخوردار می‌شوند، گویی آنان چهارپایانی‌اند که جز شکم و شهوت جنسی خود، هدف و همت دیگری نداشته، از فرجام کار غافل و به سرگرمی‌های دنیا سرخوش و سرمست می‌باشند «ولی جایگاه آنها آتش است» که در آن فرود آورده شده و مستقر و مقیم ساخته می‌شوند.

وَكَايِنَ مِنْ قَرِيْبَةٍ هِيَ اَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرِيْبِكَ الَّذِي اَخْرَجَكَ اَهْلَكَنْهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾

«و بسا شهرها که نیرومندتر از آن شهری بود که تو را بیرون راند و ما هلاکشان کردیم» یعنی: ای محمد ﷺ! بسیاری از اهالی شهرها و امت‌های پیشین، از امکانات و نفوذی بیشتر از نیرو و امکانات مردم مکه برخوردار بودند - همان مردمی که تو را از مکه بیرون راندند - اما با وصف آن همه نیرومندی و شکوه، نابودشان کردیم «پس هیچ نصرت دهنده‌ای نداشتند» بنابراین، کفار قریش که از آنان ضعیف‌تر هستند، سزاوارتر به آنند که هیچ یآوری نداشته باشند پس بدانند که اگر به سبب وجود پیامبر رحمت ﷺ، عذاب دنیا از آنان برداشته شود؛ این عذاب حتما در آخرت گریبانگیر آنان خواهد شد.

ابویعلی و ابی‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه از ابن‌عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ در سفر هجرت‌شان، به سوی غار ثور حرکت کردند، به جانب مکه نگاهی افکنده و فرمودند: تو دوست‌داشته‌ترین سرزمین‌های خداوند جل جلاله نزد من هستی و اگر شهروندان مرا بیرون نمی‌کردند، من از میان تو بیرون نمی‌آمدم. پس خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد.

اَفَن كَانَ عَلٰی بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَنْ زُوِيَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاَتَّبَعُوا اَهْوَاءَهُمْ ﴿١٤﴾

«آیا کسی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش است، مانند کسی است که بدی کردارش برای او زیبا جلوه داده شده و هوسهای خود را پیروی کرده‌اند؟» یعنی:

کسانی که بر یقین و باور روشنی از جانب پروردگارشان هستند، با کسانی که بدعملی‌شان در نظرشان آراسته جلوه داده شده، برابر نیستند. این اعمال بدشان عبارت است از: شرک آوردن به خدای سبحان و عمل به نافرمانی‌های وی. پس کسانی که بر حجتی از جانب پروردگار خویش قرار دارند، همانند کسانی نیستند که در پرستش بتان از هوی و هوس‌های خود پیروی کرده و در انواع گمراهی‌ها فرورفته‌اند، بی‌آن‌که حتی شبهه شک برانگیزی در امر حقانیت دین خدا ﷻ داشته باشند، چه رسد به این‌که در این موضع غیر اصولی‌شان از حجت روشنی برخوردار باشند. لذا در میان مؤمنان و کفار به هیچ وجه همانندی‌ای نیست.

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَنْغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾

«مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده» یعنی: وصف شگفت‌آور و شأن‌شگرف بهشت، مانند باغی است که: «در آن نهرهایی است از آبی که به دیرماندگی متغیر نشده» آسن: آبی است که رنگ و بو و طعمش تغییر کرده باشد و مانند آن است آجن «و در آن جویهایی است از شیری که مزه‌اش برنگشته» یعنی: ترش نکرده است چنان‌که مزه شیرهای دنیا تغییر می‌کند و به ترشی می‌گراید بلکه آن شیر در نهایت سپیدی و شیرینی و پر از چربی و لذت است «و در آن رودهایی است از شرابی که برای نوشندگان لذت‌بخش» و خوش طعم و گوارا «است» که آن را ناخوش نمی‌دارند زیرا شراب بهشتی مانند شراب دنیا نیست که عقل‌ها را ربوده مستی بیاورد و سردرد به همراه داشته باشد «و در آن جویبارهایی از عسل ناب است» یعنی: عسلی که از آمیزش موم، خاشاک، درد، تیرگی و ناخالصی، پالوده و صاف است. دلیل این‌که خداوند متعال از این چهار نوع جویبار یاد کرد، این است که: این انواع چهارگانه؛ ضرورت، نیاز، عیش و عشرت و درمان را با هم جمع کرده‌اند زیرا آب ضرورت است، شیر مورد نیاز است، شراب سبب عیش و عشرت است و عسل درمان بخش. در

حدیث شریف آمده است: «در بهشت دریای شیر است و دریای آب و دریای عسل و دریای شراب؛ سپس جویباران از این دریاها منشعب می‌شوند.»

«و برایشان در آنجا از همه گونه میوه فراهم است» یعنی: از هر صنف و نوعی از اصناف و انواع میوه‌ها که خواسته باشند «و» از همه بالاتر «آمزشی از جانب پروردگار آنهاست» برای گناهانشان. پس این است وصف بهشت و اهل آن لذا کسی که در چنین باغ آراسته و با صفایی قرار دارد؛ «آیا همانند کسی است که جاودانه در آتش دوزخ است؟» تقدیر سخن چنین می‌شود: آیا کسی که به طور جاودانه و به این وصف دلربا در نعمت‌های بهشت قرار دارد، مانند کسی است که جاودانه در آتش است؟ هرگز! مسلم است که بهشتیان فرورفته در ناز و نعمت و میوه‌ها و جویباران، با دوزخیانی که در آب جوشان و عذاب دردناک دست و پا می‌زنند، همانند نیستند «و آبی جوشان نوشانده می‌شود» حمیم: آب سخت سوزانی است که در حال غلیان و جوشش قرار دارد «تا روده‌هایشان را پاره‌پاره کند» از فرط حرارت و داغی خویش؟ هرگز این دو گروه با هم برابر نیستند. پناه بر خدای عزوجل از این حال و روز بد.

وَمَنْهُمْ مَنْ يَسْتَعِمُّ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَفِينَا أَوْ لَيْتَكَ الْذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾

«و از میانشان کسانی هستند که به تو گوش می‌سپارند» یعنی: از این گروه کفاری که همانند چهارپایان می‌خورند و از لذت‌های دنیا بهره‌برداری می‌کنند، کسانی هستند که ظاهراً به تو گوش می‌سپارند - و آنان منافقانند «ولی چون از نزد تو بیرون می‌روند به کسانی که علم داده شده‌اند» یعنی: به علما و دانشمندان اصحاب «می‌گویند» یعنی: از ایشان سؤال می‌کنند و می‌گویند: «هم اکنون چه گفت؟» یعنی: هم‌اکنون که در مجلس سخنرانی بودیم، رسول اکرم ﷺ چه گفت؟ آری! منافقان در پای منبر و عظمی و مجلس سخنرانی تو حاضر می‌شوند اما چون از محضر بیرون می‌روند، به شیوه استهزا و تمسخر چنین می‌گویند. پس معنای سخنشان این است که: ما به سخن پیامبر

هیچ التفات و توجهی نداشته‌ایم «این گروه» منافقان «کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده است» پس ایمان نیاورده و دل‌هایشان به سوی چیزی از خیر روی نمی‌آورد «و از هواهایشان پیروی کرده‌اند» در کفر و عناد و نفاق پس نه فهم صحیحی دارند و نه قصد صحیحی.

ابن جریر و مقاتل در بیان سبب نزول نقل کرده‌اند که: این آیه کریمه درباره منافقان نازل شد. گفتنی است؛ از جمله اصحابی که از سوی منافقان با تمسخر مورد سؤال قرار گرفتند؛ عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس رضی الله عنهما بودند. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «از اینجا تا آخر سوره در باب تهدید مردم ضعیف الایمان نازل شد».

وَالَّذِينَ آهْتَدُوا زَادَهُمْ هُدًى وَءَانَّهُمْ تَقْوَاهُمْ ﴿١٧﴾

«ولی کسانی که راهیاب شدند» به سوی راه خیر لذا به خدای عزوجل ایمان آورده و به فرمانهایش عمل کردند، او با بخشیدن توفیق؛ «آنان را هدایت افزود» یا معنی این است: رویگردانی منافقان و استهزای آنان، بر هدایت، ثبات، ایمان، علم و بصیرت این راه‌یافتگان افزود «و بدیشان تقوایشان را عطا کرد» یعنی: حق تعالی به ایشان تقوی را الهام کرد و بر آن یاریشان نمود، با توفیق بخشیدنشان بر انجام عملی که مورد پسند وی است.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُهُمْ ﴿١٨﴾

«آیا جز این انتظار می‌برند که ساعت» یعنی: قیامت «بناگاه» و غافلگیرانه «بر آنان فرارسد؟ پس هرآینه علامات» و نشانه‌های نزدیکی «آن اینک پدید آمده است» زیرا اهل کتاب در کتابهای خود خوانده بودند که حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین انبیا صلی الله علیه و آله اند بنابراین، بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله خود از نشانه‌های قیامت است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر آنان از انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعثت أنا والساعة كهاتين، وأشار بالوسطى والسبابة: من درحالی به رسالت برانگیخته شدم که قیامت این‌چنین (نزدیک) است - و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره

کردند». «پس آن گاه که رستاخیز بر آنان در رسد، دیگر کجا جای اندرزشان است» یعنی: آن گاه که قیامت بر آنان بیاید، آنها از کجا پند می گیرند؟ قطعا در آن هنگام، وقت پندگرفتن از دست رفته است.

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبَكُمْ وَمَثَلَكُمْ



«پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست» یعنی: بر این عقیده ثابت قدم باش و بر آن استمرار بورز «و برای گناه خویش آمرزش جوی» یعنی: از گناهی که ممکن است گاهی از تو سرزند، آمرزش بخواه. این دستور به پیامبر ﷺ با وجود عصمت ایشان از گناه؛ تعلیمی به امت ایشان است تا به آن حضرت ﷺ در این امر اقتدا کنند. شایان ذکر است که در عین حال رسول اکرم ﷺ نیز از خدا ﷻ آمرزش می خواستند چنان که در حدیث شریف به روایت طبرانی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که آن حضرت ﷺ فرمودند: «إني لأستغفر الله وأتوب إليه في اليوم مائة مرة: همانا من در روزی صد بار از خداوند آمرزش می خواهم و به سوی او توبه می کنم». یا معنی این است: ای پیامبر ﷺ! بر ترک امور اولی و افضل استغفار بخواه. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ - در عمل به فرمان الهی در مورد آمرزش خواهی - چنین دعا می کردند: «اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي وإسرافي في أمري وما أنت أعلم به مني، اللهم اغفر لي هزلي وجدي وخطئي وعمدي، وكل ذلك عندي: بار الها! بر من خطا و جهل و اسرافم در کارم را و آنچه را که تو به آن از من داناتر هستی، بیامرزش. بار الها! بیامرزش بر من امور غیر جدی و جدی ام را و خطا و قصدم را و همه اینها را که نزد من است». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در آخر نماز چنین دعا می کردند: «اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت، وما أسررت وما أعلنت، وما أسرفت وما أنت أعلم به مني، أنت إلهي لا إله إلا أنت: بار الها! بیامرزش بر من آنچه را که پنهانی انجام داده ام و آنچه را

که آشکار کرده‌ام و پیامرز بر من زیاده‌روی‌ام را و آنچه را که تو از من به آن داناتری، تو خدای من هستی، معبودی جز تو نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوبکر صدیق رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «به ذکر لا اله الا الله و به استغفار پایبند باشید و این دو را بسیار تکرار کنید زیرا ابلیس گفت: همانا من مردم را با گناهان هلاک ساختم و آنان مرا به لا اله الا الله و استغفار هلاک ساختند، سپس چون این کار را از آنان دیدم؛ با هوس‌ها هلاکشان ساختم پس آنان (به غلط) می‌پندارند که راهیافته‌اند».

«و» ای پیامبر صلی الله علیه و آله! «برای مردان و زنان با ایمان» نیز بر گناهایی که از آنان سرزده است، آمرزش طلب کن «و خداست که جای آمد و رفت هر یک از شما را» یعنی: جای جنب و جوش و تحرک شما را در اعمال شما؛ «می‌داند و جای قرارتان» و فرجام و مال کار هر یک از شما در سرای آخرت «را می‌داند» به‌قولی معنی این است: حق تعالی جنب و جوش و گردش شما را در اعمال روزانه‌تان و جای قرار و آرام شما را در شب به هنگام خوابتان می‌داند. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید: «حاصل معنی این آیات، نکوهش شخصی است که به مجلس علم درآید ولی به فهم حقیقت آن نرسیده و به سبب هجوم هوای نفس بر دلش، نیازمند پرسش از دیگران گردد همچنین این آیات بیم‌دهی‌ای است از قیامت برای همچو شخصی».

وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي

قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ

«و مؤمنان می‌گویند: چرا سوره‌ای فرو فرستاده نشد؟» مؤمنان از پروردگار عزوجل درخواست کردند که بر رسول خویش صلی الله علیه و آله سوره‌ای نازل کند و در آن ایشان را به جهاد با کفار فرمان دهد؛ از بس که مشتاق جهاد و دستیابی به پاداش عظیمی بودند که خداوند عزوجل برای مجاهدین آماده نموده است «اما چون سوره‌ای محکم» یعنی: غیر منسوخ و واضح «فرستاده شود» به گونه‌ای که در آن هیچ شبهه و احتمالی برای معنای دیگری وجود نداشته باشد «و در آن قتال ذکر شود» یعنی: در آن جهاد فرض

شود. قتاده می‌گوید: «هر سوره‌ای که در آن از جهاد یاد شود، آن سوره محکم است و این آیات، سخت‌ترین آیات قرآن بر منافقان می‌باشد». آری! چون سوره محکمی فرستاده شود و در آن جهاد فرض شود؛ «کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است» یعنی: شک و شبهه‌ای است و آنان منافقانند «می‌بینی که به سوی تو مانند نگاه کسی که از سکر مرگ بی‌هوش شده باشد، می‌نگرند» یعنی: در آن هنگام، منافقان به سوی تو مانند نگاه کسی می‌نگرند که چشمانش در هنگام مرگ خیره شده و بازمانده و از ترس مرگ بی‌هوش شده است. البته دست دادن این حالت بر منافقان، به سبب جبن و بزدلی‌شان از جنگ و گرایش آنان به سوی کفار است «پس اولی است برای آنان» یعنی: آنچه که منافقان از آن بد می‌برند، به آنان می‌پیوندد و نزدیک می‌شود. یا معنی این است: بدا به حالشان و وای بر آنان. یا معنی این است: بهتر است برایشان که اطاعت کنند و سخن پسندیده بگویند چنان که آیه بعدی مفسر آن می‌باشد:

طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿٢١﴾

«فرمان‌پذیری و سخنی شایسته برایشان بهتر است» یعنی: فرمانبرداری و سخن نیکوگفتن، برایشان بهتر و سزاوارتر از مخالفت و جبن است «و چون کار قطعی شد» یعنی: چون کارزار جدی شد و جنگ به واقعیت پیوست؛ «پس اگر با خدا صادق باشند» در اظهار ایمان و اطاعت و اشتیاق به جهاد «بی‌شک برایشان بهتر است» از نافرمانی و مخالفت و نفاق.

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾

«پس چه بسا اگر متولی امور شوید، البته نزدیک است که در زمین فتنه و فساد کنید و پیوند خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید» یعنی: اگر شما منافقان متولی و عهده‌دار امر امت شوید؛ چه بسا با ستمگری، کشتار همدیگر، خونریزی و قطع پیوندهای خویشاوندی و قومی، در زمین فساد پیشه کنید. اما این کثیر در معنی آن می‌گوید: چه بسا اگر از جهاد روی برگردانده و سرباز زنید؛ به شیوه دوران جاهلیت -

مانند فساد افروزی در زمین و غیره - برگردید. کلمه «عسی» بر توقع رخدادی که بعداً به وقوع می‌پیوندد، دلالت می‌کند و از آنجا که توقع در مورد خداوند متعال قابل تصور نیست زیرا او بر گذشته و آینده به‌طور یکسان دانا و محیط می‌باشد پس «عسی» در مورد خداوند متعال مفید تحقق و قطعیت است نه مفید توقع. در حدیث شریف آمده است: «ما من ذنب أحرى أن يعجل الله تعالى عقوبته في الدنيا مع ما يدخر لصاحبه في الآخرة من البغي وقطيعة الرحم: هیچ گناهی سزاوارتر به آن نیست که خداوند متعال عقوبت آن را در دنیا شتابان بفرستد - بجز آنچه که برای صاحبش در آخرت ذخیره می‌کند - مانند بغاوت و قطع پیوند رحم».

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ﴿٢٣﴾

«این گروه» ستمگر و فساد افروز «همان کسانی هستند که خدا آنان را لعنت کرده» یعنی: آنان را از رحمت خویش دور ساخته و طرد کرده است «و آنان را» از شنیدن حق «ناشنوا و چشمهایشان را کور کرده است» از مشاهده آنچه که آنان را به رعایت حق خداوند عز وجل در مورد بندگانش - یعنی عدم فروری در ریختن خونها و چپاول اموالشان - رهنمون می‌گردد.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿٢٤﴾

«آیا در قرآن تدبر نمی‌کنند» تا به پندها و هشدارهای تکان‌دهنده آن توجه کرده و به حجت‌های آشکار و برهانهای قاطع آن عمل کنند «یا مگر بر دل‌هایی قفل‌هایشان نهاده شده است؟» یعنی: یا مگر بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است، در نتیجه نمی‌فهمند و دل‌هایشان برای حق باز نمی‌شود. ذکر «قلوب» به صیغه نکره، برای آن است که دل‌های برخی از آنان، مورد نظر می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَيَّ آذِنَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾

«بی‌گمان کسانی که به پشت خویش برگشتند» یعنی: مرتد شده و از اسلام به‌سوی کفر بازگشتند چنان که در آغاز بر کفر بودند «پس از آن که بر آنان راه هدایت روشن شد» با معجزات آشکار و دلایل روشنی که رسول اکرم ﷺ به آنان آوردند؛ بی‌گمان «شیطان به آنان آراست» خطاها و اشتباهاتشان را و افتادن در آن خطاها را برایشان آسان جلوه داد «و به آرزوهای دور و درازشان انداخت» یعنی: میدان آرزوهایشان را گستراند، به آنان طول عمر را وعده داد و در نتیجه، فرییشان داد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

إِسْرَارُهُمْ ﴿٢٦﴾

«این» ارتداد و گمراهی‌شان «از آن است که آنان به کسانی که وحی نازل کرده الهی را خوش نمی‌داشتند، گفتند» یعنی: ارتداد و گمراهی این گروه منافقانی که به قهقرا برگشتند، بدین سبب است که آنان به کسانی که از وحی الهی ناخوش هستند - یعنی به مشرکان یا یهود - چنین گفتند: «زودا که در بعضی کارها از شما اطاعت کنیم» مراد آنها از: (بعضی کارها)، همانا دشمنی با رسول اکرم ﷺ و مخالفت با پیام‌هایشان است. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل با این سخنانشان بر آنان به‌ارتداد حکم کرد پس چگونه خواهد بود حال کسانی که در عصر ما به ائمه کفر و گمراهی می‌گویند: «ما در تمام کارها مطیع شما هستیم؟!». «و خداوند از پنهانکاری آنها آگاه است» پس می‌داند که منافقان به‌طور پنهانی با دشمنان خدا ﷻ توطئه چیده و با آنان همداستان شده‌اند. به این ترتیب، خدای دانای آشکار و نهان، این توطئه‌شان را بر ملا کرد.

فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذِنَهُمْ ﴿٢٧﴾

«پس چگونه وقتی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند» یعنی: چگونه است علم حق تعالی به پنهانکاری‌هایشان آن‌گاه که فرشتگان جانشان را می‌گیرند. یا معنی این است:

پس در آن هنگام چه خواهند کرد، چه حالی خواهند داشت و چگونه این عذاب را تاب خواهند آورد؟ فرشتگان؛ «بر چهره و پشت آنان می‌زنند» به‌قولی: مراد، زدن فرشتگان بر چهره و بر پشت منافقان در هنگام جنگ - به عنوان یاری‌ای برای رسول خدا ﷺ - است. یا این تصویری از حالت گرفتن جانشان است. یعنی درحالی که فرشتگان با قهر و خشونت جانشان را می‌گیرند، با گرزهای آهنین بر چهره‌ها و قفاهایشان می‌کوبند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا آسَخَطَ اللَّهُ وَكَرَهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾

«این» جان‌ستاندن از منافقان به شیوه مذکور و بر وصفی که ذکر شد؛ «از آن است که آنان از آنچه خدا را به خشم آورده» از کفر و معاصی، همداستانی‌شان با دشمنان خدا ﷻ در امر توطئه‌چینی و ستیزه و مخالفت با پیامبر ﷺ و یاران‌شان؛ «پیروی کرده‌اند و خشنودی‌اش را خوش نداشتند» یعنی: آنچه را که خدای عزوجل از ایمان، توحید، طاعت و پشتیبانی از مؤمنان می‌پسندد، خوش نداشتند «پس» خداوند ﷻ به این سبب «اعمالشان را تباه گردانید» از آن جمله، آن اعمال خیری را که قبل از ارتداد انجام داده بودند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَنَهُمْ ﴿٢٩﴾

«آیا کسانی که در دلهایشان بیماری است» یعنی: بیماری نفاق است؛ «پنداشته‌اند که خدا هرگز کینه‌هایشان را آشکار نخواهد کرد» نسبت به مؤمنان؟ بدین‌سان، خداوند متعال منافقان را تهدید کرد که دشمنی‌ها، بغض‌ها و حسدهایی را که علیه مؤمنان پنهان می‌دارند، آشکار خواهد کرد به طوری که این کینه‌ها و پنهان‌کاریها بر پیامبر ﷺ و مؤمنان معلوم و هویدا گردد و آنان رسوا و مفتضح شوند؛ چنان‌که خداوند متعال در سوره «برائة» این کار را کرد.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَمْ تَعْرِفْنَهُمْ بِسَمِيحِهِمْ وَلَتَعْرِفْنَهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾

«و اگر بخواهیم، قطعاً آنان را به تو می‌نمایانیم» یعنی: اگر بخواهیم، منافقان را با اشخاص و افرادشان به تو می‌شناسانیم و معرفی می‌کنیم، به چنان شناخت و معرفت تامی که قائم مقام دیدن باشد «در تبجّه، آنان را به سیمایشان» یعنی: به نشانه‌های خاصی که بر سیمایشان دارند و با آن از دیگران متمایز می‌شوند «می‌شناختی» چرا که ظلمت نفاق بسان اثری از انعکاس تاریکی قلب‌هایشان، بر سیمایشان هویدا است «و البته آنان را در آهنگ سخن‌شان می‌شناسی» لحن قول: مقصد، روش و فحوای سخن گفتن است. آری! منافقان به عیبجویی تو و مسلمانان و گفتن سخنان نیش‌دار و زنده می‌پردازند به طوری که از لحن سخنشان درست فهمیده می‌شود که متکلم مربوط به کدام حزب و گروه است. نقل است که: بعد از نزول این آیه، هیچ منافقی نزد رسول اکرم ﷺ سخن نمی‌گفت مگر این‌که آن حضرت ﷺ او را می‌شناختند. انس ﷺ می‌گوید: «ما عازم یکی از غزوات شده بودیم و در آن غزوه نه تن از منافقان با ما همراه بودند و مردم از آنان به درد آمده بودند پس آن منافقان شبی خوابیدند و صبح که بیدار شدند، بر پیشانی هر یک از آنان نوشته بود: این شخص منافق است». «و خدا اعمالتان را می‌داند» و هیچ‌کار پنهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند پس شما را در برابر اعمالتان مجازات می‌کند. در روایات ثابت شده است که رسول اکرم ﷺ گروهی از منافقان را به نام معرفی نمودند از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت عقبه بن عامر ﷺ آمده است که فرمود: «رسول اکرم ﷺ برای ما سخنرانی‌ای ایراد نموده و پس از حمد و ستایش خدای عزوجل فرمودند: *إن فيكم منافقين، فمن سميت فليقم*: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس هر کس را که من نام بردم، از جای خویش برخیزد. آن‌گاه فرمودند: برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! برخیز ای فلان! تا آن‌که سی‌وشش نفر را نام بردند. سپس بار دیگر فرمودند: بی‌گمان در میان شما منافقانی هستند پس از خداوند پروا دارید». راوی می‌افزاید: «عمر ﷺ از نزد مردی از همانان که رسول اکرم ﷺ نامش را برده بودند در حالی گذشت که او چهره خود را پوشانده بود و چون عمر ﷺ از قبل او را می‌شناخت، از او پرسید: تو را چه شده است

که چهره‌ات را پوشانده‌ای؟ آن منافق سخن پیامبر ﷺ را [در مورد معرفی خود] به وی نقل کرد. پس عمر رضی الله عنه بر او نهیب زد و گفت: گم شو ای بدبخت روزگارا!».

وَلْتَبْلُوْنَكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ الْمُجَاهِدِيْنَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِيْنَ وَتَبْلُوْا اَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

«و البته شما را می‌آزماییم» با فرض کردن جهاد مسلحانه بر شما «تا معلوم بداریم» به علم ظهور «مجاهدان و صابران از شما را» آری! شما را به جهاد فرمان می‌دهیم تا به علم ظهور و شهود معلوم بداریم که چه کسی امر ما را به جا آورده و بر دین خویش و دشواریهای اعمالی که بدان مکلف شده است، صبر و پایداری می‌ورزد و «و تا اخبار شما را بیازماییم» یعنی: احوال و اخبار شما را به قصد امتحان و آزمایشتان آشکار و برهنه گردانیم تا بر مردم آشکار شود که چه کسی امر ما را اطاعت کرده و چه کسی به آن پشت پا زده است.

اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَصَدُوْا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ وَشَاقُوْا الرَّسُوْلَ مِنْۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْهُدٰى لَنْ يَصُرُوْا اِلَّا شَيْئًا وَّسَيَحِيْطُ اَعْمَالُهُمْ ﴿٣٢﴾

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیده و مردم را از راه خدا بازداشتند» مراد از این گروه: منافقان و به‌قولی: اهل کتاب‌اند. بازداشتنشان از راه خدا جل جلاله این گونه بود که مردم را از پذیرش اسلام و پیروی پیامبر صلی الله علیه و آله منع می‌کردند «و بعد از آن که راه هدایت بر آنان روشن شد» یعنی: همانان که بعد از مشاهده معجزات روشن و حجت‌های قاطع و دانستن این حقیقت که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر بر حقی از جانب خداوند جل جلاله است؛ «با پیامبر مخالفت کردند» و با ایشان دشمنی ورزیدند. شاقوا: یعنی آنان در شق و جانبی قرار گرفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله در شق و جانب دیگری. آری! اینان: «هرگز به خدا هیچ زیانی نمی‌رسانند» با فرو گذاشتن ایمان و اصرار بر کفر بلکه با این کار فقط به خودشان زیان می‌رسانند «و به زودی خدا اعمالشان را حیطه خواهد کرد» یعنی: به زودی خداوند جل جلاله اعمال خیرشان - چون صدقه، صلّه رحم و مانند آنرا به سبب

کفرشان باطل و بی‌ارزش خواهد گردانید. به قولی: مراد از اعمالشان: نیرنگ‌ها و توطئه‌هایی است که برای بی‌اثر ساختن و از بین بردن دین خدا ﷻ سازمان می‌دادند و غایله‌هایی است که علیه رسول خدا ﷺ برمی‌انگیختند.

❖ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله فرمان برید و از پیامبر نیز فرمان برید» در آنچه که بدان مأمور می‌شوید؛ از شرایع و قوانینی که در کتاب خدا ﷻ و سنت رسولش ﷺ ذکر شده است «و اعمال خود را باطل نگردانید» یعنی: حسنات و ثوابهای خویش را با گناهان کبیره، ریا، شهرت طلبی و منت گذاری باطل نگردانید. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «اعمال خود را با ارتداد باطل نگردانید».

ابوالعالیه در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: «یاران رسول اکرم ﷺ بر این باور بودند که با داشتن عقیده به (لااله الاالله)، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند چنان‌که با شرک ورزیدن به حق تعالی، هیچ عمل خیری سودمند واقع نمی‌شود پس آیه کریمه نازل شد. از آن پس، اصحاب ﷻ نگران آن بودند که گناه عمل را باطل گرداند». آیه کریمه به این حقیقت اشاره دارد که گناهان کبیره، طاعات را هدر می‌دهند. مالک و ابوحنیفه بر اساس همین آیه برآنند که ترک نافله‌ای که شخص آن را شروع کرده، جایز نیست زیرا نافله‌گذار قبل از شروع کردن به عمل نفل، امیر نفس خویش است اما چون به عمل نفل شروع کرد، دیگر خود را بدان ملزم نموده و بر انجام آن عزم کرده است بنابراین، تمام کردن آن بر وی واجب می‌باشد.

﴿٣٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَأْتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

«بی‌گمان کسانی که کفر ورزیدند و مردم را از راه خدا بازداشتند، سپس در حالی که کافر بوده‌اند در گذشته‌اند، هرگز خدا آنان را نمی‌آمرزد» یعنی: برای کسانی که کارشان با مرگ بر کفر ختم شده، هیچ آمرزشی نیست.

مفسران در بیان سبب نزول نقل کرده‌اند: این آیه کریمه درباره کشته‌گان مشرکان در بدر نازل شد.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٥﴾

«پس سستی نوزید» از جنگ با کفار و مقابله با دشمنان. وهن: ضعف و سستی است «و به سوی صلح نخوانید» یعنی: شما آغازگر فراخوانی کفار به صلح و سازش نباشید زیرا صلح با کفار - جز در هنگام ضعف - به هیچ حال دیگری جایز نیست. بنابراین، مسلمانان تا آن‌گاه به جنگیدن با کفار مأمورند که آنان تسلیم شوند ولی درعین حال خداوند متعال از پذیرش صلح در صورت گرایش و تمایل مشرکان به آن، نهی نکرده است. «و شما برترید» یعنی: شما با شمشیر و حجت غالب و چیره‌اید پس آخر الأمر پیروزی از آن شماست، هرچند کفار در بعضی از اوقات بر شما غالب شوند «و خداوند با شما است» با نصرت و مدد و یاری خویش «و هرگز از اعمال شما نمی‌کاهد» یعنی: هرگز چیزی از ثواب اعمال شما را نمی‌کاهد و آن را ضایع و تباه نمی‌گرداند. وتره حقه: یعنی از حق وی کاست و از این باب است این حدیث شریف: «من فاتته صلاة العصر فكأنما وتر أهله وماله: هرکس نماز عصر از وی فوت شد پس گویی خانواده و مال وی به کاهش رفته است».

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْتَأْذِنُكُمُ أَمْوَالِكُمْ ﴿٣٦﴾

«همانا زندگی این دنیا لهو و لعبی بیش نیست» یعنی: گرفتار شدن به زندگی دنیا، حاصلی جز لهو و لعب ندارد، مگر آن بخش از زندگی که برای خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ و در راه وی باشد پس زندگی دنیا ثبات و اعتباری ندارد چرا که در سریعترین وقت می‌گذرد. لعب: چیزی است که سودی در آینده نداشته باشد ولی در عین حال، انسان را از امور مهم به خود مشغول نگرداند پس اگر او را از کارهای مهم به خود مشغول ساخت، آن لهو است نه لعب. خاطر نشان می‌شود که بیان این معنی در این سیاق، مفید آن است که دنیا نباید سبب کفر، یا ارتداد، یا ترک جهاد شود «و اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید،

مزدهای شما را به شما می‌پردازد» در آخرت. اجر: دادن پاداش در برابر طاعت است «و از شما اموالتان را نمی‌خواهد» یعنی: اگر ایمان بیاورید و پروا بدارید، شما را به این امر دستور نمی‌دهد که تمام اموال خود را در زکات و سایر امور خیریه به مصرف رسانید بلکه شما را به مصرف کردن اندکی از اموالتان در این راه، دستور می‌دهد. ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حق تعالی از شما بی‌نیاز است و چیزی را از شما نمی‌طلبد و صدقاتی هم که در اموال شما فرض نموده است، هدف از آن مواسات با برادران فقیر شماست تا سود و ثواب آن به خود شما برگردد».

إِنْ يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَبَخِيلٌ أَضْعَفُ لَكُمْ

«و اگر اموال شما را از شما بخواهد» یعنی: اگر خداوند عز وجل تمام اموال شما را از شما بگیرد «و به اصرار از شما طلب کند» فیحفکم: مفسران در معنی آن گفته‌اند: اگر شما را به دشواری انداخته و در طلب اموالتان مبالغه کند «بخل می‌ورزید» و از اجرای امر ما امتناع می‌کنید «و» آن بخل «کینه‌های شما را بیرون می‌آورد» یعنی: در آن هنگام، دشمنی شما با اسلام آشکار می‌شود زیرا مال نزد انسان محبوب و دوست‌داشتنی است لذا او آن را جز در آنچه که نزد او از مال محبوب‌تر باشد، صرف نمی‌کند؛ و آن عقیده راستین است پس امتناع شما از انفاق مال، ثابت می‌کند که شما اهل عقیده نیستید. این آیه درس دیگری در میدان ایمان است زیرا طلب‌کردن مال بسیار از شخص برای انفاق آن در راه خدا عز وجل، عرصه‌گاهی برای آزمایش وی در عرصه ایمان و نفاق می‌باشد.

هَاتَتْهُ هُنَّ لَآئِي تَدْعُونَ لِنَفْسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَنِ نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَلَكُمْ

«شما همان گروهی هستید که از شما خواسته می‌شود تا در راه خدا» یعنی: در جهاد و راه‌های خیر «انفاق کنید آن‌گاه از شما کسانی هستند که بخل می‌ورزند» به انفاق اندکی از مال خویش پس چگونه در انفاق مال بسیار - که تمام مالتان را

دربگیرد - بخل نمی‌ورزید؟! «و هر کس بخل ورزد، جز این نیست که به زیان خود بخل ورزیده» یعنی: با بخل خویش خود را از مزد و پاداش الهی محروم گردانیده؛ از سوی دیگر اگر در انفاق مال بخل ورزید، دشمن بر شما غالب شده و عزت و اموال شما همه از دست می‌رود و چه بسا خود شما نیز از بین می‌روید و این زیانی است آشکار «و خدا غنی است» و بی‌نیاز مطلق لذا او از نیازمندی به اموال شما پاک است «و شما فقرا بید» به سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و به سوی آنچه که در نزد وی از خیر و رحمت وجود دارد «و اگر روی بگردانید، جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد» یعنی: ای قوم عرب! اگر از ایمان، تقوی و جهاد روی برگردانید، حق تعالی قوم دیگری را به جای شما می‌آورد و آنان را جانشینان می‌گرداند، قومی که از شما برای خدای عزوجل فرمانبرتر باشند «آن‌گاه آنها مانند شما نخواهند بود» در رویگردانی از ایمان و تقوی و در بخل مال از انفاق در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ بلکه آنها برای حق تعالی مطیع خواهند بود. مفسران در تعیین این قوم جدید بر چندین قول اختلاف نظر دارند، از جمله آنها اقوال ذیل است که مراد از این قوم جدید: فرشتگان، یا انصار مدینه، یا تابعین، یا اهل یمن، یا اهالی کنده و نخع، یا عجم، یا فارس و روم‌اند. اما بهتر این است که علم این امر به خدای عزوجل تفویض شود.

آیه کریمه در برگیرنده معجزه غیبی‌ای است زیرا چنان‌که حق تعالی خبر داده است؛ وقتی قوم عرب از حمل پرچم اسلام ابا ورزیدند، خدای عزوجل از اقوام دیگر برای اسلام سربازانی را به میدان فرستاد که با کمال قوت پرچمدار آن شدند، که تا امروز، این پرچم بر دوش اقوامی از این امت در اهتزاز است.

﴿سوره فتح﴾

مدنی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با مژده فتح مبین برای پیامبر ﷺ، «فتح» نامیده شد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مغفل رضی الله عنه آمده است که فرمود: «در سال فتح - یعنی فتح مکه - رسول اکرم ﷺ در مسیر راه سوار بر مرکب خویش سوره فتح را خواندند و در آن ترجیع کردند (یعنی صدای خود را در گلو گردانیدند)». همچنین در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه راجع به فضیلت این سوره آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «در شبی که گذشت، بر من سوره‌ای نازل شد که نزد من از دنیا و آنچه که در آن است، دوست‌داشتنی‌تر است: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾...». آری! این سوره بزرگ، به دنبال بازگشت رسول اکرم ﷺ از صلح حدیبیه به مدینه منوره، بر ایشان نازل شد.

خاطر نشان می‌شود که واقعه صلح حدیبیه در سال ششم هجری روی داد زیرا رسول اکرم ﷺ در ذی‌القعدة آن سال به قصد انجام عمره به سوی مکه حرکت کردند اما قریش ایشان را از ورود به مکه باز داشتند، در عین حال این خبر منتشر شد که آنها عثمان بن عفان رضی الله عنه را - که فرستاده رسول اکرم ﷺ به منظور ابلاغ این قصد ایشان به قریش بود - به قتل رسانیده‌اند. آن حضرت رضی الله عنه به دنبال شیوع این خبر، مسلمانان را به بیعت فراخواندند و ایشان با پیامبر گرامی خود در زیر درختی که به نام «شجرة الرضوان» معروف شد، گرد هم آمدند و با ایشان بر جنگ با دشمن و این‌که هرگز از میدان فرار نکنند، بیعت نمودند که این بیعت، «بیعه الرضوان» و «بیعه الشجرة» نیز نامیده می‌شود. در واقع همین بیعت بود که مشرکان را سخت مرعوب کرد به طوری که آنها به دنبال آن به منظور عقد صلح و متارکه با مسلمانان، نماینده‌ای را نزد رسول اکرم ﷺ فرستادند و از سوی دیگر، شایعه قتل حضرت عثمان رضی الله عنه نیز تکذیب شد. پس این صلح، خود همان «فتح مبین» بود. چنان که زهری می‌گوید: «فتوحی بزرگتر از صلح حدیبیه نبود، از آن رو که مشرکان بر اثر این صلح با مسلمانان معاشرت و همنشینی

کرده و پیام حق آنان را شنیدند پس اسلام در دل‌هایشان نفوذ کرد و در عرض مدت سه سال خلقی بسیار به اسلام مشرف شدند و با مسلمان شدن ایشان، سواد اهل اسلام بسیار شد». البته بعد از بازگشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه، خداوند متعال خیبر را نیز برایشان گشود و ایشان غنایم خیبر را میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه که تعدادشان هزار و پانصد تن بود، تقسیم کردند و جز آنان کسی دیگر را در آن غنایم مشارکت ندادند.

معاهده صلح حدیبیه بر این مبنی امضا شد که طرفین به مدت ده سال از جنگ دست بردارند و مردم در آن مدت، از خونریزی و جنگ و تجاوز ایمن باشند، بر این شرط که:

اگر کسی از قریش بدون اجازه سرپرست خود نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد، ایشان او را به قریش برگردانند و اگر کسی از اصحاب ایشان به قریش پیوست، قریش او را به مدینه برنگردانند.

بقیه قبایل آزادند و هر کس دوست دارد می‌تواند به عهد و پیمان یکی از طرفین درآید. پس بر اثر آن، قبیله خزاعه شتابان به عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمدند و قبیله بنوبکر به عهد و پیمان قریش.

شرط دیگر این بود که مسلمانان در آن سال از مکه برگردند و قریش در سال بعد به مدت سه روز از مکه بیرون روند و مسلمانان با شمشیرهای در غلاف کرده خود به آن وارد شده و مراسم عمره را انجام دهند.

آری! چنان‌که زهری گفته است، این صلح در حقیقت برای اسلام و مسلمین یک پیروزی بزرگ بود زیرا قریش در آن به جایگاه مسلمین و نقش مهم و موقعیت ممتازشان اعتراف کردند و از سوی دیگر، متارکه با قریش زمینه را برای گسترش دعوت اسلامی در سایه امنیت و صلح فراهم کرد پس در واقع، این فتحی مبین یا مقدمه و تمهیدی برای فتح مکه بود. بهترین گواه این حقیقت این است که شمار مسلمین در هنگام صلح، هزار و پانصد یا هزار و چهارصد تن بود اما دو سال بعد از آن در فتح مکه، شمار مسلمین به ده هزار تن بالغ شد که خالد بن ولید و عمرو بن عاص

از آن جمله بودند. ابن مسعود، جابر و براء رضی الله عنهم گفته‌اند: «شما فتح مکه را فتح می‌شمارید ولی ما صلح حدیبیه را فتح می‌دانیم».

نقل است که رسول اکرم ﷺ در راه بازگشت از سفر حدیبیه بودند که این سوره بر ایشان نازل شد. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «چون از حدیبیه بازگشتیم، آخر شب برای خواب و استراحت فرود آمدیم و چون به خواب رفتیم بیدار نشدیم مگر آن‌گاه که خورشید طلوع کرده بود و رسول اکرم ﷺ هنوز در خواب بودند. در این اثنا با خود گفتیم: باید ایشان را بیدار کنیم. آن‌گاه ایشان بیدار شدند و فرمودند: آنچه را که انجام می‌دادید، انجام دهید و کسی که در خواب مانده است، یا فراموش کرده است، چنین می‌کند. یعنی نماز بامداد خود را قضا آورید. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: در این اثنا شتر رسول اکرم ﷺ را گم کردیم و به جست‌وجوی آن پرداختیم پس آن را در حالی یافتیم که مهارش بر درختی آویخته بود. من آن را آوردم و حضرت ﷺ بر آن سوار شدند و به راه افتادیم و در میان راه بودیم که بر ایشان رضی الله عنه وحی فرود آمد... و چون وحی از ایشان برداشته شد، به ما خبر دادند که سوره: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ بر ایشان نازل شده است».

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾

«همانا ما به تو حکم کردیم به فتحی آشکار» فتح: در لغت، اصلاً به معنی گشودن قفل است و فتح در باب جهاد عبارت است از: غلبه و ظفر بر یک سرزمین به زور یا به صلح، به جنگ یا به غیر آن. مراد این است که: ای پیامبر ﷺ! ما برایت به فتحی روشن و آشکار در آینده حکم کردیم - فتح مکه و غیر آن - که به زور و غلبه جهادت میسر می‌شود.

از نظر جمهور مفسران، مراد از «فتح مبین» در این آیه صلح حدیبیه است و خداوند متعال از آن رو آن را فتح نامید که صلح حدیبیه سبب فتح مکه و فتوحات بعدی گردید و این از باب اطلاق سبب بر مسبب می‌باشد که از انواع «مجاز مرسل» است. ولی گروهی برآنند که مراد از فتح در این آیه، فتح مکه است که خداوند متعال آن را

قبل از فرارسیدن موعدهش به طریق بشارت به پیامبر ﷺ و مؤمنان وعده داد و تعبیر از آن به زمان گذشته، برای دلالت معنی بر تحقق حتمی آن در آینده می‌باشد، گویی این فتح چنان مسلم است که در حکم یک امر به‌واقعیت پیوسته می‌باشد.

لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُنِزِّلْ عَلَيْكَ نِعْمَتَهُ عَالِيَةً وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٤﴾

«تا خدا بر تو بیامزد» یعنی: ای پیامبر ﷺ! این فتح را از آن رو برایت میسر گردانیدیم تا همراه به اتمام رساندن نعمت فتح و هدایتت به سوی راه راست و پیروزی و غلبه‌ای که در آن عزت و شوکت نهفته می‌باشد، آمرزش نیز برایت جمع گردد. گویی فرمود: صلح حدیبیه، یا فتح مکه را بر تو آسان و هموار کردیم و تو را بر دشمنت پیروز گردانیدیم تا هدفمندیهای عاجل و بلندمدت، یعنی عزت دارین را همه با هم برای تو جمع گردانیده و بر تو بیامرزیم؛ «آنچه را که گذشته از گناه تو» قبل از فتح «و آنچه که مانده است» بعد از آن. به‌قولی دیگر معنی این است: این فتح را از آن رو برایت میسر گردانیدیم تا آن کارهای مستوجب سرزنشی را که از تو قبل از رسالت سرزده و آنچه را که بعد از آن واقع شده، بر تو بیامرزیم. و از آنجا که انبیا علیهم‌السلام از گناهان کبیره و صغیره معصوم‌اند پس مراد از «گناه» در اینجا، انجام دادن عملی است که نسبت به مقام انبیا علیهم‌السلام خلاف اولی می‌باشد لذا این تعبیر از باب این قاعده است: «حسنات الأبرار سیئات المقربین: حسنات نیکان، گناهان مقربان است».

«و تا نعمت خود را بر تو تمام گرداند» یعنی: این فتح را از آن رو برایت میسر کردیم تا نعمت خود را با پیروز ساختن دینت بر تمام ادیان بر تو تمام گردانیم. یا معنی این است: تا نعمت خود را بر تو تمام گردانیم با فتح مکه و پیوست نمودن فتح طایف به آن زیرا فتح حدیبیه زمینه‌ساز فتوحات بعدی گردید و با فتح مکه نعمت به اتمام رسید «و تا تو را هدایت کند» یعنی: تا با این فتح، تو را ثابت‌قدم و استوار گردانیم «به راهی راست» که همانا راه اسلام و تبلیغ، تبیین و اقامه شعایر آن می‌باشد.

انس رضی‌الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: چون این آیه نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «همانا بر من آیه‌ای نازل شده است که نزد من از همه آنچه که بر روی زمین است،

دوست داشتنی تر می باشد». سپس آن را بر اصحاب رضی الله عنهم قرائت نمودند. اصحاب رضی الله عنهم گفتند: مبارک و گوارا باد بر شما ای رسول خدا! اینک خداوند متعال روشن ساخت که با شما چگونه معامله می کند اما ما نمی دانیم که باما چگونه معامله خواهد کرد؟ همان بود که آیه: ﴿لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ تا ﴿فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (آیه / ۵) نازل شد.

در حدیث شریف به روایت مغیره بن شعبه رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسیار نماز می گزاردند تا بدانجا که پاهایشان متورم می شد پس به ایشان گفته شد: آیا جز این است که خدای عزوجل گناهان نخستین و واپسین را بر شما آمرزیده است؟ یعنی چرا این قدر بر خود فشار می آورید؟ فرمودند: «أفلا أكون عبدا شكورا: آیا بنده شکرگزاری نباشم؟».

وَنُصْرِكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا ﴿٣﴾

«و تا خدا تو را به نصرتی قوی» یعنی: به پیروزی ای برتر که هیچ ذلتی در پی نداشته باشد «نصرت دهد» و به راستی که چنین شد زیرا با صلح حدیبیه مفهوم سیادت و حاکمیت داخلی و خارجی دولت اسلامی و استقلال آن - به تعبیر جدید - محقق شد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در جنب نبوت به صفت یک حاکم و پیشوای سیاسی نیز در صحنه ظاهر شدند، مدینه به عنوان پایتخت امت و دولت اسلامی تثبیت شد و مشرکان دولت اسلامی در مدینه منوره را به رسمیت شناخته و به حاکمیت و استقلال آن اعتراف نمودند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ ۗ وَاللَّهُ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ وَكَانَ

اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾

«او» تعالی «است آن کس که آرامش را در دلهای مؤمنان فرود آورد» در نتیجه، آنان به حکم خدا صلی الله علیه و آله و سلم و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در تن دادن به صلح حدیبیه گردن نهادند و قلبهایشان بر آن آرامش یافت «تا ایمانی برایمانشان بیفزایند» یعنی: تا مؤمنان به سبب این طمأنینه و آرامش، یقینی را بر یقینی که از قبل داشته اند، بیفزایند. که امروزه از این معنی به نام

«بالا بردن روحیه معنوی لشکر» تعبیر می‌شود. همچنین، این تأویل نیز صحیح است که حق تعالی به وسیله عمل به احکام و فرایض، بر ایمان مؤمنان می‌افزاید چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «اولین چیزی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مؤمنان آوردند، عقیده توحید بود و چون ایشان به یگانگی خداوند جل جلاله ایمان آوردند آن‌گاه به ترتیب؛ نماز، زکات، جهاد و حج بر ایشان مشروع شد». «و لشکریهای آسمان و زمین از آن خداوند است» یعنی: لشکریهای حسی، لشکریهای معنوی و لشکریهای غیبی - اعم از فرشتگان، انسیان، جنیان، شیاطین و فرود آوردن آرامش روحی بر مؤمنان - همه از آن خداوند است پس حق تعالی کار آنان را هرگونه که بخواهد، می‌پردازد و سامان می‌دهد «و خدا همواره دانای حکیم است» داناست به مصالح خلقش، با حکمت است در آنچه که تقدیر و تدبیر می‌کند.

يَدْخُلُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ۗ وَكَانَ ذَلِكَ

عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾

«تا سرانجام، مردان و زنان با ایمان را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است درآورد و در آن جاویدان بدارد» تقدیر سخن چنین است: خدای سبحان هر که را بخواهد، گرفتار سرپنجه لشکریانش می‌کند، بدین منظور که مؤمنان را با قبول خیر از اهل خیر به بهشت وارد کرده و غیر مؤمنان را به سبب سر زدن شر و بدی از آنان عذاب کند. یا معنی این است: حق تعالی آرامش یا فتح را فرود آورد تا ورود مؤمنان - اعم از زن و مرد به باغهای بهشتی - بر آن مترتب شود. خداوند متعال از زنان نیز در این آیه صراحتاً یاد کرد با آن‌که اغلب آیاتی که خطاب آنها متوجه مردان است زنان را نیز در بر می‌گیرد؛ تا کسی گمان نبرد که زنان به دلیل این که جهاد فرض کفایی بر ذمه آنان نیست، به بهشت وارد نمی‌شوند. همچنین در هر جا که گمان اختصاص یافتن مردان به پاداش‌های موعود بهشتی مطرح باشد، با وصف آن‌که زنان نیز با آنها در آن خطاب شریک‌اند اما خدای عزوجل باز صراحتاً نیز از زنان نام می‌برد تا در این امر هیچ‌گونه شبهه‌ای پدید نیاید «و» نیز خدای سبحان هر که را بخواهد،

گرفتار سرپنجه لشکریانش می کند، بدین منظور که «از آنان سیئاتشان را بزداید» یعنی: گناهان و جرایم مؤمنان را پوشانده و آن را آشکار نگرداند و به وسیله آن ایشان را عذاب نکند «و این» وعده وارد نمودن مؤمنان به بهشت و پوشاندن سیئاتشان؛ «نزد خدا» و در حکم وی «رستگاری بزرگی است». در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا یدخل النار أحد بايع تحت الشجرة: احدی از کسانی که در زیر درخت بیعت کرده اند، به آتش دوزخ وارد نمی شوند».

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمَاتِ بِاللَّهِ فَلَئِن سَأَلْتَهُنَّ مَا كُنَّ يَفْعَلْنَ بِأَنفُسِهِنَّ يُقَالْنَ اللَّهُ يَذَرُ مَا كُنَّ تَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَضِلُّ اللَّهُ عَنْهُمُ اللَّهُ يَهْدِي الْقَوْمَ الصَّافِينَ لِلْجَنَّةِ وَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ وَمَن يُضِلَّهُ فليس له ما يكره ولا يحزنه

«و تا» خداوند عز وجل با آرامش و فتحی که نصیب مؤمنان می کند؛ «مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را عذاب کند» زیرا منافقان و مشرکان به سبب مشاهده غلبه و ظهور کلمه اسلام و شکست و سرکوب مخالفان آن، در دنیا دچار نگرانی و اندوه گردیده و به قهر و قتل و اسارت روبرو می شوند و در آخرت نیز به عذاب جهنم روبرو می گردند؛ همان منافقان و مشرکانی «که به خدا گمان بد بردند» و آن این گمانشان بود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله مغلوب می شوند و کلمه کفر بر کلمه اسلام برتری می یابد «گردش بد روزگار بر آنان باد» یعنی: حوادث ناگواری را که در مورد مسلمانان می پنداشتند و انتظار می بردند، گریبانگر خودشان گردیده و به دیگران تجاوز نمی کند. دایره: در اصل خط دایره‌وی ای است که به مرکز یک چیز محیط است، سپس در بیان حادثه‌ای به عاریت گرفته شد که بر انسان همانند احاطه دایره بر مرکز خود، محیط می باشد. لذا به کار گرفتن آن در حوادث بد و نامیمون غالب گردید «و خدا بر آنان خشم نموده و لعنتشان کرده» یعنی: خداوند عز وجل منافقان و مشرکان را از رحمت خویش دور و طرد کرده است «و دوزخ را برایشان آماده گردانیده و چه بد سرانجامی است» دوزخ.

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

«و سپاهیان آسمان و زمین از آن خداست» اعم از فرشتگان، انس، جن، شیاطین و غیر آنها از وسایل و نیروهایی که حق تعالی دشمنان خود را به وسیله آن سرکوب می‌کند «و خدا غالب است» در فرمانروایی خویش «حکیم» است در صنع خویش. به‌قولی: مراد از سپاهیان در اینجا، سپاهیان عذاب اند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این آیات دوبار از سپاهیان نام برد؛ بار اول در معرض تأیید مؤمنان و این‌بار در معرض بیان قدرت و سلطه خویش بر کافران.

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِيدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾

ای پیامبر ﷺ! «همانا ما تو را گواه فرستادیم» که بر ابلاغ رسالت به امتت گواهی می‌دهی چنان که حق تعالی در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَيَكُونُ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ : (و تا پیامبر بر شما گواه باشد) (بقره/۱۴۳) «و» فرستادیم تو را «بشارت‌دهنده» به بهشت برای مطیعان «و بیم‌دهنده» از دوزخ برای اهل گناه و معصیت.

لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٩﴾

آری! ما پیامبر را گواه فرستادیم: «تا به خدا و پیامبرش ایمان آورید» ای مردم «و تا او را نصرت دهید و بزرگ شمارید» یعنی: تا پیامبر ﷺ را گرامی بدارید و او را حرمت گذارید. یا ضمیر در: (وتعزروه وتوقروه) به خداوند ﷻ بر می‌گردد؛ یعنی: تا خداوند ﷻ را بزرگ شمرده و دینش را نصرت دهید. قتاده در معنی آن می‌گوید: «تا پیامبر ﷺ را نصرت داده و او را از آسیب هر کسی که قصد رساندن آزاری را به او دارد، باز دارید». «و تا او را» یعنی: خدای عزوجل را «بامدادان و شامگاهان» در اول و آخر روز «تسبیح گوید» با برگزاری نمازهای پنج‌گانه.

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُومِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾

«در حقیقت، کسانی که با تو بیعت می‌کنند» مراد بیعه‌الرضوان در حدیبیه است. حدیبیه قریه کوچکی است که از مکه در حد یک منزل راه فاصله داشته و در داخل حدود سرزمین حرم قرار دارد و مؤمنان در آن با رسول اکرم ﷺ در زیر درختی بیعت کردند که تا سرحد مرگ بادشمن بجنگند. به قولی: مؤمنان بر این امر بیعت کردند که از میدان فرار نکنند. هرچند مفاد هر دو قول در نهایت یکی است. البته این روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه جامع هر دو قول است که می‌گوید: «با رسول اکرم ﷺ در زیر درخت بر مرگ و بر این که فرار نکنیم بیعت کردیم پس جز جدبن قیس هیچ کس از ما بیعت را نشکست و او منافقی بود که در پشت سر شتر خود پنهان شده بود...». آری! کسانی که با تو بیعت می‌کنند؛ «جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند» زیرا ایشان با این بیعت، خود را در ازای بهشت به خدای عزجل می‌فروشد و از آنجا که هدفشان از بیعت با پیامبر ﷺ همانا بیعت با خداوند ﷻ است پس «دست خدا بالای دستهایشان است» یعنی: عقد میثاق با رسول خدا ﷺ، در واقع عقد میثاق با خدای سبحان است. مراد این است که حق تعالی بر بیعتشان آگاه است و ایشان را در ازای آن پاداش می‌دهد و نصرت او برای مؤمنان قوی‌تر و برتر از نصرت دادن ایشان برای اوست. تعبیر (یدالله: دست خدا)، در اینجا مجاز است نه حقیقت. پس (یدالله) به معنای غلبه، نصرت، نعمت و هدایت او می‌باشد زیرا حق تعالی از اوصاف اجسام منزّه است. اما سلف صالح به وجود دست برای خداوند ﷻ عقیده دارند ولی نه مانند دستی که بشر می‌شناسد زیرا هیچ چیز مانند حق تعالی نیست.

«پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می‌شکند» لذا زیان بیعت‌شکنی او به خودش بر می‌گردد و به غیر وی تجاوز نمی‌کند «و هر که بر آنچه با خدا بر آن عهد بسته، وفا کند» یعنی: هر که در وفاداری به عهد خود با خداوند ﷻ به بیعت با پیامبرش پایداری ورزد «به زودی خدا پاداشی بزرگ به او می‌بخشد» و آن بهشت است.

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْنَا يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

خَيْرًا ﴿١١﴾

«برجای ماندگان اعرابی» که از جهاد تن زدند؛ «به زودی به تو خواهند گفت» بعد از بازگشتت از حدیبیه که: «اموال و کسانمان ما را گرفتار کردند» یعنی: اموال، زنان و فرزندانمان ما را از همراهی با تو بازداشتند زیرا ما کسی را نداشتیم که در غیاب ما به آنها پردازد و جانشین ما بر آنان باشد «برای ما آمرزش بخواه» تا خداوند جَلَّ جَلَالُهُ واپس‌مانی‌مان از این غزوه و عدم همراهی با تو را که عاملی جز امور فوق‌ناداشته است، بر ما بیامرزد. «چیزی را که در دل‌هایشان نیست بر زبان خویش می‌رانند» که این همان شیوه کار منافقان است «بگو: اگر خدا در حق شما زیانی بخواهد» یعنی: بخواهد تا زیانی چون نابودی اموال و خانواده‌تان را بر شما فرود آورد «یا در حق شما سودی» یعنی: پیروزی و غنیمتی را «بخواهد پس چه کسی در برابر خداوند برای شما اختیار چیزی را دارد» یعنی: در آن صورت، چه کسی شما را از آنچه که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ برایتان اراده کرده است، نگاه می‌دارد؟ مسلم است که هیچ‌کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در حق شما اراده کرده است، از شما برگرداند زیرا او دانای رازهای شماست و هرچند در برابر ما منافقت کنید اما او به راز دل‌هایتان آگاه است.

شایان ذکر است که این گروه، بادیه‌نشینان جهادگریزی از قبایل اسلم، جهینه، مزینه، غفار، أشجع و دیل بودند که در پیرامون مدینه زندگی می‌کردند و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آنان را از همراهی با پیامبرش در سفر حدیبیه بازپس گذاشت و در نتیجه، با آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این غزوه مشارکت نکرده و به ندای ایشان اجابت نگفتند و معاذیری مانند گرفتاری به خانواده‌ها و اموالشان را پیش کشیدند اما عامل اصلی بازپس‌مانی‌شان، ضعف عقیده و بیم از رویارویی احتمالی با قریش بود. به‌قولی: تخلف آنان، در هنگام سفر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به سوی مکه در سال فتح آن بود، بعد از آن‌که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعلام خروج داده بودند تا با ایشان همراه گردند «بلکه خدا به آنچه می‌کنید همواره آگاه است» یعنی: تخلف شما بادیه‌نشینان از همراهی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، به خاطر عاملی نیست که پنداشته‌اید

بلکه خداوند عز وجل از تمام آنچه که می‌کنید و از جمله از علت تخلف شما آگاه است پس می‌داند که سبب تخلف شما این عاملی که ذکر کردید نبوده است بلکه عامل و انگیزه واقعی، همانا وجود شک و نفاق در اندرون شما و خلجان پندارهای فاسد در ضمیرتان بوده است که ناشی از عدم اعتماد و اطمینانتان به حق تعالی می‌باشد چنان که می‌فرماید:

**بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزَيَّنَ ذَٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَّتُمْ ظَنًّا
السَّوْءَ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿١٢﴾**

نه چنان است که می‌گویید ای بادیه‌نشینان جهادگریز؛ «بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به سوی خانواده‌هایشان بر نخواهند گشت» یعنی: بلکه واقعیت امر این است که شما جهادگریزان پنداشتید که دشمن مؤمنان را به یکباره ریشه‌کن می‌کند، در نتیجه، احدی از آنان به سوی خانواده خویش بر نمی‌گردد پس از این جهت تخلف نمودید نه به خاطر عذرها و بهانه‌های بی‌اساسی که پیش می‌افکنید «و این پندار در دل‌هایتان نمودی خوش یافت» یعنی: شیطان این پندار را در دل‌های شما آراست و شما هم آن را از وی پذیرفتید «و گمان بد کردید» در این پندارتان که خدای سبحان پیامبرش را نصرت نمی‌دهد «و مردمی هلاک شده گشتید» نزد خداوند عز وجل؛ با این بداندیشی و فساد عقیده و سوءنیت.

وَمَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾

«و هر کس به خدا و پیامبرش ایمان نیاورده است، بدانند که ما برای کافران آتشی سوزان آماده کرده‌ایم» یعنی: هر کس بسان این واپس‌ماندگان متخلف، به خدا و رسولش ایمان نیاورده؛ پس جزای وی عذاب سوزان سختی است که حق تعالی برایش آماده کرده است.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِغَيْرِ لِمَنِ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿١٤﴾

«و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن خداست» پس در آنها هرگونه که بخواهد، تصرف می‌کند و او به احدی از خلقتش نیازی ندارد زیرا خلق همگی ملک اویند لذا نباید از فرمانش خارج گردند «هر که را بخواهد» بیامرزد؛ «می‌آمزد و هر که را بخواهد» عذاب کند؛ «عذاب می‌کند» زیرا هیچ کاری بر حق تعالی واجب نیست «و خدا آمرزگار مهربان است» یعنی: او همیشه به این وصف موصوف بوده و می‌باشد پس هر کس از بندگانش را که بخواهد، به مغفرت و رحمت خویش مخصوص می‌گرداند. در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند متعال فرمود: «سبقت رحمتی غضبی: رحمتم بر خشمم سبقت گرفته است».

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَائِمٍ لِتَأْخُذُوا ذُرُوعًا نَنبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا
كَلِمَ اللَّهِ قُل لَّن تَتَّبِعُونَ كَذَلِكَم قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ نَحْنُدُونَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ
إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

«چون به قصد گرفتن غنایم روانه شدید، به زودی برجای ماندگان خواهند گفت» یعنی: چون شما مسلمانان به سوی خیبر راه افتادید تا آن را تحت تصرف خود درآورید، به زودی جهادگريزان عقب‌گرا و متخلف از غزوه حدیبیه، خواهند گفت: «بگذارید ما هم از شما پیروی کنیم» و با شما در غزوه خیبر حاضر باشیم زیرا آنها یقین دارند که در خیبر دستیابی به غنایم حتمی است.

اصل داستان این بود که چون رسول اکرم ﷺ و همراهانشان در ماه ذی‌الحجه سال ششم هجری از حدیبیه بازگشتند، خدای عزوجل فتح خیبر را به ایشان وعده داد و غنایم آن را فقط مخصوص کسانی گردانید که در حدیبیه حاضر بودند. پس رسول خدا ﷺ بقیه ماه ذی‌الحجه و اوایل ماه محرم را در مدینه باقی ماندند آن‌گاه با همانان که در حدیبیه با ایشان همراه بودند، به سوی خیبر راه افتادند تا به سبب تجاوزهای مکرر یهود، به آنان درس عبرتی بدهند، در این هنگام بود که این گروه واپس مانده

متخلف به رسول اکرم ﷺ و مؤمنان گفتند: به ما اجازه دهید که در این غزوه از شما پیروی کنیم.

«می‌خواهند کلام الهی را دگرگون کنند» مراد از کلامی که آنان خواستار دگرگونسازی آن بودند، همانا این وعده الهی برای اهل حدیبیه بود که غنایم خیبر مخصوصا از آن ایشان می‌باشد زیرا خداوند متعال به رسول خویش فرمان داده بود تا جز اهل حدیبیه، هیچ کس را با خود به خیبر نبرد «بگو: هرگز از پی ما نخواهید آمد، آری! خدا پیشاپیش درباره شما چنین فرموده» یعنی: خداوند متعال قبل از بازگشت ما از حدیبیه، به ما خبر داده است که غنیمت خیبر مخصوصا از آن حاضران در حدیبیه می‌باشد و دیگران در آن هیچ بهره‌ای ندارند «پس به زودی خواهند گفت» منافقان در هنگام شنیدن این سخن؛ «نه! بلکه شما بر ما حسد می‌برید» یعنی: چنان نیست که می‌گویید بلکه واقعیت این است که جز رشک و حسد چیز دیگری شما را از اجازه دادن ما به همراهی با شما باز نمی‌دارد، شما می‌خواهید تا ما با شما در غنیمت مشارکت نداشته باشیم. «چنین نیست بلکه جز اندکی در نمی‌یابند» یعنی: واقعیت آن گونه نیست که آنان می‌پندارند بلکه آنان جز اندکی از علم را نمی‌دانند و آن عبارت از علم‌شان به کار دنیا و بهره‌های آن است اما این امر که باید هدف از جنگیدن رضای خداوند ﷻ باشد و نیت برای او اصلاح گردیده و ایمان به او صادقانه و راستین باشد؛ از اموری است که آنها از آن فهم و دریافتی ندارند و به آن فکر هم نمی‌کنند.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَيَّ فَإِذَا سَأَلُوا فَاسْأَلْهُمْ وَأَبَسَ لَهُمُ الْبُيُوتُ الَّتِي بَنَوْا لِنَفْسِهِمْ إِنَّ لَهُمْ أُخْرًا مِمَّا حَبِطُوا فِيهَا وَهُمْ فِي أَعْيُنِنَا قَدْ بَوَّأْنَا لَكُمُ الْمَوَاقِعَ لِنُفِثَكُمْ فِيهَا وَإِنَّمَا كُنَّا مَخْلُوفِينَ وَإِنَّمَا كُنَّا مَخْلُوفِينَ وَإِنَّمَا كُنَّا مَخْلُوفِينَ

«به برجای ماندگان اعرابی بگو» حق تعالی این وصف را برایشان تکرار کرد تا بر نکوهش آنان افزوده و بر زشتی تخلف و واپس‌مانی از جهاد تأکید گذارد. آری! به کسانی که از حدیبیه تخلف کردند و در آیات قبل از آنان یاد شد، بگو: «به زودی به سوی کارزار قومی سخت ستیزه جوی زورمند، دعوت خواهید شد» مراد از آنان: قبایل غطفان و هوازنند که سپاه اسلام بعد از فتح مکه در سال هشتم هجری با آنان در

حنین روبرو شد. ولی زهری می‌گوید: مراد از آنان؛ قبیله بنی‌حنیفه از اهالی یمامه، یعنی قوم مسلمیه کذاب‌اند که جنگ با آنان در عهد خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه رخ داد. یا مراد از آنان: امپراطوریهای فارس و روم‌اند که جنگ با آنان نیز در عهد خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روی داد. زهری در روایت دیگری می‌گوید: بلکه آن قوم سخت ستیزنده هنوز نیامده‌اند چنان که حدیث شریف ذیل گویای این امر است: «قیامت بر پا نمی‌شود تا شما با قومی نجنگید که دارای چشمان ریز و بینی‌های کوچکی هستند، گویی چهره‌هایشان سپرهای چکش خورده‌ای است». سفیان می‌گوید: «آنان ترکها هستند». اما ابن جریر می‌گوید: «آنچه مسلم است، این است که هیچ دلیل نقلی یا عقلی‌ای بر تعیین آن قوم وجود ندارد». آری! با آن قوم سخت پیکار جو و رزم‌آور روبرو خواهید شد «که با آنان بجنگید یا مسلمان شوند» یعنی: فراروی آن قوم فقط یکی از این دو انتخاب وجود دارد: یا تن دادن به جنگ با مسلمانان، یا اسلام آوردن و حالت سومی در کار نیست. البته این حکم ناظر بر کفاری است که از آنان جزیه گرفته نمی‌شود و خود این امر، جانب این رأی را ترجیح می‌دهد که مراد از این قوم قوی‌پنجه، مشرکان عرب و مرتدانشان هستند زیرا گرفتن جزیه که حالت سومی غیر از جنگیدن یا مسلمان شدن است، در مورد غیر اعراب مشروع شد اما در مورد اعراب فقط این دو حالت معتبر بود نه بیشتر از آن. و اکثر مفسران نیز بر این نظرند. «پس اگر فرمان برید، خدا به شما پاداشی نیک می‌بخشد» که عبارت از غنیمت در دنیا و بهشت در آخرت است «و اگر روی بگردانید» از جنگ و جهاد «چنان‌که پیش از این هم پشت کردید» در حدیبیه «شما را به عذابی دردناک عذاب می‌کند» با کشتن، اسارت و سرکوبتان در دنیا و عذاب آتش در آخرت، به سبب دو چندان بودن جرمتان. نسفی می‌گوید: «این آیه بر صحت خلافت شیخین دلالت دارد زیرا به کسانی که از دعوت آنها فرمان می‌برند، وعده پاداش داده شده است».

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَْعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾

«بر نابینا حرجی نیست» یعنی: ترک جهاد از سوی وی، هیچ ایراد و گناهی برای وی به دنبال ندارد «و بر لنگ حرجی نیست و بر بیمار حرجی نیست» یعنی: بر گروهی که به این عذرها معذورند، هیچ گناه و ایرادی در تخلف از جهاد نیست، به علت این که آنان توان این کار را ندارند. نص قرآنی بر این سه صنف از معذوران بسنده کرد زیرا عذر یا به سبب اختلال قوت است، یا به سبب وجود اختلال و اشکالی در یکی از اعضا و عذرهای دیگر نیز معنا به این دو مورد قیاس می شوند. خاطرنشان می شود که فقها عذرهای مانع از جهاد را کلاً این گونه ضبط و حصر کرده اند: مانع جهاد یا عجز حسی است یا عجز حکمی؛ از نمونه های عجز حسی: خردسالی، دیوانگی، زن بودن، بیماری مانع از سوار شدن در مرکوب برای جنگ، لنگی واضح و عدم یافتن سلاح و جنگ افزار است و از نمونه های عجز حکمی: بردگی، مدیونیت و اجازه ندادن پدر و مادر مسلمان به فرزندشان است. البته عجز حکمی در جهاد فرض کفایه معتبر شناخته می شود ولی در جهاد فرض عین، عجز حکمی عذر شمرده نمی شود. «و هر کس خدا

و پیامبرش را فرمان برد» در آنچه که بدان امر یا نهی شده است «وی را در باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می آورد و هر کس روی برتابد، به عذابی دردناک معذبش می دارد» در دنیا با خواری و ذلت و در آخرت با آتش دوزخ. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: چون آیه ﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ...﴾ نازل شد، بیماران و اشخاص زمین گیر گفتند: یا رسول الله! تکلیف ما چه می شود؟ پس این آیه نازل شد.

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ

عَلَيْهِمْ وَأَنْبَأَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند، از آنان خشنود شد» یعنی: خداوند ﷺ در هنگام «بیعه الرضوان» که در حدیبیه انجام گرفت، از ایشان راضی شد. شایان ذکر است؛ بیعت آنها در این مورد بود که با قریش بجنگند و پا به فرار نگذارند. خاطرنشان می شود که داستان بیعت در کتابهای حدیث و سیرت به تفصیل آمده است. چنان که مفسران در بیان سبب نزول این آیه از سلمه بن اکوع رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «در اثنایی که ما به خواب چاشتگاه (قیلوله) رفته بودیم، ناگهان منادی رسول اکرم ﷺ ندا در داد که ایها الناس! روح القدس (جبرئیل) فرود آمد، بیعت کنید! بیعت کنید! پس نزد ایشان رفتیم و درحالی که ایشان در زیر درخت طلع (آکاسیا) بودند، با ایشان بیعت کردیم و آن حضرت ﷺ با زدن یک دست خویش بر دست دیگر خود، از جای عثمان رضی الله عنه که او را نزد قریش فرستاده بودند، بیعت کردند. در این اثنا مردم گفتند: گوارا باد بر تو ای فرزند عفان! تو هم اکنون به کعبه طواف می کنی ولی ما در اینجا محروم هستیم! اما رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اگر او، این و این مقدار سال در مکه بماند؛ تا من به کعبه طواف نکنم، طواف نمی کند». آن گاه این آیه نازل شد. ابن ابی شیبیه از نافع روایت کرده است که گفت: «به عمر رضی الله عنه در دوران خلافتش خبر رسید که کسانی از مردم به زیارت همان درختی که در زیر آن با رسول اکرم ﷺ بیعت انجام گرفت، می روند پس عمر رضی الله عنه دستور داد تا آن درخت را قطع نمودند» تا زمینه انحراف و شرک برچیده شود.

آری! خداوند ﷻ از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت می کردند - خشنود شد «و آنچه را در دلهایشان بود» از صدق و وفا «باز شناخت و آن گاه بر آنان سکینه را نازل کرد» سکینه: آرامش و اطمینان روحی است «و فتح نزدیکی به آنان پاداش داد» که همانا فتح خیبر در هنگام بازگشتشان از حدیبیه و به قولی: فتح مکه است. خیبر منطقه سرسبزی در (۱۶۰) کیلومتری مدینه بر سر راه شام است که در

عهد پیامبر ﷺ، محل سکونت یهودیان بود و در سال (۷) هجری قمری پس از (۶) هفته محاصره از سوی پیامبر ﷺ و نبردهایی که رخ داد، به تصرف مسلمانان درآمد.

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٩﴾

«و نیز غنیمت‌های بسیاری خواهند گرفت» که هم غنایم خیبر و هم غنایم دیگر پس از آن در فتوحات دیگر را شامل می‌شود «و خداوند عزیز است» و مغلوب نمی‌شود «حکیم» است در آنچه که حکم می‌کند.

وَعَدَكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ آيِدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

«و خدا به شما غنیمت‌های بسیار دیگری وعده داده که به زودی آنها را خواهید گرفت» در خیبر و غیر آن، با فتوحات و غنایمی که خدای عزوجل بر مؤمنان تا روز قیامت میسر خواهد کرد و در اوقات مقدر به آن نایل خواهند شد «و این را» یعنی: غنایم خیبر را «برای شما پیش انداخت» شایان ذکر است که خیبر دارای باغها، نخلستانها و کشتزارهای بسیار خوبی بود پس رسول اکرم ﷺ آن را در میان شرکت‌کنندگان در حدیبیه تقسیم نموده، به سوار دو سهم و به پیاده یک سهم دادند «و دستهای مردم را از شما کوتاه ساخت» یعنی: خداوند ﷻ دستهای اهالی خیبر و یاران و همپیمانانشان - چون عین‌بن‌حصن فزاری، عوف‌بن‌مالک نضری و همراهانشان - را از شما بازداشت آن‌گاه که در هنگام محاصره خیبر از سوی رسول اکرم ﷺ، آمده بودند تا خیبریان را یاری دهند «و تا این امر» یعنی: تا فتح خیبر «برای مؤمنان نشانه‌ای باشد» در هر زمان و مکانی؛ که از آن به جایگاه خود در پیشگاه خدای عزوجل پی برده و صدق و راستی رسول اکرم ﷺ را در تمام وعده‌هایی که به آنان می‌دهد، دریابند «و تا شما را به راهی راست هدایت کند» یعنی: تا حق تعالی با این نشانه، بر هدایت شما بیفزاید، یا شما را در هدایت به راه حق پایدار گرداند.

وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾

«و فتوحات دیگری نیز وعده داد که هنوز به آنها دست نیافته‌اید» و اگر توفیق خدای عزوجل نباشد، ممکن هم نیست که به آنها دست یابید. ابن عباس و مجاهد می‌گویند: «مراد فتوحاتی است که خداوند متعال بعد از فتح خیبر بر مسلمین ارزانی داشت». به قولی: مراد از آن فتح مکه است. به قولی دیگر: مراد، فتوحات و غنائم فارس و روم است «ولی خدا بر آنها نیک احاطه دارد» یعنی: خداوند عز وجل آنها را برای شما احاطه کرده است تا آنها را فتح کرده و تحت تصرف خویش در آورید. پس هر چند که مسلمانان در دم به آن فتوحات دست نیافتند ولی آن سرزمین‌ها از سوی خداوند متعال برایشان تحت احاطه گرفته شده و هرگز از دست آنها نخواهد رفت زیرا خداوند عز وجل به این امر که آن مناطق در آینده از آن مسلمانان باشد، حکم کرده است «و خداوند همواره بر هر چیزی تواناست» او از ازل تا ابد به این وصف موصوف بوده و هست بنابراین، قدرتش به امر معین و زمان خاصی محدود نیست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند.

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوْا الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٢﴾

«و اگر کافران» قریش در حدیبیه «به جنگ با شما برخیزند، قطعاً به شما پشت خواهند کرد» و شکست خواهند خورد «و دیگر ولی نخواهند یافت» که آنان را در جنگ با شما یاری و پشتیبانی نماید «و نه نصرت دهنده‌ای» خواهند یافت که علیه شما یاوریشان نموده و نصرتشان دهد.

سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ بُدِيلًا ﴿٢٣﴾

«این سنت الله است» یعنی: این حکم خدا عز وجل و قانون قدیم او در نصرت دادن دوستانش بر دشمنانش می‌باشد؛ «که از پیش همین بوده» یعنی: این حکم و این سنت، پیش از این نیز جاری بوده است «و در سنت الهی هرگز تبدیلی نخواهی یافت» بلکه این سنتش مستمر و پایدار است.

وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

بَصِيرًا ﴿٢٤﴾

«و اوست همان کسی که در دل مکه - پس از آن که شما را بر آنان مسلط ساخت دستهای آنان را از شما و دستهای شما را از آنان کوتاه گردانید» یعنی: خداوند متعال دستهای مشرکان را از مسلمانان و دستهای مسلمانان را از مشرکان بازداشت آن گاه که آمدند تا رسول اکرم ﷺ و همراهانشان را در حدیبیه از کعبه بازداشته و با ایشان درگیر شوند بلکه میان آنها صلح پدید آورد که این صلح به خیر مؤمنان بود. مراد از «بطن مکه» نیز همین واقعه حدیبیه است زیرا در بیان سبب نزول روایت شده است: هشتاد تن از مکیان مسلحانه از کوه تنعیم که موضعی در سرزمین حل در میان مکه و سرف است، بر رسول اکرم ﷺ و یارانشان فرود آمده و می خواستند تا غافلگیرانه بر ایشان یورش آورند پس یاران رسول اکرم ﷺ دستگیرشان کردند و سپس آن حضرت ﷺ آنها را آزاد کردند. در روایتی آمده است که خداوند متعال بر اثر دعای رسول خویش ﷺ بینایی آن مشرکان را از آنان گرفت و در نتیجه، مسلمانان به سادگی آنان را گرفتند، سپس رسول اکرم ﷺ آنها را آزاد کردند. «و خدا به آنچه می کنید، همواره بیناست» و هیچ چیز از اعمال شما بر او پنهان نمی ماند.

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْمَدْيَةِ مَعَكُوفًا أَنْ يُبَلِّغُوا مَحَلَّهُمْ وَلَوْلَا رِجَالُ

مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوُّوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيَدْخُلَ اللَّهُ فِي

رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٢٥﴾

«آنها» یعنی: کفار مکه «کسانی اند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند» و اجازه ندادند که به کعبه طواف کرده و بعد از آن، از احرامی که برای عمره بسته بودید، خود را حلال کنید «و نگذاشتند هدی شما که بازداشته شده بود، به محل قربانگاهش برسد» که عبارت از سرزمین منی یا خود مکه است، یعنی همانجایی از سرزمین حرم که قربانی در آن ذبح می شود. هدی: حیوانی است که به

مکه اهدا می‌شود، یا قربانی‌ای است که برای رضای خداوند متعال تقدیم حرم شده و به هنگام زیارت بیت‌الحرام در مناسک حج یا عمره، در سرزمین حرم ذبح می‌شود و تقدیم آن سنت است. یادآور می‌شویم که هدی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مسلمانان در حدیبیه، هفتاد شتر بود. پس خدای سبحان برایشان رخصت داد تا هدایای خویش را در همان جایی که به پیشروی از آن بازداشته شده‌اند - یعنی در حدیبیه - ذبح کنند، به این ترتیب، خداوند متعال حدیبیه را جایگاه قربانی مؤمنان گردانید در حالی که ایشان در خارج از سرزمین حرم بودند «و اگر مردان و زنان باایمانی نبودند» یعنی: اگر مستضعفان از مؤمنان در مکه نبودند «که آنها را نمی‌دانید» یعنی: آنها را نمی‌شناسید. به‌قولی معنی این است: نمی‌دانید که آنها مؤمن‌اند «که» در آن صورت؛ «ندانسته پایمالشان کنید» با هجوم بردن و کشتن آنان زیرا اگر مسلمانان مکه را به زور گرفته و آن را به نیروی شمشیر فتح می‌کردند؛ مؤمنان موجود در آن از کفار بازشناخته نمی‌شدند و در نتیجه، سپاه مسلمانان از این امر ایمن نبودند که مؤمنان را ناشناخته به قتل رسانند، که در آن صورت، هم بر ایشان کفاره لازم می‌شد و هم این عیب و سرزنش به ایشان می‌پیوست که همکیشان خود را پایمال کرده‌اند و این است معنای فرموده حق تعالی: «پس به شما معره‌ای» یعنی: گناه، جنایت، عیب تاوان و کفاره‌ای «از آنان بدون علم» یعنی: به طور ندانسته «برسد» به خاطر قتل آنان زیرا در آن صورت، حتماً مشرکان می‌گفتند که: «مسلمانان، همکیشان خود را به قتل رسانده‌اند». پس تقدیر سخن چنین است: اگر بیم این کار نبود؛ خداوند جل جلاله در حدیبیه به شما اذن قتال و فرمان حمله به مکه می‌داد تا با مشرکان قریش بجنگید و عذاب و قهر وی بر آنان فرودآید. «تا خدا هر که را بخواهد در جوار رحمت خویش درآورد» یعنی: لیکن حق تعالی دستهای شما را از آنان بازداشت تا به این طریق، هر کس از بندگان خویش را که بخواهد، در رحمت خویش درآورد. مراد از اینان: مردان و زنان باایمانی بودند که در مکه به‌سر می‌بردند و حق تعالی با این رحمت خویش، پادشاهایشان را کامل گردانید و سرانجام از اسارت کفار مکه رهایی‌شان بخشید «اگر این دو گروه از هم جدا می‌بودند، قطعاً کافران را به عذاب دردناکی عقوبت

می کردیم» یعنی: اگر مؤمنان موجود در مکه، از کفار متمایز می‌بودند و جدا از همدیگر زندگی می‌کردند، بی‌گمان ما کافران قریش را - با کشتنشان به دست شما در حدیبیه - عذاب می‌کردیم.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ابو جعفر حبیب بن سبع روایت کرده‌اند که گفت: «من در آغاز روز در حال کفر علیه رسول اکرم ﷺ می‌جنگیدم و در آخر روز در حال مسلمانی در صف مسلمانان با دشمنانشان می‌جنگیدم. ما سه مرد و هفت زن بودیم و این آیه درباره ما نازل شد».

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٣٦﴾

«آن‌گاه که کافران در دلهای خود حمیت - آن هم حمیت جاهلیت - ورزیدند» زیرا کافران مکه گفتند: مسلمانان فرزندان و برادران ما را کشته‌اند و باز بر ما در منازل ما وارد می‌شوند تا اعراب بگویند که آنان علی‌رغم انف و برخلاف خواسته ما به مکه وارد شده‌اند؟ سوگند به لات و عزی که بر ما در مکه وارد نمی‌شوند. لذا این تعصب و غیرت و حمیت؛ همانا حمیت جاهلیت است که به دلهایشان درآمده است. «پس خدا آرامش» و طمأنینه و وقار «خود را بر پیامبر خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد» از آنجا که بر ایشان آن حمیت و غیرت جاهلانه‌ای را که بر کافران فرود آمده بود، فرود نیاورد و آنان را بر جاده رضا و تسلیم، ثابت‌قدم و استوار نگه داشت «و آنان را پایبند کلمه تقوی گردانید» که عبارت از: کلمه طیبه «لا اله الا الله محمد رسول الله» است. یا مراد این است: حق تعالی مسلمانان را به تعظیم حرم و ترک جنگیدن در آن پایبند ساخت و عملکرد جاهلانه کافران، ایشان را بر این امر برنینگیخت که حرمت حرم را در هم شکنند «و در واقع آنان به آن سزاوارتر و شایسته آن بودند» یعنی: مؤمنان از کفار به کلمه تقوی سزاوارتر بودند پس فقط ایشان بودند که اهلیت و شایستگی پایبندی به تقوی و حفظ حرمت حرم را داشتند نه کفار، از این روی این شایستگی را از خود در

حدیبیه نشان دادند «و خدا همواره بر هر چیزی داناست» لذا می‌داند که چه کسی اهل چه کاری است پس همان کار را بر وی آسان می‌کند.

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ مُخْلَفِينَ رُءُوسِكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿٢٧﴾

مفسران در بیان سبب نزول این آیه می‌گویند: خدای سبحان به خواب پیامبرش در مدینه - پیش از آن‌که به سوی حدیبیه بیرون روند - چنین نمایاند که ایشان واصحابشان سرهای خویش را تراشیده و کوتاه کرده‌اند. رسول خدا ﷺ این خواب خود را به اصحاب خویش خبر دادند. اصحاب شادمان شده و پنداشتند که در همان سال وارد مکه شده و با انجام مناسک عمره، سر می‌تراشند و سرکوتاه می‌کنند. ولی چون در حدیبیه مشرکان ایشان را از داخل شدن به مکه بازداشتند، منافقان گفتند: به خدا سوگند که ما نه سر تراشیدیم، نه سر کوتاه کردیم و نه به مسجدالحرام وارد شدیم! پس خداوند متعال نازل فرمود: «به راستی خدا رؤیای پیامبر خود را تحقق بخشید که شما بدون شک وارد مسجدالحرام خواهید شد» یعنی: در سال آینده «ان شاءالله» معلق ساختن این وعده به مشیت خداوند ﷻ، به منظور تعلیم دادن این ادب به بندگان است که باید در سخنان خود، این روش را به کار بندند. ثعلب می‌گوید: «خداوند متعال در آنچه که خود به یقین وقوع آن را می‌داند، ان شاءالله گفت و استثنا کرد تا خلق نیز در امور خویش - که به وقوع قطعی آنها علم ندارند - استثنا کرده و امور را به مشیت حق تعالی مشروط گردانند». به قولی: خداوند متعال دانست که بعضی از همین کسانی که با پیامبر ﷺ در حدیبیه بودند تا سال آینده می‌میرند و به مسجدالحرام وارد نمی‌شوند پس استثناء حق تعالی ناظر بر ایشان است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «ان شاءالله» در اینجا مفید تثبیت و تأکید این خبر است و به هیچ وجه از باب استثنا نیست.

آری! شما قطعاً به مسجدالحرام وارد می‌شوید؛ «در امن و امان و حلق و تقصیر کرده سرهای خود را» یعنی: در حالی که از دشمن ایمن شده و بعضی از شما سر تراشیده و

بعضی سر کوتاه کرده‌اید. خاطر نشان می‌شود که تراشیدن و کوتاه نمودن سر در مناسک حج و عمره، هر دو مخصوص مردان است و هر دو جایز می‌باشد ولی سرتراشیدن اولی است چنان که در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ فرمودند: خداوند رحم کند بر سر تراشندگان. باز اصحاب گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ آن حضرت ﷺ فرمودند: خداوند رحم کند بر سرتراشندگان. اصحاب بار دیگر گفتند: و کوتاه‌کنندگان چه یا رسول‌الله؟ این بار آن حضرت ﷺ - در نوبت سوم یا چهارم - فرمودند: و رحم کند بر کوتاه‌کنندگان».

«بی‌آن‌که بیمی داشته باشید» یعنی: در حال دخول به حرم، ایمن بوده و در حال استقرار در آن، از هر خوف و هراسی برکنارید و از سوی مشرکان به شما هیچ آسیب و گزندی نمی‌رسد. بدین‌گونه بود که رؤیای رسول اکرم ﷺ در سال بعد - یعنی در ذی‌القعده سال هفتم هجری - تحقق پیدا کرد و آن حضرت ﷺ برای انجام دادن عمره قضایی، از ذی‌الحلیفه احرام بسته و با خود هدایا (حیوانات هدایی) را نیز بردند و تلبیه گویان با یارانشان به مکه وارد شدند «خدا آنچه را که شما نمی‌دانستید» از حکمت به تأخیر انداختن ورود شما به مسجد الحرام؛ «دانست پس پیش از این» یعنی: پیش از دخولتان به حرم «فتحی نزدیک را برای شما قرارداد» که همانا فتح خیبر و دستیابی‌تان به غنایم و اموال بسیار است.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٤٨﴾

«اوست کسی که پیامبر خود را با هدایت فرستاد» پس پیامبر ما هدایت را به شما آورد و شما را بر راهی که رضا و خوشنودی ما در آن است، راهنمایی کرد «و» اوست کسی که پیامبر خود ﷺ را با «دین حق» فرستاد که اسلام است «تا آن را بر تمام ادیان پیروز گرداند» یعنی: تا این دین حق را بر تمام ادیان اعتلا و برتری بخشد. به‌قولی معنی این است: تا پیامبرش را پیروز گرداند. به حمدالله که این امر محقق نیز

شد زیرا دین اسلام بر تمام ادیان غالب و پیروز گردید «و الله به عنوان اظهارکننده حق» و پیروز کننده آن، همان گونه که مسلمانان را بدان وعده داده است «کفایت می‌کند» آری! وعده او در مورد پیروزی مسلمین تحقق یافتنی است چنان که تحقق یافت و دین خدا ﷻ نه فقط در جزیره العرب بلکه در کمتر از نیم قرن بر غالب روی زمین پیروز و فاتح گردید به طوری که کل قلمرو امپراطوری فارس و بخش بزرگی از قلمرو امپراطوری روم، در زیر سیطره آن در آمد و پرچم این دین مبین، در هند و چین و سپس در جنوب آسیا برافراشته شد. خاطرنشان می‌شود که این کشورها و قلمروها در قرن ششم و نیمه قرن هفتم میلادی، بخش بزرگتر معموره زمین را که بشر در آن ساکن بودند، تشکیل می‌دادند.

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَّعًا أَخْرَجَ سَطَكُهُ فَتَازَرَهُ فَاسْتَقَاطَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢١﴾

«محمد رسول خداست و کسانی که با اویند» به قولی: مراد از آنان، اصحاب حدیبیه‌اند. به قولی دیگر: مراد تمام یاران‌شان و همه مؤمنانند، آری! اینان «بر کافران سختگیر» و درشتخوی‌اند چنان که شیر بر شکار و قربانی خود سختگیر است «و با همدیگر مهربانند» یعنی: مؤمنان در میان خود؛ دوست، مشفق، باعطوفت و پرمهر و با مخالفان دین حق؛ شدید، با صلابت و خشن‌اند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «مثل مؤمنان در دوستی و مهربانی و عطوفت‌شان با همدیگر، همانند جسم است که چون عضوی از آن به درد آید، سایر اعضای جسد برای آن تب و بی‌قراری می‌کند». حسن بصری می‌گوید: «سختگیری مؤمنان بر کفار به حدی بود که ایشان از این امر که جامه‌شان به جامه کفار بچسبد، پرهیز می‌کردند چه رسد به تماس بدن‌هایشان. و مهربانی‌شان در میان همدیگر به‌جایی رسیده بود که هیچ مؤمنی مؤمن دیگری را نمی‌دید مگر این‌که با وی مصافحه می‌کرد و او را در بغل می‌گرفت». یادآور می‌شویم

که مصافحه به اتفاق فقها جایز است اما فقها در جواز بغل گرفتن (معانقه) و بوسیدن یک‌دیگر، اتفاق نظر ندارند و ابوحنیفه، معانقه و بوسیدن را - هرچند بوسه زدن بر دست باشد - مکروه دانسته است.

«آنان را» یعنی: مؤمنان را «در» غالب اوقات «در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند» یعنی: آنها ثواب و رضای پروردگار را برای خود می‌طلبند «علامت مشخصه آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان آشکار است» به‌قولی: مراد از آن؛ درخشش، زیبایی، نور و وقاری است که در سیمای مؤمنان متجلی است و این نشانه ممیزه ایشان می‌باشد. سدی می‌گوید: «نماز چهره‌هایشان را زیبا می‌کند». برخی از سلف گفته‌اند: «هر کس در شب بسیار نماز گزارد، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». در حدیث شریف موقوف از جابر رضی الله عنه نیز روایت شده است که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که نماز شب وی بسیار شود، چهره‌اش در روز زیبا می‌شود». برخی از سلف گفته‌اند: «برای عمل نیک نوری است در قلب، روشنی و پرتوی است بر روی، گشایشی است در رزق و محبتی است در دل‌های مردم». امیرالمؤمنین عثمان رضی الله عنه فرمود: «هیچ کس چیزی را در نهان خویش مخفی نمی‌دارد مگر این‌که خداوند متعال آن را بر صفحات چهره و لغزشهای زبانش آشکار می‌گرداند». مراد این است که اثر عبادت و صلاح و اخلاص برای خداوند متعال، بر چهره مؤمن آشکار می‌شود از این روی است که عمر بن خطاب رضی الله عنه می‌فرماید: «من أصلح سریره، أصلح الله تعالی علانیه: هر کس نهان خویش را اصلاح نمود، خداوند متعال آشکار وی را نیز اصلاح می‌کند». «این مثل ایشان است در تورات» یعنی: این است توصیفی که مؤمنان در تورات به آن وصف شده‌اند «و مثل ایشان در انجیل» یعنی: توصیفی که در انجیل به آن وصف شده‌اند نیز همان توصیف ذکر شده در تورات است. یا معنی این است: توصیف آنان در انجیل: «چون کشته‌ای است که جوانه خود را بر آورد» شطأ: جوانه و بیخچه‌ای است که از ریشه و تنه گیاه یا درخت می‌روید «و آن را نیرومند ساخت» یعنی: آن درخت یا کشتزار، جوانه‌ها و شاخک‌های نورسته خود را قوی و نیرومند گردانید زیرا این جوانه‌ها از آن تغذیه نموده، در پناه آن محفوظ می‌مانند و از آن چون سپری برای

خویش بهره می‌برند «تا آن را ستبر کرد» یعنی: این جوانه بعد از آن‌که باریک و ضعیف بود، ستبر و قوی گردید «و بر ساقه‌های خود بایستد» یعنی: جوانه‌ها و شاخک‌ها چنان قوی و نیرومند شدند که بر ساقه‌های خود راست ایستادند «و دهقانان را شاد و شگفت‌زده کند» یعنی: کشتزاری این‌گونه، کشاورزش را به اعجاب و شادی و شگفتی وامی‌دارد، از بس که دلکش، پر محصول، نیکومنظر و چشم‌فریب است.

البته این مثلی است که خدای سبحان آن را برای اصحاب رسول خدا ﷺ در انجیل زده است و مراد از این مثل این است که: اصحاب رسول اکرم ﷺ در ابتدای امر اندک و ضعیف‌اند، سپس روزبه‌روز بر شمارشان افزوده می‌شود و نیرومند می‌گردند، همچون زرع که جوانه‌های آن در آغاز ضعیف است، سپس مرحله به مرحله و روز تا روز قوی و قوی‌تر می‌گردد تا آن‌که سرانجام ساقه آن ستبر و استوار می‌شود پس همچنین است مسلمان که چون به اسلام درآمد، ایمان وی در آغاز ضعیف است، سپس بر اثر مصاحبت و ملازمت وی با اهل علم و ایمان، ایمانش چنان قوی و نیرومند می‌شود که سرانجام، در ایمان خود راست و استوار می‌ایستد و همانند آنان می‌شود.

«تا کافران را به سبب دیدنشان به خشم در اندازد» یعنی: حق تعالی مسلمانان را بسیار و نیرومند می‌گرداند تا مایه خشم و غیظ کافران گردند «خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آمرزش و پاداش بزرگی را وعده داده است» یعنی: حق تعالی وعده داده است که گناهانشان را بیامزد و مزد و پاداششان را بزرگ و افزون سازد؛ با وارد نمودنشان به بهشتی که بزرگترین نعمت و عظیم‌ترین منت است. البته این مثل، شامل صحابه رسول اکرم ﷺ و همه کسانی از افواج ایمان و لشکریان اسلام در گذار عصرها و نسلها می‌شود که نقش قدمشان را دنبال و بر راه و روش ایشان رهرو باشند.

در حدیث شریف به روایت مسلم از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «لا تسبوا أصحابی، فوالذی نفسی بیده، لو أن أحدکم أنفق مثل أحد ذهباً، ما

أدرک مد أحدهم ولا نصيفه: اصحابم را دشنام ندهید زیرا سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر یکی از شما به مانند کوه احد طلا انفاق کند، [اجر] انفاق پیمانہ یکی از آنان و یا نصف آن را در نیافته است». البته احادیث بسیار و آیات دیگری نیز در فضیلت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین و در نهی از تعرض به بدی بر ایشان، آمده است و صحابه رضی الله عنہم همه عادل و اولیا و اصفیای خداوند جل جلالہ و برگزیدگان وی از خلقش بعد از پیامبرانش صلی الله علیہ و آلیہ و سلم هستند.

برخی از علما درباره اختلافات و جنگهایی که بعد از خلافت حضرت عثمان رضی الله عنہ در میان صحابه رضی الله عنہم رخ داد، گفته‌اند: «اینها خونهایی است که خداوند متعال دستهای ما را از آلودگی به آن پاک نگه داشته پس ما زبانهایمان را نیز به آن نمی‌آلایم و آنچه که در میان اصحاب رضی الله عنہم روی داده، همانند واقعه‌ای است که در میان یوسف علیہ السلام و برادرانش روی داد».

﴿سوره حجرات﴾

مدنی است و دارای (۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «حجرات» نامیده شد که خداوند متعال در آن به درشتخویان اعرابی ادب آموخت، همانان که رسول اکرم ﷺ را از پشت حجره‌های زنان مؤمن و پاکنهادش رضی الله عنهن صدا می‌کردند. این سوره، سوره «اخلاق و آداب» نیز نامیده می‌شود زیرا مسلمانان را به آداب و رعایت نظم در جامعه اسلامی ارشاد نموده است چنان که مسلمانان در آن پنج بار به‌وصف ایمان مورد خطاب قرار گرفته‌اند.

و اصول این آداب پنج چیز است:

۱- اطاعت خدای عزوجل و رسولش.

۲- تعظیم و بزرگداشت پیامبر ﷺ.

۳- کسب اطمینان و تحقیق در باره اخباری که نقل می‌شود.

۴- تحریم اهانت و تمسخر به مردم.

۵- تحریم تجسس، غیبت و سوءظن.

خاطرنشان می‌شود؛ مجموعه آدابی که در این سوره ذکر شده، بیست ادب است پس شایسته است که هر فرد مسلمان آن را سرلوحه اخلاق و آداب خویش قرار دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدا و پیامبرش پیشی نجوید» یعنی: کاری را پیش از خدا و رسولش فیصله نکرده و درباره آن تصمیم نگیرید، درحضور پیامبر ﷺ نسبت به قضایای مطروحه به ابراز نظر شتاب نکنید و بر خلاف قرآن و سنت چیزی نگوئید «و از خدا پروا بدارید» در تمام امور خویش «بی‌گمان خدا شنواست» هر امر شنیدنی‌ای را «دانااست» به هر امر دانستنی‌ای پس در هیچ کاری از کارها - اعم از قول یا فعل - بر خدا و رسولش پیشدستی نکنید. آیه کریمه ترتیب منابع اجتهاد را

نیز در بر می‌گیرد که اولین آن کتاب و پس از آن سنت است چنان که در حدیث شریف به روایت ائمه حدیث آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ معاذبن جبل رضی الله عنه را به یمن می‌فرستادند، به وی فرمودند: «به چه چیز حکم می‌کنی؟» گفت: به کتاب خداوند جل جلاله فرمودند: «اگر حکمی را در کتاب خداوند جل جلاله نیافتی؟». گفت: به سنت رسول خدا ﷺ حکم می‌کنم. فرمودند: «اگر حکمی را در سنت نیافتی؟». گفت: «به رأی خود اجتهاد می‌کنم». پس آن حضرت ﷺ به نشانه تأیید بر سینه او زدند و فرمودند: الحمد لله الذي وفق رسول رسول الله لما يرضي رسول الله: ستایش خدایی را که فرستاده فرستاده‌اش را بر آنچه که مورد پسند فرستاده اوست، توفیق داد». این حدیث شریف به این معنی است که معاذ رضی الله عنه، رأی و اجتهاد خود را بعد از کتاب و سنت و در آخرین مرتبه و مرحله قرار داد و اگر او رأی خویش را بر آنها مقدم می‌کرد، این همان پیشدستی بر خدا و رسول وی بود. خلاصه: این آیه ادبی است فراگیر که شامل سخن، عمل و اجتهاد هر سه می‌شود.

بخاری و غیر وی در بیان سبب نزول این آیه تا آیه **﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا...﴾** (آیه ۵) از عبدالله بن زبیر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: قافله‌ای از قبیله بنی تمیم به محضر رسول خدا ﷺ آمدند. ابوبکر صدیق رضی الله عنه به آن حضرت ﷺ پیشنهاد کرد و گفت: یا رسول الله! قعقاع بن معبد را بر آنان امیر گردانید. و عمر رضی الله عنه گفت: نه بلکه اقرع بن حابس رضی الله عنه را بر آنان امیر گردانید. پس از آن ابوبکر به عمر گفت: تو از طرح این پیشنهاد هدفی جز مخالفت با من نداشتی. ولی عمر رضی الله عنه گفت: نه! قصد من مخالفت با تو نبوده است. پس با هم جدل کردند تا بدانجا که صدای آنها بلند شد. همان بود که این سوره نازل گردید. البته در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است که به برخی از آنها در خلال آیات بعد اشاره کرده‌ایم.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ، بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ
 لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢٠﴾

سپس خداوند متعال ادب گفتاری ای را بیان نموده و می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید» زیرا این کار، بر قلت ادب و حیا و ترک احترام دلالت می‌کند و در مقابل؛ فرود آوردن صدا و بلند نکردن آن؛ نشانه تعظیم، بزرگداشت و حرمت نهادن است «و همچنان که بعضی از شما با بعضی دیگر بلند سخن می‌گویند، با او به صدای بلند سخن نگویند» یعنی: صداهایتان را در سخن گفتن با پیامبر ﷺ پایین آورده، با وی به آرامش و وقار سخن بگویند و با نهایت ادب او را مورد خطاب قرار دهید. به قولی مراد این است: در خطاب با پیامبر ﷺ نگویند: ای محمد! و ای احمد! ولی بگویند: ای نبی خدا! و ای رسول خدا! به عنوان بزرگداشت و احترام وی. ابن‌کثیر می‌گوید: بلندکردن صدا در برابر قبر رسول اکرم ﷺ نیز همچون بلند کردن صدا در حیات‌شان مکروه است زیرا آن حضرت ﷺ برای همیشه در زندگی و مرگ محترم‌اند. «مبادا بی آن‌که بدانید» که این صدا بلند کردن، نابود کننده ثواب اعمال شماست؛ «اعمالتان تباه شود» یعنی: خداوند ﷻ شما را از صدا بلند کردن در حضور پیامبر خویش ﷺ نهی کرد تا مبادا پاداش اعمالتان از بین برود. ابن‌کثیر می‌گوید: یعنی شما را به خاطر آن از بلند کردن صدا در محضر پیامبر خویش ﷺ نهی کردیم که مبادا او از این کار به خشم آید و در آن صورت، ما هم به سبب خشمش بر شما خشمگین شویم. پس چنین کسی با خشمگین کردن پیامبر ﷺ، در واقع ندانسته اعمال خود را تباه می‌کند.

قتاده در بیان سبب نزول این آیه می‌گوید: اصحاب با رسول اکرم ﷺ به صدای بلند سخن می‌گفتند پس آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر این آیه درباره ثابت‌بن‌قیس رضی الله عنه نازل شد که گوشه‌هایش سنگین بود و به‌علاوه، او صدای زمخت و گوش‌خراشی داشت به طوری که چون با کسی سخن می‌گفت؛ صدایش را بسیار بلند می‌کرد و چه بسا که با رسول اکرم ﷺ نیز سخن می‌گفت و ایشان از صدایش متأذی می‌شدند. همان بود که این آیه نازل گردید. در حدیث شریف آمده است: «إن الرجل ليتكلم بالكلمة من

رضوان الله تعالى لا يلقى لها بالا، يكتب له بها الجنة وإن الرجل ليتكلم بالكلمة من سخط الله تعالى لا يلقى لها بالا، يهوى بها في النار أبعد ما بين السماء والأرض: همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشنودی خداوند متعال سخن گفته و به آن اهمیتی نمی‌دهد در حالی که در برابر آن کلمه، بهشت برایش نوشته می‌شود و همانا شخص به کلمه‌ای از موجبات خشم خداوند متعال سخن می‌گوید و به آن اهمیتی نمی‌دهد در حالی که به سبب آن - از مسافتی که دورتر از میان آسمان و زمین است - به دوزخ افکنده می‌شود».

إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَسْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ

عَظِيمٌ

«بی‌گمان کسانی که نزد پیامبر خدا صداهایشان را آهسته و فرو می‌دارند، همان کسانی هستند که خداوند دل‌هایشان را برای تقوا امتحان کرده است» یعنی: حق تعالی دل‌هایشان را برای تقوی صاف و صیقلی و خالص گردانیده است، همان گونه که طلا با آتش آزموده می‌شود و بر اثر آن، طلای ناب و سره از طلای پست و ردی و غش‌دار بیرون می‌آید. همچنین این گروهی که خود را پایبند احترام رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته و صداهای خود را نزد وی به انگیزه فرمان بردن از امرش پایین می‌آورند؛ خداوند عَلَيْهِ السَّلَام دل‌هایشان را از هر زنگار و پلیدی‌ای پاک و صاف می‌کند. امام احمد بن حنبل روایت کرده است که: «به عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نوشته شد: یا امیرالمؤمنین! شخصی است که نه اشتهای معصیت را دارد و نه مرتکب آن می‌شود پس مقام وی چگونه است؟ عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در پاسخ نوشت: کسانی که اشتهای معصیت را دارند ولی مرتکب آن نمی‌شوند، همانان هستند که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام دل‌هایشان را برای تقوی آزموده است». «آنان را آمرزش و پاداشی بزرگ است» در برابر این ادب ورزی آنان.

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه از محمد بن ثابت بن قیس روایت کرده است که گفت: چون آیه **﴿لَا تَرْفَعُوا أَسْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ...﴾** نازل شد، پدرم ثابت بن قیس در راه نشست و می‌گریست. در این اثنا عاصم بن عدی از نزدش گذشت و از او پرسید: ای

ثابت! چه چیز تو را به گریه واداشته است؟ پدرم گفت: نزول این آیه... می ترسم که درباره من نازل شده باشد زیرا من فردی هستم بلندآواز و بانگ برآور! پس این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید و ایشان او را فراخوانده و به او فرمودند: أما ترضی أن تعیش حمیداً وتقتل شهیداً وتدخل الجنة؟ آیا بدان راضی نیستی که ستوده زندگی کنی، شهید کشته شوی و به بهشت درآیی؟ گفت: راضی شدم و دیگر هرگز صدای خویش را بر صدای رسول اکرم صلی الله علیه و آله بلند نمی کنم. همان بود که خدای عزوجل این آیه را نازل کرد. ولی به روایت ابن عباس رضی الله عنهما، این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد که بعد از نزول آیه دوم از این سوره، تصمیم گرفت که دیگر با رسول اکرم صلی الله علیه و آله جز به طور بسیار آهسته و پوشیده که گویی راز می گوید، سخن نزند. قاضی ابوبکر بن عربی می گوید: «حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حال وفات، همچون حرمت ایشان در حال حیات است و سخن منقولشان بعد از وفاتشان در والایی و رفعت و عظمت خود، همچون سخن مسموع از زبانشان در حال حیات ایشان است پس چون سخن ایشان خوانده می شود، بر هر شخص حاضری واجب است که صدای خویش را از آن بلندتر نکند و از آن روی نگرداند چنان که این کار در حیات ایشان واجب بود. البته خداوند متعال در آیه: ﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ، وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ «اعراف / ۲۰۴» بر ضرورت دوام و استمرار این احترام در گذار زمانها توجه داده است زیرا سخن رسول وی صلی الله علیه و آله نیز از وحی بوده و حرمتی همانند قرآن را دارد، مگر در معانی ای که مستثنا می باشد و بیان آن در کتب فقه آمده است».

إِنَّ الَّذِينَ ينادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾

«بی گمان کسانی که تو را از پشت حجره های مسکونیات به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند» چرا که جهل و نادانی بر آنان غلبه نموده و درشتخویی، خشونت و تندمزاجی بر طبع آنان چیره گشته و این طرز برخورد و روش معاشرت، شیوه و عادت آنان شده است و اگر آنان خردورز و باوقار می بودند، باید در برابر مقام نبوت صلی الله علیه و آله ادب نیکو را رعایت می کردند. در بیان سبب نزول به روایت

محمد بن اسحاق آمده است: آیه کریمه در باره مردم درشتخوی و احمقی از قبیله بنی تمیم نازل شد که رسول اکرم ﷺ را از بیرون حجره‌های همسرانشان صدا می‌کردند تا در برابر آن حضرت ﷺ خودنمایی کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

سپس حق تعالی آن مؤمنان را به ادب نیکو در این رابطه، ارشاد نموده و می‌فرماید: «و اگر آنان صبر می‌کردند تا برآنان در آیی، مسلماً برایشان بهتر» و به صلاح حالشان نزدیکتر «بود» هم در دین و هم در دنیایشان زیرا در آن صورت، ادب رفتار با رسول خدا ﷺ در این باب مورد عنایت قرار گرفته و خاطر شریف ایشان رعایت می‌شد و به تعظیم، احترام و بزرگداشتی که آن حضرت ﷺ سزاوار آنند، عمل می‌شد. یادآور می‌شویم که رسول اکرم ﷺ از مردم کناره نمی‌گرفتند و در خانه خویش نمی‌ماندند مگر در اوقاتی که به مهمات و ضروریات خویش مشغول می‌بودند. پس بر هم زدن آرامش ایشان در این اوقات، بی ادبی محض بود «و خدا آمرزگار مهربان است» لذا چنین کسانی را به سبب بی ادبی و کوتاهی‌ای که از آنان سر زده است، مؤاخذه نمی‌کند و فقط به نصیحت و سرزنش آنان بسنده می‌نماید.

يٰۤأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِيءٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ فَتُصِيبُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ تَدْمِينٌ ﴿٦﴾



«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر فرد فاسقی» فاسق: فاجر و بدکاری است که از دروغ گفتن پروایی ندارد و از حدود شرع بیرون می‌رود. آری! اگر چنین کسی «برایتان خبری آورد» که موجب رساندن ضرر به طرف سوم می‌گردید «پس نیک تحقیق کنید» و بررسی و تأمل نمایید. البته از لوازم تحقیق و بررسی؛ شتاب نکردن در تصمیم‌گیری، درنگ نمودن، مطالعه و نگرش در مورد خبر رسیده است تا حقیقت روشن و آشکار شود. «مبادا ندانسته به گروهی آسیب برسائید» یعنی: تحقیق، بررسی، درنگ و تأملتان در برابر آن خبر رسیده، به منظور پرهیز و احتراز از این امر است که به کسانی

برخلاف استحقاقشان زیانی برسانید؛ «آن‌گاه به خاطر آنچه کرده‌اید» از زیان رسانیدن به آنان از روی اشتباه و نادانی؛ «پشیمان شوید» و از انجام آن، در غم و نگرانی و پریشانی فروروید.

بسیاری از مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ولید بن عقبه بن ابی معیط نازل شد زیرا رسول اکرم ﷺ وی را برای جمع‌آوری زکاتهای گوسفندان قبیله بنی مصطلق فرستادند و در میان او و آنان از قبل کینه‌ای بود پس چون قبیله بنی مصطلق خبر آمدنش را شنیدند، سوارانی را به سوی فرستادند. هنگامی که ولید از حرکت سواران به سوی خود آگاه شد، از آنان ترسید پس نزد رسول اکرم ﷺ بازگشت و به ایشان گفت: قبیله بنی مصطلق تصمیم داشتند که مرا بکشند و از دادن زکات هم سر باز زدند. لذا رسول اکرم ﷺ تصمیم گرفتند که به آنان حمله برند و در اثنایی که ایشان در تدارک و ترتیب مقدمات اجرای این تصمیم بودند، بناگاه هیأت نمایندگی قبیله بنی مصطلق به مدینه رسیدند و به محضر ایشان آمده و گفتند: یا رسول الله! به ما خبر رسید که فرستاده شما نزد ما آمده است پس بیرون شدیم تا به او خیرمقدم گفته و گرامی‌اش بداریم و آنچه را که از ادای زکات متقبل شده‌ایم، به وی بسپاریم ولی تا آمدیم، او برگشته بود. اما رسول اکرم ﷺ آنان را متهم نموده و فرمودند: «یا دست از مخالفت برمی‌دارید و یا این که مردی را به سوی شما می‌فرستم که نزد من همچون خود من است تا جنگندگان شما را بکشد و زنان و فرزندان شما را به اسارت آورد. سپس با دست خویش بر شانه علی رضی الله عنه زدند». آن نمایندگان گفتند: پناه می‌بریم به خداوند جل جلاله از خشم وی و خشم رسولش. همان بود که این آیه نازل شد. به قولی: رسول خدا ﷺ بعد از آن واقعه، خالد بن ولید رضی الله عنه را به سوی آنان فرستادند پس خالد ایشان را در حال اذان گفتن برای نماز دید و ملاحظه کرد که نماز شب (تهجد) نیز می‌گزارند. آنان زکاتهای خویش را به خالد تسلیم کردند و او بازگشت.

هرچند آیه کریمه برای سبب خاصی نازل شده ولی مفاد آن در حکم مشروعیت تحقیق و بررسی و درنگ و تأمل به هنگام دریافت اخبار و ترک اعتماد به سخن فاسق، عام است. حسن بصری می‌گوید: «هرچند این آیه درباره این قوم خاص نازل شده اما

به خدا سوگند که حکم آن تا روز قیامت جاری است و آن را هیچ چیز منسوخ نکرده است». چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «التأني من الله والعجلة من الشيطان: تأني و درنگ کردن از خداوند عز وجل و عجله و شتاب از شیطان است».

همچنین آیه کریمه دلیل بر آن است که:

خبر یک تن به شرطی که عادل باشد، حجت است.

شهادت فاسق پذیرفته نمی‌شود و اگر قاضی بر مبنای آن حکم کرد، گنهکار است اما در نزد احناف، حکم وی نافذ می‌شود.

علما می‌گویند:

چنانچه شخص فاسقی والی بود پس آن بخش از احکام وی که موافق حق است، نافذ می‌شود و آنچه که برخلاف حق است، مردود می‌باشد ولی حکمی که وی آن را امضا کرده و گذرانده‌است، به هیچ حال نقض نمی‌شود.

چنانچه فاسقی فرستاده و مأمور شخص دیگری بود، در قبول سخنش، یا پذیرش امری که باید آن را برساند و یا اذنی که باید آن را اعلام کند، میان علما خلافی نیست پس به سبب ضرورت جایز است که سخنش شنیده شود و پیامش دریافت گردد ولی در صورتی که با سخن آن فاسق، حقی برای غیر تعلق می‌گرفت، سخنش پذیرفته نمی‌شود.

فاسق بر دو نوع است: فاسقی که رأی و اندیشه غلط خود را تأویل نمی‌کند، که در رد خبر وی در میان علما هیچ خلافی نیست. و فاسقی که نظر و اندیشه خود را تأویل می‌کند - مانند «جبریه» و «قدریه» که به طور آشکار مبتدع‌اند - و میان علما در مورد پذیرش یا عدم پذیرش خبرشان اختلاف است: شافعی رحمته الله شهادت و روایت آنان را - مجموعاً - رد می‌کند اما جمهور فقها و محدثان، هم شهادت و هم روایتشان را می‌پذیرند.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَنَعْتَمُ وَلٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّشِدُونَ ﴿٧﴾

«و بدانید که رسول خدا در میان شماست» پس حرمت او را نگه دارید و به گزاف و بی‌اساس سخن نگوئید و در هنگام رسیدن یک خبر، بی‌آن‌که در مورد آن تحقیق و بررسی کنید، در داوری شتاب نورزید «اگر در بسیاری از کارها از شما پیروی کند، قطعاً به مشقت درمی‌افتید» یعنی: اگر رسول خدا ﷺ در بسیاری از اخباری که به او می‌رسانید و در بسیاری از مشورتهای ناصوابی که به او می‌دهید، از شما اطاعت کند، شما خود در رنج و مشقت می‌افتید. عنت: رنج، مشقت، گناه و هلاکت است. ولی رسول خدا ﷺ قبل از آن‌که حقیقت و توجیه قضایا بر وی روشن شود، از شما در غالب آنچه که می‌پردازید، اطاعت نمی‌کند و به تصمیم‌گیری و عمل براساس آنچه که به وی رسیده‌است، قبل از آن‌که در آن امر اندیشه و تأمل کند، شتاب نمی‌ورزد. «لیکن خدا ایمان را برای شما دوست داشتنی گردانید» یعنی: آن را دوست‌داشته‌ترین و خوشایندترین چیزها نزد شما گردانید پس از شما جز آن امور شایسته‌ای که موافق ایمان و منطبق با مقتضای آن باشد، سر نمی‌زند و در نتیجه، شما شتاب و عجله در مورد اخبار واصله و عدم تحقیق و بررسی پیرامون آنها را فرومی‌گذارید «و آن را در دلهای شما بیاراست» یعنی: حق تعالی به توفیق خویش، ایمان را در دل‌هایتان نیکو و زیبا جلوه داد «و کفر و فسق و عصیان را در نظرتان ناخوشایند» و ناپسند و زشت «گردانید پس اینانند که راشدان هستند» و خداوند ﷻ اینان را به رشد و هدایت رهنمون ساخته است. رشد: استقامت بر راه حق به‌همراه سرسختی، پایداری و استواری بر آن است.

شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ همیشه در دعایشان به مضمون این آیه دعا می‌کردند چنان‌که در حدیث شریف به روایت احمد و نسائی آمده‌است: چون در روز احد مشرکان به سوی مکه بازگشتند، رسول اکرم ﷺ خطاب به یاران‌شان فرمودند: «برابر بایستید تا برای پروردگار عزوجل خویش ثنا گویم. پس اصحاب پشت سر ایشان صف کشیدند و رسول اکرم ﷺ چنین دعا کردند: اللهم لك الحمد كله، اللهم لا

قابض لما بسطت ولا باسط لما قبضت ولا هادی لمن أضللت ولا مضل لمن هدیت ولا معطى لما منعت ولا مانع لما أعطیت ولا مقرب لما باعدت ولا مباعد لما قربت، اللهم ابسط علينا من برکاتک ورحمتک وفضلک ورزقک، اللهم إني أسألك النعيم المقيم الذى لا يحول ولا يزول، اللهم أسألك النعيم يوم العيلة والأمن يوم الخوف، اللهم إني عائد بك من شر ما أعطيتنا ومن شر ما منعنا. اللهم حبب إلينا الإيمان وزينه فى قلوبنا وكره إلينا الكفر والفسوق والعصيان واجعلنا من الراشدين. اللهم توفنا مسلمين وأحينا مسلمين وألحقنا بالصالحين غير خزايا ولا مفتونين. اللهم قاتل الكفرة الذين يكذبون رسلك ويصدون عن سبيلك واجعل عليهم رجزك وعذابك. اللهم قاتل الكفرة الذين أوتوا الكتاب، إله الحق: بار خدایا! همه ستایشها از آن توست. بار خدایا! برای آنچه که تو گشاده‌ای، هیچ بازگیرنده‌ای نیست و برای آنچه که تو بازگرفته‌ای، هیچ گشاینده‌ای نیست و برای آن کس که تو گمراهش کرده‌ای، هیچ هدایتگری نیست و برای آن کس که تو هدایتش کرده‌ای، هیچ گمراهگری نیست و برای آنچه که تو بازش داشته‌ای، هیچ دهنده‌ای نیست و برای آنچه که تو داده‌ای، هیچ بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو دورش ساخته‌ای، هیچ نزدیک کننده‌ای نیست و برای آنچه که تو نزدیکش ساخته‌ای، هیچ دورکننده‌ای نیست. بار الها! بر ما از برکات و رحمت و فضل و رزقت بگشا. بار الها! من از تو نعمتهای پایداری را درخواست می‌کنم که هیچ دگرگون و زایل نمی‌شود. بار الها! از تو در روز نیازمندی و فقر، نعمت می‌طلبم و در روز خوف و نگرانی، امنیت. بار الها! من به تو پناه می‌برم از شر آنچه که به ما داده‌ای و از شر آنچه که از ما بازداشته‌ای. بار الها! ایمان را نزد ما دوست داشتنی گردان و آن را در دل‌هایمان بیارای و کفر و فسق و عصیان را نزد ما منفور گردان و ما را از راشدان قرار ده. بار الها! ما را مسلمان بمیران و مسلمان زنده بدار و ما را بی آن‌که در خواری و فتنه در افتاده باشیم، به صالحان ملحق گردان. بار الها! نابود کن کافرانی را که پیامبرانت را تکذیب کرده و از راهت باز می‌دارند و بر آنان رجز و عذابت را قرار ده. بار الها! کافران اهل کتاب را نابود کن، ای معبود برحق».

فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾

«فضل و نعمتی از جانب خداوند است» یعنی: حق تعالی به سبب فضل و بخشش و انعام بزرگ خویش؛ ایمان را نزد شما خوشایند و محبوب و کفر و فسق و عصیان را منفور و زشت و ناخوشایند ساخت و شما را از راشدان گردانید «و خداوند دانا است» به احوال مؤمنان و به آنچه که در ایشان از برتری وجود دارد «حکیم» است در انعام خویش بر شما؛ با ارزانی نمودن توفیق برایتان.

وَإِن طَافَيْنَا فِي مَنَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغْت إِحْدَهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبَغَى حَتَّى تَقَى إِلَى اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾

سپس حق تعالی به بیان قاعده مهمی از قواعد مربوط به حل اختلافات ذات‌البینی مسلمانان پرداخته و می‌فرماید: «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن که تعدی می‌کند بجنگید تا به حکم الله بازگردد پس اگر بازگشت، میان آنها به انصاف و عدل سازش دهید» یعنی: اگر دو گروه از مسلمانان با یک‌دیگر درافتادند و جنگیدند، بر مسلمانان دیگر لازم است که به صلح و سازش در میان آنها سعی کنند و آنها را به‌سوی حکم خداوند ﷺ فراخوانند ولی اگر بعد از این تلاش برای صلح، از سوی یکی از آن دو گروه، تجاوز و تعدی‌ای بر دیگری سر زد و آن گروه صلح را نپذیرفت و به آن گردن نهاد بلکه خواستار چیزی شد که از حق وی نیست در این صورت، بر مسلمانان لازم است تا با این گروه سرکش و باغی بجنگند تا به‌سوی امر خداوند ﷺ و حکم وی بازگردد و امر و حکم خداوند ﷺ همانا بر پاداشتن صلح و برادری و از بین بردن کینه و دشمنی در میان مسلمانان است و اگر آن گروه از بغی و تجاوز خویش بازگشت و دعوت به‌سوی کتاب خداوند ﷺ و حکم وی را اجابت گفت، دیگر از تعرض مصون است و در هر حال، بر مسلمانان است که در حکم نمودن میان آن دو گروه، عدالت کرده و جویای حکم و داوری‌ای باشند که صواب است و با حکم الهی مطابق می‌باشد لذا باید دست گروه ظالم را بگیرند تا از ظلم خویش برگردد و تکلیفی

را که برعهده‌اش در قبال گروه دیگر واجب است، ادا کند. «و عدالت کنید» در حکم نمودن میان آنها «که خدا دادگران را دوست می‌دارد».

بخاری و مسلم و غیر ایشان در بیان سبب نزول این آیه از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: یا نبی الله! کاش نزد عبدالله بن ابی بروید و او را به سوی حق دعوت کنید. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر الاغی به سوی وی به راه افتادند و مسلمانان نیز با ایشان حرکت کردند و نزد عبدالله بن ابی آمدند. آن زمین، زمین شوره‌زاری بود، در این میان الاغ پیشاب کرد. در این اثنا عبدالله بن ابی رو به آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرد و گفت: از من دور شو زیرا به خدا سوگند که بوی گند الاغ مرا اذیت کرد. پس عبدالله بن رواحه جلو آمد و در پاسخش گفت: به خدا سوگند که بوی پیشاب الاغ وی از بوی گند تو خوشبوتر است. در این اثنا مردی از یاران عبدالله بن ابی خشمگین شد و به دفاع از وی برخاست. یاران و همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر سر خشم آمدند و میان دو طرف با تبادل مشت و ولگد و شاخهای درختان درگیری روی داد. آن‌گاه خداوند متعال این آیه را نازل کرد. ولی در بیان سبب نزول آیه، روایات دیگری نیز نقل شده است.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «المقسطون عند الله تعالى يوم القيامة على منابر من نور على يمين العرش، الذين يعدلون في حكمهم وأهاليهم وما ولوا: در روز قیامت دادگران نزد خداوند متعال بر منبرهایی از نور در جانب راست عرش قرار دارند، همان کسانی که در حکمشان و در میان اهالی و مردمشان و بر آنچه که عهده‌دار تولیت آن گردانیده شده‌اند، عدالت می‌کنند».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾

«در حقیقت، مؤمنان باهم برادرند» یعنی: ایشان همه به اصل واحدی باز می‌گردند که همانا ایمان است پس ایشان با هم برادرند زیرا برادری دینی نیرومندتر و ماندگارتر از برادری نسبی و پیوندهای رفاقت و دوستی است. گفتنی است که در تأیید اخوت و برادری دینی، احادیث بسیاری آمده است از آن جمله این حدیث شریف است:

«المسلم أخو المسلم لا يظلمه ولا يسلمه: مسلمان برادر مسلمان است، نه بر او ستم می‌کند و نه او را می‌گذارد و تسلیم می‌کند». بنابراین، اگر در میان مؤمنان دشمنی و کشمکش روی داد؛ «پس میان برادرانتان را» یعنی: در میان دو مسلمانی که با هم کشمکش و دعوی کرده‌اند «سازش دهید» همچنین اگر گروهی علیه امام و زمامدار مسلمین بر شوريد و خروج کرد پس آن گروه بغاوتگراند؛ چنانچه خروج و شورش آنان به ناحق بود ولی در عین حال آنان با مؤمنان برادرند چنان که نقل شده است: «حارث اعور در جنگهای اهل بغی - جمل و صفین - از علی علیه السلام پرسید: آیا جنگجویانی که علیه تو می‌جنگند مشرک‌اند؟ علی علیه السلام فرمود: خیر! از شرک فرار کرده‌اند. گفته شد: آیا منافق‌اند؟ فرمود: خیر! زیرا منافقان خداوند جل جلاله را - جز اندک - یاد نمی‌کنند. گفته شد: پس حالشان چگونه است؟ فرمود: برادران ما هستند که بر ما بغاوت کرده‌اند». «و از خدا پروا بدارید» در تمام امور خویش «تا مورد رحمت قرار گیرید» به سبب این تقوی. این تعبیر دلیل بر آن است که تقوای پیشه‌گان به رحمت الهی نایل می‌گردند.

علما گفته‌اند: امر به جنگیدن با بغاه، فرض کفایه است که اگر برخی از مسلمانان به آن پرداختند، از ذمه دیگران ساقط می‌شود به همین جهت گروهی از صحابه رضی الله عنهم از جنگهای میان علی و معاویه رضی الله عنهما کناره گرفتند و علی علیه السلام هم با این عملشان مخالفت نکرد و عذرهایشان را پذیرفت.

در اینجا احکام دیگری نیز در مورد بغاه وجود دارد که ما به نقل پاره‌ای از آن می‌پردازیم:

امام مسلمین قبل از جنگیدن با گروه باغی، باید آنان را به طاعت و پیوستن به جماعت فراخواند و در صورتی که از بازگشتن به جماعت سرباز زدند، با آنان بجنگد. اسیرشان کشته نمی‌شود.

کسی از آنان که از جنگ فرار کرده، مورد تعقیب قرار نمی‌گیرد.

مجروحان به قتل رسانده نمی‌شود.

زنان و اطفالشان به بردگی گرفته نمی‌شوند.

اموالشان به غنیمت گرفته نمی‌شود.

آنچه که باغیان در اثنای شورش و بغاوت - از خون یا مال - به نابودی کشانده‌اند، به اجماع علما ضمان (تاوانی) ندارد. شایان ذکر است که تفصیل احکام «بغات» در کتب فقه آمده است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ اَنْ يَّكُوْنُوْا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا يَسْءَوْا مِنْ نِّسَاۤءٍ عَسَىٰ اَنْ يَّكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوْا اَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوْا بِالْاَلْقَابِ بِئْسَ الْاِلْمَامُ الَّذِيْنَ بَعْدَ الْاِيْمَانِ وَمَنْ لَّمْ يَتُبْ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ

الظَّالِمُوْنَ ﴿١١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید قومی قوم دیگری را ریشخند کند» یعنی: مردانی از شما نباید مردان دیگری را به ریشخند گیرند و تحقیر و عیب‌جویی نمایند. پس مراد از «قوم» در اینجا، مردان هستند نه زنان زیرا «قوم» از ماده «قوم» است و بدان جهت فقط بر مردان اطلاق می‌شود که آنان کارپردازان، برپا دارندگان و قیم امور زنان هستند. البته تمسخر شیوه‌های بسیاری دارد؛ مثلاً گاهی تمسخر با تمثیل و شبیه‌سازی سخن یا فعل کسی، یا با به‌کار گرفتن اشارات و حرکاتی است که هدف از آن، به ریشخند کشیدن طرف باشد. «چه بسا آنها از اینها بهتر باشند» یعنی: چه بسا که مردان مورد تمسخر قرار گرفته، در واقع امر و نزد خداوند متعال بهتر از مسخره‌کنندگان باشند «و نباید زنانی زنان دیگری را به تمسخر گیرند» و عیب‌جویی کنند «چه بسا اینها» یعنی: زنان به تمسخر کشیده شده «از آنها بهتر باشند» یعنی: بهتر از زنان تمسخرکننده باشند. در حدیث شریف آمده است: «رب أشعث أغبر ذی طمرین تنبو عنه أعین الناس لو أقسم علی الله لأبره: چه بسیار انسانهای ژولیده، غبارآلود و دارای دو جامه کهنه و فرسوده‌ای که چشم‌های مردم از دیدن آنها خود را برتر و بزرگتر احساس می‌کنند ولی اگر [همین انسانهای ژولیده] بر خداوند متعال سوگند یاد کنند، او قطعا ایشان را در سوگندشان راستگو می‌گرداند».

«و در میان خویش عیب‌جویی نکنید» یعنی: برخی بر برخی دیگر طعنه نزنید. تعبیر (انفسکم) معنای ظریفی با خود حمل می‌کند زیرا مفید آن است که خداوند متعال طعنه

زدن و عیب‌جویی یک مسلمان نسبت به مسلمان دیگری را طعنه زدن به خود وی معرفی کرده است چرا که مسلمانان همانند یک تن واحده هستند پس هرگاه مؤمنی برادر مؤمنش را عیب‌جویی کند، گویی خودش را عیب‌جویی نموده است. چنان‌که در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «المؤمنون كرجل واحد إن اشتكى رأسه اشتكى كله، وإن اشتكى عينه اشتكى كله: مؤمنان همه مانند یک تن واحدند، اگر سر آن بدرد آید، کل آن به درد می‌آید و اگر چشم آن به درد آید، کل آن به درد می‌آید».

فرق در میان تمسخر و عیب‌جویی، یعنی «سخریه» و «لمز» در این است که: تمسخر؛ حقیر شمردن دیگری در حضور وی و به‌گونه‌ای است که آن تحقیر خنده‌آور باشد. اما عیب‌جویی: اشاره به سوی معایب وی است؛ چه آن اشاره در امر خنده‌داری باشد چه در غیر آن و چه در حضور شخص باشد چه در غیابش بنابراین، عیب‌جویی عام‌تر از تمسخر است.

«و همدیگر را به لقب‌های بد نخوانید» یعنی: برخی به برخی دیگر لقب‌های بد ندهید تا همدیگر را با این لقب دادن بد به خشم آورید. آری! خداوند متعال از این کار نهی نمود؛ چرا که این کار به دشمنی می‌انجامد و عاقبت خوشی ندارد، مانندی که شخص به برادر مسلمانش بگوید: ای فاسق! ای منافق! یا به برادر مسلمانش بگوید: ای یهودی! ای نصرانی! یا ای کلب! ای الاغ! ای خوک! البته در موردی که شخص به یک لقب مشهور است و از آن لقب بدش نمی‌آید، اطلاق آن بر وی جواز دارد، مانند: اعمش (کور) و اعرج (لنگ) که هر دو، لقب دو تن از راویان مشهور حدیث نیز هست. در حدیث شریف آمده است: «من حق المؤمن علی المؤمن أن یسمیه بأحب أسمائه إلیه و كانت التکنیة من السنة والأدب الحسن: از حق مؤمن بر مؤمن این است که او را به نامهایی که نزد وی دوست‌داشته‌ترین است بخواند و کنیه گذاشتن از سنت است و ادبی نیکوست».

«چه ناپسندیده است فسوق بعد از ایمان» یعنی: بد رسمی است که شخص بعد از اسلام آوردن و توبه، کافر یازانی خوانده شود «و هر که توبه نکرد» از ارتکاب منهیات خداوند متعال؛ «آن گروه، خود ستمگرند» با نهادن عصیان به جای طاعت.

ضحاک در بیان سبب نزول می گوید: این آیه درباره هیأت نمایندگی قبیله بنی تمیم نازل شد که فقرای صحابه - مانند عمار، خباب، ابن فهیره، بلال، صهیب، سالم، سلمان و غیر ایشان - را مورد تمسخر قرار دادند آن گاه که ایشان را با جامه های کهنه و حالتی ژولیده دیدند. در سبب نزول آن روایات دیگری نیز آمده است از جمله این که: صفیه دختر حیی بن اخطب رضی الله عنها نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت: یا رسول الله! زنان به من طعنه می زنند و می گویند: ای یهودی دختر دو یهودی! رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: چرا به آنان نگفتی که پدر من هارون است، عمویم موسی و شوهرم محمد علیهم الصلاة والسلام؟ پس این آیه نازل شد. البته مانعی از تعدد وقایع در مورد نزول یک آیه وجود ندارد زیرا همه روایاتی که در سبب نزول یک آیه آمده است، می تواند در مجموع سبب نزول آن باشد. به هر حال، سبب نزول هر چه باشد، حکم آیه را خاص و موردی نمی سازد زیرا اعتبار به عام بودن لفظ است نه به مخصوص بودن سبب.

**يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اجْتَنِبُوْا كَثِيْرًا مِّنَ الظُّلْمِ اِنَّ بَعْضَ الظُّلْمِ اِنَّهٗ وَلَا يَحْتَسِبُوْا وَلَا يَغْتَبِبْ بَعْضُكُمۡ بَعْضًا اَيُّحِبُّ
اٰحَدُكُمْ اَنْ يَّاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مِمَّا فَرَغْتُمُوْهُ وَاَنْقُوْا لِلّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٢﴾**

«ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری از گمانها پرهیزید» گمان: حد وسطی میان علم یقینی و میان شک یا وهم است. مراد آیه گمان بدزدن به اهل خیر می باشد اما در ارتباط با اهل بدی و فسق باید گفت که: جایز است تا در مورد آنان همان گمانی را بزینم که از اعمال آنان بر ما نمایان می شود پس گمان بد زدن در مورد کسی که علایم و نشانه های بدی در وی نمایان است، اشکالی ندارد لذا بر کسی که در باره وی گمان بد می زند گناهی نیست تا آن گاه که به مصداق گمان خویش سخن نگوید ولی اگر به

مصدق آن سخن گفت و آن را برملا گردانید، در این صورت گناه کار است. اما گمان بد زدن در مورد کسی که ظاهرش آراسته به خیر و صلاح است، جواز ندارد.

«هرآینه بعضی از گمانها گناه است» و آن گمان بد زدن به اهل خیر می باشد. خاطرنشان می شود که در مورد حرمت سوءظن به انسان مؤمن احادیث بسیاری آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم که در حال طواف به کعبه می گفتند: «ما أطیب و أطيّب ریحک، وما أعظمک وأعظم حرمتک والذی نفس محمد بیده، لحرمة المؤمن أعظم عند الله تعالی حرمة منک، ماله ودمه وإن یظن به إلا خیرا: ای کعبه! چه قدر پاک هستی و چه قدر بویت پاکیزه و معطر است، چه قدر با عظمت هستی و چه قدر احترامت بزرگ است اما سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، همانا حرمت مؤمن در نزد خداوند متعال از حرمت و احترام تو بزرگتر است؛ [حرمت] مال وی و [حرمت] خون وی و این که در حق وی جز گمان خیر برده نشود». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إیاکم والظن فإن الظن أكذب الحدیث...: هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغ ترین سخنهاست...».

شایان ذکر است که گمان بر چند نوع است:

۱ - گمان واجب یا آنچه که بدان امر شده است: چون گمان نیک داشتن به خداوند متعال و به مؤمنان. در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند ظن عبدی بی: من نزد گمان بنده خود در حق خود هستم». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا یموتن أحدکم إلا وهو یحسن الظن بالله: هرگز یکی از شما نمیرد، مگر این که به خداوند گمان نیک داشته باشد».

۲ - گمانی که ممنوع یا حرام است: چون سوءظن نسبت به خداوند متعال، نسبت به اهل صلاح و نسبت به مسلمین پوشیده حالی که ظاهر حال آنها بازتابگر نیکی و عدالتشان است. چنان که در حدیث شریف آمده است: «خداوند حرام کرده است از مسلمان خون وی را، آبروی وی را و این که به وی گمان بد زده شود». اما چنان که

گفتیم؛ سوءظن نسبت به کسی که آشکارا مرتکب اعمال پلید می‌شود، یا خود را در موضع شک و تهمت قرار می‌دهد، حرام نیست.

۳ - گمانی که مستحب است: مانند گمان نیک داشتن در حق برادر مسلمان و گمان بد داشتن در مورد کسی که ظاهر حالش نشان‌دهنده فسق است. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من الحزم سوءالظن: سوءظن از دور اندیشی و هشیاری است». پس حرام بودن سوءظن در حق مردم، محدود به حالتی است که سوءظن دارای اثری باشد که به غیر متعدی شود.

۴ - گمان مباح: همچون گمانه زدن در استنباط احکام شرعی فرعی عملی به وسیله اجتهاد و عمل نمودن به گمان غالب در شکایات نماز - که مثلا سه رکعت خوانده است یا چهار رکعت.

«و تجسس نکنید» تجسس: کنکاش و جست‌وجو در مورد عیبه‌ها و اسرار پوشیده مسلمین است. همچنین «تجسس» نیز حرام است؛ و آن عبارت از گوش سپردن به سخن مردم درحالی است که آنها دوست ندارند کسی به سخنانشان گوش فرادهد. ولی این کار گاهی در مورد بررسی‌های خیر مباح می‌باشد چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن یعقوب علیه السلام می‌فرماید: ﴿فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ وَأَخِيهِ﴾ (بروید ای پسران من! و از یوسف و برادرش تجسس کنید) «یوسف / ۸۷». در حدیث شریف آمده است: «یا معشر من آمن بلسانه ولم يدخل الإيمان إلى قلبه، لا تتبعوا عورات المسلمين، فإن من تتبع عورات المسلمين، فضحه الله في قعر بيته: ای گروهی که به زبان خود ایمان آورده ولی ایمان به قلبش وارد نشده است، عیب‌های مسلمین را جست‌وجو نکنید زیرا هر کس جست‌وجوگر عیب‌های مسلمین باشد، خداوند متعال او را در اندرون خانه‌اش رسوا می‌کند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «سه چیز لازمه و گریبانگیر امت من است: فال بد زدن، حسد ورزیدن و سوءظن. در این اثنا مردی گفت: یا رسول الله! چه چیز برطرف‌کننده آنها از کسانی است که در آنها درافتاده‌اند؟ فرمودند: إذا حسدت فاستغفر الله وإذا ظننت فلا تحقق وإذا تطيرت فامض: چون حسد ورزیدی، از خداوند آمرزش بخواه و چون گمان زدی پس [در مورد گمان

خود] تحقیق نکن و چون فال بد زدی، آن را عملی کن و به فال بد اهمیت نده». فال حرام: گرفتن فال از روی مصحف و کتب دیگر، ریگ انداختن و دیگر انواع آن است. «و بعضی از شما از بعضی دیگر غیبت نکند» یعنی: برخی از شما برخی دیگر را غایبانه با سخنی که فرد غایب از آن بد می‌برد، مورد هجوم و بدگویی قرار ندهد. غیبت: آن است که در غیاب شخص راجع به وی سخنی بگویند که ناخوشایند وی باشد، هرچند آنچه درباره وی می‌گویید و او را بدان وصف می‌کنید، در وی موجود باشد. اما اگر شخصی که در غیابش به او صفتی را نسبت می‌دهید، از آن صفت عاری بود و شما در حق وی دروغی بر بسته‌اید، این کار شما - چنان‌که در حدیث شریف آمده است - بهتان است و جز آنچه که مصلحت اقتضا نماید مانند تزکیه، جرح، تعدیل و نصیحت اشخاص - هیچ چیز دیگر از این باب مستثنی نیست. و از مصادیق استثنا این روایت است: مرد فاجر و بدکاری اجازه خواست تا به محضر رسول اکرم صلی الله علیه و آله درآید، ایشان فرمودند: «اُذْنُوا لَهُ، بئس أخو العشیرة: به او اجازه دهید؛ اما چه بد برادری است در قومش». شایان ذکر است که حکمت در تحریم غیبت، پاسداری از کرامت و حرمت انسان است چنان‌که این معنی در احادیث بسیاری آمده است.

«آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟» این جمله تمثیلی است برای غیبت که خدای سبحان در این تمثیل، آن را به خوردن از بدن مرده همانند ساخته است زیرا مرده از خوردن گوشت خود خبر ندارد و از آن آگاه نمی‌شود، همین‌گونه شخص زنده‌ای که از وی غیبت می‌شود، از غیبت علیه خود آگاه نیست یعنی نمی‌تواند از خود دفاع کند، همان‌طور که اگر گوشت مرده بریده شد و خورده شد، او نمی‌تواند از خودش دفاع کند درحالی‌که شخص حاضر گاهی می‌تواند از خود سخن بد را دفع نماید. پس این مثل برای تنفیر و ایجاد حس انزجار نسبت به غیبت است زیرا گوشت انسان از چیزهایی است که طبیعتش از خوردنش نفرت داشته و سرشت بشری آن را ناپسند می‌دارد، گذشته از این‌که این کار شرعا نیز حرام است. «از آن کراهت دارید» یعنی: چنان‌که از خوردن گوشت مرده تنفر دارید، از یادکردن برادر مسلمان خود به بدی نیز پرهیزید و نفرت داشته باشید «و از خدا پروا کنید» در

اوامر و نواهی وی که «بی‌گمان خدا توبه‌پذیر مهربان است» بر کسانی که به سویش بازگردند.

غیبت به اجماع علما از گناهان کبیره است و جمهور علما می‌گویند: اگر کسی غیبت کس دیگری را کرد، باید به‌بارگاه خدای عزوجل از آن غیبت توبه کرده و عزم کند که به آن باز نگردد و باید از کرده خود پشیمان بوده و از کسی که غیبتش را کرده است حلالیت بطلبد. جمعی دیگر از علما می‌گویند: حلالیت طلبیدن از او شرط نیست زیرا اگر او را از غیبت خود آگاه کند، چه بسا که آزار روحی وارده بر وی از غیبتش شدیدتر باشد پس راه جبران این است که در مجالسی که مذمتش را کرده است، از وی به نیکی یاد کند، توصیفش نماید و در حد توان غیبت را از وی برگرداند تا این کار نوعی تعویض در مقابل عمل سابقش باشد. در حدیث شریف آمده است: «هر کس مؤمنی را از منافقی که مشغول غیبت وی است حمایت کند، خداوند متعال به سوی وی فرشته‌ای را می‌فرستد تا از گوشت بدنش در برابر آتش جهنم حمایت کند و هر کس مؤمنی را به قصد دشنام دادنش به چیزی متهم کند، خداوند متعال او را بر سر پل جهنم (صراط) متوقف می‌کند تا از آنچه که گفته است، بیرون آید».

علما در فرق میان «غیبت»، «افک» و «بهتان» گفته‌اند: غیبت آن است که درباره برادر مسلمانان چیزی بگویی که در وی هست. افک: آن است که در حق وی چیزی بگویی که از دیگری آن را شنیده‌ای و دریافت کرده‌ای. بهتان: آن است که در حق وی چیزی بگویی که در وی نیست. شایان ذکر است که علما به بیان مواردی که حکم غیبت را ندارند، پرداخته‌اند زیرا اگر غیبت به منظور برآوردن هدف صحیح شرعی‌ای باشد که رسیدن به آن هدف جز با غیبت میسر نباشد، در آن صورت غیبت حرام نیست؛ این امور عبارت‌اند از:

۱ - **تظلم و دادخواهی:** کسی که مورد ظلم و ستم کسی قرار می‌گیرد، می‌تواند برای از بین بردن ظلم ظالم، از وی به مراجع مسؤول (حاکم) شکایت کند زیرا در حدیث شریف راجع به سخن گفتن یکی از مظلومان آمده است: «به او اجازه دهید که سخن بگوید زیرا صاحب حق را سخنی است». یعنی صاحب حق می‌تواند از خود دفاع کند.

۲ - یاری جستن از کسی به منظور تغییر منکر: اگر کسی عیب کس دیگری را به شخصی بازگو می‌کند که فکر می‌کند او به تغییر دادن آن منکر از وی قادر است، این کارش درست است. به دلیل این فرموده حق تعالی: ﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ﴾: (خداوند بانگ برداشتن به بدزبانی را دوست ندارد مگر از کسی که بر او ستم رفته باشد) «نساء / ۱۴۸» که تفسیر آن گذشت.

۳ - استفتاء: اگر کسی به مفتی‌ای بگوید: فلان کس به من چنین ظلمی کرده است پس راه رسیدنم به حقم چیست؟ با آن که این سخنش متضمن غیبت است ولی سخنی درست است به دلیل این که هند زن ابوسفیان از وی نزد رسول اکرم ﷺ چنین شکایت کرد: «ابوسفیان مردی است حریص که آنچه تکافوی خرج من و فرزندم را بنماید به من نمی‌دهد پس آیا می‌توانم بدون آگاهی وی از مالش برگیرم؟ رسول اکرم ﷺ فرمودند: آری! برگیر».

۴ - هشدار دادن از آفت فساق و فجار: بدگویی از فاسق غیبت نیست، مانند بدگویی از شخص دائم‌الخمر و کسی که پیوسته به محلات بدکاری و فحشا سر می‌کشد. به دلیل این حدیث شریف: «اذکرو الفاسق بما فيه کی يحذره الناس: فاسق را به آنچه که در وی است، معرفی کنید تا مردم از او حذر کنند».

۵ - اعلام و هشداردهی درباره رازی که مربوط به امور عامه است: چون بیان نقاط ضعف گواهان، راویان، مصنفان و مفتیان که اهلیت ندارند و نصیحت کردن خواستگار، شریک و مانند آنها.

۶ - معرفی کردن شخص به لقبی که به آن مشهور است، در صورتی که شناخت وی با غیر آن لقب ممکن نباشد، مانند القاب لنگ، کور، دیوانه، لال و امثال این‌ها. در بیان سبب نزول روایت شده است: این آیه درباره سلمان فارسی رضی الله عنه نازل شد که غذا خورد و به دنبال آن بی‌درنگ خوابید پس شخصی از این گونه خوردن و خوابیدنش به بدی یاد کرد. آن‌گاه این آیه نازل شد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾

«ای مردم! همانا ما شما را از یک مرد و یک زن آفریده‌ایم» که آن دو، آدم و حواء علیهما السلام اند. مراد این است که انسانها همه با هم در اصل انسانیت برابرند، از آن رو که به یک نسب واحد پیوند دارند و همه آنان را یک پدر و یک مادر با هم جمع می‌کند بنابراین، فخر نمودن بعضی از آنها به نسب بر بعضی دیگر، هیچ توجیهی ندارد زیرا همه آنها در اصل انسانیت، با هم برابرند «و شما را شعب‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم» شعب: امتی است بزرگ که چندین قبیله را با هم جمع می‌کند و در فارسی به آن «ملت» می‌گویند، مانند «شعب مضر» و «شعب ربیع» که هر یک چندین قبیله را در خود گنجانیده‌اند و «قبیله» از حیث کثرت کمتر از «شعب» و زیر مجموعه آن می‌باشد، مانند قبیله «بنی بکر» از شعب «ربیع» و قبیله «بنی تمیم» از شعب «مضر». به قولی دیگر: «شعوب» شاخه‌های عجم‌اند و «قبایل» شاخه‌های عرب. شایان ذکر است که: طبقات نسل بشر در نزد اعراب هفت طبقه است: اول شعب، سپس قبیله، بعدا عماره، سپس بطن، بعدا فخذ، سپس فصیله و بعد از آن عشیره. مثالهای آن: «خزیمه» شعب، «کنانه» قبیله، «قریش» عماره، «قصی» بطن، «عبدمناف» فخذ، «هاشم» فصیله و «عباس» عشیره است.

آری! شما را ملت‌ها و قبیله‌ها گردانیدیم «تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید» یعنی: خدای سبحان شما را شعب‌ها و قبیله‌هایی مختلف آفرید تا همدیگر را بشناسید، نه برای آن که به نسب فخر ورزید چرا که «در حقیقت ارجمندترین شما نزد خداوند پرهیزگارترین شماست» یعنی: برتری میان شما در نزد حق تعالی، فقط با تقوی است پس هر کس از تقوی برخوردار باشد، همو سزاوار آن است که گرامی‌تر، بهتر و برتر باشد بنابراین، تفاخر به نسب را فروگذارید «بی‌تردید خدا دانای آگاه است» و طرز دید و نحوه عمل شما از او پنهان نیست پس به پندارهای جاهلیت پشت پا زنید. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر وی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد که گرامی‌ترین مردم کیست؟ فرمودند:

گرامی‌ترین آنان نزد خداوند ﷻ پرهیزگارترین آنهاست. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نبود. فرمودند: پس گرامی‌ترین مردم، یوسف نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند نبی خدا فرزند خلیل خدا ﷻ است. اصحاب گفتند: سؤال ما از شما در این مورد نیز نیست. فرمودند: پس سؤال شما از من درباره معادن عرب است؟ اصحاب گفتند: آری! فرمودند: بهترین آنها در جاهلیت، بهترین آنها در اسلام‌اند به شرط آن‌که اهل فهم و دانش باشند». در حدیث شریف دیگری آمده است: «الحسب المال، والکرم التقوی: حسب به مال است و کرامت به تقوی». همچنین در حدیث شریف آمده است: «کلکم بنو آدم و آدم خلق من تراب، ولینتهین قوم یفخرون بآبائهم أو لیکونن أهوی علی الله تعالی من الجعلان: همه شما فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد لذا مردمی که به پدرانشان فخر می‌کنند، باید از این کار خویش دست بردارند یا این‌که قطعاً نزد خداوند ﷻ بی‌ارزش‌تر از حشره گوگال (کنغز) خواهند بود». همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم ﷺ سوار بر شتر در منی خطابه‌ای ایراد کرده و چنین فرمودند: «یا أيها الناس ألا إن ربکم واحد وإن أباکم واحد، ألا لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لأسود علی أحمر ولا لأحمر علی أسود إلا بالتقوی، ألا هل بلغت؟ قالوا: نعم، قال: فلیبلغ الشاهد الغائب: هان ای مردم! آگاه باشید که پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است، آگاه باشید که عربی‌ای را بر عجمی‌ای و عجمی‌ای را بر عربی‌ای و سیاه را بر سرخ و سرخ را بر سیاه هیچ فضل و برتری‌ای نیست جز به تقوی، هان! آیا ابلاغ کردم؟ مردم گفتند: آری! ابلاغ کردید. فرمودند: پس باید کسی که حاضر است، به کسی که غایب است برساند».

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است: در روز فتح مکه بلال بر پشت‌بام کعبه برآمد و اذان گفت: در این اثنا برخی از مردم گفتند: آیا همین برده سیاه بر پشت کعبه اذان می‌گوید؟! دیگرانی در پاسخشان گفتند: اگر این کار خدا را به خشم آورده باشد او آن را تغییر می‌دهد. همان بود که این آیه نازل شد. آن‌گاه رسول اکرم ﷺ آنها را فراخوانده و از تفاخر به نسب، برتری جویی به اموال و تحقیر فقرا، نهی و سرزنش نمودند.

﴿ قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَّا قُلٌّ لَمَ تُوْمِنُوْا وَلَكِن قُوْلُوْا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَنُ فِي قُلُوْبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوْا اللَّهَ

وَرَسُوْلَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿١٤﴾

«اعرابیان» یعنی: بادیه‌نشینان «گفتند: ایمان آورده‌ایم» یعنی: ای پیامبر ﷺ! شرایعی را که آورده‌ای، تصدیق کرده‌ایم و در پای اوامر تو سر اطاعت نهاده‌ایم؛ «بگو: ایمان نیاورده‌اید» یعنی: تصدیق نکرده‌اید به تصدیق راستینی که از اعتقاد، خلوص نیت، اطمینان کامل و یقین راسخ برخاسته باشد «لیکن بگویید: اسلام آورده‌ایم» یعنی: از ترس کشته شدن و اسارت، یا به انگیزه طمع در زکات و صدقات، تسلیم شده‌ایم و گردن نهاده‌ایم. «و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده‌است» بلکه آنچه که به پندار خود ایمان می‌نامید، سخنی میان خالی به زبان بیش نیست، بی‌آن‌که اعتقاد راستین، نیت خالص و بی‌شائبه‌ای همراه آن باشد «و اگر از خدا و پیامبرش فرمان برید، از کرده‌هایتان چیزی کم نمی‌کند» یعنی: چیزی از پاداش اعمالتان را کم نمی‌دهد و نمی‌کاهد «بی‌گمان خدا آمرزنده مهربان است» پس به مهر و مغفرت وی تکیه کنید.

آیه کریمه بر این عقیده اهل سنت و جماعت دلالت دارد که: ایمان از اسلام خاص‌تر است و حدیث شریف معروف به حدیث جبرئیل رضی الله عنه نیز بر این معنی دلالت می‌کند آن‌گاه که جبرئیل رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در باره اسلام، سپس در باره ایمان و آن‌گاه در باره احسان سؤال کرد و پله به پله از عام به سوی خاص و از خاص به سوی اخص بالا رفت.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: آیه کریمه درباره تعدادی از افراد قبیله بنی‌اسدبن‌خزیمه نازل شد که در قحط سالی به مدینه آمدند و در حالی که در حقیقت و نهان امر مؤمن نبودند، شهادتین را اعلام کردند. به علاوه آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌گفتند: ما با سنگین باریها و اهل و عیال و داروندار خود گوش به فرمان نزد تو آمده‌ایم و چنان‌که بنی‌فلان با تو جنگیدند، نجنگیدیم پس به ما از اموال زکات بده... و پیوسته بر پیامبر صلی الله علیه و آله منت می‌گذاشتند تا بدانجا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در حقیقت فهمشان بسی اندک است و همانا شیطان به زبانهایشان سخن می‌گوید».

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾

سپس حق تعالی اوصاف مؤمنان راستین را بیان نموده و می‌فرماید: «در حقیقت، مؤمنان کسانی اند که به خدا و پیامبرش گرویده‌اند» یعنی: به او از روی هماهنگی و توافق کامل در میان قلب و زبان خود؛ ایمان صحیح، بی‌شائبه و خالصانه‌ای آورده‌اند «سپس شک و شبهه نیاورده‌اند» یعنی: بعد از آن ایمان راستین، هیچ شک و شبهه‌ای به دل‌هایشان وارد نشده و با باورهایشان درنیامیخته است «و با مالها و جانهایشان در راه خدا» یعنی: در طاعت و طلب رضای وی «جهاد کرده‌اند، اینان» که امور یاد شده را با هم جمع و یکجا کرده‌اند؛ «راست‌کردارند» در ادعای موصوف‌بودن به وصف ایمان و داخل بودن در شمار اهل آن، نه غیر آنان از کسانی که در ظاهر امر اسلام آورده‌اند ولی در واقع قلبشان به ایمان مطمئن نگردیده است.

قُلْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به این مدعیان بی‌باور: «آیا خدا را از دین خود خبر می‌دهید؟» یعنی: آیا به حق تعالی از ایمان خود خبر می‌دهید تا او از آن آگاهی حاصل کند، آنجا که گفتید: ایمان آورده‌ایم؟ «و حال آن‌که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، می‌داند» پس او چگونه از حقیقت ادعای شما در مورد ایمان بی‌خبر است؟ «و خدا به همه چیز داناست» و هیچ چیز بر او پنهان نمی‌ماند از آن جمله علم وی به ایمان و اخلاص و غیر اینهاست.

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

﴿١٧﴾

«از این که اسلام آورده‌اند، بر تو منت می‌گذارند» یعنی: آن مدعیان دروغین، اسلام آوردن خویش را منتی بر تو می‌شمارند، آنجا که گفتند: «ما با همه سنگین‌باریها و

اهل و عيال خود نزد تو آمده‌ايم و مانند بنی فلان و بنی فلان با تو نجنگیده‌ايم...». که این منت نهادن، خود نشانه عدم تمکن ایمان در دل‌هایشان است «بگو: بر من از اسلام آوردنتان منت نگذارید» یعنی: آن را منتی بر من نشمارید زیرا منت از آن خدای تبارک و تعالی است که به انسانی ایمان می‌بخشد چرا که نفع ایمان به خود آن انسان بر می‌گردد: «بلکه خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می‌گذارد اگر راستگو باشید» در آنچه که ادعا می‌کنید از ایمان. یعنی: منت خدای را است تبارک و تعالی که شما را به سوی ایمان راه‌نمود، به قبول دین توفیق داد و سینه‌هایتان را برای آن گشود لذا خداوند عز وجل است که شما منت‌دار اوید نه این‌که او منت‌دار شما باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز جنگ حنین خطاب به انصار مدینه فرمودند: «ای گروه انصار! آیا شما را گمراه نیافتم و این خداوند عز وجل بود که شما را با هم انس و الفت داد؟ و آیا فقیر نبودید پس خداوند عز وجل شما را به وسیله من توانگر گردانید؟ گفتند: آری! چنین است، خداوند عز وجل و رسول وی [منت‌گذارتر و برترند].

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

«بی‌گمان خداست که نهفته آسمانها و زمین را» یعنی: آنچه را که در آسمانها و زمین پنهان است و از جمله آنچه را که هر انسان در اندرون خود نهان می‌دارد؛ «می‌داند و خدا به آنچه می‌کنید، بیناست» و چیزی از این امور بر او مخفی نیست پس او جزا دهنده شماست؛ در برابر خیر با خیر و در برابر شر؛ با شر.

﴿سوره ق﴾

مکی است و دارای (۴۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «ق» یعنی همان حرف هجایی ای که با آن افتتاح شده، نامگذاری شده است.

سنت است که این سوره در رویدادهای بزرگ و مجامع عام - مانند جمعه‌ها و عیدین - خوانده شود تا خواندن آن؛ آغاز کار آفرینش، مظاهر حیات، مجازاتهای دنیا، رستاخیز، بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب را به یاد مردم آورد. دلیل سنت بودن قرائت آن در این مناسبت‌ها، احادیثی است که در این باره نقل شده است از جمله حدیث شریف ذیل به روایت ام‌هشام بنت حارث رضی الله عنہا است که فرمود: «ق. والقرآن المجید را جز از زبان شخص رسول اکرم ﷺ فرانگرفتم زیرا ایشان هر روز جمعه آن را در هنگامی که به مردم خطبه ایراد می‌کردند، بر منبر می‌خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «عمر بن الخطاب رضی الله عنه از ابوواقد لثی سؤالی کرد که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در نمازهای عید قربان و عید فطر چه سوره‌هایی را می‌خواندند؟ او پاسخ داد: ایشان در آنها ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ﴾ و ﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ را می‌خواندند». حکمت تلاوت آن در اعیاد این است که اعیاد روزهای شادی و زینت است پس سزاوار آن است که شادی و طرب عید، انسان مؤمن را از یاد آخرت غافل نکند و انسان در چنین روزهایی نیز، به یاد بیرون آمدن خود به سوی میدانهای حساب باشد.

ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِیدِ ﴿۱﴾

چنین خوانده می‌شود: «قاف» و سخن درباره حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، در آغاز سوره «بقره» گذشت. «سوگند به قرآن مجید» یعنی: سوگند به قرآن کریم. به قولی معنای «مجید» در اینجا این است: قرآن والا قدر و بزرگ مقدار است و به سبب خیر دنیوی و اخروی بسیاری که در آن وجود دارد، بر سایر کتب برتری و شرف دارد. راغب می‌گوید: «مجد: گشایش و کرم است». خاطر نشان می‌سازیم که در

(والقرآن المجید) قرآن؛ مقسم به است و مقسم علیه محذوف می‌باشد که مضمون سخن بعدی بر آن دلالت می‌کند و آن اثبات نبوت و معاد است. امام رازی در «تفسیر کبیر» برای سوگندهایی که خداوند متعال در قرآن کریم به حروف هجاء و غیر آنها یاد کرده است، تصنیف و دسته‌بندی دقیقی را بیان نموده که اینک به ایجاز آن را نقل می‌کنیم:

- ۱ - گاهی خداوند متعال به یک چیز یا به یک حرف قسم یاد کرده است؛ مثال یک چیز: «و العصر» و «و النجم» و مثال یک حرف: «ص» و «ن» است.
- ۲ - گاهی به دو چیز و به دو حروف قسم یاد کرده است؛ مثال دو چیز: «والضحی واللیل» و «والسما و الطارق» و مثال دو حرف: «طه»، «طس»، «یس» و «حم» است.
- ۳ - گاهی به سه چیز و به سه حرف قسم یاد کرده است؛ مثال سه چیز: «والصافات... فالزاجرات... فالتالیات...» و مثال سه حرف: «الم»، «طسم» و «الر» است.
- ۴ - گاهی به چهار چیز و به چهار حرف قسم یاد کرده است؛ مثال چهار چیز: (والذاریات... فالحاملات... فالجاریات... فالمقسمات...)، (والسما ذات البروج...)، (والتین والزیتون...)؛ و مثال چهار حرف: «المص» در اول سوره «اعراف» و «الم» در اول سوره «رعد» است.
- ۵ - گاهی به پنج چیز و به پنج حرف قسم یاد کرده است؛ مثال پنج چیز: (والطور...)، (والمرسلات...)، (النازعات...) و (والفجر...) و مثال پنج حرف: (کهیصص) و (حمعسق) است.
- ۶ - خداوند عز وجل جز در یک سوره به بیشتر از پنج چیز قسم یاد نکرده و آن سوره: (والشمس وضحاها...) است و به بیشتر از پنج حرف نیز قسم یاد نکرده است تا کلمه سنگین نشود.
- ۷ - خداوند عز وجل در آغاز بیست و هشت سوره به حروف قسم یاد کرده و قسم به حروف جز در اوایل سوره‌ها، در دیگر مواضع قرآن کریم نیامده است.

خاطر نشان می شود که مفسران در تأویل معنای «ق» بر یازده قول متعارض اختلاف نظر دارند که بر صحت هیچ یک از آنها دلیلی وجود ندارد بنابراین، از ذکر آنها صرف نظر کردیم.

بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكٰفِرُونَ هٰذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ ﴿٢﴾ اَوَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا ذٰلِكَ رٰجِعٌ بَعِيدٌ ﴿٣﴾

«بلکه از این که هشداردهنده ای از میان خودشان برایشان آمد، تعجب کردند» یعنی: کفار از این که بشری از میان خودشان - که محمد ﷺ است - به عنوان هشداردهنده ای به سراغشان آمد، شگفت زده شدند پس به صرف تشکیک و رد دعوت هشداردهنده اکتفا نکرده بلکه آن را از امور عجیب و شگفت آور نیز تلقی کردند؛ «و کافران گفتند: این چیزی است عجیب» یعنی: ما از این که پیامبر بشری همانند ما باشد، در تعجب و شگفتی فرورفته ایم و نیز در شگفتیم از این که بعد از مرگ برانگیخته شویم؛ «آیا چون مردیم و خاک شدیم» و اجزای بدن ما در زمین پراکنده شد و به خاک تبدیل گردید آن گاه خداوند - چنان که این هشداردهنده می گوید - ما را برمی انگیزد و به سوی خویش باز می گرداند؟ «این» یعنی: این از نو زنده شدن «بازگشتی بعید است» یعنی: دور از عقل، یا دور از ظن و عادت است زیرا عقل آن را تصدیق نمی کند چرا که - به زعم آنان - این امری است غیر ممکن.

قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتٰبٌ حَفِیْظٌ ﴿٤﴾

آن گاه حق تعالی در بیان مطلقیت قدرت و علمش می فرماید: «قطعاً دانسته ایم که زمین چه مقدار از اجسادشان را فرو می کاهد» بعد از مرگشان پس این امر که اجساد در کجا پراکنده شده و به کجا رفته اند، بر ما پنهان نیست و چیزی از آن از نزد ما گم نمی شود «و نزد ما کتاب ضبط کننده ای است» یعنی: نزد ما کتابی است که نگاه دارنده شمار آنان، نامهای آنان و همه چیز آنان و نیز نگاه دارنده تفصیل و جزئیات همه اشیاء است که این کتاب، لوح محفوظ می باشد.

بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَّرِيعٍ ﴿٥﴾

«نه بلکه حق را دروغ شمردند» یعنی: کفار یاد شده، از مرز تعجب و استبعاد نیز فراتر رفته و صراحتاً حق را تکذیب کردند. مراد از «حق» در اینجا، قرآن و نبوت است که به وسیله معجزات ثابت شده است؛ «وقتی برایشان آمد» یعنی: به مجرد این که حق به وسیله قرآن به آنان ابلاغ شد، آن را مورد تکذیب قرار دادند، بی آن که در آن تدبر، تفکر و امعان نظر نموده و ژرف بیندیشند «پس آنان در کاری سردرگم‌اند» یعنی: آنان آشفته، سردرگم و مضطربند، گاهی می‌گویند: محمد ﷺ ساحر است، باری می‌گویند: او شاعر است و باری می‌گویند: فال بین و کاهن است پس استقرار فکری ندارند.

أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَزَيَّنَّاهَا وَمَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ﴿٦﴾

سپس خداوند متعال نمونه‌هایی از آفرینش خود را ذکر می‌کند که بسیار بزرگتر از آن چیزی است که آنها از امکان اعاده خلقت آن در شگفتی و استبعاد فروافتاده‌اند: «مگر» آن‌گاه که آنان منکر بعث بعد از مرگ شدند؛ «به آسمان بالای سرشان نگریسته‌اند که چگونه آن را» بر این وصف عجیب و شگفت‌آور «بنا کرده‌ایم» زیرا آسمانها بدون ستونی که بر آن تکیه داشته باشند، برافراشته شده‌اند «و چگونه آن را آراسته‌ایم؟» با رنگ زیبا و چشم‌نواز و ستارگانی که همچون چراغها در آن نورافشانی می‌کنند «و برای آن هیچ گونه شکافتگی‌ای نیست» یعنی: هیچ‌گونه خلل، عیب، شکاف و بی‌نظمی‌ای در آسمانها نیست.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَأَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٧﴾

«و زمین را گسترده‌ایم» یعنی: آن را هموار و مسطح ساختیم؛ به حسب نگاه جزئی انسان به سوی موقعیت جغرافیایی‌ای که در آن زندگی می‌کند، نه نظر به کلیت وجودی آن؛ زیرا زمین در کلیت خود، سیاره‌ای کروی است «و در آن کوه‌ها درافگندیم» رواسی: یعنی کوه‌های استوار و لنگرآسا «و در آن از هرگونه جفت دل‌انگیزی

رویاندیم» یعنی: از هر صنف و گونه‌ای نیکو و زیبا و رستنی‌های خرمی که بینندگان را با رنگهای چشم و روح‌نواز مختلف و با اشکال عجیب و بوهای معطر و میوه‌های لذتبخش و پاکیزه خود، به خرمی و نشاط و بهجت می‌آورند.

بَصْرَةٌ وَذِكْرٌ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴿٨﴾

«تا» این زمین پر نقش و نگار با آن همه اشیاء دل‌انگیز «برای هر بنده منیبی مایه روشنگری و پند آموز باشد» منیب: بسیار رجوع‌کننده به سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و متفکر در نوآوریهای صنع و آفرینش اوست. پس هر انسان اهل بینش و اندیشه‌ای، از نگرش در نشانه‌های زمین در می‌یابد که ذات توانا بر مانند این امور، به طور قطع بر زنده‌کردن مردگان نیز تواناست.

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبْرَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ﴿٩﴾

«و از آسمان آبی پربرکت فرودآوردیم» یعنی: از ابرها، آبی بسیار با برکت و بسیار پرمفعت فرودآوردیم تا مردم از آن در غالب امورشان بهره گیرند «پس بدان» آب «باغها» و میوه‌زارهای بسیار «و دانه‌های دروکردنی» مانند گندم، جو و هر دانه دیگری که برای تغذیه ذخیره می‌شود «رویاندیم».

وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لِّمَا طَلَعْنَ نَضِيدٌ ﴿١٠﴾

«و» در آن «درختان تناور خرما که میوه توبرتو دارند» رویاندیم. باسقات: بلندبالا و تناور. طلع: اولین چیزی است که از محصول درخت خرما بیرون می‌آید و سپس در سه مرحله از آن بهره‌برداری می‌شود:

۱- بلح: خرمایی است نارس و سبز که برخی از انواع آن طعم بس خوشی دارد.

۲- رطب: غوره خرمای رسیده است.

۳ - تمر: خرمایی است که بعد از پیمودن دو مرحله بلع و رطب، به پختگی و کمال خود می‌رسد. نضید: خوشه خرمای توبرتویی است که برخی از آن بر بالای برخی دیگر به زیبایی و به شکل هندسی عجیبی فروچیده شده است.

رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَأَحْيَيْنَاهُ بِلَدَّةٍ مِّنَّا كَذَلِكَ الْخُرُوجُ ﴿١١﴾

«روزی‌ای برای بندگان» یعنی: همه این چیزها را رویانیدیم تا روزی‌ای برای بندگان باشد «و بدان سرزمین مرده‌ای را زنده گردانیدیم» یعنی: به وسیله آن آب، سرزمین خشک پژمرده بی‌میوه و بی‌گیاهی را زنده گردانیدیم «رستاخیز نیز همین‌گونه است» یعنی: بیرون شدن از گورها در هنگام بعث بعد از مرگ نیز همانند این عملیه زنده ساختن زمین مرده است پس چنان‌که این کارهای بزرگ در حوزه قدرت حق تعالی است؛ همین‌گونه برانگیختن مردگان نیز از توانمندی‌های او می‌باشد و اصولاً قدرتش مطلق است و حد و مرزی ندارد.

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّيِّسِ وَثَمُودُ ﴿١٢﴾ وَعَادُ وَفِرْعَوْنُ وَإِخْوَانُ لُوطٍ ﴿١٣﴾

«پیش از آنان» یعنی: پیش از کافران تکذیب‌کننده حضرت محمد ﷺ «قوم نوح و اصحاب رس تکذیب پیشه کردند» اصحاب رس: یعنی صاحبان چاهی که بنا شده است. و آنان قوم شعیب رضی الله عنه بودند که با مواشی خود پیرامون آن چاه اقامت داشته و بتان را می‌پرستیدند. به قولی: آنان «اصحاب اخدود»، یا قومی در «یمامه» بودند که از سرزمین نجد است. «و» نیز تکذیب پیشه کردند «ثمود و عاد و فرعون» و قومش «و برادران لوط» یعنی: قومی که لوط در میانشان به نبوت مبعوث شد، که اهالی شهرهای «سدوم» و «عموره» از سرزمین فلسطین بودند.

وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَقَوْمُ تُبَّعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدُ ﴿١٤﴾

«و اصحاب آیکه» یعنی: ساکنان بیشه‌زار نیز تکذیب پیشه کردند. سخن درباره «آیکه» و پیامبرشان شعیب رضی الله عنه در سوره «شعراء» / ۱۷۶، گذشت «و قوم تبع» نیز تکذیب پیشه

کردند. او تبع حمیری پادشاه یمن بود که مسلمان شد و قومش را به سوی اسلام فراخواند اما آنها او را تکذیب کردند. آری! «همگی پیامبران ما را به دروغ گرفتند» یعنی: هریک از آن گروه‌ها؛ پیامبر خود را که ما به سویشان فرستاده بودیم، تکذیب کردند پس هر کس یکی از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را تکذیب کند، گویی تمام ایشان را تکذیب کرده است «و در نتیجه وعده عذاب من واجب آمد» یعنی: وعده عذاب من بر آنان واجب و لازم شد و این عذاب به آنان تعلق گرفت.

این سه آیه، تسلیتی به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و تهدیدی برای کفار مکه است. یعنی ای پیامبر! از تکذیب کفار قریش دلتنگ مباش و تکذیب‌کنندگان نیز باید از فرجامی مانند فرجام آن گروه‌ها برحذر باشند.

أَفَعِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِّنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٥﴾

«مگر از آفرینش نخستین درمانده بودیم؟» یعنی: آیا هنگامی که نخستین بار آنان را - درحالی که چیزی نبودند - از کتم عدم آفریدیم، در امر آفرینش‌شان ناتوان شده بودیم؟ هرگز! پس چگونه از برانگیختن مجددشان که کاری سهل‌تر است، ناتوان می‌شویم و درمی‌مانیم؟ «نه بلکه آنها از آفرینش جدید در شبهه‌اند» یعنی: آنها از برانگیختن مردگان در شک و حیرت و سردرگمی قرار دارند چرا که از یکسو این‌کار، مخالف عادت است و از سوی دیگر شیطان نیز آنان را در کار رستاخیز به حیرت درافکنده و آن را در پندارشان، کاری دور از امکان جلوه می‌دهد.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تَوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسَهُ. وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴿١٦﴾

«و به راستی ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که نفس او به او چه وسوسه می‌کند» یعنی: ما آنچه را که در نهان و قلب و ضمیر انسان خلجان می‌زند، نیز می‌دانیم پس علم ما به تمام امور انسان احاطه دارد. توسوس: از وسوسه؛ به معنای صدای پوشیده و پنهان است «و ما از شاه‌رگ به او نزدیک‌تریم» ورید: شاه‌رگ خونی گردن است که به

قلب متصل می‌باشد. یعنی: ما به او از رگ جان او که در اندرون قلبش قرار دارد نزدیک‌تریم پس چگونه آنچه که در قلبش هست، بر ما پنهان می‌ماند.

إِذْ نَلَقَى الْمُتَلَقِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِيدٌ ﴿٧﴾

سپس خدای سبحان به بیان این حقیقت می‌پردازد که او با وصف آن‌که به خفایای قلب فرزند آدم عالم و آگاه است اما در عین حال بر او دو فرشته را نیز برگمارده است تا به منظور الزام حجت، همه چیز او را بنویسند و عملش را نگاهداری کنند پس می‌فرماید: «آن‌گاه که دو فراگیرنده فرامی‌گیرند» یعنی: دو فرشته‌ای که به وی موکل و گمارده‌اند و هرآنچه را که می‌گویند و عمل می‌کنند، ثبت می‌کنند «که از راست و چپ او نشسته‌اند» یعنی: آن دو فرشته، از جانب راست و چپ او نیز نشسته‌اند. قعید: کسی است که همراهت می‌نشیند.

مَا يَلْفُظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴿٨﴾

«هیچ سخنی را به زبان در نمی‌آورد» آدمی «مگر این‌که نزد او نگهبان حاضر و ناظری است» که بر سخن و عملش نظارت کرده، آن را می‌نویسد و ثبت می‌کند پس آن دو فرشته نگهبان، حاضر و آماده‌اند. به قولی: آنها همه چیز انسان حتی ناله وی در بیماری‌اش را می‌نویسند. که ابن‌کثیر نیز این قول را ترجیح داده است. نقل است که: آن دو فرشته جز در وقت جماع (مقاربت) و در هنگام رفتن به قضای حاجت (توالت) از انسان کناره نمی‌گیرند ولی حتی در این حالات نیز، آنچه را که می‌گویند و می‌کنند، می‌دانند و می‌نویسند. در حدیث شریف به روایت‌ابی‌امامه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «نویسنده نیکی‌ها در جانب راست انسان و نویسنده بدیها و گناهان در جانب چپ او قرار دارد پس نویسنده نیکی‌ها بر نویسنده بدیها امین (مراقب) است و چون شخص عمل نیکی را انجام داد، فرشته جانب راست، آن نیکی را ده برابر می‌نویسد و چون عمل بدی را انجام داد، به فرشته جانب چپ می‌گوید: نوشتن آن را هفت ساعت فروگذار و آن را در دم ننویس، شاید او تسبیح بگوید یا آمرزش

بخواهد». ولی باید دانست که بر وسوسه نفس و خواطر و خلعانات درونی انسان، عقابی مترتب نیست زیرا در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِأُمَّتِي عَمَّا حَدَّثَ بِهِ أَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ أَوْ تَعْمَلْ بِهِ: خداوند متعال از امت من آنچه را که نفسهایشان بدان حدیث می‌گویند، در گذشته است تا آن‌گاه که به آن [حدیث نفس] سخن نگویند، یا عمل نکنند».

وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ مَحِيدًا ﴿١٩﴾

«و سکره موت حق را آورد» یعنی: در هنگام سكرات مرگ، حقیقت بر انسان آشکار شده و صدق و راستی آنچه که پیامبران عليهم السلام از اخبار رستاخیز و وعده‌ها و هشدارهای آن آورده‌اند، بر او مبرهن و هویدا می‌گردد. سکره موت: سختی و فشار مرگ است که انسان را بی‌هوش کرده و بر عقلش غالب می‌شود چنان که در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که پیامبر صلى الله عليه وآله وسلم در حال سكرات مرگ تحت فشار آن قرار گرفتند، به گونه‌ای که عرق را از چهره خویش پاک می‌کردند و در این اثنا فرمودند: «سبحان الله! إن للموت سكرات: پاک است خداوند! همانا برای مرگ سختی‌هایی است». «این» مرگ «همان است که از آن کناره می‌گرفتی» و از آن می‌گریختی. مخاطب این سخن، انسان است از حیث انسان بودنش.

وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ ﴿٢٠﴾

«و در صور دمیده شود» مراد دمیدن آخر برای رستاخیز و خروج مردگان از قبرهایشان است «این است روز وعید» یعنی: وقت دمیدن در صور، همانا روز وعیدی است که خداوند جل جلاله کفار را در آن به عذاب تهدید کرده است. در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «چگونه خوش باشم درحالی که صاحب بوق، آن را به دهان گرفته و پیشانی خود را نیز فرود آورده و در انتظار آن است که به او اذن [دمیدن] داده شود؟ اصحاب گفتند: یا رسول الله! [وقتی شما که پیامبر اولی‌العزم خدایید، از این امر نگرانید] پس ما چه بگوییم؟ آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند؛ بگویید:

حسبنا الله ونعم الوكيل: خدا برای ما بس است و او نیکو کارسازی است. اصحاب گفتند: حسبنا الله ونعم الوكيل».

وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ ﴿٢١﴾

«و هر کس در حالی می آید که با او راننده ای و گواهی است» یعنی: هر فرد بشر و هر بدنی که در آن روح دمیده شده، درحالی به میدان رستاخیز می آید که همراهش کسی است که او را به سوی محشر می راند و نیز همراهش کس دیگری است که به نفع یا زیانش گواهی می دهد. مجاهد می گوید: «راننده و گواه دو فرشته اند». به قولی: سائق (راننده)، نویسنده گناهان و شهید (گواه)، نویسنده ثوابها است.

لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكُمْ غِطَاءَكُمُ فَبَصُرَكُمُ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴿٢٢﴾

«به راستی که از این امر سخت در غفلت بودی» یعنی به او گفته می شود: به راستی که تو در دنیا از این سرانجام و سرنوشت، در غفلت بودی «ولی ما پرده ات را» که در دنیا جلوگیر رؤیت بود «از تو برداشتیم» یعنی: حجابی را که میان تو و میان امور آخرت حایل بود، برداشتیم «پس امروز دیده ات تیزبین است» یعنی: امروز دیده ات نافذ و تیزبین است پس می توانی آنچه را که در دنیا بر تو مخفی بوده است، با آن ببینی. البته خطاب متوجه انسان است از حیث انسان بودن وی.

وَقَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَىٰ عَتِيدٍ ﴿٢٣﴾

«و همنشین او گفت: این است آنچه پیش من آماده است» یعنی: فرشته گمارده به وی که در دنیا نویسنده اعمالش بوده است، خطاب به وی می گوید: این همان کتاب عمل توست که نزد من حاضر و آماده است و من آن را آماده نموده ام. مجاهد در معنی آن می گوید: «آن فرشته به پروردگار سبحان می گوید: اینک آنچه که مرا در کار نوشتن و ثبت و ضبط اعمال فرزند آدم برگمارده بودی، آماده است، اینک خود او و دیوان عملش را حاضر کرده ام».

أَلْفِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٢٤﴾

«هر ناسپاس سرسختی را در دوزخ فروافکنید» این خطابی است از سوی خدای عزوجل به آن دو فرشته که یکی راننده (سائق) و دیگری گواه (شهید) می باشد.

مَتَاعٍ لِّلْآخِرِ مُعْتَدٍ مَّزِيدٍ ﴿٢٥﴾ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَأَلْقِيَاهُ فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ﴿٢٦﴾

«هر بازدارنده از خیری» را. یعنی: هر بازدارنده مال زکات و هرکسی را که جنس خیر را از مردم باز می داشت، در دوزخ فروافکنید. به قولی: مراد از خیر، اسلام است «هر در گذرنده از حدی» را. یعنی هر ستمگری را که به یگانگی خداوند عَلَّاهُ اقرار نمی کرد «هر شکاکی را» که در حق، یعنی در وجود خداوند عَلَّاهُ در دین و اخبارش، شک می آورد، همان «که با الله، معبود دیگری قرار داد، او را در عذاب سخت فروافکنید» این تأکیدی بر دستور اول است.

در حدیث شریف آمده است: «گردنی از آتش درحالی که سخن می گوید، در روز قیامت بیرون می آید و می گوید: امروز من به سه کس موظف و موکل گردیده ام:

۱ - بر هر سرکش ستیزه جویی.

۲ - بر کسی که با خداوند، خدایی دیگر قرار داده است.

۳ - بر کسی که نفسی را نه در برابر نفس دیگری به قتل رسانده است. آن گاه [گردن آتش] بر آنان در می پیچد و همه را در گودالهای جهنم می افکند».

بعضی از مفسران در بیان سبب نزول آیات (۲۶-۲۴) گفته اند: این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد آن گاه که او فرزندان برادرش را از خیر - که اسلام است بازداشت.

﴿ قَالَتْ رَبِّ مَا أُطِعْتُهُمْ وَلَكِن كَانُوا فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴾ ﴿٢٧﴾

«همنشین او گفت: پروردگارا! من او را طغیانگر نساختم» مراد از همنشین در اینجا، شیطانی است که در دنیا بر آن شخص کافر گمارده شده بود پس این شیطان منکر این می شود که او را به گمراهی و سرکشی واداشته باشد، سپس می گوید: «لیکن خودش

در گمراهی دور و درازی» از حق «بود» لذا چون او را به سوی طغیان دعوت کردم، مرا اجابت گفت و اگر او از بندگان مخلصت می‌بود، من هرگز بر او دست نمی‌یافتم. چنان‌که خداوند متعال در حکایت از سخن شیطان در قیامت می‌گوید: ﴿وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاَسْتَجِبْتُمْ لِي﴾ : (و من بر شما هیچ سلطه‌ای نداشتم جز این‌که شما را دعوت کردم پس مرا اجابت گفتید) «ابراهیم/۲۲» که تفسیر آن گذشت.

قَالَ لَا تَخْصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ﴿٢٨﴾

«فرمود» خدای عزوجل: شما کافران و شیاطین همنشیتان «در پیشگاه من باهمدیگر نستیزید» زیرا انسان کافر در پیشگاه خدای سبحان می‌گوید: پروردگارا! این شیطان بود که مرا گمراه کرد و شیطان می‌گوید: پروردگارا! من او را گمراه نکردم بلکه خودش در گمراهی دورودرازی بود. پس خدای سبحان آنان را از خصومت و ستیزه‌جویی در پیشگاه خود نهی می‌کند زیرا در آنجا ستیزه و جدال سودی ندارد. سپس می‌افزاید: «از پیش به شما هشدار داده بودم» با فرستادن پیامبران علیهم‌السلام و فرود آوردن کتابها پس امروز که روز جزاء است، دیگر بگومگو و مشاجره شما سودی در بر نداشته و بعد از وقت است.

مَا يَدَّبُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَمَا اَنَا بِظَلَمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٢٩﴾

«پیش من قول دگرگون نمی‌شود» یعنی: وعده من را هیچ خلافی نیست بلکه وعده‌ام خواه‌ناخواه انجام شدنی است و من بر شما به عذاب حکم کرده‌ام پس این حکم من هیچ تغییری ندارد. به‌قولی: معنی آیه این است: نزد من دروغ گفته نمی‌شود؛ با افزودن در سخن یا کاستن از آن، از آن رو که من به غیب دانایم «ومن در حق بندگان پیدادگر نیستم» یعنی: آنان را بی‌آن‌که مرتکب جرمی شده و گناهی انجام داده باشند، به ستم عذاب نمی‌کنم چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا تُظْلَمُ اَلْيَوْمَ﴾ : (امروز هیچ ستمی نیست) «غافر/۱۷».

يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَنَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ ﴿٣٠﴾

«آن روز که ما به جهنم می‌گوییم: آیا پر شدی؟» یعنی: خداوند متعال در روز قیامت این سخن را خطاب به جهنم می‌گوید پس جهنم به حرف می‌آید و در جواب پروردگار «می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟» یعنی: جهنم از کسانی که در آن افکنده‌اند، باز هم افزونتر می‌خواهد. به‌قولی دیگر معنی این است: جهنم با وجود فراخی‌ای که دارد تا بدانجا پر می‌شود که چیزی بر آن افزون ساخته نمی‌شود و چون خدای سبحان به او می‌گوید: آیا پر شدی؟ می‌گوید: مگر چیز دیگری هم باقی مانده است؟ در حدیث شریف آمده است: «یلقى فی النار، وتقول: هل من مزيد؟ حتی یضع قدمه فیها، فتقول: قط قط: دوزخیان در جهنم افکنده می‌شوند و جهنم می‌گوید: آیا باز هم بیشتر هست؟ تا آن‌که حق تعالی قدم خویش را در آن می‌گذارد پس در این هنگام می‌گوید: کفایت است، کفایت است.»

وَأَزَلَّتْ الْجَنَّةُ لِلْمُنَافِقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ﴿٣١﴾

«و بهشت برای پرهیزگاران نزدیک آورده شود، بی‌آن‌که دور باشد» یعنی: بهشت برای پرهیزگاران به نزدیکی‌ای دور نشده، نزدیک ساخته می‌شود، به گونه‌ای که پرهیزگاران آن را در عرصه محشر و موقف حساب مشاهده می‌کنند و به آنچه که در آن است می‌نگرند پس چیزهایی را می‌بینند که هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

هَذَا مَا تُوْعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِيظٍ ﴿٣٢﴾

«می‌گوییم: این همان است که وعده یافته‌اید» یعنی: آنچه شما از انواع گونه‌گون نعمت‌های بهشت می‌بینید، همان چیزهایی است که در دنیا به شما وعده داده بودیم «مخصوص هر اواب حفیظی است» اواب: یعنی بسیار بازگشت‌کننده به سوی خداوند متعال با توبه از گناهان. به‌قولی: اواب، کسی است که تسیح می‌گوید. به‌قولی دیگر: او کسی است که در خلوت گناهان خود را به یاد آورده و به بارگاه خدای عزوجل از آنها

آمرزش می‌خواهد. حفیظ: یعنی نگه‌دار گناهان خویش است تا آن‌گاه که از آنها توبه کند پس از برابر گناهانش بی‌پروا نگذشته و آنها را از یاد نمی‌برد. یا حفیظ: یعنی نگاهدارنده حدود، قوانین و تعهدات خود در برابر خداوند عَلَّامٌ.

مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ ﴿٣٣﴾

«همان کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد» بیمناک بودن به‌طور غایبانه این است که انسان در حالی که خدای عزوجل را ندیده است، از او بیمناک باشد. یا مراد کسی است که از حق تعالی در خلوت خویش - یعنی در جایی که کسی او را نمی‌بیند - بیمناک است. حسن در معنی آن می‌گوید: «آن‌گاه که او پرده‌ها را فروانداخته و در را ببندد، از حق تعالی می‌ترسد». چنان‌که در حدیث شریف راجع به آن هفت تنی که خداوند عَلَّامٌ ایشان را در روز قیامت در سایه عرش خود جای می‌دهد، آمده است: «... ورجل ذکر الله تعالی خالیا ففاضت عیناه: و مردی که خداوند متعال را در خلوت خویش یاد کرده است و چشمانش از اشک لبریز شده است». «و با دلی پر انابت باز آید» یعنی: کسی که غایبانه از خدای رحمان بیمناک باشد، در روز قیامت با دلی بازگشت‌کننده به سوی حق تعالی و وارسته در طاعتش، او را دیدار می‌کند.

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ ﴿٣٤﴾

«گوییم: در آن در آید» یعنی: وارد بهشت شوید «به سلامتی» یعنی: به سلامتی از عذاب، یا به سلامتی از زوال نعمت‌ها. به‌قولی: معنای (بسلام) این است که: خدای عزوجل و فرشتگانش بر بهشتیان سلام می‌گویند. «این» روز «روز جاودانگی است» زیرا همیشگی و ابدی بوده و بعد از آن دیگر نه مرگی است و نه تحول ناخوش‌آیندی.

لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ ﴿٣٥﴾

«در آن هر چه بخواهند، دارند» یعنی: بهشتیان در بهشت هر چه را که دل‌هایشان می‌خواهد و چشمانشان از دیدن آن لذت می‌برد - از انواع گونه‌گون نعمت‌ها و اصناف

و الوان خیر و برکت - طبق رغبت و اشتهايشان دارند «و پیش ما فزونتر هم هست» از نعمت‌هایی که نه به ذهن کسی خطور کرده و نه در خیالشان گذشته است. جمهور علما برآنند که مراد از این نعمت فزونتر: دیدن بلاکیف خدای عزوجل است. ابن مبارک و یحیی بن سلام از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «به سوی جمعه بشتابید زیرا خدای تبارک و تعالی در هر روز جمعه در توده‌ای از کافور سپید بر اهل بهشت نمایان می‌شود لذا بهشتیان نزدیک اویند». انس بن مالک رضی الله عنه نیز **﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾** را به ظهور پروردگار بر بهشتیان در هر روز جمعه تفسیر کرده است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در بهشت اشتهای گوشت پرنده را می‌کنی پس بی‌درنگ پیش روی تو بریان شده می‌افتد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است: «چون مؤمن در بهشت داشتن فرزند را آرزو کند، باردار شدن، وضع حمل و سن طفل همه در یک ساعت انجام می‌شود».

وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿٣٦﴾

«و چه بسا قرن‌ها را» یعنی: امت‌ها را «که پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش و موافقان‌شان «هلاک کردیم که از آنان» یعنی: از قریش «در دست درازی» یعنی: در نیرومندی و قوت «بس نیرومندتر بودند» مانند قوم عاد، ثمود و غیر آنها «پس در شهرها تفحص کردند» یعنی: آنها در شهرها رفته و گشت و گذار کردند و در اماکن و گوشه و کنار آنها جست‌وجو نمودند اما «مگر گریز گاهی هست؟» یعنی: آیا آنان راه گریزی دارند که به آن گریخته و از عذاب‌رهایی یابند؟ هیئات! یا معنی این است: آن امت‌ها بیش از شما - به منظور تجارت و غیر آن - در سرزمین‌ها و کشورها گردش کردند ولی آیا از مرگ یا از عذاب الهی راه گریزی یافتند؟

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ ﴿٣٧﴾

«قطعا در این پندی است» یعنی: در آنچه که از داستانشان ذکر شد، یادآوری و پند و موعظه‌ای است؛ «برای کسی که صاحب‌دل باشد» یعنی: برای کسی که بینش نافذ و دل بیدار و زنده‌ای داشته باشد زیرا قلبی که مرده است، هیچ اندرزی رانمی‌پذیرد. به‌قولی معنی این است: در آنچه که در این فقره از داستانشان ذکر شد، برای کسی که دارای حیات و نفس ممیزه باشد، پند و موعظه‌ای است «یا» در آنچه که از داستانشان ذکر شد، پند و موعظه‌ای است برای کسی که «گوش بنهد» به سوی آنچه از وحی که بر وی خوانده می‌شود «درحالی که شاهد باشد» یعنی: در حالی که حاضر ذهن یا حاضر دل باشد زیرا کسی که حضور ذهن ندارد، گویی غایب است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ ﴿٣٨﴾

«و در حقیقت، آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است در شش روز آفریدیم» امام رازی در «تفسیر کبیر» می‌گوید: «مراد از شش روز، شش طور و شش مرحله است، نه روزهایی که در وضع لغوی معروف‌اند زیرا روز به معنای لغوی متعارف، عبارت از زمان درنگ خورشید بر فراز زمین از هنگام طلوع تا غروب آن است در حالی که قبل از آفرینش آسمانها نه خورشیدی وجود داشته و نه ماهی پس مراد از (روز)، وقت یا هنگام است». «و به ما هیچ ماندگی‌ای نرسید» یعنی: ما آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش روز آفریدیم اما به ما هیچ ماندگی‌ای نرسید. لغوب: خستگی و ماندگی است. آیه کریمه اثبات‌کننده معاد است زیرا کسی که بر آفرینش آسمانها و زمین قادر بوده واز آفرینش آنها خسته و مانده نشود، به طریق اولی بر زنده کردن مردگان نیز توانا است.

حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: یهودیان نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و از ایشان راجع به آفرینش آسمانها و زمین سؤال کردند، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: خداوند جل جلاله زمین را در روز یکشنبه و دوشنبه آفرید، کوه‌ها و منافی را که در آنهاست، در روز سه‌شنبه آفرید، درخت و آب و آبادانی‌ها و

شهرها و خرابی‌ها را در روز چهارشنبه آفرید، آسمانها را در روز پنج‌شنبه آفرید و تا سه ساعت باقی مانده از روز جمعه، ستارگان و خورشید و ماه را آفرید و در سه ساعتی که از جمعه باقی مانده بود؛ در اولین ساعت اجلها را آفرید تا هر مردنی‌ای بمیرد، در ساعت دوم آفت را در چیزهایی افکند که مردم از آنها بهره می‌گیرند، در ساعت سوم آدم را آفرید و او را به بهشت اسکان داد و ابلیس را به سجده برای وی دستور داد و در این ساعت آخر او را از بهشت بیرون کرد. یهودیان پرسیدند: ای محمد! بعد از آن پروردگاری چه کرد؟ فرمودند: سپس به سوی عرش قصد کرد و بر آن مسلط شد. یهودیان گفتند: پاسخ سؤال ما را بسیار خوب دادی اگر موضوع را به آخر می‌رساندی، آخر موضوع این است که: پروردگار در روز شنبه استراحت کرد. رسول خدا ﷺ از این سخن یهودیان به خشم آمدند. آن‌گاه این آیه در تکذیب سخنشان نازل شد.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ﴿۳۹﴾

«پس بر آنچه می‌گویند» مشرکان و یهود «صبر کن و پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب، پروردگارت را همراه با ستایش تسبیح گوی» یعنی: حق تعالی را از آنچه که سزاوار جناب او نیست، با گفتن «سبحان الله و بحمده» در هنگام بامداد و عصر، تنزیه کن. به قولی مراد از آن: گزاردن نمازهای بامداد و عصر است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح و تحمید قبل از طلوع خورشید، نماز بامداد و مراد از تسبیح و تحمید قبل از غروب، نمازهای ظهر و عصر است».

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَأَدْبَرَ السُّجُودِ ﴿۴۰﴾

«و از طرف شب» یعنی: در بعضی از اوقات شب «نیز الله را تسبیح گوی» ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از تسبیح گفتن در شب: نمازهای مغرب و عشاء است». به قولی: مراد از آن نماز شب (تهجد) است. «و به دنبال سجده نیز» یعنی: به دنبال نمازها نیز حق تعالی را تسبیح گوی. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از (ادبار السجود)

نمازهای نافله بعد از فرایض، یا تسبیح گفتن بعد از نمازهاست». دستور به تسبیح گفتن بعد از نماز، در احادیث بسیاری نیز آمده است از آن جمله در حدیث شریف ذیل به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره رضی الله عنه که فرمود: فقرای مهاجران نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: یا رسول الله! ثروتمندان درجات بلند و نعمت‌های پایدار را بردند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «این درجات و نعمت‌های پایدار چیست؟». گفتند: آنها چنان‌که ما نماز می‌خوانیم، نماز می‌خوانند و چنان‌که ما روزه می‌گیریم، روزه می‌گیرند و چنان‌که ما صدقه می‌دهیم، صدقه می‌دهند و چنان‌که ما برده آزاد می‌کنیم، برده آزاد می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آیا کاری را به شما تعلیم ندهم که اگر مانند آن را انجام دهید از دیگران سبقت می‌گیرید و هیچ‌کس از شما بهتر نخواهد بود، مگر کسی که همانند عمل شما را انجام دهد؟ آن کار این است که به دنبال هر نماز، سی و سه بار تسبیح، سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تکبیر بگویید». گفتند: یا رسول الله! آخر برادران ثروتمند ما نیز شنیدند که ما باید چه بکنیم پس همانند ما عمل می‌کنند [آن وقت این فضل نصیب آنان نیز می‌شود]. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ﴾: (این فضل الهی است که آن را به هر کس خواهد، می‌دهد) «مائده/۵۴». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دنبال هر نماز فرض می‌گفتند: «لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، اللهم لا مانع لما أعطيت، ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد: خدایی جز الله نیست، یگانه است و شریکی ندارد، ملک و حمد او راست و او بر همه چیز تواناست. بار خدایا! برای آنچه که تو داده‌ای، بازدارنده‌ای نیست و برای آنچه که تو باز داشته‌ای، دهنده‌ای نیست و ثروت توانگر در برابر تو به او سودی نمی‌رساند». بلکه آنچه که به او سود می‌رساند، ایمان و طاعت است.

وَاسْتَعِمْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادُ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٤١﴾

«و گوش بدار» ای مخاطب! آنچه را که همینک از احوال قیامت به تو خبر می‌دهم. این تعبیر، بیانگر بزرگی و هولناک بودن اصل خبر است؛ «روزی که منادی ندا در

دهد» و آن روز قیامت است که اسرافیل علیه السلام نفخه دوم را در صور می‌دمد. نقل است که: «اسرافیل علیه السلام در صور می‌دمد و جبرئیل علیه السلام اهل محشر را ندا کرده و می‌گوید: به‌سوی حساب بشتابید». «از جایی نزدیک» یعنی: این ندا به‌گونه‌ای نزدیک است که به هر فردی از افراد اهل محشر به طور یکسان می‌رسد. البته مراد از آن، قرب مکان نداکننده نیست بلکه مراد این است که ندا به تمام محشریان به‌گونه یکسان و برابر می‌رسد به‌طوری که همگان آن را صریح و روشن می‌شنوند. نقل است که منادی می‌گوید: «ای استخوانهای پوسیده! ای بندهای از هم جدا شده! ای گوشتهای پراکنده و ای موهای درهم ریخته! خداوند جل جلاله به شما فرمان می‌دهد که برای داوری و حکم نهایی و فیصله‌کن گرد آید».

يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ ﴿٤٤﴾

«روزی که نعره تند را به حق می‌شنوند» یعنی: بی‌تردید بانگ رستاخیز حق و ثابت است و در آن هیچ شکی نیست «آن روز، روز بیرون آمدن است» از قبرها.

إِنَّا نَحْنُ نُحْيِيهِمْ وَنُمِيتُهُمْ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ﴿٤٣﴾

«بی‌گمان ما می‌کنیم که زنده می‌کنیم و می‌میرانیم» یعنی: زنده می‌کنیم در دنیا و آخرت و می‌میرانیم در دنیا و هیچ شریکی در این کار و در غیر آن از کارها با ما مشارکت ندارد «و برگشت به سوی ما است» پس هر عمل‌کننده‌ای را در برابر عملش جزا می‌دهیم.

يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ ﴿٤٤﴾

«روزی که زمین از آنان شکافته می‌شود» یعنی: زمین از سر خلق شکاف برمی‌دارد پس آنها از گورها بیرون آمده و به سوی محشر رانده می‌شوند «شتابان» یعنی: شتابان به‌سوی منادی‌ای که ندایشان می‌کند، می‌دوند «این حشری است» یعنی: این رستاخیز و گردهم آوردنی است؛ «که بر ما آسان است» و ما بی‌هیچ زحمتی آن را سازمان می‌دهیم.

نَعْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعَيْدٍ ﴿٤٥﴾

ای محمد ﷺ! «ما به آنچه» کفار درباره تو و درباره ما «می گویند، داناتریم» از تکذیب در آنچه که آورده‌ای و از انکار توحید و معاد. این عبارت، دلجویی‌ای برای پیامبر ﷺ و تهدیدی برای مشرکان است «و تو به زور وادارنده آنان نیستی» جبار: یعنی تو بر آنان مسلط نیستی که به اجبار و اکراه به ایمان وادارشان کنی «پس هر که را از وعده عذاب من» برای نافرمانان «می ترسد به قرآن پند ده» ولی به غیر آنان مشغول نشو زیرا پند و اندرز دادن به آنها هیچ سودی در بر ندارد. سپس حق تعالی آن حضرت ﷺ را به جهاد مأمور کرد.

﴿سوره ذاریات﴾

مکی است و دارای (۶۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به بادهای پراکنده‌گر، «ذاریات» نامیده شد. ذاریات: عبارت از بادهای پراکنده‌گر خاک و غیر آن است. البته سوگند خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به باد، دلیل اهمیت آن می‌باشد زیرا باد، لشکری از لشکرهای اوست.

محور و هدف این سوره، وابسته ساختن قلب بشری به آسمان، آویختن آن به غیب الهی، رها ساختن آن از علقه‌های زمینی و کنار زدن حجابها و حایلها از برابر بنده در جهت خالص شدن او برای عبادت حق تعالی است.

وَالذَّرِيَّتِ ذَرَّوْا ۱

«سوگند به بادهای پراکنده‌گر به پراکندنی» خدای سبحان به بادهایی سوگند می‌خورد که خاک و مانند آن از اشیاء را به هوا برمی‌پراکنند و به این ترتیب، قانون جاذبه زمین را زیر پا می‌گذارند.

فَالْحَمَلَاتِ وَقَرَّا ۲

«و سوگند به حمل‌کننده‌های سنگین بار» مراد از آن: ابرهایی‌اند که آب باران را حمل می‌کنند چنان‌که چهارپایان بار را بر می‌دارند. وقر: بار سنگین است. البته کسی جز خداوند متعال سنگینی کمیات آبی را که ابرها بر می‌دارند، نمی‌داند و این امر با مقیاسهای بشری قابل تصور نیست.

فَالْجُرِيَّتِ يُسْرًا ۳

«و سوگند به روان‌شوندگان به سهولت» مراد از آن: ابرهایی‌اند که در عین سنگین‌باری و ضخامت، بسیار به نرمی و سهولت به آنجایی روان می‌شوند که خداوند

متعال می‌خواهد تا بر آن ببارند. به‌قولی: مراد از آن کشتی‌هایند که به‌سهولت بر سطح آب روان می‌شوند. که قول مشهور نقل شده از جمهور مفسران، نیز همین است.

فَالْمَقْسَمَاتِ أَمْرًا ۴

«و سوگند به تقسیم‌کنندگان کار» مراد از آن: ابرهایی است که حق تعالی به‌وسیله آنها ارزاق بندگان را تقسیم می‌کند. به‌قولی: مراد از همه این تعبیر، یعنی: «ذاریات»، «حاملات»، «جاریات» و «مقسمات» بادهایند زیرا بادهای تمام این اوصاف موصوف می‌شوند. یعنی: هم خاکها را می‌پراکنند، هم ابرها را برمی‌دارند، هم در هوا به‌سهولت جاری می‌شوند و هم بارانها را تقسیم می‌کنند. به‌قولی دیگر: مراد از «مقسمات» فرشتگانی‌اند که اشیاء - اعم از باران، رزق و غیره - را بر بندگان تقسیم می‌کنند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۵

جواب همه آن قسم‌ها این است: «که آنچه وعده داده شده‌اید» از مرگ، رستاخیز و محشور شدن به سوی خداوند متعال؛ «راست و درست است» یعنی: این خبر و وعده‌ای است راستین. بدین‌گونه، خداوند متعال از قدرت خویش بر خلق این پدیده‌ها، به قدرت خویش بر آوردن رستاخیز استدلال می‌کند.

از ملاحظه تمام سوره‌هایی که به غیر حروف مقطعه آغاز شده‌اند - همچون این سوره - در می‌یابیم که اگر این سوره‌ها با سوگند آغاز شده باشند، مقسم علیه آنها یکی از اصول اعتقادی مانند توحید، رسالت و معاد می‌باشد، همان طوری که قسم‌های وارده در آغاز این سوره، همه تأکیدی بر صحت خبر دادن حق تعالی از وقوع حشر می‌باشد چنان که این قسم‌ها به این واقعیت نیز اشاره دارد که مشرکان مکه و امثالشان منکر رستاخیز بوده و بر کفر خود اصرار می‌ورزیدند.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ ﴿٦﴾

«و هرآینه جزای اعمال واقع شدنی است» یعنی: ثواب و عقاب خواهانخواه تحقق یافتنی است و الزاما به واقعیت می پیوندد.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْمُبَرَكَ ﴿٧﴾

«سوگند به آسمان دارای حُبک» حُبک: یعنی آفرینش استوار و نیکو و شکوه و جمال بدیع و اعجاب آور. پس هر چیزی که آن را به محکمی و استواری بپردازید و نیک انجامش دهید، آن را حُبک نموده اید. یا مراد از حُبک: راه های محسوسی است که در آسمان وجود دارد چنان که بعضی از مترجمان از جمله شاه ولی الله دهلوی رحمته الله آن را این گونه ترجمه کرده اند.

إِنَّكُمْ لَنِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ ﴿٨﴾

«هرآینه شما در سخنی گوناگون هستید» یعنی: سخنان شما مشرکان و منکران؛ مضطرب است و پریشان، ناسخته است و درهم زیرا گاهی می گویند: پیامبر جادوگر است، گاهی می گویند: شاعر است، گاهی می گویند: کاهن است و باز از یک سو می گویند که خداوند آفریدگار است ولی از سوی دیگر بتان را به پرستش می گیرید پس تناقضاتی از این قبیل، در گفتار و پندار شما بسیار است.

علما در بیان حکمت سوگند خوردن حق تعالی در این سوره و در غیر آن از سوره ها گفته اند: اعراب بر این باور بودند که چون محمد صلی الله علیه و آله در اقامه حجت نیرومند و ماهر است به همین دلیل، در جدل و برهان غالب می شود لذا این امر نشانه درستی سخنان وی نیست. پس خداوند متعال به هر امر بزرگی سوگند یاد کرد که خیرها و پیامهای پیامبرش حق است؛ تا آنها به صدق و راستی ادعای او پی برده و حجتش را بپذیرند. حکمت دیگر سوگند خوردن حق تعالی این است که اعراب بر این باور بودند که سوگند دروغ باعث خرابی شهرها و آبادیها گردیده و به صاحب خود سخت زیان می رساند لذا خدای عزوجل سوگند یاد کرد تا آنها ببینند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله نه فقط

بعد از این سوگندها با هیچ آفت و حادثه‌ای روبرو نشدند، که بر رفعت و ثبات ایشان نیز افزوده شد. پس این خود دلیل راستگویی ایشان می‌باشد. از سوی دیگر، اعراب می‌دانستند که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دروغ قسم نمی‌خورند پس این عوامل همه سبب می‌شد تا به درستی پیامهای ایشان یقین پیدا کنند.

يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُؤِكَ ﴿٩﴾

«هر کس که برگردانیده شده، از آن برگردانیده می‌شود» یعنی: هر کس که در علم الهی از هدایت برگردانیده شده و دعوت حق را تکذیب کرده، از قرآن برگردانیده می‌شود.

قِيلَ الْخَرَّاصُونَ ﴿١٠﴾

«مرگ بر خراصون» یعنی: لعنت بر شکاکان در وعده و وعید حق تعالی. خراصون: شکاکان و دروغگویانند.

الَّذِينَ هُمْ فِي غَمْرَةٍ سَاهُونَ ﴿١١﴾

«همانان که در ورطه نادانی بی‌خبرند» یعنی: آنان که در ورطه کفر و شک و جهل، از آنچه بدان مأمور شده‌اند و نیز از آنچه که به سوی آن رو کرده و بر آن رهروند، در غفلت به سر می‌برند.

يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمِ الدِّينِ ﴿١٢﴾

«می‌پرسند» از روی تکذیب و شک و استهزا «روز جزا کی است؟».

يَوْمَ هُمْ عَلَى النَّارٍ يُقْنَنُونَ ﴿١٣﴾

پاسخ این است: «همان روز که آنان بر آتش عقوبت شوند» یعنی: سوزانده شوند و معذب گردند. گفته می‌شود: «فتنت الذهب» آن‌گاه که طلا را برای آزمایش آن بسوزانند.

ذُوقُوا فَنَّاكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعِجِلُونَ ﴿١٤﴾

به آنان گفته می‌شود: «عذاب خود را بچشید، این است آنچه به شتاب» از روی استهزا و ریشخند «خواستار آن بودید».

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿١٥﴾

اما برخلاف حال آن گروه: «متقیان در باغها و چشمه‌سارانند» یعنی: ایشان در آخرت در بوستانهایی که چشمه‌ساران در آنها جاری است و به گونه‌ای باصفا و دلکش است که هیچ توصیف‌گری آنها را وصف نمی‌تواند کرد، مستقرند.

ءَأَحِبُّونَ مَا أَنزَلْنَا لَهُمْ رِزْقًا مِنْ سَمَاءٍ لَّيْلًا كَأَنَّهُ زَبْحٌ كَارِخٌ مُّسِينٌ ﴿١٦﴾

«آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده است» از خیر و کرامت «می‌گیرند» و به آن راضی هستند «زیرا آنها پیش از این نیکوکار بودند» یعنی: آنها این خیر و نعمت و کرامت را از آن رو دریافت می‌کنند که در دنیا با انجام دادن اعمال شایسته، نیکوکار بودند، خدای عزوجل را در همه اعمال خود حاضر و ناظر می‌دانستند و رضای او را در نظر داشتند. پس دلیل استحقاق بهشت برین بر ایشان همین است.

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ ﴿١٧﴾

متقیان در دنیا «به این وصف بودند که اندکی از شب را می‌غنودند» و بیشتر آن رابه نماز و نیاز و نیایش می‌گذرانیدند. هجوع: خواب است. حرف «ما» در (مایه‌جعون) زاید است. ابن عباس رضی الله عنه در معنای آن می‌گوید: «ایشان کمتر شبی را تا صبح می‌خوابیدند بلکه اکثر شب‌ها و بیشترین اوقات آنها را به نماز می‌گذرانیدند».

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَفْتُونَ ﴿١٨﴾

«و» آن متقیان دست یافته به بهشت، پیوسته بر این وصف بودند که «در سحرگاه استغفار می کردند» حسن در معنای آن می گوید: «ایشان نماز را تا سحرگاه ادامه داده سپس در سحرگاه استغفار و آمرزش خواهی می کردند». یعنی: با آن که اندک می خوابیدند، بسیار عبادت می کردند و نماز شب می خواندند؛ اما با این وجود آمرزش نیز می خواستند گویی شب همه شب را در معصیت گذرانده اند! و این است سیرت و روش کریمان و بزرگواران که جود و کرم بسیار خود را اندک شمرده و باز عذرخواهی هم می کنند. بر عکس شیوه اشخاص پست و فرومایه که با انفاق و بذل کمترین چیز، منت می گذارند و افاده می فروشند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا، حَتَّى يَبْقَى ثَلَاثَ اللَّيْلِ الْأَخِيرِ، فَيَقُولُ: هَلْ مِنْ تَائِبٍ فَأَتُوبُ عَلَيْهِ؟ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ فَأُغْفِرُ لَهُ؟ هَلْ مِنْ سَائِلٍ فَيُعْطِي سْؤَالَه؟ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ: خَدَاوَنَدُ مَتَعَالٍ، دَر هَر شَبِّ بَه سَوَى آسْمَانِ دُنْيَا فَرُودِ مِی آید تَا آن کِه چُون یَک سَومِ آخِرِ شَبِّ بَاقِی مِی مَاند، مِی گوید: آیا توبه کاری هست تا بر وی توبه بپذیرم؟ آیا آمرزش خواهی هست تا بر وی بیامرم؟ آیا درخواست کننده ای هست که خواسته وی داده شود؟ تا آن گاه که بامداد طلوع می کند». سحر: یک ششم حصه آخر شب است.

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿١٩﴾

«و» آن متقیان به بهشت پیوسته بر این وصف بودند که «در اموالشان برای سائل و محروم حقی مقرر بود» سائل: فقیری است که چیزی را نمی یابد لذا خود را بر دیگران پیش افکنده و طالب یاری آنان می شود. محروم: کسی است که با وجود ناتوانی از کسب و کار، از سؤال کردن هم پرهیز نموده و پاکی می ورزد تا بدانجاکه مردم او را توانگر پنداشته و بر او صدقه نمی کنند. به قولی دیگر: محروم کسی است که قحطی و بلای سختی به او رسیده باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «مَسْكِينٌ كَسِيٌّ نَيْسٌ كِه تَوِ يَک لَقْمَه وَ دَو لَقْمَه وَ يَک خَرْمَا وَ دَو خَرْمَايِي بَه اَو مِی دَهی ولی مسکین کسی است که توانگری را نمی یابد تا او را

بی‌نیاز گرداند و کسی هم به حالش پی نمی‌برد تا به وی صدقه دهد». قرطبی می‌گوید: «قول قوی‌تر در تفسیر (حق) در این آیه این است که مراد از آن فریضه زکات می‌باشد زیرا خداوند عَلَّامٌ در سوره (معارج) می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِّسَائِلٍ وَالْمَحْرُومِ﴾ : (و آنان که در اموالشان حقی است معلوم برای سائل و محروم) «۲۴ - ۲۵». حق معلوم همانا زکات است که شریعت مقدس اسلام؛ مقدار، جنس و وقت آن را بیان کرده است اما غیر آن از صدقات نافله، نه معلوم است و نه جنس و وقت معینی دارد». حدیث شریف ذیل نیز مؤید این قول است: «اذا أدیت زکاة مالک، فقد قضیت ما علیک فیه: وقتی زکات مال خود را دادی، در حقیقت آنچه را که در آن مال بر ذمه توست، پرداخته‌ای». ولی به رغم این که سخن قرطبی صحیح است و قول جمهور نیز همین می‌باشد اما باید در نظر داشت که این سوره مکی است و زکات در مدینه فرض شد. از سوی دیگر، اگر ما «حق» را به زکات تفسیر کنیم، این صفت چندان در خور ثنا و ستایشی ویژه نمی‌باشد زیرا هر مسلمانی زکات مال خود را می‌پردازد پس کسی مستحق چنین ستایشی است که افزون بر زکات، مال دیگری را نیز به نیازمندان ببخشد لذا ظاهراً مراد آیه در اینجا - که سیاق در مورد ثنا و ستایش متقیان می‌باشد - صدقات نافله غیر از زکات فرض است.

وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ ﴿٢٠﴾

«و در زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی است» یعنی: در کره زمین و پدیده‌های موجود در آن؛ اعم از کوه‌ها، دریاها، درختان، میوه‌ها، معادن، نباتات، انس، جن، حیوانات و غیره، برای موحدانی که به خدای عزوجل یقین و باور دارند، دلایل روشن و نشانه‌های آشکاری است زیرا ایشان هستند که در این نشانه‌ها تدبر و تأمل کرده و به آنها اعتراف می‌کنند و نهایتاً از آنها نفع می‌برند.

وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٢١﴾

«و در وجود خودتان» یعنی: ای انسانها! همین طور در وجود خودتان نیز نشانه‌هایی است که بر یگانگی خداوند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ و صدق و راستی آنچه که پیامبران به همراه آورده‌اند، دلالت می‌کند و اگر شما در وجود خود بنگرید و آیات انفسی خود را دقیقاً بشناسید، به سوی خدای عزوجل راه می‌برید زیرا آفرینش شما بر این وصف عجیب و شأن شگرف؛ از خون، گوشت، استخوان، اعضا، حواس، مجاری تنفس، قلب، عقل، وجدان، روح، نطق و بیان، ادراک و غیره، خود جلوگاه آیات الهی است و اگر هر پسر از ماشین وجودتان به تحلیل گرفته شود، برای کسی که اهل درک و دریافت باشد، برهانی قناعت‌بخش است «پس مگر نمی‌بینید» به چشم بصیرت تا به وسیله این نگرش، بر وجود و یگانگی خدای آفریننده روزی‌دهنده راه برید؟ به قولی: مراد از «انفس» در آیه کریمه، ارواح است. یعنی: در ارواحتان که سبب حیات و زندگی شماست، بر وجود و وحدانیت خداوند متعال آیات و نشانه‌هایی است. گفتنی است که امروز در عصر انکشاف علوم تجربی، فرازهای عظیمی از حقایق و اعجاز این آیات متجلی گردیده است.

وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ ﴿٢٢﴾

«و رزق شما در آسمان است» یعنی: تقدیر و تعیین رزق شما و فراهم نمودن اسباب آن در آسمان است؛ زیرا خورشید، ماه، ستارگان، طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هایی که به وسیله آنها فصلها مختلف می‌شود، بادهایی که ابرها را می‌رانند، باران فرود آمده از آسمان و بالاخره همه این گردونه وجود، دست‌اندرکارند تا روزی شما فراهم گردد زیرا این پدیده‌ها برای رویش و رشد انواع نباتات مختلفه‌ای که با آب آبیاری می‌شوند، جو و شرایط مناسبی پدید می‌آورند، خورشید آنها را با گرمای خود تغذیه می‌کند، نور قمر به آنها قوت و نمو و پختگی می‌بخشد و همین طور هر پدیده‌ای در این راستا نقشی دارد «و» در آسمان نوشته شده است «آنچه وعده داده شده‌اید» از بهشت، دوزخ، ثواب

و عقاب. یا بهشتی که به آن وعده داده شده‌اید، در آسمان است زیرا نقل است که بهشت بر پشت آسمان هفتم در زیر عرش قرار دارد.

فَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ نَنْطِقُونَ ﴿٣٣﴾

«پس سوگند به پروردگار آسمان و زمین که واقعا او حق است» یعنی: آنچه که به شما خبرش را در این آیات داده‌ایم، حق و ثابت است «همان‌گونه که خود شما سخن می‌گویید» یعنی: این حقیقت چنان روشن است که شما چنان که به سخن گفتن خود یقین دارید، باید به حق بودن آن نیز یقین داشته باشید. مثل این که می‌گوییم: «این خبر حق است چنان که اکنون سخن گفتنت حق است». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «قاتل الله أقواماً أقسم لهم ربهم، ثم لم يصدقوا: خداوند نابود سازد اقوامی را که پروردگارشان به آنان سوگند خورد اما باز هم تصدیق نکردند».

اصمعی می‌گوید: «از بصره بیرون آمده و به راه روان بودم که اعرابی ای بر من گذر کرد و از من پرسید: تو کی هستی؟ گفتم: از بنی اصمع هستم. گفت: از کجا آمده‌ای؟ گفتم: از جایی که در آن کلام رحمان خوانده می‌شود. گفت: پس بر من بخوان. شروع به خواندن «والذاریات» کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ...﴾ رسیدم، گفت: کافی است. آن‌گاه برخاست و به سوی شتر خویش رفت و آن را ذبح کرد و گوشتش را بر مردم تقسیم نمود آن‌گاه به شمشیر و کمان خویش دست برد و هر دو را شکست، سپس پشت گردانید و رفت. و چون باهارون الرشید به حج رفتم، در حال طواف کردن بودم که بناگاه با شخصی روبرو شدم که مرا با صدای ضعیفی می‌خواند. چون به او نگریستم، متوجه شدم که او همان اعرابی است ولی رنگش زرد شده و بسیار نحیف و لاغر گشته است. پس بر من سلام گفت و بار دیگر از من خواست تا سوره: «والذاریات» را بر وی بخوانم. شروع به خواندن آن کردم و چون به آیه: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ﴾ رسیدم، فریادی کشید و گفت: حقا که آنچه را پروردگار ما به ما

و عده داده است، راست یافتیم! سپس گفت: آیا غیر از این هم هست؟ پس خواندم: ﴿وَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ﴾. در این اثنا فریادی کشید و گفت: یا سبحان الله! چه کسی پروردگار جلیل را چنان به خشم آورده که او سوگند خورده است؟! شگفتا! سخنش را تصدیق نکردند تا به سوگند خوردن ناچارش کردند؟! پس این سخن را سه بار تکرار کرد و با آخرین بار، نفسش نیز همراه با آن بیرون آمد و جان به جان آفرین تسلیم کرد».

هَلْ أَنْتَ حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ الْمُكْرَمِ ﴿٢٤﴾

و از جمله نشانه‌های الهی در زمین داستان ابراهیم علیه السلام است: «آیا» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «خبر مهمانان گرامی ابراهیم به تو رسیده است؟» یعنی: میهمانانی که نزد خدای سبحان گرامی بودند زیرا ایشان فرشتگانی بودند که در صورت بنی آدم نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند. ولی مجاهد در معنای آن می گوید: «آنها نزد ابراهیم علیه السلام گرامی بودند زیرا او از ایشان به نیکویی استقبال کرد و خود برای پذیرایی از ایشان بر بالای سرشان ایستاد». ضیف: در اصل مصدر است، از این جهت هم بر واحد اطلاق می شود و هم بر جمع. نقل است که آن فرشتگان دوازده تن، یا نه تن بودند که دهمین شان جبرئیل علیه السلام بود، یا ایشان سه تن یعنی جبرئیل، میکائیل و اسرافیل: بودند. و از آن رو «میهمان» نامیده شدند که به صورت میهمان نزد ابراهیم علیه السلام آمده بودند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَّمَ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٢٥﴾

«چون بر او وارد شدند، گفتند: سلام» یعنی: ای ابراهیم علیه السلام ما بر تو سلام می گوئیم به سلام گفتنی نیک «گفت: سلام بر شما» یعنی: ابراهیم علیه السلام جواب سلامشان را داد. فرشتگان ابراهیم علیه السلام را به صیغه «سلاما» که دعاء است، تحیت گفتند درحالی که ابراهیم علیه السلام به صیغه «سلام» - به رفع میم - که بر ثبات و دوام دلالت می کند پاسخ سلام ایشان را به عبارتی نیکوتر از آن داد «و گفت: گروهی ناشناسید» یعنی: شما برای من گروهی ناشناخته هستید و من قبل از این شما را نمی شناختم پس خود را به

من معرفی کنید که چه کسانی هستید؟ به قولی دیگر: ابراهیم علیه السلام این سخن را در دل با خودش گفت نه در خطاب با ایشان.

فَرَاغَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ﴿٦٦﴾

«سپس آهسته به سوی اهل خود رفت» یعنی: سپس ابراهیم علیه السلام آهسته، یا پنهان از دید میهمانان خویش، برای تدارک پذیرایی از ایشان چابک نزد خانواده‌اش رفت. زمخشری می‌گوید: از ادب میزبان این است که کار پذیرایی را مخفی صورت داده و طوری پذیرایی نماید که میهمان متوجه نشود که او برایش تدارک می‌بیند و زحمت می‌کشد زیرا مبادا او را از این تدارک باز دارد، یا از او عذرخواهی کند و یا از این که میزبان برایش زحمت می‌کشد، در فشار قرار گیرد. «آن‌گاه گوساله‌ای فربه آورد» یعنی: آن‌گاه ابراهیم علیه السلام برای میهمانانش گوساله فربه بریانی را آورد چنان که در سوره «هود» خواندیم: ﴿...جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيدٍ﴾ : (آورد گوساله بریانی را) «٦٩».

آیه کریمه در برگرفته آداب ضیافت و میهمانداری است زیرا نشان می‌دهد که ابراهیم علیه السلام بی‌آن‌که با میهمانانش سابقه‌ای داشته باشد، به گونه‌ای برایشان غذا آورد که ایشان احساس نکردند و با سرعت هم از ایشان پذیرایی کرد چرا که او بسیار جواد و بخشنده بود. از سوی دیگر، او بهترین چیزی را که در خانه داشت یعنی گوساله‌ای جوان و فربه را - برای ایشان آورد، چه عمده مال ابراهیم علیه السلام گاو و گوساله بود. آری! او گوساله بریان را پیش رویشان نهاد و ایشان را بر سیل لطف و مهربانی دعوت به خوردن آن کرد چنان که در آیه بعد می‌خوانیم:

فَقَرَّبَهُ إِلَيْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٦٧﴾

«آن را به نزدیکشان برد» یعنی: آن غذا را پیش روی ایشان نهاد، سپس «گفت: مگر نمی‌خورید؟» یعنی: ایشان را به خوردن از آن فراخواند اما ایشان اجابت نکردند و دست به غذا پیش نبردند.

فَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَخَفْ وَبَشِّرُوهُ بِغُلَامٍ عَظِيمٍ ﴿٢٨﴾

«و در دلش از آنان ترسی یافت» از آن رو که از غذای وی نخوردند زیرا از اخلاق متعارف در میان مردم این است که هر کس غذای میزبان را بخورد، میزبان از وی ایمن می‌گردد پس چون ایشان از خوردن غذا امتناع کردند، ابراهیم علیه السلام گمان کرد که آنها برای کار شری آمده‌اند نه برای امر خیری. اما فرشتگان به او «گفتند: ترس» سپس به او اعلام کردند که فرشتگانی هستند و از سوی خدای سبحان به سوی او فرستاده شده‌اند «و او را به پسر دانا بشارت دادند» یعنی: ابراهیم علیه السلام را به فرزندی بشارت دادند که برایش به دنیا می‌آید و به حد مردی و بزرگی می‌رسد آن‌گاه بسیار دانا می‌شود. مراد از این فرزند، اسحاق علیه السلام است.

فَأَقْبَلَ بَعْضٌ مِنْهَا فِي صَرَافَةٍ فَصَكَّتْ وَجْهَهَا وَقَالَتْ عَجُوزٌ عَقِيمٌ ﴿٢٩﴾

«و زنش با فریادی سر رسید» آن‌گاه که ابراهیم علیه السلام با فرشتگان گفت‌وگو می‌کرد، زنش ساره در گوشه‌ای نظاره‌گر بود و چون بشارت ایشان را به تولد فرزندی برای ابراهیم علیه السلام شنید، از تعجب فریادی کشید. صره: فریاد و ضجه است. «و بر چهره خود زد» یعنی: با دست خود بر چهره‌اش زد چنان که عادت زنان در هنگام تعجب است «و گفت: زنی پیر نازا؟» یعنی: چگونه فرزند بزايم در حالی که پیرزنی نازا هستم؟ ساره به دو دلیل این خبر را با استبعاد تلقی کرد؛ اول این که پیر و کلان سال بود و در آن هنگام نود و نه سال سن داشت، دوم این که عقیم و نازا بود به طوری که در جوانی هم فرزندی برای ابراهیم علیه السلام به دنیا نیاورده بود. از سوی دیگر، خود ابراهیم علیه السلام نیز در آن هنگام صد یا صد و بیست سال سن داشت.

قَالُوا كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٣٠﴾

«گفتند» فرشتگان «پروردگارت چنین فرموده است» یعنی: آنچه به تو خبر دادیم، فرموده پروردگار توست پس تو ای ساره! نه در این امر شک کن و نه از آن شگفت‌زده

شو «هرآینه او خود حکیم داناست» حق تعالی در صنع خویش دارای حکمت است و به خلق خویش علم وسیعی دارد پس می‌داند که شما شایسته این کرامت هستید.

❖ قَالَ مَا خَطْبُكَ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿٣١﴾

«گفت» ابراهیم علیه السلام «پس ای فرستادگان! خطب شما چیست؟» یعنی: جز این بشارت که در مورد فرزند به من دادید، کار و مأموریتی که حق تعالی شما را به‌خاطر آن فرستاده، چیست؟ زیرا ابراهیم علیه السلام می‌دانست که فرشتگان به فرمان خدای عزوجل برای امر مخصوصی فرود می‌آیند پس خواست بداند که آیا فقط برای آوردن این بشارت فرستاده شده‌اند یا مأموریت دیگری هم دارند.

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿٣٢﴾

«گفتند: ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شده‌ایم» مراد آنها قوم لوط علیه السلام بود.

لَنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ ﴿٣٣﴾

«تا بر آنان سنگواره‌ای از گل فروفرستیم» یعنی: تا آنان را با سنگواره‌هایی از گل رس سنگ شده، سنگباران کنیم.

مُسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾

«که نزد پروردگارت برای مسرفان» دراز دست در گمراهی و تجاوزکاران از حد در بدکاری و فساد؛ «نشانه‌گذاری شده است» با علائمی که به آن شناخته می‌شود. نقل است که: بر روی هر سنگ، خط قرمز و سیاهی نقش بسته بود. ابن‌کثیر می‌گوید: «بر روی هر سنگ، نام کسی که باید بر وی زده می‌شد، نوشته شده بود».

فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٣٥﴾

«آن‌گاه هر که را از مؤمنان در آن بود، از آنجا بیرون بردیم» یعنی: چون نابود ساختن قوم لوط را اراده کردیم، هر کس را که در آبادیهای قوم لوط از مؤمنان به‌وی بود، از آن آبادیها بیرون بردیم.

فَأَوْحَيْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمَسْجِدِ ﴿٣٦﴾

«پس در آنجا جز یک خانه» یعنی: جز یک خانواده «از مسلمانان نیافتیم» گفته شده که آن خانواده هم، خانواده خود لوط عليه السلام - به‌جز زن وی - بود. سعیدبن جبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آنان به‌جز زن لوط عليه السلام جمعا سیزده تن بودند».

وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٣٧﴾

«و در آنجا برای کسانی که از عذاب دردناک می‌ترسند، نشانه‌ای باقی گذاشتیم» یعنی: در آن آبادیها، نشانه و دلالتی باقی گذاشتیم تا هر کس را که از عذاب الهی می‌ترسد، بر عذابی که به آنان رسیده است، راهنمایی کند، چه از اهل آن زمان و چه کسانی که بعد از آنان می‌آیند و این نشانه؛ همانا آثار عذاب در این آبادیها است که هنوز هم پیدا و نمایان است زیرا بعد از آن‌که آبادیهای قوم لوط بر اثر عذاب زیروزبر شد، خداوند متعال آن را به بحیره متعفنی که به «بحیره طبریه» معروف است، تبدیل کرد. این خود دلیل بر آن است که چون شر و کفر و فسق غالب شد، در پی آن نابودی و ویرانی حتمی است.

وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٣٨﴾

«و در موسی» نشانه‌ای قرار دادیم «چون او را با سلطانی مبین به سوی فرعون فرستادیم» سلطان مبین: حجت آشکار و روشن است که عبارت از عصا و دیگر معجزات همراه وی می‌باشد.

فَتَوَلَّى بِرُكْبِهِ وَقَالَ سِحْرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿٣٩﴾

«پس رویگردان شد به رکن خویش» یعنی: فرعون با پهلوی خویش از نشانه‌های ما روی گردانید. ولی مجاهد می‌گوید: «مراد از رکن: جمع، لشکر و ارکان دولت فرعون است که او به وسیله آنان قوت و نیرو می‌گرفت». «و گفت: این شخص جادوگر یا دیوانه‌ای است» یعنی: فرعون درباره موسی عليه السلام چنین گفت تا مغالطه و ایهام ایجاد کرده و مردم را به شک و شبهه درافکند در حالی که او خود به خوبی می‌دانست که آوردن معجزات موسی عليه السلام از سوی جادوگر ممکن نیست و نیز می‌دانست که دیوانه چنین کارهایی نمی‌کند.

فَأَخَذَتْهُمُ وُجُودُهُمْ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿٤٠﴾

«پس او و لشکرش را گرفتیم و آنان را در دریا افکندیم در حالی که او ملیم بود» ملیم: یعنی فرعون مرتکب اعمالی شده بود که موجب ملامت و نکوهش است. پس او سزاوار ملامت بود آن‌گاه که ادعای ربوبیت کرده به خداوند جل جلاله کفر ورزید و در عصیان خویش طغیان نمود و از حد درگذشت.

وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿٤١﴾

«و در عاد» یعنی: در داستان عاد نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم «آن‌گاه که بر آنان بادی عقیم فرستادیم» باد عقیم: بادی است که در آن هیچ خیر، برکت و منفعتی نیست پس نه درختی را گشن داده و آبستن می‌کند و نه حامل بارانی است بلکه فقط برای نابودسازی و عذاب فرستاده شده است. که این باد، «دبور»، یا «جنوب»، یا «نکباء» نامیده می‌شود.

مَا نَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْتَهُ كَالرَّمِيمِ ﴿٤٢﴾

«که به هر چه می‌وزید، آن را چون استخوان پوسیده می‌گردانید» یعنی: آن باد، هیچ چیزی را که بر آن می‌گذشت - اعم از خودشان، چهارپایان و اموالشان را باقی نمی‌گذاشت مگر این که آن را چون خاکستر استخوان مرده، نابود و فرسوده می‌گردانید.

وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿٤٣﴾

«و در ثمود» یعنی: و در داستان ثمود نیز نشانه‌ای باقی گذاشتیم «آن‌گاه که به آنان گفته شد: تا چندی برخوردار شوید» یعنی: آن‌گاه که به آنان گفتیم: تا وقت فرارسیدن نابودیتان، با بهره‌مندی و برخورداری از دنیا زندگی کنید.

فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٤٤﴾

«تا از فرمان پروردگار خود سر برتافتند» یعنی: از امثال امر پروردگارشان تکبر کردند «آن‌گاه صاعقه آنان را فروگرفت» و آن عبارت از: هر عذاب مهلکی است «درحالی که آنها می‌نگریستند» یعنی: درحالی که آنها درمانده‌وار، آن عذاب را به چشم سر می‌دیدند. یا معنی این است: آنها در انتظار عذابی بودند که به آن وعده داده شده بودند زیرا عذاب پس از سه روز بر آنان فرود آمد.

فَمَا اسْتَطَعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنْصِرِينَ ﴿٤٥﴾

«در نتیجه، نه توان ایستادن داشتند» یعنی: توان آن را نداشتند که از این بر زمین افکنده شدن بپاخیزند، چه رسد به این که نیروی گریختن داشته باشند بلکه در درون خانه و دیار خود بر زانوی هلاکت فروافتادند «و نه انتقام کشنده بودند» متصرین: یعنی نه به وسیله غیر خویش، از عذاب خداوند جل جلاله باز داشته شده بودند.

وَقَوْمٍ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٤٦﴾

«و پیش از آن» یعنی: پیش از آن گروه «قوم نوح را» هلاک گردانیدیم که زمانشان پیش از زمان فرعون و عاد و ثمود بود «زیرا آنها قومی فاسق بودند» یعنی: قوم نوح عليه السلام از دایره اطاعت و فرمان ما بیرون رفته بودند.

وَالسَّمَاءَ بَيْنَهُمَا يَأْتِيهِمْ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿٤٧﴾

«و آسمان را توانمندانه» یعنی: با قوت و قدرت «برافراشتیم و بی گمان ما توسعه دهنده ایم» یعنی: ما بر آفرینش غیر آن و وسعت دادنش قادر بوده و از این کار ناتوان نیستیم. یا معنی چنین است: ما آسمان را توسعه داده ایم و آن را بیش از آن نیز توسعه می دهیم و این توسعه دادن، پیوسته ادامه دارد. چنان که هم اکنون علم جدید توسعه هستی را یک حقیقت علمی و قطعی می داند. و این از معجزات بزرگ علمی قرآن کریم است.

وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمُهْدُونَ ﴿٤٨﴾

«و زمین را گسترانیده ایم» همچون فرش «و ما چه نیکو گسترندگانیم» گفته می شود: (مهدت الفراش) آن گاه که فرش را بگسترانی و هموار کنی.

وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿٤٩﴾

«و از هر چیزی دو زوج آفریدیم» از نرینه و مادینه، تلخ و شیرین، آسمان و زمین، شب و روز، نور و ظلمت، خیر و شر و مانند اینها «تا شما پند پذیرید» یعنی: کائنات و هستی را این گونه به نظام زوجیت آفریدیم تا شما پند بگیرید و بدانید که حق تعالی آفریننده همه چیز است، در نتیجه، از نگرش در این نظام محکم و متقن، به توحید و یگانگی حق تعالی راه برید. شایان ذکر است که امروز در عصر علم، دقایق این نظام بهتر شناخته شده است.

این آیه نیز از معجزات علمی قرآن کریم به شمار می‌رود زیرا بشر عصر رسالت، نظام زوجیت (به مفهوم نری و مادگی) را فقط در بخشهای محدودی از خلقت می‌شناخت اما امروزه، شناخت گستره این نظام کرانه‌های عظیمی را پیموده است.

فَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾

«پس به سوی الله بگریزید» با توبه از گناهان خویش؛ لذا با اقرار به توحید، پابندی به طاعت و پرهیز از معصیت؛ از عقاب وی به سوی ثوابش، از خشم وی به سوی رضایش و از شیطان به سوی طاعت رحمان بگریزید «هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم» یعنی: من هشداردهنده و بیم‌دهنده‌ای هستم که بیم و هشدارم آشکار است.

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٥١﴾

«و با الله معبود دیگری قرار ندهید، هرآینه من برای شما از جانب او هشداردهنده‌ای آشکارم» تکرار این جمله برای تأکید است.

كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجْنُونٌ ﴿٥٢﴾

«بدین‌سان، بر کسانی که پیش از آنان بودند هیچ پیامبری نیامد جز این که گفتند: او جادوگر یا دیوانه‌ای است» یعنی: شأن و حال امت‌های پیشین نیز همین گونه بوده‌است پس ای پیامبر ﷺ! تو تنها پیام‌آوری نیستی که با افترای جادوگری یا دیوانه‌گی روبرو می‌شوی بلکه این اتهامها که از سوی اعراب منکر رسالتت بر تو زده می‌شود، در برخورد امت‌های پیشین با پیامبرانشان نیز رخ داده است.

﴿۵۳﴾ اتَّوَصَّوْا بِهِمْ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُوتٌ

«آیا همدیگر را به این سفارش کرده بودند؟» این جمله سؤالیه برای ایجاد احساس شگفتی از حال آنان است. یعنی: گویی پیشینیان تکذیب پیامبران الهی را به پسینیانشان سفارش کرده بودند پس همه از فراسوی قرن‌ها بر آن همدست و همداستان شده‌اند «نه! بلکه آنان مردمی طغیانگر بودند» یعنی: نه! چنین نیست، آنها همدیگر را به آن سفارش نکرده‌اند زیرا در میان‌شان قرن‌ها و زمانهای بسیاری فاصله وجود دارد بلکه عامل جمع کننده و گردآورنده آنان بر تکذیب پیامبران علیهم‌السلام، همانا طغیان و در گذشتن از حد در میدان کفر و انکار است.

﴿۵۴﴾ فَنُؤَلِّعُ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ

«پس، از آنان روی بگردان» یعنی: از جدال با تکذیب پیشه‌گان باز ایست زیرا تو مأموریت خود را انجام داده و رسالت پروردگارت را به نیکویی ابلاغ کرده‌ای و بدان «که تو در خور نکوهش نیستی» نزد خداوند جل جلاله بعد از این ابلاغ رسالت زیرا آنچه را که بر عهده‌ات بوده، به سر رسانده‌ای.

﴿۵۵﴾ وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ نَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

«و پند ده که مؤمنان را پند سود می‌بخشد» یعنی: به وسیله قرآن کسانی را از قومت که ایمان آورده‌اند، پند و اندرز ده زیرا اندرز دادن به ایشان سود می‌رساند و بر بصیرتشان می‌افزاید.

مفسران در بیان سبب نزول دو آیه «۵۴ - ۵۵» از علی رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود:

چون آیه ﴿فَنُؤَلِّعُ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ﴾ نازل شد، کسی از ما باقی نماند، جز این‌که به نابودی یقین کرد زیرا رسول اکرم صلی الله علیه و آله به روی گردانیدن از کفار دستور داده شده بودند آن‌گاه آیه: ﴿وَذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ نَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ نازل شد پس در این هنگام دل‌های ما آرام گرفت و خوشحال شدیم.

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾

«و جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا پرستند» مجاهد می گوید: «یعنی آنان را نیافریده‌ام جز برای آن که امر و نهیشان کنم». به قولی دیگر معنی این است: آنان را جز برای آن که در پیشگاه من خضوع و بندگی کنند، نیافریده‌ام. معنای عبادت در لغت: ذلت، خضوع و انقیاد است. اهل سنت بر آنند که عبادت: عبارت از معرفت پروردگار و اخلاص ورزی برای او در این معرفت است لذا مراد از عبادت، عبادتی است مقرون به معرفت اما نه معرفت خشک و بی روح علمی.

مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُوا ﴿٥٧﴾

«از آنان» یعنی: از جن و انس «هیچ رزقی نمی خواهم» برای خودشان و برای احدی از بندگان خود «و نمی خواهم که مرا خوراک دهند» یعنی: از آفرینش آنان این هدف را دنبال نمی کنم که از آنان منفعتی را برای خود خواسته باشم چنان که آقایان از بردگانشان می خواهند بلکه من بی نیاز مطلق، روزی بخش و دهنده بی کران هستم چنان که می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ﴿٥٨﴾

«بی گمان خداوند است که روزی بخش است» پس اوست که مخلوقاتش را روزی داده و به آنچه که مایه صلاحشان است می پردازد و آن را ایجاد و تنظیم می کند بنابراین، خداوند جل جلاله آنان را بدین منظور نیافریده است که نفعی به او برسانند لذا آنان باید هدفی را که برای آن آفریده شده‌اند، به انجام رسانند و آن عبارت است از: عبادت و معرفت حق تعالی، همو که روزی دهنده است و همو که «دارای قوت متین است» یعنی: نیرومند و استوار است پس کسی که او را نمی پرستد، بی گمان ستمگر است، هم از این روی در دنیا و آخرت سزاوار عذاب می باشد چنان که در آیه بعد می آید. در حدیث شریف قدسی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که خداوند متعال فرمود: «یا ابن آدم، تفرغ لعبادتی أملأ صدرك غنی وأسد فقرک وإلا تفعل ملأت صدرك شغلا ولم

أَسَدُ فَقْرِكَ: ای فرزند آدم! برای عبادت من فارغ شو، که در آن صورت سینهات را از توانگری و بی‌نیازی پر می‌سازم و در فقر را به رویت می‌بندم ولی اگر چنین نکنی، سینهات را از گرفتاری پر می‌سازم و در فقرت را نیز نمی‌بندم».

فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مِّثْلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ فَلَا يَسْتَعْمِلُونَ ﴿٥٩﴾

«پس برای کسانی که ستم کرده‌اند» با کفر خود؛ از اهل مکه و غیر آنان «نصیبی است مانند نصیب یارانشان» یعنی: بهره‌ای است از عذاب همانند بهره کفار امت‌های پیشین. ذنوب در لغت: عیارت است از دلو بزرگ. «پس نباید که به شتاب از من طلب کنند» عذاب را زیرا بهره آنان از عذاب مقدر و آمدنی است و در آن هیچ شکی وجود ندارد. این پاسخی است به این سخنشان: ﴿مَتَى هَذَا الْوَعْدِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ : (اگر شما راستگو هستید، این وعده عذاب کی است؟) «ملک/۲۵».

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٦٠﴾

«پس وای بر کافران از آن روزشان که وعده داده می‌شوند» مراد از آن: روز قیامت و به‌قولی: روز بدر است.

﴿سوره طور﴾

مکی است و دارای (۴۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند حق تعالی به کوهی که داری درخت است، «طور» نامیده شد زیرا طور به معنی کوه مشجر است و کوهی که درخت ندارد، به آن «طور» نمی‌گویند بلکه به آن «جبل» می‌گویند. و کوهی که حق تعالی بر آن با موسی علیه السلام سخن گفت و کوهی که عیسی علیه السلام را از آن به رسالت فرستاد، درخت داشت پس کوه طور با این رخداد عظیم، از شرف بزرگی برخوردار شد.

در بیان فضیلت این سوره از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم تا با ایشان در باب اسیران مشرک گفت‌وگو کنم و ایشان را درحالی یافتم که مشغول ادای نماز بامداد بوده و سوره «الطور» را می‌خواندند پس چون به

آیه: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾ مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ﴿٧﴾ رسیدند، از بیم آن‌که عذاب نازل شود،

اسلام آوردند» و چون به آیه: ﴿أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٥﴾ رسیدند، نزدیک بود که قلبم از جا برکنده شود». از این جهت،

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره تمثیل‌کننده هجومی بر قلب بشری است که در آن تأثیر بس زرفی می‌گذارد، هجومی که هیچ قلبی نمی‌تواند در برابر آن پایداری کند پس نهایتاً به تسلیم وادار می‌شود».

﴿الطور﴾

«سوگند به طور»: به زبان سریانی کوه است و مراد از آن «طور سینا» است که خداوند متعال با موسی علیه السلام بر آن سخن گفت و به منظور تشریف و گرمی داشت آن، به آن سوگند خورد.

وَكُتِبَ مَسْطُورٌ ﴿٢﴾

«و سوگند به کتاب مسطور» مسطور: یعنی نوشته شده. مراد از کتاب: قرآن، یا لوح محفوظ، یا الواح موسی عليه السلام است. یا مراد همه اینها و غیر آنها از کتب آسمانی چون انجیل و زبور است.

فِي رَقٍ مَّنْشُورٍ ﴿٣﴾

«در رقی گشاده» یعنی: سوگند به کتابی که در رقی گشاده نوشته شده است. رقی: پوست رقیق و نازک است. مبرد می گوید: «رق عبارت است از پوست نازک حیوانات که در گذشته مطالب را طومارگونه بر آن می نوشتند. منشور: یعنی گسترده و گشاده». خاطر نشان می شود که قبل از شناخت کاغذ، پوست حیوانات بیشترین نوشت افزار بشر بود.

وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ﴿٤﴾

«و سوگند به بیت المعمور» که در آسمان هفتم است و خدای عزوجل در آن مورد پرستش قرار می گیرد و فرشتگان آن را با عبادت و نیایش خود آباد می دارند. شایان ذکر است که «بیت المعمور» به ازای خانه کعبه قرار داد چنان که در حدیث شریف معراج آمده است: «سپس به سوی بیت المعمور بالا برده شدم و آن خانه ای است که هر روز هفتاد هزار فرشته به آن وارد می شوند و دیگر تا آخر عمرشان به آن بر نمی گردند». یا مراد از «بیت المعمور» کعبه است که با حجاج، زوار و مجاوران خود آبادان می باشد. بیت المعمور: یعنی خانه آبادان.

وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ﴿٥﴾

«و سوگند به سقف برافراشته» یعنی: سوگند به آسمان. حق تعالی از آن رو آسمان را «سقف» نامید که مانند سقفی برای زمین است.

وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾

«و سوگند به دریای برافروخته» مسجور: از سجر است که آتش برافروخته در تنور می‌باشد. روایت شده است که دریاها در روز قیامت یکپارچه آتشفشان شده و به آتشی بر افروخته تبدیل می‌گردند. البته تصور این معنی حتی در مقیاس شناخت‌های بشری در عصر حاضر نیز امری دور از ذهن نیست زیرا هم‌اکنون شناخته شده است که فقط طبقاتی از آب و خاک بر روی زمین وجود دارد و اعماق آن همه متشکل از مواد مذاب منفجره است، که وجود آتشفشانها - حتی در زیر بستر دریاها - نشانه‌ای بر این حقیقت می‌باشد. به قولی دیگر «مسجور» به معنی پرسیخته شده است. امام رازی می‌گوید: «حکمت در این که خداوند متعال این اماکن سه‌گانه؛ یعنی طور، بیت‌المعمور و بحر مسجور را به سوگند خوردن انتخاب کرد؛ این است که این سه مکان، مکانهای سه تن از انبیائی‌اند که ایشان به اخلاص با پروردگار خود در آنها خلوت کرده و با او در آنها به راز و نیازنشسته‌اند، یعنی موسی عليه السلام در طور، محمد عليه السلام در کعبه و یونس عليه السلام در اعماق دریا». نقل است که رسول خدا عليه السلام در کعبه به راز و نیاز نشستند و گفتند: «السلام علينا وعلى عبادالله الصالحين. لا أحصى ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك: سلام بر ما و بر بندگان صالح خداوند. پروردگارا! من نمی‌توانم آنچنان که تو خود بر خویشتن ثنا گفته‌ای، ثنای تو را برشمارم». و یونس عليه السلام در اعماق دریا ندا کرد: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ «انبیاء/ ۸۷». پس این اماکن به این سبب از شرف و کرامت برخوردار گردیدند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

«که عذاب پروردگارت واقع شدنی است» این جواب قسم است. یعنی: به آنچه ذکر شد سوگند که عذاب پروردگارت بر کسانی که مستحق آن هستند، خواه نخواه آمدنی است.

مَا لَهُ مِنْ دَافِعٍ ۸

«آن را هیچ دفع کننده‌ای نیست» که از دوزخیان برگرداند و دفع کند. البته سوگند الهی به این امور، نشان دهنده این حقیقت است که این پدیده‌ها بر کمال قدرت و حکمت وی، بر راستی و درستی اخبارش بر وقوع عذابش در روز قیامت و بر توانایی‌اش در ثبت و نگه‌داری اعمال بندگان به منظور مجازات آنها، دلالت می‌کنند.

يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا ۹

«روزی که آسمان جنبش کند به جنبشی سخت» یعنی: بعضی از آن در بعضی دیگر متموج گردیده و به شدت درهم و برهم گردد و مانند سنگ آسیابی که از مدار خود منحرف شده باشد، در هم بچرخد. که این پدیده، در روز قیامت واقع می‌شود.

وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا ۱۰

«و کوه‌ها روان شوند به روان شدنی» یعنی: کوه‌ها جابجا شده و از جاهای خود همچون روان شدن ابر، روان گردند و خردوریز و پراکنده شوند.

فَوَيْلٌ لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۱

«پس وای بر تکذیب کنندگان در آن روز» ویل: کلمه‌ای است که به شخصی که در پرتگاه هلاکت و نابودی قرار دارد، گفته می‌شود. یعنی: وای بر تکذیب‌کنندگان از عذاب سهمگین روز قیامت؛ آن‌گاه که پدیده هولناک جنبش و اضطراب آسمانها و پاشان شدن کوه‌ها روی دهد.

الَّذِينَ هُمْ فِي خَوْضٍ يَلْعَبُونَ ۱۲

«کسانی که به بیهوده‌گویی سرگرم‌اند» یعنی: وای بر کسانی که چنان در لجن‌زار باطل فرورفته و به آن سرگرم‌اند و در تکذیب و استهزا به دعوت محمد ﷺ چنان ژاژخایی می‌کنند که هرگز حسابی را به یاد نیاورده و از عقابی نمی‌هراسند.

يَوْمَ يَدْعُوكَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿١٣﴾

«روزی که به شدت به سوی آتش دوزخ کشیده می‌شوند» یعنی: روزی که با سختی و خشونت بسیار سختی، به سوی آتش جهنم رانده می‌شوند.

هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنتُمْ بِهَا تُكذِّبُونَ ﴿١٤﴾

«این همان آتشی است که شما آن را دروغ می‌پنداشتید» یعنی: نگهبانان دوزخ در آن روز به آنان می‌گویند: این آتشی که شما آن را مشاهده می‌کنید، همان آتشی است که در دنیا دروغش می‌پنداشتید.

أَفَسِحْرٌ هَذَا أَمْ أَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿١٥﴾

«آیا این» چیزی که هم اکنون می‌بینید و مشاهده می‌کنید «سحر است» چنان‌که در دنیا به پیامبران عليهم‌السلام ساحر و جادوگر و به کتابهای نازل کرده حق تعالی، سحر می‌گفتید؟ «یا شما نمی‌بینید؟» یعنی: یا این که شما از دیدن دوزخ کورید چنان که از دیدن حق در دنیا کور بودید؟.

أَصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

«به آن درآیید» یعنی: هرگاه انکار دوزخ برای شما ممکن نیست و به خوبی برای شما ثابت شد که آنچه می‌بینید، سحر و جادو هم نیست و در دیدگان شما نیز هیچ خلل و اشکالی وجود ندارد پس همینک به آن درآیید و سختی‌های آن را به‌جان تحمل کنید، سپس «خواه صبر کنید یا صبر نکنید» بر عذاب آن، هر چه می‌خواهید بکنید زیرا صبر و عدم آن هر دو «به حال شما یکسان است» در عدم بخشیدن سود و فایده، چه بر فرض این که صبر کنید، این صبر شما هیچ سودی به‌حالتان ندارد «تنها به آنچه می‌کردید، مجازات می‌یابید» زیرا جزا در برابر عمل است و هرگاه جزا حتماً واقع شدنی است پس صبر و عدم آن هر دو برایتان یکسان می‌باشد.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعَنَيمٍ ﴿١٧﴾ فَكِهِينَ بِمَاءٍ أُنْهَمَ رَبُّهُمُ وَيَوْمَ يَقْبَهُرُ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٨﴾

«همانا پرهیزگاران در باغها و در نعمت‌هایی هستند» برعکس آن گروه دوزخی که در عذاب و تیره‌روزی به سر می‌برند «به آنچه پروردگارشان به آنان از میوه‌ها داده برخوردارند» یعنی: پرهیزگاران در بهشت از میوه‌های آن برخوردارند. یا معنی این است: ایشان به سبب قرار گرفتن در عطایای خدای عزوجل - عطایا و دهش‌هایی که هیچ چشمی نظیر آنها را ندیده، هیچ گوشی نظیر آنها را نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است - از رفاه، نعمت و لذت‌های گوارا برخوردارند «و به سبب آن که پروردگارشان آنها را از عذاب دوزخ ننگه داشته است» نیز برخوردارند؛ که این خود نعمتی است مستقل.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَيْسًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

به پرهیزگاران - به عنوان شادباش و تبریک - گفته می‌شود: «بخورید و بنوشید؛ گوارایتان باد!» هنی: نعمت و لذتی است که در آن هیچ بریدگی، انقطاع، سختی، کدورت، تیره‌گی و ناخالصی‌ای وجود نداشته باشد. آری! به گوارایی بخورید و بیاشامید «به خاطر آنچه می‌کردید» از اعمال نیک.

مُتَّكِينَ عَلَى سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾

«تکیه زده‌اند» بهشتیان در حال خوردن و نوششان «بر تخت‌های برابر یکدیگر گسترده» مصفوفه: بعضی به بعضی دیگر پیوسته و رج زده، به گونه‌ای که همه تخت‌ها یک صف به حساب می‌آیند. در حدیث شریف آمده است: «شخص بهشتی در بهشت به متکایی که گسترده‌گی آن به مقدار چهل سال راه است، تکیه می‌زند، نه از آن بر می‌گردد و نه او را ملول و دل‌تنگ می‌گرداند. آنچه که دلش بدان میل کند و چشمانش از دیدن آن لذت برد، آماده نزد وی می‌آید.» «و حوریان درشت چشم را جفت آنان گردانده‌ایم» یعنی: هر یک از بهشتیان را به زنان بهشتی‌ای که حور عین‌اند، همدم و

پیوسته می گردانیم. حوراء: زنی است که سپیدی و سیاهی چشمش هر دو در نهایت حسن خود باشد. عین: هر زن درشت چشمی است.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُم بِإِيمَانٍ آَلَفْنَا بِهِم ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَهُمْ مِّنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ كُلُّ امْرِئٍ بِمَا

كَسَبَ رَهِيْنٌ ﴿١١﴾

«و کسانی که ایمان آورده‌اند و فرزندانشان آنها را در ایمان پیروی کرده‌اند، فرزندانشان را به آنان ملحق خواهیم کرد» یعنی: خدای سبحان نسل و اولاد شخص مؤمن را در بهشت - هرچند که در عمل پایین‌تر از او باشند - به درجه او رفعت می‌دهد و به او می‌پیونداند تا چشمان وی به دیدن آنها روشن و دلش به وجودشان شاد گردد چنان که در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما نیز آمده است اما این امر تحقق نمی‌پذیرد مگر در صورتی که فرزندان مؤمن باشند. متن حدیث شریف نقل شده از ابن عباس رضی الله عنهما در این باره این است: «چون شخص به بهشت درآید، از پدر و مادر و همسر و فرزندان خود سؤال می‌کند که آنان در کجایند؟ به او گفته می‌شود: آنان به درجه تو نرسیده‌اند. می‌گوید: پروردگارا! من هم برای خود و هم برای آنان عمل کرده‌ام! آن‌گاه به ملحق ساختن ایشان به وی فرمان داده می‌شود». سپس ابن عباس رضی الله عنهما این آیه را تلاوت کرد.

«و چیزی از جزای عملشان را نمی‌کاهیم» یعنی: با ملحق ساختن فرزندان و اقربای آنها به ایشان، چیزی از ثواب اعمال خودشان را نیز نمی‌کاهیم «هر کسی در گرو کار و کردار خویش است» در روز قیامت پس اگر بر وجهی عمل کرد که خداوند متعال او را بدان فرمان داده بود و به وجایب خود نیک پرداخت، خداوند متعال او را آزاد می‌کند و در غیر آن نابودش می‌کند و چه نابودی هراس‌انگیزی که حتی مرگ را نیز به آن هیچ راهی نیست و نمی‌تواند بر آن نقطه پایانی بگذارد!.

وَأَمَدَدْنَهُمْ بِفِكَهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢٢﴾

«با میوه و گوشتی که خوش دارند، آنان را مدد می‌کنیم» یعنی: افزون بر آنچه که بهشتیان از نعمت‌ها دارند؛ میوه‌های گوناگون و انواع گوشت‌های لذیذ دیگری را که خوش دارند و دل‌هایشان بدان گرایش دارد، پی‌درپی بر ایشان می‌فرستیم.

يَنْزِعُونَ فِيهَا كَأْسًا لَا لَغْوٌ فِيهَا وَلَا تَأْتِيمٌ ﴿٢٣﴾

«در آنجا جامی از دست هم می‌ربایند» یعنی: در آنجا بهشتیان جام‌هایی از شراب بهشتی را باهم دست به دست می‌کنند. یا معنی این است: آنها از بس که شاد و سرخوش‌اند جام‌های شراب را از روی سرگرمی و سرمستی از دست یک‌دیگر می‌ربایند «در آن نه بیهوده‌گی است و نه بزه‌کاری» یعنی: در بهشت میان می‌گساران سخنان بیهوده و گناه‌آلود رد و بدل نمی‌شود چنان که در میان می‌گساران دنیا چنین کارها و حرکاتی روی می‌دهد. ابن قتیبه می‌گوید: «شراب بهشت عقل‌هایشان را نمی‌رباید تا آثار سوئی چون شراب دنیا در ایشان بجا گذاشته و در نتیجه، حرکتی از ایشان سرزند که گنهکارشان گرداند».

﴿ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وُجُوهٌ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكَوْنٌ ﴿٢٤﴾

«و برای آنان نوجوانانی است که بر گردشان همی‌گردند» یعنی: نوجوانان خوبروی همراه با جام میوه و غذا و دیگر نعمت‌ها برگرداگرد بهشتیان می‌گردند، به خدمت سرگرم‌اند و رفت‌وآمد می‌کنند «انگاری آنها» یعنی: آن نوجوانان؛ در زیبایی، خرمی، رخسندگی و صفای خود؛ بسان «مرواریدی اند که نهفته است» یعنی: در پرده صدف پنهان و در داخل صدف مصون است و هیچ دستی به آن نرسیده است؛ سپید و چشم‌ربا و خرم. در حدیث شریف به روایت قتاده آمده است: «از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: یا رسول‌الله! خدمتکار [بهشت خود] مانند مروارید است پس چگونه است کسی که آن خدمتکار به وی خدمت می‌کند؟ فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در

اختیار اوست، فضل و برتری در میان آنان، همانند فضیلت ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است».

وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٣٥﴾

«و بعضی از آنان به بعضی دیگر به همپرسی روی آورند» یعنی: بعضی از بهشتیان از بعضی دیگر در بهشت سؤال می‌کنند که در دنیا چه حال و روزی داشته اند، چه رنج‌هایی دیده‌اند و از عاقبت و سرانجام کار چه بیم‌هایی داشته اند؟ زیرا آنها از این گفت‌وگوها لذت برده، به یکدیگر انس گرفته و در ضمن آن به نعمت پروردگار خویش اعتراف می‌کنند.

قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ ﴿٣٦﴾

«گویند: ما پیش از این در میان خانواده خود بیمناک بودیم» و از عذاب خداوند ﷻ در ترس و نگرانی به سر می‌بردیم. یا ما از عصیان و نافرمانی حق تعالی بیمناک بودیم.

فَمَنْ أَلَّهْ عَلَيْهِمْ وَعَقْنَا عَذَابَ السَّمُومِ ﴿٣٧﴾

سپس در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌گویند: «پس خدا بر ما منت نهاد» با آمرزش و رحمت خویش، یا با توفیق طاعت خویش «و ما را از عذاب سموم حفظ کرد» عذاب سموم: عذاب آتش است. سموم جهنم دمه‌ای است که از گرمای آن به وجود می‌آید. به قولی: آتشباد جهنم سموم نامیده شد زیرا آن باد وارد مسامات و منافذ بدن می‌شود.

إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ ﴿٣٨﴾

بهشتیان در بیان علت وصول خویش به بهشت می‌افزایند: «ما پیش از این» در دنیا «او را می‌خواندیم» یعنی: خداوند متعال را به یگانگی می‌خواندیم و او را پرستش

می‌کردیم، یا از او می‌خواستیم که بر ما با مغفرت و رحمت خویش منت نهد «هرآینه او احسان‌کننده مهربان است» بر: بسیار احسان‌کننده و رحیم: بسیار مهربان است به بندگانش.

فَذَكِّرْ فَمَا أَنْتَ بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ ﴿٢٩﴾

«پس اندرز ده» یعنی: ای پیامبر ﷺ! بر پنددادن و موعظه پایداری ورز «که تو به نعمت پروردگارت» که همانا نبوت است «نه کاهنی و نه دیوانه» کاهن: کسی است که این پندار را در دیگران القا می‌کند که غیب را بدون وحی می‌داند. عراف: کسی است که با تکیه بر جنیان، راجع به آینده پیشگویی می‌کند. یعنی: ای پیامبر ﷺ! آنچه که تو می‌گویی، کهانت نیست زیرا تو به وحی ناطق هستی که خداوند متعال تو را به ابلاغ آن دستور داده است.

أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّبَّيْنَا بِهِ رَبَّ الْمُنُونِ ﴿٣٠﴾

«یا» مشرکان «می‌گویند:» محمد «شاعری است که ما در حق وی حوادث روزگار را انتظار می‌بریم» تا بمیرد چنان که دیگران مرده‌اند، یا به هلاکت رسد چنان که پیشینیان وی به هلاکت رسیده‌اند پس آن‌گاه کار دین و دعوتش به پایان می‌رسد و ما از دست وی راحت می‌شویم. ریب: در اصل به معنی شک است و بر حوادث نیز اطلاق می‌شود. منون: زمانه و روزگار، یا مرگ است.

ابن جریر و ابن اسحاق در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: قریش چون در دارالندوه جمع شدند تا در کار رسول خدا صلی الله علیه و آله رأی زنی کنند، گوینده‌ای از آنان گفت: او را زندانی و دربند کنید، سپس به او «منون» را انتظار بکشید تا نابود شود چنان که پیشینیان وی از شعراء - مانند زهیر، نابغه و اعشی - هلاک شدند زیرا او نیز یکی از آنان است. پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

قُلْ تَرَبَّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ﴿٣١﴾

«بگو: انتظار بکشید که من نیز با شما از منتظرانم» یعنی: انتظار بکشید مرگ یا هلاکت مرا زیرا من هم با شما از انتظارکشندگان فرجام کار شما هستم و بدانید که من به نصرت خداوند جل جلاله مطمئن و باورمندم.

أَمْ تَأْمُرُهُمْ آلِهَتُهُم بِهَذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ ﴿٣٢﴾

«یا مگر خردهایشان آنان را به این امر فرمان می‌دهد» یعنی: یا مگر عقلهایشان آنان را به این ادعاهای متناقض که قرآن سحر، یا کفایت یا شعر است، دستور می‌دهد؟ شایان ذکر است که بزرگان قریش به خردمندی و تعقل توصیف می‌شدند پس خداوند متعال بدین‌سان عقلها و خردهایشان را به باد تحقیر گرفت؛ آن‌گاه که عقلهایشان شناخت حق از باطل را برایشان به باروبر نشاناند «یا مگر آنها قومی طغیانگرند» که در عناد از حد گذشته‌اند پس به سبب آن گفته‌اند آنچه را که گفته‌اند؟ بنابراین، سخنانشان از اثر خردورزی و تعقل نیست بلکه از اثر طغیان نفس است.

أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

«یا مگر می‌گویند: آن را بر بافته» یعنی: محمد قرآن را از نزد خود بر بافته و بر ساخته است «نه! بلکه ایمان ندارند» یعنی: حقیقت این است که سبب سرزدن همه این سخنان متناقض از آنان، کافر بودنشان است. آری! آنان به خداوند متعال ایمان نیاورده و آنچه را که رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم آورده است، تصدیق نمی‌کنند.

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٣٤﴾

«پس اگر راستگو هستند» در این پندارشان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم قرآن را بر بافته و از نزد خود آورده است؛ «باید سخنی مانند آن» یعنی: مانند قرآن در نظم و بیان شیوا و اسلوب بدیع آن «بیاورند» زیرا با در نظر داشت این امر که قرآن کلامی عربی است و

آنان هم سران عرب و میدانداران گستره فصاحت و فرهنگ عربی اعم از نظم، نثر، بیان و بدیع آن - هستند، اینک این گود و این میدان؛ قدم پیش گذارند و نظیر قرآن را بیاورند.

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمْ الْخَالِقُونَ ﴿٣٥﴾

«یا مگر آنها از هیچ آفریده شده‌اند؟» یعنی: یا مگر آنان با این کیفیت بدیع و صنع عجیب، بدون آفریننده‌ای آفریده شده‌اند و از این جهت، حق تعالی را عبادت نمی‌کنند «یا آن‌که خود آفریدگار خویش هستند؟» یعنی: یا مگر آنان خود آفریدگار خویش‌اند؟ پس اگر اقرار کردند که در این کائنات بدون آفریننده‌ای آفریده نشده‌اند و اگر اقرار کردند که خود هم آفریننده خویش نیستند، دیگر پذیرفتن این امر بر آنان الزامی می‌شود که آفریدگاری آنان را خلق کرده است و این آفریدگار هم خداوند متعال است.

أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلْ لَا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾

«یا مگر آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟» که آنها قطعاً این کاره نیستند زیرا جز خدای آفریننده توانا، دیگر کسی بر آفرینش آسمانها و زمین قادر نیست پس چرا دیگر حق تعالی را نمی‌پرستند؟! «نه! بلکه یقین ندارند» یعنی: واقعیت این است که علت موضع‌گیریهای لجبازانه و عنودانه‌شان این است که در کار خود بر باور و یقینی قرار ندارند بلکه در مورد وعده‌های عذاب و هشدارهای الهی، در تاریکی‌های شک و شبهه دست‌وپا می‌زنند، در غیر آن باید ایمان می‌آوردند.

أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رِزْقِ رَبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُصَيِّرُونَ ﴿٣٧﴾

«یا مگر گنجینه‌های پروردگارت پیش آنهاست؟» یعنی: آیا کلیدهای پروردگارت در امر رسالت به دست آنهاست تا آن را در هر جایی که بخواهند بگذارند؟ یا معنی این است: آیا گنجینه‌های باران و رزق به‌دست آنهاست؟ «یا مگر آنان» بر مخلوقات

خداوند عز وجل در زمین و آسمان «چیره‌اند» و مسلط؟ و بنابراین، کار آنها را هر گونه که بخواهند می‌پردازند و اداره و ساماندهی می‌کنند؟ نه! هرگز این گونه نیست بلکه فقط خدای عزوجل است که مالک، متصرف و فعال مایشاء می‌باشد.

أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلْيَأْتِ مُسْتَعِيهِمْ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٢٨﴾

«یا مگر نردبانی دارند که برشوند و بشنوند؟» یعنی: یا مگر می‌گویند که نردبانی نصب کرده به سوی آسمان دارند که بر آن بالا رفته و سخن فرشتگان و آنچه را که به سویشان وحی می‌شود، می‌شنوند و به وسیله آن به علم غیب می‌رسند چنان که محمد صلی الله علیه و آله و سلم از طریق وحی به آن می‌رسد؟ «پس» اگر چنین ادعایی دارند «باید شنونده آنان سلطانی مبین بیاورد» یعنی: باید شنونده آنان، حجت روشن و آشکاری بر این شنیدن خود بیاورد ولی اگر چنین چیزی نزدشان موجود نیست، دیگر راهی جز این ندارند که از این پیامبر و از این قرآن پیروی کنند.

أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ وَلَكُمُ الْبَنُونَ ﴿٣١﴾

«آیا خدا را دختران است و شما را پسران؟» یعنی: یا مگر دختران را به خداوند عز وجل و پسران را به خود نسبت می‌دهند؟ قطعاً هر کس دارای چنین اندیشه‌ای باشد، با فهم و خرد بیگانه بوده و در حوض انحطاط فکری قرار دارد بنابراین، از او بعید نیست که توحید و رستاخیز را هم انکار کند.

أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ ﴿٤٠﴾

«یا» ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم! «از آنها مزدی مطالبه می‌کنی» که در برابر تبلیغ رسالت به تو بدهند؛ «و آنان از غرامت گرانبارند؟» یعنی: از بر عهده گرفتن این غرامت و توانی که تو از آنان می‌طلبی، احساس گرانباری می‌کنند لذا از حمل این بار گران به عسرت و زحمت درافتاده‌اند و نمی‌توانند اسلام بیاورند؟»

آمِ عِنْدَهُ الْغَيْبُ فَمَنْ يَكْتُمُونَ ﴿٤١﴾

«یا مگر غیب پیش آنهاست و آنها می نویسند؟» یعنی: یا مگر ادعا می کنند که علم غیب یعنی اطلاعات ثبت شده بر لوح محفوظ نزدشان است و بنابراین، هر چه را بخواهند از روی علم غیب برای مردم می نویسند؟ پس بر این مبنی می گویند که ما برانگیخته نمی شویم و اگر هم برانگیخته شویم عذاب نمی شویم؟ قطعا موضوع چنین نیست زیرا جز خدای سبحان هیچ کس دیگری غیب را نمی داند. قتاده می گوید: «چون مشرکان گفتند که ما در حق محمد حوادث بد روزگار را انتظار می کشیم»، خداوند متعال فرمود: ﴿آمِ عِنْدَهُ الْغَيْبُ﴾ آیا نزدشان علم غیب است که بدانند محمد ﷺ چه وقت رحلت می کند، یا کار وی به کجا خواهد انجامید؟ که قطعا چنین نیست.

آمِ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمُ الْمَكِيدُونَ ﴿٤٢﴾

«یا مگر می خواهند نیرنگی بزنند؟» یعنی: مگر نیرنگی در حق رسول اکرم ﷺ اندیشیده اند تا او را با این توطئه و نیرنگ از بین ببرند «ولی کافران خود در نیرنگ گرفتار شده اند» یعنی: چنان نیست که نیرنگشان مؤثر باشد بلکه کافران خود در زیان بدانندیشی و نیرنگ خویش گرفتار شده اند و بر این نیرنگشان جزا داده می شوند. یعنی مغلوب و نابود گردیده یا خود گرفتار کید و نیرنگ می شوند. پس هرگاه فرجام کارشان این است، دیگر سود و ثمر برگشتشان از راه تقوی و ایمان چیست؟.

آمِ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ سَبَّحَنَ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٣﴾

«یا مگر آنان را جز خداوند معبودی است» که یاریشان داده و از عذاب وی نگاه می دارد؟ «منزه است خدا از آنچه با او شریک می گردانند» یعنی: حق تعالی از شرک ورزیدنشان، یا از مشارکت با آنچه که برایش شریک می گردانند و نیز از خود آن شریکان پنداری، منزه و بیزار است.

وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ﴿٤٤﴾

«و اگر پاره سنگی را در حال سقوط از آسمان ببینند می گویند: ابری متراکم است» یعنی: اگر آنان قطعه‌ای آتش از آسمان را بر خود افتاده ببینند که برای عذاب آنان فرو آورده شده باشد، باز هم از کفر خویش باز نمی‌ایستند بلکه می‌گویند: این ابری است که به گونه متراکم بر روی هم نشسته است و بر ما باران می‌باراند!! از فرط طغیان و عنادی که دارند.

فَذَرَهُمْ حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ ﴿٤٥﴾

«پس آنان را رها کن تا آن روز مخصوصشان را که در آن بی‌هوش شوند دیدار کنند» که آن روز، روز مرگشان یا به قول جمهور مفسران: روز قیامت است. صعقه: نابودی و هلاکت سریع است.

يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤٦﴾

«روزی که نیرنگشان به هیچ وجه به کارشان نیاید» یعنی: در آن روز، نیرنگ و توطئه‌ای که در دنیا علیه رسول خدا ﷺ اندیشیدند، هیچ سودی در برگرداندن عذاب از آنان ندارد «و نه آنها نصرت داده شوند» یعنی: نه عذابی را که بر آنان فرود آمدنی است، هیچ بازدارنده‌ای از آنان باز می‌دارد بلکه آن عذاب خواه‌ناخواه بر آنان فرود آمدنی است.

وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَٰكِن أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

«و در حقیقت، برای ستمگران عذابی قبل از این است» دُونَ ذلِكَ: یعنی ستمگران قبل از این عذاب، در دنیا نیز عذاب دیگری دارند و آن کشتنشان در روز بدر است. ابن زید می‌گوید: «این عذاب عبارت از مصایب دنیاست؛ چون دردها، آفات، بلیات، امراض و از بین رفتن اموال و فرزندان». به‌قولی دیگر: مراد عذاب قبر است. در حدیث شریف راجع به بازگشت کفار بر کفر خود بعد از برطرف شدن عذاب از آنان، آمده

است: «إن المنافق إذا مرض وعوفي مثله في ذلك كمثل البعير، لا يدري فيما عقلوه ولا فيما أرسلوه: بی گمان مثل منافق وقتی مریض شود و از مرض خویش عافیت یابد، چون مثل شتر است، نمی داند که برای چه او را بسته اند و چرا بعد از آن رهایش کرده اند!». «ولی بیشترشان نمی دانند» و از این عذاب عبرت نمی گیرند.

وَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ حِينَ تَقُومُ ﴿٤٨﴾

«و تا رسیدن حکم پروردگار خود» یعنی: ای پیامبر ﷺ! تا آن گاه که عذاب موعود ما بر آنان فرود آید و آنان را فراگیرد «صبر کن، هرآینه تو زیر نظر مایی» یعنی: تو در معرض دید و نظر و عنایت ما بوده و در حفظ و حمایت ما قرار داری پس از آنان پروایی نداشته باش و بی باک به راه خویش ادامه بده «و هنگامی که برمی خیزی» از مجلس خود «با ستایش پروردگارت تسبیح گوی» لذا در هنگام برخاستن از هر مجلسی که در آن می نشینی، در هنگام برخاستن از خواب و در هنگام برخاستن به سوی نماز، بگو: «سبحان الله وبحمده»، یا «سبحانک اللهم وبحمدک». در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ در ابتدای نماز چنین می گفتند: «سبحانک اللهم وبحمدک وتبارک اسمک، وتعالی جدک ولا إله غیرک». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم ﷺ در آخر عمر خود هر وقت می خواستند از مجلسی برخیزند، می گفتند: «سبحانک اللهم وبحمدک، أشهد أن لا إله إلا أنت، أستغفرک وأتوب إليك» که این دعای کفاره مجلس است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در شب از خواب برخیزد و بگوید: لا إله إلا الله وحده لا شریک له، له الملك وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله، سپس بگوید: رب اغفر لی - یا فرمودند: آن گاه دعا کند؛ دعای وی اجابت می شود پس اگر عزم کرد که وضو گیرد و سپس نماز بخواند، نمازش پذیرفته می شود».

وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَرَ الْجُورِ ﴿٤٩﴾

«و نیز پاره‌ای از شب الله را تسبیح گوی» یعنی: ای پیامبر ﷺ! در پاسه‌هایی از شب، حق تعالی را تسبیح گوی. مقاتل در معنای آن می‌گوید: «یعنی نمازهای مغرب و عشا را ادا کن». به قولی مراد این است: «دو رکعت بامداد را ادا کن». «وبه هنگام فرو شدن ستارگان نیز» یعنی: به هنگام افول و غایب شدن ستارگان در آخر شب نیز پروردگارت را تسبیح گوی. به قولی: مراد ادای نماز بامداد است زیرا عبادت در این هنگام بر نفس دشوارتر و از معرض ریا دورتر می‌باشد. در حدیث شریف متفق علیه در میان بخاری و مسلم به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است: چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دل شب به نماز بر می‌خاستند، می‌گفتند: «اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن فيهن، ولك الحمد أنت رب السموات والأرض ومن فيهن، أنت الحق ووعدك الحق، وقولك الحق، ولقاؤك الحق، والجنة حق، والنار حق، والساعة حق، والنبیون حق، ومحمد صلی الله علیه و آله حق، اللهم لك أسلمت وعليك توكلت وبيك آمنت، وإليك أنبت وبيك خاصمت وإليك حاکمت، فاغفر لي ما قدمت وما أخرت، وأسررت وأعلنت، أنت المقدم وأنت الموقر، لا إله إلا أنت، ولا إله غيرك: بار خدایا! ستایش از آن توست، تو نور آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو برپا دارنده آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند و حمد از آن توست، تو پروردگار آسمانها و زمین و همه کسانی هستی که در آنها به سر می‌برند، تو حق هستی و وعدهات حق است، سخت حق است، دیدارت حق است، بهشت حق است، دوزخ حق است، قیامت حق است، پیامبران حق‌اند و محمد حق است. بار خدایا! برای تو تسلیم شده‌ام و بر تو توکل کرده‌ام، به تو ایمان آورده‌ام، به سوی تو به اخلاص بازگشته‌ام، به سوی تو دادخواهی کرده‌ام و به سوی تو به داوری رفته‌ام پس آنچه را که پیش فرستاده‌ام و آنچه را که واپس افکنده‌ام (از لغزشها) و آنچه را که پنهان کرده‌ام و آنچه را که آشکار نموده‌ام برایم بیامرز، تویی پیش اندازنده و تویی به تأخیر افکننده، معبودی جز تو نیست و خدایی غیر از تو نمی‌باشد».

﴿سوره نجم﴾

مکی است و دارای (۶۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که خداوند متعال آن را با سوگند خوردن به نجم آغاز نموده است، «نجم» نامیده شد.

ابن مسعود رضی الله عنه در بیان فضیلت آن می گوید: «سوره نجم اولین سوره ای بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به طور علنی در مکه خواندند، سپس آن را در حرم تلاوت کردند در حالی که مشرکان آن را می شنیدند». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «اولین سوره ای که در آن سجده نازل شد، سوره (نجم) بود پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سجده کردند و مردم نیز همه - اعم از مؤمن و مشرک - همراه ایشان سجده کردند، مگر مردی که دیدم مستی از خاک برگرفته و بر آن سجده می کند، سپس بعد از آن دیدم که او بر کفر کشته شد». و او امیه بن خلف بود.

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ﴿۱﴾

«سوگند به نجم چون فروگراید» خداوند جل جلاله در این آیه به جنس ستارگان آن گاه که به غروب گرایش می یابند - سوگند یاد می کند؛ زیرا «ال» در «النجم» برای جنس است که شامل همه ستارگان می شود. سوگند خوردن به ستاره همراه با وصف نمودن آن به افول، این معنی را به همراه دارد که انسان اندیشمند باید از افول آن بر بطلان پرستش آن راه برد. یا سوگند خوردن به ستاره در حال افول، برای آن است که ستاره چون به سوی افق به افول گراید، جهات چهارگانه به وسیله آن تشخیص داده می شود. ابن ابی حاتم از شعبی و غیر وی روایت کرده است که گفتند: «آفریننده، به هر چیز از آفریدگانش که بخواهد قسم می خورد اما آفریده نباید جز به آفریننده قسم خورد».

امام رازی در تفسیر کبیر می گوید: «خداوند متعال در آغاز سه سوره قبل، یعنی سوره های: (صافات)، (ذاریات) و (طور) و در این سوره، به اسماء قسم خورده است نه به حروف؛ در سوره اول بر اثبات وحدانیت خویش قسم خورده است: ﴿إِنَّ إِلَهَهُمُ

لَوْحِدٌ ﴿﴾، در سوره دوم بر اثبات حشر و جزا قسم قسم خورده است: ﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ و در سوره سوم بر اثبات دوام عذاب پس از وقوع آن در روز قیامت قسم خورده است: ﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ...﴾ و در این سوره بر اثبات نبوت حضرت محمد ﷺ قسم خورده است: ﴿مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ...﴾ «آیه ۲». بنابراین، هر سه اصل توحید، معاد و نبوت در این چهار سوره تکمیل گردید.

همچنین با تأمل در سوگندهای الهی در قرآن، ملاحظه می‌کنیم که سوگند خوردن الهی بر اثبات وحدانیت و نبوت در قیاس به سوگند خوردنش بر اثبات معاد کم‌تر است چنان که در سوره‌های (ذاریات، طور، واللیل، والشمس، والسما ذات البروج) و غیر آنها می‌بینیم، سبب آن این است که دلایل وحدانیت خداوند ﷻ بسیار می‌باشد: و فی کل شیء له آیه تدل علی أنه واحد.

در هر چیز که بنگرید؛

نشانه‌ای می‌یابید که بر یگانگی حق تعالی دلالت می‌کند

دلایل نبوت و رسالت نیز بسیار است، که عبارت از معجزات مشهور و متواتر پیامبران ﷺ می‌باشد اما امکان معاد، به عقل و ادله سمعی یا نقلی که عبارت از قرآن و حدیث است، ثابت می‌شود و این خود عنایت بیشتری را می‌طلبد به همین جهت، خداوند ﷻ در قرآن کریم بر اثبات آن بسیار سوگند خورده است تا راه ایمان مردم به آن را نیز هموار گرداند.

حکمت در قسم خوردن حق تعالی به ستارگان این است که ستارگان در سرعت، حجم و در نوع و چگونگی وجود خود، عالمی بزرگ و بس عظیم‌اند. مثلاً سرعت نور ستاره، (۳۰۰) هزار کیلومتر در ثانیه است، یعنی نور آن فقط در ظرف «۱۷» ثانیه، یکبار دورادور زمین را می‌پیماید. یا مثلاً خورشید یک میلیون و سیصد هزار بار از زمین بزرگتر است و این خورشید ما یکی از سی هزار میلیون خورشید پروردگار متعال می‌باشد که بشر تاکنون به کشف آنها قادر شده است. نظام شمسی و سیارگان یازده‌گانه، بخشی از عالم کهکشانیها و سحابی‌ها هستند، کهکشانیها و سحابی‌هایی که کسی جز خداوند ﷻ؛ شمار، حجم و کیفیت آنها را در حساب آورده نمی‌تواند و باز

هر کهکشان از خود در حدود سی هزار میلیون ستاره دارد که بعضی از آنها از خورشید ما هم بزرگترند. کهکشانها به قرص پهن شده‌ای شباهت دارند که قطر آن به اندازه (۱۰۰) هزار سال نوری مسافت دارد و با در نظر داشت این که سال نوری برابر با (۶) میلیون مایل است، یک گزارش دانشمندان نجوم می‌رساند که دورترین کهکشانها از زمین و قدیمی‌ترین آنها در حد شناخت‌های محدود بشر، در فاصله (۱۷) میلیارد سال نوری از زمین قرار دارد. بنابراین، عالم ستارگان یکی از عوالم بسیار بزرگ پروردگار متعال می‌باشد.

همچنین، آیات قرآن دلالت بر آن دارد که اعجاز قرآن در عرصه فلک، بزرگتر از اعجاز آن در عرصه طب و عالم وجود انسان است، از این جهت، خداوند متعال از ما خواسته است تا در آیات کونی وی به خوبی بنگریم و تأمل کنیم و به همین دلیل است که فضانوردان و کیهانشناسان به درک حقیقت نزدیکترند. چنانچه وقتی «تیتوف» دومین فضانورد روسی بعد از «گاگارین»، از سفر فضایی خود فرود آمد، خبرنگاران روس از وی پرسیدند: آیا خدا را یافتی؟ او پس پاسخ داد: «آری! عظمت خالق را یافتم، او را یافتم در کار عظیم قاهرانه‌اش با سیطره وی بر قوانین جاذبه میان زمین و ماه و خورشید».

مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ﴿٢﴾

آری! سوگند به نجوم: «که همسخن شما سرگشته نیست» یعنی: محمد ﷺ نه از حق و هدایت سردرگم است و نه - وقتی این قرآن را برای شما آورده - از آن عدول کرده است «و نه غاوی شده است» یعنی: نه گمراه شده و نه به باطل سخن گفته است. غوایت: عبارت از جهل همراه با عقیده فاسد است که ترکیب این دو، جهل مرکب می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: این آیه مقسم علیه است.

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٣﴾

«و از سر هوای نفس سخن نمی گوید» یعنی: محمد ﷺ از سر هوا و خواهش نفس و به باطل و ناروا به قرآن نطق نمی کند.

إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴿٤﴾

«این سخن جز و حی که به او فرستاده می شود نیست» یعنی: آنچه که محمد ﷺ بدان نطق می کند و حی از جانب الله ﷻ است که به سوی او فرستاده می شود و او نه در آن کم می کند و نه می افزاید. در حدیث شریف از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: من هر چیزی را که از رسول اکرم ﷺ می شنیدم، می نوشتم با این هدف که آنها را حفظ و نگه داری کنم پس قریش مرا از این کار نهی نموده و گفتند: تو هر چیزی را که از رسول خدا ﷺ می شنوی می نویسی در حالی که ایشان نیز بشنوند و گاهی در حال خشم سخن می گویند. همان بود که از نوشتن دست کشیده و این موضوع را با رسول خدا ﷺ در میان گذاشتم، ایشان فرمودند: «اكتب، فوالذی نفسی بیده ما خرج منی إلا الحق: بنویس زیرا سوگند به ذاتی که جانم در اختیار اوست، از زبان من جز حق چیز دیگری بیرون نیامده است». رسول اکرم ﷺ در حدیث شریف دیگری فرمودند: «من جز حق نمی گویم. در این اثنا برخی از اصحابشان گفتند: یا رسول الله! شما گاهی با ما شوخی و مزاح می کنید؟ فرمودند: حتی اگر مزاح کنم، من جز حقی را نمی گویم».

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ﴿٥﴾

«آن را» یعنی: وحی را «فرشته بسیار نیرومند به او فرا آموخت» که آن فرشته به قول جمهور: جبرئیل علیه السلام است پس اوست که وحی را به محمد ﷺ آموخت.

ذُومِرَّةٌ فَاسْتَوَى ﴿٦﴾

«صاحب مره» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ آفرینش بسیار نیکو و استواری دارد. مره: نیرومندی و استواری در آفرینش است. به قولی معنی این است: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای اندیشه نیک، خردی استوار و رأیی متین است. «پس راست ایستاد» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ اولین باری که وحی را به رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آورد، در همان شکل و صورت حقیقی خود که خداوند متعال او را بر آن آفریده است، در برابر ایشان ایستاد و از بس بزرگ بود، وجودش همه افق جانب مشرق را پوشانید. یادآور می‌شویم که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دوبار جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را به شکل و شمایل حقیقی‌اش دیدند: یکبار در آسمان و یکبار در زمین نزدیک غار حراء، که این دیدار در آغاز نبوت ایشان بود.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ﴿٧﴾

«در حالی که او در افق اعلی بود» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نسبت به بیننده، در جهت افق بالای آسمان قرار داشت و به صورت حقیقی خود بر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمایان شد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى ﴿٨﴾

«سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در اولین باری که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به صورت حقیقی‌اش دیدند، نخست در افق ایستاد، سپس به زمین نزدیک و نزدیکتر شد تا وحی را بر ایشان فرود آورد.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ﴿٩﴾

«تا که به قدر دو کمان رسید» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود و فرودتر آمد تا که فاصله میان او و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اندازه دو کمان بیش نبود. قاب: مقدار است «یا کمتر از آن» یا فاصله وی با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کمتر از مقدار دو کمان بود. مراد از فاصله دو کمان در اینجا: فاصله میان دسته کمان و دو طرف خمیده آن است زیرا هر کمان دارای دو طرف است. البته مراد حق تعالی در این آیه، تمثیل بلکه اتصال و تحقق امر استماع

وحی از سوی پیامبر ﷺ به کامل‌ترین وجه آن است زیرا در این تمثیل، بعد مسافت که خود شبهه ابهام و غموض را پیش می‌آورد، نفی شده است.

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ﴿١٠﴾

«آن‌گاه به بنده‌اش آنچه را باید وحی کند، وحی فرمود» یعنی: آن‌گاه جبرئیل عليه السلام از آن مسافت نزدیک، آنچه را از قرآن که در این فرود آمدن با خود آورده بود، به بنده خدا عليه السلام و فرستاده وی حضرت محمد عليه السلام وحی کرد. یا معنی این است: خداوند متعال به بنده خود جبرئیل عليه السلام وحی کرد آنچه را که او به محمد عليه السلام وحی نمود. دلیل این که حق تعالی از متن پیام وحی یادی نکرد، بزرگ نمودن و تفخیم شأن آن است.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ﴿١١﴾ أَفَتَمُنُونَهُ عَلٰى مَا بَرَىٰ ﴿١٢﴾

«دلش در آنچه دید، دروغ داخل نکرد» یعنی: دل پیامبر عليه السلام آنچه را که چشمش از صورت جبرئیل عليه السلام دیده بود، ناراستی و انکار نکرد لذا آن حضرت عليه السلام جبرئیل عليه السلام را به چشم خود دید و با قلب خود شناخت و در آنچه که دید، هرگز شک نکرد «آیا شما با او درباره آنچه می‌بیند، مجادله می‌کنید؟» یعنی: بی‌گمان دل پیامبر عليه السلام صادق است پس چشمش از آن نیز صادق‌تر می‌باشد زیرا عرصه دید چشم، معاینه و مشاهده محسوس است که این جریان عادی دید و شناخت اشیاء در نزد بشر می‌باشد و با در نظرداشتن این که محمد عليه السلام جبرئیل عليه السلام را با هر دو چشم خود دید پس شما منکران چگونه با او در آنچه به چشم سر می‌بیند، مجادله می‌کنید؟! مراد: جدال آنان به ناروا است.

وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرٰى ﴿١٣﴾

«و قطعاً بار دیگری هم او را دیده است» یعنی: قطعاً محمد عليه السلام یکبار دیگر نیز جبرئیل عليه السلام را بر صورت حقیقی‌ای که خداوند عليه السلام او را آفریده، دیده است که

این دیدار دوم در شب اسراء انجام گرفت اما در غیر این دوبار؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله را در صورت انسانی می‌دیدند تا دیدن وی بر ایشان آسانتر باشد.

اما بعضی از مفسران برآنند که: ضمائر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رأه» همه به خدای عزوجل بر می‌گردد. یعنی: خدای عزوجل نزدیک شد، فرود آمد، به مقدار فاصله دو کمان از پیامبرش صلی الله علیه و آله قرار گرفت، بر ایشان وحی نمود و ایشان پروردگار متعال را دیدند. حدیث شریف بخاری از انس رضی الله عنه نیز بر این قول گواهی می‌دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «سپس خدای عزوجل رسول خود را بالاتر از این برد، به مسافتی که هیچ کس جز خودش آن را نمی‌داند تا این که به سدره‌المنتهی رسید و جبار رب العزه نزدیک شد و فرود آمد تا بدانجا که فاصله او با رسولش به اندازه فاصله دو طرف کمان یا کمتر از آن بود پس در جمله آنچه که خدای عزوجل بر او وحی کرد، پنجاه نماز بود». ولی رأی راجح، همان رأی اول است، که ضمائر در «دنا»، «تدلی»، «کان»، «اوحی» و «رأه» همه به جبرئیل علیه السلام بر می‌گردد چنان که حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابوذر رضی الله عنه نیز گواه این مدعاست؛ ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! آیا شما پروردگارتان را دیده‌اید؟ حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «رأیت نورا: من نوری را دیدم».

عند سدرۃ المنتهی ۱۴

«نزدیکی سدره المنتهی» یعنی: محمد صلی الله علیه و آله بار دوم در نزدیک سدره المنتهی جبرئیل علیه السلام را دید و درخت سدره (کنار یا عناب) به قول جمهور و چنان که در حدیث صحیح نیز آمده است، در آسمان هفتم است. گفته شده که: علم خلاق در سدره المنتهی به پایان می‌رسد و هیچ کس از ایشان نمی‌داند که در ماورای سدره‌المنتهی چیست. البته ما به وجود «سدره‌المنتهی» چنان که در ظاهر قرآن کریم آمده است، ایمان داریم بی آن که در باره مکان یا اوصاف آن - بیش از آنچه که راجع به آن در حدیث صحیح آمده است - سخن بگوییم. از جمله در حدیث شریف ذیل به روایت مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «چون مرا به

اسراء بردند، در معراج مرا را به سدره المنتهی رسانیدند و آن در آسمان هفتم است (در روایت مسلم از ابن مسعود آمده است: و آن در آسمان ششم است)، آنچه که از زمین به آسمان عروج داده می‌شود، به سوی آن منتهی گشته و از آنجا برگرفته می‌شود و آنچه که از فراز سدره المنتهی فرود آورده می‌شود، نیز به آنجا منتهی شده و از آنجا برگرفته می‌شود...». ملاحظه می‌کنیم که این حدیث شریف، «سدره المنتهی» را به مثابه پایانه و مرز اصلی میان دو حقیقت معرفی می‌کند، حقیقت فراسوی سدره المنتهی که هیچ کس حتی فرشتگان را بدان علمی نیست و حقیقت این سوی سدره المنتهی که از آسمان هفتم یا ششم - بنابر اختلاف روایات - شروع و به زمین منتهی می‌شود^۱. در وصف دیدار رسول اکرم ﷺ با جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام در سدره المنتهی نیز در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است که آن حضرت رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فرمودند: «رَأَيْتُ جَبْرِيْلَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى، لَهُ سِتْمَائَةٌ جَنَاحٍ، يَتَنَاثَرُ مِنْ رِيْشَةِ الدَّرِّ وَالْيَاقُوْتِ: جَبْرِيْلُ رَأَى فِي أَفْقِ الْأَعْلَى دَيْمًا فِي حَالٍ كَيْفَ شَحْصِدِ بَالٍ دَاسْتٍ وَ مِنْ أَزْوَاجِ الْبُرْهَانِ وَ فِي دَرِّ الْيَاقُوْتِ أَفْشَانِدَةً مِثْلَ الْبُرْهَانِ».

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ﴿١٥﴾

«که جنه المأوی نزدیک آن است» یعنی: جنه المأوی نزدیک سدره المنتهی است. به قولی: علت تسمیه آن به «جنه المأوی» این است که ارواح مؤمنان در آن جای می‌گیرد. ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ می‌گوید: «ارواح فرشتگان، شهدا و متقیان در آن جای می‌گیرد و علم انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام بدان منتهی می‌شود و هیچ کس جز خداوند عَلَّمَهُمْ ماورای آن را نمی‌داند».

إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى ﴿١٦﴾

«آن‌گاه که فرو پوشانده بود سدره را آنچه فرو پوشانده بود» ابهام در «ما» برای افاده تعظیم و تکثیر چیزی است که درخت سدره را فرو پوشانده بود، به گونه‌ای که هیچ وصف و عددی به آن احاطه نمی‌کند. بنا به اقوالی: درخت سدره را ملخ‌هایی از طلا، یا گروه‌هایی از فرشتگان، یا فرمان خدا عَلَّمَهُمْ فروپوشانده بود. شاه ولی الله دهلوی می‌گوید:

^۱ این توضیح از مترجم است.

«در شب معراج انوار الهی بود که سدره را فرو پوشاند». مجاهد می‌گوید: «شاخه‌های درخت سدره‌المتهی از مروارید و یاقوت و زبرجد بود و رسول اکرم ﷺ آن را دیدند و ایشان پروردگارتان را نیز به قلب خود دیدند».

مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى ﴿١٧﴾

«دیده‌اش منحرف نگشت» یعنی: دیده پیامبر ﷺ از آنچه دیده بود، کژتابی نکرد و به چپ و راست متمایل نشد «و از حد در نگذشت» یعنی: دیده وی از مقصد خویش و از آنچه دیده بود تجاوز نکرد پس جز به آنچه که مأمور شده بود، نگاه نکرد و نخواست تا آنچه را که به او بینانده نشده بود، بنگرد. بنابراین، رؤیت جبرئیل علیه السلام و دیگر مظاهر ملکوت خدای عزوجل از سوی آن حضرت ﷺ، رؤیتی عینی بود، نه خدعه و فریب چشم و این تأکیدی است بر این حقیقت که معراج رسول خدا ﷺ با روح و جسم هر دو انجام گرفت.

لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى ﴿١٨﴾

«به راستی که برخی از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید» یعنی: به راستی که رسول اکرم ﷺ در شب معراج از آیات و نشانه‌های بزرگ پروردگارش و از عجایب ملک و ملکوت وی چیزهایی را دید که در وصف نمی‌گنجد.

أَفْرَأَيْتُمْ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿١٩﴾

«آیا شما لات و عزی را دیدید؟» لات: از اسم الله گرفته شده و نام بت مؤنثی بود که قبیله ثقیف در طایف آن را پرستش می‌کردند. یا لات از ماده «لت» به معنی آرد الک شده است که به فارسی دری نیز آن را «لتی» می‌گویند. علت نامگذاری آن به «لات» آن بود که پیکر تراشیده‌اش نماد مردی را نشان می‌داد که آرد الک شده را با روغن می‌آمیزد و حجاج را اطعام می‌کند. اما «عزی» به قول مجاهد، درختی در میان مکه و طایف بود که قبیله «غطفان» آن را پرستش می‌کردند پس رسول اکرم ﷺ در سال فتح

مکه، خالد بن ولید رضی اللہ عنہ را فرستادند تا آن را قطع نماید و او چنین کرد و در حالی که با تبر خود بر آن می کوفت؛ این شعر را می خواند:

یا عزی کفرانک لا سبحانک إنی رأیت الله قد أهانک
ای عزی! ناسپاسی باد تو را، نه پاکی و تقدس؛
زیرا من دیدم که خدا تو را خوار کرد

وَمَنْوَةَ النَّالَةِ الْأَخْرَى ﴿٢٠﴾

«و مناه» بتی از آن اوس و خزرج در میان مکه و مدینه بود که مشرکان خون حیوانات قربانی را برای آن می ریختند، از این جهت، آن را «مناه» نامیدند و خدای عزوجل برای تحقیر و نکوهش آن، از آن چنین یاد کرد: «آن که سومین بی قدر است» اخری: از تأخر در رتبه است، یعنی مناه، متأخر، پست و بی قدر است. ابن کثیر می گوید: «در جزیره العرب بتان دیگری نیز غیر از این سه بت وجود داشت که اعراب آنها را بزرگ می داشتند اما مشهورترین آنها همین سه بت بود، از این جهت، قرآن فقط از آنها یاد کرد».

أَلَيْكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنْفَى ﴿٢١﴾

«آیا برای شما پسر است و برای او دختر؟» یعنی: به من از این خدایان سه گانه مؤنثی که آنان را دختران خدای سبحان می پندارید، خبر دهید؛ آخر چگونه آنچه را که خود دوست نمی دارید، به حق تعالی نسبت می دهید؟.

تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى ﴿٢٢﴾

«در این صورت، این تقسیم ناعادلانه ای است» ضیزی: تقسیم شما در مورد اختصاص دادن دختران به خدای سبحان، بر کنار از حق و خارج از عدل و انصاف است.

إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى
الْأَنْفُسُ ۗ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى ﴿٤٣﴾

«اینها چیزی جز نامهایی نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده‌اید» زیرا این بتان نه چیزی را می‌بینند، نه می‌شنوند و نه درک می‌کنند، نه زبانی می‌رسانند و نه نفعی پس اینها جز نامهای بی‌مسمای چندی نیستند که شما و پدرانتان آنها را «خدایان» نامیده‌اید و پسینیان نیز این رسم و راه را از پیشینیان به تقلید نشخوار کرده و پسران در آنها از پدران دنباله روی کرده‌اند «الله بر ثبوت آنها هیچ سلطانی فرود نیاورده است» یعنی: حق تعالی هیچ حجت و برهانی را که بدان بر خدا بودن این بتان بی‌جان حجت آورید، نازل نکرده است «آنان جز از پندار پیروی نمی‌کنند» و مسلم است که پندار، حق را ببار نیاورده و به سوی حق راه نمی‌برد «و» آنان جز «از چیزی که نفسها خواهش می‌کند» پیروی نمی‌کنند بی‌آنکه هیچ توجه و التفاتی به آنچه که حق است و پیروی از آن واجب می‌باشد، داشته باشند «با آن که به راستی از جانب پروردگارشان هدایت برایشان آمده است» یعنی: برایشان در این مورد که بتان خدا نیستند، بیان واضح و حجت قاطعی آمده است و قرآن که حجت و برهان فروفرستاده از نزد خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر پیامبرش می‌باشد، جلوه‌گاه این بیان روشن است، همان پیامبری که خدای عزوجل او را در میان مردم برانگیخت و او را از جنس آنان قرار داد.

أَمْ لِلْإِنْسَانِ مَا تَمَنَّى ﴿٤٤﴾

«یا مگر انسان آنچه آرزو کند دارد؟» یعنی: چنان نیست که انسان هر چه آرزو کند، به دست آورد پس خداوند متعال این پندار را که آنان می‌توانند بتانی را داشته باشند که به آنان نفع رسانیده و برایشان شفاعت کنند؛ پندار و آرزوی بی‌بنیادی می‌داند و چنین پنداری را زشت و ناموجه می‌شناسد. از این جهت در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إِذَا تَمَنَّى أَحَدُكُمْ فَلْيَنْظُرْ مَا يَتَمَنَّى، فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَا يَكْتُبُ لَهُ مِنْ أَمْنِيَتِهِ: هرگاه یکی از شما آرزو می‌کند، باید بنگرد که چه

چیزی را آرزو می‌کند زیرا او نمی‌داند که از این آرزویش چه چیزی برایش (در کارنامه‌اش) نوشته می‌شود».

فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَى ﴿٤٥﴾

«پس انجام و آغاز» یعنی: آن جهان و این جهان «از آن خداست» بنابراین، در دنیا و آخرت بتان را با او هیچ مشارکتی نیست.

﴿٤٦﴾ وَكَرَّمْنَا مَلَائِكَةَ فِي السَّمَوَاتِ لَا تَعْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَرِضَى ﴿٤٦﴾

«و چه بسیار فرشته‌اند در آسمانها که شفاعتشان به کاری نیاید» یعنی: هرگاه فرشتگان با وجود کثرت عبادت و گرامی بودنشان نزد خدای سبحان، جز برای کسی که خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ به شفاعت کردن برایش اذن دهد، شفاعت نمی‌کنند پس چگونه خواهد بود شفاعت این جمادات فاقد عقل و شعور! و چگونه شما جاهلان مشرک، شفاعت آنها را نزد خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ امید می‌برید در حالی که حق تعالی نه پرستش آنها را مشروع گردانیده و نه به این کار اذن داده است بلکه بر زبان تمام پیامبرانش از شرک نهی کرده و از آن براءت جسته است و تمام کتب الهی نیز بر این نهی ناطق‌اند؟ آری! فرشتگان گرامی نزد حق تعالی شفاعت نمی‌کنند و شفاعتشان هیچ سودی ندارد؛ «مگر پس از آن که خدا اجازه دهد» که شفاعت کنند «به هر که خواهد» تا برای او شفاعت کنند «و خوشنود باشد» از شفاعت ایشان برای آن کس، به سبب آن که او از اهل توحید است لذا مشرکان از شفاعت هیچ بهره‌ای ندارند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيُسَمُّونَ الْمَلَائِكَةَ تَسْمِيَةَ الْأُنثَى ﴿٢٧﴾

«در حقیقت کسانی که آخرت را باور ندارند، فرشتگان را در نامگذاری به نام مؤنث نام می‌گذارند» و می‌پندارند که فرشتگان دختران خدایند پس آنان را دختر تلقی کرده و به نام دختران می‌نامند.

وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ﴿٢٨﴾

«و آنان را به این هیچ علمی نیست» زیرا نه آن منکران فرشتگان را شناخته‌اند، نه مشاهده‌شان کرده‌اند و نه این امر به طریقی از طریقی که مخبران از آن خبر می‌دهند، به آنان رسیده است بلکه صرفاً از روی جهل، گمراهی و جرأت و جسارت در حق خدای سبحان، این سخن را می‌گویند «جز از ظن» یعنی: از گمان و پندار «پیروی نمی‌کنند» درحالی‌که عقاید باید پشتوانه‌ای از قطع و یقین داشته باشد «و در واقع، پندار در شناخت حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند» و چیزی از حقیقت را به بار نمی‌آورد زیرا حقیقت جز با علم - یعنی با یقین - درک نمی‌شود پس گمان و پندار در قلمرو معارف حقیقی، یا یقینات هیچ راهی نداشته و از هیچ اعتباری برخوردار نیست، از این رو در حدیث شریف آمده است: «إياكم والظن، فان الظن أكذب الحديث: هان! از گمان بپرهیزید زیرا گمان دروغترین سخنهاست».

فَاعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿٢٩﴾

«پس از هر کس که از ذکر ما روی برتافته و جز زندگی این جهان را خواستار نبوده‌است، روی برتاب» یعنی: ای پیامبر ﷺ! از کسی که از قرآن یا از ذکر ما روی گردانیده، روی بگردان لذا مجادله با منکران را فروگذار زیرا تو آنچه را که بدان مأمور بوده‌ای، به آنان رسانده‌ای و بر تو جز ابلاغ پیام حق، تکلیف دیگری نیست. امام رازی گفته است: «اکثر مفسران برآنند که تمام عبارتهای (فاعرض: پس روی بگردان) در قرآن، به آیه قتال منسوخ است. درحالی‌که این سخن مفسران اساسی ندارد؛ زیرا امر به اعراض و رویگردانی پیامبر از کفار، با آیه قتال موافق است پس چگونه به آن منسوخ می‌شود؟ حقیقت این است که رسول اکرم ﷺ مأمور بودند تا کفار را به روشی حکیمانه و موعظه نیکو به سوی حق دعوت کنند اما چون آنها این دعوت را نپذیرفتند و به وسیله اباطیلشان با پیامبر ﷺ معارضه کردند، این بار به آن حضرت ﷺ دستور داده شد تا با آنان به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله کند، سپس چون این شیوه نیز در هدایت آنان سودمند واقع نگشت، پروردگارش به وی فرمود: اینک از آنان روی

بگردان و با آنان به دلیل و برهان مقابله نکن زیرا آنان از چیز دیگری جز پندار خویش پیروی نمی‌کنند... پس چگونه امر به روی گردانی از کفار می‌تواند منسوخ باشد؟».

ذَلِكَ مَبْلَغُهُ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَى ﴿٣٠﴾

«این منتهای علم آنان است» یعنی: زندگانی دنیا و خواهش‌های آن، منتهای میدان دانش کفار است و آنها به ما سوای آن - مانند کار دین و معنویت - هیچ التفاتی نمی‌کنند زیرا آنها دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت عایشه صدیقه رضی الله عنها آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «الدنيا دار من لا دار له، ومال من لا مال له، ولها يجمع من لا عقل له: دنیا سرای کسی است که سرای دیگری ندارد و مال کسی است که مال دیگری ندارد و کسی برای آن گرد می‌آورد که عقلی ندارد». همچنین در دعای منقول از آن حضرت صلی الله علیه و آله آمده است: «اللهم لا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا: بار خدایا! دنیا را بزرگترین اندیشه و مرام ما نگردان و نه آن را منتهای علم ما قرار ده».

«بی‌گمان پروردگار تو خود به حال کسی که از راه او گمراه شده، داناتر و همو به کسی که راه یافته است، نیز آگاهتر است» این جمله، بیان علت دستور دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به اعراض و رویگردانی از کفار است. یعنی: خدای عزوجل می‌داند که چه کسی دعوت حق را اجابت کرده و چه کسی آن را اجابت نمی‌کند پس ای پیامبر صلی الله علیه و آله! تو خود را در دعوت آنان رنجور نکن زیرا جز ابلاغ پیام حق چیز دیگری بر عهده تو نیست و تو این مأموریت را به درستی انجام داده‌ای و بدان که خدای عزوجل به حال هر دو گروه داناتر است و هر یک را مطابق عقیده و عملش جزا می‌دهد.

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحَسَنَى ﴿٣١﴾

«و هر چه در آسمانها و هر چه در زمین است از آن خداوند است» یعنی: آفریننده، مالک و متصرف فقط اوست «تا سرانجام بدکرداران را به سزای آنچه انجام داده‌اند جزا دهد و کسانی را که نیکی کرده‌اند به پاداشی نیکو پاداش دهد» یعنی: سرانجام

کار خلق که نیکوکار و بدکار هر دو در میان آن وجود دارد، این است که خداوند متعال هر یک را مطابق عمل و کارکردش جزا می‌دهد. نیز احتمال دارد که معنی چنین باشد: پس، از کسانی که روی گردانیده‌اند، روی بگردان زیرا خدای سبحان بدکاران و نیکوکاران - هر دو - را مناسب حالشان جزا خواهد داد اما تو تکلیفت را انجام داده و پیام حق را به آنان ابلاغ کرده‌ای.

الَّذِينَ يَجْتَبُونَ كِبْرَ الْإِنْتِ وَالْفَوْحِ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ وَسِعَ الْمَغْفِرَةَ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنْتُمْ أَجْنَةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى ﴿٣٣﴾

«کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند» یعنی: کسانی که نیکوکارند، همانانند که از گناهان کبیره پرهیز می‌کنند. گناه کبیره: هر گناهی است که خداوند متعال در برابر ارتکاب آن، به آتش دوزخ هشدار داده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از هفت گناه هلاک کننده پرهیزید:

۱ - شرک آوردن به خداوند متعال.

۲ - سحر.

۳ - قتل نفسی که خداوند متعال کشتن آن را - جز به حق - حرام کرده است.

۴ - خوردن مال یتیم.

۵ - خوردن ربا.

۶ - روی گردانیدن در روز جنگ.

۷ - متهم کردن زنان پاکدامن بی خبر مؤمن به فحشاء».

اما حافظ ذهبی در کتاب «کبایر» خود گناهان کبیره را تا به هفتاد بر شمرده است. طبرانی روایت می‌کند که مردی به ابن عباس رضی الله عنه گفت: «گناهان کبیره هفت گناه بیش نیست. ابن عباس رضی الله عنه فرمود: این گناهان به هفتصد گناه نزدیکترند تا به هفت گناه، مگر باید یادآور شد که همراه با استغفار و آمرزش خواهی، گناهی کبیره باقی نمی‌ماند و

همراه با اصرار و پافشاری بر گناه، گناهی صغیره باقی نمی ماند». یعنی: آن گناه صغیره به کبیره تبدیل می شود.

«و» نیکوکاران همانانند که «از فواحش» یعنی: از ناشایستی ها و بی حیایی ها؛ همچون زنا و شرک پرهیز می کنند «مگر از لمم» که گناهان صغیره است. گفته شده: گناه کبیره هر گناهی است که ختم آن در قرآن به آتش دوزخ بشود، فواحش هر گناهی است که در آن حد شرعی مقرر باشد و گناه صغیره؛ گناهی است پایین تر از زنا، مانند بوسه و غمزه و نگاه. بخاری، مسلم و غیر ایشان از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: چیزی را شبیه تر به «لمم» از این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیافته ام که فرمودند: «إن الله كتب علی ابن آدم حظّه من الزنی، أدرك ذلك لا محالة، فزنی العین النظر، وزنی اللسان النطق، والنفس تمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلك أو یکذبه: بی گمان خداوند متعال بر فرزند آدم بهره وی از زنا را نوشته است و او خواهناخواه این بهره را در می یابد پس زنا ی چشم نظر کردن است و زنا ی زبان سخن گفتن و نفس نیز آرزو و اشتها می کند آن گاه فرج یا این اشتها را تصدیق می کند یا تکذیب». یعنی: آلت تناسلی یا این اشتها را تأیید کرده و مرتکب زنا می گردد، یا به آن دست رد زده اشتهای خود را مهار می کند و مرتکب زنا نمی شود.

«بی گمان پروردگارت نسبت به آنها گسترده آمرزش است» یعنی: هرچند گناه صغیره از حکم مؤاخذه حق تعالی خارج است، لیکن خارج از آن نیست که گناه شمرده شود اما خداوند متعال آن را به رحمت گسترده و مغفرت فراگیر خود می آمرزد و محو می کند. بیضاوی می گوید: «شاید حق تعالی هشدار به بدکاران و مژده به نیکوکاران را از آن رو با این جمله دنبال کرد که مرتکب گناه کبیره از رحمت وی ناامید نشده و فرود آمدن عذاب را بر خود حتمی و اجتناب ناپذیر نداند بلکه برود و با توبه و انابت، دروازه های رحمت را بکوبد». «او به احوال شما داناتر است از آن دم که شما را از زمین پدید آورد» یعنی: شما را در ضمن آفرینش پدرتان آدم از زمین آفرید زیرا حق تعالی آدم علیه السلام را از گل آفرید پس او به طبایع و سرشت های شما آگاه و داناست «و آن گاه که شما جنین هایی در شکمهای مادراتان بودید» یعنی: در این حال نیز حق

تعالی می دانست که شما لابد به گناهان صغیره آلوده می شوید «پس خودتان را تزکیه نکنید» یعنی: از روی خودستایی و خودبزرگمایی، خودتان را ستایش نکرده و از گناه پاک و بی آایش معرفی نکنید و نگویید که از گناهان صغیره پاک و وارسته بوده و در هفت لفافه از عفاف و پاکدامنی و نجات قرار دارید. ولی اگر ثنا و وصف شما از خودتان بر سبیل اعتراف به نعمت باشد، این کاری نیکو است «خدا به حال کسی که» در دنیا از گناهان «پرهیزگاری نموده داناتر است». نظیر این آیه است آیه «نساء/۴۹»:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزُكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴾: (آیا ندیدی به سوی کسانی که خود را تزکیه می کنند؟ بلکه خداوند هر که را که خواهد تزکیه می کند و به اندازه نخ روی هسته خرمایی هم ستم نمی بینند).

مسلم در صحیح خود حدیث شریف ذیل را از محمد بن عمرو بن عطاء رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «من دخترم را (بره: نیکوکار) نام گذاشتم اما زینب بنت ابی سلمه به من گفت: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این اسم نهی نمودند و فرمودند: خود را تزکیه نکنید زیرا خدای عزوجل به اهل بر و نیکویی از شما داناتر است. اصحاب گفتند: پس چه اسمی بر آن دختر بگذاریم؟ فرمودند: زینب». همچنین در حدیث شریف به روایت عبدالرحمن بن ابی بکره رضی الله عنه آمده است که فرمود: مردی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از مرد دیگری ستایش کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ویلک قطع عنق صاحبک - مرارا - إذا کان أحدکم مادحا صاحبه لا محالة، فليقل: أحسب فلانا والله حسيبه ولا أزکی علی الله أحدا، أحسبه کذا وکذا، إن کان یعلم ذلک: وای بر تو، گردن رفیقت را قطع نمودی - این جمله را چند بار تکرار نمودند پس چنانچه یکی از شما خواه ناخواه می خواهد رفیقش را مدح کند، باید بگوید: فلان را چنین می پندارم و خداوند جل جلاله حسابگر اوست و من احدی را بر خداوند جل جلاله تزکیه نمی کنم، من او را چنین و چنان می پندارم. در صورتی که به اوصافی که برای وی بر می شمرد، داناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دستور دادند تا بر روی مداحان خاک پاشیده شود.

مفسران در بیان سبب نزول این آیه از ثابت بن حارث انصاری رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: چون طفل صغیری از یهود می مرد، می گفتند: آن طفل صدیق است. پس این

خبر به رسول اکرم ﷺ رسید، ایشان فرمودند: «کذبت اليهود، ما من نسمة یخلقه الله فی بطن امه إلا ویعلم إنه شقی أو سعید: دروغ گفتند یهود زیرا هیچ جنبنده‌ای که خداوند جل جلاله او را در شکم مادرش می‌آفریند، نیست مگر این که می‌داند که او شقی است یا سعید». پس خداوند متعال در این هنگام این آیه رانازل فرمود: ﴿هُوَ أَتَمُّ بِكُمْ إِذْ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ...﴾.

أَفْرَأَيْتَ الَّذِي تَوَلَّى ﴿٣٣﴾

«پس آیا آن کسی را که روی برتافت» از خیر و از پیروی حق «دیده‌ای؟». مفسران در بیان سبب نزول آیات (۳۳ - ۴۱) از واحدی و ابن جریر نقل کرده‌اند که این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد زیرا او در آغاز پیرو دین رسول خدا ﷺ گردید ولی با طعن و سرزنش بعضی از مشرکان روبرو شد و وقتی به او گفتند: چرا دین بزرگان را ترک کرده و راه و رسم آنان را گم کرده‌ای و پنداشته‌ای که آنان در دوزخ‌اند؟ ولید گفت: من از عذاب خدا ترسیدم. سپس آن شخص برای ولید ضامن و عهده‌دار این امر شد که اگر چیزی از مال خویش را به وی بدهد و به شرک برگردد، وی از جای او عذاب خدای سبحان را تحمل می‌کند و برمی‌دارد! پس در آغاز ولید بخشی از مالی را که برای آن شخص در برابر اعطای آن تعهد به گردن گرفته بود داد اما پس از آن بخل ورزید و تمام آن را به وی نپرداخت. آن‌گاه خداوند متعال این آیات را نازل نمود. البته در سبب نزول این آیات، روایات دیگری نیز نقل شده است.

وَأَعْطَى قَلِيلًا وَأَكْدَى ﴿٣٤﴾

«و اندکی بخشید» از مال «و باز ایستاد» از بخشیدن بقیه پس پرداخت آن را به اتمام نرسانید؟ گفته می‌شود: حفر فاکدی: حفر کرد اما به زمینی سخت و صخره مانند رسید که چاه‌کن را از ادامه کار و به اتمام رساندن حفر آن باز می‌دارد. همچنین وقتی خیر شخص کم شود، گفته می‌شود: اکدی الرجل.

أَعْنَدُهُ عِلْمُ الْغَيْبِ فَهُوَ يَرَى ﴿٣٥﴾

«آیا علم غیب نزد اوست و او می بیند؟» یعنی: آیا این شخص بی خیر، به عذابی که از وی غایب است علم دارد لذا به این امر یقین دارد که فرد دیگری از جایش عذاب را تحمل می کند؟ یا معنی این است: آیا این شخص که دست از انفاق مال کشید - یعنی ولیدبن مغیره - علم غیب دارد که مالش با انفاق تمام می شود؟ درحالی که قضیه چنان که او می پندارد، نیست.

أَمْ لَمْ يُبْتَأْ بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى ﴿٣٦﴾

«یا بدانچه در صحیفه های موسی است» یعنی: به اسفاری که به موسی علیه السلام داده شد و مشتمل بر تورات بود «آگاهش نکرده اند؟» دلیل این که حق تعالی صحیفه های موسی علیه السلام را مقدم ذکر کرد، این است که این صحیفه ها از دیگر صحف مشهورتر، از نظر زمان نزدیکتر و از نظر تعداد بیشتر بود.

وَابْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى ﴿٣٧﴾ أَلَا نَزَرُ وَأَنْزَرُهُ وَزُرَّخْتِي ﴿٣٨﴾

«و ابراهیمی که وفا کرد» یعنی: آیا از مضمون صحفی که خداوند متعال به ابراهیم علیه السلام باوفا داد، آگاه نشده است، ابراهیمی که عهد به جای آورد و آنچه را که بدان مأمور شده بود، به پایه اکمال و اتمام رسانید؟ به قولی: معنای (وفی) این است: ابراهیم علیه السلام در وفا کردن به عهدی که با خدای عزوجل بسته بود، سعی بلیغ کرد. به ذکر صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام اکتفا شد زیرا مشرکان ادعا می کردند که بر آیین ابراهیم علیه السلام اند و اهل کتاب نیز به تورات تمسک می ورزیدند. آری! قاعده مطرح شده در صحیفه های ابراهیم و موسی علیهما السلام این بود: «که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد» یعنی: هیچ کس به گناه غیر خود مؤاخذه نمی شود پس هر کس مرتکب جرمی مانند کفر یا هر گناه دیگری شد، بار گناهش فقط بر دوش خود اوست و هیچ کس آن را از جایش بر نمی دارد. که این اصل، معروف به اصل «مسئولیت فردی» است.

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى ﴿٣٩﴾

«و» آیا از «این» امر آگاه نشده است «که به انسان جز آنچه عمل کرده نرسد» یعنی: به انسان جز پاداش و جزای سعی و عمل خود وی چیز دیگری نمی‌رسد و او در برابر عملی که انجامش نداده است، مستحق اجر و مزدی نیست. البته این قاعده که هیچ کس جز در برابر عمل خودش پاداش داده نمی‌شود، در مقابل قاعده سابق است که هیچ کس گناه دیگری را بر نمی‌دارد. پس همچنان که احدی مسئولیت یا گناه غیر خویش را بر دوش نمی‌کشد، همین‌گونه، جز در برابر کارکرد خودش پاداشی نیز به وی تعلق نمی‌گیرد.

امام شافعی رحمته الله از همین آیه کریمه چنین استنباط کرده است که ثواب قرائت قرآن به مردگان نمی‌رسد؛ زیرا این قرائت از عمل و کسب خودشان نیست. اما معتمد در مذاهب چهارگانه این است که ثواب قرائت به اموات می‌رسد زیرا این بخشش و دعایی است به وسیله قرآن که در هنگام تلاوتش، رحمت‌ها نازل می‌شود. در سنت نبوی صلی الله علیه و آله نیز رسیدن ثواب دعا و صدقه (ایصال ثواب) برای میت به ثبوت رسیده است و این امری اجماعی است. مسلم، بخاری و اصحاب کتب حدیث - جز این‌ماجه - از ابی هریره رضی الله عنه در حدیث شریف ذیل روایت کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا مَاتَ الْإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَمَلُهُ إِلَّا مِنْ ثَلَاثٍ: صَدَقَةٌ جَارِيَةٌ، أَوْ عِلْمٌ يَنْتَفَعُ بِهِ، أَوْ وَلَدٌ صَالِحٌ يَدْعُو لَهُ:» چون انسان بمیرد؛ عمل وی قطع می‌شود جز از سه چیز: صدقه جاری، یا علمی که از آن سود برده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برای او دعا می‌کند». قرطبی می‌گوید: «بسیاری از احادیث بر این قول دلالت دارند که ثواب عمل صالح دیگران به مؤمن می‌رسد».

وَأَنْ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى ﴿٤٠﴾

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است «که کوشش او زودا که دیده شود» یعنی: عمل هر شخص، ثبت شده و محفوظ است و به زودی این سعی و عملش در روز قیامت بر او آشکار ساخته شده و عرضه می‌شود پس اهل

قیامت حاصل سعی و عملش را می‌بینند تا نیکوکار مورد اکرام و بدکار مورد سرزنش و توبیخ قرار گیرد.

ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى ﴿٤١﴾

«سپس به حسب آن سعی، به پاداشی هر چه تمامتر» یعنی: به پاداشی کامل و ناکاسته به تمام‌ترین شکل و صورت «پاداش داده خواهد شد» بنابراین، انسان در برابر گناه جزایی همانند آن دریافت می‌کند اما در برابر ثواب، از ده برابر تا هفتصدبرابر و بیشتر از آن - تا آنجا که خداوند عزوجل بر آن بیفزاید - پاداش داده می‌شود.

وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ﴿٤٢﴾

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است «که بازگشت به سوی پروردگار توست» یعنی: سرانجام و سرنوشت همه کس به سوی حق تعالی است نه به سوی غیر وی لذا آنان را در برابر اعمالشان جزا می‌دهد. روایت شده است که معاذبن جبل رضی الله عنه در میان قبیله «بنی‌اود» ایستاد و گفت: «ای بنی‌اود! من فرستاده فرستاده خداوند جل جلاله به سوی شما هستم، آیا می‌دانید که بازگشت همه به سوی خداست، به سوی بهشت یا به سوی دوزخ؟!».

وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَىٰ ﴿٤٣﴾

«و این» امر نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهماالسلام آمده است «که هم اوست که خندانید و گریانید» یعنی: حق تعالی اهل بهشت را در بهشت خندانید و اهل دوزخ را در دوزخ گریانید، یا هر که را که خواست در دنیا خندانید؛ پس او را شادمان و مسرور ساخت و هر که را که خواست گریانید؛ پس او را اندوهگین و مغموم ساخت لذا اوست که آفریننده اسباب خنده و گریه می‌باشد.

واحدی در بیان سبب نزول این آیه از عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد گروهی گذشتند که می‌خندیدند پس خطاب به آنان

فرمودند: اگر شما آنچه را که من می‌دانم، می‌دانستید؛ یقیناً بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید!». به دنبال آن جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ بر آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ فرود آمد و این آیه را بر ایشان نازل کرد آن‌گاه رسول خدا عَلَيْهِ السَّلَامُ به سوی آنان بازگشتند و فرمودند: چهل قدم به جلو برداشتم که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: نزد این گروه برو و به ایشان بگو که خدای عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾.

وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ﴿٤٤﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که میرانید و زنده گردانید» یعنی: حق تعالی است که اسباب مرگ و زندگی را به وجود آورد و جز او کسی بر این کار قادر نیست.

وَأَنَّهُ خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى ﴿٤٥﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که زوج نرینه و مادینه را آفرید» از هر انسان، یا از هر حیوانی.

مِنْ نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَى ﴿٤٦﴾

آری! او زوج نرینه و مادینه را آفرید «از نطفه‌ای چون فروریخته شود» در رحم و به یکباره در آن برجهانده شود. آفرینش نرینه و مادینه از نطفه، از جمله متضاداتی است که در آن وجود دارد زیرا بعضی از آن نرینه خلق می‌شود و بعضی مادینه. نطفه: آب اندک است.

وَأَنَّ عَلَيْهِ النَّشَأَ الْآخِرَى ﴿٤٧﴾

«و نیز» در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «پدید آوردن عالم دیگر» یعنی: بازگردانیدن ارواح در اجسام به هنگام رستاخیز «بر عهده اوست».

وَأَنَّهُ هُوَ أَغْفِي وَأَقْفِي ﴿٤٨﴾

«و» نیز در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است که «هم اوست که توانگر ساخت و سرمایه بخشید» یعنی: حق تعالی برای بعضی به قدری ثروت بخشید که آنها را از مردم بی‌نیاز گردانید و برای دیگران سرمایه‌ای فوق ثروت آنان داد. یا معنی این است: اوست که بعضی را سرمایه‌دار و بعضی را فقیر گردانید، بر حسب مشیت و بر اساس مصلحت و حکمت خویش.

بدین‌گونه، خداوند متعال از آیه (۳۸) تا این آیه، ده اصل و اساس مهمی را که در صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام آمده است بیان نمود و اینک این ده اصل و دلیل را با ذکر پنج مثال یا نمونه دیگر از ادله قدرت خویش مؤکد می‌گرداند که عبارت‌اند از:

وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَى ﴿٤٩﴾

«و هم اوست پروردگار ستاره شعری» «شعری» ستاره‌ای است نورانی در پشت ستاره «جوزاء» که قبیله «خزاعه» آن را می‌پرستیدند. امام رازی گفته است که: «در میان ستارگان دو ستاره شعری وجود دارد؛ یکی شامی و دیگری یمنی و مراد آیه کریمه شعرای یمنی است چرا که همو مورد پرستش قرار می‌گرفت». برخی از مفسران گفته‌اند: خدای سبحان برای رد بر کسانی که این ستاره را پرستش می‌کردند، مخصوصاً فرمود که پروردگار شعری است در حالی که او پروردگار همه چیزهاست. نقل است: اولین کسی که پرستش «شعری» را مرسوم کرد، ابوکبشه از اشراف عرب بود و قریش به منظور تشبیه رسول خدا ﷺ به وی، به ایشان «فرزند ابوکبشه» می‌گفتند زیرا آن حضرت ﷺ مانند ابوکبشه با دین آنان مخالفت کرده بودند. ابوکبشه از اجداد مادری رسول اکرم ﷺ بود.

وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ﴿٥٠﴾

«و هم اوست که عاد نخستین را نابود ساخت» عاد نخستین، اولین امتی است که بعد از امت نوح علیه السلام نابود ساخته شده است. گفته شده که عاد نخستین؛ قوم هود علیه السلام و عاد دوم؛ عاد «ارم» است. به قولی دیگر: عاد دوم قوم ثمودند که صالح علیه السلام پیامبرشان بود.

وَتَمُودَ إِفْئَىٰ ﴿٥١﴾

«و ثمود را نیز نابود ساخت» چنانکه عاد را نابود کرد «و هیچ کس را باقی نگذاشت» یعنی: هیچ یک از دو گروه یادشده را باقی نگذاشت.

وَقَوْمَ نُوحٍ مِّن قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ وَأَطَىٰ ﴿٥٢﴾

«و پیش از آنها» یعنی: پیش از هلاک ساختن عاد و ثمود، خداوند جل جلاله «قوم نوح را هلاک کرد زیرا آنان ستمگرتر و سرکش تر بودند» از عاد و ثمود، چه آنان باوجود آن مدت طولانی (۹۵۰) ساله‌ای که نوح علیه السلام آنان را به سوی حق دعوت می‌کرد، با نافرمانی‌های خود در برابر خدای عزوجل گردنکشی کردند، به علاوه آنها آغازگر ستم بودند و آغازگر، ستمگرتر است. چنانکه در حدیث شریف آمده است: «ومن سن سنة سيئة فعلية وزرها ووزر من عمل بها: هر کس سنت بدی را بنیان گذارد؛ بر اوست گناه آن و گناه کسانی که بدان سنت بد عمل کرده‌اند».

وَالْمُؤَنَّفَكَ آمَوِيَّ ﴿٥٣﴾

«و مؤتکفه را واژگون کرد» مؤتکفه: شهرهای قوم لوط - یعنی سدوم و عاموره - است. این شهرها از آن رو مؤتکفه نامیده شد که هم اهالی خود را واژگون کرد و هم خود نگونسار شد - یعنی بلندای آن هم سطح زیرین آن گردید - وجبرئیل علیه السلام بعد از آن که آنها را به هوا برداشت، نگونسار واژگونشان کرد.

فَغَشَّاهَا مَا غَشَّى ﴿٥٤﴾

«پوشاند بر آن» یعنی: بر شهرهای قوم لوط «آنچه را پوشاند» از سنگهایی که بر آن فروافتاد و نیز بر آنان انواع عذاب را پوشاند. ابهام در «ما» برای افاده تهویل و تعمیم عذاب بر آنان است.

فَبَأَيِّ آيَةٍ آتَاكَ نَتَمَارَى ﴿٥٥﴾

«پس به کدام یک از نعمتهای پروردگارت تردید روا می‌داری» ای انسان تکذیب‌کننده شکاک شبهه‌افکن ناسپاس؟ مراد از نعمت‌ها، نعمت‌هایی است که خداوند متعال قبلاً آنها را بر شمرد؛ از آفرینششان، توانگر ساختنش، آفرینش آسمان و زمین و نعمت‌هایی که در آنها برای انسان پدید آورده است.

هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى ﴿٥٦﴾

«این هشداردهنده‌ای از هشداردهندگان نخستین است» یعنی: محمد ﷺ فرستاده‌ای همچون فرستادگان پیشین قبل از خود به سوی شماست زیرا او نیز شما را بیم و هشدار می‌دهد همان‌گونه که ایشان اقوام خود را هشدار دادند. چنان‌که در سوره احقاف/۹ خواندیم که خداوند متعال فرمود: ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ﴾: «بگو: من پدیده‌ای نوظهور در میان پیامبران نبوده‌ام».

أَزِفَتِ الْأَرْفَةُ ﴿٥٧﴾

«نزدیک شونده نزدیک گشت» یعنی: قیامت نزدیک شد چرا که زمان برپایی آن نزدیک است؛ چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «مثلی ومثل الساعة كهاتين: مثل من و مثل قیامت همانند این دو انگشت من است». و دو انگشت میانه و سبابه خود را از هم باز کردند.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ﴿٥٨﴾

«جز خدا کسی کاشف آن نیست» یعنی: هیچ کس جز خداوند عز وجل قادر به برطرف ساختن قیامت نیست؛ آن‌گاه که خلق را با سختی‌ها و هول و هراسهای آن درپوشاند.

أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ ﴿٥٩﴾

«آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟» یعنی: چگونه تکذیب‌کنان از استماع قرآن، یا از وقوع قیامت تعجب می‌کنید؟.

وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ﴿٦٠﴾

«و می‌خندید» یعنی: از روی استهزا و تمسخر بر قرآن یا بر قیامت می‌خندید، با آن‌که قیامت نه محل تکذیب است و نه موضع استهزا «و نمی‌گریید؟» از بیم و انزجار و عید و عذابهای سختی که در آن است؟! روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این آیه هیچ‌گاه خندان دیده نشدند و خنده ایشان فقط تبسم بود. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که چون آیه: ﴿أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ﴾ نازل شد، اهل «صفه» گفتند: «إنا لله وإنا إليه راجعون» سپس گریستند تا بدانجا که اشکهایشان بر رخسارهایشان جاری شد. پس چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صدای گریه آنان را شنیدند، خود نیز با ایشان گریستند و ما نیز برای گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریستیم؛ آن‌گاه فرمودند: «لا يلج النار من بكي من خشية الله، ولا يدخل الجنة مصر على معصية الله، ولو لم تذبوا لذهب الله بكم ولجاء بقوم يذنبون فيغفر لهم ويرحمهم إنه هو الغفور الرحيم: هر کس از ترس خدا گریست، به آتش وارد نمی‌شود و هر کس بر معصیت خدا پای فشرد، به بهشت وارد نمی‌شود و اگر شما گناه نکنید، همانا خداوند شما را بر می‌دارد و قومی را به میان می‌آورد که گناه کنند تا برآنان بیامزد و رحم کند زیرا اوست که آمرزگار مهربان می‌باشد». ابوحازم می‌گوید: «روزی جبرئیل عليه السلام درحالی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد که مردی نزد ایشان می‌گریست پس جبرئیل عليه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پرسید

که این شخص کیست؟ فرمودند: این فلان است. جبرئیل عليه السلام گفت: ما همه اعمال بنی آدم را وزن می کنیم، جز گریه را زیرا خداوند متعال با یک قطره اشک، دریاهایی از جهنم را خاموش می گرداند».

وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ ﴿١١﴾

«و شما بازی کننده هستید» یعنی: شما به انواع سرگرمی ها سرگرم و سرخوش هستید، یا شما متکبرانه سر برافراشته اید و می خرامید.

فَأَسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا ﴿١٢﴾

«پس الله را سجده کنید و بپرستید» از آن رو که او سزاوار سجده و پرستش از سوی شماست. روایت شده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در هنگام تلاوت این آیه کریمه سجده کردند و مسلمانان و کفار که در امر وحی و قرآن شک داشته و با پیامبر صلی الله علیه و آله در ستیز بودند، نیز با ایشان سجده کردند. آری! آیات عظیم این سوره، چون پتکی سنگین بر دلهایشان فرود آمد به گونه ای که نتوانستند در برابر تأثیر قرآن مقاومت کنند پس بی اختیار به سجده رفتند. از همین رو شافعی و ابوحنیفه رحمهما الله بر آنند که این آیه محل سجده تلاوت است.

﴿سوره قمر﴾

مکی است و دارای (۵۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن حق تعالی از دو پاره شدن ماه به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم صلی الله علیه و آله، «قمر» نامیده شد.

قبلا در بیان فضیلت سوره «ق» نیز نقل کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله دو سوره «ق» و «قمر» را در نمازهای عید اضحی و فطر می‌خواندند زیرا این دو سوره، مشتمل بر مژده‌ها، هشدارها، بیان آغاز و اعاده آفرینش، توحید، نبوت و غیر آن از مقاصد عظیم‌اند.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «این سوره از آغاز تا انجام خود، حمله‌ای سخت کوبنده و محکم بر دل‌های دروغ‌انگاران هشدارهای الهی است، به‌همان اندازه که آرامبخش نیرومند و محکمی برای دل‌های مؤمنان و باورمندان است».

أَقْرَبَتْ السَّاعَةَ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾

«قیامت نزدیک شد» یعنی: قیامت به اعتبار زمانی که از عمر دنیا بعد از نبوت محمد صلی الله علیه و آله باقی مانده و در مقایسه با آنچه که از عمر دنیا گذشته است، نزدیک شد. البته مرور قرن‌ها بعد از نزول این آیه و گذشت ده‌ها قرن دیگر نیز، در عمر دنیایی که آن را دانشمندان معاصر پنج میلیارد سال یا بیشتر از آن تخمین زده‌اند، چیزی به حساب نمی‌آید لذا قیامت به این اعتبار نزدیک است که هر امر آمدنی‌ای نزدیک می‌باشد. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله - در حالی که آفتاب مشرف به غروب بود - برای اصحابشان سخنرانی می‌کردند پس فرمودند: «سوگند به ذاتی که جانم در قبضه قدرت اوست، از عمر دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی نمانده است جز به اندازه زمانی که از این روز شما نسبت به آنچه که از آن گذشته، باقی مانده است و ما هم اکنون جز چیز اندکی از خورشید نمی‌بینیم».

«و از هم شکافت ماه» یعنی: ماه - به عنوان معجزه‌ای برای رسول اکرم ﷺ شق‌گردید و دو پاره شد. عثمان بن عطاء از پدرش روایت کرده است که در معنای این‌بخش از آیه گفت: «ماه به زودی شکافته خواهد شد». یعنی: تا هنوز شکافته نشده است. و کسانی از اهل تفسیر که مشرب حکما را دارند و خرق و التیام در جسم سماوی را قبل از وقوع قیامت جایز نمی‌دانند، نیز بر این نظرند. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «انشقاق و دو پاره شدن ماه، در زمان رسول اکرم ﷺ به وقوع پیوست، که این واقعه در احادیث متواتر با اسانید صحیح به اثبات رسیده و در میان علما مورد اتفاق می‌باشد. و این یکی از معجزات پدرخشش و قاطع آن حضرت ﷺ بود». بخاری، مسلم و غیر ایشان از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «مردم مکه از رسول خدا ﷺ درخواست کردند که برایشان نشانه‌ای را بنمایاند پس آن حضرت ﷺ ماه را به صورت دو پاره به آنان نمایاندند تا بدانجا که کوه حراء در میان دو پاره ماه واقع شد». در روایت دیگری آمده است که: «یک پاره ماه بالای کوه قعیقان و پاره دیگر آن بر کوه ابوقبیس قرار گرفت». همچنین بخاری و مسلم از ابن‌مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: در عهد رسول اکرم ﷺ ماه به دو پاره شق شد، پاره‌ای بالای کوه و پاره‌ای دیگر پایین‌تر از آن. در این اثنا رسول اکرم ﷺ فرمودند: «اینک بنگرید». یعنی معجزه‌ای را که درخواست کرده بودید، مشاهده کنید.

وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ ﴿٢﴾

«و هرگاه» کافران قریش «نشانه‌ای ببینند» یعنی: معجزه‌ای برای آن حضرت ﷺ ببینند که دال بر نبوت ایشان باشد؛ «اعراض کنند» و از تصدیق و ایمان به آن روی برتابند «و گویند: سحری است مستمر» یعنی: این معجزه، سحری است نیرومند و سخت که بر هر سحر دیگری فایق می‌آید. آن‌گاه که یک چیز قوی و مستحکم باشد، اعراب می‌گویند: «استمر الشی». یا مرادشان از «مستمر» این بود که این معجزه، جادویی دنباله‌دار و مستمر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه می‌گویند: آن‌گاه که ماه دو پاره شد، مشرکان گفتند: محمد ﷺ ما را سحر کرده است پس، از مسافران راه‌ها پرسید که آیا آنان نیز این پدیده را دیده‌اند یا خیر؟ و از مسافران سؤال کردند. آنها نیز گفتند: بلی! ما این پدیده را دیده‌ایم. آن‌گاه آیات (۱ - ۲) نازل شد. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: من خود قبل از هجرت رسول اکرم ﷺ به مدینه، ماه را به شکل دو پاره در مکه دیدم. پس مشرکان گفتند: ماه جادو شده است!! آن‌گاه این آیه نازل شد.

وَكَذَّبُوا وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلُّ أُمَّرٍ مُّسْتَقَرٌّ

«و دروغ شمرندند» کافران نبوت رسول اکرم ﷺ را «و هوی و هوسهای خویش را» که شیطان با وسوسه‌های خود برایشان آراست «پیروی کردند» و حق را بعد از ظهور آن رد نمودند «و هر کاری مستقری دارد» یعنی: هر کاری به سرانجامی منتهی می‌شود؛ از ناکامی یا پیروزی در دنیا و نیکبختی یا بدبختی در آخرت اما نهایتاً خیر در اهل خیر و شر در اهل شر قرار می‌گیرد. یا معنی این است: برای هر کار حقیقتی است؛ پس آنچه از آن حقیقت که در دنیا مقدر باشد، به زودی نمایان می‌شود و آنچه که به آخرت موکول شده باشد، نیز به زودی شناخته می‌شود.

در این آیه نیز تسلیتی برای رسول خدا ﷺ و مژده‌ای به ایشان است که پیروزی به زودی در دنیا همپیمانشان خواهد بود و در آخرت نیز درجات بلند و بهشت جاویدان از آن ایشان و پیروانشان است.

وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْأَنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ

«و قطعاً از خبرها آنچه که در آن درس عبرت است، بدیشان رسیده است» یعنی: قطعاً از اخبار امت‌های دروغ انگار پیشین که داستانهایشان در قرآن بیان شده است، چنان درسها و موعظه‌هایی به کفار مکه رسیده است که تأمل در آنها برای دست برداشتنتشان از آن شرراتها و بدیها کافی است.

حِكْمَةٌ بَلِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ ﴿٥﴾

«حکمتی است بالغه» یعنی: قرآن به عنوان حکمتی رسا و تامه که در محکمی و استواری خود در اوجگاه اعتلا قرار دارد و در آن هیچ نقص و خللی نیست، بدیشان آمده است «ولی هشدارها سود نمی‌دهد» یعنی: هرگز بیم‌دادنها و هشدارها به حال معاندان سودی نمی‌بخشد زیرا عنادشان، آنان را از پذیرش حق برمی‌گرداند.

فَتَوَلَّ عَنْهُمْ يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُكْرٍ ﴿٦﴾

«پس» ای محمد ﷺ! «از آنان روی برتاب» و خود را در دعوتشان خسته و رنجور نکن، از آنجا که بیم و هشدار در آنان تأثیر گذار نیست «روزی که دعوتگر به سوی چیزی ناشناخته دعوت می‌کند» یعنی: ای محمد ﷺ! این روز را برای آنان انتظار بکش. دعوتگر: اسرافیل عليه السلام است و (شئ و نُكْرٍ): رخداد وحشتناک و غریبی است که آن را از بس بزرگ می‌بینند، نمی‌شناسند چرا که قبل از آن با نظیر چنان امر بزرگی شناخت نداشته و مانند آن را ندیده بودند و آن رخداد وحشتناک، رفتن به سوی صحنه هولناک حساب روز قیامت است.

خُسْعًا أَبْصَرُهُمْ يَضْرِبُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ﴿٧﴾

«در حالی که چشمهای خود را فروهشته‌اند» یعنی: روزی که از قبرهای خود بیرون می‌آیند، چشمهایشان خوار و ذلیل است از بس که احساس ذلت و پستی می‌کنند «چون ملخهای پراکنده از قبرها بر می‌آیند» یعنی: در اثر ذلت و خواری، با چشمان ضعیف و خسته‌ای از گورهای خود بیرون می‌آیند، گویی در کثرت و به هم آمیختگی‌شان مانند ملخهای پراکنده انبوهی هستند که به همدیگر درآمیخته‌اند.

مُهْطِعِينَ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكٰفِرُونَ هٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ ﴿٨﴾

«به سرعت» و بدون هیچ درنگ و تأخیری «به سوی آن دعوتگر» که اسرافیل علیه السلام است «می شتابند. کافران می گویند: امروز چه روز دشواری است» آری! آن روز بر کفار روز سخت و دشواری است ولی بر مؤمنان سخت نیست چنان که از مفهوم مخالف این آیه دانسته می شود.

﴿كذبت قبلهم قوم نوح فكذبوا عبدنا وقالوا مجنون وازدجر﴾ ﴿٩﴾

«پیش از آنان» یعنی: پیش از قریش، امت های دیگر و از جمله «قوم نوح نیز به تکذیب پرداختند و بنده ما را دروغزن خواندند» انتساب نوح علیه السلام به عبودیت حق تعالی، گرامیداشت و تشریفی برای او و تنبیهی بر این حقیقت است که فقط نوح علیه السلام بود که در آن وقت هدف از آفرینش خود را - که همانا عبودیت است برآورده گردانید، چه در آن هنگام بر روی زمین جز او عابد دیگری برای خداوند جل جلاله وجود نداشت «و گفتند: دیوانه ای است» امت نوح علیه السلام به وی نسبت دیوانه گی را دادند «و با او به درستی برخورد شد» یعنی: نوح علیه السلام با انواع زجر و شکنجه و دشنام و خشونت، از میدان تبلیغ رسالت و تبیین نبوت رانده شد و از سوی آنان تحت فشار قرار گرفت.

فَدَعَا رَبَّهُ أَنِّي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ ﴿١٠﴾

«پس دعا کرد به جناب پروردگار خویش که: من مغلوب شدم؛ به داد من برس» و برای من و دین خویش از آنان انتقام بگیر. بدین گونه بود که نوح علیه السلام طالب نصرت بر آنان شد چرا که به تمرد، سرکشی و پافشاری آنان بر گمراهی پی برده و از آنان تماما مأیوس شده بود. روایت شده است که: یکی از آنان می آمد و نوح علیه السلام را به زیر پای خود افکنده گلویش را آنچنان می فشرد که از خفگی بی هوش بر زمین می افتاد و چون به هوش می آمد، چنین دعا می کرد: «اللهم اغفر لقومی فإنهم لا يعلمون: بار الها! بر قومم بیامرز زیرا آنان نمی دانند».

فَفَنَحْنَا أَنْوَابَ السَّمَاءِ بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ ﴿١١﴾

«پس درهای آسمان را به آبی بسیار ریزان گشودیم» که سخت، پیاپی و سیل آسابر آنان فرومی ریخت.

وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَفَى الْمَاءُ عَلَىٰ أَمْرٍ قَدِيرٍ ﴿١٢﴾

«و از زمین چشمه‌ها برشکافتیم» یعنی: همه زمین و حتی درون تنورها را که جایگاه فروزش آتش است، چشمه‌های روان و بر شکافته‌ای گردانیدیم؛ «تا آب برای کاری که مقدر شده بود، به هم پیوست» یعنی: تا سرانجام، آب آسمان و آب زمین برای انجام امری که در باره آنان فیصله شده بود، جمع شد و به هم پیوست. آن امر فیصله شده، همانا هلاکتشان با غرق در آب بود.

وَحَمَلْنَاهُ عَلَىٰ ذَاتِ الْأَوْجِ وَدُسْرٍ ﴿١٣﴾

«و او را بر کشتی تخته‌دار و میخ آجین سوار کردیم» یعنی: نوح عليه السلام را بر کشتی‌ای که تخته‌های عریضی داشت و میخ‌ها آن تخته‌ها را به هم محکم پیوسته بود، سوار کردیم. مراد این است که کشتی نوح عليه السلام، سخت استوار و مستحکم بود.

تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءً لِمَن كَانَ كُفِرًا ﴿١٤﴾

«زیر نظر ما روان بود» یعنی: آن کشتی در منظر و دیدگاه ما و با حفظ و نگه‌داشت ما، روان بود «به عنوان جزای کسی که او را ناسپاسی کرده بودند» یعنی: روان کردن کشتی، پاداشی برای نوح عليه السلام بود؛ همان کسی که برایشان نعمتی بود و آنها این نعمت را کفران و ناسپاسی کرده بودند. یا معنی این است: آنان به عنوان جزا و انتقامی برای نوح عليه السلام که دعوتش را مورد انکار قرار داده بودند، غرق ساخته شدند.

وَلَقَدْ تَرَكْنَهَا آيَةً فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٥﴾

«و به راستی آن را آیتی باقی گذاشتیم» یعنی: به راستی آن کشتی را به عنوان عبرتی برای عبرت‌گیران باقی گذاشتیم چنان که تا هنوز هم از وجود کشتی نوح علیه السلام بر کوه «آارات» سخن می‌رود. به قولی معنی این است: این برخوردی را که با آنان کردیم، به عنوان عبرت و موعظه‌ای برای آیندگان باقی گذاشتیم «پس آیا هیچ پندگیرنده‌ای هست» که از این نشانه، پند و عبرت گیرد؟.

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ ﴿١٦﴾

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: عذاب و هشدارهای من به گونه‌ای هولناک و عجیب بود که در وصف نمی‌گنجد و بدین‌گونه بود که برای پیامبر خود نوح علیه السلام انتقام گرفتیم.

وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿١٧﴾

«و هر آینه قرآن را برای ذکر» یعنی: برای یادگیری و حفظ «آسان کردیم» و کسی را که جویای حفظ آن باشد، بر یادگیری آن یاری نمودیم. به قولی دیگر معنی این است: قرآن را برای پندگرفتن و موعظه‌پذیری آماده کردیم چرا که در آن انواع پند و اندرز قرار دادیم «پس آیا هیچ پندپذیری هست» که از مواعظ و عبرت‌های آن پند و عبرت گیرد. آیه کریمه انگیزشی است بر فراگیری و آموختن قرآن، بسیار تلاوت نمودن آن و شتاب کردن در طلب فهم معانی آن. چنان‌که‌نظیر این معنی در آیه (۹۷) از سوره «مریم» نیز آمده است. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «اگر خدای عزوجل قرآن را بر زبان انسانها آسان نمی‌کرد، هرگز احدی از خلق نمی‌توانست که به کلام وی نطق کند». حکمت در تکرار ﴿فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ تجدد تنبیه و هشدار در مورد لزوم پندگرفتن از قرآن است زیرا هر تکراری در قرآن برای تثبیت و پایدار ساختن معانی در نفوس انسانها می‌باشد.

كَذَّبَتْ عَادٌ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرِي ﴿١٨﴾ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِم رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ ﴿١٩﴾

«عاد به تکذیب پرداختند» عاد: قوم هود عليه السلام بودند که او در میانشان به پیامبری مبعوث شد اما به تکذیب وی پرداخته و او را آزار و شکنجه دادند «پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» یعنی: بشنوید که عذاب و انذار ما برای آنان چگونه بود: «ما بر آنان بادی صرصر فرستادیم» یعنی: بادی بسیار سرد. به قولی: باد صرصر بادی است که صدای سخت و هولناکی داشته باشد «در روزی شوم دنباله‌دار» یعنی: در روزی که شومی و ناخجسته‌گی آن پیوسته و مستمر بود و با نحوست خود چنان برآنان استمرار یافت که تماما هلاک‌شان گردانید. ابن‌کثیر می‌گوید: «نحوست آن روز بدین جهت مستمر بود که عذاب دنیوی آنها را به عذاب اخروی پیوست گردانید». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «این عذاب در آخرین چهارشنبه ماه نازل شد و کوچک و بزرگ آنان را نابود کرد». مراد این است که آن روز، بر کفار قوم عاد نحس و شوم بود، نه بر پیامبرشان و بر مؤمنان پس ذات آن روز نحس نبود بنابراین، تشاؤم به عدد (۱۳) و امثال آن از اعداد، شرعا صحیح نیست.

تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أُعْبَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ ﴿٢٠﴾

آن باد صرصر چنان باد سختی بود «که مردم را از جا می‌کند» یعنی: آنان را از زیر پایشان همچون بر کندن درخت خرما از بن و ریشه، از جا می‌کند. مجاهد می‌گوید: «باد صرصر آنها را از زمین بر می‌کند و بر سرهایشان محکم بر زمین می‌کوفت چنان که گردنهایشان خرد گشته و سرهایشان از بدنهایشان جدا می‌شد». به قولی معنی این است: آن باد صرصر مردم را از خانه‌هایشان بیرون می‌کشید و از زمین بر می‌کند «گویی آنان تنه‌های درختان خرما را از ریشه برکنده‌ای بودند» خداوند متعال آنان را در درازی قد و قامت‌شان - آن‌گاه که باد آنها را از جا برمی‌کند و بر روهایشان بر زمین می‌کوبید - به درختان خرمایی تشبیه کرده که بر زمین می‌افتند درحالی که سر ندارند. منقعر: یعنی کنده شده از ریشه خویش.

كَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِي ﴿٢١﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٢٢﴾

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تکرار این عبارت برای تهویل و افگندن بیم و هراس در دلهاست «و قطعاً قرآن را برای پند آموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» تکرار این عبارت نیز چنان‌که گفتیم، برای تجدید تنبیه و توجه دادن به آنهاست. مفسران برای (للذکر) همچون آیه (۱۷) دو معنی بیان کرده‌اند؛ یکی «پندپذیری» که این معنی به مقام و سیاق مناسب‌تر است و دیگری «حفظ» و یادگیری. چنان‌که روایت شده است: «هیچ کتابی از کتابهای الهی همانند قرآن از اول تا آخر حفظ شده نبوده است».

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ﴿٢٣﴾

«قوم ثمود هشداردهندگان را تکذیب کردند» یعنی: قوم ثمود پیامبرانی را که به‌سویشان فرستاده شده بودند، تکذیب کردند. یا معنی این است: آنان پیامبرشان صالح عليه السلام را دروغزن شمردند و به صیغه جمع ذکر شد زیرا هر کس یکی از انبیا عليهم السلام را تکذیب کند، در حقیقت سایر آنان را نیز تکذیب کرده است چه پیامبران عليهم السلام همه در دعوت به سوی اصول و کلیات شرایع الهی، اتفاق و هماهنگی کاملی داشته‌اند.

فَقَالُوا أَبَشْرًا مَمَّنَّا وَحِدًا فَنَتَّبِعُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعُرٍ ﴿٢٤﴾

«و گفتند» قوم صالح عليه السلام «آیا تنها بشری از خودمان را پیروی کنیم؟» یعنی: چگونه بشری را پیروی کنیم که از جنس خود ماست و به‌علاوه او تک و تنهاست و بر دعوت خود هیچ پیروی ندارد؟ «در این صورت ما واقعا در گمراهی خواهیم بود» یعنی: اگر ما از او پیروی کنیم، در این صورت، دور از حق و در اشتباه خواهیم بود «و در سحر» یعنی: در آن صورت، ما در عذاب و رنج و سختی خواهیم بود. به‌قولی: مراد از (سعر) در اینجا دیوانه‌گی است، یعنی در صورت پیروی از صالح عليه السلام، ما در دیوانه‌گی خواهیم بود.

أَلْفَى الذِّكْرَ عَلَيْهِمْ بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ ﴿٢٥﴾

«آیا از میان همه ما ذکر بر او فرود آمده است» یعنی: چگونه او از میان همه ما به وحی و نبوت مخصوص گردانیده شده در حالی که در میان ما کسانی هستند که از او به این کار سزاوارترند «نه بلکه او دروغگویی خودپسند است» یعنی: او دروغگویی است از حد متجاوز. اشر: نشاط و شادمانی، یا ناز و تکبر و غرور است.

سَيَعْلَمُونَ عَذَابَ مَنْ الْكُذَّابُ الْأَشْرُ ﴿٢٦﴾

«به زودی فردا خواهند دانست که دروغگوی گستاخ کیست» آیا صالح عليه السلام است یا آنان؟ مراد از فردا؛ وقت فرود آمدن عذاب بر آنان در دنیا، یا روز قیامت است.

إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةَ فِتْنَةً لَهُمْ فَأَرْتَقِبْهُمْ وَأَصْطَبِرْ ﴿٢٧﴾

«هرآینه ما فرستنده ماده شتر هستیم» یعنی: بیرون آورنده آن از درون صخره هستیم؛ همان گونه که آنان پیشنهاد کرده‌اند. روایت شده است که صالح عليه السلام دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد آن گاه صخره‌ای که قوم وی تعیین کرده بودند شکافته شد و کوهان شتر از آن پدیدار گشت و شتر بزرگ و عظیم‌الجثه‌ای از آن بیرون آمد «برای آزمایش آنان» یعنی: برای ابتلا و امتحانشان «پس مراقب آنان باش» ای صالح عليه السلام که چه می‌کنند «و شکیبایی کن» بر آزارهایی که از سوی آنان به تو می‌رسد.

وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شِرْبٍ مُحْتَضَرٌ ﴿٢٨﴾

«و به آنان خبر ده که آب در میانشان» یعنی: در میان قوم ثمود و میان شتر «تقسیم شده است» یک روز از آن شتر است و روز دیگر از آنان چنان که حق تعالی می‌فرماید: ﴿هَلَا شَرِبَ وَلَكُمْ شَرِبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ﴾: «آبشخوری برای او و آبشخور روزی معین برای شماست» «شعراء/۱۵۵». «هر کدام را آب به نوبت خواهد بود» یا هر کدام در حصه‌ای از آب حاضر باشند. شرب: حصه و بهره‌ای معین از آب است. مجاهد

می‌گوید: «یعنی قوم ثمود در روز نوبت خود بر آب حاضر بوده و از آن بیاشامند و در روز نوبت شتر شیر آن را بدوشند». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در روز نوبت آنان، شتر چیزی از آب را نمی‌نوشید و به آنها شیر می‌داد و آنها از شیر آن در نعمت بودند و چون روز نوبت شتر می‌بود، همه آب را می‌نوشید به طوری که از آن آب چیزی باقی نمی‌ماند».

فَادُوا صَاحِبَهُمْ فَتَعَاطَى فَعَقَرَ ﴿٢٩﴾

«پس رفیقشان را صدا کردند» یعنی: قبیله ثمود از این تقسیم دلتنگ شده رفیقشان را ندا کردند و او را بر پی کردن شتر برانگیختند و او فرد بدبخت و شروری به نام «قدار بن سالف» بود؛ «پس او دست درازی نمود و شتر را پی کرد» یعنی: او بر شتر حمله برد و آن را پی کرد، یا بر دست دراز کردن به اسباب پی کردن شتر جسارت نموده و شتر را پی کرد. محمد بن اسحاق می‌گوید: «قدار در بن درختی بر سر راه شتر صالح کمین گرفت و ابتدا تیری به سوی آن انداخت و با آن تیر عضله ساق پایش را هدف قرار داد، سپس با شمشیر بر او یورش برد و پی پای او را شکست آن‌گاه او را ذبح کرد».

فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذُرِ ﴿٣٠﴾

«پس چگونه بود عذاب من و هشدارهای من؟» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت و نیز آیه بعدی تفسیرکننده آن است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَجِدَّةً فَكَانُوا كَهَشِيرِ الْحُمْطِرِ ﴿٣١﴾

«هرآینه ما» در روز چهارم از پی کردن شتر «بر سرشان یک فریاد مرگبار فرستادیم» چنان‌که در سوره «هود» آمده است. مراد از آن: بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام است «و مانند خار و خاشاک در هم شکسته کومه‌ها، ریز ریز شدند» محتظر: صاحب حظیره و کومه است که برای گوسفندان خویش آغل (پرچین) درست می‌کند تا آنها را از باد و

سرما محفوظ دارد. پس آنان مانند خار و خاشاک خشک درون آغل گوسفندان شدند که بعد از فروافتادن از دیوارهای آغل، گوسفندان آن را پایمال می‌کنند.

وَلَقَدْ بَشَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٣٣﴾

«و هر آینه قرآن را برای پندآموزی آسان گردانیدیم پس آیا پند گیرنده‌ای هست؟»
تفسیر نظیر آن گذشت.

كَذَّبَتْ قَوْمَ لُوطٍ بِالذُّرِّ ﴿٣٣﴾

«قوم لوط هشداردهندگان را تکذیب کردند» تفسیر نظیر آن، در آیه (۲۳) گذشت.

إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَجَّيْنَاهُمْ بِسَحْرِ ﴿٣٤﴾

«هر آینه ما بر سر آنان باد سنگبار فرورستادیم» حاصب: بادی است که آنان را با سنگریزه می‌زند «مگر خاندان لوط را» یعنی: جز لوط و پیروانش را «که به وقت سحر نجاتشان دادیم» سحر: یک ششم آخر شب پیش از طلوع بامداد است.

بِعَمَةٍ مِنْ عِنْدِنَا كَذَّابِكِ بَجْرَىٰ مِنْ شَكْرٍ ﴿٣٥﴾

«نعمتی از جانب ما بود» یعنی: این نجات دادن، انعام و مهربانی‌ای از جانب ما بر لوط عليه السلام و کسانی بود که از او پیروی کردند «هر که شکر گزارده، بدین سان او را پاداش می‌دهیم» یعنی: هر کس را که به ما و رسول ما مؤمن است و مطیع و به این ترتیب، شکرگزار نعمت ماست و آن را ناسپاسی نمی‌کند، این گونه پاداش می‌دهیم.

وَلَقَدْ أَنْذَرَهُمْ بَطْشَتَنَا فَتَمَارَوْا بِالذُّرِّ ﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ رَاوَدُوهُ عَنْ صَيْفِيهِ، فَطَمَسْنَا أَعْيُنَهُمْ فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرِ ﴿٣٧﴾

«و لوط آنها را از عذاب ما سخت بیم داده بود» یعنی: لوط قومش را از گرفتن سخت خداوند متعال و از عذاب بسیار شدید او هشدار داده بود؛ «ولی در هشدارها

به جدال برخاستند» یعنی: آنان در هشدارها شک نموده و آن را باور نکردند، سپس بدین حد از کفر و انکار نیز بسنده نکرده و جرم بزرگ دیگری را مرتکب شدند: «و از مهمانان او کام دل خواستند» یعنی: از لوط علیه السلام خواستند تا آنان را بر فرشتگانی که به صورت جوانانی امرد و خوبروی نزد وی آمده بودند، دسترسی دهد تا چنانکه عادتشان بود، با آنها بدکاری کنند زیرا زن گمراه لوط علیه السلام به آنان پیغام فرستاده و از آمدن چنین مهمانان خوبرویی برای لوط علیه السلام، آگاهشان کرده بود پس همین که این خبر را شنیدند، از همه جا شتابان به سوی لوط علیه السلام روی آوردند ولی او در را به رویشان بست اما آنها شروع به شکستن در کردند و لوط علیه السلام پیوسته از آنان می‌خواست که از مهمانانش دست بردارند «پس دیدگانشان را محو ساختیم» یعنی: چشمانشان را کاملاً محو کردیم به طوری که هیچ شکافی در آنها دیده نمی‌شد چنان که باد نشانه‌های راه را با خاکی که بر روی آنها می‌پوشاند، محو می‌کند. به قولی: خداوند جل جلاله نور چشمانشان را از بین برد، با آن که چشمانشان به حال خود باقی بود. «و گفتیم: عذاب و هشدارهای ما را بچشید» یعنی: حاصل و مزه هشدارهای ما را بچشید. تفسیر نظیر آن نیز گذشت.

وَلَقَدْ صَبَّحَهُمْ بُكْرَةً عَذَابٌ مُسْتَقِرٌّ ﴿٣٨﴾

«و به راستی که سپیده‌دم عذابی پیگیر به سر وقت آنان آمد» یعنی: به هنگام بامداد؛ عذابی عام، فراگیر و پیوسته بر آنان فرود آمد که در میانشان جا گرفت و از آنان هرگز قطع نشد تا تماماً نابودشان کرد. یا مراد این است که آن عذاب، عذابی متصل و در پیوسته به عذاب آخرت بود. فایده آوردن قید «بکره» بعد از «صبحهم»، بیان رخ داد عذاب بر آنان در نخستین لحظات بامداد است زیرا صبح بر زمانی دوامدار تا بعد از سپیده و تا هنگام طلوع خورشید اطلاق می‌شود و چون بعد از بیان صبح، «بکره» اضافه شد؛ این قید مفید این معنی گردید که فرود آمدن عذاب بر آنان در اولین لحظات بامداد بود.

فَذُوقُوا عَذَابِي وَنُذِرٌ ﴿٣٩﴾ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ﴿٤٠﴾

«پس عذاب و هشدارهای مرا بچشید و قطعا قرآن را برای پندآموزی آسان کرده‌ایم پس آیا هیچ پندپذیری هست؟» بیضاوی می‌گوید: «خداوند متعال این دو پیام را در هر داستانی تکرار نمود، برای اشعار و اعلام این حقیقت که تکذیب هر یک از پیامبران مقتضی فرود آمدن عذاب بوده و گوش سپردن به هر داستانی، مستدعی پندگرفتن و هشدارپذیری است و نیز به این منظور که تنبیه و بیدارباش خود را تجدید نماید تا سهو و غفلت بر انسانها چیره نشود. حکمت در تکرار: ﴿فِي أَيِّ آيَةٍ رَبِّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾، ﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ و مانند آنها نیز همین است». اما دلیل این که حق تعالی آیه: ﴿فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذِرٍ﴾ را در این داستان تکرار نکرد چنان که درسه داستان دیگر تکرار نمود؛ این است که: سه بار تکرار آن به حد کافی مفید تأکید است و دیگر به تکرار مجدد آن نیازی نیست.

هدف از بیان این داستانها در کل، پند و عبرت گرفتن انسانها از آنهاست. البته حق تعالی قرآن کریم را برای پندپذیری و عبرت گرفتن آسان و آماده نموده است.

وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ ﴿٤١﴾

این داستان پنجم و آخرین داستانی است که با ایجاز در این سوره بیان شده است. «و در حقیقت هشداردهندگان» که موسی و هارون علیهما السلام بودند «به سراغ آل فرعون آمدند» یعنی: آنها به سراغ خود فرعون و قوم وی آمدند. و خداوند عز وجل به ذکر «آل فرعون» اکتفا نموده و از خود وی نام نبرد زیرا او پیشوایشان بود پس او به دریافت این هشدار اولی و خواهی‌نخواهی در تحت این معنی داخل است. فرق در میان «آل» و «قوم» این است که: قوم از آل عام تر می‌باشد زیرا قوم همه‌کسانی هستند که رئیس و سردمدار به امورشان می‌پردازد و آنان از وی حرف‌شنوی دارند اما آل: فقط کسانی هستند که خیر و شرشان به رئیس، یا خیر و شر رئیس به آنان بر می‌گردد. همچنین جایز است که مراد از «نذر» نه هشداردهندگان بلکه آیات و معجزاتی باشد که موسی علیه السلام به وسیله آنها هشدارشان داد.

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَّابًا فَآخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقَدِّرٌ ﴿٤٢﴾

«اما آنها همه معجزات ما را دروغ شمردند» مراد؛ معجزات نه گانه‌ای است که ذکر آنها در چندین سوره گذشت «پس آنان را چنان فروگرفتیم که زبردستی توانمند گیرد» یعنی: آنها را بسان فروگرفتن کسی که در انتقام‌گیری غالب و بر نابودسازی تواناست و هیچ چیز او را ناتوان نمی‌گرداند، فرو گرفتیم.

ملاحظه می‌شود که امت‌های پنج‌گانه ذکر شده در این سوره؛ یعنی اقوام نوح، عاد، ثمود، قوم لوط و آل فرعون همه در جرم و جزا مشترک‌اند زیرا جرم همه آنان تقریباً یک چیز است و آن عبارت از: کفر به خداوند عز وجل، تکذیب پیامبران علیهم السلام و ارتکاب معاصی دیگری است و هرچند جزای آنها در میان طوفان، باد صرصر، بانگ مرگبار جبرئیل علیه السلام، باد سنگبار و غرق، گوناگون می‌باشد ولی نتیجه همه آنها یکی است و آن براندازی و ریشه‌کن ساختن کلی آنهاست. پس این داستانها همه، برای کفار قریش و امثالشان از کفار دروغ‌انگار تا روز قیامت عبرت‌آموز است.

اَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ اَوْلِيَّكُمْ اَمْ لَكُمْ بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ﴿٤٣﴾

ای مردم مکه و ای کسانی که دعوت محمد صلى الله عليه وآله وسلم به شما رسیده است: «آیا کافران شما از همه اینان» که برشمردیم «برترند؟» یعنی: باید شما مردم مکه یا قوم عرب بدانید که کفارتان از کفار امت‌های پیشین که به سبب کفرشان نابود ساخته شدند، بهتر نیستند پس دلیلی وجود ندارد که شما از عذابی که بر اثر تکذیب به آنان رسید، در امن و امان قرار داشته باشید؛ «یا شما را در کتابهای آسمانی حکم برائت است» که هر کس از شما کفر و انکار ورزید، از عذاب خداوند عز وجل ایمن باشد؟! قطعاً چنین نیست.

اَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ ﴿٤٤﴾

«یا می‌گویند: ما جمعی کین‌ستان و همپشتیم» یعنی: ما قریشیان گروهی هستیم که هیچ نیرویی توان رویارویی با ما را ندارد، به سبب کثرت شمار و امکانات ما و این‌که

کار ما چنان به همپشتی و یکپارچگی متکی است که مغلوب نمی‌شویم بلکه بر دشمنانمان پیروز شده و از آنان انتقام می‌گیریم.

سَبِّهْرُمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الذَّبْرُ ﴿٤٥﴾

«زودا که این جمع» یعنی: جمع کفار مکه، یا کفار عرب به‌طور عام «در هم شکسته شوند و پشت کنند» و چنین هم شد زیرا خدای عزوجل آنان را در روز بدر شکست داد به طوری که رؤسای شرک و سردمداران کفر کشته شدند و دیگران نیز پشت کردند پس سپاس خدای راست جل‌جلاله. در حدیث شریف به روایت بخاری و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: در حالی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز بدر در قبه مخصوص خود قرار داشتند، به بارگاه پروردگار خویش به‌زاری مناجات کرده و گفتند: «أُنشِدْكَ عَهْدَكَ وَوَعْدَكَ، اللَّهُمَّ إِنْ شئتَ لَمْ تَعْبُدْ بَعْدَ الْيَوْمِ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا: پروردگارا! تو را به عهد و وعده‌ات به جد سوگند می‌دهم؛ بارخدایا! اگر می‌خواهی که بعد از امروز دیگر هرگز در زمین مورد پرستش قرار نگیری...». در این اثنا ابوبکر رضی الله عنه دست آن حضرت صلی الله علیه و آله را گرفت و گفت: «کافی است یا رسول‌الله! بر پروردگارتان سخت الحاح و اصرار نمودید». آن‌گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از قبه خود بیرون آمده و درحالی که با زره خود شتابان حرکت می‌کردند، می‌گفتند: ﴿سَبِّهْرُمُ الْجَمْعُ وَيَوْلُونَ الذَّبْرُ﴾ ٤٥ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَدْهَىٰ وَأَمَرٌ ﴿٤٥﴾. اما در روایت دیگری آمده است که: «در میان نزول این آیه و غزوه بدر، هفت سال فاصله بود». که بنابراین روایت، آیه کریمه دربرگیرنده معجزه‌ای غیبی می‌باشد زیرا از حقیقتی خبر می‌دهد که هفت سال بعد روی داد پس آیه کریمه مکی است بلکه سوره نیز - چنان‌که گذشت - تماما مکی می‌باشد.

ابن جریر از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند که فرمود: کفار قریش در روز بدر گفتند: ﴿نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْصَرٌّ﴾: (ما جمعی کین‌ستان وهمپشتیم)

پس نازل شد: ﴿سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَيُولُونَ الدُّبُرَ﴾: (زودا که این جمع در هم شکسته شوند و پشت کنند).

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذَى وَأَمْرٌ ﴿٤٦﴾

«بلکه وعده گاهشان قیامت است» یعنی: قیامت وعده گاه عذاب اخروی آنهاست لذا این عذابی که در دنیا با کشتن، اسارت و سرکوبشان به آنان رسید؛ تمام عذابی نیست که به آنان وعده داده شده است بلکه این فقط مقدمه‌ای از مقدمات و طلیعه‌ای از طلیعه‌های عذاب اخروی است «و قیامت سخت‌تر» و سهمگین‌تر است. یعنی: عذاب قیامت در زیان خود، از عذاب روز بدر بزرگتر است. ادهی و داهیه: رخداد سخت و سهمگینی است که هیچ راه درمانی ندارد. «و تلخ‌تر است» یعنی: عذاب قیامت در مرارت و تلخی خود از عذاب دنیا سخت‌تر است.

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ ﴿٤٧﴾

مسلم و ترمذی در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان قریش آمدند و با رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباره عقیده «قدر» بگومگو کردند پس خداوند جل جلاله این آیه را تا فرموده‌اش: ﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ نازل کرد. «قطعا مجرمان در گمراهی و سحرند» تفسیر نظیر این آیه در همین سوره گذشت. ابن حبان از ابی امامه باهلی رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: سوگند به خدا جل جلاله که من از پیامبرش صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: آیات ﴿إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعْرٍ...﴾ تا ﴿إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ درباره قدریه نازل شده است. قدریه گروهی‌اند که می‌گویند: «انسان خالق و آفریننده افعال خویش است».

يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ ﴿٤٨﴾

«روزی که بر چهره‌هایشان در آتش کشیده شوند» و به آنان گفته شود: «آسیب دوزخ را بچشید» یعنی: جوشش گرما و شدت عذاب آن را تحمل کنید.

إِنَّا كُلُّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ﴿٤٩﴾

«هر آینه ما هر چیزی را به اندازه» ای مقرر و معین که از قبل برای آن سنجیده‌ایم؛ «آفریده‌ایم». شایان ذکر است که اهل سنت با این آیه کریمه بر اثبات قدر سابق و ازلی خداوند متعال برای خلقتش استدلال کرده‌اند و آن عبارت از علم حق تعالی به اشیاء قبل از وجود آنها و نوشتن و ثبت نمودن آنها در لوح محفوظ قبل از روی دادن آنهاست. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «کل شیء بقدر، حتی العجز والکسل: همه چیز به اندازه و قدری از پیش تعیین شده است، حتی ناتوانی و کسالت». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «از خدای عزوجل یاری بجوی و درمانده نشو و چنانچه پیش آمد ناگواری به تو رسید، بگو: قدر الله وماشاء فعل: خداوند عزوجل مقدر کرد و آنچه خواست انجام داد و نگو: لو أنى فعلت کذا لکان کذا، فإن لو تفتح عمل الشيطان: اگر من چنین می‌کردم، چنان می‌شد زیرا «اگر» «راه» را «به روی» کارشيطان می‌گشاید».

باید دانست که نوشتن سابق الهی در لوح محفوظ و علم سابق وی به اشیاء؛ به معنی اجبار و تحمیل وی بر بندگان نبوده و به هیچ وجه بر الزام و اجبار دلالت نمی‌کند بلکه فقط دال بر این امر است که تمام آنچه در پهنای هستی است، از قبل برای خداوند متعال معلوم بوده است. قرطبی می‌گوید: «عقیده اهل سنت بر این است که خدای سبحان همه اشیاء را مقدر کرده است؛ یعنی مقادیر، احوال و زمان وقوع و وجود اشیاء را قبل از ایجاد آنها دانسته و سپس آنها را بر همان نحوی که در علم سابق وی رفته است ایجاد می‌نماید بنابراین، هیچ رویدادی در عالم بالا و پایین واقع نمی‌شود مگر این‌که آن رویداد، از علم، قدرت و اراده حق تعالی صادر شده است نه از علم، اراده و

قدرت خلقش بنابراین، خلق را در آنها نقش دیگری جز نوعی (اکتساب) و (کوشش) و (نسبت) و (اضافت) نیست چنان که قرآن و سنت بر این امر تصریح کرده‌اند پس آن گونه نیست که قدریه و غیر آنان می‌گویند: اعمال در حیطة قدرت ما است و ما آفریننده اعمال خویش هستیم اما آجال و مواعید به دست غیر ما می‌باشد». همچنین جایز است که معنی آیه این باشد: «ما همه چیز را به اندازه مقدر و معین و به استواری و محکمی تمام آفریده‌ایم». که میان هر دو معنی نوعی تلازم وجود دارد. در این صورت می‌توان گفت که علم جدید با پی بردن به وجود هماهنگی میان ابعاد و احجام پدیده‌های بسیاری از خلقت پروردگار، به ابعادی از حقیقت معنی این آیه دست یافته است.

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَجِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلَبْسٍ ۝۵۰

«و فرمان ما جز یک‌بار نیست، چون چشم به هم زدنی» یعنی: حکم و فرمان ما در سرعت خود، یکبار یا یک کلمه است، مانند چشم به هم‌زدنی. لمح بصر: بسته کردن و سپس باز کردن چشم است.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَدَكِرٍ ۝۵۱

«و قطعاً همانند شما را سخت نابود کردیم» یعنی: ای گروه قریش! اشباه و امثال شما از کافران امت‌ها، یا پیروان و یاران شما را سخت نابود کردیم «پس آیا پندگیرنده‌ای هست؟» که از اندرزها و موعظه‌ها پند گرفته و به حق بودن این پیام‌هایی ببرد و بنابراین، از مجازات الهی و از این‌که بر وی همان رود که بر امت‌های گذشته رفته است، بترسد؟.

وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ ۝۵۲

«و هر چه کرده‌اند در نامه‌ها هست» یعنی: تمام آنچه که امت‌ها از خیر یا شر انجام داده‌اند، در لوح محفوظ نوشته شده است. به‌قولی معنی این است: تمام آنچه که امت‌ها

از خیر یا شر انجام داده‌اند، در نامه‌هایی که فرشتگان نگهبان نوشته و ترتیب داده‌اند، ثبت شده است.

وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ ﴿٥٣﴾

«و هر خرد و بزرگی نوشته شده» یعنی: همه چیز از اعمال خلق و سخنان و افعالشان - اعم از کوچک و بزرگ و با ارزش و بی‌ارزش آنها - در لوح محفوظ نوشته شده است. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ خطاب به عائشه رضی الله عنها فرمودند: «ای عائشه! از گناهان ناچیز شمرده شده پرهیز زیرا برای آنها از جانب خداوند ﷻ پرسشی است».

إِنَّ الْغَنَمَ فِي جَنَّتٍ وَنَهْرٍ ﴿٥٤﴾

«بی‌گمان پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند» یعنی: ایشان در باغها و جویبارهای متنوع و گوناگونی قرار دارند که از آب و سایر نوشابه‌های فرحبخش و گوارا؛ مانند عسل، شیر و شراب غیر سکر آور جاری ساخته شده است.

فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْنَدٍ ﴿٥٥﴾

آری! پرهیزگاران در میان باغها و جویبارهایند: «در مجلس و قرارگاه صدق» یعنی: در بهشتی که پسندیده است و سرای کرامت، فضل، جود و احسان پروردگار می‌باشد و در آن هیچ لغو، بیهوده‌گی و گناهی نیست «نزد فرمانروای توانایند» فرمانروایی که هیچ چیز او را ناتوان نمی‌کند و بر هر چیز که بخواهد تواناست پس بهشتیان نزد حق تعالی در مقام و منزلت بس گرامی و شریفی قرار دارند. خاطر نشان می‌شود که عنایت در اینجا، عنایت مکانی نیست.

﴿سوره رحمن﴾

مکی است و دارای (۷۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «رحمن» نامیده شد که با اسم رحمن که از اسمای حسناى الهی است افتتاح شده است. رحمن مفید مبالغه در رحمت حق تعالی می باشد، یعنی او نهایت مهربان است. همچنین این سوره به نام «عروس القرآن» نیز نامیده شده زیرا در حدیث شریف مرفوع به روایت علی رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «لکل شی عروس وعروس القرآن سورة الرحمن: برای هر چیز عروسی است و عروس قرآن سوره رحمن می باشد».

و هرچند در اکثر مصاحف نوشته شده که این سوره تماما مدنی است ولی چنانکه قرطبی، ابن کثیر و جمهور مفسران می گویند: صحیح تر آن است که این سوره تماما مکی است، به استثنای آیه: ﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾ که ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: این آیه مدنی است.

در حدیث شریف به روایت ترمذی از جابر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد اصحاب خود آمدند و سوره «رحمن» را از اول تا آخر برایشان خواندند و اصحاب ساکت بودند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «وقتی در شب دیدار با جن این سوره را بر آنان خواندم، آنان در واکنش خود از شما بهتر بودند زیرا چنان بود که هرگاه من به آیه: ﴿فَإِيَّاءِ آلِهِ رَبِّكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾ می رسیدم؛ آنها می گفتند: لابیء من نعمه ربنا نكذب، فلک الحمد: نه! ما چیزی از نعمت پروردگاران را تکذیب نمی کنیم پس خدایا! حمد از آن توست». این حدیث نیز دلیل بر آن است که این سوره مکی است. روایت شده است که قیس بن عاصم منقری به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت: «از آنچه که بر تو نازل شده است، بر من بخوان». آن حضرت صلی الله علیه و آله سوره «رحمن» را بر وی خواندند. گفت: «آن را بر من اعاده کن». رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت آن را سه بار بر وی اعاده کردند آن گاه گفت: «والله إن له لطلاوة، وإن علیه لحلاوة، وأسفله لمغدق، وأعلاه لمثمر، وما يقول هذا بشر، وأنا أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله: به خدا سوگند که این قرآن را زیبایی ای است،

بی‌گمان بر آن شیرینی‌ای است، پایین آن سیراب‌کننده و بالای آن مثمر و میوه‌دار است و قطعاً بشری بر گفتن چنین سخنی قادر نمی‌باشد پس اینک من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یگانه نیست و گواهی می‌دهم که تو رسول خدا هستی».

الرَّحْمَنُ ﴿۱﴾ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ﴿۲﴾

هرگاه این سوره برای بر شمردن نعمت‌های الهی بر بندگانش می‌باشد پس حق تعالی نعمتی را که از نظر قدر و مرتبت بزرگترین آنها و در منفعت و فواید خویش؛ بیشترین، تمام‌ترین و بزرگترین آنهاست، بر دیگر نعمت‌ها مقدم گردانیده و می‌فرماید: «خدای رحمان» که منعم حقیقی نعمت‌های بزرگ دنیوی و اخروی می‌باشد «قرآن را آموزش داد» و فراگیری و فهم و حفظ آن را بر مؤمنان آسان گردانید. پس نعمت عظمای قرآن را که مدار سعادت دو جهانی می‌باشد، سپاس بگزارید.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿۳﴾

سپس به نعمت آفرینش منت گذاشت و فرمود: «انسان را آفرید».

عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿۴﴾

سپس در بیان سومین نعمت، تعلیم و آموزش نطق و بیان به انسان را که سبب تفاهم و وسیله گفت‌وگو و مکالمه اوست، منت نهاد و فرمود: «به او بیان آموخت» مراد از بیان، تعلیم نامهای اشیاء است. به‌قولی: مراد از بیان: تعلیم زبانها و گویشها و نیروی فهماندن به دیگران؛ یعنی نیروی تعبیر از معانی اندرونی و نطق و بیان می‌باشد. و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است. آری! انسان تنها موجودی است که با نطق بیست‌وهشت حرف، میلیاردها کلمات را به هزاران زبان تکلم می‌کند. آیه کریمه گویای این حقیقت نیز هست که استعداد انسان برای فراگیری علم، بزرگترین ویژگی و امتیاز اوست و مقدم ساختن ذکر قرآن به این حقیقت اشاره دارد که بزرگترین چیزی که انسان فرامی‌گیرد، قرآن است.

الشمس والقمر بحسبان ﴿٥﴾

«خورشید و ماه، حساب معینی دارند» یعنی: این دو پدیده، به حساب مقرر و در برجها و منازل معینی سیر دورانی داشته و از آنها تجاوز نمی‌کنند، در نتیجه، خورشید و ماه با این سیر و سفر معین خود؛ بر تعداد ماه‌ها و سالها، فصل‌های کشاورزی، میعاد معاملات و عمر بشر راهنمایی نموده و فواید بسیاری را برای انسان، نبات و حیوان برمی‌آورند.

والنجم والشجر يسجدان ﴿٦﴾

سپس حق تعالی به بیان نعمت‌های خویش در پاره‌ای از عوالم سفلائی زمینی پرداخته و می‌فرماید: «و نجم و شجر سجده می‌کنند» نجم گیاهی است که ساق ندارد؛ مانند گیاه گندم و شجر گیاهی است که دارای ساق است؛ مانند درخت خرما. مراد از سجود آنها انقیاد طبیعی آنها برای خداوند متعال همانند انقیاد و تسلیم سجده‌کنندگان مکلف، به اختیار و رضای خویش است. مجاهد، حسن و قتاده می‌گویند: «مراد از نجم، ستارگان آسمان است». ابن‌کثیر می‌گوید: «این قول آشکارتر به نظر می‌رسد». والله اعلم.

والسما رفعها ووضع الميزان ﴿٧﴾

«و آسمان را برافراشت» و آن را بر فراز زمین قرارداد «و میزان را گذاشت» یعنی: در زمین میزان عدالتی را که بدان امر کرده است، وضع کرد و نیز نظام هستی را بر معیار عدل، هماهنگی و نظم برقرار کرد. در حدیث شریف آمده است: «بالعدل قامت السموات والأرض: آسمانها و زمین به عدالت برپا شده‌اند».

ألا تظنوا في الميزان ﴿٨﴾

و از جمله مصادیق بارز عدل یکی این است که در اثنای مبادله اشیاء، در ابزار وزن - یعنی در ترازو و سنجه - از عدل و انصاف تجاوز نکنید: «از بهر آن که در میزان از حد تجاوز نکنید» یعنی: حق تعالی میزان را به خاطر آن نهاد که از عدل تجاوز نکنید.

حسن می‌گوید: «مراد از میزان ترازو است و خداوند عَلَّامٌ به رعایت عدالت در وزن دستور داد تا هم به وسیله آن انصاف داده شود و هم انصاف گرفته شود». به قولی: مراد از «میزان» قرآن است. البته حمل «میزان» بر امور معنوی و مادی - هر دو - ممکن است لذا جایز است مراد از میزان هر چیزی باشد که حقایق و اندازه‌های اشیاء با آن معلوم می‌شود، چه آن چیز مادی باشد؛ مانند پیمان، متر و ترازو و چه معنوی باشد؛ مانند افکار، آراء و ارزشهای علمی و معرفتی.

وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ ﴿٩﴾

«و وزن را به انصاف بر پا دارید» یعنی: وزنه‌ایتان را دادگرانه و به عدالت بسنجید و ارزیابی کنید «و در ترازو کمی و کاستی نیاورید».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان اولاً به رعایت عدالت و برابری در میزان دستور داد، سپس از طغیان و تجاوز از حد با افزودن بر وزن نهی کرد آن‌گاه از کمی و کاستی‌ای که سبب زیان و تاوان است نهی نمود. پس هر یک از این توصیه‌ها، در جای خود معنی و پیام روشنی دارد.

وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ ﴿١٠﴾

«و زمین را برای مردم نهاد» یعنی: آن را برای خلق - اعم از انس، جن و غیر آنان - پدید آورد و گستراند.

فِيهَا فَكِيهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ ﴿١١﴾

«در آن» یعنی: در زمین «فاکيهه است» فاکيهه: هر چیزی است که انسان از خوردن آن لذت برده و طبع وی شاد گردد؛ از انواع میوه‌ها «و» در زمین «درختان خرماي دارای پوشش‌هاست» اکمام: جمع کم به کسرکاف، عبارت است از غلاف خرما در آغاز برآمدنش که میوه خرما در اندرون آن قرار دارد و هنوز از آن بیرون نیامده است.

وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ ﴿١٣﴾

«و دانه‌های پوست دار و گیاهان ریحان» مراد از حب: تمام حبوباتی است که به‌عنوان مواد غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ چون گندم، جو، ذرت و مانند آنها. عصف: علف کشتزار و اولین چیزی است که از دانه‌ها می‌روید. حسن می‌گوید: «عصف، کاه است و ریحان برگ». یا ریحان، همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد.

فَإِيَّاءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٣﴾

«پس کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» خطاب برای جن وانس است، به دلیل آیات (۱۰، ۳۱، ۳۳) از همین سوره که به این معنی می‌پردازند. آلاء: نعمت‌ها است. پس خداوند متعال در این سوره نعمتهایش را برای خلقش برشمرده و آنها را به یادشان آورده است، سپس برشمردن نعمت‌ها و بیان خصلت‌ها را با این آیه دنبال نموده و آن را در میان هر دو نعمت فاصله قرار داده است تا بندگان را به نعمت‌های خود متوجه و متنبه و بدین نعمت‌ها مقرر و معترف گرداند، هم از این روی، این آیه را در این سوره مبارکه سی‌ویک بار تکرار کرده است.

البته این شیوه بیانی، در ادبیات عرب شناخته شده است. مثلاً به کسی که او را با احسانهای پی‌درپی خود نواخته‌اند ولی او آن را ناسپاسی می‌کند؛ می‌گویند: آیا فقیر نبودی و بی‌نیازت ساختم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟ آیا پیاده نبودی و سوارت کردم؟ آیا این نعمت من را انکار می‌کنی؟... که تکرار این ترجیع‌بند در همچو اموری بسیار نیکو و معنی‌دار می‌باشد. چنان‌که مهلهل در رثای کلیب می‌گوید:

علی أن لیس عدلاً من کلیب	إذا ما ضیم جیران المجیر
علی أن لیس عدلاً من کلیب	إذا رجف العضاة من الدبور
علی أن لیس عدلاً من کلیب	إذا خرجت مخبأة الخدور

تا به آخر این قصیده.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾

«انسان را از گل خشکیده سفال مانند آفرید» اصل انسان، همان آدم عليه السلام است. صلصال: گل است آن‌گاه که خشک شده و برای آن صلصله و صدایی شنیده شود. فخار: سفالی است که با آتش پخته شود. البته عبارات قرآن در بیان آفرینش انسان به اعتبار مراتب آن متنوع است، چون: «آفرید انسان را از خاک»، «از گل متغیر و گندیده»، «از گل چسبنده»، «از گل خشک». این تنوع خود به این حقیقت اشاره دارد که آدم عليه السلام اولاً از خاک آفریده شد، سپس در دومین مرحله از آفرینش خود، به گل متطور گردید آن‌گاه به گل متغیر و بوی‌دار تبدیل شد، سپس به گل چسبنده، سپس به گل خشک... پس گویی انسان هم از این، هم از آن و هم از آن دیگری آفریده شده است.

وَحَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَّارٍ ﴿١٥﴾

«و جن را از زبانه آتش آفرید» مارج: شعله برآمده از آتش است که دارای زبانه شدیدی است و اصل جن همانا ابلیس علیه‌اللعنه است. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «فرشتگان از نور آفریده شده‌اند، جن از زبانه آتش و آدم از آنچه که به شما توصیف شده است».

فَبِأَيِّ آيَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿١٦﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این که او را عبادت کرده و از او پروا دارید؟.

رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ﴿١٧﴾

«پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مغرب» از مشرق و مغرب به صیغه تشبیه تعبیر شد زیرا خورشید در زمستان مشرق و مغربی دارد و در تابستان مشرق و مغرب دیگری و با این اختلاف مشرقها و مغربهاست که فصلهای چهارگانه سال به وجود آمده و جو جغرافیایی از سرما به گرما و باز به حال اعتدال تغییر می‌کند. البته اختلاف

مشرقها و مغربها منافع عظیم دیگری نیز برای انسان دارد. آری! اگر خورشید در طلوعگاه و غروبگاه خود ثابت و یکنواخت می‌بود، بی‌گمان موسم‌های تابستان و زمستان و تغییرات فصلی پدید نمی‌آمد و نظام زندگی در کره زمین مختل می‌شد.

فَإِيَّاءِ الْآءِ رَبِّكُمْ كَذَّبَانِ ﴿١٨﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و آنها را انکار کرده و شکر نمی‌گزارید؟ به این‌که حق تعالی را عبادت کرده و از او پروا دارید.

مَجَّ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَّا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾

«دو دریا را به‌گونه‌ای روان کرد که با هم برخورد کنند» یعنی: تنگانگ در جوار یک‌دیگر قرار گیرند پس با آن‌که در منظر چشم هیچ فاصله‌ای میان آنها نیست اما با این وجود، در هم نمی‌آمیزند زیرا «میان آن دو، برزخی است» یعنی: حاجز و حجابی است که جلو آمیزش آنها را می‌گیرد «که به هم تجاوز نمی‌کنند» یعنی: بر اثر وجود آن حاجز و حایل، یکی از آنها به دیگری تجاوز نمی‌کند تا به آن درآید و درآمیزد. ابن‌جریج می‌گوید: این دو دریا عبارتند از دریای نمکین و نهرهای شیرین و گوارا پس آب شیرین برای نوشیدن و آب دادن حیوانات و نباتات است و آب نمکین برای پاکسازی آب از میکروبها، اصلاح طبقات هوا، بیرون آوردن مروارید و مرجان و منافع دیگر.

فَإِيَّاءِ الْآءِ رَبِّكُمْ كَذَّبَانِ ﴿٢١﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» و شکر نمی‌گزارید؛ به این‌که پرستش و تقوای حق تعالی را در پیش گیرید؟.

يَخْرُجُ مِنْهَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾

«از آن دو» دریا «لؤلؤ و مرجان بیرون می آید» لؤلؤ: دری است که از صدف بیرون می آید و مرجان: نگینی است سرخ‌رنگ و معروف. مراد این است که مروارید و مرجان از یکی از آن دو دریا که دریای نمکین است بیرون می آید و در میان اعراب این روش متداول است که دو جنس را جمع می‌کنند، سپس از یکی از آنها خبر می‌دهند چنان که حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَمَعَشَرُ الْجِنُّ وَالْإِنْسُ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ﴾: «ای گروه جن و انس! آیا پیامبرانی از خود شما نزد شما نیامده‌اند؟» (انعام/۱۳۰) درحالی که پیامبران از انس اند نه از جن. و چنان که می‌گویی: «از شهر بیرون شدم». درحالی که از یکی از محلات آن بیرون شده‌ای، نه از همه اماکن آن.

فَبِأَيِّ آيَةٍ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٢٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا در این نعمت‌ها چنان نشانه‌های عظیم و فراوانی وجود دارد که احدی قادر به تکذیب آنها نبوده و آنها را انکار نتواند کرد.

وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ﴿٢٤﴾

«و او راست در دریا کشتی‌های روان شونده برافراشته» ای که بعضی از تخته‌های آن بر بالای بعضی دیگر نهاده شده و به گونه‌ای بلند و برافراشته ساخته شده که «چون کوه‌هاست» پس این کشتی‌های کوه‌پیکر، محموله‌های بسیار بزرگ و هولناکی از ارزاق و غیر آنها را از کشوری به کشوری و از شهری به شهری نقل می‌دهند تا به هر سرزمین مواد مورد نیاز آن را رسانده و موادی را که افزون بر نیازهای ساکنان و مردم آن است به سرزمین‌های دیگر انتقال دهند و این کشتی‌ها و محموله‌ها چنان بزرگ‌اند که محموله‌های عظیم و هولناکی را جابجا می‌کنند؛ مثلاً برخی از نفتکش‌ها پنجصد هزار تن نفت را حمل می‌کنند و همین‌طور ناوگانهای نظامی، حامل ده‌ها هواپیما، برج‌های جنگی ویرانگر و زیر دریایی‌های اتمی می‌باشند.

آیه کریمه با تشبیه کشتی‌ها به کوه‌ها، معجزه غیبی قرآنی‌ای را نیز در بر دارد زیرا این تشبیه جز با دیدن کشتی‌ها عصری زمان ما، به کمال و تمام خود جلوه‌گر نمی‌شود.

فَبِأَيِّ آيَةٍ رَّبِّكُمْ أَتَكْذِبُونَ ﴿٢٥﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» آخر این نعمت‌های عدیده، برای شما آفریده شده است پس آیا می‌توانید صنعت کشتی‌های بزرگ، کیفیت روان شدن آنها در دریا و سایر بهره‌گیریهایی را که از آنها در امور و منافع خویش می‌کنید، انکار نمایید؟.

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٣٦﴾

سپس خداوند متعال بعد از برشمردن نعمت‌های دینی و دنیوی و استدلال به آفاق و انفس بر قدرت و یگانگی خود، از فنا و نابودی تمام هستی خبر داده و از زوال کلیه نعمت‌های دنیوی سخن می‌گوید و این‌که جز ذات ذوالجلال او دیگر کسی در عرصه هستی باقی نمی‌ماند: «هر که بر روی آن است، فنا شونده است» یعنی: هر کس بر روی زمین است؛ از انسانها، حیوانات و غیره، به زودی فنا و نابود می‌شود و حیات آنها روزی به پایان می‌رسد.

وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٣٧﴾

«و ذات پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است باقی می‌ماند» وجه ربک: وجه یا روی پروردگار؛ عبارت از ذات و وجود اوست پس اطلاق وجه بر ذات حق تعالی، مجاز مرسل و از باب اطلاق جزء و اراده کل است. جلال: یعنی عظمت و بزرگی و اکرام. این صفت مفید این معنی است که حق تعالی از هر چیزی که سزاوارش نمی‌باشد، والاتر است و نیز او دارای فضل و متی است عام؛ با نعمت‌هایی که بر مؤمنان ارزانی می‌دارد. در حدیث شریف به روایت ترمذی از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «انطقوا بیا ذالجلال والاکرام: (در دعای خود) به گفتن یا

ذالجلال و الاکرام پایبند باشید». نقل است که آن حضرت عليه السلام از برابر شخصی گذشتند که مشغول نماز گزاردن بود و می گفت: «یا ذالجلال و الاکرام». پس فرمودند: «بی گمان دعایت اجابت شد». ابن کثیر می گوید: «خداوند متعال در این آیه کریمه وجود گرامی خود را به وصف ذوالجلال و الاکرام توصیف نمود و این بدان معنی است که او شایسته آن می باشد که بزرگ داشته شده و مورد نافرمانی قرار نگیرد و از وی اطاعت شده و از فرمانش مخالفت و سرپیچی صورت نگیرد».

فَبِآيَةِ آيَةِ رَبِّكَمَا تَكْذِبَانِ ﴿٢٨﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» یعنی: ای گروه جن و انس! چگونه همچو نعمت عظیمی را تکذیب می کنید در حالی که مردم همه بی هیچ استثنایی وفات می کنند و در این امر با هم یکسان و برابرند، سپس به سوی سرای آخرت رهسپار می گردند و در آنجا خدای ذوالجلال و الاکرام با حکم عادلانه خویش در میان آنها داوری می کند. پس فنا راهی به سوی بقا و حیات ابدی است لذا در فنای دنیوی شما نعمت ها نهفته است؛ از جمله نعمت عدل مطلق و برابری همگان در چشیدن طعم مرگ، نعمت پیاپی آمدن نسله ها و نعمت انتقال از دارفانی به سوی دار باقی و جاویدانی که سرای جزا و ثواب است پس چگونه این نعمت های عظیم را انکار می کنید؟!»

صاحب تفسیر «الاساس» می گوید: «اگر مرگ نبود، زندگی هم دشوار بود زیرا فی المثل اگر دو مگس به مدت پنج سال نمیرند و به طور متوالی توالد و تناسل کنند، طبقه ای به قطر پنج سانتی متر از مگس را پیرامون کره زمین تشکیل خواهند داد».

يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ﴿٢٩﴾

«هر که در آسمانها و زمین است از او در خواست می کند» یعنی: همگی آنها از حق تعالی درخواست امداد می کنند زیرا همه به او محتاج اند و احدی از او بی نیاز نیست پس اهالی آسمانها از او درخواست مغفرت می کنند نه درخواست رزق و روزی و

اهالی زمین هر دو را از او می‌طلبند و فرشتگان نیز برای آنان درخواست روزی و مغفرت می‌کنند بنابراین، نه اهالی آسمانها از حق تعالی بی‌نیازند و نه اهالی زمین. «هر روزی او در شأنی است» پس از شأنهای حق تعالی این است که زنده می‌کند و می‌میراند، فقیر می‌کند و توانگر می‌گرداند، عزت می‌دهد و ذلیل می‌گرداند، بیمار می‌کند و شفا می‌بخشد، می‌دهد و باز می‌دارد، می‌آمزد و مؤاخذه می‌کند و غیر این از کارها و شئونی که در تحت شمار نمی‌آیند. پس ذات متعال او در هر وقت و هر حال، اموری را پدید آورده یا احوالی را تجدید می‌کند لذا این بزرگترین دلیل بر بی‌نیازی او از خلق است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن منیب از دی رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیه ﴿كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ را تلاوت کردند. در این اثنا ما از ایشان پرسیدیم که: یا رسول‌الله! این شأن پروردگار چیست؟ فرمودند: «آن یغفر ذنبا و یفرج کربا، و یرفع قوما، و یضع آخرین: این که گناهی را می‌آمزد، مشکل و اندوهی را می‌گشاید و قومی را بلند برده دیگرانی را پست می‌گرداند».

فَإِيَّاءِ آلِهِ رَبِّكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿٣٠﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اختلاف شأنها و کارهای خدای سبحان در تدبیر و اداره امور کائنات و بندگانش، نعمتی است که انکار آن ممکن نیست و هیچ تکذیب‌کننده نمی‌تواند آن را دروغ انگارد.

سَنَفَعُ لَكُمْ أَيُّهُ الثَّقَلَانِ ﴿٣١﴾

«ای جن و انس! به زودی از همه فارغ شده به شما می‌پردازیم» این استعاره تمثیلی‌ای است که خداوند متعال در آن، پرداختن به محاسبه خلائق و جزای آنان در روز قیامت را در جایگاهی از اهمیت قرار داده که گویی خود را از هر کار دیگری برای آن فارغ می‌کند تا فقط به آن بپردازد، مثل این که کسی به دیگری از باب تهدید می‌گوید: «به زودی برای تو فارغ خواهم شد». پس این تعبیر در مورد خدای عزوجل

استعاره‌ای بیش نیست و حقیقت این است که هیچ شأن و هیچ کاری خداوند متعال را از شأن و کار دیگری به خود مشغول نمی‌کند لذا این تعبیر فقط بر سبیل مثال و برای دادن هشدار سخت از جانب خدای سبحان به جن و انس بیان شده است. یعنی: آگاه باشید و هوش دارید که ما به زودی متوجه حساب و کتاب شما می‌شویم. به قولی: جن و انس را بدان جهت «ثقلین» نامیده‌اند که آنان در زندگی و مرگشان بر زمین سنگین‌بارند.

این آیه، دلیل روشنی است بر این‌که جن هم مانند انس تماماً به تکالیف شرعی مخاطب هستند زیرا آنان نیز به تکالیف شرعی مکلف بوده، مورد امر و نهی قرار می‌گیرند و همچون انس، پاداش و جزا داده می‌شوند پس مؤمنشان همچون مؤمن انسانهاست و کافرشان همچون کافر آنان و میان انسان و جن در هیچ چیز از این امور، فرقی نیست.

فَأَيُّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» مگر غافل از آنید که از نعمت‌های وی یکی هم دادگری در میان خلائق با پاداش دادن نیکوکاران و عذاب نمودن مجرمان است؟ بنابراین، حق تعالی به هیچ کس ستم نمی‌کند و از این جزای وی گریزی هم نیست زیرا:

يَمَعَشَرَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿٣٤﴾

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌توانید که از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید پس رخنه کنید» یعنی: اگر می‌توانید که از کناره‌ها و گوشه‌های آسمانها و زمین به قصد گریز از قضا و قدر خداوند متعال بیرون روید؛ پس از آنها بیرون روید و خودتان را برهانید. دستور؛ دستوری تعجیزی است «اما جز با سلطانی رخنه نمی‌کنید» یعنی: جز با قوت و قهر و غلبه، قادر به نفوذ نخواهید شد و بر این کار نیرو

و توانی ندارید. به قولی دیگر معنی این است: جز با نیرویی از جانب خدای سبحان، بر این کار قدرت نمی یابید. ضحاک می گوید: «آیه کریمه بدین معنی است که اگر می توانید از مرگ بگریزید پس هلا بگریزید».

فِي آيَةِ الْآلَةِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٣٤﴾

«پس کدام یک از نعمت های پروردگارتان را دروغ می شمارید» ای گروه جن و انس در حالی که شما در برابر عظمت ملک و هستی حق تعالی، ناتوان و درمانده اید؟.

يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوْاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْصِرَانِ ﴿٣٥﴾

«بر شما شواظی از آتش فرستاده خواهد شد» شواظ: شعله ای است که بی دود باشد «و از نحاس» بر شما فرستاده خواهد شد. نحاس: همان مس معدنی معروف است که با آتش ذوب گردیده و بر سرهایشان فروریخته می شود. به قولی: نحاس؛ دودی است که شعله نداشته باشد و خلیل نیز بر همین رأی است «پس شما مقابله نتوانید کرد» یعنی: چنانچه ابزار و سلطه نفوذ را به شما ندهیم، قادر به نفوذ در آسمان نخواهید شد همان طوری که مسافران فضایی با مسلح شدن به وسایل مخصوص و پوشیدن لباسهای ویژه ای که آنان را از گزند شهابهای آسمانی حفظ می کند، راهی کرات دیگر می شوند. پس این آیه از معجزات بزرگ قرآن کریم است. یا این معنی مربوط به آخرت است، یعنی شما در آخرت بر بازداشتن عذاب خداوند عز وجل از خود توانا نخواهید شد و مقابله نتوانید کرد، قطعاً شما هم‌اورد این میدان نتوانید شد بلکه خواه ناخواه به سوی محشر رانده می شوید.

فِي آيَةِ الْآلَةِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٣٦﴾

«پس» ای گروه های انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» زیرا هشدار دادن الهی لطفی است به بندگان و تمییز نهادن میان نیکان و

بدان و فرمانبران و نافرمانان و انتقام گرفتن از گروه دوم، از نعمت‌های خدای سبحان است.

فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿٣٧﴾

«پس آن‌گاه که آسمان از هم شکافت» با نزول فرشتگان در روز قیامت «و چون گل سرخ و روغن گداخته شود» تشبیه آسمان به روغن، در امر ذوبان آن و تشبیه آن به گل سرخ، در رنگ آن است و این نشانه شدت هولناک بودن روز قیامت می‌باشد. به قولی: دهان؛ پوست سرخ رنگ است.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٣٨﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای جن و انس؟ زیرا در خبر دادن از این روز سخت، هیبت و هراسی است که شنونده را از ارتکاب بدی باز می‌دارد پس چرا قبل از آن‌که چنین روزی بیاید، راه نیایش و وارستگی را در دنیا بر نمی‌گزینید؟.

فَيَوْمَذِي لَا يَنْسَلُ عَنْ ذُنُوبِهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌ ﴿٣٩﴾

«در آن روز، هیچ انس و جنی از گناهش پرسیده نشود» یعنی: در روزی که آسمان شکافته می‌شود، هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد و از آنان سؤال نمی‌شود که گناه شما چه بود؟ زیرا هنگامی که آنها از گورهای خود بیرون می‌آیند، از سیمای خویش شناخته می‌شوند. و نیز از آن‌رو هیچ یک از انس و جن از گناه خود مورد پرسش قرار نمی‌گیرد که خداوند متعال تمام اعمال بندگان را به شمار آورده و آنها را ضبط و نگهداری کرده است و دیگر نیازی به استعلام از آنان نیست. وجه انطباق در میان این آیه و آیات دیگری که بر سؤال کردن از انس و جن در این مورد صراحت دارند، این است که روز قیامت روزی طولانی است پس انس و جن در زمانی مورد سؤال قرار می‌گیرند و در زمان دیگری مورد سؤال قرار نمی‌گیرند و آن - به

قول قتاده - زمانی است که بر دهانهایشان مهر نهاده شود و در عوض دستها و پاهایشان سخن بگویند.

فَإِيءَآءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٠﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن و چه وقت این تهدیدها را جدی می‌گیرید تا به رشد و صلاح خویش بر گردید؟.

يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَتِهِمْ فَيُؤْخَذُ بِالنَّوَصِي وَالْأَقْدَامِ ﴿٤١﴾

سپس حق تعالی سبب عدم سؤال کردن از آنان را روشن ساخته می‌فرماید: «مجرمان» یعنی: کافران «از سیمایشان شناخته می‌شوند» زیرا آنها در سیمای خود سیاه‌روی و کبود چشم‌اند. به‌قولی: سیما و نشانه آنان این است که غمگین‌اند و اثر اندوه و افسرده‌گی بر چهره‌هایشان هویدا است «و موهای پیشانی و پاهایشان را بگیرند» ناصیه: موهای جلو سر است پس فرشتگان پاها و پیشانی‌هایشان را یکجا گرفته و به همین صورت آنان را به دوزخ می‌افکنند.

فَإِيءَآءِ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٤٢﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» ای انس و جن درحالی‌که از قبل هشدار و انذار داده شده‌اید و سرانجام و سرنوشت قابل‌انتظاران را در آخرت شناخته‌اید؟.

هَذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي يُكَذِّبُ بِهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٤٣﴾

«این است همان جهنمی که مجرمان آن را انکار می‌کردند» یعنی: در این هنگام که پیشانی‌ها و پاهایشان گرفته شود و در دوزخ افکنده شوند، به آنان گفته می‌شود: این همان جهنمی است که همینک آن را مشاهده کرده و به سوی آن می‌نگرید، با آن‌که در دنیا آن را دروغ می‌شمردید و می‌گفتید که وجود جهنم اصلاً حقیقت ندارد.

يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ ءَانِ ﴿٤٤﴾

مجرمان در «میان آن» یعنی: در میان جهنم «می گردند» و جهنم آنان را می سوزاند «و میان آب جوشان» می گردند؛ و بر روهایشان ریخته می شود. حمیم: آب بسیار داغ و جوشانی است که در جوشش به نهایت خود رسیده باشد پس آنان در میان آتش و آب جوشان در گردش اند؛ گاهی در آتش تعذیب شده و گاهی از آب جوشان نوشانده می شوند.

فَإِيَّاءِ الْآءِ رَبِّكُمْ كَذَّبْتُمْ ءَانِ ﴿٤٥﴾

«پس» ای گروه های انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟» بعد از این تهدیدها و هشدارهای بازدارنده از گناه، که خود نعمت به شمار می روند؟.

وَلَمَن خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ﴿٤٦﴾

«و برای هر کس که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده، دو باغ است» پیشگاه پروردگار سبحان: همانا موقفی است که بندگان در آن پیش روی وی برای حساب می ایستند. به قولی: مقام پروردگار؛ همانا اشراف حق تعالی بر احوال بندگان و اطلاع وی بر افعال و سخنانشان است پس کسی از این مقام می ترسد که از معاصی دست برداشته و از طاعات پیروی کند. اصل در «خوف»: توقع امر ناخوش آیندی در آینده است و آن ضد «امن» می باشد. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابو موسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «جنتان من ذهب حلیتهما و آنتیتهما و ما فیهما و جنتان من فضة حلیتهما و آنتیتهما و ما فیهما، و ما بین القوم و بین أن ینظروا إلی ربهم إلا رداء الکبریاء علی وجهه فی جنة عدن: دو بهشت است از طلا که زیورآلات و ظروف آنها و هر چه که در آنهاست از طلاست و دو بهشت است از نقره که زیورآلات و ظروف آنها و هر آنچه که در آنهاست از نقره است و در میان بهشتیان و میان این که به سوی پروردگارشان بنگرند، چیزی جز ردای کبریائی بر روی

وی در بهشت عدن نیست». به قولی دیگر: دو بهشت وجود دارد، یکی روحانی و دیگری جسمانی، بهشت روحانی همانا رضای حق تعالی است: ﴿وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾ «توبه/۷۲» و بهشت جسمانی عبارت است از: بهره‌های مادی بسیار بزرگ، برتر و جاویدان. چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه و غیر وی گفته‌اند؛ صحیح آن است که این آیه عام است و انس و جن هر دو را دربر می‌گیرد زیرا این آیه از گویاترین دلایل بر این حقیقت است که اگر جنیان ایمان آورند و تقوا پیشه‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند. ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول روایت می‌کند که: این آیه کریمه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا روزی او قیامت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ را به یاد آورد و سپس گفت: «دوست داشتم گیاهی از این گیاهان سبز می‌بودم که حیوانی می‌آمد و مرا می‌خورد، دوست داشتم که هرگز آفریده نمی‌شدم». پس این آیه نازل شد.

فَبِأَيِّ آيَاتِنَا تَكْفُرُونَ ﴿٤٧﴾

«پس کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» ای انس و جن چرا که نعمت‌های این دو باغ گذشته از آن‌که جاویدان و همیشه است، هیچ ماندی هم ندارد.

ذَوَاتَا أَفْنَانٍ ﴿٤٨﴾

«آن دو باغ، دارای شاخه‌های بسیارند» و در هر شاخه از آن شاخه‌های سبز و خرم بسیار، انواع گونه‌گونی از میوه‌ها وجود دارد. افنان: شاخه‌هاست. غصن: شاخه راست است.

فَبِأَيِّ آيَاتِنَا تَكْفُرُونَ ﴿٤٩﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمت‌های پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا رسیدن به این فر و شکوه دل‌آرا، مورد اشتیاق عقلا بوده و شکر این

نعمت‌ها ایجاب می‌کند که حق تعالی را عبادت کنید و تقوی داشته باشید تا به این نعمت‌های اخروی دست یابید.

فِيهَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ﴿٥٠﴾

«در آن دو باغ، دو چشمه روان است» یعنی: در هریک از بلندیاها و پستی‌های دوباغ یاد شده، چشمه‌ای جاری وجود دارد که درختان آنها را آبیاری می‌کند. به قولی: یکی از آن دو چشمه، «تسنیم» و دیگری «سلسبیل» است.

فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مَا ثَمَرْتُمْ فِيهَا ۗ لَئِنْ كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ لَأَزِيدَنَّ مِنْ ثَمَرِهَا ثَمَرًا ۗ وَلَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَشْكُرُونَ لَأَقْلِبَنَّ مِنْ ثَمَرِهَا لُثْمًا ۗ لَبِئْسَ مَا تَكْتُمُونَ ﴿٥١﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این حقیقتی قطعی و نعمتی بسیار بزرگ است.

فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مَّا ثَمَرْتُمْ فِيهَا ۗ لَئِنْ كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ لَأَزِيدَنَّ مِنْ ثَمَرِهَا ثَمَرًا ۗ وَلَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَشْكُرُونَ لَأَقْلِبَنَّ مِنْ ثَمَرِهَا لُثْمًا ۗ لَبِئْسَ مَا تَكْتُمُونَ ﴿٥٢﴾

«در آن دو باغ، از هر میوه‌ای دو گونه هست» زوجان: یعنی دو صنف و دو نوع است که از هر نوعی از انواع آن، لذت‌ها برگرفته می‌شود. گفته شده که: یک‌گونه آن تازه و گونه دیگر آن خشک است اما هیچ‌یک از آنها در لذت، گوارایی و مزه خود از دیگری کمی و کاستی‌ای ندارد. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «از آنچه در آخرت موجود است، در دنیا جز نام چیز دیگری وجود ندارد». یعنی: میان نعمت‌های دنیا و آخرت فرق روشن و فاصله عظیمی وجود دارد.

فِيهَا مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ مَّا ثَمَرْتُمْ فِيهَا ۗ لَئِنْ كُنْتُمْ تَشْكُرُونَ لَأَزِيدَنَّ مِنْ ثَمَرِهَا ثَمَرًا ۗ وَلَئِنْ كُنْتُمْ لَا تَشْكُرُونَ لَأَقْلِبَنَّ مِنْ ثَمَرِهَا لُثْمًا ۗ لَبِئْسَ مَا تَكْتُمُونَ ﴿٥٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که نه عبادت می‌کنید و نه عمل نیک انجام می‌دهید؟.

مُتَكَبِّرِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَّأَتْهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَحَنَى الْجَنَّةِ دَانَ ﴿٥٤﴾

«بهشتیان بر فرشهایی آرمیده‌اند که آستر آنها از ابریشم ستبر است» یعنی: بهشتیان در رفاه و آسایش و تنعمی تمام بر فرشها آرمیده و بر متکاها تکیه داده‌اند. بطاین: آسترهایی است که در زیر رویه‌ها قرار دارد. استبرق: دیبای ستبر است. پس هرگاه آستر آنها از دیبا باشد، رویه آنها چگونه خواهد بود؟ از سعیدبن جبیر پرسیدند که: آستر آنها از دیباست پس رویه آنها از چیست؟ گفت این از همان مقوله پروردگار است: ﴿فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ﴾ (هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است، به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان ساخته شده است) «سجده/۱۷» که تفسیر آن گذشت. ابن عباس رضی الله عنهما نیز می‌گوید: «رویه‌ها و ظواهر آنها را هیچ کس جز خداوند متعال نمی‌داند». «ومیوه آن دو باغ نزدیک است» جنی: میوه‌ای است که چیده می‌شود. نقل است که: درخت بهشتی به دور خود می‌گردد تا کسی که خواهان چیدن از میوه‌های آن است به آسانی از آنها بچیند و شخص بهشتی، چه ایستاده باشد چه نشسته و چه به‌پهلوی خوابیده، در هر حال به آنها دسترسی دارد.

فِي آيَةِ آيَاتٍ رَبِّكَمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٥﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که راه عبادت و تقوی را در پیش نمی‌گیرید؟.

فِيهَا قَصِيرَاتُ الظُّرُفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ ﴿٥٦﴾

«در آنها دلبرانی فروهشته نگاهند» یعنی: در آن دو باغ یاد شده، زنان چشم فروهشته‌ای هستند که نگاه خود را فقط بر شوهرانشان انداخته و به سوی غیرشان نظر نمی‌کنند؛ و آنان یا از حوریان هستند، یا از زنان دنیا. ابن‌کثیر می‌گوید: «نقل است که آن زنان هیچ کس را از شوهران خود زیباتر نمی‌بینند، چندان که یکی از آنها به شوهرش می‌گوید: به خدا که در بهشت نه چیزی را از تو نیکوتر و زیباتر می‌بینم و نه

دوست‌داشتنی‌تر پس ستایش خدایی را که مرا برای تو و تو را برای من قرار داد». «که هیچ انس و جنی پیش از آنان با آنها آمیزش نکرده است» طمث: از بین بردن و شکافتن بکارت زن با آمیزش و جماع همراه با خونی کردن فرج است که در اولین بار از مقاربت با وی روی می‌دهد. یعنی: قبل از شوهرانشان هیچ‌کس با آنان جماع نکرده است. مقاتل می‌گوید: «به دلیل این‌که آن حوریان در بهشت آفریده شده‌اند». این آیه دلیل بر آن است که جنیان نیز مانند انسانها آمیزش جنسی می‌کنند، به بهشت وارد می‌شوند و برای جنیان مرد در بهشت همسرانی از جنیان زن است. همچنین این آیه دلیل بر آن است که گاهی ممکن است جنیان با زنان آدمی نزدیکی کنند.

فَيَأْتِيءُ الْآلَاءَ رِيكَمَا تَكْدِبَانِ ﴿٥٧﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل شایسته انجام نمی‌دهید تا همچو نعمت‌هایی را به دست آورید.

كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٥٨﴾

سپس خدای سبحان زنان بهشتی را در صفای رنگ همراه با سرخی آنها به یاقوت و مرجان تشبیه می‌کند: «گویی که آنها» در صفا و صیقلی بودن خود مانند «یاقوت و» در درخشش خود مانند «مرجانند» یاقوت: سنگ قیمتی معروف و مرجان نیز نگین سرخ رنگ معروفی است که از دریا برگرفته می‌شود. مجاهد، حسن بن زید و غیر ایشان می‌گویند: «زنان بهشتی در صفای یاقوت و سپیدی مرجان اند». پس مجاهد و حسن «مرجان» را در اینجا به «مروارید» معنی کرده‌اند. در حدیث شریف آمده است: «اولین گروهی که به بهشت وارد می‌شوند، به صورت چون ماه شب چهارده‌اند و گروهی که در پی آنان می‌آیند، به روشنی ستاره فروزان آسمانند، برای هر یک از آنان دو همسر است که مخ ساق وی از پشت گوشت پاهایش دیده می‌شود و شگفت‌تر از این نیز در بهشت هست».

فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٥٩﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای چنین روزی عمل نکرده و مهرهای این زنان دلربای بهشتی را که عبارت از عبادت و تقوی است، آماده نمی‌کنید؟.

هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ﴿٦٠﴾

«مگر پاداش احسان جز احسان است؟» یعنی: جزای کسی که در دنیا نیکوکردار بوده است، جز احسان به وی در آخرت چیز دیگری نیست لذا دو بهشتی که برخی از اوصاف آنها در این آیات گذشت، از آن اهل فضلی است که در ایمان و عمل صالح از دیگران پیش تاخته‌اند و ایشان صاحب برترین درجات اهل بهشت‌اند. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی الله عنه از رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: «آن دو بهشت؛ دو باغ در عرض جنت است که مسافت هر باغ به اندازه مسیر صد سال راه می‌باشد، در وسط هر باغ سرایی است از نور و هیچ‌چیز از آن نیست مگر این‌که از نغمه و خرمی و سرسبزی در جنب و جوش می‌باشد، زمین آن ثابت و درختان آن نیز ثابت است».

فَبِأَيِّ آيَاتِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦١﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل و شکر نمی‌گزارید؟ در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه ﴿ هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَنِ إِلَّا الْإِحْسَنُ ﴾ را خواندند، سپس فرمودند: آیا می‌دانید که پروردگارتان چه می‌فرماید؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. فرمودند: پروردگارتان می‌فرماید: آیا جزای کسی که با توحید بر وی انعام کرده‌ام، جز بهشت چیز دیگری است؟».

وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ ﴿٦٢﴾

«و غیر از آن دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست» یعنی: غیر از آن دو باغی که اوصاف آنها گذشت، در زیر آنها برای کسانی که از نظر جایگاه و مرتبه، از اصحاب دو باغ سابق پایین‌ترند، دو باغ دیگر وجود دارد. در حدیث شریف گذشت که در بهشت دو باغ از طلا و دو باغ از نقره وجود دارد پس دو باغ اول از آن مقربان است و دو باغ دوم از آن اصحاب یمین، دو باغ اول دارای درختان متنوعی است و دو باغ دیگر به غایت سبز است بنابراین، این دو باغ نیز در کمال خرمی و سرسبزی قرار دارند، هرچند که در مرتبه و فضیلت خود نسبت به دو باغ اول پایین‌ترند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٣﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که عمل نمی‌کنید و شکر نمی‌گزارید؟.

مُدَّهَامَتَانِ ﴿٦٤﴾

«دو باغ سبز که از شدت سبزی سیه‌گونند» و در منظر چشم، دل به سیاهی می‌زنند.

فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ﴿٦٥﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که برای سرای جزا عمل نمی‌کنید؟.

فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ ﴿٦٦﴾

«در آن دو، دو چشمه فواره‌زن وجود دارد» نضخ: فوران آب از چشمه است.

فِي أَيِّ آيَةٍ رَيْكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٦٧﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا اگر در دو باغ اول که از آن مقربان است، دو چشمه جاری وجود دارد، در اینجا نیز دو چشمه فواره زن موجود است. براء بن عازب رضی الله عنه می‌گوید: «چشمه‌هایی که روان هستند، بهتر از چشمه‌های فواره زن می‌باشند».

فِيهَا فَكِيهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمَّانٌ ﴿٦٨﴾

«در آن دو، میوه و خرما و انار است» خرما و انار به یادآوری مخصوص شدند؛ بدان جهت که نسبت به سایر میوه‌ها حسن و منفعت بیشتری داشته و این امتیاز را بر دیگر میوه‌ها دارند که هم غذایند و هم دوا و نیز از آن رو که هم در خزان وجود دارند و هم در زمستان. بخاری می‌گوید: «ذکر اختصاصی آنها از قبیل عطف خاص به عام نیست بلکه به سبب حسن بیشتر آنهاست».

فِي أَيِّ آيَةٍ رَيْكُمَا تُكذِّبَانِ ﴿٦٩﴾

«پس» ای گروه‌های انس و جن «کدام‌یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید؟» زیرا این نعمتها سزاوار حمد و شکرند.

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ﴿٧٠﴾

«در آنجا دوشیزگان نکوخوی و نکو روی وجود دارند» خیرات: زنان دارای فضل، نیکخو و زیباروی اند. و این قول جمهور مفسران است که در آن به حدیث شریف ذیل به روایت ام سلمه رضی الله عنها استدلال کرده‌اند که فرمود: «به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتم: یا رسول الله! مرا از این فرموده حق تعالی: ﴿خَيْرَاتٌ حِسَانٌ﴾ آگاه گردانید؟ فرمودند: مراد از آنان: زنان خوش خلق و زیبا روی اند». در حدیث شریف دیگری آمده

است که حوران عین این نغمه را می خوانند: «نحن الخيرات الحسان، خلقنا لأزواج كرام: ما زنان نیکخو و زیباروی هستیم که برای شوهران گرامی ای آفریده شده ایم».

فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٧١﴾

«پس» ای انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید؟».

حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْبُيُوتِ ﴿٧٢﴾

«حورانی پرده نشین در خیمه‌ها» که فقط به شوهرانشان وابسته‌اند و دیگران را نمی‌خواهند و در خیمه‌های بهشتی‌ای قرار دارند که از گوهر میان خالی ساخته شده لذا در خیابانها و راهروهای بهشت نمی‌خرامند. اما زنان دو باغ سابق به این‌وصف توصیف شدند که چشمان خویش را فروهشته داشته و جز به شوهرانشان به‌کس دیگری نمی‌نگرند بنابراین، آنان نسبت به حوران یاد شده در این آیه، منزلت بلندتری دارند، به علاوه در توصیف زنان سابق این وصف نیز آمد: ﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾ که به حق وصف شگرفی است.

فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٧٣﴾

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید» ای انس و جن؟.

لَعَلَّ يَظُنُّهُنَّ أُنثَىٰ قَبْلَهُمْ وَلَا يَجَانُّ ﴿٧٤﴾ فِي آيَةِ الْآلَاءِ رَبِّكُمْ تَكْذِبَانِ ﴿٧٥﴾

«پیش از ایشان هیچ انسان و هیچ جنی با آنها آمیزش نکرده است» تفسیر نظیر آن‌گذشت.

«پس کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می شمارید» ای انس و جن؟.

مُتَكِبِينَ عَلَى رَفْرِفٍ خُضِرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ﴿٧٦﴾

«بر بالشهای سبزرنگ تکیه زده‌اند» رفرف: بالش، یا نوعی از جامه‌های سبز است «و بر فرش‌های گرانمایه نیکو» عبقری: فرش‌های نگارینه است. همچنین در نزد اعراب به هر انسان فاضل، بزرگوار، برجسته و با اعتبار از مردان و زنان و نیز به اشیای فاخر، عبقری اطلاق می‌شود. «عبر»: جایی است که اعراب می‌پندارند از سرزمین جن است لذا هر چیزی را که از حسن و زیبایی و نیرومندی آن به شگفت آمده باشند، به آن نسبت می‌دهند.

بنابراین، از مجموع آیات وارده درباره دو نوع از بوستانهای بهشت، به این نتیجه می‌رسیم که برای دو گروه از بهشتیان درجه یک و درجه دو، دو گونه بوستانهای درجه یک و درجه دو نیز فراهم شده است.

البته با نگرش در آیات فوق، فرقه‌های موجود در میان آنها به نحو ذیل قابل ذکر می‌باشد:

۱ - دو باغ اول انواع رنگارنگ و گونه‌گونی از درختان میوه را دارند در حالی که دو باغ دوم، فضای بسیار سبزی دارند.

۲ - دو باغ اول دو چشمه جاری دارند و دو باغ دوم دو چشمه فواره‌زن.

۳ - در دو باغ اول از هر گونه میوه دو زوج وجود دارد ولی هرچند که در دو باغ دوم میوه و خرما و انار موجود است اما چنین گفته نشده که در آنها از هر میوه دو گونه مختلف وجود دارد.

۴ - در دو باغ اول، زنانی وجود دارند که چون یاقوت و مرجانند و بر شوهرانشان چشم فروهشته می‌دارند اما در دو باغ دوم، زنان نیکخوی خوبروی وجود دارند.

۵ - در دو باغ اول، بهشتیان بر تکیه‌گاه‌هایی که آستر آنها از دیبای ستبر است آرمیده‌اند در حالی که در دو باغ دوم، بهشتیان بر بالشهای سبز و فرش‌های نفیس آرمیده‌اند.

فَبَأَيِّ آيَةِ رَبِّكَ أَتَىٰ كَذِبَانٍ ﴿٧٧﴾

«پس» ای انس و جن «کدام یک از نعمتهای پروردگارتان را دروغ می‌شمارید» که خود را برای چنین نعمت‌های جاودانه‌ای آماده نمی‌کنید؟.

نَبْرَكَ أُمَّ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٧٨﴾

«با برکت است نام پروردگارت که ذوالجلال والاکرام است» یعنی: پروردگارت مقدس، پاک، صاحب عزت، عظمت، شکوه و کرامت می‌باشد؛ بر آنچه که به بندگان مخلص خویش انعام نموده پس او شایسته آن است که مورد بزرگداشت قرار گیرد و نافرمانی نشود، مورد پرستش و سپاس قرار گیرد نه مورد ناسپاسی و به‌یاد آورده شود نه این که فراموش گردد.

﴿سوره واقعه﴾

مکی است و دارای (۹۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «واقعه» نامیده شد که با فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ﴾ آغاز شده است.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره مبارکه احادیثی روایت شده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس رضی الله عنه است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «سوره واقعه سوره توانگری است پس آن را بخوانید و به فرزندانان نیز تعلیمش دهید». ثعلبی و ابن عساکر در شرح حال عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت کرده‌اند: «عبدالله بن مسعود رضی الله عنه به همان بیماری‌ای مصاب شد که در آن رحلت کرد پس عثمان بن عفان رضی الله عنه به عیادتش رفت و از او پرسید:

ای عبدالله! از چه بیماری‌ای رنج می‌بری؟

گفت: از بیماری گناهان خویش.

پرسید: به چه چیزی میل داری؟

گفت: به رحمت پروردگار خویش.

پرسید: آیا دستور ندهم که برایت پزشکی بیاورند؟

گفت: همان پزشک مرا بیمار ساخت.

پرسید: آیا برای تو به بخششی دستور ندهم؟

گفت: مرا بدان نیازی نیست.

فرمود: این بخشش، بعد از تو از آن دخترانت باشد.

گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا بر دخترانم از فقر بیمناکید؟ من به دخترانم دستور داده‌ام که

در هر شب سوره واقعه را بخوانند زیرا در حدیث شریف از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم

که فرمودند: «هر کس در هر شب سوره واقعه را بخواند، هرگز به او فقر و فاقه‌ای

نمی‌رسد».

إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾

«چون واقعه واقع شود» واقعه: اسمی از اسمای قیامت است، مانند آزه، حاقه و غیر آن. قیامت از آن رو واقعه نامیده شد که وقوع آن ثابت و محقق می‌باشد.

لَيْسَ لَوْعِنَهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾

«در وقت وقوع آن هیچ تکذیب کننده‌ای نیست» یعنی: در هنگام وقوع آن دیگر تکذیبی در کار نیست و چون اسرافیل عليه السلام نفخه آخر را بدمد دیگر اصلاً تکذیبی روی نمی‌دهد و کسی را نمی‌بینی که بگوید: قیامت و معاد دروغ است. مراد از واقعه: همان دمیدن آخر در صور است.

حَافِظَةٌ رَافِعَةٌ ﴿٣﴾

«هم فرودارنده است و هم فرادارنده» یعنی: قیامت گروه‌هایی از کافران اهل جاه و مقام و فاسقان اهل منصب و توانگری را که در دنیا بلندقدر بوده‌اند، فرومی‌دارد و پست می‌گرداند و گروه‌هایی از اهل ایمان را که در دنیا بی‌نام و نشان بوده‌اند، بلندقدر می‌گرداند و رفعت می‌دهد.

إِذَا رَجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿٤﴾

«آن گاه که زمین به جنبشی سخت لرزانده شود» تا بدانجا که هر آنچه بر روی آن است ویران می‌شود و همه چیز - اعم از کوه‌ها و غیر آن - در هم می‌شکند.

وَيُسَّتُّ الْجِبَالُ بَسًا ﴿٥﴾

«و کوهها سخت خرد و ریز شود» بس: ریزه‌ریزه شدن است. گفته می‌شود: بس الشی؛ آن گاه که کسی چیزی را خرد و ریز کند.

فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ﴿٦﴾

«پس غباری پراکنده» و متفرق «گردند» چنان که در شعاع روزنه خانه به سوی آفتاب، ذرات غبارمانندی دیده می شود.

وَكَنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾

«و شما ازواج سه گانه ای باشید» یعنی: شما به دسته ها و گروه های سه گانه تقسیم می شوید. زوج: بر هر چیزی که از آن همراه با دسته دیگری یادآوری شود و نیز بر جفت نر و ماده اطلاق می شود.

فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ﴿٨﴾

آن گاه حق تعالی به بیان حال این گروه های سه گانه پرداخته و می فرماید: «پس اصحاب میمنه» یعنی: یاران دست راست «چه حال دارند اصحاب میمنه؟» یعنی: یاران دست راست در چه حال و وصفی قرار دارند؟ در بهترین حال و وصف. پس استفهام مفید بزرگداشت شأن و به شگفت آوردن از خوبی حال آنان است. اصحاب میمنه: اهل سعادت اند که ایشان را از سمت راست به سوی بهشت می برند و نامه های اعمالشان را به دست راست شان می دهند.

وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿٩﴾

«و اصحاب شمال» یعنی: یاران چپ «چه حال دارند اصحاب شمال؟» آنان اهل شقاوت و ضلالت اند که آنها را از سمت چپ به سوی دوزخ می برند و نامه های اعمالشان را به دست چپ شان می دهند. آری! آنان در حال و وصف بد و نامیمونی قرار دارند زیرا در پرتگاه حقارت و دنائت افکنده می شوند. استفهام در اینجا نیز مفید به شگفت واداشتن از حال و روز بد آنان است.

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٠﴾

«و سبقت گیرندگان خود ایشانند پیش‌روندگان» یعنی: سومین گروه، پیشتازان و سبقت‌گیرندگان به‌سوی ایمان و جهاد و توبه و اعمال نیک‌اند و هم آنانند که به‌سوی رحمت خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و بهشت وی پیش می‌تازند. به این ترتیب خدای متعال روشن می‌کند که انسانها در روز قیامت به سه گروه تقسیم می‌شوند: دست‌راستی‌ها که اصحاب بهشت‌اند، دست چپی‌ها که اهل دوزخ‌اند و پیشتازان سبقت‌گیرنده به پیشگاه خدای عزوجل و مقربان بارگاه وی؛ که پیامبران، صدیقان و شهدا می‌باشند. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی‌الله عنها آمده است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «آیا می‌دانید که پیشتازان به‌سوی سایه (عرش) الهی در روز قیامت چه کسانی‌اند؟ اصحاب گفتند: خدا و رسولش داناترند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: ایشان کسانی‌اند که چون حق به آنان عرضه شود، آن را می‌پذیرند و چون حق از آنان خواسته شود، آن را می‌بخشند و بر مردم چنان حکم و داوری می‌کنند که بر خویشان حکم می‌کنند». ابن‌کثیر در تفسیر: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾: (و شما دسته‌های سه‌گانه‌ای باشید) «آیه / ۷» می‌گوید: «یعنی مردم در روز قیامت به سه دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای در طرف راست عرش پروردگار سبحان قرار دارند و آنان کسانی‌اند که از پهلوی راست آدم عَلَيْهِ السَّلَام بیرون آمده‌اند ... و سدی می‌گوید: آنان جمهور اهل بهشت‌اند. دسته دوم در طرف چپ عرش قرار دارند و آنان عامه اهل دوزخ‌اند که از پهلوی چپ آدم عَلَيْهِ السَّلَام بیرون آمده‌اند... - پناه بر خدا جَلَّ جَلَالُهُ از عملکرد آنان - و دسته سوم پیشتازان در بارگاه خدای عزوجل‌اند که ایشان از اصحاب یمین بهره‌مندتر، مخصوص‌تر و به‌حق تعالی نزدیک‌ترند و این گروه؛ پیامبران، صدیقان و شهیدان می‌باشند که تعدادشان از اصحاب یمین کمتر است».

أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾

«آنانند همان مقربان» یعنی: نزدیک کرده‌گان به‌سوی پاداش فراوان الهی و کرامت و گرامیداشت عظیم وی.

فِي جَنَّةِ التَّعْوِيمِ ﴿١٢﴾

آن مقربان به طور ابد «در بهشتهای پر ناز و نعمت» اند.

ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

آن مقربان؛ «جمعی بسیارند از پیشینیان» ثله : گروهی است که شمار آن در تحت حصر نیاید. مراد از پیشینیان: امت‌های سابق از زمان آدم عليه السلام تا بعثت پیامبر ما حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشند.

وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿١٤﴾

«و» آن مقربان «اندکی‌اند از متأخران» یعنی: مقربان از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به پیشینیان خود از امت‌های دیگر اندک‌اند، به سبب بسیاری پیامبران در امت‌های پیشین و بسیاری کسانی که دعوتشان را اجابت گفته‌اند. به‌قولی - که ابن‌کثیر نیز آنرا ترجیح داده است - مراد این است که: مقربان جمعی بسیار از پیشینیان امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و جمعی اندک از متأخران همین امت‌اند بنابراین، جمعی بسیار از پیشینیان مقرب و پیشتاز امت محمدی در بهشت‌اند ولی از متأخران این امت مقربان اندکی در بهشت‌اند، برخلاف اصحاب یمین (یاران دست راست) زیرا چنان‌که می‌آید - از هر دو مجموعه پیشینیان و متأخرانشان جمع بسیاری در بهشت‌اند پس هیچ امتناعی ندارد که اصحاب یمین این امت بیشتر از اصحاب یمین غیرشان از امت‌های دیگر باشند. بنابراین، از پیشتازان و مقربان اندک و از جمع بسیار بزرگ اصحاب یمین این امت است که نصف اهل بهشت تشکیل می‌شود چنان‌که در حدیث شریف آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به یاران خویش گفتند: «إِنِّي لِأَرْجُوا أَنْ تَكُونُوا نِصْفَ أَهْلِ الْجَنَّةِ: مَنْ آمِدُوا رَمَّ كَمَا شِمَا (امت من) نصف اهل بهشت باشید».

در بیان سبب نزول آیات «١٣ - ٣٩» از ابی‌هریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ﴾: (از پیشینیان جمعی بسیار و از متأخران جمع اندکی‌اند) نازل شد، این امر که چرا شمار بهشتیان امت‌های قبل بیشتر است، بر

مسلمانان دشوار آمد لذا بعد از آن آیه: ﴿ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿﴾﴾ : (از پیشینیان و متأخران جمعی بسیارند) نازل شد. هرچند این روایت سند قوی و محکمی ندارد.

خلاصه این که: مجموع این امت در بهشت نسبت به غیر خود از امت‌ها در اکثریت قرار دارند اما سابقان و پیشتازان امت‌های گذشته از سابقان امت ما بیشترند ولی باز تابعان امت ما بیشتر از تابعان و متأخران امت‌های دیگر می‌باشند. شایان ذکر است که بسیار بودن پیشتازان امت‌های پیشین به سوی بهشت، دلیل دیگری جز کثرت انبیایشان ندارد پس اگر پیشتازان امت‌های پیشین با ضمیمه شدن انبیایشان به ایشان از ما بیشتر باشند بر پیشتازان امت ما هیچ باکی نیست.

عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ ﴿١٥﴾

«بر تخت‌های زربافته» یعنی: مقربان بر تخت‌های بافته‌شده از رشته‌های طلا تکیه داده‌اند. به قولی: (موضونه) تخت‌های مشبک به در و یاقوت و زبرجد، یعنی تخت‌های گوهرنشان است.

مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَّقِلِينَ ﴿١٦﴾

«که روبروی هم بر آنها تکیه داده‌اند» یعنی: مقربان روبروی هم در کمال انس و الفت بر تخت‌های زربفت گوهرنشان نشسته‌اند و چنان نیست که همدیگر را از پشت سر ببینند و بعضی به قفای بعضی دیگر نگاه کنند.

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾

«بر گردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند» یعنی: بر گرد ایشان برای خدمتگزاری نوجوانانی می‌گردند که به ایشان اختصاص یافته‌اند و آن نوجوانان نه پیر می‌شوند و نه شادابی و صفای آنها تغییر می‌کند. به قولی: آنان نوجوانان مسلمین و به قولی دیگر:

اطفال مشرکین‌اند. این امر نیز بعید نیست که آن نوجوانان برای پرداختن به این خدمت در خود بهشت آفریده شده باشند.

بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿١٨﴾

آری! برگردشان نوجوانان جاویدان می‌گردند؛ «با کوزه‌ها و ابریق‌ها» اکواب: کوزه‌هایی است دارای دهانه‌های مدور که نه دسته دارد و نه سرپوش. ابریق: آبریزی است که دسته و سرپوش و نوله دارد «و با جامه‌هایی از شراب جاری» یعنی: از شراب روان چشمه‌های شراب بهشتی.

لَا يَصْنَعُونَ عَنَّا وَلَا يُزِفُونَ ﴿١٩﴾

«که بهشتیان از آن» یعنی: از نوشیدن آن شراب «سردرد نگیرند» چنان‌که شرابهای دنیا سبب سردرد می‌شود «و نه بد مست شوند» تا خرده‌هایشان از بین برود. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «در شراب چهار خصلت است؛ مستی، سردرد، قی و پیشاب، که خداوند جل جلاله شراب بهشت را از همه اینها پاک داشته است».

وَفِكَهَةٍ مِّمَّا يَتَخَرَّوْنَ ﴿٢٠﴾

«و» می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار با «میوه‌هایی از آنچه بر می‌گزینند» یعنی: از بهترین‌های آنچه که بهشتیان به میل خود انتخاب می‌کنند، هرچند که همه میوه‌های بهشتی بهترین‌هاست.

وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾

«و» می‌گردند آن نوجوانان خدمتگزار بر آنان با «گوشت مرغ» که از دیگر گوشتها بهتر و لذیذتر است «از آنچه خوش دارند» و دل‌هایشان بدان میل و رغبت دارد. حکمت در مقدم کردن میوه بر گوشت این است که میوه لطیف‌تر، در فرو بردن سریعتر، در هضم

آسان‌تر، از نظر بهداشتی سالم‌تر و برای تحریک اشتها ممدتر است به طوری که انسان را مهبای خوردن غذا می‌کند.

وَحُورٌ عَيْنٌ ﴿٢٣﴾

«و حور عین» یعنی: بهشتیان از حور عین همسرانی دارند. حور در چشم آن است که سیاهی آن بسیار سیاه و سفیدی آن بسیار سفید باشد. عین: یعنی دارای چشمهای درشت.

كَأَمْثَلِ لَوْلُؤٍ نَّهَانَ فِي مِثْلِ صَدْفٍ ﴿٢٤﴾

«مثل لؤلؤ نهان در میان صدف» لؤلؤ نهان در میان صدف: مرواریدی است که به آن دستی نرسیده و بر آن غباری فرونیفتاده باشد، که چنین مرواریدی صفا و درخشش بیشتری دارد. پس زنان بهشت در سفیدی، زیبایی و صفای رنگ خود به لؤلؤ نهان در میان صدف تشبیه شده‌اند.

جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾

«این پاداشی است برای آنچه می‌کردند» یعنی: همه این نعمت‌ها به منظور پاداش‌دهی در برابر اعمالشان به ایشان ارزانی می‌شود.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا ﴿٢٦﴾

«در بهشت سخنی بیهوده و حرفی گناه‌آلود نمی‌شنوند» زیرا در بهشت کسی هذیان و سخن گناه‌آلودی نمی‌گوید و در آن از دشنام و ایذاء و سخنان آلوده به گناه خبری نیست.

إِلَّا قِيْلًا سَلَمْنَا سَلَمًا ﴿٢٦﴾

«لیکن سخنی را می شنوند که سلام است و سلام» یعنی: بهشتیان همدیگر را به گفتن سلام، شادباش و درود گفته و سلام ... سلام! می گویند.

وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿٢٧﴾

«و اصحاب یمین؛ چه حال دارند اصحاب یمین؟» این آیه معطوف به ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ﴾ ۱۰ است و استفهام مفید به شگفت واداشتن از حال سعادت مندان و نیکبختی آنان است. اصحاب یمین - چنان که در سوره «رحمن» گذشت - اصحاب باغ دوم اند. یعنی: در ترکیب کلی بهشتیان، در درجه دوم بعد از سابقان و مقربان قرار داشته و در برخورداری از نعمتها درجه پایین تری دارند؛ زیرا ایشان در دنیا از نظر ایمان ضعیف تر بوده و از نظر اخلاص و عمل، بهره کمتری داشته اند بنابراین، میوه ها و نعمت هایی که به ایشان داده می شود، به درجه پیشتازان نمی رسد.

فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿٢٨﴾

آری! اصحاب یمین «در جوار درختان سدر بی خار» قراردارند. درخت سدر یا کنار نوعی درخت معروف است. مخضود: آن است که خار آن قطع شده باشد.

وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ ﴿٢٩﴾

«و» در جوار «درخت های موز که میوه اش خوشه خوشه روی هم چیده است» طلح: درخت موز است. منضود: آن است که خوشه های آن بر فراز همدیگر به نظمی زیبا چیده شده باشد. به قولی: طلح؛ درخت موز نیست بلکه درخت معروفی است که بزرگترین درخت در سرزمین اعراب می باشد. شایان ذکر است که فضیلت آن بر درختان دنیا همچون فضیلت سایر نعمت های بهشتی بر نعمت های دنیاست.

در بیان سبب نزول این دو آیه روایت شده است: اعراب وادی وج را که دره‌ای حاصل خیز و سرسبزی در طائف بود و سایه‌ها و درختان موز و کنار آن را بسیار دوست داشتند پس خداوند ﷻ نازل فرمود: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ...﴾.

وَوَيْلٌ لِلْمُصَدِّقِينَ ﴿٣٠﴾

«و» اصحاب یمین «در سایه گسترده» یعنی: همیشگی و پایدار قرار دارند که زوالی ندارد و خورشید آن را از بین نمی‌برد.

وَمَا أَمْشَاكَوِبِ ﴿٣١﴾

«و» نیز اصحاب یمین «در آبی ریزان» قرار دارند که در طول شبانه‌روز به هر کجا که خواهند جاری می‌شود و هیچ انقطاعی ندارد. پس این آب ریزان که خدای عزوجل آن را در مجاری‌اش می‌ریزد، شراب اصحاب یمین است اما شراب پیشتازان مقرب، جامه‌هایی از چشمه شراب جاری است.

وَفِكَهٖ كَثِيرٌ ﴿٣٢﴾ لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿٣٣﴾

«و» نیز اصحاب یمین «در میوه‌ای بسیار» قرار دارند «که نه پایان پذیر است» و در وقتی اوقات قطع می‌شود چنان‌که میوه‌های دنیا هر یک فصلی داشته و در بعضی از اوقات قطع می‌شوند «و نه بازداشته شده» یعنی: میوه‌های آن از کسی که خواهانش باشد، در وقتی از اوقات و به صفتی از اوصاف بازداشته نمی‌شود. مثلاً چنین نیست که در برابر آن از ایشان بهایی خواسته شود، یا امثال این‌گونه از قیود و شرایط و موانع برای ایشان وضع گردد بلکه آن میوه‌ها همیشه برایشان آماده است. اما میوه «پشتازان مقرب» میوه‌ای است که آنان خود از میان انواع میوه‌ها بر می‌گزینند.

وَفَرَشَ مَرْفُوعَةً ﴿٣٤﴾

«و» نیز اصحاب یمین از «فرش‌های برافراشته شده» بر بالای تختها و آرامکده‌ها برخوردارند. به‌قولی: فرش در اینجا کنایه از زنان اهل بهشت است که در کمال و جمالشان برافراشته قدر و عالی جاه و بلندبالایند.

إِنَّا أَنشَأْنَهُنَّ إِنْسَاءً ﴿٣٥﴾

«همانا ما آنان را آفریدیم آفریدنی» یعنی: ما آن زنان را به شیوه ابداعی به عنوان آفرینشی نو بدون توالد و تناسل آفریده‌ایم. به‌قولی: مراد از آنان، زنان بنی‌آدم‌اند و آفرینش نو آنها بدین معنی است که خداوند ﷻ آنها را بعد از بزرگسالی و مرگشان به حال جوانی و تازه‌گی برمی‌گرداند.

فَجَعَلْنَهُنَّ أَبْكَارًا ﴿٣٦﴾

«پس ایشان را دوشیزه گردانیدیم» که قبل از شوهرانشان هیچ انس و جنی با ایشان آمیزش نکرده است و هر وقت هم که شوهرانشان با ایشان مقاربت کنند، ایشان را بکر می‌یابد و آن دوشیزگان از این نظر هیچ درد و رنجی نیز احساس نمی‌کنند. چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابی‌سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ إِذَا جَامَعُوا نِسَاءَهُمْ عَدْنَ أَبْكَارًا: چون اهل بهشت با زنان خود مجامعت کنند، آن زنان مجدداً به بکارت برمی‌گردند».

عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿٣٧﴾

آن زنان؛ «همسر دوست و همسن و سال» اند. عرب: جمع عروب عبارت از زنی است که شوهرش در نزدش سخت محبوب و او نیز در نزد شوهرش دلپسند باشد. مبرد می‌گوید: «عروب زنی است که عاشق شوهرش بوده و بسیار شیرین‌سخن باشد». اتراب: زنانی‌اند که یک تاریخ تولد و یک سن و سال دارند.

لَا صَحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾

«برای اصحاب یمین» یعنی: خداوند ﷻ زنان یاد شده را نیز برای اصحاب یمین پدید آورده است.

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ﴿٣٩﴾ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ﴿٤٠﴾

«که گروهی بسیار از پیشینیان و گروهی بسیار از متأخران اند» یعنی: اصحاب یمین گروهی بسیار از پیشینیانند؛ و ایشان کسانی‌اند که از زمان آدم ﷺ تا بعثت پیامبر خاتم ﷺ به دنیا آمده و در گذشته‌اند و گروهی بسیار از متأخران؛ یعنی از امت محمد ﷺ هستند. به‌قولی: مراد از گروهی بسیار از پیشینیان: پیشینیان این امت؛ و مراد از گروه بسیار از متأخران؛ کسانی از پسینیان این امت‌اند که در ایمان از پیشینیان امت پیروی کرده و دنباله‌رو ایشان گردیده‌اند و ابن‌کثیر این قول را ترجیح داده است.

وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ مِمَّا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ﴿٤١﴾

و بعد از آن که خدای متعال حال دو گروه از گروه‌های سه‌گانه مردم در آخرت یعنی پیشتازان و اصحاب یمین را بیان کرد، اینک به بیان حال یاران چپ می‌پردازد: «و اصحاب شمال، چه حال دارند اصحاب شمال؟» آن‌گاه خود حالشان را این‌گونه تفسیر می‌کند:

فِي سُمُورٍ وَحَمِيمٍ ﴿٤٢﴾

«در میان آتشباد و آب جوش‌اند» سموم: گرمای آتش و حمیم: آب جوشانی است که حرارت آن بسیار بالاست. امام رازی می‌گوید: «بهتر این است که بگوئیم: سموم هوای متعفن و بسیار آلوده‌ای است که عفونت آن قلب انسان را فاسد کرده و سبب هلاکت وی می‌شود».

وَقَلِّبْ مِنْ يَمِينِهِ ﴿٤٣﴾ لَا بَارِدٌ وَلَا حَارٌّ ﴿٤٤﴾

«و در سایه‌ای از دود» یعنی: دوزخیان، وحشت‌زده از گرمای سخت و سوزان به سایه پناه می‌برند پس سایه را نیز دود سیاهی از جهنم می‌یابند که گرمای بسیار سخت و سوزانی دارد «که نه خنک است» یعنی: مانند دیگر سایه‌ها سرد نیست «و نه خوش» یعنی: منظری نیکو و دلپسند هم ندارد زیرا هر چیزی که از خیر بی‌بهره باشد، دلپسند نیز نیست.

إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُتْرَفِينَ ﴿٤٥﴾

«آنان پیش از این نازپرورده بودند» یعنی: یاران چپ (اصحاب شمال) در دنیا در شهوات و لذتهایی فرورفته بودند که برایشان حلال نبود.

وَكَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْغَنِيِّ الْعَظِيمِ ﴿٤٦﴾

«و بر گناه بزرگ مداومت می‌کردند» که مراد از آن شرک است. یعنی از شرک توبه نمی‌کردند و بر آن پای می‌فشرده‌اند.

وَكَانُوا يَقُولُونَ أَيُّدَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَيُّنَا لَمَبْعُوثُونَ ﴿٤٧﴾

«و می‌گفتند: آیا چون مردیم و خاک و استخوانی چند شدیم آیا واقعا باز برانگیخته می‌شویم؟» یعنی: اصحاب شمال زنده شدن بعد از مرگ را - درحالی‌که به استخوانهای پوسیده چندی تبدیل می‌شوند - انکار کرده و بعید شمردند.

أَوَّابًا وَأَنَا الْأَوَّلُونَ ﴿٤٨﴾

«آیا پدران نخستین ما برانگیخته می‌شوند؟» یعنی: برانگیخته شدن پدران نخستین ما بعیدتر از برانگیخته شدن خود ما است، از آن رو که آنها پیش‌تر از ما مرده‌اند و پوسیده‌تر شده‌اند.

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ﴿٤٩﴾ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ﴿٥٠﴾

«بگو: بی گمان اولین و آخرین برای میعاد روزی معین» که همانا روز قیامت است «جمع کرده می شوند» بعد از بعث و رستاخیز. یعنی ای محمد ﷺ! به آنان بگو که پیشینیان از امت‌ها و متأخرانشان که شما نیز از جمله آنان هستید، در موعد روزی معلوم گردآورده می شوید.

ثُمَّ لَأَنكُمُ آيَاتُ الضَّالِّينَ الْمَكْذِبُونَ ﴿٥١﴾ لَأَكُونَنَّ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ ﴿٥٢﴾

«سپس شما ای گمراهان دروغ انگار» خطاب برای اهل مکه و امثال آنان است؛ «خورندگان از درخت زقومید» یعنی: شما منکران رستاخیز، در آخرت از درخت بدمنظر بسیار بدمزه‌ای که در قعر جهنم می‌روید، می‌خورید. تفسیر نظیر این آیه در سوره «صافات/۶۲» نیز گذشت.

فَالَّذِينَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٥٣﴾

«پس از آن شکم‌ها را پر خواهید کرد» یعنی: شکمهایتان را از درخت زقوم پر می‌کنید؛ از بس که گرسنگی بر شما فشار می‌آورد.

فَشَرِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّيْمِ ﴿٥٤﴾

«و روی آن از آب جوش می‌نوشید» یعنی: شما بر روی زقوم و به دنبال خوردن آن، به سبب غلبه تشنگی از آب جوش می‌نوشید.

فَشَرِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ ﴿٥٥﴾

«پس خواهید نوشید مانند نوشیدن شتران عطش زده» هیم: شتران عطش زده‌ای‌اند که به سبب بیماری‌ای که به آن مصاب شده‌اند هرگز سیراب نمی‌شوند و چندان می‌آشامند تا بمیرند. یعنی: نوشیدن شما از آب جوش، نوشیدنی عادی نیست بلکه مانند نوشیدن

شتران مبتلا به مرض استسقاء است که همیشه تشنه‌اند و از نوشیدن آب سیراب نمی‌شوند.

هَذَا نَزَّمْتُمْ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٥٦﴾

«این است مهمانی آنان در روز جزا» نزل: غذایی است که برای مهمان آماده می‌شود و اولین چیزی است که مهمان می‌خورد. یعنی: آنچه از درخت زقوم و نوشیدنی آب جوش ذکر شد؛ پذیرایی آنان در آخرت است که با آن مورد پذیرایی قرار می‌گیرند.

نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ﴿٥٧﴾

«ماییم که شما را آفریده‌ایم پس چرا تصدیق نمی‌کنید؟» یعنی: شما را در حالی آفریدیم که چیزی نبودید و خودتان این حقیقت را می‌دانید پس چرا آن گونه که به آفرینش خود از سوی ما معترفید، رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟ مگر نمی‌دانید که هر کس بر آفرینش ابتدایی و اولیه قادر باشد، مسلماً و به طریق اولی بر باز آفرینی نیز تواناست؟.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ ﴿٥٨﴾

«آیا آنچه را که در رحمها می‌ریزید» از نطفه، یعنی آب منی «دیده‌اید» و در آفرینش آن نگریسته‌اید؟.

أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ﴿٥٩﴾

«آیا شما آن را می‌آفرینید یا ما آفریننده‌ایم؟» یعنی: آیا شما این آب منی را به صورت بشری استوار و کامل الخلقه می‌سازید و به تصویر می‌کشید، یا این ماییم که سازنده و به تصویرکشنده آنیم؟

مَنْ قَدَّرْنَا يَتَكَّمُ الْمَوْتَ وَمَا مَخَّنُ بِمَسْبُوقِينَ ﴿٦٠﴾ عَلَى أَنْ تُبَدَّلَ أَمْثَلَكُمْ وَنُنشِئَكُمْ فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾

«مایم که در میان شما مرگ را مقدر کرده‌ایم» یعنی: ما مرگ را بر شما تقسیم کرده و آن را برای هر فردی از افرادتان به وقتی معین تعیین کرده‌ایم پس از شما کسانی هستند که در بزرگی می‌میرند و کسانی هستند که در کوچکی و خردسالی می‌میرند ولی اهل زمین همه در چشیدن مرگ برابرند «و بر ما سبقت نتوانید جست» و ما را عاجز و مغلوب نتوانید کرد بلکه ما توانائیم؛ «بر آن که همانندان شما را جانشین شما گردانیم» یعنی: توانائیم بر این که به جای شما خلقی همانند شما را پدید آوریم. به قول ابن جریر طبری معنی این است: ما توانائیم بر این که گروهی را بمیرانیم و گروه دیگری را جانشین آنان گردانیم، قرنی بعد از قرنی و نسلی پس از نسل دیگر «و» نیز توانائیم بر این که «شما را در هیأتی که نمی‌دانید» از صورت‌ها و هیأت‌ها و عالم‌ها «بیافرینیم» حسن می‌گوید: «یعنی توانائیم بر این که شما را بوزینه و خوک گردانیم چنان که قبل از شما با اقوامی چنین کردیم». به قولی معنی این است: توانائیم بر این که شما را در رستاخیز بر غیر صورتهایی که در دنیا داشته‌اید بیافرینیم.

وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾

«و هرآینه آفرینش نخستین را دانسته‌اید» و آن عبارت از آفرینش ابتدایی شما از نطفه، سپس از خون بسته، سپس از گوشت پاره است درحالی که قبل از آن چیزی نبودید «پس چرا پند نمی‌گیرید؟» یعنی: پس چرا قدرت خدای سبحان را بر آفرینش واپسین به یاد نمی‌آورید و آن را بر آفرینش اول قیاس نمی‌کنید؟ شایان ذکر است که این آیه دلیل بر صحت قیاس است.

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿٦٤﴾

«آیا دیدید آنچه می‌کارید؟» یعنی: به من خبر بدهید از آنچه در زمین می‌کارید و بذر می‌افکنید؛ «آیا شما آن را می‌رویانید» یعنی: به زرع و کشت تبدیل می‌کنید و در آن

خوشه و دانه می‌رویانید «یا ما زارع هستیم؟» یعنی: یا ما هستیم که رویاننده و تبدیل‌کننده آن به زراعت هستیم نه شما؟ پس چون به این امر اقرار کردید، دیگر چگونه منکر رستاخیز می‌شوید؟ در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لَا يَقُولُنَّ أَحَدُكُمْ: زَرَعْتُ، وَلِيَقُلَّ: حَرَثْتُ، فَإِنَّ الزَّارِعَ هُوَ اللَّهُ: يَكِي أَسْمَا نَكُويد كَه مِن زَرَع كَرْدَم بَلَكَه بَايد بَكُويد: كَشْت نَمُوْدَم زِيْرَا زَارِع هَمَانَا خَدَاوْنْد اَسْت». البته این نهی، نهی ارشادی و ادبی است، نه نهی حرمت. علما می‌گویند: برای کسی که بذر را در زمین می‌افکند، مستحب است که بعد از خواندن: (أَعُوذُ بِاللَّهِ ...) آیه: ﴿أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ﴾ (۶۳) ؕ أَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُمْ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ﴿﴾ را بخواند، آن گاه بگوید: «بَلِ اللَّهُ الزَّارِعُ وَالْمَنْبِتُ وَالْمَبْلُغُ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا ثَمْرَهُ وَجَنِّبْنَا ضَرْرَهُ وَاجْعَلْنَا لِأَنْعَمِكَ مِنَ الشَّاكِرِينَ، وَلَا تَلَا تُكَّ مِنَ الذَّاكِرِينَ، وَبَارِكْ لَنَا فِيهِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ: بَلَكَه خَدَا صلی الله علیه و آله اَسْت كَه زَارِع، رُوْيَانْنْدَه وَ بَه پَخْتَه كِي رَسَانْنْدَه اَن اَسْت. بَار خَدَايَا! بَر مُحَمَّد دَرُوْد بَفْرَسْت وَ مَا رَا اَز حَاصِل اِيْن زَمِيْن رُوْزِي بَخْش وَ اَز زِيَان اَن بَر كَنَار دَار وَ مَرَا بَرَاي نَعْمَت هَايْت اَز شَكْر گَزَارَان وَ بَرَاي اِحْسَان هَايْت اَز يَاد اَوْرَنْد گَان قَرَار دَه وَ اِي پَرُوْر د گَار عَالَمِيَان! بَرَاي مَا دَر اَن بَر كْت بَدَه». گفته شده که: این دعا امان آن زراعت از تمام آفات - اعم از کرم، ملخ و غیره - است.

لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ﴿٦٥﴾ اِنَّا لَمَعْرُومُونَ ﴿٦٦﴾ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ﴿٦٧﴾

«اگر بخواهیم قطعا آن زراعت را درهم شکسته» و خرد و ریزه شده «می‌گردانیم» به طوری که از آن هیچ بهره‌ای گرفته نشود و از آن هیچ دانه‌ای به دست نیاید و نه چیزی از بهره‌های دیگری که از کشتزار خواسته می‌شود، فراهم آید؛ «پس در افسوس و تعجب می‌افتید» یعنی: در آن صورت حسرت زده می‌شوید و از آنچه که به شما در زراعت و کشاورزیتان فرود آمده است، مدتی دراز در تعجب فرو می‌روید در حالی که می‌گوئید: «ما غرامت کشتندگانیم» مغرم: کسی است که مالش بدون عوضی بر باد رفته است «بلکه ما محروم ماندگانیم» از روزیمان؛ با نابود شدن کشاورزیمان.

أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ﴿٦٨﴾ أَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ﴿٦٩﴾

«پس آیا دیده‌اید آن آبی را که می‌آشامید» و به وسیله آن تشنگی خود را فرومی‌نشانید؟ «آیا شما آن را از ابر فرود آورده‌اید، یا ما» آن آب را به قدرت خویش «فرود آورنده‌ایم؟» پس چگونه به توحید و یگانگی ما اقرار نکرده و رستاخیز را تصدیق نمی‌کنید؟

لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ﴿٧٠﴾

«اگر بخواهیم آن را شور می‌گردانیم» به طوری که نه برای نوشیدن صلاحیت داشته باشد و نه برای کشاورزی «پس چرا شکر نمی‌گزارید» نعمت‌های خداوندی را که برای شما آب شیرین و گوارایی آفریده است که از آن می‌آشامید و بهره می‌برید؟ در حدیث شریف آمده است که چون رسول اکرم ﷺ آب می‌نوشیدند، می‌گفتند: «الحمد لله الذی سقانا عذباً فراتاً برحمته، ولم يجعله ملحاً أجاجاً بذنوبنا: سپاس و ستایش خدایی را که به رحمت خویش ما را آب شیرین و گوارا نوشاند و به شومی گناهانمان آن را شور و تلخ نگردانید».

أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ﴿٧١﴾ أَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ ﴿٧٢﴾

«آیا دیدید آن آتشی را که بر می‌آورید؟» یعنی: آن را با آتش‌زنه از درخت تر و تازه بیرون می‌آورید؟ «آیا شما درختش را آفریده‌اید؟» یعنی: درختی که آتش را از آن بیرون می‌آورید «یا ما آفریننده‌ایم» آن را به قدرت خویش نه شما؟ آن درخت، عبارت است از درخت مرخ (بادام تلخ) و عفار که اعراب از آنها آتش‌زنه درست می‌کردند. یعنی از آنها دو شاخه سبز برگرفته و یکی را به دیگری می‌کشیدند آن‌گاه از میان آن دو، شراره آتش بر می‌خاست. به قولی: مراد همه درختان است.

نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذْكِرَةً وَمَتَاعًا لِّلْمُقِيمِينَ ﴿٧٣﴾

«ما آن را پندآموزی ساخته‌ایم» یعنی: ما آن آتش برآمده از درخت را به یادآورنده گرمای آتش جهنم گردانیده‌ایم تا مؤمنان از آن پندگیرند «و آن را توشه‌ای برای رهروان» مانند مسافران و صحرائشینانی گردانیدیم که در سرزمین‌های بی‌آب و علف و بیابانها فرود می‌آیند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم و غیر ایشان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «آتشی که بنی‌آدم بر می‌افروزند، جزئی از هفتاد جزء آتش جهنم است...». دلیل این‌که در بهره‌گیری از آتش مخصوصا مسافران و رهگذران ذکر شده‌اند، این است که آنها به آتش سخت احتیاج دارند، هرچند که نیاز تمام مردم به آن فراگیر است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «الناس شركاء في ثلاثة، النار والكلاء والماء: مردم در سه چیز با هم شریک‌اند: آتش، علف و آب». شایان ذکر است که بر اساس جدیدترین نظریات علمی، نفت و پترول نیز در اصل از درختانند.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٧٤﴾

«پس به نام پروردگارت که بزرگ است تسبیح‌گوی» یعنی: حق تعالی را به پاکی یادکن و بگو: (سبحان الله العظيم) پاک است خدای بزرگی که به قدرت خویش این اشیاء مختلف و متضاد را آفرید.

﴿ فَلَآ اَقْسَمُ بِمَوْعِدِ الْجُورِ ﴿٧٥﴾

«پس به منزلگاه‌های ستارگان سوگند می‌خورم» مواقع: غروبگاه‌های ستارگان است. (لا اقسام) در کلام عرب به معنای قسم است و «لا» زائد می‌باشد که برای تأکید آورده می‌شود پس افزودن «لا» بر فعل «اقسم» به معنای آن است که سوگند خورنده هر چه را که غیر از مقسم علیه است، نفی می‌کند و از این جهت مفید تأکید نیز هست. یعنی: قضیه روشن‌تر از آن است که نیازی به قسم خوردن داشته باشد، چه رسد به این‌که برای اثبات درستی آن، همچو قسم بزرگی یاد شود. دلیل این‌که خداوند جل جلاله مخصوصا

به غروبگاه‌های ستارگان سوگند خورد، دو چیز است: یکی این که غروب ستارگان نشان دهنده زوال اثر آنهاست و این خود بر وجود مؤثر فناپذیری دلالت می‌کند که تأثیر آن هرگز زوالی ندارد، بدین جهت ابراهیم علیه السلام با افول ستارگان بر وجود خداوند جل جلاله استدلال کرد. دوم این که اواخر شب بدون شک خاصیت‌های شریف و برتری دارد.

مسلم در بیان سبب نزول این آیه از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به مردم باران فرو فرستاده شد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: اینک بعضی از مردم شاکرند و بعضی ناسپاس اما آنان که شکرگزارند گفتند: این رحمتی است که خداوند جل جلاله آن را بر ما منت نهاد و اما بعضی از کسانی که ناسپاس اند، گفتند: باران به سبب فلان ستاره در حال غروب بر ما فرود آمده است، همان بود که این آیات: ﴿فَلَا أَقْسَمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ﴾ تا ﴿وَجَعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ﴾ نازل شد.

وَأَنَّهُ لَقَسَمٌ لِّوَتَّعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿٧٦﴾

«و اگر بدانید این قسمی است بزرگ» زیرا «مقسم به» که ستارگانند بر قدرت عظیم، حکمت کامل و فرط رحمت خداوند جل جلاله دلالت می‌کنند.

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿٧٧﴾

«هرآینه این کتاب قرآنی است کریم» این آیه «مقسم علیه» است. یعنی: به منزلگاه‌های ستارگان قسم می‌خورم که این کتاب قرآنی است گرامی داشته من که آن را در عزت و قدر و منزلت بر تمام کتابها برتری داده‌ام و آن را بزرگتر و گرامی‌تر از آن داشته‌ام که از مقوله سحر، کهنات، فال‌بینی یا دروغ و مانند آنها باشد. چنان‌که قرآن به این دلیل نیز کریم است که در آن اخلاق کریمانه و ارزشهای متعالی طرح و تبیین شده است و بنابراین حقیقت است که حافظ آن گرامی و قاری آن بزرگ داشته می‌شود. مناسب است میان مقسم به که ستارگان است و میان مقسم علیه که قرآن است آشکار می‌باشد زیرا چنان که ستارگان تاریکی‌ها را روشن می‌کنند، آیات قرآن نیز در دنیا و آخرت راه و

روش زندگی را روشن می‌کنند و چنان که ستارگان تاریکی‌های حسی را از بین می‌برند، قرآن نیز تاریکی‌های معنوی یعنی تاریکی‌های جهل و گمراهی را از بین می‌برد.

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿٧٨﴾

آری! قرآن «در کتابی نهفته» یعنی: پوشیده و مصون قرار دارد که جز فرشتگان مقرب کسی دیگر بر آن اطلاع ندارد. به قولی معنی این است: آن کتاب که لوح محفوظ می‌باشد، از باطل محفوظ است.

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿٧٩﴾

«به آن جز پاک‌شدگان دست نمی‌رسانند» یعنی: کتاب مصون و محفوظ را جز پاکیزگان از بهره‌های نفسی در آسمان که فرشتگانند، مساس نمی‌کنند اما شیاطین به آن دسترسی ندارند همچنین در زمین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضوئی، به آن دست نمی‌رسانند. از فحوای این آیه دانسته می‌شود که نباید اشخاص کافر، جنب و بی‌وضوء قرآن را مساس کنند پس بنابراین، خبر به معنای نهی است یعنی هرچند (لایمسه) به صیغه نفی بیان شده اما مراد از آن نهی می‌باشد چنان‌که جمهور فقها و از جمله ائمه مذاهب اربعه بنابراین آیه و نیز بر مبنای حدیث شریف ذیل: «قرآن را جز شخصی که پاک است، مساس نکند»؛ بر منع اشخاص یاد شده از مساس کردن قرآن متفق‌القول اند و فقط مالکی‌ها مساس کردن قرآن از سوی شخص بی‌وضوء را برای ضرورت تعلیم و تعلم جایز شمرده‌اند.

تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾

«فروفرستاده‌ای از سوی پروردگار عالمیان است» این چهارمین وصف برای قرآن کریم در چهارمین آیه است.

أَفِيْهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿٨١﴾

«آیا شما به این سخن» یعنی: به قرآنی که به اوصاف یاد شده وصف شد؛ «سستی می‌ورزید؟» مدهنون: یعنی آیا شما با کفار در کفرشان نرمش و مدارا می‌کنید؟ اصل مدهن کسی است که ظاهرش برخلاف باطنش باشد، گو این‌که او در روانی و نرمی خود به دهن (روغن) شباهت دارد و این از باب به‌کار گرفتن لفظ در یک امر معنوی بر سیل مجاز است، مجازی که به خاطر شهرت خود به حقیقت عرفی تبدیل شده است.

وَيَعْمَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْتُمْ تُكْذِبُونَ ﴿٨٢﴾

«و» آیا شما «تنها روزیتان را در تکذیب آن قرار می‌دهید؟» یعنی: آیا شکر و سپاس روزیتان را که همانا فروفرستادن باران است در این قرار می‌دهید که نعمت خداوند ﷻ را تکذیب و انکار کرده و این تکذیب و انکار را به جای شکر قرار دهید؟ چرا که به‌جای شکرگزاری بخشنده و فروآورنده باران، آن را به‌ستارگان نسبت می‌دهید و می‌گویید: ما به خاطر غروب فلان ستاره از منزلگاه خود در مغرب و طلوع ستاره رقیب آن از مشرق، باران یافته‌ایم؟ شایان ذکر است که اعراب باران، باد، گرما و سرما را به ستاره‌های غروب کرده، یا به ستاره‌های طلوع‌کننده نسبت می‌دادند.

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿٨٥﴾

«پس چرا آن گاه که جان به گلوگاه رسد» یعنی: پس چرا آن گاه که روح، یا نفس در هنگام مرگ به گلوگاه رسد؛ «و شما» ای کسانی که پیرامون فرد در حال احتضار قرار دارید و او را می‌بینید که در حال جان‌کندن است؛ «در آن هنگام نظاره می‌کنید» و هیچ‌کاری برای او کرده نمی‌توانید؟ نه می‌توانید مرگ را از او دفع کنید و نه این که حتی سختی جان‌کندن را بر وی آسان گردانید؛ «و ما به او از شما نزدیک‌تریم» به علم، قدرت و رؤیت خویش. به‌قولی مراد این است: فرستادگان ما که متولی و عهده‌دار قبض روح او هستند، از شما به او نزدیک‌ترند «ولی نمی‌بینید» یعنی: شما فرشتگان

موکل مرگ را که نزد محتضر حاضر می‌شوند و عهده‌دار قبض روح وی هستند، نمی‌بینید.

فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ﴿٨١﴾ تَرَجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٨٧﴾

«پس اگر شما مقهور حکم الهی نیستید» یعنی: اگر شما مملوک و پرورده ایجاد و نتیجه فعل تکوینی حق تعالی نیستید، یا اگر شما به پندار خود بعد از مرگ برانگیخته نمی‌شوید؛ «چرا آن را باز نمی‌گردانید» یعنی: چرا روح شخص محتضر را که به گلوگاه رسیده است، به مقر و جایگاهی که در آن بوده، باز نمی‌گردانید «اگر راست می‌گویید» در این پندارتان که مملوک پروردگار نیستید، آفریننده‌ای ندارید و رستاخیزی در کار نیست؟ و قطعا بدانید که هرگز آن را به مقرش بازگردانیده نمی‌توانید بنابراین، بطلان این پندارتان که مملوک پروردگار و پرورش‌یافته او نیستید، آشکار شد. این جواب «فلولا» در آیه قبل است.

فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ ﴿٨٢﴾ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ﴿٨١﴾

آن گاه خداوند متعال سرنوشت و سرانجام گروه‌های مختلف مردم را در هنگام احتضار و بعد از وفاتشان بیان نموده و آنان را به سه دسته ذیل تقسیم می‌کند: «و اما اگر او از مقربان باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از پیشتازان مقرب باشد «پس او راست راحت و ریحان و بهشت پر ناز و نعمت» روح: راحتی و رهایش از رنج و زحمت دنیا و آسوده‌شدن از احوال آن است. ریحان: رزق و روزی در بهشت است. حسن می‌گوید: «ریحان همان گیاه معروفی است که بوی خوشی دارد». شایان ذکر است که پیشتازان مقرب همان کسانی‌اند که فرایض، واجبات، سنن و مستحبات را انجام داده و محرمات، مکروهات و برخی از مباحات را ترک می‌کنند و ایشان اولین گروه از گروه‌های سه‌گانه‌ای هستند که ذکر آنها در اوایل این سوره گذشت.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩٠﴾ فَسَلِّمْ لَهُ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ﴿٩١﴾

«و اما اگر از اصحاب یمین باشد» یعنی: اگر شخص محتضر، یا متوفی از یاران راست باشد و ایشان کسانی اند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود؛ «پس سلام بر تو باد از اصحاب یمین» یعنی: ای یار راست! از جانب یاران و برادران راستت بر تو سلام باد از آن رو که تو به زودی همراهشان خواهی بود و آن‌گاه از تو با سلام استقبال می‌کنند.

وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ الضَّالِّينَ ﴿٩٢﴾ فَنَزِّلْ مِنْ حَمِيمٍ ﴿٩٣﴾

«و اما اگر از تکذیب کنندگان گمراه باشد» یعنی: اگر شخص متوفی، یا محتضر از تکذیب‌کنندگان رستاخیز و از گمراهان راه هدایت باشد؛ و آنان اصحاب شمال (یاران چپ) اند که ذکرشان در اوایل سوره گذشت؛ «پس او راست مهمانی‌ای از آب جوشان» یعنی: پس او با آب جوشانی که حرارتش به درجه نهایی خود رسیده است، پذیرایی خواهد شد. نزل: پذیرایی از میهمان بعد از فرود آمدنش می‌باشد. البته این بعد از آن است که از زقوم می‌خورد چنان‌که گذشت.

وَنَصِيئَةُ جَحِيمٍ ﴿٩٤﴾

«و» او راست «ورود به جهنم» و استقرار در آن پس از خوردن از زقوم و نوشیدن آب جوش. و آن‌گاه که شخص را به آتش درافکنند، می‌گویند: «اصلاه النار و صلاه» .

إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ﴿٩٥﴾

«همانا این حق‌الیقین است» یعنی: بی‌گمان این خبر عین حقیقت و کاملاً درست و بی‌شبهه است.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿١٦﴾

«پس به نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که لایق شأنش نیست به پاکی یادکن، به سبب آنچه که از علم و قدرت وی دانسته‌ای. در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: چون آیه ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی رکوعکم: آن را در رکوع خود قرار دهید». و چون آیه: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ بر ایشان نازل شد، فرمودند: «اجعلوها فی سجودکم: آن را در سجده خویش قرار دهید». فرق در میان «عظیم» و «اعلی» این است که عظیم بر قرب دلالت می‌کند و اعلی بر بعد پس در عین حال که حق تعالی به هر ممکنی نزدیک است اما برتر و بالاتر از آن است که ادراکها بر او احاطه کنند پس از این نظر او در نهایت دوری از همه چیز است. در حدیث شریف به روایت محدثان از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان إلی الرحمن: سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم: دو کلمه‌اند که بر زبان سبک، در میزان سنگین و نزد خدای رحمان دوست‌داشتنی هستند: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظيم».

﴿سوره حدید﴾

مدنی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حدید» نامیده شد که در آیه (۲۵) از آن به منافع حدید (آهن) و اهمیتی که این عنصر در مدنیت و عمران دارد، توجه داده شده است. و چنان که قرطبی گفته است؛ این سوره از نظر جمهور مفسران مدنی است و قولی که می گوید: این سوره مکی است، ضعیف است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت عرباض بن ساریه رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله قبل از آن که بخوابند، سوره های «مسیحات»^۱ را می خواندند و فرمودند: «بی گمان در مسیحات آیه ای است که بهتر از هزار آیه است». و آن عبارت از این فرموده حق تعالی است: ﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ «حدید/۳».

محور این سوره دعوت از جامعه اسلامی به سوی تثبیت حقیقت ایمان در وجود خود با همه مظاهر آن و با ایثار و اخلاص است.

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾

«تسبیح گفت خداوند را هرآنچه که در آسمانها و زمین است» یعنی: همه چیز در آسمانها و زمین حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تمجید گفت، یا به زبان قال؛ مانند تسبیح گفتن فرشتگان و انس و جن، یا به زبان حال؛ مانند تسبیح گفتن دیگر موجودات زیرا هر موجودی بر وجود آفریننده حکیم دلالت می کند. به قولی: همه موجودات به طور حقیقی به تسبیح گفتن آفریننده متعال ناطق اند ولی ما انسانها تسبیح گفتن آنها را نمی فهمیم. شایان ذکر است که در قرآن کریم از تسبیح گفتن برای خداوند جل جلاله به صیغه های امر، ماضی، مضارع و مصدر تعبیر شده است: صیغه امر؛ مانند (سبح) در آخر سوره قبل (واقع). صیغه ماضی؛ مانند (سبح) در اول سوره «اعلی»، این سوره و سوره های «حشر» و «صف». صیغه مضارع (یسبح)؛ مانند سوره های «جمعه» و «تغابن»

^۱ مسیحات: سوره هایی اند که با (سبح لله) آغاز شده اند، که این سوره نیز از آن جمله است.

و صیغه مصدر؛ مانند اول سوره «اسراء» که به لفظ «سبحان» آمده است. البته تنوع و تعدد تسبیح گفتن برای حق تعالی به همه صیغه‌ها که شامل همه زمانها می‌شود، بر این حقیقت دلالت دارد که حق تعالی از سوی هر چیز و در هر حال سزاوار تسبیح است و این استحقاق او همیشگی و مستمر می‌باشد «و اوست عزیز» یعنی: قادر، غالب و پیروزمند «حکیم» که افعالش همه بر اساس حکمت و صواب استوار است.

لَهُمُ الْمُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٢﴾

«او راست فرمانروایی آسمانها و زمین» پس به یگانگی در آنها تصرف می‌کند و امر و تصرف کس دیگری در آنها نافذ نیست و این است سبب تسبیح گفتن آنها برای او «زنده می‌کند و می‌میراند» زندگان را در دنیا زنده می‌کند و می‌میراند و مردگان را برای رستاخیز زنده می‌کند «و او بر هر چیز تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و هر چه که بخواهد می‌شود و هر چه که نخواهد نمی‌شود.

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٣﴾

«اوست اول» قبل از هر چیز «و اوست آخر» بعد از همه چیز. یعنی: او بعد از فناى خلقش باقى است و بر او فنا و نیستى عارض نمى‌شود «و اوست ظاهر» یعنی: غالب و برتر بر همه چیز که وجودش نمایان است زیرا نشانه‌های بسیاری بر این وجود مطلق دلالت می‌کنند «و اوست باطن» یعنی: دانا به آنچه پنهان است. یا معنی این است: اوست پنهان از دیدگان. یا حقیقت ذاتش پنهان است پس عقلها و حاسه‌ها به او احاطه نمی‌کنند لذا او به آثار و افعال خویش آشکار و به ذات خویش پنهان است «و او به همه چیز داناست» پس چیزی از دانستنی‌ها از ساحت علمش بیرون نیست. در حدیث شریف به روایت ابن‌ابی‌شیبیه، مسلم و ترمذی از ابی‌هریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: فاطمه رضی الله عنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از ایشان برای خود خدمتکاری می‌طلبید پس به او فرمودند: «قولی: اللهم ربنا ورب كل شیء، منزل التوراة والإنجیل

والفرقان فالق الحب والنوى، أعوذ بك من كل شى أنت آخذ بناصيته، أنت الأول فليس قبلك شىء وأنت الآخر فليس بعدك شىء وأنت الظاهر فليس فوقك شىء، وأنت الباطن فليس دونك شىء، اقض عنا الدين، واغننا من الفقر: اى فاطمه! بگو: بارخدایا! اى پروردگار ما و پروردگار همه چیز! اى فرودآورنده تورات و انجیل و فرقان! اى شکافنده دانه‌ها و هسته‌ها! پناه می‌برم به تو از شر همه چیزى که تو گیرنده موى پيشانى آن هستى (یعنى تحت قبضه و تصرف توست) تویی اول؛ پس قبل از تو چیزى نیست و تویی آخر؛ پس بعد از تو چیزى نیست و تویی ظاهر؛ پس فوق تو چیزى نیست و تویی باطن؛ پس ورای تو چیزى نیست، پرداز از ما وام را و ما را از فقر بی‌نیاز کن».

هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ

مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤١﴾

«اوست آن‌که آسمانها و زمین را در شش روز» یعنی: در شش طور از اطوار مختلف «آفرید» و البته او قادر است که آنها را در یک لحظه بیافریند ولی این عدد را به کار گرفت تا تانی و تأمل در امور را به بندگانش بیاموزد «سپس بر عرش استوا یافت» به چنان استوایی که سزاوار جناب اوست. این رأى سلف در باب استوا بر عرش است و این رأى به احتیاط اولی است اما خلف، استوا را به تدبیر حق تعالی و استیلايش بر کلیدهای امور و سلطه وی بر همه چیز تأویل می‌کنند «آنچه را که به زمین وارد می‌شود» از باران و غیر آن «می‌داند و آنچه را که از آن بیرون می‌آید» از ارواح، فرشتگان، ماهواره‌ها، سفینه‌های فضایی، نباتات و غیره نیز می‌داند «و آنچه را از آسمان فرود می‌آید» از باران و غیره «و آنچه را در آن بالا می‌رود» یعنی: آنچه را به‌سوی آن بالا می‌رود؛ از فرشتگان، اعمال، ارواح بندگان، دعاها، بخارهای متصاعد و مانند این‌ها را نیز می‌داند پس ذره‌ای از علم وی پنهان نیست. در حدیث شریف آمده است: «عمل شب قبل از عمل روز و عمل روز قبل از عمل شب به‌سوی خداوند متعال بالا برده می‌شود». «و او با شماست» به قدرت، سلطه و علم خویش «هر جا که

باشید» یعنی: در هر جایی از زمین و ماحول و اندرون آن اعم از خشکه و دریا و فضا که بگردید. ابوحیان می‌گوید: «این آیه‌ای است که امت اسلام بر تأویل آن و این‌که بر ظاهر خود حمل نمی‌شود، اجماع دارند». یعنی: این آیه بر معیت و همراهی حق تعالی با ذات خود از نظیر حیز و مکان حمل نمی‌شود و «معیت» وی به حضور علم، قدرت و اراده‌اش تأویل می‌شود. پس این آیه حجت است علیه کسانی که تأویل را در آیات دیگری که جاری مجرای این آیه است و در آنها نیز حمل معانی بر ظاهر آنها مستحیل می‌باشد، جایز نمی‌دانند «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی‌ماند.

لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٥﴾

«فرمانروایی آسمانها و زمین او راست» این تکرار برای تأکید است «و کارها به سوی خداوند بازگردانیده می‌شود» نه به سوی غیر وی.

يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُؤَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٦﴾

آن گاه خداوند متعال بار دیگر بر مالکیت خود دلیل آورده و می‌فرماید: «شب را در روز در می‌آورد و روز را در شب در می‌آورد» با کاستن از یکی و افزودن در دیگری پس با افزودن در زمان شب از زمان روز می‌کاهد و باز برعکس در زمان روز افزوده و از زمان شب می‌کاهد، آن هم با دقیق‌ترین برنامه و نظام، به گونه‌ای که منافع و مصالح ساکنان کره زمین تأمین گردد. تفسیر نظیر آن در سوره «آل عمران/۲۷» نیز گذشت. «و او به راز سینه‌ها داناست» یعنی: رازها و اسرار نهانی‌ای که سینه‌ها در خود مخفی می‌دارند، بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

این آیات بیانگر موجبات تسبیح و تنزیه حق تعالی از هر آنچه که سزاوار شأن وی نیست و برانگیزاننده بندگان به تأمل در ملکوت خداوند جل جلاله و شکرگزاری نعمت‌های وی است.

ءَامِنُوا بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِۦ وَاَنْفِقُوْا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُّسْتَحْلِفِيْنَ فِيْهِ فَاَلَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مِنْكُمْ وَاَنْفَقُوْا لَهُمْ اَجْرٌ كَبِيْرٌ ﴿٧﴾

«به خداوند و پیامبرش ایمان بیاورید» یعنی: یگانگی خداوند ﷻ و صحت رسالت پیامبرش حضرت محمد ﷺ را تصدیق کنید و بر این تصدیق و باور مداومت ورزید «و از آنچه که شما را در آن جانشین ساخته است انفاق کنید» یعنی: از آنچه که خداوند ﷻ شما را جانشین تصرف در آن ساخته است - در حالی که مالک حقیقی آن نیستید - در زکات فرض و صدقات داوطلبانه دیگر انفاق و بخشش کنید زیرا مال؛ مال خداوند ﷻ و بندگان؛ جانشینان او در اموالش هستند پس بر آنان است که مال او را در اموری مصرف کنند که او خود می‌پسندد. به قولی معنی این است: خداوند ﷻ شما را جانشین کسانی کرده است که قبل از شما می‌زیسته‌اند و شما از آنان میراث می‌برید چنان که باز به زودی این اموال به غیر شما از کسانی منتقل خواهد شد که از شما میراث می‌برند پس در انفاق اموال بخل نورزید. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن شخیر رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «الهاکم التکاثر، یقول ابن آدم؛ مالی مالی، وهل لک من مالک إلا ما أکلت فأفنیته، أو لبست فأبلیته، أو تصدقت فأبقيته: فزون طلبی شما را غافل ساخت؛ فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر تو را از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و فنایش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و (برای آخرت خویش) باقی گذاشته‌ای؟». «پس کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و انفاق کرده‌اند برای ایشان است مزدی بزرگ» یعنی: کسانی که در میان ایمان به خدا و رسولش و انفاق در راه وی جمع کرده‌اند، برایشان پاداشی است بزرگ که همانا بهشت برین است.

در بیان سبب نزول روایت شده است که این آیه درباره غزوه تبوک و انفاق در آن نازل شد.

وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَالرَّسُوْلِ يَدْعُوْكُمْ لِنُؤْمِنُوْا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيْثَاقَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ﴿٨﴾

«و شما را چه شده است که به خداوند ایمان نمی‌آورید» یعنی: کدامین عذر و چه مانعی شما را از ایمان آوردن باز می‌دارد؟ «حال آن‌که پیامبر شما را دعوت می‌کند

که به پروردگارتان ایمان آورید» و شما را به این حقیقت متنبه و متوجه کرده و بر شما کتابی را می‌خواند که به برهانها و حجت‌ها گویاست؟ پس تمام علل و عوامل عدم ایمان از سر راه شما برداشته شده است «و اگر مؤمن هستید» به میثاقی که از شما گرفته شده است؛ «به راستی از شما میثاقتان را گرفته است» یعنی: حال آن‌که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از شما بر ایمان پیمان گرفت آن گاه که شما را از پشت پدرتان آدم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بیرون آورد، که این عهد و پیمان به عهد «الست» معروف است. یا حق تعالی با ادله‌ای که برای شما برپا کرده، از شما پیمان گرفته است که این ادله دال بر توحید و وجوب ایمانند. یا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از شما به ایمان آوردن پیمان گرفته است - و این تفسیر ابن‌کثیر از جمله اخیر است. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به یارانشان گفتند: «نزد شما ایمان کدام مؤمنان دوست داشته‌تر و دلپسندتر است؟ گفتند: ایمان فرشتگان. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: آنان را چه شده است که ایمان نیاورند درحالی‌که نزد پروردگارشانند؟ گفتند: پس ایمان انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: و چرا آنان ایمان نیاورند در حالی که وحی بر ایشان نازل می‌شود؟ گفتند: پس (این مؤمنان محبوب الایمان) خود ما هستیم. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: و چرا شما ایمان نیاورید درحالی‌که من در میان شما هستم؟ بدانید که شگرف‌ترین و محبوب‌ترین مؤمنان از نظر ایمان، قومی هستند که بعد از شما می‌آیند (زیرا آنها) صحیفه‌هایی را می‌یابند و به آنچه که در آنهاست ایمان می‌آورند».

هُوَ الَّذِي يُزِيلُ عَلَى عَبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١﴾

«اوست آن‌که بر بنده خود آیات بینات را» یعنی: آیات واضح و آشکار را که عبارت از آیات قرآن است «فرومی‌فرستد» به‌قولی: مراد از آیات، معجزات است که قرآن بزرگترین آنهاست «تا شما را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد» یعنی: حق تعالی آیات بینات خود را فرومی‌فرستد تا شما را با این آیات از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد. یا تا پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شما را با این آیات، یا به‌وسیله دعوت خود از تاریکی‌های شرک به سوی نور ایمان بیرون آورد «و بی‌گمان خداوند بر شما رئوف

رحیم است» یعنی: او به شما بسیار با رأفت و نهایت مهربان است، از آنجا که کتابهای خویش را فرود آورد و پیامبرانش را برای هدایت بندگانش برانگیخت و به صرف حجت‌های عقلی‌ای که در امکان و دسترس هر بشری هست، اکتفا نکرد پس رأفت و رحمتی کامل‌تر و بلیغ‌تر از این وجود ندارد.

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مَنكُم مَّنْ أَنْفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَبْلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ



«و شما را چه شده است که در راه خدا انفاق نمی‌کنید» یعنی: کدام عذر و چه مانعی شما را از انفاق در جهاد برای برتری دین خدا ﷻ باز می‌دارد؛ «و حال آن‌که میراث آسمانها و زمین به الله تعلق دارد؟» یعنی: حال آن‌که شما نابود می‌شوید، عالم سراسر منقرض می‌گردد و همه آنچه که در آسمانها و زمین است همچون بازگشت میراث به‌سوی وارث به‌سوی خدای سبحان باز می‌گردد و چیزی از آن برای شما باقی نمی‌ماند پس هرگاه قضیه چنین است، در این صورت انفاق شما در راهی که عوض ماندگاری از خود - مانند ثواب و پاداش الهی - به‌جا می‌گذارد سزاوارتر است «و کسانی از شما که پیش از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند یکسان نیستند» با کسانی که بعد از فتح انفاق و جهاد کرده‌اند «آنان از حیث درجه بزرگتر از کسانی‌اند که بعد از آن انفاق و جهاد کرده‌اند» مراد از فتح: فتح مکه است زیرا قبل از فتح مکه نیاز مسلمانان به انفاق مال بیشتر بود چرا که ایشان از نظر تعداد کمتر و از نظر نیرو ضعیف‌تر بودند و مال اندکی می‌یافتند که آن را در راه خدا ﷻ ایثار کنند. البته بذل و انفاق جان که همانا قتال و جهاد در راه خدا ﷻ است، نهایی‌ترین پایه جود و سخا می‌باشد. در حدیث شریف به روایت امام احمد از انس رضی الله عنه آمده است که فرمود: خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنهما با هم مشاجره کردند؛ خالد به عبدالرحمن گفت: شما به خاطر ایامی که بر اسلام سبقت جست‌اید بر ما دراز دستی و برتری جویی می‌کنید؟ پس چون این خبر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسید، فرمودند: «دعوا لی

أصحابی، فوالذی نفسی بیده لو أنفقتم مثل أحد، أو مثل الجبال ذهباً، ما بلغت أعمالهم: اصحابم را به من واگذارید (و از کشمکش و رقابت با آنان دست بردارید) زیرا سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، اگر شما به مانند کوه احد یا مانند کوه‌ها از طلا انفاق کنید، به پایه اعمال آنان نمی‌رسید». «و خداوند هر یک» از دو گروه یاد شده «را وعده نیکی داده است» که همانا نیل به بهشت - با تفاوت درجاتشان در آن - است «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس شما را به اندازه اعمالتان جزا می‌دهد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: این آیه درباره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد که مال خویش را قبل از فتح مکه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انفاق کرد و خداوند جل جلاله به او از طریق وحی سلام فرستاد زیرا نقل است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمودند: «این جبرئیل است که از سوی خدای سبحان بر تو سلام می‌گوید و پروردگارت به تو می‌فرماید: آیا از من در این فقر خویش راضی هستی یا ناراض؟» پس ابوبکر رضی الله عنه گریست و گفت: آیا بر پروردگارم خشمگین می‌شوم؟! من از پروردگارم راضی هستم، من از پروردگارم راضی هستم. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «اولین کسانی که اسلام را به شمشیر خود پیروز کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر بودند زیرا او اولین کسی بود که بر ایشان انفاق کرد». شایان ذکر است که عدم برابری میان دو گروه یاد شده هم در احکام دین و هم در مراتب دنیا است چنان‌که عائشه رضی الله عنها فرمود: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ما دستور دادند که مردم را در جایگاه‌ها و مراتب‌شان فرود آوریم». یعنی آنان را به قدر فضل و منزلت‌شان حرمت گذاریم. شایان ذکر است که بزرگترین جایگاه‌ها از روی مرتبت، امامت نماز است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیماری‌شان فرمودند: «به ابوبکر بگویید که باید برای مردم نماز اقامه کند».

مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَوِّفُهُ لَهُ، وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ ﴿١١﴾

آن گاه خدای عزوجل مؤمنان را به انفاق مال برانگیخته و می‌فرماید: «کیست آن کس که به خدا وامی نیکو دهد» یعنی: کیست آن کس که مالش را در راه خدا جل جلاله انفاق کند بدان امید که حق تعالی برایش در قبال آن عوض عطا کند لذا او مانند کسی است

که به خدا جَلَّ جَلَالُهُ وامی نیکو می دهد یعنی هدفش از آن انفاق، کسب رضای خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از روی اخلاص و با میل قلبی تمام بدون هیچ منت و آزاری است در حالی که خاطرش نیز به دادن آن خوش است. شایان ذکر است که این وام، به «قرض الحسنه» معروف می باشد «تا آن را برایش دو چندان گرداند و او را پاداشی است بزرگ و ارجمند» که همانا بهشت می باشد؟ دو چندان کردن در اینجا همانا پاداش دادن یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر آن - بنابر اختلاف احوال، اشخاص و اوقات - است. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: «چون این آیه نازل شد، ابوالدحداح انصاری گفت: یا رسول الله! آیا واقعا خدای متعال از ما وام می خواهد؟ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آری ای ابوالدحداح! گفت: پس ای رسول خدا! دست تان را به من بدهید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست خود را به وی دادند. گفت: اینک من باغم را به پروردگارم به قرض دادم». شایان ذکر است که باغ ابوالدحداح باغ بزرگی بود که ششصد اصله درخت خرما داشت و همسرش ام الدحداح و خانواده اش نیز در اندورن آن باغ به سر می بردند پس بی درنگ به باغ آمد و به همسرش گفت: «ای ام الدحداح! از باغ بیرون آی زیرا من آن را برای پروردگارم به قرض دادم».

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرانَكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١﴾

«آن روز که مردان و زنان مؤمن را می بینی که نور ایشان می شتابد» نور ایشان، همانا روشنی ای است که آن را می بینند. آری! این نور می شتابد «پیشاپیش ایشان» مراد از آن: نوری است که در روز قیامت پیشاپیششان بر صراط قرار دارد و چون از عرصات قیامت به سوی بهشت می روند همراه با ایشان به جلو می شتابد «و» می شتابد «در سمت راست ایشان» به سبب این که نامه های اعمالشان به دست راست ایشان داده شده است. چنان که ابن مسعود رضی الله عنه در تفسیر این آیه گفته است: «مردم به اندازه اعمال خود بر صراط حرکت می کنند و به جلو می روند پس نور برخی از آنان در بزرگی و جلوه گری خود مانند کوه است و نور برخی دیگر مانند درخت خرماست و نور برخی دیگر در

حد و حجم یک شخص ایستاده است و پایین‌ترینشان از نظر نور کسی است که نورش در انگشت ابهامش قرار دارد پس گاهی روشن می‌شود و گاهی خاموش». قتاده روایت می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث شریف فرمودند: «از مؤمنان کسانی اند که نورشان از مدینه تا عدن و صنعاء را روشن می‌کند و این نور (نسبت به مراتب افراد) همین‌طور (مرتب به مرتبه) پایین می‌آید تا بدانجا که از مؤمنان کسی است که نورش فقط جای هر دو پایش را روشن می‌سازد». «امروز شما را مژده باد به باغهایی که از فرودست آن جویباران جاری است و در آنها جاودان هستید» این سخن به عنوان مژده و بشارت و گرمی‌داشت از سوی فرشتگان به ایشان گفته می‌شود «این» نور و بشارت «همان رستگاری بزرگ است» که حد و اندازه آن در تحت حصر و حیطة مقدار ننگند تا بدانجا که گویی غیر از آن دیگر هیچ رستگاری‌ای نیست و ما سواى آن هیچ قدر و قیمت و اعتباری ندارد. آری! چه رستگاری‌ای بزرگتر از ورود به بهشت است؟ البته سیاق آیات می‌رساند که این مژده‌ها همه برای انفاق‌کنندگان در راه خدا ﷺ است.

يَوْمَ يَقُولُ الْمَتَفِقُونَ وَالْمُنَافِقَتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُوا نَفْسِي مِن تَوْرِكُم قِيلَ ارجعوا ورائكم فالتيسوا نورا فضرب بينهم بسورا لمرابا باطنه فيه الرحمة وظاهرة من قبله العذاب ﴿١٣﴾

«آن روز مردان منافق و زنان منافق به مؤمنان» انفاق‌کننده در راه خدا ﷺ «می‌گویند: به خاطر ما درنگ کنید» یعنی: منتظر ما بمانید. این سخن را هنگامی می‌گویند که مؤمنان را می‌بینند که در پرتو نور خود به شتاب تمام به سوی بهشت برده می‌شوند. آری! به بهشتیان می‌گویند: منتظر ما بمانید «تا از نورتان روشنی بگیریم» زیرا منافقان خود نوری به همراه ندارند و در تاریکی به سر می‌برند پس از مؤمنان می‌خواهند تا در پرتو انوارشان از ظلمات رهایی یابند «گفته می‌شود» به آنان از باب استهزا و تمسخر؛ و گوینده فرشتگان یا مؤمنانند: «باز پس برگردید و نوری درخواست کنید» یعنی: به سوی دنیا باز گردید و در آن نور را به همان وسیله‌ای که ما دریافته‌ایم - یعنی با ایمان و اعمال شایسته - جویا شوید، یا به سوی موقف و عرصه محشر باز گردید،

همانجا که این نور را به ما دادند «آن گاه میان آنها» یعنی: در میان مؤمنان و منافقان «دیواری زده می شود» که این دیوار در میان بهشت و دوزخ حائل است. به قولی: این همان دیوار «اعراف» است «که آن را دروازه‌ای است» و مؤمنان از آن داخل می شوند «اندرون آن دیوار رحمت است» یعنی: باطن آن دیوار یا آن دروازه، همان جهتی است که به بهشت پیوسته است و در آن رحمت یعنی نعمت‌های بهشت قرار دارد «و بیرون آن دیوار» همان جهتی است که به دوزخ پیوسته است لذا «روی به عذاب» جهنم «دارد».

يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرْتَضَوْنَ مَا نَزَّلْتُمْ وَالْأَمَانِيُّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَزَّكَمُ بِاللَّهِ الْغُرُورُ ﴿١٤﴾

«آنان را ندا دهند که مگر ما با شما نبودیم؟» یعنی: منافقان مؤمنان را ندا داده و به ایشان می گویند: آیا ما در دنیا با شما همراه و موافق نبودیم، در مساجد شما نماز نمی گزاردیم و مانند شما به اعمال اسلام عمل نمی کردیم؟ «می گویند چرا» یعنی: آری! شما در ظاهر امر با ما بودید «ولی شما خود را در بلا افگندید» و هلاک کردید؛ با نفاق و پنهان داشتن کفر، یا با لذات و شهوات «و چشم به راه» حوادث بد روزگار «بودید» در باره محمد ﷺ و همراهان مؤمن ایشان. به قولی معنی این است: شما توبه را واپس افگنده و آن را به آینده موکول کردید «و تردید آوردید» در امر دین پس آنچه را که از قرآن نازل شده است تصدیق نکردید و به معجزات آشکار ایمان نیاوردید «و آرزوها» ی باطلی که از جمله آنها همان انتظار کشیدنهای بی جای شما بود؛ «شما را غره کرد» یعنی: طول امل و درازی آرزوهای دنیا شما را فریفته کرد «تا آن که فرمان الهی» یعنی: مرگ «در رسید» قتاده می گوید: مراد از فرمان الهی، افگندنشان در آتش دوزخ است «و فریبکار شما را در باره خدا بفریفت» یعنی: شیطان شما را فریب داد و در نتیجه، خدا ﷻ را چنان که باید قدر نگذاشتید، حق و حرمت او را به جا نیاوردید،

به قدرت وی بر خویش پی نبردید و پنداشتید که او بسیاری از آنچه را که شما انجام می دهید، نمی داند.

قَالِيَوْمَ لَا يُؤَخِّدُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَأْوِيَّتُ الْنَّارِ هِيَ مَوْلَانَكُمْ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

«پس امروز از شما» منافقان «فدیه ای گرفته نمی شود» که آن را بلاگردان و بدل خویش از افتادن در دوزخ گردانید «و نه» فدیه گرفته می شود «از کسانی که کافر شدند» به خداوند جَلَّالَهُ در آشکار و نهان و همانند شما کفر را پنهان نداشتند «مأوی شما آتش است» یعنی: منزل و مأوی شما که به سوی آن جای می گیرید، آتش دوزخ است «همان آتش مولای شماست» یعنی: همان آتش از هر منزل دیگری برای شما سزاوارتر و اولی است «و چه بد بازگشتگاهی است» آتش دوزخ که سرانجام به آن پیوستید. گویی سیاق قرآنی می گوید: ای مؤمنان! با انفاق در راه خدا جَلَّالَهُ به وی وام دهید تا در روزی که از کافران و منافقان فدیة و عوضی پذیرفته نمی شود، نور خویش را برگرفته و خود را نجات دهید و پادشاهیتان را دریافت دارید.

﴿ أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ﴿١٦﴾

«آیا برای کسانی که ایمان آورده اند، هنگام آن نرسیده که دلهایشان به یاد خدا خاشع گردد» یعنی: آیا وقت خشوع و نیایش دلهایشان فرانسیده است؟ به راستی سزاوار است که یاد خداوند جَلَّالَهُ در مؤمنان خشوع و رقتی بر جای گذارد و آنان مانند کسانی نباشند که دلهایشان به یاد خدا جَلَّالَهُ و ذکر حق نرم و خاشع نمی شود. حسن می گوید: «خدای عزوجل مؤمنان صدر اسلام را - درحالی که محبوبترین خلق به سوی وی اند - کند و کاهل می یابد پس حال ما چگونه خواهد بود؟». «و» آیا وقت آن نرسیده است که دلهایشان نرم شود برای «آنچه که از حق» یعنی: از قرآن «نازل شده است؟» پاسخ این است که چرا؛ وقت آن رسیده است که دلهای مؤمنان به یاد خدا جَلَّالَهُ

و با به یادآوردن قرآن خاشع و نرم شود (و) آیا وقت آن نرسیده است که مؤمنان «مانند کسانی نباشند که پیش از این به آنان کتاب داده شده است؟» یعنی: مانند یهود و نصاری نباشند که قبل از نزول قرآن، تورات و انجیل به آنان داده شد «پس مدت بر آنان دراز گشت» یعنی: زمان فترت در میان آنان و میان پیامبرانشان به درازا کشید «آن گاه دلهایشان» به سبب این فاصله زمانی و پایبندشدنشان به شهوات «سخت شد» تا بدانجا که خواندن کلام الهی هیچ تأثیری در آنان نمی‌کرد و جان و روانشان را به تکان وا نمی‌داشت؟ بنابراین، خدای سبحان امت محمد ﷺ را نهی می‌کند از این‌که مانند آنان باشند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از حدود دین خویش خارج و مخالف اوامر و نواهی حق تعالی می‌باشند؟ پاسخ این است که چرا؛ بی‌گمان وقت آن رسیده است که دل‌های مؤمنان به یاد خداوند ﷻ خاشع شود.

ابن‌ابی شیبه در بیان سبب نزول روایت کرده است: در میان اصحاب رسول خدا ﷺ مزاح و شوخی و بذله‌گویی شایع گشته بود پس این آیه نازل شد. ابن‌مبارک به نقل از اعمش می‌گوید: «چون اصحاب رسول اکرم ﷺ به مدینه آمدند و بعد از سختی و تنگدستی‌ای که در آن قرار داشتند به عیش و عشرتی رسیدند، گو این‌که قدری سست و کاهل و کم تأثر شدند، همان بود که این آیه نازل شد». ابن‌عباس رضی الله عنه می‌گوید: «در رأس سیزده سال از نزول قرآن مورد سرزنش قرار گرفتیم».

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ لِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٧﴾

«بدانید» ای مؤمنان یاد شده در آیه قبل «که خداوند زمین را پس از مرگ آن زنده می‌کند» پس همو قادر است که اجسام را نیز پس از مرگ آنها زنده گرداند، دل‌ها را پس از سختی آنها نرم گرداند، حیرت‌زدگان را پس از سردرگمی آنها به راه آورد و سختی‌ها را پس از شدت‌ها به گشایش بپیوندد پس چنان‌که او زمین‌مردده خشک بی‌حاصل را با باران فروریزان زنده می‌گرداند، همین‌گونه دل‌های سخت را با براهین قرآن به نرمی و خشوع وا می‌دارد «به راستی که آیات را برای شما به روشنی بیان کرده‌ایم» و از جمله این آیات را «باشد که تعقل کنید» یعنی: تا اندرزها و موعظه‌هایی

را که این آیات متضمن آن است، دریابید و تعقل کنید و در نتیجه به موجب آن عمل کنید. بنابراین، ای انسان! اگر تو دل سختی داری، ناامید نشو، به سوی خدا عزوجل روی آور و بدان که او دل مرده تو را زنده می گرداند.

﴿۱۸﴾ **إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَالْمُصَدِّقَاتِ وَأَقْرَبُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ**

«بی گمان مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده» مصدقین: در اصل متصدقین است و تا در صاد ادغام شده، همین طور مصدقات که در اصل متصدقات است «و کسانی که قرض داده اند به الله قرض نیک» قرض الحسنه: عبارت است از صدقه و انفاق در راه خدا عزوجل همراه با خلوص نیت و چشم داشت مزد و پاداش الهی، بدون منت و آزار و انتظار پاداش از شخص نیازمند صدقه گیرنده. آری! اینان «مضاعف شود ایشان را» ثواب و پاداششان به مراتب بسیار «و برای آنان پاداشی ارجمند است» که همانا بهشت می باشد. مضاعف کردن پاداش در اینجا به این معنی است که: یک حسنه از ده برابر تا هفتصد برابر و بیشتر از آن مضاعف می شود.

﴿۱۹﴾ **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا**

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

«و کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان آورده اند آن گروه ایشانند صدیقان» مجاهد می گوید: «هر کسی که به خدا و رسولش ایمان آورده، صدیق است». به قولی: صدیقان کسانی اند که در رسالت پیامبران علیهم السلام شک نکرده اند، آن گاه که خبر رسالت خود را به آنها داده اند بلکه ایشان را به طور کامل تصدیق کرده اند «و شهیدان نزد پروردگارشانند» یعنی: شهیدان راه خدا عزوجل نزد وی به علو و برتری درجه نایل می گردند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به یارانشان فرمودند: «شما در میان خود چه کسی را شهید می شمارید؟ اصحاب گفتند: کشته گان راه خدا عزوجل را. فرمودند: پس در این صورت شهدای امت من اندک اند، نه! بلکه کشته شده شهید است، کسی که به آفت شکم می میرد نیز شهید است و کسی که به بیماری

طاعون می میرد نیز شهید است ...» تا پایان حدیث. البته این گروه شهدای آخرت اند که برایشان پاداشی است مخصوص «برای ایشان است مزد ایشان و نور ایشان» یعنی: هر یک از دو گروه صدیقان و شهیدان از اجر و نوری برخوردارند که برایشان وعده داده شده است، همان نوری که پیشاپیش آنان می شتابد «و کسانی که کافر شدند و آیات ما را دروغ شمردند» یعنی: در میان کفر و تکذیب آیات ما جمع کردند؛ «آن گروه اهل دوزخ اند» و به وسیله آن عذاب می شوند، نه برایشان اجری است و نه نوری بلکه برایشان عذابی پایدار و ظلمتی همیشگی و ماندگار است. بیضاوی می گوید: «این آیه دلیل بر آن است که جاودانگی در دوزخ مخصوص کفار می باشد و ترکیب آیه از این اختصاص خبر می دهد زیرا صحبت و مصاحبت در (اصحاب الجحیم) بر ملازمت و پیوسته گی دائمی آنها به دوزخ دلالت می کند».

اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَهُوَ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بِنَائِهِ. ثُمَّ يَهَيِّجُ فَتْرَتَهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَمًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ ﴿٢٠﴾

«بدانید که در حقیقت زندگانی دنیا لعب و لهو است» لعب: بازی و بیهوده کاری است که خلاف جدی بودن می باشد. لهو: هر چیزی است که به وسیله آن سرگرمی حاصل شود و سپس از بین برود. به قولی: لعب؛ برگرفتن اموال و لهو: سرگرمی به زنان است «و» همانا زندگانی دنیا که در آن هیچ عملی برای آخرت انجام نگیرد «زینت است» زینت: آراسته کردن خویش به بهره های دنیا مانند مناصب بلندپایه، وسایل سواری باشکوه و گران قیمت، منازل برافراشته و عالی و لباسهای فاخر است «و» همانا زندگانی دنیا «تفاخر است در میان شما» که برخی از شما بر برخی دیگر بدان فخر می فروشید و خودآرایی و خودستایی می کنید. یا معنی این است: شما با خلقت استوار و نیروی بدنی خویش و آنچه که از بهره های دنیا به دست آورده اید، فخرفروشی می کنید. به قولی: مراد فخر کردن به نسبها و حسبها است چنانکه اعراب به نسب و حسب فخر می کردند «و» همانا زندگانی دنیا «افزون طلبی در اموال و اولاد است»

یعنی: مباحثات کردن به کثرت اموال و اولاد است. نسفی می‌گوید: «لعب؛ مانند بازی کودکان است و لهو؛ مانند سرگرمی جوانان، زینت؛ مانند آرایش زنان، تفاخر؛ مانند فخرفروشی اقران و تکاثر؛ مانند افزون‌طلبی دهقان». ابن‌کثیر می‌گوید: «یعنی حاصل کار دنیا نزد دنیاگرایان همین‌ها است».

«همانند بارانی که کشاورزان را رستنی آن به شگفت آورد» یعنی: دنیا در خوش‌آیند بودن برای شما و سپس نابودی سریع خود مانند بارانی است که کشاورزان را خوش می‌آید زیرا به سبب آن گیاهان رشد می‌کنند. مراد از «کفار» در اینجا «زارعان» و کشاورزانند زیرا کفر به معنی پوشانیدن است و کشاورزان نیز بذر را پنهان کرده و آن را با خاک می‌پوشانند «سپس خشک شود» آن گیاه و بعد از سبزی و خرمی خویش پژمرده شود «پس آن را زرد شده بینی، باز درهم‌شکسته گردد» یعنی: بعد از خشک شدن، خردوریز و پاشان و پریشان گردد. پس همچنین است حقارت دنیا و سرعت زوال آن بر افراد و جامعه‌ها چه بعد از خرمی و سرسبزی‌ای که داشته است، به سرعت رو به فنا می‌گذارد و هر کس را چند روزی بهجت اوست «و در آخرت عذابی است سخت» برای دشمنان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «و نیز آمرزشی است از جانب خداوند و خشنودی‌ای است» برای دوستان و اهل طاعتش؛ پس حال و مال آخرت یا این است و یا آن «و زندگانی دنیا جز متاع غرور نیست» یعنی: زندگی دنیا برای کسانی که به آن فریفته شده و برای آخرت خویش عمل نکنند، بهره فریب است اما کسانی که با طلب دنیا بر آخرت خویش یاری می‌جویند پس دنیا برایشان هم بهره‌ای است و هم وسیله‌ای که ایشان را به سوی خیری می‌رساند که بهتر از دنیا است. سعیدبن جبیر می‌گوید: «دنیا متاع غرور است؛ آن گاه که تو را از طلب آخرت غافل کند اما چنانچه تو را به طلب خشنودی خدای متعال و دیدار وی فراخواند پس چه نیکو متاع و چه نیکو وسیله‌ای است». در حدیث شریف آمده است: «لِلْجَنَّةِ أَقْرَبُ إِلَى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِهِ، وَالنَّارِ مِثْلُ ذَلِكْ: بِه رَاسْتِي بَهْشْتِ بِه يَكِي اَز شَمَا اَز بِنْد كَفْشَشِ نَزْدِيكْتَرِ اسْتِ وَ دُوْزَخِ نِيْز مَانَنْدِ اَيْنِ اسْتِ». یعنی خیر و شر به انسان بس نزدیک است.

سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ
 وَرُسُلِهِ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿١١﴾

پس چون ناچیز بودن بهره‌های فانی دنیا نسبت به نعمتهای پایدار آخرت بر شما ثابت شد، اینک: «سبقت جوید به سوی آمرزشی از جانب پروردگارتان» یعنی: بشتابید به سوی اعمال شایسته‌ای که موجب آمرزشتان از سوی پروردگارتان می‌شود و بشتابید به سوی توبه از گناهایی که مرتکب شده‌اید مانند شتاب مسابقه‌دهندگان. خاطرنشان می‌شود که دریافت تکبیر اول با امام و دریافت صف اول نماز از جمله این مسابقه است «و» بشتابید «به سوی بهشتی که پهنای آن مانند پهنای آسمان و زمین است» و هرگاه پهنای آن به این اندازه باشد پس درازای آن چه اندازه خواهد بود؟ «برای مؤمنان به خداوند و پیامبرانش آماده کرده شده» و آنرا فقط کسی مستحق می‌شود که به او امر خدای عزوجل عمل کرده و از نواهی وی اجتناب ورزیده باشد «این است فضل الهی که می‌دهدش به هر که خواهد» یعنی: این وعده جنت و مغفرت، فضل و بخشش الهی است که به هر کس از بندگان خویش که خواهد، ارزانی می‌دارد بی آن‌که به دادن آن ملزم باشد. نسفی می‌گوید: «این آیه دلیل بر آن است که هیچ کس جز به فضل الهی به بهشت وارد نمی‌شود». «و خداوند دارای فضل بزرگ است» پس این امر که حق تعالی استعداد و شایسته‌گی آمرزش و بهشت را در آنان ایجاد می‌کند، از فضل و احسان او بر ایشان است.

این آیه دلیل بر آن است که بهشت هم‌اکنون آفریده شده و ایمان به تنهایی برای مستحق شدن آن کافی است.

مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَىٰ
 اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿٢٢﴾

«هیچ مصیبتی در زمین نمی‌رسد» مانند قحط باران، ضعف گیاهان و نقص میوه‌ها. مصیبت در لغت: هر چیزی است که به انسان از خیر یا شر می‌رسد اما در عرف به

رسیدن شر اختصاص یافته است «و» به شما هیچ مصیبتی نمی‌رسد «نه در جانهای شما» با آفت‌ها، بیماریها، رنجها و دست‌تنگی و فقر «مگر آن‌که در کتابی ثبت است» که آن کتاب، لوح محفوظ می‌باشد «پیش از آن‌که آن را بیافرینیم» یعنی: پیش از آن‌که زمین را بیافرینیم، یا پیش از آن‌که آن مصیبت را یا مردم را بیافرینیم؛ همه چیز در لوح محفوظ ثبت شده بود «بی‌گمان این کار بر خداوند آسان است» یعنی: ثبت کردن این مصایب در لوح محفوظ با وجود بسیاری آنها، بر خداوند عز و جلاله آسان است زیرا او آفریننده است و آفریننده به آفریدگان خویش داناست. در روایتی آمده است: «هر کس سر خدای عزوجل را در قدر وی بشناسد، مصایب بر وی آسان می‌شود». بنابراین آیه: اشیاء، رخدادها و مصایب همه در حقیقت امر به خدای آفریننده نسبت داده می‌شود نه به احدی از بشر. اما شگون بد زدن به زن، وسیله سواری و منزل، به حسب عرف مردم، پندارها و سخنانشان است، نه در واقعیت امر و حدیثی که در این باره به روایت عائشه رضی الله عنها نقل شده است، حکایت‌گر پندارهای مردم در جاهلیت می‌باشد نه تأییدکننده آن پندارها. همچنین جادو، چشم‌زخم، قتل و... همه به سبب تأثیری روی می‌دهد که خداوند عز و جلاله در آنها می‌گذارد و در واقع، فعال و مؤثر حقیقی در همه امور خداوند عز و جلاله است و عوامل دیگر فقط در حد سبب ظاهری مطرح‌اند نه بیش از آن.

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٣﴾

«تا بر آنچه از دست شما رفت، اندوه نخورید» یعنی: شما را از حقیقت تقدیر خویش خبر دادیم تا بر آنچه که از دنیا از دست داده‌اید، اندوه نخورید «و تا به آنچه به شما عطا کرد» خدای متعال از دنیا «شادمان نشوید» زیرا این دنیا به زودی از دست می‌رود پس هر چه به زودی از دست برود، شایسته آن نیست که بر به دست آوردن آن شادمان شوید، یا بر از دست رفتن آن اندوه بخورید، با در نظر داشت این حقیقت که همه اینها به قضا و قدر حق تعالی وابسته است پس انسان هرگز نمی‌تواند از سرنوشتی که برای او نوشته شده تجاوز کند لذا آنچه که خواه‌ناخواه شدنی باشد و الزاما روی دهد، نه فرا آوردن آن سزاوار شادمانی است و نه از دست دادن آن سزاوار پریشانی و

اندوه. پس بدانید که نعمتهایی که خداوند عز وجله به شما ارزانی داشته است، حاصل تلاش و دسترنج شما نیست بلکه رزقی است که حق تعالی به شما بخشیده است لذا نعمت‌های او را وسیله فخرفروشی و برتری‌جویی بر دیگران قرار ندهید «و خداوند هیچ متکبر خودستایی را دوست ندارد» پس گویی معنی این است: هر کس به بهره‌های دنیوی شادمان شده و این بهره‌ها نزد وی بزرگ و گرامی داشته شود، بی‌گمان تکبر ورزیده و به آنها فخر کرده است.

باید دانست که این مذمت و نکوهش ناظر بر آن شادمانی‌ای است که صاحبش در آن تکبر، فخرفروشی و بد مستی کند. همچنین با این آیه روشن می‌شود که اندوه مورد نکوهش، همانا اندوهی است که صاحبش بر آن صبر و شکیبایی نکرده و در آن به قضا و قدر الهی راضی نباشد. و شادمانی ممنوع هم شادمانی‌ای است که صاحب خویش را به غرور و ناز و تکبر و طغیان وا داشته و او را از شکر حق تعالی غافل گرداند. عکرمه می‌گوید: «هیچ کسی نیست مگر این‌که اندوهگین یا شادمان می‌شود ولی باید شادمانی را به شکر تبدیل کنید و اندوه را به صبر». پس مراد نفی و سرکوب خصلت‌ها و طبائع بشر - از قبیل غم و شادی و خشم نیست بلکه نهی از شادی و اندوه، ناظر بر مقدمات این امور و اسباب آنها، یا بر توابع و پیامدهای آنهاست که همانا کفران نعمت یا ناراض بودن از قدر الهی می‌باشد.

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٤﴾

و از آنجا که انسان خودستا و فخر فروش غالباً بخیل نیز هست زیرا او حقی بر ذمه خویش برای دیگران قایل نیست پس خداوند عز وجله به ذکر وصف بخل در آنان پرداخته و می‌فرماید: «همانان که بخل می‌ورزند» در ادای حق خداوند عز وجله و در دادن صدقه «و مردمان را نیز به بخل می‌فرمایند» یعنی: این بخل‌ورزی را - هم با سخن و هم با عمل خود - برای مردم نیز می‌آریند بدان جهت که وقتی آنان به اموال خویش فخر می‌ورزند، دیگران نیز که این شیوه و رفتارشان را می‌بینند علاقه‌مند می‌شوند که همانند آنان باشند بنابراین، به آنان اقتدا نموده و از انفاق در راه‌های خیر بخل و امساک

می‌ورزند «و هر کس روی برگرداند، بی‌گمان الله هموست بی‌نیاز ستوده» یعنی: هر کس از انفاق مال روی برگرداند، بداند که خداوند عز وجل از او بی‌نیاز و در افعال خویش ستوده است پس این انفاق نکردن وی، به خدای بی‌نیاز هیچ زیانی نمی‌رساند. این جمله متضمن تهدید بخیلان و مشعر بر این حقیقت است که انفاق مال در راه حق، همانا به خیر و صلاح خود انفاق‌کننده می‌باشد.

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴿٢٥﴾

«هرآینه پیامبران خویش را با بینات» یعنی: با معجزات روشنگر و شریعت‌های آشکار «فرستادیم و کتاب و میزان را همراهشان فرود آوردیم» مراد از کتاب: جنس کتاب یعنی تمام کتابهای آسمانی است و مراد از میزان: ترازوی عدالت است. ابن‌زید می‌گوید: «مراد همان ترازویی است که مردم آن را در سنجش اشیا به کار می‌گیرند و به وسیله آن وزن و معامله می‌کنند». آری! فرود آوردیم اینها را «تا مردم به قسط برخیزند» یعنی: تا مردم از حق و عدل که بدان مأمور شده‌اند، پیروی کنند و تا زندگی آنان بر بنیاد حق و عدل استوار گردد و در میان خود به انصاف و داد معامله کنند. قسط: عدل و حق است «و آهن را فرود آوردیم» یعنی: آن را در معادن پدید آوردیم و آفریدیم و صنعت آن را برای مردم تعلیم دادیم «که در آن قوتی سخت است» زیرا ابزارهای جنگی و وسایل کوبنده نظامی از آن ساخته می‌شود همچنین صنایع سنگین و ساختمانهای گول‌پیکر و مانند این‌ها از وسایل؛ مانند ماشین، هواپیما و غیره که دارای قوت و شدت و صلابت‌اند، از آهن ساخته می‌شوند. بَأْسٌ: قوت و نیرومندی است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بعثت بالسيف بين يدي الساعة حتى يعبد الله وحده لا شريك له، وجعل رزقي تحت ظل رمحي، وجعلت الذلة والصغار على من خالف أمري ومن تشبه بقوم فهو منهم: در پیشاپیش قیامت (به‌توسل) به شمشیر (و استفاده از سلاح) مبعوث شدم برای این‌که خدای یگانه لاشریک مورد پرستش قرار گیرد و روزی‌ام در زیر سایه نیزه‌ام قرار داده

شده و هرکس که از فرمانم سرپیچی کند، به ذلت و کوچکی و حقارت محکوم شده است و هر کس خود را به قومی تشبیه کند پس او از آنان است».

«و» در آهَن «منفعت‌های دیگری برای مردمان است» که به وسیله آن بسیاری از وسایل مورد نیاز خود مانند کارد، تبر، سوزن، ابزارهای کشاورزی و نجاری، وسایل ساختمانی و غیر اینها از صنایع خفیفه و ثقیله بسیاری را که برای مردم مفید و کارآمد است، می‌سازند «و تا خداوند بداند» به علم مشاهده و ظهور و در عالم واقع «که چه کسی او و پیامبرانش را غائبانه یاری می‌دهد» با بهره‌گیری درست از آهَن در جهاد فی سبیل‌الله. پس هر کس دین خدا ﷻ و پیامبرانش را یاری داد، حق تعالی در علم ظهور وی را یاری دهنده خود و پیامبرانش می‌شناسد و هر کس که حق تعالی را عصیان و نافرمانی کرد، او وی را در علم ظهور برخلاف این می‌شناسد. ابن عباس رضی الله عنهما در معنی ﴿بِالْغَيْبِ﴾: (غائبانه) می‌گوید: «خدای عزوجل را در حالی یاری می‌دهند که او را نمی‌بینند». «هرآینه الله قوی است» بر نبود کردن کسانی که اراده نابودیشان را دارد «غالب است» و نیازی به یاری گرفتن از بندگان ندارد بلکه آنان را از آن رو به جهاد دستور داده است که جهاد تحقق‌بخش منافع خود آنهاست و افزون بر آن، با جهاد ثواب امتثال امر خدا ﷻ را نیز در می‌یابند.

این آیه بیانگر دستور و قاعده اساسی برای جامعه اسلامی و نظام حکومت در اسلام است زیرا نشان می‌دهد که جامعه اسلامی، جامعه‌ای است که به شریعت آسمانی حکم می‌کند، بر بنیاد آن اداره می‌شود و روش آن برپا داشتن حق و عدل و مساوات است و این نظام در زیر چتری نیرومند، با صلابت و آهنین که حمایتگر مبادی و اساسات قانونی و نظام ارزشی آن است قرار داشته و نیروی کوبنده و ویرانگری در اختیار دارد که هر قدرت متجاوز و فتنه‌گری را که به خود جرأت دهد تا رویاروی آن قرار گیرد و مقدمات آن را پایمال کند، یا در جهت براندازی آن عمل نماید، یا راه را بر دعوت اسلامی در داخل و خارج سرزمین‌های مسلمانان ببندد؛ با توانمندی و صلابت سر جای آن می‌نشانند و آن را از سر راه حق و عدل و خیر و فضیلت بر می‌دارد.

این شریعت؛ از معجزات آشکار و قوانین و برنامه‌های روشنگری برخوردار است که کتب آسمانی متضمن آنهاست و آخرین این کتب که همانا قرآن عظیم، این قانون اساسی زندگی بشر است، نظام و برنامه الهی را در آخرین ساختار آن به جامعه انسانی معرفی کرده است. روش و برنامه حکومت در شریعت خداوند عَلَّاهُ، پایبندی به حق و عدالت در روابط، مناسبات و تعاملات انسانها است زیرا آسمانها و زمین با عدالت بر پا ساخته شده است ولی در نظام اسلامی بر افرازنده پرچم عدل و اقامه‌کننده آن خود مردم‌اند. در حدیث شریف به روایت عمر بن خطاب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «إن الله أنزل أربع برکات من السماء إلى الأرض: الحديد والنار والماء والملح: خداوند عَلَّاهُ چهار برکت را از آسمان به زمین فرود آورده است: آهن، آتش، آب و نمک را». پس با آنچه گفتیم، وجه مناسبت میان کتاب، میزان و آهن در آیه مبارکه آشکار شد. امام رازی نیز در توجیه این مناسبت می‌گوید: «دین یا اعتقادات است یا معاملات، یا اصول است یا فروع و اعتقادات و اصول به اتمام نمی‌رسند مگر با کتاب آسمانی، بویژه آن گاه که این کتاب اعجازگر هم باشد و معاملات یا فروع نظم و سامان نمی‌یابند مگر با میزان که همانا نماد عدل است. اینها که سامان یافت، نوبت به قوه و نیرویی می‌رسد که حمایتگر اصول اعتقادات و فروع عملیات یعنی نظامنامه‌های تشریحی باشد، این مؤید و حمایتگر نیز آهن است». سخن امام رازی رحمته الله به این حقیقت اشاره دارد که کتاب ممثل سلطه تشریحی و قانون‌گزاری، عدل ممثل سلطه قضایی و آهن ممثل سلطه اجرایی است.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿٣٦﴾

«و هر آینه نوح و ابراهیم را» به رسالت «فرستادیم و در ذریه آنان پیامبری و کتاب را قرار دادیم» یعنی: نبوت را در آنان قرار دادیم پس همه پیامبران از نسل این دو پیامبر اولی‌العزم الهی هستند و خدای متعال کتابهای آسمانی را بر احدی جز پیامبران برآمده از نسل ایشان فرو نفرستاده است «پس بعضی از آنان راه‌یابنده‌اند» یعنی:

بعضی از ذریه و نسل این پیامبران علیهم السلام، یا بعضی از کسانی که پیامبران علیهم السلام به سوی آنها فرستاده شده‌اند، با پیروی از ایشان به سوی حق راهیافته‌اند «و بسیاری از آنان فاسق‌اند» یعنی: از راه مستقیم خارج شده‌اند.

ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِم بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَىٰ ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ ﴿١٧﴾

«باز از پی ایشان» یعنی: از پی نوح، ابراهیم و پیامبران پیشین علیهم السلام «پیامبران خود را فرستادیم و عیسی پسر مریم را از پی آوردیم» عیسی علیه السلام از جهت مادر از نسل ابراهیم علیه السلام است زیرا او را با پدر نسبتی نیست چرا که پدری ندارد، در غیر آن مردم نسب خویش را از پدران خویش می‌گیرند «و به او انجیل را دادیم» و آن کتابی است که خداوند جل جلاله بر عیسی علیه السلام نازل فرمود «و در دل کسانی که از او پیروی کردند، رأفت و رحمتی قرار دادیم» رأفت: دفع نمودن بدی با لطف و نرمی و رحمت: جلب خیر و مودت با نیکوکاری و به کارگرفتن شیوه‌های خوب است. شایان ذکر است که این پیروان برخوردار از رأفت و رحمت عیسی علیه السلام حواریون و پیروانشان بودند که خداوند جل جلاله در دل‌هایشان برای مردم رحمتی قرار داد، بر خلاف یهود که اینچنین نیستند و سخت‌سنگدل و بی‌رحم می‌باشند «و رهبانیتی را که آنها خود آن را بدعت نهاده‌اند ما بر آنان فرض نساخته بودیم» یعنی: ما نه آن رهbanیت را برایشان مشروع گردانیده بودیم و نه آنان را بدان امر کرده بودیم بلکه خودشان به انگیزه غلو و افراط در عبادت، آن را برگزیده و با پرهیز از نکاح، بی‌علاقه‌گی به غذا و نوشیدنی و گوشه‌گیری در کنج غارها و صومعه‌ها، بر خود سختی‌هایی را تحمیل کردند.

شایان ذکر است که اصل ظهور این رهbanیت از آنجا ناشی شد که شاهان و فرمانروایانشان از راه حق منحرف شده و آن را تغییر دادند و رفته رفته از عیسویان راستین جز تعداد اندکی باقی نماند پس آنان هم به گوشه‌گیری و انقطاع از مردم گرایش یافتند. رهbanیت: عبارت است از بریدن از مردم به منظور عبادت، گوشه‌گیری

در کلیساهای ساخته شده در کوه‌ها و غیر آن، دست کشیدن از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ و کناره‌گرفتن از ازدواج. «مگر آن‌که در طلب خشنودی الهی آن‌را در پیش گرفته بودند» یعنی: لیکن خودشان این رهبانیت را به منظور طلب خشنودی الهی از نزد خود اختراع کرده بودند. ابن‌کثیر در معنی آن می‌گوید: «ما بر امت نصاری رهبانیت را مشروع نکردیم بلکه ما طلب رضای خویش را بر آنان مشروع کردیم». «پس چنان‌که شایسته رعایت بود، رعایتش نکردند» یعنی: آنان این رهبانیت را که از نزد خود اختراع کرده بودند و خودساخته‌شان بود نیز چنان‌که شایسته آن بود رعایت نکردند بلکه بسیاری از آنها رهبانیت را به عنوان وسیله‌ای برای فسادافگنی یا فسادگری به‌کار برده و جز اندکی از آنان بر دین راستین عیسی علیه السلام باقی نماندند. «پس به کسانی از آنان که ایمان آوردند مزدشان را عطا کردیم» یعنی: مزدی را که به سبب ایمان سزاوار آن بودند «و بسیاری از آنان فاسق‌انند» یعنی: بسیاری از همین گروه راهب پیشه زاهدنما، فاسق و نافرمان و بدکارند، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و روش انحراف در پیش می‌گیرند. این آیه چنان‌که ابن‌کثیر گفته است، از دو جهت بیانگر مذمت آنان است؛ اول: بدعت‌آفرینی‌شان در دین خداوند جل جلاله که او به آن دستور نداده است. دوم: عدم پایبندی‌شان به همین بدعتی که می‌پنداشتند آنان را به حق تعالی نزدیک می‌گرداند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَهْبَانِيَّةً هَذِهِ الْأُمَّةُ الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: همانا برای هر امتی رهبانیتی است و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست». زیرا جهاد، بذل جان برای خدا جل جلاله است. پس گوشه‌گیری در عبادتگاه‌ها، صومعه‌ها و خانقاه‌ها از دین اسلام نیست. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا تشددوا على أنفسكم، فيشدد عليكم فإن قومًا شددوا على أنفسهم، فشدد عليه، فتلك بقاياهم في الصوامع والديارات ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾»: بر خود سخت‌نگیرید، که در آن صورت بر شما سخت‌گرفته می‌شود زیرا قومی بر خویشتن سخت‌گرفتند پس بر آنان سخت‌گرفته شد و این بقایای آنهاست در صومعه‌ها و دیرها. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را تلاوت کردند: رهبانیتی که آنان خود بدعتش نهاده بودند، ما آن را بر آنان فرض نساخته بودیم».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَاٰمِنُوْا بِرِسُوْلِهِۦ يُوْتِكُمْ كِفٰلَيْنِ مِنْ رَّحْمَتِهِۦ وَيَجْعَلَ لَكُمْ نُوْرًا تَمْشُوْنَ
 بِهِۦ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿٢٨﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید» به پیامبران پیشین علیهم‌السلام «از خداوند پروا کنید» با فرو گذاشتن منہیات وی «و به پیامبر او» حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وآلہ‌وسلم «ایمان آورید تا بهره دو چندان از رحمت خویش به شما ارزانی دارد» به سبب ایمانتان به پیامبر خاتمش بعد از ایمانتان به پیامبران پیش از وی. این پاداش دو چندان - والله اعلم - از آن مؤمنان اهل کتاب است. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه آمده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وآلہ‌وسلم فرمودند: «سه کس اند که پاداششان را دوبار (یعنی مضاعف) دریافت می‌کنند: شخصی از اهل کتاب که هم به پیامبرش و هم به من ایمان آورده است؛ برایش دو مزد است و برده مملوکی که حق خدا جل‌جلالہ و حق موالی‌اش را ادا نموده است؛ برایش دو مزد است و مردی که کنیزش را ادب آموخته و نیکو ادبش داده است، سپس او را آزاد نموده و با وی ازدواج کرده است؛ برای او نیز دو مزد است». «و» ای اهل کتاب! اگر چنان کنید که حق تعالی فرمود «برای شما» افزون بر آنچه که ذکر شد «نوری قرار می‌دهد که با آن راه روید» یعنی: به وسیله آن نور بر صراط راه روید و به درستی به مقصد برسید پس این نور اساس نجات انسان بر صراط است و این همان نوری است که وصف آن در آیه (۱۲): ﴿يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾ گذشت. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «مراد نور هدایتی است که به وسیله آن از جهالت و گمراهی نجات پیدا می‌کنند». «و» در آن صورت «برای شما می‌آمزد» آنچه را که گذشته است از گناهان شما «و خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: بسیار با مغفرت و بسیار با رحمت است. پس این فضیلت‌هایی است که امت ما با آنها بر امت‌های دیگر برتری یافته است و کسی هم که به این امت می‌پیوندد، از این فضیلت‌ها برخوردار می‌شود.

مقاتل در بیان سبب نزول این آیه روایت کرده است که: چون آیه ﴿أُولَٰئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا﴾ «قصص/۵۴» نازل شد، مؤمنان اهل کتاب بر اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآلہ‌وآلہ‌وسلم فخر فروخته و گفتند: ما از دو پاداش برخوردار هستیم در حالی که شما فقط یک

پاداش دارید! پس این سخن اهل کتاب بر اصحاب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دشوار آمد، همان بود که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ این آیه را نازل کرد و برای اصحاب نیز همانند پادشاهای مؤمنان اهل کتاب، دو پاداش قرار داد و به علاوه نور را نیز بر پاداش ایشان افزود. پس از سبب نزول چنین بر می آید که این آیه کریمه مخصوص به امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است.

إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّن فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ

ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٣٩﴾

«تا اهل کتاب بدانند» یعنی: ای امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! تقوا پیشه کنید و ایمان آورید تا خدای متعال مزد شما را دو چندان بدهد و کسانی از اهل کتاب که تقوا پیشه نکرده و ایمان نیاورده‌اند، بدانند: «که بر چیزی از فضل الله قادر نیستند» همان فضل و بخشایشی که حق تعالی با آن بر مؤمنان به محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تفضل نموده است و نیز بدانند که بر بازداشتن این فضلی که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بدان بر مستحقان آن تفضل و بخشایش نموده است، قادر نیستند «و بدانند که فضل» و از آن جمله، نبوت و علم و تقوی «به دست الله است آن را به هر کس که خواهد می‌دهد» چنان‌که با بخشیدن نعمت والای اسلام، از این فضل بر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحاب و امتشان بهره و نصیبی وافرتر از دیگران داد. «لا» در (لئلا يعلم) زائد و برای تأکید است، که قرائت‌های (لیعلم)، (لکی یعلم) و (لأن یعلم) مؤید آن می‌باشد «و الله دارای کرم بسیار است».

ابن جریر در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت می‌کند: چون آیه ﴿يُؤْتِكُمْ كَفْلًا مِّن

رَحْمَتِهِ...﴾ نازل شد، اهل کتاب از نزول آن بر مسلمانان حسد ورزیدند پس

خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل فرمود: ﴿إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ...﴾.

﴿سوره مجادله﴾

مدنی است و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه: سبب نامگذاری آن به «مجادله» این است که با فرموده حق تعالی: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا...﴾ آغاز شده است. این سوره بنا بر قول صحیح، مدنی است. از کلبی نقل شده است که گفت: تمام این سوره در مدینه نازل شد، بجز این فرموده حق تعالی: ﴿مَا يَكُونُ مِنْ جَنَاحٍ مُنْقَلَبٍ إِلَّا وَهُوَ رَابِعُهُمْ...﴾ که در مکه نازل شد. اما عطا می گوید: «ده آیه اول از آن مدنی و بقیه آن مکی است».

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَحَاوُرَكُمَا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿۱﴾

«هر آینه خداوند سخن آن زنی را که درباره همسرش با تو مجادله می کرد، شنید» یعنی: اجابت کرد و پذیرفت چنان که در برخاستن از رکوع می گوئیم: «سمع الله لمن حمده» یعنی: خداوند ﷻ برای کسی که حمد وی را گفت، اجابت کرد و پذیرفت. تجادلک: یعنی با تو درباره همسرش گفت و گو می کرد «و شکایت می کرد به خداوند» یعنی: غم و نگرانی و شکایت خود را به سوی خداوند ﷻ می پراکند، بدان امید که حق تعالی که شنوای شکایت وی است، اندوه و سختی وارده بر وی را برطرف سازد و راه گشایشی به رویش پدید آورد.

عائشه رضی الله عنها در بیان سبب نزول این آیه می گوید: بسیار بزرگ و با برکت است ذاتی که شنوایی او همه چیز را فراگرفته است؛ من سخن خوله دختر ثعلبه را شنیدم آن گاه که از شوهرش نزد رسول اکرم ﷺ شکایت می کرد و درحالی که برخی از آن را از من مخفی می داشت، می گفت: «یا رسول الله! شوهرم اوس بن صامت جوانی ام را خورد، شکمم را برای او پراکندم (یعنی فرزندان بسیاری برای او به دنیا آوردم) تا آن که چون سنم بالا رفت و از بچه آوردن ماندم، اینک از منظهار کرده است. بارخدا! من به سوی تو شکایت می کنم». عائشه رضی الله عنها می افزاید: پس او پیوسته به بارگاه الهی ناله و زاری می کرد تا آن که جبرئیل ﷺ این آیات را فرود آورد. در کتب حدیث

آمده است که اوس بن صامت رضی الله عنه - از انصار - در خلال یک جنگ لفظی به خوله همسرش گفت: «تو بر من همانند پشت مادرم هستی»^۱. اما در دم از گفتن این سخن پشیمان شد و خوله را به سوی خویش فراخواند. ولی خوله سرباز زد و گفت: سوگند به ذاتی که جانم در ید اوست، به من نمی‌رسی - درحالی که گفתי آنچه را که گفתי - تا آن گاه که خدا جل جلاله و رسولش صلی الله علیه و آله و سلم در این باره حکم کنند. پس نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و ماجرا را به ایشان گفت و اضافه کرد؛ یا رسول الله! اگر برایم در بازگشت به شوهرم رخصتی می‌یابید، هم دل من و هم دل شوهرم را آرام گردانید و ما را از این پریشانی برهانید. اما رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «تا کنون درباره تو به چیزی دستور داده نشده‌ام». در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «به نظر تو بر وی حرام گردیده‌ای». خوله گفت: اما او نامی از طلاق نبرد. پس در این باره مکررا با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت و گو کرد اما چون این سخنان مکرر وی جوابی دلخواه به بار نیاورد، به زاری به پیشگاه خدای متعال چنین نالید: بارخدایا! من نزد تو از حاجتمندی و سختی حال خود شکایت می‌برم. بارخدایا! کودکانی دارم خردسال که اگر آنان را به اوس بپیوندانم ضایع می‌شوند و اگر آنان را به خود بپیوندانم، گرسنه می‌مانند... لذا پی هم سرش را به سوی آسمان بالا می‌کرد و می‌گفت: «اللهم انی أشکو إلیک، اللهم فأنزل علی لسان نبیک: بارخدایا! من به سوی تو شکایت می‌برم. بارخدایا! (حل مشکل من) را بر زبان نبی خود نازل کن». تا سرانجام در باره وی قرآن نازل شد. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر وی خواندند: ﴿قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّ لَكَ فِي زَوْجِهَا...﴾.

«و خداوند گفت و گوی شما دو تن را می‌شنود» یعنی: سخنانی را که خوله با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این مورد رد و بدل می‌کردند «هرآینه الله شنوای بیناست» پس هر شنیدنی‌ای را می‌شنود و هر دیدنی‌ای را می‌بیند و از جمله آنچه را که میان پیامبرش و آن زن روی داد. از این آیات دانسته می‌شود که شکوه کردن به سوی خداوند جل جلاله از غم و اندوه و دلتنگی، مفیدترین و مؤثرترین راه درمان است چنان که خداوند متعال

^۱ شایان ذکر است که این جمله، صیغه «ظهار» است که یکی از انواع طلاقهای رایج در جاهلیت بود و چون مرد این سخن را به همسرش می‌گفت، او تا ابد بر وی حرام می‌شد.

شکوائی خوله را شنید و به دادخواهی وی آمد و انتظار و امیدش را برآورده کرد زیرا خوله به فضل و احسان پروردگارش یقینی واثق داشت.

**الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنكُم مِّن نِّسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَإِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ
مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ وَزُورًا وَإِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ غَفُورٌ ﴿٢﴾**

آن گاه حق تعالی در اجابت دعای خوله، حکمظهار را چنین بیان کرد: «آنان که از شما» مؤمنان «با زنان خودظهار می‌کنند»ظهار این است که مرد به زنش بگوید: تو بر من همانند پشت مادرم هستی. یعنی در حرمت. و سائر محارم نیز در حکم خود همچون مادرند. پس قصد مرد ازظهار، تشبیه زن یا عضوی ازوی به یکی از محارم نسبی، یا سببی، یا رضاعی خویش به قصد تحریم است که این در دوران جاهلیت از سخت‌ترین صیغه‌های طلاق بود. بنابراین، کسی که به زنش چنین سخنی بگوید، به اجماع علماظهار کرده است و خلافی در این نیست. آری! کسانی که با زنان خودظهار می‌کنند: «آن زنان مادران ایشان نیستند» پس سخنی که شوهران با به‌کار بردن صیغهظهار به زنانشان می‌گویند، سخنی است دروغ، حرام و منکر. این تعبیر قرآنی، مفید توییح و سرزنشظهارکنندگان است. «مادرانشان جز کسانی که آنان را زاده‌اند، نیستند و بی‌گمان آنان سخنی ناپسند و دروغ می‌گویند» یعنی: بی‌گمانظهارکنندگان با گفتن این سخن به همسران خویش، سخنی زشت و ناپسند می‌گویند که شرع آن را انکار می‌کند. منکر: هر چیزی است که شرع، عقل و طبع آن را انکار کند و ناپسند بدارد. زور: دروغ و بهتان است زیرا زن در حرمت خود هیچ شباهتی به مادر ندارد. «و هرآینه الله عفوکننده آمرزگار است» عفو: یعنی حق تعالی بسیار بخشاینده و بسیار آمرزنده است؛ آن گاه که پرداخت کفاره را راه نجاتی برایشان از این منکر گردانید. یا آمرزگار است آنچه را که در دوران جاهلیت از آنان در این مورد سر زده بود. شایان ذکر است که ضابطه نزد حنفی‌ها و مالکی‌ها در شخصظهارکننده این است کهظهار هر شوهر مسلمان عاقل و بالغی واقع می‌شود اماظهار ذمی صحت ندارد و حکمی هم بر آن مترتب نمی‌شود. ولی ضابطه نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها این است که: هر کس

طلاق صحیح بود،ظهارش نیز صحیح است؛ و آن هر شخص عاقل و بالغی است، اعم از این که مسلمان باشد یا کافر بنابراین،ظهار شخص ذمی نیز صحت دارد.

**وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسًا ذَلِكَ تُوعَظُونَ بِهِ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۲﴾**

حکم ظهارکننده این است: «و کسانی که با زنان خود ظهار می کنند، سپس از آنچه که گفته اند بر می گردند» یعنی: به قصد جماع و مقاربت با زن خود که قبلا بر آن بوده اند، برگشته و از قصد تحریم عدول می کنند. این برگشت نزد شافعی با نگاه داشتن زن ظهارکننده در قید ازدواج به مدت زمانی است که امکان مفارقت برای شوهر در آن مدت وجود دارد، یعنی برگشت وی با طلاق ندادنش پس از ظهار است. نزد ابوحنیفه: برگشت شوهر، با مباح کردن بهره برداری از وی بر خود ولو با نگاه شهوت آمیز است. نزد مالک: برگشت شوهر، با عزم نمودن وی بر جماع است. و نزد حسن بصری و امام احمد: برگشت شوهر، با جماع است. «پس آزاد کردن برده ای است» یعنی: بر مردان ظهارکننده به سبب آنچه که از صیغه ظهار گفته اند؛ آزاد کردن برده ای - یعنی کنیز یا غلام مملوکی - واجب است و نیز - نزد جمهور بجز احناف - واجب است که برده آزاد کرده مؤمن باشد؛ «پیش از آن که زن و مرد با همدیگر تماس گیرند» یعنی: پیش از آن که یکی از آنها از دیگری بهره برداری جنسی نمایند. مراد از تماس در اینجا - نزد حسن بصری - جماع است اما احناف آن را به هرگونه بهره برداری جنسی ای تفسیر کرده اند. بنابراین، برای ظهارکننده جواز ندارد که با زن ظهار کرده خود جماع (مقاربت) یا بهره برداری جنسی نماید تا آن گاه که کفاره نمی دهد «این» حکم مذکور «به آن اندرز داده می شوید» یعنی: به آن امر می شوید، یا به وسیله آن از ارتکاب ظهار باز داشته می شوید «و خداوند به آنچه می کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او پنهان نمی ماند و بدانید که شما را در قبال آن جزا می دهد.

فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فِإِطْعَامُ سِتِّينَ مَسْكِينًا ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤﴾

«پس هر کس که آن را نیافت» یعنی: هر کس در ملک خویش برده‌ای نیافت و به پرداخت قیمت آن نیز قادر نشد، یا برده‌ای نیافت که آن را خریداری کند، مانند زمان حاضر؛ «پس بر وی روزه داشتن دو ماه پی‌درپی است پیش از آن که آن دو با یک‌دیگر تماس گیرند» یعنی: بر شوهر است که دو ماه متوالی روزه بدارد و در خلال آن دو ماه هیچ روزی را نخورد پس اگر بدون عذر روزی را خورد، باید روزه را از سر بگیرد همچنان اگر با زنظهار شده خود در شب یا روز به عمد جماع کرد، باید روزه را از سر بگیرد. شافعی رحمته الله می‌گوید: اگر در شب جماع کرد، روزه را از سر نگیرد زیرا شب محل روزه نیست اما رأی ابوحنیفه و مالک رحمهما الله خلاف این است. «پس کسی که نتوانست» یعنی: نتوانست دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد؛ به سبب پیری، یا بیماری‌ای مزمن، یا اشتهای مفرط به مقاربت جنسی «پس در آن صورت، باید به اطعام شصت مسکین پردازد» برای هر مسکین نصف صاع^۱ از گندم، یا یک صاع از خرما یا جو در نزد احناف و یک مد^۲ از گندم، یا نصف صاع از خرما یا جو در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها. البته پرداخت کفاره قبل از تماس یا بهره‌گیری جنسی است. ظاهر فرموده حق تعالی: ﴿فِإِطْعَامِ سِتِّينَ مَسْكِينًا﴾ دلیل بر آن است که ناگزیر باید عدد شصت کامل باشد بنابراین، اگر یک مسکین را به مدت شصت روز اطعام کرد - در نزد جمهور - از او پذیرفته نیست اما در نزد احناف اطعام یک نفر در شصت روز نیز جایز و پذیرفته است و هم جایز است که شصت مسکین را به یکباره اطعام کند تا سیر شوند، یا به آنان چیزی بدهد که سیرشان گرداند.

علما بر این امر که پرداخت کفاره ظهار ترتیب دارد، اتفاق نظر دارند. یعنی: در مرتبه اول آزادسازی برده است و در صورت نیافتن برده، روزه گرفتن و در صورت ناتوانی

^۱ صاع: (۲۷۵۱) گرم است.

^۲ مد: (۶۷۵) گرم است.

از گرفتن روزه، کفاره آن طعام دادن شصت مسکین است. همچنین فقها اتفاق نظر دارند بر این که اگر کسی قبل از پرداخت کفاره جماع کرد، پروردگارش را نافرمانی کرده و گناه کار شده است ولی بر او کفاره خاصی نیست و باید توبه و استغفار نماید و در عین حال کفارهظهار بر ذمه وی برقرار می ماند و حرمت همسرش نیز بر وی باقی می ماند تا کفاره بدهد. خاطر نشان می شود که تفصیل احکامظهار در کتاب های فقه آمده است.

«این برای آن است که به الله و پیامبرش منقاد شوید» یعنی: به این احکام حکم کردیم تا به این اوامر و مشروعات خداوند ﷻ باور و تصدیق کنید لذا در برابر حدود شرع بایستید و از آن تجاوز نکنید و به ارتکابظهار که سخن منکر، دروغ و بهتانیش نیست، برنگردید «و این» احکام یاد شده «حدود خداوند است» پس از حدود و مرزهایی که او برای شما مقرر و معین کرده است تجاوز نکنید لذا حق تعالی برای شما بیان کرده است کهظهار معصیتی است و اگر مرتکب آن شدید، ادای کفاره آن موجب عفو و مغفرت می شود «و برای کافران» یعنی: برای کسانی که در برابر حدود خداوند ﷻ توقف نمی کنند؛ «عذابی دردناک است» هم در دنیا و هم در آخرت.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَثُورًا كَمَا كَيْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَلَكِنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ

مُهِينٌ

«بی گمان کسانی که با خداوند و پیامبرش محاده می کنند ذلیل شدند» مانند ذلت و نگوینساری ای که در روز بدر به مشرکان دست داد، چرا که خدای عزوجل با قتل و اسارت و سرکوب، خوار و ذلیلشان گردانید «چنان که ذلیل شدند کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: به مانند خواری و خفت کفار امت های گذشته که به سبب مخالفت با پیامبران خود، ذلیل و حقیر و بی مقدار شدند. محاده: ستیز، دشمنی و مخالفت و در اصل به معنای ممانعت است، از این جهت به دربان حداد گفته می شود. مکبوت: کسی است که به خواری درافتاده است. «و به راستی آیاتی بینات را فرود آوردیم» درباره کسانی از امت های پیشین که با خدا و رسولش سر ستیز گرفتند. به قولی: مراد از آیات

بینات؛ معجزات است «و کافران را عذابی مهین است» مهین: عذابی است که صاحبش را خوار، بی مقدار و ذلیل می گرداند و عزت و اعتبار وی را از بین می برد.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَمْ حَسِبُ أَنَّ اللَّهَ وَسْوَةٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٦﴾

«روزی که خداوند همگی آنان را یکجا برانگیزد» در یک زمان و بدون استثنا، به گونه ای که کسی از آنان باقی نماند که از گور برانگیخته نشده باشد «سپس آنان را از آنچه کرده بودند» در دنیا از اعمال زشت؛ «خبر دهد» با وجود کثرت و اختلاف انواع آن اعمال؛ تا حجت بر آنها تمام گردد و خجالت و شرمساری آنها برملا شود «خداوند آن را در شمار آورده است» یعنی: چیزی از اعمالشان از نزد وی فوت نگردیده است بلکه همه نزد وی معلوم و مشخص است «و اما آنها آن را» یعنی: اعمال خود را «فراموش کرده اند» و آن را به یاد نمی آورند؛ یا به سبب بسیاری اعمال زشتشان، یا به جهت بی اعتنایی و اهمیت ندادنشان به آن پس بناگاه همه این اعمال را حاضر و نوشته شده در نامه های اعمال خود می یابند «و خداوند بر همه چیز گواه است» یعنی: آگاه و ناظر است پس چیزی بر وی غایب و پنهان نمی ماند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكْفُوتُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَائِعُهُمْ وَلَا حَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدَنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِنْ مَّا كَانُوا ثُمَّ يَنْبِتُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ

اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧﴾

«آیا ندیدی» به قلب و عقل خود «که خداوند آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است می داند؟» یعنی: آیا ندانستی که علم خداوند جَلَّ جَلَالُهُ به آنچه که در آسمانها و زمین است، محیط می باشد به نحوی که هیچ چیز از آنها بر وی مخفی نمی ماند «هیچ رازگویی ای میان سه تن نیست مگر این که او چهارمین آنهاست» و با آنان در اطلاع بر این رازگویی مشارکت دارد. نجوی: برگرفته از نحوه است و نحوه: زمینی است بلند و مرتفع. وجه مناسبت این است که رازگویان در جایی بلند به تنهایی با یکدیگر

خلوت می کنند تا کسی به رازگویی شان گوش فراندهد «و نه میان پنج تن مگر این که او ششمین آنهاست» زیرا حق تعالی با هر کس و هر تعدادی همراه است، چه کم باشند و چه بسیار، او نهان و آشکار همه را می داند و هیچ امر مخفی ای بر وی پنهان نمی ماند «و نه کمتر از این و نه بیشتر» یعنی: کمتر از عدد مذکور، چون یک تن و دو تن و بیشتر از آن؛ مانند شش تن و هفت تن نیست «مگر این که او با آنهاست» پس آنچه را که در میان خود رازگویی می کنند، می داند و چیزی از رازهایشان بر او مخفی نمی ماند؛ «هر جا که باشند» و در هر مکانی از مکانها که قرار داشته باشند «سپس آنان را آگاه می کند» یعنی: آنان را خبر می دهد «در روز قیامت از آنچه کرده اند» پس در قبال آن جزایشان می دهد لذا آنها باید بدانند که رازگویی و نجوایشان بر او مخفی نبوده است. البته اعلام و خبر دادن حق تعالی از رازگویی های کسانی که در میان هم به بدی نجوی می کردند به خاطر آن نیز هست که اعلام آن، توبیخ و سرکوبی برایشان و الزام آور حجت علیه آنان باشد «بی گمان خداوند به هر چیز داناست» به طور یکسان؛ اعم از امور آشکار و امور نهان.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: روزی ربیعه و حبیب پسران عمرو و صفوان بن امیه با یکدیگر به طور خصوصی صحبت می کردند پس یکی از آنان به دو تن دیگر گفت: به نظر شما آیا خداوند آنچه را که هم اکنون ما با یکدیگر می گوئیم، می داند؟ دیگری گفت: او بعضی از آن را می داند و بعضی دیگر را نمی داند. سومی گفت: اگر بعضی را بداند پس یقینا همه آن را می داند. همان بود که این آیه نازل شد.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نُهُوا عَنِ التَّجْوَى ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَيَتَنَبَّهُونَ بِالْإِنشِرِ وَالْمُدُونِ وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ وَإِذَا جَاءُوكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحْيِكَ بِهِ اللَّهُ وَيَقُولُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ لَوْلَا يُعَذِّبُنَا اللَّهُ بِمَا نَقُولُ حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ يَصَلُّونَهَا فَيَنْسُ الْمَصِيرُ ۝۸

ابن ابی حاتم در بیان سبب نزول این آیه روایت می کند: در میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یهود متارکه ای بود اما یهود دست از شیطنت برنداشتند و هرگاه مردی از اصحاب رضی الله عنهم از نزدشان می گذشت، می نشستند و در میان هم به سرگوشی و رازگویی پرداخته با

چشم و ابرو اشارات و کنایاتی رد و بدل می‌کردند تا آن مؤمن گمان کند که آنها درباره قتل وی، یا در امری که ناخوشایند وی است با هم نجوی می‌کنند. بنا به روایتی دیگر: منافقان نیز همین کار را می‌کردند پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را از نجوی نهی کردند اما باز هم آنها از نجوی دست برنداشتند، همان بود که نازل شد: «آیا به سوی کسانی ندیدی که از نجوی نهی شدند، سپس به آنچه که از آن نهی شده‌اند باز می‌گردند و با هم به گناه نجوی می‌کنند» یعنی: به غیبت و آزار دادن مؤمنان و مانند این از گناهان دیگر؛ چون دروغ، ظلم و توطئه علیه مسلمانان «و» با هم راز می‌گویند به «عدوان» یعنی: به سخنانی که تعدی علیه مؤمنان است «و» با هم راز می‌گویند به «نافرمانی از پیامبر» یعنی: به مخالفت با وی «و چون به نزدت آیند بر تو به نحوی درود می‌گویند که خداوند تو را به آن درود نگفته است» یهودیان چون نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌آمدند، می‌گفتند: «السام علیک: مرگ بر تو» و ظاهراً این گونه وانمود می‌کردند که به پیامبر صلی الله علیه و آله سلام گفته‌اند در حالی که باطنا مرگ را اراده داشتند. و رسول اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ آنان می‌گفتند: «وعلیکم: بر خود شما باد».

چنان‌که در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند: «السام علیک یا ابا القاسم». من در پاسخ آنها گفتم: «السام علیکم و فعل الله بکم: مرگ بر خود شما و خدا شما را بمیراند و نابود کند». رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: ساکت باش ای عائشه! زیرا خداوند متعال بدگویی و بد زبانی را دوست ندارد. گفتم: یا رسول الله! آیا نمی‌دانید که آنها چه می‌گویند؟ فرمودند: آیا نمی‌بینی که سخنانشان را به خودشان بر می‌گردانم؟ (و بدون زیاده‌روی) می‌گویم: «و علیکم: بر خود شما باد!». آن گاه این بخش از آیه نازل شد.

«و در دل‌های خویش» یعنی: در میان خویش «می‌گویند: چرا به خاطر آنچه می‌گوییم خداوند عذابمان نمی‌کند؟» یعنی: اگر محمد صلی الله علیه و آله به راستی پیامبر بود، باید خداوند جل جلاله به‌خاطر اهانت و استخفافی که این سخن ما نسبت به وی در بر دارد، ما را عذاب می‌کرد. اما آنها غافل از این بودند که خداوند متعال حلیم است پس به تعذیب کسی

که خود وی را دشنام دهد تعجیل نمی‌کند چه رسد به کسی که پیامبرش را دشنام داده است!! به‌قولی معنی این است: اگر او پیامبر می‌بود، باید این سخنش در مورد ما که می‌گوید: «و علیکم: مرگ بر خود شما باد!» اجابت می‌شد و همین‌که او این سخن را می‌گفت، بی‌درنگ مرگ بر ما فرود می‌آمد؛ «جهنم آنان را پس است» از روی عذاب، یعنی عذاب جهنم برایشان از مرگ عاجل و در دم کفایت‌گر است «به آن درآیند پس چه بد سرانجامی است» یعنی: جهنم چه بد بازگشتگاهی است.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَنَجَّيْتُمْ فَلَا تَنَجُّوْا بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَمَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَتَنَجُّوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشُرُونَ ﴿٩﴾

«ای مؤمنان، چون با یک‌دیگر راز می‌گویید باید که به گناه و تعدی و نافرمانی پیامبر راز نگویید» چنان‌که یهود و منافقان چنین می‌کنند «و در باب نیکوکاری و پرهیزگاری» یعنی: در طاعت و ترک معصیت «راز گوید و از خداوندی که به‌سوی او محشور می‌شوید» برای حساب «پروا کنید» و بدانید که او شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد.

إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾

«جز این نیست که نجوی» یعنی: راز گفتن به گناه و تجاوز و نافرمانی پیامبر ﷺ «از شیطان است» یعنی: از آرایش‌دهی و وسوسه‌افگنی شیطان است «تا مؤمنان را اندوهگین کند» یعنی: او گفت‌وگوی محرمانه به قصد گناه، تجاوز و نافرمانی از پیامبر ﷺ را به خاطر آن آرایش می‌دهد تا مؤمنان را به اندوه و غم درافکند زیرا چنین رازگویی‌هایی سبب ایجاد این واهمه در آنان می‌شود که چه بسا توطئه‌ای علیه آنان سازمان داده شده و نیرنگی علیه آنان سنجیده می‌شود و رازگویی‌ها در این گونه موارد است «و هیچ زیان رساننده به ایشان نیست» یعنی: شیطان یا رازگویی‌ای که شیطان آن

را می‌آراید، به مؤمنان هیچ زیانی نمی‌رساند «مگر به اذن الله» یعنی: جز به مشیت و علم وی «و مؤمنان باید فقط بر خداوند توکل کنند» یعنی: باید کار خود را به او موکول کرده، تمام شئون خویش را به او سپرده و از شر شیطان به او پناه ببرند و از مخاوفی که شیطان برایشان می‌آراید، پروایی نداشته باشند. در حدیث شریف به روایت بخاری، مسلم و غیر آنان از ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إذا كنتم ثلاثة فلا يتناجى اثنان دون الثالث، فإن ذلك يحزنه: هرگاه شما سه تن بودید پس نباید دو تن جدا از نفر سوم راز گویند زیرا این کار او را اندوهگین می‌سازد». و این از آداب اسلام است. پس هرگاه سه تن در جایی بودند، نباید دو تن از آنان با هم رازگویی کنند تا آن گاه که نفر چهارمی پیدا شود که با آن نفر سوم سخن بگوید چنان‌که ابن عمر رضی الله عنهما چنین می‌کرد. البته همه اعداد در این حکم یکسان است؛ یعنی چهار نفر با هم در حضور شخص پنجمی، یا صد نفر و بیشتر مثلاً در حضور یک تن با هم رازگویی نکنند چرا که این اندوه و نگرانی در مورد آن یک تن تحقق پیدا می‌کند بلکه حزن و اندوه او در حضور جمع بسیاری که با هم مشغول رازگویی اند و فقط او را از این جمع تنها می‌گذارند، بسیار بیشتر است. دلیل این که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فقط از سه تن یاد نمودند این است که عدد سه نخستین عددی است که این معنی در آن متصور می‌باشد اما ظاهر حدیث تمام احوال و تمام زمانها را در بر می‌گیرد و رأی جمهور علما نیز همین است. همچنین یکسان است که رازگویی در امر واجبی باشد، یا در امر مستحب یا در امر مباحی زیرا این معنی در همه آنها وجود پیدا می‌کند. قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: منافقان در میان هم رازگویی می‌کردند و این امر مؤمنان را بر سر خشم می‌آورد و برایشان سنگین تمام می‌شد پس خدای عزوجل این آیه را نازل نمود.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسَحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَإِذَا قِيلَ انشُرُوا
فَانشُرُوا يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١﴾

قتاده و مجاهد در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: اصحاب در جای گرفتن به مجلس رسول اکرم ﷺ با همدیگر رقابت می‌کردند و هر یکی از آنان می‌شتافت تا جایگاهش به رسول خدا ﷺ نزدیکتر باشد لذا دستور داده شدند تا برای یکدیگر جای باز کنند. به روایتی دیگر: این آیه در روز جمعه نازل شد زیرا گروهی از اهل بدر به مسجد آمدند و جای تنگ بود پس کسی برایشان جای باز نکرد بناچار بر پا ایستادند پس رسول اکرم ﷺ تعدادی را به شمار آنان بر پا ساختند و بدریان را به جایشان نشاندهند اما این کار بر آن گروه ناخوش آمد، همان بود که نازل شد: «ای مؤمنان! چون به شما گفته شود که گشاده بنشینید پس جای را گشاده کنید» و حسن ادب را با یکدیگر رعایت کنید؛ از طریق جای باز کردن در مجلس و عدم تنگ گرفتن جای بر همدیگر «تا خداوند برای شما گشاده کند» یعنی: جای را گشاده کنید تا خداوند ﷻ برای شما در بهشت گشایش پدید آورد.

حکم این آیه درباره هر مجلسی که مسلمانان برای خیر و دریافت پاداش الهی در آن اجتماع می‌کنند، عام است؛ خواه آن مجلس، مجلس جهادی و جنگی باشد، یا مجلس ذکر، یا در نماز جمعه و هر کس جلوتر از دیگران در مکانی سبقت گرفت، به آن مکان ذی‌حقت‌تر است ولی باید برای برادر مسلمان خویش نیز جای باز کند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا یقم الرجل من مجلسه ثم یجلس فیه، ولكن تفسحوا وتوسعوا: شخص، شخص دیگری را از محل نشستن وی برنخیزاند تا خود در آن بنشیند ولی جای باز کنید و گشاده دارید».

آیه کریمه دلالت می‌کند بر این‌که هر کس بر بندگان خدا ﷻ درهای خیر و رحمت را بگشاید، خداوند ﷻ بر او درهای خیر دنیا و آخرت را می‌گشاید. پس سزاوار نیست که آیه کریمه را فقط به گشاده کردن جای در مجالس مقید و محدود گردانیم بلکه مراد از آن: رساندن خیر برای مسلمان و داخل نمودن سرور و شادی در قلب وی است، از این جهت رسول اکرم ﷺ فرمودند: «ومن یسر علی معسر یسر الله علیه فی الدنيا

والآخرة، والله في عون العبد ما كان العبد في عون أخيه : هر کس بر تنگدستی آسان بگیرد، خدای عزوجل بر او در دنیا و آخرت آسان می‌گیرد و خداوند در یاری بنده خویش است تا آن گاه که بنده در یاری برادر مسلمان خود باشد». البته رعایت این ادب خاص، در غرس محبت و حس احترام در دلها نسبت به یک‌دیگر اثر بس شگرفی دارد. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ به همانجایی از مجلس می‌نشستند که جای نشستن به آن منتهی می‌شد ولی صدر مجلس از همانجایی آغاز می‌شد که ایشان در آن می‌نشستند و اصحاب رضی الله عنهم بنا بر مراتبی که داشتند، در مجلس آن حضرت رضی الله عنه می‌نشستند پس صدیق رضی الله عنه از جانب راست ایشان می‌نشست، عمر رضی الله عنه از جانب چپ ایشان و پیش روی ایشان هم غالباً عثمان و علی رضی الله عنهما می‌نشستند؛ زیرا آن دو از کاتبان وحی بودند و رسول اکرم رضی الله عنه آنها را بدان مأمور کرده بودند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا رضی الله عنه فرمودند: «لینى منكم أولوالأحلام والنهى ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم: باید که صاحبان اندیشه و خرد از شما به من نزدیک شوند، سپس کسانی که نزدیک به ایشانند (در خرد و مرتبت) سپس کسانی که نزدیک به ایشانند». این توصیه به خاطر آن بود که: اهل خرد و رأی آنچه را که رسول اکرم رضی الله عنه ارشاد می‌فرمودند درک می‌کردند و می‌فهمیدند به همین جهت تعدادی از افراد را به برخاستن امر کردند تا بدریان به جای آنها بنشینند. یا آنان را بدان جهت به برخاستن امر کردند که آنها در حق بدریان کوتاهی کرده بودند. یا برای آن که بدریان نیز بهره خویش را از علم بگیرند چنان که آن گروه برگرفته‌اند. یا برای تعلیم این ادب که اهل فضل را باید مقدم داشت، از این جهت خداوند متعال می‌فرماید: «و چون گفته شود برخیزید پس برخیزید» یعنی: اگر از برخی نشسته‌گان در مجلس خواسته شد که از جاهای خود برخیزند تا اهل فضل در دین و اهل علم به خداوند رضی الله عنه و دینش در آن بنشینند پس باید که برخیزند. این دستور شامل این نیز می‌شود که اگر صاحب مجلس برای کسانی که در مجلس وی دعوت شده‌اند گفت: برخیزید، لازم است که اجابت کنند.

اگر کسی دیگری را مأمور کرد تا زود هنگام به مسجد رفته و برای او جایی بگیرد، یا سجاده‌ای را به این منظور فرستاد، این کار مکروه نیست.

کسی که به جایی نشست سپس به خاطر حاجتی از آنجا برخاست و مجدداً به آن برگشت، او به جای خویش سزاوارتر است.

اما فقها درباره این مسئله که آیا ایستادن در جلوی شخص تازه وارد جواز دارد یا خیر؟ اختلاف نظر دارند، بعضی آن را اجازه داده‌اند با استناد به حدیث شریف: «قوموا إلی سیدکم: برای سرورتان برخیزید» که در شأن سعد بن معاذ رضی الله عنه - به هنگام خواستن او از سوی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای داوری در مورد یهودیان بنی قریظه - وارد شده است و بعضی آن را با استناد به این حدیث شریف منع کرده‌اند: «من أحب أن يتمثل له الرجال قیاماً فلیتبولاً مقعداً من النار: هر کس دوست دارد که مردم برای او به احترام برپا ایستند، باید که به جای نشستن خود از آتش جای گیرد». برخی از فقها هم به تفضیل قایل شده و گفته‌اند: ایستادن در جلو روی کسی که از سفر می‌آید و در جلو روی حاکم در محل ولایتش جواز دارد. اما این که ایستادن در برابر اشخاص را رسم و سنت دائمی خویش بگردانیم؛ درست نیست و این کار از شعار عجم می‌باشد زیرا در نظر باید داشت که کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نزد اصحابشان رضی الله عنهم محبوب‌تر نبود اما چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به مجلس وارد می‌شدند، اصحاب برایشان بپا نمی‌خاستند زیرا می‌دانستند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از این کار کراهت دارند چنان‌که ابن کثیر نقل کرده است.

«خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم داده شده‌اند به درجاتی رفعت می‌دهد» یعنی: خداوند جل جلاله کسانی از شما را که ایمان و علم داده شده‌اند به درجات عالی‌ای از کرامت در دنیا و پاداش آخرت رفعت می‌دهد؛ با فراهم کردن بهره ایشان در این دو سرا و از جمله این درجات و مراتب، بالا نشان دادن وی در مجالس است. امام احمد و مسلم روایت کرده‌اند که نافع بن عبدالحارث که والی عمر رضی الله عنه در مکه بود، با عمر رضی الله عنه در عسفان ملاقات کرد. عمر رضی الله عنه به وی گفت: چه کسی را بر اهل وادی جانشین خویش کرده‌ای؟ او پاسخ داد: ابن ابزی را که مردی از بزرگان آزاده شده ما است. عمر رضی الله عنه فرمود: آیا برده آزاد شده‌ای را بر ایشان جانشین کرده‌ای؟ نافع

پاسخ داد: ای امیرالمؤمنین! آخر او قاری کتاب خدا ﷻ است، عالم به فرایض است، قاضی است! عمر رضی الله عنه فرمود: آری! راست گفתי! این پیامبر شما صلی الله علیه و آله بود که در این حدیث شریف فرمود: «إن الله ليرفع بهذا الكتاب قوماً ويضع به آخرين: بی گمان خداوند ﷻ قومی را به وسیله این کتاب رفعت می دهد و دیگرانی را پست می گرداند». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «يشفع يوم القيامة ثلاثة: الانبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء: در روز قیامت سه گروه شفاعت می کنند: انبیا، سپس علما، سپس شهداء». از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که فرمود: «سليمان الحكيم في در میان علم و مال و ملک مخیر ساخته شد؛ پس علم را اختیار کرد و به سبب علم؛ مال و ملک هم به وی داده شد».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُنُودِكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢﴾

«ای مؤمنان! هرگاه با پیامبر راز می گوید پس نخست پیش از نجوایتان صدقه ای تقدیم دارید» یعنی: چون خواستید با پیامبر صلی الله علیه و آله در امری از امورتان به طور محرمانه سخن بگویید، باید قبل از رازگویی تان با وی، صدقه ای بدهید. بیضاوی می گوید: «در این امر تعظیم و بزرگداشت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بهره و منفعتی برای فقرا، نهی از افراط در سؤال نمودن از رسول خدا صلی الله علیه و آله، ایجاد تمایز میان مخلص و منافق و دوست دار آخرت از دوست دار دنیا است». «این» تقدیم صدقه پیش از رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله «برای شما بهتر و پاکیزه تر است» یعنی: پاک کننده تر است برای نفسهای شما زیرا طاعت خدای عزوجل در آن می باشد «پس اگر نیافتید، بی گمان خداوند آمرزگار مهربان است» یعنی: هر کس از شما چنین صدقه ای را نیافت پس در راز گفتنش با پیامبر صلی الله علیه و آله بدون تقدیم صدقه، گناهی بر وی مترتب نیست. خاطر نشان می شود که این معنی بر واجب بودن تقدیم صدقه قبل از رازگویی دلالت می کند زیرا بخشایش و آمرزش مطرح نمی شود مگر به سبب ترک واجب.

**ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ جَبُونِكُمْ صَدَقَتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾**

نقل است که چون خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آیه قبل را نازل کرد، اهل باطل از نجوای خود با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست برداشتند زیرا آنان پیش از نجوای خود صدقه‌ای تقدیم نمی‌کردند و در عین حال این کار بر اهل ایمان نیز دشوار آمد زیرا بسیاری از ایشان به خاطر ضعف مالی‌ای که داشتند، از رازگویی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست کشیدند، همان بود که خداوند متعال با نزول این آیه حکم قبلی را از مؤمنان برداشت و برایشان تخفیف داد: «آیا ترسیدید که پیش از نجوایتان صدقاتی را تقدیم دارید؟» یعنی: آیا در صورت تقدیم صدقه از فقر و فاقه ترسیدید، یا از انفاق مال ترسیدید، چراکه از بخشیدن مال کراهت دارید؟ مقاتل می‌گوید: «حکم تقدیم نمودن صدقه قبل از نجوی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فقط به مدت ده شب جاری بود، سپس منسوخ شد». «حال که نکردید» یعنی: حال که امر به تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را اجرا نکردید، به سبب آن‌که این کار بر شما سنگین بود؛ «و خداوند هم از شما در گذشت» زیرا به شما در ترک این کار رخصت داد؛ «پس نماز را بر پا دارید و زکات را پردازید و خدا و رسولش را اطاعت کنید» یعنی: اکنون که از سوی شما در تقدیم صدقه پیش از نجوی با پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سنگینی و کندی روی داد پس بر اقامه نماز و دادن زکات و طاعت خدا و رسولش پایداری ورزید «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس باید مراقب احوالتان باشید. این هم وعده و هم تهدید است.

ابن جریر در بیان سبب نزول دو آیه (۱۲ - ۱۳) از ابن عباس رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا روایت کرده است که فرمود: مسلمانان در سؤال کردن از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زیاده‌روی کردند تا بدانجا که بر آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فشار آمد پس خدای عزوجل خواست تا این بار را از رسول خویش قدری سبک گرداند لذا آیه پیش فرستادن صدقه را نازل کرد و چون این آیه نازل شد، بسیاری از مردم از سؤال کردن دست کشیدند، آن گاه آیه: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ نازل شد. مقاتل بن حیان می‌گوید: این آیه درباره توانگران نازل شد زیرا آنان در رازگویی با رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زیاده‌روی می‌کردند و بر فقرا در مجالس غلبه نموده و عرصه را

برایشان تنگ ساخته بودند تا بدانجا که این نجوهای طولانی ایشان بر رسول خدا ﷺ ناخوش آمد پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به دادن صدقه در هنگام رازگویی امر کرد پس چون تنگدستان چیزی را نیافتند و اهل گشایش و تمکن نیز بخل ورزیدند و این حکم بر اصحاب دشوار آمد، همان بود که آیه رخصت نازل شد. علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید: «در کتاب خداوند متعال آیه ای است که قبل از من کسی بدان عمل نکرده و بعد از من هم کسی به آن عمل نمی کند؛ و آن آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ...﴾ است زیرا من فقط یک دینار داشتم پس آن را فروختم و هرگاه که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله راز می گفتم، درهمی از آن را صدقه می دادم تا آن دینار تمام شد، سپس این آیه با آیه بعدی ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ...﴾ منسوخ گردید».

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُم وَيَجْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾



«آیا ندیدی» و نگاه نکردی؟ یا معنی این است: به من خبر بده! و این اسلوبی بیانی است که مراد از آن به تعجب افگندن مخاطب می باشد. آری! آیا ندیدی «به سوی کسانی که با قومی دوستی ورزیدند» آنان منافقان بودند و با قومی دوستی ورزیدند «که خداوند بر آنان خشم آورده است» که این غضب شدگان، قوم یهودند «نه از شما هستند و نه از آنان» یعنی: این منافقان نه از شما هستند و نه از یهودیان چنان که در آیه دیگری فرموده است: ﴿مُذَبِّدِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾: «در میان این و آن مترددند، نه با اینانند و نه با آنان» «نساء / ۱۴۳». این احتمال نیز وجود دارد که مراد از آنان یهود باشند؛ یعنی ای مؤمنان! نه یهودیان از شما هستند و نه از منافقان پس چرا منافقان با آنان دوستی می ورزند «و بر دروغ سوگند می خورند» یعنی: منافقان به دروغ سوگند می خورند که مسلمانند، یا به دروغ سوگند می خورند که اخبار و رازهای مسلمانان را به یهودیان انتقال نداده اند «و آنان می دانند» یعنی: حال آن که آنان خود

بطلان امری را که بر آن سوگند خورده‌اند می‌دانند و می‌دانند که این سوگند دروغ است و حقیقت ندارد.

ابن‌ابی‌حاتم در بیان سبب نزول روایت کرده است: این آیه درباره عبدالله بن نبتل منافق نازل شد که با رسول خدا ﷺ همنشینی می‌کرد، آن گاه سخنان ایشان را به یهودیان می‌برد پس روزی رسول اکرم ﷺ در حجره‌ای از حجره‌های همسرانشان بودند که بناگاه فرمودند: «همینک مردی بر شما وارد می‌شود که قلب وی قلب جبار (طغیانگر متکبر ستمگر) است و با دو چشم شیطان می‌نگرد». در این اثنا عبدالله بن نبتل که چشمان کبودی داشت وارد شد پس رسول خدا ﷺ به او گفتند: «چرا تو و یاران مرا دشنام می‌دهید؟». اما او سوگند یاد کرد که این کار را نکرده است. ولی رسول اکرم ﷺ گفتند: «تو چنین کرده‌ای». پس از حجره بیرون رفت و یاران خویش را آورد، آنان نیز به خدا سوگند یاد کردند که رسول خدا ﷺ را دشنام نداده‌اند. در این هنگام این آیه کریمه نازل شد.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَمْعُرُونَ ﴿١٥﴾

«خداوند برای آنان عذابی سهمگین آماده کرده است» به سبب موالات و دوستی‌شان با یهود و سوگند خوردنشان به دروغ «هرآینه بد است آنچه می‌کردند» از اعمال زشت و ننگینی که بر آن خو کرده‌اند.

اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾

«سوگندهایشان را سپر گرفته‌اند» یعنی: این منافقان سوگندهای دروغینی را که بر مسلمان بودن خود می‌خورند، وقایه و سپری برای خونهایشان قرار داده‌اند تا به اتهام کفر کشته نشوند بنابراین، زبانهایشان از بیم کشته شدن ایمان آورده است درحالی که دل‌هایشان مؤمن نیست «پس مردم را از راه الله باز داشتند» یعنی: مردم را از اسلام، بازداشتند؛ به سبب دلسرد ساختن و سست نمودن دیگران از روی آوردن به اسلام،

حقیر نشان دادن کاروبار مسلمانان و تضعیف شأن و شوکت ایشان «پس برای آنان است عذابی مهین» یعنی: عذابی خفتبار که خوار و بی‌مقدارشان می‌گرداند.

لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

«هرگز اموال و اولادشان چیزی» ولو اندک «از عذاب خدا را از آنان دفع نمی‌کند. این گروه» موصوف به آنچه که ذکر شد «اصحاب دوزخ‌اند» و از آن جدایی و مفارقت ندارند «آنان در آن جاویدانند» نه از آن بیرون آورده می‌شوند و نه در آن می‌میرند.

يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيَحْلِفُونَ لَهُمْ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكَ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾

«روزی که خداوند ایشان را همه یکجا برانگیزد» بی‌آن‌که احدی از آنان بتواند از حساب و کتاب بگریزد «آن‌گاه به حضور او سوگند می‌خورند چنان‌که برای شما سوگند می‌خورند» یعنی: این منافقان در روز قیامت نیز برای خداوند ﷻ سوگند دروغ می‌خورند چنان‌که برای شما در دنیا سوگند می‌خورند پس می‌گویند: سوگند به تو ای خداوند! ای پروردگار ما! که ما در دنیا چنین نکرده‌ایم. این از شدت شقاوت و بدبختی آنان است زیرا در حالی سوگند می‌خورند که حقایق در روز قیامت برملا گشته و همه امور از روی مشاهده، بدیهی و نمایان شده است و هیچ راهی به‌سوی دغل‌بازی نیست «و می‌پندارند که آنان بر چیزی هستند» یعنی: در آخرت می‌پندارند که با این سوگندهای دروغین نفعی را به‌سوی خود جلب نموده یا ضرری را از خویشتن دفع می‌کنند چنان‌که در دنیا نیز چنین می‌پنداشتند «آگاه باشید که بی‌گمان آنان دروغ‌گویند» این تأکیدات متنوع که ادوات متعدد تأکید؛ چون: «الا»، «ان» و «هم» بر آن دلالت می‌کند، بیانگر آن است که آنان در دروغ به حد و مرزی رسیده‌اند که از دیگران گوی سبقت را ربوده‌اند.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه نظیر روایتی را نقل نموده است که در بیان سبب نزول آیه (۱۴) گذشت.

اَسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَانْسَهُمْ ذَكَرَ اللهُ اَوْلِيَّكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ اِلَّا اِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ مُمُ الْخَسِرُونَ ﴿١٩﴾

«شیطان بر آنان دست یافته است» یعنی: شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و احاطه نموده است «پس از خاطرشان یاد خدا را فراموش ساخته است» در نتیجه، اوامر خداوند ﷻ و عمل به طاعات وی را ترک کرده‌اند. و اوج تسلط شیطان بر انسان این است که او را از نماز جماعت برگرداند. در حدیث شریف آمده است: «سه تن در قریه یا صحرائی به سر نمی‌برند که نماز جماعت در میان آنان اقامه نمی‌شود مگر این‌که شیطان بر آنان مسلط شده است. پس بر توست پابندی به جماعت زیرا گرگ گوسفند جدا افتاده از رمه را می‌خورد». «این گروه حزب شیطانند» یعنی: لشکریان، پیروان و گروه وی‌اند «آگاه باشید که بی‌گمان حزب شیطان زیانکارانند» زیرا آنان بهشت را به دوزخ و هدایت را به گمراهی فروخته‌اند، بر خدای سبحان و پیامبرش دروغ بسته‌اند و سوگندهای ناروا و دروغین خورده‌اند پس به زودی در دنیا و آخرت زیانکار و بازنده خواهند شد.

اِنَّ الَّذِيْنَ يُحَادُّوْنَ اللهَ وَرَسُوْلَهُ اَوْلِيَّكَ فِي الْاَذْلِيْنَ ﴿٢٠﴾

«بی‌گمان کسانی که با خدا و پیامبرش محاده می‌کنند» یعنی: مخالفت و ستیزه می‌کنند به طوری که آنان در حد و مرزی قرار دارند و شریعت و هدایت در حد و مرزی دیگر. معنای محاده با خدا و رسول وی در اول همین سوره نیز گذشت. «این گروه در زمره خوارترین مردم‌اند» یعنی: ستیزه‌گران با خدا و رسول، از جمله کسانی از امت‌های پیشین و پسین‌اند که خداوند ﷻ آنان را با ذلت دنیا و خفت و خواری آخرت، خوار و فرومایه گردانیده است.

كَتَبَ اللهُ لَأَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِيْ اِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ ﴿٢١﴾

«خداوند نوشته است» یعنی: در علم سابق و ازلی خود حکم کرده و مقرر داشته و در لوح محفوظ نوشته است «که البته من و پیامبرانم غالب می‌شویم» با حجت و شمشیر و این حکم که عاقبت امر، پیروزی در دنیا و آخرت از آن مؤمنان است، قدری است

محکم و امری است مبرم - چنانکه ابن کثیر گفته است. آری! این بشارتی است به پیروز ساختن مؤمنان بر کافران که بارها و بارها محقق شده است چنانکه خداوند متعال پیامبران گرامی‌ای مانند نوح، هود، صالح، لوط و غیر ایشان از انبیاء عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بر اقوامشان پیروز گردانید و رسول گرامی ما حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان همراهشان را بر مشرکان جزیره العرب و بر دو دولت بزرگ روم و فارس پیروز گردانید «بی گمان خداوند قوی عزیز است» قوی است بر پیروز ساختن دوستانش و غالب است بر دشمنانش پس کسی بر او غلبه نمی‌تواند کرد.

مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: آن گاه که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مکه، طایف، خیبر و ماحول آن را برای مؤمنان گشود، ایشان گفتند: امیدواریم که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ما را بر فارس و روم نیز پیروز گرداند. پس عبدالله بن ابی گفت: آیا می‌پندارید که روم و فارس مانند این چند قریه‌ای است که بر آنها غلبه کرده‌اید؟ به خدا که آنان بیشتر و نیرومندتر از آنند که شما در آنان چنین گمانی را بپرورانید! پس این آیه نازل شد و خداوند متعال از غلبه مؤمنان بر همه کفار و مشرکان و همه معاندان دین خبر داد.

لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ
 أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ
 وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ
 اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٢٢٢﴾

«قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند» و از آنان پشتیبانی و با آنان همیاری کنند «که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند» یعنی: هرچند آن مخالفان و معاندان خدا و رسولش؛ پدران و ... این مؤمنان هم باشند زیرا ایمان انسان، او را از برقرار کردن چنین دوستی و مرادده‌ای با دشمنان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بازداشته و به شدت نهی می‌کند پس رعایت شرایط و ارکان ایمان نیرومندتر از رعایت پیوند پدری، فرزندی، برادری و خاندانی است. در

حدیث شریف قدسی آمده است: «خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: وعزتی لاینال رحمتی من لم یوال أولیائی، ویعاد أعدائی: سوگند به عزت من که به رحمت من نمی‌رسد کسی که با دوستان من دوستی و ولایت نکند و با دشمنان من دشمنی و عداوت نوزد». همچنین در حدیث شریف به روایت معاذ رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بارخدایا! برای فاجری - و در روایتی دیگر - و نه برای فاسقی - بر من احسان و نعمتی قرار نده که در آن صورت قلبم او را دوست بدارد زیرا در آنچه که به من وحی نموده‌ای، این آیه را یافته‌ام: ﴿لَا يَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾: قومی را که به خداوند و روز بازپسین ایمان داشته باشند نمی‌یابی که با کسانی دوستی کنند که با خداوند و پیامبرش مخالفت می‌ورزند ولو آن‌که پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا خویشاوندانشان باشند».

«این گروه» یعنی: کسانی که با مخالفان و معاندان خدا و رسولش دوستی نمی‌ورزند «الله در دلهای ایشان ایمان را نوشته است» یعنی: ایمان را در دلهایشان پایدار و استوار گردانیده است. به قولی معنی این است: در دلهای ایشان ایمان را قرار داده است. به قولی دیگر معنی این است: ایمان را در دلهایشان گرد آورده و یکجا ساخته است «و ایشان را به روحی از جانب خویش مؤید نموده است» یعنی: ایشان را به نصرتی از جانب خویش بر دشمنانشان در دنیا مؤید کرده است. دلیل این‌که حق تعالی نصرت و پیروزی خویش برای مؤمنان را «روح» نامید این است که به وسیله همین نصرت کار ایشان رونق می‌یابد، جان می‌گیرد و زنده می‌شود «و ایشان را به بوستانهایی در آورد که جویباران از فرودست آنها جاری است، جاودانه» و ابدی «در آند خداوند از ایشان خشنود شد» یعنی: اعمال مبتنی بر توحید خالص و طاعت ایشان را پذیرفت و برایشان آثار رحمت شتابان و بلندمدت خود را سرازیر کرد «و ایشان هم از الله خشنود شدند» یعنی: به آنچه که خداوند جل جلاله در حال و آینده به ایشان بخشید، شادمان شدند «این گروه حزب الله‌اند» یعنی: لشکریان اویند که اوامرش را به

جا آورده، با دشمنانش می‌جنگند و دوستانش را یاری می‌دهند «آگاه باشید که همانا حزب خدا، ایشانند رستگاران» یعنی: دست‌یافتگان به سعادت دنیا و آخرت.

خلاصه این‌که: خداوند ﷻ چهار نعمت را بر ترک دوستی مؤمنان با دشمنان دین مترتب گردانیده است که عبارت است از:

۱ - پایدار ساختن ایمان مؤمنان در دل‌هایشان.

۲ - تأیید مؤمنان با نصرتی از جانب خویش.

۳ - داخل کردنشان به بوستانهای بهشتی.

۴ - برخوردار کردن ایشان از نعمت عظمای خشنودی خود و شادمان کردن ایشان به موهبت‌های خویش.

ابن ابی حاتم، طبرانی و حاکم در بیان سبب نزول این آیه کریمه روایت کرده‌اند: پدر ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه در روز بدر به دنبال آن بود که پسرش را به قتل رساند اما هر بار که به‌سویش قصد می‌کرد، ابوعبیده خود را از برابرش کنار می‌کشید و با او به کارزار رویارو نمی‌شد. اما پدرش از قصد خویش دست‌بردار نبود و پی‌هم به‌سویش هجوم می‌آورد. ابوعبیده رضی الله عنه که کار را چنین دید، ناگزیر قصد وی کرد و پدرش را به قتل رساند. آن‌گاه این آیه کریمه نازل شد. به روایتی دیگر: این آیه درباره حاطب بن ابی بلتعه نازل شد زیرا او (قبل از فتح مکه) قاصدی را فرستاد تا به مردم مکه خبر دهد که رسول خدا ﷺ قصد حمله به آنان را دارند. به روایتی دیگر: این آیه در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد؛ زیرا هنگامی که شنید پدرش رسول اکرم ﷺ را دشنام می‌دهد، پدرش را محکم زد به طوری که او بر زمین افتاد و چون به رسول اکرم ﷺ از این کار وی خبر دادند، آن حضرت ﷺ از وی پرسیدند: آیا به راستی این کار را کردی؟ ابوبکر گفت: به خدای عزوجل سوگند که اگر شمشیر نزدیک من بود، او را به شمشیر می‌زدم.

﴿سوره حشر﴾

مدنی است و دارای (۲۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «حشر» نامیده شد که خداوند متعال در آن فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكُتُبِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ...﴾ مراد از حشر: گردآوری اولی‌ای است که یهود در آن از مدینه به سوی شام اخراج شدند. این سوره، «سوره بنی‌نضیر» نیز نامیده می‌شود زیرا دربرگیرنده داستان کوچ دادن یهود بنی‌نضیر از مدینه است.

سبب نزول این سوره نیز طایفه بنی‌نضیرند. ابن عباس رضی الله عنهما مجاهد و غیر ایشان روایت کرده‌اند که: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کردند، با طایفه بنی‌نضیر عقد صلح و متارکه بسته و عهد و پیمان دادند که با آنان نجنگند، آنان نیز تعهد سپردند که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نجنگند ولی آنان عهد خود را شکستند پس خداوند جل جلاله عذاب بی‌برگشت خود را بر آنان فرود آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنها را از دژهای استوارشان بیرون کشیده و از مدینه بیرون راندند پس گروهی از آنان به سوی منطقه «اذرعات» شام که سرزمین «محشر» است کوچیدند و گروهی به سوی خیبر رفتند... تا به آخر این داستان که تفصیل آن در این سوره مبارکه می‌آید.

فضیلت آن: ثعالبی درباره فضیلت این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما نقل می‌کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث شریف فرمودند: «من قرأ سورة الحشر لم يبق شيء من الجنة والنار والعرش والكرسى والسموات والأرض والهوام والرياح والسحاب والطير والدواب والشجر والجبال والشمس والقمر والملائكة إلا صلوا عليه واستغفروا فإن مات من يومه أو ليلته مات شهيداً: هر کس سوره حشر را بخواند، چیزی از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین و حشرات و باد و ابر و پرندگان و خزندگان و درختان و کوه‌ها و خورشید و ماه و فرشتگان، باقی نمی‌ماند مگر این‌که بر او درود می‌گویند و برایش آمرزش می‌خواهند پس اگر در همان روز یا شبش بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس

آخر سوره حشر: ﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ...﴾ را تا آخر آن بخواند و در همان شب بمیرد، شهید مرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس صبح هنگام سه بار بگوید: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، آن گاه سه آیه آخر سوره حشر را بخواند، خداوند عزوجل برای او هفتاد هزار فرشته را موکل می کند تا بر او تا آن گاه که شام می کند، درود بگویند و اگر در همان روز خویش بمیرد، شهید مرده است و هر کس آن را در شامگاه بخواند، نیز همچنین است».

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح گفت» یعنی: حق تعالی را به پاکی یاد کرد و تقدیس نمود. ملاحظه می کنیم که حق تعالی با ذکر حرف «ما» در تعبیر از تسبیح گویندگان، به تغلیب غیر عقلاء که نسبت به عقلاء در اکثریت اند، توجه داده است «و اوست عزیز» یعنی: قوی و غالب در ملکش؛ «حکیم» است در صنعش که اشیاء را در موضع مناسب آنها قرار می دهد. این آیه و امثال آن نشان دهنده این حقیقت اند که تمام آنچه در آسمانها و زمین اند، خدای تبارک و تعالی را به زبان، یا به قلب، یا به زبان حال و قال از هر نقصی تنزیه کرده او را تمجید و تقدیس می کنند، برای او درود می فرستند و او را به یگانگی می خوانند تا به عظمت وی اذعان نموده و در برابر جلال و جبروتش انقیاد نموده باشند.

هُوَ الَّذِي أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِنَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنَّهُمْ
مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ مِنَ اللَّهِ فَأَنَّهُمْ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ يُخْرِبُونَ بُيُوتِهِمْ
بِأَيْدِيهِمْ وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ ﴿٢﴾

«اوست آن که کافران از اهل کتاب را از خانه هایشان در نخستین حشر اخراج کرد» آنان طایفه بنی نضیر - یعنی گروهی از یهودیان نسل هارون علیهم السلام - بودند که در فتنه های بنی اسرائیل از سرزمین اصلی خود آواره شده، به مدینه فرود آمدند و در آنجا اقامت گزیدند و آنان در کنار بنی قریظه و بنی قینقاع، یکی از سه قبیله بزرگ یهودیان مدینه

بودند و همینان بودند که به رسول اکرم ﷺ غدر و خیانت کرده و پس از آن که با ایشان عهد بسته بودند، علیه ایشان با مشرکان همداستان شدند، در نتیجه رسول خدا ﷺ آنان را محاصره نمود تا به کوچیدن از مدینه رضایت دادند. شایان ذکر است که حرکت رسول اکرم ﷺ به سوی یهود بنی نضیر، در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری بود. کلبی می گوید: بنی نضیر نخستین طایفه از اهل کتاب بودند که از جزیره العرب کوچانده شدند و آخرین آنها در زمان عمر بن خطاب رضی الله عنه از آن اخراج شدند پس مراد از حشر اول: گردآوری، اخراج و کوچاندنشان از مدینه و تبعیدشان به شام است و مراد از حشر آخر: کوچاندن یهودیان خیبر به سوی شام از سوی عمر رضی الله عنه در دوران خلافتش می باشد. به قولی دیگر: مراد از حشر آخر، گردآوردن تمام مردم به سوی سرزمین محشر در روز قیامت است.

«شما گمان نمی کردید که بیرون آیند» یعنی: شما مسلمانان گمان نمی کردید که بنی نضیر از دیار خود بیرون آیند، به سبب عزت، قدرت، عده و عده ای که داشتند زیرا آنها دارای دژها و برج و باروهای مستحکمی بوده و زمین ها و نخلستانهای وسیعی داشتند «و خودشان هم گمان می کردند که دژهایشان بازدارنده آنان از عقوبت الهی است» یعنی: بنی نضیر خود نیز می پنداشتند که دژهایشان آنان را از عذاب خداوند جل جلاله باز می دارد «پس الله از جایی بر آنان آمد که گمانش را نمی بردند» یعنی: فرمان الهی از جهتی بر آنان آمد که هرگز به خاطرشان نمی گذشت و آن این فرمان وی به پیامبرش ﷺ بود که به جنگشان رفته و آنان را بکوچاند در حالی که آنان گمان نمی بردند که کار به اینجاها می کشد بلکه خود را قوی تر و با شوکت تر از آن می پنداشتند که به چنین عاقبت ننگینی دچار گردند «و در دلهایشان رعب افگند» رعب: ترس و هراسی است که دل را آشفته می گرداند و آن را از هول و هراس پر می کند. چنان که در حدیث شریف آمده است: «نصرت بالرعب مسيرة شهر: به وسیله رعب به اندازه مسافت یک ماه راه نصرت داده شدم».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه می گویند: چون مسلمانان در روز احد شکست خوردند، بنی نضیر پیمان خود با رسول خدا ﷺ را شکستند و کعب بن اشرف با

چهل سوار به مکه رفت و با ابوسفیان هم‌پیمان شد. پس رسول اکرم ﷺ محمد بن مسلمه برادر رضاعی کعب را دستور دادند و او کعب را غفلتا کشت (و به اصطلاح امروز او را ترور کرد) سپس صبحگاهان رسول خدا ﷺ بر سر آنان لشکر کشیده و آنان را در حلقه محاصره خویش درآوردند پس آنان با قتل کعب که رئیس‌شان بود مرعوب شده و سرانجام تسلیم شدند.

«خانه‌های خود را به دستهای خود و به دستهای مؤمنان ویران می‌کردند» زیرا هنگامی که به کوچاندن خود یقین حاصل کردند، حسد ورزیدند از این‌که بعد از آنان مسلمانان ساکن منازل و خانه‌هایشان گردند پس آنان خود از داخل دژها به تخریب منازل خویش اقدام کردند و مسلمانان هم از خارج آن. عروه بن زبیر رضی الله عنه می‌گوید: «آن‌گاه که رسول اکرم ﷺ با آنان صلح کردند بر این‌که هر چه را شتر نقل داده بتواند با خود ببرند؛ آنها چوبها و تخته‌هایی را که در اعمار خانه‌های خود به‌کار برده بودند نیز غنیمت شمردند لذا دست به تخریب خانه‌های خویش زدند تا آنها را بار شتران نمایند و مسلمانان هم بقیه آن را ویران کردند». «پس ای صاحبان دیده‌ها! عبرت بگیرید» یعنی: به خود آید و از حال و مال آنان درس عبرت بگیرید و بدانید که خداوند ﷻ با کسانی که خیانت کنند و با او ستیزه نمایند، این گونه عمل می‌کند.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر حجت بودن قیاس استدلال کرده‌اند زیرا میان مقیاس و مقیس علیه علت مشترکی وجود دارد که مقتضی تساوی آن دو در حکم می‌باشد. علمای اصول فقه می‌گویند: «اعتبار» یعنی عبور و انتقال از یک چیز به سوی غیر آن، در قیاس متحقق است زیرا قیاس نقل حکم از اصل به سوی فرع آن می‌باشد.

همچنین علما به آیه **﴿يُخْرِئُونَ يُؤْتُمُّم...﴾** بر جواز ویران کردن دیار کفار دشمن، قطع درختان و سوختن کشت و حاصلاتشان در اثنای جنگ به‌روی ضرورت جنگی استدلال کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ نخلستان بنی‌نضیر را قطع کرده و کشتزار آنان را سوزاندند.

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ ﴿٣﴾

«و اگر نه آن بود که خداوند بر آنان جلای وطن را نوشته بود، بی گمان آنان را در دنیا عذاب می کرد» یعنی: اگر خداوند ﷺ بیرون شدن آنان از دیارشان را بر این شیوه ننوشته بود و بر آنان به این کار حکم نکرده بود، بی گمان آنان را در دنیا با کشتن، اسارت و بردگی عذاب و مجازات می کرد چنان که بعد از غزوه خندق در سال پنجم هجری با بنی قریظه چنین کرد و چنان که قبل از آن در سال دوم هجری بامشرکان در غزوه بدر چنین کرد «و برای آنان در آخرت عذاب آتش است» که سخت تر از آن عذابی نیست.

اما چنان که در تاریخ آمده است، سبب تبعید آنان این بود که: رسول خدا ﷺ با ده تن از یاران خود - از جمله ابوبکر، عمر و علی رضی الله عنهم - نزد بنی نضیر رفتند تا از آنان در کار پرداخت دیه دو تن کشتگانی که یکی از مسلمانان آنها را به خطا کشته بود کمک بخواهند و آن دو کشته از قبیله بنی عامر بودند که میان آنان و بنی نضیر عهد و پیمانی بود. پس بنی نضیر در ظاهر به رسول اکرم ﷺ وعده نیک داده اما در نهان ترور ایشان را سازمان داده بودند. نقل است که آنان بر کشتن رسول خدا ﷺ به دست عمرو بن جحاش بن کعب یهودی همداستان شده و قرار بر این گذاشتند تا با افگندن صخره‌ای بر آن حضرت ﷺ از بالای بام، به حیات ایشان پایان دهند. شایان ذکر است که رسول اکرم ﷺ در کنار دیواری از دیوارهای منازل آنان نشسته بودند پس خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را به وسیله وحی از توطئه آنها آگاه ساخت، در نتیجه ایشان دردم برخاسته به مدینه باز گشتند و به اصحاب فرمان آماده باش دادند همان بود که در ماه ربیع الاول سال چهارم هجری به سوی آنان بازگشتند. پس بنی نضیر از رسول خدا ﷺ خواستند که آنها را از مدینه کوچانده و در عوض از خونشان درگذرند بر این شرط که جز سلاح هر چه می‌توانند بر شتران خویش بار نموده و با خود ببرند. رسول اکرم ﷺ پذیرفتند و بنی نضیر از مدینه کوچیدند. جلاء: خروج دسته جمعی از وطن همراه با خانواده و فرزندان است اما اخراج: گاهی در مورد بیرون کردن یک تن و گاهی در مورد یک جمع به کار می‌رود و لزوماً همراه با خانواده و فرزندان نیست.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤﴾

«این» مجازاتی که گریبانگیر یهودیان بنی نضیر شد «به سبب آن است که آنان با خداوند و پیامبرش مخالفت کردند» شاقوا: مخالفت و ستیزه کردند تا بدانجا که گویی آنها در شقی هستند و خدا و رسولش در شقی دیگر؛ و این ستیزه با عدم اطاعتشان از خدا و رسول، پیمان شکنی و گرایش به سوی کفار بود «و هر کس با خداوند مخالفت کند، بی گمان خداوند سخت کیفر است» و ستیزه جویان را در دنیا و آخرت سخت کیفر می دهد.

مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِينَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْرِىَ الْفَسِيفِينَ ﴿٥﴾

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده اند: بعضی از مسلمانان در نبرد با بنی نضیر شروع به قطع کردن درختان خرمایشان کردند تا آنها را بر سر غیظ آورند. پس بنی نضیر از باب این که اهل کتاب اند گفتند: ای محمد! مگر نه این است که تو به پندار خود پیامبر هستی و قصد اصلاح را داری؟ آیا بریدن درختان خرما و سوختن آنها از اصلاح است؟ آیا در آنچه که بر تو نازل شده است، روا بودن فسادافگنی در زمین را یافته ای؟ پس این سخن بر رسول خدا ﷺ دشوار آمد و مسلمانان نیز در این اندیشه فرو رفتند که مبادا این کارشان فسادافگنی باشد. همان بود که نازل شد: «آنچه از درختان خرما بریدید، یا آن را ایستاده بر ریشه هایش باقی گذاشتید» و قطع نکردید؛ «پس به اذن الله بود» یعنی: به فرمان وی بود و حق تعالی به این کار اذن داده است تا مؤمنان را عزتمند گرداند «و تا فاسقان را» یعنی: بیرون رفته گان از طاعت را که یهودیان هستند «خوار گرداند» و آنان را با قطع نمودن درختان بر سر غیظ آورد زیرا هنگامی که ببینند مؤمنان هر چه بخواهند با اموالشان می کنند، این بر خشم و غیظشان می افزاید. لینه: انواع درختان خرما جز درخت خرماى عجوه - است.

شایان ذکر است که علما با این آیه بر جواز ویرانسازی دیار کفار و قطع نمودن درختانشان برای افزودن بر خشمشان استدلال کرده اند.

وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ

يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾

«و آنچه از فیء که خداوند از آنان عاید گردانید» یعنی: آنچه حق تعالی از اموال کفار، یا از اموال بنی‌نضیر به صورت فیء بر پیامبرش برگردانید «پس شما نه در آن اسبان را به تاخت درآوردید و نه شتران را» ایجاف: به شتاب راندن سوار اسب خویش را است. یعنی: آنچه که خدای عزوجل از اموال بنی‌نضیر به پیامبرش برگردانید، شما مؤمنان برای بدست آوردن آن نه بر اسبی سوار شده‌اید و نه بر شتری زیرا مؤمنان همه در آن غزوه پیاده رفته بودند و فقط رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر شتر سوار بودند. یعنی: نه برای آن رنج و مشقتی برده‌اید و نه در آن با جنگ و کارزاری روبرو شده‌اید بلکه بنی‌نضیر در فاصله دو مایلی مدینه قرار داشتند و شما خیلی راحت رفتید و این نتیجه بدست آمد. از این جهت خدای سبحان اموال بنی‌نضیر را مخصوص پیامبر خویش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گردانید زیرا آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سرزمین آنان را به صلح فتح کردند و اموالشان را به صلح گرفتند، از این روی آن اموال را میان لشکر تقسیم نکردند بلکه از آن نفقه سالانه خانواده خود را تأمین و بقیه را به امر خریداری و تجهیز اسبان یا چهارپایان و خریداری سلاح برای جهاد اختصاص دادند چنان‌که در روایت عمر بن خطاب رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ آمده است. فیء: در اصطلاح شریعت اموالی است که از کفار بدون جنگ و خون‌ریزی، یا بدون تازاندن اسبان و سوار شدن بر شتران و یا به صلح گرفته می‌شود - مانند اموال بنی‌نضیر - اما غنیمت: اموالی است که به جنگ و نبرد گرفته می‌شود. بعضی برآند که فیء: املاک غیر منقول است و غنیمت: اموال منقول. «ولیکن خداوند بر پیامبرانش را بر هر کس که خواهد» از دشمنان خود «مسلط می‌گرداند و خداوند بر هر چیز تواناست» با واسطه یا بدون واسطه، با جنگ یا بدون جنگ.

مَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٧﴾

«آنچه خداوند به صورت فیء بر پیامبر خود از اموال اهل آبادیها عاید گردانید، پس» آن اموال «از آن خداوند است» و در آنها هر گونه که خواهد، حکم می‌کند «و از آن پیامبر است» شایان ذکر است که سهم پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حیاتشان ملک ایشان می‌باشد و بعد از رحلتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود «و متعلق به خویشاوندان است» یعنی: به نزدیکان پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تعلق دارد؛ و آنها بنی‌هاشم و بنی‌مطلب‌اند زیرا از گرفتن زکات منع شدند پس در عوض برایشان در اموال فیء حقی قرار داده شد «و متعلق به یتیمان است» آنان کودکانی‌اند که قبل از رسیدن به مرحله بلوغ، پدرانشان را از دست داده‌اند «و متعلق به مساکین» و فقراء است «و متعلق به ابن‌السبیل است» یعنی: به مسافرانی که در راه مانده‌اند و توشه راهشان تمام شده است.

این آیه بیانگر وجوه مصارف اموال فیء بعد از بیان این امر است که اموال فیء مخصوص رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. خاطر نشان می‌شود که این حکمی است عام بر هر آبادی‌ای که رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و بعد از ایشان مسلمانان تا روز قیامت آن را نه از راه جنگ بلکه به صلح فتح کرده و اسبان و چهارپایان را برای فتح آن به تاخت نمی‌آورند؛ همچون اموال بنی قریظه، بنی نضیر، فدک و خیبر در مدینه و ما حول آن. به قولی: غنایم از شش حصه تقسیم می‌شود و سهم خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صرف آبادانی کعبه و سایر مساجد می‌گردد. به قولی دیگر: اساس تقسیم در غنایم خمس (یک پنجم) است و ذکر خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فقط برای تعظیم و تبرک می‌باشد بنابراین، اموال فیء به پنج قسمت تقسیم می‌شود: سهم خداوند صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و سهم پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که در حیاتشان به خودشان اختصاص دارد و بعد از وفاتشان صرف مصالح مسلمانان می‌شود. بعد از سهم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سهم نزدیکانشان است و بعد از آن به ترتیب؛ سهم یتیمان، مساکین و در راه‌ماندگان (ابن‌السبیل) و چهار قسمت باقی مانده صرف مصالح عمومی مسلمانان می‌شود. اما نزد امام ابوحنیفه سهم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بعد از وفاتشان ساقط شده است.

پس نظر فقها درباره اموال فیء اجمالا به نحو ذیل است:

۱ - احناف می‌گویند: غنایم (اموال منقول) چنان‌که در آیه: (اعلموا انما غنمتم...) «۱/۱ انفال» آمده است تقسیم می‌شود اما حکم فیء (املاک و اراضی غیرمنقول) این است که این اموال از آن عامه مسلمانان است و در آن تقسیم بر اساس خمس جاری نمی‌شود بلکه تمام آن صرف مصالح مسلمانان می‌شود.

۲ - مالکی‌ها درباره فیء یعنی (املاک غیر منقول) یا (عقارات) برآنند که کار این اموال به زمامدار مسلمانان واگذاشته می‌شود پس او می‌تواند آن را مانند غنایم تقسیم نماید، یا همه آن را صرف مصالح عمومی مسلمانان نماید. چنان‌که عمر بن خطاب رضی الله عنه در سواد عراق و مصر و غیر آن چنین کرد.

۳ - شافعی‌ها برآنند که حکم فیء و غنیمت یکی است و فیء هم در قیاس به غنیمت به پنج سهم تقسیم می‌شود، یعنی: در آن تقسیم بر اساس خمس جاری می‌شود.

سپس خداوند متعال علت این تقسیم را این‌گونه بیان می‌دارد: «تا در میان توانگران شما دستگردان نباشد» یعنی: به این تقسیم حکم نمودیم تا دست به دست شدن اموال، به توانگران و ثروتمندان شما محدود و محصور نباشد به‌طوری که در این امر بر فقرا غلبه کنند و اموال را فقط در میان خود معامله و مبادله نمایند. شایان ذکر است که این آیه بنیان‌گذار قاعده توزیع ثروت و آماده کردن فرصت برای توانگر ساختن تمام مردم و فراهم کردن عرصه برای سیال ساختن و به جریان انداختن سرمایه در مجاری آن برای کافه ابنای جامعه است و بنابراین، اسلام از تجمع ثروت در دست گروهی اندک و محروم کردن اکثریت از دسترسی به اموال جلوگیری نموده است. پس این تعلیل قرآنی دلالت بر آن دارد که جلوگیری از تجمع و تمرکز مال در دست اغنیا از اهداف نظام اقتصادی اسلام است و از این جهت است که حق تعالی ربا و احتکار را حرام و نظام ارث را مشروع کرده است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید: «از این جهت، در عین حال که نظام اسلامی ملکیت فردی را مباح می‌گرداند اما این نظام به هیچ وجه نظام سرمایه‌داری نیست زیرا نظام سرمایه‌داری مطلقا بدون ربا و احتکار وجود پیدا نمی‌کند».

«و هر چه پیامبر به شما بدهد، آن را بگیرید و هر چه شما را از آن منع کند پس، از آن باز ایستید» یعنی: آنچه پیامبر ﷺ به شما از مال فیء داد، آن را بگیرید و آنچه که شما را از گرفتن آن بازداشت، از آن دست بردارید و آن را نگیرید. به قولی دیگر معنی آیه چنین است: آنچه که پیامبر ﷺ به شما از امور مربوط به طاعت من داد؛ آن را انجام دهید و از آنچه که شما را در مورد معصیت من بازداشت، از آن پرهیزید. چنان که اصحابی مانند ابن مسعود و غیر وی رضی الله عنهما در عمل به نهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله از چیزهایی، بر تحریم آنها استدلال کرده‌اند، همچون تحریم ستردن موی چهره و خالکوبی برای زنان که در سنت ثابت شده است. همچنین بر اساس این حدیث شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله: «به کسانی که بعد از من هستند؛ یعنی به ابوبکر و عمر اقتدا کنید» اصحاب بر جواز کشتن زنبور در حال احرام نظر داده‌اند چرا که عمر رضی الله عنهما چنین کرد. در آیه «نساء/۸۰» نیز آمده است: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾: «هر کس از پیامبر اطاعت کند، بی‌گمان از خدا اطاعت کرده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا ألفین أحدکم متکئا علی أریکتہ، یأتیه امری مما أمرت به أو نهیت عنه، فیقول: لا أدری، ما وجدنا فی کتاب الله اتبعناه: هان! یکی از شما را نیابم که بر تخت خویش تکیه داده است و چون امر من - از آنچه که بدان فرمان داده یا از آن نهی کرده‌ام - به او می‌رسد، می‌گوید: من نمی‌دانم! (و سرم به این حرف‌ها حالی نمی‌شود) آنچه را که در کتاب خدا یافته‌ایم، از آن پیروی می‌کنیم!» «و از خداوند پروا کنید» با به جا آوردن اوامر و ترک نواهی وی؛ «بی‌گمان خداوند سخت کیفر است» بر کسانی که او را نافرمانی کنند.

لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿۸﴾

بعد از بیان اجمالی مصارف فیء، خداوند متعال حال فقرایی را که مستحق این اموال هستند به تفصیل بیان داشته می‌فرماید: «برای فقیران مهاجرین است» یعنی: اموال فیء از آن چهار گروه یاد شده، یعنی - ذوی القربی، یتیمان، مساکین و ابن السبیل - است

که ایشان فقرای مهاجرین اند «کسانی که از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند» یعنی: کسانی که به بیرون آمدن از مکه ناچار ساخته شده‌اند و اموالشان نیز به غارت مشرکان رفته است «فضل و خشنودی پروردگار خویش را می‌طلبند» با روزی یافتن در دنیا و کسب رضای حق تعالی در آخرت «و خدا و پیامبرش را نصرت می‌دهند» با جهاد علیه کفار «این گروه، ایشانند صادقان» در ایمان و تقوی و جهاد خویش و این گروه‌اند که در راستی و راستگویی پایدارند زیرا اینان سخن خویش را با عمل راست گردانیده و ایمان و عمل را با هم جمع کرده‌اند.

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١﴾

سپس حق تعالی به مدح و ستایش انصار پرداخته و فضل و شرفشان را این‌گونه روشن می‌سازد: «و کسانی که پیش از مهاجران به دار جای گرفته و در ایمان جای پیدا کرده‌اند» یعنی: انصاری که ساکن مدینه بوده و پایبند ایمان شده‌اند؛ «کسانی را که به سوی ایشان هجرت کرده‌اند دوست می‌دارند» از این روی به مهاجران احسان کرده و ایشان را در اموال و مسکنهای خویش شریک ساختند و حتی بسیاری از ایشان که بیش از یک زن داشتند، به مهاجران پیشنهاد دادند که حاضرند زنان خود را طلاق دهند تا ایشان بعد از سپری شدن عده‌شان با آنها ازدواج نمایند. مراد از دار؛ دار هجرت است که انصار قبل از مهاجران در آن ساکن بودند و در آن به خدا و رسولش ایمان آوردند «و نسبت به آنچه که به ایشان داده شده است» یعنی: نسبت به آنچه که به مهاجران از اموال فیء داده شده است نه به ایشان؛ «در سینه‌های خود حاجتی نمی‌یابند» یعنی: انصار مدینه از دادن اموال فیء به مهاجران در سینه‌های خود حسد، یا غیظ، یا اندوه و درد و کینه‌ای که موجب ناراحتی قلب شود، نمی‌یابند بلکه دل‌هایشان بدان گوارا و خاطر‌هایشان بدان خشنود است. شایان ذکر است که مهاجران در خانه‌های انصار به سر می‌بردند پس چون رسول اکرم ﷺ اموال بنی‌نضیر را به غنیمت

گرفتند، انصار را فراخواند و از ایشان در قبال احسان و ایثاری که نسبت به مهاجران کرده‌اند - از فرود آوردن و پذیرفتن ایشان در منازل خویش و شریک کردن ایشان در اموال خویش - تشکر و سپاسگزاری کردند، سپس فرمودند: «اگر دوست دارید، آنچه را که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر من از اموال بنی‌نضیر سرازیر کرده است در میان شما و مهاجران تقسیم می‌کنم و مهاجران همچنان در منزلتان ساکن و در امواتان با شما مشارکت داشته باشند و اگر هم دوست دارید این اموال فیء رابه مهاجران بدهم و ایشان در قبال این از خانه‌هایتان بیرون آیند». پس انصار به تقسیم کردن آن اموال در میان مهاجران راضی شدند و دل‌هایشان بدان گوارا و خشنود شد. «و دیگران را بر خود بر می‌گزینند» یعنی: انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند. یؤثرون: از ایثار است؛ و آن عبارت از مقدم داشتن مصلحت دیگران بر مصلحت خویش در روی‌گردانی از دنیا است. آری! انصار مهاجران را در بهره‌های دنیا بر خود مقدم می‌گردانند؛ «ولو خود نیازمندی داشته باشند» خصاصه: نیازمندی و فقر است «وهر کس از آزمندی نفس خویش نگاهداشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هر کس را از حرص و بخل نفسش در امان داشت و در نتیجه، او آنچه را که شرع شریف بر او از زکات و حقوق دیگر واجب گردانیده است ادا کرد پس یقیناً که به ثنا و ستایش عاجل و ثواب و پاداش آینده نایل شده است اما کسانی که به اموال خویش بخل می‌ورزند و نفس‌هایشان بدان آزمند شده است، از رستگاران نیستند. شح: بخل همراه با حرص و آزمندی است. علما گفته‌اند: بخیل آن است که نه خود می‌خورد و نه به دیگران می‌خوراند و در مقابل، سخی: کسی است که هم خود می‌خورد و هم به دیگران می‌خوراند. اما جواد: کسی است که خود نمی‌خورد ولی به دیگران می‌خوراند، که انصار مدینه از ایشان بودند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این دو آیه هر یک از مهاجرین و انصار را به شش وصف موصوف ساخت، که اوصاف مهاجرین عبارت است از:

۱ - ایشان فقیرند.

۲ - ایشان مهاجراند.

- ۳ - ایشان از دیار و اموال خود بیرون رانده شده‌اند.
- ۴ - ایشان طالب فضل و خشنودی الهی‌اند.
- ۵ - ایشان خدا و رسولش را یاری می‌دهند.
- ۶ - ایشان در دین خود صادق‌اند، از آن رو که در راه آن همه گونه سختی را تحمل می‌کنند.

اما اوصاف انصار عبارت است از:

- ۱ - ایشان ایمان و اخلاصی جای افتاده و راسخ دارند.
 - ۲ - ایشان با مهاجران محبتی خالصانه می‌ورزند.
 - ۳ - ایشان به سبب اموال فیء که به مهاجران داده شده است، هیچ حسد و درد و کینه‌ای را در نهاد خود احساس نمی‌کنند.
 - ۴ - ایشان دیگران را بر خود بر می‌گزینند، هرچند خود نیازمند باشند.
 - ۵ - خداوند متعال ایشان را از بیماری آزمندی حفظ کرده است.
 - ۶ - ایشان به آنچه که خواسته‌اند نایل و رستگار می‌شوند.
- امام مالک رضی الله عنه با همین آیه به تفضیل مدینه بر غیر آن از سرزمین‌ها استدلال کرده و گفته است: مدینه خود به استقبال ایمان و هجرت رفت در حالی که غیر آن از شهرها با شمشیر فتح شد.

بخاری در بیان سبب نزول این آیه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: مردی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله! به من گرسنگی و فقر رسیده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد همسران خویش فرستادند ولی نزد ایشان چیزی نیافتند، آن گاه فرمودند: آیا مردی نیست که امشب او را مهمان کند، خدا بر وی رحم نماید! در این اثنا مردی از انصار بپا ایستاد و گفت: یا رسول الله! من او را مهمان می‌کنم. پس او را به خانه‌اش برد و به زنش گفت: این شخص مهمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است لذا چیزی از وی ذخیره نکن و هر چه داری پیش آور. زنش گفت: به خدا که نزد من جز قوت (غذای) کودکان چیز دیگری نیست. مرد گفت: بسیار خوب! چون کودکان غذای خود را خواستند، آنان را به خواب کن آن گاه غذا را نزد مهمان می‌بریم و بعدا بیا و چراغ را خاموش کن و خود ما نیز امشب بر شکمهایمان چیزی می‌بندیم تا گرسنگی آزارمان

ندهد. پس آن زن چنین کرد. چون صبح شد آن مرد نزد رسول خدا ﷺ آمد و همین که رسول اکرم ﷺ او را دیدند، فرمودند: خداوند ﷻ را خوش آمد، یا خداوند ﷻ از کار فلان مرد و فلان زن خندید. پس نازل شد: ﴿وَيُؤْتِرُونَكَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾. البته در بیان سبب نزول این آیه روایات دیگری نیز به همین معنی آمده است.

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١٠﴾

سپس خداوند متعال قسم سوم از کسانی را که فقرايشان از مال فیء مستحقانند، توصیف می‌نماید و ایشان تابعین به احسانند: «و کسانی که پس از ایشان آمده‌اند» یعنی: کسانی که پس از مهاجران و انصار آمده‌اند و ایشان تابعینی هستند که تا روز قیامت از مهاجران و انصار به نیکویی پیروی کرده و می‌کنند. ابن‌ابی‌لیلی می‌گوید: مردم بر سه پایه قراردارند: ۱- مهاجران. ۲- کسانی که به دار هجرت جای گرفته و در ایمان جای پیدا کردند، یعنی انصار. ۳- کسانی که بعد از ایشان آمده‌اند. پس بکوش که از این سه منزلت خارج نباشی. آری! این تابعان که نسل در نسل تا روز قیامت می‌آیند؛ «می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که بر ما به ایمان آوردن سبقت کرده‌اند، بیامرز» بدین ترتیب خداوند ﷻ به ایشان فرمان داد تا برای خود و مهاجران و انصاری که پیش از ایشان درگذشته‌اند، آمرزش بخواهند. این آیه دلالت می‌کند بر این که مؤمنان متأخر در هر عصر و نسلی مأمور به این هستند که برای پیشینیان نخست از مهاجران و انصار آمرزش بخواهند.

همچنین آن تابعان پاکروش می‌گویند: «و در دل‌های ما نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند، هیچ غلی قرار نده» یعنی: هیچ کینه و غش و بغض و حسدی قرار نده. پس صحابه کرام رضوان‌الله‌علیهم اجمعین در قدم اول در این معنی داخل می‌شوند زیرا ایشان اشرف مؤمنان هستند و نیز از آن جهت که سیاق آیه درباره ایشان است. پس هر کس در قلب خویش نسبت به ایشان غل و غشی می‌یابد، بی‌گمان وسوسه و زخمه‌ای

از شیطان به او رسیده و بدون شک - با دشمنی دوستان خدا ﷺ و بهترین‌های امت پیامبرش ﷺ - بهره‌ای وافر از عصیان خداوند متعال بر او پنجه افکنده است پس چنین کسی در اموال فیء حقی ندارد. همچنین است کسی که اصحاب رضوان الله علیهم اجمعین را سب و لعن کند، یا به ایشان آزاری برساند، یا بخواهد که از قدر و منزلت ایشان بکاهد. پس هر کس صحابه رسول خدا ﷺ را لعن و دشنام می‌گوید، فاسق است و چنین کسی از ادب اسلام و اخلاق آن به دور، از روح دین و صفای آن مهجور و مبتدع و گمراه می‌باشد زیرا قرآن کریم به آمرزش خواهی برای اصحاب امر کرده و از کینه و حسدورزی بر مردان و زنان مؤمن نهی نموده است.

ابن جریر از مالک بن اوس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: «عمر بن خطاب رضی الله عنه آیه: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ...﴾ را خواند تا به ﴿عَلَيْمٌ حَكِيمٌ﴾ «توبه/۶۰» رسید، آن گاه فرمود: این صدقات برای این گروه است: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ...﴾ «انفال/۴۱». سپس فرمود: این غنایم هم برای این گروه است: ﴿مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ...﴾ تا رسید به ﴿لِلْفُقَرَاءِ... وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ... وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ﴾ آن گاه فرمود: لذا این فیء شامل عموم مسلمین است و همه ایشان را در بر گرفته است و هیچ یک از مسلمانان نیست مگر این‌که برای او در آن حقی است». امام رازی می‌گوید: «بدان‌که این آیات در بر گیرنده تمام مسلمین است زیرا مسلمانان از این سه گروه خارج نیستند؛ یا مهاجرند، یا انصار، یا هم‌کسانی اند که بعد از ایشان آمده‌اند. سپس اضافه می‌کند: هر کس که سابقان، یعنی مهاجران و انصار را به دعا و رحمت یاد نکند بلکه از ایشان به بدی یاد نماید، او بر اساس نص آیه از اقسام مؤمنان خارج است».

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١١﴾

«آیا به سوی کسانی ندیدی که نفاق ورزیدند» یعنی: در ظاهر به اسلام تظاهر نموده ولی در باطن کفر ورزیدند. در بیان سبب نزول آمده است که مراد عبدالله بن ابی و یارانش بودند که به یهودیان بنی نضیر بدین مضمون پیغام فرستادند: پایداری ورزید و از خود دفاع کنید زیرا ما شما را رها و تسلیم نمی‌کنیم، اگر مسلمانان با شما جنگیدند، دوشادوشتان می‌جنگیم و اگر شما را بیرون راندند، با شما بیرون رفته و تن به تبعید می‌دهیم! پس یهود چشم انتظار تحقق این وعده بودند؛ اما منافقان به وعده خود وفا نکرده و آنها را هیچ یاری ندادند، از سوی دیگر خداوند عَلَّامٌ در دل‌های یهودیان رعب و وحشت افگند و از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خواستند که آنان را از مدینه بکوچاند و از ریختن خونهایشان دست بردارد. و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز چنین کردند. سرانجام امر این بود که آنها خانه‌های خود را ویران کرده، آن را بر پشت شترانشان نهاده به راه افتادند و به سوی خیبر کوچیدند و جمعی هم به سوی شام رفتند. آری! این منافقان «به آن برادران خود از اهل کتاب که کفر ورزیدند می‌گویند: اگر شما بیرون رانده شوید، البته ما نیز همراه شما بیرون می‌آییم» مراد از این برادری، برادری در کفر، یا دوستی و رفاقت است. لام «لئن» در هر چهار جا از این آیه برای قسم است. یعنی: سوگند به خدا که اگر شما از مدینه بیرون رانده شوید، ما هم با شما بیرون می‌رویم «و در شما» یعنی: درباره شما و به زیانتان «هیچ کس را» از آنان که می‌خواهند تا ما را از بیرون آمدن با شما باز دارند «هرگز اطاعت نمی‌کنیم» هرچند زمان به درازا کشد. یعنی: از امر پیامبر و کسی از مؤمنان در جنگیدن با شما اطاعت نمی‌کنیم و فرمان هیچ کس را در خوارسازی و حقارتتان نمی‌شنویم «و اگر با شما کارزار شود، حتما شما را یاری خواهیم کرد» علیه مسلمانان. سپس خدای سبحان آنان را تکذیب نموده و می‌فرماید: «و خداوند گواهی می‌دهد که البته آنان دروغگو هستند» در آنچه که به یهودیان از بیرون شدن با آنان و یاری دادنشان وعده داده‌اند.

لَيْنَ أَخْرَجُوا لَا يَخْرُجُونَ مَعَهُمْ وَلَيْنَ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَيْنَ نَصَرُوهُمْ لِيُوَلِّبْ الْأَدْبَرَ ثُمَّ لَا يُنصُرُونَ ﴿١٢﴾

«اگر آنان بیرون رانده شوند، آنها همراهشان بیرون نمی‌روند و اگر با آنان کارزار شود، آنان را یاری نمی‌دهند» پس منافقان در وعده‌های آن چنانی خود، به یهودیان دروغ گفته‌اند. شایان ذکر است که این پیشگویی قرآن در قضیه بنی‌نضیر ثابت شد زیرا منافقان نه با بنی‌نضیر که از مدینه بیرون رانده شدند، بیرون رفتند، نه جلای وطن اختیار کردند و نه کسانی از یهودیان را که مورد کارزار قرار گرفتند (یعنی بنی‌قریظه و اهل خیبر را) یاری دادند؛ و این خود دلیل صحت نبوت و اعجاز قرآن است «و اگر به فرض اهل کتاب را یاری دهند، البته پشت کنند» منافقان به هزیمت «سپس» بعد از آن «یاری نیابند» بلکه خدای عزوجل خوار و ذلیل‌شان می‌گرداند و نفاقشان هیچ به دردشان نمی‌خورد. یا معنی این است: البته پشت کنند یهودیان به هزیمت، سپس یاری دادن منافقان هیچ به کارشان نمی‌آید.

لَأَنْتُمْ أَشَدُّ رَهَبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٣﴾

«بیشک شما در دل‌هایشان نسبت به خداوند هراس انگیزترید» یعنی: ای جماعت مسلمانان! بیشک شما در دل‌های منافقان یا در دل‌های یهودیان، نسبت به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ هراس انگیزتر و خوفناک‌ترید «این به سبب آن است که آنان قومی هستند که نمی‌فهمند» و خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و عظمت وی را نمی‌شناسند تا از وی چنان که باید بترسند پس اگر آنان دارای فهم می‌بودند، باید می‌دانستند که این خدای سبحان است که شما را بر آنان مسلط نموده است پس در حقیقت او سزاوار آن است که از وی پروا شود، نه شما.

لَا يُفَنِّلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَرْيٍ مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿١٤﴾

یهودیان «همگی با شما به صورت دسته جمعی» در صف کارزار «جنگ نمی کنند جز در میان قریه‌هایی که دارای استحکامات است» یعنی: در دژها، خانه‌ها، شهرکها و کوچه‌های محصور به دروازه‌های بزرگ «یا از پشت دیوارها» که به سبب جبن وهراس، آنها را سپر خود قرار می‌دهند. امروزه نیز ما این روش یهودیان را در جنگهای خیابانی داخل فلسطین و رخدادهای انتفاضه «الأقصى» لمس می‌کنیم و می‌بینیم که یهودیان یا در پناه سپر مستحکمی از زره، یا از پشت دیوارها و استحکامات شهرکهای یهودی نشین داخل اراضی اشغالی، بر مسلمانان فاقد سلاح که فقط با پرتاب سنگ مقاومت می‌کنند، آتش می‌گشایند. پس هر کس برنامه‌های جنگی یهود در عصر حاضر را که بر پایه ایجاد استحکامات نیرومند طراحی شده است بشناسد، در می‌یابد که این قرآن از بارگاه پروردگار بزرگی است که علم وی بر همه چیز احاطه کرده است.

«ستیز و صلابتشان در میان خودشان سخت است» یعنی: یهودیان برخی بر برخی دیگر سخت سنگدل و درشتخوی‌اند، دل‌هایشان علیه همدیگر درهم و برهم است و نیت‌هایشان متضاد و متعارض «آنان را همه یکجا مجتمع شده می‌پنداری در حالی که دل‌هایشان پراکنده است» یعنی: اجتماع و اتحاد آنان فقط در ظاهر امر است ولی باطنا دل‌هایشان با هم در ستیز و مخالفت قرار دارد، آرایش‌شان مختلف، گواهی‌هایشان مختلف، خواسته‌ها و مرام‌هایشان مختلف و با هم متعارض است «این» پراکندگی و تفرق «به سبب آن است که آنها قومی هستند که در نمی‌یابند» و نابخردند زیرا اگر خرد می‌داشتند و حقیقت را در می‌یافتند، باید متحدانه بی‌هیچ اختلافی از حق پیروی می‌کردند.

كَشَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا وِبَالَ أَمْرِهِمْ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٥﴾

«درست مانند همان کسانی که پیش از آنان بودند» یعنی: داستان‌شان مانند داستان کفار مشرکی است که پیش از آنان به سر می‌بردند «آنها در همین نزدیکی وبال امر

خویش را چشیدند» یعنی: آنها همین چند وقت قبل فرجام بد کفر خود را در دنیا با کشته شدن در روز بدر چشیدند. خاطر نشان می‌شود که غزوه بدر شش ماه قبل از غزوه بنی‌نضیر اتفاق افتاد. یا مراد از این واقعه نزدیک، کوچاندن بنی قینقاع از خود یهود است که رسول خدا ﷺ قبل از واقعه بنی‌نضیر آنان را از دیارشان بیرون راندند «و برایشان عذابی است دردناک» در آخرت بجز این عذاب دنیا.

كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ



«مثل آنان مانند حکایت شیطان است، چون به انسان گفت: کافر شو» یعنی: داستان منافقان در عدم یاریگری و عدم پایمردی با شرکا و همپیمانانشان از اهل کتاب، مانند داستان شیطان با انسان است که کفر را در نگاه وی آراست و او را به کفر واداشت و به کفر برانگیخت همانند برانگیختن آمر مأمور را «پس چون کافر شد، گفت: همانا من از تو بیزارم» یعنی: چون انسان فریب شیطان را خورد و به پیروی و فرمانبرداری از وی کافر شد، شیطان به او گفت: من از تو بیزار و برکنارم. این برخورد از سوی شیطان در روز قیامت روی می‌دهد «همانا من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم» یعنی شیطان می‌افزاید: من از الله پروردگار عالمیان می‌ترسم و ای انسان گمراه! از تو تبری می‌جویم.

فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ

«پس سرانجام، کار آن دو چنین شد که هر دو در آتش جهنم‌اند» یعنی: عاقبت کار شیطان و آن انسان کافر این می‌شود که هر دو به دوزخ می‌پیوندند. از سیاق چنین برمی‌آید که آیه کریمه، کفار و منافقان همه را در بر می‌گیرد «جاودان درآند و این است جزای ستمکاران» یعنی: جزای ستمکاران مشرک جاودانه‌گی در آتش دوزخ است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ ۗ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيْرٌۢ بِمَا تَعْمَلُوْنَ



«ای مؤمنان! از خداوند بترسید» یعنی: از عذاب وی بترسید؛ با انجام دادن اوامر و ترک نواهی وی «و باید هر شخص بنگرد که چه چیز برای فردا پیش فرستاده است» یعنی: باید هر شخص تأمل کند که چه اعمالی را برای روز قیامت پیش فرستاده است. روز قیامت را روز فردا نامید، به سبب نزدیکی و تحقق وقوع آن. تنکیر «غد» برای بزرگ نمودن کار قیامت است، گویی فرمود: برای فردایی عمل نیک پیش فرستید که از بس بزرگ و هولناک است، کنه و حقیقت آن شناخته نمی‌شود «و از الله بترسید» تکرار آن برای تأکید است «بی‌گمان خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» و هیچ چیز از اعمال و احوالتان بر او پنهان نمی‌ماند پس قطعا او جزا دهنده شما در برابر اعمالتان می‌باشد.

وَلَا تَكُوْنُوْا كَالَّذِيْنَ نَسُوا اللّٰهَ فَاَنْسَهُمْ اَنْفُسُهُمْۙ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ﴿١٩﴾

«و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند» یعنی: فرمانهای او را ترک کردند، یا از او نترسیدند «پس خداوند تدبیر حالشان را از خاطرشان فراموش گردانید» یعنی: به سبب این‌که خدا عز وجله را در آسوده حالی و نعمت فراموش کردند، او نیز آنان را در سختی‌ها دچار خودفراموشی گردانید که نتوانند به تیمار خود پرداخته و به خود خیری برسانند زیرا جزا از جنس عمل است «این گروه، آناند فاسقان» یعنی: بیرون‌رفته‌گان از دایره طاعت خداوند عز وجله.

لَا يَسْتَوِيْ اَصْحٰبُ النَّارِ وَاَصْحٰبُ الْجَنَّةِۗ اَصْحٰبُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفٰرِقُونَ ﴿٢٠﴾

«اهل دوزخ و اهل بهشت برابر نیستند» در مرتبه خود؛ «اهل بهشت ایشانند رستگاران» یعنی: دست یافتگان به هر مطلوبی و نجات یافتگان از هر شر و هر امر ناخوش آیندی.

لَوْ أُنزِلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَشِيعًا مُتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَلُ نَضْرِبُهَا
 لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١١﴾

«اگر این قرآن را بر کوهی فرود می‌آوردیم، یقیناً آن کوه را از بیم خدا فروتن و از هم‌پاشیده می‌دیدیم» یعنی: شأن و اعجاز عظیم و بلاغت و احاطه قرآن بر پندها و اندرزهایی که دلها برای آن نرم می‌شود تا بدانجاست که اگر قرآن بر کوهی از کوهها نازل می‌شد، یقیناً آن کوه را - به رغم محکمی، صلابت و ضخامت جرم آن - از ترس خدا ﷻ در هم شکافته، از هم پاشیده و از عذاب خدا ﷻ و بیم وی هراسان و ترسان می‌دیدیم پس ای انسان غافل! تو را چه شده است که با وجود فهم قرآن و امکان تدبر در آن، به اندازه‌ای سنگدل هستی که از برابر پیامهای قرآن بی‌تفاوت می‌گذری «و این مثلها را برای مردم می‌زنیم تا آنان بیندیشند» در آنچه که اندیشیدن بر آنان واجب است، باشد که از این موعظه‌ها و اندرزها اثر پذیرفته و از این هشدارها به خود آیند. همچنین خداوند ﷻ در آیه (۳۱) از سوره «رعد» فرموده است: ﴿وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمٌ بِهِ الْمَوْتَى﴾: «و اگر قرآنی بود که کوهها از هیبت آن به حرکت در می‌آمد و زمین می‌شکافت یا مردگان با آن به سخن در می‌آمدند (بدون شک آن همین قرآن بود)».

در حدیث شریف متواتر آمده است: قبل از آن‌که برای رسول اکرم ﷺ منبر ساخته شود، ایشان در هنگام ایراد خطبه در کنار ستون چوبی‌ای از ستونهای مسجد می‌ایستادند پس چون اولین بار منبر نهاده شد و رسول خدا ﷺ آمدند که برفراز آن خطبه ایراد کنند، از برابر آن ستون گذشتند در این اثنا از آن ستون ناله‌ای زار برخاست و چنان فغان و مویه می‌کرد که کودک فغان و ناله می‌کند آن‌گاه که بخواهند او را آرام کنند. فغان و ناله آن ستون بدین سبب بود که او قبلاً مهماندار رسول خدا ﷺ و شنیدار ذکر و وحی الهی بود و اکنون از این فیض محروم می‌شد.

مراد آیه کریمه، خبر دادن از قساوت دل‌های این گروه از کفار و درستی طبایعشان و تویخ و سرزنش انسان بر عدم خشوع و نیایش در هنگام تلاوت قرآن است، گویی حق تعالی به آنان چنین خطاب می‌کند: ای انسانها! به خود آید زیرا اگر کوهها امکان

شنیدن و فهم کلام الهی را پیدا کنند، از خشیت وی در هم می‌پاشند پس شما را چه شده است و چه قدر سنگدل و گرانجانید که از آیات قرآن به خود نمی‌آیید در حالی که هم می‌شنوید و هم می‌فهمید؟!

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلِيمٌ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ﴿٢٢﴾

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، دانای نهان و آشکار است» یعنی: دانای چیزهایی از عوالم غیر مرئی و نامحسوس می‌باشد که از احساس انسان غایب و ناپیداست و نیز دانای چیزهای آشکار و پیدا از عوالم محسوس و مشاهده شده است. غیب را بر شهادت مقدم گردانید زیرا غیب در وجود خود متقدم و شهادت متأخر است «اوست بخشاینده مهربان» پس هر کس از چنین اوصافی برخوردار باشد، شایسته آن است که از وی پروا داشته شود.

هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٢٣﴾

«اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست» این جمله را برای تأکید و تثبیت معنی تکرار نمود «ملک قدوس» است. یعنی: مالک و متصرف تمام اشیاء بوده، از هر عیبی پاک و از هر نقصی منزّه است «سلام» است. یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقص و عیبی سالم است. یا ذاتی است که خلق از ظلم و ستم وی به سلامت اند «مؤمن» است. یعنی: ذاتی است که بندگان را از ظلم ایمن ساخته و بخشاینده امن و آرامش است. یا معنی این است: او تصدیق کننده پیامبران است با بخشیدن معجزات به ایشان و تصدیق کننده مؤمنان است با پاداشی که به ایشان وعده داده است «مهیمن» است. یعنی: بر بندگان خود و بر اعمالشان گواه و برآنان ناظر است «عزیز» است. یعنی: قاهر غالب شکست‌ناپذیر است «جبار» است. جبروت خداوند عَلَّامٌ، عظمت وی است. به قولی جبار: کسی است که سطوت و غلبه او را کسی تاب آورده نمی‌تواند «متکبر است» یعنی: ذاتی است که از هرگونه نقصی تکبر ورزیده و از هر آنچه که سزاوار شأن وی

نیست، بزرگی و برتری جسته است. خاطر نشان می‌شود که کبر در صفات خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مدح و در صفات مخلوقات ذم است چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «العظمة إزاری، والكبرياء ردائی، فمن نازعنی واحدا منهما عذبتہ: عظمت ازار من است و کبریا ردای من پس هر کس با من در یکی از آنها کشمکش کند، او را عذاب می‌کنم.» «پاک است خداوند از آنچه» مشرکان «برای او شریک می‌انگارند» از زن و فرزند و غیره پس احدی از خلقتش در چیزی از صفات الوهیت و ربوبیت با وی مشارکت ندارد.

هُوَ اللَّهُ الْخَلِيقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ

الْعَلِيمُ ﴿٢٤﴾

«اوست الله خالق» یعنی: آفریننده اشیاء است به اندازه و مقدار متناسب آنها به مقتضای اراده و مشیت خویش «باری» است. یعنی: نوپدید آورنده، مخترع و ایجادگر اشیاء است «مصور» است. یعنی: ایجادگر صورتها به اشکال و هیأت‌های مختلفه است «او راست اسماء حسنی» بیان اسماء حسنی الهی در سوره «اعراف/ ۱۸۰» گذشت و در پایان این آیه نیز مجدداً به نقل روایاتی در باب آنها می‌پردازیم «آنچه در آسمانها و زمین است برای او تسبیح می‌گوید» یعنی: هرچه در آسمانها و زمین است، به زبان حال یا قال به پاکی و تنزیه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ نطق می‌کند «و اوست عزیز» یعنی: ذاتی که هیچ غلبه‌کننده‌ای بر او غالب نمی‌شود «حکیم» است در همه اموری که به آن حکم می‌کند. در حدیث شریف به روایت ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «همانا برای خداوند متعال نودونه اسم است - صد اسم بجز یکی - پس هر کس آنها را برشمارد، به بهشت داخل می‌شود و حق تعالی فرد است و عدد فرد را دوست دارد، اوست الله که معبودی جز او نیست، رحمن و رحیم و ملک و قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و متکبر و خالق و باری و مصور و غفار و قهار... است» و نود و نه اسم حق تعالی را تا به آخر برشمرده‌اند. همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که گفت: از محبوبم ابوالقاسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

راجع به اسم اعظم خداوند ﷻ سؤال کردم، فرمودند: «ای ابهریره، بر توست خواندن آخر سوره حشر. آن را بسیار بخوان». ابهریره می‌گوید: بار دیگر این سؤال را تکرار کردم و آن حضرت ﷺ عین این جواب را بر من تکرار فرمودند. باز هم آن را تکرار کردم و بار دیگر آن را بر من تکرار فرمودند. همچنین در حدیث شریف به روایت مالک بن انس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «هر کس سوره حشر را بخواند، خداوند گناهان متقدم و متأخر وی را می‌آمرزد». همچنین در حدیث شریف آمده است: «ما أصاب عبدا هم ولا حزن فدعا بهذا الدعاء إلا أذهب الله همه وحزنه وأبدله مكانه فرجا: هیچ نگرانی و اندوهی به بنده‌ای نمی‌رسد که آن‌گاه به این دعا (یعنی به اسمای حسنی الهی) دعا کند مگر این‌که خداوند غم و اندوه وی را از بین برده و به جای آن به وی گشایشی را عوض می‌دهد». همچنین براء رضی الله عنه از علی رضی الله عنه روایت می‌کند که فرمود: «ای براء! چون خواستی که خدای متعال را با اسم اعظمش بخوانی پس ده آیه اول سوره (حدید) و نیز آخر سوره (حشر) را بخوان، سپس بگو: ای آن‌که تو این‌چنین هستی و کسی غیر از تو بر این اسما و اوصاف نیست، از تو می‌خواهم که برای من چنین و چنان کنی (یعنی حاجت خود را مطرح کن). ای براء! به خدای متعال سوگند می‌خورم که در آن صورت اگر علیه من هم دعا کنی، به زمین فروبرده خواهم شد». دیلمی از علی و ابن مسعود رضی الله عنهما روایت می‌کند که فرموده حق تعالی

﴿لَوْ أَنزَلْنَا﴾ تا آخر سوره، دعای درد سر است.

﴿سوره ممتحنه﴾

مدنی است و دارای (۱۳) آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به «ممتحنه» به کسر حاء، به سبب اضافه مجازی فعل امتحان به سوی زن مهاجری است که بیان حال وی در آیه (۱۰) خواهد آمد. یا «ممتحنه» به کسر حاء وصف سوره است چنانکه در وصف سوره براهه، «فاضحه» یعنی سوره «رسواگر» آمده است. و «ممتحنه» به فتح حاء نیز خوانده شده است که بنابراین قرائت، فعل امتحان به سوی آن زنی اضافه حقیقی یافته که آیه (۱۰) درباره وی نازل شده است و او ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط زن عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه بود. صاحب «فی ظلال القرآن» می گوید: «این سوره حلقه ای در سلسله تربیت ایمانی و تنظیم اجتماعی جامعه مدنی است».

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا لَا تَتَّخِذُوْا عَدُوِّيْ وَعَدُوْكُمْ اَوْلِيَآءَ تُلْقُوْنَ اِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَقَدْ كَفَرُوْا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ
يُخْرِجُوْنَ الرَّسُوْلَ وَاِيَّاكُمْ اَنْ تُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ رَبِّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِيْ سَبِيْلِ وَاَبْنَاءَ مَرْضَاتٍ تُسْرُوْنَ
اِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ وَاَنَا اَعْلَمُ بِمَا اَخْفَيْتُمْ وَمَا اَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَّفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيْلِ ﴿١﴾

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خود را دوست نگیرید» دشمن خدا جل جلاله کسی است که به او کفر یا شرک ورزیده و به آنچه که در کتابهای او آمده است، ایمان نیاورده باشد و دشمن مؤمنان کسی است که به ایشان خیانت کرده، یا با ایشان جنگیده، یا دیگران را در جنگ علیه ایشان یاری داده است، مانند کفار مکه در گذشته و کفار ملحد مادی در عصر ما. عدو: بر مفرد و جمع هر دو اطلاق می شود.

بخاری، مسلم و بقیه ائمه حدیث در بیان سبب نزول این آیات از علی رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله من، زبیر و مقداد بن اسود را مأموریت داده و فرمودند: «بروید تا به باغ خاخ^۱ برسید پس در آن باغ زنی را می یابید که سوار هودج است و با او نامه ای است، آن نامه را از وی گرفته و نزد من آورید». ما به راه افتادیم تا

^۱ جایی است میان مکه و مدینه در فاصله دوازده مایلی مدینه.

به آن باغ رسیدیم، بناگاه دیدیم که همان زن در آنجاست پس به او گفتیم: نامه را بیرون آور. گفت: با من نامه‌ای نیست. گفتیم: یا نامه را بیرون می‌آوری، یا لباس را از تنت بیرون کرده و بازرسی‌ات می‌کنیم. پس نامه را از میان بافته موی خویش بیرون آورد. پس نامه را گرفتیم و نزد رسول اکرم ﷺ آوردیم. بناگاه دیدیم که آن نامه از حاطب بن ابی بلتعنه رضی الله عنه است که به سوی گروهی از مشرکان مکه فرستاده تا آنان را از برخی اسرار رسول خدا ﷺ آگاه کند. رسول اکرم ﷺ حاطب را احضار کرده و به او فرمودند: «ای حاطب! این چیست؟». حاطب گفت: یا رسول الله! در داوری علیه من شتاب نکنید؛ حقیقت این است که من مردی بودم نه از خود قریش بلکه پیوسته شده به آن؛ ولی کسانی از مهاجران که با شما هستند، در مکه قرابت‌هایی دارند که خانواده‌ها و اموال خویش را به وسیله آنها حمایت می‌کنند لذا من نیز در این اندیشه افتادم که اگر با قریش قرابت نسبی‌ای ندارم، حداقل برای آنها خیری رسانده و خدمتی کرده باشم تا به وسیله آن از نزدیکانم حمایت کنند پس من این کار را به سبب کفر و ارتداد از دین خویش انجام نداده‌ام و نه از روی این امر که به کفر راضی باشم! رسول خدا ﷺ فرمودند: «حاطب راست گفت». آن گاه این آیه درباره وی نازل شد. خاطر نشان می‌شود که چون رسول اکرم ﷺ در سال هشتم هجری برای فتح مکه آمادگی گرفتند، حاطب خواست تا این خبر را به قریش برساند پس جبرئیل علیه السلام فرود آمد و رسول خدا ﷺ را از این ماجرا آگاه کرد.

«به سوی آنان پیغام دوستی را می‌افکنید» یعنی: به کفار خیرخواهی کرده و به سبب دوستی‌ای که میان شما و آنان هست، اخبار رسول اکرم ﷺ را به آنان می‌رسانید و به آنان نامه می‌نویسید؛ «و حال آن‌که آنان به حقی که برای شما آمده است، کفر ورزیده‌اند» یعنی: آنها به خدا و رسولش و آنچه که به شما از قرآن و هدایت الهی آمده است، کفر ورزیده‌اند و از مظاهر کفرشان این است که: «پیامبر و شما را نیز بیرون می‌کنند» یعنی: پیامبر ﷺ و شما را از مکه آواره کرده‌اند، به سبب کفر و انکارشان از حقی که برایتان آمده است پس چگونه با آنان دوستی و مهربانی می‌کنید؟ «برای آن‌که ایمان آوردید به الله پروردگار خویش» یعنی: شما را به خاطر ایمانتان،

یا به خاطر نفرت و کراهت از ایمان آوردنتان، بیرون رانده‌اند «اگر برای جهاد در راه من و طلب خشنودی من از وطن خود بیرون آمده‌اید» یعنی: اگر شما چنین هستید پس چرا دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی می‌گیرید؟ «پنهانی به سوی آنان دوستی می‌ورزید» یعنی: اخبار مسلمانان را پنهانی به کفار می‌فرستید، به سبب دوستی با آنان «و من به آنچه پنهان می‌کنید و آنچه آشکار می‌کنید دانانترم» یعنی: من از هر کس دیگر به کارهای پنهان و آشکار شما دانانترم «و هر کس از شما که این کار را بکند پس به راستی که راه راست را گم کرده است» یعنی: او از راه حق و صواب به بی‌راهه رفته و راه میانه و هموار را گم کرده است.

آیه کریمه بر نهی قطعی و همه‌جانبه از موالات و دوستی با کفار دلالت می‌کند.

إِنْ يَتَفَقَّوْكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءً وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَتُهُمْ بِالسُّوَىٰ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ ﴿٢﴾

«اگر شما را بیابند، برایتان دشمن باشند» یعنی: اگر کفار با شما روبرو گردند، آنچه را که در دل‌های خود از دشمنی نسبت به شما پنهان می‌دارند، آشکار می‌کنند «و دستها و زبانهای خود را به بدی به سوی شما بگشایند» با لت و کوب، قتل و دست‌درازی و با دشنام و مانند آن «و دوست دارند که کافر شوید» در این آرزو به سر می‌برند که مرتد شوید و به سوی کفر باز گردید. پس مادام که کار چنین است، قطعاً دوستی با امثال آنان اشتباهی است بزرگ.

لَنْ تَنْفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٣﴾

«هرگز خویشاوندان و فرزندان شما به شما سود نمی‌رسانند» یعنی: بی‌گمان فرزندان و نزدیکان شما در روز قیامت به شما سودی نمی‌رسانند تا شما به خاطر آنان با کفار دوستی و مهربانی ورزید - چنان‌که حاطب بن ابی بلتعنه چنین کرد بلکه آنچه که به شما سود می‌رساند، امثال اوامر الهی است؛ که از آن جمله است دشمنی با کفار و فرو گذاشتن دوستی و موالات با آنان «روز قیامت خدا در میان شما فیصله می‌کند»

یعنی: در میان شما جدایی می‌افگند پس اهل طاعت خود را به بهشت و اهل معصیت خود را به دوزخ داخل می‌کند «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» بنابراین، شما را در برابر اعمالتان جزا می‌دهد. در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است: «مردی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پرسید: یا رسول الله! پدرم در کجاست؟ فرمودند: در دوزخ. پس چون پشت گردانید، آن حضرت صلی الله علیه و آله او را فراخواندند و فرمودند: إن أبی وأباك فی النار: پدر من و پدر تو هر دو در دوزخ‌اند».

علما به مناسبت داستان حاطب، به بیان حکم جاسوسی برای کفار پرداخته‌اند: مالکی‌ها بر آنند که جاسوس مسلمان کشته می‌شود اما جمهور فقها بر آنند که او کشته نمی‌شود بلکه امام او را بر حسب آنچه که مصلحت بداند، تعزیر کند؛ از قبیل زدن، به زندان افگندن و مانند این. و هر دو گروه به داستان حاطب استدلال کرده‌اند زیرا مالکی‌ها گفته‌اند: اگر حاطب از اهل بدر نبود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را می‌کشت. گروه دوم می‌گویند: رسول خدا صلی الله علیه و آله حاطب را به این دلیل نکشتند که او مسلمان بود. همچنین در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که فرمود: شخصی به نام فرات بن حیان را که برای مشرکان جاسوسی کرده بود، نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آوردند ایشان دستور دادند که او کشته شود. پس فریاد کشید: ای گروه انصار! آیا من کشته می‌شوم در حالی که گواهی می‌دهم به این‌که خدایی جز معبود یگانه نیست و این‌که محمد رسول خداست؟ آن‌گاه دستور دادند که آزادش کنند، سپس فرمودند: «إن منکم من أوکله إلی إیمانہ، منهم فرات بن حیان: همانا از شما کسانی هستند که من آنان را به ایمانشان وامی‌گذارم، که از آن جمله است فرات بن حیان».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه کریمه برای تحریم موالات با کفار پنج سبب ذکر شده است:

۱ - کفرشان به خدای سبحان و رسول وی.

۲ - بیرون راندن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مؤمنان از دیار و اموالشان در مکه.

۳ - دشمنی و ستیز آنها با مؤمنان.

۴ - کشتن مؤمنان و زدن و دشنام دادن آنها.

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَا اسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ﴿٤﴾

«هرآینه برای شما در ابراهیم و کسانی که همراه او بودند، اسوه حسنه‌ای است» یعنی: خصلتی ستوده و سرمشق نیکویی است پس به ایشان اقتدا کنید. گویی می‌فرماید: ای حاطب! آیا به ابراهیم اقتدا و تاسی نکردی تا از فامیل و خانواده‌ات بیزاری بجویی چنان‌که ابراهیم علیه السلام و پیروانش از پدران و قومشان برائت جستند؛ «آن گاه که به قومشان گفتند: هرآینه ما از شما بری و برکناریم» نه ما از شما ایم و نه شما از ما؛ به سبب کفرتان به خداوند متعال «و» نیز بیزاریم «از آنچه که بجز خداوند می‌پرستید» که بتانند «به شما کافر شدیم» یعنی: ما به بتانی که شما به آنها ایمان آورده‌اید، یا به دین شما، یا به افعالتان کافر و منکر شدیم «و میان ما و میان شما به طور همیشه دشمنی و کینه پدید آمد» یعنی: این شیوه و روش ما با شما است؛ «تا وقتی که فقط به خداوند ایمان آورید» و شرک را ترک کنید پس وقتی چنین کردید، این دشمنی به دوستی و این کینه به محبت تبدیل می‌شود «مگر در این سخن ابراهیم به پدرش که حتما برای تو آمرزش خواهم خواست» یعنی: برای شما در همه سخنان ابراهیم علیه السلام الگو و سرمشق نیکویی است مگر در این سخن وی به پدرش لذا به این سخن وی اقتدا و تاسی نکنید که برای مشرکان آمرزش بخواهید زیرا آمرزش‌خواهی ابراهیم علیه السلام برای پدرش، بنا بر وعده‌ای بود که او به پدرش داده بود؛ (اما چون برای ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن خداوند است، از وی بیزاری جست) «توبه / ۱۱۴».

آن گاه خدای عزوجل سخن ابراهیم علیه السلام برای پدرش را به اتمام رسانده و می‌فرماید: «و برای تو در برابر خداوند صاحب اختیار چیزی نیستم» یعنی: ابراهیم علیه السلام به

پدرش گفت: برای تو آمرزش می‌خواهم ولی چیزی از عذاب خداوند عز وجل را از تو دفع نمی‌توانم کرد «پروردگارا! بر تو توکل کرده‌ایم و به تو روی آورده‌ایم و به سوی توست بازگشت» این از دعای ابراهیم علیه السلام و یارانش و از چیزهایی است که در آن سرمشقی نیکو است که باید در آن به ابراهیم علیه السلام اقتدا شود، همچنان این ادعای وی:

رَبَّنَا لَا جَعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَاعْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٥﴾

«پروردگارا! ما را فتنه‌ای برای کافران نگردان» مجاهد در معنی آن می‌گوید: ما را به دست آنان یا به عذابی از نزد خویش عذاب نکن تا آنها بگویند که: اگر اینان بر حق می‌بودند، این ذلت و خواری به آنان نمی‌رسید «و ای پروردگار ما! برای ما بیامرز هر آینه تویی عزیز» یعنی: تو غالبی هستی که هرگز مغلوب نمی‌شوی و تویی «حکیم» یعنی: تو صاحب حکمت بالغه هستی .

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٦﴾

آن گاه خدای عزوجل مؤمنان را تکرارا بر اقتدا به ابراهیم علیه السلام برانگیخته و می‌فرماید: «هر آینه برای شما در ایشان» یعنی: در ابراهیم علیه السلام و کسانی که با او بودند؛ «سرمشقی نیکو است برای کسی که به خداوند و روز آخرت امید دارد» یعنی: این الگو گرفتن و اقتدا به ابراهیم علیه السلام فقط برای کسانی است که در دنیا و آخرت به خیر و رحمت خداوند عز وجل طمع می‌بندند «و هر کس روی برتابد» یعنی: هر کس از اقتدا و تاسی به ابراهیم علیه السلام روی برتافته و این نصیحت را نادیده بگیرد و با کفار رابطه دوستانه برقرار نماید «پس هر آینه الله بی‌نیاز است» از خلقش «ستوده» است بر افعال خود؛ در نزد دوستان و اهل طاعتش.

❖ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ مِنْهُمْ مَوْدَّةً وَاللَّهُ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧﴾

«چه بسا خداوند در میان شما و در میان کسانی که با آنها دشمنی داشتید، دوستی پدید آورد» این بدان جهت خواهد بود که آنان مسلمان می‌شوند و از اهل دیتان می‌گردند چنان‌که گروهی از آنان بعد از فتح مکه مسلمان شدند و اسلامشان نیز نیکو و استوار گشت و میان آنها و کسانی که از ایشان در اسلام تقدم داشتند مودت و محبت پدید آمد و آنها نیز جهاد کردند و کارهایی را که سبب قرب الهی می‌شود انجام دادند، که ابوسفیان رضی الله عنه از آن جمله بود و قبل از آن که او مسلمان شود، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با ام حبیبه دخترش ازدواج کردند. البته ام حبیبه و شوهرش عبدالله بن جحش رضی الله عنه از مسلمانان اولین و از کسانی بودند که به سرزمین حبشه هجرت کرده بودند اما شوهرش در حبشه نصرانی شد و بر نصرانیت مرد ولی او بر دین خویش باقی ماند و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نجاشی پیغام فرستاده و او را برای خود خواستگاری کردند و نجاشی از جای رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به وی چهارصد درهم از مال خود مهریه داد ولی با همه اینها دوستی با ابوسفیان جز با اسلام وی در روز فتح مکه و ما بعد آن پدید نیامد و بعد از فتح مکه بود که ابوسفیان دشمنی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ترک کرد. در حدیث شریف آمده است: «أحب حبیبک هونا ما، عسی أن یکون بغیضک یوما ما، وأبغض بغیضک هونا ما، عسی أن یکون حبیبک یوما ما: دوستت را در حدی متعادل دوست بدار و در دوستی وی افراط نکن، چه بسا که او روزی بدخواه و منفور تو گردد و با دشمنت نیز در دشمنی زیاده‌روی نکن زیرا چه بسا که او روزی دوستت گردد». «و خداوند قدیر است» یعنی: دارای قدرت بالغه است پس او بر این امر که دل‌های معاندان را به سوی حق برگرداند تا ایشان را در مغفرت و رحمت خویش داخل گرداند، تواناست «و خداوند آمرزگار است» بر آنچه که از شما در موالات با کفار سر زده است؛ از نقل دادن اخبار و غیر آن «مهربان» است به شما چرا که شما را به شتاب مجازات نمی‌کند.

ابن مردویه در بیان سبب نزول آیه کریمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: اولین کسی که با مرتدان در راه اقامه و بر پاداشت دین خدا جل جلاله جنگید، ابوسفیان بن حرب بود و این آیه درباره وی نازل شد.

**لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِينِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ
الْمُقْسِطِينَ ﴿٨﴾**

«خداوند شما را از کسانی که با شما در دین نجنگیده و شما را از دیارتان بیرون نکرده‌اند، باز نمی‌دارد که با آنان نیکی کنید» یعنی: خداوند جل جلاله شما را از این امر نهی نمی‌کند که با کفار هم پیمانی که بر ترک جنگ و یاری نکردن کفار دیگر علیه شما با شما پیمان بسته‌اند، به مقتضای احسان و نیکی رفتار کنید؛ مانند رعایت صله‌رحم با خویشاوندان غیر مسلمان، نفع رساندن به همسایه مشرک و مهمان کردن آنان «و با آنان به انصاف رفتار کنید» یعنی: در تعاملاتی که میان شما و آنان صورت می‌گیرد، با آنان دادگرانه و به عدالت رفتار و معامله کنید؛ با پرداختن حقشان، مانند وفا به وعده، پرداخت امانت و پرداخت بی‌کم‌وکاست بهای آنچه که از آنان خریداری می‌کنید. چنان‌که قبیله خزاعه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم چنین عهده بستند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق آنان به نیکی و وفا دستور دادند «بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد» پس رهرو راه عدل و داد باشید.

قتاده بر آن است که این حکم در اول اسلام بود، سپس آیه: ﴿فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ﴾ «توبه/۵» آن را منسوخ کرد. اما اکثر اهل تأویل برآنند که این آیه منسوخ نیست، به دلیل روایت بخاری و مسلم در بیان سبب نزول آن از اسماء دختر ابوبکر رضی الله عنهما که فرمود: «مادرم درحالی که مشرک بود، در دوران پیمان قریش (صلح حدیبیه) به دیدارم آمد پس به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و گفتم: یا رسول الله! مادرم درحالی که به من راغب است نزد من آمده است، آیا با وی صله رحم را به جای آورم؟ فرمودند: آری! با مادرت صله رحم را به جای آور». سپس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود.

إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَتَلُواكُمْ فِي الدِّينِ وَأَخْرَجُواكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَظَهَرُوا عَلَيَّ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ

فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٩﴾

«جز این نیست که خداوند شما را از» نیک رفتاری با «کسانی نهی می‌کند که با شما در دین جنگیده‌اند و شما را از خانه و کاشانه‌تان آواره کرده‌اند» که آنان سردمداران و رهبران کفر از قبیله قریش و امثالشان از کسانی اند که علیه مسلمانان سرسخت و ستیزه‌جو بودند «و بر راندنتان با دیگران همدستی کردند» یعنی: حق تعالی شما را از نیکرفتاری با کسانی نیز نهی می‌کند که دشمن را علیه شما یاری و پشتیبانی کرده‌اند. یعنی: کسانی را یاری و پشتیبانی کرده‌اند که با شما جنگیده‌اند و شما را به خاطر دینتان از خانه و کاشانه‌تان بیرون رانده‌اند و آنان سایر اهل مکه و کسان دیگری هستند که با آنها همپیمان شده بودند. آری! نهی می‌کند شما را «از این که با آنان تولی کنید» یعنی: آنان را به دوستی و یاری بگیرید «و هر کس دوستشان بدارد پس آن گروه آنانند ستمگران» زیرا آنان دوستی را در غیر جایگاهش نهاده و کسانی را به دوستی گرفته‌اند که سزاوار دشمنی می‌باشند، چراکه دشمن خدا عز وجله و پیامبر و کتاب وی می‌باشند. دلیل این که خدای متعال از جایز بودن دادگری و نیکوکاری با گروه اول از کفار بی‌آزار سخن گفت، نه از جواز ولایت و دوستی با آنان، این است که: ولایت و دوستی با کفار به هیچ حال جایز نیست و ولایت جز با مؤمنان حرام قطعی می‌باشد پس اگر در یک کشور غیر مسلمانانی وجود داشته باشند که با مسلمانان وارد کشمکش نشوند، نیکوکاری و عدالت با آنان جایز است اما ولایت با آنان هرگز جواز ندارد. خاطر نشان می‌شود که از بزرگترین مظاهر ولایت با کفار در عصر ما، داخل شدن در احزاب آنان است.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مَهْجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَءَاثُوهُمْ مَا ءَانَفَقُوا ۗ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَكَحُّوهُنَّ إِذَا ءَايْتُمُوهُنَّ أَجْرُهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكُوفِرِ وَسَأَلُوا مَا ءَانَفَقْتُمْ وَلَسْتَلُوا مَا ءَانَفَقُوا ۗ ذَلِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: چون رسول اکرم ﷺ در حدیبیه با قریش بر این شرط صلح نمودند که هر کس از مسلمانان مکه نزدشان آمد، او را واپس به مکه برگردانند، در این اثنا زنان مسلمانی از مکه به سوی ایشان هجرت کردند. پس خدای متعال نپذیرفت که آنها به سوی مشرکان برگردانده شوند و نازل فرمود: «ای مؤمنان! چون زنان مؤمن مهاجر» از میان کفار «نزد شما بیایند پس آنان را امتحان کنید» یعنی: آنان را بیازمایید تا میزان رغبت و گرایش آنان به اسلام را دریابید. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «امتحانشان این بود که به خدا سوگند خورند که نه به سبب ناسازگاری و نفرت از شوهرانشان از مکه بیرون شده اند، نه به انگیزه تمایل به رفتن از سرزمینی به سرزمینی دیگر، نه به طلب دنیا و نه به عشق مردی از مسلمانان بلکه فقط به انگیزه دوستی خداوند ﷻ و پیامبرش و رغبت در دینش هجرت کرده اند پس چون بر این مضمون قسم می خوردند، رسول خدا ﷺ مهری را که شوهرانشان به آنان داده بودند و خرجی را که بر آنان کرده بودند، می پرداختند ولی خود آن زنان مؤمن مهاجر را بر نمی گردانند». «خداوند به ایمان ایشان داناتر است» این قید برای بیان این امر است که جز خدای سبحان هیچ کس دیگر حقیقت حالشان را نمی داند پس او شما را به کشف حقیقت مأمور نکرده است بلکه مأموریت شما امتحان و آزمایش آنهاست تا صدق ادعایشان در رغبت و گرایش به اسلام بر شما روشن شود «پس اگر آنان را مؤمن دانستید» به حسب ظاهر، بعد از گرفتن امتحانی که به آن مأمور شده اید «آنان را به سوی کفار باز نگردانید» یعنی: به سوی شوهران کافرشان «نه آن زنان بر آنان حلال اند و نه آن مردان بر این زنان حلال» زیرا زن مؤمن بر هیچ مرد کافری حلال نیست و مسلمان شدنش موجب جدایی وی از شوهر کافرش می گردد نه صرف هجرتش. خاطر نشان می شود که این آیه زنان مسلمان را بر مردان مشرک حرام گردانید

و در آغاز اسلام جایز بود که مرد مشرک با زن مؤمن ازدواج کند، از این جهت چون ابوالعاص بن ربیع شوهر زینب دختر رسول اکرم ﷺ که مشرک بود، در روز بدر به دست مسلمانان اسیر شد، زینب گردنبندی را که از مادرش خدیجه رضی الله عنها به وی رسیده بود، برای آزادی (فدیه) وی از مکه فرستاد پس چون رسول خدا ﷺ به این حال و وضع دخترشان فکر کردند، سخت بر او دل سوختانده و به مسلمانان گفتند: «اگر صلاح می‌دیدید که اسیر وی را برایش رها کنید پس چنین کنید». آن‌گاه ابوالعاص را بر این شرط آزاد کردند که دخترشان را نزدشان بفرستد و او به این شرط وفا کرده زینب رضی الله عنها را با زید بن حارثه رضی الله عنه به مدینه فرستاد و زینب بعد از غزوه بدر دو سال در مدینه اقامت گزید تا این‌که در سال هشتم هجری شوهرش ابوالعاص مسلمان شد و رسول اکرم ﷺ زینب را با همان نکاح اول به وی برگردانده و مهر جدیدی را بر او وضع نکردند چنان‌که ابن‌کثیر نقل کرده است.

اکثر علما برآنند که این حکم ناسخ بخشی از پیمان صلح حدیبیه است که مفاد آن به برگرداندن مسلمانان به مشرکان ارتباط می‌گیرد اما احناف برآنند که این حکم تماما - هم درباره زنان و هم درباره مردان - منسوخ است زیرا اقامت مسلمانان در سرزمین شرک جواز ندارد. احناف به این حدیث شریف نیز استدلال کرده‌اند: «أنا بربى من كل مسلم أقام مع مشرك فى دار الحرب لا تراءى ناراهما: من از هر مسلمانی که با مشرکی در دار حرب اقامت گزیند به طوری که آتش آن دو دیده شود، بیزارم». «و به آنان آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به شوهران این گروهی که هجرت کرده و اسلام آورده‌اند، قیمت آنچه را که بر آنان از مهر خرج کرده‌اند بدهید «و بر شما گناهی نیست که با ایشان ازدواج کنید» زیرا آن زنان مؤمن مهاجر، از اهل دین شما شده‌اند «چون به ایشان مهرهای ایشان را بدهید» بعد از سپری شدن عده ایشان. این شرط بدین معنی است که آنچه را از تعویض به شوهران سابقشان پرداخته‌اید، جای مهر ایشان را نمی‌گیرد پس پرداخت مهر برای زن در هنگام ازدواج وی با هر مردی، به منظور تکریم و گرامیداشت وی واجب است «و عصمت‌های زنان کافر را نگاه ندارید» یعنی: هر کس زن کافری داشت، بداند که او در واقع برایش زنی نیست زیرا با اختلاف

دین، عصمت آن زن با وی قطع شده است. مراد از «عصمت» عقد نکاح است. نقل است که چون این آیه نازل شد، عمر بن خطاب رضی الله عنه در آن روز دو زن را طلاق داد، که یکی از آنان را معاویه بن ابی سفیان و دیگری را صفوان بن امیه به نکاح گرفتند. از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «اختلاف دارین سبب قطع عقد نکاح می شود». و مذهب ابوحنیفه رحمته الله نیز همین است بنابراین، اگر زن حربی ای مسلمان شد و از دار حرب بیرون آمد و در دار حرب شوهر کافری داشت، در میان آن دو جدایی واقع شده است و در رأی امام ابوحنیفه عده ای هم بر آن زن نیست اما امام محمد و امام ابو یوسف می گویند: سپری کردن عده بر وی لازم است. شایان ذکر است که حکم انقطاع نکاح با اختلاف دین، مخصوص به زنان کافر مشرک است نه به زنان کافر کتابی. احناف می گویند: چون زن مسلمان شد، اسلام بر شوهرش عرضه می شود؛ پس اگر مسلمان شد خوب و الا در میان آنها تفریق می شود. و چنان که گفتیم، در صدر اسلام مردان کافر زنان مسلمان و مردان مسلمان زنان کافر را به نکاح می گرفتند که این کار با این آیه منسوخ شد.

«و آنچه را خرج کرده اید طلب کنید» یعنی: مهرهای زنانتان را که مرتد شده و به کفار پیوسته اند، از آنان طلب کنید «و مشرکان هم باید آنچه را که خرج کرده اند» از مهرهای زنان مهاجر خود که بعد از هجرت با مسلمانان ازدواج کرده اند «طلب کنند». مفسران می گویند: بعد از نزول این آیه، اگر زنی از مسلمانان به سبب ارتداد به کفار معاهد می پیوست، به کفار گفته می شد: مهر وی را بیاورید و اگر زنی از کفار مسلمان می شد و به مسلمانان می پیوست، نیز مهرش را به شوهر کافرش باز می گردانیدند «این حکم الهی است که در میان شما حکم می کند» یعنی: آنچه از بازگرداندن مهرها از هر دو جهت ذکر شد، حکم الهی در مورد مشرکان بعد از صلح حدیبیه است، نه در مورد مشرکانی که عهد و پیمانی با مسلمانان ندارند. به قولی: این حکم منسوخ شده است. ابن عربی می گوید: «این حکم به اجماع امت مخصوص به همان زمان و در خصوص صلح حدیبیه بود». «و الله دانای با حکمت است» یعنی: حق تعالی از هر جهت به مصالح بندگان خود دانا است لذا هیچ امر نهانی ای بر وی پنهان نمی ماند و او

در سخنان و کارهای خود دارای حکمت بالغه است. قرطبی می‌گوید: «حکم برگرداندن مهرها مخصوص به‌زمان صلح حدیبیه و در مورد همان واقعه بود». اما حکم تفریق میان زن و شوهر در صورتی که یکی از آنها به اسلام مشرف شد و دیگری بر کفر باقی ماند، همچنان به حال خود باقی است.

وَإِن فَاتَكُمْ شِقَّةٌ مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَابْتُمْ فَمَاتُوا الذِّبْنَ ذَهَبَتْ أَرْوَاحُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْفَقُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

«و در صورتی که کسی از زنان شما به‌سوی کفار رفت» یعنی: اگر زنی از مسلمانان مرتد شد و به دار کفر - هرچند به اهل کتاب - پیوست و آنها مهر مورد مطالبه شما را ندادند؛ «پس کافران را عقوبت رساندید» یعنی: سپس با کفار پیکار کرده و از آنان بعد از پیروزی غنیمت گرفتید؛ «پس به کسانی که زنانشان رفته‌اند، معادل آنچه خرج کرده‌اند بدهید» یعنی: به مسلمانانی که زنانشان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، از اموال فیء و غنیمت بدهید چنانچه مشرکان مهر زنانشان را به ایشان باز نگردانیدند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «یعنی اگر زنی از مهاجران به کفار پیوست، مسلمانان مأمورند که معادل خرجی را که شوهرش بر وی کرده است به او از اموال غنیمت قبل از تقسیم آنها بپردازند». لذا فرموده حق تعالی: ﴿فَعَابْتُمْ﴾ به این معنی است: سپس اگر غنیمت گرفتید، یا بر کفار پیروز شدید، به مسلمانانی که زنانشان به کفار پیوسته‌اند، معادل آنچه را که به آنان از مهر داده‌اند، بدهید. به‌قولی: این حکم نیز منسوخ است «و از خداوندی که به او ایمان دارید، پروا کنید» یعنی: از دست آوردن به چیزی که موجب مجازات شماست، حذر کنید و از خداوند عز و جل پروا دارید؛ با به اجرا گذاشتن حکم و شریعت وی. بنابراین، کسی که پرداخت اموال خرج کرده شوهران مسلمان بر زنان مرتدشان از وی مطالبه می‌شود، امام (حاکم) مسلمانان است که باید آن را از بیت‌المال بپردازد.

علامه شاه‌ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «این سخن که همه این احکام بعد از فتح مکه منسوخ شد، نزد این فقیر ثابت نشده است پس اگر مانند حالتی که در صلح حدیبیه

اتفاق افتاد، باز هم روی دهد، به تحقیق که باید بر همین احکام عمل شود و الله اعلم». صاحب «تفسیر المنیر» نیز می‌گوید: «چنانچه میان مسلمانان و غیر ایشان در مانند چنین حالی که مسلمانان در گذشته بر آن بوده‌اند، معاهداتی امضا شود مانعی از عمل به این معاهدات وجود ندارد. پس اگر مثلاً با آنان پیمان بستیم که آنچه را خرج زنانشان کرده‌اند، در صورت مسلمان شدن و پیوستن آن زنان به ما، به آنان بپردازیم باید به این تعهد عمل کنیم، با در نظر داشت این امر که حکم یاد شده مخصوص به بازگردانیدن مهرهای زنان اهل عهد است - چنان‌که ذکر شد».

حسن و مقاتل در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گویند: این آیه درباره ام‌حکیم دختر ابوسفیان نازل شد که مرتد گشت و شوهرش عباس بن تمیم قریشی را ترک کرد. شایان ذکر است که بجز او هیچ زن دیگری از قریش مرتد نشد، سپس آن زن مرتده نیز مجدداً به اسلام بازگشت.

**يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يَبَايِعَنَّكَ عَلَىٰ أَنْ لَا يُشْرِكْنَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَلَا يَسْرِقْنَ وَلَا يَزْنِينَ وَلَا يَقْتُلْنَ
أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يَأْتِينَ بِبُهْتَانٍ يَفْتَرِينَهُ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ وَلَا يَعْصِينَكَ فِي مَعْرُوفٍ فَبَايِعْنَهُنَّ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾**

«ای پیامبر! چون زنان مؤمن به نزد تو آیند که با تو بیعت کنند» بیعت: عقد و پیمان پایبندی به طاعت است. یعنی: چون به قصد بیعت کردن نزد تو آیند؛ «بر این که برای خداوند چیزی را» هر چه باشد «شریک مقرر نکنند» یعنی: چون به قصد بیعت کردن بر اسلام نزد تو آیند. این واقعه در روز فتح مکه بود که زنان نزد رسول خدا ﷺ آمدند تا با ایشان بیعت کنند پس خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد که از ایشان بر این شروط بیعت بگیرد که: شریک نیاورند «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «دزدی نکنند» در حدیث شریف آمده است که وقتی رسول اکرم ﷺ از زنان مکه بیعت می‌گرفتند، به این بند از شروط بیعت که رسیدند، هند زن ابوسفیان گفت: ابوسفیان مرد بخیلی است و من از مال وی غذا و خرجمان را بر می‌دارم، آیا این کار درست است؟ رسول خدا ﷺ فرمودند: «آری! برایت حلال است». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که:

«زنا نکنند» و حرام بودن زنا محدود به زنای فرج نیست چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بر فرزند آدم بهره وی از زنا نوشته شده است که او این بهره خود را خواه‌ناخواه درمی‌یابد پس زنای چشمها نگریستن است و زنای گوشها شنیدن و زنای زبان سخن گفتن و دو دست زنا می‌کنند و زنای آنها گرفتن است و دو پا زنا می‌کنند و زنای آنها راه رفتن است (به سوی فحشاء) و قلب خواهش و تمنا می‌کند، سپس فرج یا این خواهش را تصدیق می‌کند یا تکذیب».

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «اولاد خود را نکشند» رسم زنده به‌گور کردن دختران از ترس فقر، یا ننگ جاهلی، رسم نامیمونی بود که در جاهلیت بدان عمل می‌شد ولی این معنی عام است در قتل فرزندان به هر انگیزه‌ای که باشد، چه به انگیزه ترس از فقر، چه به انگیزه رفع اتهام زنا و نیز عام است در قتل جنین و غیر آن. اما احناف بر آنند که ساقط کردن جنین به سبب عذری که کارشناس خبره آن را تشخیص دهد، مباح است در صورتی‌که جنین هنوز به مرحله خلقت - که عادتاً از چهل تا چهل و پنج روزه‌گی وی بعد از حمل است - نرسیده باشد اما اسقاط جنینی که در مرحله قبل از دمیدن روح یعنی در پایان ماه چهارم قرار دارد، بدون عذر مکروه است و اسقاط آن بعد از این مرحله، حرام قطعی است. البته در همچو مسایل دشواری باید به اهل تقوی و علم رجوع کرد و خودسرانه تصمیم نگرفت.

«و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «سخن دروغی را پیش نیاورند که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشند» یعنی: به شوهرانشان فرزندان را که از آنان نیست منسوب نکنند. فراء می‌گوید: «در جاهلیت رسم چنین بود که زن نوزاد سر راهی‌ای را پیدا می‌کرد و آن‌گاه به شوهرش می‌گفت: این بچه من از نطفه توست». ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چنان بود که زن دختری می‌زایید اما به‌جای آن پسری را قرار می‌داد». «و» از آنان بیعت بگیر بر این شرط که: «تو را در معروفی نافرمانی نکنند» یعنی: در هر امری که مشمول طاعت و فرمانبرداری از خدا عز و جلاله است، چون منع از نوحه‌کردن، جامه دریدن، موی پریشان کردن، گریبان چاک کردن، بر سر و روی زدن، چهره را فگار و خراش کردن و دعا کردن به‌نابودی خود یا کسانی دیگر در عزاداری‌ها.

قید: «عدم نافرمانی پیامبر ﷺ در معروف» - با وجود آن که رسول اکرم ﷺ جز به معروف امر نمی‌کردند - برای تنبیه بر این امر است که فرمان بردن از هیچ مخلوقی در نافرمانی خالق جواز ندارد. آری! اگر این شروط را پذیرفتند؛ «پس با ایشان بیعت کن و برایشان از خداوند آمرزش بخواه» یعنی: بعد از این بیعتی که با تو کردند، از خداوند ﷻ برای گناهان گذشته‌شان آمرزش بخواه «همانا خداوند آمرزگار است» با پاک کردن بندگان خود از گناهان گذشته «مهربان» است؛ با توفیق طاعت بخشیدن به ایشان.

شایان ذکر است که بندهای بیعت با زنان فقط محدود به ایشان نبود بلکه با مردان نیز بر این شرطها بیعت صورت گرفت چنان‌که در حدیث شریف به روایت عباد بن صامت رضی الله عنه آمده است که فرمود: «من در جمله کسانی بودم که در بیعت عقبه نخست حاضر بودند و ما مجموعاً دوزاده مرد بودیم پس با رسول خدا بر مفاد همان بیعت زنان بیعت کردیم و این قبل از آن بود که جهاد مسلحانه فرض شود. آری! با ایشان بیعت کردیم بر این که چیزی را به خدای عزوجل شریک نیاوریم، دزدی نکنیم، زنا نکنیم، فرزندانمان را نکشیم، بهتانی برنبندیم که آن را در میان دستها و پاهای خویش بر بسته باشیم و رسول اکرم ﷺ را در هیچ امر معروفی نافرمانی نکنیم. رسول خدا ﷺ بعد از پایان این بیعت فرمودند: اگر وفا کردید، برای شما بهشت است».

خاطر نشان می‌شود که در آیه کریمه به ارکان نهی در دین که شش رکن است تصریح شده است اما ارکان امر ذکر نشده است که آنها نیز شش رکن ذیل است: ادای کلمه شهادت، نماز، زکات، روزه، حج و غسل نمودن از جنابت. دلیل عدم ذکر اوامر این است که نهی در همه زمانها و همه احوال دائم و همیشگی است لذا تنبیه بر امری که دائمی است، مؤکدتر و مهمتر است.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه در روز فتح مکه بعد از آن نازل شد که رسول اکرم ﷺ از بیعت با مردان فارغ شدند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «بیعت رسول خدا ﷺ با زنان فقط با سخن گفتن بود و به خدای عزوجل سوگند که دست رسول اکرم ﷺ هرگز دست هیچ زنی را لمس نکرد. و چون رسول خدا ﷺ

با زنان بیعت می کردند، می فرمودند: با شما به سخن گفتن بیعت کردم». همچنین در حدیث شریف به روایت امیمه بنت رقیه تمیمی رضی الله عنها آمده است که فرمود: «... بعد از آن که رسول اکرم ﷺ از ما این شروط را گرفتند، گفتیم: یا رسول الله! آیا با ما مصافحه نمی کنید؟ فرمودند: من با زنان مصافحه نمی کنم بلکه سخن گفتنم با یک زن، سخن گفتنم با صد زن است».

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَسُؤُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَبِئْسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ﴿١٣﴾

«ای مؤمنان! قومی را که خداوند بر آنان خشم گرفته است، به دوستی نگیرید» مراد از آنان: تمام طوایف کفرند. به قولی: مراد از آنان مخصوصاً یهودیان می باشند زیرا روایتی در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است که می گوید: این آیه درباره برخی از فقرای مسلمانان نازل شد که با یهودیان پیوند دوستی برقرار می کردند تا از میوه هایشان بهره گیرند. اما ابن کثیر می گوید: «آیه کریمه عام است درباره یهود، نصاری و سایر کفاری که خداوند ﷻ بر آنان خشم گرفته، لعنت شان نموده و از سوی او سزاوار طردند». «آن گروه از آخرت ناامید شده اند» یعنی: البته آنان به سبب کفر خود به آخرت یقین ندارند و از ثواب آخرت و نعمت های آن ناامید شده اند «چنان که کافران از اهل گورها ناامید شده اند» یعنی: مأیوس بودنشان از آخرت، همانند مأیوس بودنشان از رستخیز مردگان و بازگشت آنها به سویشان است چرا که به بعث بعد از مرگ نیز هیچ اعتقادی ندارند.

﴿سوره صف﴾

مدنی است و دارای (۱۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «صف» نامیده شد که خداوند متعال در مطلع آن فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنِينَ مَرْصُوصًا﴾ (۴). از دیگر نامهای این سوره «حواریین» و «عیسی» می باشد.

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿۱﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خدا را تسبیح گفت» این تعبیر، بر مشروعیت تسبیح گفتن در همه اوقات؛ اعم از گذشته، حال و آینده ارشاد می کند. حرف «ما» به کار برده شد نه حرف «من» زیرا اکثر تسبیح گویندگان غیر عقلایند «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی شود «حکیم» است و در تمام افعال و سخنان خویش با حکمت و فرزانه می باشد.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا چیزی می گوئید که انجام نمی دهید» ابن عباس رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: گروهی از مؤمنان قبل از آن که جهاد فرض شود می گفتند: ای کاش خداوند جل جلاله ما را به دوست داشته ترین اعمال در نزد خود آگاه می کرد تا به آن عمل می کردیم. پس خداوند متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله خبر داد که دوست داشته ترین اعمال نزد وی، ایمان راستین و بی شک و شبهه و بعد از آن جهاد با اهل معصیتی است که ایمان نیاورده و با عقیده حق می ستیزند. و چون مؤمنان آگاه شدند که دوست داشته ترین اعمال نزد حق تعالی جهاد است، گروهی از آنان این فریضه را ناخوش داشتند و کار جهاد برایشان دشوار آمد پس خداوند جل جلاله فرمود: ﴿لِمَ

تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ : (چرا چیزی می‌گویید که انجام نمی‌دهید) لذا آنان را بر این کار نکوهش نمود و افزود:

كَبْرٌ مَّقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾

«نزد خداوند بس منفور است که چیزی بگویید که انجام نمی‌دهید» به قولی: این آیه درباره گروهی نازل شد که نزد رسول خدا ﷺ می‌آمدند و یکی از آنان می‌گفت: در صحنه پیکار با شمشیرم به جولان پرداخته و دشمن را چنین و چنان کوبیدم ... درحالی که این سخنی گزاف بود.

شایان ذکر است که این آیه بر هر کس که طاعتی را به گردن می‌گیرد، وفا به آن را واجب می‌گرداند و آنچه انسان به گردن می‌گیرد بر دو قسم است:

۱ - نذر: که خود بر دو نوع است: أ - نذر تقرب مانند این سخن انسان: برای رضای خداوند ﷻ روزه، نماز، صدقه و مانند آن از اعمال نیک را به گردن می‌گیرم و به انجام دادن آن متعهد می‌شوم. پس وفا به این نذر اجماعاً لازم است. ب - نذر مباحی که به شرط متعلق است، مثل این که بگوید: اگر مسافرم آمد، بر من صدقه‌ای است، یا اگر خداوند ﷻ شر فلان کس را از سرم دفع کرد پس بر من صدقه‌ای است. که از نظر اکثر علما، وفا به این نذر نیز لازم است.

۲ - وعده: از چیزهایی که انسان به گردن می‌گیرد، یکی هم وعده است. وعده اگر به سببی متعلق بود، وفا به آن اجماعاً لازم است، مثل این که بگوید: اگر ازدواج کردم، یک دینار به تو کمک می‌کنم ... اما اگر وعده با تعلیق و شرط همراه نبود، لزوم عمل به آن مورد اختلاف است. ابن عربی و قرطبی می‌گویند: «صحیح در نزد ما این است که وفا به وعده در هر حال واجب است مگر به علت وجود عذری».

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِهِ، صَفًا كَانْتَهُمُ بَيْنَ مَرْمُوسٍ ﴿۴﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل کرده‌اند که مؤمنان گفتند: ای کاش خداوند متعال محبوبترین اعمال نزد خود را به ما خبر می‌داد تا بدان عمل می‌کردیم، هر چند

جانها و مالهایمان بر سر آن می‌رفت. پس خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در اینجا به آنان بیان فرمود که محبوب‌ترین عمل‌بندگان در نزد وی جنگیدن در راه وی است.

«در حقیقت خدا کسانی را که در راه او صف زده» یعنی: صف در صف و به هم فشرده «جهاد می‌کنند دوست دارد» چنان که در حدیث شریف آمده است: «رأس الأمر الإسلام وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد فی سبیل الله: رأس کار اسلام است، ستون آن نماز است و قله کوهان آن جهاد در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ است». آری! خداوند جَلَّ جَلَالُهُ مجاهدانی را دوست دارد که در راهش «چنان» صف می‌کشند «که گویی عمارتی محکم به هم چسبیده هستند» یعنی: برخی از آنها در صف جهاد به‌برخی دیگر چنان درهم چسبیده‌اند که گویی پیکر واحدی هستند همچون ساختمانی که از سرب ریخته شده باشد. البته این درهم فشرده‌گی به سبب صلابت و نیرومندیشان در راه خدا جَلَّ جَلَالُهُ است به طوری که در کارشان هیچ گونه سستی و شکافی وجود نداشته و دشمن به هیچ وجه نمی‌تواند در صفوف و سنگرهایشان نفوذ کند. خاطرنشان می‌شود که خروج مجاهد از صف جهاد جایز نیست؛ مگر به سبب ضرورتی که به وی عارض می‌شود، یا برای انجام مأموریتی که از سوی فرمانده به وی محول می‌شود، یا برای هدف جنگی‌ای مانند بیرون شدن برای کمین و مبارزه با دشمن چنان‌که در جنگهای بدر و خیبر چنین بود.

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ مَا قَالُوا قَدْ تَعْلَمُونَ أِنِّي رَسُولٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَلَمَّا ذَاعُوا

أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٥٠﴾

بعد از آن که خدای سبحان به ذکر این حقیقت پرداخت که او جنگجویان در راهش را دوست دارد، در اینجا بیان می‌دارد که موسی و عیسی علیهما السلام نیز از جمله کسانی بودند که به یکتاپرستی فرمان داده و در راه وی جهاد کردند و بر کسانی که به مخالفت با ایشان برخاستند عذاب نازل شد تا با بیان این حقایق امت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از این امر بر حذر دارد که مبادا با پیامبرشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان کاری را انجام دهند که قوم موسی و عیسی علیهما السلام با آنها انجام دادند.

«و یاد کن هنگامی را که موسی به قومش گفت: ای قوم من! چرا مرا می آزارید» با سرپیچی از قوانین، احکام و فرمانهایی که خداوند متعال بر شما فرض نموده و من شما را به آنها امر می کنم. یا مرا می آزارید؛ با دشنام دادن، طعنه زدن و عیب جویی من. شایان ذکر است که بیان این گونه آزارهایشان در سوره «احزاب/۶۹» گذشت «و حال آن که می دانید که من پیامبر خداوند به سوی شما هستم» یعنی: چگونه مرا می آزارید در حالی که به این حقیقت که من فرستاده خداوند ﷺ هستم دانایید و فرستاده او مورد تعظیم و احترام قرار می گیرد، نه مورد آزار و اذیت. از سوی دیگر برای شما در صحت رسالت من شکی هم باقی نمانده است به سبب معجزاتی که از من مشاهده کرده اید، معجزاتی که اعتراف به رسالتم را بر شما اجتناب ناپذیر گردانیده و نسبت به آن برای شما علمی یقینی افاده کرده است؟ «پس چون کجروی کردند، خدا دل‌هایشان را برگردانید» یعنی: چون با آزار دادن پیامبرشان حق را فرو گذاشتند، خداوند ﷺ به عنوان جزای آنچه که مرتکب شده بودند، دل‌هایشان را از حق و هدایت کج و متمایل گردانید «و خداوند قوم فاسقان را» یعنی: کسانی را که علم وی بر فاسق بودنشان سبقت گرفته است «هدایت نمی کند» که این گروه نیز از جمله آنانند.

وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٦﴾

«و یاد کن هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل» و نگفت: ای قوم من! زیرا عیسی علیه السلام با بنی اسرائیل نزدیکی نسبی ای نداشت «هرآینه من فرستاده خداوند به سوی شما هستم، تصدیق کننده آنچه پیش روی من است از تورات» یعنی: من فرستاده خداوند ﷺ هستم به سوی شما با انجیل و چیزی را به شما نیاورده ام که با تورات مخالف باشد بلکه تورات هم متضمن بشارت به بعثت من است پس چگونه از من می رسید و با من مخالفت می کنید؟ «و به پیامبری بشارت دهنده ام که بعد از من می آید و نامش احمد است» و هرگاه پیام و مرام من این است پس هیچ دلیل و موجبی برای تکذیب من وجود ندارد. احمد نام پیامبر صلی الله علیه و آله و بدین معنی است: کسی

که به سبب وجود خصلت‌های خوب در وی، بیشتر از دیگران مورد ستایش قرار می‌گیرد. یا احمد؛ یعنی ستایشگرترین مردم برای پروردگارش. در حدیث شریف به روایت جیبرین مطعم رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من نامهایی دارم: من محمدم، من احمدم، من ماحی ای هستم که خداوند به وسیله او کفر را محو می‌کند، من حاشری هستم که مردم به قدم من - یعنی بعد از من - گردآورده می‌شوند و من عاقب هستم» یعنی: آخرین پیامبری هستم که بعد از انبیاء صلی الله علیهم و آله می‌آید. در فصل پانزدهم از انجیل یوحنا آمده است: «یسوع مسیح گفت: فارقلیط روح حقی است که خدای من او را می‌فرستد، او همه چیز را به شما تعلیم می‌دهد». فارقلیط: لفظی است که بر حمد دلالت می‌کند و به احمد و محمد دو نام پیامبر ما صلی الله علیه و آله اشاره دارد. شایان ذکر است که در تورات و انجیل تصریحات دیگری نیز در همین باب آمده است. «پس چون با معجزه‌ها پیش آنان آمد، گفتند: این سحری آشکار است» یعنی: چون عیسی صلی الله علیه و آله یا محمد صلی الله علیه و آله با معجزه‌ها نزد آنان آمد، گفتند: آنچه او برای ما آورده، جادویی واضح و آشکار است.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

«و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بربست و حال آن‌که او به سوی اسلام فراخوانده می‌شود» اسلامی که بهترین ادیان و شریفترین آنهاست؟ یعنی: ستمکارترین مردم کسانی‌اند که پروردگارشان آنها را بر زبان پیامبرش به سوی اسلامی که سعادت هر دو سرا در آن است فرامی‌خواند اما آنان به جای اجابت دعوت بر خدای عزوجل دروغ برمی‌بندند و مثلاً می‌گویند: قرآن سحر است، یا خداوند جل جلاله به چنین امری فرمان نداده است، یا محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا نیست... و امثال این از افتراها. «و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند» زیرا سنت وی بر آن است که کسانی را که سزاوار هدایت نیستند هدایت نکند و اینان نیز از آن جمله‌اند.

يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٨﴾

«می خواهند که نور الله را با دهانهای خویش خاموش کنند» یعنی: حال آنان در تلاش و تکاپوی باطلشان برای سرکوب اسلام و جلوگیری از نفوذ هدایت آن در دلها به وسیله سخنان دروغین همچون حال کسی است که می خواهد نور عظیمی را با پف دهان خویش خاموش گرداند «و حال آن که خداوند تمام کننده نور خویش است» با پیروز ساختن دین اسلام، برتر ساختن آن بر غیر آن از راه و روشها و گستراندن آن در قلمروها «هرچند کافران خوش نداشته باشند» این انتشار فراگیر دعوت اسلامی را. بدین سان خدای عزوجل حال آنان در تلاش برای براندازی اسلام را به حال کسی تشبیه کرد که در نور آفتاب پف می کند، به خیال آن که می تواند آن را خاموش گرداند! پس چنان که این کار مستحیل است، آن کار نیز مستحیل می باشد.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: مدت چهل روز بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وحی نیامد پس کعب بن اشرف گفت: «ای جماعت یهود! مژده تان باد که خداوند نور محمد را در آنچه که بر وی فرومی فرستاد، خاموش گردانید پس مطمئن باشید که کارش به سرانجام نمی رسد». رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از سخن آن دشمن دین اندوهگین شدند، آن گاه خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود و پس از آن وحی بر ایشان بلا انقطاع فرود می آمد.

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٩﴾

«اوست آن که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند» یعنی: آن را بر همه ادیان مخالف آن برتر و غالب گرداند «هرچند کافران خوش نداشته باشند» این پیروزی و برتری را، لیکن این پیروزی خواه ناخواه تحقق یافتنی است. از این جهت ناگزیر باید برای برتر ساختن دین خدا جل جلاله جنگید و فتنه کفر و باطل را از میان برداشت و این نه به معنی اجبار مردم بر پذیرش اسلام بلکه برای برداشتن موانع از سر راه دعوت اسلامی است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا هَلْ اَدُّوْا عَلٰى تِجَارَتِكُمْ مِّنْ عَدَابِ الْاَلَمِ ﴿١٠﴾ تُوْمِنُوْنَ بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهِ وَجَاهِدُوْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ
 بِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ﴿١١﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به تجارتي رهنمون شوم که شما را از عذاب دردناک می‌رهاند؟» اینک شما را به این تجارت رهنمون می‌شوم: «به خداوند و پیامبر او ایمان آورید» یعنی: بر ایمان پایداری ورزید «و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنید» این جمله مستأنف‌ه‌ای است که نوع تجارت را - که عبارت از جمع نمودن میان ایمان و جهاد است - بیان می‌کند گویی مؤمنان گفتند: این تجارت چیست و ما چه کار کنیم که به این سود کلان دست یابیم؟ پس فرمود: ایمان آورید و جهاد کنید. آری! خداوند متعال از آن رو ایمان و جهاد را به منزله تجارت قرار داد که مؤمنان در آن سود می‌برند چنان‌که در دادوستد و تجارت سود می‌برند و به‌دست آوردن این سود با ورود آنها به بهشت و نجات آنها از دوزخ است. همچنین خدای متعال سود این تجارت را در دو آیه بعدی بیان نموده است زیرا معنای دو آیه بعدی این است که: بهای ایمان و جهاد بهشت است. «این» ایمان و جهاد «بهتر است برای شما» از تجارت محض دنیا و قبول رنجها و زحمتهای بی‌حاصل برای آن؛ «اگر بدانید» یعنی: در صورتی که از اهل علم و درک و دریافت باشید چراکه جاهلان به بهتر بودن این نوع از تجارت پی نمی‌برند.

از سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول این آیه روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا هَلْ اَدُّوْا عَلٰى تِجَارَتِكُمْ...﴾ نازل شد، مسلمانان گفتند: اگر ما می‌دانستیم که این تجارت چیست، قطعا در راه آن مالها و جانهایمان را نثار می‌کردیم! پس این آیه نازل شد.

يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِيْ جَنَّتٍ عَدْنٍ ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ ﴿١٢﴾

بعد از آن که خدای متعال کالایی را که باید با آن تجارت کنند ذکر کرد اینک در اینجا بهایی را که در قبال آن برایشان وعده داده است، ذکر می‌کند: «تا گناهان شما را برای

شما بیامرزد» یعنی: اگر ایمان آورید و در راه ایمان جهاد کنید، گناهان شما را می‌آمرزد «و شما را در باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است و در خانه‌هایی پاک و پسندیده در بهشت‌های عدن درآورد» بهشت‌های عدن: یعنی بهشت‌های اقامت همیشگی و ماندگار که نه مرگ آنها را از شخص بهشتی می‌گیرد و نه هم او از آنها بیرون آمدنی است «این است فوز عظیم» یعنی: آنچه از آمرزش و وارد کردن به این بهشت‌های ماندگار ذکر شد، همانا رستگاری بس بزرگی است که ورای آن رستگاری بیشتری سراغ نمی‌شود و کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری همانند آن نیست.

وَأَخْرَىٰ تُجُوبَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

«و نعمتی دیگر که آن را دوست می‌دارید» یعنی: بجز آنچه ذکر شد، برای شما نعمتی دیگر عنایت می‌کند که شما را به اعجاب و خوشحالی وادارد؛ «نصرتی از جانب الله و فتحی است نزدیک» یعنی: این نعمت، یاری و نصرتی از جانب خداوند متعال برای شما با پیروزی بر قریش و فتح مکه است که به زودی آن را به شما ارزانی می‌دارد. عطاء می‌گوید: «مراد از آن فتح فارس و روم است». «و مؤمنان را مژده بده» یعنی: ای محمد ﷺ! مؤمنان را به فتح و پیروزی در دنیا و بهشت در آخرت مژده بده.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُرُوفًا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِّلْحَوَارِيِّينَ مَن أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ لِحَوَارِيِّينَ نَحْنُ أَنصَارُ اللَّهِ فَمَا مَنَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرَتِ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ ﴿١٤﴾ |

«ای مؤمنان! انصارالله باشید» یعنی: بر یاری دادن دین خدا ﷻ که هم اکنون بر آن کمر بسته‌اید، استمرار ورزید «چنان‌که عیسی پسر مریم به حواریون گفت: چه کسانی در راه دین خدا نصرت‌دهندگان من اند» یعنی: دین خدا ﷻ را نصرت دهید مانند نصرت دادن حواریون؛ آن‌گاه که عیسی ﷺ به ایشان گفت: ﴿مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ﴾ چه کسانی عهده‌دار یاری دادن من در جهت امری هستند که انسان را به خدا ﷻ نزدیک

می‌کند؟ یا چه کسانی یاری‌دهندگان من‌اند در جهت یاری دادن الله ﷻ؟ «حواریون گفتند: ما **یم نصرت‌دهندگان الله**» حواریون یاران خاص و خالص و نصرت‌دهندگان راستین عیسی عليه السلام و اولین کسانی بودند که به او ایمان آوردند و جمعا دوازده مرد بودند. همین‌طور رسول خدا صلى الله عليه وآله در ایام مناسک که مردم از دور و نزدیک برای ادای حج به مکه می‌آمدند، به میان گروه‌های مردم رفته آنان را چنین مورد خطاب قرار می‌دادند: «من رجل يؤويني حتى أبلغ رسالة ربي فإن قريشا قد منعوني أن أبلغ رسالة ربي: کدام مرد هست که مرا جای دهد (واز من پشتیبانی کند) تا رسالت پروردگارم را به مردم برسانم زیرا قریش مرا از ابلاغ رسالت پروردگارم بازداشته‌اند؟». تا این‌که خداوند جل جلاله اوس و خزرج از اهل مدینه را برای این مهم آماده کرد و ایشان با پیامبرش صلى الله عليه وآله بر نشر دینش در سرزمین خود بیعت کردند.

«پس گروهی از بنی‌اسرائیل ایمان آوردند» به عیسی عليه السلام «و گروهی» به او «کفر ورزیدند» و نبوتش را انکار کرده و مادرش را به فحشا متهم ساختند؛ «پس مؤمنان را بر دشمنانشان یاری دادیم» یعنی: اهل حق را بر اهل باطل یاری و نصرت دادیم «پس غالب شدند» بر اهل باطل؛ و این تأیید و نصرت به وسیله انواع کرامات و خوارق عادات بود. عبدالرزاق و عبدبن‌حمید از قتاده روایت کرده‌اند که در تفسیر آیه: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُوفُوا أَنْصَارَ اللَّهِ...﴾ گفت: «به حمد الله که این نصرت تحقق یافت زیرا هفتاد مرد از انصار نزد رسول اکرم صلى الله عليه وآله آمدند و با ایشان در محل عقبه بیعت کردند و سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله را جای داده و یاری کردند تا آن‌که خداوند جل جلاله دین خویش را پیروز گردانید». در حدیث شریف به روایت ابن اسحاق و ابن سعد آمده است که رسول اکرم صلى الله عليه وآله به جمعی که با ایشان در عقبه ملاقات نمودند، فرمودند: «دوازده تن از میان خود را به سوی من بیرون آورید (و انتخاب کنید) تا کفیل و نماینده قوم خویش باشند چنان‌که حواریون کفالت عیسی بن‌مریم را عهده‌دار گردیدند». آنها دوازده تن را از میان خود انتخاب کردند، سپس رسول خدا صلى الله عليه وآله به آن نمایندگان برگزیده فرمودند: «شما بر قوم خویش کفیل هستید چون کفالت حواریون برای عیسی بن‌مریم و من نیز کفیل قوم خود هستم. انصار گفتند: بسیار خوب؛ پذیرفتیم».

﴿سوره جمعه﴾

مدنی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب که دربرگیرنده فرمان اجابت ندا برای نماز جمعه است، «جمعه» نامیده شد.

ابن عباس و ابوهریره رضی الله عنهما در بیان فضیلت این سوره روایت کرده‌اند که: رسول خدا ﷺ در نماز جمعه دو سوره «جمعه» و «منافقین» را می‌خواندند.

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است خداوند را تسبیح می‌گویند» اعم از ناطق یا جامد آنها، به زبان حال یا به زبان قال. تفسیر تسبیح گفتن آنها در اول سوره «حدید» گذشت «ملک قدوس عزیز حکیم است» ملک: یعنی فرمانروا. قدوس: یعنی ذاتی که از هر گونه نقصی پاک و منزّه و به صفات کمال موصوف است. عزیز: یعنی غالب و حکیم: یعنی فرزانه و با حکمت.

هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾

«اوست» یعنی: این خدای بزرگ موصوف به صفات مالکیت، قدوسیت، عزت و حکمت؛ یعنی این خدای پادشاه پاک ارجمند فرزانه است «که در میان امیین پیامبری از خودشان برانگیخت» مراد از امیین (ناخوانان): قوم عرب‌اند، اعم از کسانی که نوشتن بلد بودند یا کسانی که بلد نبودند زیرا آنان دارای کتاب آسمانی نبودند. امی: در اصل کسی است که به نوشتن و خواندن آشنایی ندارد؛ که غالب اعراب این‌چنین بودند. «منهم»: یعنی از خود آنان و از جنسشان. البته فرستادن پیامبر از میان خود یک قوم و از جنس آنان نزدیکتر و سزاوارتر به آن است که او را اجابت گویند و با او در دعوتش موافقت و همراهی نمایند زیرا جنس، به جنس خود نزدیکتر و متمایل‌تر

است. ابن کثیر می‌گوید: «مخصوص ساختن امیین به یادآوری به معنی نفی ماعدایشان نیست ولی با بعثت نبی اکرم ﷺ از امیین، منت و احسان الهی بر ایشان بیشتر و بلیغ‌تر است.»

«آیات او را بر آنان می‌خواند» یعنی: با آن که پیامبر ﷺ خود نیز امی است و نه می‌خواند، نه می‌نویسد و نه خواندن و نوشتن را از کسی فرا گرفته است، با این وجود بر اثر وحی الهی، بر آنان به اعجاز قرآن می‌خواند «و آنان را پاک می‌گرداند» از پلیدی کفر و شرک و از گناهان و اخلاق ناپسند. به قولی معنی این است: آنان را به وسیله ایمان پاکدل می‌گرداند «و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد» مراد از کتاب: قرآن و مراد از حکمت: سنت است. مالک بن انس رضی الله عنه می‌گوید: «مراد از کتاب، نوشتن به قلم و مراد از حکمت، دانش و فهم در دین است.» «و هرآینه آنان پیش از این در گمراهی آشکاری بودند» یعنی: پیش از بعثت نبی اکرم ﷺ امیین در شرک و جهالت و گمراهی‌ای بس بزرگی قرار داشتند که بزرگتر از آن گمراهی‌ای وجود ندارد.

وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾

«و نیز بر جماعت‌های دیگری از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند» یعنی: همچنین این پیامبر ﷺ، گروه‌های دیگری از فرزندان آدم را که در وقت بعثت به مسلمانان نپیوسته‌اند و به زودی در آینده به ایشان خواهند پیوست، تزکیه و پاکسازی می‌کند و ایشان کسانی از مسلمانان عرب‌اند که بعد از صحابه رضی الله عنهم تا روز قیامت به عرصه وجود می‌آیند. به قولی: مراد از ایشان کسانی از غیر اعراب‌اند که مسلمان می‌شوند زیرا ایشان هرچند در قوم خود از اعراب نیستند اما آنها با اسلام به یک هویت و یک امت واحد تبدیل شده‌اند هرچند که اقوام و نژادهایشان مختلف باشد. به تأیید این معنی احادیثی نیز روایت شده است. از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت بخاری از ابوهریره رضی الله عنه است که فرمود: آن گاه که سوره جمعه بر رسول اکرم ﷺ نازل شد، ما نزد ایشان نشستیم پس آن را تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿وَأَخْرَيْنَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ﴾ رسیدند، مردی از ایشان پرسید: یا رسول الله! این دیگرانی که هنوز به ما نپیوسته‌اند،

کیستند؟ رسول خدا ﷺ دست خود را بر شانه سلمان فارسی ﷺ نهادند و فرمودند: «والذی نفسی بیده لو کان الإیمان بالثریا لناله رجال من هؤلاء: سوگند به ذاتی که جانم در قبضه اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، قطعاً مردانی از این گروه آن را در می‌یابند». پس این حدیث شریف و غیر آن از احادیث و آیات، دلیل بر عام بودن بعثت آن حضرت ﷺ به سوی تمام مردم است چنان‌که رسول اکرم ﷺ فرموده حق تعالی ﴿وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ﴾ را به قوم فارس تفسیر نمودند و از این جهت به فارسیان، رومیان و غیر آنان از ملت‌ها نامه نوشته و آنها را به سوی دین حق دعوت کردند. همچنین در حدیث شریف به روایت سهل بن سعد ساعدی ﷺ آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «بی‌گمان در صلب‌های صلب‌های مردان و زنانی از امت من کسانی هستند که بی حساب به بهشت وارد می‌شوند». سپس این آیه را تلاوت نمودند:

﴿وَأَخْرَجَ مِنْهُمْ لِمَا يَلْحَقُوا بِهِمْ...﴾ . «و اوست عزیز حکیم» یعنی: حق تعالی دارای عزت و حکمت بالغه است در این امر که مردی امی را به این کار عظیم برانگیخت و او را از میان همه افراد بشر به رسالت خویش برگزید.

ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٤﴾

«این» اسلام و وحی و نبوت «فضل الهی است که آن را به هر کس بخواهد ارزانی می‌دارد» چنان‌که به محمد ﷺ ارزانی کرد «و خداوند دارای فضل عظیم است» چنان فضل و بخشایشی که هیچ فضل و بخشایشی نه با آن برابر است و نه حتی نزدیک و قابل مقایسه.

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِبَايَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾

آن گاه خدای متعال برای یهودیانی که عمل به تورات را ترک کرده‌اند مثلی زده و می‌فرماید: «مثل کسانی که تورات بر آنان بار شد» حملوا: از حماله، به

معنی عهده‌داری و کفالت است. یعنی: مثل کسانی که به برپا داشتن تورات و عمل به آنچه که در آن است، مکلف شدند «سپس آن را بر نداشتند» یعنی: سپس به موجب آن عمل نکردند و از آنچه که در تورات به آن مأمور شده بودند اطاعت نکردند؛ آری! مثل آنان «همانند مثل الاغی است که اسفاری را بر پشت می‌کشد» اسفار: جمع سفر عبارت از کتاب بزرگی است که چون خوانده شود معنای خود را آشکار می‌کند از این جهت آن را «سفر» نامیدند. بلی! داستان‌شان مانند داستان خری است که کتابی چند را بر او بار کنند زیرا خر نمی‌داند که بر پشت وی کتاب است یا زباله «چه بد است داستان قومی که آیات الله را دروغ شمردند» یعنی: این مشبه به که خر است - و حقا هم که یهودیان به آن شباهت دارند - زشت‌ترین مثلی است که برای تکذیب‌کنندگان زده می‌شود پس ای مسلمانان! شما مانند آنان نباشید.

خاطرنشان می‌شود که خدای متعال این مثل را به منظور هشدار دادن به کسانی بیان کرد که رسول اکرم ﷺ را ایستاده بر منبر در حال سخنرانی باقی گذاشته و خود به سوی کاروان تجارتي شتافتند. و هر کسی که در حال شنیدن خطبه و سخنرانی از آن روی برگرداند، این مثل بر او مصداق دارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من تکلم یوم الجمعة والإمام یخطب فمثله كمثل الحمار یحمل اسفارا، والذی یقول له أنصت، لیس له جمعة: هر کس در روز جمعه - در حالی که امام خطبه می‌خواند سخن بگوید، داستان او مانند داستان خری است که کتابی چند را برمی‌دارد و برای او کسی که به او می‌گوید: گوش فراده و ساکت باش! نیز جمعه‌ای نیست». «و خداوند قوم ستمگر را» به‌طور عام «هدایت نمی‌کند» از آن رو که ستم را اختیار کرده‌اند. و در قدم اول یهودیان در زمره آنان قرار دارند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ



یهودیان بر سایر مردم ادعای فضیلت و برتری داشتند و می‌پنداشتند که فقط ایشانند که از میان همه مردم دوستان خدا ﷻ و فرزندان و عزیزان وی می‌باشند پس خدای

سبحان به پیامبرش دستور داد که چون این ادعای باطل را مطرح کردند به آنان: «بگو: ای کسانی که یهودی شده‌اید، اگر می‌پندارید که شما دوستان خدایید نه مردم دیگر پس آرزوی مرگ کنید» تا به زعم خود به جایگاه گرامی و برتر خویش دست یابید «اگر راستگو هستید» در این پندار که دوستان خدا ﷺ می‌باشید زیرا کسی که به بهشتی بودن خود یقین داشته باشد، قطعاً دوست دارد تا از این سرای پرمحنت رهایی یابد. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمد است که فرمود: ابوجهل لعین گفت؛ اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم را در کعبه ببینم، او را زیر پایم لگدمال کرده و پایم را بر گردش می‌فشارم (و خفه‌اش می‌کنم). پس خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسید و فرمودند: «اگر چنین کند، فرشتگان آشکارا او را می‌گیرند و اگر یهودیان آرزوی مرگ کنند، همگی می‌میرند و جایگاه‌های خود را در دوزخ می‌بینند و اگر کسانی که با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم قصد مباحله را دارند (یعنی نصاری) از مباحله «ملاعنه»^۱ باز گردند، نه برای خود خانواده‌ای می‌یابند و نه مالی».

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که میزان و معیار شناخت دوستی انسان نسبت به خداوند صلی الله علیه و آله و سلم، آمادگی وی برای ملاقات با اوست.

وَلَا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٧﴾

«و هرگز آن را آرزو نمی‌کنند به سبب آنچه که از پیش به دستهای خویش کرده‌اند» یعنی: یهودیان هرگز به سبب آنچه که از کفر، معاصی و تحریف و تبدیل کتاب خداوند صلی الله علیه و آله و سلم کرده‌اند، مرگ را آرزو نمی‌کنند چرا که از فرجام شوم اعمال خود بی‌مناکند. خاطرنشان می‌شود که این آیه معجزه‌ای از معجزات قرآن است زیرا از امری خبر می‌دهد که به موضع یک ملت در امری که به آینده مربوط است، بستگی دارد سپس یکی از افراد آن ملت هم نمی‌آید تا خلاف این خبر را ثابت کند «و خداوند به ستمگران دانا است» پس آنان را در برابر اعمالشان مجازات می‌کند.

^۱ نگاه؛ تفسیر «آل عمران/۶۱».

قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلْقِيكُمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنشِقُكُمْ بِمَا

كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «آن مرگی که از آن می‌گریزید، قطعاً به سر وقت شما می‌آید» یعنی: آن مرگ از همان جهتی که به‌سوی آن گریزانید، به شما می‌رسد و به‌زودی با شما رو در رو خواهد شد «آن‌گاه به‌سوی دانای پنهان و آشکار بازگردانیده خواهید شد» در روز قیامت «و به آنچه می‌کردید» از اعمال زشت «آگاهتان خواهد کرد» و شما را در برابر آن مجازات خواهد نمود.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾

«ای مؤمنان! چون برای نماز روز جمعه ندا در داده شد» مراد از آن: اذان دوم است؛ آن‌گاه که امام بر منبر می‌نشیند زیرا در زمان رسول اکرم ﷺ جز این، اذان دیگری در روز جمعه نبود ولی آن‌گاه که مدینه فراخ شد و توسعه یافت، حضرت عثمان رضی الله عنه در حضور و موافقت صحابه رضی الله عنهم اذان اول را در نماز جمعه افزود و امر کرد تا بر پشت بام بلندترین منزل مدینه در نزدیک مسجد که نام آن «زوراء» بود، اذان اول را در دهند تا همه مردم در دور دستهای مدینه آن را بشنوند. آری! چون برای نماز روز جمعه بانگ اذان در داده شد «پس به‌سوی ذکر خداوند سعی کنید» یعنی: به‌سوی ذکر و یاد خداوند جل جلاله - که نزد جمهور فقها مراد از آن استماع خطبه در مساجد جامع است - بشتابید و به آماده کردن اسباب نماز جمعه؛ مانند غسل، وضوء و روی آوردن به‌سوی مسجد مشغول شوید. (فَاسْعَوْا) یعنی بروید. از رفتن به‌سوی نماز جمعه به «سعی» یعنی «شتافتن» تعبیر شد زیرا مطلوب است که انسان مسلمان با همت و نشاط و جدیت و عزم برای ادای نماز جمعه برخیزد زیرا لفظ سعی مفید جدیت و عزم است. البته مراد از «سعی» این نیست که انسان تند و سریع به‌سوی نماز جمعه برود بلکه مراد توجه و عنایت به‌نماز جمعه است چرا که از تند رفتن به‌سوی نماز نهی به عمل آمده است

چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «چون اقامت را شنیدید، به‌سوی نماز به راه افتید و باید با وقار و آرامش راه بروید و شتاب نکنید پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به‌تمام رسانید». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوقتاده آمده است که فرمود: در اثناپی که ما با رسول خدا ﷺ نماز می‌خواندیم، بناگاه صدای همهمه مردانی شنیده شد. پس چون رسول اکرم ﷺ نماز را تمام کردند، خطاب به آن مردان فرمودند: «شما را چه شده است؟ گفتند: هیچ! فقط با شتاب به‌سوی نماز حرکت می‌کردیم. فرمودند: دیگر چنین نکنید و هنگامی که به نماز می‌روید، باید به‌گونه‌ای راه بروید که وقار و آرامش بر شما حاکم باشد پس آنچه را دریافتید بخوانید و آنچه که از شما فوت شد، آن را به‌تمام رسانید».

شایان ذکر است که این روز را به سبب اجتماع مردم در آن برای نماز، «جمعه» نامیدند و قبل از آن اعراب این روز را «عروبه» یعنی رحمت می‌نامیدند. نقل است که اولین کسی که آن را جمعه نامید، کعب بن لؤی بود، از آن رو که مردم در آن روز نزد او اجتماع کرده بودند. شایان ذکر است که؛ اولین جمعه‌ای که رسول خدا ﷺ برگزار کردند در قباء بود آن گاه که به مدینه هجرت کرده و نماز جمعه را در سرای بنی سالم بن عوف اقامه نمودند و اولین کسی که قبل از هجرت رسول خدا ﷺ به مدینه، نماز جمعه را در آن اقامه کرد اسعد بن زراره بود که آن را در قریه‌ای واقع در یک مایلی مدینه اقامه کرد. ابن حجر عسقلانی می‌گوید: «نماز جمعه در مکه فرض شد اما در آن اقامه نگردید، چرا که تعداد مسلمانان در مکه اندک بود. یا بدان علت که شعار نماز جمعه اعلان است و رسول اکرم ﷺ در مکه به طور پنهانی کار دعوت را پیش می‌بردند و این شعار در آنجا زمینه ظهور نداشت».

«و خرید و فروش را رها کنید» یعنی: در هنگام شنیدن اذان جمعه، معامله خرید و فروش را ترک کنید. البته سایر معاملات نیز به معامله خرید و فروش ملحق می‌شود پس ذکر اختصاصی «خرید و فروش» برای آن است که این معامله از مهمترین اعمال مربوط به اسباب کسب معیشت است که شخص در روز به آن مشغول می‌شود لذا این معنی مفید ترک تمام انواع تجارت و معاملات دیگر نیز می‌باشد. بنابراین، چون در روز

جمعه مؤذن برای نماز اذان گفت، هیچ نوع خرید و فروش و معامله‌ای روا نیست. با این وجود، احناف و شافعی‌ها برآنند که هرچند معامله در این وقت شرعاً حرام است اما چنانچه معامله‌ای انجام گرفت، آن معامله صحیح است و منعقد می‌شود زیرا نهی و حرمت متوجه نفس معامله نیست بلکه نهی به خاطر غفلت از فرض الهی می‌باشد. اما در نزد حنبلی‌ها و مالکی‌ها آن معامله صحیح نیست و فسخ است. «این» شتافتن به سوی ذکر خدا ﷻ و فرو گذاشتن خرید و فروش «برایتان بهتر است» یعنی: بهتر از انجام دادن معامله و فرو گذاشتن سعی به سوی نماز است زیرا بر امتثال فرمان خدا ﷻ اجر و جزای بزرگی مترتب می‌باشد؛ «اگر می‌دانید» یعنی: اگر از اهل علم و دانایی هستید، مسلماً این حقیقت بر شما پنهان نمی‌ماند که شتافتن به سوی نماز برای شما بهتر از معامله و داد و ستد است.

فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ



«و چون نماز گزارده شد» یعنی: چون نماز را تمام کردید و از ادای آن فارغ شدید «در زمین پراکنده شوید» برای تجارت و معامله و کاروباری که بدان در امر گذران زندگی‌تان نیاز دارید. خاطرنشان می‌شود که امر در اینجا مفید اباحت است نه وجوب و حجتی است برای کسانی که هر امری را بعد از نهی برای اباحت می‌دانند. «و از فضل الله طلب کنید» یعنی: از رزق وی که بدان بر بندگانش تفضل و انعام کرده است و از فواید و منافع معاملات و کسب و کار طلب کنید «و خداوند را بسیار یاد کنید» در اثنای خرید و فروش و معامله پس خدا ﷻ را فراموش نکرده و او را با شکرگزاری و سپاس در قبال خیر دنیوی و اخروی‌ای که به سوی آن هدایتان کرده است، بسیار یاد کنید و نیز او را یاد کنید، به وسیله اذکاری که شمارا به وی نزدیک می‌کند؛ چون گفتن حمد، تسبیح، تکبیر، استغفار و مانند اینها «تا رستگار شوید» به خیر دنیا و آخرت. در حدیث شریف آمده است: «من دخل سوقاً من الأسواق فقال: لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير، كتب الله له ألف حسنة ومحا عنه ألف

ألف سيئة: هر کس به بازاری از بازارها درآید و بگوید: لااله الاالله وحده لاشریک له له الملك وله الحمد، وهو على كل شى قدیر، خداوند برای او هزارهزار حسنه می نویسد و از او هزار هزار گناه را محو می کند».

و به مناسبت اهمیت نماز جمعه بعضی از احکام و امور مربوط به جمعه را در اینجا نقل می کنیم:

۱ - به دلیل این آیه ادای نماز جمعه بر هر مسلمانی فرض عین است و این رأی جمهور امت و جمهور ائمه می باشد و نیز به دلیل این حدیث شریف: «لینتهین أقوام عن ودعهم الجمعات أو لیختمن الله علی قلوبهم، ثم لیكونن من الغافلین: باید گروههایی از ترک نمازهای جمعه دست بردارند، در غیر آن خدای عزوجل بر دلهایشان مهر می نهد، سپس به طور قطع از غافلان می شوند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من ترک الجمعة ثلاث مرات تهاونا بها، طبع الله علی قلبه: هر کس جمعه را از روی سبک گرفتن و سهل انگاری سه بار ترک کند، خداوند ﷻ بر دلش مهر می گذارد». شایان ذکر است که خطاب: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ اجماعاً مخصوص به مکلفین است بنابراین بیماران، اشخاص زمین گیر، مسافران، بردگان، زنان، نابینایان و پیرمردانی که جز با راهنما به راه رفته نمی توانند - در نزد ابوحنیفه - مکلف به انجام آن نیستند.

۲ - رفتن به نماز جمعه در اول وقت به طور زودهنگام مستحب است زیرا در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ و مسلمانان در اول وقت به نماز جمعه می رفتند و غذای چاشت (نهار) را تناول نمی کردند مگر بعد از ادای آن. همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه غسل جمعه کند سپس در ساعت اول به نماز برود، گویی شتری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت دوم به نماز جمعه برود، گویی گاوی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت سوم به نماز جمعه برود، گویی قوچ شاخ داری را قربانی کرده است و هر کس در ساعت چهارم به نماز جمعه برود، گویی مرغ ماکیانی را قربانی کرده است و هر کس در ساعت پنجم به نماز جمعه برود، گویی تخم مرغی را صدقه نموده است پس چون امام برای خطبه بیرون آید فرشتگان حاضر می شوند و به ذکر گوش فرامی دهند».

۳ - غسل جمعه سنت یا مستحب است نه فرض. در حدیث شریف آمده است: «حق لله علی کل مسلم أن یغتسل فی کل سبعة أيام، یغسل رأسه وجسده: حق خداوند است بر ذمه هر مسلمانی که در هر هفت روز یکبار غسل کند و سر و بدن خویش را بشوید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس در روز جمعه وضو کند و وضوی خویش را نیکو گرداند، سپس به سوی نماز جمعه رفته و گوش فرادهد و خاموش باشد، خداوند ﷻ برای او گناهان میان این جمعه تا جمعه دیگر را به اضافه سه روز دیگر می‌آمرزد و هر کس سنگریزه را لمس کند (یعنی خود را به سنگریزه‌ها مشغول کند) قطعاً کار بیهوده‌ای انجام داده است». همچنین برای نمازگزار مستحب است که در مراسم جمعه بهترین جامه خویش را بپوشد، عطر و مواد خوشبوکننده استعمال کند، مسواک بزند و خود را پاکیزه بدارد.

۴ - اگر جمعه در روز عید واقع شود، ساقط نمی‌شود. ولی امام احمد بن حنبل می‌گوید: «چون عید و جمعه یکجا شد، فرض جمعه ساقط می‌شود».

۵ - صحیح آن است که شتافتن (سعی) به سوی (ذکر الله: ذکر خداوند ﷻ) واجب است و (ذکر الله) شامل نماز، خطبه و موعظه - هر سه - می‌شود.

۶ - علما بر تحقق شرط وجود عدد در برگزاری نماز جمعه اجماع کرده‌اند زیرا جمعه به این نام نامیده نشده است مگر به سبب اجتماعی که در آن وجود دارد. از نظر امام ابوحنیفه و امام محمد، حد اقل تعدادی که باید بجز امام در نماز جمعه حاضر باشند، سه تن است هرچند مسافر یا مریض باشند. ولی مالکی‌ها به استناد روایتی که بعداً می‌آید، حد اقل تعداد آن را دوازده تن شرط کرده‌اند. و شافعی‌ها و حنبلی‌ها اقل تعداد حاضران در آن را چهل تن ذکر کرده‌اند به شرط این‌که مسافر هم نبوده و از اهل آن منطقه باشند.

۷ - برگزار نمودن نماز جمعه بدون اذن و حضور امام (رئیس دولت اسلامی) صحیح است اما ابوحنیفه وجود امام، یا جانشین، یا اذن وی را شرط کرده است. و به احکام خطبه در آیه بعد اشاره خواهد شد.

وَإِذَا رَأَوْا بَحْرَةَ أَوْ لَمَّوْا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ مِنَ الْبَحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ

الرَّزَقِينَ ﴿١١﴾

مفسران در بیان سبب نزول این آیه نقل کرده اند: مردم مدینه در فقر و فاقه قرار گرفته بودند، روز جمعه‌ای بود و درحالی که رسول اکرم ﷺ مشغول ایراد خطبه جمعه بودند، کاروان تجارتی‌ای از شام سر رسید پس مردم سراسیمه به سوی آن شتافته و از محضر ایشان متفرق شدند تا بدانجا که - بنا به روایتی - در مسجد جز دوازده مرد و هفت زن باقی نماند پس نازل شد: «و چون تجارت یا لهوی ببینند، به سوی آن بشتابند» تجارت: تمام انواع کسب‌ها و دادوستدها را شامل می‌شود و لهو: عبارت از اسباب سرگرمی مانند طبل و ساز و آواز است. ﴿أَنْفَضُوا إِلَيْهَا﴾ یعنی: درحالی متفرق می‌شوند که به سوی کاروان تجارتی روی آورده‌اند «و تو را ایستاده رها کنند» بر منبر «بگو: آنچه نزد خداوند است» از پاداش بزرگ که همانا بهشت برین می‌باشد؛ «از سرگرمی و از تجارت بهتر است» یعنی: از آن دو کاری که به سوی آن شتافته و به خاطر آن باقی ماندن در مسجد و شنیدن خطبه رسول اکرم ﷺ را فرو گذاشتید، بهتر است «و خداوند بهترین روزی دهندگان است» پس از او طالب روزی شوید، بر او توکل کنید و با انجام طاعت به سوی او متوسل شوید زیرا این کار از اسباب تحصیل رزق و از بزرگترین عوامل جلب‌کننده آن به سوی شما می‌باشد.

علما به مناسبت ذکر خطبه در این آیه کریمه، احکامی را پیرامون خطبه جمعه بیان کرده‌اند که به موارد مهمی از آن می‌پردازیم:

۱ - مشروع است که خطیب در اثنای ایراد خطبه بایستد و این حکمی است متفق علیه زیرا به اثبات رسیده که رسول اکرم ﷺ و همچنین خلفای بعد از ایشان جز در حالت ایستادن خطبه ایراد نکرده‌اند. اما ایستادن در خطبه نزد ابوحنیفه سنت است پس اگر امام به حالت نشسته خطبه ایراد کرد، جایز می‌باشد زیرا مقصود حاصل می‌شود ولی همراه با کراهیت. در نزد مالکی‌ها ایستادن واجب است اما در نزد شافعی‌ها و حنبلی‌ها ایستادن خطیب شرط است بنابراین، خطبه جز به آن صحت پیدا نمی‌کند.

۲ - جمهور علما برآنند که ایراد خطبه شرط انعقاد جمعه است و نماز جمعه جز با ایراد خطبه صحیح نمی‌شود.

۳ - خطیب باید در حال ایراد خطبه بر کمان یا عصایی تکیه دهد زیرا در حدیث شریف به روایت ابن‌ماجه از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله چون در غزوات خطبه می‌خواندند، بر کمانی تکیه می‌دادند و چون در جمعه خطبه می‌خواندند، بر عصایی تکیه می‌دادند.

۴ - جمهور علما برآنند که وقتی خطیب بر منبر بالا شد، باید بر مردم سلام بگوید زیرا در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر منبر بالا می‌رفتند، بر مردم سلام می‌گفتند. اما در نزد مالک سلام گفتن خطیب، سنت نیست.

۵ - در نزد شافعی، پاکی از بی‌وضوئی و جنابت (حدث اکبر و اصغر) در حین ایراد خطبه شرط است اما در نزد جمهور فقها این امر شرط نیست ولی لازم است پس اگر خطیب بدون آن خطبه ایراد کرد، صحت دارد.

۶ - اکثر فقها برآنند که کمترین حد خطبه این است که خطیب حمد و ستایش خدای عزوجل را گفته و بر پیامبرش صلی الله علیه و آله درود بفرستد، به تقوای الهی سفارش کند و آیه‌ای از قرآن را بخواند. و در خطبه دوم نیز چنین کند مگر در خطبه دوم به جای خواندن آیه دعا کردن واجب است. و به کمتر از این، خطبه محقق می‌شود. ولی ابوحنیفه بر آن است که اگر امام در خطبه بر حمد، یا تسبیح، یا تکبیر بسنده کرد، خطبه وی درست است زیرا روایت شده است که عثمان رضی الله عنه بر منبر بالا شد و گفت: «الحمد لله»، سپس به لرزه درافتاد و گفت: «ابوبکر و عمر برای این مقام مقالی را آماده می‌کردند و شما به امامی فعال نیازمندتر از امامی قوال هستید و به‌زودی به شما خطبه‌ها خواهد آمد». سپس از منبر فرود آمد و نمازگزاران و این عمل وی در محضر صحابه رضی الله عنهم بود و کسی از ایشان هم بر وی انکار نکرد.

۷ - سکوت حاضران در هنگام ایراد خطبه امام واجب است و سنت این است که همگی سکوت کنند، چه کسانی که خطبه را می‌شنوند و چه کسانی که نمی‌شنوند و

هر دو گروه - ان شاء الله - در اجر برابرند و هر کس در اثنای خطبه سخن بگوید، کار لغو و بیهوده‌ای را انجام داده است ولی نمازش با این سخن گفتن فاسد نمی‌شود.

۸ - امام چون بر منبر رفت باید - به پیروی از فعل رسول اکرم ﷺ - رو به سوی مردم نماید.

۹ - جمهور فقها برآنند که هر کس در حالی به مسجد وارد شد که امام خطبه می‌خواند، باید دو رکعت نماز بگزارد و بعدا بنشیند زیرا در حدیث شریف به روایت جابر رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون در روز جمعه یکی از شما در حالی آمد که امام خطبه می‌خواند پس باید دو رکعت بگزارد و باید در آنها به اختصار و سبکی عمل نماید». اما رأی مالک و ابن شهاب زهری این است که در حال مشغول بودن امام به ایراد خطبه نباید نماز گزارد زیرا بیرون شدن امام برای ایراد خطبه نماز را و کلام وی، کلام را قطع می‌کند.

۱۰ - خواب شدن در حال ایراد خطبه امام مکروه است زیرا در حدیث شریف به روایت سمره بن جندب رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «چون یکی از شما را در اثنای خطبه خواب بینگی (چرت) در رسید، باید به جای نشستن رفیقش نشسته و رفیقش را به جای خود بنشانند». یعنی: از جای خود جابجا شود تا خواب از سرش برود.

۱۱ - در فضیلت جمعه احادیثی آمده است؛ از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت ابوهریره رضی الله عنه است که رسول خدا ﷺ از روز جمعه یادآوری کرده آن گاه فرمودند: «و در آن ساعتی است که هیچ بنده مسلمانی در حال ادای نماز با آن ساعت همراهی نمی‌کند و در همان حال از خدای عزوجل چیزی نمی‌طلبد مگر این که حق تعالی آن را به وی می‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت صحیح مسلم از ابوموسی رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «این ساعت (یعنی ساعت اجابت دعا) در روز جمعه از میان آن است که امام بر منبر می‌نشیند تا آن گاه که نماز تمام می‌شود».

۱۲ - در روایت زهری آمده است که صدر خطبه رسول خدا ﷺ چنین بود: «الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ به من شرور أنفسنا. من يهد الله فلا مضل له ومن

يضلل فلا هادى له. ونشهد أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله، أرسله بالحق بشيراً
ونذيراً بين يدي الساعة. من يطع الله ورسوله فقد رشد ومن يعصهما فقد غوى. نسأل الله ربنا
أن يجعلنا ممن يطيعه ويطيع رسوله ويتبع رضوانه ويجتنب سخطه، فإنما نحن به وله».

﴿سوره منافقون﴾

مدنی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با بیان رسوایی‌ها و اوصاف منافقان و موافق دشمنانه آنان علیه رسول اکرم ﷺ و مؤمنان، «منافقون» نامیده شد. این سوره متضمن هجوم سختی علیه اخلاق منافقان و دسیسه‌های آنان است.

إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ

لَكَذِبُونَ ﴿۱﴾

«چون منافقان نزد تو آیند» منافق کسی است که اسلام را آشکار کرده و کفر را پنهان می‌دارد. یعنی ای پیامبر ﷺ! چون منافقان به تو رسند و به مجلسست حاضر شوند؛ «می‌گویند» به زبانهای خود خلاف آنچه را که در دلهایشان است: «گواهی می‌دهیم که بی‌گمان تو پیامبر خدا هستی» منافقان گواهی‌شان را با «لام تأکید» مؤکد می‌کنند، برای اشعار و اعلام این‌که این گواهی، از صمیم دل و همراه با خلوص نیت و عقیده صادر شده است. معنای (نشهد)، نعلم و نحلف است یعنی: می‌دانیم و سوگند می‌خوریم که تو رسول خدا هستی «و خداوند می‌داند که تو پیامبر اویی» این تصدیقی است از جانب خدای عزوجل بر گواهی حقانیت رسالت محمد ﷺ که سخن منافقان متضمن آن است تا چنین فهمیده نمی‌شود که تکذیب منافقان در جمله بعدی، متوجه این حقیقت می‌باشد «و خداوند گواهی می‌دهد که منافقان دروغ‌گویند» در این ادعا که گواهی‌شان بر رسالت رسول اکرم ﷺ از صمیم قلب و خلوص عقیده است، هرچند لفظ و بیان محض که صرفاً گواهی دادنشان به زبان بر صحت رسالت است، دروغ نیست زیرا لفظ این سخنشان حق است.

اتَّخَذُوا آيَاتِنَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢﴾

«سوگندهای خود را سپر گرفته‌اند» یعنی: سوگندهایی را که به شما درباره ایمان خود می‌خورند، سپر قرار داده‌اند تا آنان را از گزند شما ننگه دارد و در پشت سر آن خود را پنهان دارند تا کشته و اسیر نشوند. این تعبیر دلیل بر آن است که لفظ: «أشهد: گواهی می‌دهم» سوگند است. «پس از راه خدا باز داشته‌اند» یعنی: مردم را از ایمان و جهاد و طاعات باز داشته‌اند، به سبب شک پراکنی، عیب‌جویی و طعنه‌زدن در نبوت که از آنان سرزده است «چه بد است آنچه آنان می‌کنند» از نفاق و بازداشتن از راه خدا ﷻ.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطَغَّ عَلٰی قُلُوبِهِمْ فَمَهْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٣﴾

«این» دروغ گفتن، بازداشتن از راه خدا ﷻ و اعمال زشت «به سبب آن است که آنان ایمان آوردند» از روی نفاق «سپس کافر شدند» در باطن امر. به‌قولی: آیه کریمه درباره گروهی نازل شد که ایمان آوردند، سپس مرتد شده و از ایمان خود برگشتند «پس بر دل‌هایشان مهر نهاده شد» به سبب کفرشان لذا دیگر بعد از این ایمانی به دل‌هایشان راه نمی‌یابد «پس آنان در نمی‌یابند» و نمی‌فهمند آنچه را که صلاح و رشد و هدایت‌شان در آن است.

﴿ وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدٌ يَّحْسِبُونَ كُلَّ صَبِيحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ فَنَلَّهِمُ اللَّهُ أَنَّهُ يُؤْفِكُونَ ﴿٤﴾

«و چون آنان را ببینی، بدن‌هایشان تو را به شگفت آورد» یعنی: شکل و هیأت و منظر آنان برای بیننده شگفت‌آور است چرا که آنان شکل و شمایل تروتازه و بارونق دارند «و چون سخن گویند، به سخنان گوش دهی» و پنداری که سخنان حق و راست است، از بس که زبان و بیانی فصیح و بلیغ دارند. شایان ذکر است که عبدالله بن ابی رئیس منافقان شخصی فصیح، تنومند و خوش منظر بود و چون سخن می‌گفت، رسول خدا ﷺ به سخنانش گوش فرامی‌دادند «گویی آنان الوارهایی‌اند تکیه داده بر دیوار»

منافقان در نشستن خود در مجالس رسول اکرم ﷺ به حال تکیه داده، به چوبها و الوارهای میان تهی‌ای تشبیه شده‌اند که به دیوار تکیه داده است، چوبهایی که نه چیزی می‌فهمند و نه می‌دانند زیرا از فهم نافع و علمی که صاحبش از آن بهره‌مند گردد خالی‌اند چنان‌که الوارها اشباحی فاقد درک و فهم می‌باشند «هر بانگی را بر ضد خود می‌پندارند» یعنی: آنان با وجود تنومندی اجسام خود، از باطن و معنویت چنان تهی‌اند که هر بانگی را که می‌شنوند، آن را بانگ هلاکی علیه خود می‌پندارند و تصور می‌کنند که آن بانگ آنان را هدف قرار داده و برآنان فرود آمده است، از بس که جبوند و دل‌هایشان مرعوب و بیمناک است پس آنان اشباحی بدون ارواح و صورتهایی بدون معنی هستند. در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ به صورتهای و اموالتان نمی‌نگرد بلکه فقط به دلها و اعمالتان می‌نگرد». به قولی: منافقان از آن بیم داشتند که درباره آنان آیاتی نازل شود که پرده‌هایشان را بدرد و خونها و مال‌هایشان را مباح گرداند «آنان خود دشمن‌اند پس از آنان بر حذر باش» از این‌که به فرصتی علیه تو دست یابند، یا بر چیزی از اسرار آگاه گردند زیرا آنان جاسوسانی برای دشمنان کافرت هستند «خدا بکشده‌شان» یعنی: خدا ﷻ آنان را لعنت کند و از رحمت خود طرد نماید. یا این تعلیمی است به مؤمنان که این سخن را بگویند «چگونه بیراهه می‌روند؟» یعنی: چگونه از حق برگشته و از آن به سوی کفر می‌گرایند و تا کجا از حقیقت انحراف یافته‌اند؟ در حدیث شریف به روایت امام احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إن للمنافقين علامات يعرفون بها: تحيتهم لعنة، وطعامهم نهبه، وغنيمتهم غلول، ولا يقربون المساجد إلا هجرا، ولا يأتون الصلاة إلا دبرا، مستكبرين لا يألون ولا يؤلفون، خشب بالليل، صخب بالنهار: منافقان دارای نشانه‌هایی هستند که با آنها شناخته می‌شوند: درود و شادباش گفتن آنها لعنت است و غذایشان غارت (بی‌خیر و برکت) و غنیمتشان غلول و خیانت، جز با سستی و گرانباری به مساجد نزدیک نمی‌شوند و جز در آخر وقت به نماز نمی‌آیند، مستکبر و گردنکش‌اند، نه الفت می‌گیرند و نه مورد الفت قرار می‌گیرند، سنگین خواب‌اند در شب (شب زنده‌داری نمی‌کنند) و جیغ و داد کشنده‌اند در روز».

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَأْرُؤُهُمْ وَإِنْتِهَاهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿٥﴾

«و چون به آنان گفته شود، بیایید تا پیامبر خدا برای شما طلب آمرزش کند، سرهای خود را برگردانند» یعنی: از روی تمسخر به این سخن و به نشانه بی میلی در آمرزش خواهی پیامبر ﷺ برای خود، سرهای خویش را تکان می دهند و می پیچانند «و آنان را می بینی که تکبرکنان روی برمی تابند» از رسول اکرم ﷺ و درخواست آمرزش خواهی ایشان برای خود زیرا خود را بزرگتر از آن می بینند و آمرزش خواهی را حقیر و بی ارزش تصور می کنند.

قتاده در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: به عبدالله بن ابی گفته شد؛ کاش نزد رسول خدا ﷺ می رفتی تا برای تو آمرزش می خواستند. اما او به نشانه تکبر و خودبزرگ بینی سرش را برگرداند. آن گاه این آیه نازل شد.

سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

الْفَاسِقِينَ ﴿٦﴾

«برای آنان یکسان است، چه برایشان آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی» هرگز این کار به آنان سودی نمی رساند، از آن رو که بر نفاق خود پای فشرده و بر کفر خود استمرار می ورزند «هرگز خداوند آنان را نخواهد آمرزید» یعنی: مادامی که بر نفاق خود قرار داشته باشند «بی گمان خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند» یعنی: کسانی را که در بیرون رفتن از دایره طاعت و فروروی در نافرمانی های خداوند ﷻ پای فشرده اند، که منافقان در صف اول این قطار قرار دارند.

ابن جریر طبری در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت می کند: چون آیه ﴿أَسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ «توبه/ ۸۰» نازل شد، رسول اکرم ﷺ فرمودند: «برایم در آمرزش خواهی رخصت داده شده پس بر هفتاد بار

آمزش خواهی برای آنان می‌افزایم، شاید خدای عزوجل بر آنان بیامرزد». پس خداوند متعال نازل فرمود: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ...﴾.

**هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا نُنفِقُوا عَلٰی مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ
وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ ﴿٧﴾**

سپس حق تعالی به بیان دو نمونه از دشمنی‌های منافقان می‌پردازد، نمونه اول این است: «آنان کسانی اند که می‌گویند، بر کسانی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند» از پیرامون وی. مراد آنان از این کسان: فقرای مهاجرانند «و حال آن‌که گنجینه‌های آسمانها و زمین از آن خداست» پس او قطعاً روزی‌دهنده این مهاجران است «ولی منافقان در نمی‌یابند» که خزانه‌های ارزاق به دست خداوند ﷻ است و بنابراین، می‌پندارند که خدای متعال بر مؤمنان گشایش ارزانی نمی‌دارد. زید بن ارقم رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: از عبدالله بن ابی‌سینیدم که به یاران خود می‌گفت: «بر کسانی که نزد محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستند خرج نکنید تا از پیرامون وی پراکنده شوند». پس این سخن وی را به عمویم گفتم و او آن را به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رساند، ایشان مرا خواستند و جریان را به ایشان نقل کردم. آن‌گاه به دنبال عبدالله بن ابی‌سینیدم فرستادند، آنها آمدند و سوگند خوردند که این سخن را نگفته‌اند. پس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مرا تکذیب و آنان را تصدیق نمودند که بر اثر آن چنان حالت سختی به من دست داد که قبل از آن هرگز مانند آن حالت به من دست نداده بود و در خانه‌ام نشستم... آن‌گاه آیه: ﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنٰفِقُوْنَ...﴾ نازل شد. بعد از نزول این آیات، ایشان به دنبال من فرستادند و این آیات را بر من خواندند، سپس فرمودند: «همانا خداوند ﷻ تو را تصدیق کرد».

يُؤْتُونَ لِيْن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِيْنَةِ لِيُخْرِجَ الْأَعْرَضُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ
 وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ ﴿٨﴾

نمونه دوم از دشمنی منافقان این است: «می‌گویند: اگر به مدینه باز گردیم» از غزوه بنی‌مصطلق «قطعا آن کس که عزتمندتر است، آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد» گوینده این سخن، عبدالله بن‌ابی رئیس منافقان بود که مراد آن ملعون از عزیزتران و بلندپایه‌گان، خود وی و همراهانش و مرادش از ذلیل‌تران و فرومایه‌گان، رسول اکرم ﷺ و همراهان ایشان بودند.

امام احمد در بیان سبب نزول این آیه از زیدبن‌ارقم رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: من با رسول خدا ﷺ در غزوه تبوک^۱ حضور داشتم و دو تن که یکی از مهاجران و دیگری از انصار بودند، بر سر نوبت آب با هم کشمکش کردند پس عبدالله بن‌ابی گفت: اگر به مدینه بازگشتیم، آن کس که عزیزتر است، خوارتر را از آن بیرون خواهد کرد، من نزد رسول اکرم ﷺ آمدم و ایشان را از این سخن وی آگاه ساختم ... و ادامه داستان، مانند سبب نزول ذکر شده در آیه قبل است.

«حال آن‌که عزت، خاص خداوند و پیامبرش و مؤمنان است» یعنی: قوت و غلبه مخصوص خداوند جل جلاله و کسانی است که او عزتمند و پیروزشان گرداند؛ از پیامبران و بندگان مؤمن نیکوکارش نه غیر آنان «ولی منافقان» از فرط جهل، حیرت، سردرگمی و نیز از آن جهت که بر دل‌هایشان مهر زده شده است «نمی‌دانند» این حقیقت روشن را. روایت شده است که عبدالله فرزند عبدالله بن‌ابی‌بن‌سلول در همان غزوه به پدرش گفت: سوگند به آن کس که جز او خدایی نیست تا نگویی که: بی‌گمان رسول خدا ﷺ بلندپایه‌تر و عزیزترند و این من هستم که ذلیل‌تر و فرومایه‌تر می‌باشم؛ به مدینه داخل نخواهی شد. پس عبدالله بن‌ابی به گفتن این سخن ناگزیر شد و چون به مدینه آمدند، مدت اندکی بعد از آن مرد.

^۱ صحیح غزوه بنی‌مصطلق است زیرا عبدالله بن‌ابی در غزوه تبوک حضور نداشت. نگاه؛ تفسیرالمنیر (۲۸/). (۲۲۴).

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ ءَمْوَالُكُمْ وَلَا ءَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ ءَللّٰهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَاُوْلٰئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ ﴿٩﴾

آن گاه خداوند جَلَّ مؤمنان را از اخلاق منافقان بر حذر می‌دارد یعنی از اخلاق کسانی که اموال و اولادشان آنان را از یاد خدا جَلَّ که همانا ادای فرایض اسلام است به خود مشغول گردانید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اموال و اولادتان شما را از ذکر خداوند غافل نگردانند» به‌قولی: مراد از ذکر خدا جَلَّ، قرائت قرآن است «وهر کس چنین کند» یعنی: هر کس با مشغولیت به دنیا از کار دین غافل شود «پس آن گروه، خود زیانکارانند» یعنی: در زیانکاری خود کامل‌اند زیرا آنان چیزی را که برتر و باقی است، به بهای حقیر و فانی‌ای فروخته‌اند.

وَأَنْفِقُوا مِن مَّا رَزَقْنَاكُم مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِكُمْ ءَحْدَكُمُ ءَلْمَوْتِ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ الصَّٰلِحِينَ ﴿١٠﴾

«و از آنچه روزیتان کرده‌ایم، بخشش کنید» یعنی: برخی از آنچه را که روزیتان کرده‌ایم، در راه خیر خرج کنید. به‌قولی: مراد ادای زکات فرض است «پیش از آن‌که مرگ به سراغ یکی از شما بیاید» به این ترتیب که اسباب مرگ بر وی فرود آید و او حضور نشانه‌های آن را مشاهده کند «پس بگویند: ای پروردگار من! چرا مرا تا مهلتی نزدیک باز پس نداشتی» یعنی: چرا به من مهلت ندادی و مرگم را تا مدت کوتاه دیگری به تأخیر نیفگندی «تا صدقه بدهم» از مال خویش «و از صالحان باشم» با انجام دادن کارهای شایسته. ابن‌کثیر می‌گوید: «پس در هنگام احتضار هر تقصیرکاری نادم می‌شود و تمديد مدت عمر خود را می‌طلبد تا به تدارک مافات بپردازد ولی هیئات!».

وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١١﴾

«و هر کس اجلش فرارسد» و عمر مقررش که در لوح محفوظ نوشته شده است به پایان آید؛ «هرگز خداوند آن را به تأخیر نمی‌افکند و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از اعمالتان بر او مخفی نمی‌ماند و او جزا دهنده‌تان در برابر اعمالتان می‌باشد. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هر کس مالی دارد که او را به حج بیت‌الله می‌رساند، یا در آن بر وی زکات واجب است اما آن را نمی‌پردازد، در هنگام مرگ طالب بازگشت به دنیا می‌شود». در این اثنا مردی به ابن عباس رضی الله عنه گفت: ای ابن عباس! از خدا پروا کن، آخر این فقط کافر است که طالب بازگشت به دنیا می‌شود نه مؤمن! ابن عباس رضی الله عنه فرمود: «اینک در این باره بر شما قرآن را می‌خوانم». آن‌گاه آیه: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا نُلْهِكُمُ...﴾ را تا آخر سوره تلاوت کرد.

﴿سوره تغابن﴾

مدنی است و دارای (۱۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب ذکر روز قیامت در آن، «تغابن» نامیده شد. روز قیامت را از آن جهت «تغابن» نامیدند که زیان و خسارت کافران در آن نمایان می‌شود. این سوره، آخرین سوره از «مسیحات» یعنی سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز می‌شوند.

﴿يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (۱)

«آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، خداوند را تسبیح می‌گویند» یعنی: تمام مخلوقات که در آسمانها و زمین خدای سبحان هستند او را از هر نقص و عیبی به پاکی یاد کرده و تنزیه می‌نمایند. قبلا به این حقیقت اشاره کردیم که این تسبیح، با نطق و بیانی است که ما آن را نمی‌فهمیم چنانکه فرموده حق تعالی در این آیه دال بر این معنی است: ﴿وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِن لَّا نَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾: (و هیچ چیز نیست مگر این که به ستایش پروردگار خود تسبیح می‌گوید ولی شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید) «اسراء/۴۴». «او راست فرمانروایی و او راست سپاس» هم فرمانروایی و هم سپاس و ستایش به حق تعالی اختصاص دارد و هیچ چیز از اینها از آن غیر وی نیست و بهره‌ای هم که بندگان از آنها دارند، همانا از فیض اوست لذا این منت هم به او باز می‌گردد «و او بر هر چیزی تواناست» پس هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند و قدرتش بر ایجاد تمام مخلوقات یکسان و برابر است.

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُّؤْمِنٌ وَاللَّهُ يَمَّا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (۲)

«اوست آن کس که شما را آفرید پس برخی از شما کافرند و برخی از شما مؤمن» کافر را آفرید و کفرش به فعل و کسب و اختیار خود وی و برخلاف مقتضای فطرت وی است و مؤمن را آفرید و ایمانش به فعل و کسب خود وی و مطابق فطرت سالم وی است که بر یکتاپرستی و ایمان به خدا ﷻ مبتنی است لذا کافر، کفر می‌ورزد و

کفر را انتخاب می‌کند و مؤمن ایمان می‌آورد و ایمان را انتخاب می‌کند و همه اینها به اذن الهی است: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾: «و شما نمی‌خواهید (و خواسته شما نافذ نیست) مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد» (تکویر / ۲۹). «و خداوند به آنچه می‌کنید بیناست» پس هیچ امر نهانی‌ای بر او پنهان نمی‌ماند و او جزاهدنده‌تان در برابر اعمالتان است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «همانا یکی از شما به عمل اهل بهشت عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان بهشت جز یک گز یا یک باع^۱ فاصله وجود ندارد پس نوشته (لوح محفوظ) بر او سبقت می‌گیرد، آن‌گاه به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود و همانا یکی از شما به عمل اهل دوزخ عمل می‌کند تا بدانجا که میان او و میان دوزخ جز یک گز یا یک باع فاصله وجود ندارد، آن‌گاه کتاب (نوشته لوح محفوظ) بر وی سبقت می‌گیرد پس به عمل اهل بهشت عمل می‌کند و به آن وارد می‌شود». علما می‌گویند: این حدیث به معنی تعلق علم ازلی حق تعالی به هر معلومی است پس همان چیزی روی می‌دهد که خداوند جل جلاله دانسته، اراده نموده و حکم کرده است.

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿۳﴾

«آسمانها و زمین را به حق» یعنی: به عدل، به تدبیر درست و حکمت بالغه «آفرید» به‌قولی معنی این است: آسمانها و زمین را برای آشکار کردن حق آفرید به این ترتیب که نیکوکار در قبال نیکوکاری‌اش و بدکار در قبال بدکرداری‌اش جزا داده شود «و شما را صورتگری کرد و صورتهایتان را نیکو آراست» یعنی: حق تعالی انسانها را در کامل‌ترین صورت، نیکوترین ساختار و زیباترین شکل آفرید. و مانند این آیه است فرموده حق تعالی در سوره «انفطار»: ﴿يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّنَكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ﴾: (هان ای انسان! چه چیز تو را در حق

^۱ باع: عبارت است از اندازه فاصله میان انگشتان هر دو دست از هم گشاده که برابر با (۱۶۲) سانتی‌متر است.

پروردگار بخشنده‌ات غره کرد؟ همان‌که تو را آفرید و استوار کرد پس متعادل ساخت) «انفطار/۸۶». البته امتیاز بنی‌آدم در نیکویی صورت و زیبایی اندام و قامت وی نیست بلکه این خلقت شگرف، دلالت روشن و آشکاری است برای مردمی که در قدرت آفریننده و حکمت و عظمت وی می‌اندیشند چنان‌که صورت روحانی انسان و توانایی‌های عقلی تکان‌دهنده و عظیم وی دلالتی بزرگتر و برتر بر این امر است چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٠﴾ وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ «و در زمین نشانه‌هایی است برای اهل یقین و آیا در خویشتن خویش نمی‌نگرید؟» «ذاریات/۲۰-۲۱». «و به سوی اوست بازگشت» در سرای آخرت پس نهاد و سیرتتان را نیکو و زیبا سازید چنان‌که حق تعالی صورت ظاهرتان را زیبا گردانید.

يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤﴾

آن گاه حق تعالی از علم خویش به تمام کائنات آسمانی و زمینی و تمام پنهانها و آشکارها خبر داد و فرمود: «آنچه را در آسمانها و زمین است می‌داند» و هیچ امری از آنها بر او پنهان نمی‌ماند «و آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌دارید می‌داند و خداوند به راز سینه‌ها» یعنی: به آنچه که هر انسانی آن را در ضمیر خود پنهان می‌دارد «دانااست» همچون حدیث نفس و خطرات قلب.

الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَبْلُ فَذَاقُوا وَبَالَ أَمْرِهمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥﴾

«آیا» ای کفار «خبر کسانی که پیش از این کفر ورزیدند» از امت‌های گذشته؛ مانند اقوام نوح، عاد و ثمود «به شما نرسیده است؟» یعنی: خبر این امت‌ها به شما در قرآن رسیده است و شما از این امر آگاهید که چگونه پیامبران آنان را به سوی یگانگی خدای متعال و پرستش وی و ترک آنچه که به جای وی به اربابی گرفته‌اند دعوت نمودند و چسان در فرجام دروغ‌انگاران نابود شدند و سرانجام کار پیامبران و مؤمنان به ایشان، نجات و رستگاری بود «پس وبال کار خود را چشیدند» وبال: سنگینی و

سختی است و مراد از آن، عذابی است که آن امت‌ها در دنیا به آن دچار شدند «و ایشان را عذابی است دردناک» در آخرت، که عبارت از عذاب دوزخ می‌باشد.

ذَلِكَ بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالُوا أَبَشْرٌ يَهْدُونَنَا فَكَفَرُوا وَتَوَلَّوْا وَاسْتَغْنَى اللَّهُ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ



«این» عذاب تلخ و دردناک در هر دو سرای دنیا و آخرت؛ «به سبب آن است که پیامبران برای آنان معجزات آشکار می‌آوردند پس گفتند: آیا ما را آدمیان هدایت می‌کنند؟» یعنی: چون پیامبران با معجزات آشکار به سوی آنان می‌آمدند، هر قومی از آنان - در مقام انکار و تعجب از این امر که پیامبر از جنس بشر باشد این سخن را به پیامبران می‌گفتند «پس کافر شدند و روی بر تافتند» یعنی: آن امتها به پیامبران عليهم السلام و به آنچه که همراه آورده بودند، کافر شدند و از ایشان روی گردانیدند و در آنچه که پیامبران عليهم السلام آورده بودند، تدبر و اندیشه نکردند «پس خداوند بی‌نیازی جست» از ایمان و عبادتشان «و خداوند بی‌نیاز ستوده است» یعنی: او از جهانیان و از عبادت و نیایش آنان برای خود بی‌نیاز و از جانب تمام مخلوقات خویش به زبان قال و حال ستوده است.

زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ

«کافران پنداشته‌اند که هرگز برانگیخته نمی‌شوند، بگو: آری؛ قسم به پروردگار من که البته برانگیخته می‌شوید» خداوند جل جلاله پیامبرش را دستور داد تا بر این امر به آنان سوگند بخورد. یعنی: سوگند به خدای عزوجل که شما از قبرهایتان برانگیخته می‌شوید «سپس به آنچه کرده‌اید، آگاه ساخته می‌شوید» یعنی: به منظور برپا داشتن حجت علیه شما، قطعاً از اعمالتان خبر داده شده و سپس در برابر آن جزا داده می‌شوید «و این» رستاخیز و جزا «بر خداوند آسان است» نه دشوار، به سبب قدرت تامه وی. این سومین آیه در قرآن کریم است که خداوند متعال در آن به پیامبرش دستور داده است

تا به نام پروردگار خویش بر وقوع و تحقق قطعی معاد سوگند بخورد. آیه اول این فرموده حق تعالی است: ﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ «یونس / ۵۳». آیه دوم این فرموده وی است: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ﴾ «سبأ / ۳» که ترجمه و تفسیر آنها گذشت و این هم سومین آیه در این مورد است.

فَتَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿۸﴾

«پس به خدا و پیامبرش و نوری که فرو فرستاده‌ایم، ایمان آورید» یعنی: هرگاه قضیه چنین است پس خداوند جل جلاله، پیامبرش محمد ﷺ و قرآن را تصدیق کنید زیرا قرآن نوری است که از تاریکی‌های گمراهی به سوی روشنایی هدایت رهنمون می‌شود «و خداوند به آنچه می‌کنید آگاه است» پس چیزی از سخنان و افعالتان بر او پنهان نمی‌ماند و یقیناً شما را در برابر کارنامه‌تان جزا می‌دهد پس باید ایمانتان صحیح و سالم باشد.

يَوْمَ يَجْمَعُكُمُ يَوْمَ الْجُمُعِ ذَلِكَ يَوْمُ النَّعَابِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ وَيَدْخُلْهُ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۹﴾

«روزی که شما را برای روز جمع» یعنی: برای روز قیامت «گرد می‌آورد» زیرا اهل محشر در آن برای جزا گردآورده می‌شوند و در آن میان هر عمل‌کننده‌ای با عملش، میان هر پیامبری با امتش، میان هر مظلومی با ظالمش و میان اولین و آخرین گرد آورده می‌شود «آن روز روز تغابن است» زیرا غبن و فریب‌خوردگی کافر با ترک ایمان؛ و غبن و زیان مؤمن با کاستی و کوتاهی وی در ایمان و عمل در آن روز آشکار می‌شود همچنین برخی از اهل محشر در آن بر برخی دیگر زیان می‌رسانند پس در آن اهل حق بر اهل باطل زیان می‌رسانند و غبن و زیانی بزرگتر از زیان وارد کردن اهل بهشت بر اهل دوزخ نیست پس گویی اهل دوزخ خیر را به‌شر، خوب و سره را با پست و ردی

و نعمت را با عذاب بدل خواسته‌اند و اهل بهشت برعکس این. گفته می‌شود: «غبت فلانا: بر فلان غبن وارد کردم» آن‌گاه که به او چیزی را بفروشی یا از او چیزی را بخری اما زیان به طرف او بوده و او در معامله فریب خورده باشد. پس مغبون و زیانمند حقیقی کسی است که خانواده و جایگاه خود در بهشت را از دست داده و باخته باشد. در حدیث شریف آمده است: «هیچ بنده‌ای به بهشت وارد نمی‌شود مگر این‌که جایگاه وی در دوزخ نیز- چنانچه از بدکاران می‌بود - به وی نشان داده می‌شود تا بر شکر و سپاس وی بیفزاید و هیچ بنده‌ای نیست که به دوزخ وارد شود مگر این‌که جایگاه وی از بهشت به وی بینانده می‌شود - چنانچه از نیکوکاران می‌بود - تا بر دریغ و حسرت وی بیفزاید».

«و هر کس به خداوند ایمان آورده و عمل صالحی انجام داده باشد، بدیهایش را از او بسترده» یعنی: هر کس اقرار و تصدیق را با عمل صالح جمع کرد، سزاوار آن است تا گناهانش از وی زدوده شود «و او را به باغهایی که جویباران از فرودست آنها جاری است در آورد، که جاودانه برای همیشه در آن باشند، این» زدودن گناهان و وارد کردن به بهشت همراه با جاودانه‌گی ابدی در آن؛ «کامیابی بزرگ است» یعنی: کامیابی‌ای است که هیچ کامیابی دیگری با آن برابری نمی‌تواند کرد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٠﴾

«و کسانی که کفر ورزیده و آیات ما را تکذیب کرده‌اند، آن گروه اهل دوزخ‌اند و در آن جاودانه خواهند بود و چه بد سرانجامی است».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این دو آیه برای توضیح و بیان «تغابن» یاد شده، حال نیکبختان و بدبختان را ذکر نمود پس هر دو آیه تفصیل و تفسیر آن تغابن‌اند.

مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ، وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١١﴾

«هیچ مصیبتی» مانند سختی، بیماری، مرگ نزدیکان، زندان، نابودی مال و غیر آن از مصایب «نمی‌رسد مگر به اذن الله» یعنی: به قضا و قدر وی. به قولی: سبب نزول آن

این بود که کفار گفتند: اگر راه و روش مسلمانان حق بود، می‌بایست خداوند جَلَّ جَلَلُهُ آنان را در دنیا از مصایب نگه می‌داشت «و هر کس به خداوند ایمان آورد، دلش را به راه آورد» یعنی: هر کس باور داشته باشد و بداند که جز آنچه خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر وی مقدر نموده است به او نمی‌رسد، حق تعالی در هنگام مصیبت دلش را به راه صحیح می‌برد و بنابراین، او متوجه می‌شود که آن مصیبت از جانب خدا جَلَّ جَلَلُهُ است و آنچه که به وی رسیده، قرار نبوده و نیست که از وی دور شود و خواه ناخواه به وی رسیدنی است و آنچه که باید به وی نرسد، خواه ناخواه به وی رسیدنی نیست پس - چنان‌که ابن عباس رضی الله عنهما نیز در تفسیر آیه گفته است - او در این هنگام به قضای خداوند جَلَّ جَلَلُهُ تسلیم می‌شود و استرجاع: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) می‌گوید پس در مصیبت صبر و بر نعمت شکر می‌گزارد چنان‌که در حدیث شریف آمده است. «و خداوند به هر چیزی دانا است» یعنی: او دارای علمی بلیغ و همه‌جانبه است و هیچ چیز از این امور بر او مخفی نمی‌ماند پس به او ایمان آورید و به قضا و قدر وی تسلیم شوید.

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ ﴿١٢﴾

«و خدا را اطاعت کنید و پیامبر را اطاعت کنید» یعنی: به فرمانبرداری خداوند جَلَّ جَلَلُهُ و فرمانبرداری از کتاب و پیامبرش مشغول شوید؛ با فرمان بردن از شخص وی در حیاتش و فرمان بردن از سنت وی بعد از وفاتش «پس اگر روی برتابید» یعنی: اگر از فرمانبرداری اعراض کنید پس گناه شما بر دوش خود شماست و بر پیامبر هیچ باکی نیست «زیرا جز این نیست که بر پیامبر ما فقط پیام رسانی آشکار است» و جز این دیگر هیچ تکلیفی بر عهده او نیست و او این مهم را نیز به درستی به انجام رسانیده است.

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَىٰ اللَّهِ فَيْتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١٣﴾

«خداست که هیچ معبودی جز او نیست» یعنی: فقط او سزاوار عبودیت است نه غیر او پس او را به یگانگی بخوانید و با او چیزی را شریک نیاورید «و مؤمنان باید بر خدا

توکل کنند» یعنی: مؤمنان باید امور خود را به او تفویض کرده و بر او تکیه نمایند، نه بر غیر او.

**يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا بِآيَاتٍ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ وَإِن تَعَفَّوْا
وَتَصَفَّحُوا وَتَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾**

«ای کسانی که ایمان آورده اید، در حقیقت برخی از همسران و فرزندان شما دشمن شما هستند» زیرا آنها شما را از انجام خیر و عمل صالح به خود مشغول می‌گردانند، یا شما را به قطع پیوند رحم، یا به معصیت پروردگار و می‌دارند و انسان بر اثر محبتی که به آنان دارد، نمی‌تواند در برابر خواسته آنان مقاومت کند.

سبب نزول آیه کریمه این بود که مردانی از اهالی مکه اسلام آوردند و خواستند که هجرت کنند پس همسران و فرزندانشان به آنان اجازه این کار را ندادند بنابراین، خدای سبحان فرمان داد که از آنان بر حذر باشند و اطاعت‌شان نکنند. مجاهد می‌گوید: «سوگند به خدا ﷻ که همسران و فرزندان در دنیا با آنان دشمنی نکردند ولی دوستی و محبت آنان بر آن وادارشان کرد که از مال حرام بیندوزند و خرج آنان کنند». «پس از آنان حذر کنید» یعنی: از همسران و فرزندانتان حذر کنید؛ از این‌که دوستی و شفقت بر آنان را بر طاعت خدای عزوجل برگزینید پس مبدا رغبتتان در رساندن خیر و منفعت برای آنان، شما را بر آن وادارد که با ارتکاب نافرمانی خداوند ﷻ برایشان مال اندوزی کنید «و اگر عفو کنید و درگذرید و بیامرزید» گناهی را که مرتکب می‌شوند و سرزنششان را در برابر آن گناهان فروگذارید و گناهانشان را بپوشانید؛ «به راستی خدا آمرزگار مهربان است» هم برای شما و هم برای ایشان.

در بیان سبب نزول این بخش از آیه کریمه آمده است: همسران و فرزندان مردی او را از هجرت بازداشته و سست ساخته بودند پس چون دید که مردم از وی در هجرت سبقت گرفته‌اند و در دین خدا ﷻ دانسته و دانشمند شده‌اند، بر آن شد تا همسران و فرزندان را مجازات کند، همان بود که این ارشاد الهی نازل شد.

إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿١٥﴾

«جز این نیست که اموال و اولادتان فتنه‌ای برای شما هستند» یعنی: وسیله ابتلا و آزمون و مایه رنج و محنت شما هستند زیرا دوستی اموال و اولاد است که شما را بر کسب حرام و بازداشتن حق الله ﷻ و می‌دارد پس مرد باید که از این آزمون پیروز بیرون آید «و مزد بزرگ فقط نزد خداوند است» برای کسانی که طاعت و ترک معصیت وی را بر محبت مال و فرزندان ترجیح می‌دهند. در حدیث شریف آمده است: «یأتی زمان علی امتی، یکون فیه هلاک الرجل علی ید زوجه وولده، یعیرانه بالفقر، فیرکب مراکب السوء، فیهلک: بر امت من زمانی می‌آید که در آن نابودی مرد بر دست زن و فرزند وی است زیرا آنان او را به فقر طعنه می‌زنند، در نتیجه او (برای کسب مال) به راه‌های بد سوار می‌شود و سرانجام نابود می‌گردد». (و حقا که همین عصر و زمان نیز آمده است و امروزه ما شاهدیم که بسیاری از اشخاص برای ارضای خواسته‌ها و امیال زنان و فرزندان خود، به دزدی، ارتشا، غارت بیت‌المال، تجارت مواد مخدر و امثال آن روی می‌آورند). همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن لكل أمة فتنة، وإن فتنة أمتی المال: همانا برای هر امتی فتنه‌ای است و همانا فتنه امت من مال است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «الولد ثمرة القلوب وإنهم مجبنة مبخلة محزنة: فرزند ثمره دلهاست ولی بی‌گمان آنان ابزار ترسو سازنده، بخیل کننده و اندوه آفرین‌اند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لیس عدوک الذی إن قتلته کان فوزا لک، وإن قتلک دخلت الجنة ولكن الذی لعله عدو لک: ولدک الذی خرج من صلبک، ثم أعدی عدو لک مالک الذی ملکت یمینک: دشمن تو آن کسی نیست که اگر او را بکشی رستگاری‌ای است برای تو و اگر او تو را بکشد به بهشت داخل می‌شوی ولی کسی که شاید او دشمن توست: فرزند توست که از صلب تو بیرون آمده است، سپس دشمن‌ترین دشمن برای تو مال توست که تحت تملک تو در آمده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «یؤتی برجل یوم القيامة، فیقال: أکل عیاله حسناته: در روز قیامت مردی آورده می‌شود پس گفته می‌شود: عیال وی حسنات وی را خورده‌اند».

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَأَسْمِعُوا وَأَطِيعُوا وَأَنْفِقُوا خَيْرًا لِّأَنْفُسِكُمْ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٦﴾

«پس تا می توانید از خدا پروا بدارید» یعنی: تا آنجا که طاقت و توان دارید و سعی و کوشش شما به پایه آن می رسد، تقوا و خداترسی داشته باشید. چنان که در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِأَمْرٍ فَأَتُوا مِنْهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَمَا نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَاجْتَنِبُوهُ: چون شما را به امری فرمان دادم پس تا آنجا که می توانید آن را انجام دهید و از آنچه که شما را از آن نهی می کنم، بپرهیزید.» «و بشنوید و اطاعت کنید» یعنی: آنچه را که بدان فرمان داده می شوید بشنوید، از اوامر اطاعت کنید و در همه حال تسلیم امر خدا جل جلاله و رسول وی صلی الله علیه و آله باشید «و خیری را برای خودتان انفاق کنید» یعنی: انفاقی بکنید که به خیر خودتان است. یا معنی این است: از اموالی که خداوند متعال به شما روزی داده است، در راه های خیر انفاق کنید و به آن بخل نوزید و برای نفسهایتان خیری را تقدیم کنید. یا مراد از خیر؛ مال است، یعنی: مال را انفاق کنید و آن را بدهید «و هر کس از بخل نفس خود نگاه داشته شد پس آن گروه ایشانند رستگاران» یعنی: هر کس که خداوند جل جلاله او را از آفت بخل نگه داشت و بنابراین، او در راه خدا جل جلاله و در راه های خیر انفاق کرد پس آن گروه ایشانند نایل شدگان به هر خیری و دست یافتگان به هر مطلوبی.

از سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: چون آیه ﴿ اَتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ ﴾ : (از خدا به حق تقوای آن پروا کنید) «آل عمران/۱۰۲» نازل شد، کار بر مسلمانان دشوار گشت پس چنان به عبادت و نیایش و نماز قیام کردند که پاشنه های پایشان ورم کرد و پیشانی هایشان زخم برداشت، همان بود که خدای عزوجل برای سبک کردن کار بر مسلمانان نازل فرمود: (پس تا آنجا که می توانید از خدا پروا دارید). بنابراین، گروهی از مفسران مانند قتاده برآنند که این آیه ناسخ آیه «آل عمران» می باشد اما دیگران برآنند که میان دو آیه تعارضی نیست زیرا مراد آیه آل عمران نیز تقوای ما

فوق توان نیست بلکه انسان در محدوده توانایی خود به تقوای الهی مأمور است. بنابراین، این آیه تفسیرکننده آیه «آل عمران» است نه ناسخ آن.

إِنْ تَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يَضْعَفَهُ لَكُمْ وَيَعْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٧﴾

«اگر الله را وامی نیکو دهید» و در نتیجه با اخلاص نیت، طیب خاطر و با کمال رغبت اموال خود را در راه‌های خیر مصرف کنید «آن را برای شما مضاعف می‌گرداند» و هر حسنه را از ده برابر تا هفتصد برابر می‌گرداند «و بر شما می‌بخشاید» یعنی: همراه با این دو چندان کردن، آمرزش گناهانتان را نیز بر شما می‌افزاید و به آن ضمیمه می‌کند «و خداوند قدردان بردبار است» پس هر کس را که از وی اطاعت کند، به چندین برابر پاداش می‌دهد و به مجازات نافرمانان شتاب نمی‌کند. قرض نیکو یا همان قرض الحسنه: عبارت از صدقه دادن از مال حلال همراه با اخلاص و طیب خاطر است.

عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿١٨﴾

«دانای غیب و شهاده است» یعنی: حق تعالی دانای نهان و آشکار است «عزیز حکیم است» یعنی: او غالب و پیروزمند و دارای حکمت بالغه است.

﴿سوره طلاق﴾

مدنی است و دارای (۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب بیان احکام طلاق وعده در آن و نیز افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ...﴾ «طلاق» نامیده شد.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَذَلِكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ﴿١﴾

«ای پیامبر! چون خواستید زنان را طلاق گوئید پس طلاق گوئید آنان را در وقت عده آنان» یعنی: در وقتی که به سوی عده خویش روی آورده باشند، یا در وقتی که عده‌شان آغاز تواند شد؛ و آن در زمانی است که صلاحیت و ظرفیت گذراندن عده را داشته باشد. مراد این است که زنان را در مقطع پاک بودنشان از عادت ماهیانه‌ای طلاق گوئید که در آن جماع و مقاربت واقع نشده باشد، سپس آنان را واگذارید تا عده‌شان سپری شود پس هرگاه آنان را بدین صورت طلاق دادید، درحقیقت در وقتی مناسب با عده طلاقشان داده‌اید. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال اولاً برای تشریف و گرامیداشت پیامبرش ﷺ، ایشان را به این حکم مخاطب ساخت و مورد ندا قرار داد، سپس همراه با پیامبرش ﷺ امت ایشان را نیز مخاطب گردانید و با توجه به این که آن حضرت ﷺ امام امت خویش‌اند پس نداکردنشان در حقیقت نداکردن امت است.

ابوداود از اسماء بنت یزیدبن سکن انصاری رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: من در زمان رسول اکرم ﷺ طلاق داده شدم درحالی که قبل از آن برای مطلقه عده‌ای نبود پس من اولین زنی بودم که عده شمردن برای طلاق در باره وی نازل شد. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «من زن خویش را در حال حیضش طلاق دادم پس پدرم عمر رضی الله عنه این موضوع را به رسول اکرم ﷺ یادآور شد، رسول خدا ﷺ از این کارم به خشم آمدند و فرمودند: باید به او رجوع نماید،

سپس او را ننگه دارد تا از حیض (عادت ماهیانه) خویش پاک شود، آن گاه حیض گردد و باز پاک شود پس در این هنگام اگر صلاح دید که طلاقش دهد، باید او را در حال طهر وی و قبل از آن که با وی نزدیکی کند، طلاق گوید. این است عده‌ای که خدای عزوجل به آن امر نموده است». پس آیه کریمه دلیل بر حرمت طلاق در حال حیض است.

فقها گفته‌اند که طلاق بر سه نوع است: طلاق سنی، طلاق بدعی و طلاقی که نه سنی است و نه بدعی.

طلاق سنی: طلاقی است که در طهری واقع شده باشد که در آن مرد با زن خویش مقاربت نکرده باشد، یا طلاق وی در اثنای بارداری‌ای است که به وضوح علایم آن آشکار شده باشد.

طلاق بدعی: طلاق گفتن زن در اثنای حیض یا در طهری است که در آن مقاربت صورت گرفته باشد. این نوع از طلاق از آن رو بدعت است که در اثنای آن احتمال بارداری زن متصور می‌باشد، یا این طلاق به طولانی کردن مدتی که او برای پایان عده خویش انتظار می‌کشد می‌انجامد و این خود سبب الحاق ضرر به وی می‌گردد.

اما طلاقی که نه سنی است و نه بدعی: طلاق گفتن دختر صغیره یا زن آیه (نا امید از حیض به سبب کبر سن) یا طلاق گفتن زنی است که شوهر هنوز با وی مقاربت جنسی انجام نداده است. شایان ذکر است که به اتفاق فقها افضل و احسن در طلاق این است که شوهر زنش را یک طلاق گوید و بعد از آن او را واگذارد که عده خویش را سپری نماید. در حدیث شریف آمده است: «بی‌گمان از منفورترین حلالها نزد خداوند ﷻ طلاق است» بنابراین، هرچند طلاق در اسلام جایز و مشروع می‌باشد ولی باید به آن در هنگام ضرورت و اضطرار متوسل شد و ضوابط شرعی را در آن رعایت کرد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: «رسول خدا ﷺ حفصه را طلاق دادند و او نزد خانواده خویش آمد، در این اثنا خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود و به ایشان دستور داده شد که: به وی رجوع نمایند زیرا او روزه‌دار و شب زنده‌دار است و در بهشت نیز از همسران ایشان می‌باشد».

«و عده را بشمارید» یعنی: ای شوهران! حساب عده را نگه داشته و وقتی را که طلاق در آن واقع شده است به خاطر بسپارید تا زن با طولانی شدن مدت عده متضرر نشود. شایان ذکر است که عده بنابر اختلاف فقها^۱ سه طهر (پاکی) یا سه حیض (عادت ماهیانه) است «و از خدا، پروردگارتان بترسید» پس او را در اوامرش نافرمانی نکرده و به زنان زیان وارد نسازید «آنان را از خانه‌هایشان بیرون نکنید» یعنی: تا آن‌گاه که در دوران عده‌شان هستند، آنان را از خانه‌هایی که در هنگام طلاق در آن بوده‌اند بیرون نکنید. حق تعالی برای بیان کمال استحقاق زنان مطلقه به سکونت در آن خانه‌ها در مدت عده، خانه‌ها را به زنان منسوب کرد. آن‌گاه زنان مطلقه را نیز از بیرون رفتن نهی کرد و فرمود: «و خودشان هم بیرون نروند» یعنی: خود زنان نیز تا آن‌گاه که در عده هستند، از آن خانه‌ها - جز برای کاری ضروری - بیرون نروند. رأی ابوحنیفه این است که برای زن مطلقه جواز ندارد که از خانه‌ای که در آن عده می‌شمارد، در شب یا روز بیرون شود چه طلاق وی رجعی باشد و چه بائن اما برای کسی که شوهرش وفات کرده و او در حال گذراندن عده وفات است، بیرون شدن در روز برای انجام امور ضروری جواز دارد اما از طرف شب نباید بیرون رود چرا که به آن نیازی وجود ندارد «مگر آن که مرتکب کار ناشایست آشکاری شوند» یعنی: ایشان را از خانه‌هایشان در وقت سپری کردن عده بیرون نکنید مگر این‌که مرتکب عمل فاحشه زنا گردند. به قولی: مراد از (فاحشه مبینه) بد زبانی و زبان درازی زن بر کسی است که در آن خانه با وی ساکن است.

«و این است حدود الهی» یعنی: این احکامی که خداوند متعال آنها را به بندگان خود بیان کرده است، همانا حد و مرزهایی است که او برایشان ترسیم نموده پس جایز نیست که از این مرزها تجاوز کنند «و هر کس از حدود الهی تجاوز کند، به راستی که بر خود ستم کرده است» با افگندن خود به ورطه نابودی «شاید که خداوند بعد از این کاری را پدید آورد» یعنی: شاید وقتی زن مطلقه در خانه شوهر باقی بماند، خداوند عز وجل بین دل‌هایشان الفت اندازد و به یک‌دیگر بازگردند. به قولی: مراد برانگیختن

^۱ عده در نزد ابوحنیفه سه حیض و در نزد شافعی سه طهر است.

شوهران بر گفتن یک طلاق و نهیشان از گفتن سه طلاق است زیرا در صورتی که شخص زنش را سه طلاق گفت و آن گاه از فراق زنش پشیمان و نادم شد و به برگشت به او رغبت پیدا کرد، در این صورت به خودش زیان وارد نموده است چرا که بعد از گفان سه طلاق، دیگر راهی به سوی بازگشت نمی یابد. خاطرنشان می شود که شاهد گرفتن بر طلاق و رجعت در مذاهب چهارگانه مستحب است تا راه انکار و اتهام را ببندد. و نزد احناف رجعت هم با قول و هم با فعل محقق می شود، مثلا به این ترتیب که شوهر به زنش بگوید: به تو رجوع کردم، یا این که عملا کاری انجام دهد که نشانه رجوعش به وی باشد، مانند بوسیدن وی به شهوت یا مقاربت با وی.

**فَإِذَا بَلَغَ الْأِمْرَةُ أَهْلَهَا فَامْسِكُوهَنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنْكُمْ وَأَقِيمُوا
الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَٰلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَن كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا**



«پس چون به میعاد خویش نزدیک شوند» یعنی: چون زنان مطلقه به پایان عده خود نزدیک شوند و در آستانه پایان آن قرار گیرند؛ «آنان را به وجه پسندیده نگاه دارید» یعنی: با حسن معاشرت و از روی رغبت به آنان رجوع کنید بی آن که از این رجوع قصد زیان رسانیدن به آنان را داشته باشید «یا به وجه پسندیده از ایشان جدا شوید» یعنی: به خیر و خوشی رهایشان کنید تا آن که عده شان به پایان آید و آن گاه صاحب اختیار خویش گردند و در عین حال حقوقی را که بر ذمه شما دارند بپردازید و به آنان زیان نرسانید. حاصل مطلب این که: در هنگام پایان یافتن عده، شما دو راه بیشتر پیش رو ندارید؛ یا این که ایشان را بر وجه پسندیده نگاه دارید، یا هم بر وجه پسندیده رهایشان کنید اما بی گمان نگاه داشتن آنها به منظور زیان رساندن، یا رها ساختنشان همراه با آزار و بازداشتن حق؛ برای شما روا نیست «ودو تن عادل را از میان خود گواه گیرید» بر رجعت؛ چنانچه رجوع می کردید، یا بر جدایی و مفارقت؛ چنانچه جدا می شدید تا رشته های نزاع احتمالی قطع و ماده خصومت برکنده شود. و چنان که گفتیم؛ شاهد گرفتن در مذاهب چهارگانه مستحب است «و شهادت را برای خداوند

بر پا دارید» این دستوری است برای شهود که گواهی‌ای را که برداشته‌اند، به قصد قربت بر وجه راستین ادا نمایند «هرکس که به خداوند و روز بازپسین ایمان دارد، به این» حکم «پند داده می‌شود» و دلیل این که حق تعالی مؤمنان را به این اندرز مخصوص گردانید این است که فقط ایشان از آن نفع می‌گیرند نه دیگران «و هر کس از خدا پروا کند» با توقف در برابر حد و مرزهایی که او برای بندگان تعیین کرده است «خداوند برای او بیرون‌شدی پدید آورد» از آنچه که به آن در افتاده است.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این آیه کریمه می‌گوید: «عوف بن مالک اشجعی نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! دشمن پسر مرا اسیر کرده است و مادرش بی‌قراری می‌کند پس مرا به چه چیز دستور می‌دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: هم تو و هم او را به بسیار گفتن: (لا حول ولا قوة الا بالله) دستور می‌دهم. پس چون زنش را از این خبر آگاه کرد، زنش گفت: چه نیکوست آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده‌اند. سپس عنایت خداوند جل جلاله در رسید و دشمن از پسرشان غافل شد پس او از نزد دشمن گریخته و گوسفندانشان را نیز ربود و با گوسفندان نزد پدرش آمد. آن گاه خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود.

وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۝۳

«و» هر کس از خداوند جل جلاله پروا کند، حق تعالی «او را از جایی که گمان نمی‌برد روزی می‌دهد» یعنی: از راهی که هرگز به خاطرش نمی‌گذرد و در حسابش نمی‌آید. در حدیث شریف به روایت ابوذر رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را بر من تلاوت نمودند: ﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۝۲ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾ و چون از تلاوت آن فارغ شدند، فرمودند: «یا اباذر! لو أن الناس كلهم أخذوا بها كفتهم: ای اباذر! اگر همه مردم به آن تمسک ورزند، همه آنان را بسنده است». بنابراین، کسی که زنش را طلاق می‌دهد سپس در هنگام مفارقت و جدایی وی بر سپری شدن عده

گواه می‌گیرد، یا در هنگام رجوع به وی گواه می‌گیرد، خداوند عز وجل برای او از آن تنگنا راه بیرون رفتی قرار می‌دهد؛ پس فقط کسی در این تنگنا باقی می‌ماند که از احکام خداوند عز وجل در امر طلاق و رجعت مخالفت کند «و هر کس بر خدا توکل کند پس خدا او را کافی است» یعنی: هر کس در سختی‌ها و حادثه‌ها بر خدای عزوجل تکیه و اعتماد کند، حق تعالی او را در نگرانی و پریشانی وی کافی است و او را از تنگناهای هر دو سرا به سلامت می‌رهاند «بی‌گمان خداوند به مراد خویش رسنده است» یعنی: چیزی از وی فوت نشده و هیچ مراد و مطلوبی او را عاجز نمی‌گرداند و او سر رشته‌دار کار خویش است و احکام خویش را آن گونه که خواهد، بر خلقش نافذ می‌گرداند «به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است» یعنی: خدای سبحان برای سختی‌ها و آسوده‌حالی‌ها میعاد و اندازه‌ای مقرر کرده است که آن سختی‌ها و آسودگی‌ها با آن میعاد و اندازه به پایان می‌رسند بنابراین، اگر انسان تقدیر الهی را در نظر گرفته و یقین داشته باشد که همه چیز به تقدیر و توفیق اوست، در این صورت جز تسلیم به قضا و قدر حق تعالی و توکل بر او، راه دیگری برایش باقی نمی‌ماند. سدی می‌گوید: «مراد از این که خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است، مقرر کردن اندازه حیض و عده است».

وَالَّتِي يَسْنَ مِنَ الْمَحِيضِ مِنْ نِسَائِكُمْ إِنْ أَرْبَبْتُمْ فَعِدَّتُهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَالَّتِي لَمْ يَحِضْنَ وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ﴿٤﴾

«و آن زنان شما که از حیض نومید شدند» مراد زنان بزرگسالی هستند که عادت ماهیانه آنان (حیض) قطع شده و از آن نومید شده‌اند؛ «اگر به شبهه افتادید» و ندانستید که عده آنان چگونه است «پس عده آنان سه ماه است و دخترانی که به سن حیض نرسیده‌اند» به سبب خردسالی و عدم رسیدنشان به حد بلوغ پس عده آنان نیز سه ماه است. اما زنانی که میعاد حیض آنها به سبب بیماری «استحاضه» مجهول است، یا زنانی که پیوسته خون می‌بینند پس عده آنان در نزد مالکی‌ها یکسال کامل است چراکه باید نه ماه را برای از بین رفتن شک حاملگی انتظار بکشند زیرا غالباً مدت حمل نه ماه

است و سه ماه هم مدت عده آنان است. اما قول مفتی به نزد احناف این است که عده آنان با هفت ماه به پایان می‌رسد زیرا مدت طهر آنان دو ماه در نظر گرفته می‌شود پس سه طهر آنان مجموعاً شش ماه است و احتیاطاً یک ماه هم به عنوان مدت سه حیض آنها برآورد می‌شود. ولی شافعی‌ها و حنبلی‌ها برآنند که عده این گروه از زنان نیز سه ماه است «و زنان آبستن مدت عده‌شان این است که وضع حمل کنند» یعنی: عده آنان با وضع حمل به پایان می‌رسد، هرچند - از نظر جمهور فقها - وضع حملشان یک ساعت بعد از طلاق یا مرگ شوهر نیز اتفاق بیفتد «و هر کس از خدا پروا دارد، خدا برای او در کارش آسانی‌ای فراهم می‌سازد» یعنی: کار او را در دنیا و آخرت آسان می‌گرداند. ضحاک در تفسیر آن می‌گوید: «هر کس از خدا عز وجل پروا دارد و مطابق سنت طلاق گوید، خداوند برای او در امر رجعت آسانی‌ای پدید می‌آورد».

از ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که فرمود: چون آیه سوره «بقره» درباره عده تعدادی از زنان نازل شد، اصحاب گفتند: بیان عده تعداد دیگری از زنان - یعنی بیان عده دختران خردسال، زنان بزرگسالی که حیضشان قطع شده است و زنان باردار - باقی مانده است. پس این آیه نازل شد.

ذَٰلِكَ أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ إِلَيْكُمْ وَمَنْ يَنْقُ اللَّهَ يُكْفِرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ، وَيُعْظِمْ لَهُ أَجْرًا ۝

«این حکم خداست که آن را به‌سوی شما فرستاده است و هر کس از خدا پروا کند» در عمل به احکام وی و رعایت حقوقی که بر ذمه‌اش واجب است؛ «بدی‌هایش را از وی می‌زداید» پس او را در برابر آنها محاسبه نمی‌کند «و پاداشش را بزرگ می‌گرداند» یعنی: برایش در آخرت پاداش عظیمی را عطا می‌کند که همانا بهشت است.

أَسْكُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكُنْتُمْ مِنْ وُجُوهِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِيُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ وَإِنْ كُنَّ أُولَاتٍ حَمْلٍ فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ حَقَّ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ فَارْتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَأْتَمِرُوا بَيْنَكُمْ بِمَعْرُوفٍ وَإِنْ تَعَاَسَرْتُم فَسَرِّضُوا لَهُنَّ

اُخْرَى ﴿٦﴾

«زنان مطلقه را در همانجایی سکنی دهید که خود سکنی دارید» یعنی: آنها را در بعضی از جای سکناى خودتان مسکن دهید و اسکان دادنشان حقی است واجب «به قدر طاقت خود» یعنی: ایشان را در حد وسع و توان خود سکنی دهید. قتاده در تفسیر آن می‌گوید: «اگر حتی در بغل اطاق خود برای او جایی یافتید، او را در همانجا سکنی دهید». این حکم مربوط به زن مطلقه رجعی است اما زنی که سه طلاق گفته شده، نه بر عهده شوهر نفقه‌ای دارد و نه مسکنی. ولی احناف این حکم را بنا بر تعمیم آن می‌شناسند و لذا می‌گویند: نفقه و مسکن برای هر زن مطلقه‌ای که عده دارد واجب است، هرچند طلاق باین داده شده باشد و هرچند باردار نباشد، به دلیل این بخش از آیه کریمه: «و به آنان زیان نرسانید تا عرصه را بر آنان تنگ کنید» در مسکن، یا در نفقه «و اگر باردار باشند پس بر آنان خرج کنید تا آن‌که وضع حمل کنند» و چنین نپندارید که استحقاق نفقه و مسکن آنها به اندازه مدت عده زنان غیر باردار است. شایان ذکر است که میان علما در وجوب تأمین نفقه و مسکن برای زن باردار مطلقه خلافی نیست «پس اگر برای شما شیر دادند» یعنی: اگر آن زنان مطلقه بعد از وضع حمل و انقضای عده، فرزندان شما را شیر نیز دادند؛ «پس اجرتشان را بپردازید» یعنی: اجرت شیردهی‌شان را «و در میان خود بر وجه پسندیده مشورت کنید» این خطاب متوجه شوهران و زنانی است که با طلاق در میانشان فراق و جدایی واقع شده است. یعنی: در میان خود به نحوی که پسندیده و معروف است، مشاوره کنید و باید برخی از شما سخنان معروف و پسندیده برخی دیگر را در مورد فرزند بپذیرند و نباید آثار سوء طلاق فضای مناسبات میان شما را چنان تیره و تار گرداند که مصلحت را زیر پا گذارید پس باید هم مصلحت مادر رعایت شود، هم مصلحت فرزند و هم حال پدر بنابراین، پدر نباید در انفاق مال بخل ورزد و مادر نباید عرصه را بر پدر تنگ کند. این

آیه، نظیر آیه (۲۳۳) از سوره بقره است: ﴿فَإِنْ أَرَادَا فِصَالًا عَنِ تَرَاضٍ مِّنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا﴾ که تفسیر آن گذشت. «و اگر به توافق نرسیدید» یعنی: اگر در مزد شیردهی مادر به توافق نرسیدید و شوهر نپذیرفت که به مادر پاداشی را که او می‌خواهد بدهد و مادر هم ابا ورزید از این‌که به فرزندش جز در قبال آن مزد، شیر بدهد؛ «پس برای او» یعنی: برای پدر «زنی دیگر شیر خواهد داد» یعنی: پدر زنی را دیگر اجیر خواهد کرد تا فرزندش را شیر دهد لذا مادر به شیر دادن فرزند مجبور نیست.

لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّن سَعَتِهِ وَمَن قَدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا ﴿٧﴾

«باید که خرج کند» بر زنان مطلقه، زنان شیرده و فرزندان نوزاد؛ «توانگر از توانگری خود» یعنی: توانگر باید در حد توانگری خود در این امر توسعه و گشایش دهد «و آن کس که بر وی روزی‌اش تنگ شده است» یعنی: کسی که فقیر و تنگدست است؛ «پس باید از آنچه که خداوند به او بخشیده است» از روزی «خرج کند» و بر او بیش از این تکلیفی نیست «خداوند هیچ کس را جز به قدر آنچه که به او بخشیده است» از رزق و روزی «تکلیف نمی‌کند» لذا فقیر را بدان مکلف نمی‌کند که آنچه را در وسع و توانش نیست نفقه کند و مانند توانگران بذل و بخشش نماید «به زودی خدا پس از تنگدستی آسایشی را پدید خواهد آورد» یعنی: پس از سختی و فقر، گشایش و توانگری‌ای را پدید خواهد آورد.

وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ عَنَّتْ عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا وَرُسُلِهِ فَحَاسِبْنَهَا حَسَابًا شَدِيدًا وَعَذَّبْنَاهَا عَذَابًا تَكْرًا ﴿٨﴾

«و چه بسیار شهرها که از فرمان پروردگار خود و پیامبرانش سر پیچیدند» یعنی: چه بسیار بودند اهالی شهرها و آبادیهایی که از فرمان خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و پیامبرانش سر پیچیدند و عصیان پیشه کردند؛ «پس حساب کردیم با آنان حسابی سخت» یعنی: آنان را در

برابر اعمالی که در دنیا انجام داده بودند به سختی محاسبه کردیم «و آنها را به عذابی سخت عذاب کردیم» یعنی: اهالی آن شهرها را در آخرت به عذابی بزرگ و بسیار سخت عذاب می‌کنیم و در دنیا نیز با گرسنگی و قحطی، شمشیر جهاد، فروبردن در زمین و مسخ عذابشان کردیم.

فَذَاقَتْ وَبَالَ أَمْرِهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ﴿٩﴾

«تا کیفر زشت عمل خود را چشیدند» یعنی: فرجام سنگین عذابی را که جزای کفر آنهاست چشیدند و «سرانجام کارشان زیانکاری بود» یعنی: پایان کار اهالی آن شهرها، به هلاکت دنیا و عذاب آخرت انجامید پس اموال، خانواده‌ها و جانهای خویش را در این راه باختند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠﴾ رَسُولًا يَنْتَلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِن بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ﴿١١﴾

«خداوند برای آنان عذابی سخت مهیا کرده است» در سرای آخرت، که همانا عذاب آتش است «پس ای خردمندانی که ایمان آورده‌اید» یعنی: ای صاحبان عقل‌های برتر از این امت محمد ﷺ و ای کسانی که برای خداوند ﷻ تسلیم شده و از پیامبرش ﷺ پیروی کرده‌اید؛ «از خداوند پروا کنید» پس در ایمانتان راستگو و صادق باشید و مانند امت‌هایی نباشید که پیش از شما سر پیچیدند؛ که در آن صورت به سخت‌ترین حساب مورد محاسبه قرار می‌گیرید و از جنس همان عذاب، معذب می‌شوید. این خطاب دلالت بر آن دارد که فقط مؤمنان دارای عقل و فهم، برترند «هرآینه خدا به‌سوی شما ذکری فرود آورده است» که همانا قرآن عظیم است. به‌قولی: مراد از ذکر در اینجا خود پیامبر ﷺ اند، از این جهت حق تعالی به دنبال آن فرمود: «پیامبری را» اما بنا بر وجه اول معنی این است: به‌سوی شما قرآنی را فرود آورد و پیامبری را همراه

با این قرآن فرستاد؛ «که آیات مبینات الهی را بر شما می‌خواند» یعنی: آیاتی را که احکام مورد نیاز مردم را برایشان روشن می‌سازد و بیان می‌کند «تا کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورد» یعنی: تا خداوند متعال با این آیات کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند از تاریکی‌های گمراهی به سوی نور هدایت و از ظلمات کفر به سوی نور ایمان بیرون آورد «و هر کس به خداوند ایمان آورد و عمل شایسته کند» یعنی: هر کس در میان باور و عمل به آنچه که خداوند عَلَّامٌ آن را بر وی فرض نموده است، جمع کند «او را به باغهایی که جویباران از فرودست آن جاری است در می‌آورد، جاودان و ابدی درآند به راستی که خداوند روزی او را نیکو ساخته است» یعنی: به راستی که روزی‌اش را برای وی در بهشت توسعه داده است.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَنْزِلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

«خدا ذاتی است که هفت آسمان و همانند آنها هفت زمین را آفرید» در حدیث شریف صحیح مرفوع آمده است: «من ظلم شبرا من الأرض طوقه من سبع أرضين: هرکس به اندازه یک وجب از زمین ظلم کند، آن وجب زمین از هفت زمین طوق گردن او می‌شود». جمهور علما نیز بر آنند که هفت طبقه زمین وجود دارد که بعضی از آنها بر بالای بعضی دیگر قرار دارند. و آیا مراد از زمین‌های هفت‌گانه این است که کره زمین دارای هفت طبقه است و هر طبقه آن یک زمین نامیده شده، یا مراد از آنها سیارات هفت‌گانه‌ای است که به زمین شباهت و مشترکاتی دارند، یا هم مراد از آنها هفت زمین مانند زمین ما است که تابع خورشیدهای دیگری مانند خورشید ما می‌باشند؟ در این رابطه اقوال متعددی وجود دارد. والله اعلم «در میان آنها امر فرود می‌آید» یعنی: امر از آسمانهای هفت‌گانه به سوی زمین‌های هفت‌گانه فرود می‌آید. قتاده می‌گوید: «در هر زمینی از زمینها و در هر آسمانی از آسمانهای حق تعالی، خلقی از مخلوقات او و امری از فرمانهای او و قضایی از قضاهاى او حاکم است». به قولی: مراد

از نزول امر الهی، همان اداره و تدبیری است که حق تعالی از تدبیرهای شگفت‌آسای خود در آسمانها و زمین‌های هفت‌گانه انجام می‌دهد و می‌پردازد پس با این تدبیر باران را فرود آورده و سبزیجات و رستنی‌ها را بر می‌آورد، شب و روز و زمستان و تابستان را پدید می‌آورد و همین‌گونه تمام امور را «تا بدانید که خداوند بر همه چیز تواناست» یعنی: حق تعالی تدبیر کار آسمانها و زمین را سامان داد و فرمان را فرود آورد تا به کمال قدرت وی پی برید (و) پی برید به «این که خداوند بر هر چیز احاطه علمی دارد» پس هیچ موجودی از حیظه علم وی خارج نیست.

﴿سوره تحریم﴾

مدنی است و دارای (۱۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با عتاب و سرزنش لطف آمیز پیامبر ﷺ در مورد تحریم برخی از چیزها بر خود: ﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ...﴾ «تحریم» نامیده شد.

﴿يَأْتِيهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبْنِي مَرْضَاتِ أَرْوَاحِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (۱)

«ای پیامبر! چرا چیزی را که خداوند برای تو حلال گردانیده حرام می‌کنی؟» مانند حرام کردن غسل، یا حرام کردن کنیزت ماریه - بنابر اختلافی که در روایات مربوط به سبب نزول وجود دارد. ابن کثیر در بیان سبب نزول نقل می‌کند که: رسول اکرم ﷺ چون از نماز عصر بر می‌گشتند، بر ازواج مطهرات سرکشی نموده و نزد یکی از ایشان - زینب بنت جحش رضی الله عنها - درنگ می‌کردند و از غسلی که داشت می‌نوشیدند. پس عائشه و حفصه رضی الله عنهما از روی رشک زنانه با هم چنین تباری کردند که وقتی رسول خدا ﷺ به حجره ایشان آمدند، به ایشان بگویند: از شما بوی مغفیر^۱ می‌آید؛ پس بدین سبب آن حضرت ﷺ غسل را بر خود حرام کردند. و این صحیح‌ترین روایات در بیان سبب نزول آیه کریمه است. اما در روایتی دیگر آمده است: رسول اکرم ﷺ در حجره حفصه با ماریه کنیز و مادر فرزند (ام ولد) خود ابراهیم، خلوت کردند پس حفصه خشمگین شد و آن حضرت ﷺ بر اثر آن ماریه را بر خود حرام کردند و فرمودند: این کنیز بر من حرام است. حفصه گفت: یا رسول الله! چگونه حلال بر شما حرام می‌شود؟ ایشان برای او سوگند خوردند که دیگر با ماریه نزدیکی نمی‌کنند و به او گفتند: کسی را از این ماجرا آگاه نکن. اما حفصه این راز را با عائشه رضی الله عنها در میان گذاشت.

^۱ مغفیر: صمغی است گیاهی و بسیار بدبوی.

«خشنودی زنان خود را می‌طلبی» در حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای تو حلال کرده است «و خداوند آمرزگار مهربان است» برای آنچه که از تو در مورد حرام کردن آنچه که بر تو حلال کرده است، سر زد. به قولی: این کار رسول خدا ﷺ گناهی از گناهان صغیره بود، از این جهت خداوند ﷻ ایشان را بر آن سرزنش کرد. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این خطاب الهی سرزنش پیامبر ﷺ بر ترک اولی و افضل است لذا این کار ایشان نه گناه صغیره بود و نه گناه کبیره بلکه ترک اولی و افضل بود».

قَدْ فَرَضَ اللَّهُ لَكُمْ تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۲۰۰﴾

«قطعا خداوند برای شما گشودن» و شکستن «سوگندهایتان را مشروع کرده است» با ادای کفاره چنان‌که خداوند متعال این حکم را در سوره «مائده/۸۹» نیز بیان کرده است. مقاتل می‌گوید: «رسول اکرم ﷺ به کفاره این کار برده‌ای را آزاد کردند». حسن می‌گوید: «آن حضرت ﷺ کفاره ندادند زیرا ایشان آمرزیده هستند».

علما در بیان احکام این آیه گفته‌اند: هیچ کس نمی‌تواند آنچه را که خداوند ﷻ حلال نموده حرام گرداند و اگر چنین کرد آن چیز حرام نمی‌شود و بر کسی که آن را بر خود حرام کرده پابندی به حرمت لازم نیست زیرا حرام و حلال کردن حق ویژه خدای سبحان است. ولی اگر کسی چنین کرد، برخی از فقها - و از جمله ابوحنیفه رحمته الله - بر آنند که این به منزله سوگند خوردن (یمین) است؛ مثلا اگر کسی لباس، یا غذا، یا آشامیدنی مخصوص یا چیزی از آنچه را که خداوند ﷻ مباح کرده است، بر خود حرام کرد این به منزله سوگند (یمین) است بنابراین، اگر به آنچه که بر خود حرام کرده بود برگشت، بر وی کفاره یمین لازم می‌شود و چون کفاره داد، سوگندش از بین می‌رود و گشوده می‌شود. این حکم در همه چیز جاری است، حتی اگر زنش را بر خود حرام گردانید. بعضی از فقها گفته‌اند: اگر زنش را بر خود حرام کرد و از تحریم وی نیت طلاق را داشت، طلاق واقع می‌شود. والله اعلم. ولی نزد ابوحنیفه رحمته الله اگر زنش را بر خود حرام کرد و نیتی نداشت این در حکم سوگند «ایلاء» است، اگر نیت «ظهار» را

داشت، ظاهر واقع می‌شود، اگر نیت طلاق را داشت، طلاق بائن واقع می‌شود و اگر عدم‌معینی را در طلاق نیت کرد، نیتش معتبر است. اما شافعی رحمته الله علیه این تحریم را سوگند (یمین) نمی‌شناسد بلکه تحریم را فقط در مورد زنان سببی در وجوب کفاره می‌داند و اگر کسی از آن نیت طلاق را کرد، با آن طلاق رجعی واقع می‌شود. «و خداوند مولای شماست» یعنی: سرور، دوست، کارساز و نصرت‌دهنده شماست «و اوست دانا» به آنچه که صلاح و فلاح شما در آن است «حکیم» است در افعال و سخنان خویش.

وَإِذْ أَسْرَأَ النَّبِيُّ إِلَىٰ بَعْضِ أَرْوَاحِهِ حَدِيثًا فَلَمَّا نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضُهُ، وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا بِهِ، قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَأَنِيَ الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٣﴾

«و آن‌گاه که پیامبر با برخی از همسران خود سخنی نهانی گفت» و او - چنانچه گذشت - حفصه رضی الله عنها بود و سخن نهانی ایشان عبارت از حرام کردن ماریه یا حرام کردن عسل بر خود بود. کلبی می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور نهانی به حفصه گفتند که: «پدرت و پدر عائشه بعد از من بر امتم خلیفه و جانشینم خواهند شد». «پس چون آن سخن را افشا کرد» یعنی: چون حفصه آن خبر را با عائشه در میان گذاشت به گمان این‌که در این کار حرجی نیست و اشکالی وجود ندارد «و خدا پیامبر را بر افشای آن مطلع گردانید، بخشی از آن را اظهار کرد» یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله بخشی از آن سخنی را که حفصه افشا کرده بود، در عتاب خویش به وی اظهار کرد «و از بخشی دیگر صرف‌نظر کرد» یعنی: آن حضرت صلی الله علیه و آله از روی کرم و از باب تغافل، از اظهار بخشی دیگر از آن سخن که حفصه افشایش کرده بود صرف‌نظر نمود. سفیان می‌گوید: «تغافل - یعنی خود را به بی‌خبری زدن - از اخلاق کریمان است». «پس چون» پیامبر صلی الله علیه و آله «او را از افشای راز خبر داد، آن زن گفت: چه کسی تو را از این خبر داده؟» یعنی: چه کسی تو را از افشای راز توسط من آگاه کرده است؟ «گفت» پیامبر صلی الله علیه و آله «مرا خداوند دانای آگاه» که هیچ امر نهانی‌ای بر او مخفی نمی‌ماند «با خبر کرد». از این آیه دانسته می‌شود که نهان داشتن راز بر زنان بس دشوار است.

إِنْ نُوبًا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَلِّحُ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤﴾

«اگر شما دو زن به درگاه خداوند توبه کنید» و بعد از این، رازهای پیامبر ﷺ را نگه دارید و آنچه را که او دوست می‌دارد، دوست بدارید و آنچه را که ناخوش می‌دارد، ناخوش بدارید این کار برای شما بهتر است و در این صورت توبه شما پذیرفته می‌شود «به راستی که دل‌های شما بر گشته است» یعنی: اگر به‌سوی خداوند ﷻ توبه کنید، قطعاً دل‌های شما به توبه‌کردن از همدستی علیه پیامبر ﷺ مایل است و دستور خداوند ﷻ را به سمع قبول دریافته است «و اگر با هم علیه رسول اکرم متفق شوید» یعنی: اگر با هم در رشک و رقابت زنانه بر رسول خدا ﷺ و افشای راز وی، همدستی و تبانی کنید؛ «در حقیقت خدا خود مولای اوست و جبرئیل و شایستگان مؤمنان» یعنی: بدانید که در آن صورت خداوند متعال خود عهده‌دار یاری دادن پیامبر خویش است و همچنین جبرئیل و کسانی از بندگان مؤمنش که صالح‌اند، همچون ابوبکر و عمر رضی‌الله عنهما پس قطعاً پیامبر ﷺ در میدان نصرت و یاریابی کم نمی‌آورد و او از این جهت پشتوانه نیرومند و تسخیرناپذیری دارد «و فرشتگان بعد از این» یعنی: بعد از نصرت خداوند ﷻ، نصرت جبرئیل و نصرت مؤمنان صالح، فرشتگان نیز «پشتیبانند» یعنی: یاوران و پشتیبانانی برای پیامبر ﷺ هستند پس وقتی خدا ﷻ، مؤمنان و فرشتگان همه پشتیبان پیامبر ﷺ باشند، تبانی دو زن علیه کسی که این همه پشتیبان داشته باشد به کجا خواهد رسید؟! به‌قولی: تبانی و همدستی میان عائشه و حفصه رضی‌الله عنهما، در تحکم بر رسول اکرم ﷺ در امر نفقه بود.

سبحان‌الله! ما جز رسول خدا ﷺ چنین یاری، کمک، عصمت و تأیید ربانی‌ای را برای هیچ یک از انبیا و رسل علیهم‌السلام سراغ نداریم. روایت شده است که چون حفصه راز رسول اکرم ﷺ را برای عائشه افشا کرد، رسول اکرم ﷺ از زنان خویش ایلاء کرده و از آنها یکماه کناره گرفتند پس آیه: ﴿لِمَ تَحْرِمُونَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ﴾ نازل شد.

**عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنَّ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا مِّنْكَنِ مَّسْلَمَتِ مَوْمِنَةٍ قَلْبَتْ نَبِيَّتِ عِدَاتِ سَخِيحَتِ نَبِيَّتِ
وَأَبْكَارًا**

«چه بسا اگر شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد» پس باید شما زنان پیامبر ﷺ به هوش باشید. قابل ذکر است که کلمه «عسی: چه بسا» در قرآن کریم موجب تحقق ما بعد آن است، جز در همین مورد. به قولی: «عسی» در اینجا نیز موجب تحقق ما بعد خود است ولی به شرط طلاق دادن پیامبر ﷺ معلق می‌باشد. آری! اگر پیامبر ﷺ شما را طلاق دهد پروردگارش برای او همسرانی بهتر از شما عوض دهد که «زنانی باشند مسلمان، مؤمن» یعنی: برپا دارنده فرایض اسلام و مؤمن به خداوند ﷻ، فرشتگان، کتابها و پیامبرانش «قانت» یعنی: فرمانبردار خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ «توبه کار» از گناهان خویش «پرستشگر» برای خداوند ﷻ و خاشع و ذلیل برای وی «روزه‌دار، اعم از بیوه و دوشیزه» ثیب: زنی است که ازدواج کرده، سپس شوهرش او را طلاق داده یا مرده است. بکر: دوشیزه است.

بخاری در بیان سبب نزول آیه کریمه از انس رضی الله عنه روایت کرده است که عمر رضی الله عنه فرمود: زنان رسول اکرم ﷺ در غیرت، رقابت و چشم‌وهم‌چشمی بر ایشان با هم همداستان شدند. پس من به آنان گفتم: چه بسا اگر او شما را یکجا طلاق دهد، پروردگارش برایش زنانی بهتر از شما جانشین گرداند. همان بود که این آیه نازل شد. شایان ذکر است که این آیه جامع اوصاف یک زن نمونه است پس کسی که می‌خواهد زنی را برگزیند، باید این اوصاف را در وی سراغ نماید.

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

«ای مؤمنان! خود را حفظ کنید» با انجام دادن آنچه که حق تعالی شما را بدان امر کرده است و ترک آنچه که شما را از آن نهی کرده است «و خانواده‌تان را» حفظ کنید

با دستور دادنشان به طاعت خداوند ﷻ و نپیشان از نافرمانی‌های وی. آری! حفظ کنید خود و خانواده‌تان را «از آتشی که آتش‌انگیز آن مردم و سنگها هستند» یعنی: آن آتش، آتشی است بزرگ و از نوعی دیگر که با مردم و سنگها برافروخته می‌شود چنان‌که دیگر آتش‌ها با هیزم و نفت... بر افروخته می‌شوند. ابن جریر می‌گوید: «پس بر ماست که دین و خوبی‌ها و آدابی را که فرزندان ما بدان نیاز دارند به آنان آموزش بدهیم». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مروا أبناءکم بالصلاة لسبع واضربوهم علیها لعشر و فرقوا بینهم فی المضاجع: فرزندانتان را در هفت سالگی ایشان به نماز امر کنید و آنان را به خاطر نماز در ده سالگی ایشان بزیند و میانشان در خوابگاه‌ها جدایی افکنید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هیچ پدری به فرزندش هدیه‌ای بهتر از ادب نیکو نداده است». «بر آن آتش فرشتگانی درشتخو گمارده‌اند» یعنی: نگهبانانی از فرشتگان بر آتش دوزخ گمارده شده‌اند که متولی و عهده‌دار امر آن و تعذیب اهل آن می‌باشند، این فرشتگان که تعدادشان بجز اعوان و همکارانشان نوزده تن است - چنان‌که در سوره «مدثر/۳۰» خواهد آمد فرشتگانی‌اند سخت درشتخو بر اهل دوزخ «سخت‌رو» و سخت روش برآنان، چنان‌که هرگاه اهل دوزخ از آنان تقاضای رحم و عطوفت نمایند، بر آنان رحم نمی‌کنند زیرا آنها فقط برای عذاب آفریده شده‌اند «از خداوند در آنچه فرمانشان داده است نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند» یعنی: فرمان را در وقت آن بی هیچ درنگ و تأخیری انجام می‌دهند و آن را نه از وقت آن پیش می‌افکنند و نه هم در آن تأخیر می‌کنند. شایان ذکر است که فایده آوردن دو جمله: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾: (از خدا در آنچه فرمانشان دهد نافرمانی نمی‌کنند و هر چه به آنان فرمان داده می‌شود انجام می‌دهند) این است که جمله اول در بیان نفی استکبار از فرشتگان در گذشته و جمله دوم برای بیان حال آینده و فوریت امتثال امر و نفی تأخیر و تبلی از ایشان در اجرای آن است.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَا تَعۡذِرُوْا الْيَوْمَ اِنَّمَا تَبۡجُرُوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعۡمَلُوْنَ ﴿٧﴾

و برای آن که کفار نا امید گردند و طمع‌هایشان بریده شود، در هنگام افگندنشان به دوزخ به آنان گفته می‌شود: «ای کافران! امروز عذر پیش نیاورید» زیرا هیچ عذری ندارید، یا از آن رو که پیش آوردن عذر هیچ سودی به حالتان نمی‌کند «جز این نیست که به حسب آنچه» در دنیا «می‌کردید جزا داده می‌شوید» پس هیچ ستمی در کار نیست.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا تُوْبُوْا اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَّصُوْحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْۙ اَنْ يُكْفِرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدۡخِلَكُمۡ جَنَّةٍ تَجۡرِيۡ مِنْ تَحْتِهَاۙ الْاَنْهٰرُ يَوْمَ لَا يُخۡزِي اللّٰهُ النَّبِيَّ وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْا مَعَهُۥ تُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيْنَ اَيۡدِيهِمْ وَّيَاۤمِنِيۡهِمْ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا اٰتِنَا رَبَّنَا اٰتِمًّا لَّنَا تُورِنَا وَاغۡفِرۡ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ﴿٨﴾

و از آنجا که انسان غیر معصوم خالی از گناه نیست، اینک حق تعالی در دومین ندا مؤمنان را به توبه فرامی‌خواند: «ای مؤمنان! به درگاه خداوند توبه‌ای نصوح کنید» توبه نصوح: توبه صادقانه است. به قولی؛ توبه نصوح: عبارت است از پشیمانی قلبی از گناهان گذشته، آمرزش‌خواهی به زبان، ترک ارتکاب گناه با اعضای بدن و عزم و تصمیم بر این امر که دیگر هرگز در آینده به گناه باز نگردد؛ که این بی‌شک توبه خالصانه‌ای است. نسفی در تعریف توبه نصوح می‌گوید: «توبه نصوح توبه‌ای است که پارگی‌های دینت را رفو و خللت را مرمت کند». از علی رضی الله عنه سؤال شد که توبه چیست؟ فرمود؛ شش چیز جامع آن است:

- ۱ - پشیمانی از گناهان گذشته.
- ۲ - اعاده فرایض.
- ۳ - رد مظالم و حقوق.
- ۴ - حلالیت خواستن از خصم‌ها.
- ۵ - عزم نمودن بر عدم بازگشت به گناه در آینده.
- ۶ - این که نفست را در طاعت خدای عزوجل تمرین و پرورش دهی چنان‌که آن را در معصیت وی پرورش داده‌ای.

در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «پشیمانی توبه است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «اسلام آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند و توبه آنچه را که ما قبل آن است، محو می‌کند».

«چه بسا پروردگارتان گناهانتان را از شما بزداید» چنان‌که در چند آیه قبل گفتیم؛ وقتی کلمه «عسی» از جانب خداوند جل جلاله به کار رود، بر حتمی بودن وقوع آن امر دلالت می‌کند پس طرح موضوع به صیغه‌ای که طمع و توقع ایجاد می‌کند نه قطعیت، اشعاری است بر این‌که زدودن گناهان بخشایشی از سوی حق تعالی است و این‌که لازم است تا بنده همیشه در میان خوف و رجاء قرار داشته باشد «و» چه بسا «شما را به بوستانهایی درآورد که جویباران از فرودست آن جاری است. روزی که خداوند پیامبر و ایمان آوردگان همراه او را خوار نسازد، نورشان در پیشاپیش و سمت راستشان می‌شتابد» تفسیر این معنی در سوره «حدید» گذشت و در آنجا بیان شد که همراهی این نور با مؤمنان در حال رفتنشان بر صراط است «می‌گویند: پروردگارا! برای ما نور ما را تمام ده و ما را بیامرز، همانا تو بر هر چیز توانایی» این دعای مؤمنان در هنگامی است که خداوند متعال نور منافقان را خاموش می‌گرداند چنان‌که بیان و تفصیل آن در سوره «حدید/۲۸» گذشت.

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ ۗ وَمَا وَدَّهٖمْ جَهَنَّمُ وَاِنَّهَا لَمَصِيْرٌ ﴿٦١﴾

سومین ندای حق تعالی، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله است: «ای پیامبر! با کافران جهاد کن» با شمشیر و انواع سلاح و جنگ‌افزار «و» جهاد کن «با منافقان» به حجت و برهان و برپا داشتن حدود بر آنان زیرا آنان موجبات حدود را مرتکب می‌شوند «و بر آنان درستی کن» یعنی: بر منافقان در دعوت و فرمان دادنشان به شرایع و قوانین اسلام از شدت کار بگیر و با کفار با سلاح بجنگ. از این روی رسول اکرم صلی الله علیه و آله به طرد برخی از منافقان از مسجد امر نمودند در حالی که می‌گفتند: بیرون رو ای فلان! بیرون رو ای فلان! و این عذابشان در دنیا است «وجایگاهشان» در آخرت «دوزخ است و بد سرانجامی است» دوزخ.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِن عِبَادِنَا

صَلِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿١٠﴾

سپس خداوند عز وجل در این مورد که هیچ کس نمی‌تواند عذابش را از کسی دیگر دفع نماید و در این باره که آمیزش و معاشرت کفار با مسلمانان هیچ سودی به‌حالشان ندارد - چنانچه ایمان در دل‌های خودشان جای نگرفته باشد - مثلی آورده و می‌فرماید: «خداوند درباره کافران زن نوح و زن لوط را مثلی آورده که در حباله نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما» یعنی: نوح و لوط علیهما السلام «بودند پس به آن دو خیانت کردند» یعنی: آن دو زن به آن دو بنده ما خیانت کردند. نقل است که زن نوح علیها السلام به مردم می‌گفت: نوح دیوانه است. زن لوط علیها السلام نیز با برافروختن آتش در شب و با بلند کردن دود در روز، قومش را از آمدن مهمان برای لوط علیها السلام خبر می‌داد. «پس آنان از آن دو زن چیزی را دفع نکردند» یعنی: نوح و لوط علیهما السلام به سبب این‌که آن دو زن، همسرانشان بودند نه هیچ نفعی به آن دو رسانیدند و نه چیزی از عذاب الهی را از آنان دفع کرده توانستند با وجود آن‌که نوح و لوط هر دو نزد خدای عزوجل بس گرامی بودند «و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید» یعنی: برای آن دو زن در آخرت گفته می‌شود، یا در هنگام مرگ به آنها گفته شد: همراه اهل کفر و معاصی به آتش داخل شوید.

چنان‌که از سیاق آیات بر می‌آید، این آیات در باره تأدیب دو همسر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که قبلاً نام بردیم ایراد شده است و برای همیشه درس بزرگی برای هر مرد و زن مؤمنی است، بدین جهت یحیی بن سلام گفته است: «این هشدار است که خداوند عز وجل عائشه و حفصه رضی الله عنهما را با آن از مخالفت با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم بر حذر می‌دارد، آن‌گاه که ایشان در رشک و چشم‌وهم‌چشمی با دیگر ازواج مطهرات علیه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تبانی کردند». آری! ایشان را به این حقیقت ملتفت می‌سازد که هرچند در حباله نکاح بهترین خلق خدا عز وجل و خاتم پیامبران وی هستند اما باید بدانند که این امر در مقام حساب و کتاب هیچ چیز از خواست خدا عز وجل را در مورد آنان دفع نمی‌کند و هیچ سودی به‌حالشان ندارد. شایان ذکر است که خدای عزوجل عائشه و حفصه رضی الله

عنهما را با توبه صحیح و خالصانه‌ای که کردند، از گناه این همدستی علیه رسول خویش ﷺ پاک کرد.

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَاتِ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ فِرْعَوْنَ وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾

«و خداوند برای کسانی که ایمان آورده‌اند، زن فرعون را مثلی آورده است» این مثل گویای آن است که صولت کفر هیچ زیانی به مؤمنان نمی‌رساند چنان‌که به زن فرعون زیان نرسانید زیرا در همان حال که او در قید همسری کافرترین کافران بود اما با ایمان به خدای عزوجل بهشت‌های پرناز و نعمت برایش مسلم شد. گفتنی است که اسم وی آسیه بنت مزاحم است که عمه موسی عليه السلام بود و به او ایمان آورد پس فرعون وی را سخت شکنجه کرد تا از ایمان بازش دارد «آن گاه که گفت» زن فرعون در حالتی که زیر تعذیب و شکنجه فرعون قرار داشت؛ «پروردگارا! پیش خود برایم خانه‌ای در بهشت بنا کن» یعنی: برایم خانه‌ای نزدیک به رحمت در برترین درجات مقربان بارگاهت بنا کن. ابن‌کثیر به نقل از علما می‌گوید: «آسیه قبل از دار، جار را انتخاب کرد زیرا پیش از آن‌که بگوید: برایم خانه‌ای در بهشت بناکن، گفت: عندک: در جوار خود». «و مرا از فرعون و عملش نجات ده» یعنی: مرا از خود فرعون و از اعمال شری که از وی سر می‌زند، نجات ده و رهایی بخش «و مرا از قوم ستمگر نجات ده» یعنی: از قوم فرعون که کفار قبطی بودند.

وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَتَ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتِبَ عَلَيْهَا إِتْقَانٌ وَالْحَنُوفَ ﴿١٢﴾

«و نیز» خداوند جل جلاله مثلی آورده است برای کسانی که ایمان آورده‌اند «مریم دختر عمران را» کسی که خداوند جل جلاله کرامت دنیا و آخرت را برایش جمع کرد و او را بر زنان جهانیان برگزید با وجود آن‌که او در میان قومی نافرمان و عاصی به‌سر می‌برد؛

همان «که فرج خود را نگاهداشت» از آلودگی به بی‌حیایی و فحشاء «پس در او از روح خود دمیدیم» به این ترتیب که به جبرئیل فرمان دادیم تا در چاک پیراهن وی از جای گریبان‌ش بدمد و در نتیجه او به عیسی علیه السلام باردار شد «و کلمات پروردگار خود را تصدیق کرد» یعنی: مریم قوانین و احکامی را که پروردگار متعال برای بندگانش مشروع کرده است و آنچه را که فرشته بدان مخاطبش ساخت تصدیق کرد و آن این سخن جبرئیل علیه السلام به وی بود که: «من فرستاده پروردگارت هستم». و نیز تصدیق کرد اخباری را که جبرئیل علیه السلام به وی در مورد بشارت به تولد عیسی علیه السلام و این‌که او از پیامبران مقرب است، داد^۱ «و تصدیق کرد کتابهای او را» که عبارت از کتابهای نازل شده بر انبیای الهی بود «و از فرمانبرداران بود» یعنی: از گروهی بود که برای پروردگارشان مطیع‌اند زیرا خانواده مریم اهل بیت صلاح و طاعت و تقوی بودند. ملاحظه می‌کنیم که خداوند متعال در ایراد تمثیل، هم از زنان شوهردار نمونه‌ای را ذکر کرد و هم از زن بی‌شوهری یاد کرد تا از بیوگان دلجویی کرده باشد. در حدیث شریف آمده است: «بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، مریم دختر عمران و آسیه دختر مزاحم زن فرعون‌اند».

^۱ نگاه؛ سوره «آل عمران» آیات (۴۲ - ۴۸).

﴿سوره ملک﴾

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با تقدیس و بزرگداشت ذات با عظمت خداوند از سوی خودش، «ملک» نامیده شد و به نامهای «واقیه» و «منجیه» نیز نامیده می شود زیرا خواننده خویش را از عذاب قبر حفظ نموده و نجات می دهد چنان که بیان خواهد شد. ابن عباس رضی الله عنه این سوره را «مجادله» می نامید به دلیل آن که این سوره از خواننده خود در قبر دفاع می کند.

فضیلت آن: در فضیلت این سوره احادیث بسیاری نقل شده است که از آن جمله این حدیث شریف است: «إن سورة في القرآن ثلاثين آية شفعت ل صاحبها غفر له: ﴿تَبْرَكَ الَّذِي يَدْرِهُ الْمَلِكُ﴾: همانا سوره ای در قرآن هست که سی آیه دارد و برای صاحب خود شفاعت کرد پس برایش آمرزیده شد، این سوره ﴿تَبْرَكَ الَّذِي يَدْرِهُ الْمَلِكُ﴾ است». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هي المانعة، هي المنجية، تنجيه من عذاب القبر: این سوره بازدارنده است، این سوره نجات دهنده است و خواننده خود را از عذاب قبر نجات می دهد». همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو سوره «الم تنزیل السجده» و «تبارک الذی...» را در هر شب می خواندند و خواندن آنها را در سفر و حضر ترک نمی کردند از این جهت گفته شده که قرائت آن در هر شب مستحب است. صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» می گوید: «این سوره جهانی بی جدیدی را از هستی و رابطه آن با آفریننده اش به تصویر می کشد، جهانی بی ای که مرزهای محدود زمانی و مکانی را در می نوردد...».

﴿تَبْرَكَ الَّذِي يَدْرِهُ الْمَلِكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾

«تبارک است آن که به دست اوست ملک» تبارک: از برکت است که عبارت از رشد و فزونی حسی یا معنوی می باشد. یعنی خیر خداوند جل جلاله بسیار و انعام وی بزرگ است

و او از صفات مخلوقان برتر و والا و خجسته می‌باشد. مراد از ملک: فرمانروایی آسمانها و زمین در دنیا و آخرت است. «و او بر همه چیز تواناست» و هیچ چیز او را عاجز نمی‌تواند کرد بلکه او هرگونه که بخواهد در ملک خویش تصرف می‌کند؛ از انعام نمودن یا انتقام گرفتن، از بلند بردن یا پست نمودن و از بخشیدن یا بازداشتن؛ و مؤمنان در دنیا به این امر دانا و باورمندند اما کفار منکر آن می‌باشند ولی در آخرت؛ احدی جز حق تعالی ادعای ملک و فرمانروایی را نمی‌کند و هیچ کس منکر فرمانروایی وی نمی‌گردد از این جهت است که خداوند متعال فرموده است: ﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾: «خداوند فرمانروای روز جزاست» و نیز فرموده است: ﴿يَوْمَ هُمْ بَرْزُورٌ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِّمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾: «روزی که آنان سراپا آشکار باشند و از آنان چیزی بر خداوند پوشیده نباشد، ندا آید: امروز فرمانروایی از آن کیست؟ (پاسخ آید که) از آن خداوند یگانه قهار است» «غافر / ۱۶».

الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيٰوةَ لِيَبْلُوَكُمْ اَيْتٰكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيْمُ ﴿۲﴾

«همان که مرگ و زندگی را آفرید» مرگ: انقطاع و جدایی روح از بدن؛ و حیات: تعلق و پیوند روح به بدن است. پس حیات در اینجا به این معنی است که: خدای عزوجل بشر را در ساختار انسانی‌اش آفرید و در وی روح را خلق کرد «تا شما را بیازماید که کدام یک از شما نیکوکردارتر است» یعنی: مرگ و زندگی را آفرید و شما را عاقل گردانید تا شما را مکلف سازد، سپس شما را بیازماید و آن‌گاه شما را بر مبنای این تکلیف، جزا و پاداش دهد. پس هدف اصلی از ابتلا، نمایان کردن کمال نیکوکاری نیکان است «و اوست عزیز» یعنی: غالبی که مغلوب نمی‌شود «آمرزگار» است برای کسی که توبه و انابت پیشه کرده است. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه: ﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ﴾ را تلاوت نمودند و چون به: ﴿اَيْتٰكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا﴾ رسیدند، فرمودند: «از محرمات خداوند جل جلاله پرهیز و در طاعت وی بشتاب».

الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوتٍ فَأَنْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ﴿٢﴾

«همان که هفت آسمان را طبقه طبقه آفرید» بر فراز یکدیگر، هر آسمانی را جدا از آسمان دیگر چنان که در حدیث «اسراء» و غیر آن آمده است. آسمان: ماده‌ای است که جز خدای سبحان کسی حقیقت آن را نمی‌داند، چنان که در احادیث شریف آمده است و فاصله آن از زمین با مقیاس‌های قدیم مسافت پنجمصد سال راه است و امروزه در برنامه‌های فضایی این مسافت را به مایل می‌سنجند. به قولی: آسمان عبارت از مدارهای سیر سیارگان است چنان که دانشمندان نجوم نیز برآنند که آسمان عبارت از فضای خالی‌ای است که سیارگان در آن سیر می‌کنند. و اگر بدانیم که سیارگان و ستارگان دارای ابعاد بس متفاوت و مسافت‌های عظیمی هستند، در این صورت می‌توانیم عظمت کرات آسمانها را درک کنیم. «در آفرینش خدای رحمن هیچ بی‌ضابطه‌گی‌ای نمی‌بینی» یعنی: ای بیننده! تو هیچ تناقض، تباین، کجی و نابسامانی‌ای در آفرینش خدای بخشایشگر نمی‌بینی بلکه آفرینش وی بسیار به سامان، منظم و استوار است به طوری که بر وجود آفریننده خود دلالت می‌کند «باز بنگر، آیا هیچ خلل و نقصانی می‌بینی؟» یعنی: باز نگاهت را به آسمان بدوز و تأمل کن که آیا - با وجود عظمت و گستردگی آسمان - هیچ شکاف یا رخنه یا خلل و شکستگی‌ای در آن می‌بینی؟.

ثُمَّ أَنْجِعِ الْبَصَرَ كَرَيْنٍ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ حَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾

«باز دوباره چشم بگردان» یعنی: بارهای متوالی به طور پیاپی بنگر و نیک تأمل کن هرچند که نگرشت بسیار شود زیرا تکرار نگرش و تأمل، در اقامه حجت بلیغ‌تر و عذر و بهانه را قطع کننده‌تر است «تا نگاهت زبون و درمانده به سویت بازگردد» یعنی: اگر هم پیوسته بنگری و پیاپی تأمل کنی، نگاهت با ذلت و حقارت و خسته و مانده از این‌که در آفرینش آسمان چیزی از عیب را ببیند، به سویت بازمی‌گردد.

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ﴿٥﴾

«و هرآینه آسمان دنیا را به چراغهایی زینت دادیم» پس آسمان دنیا در نیکوترین ساختار، کامل‌ترین صورت، دل‌انگیزترین شکل و بسان نگارینه‌ترین تابلویی قرار گرفته است. ستارگان چراغها نامیده شدند زیرا همچون روشنی بخشیدن چراغ پرتو بر می‌افشانند «و آنها را رماننده شیاطین گردانیدیم» یعنی: این چراغها را آلات رجمی گردانیدیم که شیاطین به وسیله آنها رانده می‌شوند. البته این جمله مفید فایده دیگری غیر از این فایده است که ستارگان زینت و آرایشی برای آسمان دنیا هستند. قتاده می‌گوید: «خداوند ﷻ ستارگان را برای سه حکمت آفرید:

۱ - زینتی برای آسمان.

۲ - رمانده‌ای برای شیاطین.

۳ - نشانه‌هایی که به وسیله آنها در خشکی و دریا راهیابی می‌شود».

«و برای آنان عذاب آتش افروخته آماده کرده‌ایم» یعنی: برای شیاطین بعد از سوختاندن آنها در دنیا به وسیله شهابهای آسمانی، عذاب آتش را آماده کرده‌ایم.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَيَسَّ الْمَصِيرُ ﴿٦﴾

«و برای کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیده‌اند» از بنی آدم، یا از هر دو گروه بنی آدم و جن «عذاب جهنم است و چه بد سرانجامی است» جهنم که بدان می‌گرایند و می‌پیوندند.

إِذَا الْقَوُافِيَا سَمِعُوا مَا شَهِقَا وَهِيَ تَفُورُ ﴿٧﴾

«چون در آن افکنده شوند» چنان‌که هیزم در آتش افکنده می‌شود؛ «برای آن آوازی مانند آواز خر می‌شنوند» شهیق: آوازی مانند آواز خر در اول نعره آن است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «آواز جهنم در هنگام افگندن کفار در آن، همچون آواز خر است آن گاه که از دیدن جو دم بر می‌آورد و نفس نفس می‌زند و سپس عرعر تندی می‌کشد

که همه کس از شنیدن آن بر خود می‌لرزد». «و آن برمی‌جوشد» یعنی: دوزخ بر دوزخیان همچون جوشیدن دیگ برمی‌جوشد.

تَكَادُ تَمِيْرٌ مِّنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أَلْفِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيْرٌ ﴿٨﴾

«نزدیک است که از خشم پاره پاره شود» یعنی: نزدیک است که دوزخ از شدت خشم بر کفار، از هم شگافته و پاره‌پاره شود «هرگاه که فوجی در آن افکنده شوند» فوج: یک گروه از مردماند «نگهبانانش از آنان می‌پرسند» یعنی: فرشتگان نگهبان دوزخ که «مالک» و همکاران وی‌اند از سر تویخ و سرکوفت از دوزخیان می‌پرسند: «آیا نزد شما» در دنیا «بیم‌دهنده‌ای نیامد» که شما را از چنین روز سختی بیم و هشدار دهد؟.

قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيْرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيْرٍ ﴿٩﴾

«گویند: چرا، نزد ما هشداردهنده‌ای آمد» یعنی: فرستاده‌ای از بارگاه پروردگار ما نزد ما آمد و ما را بیم و هشدار داد و ما را از چنین روزی آگاهانید «پس تکذیب کردیم» آن هشداردهنده را «و گفتیم: خداوند چیزی فرو نفرستاده است» بر زبان شما از امور غیب، اخبار آخرت و شرایع و احکامی که متضمن بیان چیزهایی باشد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از ما می‌طلبد «شما جز در گمراهی بزرگ نیستید» یعنی ما به پیامبران گفتیم: بی‌گمان شما از حق و راه صواب دور هستید. یا این سخن نگهبانان دوزخ به دوزخیان است. به هر حال؛ خدای عزوجل در این آیه از عدالتش در معامله با خلقتش یادآور می‌شود و این‌که او هیچ کس را جز بعد از برپا داشتن حجت علیه وی عذاب نمی‌کند.

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيْرِ ﴿١٠﴾

«و گویند» کفار «اگر شنیده بودیم» به سمع قبول و فهم «یا تعقل کرده بودیم» مانند تعقل و درک و دریافت کسی که نیک می‌نگرد و می‌اندیشد؛ «از زمره دوزخیان

نبودیم» بلکه می‌بایست به آنچه که خدای عزوجل برای ما نازل کرده بود ایمان می‌آوردیم و از پیامبران عَلَيْهِمُ السَّلَامُ متابعت و پیروی می‌کردیم.

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿١١﴾

«پس به گناه خود» یعنی: به کفر خود که به سبب آن سزاوار عذاب دوزخ شدند «اعتراف کردند پس دوری باد بر اهل دوزخ» یعنی: دور باشند از رضای خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و رحمت وی. بدین‌گونه خداوند متعال عذاب را گریبانگیر آنان می‌سازد، بعد از آن‌که به گناه خود اعتراف می‌کنند زیرا با این اعتراف است که علیه آنان حجت بر پا می‌شود و برایشان عذری باقی نمی‌ماند. در حدیث شریف آمده است: «لن يهلك الناس حتى يعذروا من انفسهم: مردم هرگز نابود ساخته نمی‌شوند تا این‌که از جانب خویش عذر نمایانده شوند». یعنی: حجت علیه آنان ثابت گردد و خود نیز به جرم خویش اعتراف کنند. همچنین در حدیث شریف آمده است: «لا يدخل أحد النار إلا وهو يعلم أن النار أولى به من الجنة: هیچ کس به دوزخ داخل نمی‌شود مگر این‌که می‌داند که دوزخ به او از بهشت سزاوارتر است».

إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿١٢﴾

«بی‌گمان کسانی که غایبانه از پروردگار خویش می‌ترسند» یعنی: درحالی از عذاب او می‌ترسند که او و عذابش را ندیده‌اند پس از بیم عذابش به او ایمان آورده و در نهان و آشکار از او اطاعت می‌کنند؛ «آنان را آمرزشی» است بزرگ که خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به سبب آن از گناهانشان در می‌گذرد «و» برای ایشان «مزدی بزرگ است» که همانا بهشت می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «سبعة يظلهم الله تعالى في ظل عرشه يوم لا ظل إلا ظله ... منهم: ورجل دعته امرأة ذات منصب وجمال فقال: إني أخاف الله ورجل تصدق بصدقة فأخفاها حتى لا تعلم شماله ما تنفق يمينه: هفت کس‌اند که خداوند متعال ایشان را در روزی که سایه‌ای جز سایه وی نیست، در سایه عرش خود جای می‌دهد ... و از

جمله ایشان مردی است که زن صاحب جاه و جمالی او را به سوی خود می خواند ولی آن مرد می گوید: من (این کار بد را نمی کنم زیرا) از خداوند عَلَّامٌ می ترسم. و از جمله ایشان مردی است که صدقه ای می دهد و آن را مخفی می دارد تا بدانجا که دست چپ وی پی نمی برد به آنچه که دست راستش انفاق می کند.

وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿١٣﴾

«و اگر سخن خود را پنهان دارید، یا آشکارش نمایید» یعنی: اگر سخن خود در مورد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پوشیده دارید، یا آشکار نمایید بدانید که خداوند عَلَّامٌ همه اینها را می داند و هیچ چیز از آن بر وی مخفی نمی ماند «بی گمان او به آنچه در سینه هاست» یعنی: او به راز دلها و به خلیجان اندرونها «دانا است».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می گوید: این آیه درباره مشرکان نازل شد که مشغول عیب جویی و طعن زدن به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند پس جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام ایشان را از سخنان آنها آگاه کرد و پس از آن آنها به یکدیگر می گفتند: «سخنتان را پوشیده دارید تا خدای محمد نشنود». اما خطاب آیه کریمه عام است برای تمام خلق در تمام اعمالشان.

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٤﴾

«آیا کسی که آفریده است نمی داند؟» یعنی: آیا کسی که خود این سخنان پنهانی و راز دلها را خلق و ایجاد کرده است، بدانها علم ندارد؟ آخر حق تعالی انسان را به دست بلا کیف خویش آفریده است و مسلماً داناترین کس به یک شیء آفریده شده، صانع و آفریننده آن است «با این که او خود لطیف خبیر است» یعنی: دانا است به همه دقایق و از جمله به آنچه که در دلهاست؛ خبیر و آگاه است به آنچه که دلها پنهان می دارند پس هیچ امر پوشیده ای بر او پنهان نمی ماند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَامشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ﴿١٥﴾

«اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید» یعنی: آن را هموار و نرم گردانید تا بر آن استقرار یابید و آن را خشن نگردانید به گونه‌ای که نشستن و راه رفتن بر آن دشوار باشد «پس در مناكب آن راه روید» یعنی: در فراخنا و اطراف وجوانب آن برای انواع کسب و کار و تجارت رهسپار شوید «و از رزق خدا بخورید» یعنی: از آنچه که خداوند متعال برای شما روزی داده و آن را برای شما در زمین آفریده است، بهره ببرید. بدین سان خدای عزوجل با تمکین دادن فرزندان آدم در زمین و دادن توانمندی به دست آوردن خیرات و برکات آن برایشان، بر آنان منت می‌گذارد ولی بر آنان است که بدانند؛ سرانجام بازگشت‌شان به سوی اوست از این جهت فرمود: «و رستاخیز به سوی اوست» یعنی: برانگیختنتان از قبرهایتان به سوی اوست نه به سوی غیر او. مراد این دو آیه و ماقبل آن تهدید کافران است پس گویی حق تعالی فرمود: هان ای کفار! بدانید که من به امور آشکار و نهان شما دانایم پس از من بیمناک و از عذابم برحذر باشید زیرا این من هستم که شما را در این زمین ساکن گردانیده و آن را سبب منافع و ارزاق شما قرار داده‌ام و اگر بخواهم شما را به این زمین فرو می‌برم چنان‌که می‌فرماید:

ءَأَمِنْتُمْ مِّنَ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخِفَّفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾

«آیا از آن کس که در آسمان است ایمن شده‌اید؟» و او خداوند عَلَّامٌ است زیرا اعراب بر این باور بودند که حق تعالی در آسمان می‌باشد. آری! آیا ایمن شده‌اید از این «که شما را» مانند قارون «در زمین فرو برد» بعد از آن‌که زمین را برایتان رام گردانید که در فراخنای آن راه می‌روید «پس بناگاه زمین به تپیدن افتد» یعنی: زمین در هنگام فروردنتان به لرزوه و جنبش در می‌آید، بر خلاف حالت طبیعی خود که رام و آرام بوده است.

أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْمُونَ كَيْفَ نَذِيرٌ ﴿١٧﴾

«آیا از کسی که در آسمان است ایمن شده‌اید که بر شما حاصبی بفرستد؟» یعنی: باران سنگی از آسمان بفرستد چنان‌که سنگها را بر قوم لوط و اصحاب فیل فرستاد؟ به‌قولی؛ حاصب: بادی است که از آن سنگریزه می‌بارد «پس به زودی خواهید دانست که بیم دادن من چگونه است؟» آن گاه که عذابم را معاینه و مشاهده کنید اما دانستن در آن هنگام هیچ به درد شما نمی‌خورد. مفسران در معنی: ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ﴾: «آیا از کسی که در آسمان است، ایمن شده‌اید؟» گفته‌اند: یعنی آیا از خداوندی ایمن شده‌اید که قدرت او در آسمان نافذ است نه قدرت بتانی که شما در زمین می‌پرستید؟ با علم به این‌که خداوند عز وجل هم در آسمان و هم در زمین خداوند است چنان‌که می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾﴾ «اوست آن‌که در آسمان خداست و در زمین خداست، و اوست فرزانه دانا» «زخرف / ٨٤». امام رازی در ردی بر فرقه مشبهه که با استناد به آیه ﴿أَمْ أَمِنْتُمْ مَن فِي السَّمَاءِ...﴾ بر اثبات مکان برای خداوند متعال استدلال کرده‌اند، می‌گوید: «حمل این آیه بر ظاهر آن به اتفاق مسلمین امکان ندارد زیرا این امر که خدای عزوجل در آسمان باشد مقتضی آن است که آسمان از تمام جوانب به او محیط باشد پس در این صورت باید او کوچکتر از آسمان باشد و با در نظر داشت این‌که آسمان از عرش بسیار کوچکتر است زیرا عرش بزرگترین مخلوقات حق تعالی در آسمان و زمین می‌باشد پس لازم می‌آید که حق تعالی از عرش نیز کوچکتر باشد و این امر به اتفاق اهل اسلام محال است بدان جهت که حق تعالی خود فرموده است: ﴿قُلْ لِمَن مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ ﴿١٢﴾﴾ بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن خداست» «انعام / ١٢». بنابراین، برگردانیدن آیه از ظاهر آن به سوی تأویل واجب است. شایان ذکر است که علما چند وجه را در تأویل این آیه ذکر کرده‌اند که بهترین آنها این تأویل است: «آیا از کسی که سلطه و فرمانروایی و قدرتش در آسمان است ایمن شده‌اید؟». هدف از ذکر آسمان، به تصویر کشیدن سلطه عظیم خداوند متعال و قدرت وی می‌باشد چنان‌که او خود

فرموده است: ﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ﴾ و او در آسمانها و در زمین خداست (انعام / ۳) پس یک چیز واحد همزمان در دو مکان بوده نمی تواند (۱).

(۱) برای روشن شدن آنچه در بالا ذکر شد معلومات ذیل را بر آن اضافه می کنیم:

﴿أَمْ أَمْنُكُمْ مَن فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ الْأَرْضُ إِذَا هِيَ تَمُورُ﴾. «آیا در امان می دارید خود را از آن کسی که در آسمان است که زمین را بشکافد و شما را در آن فرو برد، و آنگاه بلرزد و بجنبد و بحرکت در آید».

معنی کلیات:

الخسف: فرو رفتن به پایین. ﴿أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ﴾: شما را به زمین فرو برد. همانطور که قارون را بلعید.

المور: حرکت و جنبش پریشان و بسیار تند. و ﴿تَمُورُ﴾: حرکت می کند، به جنبش و لرزش می افتد. و برای همین است که خداوند زمین را با میخها - کوهها - ثابت نگاه داشته. در سوره النازعات آیه ۳۲ و ۳۳ می خوانیم: ﴿وَالْجِبَالُ أَرْسَاهَا ۚ (۳۲) مَنَعًا لَّكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ ۚ (۳۳)﴾. «و کوهها را محکم و استوار کرد برای استفاده شما و چهار پایانتان».

و در آیه ۶ و ۷ سوره النبأ می خوانیم: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهْدًا ۖ (۶) وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾. «آیا ما زمین را جایگاه آماده ای نساخته ایم؟ و آیا کوهها را میخهایی ننموده ایم؟».

﴿مَن فِي السَّمَاءِ﴾ - کسی که در آسمان است - مراد خداوند متعال است. و بدون شك منظور محدود ساختن پروردگار به جا و مکان نیست. حاشا لله!

و این رأی ابن جریر است. و همچنین قرطبی آن را از دانشمندان این امت یار و پسر عموی پیامبر اکرم ﷺ ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است.

و عبارات بعد از آن از «فرو بردن در زمین»، - ﴿أَنْ يَخِفَّ بِكُمْ الْأَرْضُ﴾ - و «فرستادن تند باد شدید» - ﴿يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا﴾ - این نقطه که منظور از آن کسی که در آسمان است خداوند متعال می باشد را بخوبی واضح و روشن ساخته است. چرا که کسی جزء آن قادر مطلق همانگونه که در آیات قرآنی به کرات بیان شده توان این کارها را ندارد.

و بدینصورت آنچه «کسائی» و کسانی چون «ابو حیان» که از او پیروی کردند گفته اند درست نیست. ایشان ادعا کرده اند که در اینجا عبارت مجازی است و حذفی در آن صورت گرفته است. و گفته اند که معنا چنین است: «(من ملکوتہ فی السماء) - کسی که ملکوتش در آسمان است! - یعنی؛ مضاف در اینجا حذف شده که البته ملکوت الهی در هر چیزی است و اینجا آسمان را تحدیداً آورده چونکه جایگاه فرشتگان اوست!

و همچنین جایگاه عزت اوست. و کرسیش ولوح محفوظ در آنجاست. و از آنجا او امر و فرامین الهی و کتابها و سایر امور دیگر فرود می آید... و غیره».

و گفته شده: منظور از آنکه در آسمان است جبریل می باشد که مسئول فرو بردن و خسف می باشد. و گفته شده: منظور پروردگار یکتا است، و در اینجا بدینصورت که او در آسمان است آورده شده تا با اعتقاد پیشینیان که خداوند را در آسمان تلقی می کردند همخوانی داشته باشد. همه این گفته ها در حقیقت بر می گردد به فرار کردن گویندگانشان از تشبیه نمودن خداوند متعال، غافل از اینکه آنان با فرار از باران زیر ناودان قرار گرفتند! چرا که صفت «العلو» را از خداوند متعال ناخواسته نفی کرده اند.

اما آنچه علماء سلف و دیدگاه راجح امت است که بیان شد. و آنرا از ابن عباس و ابن جریر طبری نیز روایت نمودیم بدون شك ثابت تر و درستتر است. و آن با حدیث مشهور کنیزك نیز موافقت دارد که رسول اکرم ﷺ از او پرسید: خداوند کجاست؟ او گفت: در آسمان. پیامبر اکرم ﷺ به صاحب کنیزك امر کردند که: او را آزاد کن. چرا که او مؤمن است.

و این نشانه ی اینست که بدور از بحثهای فلسفی و دشوار سازی و تعقید چیزهای واضح و روشن فطرت انسانی به صفت علویت و بالایی و برتری خداوند متعال اقرار دارد. مگر نه اینست که در هنگام دعا دست به آسمان بلند می کنیم! و در هنگام حاجت چشم و جان و دلمان متوجه بالا است! و همچنین دیدگاه سلف با سایر آیات وارده در این معنا موافقت و همخوانی کامل دارد.

پس نمی توان گفت که منظور از ﴿فِي﴾ - در - تحدید ظرف و مکان است. بدین معنا که آسمان جایی است که خداوند متعال در آن قرار دارد و بدینصورت خداوند را به چیزی که در جایی قرار می گیرد تشبیه داده باشیم!.. حاشا لله!

چرا که خداوند از تحدید در مکان مشخص آنچنان که تصور عقلهای کوچک بشر است پاک و مبرا است. و این حقیقتی است که عقل انسانی آنرا هرگز نمی پذیرد، و آثار وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم شاهدهی است گویا بر آن.

از آنجمله است حدیث پیامبر اکرم ﷺ که فرموده اند: «آسمانهای هفتگانه در مقابل صندلی (کرسی) الهی چون حلقه ای است ناچیز، و یا چون درهمی است بر سپری. و آن کرسی (صندلی) در مقابل عرش پروردگار چون حلقه ای است ناچیز در صحرائی بیکران، و این عرش در کف پروردگار متعال چون دانه ای است ناچیز در کف یکی از شما».

وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿١٩﴾

«و هر آینه کسانی که پیش از آنان بودند، نیز تکذیب کردند پس عقوبت من چگونه بود؟» یعنی: بنگر که عذاب من بر آنان در برابر آن تکذیب چگونه بود و به آنان از عذاب فاجعه بار چه‌ها رسید؟ لذا چگونه اینان از عذابم ایمن خواهند بود؟

أُولَئِكَ يَرَوْنَ إِلَى الظَّيْرِ فَوَقَّهُمْ صَنْقَطٍ وَيَقِيضْنَ ﴿١٩﴾ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ ﴿١٩﴾

«آیا بر فراز سرشان به پرندگان ننگریسته‌اند که بال گشاده‌اند» در هوا و در هنگام پرواز بالهایشان را گشاده می‌دارند «و گاه فرو می‌بندند» بالهای خود را «جز خدای رحمان کسی آنان را» در هوا در هنگام پرواز و بازکردن و فرو بستن بالهایشان «نگاه

پس با این وجود ظرف بودن آسمان برای پروردگار سبحان آنگونه که در تصور ماست بکلی بر طرف شد. چرا که خداوند متعال بر عرش خویش استقرار یافت بگونه‌ای که بر ما پوشیده است و شایان مقام الوهیت و جلال اوست.

و در آنچه گفته شد شفاست و کفایت از برای ما، و شکر و حمد و سپاس او راست سزاوار...
و از جمله آراء دیگری که با این معنای گفته شده همگام می‌شود:

رأى قرطبي است که می‌گوید: ﴿مَنْ فِي السَّمَاءِ﴾ همان بالای آسمان است. آنطور که خداوند متعال در آیه دوم سوره توبه می‌فرماید: ﴿فَيَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ﴾ (بگردید در زمین). یعنی: بالا یا روی زمین.

و همچنین گفته‌اند: ﴿فِي﴾ بمعنی «علی» - روی - می‌باشد. مثل آیه ۷۱ سوره طه: ﴿وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ﴾ - و شما را بر روی شاخهای درختان خرما به دار می‌آویزم -.

و آثار و احادیث صحیح و آمده در این مورد که همه بر صفت «علو» و بلندی و بالایی پروردگار یگانه و پاک و منزّه بودن او از پستی و پایینی، و بر احترام و مکانت او دلالت دارند بسیار زیادند و کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند مگر ملحد و نادان بی‌دین!..

و آنچه بیان آن رفت مذهب علماء و دانشمندان صدر اسلام است... آنانکه پروردگار خود را پاک و مبرا از هر عیب و نقصی می‌دانستند، و او را با زیباترین کلمات و عباراتی که تنها شایسته اوست یاد می‌کردند. و در پیروی آنان رشادت و سعادت دو دنیا نهفته است. (مصحح)

نمی‌دارد» خدای توانا و مقتدری که از رحمت و لطف خویش چنان صنعت دقیق و ترکیب عجیبی در پرندگان به کار برده است که به آنها امکان می‌دهد تا آن‌گونه که بخواهند در هوا جولان کنند. و بخش‌هایی از این صنعت دقیق عبارت است از: سبکی اجسامشان، پوشاندنشان با کسوت پر و پراکندن آن پرها به روش معینی که چون آنها را بر هوا زنند در جو ارتفاع می‌گیرند و به جلو می‌روند پس پاک و منزه است آفریننده بی‌مثال «بی‌گمان او به هر چیز بیناست» یعنی: به چیزهایی که برای هر یک از مخلوقاتش شایسته است لذا چیزی بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند و او می‌داند که چگونه عجایب و غرایب را بیافریند و آنها را در فضای خلقت به جولان اندازد پس چرا کفار از نگرش در پریدن مرغان، به قدرت ما بر عذاب نمودن خود پی نمی‌برند و راه نمی‌یابند؟

أَمَّنْ هَذَا إِلَهِي هُوَ جُنْدٌ لَّكَ يَنْصُرُكَ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكُفْرَانَ إِلَّا فِي عُورٍ ﴿٢٠﴾

«یا آن کسی که خود برای شما چون سپاهی است که شما را در برابر خدای رحمان یاری می‌کند کیست؟» یعنی: کیست آن موجود حقیری که به پندار شما لشکری برای شما است که متولی و عهده‌دار نصرت شما باشد چنانچه خداوند عَلَّامٌ خود شما را به رحمت و یاری خود نصرت ندهد؟ بدانید که شما سپاه و لشکری ندارید که از عذاب خدای سبحان بازتان دارد. تعبیر: ﴿مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ﴾ به این حقیقت اشاره دارد که بقای مردم در زمین همراه با کفر و ظلمشان، به سبب رحمت خدای رحمانی است که رحمتش بر همه چیز فراگیر و گسترده است «کافران جز در فریب نیستند» فریب بزرگی از جهت شیطان که آنها را بدان می‌فریبد. آیه کریمه رد پندار کفاری است که با تکیه بر یاری یاران کافرشان از ایمان آوردن امتناع می‌کردند. آن گاه خداوند متعال بر این پندار کفار که غیر از او روزی‌دهنده دیگری نیز وجود دارد و بتان سرچشمه تمام خیرها هستند و آفات را از آنان دفع می‌کنند، مهر بطلان کوئیده و می‌فرماید:

أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ، بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ ﴿٣١﴾

«یا کیست آن کس که به شما روزی دهد اگر خدا رزق خود را از شما باز دارد؟» یعنی: چه کسی است که بر شما ارزاق - اعم از باران و غیر آن - را فرو ریزاند، اگر خدای سبحان این ارزاق را از شما باز دارد و باز گیرد؟ «بلکه حق این است که در سرکشی و رمیدگی پای فشردند» و در عناد و استکبار از حق دراز دستی می‌کنند لذا نه درس و اندرز می‌گیرند و نه اندیشه می‌کنند.

أَمَّنْ يَمْنِي مِكْبًا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْنِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٢﴾

آن گاه خدای متعال برای مؤمن و کافر مثلی می‌آورد: «پس آیا آن کس که نگویند راه می‌پیماید، راهیافته‌تر است یا آن کس که ایستاده بر راه راست می‌رود؟» کسی که نگویند راه می‌پیماید، انسان کافر است که در دنیا در معاصی خدای عزوجل فروافتاده است لذا او هم وی را در روز قیامت درافتاده بر رویش حشر می‌کند و آن کس که راست و ایستاده بر راهی می‌رود که راست است و هیچ کجی و انحرافی در آن نیست، شخص مؤمنی است که در دنیا بر مبنای برنامه خدا ﷻ و در روشنایی هدایت و بینش به جلو می‌رود پس این انسان مؤمن در آخرت نیز راست و استوار بر راه راستی حشر می‌شود که انجام آن بهشت است و او را یکراست به بهشت می‌رساند.

قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٣٣﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست آن کس که شما را آفرید» در آفرینش نخستین بعد از آن که چیزی نبودید و در پرده عدم قرار داشتید «و پدید آورد» برای شما «گوش‌ها» را تا به وسیله آن بشنوید «و چشم‌ها را» تا به وسیله آن بینید «و دلها را» تا به وسیله آنها در مخلوقات خداوند متعال عارفانه بیندیشید «چه کم شکر می‌گزارید» یعنی: شما شکر پروردگار این نعمت‌ها را جز اندکی به جا نمی‌آورید تا با یکتاپرستی آن سر به راه طاعت و اخلاص بگذارید؛ آخر او در شما حاسه شنوایی را آفرید تا به وسیله آن اندرزاها را بشنوید و حاسه بینایی را آفرید تا به وسیله آن در ابداعات آفرینش وی نظر

کنید و دلها و عقلها را آفرید تا به وسیله آن در مخلوقات او و ادراک حقایق اشیاء تأمل و تفکر کنید ولی شما از این نیروها در جهت طاعت و انجام اوامر حق و ترک نواهی اش اندکی بهره می‌گیرید در حالی که شکر حقیقی این است که این نیروها و توانایی‌ها را در جهت آنچه که به خاطر آن آفریده شده‌اند به کار گیرید، نه این که صرفاً شکر را به زبان تکرار کنید اما همزمان با عصیان هم‌آوا و هم آغوش باشید! پس هرگاه این نیروها در طلب رضای الهی به کار گرفته نشد، یقین داشته باشید که مطلقاً شکر منعم را به جای نیاورده‌اید. دلیل این‌که این اندامها به یادآوری مخصوص گردیده‌اند این است که اینها ابزارهای فهم و دانش اند.

سپس حق تعالی سومین برهان بر کمال قدرت خویش را ذکر نموده و می‌فرماید:

قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست آن کس که شما را در زمین پدید آورد» و بر روی آن پراکنده ساخت همراه با اختلاف زبانها، رنگها و اشکالتان «و به سوی او محشور می‌شوید» بعد از این پراکندگی پس اوست که شما را جمع می‌کند، همان‌گونه که پراکنده‌تان کرد و شما را برای حساب باز می‌آورد چنان‌که نخستین بار شما را آفرید.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾

«و می‌گویند» کفار «این وعده» که شما در مورد حشر و قیامت و دوزخ و عذاب به ما می‌دهید؛ «کی فرامی‌رسد؟ اگر» در این وعده «راست می‌گویید» پس به ما خبر دهید، یا این وقت را برای ما روشن سازید و بیان نمایید، یا این وعده را برای ما محقق گردانید؟ پس خداوند ﷻ در پاسخ‌شان می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٦﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «جز این نیست که علم آن فقط نزد خداوند است» یعنی: آگاهی از وقت برپایی قیامت فقط نزد خداوند ﷻ است و دیگری آن را نمی‌داند «و

جز این نیست که من بیم‌دهنده آشکاری هستم» که شما را از فرجام نامیمون کفرتان بیم می‌دهم و برای شما آنچه را که خدای عزوجل مرا به بیان آن امر نموده است بیان می‌کنم و بدانید که پروردگرم مرا به این امر نکرده که وقت وقوع قیامت را به اطلاع شما برسانم زیرا عقیده به روز آخرت اثر طبیعی ایمان به اوست و در مخفی داشتن وقت قیامت حکمت‌های فراوانی وجود دارد.

آن گاه خداوند متعال حال این گروه کفار را در هنگام دیدن عذاب وصف نموده و می‌فرماید:

فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّتَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ﴿٢٧﴾

«و چون آن را» یعنی عذاب را «نزدیک ببینند، چهره‌های کافران ناخوش شود» یعنی: سیاه و اندوهگین و افسرده شود و غباری از ذلت و حقارت بر آنها فرونشیند «و گفته شود: این است آنچه آن را می‌طلبیدید» به شتاب در دنیا؛ از روی استهزا و تمسخر.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكَنِ اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يُجِيرُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٢٨﴾

«بگو» ای محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به این مشرکان منکر نعمت‌های حق تعالی «به من خبر دهید، اگر خداوند مرا هلاک کند» با مرگ یا کشته شدنم، همان گونه که شما در حق من چنین آرزو و تمنایی دارید و در کمین فرود آمدن مصایب و نابودی برای من هستید «و اگر ایشان را که همراه من‌اند» از مؤمنان نیز نابود کند؛ «یا بر ما رحمت آورد» با به تأخیر افگندن این هلاکت تا میعاد معینی؟ آری! اگر فرض کنیم که چنین شود: «پس کیست که کافران را از عذابی دردناک رهایی دهد؟» یعنی: قطعا هیچ کس آنان را از این عذاب نجات نمی‌دهد، چه خداوند عَلَّامٌ خَبِيرٌ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان همراهش را - آن گونه که کفار در آرزوی آن بودند - هلاک گرداند و چه این امر را به تأخیر افگند؛ پس به هرحال آنان را از عذاب الهی گریزی نیست.

در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت شده است که: کفار مکه علیه رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مؤمنان دعای هلاکت می‌کردند، همان بود که این آیه نازل شد.

قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّنًا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٩﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «اوست رحمان» ذکر رحمان در اینجا به این حقیقت اشاره دارد که اهل ایمان مورد مرحمت‌اند پس آرزوی کفار در مورد خواری و خسرانشان، آرزویی خام و بی اساس است. آری! بگو: «به او ایمان آورده‌ایم» و چیزی را با او شریک نمی‌گردانیم «و بر او توکل کرده‌ایم» نه بر غیر وی. توکل: سپردن امور به خدای عزوجل است «پس به زودی خواهید دانست که چه کسی در گمراهی آشکار است» ما یا شما؟ و به زودی خواهید دانست که سرانجام کار در دنیا و آخرت به سود کیست؟ به سود ما که بر خدای عزوجل توکل کرده‌ایم، یا به سود شما که بر مردان و اموال خویش متکی هستید؟.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ ﴿٣٠﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «به من خبر دهید؛ اگر آب شما در زمین فرو رود» یعنی: اگر این آبی که خداوند ﷻ بر شما در چشمه‌ها و چاه‌ها و جویباران ارزانی داشته است در زمین فرو رود، به گونه‌ای که اصلا از آن در زمین هیچ نشانی باقی نماند، یا در عمقی از زمین فرو رود که هرگز امکانات شما - مانند دلو و غیره - به آن دسترسی یافته نتواند؛ «پس چه کسی برای شما آب روان می‌آورد؟» معین: آب بسیاری است که پیوسته جاری باشد و هرگز قطع نشود. یعنی: احدی جز خداوند متعال آن را برای شما از طریق بارانها و جویباران پدید نمی‌آورد تا بدان بهره‌مند و متنعم شوید. آیه کریمه دلیل بر وجوب اتکا بر خداوند متعال در هر حاجتی است افزون بر این که این آیه برهانی دیگر بر کمال قدرت و وحدانیت خداوند ﷻ می‌باشد و هدف از طرح آن این است که حق تعالی کفار را به برخی از نعمت‌های خود مقرر و معترف گرداند تا زشتی کفرشان را از دریچه آن به آنان بنمایاند لذا آن گاه که ناگزیر در پاسخ این سؤال بگویند: فقط خداوند ﷻ قادر به این کار است، در این هنگام به آنان گفته شود: پس چرا چیزهایی را در عبودیت شریک وی قرار می‌دهید که اصلا بر هیچ چیزی قدرت ندارند؟ روایت شده است که این آیه: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ ...﴾ نزد یکی از

ستمگران خوانده شد پس گفت: باکی نیست؛ اگر آب ما در زمین فرو رود، باز این نیروی تبر و کلنگ ما آن را از قعر زمین برای ما باز می‌آورد! پس چشمه‌های آن ستمگر در دم خشک شد.

﴿سوره قلم﴾

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: نامگذاری این سوره به نام «قلم» بدان سبب است که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در آغاز آن به منظور بزرگداشت و ارج گذاری از قلم به آن سوگند یاد کرده است. به قولی: نام این سوره «ن» است.

این سوره از نخستین سوره‌هایی است که در مکه نازل شد زیرا ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که: «آغازین سوره در نزول خود، سوره (اقراء) بود، سپس این سوره و بعد از آن سوره (مزل) و سپس سوره (مدثر) نازل شد».

ت وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ﴿۱﴾

خوانده می‌شود: «نون» این حرف همچون حروف مقطعه دیگری که در اوایل سوره‌ها آمده‌اند، حرفی از حروف هجاء است. به قولی: هدف از آوردن حروف مقطعه اوایل سوره‌ها، اعلام تحدی و هم‌آورد طلبی برای کفار است که اگر منکر نزول قرآن از سوی رب العالمین هستند، باید همانند آن را بیاورند زیرا حروف قرآن از عین حرفی ترکیب شده است که آنان بدان تکلم نموده و در نوشتن و ایراد سخنرانی‌های بلیغ خود آن را به کار می‌گیرند پس هرگاه نمی‌توانند نظیر قرآن را بیاورند، دیگر باید به این حقیقت تسلیم شوند که این کتاب، کتاب الهی است.

«سوگند به قلم» خداوند متعال به قلم سوگند خورده است زیرا قلم ابزار بیان است. این سوگند بر هر قلمی واقع می‌شود که به وسیله آن در آسمانها و زمین نوشته می‌شود «و سوگند به آنچه می‌نویسند» مردم به وسیله قلم از علوم و معارف حق. گفتنی است که سوگند خوردن به قلم و علومی که به وسیله قلم نوشته می‌شوند، به بزرگی این دو نعمت اشاره دارد و این که این دو نعمت بعد از نعمت نطق و بیان از اجل و اعظم نعمت‌ها بر انسان هستند زیرا قلم و معارف مکتوب به وسیله آن، بهترین راه روشنگری و انتشار علوم و معارف در میان جامعه‌ها، امت‌ها و افراد به شمار می‌روند و چراغی

برفراز راه تقدم ملت‌ها و نبوغ آنها می‌باشند. در حدیث شریف آمده است: «در حقیقت اولین چیزی را که خداوند آفرید قلم بود پس از آن نون - یعنی دوات - را آفرید، سپس فرمود: بنویس آنچه را که از عمل، یا اثر، یا رزق، یا اجلی روی می‌دهد. پس قلم آنچه را که از همان روز تا روز قیامت روی می‌دهد نوشت، سپس بر قلم مهر نهاده شد و دیگر تا روز قیامت سخنی نگفت».

مَا أَنْتَ بِنِعْمَةٍ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ﴿٤﴾

جواب قسم این است: «تو» ای محمد ﷺ «به نعمت پروردگارت» یعنی: به نعمت و لطفی که خدای عزوجل بر تو نموده است؛ و عبارت از نعمت نبوت و ریاست عامه می‌باشد؛ «دیوانه نیستی» پس سخن دشمنان در این باره نوعی از هذیان است. این اولین بند از مقسم علیه یعنی جواب قسم می‌باشد و مقسم علیه مجموعاً سه موضوع است که به ترتیب تا آیه چهارم می‌آید.

ابن جریر در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: مشرکان به رسول خدا ﷺ می‌گفتند: او دیوانه است، بعد از آن شیطان است! پس این آیه در رد آنان نازل شد.

وَإِنَّ لَكَ لَأَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ ﴿٣﴾

«و هرآینه برای تو اجر است» یعنی: ثواب و پاداشی است قطع نشدنی بر آنچه که از سنگینی بار نبوت و انواع سختی‌ها به دوش کشیده و تحمل کرده‌ای. یا (غَيْرَ مَمْنُونٍ) به این معنی است: تو را پاداشی است که از سوی مردم در آن بر تو منت گذاشته نمی‌شود.

وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ﴿٤﴾

«و هرآینه تو بر خلقی عظیم هستی» یعنی: بی‌گمان تو بر اخلاقی هستی که خداوند ﷻ در قرآن تو را به آن امر نموده است چنان‌که در روایت صحیح از عائشه رضی الله عنها آمده است که از وی درباره اخلاق رسول اکرم ﷺ سؤال شد، فرمود:

«کان خلقه القرآن: اخلاق رسول خدا ﷺ قرآن بود». بلی! به راستی که رسول اکرم ﷺ دارای اخلاق بسیار بزرگی بودند چرا که در راه دعوت از قوم خود چیزهایی را تحمل کردند که امثال ایشان قادر به تحمل آن نیستند. به حق که رسول خدا ﷺ آینه تمام‌نمای ادب، حیا، جود، شجاعت، حلم، گذشت و غیر این از برازندگی‌های اخلاقی بودند. در حدیث شریف آمده است: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي لَأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: همانا خداوند مرا برانگیخت تا مکارم اخلاق را به اتمام برسانم». مکارم اخلاق: عبارت از صلاح دین و دنیا و آخرت است. همچنین در حدیث شریف آمده است: «أَدْبَنِي رَبِّي فَأَحْسَن تَأْدِيبِي: پروردگارم مرا ادب آموخت و نیکو ادبم داد». ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: آری! نیکو ادبش آموخت آن گاه که به وی فرمود: ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِيَّةِ﴾: «عفو پیشه کن و به کارهای پسندیده فرمان بده و از نادانان روی بگردان» «اعراف/۱۹۹». پس چون این فرمان از سوی آن حضرت رضی الله عنه عملی شد، حق تعالی فرمود: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ «بی‌گمان تو بر خلق عظیمی هستی». در بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «ده سال تمام به رسول اکرم رضی الله عنه خدمت کردم و ایشان در طول این مدت هرگز به من اف نگفتند و نه برای چیزی که آن را انجام داده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام داده‌ای؟ و نه برای آنچه که انجام نداده بودم فرمودند که: چرا آن را انجام نداده‌ای؟». همچنین عائشه رضی الله عنها روایت کرده است که: «رسول خدا رضی الله عنه هرگز نه خدمتکاری را به دست خویش زده‌اند و نه زنی را و نه هرگز به دست خویش کسی را زده‌اند، جز در جهاد راه خدا. و آن حضرت رضی الله عنه هرگز در میان دو چیز مخیر نشدند مگر این که دوست داشته‌ترین آن به سوی ایشان آسان‌ترین آن بوده است مگر این که آن چیز گناه می‌بود و چون گناه می‌بود، ایشان دورترین مردم از گناه بودند. و نه آن حضرت رضی الله عنه برای خود از کسی انتقام گرفته‌اند مگر وقتی مقدسات الهی پایمال می‌شد آن گاه برای خدای عزوجل انتقام می‌گرفتند». در حدیث شریف به روایت ابوالدرداء رضی الله عنه آمده است که رسول اکرم رضی الله عنه فرمودند: «مَا شَيْءٌ أَثْقَلُ فِي مِيزَانِ الْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ خَلْقِ حَسَنٍ وَإِنْ اللَّهُ لِيَبْغِضَ الْفَاحِشَ الْبَدِي: هیچ چیز در روز قیامت در ترازوی اعمال مؤمن از خلقی نیک

سنگین تر نیست و بی گمان خداوند از بد زبان فحش گوی نفرت دارد». همچنین در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: بیشترین چیزی که مردم را به بهشت داخل می کند چیست؟ فرمودند: «تقوی الله و حسن الخلق: تقوای الهی و حسن خلق». و از ایشان درباره بیشترین چیزی که مردم را به دوزخ داخل می کند سؤال شد، فرمودند: «الفم والفرج: دهان و شرمگاه».

فَسْتَبْصِرُ وَ يُبْصِرُونَ ﴿٥﴾ بِأَيِّكُمْ الْمَفْتُونُ ﴿٦﴾

«پس زودا که بنگری و بنگرند» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! به زودی خواهی دید و خواهند دید کفار آن گاه که حق در روز قیامت نمایان و پرده ها کنار زده شود؛ «که به کدامیک از شما دیوانه گی است» یعنی: کدامیک از شما به دیوانه گی مبتلا شده اید؛ تو یا آنان؟ و این ردی است بر این پندار کفار که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت دیوانگی و گمراهی می دادند، از این جهت خداوند جل جلاله در ادامه فرمود:

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٧﴾

«بی گمان پروردگارت به کسی که از راهش گم گشته داناتر است» یعنی: او می داند که چه کسی در حقیقت گمراه و دیوانه است، تو یا کسانی که به گمراهی و دیوانه گی متهمت کرده اند؟ حاصل معنی این است: بلکه آنان گمراهند، از آن رو که آنچه را منافع بلند مدت و کوتاه مدت شان در آن است فرو گذاشته و آنچه را که در بلند مدت و کوتاه مدت صد در صد به زیانشان است برگزیده اند «و نیز او داناتر است به راه یافتگان» به سوی حق، راهی که سرانجام آن به سعادت جاودان منتهی می شود و او داناتر است به کسانی که به کمال مدارج عقلی دست یافته اند؛ و ای محمد صلی الله علیه و آله! تو قطعاً از آنان هستی.

فَلَا تَطْعُ الْمَكْذِبِينَ ﴿٨﴾

«پس» ای پیامبر ﷺ «از دروغ انگاران اطاعت نکن» یعنی: چنان که بر تو منت نهادیم و شریعت مستقیم و خلق عظیم را به تو عنایت کردیم پس از نرمش و ملایمت با مشرکان و رؤساء کفر بپرهیز. شایان ذکر است که کفار مکه آن حضرت ﷺ را به سوی دین پدرانشان دعوت می کردند پس خداوند متعال ایشان را از اطاعت کفار نهی کرد و مراد از نهی: تهییج و برانگیختن رسول خدا ﷺ در استمرار بر این امر و سخت گیر ساختن ایشان در مخالفت با مشرکان است. چنان که در بیان سبب نزول آیه کریمه آمده است: مشرکان از رسول اکرم ﷺ خواستند تا مدتی خدای یگانه را پرستند و مدتی دیگر خدایانشان را و در مقابل آنان هم مدتی خدای یگانه را می پرستند و مدتی دیگر خدایانشان را! پس خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود.

وَدُّوا لَوْ نَدَّهْنُ فَيَدَّهِنُونَ ﴿٩﴾

«دوست دارند که ملایمت کنی تا آنان نیز ملایمت کنند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! مشرکان دوست دارند تا با آنان نرمش و سازگاری کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند. به قولی معنی این است: آنان دوست دارند که به سویشان گرایش یافته و حقی را که بر آن قرار داری ترک کنی تا آنان نیز با تو نرمش و سازگاری کنند و بدین وسیله راه گرایش بیشتری را به سوی خود هموار سازند.

وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلِافٍ مِّمَّيْنِ ﴿١٠﴾

«و اطاعت نکن از هر بسیار سوگند خورنده ای» که به ناروا سوگند بسیار می خورد و از هر «فرومایه ای» که در رأی و اندیشه و تمیز حقیر است؛

هَمَّا زِمَّ شَاءَ بَنِي سَيْمٍ ﴿١١﴾

«عیبجوست روانه در پی سخن چینی» هماز: کسی است که مردم را در پیش رویشان به بدی یاد می کند ولی لماز: کسی است که مردم را در پشت سرشان به بدی یاد

می‌کند، یعنی به غیبت آنان مبتلاست. مشاء بنمیم: کسی است که در میان مردم در پی سخن چینی می‌رود تا میانه آنان را به هم زند؛

مَتَاعٌ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٌ ﴿١٣﴾

«باز دارنده از خیر» است. یعنی بر مال بخیل است و مردم را از ایمان و انفاق و عمل صالح باز می‌دارد «متجاوز گناه پیشه» است یعنی: ستمگری است که از حق به‌سوی باطل تجاوز کرده و بسیار مرتکب می‌شود؛

عُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٌ ﴿١٤﴾

«درشتخوی» است و گستاخ. عتل: کسی است که عبوس، ترشروی، بدهیکل، بد خلق و بد رفتار است. زجاج می‌گوید: «عتل درشتخوی جفاکار است». «بعد از این همه، زنا زاده است» یعنی: این کس بعد از همه این معایبی که برایش بر شمرده شد، زنا زاده و ناپاکزاد نیز هست. زنیم: کسی است که خود را به‌نسب قومی می‌چسباند، در حالی که او در حقیقت از آنان نیست و در اصل ونسب، حرامزاد است. آری ای پیامبر ﷺ! از این کسی که دارای همه این اوصاف زشت است اطاعت نکن.

روایت مشهور در بیان سبب نزول این است: این آیات درباره ولیدبن مغیره نازل شد که در نسب خود متهم بود و با آن که به قریش نسبت داده می‌شد ولی در اصل از آنان نبود و پدرش بعد از گذشت هجده سال از عمرش ادعا کرد که او فرزند وی است پس خداوند متعال این ده خصلت زشت را برایش برشمرد. قرطبی گفته است: «ما سراغ نداریم که خداوند عزوجل عیوب کسی مانند او را به این تفصیل برشمرده باشد و عاری را به او ملحق گردانیده باشد که در دنیا و آخرت از او جدایی ندارد چرا که در دنیا و آخرت بر بینی او داغی گذاشته می‌شود چنان که بیان آن بعدا می‌آید».

أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ ﴿١٤﴾

«به خاطر آن که مالدار است و صاحب پسران» یعنی: ای پیامبر ﷺ! از او به خاطر مال و پسرانش اطاعت نکن. به قولی: مراد سرزنش و کوبیدن وی است از آنجا که شکر نعمت‌های مال و فرزندان را که خداوند متعال به او داده بود این قرار داد که به او و پیامبرش ﷺ کفر ورزید:

إِذَا تَلَىٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٥﴾

«چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: با مغرور شدن به داشتن مال و فرزندان بسیار، آیات قرآن را خرافات و بر ساخته گذشتگان می‌پندارد و به جای شکر نعمت، این گونه کفر و ناسپاسی پیشه می‌کند.

سَنَسِمُهُ عَلَى الْكُرْطُومِ ﴿١٦﴾

«زودا که بر بینی او داغ نهیم» یعنی: به زودی بر بینی او داغ سیاهی خواهیم نهاد، بدین سان که قبل از وارد ساختنش به دوزخ، چهره‌اش را با آتش سیاه خواهیم کرد و بر بینی‌اش داغ و علامتی خواهیم گذاشت و به او در دنیا نیز عار و ننگی را ملحق خواهیم کرد که هرگز از او جدایی نداشته و به آن داغ ننگین شناخته شود و همین‌طور هم شد زیرا در بدر بینی‌اش را با شمشیر مجروح و نشاندار کردند که اثر آن مادام‌العمر بر رویش باقی ماند. وسم: نهادن علامتی است بر چیزی تا به وسیله آن از دیگران متمایز گردد. ابن‌العربی به این مناسبت می‌گوید: «نشانه گذاشتن بر چهره گنه‌کاران شیوه قدیمی مرسوم در میان مردم است تا بدانجا که روایت شده است: چون یهود سنگسار کردن زناکار را فرو گذاشتند، در عوض زدن و سیاه کردن رویش را جایگزین کردند، که این تحریف و وضع باطلی است».

علما برآنند که: باید روی گواه دروغین را سیاه کرد تا نشانه‌ای بر زشتی گناه وی و تشهیر و تشدید برای وی جهت عبرت گرفتن دیگران باشد چراکه بزرگترین اهانت، اهانت در چهره است همان طوری که مقابلاً حقیر ساختن چهره در طاعت خدای

عزوجل با نهادن آن بر زمین، سبب آبرو و عزت ابدی است چنانکه در حدیث شریف آمده است: «خداوند عَلَّاهُ بر آتش حرام کرده است که جای اثر سجده بنی آدم را بخورد». یعنی آتش دوزخ بر محل سجده مؤمن کارگر نیست.

إِنَّا بَلَوْنَهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ ﴿١٧﴾

«هرآینه ما آنان را» یعنی: کفار مکه را «آزمودیم» زیرا خداوند عَلَّاهُ آنان را بر اثر دعای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به قحطی و گرسنگی مبتلا کرد «چنانکه صاحبان بوستان را آزموده بودیم» و داستانشان در میان قریش معروف و مشهور بود. بدین شرح که در سرزمین یمن در دو فرسنگی صنعاء باغی بود از آن مردی که حق خداوند عَلَّاهُ را از آن می پرداخت پس او مرد و باغ به فرزندان رسید ولی فرزندان خیر آن را از مردم باز داشتند و به حق خداوند عَلَّاهُ در آن بخالت کرده و گفتند: مال اندک است و عیال و نانخوار بسیار پس ما را ننگجد که مانند پدر بذل و بخشش کنیم! لذا عزم کردند که مساکین را از آن محروم گردانند پس فرجام کارشان چنان شد که خدای عزوجل در کتابش حکایت نموده است. «آن گاه که سوگند خوردند که صبحگاهان» پنهان از چشم مساکین برخیزند و «میوه آن را حتما باز چینند».

وَلَا يَسْتَنْوِنَ ﴿١٨﴾

«و استثنا نکردند» یعنی: ان شاء الله نگفتند. به قولی معنی این است: از جمله آن میوه ها و حاصلات مقداری را که پدرشان به مساکین می داد، استثنا نکرده و سهم مساکین را جدا نکردند.

فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ ﴿١٩﴾

«پس درحالی که آنان غنوده بودند، بلایی شبانه از جانب پروردگارت بر آن باغ به گردش درآمد» یعنی: آتشی از جانب پروردگار سبحان بر آن باغ زد که آن را سوختاند تا بدانجا که سیاه و بی بر شد. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رَضِيَ اللهُ عَنْهُ آمده

است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «إياكم والمعاصي، إن العبد ليدنّب فيحرم به رزقا قد كان هيئ له، ثم تلا رسول الله ﷺ: ﴿فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ...﴾ قد حرّموا خیر جنتهم بذنبهم: هان! از گناهان بپرهیزید زیرا بنده گناهی را مرتکب می‌شود و به سبب آن گناه از رزقی که برایش مهیا شده بود، محروم می‌گردد. سپس رسول اکرم ﷺ این آیه را تلاوت کردند و آن‌گاه فرمودند: به سبب گناه خود از خیر باغ خویش محروم شدند».

﴿فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ﴾

«پس مانند کشت بریده شده گردید» یعنی: آن باغ مانند زمین بایری گردید که میوه‌های آن قطع شده است. یا آن باغ بعد از آن‌که سوخت، در سیاهی خود مانند شب گردید.

﴿فَنَادُوا مُصْحَبِينَ﴾

«پس صبحگاهان همدیگر را فراخواندند» یعنی باغداران چون صبح کردند، همدیگر را فراخوانده و بعضی به بعضی دیگر گفتند:

﴿أِنِ اعْتَدُوا عَلَيَّ حَرْثُكُمْ إِن كُنْتُمْ صَرِيمِينَ﴾

«که اگر میوه چین هستید» یعنی: اگر قصد درو کردن محصول و چیدن میوه را دارید «بامدادان به سراغ کشتزارتان روید» یعنی: صبح زود در اول وقت برای چیدن میوه‌ها و کشتزارتان عازم باغ شوید.

﴿فَأَنْطَلَقُوا وَهُمْ يَخْفَوْنَ﴾ ﴿٣٣﴾ أَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مَسْكِينٌ﴾ ﴿٣٤﴾

«سپس رهسپار شدند درحالی که آهسته به همدیگر سخن می‌گفتند» تا کسی از مساکین سخانشان را نشنود: «که امروز نباید در باغ هیچ فقیری بر شما درآید» یعنی

پنهانی با همدیگر می گفتند: امروز نباید هیچ مسکینی بر شما در باغ وارد شود تا آنچه را که پدر می داد، از شما طلب کند.

وَعَدُوا عَلَىٰ حَرِّ قَدِيرٍ ﴿٢٥﴾

«و صبحگاهان بر نیت بخل رسیدند» یعنی: صبحگاهان تنها و بی خبر از قومشان رهسپار باغ شدند و کسی دیگر را با خود همراه نساخته و شتابان راه پیمودند. حرد: بازداشتن فقراء است. به قولی: شتاب و سرعت است «توانا» یعنی: درحالی رفتند که خود را بر چیدن میوه و منع بینوایان توانا می دیدند.

فَلَمَّا رَأَوْهَا قَالُوا إِنَّا لَصَّالُونَ ﴿٢٦﴾

«پس چون آن را دیدند، گفتند: قطعاً ما گم گشته ایم» یعنی به همدیگر گفتند: ما راه باغ خویش را گم کرده ایم و این باغ ما نیست، سپس چون خوب تأمل کردند و دانستند که باغ آنها همان است و خدای سبحان آنها را با از بین بردن آنچه که در آن از میوه و محصول بوده، مجازات کرده است، گفتند:

بَلْ لَحْنٌ مِّنْهُمْ ﴿٢٧﴾

«نه بلکه ما محروم شدگانیم» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به سبب بخلی که از ما سر زد، ما را از میوه و محصول باغ ما بی بهره و محروم گردانید.

قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا تُسَبِّحُونَ ﴿٢٨﴾

«گفت بهترین آنان» اوسطهم: یعنی: خردمندترین، نیکوترین و بهترین آنان «مگر به شما نگفتم که چرا خدا را به پاکی نمی ستایید؟» یعنی: مگر به شما نگفته بودم که این کار شما، یعنی بازداشتن مساکین از حقشان ظلم و ستمی است؟ پس چرا هم اکنون تسبیح نمی گوئید، بعد از آن که به این امر یقین حاصل کردید که حق تعالی در کمین ستمگران است؟ چرا از خداوند جَلَّ جَلَلُهُ بر این کار خود آمرزش نمی خواهید و

به سوی او از نیتی که بر آن عزم کرده‌اید توبه نمی‌کنید؟ اما مجاهد و غیر آن می‌گویند: «استثنای آنان گفتن تسبیح بود». آری! تسبیح گفتن در موضع (ان شاء الله) قرار دارد زیرا معنای تنزیه خدای عزوجل این است که هیچ چیز جز به مشیت وی روی نمی‌دهد». خلاصه این که معنای ﴿لَوْلَا تُسَبِّحُونَ﴾ در رأی اکثر مفسران این است که: چرا استثنا نکردید و ان شاء الله نگفتید.

قَالُوا سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٢١﴾

«گفتند: پروردگار خود را به پاکی یاد می‌کنیم، ما واقعا ستمگر بودیم» یعنی: حق تعالی پاک است از این که در آنچه با باغ ما کرده است ستمگر باشد زیرا این رخداد به سبب گناهی است که ما مرتکب آن شدیم؛ آن‌گاه که مساکین را از حق ایشان در این باغ باز داشتیم.

فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتْلُونَ ﴿٣٠﴾ قَالُوا يَا نَبِيَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٣١﴾

«سپس به سرزنش همدیگر روی آوردند» و همدیگر را بر این قصد نامیمونشان در پای فشاری بر بازداشتن مساکین سرزنش کردند و آن‌گاه همگی یکجا به گناه خویش اعتراف نموده و «گفتند: ای وای بر ما، ما سرکش بوده‌ایم» و از حدود الهی تجاوز کرده‌ایم.

عَسَىٰ رَبُّنَا أَنْ يُبَدِّلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ﴿٣٢﴾

«امید است که پروردگار ما بهتر از آن را به ما عوض دهد زیرا ما به سوی پروردگاران راغب هستیم» یعنی: ما از او طالب خیر هستیم و به آستان عفویش باز می‌گردیم. لذا با هم عهد و پیمان بستند که اگر خداوند عَزَّ وَجَلَّ به برکت توبه و اعترافشان به گناه، بهتر از آن را به آنان عوض داد، چنان کنند که پدرشان می‌کرد پس به بارگاه خدای عزوجل دعا و تضرع کردند و او در همان شب به آنان بهتر از آن را عوض داد. برخی از علما گفته‌اند: «بر کسی که کشته‌ای را درو می‌کند یا میوه‌ای را

می‌چیند، لازم است تا با حاضران مواسات و کمک کرده و بهره‌ای از آن به آنان بدهد و این است معنای فرموده حق تعالی: ﴿وَأَثُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾: «و حق آن را در روز درو بدهید» (انعام/۱۴). البته این حق غیر از زکات است و به همین جهت از درو کردن کشت در شب نهی شده است، نه به سبب ترس از مار و گژدم و حشرات زمین.

كَذَلِكَ الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

«این چنین است عذاب» یعنی: به مانند عذابی که صاحبان آن باغ را به آن مبتلا کردیم، همین گونه اهالی مکه را به عذاب دنیا مبتلا می‌گردانیم «و هرآینه عذاب آخرت بزرگتر است» از عذاب دنیا «اگر می‌دانستند» مشرکان که چنین است ولی آنان نمی‌دانند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این داستان مثلی است برای اهل مکه آن گاه که به سوی بدر رفتند و سوگند خوردند که محمد صلی الله علیه و آله و یارانش را می‌کشند و سپس پیروزمندانه به مکه بر می‌گردند تا به کعبه طواف کنند، شراب بنوشند و زنان آوازخوان برایشان سرود و آواز بخوانند. پس خدای عزوجل گمانشان را پریشان ساخت و بر عکس این پندار خود به قتل و اسارت روبرو گردیده و با هزیمت وارد مکه شدند چنان‌که صاحبان آن باغ با خواری وارد باغ خود شدند».

إِنَّ الْمُنَافِقِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّتِ النَّعِيمِ ﴿۳۴﴾

آن‌گاه که خدای متعال حال عاصیان نافرمان را ذکر کرد، اینک به بیان حال مطیعان می‌پردازد: «برای پرهیزگاران در نزد پروردگارشان بهشتهای پرنواز و نعمت است» یعنی: برایشان باغهایی است که در آنها جز نعمت خالص وجود ندارد برخلاف حال باغهای دنیا.

أَفَجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۵﴾

«آیا مسلمانان را همانند مجرمان قرار خواهیم داد» و هر دو گروه را در جزا یکسان خواهیم کرد؟

مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٦﴾

«شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟» به چنین حکم و داوری بی‌سروته و بی‌بنیادی، گویی کار جزا و پاداش به شما واگذار شده است؟! در بیان سبب نزول روایت شده است که سردمداران کفار قریش گفتند: اگر محمد می‌پندارد که آخرت و بهشت و ناز و نعمتی در کار است پس بداند که حال ما و حال مسلمانان در آن همچنان خواهد بود که هم اکنون در دنیا هست و ما نیز در آخرت همانند ایشان از نعمت‌های بهشت برخوردار خواهیم بود. پس خداوند متعال خبر داد که برابری میان کسانی که پایبند طاعت‌اند و میان کسانی که بدکار و مجرم‌اند و از ارتکاب گناه پروایی ندارند، عادلانه نیست و این امر با عدل الهی بیگانه است.

أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ﴿٣٧﴾ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ﴿٣٨﴾

«یا مگر کتابی از آسمان دارید که در آن فرامی‌گیرید» یعنی: آن را می‌خوانید و مطالعه می‌کنید «به این مضمون که هر چه را بر می‌گزینید، برای شما در آن خواهد بود؟» یعنی: آیا در آن کتاب این مطلب نوشته شده است که برای شما در آخرت هر چه برگزینید و هر آرزویی که بکنید فراهم است و در آن فرمانبر را مانند عصیانگر می‌یابید؟ هرگز چنین نیست. این آیه نافی داشتن دلیل نقلی از سوی آنان است.

أَمْ لَكُمْ آيَاتُنَا بَلَّغْنَا إِلَيْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ﴿٣٩﴾

«یا این که شما را پیمان‌هایی است محکم بر ذمه ما که حکم آن تا قیامت باقی است به این مضمون که هر چه دلتان خواست حکم کنید؟» یعنی: یا مگر شما نزد خداوند عز وجل عهد و پیمانی دارید که در آن از وی سوگندهای رسایی گرفته‌اید که شما را به بهشت داخل کند و این پیمان محکم تا روز قیامت برای شما ثابت و برقرار است و از ذمه خداوند عز وجل ساقط نمی‌شود در نتیجه، او در آن روز حکم شما را نافذ

می‌گرداند؟ این استفهام انکاری مفید نفی وعده الهی و بی‌اساس بودن توقعات و پندارهای پوچ آنان است.

سَلَّمَهُمْ أَبْتَهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ﴿٤٠﴾

«از آنان بپرس: کدامشان ضامن این ادعایند؟» یعنی: ای محمد ﷺ! توبیخ کنان و سرکوفت زنان از آنان بپرس: کدامیک از شما ضامن و متعهد این امر است که کفار در آخرت همان چیزی را دارند که مسلمین در آن دارند؟

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ﴿٤١﴾

«یا مگر آنان شریکانی دارند» که به زعمشان بر این امر که آنان را در آخرت همانند مسلمین گردانند، توانایند؟ «پس اگر راست می‌گویند شریکانشان را بیاورند» و این مفید نفی و مذمت تقلید و ابطال جوهر عقیده مشرکان است.

يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٤٢﴾

آری! بیاورند شریکان خود را در «روزی که جامه از ساق برداشته شود» یعنی: در آن روز که خدای عزوجل ساق خود را آشکار کند کار، زار و اوضاع به غایت دشوار می‌شود. در حدیث شریف به روایت بخاری و غیر آن از ابی سعید رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «پروردگار ما ساق خود را برهنه می‌کند پس هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه‌ای برای او سجده می‌کنند و کسانی که از روی ریا و سمعه در دنیا سجده می‌کردند، باقی می‌مانند پس تا می‌روند که سجده کنند، پشت آنان (مانند تخته الواری راست می‌ایستد) و قادر به سجده کردن نمی‌شوند». لذا مراد از فرموده حق تعالی: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ سخت شدن کار و بالا گرفتن هنگامه در روز قیامت است چنان‌که وقتی جنگ یا کار دیگری شدت گیرد، اعراب می‌گویند: «کشف الامر عن ساقه: کار ساق خود را برهنه کرد». این تأویل از آن رو مورد نظر است که خداوند جل جلاله از

جسمیت و از همه صفات حوادث منزّه می‌باشد پس مراد از ساق، اندام مخصوص نیست بلکه تأویل آن چنان است که ذکر شد.

«و به سجده فراخوانده شوند پس نتوانند» یعنی: همه خلق برای خدای عزوجل به سجده می‌افتند و یک سجده می‌کنند، اما کفار و منافقان باقی می‌مانند و تا می‌خواهند که سجده کنند، در خود توانایی نمی‌یابند زیرا کمرهایشان خشک می‌ایستد و برای سجده کردن نرم و انعطاف‌پذیر نمی‌شود از آن رو که نه در دنیا به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ایمان آورده بودند و نه برای او سجده کرده بودند. خلاصه این‌که: کفار و منافقان در آخرت برای تعبد و تکلیف به سجده فراخوانده نمی‌شوند بلکه برای توبیخ و سرزنش بر ترک سجده کردن در دنیا به آن فراخوانده می‌شوند و از آنجا که در دنیا با وجود صحت و سلامت، از سجده کردن تکبر ورزیده‌اند در آخرت بر ضد حالتی که در دنیا بر آن قرار داشته‌اند مورد مجازات قرار می‌گیرند، بدین سان که وقتی پروردگار عزوجل تجلی کند و مؤمنان برای او به سجده افتند، احدی از کفار و منافقان نمی‌توانند به سجده روند بلکه پشت آنان مانند تخته‌راست می‌ماند.

خَنِيمَةً أَبْصَرْتُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَلِيمُونَ ﴿٤٣﴾

«دیدگان‌شان خاشع باشد» خشوع: خضوع، ذلت و فروافتادگی است «خواری آنان را فروگیرد» یعنی: غبار خفت و خواری و حسرت و ندامت سختی بر رخسارشان بنشیند «در حالی که پیش از این به سجده خوانده می‌شدند» در دنیا «و تندرست بودند» یعنی: از علت‌ها و آفات جسمی سالم و بر انجام دادن سجده قادر بودند اما سجده نکردند. ابراهیم تیمی در معنی آن می‌گوید: «در دنیا به وسیله اذان و اقامه به سجده فراخوانده می‌شدند اما سرباز می‌زدند».

فَذَرْنِي وَمَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْكِذِبِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ ﴿٤٤﴾

«پس مرا با کسی که این سخن را تکذیب می‌کند واگذار» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! من و این کفار را واگذار و کارشان را به من بسپار و خاطرت را به آنان مشغول نکن زیرا

من کار آنان را بسنده‌ام و یقین داشته باش که: «به زودی آنان را پایه به پایه از آن راه که درنیابند فروخواهیم گرفت» یعنی: به زودی آنان را به عذاب غافلگیر خواهیم کرد و آهسته آهسته و پله به پله به سوی عذاب خواهیمشان راند تا بدانجا که آنان را از جایی که نمی‌دانند در عذاب خواهیم افگند زیرا آنان این کار ما را انعام می‌پندارند و در عاقبت آنچه که در نهایت با آن روبرو خواهند شد، نمی‌اندیشند و این «استدراج» است.

وَأُمْلِي لَهُمْ إِنْ كَذَبُوا مَتِينٌ ﴿٤٥﴾

«و مهلت‌شان می‌دهم» تا بر گناه خویش بیفزایند «هرآینه تدبیر من سخت استوار» و قوی و محکم «است» پس چیزی از نزد من فوت نمی‌شود و کسی از عذاب من گریخته نمی‌تواند.

أَمْ تَسْتَأْجِرُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِنْ مَّغْرَمٍ مُنْقَلَبُونَ ﴿٤٦﴾

«آیا از آنان مزدی درخواست می‌کنی» یعنی: آیا از کفار در قبال دعوتشان به سوی حق و حقیقت پاداشی طلب می‌کنی؟ «پس آنان از تاوان گرانبارند؟» مغرم: کسی است که زیر بار تاوان است. یعنی: آیا از آنان مزدی درخواست کرده‌ای پس به سبب آن از اجابت گفتنت روی گردانند؟ نه ای محمد ﷺ! حقیقت این است که تو آنان را بدون پاداش و مزد به سوی ما فرامی‌خوانی و پاداش دعوت خویش را نزد ما امید می‌داری اما با وجود این آنها از روی جهل و کفر و عناد، تو را تکذیب می‌کنند.

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُبُونَ ﴿٤٧﴾

«یا مگر علم غیب نزد آنان است پس آنان می‌نویسند» یعنی: یا مگر نزد آنان علم غیب است پس آنچه را از حجت‌های پنداریشان که می‌خواهند از روی آن می‌نویسند و به وسیله آنچه که از این علم غیب می‌نویسند، با تو مجادله کرده و در حق خویش آنچه را که بخواهند حکم می‌کنند لذا با این تکیه‌گاهی که دارند از اجابت گفتن و

اطاعت تو بی‌نیازند؟ که هرگز چنین نیست. مراد این است که آنان در اعراض از قبول دعوت اسلام هیچ حجت منقولی ندارند که بر آن تکیه کنند.

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْأُخْتِ إِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ ﴿٤٨﴾

«پس در انتظار حکم پروردگارت شکیبایی ورز و همانند صاحب ماهی نباش»
یعنی: همانند یونس علیه السلام نباش در غضب و دلتنگی اش «آن‌گاه که اندوه‌زده ندا درداد»
خدای عزوجل پیامبرش صلی الله علیه و آله را دلجویی می‌کند و او را به صبر و شکیبایی دستور می‌دهد تا چنان‌که صاحب ماهی عجله کرد، در دعوت قومش صبر نکرد و از نحوه برخورد آنان دلتنگ شد و از میانشان بیرون رفت، عجله نکند. شایان ذکر است که بیان داستان صاحب ماهی (یونس علیه السلام) در سوره‌های انبیاء، یونس و صافات گذشت. شایان ذکر است که ندای یونس علیه السلام با این دعایش بود: ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ . ﴿وَهُوَ مَكْظُومٌ﴾ بدین معنی است که: یونس علیه السلام غمگین و محزون و خشم فروخورده بود. یا احتمال دارد که معنی این باشد: او در شکم ماهی محبوس و در تنگنا بود.

أَوْ لَا أَنْ تَدْرِكُهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ، لَنُبْذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَذْمُومٌ ﴿٤٩﴾

«اگر نعمتی از جانب پروردگارش او را دستگیری نمی‌کرد» و در نمی‌یافت که آن لطف و نعمت، توفیق دادن یونس علیه السلام برای توبه بود. آری! اگر آن لطف و نعمت الهی نمی‌بود؛ «البته به کرانه بی‌آب و علف افکنده شده بود» یعنی: اگر نعمت پروردگارش در توفیق دادن او به توبه نبود، بی‌گمان او از شکم ماهی بر زمین بی‌گیاهی افکنده می‌شد (و) در آن صورت «او ملامت شده بود» یعنی: به سبب گناهی که مرتکب شده بود، مورد مذمت و ملامت قرار می‌گرفت و از رحمت پروردگار خویش طرد می‌شد.

فَأَجْنِبْهُ رَبُّهُ، فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٥٠﴾

«پس پروردگارش او را برگزید» یعنی: او را خالص گردانید و به نبوت خویش انتخاب کرد «و او را از جمله صالحان» یعنی: کاملان در صلاح و شایستگی «گردانید» به قولی معنی این است: نبوت را به سوی او برگردانید و او را در حق خود و قومش شفیع گردانید و او را به سوی صد هزار کس یا بیشتر از آن فرستاد پس همگی آنها ایمان آوردند چنانکه داستانشان در سوره «یونس» گذشت.

وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْفَعُونَكَ بِأَبْصَرِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ﴿٥١﴾

«و چیزی نمانده بود که کافران چون قرآن را شنیدند تو را چشم بزنند» یعنی: آنها در وقت شنیدن قرآن به سوی تو تند و تیز نگاه می‌کنند به طوری که نزدیک است این نگاهشان تو را بیهوش نموده و از جا ساقط گرداند زیرا آنان از شنیدن قرآن سخت نفرت و کراهت دارند. مفسران در تفسیر: ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيَرْفَعُونَكَ...﴾ چند وجه ذکر کرده‌اند؛ بعضی برآند که معنی این است: «نزدیک است کافران تو را چشم زخم برسانند».

روایت شده است که طایفه بنی اسد چشم‌زنان زبردستی داشتند و چنان بود که وقتی مردی از آنان سه روز غذایی برای خوردن نمی‌یافت و حیوانی از برابرش می‌گذشت، می‌گفت: امروز همانند آن ندیده‌ام! به این ترتیب، حیوان را چشم می‌زد و آن حیوان از پا در می‌آمد و صاحبش ناگزیر آن را سر بریده و گوشتش را در میان مردم توزیع می‌کرد. از این روی، برخی از چشم زنان خواستند که رسول اکرم ﷺ را نیز چشم زده و ایشان را به این وسیله از پا در آورند لذا همان سخن را گفتند اما خدای عزوجل پیامبرش ﷺ را در پناه خویش حفظ نمود. پس بنابراین روایت؛ این آیه دلیل بر آن است که چشم زدن و تأثیر آن حق است و این تأثیر به امر خدای عزوجل می‌باشد چنانکه در این باره احادیثی نیز روایت شده است و از آن جمله این حدیث شریف است: «... والعین حق: چشم زدن حق است» یعنی: به اراده خداوند ﷻ می‌باشد و نیز این حدیث شریف: «قد تدخل الرجل العين في القبر، وتدخل الجمل القدر: گاهی

چشم زدن مرد را در قبر داخل می‌کند و شتر رادر دیگ». حسن بصری می‌گوید:
«دوای چشم زخم، خواندن این آیه است».

اما ابن‌قتیبه در معنی مراد آیه می‌گوید: «مراد آیه این نیست که آنان تو را چشم می‌زنند آن گونه که چشم‌زن چیزی را که از روی شگفتی بدان بنگرد، به چشم می‌زند بلکه مراد این است که چون تو قرآن می‌خوانی، به‌سویت نگاهی تند و آلوده به دشمنی و نفرت می‌افکنند که نزدیک است نگاهشان تو را فروافکنند». و از نظر ابن‌کثیر معنی این است: «کفار به سبب بغض و دشمنی‌ای که علیه تو دارند، بر تو حسد می‌ورزند چنانچه خدای عزوجل تو را نگه ندارد و از آنان حمایت نکند». «و می‌گویند» کفار از سر حسادت و دشمنی «هرآینه این پیامبر دیوانه است» به سبب این قرآنی که آورده است.

وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٥٢﴾

«و حال آن‌که قرآن جز پندی برای جهانیان» اعم از جن و انس «نیست» لذا نه فقط به سبب آن جنون دست نمی‌دهد بلکه قرآن سبب تکامل عقل و فهم انسان مؤمن نیز می‌گردد. بیضاوی می‌گوید: «چون کافران به خاطر قرآن رسول خدا ﷺ را دیوانه خواندند. پس حق تعالی روشن کرد که قرآن موعظه و پندی است عام که آن را جز کسی که عقل تام و کامل و اندیشه محکم و متینی داشته باشد، درک و دریافت نمی‌کند لذا کسانی که این سخن را درباره قرآن می‌گویند، خود جاهل و نابخردند».

﴿سوره الحاقه﴾

مکی است و دارای (۵۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با پرسش از قیامت که الحاقه اسمی از اسمای آن است، «الحاقه» نامیده شد.
سوره «الحاقه» سوره‌ای است سخت تکان دهنده و عظیم که این احساس را به قوت و صلابت تمام در انسان ایجاد می‌کند که کار دین جدی است و هیچ مجالی برای بی‌پروایی در برابر آن وجود ندارد.

﴿۱﴾ الْحَاقَّةُ

«حاقه» یعنی: قیامتی که آمدن آن حق و ثابت است و هیچ شک و تردیدی در وقوع آن وجود ندارد، کار حساب و جزا در آن تحقق می‌پذیرد و حقایق در آن آشکار می‌شود.

﴿۲﴾ مَا الْحَاقَّةُ

«آن حاقه چیست؟» یعنی: قیامت در حال یا اوصاف خود چه چیزی است؟ اسم ظاهر به جای ضمیر نهاده شد، برای تفخیم و بزرگ نمودن شأن قیامت و انعکاس هول و هراس آن.

﴿۳﴾ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ

«و چه چیز تو را آگاه کرد که حاقه چیست؟» این تعبیر بیانگر آن است که قیامت از دایره علم و آگاهی مخلوقات خارج است. یعنی: ای پیامبر! تو کنه و حقیقت قیامت را نمی‌دانی زیرا قیامت بزرگتر از آن است که کسی از مخلوقات حقیقت آن را بداند. پس جمله ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ برای افزودن بر عظمت شأن قیامت است. یحیی بن سلام می‌گوید: «به من خبر رسیده که خداوند عَلَّامٌ پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از مضمون همه عباراتی که در قرآن

به لفظ: ﴿وَمَا أَدْرَاكَ﴾ آمده است، آگاه کرده است اما عباراتی که به لفظ: ﴿وَمَا يَدْرِيكَ﴾ آمده است، از جمله اموری است که پیامبر ﷺ نسبت به آنها علمی ندارد.

كذبت ثمود وعاد بالقارعة ﴿٤﴾

«ثمود و عاد قارعه را دروغ شمردند» قارعه: به معنی در هم کوبنده؛ همان قیامت است زیرا قیامت مردم را با هول و هراسهایش و مواد و موجودات را با انفجار خود درهم می‌کوبد.

فأما ثمود فأهلكوا بالطاغية ﴿٥﴾

«اما ثمود، پس با طاغیه هلاک ساختند» ثمود قوم صالح عليه السلام بودند. طاغیه: فریادی است تند و مرگبار که سخت قوی و نابود کننده است.

وأما عاد فأهلكوا بريح صرصر عاتية ﴿٦﴾

«و اما عاد، پس با تندباد سخت سرد و بنیان کنی به نابودی کشیده شدند» عاد: قوم هود عليه السلام اند. باد صرصر: بادی است سخت سرد. عاتیه: بسیار سرکش و سخت نیرومند به سبب شدت وزش، طول زمان و شدت سردی خود.

سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَنِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَخْلٍ حَاقِبِيَّةٍ

﴿٧﴾

«خداوند آن را هفت شب و هشت روز بر آنان برگماشت» یعنی: آن باد صرصر را در طول آن مدت به طور مستمر و پیوسته بر آنان فرستاد به گونه‌ای که نه قطع می‌شد و نه آرام می‌گرفت. محلی می‌گوید: «آغاز آن صبحگاه روز چهارشنبه بیست و دوم ماه شوال در پایان زمستان بود». «حسوم بود» یعنی: آن باد صرصر نابودکننده و از بیخ برکننده، نحس و بنیان‌کن، یا پی‌درپی بود «پس می‌دید» ای بیننده! اگر در آنجا حاضر

می‌بودی «آن قوم را در آن» یعنی: در آن روزها و شب‌ها، یا در دیارشان؛ «از پا در افتاده» بر زمین، بی‌جان و مرده «گویی آنان خرمابنانی هستند ریشه‌کن شده» یعنی: گویی آنان تنه‌های فروافتاده درختان خرما هستند، یا درختان خرمایی هستند که از کهنه‌گی و فرسودگی فروافتاده و بر هم شده‌اند.

فَهَلْ تَرَىٰ لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ ﴿٨﴾

«پس آیا از آنان هیچ بازمانده‌ای می‌بینی؟» یعنی: گروهی یا شخصی را از آنان می‌بینی که باقی مانده باشد؟ هرگز! زیرا هیچ کس از آنان باقی نماند.

وَجَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْخَاطِئَةِ ﴿٩﴾

«و فرعون و کسانی که پیش از او بودند» از امت‌های کافر. به قرائتی دیگر: (وَمَنْ قَبْلَهُ) آمده است، یعنی فرعون و پیروان و لشکریانش «و مؤتفکات» یعنی: مردم شهرهای نگونسار که قریه‌ها و آبادیهای قوم لوط بود «مرتکب خاطئه شدند» یعنی: اعمال گناه‌آلود طغیان باری را که عبارت از شرک و معاصی بود، مرتکب شدند.

فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَابِيَةً ﴿١٠﴾

«پس فرستاده پروردگار خود را نافرمانی کردند» یعنی: هر امتی فرستاده پروردگار خود را عصیان و نافرمانی کرد؛ «آن‌گاه خداوند آنان را به مؤاخذه‌ای سخت فروگرفت» یعنی: آنان را به گرفتن سخت‌تر و بیشتر از فروگرفتن امت‌های گذشته فروگرفت.

إِنَّا لَنَاطِقُا الْمَاءِ حَمَلَتُكُمُ فِي الْبَارِيَةِ ﴿١١﴾

«ما آن‌گاه که آب طغیان کرد» یعنی: در ارتفاع و بلندی خود از حد گذشت که این توفان در زمان نوح عليه السلام بود آن‌گاه که قومش بر کفر پافشاری کرده و او را تکذیب

نمودند؛ «شما را بر کشتی روان سوار کردیم» یعنی: ای بشر! ما شما را در آن وقت بر صلب پدرانتان سوار کشتی نوح علیه السلام کردیم. کشتی نوح «جاریه» نامیده شد زیرا در آب روان بود.

لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِبَاءَ آذُنٍ وَعِیَّةٍ ﴿۱۳﴾

«تا آن را» یعنی: تا آن نجات دادن مؤمنان و غرق کردن کافران را «برای شما» ای امت محمد صلی الله علیه و آله «تذکره‌ای بگردانیم» یعنی: عبرت و پندی که به وسیله آن بر قدرت عظیم، صنع بدیع و شدت انتقام ما راه برید و استدلال کنید «و گوشهای فراگیرنده آن را فرامی‌گیرد» یعنی: گوشهای نیوشان این تذکر به نعمت را بعد از شنیدن آن فرامی‌گیرد و فهم می‌کند زیرا از شأن چنین انسانهایی این است که آنچه را فراگیری‌اش واجب است، برای یادگیری، اشاعه، تفکر و عمل به موجب آنها فراگیرند. تنکیر «اذن: گوشها» برای دلالت بر قلت است، یعنی: چنین گوشهای نیوشانی کم‌اند. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «از پروردگارم خواستم که گوش علی را چنین گوش‌ی قرار دهد». مکحول می‌گوید: «علی رضی الله عنه می‌گفت: هرگز هیچ چیزی را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدم مگر این که آن را فراگرفتم و هرگز آن را فراموش نکردم».

فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةً وَاحِدَةً ﴿۱۴﴾

«پس چون دمیده شود در صور یکبار دمیدن» یعنی: دمیدن اول که با آن مردم همه می‌میرند و عالم ویران می‌شود. ابن کثیر می‌گوید: «حق تعالی بر یکبار دمیدن تأکید کرد، برای تفهیم این حقیقت که فرمان وی به تکرار و پیگیری نیازی ندارد و بی‌هیچ مانع و مخالفتی اجرا می‌شود».

وَحَمَلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَذُكِّرًا دَكَّةً وَوَحْدَةً ﴿١٤﴾

«و زمین و کوهها برداشته شود» از جای های خود و برکنده شود از مقرهای خود به قدرت الهی «و یکباره درهم کوبیده شود» یعنی: درهم شکسته شود به یکبار کوفتن نه بیشتر از آن. به قولی معنی این است: زمین و کوهها به یکباره گسترده ساخته شود و به زمین همواری که هیچ کجی ای در آن نیست و به کتله واحدی تبدیل شود. «دک» و «دق» در معنی به هم نزدیک اند ولی «دک» در معنی بلیغ تر است.

فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١٥﴾

«پس آن روز واقعه روی دهد» یعنی: قیامت برپا شود.

وَأَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فِي يَوْمِئِذٍ وَاهِيَةً ﴿١٦﴾

«و آسمان بشکافد پس آن در آن روز سست پیوند است» یعنی: آسمان می شکافد و فرشتگان از آن فرود می آیند پس در آن روز آسمان ضعیف و سست و شکننده است و مانند همیشه در میان اجزای آن تماسک و پیوند محکمی وجود ندارد.

وَالْمَلِكُ عَلَى أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَةً ﴿١٧﴾

«و فرشتگان بر کناره های آسمان باشند» بعد از آن که آسمان خود جایگاه ایشان بود پس فرشتگان منتظر آنند که پروردگار ایشان را فرمان دهد و به سوی زمین فرود آیند و بر زمین و کسانی که در آن هستند، احاطه کنند. نسفی می گوید: «آسمان مسکن فرشتگان است و چون از هم بشکافد ناگزیر ایشان به کناره های آن پناه می برند». «و عرش پروردگارت را در آن روز هشت تن بر فرازشان حمل می کنند» یعنی: هشت فرشته آن را بر فراز سرشان حمل می کنند. به قولی: هشت صف از فرشتگان که شمار ایشان را جز خدای عزوجل کسی دیگر نمی داند، آن را حمل می کنند. شایان ذکر است که عرش بزرگترین مخلوقات خدای عزوجل می باشد. در حدیث شریف آمده است:

«هم اکنون حاملان عرش چهار فرشته‌اند و چون روز قیامت فرا رسد، خداوند متعال ایشان را به چهار تن دیگر مؤید می‌سازد پس هشت تن می‌شوند».

يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنْكُمْ خَافِيَةٌ ﴿١٨﴾

«آن روز» یعنی: روز قیامت «عرضه می‌شوید» شما ای بندگان بر خدای سبحان برای حساب و بازپرسی «از شما هیچ سری پنهان نمی‌ماند» یعنی: از وجود شما یا از سخنان و افعال شما، هیچ راز پنهانی‌ای - هر چه باشد - بر خدای سبحان پنهان نمی‌ماند. یا هیچ رازی از خودتان پنهان نمی‌ماند، حال آن‌که بسیاری از رازها در دنیا از شما پنهان بود. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «مردم سه بار بر خدای سبحان عرضه می‌شوند؛ در دو بار از این عرضه‌شدنها، جدال و پیشکش نمودن معاذیر است و در عرضه سوم؛ نامه‌های اعمال به دستها پراکنده می‌شود پس گیرنده‌ای است به دست راست خود و گیرنده‌ای است به دست چپ خود».

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كِتَابَهُ بِمِيزَانٍ ۖ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَوْفَىٰ أَوْ كُنِيَّةٌ ﴿١٩﴾

تفصیل صورت عرضه‌شدن بر پروردگار سبحان این است: «اما آن کس که نامه اعمال او» که فرشتگان نگهبان آن را نوشته‌اند «به دست راستش داده شود پس» شادمانه «می‌گوید: هاؤم» یعنی: بگیری «نامه اعمال مرا بخوانید» او از سر شادمانی و ابتهاج این سخن را به جمع همراه خویش می‌گوید. ثعلبی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده است که فرمود: «اولین کسی از این امت که نامه اعمالش به دست راستش داده می‌شود، عمر بن الخطاب رضی الله عنه است و عمر رضی الله عنه در آن روز شعاعی چون شعاع خورشید دارد. به ابن عباس رضی الله عنه گفته شد: پس ابوبکر رضی الله عنه در آن هنگام کجاست؟ فرمود: هیهات، هیهات! فرشتگان او را سبک و شتابان به سوی بهشت برده‌اند».

إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةٍ ﴿٢٠﴾

آن‌گاه کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده می‌گوید: «هرآینه من به یقین می‌دانستم که با حساب و کتاب خود مواجه خواهم شد» یعنی: در دنیا می‌دانستم و به این امر یقین داشتم که در آخرت مورد محاسبه قرار خواهم گرفت. یا معنی این است: من می‌پنداشتم که خدای سبحان مرا به گناهانم مؤاخذه خواهد کرد ولی او به عفو خویش بر من فضل کرد و مرا مورد مؤاخذه قرار نداد. به تأیید این معنی در حدیث شریف آمده است: «خداوند ﷻ در روز قیامت بنده را به خود نزدیک می‌کند و او را به تمام گناهانش مقرر و معترف می‌گرداند تا بدانجا که چون بنده دید که هلاک شده است، به او می‌گوید: من این گناهان را در دنیا بر تو پوشانیده‌ام و امروز هم آنها را بر تو می‌آمرزم. سپس نامه حسنات وی به دست راستش داده می‌شود. اما کافر و منافق؛ پس گواهان درباره آنان می‌گویند: این گروه کسانی بودند که بر پروردگارشان دروغ بستند، آگاه باشید که لعنت خداوند بر ظالمان باد» «هود/۱۸». ضحاک در تفسیر: ﴿إِنِّي ظَنَنْتُ﴾ می‌گوید: «هر ظن و گمانی در قرآن کریم از سوی مؤمن به معنی یقین است و از سوی کافر، به معنی شک». مجاهد می‌گوید: «ظن آخرت یقین است و ظن دنیا، شک».

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٢١﴾

«پس او» یعنی: کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در زندگانی پسندیده‌ای است» که بسیار دلخواه است، نه ناخوش آیند. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «بهشتیان همیشه زنده‌اند و هرگز نمی‌میرند، همیشه سالم‌اند و هرگز بیمار نمی‌شوند، همیشه در ناز و نعمت‌اند و هرگز رنج و زحمتی نمی‌بینند و همیشه جوانند پس هرگز پیر نمی‌شوند».

فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿٢٢﴾

و آن کس که نامه اعمالش به دست راستش داده شده «در بهشتی برین» است. یعنی: در بهشتی است که از نظر مکانی بلند و مرتفع است زیرا بهشت در آسمان می باشد، یا منازل آن مرتفع، بلندقدر و باشکوه است.

قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿٢٣﴾

«که میوه هایش قریب الحصول است» یعنی: میوه های بهشت نزدیک و در دسترس تناول کننده است که آن را چه ایستاده باشد، چه نشسته و چه خوابیده، به آسانی دریافت می کند. در حدیث شریف به روایت سلمان فارسی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا یدخل أحد الجنة إلا بجواز: بسم الله الرحمن الرحيم، هذا کتاب من الله لفلان بن فلان، ادخلوه الجنة عالیة، قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ: هیچ کس به بهشت وارد نمی شود مگر با جوازی بدین مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم؛ این نامه ای است از جانب خداوند برای فلان فرزند فلان، او را به بهشتی برین داخل کنید که میوه های آن در دسترس است». به روایتی دیگر: این جواز عبور، بر سر پل «صراط» به وی داده می شود.

كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْفَالِيَةِ ﴿٢٤﴾

«بخورید و بیاشامید» یعنی: به بهشتیان گفته می شود: در بهشت بخورید و بیاشامید؛ «گوارا» زیرا نه در نعمت های بهشت دردی و تیرگی ای است و نه این نعمتها از شما بازداشته می شود و عیشتان منغص می گردد «به سبب آنچه در روزهای گذشته پیش فرستاده بودید» از اعمال شایسته در دنیا.

وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَزَأْتُ كِتَابِيَةَ ﴿٢٥﴾

«و اما آن کس که کارنامه اش به دست چپش داده شده است» که آنان کافران و اهل شقاوت اند «پس می گوید» از سر اندوه و رنج و بیچارگی، از آن رو که در آن کارنامه

بدیها و گناهانش را دیده است؛ «ای کاش کارنامه‌ام به من داده نمی‌شد!» و این خود دلیل بر وجود عذاب روحی دوزخیان قبل از عذاب جسمی آنهاست.

وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَةَ ﴿٣٦﴾

«و ای کاش نمی‌دانستم که حساب و کتابم چیست» زیرا این حساب و کتاب همه به زیان من است، نه به سود من.

يَلْتَمِسُهَا كَانِتِ الْقَاضِيَةِ ﴿٣٧﴾

«ای کاش مرگ، آخرکننده کار بود» یعنی: ای کاش مرگی که در دنیا به سراغم آمد کارم را یکسره می‌کرد و بعد از آن دیگر هرگز زنده نمی‌شدم. بدین سان کافر و شقی آرزوی دوام مرگ و عدم زنده‌شدن مجدد را می‌کند، بدین سبب که کارنامه بد خویش و پیامد محتوم آن را که عذاب است، مشاهده می‌نماید. قتاده می‌گوید: «آرزوی مرگ را می‌کند درحالی‌که چیزی در دنیا نزد وی ناخوش‌آیندتر از آن نبود». و نظیر این آیه کریمه است: ﴿يَلْتَمِسُنِي كُتُّ رَبِّاً﴾: «ای کاش خاک بودم» «نبا/٤٠» .

مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَةَ ﴿٣٨﴾

آن‌گاه می‌افزاید: «مال و منال من هیچ به کارم نیامد» یعنی: مال و منالی که در دنیا اندوخته بودم، هیچ چیز از عذاب خدا عز وجله را از من دفع نکرد.

هَلَاكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةَ ﴿٣٩﴾

«سلطه من از دستم برفت» یعنی: حجت‌م باطل گردید و از نزدم گم شد. به‌قولی مراد از سلطان: جاه، منصب، پادشاهی و فرمانروایی است. ولی ابوحنیفان می‌گوید: «قول ابن عباس رضی الله عنه و موافقان وی در این مورد که مراد از سلطان در اینجا حجتی است که کافر به آن در دنیا حجت‌نمایی می‌کرد، راجح است زیرا کسانی که نامه‌های اعمالشان

به دست چپشان داده می‌شود، فقط پادشاهان و فرمانروایان نیستند بلکه این امر عام است در تمام اهل شقاوت». و هنگامی که کافر این مرثیه را بر خویشان می‌خواند، خدای عزوجل به نگهبانان دوزخ می‌گوید:

مُدُّوهُ فَعْلُوهُ ﴿٣٠﴾

«بگیریدش پس طوق به گردن کنیدش» یعنی: دستهای او را با زنجیرها بر گردش ببندید.

مُرَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ ﴿٣١﴾

«سپس به دوزخش در آورید» تا به گرمای سوزان آن غوطه‌ور شود.

مُرِّي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ﴿٣٢﴾

«سپس در زنجیری که طولش هفتاد ذرع است، بندش کنید» یعنی: بعد از افگندش در دوزخ آن زنجیر را بر وی ببندید تا از جا جنبیده نتواند. سلسله: حلقه‌هایی است به هم پیوسته که ذرع آن، طول آن است. سفیان می‌گوید: «به ما خبر رسیده است که آن زنجیر در مقعدش فرو برده شده و از دهانش بیرون آورده می‌شود».

إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ ﴿٣٣﴾

آن‌گاه در بیان سبب پیوستنش به این فرجام بد می‌فرماید: «هرآینه او به خداوند عظیم ایمان نداشت» ذکر صفت «عظیم» بر این امر اشعار دارد که فقط خدای عزوجل مستحق عظمت و بزرگی است پس ایمان آوردن به وی واجب است.

وَلَا يَحْضُ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣٤﴾

«و بر طعام دادن بینوایان ترغیب نمی‌کرد» یعنی: دیگران را بر اطعامشان ترغیب نمی‌کرد، چه رسد به این‌که خودش برای ایشان از مال خود بذل و بخشش کند. ابن‌کثیر در تفسیر این دو آیه می‌گوید: «یعنی او نه حق خدا عز وجل را می‌پرداخت و نه به خلق وی سودی می‌رساند و حق آنان را می‌پرداخت». روایت شده است که ابودرداء رضی الله عنه زنش را تشویق می‌کرد تا برای مساکین بسیار آب‌گوشت بپزد و می‌گفت: با ایمان نصف زنجیر را از خود دور افگندیم پس آیا نصف باقی‌مانده آن را با انفاق از خود دور نیفگنیم؟» که این سخن ابودرداء رضی الله عنه به این دو آیه کریمه اشاره دارد.

فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ ﴿٣٥﴾

«حال امروز در اینجا برای او دلسوزی نیست» یعنی: کافر را در روز آخرت هیچ نزدیک و خویشاوندی نیست که به او سودی برساند یا برایش شفاعت کند زیرا آن‌روز روزی است که خویشاوند از خویشاوندش و دوست و رفیق از دوست و رفیقش می‌گریزد.

وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلَيْنِ ﴿٣٦﴾

«و او را هیچ خوراکی بجز از زردآب» که از بدنهای دوزخیان سرازیر می‌شود «نیست» قتاده می‌گوید: «این بدترین غذای اهل دوزخ است». طعام: به معنی اطعام است، یعنی او را هیچ غذا دادنی جز از زردآب و چرکاب نیست.

لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ ﴿٣٧﴾

«که آن را جز خطاکاران نخورند» مراد از خطاکاران، گناه‌کارانند؛ از خطیء الرجل: آن‌گاه که شخص به عمد مرتکب گناه شود پس مراد خطایی نیست که ضد صواب است.

فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تَبْصِرُونَ ﴿٣٩﴾

«پس به آنچه می بینید و به آنچه نمی بینید سوگند می خورم» یعنی: سوگند می خورم به همه اشیاء، اعم از دیدنی ها و نادیدنی ها. این سوگند خود آفریننده متعال و تمام مخلوقات وی را شامل می شود و در این صورت «لا» در (لا اقسام) زاید است. یا معنی این است: نیازی به سوگند خوردن نیست زیرا کار چنان آشکار است که از ثابت ساختن به سوگند، بی نیاز می باشد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾

و در صورتی که (لا اقسام) در آیه قبل به معنی سوگند باشد، مقسم علیه این است: «که هر آینه قرآن بر خواننده فرستاده گرامی است» یعنی: قرآن تلاوت فرستاده ای است که بر خداوند عَلَّامٌ گرامی است و او محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. یا معنی این است: قرآن گفتاری است که آن را جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاده گرامی ما ابلاغ می کند. ولی اکثر مفسران بر آنند که مراد از رسول در اینجا حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اند زیرا در آیه بعد آمده است که: قرآن قول شاعر و کاهن نیست حال آن که مشرکان جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ را به شاعر و کاهن وصف نمی کردند بلکه محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به این اوصاف متهم می ساختند. اما به قول اکثر مفسران، مراد از رسول در سوره «تکویر» جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است زیرا اوصافی که بعد از آن می آید، به حال او تناسب دارد چنان که خواهد آمد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ﴿٤١﴾

«و قرآن گفتار شاعری نیست» چنان که شما مشرکان می پندارید زیرا قرآن از گونه های شعر نیست و خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز شاعر نمی باشد «چه اندک ایمان می آورید» یعنی: به ایمانی اندک ایمان می آورید و به تصدیقی اندک باور می دارید! البته در اینجا مراد نفی ایمان از آنان است نه تأیید ایمان اندکشان. یا اندک بودن ایمانشان بنابر ظاهر قضیه است و آن عبارت از این اقرارشان است که چون از آنان پرسیده می شد: چه کسی شما را آفریده است؟ می گفتند: الله. همچنین احتمال دارد که وصف قلت مربوط به ایمان

لغوی باشد زیرا مشرکان چیزهای اندکی را که هیچ سودی به حالشان نداشت تصدیق می‌کردند مثلاً تصدیق می‌کردند به این‌که خیر، صله رحم، پاکدامنی و مانند آن از ارشادات نیک رسول خدا ﷺ حق و صواب است. دلیل این‌که خداوند متعال در هنگام نفی شعر از رسول خویش: ﴿قَلِيلًا مَّا تُوْمِنُونَ﴾ و در هنگام نفی کهنات از ایشان: ﴿قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ گفت - چنان‌که در آیه بعد می‌آید - این است که: نفی شعریت از قرآن امری است آشکار و محسوس زیرا این نفی از حیث لفظ روشن است چرا که شعر سخنی است موزون و مقفی و الفاظ قرآن چنین نیست مگر نادری از آن که بدون قصد شعرگفتن، موزون است و اما نفی شعریت از قرآن از جهت تخیل هم به این دلیل است که قرآن مشتمل بر اصولی است که برآورنده معارف، حقایق، براهین و دلایل افاده‌کننده تصدیق و باور می‌باشد - چنانچه مخاطب از معاندان نباشد - پس تخیل شاعرانه را در آن راهی نیست. ولی نفی کهنات از رسول اکرم ﷺ نیاز به اندیشه و تأمل دارد زیرا کلام کاهنان سجع‌هایی است بدون معنی و افاداتی است که از طبایع ناشی می‌شود و قرآن چنین نیست. همچنین اگر آنها تأمل کنند درمی‌یابند که قرآن شیاطین و راه و روش آنان را مورد هجوم و نکوهش قرار داده است و کاهنان نیز برادران شیطانند پس چگونه به افشای زشتی‌های خود راضی می‌شوند تا قرآن از کلام کاهنان باشد؟!.

وَلَا يَقُولُ كَاهِنٌ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٤٤﴾

«و» قرآن «گفتار هیچ کاهنی نیست» چنان‌که شما معاندان می‌پندارید زیرا کهنات مقوله دیگری است که با قرآن هیچ وجه مشترکی ندارد «چه اندک پند می‌گیرید» و از این جهت کار بر شما پوشیده می‌ماند زیرا به الفاظ قرآن دقیقاً نمی‌اندیشید و به این امر توجه ندارید که قرآن مشتمل بر دشنام دادن شیاطین است در حالی که کاهنان دوستان و برادران شیاطین‌اند پس اگر قرآن گفتار کاهنان باشد، این بدان معنی است که آنها دوستان و سرورانشان را دشنام داده‌اند!!.

نَزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٣﴾

«فرودآورده شده از جانب پروردگار عالَمیان است» یعنی: قرآن تلاوت شده از سوی رسول اکرم ﷺ و فرودآورده شده از جانب رب العالمین است و این است حقیقت قضیه که شما از آن طفره می‌روید.

وَلَوْ نَقُولُ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَابِلِ ﴿٤٤﴾ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ﴿٤٥﴾

«و اگر بر ما بعضی سخنان را می‌بست» یعنی: اگر فرض را جدلاً بر آن بگیریم که این پیام رسان - محمد ﷺ یا جبرئیل علیه السلام بنا بر دو وجه تفسیری که گذشت - بر ما چیزی از سخنان را می‌بست و به‌نام ما ولی از ساخته‌های خود چیزهایی را عنوان می‌کرد و آن را به ما نسبت می‌داد: «بی‌گمان دست راستش را می‌گرفتیم» یعنی: باقوت و قدرت او را می‌گرفتیم. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «عادت سیاف آن است که دست راست اسیر را به دست چپ خود بگیرد و شمشیر به گردن او حواله کند لذا بر این اسلوب بیان شد».

ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ﴿٤٦﴾

«سپس شاهرگش را قطع می‌کردیم» و تین: رگی است که از پشت سر امتداد یافته و به قلب انسان می‌پیوندد و چون قطع شود، شخص می‌میرد. البته این تصویری از نابود کردن به سخت‌ترین شیوه است چنان که پادشاهان بر کسانی که خشم می‌گیرند، همین شیوه را اعمال می‌کنند. پس همین که پیامبر اکرم ﷺ در کمال عافیت به سر می‌برد، این خود دلیل صداقت وی است.

فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿٤٧﴾

«پس هیچ کس از شما از او بازدارنده نیست» یعنی: هیچ کس از شما بازدارنده آن پیام رسان از مجازات ما یا نجات‌دهنده او از ما نیست، در صورتی که بر ما دروغ بریندد

پس با آن که چنین مجازاتی برای او مسلم است چگونه به خاطر شما از روی تکلف بر ما دروغ می‌بندد؟.

وَإِنَّهُ لَنَذِكْرٌ لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٨﴾

«و آن پندی برای متقیان است» یعنی: بی‌گمان قرآن پندی برای اهل تقوی است زیرا این متقیانند که از آن بهره می‌گیرند.

وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنكُم مُّكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

«و ما به یقین می‌دانیم که بعضی از شما» ای مردم «تکذیب‌کننده‌اید» قرآن را؛ با وجود این بیان روشن و مسلما ما شما تکذیب‌کنندگان را در برابر این تکذیب‌تان مجازات می‌کنیم.

وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾

«و هرآینه آن» یعنی: قرآن، یا تکذیب به قرآن «حسرتی است» و ندامتی «بر کافران» در روز قیامت؛ آن‌گاه که پاداش مؤمنان و عذاب تکذیب‌کنندگان را می‌بینند.

وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿٥١﴾

«و هرآینه قرآن حق‌الیقین است» یعنی: قرآن محض یقین است زیرا از نزد خدای عزوجل می‌باشد پس هیچ شکی در آن وجود ندارد و هیچ شبهه‌ای را به‌سوی آن راهی نیست.

فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿٥٢﴾

«پس به‌نام پروردگار بزرگ خود تسبیح بگوی» یعنی: او را از آنچه که سزاوار وی نیست، با گفتن تسبیح به پاکی یاد کن و او را به پاکی یاد کن از این‌که به دروغ بستن بر وی راضی باشی. همچنین او را به شکرانه آنچه که بر تو وحی نموده است، تسبیح

بگوی. یادآور می شویم که رسول خدا ﷺ گفتن «سبحان الله العظيم» در رکوع را برای ما مشروع کردند پس این همان تسیح رکوع است.

﴿سوره معارج﴾

مکی است و دارای (۴۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «معارج» نامیده شد که این فرموده خداوند جَلَّ جَلَلُهُ:
﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ...﴾ در آغازین آیات آن آمده است.

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿۱﴾

«طلب کننده‌ای عذاب رخ دادنی‌ای را» که خواه ناخواه واقع شدنی است «طلب کرد»
سأل سائل: سؤال متضمن معنای دعا و درخواست نیز هست، از این جهت به «باء»
(بعذاب) متعدی گردید. این طلب کننده عذاب - چنان که در بیان سبب نزول آمده است
- نضربن حارث بود که از روی عناد و استهزا خطاب به پروردگار گفت: ﴿إِنَّ كَانَتْ
هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَابًا﴾: (اگر این پیام واقعا از جانب توست
پس بر ما سنگ بباران) «انفال/۳۲».

لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُمْ دَافِعٌ ﴿۲﴾

«برای کافران» یعنی: عذابی که برای کافران مقرر و آماده شده است «آن را هیچ
بازدارنده‌ای نیست» هیچ کس این عذاب واقع شدنی را دفع نتواند کرد آن گاه که
خداوند جَلَّ جَلَلُهُ وقوع آن را اراده کند.

مِنْ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿۳﴾

«از جانب خداوند» یعنی: آن عذاب از جانب خدای سبحانی است که «صاحب
معارج» است یعنی: صاحب نردبانهایی است که فرشتگان در آنها بالا می‌روند. یا
صاحب درجاتی است که سخنان پاک و عمل شایسته در آنها بالا می‌رود. به قولی مراد
از معارج: عظمت است یعنی خداوندی که صاحب عظمت است.

تَمْرُجُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ﴿٤﴾

«فرشتگان و روح به سوی او» یعنی: به سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ «بالا می روند» در نردبانها و درجاتی که برایشان قرار داده است. مراد از روح جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ، یا فرشته بزرگ دیگری غیر از اوست «در روزی که مقدار آن پنجاه هزار سال است» یعنی: فرشتگان و جبرئیل: در بخش اندکی از روزی که به پنجاه هزار سال از سالهای دنیا برآورد می شود، در آن نردبان به سوی خدای عزوجل بالا می روند. مرجع ضمیر «إليه: به سوی او» عرش یا حکم الهی است، یا جایی است که او امر حق تعالی در آن فرود می آید، یا جایگاه های عزت و کرامت است. شایان ذکر است که مراد از «یوم» در آیه کریمه - به قولی که قوی تر به نظر می رسد - روز قیامت است و این پنجاه هزار سال مدتی است که بندگان در آن برای حساب و کتاب در پیشگاه پروردگار عزوجل می ایستند، سپس بعد از این مدت، اهل بهشت در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ استقرار می یابند. به قولی دیگر: مقدار روز قیامت بر کافران پنجاه هزار سال است ولی بر مؤمنان زمانی اندک به اندازه زمان مابین ظهر و عصر بیش نیست. خاطر نشان می شود که در آیه (۵) سوره «سجده» آمده است: ﴿... فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ﴾: «در روزی که مقدار آن هزار سال است». پس طریق جمع نمودن میان این آیه و آیه (۵) سوره «سجده» این است که: قیامت دارای مواقف و مواطن پنجاه گانه ای است و زمان هر موقف از مواقف آن هزار سال می باشد. آری! مقدار قیامت در حق کافران چنین طولانی است اما در حق مؤمن چنین نیست زیرا خداوند متعال فرموده است: ﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا﴾: (آن روز جایگاه بهشتیان بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است) «فرقان/۲۴» و علما اتفاق نظر دارند بر این که این استراحتگاه بهشت است. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: یا رسول الله! چه قدر آن روز طولانی است؟! آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذی نفسی بیده إنه لیخفف عن المؤمن حتی یکون أخف علیه من صلاة مكتوبة یصلیها فی الدنیا: سوگند به ذاتی که جانم در دست بلا کیف اوست، آن زمان بر

مؤمن چنان سبک گردانیده می‌شود که از وقت یک نماز فرضی که آن را در دنیا ادا می‌کند، نیز بر وی سبک‌تر است».

فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا ﴿٥﴾

«پس صبر کن صبری جمیل» یعنی: ای محمد ﷺ! بر تکذیب و کفرشان صبر کن به صبری نیکو که در آن بی‌قراری، شکایت و گلایه‌ای به آستان غیر ما نباشد و این است معنی صبر جمیل. حاصل معنی این است که: وقت آمدن عذاب بر آنان نزدیک است پس صبر کن که موعد انتقام دیر نیست.

إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ﴿٦﴾

«آنها آن را دور می‌بینند» یعنی: کافران روز قیامت را که مقدار آن پنجاه هزار سال است، دور و محال می‌بینند. (بعید) در اینجا به معنی محال است.

وَنَزَلَهُ قَرِيبًا ﴿٧﴾

«اما ما نزدیک می‌بینیمش» یعنی: ما روز قیامت را در زمان نزدیکی رخ‌دادنی می‌بینیم زیرا هرآنچه آمدنی است، نزدیک است.

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْهَلِّ ﴿٨﴾

«روزی که آسمان چون فلز گداخته شود» مهل: آنچه که گداخته می‌شود از سرب، مس و نقره. به‌قولی مهل: دردی روغن است هنگامی که به آتش گداخته شود.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ﴿٩﴾

«و» روزی که «کوهها همچون پشم رنگین گردد» پس وقتی کوهها درهم کوبیده شوند و در هوا منفجر و پراکنده گردند، شبیه پشم زده می‌شوند زیرا کوهها در رنگهای مختلفی‌اند پس چون به هوا پراکنده شوند به پشم زده شباهت دارند.

وَلَا يَسْتَلْ حِمِيمًا ﴿١٠﴾

«و» روزی که «هیچ خویشاوندی از خویشاوند دیگری نپرسد» یعنی: در روز قیامت هیچ نزدیکی از حال نزدیکانش نمی‌پرسد، به سبب هول و هراس سختی که بر آنان فرود می‌آید و به سبب گرفتار بودن هر کس به حال خودش.

يَبْصُرُونَهُمْ يَوْمَ الْمَجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنِيهِ ﴿١١﴾

«به همدیگر نشان داده شوند» یعنی: هر نزدیک و خویشاوندی به نزدیک و خویشاوند خویش نشان داده می‌شود و کسی از آنان بر دیگری پنهان نیست اما درعین حال هرگز از همدیگر حال‌پرسی نمی‌کنند و با همدیگر سخن نمی‌گویند «مجرم» یعنی: هر گنه‌کاری که مرتکب گناهی گردیده که به‌خاطر آن مستحق دوزخ است؛ «آرزو می‌کند که از عذاب آن روز» یعنی: از عذاب روز قیامت «فرزندان خود را عوض دهد» یعنی: فرزندان خود را فدا کرده و عذاب را بازخرد.

وَصَاحِبَيْهِ وَآخِيهِ ﴿١٢﴾

«و نیز» مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد «زن خود را و برادر خود را» هر چند که اینان عزیزترین مردم و گرامی‌ترینشان نزد وی هستند اما با این وجود اگر از مجرم فدیة پذیرفته شود، یقیناً او آنها را فدیة خویش گردانیده و خود را از آن عذاب رهایی می‌بخشد.

وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْتِيهِ ﴿١٣﴾

«و نیز» مجرم آرزو می‌کند که عوض دهد در آن روز «قبیله‌ای را که او را جای می‌دهد» یعنی: خاندان و قبیله نزدیک خود را که در نسب به آنان وابسته است و در هنگام سختی‌ها به او یاری و پناه می‌دهند و نزدشان جای می‌گیرد و سروسامان می‌یابد.

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِدُهُ ﴿١٤﴾

«و نیز» مجرم آرزو می کند که در آن روز عوض دهد «هر که را در زمین است همه یکجا» یعنی: مجرم دوست دارد که کاش تمام کسانی را که در روی زمین از جن و انس و غیرشان از خلایق هستند، همگی را فدای خود کند «سپس این عوض دادن او را برهاند» از عذاب جهنم.

كَلَّا إِنَّهَا لَلظَى ﴿١٥﴾

«کلا» این کلمه مفید هشدار و بازداشتن است یعنی: حاشا که دستیابی به این آرزوی خام، ممتنع و امکان ناپذیر برای مجرم میسر باشد، هرگز میسر نیست «آن آتشی زبانه زن است» لظی: نامی از نامهای جهنم است. «تلظی فی النار» یعنی در آتش شعله و زبانه کشید.

نَزَاعَةَ السَّوَى ﴿١٦﴾

«پوست سر را برکننده» یعنی: آن آتش گوشت و پوست را از استخوان برمی کند تا بدانجا که در آن چیزی را بر جای نمی گذارد سپس به همان حال اول برمی گردد. «شواه» پوست سر، یا پوست اعضای انسان است. قتاده در جمع میان هر دو قول می گوید: «آن آتش پوست سر، چهره و اعضای دوزخی را برمی کند».

تَدْعُوا مِنْ أَدْبَرٍ وَتَوَلَّى ﴿١٧﴾

«هر که را اعراض کرد و رویگردان شد می خواند» یعنی: جهنم هر کس را که در دنیا به حق پشت کرده و از آن رویگردان شده، به سوی خود فرامی خواند.

﴿وَجَمَعَ فَأَوْعَى﴾ ۱۸

«و» می‌خواند هر کس را که «مال اندوخت و جابجا کرد» یعنی: هر کس که مال را جمع کرده و آن را در ظرفی جابجا نموده است و چیزی از آن را در راه خیر انفاق نکرده و حق خدای عزوجل را در آن ادا نکرده است.

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا﴾ ۱۹

«بی‌گمان انسان ناشکیب آفریده شده است» هلع: سخت‌ترین حرص و آز و بدترین و زشت‌ترین اضطراب و بی‌قراری است. زمخشری می‌گوید: «هلع: سرعت بی‌قراری در هنگام رسیدن امری ناخوش‌آیند به انسان و سرعت بازداشتن خیر در هنگام رسیدن خیر به اوست». در حدیث شریف آمده است: «شر ما فی رجل: شح هالع و جبن خالع: بدترین خصلتی که در مردی هست: بخلی است سرکش و شدید و جبنی است تهی‌کننده» یعنی: تهی‌کننده درون شخص از روحیه، اراده، معنویت و مقاومت.

﴿إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا﴾ ۲۰ و ﴿وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾ ۲۱

«چون شر به او برسد، بی‌تاب است و چون خیر به او برسد، بازدارنده است» یعنی: چون فقر و نیازمندی، یا بیماری، یا مانند این از مصیبت‌ها به چنین انسانی برسد، او بسیار بی‌قرار و مضطرب است و چون خیری مانند توانگری و رفاه و گشایش و امثال اینها به او برسد، او بسیار بازدارنده و بخیل و بی‌خیر است. جزع: اندوهی است که انسان را از کاروبارش باز می‌دارد. آری! اوصاف سه‌گانه «هلع، جزع و منع» از جمله طبیعی است که انسان بر آن سرشته شده است.

﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾ ۲۲

«مگر نمازگزاران» یعنی: مگر برپادارندگان ثابت‌قدم نماز که ایشان بر صفات بی‌تابی، ناشکیبی، بی‌قراری و بازدارندگی از خیر قرار ندارند بلکه ایشان به اوصاف پسندیده و

خصلتهای مرضیه استوار می‌باشند زیرا ایمان و دین حق ایشان را از موصوف شدن به صفات ناپسند بازداشته و مقابلتا به آراسته شدن به صفات خیر وا می‌دارد.

الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾

«همان کسانی که بر نماز خویش همیشه پیگیرند» و هیچ شغل و گرفتاری‌ای ایشان را از نماز به خود مشغول نمی‌گرداند پس نماز فرض را در وقت آن ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «أحب الأعمال إلى الله أدومها وإن قل: دوست‌داشته‌ترین اعمال نزد خداوند دوام‌دارترین آنهاست، هرچند اندک باشد». عائشه رضی الله عنها که راوی این حدیث است می‌گوید: «رسول خدا ﷺ چون عملی را انجام می‌دادند بر آن استمرار و مداومت می‌ورزیدند». پس مراد آیه کسانی‌اند که بر نمازها مداومت می‌ورزند و در اوقات آن پیگیر آند اما عنایت به شأن نماز کار دیگری است که با رعایت اموری قبل از نماز؛ مانند وضو، پوشاندن عورت، روی آوردن به قبله و غیره تحقق می‌یابد و نیز با رعایت اموری که به دنبال نماز باید بر آن عنایت ورزید، چون پرهیز از بیهوده‌کاری و بیهوده‌گویی و اعمالی که منافی با طاعت است زیرا نماز حقیقی و راستین انسان را از ارتکاب فحشا و منکر بازمی‌دارد. بنابراین، ارتکاب گناه بعد از ادای نماز، دلیل عدم قبول آن نماز است.

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾

«و کسانی که در اموالشان حق معینی است» مراد زکات فرض و هر چیزی است که انسان بر ذمه خود لازم می‌گیرد؛ از نذر، یا صدقه‌ای همیشگی، یا کمکی مستمر. این آیه دلیل بر وجوب عبادت مالی‌ای است که تحقق بخش اهداف اجتماعی است، بعد از وجوب عبادات بدنی‌ای که دارای اهداف اخلاقی - تربیتی و اهداف برتر دینی می‌باشند.

لِّسَائِلِ وَالْمَعْرُومِ ﴿٢٥﴾

آن حق معین «برای سائل و محروم است» سائل: فقیری است که خواهنده است و طلب می‌کند. محروم: فقیری است که از روی مناعت و وارسته‌گی از طلب کردن ابا می‌ورزد لذا چنین گمان می‌رود که توانگر است، از این جهت محروم و بی‌بهره ساخته می‌شود. تفسیر سائل و محروم در سوره «ذاریات» نیز گذشت.

وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ ﴿٢٦﴾

«و کسانی که روز جزا را باور می‌دارند» و آن روز قیامت است، یعنی نه در آن شک می‌کنند و نه آن را انکار می‌نمایند.

وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾

«و کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناکند» یعنی: از آن در خوف و نگرانی به‌سر می‌برند، با وجود آن‌که طاعات ایشان نیز کم نیست بدان جهت که اعمال خود را حقیر و ناچیز می‌پندارند و به حقوق خدای سبحان بر ذمه خود اعتراف دارند.

إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَا مُنُّوا ﴿٢٨﴾

«بی‌گمان عذاب پروردگارشان چنان است که از آن ایمن نتوان شد» یعنی: شایسته نیست که کسی از عذاب پروردگار ایمن شود و قطعاً سزاوار هر کس است که هرچند در طاعت پیشتاز است ولی از آن بیمناک باشد.

وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ

ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾

«و کسانی که اندام نهانی خود را حفظ می‌کنند مگر بر زنان خود یا کنیزانی که دستهایشان مالک آنها شده است پس این گروه ملامت شده نیستند پس هر کس

فراتر از این بجوید، آنانند که تجاوزکارند» تفسیر این آیات در آغاز سوره «مؤمنون» به تفصیل گذشت. نسفی می گوید: «این آیات بر حرام بودن نکاح متعه، هم جنس بازی، مقاربت با مردان و حیوانات و استمنا با دست (جلق) دلالت می کند».

وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رِعُونَ ﴿٣٣﴾

«و کسانی که امانتها و عهدهای خود را رعایت می کنند» یعنی: به چیزی از امانتهایی که بر آنها امین قرار داده شده اند، خللی وارد نکرده و چیزی از عهدها و پیمانهای را که در برابر آن تعهد داده اند و آن را بر خویشان الزام کرده اند، نمی شکنند.

وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٤﴾

«و کسانی که به گواهی های خود ایستاده اند» یعنی: گواهی ها را بر وجه صحیح آن برای آن کسی که بر ذمه شان گواهی ای دارد، نزد حکام ادا می کنند، چه آن کس به آنها نزدیک باشد و چه دور، چه رفیع و عالی شأن باشد و چه وضع و از نظر افتاده پس نه گواهی را کتمان می کنند و نه آن را تغییر می دهند.

وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٥﴾

«و کسانی که بر نماز خود محافظت می کنند» یعنی: بر رعایت اذکار، ارکان و شرایط نماز پایبندند، به چیزی از اینها خلل وارد نکرده و از آنها به مشغولیت های دیگر سرگرم نمی شوند و بر آن مواظب اند و نیز نگهبان نمازند از این که بعد از ادای آن کاری بکنند که آن را هدر ساخته و ثوابش را از بین ببرد. شایان ذکر است که تکرار یادآوری از نماز و موصوف کردن این گروه به آن در اول و آخر، دلیل بر فضل و اهمیت نماز است.

أُولَئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾

«این گروه در باغهایی، گرمی داشته شده‌اند» یعنی: در آن باغها مستقرند و با انواع تکریم‌ها و تجلیل‌ها مورد گرمی داشت قرار می‌گیرند.

قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلِكَ مُهْطِعِينَ ﴿٣٦﴾ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ ﴿٣٧﴾

«پس چه شده است کافران را که به سوی تو شتابانند» یعنی: آنها را چه شده است که در گریز از نزد تو شتابانند. یا «مهطعین» به این معنی است: کافران را چه شده است که گردنهایشان را بلند نموده و پیوسته به سویت می‌نگرند؛ «از جانب راست و از جانب چپ، گروه در گروه» یعنی: کافران در گروههای متفرق و پراکنده از جانب راست و چپ رسول خدا ﷺ از ایشان فرار می‌کنند و از برابر دعوت می‌گریزند، یا به سوی ایشان می‌نگرند.

أَيُّطَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ ﴿٣٨﴾

«آیا هر یک از آنان طمع می‌برد که به بهشت پرناز و نعمت درآورده شود» با آن‌که از برابر هدایت می‌گریزد؟

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: مشرکان پیرامون رسول خدا ﷺ گرد آمده و به سخن ایشان گوش فرا می‌دادند اما از آن بهره‌ای نمی‌بردند بلکه تکذیب و استهزا ورزیده و می‌گفتند: اگر همینان وارد بهشت شوند، بی‌گمان ما قبل از آنان به بهشت وارد می‌شویم و قطعا بیش از آنان در بهشت از ناز و نعمت برخورداریم! پس خداوند جلّ و علاه این آیه را نازل فرمود.

كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

«کلا» کلامه‌ای است بازدارنده برای قطع طمع آنان در بهشت. یعنی: نه! هرگز نه؛ «ما آنان را از آنچه می‌دانند، آفریده‌ایم» یعنی: آنان را از آب منی پلیدی آفریده‌ایم که خودشان می‌دانند پس این تکبر برایشان سزاوار نیست. در حدیث شریف به روایت

احمد، ابن ماجه و ابن سعد آمده است که رسول خدا ﷺ آیه: ﴿فَالَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ ... كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ﴾ را خواندند آن گاه بر کف دست خویش آب دهان انداخته و انگشت خود را بر آن نهادند و فرمودند: «خدای عزوجل می گوید: ای فرزند آدم! چگونه می توانی مرا عاجز گردانی درحالی که تو را از مانند این آفریدم ولی چون آفرینشت را استوار، به سامان و به اعتدال کردم، میان دو جامه گرانبه قیمت خرامان راه رفتی در حالی که زمین را از راه رفتنت بانگ و آوازی است پس جمع کردی و بازداشتی تا آن گاه که چون نفس به گلوگاهت رسید، آن وقت هنگام صدقه دادن (تو) فرا رسید». روایت شده است که مطرف بن عبدالله شخیر رضی الله عنه مهلب بن ابی صفره را دید که خرامان خرامان در ردای نگارین ابریشمین چهارگوش و عبایی ابریشمین راه می رود پس به او گفت: ای بنده خدا! چیست این گونه راه رفتنی که خدای عزوجل از آن نفرت دارد؟ مهلب گفت: مگر نمی شناسی که من چه کسی هستم؟ گفت: چرا؛ تو را نیک می شناسم. تو کسی هستی که آغازت نطفه پلیدی بود و آخرت نیز لاشه مردار گندیده ای است و در میان این آغاز و انجام نیز حامل نجاست هستی! پس مهلب سر خود گرفت و گذشت و دیگر آن گونه خرامان و متکبرانه راه نمی رفت.

فَلَا أُقِيمُ رَبِّ السُّرُوقِ وَالْمُغْرِبِ إِنَّا لَقَدِيرُونَ ﴿٤٠﴾ عَلَيَّ أَنْ تُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْكُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْتُوفِينَ ﴿٤١﴾

«پس به پروردگار مشرقها و مغربها» یعنی: به پروردگار طلوع گاه هر روز از ایام سال و غروبگاه آن «قسم می خورم که هرآینه ما تواناییم بر آن که بهتر از آنان را جانشین آنان گردانیم» یعنی: تواناییم بر این که بهتر، شایسته تر و فرمان پذیرتر از کسانی را بیافرینیم که ما را نافرمانی کرده اند، سپس این گروه نافرمان را نابود کنیم «و ما درمانده نیستیم» اگر این کار را اراده کنیم بلکه آنچه را بخواهیم انجام می دهیم، نه چیزی از ما فوت می شود و نه کاری ما را عاجز می گرداند. «لا» در (لااقسم) زاید و مفید تأکید است.

فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يَلْقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي بُوْعِدُوا ﴿٤٢﴾

«پس بگذارشان» ای محمد ﷺ «که به بیهودگی درآیند» در باطل خویش «و بازیگوشی کنند» در دنیای کوچک و حقیر خویش؛ پس تو به مأموریت خود مشغول شو و مبادا که باطل، ژاژ خایی و گردنکشی آنان بر تو بزرگ و سنگین تمام شود زیرا وظیفه تو فقط بلاغ است و بس پس آنان را به حالشان واگذار «تا به دیدار آن روزشان که وعده‌اش را به آنان داده‌اند، برسند» و آن روز، روز قیامت است پس مطمئن باش که آنان در آن روز سزایشان را خواهند چشید.
آن‌گاه در تفسیر آن روز می‌فرماید:

يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَانَهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُفُضُونَ ﴿٤٣﴾

«روزی که از گورها شتابان» و دوان‌دوان به سوی فراخواننده «بیرون آیند گویی آنان به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند» یعنی: چنان به سرعت می‌دوند و از همدیگر سبقت می‌گیرند که گویی به سوی نشانه‌هایی می‌شتابند. نصب: پرچمها یا بیرق‌هایی است که نصب می‌شود. یعنی: چنان‌که در دنیا به سوی پرچم یا نشانه باطل که بتانشان بود می‌دویدند و از یک‌دیگر در پرستش آنها سبقت می‌گرفتند، در قیامت نیز به سوی دعوتگر می‌شتابند. مراد از نصب در اینجا: هر چیزی است که نصب‌کرده شده و بجز خدای سبحان مورد پرستش قرار می‌گیرد، مانند بتان.

خَشِيعَةً أَبْصَرُهُمْ تَرَهْقُهُمْ ذَلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿٤٤﴾

«دیدگان‌شان فروافتاده باشد» به خواری؛ به طوری که به بالا نمی‌نگرند، به سبب عذابی که توقع آن را دارند «غبار خفت و خواری بر آنان نشسته است» یعنی: سخت در خواری و ذلت و دشواری فرورفته‌اند «این» روز قیامت «همان روزی است که به آنان وعده داده می‌شد» در دنیا که در این روز با عذاب آن روبرو می‌شوند اما آنها تکذیب کننده آن بودند اما وعده خداوند جل جلاله خواه‌ناخواه آمدنی است.

﴿سوره نوح﴾

مکی است و دارای (۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام «نوح» پیامبر خدا ﷺ نامگذاری شده است زیرا تمام آن بیانگر داستان نوح ﷺ با قومش از ابتدای دعوت وی تا وقوع طوفان و در توصیف این تجربه از تجارب دعوت در روی زمین است؛ چنان که در مطلع سوره آمده است:

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ أَنْ أَنْذِرْ قَوْمَكَ مِن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١﴾

«هرآینه ما نوح را به سوی قومش فرستادیم که قوم خود را بیم ده» یعنی: بعد از برانگیختن نوح ﷺ به وی فرمان دادیم که قومت را بیم و هشدار ده؛ «پیش از آن که عذابی دردناک بر سرشان بیاید» که عذاب دوزخ، یا عذاب طوفان است. ولی از تفسیر ابن کثیر چنین برمی آید که مراد از آن، عذاب دنیا است. یادآور می شویم؛ بیان این مطلب که نوح ﷺ اولین پیامبر الهی به سوی بشر است و بیان مدت درنگش در میان قومش، در سوره «عنکبوت» گذشت.

قَالَ يٰ قَوْمِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢﴾

«گفت: ای قوم من! هرآینه من برای شما بیم دهنده ای هستم» از عذاب الهی؛ پس شما را از آن می ترسانم و هشدار می دهم «آشکارگر» هستم و آنچه را که مایه نجات شماست و رهایی تان از عذاب در آن نهفته است، برایتان آشکار می سازم.

أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ ﴿٣﴾

مضمون دعوت من این است «که خداوند را بپرستید» پس حق وی - از فروتنی، نیایش، دوستی و محبت - را به وی ادا کنید و فرمانهای وی را به جا آورید و با او دیگری را شریک نگردانید «و از او پروا دارید» یعنی: از آنچه که شما را در عذاب

وی می‌افگند، پرهیزید و حرامهایش را ترک کنید «و از من فرمان برید» در اوامر
زیرا من فرستاده‌ای از نزد خداوند عز وجل به سوی شما هستم.
بنابراین، دعوت الی الله بر سه پایه استوار است: عبادت، تقوی و اطاعت. پس
دعوتگران راه خدا عز وجل باید این معنی را به خاطر داشته باشند.

يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

آری! چنین کنید «تا برای شما از گناهان شما بیامزد» یعنی: تا بعضی از گناهان شما
را بر شما بیامزد؛ و آن عبارت از گناهی است که قبل از اطاعت پیامبر و اجابت
دعوت وی از آنان سرزده است «و شما را تا وقتی مقرر واپس بدارد» یعنی: تا مرگ
شما را تا آخرین مهلتی که خدای عزوجل برای شما مقرر کرده است به تأخیر افگند
در غیر آن نزول فوری عذاب مجال زنده بودن برای شما تا آن مهلت را نمی‌دهد. مراد
این است که: میعاد حیات شما و عملیه بهره‌گیری از زمین و برخورداری از مواهب آن
را تا آن‌گاه بر شما طولانی گرداند که بر طاعت حق پایدار و استوار باشید.
علما با این آیه بر این حقیقت استدلال کرده‌اند که انجام دادن طاعت و نیکی و پیوستن
صله رحم حقیقتاً بر عمر انسان می‌افزاید چنان‌که در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه
آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «صلة الرحم تزيد فی العمر: صله رحم در عمر
می‌افزاید». زمخشری می‌گوید: «مثلاً خدای عزوجل حکم نمود که اگر قوم نوح ایمان
آورند، آنان را هزار سال عمر دهد ولی اگر بر کفر خویش باقی بمانند، آنان را بر سر نه
صد سال هلاک گرداند. از این روی به آنان گفته شد: ایمان آورید تا خداوند عز وجل
به وسیله آن اجل مقرر شما را تا زمانی که به عنوان میعاد نهایی حیات شما تعیین و
مقرر کرده است به تأخیر اندازد که این مدت، همان میعاد به سر رسیدن یک‌هزار سال
است». «زیرا چون وقت مقرر الله بیاید، هرگز موقوف داشته نمی‌شود» یعنی: اگر
مرگی که خدای عزوجل بر شما مقدر نموده است بیاید و در آن حال شما بر کفرتان
باقی باشید، آن مرگ هرگز به تأخیر انداخته نمی‌شود بلکه خواه‌ناخواه واقع می‌شود پس
بشتابید به سوی ایمان و اطاعت «اگر می‌دانستید» که برای شما در وقت به سر رسیدن

اجل هایتان چه ندامتی روی می دهد، یقیناً به این حقیقت نیز پی می برید که چون میعاد خداوند عَلَّامٌ فرا رسد، به تأخیر افکنده نمی شود و بنابراین، ایمان می آوردید. این آیه دلالت بر آن دارد که قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ از بس در دوستی زندگانی دنیا فرورفته بودند، گویی در مرگ هم شک داشتند. همچنین این آیه درس دیگری برای دعوتگران به سوی الله عَلَّامٌ است که نباید مردم را در وعده های دنیوی مستغرق کنند.

قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا ﴿٥﴾

«گفت» نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ «ای پروردگار من! من قوم را شب و روز دعوت کردم: آنان را پیوسته و به طور شبانه روزی به سوی ایمان که مرا بدان فرمان دادی، دعوت کردم بی آن که در دعوتشان هیچ کوتاهی ای کرده باشم. این پنجمین درس برای دعوتگران است که باید هیچ وقت و هیچ فرصتی را در راه دعوت از دست ندهند.

فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ﴿٦﴾

«ولی دعوت من جز بر گریزشان» و بر دوریشان از آنچه که آنان را به سوی آن فرامی خواندم «نیفزود». .

وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْوَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَأَسْتَفْسَوْا بَيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا

أَسْتَكْبَرًا ﴿٧﴾

«و همانا من هر وقت آنان را دعوت کردم تا برایشان بیامرزی» یعنی: هرگاه که آنان را به سوی سبب مغفرت که عبارت از ایمان آوردن به تو و اطاعت از توست، دعوت کردم؛ «انگشتان خود را در گوشهای خویش درآوردند» تا صدای من را نشنوند «و جامه های خویش را درپوشانیدند» یعنی: چهره های خود را با جامه های خود پوشانیدند تا مرا نبینند و سخنم را نشنوند «و بر کفر پای فشردند» یعنی: بر کفر و

انکار استمرار ورزیدند «و گردنکشی کردند گردنکشی‌ای تمام» و کامل در برابر پذیرش حق.

ثُمَّ إِنِّي دَعَوْتُهُمْ جِهَارًا ﴿٨﴾

«سپس باز آنان را به صدای بلند دعوت کردم» یعنی: درحالی آنان را دعوت کردم که به ندای بلند اعلان‌کننده دعوت خود بودم.

ثُمَّ إِنِّي أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْرَارًا ﴿٩﴾

«باز آشکارا به آنان اعلان کردم» یعنی: مجددا دعوت خود را به طور علنی و روشن به آنان تکرار کردم «و پنهان گفتم آنان را» در این دعوت «به پنهان گفتم» پس این یکی را پنهانی و آن یکی را به‌طور خصوصی دعوت کردم و خلاصه این‌که به روشهای مختلف و شیوه‌های متفاوت آنان را دعوت کردم. به قولی: معنای «اسررت: پنهان گفتم» این است که: به منازلشان رفتم و آنان را در منازلشان دعوت کردم. مراد آیات این است که دعوت نوح عليه السلام دارای سه مرتبه بود:

- ۱ - در آغاز به‌طور پنهانی و مخصوص در شب و روز آنان را دعوت کرد اما از وی گریختند.
 - ۲ - سپس در مرتبه دوم آنان را به‌طور آشکار دعوت کرد زیرا دعوت و نصیحت در ملا مردم کوبنده و قاطع است. اما این شیوه دعوت نیز بر آنان تأثیری نکرد.
 - ۳ - سپس با سخت‌کوشی و اهتمام زیاد و دلسوزی و وظیفه‌شناسی کامل، هر دو شیوه - یعنی شیوه پنهانی و شیوه علنی - را با هم جمع کرد؛ و این شبیه مراحل دعوتی است که رسول خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در مکه و جزیره العرب بدان پرداختند.
- و این آیه درس جدیدی برای دعوت‌گران است که باید با همه وسایل علنی و سری در جهت رساندن دعوت خویش همت گمارند.

فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾

«پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید» یعنی: با اخلاص نیت از او نسبت به گناهان گذشته خود آمرزش بخواهید «هرآینه او بسیار آمرزگار است» برای گنهکاران و مجرمان.

يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾

آری! از پروردگار خود آمرزش بخواهید؛ «تا بر شما باران را ریزان بفرستد» مدرار: بسیار ریزان، روان و پیگیر. این آیه دلیل بر آن است که استغفار از بزرگترین اسباب نزول باران و حصول انواع رزق و روزی است به همین جهت استغفار در دعای استسقا (طلب باران) مشروع گردیده است. شعبی می گوید: «عمر رضی الله عنه به طلب باران بیرون آمد ولی بر استغفار و آمرزش خواهی چیز دیگری نیفزود پس باران فرود آمد. اصحاب رضی الله عنهم به عمر رضی الله عنه گفتند: ما ندیدیم که شما طلب باران کنید؟! شما جز استغفار کار دیگری نکردید اما باران فرود آمد! عمر رضی الله عنه فرمود: من کلیدهای آن را که به وسیله آنها فرود می آید، طلب کردم^۱. سپس این آیه را خواند: ﴿اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا ﴿١٠﴾ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ﴿١١﴾». روایت شده است که خداوند متعال به مدت چهل سال باران را از قوم نوح علیهم السلام بازداشت و رحم های زنانشان را عقیم گردانید پس نوح علیه السلام به آنان وعده داد که استغفار تنها راه نجات از این مصیبت و تنها دریچه حصول گشایش در ارزاق و اولاد است.

وَيُمِدُّكُمْ بِأَمْوَالٍ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا ﴿١٢﴾

^۱ لفظ سخن عمر رضی الله عنه این است: (طلبت بمجاديع السماء) مجاديع جمع مجدح، ستاره ای از ستاره هاست که در نزد اعراب نشانه ای بر نزول باران بود. به این ترتیب، عمر رضی الله عنه استغفار را به ستارگان باران تشبیه کرد تا خطایش برای اعراب مفهوم باشد، نه این که او به آن ستارگان عقیده ای داشته باشد.

«و» استغفار کنید تا «به شما اموال و فرزندان را پی در پی دهد و برای شما باغها و جویبارها پدید آورد» یعنی: اگر استغفار کنید، حق تعالی اموال و فرزندان را بسیار می‌گرداند زیرا ایمانتان به خداوند عَلَّامٌ علاوه بر بهره وافر آخرت، فراوانی و توانگری دنیا را نیز برایتان ارمغان می‌آورد. روایت شده است که مردی نزد حسن بصری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ از قحطی و تنگسالی شکایت کرد، حسن بصری به او گفت: از خدای عزوجل آمرزش بخواه! فرد دیگری نزد وی از فقر شکایت کرد، فرد دیگری از قلت نسل و فرد دیگری از قلت محصول زمین خویش پس او همه آنان را به استغفار امر کرد. در این میان یکی از حاضران به وی گفت: مردانی چند نزد تو آمدند که هر یک نوعی از نیاز را مطرح کرده و از آن شکوه کردند ولی تو همه آنان را به استغفار دستور دادی! حسن بصری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ این آیه را بر وی تلاوت کرد: ﴿فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ...﴾ : پس گفتم: از پروردگار خود طلب آمرزش کنید... تا بر شما باران را ریزان بفرستد و به شما اموال و فرزندان را پی در پی دهد و برای شما بوستانها و جویبارها پدید آورد).

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾

نوح عَلَيْهِ السَّلَامُ خطاب به قومش افزود: «شما را چه شده است که از عظمت الله نمی‌ترسید؟» یعنی: شما را چه شده است که از عذاب خدای عزوجل نمی‌ترسید تا او را به یگانگی بخوانید و از او اطاعت کنید؟ وقار: عظمت و بزرگی و حرمت است. یا معنی این است: شما را چه شده است که به توقیر و تعظیم پروردگار نمی‌پردازید؟ و این معنی برگزیده زمخشری است که رازی نیز آن را ترجیح داده است.

وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾

«و حال آن که شما را بر طورهای مختلف آفریده است» ابتدا به هیأت نطفه، سپس به هیأت پاره گوشت، سپس به هیأت خون بسته تا تمام شدن و به تکامل پیوستن خلقتتان - چنان که بیان این امر در سوره «مؤمنین» گذشت - سپس از مرحله جنینی به دوران کودکی قدم می‌گذارید، باز به دوره جوانی و آن گاه به دوره پیری. پس چرا در

تعظیم و توقیر کسی که شما را بر این اطوار بدیع آفریده است، کوتاهی می‌کنید درحالی‌که تأمل در این امور موجب گرایش به ایمان است؟.

الَّذِينَ كَفَرُوا كَيْفَ حَقَّ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾

«آیا ندیده‌اید که خداوند چگونه هفت آسمان را تو بر تو» یعنی: بعضی را بر فراز بعضی دیگر، طبقه در طبقه «آفریده است؟».

وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ﴿١٦﴾

«و در آنها» یعنی: در آسمانها «ماه را قرار داده است» یادآور می‌شویم که ماه در آسمان دنیاست «فروزنده» یعنی: در حالی که ماه روشنی‌بخش روی زمین با نوری است که در آن گرمایی نیست «و خورشید را چراغی قرار داده است» پرتوافشان برای اهل زمین تا به وسیله نور و گرمای آن به تصرف در امور معیشتی مورد نیاز خویش دسترسی یابند، خورشیدی که هم در آن روشنی، هم گرما و هم انرژی وجود دارد؟.

وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾

«و خداوند شما را از زمین رویانید به نوعی از رویانیدن» یعنی: خدای عزوجل بشر را از قشر زمین آفرید، سپس زمینه را برای رشد و رویش او در آن مساعد کرد؛ با بزرگ شدن وی بعد از کوچکی و با دراز شدن قد و قامت وی بعد از کوتاهی. البته رشد و نمو آدمیان مانند رشد و نمو گیاهان به وسیله چیزهایی است که در فرایند تحول خود به رستنی‌ها یا حیوانات جاندار، از اجزای زمین تغذیه می‌کنند.

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾

«سپس» خداوند عز وجل «شما را در آن» یعنی: در زمین «باز می‌گرداند» آن‌گاه که می‌میرید پس اجزای وجودتان در آن به تحلیل می‌رود تا سرانجام بار دیگر به خاک تبدیل

گردیده و با زمین آمیخته می‌شود «و دوباره شما را بیرون می‌آورد به طوری بیرون آوردن» یعنی: باز شما را از زمین بیرون می‌آورد؛ با رستاخیز روز قیامت به بیرون آوردن در یک دفعه واحد، نه با رویانیدن تدریجی تان همچون باراول.

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ بِسَاطًا ﴿١٩﴾

«و خداوند زمین را برای شما فرشی ساخت» یعنی: آن را برای شما هموار گردانید که بر آن سکنی می‌گزینید، راه می‌روید و استراحت می‌کنید، همچون راه رفتن و استراحت بر روی فرش در خانه‌هایتان.

لَتَسْلُكُنَّ مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا ﴿٢٠﴾

«تا در راههای فراخ آن بروید» یعنی: تا به شاهراههای فراخ و گشاده زمین بروید. فج: راه میان دو کوه است. خلاصه این‌که: خداوند متعال به زبان نوح عليه السلام چهار دلیل را بر توحید خویش بیان کرد؛ دلیل اول: آفرینش انسان بر اطوار مختلف، دلیل دوم: آفرینش آسمانها و خورشید و ماه، دلیل سوم: رویاندن انسان از زمین و دلیل چهارم: گسترده کردن زمین با راههای گشاده و فراخ است.

قَالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْني وَاتَّبَعُوا مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ اِلَّا خَسَارًا ﴿٢١﴾

«نوح گفت: پروردگارا! هرآینه اینان از من نافرمانی کردند» یعنی: بر نافرمانی من اصرار و استمرار ورزیدند و دعوتم به سوی عبادت و تقوی و اطاعت را اجابت نگفتند «و از کسی پیروی کردند که مال و فرزندش جز زیان در حق وی نیفزوده است» یعنی: اشخاص فقیر و نیز اراذل و اوباش از رؤسای گمراه و ثروتمند خود پیروی کردند، از همان کسانی که بسیاری مال و فرزند جز بر گمراهی‌شان در دنیا و عذابشان در آخرت نیفزوده است. به این ترتیب، نوح عليه السلام از آنان به سوی خدای عزوجل درد دل کرد در حالی که می‌دانست او خود به حالشان داناتر است؛ و افزود:

وَمَكْرُوا مَكْرًا كَبِيرًا ﴿٢٢﴾

«و نیرنگی بزرگ در کار آوردند» یعنی: رؤسا نیرنگ بس بزرگی سگالیدند؛ که عبارت از تهییج و برانگیختن سفله گان و ارادیشان بر آزار دادن و کشتن نوح علیه السلام بود.

وَقَالُوا لَا نَدْرَأُ الْهَتَكَ وَلَا نَذَرْنُ وَدًّا وَلَا سَوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا ﴿٢٣﴾

نوح علیه السلام افزود: «و گفتند» رؤسا به پیروان خود برای برانگیختنشان بر نافرمانی نوح علیه السلام: «هرگز خدایان خود را ترک نکنید» یعنی: هرگز پرستش خدایان خود را فرو نگذارید؛ و آن خدایان عبارت از بتان و تصاویر و تمثالهایی بود که آنها برای خود ساخته بودند و سپس اعراب نیز آنها را پرستش کردند «و» همچنین رؤسا به پیروان خود گفتند: «هرگز ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر را ترک نکنید» یعنی: پرستش آنها را فرونگذارید. محمد بن کعب می گوید: «ود و سواع و یغوث و یعوق و نسر، نام اشخاص صالحی بود که در فاصله زمانی میان آدم و نوح علیهما السلام می زیستند و نحوه پرستششان این گونه بود که بعد از درگذشت آنان، گروهی به میان آمدند که در عبادت حق تعالی به آنان اقتدا کردند پس ابلیس به آنان گفت: اگر تمثال آنها را به تصویر بکشید، عبادت به شیوه ایشان برای شما نشاط آورتر و شوق انگیزتر است. پس آنها چنین کردند. سپس بعد از آنان گروهی دیگر آمدند و ابلیس به آنان گفت: کسانی که قبل از شما بودند، این تصاویر را می پرستیدند لذا شما نیز چنین کنید. لذا پرستش بتان از همان وقت آغاز شد و اعراب نیز بعدا آن بتان را به پرستش گرفتند چنان که «ود» بت قبیله کلب بود، «سواع» بت قبیله هذیل، «یغوث» بت قبیله قطیف یا مذحج، «یعوق» بت قبیله همدان و «نسر» بت قبیله حمیر. البته اعراب بتان دیگری نیز داشتند که مهمترین آنها عبارت بود از لات: بت قبیله ثقیف در طائف، عزی: بت قبیله های سلیم و غطفان و چشم، منات: بت قبیله خزاعه، اساف و نائله و هبل: بت مردم مکه. و چون هبل در نزد آنان بزرگترین بتان بود پس آن را بر فراز کعبه نهادند.

وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا ضَلَالًا ﴿٢٤﴾

نوح عليه السلام افزود: «و هر آینه بسیاری را گمراه کردند» یعنی: رؤسا و بزرگانشان، یا این بتان بسیاری از مردم را گمراه کردند «و» پروردگارا! «بر ستمکاران جز گمراهی نیفزای» یعنی: جز زیان، یا جز گمراهی در نیرنگشان.

مِمَّا خَطَبْتَهُمْ أُعْرِفُوا فَأَدْخِلُوا نَارًا فَلَمْ يَجِدُوا لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْصَارًا ﴿٢٥﴾

«به سبب گناهانشان بود که به غرق کشیده شدند» یعنی: قوم نوح عليه السلام بر اثر گناهانشان با طوفان غرق شدند «سپس» به دنبال این غرق «به آتشی درآورده شدند» که آتش دوزخ در آخرت است. به قولی: مراد از آتش، عذاب قبر است و معنی چنین می شود: پس مستحق ورود به آتش گردیدند. اما تعبیر به «ادخلوا: درآورده شدند»، تعبیر از مستقبل به لفظ ماضی است تا حتمی بودن ورودشان به آتش و صحت وجود آن را افاده نماید؛ و امام رازی و قشیری بر این معنی متفق القول اند و قشیری این آیه را دلیل اثبات عذاب قبر می داند. «پس برای خود در برابر خداوند هیچ یآوری نیافتند» یعنی: کسی را نیافتند که آنان را از عذاب خداوند جل جلاله بازدارد و آن را از آنان دفع کند.

وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دِيَارًا ﴿٢٦﴾

«و نوح گفت: ای پروردگار من! بر روی زمین از کافران هیچ دیاری باقی مگذار» دیار: یعنی کسی که ساکن دیار است. آری! چون نوح عليه السلام از ایمانشان مأیوس گردید، علیه آنان دعا کرد. البته این دعای وی بعد از آن بود که خدای عزوجل به او وحی فرستاد که: «هرگز از قوم تو (بعد از این) جز کسانی که (تاکنون) ایمان آورده اند، ایمان نمی آورند» «هود/۲۶». پس خداوند جل جلاله دعای نوح عليه السلام را اجابت کرد و آنان را غرق نمود. شایان ذکر است که این دعای نوح عليه السلام مانند دعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله علیه قوم مشرکشان است: «اللهم منزل الكتاب، سريع الحساب وهازم الأحزاب، اهزمهم وزلزلهم: بار خدایا! ای فرود آورنده کتاب، ای سریع الحساب و ای شکننده احزاب! آنان را بشکن و متزلزل گردان». ابن العربی می گوید: «فرق دعای نوح عليه السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله

این بود که نوح علیه همه کفار دعا کرد اما رسول اکرم ﷺ علیه کسانی که بر ضد مسلمانان دست به گروه‌بندی و تحریک زده بودند؛ و اصل در دعا علیه کفار همین روش پیامبر ﷺ است».

إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فِاجِرًا كَفَّارًا ﴿٣٧﴾

آن گاه نوح عليه السلام در دعای خود افزود: «همانا اگر تو آنان را بگذاری» و نابودشان نکنی «بندگان را گمراه می‌سازند» از راه حق «و جز بدکار کفران‌پیشه‌ای را نزاینند» یعنی: به دنیا نیاورند جز بدکاری را؛ با ترک طاعتت و جز بسیار ناسپاسی را؛ برای نعمت. ابن کثیر می‌گوید: «نوح عليه السلام این سخن را بدان جهت گفت که در میانشان نهصد و پنجاه سال زندگی کرده بود و از آنان شناخت درستی داشت». اما نسفی می‌گوید: «نوح عليه السلام این سخن را بدان جهت گفت که خداوند جل جلاله به وی خبر داده بود که دیگر کسی از قومش به وی ایمان نمی‌آورد. چنان‌که در آیه (۳۶) سوره هود آمده است».

رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا نَارًا ﴿٣٨﴾

«ای پروردگار من! مرا و پدر و مادرم را ببامرز» شایان ذکر است که پدر و مادر نوح عليه السلام هر دو مؤمن بودند «و هر کس را که به خانه من درآید» در حالی که «ایمان آورده» باشد نیز ببامرز. یعنی: هر کس را که به منزلی در آید که من ساکن آن هستم، یا در کشتی، یا مسجدم درآید. پس کسانی که به این وصف متصف نبودند، مانند زن نوح عليه السلام و فرزند وی که گفت: «در کوهی که مرا از آب پناه دهد، جای می‌گیرم»، از تحت این دعا خارج‌اند. «و نیز ببامرز تمام مؤمنین و مؤمنات را» یعنی: بر همه مردان و زنانی که به وصف ایمان موصوف‌اند تا روز قیامت ببامرز. پس با اقتدا به نوح عليه السلام دعا کردن در حق تمام مؤمنین و مؤمنات مستحب است. در حدیث شریف به روایت ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «لا تصحب إلا مؤمنا ولا يأكل طعامك إلا تقي»: همراه ومصاحب نشو؛ جز با مؤمنی و غذای تو را نخورد؛ جز پرهیزگاری». «و ستمکاران را جز تباهی نیفزای» یعنی: بر کافران ستمگر، جز نابودی

و زیان و خرابی نیفزای. این دعای نوح علیه السلام نیز هر ستمگری را تا روز قیامت شامل گردیده است.

﴿سوره جن﴾

مکی است و دارای (۲۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن که به احوال جنیان و بیم‌دهی آنان پرداخته است، «جن» نامیده شد.

قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾

«بگو» ای محمد ﷺ به امت «به سوی من» از جانب خداوند ﷻ بر زبان جبرئیل علیه السلام «وحی فرستاده شد که گروهی از جن گوش نهادند» به قرائت من آن‌گاه که قرآن می‌خواندم. نفر: از سه تا ده کس است «پس گفتند: هرآینه ما قرآنی شگرف را شنیدیم» یعنی: چون آن گروه از جن به سوی قوم خود بازگشتند، به آنان گفتند: ما سخنی قرائت شده را شنیدیم که در فصاحت و بلاغت، یا در موعظه‌ها و اندرزها، یا در برکت خود عجیب بود. یادآور می‌شویم؛ سوره‌ای که رسول خدا ﷺ در هنگام گوش سپردن جن می‌خواندند، سوره: ﴿أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ بود. شایان ذکر است که خداوند ﷻ فرستادگانی را از میان خود جن به سوی آنان نفرستاد بلکه رسولان تماما از فرزندان آدم علیه السلام اند.

علما گفته اند: جنیان اجسامی عاقل و پنهان از دیدگان هستند که از آتش آفریده شده‌اند و تنها عالم غیبی‌ای هستند که مختار و مکلف گردانیده شده‌اند زیرا خدای عزوجل انسان را از عالم مشاهده شده و جن را از عالم غیبی مکلف مختار گردانید. اصل جن - چنان‌که حسن بصری رضی الله عنه گفته است - نسل و تبار ابلیس‌اند چنان‌که انس فرزندان آدم هستند و از هر دو گروه هم مؤمن وجود دارد، هم کافر و هر دو گروه در ثواب و عقاب شریک‌اند پس هر کس از این یا آن گروه مؤمن بود، او ولی خدا ﷻ است و هر کس از این یا آن گروه کافر بود، او شیطان است. مراد از جن در اینجا: جنیان نصیبین‌اند و در سوره «احقاف» نیز از همین گروه سخن رفته است: ﴿وَإِذْ صَرَفْنَا

إِيَّاكَ نَفَرًا مِّنَ الْجِنِّ... ﴿احقاف / ۲۹﴾. در روایات آمده است که گوش سپردن جنیان به قرآن در نماز صبح و در محل «بطن نخله» که جایی در میان مکه و طائف است، بود. بخاری، مسلم، ترمذی و غیر ایشان در بیان سبب نزول آیه کریمه از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نه بر جن قرآن خواندند و نه آنها را دیدند بلکه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میان شیاطین و دریافت اخبار آسمان مانع ایجاد گردید و بر آنان شهابها فرستاده می شد پس جنیان گفتند: این پدیده جز به سبب اتفاقی که رخ داده، به وجود نیامده است لذا به مشارق و مغارب زمین رفتند تا عامل این تحول را بیابند و بنگرند که چه رخدادی اتفاق افتاده است. در این میان گروهی از جنیان که به همین منظور به سوی سرزمین تهامه رهسپار شده بودند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درحالی گذر کردند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نخله با اصحاب خویش نماز بامداد را می گزاردند پس چون قرآن را شنیدند، به آن گوش فرادادند و بعد از آن با خود گفتند: سوگند به خدا که عامل ایجاد حایل میان ما و شنیدن اخبار آسمان همین است. سپس نزد قوم خویش بازگشته و گفتند: ای قوم ما! ما قرآن عجیبی را شنیدیم... همان بود که خدای عزوجل بر رسول خویش نازل فرمود: ﴿قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ...﴾^۱.

البته ظاهر قرآن نیز می رساند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جن را ندیده اند. ولی ابن مسعود رضی الله عنه بر آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأمور گردیده بودند تا به منظور قرائت قرآن بر جنیان و دعوتشان به سوی اسلام نزد جنیان بروند. پس ایشان جن را دیده اند. قرطبی می گوید: «این رأی محکمتر است؛ زیرا عامر شعبی می گوید: از علقمه پرسیدم که آیا ابن مسعود رضی الله عنه در شب جن با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بود؟ گفت: من در این باره از ابن مسعود رضی الله عنه سؤال کردم و گفتم: آیا یکی از شما اصحاب در شب جن همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر بوده اید؟ او گفت: خیر! ولی ما شبی همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم، بناگاه ایشان را گم کردیم پس در طلب ایشان وادیهها را جست و جو کردیم اما ایشان را نیافتیم در این اثنا با خود گفتیم: یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سردرگم شده و ما را گم کرده اند، یا - خدا نخواسته - ترور گردیده اند. پس آن شب بدترین شبی بود که بر ما گذشت. و

^۱ روایت در اینجا با تلخیص نقل شد.

چون صبح شد، بناگاه دیدیم که رسول خدا ﷺ از سمت کوه حرا می آیند. گفتیم: یا رسول الله! ما شما را گم کردیم و هر چه شما را جست و جو کردیم نیافتیم لذا بدترین شبی را سپری کردیم که گروهی شب را بر آن می گذرند! رسول مبارک ﷺ فرمودند: «دعوتگر جن به نزد من آمده بود پس همراه وی رفتم و بر آنان قرآن خواندم». آن گاه ما را با خود بردند و آثار جن و آتش هایی را که برپا کرده بودند، برای ما نشان دادند. و آن گروه که از جنیان جزیره العرب بودند از رسول خدا ﷺ خواهان زاد و توشه گردیدند. رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: «هر استخوانی که نام خدا بر آن برده شده است، از آن شماست و به گونه ای که گوشتی هر چه وافرتر دارد در دست شما می افتد و هر پشکلی علف چهارپایان شماست». و آن حضرت ﷺ به ما فرمودند: «با این دو چیز استنجا نزنید زیرا این دو چیز غذای برادران جنی شماست». ابن العربی می گوید: «ابن مسعود رضی الله عنه در این مورد از ابن عباس رضی الله عنه آگاهتر است زیرا او شاهد رویداد بوده است در حالی که ابن عباس رضی الله عنه آن را شنیده است و شنیدن کی بود مانند دیدن».

يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا ﴿٢﴾

آن گروه از جن به قوم خود گفتند: ما قرآن شگرفی را شنیدیم «که به سوی رشد» یعنی: به سوی حق و راستی و شناخت خداوند جل جلاله «راه می نماید پس به آن ایمان آوردیم» یعنی: آن را تصدیق کردیم و باورمان شد که از جانب خداوند جل جلاله است «و هرگز برای پروردگاران کسی را» از خلقش «شریک نمی آوریم» و با او خدای دیگری را به پرستش نمی خوانیم. بدین سان بود که جنیان با یک بار گوش فرا دادن به قرآن به آن ایمان آوردند و به وسیله عقلهایشان دریافتند که قرآن کلام خدای تبارک و تعالی است اما کفار قریش - به خصوص رؤسایشان - بارها و بارها همین قرآن را شنیدند اما از آن هیچ بهره ای نبردند، با وجود آن که هم پیامبر از خودشان بود و هم قرآن را به زبان خودشان بر آنان می خواند پس دور از انتظار نبود که خداوند متعال آنان را مجازات کند و به قتل و ذلثشان بکشاند.

آیه کریمه دال بر این است که بزرگترین پیام دعوت محمد ﷺ، توحید خداوند جل و بالا و بریدن از شرک و اهل آن می باشد.

وَأَنَّهُ تَعَلَّى جَدًّا رَبَّنَا مَا اتَّخَذَ صَنِيعَهُ وَلَا وِلْدَانًا ۝۳

آن جنیان افزودند: «و حقا که بلند است بزرگی» و شأن و جلال «پروردگار ما» از آنچه که به او از زن و فرزند نسبت می دهند. به قولی معنی این است: قدرت پروردگار ما بزرگ است زیرا «جد» قدرت وی است. قرائت دیگر: «جد» به کسر جیم است. یعنی ربوبیت پروردگار ما راست و حق است. گویی جنیان از قرآن حقایقی را دریافتند که آنها را بر خطای عقیده شرکی شان آگاه و بیدار ساخت. همچنین احتمال دارد که مراد از «جد» ملک و فرمانروایی یا توانگری باشد چنان که در حدیث شریف آمده است: «لا ینفع ذا الجد منک الجد» که ابو عبیده رضی الله عنه در معنای آن گفته است: «هیچ توانگری را توانگری و ثروتش در برابر تو سود نمی رساند». آن جنیان افزودند: «همسر و فرزندی برنگرفته است» یعنی: برتر است شأن و جلال و عظمت پروردگار ما از این که زن یا فرزندی برگیرد، آن گونه که گروهی از کفار این نسبت ناروا را به وی می دهند. چنین بود که جنیان به مجرد شنیدن قرآن بالبداهه دریافتند که خدای عزوجل از برگرفتن زن و فرزند پاک و منزّه است.

وَأَنَّهُ كَانَتْ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا ۝۴

آن جنیان افزودند: «و این که جاهل ما بر خداوند دروغ را افترا می بست» به این ترتیب، جنیان سخن مشرکان و جاهلان نشان را در بر بستن دروغ بر خدای سبحان در رابطه با گرفتن زن و فرزند و غیر این از مزخرفات، رد و انکار نموده و آنان را به سفاهت و کودنی محکوم نمودند. سفیه: سبک مغز و کودنی است که این سبک مغزی وی ناشی از حماقت و جهالتش می باشد. شطط: غلو و افراط در کفر، دوری از حق و راستی و گذشتن از حد است.

وَأَنَا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نَقُولَ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ﴿٥﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما چنین پنداشتیم که انس و جن هرگز بر خداوند دروغ نمی‌بندند» آن‌گاه که گفتند: خداوند دارای شریک و زن و فرزند است پس از این روی آنها را در سخنانشان تصدیق کردیم و هرگز این امر به فکر ما خطور نمی‌کرد که کسی جرأت کند تا بر خدای عزوجل دروغ بریندد لذا بر اساس این باور بود که سخن دعوتگران به سوی شرک و متولیان خدایان دروغین را باور کردیم و چون سرانجام قرآن را شنیدیم، سرانجام به بطلان سخن این مدعیان پریشان‌گوی پی بردیم. و چنان‌که رازی گفته‌است: این اقراری است از سوی جنیان بر این امر که آنها فقط به سبب تقلید در این جهالتها درافتاده بودند.

وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا ﴿٦﴾

آن جنیان افزودند: «و این که مردانی از انس به مردانی از جن پناه می‌بردند» زیرا در جاهلیت چنان بود که چون شخصی از اعراب در وادی‌ای فرود می‌آمد، می‌گفت: «به سرور این وادی از شر نادانان قومش پناه می‌برم». پس به پندار خود در جوار و پناه آن سرور با احساس ایمنی می‌خوابید تا که صبح می‌کرد «پس بر سرکشی آنان افزودند» یعنی: مردانی از انس که به جنیان پناه می‌بردند، با این کار خود بر سرکشی و طغیان جنیان افزودند. یا جنیان بر بلا و ضعف و هراس انسانها افزودند زیرا پناه بردن انسانها به آنان بر جرأت و جسارت و ستمشان افزود تا بدانجا که سردمداران جنیان گفتند: اینک سروری و آقایی ما بر جن و انس مسلم گردید. رهق: نادانی و طغیان است.

وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ﴿٧﴾

آن جنیان به قوم خود افزودند: «و این که آنان نیز پنداشتند، همچنان که شما پنداشته بودید که هرگز خداوند کسی را بر نمی‌انگیزد» یعنی: انسانها نیز همانند شما جنیان پنداشتند که بعد از مرگ، رستاخیز و جزایی در کار نیست. یا معنی این است: انسانها نیز مانند شما جنیان پنداشتند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد تا

به وسیله وی حجت را برپا دارد. همچنین احتمال دارد که این از سخن خداوند متعال برای انسانها باشد، که در آن صورت معنی این است: جنیان نیز همچون شما کفار قریش پنداشته بودند که خداوند ﷻ فرستاده‌ای را به سوی خلق بر نمی‌انگیزد. به هر تقدیر؛ آیه کریمه دال بر این امر است که همان طوری که در میان جنیان مشرک و یهودی و نصرانی وجود داشته است، منکر بعث و رسالت نیز در میانشان وجود داشته است.

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلَمَّتًا حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَابًا ﴿٨﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما آسمان را لمس کردیم» یعنی: ما جوئی اخبار آن شدیم چنان که عادت ما بوده است؛ «پس آن را یافتیم که از نگهبانان پر شده است» یعنی: از فرشتگانی که آن را از استراق سمع پاسبانی و نگهبانی می‌کنند، نگهبانانی که «نیرومند» و قوی بودند «و از شهابهایی» پر شده است که بر ما حمله‌ور می‌شوند. البته این تحول بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ در آسمان روی داد. شهاب: همان تیر آتش ستارگان است چنان که بیان آن در تفسیر آیه: ﴿وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيْطَانِ﴾ در سوره «ملک» گذشت.

وَأَنَا كُنَّا نَقَعُدُّ مِنْهَا مَقْعِدًا لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَحْدِثْ لَكُمْ شُهَابًا رَصَدًا ﴿٩﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما پیش از این برای شنیدن از آسمان در نشستگاههایی می‌نشستیم» یعنی: برای آن که اخبار آسمان را از فرشتگان دزدانه بشنویم و سپس آن اخبار را به سوی کاهنان بیفکنیم؛ «اما اکنون هر کس گوش بسپارد، برای خود شهابی در کمین می‌یابد» یعنی: خدای سبحان با بعثت پیامبر خویش آسمان را از دستبرد اخبار توسط جنیان با شهابهای سوزانی نگهبانی کرد پس هر کس از ما به آن گوش بسپارد، شهابی را در کمین خود می‌یابد تا او را مورد هدف قرار داده و از گوش سپردن و شنیدن اخبار آسمان بازش دارد. احمد، ترمذی و نسائی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده‌اند که فرمود: «قبل از بعثت، شیاطین نشستگاههایی در آسمان داشتند که

در آنها به شنیدن وحی می پرداختند و چون یک کلمه را می شنیدند، نه کلمه دیگر هم بر آن افزوده (و آن را به کاهنان منتقل می کردند) اما فقط آن یک کلمه حق بود و آنچه بر آن افزوده شده بود، باطل و ناروا بود ولی چون رسول خدا ﷺ به رسالت برانگیخته شدند، شیاطین از این نشستگاههای خود بازداشته شدند، سپس آنها این رویداد را با ابلیس در میان گذاشتند، ابلیس به آنها گفت: عامل این امر چیزی جز وقوع یک پدیده جدید در روی زمین نیست. آن گاه او لشکریانش را به اطراف و اکناف زمین فرستاد پس گروهی از آنان رسول خدا ﷺ را در میان دو کوه مکه مکرمه ایستاده یافتند و نزد ابلیس آمده این خبر را به وی دادند. ابلیس گفت: این همان رویداد و حادثه ای است که در زمین رخ داده است.

خلاصه این که: شیاطین بعد از بعثت رسول خدا ﷺ از استراق سمع بازداشته شدند تا نتوانند چیزی از قرآن را دزدیده و آن را به زبان کاهنان بیفکنند و بر اثر آن کار وحی آشفته و درهم شود زیرا در آن صورت دانسته نمی شود که راستگو کیست.

وَأَنَا لَأَنْدَرِي أَشْرُ أُرِيدُ يَمَنَ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشْدًا ﴿١٠﴾

آن جنیان افزودند: «و ما نمی دانیم که در حق کسانی که در زمینند شری اراده شده است» به سبب این حراست و نگهبانی از آسمان؟ «یا پروردگارشان در حق آنان رشد را اراده کرده است؟» یعنی: ما نمی دانیم که خداوند ﷻ با بازداشتن ما از استراق سمع، قصد آن داشته تا بر اهل زمین عذابی فرود آورد، یا این که به سوی زمینیان پیامبری بفرستد. ابن کثیر می گوید: «این از ادب جنیان در بیان سخنشان بود که فاعل شر را ذکر نکرده ولی خیر را به خدای عزوجل نسبت دادند».

وَأَنَا مِنَ الصَّالِحِينَ وَمِنَ الَّذِينَ كُنَّا طَرِيقَ قَدَدًا ﴿١١﴾

آن جنیان افزودند: «و این که از میان ما جمعی صالحانند» یعنی: قبل از استماع قرآن، از میان ما بعضی موصوف به صفت صلاح بودند «و جمعی از مادون اینند» یعنی: گروهی از ما ناصالح یا در صلاح و شایستگی ناکامل اند. به قولی: مراد از صالحان:

مؤمنان جنانند و مراد از کسانی که دون آیند؛ کافرانشانند «ما روندگان راههای گوناگونیم» یعنی: ما جنیان گروههایی هستیم متفرق و پراکنده و دسته‌هایی هستیم مختلف، دارای خواسته‌هایی متضاد و متباین و راه و روشهایی دور از هم. سعیدبن مسیب رضی الله عنه می‌گوید: «جنیان متشکل بودند از مسلمانان، یهود، نصاری و مجوس».

وَأَنَّا ظَنَنَّا أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ وَلَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا ﴿١٢﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما دانستیم که هرگز الله را عاجز نتوانیم کرد در زمین» یعنی: ما دانستیم که اگر حق تعالی در باره ما چیزی را اراده کند، هرگز از او گریزی نداریم و او را درمانده نمی‌توانیم کرد «و عاجز نتوانیم کرد او را از جهت گریختن» یعنی: نمی‌توانیم از نزد وی بگریزیم بلکه حتما او ما را فرو می‌گیرد.

وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَأْمَنَّا بِهِ فَمَن يُؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَحْسَ وَلَا رَهَقًا ﴿١٣﴾

آن جنیان افزودند: «و این که ما چون هدایت» یعنی: قرآن «را شنیدیم، به آن ایمان آوردیم» یعنی: به این امر که قرآن از نزد خداوند جل جلاله است تصدیق و باور نموده و آن را تکذیب نکردیم چنان‌که کفار انس آن را تکذیب کردند. پس جنیان به این امر افتخار کردند و حقا هم که این افتخار و شرف بزرگی برای ایشان است «پس هر کس به پروردگارش ایمان آورد، او نه از نقصانی بیم دارد و نه از ستمی» بخس: نقصان است و رهق: تجاوز و طغیان و ستم.

وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَن أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا ﴿١٤﴾

آن جنیان افزودند: «و این که جمعی از میان ما مسلمانند و جمعی قاسط» یعنی: جورپیشه‌گان ستمگر و منحرفی که از راه حق به بیراهه رفته‌اند «پس هر کس مسلمان شده، آنانند که رشد را قصد کرده‌اند» یعنی: آنانند که قصد راه حق و خیر و نجات

را کرده‌اند و در جست‌وجوی آن به کوشش و تلاش پی‌گیر و سختی برخاسته‌اند تا سرانجام به آن توفیق یافته‌اند.

وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ﴿١٥﴾

«و اما قاسطان، همانا هیزم جهنم‌اند» یعنی: آنان آتش‌افروز جهنم‌اند که دوزخ به وسیله آنان برافروخته می‌شود چنان‌که آتش به وسیله هیزم، همین گونه کفار انس نیز هیزم جهنم‌اند. قاسط: از «قسط» است به معنی کجرو از راه حق. مقسط: از «اقسط» به معنی برپادارنده عدل است. این آیه دلیل بر آن است که جنی کافر در دوزخ عذاب می‌شود.

وَالْوَالِدَاتُ عَلَىٰ الْبَنَاتِ لَأَسْفَنَّهُنَّ مَاءَ عَدَاةٍ ﴿١٦﴾

«و» بگو ای محمد ﷺ! به سوی من وحی فرستاده شده است «که اگر بر راه راست استقامت می‌کردند» یعنی: اگر جن، یا انس، یا هر دوی آنها بر راه و روش اسلام پایداری می‌کردند «البته به آنان آب فراوان می‌نوشانیدیم» یعنی: قطعاً رزق و روزیشان را گشایش داده و به آنان خیر و رفاه و امکانات بسیار گسترده‌ای ارزانی می‌داشتیم. مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیه درباره کفار قریش نازل گردید آن‌گاه که باران به مدت هفت سال از آنان بازداشته شد.

لِنَقِّنَهُمْ فِيهِ وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا ﴿١٧﴾

«تا آنان را در آن بیازماییم» و به علم ظهور بدانیم که شکرگزاریشان در برابر این نعمت فراوان چگونه است «و هر کس از ذکر پروردگارش اعراض کند، درآردش به عذابی سخت» یعنی: هر کس از قرآن، یا توحید، یا عبادت، یا از موعظه و اندرزروی بگرداند خداوند متعال او را به عذابی سخت و سهمگین گرفتار می‌کند.

وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿١٨﴾

«و» بگو ای محمد ﷺ! به سوی من وحی فرستاده شده است «این که مسجدها خاص خداوند است» سعید بن جبیر در بیان سبب نزول روایت کرده است که: جنیان به رسول خدا ﷺ گفتند: آیا می‌توانیم به مسجد بیاییم و دورتر از شما اما همراه شما در نماز حاضر باشیم؟ پس این آیه نازل شد. به قولی: مساجد شامل همه اماکن پاکیزه است زیرا زمین همه‌اش سجده‌گاه می‌باشد و این قول حسن بصری رحمته الله است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «جعلت لی الأرض مسجدا و طهورا: زمین برایم سجده‌گاه، پاک و پاک‌کننده گردانیده شد». گویی خداوند جل جلاله فرمود: همه زمین مخلوق ماست پس بر آن برای غیرآفریننده‌اش سجده نکنید «پس هیچ کس را با الله نخوانید» یعنی: در مساجد از غیرالله جل جلاله یاری نخواهید زیرا مساجد مخصوص خداوند جل جلاله و عبادت اوست. البته امر به توحید و یکتاپرستی در مساجد به معنی آن نیست که یگانه پرستی در غیر مساجد مطلوب نباشد بلکه این دستور برای روشن کردن این حقیقت است که پایبندی به توحید و یگانه پرستی در مساجد مؤکدتر است لذا این آیه درس بزرگی است برای کسانی که با حق تعالی دیگران را نیز در مساجد می‌خوانند، که مع‌الأسف امروزه مساجد مسلمانان دچار این آفت گردیده است.

در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ چون به مسجد وارد می‌شدند، پای راست خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «و إن المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحدا، اللهم أنا عبدك و زائرک و علی كل مزور حق و أنت خیر مزور، فأسألک برحمتک أن تفک رقبتی من النار: مسجدها مخصوص خداوند است پس هیچ کس را با الله در آنها به عبادت نخوانید. بار الها! من بنده تو و زائر تو هستم و بر هر زائری حقی است و تو بهترین زیارت‌شدگان هستی پس از تو به رحمت می‌خواهم که گردنم را از آتش دوزخ آزاد سازی». و چون از مسجد بیرون می‌شدند، پای چپ خود را پیش نهاده و می‌فرمودند: «اللهم صب علی الخیر صبا، ولا تنزع عنی صالح ما أعطیتنی أبدا، و لا تجعل معیشتی کدا، واجعل لی فی الأرض جدا: بارخدا یا! خیر را بر من به ریختنی فراوان بریزان و هرگز چیزهای شایسته‌ای را که به من داده‌ای، از من

بیرون نکش و معیشت و گذران زندگی‌ام (یعنی هزینه و ارزاقم) را با رنج و زحمت همراه نگردان و برایم در زمین توانگری قرار ده». حسن بصری رحمته الله علیه می‌گوید: «از سنت است که چون انسان وارد مسجد می‌شود (لا اله الا الله) بگوید زیرا فرموده حق تعالی: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ امری ضمنی به ذکر و خواندنش نیز هست».

وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿١٩﴾

«و این که چون ایستاد بنده الله» یعنی: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «که الله را عبادت کند» و او را به نیایش بخواند «نزدیک بودند که بر سر او بریزند» یعنی: نزدیک بود که جنیان ازدحام‌کنان خود را بر آن حضرت صلی الله علیه و آله بفرسند، از بس که مشتاقانه برای شنیدن قرآن پیرامون آن حضرت صلی الله علیه و آله تجمع کرده بودند. یادآور می‌شویم که این اجتماع و نیایش رسول خدا صلی الله علیه و آله - چنان‌که گذشت - در بطن نخله بود. به قولی: مراد تجمع منکران انس و جن بر سر این کار است که نور الهی را خاموش کنند اما خدای عزوجل نپذیرفت جز این‌که بنده‌اش را نصرت داده و نورش را به‌تمام برساند. این معنی انتخاب ابن‌جریر طبری است که از نظر ابن‌کثیر نیز به سیاق نزدیکتر است زیرا خداوند جل جلاله بعد از آن می‌فرماید:

قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ﴿٢٠﴾

«بگو» ای پیامبر صلی الله علیه و آله «جز این نیست که من فقط پروردگارم را می‌خوانم» و او را پرستش می‌کنم «و برای او هیچ کس را» از خلق وی «شریک مقرر نمی‌کنم» پس هیچ عاملی برای انکار و شگفت‌زدگی شما از دعوت‌م و تجمع و تبانی‌تان برای بی‌اثر ساختن آن، وجود ندارد.

سبب نزول آیه کریمه این بود که کفار قریش به رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفتند: بی‌گمان تو کاری بزرگ (و بدعتی عجیب) به میان آورده‌ای، تو با همه مردم اعلام دشمنی کرده‌ای پس از این راه برگرد تا به تو پناه بدهیم «و تو را از گزند سایرین نگهداریم». همان بود که این آیه کریمه نازل شد.

قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿٢١﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «من نه صاحب اختیار زیانی برای شما هستم و نه صاحب اختیار خیری» یعنی: نه می توانم از شما زیانی را دفع کنم و نه به شما نفعی را در دنیا یا دینتان جلب نمایم زیرا زیانرسان و نفع رسان فقط خداوند جل جلاله است.

قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿٢٢﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ «هر آینه مرا هیچ کس از خداوند پناه نمی دهد» یعنی: هیچ کس عذابش را از من دفع نمی کند چنانچه او عذاب خود را بر من فرود آورد «وهرگز بجز او پناهی نیابم» یعنی: هرگز پناه گاه و جای امنی از قهر او نمی یابم.

إِلَّا بَلَاغًا مِّنَ اللَّهِ وَرِسَالَةً ۚ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا ﴿٢٣﴾

«مگر بلاغی از جانب خداوند و پیامهای او» یعنی: چنانچه حق تعالی عذاب خود را بر من فرود آورد، مرا از عذاب وی هیچ پناهی نیست جز یک چیز و آن این است که پیامهای او را ابلاغ کرده و به دستورات و فرمانهای او عمل کنم و خود نیز به چیزهایی که دیگران را به آن دستور می دهم، پایبند باشم که اگر چنین کردم، نجات یافته ام و در غیر آن نابودی ام حتمی است. همچنین صحیح است که استثناء: ﴿إِلَّا بَلَاغًا...﴾ از این فرموده حق تعالی باشد: ﴿قُلْ إِنِّي لَأَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا...﴾ یعنی: من مالک و صاحب اختیار هیچ چیز دیگری برای شما نیستم، جز این که پیامهای الهی را به شما ابلاغ نمایم «و هر کس خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند» با نپذیرفتن و انکار آنچه که حق تعالی به پیامبرش ﷺ نازل کرده است؛ «پس بی گمان او راست آتش دوزخ، در آنجا همیشه جاویدان است» یعنی: من پیامهای الهی را به شما ابلاغ می کنم پس هر کس بعد از آن عصیان کند، جزای او همین است که بیان شد.

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَيَسْمَعُونَ مَن أضعف ناصراً وأقلَّ عدداً ﴿٢٤﴾

«تا آن گاه که چون آنچه را که به آنان وعده داده شده است» از عذاب دنیا - مانند شکست بدر، یا عذاب دوزخ در آخرت «بینند پس خواهند دانست» در هنگام مشاهده آن عذاب که «چه کسی به اعتبار یاری دهنده» ای که به وسیله او یاری داده می شود «ناتوان تر است و چه کسی از روی شمار کمتر است» آنانند یا مؤمنان؟ یعنی: این مشرکانند که هیچ یآوری ندارند و شمارشان نیز از لشکریان بی شمار خدای عزوجل کمتر است.

قُلْ إِن أَدْرِي مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمداً ﴿٢٥﴾

«بگو» ای پیامبر ﷺ به کفار. این چهارمین دستور برای آن حضرت ﷺ در سیاق این آیات است: «نمی دانم آیا آنچه وعده داده می شوید نزدیک است» یعنی: من نمی دانم که آیا عذاب خداوند متعال که شما را از آن هشدار داده است، نزدیک است «یا پروردگار من برای آن میعاد» دور «قرار می دهد» بنابراین، جز خدای سبحان هیچ کس نمی داند که عذاب شما در دم واقع می شود یا در آینده. ابن کثیر در معنی آن می گوید: «به مردم بگو: من از وقت فرارسیدن قیامت آگاهی ندارم و نمی دانم که میعاد آن نزدیک است یا دور». امد: زمانی است دور.

مقاتل در بیان سبب نزول می گوید: چون مشرکان آیه ﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ...﴾ را شنیدند، نضربن حارث به پیامبر ﷺ گفت: پس این روزی که وعده آن را به ما می دهی، کی خواهد بود؟ همان بود که خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

عَلِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحداً ﴿٢٦﴾

«دانای غیب است پس هیچ کس» از خلقش «را بر علم غیبش آگاه نمی سازد» علم غیب: هر چیزی است که از بندگان پنهان ساخته شده است.

إِلَّا مَنْ أَرْضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْأَلُكَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَنْ خَلْفَهُ رَصْدًا ﴿٣٧﴾

«مگر کسی که پسندد او را از پیامبری» که در آن صورت، او را از برخی امور غیبی خویش آگاه می‌کند تا خبر دادن وی از غیب معجزه‌ای برای وی باشد. پس خداوند متعال برای کسانی از پیامبران که پسندیده است این امر را مستثنی کرد لذا آنچه از غیب خویش را که می‌خواست از طریق وحی به ایشان نازل کرد و آن را معجزه و دلیل راستینی بر صدق نبوت ایشان قرار داد. پس قطعا منجمان و امثالشان از کسانی که ریگ می‌اندازند، کف می‌بینند، پرنده می‌پراندند و... از کسانی نیستند که مورد پسند پروردگار باشند لذا آنان با غیب‌گویی‌هایشان به خداوند عز وجل کافرند و با حدس و تخمین و دروغبافی‌هایشان بر او افترا می‌بندند، هرچند ممکن است خبر دادن منجمان و امثالشان از بعضی وقایع آینده، گاهی با واقعیت مصادف شود، که این با توسلشان به بعضی از نشانه‌ها و قرائن و حسابهاست اما این امر نمی‌تواند قاعده عام و کلی و خطاناپذیری تلقی شود زیرا علم غیب مخصوص به خداوند متعال، همانا علمی است که در همه احوال و همه اوقات فراگیر و راست است چنان‌که خداوند متعال گاهی با الهام بعضی از کرامات را به دست برخی از دوستان مخلصش آشکار می‌گرداند و آنها با بهره‌گیری از الهام از بعضی وقایع مربوط به زمان آینده خبر می‌دهند «پس همانا الله پیشاپیش وی و از پشت سر وی نگهبانانی را روان می‌کند» یعنی: خدای سبحان از پیش رو و از پشت سر پیامبرش نگهبانانی از فرشتگان را برمی‌گمارد که او را از تعرض شیاطین بر غیبیاتی که برای وی آشکار ساخته است، نگاه‌دارند و او را از این‌که شیاطین از او استراق سمع کرده و سپس شنوده‌های دزدی‌شده را به سوی کاهنان القا نمایند، در حصار خویش بگیرند.

لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا ﴿٣٨﴾

«تا بداند که محققا پیامهای پروردگار خود را رسانیده‌اند» یعنی: تا خداوند عز وجل این حقیقت را که پیامبرانش پیامهای وی را ابلاغ کرده‌اند، به مشاهده بداند چنان‌که در غیب و نهان دانسته‌است. ابن‌کثیر می‌گوید: مراد از آنچه که خداوند عز وجل برای دانستن

خود در قرآن به صیغه تعلیل (لیعلم: تا بداند) ذکر نموده، فقط علم ظهور است نه علم ابتدائی زیرا حق تعالی از ازل به اشیاء عالم بوده و می‌باشد پس او می‌خواهد تا علم خویش را به بندگانش آشکار گرداند به همین جهت با این فرموده خود بر این معنی تأکید می‌گذارد: «و خدا به آنچه نزد آنان است، از هر جهت احاطه دارد» یعنی: به آنچه که در هنگام نگهبانی نزد فرشتگان است، یا به آنچه که نزد پیامبران مبلغ پیامهایش قرار دارد و نیز به همه احوالشان احاطه مطلق دارد «و هرچیز را از روی شمار احصا و شمارش کرده است» یعنی: حق تعالی هر چیز را به عدد و شمار آن ضبط و ثبت کرده است، بدون مشارکت احدی از فرشتگانش، یا دیگر ابزارهای علم و فراگیری. یا معنای: ﴿لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا﴾ این است: تا محمد ﷺ که به سویش وحی می‌شود، بداند که جبرئیل و فرشتگان همراه وی وحی الهی را بی‌هیچ تحریف و تبدیلی به وی رسانده‌اند. پس مرجع (أبلغوا) به معنی اول پیامبران و به معنی دوم فرشتگانند. یا معنی این است: تا مکلف بداند که پیامبران علیهم‌السلام پیامهای پروردگارش را ابلاغ کرده‌اند. در پایان این سوره باید گفت: خبر دادن حق تعالی از داستان «جن» دارای فواید بسیاری است که از مهمترین آن روشن شدن این امور است:

- جنیان نیز همچون انسیان به تکالیف شرعی مکلف می‌باشند.
- مؤمنان جن کافران خود را به سوی ایمان دعوت می‌کنند.
- رسول اکرم ﷺ به سوی هر دو عالم انس و جن فرستاده شده‌اند.
- جنیان سخنان ما را می‌شنوند و زبان ما را می‌فهمند.

﴿سوره مزمل﴾

مکی است و دارای (۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «مزمل» نامیده شد که از رسول خدا ﷺ در آغازین مرحله نزول وحی الهی به سوی ایشان که خود را در جامه می پیچیدند، سخن می گوید. مزمل: یعنی جامه بر خود پیچیده.

این سوره مبارکه صفحه‌ای از تاریخ دعوت اسلامی و تابلویی از تابلوهای مرحله آماده‌سازی و آمادگی برای برداشت آن را ارائه می‌کند.

يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ ﴿١﴾

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» خطاب متوجه رسول اکرم ﷺ است که در آغاز امر وحی که جبرئیل علیه السلام پیام الهی را به ایشان آورد، از هیبت وحی و جبرئیل علیه السلام خود را در جامه می پیچیدند زیرا نخستین بار که ایشان صدای فرشته را شنیدند و به سوی وی نگاه کردند، ایشان را لرزه گرفت و از هیبت وی نزد خانواده خود آمدند و گفتند: مرا به جامه درپیچید، مرا در زیر جامه بپوشانید. سپس به رسالت مخاطب ساخته شدند و با جبرئیل علیه السلام انس گرفتند. ولی ابن کثیر بر اساس روایت جابر علیه السلام در مقدمه تفسیر این سوره به نقل از حافظ ابوبکر بزار می گوید: «قریش در دارالندوه اجتماع کردند و گفتند: برای این مرد نامی بگذارید تا مردم از وی پراکنده شوند. پس در این باره با یکدیگر به رای زنی پرداختند و گفتند: او راکاهن بخوانیم. اما خودشان کهانت را از آن حضرت ﷺ نفی کردند. باز گفتند: او را دیوانه بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند. باز گفتند: او را ساحر بخوانیم. سپس خود آن را از ایشان نفی کردند... سپس با توافق بر سر این اسم از همدیگر متفرق شدند. پس چون خبر به رسول خدا ﷺ رسید، ایشان از این توطئه چنان در فشار قرار گرفتند که خود را در جامه پیچیدند.

قُرْآنِ لَیْلِ اِلَّا قَلِیْلًا ﴿۲﴾

«قیام لیل کن جز اندکی» یعنی: جامه را به دورافگن و در شب برای ادای نماز بپاخیز و تمام شب را نماز بگزار، جز اندکی از آن را. شایان ذکر است که قیام شب فقط بر رسول خدا ﷺ فرض بود. جابر بن عبدالله رضی الله عنه در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «مجاور حراء گردیدم (بنا بر عادت ایشان) و چون مدت مجاورتم را در آن به سر رساندم، از کوه فرود آمدم بناگاه ندایی را شنیدم که مرا می خواند پس به جانب راست خویش نگریدم ولی چیزی را ندیدم و به جانب چپ خویش نگریدم، باز هم چیزی را ندیدم و به پشت سرم نگریدم، باز هم چیزی را ندیدم پس سرم را به سوی آسمان بلند کردم بناگاه دیدم همان کسی که در حراء نزد آمدن بود، در میان آسمان و زمین بر تختی نشسته است پس از هیبتش ترسیدم و بی درنگ به خانه بازگشتم و گفتم: مرا در جامه درپچید، مرا در جامه درپچید». به دنبال آن خداوند جل جلاله ﴿يَا أَيُّهَا الْمَرْءُ﴾ را نازل کرد.

نِصْفَهُ أَوْ اَنْقَضَ مِنْهُ قَلِیْلًا ﴿۲﴾ اَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَبِّ الْقُرْآنَ تَرْتِیْلًا ﴿۴﴾

آن گاه حق تعالی مقدار این قیام شب پیامبر صلی الله علیه و آله را بیان کرده و می فرماید: «نیمه اش را» بپاخیز «یا اندکی از نیمه کم نما» تا حد یک سوم آن «یا اندکی بر نیم شب بیفزای» تا حد دو سوم آن. گویی حق تعالی فرمود: دوسوم شب یا نصف یا ثلث آن را بپاخیز لذا در میان برخاستن یک ثلث شب یا نصف یا دو ثلث آن مخیری. شب: از غروب خورشید آغاز و با طلوع بامداد به پایان می رسد. امام احمد و مسلم از سعد بن هشام رضی الله عنه روایت کرده اند که فرمود: «به عائشه رضی الله عنها گفتم: مرا از قیام شب رسول خدا ﷺ آگاه کن. فرمود: آیا سوره مزمل را نمی خوانی؟ گفتم: چرا می خوانم. فرمود: خداوند متعال در آغاز این سوره قیام شب را فرض گردانید و این حکم را دوازده ماه در آسمان نگه داشت پس رسول خدا ﷺ و اصحابشان شبها را به مدت یک سال به قیام گذرانیدند تا بدانجا که پاهای ایشان از بسیاری ایستادن ورم کرد سپس در آخر این سوره تخفیف را نازل فرمود و قیام شب بعد از فرضیت - در حق امت - به نافله تبدیل

گردید». یادآور می‌شویم که این فرضیت در مورد رسول اکرم صلی الله علیه و آله به حال خود باقی ماند.

«و قرآن را به ترتیل و شیوایی بخوان» یعنی: آن را با تانی‌ای همراه با تدبیر، شمرده شمرده و حرف به حرف بخوان. ترتیل آن است که تمام حروف به شیوایی بیان گردیده و حق اشباع به آن داده شود بی‌آن‌که در نطق آن تکلف و زحمتی روی دهد. شایان ذکر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله نمازها را بدین صورت می‌خواندند. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله چون سوره‌ای از قرآن را می‌خواندند، آن را چنان به ترتیل و شمرده‌شمرده تلاوت می‌کردند که از آنچه بود هم طولانی‌تر می‌نمود». در صحیح بخاری روایت شده است که از انس رضی الله عنه راجع به قرائت رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند، گفت: قرائت ایشان مد بود، سپس خواند: (بسم الله الرحمن الرحيم) به طوری که در الله، رحمن و رحیم هر سه مد کشید. یادآور می‌شویم؛ احادیث بسیاری روایت شده است که بر استحباب ترتیل و خوش‌ساختن صوت در قرائت دلالت می‌کند و از آن جمله این حدیث شریف است: «زینوا القرآن بأصواتکم: قرآن را با صداهای خویش مزین گردانید». همچنین در حدیث شریف آمده است: «لیس منا من لم یتغن بالقرآن: کسی که قرآن را به آواز نخواند، از ما نیست». بغوی از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «قرآن را پراکنده - مانند سنگریزه - نخوانید و آن را به شتاب - مانند به شتاب خواندن شعر - نیز نخوانید بلکه در برابر شگفتیهای آن بایستید و دلها را به وسیله آن به طرب درآورید پس تمام هم و غم شما رسیدن به آخر سوره نباشد».

قابل ذکر است که در وجوب ترتیل قرآن خلافی نیست بلکه خلافی که هست در تلحین و تغنی به آن است که گروهی - از آن جمله امام مالک و امام احمد - به کراهت آن نظر داده‌اند و گروهی دیگر - از آن جمله امام ابوحنیفه و امام شافعی - به جایز بودن آن نظر دارند و هر دو گروه هم احادیثی را بر تأیید نظرشان آورده‌اند. ولی حق این است که باید در این باره روش میانه‌ای را برگزید پس اگر چنان بود که لحن و خوش صدایی، الفاظ قرآن را تغییر می‌داد و به شیوه‌های ادای کلمات خلل وارد می‌کرد، یا تکلف و تصنعی پدید می‌آورد که به آهنگهای موسیقی شباهت داشت،

چنین تلحین و خوش صدایی‌ای در خواندن قرآن حرام است و ممنوع اما چنانچه تلحین و خوش صدایی برای ایجاد رقت و تعمیق اندیشه در قرآن و بر سر حزن آوردن خواننده بود و به اندرز گرفتن و متأثر شدن وی از معانی قرآن می‌انجامید، در این صورت دلیلی بر منع آن وجود ندارد بلکه ادله مفید جایز بودن آن است.

مخصوص بودن خطاب در این آیه برای رسول خدا ﷺ در مورد دستور دادنشان به قیام شب، ظاهراً این معنی را می‌رساند که تهجد مخصوصاً برایشان فرض بوده است. که رأی اکثر علما نیز همین است. پس معنی نافله در آیه: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ﴾ «اسراء/۷۹» نیز، نفل بودن تهجد بر آن حضرت ﷺ نیست بلکه معنی آیه این است که تهجد در حق ایشان امری است افزون بر فرایض دیگری که امتشان نیز در آنها مشارکت دارند و قول راجح هم این است که فرضیت تهجد فقط در مورد امت منسوخ گردیده و این فرضیت برای رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی بوده است.

إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا ﴿٥﴾

«هر آینه ما سخنی سنگین را بر تو نازل خواهیم کرد» یعنی: ما به زودی قرآن را بر تو وحی خواهیم کرد و بدان که قرآن کلامی است که فرایض و حدود و حلال و حرام آن سنگین است و آن را جز قلب مؤید به توفیق و نفس مزین به توحید، کسی دیگر تحمل نتواند کرد. گاهی مراد از «قول ثقیل» این است که وحی قرآن سنگین است چنان که در احادیث شریف آمده است. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «من می‌دیدم که وحی در روز بسیار سردی بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و درحالی از ایشان قطع می‌گردید که از پیشانی مبارک عرق سرازیر بود».

إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلاً ﴿٦﴾

«بی‌گمان ناشئه شب» برای قیام شب چنانچه بعد از خواب باشد، «ناشئه» گفته می‌شود زیرا خوابیدن در اول شب و آن‌گاه برخاستن برای نماز و نیاز، کاری است که تجدید و انشاء می‌شود و در واقع نوعی نشأه است. آری! این گونه شب‌خیزی «سخت‌تر است

در فشار» و سنگین تر است بر نمازگزار نسبت به ادای نماز روز زیرا شب برای خواب است. یا معنی این است: شب‌خیزی موافقت دل و زبان را با همدیگر بیشتر در بر دارد و به فهم قرآن و حضور دل بیشتر کمک می‌کند «و از لحاظ تلفظ استوارتر است» یعنی: خواندن قرآن در شب استوارتر و تلفظ آن درست‌تر است از آن جهت که حضور قلب در آن فراهم، سروصداها در آن خاموش و دنیا در آن آرام و ساکت می‌باشد.

إِنَّ لَكَ فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا ﴿٧﴾

«هرآینه تو را در روز شغلی است بسیار» یعنی: ای پیامبر ﷺ! تو روز بسیار پرمشغله‌ای داری زیرا سخت به کار دعوت مشغول هستی و در کنار آن به حوایج و ضروریات شخصی خود نیز می‌پردازی پس در روز بسیار گشت‌وگذار و تحرک داری، از این جهت تهجد را به شب موکول کن چرا که مناجات با ما ایجاب فراغت را می‌کند و در اثنای روز تماما برای انجام عبادت و تلاوت فارغ نمی‌شوی.

وَأَذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ﴿٨﴾

«و نام پروردگار خود را یاد کن» در شب و روز به بسیاری «و از همه چیز بگسل و به او پیوسته شو» یعنی: با گسستی محکم از همه چیز بگسل و به سوی خداوند ﷻ متوجه شو؛ با مشغول شدن به عبادت وی و درخواست راحت و رحمت و فضل عظیمی که نزد وی است. البته مراد گسستن از مشاغل زندگی و دست برداشتن از کسب معاش از راههای شرافتمندانه نیست زیرا رسول خدا ﷺ از انقطاع و گسستن از جامعه و مردم نهی کرده‌اند پس معنی آیه: گسستن به سوی خدای عزوجل با اخلاص در عبادت است لذا پیمودن راه نصاری در فرو گذاشتن ازدواج و گوشه‌نشینی در صومعه‌ها و دیرها، انقطاعی است که در شریعت ما از آن نهی به عمل آمده است.

رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ﴿١٠﴾

«پروردگار مشرق و مغرب است، خدایی جز او نیست پس او را کارساز خود گیر»
یعنی: چون شناختی که فقط او مختص پروردگاری است پس فقط او را کارساز خود
گیر و در تمام امور خود فقط به او تکیه کن و بدان که او ضامن وعده خویش به
پیروزی توست. وکیل: کارساز و پردازنده امور است.

وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَأَهْرُجْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا ﴿١١﴾

«و بر آنچه می گویند» کفار از سخنان آزاردهنده و دشنامها و تمسخرها «صبر کن» و
از این امور، ناشکیب و بی قرار نشو «و آنان را به ترک کردنی نیکو ترک کن» یعنی:
متعرض کافران نشو و خود را به عمل متقابل علیه آنان مشغول نکن. به قولی دیگر: هجر
جمیل؛ دوری گزیدن و ترک کردنی است که سرزنشی در آن نباشد. شایان ذکر است
که این حکم به قبل از صدور فرمان قتال مربوط بود و آیه قتال آن را منسوخ کرد.
صاحب تفسیر «المنیر» می گوید: «اما به نظر من این روش همیشگی و سیاست ثابت
دعوت اسلامی است که دعوتگران راه خدا ﷺ همیشه و در هر عصری به آن نیاز
دارند». چنان که ابوالدرداء رضی الله عنه می گوید: «ما بر روی گروههایی از مردم می خندیم در
حالی که دلهای ما آنان را لعنت می کند».

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمُ قَلِيلًا ﴿١٢﴾

«و مرا با تکذیب کنندگان صاحب نعمت واگذار» یعنی: مرا با منکران متنعم و
صاحبان ثروت و رفاه و لذت دنیوی واگذار همانان که بر انجام طاعت از دیگران
تواناترند و وجایب و حقوقی بر ذمه آنان است که بر ذمه دیگران نیست پس هم و غم
خویش را صرف آنان نکن زیرا من از جای تو کار آنان را بسنده ام و برای تو از آنان
انتقام می گیرم «و به آنان اندکی مهلت ده» یعنی: تا به سر رسیدن اجلهایشان، یا تا
فرود آمدن عذاب دنیا بر آنان. نعمت: به فتح نون عبارت از تنعم و رفاه و به کسر نون:
انعام دادن یا نام چیزی است که انسان به وسیله آن از نعمت برخوردار می گردد.

سبب نزول: این آیه درباره سران قریش و رؤسای مکه - یعنی کسانی که علیه دعوت کمر بسته بودند - نازل گردید.

إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَجَحِيمًا ﴿١٣﴾

«بی گمان نزد ما بندهای گرانی است» انکال: بندها و زنجیرهای گران و سنگین یا انواع عذاب سهمگین برای کافران در آخرت است «و» نزد ما «جحیمی است» یعنی: آتش شعله‌ور افروخته بسیار سوزانی است.

وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَعَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٣﴾

«و» نزد ما «طعام گلوگیری است» که در گلو گیر می‌کند پس نه فرو می‌رود و نه بیرون می‌آید؛ مانند خار تازه، خون، و چرک و زردآب و غیره «و» نزد ما «عذاب دردناکی است» یعنی: نوع دیگری از عذاب است؛ غیر از آنچه که ذکر شد.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَيْبًا مَّهِيلًا ﴿١٤﴾

«روزی که زمین و کوهها بلرزد» و همه کسانی را که در آن قرار دارد، به اضطراب آورد. رجفه: زلزله شدید است «و کوهها چون تل ریگ از هم پاشیده‌ای گردند» کثیب: توده ریگ گردآورده است. مهیل: ریگ روانی است که زیر پا گیر نکند. یعنی: کوهها بعد از آن که صخره سنگهایی سخت بوده‌اند، به ریگهایی تبدیل می‌شوند که از شدت تکان و زلزله، پاشان و روان گردیده‌اند به‌طوری‌که انسان و حیوان در آن می‌لغزد.

بعد از آن که خدای عزوجل مردم مکه و امثالشان را از هول و هراسهای روز قیامت بیم داد، اینک آنان را از هول و هراسهای دنیا که امتهای دروغ‌انگار گذشته با آن روبرو شده‌اند، بیم می‌دهد:

إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ﴿١٥﴾

«همانا ما به سوی شما پیامبری فرستاده‌ایم که بر شما گواه است» و در روز قیامت بر شما در مورد اعمالتان و این‌که او را نافرمانی کرده‌اید، گواهی می‌دهد «چنان‌که به سوی فرعون پیامبری را فرستاده بودیم» که موسی علیه السلام بود.

فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا ﴿١٦﴾

«پس فرعون آن پیامبر را نافرمانی» و تکذیب «کرد» و به آنچه که موسی علیه السلام آورده بود، ایمان نیاورد «پس او را به سختی فروگرفتیم» و بیل: یعنی سخت و سنگین. و از آن جمله است طعام و بیل: یعنی غذایی که به خاطر سنگینی خود هضم نشود. و ابل: باران سنگین است. یعنی: فرعون را به مجازات سنگین و خشنی مجازات کردیم؛ با غرق کردن وی.

كَيْفَ تَتَّقُونَ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ﴿١٧﴾

«پس اگر کفر ورزید» یعنی: اگر بر کفرتان باقی بمانید؛ «چگونه از روزی» یعنی: از عذاب و وحشت روزی «می‌پرهیزید» یعنی: خویشتن را نگه می‌دارید و امان می‌یابید؛ «که کودکان را پیر می‌گرداند» و اطفال خردسال به سبب شدت هول و هراسها و زلزله‌های آن در آن موی سفید می‌شوند. این کنایه از شدت ترس و هراس آن روز است زیرا غم و پریشانی نیروی انسان را ضعیف و او را به طور زودهنگام پیر و فرتوت می‌کند.

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ ۗ كَانَ وَعْدُهُ مَفْعُولًا ﴿١٨﴾

«آسمان در آن روز شکافته گردد» به سبب هول و هراس سخت و عظیم آن. و شکافته شدنش برای فرود آمدن فرشتگان است «البته وعده الله انجام گرفتنی است» یعنی: خواه ناخواه وعده او بر آوردن این روز، شدنی است.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ أَخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿١٩﴾

«بی‌گمان این» آیات بیم‌دهنده در این سوره «تذکره‌ای است» یعنی: پند و موعظه‌ای است «تا هر که خواهد به‌سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد» به‌وسیله طاعت که مهمترین پایه آن عقیده توحید است. پس این راه، راهی است که او را به خشنودی خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در بهشت نایل می‌گرداند.

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَىٰ مِنْ ثُلُثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عِلْمَ أَن لَّنْ نُّحْصِيَهُ فَنَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِيمٌ أَن سَيَكُونُ مِنكُمْ مَّرْضَىٰ وَءَاخِرُونَ يَصِرُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَءَاخِرُونَ يُقْبَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِن خَيْرٍ نَّحْدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرًا وَأَعْظَمَ أَجْرًا وَأَسْتَغْفِرُوا لِلَّهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٢٠﴾

«بی‌گمان پروردگارت می‌داند که تو نزدیک به دوسوم شب و نصف آن و یک سوم آن را برمی‌خیزی» یعنی: گاهی این و گاهی آن مقدار را برای ادای نماز و نیایش برمی‌خیزی «و نیز گروهی از کسانی که همراه تواند برمی‌خیزند» یعنی: فقط جمعی از اصحابت نیز این، یا آن مقدار را همراهت برمی‌خیزند ولی همه به مواظبت بر قیام‌شب توانایی ندارند «و خداست که شب و روز را اندازه‌گیری می‌کند» یعنی: اندازه‌های شب و روز را بنا بر حقیقت آنها می‌سنجد و برنامه‌ریزی می‌کند، گاهی اندازه آنها را با هم برابر و گاهی متفاوت می‌گرداند و از این کاسته و بر آن می‌افزاید «خداوند دانست» به علم ظهور «که شما هرگز آن را احاطه نمی‌توانید کرد» یعنی: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ دانست که شما هرگز قیام شب را بر آن مقادیر تاب نمی‌آورید مگر به سختی و مشقت و در این امر حرج است «پس به رحمت بازگشت بر شما» و برای شما در ترک قیام شب رخصت داد زیرا از پرداختن به آن عاجز شدید بنابراین، این تکلیف سنگین را از شما برداشت و فریضه قیام شب را از ذمه شما ساقط و آسان‌گیری و تخفیف را جانشین سختی گردانید. مقاتل می‌گوید: «چون آیه ﴿قُرْآنًا لَّا قَلِيلًا﴾ نازل

گردید، این تکلیف بر مؤمنان دشوار آمد و چنان بود که گاهی شخص نمی‌توانست نصف شب را از ثلث آن تمییز دهد لذا وقتی به نماز شب برمی‌خاست تا بامداد به آن ادامه می‌داد از بیم آن‌که مبدا کمتر از حد معین را به قیام بگذراند پس از اثر این امر دشوار، چنان شد که پاهای مؤمنان ورم کرد و رنگهایشان زرد شد، همان بود که خدای عزوجل بر ایشان رحمت آورد و فرضیت نماز شب را از ذمه ایشان ساقط گردانید. اما چنان‌که گفتیم، این فرضیت در مورد رسول اکرم ﷺ به حال خود باقی ماند. بنابراین، آیه کریمه ناسخ فرضیت نماز شب (تهجد) در حق امت است و احادیث صحیح بر این امر صراحت دارند که نمازهای فرض در حق امت فقط نمازهای پنج‌گانه می‌باشد. در حدیث شریف آمده است که سؤال‌کننده‌ای از رسول اکرم ﷺ پرسید: آیا غیر از نمازهای پنج‌گانه دیگر نمازی هم بر عهده من هست؟ فرمودند: «نه مگر این‌که داوطلبانه انجام دهی».

«اینک هر چه میسر می‌شود از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه بر شما از نماز شب میسر می‌شود بخوانید، بدون تعیین وقت مشخصی. پس مراد از قرائت، نماز است از باب اطلاق جزء و اراده کل. یا آنچه را که بر شما از قرآن آسان و مقدور باشد، در نماز شب و در غیر آن بخوانید، بی‌آن‌که رسیدن وقت خاصی را انتظار بکشید. سدی می‌گوید: «مراد از مقدار میسر؛ یکصد آیه است». حسن می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، قرآن با او محاجه نمی‌کند». کعب می‌گوید: «هر کس در شب صد آیه را بخواند، در زمره قانتان نوشته می‌شود». چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین، و من قام بمائة آیه کتب من القانتین، و من قام بألف آیه کتب من المقنطرین: هر کس به تلاوت ده آیه از قرآن پردازد، از غافلان نوشته نمی‌شود و هر کس صد آیه از قرآن را تلاوت کند، از قانتان نوشته می‌شود و هر کس هزار آیه از قرآن را تلاوت کند، از مقنطران است». یعنی به‌اندازه قنطاری پاداش داده می‌شود. قنطار: مقدار هنگفت و بسیاری است.

«خداوند معلوم داشت که بعضی از شما بیمار خواهند بود» لذا تاب‌وتوان قیام شب را نخواهند داشت «و دیگرانی که در زمین سفر می‌کنند و از فضل خداوند طلب

روزی می نمایند» یعنی: در زمین برای تجارت و کسب منافع و به طلب روزی الهی که در امر معیشت و گذران زندگی‌شان به آن نیاز دارند، سفر می‌کنند از این روی تاب‌وت‌توان شب‌زنده‌داری را ندارند «و دیگرانی که در راه خدا کارزار می‌کنند» پس تاب‌وت‌توان این را ندارند که قیام شب و تکالیف دشوار جهاد را هر دو با هم انجام دهند. ملاحظه می‌کنیم که خدای عزوجل در این آیه درجه مجاهدان و مال‌جویانی را که در طلب کسب نفقه حلال برای خود و خانواده خویش هستند، با هم برابر گردانیده است پس این خود دلیل بر آن است که کسب مال برای تأمین روزی حلال به منزله جهاد است چنان‌که در حدیث شریف آمده‌است: «هیچ فروشنده‌ای نیست که طعامی را از شهری به شهر دیگری می‌برد و آن را به نرخ روز می‌فروشد مگر این‌که منزلت وی در نزد خدای عزوجل منزلت شهداء است» سپس آن حضرت ص این آیه را تلاوت کردند.

«پس هر چه میسر شد از قرآن بخوانید» یعنی: هر چه میسر شد از نماز شب و از قرآن بخوانید. تکرار امر برای تأکید و تثبیت رخصت است و بر این حقیقت اشعار دارد که هرچند فرضیت نماز شب ساقط شده است ولی استحباب آن به حال خود باقی است «و نماز را برپا دارید» یعنی: نماز فرض را «و زکات را بدهید» یعنی: زکاتی را که در اموال شما فرض شده است. زکات بنا بر قول راجح در سال پنجم هجرت فرض گردید. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «این آیه که مکی است دلیل بر قول کسانی می‌باشد که می‌گویند: زکات در مکه فرض شد ولی مقادیر و نصابهای آن در مدینه بیان گردید». «و به خدا وام نیکو بدهید» یعنی: از اموال خود در راه خیر به انفاقی نیکو انفاق کنید؛ با خرج کردن بر خانواده خویش، در جهاد فی سبیل‌الله و پرداختن زکات فرض و صدقات نافله «و آنچه برای خود از عمل خیر پیش می‌فرستید» هر عمل خیری که باشد، اعم از آنچه که ذکر شد و آنچه که ذکر نشد «آن را نزد خداوند به اعتبار پاداش بهتر و بزرگتر خواهید یافت» نسبت به اعمال خیری که آن را تا آستانه مرگ به تأخیر می‌اندازید، یا به اجرای آن بعد از مرگ خویش وصیت می‌کنید تا بعد از مرگتان از مالتان بیرون آورده شود. در حدیث شریف آمده است: «... مال یکی از شما

فقط آن چیزی است که (قبل از مرگ خود) پیش فرستاده است و آنچه که انفاقش را به تأخیر انداخته، مال وارث وی است». «و از خداوند آمرزش بخواهید» برای گناهانتان زیرا از ارتکاب گناه و کوتاهی در انجام حسنات عاری نیستید «بی گمان خداوند غفور رحیم است» یعنی: بسیار آمرزگار است برای کسی که از وی آمرزش بخواهد، بسیار مهربان است برای کسی که از وی طلب رحم کند.

﴿سوره مدثر﴾

مکی است و دارای (۵۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با صفت «تدثر: جامه بر خود پیچیدن» که رسول خدا ﷺ به آن موصوف شده‌اند، «مدثر» نامیده شد. اصل مدثر متدثر است؛ و او کسی است که خود را به جامه خویش درمی‌پیچد تا بخوابد، یا خود را گرم کند. مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که: چون ارسال وحی بر رسول خدا ﷺ آغاز شد، جبرئیل علیه السلام نزد ایشان آمد و ایشان او را همچون نور درخشانی بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته دیدند. پس، از مشاهده آن منظره عظیم تکان خورده و بیهوش بر زمین افتادند و چون به هوش آمدند، به منزل خود نزد خدیجه بازگشته و آبی خواستند و بر خود ریختند سپس فرمودند: مرا در جامه بیچانید! مرا در جامه بیچانید! پس قطیفه‌ای بر ایشان پوشانیدند. آن‌گاه این سوره نازل شد. بخاری از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: «اولین چیزی که از قرآن نازل گردید، ﴿يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ﴾ بود». اما جمهور مفسران قایل به آنند که اولین آیات نازل شده: ﴿أَقْرَأْ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ «علق/۱» بود. وجه جمع میان دو رأی یاد شده این است که: اولین آیات نازل شده بعد از دوران فترت وحی (یعنی انقطاع موقت آن در آغاز بعثت)، این سوره بود.

يَا أَيُّهَا الْمَدَّثِرُ ﴿١﴾

«ای مرد جامه بر خود پیچیده» که ردا بر سر کشیده و خود را در زیر آن پنهان کرده‌ای. مفسران اجماعاً بر آنند که مراد از مدثر رسول خدایند. دثار: رواندازی است که بر بالای لباس داخلی‌ای که به تن چسبیده‌است، پوشیده می‌شود و لباس داخلی «شعار» نامیده می‌شود.

قُرْآنِذِرٌ ﴿٢﴾

آری! ای مرد جامه بر خود پیچیده «برخیز و بیم ده» یعنی: بپاخیز و اهل مکه را بیم و هشدار ده و آنان را از عذاب برحذر دار؛ چنانچه ایمان نیاورند.

وَرَبِّكَ تَكْبِيرٌ ﴿٣﴾

«و پروردگارت را تکبیر گوی» یعنی: سرور، فرمانروا و سامان‌دهنده امور خود را به تکبیر گفتن اختصاص ده و او را به بزرگی و عظمت وصف کن و نباید غیر او در چشمت بزرگ جلوه کند. این می‌رساند که بدون بزرگداشت خداوند عَلَّامٌ، مأموریت بیم‌دهی (انذار) نیز به سر نمی‌رسد.

وَيَا بَكَ فَطَهِّرْ ﴿٤﴾

«و جامه‌های خود را پاک دار» پس باید ظاهرت نیز پاک و آراسته باشد زیرا اگر مردم دعوتگر را با ظاهری ناموزون بینند، این را به حساب دعوتش می‌گذارند و چه بسا که بدین سبب از پذیرش دعوتش سرباز زنند. پس مراد، پاک کردن لباس از پلیدی‌هاست. اما قتاده در معنی آن می‌گوید: «نفست را از گناه پاکیزه مدار». لذا با این تأویل، مراد از آن طهارت نفس است زیرا اعراب شخصی را که به عهد خداوند متعال وفا نمی‌کرد، پلید جامه می‌نامیدند و کسی را که به عهد وی وفا کرده و به لباس صلاح آراسته می‌بود، پاک‌جامه می‌نامیدند. و هر دو معنی صحیح است زیرا طهارت حسی عاداتاً متلازم با طهارت معنوی یعنی دوری از گناهان می‌باشد چنان‌که عکس قضیه نیز صحیح است چرا که وجود پلیدیها گاهی با بسیاری گناهان همراه می‌باشد.

وَالرَّجَزَ فَأَهْجُرْ ﴿٥﴾

«و از پلیدی دوری کن» یعنی: بتان و مظاهر شرک را فروگذار و آنها را پرستش نکن زیرا پرستش آنها سبب عذاب است. رجز: به ضم راء و کسر آن، عذابی است که به عنوان اثر معصیت به دنبال می‌آید. شایان ذکر است که نهی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از این امور، به

معنی آلوده بودن ایشان به چیزی از اینها نیست بلکه نهی به این دلیل از رسول خدا ﷺ آغاز می‌شود که ایشان قدوه و الگو هستند و نیز مراد آیات، توصیه ایشان به مداومت و مواظبت بر رعایت این امور است پس این خطابها مانند این فرموده حق تعالی است: ﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ﴾ : «ای پیامبر! از خدا بترس و از کافران و منافقان اطاعت نکن» («احزاب / ۱»)، که مراد از این خطاب و امثال آن در مورد پیامبر ﷺ، سفارش ایشان به مداومت و استمرار در پرهیز نمودن از چنین اموری است.

وَلَا تَمَنََّنَّ تَسْتَكْبِرُ ﴿٦﴾

«و منت مگذار فزونی طلب کنان» در توضیح معنی این آیه چهار قول آمده است که ابن کثیر آنها را به این نحو نقل کرده است:

۱- در برابر دشواریها و سنگینی‌های نبوت که آن را تحمل می‌کنی، بر پروردگارت منت نگذار.

۲- چون به کسی چیزی بخشیدی، آن را برای رضای خدا ﷻ ببخش و بر بخششی که می‌کنی، منت نگذار و به جهت آن نبخش که بیشتر از آن بگیری بلکه بخششهای تو باید فقط به خاطر خدای عزوجل باشد، نه به خاطر طلب دنیا؛ و این از اخلاق اهل جود و کرم است.

۳- در برابر امر نبوت و تبلیغی که می‌کنی، از مردم پاداشی افزون نخواه و عوضی از دنیا برنگیر.

۴- از این که اعمال خیر را بسیار انجام دهی، سست و ضعیف نشو. ابن کثیر معنی دوم را ترجیح داده است.

وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ﴿٧﴾

«و برای پروردگارت شکیبایی کن» یعنی: متحمل کار عظیمی گردیده‌ای که به زودی عرب و عجم بر سر آن با تو خواهند جنگید پس در دعوت شکیبایی کن و باید

شکیبایی‌ات بر آزارهایی که می‌بینی، برای رضای خدای عزوجل باشد. خلاصه این‌که: خداوند عز وجل بعد از کمال عقل و کمال اخلاق آن حضرت صلی الله علیه و آله، دو پایه محکم دیگر برای موفقیت دعوت ایشان بنیان گذاشت، آن دو پایه عبارت از: جود و صبر است.

فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ ﴿٨﴾

«پس چون در ناقور دمیده شود» مراد از ناقور در اینجا، دمیدن دوم در صور است، گویی حق تعالی فرمود: بر آزارشان شکبیا باش زیرا پیش روی آنان روزی است بسیار هولناک که سرانجام کار، در آن افکنده می‌شوند. در حدیث شریف آمده است: «کیف أنعم وصاحب القرن قد التقم القرن وحنی جبهته ينتظر متى يؤمر فينفخ؟ فقال أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله: فما تأمرنا يا رسول الله؟ قال: قولوا حسبنا الله ونعم الوكيل، على الله توكلنا: چگونه شادمان باشم درحالی که صاحب بوق، بوقش را در دهانش گرفته و پیشانی خویش را نیز فرود آورده و منتظر است که چه وقت به وی دستور دمیدن داده می‌شود تا بدمد؟ اصحاب گفتند: پس به چه چیز ما را دستور می‌دهید یا رسول الله؟ رسول مبارک فرمودند: بگوئید؛ حسبنا الله ونعم الوكيل، على الله توكلنا: خدا ما را بس است و او نیکو کارسازی است، بر خدای عزوجل توکل کردیم».

فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ ﴿٩﴾ عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ ﴿١٠﴾

«پس چنین روزی، روز دشواری است؛ بر کافران آسان نیست» برخلاف مؤمنان که دائما از آسانی‌ای به آسانی بیشتر از آن راهنمایی می‌شوند تا سرانجام وارد بهشت گردند چنان‌که ابن عباس رضی الله عنه از عبارت: (بر کافران آسان نیست) این معنی را فهمیده است که آن روز بر مؤمنان آسان است. این مستمسکی است برای کسانی که «دلیل خطاب» را حجت می‌دانند.

ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِدًا ﴿١١﴾

«مرا با کسی که او را تنها آفریدم واگذار» نسفی برای این آیه سه معنی ذکر کرده است:

۱- مرا واگذار با کسی که او را درحالی آفریدم که در شکم مادرش تنها بوده است، نه مالی داشته است و نه فرزندی.

۲- مرا تنها با او واگذار زیرا من در انتقام گرفتن از او، تو را بسنده‌ام.

۳- مرا واگذار با کسی که خودم به تنهایی او را آفریده‌ام و در آفرینش وی کسی با من مشارکت نداشته است.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: ولیدبن مغیره نزد رسول خدا ﷺ آمد و ایشان بر وی قرآن خواندند پس گویی بر وی از استماع قرآن رقت و انعطافی پدید آمد. چون این خبر به ابوجهل رسید، نزد ولید آمد و به وی گفت: عموجان، قومت می‌خواهند تا مالی را گرد آورده و تقدیمت نمایند زیرا خبر شده‌اند که تو نزد محمد رفته‌ای تا از آنچه نزد وی است، برخوردار گردی. ولید گفت: چنین نیست زیرا تو می‌دانی که من از ثروتمندترین افراد قریش هستم. ابوجهل گفت: پس درباره محمد سخنی بگو تا این خبر به قومت برسد که تو منکر وی هستی و از او نفرت داری. ولید گفت: درباره وی چه بگوییم؟ سوگند به خدا که در میان شما نه مردی داناتر به شعر مانند من وجود دارد و نه داناتر به رجز و قصیده آن، به خدا سوگند که سخن او به چیزی از اینها شباهتی ندارد و به خدا سوگند که سخن او را حلاوتی است و بر سخنش رنگ و رونق و صفایی است، فراز آن لذت‌بخش و مثمر مانند درخت میوه‌دار و فرود آن سیراب‌کننده و پربرکت مانند چشمه آب حیات است بی‌گمان سخن وی برتر است و هیچ سخنی بر آن فراز نتوان شد و بی‌گمان سخنش هر سخنی را که فروتر از آن است، ورشکسته و ویران می‌سازد. ابوجهل گفت: اما قومت از تو راضی نمی‌شوند تا درباره وی سخنی نگویی. ولید گفت: پس به من اجازه بده تا درباره او ببندیشم آن‌گاه گفت: «هذا سحر یؤثر: این سخن جادویی نقل شده است» که محمد آن را از غیر خود نقل می‌کند! پس این آیه نازل شد.

وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ﴿١٣﴾

«و مالی فراوان به او بخشیدم» زیرا ولیدبن مغیره ثروتمند مشهوری بود.

وَبَنِينَ شُهُودًا ﴿١٣﴾

«و فرزندان حاضر شده» یعنی: فرزندان به او بخشیدم که همراهش در مکه حاضرند، نه مسافرت می کنند و نه نیازی به پراکنده شدن در سرزمینها برای جست و جوی رزق و روزی دارند، از آن جهت که مال پدرشان فراوان بود پس غلامان و خادمانشان عهده دار این مسافرتها بودند و ولید همیشه از نعمت و لذت وجود و حضور پسرانش برخوردار بود. نقل است که: او جمعا سیزده فرزند داشت که همه پسر بودند و سه تن از آنان به نامهای خالد، عمار و هاشم ایمان آوردند.

وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا ﴿١٤﴾

«و برایش وسعت دادم وسعت دادنی» یعنی: به او در زندگی مادی، طول عمر، ریاست در قریش و نفوذ و اعتبار، عیشی خوش و امکان و میدانی بسیار عطا کردم؛ تا بدانجا که او را ریحانه و دردانه (وحید) قریش لقب داده بودند. یعنی: او در استحقاق ریاست و رهبری و پیشوایی آنان، یکویکدانه است.

ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ﴿١٥﴾

«باز هم طمع دارد که بیفزایم» بر مال و جاه و امکانات او در حالی که شکر این نعمت ها را که همانا پذیرش اسلام و انجام دادن تکالیف آن است، به جا نیاورده است.

كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عِينِدًا ﴿١٦﴾

«حاشا و کلا» یعنی: هرگز این نعمت ها را بر او نمی افزایم «زیرا او به آیات ما ستیزنده است» یعنی: او دشمن آیات ما است و به این آیات که بر پیامبر صلی الله علیه و آله خویش والرسله فرود آورده ایم، کافر می باشد.

سَأْزُهْقُهُ، صَعُودًا ﴿١٧﴾

«زودا که مشقتی سنگین بر او تکلیف دهم» یعنی: به زودی او را درگیر عذاب سخت و سنگینی می‌کنم که هیچ راحتی در آن نباشد. ارهاق: آن است که بر انسان چیز سنگینی تحمیل شود که برداشت آن در توان وی نباشد. به قولی: «صعود» کوهی در دوزخ است چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «صعود کوهی از آتش در دوزخ است که او به بالا رفتن بر آن مکلف ساخته می‌شود پس چون دست خود را بر آن می‌گذارد، دستش ذوب می‌شود و چون دست خود را برمی‌دارد، دستش به حال خود برمی‌گردد و چون پایش را بر آن می‌گذارد، پایش ذوب می‌شود اما وقتی آن را برمی‌دارد، به حال خود بازمی‌گردد».

إِنَّهُ، فَكَّرَ وَقَدَّرَ ﴿١٨﴾

«هرآینه او تأمل کرد و بررسی نمود» یعنی: ولید بن مغیره درباره قرآن و محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اندیشید و نزد خود بررسی و سنجش کرد تا سرانجام سخنش درباره آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را آماده کرد که چه بگوید. پس خدای سبحان او را نکوهید و مذمت کرد و فرمود:

فَقِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿١٩﴾

«پس کشته باد» یعنی: لعنت و عذاب بر وی باد «چگونه سگالید» یعنی: چگونه و به کدامین حال سخنش را بررسی و سنجش کرد و چگونه به سوی باطلی که قریش از وی می‌خواستند، راه برد.

ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَّرَ ﴿٢٠﴾

«باز مرگ بر او باد، چگونه سگالید» تکرار برای مبالغه است. «ثم» بر این امر دلالت می‌کند که نفرین بر وی در بار دوم بیشتر و مؤکدتر است. این تعابیر همه برای بزرگ نمودن جرم وی و سزاوار بودنش برای عذاب مضاعف است.

ثُمَّ نَظَرَ ﴿٢١﴾

«باز درنگریست» که به کدامین چیز قرآن را دفع کند و چگونه در حقانیت آن طعن بزند، یا در چهره‌های قومش درنگریست.

ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ﴿٢٢﴾

«و آن‌گاه رو ترش کرد» چرا که چیزی نیافت تا قرآن را با آن طعن بزند «و چهره درهم کشید» یعنی: چهره‌اش درهم کشیده و دگرگون شد. «بسر»: سخت‌تر از ترش‌رویی است.

ثُمَّ أَدْبَرَ وَأَسْتَكْبَرَ ﴿٢٣﴾

«باز پشت گردانید» از حق و ایمان «و تکبر کرد» از گردن نهادن به حقانیت قرآن.

فَقَالَ إِن هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ ﴿٢٤﴾

«پس گفت: این جز جادویی فراگرفته نیست» یعنی: این قرآن جز جادویی نیست که محمد آن را از دیگران نقل کرده است. البته عکس‌العمل وی بدین شیوه، خود دلیل آن است که او در ابراز نظر پیرامون قرآن درگیر تناقض درونی بود چرا که در دل خویش رسول خدا ﷺ را تصدیق می‌کرد و به حقانیت ایشان قناعت اندرونی داشت ولی از روی عناد، صداقت ایشان را انکار می‌کرد تا زعامت و ریاست وی در میان قریش محفوظ بماند، از این جهت گفت:

إِن هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ﴿٢٥﴾

«این جز گفتار آدمی نیست» یعنی: قرآن سخن بشر است نه کلام خداوند عزوجل. بیان این امر گذشت که ولیدبن مغیره این سخن را فقط برای ارضای قومش گفت، بعد از آن که

به این حقیقت که قرآن شیرینی و شکوه و رونق مخصوص و بی‌مانندی دارد، اعتراف کرد.

سَأْصَلِيهِ سَقَرٌ ﴿٣٦﴾

«زودا که به سقرش درآوریم» سقر: از نامهای دوزخ است.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ ﴿٣٧﴾ لَا يُبْقِي وَلَا يَنْزُرُ ﴿٣٨﴾ لَوَاحٌ لِّلْبَشَرِ ﴿٣٩﴾

«و تو چه دانی که سقر چیست» این آیه برای بزرگ نمودن شأن دوزخ است «نه باقی می‌گذارد، نه رها می‌کند» دوزخ نه کسی را که در آن افکنده شود، باقی می‌گذارد زیرا گوشت و پوست و عروقتش را می‌سوزاند و نه او را رها می‌کند تا هلاکش کند بلکه آن گوشت و پوست دوباره به تن وی برمی‌گردد تا مجدداً عذاب را از نو بچشد «آشکارشونده است برای بشر» یعنی: دوزخ از مسافتهای دورودرازی در معرض دیدگان آنهاست به طوری که از بس بزرگ و هولناک است، آن را آشکارا می‌بینند. شایان ذکر است که این معنی، برگزیده بیشتر مفسران است. به قولی دیگر: ﴿لَوَاحٌ لِّلْبَشَرِ﴾ بدین معنی است که دوزخ تغییر دهنده رنگ پوستها به سیاهی است چرا که پوست‌های دوزخیان را می‌سوزاند و سیاه می‌گرداند.

عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ ﴿٤٠﴾

«بر آن نوزده نگهبان است» یعنی: بر دوزخ نوزده کس از فرشتگان گمارده‌اند که نگهبانان آن می‌باشند. ثعلبی می‌گوید: «این امر محل انکار نیست زیرا وقتی یک فرشته ارواح تمام خلایق را قبض کند پس هیچ استبعادی ندارد که نوزده فرشته بر عذاب بعضی از خلایق موکل باشند». به قولی: مراد نوزده صنف از اصناف فرشتگان است. قرطبی می‌گوید: «ان شاء الله صحیح این است که این نوزده کس رؤسا و سرگروه‌های فرشتگان برگمارده بر امر عذاب‌اند اما شمار تمام آنها را هیچ عبارت و لفظ بشری‌ای

به تصویر کشیده نمی‌تواند چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾: «لشکریان پروردگارت را جز خود او کسی دیگر نمی‌داند» در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده‌است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یوتی بجهنم یومئذ لها سبعون ألف زماما مع کل زمام سبعون ألف ملک یجرونها: در آن روز جهنم آورده می‌شود در حالی که برای آن هفتاد هزار مهار است، به‌همراه هر مهاری هفتاد هزار فرشته‌اند که آن را می‌کشند».

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه روایت کرده‌اند: گروهی از یهود از مردی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره نگهبانان جهنم سؤال کردند پس او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و این سؤال را با ایشان در میان گذاشت. هم در آن ساعت این آیه نازل شد.

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ ﴿٣١﴾

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: چون آیه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ نازل شد، ابوجهل گفت: آیا محمد بیش از نوزده تن یاور ندارد؟ پس آیا هر صد مرد از شما عاجز از آنند که یکی از آنها را بگیرند سپس از دوزخ خارج شوند؟ پس این آیه نازل گردید. در روایت دیگری آمده است: مردی از قریش به‌نام ابوالأشد بن کلداه جمحی که بسیار نیرومند و پهلوان بود^۱ گفت: ای گروه قریش! نوزده تن فرشته شما را به هراس نیفکنند زیرا من از جای شما با شانه راستم ده تن از آنان و با شانه چپم نه تن از آنان را دفع می‌کنم. پس نازل گردید:

^۱ او به پندار آنان چنان نیرومند بود که بر روی پوست گاو می‌ایستاد و ده تن آن را می‌کشیدند تا از زیر پایش خارج سازند اما پوست پاره‌پاره می‌شد و از زیر پایش بیرون آورده نمی‌شد. سهیلی می‌گوید: «هم‌او بود که رسول خدا ص را به کشتی گرفتن با خود فراخواند و گفت: اگر در کشتی مغلوب تو گشتم، به تو ایمان می‌آورم و رسول خدا ص بارها او را در کشتی مغلوب ساختند ولی ایمان نیاورد. نقل است که رسول خدا ص با «رکانه» نیز کشتی گرفتند.

«و ما نگهبانان دوزخ را جز از فرشتگان نگماشته‌ایم» پس چه کسی تاب و توان رویارویی با فرشتگان را دارد و چه کسی می‌تواند ایشان را مغلوب خویش گرداند در حالی که ایشان برپادارنده‌ترین خلق خدای عزوجل برای حق او، خشمگین‌ترین آنها برای او و نیرومندترین و قوی‌ترین خلق در قوت و هجوم هستند؟ «و ما شمار ایشان را جز فتنه‌ای برای کافران نگردانیده‌ایم» یعنی: شمار نوزده را آزمایش و امتحانی برای کافران گردانیده‌ایم و آنها گفتند آنچه را که گفتند تا عذابشان دوچندان شود و خشم خداوند عزوجل بر آنان افزون گردد و «تا اهل کتاب یقین کنند» یعنی: تا یهود و نصاری به حقانیت قرآن یقین حاصل کنند بدان جهت که بیان قرآن در مورد شمار نگهبانان دوزخ، با کتب منزله آنان موافقت کامل دارد «و» تا «اهل ایمان در ایمان خود بیفزایند» آن‌گاه که موافقت اهل کتاب با خود را می‌بینند «و تا اهل کتاب و مسلمانان شک نکنند» در حقانیت قرآن زیرا می‌بینند که هر چه در قرآن هست، حق است. یا شک نکنند در این امر که شمار نگهبانان دوزخ نوزده تن است «و تا کسانی که در دل‌هایشان بیماری» نفاق «است بگویند» مراد از بیماری، وجود شک و شبهه و نفاق در دل‌های آنهاست «و» تا بگویند «کافران» از مردم مکه و غیرآنان که: «خدا از این مثل آوردن چه چیزی را اراده کرده‌است؟» یعنی: خداوند از بیان این شمار تعجب‌انگیز که در دوری و غرابت خود همچون مثل است، چه چیزی را اراده داشته است؟ چرا آن فرشتگان را نوزده تن گردانید نه مثلاً بیست تن؟ حق تعالی در رد شبهاتشان فرمود:

«بدین سان خداوند هر که را خواهد گمراه می‌کند و هر که را خواهد هدایت می‌کند» یعنی: به مانند آنچه که از گمراه‌سازی منکران این شمار و هدایت نمودن باورمندان آن ذکر شد؛ خدای عزوجل کافران را گمراه و مؤمنان را هدایت می‌کند. البته معنی گمراه‌سازی و هدایت نمودن حق تعالی این نیست که او این دوگروه را بر گمراهی و هدایت مجبور می‌سازد زیرا این امر منافی با عدل حق تعالی است. همچنین حکمت در مشروعیت احکام که ایجاب آورنده تکلیف است، اجبار را اقتضا نمی‌کند بنابراین، اراده و اختیار مکلف در انجام تکلیف و در استحقاق عقاب و ثواب، نقش اساسی دارد و از سوی خداوند عزوجل اجباری در کار نیست. پس این امر که همه چیز بر

اساس اراده او واقع می‌شود لزوماً به معنی رضای او نیست لذا اگر بنده امر پروردگارش را مخالفت کرد، از آنچه مورد رضای اوست بیرون گردیده، نه از دایره مشیت وی.

فرموده خدای عزوجل: ﴿وَزَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا﴾ دلیل بر آن است که ایمان کم و زیاد می‌شود، یعنی زیاد می‌شود با طاعت و کم می‌شود با معصیت و این رأی اکثر علماء است و کسانی از علما - مانند امام ابوحنیفه رحمته الله - که می‌گویند: حقیقت ایمان قبول زیادت و نقصان را نمی‌کند، آیه کریمه را بر ثمرات و آثار و لوازم ایمان حمل می‌کنند «و شماره لشکریان پروردگارت را جز خود او نمی‌داند» از بس که بسیارند پس افزودن بر تعداد نوره‌تن بر وی دشوار نیست ولی او در تعیین این تعداد حکمت ویژه‌ای دارد که شما آن را نمی‌دانید پس هرچند نگهبانان دوزخ نوزده تنند اما ایشان همکاران و لشکریان عظیمی در اختیار دارند که شمارشان را جز خدای سبحان کس دیگری نمی‌داند. در حدیث شریف آمده است: «أطت السماء وحق لها أن تئط، ما فيها موضع أربع أصابع إلا وملك واضع جبهته لله ساجدا: آسمان به ناله درآمد و سزاوار آن است که ناله کند زیرا جای چهار انگشت در آن نیست مگر این که فرشته‌ای پیشانی خود را برای خدای عزوجل در آن به سجده نهاده است». «و این جز پندی برای بشر نیست» یعنی: دوزخ و آنچه که از شمار نگهبانان آن ذکر شد، جز پند و موعظه‌ای برای بشر نیست تا کمال قدرت حق تعالی را بدانند لذا او هرگز به همکار و مددکار محتاج نیست.

كَلَّا وَالْقَمَرِ ﴿٣٣﴾

آن‌گاه خداوند متعال بر وجود دوزخ (سقر) سوگند خورده و می‌فرماید: «چنین نیست» که منکران می‌گویند «سوگند به ماه» که دارای آن همه منافع عظیم است؛

وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ ﴿٣٣﴾

«و سوگند به شب، چون پشت برگرداند» و برود و روز به دنبال آن آید؛

وَالصُّبْحُ إِذَا أَسْفَرَ ﴿٣٤﴾

«و سوگند به صبح چون روشن شود» و از افق پدیدار گردد؛

إِنَّمَا لِاحِدَى الْكَبْرِ ﴿٣٥﴾

«هرآینه آن یکی از سترگهاست» یعنی: سقر یکی از بلاهای بسیار بزرگ و سخت است. حسن بصری می‌گوید: «به خدا سوگند که حق تعالی خلاق را به بلایی بزرگتر از دوزخ بیم نداده است». به قولی «إنها» یعنی: تکذیب آنان محمد ﷺ را یکی از بلاهای بسیار بزرگ است. یا معنی این است: فرستادن بیم‌دهنده به سوی بشر، یکی از بزرگترین رویدادها در هستی است.

نَذِيرًا لِلْبَشَرِ ﴿٣٦﴾

«بیم‌دهنده است بشر را» مراد از بیم‌دهنده، دوزخ است. به قولی: قرآن بیم‌دهنده بشر و هشداردهنده آن است؛ از آن رو که متضمن وعده و وعید می‌باشد.

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ ﴿٣٧﴾

آری! قرآن بیم‌دهنده و هشداردهنده است؛ «هر که از شما را که بخواهد پیشی جوید» به سوی حق و خیر یا به سوی بهشت «یا باز ایستد» به سبب کفر از راه حق و خیر و از جاده بهشت.

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ﴿٣٨﴾

«هر کس در گرو کردار خویش است» یعنی: هر کس از عمل و کردار خویش مورد مؤاخذه و بازپرسی قرار گرفته و نزد خدای عزوجل در گرو کار و کردار خویش است، که یا خویشتن را نجات می‌دهد و یا در هلاکت می‌افکند.

إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ﴿٣٨﴾

«مگر اصحاب یمین» یعنی: مگر مؤمنان که ایشان در گروه گناهان خود نیستند بلکه به وسیله اعمال نیکی که انجام داده‌اند، از گرو و بازداشت رها می‌شوند و نجات می‌یابند.

فِي جَنَّاتٍ يَسَاءَلُونَ ﴿٤٠﴾

«در بوستانهایی هستند» یعنی: مؤمنان در بوستانهایی هستند «همپرسی می‌کنند» یعنی: از همدیگر حال و احوال پرسشی می‌کنند، یا می‌پرسند:

عَنِ الْمُجْرِمِينَ ﴿٤١﴾

«از مجرمان» یعنی: مؤمنان از یکدیگر راجع به احوال گنهکاران می‌پرسند، یا از خود گنه کاران می‌پرسند در حالی که خطاب به آنان می‌گویند:

مَا سَأَلَكُمْ فِي سَفَرٍ ﴿٤٢﴾ قَالُوا لَرَبِّكَ مِنَ الْمَصَلِينَ ﴿٤٣﴾ وَلَرَبُّكَ نَطْعُمُ الْمَسْكِينِ ﴿٤٤﴾ وَكُنَّا نَحْوُ مَعَ

الْمُنَافِقِينَ ﴿٤٥﴾

«چه چیز شما را در دوزخ درآورد؟ می‌گویند: از نمازگزاران نبودیم و بینوایان را هم اطعام نمی‌کردیم و با هرزه‌درایان هرزه‌درایی می‌کردیم» یعنی: با اهل باطل در باطلشان در می‌آمیختیم و هرگاه گمراهی به گمراهی کشیده می‌شد، ما هم با او گمراه می‌شدیم. ابن‌زید در معنی آن می‌گوید: «در کار محمد ﷺ با فروروندگان و هرزه‌درایان فرومی‌رفتیم و می‌گفتیم: محمد دروغ‌گوست، دیوانه است، جادوگر است، شاعر است...».

وَكَانَ كَذِبٌ يَوْمَ الدِّينِ ﴿٤٦﴾

«و روز جزا را» یعنی: روز حساب و جزا را که روز قیامت است «دروغ می‌شمردیم» پس این چهار عامل بود که در زندگی دنیا گریبانگیر ما گردید و ما را به دوزخ کشانید.

حَتَّىٰ آتَيْنَا الْيَقِينَ ﴿٤٧﴾

«تا آن که یقین به سراغمان آمد» مراد از یقین: مرگ است.

فَمَا نَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ﴿٤٨﴾

«پس» حالا «آنان را شفاعت شفاعت‌گران سود ندهد» یعنی: چنان‌که شفاعت فرشتگان و پیامبران و نیکان به صالحان و شایستگان سود می‌دهد، به آنان سود نمی‌دهد زیرا این شفاعت برای مؤمنان است نه کافران. این آیه دلیل ثبوت شفاعت برای مؤمنان می‌باشد.

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ ﴿٤٩﴾

«پس چه شده است آنان را که از اندرز رویگردانند» یعنی: کافران را چه شده است که از قرآن مشتمل بر پند بزرگ و موعظه عظیم روی گردانند؟ این آیه نشان دهنده آن است که در آیه: ﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ﴾ و آیه: ﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكُبْرِ﴾ ﴿٣٥﴾ نَذِيرًا لِلْبَشَرِ نیز مراد از «ذکر» و «نذیر» ترجیحا قرآن است.

كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ ﴿٥٠﴾

«گویی آنان خرانی رم کرده‌اند» یعنی: مانند خرانی هستند سخت رمان و گریزان؛

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ﴿٥١﴾

«که از تیراندازان» که آنها را به تیر بسته‌اند «گریخته باشند» به قولی: قسوره شیر است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «چون خران وحشی شیر را ببیند، می‌گریزند همچنین اند این گروه مشرک که چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را ببینند، از ایشان می‌گریزند». پس این تشبیه آنان را به سختی تقبیح و تحقیر نموده و اعلام می‌دارد که آنان قومی سخت ابله‌اند.

بَلْ يُرِيدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَنْ يُؤْتَىٰ صُحُفًا مُّنشَرَةً ﴿٥٢﴾

«بلکه هر کدام از آنان می‌خواهد که به او نامه‌ای سرگشاده داده شود» و بر او کتاب و صحیفه‌ای نازل شود چنان‌که بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد. مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: کفار قریش به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: باید صبح که از خواب برمی‌خیزیم، بالای سر هر یک از ما نامه گشاده‌ای از جانب خدا جل جلاله قرار داشته باشد بر این مضمون که تو رسول وی هستی.

كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ﴿٥٣﴾

«کلا و حاشا» نه! سنت خداوند جل جلاله هرگز چنین نیست بلکه «حق این است که آنان از آخرت نمی‌ترسند» زیرا اگر آنان از دوزخ می‌ترسیدند، چنین معجزاتی را پیشنهاد نمی‌کردند.

كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ ﴿٥٤﴾

«کلا و حاشا» چنان نیست که آنان می‌پندارند بلکه «حق این است که قرآن پندی است» کامل و روشن.

فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ﴿٥٥﴾

«پس هر که خواهد، آن را بخواند» و از آن پند گیرد، این پند را از آن می‌گیرد و هر که آن را نصب العین خویش گرداند، منافع این کار به خودش برمی‌گردد.

وَمَا يَذْكُرُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْغَفْرِ ﴿٥٦﴾

«و پند نگیرند جز آن که خدا بخواهد» برایشان هدایت را؛ پس کار موکول به مشیت حق تعالی است «اوست اهل تقوی» یعنی: حق تعالی سزاوار آن است که متقیان از او بپرهیزند؛ با ترک معاصی و عمل به طاعاتش «و اوست اهل مغفرت» یعنی: اوست سزاوار آن که برای مؤمنان با تقوی گناهانشان را ببامرزد و نیز سزاوار آن است که توبه توبه‌کاران را بپذیرد و گناهانشان را ببامرزد. شایان ذکر است که رسول خدا ﷺ در حدیث شریف ذیل که مالک بن انس رضی الله عنه آن را روایت کرده است، این آیه را چنین تفسیر نموده‌اند: «یقول لكم ربکم جلت قدرته وعظمته ؛ أنا أهل أن أتقى فلا يجعل معی إله غیری، ومن اتقى أن يجعل معی الها غیری فأنا أغفر له: پروردگار شما که قدرت و عظمت وی بس سترگ و باشکوه است، می‌فرماید: من سزاوار آن هستم که از من پروا شود و لذا خدایی غیر از من با من معبود قرار داده نشود. پس هر کس از این امر که با من خدایی غیر از من قرار دهد، بپرهیزد من قطعاً بر او می‌آمزم».

﴿سوره قیامت﴾

مکی است و دارای (۴۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «قیامت» نامیده شده که با سوگند الهی به قیامت آغاز گردیده است تا شأن آن را بزرگ نموده و بر وقوع حتمی و رد بر منکران آن تأکید گذاشته باشد.

لَا أُقِيمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿۱﴾

«سوگند می خورم به روز قیامت» «لا» در (لَا أُقِيمُ) هم در این آیه و هم در آیه بعد زاید است و اعراب کلمه «لا» را برای تأکید قسم اضافه می کنند زیرا اگر مقسم علیه متنفی باشد، آوردن کلمه «لا» قبل از قسم برای تأکید نفی جایز است پس معنی این است: «به تأکید سوگند می خورم». جواب قسم محذوف است که مابعد آن بر آن دلالت می کند، یعنی: «یقینا برانگیخته می شوید». البته قسم خوردن خداوند عَلَّامٌ به روز قیامت برای تعظیم و تفخیم شأن آن می باشد و قطعاً او صاحب اختیار است که به هر چیز از مخلوقاتش که می خواهد، سوگند بخورد.

وَلَا أُقِيمُ بِالنَّفْسِ اللّٰوَمَةِ ﴿۲﴾

«و سوگند می خورم به نفس لوامه» یعنی: به نفسی که صاحب خود را بر کوتاهی و تقصیرش ملامت می کند و این نفس لوامه، نفس مؤمن است که وی را بر اعمال خیری که از وی فوت شده نادم می گرداند لذا مؤمن خود را بر ارتکاب شر ملامت می کند چنان که بر انجام خیر نیز خود را ملامت می کند که چرا از آن بیشتر انجام نداده است. حسن بصری می گوید: «سوگند به خدای عزوجل که من مؤمن را جز ملامتگر نفس خویش نمی یابم؛ او بر خود نهیب می زند و می گوید: من - مثلاً - چرا آن سخن را گفتم و نیتم از آن چه بود؟ قصدم از غذا خوردن با فلان کس چه بود؟ از این حدیث نفسی که با خویشتن خویش داشتم، چه هدفی داشتم؟... اما فاجر جلو می رود و جلو

می‌رود... و هیچ‌گاه نفسش را سرزنش نمی‌کند». هم او گفته است: «هیچ کس از اهل آسمانها و زمین نیست مگر این‌که در روز قیامت نفس خود را ملامت می‌کند». خلاصه: از ظاهر آیه - چنان‌که ابن‌کثیر گفته است - چنین برمی‌آید که: نفس لوامه نفسی است که صاحب خود را بر خیر و شر هر دو ملامت می‌کند، به معنایی که گذشت. اما مقاتل می‌گوید: «نفس لوامه نفس کافر است که در آخرت خود را بر کوتاهی در ایفای حق خدای عزوجل ملامت می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد».

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُجْمَعَ عَظْمُهُ. ﴿٢﴾

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را گرد نمی‌آوریم» بعد از آن‌که پوسید و پراکنده گردید؟ و آیا می‌پندارد که او را دیگر بار به آفرینشی جدید نمی‌آفرینیم؟ قطعاً این پنداری است باطل زیرا ما استخوانهای پوسیده او را گرد می‌آوریم. بدین‌سان خداوند عَلَّامٌ به روز قیامت و نفس لوامه هر دو سوگند می‌خورد که استخوانهای درهم‌پاشیده انسان را گرد خواهد آورد آن‌گاه هر انسانی را زنده خواهد کرد تا او را مورد محاسبه قرار داده و سپس به او جزای مناسبی بدهد.

مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: عدی بن ربیععه به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: ای محمد! به من از روز قیامت بگو که چه وقت روی می‌دهد؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حقیقت امر قیامت را به وی باز گفتند. سپس او گفت: حتی اگر این روز را به چشم سر هم بینم، تو را تصدیق نمی‌کنم و به آن ایمان نمی‌آورم، عجب! آیا خداوند عَلَّامٌ این استخوانها را پس از پوسیدن آنها گرد می‌آورد؟! پس آیه کریمه نازل گردید.

بَلَىٰ قَدَرِينَ عَلَّامٌ أَنْ تُسَوَّىٰ بَنَانُهُ. ﴿٤﴾

«آری» یعنی: نه چنان است که بر این امر توانا نباشیم بلکه با توانایی تمام استخوانهای پوسیده انسان را گرد می‌آوریم و حتی از این هم فراتر: «تواناییم بر این که سرانگشتهای او را» مانند سم شتر «هموار کنیم» تا قادر به گرفتن و باز دادن چیزی نباشد اما ما با بخشیدن این انگشتان کوچک و نرم و لطیف که مشتمل بر مفاصل،

ناخنها، عروق ظریف و نرم و استخوانهای باریک هستند، بر او منت نهادیم. یا معنی این است: تواناییم بر این که انگشتانش را بی هیچ نقصان و تفاوتی همان طور که در دنیا بوده است استوار کنیم و باز آفرینیم. پس این تنبیهی است از سوی حق تعالی بر این امر که خطوط سرانگشتان هر انسانی با خطوط سر انگشتان غیر او از انسانهای دیگر اختلاف دارد.

این آیه از معجزات قرآن کریم است زیرا بر نقش شگفت آسای اثر انگشت انسان توجه می دهد. این آیه سبب ایمان آوردن بسیاری از منکران گردیده است زیرا امروزه در عصر علم این حقیقت روشن گشته است که هویت و شخصیت مشخص و مستقل انسان به وسیله خطوط سرانگشتان وی از دیگران باز شناخته می شود پس ممکن است گاهی قد انسان، لحن صدا و شکل و شمایل وی با دیگران کاملاً شبیه باشد ولی آنچه که اصلاً به هیچ انسان دیگری شباهت ندارد، خطوط سر انگشتان او یا مهر خاص و منحصر به فرد وی است از همین رو، امروزه اهمیت اثر انگشت در بررسی قضایای جنایی و حقوقی به عنوان دلیلی قاطع شناخته و به کار گرفته می شود.

بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۗ

«بلکه انسان می خواهد در زمانی که پیش روی وی است، فسق و فجور کند» یعنی: می خواهد تا فسق و فجور و بدکاری را در زمانی که پیش رو دارد جلو انداخته، گناه را مقدم نماید و توبه را به تأخیر اندازد و او می خواهد که هر چه عمر وی به درازا کشید، به فسق و فجور ادامه دهد لذا هرگز مرگ و آخرت را به یاد نمی آورد. پس انکار رستاخیز از دو شبهه پدید می آید:

۱ - بعید پنداشتن اجتماع و به هم آمدن اعضا و اجزاء بعد از پراکنده شدن و متلاشی شدن آنها.

۲ - گرایش به بی ضابطه گی و بی قیدی و این که هیچ عامل و مانعی هوی ها و هوسهای وی را مهار نکند از این جهت از روی افسارگسیختگی و تمایل به فسق و فجور، تسلیم

هوی و هوس شده و منکر معاد می‌گردد زیرا ایمان به آخرت او را به ضوابط و قیودی پایبند می‌گرداند.

يَسْتَلْ أَيَّانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿٦﴾

«می‌پرسد» از روی استبعاد، استهزا و استکبار: «روز قیامت چه وقت است؟»؛

فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ﴿٧﴾

«پس آن‌گاه که چشم خیره شود» از شدت بهت‌زده‌گی و تحیر در سکرات مرگ، یا در وحشت رستاخیز؛

وَحَسَفَ الْقَمَرُ ﴿٨﴾

«و ماه تیره گردد» یعنی: نور و روشنی آن تماما از بین رفته و مجدداً به آن برنگردد چنان‌که در ماه گرفتگی دنیا به آن برمی‌گشت؛

وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ﴿٩﴾

«و خورشید و ماه فرایک‌دیگر آورده‌شوند» یعنی: خورشید و ماه هر دو یکجا با هم در پیچانده شده و به یک کتله واحدی تبدیل گردند، و آن‌گه دیگر شب و روزی در کار نباشد؛

يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ ﴿١٠﴾

«آن روز انسان بگوید که کجاست گریزگاه؟» یعنی: چون فرزند آدم صحنه‌های هولناک روز قیامت را مشاهده کند، در آن هنگام می‌گوید: کجاست گریزگاه از نزد خدای سبحان و از حساب و عذاب وی.

وزرها ووزر من عمل بها بعده، من غير أن ينقص من أوزارهم شيئا: هر کس در اسلام سنت نیکی را بنیان گذارد، برای وی مزد آن عمل و مزد کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن‌که از مزدهای ایشان چیزی کم ساخته شود و هر کس در اسلام سنت بدی را بنیان گذارد، بر او گناه آن و گناه کسانی است که بعد از او بدان عمل کرده‌اند، بی آن‌که از گناهانشان چیزی کم ساخته شود».

بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ﴿١٤﴾

«بلکه انسان بر نفس خود بصیر است» و حقیقت ایمان یا کفر، طاعت یا معصیت و استقامت یا انحرافی که او بر آن بوده است را می‌داند. به قولی معنی این است: بلکه اعضا و اندامهای انسان علیه او گواهند.

وَلَوْ أَلْفٌ مَّعَاذِرُهُ ﴿١٥﴾

«هرچند عذرهای خود را در میان آورد» یعنی: هر چند عذرهای پیشکش کرده و از خود حجت بنماید و دفاع کند، آن عذرآوریها به حالش هیچ سودی نمی‌کند زیرا علیه او شواهدی اقامه می‌شود که عذرهای دروغینش را برملا می‌سازد. یا معنی این است: هرچند انسان برای دفاع از خود عذرهایی بتراشد اما او بر خویشتن خویش بیناست و خودش را خوب می‌شناسد. مجاهد می‌گوید: «عذرهای انسان، عبارت از حجتهای وی است». ابن‌کثیر می‌گوید: «صحیح قول مجاهد و اصحاب وی است».

لَا تُحْرَكُ بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿١٦﴾

«زبان را به بازخوانی وحی نجبان که در کار آن شتاب کنی» مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: رسول خدا ﷺ در هنگام نزول وحی پیش از آن‌که جبرئیل علیه السلام از خواندن آن فارغ شود، به خاطر حرص و اشتیاقی که بر حفظ و نگهداری قرآن داشتند، لبها و زبان خود را برای تکرار آن می‌جنبانیدند، همان بود که این آیه نازل شد. یعنی:

زبان خویش را در هنگام القای وحی به تکرار کردن قرآن نجنبان تا آن را از بیم آن که مبادا از خاطرت برود، به شتاب فراگیری.

إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿١٧﴾

«زیرا گردآوری آن» در سینهات «بر عهده ماست» پس بدان که چیزی از آن از خاطرت نمی‌رود «و بازخوانی آن» یعنی: پایدار ساختن تکرار و خواندن آن بر زبانت به وجهی درست و استوار نیز بر عهده ماست.

فَإِذَا قَرَأَهُ فَأَنبِعْ قُرْآنَهُ ﴿١٨﴾

«پس چون آن را بخوانیم» یعنی: چون خواندن قرآن را بر تو به زبان جبرئیل عليه السلام تمام گردانیم؛ «از خواندن آن پیروی کن» یعنی: به خواندن جبرئیل عليه السلام گوش فراده و سر تا پا به او توجه کن.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿١٩﴾

«سپس بیان آن بر عهده ماست» یعنی: تفسیر حلال و حرام و بیان مسائل مشکله آن بر عهده ما است و ما این معانی را - آنچنان که اراده کرده و مشروع گردانیده‌ایم - به تو الهام می‌کنیم. لذا رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم پس از نزول این آیات در هنگام فرود آمدن جبرئیل عليه السلام برای رساندن وحی، به او گوش می‌سپردند و چون از نزد ایشان می‌رفت، بی‌دغدغه آیات وحی را - چنان که خداوند متعال به ایشان وعده داده بود - می‌خواندند. شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: «معنی آیه نزد بنده این است که: هرآینه جمع کردن قرآن در مصاحف و حفظ و قرائت آن عصرا بعد عصر بر ما وعده لازم است و الله تعالی توضیح و تفسیر معانی آن را بر دست شیخین «بخاری و مسلم» رضی الله عنهما جمع کرده و در هر زمانی قاریان را توفیق داد که حافظ شوند و قرآن را به تجوید بخوانند و

در هر زمانی مفسران را توفیق داد که در تفسیر آن سعی نمایند - و الله اعلم^۱. کلمه «ثم» دلیل بر جواز تأخیر بیان از وقت خطاب است. آن‌گاه سیاق قرآنی بیان حال سابق انسان منکر رستاخیز را این چنین دنبال می‌کند:

كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ ﴿٢٠﴾

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! «حق این است که بهره زودیاب دنیوی را دوست می‌دارید» و همین عامل است که شما را به تکذیب روز قیامت و مخالفت با وحی و قرآن و پیامبر ﷺ وا می‌دارد. کلا: مفید ردع یعنی زجر و توبیخ و بازداشتن از انکار آخرت است. پس این آیه هشدار است به انسان که نباید به دنیای زودگذر فریفته شود و ترغیبی است بر شکیبایی، تأمل، تحمل و حوصله‌مندی.

وَنَذُرُونَ الْآخِرَةَ ﴿٢١﴾

«و» حق این است که «آخرت را» با نعمت‌های آن «فرو می‌گذارید» و برای آن کار نمی‌کنید. پس آنچه که شما را از کارکردن برای آخرت باز می‌دارد، همانا اهتمام و اشتیاق شما به نعمت‌های زودگذر دنیاست.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ ﴿٢٢﴾

«در آن روز چهره‌هایی تازه و خرم» زیبا، باصفا، شاداب و روشن «است».

إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾

«نظرکننده‌اند به سوی پروردگار خود» یعنی: به سوی آفریننده و مالک امر خود می‌نگرند و او را آشکارا به چشم سر می‌بینند. احادیث صحیح نیز متواتر بر این امر تأکید گذاشته‌اند که بندگان در روز قیامت بی هیچ‌گونه حجابی به سوی پروردگارشان

^۱ عباراتی را که از شاه ولی‌الله دهلوی: در این تفسیر شریف نقل کرده‌ام، همراه با ویراستاری است.

می‌نگرند آن گونه که به‌سوی ماه شب چهارده می‌نگرند و این احادیث از صحت و تواتر بدان پایه قرار دارند که دفع و منع آنها ممکن نیست چنان‌که ابن‌کثیر به نقل آن احادیث پرداخته و به دنبال آن می‌افزاید: «این مسأله به‌حمدالله در میان صحابه و تابعین و سلف این امت علیهم‌السلام مسئله اجماعی است چنان‌که در میان ائمه اسلام نیز مورداتفاق می‌باشد». در حدیث شریف آمده است: «...وَأَكْرَمَهُمْ عَلَى اللَّهِ مَنْ يَنْظُرُ إِلَى وَجْهِهِ غَدْوَةً وَعَشِيَّةً: گرامی‌ترین اهل بهشت در نزد خداوند علیهم‌السلام کسانی هستند که صبح و شام به‌سوی چهره پروردگار متعال می‌نگرند».

وَوُجُوهُ يَوْمَئِذٍ بِآيَةٍ ﴿٢٤﴾

«و در آن روز چهره‌هایی دژم باشند» یعنی: درهم کشیده، عبوس، افسرده و زشت باشند؛ که این چهره‌ها، چهره‌های کفار است.

تَنْظُرُ أَنْ يَفْعَلَ بِهَا فَاقرَةٌ ﴿٢٥﴾

«توقع کنند که به آنان بلایی بزرگ در رسد» فاقره: بلایی است کمرشکن و بزرگ، گویی از بس بزرگ است، فقرات پشت را می‌شکند.

كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾

«حاشا و کلا» نه! هرگز نه! ای فرزند آدم! تو نمی‌توانی در روز قیامت کارنامه‌ات را انکار کنی «چون جان به گلوگاهها رسد» یعنی: چون نفس، یا روح به گلوگاه رسد. ترقوه: استخوان میان سینه و گردن، یعنی چنبره گردن است و رسیدن نفس به گلوگاه، کنایه از قرار گرفتن در آستانه مرگ می‌باشد.

وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿٣٧﴾

«و گفته شود: کیست افسونگر؟» یعنی: کسی که پیرامون فرد محتضر حاضر است، می‌گوید: چه کسی بر او دم و دعا می‌کند تا شاید شفا یابد؟ مراد این است که آیا کسی هست تا او را در چنین حالتی درمان کند، بگردید و اطبا و دعاخوانان را خبر کنید. اما آنان نمی‌توانند هیچ چیز از قضای خداوند متعال را از وی دفع کنند. یا «راق» از «رقی» است که در این صورت این سخن از فرشتگان است. یعنی فرشتگان به همدیگر می‌گویند: چه کسی از شما روح او را به جایگاهش می‌برد، فرشتگان رحمت یا فرشتگان عذاب؟.

وَلَطَّنَ إِنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿٣٨﴾

«و یقین داند که این وقت جدایی است» یعنی: کسی که روح وی به گلوگاهش رسیده است، یقین می‌کند که آن ساعت، ساعت جدا شدن از دنیا و خانواده و مال و فرزندان است. حق تعالی با آوردن کلمه «ظن» از یقین به گمان تعبیر نمود، از آن رو که تا وقتی روح در بدن شخص باشد، او به زندگی طمع داشته و به مرگ خویش یقین کامل حاصل نمی‌کند بلکه در عین حال که گمان غالب وی مرگ است اما با این وجود، کورسویی از امید به زندگانی در نهاد او وجود دارد. آیه کریمه دلیل بر آن است که روح جوهری است قائم بالذات که بعد از مرگ بدن باقی می‌ماند زیرا حق تعالی مرگ را فراق نامیده است و خود این، دلیل بر آن است که روح باقی است؛ چرا که فراق و وصال صفت است و صفت مستدعی وجود موصوف می‌باشد.

وَأَلْقَتْ السَّاقُ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿٣٩﴾

«و یک ساق محتضر به ساق دیگر آن پیچد» در هنگام فرود آمدن مرگ بر وی پس هر دو پایش می‌میرند و ساقهای پایش خشک می‌شوند و او قادر به حرکت دادن آنها نیست. آن‌گاه ساقهای او را در کفن می‌پیچانند درحالی‌که روزی بر آنها جولان می‌کرد

و می تاخت. ضحاک در معنی آن می گوید: «دو کار بزرگ بر میت گرد می آید: مردم پیکرش را برای کفن و دفن آماده می کنند و فرشتگان روحش را به جایگاه و مقر آن می برند».

إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿٣٠﴾

«آن روز روان کردن به سوی پروردگار توست» یعنی: در آن روز، ارواح پس از باز گرفته شدن از اجساد، به سوی آفریننده متعال رانده می شوند.

فَلَا صَلَفَ وَلَا صَلَىٰ ﴿٣١﴾

«پس نه باور داشت» حقایق را این انسان منکر به پیامبر و قرآن و روز آخرت «و نه نماز گزارد» برای پروردگار خویش پس نه به قلبش ایمان آورد و نه هم به بدنش عمل کرد.

وَلٰكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ﴿٣٢﴾

«ولی دروغ انگاشت و رویگردان شد» یعنی: دروغ انگاشت پیامبر ﷺ و فرشتگان و روز آخرت را و از طاعت و ایمان روی گردانید.

ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰٓ أَهْلِهِۦ يَتَمَطَّىٰ ﴿٣٣﴾

«سپس تبخترکنان» یعنی: سرمست و خرامان در راه و رفتارش، افتخارکنان و عشوه‌کنان به سر و وضعش «به سوی خانواده‌اش رفت» یا «یتمطی» به این معنی است: او از روی خودبینی و گردنکشی از اجابت دعوتگر حق، سنگینی و کاهلی کرد.

أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٤﴾ ثُمَّ أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ ﴿٣٥﴾

«اولی است بر تو پس اولی است، باز هم اولی است بر تو و اولی است» این خطاب در دنیا یا در آخرت متوجه کافر مغرور و متبخر است. پس اگر خطاب به وی در دنیا باشد، معنی این است: ای کافر! برایت سزاوارتر است که راهی غیر از این راهی را که در پیش گرفته‌ای، اختیار کنی. باز هم تکرار می‌کنم که سزاوارتر برای تو غیر این راه است؛ سزاوارتر برای تو این است که ایمان آوری و از کتاب خدا عَلَّامٌ پیروی کنی. و اگر خطاب در آخرت باشد، معنی این است: ای کافر! برای تو سزاوارتر بود که با غیر این کارنامه سراسر کفرآلود خود ما را ملاقات می‌کردی. باز هم تکرار می‌کنم که این کار برای تو سزاوارتر بود. پس این آیه متضمن دعوت انسان به سوی این حقیقت است که باید او از مؤمنان راه‌یافته باشد. به قولی معنی این است: ای کافر! بدان که خدای سبحان آنچه را که ناخوش داری به تو می‌پیوندد و این امر بر تو باربار تکرار می‌شود.

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «چون آیه ﴿عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ﴾ : (بر دوزخ نوزده فرشته برگمارده است) «مدثر/۳۰» نازل شد، ابوجهل به قریش گفت: مادرانتان به عزایتان بنشینند، فرزند ابی‌کبشه به شما خبر می‌دهد که نگهبانان جهنم نوزده تن‌اند و درحالی‌که شما در شمار بسیار و در شجاعت سرآمد روزگار هستید، آیا هر ده تن از شما عاجز از آن هستند که بر یک تن از نگهبانان جهنم هجوم برده و او را فراچنگ گیرند؟ پس خداوند عَلَّامٌ به پیامبرش وحی کرد که به ابوجهل بگوید: ﴿أُولَىٰ لَكَ فَأُولَىٰ﴾. مقاتل می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نزد ابوجهل رفتند و به او گفتند: «وای بر تو، باز هم وای بر تو» و او را به عذاب تهدید کردند. پس ابوجهل گفت: مرا به چه چیز تهدید می‌کنی؟ نه تو می‌توانی علیه من کاری بکنی و نه پروردگارت و من عزیزترین و نیرومندترین اهل این وادی هستم! سپس راه خود کشید و رفت پس این آیه نازل گردید.

أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ﴿٣٦﴾

«آیا انسان می‌پندارد که به امان خود رها خواهد شد؟» یعنی: مهمل و عبث فرو گذاشته خواهد شد؟ پس نه مورد امر و نهی قرار خواهد گرفت و نه مورد محاسبه و مجازات و مؤاخذه؟ هرگز چنین نیست. پس این آیه دلیل تحقق حتمی رستاخیز است زیرا جزا دادن بر اعمال، امری است اجتناب ناپذیر؛ تا فرمانبر و نافرمان با هم برابر نباشند.

أَلَمْ يَكْ نُطْفَعًا مِنْ مَنِيٍّ ﴿٣٧﴾

«آیا نطفه‌ای از منی نبود که در رحم ریخته می‌شد» یعنی: آیا این انسان، قطره‌ای از منی‌ای که در رحم ریخته می‌شود، نبود؟

ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى ﴿٣٨﴾

«سپس خون بسته‌ای بود» یعنی: او بعد از نطفه، خون بسته‌ای بود زیرا منی در نخستین مرحله از مراحل تطور جنینی خود، به خون بسته تبدیل می‌شود «پس خداوند او را آفرید» یعنی: خداوند متعال بنا بر حساب و کتاب دقیقی او را به گوشت‌پاره‌ای آفریده شده متطور ساخت «پس او را موزون ساخت» یعنی: آن‌گاه اندامهای او را درست و برابر کرد و آفرینش او را کامل گردانید و در او روح دمید.

فَجَعَلَ مِنْهُ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ﴿٣٩﴾

«پس» بعد از قرار دادن منی در کوران تطور جنینی در رحم «از آن» یعنی: از منی «دو قسم را» یعنی: دو صنف از نوع انسان را «پدید آورد؛ نرینه و مادینه را» یعنی: مرد و زن را.

أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى ﴿٤٠﴾

«آیا چنین کسی» که این آفرینش بدیع را انشا کرد و بر آفرینش انسان توانا گردید «قادر نیست که مردگان را زنده کند» یعنی: اجسام را با رستاخیز به همان حالی که در دنیا بوده‌اند، برگرداند؟ قطعاً بر این کار تواناست زیرا اعاده و بازگردانیدن آفرینش از ایجاد نخستین آن آسانتر است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس از شما سوره ﴿لَا أُقِيمُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ را می‌خواند و به فرموده حق تعالی: ﴿أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَدِيرٍ عَلَيَّ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى﴾ می‌رسد، باید بگوید: بلی! نه چنان است که پروردگار ما بر زنده کردن مردگان توانا نباشد بلکه او بر آن تواناست». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله این آیه را می‌خواندند، می‌فرمودند: «سبحانک و بلی: پاک و منزّه هستی پروردگارا! نه چنان است که توانا نباشی بلکه تو توانا هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس از شما سوره ﴿وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ﴾ را می‌خواند و به آخر آن، یعنی: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ﴾ می‌رسد، باید بگوید: نه چنان است که پروردگار ما احکم الحاکمین نباشد بلکه من بر این امر از گواهانم: (بلی و أنا علی ذلکم من الشاهدین)... و هر کس سوره (مرسلات) را می‌خواند و به آیه: ﴿فِي أَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ می‌رسد، باید بگوید: (آمینا بالله) به خداوند جل جلاله ایمان آوردیم».

﴿سوره انسان﴾

مکی است و دارای (۳۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با بیان آفرینش انسان و ایجاد وی بعد از عدم، سپس خلیفه کردن وی در زمین و بیان آفرینش تمام خیرات و برکات و معادن و گنج‌هایی که در زمین برای بهره‌برداری وی قرار داده شده است، «انسان» نامیده شد. در صحیح مسلم از ابن عباس رضی الله عنهما نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بامداد روز جمعه، سوره‌های «الم. تنزیل» سجده و ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ﴾ را می‌خواندند.

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾

«به تحقیق که آمده است بر انسان» هل: حرف استفهام تقریر و تقریب و در اینجا به معنی «قد» است که مفید تحقیق می‌باشد. یعنی: محققا آمده است بر انسان «مدتی از روزگار که چیز قابل ذکری نبود» به قولی: مراد از انسان، آدم علیه السلام است و مدتی که او در آن چیز قابل ذکری نبود، مدت چهل سال بود قبل از آن که روح در وی دمیده شود زیرا در آغاز ساختارش از گل آفریده شد آن گاه از لجنی بوی‌ناک و سپس از گل خشک بازمانده از آن. به قولی دیگر: مراد از انسان همه فرزندان آدم‌اند و قول راجح نیز همین است، به دلیل آیه بعدی که مفسر آن می‌باشد و تطور انسان از نطفه به موجودی متکامل را بیان می‌کند. «حین» مدت حمل انسان در دوران جنینی و «دهر» زمان ممتدی است که محدودیتی ندارد. آری! انسان در این مدت به سبب ضعف و حقارت خود چیز قابل ذکری نبود. فراء و ثعلب می‌گویند: «معنی این است که آدم در طول آن مدت چهل سال، پیکر صورت‌نگاری شده‌ای از خاک و گل بود که نه از آن یادی می‌شد، نه شناخته شده بود و نه دانسته می‌شد که اسم او یا هدف از خلقتش چیست، سپس در او روح دمیده شد و پس از آن نامش مطرح گردید و بلندآوازه شد». به قولی دیگر معنی این است: روزگاری گذشت و آدم در آن روزگاران دراز نه چیز قابل ذکری بود، نه آفریده شده بود و نه اسم وی برای یکی از مخلوقات شناخته شده بود بلکه او در کتم

عدم فراموش شده و غیر قابل ذکر بود و این حقیقتی است که احدی منکر آن نیست و دانشمندان طبقات الارض نیز بر آن تأکید گذاشته و گفته‌اند: انسان روزگاران درازی بعد از آفرینش خود زمین بر روی آن پدید آمده است.

إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَوِيْعًا بَصِيْرًا ﴿٢﴾

آن‌گاه حق تعالی در تفسیر آیه قبل - بنا بر معنی راجح آن که ذکر شد - می‌فرماید: «هر آینه ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم» مراد از انسان در اینجا: جنس انسان یعنی همه فرزندان آدم است و مراد از نطفه در هم آمیخته و مختلط: آب منی و نطفه مرد و زن بعد از اختلاط و آمیزش آن دو است. به قولی: «امشاج» آمیخته‌هایی از چند چیز است زیرا نطفه مخلوطی به هم آمیخته از انواع چیزهای مختلف و انواع طبایع مختلفه‌ای است که انسان از آنها و بر آنها آفریده می‌شود. «تا به آزمونس بکشانیم» یعنی: انسان را در حالی آفریدیم که از آفرینش او قصد آزمونس را داشته‌ایم تا او را به خیر و شر و به امر و نهی بیازماییم «پس او را» بدین سبب «شنوا و بینا ساختیم» یعنی: در او حواس را ایجاد کردیم تا ادراکش کامل گشته و آزمودنش ممکن گردد. احتمال دارد که مراد از آیه اول، آفرینش آدم قبل از دمیدن روح در وی و مراد از آیه دوم، آفرینش نسل وی باشد. به هر حال دو آیه فوق انسان را به یاد اصل پیدایش انسان که یادآور ناتوانی وی‌اند می‌اندازد و او را به اعتراف بر نعمت و شکر منعم و برآوردن حکمت آفرینش خود که همانا پیروزی در این آزمایش است، برمی‌انگیزد.

إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا ﴿٣﴾

«هر آینه ما راه را به او نشان دادیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس» یعنی: ما راه هدایت و گمراهی و خیر و شر را به انسان نمایانده، او را به آن آشنا ساخته و منافع و مضار آنها را به او شناسانده‌ایم به طوری که او خود به فطرت و عقل خویش بدان راه می‌یابد و نیز ما پیامبران عليه‌السلام را فرستاده، آیات خویش را نازل کرده و ادله را برپا

کرده‌ایم، خواه او شکرگزار بوده و راه ایمان و عبادت و تقوی را ببوید، یا ناسپاس باشد و کفر بورزد.

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلًا وَأَغْلَالًا وَسَعِيرًا ﴿٤﴾

بعد از آن که حق تعالی دو گروه شکرگزار و ناسپاس را ذکر کرد، اکنون به بیان این حقیقت می‌پردازد که چه چیزی را برای آنها آماده کرده است: «ما برای کافران زنجیرها و بندها و آتش فروزان آماده کرده‌ایم» تا آنان را به وسیله این چیزها عذاب کنیم. غل: چیزی است که دستها با آن بر گردنها بسته می‌شود. سعیر: آتش بسیار افروخته است.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا ﴿٥﴾

«بی‌گمان ابرار از جامی می‌نوشند» ابرار: اهل طاعت و اخلاص، یعنی کسانی‌اند که حق خدای عزوجل را ادا می‌کنند. در حدیث شریف آمده است: «والبر ما اطمأنت إليه النفس: بر چیزی است که روان بدان آرام گیرد». کأس: پیاله شراب است «که آمیزه آن کافور است» یعنی: کافور با آن آمیخته می‌شود تا بوی و طعم شراب کامل و لذت‌بخش‌تر گردد.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا ﴿٦﴾

«چشمه‌ای که بندگان» درستکار و مقرب «خداوند از آن می‌نوشند» یعنی: آن آب کافور عبارت است از چشمه شرابی است که بندگان درستکار و مقرب از آن می‌نوشند. یا درحالی شراب خویش را می‌نوشند که آن شراب به آب چشمه کافور آمیخته است «و هرگونه که بخواهند جاریش می‌کنند» یعنی: بهشتیان آن چشمه را به هرجایی از بهشت که بخواهند، روان می‌کنند و از آن هرگونه که بخواهند، بهره می‌گیرند پس از آنجا به اینجا و از اینجا به آنجا جدول می‌کشند و جویها روان می‌کنند چنان‌که نهر جدول‌کشی گردیده و به اینجا و آنجا برده می‌شود. مراد این است که آن چشمه، تحت امر و تصرف ایشان است. در حدیث شریف آمده است: «در بهشت چهار

چشمه وجود دارد؛ دو چشمه از آنها از زیر عرش روانند که خداوند جَلَّ جَلَلُهُ از یکی از آنها چنین یاد کرده است: ﴿يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا﴾ و آن دیگر چشمه زنجبیل است. دو چشمه دیگر از فراز عرش فواره زنند که یکی از آنها را خداوند جَلَّ جَلَلُهُ چنین یاد کرده است: چشمه‌ای است در آن که سلسبیل نامیده می‌شود و دیگری چشمه تسنیم است». حسن بصری می‌گوید: «چشمه تسنیم مخصوص مقربان و به عنوان آب شرب ایشان است که از آن برای ابرار آمیزه‌ای است چنان‌که از چشمه‌های زنجبیل و سلسبیل نیز برای ابرار آمیزه‌ای است». امام رازی می‌گوید: «از این آیات که در ذکر عذاب شیوه اختصار و در شرح ثواب شیوه تفصیل به‌کار برده شده، این دلالت بر می‌آید که جانب رحمت غالب‌تر و قوی‌تر است».

يُؤْتُونَ بِالْذَّرِّ وَيَأْتُونَ يَوْمًا كَانَ سُرَّةً مُسْتَطِيرًا ﴿٧﴾

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند جَلَّ جَلَلُهُ که ذکر شد: «به نذر وفامی‌کنند» یعنی: آنها چون برای خدای سبحان نذر کنند، به نذر خود وفا می‌کنند. نذر در اصطلاح شریعت: چیزی است که شخص مکلف برای نیل به رضای خداوند متعال بر خویشتن واجب می‌گرداند؛ از نماز، یا روزه، یا قربانی، یا غیر این از اموری که شرعا بر ذمه وی واجب نبوده است «و از روزی که شر آن دامنگستر است می‌ترسند» مراد این است که آنها از روز قیامت می‌ترسند؛ روزی که شر آن فاش، دراز دامن و چنان گسترده است که همه آسمانها و زمین را در بر می‌گیرد زیرا آسمان در آن روز شگافته شده و ستارگان پراکنده و پاشان می‌گردند و زمین به‌سختی تکانده شده و کوهها درهم کوفته و ویران می‌گردند.

وَيُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا ﴿٨﴾

«و» آن بندگان درستکار و مقرب خداوند جَلَّ جَلَلُهُ «طعام را با وجود دوست داشتنش به مسکین و یتیم و اسیر اطعام می‌کنند» یعنی: با آن‌که خوراکی کم دارند و خودشان آن را دوست داشته و به آن تمایل دارند اما با این حال آن خوراکی را به‌منظور کسب

رضای خداوند جَلَّ جَلَالُهُ بر این سه گروه اطعام می‌کنند. یا معنی این است: طعام را به انگیزه حب الهی به آنان اطعام می‌کنند. مسکین: نیازمند فقیر و یتیم: کسی است که پدر ندارد. اسیر: کسی از کفار است که در جنگی اسلامی اسیر می‌گردد. البته کلمه اسیر شامل مؤمن و برده و زندانی نیز می‌شود. شایان ذکر است که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق اسیر به نیکی سفارش کرده‌اند چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «به اسیران خیراندیش باشید». بنابراین، اطعام اسیر مشرک عمل قربتی به سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است و اطعام اسیران اولاً بر امام (دولت) واجب است و اگر دولت به آن پرداخت، بر مسلمانان واجب می‌گردد. خاطر نشان می‌شود که عامه علما نیکی به کفار موجود در بلاد اسلامی را اجازه داده‌اند و این از نوافل است نه از واجبات. امام رازی می‌گوید: «بدان که مجامع طاعات در دو امر محصور است: تعظیم امرا که ﴿يُؤْفُونَ بِالَّذِينَ﴾ بدان اشاره دارد و شفقت بر خلق الله که ﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ﴾ ناظر بر آن است». ابن جریر در تفسیر «اسیرا» می‌گوید: «رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهل اسلام را به اسارت نمی‌گرفتند^۱ و این آیه درباره اسیران اهل شرک نازل گردید و رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مسلمانان را به رفتار نیک با آنها دستور می‌دادند».

اهل تفسیر در بیان سبب نزول می‌گویند: آیه کریمه درباره علی و فاطمه رضی الله عنهما و کنیزکی از آنها به نام فضه نازل گردید - هرچند این داستان از نظر سند به صحت نرسیده است. قرطبی می‌گوید: «صحیح آن است که این آیه درباره همه نیکان (ابرار) نازل شده است».

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا ﴿١﴾

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در دل با خود می‌گویند: «جز این نیست که ما فقط برای خشنودی خداوند شما را اطعام می‌کنیم» پس، از شما انتظار پاداش و عمل متقابل را نداشته و با این عمل ثنا و ستایش مردم را نمی‌طلبیم. البته خداوند جَلَّ جَلَالُهُ

^۱ اما امروزه اهل اسلام یکدیگر را به اسارت می‌گیرند. نمونه آن جنگ خانگی فعلی در افغانستان است. عجب این که گاهی به اسیر مسلمانان نمی‌دهند و او را درمان نمی‌کنند تا به خواری و زاری بمیرد.

این امر را از دل‌های ایشان دانست و از این روی ایشان را بدان ستود «از شما نه پاداشی می‌خواهیم و نه سپاسی» بلکه این عمل ما خالصا لوجه الله بوده و طلب رضای خداوند عز و جل نخستین هدف ما است و هدف دوم ما هم ترس از روز قیامت و هول و هراسهای آن می‌باشد.

إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا ﴿١٠﴾

و آن بندگان درستکار و مقرب خداوند عز و جل می‌گویند: «ما از پروردگاران روز عبوسی را هراسناکیم» که از هول و سختی آن چهره‌ها ترش و درهم کشیده می‌شود، روز «نهایت دشواری را» قمطیر: یعنی سخت دشوار و تاریک و وحشتناک.

فَوَقَّعَهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَٰلِكَ الْيَوْمِ وَلَقَّهْمُ نَصْرَهُ وَسُرُورًا ﴿١١﴾

«پس خداوند ایشان را از شر آن روز نگهداشت» یعنی: از ایشان شر آن روز را دفع کرد به سبب این که ایشان از خشم وی می‌ترسیدند و به بندگان نیازمند وی غذا می‌دادند «و به ایشان شادابی و خوشحالی ارزانی داشت» حق تعالی به جای ترشروی ای که در کفار است، به ایشان تازگی و صفای چهره و خرمی و شادمانی دل ارزانی داشت. نصره: سپیدی و صفا و پاکی و خرمی چهره از اثر نعمت است.

وَجَزَّيْنَهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا ﴿١٢﴾

«و ایشان را در برابر صبرشان» بر ادای واجبات، پرهیزشان از محرمات و بخشیدن اموال به نیازمندان؛ «بوستانی پاداش داد» که از آن برخوردار می‌شوند «و جامه ابریشمین» پاداش داد که آن را می‌پوشند. در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از صبر مورد سؤال قرار گرفتند پس در پاسخ فرمودند: «الصبر أربعة: أولها الصبر عند الصدمة الأولى، والصبر على أداء الفرائض، والصبر على اجتناب محارم الله، والصبر على المصائب: صبر بر چهار نوع است: اول آن

صبر در هنگام برخورد اول با صدمه است، دوم صبر بر ادای فرایض است، سوم صبر بر اجتناب از محرمات الهی است و چهارم صبر بر مصائب است». امام رازی می‌گوید: «بدان که این آیه یکی از دلایل این امر است که سختی‌های آخرت جز به اهل عذاب نمی‌رسد».

مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْبَابِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ﴿١٣﴾

«در آنجا» یعنی: در بهشت «بر تخت‌ها تکیه زنند» بهشتیان بر اورنگها و تختهای مکرر به حجله‌ها و سراپرده‌ها تکیه زنند «در آنجا نه گرمای خورشیدی را بینند و نه سرمای سختی» بلکه هوای بهشت معتدل و بس فرحبخش است. زمهریر: سردی شدید است. در حدیث شریف آمده است: «هواء الجنة سجسج لا حر ولا قر: هوای بهشت معتدل است، نه گرم است و نه سرد». سجسج: سایه گسترده است، مانند سایه طلوع بامداد تا طلوع خورشید.

وَدَانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلُّهَا وَذُلَّتْ قُطُوفُهَا نَدِيًّا ﴿١٤﴾

«و سایه‌های آن به ایشان نزدیک باشد» یعنی: سایه‌های درختان بهشت به بهشتیان نزدیک است و بر ایشان سایبانی می‌کند تا بر طرب و نعمت ایشان بیفزاید، هرچند که در بهشت نه خورشیدی است و نه مهتابی، همان طوری که شانه موی بهشتیان از طلا و نقره است، هرچند که در بهشت نه پلیدی‌ای است و نه گرد و غباری. «و میوه‌های آن در کمال دسترس پذیری است» یعنی: میوه‌های بهشت چنان برای تناول‌کنندگان رام ساخته شده است که شخص بهشتی در حالات ایستاده، نشسته و به پهلو آرمیده یکسان به آن دسترسی دارد پس نه آن درختان دور است که دستهای بهشتیان از آنها برگردد و نه درختان بهشت خار و خاشاکی دارد.

وَيَطَافُ عَلَيْهِمِ بَيْنَهُ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ﴿١٥﴾

«و ظروف سیمین و کوزه‌های بلورین پیرامون آنها گردانده می‌شود» یعنی: در هر وقت و هر زمانی که بهشتیان بخواهند، خدمتکاران بر ایشان شراب را با ظروف و کوزه‌هایی که از نقره است، می‌گردانند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «هیچ چیز در بهشت نیست مگر این که شما در دنیا مشابه آن را داده شده‌اید، بجز کوزه‌هایی که از نقره است». فرق در میان «آنیه» و «اکواب» این است که: اکواب؛ جامه‌هایی است بدون دسته اما آنیه؛ ظروفی است دارای دسته، مانند قدح و کوزه.

قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ قَدْرُهَا نَقْدِيرًا ﴿١٦﴾

«آبگینه‌هایی از سیم» یعنی: آبگینه‌ها و ظروف بلورین اهل بهشت از نقره است پس سپیدی نقره و صفا و درخشش شیشه هر دو در آنها جمع شده است در حالی که آبگینه‌ها و شیشه‌های دنیا از ریگ و ماسه است. بدین‌سان خدای عزوجل برتری آبگینه‌های بهشتی را که اصل آنها از نقره است اما درخشش و شفافیت آنها تا بدانجاست که آنچه در اندرون آنهاست، از بیرون آنها دیده می‌شود، گوشزد می‌نماید «که آنها را به اندازه پیموده باشند» یعنی: ساقیان بهشتی در جامه‌های بلورین نقره‌ای همان مقدار شراب می‌ریزند که بهشتیان می‌خواهند؛ نه بیش و نه و کم. حتی آن ظروف در شکل و محتوای خود چنان برابر و به‌هنجار ساخته شده‌اند که صاحب خود را سیراب سازند، نه بیش و نه کم.

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ﴿١٧﴾

«و در آنجا به آنان از جامی که آمیزه آن زنجبیل است می‌نوشانند» اعراب شراب را با آمیزه زنجبیل، لذیذ و دلپذیرتر می‌ساختند. زنجبیل گیاهی است معروف که در بلاد شام و هند و چین می‌روید. پس گاهی شراب بهشتیان به کافور آمیخته می‌شود - چنان‌که گذشت - و کافور در طبیعت خود سرد است و گاهی به زنجبیل آمیخته می‌شود که در طبیعت خود گرم است تا اعتدال لازم پدید آید. اما مقربان از هرکدام

آنها که بخواهند، شرابی خالص می نوشند. ابن عباس رضی الله عنه می گوید: «هرچه که خدای عزوجل در قرآن از بهشت یاد کرده، در دنیا جز نام چیز دیگری از آنها وجود ندارد».

عَيْنَا فِيهَا تَسْمَى سَلْسِيلًا ﴿١٨﴾

«از چشمه‌ای در آن» می‌نوشند «که سلسبیل نامیده می‌شود» یعنی: زنجبیل در بهشت چشمه‌ای دارد که سلسبیل نامیده می‌شود. سلسبیل در لغت نام آبی است که در نهایت روانی و گوارایی بوده و بسیار زود و راحت در حلقوم فرو رود.

﴿ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنشُورًا ﴿١٩﴾

«و بر گرد آنان پسرانی جاودانی می‌گردند» پسرانی که همیشه بر جوانی و طراوت و تازگی و خرمی خویش باقیند، نه پیر می‌شوند، نه شادابی آنها دگرگون می‌شود و نه می‌میرند «چون ایشان را ببینی، پنداری که ایشان مرواریدهایی از رشته افشاندۀ شده هستند» از بس که باصفا، زیبا، شاداب و دلربایند. خداوند متعال آن پسران را به مروارید افشاندۀ تشبیه کرد زیرا ایشان در خدمتگزاری سریع‌اند، برخلاف حورعین که ایشان را به مروارید نهفته تشبیه نمود زیرا ایشان زیر بار خدمت قرار داده نمی‌شوند و برای عشق ورزیدن فارغ‌بالند. ابن‌کثیر می‌گوید: «نه نیکوتر از این، تشبیهی وجود دارد و نه از مروارید افشاندۀ در مکانی زیبا و باصفا، منظره‌ای دلرباتر و زیباتر وجود دارد».

وَإِذَا رَأَيْتَ نَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا ﴿٢٠﴾

«و چون آنجا را بنگری» یعنی: چون نگاهت را آنجا در بهشت بیفگنی «نعمتی فراوان» و وصف‌ناپذیر «و ملکی بی‌کران می‌بینی» که هرگز قدر و اندازه آن را درحد و حصر نتوان آورد.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: عمر بن خطاب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد در حالی که آن حضرت صلی الله علیه و آله بر حصیری از برگ درختان خرما که درشتی آن بر پهلوی مبارکشان اثر کرده بود خوابیده بودند. پس عمر رضی الله عنه گریست. رسول خدا صلی الله علیه و آله

فرمودند: چه چیز تو را به گریه وا داشته‌است؟ عمر رضی الله عنه گفت: کسری، هرمز و پادشاه حبشه و فرمانروایی‌شان را به‌یاد آوردم و درحالی‌که شما فرستاده خداوند جل جلاله هستید، بر حصیری از خرما قرار دارید! «پس، از این حال شما بر من رقت دست داد و بی اختیار گریستم». رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: آیا راضی نیستی که دنیا از آنان باشد و آخرت از آن ما؟ پس این آیه نازل گردید: ﴿وَإِذْ رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمَلَكًا كَرِيمًا﴾

عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَمَهُمْ رُبُّمَ شَرَابًا طَهُورًا ﴿١١﴾

«بهشتیان را جامه‌هایی از ابریشم نازک سبز و ابریشم ستبر در بر است» سندس: ابریشم نازک و استبرق: ابریشم ستبر است «و به دستبندهای سیمین آراسته شوند» و در سوره «فاطر» آمده‌است: ﴿يُحَلِّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ﴾: «در آنجا به دستبندهای زرین آراسته شوند». این تنوع دلیل بر آن است که بهشتیان از هر دو نوع دستبند پوشانده می‌شوند و هر کس هر چه را که دلش بخواهد، می‌پوشد «و پروردگارشان به آنان شرابی پاکیزه می‌نوشاند» ابوقلابه و ابراهیم نخعی می‌گویند: «ابتدا به ایشان غذا آورده می‌شود و چون غذا به‌آخر رسید آن‌گاه شرابی پاکیزه به ایشان تقدیم می‌شود پس می‌نوشند و بر اثر آن شکم‌هایشان خرد و متناسب می‌شود و عرقی چون بوی مشک از بدن‌هایشان سرازیر می‌گردد». از علی رضی الله عنه روایت شده‌است که فرمود: «چون اهل بهشت به دروازه بهشت برسند، خداوند متعال به ایشان شراب پاکیزه‌ای - غیر از آن شرابهایی که در آیات قبل ذکر شد - می‌نوشاند. پس در آنجا دو چشمه را می‌یابند... آن‌گاه از یکی از آنها می‌نوشند که این شراب اندرونشان را از کینه و حسد و غل‌وغش و اخلاق پست پاک می‌گرداند و سپس از دیگری غسل می‌کنند که بر اثر آن، شادابی و خرمی نعمت‌های بهشت بر ایشان نمایان می‌شود».

إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيَكُمْ مَشْكُورًا ﴿١٢﴾

«این جزایی برای شماست» یعنی به بهشتیان گفته می‌شود: این انواع نعمتها، جزایی برای شماست در برابر اعمالتان. یعنی: اینها پاداش اعمال شماست «و سعی شما

مشکور است» یعنی: سعی شما در نزد ما ستوده، پذیرفته و مورد پسند است. شایان ذکر است که: شکر خدای سبحان در برابر عمل بنده، قبول اوست طاعت وی را.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا ﴿۴۳﴾

«هرآینه ما قرآن را بر تو چنان که باید و شاید فرود آوردیم» یعنی: آن را به تدریج و بخش‌بخش بر تو فرود آوردیم نه به یکباره و تو بر عکس آنچه که مشرکان ادعا می‌کنند، آن را از نزد خود نیاورده‌ای. بدین سان خدای عزوجل با تأکیدات گوناگون و از جمله ذکر ضمیر «نحن» بعد از ذکر ضمیر «إنا» فرود آوردن قرآن بر بنده خود را مؤکد می‌گرداند تا بسیاری مؤکدات هرگونه شک و شبهه‌ای را از دلها بزدايد.

فَأَصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَطِعْ مِنْهُمْ إِثْمًا أَوْ كُفُورًا ﴿۴۴﴾

«پس بر حکم پروردگار خود شکیبایی کن» که از جمله حکم و قضای وی، به تأخیر انداختن پیروزی‌ات تا میعادى است که حکمت حق تعالی آن را اقتضا می‌کند «و از آنان از هیچ گناهکار یا ناسپاسی اطاعت نکن» یعنی: احدی از کسانی را که مرتکب گناهی گردیده یا در کفر فرو رفته‌اند، فرمان مبر. آثم: بدکاری است که آشکارا مرتکب گناه می‌شود. کفور: کسی است که بر کفر خود تعصب داشته و در آن افراط می‌نماید به طوری که آشکارا کفر خود را اعلان می‌کند. مفسران می‌گویند: مراد از این دو تن در هنگام نزول آیه، عتبه بن ربیع و ولید بن مغیره بودند زیرا عتبه به رسول خدا ﷺ گفت: از سر این کار برگرد تا دخترم را به توتزویج کنم چراکه دخترانم از زیباترینهای قریش‌اند. و ولید بن مغیره به ایشان گفت: از این راه برگرد تا آن قدر به تو مال بدهم که راضی شوی زیرا من از ثروتمندترینهای قریش هستم. پس رسول خدا ﷺ از اول سوره «حم. السجده» تا آیه «۱۳»: ﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾ را بر آنان تلاوت کردند. در این هنگام آن دو تن از رسول خدا ﷺ دست برداشتند و یکی از آنها گفت: وقتی محمد این آیات را خواند، پنداشتم که همینک کعبه فرو خواهد افتاد.

در اینجا سؤالی مطرح می‌شود و آن این است: چرا با آن که رسول خدا ﷺ از هیچ کس از کفار و فجار فرمان نمی‌بردند، از فرمان بردن از آنان نهی شدند؟ پاسخ این است که پیامبر ﷺ قدوه و الگوی امت می‌باشند و نهی ایشان، نهی امت است چنان که این نهی به این واقعیت اشاره دارد که مردم همیشه به توجیه و ارشاد نیاز دارند، از آن رو که گرایش به شر و فساد در اندرون بشر نهفته است و اگر کسی از توفیق و ارشاد الهی بی‌نیاز می‌بود، بی‌شک آن کس پیامبر معصوم ﷺ بود بنابراین، بر هر مسلمانی واجب است که به سوی خداوند ﷻ به زاری و نیاز متوجه گردد تا حق تعالی وی را از خواهشهای پلید و شهوات گمراه‌کن مصون و محفوظ بدارد.

وَأذْكُرْ أُمَّتَ رَبِّكَ بِكُرَّةٍ وَأَصِيلًا ﴿٢٦﴾ وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ، وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ﴿٢٧﴾

«و یاد کن پروردگار خود را در هر صبح و شام» یعنی: بر یاد پروردگار خود مداومت کن و برای او در اول و آخر روز نماز بگذار. پس مراد از اول روز: نماز بامداد و مراد از آخر آن: نماز ظهر و عصر است. بنابراین، این دستور نمازهای بامداد و ظهر و عصر را در بر می‌گیرد «و در بخشی از شب برای او سجده کن» یعنی: در برخی از ساعات شب برای حق تعالی نماز بگذار. مراد نمازهای مغرب و عشاء است «و او را در بخش بلندی از شب به پاکی یاد کن» یعنی: برای او در وقت درازی از شب - که دو سوم، یا نصف، یا ثلث آن است - نماز تهجد بگذار.

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ وَيَذُرُونَ وَرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا ﴿٢٧﴾

«بی‌گمان اینان بهره زودیاب را دوست دارند» یعنی: کفار مکه و موافقانسان، بهره زودیاب را که همانا بهره دنیای زودگذر است، دوست دارند و آن را بر آخرت ترجیح می‌دهند «و روزی گرانبار را» که روز قیامت است «پشت سر خود می‌افکنند» روز قیامت از آن رو گرانبار نامیده شد که پر از سختی و هول و هراس است. پس آنان برای روز آخرت آمادگی نمی‌گیرند و به آن اهمیتی نمی‌دهند.

مَنْ خَلَقْتَهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَإِذَا شِئْنَا بَدَلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا ﴿٢٨﴾

«مایم که آنان را آفریده و پیوند مفاصل آنها را استوار کرده‌ایم» یعنی: ما بندها و اعضای وجود آنان را به وسیله رگ و پی و رشته‌های عصبی به یک‌دیگر محکم پیوند داده‌ایم «و چون بخواهیم، آنان را به نظایرشان تبدیل می‌کنیم» یعنی: اگر بخواهیم، آنان را نابود کرده و کسان دیگری را جانشینشان می‌گردانیم که برای ما فرمان‌پذیر باشند.

إِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ﴿٢٩﴾

«بی‌گمان این» سوره «پندی است» و موعظه‌ای «تا هر که خواهد، راهی به سوی پروردگار خود در پیش گیرد» با ایمان و فرمان بردن از او و پیامبرش.

وَمَا نَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٣٠﴾

«و نمی‌خواهید مگر آن که خدا بخواهد» یعنی: نمی‌توانید به‌سوی پروردگار خویش راهی در پیش گیرید مگر این‌که حق تعالی خود چنین چیزی را بخواهد پس کار به او سبحانه و تعالی مفوض است نه به شما و خیر و شر به دست بلاکیف اوست، نه به دست شما لذا صرف خواست و اراده بنده نه خیری را برای او به ارمغان می‌آورد و نه شری را از او دفع می‌کند مگر این‌که خداوند عز وجل به این کار اذن دهد «همانا خداوند علیم و حکیم است» پس او به کسی که شایستگی هدایت را دارد، داناست لذا راه هدایت را به‌رویش هموار گردانیده و اسباب آن را برایش آماده می‌گرداند و نیز او به آن کس که مستحق گمراهی است داناست پس او را از راه هدایت برمی‌گرداند. و در هر حال حکمت بالغه از آن اوست لذا هر چیز را در جای مناسب آن قرار می‌دهد.

يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٣١﴾

«هر که را خواهد به رحمت خویش» یعنی: به بهشت خویش «در می آورد» زیرا بهشت با رحمت خداوند سُبْحَانَ اللَّهِ قابل دسترسی است «و برای ظالمان» کافر «عذابی دردناک آماده کرده است» که همانا عذاب جهنم است. بدین سان خدای عزوجل بر این حقیقت تأکید می‌گذارد که هدایت و گمراهی هر دو به خواست و مشیت اوست ولی او به فضل خویش هدایت و به عدل خویش گمراه می‌کند. البته عام بودن مشیت حق تعالی در خیر و شر، منافی با اختیار انسان نیست زیرا اختیار انسان نیز در محدوده خود نافذ می‌باشد.

﴿سوره مرسلات﴾

مکی است و دارای (۵۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام مطلع خود: ﴿وَأَلْمَسَلَتْ...﴾ که خداوند عَلَّامٌ بدان سوگند خورده است، «مرسلات» نامیده شد.

فضیلت آن: ابن عباس رضی الله عنه از مادرش روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز مغرب سوره «مرسلات» را می خواندند. نقل است که ابن عباس رضی الله عنه سوره «مرسلات» را می خواند، در این اثنا ام الفضل به وی گفت: فرزندم! با خواندن این سوره به خاطرم آوردی؛ این سوره آخرین چیزی است که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در نماز مغرب می خوانند.

وَأَلْمَسَلَتْ عُرْفَا ۱

«قسم به فرستادگان پیاپی» ابن کثیر می گوید: «قول قوی تر این است که مراد از فرستادگان پیاپی، بادهایی است که چون موی گردن اسب که پشت سر هم برآن رویده است، پیاپی می آیند». قرطبی نیز می گوید: «جمهور مفسران برآنند که مراد از مرسلات، بادهاست». به قولی دیگر: مراد از «مرسلات» فرشتگان فرستاده ای هستند که وحی و امر و نهی پروردگار را بر وجهی نیکو، یا به طور پیاپی می آورند.

فَالْعَصْفَتِ عَصَافَا ۲

«پس قسم به تندبادهای سخت» که به قصد انجام مأموریت خود - یعنی آوردن نعمت یا عذاب - فرستاده می شوند. به قولی: «عاصفات» فرشتگانی اند که بر بادهای گمارده می شوند و آنها را تند می رانند. به قولی دیگر: آنها فرشتگانی هستند که ارواح کافران را به تندی می رانند.

وَالنَّشْرَةِ نَشْرًا ۳

«و قسم به افشانندگان افشانگر» که ابرهای بادآور بارانزا را آن گونه که پروردگار عزوجل بخواهد، می پراکنند. یا مراد از «ناشرات» فرشتگانی اند که برابرها گماشته اند و آنها را می پراکنند. یا مراد فرشتگانی اند که در هنگام فرودآوردن وحی، بالهای خود را در فضا می گشایند و می افشانند.

فَالْفَرْقَةِ فَرْقًا ۴

«پس قسم به جداکنندگان به جداکردنی» مراد فرشتگانی هستند که با پیامهای الهی ای که فرود می آورند، حق و باطل و حلال و حرام را از هم جدا می کنند.

فَالْمُلْقَاتِ ذِكْرًا ۵

«پس قسم به فرشتگان فرودآورنده وحی» که وحی را بر انبیاء عليهم السلام القا می کنند. صاحب تفسیر «الأساس» می گوید: «قول راجح این است که از پنج سوگند یاد شده در اینجا، فقط سوگند دوم یعنی (فالعاصفات) به بادها تعلق دارد و سوگندهای دیگر مربوط به فرشتگان است». به قولی دیگر: سه سوگند اول به بادها و سوگند چهارم و پنجم به فرشتگان تعلق دارد. شایان ذکر است که وجه مناسبت میان بادها و فرشتگان، لطافت و سرعت حرکت آنهاست.

عُذْرًا أَوْ نُذْرًا ۶

«خواه عذری باشد یا هشدار» یعنی: فرشتگان وحی را به عنوان عذر نمایاندن و اتمام حجت خدای عزوجل بر خلقش، یا به عنوان هشدار عذابش، بر پیامبران عليهم السلام فرود می آورند. یا فرشتگان وحی را به عنوان عذر و حجتی برای حق پرستان و هشدار برای باطل پرستان، فرود می آورند.

إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که آنچه وعده یافته‌اید، قطعاً رخ خواهد داد» این آیه جواب قسم‌هاست؛ یعنی آنچه که به شما در مورد وقوع قیامت، دمیدن در صور و برانگیختن اجساد وعده داده شده، خواه‌ناخواه رخ می‌دهد. سپس خدای سبحان نشانه‌های این رخداد حتمی‌الوقوع را این گونه روشن می‌سازد:

فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ ﴿٨﴾

«پس آن‌گاه که ستارگان تیره شوند» یعنی: نور و روشنی آنها محو گردد.

وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ﴿٩﴾

«و آن‌گاه که آسمان شکافته شود» و پاره‌پاره گردد.

وَإِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ ﴿١٠﴾

«و آن‌گاه که کوهها از جا کنده شوند» و در فضا بر باد روند و هیچ اثری از آنها باقی نماند و جایگاههای آنها با سطح زمین برابر گردد.

وَإِذَا الرُّسُلُ أُقِنَتْ ﴿١١﴾

«و آن‌گاه که برای پیامبران میقاتی تعیین کنند» به منظور داوری و فیصله نهایی میان ایشان و امت‌هایشان. یعنی: در آن هنگام آنچه که وقوع آن حتمی است، روی می‌دهد.

لَأَنِّي بَوْمِ أُنزِلَتْ ﴿١٢﴾

«برای چه روزی تعیین وقت شده است» تا پیامبران عليهم‌السلام گواهی‌شان در مورد امت‌هایشان را برپا دارند؟.

لَيَوْمِ الْفَصْلِ ۱۳

«برای روز فصل» که در آن میان مردم بر مبنای اعمالشان داوری و فیصله نهایی صادر می‌شود سپس به سوی بهشت یا دوزخ پراکنده می‌شوند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۱۴

آن‌گاه حق تعالی برای افگندن تعجب در مورد هولناک بودن روز قیامت این سؤال را مطرح می‌کند: «و تو چه دانی که روز فصل چیست؟» یعنی: آن روز، روز وقوع رخداد هولناک و عظیمی است که وصف و مقدار هول و هراس آن در تصور بشر نمی‌گنجد لذا پاسخ این سؤال در درون آن نهفته است.

وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۱۵

«وای در آن روز» هولناک «بر تکذیب کنندگان» ویل: تهدید به نابودی و هلاکت است. ابن‌کثیر می‌گوید: این روایت که «ویل» وادی‌ای در جهنم است صحیح نیست. شایان ذکر است که تهدید و تهویل با جمله: ﴿وَلَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾ در نه جای دیگر از این سوره نیز برای تأکید و تبیین بیشتر تکرار شده است چنان‌که در سوره «رحمان» نیز نظیر آن، یعنی: ﴿فَبِأَيِّ آءَالَاءِ رَبِّكُمَا تُكذَّبَانِ﴾ تکرار شده است.

أَلَمْ تَهْلِكِ الْأُولَىٰ ۱۶

«مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟» یعنی: آیا کفار امتهای گذشته چون اقوام نوح، عاد، ثمود و دیگران را از زمان آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا کفار ستیزه‌جوی زمان محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ با عذاب دنیا هلاک نکردیم؛ آن‌گاه که پیامبرانشان را تکذیب کردند؟.

ثُمَّ نَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾

«سپس پسینیان را» یعنی: کفار مکه، موافقانشان و نیز امثالشان از کفار قرنهای دیگر را که به تکذیب محمد ﷺ می پردازند «در پی آنان می آوریم» و این سنت ما در مورد آنهاست.

كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾

«با مجرمان چنین می کنیم» یعنی: هر مشرکی را این چنین نابود می کنیم؛ یا در دنیا یا در آخرت.

وَيَلُومُهُمُ الْمُكَذِبِينَ ﴿١٩﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» یعنی: وای در روز هلاک بر تکذیب کنندگان کتابها و پیامبران خداوند ﷺ. تکرار این آیه - چنان که گفتیم - برای تأکید است.

أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿٢٠﴾

«مگر شما را از آبی بی مقدار» یعنی: از آبی ضعیف و حقیر که همانا آب نطفه (منی) است «نیافریدیم؟» .

فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿٢١﴾

«پس آن را در جایگاهی استوار قرار دادیم» یعنی: در جایگاهی محفوظ و محکم که همانا رحم است. و هر کس از چگونگی محیط امن و حمایت شده‌ای که برای جنین قرار داده شده است آگاه شود، دقت اعجاز این آیه را درمی یابد.

إِنَّا قَدَرْنَا مَعْلُومٍ ﴿٢٢﴾

«تا مدتی معین» که همانا مدت بارداری است.

فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ﴿٢٣﴾

«پس به اندازه سامان دادیم و چه نیک تواناییم» یعنی: اعضا و اوصاف جنین و همه احوال و اطوار آن را بر همان وصفی قرار دادیم که خواسته‌ایم پس ما نیکو سامان دهنده و آفریننده‌ای هستیم.

وَلْيَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٤﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» قدرت ما بر این ساماندهی، یا بر تکذیب‌کنندگان تجدید آفرینش.

أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا ﴿٢٥﴾

«مگر زمین را جمع‌کننده نگردانیده‌ایم؟» به طوری که همگان را فرا می‌گیرد و در خود جمع می‌کند؟ کفات: فرا گرفتن و جمع کردن است.

أَحْيَاءَ وَأَمْوَاتًا ﴿٢٦﴾

«چه برای زندگان و چه برای مردگان؟» یعنی: زمین در سطح خود فراگیر زندگان است و زندگان بر روی آن در منازل و جایگاههای خویش به سر می‌برند. همچنین زمین فراگیرنده و جمع‌کننده مردگان است در بطن خود. خلیل می‌گوید: «کفت، برگردانیدن یک چیز از پشت به رو یا از رو به پشت است پس معنی کفات این است که آدمیان از خاک زمین به وجود می‌آیند، سپس به‌عنوان زندگان بر روی آن حیات می‌گذرانند آن‌گاه مجدداً به‌صورت مردگان در آن برمی‌گردند».

وَجَعَلْنَا فِيهَا رُوسًا شَمِخَاتٍ وَأَسْقَيْنَكُم مَّاءً فُرَاتًا ﴿٢٧﴾

«و در آن کوههای پایدار و بلند پدید آوردیم و به شما آبی شیرین» و گوارا «نوشانیدیم» پس این همه، شگرف‌تر و شگفت‌انگیزتر از رستاخیز و احیای مردگان است.

وَبَلَّغْنَا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٨﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» نعمتهای ما، که نعمتهای یادشده نیز از جمله آنهاست.

أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢٩﴾

«بروید» ای دروغ‌انگاران «به‌سوی همان چیزی که آن را دروغ می‌شمردید» این سخن را نگهبانان جهنم از سر تحکم و کوبیدن تکذیب‌کنندگان و منکران به آنان می‌گویند. یعنی: بروید به‌سوی عذاب دوزخ که آن را در دنیا دروغ می‌شمردید.

أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلِّ ذِي تَلْحُفٍ شُعْبٍ ﴿٣٠﴾

«بروید به‌سوی سایه‌ای دارای سه شاخه» یعنی: به‌سوی سایه‌ای از دود جهنم که با شعله‌های کوه‌پیکر خود چنان بلند گردیده که به سه شاخه جداگانه تقسیم شده است؛ در زیر آن سایه‌ها بروید تا کار حساب به پایان آید.

لَا ظِلِّيلٍ وَلَا يَغْنِي مِنَ الْهَبِّ ﴿٣١﴾

«که نه سایه سرد است و نه از گرمی آتش بازمی‌دارد» یعنی: آن دود نه مانند سایه‌های دنیا سرد است و نه گرمای سوزان جهنم را از شما بازمی‌دارد.

إِنهَاترْمِي بِشَكْرٍ كَالْقَصْرِ ﴿٣٢﴾

«هرآینه دوزخ شراره‌هایی مانند قصر می‌افگند» یعنی: هر شراره‌ای از شراره‌های دوزخ که آن را می‌افگند، در بزرگی خود مانند کاخی از کاخهاست. شرر: شعله‌ای است که از آتش پراکنده می‌شود. قصر: بنایی عظیم و برجی است آسمان‌خراش.

كَأَنَّهُ جَمَلَةٌ صُفْرٌ ﴿٣٣﴾

«گویی آن شررها شتران زردرنگ سیه‌تاب‌اند» فراء می‌گوید: «صفر؛ شتران سیه‌تاب‌اند و هیچ شتر سیه‌تابی نیست مگر این‌که دل به زردی می‌زند، از این جهت اعراب شتران سیه‌تاب را صفر نامیده‌اند». دانشمندان گفته‌اند: چون شرر به‌هوا پراکنده شده فروافتد و در آن باقی‌مانده‌ای از رنگ آتش باشد، شبیه‌ترین چیز به شتر سیه‌تاب است.

وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَذِبِينَ ﴿٣٤﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» پیامبران خدا ﷺ و روز آخرت.

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ﴿٣٥﴾

«این روزی است که سخن نگویند» کافران از هول و هراس آنچه که در محشر روی داده است.

وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَدِرُونَ ﴿٣٦﴾

«و نه به آنان اجازه داده می‌شود که عذرخواهی کنند» یعنی: خدای عزوجل به آنان این اجازه را نیز نمی‌دهد که عذری را پیشکش کنند بلکه حجت بر آنها تمام گردیده و دیگری عذری برایشان باقی نمانده است. شایان ذکر است که عرصات قیامت حالات گونه‌گونی دارد و این دو آیه ناظر بر یکی از این حالات می‌باشد زیرا کفار در حالت و موقف دیگری سخن می‌گویند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٣٧﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» روز جزا.

هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأُولَىٰ ﴿٣٨﴾

«این همان روز فصل» و داوری «است، شما را با پیشینیان گردآوردیم» یعنی: به کفار گفته می‌شود: این همان روز داوری و فیصله نهایی است که در آن میان خلائق فیصله می‌شود و در آن حق از باطل جدا می‌شود پس ای کفار قریش و ای تکذیب کنندگان این امت! ما شما را در این روز با کفار امتهای گذشته گردآوردیم.

فَإِن كَانَ لَكُم كَيْدٌ فَكِيدُوا ﴿٣٩﴾

«پس اگر نیرنگی دارید» یعنی: اگر هم‌اکنون در دفع کردن عذاب از خود بر نیرنگی توانا باشید؛ «پس در حق من بسگالید» یعنی: آن نیرنگ را علیه من به اجرا درآورید. این آیه مفید نهایت تحقیر، تخجیل، تعجیز و توبیخ کفار است.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٠﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» عذاب روز قیامت زیرا در آن روز هیچ حيله و تدبیری در نجات از عذاب ندارند.

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلِّ وَعُيُونٍ ﴿٤١﴾

«هرآینه متقیان در سایه‌ساران و کنار چشمه‌سارانند» یعنی: مؤمنان پرهیزکار از شرک - بر خلاف تکذیب‌کنندگان مشرک - در سایه‌ساران درختها و قصرها قرار دارند، نه همچون سایه‌ای که برای کفار از دود گرمازا و خفقان‌آور جهنم پدیدآورده شده است - چنان‌که گذشت.

وَفَوْكَهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٤٢﴾

«و» همچنین متقیان «در میوه‌هایی» هستند «که دلخواهشان است» و بدان رغبت دارند. این آیه دلالت می‌کند بر این‌که نعمتهای بهشت بر طبق رغبت و میل بهشتیان در دسترس است، برخلاف نعمتهای دنیا که وجود آنها به امکانات دست داشته بستگی دارد.

كُلُوا وَأَشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾

به ایشان گفته می‌شود: «به پاداش آنچه می‌کردید» در دنیا از اعمال شایسته «بخورید و بنوشید، خورد و نوشی خوش و گوارا».

إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٤٤﴾

«ما نیکوکاران را بدین‌گونه جزا می‌دهیم» یعنی: ما نیکوکاران را در برابر اعمالشان به مانند این پاداش بزرگ جزا می‌دهیم پس ای انسانها! عمل خود را نیکو سازید تا چنین پاداشی را دریافت دارید.

وَلَيْلٌ يُومِدُ الْمُكْذِبِينَ ﴿٤٥﴾

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان» بهشت چرا که آنان در آن روز در بدبختی بزرگی قرار دارند در حالی که مؤمنان در نعمتی پایدار و سعادت‌ی خوشگوار به‌سر می‌برند.

كُلُوا وَتَمَنَعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ تُجْرَمُونَ ﴿٤٦﴾

«بخورید و بهره‌مند باشید» شما ای منکران در دنیا «اندکی» یعنی: به مدت اندک و کوتاهی زیرا بهره دنیا اندک است «چراکه شما مجرمید» زیرا مشرکان مجرم‌اند و بنابراین، شایستگی انعام و تکریم دائمی را ندارند.

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٧﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» به خدا، پیامبرانش و روز آخرت که خود را در برابر بهره‌ای اندک در معرض عذاب همیشگی قرار داده‌اند. تکرار این آیه - چنان که گفتیم - برای افزودن بر سرزنش و کوبیدن آنهاست.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ ﴿٤٨﴾

«و چون به آنان» یعنی: به آن گروه نادان کافر «گفته شود: نماز بگذارید، نماز نمی‌گذارند» مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه کریمه درباره قبیله ثقیف که از نمازگزاردن امتناع کردند، نازل گردید. مقاتل می‌گوید: «رسول خدا ﷺ به آنان فرمودند: مسلمان شوید و آنان را به ادای نماز دستور دادند اما آنها گفتند: خم نمی‌شویم زیرا خم شدن بر ما ننگ و رسوایی است. پس رسول خدا ﷺ فرمودند: لاخیر فی دین لیس فیه رکوع و لا سجود: در دینی که رکوع و سجده نداشته باشد، خیری نیست.»

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ﴿٤٩﴾

«وای در آن روز بر تکذیب کنندگان» اوامر خدای سبحان و نواهی وی. پس این در مجموع ده نوع از انواع بیم‌دهی و تهدید در این سوره است که خداوند متعال کفار را بدانها هشدار داده است.

فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿٥٠﴾

«پس به کدامین سخن بعد از قرآن ایمان می‌آورند؟» یعنی: اگر کفار به قرآن باور ندارند، به کدامین سخن غیر از قرآن باور می‌دارند؟ زیرا قرآن خود معجزه و مشتمل بر حجت‌های روشن و معانی و مضامین بزرگ و برتر است پس اگر به این معجزه درخشان ایمان نیاورند، قطعاً بعد از آن دیگر کتب الهی را به هیچ حال تصدیق نمی‌کنند. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس

سوره ﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا﴾ را می خواند و به آیه ﴿فِي أَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾ می رسد،
باید بگوید: آمنت بالله وبما أنزل: به خدای عزوجل و به آنچه که نازل کرده است، ایمان
آوردم».

﴿سوره نبا﴾

مکی است و دارای (۴۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره، «عم» و «نبا» نامیده می‌شود زیرا با این فرموده خدای تبارک و تعالی: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾^(۱) عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ ﴿﴾ که مراد از آن خبر روز رستاخیز است، افتتاح شده است.

﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾^(۱)

«درباره چه از یکدیگر می‌پرسند» کافران؟ مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: چون رسول خدا ﷺ به رسالت مبعوث شدند و به مردم مکه از یگانگی خداوند ﷻ و از زنده شدن پس از مرگ خبر دادند و بر آنان قرآن تلاوت کردند، کفار شروع کردند به سؤال کردن از یکدیگر و می‌گفتند: برای محمد چه اتفاقی افتاده است؟ او چه چیزی به همراه آورده است؟ پس خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود. سپس سؤالشان را با این فرموده خویش پاسخ داد:

﴿عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ﴾^(۲)

«از آن خبر بزرگ سؤال می‌کنند» آن خبر بزرگ، همانا خبر نزول قرآن عظیم الشان می‌باشد زیرا قرآن از توحید و تصدیق پیامبر و وقوع رستاخیز خبر می‌دهد. به قولی دیگر: مراد از آن خبر بزرگ، خبر زنده شدن پس از مرگ است. ابن‌کثیر می‌گوید: «قول قوی‌تر نیز همین قول است».

﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾^(۳)

«که درباره آن با هم اختلاف دارند» یعنی: خبر بزرگی که در آن اختلاف دارند، در مورد قرآن است؛ زیرا بعضی از آنان آن را سحر می‌پندارند، بعضی شعر، بعضی تکهن و غیب‌گویی و بعضی هم می‌گویند که قرآن افسانه‌های پیشینیان است. یا در مورد

قیامت اختلاف دارند زیرا کسانی به آن ایمان دارند و کسانی آنرا انکار می‌کنند، کسانی در آن شک دارند و کسانی یقین.

كَلَّا سَيَعْمُونَ ﴿٤﴾

«نه چنان است» که مشرکان می‌پندارند «به‌زودی خواهند دانست» حقیقت امر را. این هشدار و زجر و توبیخ سختی برای کفار است که مجدداً برای مبالغه و تشدید در هشداردهی و وعید با این هشدار تکان‌دهنده دنبال می‌شود:

كَلَّا سَيَعْمُونَ ﴿٥﴾

«باز هم نه چنان است، به‌زودی خواهند دانست» یعنی: هرگز سزاوار نیست که درباره قرآن، یا قیامت اختلاف کنند زیرا قرآن و باورهای این دین حق است لذا کسانی که بدان کفر می‌ورزند، به‌زودی فرجام تکذیبشان را خواهند دانست. آن‌گاه خداوند متعال به ذکر برخی از مظاهر قدرت عظیم خود بر آفرینش اشیای عجیب و پدیده‌های شگرف که خود دلیل قدرت وی بر امر معاد و غیر آن است، پرداخته و نه پدیده از آنها را این‌گونه برمی‌شمارد:

أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ﴿٦﴾

«آیا زمین را مهدی نگردانیدیم؟» مهد: زیرانداز و فرش است، همچون گهواره که برای کودک گسترده می‌شود تا بر آن خوابانده شود.

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ﴿٧﴾

«و» آیا «کوهها را چون میخ‌هایی نگردانیدیم؟» یعنی: کوهها را مانند میخ‌هایی برای زمین گردانیدیم تا آرام گیرد و نجنبند، همچنان‌که خیمه با میخ محکم ساخته می‌شود.

این آیه بازتابگر معجزه علمی‌ای از معجزات قرآن است زیرا دانشمندان علم جیولوجی در عصر ما به این نتیجه رسیده‌اند که هر کوهی ریشه میخمانندی در عمق زمین دارد که حجم آن در زیر زمین برابر با ارتفاع آن بر روی زمین می‌باشد.

وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ﴿٨﴾

«و شما را جفتها آفریدیم» یعنی: جفتهای نرینه و مادینه که هر یک از دیگری بهره می‌گیرید و در اثر این بهره‌گیری جنسی شما، توالد و تناسل پدید می‌آید.

وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ﴿٩﴾

«و خواب شما را مایه آرامش» و آسایش ابدانتان «گردانیدیم» زیرا قوای انسان با خواب تجدید گردیده و عقل و جسم وی هر دو نشاط خود را بازمی‌یابند. سبات: این است که انسان درحالی که روح در بدنش ساری و جاری است، از حرکت بازماند و این بازماندن از حرکت و تسلیم شدن اختیاری یا جبری به برهه‌ای از آرامش، ضرورتی از ضرورت‌های هر موجوده زنده، رازی از رازهای قدرت آفریننده و نعمتی از نعمت‌های عظیم اوست که هیچ نیرویی جز ذات ذوالجلال قادر به بخشیدن آن نمی‌باشد.

وَجَعَلْنَا أَيْلَ لِبَاسًا ﴿١٠﴾

«و شب را لباسی قرار دادیم» که تاریکی آن شما را می‌پوشاند و این پوشش برای انجام منافع شما و پنهان کردن چیزهایی است که دوست ندارید دیگران در آن ناظر احوال شما باشند و تحقق‌بخش فوایدی است که برآوردن آنها در روز میسر نیست چنان‌که لباس انسان را پوشانده و او را از گرما و سرما حفظ می‌کند و عورتش را از انظار پنهان می‌دارد.

وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ﴿١١﴾

«و روز را وقت تلاش معاش قرار دادیم» تا در روشنی آن به طلب آنچه که سبب برپایی معیشتتان می‌شود، تلاش کنید و ارزاقی را که خدای عزوجل قسمتتان نموده است، به دست آورید.

وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا ﴿١٢﴾

«و بر فرازتان هفت آسمان استوار» که در خلقت و آفرینش خود محکم و نیرومند است «بنا کردیم».

وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا ﴿١٣﴾

«و چراغی درخشان آفریدیم» مراد از آن: خورشید جهانتاب است که خدای عزوجل در آن هم نور، هم گرما و انرژی آفریده است و کلمه «وهج»، جامع هر دو معنی، یعنی نور و گرما می‌باشد.

وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا ﴿١٤﴾

«و از ابرهای متراکم آبی ریزان فرود آوردیم» معصرات: ابرهایی است که به آب در هم فشرده می‌شود اما هنوز نباریده است. ثجاج: فروریزنده به کثرت است. در حدیث شریف به روایت ابن‌عمر رضی‌الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «أفضل الحج العج والثج: بهترین حج بالا نمودن صدا به لبیک گفتن و ریختن خون حیوان هدیه است».

لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا ﴿١٥﴾

«تا به سبب آن دانه و گیاه را برویانیم» یعنی: تا به سبب آن آب ریزان از ابرها، دانه‌هایی را از زمین بیرون آوریم که قوت و غذای شماست؛ مانند گندم، جو و غیره. نبات: عبارت از علوفه چهارپایان و سایر گیاهان خوردنی است.

وَجَنَّتِ أَلْفَافًا ﴿١٦﴾

«و» نیز تا برویانیم به سبب آن آب ریزان «باغهای درهم پیچیده و انبوه را» یعنی: باغهایی را که بعضی به بعضی دیگر درهم پیچیده‌اند، از آن رو که شاخه‌های آنها به هر سو دویده است و بسیار پرشاخ و برگ گردیده‌اند. شایان ذکر است که دو آیه: ﴿لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا﴾ ﴿١٥﴾ و ﴿وَجَنَّتِ أَلْفَافًا﴾ شامل هر سه نوع رستنی‌ای می‌شود که از زمین می‌روید که عبارت‌اند از:

- ۱ - رستنی‌ای که دارای غلاف و پوشش است، مانند دانه‌های غذایی.
 - ۲ - رستنی‌ای که غلاف و پوشش ندارد، مانند گیاهان و علفها که این دو نوع دارای ساق نیستند.
 - ۳ - رستنی دارای ساق و تنه که عبارت از درختانند و چون بسیار انبوه شوند، بوستان (جنت) نامیده می‌شوند، از آن رو که یک محل را می‌پوشانند.
- پس این پدیده‌های نه‌گانه‌ای که برشمرده شد، نظر به حدوث و امکان و تجدد خود، بر وجود آفریننده مختار دلالت می‌کنند چنان‌که استواری و محکمی آنها برکمال علم و حکمت ذاتی حق تعالی دلالت می‌نماید و چون کمال حق تعالی در این اوصاف ثابت گردید، به‌طور قطع امکان حشر نیز ثابت می‌شود. از اینها گذشته در بیرون آوردن گیاهان بعد از خشک شدن آنها، بر امکان بیرون آوردن مردگان از گورها و برانگیختنشان بعد از مرگ دلیل ظاهری حسی‌ای وجود دارد که نزدیک به اذهان است و افزون بر همه اینها، هر یک از چیزهای نه‌گانه یاد شده نعمتی است عظیم که می‌باید با شکر و سپاس استقبال شود و شکر آن با انجام دادن طاعات است پس نباید با ارتکاب معصیت که ناسپاسی است، بدرقه گردند.

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتَنَا ﴿١٧﴾

«بی‌گمان روز فصل» یعنی: روز داوری میان اهل کفر و ایمان، میان نیکوکار و بدکار و میان اهل حق و اهل باطل؛ «هنگامی معین است» یعنی: آن روز، مجمع و میعادگاهی معین برای پیشینیان و پسینیان است که در آن به ثواب و عقابی که وعده داده شده‌اند، می‌رسند. این روز «فصل» نامیده شد زیرا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در آن میان خلقتش فیصله و داوری می‌کند.

يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَنَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿١٨﴾

«روزی که در صور دمیده شود» صور: بوقی است که اسرافیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در آن می‌دمد و از آن صدای مهیبی بیرون می‌آید «پس فوج فوج بیایید» یعنی: شما گروه گروه و توده توده، هر امتی همراه با پیامبرش از قبرهایتان به سوی موقف محشر و عرصه‌گاه حساب می‌آیید.

وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا ﴿١٩﴾

«و آسمان شکافته شود» برای فرود آمدن فرشتگان «پس شود دروازه، دروازه» یعنی: آسمان دارای درهای بسیاری می‌گردد تا فرشتگان از آن دروازه‌ها فرود آیند.

وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَابًا ﴿٢٠﴾

«و کوهها روان ساخته شوند و چون سرابی گردند» یعنی: کوهها از جاهای خود در هوا روان ساخته شده و از مقر خود برکنده شوند و چون گردی به هوا پراکنده شوند به طوری که بیننده می‌پندارد که آن کوهی است زیرا بر صورت کوه است درحالی‌که حقیقتا در آنجا کوهی نیست بلکه محضاً غباری است و بس.

إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا ﴿٢١﴾

«بی‌گمان جهنم کمینگاهی است» یعنی: جهنم در حکم و قضای الهی کمینگاهی است که نگهبانان آن در کمین کفار نشست‌ه‌اند تا آنها را در آن عذاب کنند. یا دوزخ خود کمین‌کننده است و در انتظار کفاری است که به‌سوی آن می‌آیند چنان‌که کمین‌کننده در انتظار شکار خویش می‌باشد تا به‌سوی آن آید.

لَلطَّغْيِينِ مَأَابًا ﴿٢٢﴾

«که برای سرکشان بازگشتگاهی است» و کسانی که با مخالفت اوامر پروردگار، طغیان و سرکشی اختیار کرده‌اند، به‌سوی آن رجوع کرده و در آن فرود می‌آیند.

لَيْسِينَ فِيهَا أَحْقَابًا ﴿٢٣﴾

«که روزگاری دراز در آن درنگ می‌کنند» یعنی: سرکشان تا آن‌گاه که روزگاران باقی است در دوزخ درنگ می‌کنند. حقب: برهه‌ای دراز و دیرپا از زمان است که چون بگذرد، برهه‌ای دیگر به دنبال آن می‌آید، سپس برهه‌ای دیگر و همین‌گونه قطعات به‌هم پیوسته زمان تا ابد به هم می‌پیوندند. شایان ذکر است که «حقب» و «حقبه» در سخن به کار گرفته نمی‌شود مگر این‌که گوینده پیاپی آمدن زمانها را مد نظر داشته باشد.

لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا ﴿٢٤﴾

«در آنجا نه خنکی‌ای می‌چشند و نه شربتی» یعنی: سرکشان در جهنم، یا در آن روزگاران دراز هیچ خنکی‌ای را که با آن از گرمای سوزان جهنم لختی بیاسایند نمی‌چشند و نه نوشیدنی‌ای را که به آنان در رفع تشنگی‌شان نفعی برساند. برد: بر خواب نیز اطلاق می‌شود.

إِلَّا حَمِيمًا وَغَسَّاقًا ﴿٥٥﴾

«جز آب جوشان» حمیم: آب جوش است «و چرکابه‌ای» که زردآب و چرک و خونابه دوزخیان می‌باشد.

جَزَاءً وَفَاءًا ﴿٥٦﴾

«جزایی است مناسب» یعنی: این عذابشان موافق و مناسب با اعمال و گناهانشان می‌باشد؛ پس گناهی بزرگتر از شرک و عذابی بزرگتر از آتش دوزخ وجود ندارد و چنان‌که اعمالشان بد است، خداوند عز وجل به آنان جزایی موافق با آن می‌چشاند.

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَابًا ﴿٥٧﴾

«آنان بودند که حساب و کتابی را توقع نمی‌داشتند» یعنی: نه آنان به ثوابی طمع داشتند و نه از حسابی بیمناک بودند زیرا به رستاخیز ایمان نداشتند.

وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كَذَّابًا ﴿٥٨﴾

«و آیات ما را سخت تکذیب می‌کردند» یعنی: آنها آیات قرآنی و حجت‌ها و دلایلی را که خداوند متعال به وسیله پیامبران علیهم‌السلام بر خلقش فرود آورده بود، سخت تکذیب می‌کردند.

وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا ﴿٥٩﴾

«و هر چیزی را به صورت کتابی ضبط کرده‌ایم» یعنی: هر چیز را در لوح محفوظ نوشته و به‌شمار آورده‌ایم تا فرشتگان آن را بشناسند. یا مراد اعمال بندگان است که فرشتگان نگهبان آنها را نوشته‌اند.

فَذُوقُوا فَلَنْ نَزِيدَكُمْ إِلَّا عَذَابًا ﴿٣٠﴾

«پس بچشید که جز عذاب هرگز بر شما نمی‌افزاییم» یعنی: این سخن به اهل دوزخ گفته می‌شود؛ به سبب کفر و تکذیبشان به آیات الهی و افعال زشت و ناصوابشان پس آنان به طور همیشه در روند روزافزونی از عذاب الهی قرار دارند. عبدالله بن عمرو رضی الله عنه می‌گوید: «بر اهل دوزخ آیه‌ای سخت‌تر از این آیه نازل نشده است».

إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا ﴿٣١﴾

«مسلمانا پرهیزگاران را رستگاری‌ای است» مفاز: رستگاری و دستیافتن به مطلوب و نجات از آتش دوزخ، یا تفرجگاهی است. ابن‌کثیر معنی دوم را ترجیح داده است زیرا خداوند جل جلاله بعد از آن می‌فرماید:

حَدَائِقَ وَأَعْنَابًا ﴿٣٢﴾

«بوستانهایی است» مثمر و مشجر «و درختان انگوری است» عطف انگور بر بوستانها از قبیل عطف خاص بر عام است، امری که خود بر بزرگی شأن آن درختان دلالت می‌کند.

وَكُوَاعِبَ أَرَابًا ﴿٣٣﴾

«و دوشیزگان نارپستان» یعنی: برای بهشتیان دوشیزگانی است که پستانهایشان برجسته و برآمده است و فروافتاده نیست، که این دوشیزگان «همسال» یعنی: در سن و سال خود برابرند.

وَأَسَادِهَا قَا ﴿٣٤﴾

«و» برای پرهیزگاران «جامهای سرشار» پر از شراب است.

لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا كِذَابًا ﴿٣٥﴾

«در آنجا نه لغوی می شنوند و نه دروغی» یعنی: پرهیزگاران نه در بهشت سخن لغوی را می شنوند و نه هم به یکدیگر دروغ می گویند، برخلاف آنچه که در مجالس شراب نوشی دنیا روی می دهد زیرا بهشت سرای سلامتی است پس هرآنچه که در آن وجود دارد، از نقص و عیب مبرا است. لغو: سخنان باطل و بیهوده است.

جَزَاءً مِّن رَّبِّكَ عَطَاءٌ حِسَابًا ﴿٣٦﴾

«پاداشی است از سوی پروردگارت» یعنی: پروردگار متعال بهشتیان را بدانچه ذکر شد، در برابر ایمان و اعمال شایسته ایشان پاداش می دهد «بخششی» است به ایشان «حساب کرده شده» یعنی: به اندازه‌ای است که در حکم و وعده پروردگار سبحان مستحق و سزاوار آن هستند زیرا حق تعالی برای هر نیکی از ده تا هفتصد ثواب وعده داده است و نیز برای گروهی پاداشی مقرر کرده است که نهایت و اندازه‌ای ندارد. یا «حسابا» به این معنی است که این پاداش ایشان را بسنده و کافی است چنان‌که اعراب می گویند: «اعطانی فأحسبني: به من آن قدر زیاد بخشید که گفتم دیگر بس است». و از آن است: «حسبی الله: خداوند عز وجل مرا بس است».

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا ﴿٣٧﴾

آری! آنچه ذکر شد، پاداشی است از سوی پروردگارت؛ همان که «پروردگار آسمانها و زمین» است «و آنچه که ما بین آنهاست، الله رحمان که از جانب او اجازه سخن گفتن ندارند» یعنی: توان آن را ندارند که از وی سؤال کنند مگر در امری که برایشان اجازه داده است و اختیار شفاعت کردن را نیز ندارند، جز به اجازه و دستور وی.

يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا ﴿٣٨﴾

«روزی که روح و فرشتگان به صف ایستند» مراد از روح در اینجا فرشته‌ای از فرشتگان است. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است عظیم که در آفرینش خود از بزرگترین فرشتگان می‌باشد». ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «روح فرشته‌ای است بزرگتر از آسمانها و زمین». نسفی می‌گوید: «قول جمهور این است که روح: جبرئیل علیه السلام است». به قولی: «روح لشکری از لشکریان خدای عزوجل است که فرشته نیستند». به قولی دیگر: «آنان ارواح بنی‌آدم‌اند که در صفی می‌ایستند و فرشتگان در صفی دیگر و این امر در میان دو دمیدن اسرافیل علیه السلام - قبل از آن‌که ارواح به اجسام برگردانده شوند - روی می‌دهد». «سخن نگویند» حاضران محشر «مگر کسی که رحمان به او اجازه داده باشد» در امر شفاعت. یا سخنی نگویند مگر در مورد کسی که خدای رحمان برای او اجازه سخن گفتن داده است «و» آن شخص از جمله کسانی باشد که «گفته باشد» در دنیا «سخن صواب» یعنی: به توحید گواهی داده باشد. یا اجازه سخن گفتن داده نمی‌شود مگر برای کسی که در امر شفاعت سخنی صواب و درست بگوید. بیضاوی می‌گوید: «هرگاه این گروه که از بهترین خلایق و نزدیکترین آنها به خدای سبحان هستند، اجازه سخن گفتن را نداشته باشند پس غیر ایشان چگونه اجازه آن را خواهند داشت؟».

ذَلِكَ الْيَوْمِ الْحَقِّ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا ﴿٣٩﴾

«این» روز ایستادنشان بر وصفی که ذکر شد، همانا «روز حق است» یعنی: روزی رخداندنی و متحقق است که حتما واقع می‌شود «پس هر که خواهد راه بازگشتی به سوی پروردگار خود بگیرد» با انجام اعمال شایسته و در پیش گرفتن برنامه‌ای که او را به سر منزل قرب و رضای حق تعالی می‌رساند.

إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا ﴿٤٠﴾

«هرآینه ما شما را از عذاب نزدیکی هشدار دادیم، روزی که آدمی آنچه را دو دست وی پیش فرستاده بود» از خیر یا شر «بنگرد و کافر گوید: ای کاش من خاک بودم» از آن رو که کافر انواع عذابی را که خدای سبحان برایش آماده کرده است، مشاهده می‌کند. ابن‌کثیر نقل می‌کند که: خداوند عز وجل چهارپایان را برای انتقام گرفتن از همدیگر گرد می‌آورد و بعد از آن که از یک‌دیگر انتقام‌کشی می‌کنند به خاک تبدیل می‌شوند، در آن وقت است که کافر حالی همانند حال آنها را آرزو می‌کند.

﴿سوره نازعات﴾

مکی است و دارای (۴۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند الهی به «نازعات» که عبارت از فرشتگان قبض کننده ارواح بنی آدم اند، «نازعات» نامیده شد. نام دیگر این سوره «ساهره» یعنی «زمین محشر» است که بیان آن در آیه (۱۴) آمده است.

وَالْتَرَعَتِ غَرَابًا ۱

«سوگند به کسانی که ارواح را به سختی بیرون می کشند» یعنی: سوگند به فرشتگانی که ارواح بندگان را از اجسادشان با کشیدنی سخت بیرون می کشند چنان که کشنده کمان دو سوی آن را به سختی می کشد چراکه آن فرشتگان ارواح را از انتهای بدن بیرون می کشند.

وَالنَّشِطِ نَشَاطًا ۲

«و سوگند به فرشتگانی که بیرون می آورند بیرون آوردنی» یعنی: ارواح را از اجساد به سرعت و سهولت بیرون می آورند. نشط: گرفتن به سرعت است. به قولی: ناشطات؛ بیرون آورندگان ارواح مؤمنانند به نرمی و راحتی و نازعات: بیرون کشندگان ارواح کافرانند به سختی و درد.

وَالسَّيْحَتِ سَبْحًا ۳

«و سوگند به فرشتگانی که شناکنان شناورند» یعنی: فرشتگانی که برای رساندن فرمان خداوند ﷻ شناکنان و شتابان از آسمان فرود می آیند.

فَالسَّيِّئَاتِ سَبَقًا ﴿٤﴾

«پس سوگند به فرشتگانی که سبقت می گیرند به سبقت کردنی» ایشان فرشتگانی اند که ارواح مؤمنان را سبقت کنان به سوی بهشت می برند.

فَالْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا ﴿٥﴾

«پس سوگند به فرشتگانی که امر را تدبیر می کنند» تدبیر فرشتگان برای امر: عبارت از فرود آوردن حلال و حرام با تفصیل آنها و کارپردازی برای اهل زمین در بادها و بارانها و غیر آن است. نقل است که: تدبیر و ساماندهی امر دنیا به چهار تن از فرشتگان سپرده شده است؛ جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل عليهم السلام. پس جبرئیل؛ برگمارده بادها و لشکرهاست، میکائیل: برگمارده بارانها و رستنی هاست، عزرائیل: برگمارده گرفتن ارواح است و اسرافیل: برگمارده فرود آوردن فرمان بر ایشان می باشد. جواب قسم محذوف است، یعنی سوگند به آنچه ذکر شد که شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید.

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّجِفَةُ ﴿٦﴾

«آن روز که لرزنده بلرزد» این واقعه در هنگام دمیدن اسرافیل عليه السلام در صور اول روی می دهد که به سبب آن همه خلایق می میرند و زمین و کوهها همه در آن به جنبش و اضطراب درمی آیند؛

تَبَعُهَا الرَّادِفَةُ ﴿٧﴾

«و از پی آن از پی آینده درآید» رادفه: نفخه دوم است که با آن رستاخیز برپا می شود. پس نفخه اول خلق را می میراند و نفخه دوم آنان را زنده می گرداند.

قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِفَةٌ ﴿٨﴾

«در آن روز دل‌هایی ترسان و لرزانند» واجفه: دل‌های مضطرب، نگران و لرزانی هستند که بر اثر مشاهده هول و هراسهای روز قیامت سخت هراسان می‌شوند.

أَبْصَرُهَا خَشِيعَةٌ ﴿٩﴾

«دیدگان آنها فروافتاده» یعنی: چون کسانی که بر غیر اسلام مرده‌اند، هول و هراسهای روز قیامت را مشاهده کنند بر چشمانشان خواری و خضوع و فروافتادگی چیره می‌شود.

يَقُولُونَ أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ﴿١٠﴾

«می‌گویند» کافران؛ همانان که در دنیا منکر رستاخیز بوده‌اند: «آیا ما به حالت نخستین بازگردانیده می‌شویم؟» این سخن را هنگامی از روی استبعاد می‌گویند که به آنان گفته شود: شما بعد از مرگ برانگیخته شده و از نو زنده می‌شوید. یعنی: آیا بعد از آن که در گودال قبرهایمان قرار بگیریم، مجدداً به حال اول برگردانده شده و بعد از مرگ زنده می‌شویم؟! حافره: زندگی نخستین است. اعراب می‌گویند: «فلان رجع فی حافرته: فلان به راهی که از آن آمده بود، برگشت».

أَيُّ ذَا كُنَّا عِظْمًا نَّخْرَةً ﴿١١﴾

آن‌گاه بر استبعاد خویش افزوده و می‌گویند: «آیا وقتی ما استخوان ریزه‌هایی پوسیده شدیم» بار دیگر برانگیخته شده و زندگی را از سر می‌گیریم؟ در حالی که این دورترین حالت از زندگی است؟.

قَالُوا تِلْكَ إِذًا كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ ﴿١٢﴾

«گفتند: در این صورت این برگشتی زیان آور است» یعنی: اگر مجدداً بعد از مرگ به زندگی برگردانده شویم، قطعاً زیانکار خواهیم بود زیرا در آن صورت تهدیدهای محمد ﷺ در مورد ما جامه عمل می‌پوشد و سخنان او در حق ما راست می‌شود. این سخن را نیز از روی استهزا گفتند.

محمد بن کعب در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: چون آیه ﴿أَمْ نَأْتِي لَمْرَدًا وَمُرَدًّا فِي الْحَافِرَةِ﴾ نازل شد، کفار قریش گفتند: اگر بعد از مرگ خویش دوباره زنده شویم، در این صورت زیانکار خواهیم بود! پس این آیه نازل شد.

فَأَمَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ﴿١٣﴾

سپس خداوند متعال در رد سخنانشان می‌فرماید: «جز این نیست که آن یک بانگ تند است» یعنی: ای منکران! قیامت را دور از تصور نپندارید و فکر نکنید که پدید آوردن آن بر خدای عزوجل دشوار می‌باشد زیرا قیامت به یک فریاد سخت وابسته است و این همان نفخه دوم است که با دمیدن آن قیامت برپا می‌شود.

فَإِذَا هُمْ بِالسَّاهِرَةِ ﴿١٤﴾

«پس بناگاه آنان در هامون رستاخیز باشند» ساهره: زمین سپیدی است که خدای سبحان آن را پدید می‌آورد و خلایق را بر روی آن محاسبه می‌کند.

هَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثَ مُوسَى ﴿١٥﴾

«آیا داستان موسی» یعنی: اخبار وی «به تو رسیده است؟» این خطابی است برای رسول اکرم ﷺ به قصد تسلیت و دلجویی ایشان در برابر تکذیب قومشان. یعنی: ای پیامبر! بدان که داستان موسی علیهِ السَّلَام با فرعون سرکش و قوم وی نیز همین‌گونه بود زیرا او نیز در دعوت فرعون با تکذیب روبه‌رو شد و متحمل سختی‌های فراوانی گردید.

چنان‌که این آیه تهدیدی است برای کفار که اگر به تکذیب خود ادامه دهند، سرانجامی مانند سرانجام فرعون و کسان وی - که از آنان بسیار نیرومندتر و با شوکت‌تر بوده‌اند - در انتظارشان خواهد بود و خدای سبحان چنان‌که فرعون و قومش را عبرتی برای جهانیان گردانید، آنان را نیز به سرنوشتی همانند روبرو خواهد کرد.

إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ﴿١٦﴾

«آن‌گاه که پروردگارش او را» یعنی: موسی عليه السلام را «ندا در داد در وادی مقدس» یعنی: مبارک و مطهر، که نام آن وادی مقدس «طوی» است و در کوه سینا واقع است.

أَذْهَبَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿١٧﴾

آری! ندا در داد که ای موسی: «به‌سوی فرعون برو که او سر به طغیان برداشته است» یعنی: در عصیان و تکبر و کفر از حد گذشته است.

فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَن تَرْكَبَ ﴿١٨﴾

«پس بگو» به وی «آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایم؟» یعنی: بعد از آن‌که پیش فرعون رسیدی، به او بگو: آیا بر آن هستی که با طاعت و ایمان از شرک و عصیان پاکیزه شوی؟ بدین‌سان موسی عليه السلام مأمور گردید تا در گام نخست با فرعون از در نرمش و ملایمت درآید.

وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَخَشِيَ ﴿١٩﴾

«و» آیا سر آن داری که «تو را به‌سوی پروردگارت راه نمایم تا پروا بداری؟» یعنی: تو را به‌سوی شناخت، یگانگی و پرستش خداوند جل جلاله ارشاد کنم، در نتیجه از عذاب وی بترسی؟ شایان ذکر است که خشیت و ترس جز از کسی که راهیافته و رشید باشد، پدید نمی‌آید.

فَارَبُّهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ﴿٣٠﴾

«پس معجزه بزرگ را بدو نمود» یعنی: موسی عليه السلام نزد فرعون رفت و دعوت حق را به وی رساند آن‌گاه معجزه بزرگ و نشانه سترگی را که دلیل راستگویی وی در ادعای نبوت بود، به او نمایاند و آن معجزه، تبدیل شدن عصای وی به اژدها یا عصا و ید بیضا هر دو بود زیرا هر دو در حکم یک معجزه بودند.

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ﴿٣١﴾

«ولی تکذیب کرد» فرعون موسی عليه السلام را با آنچه که آورده بود «و عصیان کرد» خدای عزوجل را لذا از وی فرمان نبرد.

ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَىٰ ﴿٣٢﴾

«سپس روی برتافت» فرعون و پشت کرد از ایمان، یا از موسی عليه السلام «تدبیر کنان» یعنی: در حالی که به فساد در روی زمین می‌کوشید و در معارضه و مقابله با آنچه که موسی عليه السلام آورده بود، به تکاپو افتاده بود.

فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ﴿٣٣﴾

«پس گرد آورد» یعنی: فرعون لشکریان خود را برای جنگ و نبرد گرد آورد، یا جادوگران را برای مقابله با موسی عليه السلام گرد آورد، یا مردم را برای حضور در صحنه گرد آورد تا آنچه را که روی می‌دهد، مشاهده کنند «پس» خودش یا به وسیله منادی‌ای «ندا در داد» در آن جمع؛

فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ﴿٣٤﴾

«و گفت: پروردگار برتر شما منم» مراد فرعون ملعون این بود که پروردگاری برتر از وی وجود ندارد.

فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى ﴿٣٥﴾

«و خدا هم او را به عذاب دنیا و آخرت گرفتار کرد» یعنی: خداوند عز وجل او را فروگرفت؛ پس او را مجازات کرد به مجازات آخرت که همانا عذاب دوزخ است و به مجازات نخستین که همانا عذاب دنیا با غرق کردن وی در دریای سرخ بود تا هر کس خبرش را می شنود، از او پند و عبرت بگیرد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى ﴿٣٦﴾

«بی گمان در این ماجرا برای هر کس که بترسد، عبرتی است» یعنی: در داستان فرعون و آنچه که با او انجام شد، برای کسی که شأن و حال وی چنین است که از خدا عز وجل می ترسد و از او پروا می دارد، عبرتی است بزرگ. بعد از بیان داستان موسی و فرعون، بار دیگر خطاب حق تعالی متوجه منکران رستاخیز می شود، با ارائه این حجت که بازآفرینی خلق از آفرینش ابتدایی آن بر وی آسانتر است پس می فرماید:

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ حَلَقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا ﴿٣٧﴾

«آیا شما در آفرینش استوارترید یا آسمان» یعنی: آیا آفرینش شما بعد از مرگ و برانگیختن مجددتان سخت تر و دشوارتر است یا آفرینش آسمان؟ «الله آن را بناکرد» پس هر کس بر آفرینش آسمانی که دارای همچو جرم و جسامت بزرگی است قادر باشد، آسمانی با این عجایب صنعت و شگفتی های قدرت که فقط زوایای محدودی از آن برای بینندگان هویدا است؛ همچو کسی چگونه از بازآفرینی اجسامی که بعد از آفرینش نخستین آنها را میرانده است، ناتوان می باشد؟.

رَفَعَ سَمَكَهَا فَسَوَّيْنَاهَا ﴿٣٨﴾

آری! خداوند عز وجل آسمان را بنا کرد و «سقفش را بلند برکشید» یعنی: آن را همچون بنای مرتفعی بر فراز زمین قرار داد و سقف آن را برافراشت «پس آن را استوار کرد»

یعنی: آسمان را در خلقت استوار و به اندازه و در شکل و هیئت درست و با اعتدال گردانید که نه در آن خللی است، نه کجی و انحرافی و نه سستی و شگافی. آری! هر کس از ابعاد هول انگیز کهکشانشان اندک شناختی داشته باشد، یقیناً عظمت آسمان را درک می‌کند و در می‌یابد که بازآفرینی انسان - حتی در مقیاس تصورات عقلی بشر - از آفرینش آسمان بسیار ساده‌تر است.

وَأَغْطَشَ لَيْلَهَا وَأَخْرَجَ ضُحَاهَا ﴿٢٩﴾

«و شبش را تاریک و روزش را آشکار گردانید» یعنی: روزش را با روشنگری خورشید بارز و نمایان گردانید. یا معنی این است: خداوند جَلَّ جَلَلُهُ پدیده شب را از آسمانها برداشت به این مفهوم که آسمانها شب ندارند بلکه همه روشن می‌باشند زیرا شب پدیده‌ای محلی در بعضی از اجرام فلکی است نه در همه آنها.

وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣٠﴾

«و زمین را بعد از این» یعنی: بعد از آفرینش آسمان «هموار کرد» یعنی: گستراند و آن را برای زیست انسان آماده کرد و آن را در شکل، بیضوی گردانید که - برعکس آنچه معروف است - تماماً کروی نیست زیرا زمین از یک کرانه خود پهن می‌باشد. شایان ذکر است که هر چند گستراندن و هموار کردن زمین به شکل بیضوی بعد از آفرینش آسمان بود اما زمین به صورت اولیه خود قبل از آفرینش آسمان آفریده شده بود چنان‌که در آیات «۱۱ - ۹» سوره «سجده» گذشت. شیخ سعید حوی در تفسیر «الأساس» می‌گوید: «از آیات قرآن و انکشافات علم هر دو چنین بر می‌آید که خلقت آسمان به عنوان یک کل که شامل کهکشانهای این کائنات و توابع آنهاست بر خلقت زمین مقدم بوده است اما خلقت آسمانهای هفت‌گانه که خود پدیده‌های غیبی‌ای هستند و علم و ادراک بشر هرگز به آنها راه نیافته است، بعد از خلقت زمین بوده است.»

شاه ولی‌الله دهلوی می‌گوید: هموارکردن زمین این است که می‌فرماید؛

أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَهَا ﴿٣١﴾

«از زمین آب و چراگاه آن را بیرون آورد» یعنی: از زمین جویباران، دریاها و چشمه‌ها را منفجر گردانید و از آن چراگاهش - یعنی گیاهانی را که برای چرای حیوانات آماده باشد - بیرون آورد و این معنی شامل ارزاق و میوه‌هایی که انسانها از آن بهره می‌گیرند، نیز می‌شود.

وَالْجِبَالَ أَرْسَهَا ﴿٣٢﴾

«و کوهها را استوار کرد» و آنها را مانند میخهایی برای زمین گردانید تا زمین ساکنان خود را مضطرب و ناآرام نگرداند.

مِنَّا لَكُرٌّ وَلَا تَمِيكُورٌ ﴿٣٣﴾

آری! حق تعالی همه این کارها را کرد؛ «برای بهره‌مندی شما و چهارپایانتان» تا در زمین به راحتی زندگی کنید و از نعمتهای فراوان آن برخوردار شوید. پس بدانید که هر کس بر آفرینش این همه پدیده‌های عظیم توانا باشد، بدون شک بر بازآفرینی آنها نیز تواناست بلکه بر بازآفرینی آنها تواناتر است.

فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَىٰ ﴿٣٤﴾

«پس چون آن هنگامه بزرگ در رسد» یعنی: آن گاه که بلا و مصیبت سخت و بزرگی که از همه بلاها و مصایب دیگر بزرگتر است، در رسد. و آن عبارت از نفخه دوم است که اهل بهشت را به بهشت و اهل دوزخ را به دوزخ می‌سپارد؛

يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ ﴿٣٥﴾

«آن روز است که انسان آنچه را که عمل کرده بود» از خیر یا شر «به یاد می‌آورد» زیرا او اعمال خود را به‌طور مدون در کارنامه خویش مشاهده می‌کند درحالی که از فرط غفلت یا طول مدت، آنها را فراموش کرده بود.

وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ بَرَى ﴿٣٦﴾

«و جهنم برای هر که درنگرد آشکار شود» یعنی: جهنم به گونه‌ای آشکار می‌شود که بر کسی پنهان نمی‌ماند. مقاتل می‌گوید: «پرده و حجاب از جهنم برداشته می‌شود و خلق به سوی آن می‌نگرند». در آن هنگام است که مؤمن با دیدن آن، قدر این نعمت خداوند عز وجله را بر خود که از آن به سلامت مانده است می‌داند و اما کافر؛ پس دیدن آن، غمی بر غم و حسرتی بر حسرتش می‌افزاید.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى ﴿٣٧﴾

«و اما کسی که از حد گذشته باشد» در کفر و گناهان.

وَأَثَرُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴿٣٨﴾

«و زندگانی این جهانی را برگزیده باشد» بر آخرت؛ با پیروی از شهوات پس نه برای آن آمادگی گرفته باشد و نه به عمل اهل بهشت عمل کرده باشد. ابن کثیر می‌گوید: «یعنی دنیا را بر دین و آخرت خویش مقدم ساخته باشد»؛

فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٣٩﴾

«پس بی‌شک دوزخ همان جایگاه اوست» به زودی در آن جای خواهد گرفت و جز دوزخ جایگاه دیگری برای او نیست.

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾

«و اما کسی که از ایستادن در پیشگاه پروردگارش ترسیده باشد» در موقف حساب و حشر در روز قیامت «و نفس خود را از هوی و هوس بازداشته باشد» یعنی: بر نفس

خود نهیب زده و آن را از گرایش به گناهان و محرماتی که به آنها اشتها می‌ورزد، مهار کرده باشد؛

فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾

«پس بی‌گمان بهشت جایگاه اوست» که در آن فرود می‌آید و جای می‌گیرد، نه در غیر آن. سهل می‌گوید: «ترک هوی کلید بهشت است، به دلیل این دو آیه کریمه». مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این دو آیه در شأن مصعب بن عمیر و برادرش عامر بن عمیر رضی الله عنهما نازل گردید اما مفاد آن عام است درباره هر مؤمنی که از خداوند جَلَّ جَلَالُهُ ترسیده و از هوای نفس خویش پیروی نکند.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾

«از تو درباره قیامت می‌پرسند که فرارسیدنش چه وقت است؟» مرساها: یعنی استقرار آن، چون استقرار و لنگر انداختن کشتی در یکجا. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول آیه کریمه می‌گوید: «مشرکان مکه از سر استهزا و ریشخند می‌پرسیدند: قیامت چه وقت برپا می‌شود؟ پس این آیه تا آخر سوره نازل شد.»

فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا ﴿٤٣﴾

«تو از علم آن در چه مقامی هستی؟» یعنی: تو در مقامی نیستی که بدان علم داشته باشی بلکه علم آن فقط نزد خدای سبحان است پس تو را چه به گفت‌وگو درباره آن.

إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَىٰ ﴿٤٤﴾

«منتهای علم آن با پروردگار توست» و علم آن در نزد غیر حق تعالی نیست پس چرا از تو درباره آن سؤال می‌کنند و بیان وقت برپایی آن را از تو می‌طلبند؟

إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مِّنْ يَّخْشَاهَا ﴿٤٥﴾

«جز این نیست که تو بیم‌دهنده کسی هستی که از آن می‌ترسد» یعنی: تو برای آن مبعوث نشده‌ای تا آنها را از وقت برپایی قیامت آگاه کنی بلکه برای آن مبعوث شده‌ای تا کسی را که از برپایی قیامت می‌ترسد، از هول و هراسها و سختی‌های آن بیم و هشدار دهی.

كَانَ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَازِلِبَةً إِلَّا عِشِيَّةً أَوْ صُحْحًا ﴿٤٦﴾

«روزی که آن را می‌بینند» و هول و هراسهای آن را مشاهده می‌کنند، مدت درنگشان در دنیا در تصورشان چنان اندک می‌نماید که «گویی جز شبانگاهی یا بامداد آن به‌سر نبرده‌اند» یعنی: گویی جز مقدار آخر یا اول روز یا در حد یک چاشتگاه که نزدیک به این شبانگاه است، در دنیا درنگ نکرده‌اند. یا معنی این است: گویی در قبرهای خود جز شبانگاهی یا وقت بامدادی را که پیش از آن است، به‌سر نبرده‌اند زیرا بعد از مشاهده سختی‌های روز قیامت، مدت درنگ خود در قبرهای خویش را کم می‌شمارند.

﴿سوره عبس﴾

مکی است و دارای (۴۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با ذکر «عبوست» که از اوصاف عادت و جبلی بشر است و بر انسان در هنگام اشتغال آن به کاری مهم چیره می شود، «عبس» نامیده شد. مفسران در بیان سبب نزول این سوره کریمه گفته اند: این سوره در شأن عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه پسر دایی (خالو) خدیجه رضی الله عنها نازل شد. جریان این گونه بود که عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه نابینا در حالی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد که جمعی از سران قریش - عتبه و شیبه دو فرزند ربیع، ابوجهل بن هشام، عباس بن عبدالمطلب، امیه بن خلف و ولید بن مغیره - نزد ایشان بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به سوی اسلام دعوتشان می کردند، بدان امید که با مسلمان شدنشان دیگران نیز مسلمان شوند. در این اثنا عبدالله بن ام مکتوم رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! بر من بخوانید و مرا از آنچه که خدای عزوجل به شما تعلیم داده است، تعلیم دهید و این سخن خویش را در حالی تکرار می کرد که نمی دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به دعوت سران قریش مشغول اند. پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این امر را که او سخنشان را قطع می کند، ناخوش داشته چهره در هم کشیدند و از وی رو برگردانیدند. همان بود که این سوره نازل شد. بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابن ام مکتوم را گرامی می داشتند و چون او را می دیدند، می گفتند: «مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی: خوش آمد کسی که پروردگارم مرا به خاطر وی عتاب کرد». آن گاه به او می گفتند: «آیا هیچ کار و نیازی داری؟» یعنی من آماده هستم که به کار و نیاز تو پردازم. و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو بار او را به عنوان والی (استاندار) مدینه جانشین خویش ساختند، هنگامی که به غزوات می رفتند.

روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نزول این سوره، نه هرگز بر روی فقیری چهره در هم کشیدند و نه خود را به پرداختن به امور توانگری مشغول ساختند.

عَبَسَ وَتَوَلَّى ﴿١﴾

«چهره درهم کشید و روی برتافت» یعنی: رسول خدا ﷺ خشمگینانه چهره درهم کشید و روی برگردانید؛

أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى ﴿٢﴾

«از این که آن مرد نابینا» که عبدالله بن ام‌مکتوم رضی الله عنه بود «پیش او آمد» به این ترتیب، خدای عزوجل پیامبرش را بر ترشرویی ایشان در برابر ابن‌ام‌مکتوم سرزنش کرد تا این حقیقت را روشن گرداند که مؤمن فقیر بهتر از توانگر کافر است و این که نگریستن به‌سوی مؤمن فقیر، از نگریستن به‌سوی توانگر کافر - به سبب طمع بستن در ایمانش - اولی و اصلح می‌باشد هرچند که در این امر نیز نوعی از مصلحت نهفته است.

وَمَا يُدْرِكُ لَعَلَّهِ بَرْئِكُمْ ﴿٣﴾

«و تو چه دانی» ای محمد ﷺ «چه بسا او به پاکی گراید» یعنی: شاید آن مرد نابینا به سبب آنچه که از تو می‌آموزد و در نتیجه، با انجام دادن عمل صالح از گناهان پاک گردد. این آیه به این حقیقت اشاره دارد که روگردانیدن پیامبر ﷺ از آن مرد نابینا، به‌خاطر تزکیه و پاکسازی غیر وی بود.

أَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرَى ﴿٤﴾

«یا پند می‌شنید» و از اندرزهایی که آموخته بود، پند می‌گرفت «و آن پند او را سود می‌بخشید» شایان ذکر است که این گونه رفتار از جانب رسول اکرم صلی الله علیه و آله به‌مثابه ترک افضل بود لذا نه این کارشان گناه بود و نه در تصادم با اصل عصمت انبیاء علیهم السلام زیرا این کار ایشان بر اثر انگیزه‌ای سرزد که تابع سرشت انسانی است مانند خشم، رضا، خنده و گریه، یعنی اموری که در شریعت اسلام تکلیف از آنها مرفوع گردیده است. عذر ابن‌ام‌مکتوم نیز این بود که نمی‌دانست رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیگران مشغول‌اند و بدین امید با آنان سخن می‌گویند که به اسلام مشرف شوند.

﴿۵﴾ اَمَّا مَنْ اَسْتَفْتَى

«اما کسی که بی‌نیازی نشان می‌دهد» از ایمان و از آنچه که نزد توست از علم، یا کسی که دارای ثروت و توانگری مادی است؛

﴿۶﴾ فَانْتَ لَهُ تَصَدَّى

«پس تو بدو می‌پردازی» یعنی: به او روی می‌آوری و با او سخن می‌گویی در حالی که او تحت تأثیر ثروت و توانگری خویش از تو اظهار بی‌نیازی می‌کند و از آنچه که آورده‌ای، روی برمی‌گرداند.

﴿۷﴾ وَمَا عَلَيْكَ اَلَا يَرْكَبُ

«با آن که اگر پاکدلی پیشه نکند، ایرادی بر تو نیست» یعنی: بر تو در این امر که آن توانگر، مسلمان نشود و به‌راه نیاید، هیچ ایراد و سرزنشی نیست زیرا مأموریت تو فقط ابلاغ پیام الهی است و بس پس دیگر به‌کار کسانی از کفار که در چنان حال و وضعی قرار دارند، چندان اهمیت نده.

﴿۸﴾ وَاَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى

«و اما آن کس که شتابان پیش تو آمد» به طلب این که او را به راه خیر ارشاد و به اندرزهای الهی موعظه کنی؛

﴿۹﴾ وَهُوَ يَخْشَى

«درحالی که او می‌ترسد» از خداوند متعال و ایستادن به پیشگاه وی در روز حساب؛

فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى ﴿١٠﴾

«پس تو از او به دیگران می‌پردازی» و روی برمی‌گردانی. ابن کثیر می‌گوید: «از اینجاست که خداوند ﷻ به پیامبرش دستور داد تا کسی را به امر ابلاغ و هشدار مخصوص نگرداند بلکه میان شریف و ضعیف، فقیر و غنی، آقا و برده، مرد و زن و بزرگسال و خردسال در ابلاغ پیام حق برابری برقرار نماید».

كَلَّا إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ ﴿١١﴾

«زنهار» بعد از آن رویداد، دیگر مانند آن را تکرار نکن که از ارشاد فقیری که به قصد تزکیه و پاکی و پندپذیری نزد تو آمده است، روی برتابی و به توانگری مشغول شوی در حالی که آن توانگر از کسانی هم نیست که پاکدلی پیشه می‌کند «هرآینه اینها پندی است» یعنی: این آیات، یا این سوره پندی است که حق این است تا تو از آن پند گرفته و به موجب آن عمل کنی و امت نیز باید به موجب آن عمل کنند.

فَمَنْ شَاءَ ذَكُرْهُ ﴿١٢﴾

«تا هر که خواهد، از آن پند گیرد» یعنی: هر کس به آیات قرآن و اندرزهای این سوره رغبت داشته باشد، از آنها پند می‌گیرد، آنها را حفظ می‌کند و به موجب آنها عمل می‌نماید.

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ﴿١٣﴾

«در میان صحیفه‌هایی ارجمند» یعنی: آیات قرآن پندی است که در میان صحیفه‌هایی قرار دارد که نزد خداوند متعال گرامی است به سبب علم و حکمتی که در آنهاست، یا به این دلیل که این آیات از لوح محفوظ فرود آورده شده است؛

مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ ﴿١٤﴾

«والا است و بلند قدر» قرآن در نزد خدای عزوجل «پاک شده» و منزّه است از پلیدی و تحریف، که آن را جز پاکان مساس نمی‌کنند و از دستبرد شیاطین و کفار محفوظ و نگاه داشته شده است به گونه‌ای که هرگز به آن دسترسی ندارند؛

بِأَيِّ سَفَرٍ ﴿١٥﴾

این قرآن «به دستهای نویسندگان» است. سفره: فرشتگانی‌اند که به کار انتقال وحی در میان خدای عزوجل و پیامبرانش می‌پردازند، از ماده سفارت که رفت و آمد برای آوردن اصلاح در میان قوم است؛

كَرَامٍ بَرِّرٍ ﴿١٦﴾

«که گرامی‌اند» آن سفیران وحی نزد پروردگارشان، پاکیزه‌اند از گناهان و «نیکوکار» اند، یعنی پرهیزگارانی هستند که مطیع پروردگارشان می‌باشند و در ایمان خویش صادق و راستگویند. ابن جریر می‌گوید: «صحیح آن است که سَفَرَه فرشتگانی‌اند که سفیران میان خداوند عَلَّامٌ و خلقش می‌باشند و از این ماده است سفیر، یعنی کسی که در میان مردم به صلح و خیر می‌کوشد».

در حدیث شریف آمده است: «الذی یقرأ القرآن وهو ماهر به مع السفرة الكرام البررة والذی یقرؤه وهو علیه شاق له أجران: کسی که قرآن می‌خواند و ماهر به قرآن است، با سفیران گرامی نیکوکردار همراه می‌باشد و کسی که آن را می‌خواند و خواندنش بر وی دشوار است، برایش دو پاداش است».

قَدْ لَإِنْسُنٌ مَّا أَكْفَرَهُ ﴿١٧﴾

آن‌گاه حق تعالی از طبیعت کفار سخن گفته و به طور ضمنی پیامبرش را از عدم ایمان آوردن آنها دلجویی می‌کند و انسانها را به اندرز گرفتن و شکر نعمت برمی‌انگیزد: «کشته باد انسان، چه ناسپاس است!» یعنی: لعنت بر انسان کافر باد، چه قدر در کفر

خویش سخت‌سر است! این نفرینی سخت علیه انسان کافر به سبب افراطش در کفر و به تعجب واداشتن از ناسپاسی نعمتهاست. یا استفهام توبیخی است، یعنی چه چیز او را بر کفر واداشته است با آن که کفر هیچ مبنی و تکیه‌گاهی از حق ندارد؟ مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این آیه درباره عتبه بن ابی‌لهب نازل شد هنگامی که گفت: من به پروردگار ستارگان کافرم.

مِنْ آيِ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾

«او را از چه چیز آفریده است؟» یعنی: خداوند عَلَّامٌ این انسان کافر ناسپاس را از چه چیز آفریده است؟.

مِنْ نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾

«از نطفه‌ای خلقش کرد» یعنی: او را از آب بی‌مقداری آفرید پس برای کسی که دوبار از مخرج بول بیرون آمده است، چگونه شایسته است که تکبر ورزد؟ «پس اندازه مقررش بخشید» یعنی: خدای عزوجل بعد از آفرینش انسان از نطفه، او را خلقی استوار و به‌اندازه گردانید و او را آماده کرد تا به مصالح و منافعش پردازد و برای او دو دست و دو پا و دو چشم و سایر آلات و حواس را آفرید؛

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ﴿٢٠﴾

«سپس راه را بر او آسان گردانید» یعنی: سپس راه به‌دست آوردن خیر یا شر را برای او هموار و آسان گردانید.

ثُمَّ أَمَلَهُ فَاقْرَبَهُ ﴿٢١﴾

«سپس او را میراند و در گورش نهاد» یعنی: سپس خداوند متعال انسان را دارای قبری گردانید که به‌عنوان گرامیداشتش در آن مستور و پوشانیده می‌شود لذا او را از

کسانی نگردانید که اجسادشان بر روی زمین افکنده می‌شود تا درندگان و پرندگان لاشه‌شان را بخورند.

ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ﴿٢٣﴾

«سپس چون بخواهد، او را برانگیزد» یعنی: سپس هنگامی که خدای سبحان حشر و نشرش را اراده کند، او را بعد از مرگش زنده می‌گرداند. گفنی است که همه این انتقالات؛ یعنی انتقال اولی انسان از آبی بی‌مقدار به جنین، سپس انتقال دومی او به موجودی ممیز میان خیر و شر و سرانجام انتقال نهایی او با میراندن و در قبر کردن، دلایلی روشن بر این امرند که حق تعالی هر وقت بخواهد، این انسان را از قبرش نیز برمی‌انگیزد و حشر و نشر می‌کند.

كَلَّا لَمَّا يَقِضْ مَا أَمَرَهُ ﴿٢٤﴾

«ولی نه!» قضیه چنان نیست که آن انسان کافر می‌گوید «او هرگز آنچه را به او دستور داده شده بود، به جای نیاورد» بلکه برخی انسانها با کفر و برخی با عصیان، در اوامر خداوند جل جلاله خلل انداختند و آنچه را که او بدان فرمان داده بود، جز اندکی از آنان به‌عمل نیاوردند. و این هشدار و تنبیهی است به انسان که باید از وضع و حال نادرستی که دارد بیرون آید.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعَامِهِ ﴿٢٥﴾

«پس انسان باید به خوراک خود بنگرد» یعنی: باید انسان به دیده تأمل بنگرد که چگونه خداوند متعال خوراک وی را که سبب حیاتش گردانیده است، آفرید؟.

أَنَا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾

بیان کیفیت پدید آوردن خوراک انسان این است که: «ما آب را به فراوانی ریختیم» از ابر.

ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا (۳۶)

«آن‌گاه زمین را با شکافتنی شکافتیم» یعنی: زمین را با رستنی‌هایی که از آن به‌سبب فرود آمدن باران برآمده است؛ به شکافتنی نیک و شگرف و به گونه‌ای شکافتیم که با حالات مختلفه آن رستنی سازگار و متناسب باشد؛ از کوچکی تا بزرگی آن و نیز در شکل و هیأت، رنگ و طعم و اغراض متنوع دیگری مانند کاربرد آن به عنوان غذا، دوا و چراگاه که از آن مورد لحاظ می‌باشد. به همین جهت خداوند عَلَّامٌ بعد از آن، هشت نوع از انواع رستنی‌ها را به‌شرح آتی ذکر نمود:

فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا (۳۷)

«پس در آن دانه‌ها را» که به‌وسیله آنها تغذی حاصل می‌شود «رویانی‌دیم» یعنی: رستنی‌ها پیوسته رشد می‌کنند و بر نمو خود می‌افزایند تا سرانجام به دانه تبدیل می‌شوند.

وَعَبَابًا وَقَضْبًا (۳۸)

«و نیز» در آن «انگور و سبزیجات را» رویانی‌دیم. قضب: علفهای تازه‌ای است که چهارپایان با آن تغذیه می‌شوند مانند سبدر، اسپست و یونجه. آن را «قضب» نامیدند زیرا پشت سر هم رشد می‌کند و باربار درو می‌شود.

وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا (۳۹)

«و» نیز رویانی‌دیم «درخت زیتون و خرما را» که غذا و میوه آنها معروف است.

وَحَدَائِقَ غُلْبًا (۳۰)

«و باغهای انبوه را» نخل غلب: درختان خرمای اصیل، تنومند و ضخیمی است که به‌طور پرپشت و به تعداد زیاد در نخلستان قد برافراشته باشد.

وَفِكْمَةً وَأَبًا ﴿٣١﴾

«و میوه و علف را» فاکهه: هر چیزی است که مردم از میوه‌ها می‌خورند. آن را عام ذکر کرد تا شامل تمام انواع آن بشود. آب: تمام رستنی‌هایی است که نه مردم آن را می‌خورند و نه کشت می‌کنند، مانند علف‌های هرز و چراگاه‌های حیوانات.

مَنْعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَمِكُمْ ﴿٣٢﴾

«تا متاعی برای شما و چهارپایانتان باشد» یعنی: آنها را رویانیدیم تا شما و چهارپایانتان از آنها بهره بگیرید زیرا بعضی از انواع ذکر شده خوراک خود شماست و بعضی هم خوراک چهارپایانتان.

خلاصه این که مراد از ذکر این اشیاء سه چیز است:

- ۱ - بیان شواهدی که دال بر توحید حق تعالی می‌باشد.
- ۲ - بیان دلایل بر قدرت حق تعالی در امر معاد و رستاخیز.
- ۳ - ترغیب به ایمان و طاعت زیرا برای شخص عاقل سزاوار نیست که از طاعت خداوندی که با این انواع گونه‌گون از نعمتهای بسیار بر بندگانش احسان کرده است، تمرد و سرکشی کند.

فَإِذَا جَاءَتْ الصَّاعَةُ ﴿٣٣﴾

«پس چون بانگ سخت» یعنی: بانگ گوش خراش روز قیامت که گوشها را کر می‌سازد «در رسد». صخ: زدن آهن بر آهنی دیگر، یا زدن با عصا بر چیزی است که از آن آواز گوش خراشی پدید آید.

يَوْمَ يَفِرُّ الْرءُ مِنْ أُخِيهِ ﴿٣٤﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٥﴾ وَصَحْبِهِ وَبَنِيهِ ﴿٣٦﴾

«روزی که آدمی از برادرش و از مادرش و از پدرش و از زنش و فرزندانش می‌گریزد» در حالی که این گروه مخصوص‌ترین نزدیکان او و سزاوارترین آنها به مهر و رأفت و عنایتش هستند و عامل فرارشان چیزی جز هول و هراس بزرگ و هنگامه

وحشتناک قیامت نیست. چنان که حدیث شریف ذیل بازتابگر گوشه‌ای از این وحشت بزرگ می‌باشد: «تحشرون حفاة عراة مشاة غرلا، قال: فقالت زوجته: یا رسول الله، نظر أو یری بعضنا عورة بعض؟ قال: لكل امریء منهم یومئذ شأن یغنیه: پای برهنه، بدن عریان، پای پیاده و ختنه ناشده محشور می‌شوید. راوی می‌گوید: پس همسر آن حضرت ﷺ از ایشان پرسید: یا رسول الله! آیا بعضی از ما عورت بعضی دیگر را می‌نگریم، یا می‌بینیم؟ فرمودند: در آن روز هر کس از آنان را شغلی است که او را کفایت می‌کند» (آیه بعد). یعنی هر کس چنان به هول وهراس و پریشانی خود غرق است که به این امر پرداخته نمی‌تواند.

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٣٧﴾

«در آن روز هر کس از آنان را کاری است که او را به خود مشغول می‌دارد» و از نزدیکانش بازداشته و برمی‌گرداند چنان که او از بیم آن‌که مبدا نزدیکانش چیزی از او مطالبه نمایند و برای این که سختی و حیرانی او را نبینند، از آنان می‌گریزد.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ﴿٣٨﴾ صَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ﴿٣٩﴾

«در آن روز چهره‌هایی روشنند» و تابناک و درخشنده «خندان و شادمانند» که این چهره‌ها، چهره‌های مؤمنان است زیرا ایشان در هنگامه محشر به این امر پی می‌برند که نعمتها و اکرامهای عظیمی در انتظارشان است.

وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيَا عَرَبٍ ﴿٤٠﴾

«و در آن روز چهره‌هایی است که بر آنها غبار نشسته» زیرا می‌بینند که خدای عزوجل عذاب سختی را برایشان آماده نموده است.

تَرْهَقَهَا قَنَرَةٌ ﴿٤١﴾

«بر آنها تیرگی غالب آمده است» یعنی: آن چهره‌های غبارآلود را سیاهی، گرفتگی، ذلت، سختی و خاکساری فرو گرفته است. نسفی می‌گوید: «تو وحشتناک‌تر از آن نمی‌بینی که غبار و سیاهی هر دو در یک چهره جمع شود».

أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ ﴿٤٢﴾

«آنان همان کافران بدکارند» یعنی: صاحبان چهره‌های درهم‌تکیده بی‌رمق غبارآلود سیاه زشت ذلیل، همان نافرمانان دروغگوی کافرکیش‌اند. شایان ذکر است که بیان حال این دو گروه در این آیه کریمه و مانند آن از آیات، نفی وجود گروه سوم را اقتضا نمی‌کند و گروه سوم - چنان‌که امام رازی گفته است - مؤمنان گنهکار یا فاسقانند.

﴿سوره تکویر﴾

مکی است و دارای (۲۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با این فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ «تکویر» نامیده شد. تکویر: در هم پیچیدن خورشید و سپس افگندن و محو کردن روشنی آن است.

فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت ابن عمر رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «هر کس دوست دارد که به سوی روز قیامت بنگرد چنان که گویی آن را به چشم سر می بیند پس باید سوره های: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾، ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ﴾ را بخواند».

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ﴾ (۱)

«آن گاه که خورشید» مانند شکل کره «درهم پیچیده شود» و مانند پیچیدن دستار و جمع کردن لباس فراهم آورده شود سپس به عنوان اعلامی بر ویرانی جهان، پرتاب گردد.

﴿وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ﴾ (۲)

«و آن گاه که ستارگان تیره شوند» و نور آنها از میان برود. یا «انکدار» آنها به معنی فروافتادن، پراکنده شدن و به پایان رسیدن عمر آنهاست.

﴿وَإِذَا الْبِلَابُ سُجِرَتْ﴾ (۳)

«و آن گاه که کوهها به رفتار آیند» یعنی: از زمین برکنده شده و در هوا بر باد داده شوند لذا به گردی پراکنده تبدیل شوند.

وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ﴿٤﴾

«و آن گاه که ماده شتران باردار و نهاده شوند» عشار: شتران رام و مهار کرده‌ای هستند که فرزندان آنها در شکم آنهاست. این گونه شتران به این دلیل به یادآوری مخصوص شدند زیرا نفیس‌ترین و گرمی‌ترین اموال در نزد اعراب می‌باشند. عطلت: یعنی همین‌گونه رها گردند و بدون شتران و نهاده شوند؛ به سبب هول وهراس عظیمی که مردم در روز قیامت مشاهده می‌کنند. این آیه دلیل بر آن است که شتران نیز مانند حیوانات دیگر برانگیخته می‌شوند.

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ﴿٥﴾

«و آن گاه که جانوران گرد آورده‌شوند» یعنی: جانوران وحشی و درندگان و جانوران بیابانی در روز قیامت حشر می‌شوند تا از برخی از آنها برای برخی دیگر قصاص گرفته‌شود، سپس به خاک تبدیل می‌گردند. به قولی: حشر آنها، مرگ آنهاست.

وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾

«و آن گاه که دریاها افروخته گردند» و به آتشی شعله‌ور و زبانه‌کش تبدیل شوند. البته بعید نیست که مراد انفجار مواد مذاب آتشفشانی اندرون زمین بر اثر انفجار و زلزله‌های عظیم آن باشد چنان‌که بعضی از مفسران همچون الوسی بر این نظرند. ابی‌بن‌کعب رضی الله عنه می‌گوید: «در اثنایی که مردم در بازارهای خویش به سر می‌برند، بناگاه نور خورشید محو می‌شود و در اثنایی که آنان در این حالت‌اند، بناگاه کوهها از جا برکنده شده و بر روی زمین می‌افتند پس، از آن حرکت و اضطراب عظیمی پدید می‌آید در این هنگام جنیان وحشت‌زده به‌سوی انسیان روی می‌آورند و انسیان به‌سوی جنیان و چهارپایان و مرغان و درندگان همه درهم می‌آمیزند».

وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ﴿٧﴾

«و آن‌گاه که جانها قرین همدیگر شوند» یعنی: جانهای مؤمنان با حور عین جفت گردانیده می‌شوند و جانهای کافران با شیاطین. یا ارواح با اجساد جمع می‌شوند. حسن در معنای آن می‌گوید: «هر کس به گروه خویش ملحق می‌شود؛ یهود با یهود، نصاری با نصاری، مجوس با مجوس، منافقان با منافقان و همین‌گونه مؤمنان با مؤمنان پس هر کس با هم‌کیش و هم‌آیین خود پیوند داده می‌شود».

وَإِذَا الْمَوْءِدَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾

«و آن‌گاه که از دختر زنده‌به‌گور پرسیده شود که به کدامین گناه کشته شده است؟» برخی از اعراب از بیم عار، یا از بیم فقر و نیازمندی دختران خود را بعد از تولدشان زنده به گور می‌کردند چرا که آنان را سربار و مایه ننگ و عار خود می‌دانستند. پس خداوند متعال هشدار داد که قاتلان دختران را که بی‌هیچ گناهی کشته شده‌اند، به محاکمه می‌کشاند و از آن دختران زنده به گور می‌پرسد که به کدامین گناه کشته شده‌اند؟ پاسخ آن دختران این است: بی‌هیچ گناهی زنده به گور شده‌ایم! و در اینجاست که روی حساب با قاتلان است. در حدیث شریف آمده است: «... الموءدة فی الجنة: دختر زنده به گور شده در بهشت است».

این آیه دلیل بر آن است که اطفال مشرکان عذاب نمی‌شوند زیرا عذاب در برابر گناه است.

وَإِذَا الضُّعْفُ شُرَّتْ ﴿١٠﴾

«و آن‌گاه که کارنامه‌ها گشوده شود» یعنی: آن‌گاه که نامه‌های اعمال برای حساب گشوده و منتشر ساخته شوند زیرا این نامه‌ها در وقت مرگ در هم پیچیده شده و در هنگام حساب گشوده می‌شوند.

وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾

«و آن‌گاه که آسمان پوست برکنده شود» یعنی: پاره‌پاره گردیده و از جا برکنده شود چنان‌که سقف از خانه و پوست از تن گوسفند برکنده می‌شود.

وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِرَتْ ﴿١٢﴾

«و آن‌گاه که دوزخ را برافروزند» برای دشمنان خدا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به فروزشی سخت. قتاده می‌گوید: «دوزخ را خشم خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و گناهان بنی‌آدم برافروخته می‌گرداند».

وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ ﴿١٣﴾

«و آن‌گاه که بهشت نزدیک آورده شود» به‌سوی متقیان. علما گفته‌اند: از فرموده حق تعالی: ﴿إِذَا السَّمَاءُ كُورَتْ﴾ تا فرموده‌اش: ﴿وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ﴾ دوازده پدیده ذکر شده است که شش عدد از آنها در دنیا است؛ یعنی از اول سوره تا ﴿وَإِذَا الْيَحَاظُ سُجِرَتْ﴾ و شش از آن در آخرت است؛ یعنی از ﴿وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ﴾ تا این آیه. وجواب همه اینها این فرموده حق تعالی است:

عَامَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾

«هر نفس بداند که چه آماده کرده است» یعنی: چون آن امور یاد شده واقع شود، در آن هنگام هر کس با گشودن نامه‌های اعمال خود می‌داند که از خیر یا شرچه آماده کرده است. در حدیث شریف به روایت عدی بن حاتم رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ما منکم من أحد إلا وسیکلمه الله، ما بینه و بینه ترجمان، فینظر أیمن منه فلا یری إلا ما قدمه و ینظر أشأم منه، فلا یری إلا ما قدم بین یدیہ فتستقبله النار، فمن استطاع منکم أن یتقی النار ولو بشق تمرۃ فلیفعل: هیچ کس از شما نیست مگر این‌که خداوند متعال به‌زودی با او سخن می‌گوید به طوری که میان او و میان خداوند عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ترجمانی نیست پس به جانب راست خویش می‌نگرد و جز آنچه را که (از اعمال)

پیش فرستاده است، نمی‌بیند و به جانب چپ خویش می‌نگرد پس جز آنچه را که پیش از خود (از اعمال) فرستاده است، نمی‌بیند آن‌گاه آتش به او روی می‌آورد. پس هر کس از شما که می‌تواند از آتش پرهیزد - ولو با دادن پاره‌ای از خرمایی - باید چنین کند».

فَلَا أُقِيمُ بِالْحَنَسِ ﴿١٥﴾

«پس سوگند می‌خورم» «لا» برای نفی نیست بلکه برای تأکید خبر است. آری! سوگند می‌خورم «به ستاره‌های گردان» که روزها در زیر نور خورشید پنهان شده و به چشم غیر مسلح دیده نمی‌شوند. مراد از این ستارگان در نزد جمهور: ستارگان سیارند مانند زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد و خنوس آنها بازگشت آنها به اول برج است. در کتب حدیث آمده است: همه ستارگان «خنس» اند زیرا در روز از دیده پنهان می‌شوند.

الْجَوَارِ الْكُنُسِ ﴿١٦﴾

ستارگان «سیار» که در مدارهای خود سیر می‌کنند «کز دیده نهان شوند» یعنی: در وقت غروب خود در پشت سر افق پنهان می‌شوند. کنس: برگرفته از کناس یعنی خوابگاهی است که آهوان و درندگان در بیشه از شاخکهای درختان برای خود می‌سازند و در آن پنهان می‌شوند. قول راجح این است که تمام ستارگان «خنس» و «کنس» اند زیرا همگی آنها در روز از دیده نهان و در شب آشکار می‌شوند، سپس به پنهانگاه خود در زیر افق که همان آشیانه یا برجهای آنهاست، غایب می‌شوند چنان‌که آهو در آشیانه خود پنهان می‌شود.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ ﴿١٧﴾

«و سوگند به شب چون روی آورد» چون شب روی آورد، اعراب می‌گویند: «عسَس اللیل» و چون شب پشت کند و برود، نیز می‌گویند: «عسَس اللیل». پس این کلمه از

الفاظ اضداد است. ابن کثیر می گوید: «معنای روی آوردن در اینجا مناسبتر می نماید».

وَالصُّبْحُ إِذَا نَفَسَ ﴿١٨﴾

«و سوگند به صبح چون دمیدن گیرد» تنفس صبح؛ روی آوردن و روشنگری آن است زیرا صبح با روح و نسیم جان‌نوازی روی می آورد.

إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿١٩﴾

و مقسم علیه این است: «که آن برخوانده پیام‌آور گرامی‌ای است» یعنی: سوگند به همه آنچه ذکر شد که قرآن برخوانده فرستاده گرامی، یعنی جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ است زیرا او قرآن را از جانب خدای سبحان بر پیامبرش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرود آورده است.

ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ ﴿٢٠﴾

«نیرومندی است» جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ که آفرینش عظیم و استوار و قدرت بسیاری دارد «نزد صاحب عرش، صاحب مقام است» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ نزد خدای سبحان دارای مقام بلند و جایگاه و پایگاه رفیع و والایی است. شایان ذکر است که این عنایت، نه عنایت مکانی است و نه عنایت سمت و جهت بلکه عنایت اکرام و تشریف و بزرگداشت است چنان‌که در حدیث شریف قدسی آمده است: «أنا عند المنكسرة قلوبهم: من در نزد دلشکستگانم».

مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ ﴿٢١﴾

«در آنجا هم مطاع و هم امین است» یعنی: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَامُ در میان فرشتگان آسمان هم مطاع است که فرشتگان به او رجوع می‌کنند و از او فرمان می‌برند و هم متصف به صفت امانت است در امر وحی و غیر آن.

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿٢٢﴾

«و هم صحبت شما دیوانه نیست» یعنی: ای مردم مکه! محمد ﷺ هم نشین شما دیوانه نیست. دلیل این که حق تعالی از آن حضرت ﷺ به وصف هم سخنی با آنان یادآوری فرمود، اشعار بر این امر است که آنها به حقیقت امر ایشان دانایند و می دانند که آن حضرت ﷺ خردمندترین و کاملترین مردم هستند.

وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمَعِينِ ﴿٢٣﴾

«و به راستی او را در افق آشکار دیده است» یعنی: هم صحبت شما محمد ﷺ جبرئیل علیه السلام را در وقت طلوع خورشید بر کرانه آشکار سمت مشرق آسمان به همان شکل و صورت حقیقی وی که دارای ششصد بال بود، دیده است به نحوی که برای محمد ﷺ علم بدیهی حاصل شده است که جبرئیل علیه السلام فرشته ای است مقرب که به فرود آوردن وحی از سوی وی می توان کاملاً مطمئن بود و او شیطان مطرود نیست. شایان ذکر است که این دومین رؤیت جبرئیل علیه السلام توسط آن حضرت ﷺ بعد از دیدن اول ایشان در هنگام آغاز وحی در غار حرا بود. مجاهد می گوید: «آن حضرت ﷺ در رؤیت دوم جبرئیل را در ناحیه وادی اجیاد که در شرق مکه است، دیدند».

وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ ﴿٢٤﴾

«و او» یعنی: یار و هم صحبت شما محمد ﷺ «در امر غیب» یعنی: در امر وحی و اخبار آسمان «بخیل نیست» پس در رساندن وحی غیبی بخل نمی ورزد و در تبلیغ آن کوتاهی نمی کند بلکه کلام و احکام خدای عزوجل را با همه سخاوت و بخشندگی به خلق تعلیم می دهد.

وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿٥٥﴾

«و قرآن سخن شیطانی مطرود نیست» یعنی: قرآن سخن و گفتار شیطانی از شیاطین استراق کننده شنود که با شهابهای آسمانی طرد می‌شوند، نیست زیرا برخلاف آنچه که قریش می‌گویند، قرآن نه شعر است و نه کهانت.

فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ ﴿٣٦﴾

«پس به کجا می‌روید» یعنی: بعد از انکار قرآن و برنتابیدن آن به کدامین راه می‌روید در حالی که حجت بر شما تمام شده است؟ عقل‌هایتان در تکذیب این قرآن با وجود روشنی و حقانیت آن به کجا می‌رود؟ به کدام راه می‌روید که از این راهی که برای شما بیان کرده‌ام، روشن‌تر باشد؟»

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿٢٧﴾

«قرآن جز پندی برای عالمیان نیست» که آنان را پند و اندرز داده و به بیان حقیقت برایشان می‌پردازد؛

لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ﴿٢٨﴾

«برای هر یک از شما که بخواهد راست و مستقیم باشد» بر راه حق و ایمان و طاعت. آری! قرآن فقط برای آنان پندی است و آنانند که از آن بهره‌مند می‌گردند.

وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٩﴾

«و تا الله پروردگار عالمیان نخواهد شما نیز نخواهید خواست» یعنی: شما راستی و درستی و استقامت را نمی‌خواهید و بر این خواست قادر هم نمی‌باشید مگر به مشیت و توفیق خداوند متعال. استقامت: رفتن به راه راست، یعنی راه خداوند فرمانروای آسمانها و زمین است.

مفسران در بیان سبب نزول روایت کرده‌اند: چون آیه ﴿لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾ نازل شد، ابوجهل گفت: این امر مربوط به ماست؛ اگر بخواهیم، با استقامت می‌شویم و اگر نخواهیم، نمی‌شویم! پس خداوند ﷻ نازل کرد: «شما نمی‌خواهید مگر آن‌که خداوند پروردگار عالمیان بخواهد». پس، از تعمق در سبب نزول این آیه به یک نکته مهم می‌رسیم و آن موقوف بودن مشیت بشری به مشیت الهی است. البته این به معنای مجبور بودن انسان نیست زیرا حق تعالی به علم ازلی خود دانسته، سپس اراده کرده و قدرتش را بر آن امر نمایان ساخته است پس علم وی کشف‌کننده است نه اجبار آور. یعنی خداوند متعال به علم ازلی خود دانسته است که مثلاً زید در زندگی خود چه کارهایی می‌کند آن‌گاه تحقق کارهای او را اراده کرده و سپس به قدرت خویش آن کارها را در عرصه واقع نمایان ساخته است.

﴿سوره انفطار﴾

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انفطار» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: ﴿

إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ که تفسیر آن خواهد آمد افتتاح شده است.

سوره انفطار، اولاً از انقلاب کونی‌ای سخن می‌گوید که در روز قیامت پدید خواهد آمد سپس انسان ناسپاس در آن مورد هشدار و سرزنش قرار می‌گیرد و در نهایت هم علت انکار منکران بیان می‌شود.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش‌نماز مردم بود و نماز را طولانی کرد. در این اثنا یکی از افرادی که به او اقتدا کرده بود، نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت، به تنهایی نماز گزارد و از مسجد بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان، شخصی است منافق. پس قضیه را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بردند. حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن شخص سؤال کردند که چرا نمازش در پشت سر معاذ را رها کرده است؟ او گفت: یا رسول الله! من آمدم که پشت سر وی نماز بگذارم اما وی نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشته در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به معاذ فرمودند: «أفتان أنت یا معاذ؟ این کنت عن ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾: ای معاذ! آیا تو فتنه‌گری؟ کجا بودی از خواندن سوره‌های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿وَالضُّحَى﴾ و ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْفَطَرَتْ﴾ و ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ یعنی: چرا از این سوره‌های متوسط بر آنان نمی‌خوانی که در کار دین به ملال نیفتند و از نماز دلتنگ نشوند زیرا اگر چنین شود، از دین دلتنگ گشته و به فتنه درافتاده‌اند.

وَإِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿١﴾

«آن گاه که» در هنگامه برپائی قیامت «آسمان منفطر شود» انفطار آسمان؛ شکافته شدن و از هم گسستن آن برای فرود آمدن فرشتگان از آن است؛

وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انثَرَتْ ﴿٢﴾

«و آن گاه که ستارگان پراکنده شوند» یعنی: فروریزند و متفرق شوند؛

وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِرَتْ ﴿٣﴾

«و آن گاه که دریاها از جا برکنده شوند» یعنی: بعضی در بعضی دیگر روان گردند و همه به هم راه یابند به طوری که به دریای واحدی تبدیل شوند و دریاهای شیرین با دریاهای شور در هم آمیزد؛

وَإِذَا الْقُبُورُ بُعِثَتْ ﴿٤﴾

«و آن گاه که گورها زیر و زبر شود» یعنی: خاک گورها زیر و زبر شود و مردگانی که در آنها هستند، بیرون آیند؛

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ وَأَخَّرَتْ ﴿٥﴾

«هر نفسی، آنچه را پیش فرستاده بود و آنچه را بازپس گذاشته بود بداند» یعنی: در آن هنگام نامه‌های اعمال منتشر می‌شود و هر کس آنچه را از خیر یا شر پیش فرستاده بود و آنچه را که پس از خود از روش نیک یا بد در دنیا باقی گذاشته بود، می‌داند. و چنان‌که در سوره قبل گذشت، پدیده‌های یاد شده، در آستانه قیام قیامت روی می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ ﴿٦﴾

«های ای انسان» کافر «چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور کرد؟» یعنی: چه چیز تو را فریفت و غره کرد که به پروردگار کریم و بخشنده‌ات کافر شدی، به پروردگاری که بر تو در دنیا با کامل کردن آفرینش و حواست فضل و بخشش نمود، تو را عاقل و فهمیده گردانید، به تو روزی داد و بر تو با نعمتهایی که بر انکار هیچ چیز از آنها قادر نیستی، انعام گذاشت. برخی گفته‌اند: انسان را عفو خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مغرور کرد زیرا او انسان را در اولین گام گناه و نافرمانی‌اش به شتاب مؤاخذه و مجازات نکرد. نقل است که به فضل بن عیاض گفتند: اگر خداوند جَلَّ جَلَلُهُ در روز قیامت تو را در پیشگاه خود ایستاده کند و به تو بگوید: «چه چیز تو را به پروردگار کریمت غره کرد؟» در پاسخش چه می‌گویی؟ گفت: «می‌گویم: مرا پرده‌های فروانداخته‌ات مغرور ساخت زیرا ذات کریمت ستار عیب‌پوش است». در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ را می‌خواندند، می‌فرمودند: «انسان را جهلش مغرور و فریفته ساخت».

برخی از مفسران در بیان سبب نزول آیه کریمه گفته‌اند: این آیه درباره ابی بن خلف یا درباره ابی‌اشدبن کلدی جمحی نازل شد. ولی ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «مراد از انسان در اینجا، ولیدبن مغیره است».

أَلَيْسَ خَلْقَكَ فَسْوَنَكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾

آری! ای انسان کافر و ناسپاس، چه چیز تو را در باره پروردگار بخشنده‌ات مغرور ساخت؟ «همان کس که تو را آفرید» از نطفه درحالی که چیزی نبودی «پس استوار کرد» تو را به اندامهای درست، به صورت و هیأت کسی که می‌شنوی، می‌بینی و درک می‌کنی «و آن‌گاه تو را سامان بخشید» به بخشیدن قامت نیکو، حسن صورت و تعادل اعضا به طوری که هیچ تفاوتی در آنها نیست و مثلاً چنین نیست که یک دست یا یک پایت از دست یا پای دیگری بلندتر باشد.

فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾

«و به هر صورتی که خواست» از صورتهای مختلف در زیبایی یا زشتی «تو را ترکیب کرد» و این تو نبودی که صورت خویش را ترکیب و انتخاب کنی. یا تو را در صورت و ساختاری ترکیب کرد که از آراسته‌ترین و معتدل‌ترین ترکیبهاست.

كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالَّذِينَ ﴿٩﴾

آن‌گاه خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بعد از بیان نشانه‌های قیامت و بعد از برشمردن نعمتهای خود بر انسان و انکار و ناسپاسی آنها از سوی وی، علت این انکار را که تکذیب رستاخیز است ذکر می‌کند: «نه، چنین نیست بلکه دین را دروغ می‌شمردید» مراد از دین: دریافت جزای اعمال در روز قیامت، یا دین اسلام است. کلا: کلمه‌ای است برای تنبیه و هشدار دادن به آن انسان کافر در این مورد که پندارهایش نادرست است و او نباید به کرم خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ مغرور شده و نعمت و فضلش را وسیله‌ای به سوی کفر بگرداند.

وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ ﴿١٠﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿١١﴾

«و قطعاً بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند» از فرشتگان که اعمال و سخنانتان را ثبت و ضبط می‌کنند «که» آن فرشتگان نگهبان «نویسندگانی گرامی‌قدرند» پس شما نیز باید قدر و حرمت ایشان را نگاه دارید و با ارتکاب اعمال زشت و گفتن سخنان ناپسند، به آنها بی‌حرمتی نکنید.

يَعْمَلُونَ مَا تَفْعَلُونَ ﴿١٢﴾

«آنچه را می‌کنید، می‌دانند» یعنی: شما روز جزا را دروغ می‌شمارید در حالی که فرشتگان خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ بر شما گماشته شده‌اند و اعمال شما را می‌نویسند تا روز قیامت در برابر آنها مورد محاسبه قرار گیرید و آن فرشتگان هر چه را که می‌کنید می‌دانند و می‌نویسند پس چیزی از اعمال شما بر ایشان پنهان نمی‌ماند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَنْهَاكُم

عن التعری، فاستحبوا من ملائكة الله الذين معكم، الكرام الكاتبين، الذين لا يفارقونكم إلا عند ثلاث حالات: الغائط، والجنابة، والغسل، فإذا اغتسل أحدكم بالعراء فليستتر بثوبه أو بجرم حائط، أو ببيعة: خداوند عز وجل شما را از برهنه شدن نهی می کند پس از فرشتگان خداوند عز وجل که همراه شما هستند حیا کنید؛ از آن نویسندگان گرامی قدری که از شما جدا نمی شوند مگر در سه حالت: رفتن شما به قضای حاجت، حالت جنابت و حالت غسل و چون یکی از شما در فضایی باز غسل می کند، باید خود را با جامه خویش، یا به پناه دیواری، یا به شتری استتار کند».

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾

«بی گمان ابرار» یعنی: مؤمنان راستینی که کار نیک انجام می دهند و در تمام کارهای خویش تقوی را مد نظر داشته و از خدای عزوجل پروا می کنند؛ «در نعمت اند» یعنی: در ناز و نعمت بهشتی قرار دارند «و بی گمان فجار» جمع فاجر است. یعنی کفاری که شریعت الهی را ترک کرده اند «در دوزخند» بنابراین، مراد از «فجار» کفارند و این خطاب، مرتکبان گناه کبیره را شامل نمی شود.

يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٥﴾

«در روز جزا وارد آن می شوند» یعنی: این کفار فجار در روز جزایی که منکر آن بودند، وارد دوزخ می شوند و در کام شعله های سرکش آن، سختی ها می چشند و عذابها می بینند. امام رازی نقل کرده است که: «سلیمان بن عبدالملک خلیفه اموی عازم مکه بود و در راه مکه از مدینه می گذشت پس در دیداری که با ابوحازم داشت، به وی گفت: فردای قیامت قرار گرفتن در پیشگاه خداوند عز وجل چگونه است؟ ابوحازم گفت: اما نیکوکار؛ او همانند شخص سفر کرده ای است که از سفر نزد خانواده اش برمی گردد و اما بدکار پس او همچون برده گریزپایی است که نزد مولای خویش آورده می شود. راوی می گوید: سلیمان گریست و سپس گفت: ای کاش می دانستم که خدای سبحان با ما چه می کند؟! ابوحازم گفت: این کار ساده ای است؛ عملت را بر کتاب خداوند عز وجل

عرضه بدار، آن وقت می‌دانی که او با تو چه خواهد کرد. سلیمان گفت: این توصیه تو در کجای کتاب خدا ﷻ آمده است؟ ابو حازم گفت: ﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾﴾. سلیمان گفت: در این صورت، رحمت خداوند ﷻ در کجاست؟ ابو حازم پاسخ داد: ﴿إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾: بی‌گمان رحمت خداوند ﷻ به نیکوکاران نزدیک است» (اعراف/۵۶).

وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ﴿١٣﴾

«و از آن غایب نیستند» یعنی: دوزخیان فاجر کافر، هرگز برای ساعتی هم از دوزخ جدا نشده و از آن دور نمی‌شوند و عذاب آن بر آنان سبک نمی‌شود بلکه برای ابد در آن به سر می‌برند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿٧﴾ ثُمَّ مَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ﴿١٨﴾

«و تو چه دانی که روز جزا چیست؟ باز چه دانی که روز جزا چیست؟» تکرار سؤال برای بزرگ نمودن، تفخیم شأن و هولناک نمایاندن قیامت است.

يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ﴿١٩﴾

«روزی است که کسی برای کسی هیچ اختیاری ندارد؛ و در آن روز، فرمان از آن خداوند است» یعنی: هیچ کس - هر که باشد - اختیار رساندن چیزی از منفعت را در روز قیامت برای کس دیگری ندارد و در آنجا جز خداوند ﷻ پروردگار عالمیان، هیچ کس نیست که حکمی صادر کند یا کاری انجام دهد. و هر چند کار در دنیا نیز چنین است ولی مراد این است که در آخرت کسی در امر فرمانروایی با حق تعالی کشمکش نمی‌کند و او در این روز هیچ کس را مالک چیزی از امور نمی‌گرداند چنان که در دنیا مالک آن گردانید. در حدیث شریف آمده است: «ای بنی‌هاشم! خویشان را از دوزخ

برهانید زیرا من از جانب خدا عز وجل برای شما صاحب اختیار چیزی نیستم». یعنی نمی توانم به شما نفعی برسانم.

﴿سوره مطفین﴾

مکی است و دارای (۳۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با این فرموده حق تعالی: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ﴾، مطفین نامیده شد. مطفین کسانی اند که در پیمانہ و وزن، به طرف زیان وارد می کنند. ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می گوید: وقتی رسول خدا ﷺ به مدینه هجرت کردند، مردم مدینه از پلیدترین کسان در امر وزن و پیمانہ بودند پس خدای عزوجل سوره: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ﴾ را نازل کرد و بعد از آن، آنان در وزن و پیمانہ به راستی و انصاف و استقامت گراییدند.

﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ﴾ ۱

«وای بر مطفین» یعنی: زیان و نابودی بر کسانی باد که از حقوق مردم در وزن و پیمانہ می کاهند. تطفیف: از طفیف یعنی «اندک» و از طف، یعنی «کناره یک چیز» برگرفته شده است. پس تطفیف، کاستن چیز اندکی از پیمانہ یا وزن است و مطفف کسی است که از حق طرف معامله خویش با کم کردن از اجناس پیمودنی (کیلی) یا کشیدنی (وزنی) می کاهد. بعید نیست که برخی از این کم فروشان دوترازو، یا دو پیمانہ داشته اند که با یکی از آنها برای مردم وزن، یا پیمانہ می کرده اند و با دیگری برای خود. یعنی: چون می ستانند، افزونتر می سنجیدند و چون می دادند، کم می سنجیدند چنان که می فرماید:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَكَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ﴾ ۲

«کسانی که چون از مردمان پیمانہ می ستانند، تمام می ستانند» یعنی: کسانی که چون برای خود پیمایند، با سخت گیری در پیمانہ و وزن، تمام می گیرند؛

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ ﴿٣﴾

«و چون برای آنان پیمانۀ دهند یا وزن کنند، به آنان زیان می‌رسانند» یعنی: چون برای دیگران پیمانۀ دهند یا وزن کنند، وزن و پیمانۀ را کم می‌دهند. شیخ ابوالقاسم قشیری رحمته الله می‌گوید: «لفظ مظف شامل کم کردن در وزن و پیمانۀ، آشکار کردن عیب کالا یا پنهان کردن آن و طلب انصاف برای خود و ترک انصاف دادن برای دیگران، همه می‌شود پس هر کس که آنچه را برای خود می‌پسندد، برای برادر مسلمان خویش نپسندد، او منصف و دادگر نیست و هر کس که عیب مردم را می‌بیند اما عیب خود را نمی‌بیند، او نیز مظف است و هر کس که حق خود را از مردم می‌طلبد اما حقوق آنان را نمی‌دهد، او نیز از این جمله است. پس جوانمرد کسی است که حقوق مردم را می‌پردازد و برای خود از کسی حقی نمی‌طلبد». شایان ذکر است که خداوند عز و جل قوم شعیب علیهم السلام را به جهت آن نابود کرد که در وزن و پیمانۀ زیان می‌رسانیدند بعد از آن که شعیب علیه السلام مکررا آنان را نصیحت کرد: ﴿ وَيَقَوْمِ أَتُفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ۗ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ ... ﴾ «هود / ۸۵» که تفسیر و بیان آن گذشت.

در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سوره را بر مردم مدینه تلاوت کردند و سپس فرمودند: «خمس بخمس، ما نقض قوم العهد إلا سلط عليهم عدوهم وما حکموا بغیر ما أنزل الله إلا فشا فيهم الفقر ولا ظهرت فيهم الفاحشه إلا فشا فيهم الموت ولا طففوا المكيال إلا منعوا النبات وأخذوا بالسنين ولا منعوا الزكاة إلا حبس عنهم المطر: پنج چیز در برابر پنج چیز قرار دارد:

۱ - هیچ قومی عهد خویش را نشکستند مگر این که دشمنشان بر آنان مسلط گردانیده شد.

۲ - هیچ قومی به غیر آنچه که خدای عزوجل نازل نموده حکم نکردند مگر این که فقر در میانشان شیوع و گسترش یافت.

۳ - فحشا در میان هیچ قومی شیوع نیافت مگر این که مرگ و میر در میانشان گسترش پیدا کرد.

۴ - هیچ قومی در پیمانۀ کم ندادند مگر این که از رویش نباتات و رستنی‌ها باز داشته شدند و قحطی بر آنان مسلط گردانیده شد.

۵ - هیچ قومی زکات را باز نداشتند مگر این که باران از آنان باز داشته شد.

أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ﴿٤﴾

«مگر آنان نمی‌دانند که برانگیخته خواهند شد؟» یعنی: آیا کسانی که مرتکب چنین کارهایی می‌شوند، این اندیشه در خاطرشان خطور نمی‌کند که برانگیختنی هستند و آن‌گاه از آنچه می‌کنند، مورد پرسش قرار خواهند گرفت؟ چرا در این امر تدبیر و اندیشه نکردند تا سرانجام با رسیدن به یقین در این امر، آنچه را که باید از عاقبت آن بیمناک بود، فروگذارند؟ پس (أَلَا يَظُنُّ) سؤالی است از سر توبیخ و انکار و به تعجب افگندن از حال آنان. از یقین به «ظن» تعبیر شد تا اشاره‌ای باشد به این امر که اگر کسی حتی به گمان برپایی قیامت باشد، بر ارتکاب همچو کارهای زشتی جسارت نمی‌کند، چه رسد به کسی که به آن یقین دارد.

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٥﴾

آری! آیا یقین نداشته‌اند که برانگیخته خواهند شد؛ «در روزی بزرگ» که روز قیامت است. پس روز قیامت بدان جهت بزرگ است که امور و رخدادهای بزرگی در آن به وقوع می‌پیوندد؛ از رستاخیز گرفته تا حساب و عقاب و ورود بهشتیان به بهشت و دوزخیان به دوزخ.

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦﴾

«روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان به پای ایستند» به انتظار فرمان او یا به انتظار جزا یا حسابش. این تعبیر خود بر بزرگی و فزونی گناه کم‌فروشان و درستی مجازات آنان دلالت می‌کند زیرا این کار، خیانت در امانت و خوردن حق دیگران

است. پس ملاحظه کنیم که خدای سبحان انواعی از تهدید را در این آیات با هم جمع کرده است.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ ﴿٧﴾

«نه چنین است» کلا: برای ردع و تنبیه آنان از کم‌فروشی و نیز تنبیه و زجر بر تکذیب روز جزا نسبت به کافر، یا غفلت از رستخیز و حساب نسبت به مؤمن است «بی‌گمان نامه فجار در سجین است» یعنی: فجار نافرمان بدکار و من جمله کاهندگان حقوق مردم در پیمان و وزن، در پرونده (سجل) اهل دوزخ ثبت شده‌اند. یا در زندان و تنگنای سختی قرار دارند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِينٌ ﴿٨﴾ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٩﴾

«و تو چه دانی که سجین چیست» این سؤال برای بزرگ‌نمایاندن و هولناک نشان دادن جهنم است و به ما بعد خود یعنی به این فرموده حق تعالی ارتباطی ندارد: «کتابی است نوشته شده» یعنی: کتابی که نامهای فجار دوزخی در آن ثبت شده است، کتابی است نگاشته شده. به قولی: سجین کتابی است که جمع‌کننده اعمال شر صادر شده از شیاطین و کافران و فاسقان می‌باشد. پس سجین دیوان شر است که خداوند عَلَّمَ اعمال اشرار را در آن تدوین کرده است و از سجن به معنی زندان است زیرا آن کتاب، سبب زندانی شدن و تنگ شدن کار بر اشرار در جهنم می‌شود. به قولی دیگر: سجین در اصل سجیل و مشتق از سجل است که کتاب اعمال می‌باشد. به قولی دیگر: سجین مکانی است در اسفل‌السافلین و بنابراین تفسیر، (کتاب مرقوم) تفسیر سجین نیست بلکه تقدیر سخن چنین می‌شود: «نه چنین است بلکه کتاب نافرمانان در سجین است».

وَلِیُّ یَوْمَئِذٍ الْمُكَذِّبِينَ ﴿١٠﴾

«وای بر تکذیب کنندگان در آن روز» یعنی: وای در روز قیامت بر کسانی که زنده شدن پس از مرگ را دروغ شمرده و پیام پیام‌آوران الهی را به‌انکار گرفته‌اند؛

الَّذِينَ يَكْذِبُونَ يَوْمَ الدِّينِ ﴿١١﴾

«همان کسانی که روز جزا را تکذیب می‌کنند» و منکر آند.

وَمَا يَكْذِبُ بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ﴿١٢﴾

«و جز هر تجاوز پیشه گناهکاری آن را به دروغ نمی‌گیرد» یعنی: جز هر بدکار ستمگری که در گناه از حد گذشته و در به کارگیری اسباب آن فرورفته است، روز جزا را تکذیب نمی‌کند.

إِذْ أَنْتَلَىٰ عَلَيْهِ، إِنَّا قَالِ اسْطِيرُ الْأُولِينَ ﴿١٣﴾

«همان که چون آیات ما» که بر محمد ﷺ نازل کرده‌ایم؛ «بر او خوانده شود، گوید: اینها افسانه‌های پیشینیان است» یعنی: داستانهای واهی و بی‌اساسشان است که آنها را بر ساخته و آرایش و پیرایش داده‌اند.

كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾

«نه چنین است» کلا: تنبیه، هشدار و تکذیبی است بر این تجاوزگران گناه‌کار از گفتن چنین سخنان باطلی «بلکه آنچه مرتکب می‌شدند بر دل‌هایشان زنگار بسته است» یعنی: گناهان و نافرمانی‌هایشان بسیار گشته و دل‌هایشان را فرا گرفته است پس این گناهان زنگاری است که دل‌هایشان را در خود پوشانده است، از این رو حق را انکار می‌کنند. حسن می‌گوید: «رین: زنگار» گناه بر بالای گناه است تا بدانجا که بسیاری گناهان دل را نابینا و آن را سیاه می‌گرداند اما «طبع» این است که بر دل‌هایشان مهر گذاشته شود که این سخت‌تر از زنگار است. در حدیث شریف به روایت احمد، ترمذی و نسائی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذِنَ ذَنْبًا نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نَكْتَةٌ سَوْدَاءٌ، فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَغْفَرَ صَقَلَ قَلْبَهُ وَإِنْ عَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِفَ قَلْبَهُ، فَذَلِكَ الرَّانُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ سَبْحَانَهُ فِي الْقُرْآنِ: چون بنده مرتکب گناهی شود، در

قلب وی نقطه سیاهی کوبیده می‌شود پس اگر توبه کرد و دست کشید و آمرزش خواست، قلب وی صیقل زده می‌شود و اگر به گناه بازگشت، آن نقطه سیاه افزوده می‌شود تا آن‌که قلبش را در غلافی فرو می‌برد. پس این همان رین (زنگاری) است که خدای سبحان از آن در قرآن یاد کرده است.

كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُورُونَ ﴿١٥﴾

«نه چنین است» زهی پندار باطل که آنان به هم می‌بافند؛ «در حقیقت آنان در آن روز از دیدار پروردگارشان سخت محجوبند» یعنی: کفار از دیدار پروردگارشان در روز قیامت محجوب و در پرده‌اند و از این دیدار باز داشته می‌شوند لذا مانند مؤمنان به سوی حق تعالی نمی‌نگرند پس چنان‌که در دنیا از توحید و یگانه‌پرستی در حجابند، همین‌گونه در آخرت از دیدار حق تعالی در حجاب می‌باشند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آنها از کرامت و بخشایش حق تعالی بازداشته شده و محجوبند».

ثُمَّ إِنَّهُمْ لَصَالُوا الْجَحِيمِ ﴿١٦﴾

«سپس آنان یقیناً در دوزخ درآیند» و هم‌آغوش آن گردند و هرگز از آن بیرون شدنی نیستند. بنابراین، آنها با وجود حرمان از دیدار خدای رحمان، اهل آتش جاویدان نیز هستند و قطعاً ورود به دوزخ، سخت‌تر از خوار کردن و محروم نمودنشان از آن کرامت است.

ثُمَّ قَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾

«سپس به آنان گفته می‌شود: این همان است که آن را به دروغ می‌گرفتید» یعنی: نگاهبانان جهنم از سر توییخ و سرکوفت‌زدن به آنان می‌گویند: این همان چیزی است که شما در دنیا آن را به دروغ می‌گرفتید پس اینک آن را بنگرید و بچشید.

كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنِ ﴿١٨﴾

آن‌گاه خداوند عَلَّامٌ از آنچه که برای نیکان آماده کرده‌است چنین سخن می‌گوید: «در حقیقت کتاب ابرار در علیین است» یعنی: ایشان در زمره اهل علیین نوشته شده‌اند. ابرار: فرمانبرداران نیکوکارند.

وَمَا آذْرَبَكَ مَا عَلِيُّونَ ﴿١٩﴾

«و تو چه دانی که علیین چیست» یعنی: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! چه چیز تو را آگاه ساخت که علیین چیست؟ این تعبیر برای تفخیم و بزرگ نمایاندن شأن علیین است؛

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ﴿٢٠﴾

«کتابی است نوشته شده» یعنی: علیین کتابی است که نامهای بهشتیان در آن نوشته شده‌است. یا کتابی است نشانه‌دار. همچنین علیین نام خود بهشت یا بلندیهایی آن نیز هست.

يَسْهَرُهُ الْمُرُؤُونَ ﴿٢١﴾

«که مقربان شاهد آند» یعنی: فرشتگان، نزدیک آن کتاب نوشته شده حاضر می‌شوند و آن را می‌بینند. یا معنی این است: فرشتگان در روز قیامت بر آنچه که در آن کتاب است، گواهی می‌دهند.

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾

«بی‌گمان نیکان در نعمت باشند» یعنی: اهل طاعت در سرای آخرت در ناز و نعمت بزرگی قرار خواهند داشت که نتوان قدر و اندازه آن را فراگرفت و سنجش کرد.

عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٢٣﴾

آری! نیکان غرق در نعمت «بر تختها نشسته‌اند» ارائک: تختها و اورنگهای سراپرده‌های بهشتی است. اریکه بر تخت اطلاق نمی‌شود مگر آن‌گاه که تخت در حجله یعنی در زیر قبه‌ای قرار داشته باشد که به پرده‌ها و آرایش‌ها آراسته باشد «می‌نگرند» به‌سوی آنچه که خدای عزوجل برایشان از ناز و نعمتها و اکرام و اعزازها آماده کرده است. یا معنی این است: می‌نگرند به‌سوی ذات ذوالجلال.

تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ ﴿٢٤﴾

«در چهره‌هایشان تازگی ناز و نعمت را می‌شناسی» یعنی: چون ایشان را بینی، می‌دانی که از اهل ناز و نعمت‌اند، به‌سبب نور، زیبایی، سپیدی، بهجت و تروتازگی‌ای که در چهره‌هایشان می‌بینی زیرا خداوند عز وجل در سیما و شکل و شمایل و زیبایی آنان چنان رونق و صفا و طراوتی بخشیده است که هیچ توصیف‌کننده‌ای آن را وصف نتواند کرد.

يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَّخْتُومٍ ﴿٢٥﴾

«از رحیق مختوم نوشانیده شوند» رحیق: شرابی است که نه هیچ غش و ناخالصی‌ای در آن است و نه چیزی که آن را گندیده و فاسد کند. مختوم: آن است که بر آن مهری نهاده شده است لذا از این‌که دستی به آن برسد، محفوظ و بازداشته شده است تا آن‌که نیکان خود مهر آن را بر می‌دارند.

خِتَمُهُمْ مِنْ مَسْكِ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَفِسُونَ ﴿٢٦﴾

«مهر آن از مشک است» یعنی: آخرین طعم آن باده بهشتی، بوی مشک است و چون شخص نوشنده دهانش را از آخرین جرعه آن بردارد، بوی آن را همچون بوی مشک می‌یابد. یا معنی این است: ظرفهای بهشت، اعم از جامها و کوزه‌های آن با مشک مهر زده شده است «و مشتاقان باید در این امر بر یک‌دیگر پیشی گیرند» تنافس: مشاجره

و کشمکش بر سر تصاحب یک چیزی است که هر کس آن را برای خودش می خواهد لذا بر سر آن با دیگران رقابت می کند، بر آن بخل می ورزد و آن را در حوزه اختصاص خودش درمی آورد. در حدیث شریف آمده است: «هر مؤمنی که به مؤمن تشنه‌ای جرعه آبی بنوشاند، خداوند عزوجل در روز قیامت او را از رحیق مختوم می‌نوشاند و هر مؤمنی که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام کند، خداوند عزوجل او را از میوه‌های بهشت اطعام می‌کند و هر مؤمنی که مؤمن برهنه‌ای را بپوشاند، خداوند عزوجل او را از لباسهای سبز بهشتی می‌پوشاند».

وَمِنْ أَجْلِهُ مِنَ تَسْنِيمٍ ﴿٢٧﴾

«و آمیزه آن از تسنیم است» یعنی: آمیزه آن شراب سر به مهر، از تسنیم است. تسنیم شرابی است که از بالا بر بهشتیان فرو ریختانده می‌شود و بهترین شرابهای بهشت است.

عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ﴿٢٨﴾

«چشمه‌ای که مقربان از آن می‌نوشند» یعنی: رحیق، یا تسنیم چشمه‌ای است که بهشتیان جامهای خویش را با آن می‌آمیزند در حالی که مقربان از آن به‌طور خالص می‌نوشند. پس رحیق دارای چهار صفت است:

۱ - شرابی است سر به مهر.

۲ - مهر آن از مشک است.

۳ - در محل رقابت و در معرض رغبت قرار دارد.

۴ - آمیزه آن از تسنیم است.

عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: «تسنیم چشمه‌ای است در بهشت که صرفاً مقربان از آن می‌نوشند و اصحاب یمین نیز جامهایشان را با آمیزه‌ای از آن خشبو و معطر می‌کنند».

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يَضْحَكُونَ ﴿٣١﴾

«بی‌گمان کسانی که جرم می‌کردند، به مؤمنان می‌خندیدند» یعنی: مؤمنان را در دنیا مسخره می‌کردند و به ریشخند می‌گرفتند. مراد از آنان: کفار قریش و دیگر کفارند. علما در بیان سبب نزول این آیه کریمه دو روایت ذکر کرده‌اند: بنا بر روایت اول، مراد از «مجرمان» بزرگان مشرکین مانند ابوجهل، ولیدبن مغیره و عاصی بن وائل سهمی هستند که عمار، صهیب، بلال و غیر ایشان از فقرای مسلمین را مورد استهزا قرار می‌دادند. در روایت دوم آمده است: علی بن ابی طالب علیه السلام با جمعی از مسلمانان از راه می‌گذشت پس منافقان به ایشان خندیده و با چشم و ابرو ایشان را مورد تمسخر قرار دادند آن‌گاه نزد یاران منافق رفتند و گفتند: امروز مرد کله طاس را دیدیم! و همه آنان از این سخن خندیدند. و قبل از آن‌که علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسد، این آیه نازل شد.

وَإِذَا مَرَأُوا بِهِمْ يَتَغَمَّزُونَ ﴿٣٢﴾

«و چون از کنارشان می‌گذشتند، با هم اشاره چشم و ابرو رد و بدل می‌کردند» به منظور تحقیر، تمسخر و عیب‌جویی ایشان از این‌که مسلمان گردیده‌اند. غمز: فروافگندن و حرکت دادن چشم و ابرو از سر تمسخر یا به منظور خیر یا شر دیگری است ولی اکثرا این کار به منظور شر و بدی انجام می‌گیرد.

وَإِذَا أَنْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ أَنْقَلَبُوا فَكِهِينَ ﴿٣٣﴾

«و هنگامی که» کفار «نزد خانواده خود بازمی‌گشتند» از مجالس و محافل خود؛ «بازمی‌گشتند شادمان» از حال و وضعی که دارند و از این‌که مؤمنان را مورد ریشخند و تمسخر قرار داده‌اند. یا چون به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند، هر ناز و نعمتی را که می‌خواستند در آنها می‌یافتند. البته دادن این ناز و نعمت برایشان «استدراج» بود.

وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ ﴿٣٣﴾

«و چون» کافران «مؤمنان را می دیدند، می گفتند: همانا اینان گمراهند» در پیروی خود از محمد ﷺ و تمسک به آنچه که او آورده است و فروگذاشتن نعمتها و لذتهای نقد و آماده دنیا.

وَمَا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَفِظِينَ ﴿٣٣﴾

«و حال آن که بر آنان نگهبان فرستاده نشده بودند» یعنی: آنان از جانب خدای سبحان بر مسلمانان بازرس گمارده نشده بودند تا نگهبان احوال و اعمالشان باشند بلکه مکلف شده بودند تا در خویشتن خویش بنگرند و امور خود را به صلاح و سامان آورند پس پرداختن به خود از مشغول شدن به عیبجویی دیگران برایشان سزاوارتر بود.

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ﴿٣٤﴾

«حال امروز» یعنی: در روز آخرت «مؤمنانند که بر کافران خنده می زنند» آن گاه که آنان را در عذاب الهی خوار و ورشکسته و بی مقدار می بینند.

عَلَى الْأَرْآئِكِ يَنْظُرُونَ ﴿٣٥﴾

«بر تختها نشسته نظاره می کنند» یعنی: درحالی که مؤمنان در ناز و نعمت و با فرو شکوهی چشم نواز بر تختهای مکمل و اورنگهای مجلل تکیه داده اند، به سوی دشمنان خدای عزوجل می نگرند که در دوزخ عذاب می شوند. کعب می گوید: «در میان بهشت و دوزخ روزنه هایی است پس چون مؤمن بخواهد که به سوی دشمنی که در دنیا داشته است بنگرد، از برخی از این روزنه ها سر می کشد». یا معنی این است: مؤمنان بر تختها نشسته به سوی پروردگار عزوجل خویش می نگرند.

هَلْ تُؤَبِّبُ الْكُفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾

«آیا کافران در برابر آنچه کرده بودند جزا داده شدند؟» استفهام تقریری است. یعنی آری! به کفار در برابر تمسخر و استهزایشان در دنیا نسبت به مؤمنان، جزا نازل گردید. ثواب: آنچه که بر بنده در برابر عملش داده می‌شود و در خیر و شر هر دو به کار می‌رود. گویی خداوند عز وجله به مؤمنان می‌گوید: آیا کفار را در برابر اعمالشان و از آن جمله تمسخر و خندیدن به شما مؤمنان جزا دادیم یا خیر؟ پس این سخن بر شادمانی مؤمنان می‌افزاید زیرا نمایانگر حرمت نهادن بیشتر به آنان و سبک انگاشتن و بی‌مقدار نشان دادن دشمنانشان است.

﴿سوره انشقاق﴾

مکی است و دارای (۲۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «انشقاق» نامیده شد که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ آن را با این فرموده‌اش: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ که اعلام شکافتن آسمان است، آغاز کرده است؛ پدیده‌ای که خود نشانه ویرانی جهان و برپایی هول و هراس عظیم قیامت می‌باشد. فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: با رسول خدا صلی الله علیه و آله در هنگام تلاوت: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ و ﴿أَقْرَأَ بِأَسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ سجده کردیم.

﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ﴾ (۱)

«آن‌گاه که آسمان از هم بشکافتد» و این شکافتن از نشانه‌های قیامت است.

﴿وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وُحَّتْ﴾ (۲)

«و گوش بسپارد به فرمان پروردگار خود» یعنی: آسمان پروردگار خود را در شکافته شدن فرمان برد. «اذن» گوش سپردن به یک چیز و سخن‌پذیری از آن است «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار آسمان است که برای پروردگار خود مطیع و فروتن باشد و سخن بشنود.

﴿وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ﴾ (۳)

«و آن‌گاه که زمین کشیده شود» یعنی: زمین هموار و مسطح ساخته شده و کوه‌های آن درهم کوبیده شود تا بدانجا که همچون دشت همواری گردد.

وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَنَخَلَتْ ﴿٤﴾

«و آنچه را که در آن است، بیرون افگند» یعنی: زمین آنچه را که در دل آن از مردگان، گنجها و دفينه‌هاست، بیرون افگند «و تهی شود» از مردگان و از اعمالشان بیزاری جوید تا حق تعالی فرمان خویش را در آنان نافذ گرداند. البته زمین در این تخلیه کردن و تهی شدن جهد تمام می‌کند تا بدانجا که در درون آن هیچ چیزی باقی نمی‌ماند.

وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ﴿٥﴾

«و» زمین «به امر پروردگارش گوش بسپارد» و از او فرمان برد «و خود چنین سزد» یعنی: سزاوار زمین نیز این است که از آنچه در درون آن است، تهی شود و به امر پروردگار عزوجل گوش بسپارد و فرمان برد.

يَتَأْتِيهَا الْإِنْسَنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدًّا فَمَلَقِيهِ ﴿٦﴾

«هان ای انسان» مراد جنس انسان است. پس این خطاب مؤمن و کافر هر دو را شامل می‌شود «حقا که تو در راه پروردگارت سخت کوشیده‌ای» یعنی: تو در عملت، به‌سوی پروردگارت یا به‌سوی ملاقات پروردگارت به کوششی تمام و رنجی فراوان کوشیده‌ای «پس او را ملاقات خواهی کرد» یعنی: به‌زودی با عملت به لقای پروردگارت خواهی رسید، که این ملاقات همانا مرگ انسان است. یا تو در روز قیامت با عملت ملاقات خواهی کرد، چه خیر باشد و چه شر. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قال جبرئيل: يا محمد، عش ما شئت فإنك ميت وأحبب ما شئت فإنك مفارقه واعمل ما شئت فإنك ملاقيه: جبرئيل گفت: ای محمد! هر چه می‌خواهی زندگی کن زیرا سرانجام می‌میری و هر چه را می‌خواهی دوست بدار زیرا سرانجام از آن جدا می‌شوی و هر چه می‌خواهی عمل کن زیرا تو با عمل خویش ملاقات خواهی کرد».

فَأَمَّا مَنْ أَوْفَىٰ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ﴿٧﴾

«اما هر کس که کارنامه‌اش به دست راستش داده شود» و آنان مؤمنانند که نامه‌های اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود.

فَسَوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا ﴿٨﴾

«پس زودا که با او حساب کنند حسابی بس آسان» یعنی: مؤمن در برابر نیکی‌های خود پاداش داده می‌شود و گناهان و بدیهایش نیز بر او ارائه می‌شود اما خداوند عَزَّ وَجَلَّ بی‌آن‌که در آنها با او حسابرسی شود، آنها را می‌آمرزد و این است همان حساب آسان. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «من نوقش الحساب عذب: هر کس که در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود». عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفتم؛ مگر خداوند عَزَّ وَجَلَّ خود نمی‌فرماید: فسوف يحاسب حسابا يسيرا: زودا که با او حساب کنند به حسابی آسان؟ رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در پاسخ فرمودند: لیس ذلك بالحساب، ولكن ذلك العرض، من نوقش الحساب يوم القيامة عذب: این‌که تو می‌گویی حساب نیست بلکه این ارائه کارنامه بد انسان به اوست پس بدان که هر کس در حساب مورد مناقشه و کندوکاو قرار گیرد، عذاب می‌شود».

وَيَقْلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿٩﴾

«و به‌سوی خانواده‌اش بازگردد» یعنی: مؤمن بعد از حساب آسان به‌سوی آن عده از اعضای خانواده خود - از زنان و فرزندان - که در بهشت به‌سر می‌برند، بازمی‌گردد. یا به‌سوی کسانی از حور عین بازمی‌گردد که خدای عزوجل برای او در بهشت آماده کرده است در حالی که «شادمان» و خوشحال و خرم است از خیر و نعمت و کرامتی که به او داده شده است. پس بار خدایا! ما را از زمره ایشان بگردان.

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَأَاهُ ظَهْرَهُ ﴿١٠﴾

«و اما هر کس که کارنامه‌اش از پشت سرش به او داده شود» بدان جهت که دست راستش در غل و زنجیر به گردش آویخته و دست چپش هم به پشت سرش آویخته است؛

فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ﴿١١﴾

«زودا که هلاک خویش خواهد» یعنی: چون نامه اعمالش به دست چپش داده شود و آن را بخواند، می‌گوید: ای وای بر من! ای خاک بر سرم! ای مرگ به دادم برس! ثبور: نابودی و هلاکت است.

وَيَصَلَىٰ سَعِيرًا ﴿١٢﴾

«و در آتش افروخته درآید» و سختی‌ها و گرمای سوزان آن را بچشد.

إِنَّهُ كَانَ فِي آهْلِهِ مَسْرُورًا ﴿١٣﴾

«هرآینه او در میان خانواده خود شادمان بود» یعنی: او در دنیا با پیروی از هوسها و سوار شدن بر مرکب شهوتهای خویش؛ سرمست، مغرور، متکبر، حریص، آزمند و گردنکش بود بدان جهت که فکر آخرت هرگز به خاطرش خطور نمی‌کرد.

إِنَّهُ ظَنَّ أَنْ لَنْ يَحُورَ ﴿١٤﴾

«او می‌پنداشت که هرگز برنخواهد گشت» یعنی: سبب این شادمانی وی در میان خانواده‌اش این گمان و پندار وی بود که هرگز به سوی خداوند عَزَّ وَجَلَّ باز نمی‌گردد و برای حساب و عقاب برانگیخته نمی‌شود.

بَلِّغْ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهٖ بَصِيرًا ﴿١٥﴾

«نه چنان است» که او پنداشته بود بلکه او به‌سوی پروردگارش بازگشت و بعد از مرگ برانگیخته شد «بی‌گمان پروردگارش به او» و اعمالش «بینا بود» و دانا زیرا هیچ چیز از احوال وی در دنیا بر او پنهان نماند و اینک وی را در برابر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایش مجازات می‌کند.

فَلَا أَسْئِمُ بِالشَّفَقِ ﴿١٦﴾

«پس سوگند می‌خورم به شفق» شفق: سرخی‌ای است که بعد از غروب خورشید تا وقت نماز عشاء در افق نمایان می‌شود. امام ابوحنیفه رحمته الله می‌گوید: «شفق سپیدی‌ای است که سرخی با آن پیوسته است». آن را به سبب رقت و نازکی آن شفق نامیدند پس شفق از شفقت برگرفته شده است.

وَأَيْلِيلٍ وَمَا وَسَقَ ﴿١٧﴾

«و سوگند به شب و آنچه شب گرد آورده است» یعنی: آنچه که شب به خود چسبانده و در خود فرا آورده و در پیچانده است زیرا شب پراکنده‌گان روز را که در پی کار و کسب و تلاش و تحرک خویش به همه‌جا پراکنده می‌شوند، گرد می‌آورد و چون شب روی آورد، همه‌چیز به مأوی و مسکن خویش جای می‌گیرد.

وَالْقَمَرَ إِذَا اسَّقَ ﴿١٨﴾

«و سوگند به ماه چون تمام شود» اتساق ماه: پر شدن و تمام شدن آن است که این حالت را بدر می‌نامند و در نیمه ماه قمری رخ می‌دهد.

لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ﴿١١﴾

آری! سوگند به آنچه ذکر شد «که قطعا از حالی به حالی دیگر درآید» چون حالات توانگری و فقر، مرگ و زندگی، حشر و حساب و ورود به بهشت یا دوزخ. یا مراد، گذر کفار بعد از مرگ از حالی به حالی سخت تر از آن است زیرا آنان از سؤال نکیر و منکر گرفته تا افتادن در دوزخ، طبقه در طبقه و فرودی پس از فرود دیگر در سختی‌هایی سخت قرار دارند.

فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾

«پس آنان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند» به محمد ﷺ و به آنچه که از وحی و قرآن بر وی نازل شده است؟ با آن که موجبات ایمان به وی نیز فراهم است؟.

وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ﴿٢١﴾

«و چون بر آنان قرآن خوانده می‌شود، سجده نمی‌کنند؟» یعنی: کدام مانع بر سر راه سجده کردن و خضوع آنان در هنگام قرائت قرآن وجود دارد؟ یا مراد از این سجده، سجده معروف به سجده تلاوت است چنان که امام ابوحنیفه رحمته الله با این آیه کریمه بر وجوب سجده تلاوت در اینجا استدلال کرده است زیرا آیه کریمه کسانی را که آن را می‌شنوند و سجده نمی‌کنند، نکوهش کرده است و رأی جمهور علما نیز بر وجوب سجده تلاوت در اینجاست.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ ﴿٢٢﴾

سپس حق تعالی سبب عدم ایمانشان را بیان کرده و می‌فرماید: «بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، تکذیب می‌کنند» کتاب الهی را که مشتمل بر اثبات توحید، معاد و ثواب و عقاب است.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ﴿٢٣﴾

«و خداوند به آنچه در دل می‌دارند» از تکذیب و انکار و به آنچه که جمع می‌کنند از اعمال شایسته و بد «داناتر است» لذا کارشان بر حق تعالی پنهان نمی‌ماند.

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢٤﴾

«پس آنان را به عذابی دردناک مژده بده» تعبیر مژده دادن به عذاب، از باب تهکم و تحقیر و استهزایشان است.

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٢٥﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند» به دل‌های خویش «و کارهای شایسته کرده‌اند» به اعضای خویش «که آنان را پاداشی است بی‌منت» که بدان بر آنها منت گذاشته نمی‌شود. یا (غَيْرُ مَمْنُونٍ) به معنی ناکاسته، بی‌نقص و قطع‌نشدنی است.

﴿سوره بروج﴾

مکی است و دارای (۲۲) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با سوگند خداوند عَلَّمَ به آسمان دارای برجها، «بروج» نامیده شد.

فضیلت آن: از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز عشاء سوره «بروج» و ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ را می خواندند. شایان ذکر است که هدف از نزول این سوره، دلجویی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و یاران و پیروانشان در برابر ایذاء کفار است؛ با بیان این حقیقت که کافران امتهای پیشین نیز مانند مردم مکه در برابر دعوتهای الهی ستیزه گر و در تکذیب حق با هم یکسان بوده اند، مانند اصحاب اخدود در یمن، فرعون، قوم ثمود و دیگران؛ اما خدای عزوجل از آنان انتقام گرفت زیرا آنان در قبضه قدرت وی قرار داشتند پس همین گونه از منکران عنود و ستیزه گر با دین اسلام نیز انتقام می گیرد چرا که آنان نیز در قبضه قدرت وی قرار دارند.

سبب نزول این سوره که بر محور اصحاب اخدود دور می زند، به طور موجز این بود: به یکی از شاهان کفار یهودی به نام زرعه بن تیان اسعد حمیری معروف به ذنواس خبر رسید که بعضی از رعایایش به دین نصرانیت ایمان آورده اند پس با لشکریانی از قبیله حمیر به سراغ ایشان رفت و چون ایشان را دستگیر کرد، میان این که یهودی شوند یا در آتش سوزانده شوند، مخیرشان نمود اما آن مؤمنان آتش را برگزیدند. سپس گودالهایی برکند و در آنها آتش افروخت آن گاه به ایشان گفت: هر کس از شما که از دین خویش برگردد، او را رها می کنیم و هر کس که برنگردد، او را در این آتش می افکنیم. آن مؤمنان شکیبایی و پایداری ورزیدند و سرانجام ایشان را در آتش افکندند در حالی که آن پادشاه ستمگر با یاران خود نظاره گر این صحنه ها بود. نقل است که: دوازده، یا بیست، یا هفتاد هزار تن از آن مؤمنان به قتل رسیدند. گفتنی است که ذنواس آخرین پادشاه حمیری و به قول ابن کثیر مشرک بود.

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ﴿١﴾

«سوگند به آسمان دارای برجها» مراد از برجها، ستارگان عظیم است. به قولی: مراد منازل سیارگان دوازده‌گانه است که دارای دوازده برج‌اند و خورشید هر یک از آنها را در یک ماه می‌پیماید زیرا شش برج از برجهای خورشید در شمال خط استوا و شش برج در جنوب آن قرار دارد، برجهایی که در شمال آن قرار دارد، عبارت است از: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله. و برجهایی که در جنوب آن قرار دارد، عبارت است از: میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت. گفتنی است که خورشید سه برج اول شمالی را در سه ماه طی می‌کند که همانا فصل بهار است، سه برج دیگر را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل تابستان است. همچنین سه برج اول جنوبی را در سه ماه که فصل خزان است طی می‌کند و سه برج دوم جنوبی را در سه ماه دیگر طی می‌کند که فصل زمستان است. ولی ماه هر یک از آنها را در دو یا سه روز می‌پیماید پس ماه دارای بیست‌وهشت منزل است و دو شب را هم پنهان می‌ماند.

اما اگر مراد از «بروج» ستارگان بزرگ باشد، باید گفت که این ستارگان از تحت حصر و شمار بشر بیرونند. این ستارگان نسبت به زمین در ابعاد و مسافتهای هولناکی قرار دارند به طوری که نور برخی از آنها بعد از یک و نیم میلیون سال نوری به زمین می‌رسد با علم به این که سرعت حرکت نور، سیصد هزار کیلومتر در ثانیه است.

وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ﴿٢﴾

«و سوگند به روز موعود» یعنی: روزی که تحقق آن وعده داده شده است؛ و آن روز قیامت می‌باشد.

وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ﴿٣﴾

«و سوگند به شاهد و مشهود» مراد از شاهد کسانی از خلائق‌اند که در راه خدا ﷻ کشته شده‌اند و در روز قیامت گواهی می‌دهند و مراد از مشهود، جرایم و جنایات زشت و هولناکی است که مجرمان علیه گواهان مرتکب شده‌اند و گواهان علیه مجرمان

بدانها گواهی می دهند؛ چنان که در داستان اصحاب اخدود آمده است. به قولی: شاهد روز جمعه است که بر هر عمل کننده ای به آنچه که در آن عمل کرده است، گواهی می دهد و مشهود روز عرفه است که مردم در آن شاهد مراسم حج اند و فرشتگان در آن حاضر می شوند. یا مراد از مشهود: عجایب و شگفتی هایی است که مردم در روز قیامت می بینند. و جواب قسم محذوف است که آیه بعد بر آن دلالت می کند:

قُلْ أَصْحَابُ الْأَخْدُودِ ﴿٤﴾

«هلاک شدند اصحاب اخدود» یعنی: آنها مورد لعنت قرار گرفتند. گویی فرمود: سوگند به این چیزها که آنان ملعونند. اصحاب اخدود، صاحبان گودال پرآتشی بودند که گروهی از مؤمنان نجران یمن را در آن افکندند چنان که گذشت. اخدود: گودال و خندق مستطیلی است که در زمین کنده شده است و جمع آن اخادید است.

النَّارِ ذَاتِ الْوُوقُودِ ﴿٥﴾

«همان آتش دارای هیزم بسیار» وقود: هیزمی است که بدان آتش برافروخته می شود.

إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ﴿٦﴾

«آن گاه که آنان بالای آن گودال نشسته بودند» یعنی: مورد لعنت قرار گرفتند آن گاه که گرداگرد آن گودال بر صندلی ها نشسته و نظاره گر سوختن مؤمنان بودند.

وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ﴿٧﴾

«و آنان» یعنی: آن پادشاه کافر و یارانش که گودال را کنده و آن را از آتش پر کردند؛ «به آنچه با مؤمنان می کردند» از افگندنشان در آتش «گواهی می دهند» در روز قیامت. پس زبانها، دستها و پاهایشان علیه آنان گواهی می دهد. یا آنها شاهد و ناظر این عمل خود با مؤمنان بودند و تماشای این صحنه فجیع، نشان دهنده تمایلشان به دیدن عذاب مؤمنان بود.

وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿٨﴾

«و بر آنان عیب نگرفتند، جز این که به خداوند غالب ستوده ایمان آورده بودند» پس در واقع، گناه یا عیب یا جرمی در میان نبود و عیب ایشان به پندار آنها همین ایمان آوردنشان به حق بود.

الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٩﴾

«همان خدایی که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» پس هر کس دارای چنین شأن و شوکتی باشد، قطعاً او شایسته آن است که بندگان به وی ایمان آورده و او را به یگانگی مورد پرستش قرار دهند «و خداوند بر همه چیز گواه است» و از جمله به عملکرد آنان با مؤمنان؛ پس چیزی از اعمالشان بر او پنهان نمی‌ماند. البته این وعیدی سخت برای گودال افروزان و وعده‌ای نیک برای مؤمنانی است که به‌خاطر دین خود مورد عذاب قرار گرفتند.

إِنَّ الَّذِينَ فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ﴿١٠﴾

«همانا کسانی که مردان و زنان مؤمن را عذاب کردند» یعنی: ایشان را در آتش سوزانده و در دینشان مورد آزار قرار دادند تا از آن برگردند؛ و هیچ انتخاب دیگری جز این که به خدای سبحان کفر ورزند در برابر ایشان قرار ندادند «سپس توبه نکردند» از این عملکرد زشت و بازنگشتند از کفر و آزار و رفتار ناپسند خویش؛ «پس برای آنان است عذاب جهنم» در آخرت به‌سبب کفرشان «و برای آنان است عذاب سوزان» یعنی: برای آنان عذابی دیگر افزون بر عذاب کفرشان است که این عذاب، عذاب سوزان می‌باشد؛ به‌سبب حریق سوزانی که برای مؤمنان برپا کردند. حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «بنگرید به‌سوی بحز بی‌کران جود و کرم پروردگار متعال؛ در حالی که آنها دوستانش را کشتند اما او بازهم آنان را به‌سوی توبه و مغفرت فرامی‌خواند».

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ﴿١١﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند» که از جمله آنان کسانی اند که بر آتش افروخته آن گودالها صبر و شکیبایی کرده و بر دین خود پایدار ماندند و به شرک و کفر بازنگشتند؛ «ایشان را بوستانهایی است که جویباران از فرودست آن جاری است» به سبب ایمان و کردار شایسته‌شان «این» چیزی که ذکر شد؛ «رستگاری بزرگ است» که هیچ فوز و فلاحی با آن برابر نیست و هیچ رستگاری و نعمتی با آن قابل مقایسه نمی‌باشد.

این آیه دلالت می‌کند بر این‌که: به کسی که بر کفر مجبور ساخته می‌شود، سزاوارتر این است که در برابر هرگونه تهدیدی پایداری نماید و شکیبایی ورزد، هر چند برای وی گفتن کلمه کفر نیز رخصت است. روایت شده است که مسیلمه کذاب دو تن از اصحاب رسول خدا ﷺ را دستگیر کرد و به یکی از آنها گفت: آیا گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ آن صحابی گفت: آری! پس مسیلمه او را رها کرد. سپس به صحابی دیگر نیز چنین گفت ولی آن صحابی در پاسخش فرمود: نه، من چنین گواهی‌ای در مورد تو نمی‌دهم بلکه تو دروغگویی بیش نیستی! پس مسیلمه آن صحابی را کشت. چون خبر این واقعه به رسول خدا ﷺ رسید، فرمودند: «آن کس که مسیلمه رهایش کرد، به رخصت عمل نمود و بنابراین، هیچ پیامدی بر وی نیست ولی آن کس که کشته شد، به فضیلت عمل کرد بنابراین، (این فضیلت) بر او گوارا و مبارک باد».

إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ﴿١٢﴾

«بی‌گمان عذاب پروردگارت سخت سنگین است» یعنی: عذاب الهی بر کسانی که نافرمانی‌اش می‌کنند مضاعف و سهمگین است، مانند این ستمگران و مستبدانی که داستان‌شان گذشت. بطش: گرفتن همراه با خشونت و شدت است و چون خود آن‌که مفید معنای شدت است، باز به شدت وصف شود، بیانگر آن است که در نهایت سختی و سهمگینی است.

إِنَّهُ هُوَ بَدِئُ وَيَعِيدُ ﴿١٣﴾

«همانا او آفرینش را آغاز می‌کند و باز می‌گرداند» یعنی: از قوت و قدرت تامه حق تعالی این است که خلق را اولاً در دنیا می‌آفریند و باز آنان را بعد از مرگشان دوباره زنده می‌کند.

وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ﴿١٤﴾

«و اوست آن آمرزنده دوستدار» یعنی: حق تعالی از گناهان بندگان مؤمنش در گذشته و آن را می‌پوشاند و ایشان را بدان گناهان رسوا نمی‌سازد و او بسیار دوستدار فرمانبرداران و اولیائش می‌باشد. یا او خود دوست داشتنی است.

ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ﴿١٥﴾

«اوست صاحب عرش، گرامی قدر است» یعنی: حق تعالی پروردگار عرش بزرگ و صاحب مجد و بزرگی است. مجد: نهایت کرم و فضل است و مجد حق تعالی، علو و عظمت اوست.

فَعَالَ مَا يَرْيَدُ ﴿١٦﴾

«فعال مایرید است» یعنی: حق تعالی هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و هیچ چیز او را عاجز نمی‌گرداند، حکم او را هیچ پی‌جویی نیست و از آنچه انجام دهد، مورد پرسش قرار نمی‌گیرد.

هَلْ أُنْتَك حَدِيثُ الْجُنُودِ ﴿١٧﴾

«آیا داستان لشکرها به تو رسیده‌است؟» یعنی: ای محمد ﷺ! آیا خبر و داستان گروههای کافری که تکذیب کننده پیامبران‌شان بوده‌اند، به تو رسیده است همان پیامبرانی که گروههای کافر برای مبارزه و نبرد علیه آنان لشکرها گرد می‌آوردند؟

هدف از طرح این موضوع، دلجویی از رسول خدا ﷺ است و این که می‌باید در برابر تکذیب قوم خود صبر و شکیبایی پیشه کنند چنان که پیامبران پیشین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صبر کردند.

فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ﴿١٨﴾

خبر «فرعون و ثمود» مراد از خبر آنان، کفر و عنادی است که از آنان روی داد و عذابی است که بر آنان فرود آمد. مراد از فرعون؛ خود او و لشکریانش هستند. یعنی: لشکرهايي که در آيه قبل ذکر کردیم، همین‌ها بودند.

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ ﴿١٩﴾

«بلکه کافران در انکارند» یعنی: بلکه این گروه مشرکان عرب در مورد رسالت و دعوت حقی که آورده‌ای، در انکار و تکذیب سختی قرار دارند پس اینان از کفار پیشین عبرت نگرفتند چرا که بی‌پروا راهشان را دنبال می‌کنند. مراد این است که: حال کفار قریش از حال امتهای کافر پیشین تعجب برانگیزتر است زیرا کفار قریش هم داستانهای امتهای پیشین را شنیده‌اند و هم آثار و نشانه‌های بر بادی و هلاکت آنان را دیده‌اند اما با این وجود، تکذیبی سخت‌تر از تکذیب و انکار آنان را در پیش گرفتند.

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ ﴿٢٠﴾

«و خداوند از گرداگرد آنان محیط است» یعنی: او تواناست بر این که به آنان همانند عذابی را که بر گروههای کافر پیشین فرود آورد، فرود آورد.

بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ﴿٢١﴾

«بلکه این قرآنی» که کافران تکذیبش کردند، قرآنی «مجید است» و در نهایت شرف، کرامت و برکت می‌باشد پس چنان که آنان می‌گویند؛ قرآن شعر و کهانت و سحر نیست.

فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ﴿٢٢﴾

«در لوحی محفوظ است» یعنی: قرآن در لوح محفوظ که کتاب مادر (ام‌الکتاب) است نوشته شده، لوحی که از دسترس شیطان محفوظ و مصون می‌باشد. پس هرگاه قرآن دارای چنین شأن و جایگاهی است، دیگر چگونه کافران آن را انکار و شکاکان در آن شک می‌ورزند.

﴿سوره طارق﴾

مکی است و دارای (۱۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح آن با سوگند الهی به: ﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ که تفسیر آن می آید، «طارق» نامیده شد.

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ﴿۱﴾

«سوگند به آسمان و سوگند به طارق» طارق: ستاره است و به آن طارق می گویند؛ زیرا در شب پدیدار گشته و در روز پنهان می شود. پس هرآنچه که در شب پدیدار شود، طارق است. این معنی را حدیث شریف رسول خدا ﷺ تأیید می کند که در دعای خویش فرمودند: «أعوذ بك من شر طوارق الليل والنهار، إلا طارقا يطرق بخير يا رحمن: پروردگارا! به تو از شر پیش آمدهای ناگوار شب و روز پناه می برم مگر پیش آمدی که به خیر می آید، ای رحمان». اعراب می گویند «طرق الباب: در را کوبید». در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا ﷺ نهی کردند از این که مرد مسافر شب هنگام به طور ناگهانی در منزلش را کوبیده و بر خانواده اش فرود آید.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ﴿۲﴾

«و تو چه دانی که طارق چیست» یعنی: چه دانی که آن اختر شبگرد چیست؟ مراد تهویل و تفخیم شأن آن اختر است، گویی بشر حقیقت آن ستاره درخشان در دوردستهای آسمانها را درک نمی کند. سفیان بن عیینه گفته است: «هر چیزی که در قرآن به صیغه (ما ادراک) آمده است، از جمله اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه کرده است و هر چیزی که در قرآن به صیغه (ما یدریک) آمده، مربوط به اموری است که خداوند ﷻ پیامبرش را از آن آگاه نکرده است». سپس خداوند ﷻ «طارق» را با این فرموده اش تفسیر می کند:

التَّجْمُ الثَّقَابُ ﴿٢﴾

«ستاره درخشان است» ثاقب: درخششی است بسیار شدید که تاریکی شب را به شدت درهم دریده و پرتو خویش را به افق می‌فرستد. احتمال دارد که مراد از طروق آن، برخورد نور آن با جو زمین باشد زیرا واضح است که رسیدن نور برخی از ستاره‌ها به جو زمین، زمان طولانی‌ای را در بر می‌گیرد که گاهی به هزاران سال نوری می‌رسد.

إِنْ كُلُّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ﴿٤﴾

«هیچ کس نیست مگر این که نگاهبانی بر او گماشته شده است» این آیه جواب هر دو سوگند قبلی است. فرشتگان نگاهبان؛ فرشتگانی هستند که عمل، گفتار و کردار انسان و هر چه را که از خیر یا شر انجام می‌دهد، ثبت و ضبط کرده و از آفت‌ها نگاهبانی‌اش می‌کنند. یا آنها عمل، روزی و اجل وی را حفظ و نگهداری می‌کنند هر چند نگاهبان در حقیقت خدای عزوجل است اما حفظ فرشتگان اثر حفظ و نگاهبانی او می‌باشد زیرا نگاهبانی آنان از انسان، به فرمان اوست.

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ ﴿٥﴾

«پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟» یعنی: بر انسان لازم است که در امر آغاز آفرینش خود تفکر و اندیشه کند تا قدرت خداوند عَلَّامٌ را بر آنچه که فروتر از آن است - مانند قدرت وی بر زنده کردن پس از مرگ - را بداند. و جواب سؤال این است:

خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ﴿٦﴾

«از آب جهنده‌ای» که در رحم ریخته می‌شود «آفریده شده است» و آن عبارت از آب منی مرد و آب نطفه زن است زیرا انسان از این دو آب آفریده شده است. هر دو آب را در یک لفظ ذکر کرد، از آن رو که هر دو آب به هم آمیخته می‌شوند.

عکرمه در بیان سبب نزول آیه کریمه: ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ می گوید: آیه کریمه درباره ابی‌الاشد بن کلدی جمحی نازل شد که از بس نیرومند و پهلوان بود، بر روی پوست گاوی می‌ایستاد و می‌گفت: ای گروه قریش! هر کس مرا از روی آن برکند، این مقدار جایزه دارد! و می‌گفت: محمد گمان می‌کند که نگهبانان جهنم نوزده تن‌اند پس حساب ده تن از آنان با من؛ و شما همه نه تن دیگر را دفع کنید.

يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ﴿٧﴾

«که» آن آب جهنده «از صلب مرد و میان استخوانهای سینه زن بیرون می‌آید» به این ترتیب، فرزند از هر دو آب به وجود می‌آید. ترائب: استخوانهای سینه زن است. به‌قولی معنی آیه این است: آن آب جهنده از تمام اجزای بدن بیرون می‌آید. در این صورت، مراد آیه از آب خارج شده از سینه زن، آبی است که از خون موجود در عروق و بافت‌هایی که به سینه‌ها فرود می‌آید، تشکیل شده است و از آنجا که پشت مرد و سینه زن نزدیکترین بافت‌های آب منی هستند، از این جهت به یادآوری مخصوص گردیده‌اند اما در حقیقت همه اجزای بدن در تکوین و ساختن آب منی سهم دارند. شایان ذکر است که خصیه مرد و تخمدان زن که محل استقرار نطفه هستند، هر دو در جوار کلیه‌ها قرار گرفته‌اند و موقعیت آنها تقریباً در پشت و سینه و نیمه ستون فقرات می‌باشد.

إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ ﴿٨﴾

«بی‌گمان او بر بازگرداندن وی به خوبی تواناست» یعنی: قطعاً خدای سبحان بردگربار آفریدن انسان با زنده کردن وی پس از مرگ تواناست. مقاتل در معنی آیه می‌گوید: «مراد این است که اگر بخواهیم او را از بزرگسالی به جوانی، از جوانی به کودکی و از کودکی به حال نطفه برمی‌گردانیم». اگر نیک تأمل کنیم به خوبی درمی‌یابیم که مبدأ خود دلیل معاد است زیرا پیدایش انسان به سبب اجتماع و بهم آمدن اجزایی است که در بدن والدین متفرق و پراکنده بوده‌اند پس هرگاه خدای آفریننده بر

گردآوردن این اجزای پراکنده قادر است تا بدانجا که از این اجزا انسانی تمام را می‌آفریند، بی‌گمان او بعد از مرگ انسان و پراکنده شدن اجزای بدن وی نیز بر گرد آوردن این اجزا و تجدید ساماندهی آنها توانا می‌باشد.

يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ ﴿٩﴾

«آن روز که رازها همه فاش شود» یعنی: خداوند عَلَّامٌ انسان را در روزی از نو می‌آفریند که رازها از پرده برون افتد و در محک سنجش و در معرض داوری قرار داده شود. سرائر: آنچه که در دلها از عقاید، نیات و غیره پنهان داشته می‌شود. پس در این هنگام است که نیک و بد این رازها از هم متمایز گشته و همه چیز به صورت شفاف و روشن شناخته می‌شود.

فَاللَّهُ مِنَ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ﴿١٠﴾

«پس آن‌گاه او را نه نیرویی باشد و نه یآوری» یعنی: در آن روز، نه انسان قوت و نیرویی ذاتی دارد که خود را به وسیله آن از عذاب الهی برهاند و نه هم برایش یآوری است که نصرتش داده و او را از عذابی که بر وی فرود آمده است، نجات دهد.

وَالسَّمَاءَ ذَاتَ الرَّجَمِ ﴿١١﴾

«و سوگند به آسمان بارش انگیز» رجع: برگردانیدن یک چیز به حالت اولیه آن است که مراد از آن در اینجا: باران می‌باشد زیرا باران از آسمان به سوی زمین برمی‌گردد و مجدداً از طریق تبدیل شدن به بخار به آسمان می‌رود و باز دوباره به زمین برمی‌گردد و همین طور رفت و برگشت آن تکرار می‌شود. پس اعجاز این آیه که به حقیقت علمی بزرگی اشاره می‌کند، روشن است.

وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّنْعِ ﴿١٣﴾

«و سوگند به زمین شکافدار» که برای بیرون آوردن گیاهان، اشجار، آتشفشانها و... شکافته می‌شود و این پدیده‌ها از آن بیرون می‌آیند.

إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ﴿١٣﴾

جواب قسم این است: «در حقیقت قرآن سخنی قاطع است» که در میان حق و باطل فیصله می‌کند و جدایی می‌افکند.

وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴿١٤﴾

«و آن هزل نیست» یعنی: قرآن به بازی و شوخی نازل نشده است و لذا همه آن جدی است نه شوخی. در حدیث شریف به روایت علی رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «بی‌گمان فتنه‌ای در پیش است». علی می‌گوید: گفتم؛ یا رسول‌الله! پس راه بیرون رفت از آن فتنه چیست؟ فرمودند: «کتاب الله تبارک و تعالی: راه بیرون رفت از آن فتنه، کتاب خدای تبارک و تعالی است؛ فیه نبأ من قبلکم، وخبر ما بعدکم، وحکم ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل، من ترکه من جبار قصمه الله ومن ابتغى الهدى فی غیره أضله الله وهو حبل الله المتین، ونوره المبین، وهو الذکر الحکیم، وهو الصراط المستقیم، وهو الذی لا تزغ به الأهواء ولا تلتبس به الألسنة ولا تشعب معه الآراء ولا يشبع منه العلماء ولا يمله الأتقياء ولا يخلق على كثيره الرد ولا تنقضی عجائبه، هو الذی لم تنته الجن لما سمعته أن قالوا: ﴿إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ﴿١﴾ يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ﴾ من علم علمه سبق ومن قال به صدق، ومن حکم به عدل ومن عمل به أجر، ومن دعا إليه هدی إلى صراط مستقیم: در قرآن خبر پیشینیان شما، خبر پسینیان شما و داوری در میان شماست، قرآن سخنی است قاطع و فیصله‌کن که شوخی و بازیچه نیست. هر کس آن را از سر گردنکشی و استکبار فرو گذارد، خداوند عز وجل او را کمرشکن می‌کند و هر کس هدایت را در غیر آن طلب کند، خداوند عز وجل او را گمراه می‌کند. قرآن ریسمان مستحکم خداوند عز وجل و نور

مبین او و ذکر حکیم و صراط مستقیم است. قرآن است که هواها با آن به کجی و انحراف نمی‌گیرند، زبانها بدان التباس و ابهام پیدا نمی‌کنند، آرا بدان شاخه‌شاخه نمی‌شود، علما از آن سیر نمی‌شوند، پرهیزکاران از آن ملول و دلتنگ نمی‌گردند و با وجود بسیاری تکرار کهنه نمی‌شود و عجایب و شگفتی‌های آن به‌پایان نمی‌آید و قرآن است که چون جنیان آن را شنیدند، بی‌درنگ گفتند: (ما قرآن عجیبی را شنیدیم که به‌سوی رشد راه می‌نماید) «جن/۲ - ۱». هر کس به علم قرآن مجهز گشت، پیش تاخت و هر کس به قرآن سخن گفت، راست گفت و هر کس به‌سوی قرآن دعوت کرد، به‌سوی راه راست هدایت شد.

إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ﴿١٥﴾

«آنان نیرنگی می‌سگالند» یعنی: کافران با هدف بی‌اثر کردن دین حقی که رسول خدا ﷺ آورده‌است، مکر و نیرنگی سازمان می‌دهند؛

وَإِكِيدُوا ﴿١٦﴾

«و من نیز تدبیری می‌کنم» یعنی: من نیز آنان را از آنجا که نمی‌دانند، به استدراج می‌کشانم و آنان را در برابر نیرنگشان جزا می‌دهم.

فَهَلْ الْكَافِرِينَ أَهْلُكُمْ رَوِّدًا ﴿١٧﴾

«پس کافران را مهلت ده» یعنی: نابودی عاجل آنان را از خدای سبحان نخواه و به آنچه که حق تعالی در کارشان تدبیر می‌کند، راضی باش «واگذار آنان را» امهال: وا گذاشتن و به تأخیر افگندن است «اندک زمانی» یعنی: مهلتشان ده به مهلتی نزدیک، یا مهلتی اندک و به زودی خواهی دید که چه عذاب خفت‌باری بر آنان فرود خواهد آمد. تکرار فعل و تغییر بنیه ساختاری آن از «مهل» به «امهل»، برای مبالغه در تهدید کافران است و چون این مهلت به‌سر آمد، خداوند ﷻ آنان را در بدر گرفتار کرد و در فتح مکه جزیره‌العرب را از پلیدی شرک و بت‌پرستی پاک گردانید.

﴿سوره اعلى﴾

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با این فرموده خداوند ﷻ: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (سوره «اعلی» نام گرفت و «سبح» نیز نامیده می شود. فضیلت آن: در حدیث شریف به روایت نعمان بن بشیر رضی الله عنه آمده است که: «رسول خدا ﷺ در نمازهای عید و روز جمعه، سوره های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ را می خواندند و چه بسا که عید و جمعه در یکروز جمع می شد اما همین دو سوره را می خواندند». همچنین در حدیث شریف آمده است: «رسول خدا ﷺ در نماز وتر، سوره های: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾، ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را می خواندند». علی رضی الله عنه روایت کرده است که: «رسول خدا ﷺ سوره اعلی را دوست داشتند».

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای» یعنی: او را از هر چه که سزاوار وی نیست، با گفتن جمله: «سبحان ربی الاعلی» به پاکی یاد کن. به قولی معنی این است: نام پروردگار خود را با تعظیم و خشوع یاد کن و با احترام تمام از او نام ببر. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در سجده خویش قرار دهید». همچنین در حدیث شریف آمده است که چون آیه: ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «آن را در رکوع خویش قرار دهید». مراد از «اعلی» این است که: خداوند ﷻ برتر، والاتر و بزرگتر از هر چیزی است که وصف کنندگان آن را وصف می کنند. علما گفته اند: برای خواننده این آیه مستحب است که چون آن را می خواند؛ «سبحان ربی الاعلی» بگوید چنان که رسول خدا ﷺ و جمع دیگری از صحابه و تابعین رضی الله عنهم این گونه می کردند.

الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴿٢﴾

آری! به پاکی یاد کن «همان» ذاتی را «که آفرید» همه خلق و همه اشیا را «پس سامان بخشید» آنها را در بهترین ساختار آنها؛ چنان که انسان را به اعتدال و استواری تمام آفرید، قامتش را نیکو و معتدل و فهمش را سامان بخشید و او را برای بر عهده گرفتن تکلیف آماده کرد.

وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾

«و همان که اندازه گیری کرد و راه نمود» یعنی: خداوند عَلَّامٌ جنس تمام پدیده‌ها و انواع، اوصاف، افعال، اقوال و آجال آنها را به اندازه آفرید پس هر یک از آنها را به سوی آنچه که از وی صدور می‌یابد و برایش سزاوار است راه نمود، زندگی موجودات را بر مبنای هدفی که برای آن آفریده شده‌اند میسر گردانید، به انسان امور دین و دنیایش را الهام و او را به سوی راه و روشهای زندگی راهنمایی کرد، ارزاق و مواد مورد نیاز خلق را برایشان مقدر نمود، حیوانات وحشی را به سوی چراگاههایشان رهنمون گردید و در اشیا منافع را آفرید و انسان را به راههای استخراج آن منافع راهنمایی کرد. در حدیث شریف به روایت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «خداوند عَلَّامٌ پنجاه هزار سال قبل از آفرینش آسمانها و زمین، مقادیر خلق را مقدر کرد و عرش وی در آن هنگام بر روی آب بود».

خلاصه این که؛ تقدیر عبارت است از: تصرف در اجزا و عناصر اجسام و ترکیب آنها بر وجهی مخصوص که استعداد پذیرش نیروها را داشته باشند. هدایت؛ عبارت است از: آفرینش آن نیروها در این اعضا، به گونه‌ای که هر نیرویی مصدر فعل معینی باشد و از مجموع آنها یک مصلحت به انجام و اتمام رسد.

وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ﴿٤﴾

«و همان کسی که چراگاهها را رویانید» یعنی: انواع چمنزارها و گیاهان سبز و خرم را که چهارپایان از آن می‌چرند، رویانید.

فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ﴿٥﴾

«و پس از چندی آن را خاشاکی تیره‌گون گردانید» یعنی: آن گیاهان را بعد از سبزی و خرمی آنها، خاشاکی خشک گردانید که بعد از سبزی به سیاهی گراییده‌اند زیرا گیاه چون خشک شود، سیاه می‌شود.

سَنُقَرِّبُكَ فَلَا تَنسَى ﴿٦﴾

«زودا که تو را به خواندن آوریم» یعنی: به‌زودی تو را خوانای قرآن و آیات خویش می‌گردانیم، به این ترتیب که خواندن را بر تو الهام می‌کنیم «تا فراموش نکنی» آنچه را که می‌خوانی.

سبب نزول: چون جبرئیل عليه السلام بر رسول خدا صلى الله عليه وآله وحی را فرود می‌آورد، هنوز او از القای آخر آیه فارغ نمی‌شد که رسول خدا صلى الله عليه وآله آغاز آیه را تکرار می‌کردند تا مبدا آن را فراموش کنند. پس این آیه نازل شد و خداوند متعال خواندن قرآن را بر پیامبرش الهام نموده و ایشان را از فراموش کردن آن محفوظ داشت.

إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى ﴿٧﴾

«جز آنچه که خدا خواسته‌است» تا تو آن را فراموش کنی، یا جز آنچه که خواسته است تا تلاوت آن را منسوخ گرداند که در آن صورت، آیه منسوخ شده از یادت می‌رود «هر آینه خدا می‌داند آشکارا را» یعنی: هر چیزی را که انسان آشکارا آن را انجام می‌دهد، یا آشکارا می‌گوید «و پنهان را» یعنی: هر چیزی را که انسان در نزد خود پنهان نگاه می‌دارد که جز خداوند جل جلاله کسی دیگر بر آن آگاه نیست.

وَنَسِّرْكَ لِيُسْرَى ﴿٨﴾

«و در کار تو آسانی پدید می‌آوریم» یعنی: بر تو عمل بهشت را آسان می‌گردانیم و بر تو وحی را آسان می‌گردانیم به طوری که آن را به‌سادگی حفظ کنی و به آن عمل

نمایی. یا تو را در دین و دنیایت به آسانترین روش توفیق می‌دهیم؛ در همه امور دینی و دنیوی‌ای که به تو رو می‌نماید.

فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى ﴿٩﴾

«پس اندرز ده اگر اندرز سود بخشد» یعنی: ای محمد ﷺ! به وسیله آنچه که بر تو وحی فرستاده‌ایم، مردم را پند و اندرز ده و آنان را به سوی راه خیر و احکام و قوانین دین ارشاد و راهنمایی کن و این پند و اندرزت باید در جایی باشد که پند و اندرز سود می‌بخشد اما کسانی که پند داده شده‌اند و راه حق برایشان به روشنی تبیین گردیده است ولی از هوی و هوس خویش پیروی کرده و بر عصیان و سرکشی پای فشرده‌اند پس به پند دادنشان نیازی نیست. شایان ذکر است که دست برداشتن از پند دهی، در امر تکرار دعوت است اما در دعوت اولیه همه مردم باید به‌طور عام و یکسان به سوی دین خدای عزوجل فراخوانده شوند، چه کسانی که دعوت حق را می‌پذیرند و چه کسانی که آن را بر نمی‌تابند. ابن‌کثیر می‌گوید: «ادب نشر علم از همینجا برگرفته می‌شود لذا علم را نباید در نزد غیر اهل آن گذاشت». در حدیث شریف به روایت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «حدثوا الناس بما يعرفون، أتریدون أن یکذب الله ورسوله: با مردم در حد معرفتشان سخن بگویید، آیا می‌خواهید که خدا و رسولش مورد تکذیب قرار گیرند؟». در اینجا وجه دیگری نیز در تفسیر آیه ذکر شده است و آن این است که: پند دادن مطلوب است هر چند سودی نبخشد بنابراین وجه، در ﴿إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾: «اگر اندرز سود دهد» تعلیق به شرط مراد نیست بلکه این قید برای بیان واقعیت قضیه است. لذا اندرز دادن همه گروه‌های مردم؛ اعم از پندپذیر و پندگریزشان تکلیفی است عام و استثنا ناپذیر.

سَيَذَكِّرْ مَنْ يَخَشَى ﴿١٠﴾

«آن کس که می‌ترسد، به زودی پند خواهد گرفت» یعنی: هر کس از خدای عزوجل بترسد، زودا که از اندرزهای پند بگیرد و پنددهی‌ات بر ترس و صلاح وی بیفزاید.

وَيَجْتَنِبُهَا الْأَشْقَى ﴿١١﴾

«و شقاوت پیشه‌ترین از آن دوری کند» یعنی: کافران، یا شقاوت‌پیشه‌ترین آنان از پند و اندرزت دوری می‌کنند، از آن‌رو که بر کفر به خدای سبحان و فروروی در گناهان و نافرمانی‌های خویش پای می‌فشرند.

الَّذِي يَصِلُ النَّارَ الْكُبْرَى ﴿١٢﴾

«همان کس که در آتش کبری درآید» یعنی: در آتش وحشتناک و بسیار دردناک که آتش جهنم است. و آتش دنیا آتش صغری است.

ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى ﴿١٣﴾

«آن‌گاه نه در آن می‌میرد» تا از عذابی که در آن به‌سر می‌برد، راحت گردد «ونه زندگانی می‌یابد» به زندگی‌ای که بهره‌مندی‌ای به همراه داشته باشد.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٤﴾

«همانا رستگار شد هر که پاک شد» از شرک؛ پس به خداوند متعال ایمان آورد، او را به یگانگی خواند و به احکام و شرایع وی عمل کرد. به قولی: مراد آیه پرداخت زکات اموال، یا پاک شدن برای ادای نماز، یا پاک شدن از اخلاق پست است.

وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١٥﴾

«و» رستگار شد هر که «نام پروردگارش را یاد کرد» به زبان خود. یعنی در نماز تکبیر افتتاح را گفت «و نماز گزارد» یعنی: نمازهای پنج‌گانه را برپا داشت. یا معنی این است: هر کس قرار گرفتن در پیشگاه پروردگار خود در روز معاد را به‌یاد آورد و لذا او را نیایش و پرستش کرد، رستگار شد. به قولی مراد از «تزکی» در آیه قبل، پرداخت زکات فطر و مراد از «صلی» در این آیه، ادای نماز عید است.

بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ﴿١٦﴾

«لیکن شما زندگی دنیا را برمی‌گزینید» یعنی: واقعیت این است که شما به یادآوری نام پروردگار خود نمی‌پردازید بلکه لذت‌های فانی دنیوی را بر امر آخرت مقدم داشته و آن را برمی‌گزینید.

وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴿١٧﴾

«با آن که آخرت نیکوتر و پاینده‌تر است» نسبت به دنیا. در حدیث شریف به روایت ابوموسی اشعری رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من أحب دنیاہ أضرّ بآخرته ومن أحب آخرته أضرّ بدنیاہ فأثروا ما یبقی علی ما یفنی: هر کس دنیایش را دوست بدارد، به آخرتش زیان رسانده است و هر کس آخرتش را دوست بدارد، به دنیایش زیان رسانده است لذا آنچه را باقی است بر آنچه که فانی است برگزینید و ترجیح دهید». مالک بن دینار می‌گوید: «اگر دنیا از طلای فناپذیری بود و آخرت از خزف ماندگار و پاینده‌ای، قطعاً می‌بایست خزف پاینده و باقی بر طلای فناپذیر ترجیح داده می‌شد پس اگر ما به این حقیقت که آخرت از طلای ماندگار و باقی است و دنیا خزفی فانی و از بین رفتنی است، عنایت داشته باشیم در آن صورت، حال چگونه خواهد بود!».

إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى ﴿١٨﴾

«بی‌گمان این» حقایقی که در مورد رستگاری پاکدلان پاک‌دین پاک‌اندیش و حقایق ما بعد آن ذکر شد؛ «در صحیفه‌های نخستین نیز هست» یعنی: خداوند جل جلاله آنها را برای پیامبران پیشین علیهم السلام نیز وحی نموده و در صحیفه‌های نخستین نیز ثبت کرده است زیرا روان بشری در همه عصرها و نسلها همان یک روان است و راه روشن نیز یک راه می‌باشد و این نسخه قید زمان و مکان نمی‌شناسد.

«صحیفه‌های ابراهیم و موسی» یعنی: پیامهای رستگاری و از جمله این پیام که آخرت بهتر و پاینده‌تر از دنیا است، در کتب خدای عزوجل پی‌درپی بیان شده است از جمله در صحیفه‌های دهگانه ابراهیم علیه السلام و در صحیفه‌های دهگانه موسی علیه السلام که بجز تورات بر وی نازل شده بود. در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: خدای عزوجل چند کتاب نازل کرده است؟ فرمودند: «یکصد صحیفه و چهار کتاب که ده صحیفه از آنها بر آدم نازل شد، پنجاه صحیفه بر شیث، سی صحیفه بر ادریس، ده صحیفه بر ابراهیم، ده صحیفه بر موسی قبل از نزول تورات و خداوند جل جلاله تورات، انجیل، زبور و فرقان را نیز نازل فرمود». روایت شده است که صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام همه دربرگیرنده امثال و حکم بود؛ از جمله در صحیفه‌های ابراهیم علیه السلام آمده است: «شایسته عاقل آن است که نگهدار زبان، شناسای زمان و روی‌آورنده بر کار و شأن خویش باشد... زندگی عاقل باید به سه قسمت تقسیم شود: ساعتی برای مناجات با پروردگارش، ساعتی برای محاسبه نفسش که در آن باید در صنع خدای عزوجل بیندیشد و ساعتی که در آن به برآوردن نیاز خویش از غذا و نوشیدنی می‌پردازد». همچنین در حدیث شریف آمده است که ابوذر رضی الله عنه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا چیزی از صحیفه‌های ابراهیم و موسی علیهما السلام هم‌اکنون در پیامهای نازل شده بر شما وجود دارد؟ فرمودند: آری! ای ابوذر؛ بخوان: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى...﴾ تا ﴿صُفِّ اِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى﴾ را.

﴿سوره غاشیه﴾

مکی است و دارای (۲۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «غاشیه» نامیده شد که با این فرموده خداوند متعال: ﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾ افتتاح شده است. غاشیه از نامهای روز قیامت است. خاطر نشان می شود که حدیث وارده در باب فضیلت آن را در مقدمه سوره قبل نقل کردیم.

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ﴿۱﴾

«آیا خبر غاشیه به تو رسیده است؟» یعنی: ای محمد ﷺ! بی گمان خبر قیامت به تو رسیده است. قیامت «غاشیه» نام گرفت زیرا مردم را با هول و هراسهای خود فرامی گیرد و درمی پوشاند.

وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَلِيعَةٌ ﴿۲﴾

«در آن روز چهره‌هایی خوارند» یعنی: مردم در روز قیامت به دو گروه تقسیم می شوند: گروه اول چهره‌های خوار و زبونی دارند، از آن رو که در عذاب قرار دارند و سر ضمائرشان در چهره‌هایشان هویداست. به قولی: مراد آیه مخصوصا چهره‌های یهود و نصاری است. و از گروه دوم در آیه (۸) یاد می شود.

عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ ﴿۳﴾

«سختی دیده و محنت کشیده‌اند» یعنی: آن چهره‌های زبون، در دنیا عبادت و نیایش کرده در این راه محنتها می کشیدند و خود را رنجور و خسته می کردند درحالی که هیچ پاداشی به آنان در قبال آن اعمال و عبادات تعلق نمی گرفت، از آن روی که بر کفر و گمراهی قرار داشتند. لذا شرط قبول اعمال، ایمان به خداوند ﷻ و پیامبر خاتمش می باشد.

آیه کریمه ناظر بر حال و وضع کشیشان، پرستشگران بتان و هر انسان دیگری است که در راه عقیده فاسد کفری و انحرافی خود سخت کوش است پس تلاش می کند و رنج بیهوده می برد. روایت شده است که عمر بن خطاب رضی الله عنه از برابر دیر راهبی می گذشت در این اثنا ندا کرد: ای راهب! بیا اینجا! راهب از دیر خویش بیرون آمد. عمر رضی الله عنه همین گونه به سویش می نگریست و می گریست. در این اثنا به عمر رضی الله عنه گفتند: ای امیرالمؤمنین! چه چیز شما را از نگریستن به سوی این راهب به گریه واداشته است؟ عمر رضی الله عنه گفت: این فرموده خدای عزوجل را در کتابش به یاد آوردم: ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿٢﴾ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً﴾. پس عاملی که مرا به گریه واداشته، همین است و من بر حال زار وی می گریم.

تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً ﴿٤﴾

«که» آن سخت کوشان رنجور شده در پی اعمال و عقاید نادرست «در آتشی بس سوزان در آیند».

تَشَقَّى مِنْ عَيْنٍ آيِنَةٍ ﴿٥﴾

«از چشمه ای بی نهایت گرم نوشانیده شوند» آب «آنی»، آبی در نهایت داغی است.

لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ ﴿٦﴾

«خوراکی جز ضریع ندارند» ضریع: نوعی از خار زهردار است که قریش به تازه آن «شبرق» و به خشک آن «ضریع» می گفتند. مفسران می گویند: چون این آیه نازل شد، مشرکان بر سبیل عناد و تمسخر گفتند؛ هیچ اشکالی ندارد، شتران ما با خوردن ضریع چاق و چله می شوند! پس نازل گردید:

لَا يُسِينُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ﴿٧﴾

«که نه فربه کند و نه گرسنگی را بازدارد» یعنی: خورنده آن خار خشک زهردار، نه فربه می شود و نه گرسنگی اش از بین می رود.

وَجْهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاعِمٌ ﴿٨﴾

«در آن روز چهره‌هایی شادابند» این چهره‌ها، عبارت از چهره‌های گروه دوم است که نیکوکاران نیکبخت‌اند زیرا هنگامی که آنها سرانجام کار خود را مشاهده می‌کنند؛ غرق سرور، انبساط و ابتهاج گردیده و تر و تازه و شاداب می‌شوند.

لَسَعِيهَا رَاضِيَةٌ ﴿٩﴾

«از کوشش خود خشنودند» یعنی: آنها از عملی که در دنیا کرده‌اند، راضی هستند زیرا در برابر آن پاداش رضایت‌بخشی دریافت کرده‌اند.

فِي جَنَّاتٍ عَالِيَةٍ ﴿١٠﴾

«در بهشت برین‌اند» که بلند مکان و بلند مرتبه است زیرا بهشت دارای درجاتی است چنان‌که دوزخ دارای درکات و طبقاتی می‌باشد.

لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَغِيَةً ﴿١١﴾

«در آنجا هیچ لغوی نمی‌شنوی» یعنی: ای مخاطب! در سخنان اهل بهشت هیچ کلمه لغو و بیهوده‌ای را نمی‌شنوی زیرا ایشان جز به حکمت و ستایش خداوند عَلَّامٌ در برابر نعمتهای همیشگی‌ای که به ایشان ارزانی کرده است، سخن نمی‌گویند.

فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ﴿١٢﴾

«در آنجا چشمه‌ای روان باشد» که انواع نوشابه‌های لذت‌بخش از آن چشمه‌ها برمی‌جوشد و فوران می‌کند. مراد از «عین» یک چشمه نیست بلکه این کلمه جنس است و چشمه‌های بسیاری را شامل می‌شود.

فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ ﴿١٣﴾

«در آنجا تخت‌هایی است بالابلند» هم از نظر قدر و مرتبت و هم از نظر مکان و موقعیت.

وَأَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ ﴿١٤﴾

«و در آنجا کوزه‌هایی است پیش‌نهاد» اکواب: کوزه‌های پر از شرابی است که در پیش روی بهشتیان نهاده است و از آنها می‌نوشند.

وَمَنَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ﴿١٥﴾

«و در آنجا بالش‌هایی است ردیف‌شده» و پهلوی هم چیده که بر آنها تکیه می‌زنند.

وَزَرَائِفٌ مَّبْنُوءَةٌ ﴿١٦﴾

«و در آنجا فرش‌هایی است نفیس گسترده» زرابی: قالی‌های زربفت نفیسی است که مخمل نرم، نازک و ظریفی دارد و در مجالس بهشتیان به فراوانی گسترده است.

أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ﴿١٧﴾

«آیا نمی‌نگرند» کافران، یا تمام مردم «به‌سوی شتر» که غالب چهارپایان اعراب و بزرگترین حیوانی است که آن را مشاهده می‌کنند؛ «که چگونه آفریده شده» به آفرینشی بدیع؛ چون بزرگی جثه، نیروی وافر و اوصافی شگرف؟ آیا نمی‌نگرند به این

حیوانی که گوشتش خوردنی و شیرش نوشیدنی است و در عین حال هم برای باربری آمادگی دارد و هم برای سواری، حیوانی که مسافتهایی دور را با تحمل گرسنگی و تشنگی می‌پیماید و صحراهای بی‌آب و علف را با باری سنگین صبورانه زیر پا می‌گذارد؟ این حیوان بزرگ و نیرومندی که خدای عزوجل آن را برای کودکی خردسال رام ساخته است به طوری که او را به هر جایی که بخواهد می‌راند، او را می‌خواباند و آن‌گاه به او فرمان می‌دهد که با این بار گران برخیزد پس بی‌درنگ برمی‌خیزد؟.

از قتاده در بیان سبب نزول روایت شده است که: چون خدای عزوجل اوصاف بهشت را برشمرد، گمراهان از اوصاف آن در شگفت ماندند پس نازل فرمود: «آیا به‌سوی شتر نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده است؟».

وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ ﴿١٨﴾

«و نیز» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی آسمان» بی‌ستون «که چگونه برافراشته شده است» بر فراز زمین؟ به‌گونه‌ای که نه فهم به آن دسترسی دارد و نه عقل آن را درک می‌کند؟.

وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ﴿١٩﴾

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی کوهها که چگونه برپا داشته شده» بر بالای زمین؛ به‌گونه پایدار، مستحکم و راسخ که نه می‌جنبند، نه کج می‌شود و نه از جای خود می‌رود.

وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ ﴿٢٠﴾

«و» آیا نمی‌نگرند «به‌سوی زمین که چگونه گسترده شده است» به نحوی که مانند فرشی برای اقامت ساکنان خود همواره و گسترده گردیده است؟.

فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ﴿٢١﴾

«پس تذکر ده که همانا تو اندرزگویی» یعنی: ای محمد ﷺ! مردم را پند و اندرز و بیم و هشدار ده زیرا تو جز اندرزگویی و هشدار دادن، دیگر مأموریتی نداری.

لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيْطِرٍ ﴿٢٢﴾

«بر آنان مسلط نیستی» تا آنان را به اجبار و اکراه وادار به ایمان کنی.

إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ ﴿٢٣﴾ فِعَذْبُهُ اللَّهُ الْعَذَابُ الْأَكْبَرُ ﴿٢٤﴾

«ولی هر که روی برتابد» از پند و اندرز و هشدار «و کفر پیشه کند؛ خداوند او را به عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند» که همانا عذاب همیشگی جهنم است. این معنی بر اساس آن است که استثنا در ﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ وَكَفَرَ﴾ استثنای منقطع باشد، یعنی تو آنان را پند و هشدار ده اما اگر روی برتافتند، تو دیگر بر آنان مسلط نیستی که به زور بر ایمان وادارشان کنی ولی خداوند ﷻ آنان را در آخرت به عذابی بزرگتر معذب می‌کند زیرا عذاب پایین‌تر از آن را با گرسنگی و قحطی و قتل و اسارت در دنیا دیده‌اند. به قولی: استثنا در ﴿إِلَّا مَنْ تَوَلَّىٰ﴾ استثنای متصل می‌باشد، که در این صورت معنی چنین است: تو مسلط نیستی جز بر کسانی که روی برتافته و کفر پیشه کرده‌اند زیرا به وسیله جهاد بر اینان مسلط هستی و بعد از آن خداوند ﷻ نیز آنان را در آخرت با عقوبتی بزرگتر عذاب می‌کند.

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٢٥﴾

«بی‌گمان بازگشت آنان به‌سوی ما است» بعد از مرگشان.

ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٦﴾

«آن‌گاه حساب آنان» یعنی: محاسبه اعمالشان و جزا دادنشان در برابر آن اعمال «بر عهده ما است» پس چون با رستاخیز به سوی ما بازگردند، اگر اعمالشان خیر بود، جزای خیر و اگر شر بود، جزای شر دریافت می‌کنند. علما گفته‌اند: حساب هر چند حق خداوند عَلَّامٌ است و استیفا و بازگرفتن حق بر مالک واجب نیست مگر خداوند عَلَّامٌ محاسبه خلق را - یا به حکم وعده خویش که آن را خلافی نیست و یا به مقتضای حکمت و عدل خویش - بر خود واجب گردانیده است زیرا اگر حق تعالی برای مظلوم از ظالم انتقام نگیرد، این شبهه پدید می‌آید که - العیاذ بالله او به این ظلم راضی است در حالی که او از این عیب و نقص و هر نقص و عیب دیگری منزّه و والا می‌باشد پس از این‌رو محاسبه آخرت حتمی است.

﴿سوره فجر﴾

مکی است و دارای (۳۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «فجر» نامیده شد که با این فرموده خداوند ﷻ:
﴿وَالْفَجْرِ ۱﴾ و لَیَالٍ عَشْرٍ ﴿﴾ افتتاح شده است. و این سوگندی بزرگ به سپیده صبح است که دل ظلمت را می شکافد.

فضیلت آن: نسائی از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که فرمود: معاذ پیش نماز مردم بود. در این اثنا مردی آمد و به او اقتدا کرد اما معاذ نماز را طولانی کرد. پس آن مرد نماز خود در پشت سر وی را قطع نموده به گوشه مسجد رفت و به تنهایی نماز گزارد و بیرون شد. چون این خبر به معاذ رسید، گفت: فلان کس که چنین کرد، منافق است. قضیه را به رسول خدا ﷺ بردند، رسول خدا ﷺ از آن شخص سؤال کردند که چرا نماز را در پشت سر معاذ رها کرده است؟ او گفت: یارسول الله! آمدم که به دنبال وی نماز بگذارم اما او نماز را بر من طولانی کرد، بناچار بازگشتم و در گوشه مسجد نماز گزاردم و رفتم که به شترم علف بدهم. پس رسول خدا ﷺ به معاذ فرمودند: «ای معاذ! آیا تو فتنه گر هستی؟ چرا سوره هایی مانند: ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ ، ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ ، ﴿وَالْفَجْرِ﴾ و ﴿وَاللَّیْلِ إِذَا یَغْشَى﴾ را بر مردم نمی خوانی؟». یادآور می شویم که نظیر این حدیث شریف در آغاز سوره «انفطار» نیز نقل شد.

﴿وَالْفَجْرِ ۱﴾

«سوگند به صبح» خدای سبحان به سپیده دم (صبح) سوگند می خورد زیرا این وقت، وقت درهم دریدن ظلمت و شکفتن سپیده روز است. مجاهد می گوید: «مراد حق تعالی از این سوگند، سپیده دم روز عید قربان است».

وَلَيَالٍ عَشْرٍ (۲)

«و سوگند به شبهای دهگانه» یعنی: شبهای دهگانه اول ماه ذی‌الحجه.

وَالسَّفْعِ وَالْوَتْرِ (۳)

«و سوگند به جفت و تاق» از همه اشیا. به قولی: مراد از زوج، روز اول و دوم تشریق است که خروج از منی در آنها برای حاجی‌ای که شتاب دارد، رواست و مراد از وتر، روز سوم تشریق است. در تفسیر آن اقوال دیگری نیز آمده است. گفتنی است که سوگند خوردن به شبهای دهگانه ذی‌الحجه، به‌خاطر فضیلت آنهاست. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی‌الله عنهما آمده است: «هیچ‌روزی نیست که عمل صالح به‌سوی خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در آنها از این روزها - یعنی از ده روز ذی‌الحجه - دوست داشته‌تر باشد. اصحاب گفتند: حتی جهاد در راه خدا؟ رسول خدا فرمودند: حتی جهاد در راه خدا مگر شخصی که خود با مالش به‌میدان جهاد برود و سپس چیزی از آنها را برنگرداند».

وَاللَّيْلِ إِذَا يَسَّرَ (۴)

«و سوگند به شب، وقتی سپری شود» یعنی: روی آورد آن‌گاه باز رود.

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ (۵)

«آیا در این برای خردمند سوگندی معتبر است؟» حجر: عقل است. یعنی کسی که از عقل و خرد برخوردار باشد، می‌داند که آنچه خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در این آیات بدان سوگند خورده است، سزاوار آن است که بدان سوگند یاد شود زیرا اینها دلایل روشن یگانگی و قدرت حق تعالی‌اند. مقسم علیه محذوف است و آیه بعدی بر آن دلالت می‌کند، یعنی منکران قطعاً عذاب می‌شوند.

آلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿٦﴾

«آیا ندیدی» یعنی: ای محمد ﷺ! مگر ندانسته‌ای «که پروردگارت با عاد چه کرد؟» مراد، قوم عاد اولند که از اعراب منقرض شده می‌باشند و به قوم عادی که بعد از آنان آمد، عاد اخری (عاد دوم) می‌گویند. یادآور می‌شویم که پیامبر عاد اول هود عليه السلام بود که او را تکذیب کردند پس بانگ مرگبار بر آنان فرود آمد و نابود شدند.

إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿٧﴾

«ارم که صاحب ستونها بود» ارم: نام دیگر عاد اول است. به قولی: ارم نام جد قوم عاد اول است. به قولی دیگر: ارم اسم جای آنهاست که عبارت از شهر دمشق یا شهر دیگری در احقاف میان عمان و حضرموت است که در جنوب جزیره العرب واقع شده است. مجاهد در توضیح معنی (ذات‌العماد) می‌گوید: «قوم عاد خیمه‌ها و ستونهایی داشتند که آن خیمه‌ها محکم بر ستونها بر پا می‌شد. آنها در فصل بهار در صحرا خیمه برپا می‌کردند و چون سبزیها و گیاهان خشک و زرد می‌شد، به خانه‌های خود برمی‌گشتند». به قولی دیگر: شهر آنان بسیار محکم و استوار و دارای ستونهای بلندی بود که از سنگ تراشیده شده بود.

الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿٨﴾

«همان که مانند آن در شهرها ساخته نشده بود» یعنی: مانند آن قبیله در تنومندی قد و قامت و نیرومندی و استواری آفریده نشده بود و همانانند که گفتند: چه کسی از ما در قوت و نیرو استوارتر است؟ و این قول ابن‌کثیر می‌باشد. یا معنی این است: شهری به محکمی و استواری آن شهر آفریده نشده بود.

وَتَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿٩﴾

«و» ای محمد ﷺ! مگر ندانسته‌ای که خداوند جل جلاله «با قوم تمود» چه کرد؟ قوم تمود، قبیله‌ای از اعراب نابود شده از نسل کاترین ارم بن‌سام اند که در سرزمین حجر - میان

شام و حجاز - سکونت داشتند و صالح عليه السلام در میانشان به رسالت مبعوث شد «که در وادی تخته سنگهای بزرگ را بریده بودند» یعنی: آنها پیکره کوهها را تراشیده و در آنها نقب می زدند و آن نقبها را خانه های مسکونی خویش می گردانیدند و وادی آنان «حجر» یا «وادی القری» بر سر راه شام از جانب مدینه منوره قرار داشت و هنوز هم آثارشان در منطقه (علا) در شمال مدینه منوره موجود و معروف است.

وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿١٠﴾

«و» ای محمد صلی الله علیه و آله! مگر ندانسته ای که خداوند جل جلاله با «فرعون صاحب اوتاد» چه کرد؟ اوتاد: اهرامهایی است که فراعنه بنا کردند تا گورهایشان در درون آنها قرار داده شود و آنها برای اعمار آن بناهای عظیم، توده های مردم را به کار اجباری وا می داشتند. یا معنی این است: فرعون سپاهیان و لشکریانی داشت که دارای خیمه و خرگاههای بسیاری بودند و آن خیمه ها را با میخها استوار می کردند و این، قول ابن عباس رضی الله عنهما است.

الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿١١﴾

«همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند» این وصفی برای عاد و ثمود و فرعون است. یعنی: هر طایفه از آنان در سرزمین خویش سر به طغیان برداشته و از حکم الهی تمرد و سرکشی پیشه کردند.

فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ﴿١٢﴾

«و در آن شهرها فتنه و فساد بسیاری کردند» با کفر، نافرمانی خدای عزوجل و جور و ستم بر بندگانش.

فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿١٣﴾

«پس پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فروریخت» این تعبیر اشاره به آن دارد که عذاب دنیا نسبت به عذاب آخرت - مثلاً - همچون تازیانه نسبت به قتل است. گفته می‌شود: بارانی از شلاق را بر سر مجرم فروریختم، یعنی او را با تازیانه محکم زدم.

إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ ﴿١٤﴾

«بی‌گمان پروردگارت در کمینگاه است» یعنی: او عمل هر انسانی را زیر نظر دارد تا به او در برابر عمل خیر، جزای خیر و در برابر عمل شر، جزای شر بدهد. حسن می‌گوید: «حق تعالی راه بندگان را زیر نظر دارد پس کسی را از وی گریزی نیست». گفتنی است که خداوند عز وجل داستان این سه گروه را برای آن بیان کرد تا مردم از آنان عبرت گیرند و نیز تا از پیامبرش صلی الله علیه و آله دلجویی کرده باشد که او تنها پیامبری نیست که با تکذیب رو برو شده است.

هدف اصلی از تکرار داستانهایی از این دست در جاهای مختلف قرآن کریم نیز، پند و عبرت‌گرفتن از آنهاست تا مردم بدانند که آنچه بر سر شخص یا قومی آمد، بر همانندانشان نیز قابل اجرا می‌باشد.

فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ﴿١٥﴾

«اما انسان، هنگامی که پروردگارش وی را می‌آزماید» با دادن نعمتها «پس گرامی داردش و نعمت دهدش» با دادن مال و گسترده کردن روزی و نعمت بر وی؛ «می‌گوید: پروردگارم مرا گرامی داشته است» لذا با این پندار که بهره‌های دنیا گرامیداشت الهی از وی است، بدانها شاد و مغرور می‌شود، بی‌آن‌که در برابر آن نعمتها شکر گزارد و یا این اندیشه در خاطرش خطور کند که این امتحانی برای او از جانب پروردگارش می‌باشد. بیضاوی می‌گوید: «گویی حق تعالی می‌فرماید: ای انسان! بدان که من در کمین تو هستم و از تو می‌خواهم که برای آخرت تلاش کنی اما انسان جز در هم و غم دنیا و لذتهای آن نیست».

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْنَلَهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ، فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ ﴿١٦﴾

«و اما چون او را بیازماید» به بلا و محنت «و روزی او را بر او تنگ گرداند» و بر او در آن گشایش و فراوانی ارزانی ندارد؛ «می گوید: پروردگارم مرا خوار کرده است» یعنی: مرا به خواری و حقارت درافکنده است. البته این صفت منکرانی است که به رستخیز ایمان ندارند پس در نزد چنین کسانی، کرامت و عزتی جز دنیا و بهره مندیهای گسترده آن و نیز خواری و حقارتی جز با از دست دادن دنیا و عدم دسترسی به آرایش های آن، وجود ندارد. اما کرامت و عزت در نزد مؤمن این است که خداوند عز وجل او را با بخشیدن توفیق طاعت و فرمانبرداری خویش، گرمی داشته و او را برای عمل آخرت توفیق دهد پس مؤمن نه گشایش در کار دنیا را کرامت محض تلقی می کند و نه تنگی آن را اهانت؛ بلکه گشایش و توانگری را آزمایشی برای خود می داند که آیا در قبال آن شکر و سپاس می گزارد یا خیر؟ و فقر را نیز آزمایشی برای خود می داند که آیا بر آن شکیبایی می ورزد و صبر می کند یا خیر؟ چنان که این معنی در مضمون حدیث قدسی نیز آمده است.

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ﴿١٧﴾

«نه، چنین نیست» این تنبیه و هشدار است به انسانی که در دو حالت مختلفه یاد شده در دو آیه قبل، چنان سخنانی می گوید. یعنی: ای انسان فروخته در لاک باورهای پست ناصواب خویش! بدان که نه توانگری و ثروت، عزت و گرامیداشت است و نه فقر و تنگدستی، تحقیر و اهانت بلکه گرامیداشت انسان و عدم آن وابسته به طاعت و معصیت است. البته کفار از این حقیقت به دورند، از آن رو که به وجایب خود عمل نمی کنند و مکلفیت های خود را نمی شناسند چنان که باوری ها و داوری هایشان نیز سراسر غلط و بی پایه است «بلکه گرمی نمی دارید یتیم را» به وسیله ثروت و توانگری ای که خداوند متعال به شما داده است و اگر شما یتیم را گرمی می داشتید، این در حقیقت گرامیداشتی برای خود شما در نزد حق تعالی بود. در حدیث شریف آمده است: «خیر بیت فی المسلمین بیت فیه یتیم یحسن إلیه و شر بیت فی المسلمین بیت

فیه یتیم یسأء إلیه ثم قال بأصبعیه: أنا وكافل الیتیم فی الجنة هكذا: بهترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی خوشرفتاری می‌شود و بدترین خانه در میان مسلمین، خانه‌ای است که در آن با یتیمی بدرفتاری می‌شود آن‌گاه دو انگشت خویش را بالا نموده و فرمودند: من و متکفل یتیم در بهشت این گونه در جوار همدیگر قرار داریم».

وَلَا تَخْضُوتَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿١٨﴾

«و بر اطعام مسکین بر نمی‌انگیزید» یعنی: خودتان را یا همدیگر را بر آن رغبت نمی‌دهید و بر نمی‌انگیزید در نتیجه، فقیر و بینوا در میان شما مغلوب و مقهور گردیده و هیچ دست یاری‌ای به سوی وی دراز نمی‌شود.

وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا ﴿١٩﴾

«و مال میراث را می‌خورید» یعنی: اموال ارث یتیمان و زنان و ناتوانان را «به خوردنی بسیار» بی‌آن‌که حلال و حرام را از هم فرق کنید. یادآور می‌شویم که مشرکان به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند و سهم آنان را می‌خوردند.

وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ﴿٢٠﴾

«و مال را دوست دارید، به دوست‌داشتنی بسیار» همراه با حرص و آز و بازداشتن دیگران از حقوق مسلمشان. خلاصه این‌که: شما دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهید در حالی که خداوند عَلَّامٌ تلاش برای آخرت را بیشتر از تلاش برای دنیا دوست دارد و به این راضی نیست که دوستی دنیا و لذت‌های آن بر انسان غلبه‌کند و به حد افراط برسد.

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ﴿٢١﴾

«نه چنان است» یعنی: سزاوار نیست که عمل شما آن‌گونه باشد «آن‌گاه که زمین، سخت درهم کوبیده شود» دک: درهم شکستن، فروکوبیدن و هم سطح کردن یک چیز

مرتفع است. یعنی: زمین پشت سر هم چنان درهم کوبیده شود که هر بنا و ساختمانی بر روی آن ویران گردد تا بدانجا که کوهها و پشته‌ها به دشت و هامون همواری تبدیل گردد. دکان نیز از ماده «دک» است زیرا محلی است هم سطح و هموار.

وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ﴿٢٣﴾

«و بیاید پروردگارت» سبحانه و تعالی برای فیصله کردن و داوری قاطع در میان بندگان «و بیایند فرشتگان صف در صف» یعنی: فرشتگان همه آسمانها فرود می آیند و همه صف می کشند.

وَجَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَنْذِكُرُ الْإِنْسَانَ وَاتَىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ﴿٢٤﴾

«و جهنم را در آن روز حاضر آورند» درحالی که دارای مهارهایی است و فرشتگان مهارهای آن را می کشند. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «جهنم در روز قیامت حاضر آورده می شود درحالی که دارای هفتاد هزار مهار است و با هر مهاری هفتاد هزار فرشته است که آن را می کشند». «آن روز است که انسان پند گیرد» و از کفر و معاصی ای که در دنیا انجام داده بود، پشیمان شود «ولی کجا او را جای پند گرفتن باشد؟» یعنی: پند گرفتن فقط در صورتی برای او سودمند بود که قبل از در رسیدن مرگ حق را به یاد می آورد لذا توبه و ندامت در آخرت هیچ سودی برایش در بر ندارد.

يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ﴿٢٥﴾

«می گوید: کاش برای این زندگی خویش چیزی پیش فرستاده بودم» در دنیا تا اکنون این قدر بیچاره نمی بودم. در حدیث شریف آمده است: «اگر بنده ای از هنگام تولد تا دم مرگ در طاعت خدای عزوجل بر روی خود افتاده باشد، بی گمان روز قیامت عمل خویش را ناچیز و حقیر می شمارد و قطعاً دوست دارد که به سوی دنیا برگردانیده شود تا بر مزد و پاداش خویش بیفزاید».

فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا ﴿٥٥﴾

«پس در آن روز هیچ کس چون عذاب کردن او عذاب نکند» یعنی: عذاب خداوند ﷻ در روز قیامت بر نافرمانان به گونه‌ای سخت و سهمگین است که جز او هیچ کس بر چنان عذابی قادر نیست زیرا سلطه مطلق در حساب و جزا از آن خداوند ﷻ است و هیچ کس از قبضه قدرت و سلطه وی بیرون آمده نمی‌تواند.

وَلَا يُؤْتِيهِمْ نَفَقَةً أَحَدًا ﴿٦٣﴾

«و هیچ کس چون در بند کشیدن او، در بند نکشد» یعنی: هیچ کس چون او مجرمان را به بند و زنجیر نکشد. آری! این عذاب مجرمان است اما مؤمن برخوردار از روان پاکیزه و مطمئن، حال و وضع دیگری دارد:

يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ﴿٦٧﴾ أَرْجَىٰ إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُّرْتَضَةً ﴿٦٨﴾

«ای نفس مطمئنه» یعنی: ای روح آرام به یقین رسیده که در ایمان به خداوند ﷻ و باور به یگانگی او به چنان یقینی رسیده‌ای که هیچ شکی با آن آمیخته نیست و هیچ ریب و ریایی در آن سراغ نمی‌شود. ای روحی که به قضای الهی راضی گشته‌ای و دانسته‌ای که همه چیز مطابق مقدرات اوست و آنچه به انسان باید برسد، رسیدنی است و از او دوری ندارد و آنچه که به وی رسیدنی نیست، از او کاملاً به دور است، ای روح خشنود و آرام! «بازگرد به سوی پروردگار خویش خشنود» از او؛ با پاداشی که به تو بخشیده است «و او نیز از تو خشنود است» یعنی: خدای عزوجل نیز از تو خشنود است و تو روز قیامت آرام و آسوده در عرصات می‌آیی زیرا در هنگام مرگ و در هنگام رستاخیز به بهشت مژده داده می‌شوی.

در بیان سبب نزول این آیات دو روایت نقل شده است؛ بنا بر روایت اول: این آیات درباره حضرت حمزه رضی الله عنه نازل شد آن‌گاه که در احد به شهادت رسید. بنا بر روایت دوم: این آیات درباره حضرت عثمان رضی الله عنه نازل شد بعد از آن‌که چاه رومه را خرید و آن را برای آب آشامیدنی مردم وقف کرد.

فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ﴿٢٩﴾

«پس در زمره بندگان» خاص و صالح «من در آی» و از جمله آنان باش.

وَادْخُلِي جَنَّتِي ﴿٣٠﴾

«و در بهشت من داخل شو» همراه با صالحان و خاصان. یعنی این گرامیداشتی است که فوق آن هیچ گرامیداشتی وجود ندارد. چنان که مفسران بیان کرده‌اند، این خطاب و ندا هم در هنگام احتضار و هم در روز قیامت به این انسان و ارسته گفته می‌شود.

﴿سوره بلد﴾

مکی است و دارای (۲۰) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «بلد» نام گرفت که خداوند جَلَّ جَلالُه در آغاز آن به بلد حرام (مکه مکرمه) سوگند یاد کرده است.

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۱﴾

«سوگند به این شهر» یعنی: به شهر حرام که مکه مکرمه است. این سوگند برای آن است تا حق تعالی به بزرگی و شرف ام‌القری در نزد خود توجه دهد از آن روی که بیت‌الحرام وی در این شهر واقع شده است و همچنین این شهر، شهر اسماعیل و محمد علیهما الصلاه والسلام است چنان‌که مناسک حج نیز در آن انجام می‌شود.

وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ ﴿۲﴾

«و تو در این شهر حلال خواهی شد» یعنی: ای محمد! مشرکان مکه آزار دادند را در این شهر حرام، حلال می‌شمرند. یا معنی این است: سوگند به این شهری که تو در آن اقامت گزیده‌ای. یعنی ای محمد! قدر و شرف و منزلتت تا بدانجاست که این شهر با اقامتت در آن شرف عظیمی کسب کرده است چرا که یک مکان، شرف خود را از ساکنانش می‌گیرد.

وَالْبَلَدُ وَمَوْلَدٌ ﴿۳﴾

«و سوگند به پدر و به هر چه زاده است» خداوند جَلَّ جَلالُه به پدر و فرزندانش - مانند آدم عَلَيْهِ السَّلَام و نسل وی - و نیز به هر پدر و فرزندی از تمام جانداران سوگند می‌خورد. سوگند الهی بر این امر، تنبیهی است بر بزرگی آیت کونی تناسل و توالد و دلالت این نشانه بزرگ بر قدرت حق تعالی و علم و حکمت وی.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ ﴿٤﴾

«به‌راستی که انسان را در رنج و محنت آفریدیم» این آیه مقسم علیه است. یعنی: سوگند به چیزهای یاد شده، که انسان پیوسته در رنج و تعب دنیا و تحمل سختی‌های آن است، از آغازین نقطه پیدایش خود که تاریکستان و تنگنای رحم می‌باشد تا مرحله پایانی حیاتش در دنیا که مرگ است و باز چون بمیرد، فصل جدید دیگری از رنج و مشقت او - مانند سختی‌ها و هول و هراسهای قبر و برزخ - آغاز می‌شود و باز در مرحله دیگری، سختی‌های آخرت را پیش رو دارد.

این آیه تسلی‌بخش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در قبال سختی‌هایی است که از سوی قریش می‌بینند و انگیزشی برای ایشان بر تحمل این سختی‌هاست.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ﴿٥﴾

«آیا می‌پندارد که هیچ کس هرگز بر او دست نتواند یافت؟» یعنی: آیا فرزند آدم می‌پندارد که هرگز کسی - حتی خدای عزوجل - را بر وی دستی نیست و هر اندازه که از بدیها، جرایم و گناهان مرتکب شود، کسی از وی انتقام نمی‌گیرد؟ زهی پندار باطل! در بیان سبب نزول نقل شده‌است که: این آیه کریمه درباره ابی‌الاشد بن کلداه جمحی نازل شد که سخت به نیرومندی بدنی خویش مغرور بود.

يَقُولُ أَهْلَكَ مَا لَأُبْدَأُ ﴿٦﴾

«می‌گوید: مال فراوانی بر باد دادم» یعنی: مال بسیار و فراوانی را که از بسیاری و انباشته‌گی آن بیم شدنش نمی‌رود، در راه مبارزه با پیامبر صلی الله علیه و آله، یا به‌خاطر شهرت طلبی و فخرفروشی خرج کرده‌ام.

مقاتل در بیان سبب نزول می‌گوید: آیه کریمه درباره حارث بن عامر بن نوفل نازل شد که مرتکب گناهی گردید و از رسول خدا صلی الله علیه و آله استفتا کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی دستور دادند که کفاره بپردازد. گفت: آخر از آن هنگام که در دین محمد درآمدم، مالم همه در

کفاره‌ها و خیراتها رفت! و این سخنش نوعی طغیان، یا ابراز تأسفی بر از دست دادن مالش بود که در هر صورت، بازتاب پشیمانی او از انفاق مال است.

أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ﴿٧﴾

«آیا می‌پندارد که هیچ کس او را ندیده است؟» یعنی: آیا این انسان مغرور و مستکبر می‌پندارد که خدای سبحان او را ندیده است و از او راجع به مالش نمی‌پرسد که آن را از کجا به دست آورده و در کجا انفاق کرده است؟.

أَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ﴿٨﴾

«آیا برای او دو چشم نداده‌ایم» که به وسیله آنها می‌بیند؟.

وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ﴿٩﴾

«و زبانی» که به وسیله آن نطق می‌کند و منویات ضمیرش را با آن ترجمانی می‌نماید «و دو لب» که به وسیله آنها دهانش را می‌پوشاند و از آنها بر سخن گفتن، خوردن، نوشیدن و غیر آن یاری می‌گیرد و نیز لب‌ها زیبایی‌ای برای وی است.

وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ﴿١٠﴾

«و او را بر هر دو راه دلالت کردیم» یعنی: آیا راه خیر و راه شر را به طور روشن و آشکار بسان روشنی دو راهی که بر بلندایی قرار داشته باشند، به او شناسانده‌ایم؟.

فَلَا أَقْنَمِ الْعَقِبَةَ ﴿١١﴾

«پس درنیامد عقبه را» یعنی: پس چرا مواعی را که در میان او و میان طاعت خداوند ﷻ حایل می‌شوند، درهم نریخت و از میان برداشت؟ مواعی چون خواهش‌ها و وسوسه‌های نفس و پیروی شیطان را؟ قتاده می‌گوید: «قطعا این مانعی است سخت و

دشوار پس آن را با طاعت خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ پشت سر گذاشته و از پیش روی خود بردارید». عقبه: راه کوهستانی سخت و دشواری است.

وَمَا آذَرْنَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ﴿١٢﴾

«و تو چه دانی که عقبه چیست؟» یعنی: تو چه دانی که درهم ریختن آن مانع سخت و گردنه دشوار چه گونه است؟ این آیه برای بزرگ نمودن شأن عقبه است، یعنی تو دشواری این گردنه و پاداش از میان برداشتن آن را نمی دانی. سپس حق تعالی خود برداشتن این مانع و عبور از این گردنه سخت را با سه امر ذیل تفسیر می کند:

فَكَرَبَّةٍ ﴿١٣﴾

«برده ای را آزاد کردن» یعنی: پشت سر گذاشتن و از میان برداشتن آن مانع، همانا با آزاد کردن برده ای از اسارت است؛

أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ﴿١٤﴾

«یا در روز گرسنگی طعام دادن» یعنی: اطعام فقرا در ایام قحطی و گرسنگی است که غذا در آن کمیاب و بسیار با ارزش می باشد. صاوی شارح تفسیر «جلالین» می گوید: «از این جهت طعام دادن را به روز گرسنگی مقید ساخت که انفاق مال در آن بر انسان سخت تر است».

يَلِيْمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ﴿١٥﴾

آری! طعام دادن است: «به یتیمی صاحب قرابت» یعنی: به طفلی که نه پدر دارد و نه مادر، در عین حال از نزدیکان این کسی است که می خواهد از مانع بگذرد. در حدیث شریف آمده است: «الصدقة على المسكين صدقة، وعلى ذي الرحم اثنتان: صدقة و صلة»:

صدقه بر مسکین یک صدقه است و بر خویشاوند و نزدیک دو چیز: هم صدقه و هم صله رحم).

أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَرَبَةٍ ﴿١٦﴾

«یا» طعام دادن است «به مسکین خاک نشینی» یعنی: به بینوایی که هیچ چیز ندارد، گویی از نهایت فقر و نداری به خاک چسبیده است. مجاهد می گوید: «او بینوایی است که لباس یا چیز دیگری ندارد که از خاک محافظتش کند پس خاک نشین و خاکسار است». بنابراین، کسی که در روزهای قحطی و گرسنگی یعنی در ایامی که انسان از همه چیز، جز خود و خانواده اش غافل می شود - بر یکی از این دو صنف اطعام کند، بی گمان این عملش ناشی از اشتیاقش به طاعت خداوند جَلَّ و نفع رساندن به بندگان وی است لذا چنین کسی بی گمان سزاوار آن است که از اصحاب یمین یعنی از کسانی باشد که در آیه (۱۸) از آنها سخن می رود.

ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ ﴿١٧﴾

«به علاوه از زمره کسانی باشد که ایمان آورده اند» یعنی: انفاق مال و آزاد کردن برده فقط در صورتی سودمند است که همراه با ایمان و به قصد کسب رضای حق تعالی باشد. پس ایمان شرط قبول تمام کارهای خیر است «و» نیز از کسانی باشد که «همدیگر را به صبر» بر طاعت خداوند متعال، صبر از نافرمانی های وی و صبر بر بلا یا و مصیبتی که به آنان رسیده است «سفارش کرده اند و همدیگر را به مرحمت» یعنی: به شفقت و مهربانی بر بندگان خداوند جَلَّ «سفارش کرده اند» زیرا اگر آنان متخلق به این گونه اخلاق و متصف به چنین اوصافی باشند، یقیناً به یتیم و مسکین رحم کرده، کارهای خیر را بسیار انجام می دهند و فراوان صدقه می دهند چرا که شفقت بر بندگان خدا جَلَّ دل را نرم می گرداند و هر کس نرم دل باشد، بی شک به یتیم و مسکین عنایت و توجه می کند. در حدیث شریف آمده است: «الراحمون یرحمهم الرحمن، ارحموا من

فی الأرض یرحمکم من فی السماء: پروردگار رحمان بر رحم کنندگان رحم می کند پس بر کسانی که در زمینند رحم کنید تا کسانی که در آسمانند، بر شما رحم کنند».

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِئْمَنَةِ ﴿١٨﴾

«این گروه، ایشانند اصحاب میمنه» میمنه: بهشت است. شایان ذکر است که خداوند عز وجل در آیات (۴۰ - ۲۶) سوره «واقع» به ذکر حال اصحاب یمین و ناز و نعمت‌هایی که برایشان آماده کرده است، پرداخته و این موضوع را به تمام و کمال در آن سوره شرح داده است پس به تفسیر آن در آنجا مراجعه کنید.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ﴿١٩﴾

«و کسانی که به آیات» تنزیلی و آیات تکوینی «ما کافر شده‌اند آنانند اصحاب مشأمه» یعنی: اصحاب شمال که عبارت از دوزخ شوم و نامیمون است. همچنین تفصیل آنچه که حق تعالی برای اصحاب شمال وعده داده، در آیات (۵۶ - ۴۱) سوره «واقع» بیان شده است پس به آنجا مراجعه کنید.

عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ ﴿٢٠﴾

«بر آنان آتشی چندلایه احاطه دارد» یعنی: آتشی که از هر جهت و از همه سو بر آنان گرد آمده و احاطه کرده است و آنها در حصار آن آتش همه‌سویه و چند لایه قرار دارند.

﴿سوره شمس﴾

مکی است و دارای (۱۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شمس» نامیده شد که با سوگند الهی به خورشید جهان افروز (شمس) افتتاح شده است.

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ﴿۱﴾

«سوگند به خورشید و ضحای آن» ضحی: وقت بالا آمدن خورشید بعد از طلوع آن است آن گاه که تابش و روشنی آن به کمال می‌رسد. یا معنی این است: خورشید همیشه در حال روشنی و درخشش قرار دارد. که این معنی، حامل معجزه‌ای از معجزات این قرآن عظیم است.

وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ﴿۲﴾

«و سوگند به ماه، چون از پی آفتاب آید» یعنی: آن گاه که ماه بی‌درنگ از آفتاب پیروی کند. پیروی ماه از خورشید، در شبهای بیض؛ یعنی شب‌های چهارده، پانزده و شانزده ماه است که ماه در آن بلافاصله بعد از غروب خورشید با حجمی تمام طلوع می‌کند.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰهَا ﴿۳﴾

«و سوگند به روز، چون خورشید را نمایان کند» زیرا در هنگام گسترده شدن روز، خورشید با تمام وسعت درخشش خود بر بینندگان نمایان می‌شود. در این آیه معجزه کونی دیگری نهفته است زیرا ظاهراً چنین پنداشته می‌شود که خورشید روز را نمایان و آشکار می‌گرداند در حالی که این پنداشت زمانی درست است که زمین ثابت باشد اما اکنون که ثابت شده است زمین بر مدار خود می‌چرخد

پس این روز است که خورشید را آشکار و نمایان می‌کند نه عکس آن، که آیه مبارکه این معنی را در کمال اعجاز درخشش بخشیده است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰهَا ﴿٤﴾

«و سوگند به شب، چون خورشید را بپوشاند» و نور آن را از نظرها غایب گرداند به طوری که تاریکی آن همه آفاق را فروپوشاند. این آیه نیز دربرگیرنده همان معنی و همان معجزه است.

وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا ﴿٥﴾

«و سوگند به آسمان و بناکردن الله آن را» یا سوگند به آسمان و کسی که آن را بنا کرد و هر ستاره‌ای از آن را به منزله خشتی از بنای یک سقف قرار داد.

وَالْأَرْضِ وَمَا طَعْنَاهَا ﴿٦﴾

«و سوگند به زمین و آن کس که آن را گسترده» از هر جانبی. یا سوگند به زمین و گسترده خداوند عز وجل آن را.

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا ﴿٧﴾

«و سوگند به نفس و آن کس که آن را درست کرد» یعنی: آن را پدید آورد، اعضا و اندامهایش را برابر ساخت، روح را سوار تنش کرد و در او نیروهای روانی و معنوی عظیم و ادراکات عجیبی قرار داد و او را بر مبنای فطرت استوار گردانید. چنان‌که در حدیث شریف آمده است: «کل مولود یولد علی الفطرة، فأبواه یهودانه أو ینصرانه: هر نوزادی بر فطرت متولد می‌شود، سپس پدر و مادرش هستند که او را یهودی یا نصرانی می‌گردانند». حرف «ما» در هر سه آیه فوق، یا مصدری می‌باشد و یا موصوله به معنی «الذی»، که معنی آن بنا بر هر دو صورت بیان شد.

فَأَلَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ﴿٨﴾

«سپس فجور و پرهیزکاری اش را به آن الهام کرد» یعنی: حق تعالی حال تقوی و بی تقوایی و طاعت و معصیت نفس آدمی را به او شناساند و به او فهماند که فجور زشت و تقوی زیباست. و این خود دلیل بر اصل مختار بودن انسان است. فجور: فسق، شر و هر چیزی است که به زیان و هلاکت می انجامد. تقوی: پایبندی به جاده استقامت و انجام دادن اموری است که انسان را از بدفرجامی حفظ می کند.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾

جواب سوگندهای یادشده این است: «هر کس آن را پاک گردانید، قطعاً رستگار شد» یعنی: هر کس نفس خود را پاک گردانید و آن را به وسیله تقوی رشد و ارتقا و اعتلا داد، یقیناً به هر مطلوبی دست یافت و به هر امر محبوبی نایل گردید. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است که فرمود: شبی رسول خدا ﷺ را در خوابگاهشان نیافتم پس در تاریکی شروع به پاییدن ایشان با دست خود کردم، بناگاه به ایشان درحالی برخوردارم که به سجده رفته بودند و می گفتند: «رب أعط نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكها أنت وليها ومولاها: پروردگارا! به نفسم تقوای آن را بده و آن را پاک گردان زیرا تو بهترین پاک کننده آن هستی، تو کارساز و مولای آن هستی». همچنین در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در دعای خویش می گفتند: «اللهم إني أعوذ بك من قلب لا يخشع ومن نفس لا تشيع ومن علم لا ينفع ومن دعوة لا يستجاب لها: بارخدایا! من به تو پناه می برم از قلبی بی خشوع و از نفسی سیری ناپذیر و از علمی بی سود و از دعایی که اجابت نشود».

وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾

«و هر کس آن را آلوده داشت، قطعاً زیانکار شد» یعنی: هر کس نفس خود را گمراه و پست و فرومایه داشت و آن را به طاعت و عمل صالح عادت نداد و به شهرت نرسانید، قطعاً زیانکار شد و در باخت.

كَذَبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَنِهَا ﴿١١﴾

بعد از سوگندهای یاد شده الهی بر رستگاری کسی که نفسش را تزکیه و تهذیب می‌کند و بر خسران کسی که آن را به آلودگی می‌کشاند، اینک خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ اعراب را به داستان ثمود که به دیارشان نزدیک بودند، اندرز می‌دهد تا از این اندرز عبرت بگیرند و دست از ستیز با پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بردارند. پس می‌فرماید: «قوم ثمود به سبب طغیان خود به تکذیب پرداختند» و انکار پیشه کردند زیرا این طغیان بود که آنان را به تکذیب وا داشت. طغیان: گذشتن از حد در ارتکاب گناهان است.

إِذْ أَنْبَعَتْ أَشْقَنَهَا ﴿١٢﴾

«آن‌گاه که شقی‌ترینشان برپا خاست» یا معنی این است: شقاوت‌پیشه‌ترین خلق که شخصی از قوم ثمود به نام قداربن‌سالف بود، برپا خاست و شتر صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ را پی کرد. انبعث: یعنی او داوطلب این کار شد و برای اجرای آن به‌پا خاست.

فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴿١٣﴾

«پس پیامبر خدا» یعنی: صالح عَلَيْهِ السَّلَامُ «به آنان گفت: زنهار؛ شتر خداوند» یعنی: زنهار؛ شتر خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ را فرو گذارید. به این ترتیب، آنان را از متعرض شدن به شتر هشدار داد «و» فرو گذارید «بهره آبش را» یعنی: متعرض بهره آب آن از چشمه در روز نوبتش نیز نشوید.

فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمُ رَبُّهُمُ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاهَا ﴿١٤﴾

«ولی دروغ‌زنش خواندند» در این هشدارش «و آن را پی کردند» یعنی: همان شقی‌ترین کس، شتر را پی کرد و تمام قوم به کار وی راضی و در این امر مشوقش بودند «پس پروردگارش به سبب گناهشان بر سرشان عقوبت فرود آورد» یعنی: نابودشان ساخت و بر همه آنان عذاب را نازل کرد «پس عقوبت را بر سر آنان هموار

کرد» یعنی: عذاب را بر سرشان یکسان فرود آورد و آن را فراگیر همه آنان گردانید به طوری که کوچک و بزرگشان از آن جان به سلامت نبردند. یا معنی این است: زمین را بر سر آنان هموار کرد و آنان را با خاک یکسان گردانید.

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا ﴿١٥﴾

«و از عاقبت آن نمی ترسد» یعنی: خداوند عَلَّاهُ این عذاب را بر آنان نازل کرد، بی آن که از عاقبت کار خویش یا از پیامدی بترسد زیرا او در حکم خویش عادل است. ابن کثیر این قول را اولی می داند. ولی به قولی دیگر: ضمیر «ها» به پی کننده شتر بر می گردد. یعنی: پی کننده شتر از فرجام عمل خود نترسید. زمخشری به تأیید معنی اول می گوید: «خداوند عَلَّاهُ از فرجام کار خود نمی ترسد چنان که شاهان چون مجازات می کنند، از بیم پیامدهای آن تدابیری می اندیشند، یا به جهت ترس از پیامدهای آن، آن گونه که در نظر دارند، مجازات را اجرا نمی کنند».

﴿سوره لیل﴾

مکی است و دارای (۲۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «لیل» نامیده شد که با سوگند الهی به شب - که با تاریکی خود پوشاننده جهان است - افتتاح شده است.

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝۱

«سوگند به شب چون فروپوشاند» با تاریکی خود آنچه را که با روز روشن بود.

وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَافَىٰ ۝۲

«و سوگند به روز چون جلوه‌گری کند» و از پرده شب بیرون آید زیرا با از بین رفتن تاریکی شب، روز آشکار می‌شود.

وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝۳

«و سوگند به آن که نر و ماده» یعنی: دو جنس مذکر و مؤنث از بنی آدم و غیر آنان «را آفرید».

إِنْ سَعَىٰ لَشِقَىٰ ۝۴

ابن‌کنیر می‌گوید: چون قسم به اشیای متضاده بود پس مقسم‌علیه یعنی جواب قسم نیز متضاد است، از این جهت فرمود: «که همانا کوشش شما پراکنده است» یعنی: عمل شما نیز مختلف و متضاد است؛ برخی از آن خیر و برخی از آن شر است، برخی از آن برای بهشت و برخی از آن برای دوزخ است، کسی در نجات نفس خود سعی و تلاش دارد و کسی هم در نابودی آن.

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى ﴿٥﴾

«اما هر کس عطا کرد» مالش را در راههای خیر «و پرهیزکاری نمود» از محرماتی که خداوند عز وجل از آنها نهی نموده است؛

وَصَدَقَ بِالْحَسَنَىٰ ﴿٦﴾

«و باور داشت وعده نیک الهی را» در مورد این که برایش در عوض آنچه که انفاق کرده است، پاداش نیک می دهد. یا باور داشت آیین پسندیده اسلام را. یا باور داشت پاداش نیکوتر را که بهشت است. یا باور داشت کلمه نیکوتر را که (لا اله الا الله) است؛

فَسَنِيْرُهُ رِيسْرَىٰ ﴿٧﴾

«پس زودا که راهش را به سوی خیر و آسانی هموار کنیم» یعنی: به زودی او را به انفاق در راه خیر و عمل به طاعت خویش توفیق می دهیم و اسباب آن را برایش آماده و راهش را به رویش هموار می کنیم. مفسران در بیان سبب نزول گفته اند: این آیات در باره ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شد زیرا او شش نفر از مؤمنانی را که در دست مشرکان مکه اسیر بودند و در راه خدا عز وجل عذاب و شکنجه می دیدند، خرید و آزادشان کرد.

وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ﴿٨﴾

«و اما هر کس بخل ورزید» به مال خویش و آن را در راه خیر بذل و بخشش نکرد «و خود را بی نیاز شمرد» از مزد و ثواب و با وابستگی به شهوات دنیا از نعمتهای آخرت بی نیازی جست، یا خود را از پروردگارش بی نیاز شمرد و از او پروا نکرد؛

وَكَذَّبَ بِالْحَسَنِ ﴿٩﴾

«و وعده نیک را دروغ انگاشت» یعنی: این وعده را که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در عوض انفاقش به او در آخرت پاداش نیکوتری می‌بخشد، یا اسلام، یا بهشت را دروغ انگاشت؛

فَسَيَسِّرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾

«به زودی راهش را به‌سوی شر و دشواری هموار کنیم» یعنی: او را برای خصلت دشواری آماده کرده و راه آن را بر رویش هموار می‌کنیم، به این ترتیب که اسباب خیر و صلاح بر او دشوار شده و از انجام دادن آنها سست و ناتوان می‌گردد و خود این امر، او را به دوزخ که سرای دشواری است، می‌کشاند. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آمده است که گفت: بارسول خدا صلی الله علیه و آله در تشییع جنازه‌ای حضور داشتیم پس فرمودند: «هیچ کس از شما نیست مگر این که قطعاً جایگاهش از بهشت و جایگاهش از دوزخ نوشته شده است. اصحاب گفتند: یا رسول الله! «حالا که همه چیز نوشته شده است» آیا ما بر آن تکیه نکنیم (و از عمل دست نکشیم)؟ فرمودند: خیر! عمل کنید زیرا هرکس برای همان چیزی آماده ساخته شده که برای آن آفریده شده است پس هر کس از اهل سعادت باشد، برای عمل اهل سعادت آماده ساخته می‌شود و هر کس از اهل شقاوت باشد، برای عمل اهل شقاوت آماده ساخته می‌شود». سپس این آیات را تلاوت نمودند: ﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ ﴿٥﴾ وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ ﴿٦﴾﴾ تا ﴿فَسَيَسِّرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ ﴿١٠﴾﴾.

ابن عباس در بیان سبب نزول می‌گوید: این آیات درباره امیه بن خلف نازل شد.

وَمَا يَتَّبِعِيهِ عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ﴿١١﴾

«و آن‌گاه که نگویندسار افتد» یعنی: هلاک گردد و در جهنم فروافتد «دیگر مال او» که بدان بخل ورزیده است «به کارش نمی‌آید» زیرا او در مالی که پشت سر خود به‌جا می‌گذارد، هیچ مزد و بهره‌ای ندارد مگر این‌که آن مال را برای فرزندان نیازمند خود

باقی گذاشته باشد. پس آنچه که در روز قیامت به او نفع می‌رساند، همان مالی است که با انفاقش در راه خیر، آن را برای خود پیش فرستاده است.

إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۙ ﴿١٣﴾

«بی‌گمان هدایت» و نمایان ساختن راه آن «بر ماست» فراء می‌گوید: «هرکس به راه هدایت روان شد، راهنمایی او بر خداست پس هر کس خدا را بجوید، او بر راه است و هر کس او را بخواهد، به‌سویش راه می‌یابد». آری! مثلی است معروف که جوینده، یابنده بود.

وَلِنَا لَآخِرَةٌ وَآلُؤُا۟ ۙ ﴿١٣﴾

«و بی‌گمان آخرت و دنیا از آن ما است» یعنی: هر چه در آخرت و هر چه در دنیاست از آن ما است پس هر گونه که بخواهیم، با آن تصرف می‌کنیم.

فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۙ ﴿١٤﴾

«پس شما را از آتشی که زبانه می‌کشد» یعنی: از آتش دوزخ «هشدار دادم».

لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَىٰ ۙ ﴿١٥﴾

«جز شقاوت‌پیشه‌ترین مردم در آن» به طور جاودان «درنیاید» و او کافر است که جاودان در شعله‌های سرکش آن می‌سوزد، مانند ابوجهل و امیه بن خلف. ابن‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «در دوزخ جز کسی که شقاوت‌پیشه‌ترین است به‌درآمدنی که از تمام جوانب بر وی احاطه کند، در نیاید». در حدیث شریف به روایت احمد از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «لا يدخل النار إلا شقی، قیل: و من الشقی؟ قال: الذی لا یعمل بطاعة ولا یترک لله معصیة: در دوزخ وارد نمی‌شود جز شقی». کسی پرسید: شقی کیست؟ فرمودند: کسی که به طاعتی عمل نمی‌کند و هیچ معصیتی را برای رضای خدا فرو نمی‌گذارد». گفتنی است که هر یک از «اتقی» و «اشقی» دو

قسم را شامل می‌شود. پس اتقی هم شامل مؤمن نیکوکردار پاکرفتاری می‌شود که از همه زشتی‌ها دوری گزیده است و هم شامل مؤمنی که گاه و بی‌گاه مرتکب گناهی می‌شود و سپس توبه کرده و پشیمان می‌گردد لذا پاداش هر دوی آنها بهشت است. اشقی نیز: هم شامل کفاری می‌شود که منکر خدای عزوجل و پیامبران و کتابهای وی است و هم شامل مسلمانی که در دلش به خدا ﷻ و رسول وی ایمان دارد ولی بر برخی از گناهان و بدیها پای فشرده و از آنها توبه نمی‌کند که این خود، دلیل کمی باور و تصدیق وی است، به دلیل حدیث شریف رسول خدا ﷺ: «زناکار در هنگام زنا، مرتکب زنا نمی‌شود درحالی که مؤمن باشد و سارق در هنگام دزدی، سرقت نمی‌کند درحالی که مؤمن باشد». باید دانست که گروه اول از قسم دوم جاودانه در دوزخ اند اما گروه دوم از قسم دوم مدتی را برحسب مشیت الهی در دوزخ می‌مانند اما سرانجام به بهشت برده می‌شوند.

سپس حق تعالی شقاوت‌پیشه‌ترین مردم را چنین معرفی می‌کند:

الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى ﴿١٦﴾

«همان که تکذیب کرد» حقی را که پیامبران ﷺ آوردند «و رخ برتافت» از ایمان و طاعت.

وَسَيَجْزِيهَا الْآلَفَى ﴿١٧﴾

«و پرهیزکارترین از آن دور داشته خواهد شد» یعنی: کسی که از کفر به پرهیزگاری ای تمام پرهیز کرده است، از آتش دوزخ دور داشته خواهد شد. واحدی در بیان سبب نزول می‌گوید: «اتقی به قول تمام مفسران، ابوبکر صدیق رضی الله عنه است». یعنی: این آیه تا آخر سوره در شأن ابوبکر صدیق رضی الله عنه نازل شده است - والله اعلم. ولی حکم آیه عام است.

الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾

«همان که مال خود را می‌دهد» برای فقرا و آن را در راههای خیر صرف می‌کند
«برای آن که پاک شود» یعنی: او با انفاق مال خود در پی این مقصد است که نزد
خدا عز وجله پاک گردد. پس هدفش از انفاق مال، ریا و شهرت‌طلبی نیست.

وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾

«و هیچ کس را نزد او نعمتی نیست که باید پاداش داده شود» یعنی: این کسی که
مالش را می‌بخشد، از کسانی نیست که اموالشان را می‌بخشند و صدقه می‌کنند تا منتی
را که از نعمت کسی بر ذمه دارند، پاداش و عوض دهند بلکه اینان با صدقه خود فقط
طالب رضای خدا عز وجله هستند.

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾

«ولی می‌دهد به طلب» یعنی: به طمع «خشنودی پروردگارش که بسی برتر است» نه
به منظور پاداش دادن به کسی در برابر نعمتهایی که در زمانی به وی داده است و
به‌خاطر منت داری وی از نعمتی که به وی بخشیده است.

وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾

«و قطعاً به‌زودی خشنود می‌شود» یعنی: سوگند به ذات ذوالجلالم که این شخص با
آنچه که به وی از کرامت و پاداش عظیم می‌دهم، به‌زودی خشنود خواهد شد.

﴿سوره ضحی﴾

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره مبارکه بدان جهت «ضحی» نامیده شد که کلمه آغازین آن ﴿وَالضُّحَى﴾ است و خداوند جلّ و علا در آن به «ضحی» که آغاز روز است، سوگند خورده است تا به اهمیت این وقت مهم نورانی توجه داده باشد و نیز بدان جهت که این سوره در شأن رسول اکرم ﷺ که نور محض بودند، نازل شده است. از امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ نَقْل شده است که فرمود: گفتن (الله اکبر) یا (الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر) در آخر سوره «ضحی» و پایان تمام سوره‌های بعد از آن سنت است. مفسران در بیان وجه مناسبت این تکبیر گفتن نقل کرده‌اند: ارسال وحی مدتی بر رسول خدا ﷺ به تأخیر افتاد سپس فرشته آمد و سوره «ضحی» را تماما بر ایشان القا کرد و ایشان از سر شادی و فرحت تکبیر گفتند. اما ابن کثیر می‌گوید: «این روایت متکی بر اسنادی نیست که بتوان بر آن به صحت یا ضعف حکم کرد».

مفسران در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند: برای رسول خدا ﷺ ناراحتی‌ای عارض شد و ایشان بر اثر آن دو یا سه شب برای تهجد به پا خاسته نتوانستند، در این اثنا زنی نزدشان آمد و گفت: ای محمد! به نظرم شیطان تو ترک کرده و دو یا سه شب است که به تو نزدیک نشده است. پس خداوند جلّ و علا این سوره را نازل فرمود. به روایتی دیگر: جبرئیل علیه السلام چند روزی بر رسول خدا ﷺ وحی نیاورد در این اثنا مشرکان گفتند: محمد مورد بی‌مهری قرار گرفته و فرو گذاشته شده است. همان بود که این سوره نازل شد.

﴿وَالضُّحَى﴾

«سوگند به ضحی» ضحی نام وقت بالا آمدن خورشید در آغاز روز است. یعنی: سوگند به روشنایی روز.

وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى ﴿٢﴾

«و سوگند به شب چون پوشد» اصمعی می‌گوید: «سجود شب، پوشیدن آن روز راست، مانندی که شخص جامه را بر خویشان می‌پوشاند». دلیل این که حق تعالی در سوره قبل شب را بر روز مقدم و در این سوره مؤخر ذکر کرد، توجه دادن به فضیلت هر یک از شب و روز می‌باشد زیرا شب فضیلت سبقت را دارد و روز فضیلت نور را، دلیل این که فقط به وقت چاشت و شب سوگند خورد، توجه دادن به اهمیت و ارزش وقت و زمان است که گذر روز و شب بر آن دلالت می‌کند و دلیل این که مخصوصا از وقت چاشت یادآوری کرد این است که این وقت، وقت گردهم آمدن مردم و انس گرفتن آنها با یکدیگر بعد از تنهایی شب است.

مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ﴿٣﴾

جواب قسم این است: «پروردگارت تو را وانگذاشته» بسان واگذاشتن کسی که با کسی وداع می‌کند پس او وحی را از تو قطع نکرده است «و بی‌مهر نشده است» بر تو و با تو بغض و نفرت نوزیده است. قلی: نفرت ورزیدن به سختی است.

وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ ﴿٤﴾

«و قطعاً آخرت برای تو بهتر از دنیا است» یعنی: آنچه که خداوند ﷻ از مقام محمود، حوض مورد و خیر موعود در بهشت محبوب برایت وعده داده است، بهتر و نیکوتر از دنیا است. این به علاوه شرفی مانند شرف نبوت است که به آن حضرت ﷺ داده شده است، شرفی که هرگونه فضل و شرفی در برابر آن کوچک و هر کرامتی در دنیا نسبت به آن ناچیز است. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که فرمود: رسول خدا ﷺ بر روی حصیری خوابیده بودند و درستی حصیر بر پهلوی مبارک اثر گذاشته بود پس چون بیدار شدند، من شروع به دست کشیدن بر پهلویشان کردم و گفتم: یا رسول الله! آیا به ما اجازه نمی‌دهید که چیزی را بر روی حصیر برای شما هموار کنیم؟ فرمودند: «ما لی وللدنیا، إنما مثلی ومثل الدنیا کراکب ظل تحت شجرة

ثم راح وترکها: مرا چه کار است با دنیا، جز این نیست که مثل من و مثل دنیا، همچون مثل شخص سواری است که لختی در زیر درختی درنگ کرده است، سپس رفته و آن را ترک نموده است».

در بیان سبب نزول روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: فتوحاتی که بعد از من بر امتم ارزانی می‌شود، بر من عرضه شد و این امر مرا خوشحال و شادمان گردانید. آن‌گاه خداوند ﷻ این آیه را نازل فرمود.

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ ﴿٥﴾

«و البته پروردگارت به زودی به تو می‌بخشد» گشایش در کار دین، پاداش عظیم، اعلیٰ علیین بهشت، حوض کوثر و نعمت شفاعت برای امت را در آخرت «پس خشنود می‌شوی» به این بخشش‌ها و پاداشها. در حدیث شریف آمده است که چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «إذن لا أرضى و واحد من أمتى فى النار: پس حالا که چنین است؛ من راضی نمی‌شوم تا یکی از امت من در دوزخ باشد».

سبب نزول این آیه نیز مانند سبب نزول آیه قبل است. ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کند: سرزمین‌هایی که بر امت آن حضرت ﷺ فتح می‌شود - شهر به شهر - بر رسول خدا ﷺ عرضه شد و ایشان بدان مسرور گردیدند آن‌گاه نازل گردید: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾.

أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ ﴿٦﴾

«مگر تو را یتیم نیافت پس جای داد؟» یعنی: پروردگارت تو را یتیم بدون پدر یافت آن‌گاه برایت مأوی قرار داد که به آن جای گیری و سروسامان یابی، آن مأوی خانه جدت عبدالمطلب و عمویت ابوطالب بود زیرا رسول خدا ﷺ هنگامی که در شکم مادرشان بودند یا بعد از تولد، پدر خود را از دست دادند، سپس مادرشان آمنه دختر وهب نیز در شش‌سالگی ایشان وفات یافت و ایشان تا هشت‌سالگی تحت سرپرستی جد خود عبدالمطلب قرار داشتند و بعد از آن که او درگذشت، ابوطالب عمویشان

سرپرستی ایشان را بر عهده گرفت و تا چند سال بعد از بعثتشان به پیامبری که ابوطالب درگذشت، او پیوسته حامی و پشتیبانشان بود.

حکمت در این که خداوند ﷻ آن حضرت ﷺ را یتیم برگزید این بود تا ایشان قدر یتیمان را بشناسند و به حق آنان و سروسامان دادن به اوضاعشان پردازند چنان که وقتی رسول خدا ﷺ با وصف یتیمی به نبوت و رسالت برانگیخته شدند، این خود نشانه عظیمی از نشانه‌های صدق و صحت رسالت ایشان گردید. در حدیث شریف آمده است که چون مردی نزد رسول خدا ﷺ از قسوت قلبش شکایت کرد، آن حضرت ﷺ به وی فرمودند: «اگر می‌خواهی دلت نرم شود، بر سر یتیم دست عطوفت بکش و مسکین را غذا ده». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من و سرپرست یتیم (در بهشت) مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستیم» و به دو انگشت سبابه و وسطای خود اشاره کردند.

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ ﴿٧﴾

«و تو را سرگشته یافت پس هدایت کرد» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را از چگونگی ایمان غافل یافت به طوری که نمی‌دانستی ایمان چیست و تو را از آنچه که برایت از کار نبوت اراده کرده بود، غافل یافت و تو نمی‌دانستی که قرآن چیست و نه از شرایع و احکام الهی آگاه بودی پس تو را بدینها راه نمود. گفتنی است که در اینجا نمی‌توان «ضلال» را بر آنچه که در مقابل «هدی» است، حمل کرد زیرا انبیاء علیهم السلام از گمراهی معصوم و مصونند بلکه «ضلال» در اینجا به معنی ندانستن احکام شرعی و عدم آگاهی از امر نبوت است - چنان که بیان شد.

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ ﴿٨﴾

«و تو را تنگدست یافت پس توانگر گردانید» یعنی: ای پیامبر! حق تعالی تو را فقیر و عایله‌مند و بی‌مال و منال یافت پس بی‌نیازت کرد؛ با رزق و روزی‌ای که به تو از طریق فتوحات سرزمینها و اماکن کفار بخشید. یا معنی این است: تو را قبل از رسالت نخست

با تجارت در مال خدیجه دختر خویلد اولین همسرت، توانگر ساخت سپس با مال ابوبکر رضی الله عنه آن گاه با مال انصار و سپس با نیل به غنیمت بعد از رسالت و بعد از هجرت و نیز تو را توانگر ساخت؛ با قانع ساختنت به روزی اندک چنان که در حدیث شریف آمده است: «لیس الغنی عن كثرة العرض ولكن الغنی غنی النفس: توانگری از بسیاری مال و ثروت نیست بلکه توانگری، توانگری و بی نیازی نفس است».

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ ۙ

«و اما یتیم را میازار» یعنی: ای پیامبر! تو نیز به پاس این همه نعمت، به سبب ضعف و ناتوانی یتیم بر مال و حقش مسلط نشو بلکه حقش را به او بده و یتیمی خودت را به یاد آور. شایان ذکر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با یتیمان به نیکی و شفقتی بسیار رفتار کرده و در حق آنان به نیکی سفارش می کردند چنان که در حدیث شریف گذشت. پس مراد از دستور به ایشان، دستور به امتشان است.

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۙ

«و اما بر سائل بانگ نزن» یعنی: چون کسی از تو چیزی به رسم کمک درخواست کرد، بر او بانگ نزن و او را از خود مران زیرا تو خود نیز فقیر بوده ای پس یا به او غذا و خوراکی بده و یا هم او را به نرمی و ملایمت برگردان. در حدیث شریف آمده است: «ردوا السائل ببذل یسیر، أو رد جمیل، فانه یأتیکم من لیس من الإنس ولا من الجن، ینظر کیف صنیعکم فیما خولکم الله: سائل را با بخششی هرچند اندک، یا با برخوردی نرم و نیکو برگردانید زیرا نزد شما کسی (در هیأت سائل) می آید که نه از انس است و نه از جن پس می نگرد که عملتان در آنچه که خدای عزوجل به شما از نعمتها بخشیده است، چگونه است».

وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ﴿١١﴾

«و از نعمت پروردگار خویش» با مردم «سخن بگوی» و نعمتهایی را که به تو ارزانی کرده است، برای مردم اظهار کن و در میانشان مشهور گردان. بنابراین، سخن گفتن از نعمت خداوند جَلَّ جَلَلُهُ خود نوعی شکر است. به قولی: مراد از نعمت در اینجا، نبوت و قرآن است لذا خداوند جَلَّ جَلَلُهُ به پیامبرش دستور می‌دهد تا قرآن بخواند و به آن سخن بگوید. علمای محقق گفته‌اند: سخن گفتن با مردم از نعمتهای خداوند جَلَّ جَلَلُهُ مطلقاً جایز است و حتی اگر هدف انسان از برشمردن نعمت‌ها بر خود این بود که دیگران هم به وی اقتدا کنند، یا هدفش این بود که شکر پروردگارش را به زبان آشکار گرداند، این کار مستحب نیز هست اما چنانچه بر خود از فتنه، عجب و خودنگری ایمن نبود، در این صورت بازگو نکردن نعمت به دیگران بهتر است.

﴿سوره شرح یا انشراح﴾

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «شرح» یا «انشراح» نامیده شد که از شرح صدر نبی اکرم صلی الله علیه و آله یعنی روشن کردن و گشاده داشتن آن با نور هدایت و حکمت و ایمان، خبر می دهد.

این سوره بعد از سوره «ضحی» نازل گردید و گویی تکمله ای برای آن می باشد زیرا سایه سار روحبخشی از لطف و عنایت پروردگار را بر حبیبش حضرت محمد صلی الله علیه و آله می گستراند.

﴿آیة فَشَرَحَ لَكَ صَدْرَكَ﴾

«آیا برای تو سینهات را نگشادیم؟» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله! ما سینهات را برایت گشادیم و آن را وسیع و نورانی گردانیدیم تا امر نبوت را پذیرا گردیده و دعوت الهی را برپا داری و بر برداشت دشواریهای نبوت و حفظ وحی قادر گردی. ابوحیان می گوید: «شرح صدر؛ تنویر آن است با حکمت و وسیع کردن آن است برای دریافت وحی الهی». این قول جمهور مفسران است اما رأی اولی این است که معنی شرح صدر عام است و شامل امور فوق و نیز وسیع کردن صدر برای تحمل غیر آن از دشواریها، مانند دشواریهای دعوت و تحمل آزار کفار و سختی ها و ناهمواریهای دیگر نیز می شود. اکثریت علما برآنند که شرح صدر امری معنوی است اما درباره «شق الصدر» یعنی شکافتن سینه آن حضرت صلی الله علیه و آله به وسیله فرشتگان، نیز احادیثی آمده است. خلاصه این احادیث این است که: جبرئیل علیه السلام در دوران کودکی آن حضرت صلی الله علیه و آله سینه ایشان را شکافت و قلب ایشان را بیرون آورد و آن را از ناخالصی ها شست و پاک ساخت سپس آن را از علم و ایمان پر گردانید و مجددا در سینه ایشان نهاد. امام فخرالدین رازی می گوید: «شق الصدر از ارهاصات نبوت، یعنی از مقدمات و بشارتهای آن است».

وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ﴿٢﴾

«و آیا بار گرانت را از تو برداشتیم؟» یعنی: لغزشهایی را که در دوران جاهلیت از تو سر زده است دور ساختیم و لغزشهای بعد از آن را نیز از تو دور ساختیم.

الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ﴿٣﴾

«آن باری که پشت تو را گران کرده بود» یعنی: آن بار چنان سنگین بود که اگر به شکل محسوس حمل شدنی می بود، قطعاً صدای شکستن مهره پشتت از بر دوش کشیدن آن شنیده می شد. مراد از «وزرک» گناه و معصیت نیست زیرا پیامبران عليهم السلام از ارتکاب گناه معصوم اند بلکه مراد اعمالی است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم اجتهادا برخلاف اولی انجام داده اند، مانند اجازه دادن برای منافقان در تخلف از غزوه تبوک، گرفتن فدیة از اسیران بدر، ترشرویی در برابر آن نابینا که داستان آن در سوره «عبس» گذشت و مانند اینها. به قولی: مراد از برداشتن بار گران، آسان کردن دشواریها و تکالیف نبوت بر آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم است به طوری که این کار سنگین بر ایشان آسان گردید.

وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ﴿٤﴾

«و نامت را برای تو بلند گردانیدیم» یعنی: نام و آوازه تو را در دنیا و آخرت بلند گردانیدیم، با اموری مانند مکلف کردن مؤمنان به بردن نامت در کلمه شهادت، در اذان، خطبه ها، تشهد و در چندین جا از قرآن و از آن جمله است دستور دادن مؤمنان به درود و سلام گفتن بر آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم و فرمان بردن از ایشان. قتاده می گوید: «خداوند جل جلاله نام آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم را در دنیا و آخرت بلند گردانید پس هیچ خطیب و نمازخوان و تشهدخوانی نیست مگر این که می گوید: أشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول الله». در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: پروردگارم و پروردگارت می پرسد: چگونه نامت را بلند ساخته ام؟ رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم فرمودند: خداوند جل جلاله خود دانایتر است. جبرئیل گفت: حق تعالی می فرماید:

من نامت را بدین سان بلند ساختم که چون نام من ذکر شود، نام تو نیز با نام من ذکر می شود».

فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾

«پس بی گمان با دشواری آسانی است» یعنی: قطعاً با سختی، ضعف، فقر و مانند آن از تنگناها، آسانی و گشایش پیوسته است. تنکیر «یسرا» برای تعظیم و بزرگ نمایاندن این آسانی است، گویی فرمود: در جنب دشواری آسانی ای است بزرگ.

إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾

«آری، با دشواری آسانی است» یعنی: بی گمان در جنب دشواری ای که ذکر شد، آسانی دیگری است. و از آنجا که «العسر» معرفه است پس مفرد است، یعنی «العسر» در هر دو آیه به معنی یک دشواری است ولی چون «یسرا» در هر دو آیه نکره است پس معنای تعدد را می رساند؛ یعنی به همراه هر سختی دو آسانی است لذا «عسر» اول عین «عسر» دوم است اما «یسر» در هر آیه، امری است جدید یعنی: آسانی در آیه اول غیر از آسانی در آیه دوم است پس این دو آسانی می تواند شامل آسانی دنیا و آخرت و آسانی عاجل و آجل باشد. در حدیث شریف مرفوع به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است: «لو كان العسر في حجر لتبعه اليسر حتى يدخل فيه فيخرجه و لن يغلب عسر يسرين، إن الله يقول: ﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٥﴾ إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴿٦﴾»: اگر دشواری در سوراخی باشد، قطعاً آسانی او را دنبال می کند تا این که در آن سوراخ داخل شود و آن را از سوراخ بیرون آورد و هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی شود زیرا خداوند جل جلاله می فرماید: بی گمان به همراه دشواری آسانی است. آری، در جنب دشواری دو آسانی است».

سبب نزول: روایت شده است که چون مشرکان مسلمانان را به فقر و نداری طعنه زدند، این آیه نازل شد. ابن جریر طبری از حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده است که گفت:

چون این آیه نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «مژده‌تان باد که بر شما آسانی آمد، هرگز یک دشواری بر دو آسانی غالب نمی‌شود».

فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ﴿٧﴾

«پس چون فراغت یافتی، به طاعت در کوش» یعنی: چون از نماز خود فارغ شدی، یا چون از تبلیغ و دعوت فارغ شدی، یا چون از از جهاد فارغ شدی پس در دعا بکوش و از خدای عزوجل حاجت خویش را بخواه. یا در عبادت سخت بکوش.

وَالرَّيْبَكَ فَارْتَبْ ﴿٨﴾

«و با اشتیاق به سوی پروردگارت روی آور» یعنی: مخصوصا به سوی خداوند ﷻ رغبت و گرایش داشته باش و درحالی که از دوزخ بیمناک و به بهشت راغب هستی، به سوی وی زرای و تضرع کن.

﴿سوره تین﴾

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تین» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به «تین: انجیر» و «زیتون» سوگند خورده است چرا که در انجیر و زیتون خیرات و برکات بسیاری است.

در حدیث شریف به روایت براء بن عازب رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از دو رکعت سفر: ﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ را می خواندند و من کسی را خوش صداتر یا نیکوتر در قرائت مانند ایشان ندیده‌ام.

﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾

«سوگند به تین» یعنی: همان انجیری که مردم آن را می خورند «و» سوگند به «زیتون» همان زیتونی که مردم از آن روغن می گیرند. سوگند حق تعالی به این دو، کنایه از سوگند وی به شهرهای مقدسی است که به رویاندن انجیر و زیتون مشهورند و این شهرها عبارت از شام و بیت المقدس می باشد. اما ابو حیان در تفسیر «بحرال محیط» می گوید: «ظاهراً مراد حق تعالی سوگند به خود انجیر و زیتون است». آری! حق تعالی به انجیر سوگند خورد زیرا انجیر میوه ای است که از تیرگی ها و آرایش هایی که لذت را می کاهد، خالص شده است به سبب آن که تمام آن با پوست و گوشت و دانه خورده می شود همچنین انجیر هم غذاست، هم میوه و هم دوا؛ غذایی است نرم و زودهضم که در معده بسیار نمی ماند، دوائی است ملین طبع، کاهش دهنده بلغم، پاک کننده کلیه ها و مثانه، فربه کننده بدن، بازکننده مسامات کبد و طحال و میوه ای است از بهترین و ستوده ترین میوه ها. در حدیث شریف آمده است: «انجیر بواسیر را از بین می برد و در مرض نفرس نافع واقع می شود». بسیاری از پزشکان نیز برآنند که انجیر مفیدترین میوه ها و مغذی ترین آنها برای بدن است. اما زیتون نیز هم میوه است، هم نان خورش و هم دوا و از آن روغنی گرفته می شود که نان خورش غالب و روغن

مصرفی برخی از سرزمین‌هاست و زیتون در ترکیب بسیاری از داروها نیز به کار برده می‌شود.

وَطُورِ سَيْنٍ ﴿٢﴾

«و سوگند به طور سینا» طور سینا: کوهی است که خداوند جَلَّ جَلَّ با موسی الکَلْبَلَاءُ بر آن سخن گفت و «سینین» و «سینا» نام دو جای است که در آن کوه قرار دارد.

وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾

«و سوگند به این شهر امین» که مراد از آن: مکه مکرمه است و حق تعالی آن را امین نامید زیرا شهری است امن. علما گفته اند: خداوند جَلَّ جَلَّ از آن روی به این سه جا، یعنی: شام، بیت المقدس و مکه سوگند خورد که این سه جا، فرودگاههای وحی الهی بر پیامبران اولی العزم وی اند و از این سه جاست که مشعل‌های هدایت برای بشر روشن گردانیده شده است.

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾

جواب سوگندهای قبل این است: «به‌راستی که انسان را در نیکوترین تقویم آفریدیم» یعنی: به آنچه ذکر شد، سوگند که ما انسان را در بهترین و معتدلتین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریده‌ایم و از جمله مزیت‌های انسان این است که: خداوند جَلَّ جَلَّ هر ذی روحی را فروافتاده بر روی آن آفریده است، بجز انسان که آن را راست‌قامت آفریده به طوری که خوردنی خویش را با دست خویش می‌گیرد. و از جمله مزیت‌های انسان این است که خداوند جَلَّ جَلَّ تمام خواص کائنات را در او جمع کرده، او را دانا، سخنگو، مدبر و حکیم آفریده و بدین‌سان به او این امکان را داده است که خلیفه وی در زمین به همان نحوی باشد که این خلافت را برایش اراده کرده است. قرطبی داستانی را نقل کرده است که روشن‌گر ممتاز بودن ساختار انسان می‌باشد، او می‌گوید: عیسی بن موسای هاشمی زنش را سخت دوست داشت، روزی از باب

ملاطفه به زنش گفت: اگر تو زیباتر از ماه نباشی، سه طلاق هستی! زنش بی‌درنگ برخاست و از وی در حجاب قرار گرفت و از پشت پرده به وی گفت: تو طلاقم داده‌ای! آن شب بر عیسی بن موسی شب بسیار سختی گذشت. بامداد به سرای منصور خلیفه رفت و او را از ماجرا آگاه کرد و در پیش وی سخت بی‌قراری نمود. منصور فقها را جمع کرد و از آنان در این باره فتوا خواست. پس تمام کسانی که آمده بودند، گفتند که: زن وی طلاق شده است؛ مگر مردی از یاران ابوحنیفه که ساکت بود. منصور رو به او کرد و گفت: چرا تو سخنی نمی‌گویی؟ آن مرد لب به سخن گشود و گفت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿وَالَّذِينَ وَالزَّيْتُونَ﴾ ۱ ﴿وَطُورِ سِينِينَ﴾ ۲ ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾ ۳ ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ ۴

ای امیرالمؤمنین! انسان زیباترین و نیکوترین اشیاء است و هیچ چیز از او زیباتر نیست. پس منصور به عیسی بن موسی گفت: قضیه چنان است که این مرد گفت لذا به زنت پیوند. و فردی را نیز نزد زنش فرستاد و به او پیغام داد که: از همسرت اطاعت کن و نافرمانی‌اش نکن زیرا او تو را طلاق نگفته است. سپس قرطبی در تعلیقی بر این داستان می‌گوید: «آری! انسان نیکوترین و زیباترین خلق خدا ﷻ در ظاهر و در باطن است، زیبایی و شگرفی شکل و هیأت وی در این است که سرش و آنچه که در آن از عجایب آفرینش آفریده شده، در بالا قرار دارد و سپس سینه وی با اعجوبه‌های خلقتی که در اندرون آن است - مانند قلب، شش‌ها و کبد - بعد از سر در مرتبه دوم قرار گرفته، بعد از آن دستها و ترکیب ساختاری شگفت‌آسای آنها، باز شکم و محتوای آن، سپس آلت تناسلی و دستگاههای مربوط به آن و سرانجام پاها و وظایف آن. از این جهت فلاسفه گفته‌اند: انسان عالم اصغر است زیرا هر چه در دیگر مخلوقات وجود دارد، به‌تنهایی در او جمع گردیده است».

ثُمَّ رَدَدْتُهُ أَسْفَلَ سَفَلِينَ ﴿٥﴾

«سپس او را به پست‌ترین مراتب پستی بازگردانیدیم» یعنی: ما انسان را در بهترین شکل و صورت و در نیکوترین قوام و هیأت آفریدیم و سپس او را به پست‌ترین عمر

که ضعف و پیری و خرفتی و انحطاط قوای انسانی او بعد از جوانی و نیرومندی اوست، باز گردانیدیم تا بدانجا که چون کودک بی تمیزی می گردد و عقل وی کم می شود. «سافلین» ناتوانان و فروماندگان، بیماران زمین گیر، کودکان و ضعیف تر و فرومانده تر از همه آنها پیرمردان کهنسال اند. در حدیث شریف آمده است: «چون بنده بیمار شود یا به سفر برود، خداوند ﷻ برای او همان مزدی را می نویسد که در حال صحت و اقامت خود عمل می کرد». همچنین در حدیث شریف قدسی آمده است که خداوند ﷻ فرمود: «چون بنده مؤمنی از بندگانم را مبتلا کردم و او مرا در برابر آنچه که بدان مبتلاش کرده بودم سپاس گفت، قطعا او از بستر بیماری اش همانند روزی برمی خیزد که مادرش او را زاییده است؛ پاک از گناهان. پروردگار عزوجل (به فرشتگان موکل) می گوید: من بودم که این بنده خویش را مقید گردانیده و او را به این بیماری مبتلا کردم پس برای او (از عمل) همان چیزی را جاری گردانید که قبل از این جاری می کردید».

به قولی معنی این است: انسانی که خداوند ﷻ او را در نیکوترین حال و بهترین شکل و صورت آفریده است، به بدتر و فروتر از حال هرگونه حیوانی بازگردانیده می شود زیرا او به فرودین فرود دوزخ می پیوندد. در این صورت مراد از انسان، بعضی از افراد آن است که کفارند. ابن کثیر این قول دوم را برگزیده و معنی اول را که اختیار ابن جریر است، رد کرده و می گوید: «اگر مراد معنای اول بود، در این صورت استثنای مؤمنان از آن (در آیه بعد) نیکو نبود زیرا بعضی از مؤمنان نیز پیر و خرفت می شوند».

در بیان سبب نزول آیه آمده است: چند تن در زمان رسول خدا ﷺ بسیار پیر و فرتوت و فروتر از همه فروماندگان گردیده بودند تا بدانجا که عقلهایشان کاهش یافته بود پس اصحاب از آن حضرت ﷺ سؤال کردند که از نظر شرع شریف حکم آنان چیست؟ همان بود که خداوند ﷻ عذر آنان را نازل فرمود. یعنی: حکم این است که برای ایشان مزد همان اعمالی که قبل از بین رفتن عقلهایشان بدان عمل می کرده اند، تعلق می گیرد.

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» پس اینان به «اسفل السافلین» یعنی دوزخ بازگردانیده نمی‌شوند بلکه به بهشت برین خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ در «اعلی علیین» بازگردانیده می‌شوند «پس برای آنان پاداشی است بی منت» و گسست‌ناپذیر به‌عنوان پاداش طاعت‌هایشان. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هرکس قرآن بخواند، به حالتی از خرفتی که عقلش از بین برود، بازگردانیده نمی‌شود». بنابراین، مؤمن پرهیزکار در دنیا نیز به چنین حالی باز نمی‌گردد. این آیه مؤید سخن ابن‌کثیر است که مراد از بازگردانیدن انسان به «اسفل السافلین»، بازگشت کفار به دوزخ در آخرت است.

فَمَا يَكْفُرُكَ بَعْدُ بِالْدِينِ ﴿٧﴾

«پس بعد از این چه چیز تو را به تکذیب روز جزا وامی‌دارد؟» یعنی: ای انسان منکر! اکنون که دانستی خداوند جَلَّ جَلَّالُهُ تو را در نیکوترین ساختار آفریده است و هم‌اوست که تو را به فرودین فرود برمی‌گرداند پس چه چیز تو را وامی‌دارد که رستاخیز و جزا را منکر گردی؟ به قولی: خطاب برای رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است. یعنی ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بعد از ظهور این دلایل قاطع و گویا، باز کدامین انسان تو را تکذیب می‌کند؟

أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾

«آیا خداوند حکم‌کننده‌ترین حاکمان نیست» هم در قضا و هم در عدل خویش؟ بی‌شک که هست؛ از آن رو که او انسان را به نیکویی و زیبایی و با بهترین ساختار آفرید، سپس کافران و منکران خویش را در فرودین فرود دوزخ افکند و مؤمنان را به درجاتی بلند برتری بخشید؛ پس از عدل اوست که قیامت را برپا می‌دارد تا مظلومان داد خویش را از ظالمان بستانند. در حدیث شریف آمده‌است: «چون یکی از شما ﴿﴾ وَالَّذِينَ وَالَّذِينَ ﴿﴾ را می‌خواند و به آخر آن: ﴿﴾ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿﴾ می‌رسد، باید

بگوید: «بلی وأنا علی ذلک من الشاهدین: نه چنان است که حق تعالی احکم الحاکمین
نباشد بلکه هست و من بر این امر از گواهانم».

﴿سوره علق﴾

مکی است و دارای (۱۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره «علق»، «اقرأ» یا «قلم» نامیده شد زیرا خدای سبحان آن را با فرموده‌اش: ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ...﴾ آغاز نموده است. شایان ذکر است که صدر این سوره، اولین آیات نازل شده قرآن کریم می‌باشد اما بقیه این سوره بعد از انتشار دعوت آن حضرت ﷺ در میان قریش و بروز تحریکاتشان علیه دعوت، نازل شد.

در خصوص چگونگی آغاز نزول وحی بر رسول خدا ﷺ، از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: «نخستین چیز از مقدمات وحی و رسالت که بر رسول خدا ﷺ آشکار شد، رؤیای صادق بود و ایشان هیچ رؤیایی نمی‌دیدند مگر این که مانند سپیده صبح روشن بود و به تحقق می‌پیوست، سپس اشتیاق به خلوت‌گزینی در ایشان پدیدار شد پس به غار حرا می‌رفتند و شبهای متعددی در آن عبادت می‌کردند و برای آن شبها توشه برمی‌گرفتند. و چون آن مدت سپری می‌شد، نزد خدیجه باز می‌گشتند و مجدداً توشه برمی‌گرفتند. تا این که نزول وحی در غار حرا ایشان را غافلگیر کرد زیرا فرشته در غار ایشان آمد و گفت: اقرأ: بخوان». رسول خدا ﷺ خود حکایت می‌کنند که: «در پاسخ فرشته گفتم: من خواننده نیستم. پس فرشته مرا در بر گرفت و به خودش چسباند و آنچنان فشارم داد که به زحمت افتادم آن‌گاه رهایم کرد و گفت: اقرأ: بخوان! گفتم: من خواننده نیستم. سپس بار دوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: اقرأ: بخوان! و گفتم: خواننده نیستم! سپس بار سوم مرا فشرد تا بدانجا که در زحمت افتادم، باز رهایم کرد و گفت: ﴿اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۝۱ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۝۲ اَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۝۳ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۝۴ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾». عائشه رضی الله عنها می‌افزاید: «در حالی که رسول خدا ﷺ از این واقعه سخت مضطرب گردیده بودند و بر خود می‌لرزیدند نزد خدیجه آمدند و گفتند: مرا در جامه درپیچانید، مرا در جامه درپیچانید! پس بر ایشان لحافی پوشانیدند تا اضطرابشان فرو

نشست آن‌گاه فرمودند: ای خدیجه! مرا چه شده است؟ و ماجرای غار را به وی حکایت کردند و افزودند: حقیقتاً بر خویشتن بیمناک گردیدم. خدیجه به ایشان گفت: نه! هرگز بیمناک نباشید بلکه باید خوشحال باشید زیرا به خدا ﷻ سوگند که او هرگز شما را خوار نمی‌کند، شما کسی هستید که صله رحم را به‌جا می‌آورید، به راستی و درستی سخن می‌گویید، بار مشکل ناتوانان و ضعیفان را برمی‌دارید، میهمان را به نیکویی پذیرایی می‌کنید و بر حوایج و قضایای حق یار و مددکارید. سپس خدیجه رضی الله عنها ایشان را نزد ورقه بن نوفل پسر عمویش برد که در جاهلیت نصرانی شده بود و خط عربی و عبری را می‌نوشت و از انجیل چیزهایی را که خدا ﷻ خواسته بود، نوشته بود. و او در آن وقت پیرمرد کهنسالی بود که نابینا شده بود. خدیجه رضی الله عنها به وی گفت: ای پسر عمویم! از برادرزاده‌ات بشنو که چه می‌گوید؟ ورقه خطاب به رسول خدا ﷺ گفت: پسر برادرم! چه دیده‌ای؟ رسول خدا ﷺ آنچه را در غار دیده بودند، به وی بازگفتند. ورقه گفت: این همان ناموسی است که بر موسی ﷺ نازل شد. ای کاش من در عهد رسالت جوانی چابک‌اندام می‌بودم (تا به یاری دعوتت بیا می‌خاستم) ای کاش هنگامی که قومت تو را اخراج می‌کنند، من زنده باشم. رسول خدا ﷺ فرمودند: آیا آنان اخراج‌کننده من هستند؟ ورقه گفت: آری! هیچ مردی مانند آنچه را که تو (از وحی و رسالت) آورده‌ای، نیاورد مگر این که مورد تعدی و دشمنی قرار گرفت و اگر من آن روز زنده باشم، تو را به قوت تمام یاری خواهم داد. پس دیری نپایید که ورقه درگذشت. از آن سوی دیگر وحی نیز سست شد و رسول خدا ﷺ از انقطاع وحی سخت اندوهگین شده و چنان در فشار قرار گرفتند که چندین بار به قله کوهها رفتند تا خود را از آن به پایین افکنند. اما هرگاه که به قله کوهی می‌رفتند تا خود را از آن به پایین پرتاب کنند، جبرئیل ﷺ در معرض دید ایشان آشکار می‌شد و می‌گفت: ای محمد! به راستی که تو فرستاده خداوند هستی. ایشان با این سخن جبرئیل آرام می‌گرفتند و به خانه بازمی‌گشتند. ولی باز وحی بر ایشان دیر می‌کرد و بار دیگر به کوه می‌رفتند تا خود را از کوه به پایین پرتاب کنند. اما چون به قله کوه می‌رسیدند، جبرئیل ﷺ بر ایشان نمایان می‌شد و سخنی مانند آن را به ایشان می‌گفت.»

أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿١﴾

«بخوان به نام پروردگارت» یعنی: بخوان درحالی که به نام پروردگارت آغاز می کنی. یا معنی این است: بخوان درحالی که از نام پروردگارت یاری می جویی. دلیل این که حق تعالی ﴿بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ گفت و مانند (بسم الله الرحمن الرحيم)، (باسم الله) نگفت، این است که: «رب» مفید معنی پرورش و تربیت است و بنده را به حقیقت ربوبیت باری تعالی متوجه می کند. یعنی: بخوان به نام آن که تو را پرورش داد و به مصالح و منافعت عنایت ورزید. پس این تعبیر، هم بر انس و الفت بیشتر دلالت می کند و هم بر طاعت برانگیزاننده تر است. آری! بخوان به نام آن «که آفرید» پس خداوند عَلَّمَ خود را با این صفت برای ما وصف می کند تا نعمت آفرینش را به یادمان بیاورد زیرا نعمت آفرینش اولین نعمتها و بزرگترین آنهاست. یعنی: ای پیامبر! بخوان به نام خداوندی که تو را آفریده است، هر چند که قبلاً نه خواننده بوده ای و نه نویسنده زیرا ذاتی که کائنات را آفریده است، بر این امر نیز تواناست که قدرت خواندن را در تو ایجاد نماید. اما سؤال این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه بخوانند؟ چه بسا مراد این باشد که: آیات کونی پروردگار را بخوان. زیرا این سوره از آیات کونی بحث می کند.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿٢﴾

«انسان را از علق آفرید» علق: خون بسته است و اگر خون روان باشد، آن خون «مسفوح» است. گفتنی است که خون بسته طوری از اطوار آفرینش جنین می باشد زیرا آفرینش جنین ابتدا از نطفه است، سپس خداوند عَلَّمَ آن نطفه را به علقه (خون بسته) که گویی قطعه ای از خون جامد است، متحول می کند آن گاه علقه به مضغه (گوشت پاره) تطور می کند چنان که گویی قطعه ای از گوشت است و سپس بر آن خلعت آفرینش انسانی پوشانده شده و از نظر شکل و هیأت، ساختار انسانی به خود می گیرد.

أَقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿٣﴾

«بخوان و پروردگار تو کریمترین کریمان است» یعنی: آنچه را که به تو از خواندن دستور داده‌ایم، عملی کن و بدان که پروردگاری که تو را به خواندن دستور داده، گرامی‌ترین است زیرا او کریمی است که هیچ بزرگواری با کرم او همسری نمی‌تواند کرد و از کرم اوست که به تو امکان می‌دهد تا بخوانی در حالی که تو امی (ناخوان) هستی.

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿٤﴾

«همان کس که به وسیله قلم علم آموخت» یعنی: به وسیله قلم به انسان نویسنده‌گی و دانش آموخت. پس قلم نعمت بس بزرگی از جانب خدای عزوجل برای انسان است. اگر این قلم نبود، نه دینی پایدار می‌گردید و نه زندگی‌ای سروسامان می‌یافت لذا خداوند ﷻ مردم را به وسیله قلم از تاریکی جهل به سوی نور علم رهنمون گردیده است و علوم تدوین نگردیده، احکام مرتب نشده و اخبار و سخنان پیشینیان و کتب نازل شده الهی به ضبط و ثبت نرسیده مگر به وسیله نوشتن و قلم و اگر بتوانیم جهانی را تخیل و تصور کنیم که در آن نه قلمی باشد، نه نوشتن و نه کتابی، بی‌شک آن جهان، جهانی خواهد بود که جهل در آن در همه جا و همه سو طناب افکنده و سایه سیاه شوم خود را گسترانده است به طوری که در آن جهان بسته، معرفت عقیم است و دانشهای پیشینیان و تجارب و آداب و افکارشان منجمد، که نه به دیگران منتقل می‌شود و نه از جایی به جایی می‌رود مگر به قلت و همراه با نقص و تحریف و آن اندک داشته‌های علمی نیز بر اثر انجماد فکری و انسداد معرفتی در گذار زمان به پایان رسیده و دیگر برای آن در عرصه هستی وجودی باقی نمی‌ماند.

اما با وجود نویسنده‌گی و قلم، بدون شک علوم و آداب باقی مانده و ماندگار می‌شوند و کاخ علوم و آداب پیوسته بر زیربنای آنها فرازهای نوینی را می‌پیماید و الی ما شاء الله بر آن افزوده می‌شود؛ در چنین بستر و زمینه‌ای است که تمدنها سر برآورده و رشد می‌کنند، افکار اعتلا و ارتقا یافته و ادیان حفظ می‌شوند و هدایت انتشار پیدا می‌کند، از

این رو تعجب برانگیز نیست که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ دعوت اسلام را با دعوت به سوی خواندن و نوشتن و بیان این حقیقت که خواندن و نوشتن دو نشانه بزرگ از نشانه‌ها و آیات وی در خلقتش می‌باشند و از خوان رحمت او فرود آورده شده‌اند، آغاز نموده‌است و محمد پیامبرش صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حالی که عربی امی است که نه خواندن را می‌داند و نه نوشتن را، در حالی که رسالت برانگیخته شده که معجزه او قرآن است؛ قرآنی که خوانده می‌شود و کتابی که نوشته می‌شود و او با این کتاب به زودی امت خویش را از امتی امی و ناخوان به امتی دانشمند و دانا متحول خواهد کرد، امتی که به تمام فضایل علم و دانش آراسته است. چنان‌که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ در همان حال که با این نعمت خویش بر این امت منت می‌گذارد، چنین می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾: «اوست آن کس که در میان قوم بی‌کتاب پیامبری از خودشان را برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکیزه‌شان می‌دارد و به آنان کتاب و حکمت می‌آموزد و حقا که در گذشته در گمراهی آشکاری بودند» «جمعه/۲». در حدیث شریف آمده است: «اولین چیزی که خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ آفرید قلم بود سپس به او گفت: بنویس! و قلم هر چه را که تا روز قیامت روی می‌دهد، نوشت پس قلم نزد الله عَلَيْهِ السَّلَامُ در ذکر، فوق عرش است».

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمُ ﴿۵﴾

«آنچه را که انسان نمی‌دانست به او آموخت» یعنی: خداوند عَلَيْهِ السَّلَامُ به وسیله قلم اموری را به انسان آموخت که انسان از آنها هیچ چیز نمی‌دانست.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿۶﴾ أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْتَى ﴿۷﴾

«حقا که آدمی همین که خود را بی‌نیاز ببیند طغیان می‌ورزد» یعنی: انسان اگر خود را به مال و نیروی خویش توانگر ببیند، از حد می‌گذرد و بر پروردگارش استکبار و طغیان می‌ورزد.

در بیان سبب نزول روایت شده است که ابوجهل به مشرکان گفت: آیا محمد در میان شما چهره‌اش را بر خاک می‌گذارد؟ گفتند: آری! گفت: سوگند به لات و عزی که اگر بینم او چنین می‌کند، گردنش را در زیر لگدهای خود کرده و چهره‌اش را در خاک می‌لولانم! پس خداوند ﷻ این آیات را نازل فرمود: ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ﴾ . یعنی: به جای این که آن انسان طغیانگر، این مال و نیرومندی را به خدای سبحان نسبت داده و او را در قبال آنها شکر بگزارد، کفران نعمت کرده و سر به طغیان بر می‌دارد.

إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجُوعَ ﴿٨﴾

«در حقیقت، بازگشت به سوی پروردگار توست» نه به سوی غیر وی. پس ای انسان طغیانگر! بدان که پروردگار متعال، تو را بر این امر که آن مال را از کجا گرد آورده و در چه راهی خرج کرده‌ای، محاسبه می‌کند؟ سپس حق تعالی بعد از بیان طبیعت انسان کافر، نمونه‌ای از طغیان او را ذکر می‌کند:

أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ﴿٩﴾ عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ﴿١٠﴾

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد ﷺ! به من خبر بده. شایان ذکر است که «أرأیت» در این آیه و دو آیه دیگر هر سه برای به تعجب واداشتن است و مراد از آن، تقبیح و سرزنش مرتکب عملی است که کارش تعجب‌برانگیز و سرزنش‌بار می‌باشد. آری! به من خبر بده «از آن کس که باز می‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟» این اولین نمونه از مظاهر طغیان است. چنان‌که در بیان سبب نزول ذکر شد، مراد از کسی که باز می‌داشت، ابوجهل است و مراد از بنده، محمد ﷺ اند. روایت شده است که رسول خدا ﷺ به بارگاه الهی چنین دعا کردند: «خدایا! اسلام را به عمر، یا به ابوجهل بن هشام عزت بخش». پس گویی خداوند ﷻ به پیامبرش می‌فرماید: ای محمد! تو می‌پنداشتی که اسلام با ایمان آوردن ابوجهل عزیز می‌شود در حالی که او از نماز که اولین رکن از ارکان اسلام است، باز می‌دارد. نقل است که: لقب ابوجهل، ابوالحکم بود پس گفته شد: چگونه این لقب سزاوار اوست در حالی که بندگان را از خدمت

پروردگارشان بازداشته و آنان را به پرستش جمادی فرامی‌خواند؟ در روایات آمده است که علی علیه السلام در مصلی کسانی را دید که قبل از نماز عید، نماز نفل می‌خوانند. فرمود: من ندیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از نماز عید نماز نفل بخوانند. به او گفته شد: چرا آنان را از نماز گزاردن باز نمی‌داری؟ فرمود: می‌ترسم که در تحت این خطاب حق تعالی داخل شوم: ﴿أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى...﴾: «آیا دیدی کسی را که بازمی‌داشت بنده‌ای را آن‌گاه که نماز می‌گزارد؟». علما می‌گویند: این آیه هر چند در مورد ابوجهل نازل شده است ولی هر کس که مردم را از طاعت خداوند جل جلاله بازدارد، در این خطاب نازل شده در شأن ابوجهل، شریک است.

﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَىٰ الْهُدَىٰ﴾ ﴿١١﴾ **أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ﴾ ﴿١٢﴾**

«آیا دیدی» یعنی: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم! همچنین به من از حال این طاغوت منع کننده نماز خبر بده. به قولی: خطاب برای کافر است، که در این صورت معنی چنین می‌شود: ای کافر! به من خبر بده «که اگر» محمد صلی الله علیه و آله و سلم که او را از نماز خواندن بازمی‌داری «بر طریق هدایت باشد، یا به پرهیزگاری امر کند» یعنی: به اخلاص، توحید و عمل شایسته‌ای امر کند که به وسیله آن می‌توان از آتش دوزخ پرهیز کرد، آیا باز هم او را از این کار بازمی‌داری؟ و اگر خطاب برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد - چنان‌که اکثر مفسران بر آنند - معنی چنین است: به من از حال این طاغوت بازدارنده از نماز خبر بده که اگر او در راه هدایت و صواب می‌بود، یا به تقوی امر می‌کرد، آیا این کار برایش بهتر از آن نبود که از راه خدا جل جلاله باز دارد، یا به پرستش بتان فرمان دهد؟ قطعاً برایش بهتر بود.

﴿أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ﴾ ﴿١٣﴾ **أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ﴾ ﴿١٤﴾**

«آیا دیدی» ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم «که اگر» ابوجهل «انکار پیشه کند و روی برتابد» از ایمان و آنچه که تو به همراه آورده‌ای. و اگر خطاب متوجه ابوجهل باشد معنی این است: به من خبر بده که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم دروغگو یا از حق رویگردان باشد؛ «مگر ندانسته که خدا می‌بیند؟» یعنی: خداوند جل جلاله به احوال وی آگاه است پس او را به سبب

آن مجازات می‌کند؟ لذا چه نیازی است که تو او را از نمازش بازداری؟! بنا بر وجه دیگر که خطاب متوجه محمد ﷺ است، معنی چنین می‌شود: آیا این کافر به وسیله عقل و اندیشه خود نمی‌بیند و نمی‌داند که خداوند جلّ و علا بر این اعمال زشتش ناظر است و به زودی او را در برابر جرایم و جنایاتش محاسبه و مجازات می‌کند؟ پس اگر می‌داند، چگونه جرأت کرده است که همچو اعمال ننگینی را مرتکب شود؟.

كَلَّا لَئِنْ لَرَبَّنَا لَسَفَعْنَا بِالْأَصِيَّةِ ﴿١٥﴾ نَاصِيَةٍ كَذِبَةٍ خَاطِبَةٍ ﴿١٦﴾

«نه، چنان نیست» که این طاغوت بازدارنده می‌پندارد، او باید بداند که «اگر بازنایستد» یعنی: سوگند به الوهیتیم که اگر او از این اعمال و اندیشه‌های ناصواب خود دست برندارد و به هوش نیاید؛ «البته موی پیشانی او را سخت بگیریم» و او را به دوزخ درافکنیم؛ «موی پیشانی دروغزن گناه‌پیشه را» یعنی: صاحب این پیشانی را که دروغزن، خطاکار، بی‌پروا، بی‌اندیشه و نکوهیده است، این کسی که از ارتکاب گناه هیچ پروا و اندیشه نمی‌کند و هیچ ننگ و عاری ندارد. ناصیه: موی جلوی سر است.

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ ﴿١٧﴾

«پس باید اهل نادی خود را فراخواند» نادی: محلی است که قوم در آن می‌نشینند و خانواده و قبیله در آن گرد هم می‌آیند. یعنی: باید آن طاغوت، قوم و قبیله و کسانش را به کمک و پشتیبانی خویش فراخوانده و بر آنان بانگ دردهد که هلا! به یاری من بشتابید تا او را کمک و یاری کنند!!

در بیان سبب نزول آیه کریمه نقل شده است که ابوجهل به رسول خدا ﷺ گفت: آیا مرا تهدید می‌کنی در حالی که من بیشترین کسان این وادی (مکه) از نظر اهل مجلس و یاران و پشتیبانان هستم؟! پس این آیه نازل شد.

آری، ای پیامبر! بگو که قوم و قبیله خود را فراخواند؛ «ما نیز به زودی زبانیه را فرامی خوانیم» زبانیه: فرشتگان سختگیر درشتخوی خشن اند که آتشیان جهنم می باشند. یعنی: او قبیله و یارانش را به کمک فراخواند و ما این فرشتگان خشن درشتخوی قوی پنجه را تا او را بگیرند و در آتش سوزان بیفکنند. ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «اگر ابو جهل گروه هم مجلسش را فرامی خواند، قطعاً فرشتگان قوی پنجه موصوف، آشکارا او را می گرفتند».

كَلَّا لَا نَطَعُهُ وَأَسْجُدُ وَأَقْتَرِبُ ﴿١٩﴾

«زنهار» هر گز این دروغزن بی پروای بی اندیشه تهدیدش را عملی نتواند کرد و حاشا که او یارای رسانیدن گزند را به تو داشته باشد؛ پس «از او پیروی نکن» در آنچه که تو را به آن فرامی خواند و بر نافرمانی او پایدار باش «و سجده کن» یعنی: به نمازت برای خدای عزوجل ادامه بده، بی آن که به او کمترین اهمیتی بدهی، یا در بازداشتن او از نماز، به سویش گرایش یابی «و تقرب بجوی» به سوی خدای سبحان با طاعت و عبادت. دلیل این که حق تعالی از نماز به «سجده» تعبیر کرد، در حدیث شریف ذیل آمده است: «نزدیکترین و دوست داشته ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که پیشانی اش در آن برای حق تعالی سجده کنان بر زمین نهاده است». آری! سجده کردن بر زمین، نمادی از عبودیت و ذلت در پیشگاه پروردگار سبحان است و از آنجا که خداوند جل جلاله دارای چنان عزتی است که برای آن مقداری متصور نمی باشد پس هر چند که از این صفت وی دور گردی، به بهشتش نزدیکتر می شوی. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «اما رکوع؛ پس پروردگارتان را در آن تعظیم کنید و اما سجده؛ پس در آن به دعا بکوشید زیرا سجده سزاوار آن است که دعایتان در آن مستجاب شود».

﴿سوره قدر﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نام شب قدر که قرآن در آن نازل گردیده است، «قدر» یعنی شرف و عظمت نامیده شد چنان که خدای سبحان در مطلع آن می فرماید: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾.

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾

«همانا ما آن را در شب قدر نازل کردیم» یعنی: ما قرآن را در شبی بزرگ و دارای قدر و منزلتی عظیم نازل کرده ایم. پس آن را به سبب شرف و منزلت عظیم آن «قدر» نامیدند. دلیل دیگر نامگذاری آن به قدر این است که خدای سبحان همه چیزهایی را که مشیت وی تا سال آینده بر آن رفته است، در آن شب مقدر و برنامه ریزی می کند. نزول قرآن در شب قدر که از شب های مبارک رمضان می باشد، بدین معنی است که قرآن تماما در این شب از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل شد ولی نزول آن از آسمان دنیا نزولی تدریجی بود که بر حسب نیاز در ظرف بیست و سه سال بر رسول خدا ﷺ نازل گردید. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «قد جاءكم شهر رمضان، شهر مبارك افترض الله عليكم صيامه، تفتح فيه أبواب الجنة وتغلق فيه أبواب الجحيم، وتغل فيه الشياطين، في ليلة خير من ألف شهر، من حرم خيرها فقد حرم: اینک ماه رمضان بر شما آمد، ماهی مبارک که خداوند متعال در آن روزه اش را بر شما فرض گردانیده، در آن درهای بهشت باز و درهای دوزخ بسته می شود و در آن شیاطین در قید و زنجیر قرار داده می شوند، در شبی که بهتر از هزار شب است، هر کس از خیر آن محروم شد، بی گمان (از هر خیری) محروم گردانیده شده است». همچنین در حدیث شریف آمده است: «من قام ليلة القدر إيمانا واحتسابا، غفر له

ما تقدم من ذنبه: هر کس از روی ایمان و به قصد قربت شب قدر را (برای نماز و نیاز) به پا خاست، آنچه که از گناهانش گذشته است بر وی آمرزیده می‌شود».

شایان ذکر است که احادیث وارده در تعیین شب قدر، مختلف می‌باشد اما آنچه که اکثر علما برآند، این است که شب قدر، شب بیست و هفتم رمضان هر سال می‌باشد؛ و از علامات آن این است که خورشید در بامداد آن سپید طلوع می‌کند و شعاعی ندارد. در حدیث شریف به روایت جابر بن عبدالله رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شب قدر فرمودند: «من شب قدر را دیدم اما آن را فراموشم ساختند. شب قدر در شبهای دهه اخیر رمضان است و شبی است معتدل، نه گرم و نه سرد، روشن و سپید، گویی که در آن ماهی تمام می‌تابد. آن شب شیطان بیرون نمی‌آید تا آن که صبحش روشن گردد». در روایت دیگری آمده است: «خورشید در صبحگاه شب قدر، ضعیف و سرخ رنگ ظاهر می‌شود». روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه بیرون شدند تا به مردم از شب قدر خبر دهند؛ در این اثنا دو مرد را که باهم در کشمکش بودند در برابر خود یافتند پس آن خبر را فراموش کردند. حکمت در پنهان داشتن شب قدر مانند حکمت در پنهان داشتن وقت وفات و روز قیامت است تا مکلف به طاعات رغبت کرده و بر سخت‌کوشی و جد و جهد خود در این راه بیفزاید، غفلت و سستی نکند و بر شب مخصوصی تکیه ننماید.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ﴿٢﴾ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ﴿٣﴾

«و تو چه دانی که شب قدر چیست؟» استفهام برای تفخیم و بزرگداشت شأن شب قدر است، یعنی: تو مرتبه و پایه نهایی فضل و شرف شب قدر را درک نکرده‌ای زیرا «شب قدر بهتر از هزار ماه است» یعنی: عمل نیک در آن، بهتر از عمل نیک در هزار ماهی است که شب قدری در آنها نباشد.

مجاهد در بیان سبب نزول می‌گوید: در میان بنی اسرائیل مردی بود که شب تا صبح را احیا می‌کرد و به پا می‌خاست سپس روز نیز تا شب با دشمن جهاد می‌کرد و او هزار

ماه بر این نمط عمل کرد. پس خداوند عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: شب قدر بهتر از هزار ماهی است که آن مرد در آنها عمل صالح انجام داد.

نَزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ ﴿٤﴾

سبب برتری شب قدر بر هزار ماه این است که: «در آن فرشتگان با روح به اذن پروردگارشان فرود می‌آیند» از آسمانها به سوی زمین «برای هر امری» یعنی: فرود می‌آیند برای پرداختن و سامان دادن به هر امری که خداوند عَلَيْهِ السَّلَام آن را تا سال آینده مقدر و به آن حکم کرده‌است. روح: جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام است و هرچند کلمه «فرشتگان» شامل او نیز می‌شود ولی از او به سبب فزونی شرفش مخصوصا نیز یادآوری شد پس این از باب عطف خاص بر عام است. از فواید فرود آمدن فرشتگان این است که ایشان در زمین انواع طاعاتی را می‌بینند که در میان اهالی آسمانها ندیده بودند همچنین آنها در زمین فریاد ناله و زاری گنه‌کارانی را می‌شنوند که ناله و زاری آنها نزد خداوند عَلَيْهِ السَّلَام دوست‌داشته‌تر از زمزمه تسبیح مسبحان است پس در این حال به یک‌دیگر می‌گویند: بیایید صدایی را بشنویم که نزد پروردگار ما دوست‌داشته‌تر از تسبیح ما می‌باشد.

سَلَّمَ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ ﴿٥﴾

«آن شب تا دم طلوع فجر محض سلامتی است» یعنی: تمام آن شب سلامتی و خیر است و هیچ شری در آن نیست و تا هنگام دمیدن سپیده‌دم، فرود آمدن فرشتگان در آن قطع نمی‌شود به طوری که آنها گروه‌گروه و پیاپی تا طلوع سپیده‌دم از آسمان فرود می‌آیند. مجاهد در تفسیر آیه کریمه می‌گوید: «آن شب، شب سالمی است که شیطان نمی‌تواند در آن گزند و آزاری برساند». شعبی می‌گوید: «مراد از سلام، سلام گفتن فرشتگان بر اهل مساجد در شب قدر است از هنگامی که خورشید پنهان می‌شود تا آن‌گاه که بامداد طلوع می‌کند».

﴿سوره بینه﴾

مدنی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «بینه» نامیده شد که با این فرموده حق تعالی: ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ﴾ افتتاح شده است. در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابی بن کعب رضی الله عنه فرمودند: «خداوند جل جلاله به من دستور داده است که سوره ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ﴾ را بر تو بخوانم. ابی گفت: خداوند جل جلاله از من نام برده است؟ فرمودند: آری! پس (از شوق) گریست».

لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ﴿۱﴾

«کافران از اهل کتاب» یعنی: از یهود و نصاری «و مشرکان» یعنی: مشرکان عرب پرستشگر بتان و غیر آنها از مشرکان «جدا شونده» و دست بردار از کفر خویش «نبودند تا وقتی که بر آنان بینه بیاید» بینه: هر چیزی است که حق را روشن و هویدا گرداند و مراد از آن در اینجا قرآن، یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است. یعنی: کفار از هر رنگ و قماش که باشند، هرگز از کفر و شرک و اختلاف خود در دین دست بردار نیستند تا آن که به سویشان حجتی بفرستیم که در امر عقاید و ادیانشان حق را از باطل متمایز گرداند و گمراهی شان را برایشان روشن و مبرهن سازد همان گمراهی ای که به سبب وجود فاصله زیاد زمانی آنان با عهد انبیاء صلی الله علیهم و آلهم و سلم و به سبب تحریف کتب آسمانی ای که در اختیارشان است، به آن درافتاده اند. این بینه و حجت آشکار همانا حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و نیز کتابی است که او به عنوان معجزه روشن با خود آورده است، کتابی که گمراهی و نادانی شان را برآنان آشکار گردانیده و به سوی ایمان فرایشان خوانده است. خلاصه این که: حال اهل کتاب و مشرکان، مقتضی فرستادن پیامبر و فرود آوردن کتاب بود، از این جهت ما پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم را فرستادیم و قرآن را فرود آوردیم.

رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ﴿٢﴾

آن‌گاه در تفسیر بینه می‌فرماید: «فرستاده‌ای است از جانب خداوند که صحیفه‌های پاک را تلاوت می‌کند» یعنی: محمد ﷺ به‌عنوان فرستاده خداوند ﷻ، آنچه را که در صحیفه‌های قرآن است، از حافظه ذهنی و قلبی خود و نه از روی کتاب بر آنان می‌خواند و این صحیفه‌ها از دروغ و شبهه و کفر پاک بوده و دربرگیرنده حق صریحی است که هر چه را از امور دین بر اهل کتاب و مشرکان مشتبه می‌شود، برایشان روشن می‌کند پس نه در این صحیفه‌ها تحریفی است و نه ابهام، غموض و التباسی بلکه این صحیفه‌ها حقا کلام خداوند ﷻ است.

فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ﴿٣﴾

«در آنها نوشته‌های استوار است» یعنی: در آن صحیفه‌ها آیات و احکامی است که به حق و عدل گویاست. قیمة: یعنی درست، راست، محکم و استوار که در آنها هیچ کجی و انحرافی از حق وجود ندارد بلکه هر چه که در آنها هست، صواب و رهنمونی و هدایت و حکمت است چنان که خداوند ﷻ فرموده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ﴿١﴾ قَيِّمًا لِّيُنذِرَ...﴾: (ستایش‌خدایی را که این کتاب را بر بنده خود فرورستاد و هیچ گونه کجی در آن قرار نداد، کتابی است راست و درست تا گناهکاران را از جانب خود به عذابی سخت بیم دهد...) «کهف / ۲ - ۱». لذا هر کس از قرآن پیروی کند، قطعاً بر صراط مستقیم خداوند ﷻ قرار دارد.

وَمَا نَفَرَقَ الَّذِينَ أُوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ ﴿٤﴾

«و اهل کتاب متفرق نشدند مگر پس از آن‌که برهان آشکار برایشان آمد» یعنی: انگیزه تفرقه و اختلاف اهل کتاب، پوشیده ماندن و ابهام حقیقت بر آنان نبود بلکه آنها پس از روشن شدن حق و آشکار شدن راه صواب - یعنی بعد از بعثت رسول اکرم ﷺ - در کار دین حق تفرقه و اختلاف پیشه کردند و برخی به آن حضرت ﷺ ایمان

آورده و برخی هم به ایشان کفر ورزیدند در حالی که تکلیف آنها این بود که در پیروی از دین خدا ﷻ و پیروی از پیامبرش - که تصدیق کننده کتابهایشان نیز هست - بر راه و روش واحدی قرار داشته باشند.

این آیه در عین حال، تسلیت و دلجویی از رسول خدا ﷺ نیز هست، یعنی ای پیامبر ﷺ! تفرقه آنان تو را غمگین نکند زیرا منشأ این تفرقه کمبود و قصور حجت و برهان نیست بلکه منشأ آن عناد است که عادت ریشه‌دار در میان اهل کتاب می‌باشد. در حدیث شریف آمده است: «یهودیان به هفتادویک فرقه و نصاری به هفتاد و دو فرقه متفرق شدند و به زودی امت من به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد که همه آنها در دوزخ اند مگر یک فرقه. اصحاب گفتند: این یک فرقه چه کسانی اند یا رسول الله؟ فرمودند: «همانان که بر (راه و روشی قرار دارند) که من و اصحابم بر آن قرار داریم». سپس خداوند ﷻ اهل کتاب را به سبب انحرافشان از هدف اساسی دین که همانا خالص ساختن عبادت برای اوست، سرزنش نموده و می‌فرماید:

وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴿٥﴾

«و فرمان نیافته بودند» با این دین و این قرآن «جز این که خدا را پرستند در حالی که دین را برای او خالص گردانیده و حنفاء باشند» یعنی: قرآن را بدین منظور نازل کردیم تا آنان به عبادت و پرستش ما گردن نهند، عبادتشان برای ما از هر شرک و شائبه‌ای خالص باشد، با ما چیزی را شریک نیاورده و خویشتن را در دین و عبادت برای ما خالص گردانند و از همه ادیان بریده و فقط به دین اسلام مایل باشند. و این است معنی حنیف.

این آیه دلالت می‌کند بر مذهب اهل سنت که گفته‌اند: عبادت برای آن واجب نگردیده که به بهشت، یا دوری از عذاب دوزخ می‌انجامد بلکه عبادت برای این واجب گردیده که ما بنده هستیم و او پروردگار پس اگر حتی ثواب و عقابی نیز در کار نباشد و حق تعالی ما را بی هیچ پاداشی به عبادت خود فرمان دهد، عبادت وی به محض عبودیت بر ما واجب است. چنان‌که این آیه به این حقیقت نیز اشاره دارد که هر کس خدای

عزوجل را برای ثواب و عقاب پرستش کند، معبود وی درحقیقت همان ثواب و عقاب است و حق در این میان واسطه‌ای بیش نیست. اخلاص: آن است که عمل خالصانه و فقط به انگیزه رضای حق تعالی انجام شود و هیچ انگیزه دیگری جز رضای پروردگار، در انجام دادن آن عمل وجود نداشته باشد. مخلص: کسی است که کار نیک را به خاطر نیک بودن آن خالصانه برای پروردگار متعال انجام می‌دهد و در کار وی نه ریایی است، نه شهرت‌طلبی و نه غرض دیگری.

این آیه دلیل بر این امر نیز هست که ایمان عبارت از مجموعه قول، اعتقاد و عمل می‌باشد، همان‌طوری که از تتمه آیه برمی‌آید: «و» فرمان نیافته بودند با این دین و قرآن «جز این که نماز برپا دارند و زکات پردازند» یعنی: فرمان یافته بودند که نمازها را بر وجهی اقامه کنند که خداوند عزوجل از آنها خواسته است؛ در اوقات آنها و با رعایت آداب و ارکان آنها و نیز فرمان یافته بودند که زکات را در موقع آن پردازند. حاصل معنی این‌که: آراسته شدن به اخلاص در عبادت، مقتضی وحدت و اتفاق در دین است، نه شقاق و افتراق در آن زیرا محمد صلی الله علیه و آله نیز دین حقی را آورده است که پیامبران پیشین به آن مأمور بوده‌اند پس چرا اهل کتاب راه شقاق و اختلاف در پیش گرفته‌اند؟ «و این است دین قیم» یعنی: این دین که پیام‌آور اخلاص در عبادت برای خداوند عزوجل، ترک همه معبودات باطل غیر از وی، ادای نمازها در اوقات آن و پرداخت زکات برای بندگان نیازمند خدا عزوجل است، تنها دین استوار و پایدار الهی می‌باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ﴿٦﴾

«بی‌گمان کسانی که کافر شده‌اند از اهل کتاب» بعد از بعثت حضرت محمد صلی الله علیه و آله «و نیز مشرکان، در آتش جهنم‌اند» و سرانجام به آن می‌پیوندند «در آن جاودان می‌مانند» نه از آن بیرون آمده می‌توانند و نه در آن می‌میرند «اینانند که بدترین خلق‌اند» یعنی: اینان بدترین آفریدگان خداوند عزوجل هستند زیرا از روی حسد و سرکشی حق را فروگذاشته‌اند.

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ﴿٧﴾

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آن گروه ایشانند که بهترین آفریدگانند» در حال و آینده، در امروز دنیا و فردای آخرت.

جَزَاءُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ

لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴿٨﴾

«پاداششان نزد پروردگارشان» در مقابل آن ایمان و عمل صالح؛ «بهشت‌های عدن است که جویباران از فرودست آنها» یعنی: از فرودست درختان و غرفه‌های آنها «جاری است در آن همیشه جاویدانند» نه از بهشت بیرون می‌آیند، نه از آن کوچانده می‌شوند و نه در آن می‌میرند بلکه همیشه در ناز و نعمت بی‌پایان آن قرار دارند و به‌طور مستمر تا بی‌انتهای غرق لذتهای آن هستند «خدا از ایشان خشنود شد و ایشان نیز از او خشنودند» خشنودی حق تعالی از مؤمنان شایسته‌کار بدان جهت است که ایشان فرمان او را اطاعت کرده و شرایع و احکامش را پذیرفته‌اند و خشنودی آنان از حق تعالی بدان جهت است که به جایگاهی از نعمتهای دلخواه خود رسیده‌اند که نظیر آنها را هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و بر قلب هیچ بشری خطور نکرده است «این پاداش از آن کسی است که از پروردگارش بترسد» یعنی: این پاداش و خشنودی از آن کسانی است که در دنیا خداترس بوده و به‌سبب این ترس و خشیت، در برابر نافرمانی‌های او بازایستاده و از آنها دست برداشته‌اند. گفتنی است؛ جمله اخیر بر این حقیقت دلالت دارد که ترس از خدا عز وجل قله دینداری است و در میان آن و در میان ایمان و عمل صالح، پیوند محکم و گسست‌ناپذیری وجود دارد و این دو امر با هم متلازم‌اند.

﴿سوره زلزله﴾

مدنی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با خبر دادن از رخداد زلزله سخت پیشاپیش روز قیامت، «زلزله» یا «زلزال» نامیده شد. و این سوره مدنی است. اما ابن کثیر گفته است که این سوره مکی است.

سبب نزول سوره «زلزال» این بود که کفار از روز قیامت و حساب بسیار سؤال می کردند و می گفتند: ﴿أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾: «روز قیامت چه وقت است؟» «القیامه/۶» و مانند این از سؤالات دیگر در این مورد... پس خداوند ﷻ در این سوره از نشانه های قیامت برایشان سخن گفت نه از وقت آن تا بدانند که علم قیامت فقط نزد اوست و هیچ راهی به سوی تعیین وقت آن برای آنان وجود ندارد.

فضیلت آن: در باره فضیلت این سوره احادیثی آمده است از آن جمله حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک رضی الله عنه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به مردی از یاران خود فرمودند: «ای فلان! آیا ازدواج کرده ای؟ گفت: یا رسول الله! به خدا سوگند که من چیزی ندارم تا با آن ازدواج کنم!! فرمودند: آیا ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ثلث (یک سوم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿قُلْ يَتَأْتِيهَا الْكُفْرُوت﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است. فرمودند: آیا ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾ همراه تو نیست؟ گفت: چرا، هست. فرمودند: این سوره نیز ربع (یک چهارم) قرآن است؛ پس ازدواج کن».

إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَامًا ﴿١﴾

«آن‌گاه که زمین به لرزش شدید خود» که سخت‌تر از آن زلزله‌ای نیست «لرزانیده شود» پس چنان بلرزد و به تکان آید که همه چیز بر روی آن درهم شکسته و خرد شود. اشاره این آیه کریمه به زلزله زمین در پایان کار جهان و به هم خوردن نظم کیهانی در هنگامه قیام قیامت است. چنان که حق تعالی در جای دیگری می‌فرماید: ﴿...زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾: «زلزله قیامت بس سهمگین است» «حج / ۱».

وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ﴿٢﴾

«و زمین بارهای سنگین خود را» یعنی: آنچه را که در شکم آن از مردگان، گنجها، دینه‌ها و اعمالی است که بر روی آن انجام شده است «برون افگند» در حدیث شریف به روایت مسلم و ترمذی از ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «تلقى الأرض أفلاذ كبدها أمثال الاسطوان من الذهب والفضة فيجىء القاتل فيقول: فى هذا قتلت، و يجىء القاطع فيقول: فى هذا قطعت رحمی و يجىء السارق فيقول: فى هذا قطعت یدی، ثم يدعونه فلا يأخذون منه شيئاً: زمین پاره‌های جگر خود را بسان ستونهایی از طلا و نقره برون می‌افگند پس قاتل می‌آید و می‌گوید: در راه این (طلا و نقره) آدم کشتم. از هم گسلنده رحم می‌آید و می‌گوید: به خاطر این، پیوند رحم خود را قطع کردم. دزد می‌آید و می‌گوید: دست من در راه این، قطع شده است سپس همه آنها آن طلا و نقره را فرو می‌گذارند و چیزی از آن نمی‌گیرند». شایان ذکر است که زمین مردگان را در نفخه دوم برون می‌افگند.

وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ﴿٣﴾

«و انسان گوید: زمین را چه شده است؟» یعنی: چون این هنگامه بزرگ و این دهشت سهمگین انسانها را در چنبره خویش فرومی‌گیرد و غافلگیرشان می‌کند، در آن هنگام هر فردی از افراد انسان می‌گوید: «برای چه زمین به جنبش درآمد و بارهای گران خود

را به بیرون افگند؟». به قولی: مراد از انسان، انسان کافر به روز رستاخیز است زیرا مؤمن می‌داند که بر سر زمین چه می‌آید.

يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا ﴿٤﴾

«آن روز است که زمین خبرهای خود را بازگوید» یعنی: زمین خبرهای اعمالی را که بر روی آن از خیر و شر انجام شده است باز می‌گوید زیرا خدای سبحان در آن روز زمین را به‌نطق می‌آورد تا بر بندگان گواهی دهد. و این نظر جمهور مفسران است. در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را خواندند و آن‌گاه فرمودند: آیا می‌دانید که اخبار زمین چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: اخبار آن این است که بر هر بنده و بر هر کنیزی (یعنی بر هر مرد و زنی) گواهی می‌دهد از آنچه که بر پشت آن عمل کرده است، بدین نحو که می‌گوید: او فلان و فلان روز بر روی من چنین و چنان کرد. پس این است اخبار آن». اما طبری می‌گوید: «سخن گفتن زمین از باب تمثیل است و مراد این است که زمین به زبان حال سخن می‌گوید، نه به زبان قال».

بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا ﴿٥﴾

«به سبب آن که پروردگارت به او وحی کرده است» یعنی: زمین اخبار خود را به وحی خداوند جل جلاله باز می‌گوید زیرا خداوند جل جلاله به او فرمان می‌دهد که سخن بگو و گواهی بده. وحی: الهام به شیوه پنهانی است چنان که گفته می‌شود: «أوحى له وإليه و وحى له وإليه: یعنی با او پنهانی سخن گفت و به سویس الهام کرد».

يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ ﴿٦﴾

«آن روز مردم بر احوال پراکنده برآیند» یعنی: مردم در روز قیامت بر احوال مختلف و پراکنده‌ای از گورهای خود به‌سوی موقف حساب بیرون می‌آیند؛ برخی از آنان ایمن و مطمئنند و برخی ترسناک، برخی به رنگ اهل بهشت‌اند که رنگ سپید است و برخی

به رنگ اهل دوزخ که رنگ سیاه است، برخی به سمت راست باز می‌گردند و برخی به سمت چپ چنان که در ادیان و اعمال خویش نیز متفرق‌اند. اما این‌کثیر در تفسیر آن می‌گوید: «مردم از موقف حساب گروه‌گروه باز می‌گردند». یعنی: در حالی که به انواع و اصناف مختلفی تقسیم شده‌اند، از شقی گرفته تا سعید و از بهشتی تا دوزخی. آری! باز می‌گردند: «تا اعمالشان به‌آنان نشان داده شود» یعنی: تا خداوند عز وجل اعمالشان را به آنان ارائه نماید و بگوید: اینک این شما و این هم اعمالتان. یا معنی این است: تا خداوند عز وجل جزا و نتیجه اعمالشان را به آنان نشان دهد.

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ﴿٧﴾

«پس هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل خیر عمل کرده باشد، آن را» در روز قیامت در نامه اعمال خویش «می‌بیند» و بدان شادمان و مسرور می‌شود. یا آن عمل را بعینه می‌بیند که بر وی عرضه شده‌است.

وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٨﴾

«و» همچنین «هر کس» در دنیا «همسنگ ذره‌ای از عمل شر عمل کرده باشد، آن را می‌بیند» در روز قیامت. پس این دیدن، او را ناخوش، ناراحت و بی‌قرار می‌گرداند اما گاهی هم خداوند عز وجل بر او می‌آمرزد. ذره: عبارت از گرد و غباری است که در شعاع خورشید دیده می‌شود. در حدیث شریف آمده است: «هیچ کس نیست مگر این که خود را در روز قیامت ملامت می‌کند زیرا اگر نیکوکار باشد، با خود می‌گوید: چرا بر نیکوکاری خود نیفزودم؟ و اگر غیر از این باشد هم می‌گوید: چرا از گناهان دست نکشیدم؟» و این امر در هنگام مشاهده ثواب و عقاب است. ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید:

﴿أَيُّهُ فَمَنْ يَعْمَلُ...﴾ محکمترین آیه در قرآن کریم است.

شایان ذکر است که علما بر عام بودن این آیه اتفاق نظر دارند. کعب احبار می‌گوید: «خداوند عز وجل بر محمد صلی الله علیه و آله دو آیه نازل کرده است که تمام آنچه را در تورات، انجیل، زبور و صحیفه‌هاست، دربر گرفته‌اند، این دو آیه عبارت‌اند از: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ

ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ﴿٧﴾ همچنین در حدیث شریف به روایت ابن جریر و ابن ابی حاتم آمده است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: یا رسول الله! آیا من در روز قیامت همسنگ ذره‌ای از عمل شر را که عمل کرده باشم، می‌بینم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «ای ابابکر! ناخوشی‌هایی که در دنیا می‌بینی، کفاره مثقالهای ذره شر است اما خداوند جل جلاله مثقالهای ذره خیر را برایت ذخیره می‌کند تا این که در روز قیامت آنها را بازمی‌یابی».

سعید بن جبیر رضی الله عنه در بیان سبب نزول می‌گوید: چون آیه ﴿وَيُطْعَمُونَ أَلْطَعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ...﴾ نازل شد، مسلمانان بر این پندار بودند که در برابر چیزهایی اندکی که به نیازمندان می‌دهند، پاداشی ندارند و عده دیگری نیز بر این باور بودند که در برابر گناه اندک مورد سرزنش قرار نمی‌گیرند، مانند یک دروغ، یک نگاه حرام، یک غیبت و امثال اینها؛ و می‌گفتند: جز این نیست که خدای عزوجل فقط در برابر ارتکاب گناهان کبیره ما را به دوزخ هشدار داده است، نه در برابر گناهان صغیره! همان بود که خداوند جل جلاله این آیه را نازل فرمود. در حدیث شریف آمده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره زکات الاغ مورد سؤال قرار گرفتند، فرمودند: «خدای عزوجل درباره آن جز این آیه بی‌نظیر و جامع را بر من نازل نکرده است: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، ﴿٧﴾ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ، ﴿٧﴾».

بنابراین، این آیه را آیه: «فاذ جامع» یعنی یکتا، بی‌نظیر و فراگیر نامیدند.

﴿سوره عادیات﴾

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به جهت افتتاح آن با سوگند حق تعالی به عادیات که عبارت از اسبان تیزتک مجاهدان است، «عادیات» نامیده شد.

وَالْعَدِيَّتِ صَبَاً ۱

«سوگند به اسبان تیزتک که نفس نفس می‌زنند» صبح: نوعی از رفتار و دویدن است و وقتی اسب به شدت بدود، گفته می‌شود: صبح الفرس. فراء می‌گوید: «صبح، صدای نفس نفس زدن اسب در هنگام دویدن آن است». مراد اسبانی‌اند که یورشگرانه و با خیز و تاخت مجاهدان در راه خدا ﷺ را به سوی دشمن کافر ستیزه‌گر می‌برند. به قولی: مراد شترانی‌اند که حجاج را از عرفه به سوی مزدلفه برده و در آنجا ایشان را گرد می‌آورند. اما قول اول راجح است.

از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول روایت شده است که فرمود: رسول خدا ﷺ مجاهدانی را سوار بر اسبان به جهاد فرستادند و یک ماه درنگ کردند اما از آنان خبری نرسید آن‌گاه این آیه نازل شد.

فَالْمُورِبَتِ قَدْحًا ۲

«و سوگند به اخگرانگیزان» مراد اسبانی‌اند که از برخورد سم و نعل خود به زمینهای سخت و سنگ و سنگریزه، جرقه‌هایی مانند بیرون آوردن آتش از آتش‌زنه برمی‌انگیزند.

فَالْمُعْرِتِ صَبَاً ۳

«و سوگند به اسبان تکاور در صبحگاهان» یعنی: اسبانی که بامدادان بر دشمن حمله می‌برند.

فَأْتِرْنَ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾

«و با آن یورش غباری برانگیزند» نفع: گردوغباری است که اسبان در هنگام حمله بر دشمن برمی‌انگیزند.

فَوْسَطَنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾

«پس در آن هجوم در میانه جمعی درآیند» یعنی: آن اسبان با حمله و یورش تکاورانه خود به میان دشمن درآیند و به این وسیله، قلب دشمن را بشکافند. دلیل این‌که خداوند جَلَّالاً به اسب سوگند خورد این است که اسب در دویدن خصوصیتی دارد که سایر چهارپایان فاقد آنند و نیز از آن روی که در پیشانی اسب تا روز قیامت خیر نوشته شده است چنان که در حدیث شریف آمده است: «الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم القیامة». پس هدف بالا بردن شأن و اهمیت اسب در نزد مؤمنان است تا به پرورش آن همت و عنایت گمارند و به قصد جهاد در راه خدا جَلَّالاً بر سواری آن تمرین و ممارست نمایند.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾

جواب سوگندهای یاد شده این است: «هرآینه انسان در برابر پروردگارش سخت ناسپاس است» کنود: کسی است که بسیار انکارگر و کفران‌کننده نعمت باشد. ظاهراً مراد از انسان در این آیه، جنس انسان است اما اکثر علما برآنند که مراد از آن، انسان کافر می‌باشد زیرا خداوند جَلَّالاً بعد از آن می‌فرماید: ﴿أَفَلَا يَعْلَمُ...﴾: (مگر نمی‌داند که وقتی آنچه در گورهاست زیر و زبر شود؟) در حالی که انسان مؤمن از این حقایق با خبر است. ولی این گروه از علما احتمال این امر را که مراد از آیه جنس انسان باشد، نیز رد نکرده‌اند با این توضیح که جنس و طبیعت انسان بر ناسپاسگزاری سرشته شده است مگر کسی که خداوند جَلَّالاً او را به لطف و توفیق خود از این آفات حفظ کند.

وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾

«و هر آینه او بر این امر نیک گواه است» یعنی: انسان بر ناسپاسی خود گواه است و به زبان حال یا قال این گواهی را علیه خود می‌دهد، از آن رو که اثر این ناسپاسی بر وی آشکار و هویداست. اما قتاده و سفیان ثوری می‌گویند: «معنی این است که: خدای عزوجل بر این ناسپاسی گواه می‌باشد».

وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

«و همانا انسان سخت شیفته مال است» مفسران در معنی این آیه دو رأی ذکر کرده‌اند: اول این که انسان بسیار مال دوست است، دوم این که او به سبب مال دوستی حریص و بخیل می‌باشد. ابن کثیر می‌گوید: «هر دو معنی صحیح است». بنابراین، معنای جمع کننده هر دو وجه این است: انسان در مال دوستی زیاده‌رو و در طلب آن به گونه‌ای سخت‌کوش و در تک و دو می‌باشد که در پی اندوختن آن دست از پا نمی‌شناسد.

﴿٩﴾ وَأَخْلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١١﴾

«مگر نمی‌داند که چون آنچه در گورهاست، زیر و زبر شود» یعنی: آیا نمی‌داند که وقتی مردگانی که در گورهایند، برانگیخته شوند و خاک از رویشان برافکنده شود و آنان بیرون آورده شوند؛ «و آنچه در سینه‌هاست فاش شود» یعنی: وقتی که خیر و شر دلها از همدیگر متمایز و آشکار شود؛ «بی‌گمان آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است؟» یعنی: قطعا پروردگار برانگیخته‌شدگان در آن روز و در غیر آن از اوقات به احوالشان آگاه است و هیچ چیز از احوالشان در هیچ وقت بر او پنهان نمی‌ماند ولی جزای تام و کاملشان را در آن روز می‌دهد. پس دلیل این که حق تعالی فرمود: «آن روز پروردگارشان به احوالشان آگاه است»؛ همانا تأکید بر فراگیری و احاطه علم وی به گذشته، حال و آینده می‌باشد و نیز از آن روی که جزا منوط به اعمال سابق است لذا مخصوصا یادآوری از روز قیامت، دال بر عدم فراموشی احوال آنان و به یاد داشتن آن

از سوی حق تعالی است. بنابراین، علم الهی در وقت جزادهی اعمال و اقوال و احوال
بندگان، با علم ازلی اش هیچ اختلافی ندارد. پس وقتی بندگان این حقیقت را دانستند،
برایشان سزاوار نیست که حب مال آنان را از شکر و عبادت پروردگار و عمل برای
روز حشر، به خود مشغول گردانند.

﴿سوره قارعه﴾

مکی است و دارای (۱۱) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب افتتاح با کلمه «قارعه» که ایجادگر هول و هراس است، «قارعه» نام گرفت. شایان ذکر است که قارعه یکی از نامهای روز قیامت است، مانند «الحاقه»، «الصفاه»، «الغاشیه» و مانند اینها.

﴿الفارعة ۱﴾

«قارعه» یعنی: درهم کوب دلها با هول و هراس و بی قراری خویش، یا کوبنده دشمنان خدا ﷻ با عذاب روز قیامت.

﴿ما الفارعة ۲﴾

«چیست قارعه؟» این سؤال برای بزرگداشت و تفخیم شأن آن است، یعنی: این درهم کوب واویلا برانگیز سخت و سهمگین چیست؟.

﴿وما أدركنا ما الفارعة ۳﴾

«و تو چه دانی که درهم کوب چیست؟» این تکرار نیز تأکیدی بر شدت هول و هراس و فزونی وحشت و دهشت روز قیامت است. یعنی: تو چه دانی که آن درهم کوب چه قدر عظیم و سهمگین است؟ سپس خود در تفسیر آن می فرماید:

﴿يوم يكون الناس كالفراش المبثوث ۴﴾

«روزی که مردم چون پروانه های پراکنده گردند» فراش: همان حشره پرنده احمق معروفی است که خود را بر قلب آتش می زند. به قولی: تمام حشرات پرنده در معنی آن داخل اند، مانند پشه و ملخ. مبثوث: یعنی متفرق و پراکنده. این تشبیهی برای حال مردم

در هنگام بیرون آمدنشان از قبرهاست که از شدت هول و هراس و دهشت، دست و پای خود را گم کرده و حیران و پریشان به هر سویی می‌دوند تا آن‌که همه آنها در موقف حساب گردآورده می‌شوند.

وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ ﴿٥﴾

«و روزی که کوهها مانند پشم زده شده رنگین شود» یعنی: مانند پشمی که به رنگهای مختلف رنگ‌آمیزی شده و به‌وسیله حلاجی، زده و مخلوج گردیده است بدان جهت که کوهها خرد و درهم‌تکیده و پاشان گشته و ذرات آنها به هوا پراکنده می‌شود چنان که در این فرموده حق تعالی آمده است: ﴿وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ﴾ «تکویر/۳» و نیز در این فرموده وی: ﴿وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا﴾ «مزمّل/۱۴» که ترجمه و تفسیر آنها گذشت.

فَأَمَّا مَنْ نَقَلَتْ مَوَازِينُهُ ﴿٦﴾

سپس حق تعالی احوال مردم و متفرق‌شدنشان به دو گروه را به اجمال بیان نموده و می‌فرماید: «اما هر کس پله‌های او سنگین شود» یعنی: پله نیکی‌های او آنچنان سنگین شود که بر گناهانش بچربد.

فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿٧﴾

«پس او در زندگی پسندیده‌ای خواهد بود» یعنی: او در زندگی‌ای قرار خواهد داشت که برایش سخت دل‌پسند و گواراست. عیشه: کلمه‌ای است که جامع تمام نعمتهای بهشتی می‌باشد. ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گوید: «جز این نیست که سنگین شدن پله نیکی‌های ایشان به‌وسیله پیرویشان از حق در دنیا و سنگینی و عزت حق در نگاه و باورشان است و به راستی شایسته ترازویی که جز حق در آن نهاده نمی‌شود، این است که سنگین باشد و شایسته ترازویی که باطل در آن نهاده می‌شود، این است که سبک باشد». مقاتل نیز می‌گوید: «حق سنگین است و باطل سبک».

وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ﴿٨﴾

«و اما هر کس پله‌های او سبک برآید» یعنی: گناهان و بدیهایش بر حسناتش ترجیح پیدا کند، یا حسنات قابل توجهی نداشته باشد.

فَأُثِمُّهُ هَاوِيَةً ﴿٩﴾

«پس مسکن او هاویه» یعنی: جهنم «باشد» جایگاهش در دوزخ «ام» نامیده شد زیرا او به‌سوی آن چنان جای می‌گیرد که طفل به‌سوی مادرش؛ و جهنم هاویه نامیده شد زیرا شخص دوزخی با درنظرداشت گودی و عمق بسیار آن در آن فروافکنده می‌شود.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ﴿١٠﴾

«و تو چه دانی که هاویه چیست؟» این استفهام برای برانگیختن هراس و افگندن هول و وحشت با ایجاد این تصور است که دوزخ از حد معهود و متعارف خارج می‌باشد به‌گونه‌ای که بشر کنه و حقیقت آن را در نمی‌یابد. سپس حق تعالی خود در تفسیر آن می‌فرماید:

نَارُ حَامِيَةٍ ﴿١١﴾

«آتشی است بس سوزان» در نهایت سوزندگی و داغی که گرما و سوزشی فراتر از آن حد قابل تصور نیست. در حدیث شریف آمده است: «نار بنی آدم التي توقدون جزء من سبعين جزءا من نار جهنم... آتش فرزندان آدم که آن را برمی‌افروزید، جزئی از هفتاد جزء از آتش جهنم است...». همچنین در حدیث شریف آمده است: «إن أهون أهل النار عذابا: من له نعلان، يغلى منها دماغه: بی‌گمان آسانترین اهل دوزخ از نظر عذاب، کسی است که دارای دو کفش از آتش است، «و سوزش آن به حدی است» که دماغش بر اثر آن می‌جوشد».

﴿سوره تکاثر﴾

مکی است و دارای (۸) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «تکاثر» نامیده شد که خداوند عز و جل در آغاز آن می‌فرماید: ﴿أَلْهَنكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ یعنی: فخر نمودن به کثرت اموال و اولاد و یاران و خدمتکاران، شما را غافل داشت.

مفسران در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره دو قبیله از قبایل انصار، یعنی قبایل بنی‌حارثه و بنی‌الحارث نازل گردید که به بسیاری کسان خود بر یک‌دیگر فخرفروشی کردند... پس در آغاز زندگان را برشمردند سپس گفتند: بیایید به سوی گورستان برویم تا ببینیم که چه کسی از ما دو گروه در شمار بیشتر است؟ لذا به گورستان رفته و به شمردن قبرهای یک‌دیگر پرداختند. همان بود که خداوند عز و جل این سوره را نازل فرمود.

در حدیث شریف به روایت مسلم، ترمذی و نسائی از عبدالله بن شخیر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم در حالی که ایشان سوره ﴿أَلْهَنكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ را می‌خواندند - و به روایتی: سوره ﴿أَلْهَنكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ بر ایشان نازل شده بود - پس فرمودند: فرزند آدم می‌گوید: مال من! مال من! و مگر برایت از مالت جز آن چیزی است که خورده‌ای و نابودش کرده‌ای، یا پوشیده‌ای و کهنه‌اش ساخته‌ای، یا صدقه داده‌ای و آن را مصرف کرده‌ای؟». در روایت دیگری اضافه شده است: «بدان که ماسوای این هر چه که داری، بر باد رفته است و آن را برای مردم باقی گذاشته‌ای». همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «یتبع المیت ثلاثة: فیرجع اثنان و یتبعه واحد: یتبعه أهله و ماله و عمله، فیرجع أهله و ماله و یتبعه عمله: سه چیز مرده را دنبال می‌کند پس دو چیز برمی‌گردد و یک چیز همراه او باقی می‌ماند: دنبال می‌کنند او را خانواده، مال و عملش پس خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش باقی می‌ماند».

أَلْهَمَكُمُ الْفِكْرَ ۱

«تفاخر به بیشتر داشتن شما را غافل داشت» یعنی: فزون‌طلبی در اموال و فرزندان، فخرورزی به بسیاری آنها و چشم‌وهم‌چشمی با یک‌دیگر در آنها، شما را از طاعت خداوند متعال و عمل برای آخرت غافل داشت و به خود گرفتار کرد.

حَقِّ زُرْمِ الْمَقَابِرِ ۲

«تا کارت‌ان به گورستان رسید» یعنی: به فزون‌طلبی و فخرورزی تا بدانجا ادامه دادید که به شما مرگ در رسید و بر این حال و منوال در گورها دفن شدید. یا تا بدانجا به فزون‌طلبی ادامه دادید که برای نشان دادن کثرت خود به گورستان رفتید و به شمردن قبرها پرداختید. در حدیث شریف آمده است: «یهرم ابن آدم، و یبقی معه اثنتان: الحرص والأمل: فرزند آدم پیر می‌شود اما دو چیز همراه وی باقی می‌ماند: حرص و آرزوهای دورودراز». باید دانست که زیارت قبور از بهترین داروهای شفابخش برای سنگدلان می‌باشد زیرا این کار به یادآورنده مرگ و آخرت است از این رو علما بر جواز زیارت قبور برای مردان اتفاق نظر دارند اما در جواز آن برای زنان اختلاف است؛ رفتن زنان جوان به آن حرام و رفتن زنان مسن مباح می‌باشد و اگر زنان جدا از مردان به زیارت قبور بروند، این کار برای همه آنها جایز است اما در صورتی که از آمیزش مردان و زنان فتنه‌ای روی می‌داد، زیارت آن برای زنان جواز ندارد.

البته باید در زیارت گورستان آداب شرعی رعایت شود؛ آداب زیارت این است که زایر بالای سر صاحب قبر رفته و بر وی سلام کند، سپس رو به سوی قبله نموده و برای او، برای خودش و برای تمام مسلمانان رحمت و مغفرت طلب نماید. در حدیث شریف به روایت ابن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من قبلنا (نظر به مصلحتی) شما را از زیارت قبرها نهی کرده بودم اما اینک به شما اعلام می‌کنم که قبرها را زیارت کنید زیرا زیارت قبرها قلب را نرم و چشم را اشک‌بار گردانیده و آخرت را به یاد می‌آورد و در هنگام زیارت قبور سخنان پرت و پلا نگوید». این

حدیث شریف دلیل بر آن است که چنانچه زیارت قبور با ارتکاب منکراتی - چون آمیزش زن و مرد، سر دادن نوحه و واویلا و امثال آن - همراه باشد، ممنوع است. علما گفته‌اند؛ سه چیز درمانگر قلب است:

۱ - طاعت خداوند عزوجل.

۲ - بسیار یاد کردن مرگ که برهم‌زننده لذتهاست.

۳ - زیارت قبور مردگان مسلمانان.

كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣﴾

«نه چنین است، به زودی خواهید دانست» این تنبیه و هشدار برای انسانها در مورد فزون‌طلبی آنهاست. یعنی: نباید گرد آوردن مال دنیا و فزون‌طلبی در آن را تمام هم‌وغم خود گردانند و باید به هوش باشند که به‌زودی فرجام فزون‌طلبی خود را در روز قیامت خواهند دانست.

ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٤﴾

«باز هم نه چنین است، زودا که بدانید» این تکرار بر وجه تأکید و تغلیظ و تهدیدی بعد از تهدید دیگر است.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ﴿٥﴾

«هرگز چنین نیست، اگر بدانید به علم‌الیقین» یعنی: اگر به علم یقین مانند علمتان به قطعیات و یقینیات دنیا بدانید که چه سرنوشتی در انتظار شماست و به کدامین جایگاه می‌روید، بی‌گمان این امر شما را از فزون‌طلبی و فخرفروشی بازمی‌دارد و هرگز دنیا شما را از چنین کار بزرگی غافل نمی‌گرداند.

علم یقینی علمی است که از اعتقاد و باور منطبق با واقع برخاسته و از مشاهده عینی، یا از دلیل قطعی ثابتی پدید آمده باشد که عقل صحیح، یا نقل ثابت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، بر آن دلالت کند.

لَتَرُونَ الْجَحِيمَ ﴿٦﴾

«به یقین دوزخ را خواهید دید» در آخرت. این جواب سوگندی است که حذف شده است.

ثُمَّ لَتَرُونَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿٧﴾

«سپس آن را قطعا به عین یقین خواهید دید» یعنی: سپس دوزخ را به رؤیتی که عینا خود یقین است با چشمانتان می بینید. به قولی دیگر: این خبری است در مورد دوام ماندگار بودنشان در دوزخ. یعنی: این رؤیت شان رؤیتی پیوسته، همیشگی و بی انقطاع است. ابن کثیر می گوید: «این آیه تفسیر تهدید یاد شده در آیه قبل، یعنی: ﴿كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ...﴾ است».

ثُمَّ لَتَسْتَلْنَ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ ﴿٨﴾

«باز البته در آن روز از نعمت ها پرسیده خواهید شد» یعنی: در موقف حساب از نعمت های دنیایی ای که شما را از کار کردن برای آخرت غافل گردانید، مورد پرسش قرار خواهید گرفت که آیا آن نعمت ها را با شکر دنبال کرده اید یا خیر. به قولی دیگر: از آنان در مورد امنیت، سلامتی، فراغت، خوردنی ها و نوشیدنی های لذت بخش، آب و نوشابه سرد، سایه سارهای منازل و غیر آن از نعمت های دنیا سؤال خواهد شد. گفتنی است که احادیث وارد شده در این باب، مفید عام بودن این سؤال است. یعنی همه انسانها اعم از مؤمن و کافر مورد سؤال قرار می گیرند ولی سؤال کردن از کفار بر سبیل توبیخ است زیرا آنان شکر نعمت ها را فرو گذاشته اند و سؤال کردن از مؤمن از باب تشریف است؛ زیرا او نعمت ها را شکر گزارده است. در حدیث شریف آمده است که عمر رضی الله عنه در مدینه از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کرد و گفت: یا رسول الله! ما از چه نعمتی مورد پرسش قرار می گیریم درحالی که از خانه ها و اموالمان بیرون رانده شده ایم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «از سایه سارهای منازل و درختان و دیگر سایه بانهایی که شما را از گرما و سرما حفظ می کنند و از آب خنک در روز گرم». همچنین در حدیث شریف به روایت

ابن ابی شیبہ و احمد از محمود بن لیث رضی اللہ عنہ آمده است که فرمود: «چون سوره ﴿أَلْهَنَكُمْ التَّكَاثُرُ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آن را بر اصحاب تلاوت کردند و چون به آیه: ﴿ثُمَّ لَنْتُسَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ رسیدند، اصحاب گفتند: یا رسول الله! از کدام نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیریم در حالی که همینک ما جز آب و خرما چیز دیگری در اختیار نداریم و در عین حال شمشیرهایمان بر گردنهایمان آویخته است و دشمن هم حاضر می‌باشد؟ آخر چه نعمتی داریم که از آن مورد پرسش قرار بگیریم؟ رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: اما این پرسش یک حقیقت است و به واقعیت خواهد پیوست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «دو نعمت است که بسیاری از مردم در آن زیانکارند؛ سلامتی و فراغت». یعنی: بسیاری از مردم در شکر این دو نعمت مقصرند زیرا به تکلیف خود در قبال آنها عمل نمی‌کنند پس هر کس حقی را که بر ذمه وی واجب است ادا نکند، در حقیقت زیانکار می‌باشد. همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌برزه رضی اللہ عنہ آمده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «لا تزول قدما العبد يوم القيامة حتى يسأل عن أربع: عن عمره فيم أفناه، وعن شبابه فيم أبلاه، وعن ماله من أين اكتسبه وفيم أنفقه، وعن علمه ماذا عمل به: قدمهای بنده در روز قیامت دور نمی‌شود تا از چهار چیز مورد پرسش قرار نگیرد: از عمر خویش که در چه راهی آن را فنا کرده است، از جوانی خویش که در چه چیزی آن را فرسوده است، از مال و ثروت خویش که از کجا آن را به دست آورده و در کجا آن را خرج کرده است و از علم خویش که با آن چه عمل کرده است». همچنین در حدیث شریف به روایت مسلم و اصحاب سنن از ابوهریره رضی اللہ عنہ آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم از خانه خود بیرون شدند و در این حال با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما روبرو گردیدند پس فرمودند: چه چیزی در این ساعت شما را از خانه‌هایتان بیرون آورد؟ آن دو گفتند: گرسنگی یا رسول الله! رسول مبارک صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همان چیزی بیرون آورده که شما را بیرون آورده است. پس آن دو با رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم به راه افتاده و به در خانه مردی از انصار رفتند. از قضا که آن مرد در خانه‌اش نبود و چون زنش رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

را دید، گفت: خوش آمدید! رسول خدا ﷺ از وی پرسیدند: فلان (شوهرت) کجاست؟ زن گفت: رفته است که برای ما آب شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری از راه رسید و به رسول خدا ﷺ و دو یارشان نگاهی افکند و گفت: سپاس و ثنا خدای عزوجل را، امروز هیچ کس میهمانانی گرمی‌تر از من ندارد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ و یاران‌شان را به گرمی پذیرفت و خود رفت و خوشه‌ای خرما از نخلستان آورد که در آن خرمای غوره و رسیده هر دو موجود بود و ایشان را به خوردن از آن دعوت کرد. سپس کارد را گرفت. رسول خدا ﷺ به وی فرمودند: مبادا حیوان شیردهی را ذبح کنی! پس گوسفندی را برایشان ذبح کرد و از آن گوسفند و خرما خوردند و از آب شیرین هم نوشیدند و چون سیر و سیراب شدند، رسول خدا ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فرمودند: سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، یقیناً در روز قیامت از این نعمت‌ها مورد پرسش قرار می‌گیرید».

خواجه عبدالله انصاری رحمته الله در «کشف‌الاسرار» پیرامون تفسیر آیات: ﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ ... لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ﴾ می‌گوید: «یقین را سه رکن است؛ علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین، علم‌الیقین به سینه فرود آید، عین‌الیقین به سر فرود آید و حق‌الیقین به جان فرود آید». جرجانی می‌نویسد: «علم هر عاقلی به مرگ عبارت از علم‌الیقین است و چون فرشتگان را ببیند، آن عین‌الیقین است و چون طعم مرگ را بچشد، آن حق‌الیقین است».

﴿سوره عصر﴾

مکی است و دارای (۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «عصر» نامیده شد که خداوند ﷻ در مطلع آن به عصر یعنی روزگار سوگند خورده است به سبب آن که روزگار دربرگیرنده اعجوبه‌هایی است؛ مانند شادی و غم، سلامتی و بیماری، غنا و فقر، عزت و ذلت... و نیز به سبب آن که عصر به اجزایی چون سال، ماه، روز، ساعت، دقیقه و ثانیه منقسم می‌شود.

فضیلت آن: راویان در بیان فضیلت این سوره مبارکه نقل کرده‌اند: عمرو بن عاص قبل از آن که مسلمان شود، به نمایندگی از مشرکان قریش نزد مسلیمه کذاب رفت. مسلیمه از وی پرسید: در این مدت دیگر بر رفیق شما چه چیزی نازل شده است؟! عمرو بن عاص رضی الله عنه گفت: بر او سوره‌ای کوتاه اما بسیار بلیغ نازل شده است. مسلیمه

گفت: آن سوره چیست؟ عمرو خواند: ﴿وَالْعَصْرِ ﴿۱﴾ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالْحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿۳﴾. مسلیمه سخت در فکر فرورفت آن‌گاه سر برداشت و گفت: بر من نیز مانند آن نازل شده است. عمرو به وی گفت: ممکن است آن را برایم بخوانی؟ مسلیمه شروع به خواندن کرد و گفت: «یا وبر، یا وبر، و انما انت اذنان و صدر و سائرک حفر نقر - ای وبر، ای وبر! تو جز دو گوش و یک سینه چیزی دیگر نیستی زیرا سایر اندامهای تو گودی و فرورفتگی است». سپس رو به عمرو کرد و پرسید: ای عمرو! این سوره نازل شده بر من را چگونه می‌بینی؟ عمرو گفت: سوگند به خدا تو خوب می‌دانی که من خوب می‌دانم که تو دروغگو هستی. ابن‌کثیر می‌گوید: «مسلیمه کذاب خواست تا به وسیله این هذیان با قرآن معارضه کند اما حتی پرستشگر بتی را نیز متقاعد و قانع ساخته نتوانست». از عبیدالله بن حفص رضی الله عنه روایت شده است که فرمود: «هرگاه دو تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با هم دیدار می‌کردند، از یک‌دیگر جدا نمی‌شدند تا آن‌که یکی از آنها بر دیگری سوره عصر را تا آخر نمی‌خواند، سپس بر یک‌دیگر سلام می‌گفتند و از همدیگر جدا می‌شدند». امام شافعی رحمته الله می‌گوید: «اگر همه مردم در این سوره تدبر کنند، این سوره

همه آنان را می‌گنجد». هم او می‌گوید: «اگر جز این سوره هیچ سوره دیگری نازل نمی‌شد، یقیناً برای مردم کافی و بسنده بود؛ زیرا این سوره دربرگیر تمام علوم قرآنی است».

وَالْعَصْرِ ۱

«سوگند به عصر» خدای سبحان از آن روی به روزگار سوگند می‌خورد که روزگار محمل گذر شب و روز و پیاپی آمدن تاریکی‌ها و نور و ظرف رخدادها و اموری در امر قوام یافتن زندگی و مصالح و منافع زندگان است که روزگار آنها را در بستر خود می‌پروراند و شکی نیست که این امور بر وجود صانع عزوجل و بریگانگی وی دلالت روشنی دارند. بنابراین، سوگند خوردن خدای عزوجل به روزگار، دلیل شرف و اهمیت آن است، از این جهت در حدیث شریف آمده است: «لاتسبو الدهر، فإن الله هو الدهر: روزگار را دشنام ندهید زیرا خدای عزوجل خود (آفریننده) روزگار است». اما به قول مقاتل: مراد از «عصر» نماز عصر است از این جهت بسیاری از علما «صلاه وسطی» را به نماز عصر تفسیر کرده‌اند. بنابراین وجه تفسیری، این سوگند اشاره به آن دارد که عمر باقی مانده دنیا نسبت به آنچه که از آن گذشته است، مانند وقت باقی مانده در میان نماز عصر و مغرب است پس بر انسان لازم است تا به تجارتی بی‌زیان مشغول شود زیرا وقت به آخر نزدیک شده و جبران مافات ممکن نیست. اما ابن‌کثیر معنی اول را ترجیح داده است.

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي خُسْرٍ ۲

جواب سوگند آیه قبل این است: «که بی‌گمان انسان در خسر است» خسر و خسران: زیانکاری، نقصان و از بین رفتن سرمایه است. یعنی: هر انسانی که به تجارت و کار و تلاش مادی و صرف عمر در کارهای دنیا مشغول است، در زیان و گمراهی از حق و در معرض نابودی قرار دارد و از این قاعده هیچ کس مستثنی نیست، بجز کسانی که در آیه ذیل مورد استثنا قرار گرفته‌اند:

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ ﴿٣﴾

«مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند» یعنی: مردان و زنان مؤمنی که در میان ایمان به خدا ﷻ و عمل صالح جمع کرده‌اند، در سودند نه در زیان زیرا کارهای دنیا آنان را به خود مشغول نساخته و برای آخرت خویش عمل کرده‌اند «و» مگر کسانی که «همدیگر را به حق سفارش کرده‌اند» همان حقی که بپا داشتن برای آن، شایسته و بایسته است و آن عبارت از: ایمان به‌خدای عزوجل و یگانگی وی و انجام دادن همه چیزهایی است که حق تعالی مشروع کرده است و اجتناب از همه چیزهایی که او از آنها نهی کرده است «و» مگر کسانی که «همدیگر را سفارش کرده‌اند به صبر» و شکیبایی در خود داری از ارتکاب نافرمانی‌های خدای عزوجل، شکیبایی بر انجام فرایض وی و شکیبایی بر مقدرات دردآور وی. پس صبر از خصلت‌های حقی است که مؤمنان صالح باید یکدیگر را به آن سفارش کنند و از آنجا که صبر نسبت به دیگر خصلت‌های نیک شرف بیشتری دارد و درجه آن از آنها بالاتر است و نیز از آنجا که بسیاری از بپااستگان برای حق، مورد دشمنی و تعدی قرار می‌گیرند پس نیاز به صبر و شکیبایی، نیاز ملموس وارستگان مؤمن می‌باشد. بنابراین، آنها باید یکدیگر را به صبر و شکیبایی نیز توصیه و سفارش نمایند. امام رازی رحمته الله می‌گوید: «آیه کریمه دلیل بر آن است که حق امری است سنگین که رنجها و محنت‌ها با آن ملازم و همراهند. از این جهت، خداوند عزوجل آن را به سفارش یکدیگر به صبر پیوسته گردانید».

این‌چنین است که سوره مبارکه «عصر»، راه رستگاری و نجات را در چهار چیز خلاصه می‌کند؛ ایمان، عمل صالح، توصیه به حق و توصیه به صبر. اما اسفا که در عصر ما بسیاری از مسلمین دو خصلت اخیر را ترک نموده و در دو خصلت اول نیز کوتاهی می‌ورزند.

﴿سوره شمزه﴾

مکی است و دارای (۹) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آن «همزه» نام گرفت که با فرموده حق تعالی: ﴿وَبَلِّغْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةً﴾ افتتاح گردیده است. همزه: کسی است که غیبت و عیبجویی مردم را نموده و با سخن، یا با فعل، یا با اشاره به آنان طعنه می‌زند.

عطاء، کلبی و سدی در بیان سبب نزول گفته‌اند: این سوره درباره اخنس بن شریق نازل شد که به عیبجویی و غیبت مردم و بویژه رسول اکرم ﷺ می‌پرداخت. ابوحنبلان می‌گویند: «این سوره بنا بر اقوالی درباره اخنس بن شریق، یا عاص بن وائل، یا جمیل بن معمر، یا ولید بن مغیره، یا امیه بن خلف نازل گردید. و ممکن است درباره همه آنها نازل شده باشد ولی حکم آن درباره همه کسانی که به این اوصاف متصف می‌باشند، عام است زیرا در نزد اهل تحقیق و اصولیان این یک قاعده عام و کلی است که: مخصوص بودن سبب، با عام بودن لفظ منافی نیست.

﴿وَبَلِّغْ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةً﴾

«وای بر هر بدگوی عیبجویی» یعنی: خواری، عذاب و نابودی بر هر عیبجویی باد.

همزه: کسی است که رو در روی کسی به وی طعنه می‌زند اما لمزه کسی است که در پشت سر غیبت وی را می‌کند. به قولی دیگر: همزه کسی است که همنشینان خود را با بدزبانی آزار می‌دهد و لمزه کسی است که مردم را به اشاره چشم و ابرو، یا به اشاره دست و سر طعنه می‌زند. در حدیث شریف آمده است: «شرار عباد الله تعالى المشاؤون بالنميمة، المفسدون بين الأحبة: بدترین بندگان خدا ﷻ، سخن‌چینان برهم زننده رابطه دوستی در میان دوستان و عیبجویان اشخاص پاک و بی‌گناه‌اند».

الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿٢﴾

«همان که مالی گرد آورد و شماره‌اش کرد» یعنی: سبب عیبجویی و طعنه زدن آن بدگوی طعنه‌زن این است که به مال گرد آورده خود دلخوش، سرمست و مغرور است و می‌پندارد که به وسیله این مال بر دیگران فضل و برتری دارد، از این جهت دیگران را کوچک و حقیر می‌پندارد.

يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ﴿٣﴾

«می‌پندارد که مالش او را جاوید کرده» به‌طوری که هرگز نمی‌میرد! پس از بس که به مال خویش دلخوش و به آن سرمست است، نه فکر مرگ به خاطرش خطور می‌کند و نه به بعد از مرگ می‌اندیشد. به‌قولی: این آیه تعریض و کنایه از عمل صالح است. یعنی فقط عمل صالح است که صاحب خود را در حیاتی ابدی جاودان می‌کند، نه مال و ثروت همچنین علم همراه با عمل است که صاحب خود را جاودان می‌کند چنان که علی رضی الله عنه می‌فرماید: «مات خزان المال وهم أحياء، والعلماء باقون ما بقى الدهر: گنج سازان مال مردند در حالی که هنوز در قطار زندگان به سر می‌برند اما علما تا آن‌گاه که روزگار باقی است، باقی هستند».

كَلَّا لِيُبَدَّنَ فِي الْخَطْمَةِ ﴿٤﴾

«ولی نه» یعنی: کار چنان نیست که آن انسان غافل طعنه‌زن از خود راضی مغرور می‌پندارد بلکه «قطعا در حطمه افکنده می‌شود» یعنی: او و مالش بی‌شبهه در آتشی افکنده می‌شود که همه چیز را در هم می‌شکند و خرد و خوار می‌کند.

وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْخَطْمَةُ ﴿٥﴾

«و تو چه دانی که حطمه چیست؟» استفهام برای تفخیم، به تعجب‌افگندن و هولناک معرفی کردن آتش جهنم است، گویی آتش خردکننده جهنم از مقولاتی است که عقل آن را درک نمی‌کند.

سپس خود در تفسیر حطمه می‌فرماید:

نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ﴿٦﴾

«آتش افروخته الهی است» یعنی: حطمه آتش فروزان الهی است که به فرمان خدای سبحان برافروخته شده است.

الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ ﴿٧﴾

«آشی که بر دلها غالب شود» یعنی: حطمه آشی است که گرمای سوزان آن به دلها راه می‌یابد و بر دلها غالب شده و آن را می‌پوشاند. دلها را به یادآوری مخصوص کرد در حالی که آتش تمام وجود آنان را در می‌پوشاند، از آن‌رو که دل لطیف‌ترین عضو بدن است و با اندک آزاری درد سختی بر آن عارض می‌شود، یا از آن روی که دل محل و جایگاه مقاصد انحرافی، نیت پلید، اخلاق و منش بد مانند کبر و کوچک شمردن اهل فضل است.

إِنَّمَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ ﴿٨﴾

«همانا آن آتش بر آنان تنگاتنگ محیط است» یعنی: آتش از همه سو بر دوزخیان فراگیر و درهای آن تماما بر رویشان بسته است پس آنان از همه جهت در تنگنای آن قرار دارند و از آن بیرون آمده نمی‌توانند.

فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ ﴿٩﴾

«در ستونهایی بالا بلند» یعنی: آنان در احاطه ستونهایی بلند و محکم قرار گرفته‌اند و راه گریزی ندارند. مقاتل می‌گوید: «درها بر رویشان بسته شده، سپس به میخ‌های ستون آسایی از آهن محکم گردانیده شده. بنابراین، نه دری بر آنان باز می‌شود و نه نسیمی از آسایش بر آنان می‌وزد». یا مراد ستونهای بالا بلندی از آتش است.

﴿سوره فیل﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فیل» نامیده شد که با یادآوری از داستان اصحاب فیل افتتاح شده است. داستان اصحاب فیل به اختصار این است که: در یمن حکمفرمایی بود به نام ابرهه بن صباح اشرم که از سوی نجاشی پادشاه حبشه منصوب شده بود. آن حکمران کلیسای زیبا و بزرگی به نام «قلیس» در یمن بنا کرد با این هدف که مردم را از حج کعبه به سوی آن کلیسا برگرداند. پس مرد اعرابی ای از قبیله کنانه شبانگاه در آن کلیسا مدفوع کرد و آن را ملوث ساخت. این کار، سبب خشم ابرهه گردید و سوگند خورد که کعبه را ویران می کند. اما در واقع او با این بهانه می خواست مکه را فتح نموده و یمن را با شام متصل گرداند و ساحه قلمرو نصرانیت را توسعه دهد.

پس لشکری گران با فیل های مهیبی آماده کرد و رو به مکه نهاد تا به موضعی به نام «مغمس» در نزدیکی مکه رسید. لشکر ابرهه که به مکه نزدیک شد، او به چپاول اموال اعراب فرمان داد و در میان آن اموال دویست شتر از عبدالمطلب بن هاشم جد رسول اکرم ﷺ وجود داشت. سپس پیکی را نزد بزرگترین و شریف ترین فرد قریش فرستاد. مردم، عبدالمطلب را به او معرفی کردند و او پیغام ابرهه به مردم مکه را به عبدالمطلب رسانید. ابرهه در آن پیغام اعلام کرده بود که برای جنگ با آنان نیامده است بلکه آمده است تا کعبه را ویران کند. عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند که نه ما با ابرهه سر جنگ داریم و نه ما را بدین کار نیرو و توانی است، این بیت الحرام الهی و خانه خلیل وی ابراهیم علیه السلام است پس اگر خداوند جل جلاله آن را از هجوم شما باز دارد، این خانه و حرم اوست و اگر هم راه را بر شما باز کند تا آن را ویران کنید، او می داند و خانه اش زیرا سوگند به ذات او که ما توان دفاع از خانه اش را نداریم. نماینده ابرهه گفت: پس بیا با من نزد ابرهه برویم. از آن سوی دیگر مکیان کار را بزرگ پنداشته از این خبر سخت تکان خوردند و قصد نبرد با ابرهه را کردند اما

دیدند که تاب رویارویی با لشکر عظیم وی را ندارند لذا ناگزیر به کوه‌ها پناه بردند و ناظر صحنه بودند که چه روی خواهد داد.

عبدالمطلب نزد ابرهه رفت و او تحت تأثیر هیبت و شخصیت وی که مردی تنومند و نیکومنظر بود، قرار گرفت و از وی خواست که نیاز خویش را بگوید. عبدالمطلب گفت: نیاز من این است که پادشاه دویست شتری را که از من گرفته است، باز پس دهد. ابرهه تعجب کرد و گفت: چگونه است که درباره شتران خود با من سخن می‌گویی اما درباره خانه‌ای که دین تو و دین پدران توست و من برای ویران کردن آن آمده‌ام، هیچ سخنی نمی‌گویی؟ عبدالمطلب در پاسخ وی گفت: من صاحب این شتران هستم اما خانه کعبه نیز از خود صاحبی دارد که یقیناً تو را از آن باز خواهد داشت. ابرهه گفت: چنین نیست، من کعبه را ویران می‌کنم. عبدالمطلب گفت: بسیار خوب؛ این تو و این هم کعبه. سپس از نزد وی بازگشت و آن‌گاه با شماری از افراد قریش به در خانه کعبه آمد و حلقه در را گرفت و به زاری به بارگاه خداوند عز و جلاله دعا کرد که این غائله را از کعبه دفع نماید.

لشکر ابرهه به سوی مکه پیشروی کرد و وارد مکه شد، همراه وی فیل بزرگی به نام «محمود» بود که هرگاه او را به سوی حرم می‌راندند زانو بر زمین می‌افکند و جلو نمی‌رفت اما چون روی او را به سوی یمن، یا سایر جهات می‌چرخاندند، به تاخت می‌دوید.

روز بعد درحالی که عبدالمطلب مشغول دعا بود، مشاهده کرد که پرندگانی از جانب دریا و از سمت یمن ظاهر شده‌اند و با هر پرنده‌ای سنگریزه‌هایی بود که آنها را با منقارها و چنگالهای خویش حمل می‌کرد. عبدالمطلب گفت: به خدا سوگند که این‌ها پرندگانی‌اند عجیب که نه از سرزمین نجد اند و نه از سرزمین تهامه! پس آن پرندگان سنگریزه‌ها را بر سر لشکر ابرهه فروریختند به طوری که هیچ سنگی به احدی اصابت نمی‌کرد مگر این که او را نابود می‌ساخت. لشکر ابرهه فرارکنان به سوی یمن گریختند، آنها در راه می‌افتادند و هلاک می‌شدند. ابرهه خود نیز مورد اصابت یکی از آن سنگها قرار گرفت پس سر انگشتانش یکی یکی افتاد و گوشت تنش فروریخت تا این که او را به صنعا بردند و در آنجا به بدترین مرگ هلاک شد.

این شکست در تاریخ و در میان اعراب اثر بس بزرگی داشت به طوری که پس از آن، مردم قریش را بزرگ پنداشتند و گفتند: ایشان اهل الله هستند زیرا خداوند جَلَّالاً از جایشان جنگید و دشمن را از ایشان باز داشت. بدین سان بود که این جریان بر بزرگداشت خانه کعبه و ایمان مردم به جایگاه آن در نزد خداوند جَلَّالاً افزود. آری! خداوند جَلَّالاً خواست تا با این رویداد، عظمت خانه اش را به جهانیان نشان داده و امت عرب را برای حمل رسالت اسلام به سوی همه عالم آماده گرداند.

شایان ذکر است که این رویداد مهم تاریخی در سال تولد رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (۵۷۰ م) واقع شد. یعنی فاصله میان بعثت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و آن سال که به سال فیل معروف گردید، چهل سال بود به طوری که در هنگام بعثت ایشان نیز هنوز جمعی در مکه زنده بودند که واقعه فیل را به چشم سر مشاهده کرده بودند. پس این واقعه در حقیقت از مقدمات نبوت آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ﴿١﴾

«آیا ندیدی؟» استفهام به معنای اثبات است زیرا همزه استفهام چون بر سر «لم» درآید، به ایجاب تبدیل می شود چرا که «لم» حرف نفی است و از آنجا که استفهام نیز استفهام انکاری می باشد پس نفی بر سر نفی آمده است و چون نفی بر سر نفی بیاید، آن را به ایجاب تبدیل می کند. لذا معنی این است: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! تو دانسته ای. و هرچند آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شاهد واقعه فیل نبودند ولی آثار آن را مشاهده کرده و اخبار آن را نیز به تواتر شنیده بودند پس گویی آن را دیده اند. آری! آیا ندیدی و ندانسته ای «که پروردگارت با اصحاب فیل چه کرد؟» یعنی: با پیلدارانی که قصد تخریب کعبه را داشتند. حاصل معنی این است: ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ! تو و نیز مردم هم عصرت داستان اصحاب فیل را دیده یا دانسته ای و از این حقیقت که خداوند جَلَّالاً با آنان چه کرد، باخبرید پس دیگر چرا قومت ایمان نمی آورند؟

آری! فرستادن پرندگان ابابیل، آیتی اعجازی از آیات الهی و دلیل آشکاری بر قدرت، علم و حکمت آفریدگار و بر شرف و برتری محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود. شایان ذکر است که

پیش فرستادن معجزات قبل از بعثت پیامبر به عنوان اعلام تأسیس نبوت وی، جایز است از این جهت نقل است که قبل از بعثت، ابری نیز همه جا رسول خدا ﷺ را سایه‌بانی می‌کرد.

به این ترتیب، خدای عزوجل به عنوان اعلامی بر نبوت آن حضرت ﷺ، دشمنان خود را با ضعیف‌ترین لشکریان خویش که پرندگان کوچک‌اند و عادتاً کشنده نمی‌باشند، نابود گردانید.

أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ﴿٢﴾

«آیا نیرنگشان را بی‌اثر نساخت؟» یعنی: آیا حق تعالی مکر و نیرنگ اصحاب فیل در تخریب کعبه و روا شمردن تجاوز به حریم اهل آن را تباه و بی‌اثر نگردانید؟ به طوری که نه به خانه رسیدند و نه به هدفی که نیرنگشان را برای آن سازمان داده بودند بلکه خداوند ﷻ هلاک‌شان گردانید؟ پس ای پیامبر! وقتی قومت این امر را دانستند، دیگر چرا از فرود آمدن مجازات الهی بر خود بیمناک نیستند درحالی‌که به رسالت و کتاب ما کفر می‌ورزند و مردم را از ایمان بازمی‌دارند؟.

وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿٣﴾

«و بر سر آنان دسته دسته پرندگانی ابابیل فرستاد» که پی‌درپی، از اینجا و آنجا در گروه‌هایی بر سر آنان بمباران می‌کردند. نقل است که آنها پرندگان سیاه‌رنگی بودند که از جانب دریا آمدند و با هر پرنده‌ای سه سنگ بود؛ دو سنگ در چنگال آن و سنگی در منقار آن پس آن سنگها بر هیچ چیزی نمی‌خورد مگر این‌که آن را در هم می‌شکست و خرد و نابود می‌گردانید.

تَرْمِيمِهِمْ بِجَارِقٍ مِّنْ سِجِّيلٍ ﴿٤﴾

«بر آنان سنگریزه‌هایی از سنگ‌گل فرو می‌انداختند» مفسران گفته‌اند: آن پرندگان حامل سنگریزه‌هایی از گل بودند که کوچکتر از نخود و بزرگتر از عدس بود و با آتش

جهنم پخته شده و در آنها نامهای لشکریان ابرهه نوشته شده بود پس چون سنگریزه‌ای از آنها بر یکی از آنان اصابت می‌کرد، از تن وی آبله‌ای کشنده بیرون می‌شد.

فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ﴿٥﴾

«پس سر انجام آنان را مانند کاه نیمه جویده گردانید» یعنی: مانند برگ کاهی که چهارپایان آن را می‌خورند و بعد از خوردنشان نیمه پرزه‌هایی از آن به زیر آخور می‌افتد. به قولی معنی این است: همچون برگی گردیدند که چهارپایان آن را خورده‌اند و فقط کاه آن باقی مانده است. در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ در روز فتح مکه فرمودند: «خداوند ﷻ فیل را از مکه باز داشت و پیامبر خود و مؤمنان را بر آن مسلط گردانید اما بدانید که امروز حرمت آن بدان بازگشته است همچون حرمت آن در دیروز، هان! آن کس که حاضر است به غایب ابلاغ کند».

﴿سوره قريش﴾

مکی است و دارای (۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «قريش» نامیده شد که خداوند ﷻ در آن از نعمت‌های خود بر قريش یادآوری کرده است. و سوره «ایلاف» نیز نامیده می‌شود.

لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ ۱

«برای الفت دادن قريش» الفت دادن قريش قبیله پیامبر ﷺ این بود که چون در دوران جاهلیت به سفرهای تجارتي می‌رفتند، در راه مورد غارت و هجوم قبایل دیگر قرار نمی‌گرفتند زیرا اعراب می‌گفتند: قريش اهل خانه خدای عزوجل هستند و باید حرمت آنها را نگاه داشت. لذا خدای عزوجل به قريش دستور داد تا به سبب الفت و ایمنی‌ای که در دو سفر تجارتي زمستانی و تابستانی خود از آن برخوردارند، خداوند ﷻ را شکر بگذارند زیرا او هر دو سفر را مورد الفت آنان قرار داد و برایشان آسان گردانید.

قريش، نام مجموعه قبایلی از نسل نضر بن کنانه است که از صیغه تصغیر «قرش» برگرفته شده زیرا قرش حیوان بزرگ جثه‌ای از آبیان است که به کشتی‌ها حمله‌ور می‌شود. قبیله قريش را از آن روی به حیوان قرش تشبیه کردند که آن حیوان، جانداران آبی دیگر را می‌خورد در حالی که خود از دریده شدن مصون و بردیگران چیره است و کسی بر آن غالب شده نمی‌تواند. ولی ابوحیان می‌گوید: «وجه نامگذاری قريش به این نام این است که تقریش به معنای تجمع است و قريش بعد از آن که پراکنده بودند، جمع شدند و قصی بن کلاب آنان را در حرم جمع کرد».

إِلَيْهِمْ رِحْلَةَ الْإِسْتَاءِ وَالصَّيْفِ ۲

«الفتشان هنگام سفر زمستان و تابستان» سفر زمستانی قريش به سوی یمن بود زیرا سرزمین یمن گرمسیر است و سفر تابستانی آنان به سوی شام؛ زیرا شام سرزمینی است

سردسیر. شایان ذکر است که قریش در مکه به وسیله تجارت زندگی می‌گذراندند پس اگر این دو کوچ تجارتي نمی‌بود، امکان اقامت در مکه برایشان وجود نداشت و اگر مجاورتشان در کنار خانه کعبه وسیله تأمین امنیت‌شان نمی‌شد، آنان قادر به انجام هیچ‌گونه کار و فعالیتی نبودند.

محمد بن اسحاق تصریح می‌کند که این سوره به ماقبل خود متعلق است زیرا معنی در نزد وی این است: ما برای الفت دادن قریش و حفظ اجتماع ایمن و مطمئنشان در شهر مکه و الفتشان در سفرهایشان، فیل را از مکه بازداشته و اصحاب فیل را نابود کردیم.

فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ ﴿٢﴾

«پس باید پروردگار این خانه را عبادت کنند» یعنی: اگر قریش حق تعالی را به خاطر سایر نعمتهایش به یگانگی پرستش نکردند، باید او را به خاطر این نعمت مخصوص که ذکر شد، پرستش کنند. اعلام این حقیقت به قریش از سوی خدای سبحان که او پروردگار خانه کعبه است، در واقع اعلام بیزاری وی از بتان است زیرا قریش بتان را پرستش می‌کردند لذا حق تعالی آنان را متوجه این حقیقت گردانید که به وسیله این خانه که پروردگار آن لاشریک است، بر سایر اعراب شرف و برتری پیدا کرده‌اند پس باید از کفران نعمت بپرهیزند و شرک نیاورند. امام رازی رحمته الله علیه می‌گوید: «بدان که نعمت دادن بر دو قسم است؛ یکی: با دفع نمودن ضرر و دیگری با جلب نمودن منفعت؛ و از آنجا که دفع ضرر از جلب منفعت مهمتر و مقدم‌تر است، بدین جهت خداوند جل جلاله نعمت دفع ضرر را در سوره فیل و نعمت جلب منفعت به سويشان را در این سوره ذکر کرد و با توجه دادنشان به این دو نعمت عظیم، آنان را به عبادت خویش فرمان داد تا این عبودیت، شکری در برابر این نعمت‌ها باشد.

الَّذِي أَطْعَمَهُم مِّنْ جُوعٍ وَءَامَنَهُم مِّنْ خَوْفٍ ﴿٤﴾

«همان که در گرسنگی غذایشان داد» یعنی: حق تعالی قریش را به سبب آن دو سفر غذا داد و آنان را از گرسنگی شدیدی که در آن به سر می‌بردند، رهانید «و از بیم و

ترس ایمنشان گردانید» زیرا در آن زمان اعراب یکدیگر را غارت کرده و به اسارت می‌گرفتند اما قریش به سبب مجاورت خانه خدا ﷺ از این حملات و غارتگریها ایمن بودند چنان که حق تعالی آنان را از ترس هجوم سپاه حبشه و لشکر فیل نیز ایمن گردانید پس باید به شکر این همه نعمت، فقط او را به عبادت یگانه گردانند و بجز او، بتان را شریک و همتا قرار نداده و به پرستش نگیرند. ابن‌کثیر می‌گوید: «بدین جهت است که هر کس به این فرمان الهی لبیک گفت، ایمنی دنیا و آخرت هر دو برایش جمع شد و هر کس این فرمان حق تعالی را عصیان کرد، هر دو امنیت از وی سلب گردید چنان که آیات (۱۱۲ - ۱۱۳) از سوره نحل بر این معنی ناظر است». در حدیث شریف به روایت اسماء بنت یزید بن سکن انصاری رضی الله عنها آمده است که رسول خدا ﷺ سوره: ﴿لَا يَلْفُ قُرَيْشٍ...﴾ را تلاوت نموده سپس فرمودند: «ای گروه قریش! وای بر شما! پروردگار این خانه‌ای را عبادت کنید که شما را از گرسنگی اطعام و از ترس و هراس ایمن گردانید».

﴿سوره ماعون﴾

مکی است و دارای (۷) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ماعون» نامیده شد که خدای عزوجل در آخر آن کسانی را که اسباب و آلات منزل را از دیگران بازداشته و آن را به عاریت نمی دهند، نکوهش نموده است. این سوره «دین» نیز نامیده می شود به سبب نکوهش کسانی که دین؛ یعنی جزای اخروی را منکرند.

به قول جمهور، این سوره مکی است اما به قول ابن عباس و قتاده مدنی می باشد. «هبه الله» مفسر نابینا در بیان سبب نزول آن گفته است: نصف این سوره در مکه درباره عاصی بن وائل و نصف آن در مدینه در باره عبدالله بن ابی منافق نازل شده است.

أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِاللَّيْنِ ﴿١﴾

«آیا کسی را که جزا را دروغ می خواند، دیدی؟» یعنی: آیا کسی را که حساب و کتاب آخرت را انکار می کند، شناختی؟ این استفهام برای برانگیختن تعجب و درعین حال جهت تشویق شنونده به شناخت امری است که بعد از آن بیان می شود. در بیان سبب نزول اقوال چندی آمده است؛ ابن عباس رضی الله عنهما می گوید: «این آیه درباره عاصی بن وائل سهمی نازل گردید». اما سدی می گوید: «این آیه درباره ولید بن مغیره نازل شد». به قولی: این آیه درباره ابوجهل نازل شد که وصی یتیمی بود پس آن یتیم با تنی برهنه نزدش آمد و از وی مال خود را طلب کرد اما او یتیم را از خود راند. ابن جریر می گوید: «این آیه درباره ابوسفیان نازل گردید که در هر هفته شتری می کشت در این حال یتیمی از وی چیزی خواست اما او آن یتیم را با چوبدست خود راند».

فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ ﴿٢﴾

«این همان کس است که یتیم را به سختی می‌راند» یعنی: اگر جویای این شخص منکر روز جزا بشوی، یا در اوصاف و خصوصیاتش تأمل کنی، او همان کسی است که یتیم را به شدت می‌راند و حقش را به وی نمی‌دهد. گفتنی است که اعراب جاهلیت به‌طور کل، به زنان و کودکان میراث نمی‌دادند.

وَلَا يَحْضُ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ ﴿٣﴾

«و به طعام دادن مسکین ترغیب نمی‌کند» یعنی: این شخص منکر روز جزا، همان کس است که نه خود به سبب بخل و آزی که دارد، مساکین را اطعام می‌کند و نه خانواده خود یا دیگران را بر این کار برمی‌انگیزد.

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ﴿٤﴾ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ﴿٥﴾

«پس وای بر نمازگزارانی که از نماز خویش غافلند» و به آن اهمیتی نمی‌دهند به‌طوری‌که اگر نماز بگذارند، از نماز خود امید ثوابی را نمی‌برند و در برابر ترک آن نیز از مجازاتی بیم ندارند همچنین آنان از نماز غافلند تا وقت آن از دست برود پس اگر با مؤمنان باشند، به ریا نماز می‌خوانند اما اگر با مؤمنان نبودند، نماز نمی‌خوانند. حق تعالی فرمود: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾: (از نماز خویش غافلند) و فرمود: «فی صلاتهم ساهون: در نماز خویش غافلند» زیرا سهو و غفلت در اثنای نماز، آمرزیده و بخشوده است چراکه این سهو غیر اختیاری می‌باشد. پس عبارت: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ به این معنی است که آنان با به تأخیر انداختن وقت نماز، یا با خواندن آن به بی‌مبالاتی، از نماز خویش غافلند. یا مراد بی‌نمازانی‌اند که از نماز خویش غافلند. اما چنان که گفتیم؛ سهو در نماز در تحت تکلیف داخل نمی‌شود چرا که امری غیر اختیاری است و ثابت شده است که رسول خدا ﷺ خود در نماز سهو نمودند و برای کسی که در نماز سهو می‌کند، سجده سهو را مشروع کردند. همچنین صحابه در نماز سهو می‌کردند. ابن‌کثیر

نقل می‌کند که رسول خدا ﷺ در پاسخ سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که از ایشان پرسید: ﴿عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ چه کسانی اند؟ فرمودند: «کسانی که نماز را از وقت آن به تأخیر می‌اندازند».

ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول می‌گوید: «این آیه درباره منافقانی نازل شد که وقتی مؤمنان حاضر می‌بودند، از روی ریا و خودنمایی نماز می‌خواندند اما وقتی مؤمنان غایب می‌بودند، نماز را ترک می‌کردند همچنین آنان از عاریت دادن اشیا و وسایل ضروری منزل به مؤمنان خودداری می‌کردند».

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ﴿٦﴾

«آنان که ریا می‌کنند» یعنی: به علاوه آن‌که آنان از نماز خود غافلند، در همان نمازهایی نیز که می‌خوانند، ریاکاری می‌کنند. یا آنان در هر عمل از اعمال نیکی که انجام می‌دهند، ریاکاری می‌کنند تا مردم آنان را بستایند. گفتنی است که حقیقت ریا، طلب منافع دنیا به وسیله عبادت و طلب منزلت در دلهای مردم است. البته پرهیز از ریا دشوار است مگر برای کسی که به نفس خود ریاضت و سختی بپوشاند و آن را به اخلاص وا دارد به همین جهت رسول خدا ﷺ در حدیث شریف فرموده‌اند: «الرياء أخفى من دبيب النملة السوداء في الليلة المظلمة على المسح الاسود: ریا پوشیده‌تر از خزیدن موری سیاه در شبی تاریک بر پلاس سیاهی است».

ریا انواعی دارد که از آن جمله است:

- ۱ - نیکو جلوه دادن شخصیت و هیأت خود به قصد حب جاه و ثنا و ستایش مردم.
- ۲ - پوشیدن جامه کوتاه، یا خشن تا به این وسیله در دنیا و در نظر مردم به هیأت وهیبت زهد درآید.
- ۳ - ریا کردن با گفتار به وسیله اظهار خشم بر اهل دنیا و اظهار تأسف بر آنچه که از خیر و طاعت از او فوت می‌شود.
- ۴ - نشان دادن نماز و صدقه خود به دیگران، یا نیکو آراستن نماز در پیش چشم مردم.

فرق در میان منافق و ریاکار این است که: منافق آشکار کننده ایمان و پنهان کننده کفر است در حالی که ریاکار: آشکار کننده خشوعی است که در قلب وی وجود ندارد؛ تا کسی که این خشوع ظاهری او را می بیند، او را متدین و خداترس بیندارد و در حقش ارادتی به هم رساند. علما گفته اند: نشان دادن عمل نیک به دیگران اگر با هدف برانگیختنشان به پیروی از خود، یا به انگیزه نفی تهمت از خود باشد، باکی ندارد.

وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ﴿٧﴾

«و آنان که ماعون را باز می دارند» ماعون: نام چیزهایی است که مردم به یکدیگر عاریت می دهند، از قبیل بیل، کلنگ، دلو، دیگ، آب، نمک و آتش که عادتاً از کسی بازداشته نمی شود و غنی و فقیر هر دو - در غالب حالات آنها را می طلبند و بر درخواست کننده آنها نیز هیچ سرزنشی متوجه نمی شود بلکه بازدارنده آن مورد ملامت و سرزنش است چنان که در حدیث شریف آمده است: «سه چیز بازداشته نمی شوند: آب، آتش و نمک». از همین باب است این که همسایه ات از تنورت نانی طلب کند، یا روز و نصف روزی کالای خود را نزدت بگذارد.

﴿سوره کوثر﴾

مکی است و دارای (۳) آیه است.

این سوره به قول مشهور و قول جمهور مفسران، مکی است. اما حسن، عکرمه و قتاده گفته‌اند که سوره کوثر مدنی است و رأی ابن کثیر نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کوثر» نام گرفت که با آیه: ﴿إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ﴾ افتتاح شده است. تفسیر «کوثر» در حدیث شریف ذیل به روایت انس بن مالک رضی الله عنه چنین بیان شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به خواب سبکی فرو رفته بودند سپس تبسم کنان سرشان را از خواب برداشتند و خطاب به اصحاب گفتند: آیا می‌دانید که دلیل تبسم چه بود؟ یا اصحاب از ایشان دلیل تبسمشان را پرسیدند. فرمودند: همینکه بر من سوره‌ای نازل شد. سپس به تلاوت آن پرداختند تا سوره را ختم نمودند. سپس از اصحاب خود پرسیدند: آیا می‌دانید که کوثر چیست؟ اصحاب گفتند: خدا جل جلاله و رسولش داناترند. فرمودند: کوثر نهری است که خدای عزوجل در بهشت به من عطا کرده است و بر آن خیری است بسیار، امتم در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و ظروف آن به شماره ستارگان است پس بنده‌ای از آن ربوده می‌شود و من می‌گویم: پروردگارا! آخر او از امت من است. اما به من می‌گویند: تو نمی‌دانی که آنان بعد از تو چه پدید آوردند؟».

ابن ابی حاتم از سدی در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده است که گفت: قریش به کسی که پسرانش می‌مرد، می‌گفتند: فلان بی‌سرانجام و بلاعقب است! پس چون قاسم، یا ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، عاصی بن وائل گفت: «بتر محمد: محمد بلاعقب گردید». سپس این سوره در رد سخنان نازل گردید. و در بیان سبب نزول آن روایات دیگری نیز نقل شده است اما مفاد همه آنها این است که مشرکان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و پیروانشان را ضعیف و حقیر می‌شمردند و به مرگ اولاد ذکورشان - قاسم در مکه و ابراهیم در مدینه - خوشحال بوده و از درگیر شدن مؤمنان با حوادث سخت یا محنت بار شادمانی می‌کردند پس این سوره نازل شد تا اعلام کند که رسول

خدا ﷺ نیرومند و پیروز و پیروانشان غالب اند و مرگ فرزندان به هیچ وجه از شأن ایشان کم نمی‌کند و این دشمنان پیامبر ﷺ اند که در نهایت بلا عقب می‌باشند زیرا از آنان هیچ نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند.

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ﴿١﴾

«همانا ما به تو کوثر عطا کردیم» کوثر - چنان‌که بیان شد - نهری در بهشت است که خدای عزوجل آن را به مثابه کرامت و گرامیداشتی برای پیامبر خویش ﷺ و امتشان قرار داده است. کوثر در لغت: خیری است که در منتهای بسیاری و فراوانی قرار داشته باشد بنابراین، این کلمه شامل هر خیری می‌شود که به رسول اکرم ﷺ عنایت گردیده است، اعم از حوض کوثر و دیگر خیرها و برکت‌ها. به قولی: کوثر قرآن است. به قولی دیگر: کوثر، کثرت اصحاب و امت آن حضرت ﷺ است. در حدیث شریف آمده است: «کوثر نهری در بهشت است که هر دو لبه آن از طلا و بستر آن در و یا قوت است، خاک آن پاکیزه‌تر و خشبوتر از مشک و آب آن شیرین‌تر از عسل و سپیدتر از برف است». یا کوثر حوض رسول اکرم ﷺ در موقف محشر است چنان‌که در حدیث متقدم به روایت انس رضی الله عنه گذشت. شایان ذکر است که این دو قول، صحیح‌ترین اقوال در این رابطه می‌باشد بنابراین، کوثر هم نهری است در بهشت، هم حوضی است که امت آن حضرت ﷺ در روز قیامت بر آن وارد می‌شوند و هم خیری است که به آن حضرت ﷺ عنایت شده است که این معنی، همه اقوال فوق را در بر می‌گیرد.

فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ ﴿٢﴾

«پس برای پروردگارت نماز بگزار» یعنی: ای پیامبر ﷺ! چنان‌که به تو در دنیا و آخرت خیر بسیار داده‌ایم پس به شکرانه این نعمت‌ها خالصانه برای ما بر نمازهای فرض خویش مداومت کن «و قربانی کن» برای رضای ما و به‌نام ما، نه مانند بت‌پرستان که برای غیر ما قربانی می‌کنند. و کسانی از مشرکان بودند که برای غیر خداوند جل جلاله نماز گزارده و برای غیر وی قربانی می‌کردند لذا خداوند جل جلاله به پیامبرش

فرمان داد که نماز و قربانی‌اش باید خالصانه برای وی باشد. قتاده، عطاء و عکرمه می‌گویند: مراد از ﴿وَأَنْحَرْ﴾ ادای نماز عید اضحی و ذبح قربانی در آن است. اما ابن‌کثیر می‌گوید: «صحيح آن است که مراد از نحر، ذبح حیوانات هدیه و قربانی در حج و مناسک می‌باشد». ابن‌کثیر در این باره حدیثی را نیز نقل کرده است.

اِبْتِ شَانِكَ هُوَ الْاَبْتَرُ ﴿۳﴾

«بی‌گمان دشمنت خود ابتر است» یعنی: بدون شک، این دشمن توست که از هر دو خیر دنیا و آخرت بریده، بلاعقب و بی‌سرانجام است. یا این دشمن توست که از وی بعد از مرگش نام و آوازه نیکی باقی نمی‌ماند. چنان‌که گفتیم؛ در جاهلیت به کسی از مردان که فرزند مذکری نداشت، ابتر می‌گفتند. حسن بصری رحمته الله می‌گوید: «مراد مشرکان از ابتر بودن پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که ایشان قبل از آن‌که به هدف نهایی خود برسند، در نیمه راه دعوت ناکام می‌مانند اما خداوند جل جلاله در اینجا روشن ساخت که این دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله اند که ناکام و بی‌نام و نشان می‌مانند». امام رازی رحمته الله می‌گوید: «این سوره مانند تتمه‌ای برای سوره‌های ماقبلش و همچون اصل و پایه‌ای برای سوره‌های ما بعدش می‌باشد».

﴿سوره کافرون﴾

مکی است و دارای (۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «کافرون» نام گرفت که خداوند عز وجل در آن به پیامبرش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دستور داده است تا کافران را به پیامی که متضمن توحید و اعلام برائت از شرک و استقلال عبادی مسلمین است، مخاطب گرداند. در احادیث شریف آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این سوره و سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را در دو رکعت بعد از طواف، در دو رکعت بامداد، در دو رکعت بعد از مغرب و در نماز وتر خوانده‌اند و آن را «ربع» قرآن نامیده‌اند. همچنین در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «هنگامی که در بستر خوابت جای گرفتی، سوره: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را تا آخر آن بخوان زیرا این سوره برائتی از شرک است».

واحدی نیشابوری در بیان سبب نزول روایت کرده‌است: این سوره درباره گروهی از قریش نازل شد که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: ای محمد! به تو پیشنهادی داریم؛ بیا تو از دین ما پیروی کن و ما از دین تو پیروی می‌کنیم، به این ترتیب که تو مدت یکسال خدایان ما را پرستش کن و ما مدت یکسال خدای تو را می‌پرستیم پس اگر چنان باشد که آنچه تو به همراه آورده‌ای، از آیین و رسم و راه ما بهتر باشد، به این ترتیب ما در آن با تو مشارکت یافته و بهره‌مان را از آن برگرفته‌ایم اما اگر چنان باشد که رسم و راه ما از آیین تو بهتر باشد، تو در کار ما شریک گردیده و بهره‌ات را از آن برگرفته‌ای! رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: پناه بر خدای سبحان که من دیگری را با وی شریک گردانم. همان بود که خداوند عز وجل این سوره را نازل کرد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صبحگاه آن به مسجدالحرام رفتند و در حالی که اشراف قریش در آنجا بودند، این سوره را تا آخر بر آنان خواندند. بعد از آن، دیگر قریش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مأیوس گردیدند.

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴿١﴾ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٢﴾

«بگو» ای محمد ﷺ «ای کافران؛ آنچه شما می‌پرستید من نمی‌پرستم» یعنی: آنچه را که شما در مورد پرستش بتان از من می‌خواهید، انجام نمی‌دهم و من هم‌اکنون در حال حاضر پرستنده خدایان شما نیستم.

وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٣﴾

«و نه شما می‌پرستید آنچه من می‌پرستم» یعنی: شما نیز تا آن‌گاه که بر شرک و کفرتان قرار داشته باشید، پرستنده خدایی که من می‌پرستم نیستید.

وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُمْ ﴿٤﴾

«و نه آنچه را شما می‌پرستید من پرستش خواهم کرد» یعنی: من هرگز در آینده عمر خود نیز خدایانی را که شما می‌پرستید، نمی‌پرستم.

وَلَا أَنْتُمْ عِبِدُونَ مَا أَعْبُدُ ﴿٥﴾

«و نه شما پرستش خواهید کرد آنچه را من می‌پرستم» یعنی: همچنین شما در بقیه عمر خود هرگز خدا ﷻ را پرستش نخواهید کرد تا آن‌گاه که بر کفر و انکار و پرستش بتان قرار داشته باشید زیرا پرستش خداوند ﷻ همراه با شریک آوردن به وی، مردود و غیر قابل اعتبار می‌باشد.

یک وجه دیگر در تفسیر آیه کریمه که از نظر بعضی دقیق‌تر می‌باشد، این است که گفته شود: آیات (۲ - ۳) بر اختلاف در معبودی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، دلالت می‌کند زیرا معبود رسول خدا ﷺ خدای یگانه است و معبود مشرکان بتان و خدایان باطل اما دو آیه (۴ - ۵) بر اختلاف در خود عبادت و پرستش دلالت می‌کند زیرا عبادت رسول خدا ﷺ عبادتی است خالص برای خداوند ﷻ که هیچ شائبه شرکی در آن وجود ندارد و هیچ غفلتی از معبود در آن سراغ نمی‌شود درحالی‌که عبادت مشرکان همه به شرک آلوده است پس این دو نوع عبادت هرگز با هم جمع نمی‌شود. به‌قولی

دیگر: در این آیات تکرار است، مراد از تکرار تأکید می‌باشد و فایده تأکید این است که طمع کفار از این امر که رسول خدا ﷺ خواسته‌شان را در عبادت خدایانشان بپذیرند، به کلی قطع گردد.

لَكُمْ دِينُ كُفْرًا وَلِي دِينٍ ﴿٦﴾

«دین شما برای خودتان و دین من برای خودم» یعنی: اگر شما به دین خویش راضی هستید، بدانید که من نیز به دین خویش راضی هستم پس قطعاً بدانید که دین شرک آلود شما از آن خود شماست و از شما به من تجاوز نمی‌کند و دین توحیدی من نیز محدود به خودم می‌باشد و شما را با این باورهای شرک‌آلودتان بدان راهی نیست. بیضاوی می‌گوید: «بنابراین، در آیه کریمه معنی اجازه دادن کفر، یا منع از جهاد وجود ندارد تا این آیه به آیه قتال منسوخ باشد». زمخشری می‌گوید: «حاصل معنی آیه این است: من پیامبری هستم که به سوی شما فرستاده شده‌ام تا شما را به سوی حق و راه نجات فراخوانم پس اکنون که این دعوت را از من نپذیرفتید و مرا در آن پیروی نکردید، حد اقل مرا به حال خودم واگذاشته و مرا به سوی شرک فرانخوانید».

امام شافعی رحمته الله و برخی دیگر از علما با این آیه کریمه بر یکی بودن ملت کفر استدلال کرده و گفته‌اند: کفار همه یک ملت‌اند بنابراین، اگر در میان آنها پیوند نسبی یا سببی‌ای وجود داشت، از همدیگر میراث می‌برند، مثلاً یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث می‌برد. اما امام احمد بن حنبل رحمته الله و موافقان وی بر آنند که یهودی از نصرانی و نصرانی از یهودی میراث نمی‌برد زیرا در حدیث شریف آمده است: «لایتوارث اهل ملتین شتی: اهل دو آیین مختلف از همدیگر میراث نمی‌برند». امام رازی رحمته الله می‌گوید: «عادت مردم بر این جریان یافته که در هنگام متارکه، به این آیه کریمه تمثیل می‌کنند و اگر بر یک اصل توافق نکنند، یکی به دیگری می‌گوید: لکم دینکم ولی دین. درحالی‌که این تمثیل جایز نیست؛ زیرا خداوند عز وجل قرآن را برای آن نازل نکرده تا به آن مثل زده شود بلکه قرآن برای تدبیر و سپس برای عمل به موجب این تدبیر نازل شده است».

﴿سوره نصر﴾

مدنی است و دارای (۳) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدین سبب «نصر» نام گرفت که با این فرموده خدای تبارک و تعالی: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ افتتاح شده است و مراد از آن، فتح مکه مکرمه یعنی همان فتح اکبری است که فتح الفتوح نام گرفت. چنان که این سوره به نام «تودیع» نیز نامیده می‌شود از آن روی که رسول خدا ﷺ بعد از نزول آن فقط هفتاد روز زنده بودند و در ربیع‌الاول سال دهم هجری به رحمت حق پیوستند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «این آخرین سوره قرآن کریم از نظر نزول است». ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: «این سوره در میانه ایام تشریق بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس دانستند که این پیام وداع است آن‌گاه سوار بر ناقه قصوی خطبه مشهور خویش را که خطبه حجه الوداع است، ایراد نمودند». و راجع به فضیلت آن در حدیث شریف آمده است: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ﴾ معادل ربع قرآن است.

اما بنا به قولی دیگر: این سوره قبل از فتح مکه نازل شد و از فتح مکه قبل از وقوع آن خبر می‌دهد که این خود معجزه‌ای از معجزات نبوت می‌باشد. امام رازی رحمته الله این قول را صحیح‌تر می‌داند. در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: چون سوره «نصر» نازل شد، رسول خدا ﷺ فرمودند: «با نزول آن خبر مرگ من به من داده شده است». اصحاب رضی الله عنهم نیز بر این معنی متفق‌القول‌اند و ایشان این معنی را از آن روی دانستند که امر مطلق به تسبیح، تحمید و استغفار دلیل بر آن است که کار ابلاغ دعوت به اتمام رسیده است و این خود اقتضا می‌کند که پیام آور حق صلی الله علیه و آله و سلم از این دنیا رخت سفر بر بندد. روایت شده است که چون این سوره نازل شد، رسول خدا ﷺ خطاب‌های ایراد کرده و در آن فرمودند: «إن عبدا خیره الله بین الدنيا و بین لقاءه و الآخرة، فاختار لقاء الله: همانا خداوند بنده‌ای را در میان دنیا و میان آخرت و لقای خویش مخیر گردانید پس او لقای خدا را انتخاب کرد».

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿١﴾

«چون نصرت الهی و فتح فرارسد» یعنی: ای محمد ﷺ! آن گاه که پیروزی الهی برایت علیه دشمنانت قریش به ظهور آید و مکه بر تو گشوده شود. نصر: عبارت از تأییدی است که دشمنان با آن مغلوب گردیده و مسلمانان بر آنان برتری پیدا کنند. فتح: گشودن دیار دشمنان و ورود به خانه‌هایشان و نیز گشایش دل‌هایشان برای پذیرش حق است. پس فرق در میان «نصر» و «فتح» این است که: نصر همچون سببی برای فتح می‌باشد، از این جهت ابتدا نصر ذکر شد و سپس فتح بر آن عطف گردید.

وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ﴿٢﴾

«و ببینی که مردم فوج فوج در دین الله درآیند» یعنی: ای پیامبر ﷺ! در هنگام رسیدن نصرت و فتح، مردم - اعم از اعراب و غیر آنان - را می‌بینی که گروه گروه و دسته دسته به دینی در می‌آیند که خداوند ﷻ تو را بر آن مبعوث کرده است، بعد از آن که آنها یکی یکی یا دوتا دوتا به دین حق داخل می‌شدند. نقل است که وقتی رسول خدا ﷺ مکه را فتح کردند، اعراب گفتند: اما اکنون که محمد ﷺ بر اهل حرم غالب و پیروز شد درحالی که خداوند ﷻ ایشان را از هجوم اصحاب فیل در پناه خود داشت، این خود برهان روشنی است بر این که محمد ﷺ بر حق است و شما علیه او قدرتی ندارید. لذا از ستیز و مقاومت دست برداشته و در مجموعه‌های بزرگی، گروه گروه و دسته دسته یکی بعد از دیگری به اسلام وارد می‌شدند و موج رویکرد به سوی اسلام چنان بود که یک قبیله تماما به یکبار در اسلام داخل می‌شد.

جمهور فقها و بسیاری از علمای کلام برآنند که: ایمان مقلد صحیح است زیرا حق تعالی بر صحت ایمان این افواج مردم که ایمانی تقلیدی بود، حکم کرد و آنرا از بزرگترین احسانهای خود بر پیامبرش حضرت محمد ﷺ برشمرد و اگر ایمانشان صحیح نمی‌بود، در این مناسبت از آن یادی نمی‌کرد.

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿٢﴾

«پس به حمد پروردگار خود تسبیح بگوی» این آیه، امر به تسبیح گفتن برای پروردگار متعال و ستایش برای وی را با هم جمع کرده است. تسبیح گفتن برای پروردگار متعال از خوشحالی آن حضرت ﷺ نسبت به رخدادهای عظیم پیروزی‌ای خبر می‌دهد که حتی به فکر ایشان و به فکر احدی از مردم خطور نمی‌کرد؛ و حمد و ستایش حق تعالی، در برابر صنع زیبا و رفتار روح افزایش با پیامبرش ﷺ و منت عظیم وی بر ایشان در نصر و فتح ام القری می‌باشد «و از او آمرزش بخواه» برای لغزشهای؛ به عنوان نوعی تواضع و فروتنی برای حق تعالی و کوچک شمردن و اندک دانستن عمل خویش و نیز برای آموختن این امر به امت «هرآینه الله همواره توبه‌پذیر است» یعنی: از شأن وی این است که برآمرزش‌خواهان توبه بپذیرد و بر آنان به رحمت بازگردد. در حدیث شریف به روایت عائشه رضی الله عنها آمده است: «بعد از آن که سوره ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت ﷺ هیچ نمازی را نمی‌خواندند مگر این که در آن می‌گفتند: سبحانک ربنا و بحمدک، اللهم اغفر لی: پروردگارا! پاکی تو راست همراه با ستایشت. بارالها! بر من بیامرز». همچنین عائشه رضی الله عنها می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در رکوع و سجده خویش بسیار می‌گفتند: سبحانک اللهم و بحمدک اللهم اغفر لی». در حقیقت، این شیوه رسول اکرم ﷺ تفسیر عملی این آیه از قرآن کریم است.

بخاری و دیگران از ابن عباس رضی الله عنهما در بیان سبب نزول این سوره روایت کرده‌اند که فرمود: عمر رضی الله عنه مرا با بزرگان بدر به مجلس خویش فرا می‌خواند اما گویی که برخی از آنان از این امر در اندرون خویش دغدغه‌ای می‌یافتند (یعنی ناراحت بودند). روزی عمر رضی الله عنه بزرگان بدر را به مجلس خویش فراخواند و مرا نیز با آنان به آن مجلس وارد کرد. من از این فراخوانی وی دریافتم که عمر رضی الله عنه امروز دیگر مرا با ایشان فرانخوانده است مگر به این هدف که (فضل) مرا به آنان نشان دهد. پس رو به آنان نمود و گفت: در تفسیر این فرموده خدای عزوجل: ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ چه می‌گویید؟ برخی از ایشان گفتند: خدای عزوجل در این سوره به ما دستور داده

است تا بعد از آن که ما را پیروز کرد و فتح را نصیب ما گردانید، او را ستایش گفته و از او آمرزش بخواهیم. برخی هم سکوت نموده و چیزی نگفتند. آن گاه عمر رضی الله عنه رو به من کرد و فرمود: ای ابن عباس! آیا تو نیز چنین می گویی؟ گفتم: خیر! بلکه نظر من این است که این آیه به فرارسیدن اجل رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره دارد. یعنی خداوند جل جلاله با نزول ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾ ایشان را از نزدیک شدن وقت رحلتشان آگاه کرد و فرمود: آمدن نصرت و فتح، علامت فرارسیدن اجل توست؛ ﴿فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ...﴾: آن گاه تسبیح بگوی همراه با ستایش پروردگار خویش و از او آمرزش بخواه زیرا او بسی توبه پذیر است). عمر رضی الله عنه فرمود: من نیز بجز آنچه که تو گفتی، وجه دیگری برای نزول آن نمی دانم.

﴿سوره مسد﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان سبب «مسد» نام گرفت که خداوند ﷻ در آخر آن می فرماید: ﴿فِي جِدِّهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ﴾ که تفسیر آن خواهد آمد. همچنین این سوره «تبت» نیز نامیده می شود زیرا خداوند ﷻ در مطلع آن می فرماید: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ چنان که به همین مناسبت، این سوره (ابولهب) یا سوره (لهب) نیز نامیده شده است. محدثان در بیان سبب نزول این سوره از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند که فرمود؛ چون این آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ : (ای پیامبر! بستگان نزدیکت را هشدار ده) «شعراء/۲۱۴»؛ رسول خدا ﷺ از خانه خود خارج شده و به کوه صفا بالا رفتند سپس به فریاد بلند چنین ندا در دادند: یا صباحاه! چون قریش این ندا را شنیدند، از یکدیگر پرسیدند که این فریادگر کیست؟ پاسخ داده شد که: محمد است. پس ندا را اجابت گفتند و پیرامون آن حضرت ﷺ گرد آمدند. آن گاه رسول اکرم ﷺ خطاب به آنان فرمودند: هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی فلان! هان ای بنی عبدمناف! هان ای بنی عبدالمطلب! (و به این ترتیب، تیره های قبیله قریش را یکی یکی نام بردند) پس همه آنان سراپا گوش گردیدند تا بشنوند که محمد ﷺ چه سخنی به این پایه از اهمیت دارد که فریادکنان همه را برای آن فراخوانده است. سپس خطاب به آنان فرمودند: آیا اگر به شما خبر بدهم که سپاهی از سواران از کناره این کوه بیرون می آیند و بر شما می تازند، آیا مرا تصدیق خواهید کرد؟ همه یکصدا گفتند: ما تاکنون از تو دروغی را تجربه نکرده ایم (بلکه تو را به راستگویی می شناسیم). فرمودند: پس اینک من پیشاپیش عذابی سخت شما را از افتادن در آن هشدار می دهم. در این اثنا ابولهب گفت: هلاکت باد بر تو! آیا برای این کار ما را گردآورده ای؟! سپس راه خود کشید و رفت. همان بود که این سوره نازل شد. طارق محاربی می گوید: «در بازار ذوالمجاز بودم که بناگاه با جوانی تازه سال روبرو شدم که می گفت: های ای مردم! لا اله الا الله بگوئید تا رستگار شوید. در این اثنا دیدم

که مردی از پشت سرش او را به سنگ می‌زند به طوری که هر دو ساق و هر دو پاشنه پایش را خون‌آلود کرده است و می‌گوید: های مردم! او دروغگوست پس او را باور نکنید. پرسیدم: این شخص دعوتگر کیست؟ گفتند: محمد است؛ می‌پندارد که پیامبر می‌باشد و این دیگر هم عمویش ابولهب است که می‌پندارد او در این ادعا دروغگوست».

تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ①

«هلاک باد دو دست ابولهب» علمای بلاغت می‌گویند: در ﴿يَدَا أَبِي لَهَبٍ﴾ مجاز مرسل به کار گرفته شده؛ یعنی جزء اطلاق گردیده اما از آن کل مورد نظر می‌باشد لذا معنی این است: هلاک باد خود ابولهب با تمام وجود خویش. این جمله نفرینی است علیه وی. ابولهب یکی از عموهای پیامبر ﷺ، نامش عبدالعزی بن عبدالمطلب و کنیه‌اش ابوعتیبه بود و او را ابولهب می‌گفتند زیرا چهره سرخ فام و برافروخته‌ای داشت. چنان‌که بیان شد، او با رسول خدا ﷺ بسیار دشمنی می‌ورزید و ایشان را سخت می‌آزرد.

«و هلاک شد» این جمله، خبری است از بارگاه خدای سبحان بعد از نفرین علیه وی. گفتنی است که تعبیر از هلاکت ابولهب به صیغه ماضی، مفید حتمی بودن وقوع هلاکت و زیانکاری وی می‌باشد و چنان هم شد زیرا ابولهب دنیا و آخرت را باخت.

مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ②

«هیچ دفع نکرد از او مال او و آنچه اندوخت» یعنی: مالی را که ابولهب گردآورده بود و منفعت و جاه و موقعیتی که به دست آورده بود، فرمان خداوند ﷻ بر نزول هلاکت و نابودی و عذاب بر وی را به هیچ وجه دفع نکرد و آن اندوخته‌ها هیچ به کارش نیامد. فرق در میان «مال» و «کسب» این است که اولی سرمایه است و دومی سود.

سَيِّصَلْنَ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ﴿٣﴾

«به زودی در آتشی پر زبانه درآید» یعنی: به زودی ابولهب در آتشی سخت شعله‌ور و برافروخته که پوستش را می‌سوزاند، عذاب می‌شود که آن آتش، آتش جهنم است.

وَأَمْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ﴿٤﴾

«و زنش» نیز به آن آتش در می‌آید، همان که «هیزم‌کش است» زن ابولهب، ام‌جمیل دختر حرب خواهر ابوسفیان بود که خارها و سرگین‌ها را برگرفته و آنها را شبانه بر راه رسول خدا ﷺ می‌افگند. یا مراد این است که زن ابولهب با برداشتن گناهان سنگینی که به سبب دشمنی با رسول خدا ﷺ و واداشتن شوهرش بر آزار ایشان بر دوش گرفته است، هیزم جهنم را بر می‌دارد. یا این تعبیر، کنایه از سخن‌چینی اوست که برافروزنده خصومت و دشمنی در میان مردم است.

فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ﴿٥﴾

«بر گردنش طنابی از لیف خرماست» مسد: لیفی است که از آن ریسمان تافته می‌شود. نقل است که زن ابولهب گردنبند فاخری از جواهر داشت و گفت: سوگند به لات و عزی که آن را در دشمنی محمد ﷺ صرف می‌کنم! لذا آن گردنبندش در روز قیامت ریسمانی برتافته از زنجیرهای آتش می‌شود. ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عذابش در آخرت را به همان هیأت و حالتی که در دنیا داشت، تصویر می‌کند زیرا عذاب آخرت از جنس عمل مجرم و هماهنگ با جرم وی است. نقل است که بعد از نزول این سوره ام‌جمیل زن ابولهب سنگی را در دست گرفته نزد ابوبکر صدیق رضی الله عنه در مسجد الحرام رفت و در آن حال ابوبکر رضی الله عنه در معیت رسول خدا ﷺ بود. پس به ابوبکر رضی الله عنه گفت: به من خبر رسیده است که رفیقت مرا هجو نموده است، اینک آمده‌ام که با او چنین و چنان کنم! اما خداوند متعال دیدگان وی را از دیدن رسول خدا ﷺ کور ساخت و هر چه به این سو و آن سو نگریست، ایشان را ندید. ابوبکر رضی الله عنه از وی

پرسید: آیا کسی را همراه من می‌بینی؟ ام جمیل گفت: آیا مرا مسخره می‌کنی؟ من جز تو هیچ کس دیگر را همراهت نمی‌بینم!

علما گفته‌اند: این سوره معجزه‌ای آشکار و دلیلی روشن بر نبوت آن حضرت ﷺ است زیرا خداوند جلّ جلاله با نزول: ﴿سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ...﴾ قاطعانه خبر داد که ابولهب و زنش ایمان نمی‌آورند و سرنوشت آنها در دنیا و آخرت باشقاوت گره خورده است پس بر طبق این خبر، هیچ‌یک از آن دو نه در ظاهر و نه در باطن، نه آشکار و نه در خفا ایمان نیاوردند.

﴿سوره اخلاص﴾

مکی است و دارای (۴) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره به نامهای بسیاری مانند تفرید، تجرید، توحید، نجات، ولایت، معرفت، اساس و اخلاص نامیده شده است که مشهورترین آنها «اخلاص» می باشد زیرا این سوره از یکسو درباره توحید خالص خدای عزوجل سخن می گوید و از سوی دیگر بنده را از شرک یا از آتش جهنم خلاص می سازد.

فضیلت آن: در بیان فضیلت این سوره کریمه، احادیث بسیاری وارد شده است از آن جمله مضمون این حدیث شریف است که سوره «اخلاص» در ثواب قرائت خود معادل ثلث (یک سوم) قرآن کریم می باشد زیرا تمام قرآن کریم، شرح و بیان اصولی است که در این سوره به اجمال ذکر شده است و نیز از آن روی که اصول عام و کلی شریعت اسلام سه چیز است: توحید، بیان حدود و احکام و بیان اعمال و این سوره به تنهایی عهده دار بیان توحید و تقدیس حق تعالی گردیده است. در حدیث شریف به روایت ابوسعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: مردی از مرد دیگری شنید که شبانگاه سوره «اخلاص» را می خواند و آن را تکرار می کند پس بامداد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و این حکایت را به گونه ای به ایشان باز گفت که گویی خواندن ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را کم و ناچیز می شمرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «والذی نفسی بیده، إنها لتعدل ثلث القرآن» سوگند به ذاتی که جانم در دست بلاکیف اوست، این سوره معادل ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یاران خود فرمودند: آیا کسی از شما عاجز از آن است که ثلث قرآن را در یک شب بخواند؟ اصحاب رضی الله عنهم به گمان این که مراد ایشان سه قسمت کل قرآن است، از این امر احساس مشقت کرده و گفتند: یا رسول الله کدام یک از ما تاب و توان این کار را دارد؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: بدانید که الله الواحد الصمد ثلث قرآن است. در حدیث شریف دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به یاران خود فرمودند: گردهم آید زیرا من می خواهم ثلث قرآن را بر شما بخوانم پس جمعی گرد آمدند آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

نزد ایشان رفتند و خواندند: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ سپس به خانه خود بازگشتند. در این اثنا یکی از اصحاب به دیگری گفت: مگر رسول خدا ﷺ نگفتند که بر شما ثلث قرآن را می‌خوانم؟ قطعاً این برگشت‌شان به‌خانه به منظور خبری است که از آسمان به ایشان نازل شده است. سپس آن حضرت ﷺ از خانه خود بیرون آمده و خطاب به اصحاب فرمودند: من گفتم که ثلث قرآن را بر شما می‌خوانم، بدانید که ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ معادل ثلث قرآن است.

مفسران در بیان سبب نزول این سوره از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت کرده‌اند که فرمود: مشرکان به رسول خدا ﷺ گفتند: ای محمد نسب پروردگارت را برای ما بیان کن. همان بود که خداوند متعال این سوره را نازل فرمود. همچنین قتاده، ضحاک و مقاتل گفته‌اند: گروهی از یهودیان نزد رسول خدا ﷺ آمدند و گفتند: ای محمد پروردگارت را برای ما توصیف کن زیرا او وصف خود را در تورات نازل نموده است و ما می‌خواهیم بدانیم که پروردگارت از چه چیز و از کدامین جنس است؟ آیا از طلاست، یا از مس، یا از نقره؟ آیا می‌خورد و می‌آشامد؟ او دنیا را از چه کسی به ارث برده و آن را به چه کسی به ارث می‌گذارد؟ همان بود که خداوند جل جلاله این سوره را نازل فرمود.

﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ (۱)

«بگو» ای محمد ﷺ به آنان «اوست خدای یگانه» یعنی: اگر از بیان نسب خداوند متعال سؤال می‌کنید، بدانید که او خدایی است یگانه؛ در ذات، صفات و افعال خود و او هیچ همتا، وزیر، شبیه و شریکی ندارد.

اللَّهُ الصَّمَدُ (۲)

و اوست «الله صمد» صمد: کسی است که مردم در برآوردن نیازهای خود به او روی می‌آورند زیرا او بر برآوردن آنها قادر و تواناست. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: صمد، سرور و مولایی است که در سیادت و آقایی خود به کمال رسیده است، شریفی

است که در شرف خود به کمال رسیده است، عظیمی است که در عظمت خود به کمال رسیده است، حلیمی است که در حلم و بردباری خود به کمال رسیده است، غنی است که در غنای خود به کمال رسیده است، جباری است که در جبروت خود به کمال رسیده است، عالمی است که در علم خود به کمال رسیده است، حکیمی است که در حکمت خود به کمال رسیده است و او الله سبحانه و تعالی است. صمد صفتی است که بجز او برای احدی سزاوار نیست و هیچ کس همتای او نمی‌باشد. زجاج می‌گوید: صمد، سرور و آقایی است که سیادت و آقایی به او انجامیده و بالاتر از او هیچ سرور و سالاری وجود ندارد.

لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُوَلِّدْ ﴿٣﴾

«کسی را نزاده و زاده نشده است» یعنی: نه از او فرزندی پدید آمده و نه او خود از کسی زاده شده است زیرا چیزی با او مجانست ندارد تا او از جنس خود همسری برگرفته باشد و - العیاذ بالله - از آن دو، فرزندی متولد شده باشد. همچنین توالد نشانه فناء است زیرا توالد و تناسل برای آن انجام می‌گیرد که جنس یک چیز بعد از فنای پدر و مادر خود باقی بماند در حالی که نسبت دادن عدم به سوی حق تعالی در گذشته و آینده مستحیل است لذا حق تعالی پدری ندارد تا به وی نسبت داده شود و فرزندی نیز ندارد تا به او نسبت داده شوند. قتاده می‌گوید: مشرکان عرب گفتند: فرشتگان دختران خدایند یهودیان گفتند: عزیز پسر خداست و نصاری گفتند: مسیح پسر خداست پس خداوند ﷻ همه آنان را تکذیب کرد و فرمود: ﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُوَلِّدْ﴾ نه او کسی را زاده است و نه هم خودش از کسی زاده شده است.

وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴿٤﴾

«و هیچ کس او را همتا نیست» یعنی: هیچ کس با او هم طراز، مساوی، همانند و همتا نیست و هیچ کس با او در چیزی مشارکت ندارد. بنابراین، در این سوره کریمه: قید (احد) عقیده ثنویت و دوگانه پرستی را ابطال می‌کند.

﴿اللَّهُ الصَّكْمُ﴾ عقیده کسانی را ابطال می‌کند که بجز خداوند یکتا به وجود آفریدگار دیگری قایلند چه اگر آفریدگار دیگری وجود می‌داشت، در آن صورت حق تعالی در نیازها و حاجات، یگانه مرجع و مقصود خلق نبود.

﴿لَمْ يَكِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ پندارهای یهود، نصاری و مشرکان را در این مورد که برای حق تعالی فرزند قائلند، ابطال می‌کند.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ، كُفُوًا أَحَدٌ﴾ پندار مشرکان را در این مورد که بتان را همتایان و شرکای حق تعالی تصور می‌کردند، ابطال می‌کند.

امام رازی رحمته الله می‌گوید: این سوره در حق خداوند متعال، مانند سوره کوثر در حق پیامبر صلی الله علیه و آله است زیرا طعن مشرکان بر پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که گفتند: محمد ابتر است و بعد از خود فرزند مذکری ندارد و نداشتن فرزند به پندار آنان عیب بود اما از آنجا که داشتن فرزند، در حق خداوند متعال عیب و نقصی برای اوست لذا طعن به پیامبرش صلی الله علیه و آله را در سوره کوثر رد کرد و طعن در حق خود را در این سوره، از این رو در اینجا فرمود: (قل: بگو) تا این طعنه را از خودش دفع کند در حالی که در سوره کوثر نگفت: (قل: بگو) بلکه خودش مستقیماً این طعن و عیب را از پیامبرش دفع کرد. در حدیث شریف به روایت بخاری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «لا أحد أصبر على أذى سمعه، من الله؛ إنهم يجعلون له ولداً، وهو يرزقهم ويعافيه»؛ هیچ کس بر آزاری که شنیده است، شکیباتر از خداوند صلی الله علیه و آله نیست زیرا در همان حال که مشرکان برای او فرزندی قرار می‌دهند، او آنان را روزی می‌دهد و عافیتشان می‌بخشد».

﴿سوره فلق﴾

مکی است و دارای (۵) آیه است.

به قول حسن، عطاء، عکرمه و جابر، این سوره و سوره «ناس» مکی است و رأی اکثر علما نیز همین است. اما در روایتی از ابن عباس، قتاده و جمعی دیگر نقل شده است که: این سوره مدنی است. ابن کثیر نیز بر همین نظر است و برخی گفته اند: صحیح نیز همین است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «فلق» نام گرفت که با این فرموده حق تعالی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ آغاز شده است.

فضیلت معوذتین: در حدیث شریف به روایت ترمذی و بیهقی از ابی سعید خدری رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله از زخم چشم جن و انس به خداوند جل جلاله پناه می بردند اما بعد از آن که معوذتین نازل شد، فقط این دو سوره را می خواندند و دعاهای دیگر در این مورد را ترک کردند». مالک در مؤطا از عایشه رضی الله عنها روایت کرده است که فرمود: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیماری ای ناراحت می بودند، معوذتین را می خواندند و بر خود می دمیدند و این کار را سه بار تکرار می کردند و چون درد ایشان شدت می گرفت، من بر ایشان معوذتین را می خواندم و رسول خدا صلی الله علیه و آله به امید دریافت برکت این دو سوره، دست خود را بر تن خویش می کشیدند». یعنی: آن را بر خود می دمیدند. همچنین در حدیث شریف به روایت عقبه بن عامر رضی الله عنه آمده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور دادند تا معوذات را به دنبال هر نمازی بخوانم». همچنین در روایت دیگری از وی آمده است که گفت: «... رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: هرگاه که می خوابیدی و هرگاه که از خواب برمی خاستی، معوذتین را بخوان». ابن کثیر در این معنی احادیث بسیاری را نقل نموده و آن گاه می گوید: «در روایت این حدیث از عقبه، طرق بسیاری وجود دارد که در حد تواتر است بنابراین، این حدیث در نزد بسیاری از محققان مفید قطعیت می باشد». نیز در حدیث شریف وارده از طریق صدی بن عجلان آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «آیا به تو سه سوره را تعلیم

ندهم که در تورات، انجیل، زبور و فرقان مانند آنها نازل نشده است، این سه سوره: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾، ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ است.

سبب نزول معوذتین: در بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که فرمود: لبیدبن اعصم رسول خدا ﷺ را جادو کرد بدین نحو که غلاف شکوفه خرمايي را گرفته و موهايي را که در هنگام شانه زدن از سر آن حضرت ﷺ فروریخته بود و دندانهای شانه ایشان و نخی را که در آن یازده گره زده شده بود و گرهها با سوزن محکم ساخته شده بود، در آن غلاف خرما قرار داد و در آن دمید. در این زمان بود که معوذتین بر رسول خدا ﷺ نازل شد پس ایشان به خواندن آنها آغاز نمودند و چنان بود که هر آیه‌ای را می‌خواندند، یک گره از آن گرهها باز می‌شد و در عین حال، ایشان در خود سبکی‌ای می‌یافتند تا این که گره آخر باز شد. آن‌گاه رسول خدا ﷺ چنان از جا برخاستند که گویی از بند رها شده‌اند. جبرئیل علیه السلام نیز در این برهه بر آن حضرت ﷺ دم و دعا می‌خواند و می‌گفت: «باسم الله ارقیک، من کل شیء یؤذیک، من شر حاسد و عین و الله یشفیک: به نام خدا تو را دم و دعا می‌کنم از هر چیزی که آزارت می‌دهد، از شر هر حاسدی و از شر زخم چشم و الله تو را شفا می‌دهد». چنان که از روایات بر می‌آید، اثر سحر بر رسول خدا ﷺ فقط سر درد خفیفی بود و این است همان معنی تخیل که در یکی از احادیث آمده است. گفتنی است که گاهی در بیداری نیز مانند خواب تخیل روی می‌دهد بنابراین، مسلم است که سحر بر ملکات و توانمندیهای عقلی آن حضرت ﷺ مطلقاً هیچ تأثیری نگذاشت همان طوری که سحر لبیدبن اعصم در اموری که به وحی و رسالت مربوط می‌شد، نیز هیچ تأثیری نداشت زیرا حق تعالی آن حضرت ﷺ را از هرگونه نقصی از این گونه، یا از هر گونه آشفته‌گی فکری، یا اضطراب عصبی‌ای معصوم و محفوظ داشته است چنان که می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾: (خدا از آسیب مردم تو را در پناه خود محفوظ می‌دارد) «مائده / ۶۷».

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿١﴾

«بگو پناه می‌برم به پروردگار فلق» فلق: صبح است زیرا شب از آن منقلب و شکافته می‌شود. به قولی: فلق، هر چیز از آفرینش خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است که شکافته می‌شود؛ اعم از حیوانات، صبح، دانه بذر، هسته، نباتات و غیر آن. علما گفته‌اند: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ در این آیه به این حقیقت اشاره می‌کند که ذات متعال وی که بر دور کردن تاریکی‌های انبوه از تمام جهان تواناست، قطعاً بر این امر نیز تواناست که از پناه برنده به خود، هر ترس و هراسی را دفع کند و او را از آسیب هر آسیب‌رسانی نگاه دارد.

مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿٢﴾

بگو: به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر آنچه آفریده است» یعنی: از شر تمام مخلوقات وی.

وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿٣﴾

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر تاریکی چون فراگیرد» یعنی: همچنین به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم از شر شب چون روی آورد و تاریکی آن به افق‌ها منتشر شود. علما گفته‌اند: پناه بردن به خداوند جَلَّ جَلَالُهُ از شر شب از آن روی است که در شب درندگان از بیشه‌های خود و حشرات از سوراخهای خود بیرون می‌آیند، اهل شر به فساد و تبه‌کاری بر می‌خیزند و نیز در شب مخاطر دیگری است که پنهان نمی‌باشد.

وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿٤﴾

«و» به پروردگار سپیده‌دم پناه می‌برم «از شر زنان افسونگر» یعنی: جادوگر «دمنده در گره‌ها» و در آن زمان زنان جادوگر مردم را با دمیدن در گره‌های نخ جادو می‌کردند. نفث: دمیدن همراه با آب دهان، یا دمیدن به تنهایی است. ابو عبیده می‌گوید: مراد از آنان: زنان لبید بن اعصم یهودی بودند که رسول خدا ﷺ را سحر کردند.

وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

«و» به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم «از شر حسود آن‌گاه که حسد ورزد» یعنی: آن‌گاه که حسود، حسدش را آشکار کرده و به مقتضای آن عمل کند زیرا کسی که حسد خود را آشکار نمی‌کند، از او هیچ زیانی به فرد محسود نمی‌پیوندد بلکه او با این کار به خودش زیان می‌رساند چه او از خیریه که به دیگران می‌رسد متأسف می‌شود و رنج می‌برد و از شادی دیگران همیشه غمگین است. حسد: تمنای زوال نعمتی است که خداوند متعال با آن بر کسی منت گذاشته است. علما گفته‌اند: خداوند جَلَّ جَلَالُهُ حاسد را از آن روی مخصوصا یاد کرد که حسد سبب زیان رساندن به انسان، حیوان و غیر آنان می‌شود. در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «المؤمن يغبط، و المنافق يحسد: مؤمن غبطه می‌خورد ولی منافق حسد می‌ورزد».

شایان ذکر است که حسد نخستین گناهی است که خداوند جَلَّ جَلَالُهُ با آن در آسمان و زمین مورد عصیان قرار گرفت؛ زیرا در آسمان ابلیس بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام حسد ورزید و در زمین قابیل بر هابیل. پس حاسد منفور و مطرود است. همچنین علما گفته‌اند: سحر، زخم چشم، حسد و مانند اینها تأثیر ذاتی ندارند بلکه به سبب فعل خداوند جَلَّ جَلَالُهُ و تأثیرگذاری او مؤثر واقع می‌شوند. لذا فقط در ظاهر امر، اثر به این چیزها نسبت داده می‌شود اما در حقیقت، این خداوند جَلَّ جَلَالُهُ است که تأثیر را ایجاد می‌کند چنان که درباره سحر هاروت و ماروت می‌فرماید: ﴿وَمَا هُمْ بِضَآرِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ : (هاروت و ماروت با سحر خود به کسی زیان‌رسان نبودند مگر به فرمان خداوند) «بقره/۱۰۲». اما باید دانست که به رغم عدم تأثیرگذاری ذاتی این اشیا و عدم تأثیرگذاری ذاتی امراض ساری‌ای مانند طاعون و سل، شرعا پرهیز و احتیاط از آنها به قدر امکان مطلوب است چنان‌که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به پرهیز نمودن از زخم چشم و فرار از شخص مجذوم دستور دادند و نیز عمر و صحابه رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ در طاعون عمواس چنین کردند.

گفتنی است که اکثر علما توسل به دم و دعا را جایز شمرده‌اند زیرا هنگامی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ احساس ناراحتی کردند، جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام برایشان دعا خواند و دم نمود چنان‌که گذشت. در حدیث شریف به روایت ابن‌عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود:

رسول خدا ﷺ برای شفایابی ما از همه دردها و از تب این دعا را به ما تعلیم دادند: «بسم الله الکریم، أعوذ بالله العظیم من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار: به نام خدای بخشنده و کریم؛ پناه می‌برم به خداوند بزرگ از شر هر رگی که ضربان شدیدی دارد و از شر گرمای آتش». همچنین در حدیث شریف آمده است: «هر کس بر بیماری که اجلس فرانسیده است در آید و بر او هفت مرتبه بخواند: أسأل الله العظیم، رب العرش العظیم أن یشفیک: از خداوند بزرگ، پروردگار عرش عظیم می‌خواهم که تو را شفا دهد؛ آن بیمار شفا می‌یابد». همچنین در حدیث شریف به روایت علیؓ آمده است که فرمود: چون رسول خدا ﷺ بر بیماری وارد می‌شدند، می‌گفتند: «أذهب البأس رب الناس، اشف أنت الشافی، لا شافی إلا أنت: ای پروردگار مردم! درد و ناراحتی را از بین ببر، شفا بده که تو شفابخش هستی، جز تو شفادهنده‌ای نیست». همچنین در حدیث شریف به روایت ابن عباس رضی الله عنهما آمده است که فرمود: «رسول خدا ﷺ حسن و حسین رضی الله عنهما را تعویذ می‌کردند (یعنی برایشان از خدا پناه می‌خواستند) و می‌فرمودند: أعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان وهامة، ومن کل عین لامة: شما دو تن را در پناه کلمات تامه خداوند جل جلاله قرار می‌دهم از شر هر شیطانی و از هر جانور زهرداری و از هر چشم سرزنش باری». همچنین در حدیث شریف به روایت عثمان بن ابی العاص ثقفیؓ آمده است که فرمود: در حالی که از دردی برخوردارم می‌پیچیدم که نزدیک بود مرا از پای در آورد، نزد رسول خدا ﷺ آمدم، ایشان فرمودند: «دست راستت را بر بالای درد بگذار و هفت بار بگو: بسم الله، أعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما أجد: به نام خدا! به عزت الله و قدرت وی پناه می‌برم از شر آنچه که در خود می‌یابم. پس من چنان کردم و خداوند متعال مرا شفا بخشید».

اما آنچه که در مورد نهی از دم و دعا وارد گردیده، مربوط به دم و دعاهای مجهول و ناشناخته‌ای است که معنای آنها دانسته نمی‌شود، یا مربوط به بدعت‌هایی است که حرافان و بدعتیان در این رابطه پدید آورده‌اند.

﴿سوره ناس﴾

مکی است و دارای (۶) آیه است.

وجه تسمیه: این سوره بدان جهت «ناس» نام گرفت که هم با فرموده حق تعالی: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ آغاز شده و هم کلمه «ناس» در آن پنج بار تکرار گردیده است. این سوره که با سوره ما قبل خود با هم نازل شده است، در نزد اکثر علما مکی و به قولی: مدنی است - چنان که گذشت. و این آخرین سوره قرآن کریم از نظر ترتیب در مصحف شریف است و ترتیب قرآن با سوره «فاتحه» که شامل سپاس و ثنای حق تعالی و یاری جستن از اوست آغاز و با معوذتین که موضوع آنها نیز یاری جستن و پناه بردن به حق تعالی است، ختم می شود.

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ (۱)

«بگو: پناه می برم به پروردگار مردم» یعنی: به آفریدگار و سامان دهنده امور و به صلاح آورنده احوال آنان. بیضاوی می گوید: «از آن جا که در سوره قبل پناه بردن به خداوند عز وجل از مضار بدنی بود و این مضرات در انسان و غیر او عام است لذا در این سوره، پناه بردن به او از مضاری است که بر نفوس بشری عارض می شود و به بشر مخصوص می باشد.

﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ (۲)

و پناه می برم به «ملک مردم» یعنی: به ذاتی که دارای ملک کامل، فرمانروایی ای تام و سلطه ای بی رقیب و لایتناهی است.

إِلَهُ النَّاسِ ﴿٣﴾

و پناه می‌برم به «اله مردم» یعنی: به معبود مردم و از آنجا که ملک (فرمانروا) گاهی معبود است و گاهی هم نیست بنابراین، حق تعالی در این آیه روشن کرد که الوهیت و عبودیت مخصوص وی است و احدی با وی در آن مشارکت ندارد.

مِن شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿٤﴾

پناه می‌برم به آنچه ذکر شد؛ «از شر وسوسه‌گر» که شیطان «خناس» است. خناس: یعنی بسیار بازپس‌رونده زیرا هنگامی که خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ به یاد آورده شود، شیطان بازپس می‌رود و خود را در هم کشیده و پنهان می‌شود اما چون ذکر خداوند جَلَّ جَلَّالَهُ در میان نبود، شیطان بر دل انسان هجوم آورده و وسوسه خود را می‌گستراند.

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿٥﴾

«آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌افکند» وسوسه شیطان، فراخواندن انسان به فرمانبرداری از خود با القای سخنی است پنهانی که به قلب انسان می‌رسد بی‌آنکه از آن صدایی شنیده شود. سپس خدای سبحان به بیان این امر می‌پردازد که وسوسه‌افکنان بر دو نوع‌اند؛ جنی و انسی پس می‌فرماید:

مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿٦﴾

«چه از جن و چه از انس» شیطان جن - چنان‌که گذشت - در سینه‌ها و دل‌های مردم وسوسه می‌افکند اما وسوسه افگنی شیطان انسی در دل‌های مردم بدین‌گونه است که خود را برای انسان در چهره و لباس نصیحت‌گر مشفق نشان می‌دهد پس، از سخنان وی که در هیأت خیرخواهی و نصیحت بیان می‌شود، در دل انسان همان چیزی می‌افتد که شیطان جنی با وسوسه خود در دل وی می‌افکند. به قولی: ابلیس چنان‌که در دل‌های انسیان وسوسه می‌افکند، در دل‌های جنیان نیز وسوسه می‌افکند.

علما در بیان علت گماردن شیطان بر مردم گفته‌اند: گماردن شیطان بر مردم از سوی خداوند ﷻ برای آن است که مردم با وی مجاهده کنند و در این میدان آزمایش و امتحان شوند. اما کسانی که حق تعالی ایشان را در پناه عصمت خود قرار داده است، از گزند شیاطین در امانند. در حدیث شریف آمده است: «کسی از شما نیست مگر این که همنشین و همراه او (از شیاطین) بر او گمارده شده است. اصحاب گفتند: حتی شما نیز یا رسول الله؟ فرمودند: آری! حتی من؛ مگر حقیقت این است که خداوند متعال مرا بر شیطان همراهم چیره گردانیده است پس او به من تسلیم شده (یا مسلمان گردیده) و لذا مرا جز به خیر فرمان نمی‌دهد». همچنین در حدیث شریف به روایت انس رضی الله عنه آمده است که: رسول خدا ﷺ در مسجد معتکف بودند پس شبانگاه صفیه به دیدار ایشان آمد و رسول خدا ﷺ با وی از مسجد بیرون آمدند تا او را به منزلش برسانند. در این اثنا دو مرد از انصار با ایشان روبرو گردیدند و چون رسول خدا ﷺ را دیدند، گامهای خود را تند تند برداشتند که سریع‌تر بگذرند. رسول خدا ﷺ خطاب به آنان فرمودند: «درنگ کنید؛ این زن که با من است صفیه دختر حبی همسر من می‌باشد». آن دو گفتند: سبحان الله، یا رسول الله! (مگر ما در حق شما گمان بدی داشته‌ایم؟) رسول خدا ﷺ فرمودند: «إن الشيطان يجرى من ابن آدم مجرى الدم و إنى خشيت أن يقذف فى قلوبكما شيئا - أو قال - شرا: بی‌گمان شیطان در مجرای خون فرزند آدم جاری می‌شود و من ترسیدم که در دل‌های شما چیزی بیفکند - یا فرمودند - شری بیفکند».

همچنین در حدیث شریف به روایت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: «همانا شیطان مهارش را بر قلب فرزند آدم قرار می‌دهد پس اگر او خدا را یاد کرد، واپس می‌رود و اگر یاد خدا را فراموش کرد، قلبش را فرو می‌بلعد پس این است همان وسواس خناس». همچنین در حدیث شریف به روایت ابی‌تمیمه رضی الله عنه آمده است که فرمود: «الاع رسول خدا ﷺ لغزید و من گفتم: نگونسار باد شیطان! رسول خدا ﷺ فرمودند: نگو که شیطان نگونسار باد! زیرا وقتی تو چنین بگویی، او خود را بزرگ می‌بیند و می‌گوید: آن را به نیرویم فروافگندم! اما اگر بگویی: باسم الله: به نام خدا! در این صورت، شیطان احساس کوچکی می‌کند و چنان خرد و خوار می‌شود که مانند مگسی می‌گردد». ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «هیچ نوزادی تولد نمی‌شود مگر

این که در قلبش وسواس است پس چون خدا یاد شود، شیطان بازپس می‌رود و چون از ذکر خدا غفلت شد، او وسوسه می‌افکند». پناه می‌بریم به خداوند منان از نیرنگ و وسوسه شیطان.

تتمه

الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات، سبحانك اللهم لا أحصي ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك، أدعو بدعاء عبادك الصالحين؛ اللهم يا لطيفاً فوق كل لطيف، الطف بي في أموري كلها كما أحب، واغفر لي ولوالدي وللمسلمين والمسلمات، واجعلني كما سميت نفسي مخلصاً؛ مخلصاً لدينك، جاداً في سبيلك، راغباً إليك دوماً ما دمت حياً، وارضني في دنياي و آخرتي، فاللهم لك الحمد والشكر. إلهي ومولاي! اجعل كل حرف من كتابك وترجمة تفسيره وجميع ما كتبت خالصاً لوجهك الكريم، وحقق به النفع والخير لي ولأولادي وللمسلمين، واعتق به من نارك في الآخرة كل جزء من جسمي وروحي، وشعري وبشري، وعظمي ولحمي، وسمعي وبصري، ونخي ودمي، وأدخلني الجنة بستر وسلام، وارزقني شفاعة خير الأنام، واغفر اللهم لكل من جهد في سبيل نشر كتابك وتفسيره العظيم ولكل مؤمن أو مؤمنة ينتفع به بإخلاص يا رب العالمين.